زندگینامه مشاهیر ایران و جهان

۲۰

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگینامه مشاهیر ایران و جهان

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگینامه مشاهیر ایران و جهان جلد ۲۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور : زندگینامه مشاهیر ایران و جهان/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان.

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان - ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : [۹۰۱۸] ص.: مصور.

یادداشت : عنوان روی جلد: زندگینامه مشاهیر ایران و جهان : دانشمندان - شاعران - نویسندگان....

یادداشت : کتابنامه: ص. [۹۰۱۸].

عنوان روی جلد : زندگینامه مشاهیر ایران و جهان : دانشمندان - شاعران - نویسندگان....

موضوع : سرگذشتنامه -- مجموعه‌ها

رده بندی کنگره : CT۲۰۳ /ف۲۸ و۶۷ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۹۲۰/۰۲

سیاست

اباذری، صفرعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید صفر علی اباذری : فرمانده گردان حضرت علی اکبر (ع)لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۲ در شهرستان میانه به دنیا آمد . سه ماه از عمرش نگذشته بود که پدرش را از دست داد . مادرش مسئولیت اداره خانواده را بر عهده گرفت ، و با سیصد تومانی که از همسرش به ارث مانده بود مغازه ی کوچکی راه انداخت تا از این طریق امرار معاش کنند . در چنین شرایطی ، صفرعلی ، تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان شاه عباس (سابق) در سال ۱۳۴۸ آغاز کرد . طی این مدت ، بعضی اوقات در مغازه یار و یاور مادر بود . گاهی هم بساطی می گسترانـد و با فروش مواد خوراکی بخشی از مخارج خانواده را تامین میکرد. در همین دوران ، فراگیری قرآن را نزد پدربزرگش شروع می کند .

تحصیلات مقطع راهنمایی را در سال ۱۳۵۳ در مدرسه اروندرود (ابوذر فعلی) آغاز کرد .

در همین سالها ، برای رفع نیاز مالی خانواده ، در تابستان برای میوه چینی به زمین ها و باغات اطراف شهر می رفت و در بهار با کاشتن محصولات زراعی ، به کشاورزان کمک می کرد و در آخر ، به دستفروشی در کنار خیابان می پرداخت . در عین حال ، برای یادگیری قرائت قرآن ، مرتباً به مسجدآقا سلطان در محل سکونتش رفت و آمد می کرد و در هیئت های مذهبی و مراسم و شعائر دینی شرکت می جست .او فعالانه در انجمن اسلامی محل فعالیت می کرد . در همین دوران آنها موفق شدند منزلی را که از پدر به ارث برده بودند را بازسازی کنند ، در حالی که صفرعلی به مرز پانزده سالگی رسیده بود . در این زمان ، جامعه ایران هم در آستانه یک تغییر و تحول اساسی قرار داشت و مردم علیه ظلم وستم نظام شاهنشاهی قیام کرده بودند .

او شرکتی فعال در مبارزات انقلاب و تظاهرات خیابانی داشت . از جمله ، در یکی از روزهای انقلاب ، برای شرکت در تظاهرات از منزل خارج شد . نظامیان شاه ، در خیابان ها و کوچه ها مستقر بودند ، به گونه ای که مادر امکان خروج از منزل را نیافت . در حالی که تمام خانواده در بیم و ترس سنگینی به سر می بردند ، از پنجره مشرف به کوچه ، صفرعلی را می بینند که نان سنگک به دست وارد کوچه شد . فرمانده نظامیان که در همسایگی خانواده اباذری اقامت داشت ، بعد از شناسایی او ، به سربازان اجازه می دهد بدون سخت گیری او را رها کنند . هنگامی که وارد منزل شد ، تعدادی اعلامیه را از زیر پیراهن خود بیرون آورد که تعجب همگان را به همراه داشت .

پس از پیروزی انقلاب و صدور فرمان بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران مبنی بر تشکیل بسیج ، او جزء اولین کسانی بود که به این نهاد پیوست . وی برای مدتی مسئولیت کارگزینی بسیج را به عهده داشت . همزمان تحصیلات دوره متوسطه را در سال ۱۳۵۷ در دبیرستان شریعتی (امام خمینی فعلی) ادامه داد . وضعیت تحصیلی او در این مقطع متوسط بود وعلت آن هم وقت زیادی بودکه اوبرای پرداختن به ماموریتهای بسیج می گذاشت ,اما موفق شد این دوره را پشت سر گذارد .

در همین زمان ، کتابخانه کوچکی در منزل کوچکشان تاسیس کرد و کوشید تا با راه اندازی مغازهٔ رنگ فروشی ، هزینه زندگی آینده خود را تأمین کند . او تحت تأثیر فضای سیاسی پس از انقلاب ، به عضویت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی درآمد ، اما بعد از مدتی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست ، و با شروع جنگ تحمیلی ، در حالی که تنها هفده سال بیش نداشت ، رهسپار جنگ شد . در سه سال متوالی حضور در جبهه ها ، در عملیاتهای فتح المبین ، بیت المقدس ، مسلم بن عقیل ,الفجرها و...شرکت داشت . در این مدت دو بار مجروح شد . در اولین مرتبه از ناحیه کتف ، در نوبت دوم در عملیات والفجر ۱ ، از ناحیه پا مجروح شد و برای مدتی در بیمارستان امام خمینی تهران بستری گردید . بعد از ترخیص از بیمارستان ، همراه خواهرش به میانه بازگشت و همین که با یک پای در گچ و دو عصای زیر بغل وارد منزل شد ، مادر از او پرسید : صفر چه شده است ؟ در جواب به شوخی گفت : « مادر ، لطفاً کمی آرام تر صحبت کنید . دشمن می شنود و خوشحال می گردد » پس از بهبودی ، بار دیگر تصمیم گرفت به جبهه بازگردد ، اما مسئولان وقت سپاه به ویژه حجت الاسلام و المسلمین احمدی) مسئول روابط عمومی ستاد مرکزی سپاه پاسداران (به درخواست مادرش ، مأموریت خدمت در بخش تبلیغات و انتشارات ستاد مرکز را به او محول کردند و پس از مدتی ، مسئولیت روابط عمومی ستاد بر عهده او گذاشته شد . بعد از گذشت زمانی ، هنگامی که با درخواستش برای اعزام به جبهه بی توجهی می شود ، نامه ای خطاب به حجت الاسلام احمدی ، به تاریخ ۱۴/۲/۱۳۶۲ نوشت و باتسلیم استعفای خود ، به سوی جبهه های جنگ شتافت . در فرازی از این نامه آمده بود :

احساس شرم در مقابل شهدا می کردم و احساس گناه داشتم در برابر مسئولیتی که در قبال انقلاب خونبارمان متوجه این حقیر بود ، با این که کمی تجربه داشتم ، با این حال در خانه ماندن را خیانت می دانستم ... مَثَل من و جبهه ، مَثَل کودک شیرخواری است که از شیر مادر دورش کنند .

شبانه از جا برمی خواست و بدون این که بیداری او باعث مزاحمت دیگران شود و دوستان رزمنده اش پی به عبادت او ببرند ، نماز شب می خواند و گریه های خود را نثار خالق می کرد . یا هنگامی که دوستان رزمنده اش لباسهای خود را از تن درمی آوردند تا در موقعیت مناسب آنها را بشویند ، بدون اطلاع لباسهای آنها را می شست .

او تحصیلات دوران متوسطه را که در مقطع دوم دبیرستان نیمه تمام گذاشته بود ، در جبهه پی گرفت و موفق شد دیپلم بگیرد . علاقه او به تحصیل از همان زمان در او افزایش یافت ، به گونه ای که در وصیت نامه خود خطاب به برادر ناتنی اش , حسین جهانگیری نوشت :

کتابهای مرا برای برادرم نگهداری کنید و در تحصیل تشویق کرده و از ایشان بخواهید که راهم را ادامه دهد و بعد از خاتمه

تحصیلات از دو موهبت پاسداری و طلبگی یکی را انتخاب کند (با این که دومی مناسب تر است . (
توانایی و کفایت معنوی و رزمی صفرعلی اباذری ، باعث شد فرماندهان لشکر ۳۱ عاشورا ، فرماندهی گروهان حضرت قاسم علیه السلام را به او بسپارند . در عملیات خیبر ، فرماندهی گردان حضرت علی اکبر علیه السلام به عهده او بود و با این گردان ، در عملیات خیبر شرکت داشت ، تا این که در نزدیکی پل طلایه ، در حالی که بی سیم در دست داشت و عملیات را فرماندهی می کرد ، در مقابل چشمان نیروهایش ، به شهادت رسید و جنازه اش در آبهای هورالهویزهٔ مجنون ناپدید شد .
منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

ابتهاج سمیعی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۱۰ در رشت متولد شد. بعد از تحصیلات مقدماتی به آمریکا رفت، چندی به تحصیل اشتغال داشت، ولی مدرکی دریافت نکرد. در ۱۳۳۷ پس از مراجعت به ایران در وزارت کشور استخدام شد. چندی در دوایر مختلف آن وزارتخانه مشغول بود تا به شرکت واحد اتوبوسرانی رفت. ابتدا بازرس و سپس عضو هیئت مدیره شد. مدتی در شرکت واحد باقی ماند و از آنجا به معاونت وزارت اطلاعات منصوب شد. در ۱۳۵۲ استاندار کرمانشاه گردید. دو سال استاندار کرمانشاهان بود. بعد به استانداری خوزستان منصوب شد. ضمن رسیدگی به کارهای او در استانداری کرمانشاه، سوء استفاده‌های زیادی کشف شد؛ مخصوصاً در امر خانه‌سازی برای معاودین عراقی ارقام سوء استفاده زیاد بود. برای رسیدگی به پرونده‌ها او را از استانداری خوزستان برکنار ساختند. قبل از دستگیری و محاکمه به اروپا گریخت و با سرمایه‌ای که اندوخته بود به کار تجارت و ملکداری پرداخت. در ۱۳۵۶ دولت برای دستگیریش متوسل به پلیس بین‌الملل گردید، ولی چون پیگیری جدی نکردند و در دادگاه‌های صالح به اتهامات و سوء استفاده‌هایش رسیدگی نکردند، حقیقت امر مکتوم ماند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ابتهاج، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابتهاج‌الملک رشتی متولد ۱۲۷۷. تحصیلات ابتدائی را در موطن خود رشت و تحصیلات متوسطه و عالی را به ترتیب در بیروت و پاریس انجام داد. پس از ورود به ایران داخل بانک شاهی شد و تا ریاست بازرسی آن بانک ترقی نمود. در ۱۳۱۷ در وزارت بازرگانی ناظر شرکت‌های دولتی و مفتش دولت در بانک فلاحتی گردید. یک سال بعد به معاونت بانک ملی ایران انتخاب و در ۱۳۱۹ ریاست بانک رهنی ایران به او واگذار شد. ابتهاج تا ۱۳۲۱ در این سمت باقی ماند. در آن سال حسین علاء که رئیس بانک ملی بود، به جای محمدعلی فروغی به وزارت دربار رسید و ابتهاج رئیس بانک ملی ایران گردید و این سمت را تا تیرماه ۱۳۲۹ حفظ نمود.

در دوره‌ی هفت ساله‌ی ریاست بانک ملی ایران، دوره‌ای که بانک ملی تنها مرجع اقتصادی بود، با وجود بحران‌های شدید مالی و پولی کشور، به امور اقتصادی سر و صورتی داد، در توسعه‌ی شعب بانک ملی زحمات زیادی متحمل شد و سرمایه‌ی بانک را به چند برابر رسانید. در مقام ریاست بانک ملی با دکتر میلیسپو رئیس کل دارائی ایران که دارای اختیارات وسیعی در امور مالی و پولی کشور بود اختلاف نظر پیدا کرد و میلیسپو به عنوان استفاده از اختیارات خود او را معزول نمود، ولی پس از زد و خورد شدید معلوم شد میلیسپو چنین اختیاری نداشته و حکم برکناری ابتهاج خارج از حدود اختیارات وی صادر گردیده است.

از اقدامات جالب ابتهاج در ریاست بانک ملی، پافشاری در پایان دادن دوره‌ی بانک شاهی برحسب تاریخ هجری قمری است. بانک مزبور که به موجب قرارداد برای مدت شصت سال امتیاز بانکداری در ایران داشت، به استناد تاریخ میلادی قصد داشت تا دو سال دیگر نیز ادامه کار دهد. ابوالحسن ابتهاج با تکایی که به عبدالحسین هژیر داشت، معتقد بود چون قرارداد در ایران منعقد گردیده و تاریخ آن زمان هجری قمری بوده است، بنابراین باید سال ۳۵۵ روز محاسبه شود و طبعاً بانک شاهی بساط خود را ششصد روز زودتر برچیند. سرانجام مشاورین برجسته‌ی حقوقی مانند منصورالسلطنه و صدیق حضرت و دکتر قاسم‌زاده رأی به نظر ابتهاج دادند و بانک شاهی ششصد روز زودتر برچیده شد.

در تیر ماه ۱۳۲۹ که رزم‌آرا به ریاست دولت رسید، ابتهاج را از ریاست بانک ملی برکنار نمود و پس از مدت کوتاهی ابتهاج به سفارت ایران در پاریس و اسپانیا مأمور گردید. تا سال ۱۳۳۱ که به تهران احضار شد در این سمت باقی بود. در ۱۳۳۳ با اختیارات کامل به ریاست سازمان برنامه منصوب گردید و پنج سال در این سمت بود. چه در این سمت چه در هر سمت دیگر کاملاً دیکتاتور بود و دستورهای رئیس دولت یا وزاری ذینفع را هرگز قبول نمی‌کرد. منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت، قانونی از مجلس گذراند که ریاست سازمان برنامه با نخست‌وزیر خواهد بود و او می‌تواند از طرف خود قائم‌مقام تعیین کند. هنگامی که این لایحه در جلسه‌ی علنی مطرح شد، ابتهاج اطلاع حاصل نمود و بلافاصله سازمان برنامه را ترک کرد. در اواخر ۱۳۳۹ در ترمیم کابینه‌ی مهندس جعفر شریف امامی، قائم‌مقامی نخست‌وزیر در سازمان برنامه به احمد آرامش تفویض شد. او که قبلاً عضو هیئت نظارت سازمان بود اطلاعاتی از طرز کار و اعمال ابتهاج داشت لذا با استفاده از آن اطلاعات در مجلس شورای ملی و مطبوعات به افشاگری پرداخت و ابتهاج را متهم به سوء استفاده نمود و از پول‌های کلانی که به مقاطعه‌کاران داده است پرده برداشت. ابتهاج نیز متقابلاً در مقام دفاع، ادعاهای آرامش را رد کرد تا اینکه در حکومت دکتر امینی، دادگستری مبارزه با فساد و فاسد را شروع کرد. بر اساس اظهارات آرامش دیوان کیفر ابتهاج را احضار و بازداشت نمود. قریب هشت ماه در زندان بود تا سرانجام با قرار معادل هفتصد و بیست میلیون ریال آزاد شد. پس از سقوط کابینه‌ی امینی، پرونده‌ی ابتهاج مختومه اعلام گردید.

ابتهاج پس از کناره‌گیری از کارهای دولتی با سوابق طولانیش در بانکداری به تأسیس یک بانک خصوصی بنام «بانک ایرانیان» با سرمایه چند تن از جمله مرحوم حسن شمشیری اقدام کرد و خود رئیس هیئت مدیره بانک شد ولی روی همرفته بانک مزبور درخششی نیافت تا اینکه در ۱۳۵۶ سهام خود را فروخته از ایران خارج شد. ابتهاج مردی ورزشکار، تندخو، لجوج، مبارز و باسواد بود. در عمر خود دو همسر انتخاب کرد، چون از همسر اول اولادی متولد نشد متارکه نمود و با دکتر آذر صنیع ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد. ضمناً همین خانم اخیر بود که او را به سوی سرمایه‌داری سوق داد و در نتیجه هر دو متمول شدند و در کشورهای خارج صاحب مستغلات گردیدند. ابتهاج در سن ۹۰ سالگی قسمتی از خاطرات حیات خود را به زبان فارسی در خارج از ایران انتشار داد. وی در سال ۱۳۷۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ابتهاج، احمد علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابراهیم ابتهاج‌الملک در ۱۲۸۵ در رشت متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در ۱۳۰۷ از طرف دولت برای ادامه‌ی تحصیلات به اروپا اعزام شد. در پاریس در رشته‌ی ساختمان و معدن درجه‌ی مهندسی گرفت. در مراجعت به ایران به دانشیاری و استادی دانشکده‌ی فنی رسید و ریاست اداره‌ی ساختمان بانک ملی را عهده‌دار شد. چندی فعالیت دولتی داشت، بعد به شغل آزاد پرداخت. تدریجاً از مهندسین معروف ایران شد و شرکت مقاطعه‌کاری تشکیل داد. بسیاری از ساختمان‌های بزرگ دولتی را او ساخت و از این راه ثروتی سرشار به دست آورد. به فکر تجارت افتاد و اجازه‌ی تأسیس یک کارخانه‌ی سیمان در حوالی تهران گرفت و آن کارخانه را دائر کرد. قسمتی از سیمان کشور در کارخانه‌ی او تهیه می‌شد. در ۱۳۵۳ که از جاده‌ی چالوس عازم شمال بود، اتومبیلش در دره سقوط کرد و جسدش از آب رودخانه به دست نیامد. وراث ماه‌ها تلاش کردند، اما نتیجه‌ای نبخشید. علت اینکه مصر بودند جنازه‌اش را پیدا کنند، این بود که وی وجوه زیادی در بانک‌های سویس گذاشته بود و کلید رمز و نمره‌ی آن سپرده‌ها را در پلاکی به گردن آویخته داشت. تنها راه وصول سپرده‌ها ارائه همان کلید رمز بود که ظاهراً کلید را آب برده و پول‌ها را دولت سویس. در میانسالی با دختر بیوه دکتر امیر اعلم که قبلاً همسر غلامرضا پهلوی بود ازدواج کرد. چند سالی این ازدواج بیشتر دوام نداشت که همسرش به علت ابتلا به بیماری سرطان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ابتهاج، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابراهیم ابتهاج‌الملک، متولد ۱۲۷۶ و تحصیلکرده‌ی بیروت و پاریس است. پس از ورود به خدمات دولتی، در وزارت مالیه و وزارت فوائد عامه مشاغلی به او ارجاع شد، بعد در وزارت امور خارجه داخل گردید. در ۱۳۱۳ دبیر اول سفارت ایران در قاهره و یک سال بعد در وزارت کشور مدیرکل اداره‌ی سیاسی و جلب سیاحان شد. در ۱۳۱۶ به معاونت شهرداری تهران منصوب شد. پس از برکناری صوراسرافیل شهردار تهران کفالت شهرداری را بر عهده گرفت. مدتی نیز معاون وزارت راه و عضور هیئت مدیره شیلات بود. سرانجام به شهرداری تهران انتخاب گردید و مجموعاً سه بار شهردار تهران شد، ولی هیچ بار در شهرداری منشأ اثر نگردید.

در ادوار شانزدهم و نوزدهم در پارلمان بود. یکی از اقداماتش تشکیل شرکت ایران‌تور است که برای اولین بار خطوط مسافرتی منظمی در کشور برقرار کرد. در ۱۳۴۶ درگذشت. با قائم مقام‌الملک رفیع دوستی و نزدیکی داشت و از قدرت پارلمانی او در کارهای خود استفاده می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ابخازشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پادشاه ابخازیان در ابخازستان کنار دریای سیاه.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

ابراهیم زاده، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالله ابراهیم زاده

محل تولد : آمل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۶/۷/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در حومه آمل به دنیا آمدم. دوران تحصیلی شش ساله ابتدایی و سه سال تحصیلی در دبیرستان را در شهرستان آمل گذرانیدم و در سال تحصیلی ۱۳۵۲ برای شروع تحصیلات علوم دینی وارد حوزه علمیه قم شدم. به استثنای چند سالی که در خلال مدت تحصیل در قم به خاطر مبارزات سیاسی پیش از انقلاب (حدود دو سال و اندی) تبعید به ارتش و در زندان گذرانیدم. و پس از انقلاب نیز چند سالی به ماموریت های تبلیغی، رزمی در پشت جبهه و ارگان ها و نهادها به ویژه در مراکز سپاه عزیمت کردم، بقیه ایام و سال ها را در حوزه علمیه قم به تحصیل، تحقیق، تدریس و نگارش آثار علمی مشغول بوده و هستم .

تا سال ۱۳۶۸ سطوح مقدماتی، متوسط و عالی دروس حوزوی را به پایان بردم و از این سال در دروس خارج فقه اصول و دروس معقول از منطق، کلام، فلسفه و عرفان شرکت کردم و در مجموع، علاوه بر اینکه حدود یک دوره دروس خارج فقه و اصول فرا گرفتم، در رشته معقول نیز کتاب های زیادی نظیر : شرح تجرید، بدایهٔ الحکمه، نهایهٔ الحکمه، المنطق مرحوم مظفر، بخش هایی از شرح منظومه سبزواری، الهیات، شفا و شرح اشارات شیخ الرئیس ابن سینا، اسفار اربعه ملاصدرا (به ویژه جلدهای اول تا سوم و ششم و هفتم) و غیر آن را نزد اساتید عالیقدر فرا گرفتم. اساتید مهم دروس منقول و معقول اینجانب عبارتند از آیات عظام : صالحی مازندرانی، اعتمادی، ستوده، جعفر سبحانی، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، جوادی آملی، حسن زاده آملی، دوزدوزانی، پایانی و وجدانی فخر. دوره چهار ساله تخصصی علم کلام و عقاید را (از سال ۱۳۷۳ لغایت ۱۳۷۷) طی کردم. تبلیغات منبری را از سال های اول انقلاب آغاز کردم و همچنان ادامه دارد. تدریس در برخی از مراکز آموزش عالی، مراکز سپاه، بعضا حوزه و دانشگاه، را از سال های حدود ۱۳۶۰ و پس از آن آغاز کردم و به طور متناوب ادامه دارد .

به دلیل اشتیاق زیاد به نوشتن و نویسندگی و نیز پژوهش، از سال های آغازین طلبگی نگارش و نویسندگی را شروع کردم و از سال ۱۳۷۱ با ورود به پژوهشکده تحقیقات اسلامی در قم، کار نوشتن به طور رسمی و جدی شروع شد و تاکنون بیش از ۵۰ کتاب و مقاله به چاپ رسانیدم. برخی از کتاب ها و مقالاتی را که در کتاب سال حوزه و همایش های علمی و ... برگزیده شده است، از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱. کتاب حاکمیت دینی، که به عنوان یکی از کتب برگزیده کتاب سال حوزه علمیه (سال ۱۳۷۸) انتخاب گردید .
۲. مجموعه آثار اینجانب در همایش پاسداران اهل قلم در سال ۱۳۸۳ در تهران از میان حدود ۷۵ کتاب و مقاله علمی در رشته های مختلف، برگزیده شد . (البته در رشته فلسفه و کلام) و در ردیف آثار برگزیده و ممتاز مورد تشویق قرار گرفته و جوایزی اهدا کردند .

ابراهیمی آهنگران، کرم خدا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید کرم خدا ابراهیمی آهنگران : فرمانده گردان ثارالله تیپ ۵۷حضرت ابوالفضل(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیا عند ربهم یرزقون

سلام بر تو ای امام عزیز، ای کوه حلم و تقوی، ای خلیفه الله. مرا ببخش که بیش از این نتوانستم در جهت حاکمیت الله در زمین تورا یاری کنم. ای کاش می‌توانستم صدها بار زنده گردم و دوباره چنین بمیرم. ای امام شما در هر صبح و شام که دست بر دعا بر می‌داری و با خدای خویش در خلوتگاه عشق به نیایش مشغول می‌شود، آمرزش شهیدان را نیز از خداوند تبارک و تعالی بخواه تا از سر تقصیرات دنیوی ما در گذرد و آن لحظات شهادت را از ما بپذیرد تا خدای ناکرده اگر هوایی در سر می‌پرورانده و افکار دنیوی داشته باشم، موجب از دست دادن فضیلت شهادت نگردد. وصیت من پیامی است به همهٔ نسل های آینده تاریخ بشری و پیغامی است که برای همهٔ پرچمداران توحید دار. پیغامی که از شهیدان دارم، من خود مدعی سخنی نیستم، بلکه سخنان ده‌ها هزار شهید است و چون آهنگ پیوستن به آنان نموده‌ام، بر آنم که هم‌شعارشان شوم، باشد که خداوند مرا در زمرهٔ پذیرفتگان خویش بفرماید. همهٔ شهیدان محور خطابتان به آیندگان و ماندگان سه مطلب است: وحدت، پشتیبانی ولایت فقیه، نفی مستکبران و اتخاذ حق مظلومان از ظالمان در همهٔ جهان. آنها خود بر این مهمات معتقد بودند و با شهادتشان ثابت کردند و الان جمع شاهدان نظاره‌گر این است که ما چگونه عمل کنیم. ما چقدر خونی که آنها نثار کردند خود را مسئول احساس می‌کنیم، وحدت اساس تشکیلات سالم و پیشرو می‌باشد و ولایت خونبهای مظلومیت تاریخ از آدم تا خاتم بوده و ولایت فقیه تداوم‌بخش ندای برحق مظلومان در زمان غیبت کبری، ولایت فقیه حب المتین مظلومان انسان است که با تکیه بر اسلام، یگانه محوری است که بر آن است تا حق نسل مستضعف را از ظالمان بگیرد. جامعه منهای ولایت فقیه انسان منهای روح. ای کاش روشنفکران دنیا این مسئله را در تمامی جوامع تا آنجا که تاریخ می‌بینند، تحقیق می‌کردند و آن وقت جهانیان می‌فهمیدند که هیچ حکومتی در تاریخ گذشته انسانی‌تر از حکومت انبیا نبوده و بعد از آن هیچ نظامی عادل‌تر و اساسی‌تر از نظام حاکم بر مدینه در زمان پیامبر خاتم و به دنبال آن حکومت چند سالهٔ حضرت علی (ع) با تکیه بر همین قالب. هیچ جامعه‌ای ایده‌آل‌تر از جامعه ای که بر اساس ولایت فقیه بنیانگذاری بشود، وجود نداشته است، زیرا مسیر گذشته هر جا و طلیعه‌ای نشان می‌داده وانسان‌ها را چندصباحی با حقیقت عدل انسانیت استقلال و آزادی آشنا می‌کرده است و اینک که در آستانهٔ شهادت واقعم، مسئولم که ندای بر حق شهدا را برای مظلومان که تنها مخاطبان ایناناند، بیان کنم و به آنها بگویم تنها مسیری که می‌تواند حق از دست رفتهٔ پدرانمان را و حق از دست رفتهٔ خودتان را از دیکتاتوران موجود بگیرد، مسیری است که تکیه‌گاهش ولایت فقیه باشد. معبودا،پروردگارا، تو را قسم می‌دهم به

خون امام حسین (ع) به خستگی حضرت علی‌اکبر در آن روزی که با دشمنان اسلام در کربلا می‌جنگید و در برگشت از پدرش آب خواست. قسمت می‌دهم که مشتری جان و مال ما باش، خداوند متعال می‌دانم همه کس را قبول نداری و مشتری فردی هستی که در قرآن خودت فرموده‌ای، ای ارحم راحمین، ما این شرایط را نداریم، فقط خودت این سعادت را نصیب این کشور مسلمان ایران کرده‌ای تا شاید افرادی مثل من که شرایط سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۱۲ را نداشته باشند و در این جبهه که جنگ با کفار است، شهادت را نصیب ما بگردانی تا شاید در پیش پیغمبر و امامان و به خصوص در پیش امام حسین (ع) و در حضور این رهبر بزرگ روسفید شوند. بارپروردگارا تو را قسم می‌دهم به خون حسین (ع)، به عزت زهرا (س) گناهکارم فقط این راه نجات است، ما را از این بست نجات بده و شهادت را نصیب ما بگردان. شاید با این جانی تا حالا در اختیار نفس اماره بوده است، در این آخر بتوانم با یاران حسین (ع) صحبت کنیم. پروردگارا به حکومت ترا بر جان خود حس می‌کنم. ای خداوند تبارک و تعالی ما را از این ظلمات نجات بده و به سوی نور ببر. یا رب العالمین، پروردگارا این توفیق را نصیب ما بگردان و این وصیت‌نامه را با خون خودم رنگ کنم و شهادت را نصیبم را بگردان. پروردگارا صبر و ایمان را به پدرم و مادرم عنایت بفرما. پروردگارا به خون حضرت علی (ع) این امام بزرگوار صحت و سلامت بدار و یارانش را حفظ و مصون بفرما. پدر عزیز و بزرگوارم، ترا به خداوند آن زحماتی که برای من کشیده‌ای حلالم کن، می‌دانم فرزندی نبوده‌ام که به تو خدمت کنم، اما برای خاطر خداوند ما را ببخشید و مادر مهربان آن رنج و شب‌بیداری‌ها و زحمات دیگرت و آن شیر دادنت برای خاطر خداوند حلال کن. مادر می‌دانم واقعاً خجالتم در عوض این همه زحمت مادری که کشیده‌ای و همهٔ مادرها می‌کشند، به خصوص شما که عاطفهٔ مادریت را می‌دانم که چطور است، اما حلالم کن و همیشه صبر داشته باشید. برادرانم، شما را به خداوند قسم می‌دهم که بزرگترین قدرت است قسم داده‌ام همیشه پیرو خط امام باشید و تا می‌توانید در دعای کمیل و توسل و نماز جماعت در مساجد و نماز جمعه شرکت کنید و اگر این اعمال را انجام بدهید، فریب شیطان را نمی‌خورید. اما همسرم و فرزندانم حلالم کنید، می‌دانم فردی نبودم که آرزوهای شما را به دستم بود انجام دهم، اما باز با این همه بدی که برای شما داشتم، حلال کنید. در آخر در مورد فرزندانم باید حتماً به مدرسه بروند و درس را ادامه دهند و آنها را به کلاس راهنمایی کنید. در پایان از خانوادهٔ سوگوارم تقاضامندم که در فراغم صبور باشند و بدانند تحمل شهادت یک شهید اجر بزرگی دارد. والسلام کرم خدا ابراهیمی

ابراهیمی ترک، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابراهیم ابراهیمی ترک : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یزد سال ۱۳۳۵ در شهر مذهبی قم متولد شد و در ۵ سالگی اصول و فرع دین را نزد مادر خود فرا گرفت . در ۷ سالگی وارد دبستان شد. تحصیلات را تا فارغ التحصیل شدن از دانشگاه بابلسر در رشته برق،ادامه داد. در تیرماه ۱۳۵۷ به خدمت سربازی اعزام شد و پس از گذراندن یک دورهٔ آموزشی نظامی به خدمت در آموزش و پرورش شهرستان یزد و مرکز تربیت معلم فنی و حرفه ای همان شهرستان مشغول شد.

با پیروزی انقلاب و تشکیل کمیته های انقلاب اسلامی، شهید ابراهیم ابراهیمی ترک به کمیته پیوست و ۸ ماه به عنوان مسئول کمیته یزد خدمت نمود. او در حالی که از یک سو در سنگر آموزش و پرورش به تربیت نسل انقلاب همت گماشته بود، از سوی دیگر، در سنگر کمیته انقلاب اسلامی یزد به پاسداری از دستاوردهای انقلاب مشغول بود و در تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یزد تلاش نمود. پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مدت ۶ ماه به سمت فرماندهی سپاه در یزد منصوب شد.

این شهید سعید در فروردین ماه سال ۵۹ به منظور مقابله با تحرکات و حملات پراکنده رژیم بعث عراق به فرماندهی عده ای از پاسداران یزد به قصرشیرین اعزام شد و مبارزه جدید خود را شروع کرد. او علاوه بر علوم جدید، به مطالعه قرآن و نهج البلاغه علاقه فراوان داشت و با تعمق و دقت، مطالب آنها را می خواند و سپس به تحلیل یافته های خود می پرداخت.

در پیروی از آداب و احکام شرعی توجه بسیاری داشت و سعی می کرد در تمام مسائل

خود، از رساله پیروی کند. در دوران تحصیل در دانشگاه همواره با افراد مذهبی در تماس بود و در مخفی گاه گروهی شان، اعلامیه و عکس امام را به دست آورده و پس از تکثیر در سطح شهر پخش می کرد.

شهید محراب ـ آیت الله صدوقی ـ پیرامون فعالیتهای شهید ابراهیم ابراهیمی ترک چنین بیان داشته اند: «من شش، هفت سال در این شهر بودم، کمتر جوانی را به این شدت فعال می دیدم. این جوان آمد و نقش فعالی را در شهرمان ایفا کرد. خانه های ساواک را شناسایی کرد. دانشجویان، روحانیت، کسبه، مردم و همه را با هم متحد ساخت و خانه های شکنجه و ارعاب و وحشت ساواک را پیدا کردند و به من ساختمان بزرگی را نشان دادند که روی تمام اتاقهایش نوشته بود اتاق برای برق گذاشتن، اتاق برای ناخن کشیدن، اتاق برای خشک کردن جسد و ... و شهید ابراهیمی این مرکز فساد را مرکز خدمت و جهاد کرد و سپاه پاسداران را در این ساختمان به وجود آورد و یک لااله الا الله به خط خودش نوشت و به دیوار نصب کرد.

ایشان فرماندهٔ سپاه یزد شدند و ۸ ماه در سپاه خدمت کردند. وقتی که این جوان برای بیان مشکلات به نزد من آمده بود، ۴۸ ساعت استراحت به چشم خود ندیده بود و تنها موقع نماز بلند شد نمازش را خواند. فقط کمی آب خورد و لب به غذا نزد. می گفت: مردم باید از خود تحرک بیشتری نشان بدهند، در شهر ساواکی بسیار است. ما دو هفته است شهر را جستجو می کنیم ولی چند خانه ساواک در شهر وجود دارد. اگر جلو بیفتید ما هم به پشتیبانی شما این خانه ها را تصرف می کنیم و بساط ساواک را از این شهر جمع می کنیم.

مهندس ابراهیم ابراهیمی ترک از طرف سپاه دو مرتبه در کردستان و سنندج به ماموریت رفت. در مرتبه سوم خدمت امام رسید تا ضمن دست بوسی، ایشان را در جریان اخبار مستقیم جنگ قرار دهند. امام نیز فرموده بود: این شماها هستید که خدمتگزار مملکت هستید. و ابراهیم نیز در جواب عرض کرده بود: باید ما یک چنین راهی را برویم، باید همه جوانان ما این راه را بروند.

یکی از برادران پاسدار از شب مجروحیتی که منجر به شهادت این سرباز فداکار اسلام شد، چنین نقل می کند: «یکی از روزها، مهندس یک چادر دشمن را به آتش کشید و درگیری همچنان ادامه یافت. ساعت ۱۲ شب بود که همه روی زمین نشستیم و دعای کمیل خواندیم. بعد مهندس از ما سوال کرد: موقعی که امام حسین (ع) به شهادت رسید، لبانش خندان بود و قرآن می خواند، می دانید چرا؟ ما نتوانستیم به این سوال جواب دهیم. خودش جواب داد و گفت: برای این بود که شهادتش در راه اسلام بود. انشاءالله هر کدامیک از ما به شهادت رسیدیم، ذکرمان یاد حسین باشد و لبمان به قرائت قرآن مشغول باشد. او در همان شب مجروح شد. وقتی خواستیم برادران را صدا بزنیم او نگذاشت و گفت: بگذار کارشان را بکنند. سپس خودم او را به جاده رساندم و با یک ماشین ارتشی او را به بیمارستان سرپل ذهاب رساندم. ولی معالجات سودی نبخشید و او فقط ۴۸ ساعت زنده بود. در این مدت نتوانستند چند قطره آب به لب او برسانند، چون خودش نمی پذیرفت و می گفت: باید مثل حسین (ع) با لب تشنه شهید شوم. و همان طور که می خواست ـ در ۲۴ سالگی و در تاریخ ۱۱/۲/۱۳۵۹ ـ به شهادت رسید. مثل حسین با لب تشنه و در حال ذکر.» منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ابراهیمی زنگنه، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۹۰ در کرمانشاه متولد شد. پدرش حاجی خانباباخان بهادر لشکر از نواده‌های شیخعلیخان زنگنه بود. وی تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در موطن خود به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل ابتدا به بیروت و سپس به پاریس رفت و در دانشگاه تولوز در رشته‌ی مهندسی برق درجه‌ی مهندسی گرفت و در لندن موفق به اخذ دکترای الکتروتکنیک گردید.

در سال ۱۳۱۶ به ایران بازگشت و دانشیار دانشکده فنی شد و بعداً به مقام استادی رسید. اهم مشاغل وی عبارتند از: معاون اداره تلفن، معاون فنی وزارت پیشه و هنر، معاون و سپس رئیس کارخانجات قند کشور، رئیس بنگاه صنعتی و معاونت وزارت اقتصاد، مدیرعامل بانک صنعتی، عضو شورای عالی برنامه.

دکتر ابراهیمی زنگنه در اسفند ماه ۱۳۲۹ در کابینه حسین علاء به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب گردید. این کابینه دوام زیادی نکرد و در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ دولت ساقط شد. در همان سال در کابینه دکتر محمد مصدق به مدیرعاملی سازمان برنامه برگزیده شد و قریب دو سال در آن سمت مستقر بود و بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از کار برکنار شد و به شغل آزاد پرداخت و کارخانه قند مجهزی در کرمانشاه دائر نمود. وی مدتی نیز رئیس کانون مهندسین ایران بود. بدون تردید او یکی از بنیانگذاران صنعت قندسازی در ایران می‌باشد و در توسعه‌ی کارخانجات قند کشور زحماتی متحمل گردیده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ابراهیمی فر، عبدالجواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالجواد ابراهیمی فر

محل تولد : گنبد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

استاد عبدالجواد ابراهیمی‌فرد در سال ۱۳۴۱ در خانواده‌ای روحانی و در روستای نظام‌آباد از توابع شهرستان گنبد دیده به جهان گشود. سال اول و دوم ابتدایی را در زادگاه خود گذراند، آنگاه با هجرت به شهرستان گنبد ادامه تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در آنجا سپری نمود. پس از آن، دوران مقدماتی تحصیلات حوزوی خود را به مدت دو سال در مدرسه‌ای که توسط والد معظم ایشان مرحوم حجهٔ الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی‌اکبر ابراهیمی (طاب ثراه) در شهرستان گنبد (مدرسه علمیه منتظریه) تأسیس شده بود، در محضر اساتید بزرگواری همچون مرحوم حجهٔالاسلام حاج شیخ حسن محدثی و مرحوم شهید آیت الله مدنی (ره) در آن زمان دوران تبعید خود را در آن سامان می‌گذراند به پایان برد.

آنگاه در سال ۵۶ ـ ۵۷ با عزیمت به شهر قیام و اجتهاد (قم) نخستین گام‌های آشنایی با دروس متوسطه حوزه را در مدرسه رسالت برداشت؛ و نزد اساتیدی همچون آقایان: حجهٔالاسلام حسینی بوشهری (منطق را) و حجهٔ الاسلام حاجیانی (تبصرهٔ المتعلمین را) و

حجهٔ الاسلام محمدی امام جمعه فعلی همدان (بخشی از شرح لمعه را)، حجهٔ الاسلام باکوئی و مرحوم آیت الله سید محمد جواد ذهنی (بخشی از شرح لمعه را) و آیت الله استادی و آیت الله سیدعلی حائری (حلقات اصول شهید صدر را)، تلمذ نمود. در کنار منطق و فقه و اصول، مرحله مقدماتی آشنایی با فلسفه و روش نقد و بررسی تفسیر را آغاز نمود. کتاب بدایهٔ الحکمه را نزد اساتیدی همچون آیت الله محمد یزدی و آیت الله ممدوحی آموخت. کتاب درایهٔ الحدیث را همراه با دروس شیوه نقد تفسیر، در محضر آیت الله استادی فرا گرفت. دروس فقه و اصول پیشرفته مرحله سطح حوزه را در محضر اساتید بزرگواری همچون: آیت الله اعتمادی، (بخش‌های عمده رسائل شیخ انصاری)، مرحوم آیت الله وجدانی فخر (بخشی از رسائل شیخ انصاری) آیت الله پایانی و دوزدوزانی (مکاسب شیخ انصاری) را آموخت. کتاب کفایهٔ الاصول را از دروس مضبوط مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی فرا گرفت.

همزمان با فراگیری دروس فقه و اصول، اقدام به فراگیری دروس فلسفه و معارف نمود. و از سال ۵۸ با اساتید بزرگواری همچون آیت الله محمدتقی مصباح یزدی، آیت الله جوادی آملی و آیت الله حسن‌زاده آملی، آشنا شد.

در همان سال با عضویت در بخش آموزش موسسه در راه حق و شرکت در درسهای استاد مصباح فصل دیگری در مراحل تحصیل ایشان گشوده شد؛ و ادامه این فصل در بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) و موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) رقم خورد؛ پرونده این فصل نورانی همچنان مفتوح مانده است. کتاب‌های نهایهٔ الحکمه، دروس فلسفه، فلسفه اخلاق، برهان شفا، الهیات شفا مجلداتی از اسفار اربعه و یک دوره معارف قرآن را همراه با درس‌های اخلاق نزد استاد بزرگوار آیت الله محمدتقی مصباح یزدی فراگرفت. از ویژگی‌های این فصل از تحصیل، فراگیری برخی از رشته‌های علوم انسانی همچون علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و نیز فراگیری زبان انگلیسی و آشنایی با فلسفه غرب بود که توسط اساتید مجرب دانشگاهی انجام می‌گرفت. کتابهای تمهید القواعد و شرح فصوص الحکم که از کتاب‌های معتبر عرفان اسلامی است و جلد ششم اسفار اربعه را از دروس مضبوط آیت الله جوادی آملی استفاده کرد (فراگیری این کتب جزء برنامه‌های موظفی گروه فلسفه موسسه در راه حق و بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) بود که ایشان نیز عضو آن گروه بود).

در محضر آیت الله حسن‌زاده آملی در جلسات درس هیئت و نجوم شرکت نمود و از لطایف سخن و پندهای حکیمانه و عارفانه ایشان در شرح و تفسیر برخی احادیث، در محافل خصوصی بهره برد.

سال تحصیلی ۶۲ ـ ۶۳ با شرکت در دروس خارج حوزه روند دیگری در مراحل تحصیل ایشان آغاز گردید. این روند تا سال ۱۳۷۵ ادامه یافت. هر چند طی این مرحله با فراز و نشیب‌هایی همراه بود. شرکت در درس خارج آیت الله العظمی وحیدخراسانی و آیت الله العظمی مظاهری ساختار بنیه فقهی و اصولی ایشان را در این مرحله شکل داده است. شرکت در دو دوره اصول آقای مظاهری و شرکت در درس فقه ایشان همچنین شرکت در درس‌های اصول و فقه آقای وحید خراسانی از ویژگی‌های این مرحله از تحصیل ایشان به شمار می‌آید.

از همان آغاز دوران تحصیل، به تدریس کتابهایی که خود فراگرفته بود پرداخت و تدریس را مکمل تحصیل خود قرار داد. کتابهای جامع المقدمات، سیوطی، مغنی، حاشیه، شرح لمعه، حلقات اصول شهید صدر، اصول فقه و کفایهٔ الاصول را به طور پراکنده و خصوصی در حوزه تدریس نمود. علاوه بر آن، از سال ۷۳ در مراکز علمی، فرهنگی و حوزوی به طور رسمی به تدریس علوم و معارف اسلامی پرداخت. از جمله:

الف) در مرکز جهانی علوم اسلامی: (مدرسه حجتیه، مدرسه امام خمینی (ره)، مدرسه مومنیه و مدرسه مرعشیه) به تدریس قواعد فقهیه، فقه مقارن، اصول مقارن و علوم سیاسی، فلسفه و کلام (کتاب‌های تحریر بدایهٔ الحکمه و درآمدی بر آموزش عقاید تألیف خود ایشان) و حلقات اصول شهید صدر (حلقه ثانیه و دو جزء حلقه ثالثه) پرداخت.

ب) در دانشکده تربیت مربی عقیدتی سیاسی سپاه (دانشکده شهید محلاتی قم) از سال ۷۳ تا سال تحصیلی ۷۹ ـ ۸۰ به تدریس فلسفه و کلام، کتابهای: تحریر بدایهٔ الحکمه (تألیف خود ایشان) و درآمدی بر آموزش عقاید (تألیف خود ایشان) و نیز تدریس فلسفه اخلاق پرداخت.

ج) در اردوهای بسیج دانشجویی (طرح ولایت) از سال ۷۶ تا ۸۳ در زمینه‌های مختلف علوم سیاسی، معرفت‌شناسی و فلسفه اخلاق تدریس کرد.

د) در موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره)، در زمینه‌های فلسفه و کلام، فلسفه اخلاق و اخلاق تدریس نموده و هم‌اکنون عضو هیئت علمی آن مؤسسه می‌باشد.

در سال ۱۳۶۹ با ارائه دو مقاله به کنفرانس بین‌المللی اندیشه اسلامی نخستین بار به تماشای تفسیر آیه شریفه «ن والقلم و ما یسطرون» نشست. مقاله «امام خمینی (ره) و احیاء حکومت اسلامی» و مقاله «امام خمینی (ره) و اسلام ناب محمدی (ره)» نخستین مقالاتی بود که نگاشت و از سوی کنفرانس اندیشه اسلامی در سال ۱۳۶۹ انتشار یافت و روح خودباوری و اعتماد به نفس را بیش از پیش در ایشان زنده کرد.

از آن پس فراخوان مجامع علمی و فرهنگی را در ارائه مقاله، بی‌پاسخ نگذاشت. مقاله «پژوهشی پیرامون حدوث و قدم جهان» را در سال ۱۳۷۲ به کنگره بین‌المللی شیخ مفید (ره) ارائه کرد که در مجموعه منشورات آن کنگره جهانی چاپ و منتشر گردید. همچنین مقاله «اجتهاد و تقلید از دیدگاه شیخ اعظم انصاری (ره)» را در سال ۱۳۷۳ به کنگره جهانی شیخ اعظم انصاری عرضه نمود که در کمیته ویژه علمی با حضور آیات بزرگوار: آیت الله استادی، و آیت الله حاج شیخ محسن اراکی و جمعی دیگر از اساتید فن بررسی و با دفاعیات نویسنده، برای چاپ و نشر توسط آن کنگره جهانی تصویب گردید که انتشار آن، نمایه‌ای از استعداد فقهی و اصولی ایشان قرار گرفت؛ و آغاز مبارکی از یک دوران گردید. نیز مقاله «تبیین فقهی ثابت و متغیر» را در سال ۷۴ به کنگره بررسی مبانی فقهی امام خمینی (ره)، نقش زمان و مکان در اجتهاد عرضه داشت که در جلد چهارم از مجموعه مقالات کمیته علمی کنگره مذکور به چاپ رسید. و مقاله «منشاء مشروعیت حکومت اسلامی» را در سال ۱۳۷۸ به کنگره امام خمینی (ره) و اندیشه حکومت اسلامی عرضه نمود که در مجموعه آثار (۲) آن کنگره در مجلد فلسفه سیاسی (۱) به چاپ رسیده است.

ابراهیمی فر، عبدالرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالرضا ابراهیمی فر

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۶۳/۷/۱

ابراهیمی، حمید رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید رضا ابراهیمی : فرمانده گردان عاشورا تیپ۵۷بوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۴ در روستای گنجینه ضرونی از توابع شهرستان کوهدشت در دامان مادری با تقوی متولد شد و به سرپرستی پدر بزرگواری تربیت و پرورش یافت.

در دوران کودکی تحصیلات ابتدایی خود را در روستا سپری کرد و در این ایام به کمک خانواده اش در امر کشاورزی همت می گماشت. ایشان برای ادامه تحصیل راهی شهر کوهدشت شد و بعد از طی دوران راهنمائی به محض اینکه در خود توان گرفتن سلاح را دد سنگر تحصیل را رها کرد و به سوی جبه های نبرد حق علیه باطل شتافت و به عضویت رسمی سپاه در آمد و خود را ملبس به لباس آقا اباعبدالله الحسین(ع) نمود. شهید حمیدرضا بیش از ۶ سال مخلصانه جنگید و به قالب دشمن یورش می برد و سرانجام سرافرازانه مانند دیگر شهدای صدراسلام در تاریخ ۳/۵/۱۳۶۷ در عملیات مرصاد توسط منافقین کور دل از عالم خاکی به سوی عالم علوی هجرت نمود و به فیض والای شهادت نائل آمد.

شهید ابراهیمی فردی شجاع و دلیر به علت رشادتهایی که از خود نشان داد در سمتهای فرمانده گردان علی ابن ابیطالب بوکان- فرمانده محور عملیاتی سردشت- فرمانده گردان جندالله مهاباد- معاونت عملیات مهاباد- معاونت گردان خط شکن محبین— فرمانده گردان عاشورا و فرمانده محور عملیاتی لشکر ۵۷ ابوالفضل (ع) مشغول فعالیت شد و به هدایت نیروهای بسیجی در امر عملیاتهای آفندی و پدافندی پرداخت. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

ابراهیمی، رحمت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رحمت الله ابراهیمی

محل تولد : آمل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۱/۱

زندگینامه علمی

این حقیر متولد ۱۳۴۹ در شهر آمل استان مازندران در روستای شاه کتی در خانواده ای کشاورز به دنیا آمدم. دوران راهنمایی و سال اول دبیرستان را در شهر آمل گذراندم. پس از آن وارد حوزه علمیه آمل شدم که در سال ۱۳۶۷ بوده است.

این حقیر مقدمات و سیوطی را در شهر آمل طی دو سال گذراندم و پس از آن یکسال را در شهر ساری ادامه تحصیل دادم. پس از آن در سال ۱۳۷۰ وارد حوزه علمیه قم شدم و در محضر اساتیدی چون حضرت آیت الله اشتهاردی (دامت برکاته) و حضرت آیت الله وجدانی فخر(رحمت الله علیه) و حضرت آیت الله سبحانی و حضرت آیت الله دریاباری افاضه نمودم، که دروس سطح را به

اتمام رساندم و فی الحال در درس خارج آیت الله دریاباری و دروس فلسفه و منظومه آقای دریاباری و خارج اصول آقای سبحانی مشغول تحصیل می باشم.

این حقیر تالیفات خود را از سال ۱۳۷۶ آغاز کردم که تاکنون ۵ اثر حقیر به چاپ رسیده و بعضی از آثار چاپ مجدد شده است که امید است خداوند قبول فرماید.

ابراهیمی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید علی ابراهیمی : قائم مقام فرمانده طرح و عملیات تیپ ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) با فوت مادر ،اوضاع از آن چه بود ،بد تر شد .شش خواهر و برادر و اوضاع مالی پدر که هر روز هم بدتر می شد .سید علی بیش از بقیه احساس تنهایی می کرد .آخر او از همه بزرگتر بود .

فوت مادر از یک سو و اوضاع مالی پدر ،او را وادار می کرد تصمیم خود را بگیرد .

مدرسه که تعطیل شد ،یک نفس دوید تا خانه .کیفش را پرت کرد گوشه ای .بعد رفت سر حوض و دست و صورتش را شست .دست آخر سرش را تا گردن کرد تو آب .بعد هم نشست روی لبه ی حوض آب .نمی دانست چطور به پدرش بگوید .می دانست که او مخالفت می کند اما چاره ای نبود .

با آمدن نا مادری ،وضعیت بچه ها سر و ساتمانی گرفت اما اوضاع مالی نه !سید علی بر خلاف آن چه گاهی اوقات از نا مادری می شنید ،از او را ضی بود .

سر شام ،همه جمع بودند .سید علی آرام نشست کناره سفره .همه مشغول خوردن شدند اما او تنها با غذا بازی می کرد .نمی دانست سر صحبت را با پدر باز کند .نامادری متوجه اوضاع شد .آرام به پدر اشاره کرد .پدر یکی دوبار اشاره کرد ،با لا خره فهمید و به حرف آمد .رو به سید علی گفت :علی ،با با طوری شده ؟چرا غذایت را نمی خوری ؟

نه با با ،چیزی نشده ،گرسنه نیستم .

اما انگار می خواهی چیزی بگویی .تو مدرسه طوری شده ؟نه .من دیگر از فردا مدرسه نمی روم .

پدر تمام ماجرا را فهمید اما به روی خود نیاورد .پرسید :چرا با با ؟تو مدرسه اتفاقی افتاده ؟با کسی دعوات شده ؟

صبح روز بعد ،سید علی مشغول کار شد .با این حال ،هر وقت فرصتی داشت از مطالعه غافل نمی شد .در همین زمان بود که با نام آیت الله خمینی آشنا شد . او سعی کرد اعلامیه یا نوار سخنرانی هایش را به دست بیاورد .

به این ترتیب ،در مدت کوتاهی یکی از علاقمندان و طرفداران امام شد . کم کم خودش اعلامیه ها را میان جوانان و کسانی که به شان اعتماد داشت .پخش می کرد .با این حال ،هیچ وقت از کار و خانواده اش غافل نمی شد .او هر چه دستمزد می گرفت ،به پدر می داد تا کمک خرج خانه باشد .

سید علی بزرگ و بزرگ تر می شد تا اینکه زمان رفتن به خدمت سربازی شد .هم خوشحال بود و هم ناراحت .

با فرا رسیدن زمان رفتن ،خدا حافظی کرد و روانه ی تهران شد .او می دانست که برای پخش اعلامیه های امام ،باید آرام باشد و سر به زیر ،تا کسی شک نکند .همین طور هم شد و توانست در مدت زمان کوتاهی ،اعتماد همه را جلب کند .با گذشت زمان

،فرماندهی پادگان که سرهنگ بود ،تصمیم گرفت سید علی را به خانه خود ببرد .او پسر سر به زیری بود و سرهنگ به او اعتماد داشت .سید علی وقتی ماجرا را فهمید ،دمغ شد .مانده بود چکار کند که خود را به دست تقدیر سپرد .

با گذشت زمان ،اوضاع هر روز بد تر و تظاهرات علنی تر می شد .حا لا دیگر همه امام را می شناختند و حاضر بودند به خاطر او هر کاری بکنند .سید علی هم دوست داشت به جمع مردم بپیوندد اما ...

سر انجام امام فرمان داد سربازان از پادگان ها فرار کنند .

سید علی وقتی خبر را شنید ،انگار دنیا را به او داده اند .همان شب با یکی از دوستانش فرار کرد و خود را به ابتدای جاده ی مشهد رساند .کمی بعد اتوبوسی جلوی پایش توقف کرد . سید علی سوار شد و نفس راحتی کشید . «سید علی ابراهیمی» اول آبان ۱۳۳۷ در خانواده ای فقیر به دنیا آمد .هنوز چهار ده بهار از عمرش سپری نشده بود که مادرش را از دست داد .در این زمان ،در فریمان مشهد زندگی می کردند .به دلیل تنگدستی پدر ،تحصیل را رها کرد و به جوشکاری روی آورد .به این ترتیب ،کمک خرج خانواده شد .

مدتی بعد برای ادامه ی زندگی به «مشهد» رفتند و او عازم خدمت سربازی شد .با فرمان امام از خدمت سربازی فرار کرد و به« مشهد» بر گشت .چند ماهی هم مخفیانه به زندگی ادامه داد .

در پیروزی انقلاب و تظاهرات نقش فعالی داشت .ضمن این که خواهران خود را نیز همراه می برد .پس از پیروزی انقلاب به جوشکاری روی آورد .

در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست .در همین زمان ،از دختر عموی خود خواستگاری کرد .پس از ورود به سپاه ،دوره ی آموزش چتر بازی را گذرانید وسپس مسئول آموزش جوانان بسیجی شد .مدتی بعد به عنوان اولین فرماندهی سپاه« کلات نادر» روانه ی آن دیار شد .

پس از باز گشت ،فرماندهی سپاه ناحیه ی یک «مشهد» شد .

علی رغم مخالفت مسئولین سپاه ،سر انجام توانست به جبهه ها روانه شود .در طول جنگ ،فرماندهی گردان الحدید ،مسئول محور و معاون دوم طرح و عملیات تیپ ۲۱ امام رضا (ع) را بر عهده داشت .بارها در خط مقدم نبرد زخمی شد .به طوری که در عملیات قادر ،دوستانش فکر کردند شهید شده است .

در جنگ از «محمد ابراهیم شریفی» و «محمد حسن نظر نژاد» جدا نشد .در سال ۱۳۶۵ و در نبرد کربلای ۵ به آرزوی دیرینه اش رسید .اکنون نیز در بهشت رضای مشهد این سه دوست صمیمی در کنار هم آرمیده اند .

از او سه فرزند به یادگار مانده است که هر سه دختر هستند .فرزندانش همان طور که آرزو داشت ،به درجات با لای تحصیلات علمی رسیده اند .

منابع زندگینامه" :مردی ازدیار دور"نوشته ی ،حسین نیری،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

ابراهیمی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا ابراهیمی : فرمانده گروهان اول از گردان حضرت ابوالفضل(ع)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۸ شمسی در سنجان در استان مرکزی متولد شد. کودکی کنجکاو و با هوش بود و دوران تحصیل را تا ابتدایی را

در دبستان سنجان و دبیرستان را در دبیرستان شهید مظلوم بهشتی به پایان رساند، ایشان در دوران جوانی همیشه به آینده خود فکر می کرد. او همیشه می خواست که خودش کار کند تا خرج تحصیلش را فراهم کند. وی هیچ وقت دوست نداشت که بیکار بماند . در کارهای خانه به مادرش و در امر کشاورزی به پدرش کمک می کرد.

صبور و مهربان بود و در برابر سختی ها تسلیم نمی شد. او همیشه در فکر مستضعفین جامعه بود. مثلاً در یک زمانی مبلغ چهار هزار تومان حقوق گرفته بود با این که مادر خودش در بیمارستان بستری بود آن پول را برای معالجه مادر یکی از دوستانش به او داد.

بیشتر اوقات قرآن و نهج البلاغه را مطالعه می کرد, انواع کتاب های استاد مطهری را داشت و با استفاده از آن ها مقاله می نوشت.

کتاب هایی از امام خمینی ,آیت الله مشکینی , شهید مظلوم بهشتی و جلال الدین فارسی و در اوایل انقلاب کتاب های دکتر شریعتی را مطالعه می کرد.

ساکت و صبور بود و با نرمی با هرکس برخورد می کرد, اگر در خانواده اختلافی بود او با سخنانی که این دنیا ارزش ندارد وتوجه دادن بستگان به زندگی جاوید اخروی موضوع را حل می کرد . به تمام افراد خانواده احترام می گذاشت. با شروع جنگ تحمیلی وبه فرمان امام داوطلبانه به جبهه رفت وپس از جانفانی های فراوان در عملیات بیت المقدس در آزاد سازی خرمشهر قهرمان به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

ابراهیمی، غلامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامعلی ابراهیمی : قائم مقام فرمانده واحدتعاون لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۶ در روستای بیدهند قم به دنیا آمد.فضای خانه این خانواده مستضعف و کشاورز به شمیم وجود این مرد آسمانی معطر شد.او در کودکی با علاقه فراوان به یادگیری قرآن پرداخت و توانست بسیاری از آیات را حفظ کند .به نماز اهمیت زیادی می داد .

در سن ۸ سالگی به قم آمد و درسش را تا کلاس سوم راهنمایی ادامه داد به علت ضعف مالی ، درسش را رها و برای ۱۰سال به کار خیاطی مشغول شد. در سن ۱۵ سالگی رساله امام را به منزل آورد . ازهمان سن به حساب سال وپرداخت خمس و وجوه شرعی توجه زیادی داشت .

در مبارزات برعلیه رژیم پهلوی نقش بسیار مهمی ایفا کرد.او یک تیم سه نفره در محل «جوی شور» قم تشکیل داد. کار این گروه تهیه پوستر امام و پخش اعلامیه در میان مردم بود. در اوج مبارزات شیوه مبارزه این گروه حالت مسلحانه به خود گرفت. آنان مواد انفجاری را تهیه و در بین دیگران پخش می کردند .نقش غلامعلی آن قدر جسورانه و موثر بود که هرگز از یادها فراموش نمی شود .هنگامی که خون های ریخته شده و به بار نشست انقلاب اسلامی شکوفا شد .

سال ۱۳۵۹ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم درآمد .درسال ۱۳۶۰ به جبهه رفت و در اولین عملیات که به نام «فرمانده کل قوا»بود ،شرکت کرد .

در تمام عملیات نقش بسیار مهمی داشت و به عنوان معاون فرمانده واحدتعاون لشگر۱۷علی ابن ابی طالب فعالیت می کرد . مردی

با استقامت بود ،با وجود ناراحتی کمر ، پیکر مطهر و از هم پاشیده شهیدان را روی دوشش می کشید و به پشت خط مقدم انتقال می داد .همیشه سعی می کرد در بین بچه ها مفقودی وجود نداشته باشد. با آن روحیه والا و خستگی ناپذیرش هرچه بیشتر زحمت می کشید خوشحال تر می شد. همیشه در آوردن و انتقال پیکر مطهر شهیدان پیش قدم بود .آن قدر احساس مسئولیت می کرد که تا حصول نتیجه نهایی از پا نمی نشست .عیادت از مجروحین وخانواده شهیدان جزء مهم ترین برنامه های او بود.

پیروی از مقام ولایت را واجب می دانست و در وصیت نامه اش از ملت قهرمان ایران خواسته است تا همواره پشتیبان انقلاب و روحانیت بوده و روحیه والا و انسانی خود را از دست ندهند. همچنین از فرزندانش زینب و مهدی خواسته است تا راه زینب (س) و حضرت مهدی(عج) را خوب درک کرده جامه عمل بپوشانند و پشتیبان انقلاب ،روحانیت و در خط امام (ره) باشند .

علاقه زیادی به شنیدن سخنرانی داشت .به نماز اول وقت اهمیت زیادی می داد .نماز شب او هرگز ترک نمی شد .

روح زلالش با قرآن ، دعا و زیارت عاشورا همنشین بود. همیشه در مراسم مداحی و سینه زنی پیش قدم بود. در انجام مسئولیت کوشا بود و دیگران را به دوری از غیبت ، دروغ و اسراف تشویق می کرد .

او با اخلاق و رفتار پسندیده اش باعث می شد تا اختلافات بین دیگران به راحتی از بین برود. به بیت المال اهمیت زیادی می داد و بدون وضو نمی خوابید. او یک معلم اخلاق و الگویی شایسته برای دیگران بود.

درعملیات والفجر ۸ کمر او مورد اصابت ترکش قرار گرفت با این که خون از پشتش جاری بود لباسهایش در عوض کرده و دوباره با شوق راهی خط شد. در عملیات دارخوین(فرمانده کل قوا)، ((والفجر۸))، ((کربلای ۵)) و ((کربلای ۸)) هدف تیر و ترکش قرار گرفت اما این زخمها ذره ای از اعتقاد و استقامت او نکاست تا این که در تاریخ ۲۶/۱/۱۳۶۶ در منطقه عملیاتی خرمال در خاک دشمن، از ناحیه قلب و ریه مورد اصابت ترکش قرار گرفت و از این دیار خاکی پر کشید و خاطراتی سبز از خود به جا گذاشت . منابع زندگینامه : شعله در عشق،نوشته ی راضیه تجار،نشر ستاره،قم-۱۳۷۹

ابراهیمی، نورالدین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید نورالدین ابراهیمی : قائم مقام فرمانده لجستیک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مهاباد زندگی نامه شهید به روایت همسرش:

در سال ۱۳۴۰ متولد شد در منطقه ی کوجین ودر شهرستان قزوین . تحصیلاتشان را در قزوین گذراندند ما نسبت فامیلی با هم داشتیم پسرعمو ودخترعمو بودیم. ازدواج کردیم ثمره ازدواج مان یک دختر ویک پسر بود. سیدعباس وسیدزهرا, بعد ازازدواج ما قبل از انقلاب منافقین همسر مرا دستگیرکردند وبعد از مدتی آزادشان کردند اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مجدداً دستگیر شدند هنگامیکه به قزوین آمده بودیم وچندی روزی در قزوین سکونت داشتیم که دستگیر شدند. ما به مدت تقریباً ۱۸ روز ازایشان خبری نداشتیم پدرومادرایشان وهمه اعضاء خانواده نگران ودلواپس بودیم. یکروز من جلوی در منزل ایستاده بودم که در این هنگام به پدرشان خبر داده بودند که پسرشان درمشهد پیدا شده اند.

بنده خدا پدرشان زحمت کشیدند وگوسفندی خریدند که جلوی پای ایشان قربانی کنیم بعد ازچند روز دیگر آوردندش که ایشان نای حرف زدن را نداشت . تعریف می کرد که مرا گرفتند بردند ما دونفر بودیم که دستگیرمان کرده بودند یک نفر به نام علی و دیگری من بودم هر روز آنقدر ما را کتک وشکنجه می دادند سروصورت ما را زخمی کرده بودند و آب به صورت وسرمان می

پاشیدند درجای خواب ما آب می ریختند .خیلی زجرمان می دادند یک کاسه آب می آوردند می گفتند: بخور وقتی ما نمی خوردیم آب را به ما می پاشیدند وازهوش می رفتیم ,از شدت ضعف ,نمی فهمیدیم که چه مدت زمانی گذشته وقتی به هوش می آمدیم.

یک روز آمدند به ما گفتند: شما را می خواهیم بفروشیم به عراق

پاسدار ها را ده هزارتومان بیشتر از ارتش ها می فروختند که به این وسیله به پاسدارها عذاب روحی می دادند .

بندگان خدا را سوار ماشین کردند و دستهایشان را بستند. دربین راه علی گفته بود بیا دستهایمان را بازکنیم وفرار کنیم. شهید سید نورالدین ابراهیمی گفتند که من حس ونای حرف زدن را ندارم علی خم شد وبا دندانهایش دست شهید ابراهیمی را بازکردند وایشان هم دست علی را باز کردند .منافقین در ماشین برای خودشان نوارگذاشته بودند وراه هم سربالایی بوده . نورالدین می گفت:ما در ماشین را هل دادیم دربازشد من وعلی فرار کردیم توی جنگل ,یکدفعه علی را گم کردم هرچقدر صدا کردم علی ، علی را پیدا نکردم با خودم فکر کردم صدای مرا بشنوند دوباره منافقین می آیند و مرا دستگیر می کنند. آمدم لب جاده ماشینها نگه نداشتند رفتم آنطرف جاده دست بلند کردم یک اتوبوس نگه داشت . گفت: کجا می خواهی بروی . گفتم: هرکجا شما بخواهید بروید من هم می آیم .گفت: مامی رویم مشهد. گفتم :من هم می آیم. خواهرایشان نیز در مشهد بودند وقتی به مشهد می رسند خودشان را اول به سپاه معرفی می کنند وماجرا را برای سپاه تعریف می کنند.او می گفت: از سپاه به من ماشین دادند ومرا با ماشین به خانه خواهرم بردند لباس خریدم ودرمنزل خواهرم عوض کردم حتی صدتومانی هم درجیبم پوسیده بود .در این هنگام فامیلها واقوام می گفتند ایشان برای گردش وخوشگذرانی رفته اند وقتی ایشان آمدند دیدیم که بنده خدا گردش نرفته واینجوری هم نبوده وشهید گفتند که من دیگه نمی توانم اینجا را تحمل کنم و نمی توانم اینجا بمانم ورفتند کردستان وبعد ازچند مدتی آمدند وما را هم به آنجا بردند.

مادر وپدرش هم ناراحت شدند وبه پدرش گفت: پدر من نمی توانم اینجا بمانم .اینجا من اذیت می شوم .خلاصه رفتیم و هشت ماهی هم آنجا ماندیم در استان کردستان شهر مهاباد , بعد از هشت ماه به ایشان مأموریت دادند برود تبریز ومهمات بیاورد. وقتی به تبریز رفته بودند هنگام برگشت از تبریز منافقین ایشان را به شهادت رساندند وشهید شدند. یک همشهری قزوینی هم آنجا داشتیم .آن همشهری ما عصری آمد وآنروز هم چهره شهید برای من جوری دیگه بود انگار به من آگاه شده بود که ایشان شهید .

خلاصه همشهری قزوین وتبریزی به منزل ما آمدند که درباره زندگی ام از دوران جوانی برای آنها تعریف کرده بودم فردا صبح دوستهایشان آمدند وگفتند آقای ابراهیمی حالشان خوب نبوده ورفته قزوین وزنگ زده وگفته بچه های ما را بردارید بیاورید قزوین.

من فهمیدم گفتم که آقای ابراهیمی از این حرف ها نمی زند که خودش برود و بگوید زن وبچه من را بیاورید آن شخص قسم خورد جان بچه ام هیچی نشده ما را برد خانه شان بعد از یک ساعت دیگر برادر شوهرم آمد دنبال ما در راه من فهمیدم که او شهید شده.

قبل از انقلاب بار اول که آقای ابراهیمی را گرفته بودند ما در روستا بودیم که تعریف می کرد که گرفته بودنش .من وایشان باهم عکس گرفته بودیم که این عکس در جیبشان بود .اورا به زندان برده بودند. آنجا خیلی اذیتش کرده بودند .آتش سیگار روی سینه اش گذاشته بودند.آنها با خودش گفته بود که دختر مردم هم اسیر خودم کردم خلاصه آنجاایشان راخیلی خیلی اذیت وشکنجه کرده بودند. با سفارش امام جمعه واطرافیان آزادش کرده بودند خیلی چیزها را زیر بارش نمی رفت وهرچه ازایشان می پرسیدند جواب نمی داد از لحاظ اعتقادی خیلی قوی بود. اصلاً چیز دیگری بود ,تکه کلامش این بود که حجابتان را رعایت کنید .

اخلاقش هم خیلی خوب بود با بچه ها هم خیلی خوب هر چند که خیلی کم در منزل بود بچه ها هم خیلی بزرگ نبودند که با آنها

بازی کند زهرا دو ساله ونیم داشت بیشتر مواقع در جبهه ها بود.

وقتی در مهاباد بودیم همسایه ها به ما گفتند همسرت عجب سعادت دارد که شهید شدند .ما الان چند وقتی است اینجاییم ولی هیچ اتفاقی برای ما نیفتاده .آن موقعه مادر خانه سازمانی سپاه زندگی می کردیم در داخل یک پادگان مانند بودیم .

عراقی ها یک خمپاره داخل حیاط ما انداختند من نمی دانستم که خمپاره چیست ودر حیاط نشسته بودم ,دلم گرفته بود وقتی خمپاره خورد سرم گیج رفت وقتی که بلند شدم دیدم سرم خونی است وقتی دیدم خونی است فهمیدم زخمی شده ام .

اطرافیان می گفتند شما چقدر ناراحت ونگران هستی! من می گفتم که من بچه کوچک دارم ونگران هستم. و اطرافیان می گفتند شما باید خوشحال باشی که در راه اسلام خون داده اید وبه شوهرم تبریک می گفتند .ولی گفتند که خانمت همین که آمد مجروح شد چقدر خوب است.

آمدیم قزوین ومراسم گرفتیم وبعد از مدتی پدر شوهرم واسطه شد که من با برادر شوهرم ازدواج کنم بعد از یکسال ونیم با برادر شوهرم ازدواج کردم که نام ایشان شهید سیدصفی الدین ابراهیمی بود که از ایشان هم یک دختر به نام مریم دارم . مدت پانزده ماه با ایشان زندگی کردم که در این پانزده ماه هم فقط دوماه با ایشان بودم .شهید سیدصفی الدین هم به نمازخیلی اعتقاد داشت ومثل برادرش بود وقتی می فهمید که یکی از آشناها شهید شده قیامت می کرد .یکروز با پدرش دعوا کرد که یکی از فرماند هانشان به نام شهید مهدی زین الدین که شهید شده بود خیلی ناراحت بود .پدرشان گفت:شما چرا اینقدر ناراحت هستی تو هم برو.او به پدرش گفت:خب آخه تو که نمی دانی که چه کسی شهید شده !؟ با پدرش حرفش شد . بعد ازچند دقیقه آمدند وپدرشان را بوسید ومعذرت خواهی کردند. گفتند:آخه پدرجان او فرمانده من بود که شیهد شد ومن ناراحت شدم همان موقع رفتند به جبهه همان ماه شهید شدند در بیستم اسفند ماه در عملیات بدر در شرق دجله شهید شد .جنازه ایشان را بعد از یازده سال آوردند.

دراین چندسال هم با امید خدا همانطور که خودم وخدا می خواستم توانستم بچه ها را بزرگ کنم به حمدا... بچه های خوبی هستند نمازشان را می خوانند ودخترها حجابشان را رعایت می کنند و عباس آقا هم خوب است. تا حالا هم هیچ سختی نکشیدم حدود بیست سال است .درزندگی هیچ کم وکسری نداشتم وسختی ندیدیم در دوران انقلاب وقتی با سید نورالدین زندگی می کردم ما مهمان داشتیم وقتی مهمانها داشتند می رفتند ,متوجه شدم یک تکه کاغذ گذاشتند بالای کنتوربرق است که عربی نوشته شده بود .من آن کاغذ را آوردم پایین هیچ کس نتوانست بخواند. بردیم دادیم به حاج آقای که استاد حوزه بود آن را خواندوگفت که نوشته داخل هرسوراخ موشی که بری می گیریم می کشیمت. آخرش هم کاره شون را کردند هرجا که ما می رفتیم دنبال ما می آمدند این خاطره برای سال ۱۳۶۰ بود.

ابن راوندی، ابوالحسین احمد

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۲۴۵ ق)، متکلم و فیلسوف. برخی منابع وی را اهل راوند، میان اصفهان و کاشان، و برخی اهل مروروود می‌دانند. از زندگی شخصی وی اطلاع چندانی در دست نیست. گویا نخست معتزلی بوده و پس از مدتی به شدت با معتزلیان درافتاده است. ایشان نیز ردّیه‌های شدیدی بر ضد وی نوشته‌اند. پیروی ابن‌راوندی از تشیع نیز ناپایدار بود. گفته‌اند که استقرار به مذهبی نداشته. برخی معتقدند که پدر وی از یهودیان بوده ولی، خودش اسلام آورده است. از نظر علمای عامه ابن‌راوندی ملحد و زندیق است و به گفته آنان شهرت بی‌دینی وی از جهان اسلام فراتر رفت و برخی از یهودیان نیز وی را مذمت کردند. به هر حال وی یکی از شخصیتهای

پیچیده و ناشناخته کلام اسلامی است. ابن‌روانِدی دَر ادبیات استادی کم‌نظیر بود. ابن‌خلکان آثار وی را بالغ بر ۱۱۴ اثر دانسته، و حمدالّله مستوفی گوید که وی ۱۲۴ کتاب تصنیف کرده است. بسیاری از آثار وی از میان رفته‌اند. تنها بخشی از آنها در ردیه‌های مخالفانش باقی مانده است: از جمله آثار وی: «فضیحهٔ المعتزله»؛ «التاج»، در قدم عالم؛ «نعت الحکمهٔ»؛ «قضیب الذهب». دوازده کتاب به او نسبت داده‌اند که در طعن اصول شریعت است و گروهی از علما در رد آنها کتابهای بسیاری نوشته‌اند. ابن‌راوندی خود گاه در رد کتب خود نیز ردیه‌ی نوشته است. از آن جمله: «کتاب نقض کتاب الزمرد علی نفسه»؛ «کتاب نقض المرجان». برخی از کتابهای او در تأیید دین است: «کتاب الامامهٔ»؛ «کتاب الاسماء والاحکام»؛ «کتاب الابتداء والاعادهٔ». در تاریخ وفات ابن‌راوندی اکثریت بر نظر ابن‌خلکان در «وفیات الاعیان» و مسعودی در «مروج الذهب» هستند ولی، صاحب «البدایهٔ والنهایهٔ» نظر ابن‌خلکان و مسعودی را اشتباه و نظر ابن‌جوزی (۲۹۸ ق) را صحیح می‌داند.[۱]

ابوالحسین احمد بن یحیی، اصلا از مردم راوند (میان اصفهان و کاشان) و در زمره متکلمان معروف به شمار است (و. ۲۰۵– ف. ۲۴۵ ه.ق.) وی عقایدی خاص داشته، از تألیفات او: التاج، خلق‌القرآن، الفضیحهٔالمعتزله را باید نام برد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۲۵۳ –۲۵۲ /۱)، اعیان الشیعه (۲۰۶ –۲۰۴ /۳)، تاریخ گزیده (۶۹۳)، دائرهٔالمعارف البستانی (۴۸۶ /۱)، دایرهٔالمعارف فارسی (۱۹ /۱)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۵۷۳ –۵۷۱ /۴)، روضات الجنات (۲۰۴ –۲۰۳ /۱)، ریاض العلماء (۱۹ /۶)، ریحانه (۵۳۰ –۵۲۸ /۷)، سیر النبلاء (۶۲ –۵۹ /۱۴)، الفهرست ابن‌ندیم، ترجمه (۳۱۸ –۳۱۶)، کشف الظنون (۱۴۵۰، ۱۴۲۳، ۱۴۰۳، ۱۲۷۴)، الکنی والالقاب (۲۸۸ –۲۸۷ /۱)، لسان المیزان (۴۹۲ –۴۹۱ /۱)، لغت‌نامه (ذیل/ ابن‌راوندی)، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد (۸۲ –۸۱)، معجم المؤلفین (۲۰۰ /۲)، الملل والنحل (۱۵۱، ۱۰۵، ۵۷)، هدیهٔ العارفین (۵۵ /۱)، هدیهٔ الاحباب (۵۹)، الوافی بالوفیات (۲۳۸ –۲۳۲ /۸)، وفیات الاعیان (۹۵ –۹۴ /۱).

ابن ربن، ابوالحسن علی

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالحسن علی بن سهل ربن طبری. وی تا ۲۲۴ ه.ق. دبیر مازیار بن قارن بود و سپس به خدمت معتصم بالله خلیفه عباسی درآمد و بعد از او در خدمت واثق و متوکل نیز بوده است. از تألیفات او فردوس الحکمه (ه.م.) در طب، کتاب‌الدین والدوله و کتاب حفظالصحه در دست است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابن شهرآشوب سروی مازندرانی، رشیدالدین

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۸۸ –۴۸۸ ق)، عالم، متکلم، محدث، فقیه، مفسر، ادیب و شاعر شیعی. در ساری متولد شد. نیای وی شهرآشوب از شاگردان شیخ طوسی بود و ابن شهرآشوب به واسطه‌ی پدر خود از او روایت می‌کرد. در هشت سالگی قرآن را حفظ می‌خواند. از زمخشری و

احمد و محمد غزالی و خطیب خوارزمی اجازه‌ی روایت داشت. بنا به دلایل مذهبی به حلب که در آن زمان در پرتو حمایت حمدانیها پیشرفته‌ترین مرکز علمی تشیع و پناهگاه شیعیان بود، رفت. مدتی نیز در بغداد اقامت داشت. به دلیل اینکه بلاغتش در خطبه مورد پسند مقتفی، خلیفه‌ی عباسی، واقع شد و مواعظش در وی مؤثر افتاد، منصب تدریس در بغداد و لقب رشیدالدین گرفت. پدرش شیخ علی بن شهرآشوب، ابومنصور احمد طبرسی، امین‌الدین طبرسی، ابوالفتوح رازی، قطب راوندی، وفتال نیشابوری، از جمله‌ی استادان وی بودند. شاگردان زیادی نزد وی تربیت شدند. محقق حلی خود را به یک واسطه شاگرد او می‌دانسته است. شهرت و مقبولیت وی چندان بود که علی‌رغم اعتقادات شیعی، مورد احترام و قبول اهل تسنن نیز بود و وی را از محدثین ثقه می‌دانند. مقبره‌ی ابن شهرآشوب در جبل‌جوشن نزدیک مشهد حسینی قرار دارد. از آثار وی: «معالم العلما»، که فصلی از آن درباره‌ی شعرای شیعه است؛ «مناقب آل ابی‌طالب»؛ «متشابه القرآن»؛ «بیان التنزیل»؛ «اعلام الطرائق فی الحدود والحقائق»؛ «انساب آل‌ابیطالب»؛ «الاسباب والنزول علی مذهب آل‌رسول (ص)»؛ «الحاوی»؛ «الاوصاف»؛ «المنهاج»؛ «المخزون المکنون فی عیون الفنون».[۱]

ساری قدیم‌الایام معدن رجال و دانشمندان بزرگ علمی بوده و بزرگان از قبیل علامه جلیل‌القدر جناب محمد بن علی بن شهرآشوب ساروی مازندرانی منسوب به آن می‌باشد.

این بزرگوار از علماء قرن ششم هجری و صاحب تألیفات عدیده مانند مناقب آل ابیطالب و متشابهات القرآن و معالم‌العلماء و غیره می‌باشد.

علماء علم رجال وی را چنین ستوده‌اند.

محمد بن علی بن آشوب السروی نوراللّه مرقده السنی فخر الشیعه و تاج‌الشریعه محی آثار المناقب والفضائل والبحر المتلاطم الزخار الذی لیس له ساحل قطب المحدثین و شیخ مشایخهم رئیس‌العلماء و فقیههم رشید الملهٔ والدین شمس‌الاسلام والمسلمین فقیه وجیه و محدث مفسر محقق ادیب اریب شاعر منشی بلیغ جامع فنون فضائل و محاسن عالم ربانی شیخ رشید بن ابن شهر آشوب المازندرانی صاحب ۱- مناقب آل ابیطالب ۲- والمعالم ۳- و مثالب النواصب ۴- والمخزون المکنون فی عیون الفنون ۵- و اعلام الطرائق فی الحدود ۶- والحقایق ۷- والاوصاف ۸- و مائدهٔ الفایده ۹- والمثال فی الامثال والاسباب ۱۰- والنزول علی مذهب آل الرسول ۱۱- والحاوی ۱۲- والانصاف ۱۳- والمنهاج الی غیر ذلک مما ذکره فی رجاله المسمی بمعالم العلماء.

وی در شب جمعه ۲۲ شعبان سنه ۵۸۸ ق ه وفات یافته و در بیرون حلب در بالای کوه معروف به جبل جوشن در جوار مشهدالسقط (محسن بن حسین الشهید (ع)) و قبر احمد بن منیر و ابن‌زهره.

و ما به خواست خدا عده‌ای از رجال گذشته و معاصر این شهر را به نظر ارباب فضل و دانش می‌آوریم.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۱۶۷ /۷)، اعیان الشیعه (۱۷ /۱۰)، ایضاح المکنون (۴۵۲، ۴۲۷، ۴۲۱ /۲، ۱۰۳، ۶۹ /۱)، خاتمهٔ مستدرک الوسائل (۶۰ -۵۶ /۳)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۶۶۳ -۶۶۲ /۵)، الذریعه (۲۳۳، ۱۵۴ /۲۳، ۳۱۹ -۳۱۸ /۲۲، ۲۰۱، ۹۹ -۹۸ /۲۱، ۲۳۱ /۲۰، ۷۶، ۷۳، ۶۳ -۶۲، ۱۱ -۱۰ /۱۹، ۱۷۸ -۱۷۷ /۳، ۴۷۷، ۴۷۶، ۳۷۸، ۲۳۹، ۱۲ /۲)، روضات الجنات (۲۷۲ -۲۶۹ /۶)، ریاض العلماء (۱۲۸ -۱۲۴ /۵)، ریحانه (۶۰ -۵۸ /۸)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۷۴ -۲۷۳ /۶)، فوائد الرضویه (۵۷۱ -۵۶۸)، قصص العلماء (۴۲۹ -۴۲۸)، کشف الظنون (۱۵۸۴، ۱۲۶۹، ۷۷)، الکنی والالقاب (۳۳۳ -۳۳۲ /۱)، لسان المیزان (۳۹۵ /۶)، لغت‌نامه (ذیل/ ابن شهرآشوب)، مؤلفین کتب چاپی (۶۲۵ -۶۲۴ /۵)، معجم المؤلفین (۱۷ -۱۶ /۱۱)، نامه‌ی دانشوران (۴۶ -۴۵ /۵)، الوافی بالوفیات (۱۶۴ /۴)، هدیهٔ الاحباب (۶۹)، هدیهٔ العارفین (۱۰۲ /۲).

ابن عمید، ابوالفضل محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالفضل محمد بن عمید کاتب خراسانی (ف. ۳۵۹ ه.ق.) پدر وی صاحب ترسل بود و لقب عمید و وزارت مردآویج داشت. ابوالضفل در سال ۳۲۸ به جای ابو علی ابن قمی به وزارت رکن‌الدوله دیلمی رسید. وی در نجوم و فسلفه دست داشت و در ادب و ترسل کمتر کسی به پای او می‌رسید. صاحب بن عباد از اتباع او بود. در سال ۳۵۹ ابن عمید با لشکری برای جنگ حسنویه کرد بیرون رفت و در همین ایام درگذشت. از تألیفات اوست: دیوان الرسائل، والمذهب فی البلاغات.

۲- ابوالفتح علی بن محمد بن عمید (ف. ۳۶۶ ه.ق.) وی در جنگ با حسنوی همراه پدر بود و چون پدرش درگذشت با حسنویه صلح کرد و به ری بازگشت و منصب پدر را به او تفویض کردند. وی تا سال ۳۶۶ وزارت مؤیدالدوله را داشت سپس به حبس افتاد و درحبس درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابن فاذِشاه اصفهانی، ابوعبداللّه محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۳۸۱ ق)، متلکم و فقیه شافعی اشعری. وی اهل اصفهان بود که به بصره مهاجرت کرد. او آثار زیادی در فقه و اصول و احکام داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۷/ ۲۲۷)، معجم المؤلفین (۱۳۶ -۱۳۵ /۱۱).

ابن‌بُندار قزوینی، ابویوسف عبدالسلام

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۸۸ -۳۹۳ ق)، مفسر، متکلم و محدث معتزلی. اصلاً قزوینی است و در آنجا به دنیا آمد. ابتدا در زادگاهش به تحصیل پرداخت. وی از شاگردان برجسته قاضی عبدالجبار همدانی بود و در نزد وی کلام خواند و مذهب اعتزال را از او اخذ کرد. در همدان از ابوطاهر بن سَلمهٔ و در اصفهان از ابونعیم، و نیز از اساتید دیگر بهره گرفت. گرانمایه، خوش محضر و ظریف بود. ابوالقاسم بن سمرقندی ابوغالب بن بنّاء، هبهٔ اللّه بن طاووس و اسماعیل بن محمد تیمی و أبوسَعْد بغدادی و دیگران از وی حدیث شنیدند. سالیان بسیاری در مصر به سر برد. چندی هم در طرابلس (شام) سکنی کرد. از دمشق دیدار کرد و آن شهر را بَلَدِالنَّصْب، شهر دشمنان امیرالمؤمنین و خاندانش (ع) نامید. در اواخر عمر مقیم بغداد شد، و در همان جا درگذشت و در گورستان خیزران دفن شد. ابن‌اثیر تاریخ تولد وی را ۴۱۱ ق ذکر کرده است و در «هدیهٔ العارفین» نیز به تبع آن چنین آمده است. ازآثار وی: «حدائق ذات بهجهٔ»،

تفسیر قرآن در سیصد جزء که هفت جزء آن درباره‌ی سوره فاتحه است.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۴/ ۱۳۱)، سیر النبلاء (۱۸/ ۶۱۶- ۶۲۰)، الکامل (۸/ ۱۷۸)، کشف الظنون (۶۳۴)، لسان المیزان (۳۶۲، ۳۵۰ -۴/ ۳۴۷)، معجم المؤلفین (۵/ ۲۳۱)، هدیهٔ العارفین (۱/ ۵۶۹).

ابن‌حمزه‌ی طوسی، عمادالدین، ابوجعفر محمد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف بعد از ۵۶۰ ق)، فقیه، متلکم و واعظ شیعی. مشهور به صاحب «وسیله»، عماد طوسی، ابوجعفر ثانی و ابوجعفر متأخر. از مردم طوس بود. به دلیل تأخر وی از شیخ طوسی که در اسم و کنیه و نسبت با او مشترک است، وی را ابوجعفر ثانی و ابوجعفر متأخر نام نهادند. وی معاصر شیخ منتجب‌الدین رازی و از مشایخ ابن شهرآشوب بود. ابن‌حمزه در کربلا وفات یافت و همان جا در بیرون دروازه نجف دفن شد. از آثار وی: «الرایع فی الشرایع»؛ «ثاقب المناقب»، در ذکر معجزات پیغمبر (ص)، و ائمه (ع)؛ «الوسیلهٔ الی نیل الفضیلهٔ» و «الواسطهٔ»، که هر دو از متون فقهی‌اند. برخی از رجال‌شناسان، همچون نظام‌الدین ساوجی و به تبع او سید صدرالدین عاملی، ابویعلی محمد بن حسن بن حمزه‌ی جعفری را به اشتباه مؤلف «الوسیلهٔ» دانسته‌اند، در حالی که نجاشی در شرح حالی ابویعلی نامی از «الوسیلهٔ» نمی‌برد.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۲/ ۲۶۳- ۲۶۴)، ایضاح المکنون (۲/ ۳۳۱، ۳۴۹)، بحارالانوار (۱/ ۱۹، ۳۸)، تنقیح المقال (۱۵۵- ۱۵۶، ۱۰۱ /۳)، الذریعه (۷۵- ۷۶، ۱۱ /۲۵، ۶۶ /۱۰، ۵ /۵)، رجال النجاشی (۲/ ۳۳۳- ۳۳۴)، روضات الجنات (۶/ ۲۴۳- ۲۵۴)، ریاض العلماء (۶/ ۱۶- ۱۷، ۱۲۴- ۵/ ۱۲۲)، ریحانه (۴/ ۲۰۲- ۲۰۳)، فقهای نامدار شیعه (۱۰۳- ۱۰۶)، فوائد الرضویه (۵۶۴- ۵۶۶)، فهرست منتجب‌الدین (۱۶۴)، الکنی والالقاب (۱/ ۲۶۷- ۲۶۸)، لغت‌نامه (ذیل/ ابن‌حمزه)، مؤلفین کتب چاپی (۵/ ۶۱۹- ۶۲۰)، معجم رجال الحدیث (۱۶/ ۳۲۷)، معجم المؤلفین (۱۱/ ۴).

ابن‌حَیّ همدانی، ابوعبداللّه حسن

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۰۰- وف ۱۶۹ -۱۶۷ ق)، فقیه و متکلم شیعی. اصل او از نواحی همدان است. خروج مسلحانه بر زمامداران ظالم را روا می‌دانست. مهدی عباسی در طلب او و عیسی بن زید بود. و وی از بیم اسارت در کوفه پنهانی می‌زیست و هفت سال با عیسی بن زید در یک خانه پنهان بود. او فقیهی پرهیزکار و عابدی والا- بود. وکیع او را امام می‌داند و در بیان عبادت او گوید: حسن با برادرش علی و مادرشان شب را به سه بخش تقسیم کرده بودند و هر کدام در یک سوم آن به عبادت برمی‌خواستند. وقتی مادرشان مرد، دو برادر شب را بین خود به دو نیم تقسیم کردند؛ و آنگاه که علی مرد، حسن تمام شب را بیدار ماند و به عبادت مشغول بود. به گفته ابوزرعه، راستی، درستی، فقه، عبادت و زهد در او جمع بود. ابن‌حَیّ از اقران سفیان ثوری، بلکه مقدم بر او، و از محدثان

بزرگ و مورد اعتماد است که از پدرش و برادرش، علی بن صالح، و عبداللّه بن دینار و علی بن اَقمر و ابواسحاق سبیعی روایت می کرد. ابن‌مبارک و وَکیع و ابونعیم و علی بن جَعد و بسیاری دیگر از وی روایت کرده‌اند. در پنج «صحیح» از «صحاح ششگانه» حدیث او آورده شده است. احمد حنبل گوید که او و برادرش علی هر دو از محدثان مورد اعتمادند. در کوفه، در حال اختفا، شش ماه پس از درگذشت عیسی بن زید، درگذشت. از کلمات اوست که گوید: گاه شیطان ۹۹ در خیر بر انسان می گشاید تا بتواند دری از شر باز کند. از آثار وی: «التوحید»؛ «امامهٔ ولد علیّ من فاطمه»؛ «الجامع»، در فقه. به گفته‌ی شیخ طوسی او دارای «اصل» است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۰۸ /۲)، تاریخ الاسلام (حوادث ۱۳۶ -۱۳۱ /۱۷۰ -۱۶۱)، التاریخ الکبیر (۲۹۵ /۲)، تهذیب التهذیب (۲۶۴ -۲۶۱ /۲)، الجرح والتعدیل (ج ۱، ق ۱۸ /۲)، حلیهٔ الاولیاء (۳۳۵ -۳۲۷ /۷)، رجال الطوسی (۱۶۶)، سیر النبلاء (۳۷۱ -۳۶۱ /۷)، الفهرست ابن‌ندیم، ترجمه (۳۳۳)، الفهرست للطوسی (۹۰)، لسان المیزان (۲۶۹ /۸)، المعارف (۲۲۲)، معجم المؤلفین (۲۳۱ /۳)، میزان الاعتدال (۴۹۹ -۴۹۶ /۱)، الوافی بالوفیات (۶۰ -۵۹ /۱۲).

ابن‌سُرَیج، ابوالعباس احمد

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۳۰۶ /۳۰۵ -۲۴۹ ق)، متکلّم، محدث و فقیه شافعی. معروف به باز اشهب. از مردم شیراز و پس از اصحاب خاص شافعی، بزرگ‌ترین عالم فرقه‌ی شافعی بود. در جوانی مدتی در شیراز منصب قضاء داشت. نزد عثمان بن سعید انماطی درس خواند. با محمد بن داوود بن خلف در محضر علی بن عیسی وزیر مناظره و مباحثه داشت. علی بن عیسی خواست که وی را قاضی بغداد کند و او نپذیرفت. مدتی در درسهای جنید حاضر شد، ولی به تصوف گرایشی نشان نداد. در قضیه‌ی منصور حلاج بی‌طرف ماند و از دادن فتوا خودداری کرد. در بغداد تدریس می‌کرد. و همان جا درگذشت. بیش از چهار صد اثر به او نسبت می‌دهند که ظاهراً تعداد کمی از آنها باقی مانده است. از آن جمله: کتاب «الانتصار»؛ کتاب «الزیادات»؛ کتاب «الودایع»، در امانات؛ کتاب «المختصر فی الفقه»؛ کتاب «العین والدین»؛ کتاب «الرد علی محمد بن حسن»؛ کتاب «الرد علی عیسی بن ابان» عالم حنفی، کتاب «جواب کاشانی». در ترجمه‌ی «الفهرست» ابن‌ندیم، و نه در اصل کتاب به عربی، و همچنین در «کشف الظنون» ذیل کتاب «العین والدین» و نیز در متن و پانوشت «فارسنامه» از او به عنوان ابن‌شریح یاد شده است که با توجه به دیگر منابع، ضبط ابن‌سریج صحیح‌تر به نظر می‌آید.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۷۹ -۱۷۸ /۱)، تاریخ بغداد (۲۹۰ -۲۸۷ /۴)، تاریخ نجوم اسلامی (۲۸۶)، دائرهٔالمعارف البستانی (۲۱۶ - ۲۱۵ /۲)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۶۲۷ -۶۲۶ /۴)، روضات الجنات (۲۱۸ -۲۱۶ /۱)، ریحانه (۲۲۰ /۱)، سیر النبلاء (۲۰۴ -۲۰۱ /۱۴)، فارسنامه‌ی ناصری (۱۱۳۶)، الفهرست لابن الندیم (۳۰۰ -۲۹۹)، الفهرست ابن‌ندیم، ترجمه (۳۹۲)، الکنی والالقاب (۳۰۶ /۱)، کشف الظنون (۲۰۰۵، ۱۴۴۴، ۱۲۵۸، ۱۲۵۷ -۷۰۵)، لغت‌نامه (ذیل/ ابن‌سریج)، معجم المؤلفین (۳۲ -۳۱ /۲)، نامه‌ی دانشوران (۲۰۹ -۱۹۶ /۱)، الوافی بالوفیات (۲۶۱ -۲۶۰ /۷)، وفیات الاعیان (۶۷ -۶۶ /۱)، هدیهٔ العارفین (۵۷ /۱).

ابن‌سینا، ابوعلی حسین

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۲۷ /۴۲۸ –۳۷۰ ق)، پزشک، فیلسوف، منطقی و دانشمند. مشهور به ابن‌سینا یا ابوعلی سینا، در مغرب زمین آویسن یا آویسنا و ملقب به حجهٔالحق، شیخ‌الرییس، شرف‌الملک و امام الحکما. ابن‌سینا در افشنه‌ی بخارا، زادگاه مادرش، متولد شد. پدر وی از دیوانیان دستگاه سامانیان بود و در تربیت فرزندان خود سخت کوشا. پدر ابن‌سینا، عبداللّه، شیفته‌ی تعلیمات اسماعیلیان بود. ابن‌سینا، علی‌رغم اشراف به نظر و عقاید این گروه، گرایشی به این فرقه نداشت. در چهارده سالگی در علم بر استاد خود ابوعبداللّه ناتلی پیشی گرفت، چندان که مشکلات منطق را بر استاد خود می‌گشود. در شانزده سالگی جمعی از پزشکان فاضل زیردست او کار می‌کردند. ابوعلی با مداوای بیماری نوح بن منصور سامانی امیر خراسان اجازه یافت که از کتابخانه‌ی عالی امیر استفاده کند. در هجده سالگی جامع‌العلوم شد و از این پس ترقیات وی نتیجه‌ی اجتهاد شخصی خود وی بود. در بیست و یک سالگی نخستین اثر فلسفی خود را تحت عنوان «العروضیه» به درخواست ابوالخیر عروضی نوشت. پس از درگذشت پدر، به خدمات دیوانی روی آورد. به زودی فکر و تدبیر او مورد قدردانی واقع شد. امیران علاوه بر نصایح پزشکی او در سیاست نیز خواستار رأی او شدند. چندین بار به وزارت رسید، و در معرض رشک دیگران قرار گرفت. چندین بار فرار کرد. مدتی زندانی شد. ولی از زندان گریخت. چهارده سال در آرامش در دربار علاءالدوله دیلمی در اصفهان می‌زیست. بر اثر مسافرتها و شب زنده‌داریها و بی‌توجهی به خود به قولنج مبتلا شد و در ضمن لشکرکشی علاءالدوله در همدان درگذشت و در همین شهر به خاک سپرده شد. در جشن یادبود هزاره‌ی او بر مزارش بنایی ساختند. شهرت ابن‌سینا چندان است که از مرزهای سرزمینهای اسلامی گذشته و به سراسر جهان رسیده است. آثار او به زبانهای مختلفی ترجمه و منتشر شده‌اند. ابن‌سینا، علاوه بر پزشکی و فلسفه، در نجوم، فیزیک، علوم طبیعی نیز آثاری دارد از آن جمله، در اواخر عمر به دستور علاءالدوله آلتی شبیه ورنیه‌ی کنونی برای به دست آوردن نتایج دقیق در رصد اختراع کرد. از هوش و حافظه‌ی وی سخنها گفته‌اند و او را سرآمد فلاسفه اسلامی دانسته‌اند. وی با ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی، معاشرت و مباحثه داشت و از معاصرینش می‌توان ابن‌خمار و ابوالفرج بن طیّب را نام برد و از جمله شاگردان او ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان، ابن‌زیله، ابوعبداللّه معصومی، ابوعبید جوزجانی را با ابوسعید ابوالخیر نیز مباحثه‌ای داشت که بسیار مشهور است. ابن‌سینا در زمینه‌ی ادبیات نیز کتابهایی نوشت و اشعاری نیز به وی منسوب است. از آثار او: «النجاهٔ»؛ «الاشارات والتنبیهات»، در منطق و حکمت؛ «الشفا» در حکمت علمی نظری؛ «دانشنامه‌ی علائی»، به فارسی؛ «اسرار الصلاهٔ»؛ «مبدأ و معاد»؛ «قانون»، در طب. این کتاب با وجود ناقص بودن، سبب اشتهار ابن‌سینا در اروپا شد. «اسباب حدوث الحروف و مخارجها»، در زبان‌شناسی؛ «الموجز الکبیر»؛ «الموجز الصغیر»، هر دو در منطق؛ «رساله حی بن یقظان»؛ «المدخل الی صناعهٔ الموسیقی»، در موسیقی که از آثار فارابی کامل‌تر و جامع‌تر است؛ «مقالهٔ فی آلهٔ رصدیه». در کل ۲۷۶ عنوان کتاب به او نسبت می‌دهند که ۱۳۱ اثر را با انتساب صحیح و مابقی را با انتساب مشکوک از او دانسته‌اند.[۱]

شیخ‌الرئیس حجهٔالحق شرف‌الملک امام‌الحکماء ابوعلی حسین بن عبداللّه بن حسن بن علی معروف به ابن‌سینا (و. افشنه یا خرمیثن ۳۷۰– ف. همدان ۴۲۸ ه.ق.) پدر او از مردم بلخ و مادر وی ستاره از اهل افشنه (نزدیک بخارا) بود. ابن‌سینا در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی قرآن را از بر نمود و نزد ابو عبداللّه ناتلی منطق و هندسه و نجوم آموخت. و پایه وی از استاد در گذشت. از آن پس به تعقیب علوم طبیعی و ما بعدالطبیعه و طب پرداخت. آثار فارابی فکر ابن سینا را به خود جلب کرد و مشوق او در مطالعه آثار فلسفی گردید. وی در عنفوان شباب نوح بن منصور پادشاه سامانی را معالجه کرد و از کتابخانه گرانبهای او بهره‌ها برد. ابن

سینا بخارا را ترک گفت و به گرگانج شتافت، و از آنجا به حکم ضرورت به خراسان و سپس به گرگان و ری و همدان و اصفهان شد و آثار ذی‌قیمت خویش را در این سفرها تحریر کرد. شیخ در همدان به وزارت شمس‌الدوله رسید. و سالهای اخیر عمر را در اصفهان در حمایت علاءالدوله کاکویه گذرانید و در سفری که همراه امیر مزبور به همدان می‌شد، در راه مریض گردید و در همدان درگذشت. آرامگاه او را بدانجا برپا داشته‌اند. به مناسبت هزارمین سال تولد وی، جشنی در سال ۱۳۳۱، ه. ش. در ایران منعقد گردید. مؤلفات ابن سینا همواره مورد توجه بوده و شروح متعدد بر آنها نوشته‌اند و بسیاری از آنها نیز به زبانهای غربی ترجمه شده است. آثار مهم ابن سینا- کتاب‌الشفاء کتاب القانون فی الطب، کتاب اشارات، کتاب‌النجاة، دانشنامه علائی (به فارسی) و غیره است. آرامگاه ابن سینا.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] آثار الباقیه (۳۹۵)، از فردوسی تا سعدی (۱۵۷ -۱۵۲)، استادان موسیقی (۳۳ -۳۲)، الاعلام (۲۶۲ -۲۶۱ /۲)، اعیان الشیعه (۸۰ -۶۹ /۶)، ایضاح المکنون (۶۷۲، ۵۵۵ /۲)، بزرگان و سخن سرایان همدان (۱۴۹ -۱۴۸ /۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۴۷ -۳۴۶، ۳۴۳ -۳۴۲، ۳۱۹، ۳۰۳ /۱)، تاریخ الحکماء قفطی (۵۷۰ -۵۵۵)، تاریخ طب (۶۳۳ -۴۷۷ /۲)، تاریخ فلسفه در اسلام (۷۲۱ -۶۸۳ /۱)، تاریخ گزیده (۶۸۹ -۶۸۸)، تاریخ موسیقی (۱۵۳ -۱۴۸ /۱)، تاریخ نجوم اسلامی (۳۲۱ -۳۲۰، ۳۱۳، ۴۵، ۳۸، ۳۵ - ۳۴)، ترجمه‌ی تتمه‌ی صوان الحکمه (۴۳ -۲۹)، حبیب السیر (۴۴۹ /۲)، دائرةالمعارف البستانی (۵۳۹ -۵۳۵ /۱)، الذریعه (۲۳۲، ۲۲۳ -۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۷- ۲۱۵، ۱۵۴، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۲۹، ۱۲۲، ۱۲۱، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۶۵، ۵۱، ۴۸، ۲۶، ۲۵ -۲۴ /۱۷، ۳۸۱، ۱۵/ ۲۰۱، ۱۴/ ۲۴۰، ۲۳۹، ۱۰/ ۴۷، ۸/ ۱۸۴، ۱۳۰، ۱۲۸، ۷/ ۲۸۶، ۴۳، ۵/ ۴۸۴، ۴۰۷، ۳۷۱ /۱)، روضات الجنات (۱۷۳ -۱۵۹ /۳)، زندگینامه‌ی ریاضیدانان (۳۴ -۲۹)، سرگذشت ابن‌سینا (۱۹ -۱)، سیر النبلاء (۵۳۷ -۵۳۱ /۱۷)، فوائد الرضویه (۴۵۹ -۴۵۸ /۲)، کشف الظنون (۲۰۳۱، ۱۹۰۰، ۱۷۹۳، ۱۷۸۳، ۱۶۲۱، ۱۵۵۰، ۱۵۳۳، ۱۵۲۰، ۱۴۶۶، ۱۴۵۵، ۱۴۵۴، ۱۴۴۰، ۱۴۳۰، ۱۴۰۸، ۱۳۸۹، ۱۳۴۱، ۱۳۲۷، ۱۳۱۱، ۱۱۸۶، ۱۰۵۵، ۹۵۳، ۹۰۰، ۸۹۷، ۸۹۶، ۸۹۴، ۸۹۱، ۸۸۹، ۸۸۰ -۸۷۹، ۸۷۶، ۸۷۰، ۸۶۲، ۸۶۱، ۸۵۲، ۸۴۶، ۸۴۳، ۸۴۱، ۷۶۶، ۷۵۷، ۷۳۶، ۶۸۵، ۶۲۴، ۴۶۳، ۴۵۱، ۴۴۹، ۳۸۰، ۳۷۷، ۲۳۸، ۲۰۱، ۱۸۳، ۹۴، ۶۳، ۵۱، ۳۷، ۳۶- ۱۲)، الکنی والالقاب (۳۲۳ - ۳۲۰ /۱)، لسان المیزان (۵۴۱ -۵۳۸ /۲)، لغت‌نامه (ذیل/ ابوعلی سینا)، مجالس المؤمنین (۱۸۹ -۱۸۱ /۲)، معجم المؤلفین (۲۳ -۲۰ /۴)، مقدمه بر تاریخ علم (۸۱۸ -۸۱۶ /۱)، مؤلفین کتب چاپی (۸۰۰ -۷۷۹ /۲)، نامه‌ی دانشوران (۱۴۶ -۸۹ /۱)، وفیات الاعیان (۱۶۲ -۱۵۷ /۲)، الوافی بالوفیات (۴۱۲ -۳۹۱ /۱۲)، هدیة الاحباب (۶۷ -۶۶)، هدیة العارفین (۳۰۹ -۳۰۸ /۱).

ابن‌شاذان نیشابوری، ابومحمد فضل

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۲۶۰ ق)، محدث، کلامی و فقیه شیعی. نیاکانش از قبیله‌ی ازد یمن بودند و پس از فتح خراسان به آنجا آمدند. پدرش نیز از فقهای شیعه و از یاران یونس بن عبدالرحمان بود. خود وی از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری (ع) بود. برخی از محدثین وی را از اصحاب امام رضا (ع) نیز دانسته‌اند. یک بار زمانی که پوشنجی در محضر امام حسن عسکری (ع) در حال خارج شدن بود، یکی از کتابهای فضل بن شاذان را که با خود داشت از دستش بر زمین افتاد. امام وقتی کتاب را مشاهده می‌کند از آن تعریف و نویسنده‌ی آن را دعا می‌کند. عبداللّٰه بن طاهر ذوالیمینین امیر خراسان فضل را به جرم تشیع به بیهق تبعید کرد، اما پس از چندی از او دلجویی کرد. ابن‌داوود و کشّی و نجاشی و طوسی او را از ثقه‌ترین محدثان عصر می‌دانند و ابن‌ندیم از او به عنوان

یکی از پیشوایـان در قرآن و روایـات نـام می‌برد. فضل به هنگام حمله‌ی خوارج به بیهق از آنجا بیرون رفت و در راه بیهق به نیشابور درگذشت. آرامگاه وی در یک فرسنگی نیشابور است. علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، محمد بن اسماعیل بندقی نیشابوری، سهل بن بحر فارسی و برادرانش علی و محمد از شاگردان وی بودند. شمار آثار وی را بیش از ۱۸۰ تصنیف و تألیف دانسته‌اند، و نجاشی چهل و هشت اثر وی را نام برده است. از آن جمله: «اثبات الرجعهٔ»؛ «التوحیـد»؛ «تبیان اصل الُضـلالهٔ» که نجاشـی از آن به نام «تبیان اهل الضـلالهٔ» یاد کرده؛ «حذو النعل بالنعل»؛ «فرائض الکبیر»؛ «فرائض الاوسط»؛ «فرائض الصـغیر»؛ «فضائل امیرالمؤمنین (ع)»؛ «کتاب الاـعراض والجوهر»؛ «کتـاب الایمان»؛ «ایضاح»، در رد فرق مختلف و یکی از کتب مهم و تقریباً کامل‌ترین اثر به جا مانـده از فضـل بن شاذان؛ «کتاب الطلاق»؛ «کتاب الملاحم»؛ «کتاب النجاح»؛ «کتاب التفسیر»؛ «کتاب القرآآت».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۳۵۵ /۵)، ایضاح المکنون (۶۷۵، ۵۱۳، ۴۷۴، ۴۴۵، ۳۴۲، ۳۳۶، ۳۳۴، ۳۲۵، ۳۲۱، ۳۱۵، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۰۳، ۲۹۲، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۷۷، ۲۶۹، ۱۹۷، ۱۸۵، ۱۸۴ /۲ ، ۴۰۰، ۲۲۳، ۲۳ /۱)، الذریعه (۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۵، ۱۴۵، ۶۴- ۶۳ /۲۴، ۳۷۳، ۳۵۹، ۳۵۶، ۳۴۳، ۳۳۹، ۳۳۶ /۲۰، ۶۷ /۱۹، ۳۲۵ /۱۸، ۵۲، ۱ /۱۷، ۱۴۷، ۷۸ /۱۶، ۵۱۰، ۴۹۱ - ۴۹۰ /۲ ، ۹۳ /۱)، رجال ابن‌داود (قسم ۲۷۳ - ۲۷۲ /۱)، رجال الطوسی (۴۳۴، ۴۲۰)، رجال الکشّی (۵۴۵ -۵۳۷)، رجال النجاشی (۱۶۹ -۱۶۸ /۲)، ریحانه (۴۲ -۴۱ /۸)، الفهرست ابن‌نـدیم، ترجمه (۴۲۱ -۴۲۰، ۶۱، ۴۵، ۴۴)، الفهرست للطوسـی (۲۵۵ -۲۵۴)، لغت‌نـامه (ذیـل/ ابن‌شـاذان)، الملل والنحل (۱۵۱)، مجالس المؤمنین (۴۰۴ -۴۰۰ /۱)، معجم المؤلفین (۶۹ /۸)، معجم رجال الحدیث (۳۰۱ -۲۸۹ /۳)، مفاخر اسلام (۱۶۴ -۱۲۷ /۱)، هدیهٔ العارفین (۸۱۸ -۸۱۷ /۱).

ابن‌عبدک گرگانی

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف بعـد از ۳۴۰ ق)، مفسر، ادیب، فقیه و متکلم امـامی. معروف به عبـدکی. عبـدک اختصار عبـدالکریم است. اهل گرگان بود و پیشوای شـیعیان آنجا. مدتی در نیشابور توطن کرد. از عمران بن موسـی جرجانی و همطبقه او حدیث شـنید. حاکم نیشابوری از وی روایت کرده است. او سـرانجام در گرگان درگذشت. از آثار وی: «التفسـیر» یا «تفسـیر ابن‌عبدک»؛ «شـرح الجامع الصـغیر» و «شـرح الجامع الکبیر» محمد بن حسن شیبانی، در فروع فقه حنفی؛ «الاقتداء بعلی»؛ «الرد علی الاسماعیلیه».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۵۹ /۷)، اعیان الشیعه (۴۳۸ -۴۳۷ /۹)، الذریعه (۱۸۳ /۱۰، ۲۴۴ /۴)، رجال ابن‌داود (قسم ۳۲۵ /۱)، رجال النجاشی (۳۰۱ -۳۰۰ /۲)، ریحـانه (۱۰۳ /۸)، الفهرست للطوسـی (۳۶۸، ۳۰۶)، کشـف الظنون (۵۶۸، ۵۶۲)، معجم رجال الحـدیث (۳۳۱ /۱۶)، معجم المؤلفین (۲۶ /۱۱).

ابن‌فورک اصفهانی، ابوبکر محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۴۰۶ -۳۳۰ ق)، متکلم، محدث و فقیه شافعی. در اصفهان متولد شد. همراه باقلانی واسفراینی نزد ابوالحسن باهلی کلام خواند. برای تکمیل کلام و شنیدن حدیث به بصره، بغداد، ری و نیشابور سفر کرد. در کنار خانقاه پوشنجی، در نیشابور به تدریس پرداخت. در ۴۰۶ ق محمود غزنوی او را به غزنین فراخواند تا با کرامیه آن شهر یعنی پیروان ابوعبداللّه محمد بن کرام که معتقد به جسمیت و فرق بین صفات و ذات الهی بودند، مناظره کند. وی به آسانی در مناظره پیروز شد، اما گویند که در راه بازگشت وی را به زهر کشتند. ابن‌فورک برای بسط کلام اشعری در خراسان بسیار کوشید. ابوالقاسم قشیری از برجسته‌ترین شاگردان او بود. ابوبکر بیهقی و قشیری از وی روایت کرده‌اند. مدفن وی محله‌ی حیره نیشابور مشهور است. ابن‌عساکر تصنیفات وی را در اصول دین و اصول فقه و معانی قرآن بالغ بر صد اثر می‌داند. از آثار او: «مشکل الحدیث و غریبه»؛ «النظامی»؛ «الحدود»؛ «اسماء الرجال»؛ «التفسیر»؛ «حل آیات المتشابهات».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۳۱۳ /۶)، ایضاح المکنون (۴۸۹ /۲، ۴۷۵ /۱)، تاریخ نیشابور (۲۲۶ -۲۲۵)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۷۶۸ -۷۶۷ /۶)، ریحانه (۱۴۳ -۱۴۲ /۸)، سیر النبلاء (۲۱۶ -۲۱۴ /۱۷)، کشف الظنون (۱۹۶۰، ۱۱۰۶، ۴۳۹، ۲۰۰)، الکنی والالقاب (۳۸۰ /۱)، معجم المؤلفین (۲۰۸ /۹)، الوافی بالوفیات (۳۴۴ /۲)، وفیات الاعیان (۲۷۳ -۲۷۲ /۴)، هدیهٔ الاحباب (۸۱)، هدیهٔ العارفین (۶۰ /۲).

ابن‌فوطی، کمال‌الدین، ابوالفضل

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۷۲۳ -۶۴۲ ق)، محدث، مورخ، متکلم، حکیم، شاعر و منجم. نیاکانش از مردم مرورود خراسان بودند. در چهارده سالگی مغولان او را در بند کردند و نزدیک دو سال در بند بود. در زمان آخرین خلیفه‌ی عباسی در بغداد شغل دیوانی داشت. ابن‌فوطی در منطق، حکمت و خوشنویسی استاد بود و به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سرود. پس از فتح بغداد، به خدمت خواجه نصیرالدین طوسی رفت و در محضر او علوم پایه را آموخت، و در رصدخانه‌ی مراغه مشغول کار شد. در ۶۷۹ ق به بغداد بازگشت و از علی بن ساعی بغدادی بهره گرفت. گفته‌اند که وی حدود پانصد استاد دید. در ایامی که عطاءالملک جوینی امارت بغداد داشت وارد دربار گردید. او مجدداً به سال ۷۰۴ ق به آذربایجان سفر کرد و سه سال در آن خطه زیست. او سفرهای دیگری نیز به آذربایجان کرد و سرانجام در اثر سکته و کهولت در بغداد درگذشت. چون نیای مادری او فوطه (لنگ) می‌فروخته، به ابن‌فوطی شهرت یافته است. برخی منابع نیز وی را به واسطه‌ی پیشه‌ی نیای پدرش ابن‌صابونی نام نهاده‌اند. در شیعی یا معتزلی یا شافعی بودن او جای تردید است. از آثارش: «الحوادث الجامعهٔ والتجارب النافعهٔ فی المائهٔ السابعهٔ»، در رویدادهای سده‌ی هفتم قمری در چند مجلد؛ «تاریخ الحوادث من آدم الی خراب بغداد»؛ «تذکرهٔ الرصد»، در تاریخ رصدخانه‌ی مراغه؛ «دررالاصداف فی غرر الاوصاف»، در بیست جلد، در شرح مراحل هستی؛ «مجمع الآداب فی معجم الاسماء والالقاب»؛ «معجم الشیوخ»؛ «الدرر الناصعهٔ فی شعراء المائهٔ السابعهٔ».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۲۴ /۴)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۷۷۰ -۷۶۸ /۶)، ریحانه (۱۴۴ -۱۴۳ /۸)، کشف الظنون (۱۷۳۶، ۱۵۹۷، ۷۵۰، ۶۹۳، ۵۷۳)، لسان المیزان (۳۴۷ -۳۴۶ /۴)، معجم المؤلفین (۲۱۶ -۲۱۵ /۵)، هدیهٔ العارفین (۵۶۷ -۵۶۶ /۱).

ابن‌قبه‌ی رازی، ابوجعفر محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهارم ق)، فقیه و متکلم شیعی. با کلینی معاصر بود. نزد ابوالقاسم کعبی بلخی، متکلم معتزلی، درس خواند. نخست معتزلی بود، اما پس از مدتی شیعه شد. ابن‌بطه و ابوالحسن سوسنجردی از شاگردان وی بودند. ابن ابی‌الحدید، شیخ‌مفید و سید مرتضی از کتاب «الانصاف فی الامامهٔ» روایت کرده‌اند. سوسنجردی در ملاقاتی که با ابوالقاسم بلخی داشت، کتاب «الانصاف» ابن‌قبه را به وی تسلیم کرد، بلخی ردّی بر آن نوشت به نام «المسترشد». سوسنجردی «المسترشد» را نزد ابن‌قبه آورد. ابن‌قبه نیز ردّی بر آن نوشت به نام «المستثبت» سوسنجردی دیگر بار به نزد بلخی رفت و «المستثبت» را به وی داد. بلخی نیز ردّی بر آن نوشت، اما ابن‌قبه قبل از آنکه این ردیه را دریافت کند، وفات کرد. از دیگر آثارش: «الامامهٔ»؛ «الرد علی الزیدیه»؛ «الرد علی ابی‌علی الجبائی»؛ «المسألهٔ المفردهٔ فی الامامهٔ»؛ «التعریف».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۸۰ /۹)، الذریعه (۲ -۱ /۲۱، ۳۹۴ /۲۰، ۲۰۰ /۱۰، ۲۱۶ /۴، ۳۹۷ -۳۹۶، ۳۳۵ /۲) رجال النجاشی (۲۸۹ -۲۸۸ /۲)، ری باستان (۳۶۹ /۲)، ریحانه (۱۵۰ -۱۴۹ /۸)، الفهرست للطوسی (۲۹۸ -۲۹۷)، الفهرست ابن‌ندیم، ترجمه (۳۳۰)، الکنی والالقاب (۳۸۳ -۳۸۲ /۱)، لغت‌نامه (ذیل/ ابن‌قبه)، معجم المؤلفین (۱۴۹ -۱۴۸ /۱۰)، نامه‌ی دانشوران (۳۱۰ -۲۸۲ /۴)، هدیهٔ العارفین (۱۰۶ /۲).

ابن‌مظفر شیرازی، شمس‌الدین، ابوالمفاخر عمر

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۶۶۲ -۶۳۲ ق)، دانشمند، محدث و متکلم. معروف به حکیم. وی در ادبیات، فقه، نجوم، پزشکی، ریاضی و دانشهای دیگر استادی داشت. از شاگردان قاضی سراج‌الدین ابوالعز مکرم بن ابی‌العلاء و معاصر امام فخر رازی بود. وی امام فخر را می‌ستود و کتابهای او را انتشار می‌داد و با او مکاتبه داشت. از شیخ ابوالفتوح منتجب‌الدین محمود بن خلف عجلی و شیخ عبدالرحیم سروستانی و شیخ عبدالوهاب ابن‌سکینه بغدادی و شهاب‌الدین سهروردی، عارف معروف، روایت می‌کرد. با شیخ سهروردی دیدار کرد و با او به سفر حج و از آنجا به بغداد رفت. وی بخشی از کتاب «عوارف المعارف» شیخ شهاب‌الدین را پیش او خواند. شمس‌الدین نویسنده‌ای پرکار بود و از هیجده سالگی به نوشتن روی آورد. به خط خود بسیار حدیث نوشت و اجازه‌ها داد. شمس‌الدین برای اینکه علم را همگانی سازد این علوم را به شعر درآورد تا فراگرفتنش برای دانشجویان آسانتر باشد. وی در عبارت نیز کوشا بود. در شیراز درگذشت و در مقبره باغ نو شیراز در کنار پدر و برادر مدفون است. از آثار وی: کتاب «الاربعین» به نام «دارالسلام فی مدار الاسلام»؛ «المحصل فی شرح المفصل»؛ «الهدایهٔ»؛ «التبیان»؛ «الفرائض»؛ «زبدهٔ الادراک فی هیئهٔ الافلاک»؛ «المدخل فی النجوم»؛ «تلخیص البیان فی تخلیص الابدان»؛ «منهاج الاریب فی احتیاج الی الطبیب».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زنـدگینامه :بزرگان شـیراز (۲۱۶)، بزرگـان نـامی پارس (۳۵۹ -۳۵۷، ۲۹۴ /۱)، تـذکره‌ی هزار مزار (۲۸۵ -۲۸۴، ۲۰ -۱۹)، شیرازنامه (۱۸۰ -۱۷۹)، معجم المؤلفین (۴ -۳ /۸).

ابن‌منجّم، ابوالحسن علی

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۳۵۲ -۲۷۷ /۲۷۶ ق)، ادیب، شاعر، منجم، متکلم و نسب‌شـناس. وی در بغـداد متولـد شد. با صاحب بن عباد نیز مدتی معاشـر بود.، ندیمی گروهی از خلفاء را کرد گویا به وزارت نیز رسـید. از آثارش؛ کتاب «القوافی»؛ فضائل «شـهر رمضان»؛ «الرّد علی الخلیل»، در عروض؛ کتـاب «النیروز النوروز والمهرجـان»؛ «الفرق بین ابراهیم بن المهـدی و اسـحاق الموصـلی فی الغناء» و «اللفظ المحیط بنقض مالفظ به اللقیط»، در معارضه‌ی کتاب «الفرق والمعیار» ابوالفرج اصفهانی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زنـدگینامه :الاعلام (۱۸۳ /۵)، ریحانه (۲۶۷ /۸، ۳۶۹ /۷)، الفهرست ابن‌نـدیم، ترجمه (۲۳۸)، کشـف الظنون (۱۵۵۹، ۱۴۶۸ ، ۱۲۵۶)، لغت‌نـامه (ذیـل/ علی)، معجم الادبـاء (۱۲۰ -۱۱۲ /۱۵)، معجم المـؤلفین (۲۵۶ /۷)، وفیـات الاعیان (۳۷۶ -۳۷۵ /۳)، هدیهٔ العارفین (۶۸۰ /۱).

ابواسحاق اینجو، جمال الدین

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اینجو، جمال‌الـدین بن محمود اینجو، پادشـاه فارس از خانـدان اینجو (جل ۷۴۴- مقت. ۷۵۸ ه.ق.) حافظ معاصـر وی بود. ابواسحاق مغلوب امیر مبارزالدین گردید و به امر وی به قتل رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابوالاحراری، حمیدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سردار شـهید" حمیـدرضا ابوالاحراری "در ۱۳۳۸/۱۱/۲ و در عطرافشـان نرگس شـیراز دیـده به جهـان گشود و در دامـان پرعطوفت خانواده مؤمن پرورش یافت. وی تحصیلات خود را از سال ۱۳۴۵ در مدرسه ابتدایی" انوشیروان "آغاز کرد و بعد از سال‌ها تلاش و کوشـش و با پشت‌سـر گذاشتن دوران مختلف تحصیل، با اخذ مدرک دیپلم ریاضی از دبیرستان ابوذر شیراز، نتیجه زحمات چندین و چند ساله خود را دریافت کرد. وی در ادامه وارد دانشـگاه شد و رشـته مهندسی مکانیک را در دانشگاه علم و صنعت تهران برای ادامه تحصـیل در مقاطع عالی برگزید. وی همزمان با تعطیلی دانشگاه‌ها - در جریان انقلاب فرهنگی - از ادامه تحصیل باز ماند؛ اما

شوق تحقیق و مطالعه، او را به آغوش روحانی حوزه‌ها سپرد و سالیانی از عمر پربار خود را در حوزه علمیه قم و شیراز به کسب علوم مختلف دینی اختصاص داد.

فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی وی از سال‌های پیش از انقلاب و از دوران دبیرستان آغاز شد و در ایام شکوهمند پیروزی انقلاب، با چاپ و تکثیر و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام (س) به اوج خود رسید. وی در این مسیر، بارها مورد تعقیب، بازداشت و شکنجه نیروهای خودفروخته رژیم قرار گرفت. با این همه، دست از مبارزه برنداشت و تا لحظه پیروزی انقلاب، خالصانه به فعالیت‌های خود ادامه داد. با آغاز جنگ تحمیلی دوره‌ای نوین از مبارزات حق‌طلبانه وی آغاز شد و او که دلی مشتاق و سری شوریده داشت، پس از گذراندن دوره‌های مختلف آموزش، چندین بار از طریق سپاه قم و بسیج شیراز، عازم جبهه‌های نور گردید. وی درمدت زمان حضور در جبهه، بارها مورد طعنه تیر دشمن قرار گرفت و در بیمارستان‌های اهواز، اصفهان و شیراز بستری شد.

این پاسدار جان برکف و بسیجی دلسوخته، سرانجام در غروب خونین ۱۳۶۰/۸/۲۰ در حالی که به عنوان فرمانده گردان، هدایت گروهی از رزمندگان همیشه پیروز اسلام را به عهده داشت، در اثر اصابت ترکش، جان به جان آفرین تسلیم کرد و در ملکوت به پرواز درآمد. سوسنگرد قهرمان هنوز بعد از سال‌ها هجرت اندوه بار، او را در هیأت غریب غروب، مویه می‌کند.

برگرفته از کتاب :شهیدان

ابوالبرکات کازرونی، محمد

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شیخ ابوالبرکات تاج‌الدین محمد بن احمد بن ابراهیم مدنی شافعی کازرونی معروف به (حاج هراس) از دانشمندان قرن هشتم و نهم هجریست زیرا تولدش ۷۵۷ و وفاتش ۸۴۳ می‌باشد. تألیفات عدیده دارد که از آنهاست.

۱- بحرالساده فی الاخلاق والادب (فارسی) ۲- تفسیر القرآن ۳- شرح التنبیه (تألیف ابواسحاق اسفراینی) ۴- شرح فروع (ابن ابی‌الحدید) ۵- شرح مختصر التنبیه (در سه جلد) ۶- مختصر المعنی (للبارزی در فروع دین).

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

ابوالحسن احمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. و ۳۰۴ ه.ق. ۹۱۶ م.). گروهی از بزرگان اولاد علی ۴ بن ابی‌طالب به نام ایمه علوی یازیدی در قرن دوم هجری ملقب به داعی کبیر در سال ۲۵۰ ه.ق. در آن ناحیه ظهور کرد و عده‌ای بسیار از افراد ناراضی و دست نشاندگان خلیفه (مانند طاهریان) او را تقویت نمودند. وی به دعوت مردم و نشر آیین تشیع و طرفداری از خاندان علی پرداخت (داع الخلق). پس از او جانشینانش در طبرستان به حکومت پرداختند (جمعا از ۲۵۰ ه.ق./ ۸۶۴ م. تا ۴۲۴ ه.ق./ ۱۰۳۴ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابوالحسن، ابوذر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سلیمان حشمت‌الممالک در ۱۲۸۵ در مشهد متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مشهد و تحصیلات متوسطه را در دارالفنون تهران باتمام رسانید و برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت و در پاریس وارد مدرسه حرف و صنایع شد و سرانجام از دانشکده الکترونیک تولوز درجه‌ی مهندسی گرفت.

پس از بازگشت به ایران در وزارت پیشه و هنر استخدام شد و اولین سمت وی ریاست کارخانه قند کرج بود. چندی رئیس اداره‌ی پیشه و هنر مازندران بود و زمانی هم مدیرکل آن وزارتخانه شد و بعد به سازمان برنامه انتقال یافت و معاون آن سازمان شد.

از دیگر مشاغل وی عضویت هیئت مدیره شرکت بیمه و قائم‌مقامی مدیرعامل آن شرکت بود. مهندس ابوذر مدتی دبیرکل اتاق صنایع و معادن ایران شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ابوالحسنی، فریدون

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید فریدون ابوالحسنی : فرمانده گردان توپخانه تیپ ۴۴قمربنی هاشم(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

درسال ۱۳۴۰ درشهر «بروجن» یکی از شهرهای استان «چهارمحال وبختیاری» ودر خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود . جهانی پر از دردها و رنج‌ها خوشی‌ها و ناخوشی‌ها خوبی‌ها و بدی‌ها دوستی‌ها و دشمنی‌ها؛ واوازمیان همه ی اینها ،خوبی ها را وپاکی هارا انتخاب کرد. دوران کودکی را با زحمات پدر و مادر خویش پشت سر نهاد و پا به دستان گذاشت. اواز کودکی از رفتارهای پسندیده ای برخوردار بود که از دیگران متمایز می شد. رفتارهایی مانند احترام به پدر و مادر نجابت و ... بود به گونه ای که هیچگاه کسی از او گله و شکایتی نداشت. اخلاق و رفتار شایسته وی باعث شده بود او زبانزد دوست و آشنا باشد. این خصلت های پسندیده در او نوید ظهور یک اسطوره وقهرمان ملی را می داد.

دوران تحصیلات ابتدایی را در دبستان« فرخی»در« بروجن» به اتمام رساند و وارد مدرسه راهنمایی« ارشاد» این شهر شد. دوران راهنمایی تحصیلی خود را به آخر رساند و با شایستگی کامل وارد مقطع دبیرستان شد. در این دوران او علاوه بر درس خواندن فعالیت‌های اجتماعی وسیاسی خود را شروع کرد. به عضویت انجمن اسلامی دبیرستان درآمد و خدمات بیشماری در این رابطه انجام داد. بعد از آن موفق به کسب دیپلم شد و وارد جهاد سازندگی شد. ا ودر این نهاد به عضویت هیئت ۷ نفره زمین جهادسازندگی استان چهارمحال و بختیاری درآمد. نشستن در اطاق وپشت میز برایش سخت بود .باحضور در روستاهای دور افتاده از نزدیک با مشکلات مردم آشنا می شد وبه رفع مشکلات آنها همت می گماشت .بارها اتفاق افتاد شبی در خانه یکی از اهالی روستایی میهمان بود. آن خانواده به رسم غلط زمان حکومت طاغوت که در هر خانه روستایی یک مسئول محلی یا کشوری وارد می شد؛باید گوسفند یا مرغی رابرایش ذبح کند وبپزد؛ هرگز اجازه نمی‌داد که آنها گوسفند یا مرغی برایشان ذبح کنند. می گفت:

این تنها وسیله روزی شماست من هرگز راضی نمی‌شوم که چنین کاری انجام دهید و نان و ماست را بر گوشت ترجیح می‌داد. و همه در حیرت و تعجب نگاه می‌داشت.

موقع خدمت سربازی فرارسید . به نزد مادر آمد و ازاوحلالیت خواست. اوبا پدر ومادرش مشورت کرد که آیا خدمت خود را در سپاه انجام دهدیا در ارتش. مادر در جواب گفت پسرم با قرآن استخاره کن هرچه که خدا صلاح بداند. او استخاره کرد هر دو خوب بود ولی او سپاه را برای انجام وظایف خود برگزید و وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بروجن شد. در آنجا از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد بلکه از همان اوایل وظایف خود را به خوبی انجام می‌داد. مدتی درسپاه مربی آموزش شد . او یکی از ورزشکاران قهرمان وزنه‌برداری بود که در مسابقات وزنه‌برداری استان رتبه اول را کسب نموده بود. با نیروها ی رزمنده به کوه می‌رفت و بدنسازی را به آنها آموزش می داد. پس از مدتی فرمانده بسیج شهر بلداجی شد و در آنجا هم فردی بود نمونه و کامل از هر جهت . شبانه روزدر بسیج بلداجی می‌ماند و به خدمت مشغول بود و از هیچ کوششی در راه تحقق آرمان‌های اسلامی فروگذار نبود. بعد از مدتی در مسابقات تیراندازی بین سپاه و ارتش و بسیج شرکت نمود و مقام اول را کسب کرد .اما هرگز خود را بالاتر از دیگران نمی دید. مدت ۲ ماه در پادگان غدیراصفهان دوره تکمیلی نظامی را گذراند و آماده رفتن به جبهه شد. مادر را برای روزها ی جدائی آماده می‌نمود ساعت‌ها کنار او می‌نشست و از خدا و قیامت و مردن و زیستن حرف می‌زد .می گفت: مادر دیگر باید به جبهه بروم اما مادر مادر است و دلش راضی نمی‌شود که جگرگوشه‌اش از نزدش برود. فراق او برایش ناگوار بود اما فریدون برای مادر دلیل می‌آورد و می گفت: مادر مگر هرکسی که به جبهه رفت شهید می‌شود نه مردن، زنده ماندن به دست خداست .تا خدا نخواهد هیچکس خراشی نمی‌بیند. اگر لیاقت شهیدشدن را داشته باشیم که آرزوی ماست مگر خداوند حضرت یونس را در شکم ماهی سالها حفظ نکرد. پس اگر خدا خواست و لایق بودم که به نزدش می‌روم وگرنه که باز باید جهاد اکبر کنم تا بتوانم جهاد اصغر بروم. او به جبهه جنوب رفت و در آنجا به فعالیت مشغول شد. مدتی ازحضورش در جبهه می گذشت که به سمت معاون فرمانده گردان توپخانه تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم(ع) منصوب شد. بعد از مدتی با زشادتهایی که از خودذنشان داد، فرمانده گردان توپخانه شد. اما هیچگاه هیچکس کلمه (من فرمانده‌ام) را از زبان او نشنید زیرا او همیشه خود را یک بسیجی می‌دانست در حملات بسیاری شرکت نمود. از جمله در جزایرمجنون او از خود فدا کاریهای بی‌نظیری نشان داد. کارهای وی زبانزد فرماندهان ورزمندگان بود . اومثل دوران کودکی که بین همسالان ش نمونه بود؛ در جبه هم سرمشق دیگران بود. کمتر شبی می شد او رادربستر خود یافت.

بعد از عملیات بدر به مرخصی آمد . مادرش گفت: پسرم دیگر وظایف تو تمام شده . پایانی خود را بگیر تا به زندگیت سروسامانی بدهم و برایت همسری بگیرم. اما او لبخندی زد و گفت: مادر عروسی من در جبهه است و عروس من شهادت و نقل‌های عروسیم گلوله‌های سربی است که هر دم سینه دلاوری را می‌شکافد و او را به ملکوت اعلی می‌رساند. نه مادر من تا خیالم از جبهه و جنگ راحت نشود حاضر به ازدواج نیستم. اگرچه ازدواج سنت پیامبر است اما حالا واجب شرعی ما جنگ است و جنگیدن. اگر به وصال دوست رسیدم که چه باک وگرنه که بعداً برای این امر فرصت هست. او همیشه سعی داشت پدر و مادری را که سالها خون دل خورده‌اند از خود راضی نگه دارد و آنها را ناراحت نکند. عبادات او به موقع بود و نماز و روزه‌های او سرمشق دیگران بود ساعتها سر بر سجاده می‌نهاد و با معبود خویش گفتگو می‌نمود. خیلی دوست داشت که قرآن تلاوت نماید. با مردم طوری رفتار می‌نمود که پس از یک بار برخورد، مثل این بود که سالها با وی آشنا هستند. روزی که قصد آمدن به بروجن را داشت ؛برای خداحافظی به نزد دوستانش رفت .اما این رفتن دیگر بازگشتی نداشت .خودروی حامل او ودوستانش دردید دشمن قرار گرفت و با اصابت گلوله دشمن، سرداری را در خون خویش شناور نمود مادر چشم به راه آمدن جوان دلاور و سردار رشیدش بود اما صبح روز جمعه ۱۳/۹/۶۳ در منزل به صدا درآمد و چشم مادر و پدر به سوی در دوخته شد. اما او وارد نشد بلکه خبر شهادت اوآمد. قلب مادر

فروریخت و چشمان پدر میخکوب شد. برادرش به دور خود می‌چرخید و یارای تکلم نداشت زیرا به آنها آگاه شده بود که دیگر فریدون به خانه باز نمی‌گردد . پیکر پاکش بر روی دستهای هزاران نفر تشییع شد و او را که آرزویش عروج به سوی خدا بود در روضه‌الشهداء بروجن در کنار دوستان و همسنگران دیگرش به خاک سپردند. اوشهیدی بود که پیش از اینکه پیکرش از بین برود روح و روانش به معراج رفته بود و این جسم خاکی او بود که در حال به خاک سپرد. می‌شد آری فریدون با مرگ عاشقانه به دیار باقی شتافت و مادر را با صدها امید و آرزو تنها گذاشت .اما خداوند بر هر کاری عالم است او چنان صبری به مادر و پدرش داد که بتوانند مرگ جوانشان را تحمل کنند . او سوخت اما با سوختن خویش محفل بشریت را که در تاریکی فرو رفته بود نور بخشید .او رفت اما یادش همیشه ماند. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ابوالحسین

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن ناصر کبیر (ه.م.). وی بر قسمتی از طبرستان حکومت داشت (ف. ۳۱۱ ه.ق.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابوترابی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی ابوترابی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱۰/۳

ابوترابی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حجت الاسلام و المسلمین سید علی اکبر ابوترابی، در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی در شهر مقدس قم متولد شد. پدر بزرگوارش آیت الله سید عباس ابوترابی، فرزند آیت الله سید ابوتراب و مادرش دختر آیت الله سید محمد باقر علوی قزوینی است. حجت الاسلام ابوترابی تحصیلات ابتدایی تا پایان دوره دبیرستان را با موفقیت سپری کرد و در سال ۱۳۳۶، موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد. پس از

اخذ دیپلم با توصیه پدر بزرگوارش به تحصیل دروس دینی علاقمند شد و در سال ۱۳۳۷ به مشهد مقدس عزیمت نمود و در مدرسه نواب اقامت گزید. دروس مقدماتی و دوره سطح را با جدیت و تلاش شبانه روزی و استعدادی شگرف در حوزه علمیه مشهد گذراند و از اساتید بزرگی چون ادیب نیشابوری و مرحوم آیت الله شیخ مجتبی قزوینی بهره های فراوانی برد. با آغاز نهضت امام خمینی (ره) در سال ۴۲، همراه با حاج آقا مصطفی وارد جریانات سیاسی شد و در تظاهرات مردم قم در ۱۵ خرداد سال ۴۲، حضوری فعال داشت. در هجوم عوامل رژیم ستمشاهی به مدرسه فیضیه، مورد ضرب و شتم مأمورین شاه قرار گرفت. در پی تبعید حضرت امام (ره) به نجف اشرف، ایشان نیز به نجف مشرف و مشغول تحصیل شد و در محضر امام راحل(ره) از درس خارج فقه و اصول معظم له بهره مند شد. پس از حدود شش سال تحصیل در نجف، هنگامی که اعلامیه های امام خمینی (ره) را در کیف خود جاسازی کرده بود تا به ایران بیاورد، در مرز خسروی باز داشت شد و ساواک ایشان را به زندان قصر شیرین، سپس به زندان کرمانشاه و زندان کمیته مشترک و پس از آن به زندان اوین منتقل کرد و او را مورد شکنجه و بازجویی قرار داد. پس از آزادی از زندان، فصل جدیدی در فعالیتهای سیاسی ایشان آغاز شد و همراه با شهید مجاهد، سید علی اندرزگو علاوه برمبارزات سیاسی، به سازماندهی جهاد مسلحانه همت گماشتند و در این دوره بارها مورد تعقیب ساواک قرار گرفتند. مرحوم ابوترابی به واسطه حشر و نشر فراوان با شهید اندرزگو، عمیقاً با خصوصیات اخلاقی و صفات حسنه آن مجاهد فی سبیل الله آشنا شده بود و خاطرات بسیاری از او به یاد داشت. در توصیف شهید اندرزگو فرموده است که: "شهید سید علی اندرزگو، از یک اخلاق اسلامی در سطح بسیار بالا برخوردار بود و آن گونه بود که قرآن می فرماید: "... اشداء علی الکفار و رحماء بینهم". مرحوم ابوترابی، با افرادی چون شهید رجایی ارتباط نزدیک و همکاری تنگاتنگی داشت و در جلسات ماهانه شهید آیت الله بهشتی شرکت می کرد و از نزدیک با آن شهید عزیز در زمینه جذب نیروهای فعال و تحصیلکرده همکاری داشت. وی همچنین با سایر مبارزان و علمای مجاهد دوران ستمشاهی، از جمله رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای همکاری و ارتباط داشت. با آغاز مبارزات انقلابی مردم ایران، او سر از پا نمی شناخت و خواب را بر خویش حرام کرده بود به طوری که خود ایشان می گفت: "در آن روزهای پر التهاب، کار ما سنگین بود و بسیار اتفاق می افتاد که در طول شبانه روز کمتر از یک ساعت می خوابیدیم". در جریان پیروزی انقلاب، فرماندهی گروهی از مردم که کاخ سعدآباد را به تصرف در آوردند به عهده داشت و امکانات و وسایل موجود در کاخ را مورد حفاظت قرار داده و تحویل مقامات ذی صلاح داد. ایشان همچنین با همکاری برادرشان حجت الاسلام سید محمد حسن ابوترابی، در تصرف پادگان لشکر قزوین نقش کلیدی داشتند و از خروج اسلحه و ادوات و تجهیزات جنگی ممانعت کردند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به عنوان رئیس کمیته انقلاب اسلامی قزوین به خدمت محرومان و مستضعفان پرداخت و پس از آن با رأی مردم، به عضویت شورای شهر قزوین انتخاب و رئیس شورا شد. همزمان با آغاز جنگ تحمیلی، با لباس رزم به سوی جبهه رفت و در کنار شهید دکتر مصطفی چمران در ستاد جنگهای نا منظم به سازماندهی نیروهای مردمی پرداخت و شخصاً به ماموریت های شناسایی رزمی و دشوار می رفت. آزادی منطقه پر حادثه و خطرناک ((دب حردان)) به فرماندهی وی و در رأس یک گروه متشکل از یکصد رزمنده فداکار، یکی از اقدامات ایشان است. مرحوم ابوترابی سرانجام در روز ۲۶ آذر ماه سال ۵۹ در جریان یکی از مأموریتهای شناسایی که برای تکمیل شناسایی قبلی خویش انجام داد تا نیروهای ستاد جنگهای نامنظم آماده یک عملیات گسترده شوند، بر اثر اشتباه یکی از همراهان خود، در حالی که هفت کیلومتر از نیروهای خودی دور شده و تا ۲۰۰ متری دشمن پیشروی کرده بود، هنگام بازگشت مورد شناسایی دشمن بعثی قرار گرفت و گرچه می توانست خود را از دام دشمن برهاند، اما چون قصد داشت همراهان خود را نجات دهد، با تانک و نفربر به تعقیب وی پرداختند و نهایتاً به اسارت دشمن در آمد. مرحوم ابوترابی پانزده ماه اول اسارت را در سلولهای زندانهای بغداد و تحت شدید ترین شکنجه ها گذراند و در اراده پولادین این مرد خدا خللی ایجاد نشد تا پس از سپری کردن سختی های فراوان و دو بار تا پای چوبه دار رفتن با لطف و رحمت الهی و امدادهای غیبی، ایشان به

اردوگاه و جمع اسیران ایرانی منتقل شـد. حجت الاسـلام ابوترابی پس از حضور در جمع سایر اسـیران، با رهبری حکیمانه خود و با تمسـک به ائمه معصومین (ع) و بـا معنویت و سـعه صـدر و حلم و بردبـاری فوق العاده مکر و حیله دشـمنان بعثی را بی تأثیر نمود و شمع محفل ایران شـد و در جهت تقویت روحیه مقاومت و ایمان آنان از هیـچ اقـدام و ایثاری دریغ نورزیـد. هـدف و راه را به آنان نشان می داد و چون ابری فیاض، امید و ایمان را بر آنان می بارید. اردوگاههای عنبر، موصل ۱، ۳، ۴ و رمادیه و تکریت ۵، ۱۷، ۱۸، و نیز سـلولهای زنـدانهای بغـداد شاهد خوبیها و مجاهدتهای خسـتگی ناپذیر آن عارف حکیم هسـتند. این عارف مجاهد، پس از ده سـال اسارت سـرانجام در سال ۱۳۶۹، همراه بـا خیـل آزادگـان سـرافراز به میهن اسـلامی بازگشت و به جای آنکه پس از سـی سال مبارزه و تلاش طاقت فرسا به استراحت بپردازد، راهی دشوارتر را در پیش گرفت و همراهی آزادگان و پی گیری مشکلات آنان را وظیفه خـود می دانست و در این راه تمـام تلاـش و تـوان خـود را صـرف کرد و در تاریـخ ۷/۷/۶۹ بـا حکم رهبر معظم انقلاـب در جایگـاه نماینـده ولی فقیه در امور آزادگـان قرار گرفت و تمـام سـعی خویش را به کـار بست تا آزادگان، مایه عزت و تقویت نظام جمهوری اسـلامی باشند. در دوره های چهارم و پنجم مجلس شورای اسلامی، با رأی بالای مردم قدرشناس تهران به عنوان نفر دوم و سوم مجلس راه یـافت و در خـانه ملت، بـا نطق های خود، مسـئولین و کارگزاران نظام را به رعایت عـدالت، توجه به توده مردم و حفـظ ارزشـهای دینی نمود. مرحوم ابوترابی، تقویت و دفاع از نظام اسـلامی و ولایت فقیه را واجب می دانست و نسبت به شـخص مقام معظم رهبری ارادت و اعتقاد ویژه ای داشت و اطاعت از ایشان و تقویت معظم له را در هر مجلس و محفلی متذکر می شد. آن مجاهد خسـتگی ناپذیر، سـرانجام در تاریخ دوازدهم خرداد ۷۹ در حالی که همراه پـدر بزرگوارشان عازم مشـهد مقـدس و زیارت حضـرت ثـامن الحجـج (ع) بودنـد، در جاده بین سبزوار و نیشابور، براثر تصادف جان به جان آفرین تسـلیم کرد و ارواح آن عالمان وارسـته از خاک به افلاک پر کشیده و به لقاء الله پیوستند. این بزرگوار در صحن آزادی حرم مطهر امام رضا (ع) غرفه ۲۴ به خاک سپرده شد.

ابوجعفر حسن

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۳۱۵ ه.ق./ ۹۲۸ م.- ۳۱۶ ه.ق/ ۹۲۹ م.). گروهی از بزرگـان اولاد علی ۴ بن ابی‌طـالب به نام ایمه علوی یازیـدی در قرن دوم هجری ملقب به داعی کبیر در سـال ۲۵۰ ه.ق. در آن نـاحیه ظهـور کرد و عـده‌ای بسـیار از افراد ناراضـی و دست نشانـدگان خلیفه (مانند طاهریان) او را تقویت نمودند. وی به دعوت مردم و نشـر آیین تشیع و طرفداری از خاندان علی پرداخت (داع الخلق). پس از او جانشینانش در طبرستان به حکومت پرداختند (جمعا از ۲۵۰ ه.ق./ ۸۶۴ م. تا ۴۲۴ ه.ق./ ۱۰۳۴ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابوحنیفه نعمان

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۵۰ –۸۰ ق)، فقیه، محدث، مؤسس مذهب حنفیه و متکلم. مشهور به امام اصحاب رای و امام اعظم. نژاد ایرانی داشت. جدّ وی از

موالی تیم بود که از کابل به کوفه آورده شده بود. ابوحنیفه در کوفه متولد شد، و مدتی به تجارت خز مشغول بود. وی از شاگردان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و حمّاد بن ابی‌سلیمان و عطاء بن ابی‌رباح بود. ابوحنیفه پس از مرگ حمّاد مرجع عمده‌ی مکتب فقهی کوفه گردید. ابوحنیفه خود کتابی در فقه ننوشته است ولی آراء و بحثهایش از سوی شاگردان وی جمع‌آوری شده و به همین جهت بعضی از تألیفات شاگردان او باید به عنوان منابع اصلی مذهب حنفی تلّقی شود. فقه ابوحنیفه دارای چنان مطالب تازه و صریحی است که قسمت مهمّی از آن را شاگردانش محکوم و مردود شناخته‌اند. آرای فقهی او، در مقایسه با موارد اصولی آرای معاصرانش، مشروح‌تر و دوراندیشانه‌تر است. فقه او به طور کلی از جهت استدلال عالی و غالباً قاطع است و کمتر جنبه‌ی عملی را در نظر می‌آورد. او علاوه بر به کارگیری رأی و قیاس کمتر حاضر است که مانند ارباب مذاهب دیگر از سنّت در برابر احادیث آحاد دست بکشد. ابوحنیفه در کلام نیز دست داشته است. وی مدتی زندانی شد و سرانجام در زندان وفات کرد. مقبره‌ی وی در اعظمیه‌ی بغداد است. او شاگردان زیادی داشت از جمله: زفر بن هذیل، داوود طائی، ابویوسف قاضی، ابومطیع بلخی، محمد بن حسین شیبانی، اسد بن عمرو بجلی، حسن بن زیاد لؤلؤی و پسرش حمّاد بن ابی‌حنیفه و عبداللّه بن مبارک و جارود نیشابوری و عبدالکریم جرجانی و ابونعیم و وکیع. از آثار او: کتاب «مسند»، در حدیث که جمع‌آوری شاگردان اوست؛ «المخارج»، در فقه که روایت ابویوسف از اوست. برخی به غلط کتابهایی را به او نسبت داده‌اند از جمله: «فقه الاکبر»، که عقاید اصیل ابوحنیفه را نشان می‌دهد؛ «العالم والمتعلّم»؛ «فقه الأبسَط».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۵ -۴ /۹)، تاریخ ادبیات در ایران (۷۷ -۷۶ /۱)، تاریخ ادبی ایران (۴۰۲/۱)، تاریخ بغداد (۴۵۴ -۳۲۳ /۱۳)، التاریخ الکبیر (۸۱/۸)، تعلیقات اسرار التوحید (۶۵۴)، تهذیب التهذیب (۴۰۳ -۴۰۱ /۱۰)، الجرح والتعدیل (ج ۴، ق ۴۵۰ -۴۴۹ /۱)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۱۰۲۹ -۱۰۲۷ /۸)، دائرةالمعارف الاسلامیه (۳۲۲ -۳۳۰ /۱)، روضات الجنات (۱۶۲ -۱۵۳ /۸)، سیر النبلاء (۴۰۳ -۳۹۰ /۶)، الفهرست ابن‌ندیم، ترجمه (۳۷۵ -۳۷۳)، الکامل (۳۰/۵)، کشف الظنون (۱۶۸۰، ۱۴۳۷، ۱۲۸۷)، کشف المحجوب (۱۱۲)، الکنی والالقاب (۵۶ -۵۳ /۱)، لغت‌نامه (ذیل/ ابوحنیفه)، مجمل فصیحی (ذیل/ سالهای ۸۰ و ۱۵۰)، معجم المؤلفین (۱۰۵ - ۱۰۴ /۱۳)، وفیات الاعیان (۴۱۵ -۴۰۵ /۵)، هدیة العارفین (۴۹۵/۲).

ابوسعید

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بهادرخان از پادشاهان ایلخانی ایرانی (جل. ۷۱۶ ه.ق./ ۱۳۱۶ م.- ف. ۷۳۶ ه.ق./ ۱۳۳۵ م.). وی پس از مرگ پدر خود الجاتیو، با مساعدت امیر چوپان و امرای دیگر از خراسان به سلطانیه آمد و بر تخت سلطنت نشست و به واسطه صغر سن او امیر چوپان زمام امور را در دست گرفت و در ابتدای امر به ابوسعید خدمت بسیار کرد و بنیان سلطنت او را مستحکم ساخت. در ایام سلطنت این پادشاه جمعی از درباریان و نیز امرا و حکام مانند امیر چوپان و شیخ حسن بزرگ سر به شورش برداشتند و هر یک به ادعای سلطنت برخاستند و چون ابوسعید از عهده دفع این قبیل شورشها و تحولات برنیامد زمینه جهت پیشرفت مقاصد دشمنان او روز به روز فراهم‌تر شد و همین که درگذشت (۷۳۶ ه.ق.) متصرفات ایلخانان رو به تجزیه گذاشت و در هر قسمتی از آن سلسله‌ای به حکومت پرداختند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابوسعید ابوالخیر، فضل الله

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۴۰ -۳۵۷ ق)، عارف و صوفی اشعری. در یکی از قرای شمال خراسان در میهنه به دنیا آمد. قرائت قرآن را در زادگاه خود، نزد ابومحمد عنازی و ادبیات عرب را نزد ابوسعید عنازی آموخت، سپس برای ادامه‌ی تحصیلات به مرو رفت و نزد ابوعبدالله خضری، مدت پنج سال متفق و مختلف (فقه تطبیقی میان مذاهب اربعه) را فراگرفت. پس از مرگ خضری، به محضر ابوبکر قفّال رفته و پنج سال نزد وی فقه خواند. در این زمان بسیاری از بزرگان علمای عصر مثل ابوعلی سنجی و ناصر مروزی و ابومحمد جوینی همدرسان وی بودند. بعد از ۳۷۸ ق به سرخس رفت و نزد ابوعلی زاهر بن احمد فقیه به تکمیل تحصیلات خویش پرداخت. پس از مرگ وی از طریق لقمان سرخسی به خانقاه ابوالفضل حسن سرخسی راه یافت و تحت تأثیر سخنان پیر خود، علوم رسمی و علوم ظاهر را به یکسو نهاد و از جانب او نزد ابوعبدالرحمن سلمی راه یافت و پس از مرگ وی به آمل طبرستان رفت و حدود یک سال مقیم خانقاه ابوالعباس قصاب آملی شد و از دست او نیز خرقه‌ی تبرّک گرفت. ابوسعید در علوم تفسیر، حدیث، فقه و تصوف تبحر داشت و کرامات بسیاری نیز به وی منسوب است. وی حدیث را از ابوعلی شبویی و ابوبکر جوزقی آموخت. بسیاری از علمای حدیث و تصوف از ابوسعید اجازه‌ی روایت حدیث داشتند. حسن سمرقندی در مجلس وی حضور می‌یافت و ابوبکر عبدالله نسّاج و ابوعلی فارمدی و ابو عمر و بشخوانی از مریدان ابوسعید بودند. به ابوسعید شعرهای بسیاری منسوب است که در مجموعه‌ای به نام رباعیات ابوسعید گرد آمده است اما آنچه که مسلم است که ابوسعید سروده دو رباعی و یک بیت بیشتر نیست. شعر دوستی بیش از حد ابوسعید و خواندن شعرهای مناسب در حالات مختلف و گفتن همان دو رباعی سبب شده وجود او نیز مانند خیام مرکزی برای انتساب رباعیهای عاشقانه و عارفانه گردد. ابوسعید سرانجام در میهنه درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. از آثار وی : «نامه‌هایی که میان او و میان ابن سینا رد و بدل شده است»؛ «مقامات اربعین» یا «چهل مقام»؛ احوال و کرامات وی در دو کتاب «اسرار التوحید» و «حالات و سخنان ابوسعید» به وسیله نوادگان وی گرد آمده است.[۱]

فضل‌اللّه بن ابی‌الخیر میهنی، صوفی و شاعر بزرگ مشهور قرن چهارم و پنجم (و. ۳۵۷ ه.ق./ ۹۶۷ م.- ف. میهنه ۴۴۰ ه.ق./ ۱۰۴۸ م.). وی پس از آنکه از تحصیلات ادبی و دینی در میهنه و مرو و سرخس فراغت یافت، چندی در سرخس و نیشابور و آمل به ریاضت و سلوک سرگرم بود تا عارفی کامل شد و در خانقاه خود در میهنه و چندی در نیشابور به ارشاد سالکان و وعظ و هدایت پرداخت و در ۸۳ سالگی در میهنه درگذشت. وی از قدیمی‌ترین کسانی است که اصول تصوف را در خراسان اشاعه داد و قول و سماع را در میان خانقاهیان متداول ساخت. اسرار التوحید.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آتشکده‌ی آذر (۶۶ -۶۶۳ /۱)، اسرارالتوحید (۱ / مقدمه)، تاریخ ادبیات در ایران (۹۷۹ -۹۷۸ /۲، ۶۰۶ -۶۰۳ /۱)، تاریخ نظم و نثر (۶۲ -۶۱)، تذکره‌ی روز روشن (۲۱ -۲۰)، تذکره‌ی الاولیاء (۳۳۷ -۳۲۲ /۲)، جستجو در تصوف (۶۴ -۶۱)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۱۰۵۰ -۱۰۲۸ /۸)، دایرة المعارف اسلامیه (۱۴۷ -۱۴۵ /۱)، دایرة المعارف فارسی (۳۰ /۱)، الذریعه (۴۱ /۹)، ریاض العارفین (۳۰ -۲۹)، ریحانه (۱۳۳ -۱۳۱ /۷)، سیر النبلاء (۶۲۲ /۱۷)، مجمع الفصحا (۱۴۳ -۱۴۲ /۱)، فرهنگ سخنوران (۲۶)، کشف المحجوب (۲۰۸ -۲۰۶)، لغت‌نامه (ذیل/ ابوسعید)، مؤلفین کتب چاپی (۸۵۱ -۸۴۹ /۴)، نفحات الانس (۳۱۲ -۳۰۵)، یادداشتهای قزوینی (۱۲۱ -۱۲۰ /۵).

ابوطالب زاده، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا ابوطالب زاده سرابی : فرمانده گردان ذوالفقارتیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بیست و ششم خرداد ماه سال ۱۳۴۱ در شهرستان مشهد به دنیا آمد. به علت تولدش در روز تولد امام رضا (ع) نامش را رضا گذاشتند.

منیره وارسته عباس زاده ـ مادر شهید ـ می گوید: «وقتی به دنیا آمد صورتش نقاب داشت. در کودکی مریض شده بود که شفای او را امام رضا (ع) گرفتیم و یک گوسفند برای او قربانی کردیم. در ۵ سالگی نماز می خواند و در ۹ سالگی روزه می گرفت. در جلسات مذهبی، دعای توسل و دعای کمیل شرکت می کرد. نمازها را سعی می کرد به صورت جماعت بخواند. وقتی نماز می خواند گریه می کرد.»

دوره ابتدایی را تا کلاس سوم در مدرسه ی عسگریه خواند و بعد به مدرسه ی جوادیه که یک مدرسه ی قرآنی بود ـ رفت دوره ی راهنمایی را شبانه خواند. روزها کار می کرد و شب ها درس می خواند. بعد از آن ترک تحصیل کرد و به شغل طلاـ سازی پرداخت. می گفت: «من دنبال مدرک نیستم، دنبال کار حلال می‌روم.» در کارها به مادرش کمک می کرد.

چون به قرآن علاقه داشت، با پدر و مادرش به جلسات قرآنی می رفت. در اوقات فراغت به حرم مطهر امام رضا (ع) می رفت و در جلسات قرآن و انجمن پیروان دین نبوی شرکت می کرد. کتاب های مذهبی و کتاب منتهی الامال شیخ عباس قمی ، کتاب های شهید مطهری کتاب های سیاسی و کتاب های امام خمینی را مطالعه می کرد. به ورزش کاراته می پرداخت و کمربند مشکی داشت.

نماز را سر وقت می خواند. به نماز اول وقت مقید بود. به نماز شب اهمیت می داد. نماز جمعه جزو برنامه هایش بود. اگر می خواست به گردش برود، ابتدا به نماز و بعد به گردش می رفت. زیارت نامه ی امام رضا (ع) را بسیار می خواند.

به خواهرانش توصیه می کرد: «حجاب را رعایت کنید.»

به پدر و مادرش احترام می گذاشت. وقتی آن ها را می دید، به تمام قد جلوی آن ها می ایستاد و پاهایش را در حضور آنها دراز نمی کرد. در بند تجملات نبود. مشکلات دیگران را حل می کرد. طوری به مردم کمک می کرد که کسی متوجه نمی شد.

به محرومین و مستضعفین انفاق و به صندوق صدقات و خیرات کمک می کرد.

در ۱۳ سالگی به همراه پدرش به راهپیمایی می رفت. در راهپیمایی ها و تظاهرات شرکت می کرد. شب ها که حکومت نظامی بود، با شجاعت از خانه بیرون می رفت.

در راهپیمایی ها کفن می پوشید و جلوی تانک ها می ایستاد و اعلامیه پخش می کرد.

در جلسات رهبر معظم انقلاب و آقای هاشمی نژاد شرکت می کرد. بر روی دیوار شعار می نوشت و در درگیری استانداری شرکت داشت. شب ها به روی پشت بام می رفت و ندای الله اکبر سر می داد.

محمد ابوطالب زاده سرایی ـ پدر شهید ـ می گوید: «در زمان شاه به همراه او به پارک ملت رفتیم. در آن جا به او گفتم: این پارک را که می بینی، مال شاه است. از آن به بعد دیگر به آن پارک نمی رفت.»

از جنایات و شقاوت گروهک های منافق و دموکرات ها بسیار ناراحت بود. از منافقین و ضد انقلاب، به خصوص بنی صدر متنفر بود. زمانی که خبر برکناری بنی صدر را شنید، بسیار خوشحال شد. به شهید بهشتی و رجایی علاقه داشت. شهید بهشتی را مرد دانایی می دانست و از شهادت ایشان متاثر گردید. کتاب های شهید بهشتی را زیاد مطالعه می کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

وارد بسیج شد و در گشت های شبانه شرکت می نمود. عضو بسیج بود. به مسجد می رفت، اذان می گفت و در جلسات مذهبی و سینه زنی حضور می یافت. مدتی در کمیته حرم امام رضا (ع) بود و قرار بود رسمی شود که از آنجا بیرون آمد و گفت: «نمی خواهم کارم برای مقام باشد.» بعد از مدتی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و جزو نیروهای فعال این نهاد گردید.

به امام خیلی علاقه داشت. سه بار به ملاقات امام رفته بود. می گفت: «باید پشتیبان امام باشید.»

با شروع جنگ تحمیلی به جبهه های حق علیه باطل شتافت. می گفت: «چون دشمن به کشور، دین و ناموس ما حمله کرده است، باید از کشور دفاع کنیم و راه امام حسین (ع) را ادامه دهیم. جنگ برای خداست.» به دستور امام به جبهه رفت و هدفش رضای خدا بود. می گفت: «خدا را فراموش نکنید. ما مسئولیت سنگینی را به عهده داریم.»

به ندای امام لبیک گفت، می گفت. «باید به جبهه برویم، چون کردستان غریب است.» دوره ی آموزشی را در تهران گذراند.

در مورد جنگ می گفت: «ما پیروزیم، همان طور که امام فرمودند: چه شکست بخوریم، چه پیروز شویم، پیروز هستیم.» آرزوی پیروزی ایران را در جنگ و سلامتی امام را داشت. زمانی که طبس بمباران هوایی شد، برای کمک به مردم به آنجا رفت.

او ابتدا وارد کمیته انقلاب اسلامی شده بود و حدود ۱۵ ماه که در آنجا خدمت کرد، به سپاه رفت. می گفت: «چون زمان جنگ است، پس وقت ماندن نیست. در جبهه به ما احتیاج است و باید برویم.» فرمانده ی گردان ذوالفقار از تیپ ویژه ی شهدا بود.

قبل از عملیات برای بالا بردن کیفیت عملیات و آرامش خاطر رزمندگان، با رشادت سلاح های دوشیکا و خمپاره را حمل می کرد.

رضا برای مردم کردستان بسیار زحمت کشید، به آن ها می گفت: این سربازان برای کمک به شما آمده اند، قصد تعرض ندارند، بلکه می خواهند آرامش به شما بدهند.

پدر شهید می گوید: «وقتی به ایشان می گفتیم: داماد شو. می گفت: من داماد شده ام. در کردستان سنگر، حجله ماست و اسلحه عروس ما.»

در جبهه نماز شبش ترک نمی شد. غذایش کم بود. بسیار فعالیت می کرد. می گفت: «کردستان غریب است.» مرخصی بیست روزه را فقط ده روز می ماند. می گفت: «جای من این جا نیست، در جبهه به من احتیاج دارند.»

پدر ش می گوید: « یک بار که در مرخصی بود، از روی رختخوابش غلط خورده و آن طرف رفته بود. بیدارش کردم که سر جایش بخوابد. گفت: الان همرزم های من در سنگر با وضع بسیار بدی به سر می برند.»

در جبهه اگر رزمنده ای نیاز مالی داشت، به او کمک مالی می کرد.

در کردستان از ناحیه ی شانه تیر خورد و مجروح گردید، ولی به خانواده اش چیزی نگفت و بعد از بهبودی دوباره به جبهه رفت. بسیار متواضع و فروتن بود.

به مرخصی که می آمد، با سرکشی از خانواده های شهدا با آن ها ابراز همدردی می کرد.

قبل از شهادت غسل کرده بود و وضو گرفته بود. محمد علی عدالتیان نقل می کند: « برای پاکسازی به سلیمانیه رفته بود و ترکش خورد و به شهادت رسید.»

رضا ابوطالب زاده سرایی در تاریخ ۴/۴/۱۳۶۲ در منطقه پیرانشهر، بر اثر اصابت ترکش به سینه به درجه رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر ایشان پس از انتقال به زادگاهش، در حرم مطهر امام رضا (ع) در صحن آزادی دفن گردید.

پدر شهید ـ محمد ابوطالب زاده سرایی ـ می گوید: «بعد از شهادت او، شهید کاوه با چهارده نفر از همرزمان شهید به منزل ما آمدند و گفتند: شهادت او کمر ما را شکست. این حرف شهید کاوه مثل حرف امام در زمان شهادت شهید مطهری بود.»

خواهر شهید می گوید: «بعد از شهادت ایشان برادر دیگرم ـ عباس به جبهه رفت. گفت: باید راه برادرم را ادامه دهم و اسلحه او را زمین نگذارم. عباس خواب دیده بود که شهید او را صدا می کند. بعد از سه ماه او هم شهید شد.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه

جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

ابوطالبی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهدی ابوطالبی

محل تولد : اراک

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۴/۱/۱

زندگینامه علمی

۱. تحصیلات تا پایان مقطع دبیرستان رشته ریاضی فیزیک – دبیرستان شهید صدرقم.

۲. تحصیلات مقدمات وسطح یک حوزه ۱۳۷۵-۱۳۶۹ مدرسه علمیه معصومیه .

۳. تحصیلات سطح دو وسه ۱۳۸۰- ۱۳۷۵ (درمحضراساتید بزرگوار حجج اسلام آقایان عندلیب،موسوی تهرانی وحسینی خراسانی)

۴. تحصیلات خارج اصول وخارج فقه – امربه معروف ونهی ازمنکر،جهاد ،خمس ،-(درمحضراساتیدبزرگوار حجج اسلام آ قایان لاریجانی،کعبی ،واعظی)۱۳۸۴- ۱۳۸۰

۵.ورود به مؤسسه امام خمینی (ره)۱۳۷۵

۶.دوره کارشناسی ارشد الهیات ومعارف اسلامی ۱۳۸۱- ۱۳۷۵ عنوان پایان نامه تربیت دینی ازدیدگاه امام علی (ع)

۷.دوره کارشناسی ارشد علوم سیاسی ۱۳۸۴ – ۱۳۸۲ عنوان پایان نامه تبیین ناکارآمدی علم سیاست غربی درتحلیل نهضت امام خمینی (ره) با تکیه برتحلیل نیکی آر.کدی

۸.عضویت درگروه پژوهشی تاریخ واندیشه معاصر(با مدیریت دکترموسوی نجفی)از۱۳۸۱تاکنون .

۹.عضویت درگروه پژوهشی تاریخ مشروطیت (با مدیریت حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی) از ۱۳۸۱ تاکنون.

ابوعلی محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۳۱۲ ه.ق/ ۹۲۴ م.). گروهی از بزرگان اولاد علی ۴ بن ابی‌طالب به نام ایمه علوی یازیدی در قرن دوم هجری ملقب به داعی کبیر در سال ۲۵۰ ه.ق. در آن ناحیه ظهور کرد و عده‌ای بسیار از افراد ناراضی و دست نشاندگان خلیفه (مانند طاهریان) او را تقویت نمودند. وی به دعوت مردم و نشر آیین تشیع و طرفداری از خاندان علی پرداخت (داع الخلق). پس از او جانشینانش در طبرستان به حکومت پرداختند (جمعا از ۲۵۰ ه.ق./ ۸۶۴ م. تا ۴۲۴ ه.ق./ ۱۰۳۴ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابومحمد حسن

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به ناصر. (جل. ۳۰۱ ه.ق./ ۹۱۳ م.). گروهی از بزرگان اولاد علی بن ابی‌طالب به نام ایمه علوی یازیدی در قرن دوم هجری ملقب به داعی کبیر در سال ۲۵۰ ه.ق. در آن ناحیه ظهور کرد و عده‌ای بسیار از افراد ناراضی و دست نشاندگان خلیفه (مانند طاهریان) او را تقویت نمودند. وی به دعوت مردم و نشر آیین تشیع و طرفداری از خاندان علی پرداخت (داع الخلق). پس از او جانشینانش در طبرستان به حکومت پرداختند (جمعا از ۲۵۰ ه.ق./ ۸۶۴ م. تا ۴۲۴ ه.ق./ ۱۰۳۴ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابونصروزید، احمد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن محمد بن عبدالصمد شیرازی مکنی به ابونصر وزیر، مشهور به احمد عبدالصمد (ف. ۴۳۲ ه.ق.؟). وی نخست صاحب دیوان آلتونتاش حاجب و پسرش هارون بود. پس از فوت احمد بن حسن میمندی (۴۲۴) مسعود احمد عبدالصمد را از خوارزم طلبید و وزارت بدو داد و او تا پایان حیات مسعود و دو سال از زمان مودود این شغل داشت، و بر اثر سعایت امرا به حبس افتاد و سپس او را مسموم کردند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ابویعقوب سجستانی، اسحاق

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۳۸۶ ق)، متکلم و داعی اسماعیلی. ملقب به خیشفوج. وی از بزرگان متکلم اسماعیلی سده‌ی چهارم قمری است. تحقیق کامل آثار ابویعقوب امری است ضروری زیرا، ابویعقوب تنها مرجع عمده‌ی ما برای اطلاع از عقاید جناح فلسفی اسماعیلیه در سده‌ی چهارم است. رویه‌ی فلسفی ابویعقوب به طور کلی براساس عقدید فلسفی نسفی قرار دارد. نسفی ظاهرا نخستین کسی بود که فلسفه‌ی نور افلاطونی را در حدود سال ۳۰۰ ق وارد عقاید اسماعیلیه کرد. از کتابهای متعددی که از ابویعقوب به جا مانده ظاهرا، مهمترین آنها «کشف المحجوب» و «الافتخار» است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تاریخ ادبیات درایران (۶۳۳ /۱)، تاریخ و عقاید اسماعیلیه (۱۷۰ -۱۶۹)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۱۱۳۱ -۱۱۳۰

/۹)، دایرةالمعارف فارسی (۱۲۷۵ /۱)، گنج و گنجینه (۶۵).

اتابک، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا علی‌اصغر خان که به القاب اتابک، امین‌الملک، امین‌السلطان و اتابک اعظم نیز نامیده می‌شد، از رجال سیاسی ایران قرن گذشته است. وی متجاوز از ربع قرن در سمت‌های وزیر اعظم، صدر اعظم و نخست‌وزیر مشروطه، سیاست داخلی و خارجی ایران را اداره نموده است.

درباره‌ی زندگی سیاسی و اجتماعی اتابک مورخین داخلی و خارجی مطالب بسیاری نوشته‌اند. از خلال این نوشته‌ها معلوم می‌گردد که اتابک سیاستمداری بزرگ و وزیری عاقل و دانا بوده است.

میرزا علی اصغرخان سومین نخست‌وزیر مشروطه روز سه‌شنبه بیستم جمادی‌الاول ۱۲۷۴ قمری در تهران متولد شد. پدرش مرحوم آقا ابراهیم امین‌السلطان از رجال مؤثر دربار ناصرالدین شاه بود که مقام وزارت داخله و دربار را به عهده داشت. علی‌اصغر تحصیلات خود را در زمینه‌های ادبیات فارسی و زبان عربی و ریاضیات و تفسر و تاریخ و کلام و اصول نزد معلمین خصوصی ادامه داد و در نظم و نثر و اسلوب سخنوری صاحب نظر گردید. در ۱۲۸۸، شغل و لقب صاحب جمعی یافت و در ۱۲۹۸ خزانه‌داری نظام به او محول گردید و یک سال بعد لقب امین‌الملک گرفت. در ۱۳۰۰ قمری بعد از فوت پدر، قائم‌مقام مشاغل و مناصب او گردید و با سمت وزیر اعظم امور مربوط به وزارت داخله و دربار به عهده‌ی او واگذار شد و امین‌السلطان لقب گرفت. در ۱۳۰۳ قمری امور مربوط به سیاست خارجی ایران و وزارت امور خارجه را عهده‌دار شد و عملاً از آن تاریخ به بعد که مصادف با فوت مرحوم میرزا یوسف مستوفی‌الممالک صدر اعظم بود، شخص دوم ایران گردید. در ماه رجب ۱۳۱۰ قمری منصب و لقب صدراعظم یافت و تا ۱۳۱۳ که واقعه‌ی قتل ناصرالدین شاه در زاویه‌ی مقدسه‌ی شاهزاده عبدالعظیم اتفاق افتاد صدراعظم ناصرالدین شاه بود. پس از آنکه مظفرالدین میرزا ولیعهد به تخت سلطنت نشست، میرزا علی‌اصغر در مقام صدارت تثبیت گردید و تا ۱۳۱۴ قمری در این سمت بود. در آن سال با دسایس درباریان و اطرافیان مظفرالدین شاه از کار برکنار و به قم تبعید و پس از چندی امین‌الدوله به جای وی صدراعظم شد. مدت صدارت امین‌الدوله بیش از یک سال طول نکشید که بار دیگر امین‌السلطان به کار دعوت شد و در ۱۳۱۶ قمری با عنوان اتابک اعظم صدراعظم گردید و تا اواخر ۱۳۲۱ در این سمت باقی بود. اتابک در این مدت موجبات سفر مظفرالدین شاه به اروپا را فراهم ساخت و با دو فقره قرضه‌ای که از روس‌ها گرفت، دو سفر در معیت شاه به اروپا رفت.

در ۱۳۲۱ قمری جای خود را به عین‌الدوله داد و خود به سفر دور دنیا پرداخت و تا ۱۳۲۵ در اروپا می زیست. در ۱۳۲۵ از طرف محمدعلی میرزا به ایران دعوت شد و مقام نخست‌وزیری مشروطه به او اعطا گردید. اتابک زمام امور را به دست گرفت و وزارت کشور را نیز خود عهده‌دار شد، تا اینکه در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری در صحن بهارستان کشته شد و طومار زندگی او درهم پیچید.

برای اطلاعات بیشتر از زندگی اتابک، نظریات چند مورخ را درباره‌ی او نقل می‌کنیم:

محمدباقر اعتمادالسلطنه سوم برادرزاده‌ی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه دشمن سرسخت اتابک که مدیریت روزنامه‌ی رسمی دولت را در دوره‌ی مظفرالدین شاه بر عهده داشت در مقدمه‌ی شرح حال اتابک چنین می‌نویسد:

«شمس الکفات و بدرالثقات، مرجع‌الاکابر و ملجاءالافاخم، محیط‌المفاخر و بسیط‌المکارم، دست سخا و دست وفا، جوهر مجد و جلال، عنصر عقل و کمال، فخرالامراء و صدرالوزراء، دستور معظم و مفخم جناب مستطاب اجل اشرف امجد اکرم آقا میرزا علی

اصغرخان امین‌السلطان صدراعظم دولت علیه ایران ادام‌اللّه‌العالی اگر چه ترجمت احوال و ماجریات اعمال و شرح معالی و مفاخر و وصف فضایل و مآثر این دستور معظم را دواوین و اسفار قلیله شاید و قرون و اعمار طویله باید تا بحین استقصا آید. و البته در این سفاین و جرايد فردی از فواید این بحر مالامال نگنجد و چیزی که در عنوان خلاصه و وجیزی باشد مندرج نیاید، لهذا برحسب ضیق مقام باختصار کلام کوشیده از این تقصیر و قصور خود را معذور می‌پندارم.»

حاج مخبرالسلطنه هدایت دوست و معاون اتابک که با وی به سفر دور دنیا پرداخت، در کتاب خاطرات و سفرنامه مکه کم و بیش درباره‌ی اتابک اظهار نظر می‌کند. او معتقد است اتابک مردی کریم‌النفس، بلندهمت با نطق و قلم، مدیر و سیاست‌شناس بود. در عوض محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ناصرالدین شاه که آثار زیادی از او باقی مانده است، یکی از دشمنان سرسخت امین‌السلطان، در تمام یادداشت‌های خود در کمال بی‌رحمی به او حمله می‌کند. در یک مورد می‌نویسد: «نمی‌دانم طاعون مصرش خوانم یا وبای هند. بلائی بود که به جان دولت و ملت ایران افتاد و ایران را به باد فنا داد و جامع تمام رذائل و فاقد کلیه فضائل است.»

در کتاب عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تألیف ابراهیم تیموری آمده است: «اتابک در دوران زمامداری خود بطور رسمی سه سفر به خارج نمود. در سال ۱۳۰۶ در معیت ناصرالدین شاه به اروپا سفر کرد و پس از مراجعت قرارداد لاتاری که با انگلستان بسته شده بود موجب عدم رضایت مردم شد و لاجرم واقعه‌ی تحریم تنباکو و فتوای میرزای شیرازی پیش آمد. در این حادثه عده‌ی زیادی از مردم مقتول و مجروح شدند و سرانجام قرارداد فسخ و مبلغ پانصد هزار لیره خسارت به کمپانی دریافت‌کننده‌ی امتیاز داده شد. ناصرالدین شاه این خسارت را از بانک شاهی با بهره‌ی صدی ۶ قرض گرفت و همین قرض موجبات بهم خوردن وضع مالی ایران شد. از کارهای مهم و عمده‌ی امین‌السلطان در دوران ناصرالدین شاه کوتاه کردن دست پسران شاه مانند ظل‌السلطان و کامران میرزا نایب‌السلطنه بود. تا سال ۱۳۰۴ ظل‌السلطان فرزند ارشد و اکبر شاه بر یک سوم از خاک ایران حکومت یا سلطنت داشت و در اصفهان برای خود نیروی مجهزی با تعلیمات افسران اتریشی فراهم آورده بود که هر آن بیم حمله و تصرف تهران می‌رفت. امین‌السلطان در ابتدای کار موفق شد حکومت ظل‌السلطان را فقط به اصفهان اختصاص دهد و فارس و جنوب و خوزستان و لرستان و گلپایگان و سایر شهرهائی که زیر نظر وی بود ارج و به افراد دیگر سپرد. همچنین از دخالت‌های کامران میرزا نایب‌السلطنه وزیر جنگ در حد معینی کاست».

امین‌السلطان در ۲۸ سالگی نفر دوم ایران بود و از این لحاظ عده‌ی زیادی از رجال که نزدیکی او را به شاه موجب دوری خود می‌دیدند، بنای مخالفت و مبارزه را با وی آغاز نمودند، ولی امین‌السلطان بر تمام مخالفین خود فائق آمد و مادام که در مقام صدارت انجام وظیفه می‌نمود هیچیک از رجال حق دخالت در حریم او را نداشتند. دو نفر از رجال آن عصر که خود را همپایه‌ی امین‌السلطان می‌دیدند و وجود او را مانع رسیدن به مقام صدارت می‌دانستند، یکی اعتمادالسلطنه و دیگری امین‌الدوله و هر دو از رجال علم و ادب بودند. اعتمادالسلطنه در کتاب اسرار انحطاط ایران یا خوابنامه و امین‌الدوله در کتاب خاطرات خود معایب کشور را متوجه امین‌السلطان نموده‌اند.

در کتاب سیاستگزاران قاجار، جلد دوم، تألیف خان ملک ساسانی و مجموعه‌ی نظریات اعتمادالسلطنه و امین‌الدوله تحت عنوان بیوگرافی او آمده است.

امین‌السلطان در زمان صدارت دوم خود با اخذ وام از دولت تزاری روسیه در دو نوبت، اول ۲۲/ ۵ میلیون منات روسی بود، مظفرالدین شاه را به سفر اروپا برد. غرض و منظور از این سفر، معالجه‌ی شاه و بازدید از پیشرفت‌های کشورهای اروپائی بود. امین‌السلطان در ابتدای مشروطه به علت چهار سال توقف در کشورهای اروپائی و آشنائی با طرز فکر اروپائیان تا حدی به حکومت قانون دلبستگی پیدا کرده بود. میرزا ملکم خان دشمن دیرینه‌ی وی در یکی از نامه‌های خود به دوستانش متذکر شده است که

اتابک فعلی با اتابک سابق فرق عمده‌ای دارد.

میرزا علی اصغرخان بر اثر تلگراف‌های متوالی محمدعلی میرزا به ایران آمد و پس از وزیر افخم، به مقام نخست‌وزیری رسید. مخبرالسلطنه درباره‌ی احضار امین‌السلطان می‌نویسد: «من به میرزا احمد خان نوشته بودم که تا من اطلاع ندهم به ایران تشریف نیاورند. معین‌التجار مغرور میرزا، صاحب اختیار و غیره برخلاف نوشته بودند، احضار شد و آمد. آزادیخواهان در بادکوبه و رشت و تهران مخالف اتابکند... اشخاصی که قبل از مسافرت به مکه اتابک را می‌شناسند از افکار اتابک بعد از مسافرت مستحضر نیستند، هرکس هر چیز درباره‌ی او تصور می‌کند. من بعد از مسافرت چین و ژاپن او را خوب و متوجه مصالح مملکت می‌دانم. در این موقع از قرضه دوم در صحبت با معزالسلطان اظهار ندامت می‌کرد.»

اتابک پس از ورود به ایران از طرف محمدعلی شاه به نخست‌وزیری رسید و کابینه‌ی خود را در روز شنبه ۲۰ ربیع‌الاول به مجلس معرفی کرد. چهار ماه نخست‌وزیر و وزیر کشور بود تا اینکه ساعت ۸/ ۵ بعد از ظهر روز یکشنبه در حالی که با سید عبداللّه بهبهانی از مجلس خارج می‌شد، به وسیله‌ی شخصی به قتل رسید.

درباره‌ی قتل اتابک اقوال مختلفی نقل شده است، ولی معتبرترین روایت مربوط به محمود است که در کتاب تاریخ روابط ایران و انگلیس بدان اشاره شده است:

«نقشه‌ی کشتن میرزا علی خان اتابک و بمب انداختن در خانه‌ی علاءالدوله و سوء قصد به محمدعلی شاه را حیدرخان عمواوغلی کشید و پیروان او اجرا کردند.» بعضی از نویسندگان نقش و اجرای قتل اتابک را منسوب به محمدعلی میرزا می‌دانند. در این باره خان ملک ساسانی در کتاب یادبود سفر استانبول و مرحوم شیخ‌الملک اورنگ از زبان محمدعلی میرزا این مسئله را نقل کرده‌اند در حالی که دلائل تاریخی آن را به اثبات نمی‌رسانند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اتابکی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به مشیر اعظم پسر دوم میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان (اتابک اعظم). به نسبت سایر پسران اتابک در صحنه‌ی سیاست پیشرفت کرد. تولد او در ۱۲۶۲ در تهران اتفاق افتاد و تحصیلاتش مطابق معمول زمان، فارسی و عربی و زبان فرانسه بود. در صدارت دوم اتابک در زمان مظفرالدین شاه، رسماً وارد کارهای دولتی و دیوانی شد و زیر نظر پدر به کارآموزی و انجام امور اداری و مالی پرداخت. پدرش از مظفرالدین شاه برای او لقب مشیر اعظم گرفت. در ۱۳۲۱ قمری که اتابک از صدارت عزل و به مسافرت دور دنیا پرداخت، وی نیز همراه پدر بود و پس از بازدید از کشورهای چین و ژاپن و کشورهای مختلف اروپا به سفر حج رفت و بعد در اروپا متوطن شد.

در دوره‌ی مشروطیت که میرزا علی اصغرخان نخست‌وزیر و بعد کشته شد، مشیر اعظم تقریباً معاونت پدر را داشت. در ۱۳۲۷ قمری بعد از خلع محمدعلی شاه و جلوس سلطان احمد به سلطنت، به پیشنهاد مستوفی‌الممالک به ریاست تشریفات دربار منصوب شد و سال‌ها در این سمت انجام وظیفه می‌کرد. در ۱۳۳۴ محمدولی خان تنکابنی (سپهدار) او را به عضویت در کابینه دعوت کرد و وزارت فوائد عامه و پست و تلگراف را توأماً به عهده‌ی او گذاشت. در انتخابات دوره‌ی پنجم، اتابکی نماینده‌ی مجلس بود و در ۱۳۰۵ ش در دو کابینه‌ی مستوفی وزیر پست و تلگراف شد و چند دوره نیز به نمایندگی مجلس رسید. وفات او در سن ۵۴ سالگی

بر اثر سکته در ۱۳۱۶ ش اتفاق افتاد. وی مردی تحصیلکرده، ولی محافظه کار بود. هوش و درایت پدر خود را اصلاً نداشت، ولی استعدادش از سایر برادرانش بیشتر بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اتابکی، رحمت

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۲، برادرزاده‌ی اتابک و از اعضای وزارت امور خارجه. تحصیلات خود را در تهران انجام داد و در حقوق و علوم سیاسی لیسانسیه شد. در ۱۳۱۰ به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و تدریجاً مراحل ترقی را در آن وزارتخانه پیمود. در ۱۳۳۲ به وزیرمختاری و سفارت کبرای ایران در لبنان منصوب گردید. در ۱۳۳۸ در کابینه‌ی منوچهر اقبال وزیر کشور شد، ولی مدت وزارتش زیاد طول نکشید و به سمت عضو شورای عالی وزارت خارجه اشتغال ورزید. مدتی نیز سفیر ایران در اتریش بود. آخرین سمت سیاسی‌اش سفیر سیار در دول اروپائی بود. او در همان سمت در ۶۵ سالگی درگذشت.

در جوانی با خواهرزاده‌ی سپهبد زاهدی ازدواج کرد. این وصلت در پیشرفت او تأثیر بسزائی داشت. از ۱۳۳۲ به بعد تمام ترقیات او مدیون همین پیوند زناشوئی بود. مردی فوق‌العاده خوشگذران و عیاش بود. در هر مأموریت قبل از انجام وظایف اداری و سیاسی به خود می‌پرداخت و از این لحاظ در محافل خارجی و داخلی شهرت داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اتحادی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد بهداری لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) « رضا اتحادی» در سال ۱۳۴۱ در یکی از روستاهای شهرستان «بم» متولد گردید. در سن ۸ سالگی وارد دبستان شدو دوران تحصیل ابتدایی را با موفقیت به اتمام رساند. در طول این دوران استعداد فراوانش در یادگیری مطالب درسی، معلمانش را شگفت زده نمود و هوش سرشارش در مدرسه زبانزد همگان بود. در دوره راهنمائی و دبیرستان نیز همواره از شاگردان ممتاز مدرسه بود و در تیمهای ورزشی دبیرستان نیز موفقیتهای زیادی را کسب کرده بود. در سال ۱۳۶۰ به راهنمایی یکی از دوستانش وارد سپاه گردید و پس از گذرانیدن دوره ای از بهداری، از همان ابتدا به« تهران» اعزام شد و در مأموریت ۴۵ روزه به مناطق جنگی دارخوین کرخه و ذرفول رفت. بعد از بازگشت به زادگاهش دوباره به عنوان داوطلب به جبهه اعزام گردید. در جبهه های کرخه نور، دارخوین و رقابیه و همچنین عملیات فتح المبین و رمضان، والفجر مقدماتی، والفجر۱، ۳و ۴، خیبر و بدر و بسیاری از عملیاتهای دیگر شرکت داشت.

وی بعداز شرکت در عملیات والفجر ۳ و در سال ۱۳۶۲ در کنکور سراسری و در رشته مهندسی عمران پذیرفته شد. در همین سالها بود که یکی از دوستان وفادارش یعنی شهید باقری را از دست داد که فقدان این عزیز تأثیر عمیقی بر روحیه او گذاشت.

بعد از شرکت در عملیات خیبر شهید اتحادی به شهرستان« بم» بازگشت و از مهرماه سال ۱۳۶۳ برا ی تحصیل به دانشگاه فردوسی

مشهد رفت. او یک ترم را با موفقیت در این دانشگاه به پایان رساند و دوباره عازم منطقه عملیاتی بدر شد. شهید رضا اتحادی در عملیات نفوذی زیادی شرکت داشتند.سرانجام شهید اتحادی در عملایت کربلای ۵ و در تاریخ ۲۶/۱۰/۶۵ به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

اجاقلو، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر اجاقلو : قائم مقام فرمانده گردان ولیعصر(عج)لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۱ در شهرستان زنجان به دنیا آمد . در سنین کودکی به مکتب خانه رفت و قرآن را فرا گرفت . تحصیلات ابتدایی را در مدرسه شاهپور ، دوره راهنمایی را در مدرسه کوروش (شهید چمران فعلی) سپری کرد . اواخر دوران تحصیل او در دبیرستان با سالهای پیروزی انقلاب اسلامی ایران همزمان شد .

ناصر در مواقع بیکاری تابستان در مغازه خیاطی کار می کرد و ضعف مالی و اقتصادی خانواده در تحصیل او وقفه ای ایجاد نکرد . با اوجگیری انقلاب به علت فعالیتهای انقلابی در کلاسهای خود حضور نمی یافت و درنتیجه در پنج درس تجدید شد . اما توانست مدرک دیپلم را در رشته تجربی اخذ نماید . از همان ابتدای انقلاب به امام خمینی علاقه بسیار داشت .با وجود سن کم اعلامیه ها و نوارهای امام را پخش می کرد و بدون ترس با رژیم شاه مبارزه می کرد. در همین دوران شبی به اتفاق یعقوب میری – یکی از بستگانش که بعدها به شهادت رسید – پس از پایان مراسم در مسجد محل ، هنگام خروج رئیس شهربانی به آنان هشدار داد که سریع تر خارج شوند . هنگام فرار ، یعقوب میری توسط عناصر ساواک دستگیر شد .

ولی ناصر به سلامت به منزل باز گشت . صبحدم ، پدر یعقوب به منزل آنان آمد .و از مادر ناصر پرسید که آیا ناصر به منزل بر گشته یا نه ؟ مادر ناصر که از ماجرا مطلع نبود در پاسخ گفت که ناصر در منزل است . فردای آن روز که ناصر ماجرا را برای خانواده تعریف کرد ، مادرش ازاو پرسید : چگونه به هنگام فرار ، تو جان سالم به در بردی و یعقوب دستگیرشد ؟

در پاسخ گفت : مادر ! ماجرای من ، ماجرای بسم الله و رود خانه است و من بسم الله را بر زبان آوردم و از بند رها شدم . با وجود این پس از مدتی توسط نیروهای حکومت نظامی باز داشت و زندانی شد ولی پس از یک هفته وی و یعقوب میری از زندان گریختند . در سالهای پیش از انقلاب اسلامی ، علیه یکی از همسایگان که از ماموران گارد شاهنشاهی بود و از شهربانی هر روز به دنبالش می آمدند، شعار می داد . روزی یکی از همسایگان نزد مادر ناصر آمد و از او خواست که مانع این عمل ناصر شود و علت را چنین بیان می کرد : ممکن است گارد شاه تصور کنند که او به منزل آنها رفته است . در این شرایط مادر ناصر با قاطعیت گفت که نگران این امر نباشد و به او گفت : اگر کسی به منزل شما آمد و از ناصر سوال کرد بگویید که در منزل مجاور است .

انقلاب پیروز شد.ناصر سه ماه پس از اخذ دیپلم وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و مدتی فرماندهی پایگاه مقاومت مسجد مسلم بن عقیل را بر عهده داشت . پس از آن به قیدار و سلطانیه اعزام شد و در سلطانیه به عنوان فرمانده سپاه شروع به فعالیت کرد . از سال ۱۳۵۸ در مناطق کردستان حضور فعال داشت . فعالیتش در جبهه ها به اندازه ای بود که او را با وجود سن کم ، بزرگ تر از سایرین نشان می داد . بزرگ ترین آرزوی ناصر ، شهادت بود و بزرگ ترین مصیبتی که موجب اندوه و بی تابی بسیار او شد ، شهادت همرزمان و دوستانش ، رضا امیریان ، محمد شکوری ، رضا مهدی رضایی و یعقوب میری بود . او همه همسنگرانی را که با هم به جبهه اعزام شده بودند از دست داده بود و در مدت هفت سال جنگ در هر عملیات یکی از دوستانش به شهادت می رسید .

تحمـل فراق همرزمـان برایش بسـیار مشـکل بود . بر سـر مزار شـهید نوری اشـک می ریخت و قبرش را در آغوش می گرفت اما به تدریج تحمل و شکیبایی اش بیشتر شد . در یاد داشتی که از او باقی مانده ، آمده است :

... کاش مرگ ما در راه خودش باشد و از شهیدان دور نباشیم . ای شهیدان اگر چه رو سیاهم ولی با یاری خدا می آیم .

ناصـر در نخستین اعزام به جبهه ، وصـیت نامه خود را نوشت و به مادرش سفارش کرد تا پس از شهادت ، کسی از آن مطلع نشود . یکی از دوستان ناصر می گوید :

روزی نیروهـای عراق منطقه را به خمپـاره بسـتند و خمپاره ای به سـنگر او و دوسـتانش اصابت کرد . رزمنـده ای بسـیار سراسـیمه و هراسان شد . هنگامی که ناصـر علت را از او جویا شد در پاسخ گفت : با شـهادت من ، مادرم زنده نخواهد ماند . در این حال ناصر با آرامش خاطر گفت : من ازاین بابت آسوده ام و مادرم رضایت کامل دارد .

مادر ناصر می گوید :

ما هر سال در ۲۸ صفر برای ادای نذر خویش به مشهد مقدس سفر می کردیم . در یکی از همین سالها ، هنگام خروج از حرم مطهر امام رضا از او پرسـیدم ناصر جان ، نمی خواهی ازدواج کنی تا برایت نذر کنم ؟ در پاسخ گفت : مادر ! تو حاجت مرا از امام بخواه تا پانصـد تومان نذر کنم . من هم که از مقصد اصـلی و حقیقی او مطلع نبودم از امام رضا خواسـتم که آرزوی اورا بر آورده سازد . بعـد ها شـنیدم که به یکی از دوسـتانش گفته بود حاجتم قبول شـده است چون مادرم هر چه از خدا و ائمه علیهم السـلام بخواهد بر آورده می شود و من نیز شـهادت را آرزو کردم و خواسـتم که اگر شـهید شـدم پانصـد تومان به عنوان نـذر به حرم مطهر امام رضـا علیهم السلام واریز کند .

خانواده ناصـر ، هر گز عصبانیت و خشم او را به یاد ندارند زیرا حالات و احساسات درونی خود را بروز نمی داد و در هیچ شرایطی حاضـر نبود دروغ بگویـد . پسـر یکی از همسایگـان به دلا‌یلی از جمله تـامین مخارج خانواده قصـد داشت از رفتن به سـربازی خود داری کند . هنگامی که برای اطمینان از صحت گفتارش از ناصر در این باره سوال کردند ، پاسخی نداد . در حالی که یکی از افراد خانواده با چشم و ابرو به او اشاره می کرد که حرف آنها را تایید کند . اما او حاضر نشد چنین کند و سر انجام آن فرد مجبور شد به مامورین بگوید که ناصر همواره در جبهه حضور دارد و از وضعیتش بی اطلاع است .

ناصـر در برابر بـد حجابی عکس العمل نشان می داد و از کنار آن بی تفاوت نمی گـذشت و در مواجهه با این شـرایط با نوشـتن یاد داشت و نصـیحت منطقی اقدام می کرد . ناصـر به امام خمینی علاقه و ارادت خاصی داشت . در یکی از نامه هایی که برای خانواده اش فرسـتاد چهار صفحه اول نامه را به امام اختصاص داد طوری که یکی از برادرانش گفت : گویا که این نامه اشتباهی به جای آن که به جماران فرسـتاده شود به اینجا آمده است .با مخالفین انقلاب به شدت بر خورد می کرد و همواره در تعقیب و شـناسایی محل فعالیت منافقین ناصـر یکی از نیروهای اصـلی هدایتگر حزب اله زنجان در مقابله با منافقین بود . اما این مسـئله مانع از حضور مستمر وی در جبهه هـا نشـد . از آغـاز جنگ به طور فعال در جبهه ها شـرکت کرد و با مسـئولیت هایی نظیر فرمانـدهی دسـته ، گروهان و گردان در منـاطق عملیـاتی بیت المقـدس و دومین بار در جریان عملیات رمضان ؛ جراحت عمیقی در سـر او ایجاد گردیـد . برادر و پسـر عمویش بـا دیـدن جراحت او ازهوش رفتنـد در حـالی که ناصـر سوره والعصـر را تلا‌وت می کرد و به هنگام شب برای وضـو ساختن و اقامه نماز از بستر خارج شد . او بلافاصله پس از بهبودی بار دیگر به جبهه شتافت .

در سال ۱۳۶۲ فرمانـدهی گردان ولی عصـر (عـج) را در جریـان عملیات خیبر بر عهـده گرفت و منصور عزتی ، معاون وی بود . در جریان عملیات بدر در سال ۱۳۶۳ مجید تقی لو ، فرمانده گردان و ناصر اجاقلو ، معاون وی بود . در جریان عملیات بدر ، مجید تقی لو زخمی شـد و ناصـر به جای وی فرمانـدهی گردان ولی عصـر را بر عهـده گرفت ، اما در اثر اصابت گلوله به کف پای ، به ناچار منطقه را ترک کرد و فرمانـدهی گردان بر عهـده امیر اجـاقلو برادر ناصـر که فرمانـدهی دسته را بر عهـده داشت ، گـذارده شـد . با

رسیدن خبر زخمی شدن ناصر در عملیات ، خانواده اش تصمیم گرفتند گوسفندی برایش قربانی کنند . او از این امر ابراز ناراحتی کرد و گفت :

من چند صد تن نیرو به همراه خود برده ام و تنها دویست نفر آنها را باز گردانده ام . حال که چنین است چطور می توانید برای من قربانی کنید ؟

من از مردم شهر خجالت می کشم .

به هنگام مراجعت به شهر به خانواده های شهدا سرکشی می کرد و اگر خانواده دوستان شهیدش فرزند کوچکی داشتند آن کودک را با خود به منزل می برد. ناصر پس از مدتها حضور در جبهه به فرماندهی پادگان آموزشی قجر یه منصوب شد .پادگانی که بعدا زشهادتش به نام او نامگذاری شد.و به همراه دوستش بهمن نوری موقعیت قجریه را فرماندهی می کرد و وظیفه آنها آموزش نیروهای غواص بود . این پادگان بعد ها به نام موقعیت شهید ناصر اجاقلو نامگذاری شد . یکی از همرزمان ناصر می گوید :

قبل از آغاز عملیات والفجر ۸ ما را برای آموزش به منطقه ای که در خوزستان ، قجریه نامیده می شد و ما آن را منطقه نامعلوم نامگذاری کرده بودیم ؛ فرستادند . جز مسئولین تدارکات کسی اجازه نداشت از این منطقه که به عملیات غواصی اختصاص داشت خارج شده با بیرون ارتباط بر قرار داشت . ناصر اجاقلو و بهمن نوری مسئولین پادگان آموزشی غواصان بودند . در شب تاسوعای آن سال ناصر خود را به زنجان رساند و به دسته عزاداری پیوست و بدون آنکه با خانواده و حتی برادرش که نوحه خوان دسته عزاداری بود ، ارتباطی بر قرار کند ، برای آن که عهد خود را نشکسته و تنها ارادت صادقانه اش را به امام حسین (ع) ابراز نماید ، بلافاصله به منطقه باز گشت. علاقمندی و توسل ناصر به اهل بیت علیهم السلام و به خصوص فاطمه الزهرا (س) زبانزد همه نیروها بود و همیشه محافل توسل و دعا بر گزار می کرد . با آغاز مقدمات عملیات والفجر ۸ فرمانده لشکر عاشورا (سردار امین شریعتی) به ناصر گفت : شما در پادگان بمانید و بعد از عملیات ، مسئولیت محور عملیاتی را بر عهده بگیرید . اما ناصر به خاطر اشتیاق به شرکت در عملیات از فرماندهی پادگان چشم پوشید. از فرمانده اجازه گرفت تا به عنوان معاون گردان حضرت ابوالفضل (ع) به همراه سید اژدر مولایی باشد و سید را در فرماندهی عملیات گردان یاری نمای . سید اژدر مولایی در این باره می گوید :

ناصر عملا همه کارهای گردان را انجام می داد و او بود که به ما روحیه می داد و مسائل را پیش می برد و هماهنگ می کرد . ناصر بود که توانست بر دیدگاههای سطحی و قومیتی غلبه نماید و روابط بین نیروهای زنجان و تبریز را صمیمی نماید و هیئتهای مختلف مذهبی و گردانهای مرکب از نیروهای این دواستان را بسیج و منسجم نماید .ا و توانست ارتباط تنگاتنگی بین نیروهای زنجان و تبریز بر قرار سازد .

در عملیات والفجر ۸ ، ناصر را برای تقویت نیروهای خط به منطقه عملیاتی فرستاد و او توانست گردان تحت محاصره را از محاصره نجات دهد .

اما در همین عملیات در اثر اصابت گلوله مستقیم و مسمومیت ناشی از استنشاق گاز شیمیایی به شهادت رسید . حاج ولی الله کلامی فرد ، شهادت وی را چنین روایت می کند :

وقتی به منطقه رفتیم در فاو در منطقه حایل بین دو نیرو نرسیده به کارخانه نمک در کنار یک دکل عراقی جنازه ناصر افتاده بود . جنازه او را بهمن نوری و حاج کرمی پیدا کردند . گلوله مستقیم به چشم و سینه اش خورده و در اثر گاز های شیمیایی بدنش سیاه شده بود . بعد از شهادت ناصر وصیت نامه اش گشوده شد . در آن از دو نفر که در تحلیل سیاسی حوادث منطقه پشت سر آنها غیبت کرده بود ، طلب عفو کرده بود و مبلغ بیست ریال به یک حمامی بدهکار بود که خواستار تادیه آن شده بود .

منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

احدی، احمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در آبان ماه سال ۱۳۴۵ یکی از خانه‌های شهرستان ملایر همدان با تولد نوزادی به نام احمدرضا حال و هوایی دیگر گرفت.احمدرضا در کانون پر مهر خانواده پرورش یافت تا اینکه خانواده‌اش بنا به موقعیت شغلی پدر که از درجه‌داران ارتش بود، به اهواز مهاجرت کرد و احمدرضا دوران دبستان و مقطع راهنمایی خود را در یکی از مدارس اهواز با موفقیت پشت سر نهاد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ احمدرضا به همراه خانواده دوباره به ملایر بازگشت. و به عنوان شاگردی ممتاز تحصیل خود را ادامه داد. او در حین تحصیل از اجتماع خویش غافل نبود و ضمن مطالعه و تأمل در مسایل و رویدادهای جاری کشور، آگاهانه در مسیر پرخروش و پویای انقلاب قرار گرفت. سرانجام احمدرضا در سال ۱۳۶۱ به علت علاقه وافر به امام خمینی (س) تحصیل را رها کرد و عازم میدان نبرد شد.پشتکار و جدیت و پویایی ذهن احمدرضا سبب شد که او علاوه بر حضور و تهذیب در دانشگاه جبهه، با کسب رتبه نخست کل کشور در کنکور سراسری به تحصیل در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی مشغول شود. انس دایمی احمدرضا با قرآن و احادیث و ادعیه و اهتمام به حفظ آیات قرآن از دیگر فعالیت‌ها و علایق او بود.سرانجام احمدرضا احدی در شب دوازدهم اسفندماه ۱۳۶۵ طی شرکت در عملیات کربلای پنج، پاداش مجاهدت‌ها و هجرت‌هایش را گرفت و به فیض عظیم شهادت نایل آمد.پیکر پاک احمدرضا پس از ۱۵ روز که بر خاک‌های شلمچه و در زیر تابش آفتاب ماند، بر دوش همرزمانش در آرامگاه عاشورای ملایر به خاک سپرده شد. دست‌نوشته‌های شهید از آثار ماندگار دفاع مقدس می‌باشد که تحت عنوان کتاب" حرمان حور"دراختیار علاقمندان قرارگرفته است.

برگرفته از کتاب :شهیدان

احدی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۲، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی و روانشناسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۴، کارشناسی ارشد روانشناسی از دانشگاه فرانسه در سال ۱۳۴۷، دکترای روانشناسی از دانشگاه فرانسه در سال ۱۳۵۶.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

روانشناسی نوجوانی، جوانی، آزادگان، جانبازان و بیشتر روی نوجوانی، نظارت بر ۳ پایان‌نامه دکترا و راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۲۵ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

روانشناسی کودک، روانشناسی نوجوان، علم‌النفس از دیدگاه دانشمندان اسلامی، پویائی گروهی، بهداشت روانی و عقب‌ماندگی ذهنی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

روانشناسی.

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

احدی، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید احدی : فرمانده گردان امام سجاد(ع)لشگر۸نجف اشرف (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در شهریور سال ۱۳۴۱ در زنجان متولد شد . پدرش ، نقاش بود . حمید در نزد مادر بزرگش به فراگیری قرآن و احکام اسلامی پرداخت . دوره ابتدایی را در دبستان فردوسی (شهید چمران فعلی) در سال های ۱۳۵۴ – ۱۳۴۸ گذراند . به خاطر بازیگوشی درسال دوم دبستان مردود شد . پس از پایان دوره ابتدایی به مدرسه راهنمایی توفیق رفت و با پشت سر گذاشتن این دوره در دبیرستان ارفعی دیپلم گرفت .

با آغاز انقلاب اسلامی ، حمید به همراه چند تن از دوستانش چوبدستی می ساختند و در مقابله با نیروهای گاردشاهنشاهی از آنها استفاده می کردند . بعد از پیروزی انقلاب همزمان با تحصیل در پایگاه ۲۱ شهید مطهری فعالیت می کرد و به کلاسهای مذهبی می رفت و در درس حاج شیخ آقا خانی و آقای متقی حاضر می شد .

با پیروزی انقلاب اسلامی ، بعد از پایان دوران دبیرستان و اخذ دیپلم ، حمید به مدت کوتاهی به عنوان حسابدار در شهرداری مشغول به کار شد . با شروع جنگ تحمیلی از شهرداری کناره گیری کرد و به بسیج پیوست و پس از گذراندن دوره آموزش نظامی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست .

در این زمان به حمید پیشنهاد شد آن پاسبانهایی را که تو را دستگیر و شکنجه کردند شناسایی کن ، گفت :آن زمان آنها اختیار داشتند هر کاری می کردند . اگر قرار باشد من هم در این زمان که اختیار دارم آنها را به مجازات برسانم چه فرقی با آنها دارم .

حمید پس از گذشت مدت کوتاهی از ورود به سپاه به فرماندهی گردان منصوب شد .

آغاز فعالیت حمید در سپاه با ایجاد نا امنی در کردستان همزمان بود.او برای مقابله با ضد انقلاب به کردستان رفت ومدتی با آنها جنگید .بعدبازگشت و در پایگاه های شهید دستغیب ، امیر المومنین (ع) و حسینیه به خدمت مشغول شد .اومدتی بعد دوباره به کردستان رفت وحماسه های زیادی از خود به یادگار گذاشت . یک ماموریت چند ماهه به جبهه جنوب رفت . پس از این

ماموریت بار دیگر به کردستان رفت و تا لحظه شهادت در این منطقه ماند .

حمید در طول دوران حضور در مناطق جنگی دو بار مجروح شد ؛ یک بار از ناحیه پا و بار دیگر از ناحیه دست و سینه ، ولی هیچ یک از این صدمات او را از جبه و جنگ غافل نکرد . اغلب افرادی که با حمید در ارتباط بودند دو صفت بارز برای ا و بر می شمردند : اول نظم و انظباط، دوم شجاعت . یکی از همرزنمانش می گوید : او به قدری شجاع بود که هر گز از دشمن نمی هراسید و نترسید . روزی ما را به نزدیکی عراقی ها برد به نحوی که حس می کردیم هر لحظه ممکن است به اسارت عراقی ها در آییم .

حمید علاقه شدیدی به امام حسین (ع) داشت ،طوری که هر سال در روز عاشورا به رسم زنجانیها در جبهه حلیم می پخت و بین رزمندگان توزیع می کرد .

حمید احدی به همراه چند تن از دوستانش از جمله محمد رضایی از اولین کسانی بودند که مراسم زیارت عاشورا را در زنجان به راه انداختند و در پایگاه های این شهر به تدریس اصول عقاید و قرآن پرداختند . به یاد امام حسین(ع) این بیت از شعر را در پشت ماشین خود نوشته بود :

از حسن روی یوسف دستی بریده بودند

از حسن دلبر ما سر ها بریده باشد

حمید ، عاشق امام خمینی بود و عشق به ولایت را انگیزه گرایش خود به سوی جهاد و مبارزه می دانست . او فرمانده گردان بود بی آنکه لحظه ای از مقام خود سوء استفاده کند . به نیروهای تدارکات گفته بود : وقتی غذا و وسایل می آورند ابتدا به نیرو ها بدهند و بعد به مرکز فرماندهی بیاورند . بار ها در حال واکس زدن پوتین های نیروهای تحت امرش دیده شده بود . نماز های شبانه حمید زبانزد خاص و عام بود .

در عملیات بدر ، گردان امام سجاد تحت فرماندهی حمید احدی یکی از گردانهای خط شکن بود و در یکی از سخت ترین محور ها عمل می کرد . احدی در کنار پل شناور اسکله غسل شهادت کرد . سپس در حدود ساعت ۳ بعد از ظهر به سنگر رفت و چون ناهار نخورده بود ، مقداری برنج سرد خورد و برای شناسایی به خط مقدم رفت که در اثر اصابت ترکش گلوله توپ به صورتش، به شهادت رسید .

کاظمی – همرزم و همراه وی در آخرین لحظات حیات – درباره چگونگی شهادت حمید می گوید :

من و حمید برای شناسایی به خط رفتیم . ناگهان از طرف تانک دشمن گلوله ای شلیک شد . در یک لحظه تصور کردم حمید برای حفظ خود روی زمین شیرجه رفته است . او را صدا زدم ، جوابی نیامد . بلندش کردم ولی با صحنه ی دلخراشی مواجه شدم نیمی از صورتش کاملا از بین رفته بود .

به این ترتیب شهید حمید احدی در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۶۳ در منطقه شرق دجله بر اثر اصابت ترکش به دهان و چانه به شهادت رسید . پیکر او را پس از انتقال در مزار شهدای زنجان به خاک سپردند .

در فرازی از یاد داشتهای حمید احدی آمده است :

جبهه آمدن کار سختی نیست . جبهه جای شادی و سرور خاطر است . جای آرامش وجدان و آسایش روح است . اما وقتی دلی برایت می شکند و یا قلبی به راهت تند تند می زند یا خاطره ای در ورایت می دود ومحزونت می کند تمام سختی ها و ناملایمات از یک سو و این حزن از یک سو و تفاوت این سوی و آن سوی ، از زمین تا آسمان ... منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

احدی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهدی احدی

محل تولد : بابل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۴ وارد حوزه علمیه قم شدم. ادبیات را در حد تدریس فرا گرفتم، بطوری که پس از گذشت چهار سال، شرح بر هدایه بنام کتاب" الزبده "را نوشته و استاد مدرس افغانی تقریظ بسیار ارزشمندی را بر این کتاب نوشتند. دو نکته را در آنجا اشاره فرمودند:

۱- بنده را بعنوان مجتهد در نحو و صرف تلقی دادند.

۲- دیگران را در اخذ مسائل متقن نحوی، بر کتاب حقیر ارجاع داده اند. این دو نکته مایه تشویق بنده شد، بطوری که تدریس را در کنار تحصیل شروع نمودم. همواره از اساتید بسیار مجرب در اصول پایه نظیر استاد مصطفی اعتمادی استفاده نمودم، که تعلیقه فرائد الاصول را پس از اتمام رسائل شروع نمودم. پس از آن مکاسب را محضر استاد ستوده و حاج شیخ علی پناه اشتهاردی، و کفایهٔ الاصول را نزد فاضل لنکرانی تلمذ نمودم.

خارج اصول را نزد استاد وحید خراسانی به اتمام رساندم. خارج فقه را نزد آیهٔ الله مرحوم حاج میرزا هاشم آملی و وحید خراسانی استفاده نمودم. اشتیاق وافر به فلسفه و عرفان و تفسیر باعث شد که شرح منظومه را از محضر انصاری شیرازی و اسفار را از محضر جوادی آملی و حسن زاده آملی و نیز عرفان را از این دو بزرگوار فیض ببرم و هنوز ادامه دارد و اکنون مشغول تدریس اسفار و تمهید و کفایه و خارج اصول می باشم.

مباحث روانشناسی را مدت هفت سال با تحقیق و پژوهش ادامه دادم و به مقطع صاحب نظری رسیدم و اکنون در حد کارشناسی، استفاده می گردد. و این دانش باعث شد که در زمینه های مختلف اجتماعی، فرهنگی وارد شوم و از اطلاعات به روز استفاده کامل نمایم.

منابع زندگینامه :مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

احصایی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد احصائی ، در تیرماه ۱۳۱۸ شمسی در قزوین دیده به دنیا گشود. احصائی ، سال های نخست زندگی را در قزوین گذراند و سپس تهران را برای سکونت برگزید. در ابتدای راه زندگی هنری خویش ، آثار استاد عمادالکتاب قزوینی را سرمشق قرارداد تا سرانجام به حضور استاد سیدحسین میرخانی رسید و از تعلیمات ایشان بهره جست. آنگاه به دانشسرای تهران راه یافت و پس از آن

بیش از ده سال را به تجربه و تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا و حضور در نمایشگاه های هنری سپری کرد تا سرانجام موفق به ارائه ی هنر « نقاشیخط » شد. وی پس از سال های ۱۳۳۸ به بعد ، توجه خود را بر روی آثار میرعماد قزوینی متمرکز نمود و بعدها هنر خط را در دوره ی قاجار کاوید. احصائی ، گرافیست ، خوشنویس ، مؤلف و کارشناس هنر ، عضو شورایعالی هنرهای تجسمی کشور ، عضو شورایعالی انجمن خوشنویسان ، ادیتور کتاب های هنر در سازمان کتاب های درسی ایران و احیاگر کاربرد خطاطی در معماری اسلامی می باشد.

گروه : هنر

رشته : هنرهای تجسمی

تحصیلات رسمی و حرفه ای : محمد احصائی ، سال های نخست زندگی را در قزوین گذراند و سپس تهران را برای سکونت برگزید. در ابتدای راه زندگی هنری خویش ، آثار استاد عمادالکتاب قزوینی را سرمشق قرارداد تا سرانجام به حضور استاد سیدحسین میرخانی رسید و از تعلیمات ایشان بهره جست. آنگاه به دانشسرای تهران راه یافت و پس از آن بیش از ده سال را به تجربه و تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا و حضور در نمایشگاه های هنری سپری کرد تا سرانجام موفق به ارائه ی هنر « نقاشیخط » شد. وی پس از سال های ۱۳۳۸ به بعد ، توجه خود را بر روی آثار میرعماد قزوینی متمرکز نمود و بعدها هنر خط را در دوره ی قاجار کاوید.

خاطرات و وقایع تحصیل : محمد احصائی ، با ذکر خاطره ای از دوران تجربه اندوزی های خود می گوید : « در بهار ۱۳۵۴ ، در روزه داری های ادواریم ، در یک حالتی از مواجهه ی شدید عاطفی با کلام « الله » ، که یکسره ذهن و دل مرا به تصرف گرفته بود ، حدود دویست قطعه کار انجام شد که تکنیک اجرای آن ، حضور دائم و آمادگی شدید روحی را می طلبید ؛ ضرباهنگی که هدایت قلم را « قلب » به عهده داشت ».

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمد احصائی ، مشاور رئیس مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی در قسمت چاپ و انتشارات می باشد.

فعالیتهای آموزشی : محمد احصائی ، سال ها به عنوان آموزگار ادبیات فارسی و خط در دبستان های جهان تربیت و شهر ری ، مدرس گروه هنرهای تجسمی دانشکده هنرهای زیبا ی دانشگاه تهران و دانشگاه هنرهای تزئینی و عضو رسمی هیئت علمی دانشگاه تهران به فعالیت های آموزشی اشتغال داشته است.

مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : محمد احصائی ، عضو هیئت مؤسس « انجمن هنرمندان نقاش ایران » می باشد.

سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : محمد احصائی ، گرافیست ، خوشنویس ، مؤلف و کارشناس هنر ، عضو شورایعالی هنرهای تجسمی کشور ، عضو شورایعالی انجمن خوشنویسان ، ادیتور کتاب های هنر در سازمان کتاب های درسی ایران و احیاگر کاربرد خطاطی در معماری اسلامی می باشد. وی در بیست سال اخیر ، به جمع آوری و مطالعه ی عمیق روی کارهای اساتید متقدم خویش پرداخته و قلم « محقق » و « ریحان » – که در جهان اسلام به قلم های ایرانی مشهورند – دستاورد کار مداوم او در این سال ها است.

آرا و گرایشهای خاص : نستعلیق محمد احصائی ، آمیزه ای از شیوه ی « میر » و « میرزا غلامرضا اصفهنی » و « میرحسین » با بعضی ملاحظات امروزی است و کاربرد گرافیکی در خوشنویسی وی ، از وجوه مشخصه ای است که موجب تفاوت فاحش از دیگر خوشنویسان معاصر شده است. کارهای « کلام الله » احصائی به چهار گروه تقسیم بندی می شوند که عبارتند از : نقاشی خط ها ، الله ها ، کارهای در ارتباط با معماری ، و احیای قلم محقق و ریحان. وی در حوزه ی « نقاشی خط » با قلم « ثلث » و « محقق » با یاری گرفتن از « کلام الله » ، به خلق آثار بدیعی دست زده است.

جوائز و نشانها : محمد احصائی ، در هفتمین نمایشگاه بزرگ قرآن کریم تهران در سال ۱۳۷۸ ، به جهت « خوشنویس ممتاز آیات

قرآنی » در قطعات و کتیبه ها ، به ویژه احیای خطوط ریحان و محقق ، و بهره گیری مناسب از خط و گرافیک و نقاشیخط در آثار خود ، همچنین استفاده از کلمه ی مبارکه ی الله به صورت های متنوع در آثار و کتیبه نگاری ، به عنوان « خادم برگزیده » شناخته شد.

چگونگی عرضه آثار : محمد احصائی در زمینه ی تشکیل نمایشگاه های مختلف در ایران و خارج از کشور نیز فعالیت دارد که دستاورد آن ، ارائه ی آثاری متفاوت در زمینه ی خط است که در گرافیک و معماری کاربرد فراوانی دارد. نمونه هایی از این نمایشگاه ها عبارتند از : نمایشگاه گالری سیحون ، فستیوال بین المللی نقاشی در کانی سومر فرانسه ، نمایشگاه جمعی جهان در بال سوئیس ، نمایشگاه هنرمندان ایرانی در پکن و شانگهای جمهوری خلق چین ، نمایشگاه جمعی در دانشکده هنرهای زیبای ایران و ... .

آثار :

۱ تحریر قرآن مجید به قلم « محقق »

۲ خوشنویسی سوره علق به ابعاد ۱۲۰ × ۱۱۰ سانتی متر با رنگ و روغن روی بوم

ویژگی اثر : این اثر ، اکنون جزء گنجینه ی آثار مجموعه ی موزه ی هنرهای معاصر تهران قرار دارد.

۳ کتیبه ای به قطع ۴۰۰ مترمربع واقع در دانشکده الهیات

۴ کتیبه ی سردر ورودی موزه ملی ایران (ایران باستان)

ویژگی اثر : این اثر ، آیه ای از قرآن مجید به شیوه ی « محقق » و « برجسته » با لعاب زر است.

۵ مجموعه ی « الله »

احمد نژاد، رمضانعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رمضانعلی احمد نژاد : مسئول کمیته فرهنگی جهاد سازندگی (سابق) خراسان در سال ۱۳۳۷ در شهر مشهد به دنیا آمد. در دامن خانواده ای رنج کشیده و مذهبی رشد یافت .او در سنین نوجوانی همراه پدرش در کوره پز خانه کار می کرد و از این راه به امرار معاش خانواده کمک می نمود .

رمضان علی احمد نژاد در جلسات مذهبی فعالانه شرکت می نمود .او پس از طی مقاطع ابتدایی، راهنمایی و هنرستان ، در رشته الکترونیک در دانشگاه زاهدان ادامه تحصیل داد و همراه با تحصیل ، برنامه های مذهبی و اجتماعی را در انجمن دانشجویان در پیش گرفت .پس از تعطیلی دانشگاه ها و آغاز انقلاب فرهنگی ، در مسجد مراکز انجمن اسلامی و بسیج تشکیل داد و دوره های آموزش نظامی برگزار نمود .در همین اثنا منافقین که عملکرد وی را زیر نظر داشتند ، بارها به او هشدار دادند و حتی او را به مرگ تهدید نمودند .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و فرمان امام خمینی مبنی بر حضور در جهاد سازندگی ، رمضان علی احمد نژاد در تاریخ ۱/ ۱۱/ ۱۳۵۹ به عنوان نیروی رسمی جذب جهاد سازندگی شد و مسؤلیت بخش فرهنگی این نهاد را پذیرفت .او در تشکیل شورا های اسلامی در روستاها نیز نقش بسزایی داشت .

رمضان علی احمد نژاد در راستای مسؤلیت خود در جهاد سازندگی که بخش فرهنگی را به عهده گرفته بود، زمانی که مشغول بر

پایی نمایشگاهی از تجاوز عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران، در شهر مشهد بود ، مورد گلوله منافقین واقع شد و در تاریخ ۲۷/ ۲/ ۱۳۶۰ به درجه رفیع شهادت رسید .پیکر وی در بهشت رضای مشهد به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه :جهاد سازندگی خراسان در دفاع مقدس،نوشته ی عیسی سلمانی لطف آبادی،نشر سلمان،۱۳۸۵-مشهد

احمدپناهی، جلال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید جلال احمد پناهی

محل تولد : سمنان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

احمدخان بیگی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علیرضا احمد خان بیگی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۶/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در سال تحصیلی ۵۸ - ۵۷ با دیپلم ریاضی از دبیرستان دکتر هشترودی تهران فارغ التحصیل شدم. از سال ۵۹ دروس حوزه را از مدرسه آقای مجتهدی در تهران آغاز و پس از یکسال به قم آمدم و در مدرسه رضویه دروس حوزوی را ادامه دادم.

در سال ۷۸ با پایان دوره مقدمات سطح و خارج در دوره تخصصی کلام حوزه پذیرفته شدم و در سال ۸۱ فارغ التحصیل شدم و در حال حاضر در حال نوشتن پایان نامه در موضوع فطرت هستم. همچنین در سال ۷۸ برای تدریس دروس معارف دانشگاههای تهران کار خود را آغاز کردم. در طول این چند سال در دانشگاههای تهران، شهید بهشتی، ایران و الزهراء تدریس داشته ام و از سال ۸۱ به عنوان هیئت علمی (رتبه مربی) در دانشگاه ایران پذیرفته شدم.

در حال حاضر مسئولیت نهاد رهبری در دانشگاه الزهراء را نیز دارا هستم.

احمدنیا، هدایت

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان امام حسین (ع)ناوتیپ۱۳امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه شهید «هدایت (غلامعلی) احمد نیا» در سال ۱۳۳۸ در خانواده ای مذهبی در شهر بوشهر به دنیا آمد .وی که زندگی پر بارش همراه با پاکی ،ایمان و اخلاص بود ،هدفش در زندگی جز خدا و پیروی از قرآن ،چیز دیگری نبود .

او همگام با مردم کشور عزیزمان ایران ،به مبارزه با طاغوت پرداخت و در همه ی صحنه های انقلاب اسلامی شرکت فعال داشت .

او به مبارزه اش ادامه داد تا اینکه انقلاب باشکوه اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) به پیروزی رسید .این رزمنده پر توان اسلام ، لباس پاسداری را در سال ۱۳۵۸ به تن کرد .

شهید احمد نیا در مسئولیت مختلف فرماندهی ،در نبرد با رژیم تجاوز گر عراق از خاك پاك ایران دفاع کرد .وی در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه به شهادت رسید .و پس از ۱۲ سال پیکر پاکش در همان منطقه پیدا شد .سپس بر دوش مردم شهید پرور بوشهر تشییع و در گلزار شهدای بهشت صادق به خاك سپردند .

خواهرش معصومه احمدنیا از او چنین می گوید:

پدر و مادرم ،با هم اقوام هستند و در «چاه تلخ» (یکی از روستاهای بوشهر)زندگی شیرینی را شروع کردند .شغل پدرم ،کشاورزی بود و در باغی ،نزدیک چاه تلخ کار می کرد . پدر و مادرم ،در آنجا در خانه ی کوچکی ،زندگیشان را آغاز کردند .ما همه همانجا متولد شدیم .ما چهار فرزند بودیم .چند سال بعد ،به علت اینکه کار پدرم رونقی نداشت ،به شهر بوشهر آمدیم و در آنجا زندگی کردیم .آن موقع هدایت چهار یا پنج ساله بود .من دو سال از هدایت بزرگتر هستم .وقتی به بوشهر آمدیم ،پدرم کارگری می کرد .پدرم همیشه مواظب بود که روزی حلال ،خانه بیاورد .

هدایت به مدرسه ۲۲ بهمن می رفت و از نظر درسی دانش آموز ممتاز و زرنگی بود و با نمره خیلی خوب ،قبول می شد .او خیلی با استعداد و کنجکاو بود .همیشه ،هنگام درس خواندن ،رادیو را هم ،کنار خودش قرار می داد .

از همان کودکی ،خیلی شجاع و نترس بود .نماز را از نه سالگی خواند .گویی تمام خوبی ها ،در وجود او جمع شده بود .خیلی پایبند دین و مذهب بود و همیشه رعایت واجبات را مد نظر داشت .تابستان که مدرسه تعطیل می شد ،هدایت برای اینکه پول تو جیبی خودش را تامین کند ،در بازار کار می کرد و اگر آشنایی در بازار می دید ،با شرم زاید الوصفی ،خودش را مخفی می کرد !بعضی وقت ها مادرشوهرم ،به شوخی به او می گفت :هدایت !تو که در بازار کار می کنی ،یک آدامس هم ،برای من بیاور !هدایت هم با سادگی خاصی می گفت :اگر آدامس بخرم ،پول هایم کم می شود و مادرم دعوایم می کند .آن زمان ،او خیلی بچه بود ،ولی با وجود این ،اهل اسراف نبود و پول هایش را بی خودی خرج نمی کرد .

هدایت از مادرم خیلی حساب می برد و حرف شنوی داشت .او روح لطیفی داشت و بسیار به خانواده اهمیت می داد و همیشه در خانه ؛کمک حال مادرم بود .زمانی که مادرم در خانه نبود هدایت وسایل غذا پختن را آماده می کرد ،یا خانه را جارو می کرد .خیلی خوش اخلاق بود و هیچ وقت ،پدر و مادرم را ناراحت و دلگیر نمی کرد .حتی همسایه ها و اقوام هم از او راضی بودند .بسیار شوخ طبع و مهربان بود .هیچ وقت ،ندیدم هدایت به کسی اذیت و آزاری برساند .هدایت اهل احترام به بزرگتر ها بود .از جبهه که می آمد ،اول به مادرم سر می زد و بعد به خانه خودش می رفت .وقتی می خواست به جبهه برود ،با من خداحافظی می کرد و هر وقت هم ،از جبهه بر می گشت ،به سراغ من می آمد .

اوایل انقلاب بود ،که دیپلم گرفت و چون در جریان انقلاب ،پرونـده اش گم شـده بود ،مجبور شد یک سال اضافه تر درس بخواند تا اینکه مدرک دیپلمش را بگیرد .

هدایت بسیار شجاع و نترس بود ،به همین خاطر در دوران انقلاب ومبارزه بارژیم ستمشاهی در راهپیمایی شرکت فعال داشت .یک روز مادرم هدایت را فرستاده بود که نان بخرد و او دیر کرده بود ،غروب شده بود و او بر نگشته بود .مادرم گریه کنان نزد من آمد با نگرانی گفتم :مادر چه اتفاقی افتاده ؟گفت هدایت رفته نان بخرد و هنوز بر نگشته .

سه روز او را پیدا نکردیم .هر جا می گشتیم او را پیـدا نمی کردیم ،تا اینکه بعد از سه روز آمد و گفت :من با بچه ها در راهپیمایی شرکت کردم و مامورهای شاه ما را گرفتند و سه روز باز داشت بودیم . در اثر شـکنجه پایش شکسـته بود ،اما به مادرم نگفت !چند روزی خانه ما آمد و من از او نگهداری کردم تا بهبود یافت .

بعد ها برایم تعریف کرد که :مامورها دنبالمان کردند و ما هم در خانه ها پنهان می شدیم و هر وقت هم که ما را می گرفتند به طرز وحشـتناکی کتکمان می زدنـد .او می گفت :شـکنجه گران شاه ما را روی زمین ،می خواباندند و آب یخ روی ما می ریختند و با پا ما را لگد کوب می کردند .

بعـد از جریـان انقلاـب بود که وارد سپاه شـد .قبـل از اینکه به جبهه برود برای ثبت نام دروس طلبگی ،به تهران رفته بود و ما از آن اطلاع نداشتیم و با شروع جنگ ،دیگر به کلاسهای طلبگی نرفت و به جبهه اعزام شد .بعد ها که شهید شد ،مدارک ثبت نام کلاس طلبگی او را برای ما آوردند و ما آن موقع ،فهمیدیم که او قصد طلبه شدن داشت .

هر وقت می خواست به جبهه برود ،مـادرم می گفت :من طـاقت نـدارم ،به جبهه نرو !اما او می گفت :مگر من با بچه های دیگر چه فرقی دارم ؟!من هم بایـد به جبهه بروم !من و مادرم چون طاقت دوری او را نـداشتیم و هر وقت به جبهه می رفت پشت سـرش گریه می کردیم .

همیشه برای رفتن به جبهه ،ما را در جریان می گذاشت و بی خبر نمی رفت .ولی تازمانی که در جبهه بود ،برای ما نامه نمی نوشـت .تا اینکه خودش به مرخصی می آمد .خیلی عاشق جبهه بود و دفاع از مملکت و انقلاب را بر هر چیزی ترجیح می داد .

خیلی حرف شـنو بـود .فقـط در مـورد جبهـه بـود که ،هر چه به او اصـرار می کردیم که نرود ،نمی پزیرفت .خلاـصه !خیلی به جبهه علاـقه داشت .من هر وقت ،صـدای مارش عملیات را از رادیو می شـنیدم ،دلم خیلی می گرفت و نگران می شـدم و مادرم گریه می کرد ! برای او و دیگر رزمندگان دعا می کرد .

هدایت روحیه خیلی با لایی داشت و هر وقت از جبهه بر می گشت خیلی خوشحال بود .

من و هـدایت رابطه بسـیار نزدیکی بـا هم داشتیم و خیلی بـا هم انس داشتیم .یک روز که تازه خانه خریـده بود به من گفت :چرا به خانه ما نمی آیی ؟!من گفتم بچه ها کوچک هستند با هم دعوا می کنند !

با همان نگاه مهربانش به من خیره شد و گفت :مگر دعوای بی غل و غش بچه هایمان ،باید بین ما فاصله بیندازد ؟غصه شیطنت بچه ها را نخور !اگر خطایی کردند خودم تنبیهشان می کنم .

بعد از عملیات کربلای ۵ ،تا مـدتها از هدایت بی خبر بودیم ،اما تمام لحظاتم از عطر خاطراتش ،آکنده بود و بین خودم و او ،اصـلا فاصـله و هـائلی احساس نمی کردم .هـدایت همه جا حضور داشت و در و دیوار خانه پر بود از حضور روحانی او ،بعـد ها فهمیـدیم مفقود الاثر شـده !و بعـد از چنـد سال که تنها پلاکی ،از آوردند ،چیزی از ته دلم شـکست !هنوز هم ،شـهادت او را باور نمی کردم .هنوز ،منتظر آمدنش هستم .از او تنها یک پلاک و یک شیشه عطر به جا ماند !

هدایت از سا ل ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۷۸ مفقود الاثر بود .بعـد از مفقو د شـدن هدایت ،مادرم خیلی دلتنگی و بی تابی می کرد .یک ماه اخر عمرش هم که روی بستر افتـاد و نمی توانست حتی غـذا بخورد !فقـط چشـمهایش بـاز بود و مـدام به بیرون خیره می شـد و می

گفت :منتظر هدایت هستم که بیاید و او را ببینم و بعد بمیرم !ولی هدایت بر نگشت و این آرزوی همیشه در دل او ماند .

منابع زندگینامه :لاله های باغ زهرا،نوشته ی اسماعیل ماهینی،نشرنورالنور-۱۳۸۴

احمدوند، معروف علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف علی احمدوند

محل تولد : ملایر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب معروف علی احمدونـد در سال ۱۳۴۲ در روسـتای دهلق از توابع شهرسـتان ملایر به دنیا آمدم. دوران تحصیل ابتدائی را در زادگـاه خود آموختم و برای تحصـیل در دوره راهنمـائی به دهسـتان آورزمان با فاصـله ۸ کیلومتر از روسـتای خودمـان رفتم. دوران دبیرستان را در شهرستان نهاوند به پایان رساندم.

در سـال ۱۳۶۱ پس از اخـذ دیپلم وارد حوزه علمیه قم شـدم. و همزمـان بـا تحصـیل در حوزه در جبهه هـای جنگ نیز شـرکت می نمودم. از سال ۱۳۶۵ در کنار دروس حوزوی وارد مؤسسه در راه حق شدم و مدت ۵ سال دوره عمومی آن مرکز را آموزش دیدم.

در سـال ۱۳۷۳ در آزمـون کارشناسـی ارشـد مرکز تربیـت مـدرس حـوزه علمیه قم شـرکت نمـوده و پـذیرفته شـدم. تـا سـال ۱۳۷۶ تحصـیلات آن مقطع را با نگارش پایان نامه به اتمام رساندم و از مهر همان سال در دانشـگاه تربیت معلم آذربایجان به عنوان عضـو هیات علمی گروه فلسـفه و کلام اسلامی پذیرفته شدم و از آبان ماه همان سال به مدت ۴ سال ریاست دانشکده الهیات آن دانشگاه را به عهده داشـتم و در کنار آن به تدریس نیز اشتغال داشتم. در سال ۱۳۸۲ به عنوان دانشجوی دکترا در رشته کلام در دانشگاه قم پذیرفته شدم که در حال حاضـر پس از گذراندن دوره آموزشـی به نگارش پایان نامه اشـتغال دارم و در بعضی از مراکز دانشگاهی اشتغال به تدریس نیز دارم.

احمدی بختیاری، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد حاج ابوالفتـح خان سیف‌السـلطنه‌ی بختیاری در ۱۲۸۰ ش در چهارمحـال چشم به جهـان گشـود. تحصـیلات مقـدماتی را در موطن خود انجام داد. چندی در اصـفهان و تهران به تحصـیل معارف اسـلامی و ادبیات فارسی پرداخت و زبان فرانسه و انگلیسی را فراگرفت. ابتدا در وزارت دارائی با سـمت مترجم وارد کار شد. در تشـکیلات جدید دادگستری به خدمت قضائی مشغول گردید و

تمام مراحل قضائی را از دادیاری دادسرای تهران تا ریاست شعبه‌ی دیوان کشور طی کرد. در خلال مشاغل قضائی چندی در بانک صنعتی و معدنی ایران و چندی در بیمه‌های اجتماعی کارگران ریاست داشت. آخرین سمت قضائی او ریاست شعبه‌ی یازدهم دیوان کشور بود. وی شاعری توانا، دارای طبع ظریف و ذوقی سرشار بود. علاوه بر سرودن اشعار لطیف به ترجمه‌ی آثار نویسندگان خارجی نیز می‌پرداخت و ترجمه‌های زیادی از آثار ادبای فرانسه از وی باقی ماند. در ۱۳۶۳ در تهران درگذشت.

شاعر، مترجم.

تولد ۱۲۰۸، چهارمحال بختیاری.

درگذشت: ۲۲ اسفند ۱۳۶۱.

عبدالحسین احمدی بختیاری فرزند ابوالفتح ملقب به سیف‌السلطنه‌ی بختیاری و نواده‌ی حسنیقلی‌خان ایلخانی بختیاری است. تحصیلات مقدماتی را در آموزشگاه‌های اصفهان به پایان رسانید و علوم ادبی و عربی را آموخت. آنگاه برای تکمیل تحصیلات به تهران و با زبان‌های فرانسوی و انگلیسی آشنایی یافت. وی همچنین از آغاز جوانی به سرودن شعر پرداخت. اشعار وی در مجله‌های «مهر»، «ارمغان» و «آرمان» به طبع رسیده است.

احمدی در سال ۱۳۰۵ به عنوان مترجم به خدمت وزارت دارای درآمد و در سمت معاونت دایره‌ی عملیات فعالیت می‌کرد. سپس به وزارت دادگستری منتقل شد و پس از طی مدارج اداری به مستشاری دیوان عالی تمیز منصوب شد و پس از چند سالی به وزارت انتقال یافت و از اعضای هیئت رییسه‌ی بانک ملی ایران گردید.

احمدی در سال ۱۳۲۸ در کنفرانس بین‌المللی کار به ژنو رفت و چندی نیز ریاست صندوق تعاون بیمه کارگران را عهده‌دار شد.

وی در طول فعالیتش در دستگاه‌های دولتی موفق شد که برخی از آثار نویسندگان خارجی را ترجمه نماید، از آن جمله است ترجمه کتاب شاتودوشیون اثر لرد بایرون و بخش‌هایی از نوشته‌های آلفونس دو لامارتین، ژان راسین و پیر کرنی (از فرانسوی به فارسی).

(۱۳۶۱ -۱۲۸۲ ش)، شاعر. در خاک بختیاری متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در آموزشگاههای اصفهان، علوم ادبی و عربی را نزد اساتید فن آموخت. آنگاه برای ادامه‌ی تحصیل به تهران آمد و با زبانهای فرانسه و انگلیسی آشنایی یافت. سپس با سمت مترجم در وزارت دارایی و پس از آن در وزارت دادگستری به خدمت مشغول شد و با گذراندن مدارج اداری به مقام مستشاری دیوان عالی رسید. وی از شاعران تجدد طلب و نوآور بود. در جوانی به ترجمه‌ی آثار نویسندگان بزرگ نیز پرداخت. از آثارش در این زمینه: ترجمه‌ی «شاتو دوشیون»، تألیف لرد بایرون؛ ترجمه‌ی قسمتی از اشعار لامارتین و ترجمه‌ی قسمتی از آثار راسین و کرنی تراژدی نویسان فرانسه.[۱]

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] تذکره‌ی شعرای معاصر اصفهان (۲۶ -۲۵)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۹۷ -۹۶ / ۱)، سخنوران نامی معاصر (۱۷۰ / ۱)، سخنوران نامی (۳۹ -۳۲ / ۲)، فرهنگ سخنوران (۴۶).

احمدی بختیاری، هرمز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج ابوالفتح خان سیف‌السلطنه‌ی بختیاری متولد ۱۲۸۷ در چهارمحال بختیاری. تحصیلات خود را مطابق معمول زمان انجام

داد. در جوانی انتظامات قسمتی از منطقه‌ی بختیاری به او محول شد. بعداً به خدمت دولت درآمد و در وزارت داخله مشغول خدمت گردید. اولین مأموریتش فرمانداری بروجرد بود. بعد به آبادان رفت و مدتی حکومت آنجا را عهده‌دار بود. مدتی نیز فرمانداری کل همدان به عهده‌اش قرار گرفت. در ۱۳۲۹ به استانداری کرمان رفت و یک سال در آنجا مقیم بود. در ۱۳۳۰ به تهران احضار گردید و کاری به او ارجاع نشد.

شیوه‌ی او در حکومت همان رویه‌ی بختیاری‌ها بود، یعنی به اصول و قوانین زیاد توجه نمی‌کرد. موقعی که استاندار کرمان بود، مصادف شد با عروسی شاه و ثریا بختیاری. او مردم کرمان را تحت فشار قرار داد و مبلغی حدود ده میلیون تومان از آنها گرفت تا برای شاه و ثریا چشم‌روشنی تهیه کند. سر و صدای مردم بلند شد و از هر طرف شکایت رسید. ناصرقلی اردلان در این زمینه در مجلس سخن گفت و از دولت سؤال کرد. رزم‌آرا نخست‌وزیر به دستور دربار موضوع را ماست‌مالی کرد. دکتر مصدق او را از کار معزول نمود. وی در ۱۳۵۵ از دنیا رفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

احمدی بیغش، داوود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان ویژه شناسایی لشکر ۵۸ ذوالفقار(ارتش جمهوری اسلامی ایران) داود احمدی بیغش، یک خرداد ۱۳۴۲ در روستای توره یکی از روستاهای شهرستان اراک به دنیا آمد.

قبل از رفتن به دبستان قرائت قرآن را آموخت. دوران ابتدایی و راهنمایی را تا سال ۱۳۵۶ در روستای زنگنه از توابع شهرستان ملایر با موفقیت پشت سر گذاشت، سپس برای ادامه تحصیل و گذراندن دوره دبیرستان به اراک رفت. به سبب فقر مالی، برای تأمین مخارج تحصیل روزهای تعطیل را به کارگری و انجام کارهای ساختمانی می پرداخت. دوران تحصیل او مصادف با سال های اوج گیری نهضت مردم ایران علیه رژیم پهلوی بود.

با سن کمی که داشت در دوران مبارزات انقلاب اعلامیه های امام خمینی (ره) را پخش می کرد و در مبارزات واعتراضهای خیابانی حضوری فعال داشت.

در سال ۱۳۶۰ موفق به اخذ دیپلم شد. دوره پایان تحصیل او با آغاز جنگ تحمیلی (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) همزمان شد. از این رو در ۱۵ آبان ۱۳۶۰ به دانشگاه افسری ارتش رفت. در سال ۱۳۶۲ برای گذراندن دوره مخصوص آموزش تکاوری به شیراز اعزام شد ودر همان سال به درجه ستوان دومی مفتخر و از آن تاریخ به منطقه عملیاتی جنوب عزیمت کرد.

در بدو ورود به عنوان فرمانده گروهان یکم گردان قدس در لشگر ۵۸ذوالفقارمنصوب شد.

در ۱۸ دی ۱۳۶۳ دوره آموزشی سه ماه جنگ در کوهستان، عملیات آبی ـ خاکی و زندگی در شرایط کویری را طی نمود و به عنوان نفر اول دوره برگزیده شد. در دو تیر ماه ۱۳۶۴ به اهواز منتقل و به سبب بروز لیاقت، شجاعت، رشادت و کاردانی در دوره آموزش؛ به عنوان فرمانده گردان ویژه شناسایی لشکر ۵۸ تکاور ذوالفقار منصوب گردید.

۱۵ شهریور ۱۳۶۴ همراه با گردان تحت فرماندهی اش به منطقه چنگوله اعزام شد. او پس از ورود به منطقه نگهبانی خود ضمن حفظ خطوط پدافندی و شناسایی منطقه، بخشی از یگان تحت اختیار خود را که یگانی تقویت شده و مستقل بود به حفاظت شبانه خودروهای نظامی در محور جاده مهران ـ دهلران اختصاص داد.

در انجام مأموریت های شناسایی روزانه یا شبانه غالباً فرماندهی گشت ها را برعهده داشت. در حین انجام شناسایی, درگیری های شدیدی میان آن ها و گشتی های بعثی و یا اعضای سازمان منافقین ایجاد می شد. بارها در این درگیری ها مجروح شد. در ۱۶ فروردین ۱۳۶۵ و بیست اردیبهشت همان سال، در مقابل دو حمله شدید نیروهای بعثی عراق به همراه یگان تحت امرش مقاومت نمود، و ضمن نجات منطقه عملیاتی از سقوط، تقویت روحیه نیروهای خودی را موجب شد.

به پاس این رشادت ها در ۱۵ آبان ۱۳۶۵ به درجه ستوان یکمی مفتخر شد. همچنین در دهم بهمن ۱۳۶۵، به عنوان فرمانده گردان ویژه شناسایی لشگر ۵۸ ذوالفقار همراه یگان تحت فرماندهی خود، در عملیات کربلای شش شرکت نمود، در این عملیات مجروح شد اما پس از مداوا مجدداً به جبهه بازگشت. در دوازدهم آذر ۱۳۶۶ هنگام شناسایی خطوط دشمن، وارد منطقه تحت کنترل ارتش عراق شد و به اتفاق تعدادی از نیروهای گردان شناسایی به محاصره کامل دشمن درآمد. در حین تلاش برای شکستن حلقه محاصره، از ناحیه پای چپ به شدت مجروح گردید و به تهران اعزام شد، پس از مرخص شدن از بیمارستان و علی رغم این که پزشک چند روز برای او استراحت تجویز کرده بود، اما بلافاصله به منطقه جنوب بازگشت و از طرف فرماندهی وقت نیروی زمینی ارتش به یک سال ارشدیّت در دریافت درجه تشویق گردید.

در بهمن سال ۱۳۶۶ ازدواج کرد و چند روز بعد از ازدواج مجدداً به جبهه مراجعت نمود.

آخرین بار که به جبهه رفت اسفند ۱۳۶۶بود .او به جبهه سومار رفت .چند روز بعد,پس از شناسایی منطقه دشت سومار، طی چند مرحله به همراه فرمانده قرارگاه و فرمانده لشگر ذوالفقار برای بررسی نهایی جوانب مختلف انجام یک عملیات، در ۱۵ اسفند ۱۳۶۶ عازم منطقه مذکور شدند، اما در حین شناسایی، جمع چند نفری آن ها مورد حمله خمپاره دشمن قرار گرفت و به سبب اصابت ترکش خمپاره به ناحیه سر، داود احمدی به شهادت رسید .

پیکر شهید احمدی بیغش در ۱۶ اسفند ۱۳۶۶ به شهر اراک منتقل و در ۱۷ اسفند ۱۳۶۶ در زادگاهش ,روستای توره به خاک سپرده شد.

به گفته مسئولان و فرماندهان ارشد لشکر ذوالفقار، شهید احمدی کمتر به مرخصی می رفت و در بسیاری مواقع قبل از پایان مرخصی به محل خدمت بازمی گشت. زمانی که او در جبهه حضور داشت مسئولان لشکر ذوالفقار نسبت به وضعیت خطوط جبهه و سنگرهای کمین آسوده خاطر بودند.

پس از شهادت وی، شهید سپهبد صیاد شیرازی، فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش، طی پیامی درباره او گفت: «این شهید سرمایه با ارزشی برای ارتش جمهوری اسلامی ایران و نظام مقدس اسلامی بود، انشاءالله عظمت خون او، صدها احمدی دیگر را به وجود آورد و تعهّد، شجاعت و ولایت پذیری او الگویی برای جوانان قرار گیرد.

اودر انجام واجبات دینی مقیّد بود. هم چنین در جهت ترویج فعالیت های ورزشی و فرهنگی با همت و مدیریت او یک زورخانه جنب نماز خانه در منطقه عملیاتی ساخته شد. در قسمتی از وصیت نامه شهید این گونه آمده است: جنگیدن در راه خدا شیرین است و شهادت به مراتب شیرین تر. شهادت فوز عظیمی است که افراد بشر و خاکی از درک آن عاجزند و آنان که رفته اند و با روی خونی به حق واصل گردیدند، لذت این امر عظیم را می دانند.

عزیزان، نکند در سوگم ناراحت باشید و بگویید بیچاره رفت، چرا که شهادت بهترین صورتی است که می توان دنیای فانی را ترک نمود. همه می روند و هرکسی به راهی و این افضل و اکمل راه است. منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

احمدی شاهرودی، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد: ۱۳۴۲ ه.ق

متوفی: ۱۴۱۱ ه.ق

علی‌اصغر شهید احمدی شاهرودی فرزند آیت‌اللَّه حاج شیخ محمدتقی احمدی مغزی شاهرودی از افاضل دانشمندان معاصر نجف اشرف بوده‌اند.

ایشان در سال ۱۳۴۲ قمری برابر ۱۳۰۲ شمسی در یکی از مضافات شاهرود به نام مغز به دنیا آمده و در بیت علم و دانش و دامن پدری چون حاج شیخ محمدتقی شاهرودی (مغزی) که از شاگردان علامه خراسانی آخوند ملا محمدکاظم صاحب کفایه بودند پرورش یافته و پس از خواندن مقدمات و ادبیات در سال ۱۳۵۸ قمری به قم آمده و به اتفاق مرحوم استاد مرتضی مطهری و آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری کفایه را از محضر آیت‌اللَّه محقق داماد استفاده کرده و حتی تابستان و ایام تعطیل ماه رمضان و عاشوراء که آقایان برای تبلیغ مسافرت می‌کردند ایشان دروس را تعطیل نکرده و ادامه می‌دادند و پس از پایان سطوح به درس خارج آیت‌اللَّه حجت قدس‌اللَّه سره شرکت و استفاده نموده و با نامبردگان فوق مباحثه و مذاکره علمی داشتند و آن مرحوم از آن عده و چند نفری بودند که امام راحل آیت‌اللَّه خمینی را وادار به گفتن درس اصول کردند و خود شرکت می‌نمودند.

مرحوم احمدی به اتفاق دو نفر رفیق و شریک بحث خود تابستانی مسافرت به بروجرد کرده و در آنجا از محضر و مبانی مرحوم آیت‌اللَّه العظمی بروجردی استفاده نموده و از معظم‌له تقاضای عزیمت به قم را نمودند. و پس از ورود ایشان به قم مهاجرت به نجف اشرف نموده و رحل اقامت افکنده و از درس فقه آیت‌اللَّه حاج سید محسن حکیم استفاده نموده ولی عمده تحصیلات ایشان در فقه و اصول و تفسیر و رجال از محضر انور آیت‌اللَّه العظمی خوئی مدظله الوارف بوده و کم‌کم اختصاص و انقطاع با ایشان داشته و مورد توجه خاص و عنایت مخصوص آن مرجع اعلای دینی قرار گرفته تا جائی که در برخی از مسائل ارجاع به ایشان می‌نمودند و از او تعبیر به آقای میرزا می‌فرمودند و به نظریات ایشان توجه داشتند زیرا آن مرحوم در علوم مختلفه اسلامی فقه و اصول و تفسیر و تاریخ و حدیث احاطه کامل داشتند.

روحیات و ملکات فاضله اخلاقی آن مرحوم:

نگارنده در اوائل طلبگی در مدرسه فیضیه با ایشان مدتی هم حجره و هم غذا بودم هرگز مکروهی از او ندیده و نشنیدم. همواره سبقت سلام داشتند و به هر کس از پیر و جوان و میان سال ابتدا به سلام می‌کردند. بسیار متواضع و خوش برخورد و اخلاقی و دارای ملکات فاضله اخلاقی بودند و اهتمام خاص به شرکت در مجالس عزاداری و سوگواری خاندان رسالت بالاخص حضرت ابی‌عبداللَّه داشتند و به مجالس دور هم برای فوز به اجر بیشتر پیاده می‌رفتند و برای درک فیض عظیم بارها و بارها از نجف پای پیاده به کربلا مشرف می‌شدند و به مجاورت حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوه والسلام علاقه شدید تامی داشتند و با اینکه مواجه با شدت فشار و سختگیریهای بعثیهای عراق بودند که ناچار به فرستادن خانواده خود به قم شدند خود اقامت با ناراحتی‌ها و خطرات را بر مهاجرت به ایران ترجیح داده و به تنهائی باقی ماندند زیرا معتقد بود حفظ حوزه علمیه هزار ساله نجف اشرف بر هر فرد بخصوص روحانیون و دانشمندان فرض و لازم است مضافا در جواب نامه فرزندش که اصرار داشتند ایشان به ایران بیایند تا از شر حکومت ظالمانه صدام و بعثیها مصون باشند. مرقوم داشتند که نبی اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند اکثر اعمار امتی بین سنین و سبعین و من در این حدود هستم و می‌خواهم در جوار مولایم از دنیا بروم و من آرزوئی جز این ندارم. سرانجام در موقع تشرف به حرم مطهر در روز هفتم رمضان ۱۴۱۱ ه.ق در نزدیکی صحن مطهر مورد حمله ناجوانمردانه بعثی‌ها قرار گرفته و با وضع فجیع و

دلخراشی شهید گردیده و سه روز جنازه‌اش روی زمین افتاده و کسی نبود و یا جرات نمی‌کردند که به آن نزدیک شوند تا شبانه برخی از فضلاء با لباس مبدل جنازه‌اش را حمل نموده و به خاک سپردند رحمه‌اللّٰه علیه عاش سعیدا و مات سعیدا شهیدا حشره اللّٰه مع الشهداء و الصالحین آمین یا رب‌العالمین.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد نهم)

احمدی علون‌آبادی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۲، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مشاوره و راهنمایی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: اصفهان

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی و کارشناسی ارشد روانشناسی از دانشگاه تهران، دکترای مشاوره و راهنمائی از دانشگاه سیداکیوس آمرکیا.

مرتبه علمی:

پس از طی مرحله استادیاری، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشگاه اصفهان.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

تدریس و مشاوره در شورای عالی برنامه‌ریزی، تجدید نظر در برنامه‌های کارشناسی مشاوره و تدوین کارشناسی ارشد مشاوره، تدریس دروس دکترای مشاوره.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

اصول و روشهای تربیت در اسلام، مقدمه‌ای بر مشاوره روان درمانی، روانشناسی جوانان و نوجوانان، رفتار درمانی بالینی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

بررسی افسردگی در دانشجویان دانشگاه اصفهان، پیشنهاد یک تئوری ترکیبی برای مشاوره ایران، بررسی ارزشها در دانشجویان دانشگاه اصفهان، بررسی افت تحصیلی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

احمدی کاشانی، فاضل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۹ در کاشان تولد یافت. پدرش مرحوم حاج سید صدرالدین و جدش آقا سید احمد از اعاظم فقهای عصر به شمار می‌رفت. تحصیلات مقدماتی را در شهر کاشان انجام داد و برای ادامه‌ی تحصیل به اصفهان رفت و سالیانی چند در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان به تحصیل اشتغال ورزید.

آنگاه برای تحصیل دوره‌ی عالی به نجف اشرف رفت و از محضر درس آیت‌اللّه آخوند محمدکاظم خراسانی و آیت‌اللّه سید محمدکاظم یزدی و حاج شیخ عبداللّه مازندرانی استفاده کرد. مدت تحصیل او قریب سیزده سال در نجف به طول انجامید و از آیات عظام درجه‌ی اجتهاد گرفت. هنگام تحصیل در نجف در ایران جنبشی برای حکومت قانون و تأسیس عدالتخانه و مشروطه بوجود آمد. به تبعیت از اساتید خود که مشروطه را در ایران تقویت می‌نمودند در زمره‌ی مشروطه‌خواهان قرار گرفته و اقدامات وسیعی در این زمینه به عمل آورد. آنگاه به دستور مرحوم آخوند ملا۔ محمدکاظم خراسانی برای تقویت مشروطه‌خواهان به هندوستان و مصر رفته و مشروطه‌خواهان آنجا را تشویق و سازماندهی نمود. پس از این مأموریت سیاسی که قریب یک سال طول کشید، به ایران بازگشت. ورود او به تهران مقارن بود با فتح تهران و خلع محمدعلی شاه.

در دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی از طرف مردم شاهرود به نمایدگی مجلس انتخاب گردید. مجلس سوم پس از یک سال به علت جنگ بین‌المللی اول منحل و غالب وکلای آن مهاجرت نمودند. سید فاضل نیز در زمره‌ی مهاجرین بود و با مرحوم مدرس همکاری نزدیک داشت. چندی در کرمانشاه و مدتی در موصل و سپس در استانبول رحل اقامت افکند. پس از پایان جنگ جهانی اول به تهران بازگشت و به تدریس اشتغال ورزید. در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی باز هم مردم شاهرود او را برای نمایندگی خود انتخاب کردند. مجلس چهارم در ۱۳۰۰ افتتاح شد و احمدی کاشانی جزء وکلای حوزه‌ی علمیه و از دوستان و طرفداران مدرس بود و جدال وی در آن مجلس با سلیمان محسن اسکندری در تاریخ منعکس است.

بین سید فاضل احمدی کاشانی و میرزاده عشقی شاعر انقلابی و مدیر روزنامه‌ی قرن بیستم روابط و دوستی نزدیکی وجود داشت و قتل وی موجبات ناراحتی شدید او را فراهم نمود و در مجلس ختم او خطابه‌ی شدید علیه حکومت سردار سپه و نظمیه ایراد نموده بلافاصله مورد تعقیب قرار گرفت. چندی در منزل دوستان مخفی بود تا سرانجام به دستور مدرس به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصن شد و پس از چندی به تهران آمد در غوغای جمهوریت و بعد تغییر سلطنت از مخالفین بود و قدم به قدم با مدرس همگامی داشت.

پس از استقرار حکومت رضاخان به شدت تحت نظر قرار داشت و چندی درس خود را تعطیل کرد. در تمام دوران سلطنت رضاخان مغضوب بود. بعد از کناره‌گیری رضاشاه آزادی خود را به دست آورد. با وجودی که از چند نقطه‌ی ایران کاندیدای وکالت بود، ولی هیچکدام را نپذیرفت و همچنان به وظایف مذهبی می‌پرداخت. وفات او حدود ۱۳۴۰ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

احمدی نژاد، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمود احمدی‌نژاد سال ۱۳۳۵ در شهرستان گرمسار به دنیا آمد. پدر ایشان آهنگر بوده و هفت فرزند داشت، محمود

احمدی‌نژاد فرزند چهارم خانواده است و از یک سالگی به همراه خانواده خود از آن شهرستان کوچ کرده و در تهران اقامت گزیدند، وی دوران تحصیلات خود را تا مقطع پایان متوسطه در مدارس تهران از جمله مدرسه سعدی و دانشمند پشت سرگذاشته و با کسب رتبه ۱۳۰ از کنکور سراسری قبول شده و در سال ۱۳۵۴ در رشته مهندسی عمران دانشگاه علم و صنعت دوره تحصیلات عالی را شروع کرد، در سال ۱۳۶۵ در مقطع کارشناسی ارشد همان دانشگاه پذیرفته شد و در سال ۶۸ نیز به عضویت در هیأت علمی دانشکده عمران دانشگاه علم و صنعت درآمده و در سال ۱۳۷۶ نیز موفق به دریافت مدرک تحصیلی دکترای مهندسی و برنامه‌ریزی حمل و نقل ترافیک شد، ایشان ضمن تدریس در دانشگاه مذکور استاد راهنمایی دهها پایان نامه معتبر و علمی کارشناسی ارشد در زمینه‌های مختلف مهندسی بوده است.

محمود احمدی‌نژاد پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در کسوت دانشجو با شرکت در مجالس مذهبی و سیاسی وارد فضای سیاسی جامعه شد و با مشارکت در تهیه و توزیع اعلامیه‌های روشنگر قدم در راه خیل مبارزان انقلاب گذاشت، وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از پایه‌گذاران انجمن اسلامی دانشجویان بود.

دکتر احمدی‌نژاد از مرداد سال ۱۳۵۸ به عنوان نماینده دانشگاه علم و صنعت برای شرکت در جلسات به حضور حضرت امام (ره) مشرف می‌شد، که استمرار این جلسات در حضور مقام‌معظم‌رهبری زمینه شکل گیری شورای اولیه دفتر تحکیم وحدت را مهیا کرد. ایشان با شروع جنگ تحمیلی به منطقه غرب شتافت و تا سال ۱۳۶۴ در فعالیت‌های پشتیبانی منطقه تلاش کرد و در سال ۱۳۶۵ داوطلبانه به تیپ ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوسته و با طی دوره‌ای در قرارگاه رمضان در عملیات برون مرزی کرکوک شرکت نمود و بعد از آن نیز به عنوان مسئول مهندسی رزمی لشگر ۶ ویژه سپاه و مسئول ستاد جنگ استانهای غربی کشوربه خدمت پرداخت.

دکتر احمدی‌نژاد در دهه شصت، چهارسال به عنوان معاون و فرماندار ماکو و خوی و همچنین ۲سال به عنوان مشاور استاندار کردستان خدمت به مردم استانهای آذربایجان و کردستان را نیز پشت سرگذاشته و از سال ۱۳۷۲ در شرایطی که به عنوان مشاور فرهنگی وزیر فرهنگ و آموزش عالی فعالیت می‌کرد به عنوان اولین استاندار استان جدید التأسیس اردبیل منصوب شد. ایشان در کنار راه‌اندازی تشکیلات اداری استان سه سال پی در پی بعنوان استاندار نمونه کشور انتخاب شد، استانداری اردبیل در زمان مدیریت ایشان علیرغم محدود بودن فصل کار عمرانی به دلیل سردسیری منطقه، در سالهای ۷۴ و ۷۵ طبق رده‌بندی سازمان برنامه و بودجه در زمینه فعالیت عمرانی به عنوان استانداری برتر شناخته شد.

دکتر احمدی‌نژاد پس از بازسازی ۷۵۰۰ واحد مسکونی تخریب شده در جریان زلزله که در طول مدت کوتاه ۷ماه صورت گرفته بود، مورد تقدیر قرار گرفت.

محمود احمدی‌نژاد در مهرماه سال۱۳۷۶ به دوره خدمت در استانداری اردبیل پایان داده و از آن پس تا کنون به عنوان عضو هیأت‌علمی دانشکده عمران دانشگاه علم و صنعت مشغول تدریس و انجام فعالیت‌های مختلف علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بوده است. وی در ۱۳ اردیبهشت ماه سال۱۳۸۲ طبق مصوبه دویست و چهل‌و هفتمین جلسه متناوب و دومین جلسه اعضاء دوره دوم شورای اسلامی شهر تهران به عنوان شهردار تهران انتخاب شد و دوره دیگری از تجربه خدمتگزاری خود را در کلان شهر تهران آغاز نمود.

●سوابق و تجربیات ذیل را نیز می‌توان به متن زندگینامه وی اضافه کرد:

▪روزنامه‌نگاری.

▪مؤسس و عضو انجمن تونل .

▪عضو انجمن مهندسین ایران.

▪عضو انجمن مهندسین راه و ترافیک آسیا و اقیانوسیه .

▪عضو اولین شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت .

▪عضو اولین شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت .

▪عضو شورای مرکزی جامعه اسلامی مهندسین .

▪عضو شورای مرکزی جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی.

دکتر محمود احمدی نژاد در مرحله دوم نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری که در روز سوم تیرماه برگزار شد، با کسب بیش از ۱۷ میلیون رای به عنوان ششمین رییس جمهور ایران اسلامی برگزیده شد.

رئوس برنامه‌های دولت نهم :

۱. راهبردهای کلان :

ارزشها:

ـ مهرورزی

ـ عدالت گستری

ـ خدمت به بندگان خدا

ـ پیشرفت و تعالی مادی و معنوی کشور

آرمان:

زمینه‌سازی‌حکومت‌عدل‌ازطریق‌احیای‌مجددتمدن‌اسلامی

هدف بنیادی:

ـ توسعه عدالت محور

ـ اقامهٔ قسط توأم با مهرورزی

ـ خدمت

ـ تعالی

ـ پیشرفت

رسالت:

ـ برقراری امنیت

ـ تعالی جامعه

ـ تعالی فرد

راهبرد کلان

ـ بسط عدالت

ـ توسعه همه‌جانبه ودرونزا مبتنی‌بر اسلام ناب محمدی (ص)

ـ بکارگیری علوم و فنون پیشرفته برای تحقق عدالت

ـ ارتقاء سلامت

ـ ارتقاء رفاه

راهبرد فرهنگی:

ـ اعتلای فرهنگ عمومی

ـ اعتلای کرامت انسانی

ـ اعتلای آزادی‌های مشروع

ـ صداقت در گفتار

ـ سلامت در عمل

ـ امانت‌داری

ـ وفای به عهد

ـ ایثار

ـ پاسخگویی به مردم

ـ توسعهٔ سایر ارزش‌های اسلامی

راهبرد اجتماعی

ـ اعتلاء و ارتقاء عمومی سطح سلامت و توانمندی

ـ دسترسی برابر به فرصت‌ها

ـ ایجاد اشتغال

ـ تأمین اجتماعی برای آحاد مردم

راهبرد سیاسی:

ـ حفظ استقلال همه جانبه کشور

ـ تعالی بین‌المللی بر مبنای عدالت

ـ صلح و عزت برای همه

ـ مبارزه با:

ـ بی‌عدالتی

ـ تبعیض

ـ ناامنی

ـ تحقیر ملت‌ها

ـ جنگ‌افروزی

راهبرد علمی و فن‌آوری:

ـ تولید علم

ـ بومی کردن علوم بر مبنای فرهنگی ملّی

ـ استفاده از علوم و فنون و تحقیقات سایر کشورها

راهبرد اقتصاد:

ـ خوداتکایی در تولید

ـ فعال نمودن ظرفیت‌های اقتصادی

ـ تولید برای صادرات

ـ توزیع عادلانه ثروت

ـ ایجاد اشتغال

ـ محرومیت‌زدایی

ـ رفع تبعیض

ـ ارتقاء قدرت خرید مردم

ـ رفاه اجتماعی

راهبرد اداری:

ـ سپردن کارها به مردم

ـ ایفاء نقش نظارت عالی

ـ رجحان بخش‌های تعاون و خصوصی برای فعالیت‌های تصدی‌گری

ـ روان‌سازی چرخش امور

ـ مبارزه با فساد و تبعیض و رشوه‌خواری

ـ توسعهٔ اختیارات استانی

راهبرد آموزشی:

ـ شکوفایی استعدادهای فطری در سایهٔ تربیت دینی

ـ تقویت روحیهٔ نشاط

ـ تلاش در جهت طراحی نظام یکپارچه

راهبرد حقوقی:

ـ تقدم حقوق عمومی به حقوق خواص

ـ حاکمیت حقوق عادلانهٔ اسلامی

راهبرد دفاعی:

ـ حفظ آمادگی‌های رزمی، همبستگی، علمی و فنی برای مقابله با تهدیدات

ـ توسعهٔ راهبرد دفاعی

ـ توسعهٔ فن‌آوری‌های لازم با نگاه به تولید داخلی

ـ استفاده از تجهیزات پیشرفته

ـ مشارکت نیروهای مسلح در سازندگی کشور در زمان صلح

راهبرد امنیتی:

ـ جلب رضایت مردم با بسط عدالت و خدمت‌رسانی

ـ ایجاد اشتغال

ـ تقویت پایه‌های علمی ـ اقتصادی

ـ ارتقاء توان دفاعی کشور

راهبرد بودجه‌ای:

ـ کاهش مخارج جاری دولت

ـ تخصیص درآمد نفت به سرمایه گذاری

ـ رفع محرومیت‌ها و تبعیض ها

ـ اتمام طرح‌های نیمه‌تمام

ـ جلو گیری از اسراف

ـ ایجاد دولت کم‌هزینه و پرفایده امتیازات و بایسته‌های دولت نهم از دیدگاه مقام معظم رهبری : الف) رمز حمایت خاص مقام معظم رهبری از دولت نهم

براساس آنچه رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند، ایشان نسبت به همه دولت‌ها رویکرد حمایت گونه داشته‌اند؛ اما همانگونه که معظم‌له در فروردین ۱۳۸۶ در حرم شریف رضوی فرمودند ایشان از دولت احمدی‌نژاد به طور خاص حمایت می کنند. رهبر معظم انقلاب در دیدار خود با اعضای هیات دولت بار دیگر حمایت خاص خود را از دولت نهم ابراز داشته و تصریح فرمودند: «قدردانی از دولت به علت برخورداری از خصوصیات ممتازی است که در منطق اسلامی، معیار واقعی تشخّص و شرافت محسوب می شود».تبیین بیانات مقام معظم رهبری علت این نوع حمایت را روشن می کند:

۱– مهم‌ترین علت اینکه دولت احمدی‌نژاد» هم در قول و شعار و هم در عمل، نشان می دهد که به اصول انقلاب و ارزش‌های انقلاب پایبند است» (۴/۶/۸۶) رهبر معظم انقلاب این نوع پایبندی دولت را پدیده‌ای معجزه‌آسا و بی‌نظیر برای انقلاب تعریف می کنند؛ چرا که دولت احمدی‌نژاد همان اصول و مبانی را برنامه عمل خود قرار داده که در اول انقلاب اعلام شده بود.(۴/۶/۸۶) اهمیت این مسأله از آنجاست که وقتی سران قوای سه گانه در قول و فعل پایبندی به اصول انقلاب را نشان دهند سبب زنده ماندن این اصول در سطح جامع می‌شود. معظم له در دیدار اخیر خود ، بار دیگر بر همین معیار تاکید نموده، فرمودند: « زنده کردن و بازسازی برخی خصوصیات جوهری انقلاب و منطق امام ـ و مقابله با کسانی که می خواستند این ارزشها و مفاهیم اساسی را منسوخ کنند از خصوصیات بسیار برجسته این دولت است.» (۲/۶/۸۷)

۲– دولت احمدی‌نژاد سعی دارد برنامه‌های خود را براساس مهم‌ترین اصل اسلامی یعنی عدالت تنظیم کند. فارغ از میزان موفقیت دولت در این راه، «نفس رویکرد دولت به عدالت بسیار با ارزش است.» مقام معظم رهبری ضمن بیان این مطلب خطاب به هیأت دولت می‌فرمایند.« وقتی عدالت رو آمد و به عنوان یک معیار و شاخص اصلی مورد توجه قرار گرفت، به طور قهری در برنامه‌ها هم خواهد آمد.»(۴/۶/۸۶) معظم له در دیدار اخیر نیز از رویکرد عدالت خواهی دولت تجلیل نموده فرمودند:« عدالتخواهی حقیقی و استکبار ستیزی از جمله شعارهای انقلابی دولت است و هر کس که پیشرفت کشور را با هدایت انقلاب متصور می داند، قدردان این ویژگی است.» (۲/۶/۸۷)

۳– تلاش و جدیت فراوان اعضای هیأت دولت و پرکاری آنها موضوع دیگری است که رهبر معظم انقلاب از آن حمایت زیادی دارند و در بیانات مختلف از آن به عنوان یک ویژگی با ارزش دولت نهم یاد نموده‌اند. معظم له در سخنرانی اخیر نیز کابینه نهم را دولت کار و اقدام خوانده، فرمودند:« انرژی، تحرک، نشاط کار و جدیت در خدمت به مردم، ویژگی بسیار با ارزش و مستمر دولت است که پس از سه سال همچنان برجسته است و سفرهای استانی یکی از نمودهای آن بشمار می رود.» (۲/۶/۸۷)

۴– مردمی بودن دولت نهم، ویژگی دیگر آن از منظر رهبر معظم انقلاب بوده، در این باره فرمودند:« شرافت شما در همسطح بودن با ملت ـ ساده زیستی و تماس و انس مستمر با مردم است و تجلی عملی این خصوصیات در رفتار رئیس جمهور و هیأت دولت باعث جلب اعتماد بیشتر مردم و ریشه کن شدن بلای اسراف و اشرافی گری می شود.» (۲/۶/۸۷)

ب) نقاط قوت دولت نهم

همانگونه که گذشت رهبر معظم انقلاب بیانات، رهنمودها و توصیه‌های زیادی را خطاب به دولتمردان کنونی داشته‌اند. ایشان طی

سخنرانی‌های مختلفی به ذکر ویژگی‌های مثبتی از دولت نهم می‌پردازند که وجه عملی به خود گرفته و به عنوان شاخصه ی واقعی دولت قابل ذکر است. این موارد عبارتند از:

۱- رهبر معظم انقلاب بعد از گذشت یک سال از دوران خدمت دولت نهم در دیدار با اعضای هیأت دولت(۶/۶/۸۵) به ذکر شاخصه‌های اصول‌گرایی می‌پردازند که در ضمن آن برخی از این شاخصه‌ها را به عنوان شاخصه‌ی تحقق یافته در عملکرد دولتمردان کابینه نهم ذکر می‌کنند و می‌توان از آنها به عنوان نقاط مثبت دولت نهم یاد کرد:

۱/۱- ساده زیستی و مردم‌گرایی؛

۲/۱- اجتناب از اسراف و ریخت و پاش؛

۳/۱- تلاش بی‌وقفه برای خدمت رسانی؛

۲- مقام معظم رهبری یک سال بعد در دیدار با اعضای هیأت دولت(۴/۶/۸۶) نیز نوعی رفتارشناسی از دولت نهم ارائه می‌دهند و موارد ذیل را به عنوان تلقی خود از رفتار دولت نهم طی دو سال اولیه آغاز کار دولت بیان می‌کنند:

۱/۲- «اولاً مسأله پایبندی به ارزش‌هاست که خیلی شاخص مهمی است. دولت، هم در قول و شعار و هم در عمل، نشان می‌دهد که به اصول انقلاب و ارزش‌های انقلاب پایبند است.»

۲/۲- « دوم همین پایبندی به عدالت است. ممکن است شماها نتوانسته باشید - یا تا آخر هم نتوانید- همه‌ی آنچه را که در مورد عدالت می‌باید انجام داد، انجام بدهید؛ لکن نفس رویکرد شما به عدالت، چیز بسیار باارزشی است و هرمقداری که می‌توانید بایستی حرکت کنید.»

۳/۲- «پایبندی به خدمت هم یکی از شاخصه‌های این دولت است که قابل ارج‌گذاری و ذکر است.»

۴/۲- «پرکاری این دولت هم انصافاً چیز برجسته‌ای است؛ حتی بعضی‌هایی که مخالف هم هستند، این را نمی‌توانند انکار کنند.»

۵/۲- « خصوصیت دیگر، شجاعت این دولت وقاطعیت اوست.» رهبر معظم انقلاب در ادامه این مطلب سهمیه‌بندی بنزین را نشانه‌ی شجاعت دولت می‌دانند.

۶/۲- روحیه تحول‌گرایی و نوآوری دیگر ویژگی مورد اشاره رهبرمعظم انقلاب است.

۷/۲- « یک خصوصیت دیگر این است که این دولت در برابر زیاده‌خواهی‌های استکبار، دچار انفعال نشد. این ایستادگی در مقابل زیاده‌خواهی استکبار و احساس عزتی که در این میدان می‌شود، به نظر من یکی از خصوصیات این دولت است.»

۸/۲- « رساندن خدمت به افراد محروم جامعه و عدالت این مسئله‌ی سفرهای استانی خیلی مهم است.»

۳- رهبر معظم انقلاب در بیانات دیگر تصمیم قاطع دولت نهم بر خدمت خستگی‌ناپذیر به مردم، به میدان آوردن همه توان خود و پررنگ کردن هدف‌های بلند انقلاب را از شاخصه‌های قابل مشاهده دولت احمدی‌نژاد ذکر می‌کنند.(۵/۱/۸۵)

۴- یکی دیگر از شاخصه‌های دولت احمدی‌نژاد امید دادن به مردم است که رهبر معظم انقلاب بیان می‌کنند.(۴/۶/۸۶)

۵- مقام معظم رهبری در دیدار اخیر با اعضای هیأت دولت بار دیگر بر خصوصیات ممتاز دولت نهم تأکید کردند. ایشان در این دیدار(۲/۶/۸۷) مسائلی همچون کار و تلاش و جدیت در خدمت‌رسانی، انطباق شعارها و گفتمان دولت با شعارها و گفتمان امام(ره) و انقلاب اسلامی، عدالت خواهی، اعاده عزت ملی و استقلال حقیقی و مردمی بودن را از ویژگی‌های مثبت دولت نهم دانستند.

ج) وظایف و بایسته‌های دولت نهم : روشن است که حمایت خاص مقام معظم رهبری از دولت احمدی‌نژاد به دنبال خود تکالیف و وظایف مهمی را برعهده احمدی‌نژاد و کابینه‌ی وی می‌گذارد. از همین رو رهبر معظم انقلاب هم در بیانات مختلفی این وظایف و بایسته‌ها را گوشزد نموده‌اند. به طور کلی می‌توان مهم‌ترین انتظارات معظم‌له از دولت نهم را به صورت ذیل ارائه نمود.

۱- استمداد دائمی از خدا: کمک خواستن از خداوند، انس با او و با قرآن، امید به خدا و توکل نمودن بر او از جمله توصیه‌های دائمی مقام معظم رهبری به دولتمردان نهم است که در قالب بایسته‌های این دولت مطرح می‌شود. دلیل این امر هم اینکه از نظر معظم‌له اولاً- غفلت از خداوند سبب می‌شود تا خدمت‌های دولت با هوی و هوس آمیخته شود(۶/۶/۸۵) و ثانیاً خستگی روحی حاصل شود. و این خستگی روحی انسان را از رسیدن به اهداف باز می‌دارد. بنابر این برای رفع این خستگی باید از خداوند کمک خواست(۱۷/۷/۸۴) ثالثاً این تاکید بر خدامحوری از آن جهت است که دولت اصول‌گرای نهم گرفتار دام‌هایی که برخی از دولتمردان قبلی شده بودند نشود چرا که اصول‌گرایی آمیخته با ارزش‌های اسلامی است و لذا باید خدامحوری رکن اولیه آن باشد.

۲- پرهیز از غرور وخودشیفتگی: زمانیکه یک دولت، عزم، تحرک و شوق زیادی جهت خدمت‌رسانی به‌مردم داشته باشد ممکن است تمامی خدمات صورت گرفته را در نتیجه عملکردخود بداند؛ بنابر این مقام معظم رهبری یکی از وظایف دولت را پرهیز از غرور خود شیفتگی می‌دانند. ایشان در سخنرانی(۴/۶/۸۶) خطاب به هیأت دولت می‌فرمایید: «هرکاری که شما کردید به توفیق الهی بود، با قوتی بود که خدا به شما داده بود. با شوقی بود که خدا در دلتان گذاشته بود، با فرصتی بود که خدا برای خدمتگزاری به شما داده بود. بنابراین در چاله‌ی غرور نیفتید که بیرون آمدن از این چاله خیلی دشوار است» همین توصیه مؤکد را که در شکل یک وظیفه برای دولت نهم مطرح است در بیانات (۱۷/۷/۱۳۸۴) و (۶/۶/۸۵) به شکل بارزی مطرح شده است.

۳- همراه‌سازی عدالت با معنویت و عقلانیت: رویکرد دولت نهم به گسترش عدالت سبب برانگیخته شدن حمایت خاص مقام معظم رهبری از این دولت شده است؛ لکن معظم‌له در مورد چگونگی برقراری عدالت تکالیف مهمی را به دولتیان می‌فرمایند: «اگر بخواهیم عدالت به معنای حقیقی خودش در جامعه تحقق پیدا کند، با دو مفهوم دیگر بشدت در هم تنیده است؛ یکی مفهوم عقلانیت است؛ دیگر معنویت. اگر عدالت از عقلانیت و معنویت جدا شد، دیگر عدالتی که شما دنبالش هستید نخواهد بود؛ اصلا عدالت نخواهد بود.»(۸/۶/۸۴) رهبر معظم انقلاب در ادامه می‌فرمایید: «عقلانیت به خاطر این است که اگر عقل و خرد در تشخیص مصادیق عدالت به کار گرفته نشود، انسان به گمراهی و اشتباه دچار می‌شود. خیال می‌کند چیزهایی عدالت است، در حالی که نیست» همچنین از نظر ایشان «عدالتی که همراه با معنویت و توجه به آفاق معنوی عالم وجود و کائنات نباشد به ریا کاری و دروغ و انحراف و ظاهر سازی و تصنع تبدیل خواهد شد.» (۸/۶/۸۴) رهبر معظم انقلاب در سخنان اخیر خود با هیأت دولت نیز معنویت و عقلانیت را لازمه برقراری عدالت می‌دانند.(۲/۶/۸۷)

۴- همراه سازی پیشرفت و عدالت: دیگر وظیفه دولت در برقراری عدالت نظر به پیشرفت و توسعه است به این معنا که در برنامه‌های توسعه باید عدالت را در نظر گرفته و همسان با یکدیگر آنها را برقرار سازد. مقام معظم رهبری اولین بار این موضوع را در دیدار با نمایندگان مجلس هشتم مطرح فرموده و تصریح نمودند: «عنصرپیشرفت باید نگاه ما را به‌استعدادهای بیشمار پراکنده در میان‌ملت، معطوف سازد و ظرفیت‌های تولید و خلاقیت و درخشش توانائیهای گوناگون در همه‌ی زمینه‌ها را در نگاه ما برجسته کند و عنصر عدالت باید نابرخورداران از فرصت‌ها و توانائیهای کشور را، از این مواهب‌الهی‌و عمومی برخوردار سازد.»(۷و۲۱/۳/۸۷) معظم‌له بار دیگر در دیدار اخیر خود با اعضای هیأت دولت نیز بر لزوم این مساله تاکید نمودند: «اگر بخواهیم ایران عزیز ما الگوی دیگران شود بایدپیشرفت و عدالت را بموازات هم مورد توجه کامل قرار دهیم» (۲/۶/۱۳۸۷)

۵- استفاده از کارشناسان و نخبگان: دیگر وظیفه دولت از دیدگاه رهبری تعامل مثبت‌وسازنده باکارشناسان‌ونخبگان است.دولت‌باید درتمامی تصمیم گیریهای خود دیدگاه کارشناسان را لحاظ نماید چراکه مشورت بدون در نظرگرفتن دیدگاه آنان معنای سازنده و مثبت نخواهد داشت. رهبر معظم انقلاب خطاب به رئیس جمهور می‌فرمایند: «نکته‌ی بعدی تعامل با نخبگان همفکر و با اخلاص است. باید با اینها تعامل داشته‌باشید.ما الان در طول این سالهای متمادی، بالاخره افراد زیادی داشته‌ایم که در این چرخه‌ی مدیریتی کشور ورزخورده‌اند این ورزخوردن نیروها و ورزیده شدن آنها خیلی چیز با ارزشی است. این ظرفیتی است

و از این ظرفیت مدیریتی حتما استفاده کنید. اینها به تدریج جمع شده‌اند و نباید آسان از دست داد.» (۶/۶/۸۵) رهبر معظم انقلاب همچنین در مورد لزوم کارشناسی بودن طرح‌ها می‌فرمایند:«کارکارشناسی را حقیقتاً جدی بگیرید به‌خصوص در کارهای مبنایی و بنیانی، مثل مساله‌ی برنامه‌ریزی و بودجه‌نویسی، یا مسأله‌ی شوراها و امثال اینها. اگر کارکارشناسی‌عمیق،دقیق، همه جانبه‌ی متبحرانه‌ای انجام گرفت، این‌کار ماندگار خواهد شد؛ والّا اگر چنانچه گوشه‌ی کارشناسی‌اش سائیده بود، زحمات شما به‌هدر خواهد رفت.» (۴/۶/۸۶) معظم‌له در سخنان اخیر خود هم می‌فرمایند: «باید از دیدگاههای اصلاحی نخبگان و ظرفیت همه نیروها استفاده کرد.» (۲/۶/۸۷)

۶- نظارت بر عملکرد زیرمجموعه و ارزیابی افراد: مقام معظم رهبری در بیانات خود خطاب به هیات دولت(۶/۶/۸۵) مساله نظارت بر عملکرد زیر مجموعه را جزء شاخصه‌های اصولگرایی می‌دانندکه دولت نهم باید مد نظر داشته باشد. ایشان در (۱۷/۷/۱۳۸۴) نیز با تاکید بیشتر می‌فرمایند: «الان هم به آقای دکتر احمدی‌نژاد و به شماها می‌گویم؛ دائم مأموران و منتخبان خودتان را زیر نظر داشته‌باشید؛ دائم نگاه‌کنید و از اینها غافل‌نشوید.»ایشان بایادآوری نامه امام‌علی(ع) به مالک اشتر معتقدند که اگر ثابت شود و گزارش‌های متواتر و مسلمی برسد که فردی خیانت کرده باید مجازات شود.(۱۷/۷/۸۴). در کنار این مساله رهبر معظم انقلاب دولت را مکلف می‌دانند که از افراد شایسته و توانمند تجلیل به عمل آورد و شایسته سالاری را مد نظر قرار دهد: « همین شایسته سالاری به معنای واقعی کلمه باید مورد توجه باشد» معظم‌له با یادآوری فراز دیگری از نامه امام علی(ع) به مالک اشتر در معنای سخن امام علی(ع) می‌فرمایند: «نه از روی دوستی و رفاقت کسی را انتخاب کن، که ملاک‌ها را در او رعایت نکنی، نه از روی استبداد و خودکامگی؛ انسان بگوید می‌خواهم این فرد باشد؛ بدون این که ملاک و معیاری را رعایت کند یا با اهل فکر و نظر مشورت کند.»(۱۷/۷/۸۴)

۷- مقابله با فساد: در این موضوع هم رهبر معظم انقلاب تاکیدات فراوانی دارند به گونه‌ای که معظم‌له خود می‌فرمایند: «مبارزه با فساد، یکی دیگر از وظایف بسیار مهم است. من درباره مبارزه‌ی با فساد این قدر در صحبت‌های عمومی و خصوصی حرف زده‌ام که فکرمی‌کنم تکراری است.»(۸/۶/۸۴) ایشان در بیان شاخصه‌های اصول‌گرایی که دولت باید آنها را مورد توجه قرار دهد، فساد ستیزی و سلامت‌اعتقادی و اخلاقی مسئولان‌کشور بخصوص مسئولان عالی‌رتبه در سطوح دولت و معاونین را مورد تاکید قرار می‌دهند.(۶/۶/۸۵)

۸- اعتزار به اسلام: رهبر معظم انقلاب در توضیح این مسأله می‌فرمایند: اعتزار به اسلام یعنی اینکه دولت باید با شجاعت و صراحت مواضع اسلام را بیان کند و در مجامع بین‌المللی باکی از این مساله نداشته باشد. (۶/۶/۸۵)

۹- تامین عزت ملی: این مقوله هم یکی دیگر از وظایف اساسی هر دولتی و از جمله دولت نهم است. رهبر معظم انقلاب در این باره می‌فرمایند: «یک ملت اگر احساس عزت کرد پیشرفت خواهد کرد و خواهد بالید؛ اما اگر توسری خورد، استعدادها در او خفه خواهد شد. آنچه مایه‌ی عزت یک ملت است. مثل تراث عظیم فکری و فرهنگی وعلمی در مقابل چشم آنها قرار می‌گیرد.»(۸/۶/۸۴) البته از دیدگاه رهبر معظم انقلاب دولت نهم در این زمینه تلاش تحسین برانگیزی داشته است و به‌نوعی به اعاده عزت ملی و استقلال حقیقی کشور پرداخته است(۲/۶/۸۷).

۱۰- مشخص‌نمودن اولویت‌های کاری: مقام‌معظم‌رهبری همواره در بیانات خود خطاب به هیأت دولت مساله کمبود وقت و گذشت سریع زمان را متذکر شده‌اند و از این‌رو بر اولویت بندی کارها تاکید زیادی دارند: «اولویت‌های کاری را مشخص کنید؛ معنایش این نیست که به‌کارهای غیر اولی نپردازید؛ نه، چند نقطه‌ی برجسته را که می‌تواند در بخش‌های دیگر اثر بگذارد و حالت سرفصل و چهار راه به خود می‌گیرد، اینها را مشخص کنید چه در زمینه‌های اقتصادی، چه در زمینه‌های فرهنگی و چه در بقیه‌ی زمینه‌هایی که موجود است – و به طور مداوم روی آنها تکیه کنید؛ اگر امر دائر شد بین آنها و غیر آنها، آنها را مقدم بدارید.»

(۶/۶/۸۵)

۱۱- سرعت همراه با دقت: پرهیز از شتابزدگی و پرهیز از افراط و تفریط دو مقوله اساسی دیگر است که دولت نهم باید مورد توجه قرار دهد. همانگونه که رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: سرعت بدون دقت مساوی است با شتابزدگی و این شتابزدگی خود سبب عقب افتادن کارها می‌شود.(۶/۶/۸۵) این توصیه آمرانه را رهبری در مراسم تنفید حکم ریاست جمهوری احمدی‌نژاد (۱۲/۵/۸۴) هم مورد تاکید قرار دادند و فرمودند: «آرمانها باجدیت تعقیب شود، اما هیچ‌گونه شتابزدگی به‌وجود نیاید» همچنین معظم‌له در دیدار با هیات دولت (۱۷/۷/۸۴) با بیان فرازی از نامه امام علی(ع) به مالک اشتر بر پرهیز دولت از افراط و تفریط تاکید دارند.

۱۲- اهتمام به علم و پیشرفت علمی: از دیدگاه مقام‌معظم رهبری علم سبب بوجود آمدن قدرت و اقتدار ملی می‌شود. از نظر ایشان «عقب ماندگی علمی، حتما عقب‌ماندگی سیاسی،اقتصادی و فرهنگی را به‌دنبال خود دارد.»(۴/۶/۸۶) بنابراین معظم‌له در توصیه‌های مؤکدی یکی از وظایف اساسی دولت نهم را جدی گرفتن نهضت علمی می‌دانند. از نظر ایشان اهتمام به علم و پیشرفت علمی یکی دیگر از شاخصه‌های مهم اصولگرایی است و دولت نهم به عنوان یک دولت اصول‌گرا باید از طریق آن به کسب آرمانها بپردازد.(۶/۶/۸۵)

۱۳- اطلاع رسانی هنرمندانه: رهبر معظم انقلاب آگاهی دادن به مردم در مورد میزان عملکرد دولت و تفهیم اقدامات دولت به آنان جهت امیدوار ساختن، جلب حمایت و روشنگری در مقابل انتقادات را به عنوان یک وظیفه مهم مکرراً به اعضای هیأت دولت فرموده‌اند. ایشان حتی در مورد نحوه صحیح اطلاع رسانی می‌فرمایند: «البته کار اطلاع رسانی، کار ظریفی است؛ این طور نیست که یک نفر مقابل دوربین بنشیند و خطاب به مردم بگوید که ما این کار را کردیم، آن کار را کردیم؛ مردم هم وقتی شنیدند، کاملاً قبول کنند. اطلاع‌رسانی یک‌کار هنرمندانه است.خوراک و مایه‌ی اصلی‌اش را به رسانه‌ی‌ملی بدهید. رسانه‌ملی هم کارکند؛ به‌طور هنرمندانه اطلاع‌رسانی کنید تا مردم تاعمق جانشان قبول کنند.»(۴/۶/۸۶) معظم‌له در دیدار اخیر خود با اعضای هیات دولت بار دیگر بر مساله اطلاع رسانی هنرمندانه تاکید نمودند(۲/۶/۸۷)

۱۴- خدمت رسانی محسوس: منظور رهبر معظم انقلاب از این مساله یعنی این که خدمات دولت باید تأثیر و نمود واقعی در زندگی مردم داشته باشد. «واقعاً گاهی اوقات دولت‌ها سرمایه گذاری‌هایی کردند که خیلی هم کلان نبوده؛ اما اثرش را مردم در مقابل چشمشان دیدند. گاهی هم چند برابر آن سرمایه‌گذاری می‌کنیم یا از صندوق ذخیره‌ی ارز فلان مبلغ برداشت شد؛ اما هیچ اثری در زندگی مردم مشاهده نمی‌شود. سعی کنید خدمت رسانی شما مابازا داشته باشد.» (۸/۶/۸۴)

۱۵-پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری: این موضوع را مقام معظم رهبری از شاخصه‌های اصول‌گرایی می‌دانند که دولت‌نهم باید مورد توجه قراردهد.(۶/۶/۸۵) در جایی دیگر معظم‌له خطاب به دولتیان می‌فرمایند: « نظام پاسخگویی را برای خودتان متحّتم بدانید. واقعا وزیر در حوزه‌ی کار خودش، مدیران وزارتی در حوزه کار خودشان، معاونان هر کدام در حوزه‌ی کار خودشان پاسخگو باشند. یعنی هم در برابر خطایی که انجام می‌گیرد، هم در برابر کار لازمی که باید انجام می‌گرفته و انجام نمی‌گیرد.»(۸/۶/۸۴)

۱۶- کار جمعی و متوازن: انتظار رهبرمعظم‌انقلاب در این‌زمینه این‌که تمامی بخش های دولت در جهت تکمیل یکدیگر حرکت نموده و با هم هماهنگ باشند. مثلاً ـ اگر وزارت‌خارجه با یک‌کشور روابط مطلوبی ندارد نباید بخش های اقتصادی قرار دادهای کلان با کشور مذکور منعقد کنند.(۸/۶/۸۴)

۱۷- محق دانستن مردم: در این باره مقام معظم رهبری با استفاده از نامه امام علی(ع) به مالک اشتر معتقدند که نگاه عمومی دولت باید این باشد که همیشه در قضاوت‌های خود مردم را حاکم، طلبکار و محق بداند و خود را بدهکار. از نظر معظم‌له نه تنها رئیس دولت باید خود را در برابر مردم پاسخگو بداند؛ بلکه اگر در بین مردم قشرخاصی را مورد حمایت قرار می‌دهد،آنها را هم در

قبال‌مردم پاسخگو دانسته و مردم را نسبت به آنها طلبکار.(۱۲/۵/۸۴)

۱۸- توجه به عامه‌مردم و عدم حمایت از گروهی خاص: در این زمینه نیز رهبر معظم انقلاب با توجه به نامه امیرالمومنین(ع) به مالک اشتر معتقدند که نگاه دولت باید به توده مردم و عامه مردم باشد. نه اینکه گروه خاصی را مورد توجه قرار دهد؛ چرا که از نظر معظم‌له گروه‌های خاص هیچ کاره‌اند و در مواقع خطر هیچ‌کاری از آنها برنمی‌آید. ایشان در ذیل فرازی از نامه امام علی(ع) می‌فرمایند: «ملاک و مناط و معیار و میزان کار، رضایت و عدم رضایت عامه‌ی مردم است. چرا؟ چون اگر عامه‌ی مردم نارضایی داشته باشند رضایت و خشنودی گروههای خاص از تو بکلی پامال می‌شود.»(۱۷/۷/۸۴) بر همین اساس رهبر معظم انقلاب دیدگاه افرادی که دولت نهم را با عنوان پوپولیسم معرفی می‌کنند به شدت زیر سوال برده و می‌فرمایند: «پایه‌ی دین توده‌ی مردمند این جلمه را امیرالمؤمنین دارد می‌گوید. این اگر پوپولیسم هم هست، پوپولیسم علوی است.»(۱۷/۷/۸۴)

۱۹- استقبال از انتقاد هر چند غیر خیرخواهانه: از دیگر وظایف دولت از نظر رهبر معظم انقلاب توجه به انتقادات، عصبانی‌نشدن و پذیرش آنهاست. معظم‌له دارا بودن سعه صدر در مقابل مخالفین و تحمل نمودن آنها را جزء شاخصه‌های اصولگرایی می‌دانندکه دولت نهم باید مد نظر داشته باشد.(۶/۶/۸۵) ایشان در جایی دیگر خطاب به اعضای هیأت دولت می فرمایند: «از انتقاد هم اصلاً عصبانی نشوید. بعضی از انتقادکن‌های از دولت، هدفشان این است که شما را عصبانی کنند. بعد هم شما از انتقاد – ولو غیرخیرخواهانه باشد- استقبال کنید؛ چون گاهی در انتقادهای خصمانه هم حقایقی وجود دارد که انتقاد کننده از روی خیرخواهی نمی‌گوید اما انتقادش واقعی است.»(۴/۶/۸۶) معظم‌له در دیدار اخیر خود هم فرمودند که دولت باید انتقادات منصفانه و کارشناسانه را با گوش جان بشنود و با بررسی و توجه کافی و کامل، به این انتقادهای صحیح عمل کند.(۲/۶/۸۷)

۲۰- رعایت قانون: قانون‌گرایی یکی از شاخصه‌های اصول‌گرایی است که رهبر معظم انقلاب آن را در مورد دولت ضروری می‌دانند. درباره لزوم رعایت قانون مقام معظم رهبری تذکرات جدی را به دولت نهم داشته‌اند و در دیدار اخیر خود با آنان نیز می‌فرمایند: « وقتی قانونی با سازوکار قانون اساسی در مجلس و شورای نگهبان تصویب شد، باید تا مادامی که تغییر نکرده حتما به آن عمل شود.» (۲/۶/۸۷)

۲۱- حرکت در جهت سند چشم‌انداز: یکی از تاکیدات راهبردی و مکرر رهبر معظم انقلاب خطاب به اعضای دولت نهم تنظیم برنامه‌های خود بر اساس سند چشم‌انداز ۲۰ ساله است. چرا که سند مذکور حاصل کارشناسی‌ها و مطالعات عمیقی است که حتما باید مورد توجه قرار گیرد. معظم‌له در دیدار با هیأت دولت می‌فرمایند:«نکته‌ی بعدی توجه دائم به‌سند چشم‌انداز است. این سند چشم‌انداز، مسئله‌ی مهمی است نباید هم تصور شودکه این سند یا سیاستهای کلی را کسانی نشسته‌اند و دارند تنظیم می‌کنند؛ نه. درست است که اینها یک فرایندی دارد و از یک جاهایی شروع می‌شود؛ لیکن آن کسی که در این زمینه کار و فکر می‌کند و تصمیم می گیرد، خود رهبری است؛ این سیاست‌ها، سیاستهای رهبری است. اینها باید در برنامه‌ها رعایت شود و نباید تخلف شود.»(۶/۶/۸۵) بر اساس اهمیت سند چشم‌انداز رهبر معظم انقلاب در اغلب دیدارهای خود با هیات دولت تنظیم جهت‌گیری برنامه‌های دولت در راستای سند چشم‌انداز را گوشزد نموده‌اند. ایشان در دیدار(۴/۶/۸۶) از اینکه در گزارش رئیس جمهور مقدار کمی به سند چشم‌انداز پرداخته شده انتقاد می‌کنند و تذکر می‌دهند که باید در همه برنامه‌ریزیها و اجرای برنامه‌ها سند چشم‌انداز مورد ملاحظه قرار گیرد. این در حالی است که معظم‌له در دیدار(۹/۷/۸۵) نیز تاکید نموده بودند که برنامه‌های دولت باید در راستای سند چشم‌انداز ۲۰ ساله باشد.

همچنین مقام معظم رهبری در دیدار اخیر خود با هیأت‌دولت سند چشم‌انداز را «نقشه راه حقیقی پیشرفت» کشور دانستند و نظارت بر برنامه‌ها و جهت گیری‌های سازمانها و دستگاهها را برای تشخیص انطباق آنها با سند چشم‌انداز و رصد میزان تحقق اهداف این سند، کاملا ضروری دانستند.(۲/۶/۸۷)

۲۲- توجه به سیاست‌های کلی اصل۴۴ : از زمانی که رهبر معظم انقلاب سیاست‌های کلی اصل ۴۴ را به دولتمردان نهم اعلام نموده‌اند تاکیدات فراوانی بر لزوم توجه به این سیاست‌ها و اجرای صحیح آنها داشته‌اند. بر اساس دیدگاه مقام معظم رهبری، دولت موظف است سیاست‌های اصل ۴۴ را بر اساس شکوفایی اقتصادی همراه با عدالت به پیش ببرد. یعنی همان سخن مقام معظم رهبری در مورد لزوم همراه سازی پیشرفت وعدالت. هدف معظم‌له این است که نیروهای مردمی در اقتصادکشور دخیل شوند که هم مساله سرمایه گذاری بخش خصوصی صورت گیرد و هم برقراری عدالت و یکسان سازی فرصت‌ها و امکانات برای عامه مردم. بنابراین آنچه دولت نهم باید مورد توجه قرار دهد این مساله است. مقام معظم رهبری در دیدار اخیر خود نیز اجرای صحیح و کامل سیاستهای اصل ۴۴ را زمینه‌ساز تحولی همه جانبه برشمردند و پیگیری جدی این سیاست‌ها را خواستار شدند.(۲۶/۸۷)

۲۳- حل معضل گرانی: از دیگر تاکیدات راهبردی رهبر معظم انقلاب به دولت‌نهم، حل معضل گرانی و جلوگیری از تورم است. معظم‌له در دیدار(۴/۶/۸۶) ضمن اعلام اینکه مساله‌ی گرانی‌ها باید به صورت ریشه‌ای حل شود معتقدند: «منتها کارهای ضربتی هم باید انجام داد. بالاخره نمی‌توان نشست تا این کارهای بنیانی، یک روزی به نتیجه برسد؛ نه. واقعا یک فکری بکنید؛ کاری بکنید.» ایشان در همین دیدار نسبت به گفتن برخی از حرف‌های نسنجیده که سبب تورم می‌شود به صورت جدی اخطار می‌دهند که باید از این حرف ها جلوگیری نمود. در دیدار (۹/۷/۸۵) نیز رهبر معظم انقلاب از گرانی‌های لجام گسیخته انتقاد نمودند و تلاش دولت را جهت حل این مساله خواستار شدند.

۲۴- رفع‌مظلومیت از فرهنگ: انتظار مقام‌معظم‌رهبری از دولت اصول گرای نهم در باب توجه به فرهنگ بسیار جدی است. ایشان در دیدار با اعضای هیأت دولت در (۴/۶/۸۶) فرمودند: «واقعاً مسألهی فرهنگ را دست کم نگیرید. خیلی از مشکلات جامعه‌ی ما با فرهنگ سازی حل می‌شود.» ایشان در همین دیدار به مساله فرهنگ‌عمومی اشاره نموده و می‌فرمایند:«از جمله کارهایی که مسئوولین فرهنگی دولت خیلی باید به آن بپردازند و واقعاً یک دقیقه را در آن فروگذار نکنند، این است که به فرهنگ عمومی جامعه وابزارها و وسائل فرهنگی، جهت ارزش بدهند. چون تلاش زیادی شده تا جریانهای فرهنگی و عاملهای فرهنگی- هنر و ادبیات و شعر و سینما و بقیه- در جهت غیرارزشی حرکت کنند و راه بیفتند.» رهبر معظم انقلاب طی بیانات دیگری هم بر مساله رفع مظلومیت از فرهنگ، مهندسی فرهنگی و سنجیدن تمامی طرح‌ها، برنامه‌ها، قوانین و ...بر مبنای فرهنگ اسلامی تاکید نموده‌اند.

احمدی، ابوالقاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان حضرت امیرالمومنین(ع) تیپ ۴۴قمربنی هاشم(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شهید «سیدابوالقاسم احمدی »در سال ۱۳۳۲ هجری خورشیدی در روستای«شیخ شبان» دراستان «چهارمحال و بختیاری» و در یک خانواده بسیار مستضعف و مذهبی چشم به جهان گشود و در دامن پرمهر و محبت پدر و مادر خویش پرورش یافت. وی تحصیلات ابتدائی خود را در روستای خود با موفقیت پشت سر گذاشت و بعد از اتمام دورهٔ ابتدائی آمادهٔ تحصیلات در دورهٔ راهنمائی شد. اما به جهت اینکه زادگاه وی از داشتن مدرسهٔ راهنمایی محروم بود و برای ادامهٔ تحصیل می‌بایست به خارج از روستا عزیمت می‌نمود و آن هم مستلزم داشتن تمکن مالی بود، به دلیل فقر مالی نتوانست از تحصیلات در مقطع بالاتر بهره‌مند گردد. نامبرده بعد از اینکه از ادامهٔ تحصیل ناامید گشت برای حمایت از خانوادهٔ خود به شغل کشاورزی و چوپانی همت گماشت و چند سالی از عمر پربرکت خود را

در این شغل سپری کرد.

به دلیل اینکه زندگیش تأمین نمی‌شد و نمی‌توانست به نحو شایسته خانوادهٔ خود را مورد حمایت خود قرار دهد، به ناچار برای کسب روزی حلال راهی « اصفهان» شد و نزد پسر دایی خود به شغل قلمزنی پرداخت. او با مشکلات زیادی از قبیل دوری از خانواده، نداشتن مسکن و ... ، هرگز در مواجه با مشکلات و سختی‌ها ابرو خم نکرد و همیشه و در هر حال همچون کوهی مقاوم و استوار بود. به طوری که تا زمان سربازیش در این شغل پابرجا ماند. در سال ۱۳۵۵ به خدمت سربازی اعزام شد و در اوج پیروزی انقلاب اسلامی بود که خدمت سربازی را به اتمام رسانید.

در سال ۱۳۵۷ وهمزمان با اوج مبارزات مردم ایران به مبارزه با رژیم طاغوت پرداخت. روزها در تظاهرات وفعالیتهای ضد طاغوت شرکت فعال داشت و شبها نیز با همرزم خود، شهید یوسف حیدری جهت پخش اعلامیه‌های حضرت امام (ره) در محله‌های اصفهان مشغول فعالیت بود. به طوری چندبار از سوی ساواک شناسایی شد و مورد تعقیب قرار گرفت.ا و مجبور شد که شبانه از اصفهان به روستای خود فرار کند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل کمیتهٔ انقلاب عضو فعال کمیته شد و چند صباحی در آنجا خدمت کرد و بعد از اینکه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شکل گرفت، وارد سپاه شده و تا پایان عمر شریف خود در این نهاد مقدس به انجام وظیفه مشغول بود. نامبرده بعد از شروع جنگ تحمیلی به دفعات متعدد و در مسئولیت‌های گوناگون در مناطق جنگی حضور پیدا کرد. در عملیات والفجر ۸ در جبههٔ جنوب هم مصدوم شیمیایی شد وهم مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفت، اما پس از استراحت کوتاهی تحمل نکرد و مجدداً به جبهه‌های حق علیه باطل رهسپار شد.ا و تا پایان جنگ و اعلام آتش‌بس به دفعات دیگر در مناطق جنگی حضور پیدا کرد. و رزمندگان اسلام طی چند سال نبرد پیروزمندانه از وجود آن شهید عزیز در سمت‌هایی چون فرماندهی گروهان پیاده، فرماندهی گروهان آموزش، مسئول واحد تدارکات، مسئول آتشبار در گردان ادوات، مسئول موتوری یگان رزم و ... بهره بردند، سال ۱۳۷۱ برای گذراندن آموزش(دوره عالی) به« تهران» اعزام گردید و پس از طی آموزش عالی به مدت یکسال پنج‌ماه نیزدوره آموزشی (واکنش سریع)راگذراند.اوبعد ازاین آموزشها به همرزمان خود در تیپ مستقل ۴۴ قمر بنی‌هاشم(ع) در منطقه «کردستان» و جنگلهای «آلواتان» و زندان «دولتو» ملحق شد.تا باقی مانده ضد انقلاب را که دراین مناطق مزاحمتهایی برای مردم ایجاد می کردند را نابود کند. به دنبال شایستگی‌ها و توانمندی‌هایی که داشت به عنوان جانشین گردان تکاوری حضرت امیرالمومنین(ع) منصوب شد، وی در اجرای مأموریت‌های محوله بسیار با روحیه، پرتوان و با اراده وارد عمل می‌شد. طوری که گروه‌های مرعوب دمکرات و ضدانقلاب را در اجرای نقشه‌های پلید خود به زحمت می انداخت .

در چهاردهم آذر سال ۱۳۷۳ در یکی از گشت‌های گروه تکاوری در منطقه «کردستان» در ساعت ۳۰/۶ دقیقه صبح، در کمین عناصرضد انقلاب ازگروهک «دمکرات» افتاد و علی‌رغم مقاومت‌های شجاعانه به فیض شهادت نائل گردید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

احمدی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد احمدی : فرمانده گردان حضرت ولی عصر(عج)لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۵ د ر روستای کرسف در شهرستان خدابنده ودر استان زنجان به دنیا آمد . پدرش به شغل کشاورزی و دامداری اشتغال

داشت . مادر او درباره تولـد فرزندش می گوید :قبل از به دنیا آمدن احمد ، در خواب دیدم که در وسط ابر هستم و بالا می روم با خود گفتم یا ابوالفضل مرا از اینجا نجات بده ؛ این را که گفتم دیدم قنداقی روی دامنم افتاده است . گفتم خدا را شکر به خاطر این بچه از اینجا نجات می یابم . از آنجا که نجات پیدا کردم و به جایی رسیدم که از جلوی آن جوی آبی زلال و صاف جریان داشت . ناگهان قنداق از دستم به داخل آب افتاد سریع دویدم و آن را از آب گرفتم و گفتم خدایا من این بچه را از آب گرفتم ولی نمی دانم عاقبتش چگونه خواهد شد .

احمد ، دوران کودکی را در دامان پدر و مادری مهربان و بیا ایمان سپری کرد . پس از آن برای تحصیل ، در دبستان زادگاهش نام نویسی کرد و دوره ابتدایی آغاز کرد.در دوران دبستان به خواندن قرآن و گلستان سعدی نیز علاقمند بود و با شور و حال خاصی مطالعه می کرد .

پس از اتمام دوره ی ابتدایی وارد مدرسه راهنمایی شد . در ایام تعطیلات و اوقات فراغت در امور کشاورزی و دامداری به خانواده و مخصوصا پدرش کمک می کرد . در آن زمان روستای کرسف با مشکل بی آبی مواجه بود و احمد خیلی از اوقات برای همسایه ها و نزدیکان با سطل آب می آورد و در کارهایشان کمک می کرد . از بچه گی با قرآن مانوس بود و برای فراگیری و قرائت قرآن پیش خانم رابطی می رفت . به قول مادرش ، از هفت سالگی خواندن قرآن را آغاز کرد . با وجود سن کم به مسجد می رفت و در هیئت های زنجیر زنی و عزاداری شرکت می کرد و علاقه خاصی به املام حسین (ع) داشت .

در زمان اوج گیری مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی ، احمد دوازده ساله بود ، با وجود این در اغلب تظاهرات و راهپیماییها شرکت می کرد .

پدر ش در سال ۱۳۵۸ از دنیا رفت و خانواده او با مشکلات اقتصادی مواجه شد . احمد به ناچار کار و فعالیتش را دو چندان کرد تا کمک موثری برای مادر در تامین قسمتی از نیاز خانواده باشد . با وجود این مشکلات ، احمد تحصیل خود را ادامه می داد.

با شروع جنگ تحمیلی به عضویت بسیج محل در آمد و پس از چندی با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی وارد این نهاد شد . چهار ماه از جنگ گذشته بود ، او که برای رفتن به جبهه لحظه شماری .بی تابی می کرد ،راهی جنگ با متجاوزین به مرزهای شد . احمد مواقعی که به مرخصی می رفت با لباس شخصی وارد روستا می شد . دوست نداشت او را کسی در لباس بسیجی یا سپاهی ببیند .

خانواده احمد با مشکل اقتصادی حادی مواجه بود ولی او حضور در جبهه را واجب تر از این مسائل می دانست ؛ با وجود این برای اینکه کمک هر چند اندک برای مادر و خواهرانش باشد ایامی را که به مرخصی می آمد بعد از دیدار خانواده بلافاصله به تهران می رفت و به کار بنایی می پرداخت و دستمزدش را پس انداز کرده به مادرش می داد و دوباره به جبهه بر می گشت .

درسال۱۳۶۴ به پیشنهاد مادرش با دختر خاله اش ، فاطمه اسکندری عقد زناشویی بست .

اودر مقاطع مختلف ، مسئولیتهای گوناگونی داشت و ۳۷ پایگاه زیر نظر او بود ، ولی دوست نداشت کسی بفهمد که او چه کاره است و چه کار می کند .

در وصیت نامه اش که در تاریخ ۱۰ خرداد ماه سال ۱۳۶۶ شش روز قبل از شهادتش نوشت ، آورده است .

مادرم ! مبادا بعد از شهادت من گریه کنی ، یا ناراحت باشی . مادرم و خواهران و همسرم استقامت کنید و گریه نکنید .

پیام من این است برای مردم ایران ، عزیزان و سروران ، ما انقلاب را برای احیای اسلام شروع کردیم این خیلی مهم است ولی مهم تر از آن ادامه و بقای آن است نباید صحنه ها را خالی بگذاریم ، به هیچ وجه شانه خالی کردن از مسئولیتها قابل قبول نیست .

مادرم و همسرم اگر چه از من به یادگاری نمانده است برای من هم بس که شهید راه خدا شوم . همسرم و خواهرانم صبور باشید .

سر انجام احمد احمدی پس از سالها حضور مداوم در جبهه در ۱۶ خرداد سال ۱۳۶۶ هنگام نبردبا دشمن در جبهه سر دشت بر اثر

اصابت تیر مستقیم از طرف دشمن به ناحیه سر به شهادت رسید .

او یک سال فرمانده گروهان بود و بعد از آن فرمانده گردان شد . چند روزی به شهادتش مانده بود که فرمانده لشکر گفت : گردان را تحویل حسن عبدلی بده و واحد عملیات را تحویل بگیر . ایشان می خواست بیاید و مدارک ببرد که دو روز بعد از آن شهید شد . تواضع و فروتنی احمد به حدی بود که دوست نداشت کسی بفهمد او در جبهه چکار می کند و چکاره است به طوری که موقع دفن شهید همشهریهایش اذعان داشتند : احمد شهید شد ولی ما نفهمیدیم که او کی بود و در جبهه چکار می کرد .محل دفن وی روستای کرسف درشهرستان خدابنده می باشد . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران،۱۳۸۲

احمدی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سید احمد احمدی تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته کارشناسی روانشناسی در دانشگاه اصفهان آغاز و پس از اتمام آن دوره در مقطع کارشناسی ارشد رشته روانشناسی تربیتی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۵۲ آن را ب پایان برد. وی برای تکمیل معلومات دانشگاهی به آمریکا عزیمت کرد و در مقطع دکترا رشته راهنمایی و مشاوره در دانشگاه سیراکیوس آمریکا به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۵۹ موفق به اخذ مدرک فوق شد. دکتر احمدی دارای تحصیلات حوزوی نیز است.نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه اصفهان می باشد. گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : راهنمایی و مشاورهتحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی و دانشگاهی سید احمد احمدی به قرار زیر است: کارشناسی : روانشناسی —۱۳۴۸- دانشگاه اصفهان(رتبه اول) کارشناسی ارشد : روانشناسی تربیتی - ۱۳۵۲ - دانشگاه تهران(رتبه اول) دکترا : راهنمایی و مشاوره — ۱۳۵۹ — دانشگاه سیراکیوس آمریکا تحصیلات حوزوی : تاسطح حوزه علمیه اصفهان فعالیتهای آموزشی : دکتر سید احمد احمدی هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه اصفهان می باشد.وی در مقاطع کارشناسی ،کارشناسی ارشد و دکتری به تئریس و امر آموزش می پردازد. ایشان در چندین دوره به ریاست «انجمن مشاورهٔ ایران» و همچنین جزو اعضاء هیئت مدیریه آن آن انتخاب شده است. مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : سید احمد احمدی از موسسین انجمن مشاورهٔ ایران در سال ۱۳۷۵ است.چگونگی عرضه آثار : دکتر سید احمد احمدی مقالات زیادی را در مجلات معتبر علمی به چاپ رسانیده است. که بالغ بر ۳۱ مورد است.از او نیز ۱۲ مقاله در کنفراسهای علمی ارائه و منتشر شده است.آثار : اصول و روشهای تربیت در اسلام ویژگی اثر : تالیف-اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان. چاپ چهارم۱۳۸۱۲ رفتار درمانی بالینی ویژگی اثر : گلدفریدو دیویسن. (۱۳۷۱). ترجمه: سیداحمداحمدی.تهران نشر دانشگاهی۳ روانشناسی نوجوانان و جوانان ویژگی اثر : تالیف-اصفهان: انتشارات مشعل. چاپ یازدهم ۱۳۸۳۴ صرف ونحو عربی ویژگی اثر : تالیف-اصفهان: انتشارات مشعل. چاپ چهارم۱۳۸۳۵ مبانی مشاوره و راهنمایی ویژگی اثر : گیبسون و میشل. (۱۳۷۴).ترجمه(فصل چهارم): سیداحمداحمدی. تهران انتشارات بعثت ۶ مبانی و اصول راهنمایی و مشاوره ویژگی اثر : تالیف-تهران: انتشارات سمت. چاپ سوم ۱۳۸۳۷ مقدمه‌ای بر مشاوره و روان‌درمانی ویژگی اثر : تالیف- اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان. ویرایش سوم، چاپ سوم. ۱۳۸۳

احمدی، رمضان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان« نیک شهر »دراستان «سیستان وبلوچستان» «رمضان احمدی» در سوم خرداد ۱۳۳۵ در خانواده ای زحمتکش و مذهبی در شهرستان «یزد» دیده به جهان گشود ،او بعد ها نام مستعار «صالح» را برای خود بر گزید .هوش و ذکاوت او موجب شد تا قرائت قرآن را تا هفت سالگی فرا گیرد . تحصیلات ابتدایی و متوسطه را نیز با موفقیت به پایان رساند .به دلیل هوش و فراست و احراز رتبه شاگرد ممتازی در سالهای آخر تحصیلات دبیرستانی هر سال به اردوهای تابستانی دعوت می شد که او شرکت در این اردوها را غیر مشروع و غیر اسلامی می دانست و همواره به دعوت طاغوت شجاعانه جواب رد می داد .

تعطیلات تابستان را با کار کردن سپری می نمود و بدین وسیله با انجام کار شرافتمندانه و خدا پسندانه در تامین مخارج تحصیلی خود و خانواده اش کمک و مساعدت می کرد .

خدمت سربازی او مصادف با حوادث خونین انقلاب در شهر تبریز و بعد هم شهر زادگاهش یزد گذشت .رمضان احمدی که در همان اوایل به اهداف عالی و اسلامی رهبر ومعمارانقلاب پی برده بود .اعلامیه های صادر شده از طرف رهبر عزیز انقلاب را در پادگان و حوزه ماموریت خویش مخفیانه توزیع می کرد ،تا اینکه دامنه اعتراضات ملت مستضعف و ستمدیده ایران به رژیم منفور پهلوی و حکومت طاغوتیان و ستمگران به اوج خود رسید .«رمضان احمدی» که منتظر دستور ترک خدمت به طاغوت از جانب رهبر ش امام خمینی(ره) بود با در یافت فرمان ،تاخیر را جایز ندانست و در حالی که کمتر از دو ماه از خدمتش مانده بود به اتفاق چند تن دیگر شبانه فرار کرده به زادگاه خود یزد مراجعت نمود و به این ترتیب به صف دیگر همیهنان و همشهریان انقلابی خود پیوست .او پیوسته در تظاهراتی که در شهر بر گزار می شد .با عشق و علاقه خاصی شرکت می کرد و جهت گرامیداشت آن خاطرات عکس های هنری هم از آن راهپیمایی های باشکوه می گرفت که می توان آنها را از بهترین آثار هنر عکاسی به حساب آورد .

وقتی که از او پرسیده می شد چرا دو ماه بقیه خدمت را هم به پایان نرساندی؟می گفت:دوماه از خدمتم مانده بود ترجیح دادم یک روز را هم برای حکومت طاغوتی شاه خدمت نکنم و فرمان رهبر و امام خود را اطاعت نمایم .آرزویم این است که در پای برگ خاتمه خدمتم مهر جمهوری اسلامی خورده باشد .

سر انجام به آرزوی خود رسید و چنین افتخاری نصیبش شد .بدین ترتیب که بعد از پیروزی انقلاب بنا به امر امام و دولت جمهوری اسلامی خود را به پادگان مربوط معرفی کرد و بقیه خدمت سربازی را در سایه حکومت اسلامی به انجام رسانید و در نتیجه برگه خاتمه را در حالی که مهر جمهوری اسلامی مزین بود در یافت نمود .

بعد از پایان خدمت همواره به فکر آن بود تا بعد از پیروزی انقلاب چگونه می تواند وظیفه و مسئولیت انقلابی و اسلامی خود را دنبال کند .تا اینکه پس از تشکیل سازمان سپاه پاسداران در« یزد» داوطلبانه جهت خدمت در این نهاد مقدس انقلابی به عضویت سپاه در آمد .در حالیکه تا لحظه شهادت هیچ گاه حاضر نشد آن خدمت ارزنده و مقدس را به عنوان شغل و کار بپذیرد و رسما به استخدام سپاه در آید، بلکه تا آخر عمر به عنوان یک سپاهی داوطلب و غیر رسمی از هر گونه فداکاری و از خود گذشتگی دریغ نکرد .وقتی بعد از دوره اتمام آموزشی به او ماموریت داده شد تا به اتفاق عده ای از برادران پاسدار «یزد» در استان« سیستان و بلوچستان» به انجام خدمت بپردازد ،با نهایت میل و رضایت این ماموریت پر افتخار را پذیرا شد و سر انجام در همان منطقه در حین انجام وظیفه مقدس پاسداری به فیض شهادت نائل آمد .آخرین دیداری که شهید «رمضان احمدی» با خانواده اش داشت در حدود

یک ماه قبل از شـهادتش بود. وی برای جمع آوری نیرو به «یزد» مراجعت نموده بود ،بعـد از یکی دو روز دیـد و باز دیـد با اعضای خانواده و دوستانش به شهرستان« نیکشهر» که فرمانده سپاه آنجا بود مراجعت نمود. او احتمال می داد که ممکن است آین آخرین ملا قاتش با خانواده باشد ،پس به هنگام خدا حافظی به پدر و مادرش گفت :« بارها مرگ و شـهادت از بیخ گوشم گذشته و آن را از نزدیـک حس نموده ام .» وقتی عواطف و احساسـات لطیف مـادر پـدری تحریـک می گردیـد و قطرات اشـک را در چشـمانشان مشاهده می کرد در این لحظات حساس می کوشـید تا با دلایل مسـتند اسـلامی آنان را تسـلی داده قانع کند که جهاد و دفاع در راه خدا و دین از واجبات است و نباید آنان از اینکه جوانشان راه خدا و اسلام را بر گزیده ناراحت شوند .

وی در نیمروز هفتم محرم برابر با ۶ آذر ۱۳۵۸ بر اثر توطئه نا جوانمردانه ضد انقلاب به اتفاق ۶ تن از همرزمانش در جاده ایرانشهر –چابهار به محاصـره در می آید و دشـمن از اطراف با سلاحهای مختلف به سویشان آتش می گشاید .بعد از چند ساعت در گیری تا آخرین فشـنگ در برابر دشـمن ایستادگی می کند و سر انجام او و دو همرزم اصفهانی اش به نامهای «محسن بدخشان» و« جعفر ساوجی» شـجاعانه مرگ سـرخ و شـهادت را پـذیرا می شونـد و بدین ترتیب کارنامه زندگی پر افتخار این سـربازو مجاهد و پاسدار اسلام و انقلاب با نیل به شهادت بسته می شود و روح پاکش به ملکوت اعلی می پیوندد . منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان–۱۳۷۷

احمدی، رمضانعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر رمضانعلی احمدی متولد سال ۱۳۱۸ ه.ش دارای دکتری رشته گیاه پزشکی و عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات و آثاری پیرامون تاثیر افت سن برجو و سـرو مزارع گندم بهاره می باشد.گروه : کشاورزیرشـته : گیاه پزشکیتحصـیلات رسـمی و حرفه ای : دکـتر رمضـانعلی احمـدی دارای کارشناسـی رشـته کشـاورزی از دانشگاه فردوسـی مشـهدو کارشناسـی ارشد رشـته کشاورزی از دانشـگاه فردوسـی مشـهد و کتری رشـته گیاهپزشکی از دانشگاه کالیفرنیا می باشد.خاطرات و وقـایع تحصـیل : انجام مطالعه و تحصـیل در رشـته گیاه پزشـکی و اخـذ مـدرک دکترای آن رشـته از مقاطع مهم و تعیین کننـده در زنـدگی علمی دکتر رمضانعلی احمـدی بوده است.فعالیتهای ضـمن تحصـیل : دکتر رمضانعلی احمدی در کنار تحصـیل به مطالعه ، پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصـی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر رمضانعلی احمدی پس از اخذ مدرک دکتری در رشـته گیاه پزشکی به عضویت هیئت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشکده کشاورزی درد انشگاه شیراز درآمد. وی هم اکنون با سـمت دانشیار در آنجا مشـغول به انجام خـدمت است.مشاغل و سـمتهای مورد تصـدی : دکتر رمضانعلی احمـدی عضو هیئت علمی و دانشیار گروه دامپزشـکی در دانشـکده کشاورزی در دانشـگاه شیراز است.فعالیتهای آموزشی : دکتر رمضانعلی احمـدی سالهـاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه گیـاه پزشـکی در دانشگاه شـیراز به تـدریس دروس تخصصـی رشـته گیاه پزشـکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر رمضانعلی احمـدی در کنار تـدریس به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه هـای علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشـهای خاص : دکتررمضانعلی احمـدی از جمله گیاه پزشـکانی است که پژوهشـها و تلاشهای علمی وسیعی درباره تاثیر آفت سن برجود و سر و مزارع گندم بهاره انجام داده است.آثار : تاثیر آفت سن بر جود و سر و مزارع گندم بهاره

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

احمدی، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عباس احمدی بازرگان، در ۱۲۹۹ در کرمانشاه تولد یافت. پس از اتمام دوره‌ی ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق شد و در رشته‌ی قضائی لیسانسیه شد و در ۱۳۲۴ وارد وزارت دادگستری گردید و مراحل قضائی را از دادیاری و بازپرسی و ریاست دادگاه طی کرد تا به معاونت بازرسی نخست‌وزیری منصوب شد، سپس به دادستانی تهران رسید. در دوره‌ی بیست و یکم قانونگذاری از طرف کنگره‌ی آزاد زنان و آزادمردان! کاندیدای شهرستان سنقر گردید و سرانجام به وکالت مجلس انتخاب شد. هنگام طرح لایحه‌ی مصونیت مستشاران آمریکائی که توسط علم تهیه و تقدیم مجلس شده بود ولی مدافع آن حسنعلی منصور بود، احمدی به شدت با آن مخالفت نمود و طی نطقی تصویب آن را خطرناک تشخیص داد و از دولت خواست تا لایحه را پس بگیرد. در موارد دیگر نیز در مجلس با لوایح دولت مخالفت می‌کرد و وکالت مجلس آن دوره را خیلی جدی گرفته بود. در انتخابات بیست و دوم از طرف حزب دولتی ایران نوین مجدداً کاندیدای سنقر شد و هنگامی که در حوزه‌ی انتخابیه سرگرم فعالیت بود، توسط مأمورین سازمان امنیت دستگیر و به تهران انتقال یافت و به جای او حسین یوسفی وکیل شد. احمدی چندی در تهران بیکار ماند تا در ۱۳۴۸ به معاونت پارلمانی وزارت دادگستری معرف شد. قریب چهار سال معاون بود تا اینکه در ۱۳۵۲ وزیر دادگستری شد. در این سمت خیلی خوب کار کرد و در مقابل مقامات امنیتی ایستادگی به خرج می‌داد و زیر بار خواسته‌های آنها نمی‌رفت. در ۱۳۵۵ در ترمیم کابینه جای خود را به کیان‌پور داد و سپس به ریاست دادگاه عالی انتظامی قضات منصوب شد. در ۱۳۷۰ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

احمدی، صفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید صفر احمدی در سال ۱۳۳۹ در دامنه کوهستان‌های زاگرس، در محلی به نام" جهانگیری "از توابع شهرستان مسجدسلیمان و نزدیک بخش" لالی "دیده به جهان گشود. خانواده‌اش در دامنه کوه‌های سرسبز، از طریق کشاورزی و دامپروری امرار معاش کرد. وی در خانواده‌ای صادق و مذهبی و به دور از زرق و برق دنیا رشد و نمو کرد.

او دوران ابتدایی‌اش را در همان منطقه گذراند و هر روز مسیر ۴ کیلومتری تا مدرسه را با پای پیاده طی می‌کرد. دوران راهنمایی را در شهرستان مسجدسلیمان گذراند. پدرش به رغم این که بیماربود، کار می‌کرد و به دنبال تشدید بیماری پدر، او را به اهواز برد و در یکی از بیمارستان‌ها بستری کرد. احمدی به کمک برادرش نان‌آور خانواده شد؛ ضمن این که از تحصیل غافل نمی‌شد. سال ۱۳۵۴ پدرش دار فانی را وداع گفت و او غم سنگین یتیمی را به دوش کشید و به دنبال استخدام یکی از برادرانش در شرکتی در شوش به اتفاق خانواده به این شهرستان مذبور مهاجرت کردند. مادری صبور و متدین، تربیت صفر را به عهده گرفت. او به رغم سن کمی که داشت، هر کاری به او سپرده می‌شد، به خوبی انجام می‌داد و نهایت سعی خود را می‌کرد تا کسی از او ناراحت نشود

و از همان کودکی، دشمن کارهای خلاف و زورگویی بود.
طلوع انفجار نور بود. امام در کالبد جوانان روحی تازه دمید. احمدی آغاز نوجوانی‌اش را در کنار حرم حضرت دانیال (علیه السلام) سپری کرد و با هدایت شهید دانش، به زندگی سیاسی خود شکل تازه‌ای بخشید و شهر شوش شاهد شعارهای کوبنده این جوان رعنا و دیگر دوستانش بود. او در اجتماعات مختلف، به سخنرانی و افشاگری علیه رژیم فاسد پهلوی پرداخت. غروب یکی از روزها در کوچه‌ای روبه روی حرم حضرت دانیال نبی (علیه السلام) دستگیر شد. وقتی ماموران پاسگاه می‌خواستند از او تعهد بگیرند که دیگر فعالیت سیاسی نکند، او گفت": من فقط در برابر خدا تعهد دارم ".دهه فجر آمد و امام شهیدان به آغوش وطن بازگشت. وی ضمن تحصیل در سال‌های آخر دبیرستان، همراه با دیگر جوانان در شوش کمیته را تشکیل داد و مدتی بعد به عضویت سپاه درآمد و به امور فرهنگی پرداخت. با به وجود آمدن غائله کردستان، داوطلبانه به کردستان رفت و وقتی فهمید دشمن تا نزدیکی‌های شوش پیش تاخته و زیر آتش دشمن است، به شهرش بازگشت و به اتفاق جمعی از همرزمانش، در کنار کرخه و ۳ کیلومتری شهر شهیدان گمنام، به دفاع از کیان اسلامی پرداخت. در همان جا از ناحیه بازوی دست مجروح شد و در بیمارستان شهدای شوش، به علت نبودن آمپول بی حسی بازویش را در این حالت بخیه کردند. او دوباره با همان دست مجروح به دفاع از شهر پرداخت و مواضع دشمن شناسایی می‌کرد و یاور حسن درویش، آن سرو استوار جبهه‌های شوش بود. او در عملیات فتح‌المبین شرکت کرد و در عملیات بیت‌المقدس، به فرماندهی گردان حضرت دانیال (علیه السلام) منصوب و به کوشک اعزام شد، که در آن‌جا هم از ناحیه دو دست و پا و ناحیه شکم به شدت مجروح شد. و در حالی که بدنش پر از ترکش بود به تیپ امام حسن (علیه السلام) پیوست و به عنوان جانشین گردان شهید دانش، در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد. در این عملیات هم از ناحیه پهلو و دنده‌ها مجروح و به تهران اعزام شد. وی در بیمارستان دوام نیاورد و می‌گفت": رختخواب نرم جای من نیست، جای من سنگرهای نمناک و سرد هستند ".او در حالی که بدنی پر از تیر و ترکش داشت، و می‌گفت": هنوز خود را لایق پوشیدن لباس سبز نمی‌بینم".
در شهریور سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و بلافاصله به جبهه بازگشت سردار فداکار عرصه‌های نبرد در عملیات خیبر در اسفند سال ۱۳۶۲ خیبری شد و اکنون مزارش در شوش، پرچمی پرافتخار برای دفاع از ولایت فقیه است.
برگرفته از کتاب :شهیدان

احمدی، عباسعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباسعلی احمدی : فرماندهی گروهان در پایگاه ژاندارمری(سابق)سردشت سال ۱۳۳۵ در خانواده ای بی بضاعت به دنیا آمد . زادگاه او روستای دیزج شیخ مرجان در نزدیکی شهر تسوج در استان آذربایجان شرقی بود. پدرش به کشاورزی و کارگری اشتغال داشت و مادرش نانوایی می کرد .
تحصیلات ابتدایی را در سال های ۴۷ – ۱۳۴۲ به پایان برد و دوره راهنمایی را در مدرسهٔ شهید حاجیلو (فعلی) در سال ۱۳۵۰ ، با موفقیت گذراند . او که فرزند چهارم خانواده بود ، با وجود تمام سختی ها ، پیشرفت تحصیلی خوبی داشت و شبها تا پاسی از شب زیر نور چراغ نفتی درس می خواند .
از آنجا که در خانواده ای مذهبی پرورش یافته بود ، گرایش های دینی در او کاملاً هویدا بود . در دوره دبیرستان ، در ماه رمضان ، مسیر روستا به شهر را با زبان روزه طی می کرد . کلاسهای دبیرستان در دو شیفت صبح و بعد از ظهر تشکیل می شد و او و

دوستش ، با استفاده از فرصتی که برای استراحت و صرف غذا در نظر گرفته شده بود ، در نماز جماعت مسجد جامع شهر تسوج شرکت می کردند ، در حالی که اقامهٔ نماز در آن دوران اهمیت چندانی نداشت . عباسعلی ، به شدت از بطالت و تنبلی گریزان بود و دوستانش هیچ گاه او را بیکار و در حال وقت گذرانی ندیده بودند . پس از بازگشت از دبیرستان ، به کمک پدر و مادر و حتی همسایگان در مزرعه می شتافت . در سال ۱۳۵۴ ، دوره دبیرستان را با اخذ دیپلم در رشته طبیعی ، با موفقیت پشت سر گذاشت . پس از اخذ دیپلم ، در مزرعه به پدرش کمک می کرد ؛ حدود یک سال هم دامداری کرد و مدتی در یک غذاخوری در ارومیه مشغول به کار شد .

در سال ۱۳۵۷ به خدمت سربازی رفت و برای گذراندن دوره آموزش نظامی به پادگان جلدیان در نقده اعزام شد ، ولی پس از مدت کوتاهی ، از خدمت معاف شد . در دوران انقلاب ، فعالانه در مبارزات و فعالیتهای انقلابی شرکت داشت ، و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ، در قالب عضویت در انجمن اسلامی محل ، همکاری در نگهبانی شبانه و نیز شرکت فعال در جهاد سازندگی و کمک به کشاورزان به فعالیتهای خود ادامه داد . مسجد امام خمینی (ره) با پیشنهاد و همکاری فعال وی ساخته شد تا او و دوستان همفکرش بتوانند به دور از هر گونه برخورد و درگیری سیاسی ، به مقاصد خود در جهت فعالیتهای فرهنگی و جذب جوانان ، جامع عمل بپوشانند .

او که از سنین نوجوانی در اندیشهٔ خدمت به مردم و کشورش بود ، تصمیم گرفت به استخدام ژاندارمری درآید و با وجود مخالفت خانواده و از جمله برادر بزرگترش که ارتشی بود ، تصمیم خود را عملی ساخت . در سال ۱۳۶۱ ، پس از گذراندن دوره آموزشگاه افسری ، با درجه ستوان سومی ، خدمت خود را در لشکر ۶۴ ارومیه آغاز کرد و به کردستان اعزام شد . در سن بیست و شش سالگی ، با اصرار مادرش با خانم فاطمه قاسمی آذر (دختر دایی خود) ازدواج کرد . ازدواج آنان با سادگی و با مهریهٔ یکصد و پنجاه هزار تومان برگزار شد و آن دو در منزل پدر عباسعلی احمدی ساکن شدند . مخارج خانواده اش را از طریق دریافت حقوق از ژاندارمری تأمین می کرد و زندگی مناسبی را تشکیل داد .

عباسعلی احمدی حدود سی و پنج ماه در جبهه کردستان حضور داشت و از آنجا که فرماندهی یک گروهان در پایگاه سادتیکه ۲ در منطقه سردشت را بر عهده داشت ، هر پانزده روز یا دو ماه و نیم یک بار برای دیدار خانواده به مرخصی می آمد . در تاریخ ۹ تیر ۱۳۶۵ ، به همراه سه سرباز به طرف قهوه خانه ای واقع در محور)مهاباد –سردشت(حرکت کرد تا توقف مشکوک یک دستگاه خودروی تویوتا را در حوالی قهوه خانه بررسی نمایند . آنها در ساعت ۱۸ و ۴۵ دقیقه در نزدیکی قهوه خانه ، با نیروهای ضد انقلاب که در قهوه خانه و شیارهای اطراف کمین کرده بودند ، درگیر شدند . در این درگیری عباسعلی و دو سرباز دیگر به شهادت رسیدند . پیکر او پس از انتقال در گلزار شهدای زادگاهش به خاک سپرده شد . او به هنگام شهادت سی ساله بود . حدود پنج ماه پس از شهادت عباسعلی احمدی ، فرزندش عباس به دنیا آمد .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

احمدی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی احمدی : مسؤول بهداری لشکر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال هزار و سیصد و سی و نه در بیارجمند از

توابع شاهرود به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند. مقطع راهنمایی و متوسطه را با موفقیت سپری کرد. موفق به اخذ فوق دیپلم در رشته بهداشت محیط شد. در بیست و یک شهریور هزار و سیصد و پنجاه و نه به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گرگان در آمد. در سال هزار و سیصد و شصت و یک ازدواج کرد. سه سال با همسرش زندگی مشترک داشت. حاصل ازدواج شان دو فرزند بود؛ یک دختر و یک پسرش که بعد از شهادت پدر به دنیا آمد. مجموعاً بیش از چهل ماه در جبهه‌های نبرد حضور داشت.

علی احمدی مدتی را در بهداری سپاه گرگان مشغول بود. از سی‌ام تیر هزار و سیصد و شصت و یک به عنوان پزشک‌یار به قرارگاه خاتم اعزام گردید. مدتی بعدبه عنوان مسؤول بهداری در سپاه گرگان مشغول خدمت شد. در بیست و چهارم فروردین هزار و سیصد و شصت و دو به جبهه‌های نبرد اعزام شد. آن جا مسؤول بهداری لشکر بیست و پنج کربلا بود.در عملیات والفجر چهار بر اثر اصابت ترکش به بازوی راست و موج گرفتگی مجروح شد. بعد از مجروحیت به گرگان بازگشت. مجدداً به جبهه اعزام شد.

سرانجام در سیزدهم اسفند هزار و سیصد و شصت و چهار هواپیماهای دشمن به منطقه آنها حمله کرد و حاج علی احمدی به خاطر مجروحیت پایش نتوانست خود را به موقع به سنگر برساند. اورژانس عملیاتی لشکر بیست و پنج کربلا در منطقه فاو مورد هجوم بمب‌های خوشه‌ای هواپیماهای عراقی واقع شد. او در این بمباران بر اثر اصابت ترکش به بدن، گلو و پای چپ به لقاءالله پیوست. جنازه مطهرش را بعد از تشییع در امامزاده عبدالله گرگان دفن کردند.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

احمدی، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معاون نخست‌وزیر، متولد ۱۲۹۸ در بشرویه‌ی خراسان، برادر بدیع‌الزمان فروزانفر، در دانشکده‌ی حقوق تهران تحصیل نمود و وارد وزارت دارائی شد. مشاغل مهمی را در آن وزارتخانه احراز نمود. مدتی پیشکار دارائی اصفهان، زمانی مدیرکل مالیات‌ها و چندی بازرس دولت در بانک ملی شد. ریاست اداره‌ی رسیدگی به شکایات نخست‌وزیری به عهده‌ی او گذاشته شد و سمت معاونت وزیر مشاور گرفت. در ۱۳۵۴ به ریاست سازمان اوقاف و معاونت نخست‌وزیری برگزیده شد و قریب سه سال در این سمت بود.

او صحت عمل داشت، ولی خودخواه و جاه‌طلب بود. به دانش و سواد تظاهر می‌کرد و خود را گاهی هم‌طراز برادرش می‌دانست. در گفت‌وگوها سعی می‌کرد لغات سنگین عربی به کار ببرد تا از این طریق فاضل و دانشمند بنماید. دختر شریف‌العلماء خراسانی رئیس کانون سردفتران را به همسری انتخاب کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

احمدی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا عبدالحسین روحانی در ۱۲۹۷ در کرمان تولد یافت. تحصیلات ابتدائی را در دبستان انگلیسی و تحصیلات متوسط را در دبیرستان جم کرمان پایان داد و وارد دانشکده حقوق تهران شد و لیسانس در رشته علوم سیاسی گرفت. در ۱۳۳۳ در دوره‌ی فوق لیسانس علوم اداری وارد شد و درجه‌ی فوق لیسانس گرفت و سرانجام دکترای علوم سیاسی دریافت کرد. احمدی ابتدا در شرکت نفت ایران و انگلیس استخدام شد، بعد وارد وزارت دارائی شد و تدریجاً مدارجی را طی کرد. چندی سمت مترجمی داشت. از اهم مشاغل وی در وزارت دارائی می‌توان مشاغل زیر را نام برد: مدیرکل بودجه، مدیرکل حسابداری وزارت دادگستری، مدیرکل تطبیق اسناد و خزانه‌داری کل کشور.

دکتر احمدی مدتی عضو هیئت مدیره و قائم‌مقام مدیرعامل شرکت سهامی بیمه ایران بود. در سال ۱۳۵۰ رئیس مدرسه عالی بازرگانی شد و در ۱۳۵۷ در ماههای آخرین رژیم سابق مدت کوتاهی استانداری کرمان را بر عهده گرفت. وی چند سفر کوتاه‌مدت برای مطالعات اداری و مالی به امریکا عزیمت نمود. وی از مؤسسین کانون علوم اداری ایران می‌باشد و مجله‌ای نیز بدین نام چند سالی انتشار داد. چندی هم عضو هیئت امناء دانشکده صنعتی بود. کتابی نیز از وی بنام «بودجه برنامه‌ای» انتشار یافته است. در ۱۳۷۸ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

احمدی، نعمت‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته:-، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

اخباری نیشابوری اکبرآبادی، جمال‌الدین، ابواحمد محمد

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۱۷۸- مقتول ۱۲۳۲ ق)، متکلم، فقیه، محدث و شاعر. مشهور به محدث اخباری و به خاطر پدر نیشابوری‌اش مشهور به محدث نیشابوری است. در اکبرآباد هند به دنیا آمد. در ۱۱۹۸ ق از هند به زیارت خانه خدا رفت و در بازگشت در نجف و کربلا و کاظمین برای تحصیل علوم دینی اقامت گزید و در کلام و الهیات و فقه و دیگر علوم تبحر یافت. در عهد فتحعلی‌شاه برای مدتی به ایران آمد. وی به فارسی و عربی شعر می‌سرود. ملا عبدالحسین و ملافتحعلی‌خان شیرازی، از نوادگان کریم خان زند، مولف «الفوائد الشیرازیه»، و ملا محمد باقر لاری دشتی، شارح رساله‌ی «البرهانیه»، و ملا عبدالصاحب دوانی، مولف «الفوائد الذهبیه»، و سید محمد جواد سیاه پوش از شاگردان وی هستند در علوم عقلی و نقلی دارای هشتاد تألیف است. از جمله آثار وی: «تسلیهٔ القلوب الحزینهٔ»، به سبک و سیاق کشکول در ۱۰ مجلد، «الکتاب المبین»، در اثبات امامت طاهرین؛ «آیینه‌ی عباسی» یا «امالی عباسی»؛ «دوائر العلوم» یا «تحفه الخاقان»؛ «التحفه»، در فقه، از طهارت تا دیات؛ «الدرّ الفرید و معراج التوحید»؛ «البرهان فی التکلیف و البیان» یا «البرهانیه»، در تقویت مسلک اخباری؛ «قلع الاساس»، در نقض «اساس الاصول» سید دلدار علی هندی؛ «الدمدمهٔ الکبری»، در ردّ

زنارقه صغری، که به گفته‌ی شاگردش ملافتحعلی در ردّ اصولیین است؛ «قبسه العجول فی الاخبار و الاصول» که میرزای قمی کتاب «عین العین» را در ردّ آن نوشت و میرزامحمد اخباری در ردّ کتاب میرزای قمی کتاب «انسان العین فی ردّ کتاب عین العین» را نگاشت؛ «مصادر الانوار فی الاجتهاد و الاخبار»؛ «کوثر الاسرار فی شرح معضلات الاخبار»؛ «فصل الخطاب فی نقض مقاله ابن عبدالوهاب»؛ «کلیات الرجال»؛ «ذخیرهٔ الالباب»؛ رساله «الاعتذار»؛ «دیوان» بزرگ شعر فارسی و «دیوان» شعر به عربی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۹۲ /۹)، ایضاح المکنون (۶۶۳، ۵۹۷، ۴۹۰، ۴۳۰، ۳۹۲، ۳۸۰، ۳۲۷، ۲۳۹، ۲۲۰، ۱۹۱، ۱۵۹، ۸۹، ۷۲، ۶۲ ، ۶۰، ۵۵، ۴۹، ۲/ ۵۵۹ ۵۴۱، ۴۸۱، ۴۴۷، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۳، ۴۰۰، ۳۱۵ ۲۸۷، ۲۵۵، ۲۴۲، ۱۳۷، ۱۳۲، ۱۲۴ /۱)، تاریخ ادبیات ایران، براون (۲۴۴ -۲۴۳ /۴)، الذریعه (۳۷۳/۱۹، ۱۸۲، ۱۲۹ /۱۸، ۱۸۰ /۱۷، ۳۴۴، ۲۲۹ /۱۶، ۱۰۴ /۱۵، ۲۵۲ /۱۴، ۱۴ /۱۰، ۹۶۸، ۶۱ -۶۰ /۹ ،۲۶۷، ۲۶۳، ۶۹، ۶۷ /۸، ۵۳ /۱) روضات الجنات (۱۳۸ -۱۲۱ /۷)، ریحانه (۸۶ -۸۵ /۱)، فرهنگ سخنوران (۴۷)، لغت‌نامه (ذیل/ محمد اخباری)، مکارم الآثار (۹۴۴ -۹۲۵ /۳).

اختراعی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا اختراعی : فرمانده گردان حضرت ابوالفضل(ع)لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

آثارباقی مانده از شهید

بسمه تعالی

به نام الله پاسدار خون شهیدان و با سلام بر مهدی موعود (عج) و نایب بر حقش خمینی بت شکن و با سلام و درود به خانواده شهدا و با سلام بر معلولین و مجروحین با سلام و درود بر اسیران در بند بغداد.

خدمت پدر و مادر و عمه عزیزم سلام عرض می کنم امیدوارم که حالتان خوب باشد و هیچ گونه ناراحتی نداشته باشید. باری اگر جویای احوال فرزند خود علیرضا را خواسته باشید بحمدالله خوب هستم و هیچ گونه ناراحتی ندارم و همیشه دعاگوی همگی هستم. نامه محبت آمیز شما در تاریخ ۱۹/۷/۶۲ به دستم رسید، از دیدن و خواندن نامه خیلی خوشحال شدم و الان که برای شما نامه می نویسم یک روز بعد از رسیدن نامه شما است یعنی روز چهارشنبه ۲۰/۷/۶۲ شما در نامه خود نوشته بودید که اکبر زمانی تلفن زده و گفته که من و محمد به کردستان رفتیم و به خاطر همین موضوع جواب نامه ها را ندادید اکبر زمانی اشتباه کرده است شهر باختران هم جزء کردستان حساب می شود چون باختران همان کرمانشاه سابق است. نامه هایتان را به آدرس باختران بفرستید و در اینجا جای من و محمد خوب است و هیچ ناراحت ما نباشید. من و محمد در یک جا هستیم و حال محمد هم خوب است و سلام می رساند و اگر به خانواده محمد گفتید که اینها به کردستان رفتند بروید و موضوع را برایشان شرح دهید و اگر هم نگفتید که هیچی نگویید چون محمد نامه هایی که می دهد تاکنون جواب آنان را دریافت نکرده است و به خانواده محمد بگویید که نامه به همین آدرس بدهند و در نامه نوشته بودید که اگر حمله شد بعد از حمله تلفن بزن اولاً اگر حمله ای باشد ما چون تدارکات هستیم در حمله شرکت نداریم دوم بگویم که لشکر ما به این زودیها قصد حمله ندارد، یک حمله است در قسمت مریوان که کاری به ما ندارد و اگر خدا بخواهد بعد از حمله ای که در مریوان انجام می شود آن وقت بعد از او حمله دیگری از یک قسمت دیگر می شود که لشکر ما در آن شرکت دارد و هنوز وقت آن مشخص نیست و امیدوارم که این جنگ هر چه زودتر به نفع مسلمین تمام

شود. خاله ها و شوهر خاله ها را سلام و دعا برسانید حمید آقا و خانمشان را سلام برسانید و همین طور سید احمد و خانمش را، عمو جان با خانواده را سلام و دعا برسانید، خاله جان نیره را هم سلام و دعا برسانید. جواب نامه ای را که در تاریخ ۱۴/۷/۶۲ فرستادم بفرستید و همین طور جواب این نامه را. دیگر عرضی ندارم جز سلامتی و طول عمر شما . والسلام .

«امام و رزمندگان را دعا کنید»

راستی به محمد محمدی بگوئید جواب نامه هایی را که برایش فرستادم چرا نمی دهد اگر وقت کرد جواب آنها را برایم بفرستد.

بسمه تعالی

با نام الله پاسدار خون شهیدان و با سلام بر مهدی موعود(عج) و با سلام و درود بر نایب بر حقش خمینی بت شکن و با سلام بر معلولین و مجروحین و با سلام و درود بر خانواده های شهدا و با سلام بر اسیران در بند بغداد.

خدمت پدر و مادر و عمه عزیزم سلام عرض می کنم امیدوارم که حالتان خوب باشد و هیچ گونه ناراحتی نداشته باشید اگر جویای حال فرزند خود علیرضا باشید بحمدالله نعمت سلامتی برقرار است و هیچ گونه ناراحتی ندارم و دعاگوی همگی هستم نامه محبت آمیز شما که در تاریخ ۲۷/۷/۶۲ به دستم رسید از دیدن و خواندن آن خوشحال شدم و سه روز بعد از رسیدن نامه جواب آن را برایتان نوشتم یعنی در تاریخ ۳۰/۷/۶۲. امروز شنبه ۳۰/۷/۶۲ سه روز بعد از حمله موفقیت آمیز والفجر ۴ است که این نامه را برایتان می نویسم نامه ای را که گفته بودید سفارشی کردیم و فرستادیم تاکنون به دستم نرسیده و یک نامه محمد نوشت که یک عکس از من را داخل پاکت کرد و فرستاد هر موقع که نامه محمد به خانواده اش رسید عکس را بگیرید. خوب حالا بگویم برایتان از حمله ای که شد این حمله خیلی جالب و بی نظیر بود بچه ها با کمترین تلفات قسمت زیادی از خاک عراق را گرفتند و امیدوارم که همیشه پیروزی با کمترین تلفات از آن ما باشد، انشاءالله. همین طوری که قبلاً گفتم هیچ ناراحت و نگران حال من نباشید جای من خیلی خوب است و هنوز مقر ما در باختران است و عکس را داخل پاکت برایتان می فرستم من یک تعداد عکس اینجا دارم که می ترسم برایتان بفرستم، چون ممکن است پاکت به کرمان نرسد. انشاءالله موقعی که آمدم آنها را با خودم می آورم. شوهر خاله ها و خاله های عزیز را سلام و دعا برسانید و همین طور بچه هایشان حمید آقا و خانمش را سلام و دعا برسانید، سید احمد و خانمش را سلام و دعا برسانید عمو جان و خانواده گرامیشان را سلام و دعا برسانید زن آقا دایی و خاله جان نیره و بچه هایشان را سلام و دعای فراوان برسانید امیدوارم که حالشان خوب باشد و همیشه شاد و خندان باشند دیگر مزاحم وقتتان نمی شوم. فاطمه و فرانک و محمدرضا را از قول من دیده بوسی کنید. والسلام.

التماس دعا داریم . امام و رزمندگان را دعا کنید

اخگر، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۷ ش در تهران متولد شد. پدرش حاج میرزا ابراهیم معروف به ملاباشی از روحانیون مطلع و متنفذ بود. احمد تحصیلات خود را از مکتب‌خانه آغاز کرد و در مدارس ادب و دارالفنون تهران ادامه تحصیل داد، چندی هم علوم حوزه‌ای آموخت.

بعد از استبداد صغیر با رتبه‌ی ملازم سومی در ژاندارمری استخدام شد. پس از شش ماه از خدمت استعفا نمود و در اداره باغات دولتی استخدام شد. پس از چندی با درجه‌ی وکیلی در وزارت جنگ وارد شد و چندی در آنجا بود تا در ژاندارمری خزانه با درجه‌ی نایب دومی استخدام گردید. سپس وارد مدرسه‌ی صاحب منصبی ژاندارمری شد. پس از فراغت از تحصیل با درجه‌ی

سروانی مأمور خدمت در شیراز شد. چندی فرماندار نظامی کازرون بود و بعد به فرماندهی گروهان ژاندارمری بوشهر منصوب گردید. در جریان جنگ بین‌المللی اول با سربازان تحت فرماندهی خود به اقدامات نظامی علیه انگلیس‌ها پرداخت. پس از شکست به کرمانشاه رفته و خود را به دولت موقت معرفی نمود. چندی در موصل و چندی در بصره و استانبول بسر برد و پس از پایان چنگ به ایران بازگشت. در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی از دشتستان وکیل شد و در آن مجلس از یاران و همکاران مدرس گردید و اقلیت چند نفری را تشکیل دادند. در استیضاحی که مدرس از سردار سپه به عمل آورد، احمد اخگر هم یکی از امضاکنندگان بود ولی این استیضاح صورت عمل نیافت. اخگر وقتی درخشیدن ستاره بخت سردار سپه را احساس کرد، از مدرس جدا شد و به دار و دسته‌ی داور پیوست و در مجلس پنجم بـه انقراض قاجـاریه رأی داد. پس از اتمام دوره‌ی پنجم، اخگر بـه ارتش بـازگشت و با درجه‌ی سرهنگی در بازرسی ارتش مشغول خدمت شد. در ۱۳۲۲ از طرف قوای نظامی انگلیس بـازداشت و قریب یـک سال در اراک زنـدانی بود. در انتخابات دوره‌ی هفـدهم از بوشـهر به وکالت مجلس انتخاب شد و تا پایان دوره‌ی مزبور از نزدیکان مصدق بود. بعد از ۲۸ مرداد چندی زندانی شد و سرانجام در ۱۳۴۸ درگذشت.

اخگر هم شاعر بود، هم نویسنده و مترجم. در عمر نسبتاً طولانی خود با غالب مطبوعات همکاری داشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ شخصاً روزنامه‌ی اخگر را انتشار داد که جنبه‌ی ادبی آن بیشتر به چشم می‌خورد. دو سال هم سالنامه‌ی اخگر را انتشار داد. وی تا آخر عمر در انجمن‌های ادبی فعالیت چشمگیری داشت.

(۱۳۴۸ -۱۲۶۷ ش)، روزنامه‌نگار و شاعر، متخلص به اخگر. معروف به ملاباشی. در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در مدارس ادب، دارالفنون و نظامی به پایان رسید و چندی در رشته‌ی علوم دینی در مدرسه‌ی سپهسالار به تحصیل پرداخت. آن گاه وارد خدمت نظام شد و تا درجه‌ی سرهنگی ارتقا یافت. اخگر همزامان با نهضت مشروطه خواهی در صف ملیّون قرار گرفت و به مبارزه با استبداد پرداخت. در سال ۱۳۰۳ ش از طرف مردم دشتستان و اصطهبانات به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و از آن پس، بار دیگر به خدمت نظام اشتغال ورزید تا بازنشسته گردید. وی در راه ترویج فرهنگ و شعر و ادب کوشید و به نشر مجله‌ی ادبی «اخگر» و طبع سالنامه همت گماشت. از آثار منظوم او: مثنوی «بیچون‌نامه»؛ کتاب «اسرار خلقت»؛ چند اثر دیگر به نام «علم عروض» و «علم قافیه» که در مجله‌ی «اخگر به چاپ رسیده است؛ «امثال منظوم»، «چراغ برق».[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

منابع زندگینامه :[۱] از نیما تا روزگار ما (۴۵۸)، الذریعه (۱۸۶ / ۳)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۰۲ -۹۹ / ۱)، سخنوران نامی معاصر (۱۹۸ -۱۹۴ / ۱)، شعرای مازندران و گرگان (۲۶ -۲۵)، مؤلفین کتب چاپی (۳۵۱ -۳۴۹ / ۱).

اخلاصی، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسماعیل اخلاصی : قائم مقام فرمانده گردان امیر المومنین(ع)لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ ، در مراغه متولد شد . در دبستان مشغول تحصیل بود که پدرش درگذشت . پس از پایان دورهٔ ابتدایی ، مقطع راهنمایی را در مدرسه خواجه نصیر به اتمام رساند و مقطع متوسطه را در دبیرستان امام خمینی فعلی پشت سر گذاشت .

به گفته برادرش ، دیپلم را با معدل عالی اخذ کرد . اسماعیل در دوران تحصیل ، برای تقویت اعتقادات مذهبی خود در ایام محرم ، سیزده روز به مدرسه نمی رفت و در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام شرکت می کرد . به غیر از این در زمانی که برادرش –

ابراهیم – مسئول کتابخانه مسجد حاج حسن بود ، با وجود کمی سن ، به همراه برادر در نماز جماعت و کارهای جمعی کتابخانه شرکت می کرد .

با آغاز انقلاب اسلامی ، در کنار برادر خود در مبارزه علیه رژیم پهلوی ، حضوری فعال داشت . نقل است که روزی اسماعیل به دست نیروهای امنیتی ونظامی افتاد و او را به شدت با باطوم برقی زدند .

اسماعیل در مدرسه نیز فعالیت های انقلابی خود را پی می گرفت . یکی از دوستانش نقل می کند :

با اسماعیل در یک کلاس درس می خواندیم . روزی به ما گفت : « وقتی مدرسه تعطیل شد با گچ روی عکس شاه را بپوشانیم . » گچها را به اسفنج مالیدیم و سپس خیس می کردیم و به عکسهای شاه می زدیم . مدیر و ناظم مدرسه پس از تحقیق ما را پیدا کردند و کتک مفصلی به ما زدند .

پیروزی انقلاب اسلامی بحث های سیاسی و عقیدتی بین گروه ها و احزاب مختلف را به همراه داشت و اسماعیل ، کتابهای شهید مطهری را مطالعه می کرد تا توانایی مباحثه با مخالفین را داشته باشد . ولی عمر این مباحثات و مجادلات طولانی نبود ، چرا که مرزهای کشور توسط دشمن بعثی مورد تجاوز قرار گرفت . وقتی با فرمان امام خمینی (ره) ، جوانها به سوی جبهه شتافتند ، اسماعیل هجده ساله نیز به سوی جبهه شتافت . او به عنوان یک پاسدار ساده وارد جبهه های جنگ شد و بعد از مدتی ، به قائم مقامی فرمانده گردان امیرالمؤمنین (ع) در لشکر ۳۱ عاشورا ، منصوب گردید .

او در طول دوران نود ماهه حضورش در جبهه ، رشادتهای بسیاری از خود نشان داد . یکی از فرماندهان لشکر ۳۱ عاشورا در این باره می گوید :

بعد از عملیات کربلای ۵ ، به همراه اسماعیل به یکی از محورهای لشکر ۲۵ کربلا ـ رفتیم تا آنجا را تحویل بگیریم . اسماعیل از فرماندۀ ۲۵ کربلا پرسید ، کدام طرف این محور خطرناک تر است ؟ فرمانده ضلع شرقی را نشان داد و گفت : « دشمن شبها از ضلع شرقی شبیخون می زند و تعدادی از بچه ها را با پرتاب نارنجک به شهادت می رساند . ما از آن محور بیشترین آسیب را متحمل می شویم . » اسماعیل با حالتی بشّاش گفت : « آن قسمت مال من . » فرمانده لشکر بعدها گفت : « وقتی اسماعیل آن قسمت را تحویل گرفت خیالم آسوده شد . »

اولین روزی که به آن محور رفته بودیم خاکریزی دیدیم که اگر هر یک از نیروهای ما یا دشمن زودتر به آن می رسید ، سرتاسر منطقه را تصرف می کرد . اسماعیل برای گرفتن خاکریز به جلو رفت و به تیربارچی گفت اگر به هنگام حرکت به جلو نارنجک هایم تمام شد ، به فاصله یک متر بالای سرم خط آتش ایجاد کن تا بتوانم بازگردم . او بدون بی سیم چی و در حالی که خود بی سیم را حمل می کرد ، به جلو می رفت . اسماعیل در خاکریز مستقر شد و دید عراقی ها سینه خیز به سمت خاکریز می آیند . به سرعت اقدام به پرتاب نارنجک کرد . بعد از مدتی به ما بی سیم زد و گفت : « اگر می خواهید کله و پاچه بخورید بیایید اینجا پیش من . » وقتی به خاکریز نزد اسماعیل رفتیم با جنازۀ هفتاد و پنج عراقی به هلاکت رسیده ، مواجه شدیم .

اسماعیل علاوه بر شهامت ، شوخ و بذله گو و همچنین بسیار حساس بود .او هفت سال و نیم را در جبهه های جنگ بود و در طول این مدت ، هشت بار زخمی شد و ۸۵٪ جراحت داشت . برای اولین بار در پاییز سال ۱۳۶۱ ، در منطقه پاسگاه شرهانی ، در عملیات محرم بر اثر اصابت ترکش به ناحیه سر و فک ، مجروح و بستری گردید . بعد از گذراندن دوران نقاهت ، فوراً به جبهه بازگشت و دو سال بعد در زمستان ۱۳۶۳ ، در منطقه جنوب دجله ، بر اثر موج گرفتگی به بیمارستان انتقال یافت و بستری گردید . دو سال بعد ، در ۲۲ دی ۱۳۶۵ ، در خاک عراق بار دیگر دچار موج گرفتگی شد که به اجبار ، او را به پشت جبهه بازگرداندند و تحت مداوا قرار دادند . در ۴ مرداد ۱۳۶۶ نیز در جریان عملیات نصر ۷ در منطقه سردشت ، بر اثر اصابت ترکش و تیر به شکم ، به شدت مجروح شد و از آن پس از تحرک او کاسته شد ، و همچنین در اثر اصابت گلوله دست راستش از حرکت افتاد ، به گونه ای که

به هنگام خواب ، زیر بدنش می ماند و او متوجه نمی شد . با این حال ، برای نوشتن آنقدر با دست چپ تمرین کرد که پس از مدتی توانست بهتر از دست راست بنویسد .

در تمام دورانی که اسماعیل در اثر جراحت در منزل یا بیمارستان استراحت می کرد ، هرگز در یک جا آرام نمی گرفت و مرتباً به خانواده شهدا و رزمندگان سر می زد .

اسماعیل اخلاصی پس از هفت سال و نیم حضور در جبهه های نبرد با دشمن بعثی ، با دو ترکش در مغز و شکم و اصابت گلوله به روده ها ، در بیمارستان بستری شد و در اثر ضعف شدید ، تحرک خود را از دست داد .

او در پاسخ به کسانی که می گفتند : « خداوند توفیق رفتن به جبهه را نصیب ما نکرده است . » می گفت : « رفتن به جبهه توفیق نمی خواهد بلکه علاقه می خواهد . برای اینکه توفیق پیدا کنی به خانواده ات تلفن بزن و بگو به جبهه می روی و سوار شو و برو . » اخلاصی در اول اسفند ۱۳۶۶ ، بعد از نود ماه حضور در جبهه ، در بیمارستان به شهادت رسید . جنازهٔ اسماعیل با حضور حدود سی هزار نفر مردم مراغه تشییع شد و احساسات مردمی به حدی بود که تابوت وی در طول پنج کیلومتر تشییع جنازه سه بار شکست و تعویض شد . پیکر شهید اسماعیل اخلاصی را در گلشن زهرا (س) مراغه به خاک سپرده اند .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

اخلاقی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود اخلاقی : فرمانده گردان امام حسن(ع)لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دوم آبان ماه ۱۳۴۰ در خانواده متوسطی در شهر کرمان پا به عرصه وجود می گذارد. از دوران کودکی به فراگیری قرآن این کتاب زندگی ساز می پردازد. به دلیل هوش و استعداد فراوانش در ۶ سالگی پای به دبستان می نهد ، در ۱۳ سالگی طی سفری به جیرفت با آیت الله ربانی شیرازی تماس می گیرد و چهره واقعی امام و اسلام و مفهوم اصیل مبارزه علیه ظلم و ظالم و پاسداری از سنگرهای اسلامی را می آموزد. بعد از اتمام دوره راهنمایی تصمیم به ادامه تحصیل د ردبیرستان نظام می گیرد. حتی در آنجا در خفقان رژیم و فرهنگ حاکم به خصوص ارتش فعالیت و مبارزه خود را شروع کرده تا حدی که او را چندین بار زندانی می کنند، و در طی انقلاب همزمان با قیام شکوهمند ملت ایران بر علیه کفر و رژیم باطل با انجام مبارزات زیاد با مردم ایران همگام می شود. او دامنه فعالیتش را به خارج از استان کرمان می کشد وبه زاهدان می رود.

هیچگاه از فکر مستضعفین و محرومین جامعه غافل نمی ماند و از هر نوع کمکی که در حد توانش بود دریغ نمی کرد، سراسر زندگیش آمیخته به سادگی بود. کم می خورد تا درد گرسنگان را لمس کند،اکثر روزها را روزه می گرفت، زندگی مولایش علی(ع) بهترین الگو سرمشق در زندگیش بود، و در پاسخ اینکه تو هرگز نمی توانی علی بشوی، می گفت اگر علی نشوم حداقل ابوذر که می توانم بشوم، و به حق که همچون ابوذر زیست و مانند ابوذر بر سر هر سرمایه دارظالم و مستکبری فریاد می کشید و خود یار و یاور مستضعفان بود. محمود در ضمن فعالیتهای گوناگون هیچگاه از مطالعه ،عبادت و تحصیل خود غافل نبود، با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران در ضمن تحصیل به خدمت این نهاد جوشیده از بدنه انقلاب و پای گرفته از شهادت و خون در می آید ،وی با زحمات فراوان از دبیرستان نظام خارج شده و در دبیرستان شریعتی به تحصیل خود ادامه می دهد . آخرین

سال تحصیلیش را سپری می ساخت بنا به مسئولیت سنگینی که در جهت پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک بر دوشش نهاده شده بود و احتیاج مبرمی که کشور در آینده به او داشت؛ فعالیتش را در سپاه کمتر کرده و بیشتر به فراگیری علوم مختلفه در مدرسه می پردازد.

پس از پایان سال تحصیلی مجددا به خدمت سپاه در جهت یاری و خدمت به انقلاب اسلامی در می آید، تا آنکه در شب ۳۱ مرداد ماه جهت خداحافظی به خانه می آید؛ برایش آئینه قرآن می گیرند در آغوشش می گیرند و غرق در بوسه اش می کنند.

او خطاب به خانواده می گوید:در سپاه همه برای رفتن به جبهه داوطلب هستند و شما باید بسیار خوشحال باشید که مرا از بین داوطلبین انتخاب نموده اند، روز بعد به همراه عده ای از برادران به کردستان اعزام می شود. حدود دو ماه و نیم در کامیاران خدمت می کند و در این مدت طی تماس با خانواده اش از مردم می خواهد که برای پیروزی اسلام دعا کنند، یکی از همراهانش در کردستان از روحیات" محمود "و " نبردهایش "چنین می گوید:

اوسربازی سلحشوری شده بود که ایثار در جزء جزء وجودش خانه کرده بود، و ذره ، ذره هستیش از ایمان به خدا وایثار کامل در راه حق ایمان به قیامت و عشق به شهادت موج می زد، هرگز نماز شبش را ترک نگفت و سعی می کرد از همگان پنهانش دارد، اکثر روزها را به روزه می گذراند و بیشتر اوقاتش را به مطالعه و مابقی را در فکر، فکر در مورد خدا ،قیامت و مسئولیت سنگینی که بردوش یکایک ما مسلمین است.

برای حداقل چیزی که داشت پیوسته خدای را سپاسگذاری می کرد. ساکت به گوشه ای می نشست و به سخنان دیگران گوش می داد ، در حالیکه خود عالم سخن و عمل بود و زمانی که لازم می دید صحبتی بکند آنقدر غنی بود که در هر زمینه ای آدمی را بی نیاز می ساخت. می گفت که باید پیوسته خوبیهای همگان را در نظر بگیریم نه بدیهایشان را. و خود بیش از همه اینچنین بود.

کمتر نظر می داد چرا که به قدری منطقی بود که همه همرزمانش تسلیم سخنان او می گشتند، روزی همسنگرانش گفتند: که اگر در دست دشمن به خصوص چریکهای فدائی و دمکراتها گرفتار شدیم برای رهایی از شکنجه های زجر آورشان خودکشی خواهیم کرد، محمود آرام ناگهان از از جای برخاست و فریاد خروش برآورد که نه ،هرگز ، مگر نه این است که ما تنها رضای خدا را می خواهیم ، خدا کند در راه خدا زجرم دهند، شکنجه ام نمایند و رنج ببرم. خدا کند در راه خدا با قیچی بدنم را قطعه قطعه نمایند ، چه ارزش دارد که انسان با یک گلوله جان دهد. خدایا من راضیم به رضای تو و حاضرم هر گونه شکنجه ای را در راه تو ببینم.

او مصداق آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین بود. ترسی نداشت از اینکه دیگران از کارهایش خوششان بیاید یا خیر. در راه انجام حق" ولوکره المشرکون " بود . آنچه را که داشت صادقانه به مستمندان می بخشید و بسیار دوست داشت که هیچ کس از این بخششها آگاه نشود. به سومار که می رفتیم محمود برتر از آنچه که بود، شد. در خود نمی گنجید این زندگی برایش اندک بود ، حتی یک لحظه حاضر به ایستادن نبود زحماتی که د رحمل مهمات و انجام دیگر کارهای گروهی شرکت می کرد همگان را به تعجب وا می داشت . در نزدیکی دشمن تنها کنسروش را تقدیم می نمود ، و خود گرسنه به سنگر می خزید ، در سلام کردن پیوسته پیشقدم بود ، همیشه وضو می گرفت و مشتاقانه منتظر اذان می نشست تا لحظه وصال به معشوق الله فرا رسد، آنگاه با تمام وجودش خود را به او می رساند و عاشقانه در معراج بال و پر میزد و با خدایش زمزمه می کرد . پس از نماز به سوی غذا می شتافتیم اما محمود به گوشه ای میرفت و چندین رکعت نماز دیگر می خواند ، گوئی نماز برای او برترین لذتها بود. از همه تقاضا می نمود با نصیحت و انتقاد از او در راه تکامل یاری دهنده اش باشند،یکبار به او گفتم محمود : تو ساخته شده ای تو کاملی، تو اسلام را می شناسی ،از جبهه برو و در شهر به تبلیغ بپرداز ، بروانسان بساز، اما می دانستم که اینکار را نخواهد کرد . خندید و جوابم را نداد ، عجب مشتاق شهادت بود ،مشتاق جهاد در راه خدا که پس از مدتها اینک نصیبش شده و به این زودی رهایش نخواهد کرد ، در جبهه سومار سربازان ارتشی و برادران پاسدار بخاطر اخلاق محمود گروه ما را دوست داشتند و مشتاق دوستی بیشتر با گروه ما بودند.

تاسوعا را روزه بود، آنگاه شروع به صحبت نمودن کرد که برادرها نماز را سبک نشمارید ،مشتاق نماز باشید ،با خدا آنگونه سخن بگوئید که گوئی عاشق با معشوق راز و نیاز می کند ،یاد خدا را از دل بیرون نکنید ، د رکارهایتان بر او توکل نمائید هرگز به جز خشم خدا از چیز دیگری نترسید و.... حجت من بر شما تمام. نمازهای خویش را در اول وقت و به جماعت بخوانید از همان لحظات فهمیدم که شهادت محمود نزدیک شده و از این مطلب آگاه است. لحظه ای بعد وی رادیدم که چگونه برای نجات جان سربازی خود را با لباس به رودخانه زد و جان او را نجات داد،سحر " عاشورا "بود که محمود بعد از اتمام نماز شبش ما را بیدار نموده که تا سحری خورده و خویش را برای نماز آماده کنیم .سپس حرکت کردیم و محمود را دیدیم که در بین راه آیات خدا را بر زبان زمزمه می کند. در زیر خمپاره و گلوله های کلاشنیکف آن مزدوران کافر پرست دون صفت متجاوز به پیش رفتیم تا به صد متری دشمن رسیدیم ،دشمن سرسختانه مقاومت می کرد. او بر بالای تپه بود و ما پایین تپه. تپه ای بلند با طولی بی نهایت .. همه ما خویش را در لای تخته سنگها پنهان نمودیم اما محمود به طرف رودخانه رفت و لحظه ای بعد او را دیدیم که وضو گرفته قصد اقامه نماز را دارد ، گفت : برادرها وقت نماز است ، هر گونه که می خواهید نماز بخوانید و ما نیز همچون او وضو گرفتیم و در میان چند تخته سنگ به امامت محمود به نماز جماعت ایستادیم. و پس از آن تسبیحات اربعه و دعای فتح مکه . و چه شیرین نمازی بود ظهر عاشورا با دهان روزه در کربلای سومار و به امامت ره پیمای حسین بزرگ ، محمود وارسته .

محمود فرماندهی را به عهده گرفت و گفت امروز عاشورا ست و باید کار را یکسره کنیم امروز یا می رویم پیش خدا یا میرویم کربلا، راستی تپه ای را که سه ماه تمام جلوی ارتش ، بسیج و سپاه را گرفته می توان فتح نمود ؟ ولی محمود ایمان کامل داشت که پیروز خواهیم شد و گفت ،خدا با ماست با یک طرح نظامی کوچک یورش بردیم و هنوز دراولین دقایق یورش بودیم که دیدیم دشمن چگونه پا به فرار گذاشت ،راستی چه شد؟ از چه می ترسد؟ آری این عین وعده خداست،که در دل دشمنانتان ترس خواهیم ریخت ،همانکه خداوند می فرماید اگر از یکنفر از شما واقعاً مومن باشد دربرابر ده نفر از دشمن و ده نفر از شما برابر صد نفر آنها می باشد.

محمود دلیرانه سنگر به سنگر را می کوبید و پیش میرفت و بلا فاصله کمک رسید و تپه فتح شد ،اما دیگر محمود نبود و یا اینکه از این به بعد او واقعاً بود.

در یورش سریع پاسداران اسلام ، تعداد زیادی نفر و خودرو و تانک دشمن که در پشت تپه بود نابود شد . برتری آتش به دست ما افتاد .دشمن مجبور به عقب نشینی گردید و اینها دراثر شهادت فرزندان قرآن همچون محمود بود.او در خیمه گاه خون عروس شهادت را به آغوش کشید ،او همچون شکوفه ای ناگهان شکفت و سرخ شد خون بر فلق پاشید و برایمان روزهای سرخ بیافرید ،او همچون ستاره سرخ درخشانی بر تارک گیتی درخشید همچون آذرخشی نور افشان بر فلک نور پاشید و روشنی بیافرید، او که هنگام رفتنش جز تعدادی لباس و کتاب و مقدار پول خرد از خود چیزی باقی نگذاشت وسبکبار به ملکوت اعلی پیوست . او که با زندگی علی وارش. چگوم زیستن با مرگ حسین وارش چگونه مردن را برایمان به ارمغان آورد . اینک باید اسلحه پرخروشی را که برادرمان محمود در عصر " عاشورا بر زمین نهاد با عزمی راسخ و ایمانی وافر بر گیریم و راهش را که راه تشیع سرخ است ادامه دهیم تا زمین را برای حکومت مستضعفین از لوث وجودش پاک نمائیم. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

اخلاقی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود اخلاقی : فرمانده واحد اطلاعات وعملیات لشگر ۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سر به آسمان بلند کرد و گفت :خدایا ،قطعنامه هم پذیرفته شد و جنگ هم رو به اتمام ؛ولی ما هنوز زنده مانده ایم !خدایا !بدنم دیگر جای تر کش خوردن ندارد و از طرفی روی بر گشت به شهر خود را ندارم .من چگونه به شهرم بر گردم و چگونه به چشمان پدران ، مادران ، همسران و فرزندان شهید نگاه کنم .خدایا ماندن پس از جنگ را بر من حرام گردان !!

این سخنان را از زبان معلمی بی نام و نشان ،گمنام و بسیجی مخلصی بود که پس از سالها حضور در جبهه به آرزویش نرسیده بود . «محمود اخلاقی» در سال ۱۳۳۵ در شهر «سمنان» و در خانواده مذهبی که سرشار از معنویت و عشق به ائمه اطهار علیهم السلام بود ،متولد شد .در کار کشاورزی به پدر و در کارهای منزل به مادر کمک می کرد .

بعد از اخذ دیپلم توانست در رشته طراحی ،در دانشگاه سمنان به مدرک فوق دیپلم دست یابد و با لطافت روحی خود در روستای« چاشم» به شغل معلمی مشغول شود .

قبل از طلوع جاودانه خورشیدآزادی ،یعنی از سال ۱۳۵۲ فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد .در سال ۱۳۵۶ فعالیتهای او در دانشگاه دو چندان شد. برای اینکه از هجوم نیروهای ساواک در امان بماند گاه از پشت بام وارد منزل می شد و شبها در باغ پدری اش به سر می برد .بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ،ضد انقلاب کردستان را پناهگاه خود کرده بود تا از آن نقطه انقلاب را تهدید کند.

« محمود »مشتاقانه به آن دیار شتافت تا در وادی عشق ،غرور آفرین باشد .او یک بسیجی بی نشان و گمنام بود .شجاعت ،تقوا و نظم زیبنده قامت دلاورش و نور اخلاص تجلی چهره با وقار و سر شار از طماونینه اش بود .مرد خدا بود و مهربانی در نگاهش موج می زد .زندگی ساده اش چشمگیر و قابل توجه بود .در سال ۱۳۵۹ همراه زندگی خود را یافت و به سنت رسول الله (ص)ارج نهاد و از این ازدواج دو پسر ویک دختر به یادگار مانده است .

در نگاهش عشق و ارادت به امام موج می زد .در وصیت نامه اش از دوستان و آشنایان خواسته است تا فرمان امام (ره) را از دل و جان ارج نهند و گوش به فرمان او باشند .

سال ۱۳۶۶ به جمع دلاور مردان سپاه پیوست .ارتفاعات قلاویزان و مقر دهکده چنگول در مهران ،به این فرمانده دلاور گردان موسی بن جعفر افتخار می کرد و از نزدیک شاهد رشادت های او بود .

به جهت مدیریت و لیاقت ،از فر ماندهی گردان تا فرماندهی تیپ را پشت سر گذاشت .او ازبرجسته ترین فرماندهان منطقه شلمچه بود و به عنوان یک الگو ،در دل رزمندگان لشگر ۱۷ علی بن ابیطالب (علیه السلام)جا گرفته بود .

تعدادی از دانش آموزان حاج محمود در گردان او بودند .این فرمانده دلاور علاوه بر امور فرماندهی در خط برای آنان کلاس درسی تشکیل داده بود .

این عزیزان به وجود فرمانده و دبیر ریاضی خود افتخار می کردند و خاطرات سبز حاج محمود برایشان به یادگار مانده است .کار کشتگی و استعداد او در امور نظامی سر آمد بود .او به پیکر های جا مانده شهیدان در معر که جنگ اهمیت زیادی می داد و تا حد ممکن برای انتقال آنان به پشت خط تلاش می کرد .در عملیات کربلای ۱ وقتی یکی از چشمهایش را خالصانه تقدیم در گاه دوست کرد ؛ذکر «یا مهدی »بر لبانش جاری بود . هنوز بانگ «یا مهدی »گفتنش در گوش همرزمانش طنین انداز است و تداعی کننده آن لحظه های لبریز از عشق و ایثار .

در عملیات بدر به راحتی با زخم گلوله در ناحیه پا کنار آمد اما حاضر به ترک منطقه نشد.در عملیات بستان نیز شاهد زخمی بود که عاشقانه به جان خرید و کربلای ۵ از پیکر سوخته و ورم کرده حاجی خبر داد .او وقتی چهره غمگین اطرا فیان را می بیند می گوید :مرگ در راه خدا افتخار است ! اینها گواهی است بر ایثار و فداکاری او .از این که در جنگ شهید نشده بود بسیار غمگین

بود تا این که خدا سوز ناله های عاشقانه اش را پسندید و فرصتی دیگر پیش آورد تا او نیز آسمانی شود .

تاریخ ۳/۵/۱۳۶۷ بود که منافقین کور دل از غرب کشور وارد مرزهای اسلامی شده ،

ناجوانمردانه به جنگ با ملت ایران پرداختند .در تاریخ ۷/۵/۱۳۶۷ خدا!حاج محمود را فرا خواند تا او نیز در جوار فرشتگان زمینی در لامکان ماوی گزیند ومزد سالها تلاش و مجاهدتش را بگیرد .

اواز در گیری های اولیه در کردستان که از اولین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شروع شد تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و بر قراری آتش بس بین ایران و عراق در سال ۱۳۶۷ به صورت مستمر در جبهه های جنوب و غرب کشورحضور داشت .از سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و به عنوان معاون و بعد فرمانده گروهان در کامیاران ،تکاب ،گیلانغرب و جای جای خاک مقدس ایران بزرگ حماسه های زیادی آفرید .

در سال ۱۳۶۴ به فرماندهی محور سوم لشگر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع)منصوب شد و در سال ۱۳۶۷ قائم مقام فرماندهی این لشکر شد .

او در طول حضورش در جبهه های جنگ ،چندین بار مجروح شد که این مجروحیت ها ۵۵/۰ از توان جسمی او را گرفت .

شهید اخلاقی با شرکت در عملیات آزاد سازی بستان ،بدر ،کربلای ۵و...عملاـ درس شجاعت و آزادگی را به دانش آموزانش آموخت .

یکی از همرزمان شهید اخلاقی در مورد خوابی که او قبل از شهادتش دیده بود ،چنین نقل می کند: نشسته بودیم که حاج محمود گفت :خواب عجیبی دیدم .خواب دیدم منافقین حمله کرده بودند ،دارشتند ما را محاصره می کردند ،تعداد رزمنده های ما هم خیلی کم بود .چند نفری بسیج شده بودیم که نیرو جمع کنیم .نیرو های دشمن آنقدر نزدیک شده بودند که سینه ام به سینه شان می خورد .این آخرین اعزام من است. ،من این دفعه شهید

می شوم .به او گفتیم :حاجی از این حرفها نزن ،نیروها به فرمانده با تجربه ای مثل شما نیاز دارند .آرام و مطمئن گفت :نه این خواب صد در صد تعبیر می شود .

یکی دیگر از همرزمان و همراهان او در عملیات مرصاد شرح شهادت او را چنین نقل می کند: نماز را خواندیم و راه افتادیم .حاج «محمود »وبرادران، خالصی ، ملاح و قنبری جلو نشسته بودند ،من وبرادران سیادت و سلامی هم عقب نشسته بودیم. عملیات مرصاد تمام شده بود و ما برای باز دید از منطقه رفته بودیم .داشتیم خرابی هایی را که منافقین به بار آورده بودند ،تماشا می کردیم .

هنوز از شهر خیلی دور نشده بودیم گرم صحبت بودیم که یک دفعه صدای انفجارشدیدی بلند شد .یک گلوله آرپی جی خورده بود جلو تویوتا .ماشین با تکانهای شدید جلو می رفت و چرخهای جلو افتاد داخل یک گودال .

در همان لحظه اول خالصی ، مداح و قنبری شهید شدند .حاجی خودش را از در سمت راننده بیرون کشید .با اینکه به شدت از او خون می رفت ،می خواست منافقین را که موشک زده بودند پیدا کند .هنوز چند قدمی از ماشین دور نشده بود که صدای تیر بار منافقین بلند شد .وقتی با لای سرش رسیدم هنوز زنده بود ولی قبل از آنکه اورژانس برسد به آرزوی دیرینه خود رسید .

به این ترتیب «محمود اخلاقی» در چهارم مرداد ماه سال ۱۳۶۷ به شهادت رسید .

او دارای برخی ویژه گی های روحی و شخصی بود که برخی از آنها عبارت اند از :

۱- ارادت به امام

به حضرت امام ارادتی وافر داشت .او در وصیت نامه آورده :

خدایا تو شاهد بودی که فقط برای رضای تو و دفاع از اسلام به جبهه رفته ام و از تمام دوستان و آشنایان می خواهم گوش به فرمان امام امت باشند .

یکی از همرزمان او نقل می کند :با قبول قطعنامه که امام فرمود :من جام زهر نوشیدم ،حاج محمود دیگر آن حاج محمود قبلی نبود .گریه می کرد و می گفت :ما زنده باشیم و امام زهر بنوشد .

۲- دلبستگی به جبهه :

اخلاقی با شروع در گیری های کردستان و جنگ تحمیلی ،به طور مستمر در جبهه حضور داشت و در موقع مجروحیت ،تحمل دوری از جبهه را نداشت و در بسیاری موارد بدون آنکه بهبودی کامل یابد ،به جبهه بر می گشت .

همسر او در این مورد نقل می کند :

در عملیات کربلای ۴ محمود به شدت زخمی شده بود .صورتش طوری سوخته بود که به سختی می شد او را شناخت. امید نداشتیم زنده بماند .وقتی در اتاق ضد عفونی بستری بود ،مجبور بودیم برای اینکه زخمهایش چرکی نشود ،هر روز حمامش کنیم و به بدنش پماد بزنیم .پزشکان گفته بودند اگرتحت مراقبت کامل باشد مشکل خاصی پیش نمی آید .حد اقل شش ماه طول می کشد تا حالش کاملا خوب شود. آن روزها محمود مرتب

می گفت :این دفعه مدیون تو هستم ،تو مرا خوب کردی ،تو پرستار خوبی هستی . خلاصه بیشتر از چهل روز بیشتر نتوانست در بیمارستان دوام بیاورد و بعد از چهل روز عازم جبهه شد .

۳- تحمل سختی ها :

اخلاقی در برابر سختی ها و نا ملایمات و درد جسمی خود بسیار پر طاقت بود. مادر او نقل می کند :محمود در عملیات بستان از ناحیه پا مجروح شد ،در عملیات کربلای ۵ بدنش سوخت ،در عملیات دیگر ترکش بدنش را آبکش کرد اما آرزو به دلم ماند که در این همه سختی ها، شکایتی کند.

۴- تیز بینی نظامی :

در این مورد خاطرات متعددی از او نقل شده است که تنها به یکی از آنها اشاره می شود .یکی از همرزمان او نقل می کند :خوب می دانست شرایط خط چطور باید باشد ،کجا باید تامین شود ،کجا نیرو باشد، کجا نیرو نباشد .یادم می آید در عملیات فاو یکی دو خاکریز دست عراقی ها مانده بود .نیرو های عراقی پشت آن موضع گرفته بودند .حاج محمود با یک نگاه گفت :باید اینجا را بگیریم .گفتم :حاجی الان نمی شود ،بچه ها خسته اند .حاجی گفت :اگر نجنبیم دشمن ما را خیلی عقب می برد .آنجا را که گرفتیم تازه متوجه تیز بینی حاجی شدیم .با به دست آوردن آن منطقه قدرت تحرک عراق به صفر رسید .

۵- احترام به پدر ومادر :

محمود نسبت به پدر و مادر خود انعطاف خاصی داشت .یکی از همرزمان او نقل می کند :هر وقت که برای مرخصی از جبهه بر می گشت ،اولین جایی که می رفت ،خانه پدر و مادرش بود .برای پدر و مادرش خیلی احترام قائل بود .

با پدرش مثل رفیق ،صمیمی بود .در همان چند روز مرخصی هم توی کارهای کشاورزی به پدرش کمک می کرد .صمیمیت پدر و پسر تا حدی بود که پدر برای محمود درد دل می کرد و مشکلاتش را برای او تعریف می کرد .

۶- احترام به رزمندگان جوان :

حاج محمود بسیجی های کم سن وسال را خیلی دوست داشت .برایشان احترام خاصی قائل بود .همیشه طوری رفتار می کرد که انگار مقام آنها خیلی بالاتر است .می گفت :این جوان ها پاکترین بندگان خدا هستند ،از اول سن تکلیفشان جبهه بودند ،اینها خیلی بهتر از ما هستند .

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

اخوان کاظمی، مسعود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسعود اخوان کاظمی

محل تولد : کرمانشاه

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۹/۱

زندگینامه علمی

آقای مسعود اخوان کاظمی در سال ۱۳۴۱هجری شمسی در خانواده ای متدین و کاملا مذهبی در شهرستان کرمانشاه دیده به جهان گشود.

نامبرده دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را زادگاه خویش با موفقیت سپری کرد و در پی تشویق خانواده و اطرافیان و علاقه فراوان خویش به فراگیری علوم دینی در سال ۱۳۶۲ وارد دانشگاه امام صادق (ع) گردید تا در کنار دروس دانشگاهی به تحصیل در دروس حوزوی هم بپردازد. از نخستین روزهای ورود به دانشگاه امام صادق علیه السلام با تلاش و کوشش فراوان به تحصیل پرداخت و از محضر دروس اساتیدی همچون آیت الله باقری کنی، آیت الله مهدوی کنی و دیگر اساتید برجسته دانشگاه بهره ها برد.

استاد پس از فارغ التحصیلی در مقطع کارشناسی ارشد از دانشگاه امام صادق علیه السلام برای ادامه تحصیل به کشور فرانسه عزیمت نمود و در سال ۱۳۷۴ در مقطع دکترای علوم سیاسی از دانشگاه رن فرانسه فارغ التحصیل گردید.

ایشان سالهای متمادی است که به تدریس در دانشگاه رازی کرمانشاه و پژوهش در وزارت کشور مشغول می باشد و هم اکنون ریاست دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه کرمانشاه را بر عهده دارد. وی هیچوقت از امر تحقیق و نگارش و تألیف غافل نمانده و برخی از آثار آن را با عنوان" توسعه سیاسی و جامعه مدنی "و" سازمان همکاری شانگهای "می توان نام برد.

اخوی، جمال‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از قضات دانشمند و بزرگ دادگستری بود. پدرش حاج سید نصراللّه سادات اخوی و در ۱۲۷۰ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در مدرسه سن‌لوئی، به تحصیل ادبیات عرب و فقه و اصول پرداخت سپس برای ادامه‌ی تحصیلات به اروپا رفت و علم حقوق تحصیل کرد. وی لیسانس خود را در آن رشته دریافت کرد. وقتی به ایران بازگشت، به خدمات قضائی مشغول شد و در مدتی کوتاه به ریاست شعبه‌ی دیوان عالی تمیز رسید. در ۱۳۱۷ علاوه بر شغل قضائی به جای پدرش عضو پیوسته‌ی فرهنگستان شد. در ۱۳۳۰ در کابینه‌ی دکتر مصدق به جای حائری شاهباغ دادستان کل گردید و قریب یک سال در آن سمت بود. بعد مجدداً

رئیس شعبه تمیز شد. در ۱۳۳۲ در کابینه‌ی سپهبد زاهدی به سمت وزیر دادگستری تعیین شد و پس از یک سال در همان کابینه وزیر مشاور گردید.

در انتخابات زمستانی دوره‌ی بیستم رئیس هیئت نظارت انتخابات بود و وکیل اول تهران شد و به ریاست سنی مجلس انتخاب شد. هنگام طرح اعتبارنامه‌اش، اللهیار صالح وکیل کاشان به مخالفت برخاست و انتخابات تهران را باطل دانست. در این سمت به حیثیت و نیکنامی او لطمه‌ی زیادی وارد شد.

مجلس دوره‌ی بیستم در نوزدهم اردیبهشت ۱۳۴۰ منحل شد. در نیمه‌ی دوم ۱۳۵۷ در اوج تظاهرات مردم علیه رژیم از طرف شاه به همکاری دعوت شد و ریاست بنیاد پهلوی را به او دادند ولی بر اثر افکار عمومی و قیام مردم پس از چند روز از کار کناره‌گیری کرد و سرانجام در ۱۳۶۲ درگذشت. کتابخانه معتبر خطی و کلکسیون خطوط خطاطان معروف وی زبانزد خاص و عام بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اخوی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۷ در تهران. تحصیلات خود را در تهران به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی افسری شد. پس از احراز درجه‌ی افسری در مشاغل مختلف انجام وظیفه کرد، تا بالاخره به ریاست اداره‌ی دوم ستاد ارتش رسید. در ۱۳۳۳ با درجه‌ی سرتیپی معاون ستاد ارتش شد. بعد از این سمت ریاست اداره کل جنگلبانی به عهده‌ی او قرار گرفت.

در ۱۳۳۶ که منوچهر اقبال مأمور تشکیل هیئت وزیران شد، او را به وزارت کشاورزی معرفی کرد. در همین سمت بود که درجه‌ی سرلشکری گرفت. در وزارت کشاورزی توفیق نیافت؛ مخصوصاً در تهیه، تنظیم و تصویب قانون اصلاحات ارضی با ناکامی مواجه شد. در آبان ماه ۱۳۳۸ از وزارت کشاورزی کنار رفت و به جای او جمشید آموزگار عهده‌دار آن وزارتخانه گردید.

پس از کنار رفتن از کابینه در ارتش هم بازنشسته شد و به کشاورزی و دامداری پرداخت. درباره‌ی او نظریات مختلفی وجود دارد. دشمنانش عقیده دارند مردی دیکتاتور، خشن و نادرست بوده است، ولی دوستانش در مقابل این اتهامات سکوت اختیار می‌کنند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اخوی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۱ تولد یافت و از مدرسه‌ی حقوق تهران لیسانس گرفت. جزء محصلین دولتی به اروپا رفت و دکترای حقوق دریافت کرد. پس از مراجعت به ایران، به شغل قضائی مشغول گردید. مراحل قضائی را از ریاست شعبه‌ی شهرستان تا مستشاری تمیز طی کرد. بعد به آمریکا رفت. در آنجا به تجارت پرداخت و کارش رونق زیادی گرفت. در محافل اقتصادی آمریکا اشتهار یافت. همین سابقه موجب شد در دوران حکومت دکتر مصدق مدتی وزیر اقتصاد ملی شود. پس از سقوط کابینه‌ی دکتر مصدق، دیگر شغلی به او ارجاع نشد و غالباً در آمریکا زندگی می‌کرد. در ۸۰ سالگی در آمریکا وفات یافت. او از افراد بی‌سر و صدا، بی‌آزار و خوش‌طینت

محسوب می‌شد. و روی هم رفته مرد متوسطی بود و همیشه سعی می‌کرد دور از هیاهو به زندگی ساده‌ی خود ادامه دهد. روزی که به وزارت معرفی شد، در مجلس به صلاحیتش اعتراض زیادی کردند و عده‌ای معتقد بودند تابعیت دولت آمریکا را دارد. جنجال سر این موضوع بالا گرفت، ولی دکتر مصدق از تصمیمی که گرفته بود عدول نکرد. اعضای جبهه‌ی ملی درباره‌ی او همیشه سکوت می‌کردند و نگارنده تاکنون نتوانسته است صحت و سقم مطالب انتسابی به او را روشن کند. وی در جوانی با دختر دبیر اعظم بهرامی ازدواج کرد و از حمایت این خانواده همیشه برخوردار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اخوی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج سید جلیل از سادات اخوی در ۱۲۸۱ در تهران متولد شد. پس از رسیدن به سن هفت سالگی تحصیلات خود را در تهران آغاز کرد و دیپلم دریافت نمود و سپس وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و دانشنامه گرفت و چون شوق و علاقه‌ای به نظام داشت، وارد دانشکده‌ی افسری شد و پس از طی دوره‌ی مزبور به درجه‌ی افسری نائل آمد. چندی در کاخ سلطنتی فرمانده گروهان بود. در ۱۳۱۰ رئیس املاک اختصاصی رضاشاه در تنکابن و سپس مازندران شد. مدتی هم فرماندهی تیپ بهبهان را عهده‌دار بود. از دیگر مشاغل وی ریاست اداره کل قند و شکر، ریاست اداره نظام وظیفه، ریاست کارگزینی وزارت جنگ و سرانجام به معاونت ستاد ارتش منصوب گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اخویان، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد علی اخویان

محل تولد : کوهدشت لرستان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد علی اخویان در سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه شدم و در سال ۱۳۷۴ در رشته تخصصی کلام از موسسه امام صادق (ع) فارغ التحصیل شدم و حدود یک دوره اصول حضرت آیت الله سبحانی شرکت نمودم و بیش از ۸ سال در درس خارج آیت الله فاضل و آیت الله نوری همدانی و آیت الله وحید خراسانی شرکت نمودم.

کارشناسی زبان و ادبیات فارسی را از دانشگاه پیام نور تهران اخذ کردم و کارشناسی ارشد تاریخ عمومی جهان را از دانشگاه واحد

مرکز تهران گرفتم. همچنین در دانشـگاههای مختلف از جمله هنر، آزاد اسـلامی تهران، دانشگاه قم، باقرالعلوم (ع)، دانشگاه اراک، حوزه علمیه شهید صدوقی فاز ۴ و ۵ تدریس داشته و دارم.

ادهم، صالح

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به حشمت‌السلطنه فرزند لقمان‌الممالک تبریزی در ۱۲۶۸ ش در تبریز متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی عازم اروپا شـد و در فرانسه علم حقوق تحصیل کرد و درجه‌ی دکـترا گرفت. پس از ورود به ایران به دربـار سـلطان احمـد شـاه وارد شـد و از محارم و نزدیکان او گردیـد. مدت‌ها ریاست دفتر مخصوص سـلطان احمد شاه را اداره می‌کرد. پس از خلع قاجاریه به اروپا رفت و تـا آخرین دقایق حیات احمـد شاه او را ترک نکرد. پس از درگـذشت شاه قاجار، به ایران بازگشت. چنـدی در دانشـکده حقوق به تـدریس اشـتغال ورزیـد ولی از قبول هر نوع شـغل دولتی اعراض نمود. در آن ایام برادران وی طبیب مخصوص شاه بودند و امکان همه‌گونه کمک و مساعدت را نسبت به برادر خود داشتند ولی زیر بار نرفت. وفات وی در ۱۳۳۰ اتفاق افتاد و در جوار ظهیرالدوله مدفون شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ادهم، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به اعلم‌الملک، فرزنـد لقمان‌الممالـک تبریزی، مؤسـس مـدرسه‌ی لقمـانیه‌ی تبریز، متولـد ۱۲۵۹. وی تحصـیلکرده‌ی رشته‌ی پزشـکی در پاریس بود. بعد از مراجعت به ایران مدتی به کار طبابت مشـغول بود. در جوانی در دربار قاجاریه طبیب مخصوص بود. بعـدها رئیس معارف آذربایجان شـد. بعـد از کودتای ۱۲۹۹ به تهران آمد و به اسـتادی دانشـکده‌ی پزشـکی دانشگاه تهران انتخاب گردیـد. در کابینه‌ی عبدالحسـین هژیر وزیر بهـداری شـد. در ترمیم کابینه‌ی ساعـد در ۱۳۲۷ همیـن سـمت را داشت. در اواخر عمر ریاست جمعیت آذربایجانی‌ها را در تهران به عهده داشت. در ۱۳۴۴ در ۸۵ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ادیب آل علی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمد ادیب آل علی

محل تولد : شوشتر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

سید محمد ادیب آل علی در سال ۱۳۴۵ در خانواده ای مذهبی در شهرستان شوشتر متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات دیپلم در سال ۱۳۶۴ راهی قم شد.

در مدرسه علمیه منتظریه (حقانی) طی ۵ سال دروس مقدمات و سطح را گذراند و در سال ۱۳۶۹ درس خارج را با بهره گیری از محاضرات عملی آیات عظام وحید خراسانی و فاضل لنکرانی دامت برکاتهما آغاز نمود که همچنان ادامه دارد.

نیاز به پاسخگویی معقول و متداول به پرسش های نسل جوان و به ویژه دانشجویان او را به تحصیل در رشته های تخصصی کلام کشاند و طی ۵ سال از مباحثات علمی آیت الله سبحانی، حجت الاسلام والمسلمین ربانی گلپایگانی و فیاضی و هادوی و دیگر اساتید استفاده نمود. رساله علمی سطح چهار وی تحت عنوان (زبان قرآن) با راهنمایی استاد حجهٔالاسلام والمسلمین دکتر محمد تقی فعالی و مشاوره حجهٔالاسلام و المسلمین محسن غرویان، در آستانه دفاع می باشد.

علاقه وی به مطالعه در ادیان و کتب آسمانی باعث شد که در این زمینه مطالعات و پژوهش هایی داشته باشد که حاصل آن، کتابی است با عنوان (پرسش ها و پاسخ هایی درباره مسیحیت)، انتشار یافته توسط شورای مدیریت حوزه علمیه قم در سال ۱۳۸۵، و مقاله ای با عنوان (مقایسه دکترین منجی گرایی اسلام و مسیحیت)، منتشر شده در کتاب مقالات برگزیده دومین همایش بین المللی دکترین مهدویت می باشد. نامبرده مقالات دیگری در زمینه زبان شناسی قرآن و مسحیت صهیونیستی دارد که هنوز منتشر نشده اند.

وی دوره آموزش زبان انگلیسی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم را که گذرانده در حال تکمیل آن است.

در حال حاضر به تدریس (آشنایی با متون مقدس) و (رهبران الهی در ادیان توحیدی) در مرکز تخصصی مهدویت و ارائه دروس معارف اسلامی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب تهران و چند پروژه پژوهشی اشتغال دارد.

ادیب سمیعی، نادر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا ربیع خان مالک، در سال ۱۲۹۵ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه برای طی دوره‌ی عالی عازم آمریکا شد و در رشته‌ی حقوق قضائی درجه‌ی علمی گرفت. پس از بازگشت به ایران به استخدام بانک کشاورزی درآمد و مدارجی از ترقی را در آن بانک پیمود و سرانجام در دوره‌ی بیست و یکم قانونگزاری از لنگرود به نمایندگی مجلس تعیین شد. در ادوار بیست و دوم و بیست و سوم همچنان نماینده‌ی مردم لنگرود در مجلس شورای ملی بود.

ادیب سمیعی مردی وارسته و بی‌نیاز و مورد توجه مردم لنگرود بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ادیب‌الدوله، محمد حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۳ –۱۲۸۸ ق)، نویسنده و مدرس. وی تحصیلات خود را در دارالفنون به اتمام رسانید و در زمان ریاست جعفر قلیخان نیرالملک به نظامت و بعدها به ریاست آن مدرسه منصوب گردید و تا پایان عمر مدت چهل سال به تعلیم و تربیت شاگردان دارالفنون اشتغال داشت. آثار وی: «کتاب آبی»؛ «مسافرت استانلی به آفریقا».[۱]

محمدحسن خان بن محمدحسین خان (و. ۱۲۸۸ ه.ق.– ف. ۱۳۵۳ ه.ق./ ۱۳۱۳ ه.ش.) وی پس از تکمیل تحصیل در دارالفنون و آجودانی دارالفنون، در زمان ریاست جفعرقلی خان نیرالملک در آن مدرسه به نظامت رسید و بعدها رئیس دارالنفون گردید و تا پایان حیات این سمت را داشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۹۷، ۱۰۳ –۱۰۲ /۱)، شرح حال رجال (۲۳۱ /۵)، مؤلفین کتب چاپی (۵۴۲ –۵۴۱ /۲).

ارادتی، صمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان حضرت قاسم (ع)لشگر ۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید« ارادتی» ، در سال ۱۳۴۲ در شهرستان« اردبیل» متولد شد . تحصیلات خود را تا سوم راهنمایی در اردبیل ادامه داد وبه دلیل کمک به خانواده در تامین مخارج زندگی از تحصیل باز ماند.

مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت خود کامه پهلوی در تمام کشور اوج گرفته بود واو با مشاهده حقانیت رهبر این مبارزات وانقلاب (حضرت امام خمینی«ره») به صف مبارزین پیوست .او در این راه از هیچ کوششی دریغ نکرد.

انقلاب که پیروز شد او بهترین نهاد را برای خدمت به مردم وانقلاب ؛سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دید و در سال ۱۳۵۹ به عضویت این نهاد مردمی در آمد .

هنوز شادی وشعف برچیده شدن حکومت ظالمانه ی شاهنشاهی وبه وجود آمدن فضای مناسب جهت سازندگی وآبادانی کشور به دل مردم ایران ننشسته بود که مزاحمت های دشمنان شروع شد.یکروز کودتا ،یکروز حمله ی هوایی به صحرای طبس،یکروز راه انداختن جنگ داخلی در ۵ استان ایران و...

درنگ جایز نبود و «صمد» و آدمهایی از جنس او اهل درنگ نبودن. به جبهه رفت تا تجارب نابی را که در مبارزه با یکی از نوکران آمریکا در ایران به دست آورده بود ،در مبارزه برعلیه نوکر دیگر او یعنی «صدام»به کار گیرد.

جنگ بر خلاف باور دشمنان مردم ایران در چند روز پایان نیافت و فرزندان این آب وخاک با همه ی توان وقدرت پوشالی شان در برابر اراده ی آهنین ومقدس فرزندان ایران بزرگ ،نتوانستند کاری از پیش ببرند.

دوسال از جنگ گذشته بود و«صمد» قائم مقام فرمانده گردان شده بود ودر لشگر عاشورا مردانه در مقابل دشمنان مبارزه می کرد. شهادت آرزو هر مجاهد راه خداست و اونیز این آرزو را داشت.در تاریخ ۶/ ۲/ ۱۳۶۱ در منطقه ی شلمچه در حالی که پیشاپیش نیروهای گردان در حال پیشروی به سمت دشمن بود ،بر اثر اصابت تیر به شکمش به شهادت رسید . منابع زندگینامه :روایت سی مرغ"نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

ارانی، دکتر تقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در یک خانواده‌ی متوسط در تبریز به سال ۱۲۸۲ تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران انجام داد و از مدرسه‌ی دارالفنون دیپلم گرفت. پس از چندی با هزینه‌ی شخصی به اروپا رفت و در برلن وارد دانشگاه شد. پس از زحمات زیاد در علم فیزکوشیمی (علم واسط میان شیمی و فیزیک) درجه‌ی دکترا دریافت کرد. پس از پایان دکترای خود در این رشته، یک دوره‌ی تخصصی نیز در شیمی تسلیحات دید. در ریاضیات عالی، فلسفه، روانشناسی، جامعه‌شناسی و مکتب‌های سیاسی مطالعاتی کرد و از نظر افکار تحت تأثیر عقاید سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها قرار گرفت. هنگام تحصیل در برلن با چند نفر از رفقای خود روزنامه‌ای به نام پیکار دائر کرد و از رژیم رضاشاه انتقاد می‌نمود. سرانجام دولت آلمان این روزنامه را تعطیل کرد. ارانی پس از مراجعت به ایران در مدرسه‌ی فنی تهران به سمت استادی فیزیک و در وزارت صناعت به عضویت انتخاب شد و ضمناً نشریه‌ای به نام دنیا منتشر ساخت. دنیا مجله‌ای مارکسیستی بود و دو سال انتشار یافت. تدریجاً مصادر امور فهمیدند که ماهیت این نشریه چیست و چرا منتشر می‌شود. به دنبال توقیف آن، ارانی را به اتفاق ۵۲ نفر دیگر که همه از روشنفکران آن روز و از هم مسلکان وی بودند و به ۵۳ نفر مشهور شده‌اند توقیف کردند. همه‌ی متهمین خود را بی‌تقصیر خواندند و استرحام کردند جز ارانی که اساس عقاید خود را به صورت علمی و با شهامت در دادگاه تشریح نمود. دادگاه رأی خود را صادر کرد و او را به ده سال زندان محکوم نمود. دو سال در زندان بود و ظاهراً بر اثر ابتلا به بیماری تیفوس درگذشت. به زبان‌های آلمانی، فرانسه، انگلیسی، و عربی آشنائی داشت. وی در واقع پایه‌گذار حزب توده‌ی ایران و نخستین مروج اندیشه‌ی مارکسیستی در ایران به عنوان اندیشه‌ای علمی است. پسیکولوژی و ماتریالیسم دیالکتیک مهمترین کتاب‌های تألیفی اوست.

(۱۳۱۸ -۱۲۸۱ ش)، نویسنده و روزنامه‌نگار. در تبریز متولد شد. تحصیلات خود را در مدارس شرف و دارالفنون گذراند و وارد مدرسه عالی پزشکی تهران شد. پس از مدتی برای ادامه‌ی تحصیل به آلمان رفت و موفق به گذراندن دوره‌ی دکترای فیزیک و شیمی شد و از دانشکده‌ی فلسفه نیز گواهینامه لیسانس گرفت. سپس به عنوان استاد ادبیات شرق، در برلین به تدریس پرداخت. در برلین روزنامه‌ی «پیکار» را تأسیس کرد که در لایپزیک چاپ و مخفیانه در ایران منتشر می‌شد. در سال ۱۳۰۹ ش به ایران بازگشت، نخست در وزارت معارف استخدام و به تدریس پرداخت و سپس عنوان رییس تعلیمات یافت. در تهران با انتشار مجله‌ی «دنیا» و بعضی کتب دیگر به نشر مرام اشتراکی پرداخت. در بین پاره‌ای از جوانان نفوذ زیادی یافت. وی در سالهای پس از مراجعت خود از اروپا، در دبیرستانهای پایتخت فیزیک و شیمی تدریس می‌کرد. ارانی در زندان درگذشت. او شعر نیز می‌سرود و چندین کتاب تألیف کرد که بری از آنها عبارت‌اند از: «اصول علم روح»؛ «اصول علم شیمی»؛ «اصول علم فیزیک»؛ «بشر از نظر مادی»؛ «پسیکولوژی علم الروح»؛ «تئوریهای علم»؛ «عرفان و اصول مادی»؛ «فرضیه‌ی نسبی»؛ «گلهای سفید».[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

منابع زندگینامه :[۱] از نیما تا روزگار ما (۷۱ -۶۹)، تاریخ جراید (۲۹۶ -۲۹۳ / ۲)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۱۹ -۱۱۳ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۱۹۴ -۱۹۱ / ۲).

ارباب، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ارباب مهدی یزدی از تجار و بازرگانان و مالکین عمده ایران. در تجارت پیشرفت زیادی نمود و در زمره‌ی چند بازرگان درجه‌ی اول ایران قرار گرفت . بیشتر معاملات او بر مبنای صرافی دور می‌زد و از این رهگذر ثروت زیادی به دست آورد و در محافل سیاسی ایران رفت و آمدی پیدا کرد. در انتخابات دوره‌ی پانزدهم که قوام‌السلطنه برگزار کرد، پول نقش حساسی بازی می‌کرد و مخصوصاً برای هزینه‌های حزب دموکرات ایران نیاز به وجه بود. عده‌ای از تجار پول کلانی دادند و وکیل شدند، از جمله باید ارباب مهدی یزدی را نام برد که از بندر عباس انتخاب گردید. در آن دوره حاج مهدی باتمانقلیچ، بهاءالدین کهبد، محمد هراتی و چند تاجر ثروتمند به مجلس راه یافتند. در دوره‌ی شانزدهم از بلوچستان وکیل شد. در ادوار هیجدهم و نوزدهم از بندرعباس نماینده شد و مجموعاً چهار دوره نمایندگی مجلس را داشت.
پس از دوره‌ی نوزدهم وضع مالی‌اش خراب شد و تقریباً در آستانه‌ی ورشکستگی قرار گرفت، ولی سقوط نکرد، دور و بر خود را جمع نمود، کار سیاست و تجارت را رها نمود و در باغ زیبایی که در شرق تهران خریده و به نام جوادیه معروف بود، زندگی بی‌سر و صدایی را شروع کرد. شب‌ها با شعرا و نویسندگان و هنرمندان مجالس بزم و سرور برپا می‌نمود. باغ جوادیه همان مکانی است که پیشه‌وری و همراهانش را که در ۱۳۲۵ برای مذاکره به تهران آمده بودند در آنجا سکنی دادند و تمام مخارج پذیرائی را ارباب مهدی پرداخت. ارباب در سن ۷۰ سالگی به مرض فجاه (سکته قلبی) درگذشت و وراث پس از مرگش باغ زیبای او را به شهرداری فروختند. شهرداری آنجا را باشگاه کارمندان خود کرد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اربابی، علی‌محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی‌محمد اربابی به سال ۱۳۴۳ در بیدگل کاشان متولد شد و به واسطه فقر مادی، از طفولیت به کارهای سخت بدنی مشغول بود و در کنار کار، به صورت شبانه به تحصیل پرداخت. با شروع جنگ تحمیلی به جبهه شتافت و مدتی بین جبهه و کاشان در تردد بود. او هر چه در جبهه می‌آموخت در کاشان به دیگران یاد می‌داد و مدتی نیز مسئولیت پذیرش سپاه کاشان را عهده‌دار بود. وی از عملیات بدر به عنوان مسئول واحد آموزش نظامی لشکر ۸ مشغول انجام وظیفه شد پس از آن به مسئولیت واحد بسیج لشکر منصوب گشت. وی چندین مرتبه در طول جنگ مجروح شد و هر بار مصمم‌تر از همیشه به جبهه بازمی‌گشت. در عملیات کربلای ۴ با مسئولیت ریاست ستاد لشکر شرکت نمود و از عهده مسئولیت اداره امور لشکر به خوبی برآمد. شهید اربابی در عملیات کربلای چهار به جهت نظارت دقیق بر عملیات، انتقال نیرو و امکانات، مسئولیت اسکله را پذیرفت و در نیمه شب ۶۵/۱۰/۵ بر روی

اسکله به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

ارجاسب

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام او در اوستا ارجه تاسپا Arejataspa یعنی دارنده‌ی اسب قیمتی و با ارج آمده. وی پس از افراسیاب بزرگترین پادشاه داستانی توران است که آخرین دشمن پادشاه ایران شمرده می‌شد، و او را از قبیله‌ی Xyaona خیائونه (خیون) یاهونها دانسته‌اند. از جنگهای او بالهراسب و گشتاسب وزریر در یادگار زریران که رزمنامه‌ی پهلویست به تفصیل سخن رفته است در پهلوی نام او ارژاسب یا ارجاسب آمده. از جمله‌ی پیروان ارجاسب در یادگار زریران بیدرفش جادوست. ارجاسب سرانجام به دست اسفندیار رویین تن پسر گشتاسب کشته شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

ارجمند بانو بیگم

قرن:۱۱

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۱۷ -۱۰۰۱ ذیقعده ۱۰۴۰ ق، ملقب به ممتاز محل و ممتازالزمانی، محبوبترین همسر شاه جهان (۱۰۶۸ -۱۰۳۷ ق)، پادشاه تیموری هند. وی دختر میرزا ابوالحسن آصفخان و نوه خواجه غیاث‌الدین محمد بود. پدر بزرگش، در زمان سلطنت شاه طهماسب اول صفوی (۹۸۴ -۹۳۰ ق) وزیر یزد و اصفهان بود، اما پس از درگذشت شاه طهماسب، به همراه خانواده خود، ایران را ترک کرد و رهسپار هند شد. وی در دربار اکبر شاه (۱۰۱۴ -۹۶۳ ق) پادشاه تیموری به مقام «وزارت عظمی» رسید و لقب «اعتمادالدوله» یافت. آصفخان نیز به دلیل کاردانی و لیاقت شخصی خود و پدرش و نیز ازدواج خواهرش نور جهان با جهانگیر (۱۰۳۷ -۱۰۱۴ ق)، پادشاه بابری هند نفوذ و مقام بالایی در دربار پادشاهان هند به دست آورد. چند ماه پس از ازدواج جهانگیر با نور جهان، شاه جهان، ارجمند بانو، دختر آصفخان را که از زیبایی فوق‌العاده و حسن خلق برخوردار بود به ازدواج خود درآورد (نهم ربیع‌الاول ۱۰۲۱ ق). ارجمند بانو که بیست سال بیشتر نداشت مورد علاقه فراوان همسرش بود و از آن پس در سفر و حضر همراه او گردید. وی از سوی همسرش ملقب به «ممتاز محل» و «ممتازالزمانی» شد.

ارجمند بانو بیست سال با شاه جهان زندگی کرد و هنگامی که فرزند چهاردهم خود را- که گوهر آرا نام گرفت- در برهانپور به دنیا آورد، خود از درد شدید زایمان درگذشت. شدت اندوه شاه جهان از مرگ همسر محبوبش به اندازه‌ای بود که پس از چندی موی سر و صورتش سپید گردید و تا مدتی در مجلس جشن و شادی حاضر نمی‌شد. شاعران نیز قصاید بسیار در رثای ملکه سرودند.

از ارجمند بانو ده میلیون روپیه ارثیه باقی ماند که به فرمان شاه جهان نیمی از آن به دختر بزرگش جهان‌آرا بیگم رسید و نیم دیگر را میان فرزندانش بطور مساوی تقسیم کردند. جنازه ارجمند بانو را موقتا در باغ دین‌آباد در حومه‌ی برهانپور به امانت گذاشتند.

بنای قبر موقت وقتی به پایان رسید، شاه جهان برای خواندن فاتحه بر سر آن رفت و ساعتها زاری کرد. از آن پس هم تا آن جنازه در برهانپور بود هر شب جمعه این زیارت را تکرار می کرد. شاه جهان تصمیم گرفت برای ملکه محبوب خود چنان مقبره‌ای بسازد که در جهان بی‌نظیر باشد و یادگار عشق او را تا ابد بر صفحه روزگار جاودان سازد. به دستور او در آگره- که قبل از بنای ارگ شاه جهان‌آباد در دهلی، پایتخت بود زمین وسیع و باصفایی را در کنار رود جمنا برای مقبره ارجمند بانو خریداری کردند و تابوت ملکه را روز جمعه هفدهم جمادی‌الاول ۱۰۴۱ ق به همراهی فرزندش شاه شجاع و تنی چند از بزرگان کشور به آگره حمل کردند. تابوت را موقتا در جایی امانت گذاشتند و بعد از اتمام مقبره فعلی آن را در آرامگاه ابدیش دفن کردند.

هزینه ساختمان تاج محل را به اختلاف بین پنج تا سیزده میلیون و هفتصد هزار، یا سی و یک میلیون و هفتصد هزار روپیه نوشته‌اند. بیست هزار کارگر و استادکار، معمار، سنگ‌تراش، نقاش، فلزکار و جواهرتراش مدت بیست و دو سال بدون وقفه کار کردند تا ساختمان کنونی تکمیل شد. برای اخذ تصمیم درباره‌ی نقشه آرامگاه که طرح مقدماتی آن را خود شاه جهان تنظیم کرده بود- شورایی از مهندسان عالی‌مقام ایرانی و هندی تشکیل شد و بالاخره نقشه کاملی که استاد عیسی شیرازی (از ترکان شیراز) رسم کرده بود مورد تصویب قرار گرفت و معماری مقبره را نیز خود او عهده‌دار گردید. به اتفاق نظر معماران و هنرشناسان مقبره‌ی ممتاز حل- که بعداً به تاج محل معروف شد- زیباترین و گرانبهاترین مقبره‌ی روی زمین است.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: تلخیص از مقاله‌ی «تاج محل» در: دایرةالمعارف تشیع، ۱۸ -۱۶ / ۴.

ارجمند، الیاس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید الیاس ارجمند : فرمانده اطلاعات و عملیات تیپ ۴۴ قمربنی هاشم (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دشت «پا گرد»در« لردگان» در سال ۱۳۳۹ شاهد تولد کودکی بود که بعدها از بزرگترین فرماندهان یکی از تیپهای عملیاتی سپاه شد.

«الیاس ارجمند» تا دوره ابتدایی را در زادگاهش حضور داشت و پس از اتمام این دوره و به دلیل نبودن مدرسه راهنمایی و دبیرستان به «اصفهان» رفت تا بتواند ادامه تحصیل دهد. اما دوری از خانواده و مشکلات زیادی که در« اصفها»ن به آن برخورد، امکان ادامه تحصیل را از او سلب کرد. او مجبور شد در سن نوجوانی وارد بازار کار شود. ابتدا در شرکت «هلی کوپتر سازی اصفهان »مشغول کار شد اما با شعله ور شدن خشم مردم از حکومت طاغوت و اوج گرفتن اعتراضات مردمی او هم کارش را رها کرد و عملا وارد مبارزه با رژیم شاه شد.

حضور در راهپیمایی ها، تحصن ها و درگیری با عوامل حکومت فاسد شاه از جمله کارهایی بود که شهید ارجمند انجام می داد که در این راه توسط دژخیمان شاه دستگیر و زندانی شد.

انقلاب که پیروز شد مدتی به کارهای متفرقه پرداخت و در سال ۱۳۵۹ به خدمت سربازی رفت. همین موقع بود که او وارد جنگ شد.

غیرت و شجاعت الیاس ریشه در اجدادش داشت، پدرش لهراسب، پدربزرگش حیدر و جدش اسماعیل، همه از خوشنامان و نام آشنایان دشت فلارد در شهرستان لردگان بودند.مردان مردی که مانند قله‌های سربه فلک کشیده زاگرس استوار و محکم؛ مانند درختان همیشه سبز سرو پایدار و در مردانگی و شجاعت شهره عام و خاص.

مادرش معصومه خانم از عشایر استان کهکیلویه و بویراحمد، او روزهای کودکی الیاس را به یاد دارد. بازیگوشی‌هایش را و ... اما یک چیز را بیشترو زلال‌تر به یاد می‌آورد. انگار دوباره همان اتفاق افتاده است. لهراسب از کوه برگشته و مشغول کباب کردن بزکوهی است.

معصومه ، تا هر جا که بوی این کباب می‌ره، کباب هم باید بره و الیاس که با چابکی می‌جهد جلو و آماده تا کبابها را به خانه همسایه‌ها ببرد.

در دوران خدمت وظیفه در ارتش کلاس‌های عقیدتی را دایر کرد و نماز جماعت را رونق بخشید. او سرباز بود ولی سربازان دیگر بیشتر از یک نیروی کادر ازش حرف شنوی داشتند. سربازان دیپلمه را تشویق می‌کرد که به دیگران قرآن خواندن، یاد دهند و حقوق ناچیزی را که می‌گرفت. کتاب و جزوه می‌خرید تا سطح معلومات دیگر سربازان را بالاتر ببرد. مزاحمت‌های ضدانقلاب بر علیه مردم کرد، ارتش را به آن داشت که وارد عمل شود و شر آنها را از سر مردم ستمدیده و مظلوم این دیار بر دارد. یگانی که وارد نبرد با ضدانقلاب شده بود، همان یگانی بود که شهید ارجمند در آن حضور داشت. در این میان اما افرادی هم بودند که با تاثیرپذیری از وسوسه‌های بنی‌صدر و همفکران او عزم جدی برای دفاع از مردم نداشتند و یا کار شکنی می‌کردند.

اما ارجمند کسی نبود که این چیزها سدی در راه او باشد. جنگ با ضد انقلاب شروع شد و اولین تجربه نبرد الیاس در روستای نی در کردستان رقم خورد. نیروهای ضدانقلاب در همان ساعت اول درگیری تا رومار شدند و به سوی کوه‌ها فرار کردند.

ارجمند آخرین سربازی بود که دست از تعقیب ضدانقلاب برداشت و با اصرار دوستانش از تعقیب دشمن منصرف شد و پیش نیروهای دیگر برگشت. در راه برگشت بود که پایش بر اثر اصابت ترکش گلوله دشمن مجروح شد. پایش از دو جا شکسته بود و پزشکان پس از معاینه و گچ گرفتن پایش او را دو ماه به مرخصی فرستاند. الیاس اما کسی نبود که طاقت بیاورد دو ماه از جبهه دور باشد سه هفته بود که در خانه بود، اما حوصله‌اش سر رفت و با بریدن گچ پایش راهی منطقه شد. اما آنجا نتوانست دوام بیاورد و با تشخیص پزشکان دوباره به خانه آمد. از قله‌های دالانه در کردستان ایران، شهرهای طویله، بیاره، سیدصادق، حلبچه و ... پیدا بودند و به راحتی می‌شد این شهرها را با آتش خمپاره و توپ ویران کرد. اما چون مردم هنوز این شهرها را ترک نکرده بودند اما خمینی اجازه نمی داد گلوله‌ای به سوی این شهرها شلیک شود. غروب بود که خودرو چشمک‌زن پلیس در شهر سیدصادق، توجه الیاس را جلب کرد. با خودش گفت، هر جا این خودرو بایستد، باید همان جا پاسگاه پلیس باشد. وقتی خودرو ایستاد او گرای آن نقطه را به فرمانده توپخانه داد تا آنجا را بزنند، اما فرمانده توپخانه مخالفت کرد و گفت: مطمئن نیستم که آنجا پاسگاه باشد. الیاس اما دست بردار نبود با اصرار زیاد موفق شد موافقت فرماندهان را جلب کند و برای شناسایی دقیق جبهه دشمن وارد خاك عراق شود. یکروز، دو روز، سه روز از رفتن الیاس گذشته بود اما خبری از او نبود و این برای فرماندهان و به خصوص دوستان الیاس خیلی نگران کننده بود.

روز چهارم بود که چند تعداد از دوستانش متوجه شدند یک نفر از پایین قله به طرف آنها حرکت می‌کند. با نزدیک شدن او آنها آماده شلیک شدند. نزدیکتر که شد ایست دادند که بعد از آن اگر دشمن بود، شلیک کنند، اما او گفت، قنبری نزن . منم ارجمند او با تعدادی نقشه و با لباس کردی برگشته بود.

هر چه اصرار کردند که چند شبانه‌روز کجا بودی، چطوری به جبهه دشمن نفوذکردی و چطور این نقشه‌ها را بدست آوردی، چیزی نگفت. و این آغازی بود بر نفوذهای بی‌شمار ارجمند به جبهه دشمن و به دست آوردن اطلاعات. در آغاز تاریکی شب در منطقه‌ی طلائیه از مناطق کناری هورالعظیم ؛الیاس رو به سنگرهای دشمن به راه افتاد. دعای همرزمان بدرقه‌ی راهش بود. هیچ پیدا نبود الیاس به طرف چه سرنوشتی گام بر می‌دارد. مدعی دروغین نبود. از خطر هم استقبال می‌کرد. در تاریکی شب از دید یارانش پنهان شد.

آن شب سپری شد. روز بعد از آن نیز به پایان آمد و از الیاس خبری به دست نیامد. از نیمه‌های شب بعد سنگرهای کمین خودی به شدت منطقه را زیر نظر داشتند و انتظار الیاس را می‌کشیدند. الیاس برای یک شبانه‌روز جیره‌ی جنگی برداشته بود و اکنون دیگر آب و غذایی نداشت. پس از سحرگاه بود که سنگرهای کمین خودی اشباحی در حال حرکت دیدند و آماده‌ی عکس‌العمل شدند. دو شبح نزدیک و نزدیک‌تر آمدند. دل بچه‌ها سنگر کمین می‌تپید. علامت مخصوص الیاس را مشاهده کردند اما دو نفر بودنشان باور کردنی نبود. الیاس با یکی از درجه‌داران عراقی پیش می‌آمد و با اشارات دست و سرانجام گفتن کلمه‌ی رمز وارد سنگرهای کمین خودی شد و اسیر همراه خود را به پشت سنگرهای کمین انتقال داد. دوستانش منتظر توضیحات الیاس بودند اما الیاس از گرسنگی و تشنگی و خستگی نای توضیح دادن نداشت. پس از ساعتی استراحت در جمع دوستانش چنین گفت:

«وقتی از اینجا رفتم از همان سرشب تا صبح راه رفتم. خستگی امانم را بریده بود. می‌خواستم برگردم اما نمی‌شد، چرا که هنوز کاری از پیش نبرده بودم و در روشنایی نیز دیده می‌شدم. معابر و امکانات دشمن را تا حدی شناسایی کرده بودم اما هنوز یک چیز کم بود و آن اطلاعات دقیق از وضعیت و توان دشمن بود. برای کسب این اطلاعات لازم بود چند روزی در جبهه‌ی دشمن بمانم اما فرصت نبود. به علاوه هیچ جای مخفی شدن در آن منطقه وجود نداشت. یک زمین صاف با خاکریزهای کوتاه. خلاصه داشتم کم‌کم به طرف خاکریزهای خودمان حرکت می‌کردم. تخته‌سنگی آن نزدیکی بود که توجهم را جلب کرد. رفتم طرفش کمی استراحت کردم. در همین حین یک ستون از نیروهای اطلاعات دشمن را دیدم که به طرف تخته سنگ در حال حرکت بودند. ضربان قلبم زیاد شد اما ترس نداشتم، چون که خدا با ما بود. ستون دوازده نفری دشمن به محل اختفای من رسید و بدون توقف به سمت خطوط پدافندی ما حرکت کرد. تاریکی خوبی حکمفرما شده بود. از فرصت به دست آمده خدا را شکر کردم و از او استمداد طلبیدم. آخرین نفر از ستون عراقی‌ها که رد می‌شد، پریدم دهانش را گرفتم و کشیدمش پشت سنگ. ستون دور شد و امیدوارتر شدم. با یک ضربه عراقی را بیهوش کردم. حالا باید تا خط مقدم خودمان او را پیش می‌آوردم. با احتیاط شروع کردم به حرکت. دو سه ساعتی عراقی را بر دوش کشیدم تا این که به هوش آمد و خودش شروع به راه رفتن کرد. دیگر نگرانی‌ام تمام شده بود. زیرا به سنگر نیروهای خودی نزدیک شده بود. با علامت مخصوص خودم نیروهای کمین را خبر کردم و عراقی را به پشت خاکریز انتقال دادیم».

سه روز بعد در تاریخ ۳/۱۲/۶۲ نبرد خیبر آغاز شد. الیاس در این نبرد گردانی از نیروهای تیپ ۴۴ قمربنی هاشم (ع)را تا رسیدن به دجله همراهی کرد. دشمن که حمله در هور را باور نمی‌کرد و با نیروهای اندکی از مناطق هورالعظیم دفاع می‌کرد به سرعت در هم کوبیده شد. شکست مفتضحانه‌ی آنها سبب روی آوردن به سلاح شیمیایی شد و در نبرد خیبر عراق برای نخستین بار در حد گسترده از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرد. اما نتوانست جزایر مجنون را پس بگیرد. الیاس در این نبرد پی برد که آنچه سبب پیروزی است اطلاعات کافی و تصمیم‌گیری بر اساس اطلاعات است. هرگز از تهاجم شیمیایی دشمن نهراسید.

دو هفته پس از عملیات خیبر در حالی که دفاع از جزایر مجنون تثبیت شده بود، الیاس با خوشحالی در جمع همرزمانش غزلی را که اما خمینی برای رزمندگان نبرد خیبر سروده بود، خواند. آن که دل بگسلد از هر دو جهان درویش است

آن که بگذشت زپیدا ونهان درویش است

خرقه و خانقه از مذهب رندان دور است

آن که دوری کند از این و از آن درویش است

نیست درویش آن که دارد کُلَه درویشی

نادیده کلاه و سرجان درویش است

حلقه‌ی ذکر میارای که ذاکر یار است

آن که ذاکر بشناسد به عیان درویش است

هر که در جمع کسان دعوی درویشی کرد

به حقیقت نه که با ورد زبان درویش است

صوفیی کو به هوای دل خود شد درویش

بنده‌ی همت خویش است چه سان درویش است در سال ۱۳۶۲ ازدواج می کند. خانم «طلعت اکبری» از یک خانواده مذهبی و متدین با علم به اینکه تا روزی که جنگ هست ،ارجمند نیز در جبهه حضور خواهد داشت، قبول می کند به همسری او درآید .ثمره ی این ازدواج مبارک فرزندی است که نامش را محمد گذاشتند . شهید ارجمند با برخورداری از فضایل اخلاقی الگویی از شجاعت، ایثار و پاسداری بود. او کسی بود که به گفته دوستان و همرزمانش ترس در وجودش راه نداشت و عاشق واقعی اسلام بود. هنوز هم وقتی یادی از شهید ارجمند می شود، همرزمان و دوستانش یاد ابر مردی می افتند که رفتار و گفتارش درس شجاعت، ایمان و گذشت بود. عشق به شهادت و دیدار خدا مانند مولایش علی(ع) همیشه تکیه کلامش بود.

حوادث جنگ نشان از بروز یک حادثه مهم داشت. جلسات، شناسایی ها و ...قدیمی های جنگ متوجه بودند که اتفاق مهمی در حال شکل گیری است. و مردان بزرگی باید می بودند تا این اتفاق مهم و پیروزی درخشان را رقم زنند.

کار واحد اطلاعات و عملیات قبل از شروع هر عملیاتی نفوذ به جبهه دشمن و شناسایی است تا با اطلاعاتی که در اختیار فرماندهان عالی رتبه جنگ قرار می دهد. امکان طرح ریزی و انجام حمله فراهم شود. الیاس ارجمند که فرمانده این واحد در تیپ ۴۴قمر بنی هاشم(ع) بود، در کار شناسایی عملیات والفجر ۸، یکی از موفقترین عملیات ایران ، نقش به سزا و انکار ناپذیری داشت. او که به موفقیت و پیروزی این عملیات ایمان داشت، قبل از شروع حمله به نیروهای عمل کننده گفت: مطمئن باشید اگر زنده بودم مرکز فرماندهی دشمن را هنوز تصرف نکرده ائید، به شما ملحق خواهم شد. وعده من و شما وقت اذان صبح کنار مقر فرماندهی عراق.

و درست هنگام اذان صبح بود که خودش را به نیروهای خط شکن رساند.

بندراستراتژیک فاو سقوط کرده بود. صدام، فرماندهان عراقی و مستشاران اروپایی و غربی حیران از این عملیات و چگونگی گذر از رودخانه خروشان اروند، دست به انجام ضد حمله های کور زدند. و با گلوله باران میلیمتری منطقه تلاش می کردند، بندر فاو را از چنگ رزمندگان اسلام خارج کنند. در چنین شرایطی شهید ارجمند سوار بر موتورسیکلت به هدایت و کمک رزمندگان می شتافت. در حالیکه بر اساس شرح وظایف، کار او شناسایی منطقه بود که قبلاً انجام داده و از نظر قانونی او الان باید به استراحت بپردازد. در غروب۲۳ بهمن ۱۳۶۴ ضد حملات دشمن سنگین و طاقت فرساست و شهید ارجمند برای مقابله با تعداد زیادی از تانکهای عراقی که در صدد نفوذ به جبهه خودی هستند با آرپی چی هفت به نبرد با تانکهای دشمن می رود و چند دستگاه تانک دشمن را از کار می اندازد که در این حین از ناحیه سر مجروح می شود و از شدت مجروحیت بر زمین می افتد.

گروه امدادی با تلاش او را به پشت جبهه می رسانند اما در این حال او به آرزوی دیرینه خود می رسد و شهید می شود. منابع زندگینامه :منبع":بلو ط های دور دست،"نوشته ی ،حسن رضایی خیر آبادی،نشر شاهد-۱۳۸۳

ارد اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اشک ۱۳. پادشاه اشکانی. وی پس از عزل برادرش مهرداد سوم بر تخت نشست (جل. ۵۶ ق.م- ف. ۳۷ ق.م). او یکی از بزرگترین

شاهان اشکانی است. مهمترین واقعه‌ای که در زمان وی رخ داد جنگ حران است (۵۳ ق.م.) که در طی آن سردار نامی ایران «سورنا» سردار رومی «کراسوس» را شکستی سخت داد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ارد دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اشک ۱۶، پادشاه اشکانی. وی پس از فرهاد پنجم، تاج و تخت اشکانی را به غصب گرفت و چهار سال بیش سلطنت نکرد و در شکارگاه کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ارداقی، خسرو

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا علی‌اکبر ارداقی، در ۱۲۹۶ در تهران دیده به جهان گشود. پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد هنرسرای عالی شد و در رشته برق و ماشین فارغ‌التحصیل گردید و در ۱۳۱۸ در وزارت پیشه و هنر استخدام شد. چندی در بانک صنعتی و معدنی ایران و سازمان برنامه اشتغال بکار داشت و سرانجام ریاست اداره مهندسی را عهده‌دار گردید. در ۱۳۴۲ پس از تأسیس وزارت آبادانی و مسکن مدیرکل آن وزارتخانه شد. در ۱۳۴۷ به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی سازمان مسکن انتخاب شد و قریب یک سال در آن سمت بود. بعد مشاور وزارت آبادانی و مسکن گردید.

مهندس ارداقی در ۱۳۵۰ مدیرعامل شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه شد و چندی در آن سمت باقی ماند تا سرانجام به معاونت فنی و قائم‌مقامی شهرداری تهران منصوب گردید و تا ۱۳۵۶ در آن سمت برقرار و باقی بود و سرانجام در ۱۳۷۶ به بیماری سرطان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اردبیلی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید حسین اردبیلی در ۱۲۹۷ هجری قمری در اردبیل متولد شد. از سن هفت سالگی تحصیلات خود را شروع کرد و تدریجاً در صرف و نحو عربی و فنون بلاغت و منطق و تاریخ اطلاعاتی کسب نمود. سپس علوم ریاضی مانند حساب و هندسه و جبر آموخت. در جوانی برای ادامه‌ی تحصیل به قفقازیه سپس به مشهد عزیمت نمود و مدت شش سال در حوزه‌ی علمیه‌ی آن شهر به تحصیل

فقه و اصول و کلام و فلسفه پرداخت و بعد جزو استادان حوزه‌ی علمیه شد. در نهضت مشروطیت در شهر مشهد فعالیت داشت و روزنامه‌ی خراسان را منتشر نمود. در انتخابات دوره‌ی دوم از مشهد به نمایندگی انتخاب شد و در آن مجلس جزو فرقه‌ی دموکرات گردید. در سال ۱۳۳۵ به مدیریت روزنامه‌ی ایران منصوب شد. در سال ۱۳۳۶ ه.ق. در سن ۳۸ سالگی درگذشت. مرحوم اردبیلی خطیب زبردستی بود. ادبیات عربی و فارسی و ترکی را خوب می‌دانست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اردبیلی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۴۶ -۱۲۶۹ ق)، عالم، متکلم و ادیب. وی پس از تحصیل مقدمات و سطوح، در سال ۱۲۹۴ ق به عتبات رفت و مدتی نزد میرزا حبیب‌اللّه رشتی، فاضل ایروانی و دیگران شاگردی کرد. سپس به اردبیل بازگشت. در جریان نهضت مشروطیت، وی نخست از طرفداران آن بود، ولی بعدا از در مخالفت درآمد. در ۱۳۳۸ ق که لشکریان روسیه وارد انزلی شدند، علیه آنان فرمان جهاد داد. آقا میرزا علی‌اکبر مشرب کلامی داشت، بدان پایه که تحصیل آن را واجب می‌شمرد. وی عالم و کامل و عارف به حکمت و کلام و حدیث و فقه و اصول بود. وی در اردبیل وفات یافت. از آثار اوست: «اصول‌الدین مسلمین»؛ «البعث و النشور»، در اثبات معاد جسمانی؛ «جواب السؤال عن وقعهٔ زید و زینب»؛ «رسالهٔ فی تقلید المیت»؛ «عمود النور»، در رد شیخیه و بابیه و صوفیه. وی چند کتاب نیز به زبان ترکی نوشته که به طبع رسیده است، از جمله: «اصول‌الدین عوامی»؛ «رساله‌ی عوام الناس»، در رد بابیه.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تاریخ مشروطه (۴۰۲ -۴۰۰، ۱۹۷)، الذریعه (۱۲۹ /۳)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۳۲ /۱)، طبقت اعلام الشیعه (قرن ۱۶۰۶ -۱۶۰۵ /۱۴)، علماء معاصرین (۳۹۵ -۳۹۴)، مؤلفین کتب چاپی (۵۴۰ /۴)، مکارم الآثار (۱۹۳۳ /۶).

اردستانی، حیدرعلی

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س دهم ق)، معمار. وی در طراحی نقوش مساجد و معماری و آرایش داخلی و خارجی بقاء متبرکه دست پرقدرتی داشت. از آثار این هنرمند، تزیینات و ساختمان زیبای ایوان شرقی مسجد گز در اصفهان است، با رقم: «عمل العبد... الی اللّه الغنی حیدر علی بن ذوالفقار المعمار الاردستانی سنه ۹۵۲» و همچنین ساختمان و تزیینات مسجد جمعه اردستان که در گچ‌بری نفیس داخل ایوان رقم نهاده:

«لافتی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار

عمل حیدرعلی معمار اردستانی سنه ۹۴۶».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :آثار ملی اصفهان (۸۷۶، ۸۳۴ -۸۳۳)، احوال و آثار نقاشان (۱۶۳/۱)، گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهان (۲۱۹، ۱۹۰).

اردشیر

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اردشیر پاپکان (بابکان) پسر پاپک (بابک) موسس سلسله ساسانی (۲۴۱ -۲۲۴ م.). وی پس از تسخیر فارس و کرمان و جزایر خلیج‌فارس بر اردوان پنجم، آخرین پادشاه اشکانی در دشت هرمزدگان (نزدیک شوش) غلبه کرد و اردوان کشته شد (۲۲۴ م.) دو سال پس از این تاریخ تیسفون به دست اردشیر افتاد. چون ممالک ایران بر اردشیر مسلم شد، وی تصمیم گرفت که با رومیان بجنگد. او از دجله گذشت و ایالت رومی بین‌النهرین را تسخیر کرد. الکساندر سوروس امپراتور روم به مقابله او شتافت. با اینکه فتح نصیب ایرانیان شد نتایجی که اردشیر می‌خواست به دست نیاورد، ولی در ۳۲۷ نصیبین و حران را فتح کرد. سپس متوجه ارمنستان شد و پادشاه آن را با تدبیر مخصوصی به قتل رسانید و آن کشور را جزو ایران کرد. وی سرداری مقتدر و کشورستان و پادشاهی مدبر بود.

اردشیر در ۲۲۶ میلادی تاجگذاری کرد و عنوان شاهنشاه ایران را اختیار نمود بنا بر روایات موجود اردشیر دختر یا دخترعموی اردوان یا برادرزاده‌ی فرخان پسر اردوان را به زنی گرفت. آنچه مورخان عرب و ایرانی درباره‌ی این زناشویی گفته‌اند به افسانه شبیه است. هر تسفلد معتقد است که این زناشویی در حقیقت روی داده است. زیرا که اردشیر می‌خواست به وسیله‌ی وصلت با خانواده‌ی اشکانی اساس دولت خود را استوار سازد. ولی این عقیده نبایستی صحیح باشد زیرا مقصود مورخان ایرانی و عرب از ذکر این ازدواج اثبات این نکته است که چون مادر شاهپور، بنا به افسانه‌ها، پسر اردشیر از خاندانی اشکانی بوده پس حقا شاهپور جانشین اشکانیان بشمار می‌رود. در صورتی که وی پیش از آنکه اردشیر به تخت نشیند شاهپور به حد بلوغ رسیده بود، و این مطلب از یکی از روایات طبری، مأخوذ از خداینامه، مستفاد می‌شود که گوید: شاهپور در نبرد هرمزدگان شرکت جست.

غلبه‌ی اردشیر بر اردوان پنجم عکس‌العملی را پدید آورد و اتحادیه‌ای نیرومند برای جبران شکست اشکانی بر ضد او ایجاد شد. سلسله جنبان این اتحادیه خسرو اول پادشاه اشکانی ازرمنستان بود، که خود او نیز از خاندان اشکانی به شمار می‌رفت. وی گذرگاههای قفقاز را باز کرد و سکائیان را به یاری خواست. رومیان هم پشتیبانی خود را اعلام کردند پادشاه مقتدر کوشان نیز که اعضای خانواده‌ی اردوان به دربار وی پناهنده شده بودند، قوای خود را در اختیار متحدان گذاشتند. ولی از میان خاندانهای بزرگ پارت تنها خاندان قارن در این اقدام بر ضد اردشیر شرکت کرد و بقیه از پادشاه تازه اطاعت کردند.

بر طبق عقیده‌ی زاره احتمال می‌رود که اردشیر در معبد آناهیتای پارس تاجگذاری کرده باشد. یعنی همان جایی که جد او ساسان موبد بزرگ آن بود. و در همان جا که چهارصد سال بعد یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی تاج بر سر نهاد. اما چون استخر از نظر کوچکی شایستگی اقامت شاهنشاه جدید را نداشت اردشیر مانند اشکانیان شهر تیسفون را در کنار دجله پایتخت قرار داد. در سالهای بعد اردشیر پس از محاصره‌ی شهر استوار الحضر (هاترا) Hatra و عدم موفقیت او در تسخیر آن به گشودن ماد و همدان و آذربایجان پرداخت. ظاهرا ارمنستان و گرجستان موقتاً مستقل ماندند. سپس به تسخیر سکستان (سیستان) ابرشهر (نیشابور و قسمتی از خراسان) و مرو و خوارزم و بلخ پرداخت. پادشاه کوشان که دره‌ی کابل و پنجاب را در دست داشت و پادشاه طوران و مکوران (ناحیه‌ی فعلی قزدار (قصدار) جنوب کویته و مکران در پاکستان غربی) سفرایی به پیشگاه اردشیر فرستادند و او را به شاهنشاهی شناختند. قلمرو حکومت او در آن تاریخ مشتمل بر ایران فعلی و افغانستان و بلوچستان و مرو و خیوه تا به جیحون و مرزهای غربی به بابل و عراق (فرات) می‌رسید.

اردشیر در ۲۲۸ میلادی به شهر دورا (شهری کاروانی در عراق) حمله برد. از سکه‌ی مسین که در پنجاب پیدا شده، و یک روی آن صورت آتشکده شبیه به سکه‌های اردشیر و طرف دیگر مانند سکه‌های کوشان است، به نظر می‌رسد که اردشیر نفوذ خود را تا پنجاب بسط داده است. در سال ۲۲۸ میلادی اردشیر به فکر گرفتن انتقام اردوان اشکانی از رومیان از فرات گذشت. الکساندر سوروس Alexander – Severus قیصر روم سفیری نزد اردشیر فرستاد و در نامه‌ی خود نوشت که جنگ با رومیان مثل جنگ با مردان وحشی نیست، و شکست پارتها را در زمان تراژان و سپتم سوور به یاد آورد تا از این اقدام تنبه حاصل نماید.

اردشیر در پاسخ این نامه هیأت مخصوصی مرکب از چهارصد تن ایرانی که از جهت قامت و صورت و لباسهای فاخر و سلاح و یراق و اسب و سایر تجملات ممتاز بودند به سفارت نزد امپراطور فرستاد. سفیران نامبرده پیغام شاهنشاه را گستاخانه بیان داشتند و از امپراطور خواستند که باید سوریه و باقی متصرفات روم را در آسیا تخلیه کرده به ایرانیان که ملک موروث ایشان از زمان هخامنشیان است واگذارد.

امپراطور از جسارت ایشان به خشم آمده فرمود که آنان را مانند اسرای جنگی دربند کردند. امپراطور در ۳۳۱ میلادی نیروی عظیمی در انطاکیه‌ی شام گرد آورد وی سپاه خود را به سه لشکر تقسیم کرد یک قسمت آن را به یاری خسرو پادشاه ارمنستان فرستاد که به ماد و آذربایجان حمله کنند اردوی دوم به سوی خوزستان حرکت کرد. لشگر سوم در تحت سرداری شخص امپراطور می‌خواست به قلب ایران حمله برد. اما چون اردشیر دید که در میان این سه لشکر امپراطور ارتباطی موجود نیست، به لشکری که به سوی خوزستان می‌آمد حمله برد و آن را تار و مار کرد. امپراطور به هراس افتاده فرمان عقب‌نشینی داد (۲۳۲ میلادی). اردشیر می‌توانست مستقیماً وارد شامات شود ولی قبلاـ لازم دید که کار ارمنستان را یکسره کند. با وجود مقاومت دلیرانه خسرو، شاه ارمنستان اردشیر موفق شد که به دست «اناک» نامی از خاندان اشکانی به حیله او را بکشد، و ارمنستان را ضمیمه‌ی ایران سازد.

اردشیر چون خود موبدزاده بود حمایت از دین زردشت را از وظایف اولیه‌ی خود می‌دانست. از اینرو آیین زردشت را در ایران مذهب رسمی کرد و در این راه بنا به روایات، تنسر نامی را که موبد موبدان بود و او را «ابرسام» نیز گفته‌اند یاری می‌کرد و سپس به تنسر دستور داد که اوستای پراکنده را گردآوری کند. ساختن شهرهای زیادی را به او نسبت می‌دهند که از جمله‌ی آنها شهر سلوکیه است، که اردشیر آن را از نو بنا نهاده «وه اردشیر» خواند.

«اردشیر خوره» و «ریو اردشیر» و «رام اردشیر» که هر سه در پارس بودند از بناهای اوست. دیگر شهر باستانی مسن Mesene «کرخای میشان» که به نام استرآباد اردشیر مجدداً آبادی یافت. دیگر شهر وهیشت‌آباد اردشیر است که در آغاز اسلام به نام بصره‌آبادی یافت.

اردشیر شاهنشاهی باتدبیر و دلیر و آبادگر بود از کلمات اوست که گوید:

ملک حاصل نگردد مگر به لشگر و لشگر فراهم نگردد، مگر به زر و زر به دست نیاید مگر به کشاورزی و آبادی و زراعت و آبادانی بدون داد و عدل صورت نبندد.

اردشیر اندک زمانی پیش از مرگش شاهپور را جانشین خود ساخت و به دست خود تاج شاهی بر سر او گذاشت.

از اندرزهایی که فردوسی در شاهنامه به وی نسبت می‌دهد این است!

چون بر دین کند شهریار آفرین

برادر شود پادشاهی و دین

سر تخت شاهان بپیچد سه کار

نخستین ز بیدادگر شهریار

دوم آنکه بی‌مایه را برکشد

ز مرد هنرمند برتر کشد

سه دیگر که با گنج خویشی کند

به دینار کوشد که بیشی کند

کجا گنج دهقان بود گنج اوست

و گر چند بر کوشش و رنج اوست

نگهبان بود شاه گنج ورا

ببار آورد شاه رنج ورا

نگهدار تن باش و آن خرد

چو خواهی که روزت ببد نگذرد

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اردشیر اول یا درازدست

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نـام و نسـب- نـام این پادشـاه در فرس باسـتان ارتـه خشـثره Artaxshathra، در ترجمـه‌ی بـابلی کتیبه‌ها ارتـه خشت‌سـو Artaxshatsu بـه عیلامی ارته خچرچه Artaxacharcha، به مصری ارته خسش Artaxasash، و در کتـاب هرودوت ارتاکسرک سس Artaxerxes، در کتاب کتنزیاس ارتکسـرک سس Artoxerxes، و در پلوتارک ارتاکسـرک سس و ماک روخیر Makroxir آمـده که لفـظ اخیر به معنی درازدست است، در تورات نام اوته خشـثتا Artoxshatha، و در آثـار الباقیه‌ی ابوریحان بیرونی اردشیر کی‌اردشیر بهمن ارطحشت اول و اردشیر اخشورش الملقب به مقروشیر ای طویل‌الیدین، و در مروج‌الذهب مسعودی بهمن بن اسـفندیار و در شهرستانی بهمن بن دارا، و در ثعالبی (غرر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم) بهمن بن اسفندیار و در کتاب حمزه‌ی اصفهانی کی‌اردشیر بن اسفندیار بن گشتاسب و یسمی بهمن ایضا، و در کامل ابن‌اثیر بهمن بن اسفندیار و اردشیر بن بهمن، و در مختصرالدول ابن عبری ارطحتست الطویل‌الیدین آمده است.

پلوتارک نوشـته است که دست راست او از دست چپ درازتر بوده، نولـد که آلمانی گویـد: نخستین کسـی که این لقب را برای او ذکر کرده اسـت دی‌نـن Dinon بـوده، و مورخـان دیگر یونـان از او نقـل کرده‌انـد. دی‌نن این لقب را به معنی بسـط یـد یـا اقتـدار استعمال کرده است. ولی بعدها یونانیان آن را به معنی تحت‌اللفظی فهمیده‌اند. استرابن داریوش اول را دراز دست نوشته و گوید که دستهای او در هنگام ایستادن به زانویش می‌رسیده است.

این شاه پسـر خشایارشا بود و مادرش را یونانیان آمس‌تریس Ames tris دختر اتانس (هوتانه) از یکی از هفت خانواده‌ی پارسـی نوشته‌اند. اردشیر چهار برادر داشت: داریوش و ویشتاسب برادران بزرگتر او بودند.

کشـته شدن اردوان- پس از کشته شدن خشایارشا، اردوان خواست شاهزاده‌ای را به تخت بنشاند، که جوان و بی‌تجربه باشد از اینرو به همـدستی مهرداد خواجه، اردشـیر را که بسـیار جوان بود به پادشاهی نشاند (۴۶۴ ق.م). و برادر بزرگش داریـوش را متهـم به قتل خشایارشـا نمود و به دسـتور شـاه جوان او را بکشت و تـا هفت مـاه اختیـارات در حقیقت به دست اردوان بود. چنانکه در بعضـی از تواریـخ هم اردوان را در شـمار پادشاهان هخامنشـی شـمرده‌اند. تا اینکه درصـدد قتل پادشاه جوان افتاد و در اینکار کامیاب نشـد و

توطئه کشف شد. و بغابوخش (مکابیز) شوهر خواهر شاه، اردشیر را از آن خطر آگاه کرد، اردشیر دستور داد که اردوان و مهرداد خواجه را که قاتل پدر او و در پی قتل او بودند به هلاکت رسانیدند.

طغیان ویشتاسب.

پس از قتل اردوان اردشیر به برادر بزرگتر خود ویشتاسب که در باختر علم طغیان برافراشته بود پرداخت و شخصا با سپاهی به جنگ ویشتاسب رفت. و او را در سال ۴۶۳ ق.م به کلی مغلوب ساخت این پیروزی پادشاهی اردشیر را بر هر ایرانی مسلم کرد.

اردشیر در بابل سیاست پدر را تعقیب کرد و زمینهای آن ایالت را میان ایرانیان تقسیم نمود. قضات منحصراً پارسی بودند و همه ادارات به دست پارسی‌ها اداره می‌شد. و هیأت مغان در آنجا اهمیتی یافتند. سکنه‌ی محلی در زیر بار مالیاتها خرد شدند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اردشیر سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۳۵۹ یا ۳۳۸ –۳۵۸ ق.م)

نام او، اخس بود که یونانی آن وهوک است، پس از نشستن به تخت خود را اردشیر نامید. مادر او استاتیرا زن یونانی داریوش بود. این شاه چون با ارتکاب جنایاتی به تخت نشسته بود و می‌دانست که مردم از او متنفرند؛ نخست فوت پدر را مکتوم داشت؛ و چون قدرت را به دست گرفت خویش را شاهنشاه خواند (۳۵۸ ق.م)

وی مردی ستمگر و بی‌رحم بود، و همینکه به تخت نشست بیشتر خویشان خود را بکشت، تا کسی از آنان مدعی او نشود، حتی شاهزاده خانمها را نیز به قتل رسانید. مدت سلطنت کوتاه او صرف فرونشاندن شورشهای داخلی شد.

کشته شدن اردشیر.

دیودورسیسیلی می‌گوید: اردشیر پس از تسخیر مصر به بابل بازگشت، و در عیش و عشرت غوطه‌ور شد، و زمام تمام کارها را به دست با گواس خواجه سپرد. ظاهراً اردشیر پس از چندی به سبب سعایت درباریان خواست این وزیر را تغییر دهد. او هم برای حفظ مقام خود، به شاه زهر خورانیده او را بکشت (۳۳۸ ق.م) و به قول دیودوراین خواجه طبیبی را آلت اجرای جنایت خود کرده بود.

بعضی مورخان مانند: پریدو Prideau نوشته‌اند که خواجه‌ی مزبور مصری بود. و شدت عمل اردشیر نسبت به هموطنان مصری او، وی را به انتقام‌جویی تحریک کرد. الین نوشته که کینه‌ی خواجه‌ی مزبور به قدری شدید بود. که پس از قتل اردشیر جسد او را ریزریز کرده به سگها خورانید.

از قراین برمی‌آید که اردشیر فرزند زیاد داشته که بیشتر آنها به دست با گواس خواجه از میان رفتند. اسامی چند تن دیگر که در تاریخ ذکر شده یکی آرسس (ارشک) است که پس از اردشیر شاه شده، دیگر بیستانس Bistanes است که بعدها گریخته نزد یکی از این دختران پروشات نام داشت و چنانکه آریان گوید زن اسکندر شد.

داوری درباره‌ی اردشیر–

وی اگر شقاوتهایی که مورخان به او نسبت داده‌اند. مرتکب نمی‌شد، شایسته‌ی آن بود که شاه بزرگش بخوانند، زیرا او دارای نیروی اراده و لیاقت بود، با وجود این نولد که گوید: «بعد از داریوش اول از دودمان هخامنشی او یگانه شاهی بود که از لشکرکشیهای بزرگ خود با بهره‌مندی بیرون آمد و مرگ او برای ایران ضایعه‌ی بزرگی بود.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اردشیر سوم ارته خشتر

قرن:۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از قباد دوم پسر او اردشیر که کودکی هفت ساله بود، شاه شد و خوانسالار او ماه آذر گشنسب به قیمومت او برگزیده شد، و در واقع مقام نیابت سلطنت یافت.

فرخان شهرواز سردار معروف خسروپرویز که در زمان قباد دوم از فرمان او سرپیچی کرده کشورهای مفتوحه‌ی مصر و شام و قسمتی از آسیای صغیر را به روم مسترد نداشته بود، موقع را مناسب دانسته درصدد تصاحب تاج و تخت برآمد. و برای اینکه هراکلیوس را با خود یار کرده باشد در شهر هراکلیه (هرقلیه) در کنار مرمره با او ملاقات کرد، و قراردادی با او بست که به موجب آن مصر و شام و قسمتی از آسیای سفیر را که هنوز در تصرف داشت به روم مسترد دارد به علاوه مبلغی هم سالانه بپردازد.

هراکلیوس به پسر شهرواز که نیستاس نام داشت لقب پاتریکان داد و دختر او را که نیکه نام داشت برای پسر خود تئودور به زنی گرفت و دختر نیستاس را که نوه‌ی شهرواز باشد به زنی کنستانتین ولیعهد خویش درآورد. پس شهرواز سپاه خود را به جانب تیسفون راند. در این شهر دو تن از بزرگان یکی نیوخسرو رئیس پاسداران پادشاهی و دیگر نامدار گشنسب سپاهبد نیمروز با او یار شدند. شهرواز به شهر درآمده پادشاه خردسال را که بیش از یکسال و نیم سلطنت نکرده بود بکشت و خود به شاهی نشست (۶۲۹ م).

بیست و پنجمین شاهنشاه ساسانی (۶۲۹ –۶۲۸ م.) فرزند شیرویه. وی در خردسالی به سلطنت برگزیده شد و به دست شهرواز سردار معروف کشته گردید.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اردشیر، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از مدیران و صاحب‌منصبان وزارت امور خارجه در ۱۲۷۱ در تهران متولد شد و از مدرسه علوم سیاسی دیپلم گرفت و در ۱۲۹۰ به تدریس زبان فرانسه و انگلیسی در مدرسه دارالفنون پرداخت. پس از چندی، رئیس مدرسه متوسطه سیروس شد و سرانجام به عنوان مترجم وارد وزارت امور خارجه گردید و رئیس شعبه دارالترجمه شد. اولین سمت سیاسی وی خارج از کشور نایب اولی سفارت ایران در لندن بود و بعد با همان سمت به توکیو انتقال یافت و سرانجام شارژ دافر ایران در ژاپن گردید. از دیگر مشاغل وی شارژ دافری ایران در سویس بود و با همان سمت قریب سه سال در سوئد مأموریت یافت. بعد از پایان مأموریت خارج از کشور، به ریاست اداره ترجمه منصوب شد و چندی هم رئیس اداره‌ی گذرنامه و روادید شد و سرانجام با عنوان وزیرمختاری شارژ دافر افغانستان گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اردلان، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به حاجی فخرالملک، پسر رضاقلی خان والی کردستان و نوه‌ی دختری عباس میرزا نایب‌السلطنه. در ۱۲۴۳ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دارالفنون تهران به پایان برد، وارد دربار ناصرالدین شاه شد و چون با شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر صلبی ناصرالدین شاه از طرف مادر قرابت نزدیک داشت، به مصاهرت او درآمد و این پیوند بیشتر او را مورد توجه قرار داد؛ به طوری که به او لقب فخرالملکی دادند. در سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا جزء همراهان بود. در ۱۳۱۲ قمری رئیس فوج عرب و عجم بسطام شد و مدتی حکومت همدان با او بود. بعد به حکمرانی عراق منصوب گردید و سرانجام در ۱۳۲۱ قمری وزیر تجارت گردید. بعد از مشروطیت نیز چندی عهده‌دار حکومت بود تا اینکه در بهار ۱۳۰۶ به بیماری کلیه و نقرس درگذشت.

فخرالملک در دربار چهار پادشاه مقام ارجمندی داشت و همیشه مورد مشورت بود. تحقیقاً این خانواده سال‌ها در کردستان بلامعارض بودند. او در تربیت فرزندان خود سعی وافر به کار برد و همه‌ی آنها پیشرفت زیادی کردند. فرزندان وی عبارتند از: عزت‌اللّه اردلان، امان‌اللّه اردلان، ناصرقلی اردلان، عباسقلی اردلان، و علیقلی اردلان. دختر وی نیز با عبداللّه مستوفی پیوند زناشوئی بست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اردلان، امان‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۶۶ ق)، نقاش و نویسنده. ملقب به حاج عزالممالک. از اهالی کرمانشاه بود. او در دوره‌ی دوم مجلس نماینده و از یاران مدرس بود، در دوره‌ی سوم مجلس نیز نماینده‌ی مردم کرمانشاه بود. در جنگ جهانی اول که آزادیخواهان به قم و کرمانشاه رفتند و دولت ایران آزاد را تشکیل دادند، او وزیر مالیه‌ی کابینه‌ی آزاد بود. در سال ۱۳۰۱ ش به هنگام ریاست وزرایی مشیرالدوله مدیر کل وزارت دارایی بود و بعد به پیشکاری مالیه‌ی فارس منصوب شد. در دوره‌ی پنجم مجلس به نمایندگی انتخاب شد. او برای اولین بار در کابینه‌ی سردار سپه به عنوان وزیر فواید عامه و تجارب معرفی شد. پس از شهریور ۱۳۲۰، به سمتهای مهمی در وزارتخانه‌های مختلف دست یافت. در سال ۱۳۳۷ ش به همراه دکتر اقبال، حزب ملّیون را پی‌ریزی کرد و پس از آن از سیاست کناره‌گیری نمود. اردلان نقاشی چیره‌دست بود و در خارج از ایران فوت کرد. خاطرات وی پس از مرگش تحت عنوان «اولین قیام مقدس ملی» به چاپ رسید.[۱]

ملقب به حاج عزالممالک فرزند فخرالملک اردلان، در ۱۲۶۰ تولد یافت. تحصیلات معمول زمان و زبان فرانسه را فراگرفت و در تیراندازی و سواری و ورزش که از لوازم زندگی خانزادگان بود مهارت یافت. در چند مأموریت پدر کارهای او را نیابت می‌کرد، ولی چون سری پرشور داشت و جوانی بااحساس بود، در وقایع مشروطیت ایران از خود فعالیت و جنبشی بروز داد. سرانجام به

عضویت حزب دموکرات درآمد که از احزاب تندرو و انقلابی بعد از مشروطه بود.

در انتخابات دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی که پس از استبداد صغیر و به دست سپهدار تنکابنی و سردار اسعد انجام گرفت، وکیل دزفول شد. دوره‌ی دوم مجلس دوام زیادی نکرد و بالاخره ناصرالملک نایب‌السلطنه و صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء در مقابل اتمام حجت دولت روسیه تاب مقاومت نیاوردند و مجلس را منحل ساختند.

در دوره‌ی سوم از کرمانشاه وکیل شد. مجلس سوم نیز با جنگ بین‌المللی عملاً تعطیل گردید و عده‌ای از نمایندگان که عضو حزب دموکرات بودند، مهاجرت نمودند. ابتدا به کرمانشاه و سپس به استانبول و حلب رفتند. وی نیز در زمره‌ی مهاجرین بود و در این راه نقش اساسی داشت.

در کرمانشاه حکومت موقتی به وجود آمد که ریاست آن با رضاقلی نظام‌السلطنه مافی بود. ادیب‌السلطنه سمیعی، سید حسن مدرس، قاسم صوراسرافیل، محمدعلی نظام‌السلطنه مافی و امان‌اللّه اردلان عضو حکومت بودند و هریک مسئولیت وزارتخانه‌ای را بر عهده گرفتند. سالار لشکر فرزند فرمانفرما و داماد نظام‌السلطنه وزارت جنگ و فرماندهی قوا را عهده‌دار شد.

در ۱۳۳۸ مهاجرین به وطن بازگشتند و اردلان نیز پس از ورود به ایران، به خدمت وزارت مالیه درآمد و مشاغلی از قبیل ریاست مالیه‌ی کرمان را عهده‌دار شد. در ۱۳۰۲ که از طرف دکتر میلیسپو رئیس کل مالیه مأمور بازرسی در گرگان بود، به تهران احضار و در کابینه‌ی سردار سپه به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب گردید. مدتی هم معاونت دکتر میلیسپو را عهده‌دار بود.

در انتخابات دوره‌ی پنجم بار دیگر نماینده‌ی مجلس شد. پس از خاتمه‌ی دوره‌ی پنجم مجدداً به وزارت مالیه بازگشت و جزء همکاران دکتر میلیسپو گردید. پس از برکناری میلیسپو، اردلان نیز از کار معزول شد و مدت‌ها شغلی نداشت. در ۱۳۰۸ با حمایت تیمورتاش وزیر دربار و با مساعدت ادیب‌السلطنه وزیر کشور به وزارت داخله مأمور شد و به سمت حاکم استرآباد تعیین گردید. در ۱۳۱۱ حکمران لرستان و خرم‌آباد شد و سه سال بعد حاکم بنادر جنوب گردید و در ۱۳۱۵ به جای میرزا ابوالحسن خان پیرنیا (معاضدالسلطنه) استاندار کرمان شد. بالاخره در ۱۳۱۹ به استانداری آذربایجان شرقی انتخاب شد و به تبریز رفت.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً در مشاغلی از قبیل ریاست اداره کل شهرداری‌ها و ریاست اداره‌ی خوار و بار و مدیرکل وزارت دارائی انجام وظیفه می‌کرد تا سرانجام به معاونت وزارت دارائی رسید و سپس رئیس بانک رهنی ایران شد.

در نخست‌وزیری دوم سهیلی در ۱۳۲۱ به وزارت بهداری تعیین شد و تا پایان ۱۳۲۲ در این سمت باقی بود. در کابینه‌ی ساعد وزیر بازرگانی و پیشه و هنر گردید. در ترمیم کابینه همان سمت را بر عهده داشت. سهام‌السلطان بیات در کابینه‌ی خود پست وزارت دارائی را به او سپرد. در کابینه‌ی حکیمی وزارت دادگستری با او بود. در نخست‌وزیری سوم حکیم‌الملک وزارت راه به عهده‌ی او قرار گرفت. در کابینه‌ی هژیر متصدی وزارت دارائی گردید و سپس به استانداری فارس رفت. در اردیبهشت ۱۳۲۹ در کابینه‌ی منصورالملک وزیر کشور شد و در کابینه‌ی رزم‌آرا نیز در آذر همان سال وزارت کشور را متصدی گردید. در انتخابات دوره‌ی هیجدهم وکیل کردستان شد و در دوره‌ی نوزدهم نیز همان سمت را داشت. در انتخابات هیئت رئیسه نایب رئیس مجلس شد. یک نوبت هم سناتور و نایب رئیس سنا بود. در ۱۳۳۸ به سفارت کبرای ایران در عراق رفت. روی هم رفته، سه مرتبه وزیر بازرگانی و پیشه و هنر، دو بار وزیر کشور، دو نوبت وزیر دارائی، یک بار وزیر راه و دادگستری و بهداری، پنج دوره نماینده‌ی مجلس، دو بار سناتور، سه مرتبه استاندار، یک بار سفیر و چندین دفعه حاکم بوده است. در سال ۱۳۶۶ در سن ۱۰۶ سالگی در تهران درگذشت.

اردلان در طول حیات خود دو بار ازدواج کرد. بار اول دختر حاج مجدالدوله با زوجیت او درآمد. بار دوم با دختر قهرمان میرزا سالور پیوند زناشوئی بست. مردی متدین، خوش محضر، باسواد، شوخ طبع و شکارچی ماهری بود. چهار بار هم امیرالحاج شد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۳۶ –۱۳۵ /۱).

اردلان، عباسقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوالحسن خان فخرالملک، متولد ۱۲۷۹. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی عازم اروپا گردید و در رشته‌ی اقتصاد و امور مالی دانشنامه گرفت. پس از بازگشت به ایران داخل وزارت دارائی شد و مراحلی از ترقی را در آن وزارتخانه پیمود. چندی مدیرکل و زمانی خزانه‌دار کل و مدتی معاون وزارت دارائی بود. در دوره‌ی بیستم از سنندج به وکالت مجلس شورای ملی رسید. وی داماد علی‌اکبر داور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اردلان، علیقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۰ ش در تهران تولد یافت. پدرش حاج ابوالحسن فخرالملک از خانواده‌های قدیمی کردستان و از رجال عصر ناصری و مظفری بود. مادرش والیه خانم دختر شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله فرزند محمدشاه قاجار بود. اردلان پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به آلمان عزیمت کرد و در رشته‌ی اقتصاد ادامه‌ی تحصیل داد و درجه‌ی دکترا گرفت و اتاشه افتخاری سفارت ایران در برلن شد. در ۱۳۰۲ رسماً به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و سمت مترجمی گرفت. در ۱۳۰۸ به وزارت دادگستری انتقال یافت و با رتبه‌ی ۴ قضائی چندی معاون دادستان تهران و مدتی معاون دادسرای دیوان کیفر کارکنان دولت بود. پس از یک سال مجدداً به وزارت امور خارجه بازگشت و دبیر سوم و دبیر دوم سفارت ایران در واشنگتن شد و چندی نیز در پاریس دبیر دوم، دبیر اول و رایزن بود. از دیگر مشاغل او در وزارت خارجه ریاست اداره‌ی سوم سیاسی، رایزن سفارت کبرای آنکارا و کاردار موقت است. در ۱۳۲۷ به سمت معاون وزارت امور خارجه تعیین شد و یک سال بعد با مقام سفیر کبیری به ریاست هیئت نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد منصوب گردید. در ۱۳۳۴ ش در کابینه‌ی حسین علاء به سمت وزارت مشاور، وزیر صنایع و معادن تعیین شد و سپس وزیر امور خارجه گردید. در ۱۳۳۶ ش در کابینه‌ی دکتر منوچهر اقبال همچنان وزیر امور خارجه بود. در اوایل ۱۳۳۷ به سمت سفیر کبیری ایران در آمریکا تعیین شد. هنگامی که اردلان سفیر ایران در آمریکا بود شاه یک سفر غیر رسمی به آن کشور نمود. در این مسافرت، شاه از بعضی از تذکرات اردلان ناراضی شد و پس از مراجعت به تهران او را از سفارت معزول و اردشیر زاهدی را به جای او به سفارت ایران در واشنگتن به آمریکا فرستاد. پس از مدتی به سفارت ایران در شوروی و پس از آن به سفارت ایران در آلمان منصوب گردید. اردلان پس از انجام مأموریت اخیر بازنشسته شد. پس از چندی ریاست مدرسه عالی ارتباطات که مؤسس و صاحب آن دکتر مصطفی مصباح‌زاده صاحب روزنامه‌ی کیهان بود به او واگذار شد و او دور از مشاغل سیاسی به کار فرهنگی پرداخت.

در مهر ماه ۱۳۵۷ که شعله‌های انقلاب از هر طرف زبانه می‌کشید، از طرف شاه دعوت به همکاری شد و به جای امیر عباس هویدا به سمت وزیر دربار تعیین شد. او در این سمت دست به اصلاحاتی در دربار زد و آئین‌نامه‌ی رفتار خاندان سلطنتی را اعلام نمود و

آنهـا از هرگونه اعمال نفوذ، دخالت، معامله و مشارکت در امور مرتبط با دولت، قبول پست در شـرکت‌های دولتی و بانک‌ها و بیمه ممنوع و محروم شدند. اردلان در ۲۳ دی ماه ۱۳۵۷ با حفظ سمت به عضویت شورای سلطنتی منصوب شد و تا سقوط رژیم سلطنتی در آن سـمت بود. پس از آن از طرف حکومت جمهوری اسلامی بازداشت شد. پس از آزادی از زندان به آمریکا رفت و در ۱۳۶۴ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اردلان، ناصرقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد میرزا ابوالحسن خـان فخرالملـک کردسـتانی و از نواده‌های دختری عبدالصـمد میرزا عزالـدوله (سالور) برادر ناصـرالدین شاه قاجار است. در ۱۲۷۳ تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در تهران به اروپا رفت و در بلژیک تحصیلات خود را ادامه داد. پس از مراجعت از اروپـا به خـدمات دولـتی وارد شـد. مـدت‌ها حکومت شـهرهای مختلف بـا او بود. چنـدی به حکمرانی آبـادان و اصـفهان منصوب شـد. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم از سـنندج به وکالت رسـید. در دوره‌ی پانزدهم این سـمت را حفظ کرد و در دوره‌ی شـانزدهم نیز وکیـل بود. در مجلس برخلاـف عـده‌ی زیادی از نماینـدگان که جز منافع خودشان به همه چیز بی‌اعتنا بودنـد، برعکس به مسائل مردم توجه داشت و به دولت تذکرات لازم را می‌داد. یک بار دولت عبدالحسین هژیر را استیضاح کرد. در ۱۳۲۹ که شـاه بـا ثریـا عروسـی کرد، بعضـی از مأمورین دولت به نام هـدیه‌ی عروسـی شاه، گوش مردم را بریدنـد. از جمله هرمز احمـدی بختیاری استاندار کرمان ده میلیون تومان به همین نام از مردم گرفته بود. اردلان در مجلس به شدت اعتراض کرد و درخواست کرد پول مردم را پس بدهنـد و اینگونه مأمورین را از کار برکنار سازنـد. در اواخر دوره‌ی شانزدهم نمایندگی مجلس شورای ملی عضـو هیئت خلع‌ید از شـرکت سابق نفت شد. در این کار وطن‌پرستی خود را به منصه‌ی ظهور رسانید. پس از مراجعت از آبادان، بازرسی دولت در بانک ملی که از اهم مشاغل اقتصادی آن روز بود، مدتی به او واگذار شد. بعد با اختیارات کامل استانداری آذربایجان را در اوضـاع آشـفته‌ی آن روز برعهـده گرفت و تـا حـد امکان مشـکلات را حل و فصل می‌کرد. بعـد از سـقوط کابینه‌ی دکتر محمد مصدق گرفتار شد و چندی در زندان بسر برد. پس از استخلاص از زندان دیگر کاری به او ارجاع نشد و در ۱۳۶۴ درگذشت.

در جوانی بـا دختری از خـانواده‌ی خواجه نوری ازدواج کرد و صـاحب دو دختر شـد. روی هم رفته مرد جالبی بود. سوادی متوسـط داشت و زبان فرانسه را تا حدی می‌دانست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اردوان اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سومین پادشاه اشـکانی (۱۹۶ -۲۱۴ ق.م.) وی فرزنـد تیرداد اول است و پس از پدر به سـلطنت رسـید. ابتدا شـهر همدان رافتح کرد ولی سـپس از آنیتوکوس سوم شکست خورد و پایتختش به دست سلوکیان افتاد و آنان او را تا گرگان تعقیب کردند.آنیتوکوس که

می‌دانست غلبه او موقتی است و در گرگان هم کاری از پیش نبرد، با او معاهده بست و وی را به سلطنت ایران شناخت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اردوان پنجم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بیست و نهمین و آخرین پادشاه اشکانی (۲۲۶ -۲۱۶ م.). وی مدتی با سپاهیان رومی در نزاع بود و چند بار پیروز گردید، ولی به سبب ضعف دولت اشکانی مغلوب اردشیر بابکان شد و سلطنت به سلسله ساسانی انتقال یافت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اردوان دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هشتمین پادشاه اشکانی (۱۲۴ -۱۲۷ ق.م.) وی عم فرهاد دوم است و در جنگ با طایفه «یوئه‌چی» کشته شد. در همان اوان سکاها در قسمتی از ایران که امروز سیستان نامیده می‌شود، اقامت گزیدند و قدرتی به دست آوردند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اردوان سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هیجدهمین پادشاه اشکانی (۴۲ -۱۷ م.). وی پس از (ونن اول) به سلطنت رسید. در زمان او، تیرداد نامی به تحریک رومیان به مخالفت برخاست و حتی وارد تیسفون شد، ولی عاقبت اردوان به دفع او موفق گردید. همچنین اردوان قصد تسخیر ارمنستان- که فرهاد پنجم به رومیان واگذار کرده بود- نمود ولی از اجرای این امر سخت ممانعت شد. اردوان پس از ۳۰ سال سلطنت درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اردوبادی، ابوالقاسم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۳ -۱۲۷۴ ق)، فقیه، اصولی و متکلم. در تبریز متولد شد. در چهار سالگی همراه پدر به نجف رفت، و در آنجا شروع به

تحصیل علم و کمال کرد. وی نزد ملامحمد ایروانی و ملاعلی نهاوندی و شیخ محمد حسین کاظمی درس خواند و از محضر فاضل اردکانی و میرزای شیرازی بهره‌مند شد. او از شیخ محمد طه نجف اجازه روایت و از فاضل شربیانی و شیخ زین‌العابدین و شیخ لطف‌اللّٰه مازندرانی و میرزای شیرازی اجازه‌ی اجتهاد گرفت. پس از رسیدن به مقامات عالیه به تبریز بازگشت و به تدریس و نشر احکام در آن دیار مشغول شد و از مراجع تقلید آن سامان گشت. مجددا به نجف رفت و در آن شهر زیست و به تدریس مشغول شد. تا اینکه در راه سفر به خراسان در همدان درگذشت. و پس از چند سال جنازه‌اش به نجف منتقل شد. در «اعیان الشیعه» پنجاه و دو اثر به وی نسبت داده شده است. از آثار وی: « القبسات فی اصول‌الدین»؛ «مناهج الیقین فی الرد علی النصاری»؛ «الشهاب المبین فی اعجاز القرآن»؛ «اصول‌الدین»؛ «الدّرة البیضاء»؛ «النجم الثاقب فی نفائس المناقب»؛ رساله‌ای در «احتکار»؛ رساله‌ای در «اوزان و مقادیر».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۴۱۱ -۴۱۰ /۲)، الذریعه (۱۸۷ /۱۵، ۹۳ /۸ -۱۸۲ /۲)، ریحانه (۲۰۵ -۲۰۴ /۱)، الکنی و الالقاب (۲۱ /۲)، معجم المؤلفین (۱۱۶ /۸).

اردوبادی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۸۰ -۱۳۱۲ ق)، محدث، ادیب و شاعر. در تبریز متولد شد. در حدود ۱۴ سالگی به همراه پدر به نجف رفت و ادبیات را از افاضل آن شهر فراگرفت و پس از آن در حوزه‌ی درس استدلالی پدر خود حاضر شد. پس از فوت پدر، در حوزه‌ی درس میرزا علی‌آقا شیرازی، شریعت اصفهانی، حاج شیخ محمدحسین اصفهانی حاضر شد و بیش از همه از محضر نابغه‌ی عصر، آقا شیخ جواد بلاغی بهره برد. وی از مشایخ بسیاری که شمار آنها به بیش از سی تن می‌رسد روایت کرده است. اردوباری به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سرود و مضمون بیشتر اشعار عربی وی در منقبت اهل بیت و مقاصد و امور دینی بود. از آثار وی: «الانوار الساطعهٔ فی نسمیهٔ حجهٔ‌اللّٰه القاطعهٔ»؛ «سبک النضار فی شرح حال المختار»؛ «منظومه‌ای در وقایع روز عاشورا»؛ منظومه‌ای در استقبال «الفیه‌ی» میرزا محمدتقی نیر تبریزی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۴۳۸ /۹)، الذریعه (۴۲۸ /۲)، ریحانه (۲۰۵ /۱)، الکنی و الالقاب (۲۱ -۲۰ /۲).

ارسنجانی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۰ تولد یافت. پدرش محمدحسین در کرج کشاورز و خرده‌مالک بود. تحصیلات خود را در تهران ادامه داد. به دانشکده‌ی حقوق وارد شد و لیسانس قضائی گرفت. مدتی در بانک کشاورزی اشتغال داشت تا پروانه‌ی وکالت دادگستری گرفت. با روزنامه‌های نبرد و مرد امروز همکاری می‌کرد و مقالاتی در زمینه‌های مختلف با نام مستعار دکتر داریا می‌نوشت. در ۱۳۲۳ امتیاز

روزنـامه‌ی داریـا به نـام او صـادر شـد. وی افکـاری تنـد و انقلابی داشت و در آن تاریـخ بـا روشـنفکران و چپ گرایان همفکری و همگـامی می کرد. روزنـامه‌ی داریـا از نخستین روزهـای انتشـار چهره‌ی خود را نشـان داد. مقالات تنـد و آتشـین، انتقادات کوبنـده، طرفداری از طبقات دهقان و کارگر که توأم با هتاکی بود، تقریباً هدفی بود که روزنامه دنبال می کرد.

در ۱۳۲۴ به قوام‌السـلطنه نزدیـک شـد و در تأسیس حزب دموکرات ایران سـهمی بسـزا داشت. سازمان جوانان آن حزب را رهبری می کرد و روزنـامه‌ی دموکرات ایران ارگـان رسـمی حزب را او انتشـار می‌داد. همه کـاره‌ی قوام‌السـلطنه شـد. اغلب نطق‌هـای تنـد و انقلابی قـوام به قلم او بـود. در سـفر و حضـر در کنـار قوام بود. در انتخابـات دوره‌ی پـانزدهم، قوام‌السـلطنه او را از شـهر خود یعنی لاهیجان که املاك وسیعش در آنجا قرار داشت، کاندیـدا کرد و ارسـنجانی از آن شـهر به نماینـدگی مردم به مجلس رفت. ناصر ذوالفقـاری در مجلس بـا اعتبارنـامه‌اش مخالفت کرد. کـار بـه جنجـال کشـید، انتقـام از قوام‌السـلطنه را از او کشـیدند. بـا آنکه ملك‌الشـعرای بهار دفاع از اعتبارنامه‌ی او را به عهده گرفت، نتوانست کاری از پیش ببرد. بهار در آن روز لیدر فراکسیون دموکرات ایران در مجلس بود. وی هنگام دفاع به مجلس هشدار داد اگر اعتبارنامه‌ی ارسـنجانی را رد کنند او هم نظیر پیشه‌وری خواهد شد و سرانجام گفت ارتجاع بر آزادی چیره شد. این سـخن بر مجلسـیان گران آمد و همه ملك را به باد حمله گرفتند. عباس مسعودی در روزنامه‌ی اطلاعات حملات سختی کرد. سرانجام اعتبارنامه‌ی حسن ارسنجانی با اختلاف یك رأی رد شد.

او بـدون سـر و صـدا به انتشار روزنامه پرداخت. وی وفاداری خود را به قوام‌السـلطنه برخلاف دیگران از دست نداد. در اوایل ۱۳۲۸ که صـحبت تشـکیل مجلس مؤسـسان و اصلاح قانون اساسی پیش آمد، قوام‌السلطنه در پاریس اعلامیه‌ی شدیداللحنی خطاب به شاه منتشـر ساخت و او را از شبیخون زدن به قانون اساسـی برحذر داشت. قوام‌السـلطنه این اعلامیه‌ی مفصل، مستند و محکم را با کمك ارسـنجانی در پاریس تهیه نمود و چون توزیع آن با مشـکلاتی مواجه شد، ارسـنجانی به تهران آمد و آنرا ضـمیمه‌ی روزنامه‌ی داریا کرد و خود در تهران و شهرسـتان‌ها به توزیع آن پرداخت. گرچه حاصـل این اعلامیه سـلب لقب جناب اشـرف از قوام‌السـلطنه بود، ولی مع‌الوصف شهامت قوام‌السلطنه و ارسنجانی در آن روز قابل ستایش است.

در تیرماه ۱۳۳۱ که قوام‌السـلطنه با اظهار تمایل مجلس هفدهم و فرمان شاه برای بار پنجم به نخست‌وزیری رسید، ارسنجانی معاونت سیاسـی و ریـاست تبلیغـات او را عهـده‌دار شـد و اعلامیه‌ی مشـهور قوام‌السـلطنه تحت عنوان «کشتیبان را سـیاستی دگر آمـد» به قلم ارسـنجانی بود. ولی حکومت پنـج روزه‌ی قوام حاصـلی جز رنـج و درد برای خود او و ارسـنجانی نداشت و او از انتشار روزنامه هم محروم شد. در ۱۳۳۴ برای گذرانـدن دوره‌ی دکترا وارد دانشـکده‌ی حقوق شد و آن دوره را به اتمام رسانید. در آن ایام شاگردی بود که استادان از او درس می گرفتند و در کلام حرمتش را رعایت می کردند.

در ۱۳۴۰ در کابینه‌ی دکتر علی امینی به وزارت کشاورزی منصوب شد تا قانون اصـلاحات ارضی را پیاده کند. جز او در آن تاریخ کسـی از عهده‌ی این کار برنمی‌آمد. اعلامیه‌های متعدد و مکرر او که از نثر محکم و انشاء سـلیس برخوردار بود، به این کار کمك می کرد. در آن تاریخ معتقد بود اجرای قانون اصـلاحات ارضی قدم اول برای واژگونی سلسله‌ی پهلوی است؛ البته این مطلب را جز بـا خـواص بـا کسـی در میـان نمی‌نهـاد. اسـاس عقایـد او در آن تاریـخ بر مبنـای سوسـیالیسم قرار داشـت. دو سـال در رأس وزارت کشـاورزی بود و بعـد از علی امینی در کـابینه‌ی امیر اسـداللّه علم هم وزیر بود. پس از آنکه نظام کشاورزی ایران را دگرگون کرد، جای خود را به سپهبد ریاحی داد و به سـفارت ایران در رم اعزام گردید. او کسـی نبود که با شغل بی‌سر و صدای سفارت سر کند. برای احراز مقام صدارت به تکاپو افتاد و مطبوعات خارج را با خود همراه کرد. با حربه‌ی انتقاد برای تصاحب کرسـی نخست‌وزیری به تلاش افتاد، ولی پس از یك سال سفارت از کار معزول و به تهران احضار شد.

ارسـنجانی یکی از چهره‌هـای جـالب دوران حکـومت مشـروطه ایران است. نویسـنده‌ای بود توانـا، صـحنه‌ساز، چیره‌دست، خطیب و سخنوری کم‌نظیر و حقوقدانی مسـلط. از روزنامه‌نگاران آن روز جز محمد مسعود کسی همطراز وی نبود. فی‌البداهه سخن می گفت

و چیز می‌نوشت. مقالات و یادداشت‌های خود را که مرتجلاً تهیه می‌کرد، هیچ وقت مرور نمی‌نمود و هرگز قلم‌خوردگی نداشت. در منطق و استدلال کسی حریفش نمی‌شد. از بکار بردن الفاظ رکیک هنگام محاوره خودداری نمی‌کرد. کمتر هنرپیشه‌ای می‌توانست نقش خود را مثل او بازی کند. از چندین وکالت دادگستری صاحب ثروت شد. وقتی وکالت وراث عباس اسکندری را تمام کرد، حق‌الوکاله‌ی خوبی نصیبش گردید که مبنای ثروت او را تشکیل داد. در ۱۳۴۸ به طور ناگهانی در ۴۸ سالگی درگذشت.

علاوه بر مقالاتی که در روزنامه‌ی داریا و در سایر جراید انتشار می‌داد، تألیفاتی هم دارد. کتابی در زمینه‌ی اجرای قانون اصلاحات ارضی نوشت و خاطراتی از زندگی خویش را نیز انتشار داد. ۶۶ نامه از نامه‌های منتسکیو را ترجمه و با مقدمه‌ی فاضلانه و سودمندی منتشر ساخت. کتاب حاکمیت دولت‌ها، یادداشت‌های سی تیر از آثار دیگر اوست. قبل از آنکه روزنامه‌ی داریا را منتشر کند، اسم مستعار دکتر داریا را داشت که در روزنامه‌های نبرد و مرد امروز با این اسم مقاله می‌نوشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ارشاد، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر جعفر ارشاد در سال ۱۳۱۵ در گرگان بدنیا آمد.ایشان دارای دکتری رشته بیماری شناسی گیاهی از دانشگاه فنی برلین -آلمان در اواخر سال ۱۳۴۹ است.وی استاد پژوهش پایه ۳۱ موسسه تحقیقات گیاه پزشکی کشور بود که در سال ۱۳۸۶ به درخواست شخصی به افتخار بازنشستگی نائل آمد.گروه : کشاورزیرشته : بیماری شناسی گیاهیگرایش : قارچ شناسیوالدین و انساب : پدر جعفر ارشاد حیدر قلی ارشاد و نام مادر محترمشان نرگس تزرئی بود.برادران و خواهران تنی و ناتی ایشان به ترتیب زیر است: برادران تنی : امین و حسین برادران ناتنی : زیدالله و محمد رضا خواهران ناتنی: جهان سلطان و منصورهخاطرات کودکی : جعفر ارشاد از دوران کودکی خود بجزء بازیها و سرگرمیهای کودکانه چیز زیادی به یاد ندارد. ایشان از خاطرات آن دوران چنین می گوید": به یاد دارم در تابستان که هوا که گرم بود مادرم بعد از نهار ما (من و برادرم) را وادار به خواب و استراحت می کرد. ولی جذابیت بازیها مانع از خوابیدن می شد و بمحض خوابیدن مادر از درب و پنجره به بیرون می رفتیم ناگفته نماند که کهگاهی هم قبل از خروج از منزل گیر می افتادیم ".از خاطرات تلخی که دکتر ارشاد بیاد دارد از دست دادن مادر خود در تابستان سال ۱۳۲۸ بود.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : جعفر ارشاد در خانواده ای از نظر اقتصادی در وضع مطلوب نبود پدرش کشاورزی بود و در باغهای استیجاری به کار می پرداخت.تحصیلات رسمی و حرفه ای : جعفر ارشاد دوران ابتدایی را از سال ۱۳۲۳-۱۳۲۹ را در دبستان فردوسی گرگان سپری کرد.مقطع متوسطه را از سال ۱۳۲۹-۱۳۳۵ در دبیرستان ایرانشهر گرگان در رشته طبیعی گذراندند و دیپلم اش را گرفت. ایشان دارای کارشناسی و کارشناسی ارشد از سال ۱۳۳۹-۱۳۳۵ در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در رشته دفع آفات (گیاه پزشکی) است. وی دکتری رشته بیماری شناسی گیاهی گرایش قارچ شناسی خود را از سال ۱۳۴۵-۱۳۴۹ از دانشگاه برلین آلمان اخذ کردند.خاطرات و وقایع تحصیل : جعفر ارشاد از دوران تحصیل خود چندین خاطره را به یاد دارد که به چند مورد از آنها اشاره می کنیم : یکی از خاطرات دکتر ارشاد این بود که وی به همراه یکی از همکسلاسیهایش تصمیم به وارد شدن به دانشسرای مقدماتی کردند . با آن که درس دکتر نسبت به همکسلایش خوب ولی به پیشنهاد وی از مطالعه زیادی جهت امتحان ورودی الزامی نبود غافل از این که او خودش سخت به مطالعه پرداخت و در امتحان ورودی قبول شد و دکتر ارشاد از

راهیابی به دانشسرای مقدماتی باز ماند. از دیگر خاطرات دکتر ارشاد ،تصمیم وی برای ثبت نام در دبیرستان نظامی بود که با مخالفت پدر و مادر بزرگش مواجه شد و از این تصمیم خود منصرف شد.از دیگر خاطرات خوب اش قبولی در دانشکده کشاورزی تهران بود .فعالیتهای ضمن تحصیل : جعفر ارشاد در کنار تحصیل تابستانها در کنار پدر به کشاورزی می پرداخت و گاهی اوقات به میوه فروشی روی می آورد بطوری که بی کاری برای ایشان مفهومی نداشت. در مقطع دکتری کارمند رسمی موسسه تحقیقات گیاهپزشکی کشور بود.استادان و مربیان : دکتر حسن مهدوی اردبیلی ، دکتر منجمی(فیزیک)،دکتر حسن شیبانی(باغبانی)،مهندس مفیدی (گلکاری)،دکتر بحری (دامپروری) ،مهندس انتظام (زمین شناسی) دکتر اسماعیل زاهدی (گیاه شناسی)،دکتر محمود شجاعی (جانور شناسی) و غیره در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد و پروفسور لیمبرگ،پروفسور کریسچ ،پروفسور فریدل و غیره از اساتید در مقطع دکتری جعفر ارشاد می باشند.هم دوره ای ها و همکاران : مرحوم دکتر قوام الدین شریف ،مرحوم مهندس خلیل دهیار ،مهندس ناصر زالیپور ،مهندس بهمن امانی ،مهندس رحمانی ،دکتر فیروز ابراهیم نسبت ،مهندس پرویز طاهریان و غیره از همکارن جعفر ارشاد می باشند.همسر و فرزندان : جعفر ارشاد در سیزدهم آبان با سرکار خانم زبیده کلانتری از دواج کردند.ماحصل این ازدواج سه فرزند به اسامی ملاحت ،مریم و لیلی است که همگی دارای تحصیلات دانشگاهی و متاهل هستند.وقایع میانسالی : از تلخ ترین وقایع بوقوع پیوسته برای جعفر ارشاد از دست دادن فرزند اولش (ملاحت) در سال ۱۳۸۲ بود که تاثیر روحی بدی روی خانواده وی به همراه داشت.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : جعفر ارشاد کار خود را به عنوان محقق در موسسه تحقیقات گیاهپزشکی کشور وابسته به جهاد کشاورزی از سال ۱۳۴۱ شروع کردو تا زمان بازنشستگی (۱۳۸۶) به این کار ادامه داد.هنگام بازنشسته گی عضو هیئت علمی با مرتبه استاد پژوهش پایه ۳۱ بود.در سال ۱۳۵۸ رئیس بخش تحقیقات گیاه شناسی در موسسه ذکر شده بودند و تا تاریخ بازنشستگی در این پست اشتغال داشتند.در سال ۱۳۵۸ همچنین به سرپرستی موسسه تحقیقات گیاه پزشکی منصوب گشت و تا سال ۱۳۶۲ این سمت را هم دارا بود. در سال ۱۳۶۰ همزمان پست معاون تحقیقات در سازمان تحقیقات و آموزش کشاورزی را تا سال ۱۳۷۱ نیز بر عهده داشتند. از دیگر سمت های دکتر ارشاد می توان به چند مورد زیر نیز اشاره کرد: - مدیر مسئول نشریه بیماریهای گیاهی - سردبیر نشریه رستینها - عضو هیئت تحریریه نشر علمی پژوهشی علوم کشاورزی - عضو کمیته فیتو فتورا - مربوط به اتحادیه بین المللی انجمن های بیماریهای گیاهی در دو دوره ۱۹۸۳-۱۹۸۸ و ۱۹۸۸-۱۹۹۲ - عضو کمیته آسیایی در اتحادیه بین المللی قارچ شناسی از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۱ - رئیس کنگره بین المللی قارچ شناسی آسیا ۲۰۰۱ فعالیتهای آموزشی : سوابق تدریس جعفر ارشاد به شرح زیر است: - چهارده نیم سال تحصیلی در رشته قارچ شناسی و بیماریهای گیاهی در مقطع کارشناسی در دانشکده علوم دانشگاه شهید بهشتی بین سالهای ۱۳۵۶-۱۳۶۲ - دو نیم سال تحصیلی در رشته قارچ شناسی در مقطع دکتری در دانشکده کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس در سالهای ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ - هشت نیم سال در مقطع کارشناسی ارشد و دو نیم سال در مقطع دکتری در رشته قارچ شناسی در واحد علوم و تحقیقات تهران دانشگاه آزاد اسلامی در سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : جعفر ارشاد در اعتلای بخش تحقیقات رتینها در موسسه تحقیقات گیاهپزشکی کشور سهم قابل توجه ای داشته است.وی همچنین عضو موسس و عضو انجمن بیماری شناسی گیاهی ایران می باشد.جوائز و نشانها : - تشویق کتبی از وزیر کشاورزی بدلیل انجام تحقیقات قارچشناسی و نگارش کتاب "قارچهای ایران" در سال ۱۳۵۶ - تشویق کتبی از معاون وزیر و رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی بدلیل سعی در پیشبرد اهداف سازمان تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی در سال ۱۳۶۴ - تشویق کتبی از رئیس موسسه تحقیقات آفات و بیماریهای گیاهی به مناسبت ارائه گزارش طرحهای تحقیقاتی در سال ۱۳۵۶ - لوح تقدیر از معاون وزیر و رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی به مناسبت انتخاب شدن به عنوان محقق نمونه در سال ۱۳۷۴ - لوح تقدیر از وزیر کشاورزی به عنوان محقق نمونه وزارت کشاورزی در سال ۱۳۷۴ - تقدیر کتبی از وزیر کشاورزی به مناسبت تالیف کتاب" قارچهای ایران" در سال ۱۳۷۴ - لوح

تقدیر از معاون اول رئیس جمهور و رئیس شورای پژوهشهای علمی کشور به مناسبت برگزیده شدن یکی از مقالات تحقیقاتی به عنوان مقاله تحقیقاتی نمونه سال ۱۳۷۴ – تقدیر کتبی از معاون وزیر و رئیس سازمان تحقیقات ،آموزش و ترویج کشاورزی به مناسبت مطلوب بودن نتایج تحقیقات در سال ۱۳۷۸ – لوح تقدیر از علوم تحقیقات وفناوری به مناسبت کسب رتبه اول پژوهشکر نمونه سال ۱۳۸۰ وزارت جهاد کشاورزی – تقدیر نامه از معاون پژوهش و برنامه ریزی دفتر همکاریهای فنآوری در نهاد ریاست جمهوری به مناسبت انتخاب پژوهشگر نمونه کشور در سال ۱۳۸۰ – لوح تقدیر از رئیس جمهور به مناسبت کسب رتبه دوم تحقیقات کاربردی در پانزدهمین جشنواره بین المللی خوارزمی در سال ۱۳۸۰ – لوح تقدیر از COMSTECH در فوریه ۲۰۰۲ – دریافت نشان درجه ۳ پژوهش کشور از ریاست جمهور در سال ۱۳۸۳ – لوح تقدیر از رئیس موسسه تحقیقات آفات و بیماریهای گیاهی به مناسبت تلاش در امر تحقیقات در سال ۱۳۸۳ – لوح تقدیر از معاون وزیر و رئیس سازمان تحقیقات و آموزش کشاورزی به مناسبت تلاش در امر تحقیقات در سال ۱۳۸۴چگونگی عرضه آثار : – تعدا پایان نامه های کارشناسی ارشد راهمنایی شده توسط جعفر ارشاد : ۱۳ پایان نامه – تعدا پایان نامه های دکتری راهمنایی شده : ۱۸ پایان نامه – تعداد مقالات چاپ شده و ارائه شده : بیش از ۱۳۶ مقاله – معرفی و نام گذاری ۲۳ اریه قارچ برای اولین بار در سطح دنیا – معرفی حدود ۵۰۰ گونه قارچ برای اولین بار در ایران

آثار : قارچهای ایران ویژگی اثر : تالیف–چاپ دوم

ارشاد، فرهنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: اقتصاد، دانشگاه: شهید چمران اهواز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه لندن در سال ۱۳۵۷.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه شهید چمران اهواز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

انجام ۲ طرح تحقیقاتی در زمینه مسائل عشایری خوزستان، تدریس دروس روش تحقیق در علوم اجتماعی، نظریه‌های جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، جامعه‌شناسی عشایر ایران.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:–

زمینه علمی تألیفات:

مهاجرت روستائیان به شهرها بخصوص در ایران و کشورهای موسوم به جهان سوم.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۶، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

مهاجرت روستایی به شهر در ایران و خاورمیانه.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

ارشاد، مجتبی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مجتبی ارشاد

محل تولد : گرگان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب مجتبی ارشاد فرزند امین در سال ۱۳۴۴ در گرگان متولد شدم و در سال ۱۳۶۲ تحصیلات حوزوی خود را در مدرسه امام خمینی (ره) گرگان شروع نمودم.

تا سال ۱۳۷۰ در گرگان به تحصیل پرداختم. این دروس تا اواسط رسائل و مکاسب ادامه داشت و همزمان برای امتحان به قم و در امتحانات مرکز مدیریت شرکت می‌نمودم. در سال ۱۳۶۸ تمام امتحانات شرح لمعه را به پایان بردم و در مراحل بعدی امتحان می‌دادم.

در هنگامی که در گرگان بودم دروس ادبیات و منطق را مکرراً تدریس می‌نمودم و در اداره آن مدرسه همکاری می کردم. در مهرماه سال ۷۰ به قم منتقل شدم و ادامه رسائل و مکاسب و همچنین شروع کفایه را تا سال ۱۳۷۲ ادامه دادم. در مهر سال ۱۳۷۲ دروس خارج فقه و اصول را نزد مراجع عظام شروع کردم که عمدتاً از محضر حضرت آیت الله تبریزی، فاضل لنکرانی و وحید خراسانی بود و هم‌اکنون از محضر فقه آیت الله وحید استفاده می کنم.

در مهر سال ۱۳۷۲ دروس تخصصی کلام را آغاز نمودم و در خرداد سال ۱۳۷۶ به پایان برده‌ام که اکنون با اتمام نوشتن رساله آن در نوبت دفاع از آن هستم.

پس از اتمام دروس تخصصی در موسسه دایرهٔ المعارف فقه اسلامی به مدت چهار سال در بخش موسوعه و بخش فرهنگ فقه همکاری داشتم و همزمان در چند واحد دانشگاه آزاد اسلامی به تدریس دروس معارف اسلامی و همچنین دروس تخصصی فقهی مشغول می‌باشم که تاکنون ادامه دارد. از دیگر فعالیت فرهنگی اینجانب همکاری با موسسه میرداماد در شهرستان گرگان بوده که در قسمت پاسخ به سوالات از سال ۱۳۸۲ آغاز شد و به صورت مکتوب چاپ شده است.

ارشادی، مسعود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مسعود ارشادی : فرمانده گروهان فیاض از گردان الحدید تیپ ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۳۴۱ در خانواده ای متوسط و مذهبی در شهرستان فریمان پا به عرصه ی وجود گذاشت. پدرش کارمند کارخانه قند فریمان بود. بیش از چهار بهار از عمرش نگذشته بود که همراه خانواده به شهر مقدس مشهد عزیمت کردند. وی پس از گذراندن دوران ابتدایی، در دبستان استاد شهریار و اتمام تحصیلات راهنمایی در مدرسه پارت سابق، برای ادامه تحصیل به دبیرستان دکتر شریعتی رفت. سومین سال تحصیل او در دبیرستان همزمان بود با اوج گیری نهضت انقلاب اسلامی. در راه اندازی برخی اعتصابات، تظاهرات و پخش اعلامیه در مدرسه نقش مهمی داشت.

از صفات پسندیده مسعود ، روح عبادی او بود، که باعث می شد تا با صداقت به راز و نیاز شبانه بپردازد. حتی الامکان دوشنبه ها و پنج شنبه ها و گاهی تمام ماه را روزه می گرفت. همواره با وضو بود و در جلسات قرآن شرکت می کرد. علاقه ی خاصی به امامان معصوم (ع) (به ویژه امام حسین (ع)) داشت و روزانه زیارت عاشورا و مناجات های صحیفه سجادیه را تلاوت می کرد.

به مطالعه ی کتب به ویژه آثار شهید مطهری، شهید دستغیب و شهید بهشتی بسیار علاقه داشت. کتابخانه ای در منزل تشکیل داده بود، که دوستان و جوانان محل، از کتاب های آن استفاده می کردند، که جهاد سازندگی پس از مدتی با اطلاع از موضوع، مجموعه ای از کتاب به او هدیه کرد، تا کتابخانه اش غنی تر شود.

در سال ۱۳۵۹ پس از اخذ دیپلم در رشته ی ریاضی ـ فیزیک، در بسیج مسجد محل (پنج تن آل عبا(ع)) ثبت نام کرد و به فعالیت در مراکز اسلامی به خصوص «انجمن اسلامی راه شهید» پرداخت و در آن جا مسئولیت تبلیغات و کارهای فرهنگی شهدا را بر عهده گرفت. از جمله کسانی بود که برای شکستن محاصره سوسنگرد به آن دیار شتافت. چندین بار هم از طریق جهاد سازندگی به صورت افتخاری به کمک کشاورزان روستایی، برای درو گندم رفت.

در پاییز ۱۳۶۰ عضو رسمی سپاه شد و در واحد برنامه ریزی و نظارت مشغول شد. شرکت در جلسات سخنرانی و تماس با افراد آگاه و مطالعات مداوم در تقویت روحیه ای ایشان تاثیر به سزایی داشت. به گونه ای که باعث شد در مدتی اندک سمت های مختلفی به ایشان واگذار شود، از جمله: مسئولیت آماد لشکر ۵ نصر در تاریخ ۲۷/۱۰/۱۳۶۱ تا ۲۸/۱/۱۳۶۲، مسئول هماهنگی واحدهای لشکر ۵ نصر در تاریخ ۱۶/۱۱/۱۳۶۲، معاونت فرماندهی گردان الحدید در تاریخ ۷/۷/۱۳۶۳، مدیریت داخلی تیپ ۲۱ امام رضا (ع) در تاریخ ۲۴/۱/۱۳۶۵ و در نهایت فرماندهی گروهان فیاض، از گردان الحدید تیپ ۲۱ امام رضا (ع).

علاوه بر موارد مذکور حضور وی در عملیات های مختلف از جمله: والفجرهای ۱،۲ ، ۳،۴، رمضان، خیبر و میمک نیز بسیار چشمگیر بود. او ضمن حضور در سنگر جبهه، خود را برای حضور در سنگر علم و دانش نیز آماده می ساخت و سرانجام در سال ۱۳۶۳ پس از موفقیت در کنکور سراسری در رشته ی مهندسی عمران دانشگاه فردوسی مشهد به تحصیل مشغول شد. تعطیلات تابستان ۱۳۶۴ را در جبهه گذراند و پس از آن به دانشگاه بازگشت. او رفتن به جبهه را وظیفه خود می دانست و این مطلب را در یکی از نامه هایش این گونه بیان می کند:

« این احساس وظیفه به دنبال یک اشاره و یک جمله حضرت امام به وجود آمد و آن این که (تا رفع نیاز، رفتن به جبهه ها از اهم واجبات است) این جمله، تکلیف را بر هر مسلمانی روشن می کند که در آن عمل به وظیفه مطرح است، نه مقام و موقعیت ...

علاوه بر روحیه ی عبادی ـ مذهبی، حسن خلق و خوش قلبی از دیگر خصایص بارز آن بزرگوار بود. طوری که مادرش او را

«مونس تنهایی» خود می خواند.

به خانه که برمی گشت، همراه با دوستان خود به سرکشی از مجروحین و خانواده های شهدا می پرداخت و نامه های رزمندگان را به بستگان آن ها می رساند. در یکی از نامه های خود چنین نوشته است: «اگر در سنگر جنوب و غرب نیستید، می توانید به سراغ کسانی بروید که از سنگر با بدنی مجروح بازگشته اند و یا حداقل آنان که اکنون در زاغه های جنوب در کلبه های خویش نشسته اند و با عزمی آهنین و با سلاح الله اکبر به جنگ کفر می روند.

شهید ارشادی، فردی مومن و معتقد بود و در هر امری و هر مکانی جزو فعال ترین افراد بود و از این جهت الگویی برای همرزمانش به شمار می رفت. صبر، استقامت و خویشتن داری او در مقابل مشکلات زبانزد بود. پیوسته خواهرانش را به کسب علم و معرفت تشویق و ترغیب می کرد و می گفت: «توجه داشته باش، که برای مدرک کار نکنی یا به مدرک کسی اعتماد نکنی. زیرا آن چه عامل سنجش اعمال نزد خداست، تقواست، نه علم بشری بدون معرفت الهی».

همچنین در وصیت نامه اش به آن ها این گونه توصیه کرده است:

«خواهران عزیزم، زندگی زنان اسلام، حضرت خدیجه (س)، حضرت فاطمه (س) و حضرت زینب (س) را سرمشق خود قرار دهید و به خود ببالید که در جهان پیرو مکتب اسوه هایی چون فاطمه (س) هستید. زینب وار رسالت خویش را به پایان برسانید که بتوانید در نزد پروردگار خویش سربلند و سرافراز باشید.»

علاقه وافر او به تحصیل نیز نتوانست مانع رفتن او به جبهه شود، چرا که او جبهه را نیز به نوعی دانشگاه می دانست و عقیده داشت: «حتی اگر جنگ تمام شود کارها تمام نشده است. ما باید برویم و خرابی ها را آباد کنیم.»

سرانجام نیز بعد از ۲ سال دانشگاه را رها کرد و همراه با گروهی دیگر از دانشجویان به سوی جبهه ی شتافت. این بار کارهای دفتری جبهه، روح عظیمش را سیراب نمی کرد و بنابه درخواست خودش به یکی از یگان های رزمی منتقل و در حالی که فرماندهی گروهان شهید فیاض از گردان الحدید تیپ ۲۱ امام رضا (ع) را برعهده داشت، به ستیز با دشمنان حق و حقیقت شتافت و در نیمروز ۲۳/۲/۱۳۶۵ در جزیره ی مجنون بر اثر اصابت ترکش به چشم ها و قلبش به شهادت رسید. پیکر پاکش طبق وصیت خودش در گلزار شهدای بهشت رضا (ع) به خاک سپرده شد.

شهید در یکی از نامه هایش می گوید:

«اگر نبود خیل جانبازانی که شب و روز برای شهادت لحظه شماری می کنند، اگر نبود جسم چاک چاک عزیزان ما از آتش کینه ی دشمن، اگر نبود سرهای بریده ی جگر گوشه های ما از تیغ ستم سیاهکاران و بد اندیشان، اگر نبود جسم پاک شهیدی، که گلوله خصم کافر از او کوچک ترین اثری هم به جای نگذاشته و اگر نبود فریاد رسا و استوار برادران اسیر که در چنگال رژیم بعث عراق، دنیا را از رشادت و پای مردی خود به تحیر وا داشته اند، هرگز قامت جمهوری اسلامی ایران در جهان چنین برافراشته نمی شد و شعله قیام اسلامی در بین ملت های محروم چنین فراگیر نمی گشت.» منابع زندگینامه ":فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

ارشک

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۳۳۶ -۳۳۸ ق.م)

نام او را مورخان یونانی آرسس Arses، و پلوتارک او را ارسس Oarses نوشته، واپر Oppere فرانسوی گمان کرده که نام او به پارسی قدیم هوورشه Huvarsha بوده است. وی کوچکترین پسر اردشیر بود. اسم مادر او را بعضی اتس‌سا نوشته‌اند.
باگوارس خواجه پس از اردشیر وی را به تخت نشانید و برادران او را کشت. تا او فقط تحت تعلیمات و نظر وی باشد. ارشک پس از آنکه مستقر شد، خواست آن خواجه را به کیفر برساند ولی با گواس پیشدستی کرده و وی را در سال سوم سلطنتش به قتل رسانید (۳۳۶ ق.م)

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

ارفع الدوله، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۷ –۱۲۷۰ ق)، نویسنده و شاعر، متخلص به دانش. ملقب به ارفع‌الدوله. در تبریز متولد شد و در همان شهر علوم زمان خود را فراگرفت. تحصیلات خود را در دارالفنون تهران به پایان رساند. سپس به استانبول رفت و در آنجا زبان ترکی استانبولی و یونانی و فرانسه را آموخت و در سال ۱۳۰۰ ق به نیابت اول سرکنسولی رسید و سپس به سفارت ایران در روسیه و عثمانی منصوب گردید. پس از جنگ بین‌الملل اول به عنوان نماینده‌ی دولت ایران در دیوان صلح لاهه شرکت کرد و بعد از آن بازنشسته شد و مدتی در فرانسه اقامت گزید. سپس به ایران آمد و وزیر عدلیه کابینه‌ی علاء شد و مدتی هم سفیر کبیر ایران در اروپا بود. در تهران درگذشت. از آثار او: «در حکومت پنج پادشاه»؛ که خاطرات وی است؛ مثنوی «طول عمر»؛ «آوازه‌ی بزم صلح لاهه»؛ «منتخبات دانش»؛ «رساله‌ی رشدیه»، در خط فارسی؛ «گوهر خاوری».[۱]

معروف به پرنس ارفع‌الدوله و متخلص به دانش در ۱۲۳۳ در تبریز تولد یافت. پدرش حاج شیخ محسن مهاجر ایروانی بود. وی تحصیلات مقدماتی را اعم از فارسی و عربی در تبریز به اتمام رسانید و مدتی نیز به تحصیل فقه و اصول مشغول بود. او برای ادامه‌ی تحصیل به استانبول و سپس قفقازیه رفت و تحصیلات خود را ادامه داد و به چند زبان خارجی آشنا شد.

پس از بازگشت به ایران به منصب آجودانی ولیعهد در تبریز منصوب گردید و در ۱۲۶۲ عضویت کمیسیون تحدید حدود خراسان به وی محول گردید. پس از این مأموریت به مقام مستشاری سفارت ایران در روسیه تعیین شد. در سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا در زمره ملتزمین رکاب بود. نشان و حمایل سرتیپی گرفت. در ۱۲۶۹ ناصرالدین شاه با اعطاء لقب معین‌الوزاره او را ژنرال قنسول تفلیس نمود.

در ۱۲۷۴ با دریافت لقب ارفع‌الدوله به سمت وزیر مختار ایران در دربار روسیه تعیین گردید. در نخستین سال سلطنت مظفرالدین شاه علاوه بر وزیرمختاری در روسیه نمایندگی ایران در دربارهای سوئد و نروژ به او واگذار شد. منصب امیرتومانی و نشان درجه اول شیر و خورشید گرفت. در ۱۲۷۹ نمایندگی انجمن صلح لاهه به او محول شد و پس از آن با سمت سفیرکبیر فوق‌العاده در جشن بیست و پنج سالگی سلطان عثمانی شرکت نمود.

در ۱۲۸۰ میرزا علی اصغرخان اتابک برای مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا متوسل به ارفع‌الدوله وزیرمختار ایران در روسیه شد. ارفع‌الدوله در این مذاکرات موفقیت حاصل نمود و دولت روسیه حاضر شد مبلغ بیست و دو میلیون و نیم منات طلا با سود ۵ درصد برای مدت ۷۵ سال به دولت ایران وام بدهد. بانک استقراضی روس که وام‌دهنده به ایران بود گمرکات شمال ایران را به وثیقه گرفت.

مظفرالدین شاه که در اثر فعالیت ارفع‌الدوله موفق به اخذ وام و مسافرت به اروپا شده بود، به هنگام ورود به خاک روسیه او را مورد توجه و عنایت قرار داد، به او لقب پرنسی و جناب اشرفی داد.

در ۱۲۸۱ ش (۱۹۰۲ م) ارفع‌الدوله به سمت سفیرکبیری ایران در عثمانی تعیین شد و به اعطای رتبه و مقام سرداری و نشان مرصع و حمایل مخصوص با یک حلقه انگشتری الماس برلیان ممتاز مفتخر شد و یک سال بعد شاه به او درجه‌ی امیرنویانی (ارتشبدی) و یک قطعه نشان مرصع به الماس و جواهر ممتاز داد.

مدت مأموریت ارفع‌الدوله در استانبول تا ۱۲۸۹ ش به طول انجامید. پس از آن به تهران احضار شد و در ۱۲۹۲ ش در دولت محمدعلی خان علاءالسلطنه به سمت وزیر دادگستری تعیین گردید و در مراسم تاجگذاری سلطان احمد شاه این سمت را داشت. بعد مأمور اعلام پادشاهی احمد شاه به دربارهای اروپائی شده و چندی سفیر ایران در جامعه‌ی ملل بود. القاب ارفع‌الدوله در طول زندگانی او عبارت بودند از: معین‌الوزاره، ارفع‌الدوله، پرنس، جناب اشرف، سرتیپ، امیرتومان، سردار (امیرنویان) و متجاوز از صد قطعه نشان از دولت ایران و دول خارجی داشت. در مأموریت‌های سیاسی خود در خارج از کشور ثروت سرشاری به دست آورد. هنگامی که سفیر ایران در استانبول بود در موناکو قصری بزرگ بنیاد نهاد و نام آن را دانشگاه گذاشت و بعد آن را تبدیل به موزه نمود.

ارفع‌الدوله به زبان‌های عربی، ترکی، روسی و فرانسه تسلط داشت و شعر فارسی نیکو می‌سرود. مجموعه اشعار خود را انتشار داد. کتابی به نام مثنوی صلح منتشر کرد. در اشعار خود «دانش» تخلص می‌نمود. او پس از پنجاه سال مأموریت در خارج از ایران بازنشسته شد. در تهران باغی بزرگ و زیبا بنیاد نهاد. این باغ در خیابان شاپور روبروی پارک اتابک بود که فعلاً در آن استادیوم ورزشی، تالار رودکی و دبیرستان نوربخش به چشم می‌خورد. در سردر این باغ رباعی زیر بر روی کاشی نوشته و نصب شده بود:

ارفع‌الدوله آن بزرگ نهاد

کرد باغی به ملک ری آباد

یکی از بندگان مخلص او

نام این باغ ارفعیه نهاد

رضا ارفع در سال‌های آخر عمر که در تهران می‌زیست، خاطرات خود را نوشت. بعدها این خاطرات توسط وزارت فرهنگ و هنر بنام ایران دیروز (خاطرات پرنس ارفع‌الدوله) چاپ شد. محتوای کتاب روی هم رفته قابل استفاده و مفید بود.

احتشام‌السلطنه در صفحات ۴۰۶ و ۴۰۷ کتاب خاطرات خود درباره‌ی ارفع‌الدوله چنین نوشته است: «ارفع‌الدوله با پشت هم‌اندازی یک کتاب القاب و عناوین و امتیازات خنده‌آور برای خود دست و پا کرده بود و عادتاً در مکاتبات و مراسلات اکثر آن عناوین را به دنبال نام خویش ذکر می‌نمود.

میرزا رضاخان، دانش، امیرتومان، جنرال آجودان حضور همایون، امیرنویان، پرنس سردار، پرنس صلح، معین‌الوزاره و ارفع‌الدوله یک قسمت از آن القاب است که عنوان وزیر مختار یا سفیرکبیر دارای نشان‌های فلان و فلان با حمایل و مدال بهمان را هم به پیش و پس آن می‌افزود. چون این پرنس طویل العنوان!! تعلق خاطر به ایران و تعصب باطنی نداشت، در پطرزبورغ از روس‌ها روس‌تر و در اسلامبول از ترک‌ها ترک‌تر بود. به قصد جلب توجه و تملق‌گوئی در هر مأموریتی که بود بجای آنکه سفیر و نماینده‌ی ایران باشد، شجره‌نامه‌ای برای اثبات اینکه اجداد و اعقابش از مردم آن مملکت بوده‌اند تهیه می‌کرد و از کارهای جالبش هم یکی این بود که در مجالس میهمانی و محافل با هر خانمی روبرو می‌شد، تصور می‌کرد آن خانم عاشق و بیقرار اوست و به زبان بازی و مداحی می‌پرداخت. و از افتضاحات شرم‌آوری که از برخورد ارفع‌الدوله با زنان در مجالس و میهمانی‌های رسمی نقل می‌کنند می‌توان یک جلد کتاب مفصل نوشت و همینطور اگر بخواهیم شرح شارلاتانی‌های او را در این جا بنویسیم خیلی مفصل خواهد

شد».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] دانشمندان آذربایجان (۱۴۴)، الذریعه (۳۱۵/ ۹)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۴۲ -۱۳۸ / ۱)، سخنوران نامی (۱۸۱ -۱۷۴/ ۲)، سخنوران نامی معاصر (۱۳۳۲ -۱۲۳۹/ ۲)، شرح حال رجال (۵۱۳ -۵۰۷/ ۱)، فرهنگ سخنوران (۳۳۱)، مؤلفین کتب چاپی (۱۳۳ -۱۳۱/ ۳)، مکارم الآثار (۱۹۵۷ -۱۹۵۶/ ۶)، مواد التواریخ (۷۵۱ -۷۴۹)، یادداشتهای قزوینی (۱۵۰/ ۸)، یادگار (س ۳، ش ۳، ص ۳۴)، یغما (س ۵، ش ۴، ص ۱۶۸).

ارفع، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند رضا ارفع معروف به پرنس ارفع‌الدوله در ۱۲۸۰ در تفلیس متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و فراگیری زبان فرانسه و روسی برای ادامه تحصیلات به فرانسه اعزام شد و پس از انجام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده پیاده نظام سن سیر شد و دوره‌ی مزبور را با احراز رتبه‌ی اولی پایان داد و به درجه‌ی افسری رسید. چندی در یکی از هنگ‌های پیاده و ارتش فرانسه استاژ داد و در ۱۳۰۱ ش با درجه‌ی نایب دومی در ارتش نوین ایران استخدام گردید. چندی در لشکر کردستان و زمانی در لشکر خراسان فرمانده گروهان و گردان بود و در کلیه محاربات آن دو آستان مشارکت جدی و همه‌جانبه داشت. در سال ۱۳۱۴ با درجه‌ی سرگردی فرمانده گردان پیاده دانشکده افسری شد. در سال ۱۳۱۷ سرهنگ دوم و در سال ۱۳۱۹ به درجه‌ی سرهنگی ارتقاء پیدا کرد. در سال ۱۳۲۰ به ریاست ستاد سپاه غرب (لشکرهای کردستان و کرمانشاه) منصوب گردید. بعد از شهریور ۱۳۲۰ به کفالت فرماندهی لشکر کرمانشاه منصوب شد و در اعاده امنیت در آن منطقه فعالیت زیادی بروز داد و در اوایل ۱۳۲۱ به فرماندهی لشکر کردستان که سرلشکر محمود امین فرمانده آن بدست اشرار مقتول گردیده بود، منصوب شد و در مدت کوتاهی به وضع لشکر سرو و صورتی داد و اشرار و راهزنان و یاغیان را تار و مار کرد و امنیت کامل را در آن منطقه برقرار نمود. به پاس خدماتش در لشکر کردستان درجه‌ی سرتیپی گرفت و به تهران احضار و به فرماندهی لشکر ۲ پادگان مرکز برگزیده گردید. در دی ماه ۱۳۲۱ بنا به دعوت دولت انگلیس همراه هیئتی از افسران ایرانی و انگلیسی برای بازدید از جبهه جنگ آفریقای شمالی بوسیله‌ی هواپیما عازم بازدید گردید. در نزدیک خرقان به علت کولاک و نزول برف سنگین، هواپیما اعتدال خود را از دست داد و سرانجام سقوط کرد و کلیه سرنشینان هواپیما اعم از ایرانی و انگلیسی کشته شدند. افسران ایرانی در این هواپیما عبارت بودند از سرتیپ ابراهیم ارفع، سرهنگ شرف‌الدین قهرمانی فرمانده نیروی هوائی ایران، سرهنگ غلامحسین شیبانی و سرگرد ابوالفتح مهاجر. این افسران در طی تشریفات باشکوهی در بقعه ظهیرالدوله واقع در نیمه راه دربند به خاک سپرده شدند.

سرتیپ ارفع افسری تحصیلکرده، بسیار جدی، مبتکر و سرسخت بود. به چندین زبان خارجی تسلط داشت و تمام تحصیلات خود را در اروپا به اتمام رسانده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ارفع، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا رضاخان ارفع‌الدوله‌ی دانش، متولد ۱۲۷۳. وی تحصیلات خود را به اقتضای شغل پدرش که غالباً مقام سفارت داشت، در استانبول و پاریس انجام داد. از دانشکده‌ی نظامی سن سیر و سمور فرانسه فارغ‌التحصیل گردید و دانشگاه جنگ آن کشور را نیز گذرانید. وارد ارتش ایران شد و با سمت مربی سواره نظام، واحدهای مختلف ارتش را اداره می‌کرد. در ۱۳۱۸ با ارتقاء به درجه‌ی سرتیپی مدیر دروس دانشگاه جنگ شد و مدتی نیز فرمانده لشکر اول و فرمانده آماده‌گاه تعلیماتی ارتش بود. در ۱۳۲۱ به معاونت ستاد ارتش و ریاست رکن ۲ منصوب گردید و ضمناً فرماندهی سواره‌نظام نیز با او بود. در ۱۳۲۳ درجه‌ی سرلشکری گرفت و به فرمانداری نظامی راه‌آهن و راه شوسه برگزیده شد. زمانی نیز وابسته‌ی نظامی ایران در انگلیس بود. در ۱۳۲۳ به ریاست ستاد ارتش انتخاب شد و قریب یک سال و چند ماه در این سمت حساس قرار داشت. در دوران ریاست ستاد او، در آذربایجان و فارس وقایعی اتفاق افتاد و همچنین عده‌ای از افسران لشکر خراسان فرار کردند. او با کمال قدرت به سرکوبی یاغیان پرداخت و با دستجات سیاسی که موجبات تشنج و بهم ریختگی را در شهرها فراهم کرده بودند سرسختانه مبارزه نمود.

مبارزات او با حزب توده در کابینه‌ی صدرالاشراف زبانزد خاص و عام است. به دستور وی کلوپ حزب توده را در خیابان فردوسی بستند، در مقابل اعتراض دکتر فریدون کشاورز یکی از راهبران حزب توده، سربازان به کلوپ ریختند و آنجا را به آتش کشیدند. سرگرد زرین‌نعل فرمانده سربازان با دسته‌ی پارابلوم بر سر دکتر فریدون کشاورز کوبید و او را به شدت مجروح ساخت.

ارفع چون آذربایجانی بود، برای رفع بحران آذربایجان و نجات آن تلاش‌ها نمود و پادگان‌های آن منطقه را به پایداری و استقامت تشویق می‌نمود. از افسران مورد اعتماد نیز حزبی تشکیل داه بود، ولی در ۱۳۲۴ که قوام‌السلطنه به ریاست دولت رسید، به علل و جهات سیاسی و برای حل مشکل آذربایجان، وی را از ریاست ستاد معزول نمود و پس از چندی دستور بازداشت او را صادر کرد. پس از ختم غائله‌ی آذربایجان چون رقیبش رزم‌آرا به قدرت نشسته بود، او را بازنشسته کرد. پس از قتل رزم‌آرا چند ماهی در کابینه‌ی حسین علاء وزارت راه را عهده‌دار گردید.

رقابت و مبارزه‌ی سرلشکر ارفع و سپهبد رزم‌آرا بعد از ۱۳۲۰ در ارتش ایران زبانزد است. هر دوی آنها که در زمان رضاشاه محلی از اعراب نداشتند، پس از شهریور ۱۳۲۰ چون امرای قدیمی و افسران قزاقخانه ارتش را بازنشسته کردند، موقعیت ممتازی پیدا کردند و از آنجا که هر دو تحصیلکرده و سالها در اروپا به فن سپاهیگری واقف شده بودند، مشاغل درجه یک ارتش به آنها تعلق گرفت. لیکن آن دو چشم دیدن هم را نداشتند. هر منصبی که رزم‌آرا به دست می‌آورد ارفع در تلاش ربودن آن و استقرار خود در آن سمت بود و هر مسندی که ارفع بر آن جلوس می‌کرد، رزم‌آرا در صدد بود آن را از زیر پای او بیرون بکشد. ارفع که بعد از رزم‌آرا به ریاست ستاد ارتش منصوب شد، در صدد برآمد برای همیشه رقیب سرسخت خود را از صحنه خارج سازد. سرانجام به این امر توفیق یافت و رزم‌آرا امیر ۴۳ ساله را بازنشسته و خانه‌نشین ساخت. رزم‌آرا هم که برای سومین بار در ۱۳۲۵ رئیس ستاد ارتش شد، همان معامله را قدری تندتر با ارفع کرد.

ارفع پس از ۱۳۳۲ به خدمت دعوت شد و ابتدا سفارت ایران در پاکستان و سپس سمت مهم سفارت کبرای ایران در ترکیه بدو محول شد. چهار سال در آن سمت باقی ماند. با غالب رجال و ژنرال‌های ترک دوستی و آشنائی داشت. گذشته از آنکه پدرش سالیان دراز سفیرکبیر ایران در عثمانی بود، خود نیز مدتی طولانی در مدارس حربیه‌ی عثمانی آن روز تحصیل کرده بود. ارفع در این سمت به وضع سفارتخانه سر و صورتی داد و بعضی از اعضای سفارتخانه را اخراج یا تصفیه کرد. از جمله افرادی که مشمول تصفیه قرار گرفتند امیرعباس هویدا کاردار و مستشار سفارتخانه بود. ارفع هویدا را احضار کرد و گفت: چون جوان هستی و ممکن است آینده‌ی تو خراب شود من گزارشی درباره‌ات رد نخواهم کرد، ولی نمی‌توانم تو را در سفارتخانه نگه دارم. بهتر است

تقاضای مرخصی کنی، بروی تهران و کاری برای خودت دست و پا کنی. هویدا همین کار را کرد. به تهران آمد و از وزارت خارجه تقاضای شغل دیگری کرد. در آن احوال عبداللّه انتظام به مدیریت عاملی نفت منصوب شد و هویدار را با خود به آن شرکت برد. هویدا پس از چند روز برای جمع‌آوری و حمل اثاثیه‌اش به آنکارا رفت. ارفع با تندی و خشونت به او گفت: باز تو آمدی، اینجا جای تو نیست؛ هویدا پاسخ داد: برای کسب اجازه و حمل اثاثیه‌ام آمده‌ام.

سال‌ها گذشت. ارفع دوران بازنشستگی را می‌گذرانید که امیرعباس هویدا مستشار اخراجی سفارت آنکارا به نخست‌وزیری ایران رسید. ارفع همان روز منتظر انتقام بود وحشت خود را با چند نفر در میان گذاشت. قضیه کم‌کم به گوش هویدا رسید و او از ارفع وقت ملاقات خواست و سرانجام شبی به خانه‌ی او رفت و از وی دلجوئی نمود. به ارفع گفت من نخست‌وزیری را از شما دارم، بنابراین همیشه مدیون الطاف شما هستم. ارفع بیشتر متوحش شد و سکوت کرد. هویدا که به ترس رئیس سابق خود خوب پی برده بود، توضیح داد که اگر شما آن روز مرا از سفارت آنکارا اخراج نکرده بودید، امروز نخست‌وزیر ایران نبودم. همان اقدام شما باعث شد که به شرکت نفت بروم و بعد وزیر و نخست‌وزیر بشوم.

پس از مدتی وزارت دارائی پیش آگهی بزرگی برای مالیات بر ارث همسر ارفع فرستاد و ارفع نتوانست آن را خنثی کند. حکم قطعی شد و خانه و زندگیش در معرض فروش قرار گرفت. خبر که به هویدا رسید، از کیسه‌ی فتوت دولت تمام بدهی ارفع را پرداخت.

ارفع همه‌ی تحصیلاتش را در خارج انجام داده بود. به زبانهای فرانسه، انگلیسی، روسی و ترکی استانبولی تسلط کامل داشت ولی متأسفانه فارسی بلد نبود. مدت‌ها در دانشکده‌ی افسری و دانشگاه جنگ فنون علمی و نظامی تدریس می‌کرد. در ۱۳۲۴ مدت کوتاهی در سیاست روز ایران نقش اساسی داشت. خاطرات نظامی و سیاسی خود را تحت عنوان پنج پادشاه به زبان انگلیسی انتشار داد. چهار ساله که بود پدرش با تقدیم پیشکشی قابل ملاحظه‌ای از مظفرالدین شاه برای او لقب ارفع‌السلطان گرفت. وفاتش در ۱۳۶۵ در اروپا اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ارفع، حیدرعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۴، فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی کشاورزی کرج. در جوانی نام خانوادگی‌اش نورچشم بود و پس از ازدواج با دختری از خانواده‌ی ارفع، آن نام را برای خود برگزید. پس از فراغت از تحصیل، به استخدام وزارت کشاورزی درآمد. مدت‌ها مدیرکلی آن وزارتخانه را برعهده داشت و آخرین سمتش در آن وزارتخانه رئیس کل سازمان جنگلبانی بود. در دوره‌ی بیست و یکم از داراب به مجلس شورای ملی رفت و در دوره‌ی بعد از تهران وکیل شد. مدتی لیدر فراکسیون اکثریت در مجلس بود و چندی نیز نایب‌رئیس مجلس شد. در انتخابات دوره‌ی ششم سنا کاندیدای سناتوری همدان گردید و به سنا راه یافت. تا ۱۳۵۴ در سنا بود. در دوره‌ی هفتم نیز کاندید شد، ولی توفیق نیافت. در ۱۳۵۵ درگذشت. وی از دوستان حسنعلی منصور بود. وکالت و نیابت ریاست مجلس مدیون همان دوستی است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ارفعی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده طرح و عملیات تیپ۱۸ جواد الائمه(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی") محمد رضا ارفعی" در فروردین ماه سال ۱۳۴۲ در "مشهد" متولد شد. مادرش می گوید: تولد او مقارن با سال روز تولد حضرت رضا (ع) بود. پزشکی که عمل زایمان را انجام می داد، نوزاد را با جعبه ی شیرینی نزد من آورد و گفت: فرزنت نامش را با خود آورده است او را" محمد رضا "بنامید.

شهید قبل از دبستان به مکتب رفت و قرآن را فرا گرفت. چهار ساله بود که خواهرش ازدواج کرد و ساکن تهران شد و محمد رضا هم به همراه خانواده به تهران مهاجرت کرد. از سن شش سالگی در منطقه نازی آباد تهران به مدرسه رفت.

در سال دوم راهنمایی به دلیل این که محیط" تهران "برایش خوشایند نبود از والدینش خواست او را به" مشهد "نزد پدر بزرگش بفرستند تا با آنها زندگی کند و تحصیلات خود را در" مشهد "ادامه دهد. او ضمن تحصیل در ایام تعطیل به شیشه بری و مکانیکی نیز مشغول بود. وی پس از اتمام دوره راهنمایی، در دبیرستان حاج تقی آقا بزرگ به تحصیل ادامه داد.

دوران تحصیل اودر دبیرستان همزمان بود با مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت دیکتاتوری پهلوی،او که شاهد فساد ،بی بندو باری وظلم حکومت بود به صف مبارزین پیوست وتا پیروزی انقلاب لحظه ای از پای ننشست.

با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ او به جبهه رفت وتا دوم فروردین ۱۳۶۴که در بیمارستان امام خمینی تبریزوبر اثر جراحت های ناشی از مجروحیت به شهادت رسید، حضوری تاثیر گذار در جنگ داشت.

روز ۱۲ فروردین ۱۳۶۴ پس از تشییع، پیکر پاکش در بهشت رضا (ع) در مشهددفن شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

ارفعی، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۰ در تبریز متولد شد. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی به عثمانی رفت و دانشکده حربیه استانبول را گذرانید و به درجه‌ی افسری نائل آمد و چندی در ارتش عثمانی خدمت کرد. در جنگ بین‌المللی اول در جنگ‌های داردانل و جبهه‌ی شرق شرکت داشت و به علت ابراز رشادت از دولتین آلمان و عثمانی نشان گرفت.

در ۱۲۹۸ با مساعدت سفیرکبیر ایران در استانبول از خدمت در قشون عثمانی استعفا داد و به ایران بازگشت و وارد ژاندارمری شد. در ۱۳۰۰ در مصادمات گیلان رشادت زیادی از خود بروز داد و درجه‌ی یاوری گرفت و مأمور لشکر آذربایجان شد و فرماندهی توپخانه‌ی لشکر را به او سپردند. در ۱۳۰۲ به نایب سرهنگی رسید و مأمور ارومیه شد. غیر از فرماندهی پادگان چندی هم حکمران آنجا بود. در ۱۳۰۴ به درجه‌ی سرهنگی ارتقاء درجه یافت و فرمانده پادگان سلماس شد. در اوایل تیرماه ۱۳۰۵ عده‌ای از گروهبانان پادگان سلماس به علت نرسیدن حقوق هم‌قسم می‌شوند تا انتقام خود را از فرماندهان خود بگیرند، لذا به اسلحه خانه رفته مسلح می‌شوند و عده‌ای از سربازان را نیز با خود همراه می‌کنند و وارد شهر خوی می‌شوند. پس از غارت شهر، به منزل

سرهنگ ارفعی رفته او را به خارج خانه دعوت می‌نمایند. به محض ورود سرهنگ ارفعی، عده‌ای با سرنیزه و گلوله او را به قتل می‌رسانند. در اثر این واقعه، سرتیپ آیرم از فرماندهی لشکر آذربایجان معزول و سرلشکر امیراحمدی جانشین او می‌شود و سرلشکر خزاعی هم از تهران برای رسیدگی به شورش و طغیان پادگان وارد سلماس می‌شود و سرانجام پس از رسیدگی و تعیین مسببین غائله، ۵۴ نفر از آنها اعدام می‌گردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ارموی، سراج‌الدین، ابوالثنا محمود

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۶۸۲ -۵۹۴ ق)، فقیه، اصولی و متکلم شافعی. اصل وی از ارومیه بود. در موصل تحصیل کرد و در دمشق ساکن شد و عهده‌دار قضا آنجا گردید. سپس به آسیای صغیر رفت و در قونیه مقیم شد و در همان جا درگذشت. معروفترین اثرش کتاب «مطالع الانوار» در منطق و کلام است، شرحهای متعدد بر آن نوشته شده که مشهورترین آنها کتاب «لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار» قطب‌الدین رازی است که به «شرح مطالع» معروف و از کتابهای رایج تعلیمی است. برخی دیگر از آثارش: «بیان الحق»؛ «المناهج»؛ «شرح الوجیز» غزالی، در فروع فقه شافعی؛ «تلخیص اربعین» یا «مختصر الاربعین»، «التحصیل» مختصر «المحصول» فخررازی در اصول فقه؛ «لطائف الحکمهٔ»، در حکمت به زبان فارسی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۴۲ -۴۱ /۸)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۴۴ -۲۴۳ /۳)، تاریخ نظم و نثر (۱۵۱ -۱۵۰)، روضات الجنات (۱۰۸ /۸)، ریحانه (۱۰۸ /۱)، کشف الظنون (۲۰۰۲، ۱۸۴۶، ۱۷۱۵، ۱۶۱۵، ۱۵۶۷، ۹۰۲، ۸۴۸، ۲۶۱، ۹۵، ۹۲، ۶۱)، الکنی و الالقاب (۲۲ /۲)، معجم المؤلفین (۱۵۵ /۱۲)، نام‌آوران فرهنگ (۵ -۴)، هدیهٔ العارفین (۴۰۶ /۲).

ارنواز

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(به.) خواهر جمشید، پادشاه پیشدادی (داستان).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ازکیا، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: علوم اجتماعی، دانشگاه: تهران

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

ازهاری، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۳ در شیراز تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی چون پدرش بضاعت مالی نداشت وارد دبیرستان نظام شیراز شد و در ۱۳۱۲ دیپلم گرفت و وارد دانشکده‌ی افسری شد. دوره‌ی دو ساله‌ی دانشکده را پایان داد و در ۱۳۱۴ ستوان دوم و مأمور خدمت در لشکر فارس گردید و فرماندهی دسته و گروهان را طی کرد. در ۱۳۲۴ درجه‌ی سرگردی گرفت و در ۱۳۲۷ سرهنگ دوم شد و وارد دانشگاه جنگ شد و دوره‌ی مزبور را پایان داد و برای طی دوره‌ی ستاد و فرماندهی به آمریکا اعزام شد و در آنجا نیز با موفقیت دوره‌ی فرماندهی را طی کرد و به زبان انگلیسی تسلط یافت و به ایران بازگشت و در دانشگاه جنگ مدیر دروس شد. در این سمت با مستشاران آمریکائی دانشگاه جنگ نزدیکی و رفاقت پیدا کرد و مورد توجه آنها قرار گرفت. چند دوره کوتاه‌مدت نیز به آمریکا فرستاده شد و تقریباً یکی از افسرانی بود که آمریکائی‌ها او را برای آینده‌ی ارتش ایران ذخیره کرده بودند. در ۱۳۳۶ درجه‌ی سرتیپی گرفت و فرمانده لشکر کرمان شد. پس از آن به فرماندهی لشکر سبزوار منصوب گردید و درجه‌ی سرلشکری گرفت. آنگاه رئیس و فرمانده سپاه غرب شد و درجه‌ی سپهبدی به او دادند. چند سالی در غرب فرمانده سپاه بود تا به معاونت ستاد مشترک رسید و بعد قائم‌مقام آن سازمان شد ولی در دوران ریاست ستاد جم، خود را بازنشسته کرد. در ۱۳۵۰ که جم از ریاست ستاد مشترک برکنار شد، ازهاری از بازنشستگی خارج و با درجه‌ی ارتشبدی به ریاست ستاد منصوب گردید و تا نیمه‌های آبان ماه ۱۳۵۷ در آن سمت مستقر بود.

روز چهاردهم آبان ماه ۱۳۵۷ تظاهرات خشم‌آمیز مردم تهران و غالب شهرستان‌ها به اوج رسید. در تهران قریب چهارصد شعبه بانک اعم از دولتی و خصوصی و غالب مغازه‌های مشروب‌فروشی طعمه حریق گردیدند و سرانجام جعفر شریف امامی در مقابل مشکلات عدیده و وخامت اوضاع، از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد و پس از ۷۰ روز صدارت با یک بیلان منفی و وحشتناک، خود را از مهلکه نجات داد.

محمدرضا پهلوی برای جانشینی دولت آشتی ملی، تصمیم به تشکیل یک دولت نظامی گرفت و قرعه فال به نام ارتشبد غلامرضا ازهاری که دارای عالی‌ترین شغل نظامی بود اصابت کرد. حدود ساعت ۱۰ بعد از ظهر روز ۱۴ آبان، ازهاری به کاخ شاه احضار شد و پس از مذاکرات مختصری، شاه به وی تکلیف نخست‌وزیری نمود و او نیز این مأموریت را پذیرفت. به دنبال انتصاب ازهاری به ریاست دولت نظامی، محمدرضا پهلوی در روز ۱۵ آبان در صفحه‌ی تلویزیون حاضر شد، نطقی استرحام‌آمیز ایراد نمود که نشانگر کامل ضعف و زبونی او بود. این نطق اعتراف به گناهان گذشته و خطاهای بسیار رژیم درگذشته بود. او در نطق خود افزود: «در فضای باز سیاسی که از دو سال پیش به تدریج ایجاد می‌شد، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد بپا خاستید... انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد تأیید من نباشد. متأسفانه در کنار این انقلاب دسیسه و سوء استفاده دیگران از احساسات و خشم شما آشوب و هرج و مرج و شورش نیز به بار آورد. موج اعتصاب‌ها نیز که بسیاری از آنها برحق بود، اخیراً تغییر جهت و ماهیت یافت تا چرخ‌های اقتصاد مملکت و زندگی روزمره‌ی مردم فلج شود و حتی جریان نفت که زندگی مملکت به آن بستگی دارد قطع گردد....

برای جلوگیری از اضمحلال مملکت و به منظور برقراری حکومت قانون و ایجاد نظم و آرامش، تمام کوشش خود را در تشکیل یک دولت ائتلافی مبذول داشتم، فقط هنگامی که معلوم شد امکان انجام این ائتلاف نیست، بناچار یک دولت موقت را تعیین

کردیم. من آگاهم که به نام جلوگیری از آشوب و هرج و مرج این امکان وجود دارد که اشتباه‌های گذشته و فشار و اختناق تکرار شود. من آگاهم که ممکن است بعضی احساس کنند که به نام مصالح و پیشرفت مملکت و با ایجاد فشار این خطر وجود دارد که سازش نامقدس فساد مالی و فساد سیاسی تکرار شود. اما من به نام پادشاه شما که سوگند خورده‌ام تمامیت ارضی مملکت، وحدت ملی، مذهب شیعه‌ی اثنی عشری را حفظ کنم، بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم و متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود بلکه خطاها از هر جهت جبران نیز گردد....

من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم. من حافظ سلطنت مشروطه، که موهبتی است الهی که از طرف ملت به پادشاه تفویض شده است هستم و آنچه را که شما برای به دست آوردن آن قربانی داده‌اید، تضمین می‌کنم....

من در اینجا از آیات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلام بخصوص مذهب شیعه هستند تقاضا دارم تا با راهنمائی‌های خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه‌ی جهان بکوشند....»

نطق و پیام شاه که از موضع ضعف تهیه شده بود، در حقیقت توبه و استغفار و عذر تقصیر تلقی می‌شد. اگر نگاهی به متن و جملات آن بیندازیم، ضمن نفی دولت نظامی، قباله‌ی امضاء شده سقوط رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران بود. رهبری که تا چندی پیش گستاخانه به مخالفین خود پاسخ می‌داد و می‌گفت مه فشاند نور و سگ عوعو کند. یا ما دکان مفتخوری را بستیم و من از ارتجاع سیاه بیش از ارتجاع سرخ متنفرم. یا هرکس حزب رستاخیز را نمی‌خواهد گذرنامه‌ی خود را بگیرد و از ایران خارج شود؛ ولی در آن روز آنچنان به مردم و ملت التماس و التجاء می‌نمود که هرگز انتظار آن نمی‌رفت. با این پیام در حقیقت تکلیف دولت نظامی تعیین شد. اولاً ـ همه می‌دانستند دولتی است موقتی و از همه بالاتر رئیس دولت شیر برفی است و بزودی در فضای آن روز آب می‌شود.

درباره‌ی تهیه‌ی این نطق و ملزم ساختن شاه به قرائت آن در صدا و سیمای ایران اقوال مختلفی وجود دارد. بعضی عقیده دارند که فکر مربوط به شخص محمدرضا پهلوی بوده است. ولی هم‌اکنون سندی در مؤسسه‌ی تاریخ معاصر ایران وجود دارد که این نطق به خط رضا قطبی رئیس صدا و سیما در صفحه‌ای از کاغذ با مارک صدا و سیما نوشته است. ولی آنچه مسلم است این نطق به خط قطبی است ولی آن جوان چنان اطلاعاتی نداشت که بتواند چنین نوشته‌ای را ارائه دهد. ممکن است متن نطق مربوط به جعفریان معاون سیاسی صدا و سیما بوده و قطبی آنرا پاکنویس نموده و در اختیار شاه قرار داده است. در بامداد روز پانزدهم آبان ماه علی دشتی و عماد تربتی به دربار احضار می‌شوند و شاه نطق را در اختیار آنان قرار می‌دهد که اظهار نظر نمایند. دشتی با تندی می‌گوید به هیچ وجه انتشار آن صحیح نیست. شاه می‌گوید انتشار این نطق قطعی است و شما تصحیح ادبی بکنید و دشتی هم دو سه کلمه‌ای را تغییر می‌دهد.

ازهاری روز ۱۵ آبان ماه کابینه‌ی نیم‌بندی با مشارکت نظامیان تشکیل و معرفی نمود و در همان روز کارکنان رادیو و تلویزیون در اعتراض به دولت نظامی اعتصاب کردند. با روی کار آمدن دولت نظامی، مطبوعات اعتصاب خود را آغاز کردند و قبل از شروع اعتصاب، مأمورین فرمانداری نظامی دفاتر روزنامه‌ی کیهان و اطلاعات و آیندگان را به تصرف درآورده و از انتشار آن سه روزنامه جلوگیری نمودند.

دولت نظامی در همان روز دستور داد به مدت یک هفته تمام مدارس اعم از ابتدائی و متوسطه و دانشگاه‌ها تعطیل شوند و در همان روز فرماندار نظامی تهران عده‌ای از بلندپایگان و مقامات عالی‌رتبه‌ی دولت که در بیست سال اخیر عهده‌دار مشاغل مهم و حساس بودند، طبق ماده‌ی پنج حکومت نظامی بازداشت شدند. بازداشت شدگان عبارت بودند از: ارتشبد نعمت‌اللّه نصیری، دکتر منوچهر آزمون، دکتر عبدالعظیم ولیان، دکتر داریوش همایون، سپهبد جعفرقلی صدری، دکتر غلامرضا نیک‌پی، دکتر منوچهر تسلیمی، رضا صدقیانی، دکتر ایرج وحیدی، جمشید بزرگمهر، حسن رسولی، و حسین فولادی. سپهبد علی محمد خادمی به هنگام بازداشت

خودکشی کرد.

روز بعد هم امیرعباس هویدا نخست‌وزیر پیشین و وزیر دربار سابق، طبق ماده‌ی پنج حکومت نظامی بازداشت شد.

ارتشبد غلامرضا ازهاری روز هفدهم آبان ماه کابینه‌ی خود را به شرح زیر تکمیل و معرفی کرد: امیرخسرو افشار قاسملو وزیر امور خارجه، ارتشبد عباس قره‌باغی وزیر کشور، ارتشبد رضا عظیمی وزیر جنگ، سپهبد دکتر ابوالحسن سعادتمند وزیر اطلاعات، سپهبد باقر کاتوزیان وزیر کار و امور اجتماعی، دکتر محمدرضا امین وزیر صنایع و معادن، مهندس محسن فروغی وزیر فرهنگ و هنر، مهندس کریم معتمدی وزیر پست و تلگراف و تلفن، دکتر احمد معمارزاده وزیر بازرگانی، مهندس امیرپرویز وزیر کشاورزی و عمران روستائی، دکتر حسین نجفی وزیر دادگستری، دکتر شمس‌الدین مفیدی وزیر علوم و آموزش عالی، حسنعلی مهران وزیر امور اقتصادی و دارائی، دکتر محمدرضا عاملی تهرانی وزیر آموزش و پرورش، دکتر مرتضی صالحی وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه، احمد ناظمی وزیر مشاور در امور پارلمانی، دکتر مصطفی پایدار وزیر مشاور در امور اجرائی، دکتر عزت‌اللّه همایونفر وزیر مشاور، محسن شریعتمداری وزیر مشاور و سرپرست اوقاف، علی فرداد معاون نخست‌وزیر.

روز شانزدهم آبان ماه امام خمینی به مناسبت روی کار آمدن دولت نظامی و کشتار ۱۳ آبان دانشگاه، پیامی فرستادند: من از جنایاتی که اخیراً با فرزندان اسلام در دانشگاهها نموده‌اند در سوگم. من از دانشجویان عزیز که در راه اسلام و کشور فدائی داده‌اند و در مقابل شاه با مشتی گره کرده ایستاده و او را محکوم کرده‌اند تشکر می‌کنم. عزیزان من، از این هیاهوی نظامی نهراسید، که نمی‌هراسید. شما ملت شجاع ثابت کردید که این تانک‌ها و مسلسل‌ها و سرنیزه‌ها زنگ زده است و با اراده‌ی آهنین ملت نمی‌تواند مقابله کند... ملت هوشمند ایران نه از آن چماق و سرنیزه هراس دارد و نه از این خدعه و نیرنگ و فریب.

در اثر تعیین دولت نظامی، تظاهرات مردم در تهران و شهرستان‌ها اوج‌گیری کرد و بازار تهران و بازارهای شهرهای قم، مشهد، شیراز، قزوین، اصفهان و ساری به حال تعطیل درآمدند و به علت نبودن برق و نفت و بنزین، مردم شب و روز در خیابان‌ها گرد آمده، دست به تظاهرات می‌زدند. به دنبال اعتصاب آموزگاران و دبیران، کلیه‌ی شاگردان مدارس تهران نیز به اعتصاب کنندگان پیوستند و شهر تهران و سایر شهرها یک پارچه هیجان گردید، زد و خورد مسلحانه‌ی مردم با مأمورین انتظامی آغاز گردید و در چند شهرستان، مأمورین ساواک و فرمانداری نظامی به دست مردم کشته شدند. دولت نظامی تصور می‌کرد که با بازداشت عده‌ای از دولتمردان افکار عمومی تسکین خواهد یافت. به عکس رسوائی رژیم را بیشتر کرد و سوژه‌ی مناسبی برای مطبوعات شد که درباره‌ی فساد گذشته بحث و انتقاد نمایند.

تظاهرات مردم ایران از دهم آذرماه ۱۳۵۷ شکل تازه‌ای یافت. در آن روز به علت غره محرم‌الحرام جمعه شب دهم آذر تمام مردم تهران و شهرستان‌ها در پشت بام‌ها حضور یافته و ساعت ۹ بانگ «اللّه‌اکبر» و «لا ـ اله الا ـ اللّه» همه جا بلند شد. این تظاهرات که تاکنون در هیچ کشور اسلامی سابقه نداشت، آنچنان در مردم اثر گذاشت که از فردای آن روز شتاب انقلاب چندین برابر شد و در همان شب عده‌ای از مردم تهران که برای عزاداری در مساجد اجتماع نموده بودند در اثر شنیدن بانگ «اللّه‌اکبر» به خیابان‌ها ریختند و بین نظامیان و مردم درگیری شد و در نتیجه عده ای به شهادت رسیدند. امام خمینی به مناسبت محرم و کشتار مردم، پیامی برای ملت ایران فرستادند و متذکر شدند که ماه محرم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز شد.

قسمتی از پیام کوبنده و سرنوشت‌ساز امام خمینی به این شرح است:

بار دیگر دست جنایتکار شاه از آستین جنایتکار دولت یاغی نظامی بیرون آمد و ملت ایران را در آستانه‌ی ماه محرم در مقابل اسلام، حق و عدالت با جنود شیطانی و طاغوت به خون کشید. بار دیگر سفاکان و خونخواران و دزدان غارتگر و چپاول‌چیان بی‌وطن به فرزندان اسلام و قرآن و نوباوگان وطن‌خواه ملت شریف ایران حمله‌ی وحشیانه آغاز نموده و نهال‌های ثمربخش انسانیت را با مسلسل و توپ و تانک درو کردند. اخبار طاقت‌فرسای سراسر ایران عزیز تا این ساعت که یک روز از محرم نگذشته است،

روح و جان اینجانب را معذب نموده. اخبار این شب و روز معرف ابعاد جنایت‌های شاه و دولت باغی است و نیز نشان‌دهنده‌ی شجاعت و شهامت بی‌مانند ملت غیور است....

پیام مهم و کوبنده‌ی امام که در حقیقت دستورالعمل اقدامات بعدی مردم بود به فوریت در سرتاسر ایران پخش شد و نوارهای متعدد آن در مساجد و ادارات و مجامع در روز و شب چندین بار به اطلاع مردم رسید. این پیام پی‌آمدهای مهم و ارزنده‌ای به وجود آورد و در نتیجه پیکر محتضر رژیم را خاموش ساخت. از روز اول محرم سربازان و درجه‌داران با توجه به فتوای امام، آماده برای خالی کردن سنگرها شدند و عده‌ی زیادی از آنها پادگان‌ها را ترک کردند بطوری که بعضی از سربازن سلاح تحویلی را نیز با خود بردند و غالباً در صف مردم قرار گرفتند. با شروع ماه محرم تظاهرات مردم افزون‌تر شد و همه شب مردم تهران و شهرها بر فراز بام‌های خانه‌ها به عنوان اعتراض به رژیم، بانگ «اللّه‌اکبر» سر می‌دادند. ایران واقعاً یکپارچه احساسات بود. تمام مردم در این اجتماع برای شرکت در سقوط شاه اقدام می‌نمودند. امام خمینی و جامعه‌ی روحانیت، تاسوعا و عاشورا را روزهای راهپیمائی مردم تعیین نمودند. در روز تاسوعا، قریب سه میلیون نفر تهرانی راهپیمائی تاریخی خود را ترتیب دادند و هیچگونه زد و خورد و درگیری ایجاد نشد. در شهرها نیز به همانگونه راهپیمائی انجام گرفت. راهپیمائی روز عاشورا در تهران با شور و هیجان زیادی انجام گرفت و قریب سه میلیون نفر در این تظاهرات پرجوش و خروش شرکت داشتند. شعارها همه سرنوشت‌ساز بود و از توفیق انقلابیون خبر می‌داد. در آن روز سخن‌ها گفته شد و نطق‌ها ایراد گردید و سرانجام قطعنامه‌ای در ۱۷ ماده تنظیم و در میدان آزادی قرائت گردید. رئوس قطعنامه عبارت بود از: سقوط و برچیده شدن بساط شاه؛ برقراری حکومت عدل اسلامی؛ استثمار و استعمار بیگانه باید ریشه‌کن شود؛ حقوق اجتماعی سیاسی کلیه افراد جامعه باید محفوظ گردد؛ آزادی واقعی و حیثیت و شرف و کرامت زنان باید تأمین شود؛ آزادی کلیه زندان سیاسی.

پس از قرائت قطعنامه، راهپیمائی با نظم و ترتیب پایان یافت و فردای آن روز پیام آیت‌اللّه خمینی در تشکر و سپاس از مردم شجاع ایران منتشر شد.

روز عاشورا علاوه بر خونریزی و کشت و کشتار در شهرها، در تهران حادثه‌ی مهم و تکان‌دهنده‌ای اتفاق افتاد، آنهم در کنار خانه‌ی شاه و در میان افسران وفادارش. ساعت ۱/ ۵ بعد از ظهر روز عاشورا، یک افسر با دو درجه‌دار و چهار سرباز مسلح به ناهارخوری افسران ارشد پادگان لویزان حمله کردند و با رگبار مسلسل، هفتاد و دو نفر از افسران ارشد و درجه‌داران پادگان لویزان و هوانیروز را کشتند. اعلامیه‌ی غیررسمی حاکی از این بود که در این حمله ۲۷ افسر و ۴۱ درجه‌دار و ۴ سرباز کشته شده‌اند. حمله‌کنندگان بجز یک سروان، بقیه کشته شدند. این اقدام متهورانه در بین نظامیان اثر زیادی بخشید و همه از جان خود بیمناک شدند. دولت سعی کرد حقیقت این خبر در پادگان منتشر نشود ولی در همان دقایق اولیه، خبر به اطلاع همه رسید و بیش از هرکسی شاه در وحشت فرورفت و نسبت به جان خود بیمناک شد. ارتشبد غلامرضا ازهاری رئیس دولت نظامی در نیمه دوم آذر ماه احساس کرد که به هیچ وجه قادر به مهار کردن تظاهرات نیست و به زودی دولت او سقوط خواهد کرد و جان خود را نیز از دست خواهد داد. مجلسین رستاخیزی ایران هم محلی برای خودنمائی افراد شده بود و عده‌ای فرصت‌طلب با ایراد سخنرانی و حمله به مقامات رژیم، زمینه‌ای برای آینده‌ی خود به وجود می‌آوردند و شاه نیز بی‌صبرانه انتظار ترک ایران را می‌کشید.

ازهاری در ۲۵ آذر ۱۳۵۷ دچار حمله‌ی قلبی شد و بستری گردید و عملاً کارها متوقف و امور مختل شد. سرانجام برای جانشینی او شاپور بختیار انتخاب گردید و ازهاری کناره‌گیری نمود و عازم آمریکا شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

استادسیس

قرن:۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استادسیس . یکی از مخالفین سلطه عرب در ایران . استادسیس بسال ۱۵۰ ه . 'ق. در خراسان بنام ابومسلم قیام کرد و در مدتی اندک چنانکه طبری و ابن اثیر روایت کرده اند، سیصد هزار مرد بدو گرد آمدند. از نسب استادسیس در منابع موجوده چیزی بدست نمی آید، اما ابن اثیر در کامل التواریخ می نویسد: «گفته اند که او جد مادری مامون و پدر مراجل مادر مامون است و پسرش غالب خال مامون همان است که مامون بهمدستی وی فضل بن سهل ذوالریاستین را کشت ». (کامل ج ۶ ص ۲۱۹). مراجل مادر مامون را مورخان از بادغیس دانسته اند که استاسیس نیز گویا از آنجا برخاسته است . اما در صورتی که بتصریح ابن اثیر ولادت مامون در نیمه ربیع الاول سنه ۱۷۰ ه . 'ق. یعنی بیست سال پس از قیام استادسیس اتفاق افتاده مشکل است بتوان به صحت این خبر اعتماد کرد. شاید این نسبت را بعدها جعل کرده اند تا نسب مامون را از طرف مادر به بزرگان و روحانیان ایرانی بپیوندند. از زندگی او نیزقبل از سال ۱۵۰ که آغاز خروج اوست چیزی معلوم نیست فقط از فحوای قول سیوطی در تاریخ الخلفاء (چ مصر ص ۱۷۴) چنین برمی آید که وی در خراسان امارت داشته و ظاهراً از حکم داران و فرمانروایان محتشم و بانفوذ آن سامان بشمار میرفته است ، حتی وقتی بنا بقول یعقوبی از اینکه مهدی را به ولیعهدی خلیفه منصور بشناسد سر فروپیچیده است . از این دو نکته برمی آید که قبل از حادثه خروج نیز در میان مردم خراسان که روزی در فرمان بومسلم بوده اند، نفوذ وی بقدری بوده است که در اندک مدتی میتوانسته است صدها هزار سپاه را بمخالفت خلفا تجهیز کند. ماجرای جنگهای او را بیشتر مورخین ، از طبری گرفته اند. وی در طی حوادث سال ۱۵۰ مینویسد: دیگر از وقایع این سال خروج استادسیس با مردم هرات و بادغیس و سیستان و شهرهای دیگر خراسان بود. گویند با وی نزدیک سیصد هزار مرد جنگجو بود و چون بر مردم خراسان دست یافتند بسوی مرورود رفتند، اجثم مرورودی با مردم مرورود بر آنان بیرون آمد و با وی جنگی سخت کردند. اجثم کشته شد و بسیاری از مردم مرورود هلاک شدند و عده ای از سرداران نیز که معاذبن جبل و جبرئیل بن یحیی و حمادبن عمر و ابوالنجم سیستانی و داودبن کراز از جمله آنان بودند هزیمت شدند. منصور که بدین هنگام در برذان مقیم بود خازم بن خزیمه را نزد مهدی فرستاد. مهدی وی را به جنگ استادسیس نامزد کرد و سردارانی با وی همراه کرد. گویند معاویهٔبن عبداللّه وزیر مهدی کار خازم را خوارمایه میگرفت و در آن هنگام که مهدی به نیشابور بود معاویه بخازم و دیگر سران نامه ها می فرستاد و امر و نهی میکرد. خازم از لشکرگاه به نیشابور نزد مهدی رفت و خلوتی خواست تا سخن گوید، ابوعبداللّه نزد مهدی بود، گفت از وی باک نیست ، سخنی که داری بازنمای . خازم خاموش ماند و سخن نگفت . چون ابوعبداللّه برخاست و برفت و خلوت دست داد از کار معاویهٔبن عبداللّه بدو شکایت برد و اعلام کرد که وی بحرب استادسیس نخواهد رفت جز آنگاه که کار را یکسره به وی واگذارند و در گشودن لوای سردارانش ماذون دارند و آنانرا بشنوائی و فرمانبرداری وی فرمان نویسند. مهدی پذیرفت . خازم به لشکرگاه بازآمد و به رای خود کار کردن گرفت . لوای هرکه خواست بگشود و ازآن هرکه خواست بربست . از سپاهیان هرکه گریخته بود بازآورد و بر یاران خود بیفزود لیکن آنانرا در پشت سپاه جای داد و بواسطه بیم و وحشتی که از هزیمت در دلشان راه یافته بود در پیش سپاه ننهاد. پس ساز جنگ کرد و خندقها بکند. هیثم بن شعبهٔبن ظهیر را بر میمنه و نهاربن حصین سعدی را بر میسره گماشت و بکاربن مسلم عقیلی را بر مقدمه و ترارخدای را که از پادشاه زادگان عجمی خراسان بود بر ساقه بداشت . لوای وی با زبرقان و علم با غلامی از آن وی بسام نام بود. پس با آنان خدعه آغاز کرد و از جائی بجائی و از خندقی به خندقی میرفت ، آنگاه بموضعی رسید و از آنجا فرودآمد و بر گرد سپاه خود خندقی کند و هرچه وی را دربایست بود با همه یاران خود اندرون خندق برد و خندق را چهار دروازه نهاد و بر هر یک از آنها چهار هزار کس از یاران برگزیده خویش بداشت و بکار را که صاحب مقدمه بود دو هزار تن افزون داد تا جملگی هجده

هزار کس شدند. گروه دیگر که یاران استادسیس بودند با کلندها وبیلها و زنبه ها پیش آمدند تا خندق را بینبارند و بدان درآیند. پس بدروازه ای که بکار بر آن گماشته بود روی آوردند و آنجا چنان در حمله بسختی پای فشردند که یاران را ندا داد که ای فرومایگان میخواهید که اینان از دروازه ای که بمن سپرده اند بر مسلمانان چیره گردند. اندازه پنجاه کس از پیوندان وی که آنجا با وی بودند فرودآمدند و از آن دروازه دفاع کردند تا قوم را از آن سوی براندند پس مردی سگزی که از یاران استادسیس بود و او را حریش می گفتند و صاحب تدبیر آنان بشمارمیرفت بسوی دروازه ای که خازم بر آن بود روی آورد. خازم چون آن بدید کس پیش هیثم بن شعبهٔ که در میمنه بودفرستاد و پیام داد که تو از دروازه خویش بیرون آی و راه دیگری جز آنکه ترا به دروازه بکار رساند در پیش گیر اینان سرگرم جنگ و پیشروی هستند چون برآمدی واز دیدگاه آنان دور گشتی آنگاه از پس پشتشان درآی . در آن روزها سپاه وی خود رسیدن ابی عون و عمروبن سلم بن قتیبه را از طخارستان می بیوسیدند. خازم نزد بکار نیز کس فرستاد که چون رایات هیثم را ببینید که از پس پشت شما برآمد بانگ تکبیر برآورید و گوئید سپاه طخارستان فرارسیده . یاران هیثم چنین کردند و خازم بر حریش سگزی درآمد و شمشیر در یکدیگر نهادند. در این هنگام رایت هیثم و یارانش را بدیدند در میان خود بانگ برآوردند که اینک مردم طخارستان فرازآمدند. چون یاران حریش را تنها بدیدند یاران خازم بسختی بر آنها بتاختند مردان هیثم با نیزه و پیکان بدیدارشان شتافتند و نهاربن حصین و یارانش از سوی میسره و بکاربن مسلم با سپاه خود از جایگاه خویش بر آنان درافتادند و آنان را هزیمت کردند. پس شمشیر در آنها نهادند و بسیاری ازآنان بر دست مسلمانان کشته شدند. نزدیک هفتاد هزار کس از آنها درین معرکه تباه شد و چهارده هزار تن اسیر گردید. استادسیس با عده اندکی از یاران به کوهی پناه برد. آنگاه آن چهارده هزار اسیر را نزد خازم بردند. بفرمود تا آنان را گردن زدند و از آنجا بر اثر استادسیس برفت تا بدان کوه که وی بدان پناه گرفته بودبرسید. آنگاه خازم استادسیس و اصحاب وی را حصار دادتا وقتی که بحکم ابی فرعون آمدند و جز بدان راضی نشدند. خازم بپذیرفت . چون بر حکم ابی فرعون خرسند گشتند وی بفرمود تا استادسیس را با فرزندانش بند کنند و دیگران را آزاد نمایند. آنان سی هزار تن بودند و خازم این از حکم ابی فرعون اجرا کرد و هر مردی را از آنان دو جامه درپوشید و نامه ای بسوی مهدی نوشت که خدایش نصرت داد و دشمنش را تباه کرد و مهدی نیز این خبر را به امیر مومنان منصور نوشت . اما محمدبن عمر چنین یاد کرده که بیرون آمدن استادسیس و حریش در سال ۱۵۰ بود. و استادسیس در سال ۱۵۱ ه . 'ق. بگریخت . (ج تاسع ص ۲۷۸). همین روایت را که طبری در باب خدعه و نیرنگ خازم آورده پس از وی کسانی مانند ابن اثیر (تاریخ الکامل جزء سادس ص ۲۱۹) و ابن خلدون (کتاب العبر ج ۳ ص ۱۹۸) و سیوطی (تاریخ الخلفاء ص ۱۷۴) بی کم و کاست نقل کرده اند. با اینهمه فرجام کار وی درست روشن نیست . از این عبارت طبری که میگوید: «خازم بمهدی نامه نوشت که خدایش پیروزی داد و دشمنش را هلاک گردانید»، چنین برمی آید که پس از گرفتاری وی را کشته باشند، اما مورخانی که روایت را از طبری گرفته اند مانند خود او، درباره کشته شدن استادسیس بتصریح چیزی نگفته اند. گویا او را با فرزندان به بغداد فرستادند و در آنجا هلاک کردند. حافظ ابرو در زبدهٔالتواریخ مینویسد: استادسیس پیش ابی فرعون آمد و ابی فرعون او را مقید ساخته پیش مهدی فرستاد و آن مردم را بگذاشتند و ابن خازم هر یکی را که بدان کوه رفته بودند دو جامه بداد و فتحنامه ای پیش مهدی فرستاد و مهدی فتحنامه را با سر استادسیس پیش منصور فرستاد. (زبدهٔ التواریخ نسخه خطی مجلس). از این قرار گویا خازم او را نزد مهدی فرستاده و مهدی بکشتن او فرمان داده باشد. روایات و اخبار پراکنده که در کتابهای تازی و فارسی دیده شد بر آنچه از طبری و ابن اثیر نقل گردید چیز تازه ای نمی افزاید. گویا تقدیر آن است که این سیمای باشکوه و پرمهابت در سایه روشن های دهلیز تاریخ همواره مبهم و اسرارآمیز امادرخشان و جالب باقی ماند. در پایان مقال این نکته مهم را ناچار باید درافزود که نهضت استادسیس فقط سیاسی نبود، جنبه دینی آن نیز کمتر اهمیت نداشت . اینکه نوشته اند دعوی نبوت داشته و یارانش کفر و فسق ظاهر کرده اند تعبیریست از خشم و تعصب مورخان مسلمان از جنبه دینی این نهضت . بعضی از خاورشناسان خواسته اند اورا یکی از موعودهائی

که در سنن زرتشتی ظهور آنان راانتظار میبرند بشمارند در واقع وی در سرزمین سیستان ، سرزمینی که ظهور موعودهای مزدیسنان همه از آنجا خواهد بود، یاران و هواخواهان بسیار داشت و در آنجا نیز مانند همه جا دعوت وی را با شور و شوق پاسخ دادند، همان سالی که وی در خراسان قیام کرد، در بست نیز ظاهراً بیاری وی مردی برخاست نام وی محمدبن شداد و آذرویه المجوسی با گروهی بزرگ بدو پیوستند و چون قوی شد قصد سیستان کرد. (تاریخ سیستان ص ۱۴۳). بعلاوه وی تقریباً در پایان هزاره ای که از ظهور پارتها میگذشت قیام کرده بود، با اینهمه بعید به نظر می آید که ایرانیان آن زمان با وجود اوصاف و شروطی که روایات و سنن زرتشتی درباره «موعود» دارند وی را بمثابه موعودی بجای «هوشیدر» و «هوشیدر ماه » و «سوشیان » تلقی کرده باشند. (استادسیس به قلم عبدالحسین زرین کوب ، مجله پشوتن سال اول شماره ۱۱).

مولف مجمل التواریخ آرد: درین وقت [زمان منصور خلیفه] استادسیس از سجستان خروج کرد، و خراسان بشورید، و منصور باز مهدی را به خراسان فرستاد و مهدی حمیدبن قحطبه را از آن جا بفرستاد تا با استادسیس حربها کرد ... بعد از دو سال حمیدبن قحطبه بر استادسیس ظفر یافت . (مجمل التواریخ والقصص ص ۳۳۲). منابع زندگینامه :مآخذ: یعقوبی صص ۴۵۷ - ۴۵۸، طبری ج ۳ ص ۳۵۴، ۳۵۸، ۷۷۳، مقدسی ، در کتاب البدء و التّاریخ جزء ششم ص ۷۶، گردیزی در زین الاخبار (نسخه کمبریج ص ۷۴ الف)، مجمل التواریخ و القصص چ بهار صص ۳۲۸ - ۳۳۲، ابن الاثیر در کامل التواریخ ج ۶، ابن خلدون در کتاب العبر ج ۳ ص ۱۹۸، نهضت های دینی ایران در مائه دوم و سوم هجری تالیف صدیقی (بفرانسه) چ پاریس سال ۱۹۳۸ صص ۱۵۵ - ۱۶۲.

استخر، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مشروطه‌خواه، روزنامه‌نگار، قاضی، نماینده‌ی مجلس. در ۱۲۶۶ در یکی از دهات آباده متولد شد. پدرش شیخ اسداللّه واعظ از روحانیون منطقه و منبری بود. تا شانزده سالگی در زادگاه خود به تحصیل اشتغال داشت. سپس به شیراز رفت و تحصیلات خود را در ادبیات فارسی و ادبیات عرب و معارف اسلامی ادامه داد و صاحب فضل و دانش نسبی گردید. در مشروطیت فعالیت داشت و وارد حزب دموکرات فارس شد. در این حزب فعالیتی شایسته از خود بروز داد و مورد توجه آزادیخواهان فارس قرار گرفت. برای استفاده از اطلاعات و معلوماتش به شغل معلمی دعوت شد و به مدیریت مدارس جدید ارتقاء یافت. در ۱۲۹۷ امتیاز روزنامه‌ی استخر را گرفت و به انتشار آن در فارس همت گمارد و طرفدارانی پیدا کرد. در ۱۳۰۶ از وزارت معارف به عدلیه انتقال پیدا نمود و شغل قضائی به او ارجاع شد. سال‌ها در سمت بازپرس و دادستان و رئیس دادگاه در شهرهای مختلف خدمت می‌کرد. در سال ۱۳۲۰ از خدمت قضا کناره‌گیری کرد و مجدداً به وزارت معارف رفت. به امور مطبوعاتی و علمی پرداخت و نشریه‌ی استخر را با وضع مناسب‌تری انتشار داد. در سیاست کلی فارس صاحب نظر گردید. در دوره‌ی هیجدهم از شیراز وکیل شد. در دوره‌ی نوزدهم نیز وکیل بود، ولی به علت کبر سن به ادوار بعدی مجلس راه نیافت. مردی ادیب و دانشمند و در مسائل مختلف صاحب نظر بود. روزنامه‌اش قریب چهل سال در شیراز انتشار یافت. غالب مردم فارس به نیکی از او یاد می‌کنند. در ۱۳۴۸ درگذشت. آثار و تحقیقات تاریخی و ادبی از وی به یادگار مانده است. به زبان و ادبیات عرب تسلط داشت و به آن زبان شعر می‌سرود.

(۱۳۸۷ -۱۳۰۶ ق)، نویسنده، دانشمند و روزنامه‌نگار. در بوانات فارس متولد شد. تحصیلات اولیه را نزد پدر و در زادگاه خود فراگرفت. به شیراز رفت و در آغاز علوم متداول زمان مانند ادبیات عرب و فارسی را آموخت و به آموزگاری پرداخت. با مطالعه و پشتکار بسیار در امور اجتماعی و تاریخ و فلسفه تبحر یافت و در آغاز مشروطیت وارد امور سیاسی شد و روزنامه‌ی سیاسی و

اجتماعی و ادبی «استخر» را از سال ۱۳۳۶ ش به مدت چهل سال منتشر ساخت و در ضمن آن به کارهای دولتی نیز مشغول بود. وی در دوره‌ی هجدهم و نوزدهم از طرف اهالی فارس به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد. آثار وی: ترجمه‌ی «پیشوایان فکر»، طه حسین؛ «فرهنگ اسلام»؛ «چهل مقاله تاریخ تصوف»؛ ترجمه‌ی «مظاهر محمدی»، توفیق الحکیم؛ «مهمانیها و پذیرائیهای شاهانه»؛ ترجمه‌ی «مجموعه‌ی یادداشتهای رضاشاه»، علی بصری؛ «چند صفحه از تاریخ بزرگترین تحولات علمی»؛ «روابط ایران و عرب قبل از اسلام و بعد از اسلام»، ترجمه‌ی «الصلاة بین العرب و الفرس».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۱۵۷ -۱۵۵ / ۱)، دانشمندان فارس (۲۶۱ -۲۵۷ / ۱)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۴۶ -۱۴۵ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۶۹۸ -۶۹۷ / ۲).

استکی، مجتبی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجتبی استکی : نماینده مردم شهرکرد در مجلس شورای اسلامی تاریخ خونبار تشیح همواره خط سرخ شهادت را مسیر رهروان حضرت سید الشهدا علیه السلام و قرب لقای حق نشان داده است. شهید «مجتبی استکی» در اول فروردین ماه ۱۳۳۴ در یکی از خانواده های مذهبی «شهر کرد »به دنیا آمد.او تحت تربیت پدری مومن و مادری فداکار رشد نمود و با آشنایی کامل به قرآن و احکام اسلامی در آن دوره ای که توسل به حبل المتین جرم بود، به تحصیل ادامه داد تا در سال ۱۳۵۲ به اخذ دیپلم نایل گردید .اومدتی بعد در انستیتوی تکنولوژی اهواز فوق دیپلمش را گرفت و در اواخر سال ۱۳۵۵ به خدمت سربازی رفت. در سال ۱۳۵۷ در جریان انقلاب به فرمان امام امت از خدمت نظام وظیفه سر باز زد و به شهرکرد آمد و در کنار برادر شهیدش «رحمان استکی»(که درحادثه هفتم تیر درکنار ۷۲تن از شهدای انقلاب اسلامی وهمرا ه شهید«بهشتی» به شهادت رسید) به ایجاد جلسات و تشکیلات مذهبی در همگانی با جریان عظیم انقلاب پرداخت . منزلشان مرکزی برای تجمع برادران در برنامه ریزی و سرو سامان دادن به تشکل های ضد رژیم شاه پرداخت.

با قوام جمهوری اسلامی شبانه روز در خدمت انقلاب قرار گرفت. از اوایل انقلاب در تشکیل کمیته انقلاب اسلامی نقشی فعال داشت. پس از مدتی تلاش در این جهت با اصرار برادران همراهش مسئولیت شهرداری هفشجان را پذیرفت و پس از سرو سامان دادن به کار های آن به دادگاه انقلاب شهرکردرفت و در تحکیم پایه های این نهاد انقلابی در استان نقش ارزنده ای ایفانمود.

با علاقه و ایمان وافری که چون برادرش به آموزش و پرورش داشت؛مدتی را به خدمت درآموزش و پرورش شهرستان فارسان پرداخت. بعد از شهادت برادر ارجمند ش «رحمان» ،در میعاد گاه عاشقان الله، سر چشمه خونین تهران که نمایندگی مردم «شهرکرد»در مجلس شورای اسلامی را به عهده داشت؛ از طرف حزب جمهوری اسلامی د«ر شهرکرد» کاندید گردید و با قاطعیت آرای مردم که در استان بی سابقه بود به نمایندگی مردم شهرکرد و حومه در مجلس شورای اسلامی انتخاب شد .اوسخت می کوشید راه برادر شهید خود را در سنگر مجلس و نمایندگی مردم محروم شهرستان شهرکردبه نحواحسن ادامه دهد. برد باری و متانت مجتنی هنگام تشیع جنازه برادرش و سخنرانی وی در تدفین پیکر پاک برادرش همه رابه اعجاب و شگفتی وا داشت .رفتاروگفتاراو نشانی از شهادت به همراه و استواری چون کوهش را گواهی می داد. خدمات ارزنده اش در پذیرش مسئولیت های مختلف و فعالیت شبانه روزی ،نشان می داد که عاشق کار وتلاش در جهت حاکمیت خط امام (ره)در نظام جمهوری اسلامی بود .

اوبه کار وخدمت گذاری به مردم عشق می ورزید وحمایت از خط امام را فریضه واجب می دانست. در این رابطه تلاش بسیار موثر او رادر شورای مر کزی حزب جمهوری اسلامی در شهرکرد؛ همچون برادرش که همواره،راه گشایی بود به خوبی احساس می شد. او معلمی دلسوز و فداکاربود که تمام وجودش را وقف خدمت به آموزش و پرورش می نمود و در راه خدا و برای خدا خالصانه و بی ادعا به کار می پرداخت .

آرای قاطع مردم منطقه و استقبال پر شور از نامزدی و نمایندگی ایشان دلیل روشنی بر علاقه و اعتقاد مردم به این جوان از خود گذشته و متدین بوده است.آری برادرمان مجتبی استکی هم ،راه برادرش رحمن استکی را پیمود و در کنار یکی از برادران هم خط و همراهش شهید امامقلی جعفرزاده فرماندار مکتبی و مبارز شهرکرد، بدست جنایتکاران منافق وابسته به استکبار جهانی در مشهد مقدس فریاد خرو شنده امامش را لبیک گفت و به شرف شهادت نائل آمد .این قربانی اسماعیل گونه مانند تمام سربازان امام (ره) بابدن خونین به دیدار حق شتافت.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهیدوامورایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

استوان، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر هادی استوان در سال ۱۳۴۶ در شهرستان کازرون بدنیا آمد. وی دارای مدرک دکترای رشته حشره شناسی کشاورزی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (در سال ۱۳۷۶) می باشد. نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات فارس می باشد.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیگرایش : کنه شناسی،حشرات آبزی،IPMوالدین و انساب : نام پدر هادی استوان، علی و به حرفه کشاورزی مشغول است و مادر محترمشان بانو سکینه دهقانی نام دارد. ایشان پنج برادر و سه خواهر دارد.خاطرات کودکی : هادی استوان علاقه زیادی به طبیعت و موجودات پیرامون خود داشته و به شگفتیهای آفرینش و زندگی جانداران و گیاهان از همان دوران کودکی علاقه‌مند بوده است. این علاقه باعث شد وی به تحصیل در رشته حشره شناسی روی بیاورد.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : به گفته خودشان ، دارای همسری بی نظیر و وفادار است و به همراه دو فرزند خویش زندگی بسیار خوب و آرامی دارد.او بیشتر موفقیتش را مدیون حماتیهای معنوی پدر و مادر خود و حمایتهای معنوی و فداکاریها و از خودگذشتگیهای همسر مهربانش در تمام طول زندگی می داند.دعاهای خیر پدر و مادر همیشه راهگشای زندگیش بوده است. پدر و مادر مهربان همسرشان همواره در خوشیها و ناخوشیهای زندگی همراه و همگامش بوده اندتحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی دکتر هادی استوان به قرار زیر است: - دیپلم رشته تحصیلی تجربی از دبیرستان بستانپور کازرون در سال ۱۳۶۴ - کارشناسی رشته مهندسی کشاورزی گیاه پزشکی از دانشگاه شهید چمران اهواز در سال ۱۳۶۹ - کارشناسی ارشد رشته حشره شناسی کشاورزی از دانشگاه تربیت مدرس تهران و بورسیه وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در سال ۱۳۷۳ و نیز دارای مدرک مدرسی - دکترای (Ph.D) رشته حشره شناسی کشاورزی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران و بورسیه همان دانشگاه در سال ۱۳۷۶ (و کسب رتبه اول میان فارغ التحصیلان دکترای حشره شناسی) خاطرات و وقایع تحصیل : هادی استوان از دوران تحصیل در مقطع کارشناسی که مصادف با جنگ تحمیلی عراق برعلیه ایران بودخاطرات زیادی به یاد دارد.وی از آن دوران چنین یاد می کند ":با تمام وجود مشکلات خاص خودش با توجه به سابقه طولانی دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران و اساتید بسیار خوب و مجربی که در این دانشکده وجود داشت ،باعث گردید که از

میان ۱۵ نفر اعلام شده برای ورود به دوره کارشناسی ارشد رشته حشره شناسی دانشگاههای دولتی از سراسر ایران، نه نفر از جمله اینجانب از این دانشگاه باشند".فعالیتهای ضمن تحصیل : هادی استوان در ضمن تحصیل تمامی وقت خود را در آزمایشگاه و کتابخانه دانشگاه می گذراند و به تحقیق و تدریس علاقه خاصی داشت.او دوره های مختلف آموزشی را در زمینه های کامپیوتر ،مقاله نویسی ،مدیریت، روانشناسی و غیره را گذرانده است.استادان و مربیان : دکتر محمود شجاعی،دکتر کریم کمالی،مرحوم دکتر مرتضی اسماعیلی،دکتر سیاوش تیر گری،دکتر ابراهیم باقری زنوز،دکتر قدیر نوری قنبلانی،دکتر عزیز اله علیزاده،دکتر واهه میناسیان،دکتر ابراهیم سلیمانژادیان،دکتر جمشید حیاتی،دکتر قربان نورمحمدی،دکتر محمد سعید مصدق،دکتر حسین حجت و سایر اساتید دانشگاههای تهران،تربیت مدرس ،شهید چمران اهواز و علوم و تحقیقات تهران از اساتید هادی استوان بوده اند.هم دوره ای ها و همکاران : همدوره ایها: دکتر یعقوب فتحی پور،دکتر علی درخشان شادمهری،مهندس شهرام میر فخرایی،دکتر مهرداد عباسی،دکتر مهران غزوی،دکتر محمد حاجیان شهری،دکتر علیرضا صبوری،دکتر حسین صائب، مرحوم دکتر سید مهدی حسینی،دکتر حمید بلقیس زاده، دکتر آوید رضوی نعمت الهی و غیره- همکاران: دکتر محمود شجاعی،دکتر کریم کمالی،دکتر سیاوش تیر گری،دکتر قدیر نوری قنبلانی،دکتر یعقوب فتحی پور،دکتر سهراب ایمانی،دکتر قربان نورمحمدی،دکتر علیرضا صبوری،دکتر علی اصغر طالبی،دکتر سعید محرمی پور،دکتر حمیدرضا زمانی زاده،دکتر حمید رضا مژدهی و اکثر اساتید دیگر دانشگاههای ایرانهمسر و فرزندان : همسر هادی استوان، سرکار خانم شیدا نیاکان (متولد ۱۳۵۲) نام دارد. وی دارای دو فرزند دختر بنامهای شادی استوان (متولد ۱۳۷۱) و هستی استوان (متولد ۱۳۸۰) می‌باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مشاغل و سمتهای اجرایی و مدیریتی هادی استوان به قرار زیر است: - عضو هیئت علمی، بخش حشره شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران واحد علوم و تحقیقات از سال ۱۳۷۶-۱۳۸۶ - عضو هیئت علمی و استاد حشره شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات فارس از سال ۱۳۸۶ تا کنون -رئیس پژوهش، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، واحد علوم و تحقیقات از سال ۱۳۷۷-۱۳۸۱ - نایب رئیس دانشکده کشاورزی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، واحد علوم و تحقیقات از سال۱۳۸۲-۱۳۸۵ - رئیس بخش گیاه پزشکی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، واحد علوم و تحقیقات از سال ۱۳۸۰-۱۳۸۵ - رئیس بخش حشره شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، واحد علوم و تحقیقات از سال ۱۳۸۴-۱۳۸۶ - رئیس بخش حشره شناسی دانشگاه آزاد اسلامی مرودشت، واحد علوم و تحقیقات فارس از سال ۱۳۸۶ تا کنون - عضو انجمن حشره شناسان ایران از سال ۱۳۶۸ تا کنون - عضو انجمن محیط زیست ایران از سال ۱۳۷۵ تا کنون - مدیر گروه گیاه پزشکی - مدیر کل امور پژوهشی - معاونت دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی - مدیر گروه حشره شناسیفعالیتهای آموزشی : تدریس دروس مختلف در سطوح کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری کارشناسی: کنه شناسی، مدیریت کنترل آفات،حشره شناسی عمومی کارشناسی ارشد: کنه شناسی تکمیلی، مرفولوژی حشرات، سیستماتیک حشرات، ناقلین عوامل بیماریزای گیاهی، مدیریت کنترل آفات، اکولوژی حشرات، کنترل بیولوژیک آفات دکتری: رفتارشناسی حشرات، حشرات آبزی، رده بندی گروههای خاص حشرات و سایر بندپایانمراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : مراکزی که دکتر هادی استوان یکی از بانیان آن بوده است به قرار زیر می باشد: - تمامی مجموعه پژوهشی واحد علوم و تحقیقات تهران - دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی واحد علوم تحقیقات تهران - گروه گیاهپزشکی واحد علوم و تحقیقات تهران - مرکز تحقیقات حشره شناسی واحد علوم و تحقیقات فارس- آزمایشگاه و گروه حشره شناسی واحد علوم و تحقیقات فارس - مجله علمی پژوهشی علوم کشاورزی- مجله گیاهپزشکی- انجمن کنه شناسی ایرانسایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر هادی استوان در کنار تدریس و تحقیق، در چند طرح تحقیقاتی به عنوان همکار و یا مجری طرح همکاری می کندشاگردان : دکتر احمد عطامهر، دکتر هادی کیادلیری، دکتر مسیح رزمجو، دکتر رضا وفایی شوشتری، دکتر حمید ساکنین چلاو، دکتر مجید فلاح زاده، دکتر سید ابراهیم کمالی کیوی، دکتر مهدی غیبی، دکتر حسن قهاری آهنگری کلایی، دکتر علیرضا جلالی زند، دکتر داوود شیردل ترکمبور، دکتر

رضا جعفری، دکتر شیلا گلدسته، مهندس شهرام حسامی، مهندس جواد سروش، مهندس نازیلا اسقایی، مهندس رضا دامغانی، مهندس هادی دبیدی، مهندس محمود مهرانیان، مهندس مجید میری و غیره از شاگردان و دانش آموختگان دکتر هادی استوان می‌باشند.آرا و گرایشهای خاص : زمینه های مطالعاتی و پژوهشی هادی استوان به قرار زیر است: حشرات آبزی، کنه شناسی کشاورزی، مبارزه بیولوژیک و کشاورزی پایدارجوائز و نشانها : – هیئت علمی برتر سال ۱۳۸۵، دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران – پژوهشگر برتر سال ۱۳۸۶، واحد علوم و تحقیقات فارس، دانشگاه آزاد اسلامی – رتبه اول مقالات در همایش منطقه ای کاربرد فناوری های نوین در کشاورزی – رتبه سوم یازدهمین جشنواره بین المللی خوارزمی (همکار طرح تحقیقاتی کنترل بیولوژیک)چگونگی عرضه آثار : – استاد راهنمای بیش از ۳۴ رساله در مقطع کارشناسی ارشد – استاد راهنمای ۹ رساله در مقطع دکترای تخصصی – استاد مشاور بیش از ۵۰ رساله کارشناسی ارشد و دکترا – ۹۸ مقاله ارائه شده و چاپ شده در کنفرانسهای علمی و بین المللی داخلی و خارجی (در کشورهای سوئیس، چین، مغرب، هلند، مالزی، بلژیک، کانادا، فنلاند و غیره) – ۱۰۰مقاله کامل چاپ شده در مجلات علمی و پژوهشی داخلی و خارجی (دارای رتبه ISI) همراه با کشف و توصیف گونه های جدید کنه ها برای دنیا آثار : فهرست کنه های ایران ویژگی اثر : مولفان: دکتر کریم کمالی، دکتر هادی استوان، مهندس احمد عطا مهر. این کتاب ۱۹۲ صفحه به زبان انگلیسی در سال ۲۰۰۱ چاپ شده است و دارای خلاصه فارسی می باشد. در این کتاب ۱۰۴۰ گونه که همراه با گونه های جدید برای ایران معرفی شده اند و یکی از رفرنسهای اصلی برای محققان داخلی و خارجی برای اطلاع از فون کنه های ایران است.

اسحاق زاده، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمدرضا اسحاق زاده : فرمانده گردان حضرت معصومه(س)لشکر۱۷علی ابن ابیطالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اول تیرماه سال ۱۳۴۲ (مصادف با روز عید سعید غدیر) در روستای قلعه ئی از توابع شهرستان تربت حیدریه چشم به جهان گشود. مادرش می گوید: «قبل از او پسر دیگری به نام رضا داشتیم که فوت کرد. نام این پسر را به نام امام رضا (ع)، محمد رضا گذاشتیم. و در ۲ سالگی گوسفندی برای او عقیقه کردیم.»

او در خانه، مایه خیر و برکت بود. به مکتب خانه رفت و قرآن را یاد گرفت. بسیار فعال و پر جنب و جوش بود، خستگی را احساس نمی کرد. چون در خانواده ای مذهبی بزرگ شده بود، در خردسالی علاقه خاصی به مسجد داشت. با وجود سن کم، مکبر بود و بعدها موذن شد. تحصیلات ابتدایی را بین سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در مدرسه ابتدایی قلعه ئی به پایان رساند.

پدر شهید می گوید: «روزی گفت: پدر!، ما یک معلم داریم که ما را منحرف می کند. حرف های ناشایست می گوید. گفتم: به معلم های دیگر بگو این معلم را بیرون کنند. بعد با کمک چند تن از دانش آموزان آن معلم را از مدرسه بیرون کردند.»

پس از گذراندن دوره راهنمایی در مدرسه شهید ناصری، تنها توانست یک سال از دوره متوسطه را در دبیرستان شهید صابریان به اتمام برساند. قبل از انقلاب رساله امام را برای جوانان و مردم می خواند. او در این دوران متصدی و بانی کتابخانه ولی عصر(اولین کتابخانه ی روستا) بود و کتاب های نویسندگان را با همکاری آقای حسینی تهیه می کرد.

همزمان با اوج گیری مبارزات مردم علیه رژیم منحوس پهلوی، محمدرضا علاوه بر تحصیل، در کنار مردم برای سرنگونی رژیم

طاغوت فعالیت می کرد. او از اولین کسانی بود که در روستای خود، با صدای (الله اکبر) و دادن شعار اقدام به جمع آوری جوانان و نوجوانان نمود. در راهپیمایی ها با جوانان شرکت می کرد و حتی در کنار جاده به راننده ماشین ها می گفت، بگویید: «مرگ بر شاه»

در عبادت، توفیق الهی داشت. دعایش مخلصانه و مناجاتش عاشقانه بود. در مراسم مذهبی حضور می یافت. اوقات فراغت را با تلاوت قرآن سپری می کرد و تا حد امکان روزهای دوشنبه و پنج شنبه روزه می گرفت.

برادرش می گوید: «در فصل بهار یک شب برای آبیاری زمین رفته بودیم. مدتی مشغول کار بودیم که متوجه شدیم شهید در کنار ما نیست. در جستجوی او بودیم، ناگهان دیدم او مشغول نماز شب و راز و نیاز است.» او به نماز شب بسیار مقید بود. هر وقت برای نماز شب بیدار می شد چراغ را روشن نمی کرد تا بقیه ی خانواده از خواب بیدار نشوند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۹، عضو سپاه پاسداران شهرستان قم گردید. شش ماه در قم، به عنوان بسیجی بود و بعد از آن عضو رسمی سپاه شد.

مدتی بعد با خانم عشرت ایل بیگی ازدواج کرد که ثمره ی ۴ سال زندگی مشترک آن ها تنها یک دختر به نام زینب است، که در ۲۶ دری ماه سال ۱۳۶۲ متولد شد. شهید خوشحال بود که نام دخترش را به نام قهرمان کربلا «زینب» گذاشته است.

همسرش می گوید: «شرط او برای ازدواج این بود که گفت: من پاسدار هستم و ممکن است حتی یک ساعت هم نتوانم نزد شما باشم. و چون من از خانواده مذهبی بودم شرط او را قبول کردم.»

اعتقاد محمد رضا به گونه ای بود که به همسرش تاکید می کرد بدون وضو به فرزندش شیر ندهد. همسر ایشان می گوید: «به مدت یک ساعت نماز شب می خواند. طوری عمل می کرد که کسی متوجه نشود. حتی من از خواب بیدار نشوم. یک شب که او برای نماز شب بیدار شده بود، صدایی بلند شد که من با شنیدن صدا از خواب بیدار شدم و به دنبال او دویدم که او را بیدار کنم. اما او از پشت پرده بیرون آمد و من تعجب کردم. به من گفت: حالا که متوجه شدی می توانی وضو بگیری و نماز شب بخوانی. بعد از این هیچ گاه تو را بیدار نمی کنم، اگر مایل بودی خودت بیدار شو.»

با شروع جنگ تحمیلی به جبهه های حق علیه باطل رفت. رفتن به جبهه را وظیفه شرعی خود می دانست، چون دستور امام بود و می گفت: «ان شاءالله در جنگ پیروز می شویم.»

او در جبهه عهده دار مسئولیت های مختلفی از جمله: فرمانده گروهان، مسئول انتظامات، مسئول پاسگاه و مسئول ستاد مقاومت شهری بود. در لشکر علی ابن ابیطالب (ع) فرمانده گردان حضرت معصومه (س) بود. همچنین عضو اداره اطلاعات بود و فعالیت تبلیغاتی نیز می کرد. وقتی از شهید سوال می شد: «چرا جلوی دوربین نمی آیی؟» می گفت: «این با اخلاص انسان منافات دارد. من به جبهه می روم برای رضای خدا.»

او گرایش خاصی به افکار شهید مطهری داشت و کتاب های آیت الله مکارم و آقای سبحانی را مطالعه می کرد.

همسر شهید از آخرین دیدارش می گوید: «هر موقع که او به جبهه می رفت، دختر کوچکم گریه می کرد. آخرین مرتبه که به جبهه رفت و خداحافظی کرد، صورت دخترش را بوسید. هنوز فرصت بود کمی بنشیند که دخترم به او گفت: بابا برو. شهید اشک در چشمانش حلقه زد. به من گفت: این بچه احساس مسئولیت می کند و تو ناراحتی. به او گفتم: من ناراحت نیستم، چون تازه آمدی و هیچ وقت در منزل نیستی. کمی حالا بنشین، ان شاءالله جنگ به سلامتی تمام می شود. وقتی از در خارج شد، مادرم پشت سر او آب ریخت. با یک حالت خاصی برگشت و نگاه کرد که من در همان حال به زمین نشستم و گفتم: رضا صوررتت را برگردان گفت: چرا؟ گفتم: دیگر برنمی گردی. گفت: بادمجان بم آفت ندارد.»

محمدرضا اسحاق زاده در تاریخ ۳/۱۲/۱۳۶۴ در منطقه ی عملیاتی والفجر ۸ در بندرفاو عراق درحالیکه فرماندهی گردان حضرت

معصومه (س) را به عهده داشت بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش، در بهشت شهید محمدی روستای قلعه ئی به خاک سپرده شد.

شهید در وصیت نامه خود به خواهرانش این چنین می گوید: «پیرو راه حضرت زینب (س) باشید. جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است. تنها وصیتی که می کنم، کتاب هایی که در باره زندگی فاطمه ی زهرا (س) و زینب کبری (س) نوشته شده است مطالعه کنید و عمل نمایید.»

به همسر خودش می گوید: «با تو ای زینب گونه زمان همسرم، نمی دانم چگونه با شما سخن بگویم. اگر بگویم که همسر باوفایی بودم، که نمی توانم. چون بعد از هفت روز ازدواج، تو را تنها گذاشتم و رفتم به جبهه. ولی اسلام به ما احتیاج داشت و دارد. همسرم! دختر مرا خوب تربیت کنید و به مسایل اسلامی آشنا سازید.»

به دخترم بگویید که پدرت کجا رفت و برای چه هدفی به شهادت رسید.»

و در جایی دیگر به مردم می گوید: «اگر شما امروز به جنگ نروید و فرار کنید. هرگز در آخرت در امان نخواهید بود. مسلم بدانید که فرار از جنگ، خشم الهی و سرافکندگی دایمی و ننگ ابدی را در پی خواهد داشت.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

اسحاقی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده یگان آبی خاکی لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی") محسن اسحاقی" در سال ۱۳۳۹ در شهرستان "بالا" دیده به جهان گشود .خانوادهٔ "اسحاقی" در شهر "فریدونکنار" زندگی می کردند .پدر او کشاورز بود و از این راه امرار معاش می کرد .مادر محسن خانم عذرا تندرست در کنار خانه داری با خیاطی به بهبود وضع معیشتی خانواده کمک می کرد .

پیش از تولد محسن ،مادرش که به گفته خود همیشه رو به قبله می خوابید شبی در خواب دید که خانمی با پوشش سیاه و روسری سفید به همراه آقایی بالای سر او نشسته اند و او را به جای آوردن دو رکعت نماز شکر و همچنین خواندن چند سوره از قرآن نظیر کوثر ترغیب می کنند .

محسن ،دوران کودکی را در داخل منزل و در کنار مادر خود سپری کرد .او نسبت به کودکان هم سن و سال خود متواضع تر و آرام تر بود .به تدریج با رسیدن به سنین بالاتر تحصیل در مکتبخانه و نزد ملّا را تجربه کرد .سپس به دبستان رفت و دوره ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند . در این سنین همبازیها و دوستان خود را میان افرد بزرگ تر انتخاب می کرد و کم کم که بزرگ تر شد با روحانیون، معلمان و اساتید و بچه های درس خون معاشرت داشت .هرگز زیر بار حرف زور نمی رفت .دوره راهنمایی را در مدرسه" اسدی"در "فریدونکنار "به پایان رساند و در همین سنین به پدرش در کار کشاورزی کمک می کرد .به گفتهٔ مادرش از دوران کودکی همیشه با وضو بود و بر سر زمین زراعت نیز با وضو حاضر می شد و به کار و تلاش می پرداخت .

با آغاز نهضت اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ در عنفوان جوانی به عرصهٔ فعالیت های سیاسی پا نهاد و با حضور مستمر در جریان انقلاب از جمله حضر در راهپیمایی ها و پخش اعلامیه تحصیل را نیمه تمام رها کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در درگیریهایی که برای سرکوبی احزاب سیاسی و منافقان و مخالفان صورت می گرفت شرکت فعال داشت.

با آغاز جنگ عراق علیه ایران ،با نخستین پیام امام خمینی به فکر رفتن به جبهه افتاد و در ۱۵ مرداد ۱۳۵۹ به مریوان اعزام گردید.

در همین سال ها همسر مورد علاقه خود را برگزید و با خانم" اشرف السادات میردرویش "که در بسیج مشغول فعالیت بود ،در مراسمی ساده و بی تکلّف در حالی که شخصاً خطبهٔ عقد را قرائت کرد، پیمان ازدواج بست . در سال ۱۳۶۱ دخترش به دنیا آمد که نام او را "معظمه "نهادند .این فرزند به شدت مورد علاقه و محبت پدر بود. اما این علاقه و محبت مانع از حضور دیگر باره وی در جبهه نشد .در مدت کوتاه از حضور در پشت جبهه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از بازاریان و کسبه تجهیزات و وسایل مورد نیاز رزمندگان را جمع آوری به جبهه ارسال می کرد. در سال ۱۳۶۲ فرزند دوم او محمدحسن به دنیا آمد". محسن "از همان دوران کودکی فرزندان خو را به معاشرت با علما و روحانیون مذهبی تشویق می کرد تا ایمان و وارستگی را در فرزندان خود تقویت کند.

بر حفظ حجاب ،متانت و قرائت نماز شب تأکید بسیار داشت .با وجود حضور مستمر و پیگیر در جبهه های جنگ تحمیلی خطاب به همسر خویش می گفت : « شما یک زن عادی نیستید ،و همسر یک پاسدار هستید و باید نمونه و اسوه باشید »

او خطاب به پدران و مادران رزمندگان گفت :

ای پدران و مادران ! افتخار کنید که فرزندانتان در صف اسلام در راه خدا می جنگند .در این دنیا هرگز نباید به جاه و مقام اکتفا کرد زیرا اگر مقام و مسئولیتها ماندنی بود ،به من و شما نمی رسید .پس دل به مال دنیا نبندید که نابود می شوید .

"محسن اسحاقی "با تشکیل یگان دریایی لشکر ۲۵ در سال ۱۳۶۳ به عنوان فرماندهٔ یگان آبی ـ خاکی برگزیده شد و در آبهای هور ،اروند و جزیره مجنون رشادتهای فراوانی را از خود نشان داد.

"اسحاقی "با شرکت در عملیات گوناگون نظیر فتح خرمشهر و کربلای ۴ و۵ والفجر ۸ (فتح فاو) چندین بار مجروح شد ،در جریان شد ،در جریان عملیات والفجر ۸ در سال ۱۳۶۵ از ناحیه گوش ،سینه و کمر در اثر گاز شیمیایی و موج انفجار مجروح شد. در ۲۳ دی ۱۳۶۵ نیز ترکشی به صورت وی اصابت کرد. وی پیش از عملیات فاو و پیش از آخرین اعزام به جبهه به خانواده اش گفته بود در خواب دیدم چند روز دیگر مهمان شما هستم و در حالی که می خندید به آنان گفت :« این چند روز از من خوب محافظت کنید .» در جریان حمله عراق به فاو در سال ۱۳۶۷ که منجر به از دست رفتن این شهر شد ،اسحاقی برای آخرین بار به جبهه رفت و فرماندهی یگان دریایی لشکر ۲۵ کربلا را به عهده گرفت ،دو روز از آخرین اعزام نگذشته بود که خبر مفقود شدن وی به خانواده اش ابلاغ شد .او به همراه یکی از همرزمان خود به نام اباذری در جبهه فاو حضور داشتند که بانزدیک شدن نیروهای عراقی، اباذری با داشتن جلیقه نجات موفق به عبور از اروند شد اما او به اسارت نیروهای عراقی در آمد .محسن اسحاقی بعد از گذشت پنج روز الی ده روز اسارت دوازده نفر از اسرای ایرانی را آماده فرار کرد .آنان شبانه نگهبان عراقی را به قتل رساندند و از بصره به مرز شلمچه رسیدند ،اما در این مکان بار دیگر به اسارت نیروهای بعثی در آمدند .نیروهای عراقی با ضربه تفنگ ،سر ،جمجمه و دندانهای وی را شکستند و پای راست او را قطع کردند و پس از شکنجه بسیار در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۶۷ گلولهٔ خلاص را بر قلب او شلیک کردند و او را به شهادت رساندند.

هفت ماه پس از شهادت محسن اسحاقی ،گردان انصار پیکر او را در مرز شلمچه در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۶۷ کشف کرد در شرایطی که قابل شناسایی نبود .چون جنازه قابل شناسایی نبود می خواستند آن را جزء شهدای گمنام ثبت کنند که ناگهان همسر او به خاطر آورد که شلوار اسحاقی سه دکمه داشت و دکمهٔ وسطی را به هنگام عزیمت او به فاو از پیراهن خود کنده و به شلوار شوهر دوخته است . به این ترتیب همین دکمه باعث شناسایی پیکر شهید محسن اسحاقی گردید .

پیکر سردار شهید" محسن اسحاقی "پس از سی و پنج ماه و چهار روز حضور در جبهه در گلزار شهید بهشتی شهرستان "فریدونکنار "به خاک سپرده شد. از شهید" اسحاقی" دو فرزند به نام های" معظمه "و "محمد حسن "بر جای مانده است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران–

۱۳۸۶

اسحاقی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روستای چهارده لاهیجان در ۳۰ شهریور۱۳۴۱ شاهد ولادت فرزندی کودکی از تبار زهرای اطهر (سلام الله علیها) بود. سید محمد دوران کودکی را در زادگاهش گذراند و پس از گرفتن دیپلم به تهران رفت و در رشته تاریخ، در دانشگاه شهید بهشتی، به ادامه تحصیل پرداخت. سید محمد در روزهای اوج گیری انقلاب اسلامی، مردانه به مبارزه علیه رژیم مستبد شاه روی آورد ;به همین دلیل، یک بار توسط مأموران ساواک دستگیر شد و مورد شکنجه و آزار آنان قرار گرفت. اسحاقی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به عضویت سپاه پاسداران رشت درآمد تا بتواند از دستاوردهای انقلاب محافظت کند. او مسوولیت بسیج سپاه را پذیرفت. چندی بعد، به دفتر سیاسی سپاه تهران منتقل و مشغول کار شد.

سید محمد با آغاز جنگ تحمیلی، به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت تا با دشمن بعثی بجنگد و خاک. او که قلم بسیار زیبایی داشت و تا آن موقع هر از گاهی با نام مستعار در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان در باب تاریخ و سیاست مقالات علمی چاپ می کرد، با حضور در عملیات‌های کربلای سه و چهار توانست گزارشی مفید و خواندنی در خصوص این عملیات بنویسد.

سید محمد اسحاقی، این روایتگر عرصه‌های جانبازی و ایثارگری شهدا، سرانجام در عملیات کربلای پنج در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۲۹ مزد سال‌ها رشادت و جانبازی را دریافت کرد و در۲۴ سالگی بر اثر بمباران هوایی در خاک پاک شلمچه به خون خویش غلتید و مشتاقانه آرزوی مادرش را تحقق بخشید که دوست داشت فرزندش در جرگه شاهدان روز محشر باشد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

اسد الهی، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامحسین اسداللهی : قائم مقام فرمانده گردان رعدتیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در دوم فروردین سال ۱۳۱۹، در روستای باغ نو از توابع شهرستان تربت جام به دنیا آمد. در هفت سالگی پدر و در هشت سالگی مادرش را از دست داد. و بعد از چند سال با برادر و خواهرش به مشهد آمد و به کفاشی و کار در قهوه خانه و قنادی پرداخت. دوره ابتدایی را به طور شبانه خواند و علاقه زیادی به درس و قرآن داشت.

او در ۱۸ سالگی برای خدمت سربازی به بیرجند و سپس به زابل اعزام شد.اوقات فراغتش را بیشتر مطالعه می کرد و در فعالیتهای اجتماعی نیز شرکت داشت.

در سال ۱۳۴۴ و در سن ۲۴ سالگی، ازدواج کرد که مراسم عقد و ازدواج بسیار ساده برگزار شد.

او سال‌ها قبل از انقلاب، از طریق روحانیون مبارز با انقلاب آشنا شد و ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی با روحانیون داشت.

با شروع انقلاب در سال ۱۳۵۶– ۱۳۵۷، به صفوف به هم فشرده مردم پیوست و در راهپیمایی‌ها و اعتصابات حضور یافت و در زمینه

تهیه و تکثیر اعلامیه های امام خمینی نیز فعالیتی گسترده داشت.

او به امام خمینی علاقه داشت و به همه سفارش می کرد که ایشان را تنها نگذارند. و هنگامی که کسی به امام و روحانیت بی احترامی می کرد بسیار عصبانی می شد و می گفت: با او رفت و آمد نداشته باشید.

در مورد انقلاب می گفت: انشاءالله اگر امام بیاید و انقلاب پیروز شود، ایران گلستان می شود.

او قبل از انقلاب جوشکار بود ولی بعد از پیروزی انقلاب این کار را کنار گذاشت و عضو سپاه شد.

او با گروهک های ضد انقلاب مخالف بود و با آنان سخت مبارزه می کرد و به خاطر نابودی و جنگ با آنان، عازم کردستان شد و مدت دو ماه با آنان به نبرد پرداخت.

به خاطر همین مخالفت‌ها و فعالیت‌ها بارها مورد تهدید قرار گرفت، ولی از مبارزات و فعالیتهایش دست بر نمی داشت.

همه را به حفظ ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب و ایستادن در مقابل ضد انقلاب و منافقین سفارش می کرد.

با شروع جنگ تحمیلی پیوسته در جبهه های نبرد شرکت داشت. هر چهل و پنج روز یا سه ماه به مرخصی می آمد و هنگامی که می خواست به جبهه برگردد به همسرش می گفت: شما اجازه بدهید من به جبهه بروم؛ نصف ثواب مال شما باشد. با روحیه بسیار عالی به میدان نبرد می رفت.

در سا ل ۱۳۵۹ در منطقه سوسنگرد بر اثر اصابت ترکش خمپاره مجروح و دربیمارستانی در اهواز بستری شد. یک بار دیگر هم مجروح شد و در یکی از بیمارستان‌های تهران بستری شد، ولی به خاطر خانواده چیزی نگفت. جبهه رفتن و جنگیدن با دشمن را افتخار می دانست.

در عملیات‌های زیادی شرکت کرده بود که از جمله می توان به عملیات والفجر مقدماتی، والفجر ۱، والفجر ۳، و عملیات خیبر اشاره کرد.

او به علت داشتن شجاعت و خوشرویی، بسیار مورد توجه فرماندهان رده بالا بود و همین خصوصیات باعث دلگرمی زیر دستان او نیز شده بود.

از خصوصیات بارز او شجاعت بود.

در عملیات خیبر و در محور عملیاتی جزیره مجنون، او به همراه دو تن از دوستانش پیشروی می کنند، تا اینکه از آب دجله و فرات می گذرند و هر چه به این سه نفر اعلام می کنند که عقب نشینی کنید، می گویند: اگر عقب نشینی کنیم. تلفات زیادی می دهیم. و به این ترتیب به پیشروی ادامه می دهند، تا این که او پس از مقاومت سر سختانه، بر اثر اصابت ترکش به سر در ۸ اسفند سال ۱۳۶۲ به شهادت رسید.

پیکر مطهر او در جبهه باقی ماند، اما تمثالی به یادگار از او تشییع و در بهشت رضا (ع) به خاک سپرده شد. از او چهار فرزند به یادگار مانده است.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

اسدالله زاده هروی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اسدالله زاده هروی : فرمانده آموزش نظامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مشهد چهاردهم مهرماه سال ۱۳۲۸ در شهرستان مشهد چشم به جهان گشود. در روز جمعه (که مصادف با تولد حضرت فاطمه (س) بود) در بیمارستان امام رضا (ع) متولد شد. نامش را علی گذاشتند.مادرش می گوید: «من دوست داشتم رسول بگذارم، ولی پرستارها اسم او را علی گذاشتند.»

کودکی چالاک و پر جنب و جوش بود. هفته ای دوبار در منزلشان دوره قرآن بود. آقای علم الهدی آیه ها را تفسیر می کرد و او سرپرستی بچه ها را برعهده داشت.

همچنین می گوید: «یک روز در مغازه عطاری دانه نخودی را برداشت و در دهانش گذاشت. من او را از این کار منع کردم و گفتم: این کار درست نیست و دزدی است، چون صاحب مغازه راضی نیست. یک روز به من گفت: در روز عید غدیر بچه ها از مغازه آجیل فروشی جیب هایشان را پر از آجیل کردند و چون مغازه شلوغ بود، صاحب مغازه ندید. به من هم گفتند: بیا تو هم از این آجیل ها بردار. ولی من نرفتم و گفتم: این کار دزدی است و صاحب مغازه راضی نیست.»

دوره ابتدایی را در مدرسه حوض امیر و دوره متوسطه را در مدرسه حاج آقا تقی بزرگ در رشته طبیعی ادامه داد ولی دیپلمش را نگرفت.

فاطمه اسدالله زاده (خواهر شهید) می گوید: «درسش را بسیار خوب می خواند. می گفت: اگر سرکلاس به درس گوش ندهید، مدیون معلم و کلاس هستید.»

اهل ورزش بود. به ورزش باستانی و شنا می پرداخت. در کارهای خانه به مادرش کمک می کرد. همچنین کمک خرج زندگی بود. او با دوستش مغازه ای وقفی اجاره کرده بود و درآمدشان را برای امام حسین (ع) خرج می کردند. شغلش بافندگی بود.

چون رژیم پهلوی، رژیمی آمریکایی بود، به سربازی نرفت. به افراد زیادی کمک می کرد. تعدادی از کارگرانش را داماد کرده بود. برای مستضعفان پارچه تهیه می کرد. کتاب های تفسیر امام خمینی و آیت الله آشتیانی ,آیت الله دستغیب، شهید مطهری، دکتر شریعتی و کتابهای ایدئولوژی اسلام را مطالعه می کردو آن ها را در کارتنی در زیرزمین پنهان کرده بود، تا دست سازمان امنیت (ساواک) نیفتد.

در زمان انقلاب در خیابان ها شعار می داد و مدتی در زندان ساواک بود. بر روی دیوارها شعار می نوشت. اولین شعارنویس بود. بمب دستی درست کرده بود. در جلسات آیت الله خامنه ای و شهید هاشمی نژاد شرکت می کرد. زمانی که تحت تعقیب بود برای رد گم کنی، ریشش را می تراشید. به تکثیر و پخش اعلامیه می پرداخت. کاریکاتور شاه درست می کرد و به شهرستان ها می فرستاد.

او با شعار نویسی به افشای چهره ننگین رژیم می پرداخت. در به راه انداختن تظاهرات علیه رژیم نقش مهمی داشت.

در سال ۱۳۵۳ در ۲۴ سالگی با خانم فاطمه اصغر پور پیمان ازدواج بست. مدت زندگی مشترک آن ها ۵ سال بود. ثمره ازدواج آن ها دو پسر است، محمد صادق در ۱۷/۱۲/۱۳۵۵ و ناصر در ۴/۶/۱۳۵۹ متولد شدند. در زمان شهادت ایشان فرزند بزرگش ۴ ساله و فرزند دیگرش ۴ ماهه بودند.

زمانی که او به خانه می آمد در کارهای خانه، مثل غذا پختن، شستن لباس ها و غیره به همسرش کمک می کرد.

به پدر و مادرش بسیار احترام می گذاشت. خیلی مودب بود. پاهایش را جلوی آنها دراز نمی کرد. دو زانو می نشست. برای ورود به اتاق اجازه می گرفت.

زمانی که انقلاب پیروز شد، می گفت: «حالا آزاد نفس می کشم، انگار گلویم را گرفته بودند.»

با تشکیل بسیج وارد این نهاد شد و به آموزش نیروهای بسیجی می پرداخت.همچنین با تشکیل کمیته انقلاب اسلامی، در این نهاد به خدمت مشغول شد و با تشکیل سپاه عضو این نهاد گردید.

به نماز شب بسیار اهمیت می داد. از افراد دورو و منافق بیزار بود. تا جایی که می توانست مشکلات مردم را حل می کرد. محرم راز همه بود. برای عروس و دامادها جهیزیه تهیه می کرد.

می گفت: «پیرو خط امام باشید. من به ندای هل من ناصر امام خمینی (که همان ندای امام حسین (ع) است) لبیک گفتم. امام خمینی را دوست داشت. زمانی که امام خمینی در تلویزیون صحبت می کردند. با احترام و دو زانو گوش می دادند. می گفت: «هرچه امام بگوید، باید عمل شود.» او به دیدار امام نیز رفته بود و از ایشان خواسته بود که برایش دعا کنند تا به شهادت برسد. امام نیز گفته بودند: «خداوند اجر شهادت را به شما بدهد.»

علی اسدالله زاده هروی بسیار ساده زندگی می کرد و دیگران را هم به ساده زیستن دعوت می کرد. او مقلد حضرت امام بود.

با شروع جنگ تحمیلی به انگیزه ی دفاع از اسلام و انقلاب به ندای امام عزیزش لبیک گفت و به جبهه های حق علیه باطل شتافت. در جنگ های کردستان، گنبد و طبس حضور داشت.

برای رضای خدا به جبهه رفت. می گفت: « من طاقت ندارم که دشمن در خانه باشد و هرکاری خواست انجام دهد. اگر در خاک ما باشد، دین ما را از بین می برد. همان گونه که امام حسین (ع) و امام خمینی فرموده اند: اگر دین دارید، سرور خودتان هستید. مملکت متعلق به شماست وگرنه زندگی بر شما تنگ است.

در جبهه سیم کشی کرده بود و نوار قرآن را به طرف عراقی ها روشن می کرد. در پشت جبهه نیروها را آموزش می داد و نیروها را به جبهه می برد. او سریع اسلحه را باز و بست می کرد. افسران ارتش می گفتند: «علی اسدالله زاده حیف است، او را به خط مقدم نفرستید، باید نیروها را آموزش و تعلیمات جنگی بدهد.»

به حق و حقیقت احترام می گذاشت. می گفت: «دین اسلام را نباید فقط در رفتار و گفتار بدانیم. اسلام دینی روشن است. باید با تمام وجود لمسش کنیم. باید به دنبال حق و حقیقت باشیم و به عدالت قضاوت کنیم. باید حق مظلوم را بگیریم.»

خواهر شهید به نقل از شهید باهنر می گوید: «شب قبل از شهادتش برای یادگاری سر دوستانش را تراشید و دوستش هم سر او را اصلاح کرد. گفت: این آخرین دیدار ماست. من در راهی می روم که سالم برنمی گردم. او آمادگی کامل برای شهادت داشت.»

فاطمه اصغرپور به نقل از دوستانش می گوید: « در بلندی های الله اکبر، در حال دیده بانی بوده است که از طرف دشمن خمپاره ای می آید و به سرش اصابت می کند و به لقاء الله می پیوندد. همیشه می گفت: من لیاقت ندارم که شهید شوم، دعا کنید که به شهادت برسم. در سحرگاه ۲۱/۱۰/۱۳۵۹ در حالی که ۴۸ ساعت غذا و آب نخورده بود به شهادت رسید.

همرزمان شهید می گویند: «وقتی او به شهادت رسید، حالت خنده داشت. فقط اثر یک گلوله روی سرش بود. مغز و جمجمه اش متلاشی شده بود.»

پدر شهید می گوید: « او برای اسلام مغزش را داد. چون در مورد اسلام زیاد فکر می کرد.»

در شب وفات حضرت امام رضا (ع) به شهادت رسید. علی اسدالله زاده هروی در تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۵۹ در ارتفاعات الله اکبر، بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش، در صحن مطهر امام هشتم (ع) شهرستان مشهد به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه ":فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

اسدبهادر، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به یمین خاقان، متولد ۱۲۵۵ در کاشان. پدرش محمدعلی خان کاشی مردی ثروتمند بود. در جوانی به قفقازیه رفت و خانواده‌ی خود را به همراه برد. اسداللّه دوره‌ی ابتدائی و متوسطه را در مدارس تفلیس گذرانید. آنگاه برای ادامه‌ی تحصیل عازم پطرزبورگ شد و در مدرسه‌ی اشرافی «کودکاده» علوم نظامی تحصیل نمود و درجه‌ی علمی گرفت و زبان‌های روسی و فرانسه را به خوبی فراگرفته عازم ایران شد. مدتی در دربار مظفرالدین شاه سمت آجودان حضوری و مترجمی داشت، سپس به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و مأمور روسیه گردید. قریب ده سال در سمت‌های نایب دوم، نایب اول، مستشار و کارداری در سفارت ایران در روسیه خدمت کرد. بعد به کارداری و وزیرمختاری ایران در کشورهای اسکاندیناوی مأموریت یافت. آنگاه وزیرمختار ایران در سوئد و بعد در لهستان گردید. مدت‌ها نیز وزیرمختار ایران در پاریس بود. مأموریت او در سوئد و لهستان چند بار تجدید شد تا سرانجام رئیس تشریفات وزارت خارجه گردید. در ۱۳۱۷ که عروسی محمدرضا پهلوی و فوزیه‌ی مصری پیش آمد، برای انجام مراسم تشریفات و برگزاری جشن‌ها و میهمانی‌ها برای ریاست تشریفات دربار شخصی لازم بود که بتمام آداب و سنن اروپائی آشنائی کامل داشته باشد، لذا از بین اعضای وزارت امور خارجه او انتخاب گردید و او از عهده‌ی این کار خوب برآمد، ولی در یک شب‌نشینی بزرگ در باشگاه افسران که رضاشاه هم حضور داشت، سردی سوپ موجب تغیر و عصبانیت شاه شد. ابتدا اسد بهادر احضار و چند فحش نثار او نمود، ولی پاسخ اسد بهادر شاه را عصبانی‌تر کرد و او را دنبال نمود تا تأدیب نماید. او به آشپزخانه پناه برد، ولی قبل از آنکه ضربات عصای شاه بر بدن او وارد شود، نقش زمین گردید و از هوش رفت. از آنجا او را به بیمارستان انتقال دادند. چند روزی در بیمارستان بود. با شفاعت عده‌ای به سر کار خود بازگشت. تا ۱۳۲۴ شاغل بود بعد بازنشسته شد و پس از چندی درگذشت.

در جوانی و میانسالی مرد بسیار ثروتمندی بود. ثروت زیادی را که از پدرش به ارث برده بود خرج کرد. وقتی در روسیه اقامت داشت مانند شاهزادگان زندگی می‌نمود و مخارج تمام دوستان خود و اعضاء سفارت را تأمین می‌کرد. در همان جا با یک شاهزاده خانم ازدواج کرد. با تیمورتاش دوستی و محرمیت زیادی داشت. در ابتدای سلطنت رضاشاه مرتباً به وزیرمختاری کشورهای مختلف منصوب می‌گردید که نتیجه‌ی توجه تیمورتاش به او بود. برادری از خود کوچکتر داشت که نامش فرخ بود و نام خانوادگی «براغن» را برای خود انتخاب کرد. او هم در وزارت امور خارجه شاغل مقاماتی شد؛ مدتی ژنرال قنسول اسلامبول و کاردار سفارت پاریس و رئیس تشریفات بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسدی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد اسدی : فرمانده واحد تخریب ناو تیپ ۱۳امیر المومنین(ع) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی روستای محروم و دور افتاده ی «گنخک »از توابع بخش «کاکی»در شهرستان «دشتی »به واسطه ی وجود و پرورش عالمان و اندیشمندان بزرگ و نام آوری که چون ستاره های درخشان بر تارک آسمان علم و ادب استان و حتی کشور می درخشند ،جایگاهی بس رفیع و پر قدرت منزلت دارد .

در دهم تیر ماه سا ل ۱۳۳۴ برابر با بیست و سوم ماه رمضان که مصادف با شب قدر بود ،،در خانه ای گلی و محقر اما سر شار از

صفا و صمیمیت غلامرضا ،فرزند پسرش متولد گردید .مادر بزرگ دوست داشت نام او را احمد بگذارند .پدر و مادر هم به واسطه ی عشق و محبتی که به پیامبر گرامی داشتند ،نام نیکوی احمد را بر وی گزیدند .تا عشق و محبت احمدی در دل او جوانه زند و اخلاق و رفتار محمدی سر لوحه ی زندگی اش باشد .

احمد کودکی را در دامان مادری مومن و با تقوا و پدری با ایمان و با فضیلت ،مردم دار و خوش اخلاق آغاز کرد . از کودکی تمام ناملایمات و فراز و فرود زندگی را با جان و دل چشید و تحمل کرد . شخصیتش در میان کوره ای از مشکلات شکل گرفت و صیقل یافت .احمد در سنین کودکی بسیار کنجکاو بود و همیشه در مورد اهل بیت (ع) ائمه طاهرین (ع) و چکونگی به شهادت رسیدن آنها سوال می کرد .دوره ی ابتدایی را در زادگاهش با موفقیت سپری کرد.

در سال ۱۳۵۶ همراه خانواده ترک دیار نمود و به شهر برازجان نقل مکان نمود و دوره راهنمایی را در این شهر آغاز کرد .احمد از استعداد و هوش خوبی بر خوردار بود ،به طوری که در تمام دوران تحصیل ،شاگردی موفق و بر حسن اخلاق شهره بود .در حین تحصیل هیچ گاه از شرکت در مراسم مذهبی غفلت نمی کرد وهمواره در کسب معارف و تقویت بنیه ی معنوی خود ،تلاش وافر داشت . مادر شهید در این خصوص می گوید :«سیزده سالش بود و انقلاب به اوج پیروزی خود می رسید .احمد نیز که سری پر شور داشت ،در کنار دوستان خود وارد فعالیتها و راهپیمایی های مردمی شد .وی در پاکسازی و تسخیر دژ برازجان با انقلابیون همکاری داشت .وقتی برای بر گرداندن احمد به آنجا رفتم به من گفت :مادر خواهش می کنم به خانه بر گرد ،من که از چیزی نمی ترسم ؛بعدا به خانه می آیم .آن شب حدود ساعت ۱۱ شب به خانه بر گشت این اولین مشق عاشقی و دلدادگی احمد بود .»

با فرمان تاریخی حضرت امام (ره) بسیج مستضعفین حیات طیبه خود را آغاز کرد و دلدادگان و عاشقان مکتب سرخ حسینی نام پر افتخار خود را در مدرسه عشق جاودانه کردند .احمد نیز در پایگاه مقاومت فتح المبین حضور یافت تا راه و رسم اخلاص و شجاعت و شهادت را در کنار سایر بچه های آسمان بیاموزد .طولی نکشید که ره صد ساله را یک شبه آموخت و خود به غمزه، مساله آموز هزار مدرسه شد.و این گونه نقطه ی پر گار عارفان عاشقی شد که بر بال ملائک سفر عشق را آغاز کردند .

دل بی قرارش ،اولین بار در سال ۱۳۶۱ به تمنای خود رسید و احمد توانست از طریق بسیج جهت گذراندن آموزش نظامی راهی پادگان آموزشی کازرون شود.

پس از پایان دوره بلافاصله راهی میدانهای خون و شرف شد و در عملیات غرور آفرین محرم شرکت نمود .دراین عملیات شایستگی ها و لیاقت های این سردار رشید اسلام نمایان شد ،به طوری که مورد توجه و تحسین همرزمان به ویژه فرماندهان ارشد خود قرار گرفت .شهید اسدی در سا ل ۱۳۶۲ بنا به عشق و علاقه ای که به خدمت در نهاد مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی داشت و این که می خواست بهتر و بیشتر در خدمت انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی باشد ،به عضویت سپاه در آمد .

مادر شهید در این باره می گوید :«وقتی در سپاه پذیرفته شد ،عده ای از دوستان به وی گفتند :تو که سنت کم است چطور توانستی قبول شوی ؟احمد به آنها جواب داد :مرا امام زمان قبول کرد .او هیچ وقت حقوقش را به خانه نمی آورد و برایمان نامه می نوشت و می گفت :اگر شهید شدم ناراحت نشوید زیرا دشمن شاد می شود .هر گاه از جبهه بر می گشت برای رفتن آرام و قرار نداشت می خواست مثل پرنده ای سبکبال پرواز کند وپیش هم جنسان خود که همه آسمانی و خلق و خوی بهشتی داشتند، بر گردد .

آقای علی اسدی برادر شهید در این باره می گوید :«دقیقا یادم نیست احمد در عملیات والفجر هشت مجروح شده بود و یا در عملیات دیگر ،دوستان وی به منزل ما آمدند و از حال او می پرسیدند .ما که از موضوع مجروح شدن احمد بی خبر بودیم ،نمی دانستیم به دوستانش چه بگوییم .فقط می گفتیم الحمد الله .این قضیه ذهن ما را مشغول کرده بود که چه اتفاقی برای او افتاده است .من از طریق دوستانش فهمیدم که احمد زخمی شده است و مدت دو هفته در بیمارستان قم بستری بوده است و حالا هم از ناحیه پا مجروح می باشد .وقتی از بیمارستان مرخص شد ،چند روز برای استراحت به خانه بر گشت .به مادر موضوع زخمی شدن احمد را

گفتم واز او خواستم به حمام برود و به بهانه حوله بردن ،ببیند از چه ناحیه ای زخمی شده است .

وقتی مادر بر گشت حالش منقلب بود .گفت ،از قسمت ران بدجوری ترکش خورده است و او داشت زخم پایش را شستشو می داد .مادرم از او پرسیده بود پایت چه شده ؟و گفته بود :چیزی نیست و مشکلی ندارم .متحیر شدم این دیگر کیست ؟با این همه ترکشی که خورده و جراحاتی که در بدن دارد چگونه چیزی نمی گوید .»

شهید اسدی در دو نوبت در انهدام اسکله ی الامیه شرکت داشت .اقدام شهادت طلبانه و شجاعانه ی احمد و همرزمان او ،چون برگ زرینی در تاریخ هشت سال دفاع مقدس می درخشد .

شهید اسدی در نیمه دوم خرداد سا ل ۱۳۶۵به فرماندهی واحد تخریب ناو تیپ امیرالمومنین (ع) نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منصوب شد.او با تلاش های بی وقفه و شبانه روزی خود به همراه عده ای از همرزمانش دراین واحد به انجام امور محوله و ماموریت های ویژه ،با درایت و لیاقت های کم نظیرش مشغول گردید .و تا زمان عروج عارفانه اش نیز عهده دار این مسئولیت بود .

شهید اسدی هر چند معشوق و دلربای حقیقی خود را در میدان جنگ و جبهه یافته بود ،ولی به اصرار خانواده و در خواست مادر ،در تاریخ ۱۸ /۳/ ۱۳۶۷ سنت حسنه ازدواج را انجام داد .این وصال بیش از دو هفته بیشتر به درازا نکشید که چون «حنظله غسیل الملایکه» ،زندگی اخروی و حیات جاوید را با حوریان و نعمت های بهشتی که خداوند به مومنان و صالحان وعده داده است ادامه داد .

مادر شهید در این باره می گوید :«یکی از دوستان احمد ،خواهرش را به احمد معرفی کرد و او با توجه به ملاک هایی که برای انتخاب همسر از قبیل ایمان ،حجاب و پاکدامنی داشت وی را انتخاب کرد ومراسم ازدواجشان بسیار ساده بود .

آنها بدون هیچ سر و صدایی در منزل خودمان زندگی مشترک خود را آغاز کردند .

می گفت: همرزمانم تازه شهید شده اند و دوست ندارم کوچک ترین سر و صدایی بکنید .تمام اسباب و اثاثیه دنیوی احمد در یک قطعه موکت ،یک پتو ،کمد تخته ای ،یک چمدان معمولی و یک کولر دست دوم خلاصه می شد و از تجملات خیلی بدش می آمد .

بعد از ازدواج با ما زندگی می کرد .زندگی چند روزه اش با همسر گرامی اش سرشار از عطوفت و مهربانی بود .فوق العاده با او خوب و احترام زیادی برای همسرش قائل بود .

هنوز بیش از یک هفته از عروسی اش نگذشته بود که تصمیم گرفت به جبهه بر گردد .هر کاری کردم و هر چه اصرار کردم ،که مادر شما که مرخصی دارید ،و تازه عروس هم در خانه دارید به جبهه نرو !در جواب گفت :مادر آنجا بیشتر به من نیاز دارند شما به جای من هوای عروسم را داشته باشید تا من بر گردم .»

ویژگی ها و فضایل اخلاقی شهید :

احمد فردی متقی ،متعهد و در عین حال شجاع و با رشادت بود .با تمام ویژگی ها ،سراسر عشق و شجاعت بود .او به ائمه اطهار (ع) به ویژه حضرت زهرا (س) ارادت ویژه داشت .

همواره به بسیجیان عشق می ورزید .و با آنان روابطی عاطفی و محبت آمیز بر قرار می کرد .مدیریت مدارا و مهربانی را توامان داشت .دعا و نماز اول وقتش ترک نمی شد .پایبند ولایت فقیه بود وبه حضرت امام خمینی با تمام وجود ارادت می ورزید .

احمد نسبت به پدر و مادرش ،احترام خاصی قائل بود و با تکریم و ادب با آنها مواجه می شد .قلبی رئوف و مهربان داشت و حتی از آزار حیوانات هم دلش به درد می آمد .در شهر که بود ،همیشه در نماز جمعه شرکت می کرد .متواضع و فرو تن بود .در مراسم عزاداری سالار شهیدان ،عاشقانه شرکت می جست .

نسبت به حفظ بیت المال ،وسواس زیادی به خرج می داد .نه تنها از مشکلات هر گز نمی هراسید ،که به استقبال کار های سخت هم می رفت .خطر می کرد و خاطره می آفرید .

شهید اسدی در جبهه به قلب ها فرمان می راند .به نیروهایش بسیار علاقمند بود و نیرو ها نیز با جان و دل او را دوست داشتند و او را اطاعت می کردند .

صبر و استقامت او عجین ان وجودش ،مایه ی دلگرمی رزمندگان بود .هر جا مشکلی پیش می آمد ،با توکل و اعتماد به حضرت حق ،کار را به سامان می رساند .

او در تحقق اراده اش ،در فراز و نشیب جنگ موفق بود و همه دوستان او را در این خصلت به خوبی قبول داشتند . منابع زندگینامه :هزارویک دلیل سرخ ،نوشته ی اسکندرمیگلی،نشر نگین امین-۱۳۸۳

اسدی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدولی اسدی (مصباح‌السلطنه)، متولد ۱۲۹۱ در بیرجند. وی تحصیلات عالی خود را در علم پزشکی در بلژیک به اتمام رسانید و پس از مراجعت به ایران در مشهد به مداوای بیماران پرداخت و استاد دانشکده‌ی پزشکی مشهد شد. در مدت کوتاهی در رشته‌ی خود شهرت بسزائی در مشهد پیدا کرد و مردم بیمار از اطراف و اکناف خراسان برای مداوا به مطب او مراجعت می‌کردند و با حسن خلق، صداقت، بلندنظری و مناعت طبع او روبرو می‌شدند. به هیچ وجه در قید و بند مادیات نبود. اگر به او حق‌العلاج نمی‌پرداختند هرگز مطالبه نمی‌کرد و در عوض سؤال می‌نمود هزینه‌ی نسخه را دارید یا خیر. اگر جواب منفی می‌شنید، مشتی اسکناس در دست بیمار فقیر می‌گذاشت. پزشکی حاذق بود. در تشخیص و درمان بیماری معجزه می‌کرد. کمتر بیماری بود که با نسخه‌ی اول یا دوم او بهبود نیابد. خلقیاتش موجب شده بود که مورد توجه و علاقه‌ی مردم قرار بگیرد و از محبوبیت عمومی برخوردار شود. همین محبوبیت وسوسه‌ای شد که سیاست را جانشین طبابت کند. کاندیدای انتخابات مجلس شورای ملی گردید. در دوره‌ی نوزدهم و بیستم از دره گز وکیل شد. کاندیدای انتخابات مجلس شورای ملی گردید. در دوره‌ی نوزدهم و بیستم از دره گز وکیل شد. در ادوار بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم از مشهد به مجلس رفت. و به همان حقوق مجلس قانع شد. پزشکی که درد مردم را مداوا می‌کرد، از حیز انتفاع افتاد. تدریجاً دوستان خراسانی به دور او جمع شدند و اوقات به مصرف مواد مخدر گذشت. وی چنان اسیر منقل و وافور شد که حتی نمی‌توانست برای معالجه‌ی خودش اقدامی کند. در ۶۳ سالگی بر اثر بیماری کبد در تهران درگذشت. وی داماد امیر معصوم حسام‌الدوله خزیمه علم بود. پس از مرگش همسرش به جای او به وکالت مجلس انتخاب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسدی، سلمان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدولی اسدی (مصباح‌السلطنه) نایب‌التولیه‌ی آستان قدس رضوی. مصباح‌السلطنه در تربیت فرزندان خود سعی جمیل به کار برد. از این رو سلمان فرزند ارشد خود را برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا فرستاد. سلمان در دانشگاه کمبریج به تحصیل علوم سیاسی و اقتصاد پرداخت و به درجه‌ی لیسانس نائل آمد. پس از اتمام تحصیلات به تهران بازگشت و در دوره‌ی هفتم به جای پدر به نمایندگی انتخاب شد و سه دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود تا اینکه به مدیریت بانک فلاحت که تازه تشکیل شده بود انتخاب گردید و به جای او برادرش علی‌اکبر اسدی به مجلس رفت.

پس از اعدام پدرش مدتی زندانی شد و سپس در بیرجند در شرایط نامساعدی تحت نظر بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً مصدر مشاغلی گردید. ابتدا تدین وزیر فرهنگ او را به ریاست تبلیغات گمارد، بعد در کابینه‌ی قوام‌السلطنه به معاونت وزارت خواروبار منصوب شد. دکتر میلیسپو که به ایران آمد، به معاونت رئیس کل دارائی ایران رسید. در کابینه‌ی اول حکیم‌الملک معاون نخست‌وزیر بود. سپس مدیرعامل بانک صنعتی و معدنی ایران و بالاخره وزیر کار و تبلیغات کابینه‌ی قوام‌السلطنه شد.

در انتخابات دوره‌ی پانزدهم کاندیدای نمایندگی مجلس شد و از مشهد انتخاب شد و به مجلس رفت. مدتی هم رئیس شرکت معاملات خارجی و رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل بانک رفاه کارگران بود. در بهمن ماه ۱۳۲۴ عضو هیئتی بود که به همراه قوام‌السلطنه به مسکو رفت و مذاکرات اقتصادی به عهده‌ی وی بود. چند ماهی قبل از مرگش به عنوان هیئت پارلمانی به کانادا رفت. در سنا که عضویت داشت، به سمت عضو هیئت نظارت اندوخته‌ی اسکناس انتخاب شد. در مسائل سیاسی تجربیات و نظریات خاصی داشت، ولی نظریاتش همیشه خیال‌پردازانه بود. به تمام دوستان خود وعده‌ی انجام کار می‌داد، ولی غالباً از عهده‌ی ادای وعده برنمی‌آمد. از اینرو او را دروغگو می‌دانستند در حالی که نیتش خیر بود. به محمدعلی فروغی و قوام‌السلطنه ارادتی خاص داشت. اهل قلم بود و در مطبوعات مقالاتی می‌نوشت جزء هیئت نظارت سازمان برنامه نیز بود.

در انتخابات دوره‌ی چهارم سنا از مشهد سناتور انتخابی شد، ولی قبل از اتمام دوره به مرض سرطان درگذشت و در مشهد مقدس مدفون شد. به هنگام فوت حدود ۶۵ سال داشت. دو همسر انتخاب نمود، ولی از هیچکدام صاحب فرزند نشد. همسر اولش دختر مرتضی قلی خان نائینی بود که قبل از پدرش نیابت تولیت آستان قدس رضوی را داشت.

چند سال قبل از مرگش در آستانه‌ی ۶۰ سالگی با دختر جوانی که پدرش لهستانی و هادویگر نام داشت ازدواج نمود.

اسدی از رجال مطلع و تحصیلکرده و صدیق بود. با وجودی که از پدرش مکنت زیادی باقی مانده بود، مع‌الوصف هنگام مرگ چیزی نداشت. خط و ربطش خوب و به زبان انگلیسی مسلط بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسدی، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر اسدی : فرمانده گردان سیف الله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ششم بهمن ماه سال ۱۳۲۶ در روستای چشمه خسروبه دنیا آمد.

مادرش می گوید: « پیش از تولد او نذر کردم که اگر خدا به من پسری بدهد، اسم او را علی اصغر بگذارم و سالی یک عدد گوسفند به مزار امام زاده سلیمانی که در روستای عصمت آباد ببرم. بعد از تولد، او را عقیقه کردیم.»

کودکی فعال و آرام بود. از همان کودکی اصول و فروع دین و نام دوازده امام را یاد گرفت و آنها را می گفت.

علی اصغر تا کلاس چهارم ابتدایی در روستای «چشمه خسرو» تحصیل کرد. و به خاطر ضعف اقتصادی خانواده از ادامه تحصیل محروم شد. در کارهای خانه و کشاورزی به مادر و پدرش کمک می کرد.

در اوقات فراغت به مسجد می رفت. به قرآن و دعا علاقه داشت. مردم را جمع می کرد و برای آنها قرآن می خواند. می گفت: « هر وقت قرآن می خوانم روحیه ام عوض می شود.» خواهرش را از یک حادثه ی خطرناک نجات داد.

در اوقات بیکاری کتاب های مذهبی، نوحه خوانی، کتاب ذکر مصیبت های ائمه اطهار (ع) و کتاب های شهید مطهری را مطالعه می کرد.

نسبت به مسائل مذهبی و شرعی مقید بود. به خانواده اش می گفت: «اگر گوسفندان را به مزارع مردم ببرید و آن ها از علف های آن مزارع بخورند، گوشتی که بر بدن آنها می روید، حرام است. یا باید تاوانش را بدهید یا رضایت صاحب آن مزارع را حاصل کنید.»

علی اصغر اسدی در سال ۱۳۴۸ و در ۱۹ سالگی با خانم ثریا چوبدار پیمان ازدواج بست که مدت زندگی مشترک آنها ۱۲ سال بود.

ثمره این ازدواج ۴ فرزند به نام های: اکرم (متولد بیست و چهار آذر ماه سال ۱۳۴۹)، مجید (سی ام شهریور ماه سال ۱۳۵۳)، هادی (پانزدهم شهریور ماه سال ۱۳۵۶) و فاطمه (پانزدهم آذرماه سال ۱۳۵۸) می باشد.

علی اصغر همیشه سعی بر این داشت که نمازش را در جایی بخواند که بدنش زمین سخت را احساس کند. در زمان سربازی به انقلاب علاقه مند شد.

در سال ۱۳۵۱ با آیت الله ربانی شیرازی در رابطه بود. او با روحانیون علیه شاه فعالیت می کرد. پیرو خط امام بود و زندگی خود را وقف مبارزه و اعتقاد خود کرده بود.

قبل از انقلاب کتاب ها و اعلامیه های امام را توزیع می کرد. نوارهای امام را در کوره ها ضبط می کرد و به روستاهای دور دست استان خراسان می برد. یک بار از قم که اعلامیه ی امام را می آورد، ساواک او را دستگیر کرد و مجروح شد که او را به زندان تایباد بردند. در تهران نیز در زندان اوین افتاد.

اعلامیه های امام را پخش و در راهپیمایی ها و تظاهرات شرکت می کرد.

در دوران انقلاب در روستا کتابخانه ای دایر کرده بود و مردم را به مطالعه کتاب تشویق می کرد.

بعد از پیروزی انقلاب با تشکیل کمیته انقلاب اسلامی، ابتدا عضو کمیته و سپس عضو سپاه پاسداران شد.

او از معدود افرادی بود که کمیته انقلاب اسلامی را در نیشابور تشکیل داد و با تاسیس سپاه او از بنیان گذاران سپاه در نیشابور بود.

از افکار بنی صدر متنفر بود، چون می دانست که بنی صدر هدفش ضربه زدن به انقلاب و امام است. در دانشگاه سخنرانی و مسائل سیاسی را دنبال می کرد.

بعد از پیروزی انقلاب، یک ماموریت ۴۵ روزه به شهرستان کاخک داشت. چون در آن جا منافقین نفوذ کرده بودند، او به عنوان مسئول گروه توانست با شجاعت شهرستان کاخک را از دست منافقین خارج کند.

در هنگام گرفتاری و مشکلات می گفت: «صبر کنید خدا صابرین را دوست دارد، دیگران را نصیحت می کرد: «قرآن بخوانید، دعا بخوانید.»

به مراسم مذهبی علاقه داشت. نیمه شعبان ، که تولد امام زمان (عج) بود. مولودی می گرفت و با شیرینی از مردم پذیرایی می کرد او دارای اخلاق اسلامی و رفتاری متین بود. اگر کسی به او توهین می کرد، با خوشرویی با او برخورد می کرد. علاقه ی خاصی به امام زمان (عج) داشت.

به نماز اول وقت اهمیت زیادی می داد. وقتی که مادرش در ماه مبارک رمضان پیش از افطار نمازش را می خواند، به او می گفت: «خداوند به تو خبر دهد که اول نمازت را می خوانی. همیشه نماز را اول وقت بخوانید تا به نماز امام زمان (عج) ملحق شود.»

همرزم شهید (مجتبی انتظاری) می گوید: «همیشه در سلام کردن پیش قدم بود و هیچ کس نمی توانست به او پیش دستی کند. قبل از اذان آماده برای نماز بود.»

نسبت به بیت المال حساس بود. وقتی که با ماشین سپاه می آمد با آن وسیله کارهای شخصی را انجام نمی داد. اگر به مطب دکتر یا جایی دیگر می خواست برود. لباس سپاهش را از تن بیرون می کرد و با لباس شخصی می رفت. می گفت: «شاید با این لباس احترامی برای من قایل شوند و حقی از دیگران ضایع شود.»

مطیع اوامر محض امام بود. رهبری را قبول داشت، می گفت: «باید آن ها در راس امور باشند.» به ولایت و رهبری عشق می ورزید.

با شروع جنگ تحمیلی، برای دفاع از اسلام و ناموس و به خاطر فرمان امام به جبهه رفت. رفتن به جبهه را وظیفه شرعی و دینی می دانست.

او جنگ تحمیلی عراق را جنگی نابرابر و ناجوانمردانه از سوی جهان کفر و استکبار جهانی شرق و غرب می دانست.

بعد از انقلاب می خواست که وجود بیگانگان از کشور پاک شود و حکومت اسلامی در کشور استقرار یابد.

می گفت: «شهدا زحمت های زیادی کشیده اند که باید خون های آن ها را پایمال نکنیم. نشستن در خانه حرام است، وقتی که دشمن به خاک ما حمله کرده است.»

معتقد بود: «همه باید در جنگ شرکت کنند. جوانان با جانفشانی خود از میهن دفاع کنند. نشستن در خانه جایز نیست.»

در اوایل جنگ به منطقه ی کردستان اعزام شد و در مقابل حرکت های منافقین استقامت کرد. او فرمانده ای بسیار شجاع بود. با نیروها خوشرفتاری می کرد. بیشتر از همه زخمت می کشید و در ماموریت های خطرناک پیش قدم بود.

او از سوی سپاه نیشابور محافظ نمایندگان مجلس بود. در پشت جبهه در سازماندهی نیروهای بسیج فعالیت می کرد و در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز حضور داشت.

مسئولیت های شهید عبارتند از:

۱ـ از تاریخ ۱/۷/۱۳۵۸ تا ۳۱/۲/۱۳۵۹ مسئول پایگاه بسیج نیشابور

۲ ـ از تاریخ ۱/۳/۱۳۵۹ تا ۱/۴/۱۳۶۰ محافظ نماینده مجلس

۳ـ از تاریخ ۲/۴/۱۳۶۰ تا ۹/۸/۱۳۶۰ محافظ نمایندگان از سوی پایگاه نیشابور

۴ـ از تاریخ ۱۰/۸/۱۳۶۰ تا ۱/۱۰/۱۳۶۰ فرماندهی گردان در لشکر ۵ نصر.

با نیروهای تحت امر خود مثل فرزندانش رفتار می کرد. اگر رزمنده ای مشکل داشت با تمام وجود مشکلش را حل می کرد و در شادی آن ها شاد و در غم های آن ها ناراحت می شد. همرزم شهید (علی اکبر شوشتری) می گوید: «در زمان جنگ شبی نگهبان بودم و نخوابیده بودم. حالت خواب آلودگی داشتم. شهید اسدی نیر پاس بخش بود. او به طرف من آمد و گفت: شما خسته اید، بروید استراحت کنید. من به جای شما انجام وظیفه می کنم.» او یک نظامی متفکر بود. با اندک مهمات بر دشمن پیروز می شد. با کمترین تلفات، بیشترین تلفات را از نیروهای بعثی می گرفت.

اوقبل از شهادتش برای فرزندانش لباس رنگ سورمه ای می خرد که در مراسم عزاداری او با لباس مشکی نباشند. و به همسرش گفته بود: «در مراسم عزاداری من شیرینی پخش کنید.»

یک ساعت قبل از این که به منطقه ی عملیاتی اعزام شود، با خانواده اش تماس گرفت و به آن ها سفارش کرد: «باید شبانه روز در خدمت انقلاب باشید. انقلاب حق بیشتری دارد. اطاعت از ولایت فقیه واجب است. کم کاری خیانت به انقلاب است.»

همرزم شهید (جانباز حسینی) می گوید: «در عملیات «مطلع الفجر» او فرمانده ی گردان بود. در حین عملیات تعدادی از رزمندگان عقب نشینی کردند و حاضر به عملیات نشدند. او آن ها را جمع و برای آن ها سخنرانی کرد.»

علی اصغر اسدی در تاریخ ۳/۹/۱۳۶۰ و در گیلان غرب بر اثر اصابت ترکش به درجه عظمای شهادت رسید. پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش در گلزار مشترک روستای قلعه وچشمه خسرو به خاک سپرده شد.

شهادت او بر روی بسیاری از افراد تاثیر گذاشت و باعث شد که افراد زیادی به جبهه ها بروند. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

اسدی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۳، فرزند محمدولی اسدی معروف به مصباح‌السلطنه نایب‌التولیه‌ی آستان قدس رضوی و داماد محمدعلی فروغی. در تهران و آمریکا تحصیلات خود را ادامه داد و موقعی به ایران وارد شد که پدرش در اوج قدرت بود و آستان قدس رضوی را اداره می‌کرد و با رضاشاه روابط صمیمانه‌ای داشت. مقارن ۱۳۱۴ که انتخابات دوره‌ی دهم آغاز شد، علی‌اکبر اسدی به جای برادرش سلمان که به مدیریت بانک فلاحت منصوب شده بود، از سیستان به وکالت مجلس انتخاب شد. محمدعلی فروغی در آن تاریخ نخست‌وزیر ایران بود. وزارت کشور را محمود جم تصدی می‌کرد و محمد ولی اسدی هم مالک‌الرقاب خراسان بود و هیچ دلیلی نداشت که علی‌اکبر اسدی در سی سالگی به مجلس نرود؛ اما این اوضاع خوش زیاد دوام نیاورد. چند ماهی از وکالت او نگذشته بود که اوضاع به هم ریخت. فروغی از نخست‌وزیری معزول و محمدولی خان اسدی بازداشت و محاکمه و اعدام شد، اما موضوع به همین جا خاتمه نیافت. فرزندان اسدی تحت تعقیب قرار گرفتند. از علی‌اکبر اسدی در مجلس سلب مصونیت شد و به اتفاق برادرش سلمان هر دو به قصر قجر انتقال یافتند. اموال و دارائی‌هایشان را در تهران و بیرجند و مشهد به یغما بردند. چند سالی علی‌اکبر اسدی در زندان بود تا اینکه او را به بیرجند تبعید و در شرایط بسیار نامساعدی تحت نظر قرار دادند.

از محسن فروغی شنیدم «در سال ۱۳۱۸ خواهرم برای دیدار همسر خود به بیرجند رفته بود. پس از مراجعت وضع اسفناک شوهر خود را برای پدرم حکایت می‌کرد و اظهار می‌نمود که حتی مأمورین نظمیه چند تکه لباس و مواد غذائی که از تهران برده بودم تحویل نگرفتند. اسدی فوق‌العاده مریض و از او پوست و استخوانی بیش باقی نمانده است. اصرار کردم با هزینه‌ی شخصی پزشکی برای عیادتش ببرم، قبول نکردند. همانطور که خواهرم وضع اسفبار شوهر خود را تشریح می‌کرد رنگ عموی بزرگوارم (ابوالحسن فروغی) که در آنجا حضور داشت تغییر کرد. با وجودی که فوق‌العاده برای برادر بزرگ خود احترام قائل بود و بدون اجازه‌ی ایشان عملی انجام نمی‌داد خطاب به پدر برادر بزرگ خود گفتند شما هم مقصر هستید، در بوجود آوردن این وضع سهم بسزائی داشتید. پدرم با ملاطفت خاص پاسخ دادند حق با شماست، ولی این مرد]رضاشاه[در روزهای اول چنین نبود. دم از قانون می‌زد و همیشه توصیه می‌نمود حق افراد را محفوظ بدارید مبادا در حکومت من ظلمی به افراد بشود. حالا معلوم می‌شود آن حرف‌ها برای اغفال من و امثال من بوده است...»

علی‌اکبر اسدی تا شهریور ۱۳۲۰ در نهایت عسرت و سختی در تبعید به سر برد، تا اینکه محمدعلی فروغی بار سوم به نخست‌وزیری رسید و رضاشاه استعفا داد و از مملکت خارج گردید. قرار شد برای بازماندگان افرادی که در دوران رضاشاه به قتل رسیده‌اند فکری بشود و در حقیقت جبران مافات به عمل آید.

علی‌اکبر اسدی به شغل پدر خویش تمایل داشت و می‌خواست با سمت نایب‌التولیه‌ی آستان قدس رضوی به مشهد برود. موجبات کار از هر جهت فراهم بود، لیکن منصور استانداری خراسان را توأم با نیابت تولیت قبول کرده بود و برای خود کسر شأن می‌دانست که فقط استاندار باشد. در دفتر محمدعلی فروغی چند جلسه مذاکره به عمل آمد. سرانجام تصمیم گرفته شد که دو سمت را به منصور بدهند و علی‌اکبر اسدی در هر دو سمت معاون باشد. پس از توافق، فرمان صادر شد و منصور به خراسان رفت ولی برای اسدی حکمی صادر نشد. فروغی اهل منازعه و کشمکش نبود و اوضاع روز هم اقتضای چنین زد و خوردی را نداشت. پس از چند ماه معطلی ابلاغ فرمانداری بیرجند برای علی‌اکبر اسدی صادر شد. چند سالی در شهرهای خراسان فرماندار بود تا فرماندار مشهد شد. مدتی هم در یزد حکومت داشت، تا اینکه به سازمان برنامه منتقل شد و با شغل بی‌سر و صدائی ایام را می‌گذرانید. در آخر عمر بیماری فراموشی و صرع داشت و از خانه خارج نمی‌شد. در ۶۸ سالگی درگذشت. او دومین فرزند ذکور مصباح دیوان و مردی ساده‌دل، عصبانی، زودرنج، کینه‌توز و در عین حال شریف بود. با امیر اسداللّه علم کینه‌ی دیرینه‌ای داشت و هیچگاه از انتقاد و خرده‌گیری از او خودداری نمی‌کرد. در حکومت مصدق حکم فرمانداری کل سیستان و بلوچستان برای او صادر شد، ولی شرایط سنگینی داشت. پنهانی با شاه ملاقات کرد و دستوراتی از او گرفت. وقتی خبر ملاقات به گوش مصدق رسید او را معزول نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسدی، محمدولی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به «مصباح دیوان» و «مصباح‌السلطنه» فرزند میرزا علی‌اکبر بیرجندی. در ۱۲۵۷ تولد یافت و تحصیلات خود را در حد متعارف انجام داد و وارد دستگاه امیر شوکت‌الملک علم امیر قائنات شد. تدریجاً به پیشکاری و اداره‌ی املاک او منصوب گردید و در دستگاه او شخص اول بود. صاحب ثروت نسبی شد. امیر قائنات در دوره‌ی چهارم او را به عنوان نماینده‌ی مجلس از طرف مردم بیرجند به تهران فرستاد. اسدی توانست خیلی زود در تهران شهرتی به هم بزند. با تیمورتاش و داور طرح دوستی ریخت و برای انقراض قاجاریه و سلطنت پهلوی به تلاش افتاد. در دوره‌ی پنجم و ششم در مجلس وکالت داشت و جزء متولیان بود. بسیاری از امور مملکت در منزل او حل و فصل می‌شد. در دوره‌ی هفتم فرزند ارشدش سلمان اسدی را که تازه از دانشگاه کمبریج لندن فارغ‌التحصیل شده بود، به مجلس فرستاد و خود از طرف رضاشاه با کمک تیمورتاش متولی‌باشی آستان قدس رضوی گردید. مقام و موقعیت خاصی یافت. خدماتش فوق‌العاده مورد رضایت بود، به طوری که در ۱۳۱۳ که رضاشاه برای جشن هزاره‌ی فردوسی به مشهد رفت، صحبت از ازدواج دو تن از پسران اسدی با دختران شاه به میان آمده بود، ولی در آن هنگام محمدعلی فروغی که رئیس‌الوزراء بود، دو تن از دختران خود را عروس اسدی کرد. در ۱۳۱۴ که مسئله‌ی تغییر کلاه و کشف حجاب پیش آمد، رضاشاه نظر اسدی را خواست. او معتقد بود که موضوع کشف حجاب و تغییر کلاه فعلاً در مشهد مطرح نشود، زیرا اجرای آن ممکن است خشم مردم را برانگیزد و حوادث سوئی به بار بیاورد. در عوض فتح‌اللّه پاکروان استاندار و پاسیار محمد رفیع نوائی رئیس نظمیه و سرتیپ ایرج مطبوعی فرمانده لشکر به عکس آن نظر داشتند. در هر حال استاندار اجرای امر را قبول کرد و شهربانی مأمور اجرای آن شد. مردم مشهد در مقابل این تصمیم دولت سر تسلیم فرود نیاوردند و در مسجد گوهرشاد اجتماع نمودند. شیخ بهلول برای آنان سخن گفت. مردم در مقام مقابله برآمدند. قوای انتظامی مداخله کرد. از لشکر کمک خواستند و فرمانده لشکر یک هنگ پیاده را به فرماندهی سرهنگ قادری مأمور رکوبی مردم نمود. مردم را در مسجد گوهرشاد به گلوله بستند. تعداد تلفات شاید از دو

هزار نفر تجاوز کرد و شاهدان عینی حکایت می‌کردند که خون مردم در صحن گوهرشاد به نیم متر رسیده بود. به هر نحوی که بود مردم را متفرق ساختند و گزارشی به تهران ارسال گردید و کاسه و کوزه را بر سر اسدی شکستند، چون قبلا اسدی چنین پیش‌بینی کرده بود، گفتند برای اجرای نظر خود در این امر مداخله داشته است و ذهن شاه را نسبت به او مشوب نمودند. برای رسیدگی و محاکمه و مجازات اسدی هیئتی از تهران سریعاً به مشهد رفت.

در روز قیام مسجد گوهرشاد اسدی در شهر نبود، برای سرکشی به املاک آستانه در خارج از مشهد به سر می‌برد. شامگاهان در وکیل‌آباد از موضوع مستحضر شد و محکم به سر خود کوفت. از سابق اختلافات شدیدی بین او و استاندار و فرمانده لشکر وجود داشت. استاندار وجود اسدی را مانع کارهای خود می‌دانست و در هر فرصت منتظر پرونده‌سازی بود. بهترین موقعیت پیش آمده بود. اسدی به این امر وقوف داشت و می‌دانست استاندار دامن او را در این کار آلوده خواهد کرد. پیش‌بینی او درست بود. از همان شب تحت نظر قرار گرفت تا هیئت اعزامی از تهران به مشهد رسید. ریاست این هیئت را یکی از جلادان ارتش آن روز به نام سرتیپ عباس البرز به عهده داشت و سرهنگ آقاخان خلعتبری. بازجوئی توسط همین هیئت انجام گرفت و از او اقاریری بزور اخذ کردند. دادگاه تشکیل دادند و او را به اتفاق آراء به اعدام محکوم ساختند و مراتب را به تهران گزارش نمودند. هیئت دیگری به ریاست فضل‌اللّه زاهدی که در آن وقت سرتیپ بود، امیر تجدید نظر را انجام داد و حکم اعدام را تأیید نمود. فرزندان وی در تهران به کمک محمدعلی فروغی اقداماتی به عمل آوردند ولی فروغی نیز به علت قرابت با اسدی مغضوب و از کار برکنار و خانه‌نشین شد. مع‌الوصف تلگرافی به مشهد مخابره شد که فعلاً ـ از اجرای حکم خودداری شود. تلگراف را پنهان نمودند، حکم را به اجرا گذاشتند و به تهران گزارش دادند که تلگراف پس از اجرای حکم به دست ما رسیده است.

یک ساعت قبل از تیرباران شدن در دفتر زندان، در حالی که فقط کریم زندی پیشکارش حضور داشت، اسدی وصیتنامه‌ای نوشت که از نظر خط و انشاء و سیاق عبارات قابل تحسین است. سپس مهر خود را شکست و آمادگیش را برای اجرای حکم اعلام نمود. سه سرباز مأمور اجرای حکم شدند و حکم را در خارج شهر به مرحله‌ی اجرا درآوردند، ولی به سربازان دستور داده بودند گلوله‌ها را به قلب او نشانه‌روی نکنند بلکه به جائی شلیک کنند که زجرکش بشود. تمام گلوله‌ها به ران و پای او اصابت کرد. اسدی تا مدتی فریاد می‌کشید خلاصم کنید. از زدن تیر خلاص جلوگیری می‌کردند. قریب یک ساعت با وضع ناگواری جان داد. سرانجام جسدش را در گورستان عمومی به خاک سپردند و هرگونه آثاری از قبر او را از بین بردند. بعد از اعدام اسدی، خانواده‌اش تحت فشار قرار گرفتند. عده‌ای را به محبس بردند و عده‌ای دیگر را تبعید نمودند و کلیه اموالشان را تصاحب کردند و روزگار بسیار سختی برای خانواده‌ی او پیش آوردند.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ فرزندان اسدی موضوع بیگناهی پدر خود را مطرح و دستور رسیدگی مجدد صادر شد. دادگاه غیاباً او را از اتهامات منتسبه تبرئه نمود و آن هم وقتی که فقط از استخوان‌های او چند قطعه بیشتر باقی نمانده بود. بازماندگان جسد اسدی را از گورستان عمومی خارج ساختند و با تشریفات نظامی به مقبره‌ی اختصاصی آن مرحوم واقع در جوار حضرت ثامن‌الائمه دفن کردند.

محمدولی اسدی مردی باهوش، زرنگ، باسواد، بردبار، لجوج و خوش خط و ربط بود. در تمام مدت گرفتاری بر اعصاب خویش تسلط داشت. وصیتنامه‌ی او در حقیقت لایحه‌ی دفاعیه است. چند لحظه قبل از اعدام آنرا با حوصله تحریر نموده است؛ بدون اینکه دستش لرزشی داشته باشد. قبل از اعدام شهادتین را کاملاً ادا کرده و برای مسببین این واقعه آرزوی کیفر نموده بود. کسانی که در واقعه‌ی قتل اسدی مداخله داشتند به سرنوشت‌های شومی دچار شدند. فتح‌اللّه پاکروان استاندار آن روز بعد از ۱۳۲۰ تحت تعقیب قرار گرفت و مدتی در زندان به سر برد. سرتیپ عباس البرز زندانی و محکوم به حبس ابد گردید. سرهنگ نوائی رئیس شهربانی مشهد به زندان رفت و سرلشکر مطبوعی نیز بعد از انقلاب اعدام شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسراری، علی‌نقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۳۲۵، تهران.

درگذشت: ۲۶ آبان ۱۳۷۱.

علی‌نقی اسراری پس از اتمام تحصیلات متوسطه، به منظور ادامه‌ی تحصیل عازم کشور آمریکا شد و بعد از طی مدارج علمی در سال ۱۳۵۲ موفق به اخذ دکتری در رشته‌ی تعلیم و تربیت گردید و سپس به ایران بازگشت و با رتبه‌ی استادیاری در دانشگاه تربیت معلم مشغول به خدمت شد و در سال ۱۳۵۷ به مرتبه دانشیاری ارتقا یافت.

دکتر علی‌نقی اسراری در سال ۱۳۷۰ مسئولیت معاونت دانشکده‌ی علوم تربیتی را پذیرفت. از وی دو کتاب به نام‌های مبانی اقتصاد آموزش و پرورش و مبانی برنامه‌ریزی درسی چاپ شده است. وی همچنین مقاله‌هایی را برای طبع در مجله‌های علمی داخل کشور به رشته‌ی تحریر درآورد.

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش و پرورش، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: تربیت معلم تهران

سال تولد: ۱۳۲۵، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش و پرورش، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: تربیت معلم تهران

زندگینامه

دکتر شادروان علی‌نقی سراسری در سال ۱۳۲۵ در میان خانواده مذهبی و اهل علم در شهر تهران دیده به جهان گشود. بعد از اتمام تحصیلات متوسطه، به منظور ادامه‌ی تحصیل عازم کشور آمریکا شد. پس از گذراندن مدارج علمی در سال ۱۳۵۲ موفق به اخذ مدرک دکتری در رشته تعلیم و تربیت گردید و بلافاصله به میهن بازگشت و با رتبه استادیاری در دانشگاه تربیت معلم مشغول به خدمت شد و در سال ۱۳۵۷ به مرتبه دانشیاری ارتقاء یافت.

مرحوم دکتر اسراری در تمام دوران خدمت خود در دانشگاه، با جدیت و تلاش تمام به تدریس و تحقیق پرداخت و شاگردان زیادی را تربیت کرد. در سال ۱۳۷۰ مسئولیت معاونت دانشکده علوم تربیتی را پذیرفت و در اداره امور اجرائی دانشکده نقشی مؤثر ایفا نمود.

ایشان در سال ۱۳۵۴ ازدواج نمود که حاصل این ازدواج دو فرزند می‌باشد.

از مرحوم دکتر اسراری دو کتاب بنامهای «مبانی اقتصاد آموزش و پرورش» و «مبانی برنامه‌ریزی درسی» انتشار یافته و نیز چندین مقاله در مجلات معتبر علمی داخل کشور به چاپ رسیده است.

دکتر اسراری در شامگاه ۲۶ آبان ماه ۱۳۷۱ جان به جان آفرین تسلیم کرد و روحش به ملکوت اعلی پیوست.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

اسعد بختیاری، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیر جنگ، فرزنـد علیقلی خان سـردار اسـعد بختیاری و برادر جعفرقلی خان سـردار اسـعد بختیاری، متولـد ۱۲۶۷. دوران کودکی و نوجوانی را بر حسب زمان و تربیت ایل بختیاری به خوانـدن و نوشـتن و سواری و تیرانـدازی گذراند و به ریاست یکی از قسـمتهای ایل بختیاری منصوب شـد. بعـد از مشـروطیت در معیت پدر خود به تهران آمد و در فتح تهران یکی از جنگ‌آوران جوان بود. در نـبردی که بین قوای ملیون و سالارالـدوله مـدعی سـلطنت ایران رخ داد، امیر جنـگ و برادر مهترش جعفرقلی خـان شـرکت داشـتند و از خود رشادت زیادی نشان دادند که به شکست سالارالدوله منجر گردید. پس از مشـروطه مدتی نایب‌الحکومه اصفهان شـد و چنـد سـالی نیز مسـتقلاً حکومت اراک و ولایات ثلاث (ملایر، نهاونـد، تویسـرکان) را تصـدی کرد. در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی از ساوه و زرنـد وکیل شد. و در دوره‌های ششـم و هفتم و هشـتم و نهم نیز همچنان نماینده بود. در دوره‌ی نهم به دنبال دسـتگیری برادرش جعفرقلی خان اسـعد وزیر جنگ، از او سـلب مصونیت شد و به زندان افتاد. مدت هشت سال در زندان بسـر برد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ رهـائی یـافت و در انتخابات دوره‌ی چهاردهم مجـدداً وکیل و رئیس موقت مجلس شورای ملی گردیـد. او از محترمین ایل بختیاری و در سلامت نفس و خوش‌فطرتی زبانزد بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسعد، جعفرقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به القاب «سـردار بهادر» و «سـردار اسـعد» فرزنـد ارشد علیقلی خان سـردار اسـعد بختیاری در ۱۲۵۹ در چهارمحـال بختیاری متولـد شـد. پس از فراگرفتن تحصـیلات ابتـدائی و دروس معمـول زمـان به سواری و تیرانـدازی و آئین سـپاهیگری پرداخت و فنون جنگی را به حد کامل آموخت. چندی نیز در اروپا بسر برد و زبان فرانسه را یاد گرفت.

در ۱۲۸۸ چنـد روز پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه از سـلطنت برای تقویت نیروی مرکزی با هزار سوار بختیاری وارد تهران شـد و بلافاصـله به عضویت دادگـاه عـالی انقلاب تعیین گردیـد. این دادگاه عـده‌ای از مسـتبدین و مخالفین مشـروطه را محاکمه و محکوم به اعدام نمود. شیخ فضل‌اللّه نوری مجتهد بزرگ توسط همین دادگاه محاکمه و اعدام شد.

سردار بهـادر چنـد ماه پس از ورود به تهران مأمور دفع غائله‌های زنجان و آذربایجان شـد و در رأس پانصـد سوار بختیاری به اتفاق پیرم رئیس نظمیه عازم مأموریت جنگی گردیـد. اولین برخورد جنگی این نیرو در زنجان بود. در آنجا ملا قربانعلی مجتهـد متنفـذ و مسـتبد علیه مشـروطه‌خواهان دست به اقـدام زده بود و شـهر زنجان در تصـرف او بود. در یک برخورد شدیـد ملا قربانعلی شکسـت خـورد و قـوای او متـواری شدنـد. او را توقیـف و بـه تهران اعزام نمودنـد. سـپس عـازم آذربایجـان شدنـد. پس از ورود بـه تـبریز مخبرالسـلطنه والی و سـتارخان از آنان اسـتقبال شـکوهمندی نمودند. سردار بهادر در این مأموریت فتنه‌های اردبیل، سراب، و اهر را پایان داد و با تعدادی اسیر و غنائم جنگی بازگشت و مورد استقبال باشکوه مردم واقع شد.

در ۱۲۸۹ پس از تصویب قانون خلع سـلاح چون سـتارخان و باقرخان از تحویل سـلاح‌های مجاهدین آذربایجانی خودداری نمودند سردار بهـادر و پیرم خـان رئیس نظمیه مـأمور خلع سـلاح نمودن آنهـا شدنـد، در نتیجه بین قوای سـتارخان و باقرخـان که در پارک اتابـک سـکنی داشـتند و نیروهـای دولـتی کـه اغلب آنهـا سـواران بختیـاری بودنـد، جنـگ سـختی درگرفت و سـرانجام مجاهـدین

آذربایجان با برجای گذاشتن چندین کشته و مجروح، خلع سلاح شدند. در این زد و خورد، ستارخان هم از ناحیه‌ی پا به شدت مجروح شد.

در ۱۲۹۰ محمدعلی میرزا سلطان مخلوع به اتفاق برادران خود منصور میرزا شعاع‌السلطنه و ابوالفتح میرزا سالارالدوله به قصد تصاحب تاج و تخت وارد ایران شدند و به سرعت نواحی کرمانشاه، کردستان، لرستان، گرگان، مازندران، اراک، و شاهرود به تصرف آنها درآمد و اولین اردوی شاه سابق به فرماندهی میرزا علی خان ارشدالدوله در ورامین تهران آرایش جنگی گرفت. قوائی از تهران به فرماندهی جعفرقلی سردار بهادر و یپرم رئیس نظمیه برای مقابله با آنها به استقبال رفتند. در جعفرآباد ورامین دو اردوی جنگی در مقابل یکدیگر قرار گرفته جنگ آغاز شد. در این نبرد با وجودی که نیروی شاه مخلوع و ارشدالدوله بر نیروی دولتی فزونی داشت، معالوصف شکست خوردند و ارشدالدوله دستگیر و اعدام شد و قوام دولتی پیروز شدند. سردار بهادر پس از چند مأموریت جنگی دیگر به حکومت عراق منصوب شد و چند سال در آنجا باقی ماند.

در ۱۲۹۶ علیقلی خان سردار اسعد درگذشت و طبق فرمان احمدشاه عنوان و لقب سردار اسعد به سردار بهادر تعلق گرفت و از این تاریخ عنوان سردار اسعد بختیاری یافت. در همان سال در کابینه‌ی میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک وزیر پست و تلگراف شد و جمعاً سه ماه وزیر بود. در ۱۲۹۹ والی کرمان شد. بعد به استانداری خراسان رسید. در ۱۳۰۳ در کابینه‌ی سوم و چهارم سردار سپه به وزارت پست و تلگراف معرفی گردید. در کابینه‌ی مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) به سمت وزیر جنگ تعیین شد. این کابینه متجاوز از شش سال روی کار بود و در تمام مدت سردار اسعد که نام خانوادگی «اسعد» را برای خویش انتخاب نموده بود، در رأس وزارت جنگ قرار داشت ولی عملاً کارهای وزارت جنگ را شخص شاه انجام می‌داد.

در فاصله بین سال‌های ۱۳۰۷ -۱۳۰۹ ش که شورش عشایر فارس آغاز شد و دامنه‌ی آن به بختیاری کشیده شد، اسعد تلاش فراوان کرد و در اثنای جنگ تامرادی که قسمت اعظم نیروی نظامی ایران کشته شده بودند، با چهارصد سوار بختیاری به منطقه رفته، اوضاع آنجا را امنیت بخشید.

جعفرقلی اسعد از دوستان و نزدیکان رضاشاه بود. در غالب مسافرت‌ها او را همراهی می‌کرد. در سفر جنگی سردار سپه به خوزستان و در سفر سردار سپه به آذربایجان و ملاقات با سمیتقو همراه شاه بود. در مسافرت شاه به خراسان برای رسیدگی به وضع لشکر شرق و ماجرای قیام لهاک خان در مراوه تپه و مجازات آنها در کنار شاه قرار داشت. غیر از همراهی با شاه در مسافرت‌ها و بازدیدها اسعد یکی از نزدیکان معدود رضاشاه بود که هفته‌ای چند نوبت او را در کاخ ملاقات می‌نمود و بعد از تیمورتاش نزدیکترین شخص به شاه بود.

در ۱۳۱۲ ش محمدعلی فروغی به نخست‌وزیری رسید. اسعد کماکان عهده‌دار وزارت جنگ شد و در همان سال طبق معمول سنواتی شاه برای شرکت و مشاهده مسابقات اسب‌دوانی به دشت گرگان عزیمت نمود. در این مسافرت، اسعد در صف مقدم همراهان شاه قرار داشت. پس از انجام مراسم اسب‌دوانی و توزیع جوایز توسط اسعد در روز ۸ آذر ماه ۱۳۱۲ ش، سرهنگ سهیلی رئیس اطلاعات شهربانی او را بازداشت نمود. بلافاصله به زندان قصر انتقال یافت. همزمان با این واقعه، تعداد زیادی از رؤسای عشایر تبعیدی در تهران و دیگر افراد صاحب نفوذ در مناطق ایلی جنوب دستگیر شدند. گذشته از اکثر خوانین بختیاری، تعدادی از سران دیگر ایلات نیز توقیف و به زندان افتادند. عده‌ای از خوانین بختیاری که نماینده‌ی مجلس بودند پس از سلب مصونیت توقیف شدند. قوام‌الملک شیرازی نیز بازداشت شد.

جعفرقلی اسعد تا دهم فروردین ۱۳۱۳ ش در نهایت زجر و شکنجه در زندان به سر برد تا اینکه در آن روز از بین رفت. همزمان با مرگ اسعد عده‌ای از سران عشایر و ایلات بختیاری در جنوب به حکم دادگاه نظامی در زندان قصر به چوبه دار سپرده شدند و عده زیادی نیز به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند که تنی چند از آنان در زندان درگذشتند. پس از سال ۱۳۲۰ ش و استعفا و

رفتن رضاشاه از ایران در مجلس و مطبوعات سر و صدای زیادی بلند شد و وراث مقتولین دوره رضاشاه از جمله سردار اسعد به خونخواهی آنان به عدلیه شکایت بردند. ابتدا در دیوان کیفر و سپس در دادگاه جنائی تهران پرونده‌ی قتل عده‌ای از جمله جعفرقلی اسعد مطرح گردید و عمال نظمیه به محاکمه کشیده شدند. پزشک احمدی در رابطه با قتل اسعد محکوم به اعدام شد.
جعفرقلی اسعد مردی متهور، جنگجو، بذال، و جاه‌طلب بود. مخبرالسلطنه هدایت درباره‌ی قتل سردار اسعد چنین نوشته است: «معروف شد که اسعد فوت کرده است کار به محاکمه نکشید گفته شد که محرمانه اسلحه‌ای به بختیاری وارد شده بوده است بعدها در ملاقات از شاه شنیدم بلی می‌خواهند محمدحسن میرزا را بیاورند...». درباره‌ی قتل سردار اسعد بختیاری در زندان قصر مطالب گوناگونی نوشته شده است که چون همگی متکی به حدس و گمان می‌باشد، از بحث در آن می‌گذریم.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفراینی طوسی، ابوالمظفر شاهفور، طاهر

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۴۷۱ ق)، فقیه، اصولی، مفسر و متکلم شافعی. از بزرگان عصر خویش بود و در فنون مختلف دست داشت. وی داماد استاد ابومنصور بغدادی بود. او از ابن مَحمِش و اصحاب اصم نقل حدیث کرده و زاهر شحّامی از شاگردان او بوده است. در «طبقات الشافعیهٔ» و به تبع آن «الاعلام» و «تاریخ نظم و نثر» و همچنین در جلد چهارم «معجم المؤلفین» از وی به عنوان فرزند طاهر یاد شده است. ابوالمظفر در طوس درگذشت. از آثار وی: «التبصیر فی الدین و تمییز الفرقهٔ الناجیهٔ عن الفرق الهالکین»؛ «تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم»، تفسیری از قرآن به زبان فارسی؛ «الاوسط» در ملل و نحل؛ کتابی در «اصول».
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :الاعلام (۲۶۰/ ۳)، تاریخ نظم و نثر (۱۱۷)، سیر النبلاء (۴۰۲ -۴۰۱/ ۱۸)، کشف الظنون (۱۸۲۰، ۴۴۲، ۳۴۰، ۲۶۸)، لغت‌نامه (ذیل/ اسفراینی)، مجمل فصیحی (ذیل/ سال ۴۷۱)، معجم المؤلفین (۳۸/ ۵، ۳۱۰/ ۴)، هدیهٔ العارفین (۴۳۰/ ۱).

اسفراینی، ابواسحاق ابراهیم

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۴۱۸ ق)، متکلم، اصولی و فقیه شافعی. ملقب به رکن‌الدین و مشهور به استاد. او در اسفراین نشو و نما یافت و نزد ابوبکر اسماعیلی در خراسان و ابومحمد دعلج اسفراینی سجزی در عراق تحصیل کرد. وی از معاصران صاحب بن عباد، شیخ مفید و سید مرتضی بود. اکثر علمای عصر و شیوخ نیشابور کلام و اصول را نزد وی آموختند و جمله‌ی علمای عراق و خراسان به فضل و علم او اقرار کرده و او را مجتهد و پیرایه ملک خاور خوانده‌اند. صاحب بن عباد در حقش گوید که او آتشی است سوزنده. قاضی ابوالطیب طبری هنگامی که در اسفراین بود اصول فقه را از وی آموخت. و ابوبکر بیهقی و ابوالقاسم قشیری از وی حدیث روایت کردند. زمانی که اسفراین در نیشابور اقامت داشت مدرسه‌ی بنامی برای تدریس او بنا کردند. او در اصول اشعری بود و با معتزلیان از جمله قاضی عبدالجبار معتزلی مناظراتی داشت. به گفته ابوالقاسم قشیری او کرامات اولیاء را منکر بود. وی در روز عاشورا در

نیشابور درگذشت و همان طور که آرزو داشت مردم آن شهر بر جنازه‌ی او نماز گزاردند؛ سپس جنازه او را به اسفراین انتقال دادند. از آثار وی: «الجامع»، در «اصول الدین و الرد علی الملحدین»؛ «العقیدهٔ»؛ شرح «الفروغ» ابن‌حداد؛ «معالم الاسلام»؛ «نورالعین فی مشهد الحسین»؛ «ادب الجدل»؛ «تعلیقه»، در اصول فقه.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۵۹ /۱)، تاریخ نیشابور (۱۵۶)، تعلیقات اسرار التوحید (۶۴۲ /۲)، روضات الجنات (۱۷۶ -۱۷۵ /۱)، ریحانه (۱۱۹ -۱۱۸ /۱)، سیر النبلاء (۳۵۶ -۳۵۳ /۱۷)، کشف الظنون (۱۷۲۵، ۱۴۱۸، ۱۲۵۷، ۱۱۵۷، ۵۷۲، ۵۳۹، ۴۵)، الکنی و الالقاب (۲۶ /۲)، لغت‌نامه (ذیل/ ابواسحاق اسفراینی و اسفراینی)، معجم البلدان (۲۱۱ /۱)، معجم المؤلفین (۸۳ /۱)، نامه‌ی دانشوران (۲۳۴ -۲۳۲ /۲)، الوافی بالوفیات (۱۰۵ -۱۰۴ /۶)، وفیات الاعیان (۲۸ /۱)، هدیهٔ الاحباب (۹۸)، هدیهٔ العارفین (۸ /۱).

اسفراینی، خواجه نصیرالدین

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خلاصه : ملک الشعرا خواجه نصیر الدین اسفراینی معروف به احول ازشاعران و استاد معروف قرن ۷ه.ق است وی شاعر دربارهای ممالیک دهلی، آل صاعد دراصفهان و اتابکان سلغری فارسی و مداح خواجه شمس الدین محمدجوینی بوده است. و قصیده سرایی مداح و ماهر در وصف طبیعت بوده است.

گروه : علوم انسانی

رشته : ادیان خارجی

گرایش : شعرسنتی

اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : ملک الشعرا خواجه فریدالدین اسفراینی ازشاعران معروف قرن ۷ه.ق است. وی را به سبب اقامت ممتد در اصفهان فرید اصفهانی و به علت زاده شدن دراسفراین، فرید اسفراینی گفته اند.

تحصیلات رسمی و حرفه ای : فریدالدین احول پس از کسب معلومات از خراسان درطب درگاه پادشاهان مداح بیرون رفت.

خاطرات و وقایع تحصیل : فریدالدین احول از خراسانی سفری به هندوستان رفت و به خدمت ناصر الدین قباجه از سلاطین غوری مملوک رسید که تاسال۶۲۴ه.ش درناحیه سند فرمانروایی داشت . وی عین الملک حسین بن ابوبکر انسوی وزیرناصرالدین را در قصیده ای مدح گفت

فعالیتهای ضمن تحصیل : فریدالدین احول در کنار تحصیل علم به مطالعه دورانهای شاعران پیش از خود می پرداخت.

هم دوره ای ها و همکاران : تذکره نویسان فریدالدین احول را از اوان و مصاحبان امامی هروی دانسته اند.

وقایع میانسالی : فریدالدین احول سالها در اصفهان زیسته و درآنجا به ملازمت آل صاعد (صاعدیه) که ریاست حنیفیان اصفهان داشتند درآمد آنان را مدح گفت. بعضی محققان تصور کرده اند که فرید از خراسان نخست به شیراز نزد اتابکان سلغری پس از چندگانی از آنجا به اصفهان رفت و در خدمت آل صاعد درآمد و تا زمان مرگ در آنجاماند

زمان و علت فوت : به نظر نمی رسد که فریدالدین احول دیرگاهی پس از سال۶۶۳ه.ق زیسته باشد.

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : فریدالدین احول از شاعران دربارهای آل صاعد دراصفهان، اتابکان سلغری فارسی و همچنین ناصر الدین قباجه سلطان ملوک دهلی بوده است.

سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : فریدالـدین احول درکنار شاعری به مطالعه دیوانهای شاعران بزرگ پیش ازخود و جواب گویی شعر آنان می پرداخته است.

همفکران فرد : فریدالدین احول از معاصران امامی هروی وسعدی شیرازی بوده است.

آرا و گرایشهای خاص : فریدالـدین احول به شیوه غالب شاعران پایان قرن ششم و هفتم هجری به سـرودن قصایـد مصنوع علاقه خاصی داشت و سخن او جامع جمیع شرایطی است که در نزد شعرای مشابه وی می بینیم ومخصوصا در وصف طبیعت مهارت خاصی دارد.

چگونگی عرضه آثار : فریدالدین احول قصاید و مدایح خود رابه کسانی چون ناصرالدین قباجه سلطان مملوك خاصی و وزیرش عین الملك حسین بن ابوبکر اشعری، سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی و جانشینانش تا ابش خاتون و همچنین شمس الدین محمدصاحب دیوان جوینی را مدح گفته است____ .

آثار :

۱ دیوان فرید احول(اسفراینی)

ویژگی اثر : دیوان فرید احول موجود و شامل بیش از سه هزار بیت است.

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com/

اسفندیار

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(است. مقدس آفریده یا آفریده (خرد) پاك؛ په.) جهان پهلوان ایرانی، در روایات ملی پسرکی گشتاسپ پادشاه کیانی. وی به دست زردشت رویین تن گردید و پیروزیها یافت و عاقبت در جنگ با رستم بر اثر تیر دو شاخه گزین که به چشم او اصابت کرد، درگذشت.

(په.) اسفندیار، پسر گشتاسپ پادشاه داستانی ایران باستان. این نام در فارسی تحریف شده و به صورت اسفندیار درآمده است اسفندیار.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اسفندیاری بختیاری، خلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نوه‌ی اسفندیارخان سردار اسعد ایلخانی بختیاری، متولد ۱۲۸۱ در چهارمحال بختیاری. در جوانی برای تحصیل به اروپا رفت و در آلمان اقامت گزید. چندی در مدرسه‌ی هنرهای زیبا به آموختن موسیقی پرداخت ولی هیچ مدرکی به دست نیاورد. پس از چندی با همسر آلمانی خود به ایران آمد و در اصفهان به کار فرهنگی پرداخت و در مدارس اصفهان موسیقی تدریس می‌کرد. زندگانی او در حد متوسط از املاکی که پدرش باقی گذارده بود می‌گذشت، تا اینکه دخترش به نام ثریا اسفندیاری بختیاری به عقد

محمـدرضا شاه درآمـد. با این ازدواج، عده‌ی زیادی از بختیاری‌ها مصدر مشاغل حساس شدند. بنابراین لازم بود به کسـی که منشأ این همه نعمت برای بختیاری‌ها شده است، سـهمی‌داده شود، ولی او حاضـر به قبول شغل و مقام در ایران نبود و صرفاً میل داشت در آلمان سمتی به او واگذار شود. در ۱۳۳۰ یعنی چند ماه بعد از ازدواج شاه با دخترش با سمت وزیرمختار، نماینده‌ی ایران در شورای عالی متفقین در آلمان شـد. از بودجه‌ی دولت ایران خانه و ساختمان مجللی خریـداری و در اختیار او گذاشـتند. در ۱۳۳۴ سفیرکبیر ایران در آلمـان شـد و پس از جـدائی شـاه با دخترش همچنان آن سـمت را داشت تا اینکه در ۱۳۴۰ از کار برکنار شد. تسـلط او به زبـان آلمـانی فقط به سـبب اقامت طولانی او در آلمان و داشـتن همسـر آلمانی بود، وگرنه فضل و دانش چنـدانی نـداشت. در مقام سفارت هیچ‌گونه کار مثبتی از او سـر نزد. او فقط از امتیازات زندگی اشـرافی بهره می‌گرفت و روزگار را به عیاشی و خوشگذرانی می‌گذراند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفندیاری، اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اکبر اسفندیاری : رئیس ستاد پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی(سابق) مازندران

اومتولد ۳/۶/۱۳۳۸ در« برگه»محلی دربخش « گهرباران »در استان مازندران است .

دوران دبستان را در مدرسه روستای «برگه» می گذراند وبرای تحصیل در دوران راهنمایی به ساری میرود.

این دوران را با موفقیت به پایان می رسانـد اما مشـکلات اقتصادی اجازه ادامه تحصـیل به اورا نمی دهد ومجبور می شود به صورت شبانه در دبیرسـتان سعدی ساری مشغول تحصیل شود. با توجه به نفرتی که از نظام شاهنشاهی داشت وبا پیگیری هایی که انجام می دهد از خدمت نظام وظیفه معاف می شود.

وقتی مردم ایران از ظلم وسـتم حکومت پهلوی به سـتوه می آینـد واراده می کننـد آن حاکم نالایق وخائن را از کشور مقـدس ایران بیرون کننـد؛اکـبر جزء پیشـتازان این مبـارزه می شود. تـا طلوع خورشـید پیروزی در بهمن ۵۷یـک لحظه از مبـارزه غافل نمی شود. انقلاب که پیروز می شود اوابتدا وارد سپاه شد ومدتی در این نهاد مشغول دفاع از کشور شد.بعد از آن وارد جهاد سازندگی(سابق) شده ودر راه آبادانی ایران تلاشـهای فراوانی می کند. با آغاز یورش ارتش متجاوز عراق علیه ایران در۲۹ شهریور۱۳۵۹وتمام تلاش خود را به کار می گیرد تا در خدمت جبهه ودفاع از ایران بزرگ در آید . دراول

تلاشـهایش برای ورود به جبهه بی ثمر می مانـد واو مجبـور می شود در پشت جبهه به تلاشـهایش در راه کمـک رسـانی به خطوط مقدم جبهه ادامه دهد.

سال ۱۳۶۰ ازدواج می کند تا حضور تمام وقت در مسائل جبهه وجنگ اورا از این سنت الهی باز ندارد.

سرانجام در سال ۱۳۶۵او موفق می شود موافقت مسئولین را اخذ ووارد جبهه شود.

ورود او بـه جبهـه همزمـان می شـود بـا عملیـات کربلای ۴؛اودر ایـن عملیـات سـمت فرمانـده پشتیبـانی ومهندسـی جنـگ جهـاد سازنـدگی(سـابق) اسـتان مازنـدران را به عهـده داشت ودر همین عملیات به سـختی از ناحیه سـر و پا مجروح شـد. و در بیمارسـتان خرمشهر شهید به شهادت رسید. مقبره ی نورانی این شهید در گلزار شهدای روستای «برگه»قرار دارد. کمتر کسی از بچه های شمال توی جبهه بود، که حـاج اکبر را نشـناسد .وقتی در جمع بچه ها حاضـر می شـد ،نگار به یکبار موجی از سـرور و شادی میان بچه ها

پخش می شد .روحیهٔ آزاد و پشتکار فراوان حاجی زبانزد همه بود .شبهای حمله ،سوز گریه ها و نیایش هاای شبانه اش هنوز در یاد بچه های جبهه زنده است .سرداری که در سال ۳۸ در روستای برگه ساری به دنیا آمد و سالها بعد کوچه های آسمان را زیر پا گذاشت ، روزی که به جبهه آمد فرمانده ستاد پشتیبانی جهاد استان مازندران بود اما جهادگری مخلص دیده می شد ،که می رفت با زدن خاکریز همراه با هموار کردن خاک جبهه به هموار ساختن روح و جان همرزمانش بپردازد .استادی که در همه حال می شد از محضرش درس عشق و ایثار آموخت .بچه ها به چهرهٔ نورانی حاج علی اکبر نگاه می کردند ،حال و هوای این شبها برایشان آشنا بود. آنانکه با او در پیچ و خم های کردستان جنگیده بودند یا در صحرای ترکمن حاضر شده بودند و پا به پای حاجی در آبادانی مناطق محروم کوشیده بودند با این لحظه ها آشنا بودند .لحظات بکری که سرشار از دعا و گریه بود .باران بی امان گریه بر چهرهٔ حاجی می نشست .می گفت :پدرش نامش را علی اکبر گذاشته تا مانند علی اکبر حسین ،قربانی راه عشق باشد و گریه امانش نمی داد .یعنی لیاقتش را دارم ؟ همه می دانستند حاجی در عالم رویا مژدهٔ شهادتش را از رسول خدا گرفته است . شب حمله بود .فردا عملیات کربلای چهار در پیش بود .حال و هوای بچه ها به حال پرندگان عاشقی شبیه بود که در آرزوی رهایی از زندان لحظه شماری می کنند .صدای العفو العفو دل تاریک آسمان را می شکافت .دستی به شانهٔ حاجی خورد .تو که کارنامهٔ عملت سپیده تو چرا ؟برای غربت ما دعا کن حاجی ،دعا کن دستی ما را از این مرداب نجات بده .تو که کوله بارت پر است .

همهٔ بچه ها می دانستند که فرمانده شان سرداری بی ادعاست که تمام روزهای زندگی اش را وقف هدف والایش کرده .چه شبها و چه روزهایی را که وقف خدمت به محرومان کرده بود و چه لحظه هایی را که برای روشنایی ذهن منحرف انسانهای گمراه کوشیده بود .حالا اینگونه روبروی خدا نشسته بود و ضجه می زد .صدای هق هق گریه اش دل سیاه شب را می شکافد .آن روزها صدای شکستهٔ مردی از زمین به گوش فرشته ها می رسید و فرشته ها خود را برای استقبال سرداری دیگر آماده می کردند . ام الرصاص در چهارمین روز از دیماه سال ۶۵ سکوی پرواز مردی شد که از جنس آسمان بود و به آسمانها پیوست .مردی که در کربلای چهار مشامش را با بوی بهشت تطهیر کرده بود و در دشت خاک و آتش و خون بالیده بود و هوا را از هرم نفسهایش دگرگون کرده بود .او آمده بود تا خاکریز بسازد ،خاکریزهایی برای جدایی ایمکان وکفر ،اما شهادت دستان نوازشگرش را بر سرش کشید و او را به سبکباری یک پرواز جاودانه ساخت . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

اسفندیاری، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

برادر کهتر حاج محتشم‌السلطنه، فرزند محمد صدیق‌الملک، متولد ۱۲۴۸ در تهران. بعد از انجام تحصیلات و آموختن زبان فرانسه وارد وزارت امور خارجه شد و تدریجاً در آن وزارتخانه ترقی کرد. چندی رئیس اداره‌ی روس و زمانی رئیس اداره‌ی دول غیر همجوار، رئیس اداره‌ی عثمانی و ریاست اداره کل تذکره و محاسبات بود. سپس کارگزار کل عراق شد. مأموریت وی در عراق مصادف بود با طلوع مشروطیت. از این رو به مشروطه‌خواهان پیوست و ایرانیان مقیم عراق را به دور خود گرد آورد و مرکزی برای مشروطه‌طلبان درست کرد. بعد از استقرار مشروطیت به ایران آمد و با کمک برادرش به معاونت وزارت امور خارجه رسید. بعد معاون وزیر جنگ شد. سپس به معاونت نخست‌وزیری منصوب شد. از دیگر مشاغل او حکمرانی تهران و حکومت مازندران بود. در ۱۲۹۷ درگذشت. مرگ وی بدین صورت بود که هنگام عبور از خیابان مورد حمله‌ی مرد دیوانه‌ای قرار گرفت و به ضرب

تیشه‌ی نجاری او از پای درآمد. جعفر اسفندیاری، یمین‌الممالک لقب داشت. اعقاب او نام خانوادگی یمین اسفندیاری را برای خود برگزیدند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفندیاری، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۴ –۱۲۸۳ ق)، نویسنده و شاعر. ملقب به محتشم‌الساطنه. وی علاوه بر تحصیل در دارالفنون، مقدمات عربی و ادبیات فارسی و دوره‌ای از فقه و اصول و حدیث را نیز در مدارس دینی آموخت. در سال ۱۳۰۲ ق به خدمت وزارت خارجه درآمد. و سمت‌های مختلفی را دارا بود. در سفر سوم مظفرالدین شاه به فرنگ، به عنوان نماینده‌ی وزارت خارجه در صف همراهان شاه بود. پس از فرمان مشروطیت، از جمله کسانی بود که مأمور تنظیم نظامنامه‌ی انتخابات شدند. با قرارداد ۱۹۱۹ م وثوق‌الدوله مخالفت کرد و به همراه عده‌ای از مخالفین به کاشان تبعد شد و در کابینه‌ی نود روزه‌ی سید ضیاءالدین در بازداشت بود. اما از دوره‌ی هشتم وارد مجلس شورا شد و تا پایان دوره‌ی سیزدهم نماینده‌ی مجلس بود. وی زبانهای عربی، انگلیسی، فرانسوی و ترکی را به خوبی می‌دانشت و بارها به مقام وزارت رسید. محتشم‌السلطنه در تهران درگذشت و در جوار حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد. از تألیفات او: «قواعد الاحکام»، ترجمه؛ «اخلاق محتشمی»؛ «علل بدبختیها و علاج آن»[۱]

معروف به حاج محتشم‌السلطنه در ۱۲۴۶ در تهران تولد یافت. پدرش میرزا محمد خان صدیق‌الملک سالیان طولانی در وزارت امور خارجه سمت معاونت و کفالت آنجا را عهده‌دار بود. اسفندیاری پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی دارالفنون شد. چندی تحصیل پزشکی نمود بعد ادبیات و فلسفه خواند و از آنجا فارغ‌التحصیل گردید. مدتی نیز نزد اساتید به تحصیل ادبیات عرب و فارسی و نحو و لغت و حکمت و ریاضیات پرداخت.

در ۱۲۶۴ در وزارت امور خارجه استخدام شد و در اداره‌ی دول غیر همجوار و ملل متنوعه مشغول گردید. یک سال بعد با سمت نایب سفارت به آلمان اعزام شد و مدت پنج سال مأموریت وی طول کشید. در این مأموریت زبان آلمانی را به خوبی فراگرفت و وقتی به ایران آمد به ریاست اداره کشورهای غیرهمجوار منصوب گردید. چندی بعد نایب اول وزارت امور خارجه شد.

در ۱۲۷۳ از طرف ناصرالدین شاه به او لقب جناب و نشان درجه اول شیر و خورشید داده شد و یک سال بعد ملقب به محتشم‌السلطنه گردید و به سمت ژنرال قنسول ایران در هندوستان تعیین و عازم بمبئی شد. مأموریت هندوستان سه سال طول کشید. پس از مراجعت به ایران مدیرکل وزارت امور خارجه و مترجم مظفرالدین شاه شد و در سفر سوم شاه به اروپا از ملتزمین رکاب بود.

پس از صدور فرمان مشروطیت برای تنظیم نظامنامه انتخابات دعوت شد و در این راه فعالیت زیادی کرد. میرزا نصرالله خان مشیرالدوله اولین نخست‌وزیر مشروطیت او را به معاونت خویش برگزید و در حقیقت رابط بین نخست‌وزیر و مجلس شورای ملی بود و به همین جهت وزیران کابینه را او به مجلس معرفی کرد. در کابینه‌ی میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم، محتشم‌السلطنه به کفالت وزارت کشور معرفی شد. در حقیقت سخنگوی دولت در مجلس بود. در اواخر کابینه اتابک برای رفع اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی به ریاست هیئتی عازم ارومیه (رضائیه) شد و پس از چندی محمدعلی شاه حکومت آنجا را نیز به او سپرد. در این مأموریت مشروطه‌خواهان با وی سازش نکردند. مدتی نیز او را بازداشت کرده اموالش را به یغما بردند. دول روس و انگلیس و

عثمانی هر سه از محتشم‌السلطنه شکایت کردند و خلع او را خواستار شدند و دولت او را احضار نمود.

در ۱۲۸۷ در کابینه‌ی میرزا احمد خان مشیرالسلطنه به وزارت دادگستری تعیین شد و در ترمیم کابینه همچنان در دولت باقی ماند. بعد از استبداد صغیر در دولت اول مستوفی‌الممالک ابتدا وزیر دادگستری بود بعد به جای حسینقلی نواب وزیر امور خارجه شد و در دور دوم نخست‌وزیری سپهدار تنکابنی که سه بار ترمیم شد، همچنان وزیر امور خارجه بود.

در ۱۲۹۱ در دولت صمصام‌السلطنه بختیاری ابتدا وزیر عدلیه و بعد وزیر کشور شد. در دولت دوم مستوفی‌الممالک که دو بار ترمیم شد، وزارت دارائی را بر عهده گرفت.

در ۱۲۹۳ به سمت والی آذربایجان و پیشکار محمدحسن میرزا ولیعهد تعیین و رهسپار تبریز شد. آذربایجان تحت اشغال قوای نظامی روسیه بود بعد عثمانی‌ها وارد آن سرزمین شدند. جنگ بین دو قوای بیگانه در خاک ایران آغاز شد. روس‌ها تبریز را تخلیه کردند و عثمانی‌ها به علت طرفداری محتشم‌السلطنه از روس‌ها او را تحت فشار قرار دادند. ناگزیر به قفقاز رفت و از راه اروپا به تهران بازگشت.

محتشم‌السلطنه پس از ورود به تهران در دولت عین‌الدوله وزیر امور خارجه و در دولت بعدی وزیر کشور و در کابینه‌ی علاءالسلطنه وزیر مالیه شد.

در سال ۱۲۹۸ ش وقتی وثوق‌الدوله نخست‌وزیر با دولت انگلستان قراردادی منعقد نمود که امور مالی و نظامی ایران تحت نظارت دولت انگلستان قرار بگیرد، به محض انتشار قرارداد دسته‌ای مخالف و عده‌ای موافق شدند. محتشم‌السلطنه در زمره مخالفین قرار داد بود و سرانجام به اتفاق مستشارالدوله صادق، ممتازالدوله ممتاز، ممتازالملک مرتضائی و حاج معین‌التجار بوشهری به کاشان تبعید شدند. تا مدتی که دولت وثوق‌الدوله در رأس کار بود در کاشان تحت نظر بود. پس از کناره‌گیری وثوق‌الدوله و نخست‌وزیری مشیرالدوله، تبعیدشدگان به تهران بازگشتند و مورد استقبال مردم قرار گرفتند.

اسفندیاری در ترمیم کابینه‌ی فتح‌اللّه خان سپهدار رشتی به وزارت امور خارجه تعیین شد. مدت وزارت او فقط پنج روز به طول انجامید. با کودتای ۱۲۹۹ دولت ساقط شد و تمام رجال ایران از جمله محتشم‌السلطنه به زندان افتادند. در تمام مدتی که سید ضیاءالدین در رأس دولت بود، در زندان بسر برد و بعد از رفتن سید از ایران، آزاد شد.

اسفندیاری در کابینه‌ی احمد قوام که بلافاصله بعد از کابینه‌ی کودتا زمام امور را در دست گرفت، به وزارت امور خارجه تعیین شد. در سال ۱۳۰۱ در دور دوم نخست‌وزیری احمد قوام وزیر معارف شد. در کابینه‌ی بعدی که ریاست آن را میرزا حسن خان مستوفی برعهده داشت، در سمت وزارت معارف باقی ماند.

در ۱۳۰۵ در دفعه‌ی ششم نخست‌وزیری حسن مستوفی به وزارت مالیه تعیین شد ولی پس از چند ماه در ترمیم کابینه جای خود را به نصرت‌الدوله فیروز داد و از دولت خارج شد. اسفندیاری در دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی از تهران به وکالت انتخاب شد و در مجلس جزء فرقه اعتدالی گردید.

در ادوار هشتم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم از تهران به وکالت انتخاب شد و از دوره‌ی دهم به بعد یعنی چهار دوره ریاست مجلس شورای ملی را بر عهده داشت. حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری غیر از مشاغل مهم سیاسی، در مشاغل فرهنگی و اجتماعی و بین‌المللی نیز همکاری و مباشرت داشت. در ۱۳۱۳ کنگره‌ی فردوسی که با شرکت مستشرقین و دانشمندان بزرگ عالم در تهران و مشهد تشکیل یافت، او به اتفاق آراء به ریاست کنگره تعیین گردید. در ۱۳۱۴ که فرهنگستان برای احیاء زبان فارسی تشکیل شد، از اعضاء پیوسته فرهنگستان بود. مدتی نیز ریاست جمعیت ایرانی جامعه ملل را عهده‌دار بود. در ۱۳۱۶ در مراسم تاجگذاری ژرژ ششم پادشاه انگلستان شرکت کرد و بعد به دعوت آدولف هیتلر به آلمان رفته با وی ملاقات و مذاکره کرد.

در ۱۳۱۸ برای انجام مواصلت دختر ملک فواد پادشاه مصر با محمدرضا پهلوی ولیعهد ایران به قاهره رفت. اسفندیاری در دوره‌ی

سیزدهم مجلس که افتتاح و شروع به کار آن پس از اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه انجام گرفت، با مشکلات بزرگی مواجه بود. او که سه دوره مجلس بی‌سر و صدا و آرام ادوار گذشته را پشت سر گذاشته بود، اداره‌ی چنان مجلس تندرو، کاری بس دشوار بود. اسفندیاری در تصویب پیمان سه‌جانبه‌ی ایران و شوروی و انگلستان نقش بزرگی داشت و نمایندگان را به ضرورت تصویب آن معتقد ساخت. برای نخست‌وزیرانی چون فروغی و سهیلی وجود چنین شخصی در رأس مجلس مغتنم بود.

در آخرین جلسه‌ی مجلس سیزدهم از طرف سهیلی رئیس دولت ماده‌ی واحده‌ای به مجلس پیشنهاد شد مبنی بر اینکه اسفندیاری ماهانه ده هزار ریال از خزانه‌ی دولت حقوق دریافت نماید. وفات او در پنجم اسفندماه ۱۳۲۳ در سن ۷۷ سالگی اتفاق افتاد.

حسن اسفندیاری در عداد دانشمندان کشور ایران بود. در لغت عرب ورزیده و ماهر بود، به علوم اسلامی از قبیل تفسیر، فقه، حدیث، و نیز به حکمت، ریاضی و نجوم آشنائی و در زبان فارسی اطلاعات فراوان داشت. منشی و خوش خط بود.

اسفندیاری فرزندان متعددی داشت. همسر وی یکی از نواده‌های میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه بود. فرزندان او همه مدارج علمی و سیاسی را طی کردند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۷۱ -۱۶۱ /۱)، سخنوران نامی (۴۲۰ -۴۱۵ /۲)، شرح حال رجال (۳۲۲ -۳۲۱ /۱)، مؤلفین کتب چاپی (۶۳۰ -۶۲۹ /۲)، یادداشتهای قزوینی (۲۳۲ /۸)، یادگار (س ۱، ش ۸، ص ۸۰ -۷۲)، یغما (س ۵، ش ۹، ص ۴۱۲ -۴۱۱).

اسفندیاری، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار نصرت پسر وکیل‌الملک دوم (مرتضی قلی اسفندیاری) در ۱۲۴۴ در کرمان تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات معمول آن دوره اولین شغلی که به او ارجاع گردید، ریاست اداره کل پست کرمان بود. بعد به فرماندهی توپخانه کرمان و بلوچستان با لقب عدل‌السلطنه منصوب می گردد، بعد از مدتی معاونت حکومت به او واگذار شد تا اینکه با اعطای لقب سردار نصرت به فرمانروائی کل کرمان و سیستان منصوب می‌شود و سال‌های متمادی در کرمان در سمت والی یا نایب والی همه‌کاره بود. اسفندیاری در دوره‌ی پنجم به وکالت مجلس انتخاب شد و یک دوره در مجلس بود. پس از آن به علت ایجاد امنیت و تمرکز قدرت در مرکز، گاهی در تهران و زمانی در کرمان زندگی می‌نمود و از املاک وسیع خویش بهره می‌گرفت. وفاتش در ۱۳۱۳ در سن ۶۹ سالگی اتفاق افتاد. فرزندان وی نام خانوادگی مرآت اسفندیاری را برای خویش انتخاب نمودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفندیاری، حسینعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسن اسفندیاری (حاج محتشم‌السلطنه) متولد ۱۲۸۰. تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی پزشکی در پاریس انجام داد و پس

از مراجعت به ایران وارد ارتش شـد و درجات نظامی را تا سـرتیپی طی کرد و به اسـتادی دانشـکده‌ی طب رسـید. چنـد سال رئیس بهـداری وزارت دارائی بود. مدتی هم در سازمان برنامه عضو هیئت عامل شد و چندین بار نیز مأموریت‌های خارج به او ارجاع شد. سال‌ها رایزن فرهنگی و سرپرستی محصلین نظامی را در آمریکا عهده‌دار بود. سه دوره متوالیاً به سناتوری انتخاب شد.

در جوانی با دختر میرپنج تیمورخان ازدواج کرد و باجناق رضاشاه شد. همین قرابت، نزدیک به ۵۰ سال او را قرین موفقیت نمود. او ذوق ادبی نیز داشت و رباعیات حکیم عمر خیام را با تصاویر بسـیار زیبا و نفیس به چند زبان در آمریکا انتشار داد. وفات او در سال ۱۳۶۳ در تهران اتفاق افتاد و شبی به دست نوکر افغانی خود به قتل رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفندیاری، عباسقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محتشم‌السـلطنه اسفندیاری، متولد ۱۲۷۰. تحصـیلات عالی و نظامی را در سن سـیر فرانسه پایان داد و به درجه‌ی افسـری نائل آمـد. مـدتی در ارتش فرانسه مشـغول خدمت بود. در جنگ بین‌الملل اول شـرکت داشت. دولت فرانسه شخصـیت نظامی او را کتباً تأییـد و از خدماتش اظهار رضایت نمود. بعد از ورود به ایران و طی کردن درجات نظامی در ۱۳۱۴ درجه‌ی سرتیپی به او اعطا شد و مشاغل مهمی را در ارتش مانند ریاست رکن دوم، سرپرستی نیروی هوائی، ریاست دژبان و ریاست دبیرستان نظام احراز کرد.

در جوانی بـا خـانم مریم یکی از دختران عبدالحسـین میرزا فرمانفرما ازدواج کرد، ولی این ازدواج دیری نپائیـد و به جـدائی کشـید. برخی تقصـیر جـدائی را متوجه اسـفندیاری دانسـته‌اند. در هر حال روابط نزدیک حاج محتشم‌السـلطنه و فرمانفرما عامل عمده‌ی این ازدواج بود؛ به طوری که پس از مرگ فرمانفرما، حاج محتشم‌السـلطنه وصـی و سـرپرست فرزندان صغیر وی بود. خانم مریم پس از مرگ پـدرش از همسـر خود جـدا شـده، شوهر دیگری انتخاب کرد. در سال ۱۳۵۸ در لواسـان درگـذشت و در تکیه نارون لواسان مدفون است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفندیاری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا مهدی خان نصیرالسـلطنه و نوه حاج محتشم‌السـلطنه اسـفندیاری در ۱۲۹۲ در تهران متولـد شد. پس از انجام تحصـیلات ابتـدائی و متوسطه رشـته‌ی علـوم سیاسـی دانشـکده حقـوق را باتمـام رسانیـد و برای ادامه‌ی تحصـیلات به اروپـا عزیمت نمود و از دانشـگاه ژنو درجه‌ی دکترا در علوم اقتصادی و اجتماعی دریافت کرد. پس از مراجعت به ایران، چنـدی در وزارت دارائی و مـدتی در سازمـان برنـامه اشـتغال بکـار داشت و در ۱۳۲۸ ش به وزارت امـور خـارجه منتقـل گردیـد. نخسـتین سـمت وی در وزارت امور خـارجه، منشـی وزیر امـور خـارجه بود و بعـد وابسته نماینـدگی دائمی ایران در سازمـان ملـل متحـد نیویورک گردیـد و در همـان مـأموریت دبیر دوم شـد. در ۱۳۳۵ مـأمور موقت در نخست‌وزیری گردیـد و به ریـاست دفتر عبـداللّٰه انتظـام وزیر مشـاور و قائم‌مقـام

نخست‌وزیر انتخاب شد. پس از اتمام این مأموریت به ریاست اداره روابط فرهنگی برگزیده گردید. مدتی هم مقام مدیرکلی و عضویت شورای عالی سیاسی را بر عهده داشت و سرانجام به سمت سفیرکبیری ایران در یوگسلاوی منصوب شد و چندی هم سفیرکبیر ایران در چین بود.

اسفندیاری در طول خدمات اداری خود چندی مشاور هیئت نمایندگی ایران در یازدهمین دوره‌ی اجلاسیه شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد در ژنو بود و چندی هم مشاور هیئت نمایندگی ایران در سانفرانسیسکو شد. در شورای وزیران امور خارجه سنتو نیز سمت مشاوری داشت. در سال ۱۳۷۲ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفندیاری، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدقلی خان منتخب‌الملک در ۱۲۵۳ در تهران تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات معمول زمان در ۱۲۷۵ به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد، چندی در ادارات مختلف انجام وظیفه کرد تا اینکه به معاونت کارگزاری خراسان منصوب شد. بعد به تهران انتقال یافت و معاونت و کفالت محاکمات وزارت خارجه به او محول شد. چندی نیز رئیس اداره‌ی حقوقی بود سپس ژنرال قنسول بغداد شد. مدتی هم رئیس اداره‌ی انگلیس بود تا به مدیرکلی وزارت امور خارجه منصوب گردید. در اوایل سلطنت رضاشاه به وزارت کشور انتقال یافت و به معاونت آن وزارتخانه منصوب شد و چند سالی در آنجا بود تا در ۱۳۱۱ با سمت سفیرکبیر به افغانستان رفت و در پایان ۱۳۱۳ به تهران احضار و بازنشسته شد. در ادوار یازدهم و دوازدهم مجلس شورای ملی با کمک و مساعدت حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری که از بنی‌اعمام او بود، از بابل به وکالت مجلس انتخاب گردید ولی بعد از شهریور ۱۳۲۰ که اوضاع تغییر کرد نتوانست کرسی وکالت را حفظ کند تا اینکه در ۱۳۲۸ در تهران درگذشت. ابتدا لقب معتضدالممالک داشت، پس از فوت پدرش لقب منتخب‌الملک گرفت. روی هم رفته از دیپلمات‌های ورزیده و مطلع وزارت امور خارجه بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفندیاری، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دیپلمات، فرزند نصرالله اسفندیاری (سردار مخصوص) و نوه حاج محتشم‌الدوله، متولد ۱۲۹۵. تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی علوم سیاسی در دانشگاه لیژ پایان داد، به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و تدریجاً مراحل ترقی را پیمود. زمانی رایزن سفارت استکهلم و مدتی در سویس کاردار بود. در تهران نیز مقام ریاست کارگزینی و مدیرکلی و معاونت وزارت خارجه را احراز کرد. چند سفارت را هم متصدی بود؛ از جمله سفارت ایران را در چین. دختر سردار اکرم قره گزلو را به همسری انتخاب کرد. سردار اکرم داماد وثوق‌الدوله بود. وی در طول خدمت اداری از پشتوانه‌های متعدد برخوردار بوده است. در ۱۳۶۵ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفندیاری، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مصطفی اسفندیاری

محل تولد : ساری

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱/۱

زندگینامه علمی

استاد گرانقدر آقای مصطفی اسفندیاری مشهور به فقیه در اول فروردین سال ۱۳۵۱هجری شمسی در خانواده ای متدین، کاملا مذهبی و دوستدار اهل بیت علیهم السلام در برگه به دنیا آمد. نامبرده دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش، برگه از توابع شهرستان ساری با موفقیت سپری کرد.

در پی تشویق خانواده، مخصوصا پدرش و علاقه فراوان خویش به فراگیری علوم دینی و برای ادامه تحصیل راهی حوزه علمیه مشهد مقدس شد. از نخستین روزهای ورود به حوزه علمیه مشهد با تلاش و کوشش فراوان، در درس بزرگان حوزه علمیه حاضر شد. پس از اتمام دوران سطوح عالی و شاگردی اساتید مبرزی چوت آیت الله مروی و و اعظی در سال ۱۳۷۵ به حلقه درس خارج راه یافت و از محضر بزرگانی همچون آیت الله علی فلسفی، آیت الله سیدعبدالهادی مرتضوی، آیت الله اشرفی کسب فیض کرد. از دامن ستارگان پر فروغ حوزه علمیه مشهد مشغول خوشه چینی گشت و تاکنون در این زمینه از هیچ کوششی دریغ نکره است.

استاد در کنار تحصیل دروس حوزوی از تحصیلات دانشگاهی غافل نماند و در رشته فلسفه و کلام اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد در سال ۱۳۸۰از دانشگاه علوم اسلامی رضوی فارغ التحصیل گردید و با موفقیت از پایان نامه خویش باعنوان" بررسی مهم ترین اختلاف های سنی و شیعه در مهدویت "دفاع کرد و هم اکنون در مقطع دکترا در رشته فلسفه و کلام اسلامی در دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشغول تحصیل است.

ایشان ضمن تدریس در دانشگاه فردوسی و آزاد اسلامی مشهد به تحقیق و پژوهش مشغول می باشد که کتاب" حجت موجه" یکی از آثار گرانبهای ایشان است.

اسفندیاری، ملک منصور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قاضی، نماینده‌ی مجلس، استاندار، متولد ۱۳۰۱، فرزند محمدجواد محتشم‌الممالک از ملاکین و متنفذین کرمان. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه دانشکده‌ی حقوق تهران را به اتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و در رشته‌ی حقوق

درجه‌ی دکترا دریافت نمود. بعد از مراجعت به ایران وارد خدمات قضائی شد. چند سمت قضائی در تهران و کرمان احراز کرد. بعد به عضویت انجمن شهر کرمان درآمد. در انتخابات دوره‌ی بیست و یکم از کرمان به وکالت مجلس شورای ملی رسید. در دوره‌ی بیست و دوم نیز آن سمت را حفظ کرد. در ۱۳۵۰ به مشاغل اجرائی بازگشت و به استانداری کرمانشاهان برگزیده شد. دو سالی در آنجا بود. کار عمده‌ای انجام نداد. بعد از آنکه سام وزیر کشور وقت که موجبات استانداری او را فراهم کرده بود برکنار شد، او را هم از استانداری تغییر دادند. روی هم رفته موجه به نظر می‌رسد. کار خلافی از وی مشاهده نشد. در مصرف بودجه نیز امساک داشت. چون سابقه‌ی قضاوت داشت، سعی می‌کرد تا حد امکان کمتر نامه‌ای را امضاء کند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسفندیاری، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به حاج نصیرالسلطنه، در ۱۲۶۴ در تهران متولد شد. پدرش حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری و مادرش خانم نصرت مهرالدوله نوه میرزا آقاخان نوری صدر اعظم بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و معمول زمان، برای ادامه‌ی تحصیل عازم روسیه شد و مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی را طی کرد. در مدت اقامت خود در روسیه، با میرزا عبدالحسین خان نردینی که بعدها تیمورتاش لقب گرفت نزدیک شد. پس از مراجعت به ایران، در ۱۲۸۳ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و لدی‌الورود معاونت اداره‌ی روس به او واگذار شد و نشان طلای علمی از درجه‌ی اول به او دادند و در همان سال مظفرالدین شاه لقب نصیرالسلطنه به او داد. در ابتدای مشروطیت ریاست اجرای محاکمات وزارت امور خارجه به او واگذار شد. بعد به ریاست دارالترجمه وزارت خارجه منصوب گردید تا اینکه ریاست اداره دول غیرهمجوار را تصدی نمود. شغل اخیر تا مدت‌ها در اختیار خانواده‌ی اسفندیاری بود و مرتباً پدر، عمو و پسرعموهای او این شغل را متصدی می‌شدند. آنگاه به مأموریت بلژیک اعزام شد و مقام وزیرمختاری گرفت. چندی هم در ژاپن و ترکیه وزیرمختار بود. در انتخابات دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی از طرف مردم بابل وکیل شد ولی وکالت مجلس را مطابق میل و سلیقه‌ی خود ندید و مجدداً به مشاغل اجرائی رو نمود و سرانجام با کمک تیمورتاش و حمایت نصرت‌الدوله و پشتیبانی داور والی فارس شد و چند سالی در آنجا بود. در ۱۳۰۸ والی کرمان شد و قریب یک سال در کرمان بود تا به تهران احضار و مأموریت خارج به او داده شد. روی هم رفته مردی جسور، پرکار، جدی و زدوبندچی بود. در ۱۲۹۵ که کمیته‌ی مجازات در تهران تأسیس و به کشتن افراد با گناه و بی‌گناه پرداخت او به ترتیبی با بعضی از اعضاء کمیته نزدیک شد و اخبار آنها را به دولت می‌داد. در ۱۳۱۲ در سن ۴۸ سالگی در تهران درگذشت و تنها فرزند ذکور او محمد اسفندیاری بود که طبق سنت خانوادگی داخل وزارت امور خارجه شد و سرانجام به سفارت رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسکافی

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ص. نسب. اسکاف بخش ۱) ابوالقاسم علی بن محمد، دبیر نوح بن نصر و عبدالملک بن نوح بود و در اوایل سلطنت پادشاه اخیر (۳۵۰ -۳۴۳ ه.ق.) درگذشته است.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اسکافی، ابوجعفر محمد

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۲۴۰ ق)، متکلم معتزلی، ادیب و شاعر. اصلی وی از سمرقند بود. در بغداد متولد شد و در همان شهر نشو و نما یافت. ابتدا پیشه خیاطی داشت اما به تحصیل دانش روی آورد و علم کلام را از جعفر بن حرب فراگرفت و از پیشوایان بنام معتزلیان بغداد شد. طایفه اسکافیه بدو منسوبند. وی مناظراتی با حسین بن علی کرابیسی داشته است. معتصم عباسی او را بر همه مقدم می‌داشت. در مآخذ مختلف او را صاحب تصانیف بسیار دانسته‌اند. از آثارش: کتاب «المقامات فی تفضیل علی- علیه‌السلام»؛ کتاب «فضائل علی- علیه‌السلام»؛ کتاب «ابطال قول من قال بتعذیب الاطفال»؛ کتاب. «البدل»؛ کتاب «الرد علی المشبهة»؛ کتاب «اللطیف»؛ کتاب «النقض».
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :الاعلام (۹۲ /۷)، تاریخ بغداد (۴۱۶ /۵)، خاندان نوبختی (۸۵ ،۸۱)، ریحانه (۱۲۲ /۱)، الکنی والالقاب (۲۷ /۲)، لسان المیزان (۲۲۷ /۶)، لغت‌نامه (ذیل/ اسکافی)، مروج الذهب ترجمه (۵۱۲ /۲)، معجم المؤلفین (۲۰۰ /۱۰)، الوافی بالوفیات (۳۳۷ -۳۳۶ /۳)، هدیهٔ الاحباب (۹۸).

اسکندری، امیرنصرت

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نماینده‌ی مجلس، سناتور، از صحنه گردانان سیاست، فرزند اسکندرخان فتح‌السلطان. موقعی که محمدعلی میرزا ولیعهد و در تبریز اقامت داشت، فتح‌السلطان کشیکچی‌باشی او بود. امیر نصرت در ۱۲۶۸ تولد یافت و تحصیلات مقدماتی و متعارف را در موطن خود انجام داد. وارد خدمات دولتی شد. در دوره‌ی ششم قانونگذاری از طرف مردم تبریز به مجلس راه یافت و در دوره‌های نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم نیز وکیل تبریز بود. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم که ایران در اشغال متفقین بود، بار دیگر کاندیدا شد و این بار نیز به مجلس راه یافت و با اعتبارنامه‌ی سید جعفر پیشه‌وری وکیل دیگر تبریز مخالفت کرد و سرانجام در این راه موفق شد. در ادوار شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم نیز وکیل شد و مجموعاً یازده دوره وکیل مجلس شورای ملی و از متولیان و کارگردانان اساسی مجلس به شمار می‌رفت. نخست‌وزیری بعضی از رجال آذربایجان مانند سهیلی، ساعد و حکیمی نتیجه‌ی تلاش و پی گیری او بوده است.
اسکندری در پایان دوره‌ی دوازدهم شغل اجرائی گرفت و فرماندار کل اصفهان شد. در وقایع شهریور ۱۳۲۰ در آن شهر بود. در مدت اقامت خود در اصفهان، دست به اصلاحاتی زد. مدتی نیز استاندار آذربایجان شد و در آن سمت نیز منشأ خدماتی گردید.
یک دوره نیز سناتور آذربایجان بود. او از مالکان درجه‌ی اول و از رجال ذی‌نفوذ محسوب می‌شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مورد

حمله‌ی دستجات مختلف قرار گرفت. در ۱۳۴۳ درگذشت. او بانی تشکیل کلوب آذربایجانی‌ها بود و در این راه به مجاهدت میرزا علی آقا هیئت و شیخ اسداللّه ممقانی اقدام نمود. عضویت غالب آذربایجانی‌ها در کابینه‌های بعد از شهریور ۲۰ با رأی و صلاحدید او انجام می گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسکندری، سلیمان محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در تهران متولـد شـد. پـدرش شـاهزاده محسـن میرزا کفیل‌الـدوله از مـالکین و کارمنـدان عـالیرتبه‌ی دولـت بـود. وی پس از انجـام تحصـیلات مقدماتی و معمول زمان و یاد گرفتن زبان فرانسه در دسـتگاه دولتی استخدام شد. چندی در اداره‌ی شهربانی و مدتی در اداره کـل گمرک اشـتغال به کـار داشت. امتیاز روزنامه هفتگی حقوق را گرفته، به انتشار آن مبادرت نمود. در دوره‌ی دوم مجلس پس از فـوت برادرش کـه نماینـده‌ی مجلس بـود، بـه جـای او از طرف نماینـدگان مجلس بـه وکـالت انتخـاب گردیـد و جزو حزب دموکرات شـد. و پس از چنـدی از لیـدران حزب مزبور در مجلس شد. در ۱۲۹۰ مجلس دوم در اثر اولتیماتوم دولت روسیه تزاری منحل گردید و به دسـتور ناصـرالملک نایب‌السلطنه ایران سلیمان محسن دستگیر و به قم تبعید شد و چند ماهی در تبعید به سر برد و آنگاه به تهران آمد و مدیرکل امور مرکزی وزارت کشور گردید.

سلیمان محسن در انتخابات دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی از اصـفهان به نمایندگی انتخاب شد و لیدر حزب دموکرات در مجلس بود و مدتی نیز نایب رئیس مجلس شد. دموکرات‌ها در مجلس در اقلیت قرار داشـتند و با غالب دولت‌ها مخالف بودند. هنگامی که در این دوره سـلطان عبدالمجیـد میرزا عین‌الـدوله به نخست‌وزیری انتخاب شد، سـلیمان محسن به لیدری حزب دموکرات، فرمانفرما وزیر کشور کابینه را استیضاح کرد و عزل او را از وزارت خواسـتار شـد ولی عین‌الـدوله بر اساس مسـئولیت مشترک وزیران از وزیر داخله خـود دفـاع کرد و از کـار کنـاره‌گیری نمود. مجلس سوم بـا تلاـش سـید حسن مـدرس او را به رئیس‌الوزرائی انتخـاب نمود. عین‌الـدوله قبول نخست‌وزیری را موکول به عضویت فرمانفرما در کابینه کرد. سـلیمان محسن در رد نظریه عین‌الـدوله سـخنان تندی در مجلس ایراد کرد و کلمات ناسزا و موهن بر زبان جاری ساخت و عین‌الدوله ناگزیر مجدداً استعفا کرد.

در جنگ بین‌الملل اول و اشغال ایران از طرف قوای نظامی روس و انگلیس و عثمانی، احمـد شاه تصـمیم به تغییر پایتخت گرفت و این نیت را بـا نماینـدگان در میـان نهـاد و سـلیمان محسن و حزب دموکرات در این کـار پیشـقدم شدنـد و فوراً به قم حرکت نمود. کمیته‌ای به نام «کمیته‌ی دفاع ملی» تشـکیل دادند و ریاست آن کمیته با سلیمان محسن بود. کمیته در قم به جمع‌آوری اعانه و خرید اسلحه پرداخت. کمیته‌ی دفاع ملی از قم به اصفهان و اصفهان به کرمانشاه حرکت کرد و تا این تاریخ لیدری و رهبری قیام‌کنندگان به عهـده سـلیمان محسن بود. در همـان هنگام رضاقلی خان نظام‌السـلطنه با عـده‌ای قوا و وزیرمختار آلمان به کرمانشاه رسـیدند و به ریاست حکومت موقتی انتخاب شـد و کابینه‌ای تشـکیل داد و عده‌ای را به وزارت انتخاب نمود از جمله سـلیمان محسن وزیر داخله شد ولی میل و رغبتی به این سمت نشان نداد زیرا خود کاندیدای ریاست حکومت بود.

اساسـاً اجتمـاع عـده‌ای در کرمانشـاه برای دفـاع از ایران بـا حمـایت آلمـان و عثمـانی در نـتیجه‌ی اقـدامات سـلیمان محسـن و حزب دمـوکرات بـود و از ایـن رو بین نظام‌السـلطنه و سـلیمان محسن اختلاـف نظر شدیـد پیـدا شـد و ضـمناً سـلیمان محسن متهم به سـوء اسـتفاده‌ی مالی گردیـد. سـلیمان محسن چندی در بغداد و سـپس در اسـتانبول اقامت گزید و پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی به ایران

بازگشت. در انتخابات دوره‌ی چهارم از تهران به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد و به اتفاق سید محمدصادق طباطبائی حزب سوسیالیست ایران را بنیاد نهاد و در نقش اقلیت در مجلس دست به اقدامات تندی زدند. سلیمان محسن در آن مجلس با اعتبارنامه‌ی مهدیقلی مخبرالسلطنه به شدت مخالفت نمود و صریحاً او را قاتل شیخ محمد خیابانی معرفی کرد.

در ۱۳۰۰ به هنگام نخست‌وزیری احمد خان قوام‌السلطنه، دکتر محمد مصدق‌السلطنه وزیر مالیه ماده‌ی واحده‌ای به مجلس داد و اختیاراتی برای اصلاح وضع مالی ایران خواست. سلیمان محسن وزیر مالیه را مورد حملات شدید قرار داده و حمله‌ی سختی به او نمود. مصدق از خود دفاع کرد و سپس غش کرد و بدین ترتیب کابینه‌ی قوام‌السلطنه ساقط شد. در ۱۳۰۱ در دور دوم نخست‌وزیری قوام‌السلطنه، سلیمان محسن او را استیضاح کرد و با جلب عده‌ای از اعضاء اکثریت مجلس و نمایندگان بیطرف، اقلیت خود را تبدیل به اکثریت نمود. در نتیجه برای بار دوم کابینه‌ی قوام‌السلطنه را ساقط کرد. قبل از قوام‌السلطنه نیز مشیرالدوله در اثر حمله‌ی شدید سلیمان محسن از کار کناره‌گیری کرده بود.

سلیمان محسن در ۱۳۰۱ پس از ساقط کردن قوام، مستوفی‌الممالک را به رئیس‌الوزرائی رسانید و خود لیدر اکثریت بود و دفاع از پروگرام دولت را برعهده گرفت. در عوض سید حسن مدرس که در حکومت قبل لیدر اکثریت بود، این بار لیدر اقلیت گردید و با کابینه‌ی مستوفی به مخالفت برخاست و کابینه را استیضاح نمود. در تمام دوران زمامداری مستوفی، جدالی سنگین بین مدرس و سلیمان محسن در مجلس در جریان بود.

در اواخر دوره‌ی چهارم، سلیمان محسن و سید محمدصادق طباطبائی لیدران حزب سوسیالیست که جمعاً در مجلس پانزده نفر بودند روابط نزدیک و صمیمانه‌ای با سردار سپه وزیر جنگ برقرار نمودند و او را مورد حمایت قرار دادند، و سرانجام پیمان‌نامه‌ای بین سردار سپه، میرزا کریم خان رشتی، سلیمان محسن، سید محمدصادق، و خدایارخان امضاء و مبادله شد. به موجب این پیمان‌نامه، قرار شد حزب سوسیالیست سردار سپه را به نخست‌وزیری برساند و سردار سپه در عوض وزیران خود را از اعضاء حزب سوسیالیست انتخاب نماید. یک ماه پس از این پیمان، سردار سپه با حمایت سوسیالیست‌ها از طرف سلطان احمد شاه به نخست‌وزیری برگزیده شد و در کابینه‌ی خود سلیمان محسن را وزیر فرهنگ نمود. حاج عزالممالک اردلان و میرزا قاسم خان صوراسرافیل دو تن از اعضای سوسیالیست نیز در این کابینه عضویت یافتند.

سلیمان محسن در انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی از تهران به وکالت مجلس انتخاب شد و طبعاً از وزارت اعراض نموده به پارلمان رفت. او در مجلس پنجم یکی از طرفداران جمهوری بود و طرح تبدیل رژیم سلطنتی را به جمهوری امضاء نموده و از آن دفاع نمود. در جریان تعرض و قهر سردار سپه و عزیمت وی به بومهن، سلیمان محسن تلاش بسیار کرد و اکثریت مجلس را به طرفداری سردار سپه بسیج نموده او را به شهر بازگردانید.

در تمام مدت مجلس پنجم، سلیمان محسن لیدر سوسیالیست‌ها بود و غالباً در مقابل مدرس قرار می‌گرفت. در استیضاح مدرس از سردار سپه که منجر به نطق ملک‌الشعرای بهار شد، سلیمان محسن نطق مهمی ایراد کرده اقلیت را سخت مورد نکوهش قرار داد. در جریان انقراض قاجاریه و تفویض سلطنت به سردار سپه کوشش و فعالیت سلیمان محسن چشمگیر بود.

پس از ختم دوره‌ی پنجم، سلیمان محسن که نام خانوادگی «اسکندری» را برای خود انتخاب نموده بود با وجود نزدیکی و همکاری با سردار سپه وکیل مجلس نشد و به هیچ کار دولتی هم دعوت نگردید و به صورت عزلت و انزوا ایام را می‌گذرانید. پس از سال ۱۳۲۰ فعالیت‌های سیاسی او آغاز شد. از جمله او از مؤسسین اولیه‌ی حزب توده ایران بود و لیدری حزب مزبور به او واگذار شد ولی به علت کهولت نه حوصله و نه توانائی کار داشت و امور حزب اغلب توسط برادرزاده‌ی او ایرج اسکندری انجام می‌گرفت.

سلیمان محسن اسکندری در ۱۳۲۲ در سن ۷۷ سالگی درگذشت. تشییع جنازه‌ی او با شکوه کامل از طرف حزب توده ایران در تهران برگزار شد و در تمام شهرهای ایران مجالس ختم مجلل از طرف حزب توده تشکیل شد. اسکندری مردی سخنور، جدی،

صادق، جاه‌طلب و پارلمانتر قوی بود. شاید در طول تاریخ مشروطیت، سخنوری به پای او نرسیده باشد.
(۱۳۲۲ -۱۲۵۵ ش)، روزنامه‌نگار. تحصیلات خود را در تهران انجام داد و سپس وارد اداره‌ی نظمیه شد. پس از آن سمت‌های مختلفی را عهده‌دار بود و چند مرتبه نیز وکیل مجلس شد. مدتی هم سمت وزارت فرهنگ را داشت. پس از کودتای رضاخان، مدتی رییس‌الوزرایی وی را عهده‌دار شد. اسکندری از اعضای حزب دموکرات بود. او بعد از سال ۱۳۲۰ ق حزب توده را با مرام سوسیالیستی به همراه ۵۳ نفر بنیاد گذاشت. در سال ۱۳۲۵ ق روزنامه «حقوق» را منتشر ساخت.[۱]
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)
منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۲۲۴ -۲۲۳/ ۲)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۷۹ -۱۷۲/ ۱)، یادداشتهای قزوینی (۱۹۲/ ۸).

اسکندری، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار، نماینده‌ی مجلس، جنجالگر سیاسی، از ملاکین درجه‌ی اول ایران، از دودمان قاجاریه، متولد ۱۲۷۶ در تهران. علوم جدید و قدیم را فراگرفت و چند سالی در اروپا ادامه‌ی تحصیل داد. در علم حقوق درجه‌ی لیسانس گرفت و پس از ورود به ایران به حرفه‌ی وکالت دادگستری پرداخت. در ۱۳۰۱ امتیاز روزنامه‌ی سیاست را گرفت و چند سالی آن روزنامه را انتشار داد. خط مشی این روزنامه معین نبود؛ هرچند مدت از یکی یا از دسته‌ای حمایت می‌کرد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً روزنامه را انتشار داد و در همان سال به دعوت خواهرزاده‌اش ایرج اسکندری جزء مؤسسین حزب توده ایران درآمد و عضو کمیته‌ی مرکزی شد، ولی یک سال بعد او را از حزب توده اخراج کردند. بعد روزنامه‌ی خود را در اختیار قوام‌السلطنه گذاشت و برای زمامداری قوام به تلاش افتاد. در ۱۳۲۴ که قوام بر سر کار آمد، به فرمانداری تهران منصوب گردید و از اعضای فعال حزب دموکرات ایران شد. در انتخابات دوره‌ی پانزدهم، خود را کاندیدای شهر همدان کرد و از آن شهر به وکالت مجلس انتخاب گردید. اسکندری در طول نمایندگی مجلس بیش از هر وکیلی در تاریخ مشروطیت ایران صحبت کرد. در تمام مدت نمایندگی، کارش استیضاح و سؤال و اعلام جرم علیه دولت‌ها بود. درباره‌ی نفت سخنرانی‌های طولانی نمود. با اعتبارنامه‌ی سید حسن تقی‌زاده مخالفت کرد و موضوع قرارداد ۱۹۳۳ را پیش کشید که منجر به نطق معروف تقی‌زاده شد که گفته بود «من آلت فعل بودم». به صلاحیت محمود جم برای وزارت جنگ اعتراض کرد، موضوع قیام گوهرشاد را پیش کشید و او را که در آن تاریخ وزیر کشور بود مسئول و مسبب معرفی نمود.

روی هم رفته جنجالی و هوچی و بدون پرنسیب بود. بعضی عقیده دارند عنصری فاسد، زدوبندچی و منفعت‌پرست بوده است. بعد از مجلس پانزدهم، دیگر به مجلس راه نیافت. کتابی به نام آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران نوشته است که حاوی نکاتی از وقایع قبل از شهریور ۱۳۲۰ می‌باشد و اشاراتی به دوران دیکتاتوری دارد. در ۱۳۳۴ درگذشت. از وی ثروت قابل ملاحظه‌ای باقی ماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسکندری، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اسکندری در تاریخ ۱۳۴۴/۱۱/۱۳ در تهران متولد شد و در ۸ سالگی به همراه خانواده به اصفهان مهاجرت کرد. در زمان شکل گیری انقلاب اسلامی همراه مردم غیور در راه‌پیمایی‌ها شرکت نمود و در یکی از همین راه‌پیمایی‌ها توسط مأموران رژیم پهلوی تعقیب و مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفت. دریچه‌های نور به سوی ایران گشوده و انقلاب پیروز و علی وارد هنرستان شد. اسکندری در تابستان سال ۱۳۵۹ از ادامه تحصیل انصراف داد و دانش‌آموز مدرسه عشق گردید. وی در عملیات‌های بسیاری شرکت کرد ;از جمله فتح, بستان، فتح‌المبین، ... و به عنوان فرمانده گردان یا گروهان به خدمت پرداخت. در عملیات کربلای یک ,پس از نشان دادن شهامت‌های بسیار از ناحیه پا مجروح و پاشنه پایش قطع شد. و از خود, علی اسکندری بار دیگر قدم به میدان رزم نهاد و سرانجام با مسوولیت فرمانده گردان موسی بن‌جعفر (علیه السلام) از لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب (علیه السلام) در مرحله دوم عملیات کربلای پنج, شاهد بزم عشق الهی شد و به آسمان پیوست.

بر گرفته از کتاب :شهیدان

اسکندری، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اسکندری : فرمانده گردان موسی بن جعفر (ع)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سیزدهم بهمن سال ۱۳۴۴ در تهران دیده به جهان گشود. در هشت سالگی همراه با خانواده به اصفهان هجرت نمود و در آن دیار رحل اقامت گزید. او در زمان تحصیل، در دبستان و مدرسه راهنمایی جزو دانش آموزان ممتاز بود. از کودکی اهل مسجد و نماز بود. با قرآن انس زیادی داشت. در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ که مشعل فروزان نهضت حضرت امام خمینی (ره) چشم و قلب میلیون ها مشتاق را روشن نمود و آنان را در کوچه ها، خیابان ها و در مقابل تانک ها و توپ ها و مسلسل ها، به مبارزه و قیام کشانده بود، علی نیز با توجه به روحیه و محیط مذهبی خانواده اش همگام با مردم در راهپیمایی ها و تظاهرات شرکت می کرد و عاشقانه فریاد مبارزه سر می داد. در جریان یکی از همین تظاهرات بود که ماموران او را تعقیب کردند و مورد ضرب و شتم ماموران رژیم قرار گرفت. علی پس از پیروزی انقلاب که دریچه های نور به سوی ایران اسلامی پرتو افشاند پا به هنرستان سروش اصفهان گذاشت، در تابستان سال ۵۹ به جبهه کردستان شتافت و خبر قبولیش را به وسیله نامه در جبهه دریافت نمود.

پاییز همان سال به اصفهان برگشت تا درس را ادامه دهد و همراه با تزکیه نفس به تعلیم بپردازد، ولی آن که راه را یافته و لذت مجاهدت در راه خدا و بودن در کوی یار را چشیده است و عشق به معبود وجودش را آکنده نموده و دلش کعبه محبت یار شده است چگونه می تواند جبهه را فراموش کند؟

او عاشق خدا بود. در جبهه ها فقط خدا را می جست. وی در عملیات فتح بستان، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، محرم، سلسله عملیات والفجر، خیبر و قدر شرکت کرد. او در خاطرات خود از این عملیات در نامه هایی که به خانواده اش می نوشت با شادی یاد می کرد. در یکی از نامه هایش می نویسد:

این نامه را در حالی شگفت آور در زیر نور مهتاب و منورهای دشمن می نویسم، در لحظه ای که صدای صوت و انفجار توپها و خمپاره های دشمن زمین را به لرزه در آورده.... به راستی صحنه عملیات بستان و عملیات غرب در نظرم مجسم شده است. همان

برادرانی که همیشه با هم شوخی می کردند و می خندیدند، ساکت در گوشه ای نشسته بودند. یکی وصیت نامه می نوشت، دیگری دعای توسل می خواند آن یکی اشک می ریخت و دیگری الهی العفو می گفت. همان صحنه ای که یکدیگر را می بوسیدیم و می گفتیم که اگر شهید شدی شفاعت ما را هم فراموش مکن و مظلومیت ما را به آقا ابا عبدالله باز گو کن.

در این مدت چه بسا از شوق حضور در جبهه حتی فرصت نمی یافت از افراد خانواده خداحافظی کند و بعد به وسیله نامه معذرت می خواست، در یکی از نامه ها می نویسد: پدرم از این که بدون خداحافظی رفتم معذرت می خواهم. مادر عزیز نگران نباش، اگر لیاقت داشتم که به لقاءالله برسم در این صورت باید خدا را شکر کنی و همیشه به خاطر این نعمت بزرگ، سپاسگزار باشی و اگر نه دعا کن خدا توفیق عطا کند. مگر نه این است که مادر، رستگاری و خوشبختی پسرش را می خواهد. اگر من به لقاء الله رسیدم، رستگار و خوشبختم، تو هم به آرزویت رسیده ای. زحمات شما را در آن دنیا از یاد نمی برم. او همچنین در یکی از نامه ها به توصیف روح معنوی جبهه می پردازد و می نویسد:

مساله ای را برایتان بگویم شاید مورد توجه باشد. چند روزی است بوی خوش گل استشمام می کنم و از برادران دیگر که می پرسم آن را انکار می کنند و نمی دانم از کجاست، از وجود یاران خدا و سربازان امام زمان عج بین ما، یا مناجات های شبانه برادران؟

وی با این که از پذیرفتن مسئولیت گریزان بود و پیوسته می گفت: پذیرفتن مسئولیت آسان نیست. انسان با پذیرفتن آن در واقع مسئول جان چندین نفر می شود، اگر خاری به پای یکی از آنها فرو رود، من احساس مسئولیت می کنم و می گویم، اگر از راه دیگری می رفتم، شاید خار به پای او فرو نمی رفت.

با این حال در اکثر عملیات به عنوان فرمانده گروهان یا گردان یا در سمت معاونت به خدمت پرداخت و شهامت های زیادی از خود نشان داد. در عملیات قدر پیکر شهید سید عبدالله ابطحی را زیر خمپاره و توپ های دشمن به دوش کشید و نگذاشت به دست دشمن بیفتد.

در عملیات کربلای یک پس از شهامت های بسیاری از ناحیه پا مجروح شد، چندین ماه تحت معالجه و درمان قرار گرفت، در حالی که هنوز جراحت او به طور کامل بهبود نیافته بود، دوباره عازم جبهه گشت و با توجه به تجربیات گذشته اش فرماندهی گردان موسی بن جعفر (ع) به عهده او گذاشته شد.

در جریان عملیات کربلای پنج گردان موسی بن جعفر (ع) در دو مرحله عملیات شرکت داشت و او درمرحله دوم این عملیات مزد جهادش را گرفت و به درجه رفیع شهادت نایل آمد. شهید علی اسکندری قبل از عملیات به یکی از دوستانش گفته بود: من دوست دارم در شرق بصره شهید شوم. همچنین به یکی دیگر از همرزمانش فرموده بود: ما وقتی برای ضربه زدن به دشمن آن طرف برویم، من شهید می شوم که همان گونه شد. و به آرزوی دیرینه خود رسید، همان طور که بارها خود از خدا خواسته بود و در نامه هایش نیز از خانواده اش درخواست کرده بود تا دعا کنند به درجه رفیع شهادت نایل آید. این سخن اوست که فرمود: از خدا می خواهم به من توفیق عنایت فرماید در راه او چون شمع بسوزم، قفس ها را بشکنم و چون طایری سبکبال به سوی او پرواز کنم.

این نظر اوست که در باره شهادت می نویسد: شهادت آزادی انسان است از قیدها و بندها، عروج انسان است به سوی بی نهایت، فکر شهادت و قبول شهادت برای انسان آزادی می آورد. خون شهیدان چون نهری جاری به راه افتاده و درخت اسلام را آبیاری می کند و این درخت میوه ها می دهد، ثمره ها دارد و این میوه ها، شهیدان دیگرند، شهید نمی میرد و خونش فروزنده دلسوختگان و عاشقان دیگر است. منابع زندگینامه :ستارگان خاکی،نوشته ی ،محمد خامه یار،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۷۵

اسکندری، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سردار شهید موسی اسکندری در سال ۱۳۲۷ در استان خوزستان چشم به جهان گشود. در کودکی با مسجد و اماکن مذهبی آشنا شد و صدای کودکانه‌اش فضای مسجد را سرشار از عطر تکبیر نمود. در سالهای سیاه و ظلمانی حکومت طاغوت، مسجد حجازی اهواز، شاهد تلاشهای بی‌وقفه شهید در راستای نهضت امام خمینی (ره) بود. وی پس از مدتی به علت پخش اعلامیه و نوارهای مذهبی توسط رژیم پهلوی دستگیر و شکنجه شد. با فرمان امام مبنی بر فرار سربازان به همراه شهید بهلول به قم رفت و وارد کمیته استقبال از امام گشت. وی همزمان با تحصیل در رشته ادبیات دانشگاه اهواز، طرح شورای مساجد را پی‌ریزی نمود. موسی به منظور تامین نیرو، لشکر قدس" نوجوان "را تشکیل داد. مسئولیت آموزش تیپ امام حسن (ع) و سپاه منطقه ۸، مسئول فرهنگی بنیاد شهید استان و رئیس ستاد لشگر ۷ ولیعصر به عهده ایشان بود.

سرانجام موسی اسکندری در دیماه سال ۱۳۶۸ در جزیره سهیل به آرزوی دیرینه خویش یعنی لقاء دوست دست یافت. پیکر تابناک و نورانیش پس از ۱۰ سال در میان اهل زمین و آسمان در سال ۱۳۷۵ به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

اسکندری، یادگار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یادگار اسکندری در تیرماه ۱۳۴۲، شش ماه پس از وفات پدر بزرگوارش در روستای محروم از بخش هلایجان از توابع شهرستان ایذه دیده به جهان گشود. بعد از اتمام دوره ابتدایی به شهرستان ایذه مهاجرت کرد و به ادامه تحصیل مشغول شد، ولی همزمان با اوج‌گیری انقلاب نقش مهمی در تظاهرات و راهپیمائیها داشت و با پیروزی انقلاب در کلاس اول دبیرستان همراه با تحصیل به انجام فعالیتهای وسیعی در انجمن اسلامی دبیرستان و همچنین جلسات قرآن مسجد جامع ایذه پرداخت. بعد از تشکیل سپاه پاسداران با این نهاد همکاری نزدیک داشت، ولی یکی از تشکیل دهندگان ستاد نماز جمعه بود و فعالیتهای زیادی را در ارتباط با برقراری نماز جمعه و دعای توسل انجام داد. او در سال ۶۱-۶۰ موفق به اخذ دیپلم در رشته اقتصاد و علوم اجتماعی گردید با آغاز جنگ تحمیلی جهت آموزش نظامی به عضویت بسیج در آمد و به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت در ابتدا بعنوان معاونت فرماندهی گروهان محرم در عملیات محرم شرکت نمود. سپس به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد و به عنوان نیروی گزینش در سپاه شروع به فعالیت نمود. بعد از آنکه توانست نیروهای موثری برای جنگ و جهاد سازندگی آماده کند جهت آموزش فرماندهی گردان انتخاب شد و پس از آموزش در عملیات خیبر حماسه آفرید و پیروزیهای چشمگیری را به دست آورد. وی در این عملیات مجروح شد و با همان بدن مجروح شجاعانه در آبهای" هور الهویزه "مقاومت کرد تا اینکه همرزمانش او را پیدا کردند و به بیمارستان منتقل نمودند. هنوز بهبود نیافته بود که به جبهه برگشت و در سال ۶۳ به سرعت شایستگی خود را در عملیات برون‌مرزی به نمایش گذاشت. با شکل‌گیری تیپ ۹ بدر در سمت واحد طرح عملیات این تیپ به فعالیت پرداخت و در عملیات بدر و قدس به عنوان مسئول محور در این تیپ انجام وظیفه کرد. وی در عملیات والفجر ۸ شرکت نمود و در آزادسازی بندر استراتژیک فاو نقش بسزایی داشت. بعد از مدتی تیپ ۹ بدر به لشگر ۹ بدر تغییر نام یافت و ایشان نیز به فعالیت در این لشگر ادامه

داد. وی در عملیات کربلای ۵ شرکت نمود و در آزاد سازی صالحیه نقش مهمی ایفا کرد و سرانجام آن سردار رشید در مورخه ۶۵/۱۱/۱ بعد از سالها رزم بی‌امان با کفار بعثی، با عشق و ایمانی راسخ به آرزوی دیرینه خود که لقاء معشوق و پیوستن به همسنگران شهیدش بود رسید و شربت گوارای شهادت را سر کشید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

اسلامی، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید علی ثقةالاسلام، متولد ۱۲۹۲ در بابل. تحصیلات عالی خود را در دانشگاه تهران در رشته‌ی حقوق پایان داد و پروانه‌ی وکالت دادگستری گرفت و در شهر بابل مشغول کار شد. در ۱۳۲۳ امتیاز هفته‌نامه‌ی زبان ملت را گرفت و به انتشار آن مبادرت نمود. اساس و هدف آن نشریه مبارزه با حزب توده بود. اسلامی در نوشتن مقالات و مبارزه با آن حزب که در آن تاریخ در شمال ایران صاحب نفوذ و قدرت بود، تهور زیادی از خود نشان می‌داد. در دوره‌ی چهاردهم کاندیدای مجلس شورای ملی شد، ولی توفیق نیافت و در عوض در دوره‌ی پانزدهم با کمک قوام‌السلطنه از بابل به وکالت رسید. تا زمانی که اعتبارنامه‌اش تصویب نشده بود جزء فراکسیون طرفداران قوام‌السلطنه بود، ولی خیلی زود خود را کنار کشید. چون مردی نطاق و سخنور بود در مجلس گل کرد و همیشه نطق‌های خوبی ایراد می‌نمود و دولت‌ها به او توجه داشتند. در دوره‌ی شانزدهم باز از بابل به وکالت رسید. پس از پایان دوره‌ی شانزدهم دیگر نتوانست به مجلس راه یابد و به همان حرفه‌ی وکالت پرداخت و تدریجاً به فکر کارخانجات تولیدی افتاد و چند کارخانه در مازندران تأسیس کرد و جزء سرمایه‌داران شد. روزنامه‌ی زبان ملت تا ۱۳۲۸ انتشار می‌یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اسلامی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۵، مرتبه علمی: استاد، رشته: انگل‌شناسی، دانشکده: دامپزشکی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای دامپزشکی از دانشکده دامپزشکی تهران در سال ۱۳۴۱، تحصیلات تخصصی در دانشگاه ویسکانسن آمریکا به مدت ۲ سال.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

همکاری با کارشناسان فائو در زمینه انجام پروژه تحقیقاتی بررسی اپیدمیولوژی کرمهای نشخوارکننده به مدت ۵ سال، تحقیق در

زمینه‌های انگل‌شناسی و کرم‌شناسی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۱۲ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

انگل‌شناسی، کرم‌شناسی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۲، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲۷

زمینه علمی مقالات:

انگل‌شناسی، کرم‌شناسی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

اسلامی، محمد تقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد تقی اسلامی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب پس از پایان تحصیلات در مقطع راهنمایی تحصیل در سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه قم شدم و دروس مقدماتی را در مدرسه علمیه امام صادق (ع) گذراندم. دروس سطح حوزه را نیز از سال ۱۳۶۶ آغاز کردم و در درس حضرات اساتید علی محمدی خراسانی، آقارسول موسوی تهرانی، نکونام گلپایگانی و شیخ حسین توتونچی تهرانی (ره) شرکت جسته، این دروس را در حدود سال تحصیلی ۷۲ ـ ۷۱ به پایان بردم.

از سال ۱۳۷۰ به صورت موقت و آزمایشی در برخی کلاس‌های درس خارج شرکت می‌کردم. تا این که رسماً از سال ۱۳۷۲ در دروس خارج فقه و اصول حضرات آیات سبحانی، وحید خراسانی و جوادی آملی شرکت جستم. در ضمن دروس و مباحثات حوزوی به پیشنهاد برخی از دوستان هم بحث، در دوره عمومی دروس موسسه در راه حق شرکت نمودم.

سال ورود من به موسسه در راه حق (که بعداً با نام موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در ساختمان جدید فعالیت خود را ادامه داد) سال ۱۳۷۱ (سال تحصیلی ۷۲ ـ ۷۱) بود. پس از گذراندن دروس عمومی طی چهار سال، در سال تحصیلی ۷۶ ـ ۷۵ در آزمون ورودی دوره کارشناسی ارشد در رشته تخصصی دین‌شناسی پذیرفته شدم. و پس از طی دوره تحصیلی در سال ۱۳۸۰ با دفاع از پایان‌نامه‌ای تحت عنوان" نقد و بررسی نظریه جان مارتین فیشر در باب مسئولیت اخلاقی "فارغ التحصیل شدم. البته ضمن

تحصیل در دوره کارشناسی ارشد، فعالیت‌های پژوهشی و آموزشی خود را با پذیرفتن پروژه‌هایی از مراکز تحقیقاتی مختلف و تدریس در مراکز حوزوی و دانشگاهی، از سال ۱۳۷۸ آغاز نمودم و تاکنون فعالیت‌ها ادامه دارد.

پس از فارغ التحصیلی ابتدا حدود ۸ ماه با معاونت تدوین متون درسی معارف اسلامی در نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، به عنوان کارشناس گروه اخلاق همکاری علمی پژوهشی داشتم. پس از آن از سوی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برای تأسیس و تشکیل یک گروه علمی پژوهشی کارآمد در حوزه اخلاق اسلامی دعوت شدم و کار اصلی پژوهش خود را در این رشته ابتدا در قالب هسته‌ای علمی، پژوهشی آغاز نمودم و با رسمیت یافتن گروهی با نام گروه اخلاق و تربیت در این پژوهشگاه به عنوان عضو هیئت علمی به فعالیت خود ادامه می‌دهم.

اسماعیل اول

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۹۰۷ ه.ق./ ۱۰۵۲ م.- ف. ۹۳۰ ه.ق./ ۱۵۴۲ م.) پسر شیخ حیدر از اخلاف شیخ صفی‌الدین اردبیلی. وی جوانی جاه‌طلب، رشید و جنگجو بود و در ۹۰۵ ه.ق.- که چهارده ساله بود- مریدان پدر را دور خود جمع کرد و زمام امور آذربایجان را به دست گرفت و در مدت ۱۵ سال جنگهای متوالی و خونین، در سراسر ایران امرای ترک‌نژاد را یکایک برانداخت. این موفقیت توجه ایرانیان را جلب کرد. وی در سال ۹۰۸ وادر تبریز شد و تاج شاهی به سر نهاد و بی‌درنگ به ترویج مذهب شیعه پرداخت و ابتدا آن را مذهب رسمی قرار داد. سپس مبلغان برای انتشار و ترویج آن به اطراف فرستاد، و سپاهی منظم که افراد آن کلاه سرخ به سر می‌گذاشتند و به نام «قزلباش» خوانده می‌شدند به وجود آورد. چون مذهب شیعه در ایران رسمیت پیدا کرد، ترکان عثمانی بنای تحریک را گذاشتند، و سلطان سلیم اول پادشاه عثمانی که پدر خود را کشته و جانشین او شده بود در سال ۹۲۰ با سپاهی بیش از یک صد هزار تن به آذربایجان حمله برد. سپاه شاه اسماعیل در دشت چالدران نزدیک خوی شکست خورد ولی سپاه عثمانی در برابر مقاومت و پایداری مردم آذربایجان بدون اخذ نتیجه به خاک عثمانی بازگشت. شاه اسماعیل پادشاهی بزرگ و مؤسس خاندان صفوی است. گذشته از شجاعت و جوانمردی وحدت سیاسی ایران را از نظر ترویج مذهب شیعه عملی کرد. در جنگها غالبا پیشقدم بود. وی می خواست در سراسر کشور نفوذ بیگانگان را براندازد و دولتی مستقل از دیگر دولتهای اسلامی تشکیل دهد، و بدین وسیله سلاطین عثمانی را که پیوسته مرزهای ایران را مورد حمله و هجوم قرار میدادند از کشور ایران براند. دوره حکومت شاه اسماعیل اول کوتاه بود و پس از ۲۴ سال کوشش و زحمت درگذشت که بزرگتر از همه طهماسب میرزا بود که به نام شاه طهماسب به سلطنت رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اسماعیل دوم

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جل. ۹۸۴ ه.ق./ ۱۵۷۶ م.- ف. ۹۸۵ ه.ق./ ۱۵۷۸ م.) پس از وفات شاه طهماسب اول میان دو پسر او اسماعیل و حیدر میرزا که هر یک عده‌ای از امرای قزلباش را تحت نفوذ خود داشتند اختلاف واقع شد و به محض اینکه در قزوین اسماعیل میرزا تاج شاهی بر سر گذاشت طرفداران او برادرش را کشتند و شاه اسماعیل دوم با قساوت و بیرحمی در مدت یک سال سلطنت همه شاهزادگان را به قتل رسانید و به فکر افتاد که مذهب شیعه را که اجداد او در کشور ایران رسمی کرده بودند از میان بردارد. با دولت عثمانی اتحادی برقرار کرد ولی در سال ۹۸۵ وفات یافت و برادر ارشد او محمد میرزا که به نام سلطان محمد خدا بنده معروف است به سلطنت رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اسماعیل زاده، ابوالقاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالقاسم اسماعیل زاده : دوازدهم تیرماه ۱۳۴۱ در شهرستان گناباد به دنیا آمد. وی در خانواده ای مذهبی، متدین و کشاورز بزرگ شد. پدرش در مورد رفتار او این چنین می گوید: «رفتارش با سایر فرزندانم تفاوت داشت، اخلاق نیکو و صبر زیادی داشت.»

ابوالقاسم، دوران ابتدایی را در سال ۱۳۴۷ در دبستان مظفر و دوران راهنمایی را در سال ۱۳۵۵ در مدرسه راهنمایی خواجه نصیرالدین طوسی به پایان برد و سپس در رشته علوم تجربی در دبیرستان دکتر علی شریعتی گناباد به تحصیل مشغول شد.

در ایام فراغت کارگری می کرد، که بتواند مخارج تحصیل خود را در آورد. در سه ماه تعطیلی برای کارگری به مشهد رفت.

به مطالعه، به خصوص کتاب های دینی و مذهبی علاقه مند بود. نوجوانی پر جنب و جوش و اهل معاشرت با فامیل بود و در کارهای خیر و عام المنفعه شرکت می کرد.

بسیار متدین و مذهبی و از نظر اخلاقی فردی نمونه و رفتارش مودبانه بود و به همه احترام می گذاشت. هیچ کس کوچک ترین مورد رنجشی از او ندید. به افراد متدین و مذهبی نیز علاقه داشت.

با شروع انقلاب اسلامی جزو پیشتازان تمام راهپیمایی ها بود. بعد از اتمام دوره تحصیل و اخذ مدرک دیپلم وارد سپاه پاسداران گناباد شد.

ابوالقاسم اسماعیل زاده در ۱۸ سالگی و دو روز بعد از آغاز جنگ به منطقه جنگی رفت و در تمام دوران جنگ در جبهه حضور موثری داشت.

در پشت جبهه مدتی مسئول سپاه بیدخت، کاخک و واحد بسیج گناباد بود و سازمان دهی نیروها را برعهده داشت. مدتی نیز به عنوان مسئول پادگان قدس به آموزش نظامی بسیجیان می پرداخت.

در ابتدای جنگ مدتی مسئول گروهان ،گردان نصرالله لشکر ۵ نصر بود و بعد به فرماندهی گردان امام صادق (ع) برگزیده شد.

در یکی از مرخصی ها که خانواده اش به او پیشنهاد ازدواج داده بودند با این شرط که با یکی از بستگان شهدا یا جانبازان باشد، قبول نمود و در ۲۱ سالگی با خانم بتول خواجه رضا شهری ،ازدواج کرد. ثمره این ازدواج یک پسر به نام رسول بود، که در تاریخ اول فروردین ماه سال ۱۳۶۵ به دنیا آمد. بعد از یک هفته از ازدواج دوباره به جبهه رفت.

بسیار شجاع بود و در همه حال به امام عشق می ورزید. به آیت الله خامنه ای و حجت الاسلام رفسنجانی علاقه داشت و سخنرانی

های ایشان را به دقت گوش می داد.

همسر ایشان می گوید: «در ایام مرخصی مرتباً در ماموریت بود و در جهت تبلیغ و اعزام نیرو فعالیت می کرد. معمولاً بسیار کم در خانه بود. گاهی اوقات تذکر می دادم که شما در مرخصی هستید، مسئولیتی ندارید. ولی ایشان می گفتند ما هر کجا باشیم باید به وظیفه خود عمل کنیم.

برادرش (مهدی اسماعیل زاده) می گوید: «شهید خیلی متواضع و فروتن بود و به زیردستان خود بسیار با مهربانی رفتار می کرد. اصلاً اهل تظاهر نبود. تا زمان شهادت کسی نمی دانست که او چه کاره است. هر وقت از او سوال می شد که چه کاره است؟ می گفت: من جاروکش سپاهم و در جبهه، یک رزمنده عادی هستم.

یکی از همرزمان شهید می گوید: «یک شب در حین آموزش در پادگان قدس، با صدای زمزمه و گریه ی شخصی بیدار شدم. وقتی دقت کردم دیدم شهید اسماعیل زاده با یک حالت تواضعی دارد با خدای خویش راز و نیاز می کند و نماز شب می خواند، من مدتی او را نگاه کردم اما متوجه من نشد. شهید خودش را ساخته بود و هشت سال در ارتباط با خدا بود و در آخرین روزهای جنگ، خداوند مزدش را داد. او همیشه آرزوی شهادت داشت.»

حسین زر نژاد (یکی از دوستان شهید) می گوید: «وقتی قطعنامه ۵۹۸ از طرف جمهوری اسلامی ایران قبول شد، ایشان در اتاق گردان خیلی ناراحت بود و می گفت: جنگ تمام شد و به آرزویمان نرسیدیم.»

ابوالقاسم اسماعیل زاده در تاریخ ۶/۵/۱۳۶۷ در اسلام آباد غرب و در عملیات مرصاد بر اثر اصابت تیر به ناحیه ی شکم به درجه رفیع شهادت نائل گردید و در بهشت شهدای گناباد به خاک سپرده شد.

شهید در بخشی از وصیت نامه ی خود به پدر و مادر و همسر خود این چنین توصیه می کند: « نمی گویم برایم گریه نکنید، چون فرزند، پاره ی جگر پدر و مادر است. گریه کنید، مادرم گریه کن ، ولی به یاد فاطمه (س) پهلو شکسته و به یاد شهیدان اسلام و به یاد مظلومی شهید بهشتی . همسرم می دانی بهترین دعای حضرت فاطمه (س) برای شوهرش (حضرت علی (ع)) این بود: خداوندا، مرگ شوهرم را شهادت در راهت قرار بده.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

اسماعیل زاده، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده واحد تخریب تیپ۴۴قمر بنی هاشم(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «مرتضی اسماعیل زاده» در تاریخ ۲۰/۳/۱۳۴۴ مطابق با بیست و یکم ماه مبارک رمضان شب شهادت مولایش علی (ع) در یک خانواده مستضعف در شهرستان «بروجن» در استان «چهار محال و بختیاری» دیده به جهان گشود.دوران قبل از دبستان را سپری نمود و به دبستان رفت و از همان کودکی دارای ذکاوت و شجاعت عجیبی بود تا به مدرسه راهنمایی رفت و پس از اتمام وارد هنرستان فنی شهید مصطفی شبانیان بروجن گردید.

از زمانیکه به هنرستان رفت فعالیتهای خود را در بسیج و سپاه شروع کرد و دوره هائی را گذراند. در دوران انقلاب فعالیتهای زیادی از خود نشان داد و در راهپیمایی ها و حفاظتهای شبانه با بسیج همکاری داشت، به کلاسهای ویدئویی که از مباحث شهید بهشتی تشکیل می شدرفت و کم کم بعنوان عضو نیمه وقت سپاه در آمد و عازم جبهه شد .در تیپ۴۴ قمر بنی هاشم(ع) در واحد تخریب

شروع به فعالیت نمود.او در عملیات محرم شرکت کرد و بعد از عملیات به خانه بازگشت و پس از مدتی تحصیل و فعالیت در سپاه در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۶۲ به جبهه بازگشت . پس از ابراز رشادت ها وشجاعتها و گذراندن دوره های سنگین به عنوان مسئول آموزش تخریب تیپ قمر بنی هاشم منصوب و شروع به فعالیت نمود. در مدت چهار سالی که در جبهه بود کار های تخصصی مهمی انجام داد از جمله انفجار پل مهم جبیر در عملیات بدر که این پل بر روی رودخانه دجله بود و نقش مهمی در پیروزی عملیات بدر داشت و تمام کارشناسان نظامی دنیا از انفجار این پل به دست رزمندگان اسلام تعجب کرده بودند در این انفجار مرتضی با یک گروه از بچه های تخریب و گروه ضربت از سنندج مأموریت یافته بودند که پل را تخریب نمایند. مرتضی مسئول گروه بود و بچه های گروه ضربت سنندج برای حفاظت آنها بودند . پس از درگیر شدن رزمندگان با دشمن از خاکریز دشمن عبور کردند چند کیلو متر را طی نمودند و پل را منفجر کردند. پلی که به گفته بچه ها ۴۰متر طول و ۱۶ متر عرض داشت و فلزی بود و نیروهای دشمن متوجه نشدند وقتی خواستند عقب نشینی کنند دیدند که پل منفجر گردیده سلاحهای سنگین آنها در منطقه به جای ماند و نیرو های دشمن به رودخانه ریختند .پس ازانفجارپل،مرتضی موضوع را با بی سیم به فرمانده هان ارشدجنگ که درقرارگاه کربلا حضورداشتند اطلاع می دهد اما باور آن سخت است. وقتی نشانه های کامل پل را می گویدو دشمن که در حال عقب نشینی از آن منطقه است خود را بهرودخانه دجله می اندازد؛ نابودی پل جبیرمسجل می شود. پس از آن سردار محسن رضایی فرمانده سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از فرمانده این عملیات بزرگ ورزمندگان واحد تخریب تیپ قمر بنی هاشم تجلیل و قدردانی می نمایند.

مرتضی همواره در جبهه ماند و بچه ها را آموزش داد. مأموریت های سنگین انفجارات را به او محول میکردند. به قول برادر فتاح فرمانده تخریب ،ما هر وقت مأموریت سختی بود به او محول می کردیم. نیمه های شب که می شد منتظر می ماندیم که برگردند، می خندیدند و می آمدند، خوشحال بود از این که کارش را انجام داده. قبل از عملیات والفجر ۸ روزها چندین گردان را آموزش می داد و شبها برای شناسایی منطقه به قلب دشمن می رفت. بچه های تخریب می گفتند هر وقت مرتضی می آمد شب را آماده می خوابیدیم . عملیات والفجر ۸ جاده ، پل و سنگر های عراقی رامنفجر کرد.او هیچ ترس و وحشتی نداشت، بی باکانه خودش را به قلب دشمن می زد تا اینکه سرانجام در تاریخ ۲۸/۱۱/۱۳۶۴ هنگامی که مأموریتش را انجام داده بود و نیروهای تحت امر خود را عقب می فرستاد بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید و روحش که در این چهار سال بی قرار پرواز بود به ملکوت اعلی پیوست. وقتی خبر شهادتش را به فرماندهان دادند همه ناراحت شدندوازهمه بیشتر بچه های تخریب ناراحت بودند، از اینکه سرداری مخلص با شهامت و متخصص را در کنار خود

نمی دیدند . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران شهرکرد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

اسماعیل سوم

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۱۱۶۳ ه.ق./ ۱۷۵۰ م.) در سال ۱۱۶۳ کریم‌خان زند و علی مردان خان بختیاری و ابوالفتح‌خان در اصفهان با هم متحد شده و حکومت سه تنی تشکیل دادند و هر یک متفقا میرزا ابوتراب نامی از نوادگان شاه سلطان حسین صفوی را که هنوز به سن رشد نرسیده بود به نام شاه اسماعیل سوم به پادشاهی برداشته و سوگند خوردند که پادشاهی او را حمایت کنند ولی در جنگی که میان علی مردان خان و کریم‌خان واقع شد علی مردان شکست خورد و به خاک بختیاری گریخت و شاه اسماعیل سوم با جمعی از یاران

خود به کریم‌خان پیوست و کریم‌خان پس از اینکه همه سرکشان کشور را مطیع ساخت وارد شیراز شد و چون عنوان سلطنت را برای شاه اسماعیل لازم ندید او را به آباده فرستاد و حقوق کافی برای مخارج او معین کرد تا وی در آباده وفات یافت.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اسماعیلی ایولی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اسماعیلی ایولی

محل تولد : ساری

شهرت : اسماعیلی

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۴۸ در روستای ایول از توابع بخش چهاردانگه (کیاس) شهرستان ساری مرکز استان مازندران متولد شدم. تحصیلات ابتدایی را در همان روستا و تحصیلات راهنمایی را در ساری و پس از دوره راهنمایی وارد حوزه علمیه شدم.

دو سال در حوزه علمیه سعادتیه ساری و سپس در سال ۱۳۶۶ وارد حوزه قم شد. حدود هشت سال در مدرسه علمیه امام باقر (ع) که از مدارس تحت برنامه مرکز مدیریت بود مشغول تحصیل بودم. همراه با تحصیلات این دوره به صورت متفرقه دیپلم علوم انسانی را گرفتم و در دروس مکاسب، رسائل و کفایه از اساتید محترم سروش محلاتی، حسینی بوشهری، حسینی خراسانی، نکونام، وحید خراسانی فیض بردم. سه سال در درس خارج اصول استاد صادق لاریجانی و سه سال در خارج فقه استاد مکارم شیرازی و سه سال از خارج اصول استاد جعفر سبحانی بهره بردم.

همراه با تحصیلات سطوح عالیه حوزوی در رشته فلسفه (غرب) دانشگاه مفید دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد را از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۸۰ به اتمام رساندم. همراه با تحصیلات دانشگاهی در حوزه علمیه در بخش علوم اسلامی عقلی (کلام ـ فلسفه اسلامی ـ عرفان) در درس اسفار استاد دهقانی و درس اسفار و اشارات استاد فیاضی و نهایهٔ الحکمه استاد معلمی شرکت نمودم.

هم اکنون با جامعهٔ الزهرا و گروه معارف دانشگاه سمنان همکاری تحقیقی و تدریس دارم. همچنین به مدت پنج سال با دایرهٔ المعارف علوم عقلی موسسه امام خمینی (ره) از سال ۷۹ تا ۸۴ همکاری داشته‌ام. در ایام تبلیغ و فصل تابستان به تبلیغ و سخنرانی می‌پردازم.

اسماعیلی دهاقانی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محسن اسماعیلی دهاقانی

محل تولد : دهاقان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۱/۱

اسماعیلی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جانشین فرمانده گروهان یکم از گردان امام حسین(ع) تیپ امام سجاد(ع) لشکر ۱۹ فجر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زندگینامه دانش‌آموز شهید «حسین اسماعیلی» در ۱/۱/۱۳۴۲ هجری شمسی در روستای« لاور شرقی »پای به عرصهٔ وجود نهاد. ایشان چهارمین فرزند خانواده بود و از آنجایی که تولّدش با دههٔ محرم مصادف گردید، پدر و مادرش نام او را «حسین» نهادند. از کودکی تحت تربیت جسمی و روحی دقیق والدینش قرار داشت و از همان ابتدا روح و روانش با عشق به قرآن و اهل بیت سرشته شد. در سال ۱۳۴۷ در حالیکه فقط ۵/۵ سال داشت راهی مدرسه شد و دوران پنج سالهٔ ابتدایی را در دبستان «لاورشرقی »با موفقیت سپری کرد و در خردادماه سال ۱۳۵۲ با معدل خوب و با نمره انضباط ۲۰ در امتحانات نهایی کلاس پنجم ابتدایی، قبول گردید.

در سال تحصیلی ۵۳-۱۳۵۲ وارد مدرسهٔ راهنمایی« ادب »در «خورموج »که در آن موقع در تقسیمات کشوری هنوز بخش بود، شد و توانست در سال ۱۳۵۶ دوران سه سالهٔ راهنمایی را نیز پشت سر بگذارد.

ایشان در سال ۱۳۵۷ وارد دبیرستان« ابوذر غفاری» « خورموج» شد و در آنجا در رشته علوم انسانی مشغول به تحصیل گردید و به طور مرتب و تا کلاس چهارم دبیرستان در رشته فرهنگ و ادب به تحصیل ادامه داد؛ هرچند که به دلیل حضور در جبهه موفق به اخذ مدرک دیپلم نگردید. تحصیلات ایشان تا امتحانات نوبت دوم سال آخر دبیرستان، بیشتر ادامه پیدا نکرد و ایشان از نیمه دوم سال ۶۰ به بعد به طور مرتب در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور داشت و فرصت اتمام تحصیلات دورهٔ متوسطه و اخذ مدرک دیپلم را نیافت و با انتخابی آگاهانه و با بصیرت کامل، ترجیح داد که تمام اوقات زندگی خود را جهت دفاع از کیان نظام مقدس اسلامی، در جبهه‌ها حضور داشته باشد.

او در راه تحصیل، مشکلات معیشتی فراوانی داشت، اما علاقهٔ آهنین او به تحصیل، تحمّل این مشکلات را بر او آسان می‌نمود. او جهت مقابله با این مشکلات و رفع آنها ناچار بود در کنار تحصیل و جهت کمک به خانواده، در اوقات فراغت و به خصوص ایام تعطیلات تابستان، به کارگری بپردازد تا از این طریق بتواند حداقل، بخشی از نیازهای اساسی خود را جهت تداوم تحصیل مرتفع نماید؛ لذا چندین بار در هنگام فرا رسیدن تعطیلات تابستان به بوشهر رفت و در آنجا به کارگری پرداخت.

اولین بار در سن هشت سالگی به مکتب رفت و این کار به مدت چهار سال در طی تعطیلات تابستان تداوم پیدا کرد تا اینکه موفّق شد در سن دوازده سالگی قرآن کریم را در نزد آقای «سید حسین بهرامی» ختم نماید.

والدین شهید، در کودکی او را با نماز و روزه و سایر شعائر نورانی دین، مأنوس کردند که نتیجهٔ آن، تقیّد بالای شهید به ادای نماز و انجام روزه از سنین کودکی و پیش از رسیدن به سن تکلیف شرعی بود.

شهید اسماعیلی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ که اوج مبارزات انقلابی مردم ایران بود، فعّالانه در تمامی برنامه‌ها و مراسماتی که در راستای

همگـامی بـا ملت ایران تـدارک دیـده می‌شـد، حضوری فعـال داشت و در این راه هیـچ هراس و دلهره‌ای به دل راه نـداد. او پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، در مورخه ۱/۱/۱۳۵۹ به عضویت بسیج در آمد و با تمام وجود در خدمت برنامه‌های بسیج قرار گرفت و خود را وقف دفاع از دسـتاوردهای انقلاب و آرمانهای بلند و الهی امام راحل (ره) نمود. پس از شـروع جنگ تحمیلی، در حالیکه دانش‌آموز سوم دبیرستان بود، در آبان ماه ۱۳۵۹ سنگر مدرسه را به نیّت حضور در سنگر جهاد و شهادت ترک نمود و پس از طی آموزش ۱۵ روزهٔ جبهه در پادگان آموزشـی شـهید «مسـگر» شیراز، راهی جبهه‌های جنوب گردید. پس از بازگشت از جبهه مجـدداً به ادامه تحصـیل پرداخت و در خرداد مـاه سال ۱۳۶۰ پـایه سوم دبیرسـتان را با موفقیت سپری نمود. در مورخـهٔ ۱/۱۲/۱۳۶۰ برای دومین بار به جبهه رفت و در عملیات پیروزمندانهٔ «فتح المبین» شـرکت کرد و در همین عملیات، در مورخهٔ ۴/۱/۱۳۶۱ از ناحیهٔ ساق پا، هدف تیربار دشـمن قرار گرفت و شدیداً مجروح شد و به همین خاطر به مدت هفت ماه در بیمارستان شهرستان «نجف آباد »دراسـتان اصفهان و پس از آن در بیمارستان «نیروگاه اتمی» بوشهر بستری گردید و پس از آن نیز تا مدّتها با ویلچر حرکت می‌کرد و پس از مـدتی نیز عصـا بـه دست گرفت و تـا آخر عمر مبـارک خـود عصـا به دست راه می‌رفت. پس از به دست آوردن بهبـودی نسبی، برای سومین و آخرین بـار در ۲۲/۹/۶۱ بـه جبهه رفت و در عملیـات والفجر ۴ و۵ و نیز عملیـات خیبر شـرکت کرد. ایشان در آخرین حضور خود در جبهه در حـالیکه با عصا حرکت می‌کرد، در تیپ امام سـجاد از لشـکر ۱۹ فجر و سِمَت جانشینی گروهان را عهده‌دار بود.

در روز ۲۹/۱۰/۶۱ حدود ساعت ۶ صبـح شهید «حسین اسماعیلی» همراه با هشت نفر دیگر از همرزمانش در سنگر نشسته بودند. دو نفر از آنان جهت گرفتن صبـحانه از سـنگر بیرون می‌آینـد. در همین حین، شـنیدن صدای انفجاری سبب می‌شود تا جهت اطّلاع از مکان، علت و تلفات ناشـی از وقوع انفجار، از سـنگر بیرون آیند. در لحظهٔ خروج آنان از سـنگر، به ناگاه گلولهٔ توپ به روی سنگر فرود می‌آید و شـهید اسماعیلی که تا آن زمان فقط ۱۹ سال داشت، همراه با تنی چنـد از دیگر دوسـتان و همرزمانش در اثر اصابت گلولهٔ توپ به سنگر محل اقامتشان در جبههٔ سرپل ذهاب، به فیض عظیم شهادت نائل می‌شوند.

با اعلام شـهادت آن شـهید بزرگوار در تاریـخ ۳۰/۱۰/۶۱ توسـط بنیـاد شـهید، خیـل عظیمی از امت حزب ا... و به خصوص جوانان سلحشور، جهت تشییع جنازهٔ این شهید عزیز گرد هم می‌آیند و پیکر پاک و مطهر شهید را تا گلزار شهدای لاور شرقی به نحو بسیار باشـکوهی مشایعت کرده و برحسب وصـیت شـهید، در همان‌جا به خاک می‌سپارند. منابع زنـدگینامه :پرونده شـهید در بنیاد شـهید وامور ایثارگران بوشهر،مصاحبه با خانواده،دوستان وهمرزمان شهید

اسماعیلی، سهراب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سـهراب اسـماعیلی : عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان زنجان در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ در یک خانوادهٔ متـدین و مـذهبی در روسـتای "قارختلو "در اسـتان زنجان، به دنیا آمد. دوران کودکی را با بازی های کودکانه گذراند، از همـان دوران کـودکی وقـار و سـنگینی در وجـود او مـوج می زد . پسـری مـؤدب بود. پس از گـذشت ۶ سال از تولـد ش، ابتـدا به آمادگی و در سن ۷ سالگی وارد محیط علم و دانش در زادگاه خود شـد و دوران ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند. در آن زمان به دلیـل سیاسـتهای تبعیض آمیز حکومت طاغوت در روسـتای ایشان مـدرسه راهنمایی وجود نـداشت .دانش آموزان تاکلاس پنجم ابتدایی درس می خواندند و مجبور بودند ترک تحصیل نماید.

سهراب مجبور شد ترک تحصیل نماید.پس از چند سال برای کار عازم تهران شدتا در دورانی که باید درس می خواند ،با کار کردن کمک خانواده باشد. در آنجا با وجود این که روزها در نانوایی مشغول بکار بودند در کلاس های شبانه شرکت می کردند و دوره راهنمایی در مدارس شبانه تهران و همین طور تا کلاس دوم دبیرستان را در تهران گذراند.

این دوران همزمان بود با مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت دیکتاتوری شاه. سهراب با مشاهده ی ظلم ، ستم وفساد حکومت ستمشاهی بی هیچ تردیدی به صف مبارزین پیوست.او در سخت ترین شرایط مبارزه در میدان مبارزه حضوری فعال و تاثیر گذار داشت.

انقلاب که پیروزشد سهراب خیلی خوشحال بود،انگار از قفس آزاد شده بود. در هر عرصه ای که نیاز به مجاهدت وجانفشانی بود اوحضور داشت.

از علاقمندان به امام بود .با تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خود را به زنجان رساند تا با ورود به سپاه رسالت تاریخی خود را انجام دهد. او که خود از پیشتازان مبارزه وپاسدار آرمانهای الهی انقلاب اسلامی بود،دیگران را هم تشویق می کرد تا با ورود به سپاه حافظ انقلاب اسلامی باشند.

ضمن فعالیت در سپاه تحصیلات خود را ادامه داد وموفق به اخذ دیپلم، در رشته علوم انسانی و ادبیات شد. پس از آن مطالعات زیادی در مورد اصول و علوم دینی انجام دادند ،به طوری که یکی از اساتید مبرز در این زمینه بودند. او با تشکیل کلاسهای عقیدتی نقش مهمی در ارتقاع سطح آگاهی نیروهای سپاه داشت.

با شروع جنگ تحمیلی او کمترین تردیدی به خود راه نداد. او به جبهه رفت ودر اکثر عملیاتی که نیروهای ایرانی بر علیه دشمن انجام میدادند ؛او حضوری فعال وتاثیر گذار داشت.

حضور در جنگ ودفاع از کشور اورا از ادامه تحصیل باز نداشت، سال ۱۳۶۲با شرکت در کنکور سراسری در رشتهٔ کارشناسی علوم اجتماعی دانشگاه تهران پذیرفته شد ولی به دلیل نیاز که احساس می کرد به وجودش در جبهه است ،حضور در دانشگاه عشق، جبهه را به دانشگاه تهران ترجیح داد و عازم جبهه شد .

آول آذر ماه۱۳۶۲ و منطقه پنجوین در عملیات والفجر۴ آخرین میدان حضور این سردار ملی وپر افتخار ایران بزرگ در این کره ی خاکی بود او با رشادتهای بی شماری که در این عملیات بروز داد، به شهادت رسید تابا قرار گرفتن در جوار رحمت الهی ناظر اعمال وکردار ما باشد. قبل از اوبرادر کوچکترش، قنبراسماعیلی در عملیات فتح المبین درجبهه ی جنوب به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهیو وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

اسماعیلی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرتضی اسمعیلی دارای دکتری گیاه پزشکی و عضو هیئت علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران با رتبه علمی استادی است.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیمشاغل و سمتهای مورد تصدی : مرتضی اسمعیلی عضو هیئت علمی و استاد دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران است.فعالیتهای آموزشی : عناوین دروس آموزشی ارائه شده توسط مرتضی اسمعیلی به قرار زیر است: کارشناسی ارشد • رفتارشناسی حشرات آثار : حشره شناسی کشاورزی ویژگی اثر : ترجمه-دانشگاه تهران, ۱۳۷۸ ۲ مقالات چاپ شده در مجلات داخلی • اسمعیلی مرتضی" ,یک فرومون جلب کننده برای پروانه کرم خراط و مبارزه مستقیم با ان در باغهای

میوه, "۲۰-۲۱, ۱۳۷۸, • اسمعیلی مرتضی" ,زمستان گذرانی سنگ در شرایط اب و هوایی همدان, "۱۱, ۱۳۷۸,
برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)
منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

اسماعیلی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی اسماعیلی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۱ در اراک و در یک خانواده متوسط به دنیا آمد. او چهارمین فرزند خانواده بود. به سادگی با کسی دوست نمی شد ,در دوران تحصیل بیشتر از سه ـ چهار دوست صمیمی نداشت. به جز ورزش به خصوص کشتی و کوه نوردی سرگرمی دیگری را دوست نداشت. خوش اخلاق و خنده رو بود. به نماز و روزه مقید بود و از تبعیض وبی عدالتی متنفر.

تا سال دوم دبیرستان تحصیل کرد و پس از آن به صورت شبانه به تحصیل ادامه داد. از پارتی بازی و جو موجود بر ادارات دولتی در حکومت شاه رنج می برد به همین دلیل پس از خاتمه سربازی حاضر نشد در هیچ اداره دولتی استخدام شود.

حرکت انقلاب اسلامی به دستور امام شروع شد و مهدی همراه وپیشگام این موج عظیم طاغوت برانداز شد. با اوج گیری این حرکت همراه با اقشار مردم انقلابی اراک در تظاهرات و پخش اعلامیه های شبانه و شرکت در اجتماعات مساجد و سخنرانی های روحانیون مبارز فعالیت زیادی داشت .او در روشن کردن اذهان مردم نقش زیادی برای خود قائل بود. در تسخیر مرکز شکنجه ساواک و سرنگونی مجسمه شاه خائن در میدان شهدای فعلی اراک حضوری فعال داشت. با نزدیک شدن ورود امام عزیز به ایران و اوج گیری های خیابانی به تهران رفت و در تظاهرات و در درگیری های خیابانی و تصرف پادگان ها شرکت نمود و بعد از سقوط رژیم شاه به اراک برگشت و با مردم اراک در نگهبانی های شبانه محلات و سطح شهر و به خصوص کنترل جاده ها ,در محل پلیس راه اراک فعالیتش را ادامه داد. پس از پیروزی انقلاب و تشکیل سپاه پاسداران همیشه آرزو می کرد که روزی جزء این نیروی مؤمن و صادق بشود تا امکان خدمت بیشتری به این انقلاب را بیابد. با شروع جنگ تحمیلی این نیاز را بیشتر درک کرد و بالاخره به آرزوی خود جامعه عمل پوشاند . اولین میدان نبرد او در منطقه غرب در جبهه ی پاوه و نوسود و بلندی های نودوشه بود . بعد از آن در اکثر عملیات شرکت داشت.

در عملیات فتح المبین در منطقه رقابیه خواهر زاده وهمرزمش مرتضی اخوان فردشهید شد و خودش از ناحیه سر با اصابت ترکش مجروح گردید اماتردیدی در او به وجود نیامد. در عملیات پیروزمند آزاد سازی خرمشهر شرکت داشت, با وجود این که برادر وهمرزمش عبدالحمید اسماعیلی در این عملیات شهید شد ولی او تنها با یک نامه از جبهه به پدر و مادرش تبریک گفت و در سنگر دفاع از اسلام پا برجا ماند.

او همانطور که علاقه داشت در سال ۱۳۶۱ با دختری از خانواده یکی از شهدای گران قدر اراک ازدواج نمود . ثمره این ازدواج یک دختر به نام زینب و یک پسر به نام حمزه می باشد.

پس از ازدواج بلافاصله عازم جبهه ها شد و در عملیات محرم شرکت نمود و در این عملیات از ناحیه پا و چند جای دیگر زخمی شد . پس از بهبودی به جبهه شتافت و اسلحه برادر شهیدش را بر دوش گرفت . مرد جنگ بود , طالب شهادت و مشتاق ملاقات معبودش. مهدی با شهید شدن فرمانده و همسنگرانش به خصوص سردار شهیدرحیم آنجفی که همیشه او را مالک اشتر سپاه اراک

می نامید, دیگر قرار نداشت. می گفت دیگر از روی پدر و مادر شهیدان خجالت می کشم که چرا این قدر از قافله یاران و رهروان شهادت عقب مانده ام ,شاید لیاقت شهید شدن ندارم. او بارها به مادرش می گفت تو همیشه دعا می کنی من سالم از جبهه برگردم می ترسم تو با این دعاهایت مرا از سعادت آخرت و شفاعت مولایم حسین محروم کنی. در دعاهایش می خواند:

خدایا, پروردگارا ,ما را چنان توان و نیرویی ده که مسئولیتی را که اول بر دوشمان گذاشته ای و سپس شهدا با رفتن مسئولیتشان را برای ما گذاشتند, بتوانیم سالم به سر منزل فلاح و رستگاری برسانیم.

تا آن جا که برایش امکان داشت مسئولیت قبول نمی کرد. می گفت: از من لایق تر در سپاه بسیارند و من دوست دارم هم چون یک بسیجی و به عنوان یک تیرانداز ساده و یا آر. پی. جی زن در حمله ها شرکت کنم تا کوتاه ترین راه را به سوی خدا طی کنم.

در عملیات کربلای پنج در روز ۲۲/۱۰/۱۳۶۵ به آرزوی بزرگ خود رسید و به لقاءالله پیوست. قبل از او دو برادرش حمید ومرتضی در راه دفاع از اسلام وایران به شهادت رسیده بودند. در جایی از وصیت نامه اش نوشته :

خداوندا از سر تقصیراتم بگذر و مرا بیامرز و در یک درگیری جانانه با کفار و از توی جبهه مرا به پیش خودت ببر .

اودر بخشی از وصیت نامه اش آورده:

شما ای مسلمانان. ای مؤمنین. ای صابرین. ای صادقین. ای شاهدین. رو به سوی کربلای حسینی (ع) کنید و این زندگی مادی را رهایش کنید. سلاح برگیرید و پرده های کفر را بدرید و چهره کریه کفار و منافقان را نشان دهید و پوزه حیوانی شان را به خاک بمالید و امتی را از چنگال آنان نجات دهید. و ناپاکی ها را از بین ببرید. مگر نمی بینید اسلام و قرآن و ایمان در خطر است .مگر نمی بینید مسلمین اسیر دست ستمگرانند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

اشتری، محمد ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد ناصر اشتری : فرمانده تیپ دوم لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

به محمد ناصر مشهور بود. سال ۱۳۴۱ در خانواده ای فقیر ولی مذهبی در محله گونیه زنجان به دنیا آمد . در پنج سالگی به مکتبخانه ای که توسط دایی اش اداره می شد ، رفت و توانست در مدت کوتاهی روخوانی و تجوید قرآن را فرا گیرد و قرآن را قرائت نماید . از میان چهل نفر از همسالانش به مقام اول دست یافت .

دوران ابتدایی را در سال ۱۳۴۷ – در سن شش سالگی – در مدرسه خاقانی زنجان شروع کرد و به خاطر علاقه ای که به تحصیل داشت همیشه از شاگردان ممتاز در مدرسه شناخته می شد . آقای کیمیا قلم،یکی از معلمان نقل می کند : سوالاتی می پرسید که به سن و سالش نمی آمد . دوره راهنمایی را طی سالهای ۱۳۵۷ – ۱۳۵۴ در مدرسه راهنمایی انوری زنجان به پایان برد و دوره متوسطه را در هنرستان فنی شهید مطهری در رشته اتومکانیک شروع کرد .

از کودکی همراه با تحصیل کار می کرد و در اوقات فراغت از درس و تعطیلات تابستانی ، دست فروشی می کرد . پس از مدتی در قنادی مشغول به کار شد . در سالهای بعد به خاطر علاقه به کارهای فنی به سیم پیچی و برق کشی روی آورد .

تحصیل او در هنرستان با اوجگیری انقلاب اسلامی مردم ایران برعلیه حکومت فاسدپهلوی همزمان بود.او به صف مبارزه با رژیم پهلوی پیوست . اعلامیه های امام خمینی را پخش می کرد و با تشکیل جلسات در جهت پیشبرد انقلاب و شرکت در راهپیمایی ها و

تظاهرات ، هماهنگی های لازم را در این زمینه به وجود می آورد . برای خانواده اش عادی شده بود اورا با سرو وضع خونی وآشفته ببینند.وقتی مورد سوال قرارمی گرفت، می گفت :در تظاهرات بوده و کوکتل مولوتوف مساخته تا با آن به ماموران رژیم پهلوی حمله کند.. روزی در مقابل چشمانش یکی از راهپیمایان به شهادت رسید و او آنچنان ناراحت بود که لب به غذا نمی زد . می گفت : چگونه غذا بخورم در حالی که در مقابل چشمانم مغز جوانی را متلاشی می کنند .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت حزب جمهوری اسلامی در زنجان در آمد.بعداز آن با تشکیل بسیج به فرمان امام خمینی به عضویت این نهاد در آمد و با گذراندن آموزش نظامی در بسیج زنجان مشغول فعالیت شد . در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران جزءاولین کسانی بود که به جبهه رفت و در همان سال نیز مجروح شد . در سال ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد . از زبان او نقل می کنند .

در همان اوایل جنگ پس از گذراندن دوره ی عمومی با یک گروه دوازده نفره عازم جبهه شدیم و در منطقه دارخوین مستقر گردیدیم و در عملیات شکستن محاصره آبادان مدتی در آبادان بودم و توفیق شرکت در عملیات رمضان ، بیت المقدس ، محرم و خیبر را پیدا نمودم .

او ابتدا به سمت فرماندهی گردان و مسئول اطلاعات و عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)منصوب شد . زمانی که دکترمحسن رضایی –فرمانده کل سپاه پاسذداران انقلاب اسلامی – دیداری از مقر لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب داشت از مهدی زین الدین– فرمانده لشکر ۱۷ – می خواهد که اشتری را به مقر فرماندهی سپاه بفرستند .ولی زین الدین با بیان این نکته که ما به وجود برادر اشتری نیازمندیم مانع رفتنش می شود .

پس از مدتی به سمت فرماندهی تیپ دوم لشکر ۳۱عاشورا منصوب شد . او همواره یک قرآن کوچک و تسبیح و مهر ، تربت کربلا و یک کتابچه دعای زیارت عاشورا به همراه داشت و به کسی اجازه نمی داد به آنها دست بزنند ، می گفت : مختص خودم است . نماز شب و دعای خواب او هیچ وقت ترک نمی شد . زمانی که در جزیره مجنون زیر آتش شدید دشمن بود باز هم از راز و نیاز و تلاوت قرآن غفلت نمی کرد .

ورد زبان رزمندگان شده بود که اشتری شهید آینده است . او در خاطره ای از جبهه نقل می کند :در مرحله دوم عملیات رمضان به خاطر موقعیت پیش آمده و پاتک عراقیها ناچار به تغییر موضع شدیم ؛ ولی شرایط بسیار سخت بود و امکان نقل و انتقال وجود نداشت تا اینکه یکی از رزمندگان که خدمه آرپی جی ۷ بود ، پیشنهاد کرد که به او اجازه داده شود به جلو برود و با ایجاد گرد و خاک ، دشمن را منحرف کند تا رزمندگان موفق به تغییر موضع شوند .

ابتدا ما مخالفت کردیم ولی با اصرار ، این کار را انجام داد ، و خود نیز در همان جا شهید شد و ما با از خود گذشتگی او توانستیم از آن وضعیت نجات یابیم . وزش شدید طوفان در جریان عملیات رمضان در تابستان ۱۳۶۱ و باران رحمت در عملیات محرم پاییز ۱۳۶۱ است که به کمک آن رزمندگان توانستند بدون تلفات به مواضع دشمن نزدیک شوند .

اودر پشت جبهه نیز حضوری فعال داشت و از لیبرالها خصوصا بنی صدر بسیار متنفر بود و همیشه خواستار طرد آنها از صحنه سیاسی و نظامی کشور بود. او علیه بنی صدر این جمله امام خمینی را که فرمود: هی نگویید من بلکه بگویید مکتب من را بر دیوار ها می نوشت .در سالهای ۱۳۶۰– ۱۳۵۹ که اوج فعالیت گروهک های محارب با انقلاب اسلامی بود در مبارزه مسلحانه علیه آنها شرکت فعال و موثر داشت .

در مراسم سیاسی عبادی دعای کمیل ، دعای توسل و نماز جمعه حضور می یافت و خود نیز از برگزار کنندگان چنین محافلی بود . با جمع سی یا چهل نفری از رزمندگان به طور نوبتی به منزل هم می رفتند و شام را دور هم بودند و به انجام مراسم مذهبی می پرداختند . از امور محرومین غافل نبود و حقوق دریافتی خود از سپاه را صرف آنها می کرد . حتی شبها مخفیانه به آنها غذا می

رساند . پدرش نیز او را در این راه کمک می کرد .از برنامه های ثابت او در پشت جبهه ، دیدار از خانواده شهدا و رزمندگان بود و حساسیت خاصی نسبت به آنها داشت . در مواقعی که اعضای خانواده برای رفتن به جبهه به بدرقه اش می آمدند ، اجازه روبوسی نمی داد و می گفت : شاید در این جمع خانواده شهیدی باشد ، نمی خواهم آنها از دیدن این صحنه ناراحت شوند . اشتری نسبت به استفاده از بیت المال حساسیت فوق العاده ای داشت . یکی از همرزمانش نقل می کند :

زمانی که ایشان مجروح شده بود برای عیادتش به بیمارستان رفتیم وقتی فهمید که با ماشین سپاه آمده ایم ناراحت شد و ما را مورد عتاب قرار داد .

عاشق شهادت بود و در سفرهای دوستانش به مرقد مطهر امام رضا (ع)سفارش می کرد که شهادتش را از آقا بخواهند . زمانی که مجروح می شد می گفت : اگرشهید نشدم به خاطر اعمالم است و گر نه به این فیض نایل می شدم .

سر انجام در عملیات بدر که فرماندهی تیپ دوم لشگر۳۱عاشورا را بر عهده داشت در حین عملیات از ناحیه نخاع و ریه به شدت زخمی شد . او را به بیمارستانی در اصفهان منتقل کردند . شوهر خواهرش نقل می کند :

وقتی به عیادتش رفتیم توصیه می کرد که به عیادت دیگر مجروحان نیز برویم . با این که قطع نخاع شده بود می خواست که خانواده اش از موضوع مطلع نشوند .

به علت وخامت حالش او را به بیمارستان نجمیه تهران و از آنجا به بیمارستان لقمان منتقل کردند و در بخش (سی سی یو) بستری و ممنوع الملاقات شد و پس از دو روز به شهادت رسید .پیکر شهید ناصر اشتری پس از تشییع در گلزار شهدای زنجان آرام گرفت .

منبع:فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

اشتری، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرهنگی، استاندار، وزیر، رجل خوشنام. فرزند میرزا مهدی جوشقانی، متولد ۱۲۷۷. تحصیلات زمان خود را از قبیل صرف و نحو عربی و ادبیات فارسی و ریاضیات آموخت و به خدمت دولت درآمد. ابتدا در وزارت فرهنگ اشتغال ورزید و مقاماتی را طی نمود. مدتی رئیس کل معارف بود، بعد به وزارت دارائی منتقل شد و سال‌ها مدیرکل بازرسی بود. سپس به وزارت کشاورزی رفت و معاون آن وزارتخانه گردید. چند ماهی هم استانداری تهران را در ۱۳۳۰ برعهده گرفت. از دیگر مشاغل او استانداری گیلان است. در گیلان با مردم خیلی خوب رفتار کرد و از حکومت او خاطرات خوبی در ذهن مردم است. آخرین سمتش در ۱۳۴۰ وزیر مشاور کابینه‌ی علی امینی بود که مدت چهارده ماه به طول انجامید.

هادی اشتری همیشه مورد احترام بود و همه‌ی دولت‌ها از او استفاده می‌کردند. از مال دنیا طرفی نبست و در ۸۰ سالگی درگذشت. فقط خانه‌ای که زمین آن از طریق دولت به او واگذار شده بود از او باقی ماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اشتوداخ، عیسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۸۳ متولد شد. در ۱۳۰۳ از طرف وزارت جنگ برای آموزش و تمرین فن خلبانی در معیت یک هیئت ده نفری عازم شوروی شد و پس از ورود به مسکو وارد مدرسه‌ی خلبانی گردید و ظرف ۱۸ ماه دانشنامه‌ی خلبانی گرفته و با هواپیمائی که دولت ایران از شوروی خریداری نموده بود وارد ایران شد و سردار سپه به او درجه‌ی ستوان دومی داد. اشتوداخ از ۱۳۰۵ کار پرواز خود را در نیروی هوائی آغاز کرد و کراراً در جنگ‌های داخلی مشارکت می‌نمود و در حقیقت یکی از پایه‌گذاران نیروی هوائی ایران محسوب می‌شود. در ۱۳۳۱ درجه‌ی سرتیپی گرفت و فرمانده تیپ تعلیماتی شد. در ۱۳۳۵ به درجه‌ی سرلشکری و معاونت نیروی هوائی منصوب شد. در ۱۳۳۷ به ریاست هواپیمائی کل کشور و معاونت وزارت راه رسید و چندی در آن سمت باقی ماند و بعد بازنشسته شد. در ۱۳۷۲ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اشراقی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از محصلین اعزامی اوایل سلطنت رضاشاه به اروپا. تحصیلات خود را در فن تلگراف و بی‌سیم و مهندسی در آلمان به پایان رسانید و پس از مراجعت به ایران به استخدام وزارت پست و تلگراف درآمد. سال‌ها ریاست اداره‌ی آموزش را عهده‌دار بود. مدتی هم ریاست بی‌سیم به او واگذار شد تا بالاخره به مدیرکلی ارتقاء یافت. در تیرماه ۱۳۲۹ که کابینه‌ی رزم‌آرا تشکیل یافت به معاونت وزارت پست و تلگراف منصوب و در شهریور ماه همان سال به سمت وزیر پست و تلگراف معرفی شد. در ۱۳۳۴ که حسین علاء به جای سپهبد زاهدی ریاست هیئت وزیران را عهده‌دار گردید، به سمت وزیر پست و تلگراف معرفی گردید و مدت دو سال در آن سمت بود. جانشین علاء دکتر منوچهر اقبال نیز او را وزیر نمود و در تمام مدت زمامداری او وزیر بود. بعد از سقوط کابینه دیگر کاری به او ارجاع نشد و سرانجام در ۷۰ سالگی وفات یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اشرف

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) ابن تیمور تاش از امرای چوپانی. (جل. ۷۴۴- مقت. ۷۵۹ ه.ق.). وی برادر شیخ حسن کوچک است و پس از قتل شیخ حسن به دست زن خویش، به حکومت رسید و مدت چهارده سال در آذربایجان حکومت کرد و در اوایل سال ۷۴۹ به دست جانی بیک پادشاه قبچاق به قتل رسید و سلسله چوپانی با قتل او خاتمه یافت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اشرف احمدی بهبهانی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۸، از اهالی بهبهان. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به شغل آموزگاری پرداخت و ضمن اشتغال در وزارت فرهنگ به دانشکده حقوق رفت و در رشته‌ی حقوق قضائی درجه‌ی لیسانس گرفت و به وزارت دادگستری منتقل شد. قریب ۱۵ سال در دادگستری شاغل مقاماتی مانند دادیاری، بازپرسی و ریاست دادگاه شهرستان بود. مدتی ریاست دادگستری آبادان و ریاست استیناف خوزستان را برعهده داشت. بعد به ریاست دادگستری اصفهان رسید و چند روزی نیز در غیاب استاندار کفالت استانداری را عهده‌دار شد. در ۱۳۳۰ به ریاست دادگاه عالی جنائی منصوب گردید و پرونده‌ی قتل سپهبد رزم‌آرا به این دادگاه سپرده شد که منجر به صدور حکم نشد. مدتی نیز دادیار دیوان عالی کشور بود.

در ۱۳۳۶ در کابینه‌ی دکتر اقبال به معاونت اداری نخست‌وزیر منصوب شد و تا مدتی که اقبال بر سر کار بود این سمت را داشت. در کابینه‌ی شریف امامی علاوه بر سمت معاونت نخست‌وزیر، وزیر مشاور بود. پس از کنار رفتن شریف امامی، مدتی در تهران بلاشغل ماند تا در انتخابات دوره چهارم سنا (۱۳۴۲) از خوزستان به سناتوری رسید و عضو هیئت رئیسه سنا شد. در ادوار پنجم و ششم نیز این سمت را داشت. در انتخابات دوره‌ی هفتم سنا که از خوزستان کاندیدا شده بود، از رقیب خود شکست خورد، ولی بعد از مدتی به سمت سناتور انتصابی برگزیده شد. در ۱۳۵۵ درگذشت. حین‌الفوت ۶۷ سال داشت. وی مدتی مشاور قضائی بازرسی شاهنشاهی و زمانی قائم‌مقام بنیاد پهلوی بود. مردی باهوش و زرنگ و مالدوست بود. در ۱۵ سال آخر عمر خود با کمک شریف امامی از رجال سیاسی ایران شد. نسبت به مافوق فوق‌العاده چاپلوس و مطیع بود. نسبتاً خط و ربط خوبی داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اشرف، رسول

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید رسول اشرف : فرمانده گردان ادوات(ضدزره)تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۳ در شهرستان یزد ودر خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود . دوران کودکی خود را با فراگیری آداب اسلامی طی کرد ودر ۶ سالگی برای تحصیل راهی دبستان شد . پس از موفقیت در دوره ی ابتدایی به مدرسه راهنمایی رفت و دوران متوسطه را در دبیرستان زرگران یزد تا سال دوم پشت سر گذاشت.

دارای اخلاق اسلامی و روحیه ای خوبی بود و برای انجام عبادت، علاقه خاصی نشان می داد. هیچ گاه به جا آوردن احکام اسلامی را فراموش نمی کرد. با دوستان و آشنایان رفتار خوبی داشت، به همین سبب همه شیفته اخلاق اسلامی او بودند. در دوران انقلاب در فعالیت های سیاسی و مبارزات حضوری مستمر داشت.

پس از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی تحصیل را رها نمود و به بسیجیان دلاور پیوست و برای گذراندن دوره آموزش نظامی به پادگان رفت.

پس از مدتی فعالیت در بسیج به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و رهسپار جبهه های جنگ شد تا به دفاع از میهن اسلامی بپردازد.

از روزی که وارد جنگ شد تا لحظه شهادت عمر پر برکتش را در صحنه های مختلف رزم گذراند و در مسئولیت های مختلف ,و عملیات متعدد حضور یافت . به خاطر خلاقیتی که داشت به فرماندهی گردان ادوات تیپ ۱۸ الغدیر منصوب شد و با رشادت های فراوان در عملیات وعرصه های طاقت فرسای مختلف به ویژه در عملیات بدر و قدس ۵ حماسه ها آفرید و در این عملیات به ملکوت اعلی پیوست و آرزوی دیرینه اش که شهادت در راه خدا بود ,محقق شد.

اودر بخشی از وصیت نامه اش می گوید:

پدر و مادر امیدوارم که مرا ببخشید از این که نافرمانی شما زیاد کردم. از شهید شدن من ناراحت نباشید. زیرا همگی رفتنی هستیم و باید از این دیار فانی هجرت کنیم، پس چه بهتر که مرگمان با شهادت در راه خدا باشد و پرونده حیاتمان با مرگ سرخ در راه الله بسته شود. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموروایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

اشرفی استرآبادی، نظام‌الدین، عبدالحی

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۹۵۹ ق)، فقیه، متکلم و ادیب. در استرآباد متولد شد ولی، اصل وی از جرجان بود. او از شاگردان محقق کرکی بود و همواره پی‌گیر تحصیل معقول و منقول. از استرآباد به هرات رفت و به خاطر مهارتش در علوم مختلف مورد توجه سلطان حسین بایقرا قرار گرفت و از سوی وی به تدریس در مدرسه‌ی گوهرشادبیگم اشتغال یافت. پس از تسلط شاه اسماعیل صفوی بر خراسان، امیر غیاث‌الدین محمد بن یوسف به قضاوت خراسان منصوب گشت و پس از استعفای او عبدالحی استرآبادی به جای او نشست و تا سال ۹۳۰ ق در کمال احترام در هرات قضاوت کرد و به نشر علوم دینی و معارف اسلامی مشغول بود. سرانجام وی از ترس دشمنان به قصبه‌ی کوهبنان کرمان پناه برد و در آنجا به تألیف پاره‌ای از کتب خویش به درخواست عده‌ای از شاگردانش پرداخت. از جمله شاگردان وی ابن‌قمر شجاع‌الدین محمود کرکی است. وی در کرمان درگذشت. از جمله آثار وی: شرح کبیر «الفیه» شهید اول و شرح متوسط «الفیه» که در کرمان تألیف کرده است؛ ترجمه‌ی «الفیه‌ی شهید»؛ حاشیه بر «شرح شمسیه»؛ حاشیه بر حاشیه‌ی سید شریف بر «شرح شمسیه»؛ «الخطب»؛ حاشیه بر «شرح الهدایه الاثیریه» میبدی؛ حاشیه بر «فرائض النصیریه»؛ رساله‌ای در علوم مختلف مانند منطق و کلام و فقه که در ۹۵۹ ق تألیف نموده است؛ «لسان الالهام»؛ «معراج الخیال»، منظومه‌ی فارسی؛ «المعضلات»، در مشکلات علوم فقهی و حکمی که در عهد شاه‌طهماسب صفوی به سال ۹۵۹ ق تألیف شده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :حبیب السیر (۶۱۵ -۶۱۴ /۴)، الذریعه (۱۳۹، ۸۹ /۶، ۸۱ /۴، ۱۸۹ /۲)، روضات الجنات (۱۸۹ -۱۸۷ /۴)، ریاض العلماء (۹۰ -۸۷ /۳)، ریحانه (۲۰۲ -۲۰۱ /۶)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۲۰ -۱۱۹ /۱۰)، معجم المؤلفین (۱۰۸ /۵)، هدیه العارفین (۵۰۸ /۱).

اشرفی، آقاخان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۹ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی تربیت شد و سپس به مدرسه‌ی علوم سیاسی رفت و دانشنامه گرفت. خدمات اداری خود را از ۱۲۹۸ از وزارت مالیه شروع کرد. مدتی در شهرداری و زمانی در بانک سپه بود. در ۱۳۰۶ به دعوت علی‌اکبر داور با رتبه‌ی ۴ قضائی وارد دادگستری شد و اولین سمتش بازپرسی تهران بود. بعد رئیس محکمه بدایت و مستشار استیناف شد. در ۱۳۱۲ مجدداً به وزارت دارائی بازگشت ابتدا رئس اداره و سپس مدیرکل بود. در ۱۳۱۹ با مقام مدیرکلی به وزارت پیشه و هنر انتقال یافت.

در ۱۳۲۱ در کابینه‌ی احمد قوام به معاونت نخست‌وزیر برگزیده شد و در دوره‌ی نخست‌وزیری علی سهیلی نیز همچنان در آن سمت بود تا به سمت ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی بانک کشاورزی منصوب شد. چندی در آن سمت باقی ماند تا استاندار خراسان گردید. در ۱۳۲۷ در کابینه‌ی عبدالحسین هژیر به سمت وزیر اقتصاد ملی معرفی شد. در کابینه‌ی بعدی که به ریاست محمد ساعد تشکیل یافت همچنان دارای همان سمت بود. در ۱۳۳۶ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اشرفی، حسینقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۷ متولد شد. پس از اخذ دیپلم وارد دانشکده افسری گردید و پس از طی دوره‌ی دو ساله‌ی دانشکده‌ی افسری فارغ‌التحصیل رشته‌ی پیاده شد. پس از چندی دوره‌ی فرماندهی و دوره‌ی ستاد و دانشگاه جنگ تهران را پایان داد و در ۱۳۳۲ به معاونت دانشکده‌ی افسری رسید. در اوایل ۱۳۳۲ به جای تیمو بختیار فرمانده‌ی تیپ ۳ کوهستانی تهران شد. و در اردیبهشت همان سال با حفظ سمت به جای سرتیپ مدبر فرماندار نظامی تهران گردید. در ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ متهم به همکاری با کودتاچیان شد و دکتر مصدق او را از سمت‌هایش عزل کرد. پس از ۲۸ مرداد، دولت کودتا او را به جرم همکاری با دکتر مصدق دستگیر و زندانی نمود. مدتی در زندان بود. قبل از محاکمه آزاد شد و به شغل آزاد پرداخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اشرفی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر اشرفی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسن (ع)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول تیرماه هزار و سیصد و چهل و یک، در روستای کلامو از توابع شهرستان شاهرود، در خانواده‌ای کارگر و مذهبی فرزندی دیده به جهان گشود. صفرعلی و زهرا، پدر و مادرش، او را علی‌اکبر نامیدند.

تحصیلات ابتدایی علی‌اکبر در زادگاهش به پایان رسید. دوره راهنمایی‌اش را در روستای مجاور (قلعه نوخرقان) در مدرسه شهید بهشتی گذراند. وی برای ادامه تحصیل به شاهرود عزیمت و در دبیرستان دکتر علی شریعتی در رشته اقتصاد مشغول به تحصیل شد. این ایام مصادف با سالهای اوج گیری انقلاب اسلامی بود. وی در فعالیتهای آن زمان شرکت فعال داشت تا اینکه انقلاب به پیروزی

رسید.بعد از انقلاب در جریان فعالیتهای ضد انقلاب و گروهکها، از مدافعین انقلاب اسلامی بود و بارها با مهره‌های اجانب درگیر شده که از جانب آنها چند بار تهدید شد.

بیست و هفتم فروردین هزار و سیصد و شصت و دو، از طریق سپاه با سمت معاون گردان به جبهه رفت . یک بار از ناحیه پای چپ و بازوی راست مجروح و چهار روز در بیمارستان بستری شد.سیزدهم شهریور هزار و سیصد و شصت و دو با نرگس ازدواج کرد و تنها فرزند دخترش در بدو تولد چشم از جهان فرو بست.

در چندین عملیات شرکت داشت. سرانجام در سی خرداد هزار و سیصد و شصت و هفت، در ماووت عراق در ارتفاعات گوجار به شهادت رسید. مزارش در گلزار شهدای زادگاهش است.

منابع زندگینامه :پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

اشک اول، ارشک

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بنا به روایت استرابون مردی سکایی از تیره‌ی پارتی بود، و در دره‌های رود اترک می‌زیست. چون شنید که دیودترس در باختر سر برداشته، و دعوی استقلال کرده است. او نیز به پارت آمد و از فرمان سلوکیها سرپیچید و خود را شاه خواند. و سلسله‌ی اشکانی را تشکیل داد (۲۵۰ ق.م) پس از آن روی به باختر آورد، و با آن دولت که تازه مستقل شده بود، به جنگ پرداخت، و در آن میان کشته شد (۲۴۷ ق.م)

ارشک نیای پادشاهان اشکانی است. و مورد ستایش ایشان بود. او را به لقب یونانی اپی فانس Epiphanes می‌خواندند که به زبان یونانی به معنی نامدار و سرافراز است و نام او را در آغاز اسم خود برای احترام می‌افزودند.

(ارشک) سرسلسله و مؤسس خاندان اشکانی (۲۴۸ –۲۵۰ ق.م.). وی در سال ۲۵۰ ق.م.ضد آنتیوخوس دوم پادشاه سلوکی ایران قیام کرد و دولت مقتدر و نیرومندی تشکیل داد که تا ۲۲۶ م. جانشیان او در ایران سلطنت کردند. و بعدا پادشاهان این سلسله به مناسبت احترام او کلمه اشک را بر نام خود افزودند. مثلا اشک دوم، اشک سوم... آخرین پادشاه سلسله اشکانی اشک بیست و نهم اردوان پنجم (ه. م.) است.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیست و پنجم، بلاش دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وی پس از خسرو به تخت نشست و از ۱۳۰ تا ۱۴۸ یا ۱۴۹ میلادی پادشاهی کرد. در این زمان آلانها به تحریک «فرس من» Pharassman پادشاه گرجیها، از دربند داریال گذشته به آذربایجان هجوم آوردند. و بلاش ناچار شد پولی به آلانها داده آنان را راضی کند که خاک ایران را تخلیه نمایند. این پادشاه معاصر هادریان و پسرش اورلیوس امپراطوران روم بود.

امپراطوران مزبور خواهش بلاش دوم را درباره‌ی تقاضای استرداد تخت طلای ایران که به دست تراژان برده شده بود نپذیرفت ولی

در زمان او بین ایران و روم صلح برقرار بود.

بیست و پنجمین پادشاه اشکانی (جل. حدود ۱۳۰- ف. ۱۴۸ یا ۱۴۹م.).

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیست و چهارم، خسرو

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خسرو در ۱۰۸ یا ۱۱۰ م. به تخت نشست. در زمان او جنگ جدیدی مابین ایران و روم پس از صلح پنجاه ساله باز بر سر ارمنستان در گرفت.

توضیح آنکه پس از مرگ تیرداد پاکر پادشاه اشکانی، یکی از پسران خود را به نام اکسیدار Exedares بدون مراجعه به قیصر به سلطنت ارمنستان منصوب نمود. اتفاقاً در این هنگام سردار حادثه‌جو و دلیری به نام تراژان Trajan بر روم فرمان می‌راند. از افتخارات او الحاق «داکیه Dacia» یا رومانی فعلی بر روم بود. در ۱۱۴ م. او به فکر تسخیر مشرق زمین افتاد و می‌خواست اسکندر دوم شود.

خسرو چون از قدرت او آگاه بود، سفیری در آتن به نزد او فرستاد و گفت: برای رفع اهانتی که در مسأله‌ی ارمنستان نسبت به روم شده است؛ حاضر است اکسیدار را عزل و پارتامازیرس Partamasiris برادر او را به پادشاهی ارمنستان تعیین کند، تا پس از گرفتن تاج از دست امپراطور بر تخت آن کشور بنشیند. تراژان جواب صریحی به سفیر ایران نداد. بعد در اواخر پاییز به انطاکیه رفت و در بهار سال ۱۱۵ م. وارد ارمنستان شد و منتظر پارتامازیرس شد، زیرا به او نوشته بود، که اگر مانند تیرداد تاج را از امپراطور بگیرد. به پادشاهی ارمنستان شناخته خواهد شد.

چون شاهزاده‌ی اشکانی رسید، تاج سلطنت ارمنستان را از سر خود برداشته به پای قیصر نهاد. و مترصد بود که تراژان آن را بردارد، و به او باز دهد! ولی قیصر نه تنها تاج را به او نداد بلکه با کمال پستی پس از حرکت شاهزاده، فرمود او را دنبال کرده کشتند! تراژان پس از الحاق ارمنستان به روم بین‌النهرین را ضمیمه‌ی امپراطوری خود کرد. در نصیبین آبگار پادشاه خسرون اظهار انقیاد کرد.

در ۱۱۶ م. با کشتی از راه دجله‌ی آدیابن و الحضر را در جنوب غربی، موصل تسخیر کرد. سپس از فرات گذشته به بابل رفت. پس از آن سلوکیه و تیسفون را تسخیر کرد. در تیسفون تراژان مقاومتی ندید، خسرو پیش از درآمدن رومیان به این شهر خزانه‌ی خود را از این شهر برده بود.

ولی یکی از دخترانش با تخت زرین او به دست تراژان افتاد. نظر خسرو این بود که رومیها را به داخله‌ی ایران بکشاند و با جنگهای صحرایی به اسلوب پارتی کارشان را بسازد. رومیان به هرجا وارد می‌شدند، شروع به غارت می‌کردند، از اینرو مورد نفرت مردم واقع شدند. تراژان سپس تا خلیج‌فارس پیش رفت. دیگر همه گمان می‌کردند رومیان به زودی مالک آسیا خواهند شد، ولی در این احوال به واسطه‌ی بدرفتاری با اهالی در همه جا مردم بر ضد ایشان سر به شورش برداشتند.

یهودیان و مردم سیرانائیک، مصر، قبرس، فلسطین و بین‌النهرین همه شوریدند.

پارتیان از مشکلاتی که رومیان دچار آن شده بودند استفاده کرده جنگهای پارتیزانی را آغاز نمودند و در دنبال آنان ارمنستان سربلند کرد.

تراژان چون از پشت سر خود اطمینان نداشت تصمیم به عقب‌نشینی گرفت، در راه خواست شهرالحضر را که بر رومیان شوریده بودند، دوباره تسخیر کرده مردم آن را تنبیه کند. ولی موفق به گرفتن آن نشد و عقب نشست. و پیش از وصول به روم در سال ۱۱۷ م درگذشت، و هادریان Hadrien به جای او قیصر روم شد.
این امپراطور افکار استعمخاری سلف خود را تعقیب نکرد، و مرز میان دو دولت باقی ماند. هادریان در مرز ایران و روم با خسرو دیدار کرد و مذاکراتی بین آن دو شد (۱۲۲ م). بعدها هادریان دختر خسرو را که در زمان تراژان گرفتار شده بود به او پس داد، و تخت زرین را هم که پارتیان به رد کردن آن اهمیت می‌دادند، وعده کرد که پس بدهد. خسرو پس از دیدار با دختر خود درگذشت، سلطنت او را با اختلاف از ۱۰۸ تا ۱۱۰ و ۱۲۸ یا ۱۳۰ میلادی نوشته‌اند.
برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیست و دوم، بلاش اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بلاش (ولاش) پسر ونن در ۵۱ یا ۵۲ م به تخت نشست. مادر او یکی از زنان غیر عقدی ونن بود. وی از همان آغاز سلطنت خود با لشکری عازم تسخیر ارمنستان شد. در ابتدای ارمنستان سر تسلیم پیش آورد، ولی این پیروزی دوامی نداشت و به واسطه‌ی شیوع مرضی مهلک در ارمنستان مجبور به مراجعت گردید.
پس از آن با ایزت (عزت) شاه آدیا بن که مدتها بود سر از پرداخت خراج باز زده بود، به جنگ پرداخت. در این احوال خبر رسید که عشیره‌ی داهه و برخی از مردم صحراگرد به حدود ایران حمله آورده‌اند. بلاش جنگ با ایزت را گذاشته به گرگان شتافت و آن طایفه را از ایران براند. چون بازگشت دید که ایزت شاه آدیابن درگذشته و پسرش مونوبازوس Monobazus به جای او نشسته است.
این شخص حاضر شد که به بلاش پادشاه اشکانی باج بپردازد و مطیع شاهنشاه اشکانی باشد. پس از آن بلاش باز به ارمنستان لشکر کشید، و پادشاه ارمنستان رادامیستاس Radamistas که تحت‌الحمایه‌ی روم بود بگریخت و تیرداد برادر بلاش شاه ارمنستان شد. در این وقت نرون Neron که جوانی سبک‌مغز بود، امپراطور روم بود. نرون کربولو Corbulo را که بهترین سردار روم بود از ژرمانیا (آلمان) احضار کرد، و از او خواست به آسیا رفته، رفع این اهانت را که از طرف پادشاه به روم شده است، بکند. در این میان دو گرفتاری برای بلاش پیش آمد: نخست آنکه پسرش واردان (وارتان) بر ضد او قیام کرد و جنگ با پسر، سه سال از ۵۵ تا ۵۸ م به درازا کشید. و سرانجام واردان کشته شد. دیگر شورش مردم گرگان بود که سرانجام به اطاعت بلاش درآمدند. این شورش از ۵۸ تا ۷۵ م به طول انجامید.
جنگ با روم- همینکه بلاش از فرونشاندن شورش گرگان فراغت یافت، باز متوجه ارمنستان گردید. تیگران پادشاه ارمنستان از طرف رومیها حمایت می‌شد. مونوبازوس شاه آدیا بن به امر شاهنشاه ایران به ارمنستان حمله آورد، و خود بلاش تا نصیبین پیش رفت. در این حال کربولو سردار روم در مشرق سفیری نزد بلاش فرستاد و گفت که او در مقابل وارد شدن پارتیها به ارمنستان، به پارت لشگر خواهد کشید. سپس سپاه رومی از فرات گذشت و لوسیوس پتوس Lucius - Paetus سردار دیگر رومی به ارمنستان درآمد، و آن را غارت کرد، ولی بلاش او را غافل کرده ناگهان بر او بتاخت و وی را شکست داد.
پتوس شرایط بلاش را در تخلیه‌ی ارمنستان پذیرفت. عاقبت پس از جنگهای زیاد دو دولت در نتیجه‌ی مذاکرات با هم موافقت

کردنـد که تیرداد برادر بلاش شـاه ارمنسـتان باشـد، ولی تاج خود را از قیصـر روم بگیرد. در ۶۶ م تیرداد شـاه ارمنسـتان به همراهی خانواده‌ی خود و سه هزار تن از نجبا بایطالیا وارد گردید، و در طی جشنهای عمومی نرون، تاج ارمنستان را بر سر او گذارد.

خط مسـافرت تیرداد در اروپـا چنین بود: تراکیه، ایلیری تـا آدریاتیـک؛ و از آنجا از راه خشـکی به شـبه جزیره‌ی ایتالیا. جهت اینکه تیرداد از سـفر دریـا احتراز داشت، مـذهبی بودن او و پرهیز از آلودن آب بنـا به آیین زردشت بود. سـفر او به روم تـا بازگشـتنش به ارمنسـتان نه ماه طول کشـید، و برای مخارج از خزانه‌ی روم روزی ۸۰۰ هزار سس‌ترس Sesterces معادل صدهزار تومان امروز خرج می‌کرد.

موافق مراسم درباری روم، تیرداد می‌بایستی بی‌شمشـیر نزد قیصـر رود. او به چنین کاری راضـی نشـد. تا اینکه قرار شـد مسأله به این ترتیب حل شود، که تیرداد با شمشیر نزد قیصر رود، ولی تیغه‌اش به غلاف آن میخکوب شود.

تیرداد نزد قیصـر یـک زانـو بر زمین زده نرون را آقـا خوانـد، و به قـول دیوکاسیوس او را چنین خطـاب کرد: «ای آقـا! من از پشـت ارشک‌ها هسـتم. و برادر شاه بلاش و پاکر می‌باشم. با وجود این بنـده‌ی توام، و بـدینجا آمده‌ام تا تو را که خدای من هستی ببینم، و تو را بپرستم چنانکه مهر را می‌پرستم، از این زمان سرنوشت من به دست توست و تو اقبال و طالع منی».

باری پیمان صلحی که میان بلاش و نرون بسته شد، صلح استواری را بین دولتین برقرار کرد، چنانکه ۵۰ سال حالت متارکه‌ی را بین طرفین حفظ کرد.

پس از قتل نرون چند تن پیاپی هر یک در مدت کوتاهی به امپراطوری روم رسیدند، تا نوبت به وسپاسـیان رسید؛ روابط بلاش با او خوب بود. حتی بلاش سـفیری نزد او به اسـکندریه فرستاده گفت: در جنگ با یهودیها حاضر است، چهل هزار سوار پارتی به اختیار امپراطور بگذارد. ولی وسپاسیان با اظهار تشکر این تکلیف دوستانه را نپذیرفت (۶۹ م).

از وقایع زمان بلاش اول هجوم آلانها به ایران است این قوم که آسها نیز نامیده می‌شوند و مردمی که اکنون در قفقاز سکنی دارند و معروف به اوست Ossetes یا استین Ossetine می‌باشـند، از اعقاب این مردمند و آنان از آریاهای ایرانی هستند؛ چنانکه خود آنان خویشتن را ایرانی می‌خوانند. زبان آنان هم از زبانهای ایرانی است.

باری «آلانها» در ۷۵ م. با ایبریها (گرجیها) همدست شدند، و در آذربایجان به قتل و غارت پرداختند. پاکر شاه آذربایجان که دست نشانـده‌ی پـارت بود، نتوانست در برابر آنان مقاومت کنـد، و به کوهها پناه برد. پس از آن آلانها به ارمنسـتان حمله برده و تیرداد را مغلوب ساخته، او را با کمند گرفتند.

بلاش چون شـکست شاهان دست نشانـده‌ی خود را دید، از وسپاسـیان امپراطور روم یاری خواست. ولی رومیها به شاه ایران کمکی نکردند، ولی طولی نکشید که بلاش درگذشت (۷۸ میلادی). تاخت و تاز آلانها قریب سه سال در ایران ادامه داشته است.

در زمان بلاش اول نخستین علائم احیای ایرانیت جدیـد آشـکار شد، در پشت سـکه‌های وی نقش آتشـگاهی با یک تن موبد دیده می‌شود؛ و نخستین بار است که این سـکه‌ها با الفبای پهلوی ضـرب شده‌انـد. سـنت زرتشتی می‌گوید: در زمان همین پادشاه بود که متن اوستا تدوین گردید. پادشاه برای درهم شکستن مقاومت شهر یونانی سلوکیه تصمیم گرفت که شهر بلاش‌آباد را بنا کند.

بیست و دومین پادشاه اشـکانی (۵۱ یا ۷۸ –۵۲ م.) وی به ارمنسـتان لشـکر کشید و مدتی نیز با پسر خود «بردان» جنگید و دوره دوم جنگهای ایران و روم را با پیروزی ایران به پایان رسانید و امپراتور سپتیموس سوروس مجبور به عقب نشینی شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیست و سوم، پاکر دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از بلاش اول محققاً معلوم نیست که جانشین او چه کسی بوده است. بعضی پاکر نامی را شاه اشکانی و پسر بلاش اول نوشته‌اند از روی سکه‌ها حدس زده می‌شود که او تا ۹۳ میلادی سلطنت می‌کرده است.

از وقایع زمان پاکر این است که او به توسعه‌ی تیسفون پرداخت. بعد خبری هست که پاکر خاک خسرون را به پادشاه آن آبکار فروخت. خسرون همان ناحیه‌ای است که پایتخت آن را ادس می‌نامیدند، که بعدها اورها یا اورفا نام گرفت.

مرگ پاکر را در ۱۰۸ یا ۱۱۰ م. می‌دانند. او را دو پسر بود؛ ولی مجلس مهستان خسرو برادر پاکر را جانشین او قرار داد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیست و ششم، بلاش سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بلاش سوم را پسر بلاش دوم می‌دانند. از سکه‌های او چنین برمی‌آید که او در ۱۴۸ یا ۱۴۹ میلادی بر تخت نشسته و تا ۱۹۰ و یا ۱۹۱ میلادی پادشاهی می‌کرده است. بلاش در ۱۶۱ م بر ارمنستان حمله آورد و پادشاه تحت‌الحمایه‌ی روم را از آنجا بیرون کرد و الیوس سوریانوس Aeliu Severianus سردار رومی را شکست داد و از فرات گذشته به سوریه درآمد.

در آغاز موفقیت با او بود، ولی کاسیوس Cassius که از سرداران نامدار روم بود، به جنگ او آمد و بلاش را شکست داده سلوکیه را که در کنار دجله بود تسخیر کرده بسوخت. و «آرتا کساتا» پایتخت ارمنستان را خراب کرد و پادشاه سابق آن را خواسته بر تخت آن کشور نشانید: پس از تسخیر سلوکیه تیسفون پایتخت اشکانی را بگرفت و قصر بلاش را با خاک یکسان کرد و آن شهر را غارت نمود (۱۶۵ م).

در این هنگام بیماری وبا در بابل و بین‌النهرین شیوع یافت و به تمامی مصر و آسیای صغیر حتی اروپا سرایت کرد و کشتار عجیبی از رومیان نمود. رومیان بابل و قسمتی از بین‌النهرین را تخلیه کردند، در این زمان مارکوس وروس Marcus - Verus سردار رومی به آذربایجان آمد و آن را تصرف کرد و لقب مدیکوس Medicus یعنی فاتح ماد گرفت. امپراطور روم در این زمان ابتدا آنتونیوس پرهیزکار Antonius Pius و سپس پسر خوانده‌اش مارکوس اورلیوس Marcus Aurelius جانشین او شد. نتیجه‌ی جنگ روم و ایران این بود که قسمت غربی بین‌النهرین یا نصیبین جزو ممالک روم گردید.

پس از اورلیوس پسرش لوسیوس اورلیوس کمودوس - AUrelius - Commodus Lucius به جای او نشست. بلاش سوم قریب ده سال معاصر او بود.

بیست و ششمین پادشاه اشکانی، (جل. ۱۴۸ یا ۱۴۹– ف. ۱۹۰ یا ۱۹۱ م.). این پادشاه سپاده رومی را در بین‌النهرین عراق درهم شکست ولی سرانجام قسمتی از متصرفات ایران را در مغرب از دست داد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیست و هشتم بلاش پنجم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از درگذشت بلاش چهارم دو پسر او بلاش و اردوان مدعی سلطنت شدند.

از مسکوکات اشکانی چنین برمی‌آید که مدت ۱۸ سال هر دو برادر سلطنت داشته‌اند و ظاهراً اردوان در مغرب و بلاش پنجم در مشرق ایران پادشاهی می‌کرده است.

رومیان از جنگ خانگی استفاده کردند و کاراکالا Caracalla امپراطور جدید روم پسر سوروس که می‌خواست مرزهای روم را از طرف مشرق توسعه دهد در ۲۱۲ م. آبگار پادشاه خسرون ادس را به دربار روم احضار کرده او را با خانواده‌اش به زندان انداخت و اعلام کرد که ادس از ایالات روم است، پادشاه ارمنستان چون شنید که کاراکالا پادشاه ادس را به زندان انداخته سر به شورش برداشت، رومیها سپاهی برای تنبیه ارمنستان فرستادند ولی آن سپاه شکست یافت.

پس از آن کاراکالا ـ به فکر حیله‌ای افتاده سفیری با هدایا به نزد اردوان روان داشت و به بهانه‌ی اتحاد بین روم و پارت دخترش را خواستگاری کرد اردوان بر اثر اصرار امپراطور راضی شد که دخترش را به او بدهد به شرط آنکه امپراطور، خودش بیاید و زنش را ببرد. کاراکالا با سپاهی گران به ایران رهسپار شد و همه جا مورد استقبال اهالی واقع می‌شد تا به نزدیک اردوان رسید ولی وقتی که اردوان بی‌خیال با همراهانش به خرگاه امپراطور درآمد رومیها که در کمین بودند به اشاره کاراکالا به ایرانیان حمله کردند و تنها اردوان توانست جان به سلامت بدر برد باری کاراکالا پس از کشتار و غارت از ایران بازگشت.

وقتی که از آدیابن می‌گذشت کار ننگین دیگری کرد و آن خراب کردن گورستان شاهان پارت یا به قولی شاهان آدیابن و بیرون آوردن استخوان مردگان ایشان بود! در همان سال یعنی در ۲۱۷ م. کاراکالا که عازم تماشای معبد رب‌النوع ماه در حران بود در راه به دست یولیوس مارسیالیس Julius Martialis یکی از پاسداران خود کشته شد.

پس از کاراکالا جانشین او ماکری‌نوس Macrinus می‌خواست از جنگ احتراز کند. ولی دیر بود زیرا پارتیها از خیانت کاراکالا و ویران ساختن گورستان اشکانی چنان برآشفته بودند که جز انتقام گرفتن چیز دیگری نمی‌خواستند. ماکرینوس عمل زشت کاراکالا را تقبیح کرد و حاضر شد تمام اسیران را پس بدهد به شرط آنکه صلحی برقرار گردد.

اردوان پیغام داد که به این شرایط حاضر است صلح بکند:

۱- دولت روم اسیران را پس بدهد ۲- شهرهایی را که کاراکالا خراب کرده از نو بسازد ۳- غرامتی از بابت ویران کردن گورهای اشکانیان بپردازد ۴- بین‌النهرین علیا را به ایران پس بدهد.

قیصر روم این شرایط را نپذیرفت و باز جنگ شروع شد پس از آن شاه اشکانی تا نصیبین پیش رفت. در این جا جنگ بزرگی روی داد و شکست بر لشگر روم افتاد باز جنگ ادامه داشت تا بالاخره طرفین از جنگ خسته شدند و باز ماکرینوس پیشنهاد صلح کرد و قبول کرد که اسرای پارتیها را پس بدهد و غنایمی را که کاراکالا ـ از ایران برده بود رد کند و پنجاه ملیون دینار رومی بپردازد (معادل یک ملیون و نیم لیره طلای انگلیسی) ولی تخلیه‌ی بعضی از قسمتهای بین‌النهرین که از جنگهای سابق در تصرف رومیها مانده بود به واسطه‌ی انقراض دولت اشکانی صورت نگرفت.

انقراض سلسله‌ی اشکانی

بر اثر انحطاط و ضعفی که در دولت اشکانی پیدا شده بود اردشیر پسر بابک بین سالهای ۲۲۰ و ۲۲۶ م. بر اردوان خروج کرد. اردشیر در این هنگام پادشاه دست نشانده‌ی پارس بود.

پس از تسخیر کرمان و اصفهان جنگی بین او و اردوان در دشت هرمزد (هرمزدگان) میان بهبهان و شوشتر در کنار رود جراحی روی داد و اردوان در این جنگ کشته شد به قول گوت‌اشمید، اردشیر سر اردوان را زیر لگد انداخته به او توهین بسیار کرد. این

شکست، بـا وجود آنکه قطعی بود باز یکی از پسـران اردوان به نام آرتا واسـدس (آرتاباذ) خود را شاه پارت خوانـد و سـکه زد که تاریـخ بعضـی از آنها از ۲۲۷ م. است در این هنگـام خسـرو پادشـاه ارمنسـتان که بـا آرتا باذخویشـی داشت به یاری او آمـد و حتی اردشیر را شکست داد. ولی اردشیر به حیله بر او غالب شد.

پس از چنـد سال اردشـر بر همه کشور ایران دست یافت و همه شاهزادگان و بازمانـدگان خاندان پارت را بکشت و دولت اشـکانی پس از ۴۷۰ سال برافتاد.

بیست و هشـتمین پادشاه اشـکانی (۲۰۸ یا ۲۱۶ -۲۰۹ م.) پسـر بلاـش چهـارم و برادر اردوان است. این پادشـاه همیشه بـا برادر خود اردوان در حال نزاع بود و سرانجام سلطنت نصیب برادر وی گردید.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیست و هشتم، بلاش پنجم، و اشک بیست و نهم اردوان پنجم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از درگذشت بلاش چهارم دو پسر او بلاش و اردوان مدعی سلطنت شدند.

از مسـکوکات اشکانی چنین برمی‌آید که مدت ۱۸ سـال هر دو برادر سـلطنت داشـته‌اند و ظاهراً اردوان در مغرب و بلاش پنجم در مشرق ایران پادشاهی می‌کرده است.

رومیان از جنگ خانگی اسـتفاده کردند و کاراکالا Caracalla امپراطور جدید روم پسـر سوروس که می‌خواست مرزهای روم را از طرف مشرق توسعه دهد در ۲۱۲ م. آبگار پادشاه خسرون ادس را به دربار روم احضار کرده او را با خانواده‌اش به زندان انداخت و اعلام کرد که ادس از ایالات روم است، پادشاه ارمنسـتان چون شـنید که کاراکالا پادشاه ادس را به زنـدان انداخته سر به شورش برداشت، رومیها سپاهی برای تنبیه ارمنستان فرستادند ولی آن سپاه شکست یافت.

پس از آن کاراکالاـ به فکر حیله‌ای افتـاده سـفیری با هـدایا به نزد اردوان روان داشت و به بهانه‌ی اتحاد بین روم و پارت دخترش را خواسـتگاری کرد اردوان بر اثر اصرار امپراطور راضی شد که دخترش را به او بدهد به شرط آنکه امپراطور، خودش بیاید و زنش را ببرد. کاراکالا با سپاهی گران به ایران رهسپار شد و همه جا مورد اسـتقبال اهالی واقع می‌شد تا به نزدیک اردوان رسـید ولی وقتی که اردوان بی‌خیـال با همراهانش به خرگاه امپراطور درآمـد رومیها که در کمین بودنـد به اشاره کاراکالا به ایرانیان حمله کردنـد و تنها اردوان توانست جان به سلامت بدر برد باری کاراکالا پس از کشتار و غارت از ایران بازگشت.

وقتی که از آدیابن می‌گـذشت کار ننگین دیگری کرد و آن خراب کردن گورسـتان شاهان پارت یا به قولی شاهان آدیابن و بیرون آوردن استخوان مردگان ایشان بود! در همان سال یعنی در ۲۱۷ م. کاراکالا که عازم تماشای معبد رب‌النوع ماه در حران بود در راه به دست یولیوس مارسیالیس Julius Martialis یکی از پاسداران خود کشته شد.

پس از کاراکالا جانشین او ماکری‌نوس Macrinus می‌خواست از جنگ احتراز کنـد. ولی دیر بود زیرا پارتیها از خیانت کاراکالا و ویران سـاختن گورسـتان اشـکانی چنـان برآشـفته بودنـد که جز انتقـام گرفتن چیز دیگری نمی‌خواسـتند. مـاکرینوس عمل زشـت کاراکالا را تقبیح کرد و حاضر شد تمام اسیران را پس بدهد به شرط آنکه صلحی برقرار گردد.

اردوان پیغام داد که به این شرایط حاضر است صلح بکند:

۱- دولت روم اسـیران را پس بدهد ۲- شـهرهایی را که کاراکالا خراب کرده از نو بسازد ۳- غرامتی از بابت ویران کردن گورهای

اشکانیان بپردازد ۴- بین‌النهرین علیا را به ایران پس بدهد.

قیصر روم این شرایط را نپذیرفت و باز جنگ شروع شد پس از آن شاه اشکانی تا نصیبین پیش رفت. در این جا جنگ بزرگی روی داد و شکست بر لشگر روم افتاد باز جنگ ادامه داشت تا بالاخره طرفین از جنگ خسته شدند و باز ماکرینوس پیشنهاد صلح کرد و قبول کرد که اسرای پارتیها را پس بدهد و غنایمی را که کاراکالا ـ از ایران برده بود رد کند و پنجاه ملیون دینار رومی بپردازد (معادل یک ملیون و نیم لیره طلای انگلیسی) ولی تخلیه‌ی بعضی از قسمتهای بین‌النهرین که از جنگهای سابق در تصرف رومیها مانده بود به واسطه‌ی انقراض دولت اشکانی صورت نگرفت.

انقراض سلسله‌ی اشکانی

بر اثر انحطاط و ضعفی که در دولت اشکانی پیدا شده بود اردشیر پسر بابک بین سالهای ۲۲۰ و ۲۲۶ م. بر اردوان خروج کرد. اردشیر در این هنگام پادشاه دست نشانده‌ی پارس بود.

پس از تسخیر کرمان و اصفهان جنگی بین او و اردوان در دشت هرمزد (هرمزدگان) میان بهبهان و شوشتر در کنار رود جراحی روی داد و اردوان در این جنگ کشته شد به قول گوت‌اشمید، اردشیر سر اردوان را زیر لگد انداخته به او توهین بسیار کرد. این شکست، با وجود آنکه قطعی بود باز یکی از پسران اردوان به نام آرتا واسدس (آرتاباذ) خود را شاه پارت خواند و سکه زد که تاریخ بعضی از آنها از ۲۲۷ م. است در این هنگام خسرو پادشاه ارمنستان که با آرتا باذخویشی داشت به یاری او آمد و حتی اردشیر را شکست داد. ولی اردشیر به حیله بر او غالب شد.

پس از چند سال اردشر بر همه کشور ایران دست یافت و همه شاهزادگان و بازماندگان خاندان پارت را بکشت و دولت اشکانی پس از ۴۷۰ سال برافتاد.

بیست و هشتمین پادشاه اشکانی (۲۰۸ یا ۲۱۶ -۲۰۹ م.) پسر بلاش چهارم و برادر اردوان است. این پادشاه همیشه با برادر خود اردوان در حال نزاع بود و سرانجام سلطنت نصیب برادر وی گردید.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیست و هفتم، بلاش چهارم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از پدر بر تخت نشست بعضی نوشته‌اند که او پسر سنتروک Sanatroces نامی بوده است ولی این قول ضعیف است. تاریخ سلطنت او را از ۱۹۱ تا ۲۰۸ م. نوشته‌اند، در زمان این پادشاه، پس‌سنیوس نیگر Pescennius - Niger که سردار روم در سوریه بود، خود را امپراطور خوانده با سپ‌تیموس‌سوروس Septimus - Severus که به امپراطوری شناخته شده بود به منازعه برخاست.

نیگر به معنی «سیاه» فرستادگاین نزد بلاش و پادشاهان ارمنستان والحضر که دست‌نشانده‌ی اشکانی بودند گسیل داشته و بر ضد حریف یاری خواست. ولی دولت اشکانی در میان آن دو حریف بی‌طرف ماند. در این موقع بعضی ار مردم بین‌النهرین از جنگ خانگی بین رومیان استفاده کرده، در بعضی نقاط بر ضرر رومیان سر به شورش برداشتند پس از آنکه سوروس بر رقیب خود غالب آمد در بهار ۱۹۵ م. از فرات گذشته نصیبین را در محاصره گرفت. پس از آن از راه دجله سلوکیه را تسخیر کرد و سپس آدیا بن را ضمیمه‌ی دولت روم نمود آنگاه لقب آرابیکوس Arabicus و آدیابنی کوس Adiabenicus یعنی فاتح عربستان و آدیابن

اختیار کرد و تفوق روم در ارمنستان و روم استوار شد.

در ۱۹۷ م. رومیها تیسفون را در مقابل مقاومت ضعیف پارتیها تسخیر کردند و قریب صدهزار تن را از زنان و کودکان به اسارت بردند.

پس از تسخیر تیسفون سوروس و لشگرش دچار قحطی و بیماریهای واگیردار شدند چون سوروس نمی‌خواست الحضر (هاترا) را که به روم توهین کرده بود بی‌مجازات بگذارد آن را سخت در محاصره گرفت. این شهر در بین‌النهرین وسطی بین سنجاور و بابل بود و پایتخت یک دولت کوچک عرب به شمار می‌رفت. اهالی الحضر با کمال مردانگی در مقابل رومیان پایداری کردند و نگذاشتند این شهر به دست رومیان بیفتد، و در مقابل تیسفون که به زودی سقوط کرد افتخار بزرگی در تاریخ به دست آوردند. باری رومیان گرچه در تسخیر الحضر توفیق نیافتند ولی توانستند بین‌النهرین غربی از خابور تا به هم پیوست این رود با فرات و این طرف دجله تا کوههای زاگرش را به تصرف درآورند.

بیست و هفتمین پادشاه اشکانی (۲۰۸ –۱۹۱ یا ۲۰۹ م.). وی از سپاهیان روم شکست خورد و تیسفون پایتخت خود را از دست داد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیست و یکم، ونن دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نوشته‌اند که ونن دوم برادر گودرز بود، ولی گوت اشمید عقیده دارد که وی برادر اردوان سوم بود. وی استاندار ماد بود و پس از گودرز بزرگان پارت او را به پادشاهی خواندند. مدت سلطنت او را از ۵۲ تا ۵۴ م. نوشته‌اند و نیز نوشته‌اند که او بلاش را شریک خود در اداره‌ی کشور قرار داده بود.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک بیستم، گودرز

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بزرگان ایران پس از کشته شدن و اردان گودرز را به شاهی برداشتند (۴۶ م). گودرز پادشاهی ستمگر بود، و نزدیکان و برادران خود را بکشت. و از اینرو مجلس مهستان از امپراطور روم خواست، که مهرداد پسر فرهاد چهارم را که در روم می‌زیست برای شاهی به ایران بفرستد. ولی گودرز او را شکست داده گوشهای او را برای تحقیر برید تا نتواند دیگر سلطنت کند. پس از آن طولی نکشید که گودرز هم مرد و به قولی بر اثر توطئه‌ای کشته شد (۵۱ م). از این پادشاه سنگ نبشته‌ای در بیستون به خط یونانی باقی مانده است.

(یو. شده‌ی Gotarzes) اشک بیستم از پادشاهان اشکانی که پس از کشته شدن بردان به شاهی برگزیده شد. سلطنت وی از سال ۴۲ م. آغاز گردید ولی بسبب تعدی و شقاوت او را از سلطنت برکنار کردند و مدت چهار سال از ۴۲ تا ۴۶ م. بردان پادشاهی کرد ولی باز گودرز به تخت نشست و در ۵۱ م. درگذشت، جنگهای او با برادر و برادرزاده‌اش از نیرومندی دولت اشکانی کاست.

درباریان و نجبای ناراضی از وی در سال ۴۹ م. سفرایی نزد کلودیوس (قلودیوس) قیصر روم فرستادند تا مهرداد پسر ونن و نوه‌ی فرهاد چهارم را به ایران بیاورند. مهرداد به یاری قیصر به ایران بازگشت ولی در جنگ با گودرز شکست خورد و خود گودرز نیز پس از اندکی درگذشت. این پادشاه به تقلید از داریوش بزرگ پیروزی خود را بر مهرداد و کاسیوس رومی با کنده‌کاریها بر روی دیواره‌ی کوه بیستون نشان داده و کتیبه‌هایی نیز به زبان یونانی نویسانیده است.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک پانزدهم، فرهاد پنجم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرهادک یا فرهاد پنجم که در سکه‌ها صورت او با مادرش همراه است، در ابتدا از طرف اگوست امپراطور روم به شاهی شناخته نشد. و ظاهراً پس از توافقی که بین او و کایوس نوه‌ی قیصر راجع به واگذار کردن ارمنستان بروم به امضاء رسید، اگوست سلطنت او را به رسمیت شناخت. از سکه‌های فرهادک چنین معلوم می‌شود، که سلطنت او از ۲ ق.م تا ۴ میلادی است. از وقایع مهم تاریخ تولد عیسی مسیح در روزگار او بود.

چون ایرانیان از فرهاد ناراضی بودند شورشی علیه او رخ داد و از سلطنت خلع شده کشته شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک پنجم، فرهاد اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از پدر به تخت نشست (۱۸۱ ق.م) و تپورستان (طبرستان) را بگرفت، و ماردها (مردها) را که در محل تنکابن کنونی مسکن داشتند، مجبور کرد که در دربند خزر (ایوان کی امروزی) یعنی راهی که از خراسان به ماد می‌رفت پاسبانی کنند. این شاه شهر خاراکس را که برخی با شهرستانک کنونی تطبیق کرده‌اند، در ری بنا نهاد. فرهاد در ۱۷۴ ق.م درگذشت. چون نمی‌خواست که پس از وی کشورش به دست پسران بی‌تجربه‌اش بیفتد. از اینرو پیش از مرگ وصیت کرد، که پس از وی برادرش مهرداد که در حیات خود او را بسیار دوست می‌داشت و در سکه‌های خود، خویش را فیلادلفوس Philadelphus می‌خواند جانشین او شود.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک چهاردهم، فرهاد چهارم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بعضی از مورخان پاکر را که نامش در منابع شرقی «فغور» آمده اشک چهاردهم دانسته‌اند. ولی چنانکه گفتیم او در زمان پادشاهی

پدرش ارد کشته شد.

پس از مرگ پاکر، ارد فرهاد را جانشین خود ساخته و از سلطنت کناره گرفت. همینکه فرهاد پادشاه شد. برادران خود را بکشت و چون پدرش ارد وی را ملامت کرد، پدر را نیز به دنبال آنان فرستاد (۳۷ ق.م) چون فرهاد مردی خونخوار و ستمکار بود. تنی چند از سرداران او گریختند، و به آنتونیوس یکی از سه سردار معروف روم پناه بردند. (دو سردار دیگر او کتاویوس آو گوست Octavius Augustus و لپیدوس Lepidus) و مارکوس آنتونیوس Marcus - Antonius موقع را برای تسخیر ایران مغتنم شمرده با صد هزار لژیون رومی به ایران تاخت.

در این سفر آنتونیوس پادشاه ارمنستان آرتاواسدس Artavasdes را با خود همراه کرد و او وعده داد که هفت هزار پیاده و شش‌هزار سوار به او بدهد. آنتونیوس در ۳۶ ق.م شهر پراسپا Praspa پایتخت آذربایجان را که امروز موسوم به تخت سلیمان در ۲۰ فرسنگی جنوب شرقی ارومیه است، در محاصره گرفت. ولی نتوانست آن را به تصرف آورد. از طرفی پارتیها با اسلوب جنگ و گریز خود رومیها را به ستوه آوردند زمستان و سرما هم فرارسید، و در جنگی که در نزدیکی تبریز واقع شد هفت هزار تن از رومیان به خاک هلاک افتادند.

آنتونیوس به شرط پس دادن بیرقها و اسرای رومی پیشنهاد صلح کرد. ولی این پیشنهاد با سخریه از طرف پارتیها رد شد. آنتونیوس سرانجام تصمیم به مراجعت گرفت.

پلوتارک می‌گوید: که او در جریان احوال این عقب‌نشینی ذکر ده هزار تن یونانی به سرکردگی گزنفون ورد زبانش بود و دایماً می‌گفت: «ای ده هزار نفر» خلاصه نوزده روز متوالی رومیان مورد تهدید حملات پارتی‌ها بودند و هر روزه گروه زیادی از آنان به خاک هلاک می‌افتاد. پس از این پیروزی فرهاد فتح خود را جشن گرفت و نام خویش را بر سکه‌هایی که تمثال آنتونیوس و ملکه کلئوپاتر ملکه‌ی مصر بود و در میان اشیای غارت شده‌ی رومیان پیدا شده بود، ضرب کرد. و در بهار آینده مجدداً ارمنستان را تسخیر و پادشاه آن را مغلوب نمود.

در این وقت میان پادشاه ماد آذربایجان و فرهاد شاه پارت نزاعی روی داد. پادشاه ماد از مقدار سهم خود از غنایم رومی رضایت نداشت. و از ترس فرهاد نمی‌توانست به این قسمت ایرادی کند. این بود که سفیری به اسکندریه مصر نزد مارک آنتونیوس فرستاد، و او را به جنگ با ایران دعوت کرد. آنتونیوس برای اینکه شکست دو سال قبل خود را جبران کرده باشد، به ایران لشگر کشید. نخست خشم خود را متوجه آرتاواسدس شاه ارمنستان ساخته تمام کشور او را بگرفت. و پادگانی در آنجا گذاشته و به مصر بازگشت. سپس در ۳۳ ق.م مراجعت کرده به سوی ارس رفت و با پادشاه ماد آذربایجان پیمانی بسته قسمتی از خاک ارمنستان را به او سپرد.

در این موقع بین آنتونیوس و اکتاویوس اختلاف سختی افتاد. فرهاد هم موقع را مغتنم شمرده به آذربایجان رفت و پادشاه آن را اسیروآرتاکسیاس Artaxias پسر پادشاه ارمنستان را با خود همراه کرده، کار را طوری بر آنتونیوس سخت کرد که وی مجبور شد ارمنستان را تخلیه کرده به اسکندریه مراجعت کند.

گریختن فرهاد و پادشاهی تیرداد

فرهاد چون خود را در برابر رومیان پیروز دید، باز بیداد و ستم از سرگرفت، تا اینکه مردم بر او شوریدند. و او را از پادشاهی برداشته تیرداد نامی را به شاهی نشاندند. (۳۲ ق.م). فرهاد از بیم آنکه زنان او به دست دشمن نیفتند همه‌ی آنان را بکشت و خود پناه به پادشاه سکاها برد. و با کمک ایشان دوباره به پادشاهی نشست.

تیرداد چکون بازآمدن فرهاد را نزدیک دید، پسر کوچک او را برداشته به نزد او کتاویوس یکی از مردان سه‌گانه‌ی روم بگریخت (۲۴ ق.م). فرهاد سفیری نزد او کتاویوس اوگوست قیصر فرستاد و خواست پسرش و تیرداد را پس دهد.

او پسر فرهاد را پس فرستاد ولی تیرداد را نه به ایران برگرداند، و نه به وی کمکی کرد. و به جای این محبت از فرهاد خواهش کرد که او هم پرچمهای رومی را که پارتیها در جنگ کراسوس گرفته بودند، با اسیران رومی که هنوز زنده‌اند پس بدهد. فرهاد با اینکه از دیدن پسرش شاد شد خواهش قیصر را نپذیرفت. چندی بعد یعنی در سال ۲۰ ق.م پرچمهای رومی را پس فرستاد.

امپراطور روم برای استوار ساختن دوستی بین دو کشور کنیزک ایتالیایی را که موی‌زا Moysa نام داشت، هدیه برای فرهاد فرستاد و فرهاد پسران خود را به نزد اکتاویوس گسیل داشت تا در روم مقیم باشند. بر اثر این حسن نیت و تدبیر تجاوزات خصمانه قریب یکصد سال بین دو کشور موقوف شد. فرهاد، از این زن رومی دارای فرزندی شد. که به رومی فراتاسس Phraatces و به پهلوی فرهادک نام داشت.

در ارمنستان وضعی را که فرهاد ایجاد کرده بود، پایدار ماند. و او کتاویوس، آرتاکسیاس را پادشاه می‌شناخت. و پس از او برادرش تیگران پادشاه شد. تیگران هم در ۶ ق.م درگذشت. پس از مرگ او ارمنیها پسرش ارتاواسدا را شاه خواندند. ولی رومیان از این انتخاب ناراضی شدند. و او را از شاهی خلع کرده تیگران نام دیگری را بر تخت ارمنستان نشانیدند. فرهاد از انتصاب تیگران خشنود نبود، از اینرو میان ایران و روم اختلاف افتاد. او کتاویوس چون نمی‌خواست جنگ کند نوه‌ی خود کایوس Caius نام را با اختیارات تام به مشرق فرستاد تا به طور مسالمت‌آمیز به این قضیه رسیدگی کند. ولی در این اثنا فرهادک پسر فرهاد که از زن رومی بود پدرش را زهر داده بعد با مادرش به تخت نشست (۲ ق.م) و فرهاد پنجم خوانده شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک چهارم، فری‌یاپت

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از پدر به تخت نشست، و در مدت پانزده سال در پارت، به آسودگی و آرامش پادشاهی کرد. زیرا باختریان متوجه هند بودند و با پارتیان کاری نداشتند. فری‌یاپت از ۱۹۶ تا ۱۸۱ ق.م سلطنت کرده.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک دوازدهم، مهرداد سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهرداد سوم پدرکش، پس از شاه شدن برای بازگرفتن کردون (کردستان) به ارمنستان لشکر کشید، و کردون را پس گرفت. اما در غیاب او بزرگان ایران بر وی شوریده و برادرش ارد را به تخت نشانیدند. مهرداد در ارمنستان از این خبر اطلاع یافت و با لشگری به ایران بازگشت. ارد بگریخت. مهرداد به قدری سفاکی کرد که مجلس مهستان یعنی بزرگان پارتی او را خلع کرده و مجددا ارد را به تخت نشانیدند.

مهرداد گریخته نزد گابی‌نیوس Gabinius سردار روم در سوریه رفت (۵۵ ق.م) گابی نیوس به مهرداد کمکی نکرد. مهرداد گریخته به قبایل عرب در حوالی بابل پناه برد، و به کمک آنان بابل و سلوکیه را گرفت. ولی سورنا سردار نامی ارد او را وادار به

تسلیم کرده به فرمان ارد کشت. پادشاهی مهرداد از ۶۰ تا ۵۶ یا ۵۵ ق.م بود.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تیرداد اول- پس از برادر شاه شد. وی ۳۷ سال پادشاهی کرد، و وضع خود را در برابر سلوکیان و باختریان استوار ساخت، و پایتخت خود را از آساک به شهر هکاتم پیلس Hecatompylos (صد دروازه) انتقال داد. و خود را شاه بزرگ خواند. پارتها سال ۲۴۸ ق.م را که سال به شاهی نشستن اوست مبدأ تاریخ خود قرار دادند.

اشکانیان برای اینکه خاندان خود را محبوب مردم ایران سازند، خود را از نسل هخامنشیان می‌شمردند و می گفتند که فری‌یاپیت Phriapites پدر اشک و تیرداد پسر اردشیر دوم هخامنشی بوده است. تیرداد با پادشاه سلوکی سلوکوس کالی نیکوس جنگ کرد، و او را شکست داد پس از آن شهری به نام «دارا» که در نزدیک ابیورد کنونی است بساخت، وی در پیری (۲۱۴ ق.م) درگذشت.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک دهم- سنتروک Sintarokes

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از مهرداد دوم منازعاتی در میان مدعیان سلطنت درگرفت. گوت‌اشمید عقیده دارد که پس از مهرداد اردوان نامی به تخت نشست که همان اردوان دوم باشد و جلوس او تقریباً مقارن سال ۸۶ م. بوده است.

اما راجع به سنتروک گمان می‌رود، که وی برادر اشک ششم مهرداد اول بوده است. و ظاهراً در جنگ با سکاها مدتی اسیر آن قوم بوده است. و بعد به یاری آن قوم به تخت نشسته است. در هنگامی که او شاه شد، پیرمردی ۸۰ ساله بود و پارت بر اثر منازعه با ارمنیها و تیگران شاه ارمنستان در این زمان به قدری مقتدر شده بود، که خود را شاه شاهان ایران می‌خواند. محققان پادشاهی سنتروک را از ۷۶ تا ۶۷ ق.م نوشته‌اند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک سوم، اردوان، ارتبان اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از پدر به تخت نشست (۲۱۴ ق.م) از نبرد آنتیوخوس سوم برادر سلوکوس سوم با آخه‌لائوس استفاده کرده. به تسخیر ولایت

«مردها» و ولایت جنوبی دریای خزر و ری و همـدان پرداخت. ولی به زودی آنتیوخوس به داخل ایران لشکرکشـی کرده همـدان را پس گرفت و معبـد آناهیتـا را در آنجـا غارت کرد و معادل چهارهزار تالان ذخایر از آنجا به غارت برد (۲۰۹ ق.م) پارتها در مقابل سپاه سـلوکی عقب‌نشـینی کردند و در جنگ و گریز تلفاتی به سـپاه آنتیوخوس وارد آوردند. آنتیوخوس خسته شده با اردوان صلح کرده به باختر رفت (۲۰۶ ق.م) و سـپس از راه کابـل و دره‌ی خیبر به هنـد رفته، از راه کرمان و سیسـتان بازگشت اردوان در حوالی ۱۹۶ ق.م درگذشت.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک سیزدهم، ارد اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

این شـاه پس از برادر به تخت نشسـت. جلـوس او را اغلب در ۵۵ ق.م نوشـته‌اند. در زمان این پادشاه کراسوس Crassus یکی از کنسولهای سه‌گانه‌ی روم و کنسول دیگر سـزار و پومپه بودنـد کراسوس بـدون آنکه نظر سـنای دوم را جلب کند خوسـرانه به خیال آنکه چون اسکندر آسیا را فتح خواهد کرد، به ایران لشکر کشید. نخست به بین‌النهرین تاخت و سپس به شام بازگشت (۵۴ ق.م) در اینجا آرتاواردس پادشاه ارمنستان او را ملاقات کرد، و وعده داد که در جنگ با ایران ۱۶ هزار سوار و ۳۰ هزار پیاده به او بدهد، و به او پیشنهاد کرد که کراسوس در کوهستان ارمنستان با لشگر ارد جنگ کند. ولی کراسوس ترجیح داد که در بین‌النهرین با سپاه ایران مصاف دهد. زیرا این سرزمین را از جهت سفری که قبلا بدان کرده بود بهتر می‌شناخت.

در این هنگام سـفیری از ایران به خدمت او رسـید، و گفت: «پادشاه ما می گوید اگر مردم روم می‌خواسـتند با ایران جنگ کنند، من حاضـر به جنگ می‌شدم؛ ولی به طوری که شـنیده‌ام شما برای هوای نفس خود به خاک ایران دست‌اندازی کرده‌اید. من برای نشان دادن حسـن نیت خـود حاضـرم به پیری شـما رحم کنم، و به رومیهـایی که در شـهرهای ایران هسـتند. اجـازه دهم بیرون رونـد. زیرا پادشاه ما این رومیها را زندانیان خود می‌دانند نه پادگان شما»

کراسـوس بـا کبر و نخوت گفت: «نیتم را در شـهر سـلوکیه به شـما اعلاـم خـواهم کرد.» سـفیر ایران که ویزی گس Visiges نام داشت، خندیـد و گفت: «کراسوس اگر از این کف دست من مویی خواهـد روییـد، تو سـلوکیه را خواهی دیـد!» کراسوس سـپس با لژیون‌های رومی که شماره‌ی آنان به چهل و دو هزار می‌رسید به بین‌النهرین درآمد.

از طرفی ارد به شتاب وارد ارمنستان شده آن کشور را اشغال کرد، تا پادشاه آن نتواند سواره نظام خود را به یاری کراسوس بفرستد. ارد یکی از سـرداران خود را که سورنا Surena نـام داشت با تمام سواره ناظم پارتی مأمور جنگ با کراسوس کرد. کراسوس که در آغاز می‌خواست از طول فرات گذشته در مقابل سلوکیه با لشکر ایران جنگ کند، به فریب یکی از مشایخ عرب به نام آریام‌نس Ariamnes که در نهـان متحـد ارد بـود، نقشه‌ی خـود را تغییر داده به بین‌النهرین درآمـد، و تـا نزدیکی حران Carrhoe که در میان ادس (اورفا) و رأس عین واقع و از زمان قدیم مرکز صابئین بود پیش رفت. در این بیابان بی‌آب و علف ناگهان سـپاه سورنا که قسـمتی از لشگرش را پنهان کرده بود نمودار شد کراسوس به خیال اینکه سپاه ایران اندک است، بدون آنکه از رنج آن سفر بیابانی بیاسایـد، فرمـان حمله داد. رومیـان شـروع به تیرانـدازی کردنـد. ولی تیرهـای ایشان به سواره نظام پارتی کارگر نبود، زیرا پارتیها از جهـات مهـارتی که در تیرانـدازی داشـتند. از دور جنـگ می‌کردنـد و به طریق جنـگ و گریز رومیان را به بیابانهای بی‌آب و علف کشانیدند، پس از آن از هر سو برگشته تلفات سختی بر ایشان وارد آوردند.

در این میان فابیوس Fabius پسر جوان کراسوس که زیردست ژولیوس سزار در کشور گالیا (فرانسه) فنون نظامی را آموخته بود با هزار و چهارصد سوار به کمک پدر خود در رسید، ولی بدبختانه فابیوس در جنگ کشته شد. ناگهان کراسوس سر پسر خود را بر سر نیزه پارتیها دید عرصه بر رومیها چنان تنگ شد، که معاون فرمانده، اوکتاویوس Octavius که بعدها قیصر روم شد، تصمیم به عقب‌نشینی گرفت.

در این حال سورنا به کراسوس پیشنهاد متارکه‌ی جنگ کرد. کراسوس برای امضای پیمان متارکه، تنها با سورنا به طرف خیمه‌ای که بنا بود در آنجا متارکه امضاء شود رهسپار شد. افسران ستاد ارتش او نگران شده از بیم آنکه به وی سوءقصدی بشود دنبال کراسوس رفتند. در این حال جنگی بین سواران پارتی و رومی درگرفت که منجر به کشته شدن کراسوس سردار روم شد. همینکه سپاه روم خبر کشته شدن او را شنیدند به وحشت افتادند. به جز دو هزار تن که موفق به گریختن شدند دیگران که زنده مانده بودند اسیر پارتی‌ها گشتند. تلفات سپاه کراسوس را در این جنگ بیست هزار تن نوشته‌اند سر کراسوس را برای ارد برده در هنگامی که در ارمنستان مجلس جشنی برای عروسی پسرش «پاکر» با دختر آرتا واردس پادشاه ارمنستان آراسته بود به پای او انداختند.

شخصیت سورنا چنانکه مورخان رومی نوشته‌اند، اثر غریبی در رومیان گذاشت. وی ده هزار سوار از املاک خود برای این جنگ تهیه کرده بود.

گویند سورنا در شهوترانی افراط بسیار می‌کرد. هزار شتر باروبنه شخصی او را می‌برده و دویست عراده حرمخانه‌ی او را حمل می‌کرده است. از چهل هزار تن سپاه روم یک نیم، در این جنگ تلف شدند. و ده هزار تن به سرکردگی کاسیوس Cassius از فرات گذشتند و ده هزار تن دیگر اسیر گردیده در مرگیانا (مرو کنونی) سکونت داده شدند.

در سال ۵۱ ق.م ارد پسر خود پاکر را که هنوز نوجوان بود، با لشگری به سوریه فرستاد. لشکر پارتی از فرات گذشته و از کاسیوس شکست خورد. می‌خواست که شکست خود را جبران کند، ولی چون توطئه‌ای بر ضد پدر خود ترتیب داده بود، به دربار احضار شد و عفو گردید. پس از متارکه‌ای طولانی در ۲۹ ق.م با یک سردار رومی به نام لابینیوس Labinius که در خدمت پادشاه اشکانی بود مجدداً برای گرفتن سوریه فرستاده شد.

پاکر همه خاک سوریه را به استثنای شهر صور تصرف کرد و به فلسطین رفت و آنجا را نیز تحت نفوذ ایران قرار داد. در این هنگام جنگ داخلی در دولت روم بین پومپه و سزار و آنتوان آغاز گردید ارد در جواب پومپه که تقاضای کمک از ایران کرده بود، گفت حاضر است با وی عقد اتحاد ببندد، به شرط آنکه وی سوریه را به ایران واگذار کند، ولی پومپه این شرط را نپذیرفت. ارد نیز در داخله روم تحریکاتی می‌کرد و می‌خواست جمهوری طلبان از بین نروند، و جنگهای داخلی بیشتر امتداد یابد تا در نتیجه روم ضعیف گردد تا او بتواند مستعمرات روم را در آسیا تصرف کند.

در این حال بود کمه ارد روم را مورد حمله قرار داد. نقشه‌ی جنگی چنین بود که سپاه پارتی به دو قسمت شود. یکی را پاکر برای تسخیر بقیه سوریه و فنیقیه و فلسطین به کار برد و دیگری تحت فرمان لابینیوس برای تسخیر آسیای صغیر فرستاده شود لابینیوس در آسیای صغیر فتوحاتی کرد؛ ولی سرانجام از نایب آنتونیوس که پوبلیوس و تنی‌دیوس Publius - Ventidius نام داشت شکست خورد و در حالیکه فرار می‌کرد کشته شد (۳۹ ق.م).

پس از وی پاکر نیز شکست یافته در جنگ به قتل رسید. مرگ پاکر ضربه‌ی روحی بزرگی به ارد زد. وی از تصرف شامات منصرف شده، از سلطنت نیز بیزار گشت و آن را به پسر بزرگتر خود فرهاد واگذار کرد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک شانزدهم، ارد دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از کشته شدن فرهادک، بزرگان پارت مردی به نام ارد را بر تخت نشانیدند. وی از خاندان شاهی بود و از بیم فرهادک پنهان می‌زیست. چون پادشاه شد برخلاف انتظار همه، بنای ظلم و جور گذاشت. چنانکه مردم از او متنفر شده، وی را کشتند. مدت پادشاهی او از ۴ تا ۸ میلادی بود.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک ششم، مهرداد اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از برادرش بر تخت نشست (۱۷۴ ق.م) وی بانی عظمت دولت پارت است، وی در مدت سلطنت ۳۷ ساله‌ی خود پارت کوچک را مبدل به دولتی بزرگ کرد. چنانکه مورخان او را داریوش سلسله‌ی اشکانی دانسته‌اند. در این زمان دولت سلوکی به واسطه‌ی جنگ با رومیان و مصریان و یهودیان به ناتوانی گراییده بود، مهرداد در هنگامی که او کراتید پادشاه باختر مشغول تسخیر پنجاب هند بود، و در آن میان به دست پسرش کشته شد. از موقع استفاده کرده به باختر لشگر کشید و قسمت غربی آن کشور را ضمیمه‌ی پارت کرد. و بعضی نوشته‌اند، که همه باختر را به تصرف درآورد.

چند سال پس از تصرف باختر، در هنگامی که آنتیوخوس پنجم که کودکی بین ۹ تا ۱۴ ساله و پادشاه سلوکی بود به ماد بزرگ حمله برد، و آن ایالت را ضمیمه‌ی پارت کرد. و پس از فرونشاندن شورش گرگان، ایالت خوزستان و پارس را تسخیر کرد. سپس به طرف باختر رفته و از آنها به هند درآمد، و تارود «هیداسپ» جیلم امروز در پنجاب براند.

بعضی از مورخان نوشته‌اند که چون دولت یونانی و باختری تا (۱۲۶ ق.م) در دره‌ی کابل وجود داشت. باید حدود متصرفات مهرداد را تا کوههای پاراپامیزاد (شمال افغانستان) دانست. بزرگ شدن پارت دولت سلوکی را به وحشت انداخت. دمتریوس دوم (نیکاتور) پادشاه سلوکی به مقابل مهرداد شتافت، و پارسیها و باختریها نیز به یاری دمتریوس بر ضد پارت سر به شورش برداشتند. مهرداد چون دشمن را نیرومند یافت به بهانه‌ی عقد صلح دمتریوس را باردوی خویش آورده گرفتار کرد ولی با او بسیار خوب رفتار کرد حتی دخترش رچ‌گونه Rhadogune را به زنی به او داد. ولی در این میان به بستر بیماری افتاد و درگذشت (۱۳۶ ق.م) از جمله کارهای مهرداد تنبیه مردم خوزستان بود. وی به تقلید پیشینیان خود آنتیوخوس سوم و چهارم دو معبد عظیم و پرمایه آتنا Athena و آرتمیس Artemis را که محتملا معابد مقدس آناهیتا (ناهید) بوده است، غارت کرد؛ و غنیمتی عظیم نصیب او شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک نوزدهم، واردان

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از اردوان پسرش شاه شد. برادرش گودرز مدعی سلطنت بود، ولی در آغاز توفیق با واردان بود. واردان به خوابانیدن شورش سلوکیه که در زمان اردوان سوم آغاز شده بود پرداخت. و این شهر را محاصره کرد. ولی در این احوال خبر قیام برادرش گودرز علیه او رسید. قبل از آنکه جنگی بین دو برادر روی دهد، به میانجیگری بزرگان قرار شد که دو برادر با هم صلح کنند. و گودرز از ادعای سلطنت صرفنظر کرده در گرگان در نزد طرفداران «داهی» خود بماند. سپس واردان در ۴۶ م. سلوکیه را تسخیر کرد. بعد به فکر انزاع ارمنستان از دست رومیها افتاد.

در این احوال برادرش گودرز مجدداً سر به شورش برداشت. وی در میان گرگان و هرات برادر را شکست داد؛ و چون از فرط غرور بنای سختگیری و ستمکاری را گذاشت، بزرگان ایران او را در مراجعتش از گرگان در شکارگاهی کشتند (۴۵ یا ۴۶ م).

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک نهم، مهرداد دوم یا مهرداد بزرگ

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهرداد دوم از پادشاهان بزرگ اشکانی است. وی پس از پدرش اردوان دوم به تخت نشست (۱۲۴ ق.م) و سکاها را شکست سختی داد. و خطر نژاد زرد را از ایران دور کرد. وی در حدود ۱۱۵ ق.م هیأت سفارتی را که از طرف فغفور چین فرستاده شده بودند، پذیرفت و با پادشاه آن کشور پیمان بازرگانی و ترانزیت بست. از طرف دیگر دولت روم در مغرب اقتدار وسیعی به هم رسانیده، برای اکمال جهانگیری خود تسخیر ایران و هند را لازم می‌دانست.

در زمان مهرداد دوم بود که روم و ایران برای اولین بار به یکدیگر برخورد کردند. اختلاف ایران و روم از همان روزهای نخست تا آخر، بر سر مسأله‌ی ارمنستان بود که هر دو تسلط بر آن ایالت را ادعا می‌کردند. چنانکه در پیش گفتیم، مهرداد اول که دولت پارت را توسعه می‌داد، در فتوحات خود به ارمنستان رسید، و با کمک او در زمان آنتیوخوس اپی فانس ارمنی‌ها، خود را از تسلط سلوکی‌ها آزاد کردند. و در آنجا دولتی تشکیل شد که سلطنت آن به دست یکی از شاخه‌های سلسله‌ی اشکانی افتاد. این شاهزادگان اشکانی که در ارمنستان سلطنت می‌کردند، لقب شاهی داشتند.

در زمان مهرداد دوم آرتاکسیاس Artaxias پادشاه ارمنستان نخواست از ایران اطاعت کند. مهرداد پس از شکست فاحشی که به سکاها داد متوجه ارمنستان شده پیروز گردید و تیگران پادشاه ارمنستان شد. مهرداد دوم برای اینکه از جانب ارمنستان آسوده خاطر باشد، پسر بزرگ تیگران را به طور گروگان به دربار خود اعزام داشت. بعدها در زمان تیگران حدود ارمنستان توسعه یافت و آن کشور از خلیج ایسوس در مدیترانه تا دریای خزر امتداد یافت. در این بین تیگران با مهرداد اوپاتور Eupator پادشاه پنت متحد گردید.

در سال ۹۲ ق.م رومیان به رود فرات رسیدند چون دولت ارمنستان بر اثر اتحاد با پنت قسمتی از اراضی ایران را اشغال نموده بود مهرداد اول سفیری به نام ارباز Orbazus به نزد سولا Sylla کنسول روم در آسیای صغیر فرستاد، تا با دولت روم اتحاد تعرض و تدافعی منعقد نماید. چون سولا در مجالس ملاقات جای محترم را اشغال می‌کرد، و بین پادشاه کاپادوکیه و سفیر ایران می‌نشست. این طرز رفتار را مهرداد دوم اهانت تلقی کرده، چون سفیرش به ایران بازگشت، دستور داد او را بکشند، که چرا حیثیت خود و ایران را حفظ نکرده است.

مهرداد دوم ایران را به صورت قدرت جهانی درآورد، و تماسهای او با روم در مغرب و با چین در مشرق عظمت نقش او را در

حیات سیاسی و اقتصادی دنیای آن روز نشان داد و موجب شد کمه وی را به لقب شاهنشاه و بزرگ بخوانند. مهرداد دوم حدود شرقی ایران را تا کوههای هیمالیا رسانید.
نتیجه‌ی مذاکرات سفیر ایران با سولا آن شد، که سولا از پذیرفتن پیشنهاد پیمان با ایران به عذر اینکه از طرف سنای روم چنین اختیاری ندارد، شانه خالی کرد. بعداً تیگران به تعرضات خود نسبت به پارت افزود و کردون (کردستان) را از پارت انتزاع کرد.
سلطنت مهرداد دوم را بین سال ۱۲۴ تا ۷۶ ق.م دانسته‌اند.
برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک هشتم، اردوان دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عـم فرهاد دوم بود. او پسر فری یاپت است؛ وی در جنگ با مردم یوئه‌چی که از نژاد زرد بودند زخم برداشته بمرد. این مردم راهونها به سوی ایران رانده بودند و بر اثر فشار همین قوم بود که دولت باختر به هند منتقل گردید و کشور باختر به دست یوئه‌چی‌ها افتاد.
برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک هفتم، فرهاد دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از پدر به تخت نشست (۱۳۶ ق.م) دمتریوس پس از مرگ مهرداد بگریخت، ولی گرفتار شد. و فرهاد دوم او را به گرگان نزد زنش فرستاد، برادر دمتریوس محبوس که آنتیوخوس هفتم نام داشت، برای تصرف ایالات از دست رفته و رهانیدن برادر با سپاهی به بین‌النهرین درآمد، و سپس همدان را تسخیر کرد. در این هنگام مردم ایران بر فرهاد دوم شوریدند. فرهاد پیشنهاد صلح کرد. آنتیوخوس گفت فرهاد باید به همان پارت قناعت کند. شاه تدبیری اندیشید و برای ایجاد جنگی خانگی در شام، دمتریوس را از زندان رها کرد تا کشور سلوکیه را از برادرش بگیرد. ولی در همان زمان شورشی از طرف ایرانیان بر ضد سپاهیان سلوکی رخ داد. و چون آنتیوخوس به کمک سربازان خود شتافت؛ در جنگی که میان او و فرهاد روی داد کشته شد. و این آخرین جنگ سلوکیان با اشکانیان بود (۱۲۹ ق.م) پارتیان موفق نشدند که سلوکیها را تعقیب کرده به سوریه حمله کنند. زیرا گرفتار حمله‌ی سکاها از پشت سر خود شدند. چه وقتی که فرهاد با آنتیوخوس می‌جنگید، سکاهای بدوی را به یاری خود طلبید، ولی آنان پس از فتح فرهاد رسیدند، که وجودشان دیگر مفید نبود.
چون فرهاد به ایشان گفت که به دلیل دیر رسیدن مستحق پاداش نیستند، سکاها رنجیده به مرزهای پارت تجاوز کردند. و بنای قتل و غارت را گذاشتند. فرهاد مردانه به مقابل آنان شتافت ولی در اثر خیانت سپاهیان اسیر یونانی که با سکاها همدست شده بودند، فرهاد در ۱۲۷ ق.م به دست سکاها کشته شد. اقوامی از سکاها در اثر این واقعه در زرنگ که قسمتی از ایران شرقی بود مسکن گزیده و کم‌کم آن ناحیه به نام ایشان سکستان (سجستان یا سیستان) خوانده شده.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک هفدهم، ونن Vonones

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از کشته شدن ارد دوم، مجلس مهستان از امپراطور خواستند، ونن پسر فرهاد چهارم را که در روم بود، به ایران بفرستد تا بر تخت ایران بنشیند.

این شاهزاده در واقع مانند، سایر پسران فرهاد چهارم تحت حمایت روم بود پس از آنکه مدت کوتاهی از آمدن او به ایران گذشت بزرگان کشور از او ناراضی شدند، زیرا او به اخلاق رومی عادت کرده بود. و از آداب ایرانی نفرت داشت. بزرگان، اردوان نامی را که بیشتر در میان داهی‌ها بود، و در این زمان بر آذربایجان پادشاهی می‌کرد، به سلطنت دعوت کردند. پس از چند جنگ ونن شکست خورده به سلوکیه رفت و از سلوکیه به ارمنستان پناه برده. و چون در این وقت تخت سلطنت آن کشور خالی بود. او را پادشاه ارمنستان کردند. مدت سلطنت ونن را از ۸ تا ۱۷ میلادی نوشته‌اند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک هیجدهم، اردوان سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اردوان سوم که از مادر اشکانی و پادشاه آذربایجان و دست نشانده‌ی شاهنشاه ایران بود. پس از آنکه شاه شد به فکر آن افتاد، که ونن را که در حمایت رومیان شاه ارمنستان شد و طبعاً مزاحم او بود براند. تی‌بریوس Tiberius که می‌خواست به ونن یاری کند بر اثر تهدیدات اردوان از یاری خودداری کرد. ونن گریخته نزد سیلانوس Silanus والی روم در سوریه رفت.

اردوان سفیری نزد ژرمانیکوس Germanicus فرمانروای روم که در آسیا قرار داشت فرستاد و خروج ونن را از نزدیکی سرحدات ایران بخواست. ژرمانیکوس درخواست اردوان را پذیرفته ونن را به طرف کیلیکیه فرستاد و وی در آنجا کشته شد (۱۹ م). رومیان باز دخالت در ارمنستان کرده آرتاکسیاس Artaxias نامی را پادشاه آنجا کردند. اردوان از این حرمهت رومیان مکدر گردیده، نامه‌ای توهین‌آمیز به تیبریوس امپراطور روم نوشت. پس از آن به ارمنستان رفت و ارشک پسر خود را، پادشاه آن سرزمین کرد.

تیبریوس امپراطور روم خشمگین شده، یکی از پسرهای فرهاد چهارم را برای برپا کردن جنگهای خانگی به ایران فرستاد؛ و نیز سکاها وایبری‌ها (گرجی‌ها) را تحریک کرد که از شمال به ارمنستان حمله کنند.

آنان در ارمنستان ارشک را گرفته کشتند. از طرفی در داخل مملکت بزرگان پارت از اردوان ناراضی شده، او را از سلطنت خلع کردند، و تیرداد نامی را که از طرف وی‌تلیوس Vitellius سردار رومی در سوریه پشتیبانی می‌شد به تخت نشاندند.

اردوان گریخته به گرگان نزد قوم داهه رفت (۳۶ م) و در انتظار اینکه پارتها عقیده‌ی خود را درباره‌ی وی تغییر دهند نشست. اتفاقاً همینطور هم شد. تیرداد به مرافقت زعمای کشور با تجلیل فراوان و احترام به تیسفون وارد شد، و مطابق آیین کشور به دست سورنا،

دیهیم شاهی را بر سر گذاشت. ولی طولی نکشید که مورد نفرت پارتیان قرار گرفت، و اردوان هم از طرف هواخواهان خود به پایتخت خوانده شد، و یکباره بر سر تیرداد تاخته، تخت سلطنت را دیگر باره پس گرفت.

تیبریوس امپراطور روم که اوضاع را چنین یافت، مصلحت دید، که با اردوان از در صلح درآید. و توطئه در کار او را کنار بگذارد، و بر اثر آن وی تلیوس حکمران سوریه در ۳۷ م. در یکی از جزایر فرات با اردوان ملاقات کرده، پیمان صلحی با اردوان ایران باشد و یکی از فرزندان خود را نیز به طور گروگان به روم فرستاد. بر اثر این کار باز پارتیها ناراضی شده، اردوان را خلع کردند. و کین ناموس Kinnamus نامی را به جای او شاه کردند - اردوان گریخته نزد ایزاتس Izates پادشاه آدیابن رفت. او به وی کمک کرد تا او دوباره به شاهی نشست.

کین ناموس هم از سلطنت استعفا کرد، و تخت پادشاهی را مجدداً به اردوان واگذار کرد. این بار اردوان همه دشمنان و مخالفان خود را عفو کرد.

از وقایع زمان اردوان کشتار یهود و شورش سلوکیه است. موضوع کشتار یهود این بود که دو جکوان یهودی به نامهای آسی‌نای و آنی‌لای بر اثر ظلمی که به ایشان شده بود، عده‌ای از جوانان را دور خود جمع کرده به راهزنی پرداختند. اردوان که مانند همه‌ی پادشاهان اشکانی نسبت به یهودیان محبت داشت، برادر بزرگتر آسی‌نای را والی بابل کرد. زیرا اقلیت قابل اهمیتی از یهود در آن شهر وجود داشت پس از او برادرش آنی لای بی‌اجازه‌ی دربار پارت به حکومت بابل رسید. و حمله به ایالت همجوار برده و مهرداد داماد اردوان را اسیر کرد. ولی سرانجام به دست بابلیها از میان رفت. بر اثر تعدی این یهودی و سپاهیان او مردم بابل با یهودیان دشمن شدند و چون یهودیان دیدند که در بابل نمی‌توانند بمانند کوچ کرده به سلوکیه رفتند.

در این بین یونانیان و سریانیان با هم متحد شده، هر دو بر ضد یهودیان قیام کردند. پس از آن جدالی روی داد، که در آن پنجاه هزار یهودی تلف شدند و مابقی به تیسفون رفتند، از آنجا هم به شهرهای کوچک مهاجرت کردند.

شورش سلوکیه - از وقایع پادشاهی اردوان شورش شهر سلوکیه در ۴۰ م. و ادعای استقلال مردم آن بود. پارتیها از نظر استحکام دیوارهای آن شهر به بازگرفتن آن تا مدتی موفق نشدند، تا بعدها توانستند که آن شهر را دوباره جزء سلطه‌ی پارت درآورند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشک یازدهم، فرهاد سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از مرگ سنتروک پسرش فرهاد سوم به تخت نشست. در آغاز او مانند پدرش سنتروک می‌خواست، در جنگهای مهرداد ششم پادشاه پنت با رومیها بی‌طرف بماند. ولی هنگامی که پومپه سردار رومی در ۶۶ ق.م به آسیا آمد. هر یک از دو طرف می‌خواستند که دولت پارت را به سوی خود جلب کنند و هر کدام سفیری به دربار فرهاد گسیل داشت. این بار فرهاد به طرف روم رفت زیرا پومپه به او وعده داد که در ازای همراهی کردون و آدیاین دو ولایتی را که تیگران پادشاه ارمنستان از دولت پارت گرفته بود، به فرهاد برمی‌گرداند. فرهاد پذیرفت و به ارمنستان حمله برد. تیگران شکست یافته به کوهها گریخت. فرهاد پسر او را که تیگران نام داشت، به جای او گذاشته به ایران آمد. پس از مراجعت فرهاد تیگران پیر از کوهها بازگشته تیگران جوان را شکست داد.

در این هنگام پومپه به ارمنستان حمله کرده آن کشور را در تحت تسلط روم درآورد و تیگران جوان را اسیر کرد. پس از مدتی فرهاد سفیری نزد پومپه فرستاده، تیگران را به این عنوان که داماد اوست خواست که در اختیار او بگذارند. رود فرات نیز مرز بین

ایران و روم باشد. یومیه به فرهاد پاسخ داد که تیگران جوان پسر تیگران پیر است و حق پدر نسبت به پسر بیش از حق پدر زن نسبت به داماد است. اما درباره‌ی مرز دو کشور تنها عدالت می‌تواند، معلوم دارد که مرز دو دولت از کجا باید باشد. پومپه تا مدتی که در آسیا بود با دولت اشکانی مدارا می‌کرد. ولی اوضاع به خوبی نشان می‌داد که به زودی جنگی مداوم بین این دو حریف درخواهد گرفت. فرهاد را دو پسرش مهرداد و ارد به همدستی هم مسموم کردند. مدت پادشاهی او از ۶۷ تا ۶۰ ق.م نوشته‌اند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

اشکان، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سیدمحمد اشکان در سال ۱۳۲۱در یزد بدنیا آمد. تحصیلات دانشگاهی را در رشته گیاه پزشکی به صورت کارشناسی ارشد پیوسته در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران آغاز کرد و در سال ۱۳۴۱ موفق به اخذ مدرک فوق شد. او در سال ۱۳۵۸ دکترای کشاورزی رشته بیماری‌شناسی گیاهی را از دانشگاه مذکور دریافت نمود. ایشان عضو هیئت علمی و رئیس دانشکده کشاورزی و سرپرست بخش گیاه پزشکی دانشگاه ولی عصر رفسنجان بود که در اواخر سال ۱۳۷۵ بازنشسته شد. ولی استاد از فعالیت‌های خود دست برنداشت و همکاری خود را با دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین از سر گرفت که تا کنون نیز ادامه دارد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیگرایش : بیماری‌شناسی گیاهیوالدین و انساب : پدر سیدمحمد اشکان، سیدابراهیم زاده روستای غرآباد (واقع در شش فرسخی یزد) است. او نزد استاد علی‌اکبر (دایی او) به شاگردی بنایی و معماری پرداخت بطوری‌که خود استادکار و معمار ماهری در یزد بود و تا آخر عمر خود چندین آب انبار، حسینیه و مسجد را تجدید بنا و یا بازسازی کرده بود. مادر سیدمحمد، همروستایی پدرش و خانه‌دار است.خاطرات کودکی : «تحصیلات شش ساله ابتدایی در دبستان مدیر طاهری یزد در شرف اتمام بود، برای فراغت از مدرسه ابتدایی و صدور گواهینامه پایان تحصیلات ابتدایی نیاز به چند قطعه عکس بود، عکاس را با آن دوربین صندوقچه ای که پرده سیاه و سه پایه بلندی به همراه داشت به صحن مدرسه می‌آوردند و از دانش‌آموزان عکس می‌گرفتند. دستور این بود که عکس با کت گرفته شود، بیشتر بچه‌های کلاس کت نداشتند. من کت یکی از دانش‌آموزان همکلاسی را گرفتم و عکس انداختم. عکس بسیار شیکی شده بود. یک نسخه از آن عکس هنوز به تصدیق کلاس ششم ابتدایی من الصاق و به مهر اداره فرهنگ یزد و به ریاست مرحوم معصوم‌خانی ممهور است.»اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : سیدمحمد اشکان در خانواده‌ای با شرایط مالی متوسط بدنیا آمد. پدر خانواده به شغل بنایی اشتغال داشت.تحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی سیدمحمد اشکان به ترتیب زیر است: - شش سال تحصیل مقطع ابتدایی در دبستان مدیر طاهری و پنج سال از شش سال تحصیلات دوره متوسطه در یزد - سال ششم دبیرستان در دبیرستان دارالفنون تهران - کارشناسی ارشد پیوشته در رشته گیاه پزشکی از دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱ - دیپلم زبان انگلیسی از کانون زبان ایران (انجمن ایران و آمریکای سابق) در سال ۱۳۴۵ - دیپلم زبان آلمانی از انستیتوی گوته، گرافینگ آلمان غربی در سال ۱۳۴۷ - دکترای کشاورزی در رشته بیماری شناسی گیاهی از دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۸ دوره‌های تحصیلی و کارآموزی: - دوره بازآموزی در زمینه بیماریهای گیاهی و قارچ‌شناسی در BBA آلمان، بمدت یکسال در سال ۱۳۴۸ - دوره تخصصی در زمینه بیماریهای درختان میوه در انستیتوی تحقیقات بیماریهای درختان میوه هایدلبرگ آلمان غربی بمدت سه ماه در سال ۱۳۵۴فعالیتهای ضمن تحصیل : سیدمحمد اشکان پس از اخذ مدرک کارشناسی ارشد رشته گیاه پزشکی در سال ۱۳۴۱، در موسسه تحقیقات

آفات و بیماریهای گیاهی که اکنون به موسسه تحقیقات گیاه پزشکی کشور تغییر نام داده است، تا اواخر سال ۱۳۷۲ به فعالیت پرداخت. او عضو انجمن اسلامی بود و به ورزش‌هایی همچون بدنسازی علاقمند بود.استادان و مربیان : سیدمحمد اشکان از دوران تحصیل در دارالفنون تهران سه دبیر خود را بیاد دارد، صدیق اسفندیاری (فارسی)، موسی آذر نوش (ریاضیات) و فریدون کوشا(شیمی). در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران، دکتر مهدوی اردبیلی، انتظام، عطایی، دواچی و منوچهری از جمله اساتید وی بودند که در زندگی علمی سیدمحمد اشکان تاثیر بسزایی داشته‌اند.همسر و فرزندان : سیدمحمد اشکان متاهل و دارای همسر و سه فرزند می‌باشد. فرزند اول، پریسا (کارشناسی ارشد مشاوره خانواده- خانه‌دار)، فرزند دوم، علی (کارشناسی رشته الکترونیک) و فرزند آخر، میترا، در حال تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد رشته مدیریت سیستم و بهره‌وری می‌باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سوابق خدمت در زمینه تحقیق و تدریس سیدمحمد اشکان به قرار زیر است: - از بهمن ماه سال ۱۳۴۱ در معاونت وزارت کشاورزی، موسسه بررسی آفات و بیماریهای گیاهی مشغول به کار شد. از آن تاریخ تا خرداد ماه سال ۱۳۷۴ در آن موسسه مشغول پژوهش بود، یکسال مسئولیت معاونت و یک و نیم سال هم ریاست آن موسسه را برعهده داشت. - از خرداد سال ۱۳۷۴ به دانشگاه ولی عصر رفسنجان وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی منتقل و به عنوان عضو هیئت علمی، رئیس دانشکده کشاورزی و سرپرست بخش گیاه پزشکی مشغول کار و اواخر سال ۱۳۷۵ بازنشسته شد. - از مهر ماه سال ۱۳۷۷ تا کنون عضو هیئت علمی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین است و از بهمن ماه سال ۱۳۷۹ مدیریت گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی آن دانشگاه به وی تفویض شده است. - از سال ۱۳۷۲ تا کنون در اجرای طرحهای تحقیقاتی گروه علوم کشاورزی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران همکاری دارد. عضویت در انجمن‌های علمی و برنامه‌های انتشاراتی: - عضو و یکی از بنیانگذاران انجمن کارشناسان بیماریهای گیاهی ایران - عضو و دبیر هیئت تحریریه نشریه بیماریهای گیاهی از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۷ - سردبیر مجله علمی- پژوهشی «بیماریهای گیاهی» بمدت ۱۸ سال - عضو هیئت تحریریه نشریه سازمان حفظ نباتات از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۰ - عضو کمیته کشاورزی جهاد سازندگی شمیران از سال ۱۳۵۸ بمدت سه سال - عضو کمیته برنامه‌ریزی تحقیقات و آموزش کشاورزی در سال ۱۳۵۸ - عضو کمیته فنی و طرحهای تحقیقاتی موسسه بررسی آفات از سال ۱۳۶۰ بمدت ۶ سال - عضو شورای انتشارات موسسه بررسی آفات از سال ۱۳۶۰ بمدت ۴ سال - عضو کمیته مشورتی ارتقاء گروه محققان موسسه بررسی آفات در سال ۱۳۵۸ - عضو کمیته برنامه ریزی ۵ ساله تحقیقات کشاورزی در سال ۱۳۶۷ - عضو کمیته بررسی کنندگان مقالات هشتمین تا آخر سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران - عضو کمیته ارتقاء پایه و مرتبه علمی اعضای هیئت علمی سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی به مدت دو سال - عضو هیئت مدیریه انجمن بیماری‌شناسی گیاهی ایران از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۷۹فعالیتهای آموزشی : سوابق تدریس و فعالیت‌های آموزشی سیدمحمد اشکان در دانشگاهها و موسسات آموزش عالی به قرار زیر است: - تدریس بیماری شناسی گیاهی و بیماریهای درختان میوه در دانشگاه تبریز در سال تحصیلی ۴- ۱۳۵۳ - تدریس بیماری شناسی گیاهی در دانشکده کشاورزی زنجان در سال تحصیلی ۱۳۵۸-۱۳۵۹ - تدریس بیماریهای گیاهی، بیماریهای درختان میوه، قارچ شناسی و قارچ کشها در دانشگاه ولی عصر رفسنجان در سال ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ - تدریس بیماریهای درختان میوه برای کارشناسان باغبانی بنیاد مستضعفان در سال ۱۳۵۸ - تدریس بیماریهای گیاهی و قارچ شناسی در دانشکده کشاورزی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین از سال ۱۳۷۷ تا کنون - تدریس بیماریهای مهم درختان میوه در دانشکده کشاورزی دانشگاه ازاد اسلامی واحد ورامین از سال ۱۳۷۸ تا کنونمراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : سیدمحمد اشکان یکی از بنیانگذاران انجمن کارشناسان بیماریهای گیاهی ایران است. از دیگر مراکزی که وی از بانیان آن می‌باشد می‌توان به انجمن بیماری‌شناسی گیاهی ایران، آزمایشگاه بیماری‌های درختان میوه در موسسه تحقیقات گیاه پزشکی کشور، آزمایشگاه قارچ‌شناسی در دانشکده کشاورزی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین- پیشوا اشاره کرد.جوائز و نشانها : تشویقات و تقدیرات سیدمحمد اشکان به سبب انجام وظایف تحقیقی و تخصصی: -

تشویق بخاطر ابراز لیاقت در اجرای طرحهای تحقیقاتی به وسیله رئیس وقت موسسه در سال ۱۳۴۶ – تقدیر بخاطر ابراز علاقه و همکاری ارزنده در تهیه و تدوین طرح جامع تحقیقات کشاورزی به وسیله معاون وقت وزیر در امور تحقیقاتی و آموزشی، آقای دکتر یزدی صمدی در سال ۱۳۶۰ – تقدیر بخاطر تصدی سرپرستی موسسه بررسی آفات توسط وزیر کشاورزی در سال ۱۳۶۳ – تقدیر به دلیل فعالیتهای ثمربخش در کمیسیون هماهنگی توسط معاون وزیر در امور تحقیقاتی و آموزشی، آقای دکتر توفیقی سه مرتبه در سالهای ۱۳۶۶،۱۳۶۵ و ۱۳۶۸ – تقدیر به سبب کوشش یک دوره سه ساله در کمیته فنی موسسه به وسیله رئیس وقت موسسه در سال ۱۳۶۷ – تقدیر بخاطر همکاری در تهیه و تدوین برنامه پنج ساله تحقیقات کشاورزی به وسیله معاون وزیر در امور تحقیقات، آقای دکتر توفیقی و نیز وزیر کشاورزی در سال ۱۳۶۸چگونگی عرضه آثار : – تعداد ۲۰ طرح پژوهشی به عنوان همکار و مجری – گزارش‌های علمی هفت فقره – خلاصه مقالات ارائه شده در کنگره ها، ۱۴ فقره – مقالات علمی، پژوهشی، ۲۶ فقره – جزوه‌های درسی، ۷ فقره – کتب علمی منتشر شده،۷ عنوان تصحیح و ویراستاری کتاب، ۱۱ موردآثار : بیماریهای تا ویژگی اثر : ترجمه، ۳۴۴ ص، مرکز نشر دانشگاهی– ۱۳۷۴۲ بیماریهای توت فرنگی ویژگی اثر : ترجمه با همکاری زهرا زکیئی، ۳۹۶ ص، مرکز نشر دانشگاهی در سال ۱۳۸۴۳ بیماریهای درختان سیب و گلابی ویژگی اثر : ترجمه،۳۹۲ص، مرکز دانشگاهی ۱۳۷۸۴ بیماریهای درختان میوه هسته دار ویژگی اثر : ترجمه، ۳۵۶ ص، مرکز نشر دانشگاهی در سال ۱۳۸۱۵ بیماریهای مرکبات ویژگی اثر : ترجمه با همکاری زهرا زکیئی، ۳۷۶ ص، مرکز نشر دانشگاهی در سال ۱۳۸۶۶ بیماریهای مهم درختان میوه در ایران ویژگی اثر : تالیف،۴۷۲ص، آییژ در سال ۱۳۸۵۷ فرهنگ اصطلاحات آبیاری ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۷۸۸ فرهنگ اصطلاحات بیماری شناسی گیاهی ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۷۸۹ فرهنگ اصطلاحات ترویج و آموزش کشاورزی ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۷۹۱۰ فرهنگ اصطلاحات جنگل و محیط زیست ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۸۱۱۱ فرهنگ اصطلاحات حشره شناسی کشاورزی ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۸۰۱۲ فرهنگ اصطلاحات زراعت و اصلاح نباتات ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۷۸۱۳ فرهنگ اصطلاحات علوم باغبانی ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۷۸۱۴ فرهنگ اصطلاحات علوم دامی ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۷۹۱۵ فرهنگ اصطلاحات علوم و صنایع غذایی ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۷۹۱۶ فرهنگ اصطلاحات ماشینهای کشاورزی ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۷۹۱۷ فرهنگ اصطلاحات مرتع و آبخیزداری ویژگی اثر : تصحیح و ویراستاری – انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم ۱۳۸۰۱۸ قارچ شناسی مقدماتی ویژگی اثر : تالیف، ۲۳۱ ص، آییژ (کتابیران) در سالهای ۱۳۸۳ و ۱۳۸۵

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

اصطهباناتی، محمدباقر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آیه‌الله الشیخ محمد باقر بن عبدالمحسن بن سراج‌الدین اصطهباناتی شیرازی عالمی بزرگ و حکیمی جلیل بوده است.

در اصـفهان از محضـر علامه شـیخ محمد باقر بن محشی (معالم) استفاده نموده و از آنجناب نائل بدریافت اجازه گردیده و مراجعت بشـیراز نموده و مرجع تدریس و امور شـرعی گشـته و تنافری بین او و حاکم شیراز شده و از آنجا بسامرا مشرف و و در درس آیه‌الله مجـدد شـیرازی شـرکت و پس از فوت آن بزرگوار بنجف اشـرف مهاجرت و بتدریس و اقامه جماعت پرداخته تا سال ۱۳۱۹ ق که بشـیراز مراجعت و مقبول عـام و خـاص گردیـده و زعـامت عامه و ریاست تامه یافته تا در انقلاب مشـروطه در سال ۱۳۲۶ ق با سید احمد معین و غیره بشـهادت رسیده و عالم جلیل‌القدر سید محمد شفیع کازرونی بوشهری در رثاء و ماده تاریخ فوتش سرود (تاریخ فوت الشیخ مغفوراتی).

دارای تألیفات ارزنده‌ای مانند رساله حدوث العالم و رساله مبسوطی در احکام الدین و غیره بوده است.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد سوم)

اصغرزاده، قربانعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قربانعلی اصغرزاده : فرمانده گردان امام محمد تقی (ع) لشگر ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در نهمین روز دی ماه سال ۱۳۳۱ در روسـتای خشت کلات در استان خراسان متولد شد. در دوران کودکی با همسالانش بازی می کرد. نیز به والـدینش کمـک می کرد. دوره ابتـدایی را در روسـتای محـل سـکونش به پایـان برد. قربانعلی دوره نوجوانی خود را به کشاورزی و دامداری مشغول بود و همچنین علاقه زیادی به کارهای فنی داشت.

در هجده سالگی به خدمت سـربازی رفت و پس از بازگشت به شغل جوشکاری روی آورد. در ۲۳ سالگی ازدواج کرد و حاصل ۹ سـال زنـدگی مشترک آنان سه فرزنـد می باشـد. پس از ازدواج به مشـهد آمـد و به صورت شـبانه در مـدرسه هاتف تا کلاس دوم راهنمـایی درس خوانـد. در آســتانه انقلاـب در تظاهرات شـرکت می کرد و در آگـاه کردن فامیـل و آشـنایان بـه خصـوص مردم زادگاهش نقش موثری داشت. پس از پیروزی انقلاب برای برقراری نظم و امنیت وظیفه نگهبانی های شـبانه در کمیته ها، شوراهای محلی و مساجد کوی طلاب را برعهده داشت.

قربانعلی پس از یک سال فعالیت در بسیج که مدت ۴۰ روز در جبهه چزابه بود و در عملیات آن منطقه شـرکت داشت، در ۱۵ آبان ۱۳۶۱ به استخدام سپاه در آمد.

او بـا توجه به ورزیـدگی و تنـاسب انـدام جزو مربیان پادگان‌های قـدس و طرح لبیک یا خمینی بود و چنـدین بار به جبهه های نبرد اعزام شـد و در ایجـاد پایگـاه هـای مقاومت روسـتایی در منطقه کلات، طرقبه، شانـدیز و ۴۰ روسـتای اطراف مشـهد سهم به سزایی داشت. او در سـمتهای فرمانـده بسیج نـاحیه طرقبه، شانـدیز و معاون گردان امام محمـد تقی (ع) از تیپ ویژه شـهدا انجام وظیفه می کرد.

قربـانعلی در عملیات والفجر ۹ بـا سـمت معـاون گردان امام محمـد تقی (ع) به جبهه مریوان اعزام شـد. پس از شـروع حمله به دلیل شهادت فرمانـده گردان، او سـمت فرمانـدهی را به عهـده گرفت. در این هنگام از ناحیه بازو مجروح و به او اعلام شـد که به پشـت جبهه منتقل شود، ولی او مخالفت کرد و گفت: چون فرمانـده شـهید شـده من نباید برادرانم را تنها بگذارم. او در ۷ اسفند ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۹ در خاک عراق بر اثر اصابت ترکش به ناحیه پشت به شـهادت رسید. پیکر او پس از تشییع در ۱۹ اسفند ۱۳۶۴ در روسـتای خشت کلات به خاک سپرده شد. پس از شـهادت او شهید کاوه فرمانده لشگر ویژه شهدا به او لقب سردار رشید اسلام داد

و لوح تقدیری از طرف ایشان به شهید اهدا شده است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

اصغرزاده، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود اصغر زاده : قائم مقام فرمانده گردان شهیدمدنی لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۵ ، در خانواده ای مذهبی ودر شهر بناب ، در استان آذربایجان شرقی متولد شد . او اولین فرزند خانواده بود و سه خواهر و سه برادر داشت . پدرش کشاورزی و باغبانی می کرد و از وضع اقتصادی خوبی برخوردار بود .

محمود ، تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه ابتدایی ساسان و راهنمایی و دبیرستان را در بناب گذراند . در تمام دوران تحصیل ، او در انجام دروس و تکالیف بسیار جدی و منظم بود . در دوران دبیرستان به مطالعه کتابهای سیاسی و مذهبی روی آورد . در این زمینه ، یکی از دبیران به نام آقای رحیم اصغری و همچنین حاج شیخ یوسفعلی باقری بنایی ، بر محمود تأثیر بسیار داشتند . او دوستان کمی داشت و اغلب اوقات مطالعه می کرد و یا در کنار پدر به باغبانی مشغول می شد . در مجالس مذهبی و مجالس عزاداری ماه محرم شرکت فعال داشت .

سال ۱۳۵۳ موفق به اخذ دیپلم در رشته ادبیات (علوم انسانی) شد و بلافاصله به سربازی رفت . دوره آموزشی خود را در عجب شیر و مابقی خدمت را در ارومیه گذراند . بلافاصله پس از اتمام دوره سربازی در سال ۱۳۵۵ ، چون نمی خواست سربار خانواده باشد ، در نزد پدرش به قالی بافی مشغول شد . در همان سال ، وارد مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی گردید و در جلسات سخنرانی های سیاسی و پخش اعلامیه فعال بود .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، مدتی در یکی از مساجد شهر بناب آموزش اسلحه می داد . با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ ، در سن بیست و سه سالگی به عضویت این نهاد درآمد . او از مؤسسین سپاه پاسداران بناب بود . در اوایل تشکیل سپاه ، به منظور جذب نیروهای جوان ، به روستاها می رفت و جلسات توجیهی و آشنایی با سپاه تشکیل می داد . با آغاز حرکت های منافقین علیه انقلاب ، در کنار افراد سپاه ، به عملیات گشت و شناسایی و سرکوب منافقین پرداخت . او فرماندهی گروهی از افراد سپاه را بر عهده داشت که وظیفه آن جمع آوری شبنامه و اعلامیه های منافقین از سطح شهر ، شناسایی و انهدام خانه های تیمی و دستگیری افراد این گروهک بود . علاوه بر این ، در عملیات های شهری مبارزه با مفاسد و منکرات نیز بسیار فعال بود . در بسیاری از موارد ، رفتار متین و برخوردهای مناسب اصغرزاده با افراد خاطی ، سبب می شد آنان اعمال گذشته خود را ترک کنند و زندگی عادی و شرافتمندی پیش گیرند .

نسبت به سوء استفاده از بیت المال حساسیت فراوان داشت . وقتی به عضویت سپاه درآمد ، حاضر نبود با استفاده از موقعیت خود ، از امکانات سپاه بهره بگیرد و همواره به دیگران سفارش می کرد که « صداقت داشته باشند ؛ خیانت در امانت نکنند ، وفای به عهد کنند و در جامعه راه راست را برگزینند . » در جلسات بخشداری و سپاه ، به ویژه جلساتی که برای رسیدگی به وضع اقتصادی و مشکلات افراد سپاه و بسیج تشکیل می شد ، حضور می یافت و در صورت لزوم مواردی را پیگیری و شناسایی می کرد و به مسئولین گزارش می داد .

با آغاز جنگ تحمیلی ، تصمیم گرفت به جبهه برود ؛ ولی چون فرمانده عملیات سپاه بناب بود ، مسئولین مانع می شدند . اما

بالاخره با اصرار و پیگیری زیاد ، در حالی که سمت شهرداری شهر بناب به وی پیشنهاد شده بود ، نپذیرفت و عازم جبهه شد . در سال ۱۳۶۰ ، فرماندهی یک گروه پانزده نفری برای آزادسازی بوکان را به عهده داشت . او به عنوان یک فرمانده ، همواره سعی می کرد نیروهای خود را در بالاترین توان نظامی و جسمی نگه دارد . تکنیک‌ها و تاکتیکهای نظامی را به خوبی به آنها آموزش می دارد و آنان را به کاربرد سلاح های مختلف آشنا می کرد .

از لحاظ اعتقادی ، اصغرزاده حرکت بر محور ولایت فقیه را همواره مورد تأکید قرار می داد .

در امور عبادی و مذهبی ، بسیار مقید و منظم بود . به نماز اول وقت و نماز صبح اهمیت می داد . یکی از دوستان او می گوید : اکثر شبها نماز شب اقامه می کرد ولی هیچ کس نمی فهمید . چنان بی سر و صدا از خواب بیدار می شد و می رفت که کسی متوجه نمی شد . همیشه توصیه می کرد که « ما باید سعی کنیم رضایت رهبرمان را جلب کنیم . هدف از آمدن به سپاه ، کسب پست و مقام نباشد . باید این دنیا را وسیله قرار دهیم تا آخرت خود را تأمین کنیم ، و هدف باید جلب رضایت خدا باشد . » هر وقت صحبت از ازدواج ، درس یا ادامه تحصیل می شد ، با صراحت می گفت : « همه چیز ما امروز جنگ است . اگر ان شاءالله موفق شویم و خودمان را به حضرت اباعبدالله (ع) برسانیم به همه چیز رسیده ایم .

با چنین باوری بود که اصغرزاده ، با وجود داشتن امکانات رفاهی و مالی ، ازدواج نکرد .

اصغرزاده حدود هجده ماه در جبهه های جنگ ، حضوری فعال داشت و سرانجام در عملیات مطلع الفجر به شهادت رسید . یونس طاهری – همرزم اصغرزاده در زمانی که معاون گران شهید آیت الله مدنی بود – در مورد چگونگی شهادت محمود می گوید : در تاریخ ۱۹/۹/۱۳۶۰ عملیات مطلع الفجر در منطقه سرپل ذهاب ، منطقه ای به نام کاسه جول ، عقبه محور عملیات بود . ارتفاعات برآفتاب و تنگه حاجیان و تنگه قاسم آباد ، محور اصلی عملیات بود . فرماندهی عملیات را غلامعلی پیچک به عهده داشت که شهید شد و نیروها مجبور به عقب نشینی شدند . در دومین شب ، در حالی که نیروهای جدید جای نیروهای قبلی را می گرفتند ، دشمن منطقه را به توپ بست و نیروها بر روی زمین خوابیدند و قنداق تفنگها را به گردن گذاشتند ؛ در این حین ، ترکش توپ به گردن اصغرزاده اصابت کرد و وی به شهادت رسید .

جسد شهید محمود اصغرزاده بعد از چند روز در بناب تشییع و در گلشن امام حسن (ع) بناب دفن شد .

منابع زندگینامه :

"فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

اصغری، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابراهیم اصغری : فرمانده گروه شناسایی واحد اطلاعات وعملیات لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیتنامه

بسم الله القاسم الجبارین

ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه (سوره توبه)

به نام آنکه، هستی بخش جانها و هادی انسانهاست. ارحم الرحیمی که انبیا و اولیا و شهدا را اسوه بشر قرارداد و به وسیله آنها، مشعل فروزان هدایت را برافروخت. سلام بر مهدی(عج)، آنکه انتظارش اعتراضی است بر هر چه ظلم و جور و استکبار و بی

عدالتی است.

درود بر قلب تپنده ستمدیدگان زمین، بت شکن عصر و ناجی دهر امام امت خمینی کبیر و تحیت و تهنیت بیکران به شهدا و خانواده های گرانقدرشان که با مقاومت خود و صبر زینب گونه شان، امید دشمنان را تبدیل به یاس کردند.

من سرباز حقیر امام زمان، ابراهیم اصغری، با آگاهی کامل این راه را که ثمره هزاران گل نورسته پرپر شده انقلاب اسلامی است، انتخاب کرده ام و می دانم که این راه سختی و شکنجه و معلولیت و شهادت و اسارت داردولی من از صلب مردانی، متولد شده ام که قرن ها می گفتند:((حسین جان اگر در کربلا بودیم نمی گذاشتیم دست نامحرمان به خیام اطفال مظلومت برسد و من هم در ادامه راه آنها به لبیک گویان، پیوسته ام، اگر چه دیر بیدار شدم ?اگر چه برای یافتن آب حیات در ظلمت به خیلی درها کوبیدم، ولی سرانجام، آن دری را که بایداول می زدم، یافتم و اکنون هرگز این آستانه را رها نخواهم کرد.

امت مقاوم اسلام! بدانید و آگاه باشید که اگر همگی حول محور رهبری واحد اسلامی، جمع شوید هیچ قدرتی نمی تواند در بنیان مرصوصتان رخنه نماید.

با اسلحه ایمان، با اتکا به حبل الله المتین، دست منافقین، دورویان، آنهایی که چوب لای چرخ انقلاب می گذارند و آنهایی که حرمین شریفین و عتبات عالیات و قدس عزیز را غصب کرده اند و بر فراز ویرانه های دیریاسینو کفر قاسم و صبرا و شتیلا و هویزه و خرمشهر و قصر شیرین عربده کشی می کنند و سند اسارت امت اسلام را امضا میکنند، قطع نمایید و به عصرها و نسل ها بفهمانید که ما، وارثان خون سیدالشهدا و یاران با وفایش هرچند در کربلا نبوده ایم، ولی هر روز، زمان عاشورا و هر زمین را کربلا کرده ایم و در این محرم، هیچ چیزی غیر ازمنافع اسلام عزیز برایمان ارزش ندارد.

اما! کاش می شد در عشق تو، هزاران بار می کشتنم و قطعه قطعه ام می کردند، تکه های تنم را می سوزاندند و خاکسترم را به باد می دادند و باز زنده می شدم و تو خمینی جان، جان جانانم، روح و روانم، مگر نعمتی بالاتر از وجودسراپا مهر تو هست؟ بگو تا همه از پیر و جوان و مرد و زن کفن پوشان، شویم و غسل شهادت را که یادمان داده ای از آب های اقیانوس عشقت بگیریم و زمین را بر مهدی(عج)، فرشی گلگون تدارک ببینیم.

آمدیم تا جان ببازیم، دست چیست مرد کز سیلی بترسد مرد نیست اما پدر جان و مادر جان! که قدر تمام دنیا دوستتان دارم و هیچ گاه چهره های مهربان و خدایی تان از نظرم محو نمی شود، من فرزند خوبی برای شما نبودم , نتوانستم، در پیری عصای دستتان باشم، ولی یادتان باشد که شما این گونه در دامان پرمعنویت خود پرورش دادید، شماسیدالشهدا (ع) را برای من، اولین بار شناساندید.

در مرگ من، ناراحت نباشید. اگر گریه می کنید، برای علی اکبر حسین(ع) گریه کنید. من خیلی به روضه سیدالشهدا و یارانش علاقه دارم، مجلس روضه را فراموش نکنید، ما با همین مجالس زنده هستیم.

اسوه مقاومت صبر باشید، آن چنان که صبر از دست شما به تنگ آید کاری نکنید که خدای نخواسته، دشمن اسلام شادشوند، چون کوهی استوار از جای[خود] نجنبید. انشاالله دیدارمان در جوار سیدالشهدا(ع).

خواهرانم!

اسوه تقوا وعفت و حجاب باشید، من دوست ندارم در مرگم شیون و زاری کنید. بلکه راه ما و شهیدان را به فرزندانتان بیاموزید. ازتجمل، دست بردارید و بدانید که هیچ کس چیزی از این دنیا نمی برد، همه فانی هستند.]با[هم دیگر مهربان باشید, هم دیگر را به تقوا و نظم و عفت و حجاب راهنمایی کنید. از خانواده های ضد انقلاب دوری کنید و با آنهامعاشرت ننمایید، آنها را طرد کنید، شاید از اعمال زشت پشیمان شوند.

اما دوستانم! نمی دانم، برایتان چگونه بوده ام، ولی همیشه دوستتان داشته ام. برادرم عباس می دانی که مهرت در دلم مالامالاست،

بعد از من پدر و مادرمرا فراموش نکن، آنها مرا در تو خواهند جست، به آنها دلداری بده. خداوند به شما جزای خیر دهد .
این زیباترین لحظه زندگی من است، زیرا پنج ساعت مانده است که یا به معشوقم، بپیوندم و یا حسرت عاشقان را بخورم.
در پایان، از همه حلالیت می خواهم، زشتی ها و بـدی ها را به بزرگی خود به خاطر شـهدا ببخشـید.خـدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار
بنده حقیر خدا، ابراهیم اصغری

اصغری، علی اکبر

قرن:۱۵
جنسیت:مرد
ملیت:ایران
شهید علی اکبر اصغری : فرمانده گروهان یکم از گردان یدالله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
او اولین و تنها فرزند خانواده اصغری روز جمعه ۱۲/۹/۱۳۳۹ در روستای کوشک مهدی دیده به جهان گشود. پس از تولد به همراه خانواده به مشهد مهاجرت کرد.
دوران ابتدایی را در دبسـتان علم و دوران راهنمایی را در مدرسه ابومسلم گذراند. تحصیلات متوسطه را در سال ۱۳۵۳ در دبیرستان ابن یمین آغـاز نمود و پس از یـک سـال به دبیرسـتان فردوسـی رفت و از جمله شاگردان ممتاز آن جا به شـمار می رفت. در اوقات فراغت به یادگیری زبان انگلیسی همت گماشت و ۹ ترم را در «موسسه آموزش زبان ایران و آمریکا» گذراند.
تابستان هـا به کلاس قرآن می رفت. و از مطـالعه کتب مـذهبی و علمی غافـل نمی شـد، به خصـوص کتب اسـتاد مطهری و شـهید هاشـمی نژاد. پـای منبر آقـای کافی می نشـست و به امام و روحانیت علاقه ای وافری داشت. زمان شـکل گیری انقلاب و در جریان تظـاهرات و راهپیمـایی هـا به فعـالیت های مختلفی از جمله: جمع آوری اطلاعات و اخبار می پرداخت و در خنثی کردن توطئه های رژیم فعالانه شـرکت داشت. در سال ۱۳۵۸ بعـد از اخـذ دیپلم، مـدتی آموزش یـار نهضت سوادآموزی بود و بیش از ۵ مـاه هم در کمیته مبارزه با قاچاق مواد مخدر، احتکار و افراد ضد انقلاب و منافقین فعالیت داشت.
در اواخر دوران سربازی و در روز عید غدیر سال ۱۳۶۱، در ۲۲ سالگی با خانم فروزان زینال زاده ازدواج کرد. در مدت چهار سال زندگی مشترک صاحب دو فرزند دختر به نام فاطمه (متولد ۱۰/۵/۱۳۶۲) و محدثه (متولد ۱/۱/۱۳۶۵) شد.
بعد از خدمت سـربازی فعالیت های شبانه داشتند و بین ۱۲ مسـجد اسـلحه توزیع می کردند. همچنین در رابطه با برنامه های منافقین چنـد بار به خانه های تیمی حمله کردنـد و بارها در معرض خطر قرار گرفتند. در سال ۱۳۶۰ منافقین، قصد ترور ایشان را داشتند اما موفق نشدنـد. در همین ایام بود که به صورت مرتب در کلاس های شـهید عبـدالکریم هاشـمی نژاد شـرکت می کردنـد و فیض می بردند.
بـا اتمـام دوران سـربازی، به سـپاه پاسـداران پیـوست. پس از گـذشت دوازده روز از پایـان دوران سـربازی، در اواخر سـال ۱۳۶۱ , هنگامی که همسـرش باردار بود به جبهه رفت و حدود ۴ ماه در منطقه عملیاتی نقده ی کردسـتان به سر برد. پس از این که از جبهه آمد، به عنوان پاسدار رسـمی اسـتخدام شد. در دوران دفاع مقدس در پشت جبهه، در سـپاه خدمت می کرد. در جبهه معاون گردان بود و با قبول نکردن فرماندهی، کارهای پشتیبانی را انجام می داد.
در سال ۱۳۶۳ به دلیل قبولی در آزمون دانشـکده تربیت مربی سـپاه قم (که با رتبه خوبی قبول شد، به اتفاق همسر و فرزندش به قم مهاجرت کرد. در دانشـکده نیز ذکاوت و لیاقت خویش را در رفتار و کردار و دروس دانشکده به اثبات رساند. در این دوران اغلب

مطالعه می کرد و در حرم حضرت معصومه (س) به مباحثه می پرداخت.

در تیرماه سال ۱۳۶۴، مدت سه ماه در منطقه عملیاتی مهاباد بسر برد و پس از بازگشت باز هم به درس مشغول شد. از مطالعه و تحصیل خسته نمی شد و با شوق و اشتیاق به آن می پرداخت. به بیت المال بسیار حساس بود. از نوشتن حتی یک خط با قلم بیت المال در جهت امور شخصی خودداری می کرد.

در کانون تربیت زندانیان فعالیت ارشادی داشت و همواره به هدایت و ارشاد دیگران می پرداخت. مدتی هم مسئولیت بسیج مسجد امام هادی (ع) را عهده دار بود. خانم صدیقه رضا زاده ،مادر شهید در مورد رفتار و سجایای فرزند شهیدش می گوید: «تمام هم و غمش آرامش مملکت بود و دوست داشت از لحاظ علمی به دکتر بهشتی برسد. بزرگ ترین آرزویش این بود که امام زنده باشد، کشور مشکلی نداشته باشد و دست منافقین بریده شود.»

توصیه ایشان به ما همواره این بود که رسالت شما در پشت جبهه سنگین تر است، مبادا از دوری من دلتنگ شوید. حجاب خود را رعایت کنید ، که حجاب شما مانند گلوله ای است که به قلب دشمن می رود. مبادا نفس بر شما غلبه کند.

اوایل سال ۱۳۶۵ (که پدرش نیز در جبهه بود) از دانشکده به جبهه شتافت. ابتدا سمت فرماندهی گردان به او پیشنهاد شد، اما به علت تواضع شدید نپذیرفت و فرماندهی یک گروهان از گردان یدالله را انتخاب کرد.

در عملیات والفجر هشت در منطقه فاو و در عملیات کربلای یک در منطقه مهران شرکت داشت و در لشکر پنج نصر خراسان انجام وظیفه می کرد. و پس از این که دشمن به غرب کشور حمله کرد، به ایلام منتقل شد. علی اکبر اصغری در تاریخ ۳۱/۲/۱۳۶۵ ، مصادف با ۱۲ ماه رمضان ۱۴۰۵ هـ . ق ، بر اثر اصابت خمپاره به ناحیه ی سر، در منطقه کله قندی مهران به شهادت رسید. پیکر پاک این شهید در تاریخ ۸/۳/۱۳۶۵ ، مصادف با نوزدهم ماه مبارک رمضان ، در مشهد مقدس با شکوهی خاص تشییع و در کنار مرقد ثامن الحجج , علی بن موسی الرضا (ع) به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

اصفهانی ، سید ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرحوم آیت الله حاج سید ابو الحسن اصفهانی رحمهٔ الله علیه یکی از بزرگترین علما و مراجع شیعه در قرن اخیر است که متجاوز از سی سال در رأس حوزه نجف از اساتید بزرگ فقه و اصول بود و بعد از فوت مرحوم حائری و مرحوم نائینی زعامت و مرجعیت جهان تشیع به معظم له منتهی شد. در سال ۱۲۸۴ در یکی از قصبات اصفهان متولد شد و ابتدا چند سال در اصفهان مقدمات علوم و سطوح فقه و اصول را به پایان برد و سپس وارد حوزه عراق شد و سالها از کرسی درس آیات عظام: مرحوم سید استاد، آخوند خراسانی، علامه یزدی، مجاهد شیرازی، و آقا شریعت اصفهانی به خوبی بهره مند بود و خود به درجه اجتهاد و استادی ارتقاء یافت. آیت الله اصفهانی یکی از مدرسین بزرگ حوزه نجف بود که پس ازفوت علامه یزدی حوزه درس او محل استفاده اعلام بزرگ و فضلای متعدد قرار گرفت. آیت الله اصفهانی مجتهدی اصولی، محققی مدبر، استادی کامل و دانشمندی جامع علوم فقهی بود. او عمری در حوزه نجف در کوران بحثهای مختلف علمی و فقهی قرار داشت و خود سرآمد اقران گردید. مرحوم اصفهانی دانشمندی متقی و مجسمه ای از فضائل انسانی و معالم دینی و اخلاقی بود. این پیکر تقوی و صبر و استقامت، از مسیر علم و عبادت چنان پیشرفتی نمود که مورد توجه خاص اولیای خدا قرار گرفت و از امدادهای غیبی و توجهات خاصه بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه

برخوردار گشت، و از او در دوران زعامت و سرپرستی کرامات و عجایبی مشاهده شد که مسلما مورد توجهات باری تعالی و ولی امر او بوده است. نوشته اند معظم له در موارد لزوم ضمن تماس با سرور انس و جان نارسائیهای حوزه و حوایج ضروری جهان تشیع را مرتفع می ساخت. مرحوم آیت الله اصفهانی را دولت انگلیس با مبالغی زیاد قصد داشت استعمار کند. سفیر آنها به اتفاق نوری سعید تقاضای ملاقاتی درخلوت به او پیشنهاد نمود نپذیرفت.آخر الامر سفیر به اتفاق نوری سعید وارد جلسه عمومی که آیات و شیعیان در حضور آقا بودند به خدمت رسید و ضمن سخنانی مزورانه چکی سنگین از طرف دولت متبوع خود تقدیم آقا نمود. مرحوم اصفهانی آن چك را با مبالغی زیادتر (جهت هزینه مسلمانان و شیعیان مستضعف و مستمندانی که همه توان خویش را به اضافه عزیزان خود در جنگهای بین الملل از دست داده بودند) به سفیر و نوری سعید مسترد داشت و فرمود اگر داشتیم (مبسوط الید بودیم) خیلی بیش از اینها در راه اسلام و مسلمین مصرف می نمودیم. سفیر در مراجعت از خانه آقا، گفته بود ما خواستیم او و پیروان او را بخریم! اما او ما و دولت انگلیس را خرید!! جهانیان زعما و سران مختلف ممالك و مذاهب را با زعمای شیعه مقایسه نمایند و خود قضاوت کنند!! آنگاه پی به حقانیت اسلام و تشیع سرخ علوی که در رأس آن پیامبر بزرگ اسلام و علی و اولادش علیهم السلام بازو به بازو با اقیانوس علوم تشریعی (و تکوینی) ایستاده و خونها داده اند خوب بنگرند! و قضاوت نمایند!! و سپس به حقیقت و روح اسلام پی ببرند. مرحوم آیت الله اصفهانی عمری طولانی در راه خدمت به اسلام و مسلمین به خوبی پیش رفت و خود وسیله نجات بود و وسیلهٔ النجاتی نیز جهت عمل مقلدین به رشته تحریر برد و فضلا و دانشمندانی به جهان تشیع تحویل داد. فرزند عالم و مجتهد او سید حسن موسوی اصفهانی را بعد از نماز مغرب در حضور آقا به دستور استعمارگران و نوکران ابله سربریدند و او که در مقابل خدا بود خم به ابرو نیاورد. معظم له که خواستار رضای خدای متعال و بقای اسلام عزیز بود بعد از مدتی قاتل ابله را نیز پیامبر گونه بخشید. مرحوم آیت الله اصفهانی سالها از دست استعمارگران و نوکران داخلی آنها در رنج بود و مدتی تبعیدی کشید و از دست ددمنشان منافق ناراحتیها و آزارهای روحی دید ولی تحمل می فرمود. و در عین حال که از رنج مسلمین و شیعیان غافل نبود، خود عمری ایستاد و در راه انجام وظائف و ابلاغ رسالت خویش کوتاهی ننمود، و سرانجام در ششم ذیحجه سال ۱۳۶۵ روانش از زندان تن آزاد شد و به لقای حق نائل گردید و در کنار صحن مرتضوی مدفون شد. با مرگ او همانگونه که به یاد دارید جهان اسلام و تشیع به ماتم عظیمی فرو رفت که فقدان این گونه افراد ثلمه ایست بر پیکر اسلام که لایسدها شیء. یادآوری: بعد از مرحوم آیت الله العظمی اصفهانی رحمهٔ الله علیه، با آنکه به مراجع و آیاتی بزرگ بر می خوریم، اما سرانجام زعامت و مرجعیت جهان تشیع به مرحوم آیت الله بروجردی منتهی شد. روان همگان شادتر باد.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

اصفهانی مسجد شاهی، نورالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج شیخ مهدی معروف به حاج آقا نور اللّه فرزند حاج شیخ محمّد باقر، عالم سیاسی، و مجتهد عالیقدر. در اصفهان متولّد شده، و در اصفهان و نجف نزد علما تحصیل نموده، پس از مراجعت به ایران در عداد علمای سیاسی و متنفّذ قرار گرفته، در جنگ بین الملل اوّل در اثر سوء سیاست و اغوای جمعی، به نفع آلمانها اقداماتی نمود و خود و دیگران را رسوا نموده و در مجلس موسسان اول، و خلع سلطنت از خاندان قاجار، از اعضای مؤثر بوده، و در ۱۵ ربیع الاول سال ۱۳۴۶ به پاره‌ای جهات با جمعی از علمای اصفهان به قم مهاجرت نموده، و سرانجام پس از مدّتی توقّف در آنجا و نتیجه نگرفتن از مهاجرت و تفرقه علما، در شب غرّه رجب

سال مزبور در قم وفات یافته، جنازه به نجف اشرف منتقل گردید.
انصاری درباره او گوید: حاج شیخ نور اللّه دارای خلالی خوب و خصالی نامطلوب بود. در حیا، و تواضع، و حلم، و علم، و شجاعت، و شهامت، و عدم خدیعت، و لطف مجاورت، و حسن بیان در معاشرت عین القلاده آقایان مسجد شاه می‌نمود، که از پاره‌ای حرکات دیگران و تکفیر و تفسیق مردم برائت داشت، ولی در سخاوت و صرف اوقات را به تدریس یا به رسیدگی حال ارباب حاجات، کوتاهی می‌آمد. سیاستش همه حبّ ریاست بود! و پیشرفت اندیشه خود، و مقیّد به نیک و بد در سرانجام امر نبود. بختی بلند، و ثروتی گرامند داشت.
مادّه تاریخ وفاتش را انصاری گوید:
بدا فی وجهه نور و غابا
لذا ارّخت (غاب مهبط النور)
کتب زیر از آثار اوست:
۱- خصال الشیعه ۲- دیوان اشعار عربی و فارسی ۳- شرح حال شیخ محمد حسین برادر خود؛ و غیره.
برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

اصفهانی، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرحوم آیت الله حاج سید ابو الحسن اصفهانی رحمهٔ الله علیه یکی از بزرگترین علما و مراجع شیعه در قرن اخیر است که متجاوز از سی سال در رأس حوزه نجف از اساتید بزرگ فقه و اصول بود و بعد از فوت مرحوم حائری و مرحوم نائینی زعامت و مرجعیت جهان تشیع به معظم له منتهی شد.
در سال ۱۲۸۴ در یکی از قصبات اصفهان متولد شد و ابتدا چند سال در اصفهان مقدمات علوم و سطوح فقه و اصول را به پایان برد و سپس وارد حوزه عراق شد و سالها از کرسی درس آیات عظام: مرحوم سید استاد، آخوند خراسانی، علامه یزدی، مجاهد شیرازی، و آقا شریعت اصفهانی به خوبی بهره مند بود و خود به درجه اجتهاد و استادی ارتقاء یافت. آیت الله اصفهانی یکی از مدرسین بزرگ حوزه نجف بود که پس ازفوت علامه یزدی حوزه درس او محل استفاده اعلام بزرگ و فضلای متعدد قرار گرفت.
آیت الله اصفهانی مجتهدی اصولی، محققی مدبر، استادی کامل و دانشمندی جامع علوم فقهی بود. او عمری در حوزه نجف در کوران بحثهای مختلف علمی و فقهی قرار داشت و خود سرآمد اقران گردید. مرحوم اصفهانی دانشمندی متقی و مجسمه ای از فضائل انسانی و معالم دینی و اخلاقی بود.
این پیکر تقوی و صبر و استقامت، از مسیر علم و عبادت چنان پیشرفتی نمود که مورد توجه خاص اولیای خدا قرار گرفت و از امدادهای غیبی و توجهات خاصه بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه برخوردار گشت، و از او در دوران زعامت و سرپرستی کرامات و عجایبی مشاهده شد که مسلما مورد توجهات باری تعالی و ولی امر او بوده است. نوشته اند معظم له در موارد لزوم ضمن تماس با سرور انس و جان نارسائیهای حوزه و حوایج ضروری جهان تشیع را مرتفع می ساخت.
مرحوم آیت الله اصفهانی را دولت انگلیس با مبالغی زیاد قصد داشت استعمار کند. سفیر آنها به اتفاق نوری سعید تقاضای ملاقاتی

درخلوت به او پیشنهاد نمود نپذیرفت.آخر الامر سفیر به اتفاق نوری سعید وارد جلسه عمومی که آیات و شیعیان در حضور آقا بودند به خدمت رسید و ضمن سخنانی مزورانه چکی سنگین از طرف دولت متبوع خود تقدیم آقا نمود. مرحوم اصفهانی آن چک را با مبالغی زیادتر (جهت هزینه مسلمانان و شیعیان مستضعف و مستمندانی که همه توان خویش را به اضافه عزیزان خود در جنگهای بین الملل از دست داده بودند) به سفیر و نوری سعید مسترد داشت و فرمود اگر داشتیم (مبسوط الید بودیم) خیلی بیش از اینها در راه اسلام و مسلمین مصرف می نمودیم. سفیر در مراجعت از خانه آقا، گفته بود ما خواستیم او و پیروان او را بخریم! اما او ما و دولت انگلیس را خرید!! جهانیان زعما و سران مختلف ممالک و مذاهب را با زعمای شیعه مقایسه نمایند و خود قضاوت کنند!! آنگاه پی به حقانیت اسلام و تشیع سرخ علوی که در رأس آن پیامبر بزرگ اسلام و علی و اولادش علیهم السلام بازو به بازو با اقیانوس علوم تشریعی (و تکوینی) ایستاده و خونها داده اند خوب بنگرند! و قضاوت نمایند!! و سپس به حقیقت و روح اسلام پی ببرند.

مرحوم آیت الله اصفهانی عمری طولانی در راه خدمت به اسلام و مسلمین به خوبی پیش رفت و خود وسیله نجات بود و وسیلهٔ النجاتی نیز جهت عمل مقلدین به رشته تحریر برد و فضلا و دانشمندانی به جهان تشیع تحویل داد. فرزند عالم و مجتهد او سید حسن موسوی اصفهانی را بعد از نماز مغرب در حضور آقا به دستور استعمارگران و نوکران ابله سربریدند و او که در مقابل خدا بود خم به ابرو نیاورد. معظم له که خواستار رضای خدای متعال و بقای اسلام عزیز بود بعد از مدتی قاتل ابله را نیز پیامبر گونه بخشید.

مرحوم آیت الله اصفهانی سالها از دست استعمارگران و نوکران داخلی آنها در رنج بود و مدتی تبعیدی کشید و از دست ددمنشان منافق ناراحتیها و آزارهای روحی دید ولی تحمل می فرمود. و در عین حال که از رنج مسلمین و شیعیان غافل نبود، خود عمری ایستاد و در راه انجام وظائف و ابلاغ رسالت خویش کوتاهی ننمود، و سرانجام در ششم ذیحجه سال ۱۳۶۵ روانش از زندان تن آزاد شد و به لقای حق نائل گردید و در کنار صحن مرتضوی مدفون شد. با مرگ او همانگونه که به یاد دارید جهان اسلام و تشیع به ماتم عظیمی فرو رفت که فقدان این گونه افراد ثلمه ایست بر پیکر اسلام که لایسدها شیء.

یادآوری: بعد از مرحوم آیت الله العظمی اصفهانی رحمهٔ الله علیه، با آنکه به مراجع و آیاتی بزرگ بر می خوریم، اما سرانجام زعامت و مرجعیت جهان تشیع به مرحوم آیت الله بروجردی منتهی شد. روان همگان شادتر باد.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

اصفهانی، ابوالمجد شیخ محمد رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۲ –۱۲۸۷ ق)، فقیه اصولی، حکیم، متکلم، ریاضیدان و شاعر. مشهور به آقا رضا اصفهانی. وی پیش از سن بلوغ، مقدمات علوم را از سید ابراهیم قزوینی فراگرفت و سپس به تحصیل فقه و اصول و تفسیر در محضر پدر و شریعت اصفهانی پرداخت. علوم معقول و ریاضی را نزد میرزا حبیب‌اللّه ذوالفنون آموخت و برای تکمیل فقه و اصول وارد حوزه‌ی درس آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی شد. پس از بازگشت سید محمد فشارکی از سامرا به نجف، نزد وی شاگردی کرد. در هفتاد و پنج سالگی به علت جنگ جهانی اول از نجف اشرف به اصفهان کوچید و در همان جا درگذشت. از آثار وی: «تنبیهات دلیل الانسداد» یا «اثبات حجیت ظن طریقی»؛ «ذخائر المجتهدین»، در شرح کتاب «معالم الدین فی فقه آل‌طه و یس»؛ «سمط اللآل فی معرفهٔ الوضع و

الاستعمال» یا «جلیهٔ الحال»؛ «السیف الصنیع لرقاب منکری علم البدیع»؛ «نقد فلسفه‌ی داروین»؛ «وقایهٔ الاذهان»؛ «الایراد و الاصدار»؛ تعریب «السیرو السلوک» منسوب به آیهٔاللّه بحرالعلوم؛ «دیوان» شعر، به فارسی و عربی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۱۳۳ /۲۵، ۲۷۷ /۲۴، ۲۸۷ /۱۲، ۳۶۳ /۹، ۷۹ /۷، ۱۲۷ /۵، ۴۵۲، ۲۱۳ /۴، ۴۸۸ /۲)، ریحانه (۲۵۳ –۲۵۲ /۷).

اصفهانی، ابوالمجد محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۲ –۱۲۸۷ ق)، فقیه اصولی، حکیم، متکلم، ریاضیدان و شاعر. وی پیش از سن بلوغ، مقدمات علوم را فراگرفت و در پانزده سالگی به نجف رفت و به تحصیل فقه و اصول و تفسیر در محضر پدر و سید ابراهیم قزوینی پرداخت. علوم معقول و ریاضی را نزد میرزا حبیب‌الله ذوالفنون آموخت و برای تکمیل فقه و اصول وارد حوزه درس آخوند خراسانی و سید محمد کاظم یزدی و شریعت اصفهانی شد. پس از بازگشت سید محمد فشارکی از سامرا به نجف، نزد وی شاگردی کرد و در هفتاد و پنج سالگی به علت جنگ جهانی اول به اصفهان کوچید و در همان جا درگذشت. از آثار وی: «تنبیهات دلیل الانسداد»؛ «ذخائر المجتهدین»، در شرح کتاب معالم‌الدین فی فقه آل‌طه و یس؛ «سمط اللآل فی الوضع و الاستعمال»؛ «السیف الصنیع لرقاب منکری علم البدیع»؛ «نقد فلسفه‌ی داروین و دحض شبهات المبطلین»؛«وقایه الاذهان»؛ «اداء المفروض فی شرح ارجوزه العروض»؛ «استیضاح المراد من قول الفاضل الجواد» و «الامجدیه» در اعمال ماه رمضان.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۱۲۷ /۵، ۴۵۲ /۴)، ریحانه (۲۵۳ –۲۵۲ /۷).

اصفهانی، شجاع

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س یازدهم ق)، معمار. از آثار وی: حیاط گوشه‌ی جنوب غربی مسجد شاه اصفهان که به امر شاه سلیمان صفوی به تاریخ ۱۰۷۸ ق بنای آن را به پایان رسانیده و کتیبه‌ی آن به خط محمدرضا امامی است؛ بنای «مصلی» در امتداد خیابان مشهد که تاریخ اتمام بنای آن، سال ۱۰۸۷ ق و کتیبه‌ی آن به خط محمدحسین بن عنایت‌اللّه است؛ کاشیکاری سردر مدرسه‌ی سلیمانیه در اصفهان، با رقم: «عمل فقیر شجاع بن مرحوم استاد قاسم بناء اصفهانی».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :آثار ملی اصفهان (۴۷۲ –۴۷۱)، احوال و آثار نقاشان (۲۴۱/۱)، تاریخ اصفهان (۳۵۴)، تاریخ هنرهای ملی (۹۳۷/۲)، کارنامه‌ی بزرگان (۲۴۶)، گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهانی (۴۵۷).

اصفهانی، شمس‌الدین، ابوالثناء محمود

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۶۴۹ -۶۷۴ ق)، مفسر، صوفی، متکلم، منطقی، عروضی و نحوی. در اصفهان متولد شد و فنون متداول را در زادگاه خود نزد پدر و جمال‌الدین ابی‌رجا و دیگران فراگرفت. مدتی در اصفهان و تبریز به تدریس پرداخت و از معاصران شیخ حسن چوپانی و قاضی مظفرالدین‌شاه قزوینی بود. پس از زیارت خانه خدا به دمشق رفت و در جامع اموی به تدریس پرداخت، سپس به قاهره رفت و در خانقاهی که قوصون برای او بنا کرده بود به ارشاد و تربیت مریدان مشغول شد و در همان شهر بود تا درگذشت. و در قرافه دفن شد. از آثار: وی «تشیید القواعد فی شرح تجرید العقاید»؛ شرح «کافیه» ابن‌حاجب در نحو؛ شرح «ساویه»، در عروض؛ «انوار الحقایق الربانیه فی تفسیر الآیات القرآنیه»؛ شرح «منهاج» بیضاوی؛ «ناظر العین»؛ «شرح مختصر السؤل و الأمل فی علمی الاصول و الجدل»؛ «شرح الطوالع»، در منطق و کتاب مختصری در اصول دین.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۵۲ /۸)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۳۰، ۲۲۹ /۳)، حبیب السیر (۲۳۲ /۳)، الذریعه (۱۴۰ /۱۳)، روضات الجنات (۱۱۷ /۸)، ریحانه (۲۴۹ -۲۴۸ /۳)، کشف الظنون (۱۹۹۱، ۱۹۲۱، ۱۸۷۹، ۱۸۵۵، ۱۷۱۷، ۱۳۷۱، ۱۱۴۸، ۱۱۳۷، ۱۱۱۶، ۴۴۳، ۴۴۲، ۳۴۶، ۲۳۵)، لغت‌نامه (ذیل/ محمود)، معجم المؤلفین (۱۷۳ /۱۲)، هدیه العارفین (۴۰۹ /۲).

اصفهانی، عابد

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قوام الدولة والدین عابد اصفهانی. در سال ۷۳۲ وزیر و حاکم قم بوده، و شمس فخری مؤلف «معیار جمالی» به خدمتش رسید، و از او اکرام یافته است.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

اصفیا، صفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۵ در تهران تولد یافت. در ۱۵ سالگی دیپلم گرفت و در ایران شاگرد اول شد. در مسابقه‌ی اعزام محصل به خارج شرکت کرد. چون سنش کم بود دو سه سالی در انتظار ماند تا بالاخره به فرانسه رفت و وارد مدرسه‌ی پلی تکنیک شد و دوره‌ی مدرسه را که حداقل ۸ سال طول می‌کشید پنج ساله تمام کرد. به ایران آمد و در ۲۳ سالگی استاد دانشکده‌ی فنی شد و به تدریس پرداخت. در چند سازمان دولتی هم مشاور بود. در ۱۳۳۳ به سازمان برنامه دعوت شد. مدتی سمت مشاور عالی داشت تا به معاونت فنی انتخاب گردید. بعد به قائم‌مقامی و سرانجام مدیرعاملی سازمان برنامه منصوب گردید و سالیان دراز در آن سمت بود. از ۱۳۴۷ به مدت ۹ سال وزیر مشاور و نایب نخست‌وزیر در امور عمرانی بود و در تمام کارها مداخله داشت. به زبان‌های فرانسه و انگلیسی

مسلط بود، از ادبیات فارسی بی‌اطلاع نبود.

در کنار مشاغل دولتی و سیاسی هیچگاه از مطالعه‌ی کتب و نشریات فارغ نبوده است.

کتاب فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی که محصول همکاری او با گروه احمد آرام، حسین گل گلاب، غلامحسین مصاحب و مصطفی مقربی است، ظاهراً یکی از ثمرات جلسات مرتب علمی است که اصفیا نیز در آن شرک می‌کرده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اصولی، احسان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احسان اصولی

محل تولد : کاشان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۲/۱/۱

زندگینامه علمی

در مهرماه ۱۳۶۶ وارد حوزه علمیه کاشان، مدرسه علمیه حضرت ولی عصر علیه السلام قمصر وابسته به مدرسه علمیه حضرت آیهٔ الله یثربی قدس سره شدم. همزمان با تحصیلات حوزوی در قمصر و کاشان دروس دوره متوسطه را نیز به صورت متفرقه امتحان داده و در سال ۱۳۷۱ دیپلم رشته فرهنگ و ادب را اخذ نمودم.

همزمان با پایان سطح ۱ حوزه، در دانشگاه کاشان به صورت شبانه در رشته علوم تربیتی گرایش مدیریت و برنامه ریزی آموزشی قبول شده و البته به دلیل آن که دروس حوزوی را نیز مشغول بودم از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۱ دوره کارشناسی را به پایان رساندم. از سال دوم حوزه ارتباط با برخی مراکز فرهنگی شهرستان برقرار نموده و در برنامه ریزی و تدریس در آن مراکز فعال بودم. از سال ۱۳۷۴ همکاری با جناب آقای بنی هاشمی در تدوین رساله توضیح المسائل مراجع را آغاز نمودم و پس از آن نیز فعالیتهای علمی و تألیفی مشترک ادامه داشته است.

در سال ۱۳۷۹ برای رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی در موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) پذیرفته شده و همزمان با حضور در درس خارج فقه واصول، در دوره کارشناسی موسسه نیز شرکت کردم. در سال ۱۳۸۵ نیز دوره کارشناسی ارشد علوم سیاسی موسسه مزبور را شروع کرده و هم اکنون در آستانه نگارش پایان نامه کارشناسی ارشد می باشم.

از سال ۱۳۷۵ تاکنون تدریس دروس مختلف مدیریت فرهنگی، روش تدریس، نظام سیاسی اسلام، نظام حقوق زن در اسلام و ... را در حوزه علمیه خواهران کاشان بر عهده داشته و بیش از بیست پایان نامه را راهنمایی نموده و یا در موارد بیشتر از این، مشاوره ارائه کرده ام. از سال ۱۳۸۲ تاکنون داوری و ارزیابی پایان نامه های حوزه های خواهران در استان اصفهان را با حکم مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران عهده دار بوده ام.

همچنین از سال ۱۳۷۷ تاکنون توفیق مدیریت برنامه ریزی و اجرایی مرکز فرهنگی تبلیغی قرآن و عترت علیهم السلام وابسته به حوزه علمیه حضرت آیت الله یثربی کاشان را داشته ام. از سال ۱۳۸۴ تاکنون نیز تدریس دروس انقلاب اسلامی ایران، اندیشه

سیاسی امام خمینی (ره)، آشنایی با قانون اساسی ج. ا.ا را در دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان و دانشگاه علوم پزشکی کاشان انجام داده ام.

در قم نیز از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱ در مدرسه علمیه فاطمی به تدریس صرف و نحو و عقائد پایه ۱ تا ۳ و در مدرسه اهل البیت (ع) عقائد پایه ۷ (الهیات آیهٔ الله سبحانی) مشغول بوده ام. خداوند مهربان توفیق روزافزون عطا فرماید.

اطروش، ناصرالحق، ابومحمدحسن

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۳۰۴/۳۰۲ –۲۳۰/۲۲۵ ق)، مفسر، متکلم، فقیه، محدث، ادیب و شاعر شیعی. مشهور به ناصر کبیر. جد مادری شریف رضی و شریف مرتضی است. شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام هادی (ع) آورده است. حاکم طبرستان بود و از این رو که بر اثر اصابت شمشیری در نبردگاه کر شده بود به اطروش خوانده می‌شد. وی در فقه و دین علامه بود و در شعر توانا. ابن ابی‌الحدید گوید که او صاحب سیف و قلم و از بزرگان فقهای امامیه و شیخ طالبیین و عالم و زاهد و ادیب و شاعر ایشان بود. او اسلام را در میان ساکنان ساحل دریای خزر نشر داد و در حدود دویست هزار دیلمی و گیلانی به دست وی ایمان آوردند، و او را در شهرهای آنان مساجدی بنا کرد. به گفته‌ی طبری و ابن‌اثیر او حاکمی عادل و نیک سیرت بود و مردم همانند او را در عدل و برپایی حق و حسن روش ندیدند. وی سرانجام در آمل طبرستان درگذشت و مزارش در همان شهر زیارتگاه عموم است. تالیفات و آثار وی بیش از سیصد کتاب بوده است. از جمله آثارش: «اصول الدین»؛ «الامالی»؛ «الامامه الصغیر»؛ «الامامه الکبیر»؛ «امهات الاولاد»؛ «البساط»، در علم کلام؛ «تفسیر الاطروش»، در دو مجلد که در آن به ۱۰۰۰ بیت از ۱۰۰۰ قصیده احتجاج کرده؛ «الفقه الناصریه» که شریف مرتضی علم‌الهدی آن را شرح و تصحیح کرد و «المسائل الناصریات» نامید.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۱۶/۲)، اعیان الشیعه (۱۸۴ –۱۷۹ /۵)، الذریعه (۲۹۹/۱۶، ۲۶۱/۴، ۳۱۵، ۳۰۸ /۲)، رجال الطوسی (۴۱۲)، رجال النجاشی (۱۷۱ –۱۷۰ /۱)، روضات الجنات (۲۵۳ –۲۵۱ /۲)، ریحانه (۹۸/۶)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۹۲/۴)، الکامل (۱۴۸/۶)، الکنی و الالقاب (۲۳۲/۳)، لغت‌نامه (ذیل/ اطروش)، مروج الذهب، ترجمه (۶۹۰/۲)، معجم المولفین (۲۵۲/۳).

اعتبار، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به اعتبارالدوله، فرزند سید حسن خان مستوفی، تولد ۱۲۶۶. تحصیلاتی مطابق معمول زمان نمود. از ملاکین و متمولین بروجرد بود. در دوره‌ی پنجم از طرف مردم بروجرد نماینده شد. در ادوار ششم تا سیزدهم نیز همان سمت را داشت و از متولیان درجه‌ی اول مجلس محسوب می‌شد. با سهیلی دوستی و نزدیکی داشت و در تقویت او همیشه کوشش می‌کرد. پس از ختم انتخابات دوره‌ی سیزدهم در اسفندماه ۱۳۲۱ وارد کابینه‌ی سهیلی شد و پست وزارت کشاورزی را بر عهده گرفت و قریب یک سال در آن سمت بود. و طبعاً به جای او پسرش در دوره‌ی چهاردهم به نمایندگی انتخاب گردید. اعتبار در کابینه‌های حکیمی و

صدر به سمت وزارت پست و تلگراف تعیین و معرفی گردید و پس از چند روز استعفا داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتبار، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند احمد اعتبارالدوله، متولد ۱۲۹۰ در بروجرد. تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی اقتصاد و مهندسی راه و ساختمان در اروپا انجام داد. پس از مراجعت به ایران وارد خدمات دولتی شد. چندی در وزارت دارائی شاغل مقامات مختلف بود تا به مقام مدیرکلی رسید. در دوره‌ی چهاردهم به جای پدرش از بروجرد به وکالت مجلس انتخاب گردید. در دوره‌ی پانزدهم نیز نمایندگی مجلس را داشت. سپس به ریاست بانک رهنی ایران برگزیده شد. در ۱۳۳۸ در کابینه‌ی دکتر منوچهر اقبال مقام وزارت بازرگانی گرفت. در ۱۳۳۹ در دولت شریف امامی وزیر پست و تلگراف و تلفن شد. پس از سقوط کابینه، دیگر کاری به او ارجاع نشد. وی در دوران بازنشستگی با دختر شاپور بختیار ازدواج کرد. در ۱۳۷۷ در خارج از کشور درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتصام، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: معماری و شهرسازی، دانشکده: هنرهای زیبا، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

تحصیل در دانشگاههای تهران و فلورانس آمریکا و اخذ دکترای معماری و شهرسازی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۹، استاد دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران از سال ۱۳۴۶ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

معماری و شهرسازی، مرمت شهری بافت‌های قدیمی، ساختمانهای آموزشی، فرهنگی، مذهبی، طرح جامع و تفصیلی شهری و منطقه‌ای، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۵۰ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:-

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی تألیفات:

معماری معاصر، مسکن (برنامه‌ریزی و طراحی)، معماری بومی ایران.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۷، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۸

زمینه علمی مقالات:

ارائه تئوریها و طراحی معماری (معماری جهان، معماری اسلامی، معماری بومی ایران)، بررسی‌های فرهنگی اجتماعی اقتصادی و کالبدی در شهرسازی و طراحی محیطی در ایران و جهان، طراحی و برنامه‌ریزی تطبیقی مسکن (مقایسه مسائل مسکن در ایران و جهان).

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

اعتصام‌زاده، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند غلامحسین خان اعتصام‌السلطنه، در ۱۲۷۰ ش متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و عالی در ایران به اروپا رفت و در ژنو در مؤسسه‌ی بین‌المللی علوم صنایع مستظرفه را فراگرفت و در زبان و ادبیات فرانسه به درجه‌ی عالی رسید. از همان موقع کار تألیف و ترجمه را آغاز کرد و چند کتاب نوشت از جمله کتاب هزار مسئله حساب و کتاب دستور تجارت بود. نامه‌های ایرانی منتسکیو را ترجمه کرد و در ۱۹۲۹ در مسابقه‌ی ادبی (ژافلورد) فرانسه شرکت نمود و برنده‌ی جایزه‌ی افتخار گردید. از کارهای خوب و درجه اول اعتصام‌زاده ترجمه‌ی رباعیات حکیم عمر خیام به زبان فرانسه بود که با طرز جالب و زیبائی در پاریس انتشار یافت و آکادمی دولتی فرانسه او را تشویق نموده و جایزه‌ای نیز به او اعطا نمود. در ۱۳۰۳ ش پس از درگذشت میرزا حسین خان صبا (کمال‌السلطان)، امتیاز روزنامه‌ی ستاره ایران به وی انتقال یافت و این روزنامه به طور مستمر در ۴ صفحه یومیه انتشار یافت و غیر از اخبار داخلی و خارجی پاورقی‌های متعددی که آموزنده و سرگرم‌کننده بود در آن روزنامه دیده می‌شد. از ابتدای ۱۳۰۷ روزنامه‌ی ستاره ایران تبدیل به روزنامه‌ی ستاره جهان شد و به دو زبان فارسی و فرانسه انتشار می‌یافت. از چهار صفحه روزنامه سه صفحه‌ی آن فارسی و یک صفحه آن به زبان فرانسه بود. این روزنامه به علت مطالب متنوع و سودمند مورد توجه مردم قرار گرفت و تیراژ آن بالا رفت. قریب ده سال این روزنامه بدون وقفه در تهران انتشار یافت.

اعتصام‌زاده در دوره‌ی دهم از بجنورد نماینده‌ی مجلس شورای ملی شد. در حقیقت به علت خروج زین‌العابدین رهنما و علی دشتی دو روزنامه‌نگار از مجلس شورای ملی، دو روزنامه‌نگار دیگر وارد مجلس شدند که عبارت بودند از اعتصام‌زاده مدیر ستاره جهان و عباس مسعودی مدیر اطلاعات. در دوره‌ی یازدهم مجدداً اعتصام‌زاده از بجنورد به وکالت مجلس شورای ملی رسید و علاوه بر وظایف نمایندگی روزنامه ستاره جهان را به طور یومیه انتشار می‌داد. در اواخر ۱۳۱۶ روابط ایران و فرانسه به علت مطالبی که بعضی از روزنامه‌های فرانسه علیه ایران انتشار می‌دادند قطع شد و اعتصام‌زاده در بخش فرانسه روزنامه ستاره جهان از قطع روابط دولتین ایران و فرانسه اظهار تأسف کرده بود. شهربانی مقاله را با آب و تاب تمام به رضاشاه گزارش داد و دستور توقیف او را گرفتند. روز ۱۵ فروردین ماه ۱۳۱۷ اعتصام‌زاده توقیف و به زندان شهربانی منتقل گردید و روز بعد وزیر کشور لایحه‌ی سلب مصونیت او را به مجلس برده به تصویب رسانید. متعاقب بازداشت وی وزیر امور خارجه و وزیر معارف (سهیلی و حکمت) از کار برکنار شدند. اعتصام‌زاده تا مهرماه ۱۳۲۰ در زندان بود. پس از آزادی به مطالعه و تحقیق پرداخت و از کارهای سیاسی و روزنامه‌نگاری اعراض نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتصامی، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند یوسف اعتصامی نماینده مجلس و بنیانگذار کتابخانه مجلس در ۱۲۷۷ خورشیدی متول شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه عالی علوم سیاسی شد و دوره‌ی مزبور را گذرانید و در ۱۲۹۵ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و به سمت ثبات آغاز بکار کرد. بعد نایب دوم جنرال قنسولگری تفلیس شد و مدتی هم نیابت قنسولگری ولادی قفقاز را بر عهده داشت.

در ۱۳۰۲ به واشنگتن رفت و نایب دوم سفارت شد و بعد به نایب دومی سفارت مسکو تعیین شد. در ۱۳۰۸ کنسول باطوم شد و در ۱۳۱۰ نایب اول سفارت ایران در مسکو گردید و مدتی هم ژنرال قنسول عشق‌آباد بود تا به ژنرال قنسولگری بادکوبه رسید. چندی هم در تهران کفالت اداره دوم اقتصادی را عهده‌دار بود. از دیگر مشاغل وی کفالت سفارت کبرای ایران در مسکو، کاردار موقت سفارت کبرای مسکو، ریاست اداره دوم سیاسی، ریاست اداره پنجم سیاسی، عضویت شورای عالی سیاسی. در سال ۱۳۳۰ با مقام وزیر مختاری رایزن سفارت ایران در مسکو شد و بالاخره کفیل سفیرکبیر در آن شهر شد.

اعتصامی از دیپلمات‌های ورزیده مربوط به بلوک شرق بود. مأموریت‌های مختلف او در اتحاد جماهیر شوروی متجاوز از سی سال بطول انجامید. به زبان‌های روسی، انگلیسی و ترکی تسلط داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتصامی، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به میرزا یوسف خان اعتصام‌الملک، در ۱۲۵۲ در تبریز متولد شد. پدرش میرزا ابراهیم اهل آشتیان و مستوفی آذربایجان بود. در تبریز تحصیل کرد. ادبیات فارسی و عربی را به حد کامل فراگرفت. فقه و اصول و حکمت قدیم را کاملاً آموخت و در فراگرفتن زبان فرانسه و ترکی تلاش بسیار کرد. در جوانی دانش و معلومات او به حدی رسید که همه جا از او به نیکی یاد می‌شد. تألیف چند کتاب به زبان عربی سبب اشتهار او در مصر و سایر کشورهای عربی شد. با مطبوعات آن زمان که محدود و معدود بود همکاری داشت. با همکاری مرحومین محمدعلی تربیت و سید حسن تقی‌زاده مجله‌ی گنجینه‌ی فنون را بنیاد نهاد و به هزینه‌ی شخصی چاپخانه‌ای در تبریز دائر نمود و به نشر آثار دانشمندان مبادرت کرد.

در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی به وکالت انتخاب شد و بعد از آن تا حین‌الفوت رئیس کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی بود و در توسعه و تکمیل آن کتابخانه زحمات زیادی متحمل شد. ضمن جمع‌آوری کتب نفیس خطی، فهرست جامع و کاملی با همه ممیزات و مشخصات از کتب خطی تهیه و تنظیم نمود که مورد استفاده‌ی کتاب‌شناسان است.

در ۱۳۲۹ و ۱۳۴۱ قمری دو دوره مجله‌ی بهار را انتشار داد که جنبه‌ی ادبی آن بر سایر جنبه‌ها غلبه داشت حاوی مقالات سودمند بود. یک بار در ۱۳۲۰ ش این مجله با مقدمه‌ی علامه علی‌اکبر دهخدا تجدید چاپ شد.

او مجموعاً چهل عنوان از آثار نویسندگان و ادبای اروپا را به فارسی صحیح و سلیس ترجمه کرده است. از بین آنها ترجمه‌های زیر را می‌توان نام برد: خدمه و عشق از شیلر شاعر آلمانی، تیره‌بختان از ویکتورهوگوی فرانسوی. تألیفاتی نیز به فارسی و عربی دارد. دختر باارزش او خانم پروین اعتصامی شاعره‌ی بلندپایه‌ی معاصر، پرورده‌ی فضل و ادب بود. میرزا یوسف خان اعتصامی در ۱۳۱۶ شمسی در ۶۴ سالگی در تهران وفات یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتضاد مظفری، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند اکبر محمدعلی شاه قاجار، در ۱۲۷۰ در تبریز تولد یافت. پس از رسیدن به سن رشد تحصیلات خود را در اندرون و مکتب خانه‌ی سلطنتی در تبریز آغاز کرد. پس از آموختن مقدمات زبان فارسی و عربی، ریاضیات و تاریخ و جغرافیا و حساب را فراگرفت. در حسن خط نیز کوشش بسیار نمود و روی هم رفته در جوانی مردی فاضل و جامع شد. بعد از خلع پدرش از سلطنت چند سالی او را در روسیه و عثمانی و اروپا همراهی می‌کرد سپس به تهران آمد و حکومت چند شهرستان به او سپرده شد. چندی حاکم اصفهان بود و با مردم مماشات می‌کرد. یکبار هم در ۱۳۰۰ شمسی در غیاب احمدشاه و محمدحسن میرزا ولیعهد نایب‌السلطنه گردید. پس از خلع قاجاریه، دولت متعرض او نشد و در تهران باقی ماند و اوقات خود را به مطالعه و شکار می‌گذرانید. رفتاری بسیار متین و سنگین داشت به طوری که هیچ وقت از طرف شهربانی متعرض او نشدند. مادرش ربابه خانم ملیحه‌السلطنه دختر سلطان یوسف میرزا بیان‌الممالك بود و چون از قاجاریه نبود به ولیعهدی انتخاب نشد. در جوانی با خانم قمرالدوله دختر ابوالفتح میرزا سالارالدوله ازدواج کرد ولی پس از چندی از هم جدا شدند و حاصل این ازدواج دو پسر بود. از همسر دیگر خود نیز چند فرزند پیدا کرد. وفاتش در ۱۳۳۲ ش در تهران اتفاق افتاد و در مقبره‌ی ناصرالدین شاه دفن گردید. در سال ۱۳۱۳ که مظفرالدین شاه به سلطنت رسید و محمدعلی میرزا ولیعهد شد لقب او را که اعتضادالسلطنه بود به فرزند سه ساله‌اش دادند. این طفل فوق‌العاده مورد علاقه و توجه پدربزرگش بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتضادالدوله

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. یاری (کننده) دولت) امیرکبیر سلیمان‌خان بن محمدخان قاجار قوانلو (ف. ۱۲۲۰ ه.ق.) خالوزاده آغا محمدخان و از سران سپاهی وی و فتحعلی شاه. او در سال ۱۲۱۳- که عباس میرزا به ولیعهدی و ایالت آذربایجان منصوب شد به اتابیکی ولیعهد مأمور آذربایجان گردید، و در ۱۲۱۵ و ۱۲۱۷ در خراسان مشغول دفع فتنه نواحی مختلف آن بود و در ۱۲۱۸ با عباس میرزا مأمور جنگ با قشون روسیه گردید. وی پدر زن عبداللّه میرزا دارا پسر فتحعلی شاه و پدر امیرمحمد قاسم خان شوکت است و مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه نواده اوست. وی در شعر «عزت» تخلص می‌کرد.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

اعتضادالسلطنه

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی‌قلی میرزا (و. ۱۲۳۴– ف. ۱۲۹۸ ه.ق.). پسر فتحعلی شاه. وی پس از فوت محمد شاه قاجار (۱۲۵۰) در تهران تا ورود ناصرالدین شاه پیشکار مهدعلیا مادر او بود. در ۱۲۷۲ لقب اعتضادالسلطنه گرفت. در ۱۲۷۴ ریاست دارالفنون را داشت. در ۱۲۷۵ اولین خط تلگراف بین تهران و سلطانیه را به اتمام رسانید و وزیر علوم شد و بعدها ریاست مدرسه دارالفنون و اداره تلگرافخانه‌ها و معادن و روزنامه دولتی و علمی و مدیریت چاپخانه را به عهده گرفت، و حکومت ملایر و تویسرکان هم ضمیمه مشاغل او گردید. قبرش در جنب مزار حضرت عبدالعظیم است. از تألیفات اوست: تاریخ وقایع و سوانح افغانستان (تهران ۱۲۷۳)، فلک السعاده، در رد اقوال اختر شناسان و کهنه (تهران ۱۲۷۸)، ترجمه کتاب الآثار الباقیه و اکسیر التواریخ، کتابی در تاریخ متنبئین (همه خطی).

(۱۲۹۸ -۱۲۳۴ ق)، ادیب، روزنامه‌نگار و شاعر، متخلص به فخری. وی سمت پیشکار مهدعلیا را داشت و در دوره‌ی صدارت امیرکبیر سمت خود را حفظ کرد و با مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری علیه امیرکبیر همکاری می‌کرد. در این مدت فنون شعر و ادب و حکمت و ریاضی را فراگرفت و به مطالعه‌ی کتاب و معاشرت با اهل فضل و ادب مشغول بود. کتابخانه‌ی مهم و معتبری فراهم آورد که بعدها تمام آن را برای مدرسه‌ی سپهسالار جدید خریداری و وقف آن مدرسه کردند. در سال ۱۲۷۲ ق به اعتضادالسلطنه ملقب شد. سمتهایی چون ریاست مدرسه‌ی دارالفنون و وزارت علوم و صنایع و تجارت و اداره‌ی تلگرافخانه و معادن و روزنامه‌های دولتی و علمی و چاپخانه‌های تهران، ولایات و حکومت ملایر و تویسرکان همه بر عهده‌ی او بود. در سال ۱۲۸۳ ق روزنامه «ملت سنیه ایران» را انتشار داد و پس از انتشار دو شماره، نام آن به روزنامه‌ی «ملتی» تبدیل شد. در زمان وزارت علوم چندین نشریه تحت‌نظر وی دایر گردید: روزنامه‌ی «ملت علیه ایران» در دو شماره، روزنامه‌ی «ملت سنیه ایران» سابق‌الذکر در دو شماره، «روزنامه‌ی ملتی» ۳۴ شماره، روزنامه‌ی «علمیه‌ی دولت علیه ایران» ۵۳ شماره به سه زبان فارسی، عربی و فرانسه. در شب عاشورا در شصت و چهار سالگی درگذشت و در یکی از حجرات جنب مزار حضرت عبدالعظیم دفن شد. آثار وی علاوه بر انتشار روزنامه‌ها: «تاریخ وقایع و سوانح افغانستان»؛ «فلک السعاده» در ابطال ستاره‌شناسی؛ «اکسیر التواریخ»؛ «تاریخ متنبئین»، که قسمتی از آن به نام «فتنه‌ی باب» در تهران چاپ شده است.[۱]

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از صبا تا نیما (۱۹۶/ ۱)، تاریخ تذکره‌های فارسی (۶۳۵ -۶۳۳/ ۲)، تاریخ جراید (۲۴۰ -۲۳۷، ۴۸ -۴۵/ ۴، ۳۰۷ -۳۰۵/ ۲)، تاریخ در ایران (۸۱)، حدیقه الشعراء (۱۲۹۶ -۱۲۹۱/ ۲)، دایره‌المعارف فارسی (۱۶۷)، سرآمدان فرهنگ (۱۶۷ -۱۶۶/ ۱)، شرح حال رجال (۴۴۷ -۴۴۲/ ۲)، فرهنگ سخنوران (۶۹۲)، المآثر و الآثار (۱۹۴ -۱۹۳)، مؤلفین کتب چاپی (۵۷۱ -۵۶۹/ ۴).

اعتماد السلطنه صنیع الملک، محمدحسن

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۱۳ -۱۲۵۹ ق)، نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار. ملقب به صنیع‌الدوله و موتمن‌السلطنه. از شاگردان دوره‌ی اول رشته‌ی نظام مدرسه‌ی دارالفنون بود و در سن شانزده سالگی به منصب سرهنگی ارتقاء یافت و به ریاست قشون و نیابت حکومتهای خوزستان و لرستان منصوب و پس از آن معاون وزارت عدلیه شد. اعتمادالسلطنه ضمن این که نایب دوم سفارت ایران در پاریس بود، به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و بعد از بازگشت به ایران، علاوه بر مترجمی مخصوص شاه، موضوعاتی را از کتب فرانسه، برای «روزنامه‌ی دولتی» ترجمه می‌کرد. وی در ۱۲۸۸ ق ریاست دارالطباعه‌ی دولتی را بر عهده داشت و وزیر انطباعات شد و زیر نظر او روزنامه‌ی «ایران سلطانی» و «مریخ» و روزنامه‌ی «نظامی» و ماهنامه‌ی «علمی» و روزنامه مصور «شرف» منتشر می‌شد. وی با سید جمال‌الدین اسدآبادی مکاتبه و مراوده داشت. در تهران سکته کرد و در نجف اشرف دفن شد. آثار وی: «وقایع یومیه» شانزده سال اواخر عمر او که تمام مجلدات خطی آن در هشت جلد در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است؛ «منتظم ناصری»، در سه جلد، به صورت تاریخ عمومی از صدر اسلام تا زمان مولف؛ «مطلع الشمس»، در جغرافیا و تاریخ خراسان؛ «مرآت البلدان» در جغرافیای ایران که ناتمام مانده؛ «المآثر و الآثار»؛ «دررالتیجان فی تاریخ بن الاشکان»؛ «التدوین فی جبال شروین»؛ «خیرات حسان»، تاریخ مشاهیر زنان؛ «خلسه» یا «خوابنامه»؛ «تاریخ فرانسه». از معروف‌ترین ترجمه‌های اوست: «خاطرات مادموازل دومونت پانسیه»؛ «شرح احوال کریستف کلمب»؛ «سرگذشت خانم انگلیسی»؛ «طبیب اجباری».[۱]

(ع. مورد اعتماد پادشاهی) محمدحسن خان مقلب به صنیع‌الدوله که بعدها معروف و ملقب به اعتمادالسلطنه گردید (ف. ۱۳۱۳ ه.ق.). از مقربان دربار ناصرالدین شاه و وزیر انطباعات، وی دارای تألیفات متعددی است از جمله مرآة البلدان (ه. م.)، مطلع‌الشمس (ه. م.) خیرات‌الحسان (ه. م.) والمآثر و الآثار، و منظم ناصری در تاریخ و غیره.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از صبا تا نیما (۲۷۱ -۲۶۴ /۱)، تاریخ تذکره‌های فارسی (۶۱۶ -۶۱۱ /۱)، تاریخ جراید (۲۰۴ -۲۰۳ /۴، ۶۱ -۵۹ /۳، ۳۱۲ -۳۰۵ /۱)، تاریخ در ایران (۸۳ -۸۲)، دایره‌المعارف فارسی (۱۶۸/۱)، الذریعه (۱۲۰/۲۵، ۱۲۲/۸، ۲۶۷/۷، ۲۷۲/۳)، ریحانه (۱۵۱/۱)، سرآمدان فرهنگ (۱۶۷/۱)، شرح حال رجال (۳۴۸ -۳۳۰ /۳)، لغت‌نامه (ذیل/ اعتمادالسلطنه)، معجم المولفین (۲۰۰/۹)، یادداشتهای قزوینی (۱۵۲ -۱۵۱ /۸)، یادگار (س ۳، ش ۳، ص ۳۶)، یغما (س ۱۷، ش ۸، ص ۳۹۰ -۳۸۳).

اعتماد مقدم، عبدالعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدباقر خان اعتمادالسلطنه مدیر روزنامه‌ی شرافت در ۱۲۶۷ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدارس جدید به اتمام رسانید و وارد مدرسه‌ی قزاقخانه شد و در اوایل مشروطیت درجه‌ی افسری گرفت و در واحدهای مختلف قزاقخانه تا درجه‌ی سلطانی مصدر خدماتی شد. در ۱۲۹۰ که ژاندارمری دولتی توسط سوئدی‌ها در ایران تأسیس شد، اعتماد مقدم با درجه‌ی سلطانی در معیت سی افسر دیگر به ژاندارمری انتقال یافت و مأمور تشکیل ژاندارمری در اصفهان شد. چندی در اصفهان بود که در نتیجه‌ی جنگ بین‌المللی موضوع مهاجرت پیش آمد. عده‌ی زیادی از افسران ژاندارمری از جمله اعتماد مقدم در زمره‌ی مهاجرین قرار گرفته و در بعضی از جبهه‌ها با قوای روس و انگلیس به جنگ پرداختند. این عده از افسران چندی در کرمانشاه، بغداد، موصل و استانبول باقی ماندند تا پس از خاتمه‌ی جنگ به ایران بازگشتند. اعتماد مقدم با ارتقاء به درجه‌ی سرگردی رئیس گردان ژاندارمری اراک شد و تا کودتا در آن سمت بود. در ۱۳۰۰ در اتحاد شکل قشون و ژاندارمری دو درجه گرفته سرهنگ شد و در

بعضی از مخاصمات داخلی شرکت داشت. در ۱۳۰۳ در سفر جنگی سردار سپه به خوزستان در رأس یک واحد نظامی وزیر جنگ را همراهی نمود و پس از دستگیری خزعل فرماندار نظامی دزفول شده و خلع سلاح عشایر آن منطقه به عهده‌ی او واگذار گردید. پس از پایان مأموریت خوزستان به ژاندارمری بازگشت و فرماندهی ژاندارمری خراسان به عهده‌ی او قرار گرفت. چند سالی در آنجا بود تا به تهران انتقال یافت و در ارتش مشغول شد. در شهریور ۱۳۲۰ در غیب سرپاس مختاری چند روزی سرپرست شهربانی شد و در همان ماه پس از تأسیس مجدد ژاندارمری به معاونت آنجا انتخاب شد. در خرداد ۱۳۲۱ پس از بیست سال توقف در درجه‌ی سرهنگی، سرتیپ شد. در آذرماه ۱۳۲۱ به دوران نخست‌وزیری قوام‌السلطنه شهر تهران دچار آشوب و بلوا گردید و مردم برای سیر کردن شکم خود به مجلس شورای ملی حمله بردند و مغازه‌های خیابانها مورد چپاول و غارت قرار گرفت. در جریان این تظاهرات که روز ۱۷ آذرماه بود حتی مردم خانه‌ی نخست‌وزیر را به آتش کشیدند و نظامیان مردم را به گلوله بستند. در نتیجه‌ی وقایع اسف‌انگیز آن روز سرتیپ قدر فرماندار نظامی و سرپاس رادسر رئیس شهربانی از کار برکنار شدند. سپهبد احمدی فرماندار نظامی تهران شد و سرتیپ اعتماد مقدم به ریاست شهربانی برگزیده گردید و در اعاده امنیت تلاش‌های زیادی معمول داشت. این بار هم ریاست شهربانی او طولی نکشید و پس از سه ماه از کار برکنار شد. در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۲۴ که دوران آشفتگی سیاسی ایران بود برای مبارزه با حزب توده فرماندار نظامی تهران شد. چند ماهی در آن سمت بود تا اینکه قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید و او را از کار منعزل ساخت. در ۱۳۲۶ در دادگاهی که سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر آذربایجان را به جرم تسلیم و سازش با پیشه‌وری محاکمه می‌کردند، سرتیپ اعتماد مقدم دادستان دادگاه بود و برای متهم تقاضای اعدام نمود ولی دادگاه متهم را به حبس ابد محکوم کرد. اعتماد مقدم در همان سال بازنشسته شد و در ۱۳۵۲ درگذشت.

سرتیپ اعتماد مقدم در جوانی با دختر اسمعیل خان ممتازالدوله که چندی رئیس مجلس شورای ملی و کراراً در کابینه‌ها وزیر بود ازدواج کرد. فرزندان ذکور وی دکتر عبدالرضا و دکتر غلامرضا مدارج علمی را پیمودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتماد مقدم، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدباقر خان اعتمادالسلطنه در ۱۲۶۸ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی گردید و دوره‌ی مدرسه را پایان داد و در ۱۲۸۷ به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد و در طول خدمت خود در آن وزارتخانه مکرر در اسلامبول، باطوم، تفلیس، آنقره و جده مأموریت داشته است. چندی هم کارگزار خوزستان بود. در ۱۳۰۶ به دادگستری انتقال یافت و مشاغل قضائی را طی کرد. به مستشاری و ریاست شعبه‌ی دیوان کشور رسید. چندی هم رئیس دفتر دیوان کشور و مدیرکل اداری وزارت دادگستری بود. وی علاوه بر مشاغل سیاسی و قضائی در طول زندگانی خود با مطبوعات همکاری داشت و در زمینه‌های ادبی و تاریخی مقاله می‌نوشت و آثار زیادی در زمینه‌های یاد شده از خود باقی گذارده است.

حاج مهدی خان اعتماد مقدم در جوانی به مصاهرت میرزا حسن خان شرف‌الملک فلسفی درآمد و فرزندان ذکور او پرویز و فیروز اعتماد مقدم تحصیلات عالی خود را در تهران و آمریکا پایان دادند. یگانه دختر او نیز «گیتی» پزشک شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتمادی، محمدحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدباقر اعتمادی از مالکین عمده قائنات در سال ۱۲۹۷ ش در بیرجند متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در زادگاه خود انجام داد و دوره‌ی متوسطه را در مدرسه‌ی شوکتیه باتمام رسانید و در ۱۳۱۷ وارد دانشکده پزشکی تهران شد و به اخذ دکترا نائل آمد. چندی در بیرجند به شغل طبابت مشغول بود و سپس به تهران آمد و به استخدام در وزارت بهداری درآمد و تدریجاً با حمایت همه جانبه‌ی اسداللّه علم مدارج اداری را در آن وزارتخانه طی کرد. چندی مدیرکل و زمانی معاون آن وزارتخانه شد. در سال ۱۳۳۶ عضو حزب مردم شد و در انتخابات دوره‌ی بیستم مجلس شورای ملی کاندیدای نمایندگی گردید. در انتخابات تابستانی و زمستانی از حوزه‌ی قائنات به وکالت منصوب گردید. در دوره‌ی بیست و یکم نیز همچنان وکیل آن منطقه شد. در ادوار بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم نیز کرسی وکالت خود را حفظ کرد. مجموعاً پنج دوره نماینده‌ی مجلس بود. روی همرفته مردی آرام و بی‌سر و صدا و کم‌توقع بود. در مجلس هرگز نطقی نکرد و با دولتی هم در مقام مخالفت برنیامد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتمادی، ناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نصرالدوله، برادرزاده حاجی مجدالدوله داماد ناصرالدین شاه، متولد ۱۲۷۱. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به اروپا رفت. مدت‌ها در روسیه در رشته‌ی نظام تحصیل کرد. پس از فراغت از تحصیل به آلمان رفت و مجموعاً قریب ده سال در آنجا اقامت داشت. پس از ورود به ایران با درجه‌ی سرهنگی وارد قزاقخانه شد. اولین شغل مهمی که به او ارجاع شد، ریاست محاسبات وزارت جنگ بود. سپس به فرماندهی قوای قزاقخانه در آذربایجان رسید. بعد همان سمت را در اصفهان پیدا نمود و درجه‌ی سرتیپی گرفت. در ۱۲۹۷ به وزارت داخله انتقال یافت و به سمت حکمرانی بنادر جنوب منصوب شد. از آنجا به حکومت خمسه و زنجان مأمور گردید. در کودتای ۱۲۹۹ که همان سمت را داشت، از طرف حکومت بازداشت و به زندان افتاد. چندی نیز در سمنان تبعید بود. در اواخر سلطنت رضاشاه مأمور خرید و حمل کارخانه‌ی ذوب‌آهن شد و به آلمان رفت. برای حمل وسائل کارخانه تلاش کرد. با شروع جنگ جهانگیر دوم اقداماتش ناتمام ماند و به ایران بازگشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مورد توجه قرار گرفت. ابتدا به ریاست شرکت شیلات منصوب شد، بعد معاون وزارت راه شد. سپس مقام معاونت نخست‌وزیری گرفت و سرانجام در ۱۳۲۳ در کابینه‌ی محمد ساعد مراغه به وزارت کشاورزی برگزیده شد. در اواخر ۱۳۲۴ استاندار خراسان گردید. در ۱۳۲۸ در ۶۰ سالگی در تهران درگذشت. مردی باسواد، مؤدب و دست و دل باز و کم‌کار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعتمادی، هاشم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هاشم اعتمادی در اسفندماه سال ۱۳۴۲ هـش در روستای" سنگر "زاده شـد. زمانی که متولد شد، نامش را فرشاد گذاشـتند؛ ولی بعدها اسـمش را به" هاشم "تغییر دادند. هاشم پسری زیرک و باهوش بود و تا پایان دوره ابتدایی، با عنوان شاگرد ممتاز، از پدرش که رییس فرهنگ منطقه بـود، جـایزه می‌گرفت. بعـد از اتمـام دوره ابتـدایی، برای ادامه تحصـیل، همراه خـانواده خـود به روسـتای "حرایجان "در شـیراز رفتنـد. هاشم سال تحصـیلی راهنمایی خود را در سال ۵۳ – ۵۲ در آن‌جا شـروع کرد. دوران دبیرستان هاشم، همزمان با اوج‌گیری انقلاب اسـلامی بوده، که وی در این زمان، اعلامیه‌ها و شعارها و همچنین سخنرانی‌های امام را در سطح شهر و حتی در دبیرسـتانش تکثیر می‌کرد و پا به پای مردم و همراه پـدر و برادرش در تظاهرات مردمی شـرکت می‌کرد. او به همراه پـدر و برادرش، نقش مهمی در تسخیر ساختمان شهربانی شیراز و همچنین پادگان کازرون داشتند.

هاشم در زمان پیروزی انقلاب اسلامی، به زادگاه خود بازمی‌گردد و در آن‌جا فرماندهی و نظارت کمیته مبارزه با اشرار منطقه را به عهده می‌گیرد. با شـروع غائله کردسـتان، به جبهه حق علیه باطل شـتافت و با توجه به اسـتعدادی که از خود نشان داد، بعد از مدتی، فرماندهی قسمت اطلاعات واحد عملیات سری و مسؤولیت یکی از محورهای عملیاتی غرب را به عهده گرفت.

در روز ۱۳۶۲/۴/۲۹ نیروهـای وی بـا توجه به نقشه قبلی که از طرف او طراحی شـده بود، به سوی منطقه عملیـاتی حاج عمران پیش رفته و هـاشم هم دوش به دوش و پـا به پـای نیروهای تحت امرش، دره‌ها و ارتفاعاتی را که آنها را از نیروهای عراقی جـدا می‌کرد، پشت‌سر گذاشتند و توانستند تا حدودی آن‌جا را در اختیار خود بگیرند.

فرمانـدهان عراقی، از این حرکت غیر قابل پیش‌بینی، دچار حیرت شـده بودند، که طی آن هاشم از ناحیه پای راست مجروح گردید و سـرانجام بـا دلاـوری و شـجاعت نیروها، از جمله هاشم، بعـد از ۱۴ روز، ارتفاعـات حاج عمران به تصـرف آنان درآمـد و بعـد از پیروزی در این عملیات، هاشم و برادرش چند روزی به مرخصـی، نزد خانواده‌شان آمدند. در این مرخصـی هاشم با دختری مومن و پاکـدل ازدواج کرد و مـدتی از ازدواجش نگذشـته بود که وی دوبـاره به جبهه بـازگشت و بـا توجه به لیاقتی که از خود نشان داد، فرمانـدهی تیپ امام حسن (علیه السـلام) را با توجه به سن کمش، از سوی قرارگاه کربلا به وی واگـذار کردند. در پاییز سال ۱۳۶۵ دوباره وی را به‌عنوان فرمانـده تیپ برای شـرکت در جلسه شورای فرمانـدهی لشـکر انتخاب کردند. در این عملیات (کربلای چهار) هم که با رمز" محمد رسول‌الله (صـلی الله علیه و آله ") شروع شده بود، با موفقیت به پایان رسید. وی بعد از اتمام این عملیات برای دیدار خانواده‌اش رفت ۲ روز به مرخصی و زمانی که بازگشت، مقدمات عملیات کربلای پنج در حال آماده شدن بود. این عملیات که در ساعت ۱ بامداد ۱۳۶۵/۱۰/۱۹ با رمز یا زهرا (علیه السـلام) شروع شد، کلیه یگان‌ها توانستند پس از چند روز، شلمچه و شرق بصره، منطقه‌ای به وسعت ۱۵۰ کیلومتر را تصـرف کنند هاشم که همچنان فرماندهی تیپ امام حسن (علیه السلام) را به عهده داشت، به صـلاحدید شورای فرماندهی، شـخصا مسؤولیت محور عملیاتی را پذیرفته بود. و دوش به دوش همرزمان، تا خط مقدم پیش رفته بود.

در این عملیات (کربلای پنج) هاشم زمانی که مشـغول توضـیح عملیات و فتح جاده آسفالته بود، ناگهان یک موشک آر.پی.جی به تـانکی در نزدیکی‌اش اصـابت کرد و از نـاحیه دست مجروح شـد. سـرانجام در بامـداد روز چهـارم عملیـات بـود کـه وی در حین شناسایی، بر اثر انفجار گلوله به شهادت رسید و به آرزوی دیرینه‌اش رسید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

اعرافی، محمدابراهیم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آیت الله شیخ محمد ابراهیم اعرافی فرزند عباس یزدی شورکی یکی دیگر از عالمان دینی دیار دارالعباده یزد است که در اواخر سده ۱۳ و سده ۱۴ می زیسته. وی در سال ۱۲۹۰ شمسی در خانواده ای مذهبی متولد شد. جد وی حاج آقا محمد در واقعه مبارزه با خوانین شرور به شهادت رسید.

ایشان بعد از مقدمات به حوزه های علمیه یزد و مشهد مقدس و سپس به حوزه علمیه قم مراجعه و با استفاده از دروس اساتیدی چون آیات عظام مرعشی نجفی، حایری یزدی، امام خمینی و سید صدرالدین صدر به مقامی رسید که اجازات متعددی از آیات عظام دریافت داشت که در همان ایام از سوی وزارت فرهنگ وقت مدرک لیسانس به وی اعطا شد. از آن پس به تدریس سطوح روی آورد که هم اکنون شاگردان وی از فضلای حوزه به شمار می روند.

وی از پیشگامان مبارزه با رژیم فاسد بود. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از طرف حضرت امام (ره) به امامت جمعه میبد منصوب شد. آیت الله اعرافی فقیهی برجسته و پرهیزگار و گشاده دست بود، شب زنده داری و تواضع نیز از دیگر خصوصیات آن مرحوم بود. احداث چندین مسجد، مدرسه، درمانگاه، آب انبار و تأسیس حوزه علمیه شهرستان میبد از همت ایشان می باشد. این عالم متقی سرانجام صبح روز شنبه بیست و هشتم شهریور ماه سال ۱۳۷۱ چشم از جهان فرو بست. روحش شاد. افتخارات:

کتاب چهل حدیث و رساله های اخلاقی و تصویری از آثار اوست.

منابع زندگینامه :http://www.tebyan-yazd.ir

اعزاز نیک‌پی، عزیزاللَّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به اعزازالدوله، فرزند میرزا احمد خان مفخم و داماد ظل‌السلطان، متولد ۱۲۷۶ در کالج آمریکائی تهران تحصیل نمود. مدت‌ها در اصفهان اقامت داشت و از مالکین عمده بود و ضمناً به امور شهری توجهی خاص داشت. زمانی ریاست انجمن شهر با او بود. در ۱۳۱۹ به حکمرانی کرمانشاه منصوب شد و چند سالی در آنجا خدمت نمود. در ۱۳۲۴ استاندار کرمانشاه شد و در ۱۳۲۵ در کابینه‌ی قوام‌السلطنه معاون نخست‌وزیر بود و وزارت پست و تلگراف هم به او داده شد. برای شرکت در انتخابات دوره‌ی پانزدهم از وزارت استعفا داد و از طرف مردم اصفهان به مجلس رفت. پس از انقضاء دوره‌ی پانزدهم مدت‌ها از کارهای سیاسی کنار بود و برای عمران و آبادانی اصفهان تلاش می‌نمود. در ۱۳۵۰ با کمک و مساعدت فرزندش غلامرضا نیک‌پی شهردار تهران به عنوان سناتور اصفهان به سنا راه یافت. دکتر منوچهر کلالی دبیرکل حزب ایران نوین در قبال این خدمت پست مدیرعاملی شرکت واحد را برای برادرش چشم‌روشنی گرفت. اعزاز نیک‌پی تا ۱۳۵۴ در سنا بود. کتابی تحت عنوان تقدیر که سرنوشت زندگی او است تحریر و به چاپ رسانده است. در ۱۳۵۶ در اروپا درگذشت. او از دشمنان سرسخت صارم‌الدوله برادر همسر خود بود و هر وقت فرصت مناسبی می‌یافت علیه او اعلامیه می‌داد.

وی دو همسر انتخاب کرد. همسر اولش ترکان خانم یکی از دختران ظل‌السلطان بود که سه پسر باقی گذاشت و در میانسالی

درگذشت. همسر دوم او اطریشی بود و از وی صاحب یک دختر و پسر شد که به هنگام مرگ پدر خردسال بودند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعزازی، سعید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۹۴ متولد شد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده افسری شد و از آنجا فارغ‌التحصیل گردید. در ۱۳۱۷ با درجه‌ی ستوان یکمی مجدداً وارد دانشکده افسری گردید و دوره‌ی فن خلبانی را طی کرد. برای تکمیل فن خلبانی چند دوره‌ی کوتاه‌مدت به کشورهای اروپائی اعزام شد. در ۱۳۴۳ درجه‌ی سپهبدی گرفت و به قائم‌مقامی نیروی هوائی منصوب گردید. در مهرماه ۱۳۵۳ ارتشبد و بازنشسته شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعظام قدسی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به اعظام‌الوزاره، متولد ۱۲۶۷ در طالقان. پدرش ملاعلی، مدرس علوم منقول بود و مکتب خانه‌ی معتبری هم در زادگاه خود دائر کرده بود. حسین تحصیلات خود را نزد پدرش آغاز کرد، ولی آن را به اتمام نرسانید. مقدماتی از زبان فارسی و عربی فراگرفت و به دنبال کار و تهیه‌ی معیشت خود برآمد. چندی مکتب خانه‌ی پدرش را اداره می‌کرد، زمانی هم روضه‌خوان بود. حدود ۱۳۰۰ به استخدام در وزارت داخله درآمد و قریب چهل سال در آن وزارتخانه مصدر مقاماتی شد. از مشاغل مهم او فرمانداری شیراز، سرپرستی استانداری فارس، ریاست اداره کل کارگزینی، ریاست بازرسی و ریاست محاکمات اداری بود. از جوانی شور و احساسات میهن‌پرستی داشت و همیشه عضو یکی از احزاب بود تا اینکه خود جمعیت و حزب وحدت ملی را بوجود آورد. البته این حزب بعد از سال ۱۳۲۰ تشکیل شد که دوام زیاد نداشت. اعظام در اواخر عمر به نوشتن شرح زندگی و خاطرات خود پرداخت و کتابی تحت عنوان خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله در دو مجلد و هزار و ششصد صفحه انتشار داد. این کتاب اعتبار علمی و تاریخی زیادی ندارد و قسمت اعظم آن اقتباس از سایر کتب است. در ۱۳۵۵ در سن ۸۸ سالگی در تهران درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعظم زنگنه، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نماینـده‌ی مجلس، اسـتاندار. معروف به امیر کل، فرزنـد مرحوم محمدحسـین خان اعظم‌الـدوله، متولـد ۱۲۵۵.ماننـد پدر از ملاکین بزرگ کرمانشاه و فرمانده فوج سربازان محلی بود. تحصـیلات مقدماتی و متوسـطه را در موطن خود فراگرفت و بعد از مشـروطیت وارد سیاست شد. سـرانجام در دوره‌ی پنجم به مجلس شورای ملی راه یافت و مجموعاً نه دوره در مجلس باقی ماند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ نخست‌وزیر جدیـد ذکاءالملـک فروغی برای فرونشانـدن اغتشاشـات منطقه مـدتی کوتـاه او را اسـتاندار کرمانشـاه نمود، ولی کاری از پیش نبرد و اوضاع آشفته‌ی آن روز را آشفته‌تر کرد. فرزندش عزیز اعظم زنگنه نیز چند دوره وکیل مجلس بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعلایی بنابی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اعلایی بنابی

محل تولد : بناب

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۶/۱۰/۱

زندگینامه علمی

از همان دوران تحصـیل ابتـدایی نزد مرحوم والـد که خود اهل علم بودنـد کتابهای ابتدایی طلبگی را از جمله نصاب الصبیان، جامع المقدمات و ... را خواندم. البته معمولاً فقط تابستان ها مشغول این درسها بودم.

در سال ۱۳۷۵ پـدرم از دنیا رفتنـد و بنـده در همان سال رسـماً طلبه حوزه حضـرت ولی عصـر (عج) بناب شدم و طی سه سال دوره مقـدمات تا پایه هفتم را گذراندم و در ضـمن تحصـیل برخی دروس پایه های پایین را نیز تدریس می کردم، همچون صـرف ساده، عوامـل، صـمدیه، منطق مظفر، مغنی، اصـول فقه مظفر و... . از اساتیـدی که در آن مـدرسه از وجود آنهـا بسیار بهره بردم می توان جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج آقای شیخ عبدالمجید باقری بنابی، جناب حاج علی آتش زر، جناب آقای سیدی جناب آقای اسدپور و ... را نام برد.

در سال ۱۳۷۸ به قم مقـدسه آمـدم و در جوار کریمه اهل بیت (س)، در فیضـیه مبارکه حجره گرفتم. با چهار پنج نفر از طلبه های با استعداد گروهی تشـکیل دادیـم و از محضـر حضـرت حجت الاسـلام والمسـلمین حـاج آقـای رحیقی و حضـرت حجت الاسـلام و المسـلمین حاج آقای زمانی قمشه ای مدت شش هفت سال برخی کتاب های فلسفی همچون نهایهٔ الحکمه، شرح منظومه، قسمتی از اسـفار، تمهید القواعد ابن ترکه، شـرح فصوص قیصـری و بخشی از مصباح الانس ابن فناری را در همان حجره گذراندیم. در ضمن تحصـیل علوم عقلی، از محضـر حضـرت حجت الاسـلام و المسلمین حاج آقای مقیمی نیز در مبانی رجال و سند شناسی و از محضر آیات عظام مرحوم آقا شیخ جواد تبریزی (ره) و حاج آقای وحید خراسانی (دام ظله) در خارج فقه و اصول بهره ها بردیم.

بنده در ضـمن تحصـیل به تدریس کتابهای بدایهٔ الحکمه، نهایهٔ الحکمه و قسمت هایی از کتاب رسائل، مکاسب، کفایه و اسفار نیز مشغول بودم.

هم اکنون نیز از درس حضرت آیت الله حاج آقای بهبهانی در خارج اصول بهره می برم و به تدریس نهایهٔ الحکمه، مکاسب محرمه

و رجال و سند شناسی مشغولم.

اعلم، امیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا علی‌اکبر خان معتمدالوزاره، متولد ۱۲۵۵ در قفقازیه. مادرش دختر عبدالحمید خان داغستانی بود. امیر اعلم پس از انجام تحصیلات مقدماتی در قفقاز به بیروت رفت و در رشته‌ی پزشکی ادامه‌ی تحصیل داد، سپس عازم فرانسه شد و از مدرسه‌ی طب نظامی لیون درجه‌ی دکترا گرفت. در اوایل مشروطیت به ایران آمد و به استادی مدرسه‌ی طب در دارالفنون برگزیده شد. در دوره‌ی دوم قانونگزاری از مشهد به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در همین دوره با حفظ سمت نمایندگی مجلس، با درجه‌ی سرتیپی به ریاست بهداری ارتش انتخاب شد. سه سال بعد به ریاست بهداری ژاندارمری منصوب گردید. در ۱۳۳۴ در کابینه‌ی وثوق‌الدوله منصب سرداری و ریاست حفظ الصحه‌ی ایران به او واگذار شد و پزشک مخصوص سلطان احمد شاه گردید.

در ۱۲۹۸ در کابینه‌ی وثوق‌الدوله، پدر زن خود، وزیر تجارت و فوائد عامه شد. در ۱۳۰۰ در دو کابینه‌ی قوام‌السلطنه وزارت معارف و اوقاف را بر عهده داشت. در دوره‌ی چهارم مجدداً از مشهد وکیل شد و به مقام نیابت ریاست رسید. در دوره‌ی پنجم نیز این سمت را داشت و ضمناً ریاست بهداری ارتش با او بود. در ادوار هفتم و هشتم و نهم همچنان وکیل مجلس شورای ملی بود. در ۱۳۲۷ در کابینه‌ی ساعد مراغه به وزارت بهداری رسید. مدتی نایب رئیس فرهنگستان ایران و قریب چهل سال استادی دانشکده‌ی پزشکی را عهده‌دار بود. او از بنیانگذاران شیر و خورشید سرخ ایران است. تا دم مرگ نیابت ریاست شیر و خورشید را بر عهده داشت. در این راه گام‌های بلندی برداشت. در ۸۴ سالگی درگذشت. در طی عمر طولانی خود دو همسر انتخاب کرد: همسر اولش از بهزادی‌های مازندران بود که با مادر دکتر متین دفتری و همسر یمین اسفندیاری دختر عمو می‌شد. دکتر فتح‌اللّه اعلم استاد دانشگاه ثمره‌ی همین ازدواج است. همسر دومش افسر خام دختر وثوق‌الدوله بود. مجید، ایران، توران، فاطمه، هما و جهان از این همسرند. هما مدتی همسر غلامرضا پهلوی بود. بعد از متارکه به حباله‌ی نکاح احمدعلی ابتهاج درآمد و در میانسالی به سرطان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعلم، جمشید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند اسداللّه خان مکرم‌السلطان، برادرزاده‌ی دکتر امیر اعلم، متولد ۱۲۸۰. تحصیلات خود را در فرانسه در رشته‌ی پزشکی انجام داد و در گوش و حلق و بینی تخصص گرفت. بعد از مراجعت به ایران به استادی دانشکده‌ی پزشکی رسید و مدت‌ها استاد دانشگاه و با لقب پروفسور معروف بود. در دوره‌ی نوزدهم از قزوین وکیل مجلس شد و در دوره‌ی بیستم نیز همین سمت را داشت. از دوره‌ی چهارم سنا (۱۳۴۲) سناتور انتصابی شد. در حرفه‌ی تخصصی خود اشتهار زیادی پیدا کرد. استاد و طبیب خوبی بود، ولی بدخلقی، عدم تعادل در رفتار و خشونت او باعث شد بیماران کمتر به او مراجعه کنند. وی تا انقلاب اسلامی سناتور بود. بعد از

انقلاب پس از محاکمه، اعدام شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعلم، مجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند دکتر امیر اعلم و نوه‌ی دختری وثوق‌الدوله، متولد ۱۲۹۳ در تهران. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به سوئیس رفت و در آنجا به تحصیل مهندسی پرداخت و درجه‌ی علمی گرفت. پس از مراجعت به ایران با استفاده از پشتوانه‌ی فامیلی به کار مقاطعه‌کاری مشغول شد و دیری نگذشت که مهندس مشاور سازمان‌های دولتی گردید. در ایران ساختمانی که دست او در کار نباشد، نبود. چندین مقاطعه‌ی بزرگ دولتی به او واگذار شد و همه را بدون دردسر انجام داد. یکی از بزرگترین کارهای او ساختن استادیوم صد هزار نفری در مدت یک سال بود؛ البته او برنده‌ی مناقصه بود و ساختن استادیوم را به شرکت‌های دیگری از جمله به شرکت آرمه به مدیریت مهندس ملکزاده داماد موسوی‌زاده معروف واگذار کرد و فقط در این میان میلیون‌ها تومان حق دلالی گرفت. با کمک تنی چند از دوستان خود بانکی به نام بانک کار بنیاد نهاد. وظیفه‌ی این بانک بیشتر حمایت کردن و کمک دادن به مقاطعه‌کاران بود. مدت‌ها ریاست هیئت مدیره بانک کار بر عهده‌اش بود. شرکت بزرگی به نام شرکت خانه تأسیس نمود و خانه‌سازی در سطح کشور را آغاز کرد و مبلغ قابل ملاحظه‌ای از بانک صادرات وام گرفت. قراردادهای بزرگی با سازمان‌ها و مؤسسات دولتی بست. از جمله با سازمان صنایع نظامی قرارداد چند میلیاردی تنظیم نمود. بر اثر اینگونه معاملات ثروت زیادی اندوخت و جزء چند میلیاردر معروف کشور گردید. از نزدیکان شاه بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اعلم، مظفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به القاب (سالارمظفر- سردار انتصار). در ۱۲۶۱ در قفقازیه متولد شد. پدرش میرزا علی اکبرخان معتمدالوزاره قزوینی از اعضاء برجسته‌ی وزارت امور خارجه بود و مدتی در بادکوبه، اسلامبول، دمشق و بغداد مقام کنسول داشت. مظفر تحصیلات و مقدماتی را در بادکوبه و تهران به اتمام رسانید و برای ادامه تحصیل به کشور عثمانی رفت و مدرسه حربیه‌ی آن کشور را به پایان رسانید. سپس برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه اعزام شد و دانشکده‌ی افسری سن سیر پاریس را طی نمود.

پس از ورود به ایران به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و مدتی کنسول در دمشق بود. در ۱۲۸۹ از وزارت امور خارجه استعفا داد و در دوران وزارت جنگ احمد قوام‌السلطنه در همان سال با درجه‌ی سرهنگی به فرماندهی قوای خراسان منصوب شد و در این سمت توانست امنیت نسبی در منطقه برقرار نماید. در این سمت لقب «سالا مظفر» و درجه‌ی سرتیپی گرفت.

در ۱۲۹۰ به حکومت کردستان منصوب شد ولی رفتار و اعمال وی مورد پسند مردم واقع نشد و مآلاً اهالی او برشوریدند. در این شورش جمعی از همراهان او مقتول شده و خود از بیراهه به تهران گریخت و جان به سلامت برد.

پس از شهادت یپرم خان ارمنی رئیس نظمیه در جنگ با سالارالدوله که در حوالی کرمانشاه رخ داد، سالار مظفر به ریاست نظمیه گمارده شد. در این سمت تلاش بسیار کرد و تهران را که دستخوش ناامنی بود امنیت بخشید مخصوصاً در مبارزه با فساد و فحشاء توفیق زیادی پیدا کرد و از سلطان احمدشاه به پاس خدماتش درجه‌ی سرداری و لقب «سردار انتصار» گرفت و به ریاست بریگاد مرکزی که از اهم مشاغل قزاقخانه بود منصوب شد.

در ۱۲۹۷ وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء او را برای سرکوبی سمیتقو یاغی کُرد که قسمتی از آذربایجان را مورد تاخت و تاز قرار داده بود و بعضی از دهات را غارت کرده بود، با سمت ریاست قشون به آذربایجان فرستاد و پس از ورود نیابت حکومت هم به او سپرده شد. سردار انتصار پس از ورود به آذربایجان در شرفخانه اردو زد و به جمع‌آوری قوا پرداخت و با حمایت از طرف حزب دموکرات که لیدر آن شیخ محمد خیابانی بود قوای سمیتقو را شکست داد و با وی قرارداد عدم تعرض به ایران انعقاد نمود. پس از مأموریت آذربایجان به حکومت و فرماندهی قشون اصفهان منصوب گردید.

در ۱۳۰۲ نظمیه تهران توطئه‌ای را کشف کرد که در حال تکوین بود. در این توطئه قصد این بوده است که سردار سپه رضاخان وزیر جنگ را به قتل برسانند. در رابطه با این موضوع عده‌ای از جمله قوام‌السلطنه نخست‌وزیر سابق و مظفرخان سردار انتصار بازداشت شدند. قوام به اروپا تبعید شد ولی سردار در زندان باقی ماند و پس از مدتی آزاد شد.

در ۱۳۰۳ برای بار دوم به حکمرانی کردستان منصوب شد حکومت مرکزی قدرتی به هم زده بود چند سالی بلامعارض در آنجا حکومت کرد. سپس به حکومت بنادر جنوب و خلیج‌فارس، حکومت بروجرد و لرستان، استانداری فارس، استانداری آذربایجان غربی منصوب گردید و سرانجام در ۱۳۱۴ به ریاست اداره کل تجارت برگزیده شد و در این سمت به ریاست هیئتی برای توسعه‌ی مبادلات بازرگانی به شوروی سفر کرد و زمینه‌ی قرارداد پایاپای بین ایران و شوروی را فراهم نمود.

مظفر اعلم چندی در سمت ریاست اداره کل تجارت باقی ماند تا با عنوان وزیرمختار به بغداد رفت.

در ۱۳۱۷ به تهران احضار و در کابینه‌ی محمود جم به وزارت امور خارجه منصوب و معرفی شد و این سمت را در کابینه‌های دکتر احمد متین دفتری و علی منصور حفظ کرد. در ۱۳۱۹ از خدمت وزارت امور خارجه معاف شد. و بعد مجدداً استاندار آذربایجان غربی گردید.

اعلم پس از شهریور ۱۳۲۰ به چند مأموریت موقت برای تعیین حدود مرزی به اروپا و آسیا اعزام شد. در سال ۱۳۳۰ سمت امیرالحاج گرفت. سرانجام در حکومت دکتر محمد مصدق به وزیرمختاری ایران در عربستان سعودی منصوب گردید. در سال ۱۳۳۲ وزیرمختار ایران در بغداد شد. روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ پس از کودتای نافرجام لشکر گارد شاه از رامسر به بغداد رفت. دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه‌ی وقت تلگرافی به اعلم اطلاع داده بود که شاه منعزل است هیچگونه استقبال و تماسی با وی نباید گرفته شود. اعلم با توجه به دستورالعمل وزارت امور خارجه برخلاف تأکید و اصرار نوری سعید پاشا نخست‌وزیر عراق در استقبال از شاه به فرودگاه نرفت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محمدرضا شاه پهلوی از رم به بغداد بازگشت. در فرودگاه بغداد نوری سعید پاشا و وزیران کابینه‌ی وی و کوردیپلماتیک حضور به هم رسانیدند. مظفر اعلم هم در فرودگاه حاضر شد و بین او و نوری سعید پاشا مشاجره‌ی تندی رد و بدل شد. اعلم همان روز ورود شاه به بغداد، عراق را ترک کرد و به سوریه رفت. مدتی در آنجا اقامت داشت سپس چندی در اروپا گذرانید و چندین عریضه به حضور شاه تقدیم داشته ولی مؤثر واقع نشد و اجازه‌ی ورود به ایران به وی ندادند. اقدامات برادرش دکتر امیر اعلم نیز به جائی نرسید. سرانجام در سال ۱۳۵۰ اجازه‌ی ورود به ایران داده شد. دو سالی در اختفا زندگی می‌کرد تا اینکه در سن ۹۰ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اغریرث

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

افراسیاب دو برادر داشت: یکی اغریرث، و دیگر گرسیوز. نام اغریرث در اوستا Aghraeratha (اغرئه رثه) با صفت نروا Narava یعنی دلیر آمده است. و از جمله‌ی نیکان است که به دست فرنگرسین (افراسیاب) کشته شد. کی‌خسرو، کین او بگرفت. بنا به روایت پهلوی، اغریرث را پسری به نام Gopatshah (کپت‌شه) بود، که از سر تا کمر به صورت انسان، و ما بقی تنش به شکل گاو بود.

در شاهنامه اغریرث جوانی باتدبیر و خردمند و بخشنده و مهربان است و به علت آزاد کردن اسرای ایرانی و در جنگ افراسیاب با نوذر به دست برادرش افراسیاب کشته شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

افتخار شاهرودی، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فریدون افتخارشاهرودی دارای دکتری دامپروری و عضو هیئت علمی و دانشیار دانشکده کشاورزی /گروه علوم دامی دانشگاه فردوسی مشهد است.گروه : کشاورزیرشته : دامپروریوقایع میانسالی : فریدون افتخار شاهرودی پس از کسب دکتری دامپروری به عضویت هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد درآمد . وی هم اکنون با رتبه علمی دانشیاری مشغول به تدریس است. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : فریدون افتخار شاهرودی عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد است.وی همچنین از تاریخ ۱۳۶۷ تا ۱۳۶۸ مدیر گروه دامپروری دانشگاه فردوسی مشهد بوده است.فعالیتهای آموزشی : عنوان دروس تدریس شده توسط فریدون افتخار شاهرودی : طرح آزمایشهای دامپروری اصلاح دام تکمیلی ۱ روشهای پیشرفته آماری اصلاح دام تکمیلی ۲ سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : فریدون افتخار شاهرودی در کنار تدریس به تحقیق و تدوین مقاله در زمینه های بررسی اثرات محیطی و برآورد پرامترهای فنوتیپی و ژنوتیپی رکوردهای ماهانه و تجمعی در گاوهای شیری هلشتای و ارزیابی اثرات مادری بر صفات وزن و رشد بره گوسفند کردی شمال خراسان (با استفاده از الگوریتم dfreml می پردازد. چگونگی عرضه آثار : فریدون افتخار شاهرودی آثار خود را در قالب تالیف مقالات و کتب در زمینه تخصصی خود در مجامع علمی ، کنفرانسها و همایشها ارائه می کند. ایشان دارای تحقیقاتی در زمینه های اثر نوع منبع و سطح کلسیم جیره غذایی و اندازه ذرات... ،اثر انرژی دوره پرورش و سطوح انرژی و چربی جیره تخم گذاری بر عملکرد مرغان های لاین و بررسی اثرات برخی از عوامل ژنتیکی و محیطی موثر بر درجه پوست گوسفند قره گل است. آثار : اثر انرژی دوره پرورش و سطوح انرژی و چربی جیره تخم گذاری بر عملکرد مرغان های لاین ویژگی اثر : (۲۰۰۰-۰۳-۲۰)مجله علوم و فنون کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه صنعتی اصفهان۲ اثر نوع منبع و سطح کلسیم جیره غذایی و اندازه ذرات... ویژگی اثر : (۲۰۰۱-۰۹-۲۳) مجله علوم و فنون کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه صنعتی اصفهان۳ ارتباط طول دوره آبستنی با بعضی از صفات اقتصادی گاوهای شیری هلشتاین کانادایی ویژگی اثر : (۲۰۰۱-۰۳-۲۱) مجله علوم و صنایع کشاورزی۴ ارزیابی اثرات مادری بر صفات وزن و رشد بره گوسفند کردی شمال خراسان (با استفاده از

الگوریتم dfreml ویژگی اثر : (۲۰۰۱-۰۳-۲۱) مجله پژوهش و سازندگی۵ بررسی اثر عوامل محیطی بر تغییرات صفات و برآورد همبستگی های فنوتیپی و ژنتیکی بین صفات تیپ در گاو های ویژگی اثر : (۲۰۰۱-۰۳-۲۱) مجله پژوهش و سازندگی۶ بررسی اثرات محیطی و برآورد پرامترهای فنوتیپی و ژنوتیپی رکوردهای ماهانه و تجمعی در گاوهای شیری هلشتای ویژگی اثر : (۲۰۰۱-۰۳-۲۱) مجله پژوهش و سازندگی۷ بررسی برخی عوامل موثر بر میزان تولید شیر در نژاد هلشتاین گاوداری صنعتی پالاهنگ ویژگی اثر : (۲۰۰۱-۰۳-۲۱) مجله پژوهش و سازندگی۸ مقالات علمی در همایش ها :۰۶۲۴ -۰۱-۱۰ اولین سمینار پژوهشی پوست، چرم و الیاف دامی کشور بررسی اثرات برخی از عوامل ژنتیکی و محیطی موثر بر درجه پوست گوسفند قره گل ۲۰۰۲-۰۲-۲۰ the second international iran and russia conference abstracts Genetlc and phenotypic factors affecting daily gain of karakul sheep ۲۰۰۱-۰۱-۲۰ اولین کنگره بیولوژی کاربردی ایران استفاده از روش های بیولوژیکی مولکولی در اصلاح دامهای اهلی

افتخار هشترودی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ملا احمد، متولد ۱۲۸۳ در هشترود آذربایجان. تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق و معارف اسلامی انجام داد و وارد خدمات قضائی شد. مراحل قضائی را تا دادیاری دیوان عالی کشور طی کرد. در ۱۳۴۰ در دوره‌ی بیستم مجلس شورای ملی از تبریز به نمایندگی مجلس انتخاب شد، ولی عمر این مجلس کوتاه بود، چند ماهی بیشتر دوام نکرد و منجر به انحلال آن شد. در دوره‌ی بیست و یکم مجدداً از تبریز کاندیدای نمایندگی شد و چون کنگره‌ی دولتی موسوم به کنگره‌ی آزادمردان و آزاد زنان او را کاندیدا نکرده بود، وی را به تهران احضار نمودند. به محض رسیدن به مرکز به سمنان تبعید شد، ولی چند روزی از تبعیدش نگذشته بود که او را محترمانه به تهران خواستند و امیر اسداللّه علم رئیس دولت وقت سناتوری آذربایجان را به او پیشنهاد کرد. اما او برای وکالت در مجلس شورا اصرار ورزید و رئیس دولت بر سناتور شدن او. افتخار هشترودی مشکل خود را در میان گذاشت و گفت برای سناتور شدن شرایط لازم را ندارد. باید در سمت رئیس شعبه‌ی دیوان عالی کشور باشد تا بتواند مقام سناتوری را احراز کند. امیر اسداللّه علم هم به صراحت اظهار کرد کسی که می‌خواهد شما را سناتور کند شرایط لازم را هم ایجاد خواهد نمود. شما به دادگستری بروید، دستور لازم را به وزیر خواهم داد.

افتخار هشترودی به دادگستری مراجعه کرد. قبل از ملاقات وزیر، حکمی به او ابلاغ کردند و به مستشاری دیوان عالی کشور منصوب گردید. بعد از ملاقات وزیر حکم دیگری به او دادند و رئیس شعبه‌ی دیوان عالی کشور شد. به این ترتیب شرایط لازم را برایش ایجاد کردند. البته این تمهیدات فقط برای او نبود، بلکه برای عده‌ای بود که می‌خواستند با واگذار کردن مشاغل صوری بدانها، شرایط سناتور شدنشان را فراهم آورند. مثلاً خانمی را به نام زهرا نبیل از آشپزخانه بیرون کشیدند، ابتدا به او مقام معاونت وزارتخانه دادند و بعد سناتورش کردند. با این همه تمهیدات، افتخار هشترودی بیش از یک سال در سنا نبود که سرطان حنجره او را از پای درآورد و در ۶۰ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افتخاری، شهاب الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در اولین روز سال ۱۳۴۲ در یکی از روستاهای شهرستان طالقان خانواده افتخاری هدیه‌ای خدای دریافت کردند و نام او را که از تبار حسین (علیه السلام) بود، سید شهاب‌الدین نهادند، سید تحت تعلیمات قرآن کریم بزرگ شد و ضمن تحصیل، به فعالیت‌های قرآنی روی آورد. در همان دوران، نوجوانی شایسته سربازی روح‌الله (س) شد و علم نهضت سبز خمینی (س) را در زادگاهش بر دوش گرفت و با عشق و ارادت به علمدار کربلا در این مسیر پیش رفت. آشنایی با اندیشه های خمینی کبیر (س) او را به دنیایی جدید وارد کرد. پس از پیروزی انقلاب، با هدف حفظ دستاوردهای انقلاب و پاسداری از خون شهدا، فعالیت‌هایی را در شهرهای هشتگرد، کرج و تهران دنبال کرد. همزمان با تحمیل جنگ نابرابر به میهن، تحصیل را رها کرد و به جهاد پرداخت. وی در این دوران، به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. و مسوولیت اتاق جنگ سپاه هشتگرد را به عهده گرفت. افتخاری برای مدتی نیز در سپاه ناحیه ساوجبلاغ و کرج فعالیت کرد وآن گاه از طرف لشکر ۱۰ سیدالشهدا (علیه اسلام) به عنوان معاون گردان به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شتافت. سید شهاب‌الدین در زمان حضور در شهر، برای اعتلای فرهنگ زادگاهش، به تأسیس کتابخانه و انجمن اسلامی مبادرت کرد. رشادت‌ها و دلاوری‌هایش در عملیات‌های بسیاری در سمت فرماندهی گردان، باعث شد که دشمن بعثی، انگشت نشانه روی او بگذارد و او را هدف کینه‌هایش قرار دهد. سرانجام یکی دیگر از فرزندان زهرا (علیها السلام) در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۰ در جزیره مجنون سر بر دامان مادر نهاد و شهد شیرین شهادت در کامش ریخته شد و با اصابت گلوله‌ای از سوی دشمن، به دیدار معبود شتافت.

برگرفته از کتاب :شهیدان

افتخاریان، حبیب الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حبیب الله افتخاریان : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی«مریوان»

درسال ۱۳۳۴ در شهرستان« بهشهر» متولد شد. در سن سه سالگی از محبت پدرمحروم گشت و سرپرستی او و خانواده اش را عمویش بر عهده گرفت. به دلیل شرایط مادی خانواده تحصیل در کلاسهای شبانه و کار و تلاش روزانه را انتخاب کرد. پس از فراقت از تحصیل به خدمت سربازی رفت بعد از آن در اداره برق اصفهان مشغول کار شد و در عین حال به مبارزات سیاسی خود علیه رژیم پرداخت و به علت فشار عوامل شاه به کشور آلمان و بعد فرانسه مهاجرت کرد . دوره نظامی را در کشور سوریه و لبنان گذراند ومدتی در فرانسه به محافظت از امام پرداخت.با پیروزی انقلاب اسلامی حفاظت و انتقال خانواده حضرت امام را از ترکیه به ایران به عهده گرفت و به ایران آمد . در ابتدای ورود به تشکیل سپاه و شکل دهی سازمان این نهاد مقدس پرداخت و در تشکیل سپاه اصفهان نقش ارزنده ای داشت. پس از آن به مازندران عزیمت نمود و با تشکیل پایگاههای سپاه به مبارزه علیه شورش گنبد و بندر ترکمن پرداخت و فرماندهی سپاه آن منطقه را بر عهده گرفت .با بازگشت آرامش به مناطق شمالی کشور او ویارانش به فکر بازسازی وآبادانی کشور افتادند اما این آرامش دیری نپایید . دشمنان مردم ایران این بار کردستان را برای اهداف شوم خود انتخاب کرده بودندتا با ایجاد شورش وغارت مردم آن دیار را به انقلاب اسلامی بد بین کنند.

افتخاریان که به ابوعمار معروف بود به کردستان رفت تا به عنوان فرمانده سپاه مریوان و بانه جلوی اقدامات خرابکارانه ضد انقلاب ایستادگی کند. با حضور او وفرزندان ایران بزرگ از سراسر کشور عرصه بر مزدوران دشمنان مردم ایران تنگ شد وآنها چاره ای جز فرار از ایران نداشتند. هنوز کردستان ،سیستان وبلوچستان،خوزستان ومازندران در گیر جنگهای داخلی مردم با عوامل بیگانه و ضد انقلاب بودند که صدام حسین به نمایندگی از ۳۶ کشور زورگو وقلدر به ایران حمله کرد تا انقلاب نوپای اسلامی را در ایران نابود سازد .آنها می خواستند با این کاردیگر کسی در دنیا جسارت زندگی آزاد وبا کرامت را نداشته باشد؛آنگونه که مردم ایران انتخاب کرده بودند.

جنگ شروع شده بودواو بی هیچ تردیدی عازم جبهه شد. از اولین روزهای شروع جنگ در شهریور ماه ۱۳۵۹ تا ۱۹/۱۲/۱۳۶۳که در جبهه حضور داشت از هیچ کوششی در جهت اقتدار واعتلای اسلام ناب محمدی وایران بزرگ دریغ نورزید.

مدتی فرماندهی تیپ ۲۵ کربلاکه بعد به لشگر ارتقاء یافت را بر عهده داشت.

این فرمانده سرافراز هنگامیکه بر سکوی عشق می نگریست مناجات عارفانه سر می داد گویی بلبلی بر شاخسار خشک نشسته و نغمه سبز سر می دهد تا باغش را یابد و همچون بهار با طراوت نغمه خوانی کند و در این سیر از هیچ تلاشی چشم نپوشید .

او مسوولیتهای حساسی را در مناطق عملیاتی بر عهده گرفت ،مسئولیتهایی مانند:

فرماندهی تیپ ۲۵ کربلا در محورهای عملیاتی جنوب

فرمانده سپاه پاسداران بانه در کردستان

فرمانده سپاه پاسداران مریوان در کردستان .

این سردار وقهرمان ملی درتاریخ ۱۶/۱۲/۶۳ در جبهه مریوان به شهادت رسیدوبا شهادت خود ایران را از داشتن یکی از بزرگترین سرداران ملی خود محروم کرد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

افجه، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: رهبری و رفتار انسانی، دانشکده: حسابداری و مدیریت، دانشگاه: علامه طباطبائی

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

افخم ابراهیمی، عبدالرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۴ در تهران متولد شد. پدرش سلطانعلی خان وزیر افخم از رجال بزرگ قاجاریه بود. پس از صدور فرمان مشروطیت در کابینه‌ی میرزا نصراللّه خان مشیرالدوله وزارت داخله را بر عهده داشت و پس از استعفای مشیرالدوله از طرف محمدعلی شاه و تأیید مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری برگزیده شد و چهل روز در آن سمت باقی ماند تا سرانجام جای خود را به میرزا علی

اصغرخان اتابک اعظم سپرد.

افخم ابراهیمی پس از انجام تحصیلات متعارف به اروپا اعزام شد و در مدرسه‌ی نظامی اطریش به تحصیل پرداخت. پس از فراغت از تحصیل به ایران بازگشت و داخل ژاندارمری گردید.

در سال ۱۳۰۰ قشون و ژاندارمری در یکدیگر ادغام شدند و افخم ابراهیمی با درجه‌ی سرهنگ دومی به ریاست ستاد لشکر آذربایجان تعیین شد. یک سال در آن سمت بود تا اینکه به ریاست ستاد لشکر مرکز که فرماندهی مستقیم آن با سردار سپه رضاخان وزیر جنگ بود منصوب و مشغول کار شد. جدیت در انجام امور محوله موجب شد تا به درجه‌ی سرتیپی نائل شود.

در ۱۳۰۳ سردار سپه رضاخان به سفر جنگی خوزستان رفت و عده‌ی زیادی از امراء ارتش همراه او بودند. سرتیپ عبدالرضا خان نیز در این سفر فرمانده کل قوا را همراهی می‌کرد. در حقیقت رئیس دفتر ستاد جنگی رضاخان بود.

افخم ابراهیمی در دوره‌ی رضاشاه مشاغل مختلفی را عهده‌دار شد که از جمله می‌توان ریاست اداره دوم ستاد ارتش و فرماندهی نیروی هوائی را نام برد. در سال ۱۳۱۳ در سفر ترکیه شاه را همراهی کرد. در ۱۳۲۰ استانداری کرمانشاه و کردستان و همدان به او سپرده شد و تا حدی نسبت به ایجاد امنیت در مناطق مزبور توفیق یافت. بعد فرماندار نظامی تهران شد.

در فروردین ۱۳۲۳ پس از بیست سال توقف در درجه‌ی سرتیپی، درجه‌ی سرلشکری گرفت. از اهم مشاغل وی می‌توان فرماندار نظامی تهران، فرماندار نظامی راه‌آهن و فرماندهی لشکر کرمان را نام برد. وفات او در سال ۱۳۳۸ در تهران اتفاق افتاد و در مقبره‌ی خانوادگی واقع در آرامگاه ظهیرالدوله مدفون شد.

سرلشکر افخم ابراهیمی برادران متعددی داشت که همه‌ی آنها نام خانوادگی افخمی را برای خود انتخاب کردند. برادر ارشد وی محمدحسن امین‌الملک نام داشت که از رجال قاجاریه بود و در سن ۳۷ سالگی به قتل رسید. برادر دیگر وی سلطان ابراهیم افخمی (امیر اشرف) یازده دوره نمایندگی مجلس شورای ملی و دو دوره سناتور بود. برادر دیگر وی سپهبد غلامحسین افخمی تا معاونت وزارت جنگ ارتقاء مقام یافت. داماد او سپهبد احمد وثوق چندی وزیر جنگ شد و امروز همه روی در نقاب خاک کشیده‌اند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افخم حکمت، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مشارالدوله، برادرزاده‌ی سردار فاخر حکمت و داماد عدل‌الملک دادگر، متولد ۱۲۸۶. تحصیلات خود را در رشته‌ی پزشکی در فرانسه انجام داد. مدتی به کار طبابت اشتغال داشت تا اینکه رئیس بهداری استان فارس شد. سایر مشاغل وی عبارتست از: ریاست کل آمار و ثبت احوال، معاونت وزارت کشور، استانداری گیلان. در ۱۳۳۴ به استانداری مرکز رسید و مدت ده سال در آن سمت باقی ماند تا بازنشسته شد. در ۶۹ سالگی درگذشت.

گاهی شعر می‌سرود و در نقاشی سیاه‌قلم هم دستی داشت. از نظر استعداد، متوسط بود. از جوانی اعتیاد پیدا کرد و اوقات خود را به استعمال افیون صرف می‌کرد. تا عمویش سردار فاخر مصدر کار بود، او را هم به بازی می‌گرفتند. پس از سردار او نیز خانه‌نشین شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افخم، سلطانعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سلطانعلی‌خان وزیر بقایا، دومین نخست‌وزیر ایران در دوره‌ی مشروطیت (ف. ۱۳۰۱ ه.ش برابر ۱۳۴۱ ه.ق) که از اسفندماه ۱۲۸۵ تا اردیبهشت ماه ۱۲۸۶ ه.ش نخست‌وزیر بود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

افخمی مهاجر، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرپنج غلامرضا خان از افسران عالیرتبه‌ی قزاقخانه، در ۱۲۵۰ تولد یافت. در زمان ناصرالدین شاه وارد قزاقخانه شد و تدریجاً درجات نظامی را دریافت کرد و به مقام میرپنجی رسید. چند مأموریت جنگی داخلی را به خوبی انجام داد و مورد توجه افسران روسی قرار گرفت. بعد از کودتای ۱۲۹۹ او را به ارتش جدید دعوت نکردند، اما در وزارت کشور مشاغلی را احراز نمود. در ۱۳۰۱ بعد از سرلشکر خدایارخان به حکومت قزوین رسید و بعد به حکومت اصفهان اعزام شد. در هر دو مأموریت بسیار خوب عمل کرد. روی هم رفته مردی نجیب، درست، خوش سلوک و باوقار بود. در قزوین برای خود ملك و املاکی تهیه کرد که به نام میرپنجی هنوز معروف است.

در تربیت فرزندان خود بسیار کوشید. فرزند ارشدش به نام ابوالفتح در روسیه فن خلبانی آموخت و به نیروی هوائی ایران داخل شد و از مربیان درجه‌ی اول این فن بود. در ۱۳۲۱ در معیت تنی چند از افسران که برای بازدید جبهه‌های جنگ دعوت شده بودند، هواپیما سقوط کرد و کلیه‌ی سرنشینان از جمله سرهنگ دوم ابوالفتح افخمی از بین رفتند. فرزند دیگرش به نام بهرام افخمی مدرسه‌ی صاحب منصبی نظمیه را تمام کرد. با وجودی که هیکلی بسیار تنومند داشت، از سوارکاران خوب ایران بود. سال‌های طولانی کلانتری سوار تهران را اداره می‌کرد. سرانجام به معاونت شهربانی کل کشور رسید. دو فرزند دیگرش گرگین و هوشنگ در ادارات دولتی تا مقام مدیرکلی رسیدند. دخترش همسر سرلشکر امان‌پور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افخمی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیر اشرف، فرزند سلطان علی خان وزیر افخم، متولد ۱۲۶۸. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی مشیرالدوله شد. پس از طی آنجا چندی در دربار سلطان احمد شاه و مدتی در وزارت داخله مصدر اداره‌ی شهرها بود

تـا اینکه در انتخابـات دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی بـا کمک و مساعـدت برادرش سـرتیپ عبـدالرضا خان افخم ابراهیمی که از نزدیکان سـردار سپه فرمانده کل قوا بود از زنجان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. از روز اول صلاح و صرفه خود را تشـخیص داد. با دولت‌ها راه سازش را پیش گرفت. به جای انتقاد، تعریف و تحسین را پیشه خود کرد و طبعاً این رویه مورد قبول پادشـاه و دولت بود. از این رو در دوره‌هـای بعـد نیز کرسـی وکـالت خود را حفـظ کرد و مجموعـاً یازده دوره بلاانقطاع نماینـده‌ی مجلس شورای ملی بود. وقتی در سال ۱۳۲۸ مجلس سـنا در ایران تأسیس شد و شصت نماینده داشت که سی نفر را مردم و سی نفر را شاه انتخاب می‌کرد، افخمی از طرف شاه سـناتور انتخابی حوزه‌ی قزوین، زنجان، ساوه، قم و محلات شد. در مجلس سنا نیز مانند گذشـته در زمره‌ی خاموشان قرار گرفت. در حکومت دکتر مصـدق برای حفظ موقعیت خود به او نزدیک شـد و همین امر موجبات رنجش شاه را فراهم ساخت و دیگر به مجلس سنا راه پیدا نکرد. وی یکی از مالکین عمده زنجان بود و در سال ۱۳۳۶ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افخمی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمدحسن خان امین‌الملک، در ۱۲۸۳ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسط وارد وزارت کشور شد و مـدارجی از ترقی را تا مـدیرکلی در آنجا پیمود. در انتخابات دوره‌ی هیجـدهم با کمک و مساعدت سرلشـکر مهدیقلی علوی مقدم رئیس شهربانی که از عوامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در دوره‌ی نوزدهم نیز با همان پشـتوانه کرسی خود را در مجلس حفظ کرد و واقعاً در حفظ مصالح دولت‌ها مطابق خواسته‌ی آنها اقدام می‌نمود. و موجبی نداشت تا او را تغییر دهنـد. در دوره‌ی بیسـتم مجلس شورای ملی که مهـدیقلی علوی مقـدم شوهر خواهر او به مقام وزارت کشور انتخاب و کارگردانی انتخابات با او بود مجدداً به مجلس رفت. پس از انحلال مجلس بیستم و سقوط و تعقیب علوی مقدم او هم بی‌کار شد و سرانجام وارد بانک تعاونی و توزیع که متعلق به برادران رشیدیان بود گردید و تا آخر عمر مدیریت اداری این بانک با او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افراسیاب

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام افراسـیاب در اوستا فرنگره‌سیان Frangrasyan با صفت نئیریا NAIRYA یعنی گناهکار آمـده و از دشـمنان بزرگ ایران و کشـنده‌ی سیاوش است. جنگهای او با ایرانیان از عهد منوچهر آغاز شده. وی پسر پشنگ بود، و نسب به تور پسر فریدون می‌رساند. و پس از کشتن نوذر پیشدادی دوازده سال بر ایران حکومت کرد.

در دینکرد آمده که اهریمن، افراسـیاب را مانند ضـحاک و الکساندر گجستک جاویدان و فناناپذیر خلق کرده بود. اما هرمزد ایشان را فناپذیر ساخت. هرتل آلمانی معتقد است که فرنگرسین اصلا خدای جنگ و بزرگترین خدای اقوام تورانی بوده است.

افراسـیاب در شاهنـامه علاـوه بر پهلوانی، جادویی زورمنـد بود چنانکه می‌توانست به جادویی جهان را بر چشم هماورد تیره سازد، و

قوت از بازوان او سلب کند. افراسیاب از میان پهلوانان ایران تنها از قارون و زال و از همه بیشتر از رستم بیم داشت. در اوستا آمده که افراسیاب به دست هئوم گرفتار شد. بنابر روایت پهلوی و شاهنامه سرانجام افراسیاب به دست کی‌خسرو به انتقام سیاوش کشته شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

افروز، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۹، مرتبه علمی: استاد، رشته: کودکان استثنائی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی روانشناسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۱، کارشناسی ارشد کودکان استثنائی از دانشگاه میشیگان آمریکا در سال ۱۳۵۵ و دکترای کودکان استثنائی از دانشگاه میشیگان آمریکا در سال ۱۳۵۷.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

هوش آزمایی انفرادی، تدریس دروس کودکان استثنائی، اختلالات روانی- حرکتی، کودکان عقب مانده و بهداشت روانی کودکان استثنایی.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۷

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

روانشناسی کودکان استثنائی، روانشناسی کوداکن عقب مانده ذهنی، روانشناسی و تربیت کودکان و نوجوانان، روشهای پرورش احساس مذهبی، کودک و لکنت زبان.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳۶، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

روانشناسی و تعلیم و تربیت هدفها و روشها در تعلیم و تربیت اسلامی، تعلیم و تربیت استثنائی، عقب ماندگی ذهنی و نیازهای زیستی- روانی کودکان.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

افسر، محمدهاشم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به شیخ‌الرئیس، فرزند شاهزاده نوراللّه میرزا معروف به شاهزاده جناب در ۱۲۵۳ در شهر سبزوار متولد شد. پدرش نوراللّه میرزا نوری نواده محمدرضا میرزا افسر پسر فتحعلی شاه قاجار بود. شاهنشاه‌زاده محمدهاشم میرزا از فضلاء و ادبای شاهزادگان سلسله قاجار و از شعرای عصر خود از شاگردان حاجی میرزا حسن حکیم داماد حاج ملاهادی سبزواری و حاج حسن سبزواری بود.

افسر در ۱۲۸۸ از طرف مردم سبزوار به نمایندگی مجلس دوم انتخاب شد. ابتدا داخل فرقه‌ی اعتدالی‌ها شد ولی بعد به فرقه‌ی دموکرات پیوست و در آن تاریخ معمم و در سلک علماء بود. پس از انفصال مجلس دوم وی به ریاست فرهنگ و اوقاف خراسان منصوب شد و مدتی در آن سمت باقی ماند و اقداماتی در جهت توسعه‌ی فرهنگ و مدارس جدید به عمل آورد.

در دوره‌ی سوم قانونگزاری از نیشابور به وکالت مجلس شورای ملی رسید و در دوره‌ی چهارم از مشهد و در ادوار پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم از سبزوار به مجلس راه یافت. وی در ادوار هشتم و نهم مدتی نایب رئیس مجلس بود. پس از درگذشت شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس از طرف سلطان احمد شاه لقب شیخ‌الرئیس به شاهزاده افسر اعطاء شد. نامبرده مردی بود با فضل و ادیب و شاعر. در تهران انجمن ادبی تأسیس کرد و سال‌ها ریاست انجمن مزبور با او بود. وفات او در ۱۳۱۹ شمسی مطابق ۱۹۴۰ میلادی اتفاق افتاد. در جنب مزار امامزاده عبداللّه به خاک سپرده شد.

مرحوم شیخ‌الرئیس افسر در دوره‌های اول مشروطیت در عداد آزادی‌خواهان قرار داشت و از اعضای برجسته و مؤثر حزب دموکرات بود. مرحوم محمد قزوینی سال تولد او را در یادداشت‌های خودشان وفیات المعاصرین ۱۲۹۷ ه.ق ثبت نموده‌اند که پس از مراجعه به اسناد و مدارک لازم صحیح به نظر نرسید.

افسر در سال ۱۳۰۶ تغییر لباس داد و از کسوت روحانیت خارج شد ولی ریش خود را هرگز نتراشید و با لهجه‌ی زشتی خیلی تند سخن می‌گفت که غالباً طرف صحبت چیزی نمی‌فهمید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افشار صادقی، حاج محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۲ در رضائیه تولد یافت. پدرش حاج اسمعیل از تجار و ملاکین معروف روسیه بود. محسن نیز پس از فراگرفتن تحصیلات مقدماتی در حجره پدرش مشغول به کار شد و فوت و فن تجارت یا پول جمع کردن را به خوبی فراگرفت. پس از چندی به کار خود استقلال داد و چون مردمدار و صاحب سفره گشاده بود در زادگاه خود شهرت زیادی پیدا کرد و جزء ارکان و معاریف شد. در انتخابات دوره چهاردهم از ارومیه کاندیدا گردید و سرانجام به مجلس راه یافت. در دوره‌های شانزدهم و هفدهم نیز وکیل مجلس شد و در دوره‌ی اخیر جزء مخالفین مصدق قرار گرفت و با سپهبد زاهدی بیعت کرد و همین امر باعث شد تا پس از کودتای ۱۳۳۲ در دوره‌ی هیجدهم وکیل شود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افشار طوس، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۶ در تهران تولد یافت. پدرش شبل‌السلطنه نام داشت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده افسری شد و در ۱۳۰۸ با درجه‌ی ستوانی فارغ‌التحصیل گردید. پس از طی مراحل نظامی با درجه‌ی سرگردی به اداره‌ی املاک پهلوی که زیر نظر کریم آقا بوذرجمهری اداره می‌شد منتقل گردید و به ریاست املاک اختصاصی در شمال منصوب شد. رویه‌ی افشار طوس در این مأموریت برای حفظ اموال شاه بسیار خشن و حتی خونبار بود. وی در خوش‌خدمتی و غصب و تصاحب اموال مردم به نفع ارباب خود از هیچ کوششی فروگذار نکرد و حتی دست به شکنجه و ایراد ضرب و جرح و سایر کارهای غیرانسانی زد. به طوری که پس از شهریور ۱۳۲۰ روزنامه‌ها مرتباً درباره‌ی اعمال و فجایع او در مأموریت شمال مقاله می‌نوشتند، ولی مرور زمان پرده‌ای بر اعمال او کشید و تدریجاً در ارتش درجات نظامی را احراز کرد.

در ۱۳۳۰ درجه‌ی سرتیپی گرفت. چون با خانواده‌ی بیات و مصدق قرابت سببی داشت مورد توجه رئیس دولت وقت واقع شد و در اوایل ۱۳۳۱ به جای سرتیپ زنگنه فرماندار نظامی تهران گردید. چند ماهی در این سمت بود تا اینکه در اول بهمن ماه ۱۳۳۱ به جای سرتیپ کمال به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد. در همان سال به اتفاق جمعی از افسران طرفدار نهضت ملی گروهی به نام افسران ملی تشکیل دادند که دکتر مظفر بقائی نیز در جلسات اولیه‌ی آن شرکت می‌کرد. افشار طوس در آن موقع در خنثی‌سازی توطئه‌های مخالفین نهضت نقش اساسی ایفا می‌نمود.

در ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ ربوده شد و جنجال سیاسی بزرگی در کشور برپا گردید. تمام دستگاه‌ها به تلاش افتادند تا او را پیدا کنند. سرانجام پس از سه روز جنازه‌اش در تپه‌های تِلُو کشف شد. پس از بازجوئی‌های مقدماتی از متهمین ربودن و قتل رئیس شهربانی، فرمانداری نظامی برای آگاهی مردم اعلامیه‌ای داد که قسمتی از آن حقایق امر را روشن می‌سازد:

«عده‌ای از افسران بازنشسته که از پیش‌آمد بازنشستگی خود عصبانی شده بودند و تصمیم می‌گیرند که به وسائلی متوسل شده تا بتوانند به مقام و شغل خود برگردند، ولی پس از تشبثات عادی مأیوس شدند، ناگزیر با مخالفین دولت پیوند کرده تا با قدرت و قوت بیشتری دولت را تضعیف و از این راه به مراد خویش نائل گردند. این فکر و اندیشه آنها را به طور کلی وادار کرد که به اشخاص مختلف دولت مراجعه و از طرفی مخالفین هم در صدد بودند که از وجود ناراضی‌ها استفاده کنند...»

بعد در اعلامیه اضافه شده بود:

«... اگر سرتیپ افشارطوس را دستگیر و چند روزی مخفی کنیم مسلماً اوضاع برمی‌گردد و به جای افشارطوس سرتیپ دفتری را انتخاب خواهند کرد... و در آینده‌ی نزدیکی حکومت را بواسطه‌ی ربودن تیمسار افشارطوس و تیمسار ریاحی ریاست ستاد ارتش و آقای دکتر فاطمی ساقط خواهیم کرد. آنگاه آقای دکتر بقائی به مقام نخست‌وزیر رسیده و پست‌های مهم به هر یک از آقایان واگذار خواهد شد.

کابینه را که قرار بود تشکیل بدهند از این قرار بود: آقای دکتر بقائی: نخست‌وزیر، مزینی: رئیس ستاد ارتش، دکتر منزه: وزیر بهداری، سرتیپ بایندر: وزیر دفاع یا وزارت دیگر و سرتیپ زاهدی هم جزو کابینه بود، و سایر امراء هم مقرر شد که جزو کابینه باشند... قرار گذاشته بودند که پس از دستگیری افشارطوس و تولید تشنج در کشور، دکتر فاطمی و تیمسار ریاحی و دکتر معظمی و دکتر شایگان و مهندس زیرک‌زاده و تیمسار مهنا معاون وزارت دفاع ملی دستگیر شوند. مجموع محتویات پرونده نشان می‌دهد که منظور خطیبی فانی از تماس افسران مخالف و مذاکره با آنها فقط فعالیت برای نخست‌وزیری آقای دکتر بقائی بوده است و برای

رسیدن به مقصود مقدمتاً اینطور تشخیص می‌دهند که در اول باید سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی را دستگیر و مخفی کرد...»
جریان دستگیری سرتیپ افشارطوس به موجب اسناد و مدارکی که بعداً منتشر شد به این صورت بوده است که او طبق قرار قبلی برای مذاکره با افسران بازنشسته به منزل حسین خطیبی فانی واقع در خیابان صفی علیشاه می‌رود و به راننده‌ی خود دستور می‌دهد جلوی کلانتری بهارستان توقف کند. پس از ورود به منزل خطیبی فانی و مذاکرات مقدماتی، ناگهان توطئه‌کنندگان وارد اتاق می‌شوند. شش نفر که عبارت بودند از سرگرد بلوچ، افشار قاسملو، احمد بلوچ، امیر رستمی، شهریار و خطیبی فانی طبق دستور و قرار معهود دست به کار می‌شوند و سرتیپ مزینی و سرتیپ بایندر و سرتیپ زاهدی و سرتیپ منزه به آنان کمک می‌کنند. با این کارها وی را بیهوش کرده، فوراً در پتوئی پیچیده و در اتومبیل می‌گذارند. سرگرد بلوچ و احمد نوکر او و شهریار و افشار قاسملو و امیر رستمی در همان اتومیل سوار می‌شوند. سرتیپ بایندر و زاهدی و منزه به اتفاق سرتیپ مزینی در ماشین دیگر نشسته به طرف غارتلو حرکت می‌کنند. تا جائی که اتومبیل می‌توانسته حرکت کند، وی را می‌برند. در جاده‌ی فرعی از دو اسب استفاده می‌کنند و پیکر بی‌هوش او را در غاری می‌گذارند و چند نفر مأمور کشیک می‌شوند.
چند روزی در غار می‌ماند تا سرانجام تصمیم می‌گیرند او را با دستمال و طناب خفه کنند. به دنبال قتل افشارطوس، کسانی که طبق ماده‌ی پنج حکومت نظامی بازداشت شدند عبارت بودند از: حسین خطیبی فانی، سرتیپ نصرالله زاهدی، سرتیپ علی‌اصغر مزینی، سرتیپ دکتر منزه، سرتیپ بایندر، سرگرد بلوچ، افشار قاسملو، امیر رستمی، شهریار بلوچ، احمد جعفری بلوچ. از طرف لطفی وزیر دادگستری، لایحه‌ی سلب مصونیت از دکتر مظفر بقائی کرمانی تقدیم مجلس گردید. پرونده‌ی قتل به سرعت تکمیل و برای رسیدگی به دادگاه احاله شد، ولی این دادگاه پس از کودتای ۱۳۳۲ تشکیل شد و دادرسان دادگاه به برائت کلیه متهمین و جمیع اتهامات منتسبه در کیفرخواست رأی دادند و ضمناً اضافه کردند پرونده برای کشف جنایت و قتل فجیع تیمسار مرحوم افشارطوس و تشخیص مسببین و قاتلین حقیقی و همچنین برای تعقیب عاملین زجر و شکنجه مفتوح می‌باشد.
افشارطوس پس از مقتول شدن به درجه‌ی سرلشکری ارتقاء یافت و جنازه‌اش با مراسم باشکوه خاصی دفن گردید و مجلس ختم مجللی از طرف دولت برگزار شد. گرچه جو حاکم باعث شد قاتلین و مسببین فاجعه از مجازات مصون بمانند، ولی با گذشت زمان مصائبی بر سر هر یک از آنها وارد شد که جز انتقام عدل الهی نام دیگری بر آن نمی‌توان نهاد. افشارطوس افسری خشن، جبار، متهور، اما در عین حال درستکار بود. افشارطوس ابتدا با آفاق علی‌آبادی ازدواج کرد، بعد فاطمه بیات دختر شیخ‌العراقین را به زنی گرفت. البته شیخ‌العراقین خواهرزاده‌ی دکتر مصدق بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افشار قاسملو، خسرو

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ سیف افشار معروف به سیف‌السلطنه و داماد عبدالحسین بیکپور سرمایه‌دار و سیاستمدار معاصر در ۱۲۹۴ ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران در دبیرستان البرز به پایان رسانید و برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت و تحصیلات خود را در ژنو ادامه داد و به اخذ درجه‌ی لیسانس در علوم اجتماعی و اقتصادی نائل شد. پس از مراجعت به ایران در وزارت امور خارجه استخدام گردید و بعد از طی مراحل مقدماتی با سمت دبیر اول سفارت کبرای ایران عازم واشنگتن گردید. چندی نیز دبیر اول نمایندگی دائمی ایران نزد سازمان ملل متحد را بر عهده داشت. پس از مراجعت به ایران کفیل اداره سازمان ملل

متحد شد. از مشاغل دیگر وی کفیل و رئیس اداره سوم سیاسی و ریاست بازرسی و اداره چهارم سیاسی بود.

بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با سمت کاردار موقت برای تجدید روابط سیاسی بین ایران و انگلستان عازم لندن شد و سپس رایزن سفارت کبرای ایران در انگلستان گردید و در همین سمت مقام وزیرمختاری گرفت. در سال ۱۳۳۶ در تهران مدیرکل سیاسی وزارت امور خارجه شد و در ۱۳۳۸ به معاونت سیاسی وزارت امور خارجه رسید. سپس سفیرکبیر ایران در آلمان شد و آنگاه به سفیرکبیری ایران در پاریس برگزیده شد. در سال ۱۳۴۶ اردشیر زاهدی او را به معاونت کل وزارت امور خارجه منصوب نمود و یکسال بعد قائم‌مقام وزیر امور خارجه شد.

امیر خسرو افشار قاسملو در سال ۱۳۴۸ به مدت پنج سال سفیرکبیر ایران در لندن بود. در این سمت مدتی هم ریاست هیئت نمایندگی ایران را در شورای امنیت سازمان ملل بر عهده داشت. در سال ۱۳۵۴ با سمت سفیرکبیر به دربار مأموریت یافت تا مقدمات جشن‌های ۵۰ ساله‌ی سلسله پهلوی را سرپرستی کند و در این مأموریت یک سفر به لندن نمود و اسناد زیادی از روابط دو کشور به ایران آورد.

در شهریور ماه ۱۳۵۷ در کابینه‌ی شریف امامی به سمت وزیر امور خارجه منصوب شد. در کابینه‌ی بعدی که ارتشبد ازهاری آن را تشکیل داد، همچنان وزارت امور خارجه با او بود و در دی ماه کناره‌گیری نمود و قبل از انقلاب، ایران را ترک نمود و سرانجام در سال ۱۳۷۸ در ۸۴ سالگی درگذشت.

صاحب ترجمه مردی جاه‌طلب، متکبر و فرصت‌طلب بود. خود را بالاتر از همه می‌دانست در حالی که هیچ مزیت چشمگیری بر دیگران نداشت. زمانی که سفیر ایران در آلمان غربی بود موجبات تیرگی روابط دو کشور را فراهم نمود و قبل از اتمام مدت مأموریت به تقاضای دولت آلمان، مدت سفارتش در آن کشور پایان یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افشار نادری، نادر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدرس، محقق.

درگذشت: ۹ تیر ۱۳۵۸.

نادر افشار نادری مدیر بخش عشایرشناسی مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی و مدتی رییس آن مؤسسه بود. وی همچنین چندی عهده‌دار ریاست دانشکده‌ی علوم اجتماعی و بالاخره مؤسس و مدیر مؤسسه‌ی روستاشناسی بود و در دانشکده‌ی علوم اجتماعی نیز تدریس می‌کرد.

نادر افشار نادری مدت‌ها به تحقیقات در زمینه‌ی عشایر جنوب ایران مشغول بود. از جمله آثار وی تهیه گزارش «مسائل و نیازهای کودکان و نوجوانان» برای سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۰) بوده است.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

افشار یزدی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شاعر، محقق، ادیب.

تولد: ۱۳۱۳ (۱۲۷۲ ق.)، یزد.

درگذشت: ۲۸ آذر ۱۳۶۲، تهران.

دکتر محمود افشار یزدی، فرزند محمدصادق، در سن سیزده سالگی مادر خود را از دست داد و به این سبب برای تصحیل به نزد عمویش در هند اعزام شد و این شخص که سالیان دراز ریاست انجمن ایرانیان مقیم بمبئی با او بود در آن شهر به ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی در هندوستان مشغول بود. محمود افشار یزدی در هند مقدمات علوم جدید و زبان انگلیسی را فراگرفت. و پس از سه سال به تهران آمد و در مدرسه علوم سیاسی به تصحیل پرداخت. اما به قصد ادامه‌ی تحصیل در نوزده سالگی راهی اروپا شد و در سوییس از دانشکده‌ی علوم سیاسی دانشگاه لوزان درجه دکترای دریافت کرد. چون ایام اقامت وی در اروپا مقارن با ختم جنگ بین‌الملل اول بود و موضوع قرارداد ۱۹۱۹ مطرح بود در جراید سوییس مقالاتی در دفاع از حقوق ایران نوشت، همچنین مقالاتی درباره‌ی زبان فارسی و ایران در جراید سوییس از وی به یادگار مانده است. وی پس از به پایان رساندن دوره دکترای در سال ۱۳۴۰ ق. به ایران بازگشت. چندی در مدرسه‌ی علوم سیاسی به تدریس تاریخ اشتغال داشت. سپ به ریاست مدرسه‌ی عالی تجارت که تازه تأسیس شده بود انتخاب شد و اساس مدرسه‌ی مزبور را پی‌ریزی کرد. مدتی نیز در وزارت مالیه و عدلیه به خدمت اشتغال داشت یا به سمت مستشاری دیوان کشور رسید. آخرین موقعیت اداری او معاونت وزارت فرهنگ بود. از آن پس از خدمت دولتی کناره گرفت.

دکتر محمود افشار یزدی از سال ۱۳۰۰ وارد عرصه‌ی مطبوعات شد. در سال ۱۳۰۴ مجله «آینده» را تأسیس کرد که ابتدا دو سال (۲۴ شماره) و سپس از سال ۱۳۲۲، شانزده شماره‌ی آن طبع گردید و سپس پسرش ایرج افشار به نشر آن ادامه داد. از کارهای دیگر وی ایجاد موقوفه دکتر محمود افشار در شمیران تهران است که مؤسسه لغت‌نامه دهخدا در همان جا مستقر شد. دفتر اشعار دکتر محمود افشار در سال ۱۳۶۲ از طرف موقوفه فوق چاپ شده است. فهرست آثار او به شرح زیر است: مجله «آینده»، چهار دوره؛ روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه (۱۳۴۵)؛ گفتار ادبی (در دو جلد)؛ گنجینه مقالات (مقالات سیاسی یا سیاستنامه‌ی جدید، جلد یک ۱۳۶۸)؛ سیاست اروپا در ایران (۱۹۲۱، آلمان، گفته شده که این کتاب را به زبان فرانسوی نوشته است)؛ افغان‌نامه (درسه جلد)؛ تاریخچه‌ی سیاست روسیه در ایران. مقاله‌های وی در جراید «آفتاب»، «رعد»، «ایران»، «ستاره‌ی جهان»، «شفق سرخ»، «شیرکوه» و «کوشش» و روزنامه‌های دیگر سال‌های ۱۳۰۶ -۱۳۰۳ منتشر شده است. مقاله‌هایی نیز برای روزنامه‌های «حبل المتین» (کلکته) و «شمس» (استانبول) نوشته است. به مناسبت یادبود دومین سال درگذشتش، چهار مجلد کتاب به نام نامواره‌ی دکتر محمود افشار شامل مقاله‌های تحقیق منتشر شد.

حقوقدان، قاضی، مدیر، مدبر، میهن‌خواه، مروج علم و فرهنگ، نیکوکار. در ۱۲۶۷ در یزد متولد شد. پدرش حاج محمدصادق افشار یزدی بازرگانی روشنفکر و طالب علم و ادب بود. به همین دلیل در تربیت فرزندان خود که مستعد بودند سعی بلیغ مبذول داشت. محمود افشار تحصیلات مقدماتی و متوسطه و مقدمات زبان و ادبیات عربی و فرانسه را در تهران و هندوستان فراگرفت و در ۱۲۹۰ برای ادامه‌ی تحصیلات و کسب علوم جدید اروپائی عازم سویس شد و دوره‌ی لیسانس و دکترای حقوق را پایان برد. از محصلینی که در آن تاریخ در سویس ادامه تحصیل می‌دادند یکی دکتر محمد مصدق‌السلطنه و دیگری علی‌اکبر داور بودند که بین افشار و آن دو دوستی و نزدیکی زیادی ایجاد شد و در تمام مدت عمر ادامه داشت.

پس از مراجعت به ایران به کارهای علمی و تحقیقاتی پرداخت و با کمک دکتر محمد مصدق و چند نفر دیگر مجله‌ی علمی را

انتشار دادنـد. در ۱۳۰۴ مجله‌ی آینـده را بنیـاد نهـاد و چنـد سـالی مرتبـاً آن را انتشـار داد. داور وقـتی وزیر فوائـد عـامه شـد او را به همکاری دعوت نمود و ریاست مـدرسه‌ی تجارت را به عهـده‌ی وی سپرد. افشار بر اساس مدارس اروپائی سـر و صورتی شایسـته به آنجا داد. در ۱۳۰۶ بنا به دعوت داور وارد تشـکیلات نوین قضائی شد و به مستشاری استیناف تهران منصوب گردید. چند سالی این همکاری ادامه داشت. بین وی و داور اختلاف سلیقه بوجود آمد ناگزیر افشار عدلیه را ترک کرد و در زمان وزارت دارائی تقی‌زاده به آن وزارتخـانه منتقـل گردیـد. ریـاست اداره‌ی اقتصـادی و حقوقی را که از اهم ادارات بود بـدو سپردنـد. تـا سال ۱۳۱۲ در آنجا خـدمت می‌کرد. وقتی داور به وزارت مالیه رفت او به دادگستری بازگشت. ابتـدا به مقام دادیاری دیوان عالی کشور رسـید، چنـدی بعد مقام مستشاری یافت. بعد از ۱۳۲۰ به معاونت وزارت فرهنگ منصوب گردید و مجله‌ی آینده را مجدداً انتشار داد.

افشار مردی دانشـمند، محقق، ادیب، شاعر و ثروتمند بود. عشق میهن‌خواهی داشت. برای ترویج علم و فرهنگ چه از لحاظ مادی و چه معنوی دریغی نـداشت، کما اینکه قسـمتی از مسـتغلات خود را در باغ فردوس شـمیران وقف سازمان لغت‌نامه دهخـدا نمود. در ۱۳۶۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افشار، امیر اصلان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند جان‌محمد خان امیر مسعود در ۱۲۹۸ متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در ایران و تحصیلات متوسطه و عالی را در کشورهای آلمـان و اتریش و سویس در رشـته‌ی حقوق و علوم سیاسـی به پایان رسانیـد و درجه‌ی دکترا دریافت کرد و به ایران بازگشت و در سال ۱۳۲۶ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و در ادارات مختلف آن وزارتخانه تمرین و کارآموزی کرد. چندی دبیر سوم سفارت ایران در لاهه بود و زمانی در سازمان ملل اشتغال بکار داشت و مدتی نماینده‌ی ایران در کنفرانس باندونک بود.

افشـار در دوره‌ی نـوزدهم مجلس شـورای ملی از مراغـه زادگـاه خـود بـه نماینـدگی انتخـاب گردیـد و در انتخـاب دوره‌ی بیسـتم کاندیـدای همـان شـهر شـد و برای بـار دوم به نماینـدگی انتخـاب شـد ولی عمر این مجلس کمـتر از سه مـاه بود و دکتر علی امینی نخست‌وزیر وقت مجلس را منحـل نمود و او به وزارت خـارج بـازگشت و بـا مقـام وزیرمختـاری عضو شورای عالی وزارت خارجه گردیـد. در مرداد مـاه ۱۳۴۶ سـفیرکبیر ایران در اتریش شـد. دو سـال در این مـأموریت بسـر برد تـا مـأمور سـفارت ایران در آمریکا گردید و سرانجام در سال ۱۳۵۲ سـفیرکبیر ایران در آلمان غربی بود و قریب چهار سال این سـمت را بر عهده داشت و در ۱۳۵۶ به ایران بازگشت و به ریاست اداره کل تشریفات دربار تعیین شد و تا پایان رژیم پهلوی در سمت مزبور قرار داشت.

دکتر افشار در سال ۱۳۲۸ با یکی از دختران محمـد ساعـد مراغه ازدواج کرد و این ازدواج پشـتوانه‌ی محکمی برای او بود و بهمین دلیل سریعاً به سفارت‌های مهم منصوب گردید. از وی چند جلد کتاب به زبان‌های فارسی، آلمانی، انگلیسی و هلندی چاپ و منتشر شده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افشار، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند دکتر علی افشار، متولد ۱۲۹۳ در تهران، فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی حقوق تهران در ۱۳۱۵. دو سالی در اروپا تحصیل کرد. پس از مراجعت به ایران از ۱۳۱۷ به تدریس در دانشکده‌ی حقوق تهران اشتغال ورزید. دکترای دانشگاهی حقوق خود را از دانشگاه پاریس در رشته‌ی حقوق تطبیقی دریافت کرد و ظرف دو سال از دانشجوئی دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران به استادی آن دانشکده رسید. مدتی در اداره کل ثبت رئیس مال‌الاجاره‌ها بود و زمانی نیز به معاونت دانشکده‌ی حقوق رسید. در ۱۳۳۱ به معاونت وزارت کار معرفی گردید و در ادوار هیجدهم و نوزدهم مجلس شورای ملی وکیل تهران شد. برای سه سال رئیس دانشکده‌ی حقوق بود. قریب ۲۵ سال در دانشکده‌ی حقوق به تدریس اشتغال اشت و جزوات درسی خود را که ترجمه‌ای از حقوق فرانسه بود به چاپ رسانید. مدتی هم وکالت دادگستری نمود. چون به زبان فرانسه آشنائی داشت غالباً وکالت شرکت‌های خارجی را به او واگذار می‌کردند و از این رهگذر عایدی زیادی داشت. دو بار ازدواج کرد. همسر اولش در یک تصادف رانندگی درگذشت. خانم اتحادیه که قبلاً همسر سپهبد زاهدی بود، همسر دوم او شد. در سال ۱۳۷۱ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افشار، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نماینده‌ی مجلس، حاکم، وزیر، استاندار، لیدر حزب، سرمایه‌دار. در ۱۲۶۶ در رضائیه متولد شد. پدرش میرزا شفیع اهل گرکان، از خانواده‌ی قریب مقیم رضائیه و مادرش از ایل افشار رضائیه بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به آموختن عربی و معارف اسلامی پرداخت و محضر اساتیدی چون شیخ جلیل ادیب‌العلماء را درک کرد. سپس به تهران آمد، در کالج آمریکائی ادامه‌ی تحصیل داد. در ۱۲۸۸ شمسی فارغ‌التحصیل شد و برای تکمیل تحصیلات عازم آمریکا گردید. متجاوز از نه سال در آنجا بود. هنگام تحصیل در آمریکا با آزادی‌خواهان و احرار آذربایجان مانند سید حسن تقی‌زاده و مستشارالدوله و امیرخیزی مکاتبه داشت و در مطبوعات آمریکا اخبار ایران را منعکس می‌کرد. در جنگ بین‌الملل اول به برلن رفت. با تقی‌زاده و علی‌اکبر دهخدا حشر و نشر پیدا نمود و در کار مجله‌ی کاوه و سایر نشریاتی که به زبان فارسی انتشار می‌یافت، کمک می‌نمود.

پس از ورود به ایران در محافل سیاسی رفت و آمد پیدا کرد و سرانجام با علی‌اکبر داور نزدیک شد و حزب رادیکال را تشکیل دادند. در دوره‌ی پنجم از تبریز به وکالت مجلس رسید و در مؤسسان اول که قانون اساسی را تغییر دادند و قاجاریه را از سلطنت خلع نمودند، عضو برجسته بود. در ادوار ششم و هفتم وکیل شد. در دوره‌ی اخیر مقام نیابت ریاست گرفت. اولین شغل دولتی او حکومت گیلان بود. در ۱۳۰۹ به جای سید محمد تدین والی کرمان گردید. تا اینکه در اواخر سال ۱۳۱۰ در کابینه‌ی حاج مخبرالسلطنه هدایت به وزارت طرق و شوارع منصوب شد. از وزارت به استانداری اصفهان منصوب شد و دو سالی در آنجا بود تا به تهران احضار شد و تحت تعقیب قرار گرفته به زندان افتاد. در دیوان کیفر محاکمه‌ای برای او تشکیل دادند. به حبس و محرومیت از خدمات اجتماعی محکوم گردید. پس از استخلاص از زندان به کشاورزی و ملکداری پرداخت و دور از غوغای سیاست ثروتمند شد و به تأسیس خطوط هوائی بین ایران و کشورهای اروپائی اقدام نمود. و از این رهگذر ثروتش چند برابر شد. پس از استعفای رضاشاه از سلطنت مجدداً سودای سیاست به سرش زد. با کمک همشهریان خود در کابینه‌ی محمد ساعد مراغه‌ای، به

استانداری اصفهان منصوب گردید. این انتصاب در مجلس چهاردهم سر و صدای زیادی بلند کرد. مهندس غلامعلی فریور ورقه‌ی استیضاح علیه نخست‌وزیر و وزیر کشور داد. شیخ اسداللّه ممقانی وزیر دادگستری در مجلس در مقام دفاع برآمد و به تفسیر محرومیت از خدمات اجتماعی پرداخت و از نظر قضائی آنرا مردود دانست. رضا افشار بعد از شهریور ۱۳۲۰ حزبی به نام رادیکال سوسیالیست علم کرد و خود لیدر آن شد. در انتخابات دوره‌ی پانزدهم در دربار متحصن شد و علیه انتخابات قوام‌السلطنه معترض گردید.

بار دیگر در ۱۳۳۲ در دوره‌ی هیجدهم مجلس وکیل شد. میل زیادی داشت که رئیس مجلس شود، ولی آرزویش برآورده نشد. دوره را بی‌سر و صدا پایان داد.

رضا افشار مردی متمول، باسواد، زرنگ، دنیادیده و به اصول سیاست جهان آشنا بود. در جوانی در آمریکا و اروپا تجربه‌های زیادی از نظر سیاسی به دست آورد. پس از ورود به ایران به فکر پیاده نمودن آنها افتاد و ابتدا برای پیشبرد مقاصد خود به تقی‌زاده نزدیک شد. تقی‌زاده در آن ایام مراحل سیاسی خود را گذرانیده و احتیاجی نداشت که عده‌ای دورش جمع شوند. افشار متوجه علی‌اکبر داور شد و حزب رادیکال را برای او بنیاد نهاد؛ علاوه بر آن با روزنامه‌ی داور نیز همکاری نزدیک داشت. به آنچه می‌خواست خیلی زود دست یافت، ولی بر اثر یک اشتباه در سمت وزارت طرق از کار برکنار و به زندان افتاد. ظاهراً اتهام مالی داشت، ولی باید دانست که رجال سیاسی را هرگز در ایران به جرم سیاسی محاکمه نکرده‌اند، بلکه آنها را به لجن کشیده‌اند و به آنها نسبت ارتشاء و تدلیس و اختلاس داده‌اند. نمونه بارز اینگونه اتهامات را به تدین، تیمورتاش، نصرت‌الدوله و سهیلی وارد کردند.

رضا افشار در مأموریت اول دکتر میلیسپو در ۱۳۰۱ مدتی معاون و مترجم او بود و مدتی نیز نماینده‌ی دولت در جنگل و رابط بین میرزا کوچک خان جنگلی و دولت مرکزی بود. روی هم رفته از لحاظ سیاسی ماکیاولیستی تمام‌عیار بود. وی در ۱۳۴۲ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افشار، فتحعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از مالکین و سرمایه‌داران مراغه در ۱۲۷۷ متولد شد. پدرش حسینعلی افشار مالک عمده بود. فتحعلی پس از فوت پدرش به ثروت خوا افزود و شخص اول مراغه شد و برای حفظ دارائی خود در صدد احراز مقام سیاسی برآمد و در دوره‌ی پانزدهم وکیل مجلس شد. در ادوار شانزدهم و هفدهم این سمت را حفظ کرد. در دوره‌ی هفدهم جزء وکلائی بود که از نمایندگی استعفا کرد و همین امر باعث شد که از کارهای سیاسی کنار برود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

افشاریان شاندیز، مسعود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مسعود افشاریان شاندیز : معاون فرهنگی فرمانده گردان کوثر از تیپ ۲۱ امام رضا (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) پنجمین فرزنـد ابوالقاسم در تاریـخ ۱۰/۱۲/۱۳۴۲ در شانـدیز یکی از شهرسـتانهای اسـتان خراسان رضوی به دنیا آمـد. پدر بزرگش روحـانی و مـادر بزرگش خانم مومنه و مـداح اهل بیت بود و کلاس های قرآن خواهران را اداره می کرد. قبل از شـروع دبسـتان در مکتبخـانه شانـدیز قرآن را فرا گرفت. تحصـیلات ابتـدایی را در دبسـتان حافظ شانـدیز، در سال ۱۳۵۳ به اتمـام رسانیـد. از هوش و اسـتعداد بالا‌یی برخـوردار بود. علاـقه فراوانی به مـدرسه داشت و در عمـل کردن به تکلیفش جـدی و کوشـا بود. بـا شـروع جنگ تحمیلی به جبهه اعزام شد. مدت ۷ ماه از خدمت خود را در جبهه از طریق بسـیج گذراند و بقیه مدت حضور در جبهه را عضو سپاه بود. مسعود در ۱۹ سالگی ازدواج کرد؛ او تنها دوران عقـد را در کنار همسـرش بود. شـهید افشاریان در مـدت حضور در جبهه، در تمـام مناطق جنگی حضور داشت و در ۱۴ عملیات شـرکت کرد. چنـدین مرتبه از ناحیه دست و پا مجرح شـده بود. اما هر وقت که برمی‌گشت این مسائل را به روی خودش نمی آورد و چیزی نمی گفت. مسـعود افشاریان در عملیات خیبر در تاریخ ۹/۱۲/۱۳۶۲ در حالی که سمت معاونت فرهنگی گردان کوثر از تیپ ۲۱ امام رضا (ع) را بر عهده داشت، ۱۶ تانک دشمن را نابود می کند و برای جلوگیری و توقف تانک ها از دجله می گذرد، در این هنگام ترکش خمپاره شـکمش را پاره می کند. او به زمین افتاد، ولی با تمام توانش بلنـد می شود و آخرین گلوله را نثار یک تانک می کند و آن را منهدم می سازد، مزدوران عراقی او را شـناسایی می کنند و ناجوانمردانه تیری به چشم راستش می زنند و او را زمین گیر می کنند، تا به شهادت می رسد. به خاطر حساس بودن موقعیت و عدم دسترسـی کافی، پیکر شـهید مسعود افشاریان در خاک دشمن باقی می ماند. اما قبری به یادگار در گلزار شهدای شاندیز دارد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شـهید خراسان "نوشـته ی سـید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

افشاریان، یوسف

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یوسف فرمانـده واحـد عملیات تیپ ۳۹بیت المقـدس(سپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی) شـهید «یوسف افشاریان» در سال ۱۳۳۷ در روسـتای« دولتشاه» درشهرسـتان شهرستان «بیجار» به دنیا آمد .درسال ۱۳۴۳ به مـدرسه رفت .تا پایان سال اول راهنمایی به تحصـیل ادامه داد وبه دلیل مشـکلات ازادامه تحصیل باز ماند . در تیر ماه سال ۱۳۵۶ به خدمت سر بازی فرا خوانده شد و پس از آنکه دوره آموزش نظامی خود را در پادگان عجب شـیر پشت سـر گذاشت ، به لشـکر ۲۸ پیاده کردسـتان اعزام و مشـغول خدمت شد . با اوج گرفتن انقلاب اسـلامی و صدور فرمان تاریخی حضرت امام ()ره)مبنی بر فرار سربازان از سر باز خانه ها، محل خدمت خود راترک کرد و در شهرسـتان بیجار به فعالیت های سیاسـی علیه رژیم منفور پهلوی پرداخت .یک ماه بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی تصـمیم گرفت که به محل خدمت خود باز گردد .در اسـفند ماه سال ۱۳۵۷ یعنی درست آن روزی که لشکر ۲۸ پیاده کردستان به محاصره نیرو هـای ضـد انقلاـب در آمـده بود، به محل خـدمت مراجعه کرد . با وجود آنکه می توانست از لشـکر خارج شود اما با عنایت به روحیه ایثار و مردانگی سـر شاری که داشت ایسـتاد و باهمان لباس شخصی به مبارزه با نیرو های ضد انقلاب پرداخت .در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ خدمت خود را تمام کرد .در سال ۱۳۵۹وبا مشاهـده مزاحمتهایی که ضد انقلاب برای مردم ونظام ایجاد می کرد، به عضویت سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی شهرستان بیجار در آمدوبه مبارزه علیه دشمنان مردم ایران پرداخت . در سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد که ثمره آن دو فرزنـد پسـر می باشـد .یـک مـاه از ازدواجش می گـذشت که دریـک در گیری بـا نیرو هـای ضـد انقلاـب در

روستای کوپه قران تکاب از ناحیه پا مجروح شد . پس از آنکه بهبود یافت برای فرا گیری آموزش های چتر بازی به تهران رفت .در پی سپری کردن مدت شش ماه آموزش چتر بازی برای مربی گری به ارومیه انتقال یافت .مدتی نیز فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان دیواندره شد .بعد از یک سال ؛فرماندهی عملیات تیپ ۳۹ بیت المقدس (تیپ شهید افیونی) را پذیرفت . مدت دو سال و چند ماه در آن سمت ماند .در تاریخ ۱۱/۴/ ۶۵ پس از عملیات کربلای یک که به آزادی مهران انجامید ؛ما موریت یافت تا در مرز های خروجی مهران از خارج شدن نیرو های دشمن جلو گیری کند ،اما در حالی که سوار موتور بود از ناحیه سینه مورد اصابت تر کش خمپاره دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید .مزار مطهر شهید در گلزار شهدای شهرستان بیجار می باشد

او بسیار آرام و صبور بود.از هیچ موقعیتی نمی هراسید. شجاعت او به حدی بود که وقتی بعضی از نیرو های دشمن به اسارت در می آمدند ؛ به شجاعت و بی باکی او اعتراف می کردند . معنویت ویژه ای در وجود او حاکم بود .توکل عجیبی داشت . قبل از دست زدن به ماشه اسلحه؛ بسم الله الرحمن الرحیم، می گفت .کمتر عصبانی می شد . او از برطرف ساختن مشکلات ومعضلات لذت می برد وهمواره دنبال به عهده گرفتن کارهای سنگین وطاغت فرسا بود. هر کسی که اورا نمی شناخت دربرخورد اول احساس نمی کرد با فرمانده واحد عملیات که یکی از مهمترین واحدهای سپاه در جنگ بود،روبروست.اومعتقدبود :شهادت واقعا لیاقت می خواهد . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران سنندج ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

افقهی فریمانی، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجید افقهی فریمانی : فرمانده گردان حزب الله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) هفتم فروردین ماه سال ۱۳۴۴ در فریمان متولد شد. پدرش کارمند شهرداری بود. از نظر اقتصادی در وضعیت مناسبی به سر می بردند ومنزلشان شخصی بود.

مجید فرزند هفتم خانواده بود. بیشتر وقتش را در خانه می گذراند و همواره به دنبال یادگیری بود، نقاشی می کشید، کتاب های برادرهای بزرگش را می گرفت و از روی آن ها می نوشت، آن ها هم در این کار به او کمک می کردند و به این ترتیب در حالی به کلاس اول رفت که از قبل چیزهای بسیاری آموخته بود.

در خانه زحمت زیادی می کشید، از کارهای خانه گرفته تا بیل زنی باغچه و حتی گاوداری به پدر و مادرش کمک می کرد. با تمام علاقه ای که به درس و مدرسه داشت، حاضر نبود تعطیلات خود را با درس خواندن سپری کند بلکه از پدرش می خواست تا او را سرکاری بفرستد.

عادت داشت که تمام تکالیف و وظایفش را به موقع انجام دهد مخصوصاً نمازش را. و در تمام موارد برادر بزرگش، رضا افقهی، سرمشق و الگوی او بود.

الگوی دیگر او در آن زمان دایی اش بود. او انسانی خیر و نیکوکار بود که برای فقرا اعانه جمع می کرد و مجید نیز همواره همراه او بود و به اتفاق یکدیگر شب ها اعانه ها را تقسیم می کردند.

پس از این که دوران ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت، برای تحصیلات راهنمایی به مدرسه ی فنی و حرفه ای رفت و پس از سه سال مدرک سیکل خود را گرفت.

با هم سن و سالانش رفتاری دوستانه و صمیمی داشت. به طور کلی جذبه ای در وجود او نهفته بود که هرکسی شیفته اش می شد.

برای ادامه تحصیل از آن جا که در فریمان دبیرستان نبود، مجبور شد به مشهد برود. اما پدرش با دیدن فضای آشفته ی شهر مشهد و گروهک های در آن زمان، برای جلوگیری از به انحراف کشیده شدن مجید، او را به فریمان بازگرداند.

مدتی در مغازه ی یکی از اقوام مشغول به کار بود، اما خیلی زود از آن جا بیرون آمد و به کار بر سر چاه های عمیق مشغول و عهده دار سرپرستی یکی از چاه ها شد. با وجود سن کم به اندازه ی چند نفر کار می کرد ولی باز هم پدر که نگران آینده ی فرزندش بود و احساس می کرد که جوانی و نیروی خارق العاده ی او در این راه تلف می شود، او را از ادامه ی کار بازداشت و مغازه ای برای او باز کرد تا در آن مشغول کار شود. اما او پس از مدتی مغازه را هم رها کرد، می گفت: «در مغازه نشستن، برای آدم های پیر و بازنشسته و از کار افتاده است.»

آن قدر فعال و پر جنب و جوش بود که این کارها با روحیه اش سازگاری نداشت. بار دیگر به دنبال برادر و دایی اش در پی کمک به ضعفا، فقرا و انجام کارهایی از قبیل: لوله کشی حمام، بهداشت دام ها و سایر خدماتی که از طریق جهاد می پذیرفت، روانه شد.

شانزده ـ هفده ساله بود که هوای جنگ و جبهه به سرش افتاد. عشق به اسلام و احساس وظیفه بود که به او انگیزه ی حضور در جبهه را می داد. ابتدا به عنوان بسیجی وارد منطقه شد. در روزهای نخست اعزامش، با توجه به سن و سال کمی که داشت، هرکسی فکر می کرد او بدون آگاهی و شناخت و تنها بر پایه ی احساساتی گذرا به جبهه و جنگ رو آورده است. اما پس از مدتی همگان با دیدن فعالیت ها و پیشرفت هایی که به چشم خود از مجید می دیدند یا می شنیدند، پی بردند که حضور او در جبهه نه تنها بدون آگاهی و شناخت نیست بلکه ناشی از معرفتی خدادادی است.

هرگز راضی به بازگشت از منطقه نبود، مخصوصاً با به شهادت رسیدن برادرش (رضا) که همواره یار و همراه او بود، عزم و اراده ی او برای ادامه ی راه راسخ تر گردید. به پدرش گفته بود: «خون بهای رضا ۵۰۰۰ بعثی است، تا ۵۰۰۰ بعثی را نکشم برنمی گردم.»

دو سال سربازی و ۶ ماه هم برای احتیاط در جبهه خدمت کرد. اما بعد از اتمام این دوران که همزمان با مقدمات عملیات فاو بود، باز هم در منطقه ماند و در مقابل اصرار خانواده برای بازگشت، پاسخ داده بود که بعد از حمله خواهد آمد. حتی سرداران و فرماندهان هم برای ماندن او از خانواده اش اجازه خواستند، اما آن ها که به تازگی پسر بزرگ خود را در جنگ از دست داده بودند، راضی به این کار نبودند و مجید به خانه بازگشت. با این وجود تمام فکر و ذکرش جنگ و جبهه بود. می گفت: «من نمی توانم در این جا بمانم. من فقط به درد جنگ می خورم.»

به هر ترتیب بار دیگر عازم منطقه شد. او در عملیات فاو شرکت کرد و رشادت های بسیاری از خود نشان داد. از جمله این که پیکر یکی از شهدا را که در خط دشمن و در میان آب به سیم های خاردار گیر کرده بود، با غواصی از زیر آب و در زیر رگبار گلوله ها به خط خودی کشاند و سپس به خانواده اش رساند و خود نیز در مراسم تشییع پیکر آن شهید شرکت کرد. تنها آرزویش پیروزی در جنگ بود. هرگاه که از منطقه بازمی گشت، وقتش را صرف شرکت در تشییع پیکر شهدا می کرد. برای دوستان و اقوام از جنگ و نیاز جبهه ها صحبت می کرد و از آن ها می خواست به هر شکلی که می توانند مالی یا حضوری به رزمندگان کمک کنند. توجه بیش از حد بعضی از مردم به مادیات ناراحتش می کرد به طوری که جذب محیط به دور از آلایش جبهه شد.

بسیار خالص و بی ریا بود. هرگز عصبانی نمی شد و همیشه خنده رو و بشاش بود. همه از صمیم قلب دوستش داشتند و هرگاه که از منطقه به خانه می آمد، او را به خانه هایشان دعوت می کردند. به مطالعه ی کتاب های قرآنی و ادعیه و مخصوصاً دعای کمیل علاقه داشت. هرگز به مشکلات فکر نمی کرد در واقع او هیچ گاه خود را گرفتار به حساب نمی آورد. بسیار شوخ طبع بود و همیشه سعی می کرد که دیگران را بخنداند.

از زمانی که وارد جبهه شد، تغییرات محسوسی در شخصیت و روحیه ی او به وجود آمده بود که بیشتر آن ها ناشی از حضور در جبهه و معنویاتی بود که از آن جا کسب کرده بود. به ظواهر دنیا و تجملات بی اعتنا بود و مادیات برایش هیچ ارزشی نداشت. حتی از لباس و کفش و دیگر چیزهایی که به عنوان سهمیه در جبهه برای رزمندگان در نظر گرفته شده بود، می گذشت و آن ها را به دیگران می بخشید.

با همه ی مشکلاتی که برای او به وجود آمده بود، از جمله شهادت برادرش و تالمات روحی خانواده، حاضر نبود یک لحظه از فرمان امام و پیشوایش روی گرداند. او که مسئولیت آموزش نیروها و آماده سازی آن ها را برعهده داشت، در جبهه بیشتر وقتش را صرف آموزش نیروها می کرد و مابقی وقتش نیز صرف نماز و عبادت می شد. همیشه اولین نفری بود که از خواب بیدار می شد و آخرین نفری بود که می خوابید.

دلش می خواست فرمان هایی را که به او ابلاغ می شد، به بهترین نحوه انجام دهد و برای تخلیه ی فشاری که در خود احساس می کرد، با صدای بلند الله اکبر می گفت و صلوات می فرستاد. او عقیده داشت موقعیتی که برایش پیش آمده لطف و مرحمت و امتحان الهی است. به نیروهایش نیز توصیه می کرد که قدر این موقعیت را بدانید.

به اصرار خواهرهایش راضی به ازدواج شد. دوست داشت که همسرش زنی عفیف و با ایمان باشد.

شرط دیگری هم برای ازدواج داشت و آن این بود که: «من به خاطر زن جبهه را ترک نمی کنم.» در روز خواستگاری هم خطاب به همسرش گفت بود: «من یا شهید می شوم یا در شرایطی قرار خواهم گرفت که دیگر قادر نباشم به جبهه بروم.»

تمام این شرایط از طرف عروس و خانواده اش پذیرفته شد اما قبل از این که مراسم عقد صورت پذیرد، بار دیگر به منطقه رفت و بعد از شرکت در عملیاتی پای چپش را از دست داد و یک پای چوبی جانشین پای از دست رفته اش شد. پس از آن طولی نکشید که در عملیاتی دیگر به دنبال هدف گرفته شدن ماشین حامل مهمات توسط دشمن و پرتاب شدن او به داخل آب، پای چوبی را آب برد. این ماجرا زمانی اتفاق افتاد که یکی از فرماندهان تیپ ۲۱ امام رضا (ع) بودوخانواده اش از مسئولیت او بی خبر بودند. پس از مدتی یک پای مصنوعی به ایشان داده شد اما او با وضعیتی که داشت، حاضر نبود منطقه را ترک کند. بسیار فروتن و متواضع بود. پدرش این ویژگی او را این گونه عنوان می کند:

«بعد از گرفتن پای مصنوعی به خانه که آمده بود، گفتم: با یک پا می خواهی چه کار کنی؟ گفت: می توانم در پشت جبهه خدمت کنم. آبی حمل کنم، مهمات برسانم... اما بعدها فهمیدیم که فرماندهی گردان را عهده دار بوده است.»

به دنبال معلولیتی که برای مجید به وجود آمده بود و به تصور این که نامزدش توانایی پذیرفتن شرایط جدید را ندارد، خانواده ی افقهی دیگر اقدامی برای عقد و دیگر مراسم به عمل نیاوردند. اما برعکس خانواده عروس خود به ملاقات آن ها آمده بودند و اعلام کردند که برای عقد آماده اند و گفتند: «مجید حتی اگر هر دو دست و پایش را از دست بدهد، ما روی چشمان او را راه می بریم.» و به این ترتیب مراسم عقد انجام شد.

همسرش زنی مهربان و خویشتن دار بود و مجید علاقه ی بسیاری به او داشت. به مادرش می گفت: «تا وقتی این جا هستم عشق و علاقه ام به خانمم نمی گذارد که سخت بگذرد.» به دوستانش نیز گفته بود: «تا به حال من در جبهه یک نفر بودم حالا دو نفر شدیم. هم من هستم، هم همسرم.» با تمام این ها هنوز هم می گفت: «تا وقتی که توان داشته باشم می جنگم.»

در وصیت نامه اش نیز به همه سفارش می کند به هر طریق که می توانند چه با بذل مال و چه با خون خود دین خود را نسبت به اسلام ادا کنند.

شجاعت از دیگر خصوصیات قابل توجه او بود. او در عملیاتی سوار بر موتور به دنبال چند اسیر عراقی که فرار کرده بودند رفته و توانسته بود به تنهایی، دوباره آن ها را دستگیر کند و برگرداند. و در جای دیگر توانسته بود تنها با ۲۴ نفر نیرو، ۵۳ اسیر بگیرد.

هر گاه که مجبور می شـد برای درمان جراحات خود، منطقه را ترک کند به برادرش (جعفر افقهی) توصیه می کرد که جای خالی او را در منطقه پر کند.

در سـخنرانی هایش بیشتر مسائل اخلاقی را مطرح می کرد. در سـخنانش همواره عشق به امام حسـین (ع) قابل مشاهده بود و همیشه این قطعه از زیارت عاشورا را زمزمه می کرد که «انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم.»

خودش مانند کوه اسـتوار بود و دیگران را نیز به صبر توصـیه می نمود. هرجا که احساس می کرد دوسـتان و همرزمانش خسته شده اند به آنها روحیه می داد. یکی از همرزمانش او را با اخلاص ترین افراد می داند و می گوید: «او حتی حاضر نبود طوری رفتار کند که دیگران بداننـد و بفهمنـد او فردی لایق و شایسـته و فرمانده ی گردان است.» با وجود معلولیتی که داشت از همه ی افراد فعال تر بود و از انجام هیچ کار و خدمتی فروگذار نبود.

همیشه لبخنـد بر لب داشت و نمی خواست که کسـی به نـاراحتی او پی ببرد. بـا این که فرمانـده ی گردان بود، به اطرافیـانش بسـیار اهمیت می داد. در عین حـال که قـاطع بـود، به نظرات دیگران نیز همواره توجه داشت و در انجـام کارهـا از سـایرین نظرخواهی می کرد که این ها حاکی از تواضع او بود.

آخرین بـاری که به خانه برگشـته بود، برای جمع آوری کمک های مالی برای جبهه تلاش بسـیاری کرد و حتی تلویزیون خانه شان را هم فروخت و پول آن را به کمـک هـایی که جمع کرده بود اضـافه کرد و در مقابـل اعتراض پـدر پاسـخ داد: «من برای جبهه هر کاری می کنم.»

رفتار همسـرش نیز این بار با دفعات قبل فرق داشت. اصـلاً راضـی به رفتن مجیـد به جبهه نمی شـد حتی بلیط عزیمت ایشان را پنهان کرده بود تا مانع رفتن او شود.

پدرش آخرین خاطره ای را که از او به یاد دارد این گونه بیان می کند: «بار آخری به او گفتم: بس است. دیگر نرو. به گریه افتاد و گفت: اجازه بدهید برای دهه ی فجر بروم و پس از آن دیگر نخواهم رفت. برمی گردم و همسرم را هم به خانه ام می آورم. من آن جـا کارهـای نیمه تمامی دارم که بایـد تمامشان کنم. و سـرانجام با اصـرار زیاد بلیط را از همسـرش پس گرفت و رفت. همسـرش به شدت گریه می کرد.

برادرش در باره ی آن روز می گوید:

«آن روز دلم به حال همسـرش خیلی سوخت. شایـد اگر من جای مجید بودم، می پذیرفتم که نروم. آن روز با خودم گفتم: می بینید خانمش گریه می کند، بقیه اصـرار می کنند، باز هم می رود. اما انگار هم خودش و هم خانمش می دانستند که این رفتن چه رفتنی است.»

در منطقه قبل از شـروع عملیات رو به نیروهایش گفت: «امشب می خواهیم برویم که کار مهمی انجام دهیم. خدا با ماست. امکانات با ماست. بهترین پشتیبانی پشت سرماست. فقط کافی است که شما روحیه داشته باشید.»

سپس غسل شـهادت به جا آورد و رو به یکی از دوستانش و روحانی گردان کرد و گفت: «شما دو نفر هم غسل شهادت کنید. شما هم امشب شهید می شوید.»

عملیات در شبی سـرد و برفی به فرمانـدهی خود او آغاز شـد و او با عصا پیشاپیش نیروهایش به راه افتاد. در حین عملیات با شـنیدن صدای صفیر خمپاره، معاونش را از بالای خاکریز پایین کشید و در نتیجه خودش مورد اصابت ترکش قرار گرفت.

ترکش به قلبش خورده بود امـا او مثـل همیشه بـا آرامشـی غیر قابـل تصور می گفت: «چیزی نیست. اگر حرکت نکنـد طوری نمی شود.» وقتی او را سوار بر برانکـار می برنـد، خنـده کنان برای بچه ها دست تکان می داد و در همان حال در حالی که شـهادتین را زیر لب زمزمه می کرد، چشمانش را بست و به دیدار معبود شتافت.

آن شب و در همان عملیات یعنی در ۳ بهمن ماه سال ۱۳۶۶ دو رزمنده ی دیگری که همراه با شهید افقهی غسل شهادت کرده بودند، نیز به شهادت رسیدند.

پیکر پاکش را بنا به وصیت خودش در بهشت امام صادق (ع) در فریمان به خاک سپردند. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

افهمی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر رضا افهمی در سال ۱۳۵۳ در کرمان بدنیا آمد. وی در سال ۱۳۸۲ وارد مقطع دکتری رشته پژوهش هنر دانشکده هنر و معماری دانشگاه تربیت مدرس شده و در سال ۱۳۸۵ به دریافت این درجه با نمره عالی نایل شده است.ایشان در سال ۱۳۸۶بعنوان برگزیده جوان جشنواره فارابی در زمینه تاریخ، جغرافیا و باستانشناسی انتخاب شده است. نامبرده در حال حاضر نیز ضمن ادامه کار علمی خود، به عنوان هیأت علمی گروه پژوهش هنر دانشکده هنر و معماری دانشگاه تربیت مدرس به تدریس مشغول می باشد.گروه : هنررشته : پژوهش هنرگرایش : تئوری هنروالدین و انساب : پدر : مهدی افهمی ، فرزند امیر، معلم بازنشسته ، میزان تحصیلات : فوق دیپلم مادر: نرجس‌خاتوان بنی اسدی نژاد، فرزندابوطالب، مدیر بازنشسته، میزان تحصیلات لیسانس خاطرات کودکی" : دوران کودکی اینجانب اشغال شده از گفتمان خانوادگی است. عقیده دارم که در هر خانواده‌ای گفتمانی غالب وجود دارد که می‌تواند اقصاد، پزشکی و یا همچون محیط رشد من هنر باشد. خوشبختانه در میان خانواده‌ای زیستم که از کودکی باوجوه گوناگون هنر آشنا شدم. پدر بزرگ و دایی بزرگوارم از کارمندان سازمان میراث فرهنگی بودند و این به معنای نزدیك بودن من به فضای هنرهای سنتی ایران و بویژه معماری بود. در فضای خانه از سال‌های دور همواره بوی رنگ و روغن و تابلوهای امپرسیونیست پدر به مشام می‌رسید و شاید جالب باشد، که عشق من به نقاشی شاید از لذت استشمام بوی رنگ باشد . باری یاد آن سال‌ها پشت بوم‌های پدر نقش بسته‌است. من با مداد رنگی نقاشی کودکانه نمی‌کشیدم و اولین نقاشی که به یاد دارم نیز خانه نبود، درخت انار بود. در کنار پدری سخت دلبسته ساخت آثار حجمی و یا قطعات کاربردی ابتکاری و یا ابزار بازی دست‌ساز بود؛ آموختم که کار با مواد یعنی چه و چگونه می‌توان ایده‌ها را شکل داد، آنها را سُفت و به عمل در آورد. در کنار دایی بزرگوارم با سینما و عکاسی آشنا شدم و تجارب من در این زمینه عرصه دیدن دنیا از پس چشمی هدایت شده و هدفمند بود. تمامی این بستر ارزشمند و در کنار آن گفتمان غالب آن سال ها از من آدمی ساخت که بیش ازر تجارب هنری سخت دلبسته اندیشیدن به هنر شود. تجربیات اشباع آن سال‌ها مرا آزموده نگاه به هنرهای مختلف و آماده باریك‌بینی و دقت در آنها ساخت و از دل تمامی آنها نه یك هنرمند، که یك تحلیلگر برخاست ، زیرا در سویه دیگر خانواده، مادرم آدمی اهل ساحت اندیشه و تدقیق در امور بود و این امر پیوندی بود میان سویه‌های احساسی دریافت هنر و تعالیم اندیشمندانه پدر و واشکافی و تعمق مادرم که مرا سفت و به شکل امروزین در آورد ".اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : رضا افهمی از شرایط و اوضاع احتماعی و خانوادگی خود چنین می گوید : "شاید این گفته بسیار آشنا باشد که بسیاری خود را محصول خانواده خود و تربیت آنها می‌دانند، اما من خود را بیشتر مرهون چیزی می‌دانم که خود آن را دگردیسی می‌نامم. در دگردیسی، این شرایط نیست که شخص را می‌سازد و آموزه‌ها نیز دخیل نیستند، دگردیسی جاییست که در آن خود فرد دگرگون و متکامل می‌شود و هر تغییری ریشه در سرشت شخصی او و نه محرك‌های بیرونی دارد. من در خانواده‌ای زیستم که دو مؤلفه مشخص داشت، اینکه هیچگاه از روح نقادی فروگذار نکرد ، این روحیه را از

مـادر به ارث برده‌ام که در هر مورد شک و دگراندیشـی و دوری از تراز عمومی حتی اگر در تراز درون پنهان باشـد، بی‌بـدیل‌ترین سرشت سـاخت ایـده‌هاست و در سـایه این روح نقادانه که رگه‌های ظریفی از روشـنفکری را نیز در درون خود داشت، آموختم که تعلق به مکان امری بی معناست و از اینرو همواره در سویه‌های فکری خود فروگذار فیزیک تعلق بوده‌ام و همواره این غریبگی ناشی از تمـامی تعلقـات مکـان به من فرصت داده تـا بهـتر بـا موضـوع روبرو شـوم و از سـوی دیگر همواره آموخته‌ام که بـا زمـان زیسـتن ارزشـمند ترین عنصر است و تلاش برای فراروی از زمان چیزیست که در درون خود انگاره درست اندیشیدن را پنهان ساخته است. "دکتر رضـا افهمی در تاریـخ ۲۰/۶/ ۱۳۵۳ بعنوان فرزنـد اول خـانواده‌ای که اهتمـام خود را بر ترویـج فرهنـگ و آموزش دانایی به دیگران قرار داده‌بودند؛ بدنیا آمد.تحصـیلات رسـمی و حرفه ای : رضا افهمی سالیان دبسـتان را از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴ و در دبستان‌های هفده شهریور و صادقیه شهر کرمان و در حدفاصل سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ در مدارس راهنمایی آیت‌الله سعیدی و شهید نواب صفوی و دوران دبیرستان را تا سال ۱۳۷۱ در دبیرسـتان‌های آیت‌الله مطهری، ارشاد و وحدت شـهر کرمان گذراند، در همان سال با قبولی در کنکور وارد رشـته کارشناسـی ارشد پیوسـته معماری در دانشگاه یزد شده و در سال ۱۳۷۸ با ارایه پایان‌نامه " مـدارس پیش‌ساخته" فارغ‌التحصیل گردید.در سال ۱۳۸۲ وارد مقطع دکتری پژوهش هنر دانشـگاه تربیت مـدرس شـده و در در سال ۱۳۸۵ با ارایه رساله نهایی با عنوان " فرهنگ بصـری حاکم بر بازنمایی در هنر هخامنشـی "فارغ‌التحصـیل شـد.خاطرات و وقایع تحصـیل : شاید برای هر کسـی خاطرات دوران تحصیل در کلاس روی داده باشد و یا در رویدادی که از آن بهره‌ای علمی برده باشد، اما برای من این اتفاق در خـارج از آن و در مناسـبت میـان تحصـیل و زنـدگی روی داد. در دوران دانشـجویی در شـهر یزد و در مجتمع هنر آن ، بواسـطه آموزه‌هـای آن سال‌هـا برای من زیست تؤام با تحصـیل و امتزاج میان آن دو به تجربه‌ای بـدیع بـدل گشت که در آن تحصـیل امری ماننـد معماری به نوعی در تجربه زیستی آن سال‌ها نیز دخیل بود و ساخت بخشـیدن به زندگی ، طراحی دوباره تمامی امور و کنش واقعی بسـیاری تجـارب، به پیونـد خوردن تحلیل هنر و تجربه دنیای واقعی منجر گشت و آن را نهایی‌ترین بخش ساخت فکری خود قلمداد می کنم.فعالیتهای ضـمن تحصـیل : دکتر افهمی در ضـمن تحصـیل در دانشگاه سال‌ها بعنوان استادیار تحقیقات و ارایه دهنده سمینار به تدریس اشـتغال داشـته و در سال‌های نهایی تحصـیل در مقطع کارشناسـی ارشد به تدریس در دانشـگاه‌های آزاد اسـلامی کرمـان و دانشـگاه شـهید باهنر کرمان و ... و همزمان با آن نیز به ترجمه کتاب و در دوره دکتری نیز در کنار تجارب پیشـین به کار حرفه‌ای درزمینه معماری اشـتغال داشـته‌است.اسـتادان و مربیان : دکتر رضا افهمی از اساتید و مربیان خود چنین یاد می کند": ضمن قـدردانی از تمامی اساتید بزرگوار خود ، از مهمترین اساتید دوره تحصـیل در رشـته معماری می‌توانم از اسـتاد گرانقدر، دکتر سـید حسـین معینی نـام بـبرم که بسـیاری از آموزه‌هـای اخلاـقی و دانش خود پیرامون تئوری هنر را مرهون او هسـتم. در دوره دکتری نیز فرصت همراهی بـا دو تن از بزرگواران ومفـاخر عرصه ادب و هنر این سـرزمین را داشـته‌ام. دکتر محمود طاووسـی و دکتر حبیب‌الله آیت‌اللهی که همواره شـاگردی ایشـان و توجه و عنایتشـان به فعالیت‌های بنـده مایه افتخار من بوده‌است". همسـر و فرزنـدان : دکتر رضـا افهمی متاهـل و دارای همسـر بنـام سـرکار خانم ، دکتر فریناز فربود است. او با همسـر خود در سال ۱۳۸۶ ازدواج کرده است. "ایشـان علاوه بر دارا بودن برترین خصوصـیات والای انسانی پژوهشـگری اندیشـمند و صاحبنظر در زمینه طراحی منسوجات در هنر ایران هسـتند". وقـایع میانسـالی : وقـایع در هر عرصه بیشـمارند، امـا پیشامـد هر واقعه‌ای در عالم فیزیکی می‌آموزد که بایـد تجارب زنـدگی واقعی را ارزشـمندتر از چیزهایی دانست که در ساحت انـدیشه روی می‌دهـد. شایـد مهمترین واقعه‌ای که در زنـدگی برای انسان رخ می‌دهـد پی بودن به پیچیـدگی‌هایی است که زیست انسان بر زمین دارد و این امر با پیچیـده‌تر شدن کنش‌های انسانی در زنـدگی و بسط آنهـا اهمیت بیشـتری می‌یابـد.فعالیتهـای آموزشـی : دانشـگاه یزد، مجتمع هنر و معمـاری، ۷۶-۱۳۷۵ دانشـگاه آزاد اسـلامی کرمان، دانشکده معماری، ۱۳۸۷-۱۳۷۶ دانشـگاه شـهید باهنر کرمان، دانشکده هنر و معماری، ۱۳۸۲-۱۳۸۰ دانشگاه آزاد اسـلامی بنـدر عباس، گروه معماری، ۱۳۸۷-۱۳۸۶ دانشـگاه تربیـت مـدرس، دانشـکده هنر و معمـاری، گروه پژوهش هنر، ۱۳۸۷ تا

کنون مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : – مهندسین مشاور معمار و شهرساز فرا دیزَین معاصر – انتشارات نسل باران سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : همکار با مراکز پژوهشی گوناگون فعالیت در زمینه تخصصی معماری و شهرسازی شاگردان : رضا افهمی درباره شاگردان و دانش آموخته گان خود چنین اظهار نظر می کند: شاگردان اینجانب در عرصه معماری بی‌شمارندو مایه مباهات من مجموعه‌ای از دانشجویان قدیمی من است که امروزه همکار اینجانب هستند و این مایه مباهات برای من به شمار می آید. در مورد آرا و عقاید ، در عرصه معماری همواره سعی نموده‌ام تا نوعی زیبایی‌شناسی عینیت‌گرا در عرصه کاربرد مصالح و ابتنای آن به تحلیل بصری و معناشناختی مصالح را پی‌ریزی نمایم. در عرصه پژوهش هنر نیز صاحب تئوری تراز آگاهی و ساحت بصری در تحلیل موارد فرهنگی هستم که به پژوهش‌های میان رشته‌ای در عرصه هنر و تحلیل آن اختصاص دارد. در این زمینه‌ها نیز بسیاری از دانشجویان پیشین من درحال تجارب پژوهشی یا طراحی هستندآرا و گرایشهای خاص : دکتر رضا افهمی صاحب اولین پژوهش در زمینه فرهنگ بصری در ایران و وارد کننده این شیوه پژوهش میان‌رشته‌ای به ساخت پژوهش کشور و صاحب تئوری تراز آگاهی و بنیان‌های معرفتی و ارتباط آن با مقوله قدرت و بازنمایی بودند که در قالب پژوهش پیچیده و جامع پیرامون بنیان‌های قدرت و مشروعیت در ایران و سازمان بازنمایی آن از طریق تصاویر در ایران باستان و نحوه دگرگون سازی تراز آگاهی در این دوره به رشته تحریر در آمده است.جوائز و نشانها : برگزیده جوان اولین دوره جشنواره بین‌المللی فارابی در گروه جغرافیا، تاریخ و باستان‌شناسی (لوح تقدیر رییس جمهور، لوح یونسکو و آیسسکو) برگزیده جشنواره پایان‌نامه برتر، فرهنگستان هنر چگونگی عرضه آثار : رضا افهمی مقالات علمی در کنفرانس‌های گوناگون در عرصه معماری و پژوهش هنر ، ارایه مقالات پژوهش در مجلات داخلی و خارجی ، ارایه کرده است. از دیگر فعالیت های پژوهشی و تحقیق دکتر افهمی می توان به نشر مقالات تخصصی در مجلات و ایراد سخنرانی در مجامع تخصصی، سردبیر ویژه برخی مجلات تخصصی، ترجمه کتب تخصصی در عرصه معماری و طراحی صنعتی و انجام قراردادهای پژوهشی با سازمان‌های مرتبط با مسایل فرهنگی یا پروژه‌های زیربنایی در زمینه معماری اشاره کرد.

آثار : فرهنگ بصری حاکم بر بازنمایی در هنر هخامنشی ویژگی اثر : این اثر به بررسی بنیان‌های قدرت و مشروعیت در ایران باستان و تأثیرات آن بر تراز آگاهی و معرفت در این دوره و تغییر دادن بینش حاکم بر محیط در تراز گفتاری و انعکاس آن در ارتباطات بصری به مثابه بخشی از فرآیند ارتباطی و کنش دانش موجود برای همراهی با بینش می‌پردازد.۲ مقاله تناسبات انسانی در هنر هخامنشی ویژگی اثر : این مقاله به بررسی طراحی نسبت‌های انسانی در هنر هخامنشی در تخت جمشید و سیستم طراحی پیکره انسان دراین هنر و سرچشمه‌های این شیوه طراحی می پردازد.۳ مقاله تناسبات در خط فارسی باستان ویژگی اثر : این مقاله که در مجله Iranica Antiqua منتشر شده، به بررسی سیستم طراحی خط فارسی باستان و واکاوی هنر طراحی فونت‌ها در این دوره و سازمان هندسی حاکم بر آن می‌پردازد.

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com/

افیونی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا افیونی : فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کردستان سال ۱۳۴۱ محمد در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. در دامان مادری مذهبی رشد کرد و ایمان و دیانت آمیخته وجودش گشت. با شوق سرشار و زیرکی خاص در کسب معرف الهی و شناخت حقیقت پیشتاز بود.

در شکوفایی انقلاب و بر اندازی نظام فاسد پهلوی علی رغم سن و سال کم شرکت فعال داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی علاوه بر حفظ سنگر علم و دانش در سنگر بسیج نیز مسئولیت پذیرفت. بارها و بارها به استقبال خطر رفت و رنجها و تلاش های بی شمار را برای پیشبرد اهداف انقلاب به جان خرید و آرام نگرفت.

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

موجیم که آسودگی عدم ماست

او روح و جسم را صیقل داد و مهیای جهاد گشت. پس از اینکه مدتی در جبهه های جنوب به سر برد به کردستان رفت. در آن خطه با ارائه توان بالای رزمی اسوه و الگو شد. در سنگرهای مختلف نبرد حماسه ها آفرید، به گونه ای که اکنون نام او در جای جای کردستان معادل نهایت رشادت و شجاعت و غیرت آورده می شود. صمیمیت و رفاقتش با دوستان و شجاعت و سخت گیری او با دشمن همواره در یاد ها باقی خواهد بود.

افیونی از نادر افرادی بود که به پاسداری، جهاد، شهادت، در خط امام بودن و سوختن برای محرومان جلوه و معنی داد.

در حالی که جای جای محروم و فتنه دیده کردستان شاهد دلاوری های ایشان برای مردم و رزمندگان بود و سراسر این خطه، مملو از خاطرات فراوان از شکوه ایثار شان ، با دلی گشوده به رحمت حق به استقبال سختیهای تازه می رفت. او برای این انقلاب و اسلام یک نفر نبود بلکه به تنهایی سپاهی بود.

سر انجام این سردار ملی پس از سالها مجاهدت وتلاش در ۵/۴/۱۳۶۳با کمین ضد انقلاب به شهادت رسید.

یکی از روستاییان کردستان نحوه ی شهادت محمد رضا را چنین تعریف می کند :

در درگیری شدید با ضد انقلاب شرایطی پیش آمد که نیروهای سپاه و پیشمرگان مسلمان کرد تلفات زیادی دادند.برادر افیونی به راحتی می توانست از صحنه بگریزد. اما هنگامی که دید براد ر متولی مجروح شده، جهت کمک و دفاع از او ایستاد.

تمام تیرهایش را شلیک کرد و در نهایت تیری به سر او اصابت کرده و سر د ر آغوش شهید متولی گذاشت و مانند مولا ـ و مقتدایش علی (ع) با فرق شکافته در ۲۷ رمضان به سوی معبود پرواز می کند. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران اصفهان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

اقبال آشتیانی، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۴ -۱۲۷۷ ش)، ادیب، مورخ و روزنامه‌نگار. در خانواده‌ای پیشه‌ور و تهیدست به دنیا آمد. در کودکی شاگرد درودگر بود اما میل به تحصیل سبب شد که در ضمن کار به مکتب رفته، مقدمات علوم را در زادگاه خود فراگیرد. در سال ۱۳۲۸ ق به تهران آمد. ابتدا به مدرسه‌ی شرکت گلستان رفت سپس در دارالفنون به فراگیری ادب فارسی پرداخت و معاونت کتابخانه‌ی معارف را که در دارالفنون دایر شده بود به عهده گرفت. علاوه بر آن تدریس ادبیات و جغرافیا در مدارس نظام و علوم سیاسی و دارالمعلمین عالی نیز سالها با وی بود. کار نویسندگی اقبال از همکاری با «مجله‌ی دانشکده» و انتشار مقالاتی در آن مجله از سال ۱۲۹۷ ش آغاز شد.

در سال ۱۳۰۴ ش از سوی وزارت جنگ با سمت منشی به همراه هیئت نظامی ایران به پاریس رفت و از دانشگاه سوربن لیسانس ادبیات گرفت. در سال ۱۳۰۸ ش به ایران بازگشت. در این هنگام وزارت فرهنگ از وی خواست که در تألیف کتابهای درسی تاریخ و جغرافیای اقتصادی ایران برای دبیرستانها و شعب علوم انسانی مدارس عالیه که در کشور تأسیس شده بود شرکت کند. با تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ ش به سمت استادی در دانشکده‌ی ادبیات انتخاب گردید. از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ ش مجله‌ی «یادگار» را در تهران منتشر کرد. در اواخر عمر مدتی رایزن فرهنگی ایران در ترکیه و ایتالیا و در رم درگذشت. پس از یک سال پیکرش را به ایران آوردند و در مرقد شیخ ابوالفتوح رازی در جوار بارگاه حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند. از وی آثار زیادی بر جای مانده است از جمله: «تاریخ اکتشافات جغرافیایی و تاریخ علم جغرافیا»؛ «تاریخ ایران از صدراسلام تا استیلای مغول»؛ «تاریخ ایران از بدو خروج چنگیز تا ظهور امیر تیمور»؛ «دوره‌ی تاریخ عمومی»؛ «جغرافیای ایران در خارجه»؛ «خاندان نوبختی»؛ «خدمات ایرانیان به تمدن عالم»؛ ترجمه‌ها: «تاریخ مختصر ایران» تألیف پاول هرن؛ «طبقات سلاطین اسلام»؛ «مأموریت ژنرال گاردان در ایران»؛ «ناپلئون و اسلام»؛ «یادداشتهای ژنرال ترەزل»؛ تصحیح متون: «دیوان معزی»؛ «حدائق السحر»؛ «بیان الادیان»؛ «تجارب السلف».[۱]

(بخش ۱) عباس اقبال آشتیانی، محقق و مورخ ایرانی (و. ۱۳۱۴ ه.ق./ ۱۲۷۵ ه.ش.- ف. رم. ۱۳۷۵ ه.ق./ ۱۳۳۴ ه.ش.). وی در آغاز جوانی شاگرد درودگر بود و سپس به تحصیل پرداخت و دوره دارالفنون را به پایان رسانید و به معاونت کتابخانه معارف انتخاب گردید. آنگاه در دارالفنون به تدریس، پرداخت و بعدها به معلمی مدارس نظام، مدرسه علوم سیاسی و دارالمعلین عالی منصوب شد. در سال ۱۳۰۴ ه.ش. به منشی‌گری هیئت نظامی ایران به پاریس رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد و با اخذ درجه لیسانس از سربن نائل آمد و در آن شهر با علامه محمد قزوینی آشنایی یافت و از محضر وی استفاده کرد. پس از بازگشت به ایران به سمت استادی دانشگاه و عضویت فرهنگستان انتخاب شد و سپس به سمت نماینده فرهنگی ایران در ترکیه و ایتالیا به شهر رم رفت و در آنجا اقامت گزید و هم در آنجا در سن ۵۹ سالگی درگذشت.

جنازه او را به تهران حمل کردند. وی در ۱۳۲۴ مجله «یادگار» را تأسیس کرد که پنج دوره از آن منتشر شده. از آثار وی «تاریخ مغول»، «وزراء سلاجقه»، «خاندان نوبختی»، تصحیح «عتبة الکتبه»، تصحیح «سمط العلی»، تصحیح «مجمع التواریخ» تألیف دکتر فوریه، ترجمه «یادداشتهای ژنرال ترەزل»، ترجمه «مأموریت ژنرال گاردان در ایران»، تصحیح «ترجمه فارسی محاسن اصفهان»، تصحیح «بیان‌الادیان»، و تصحیح «تبصرةالعوام» را باید نام برد. وی در تحقیقات تاریخی و ادبی روش عالمانه‌ای دارد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از نیما تا روزگار ما(۸۹ -۸۵)، تاریخ در ایران(۲۰۰ -۱۹۷)، دایرةالمعارف فارسی(۱۸۳ -۱۸۲ /۱)، زندگی‌نامه‌ی رجال و مشاهیر(۲۴۵ -۲۴۳ /۱)، سرآمدان فرهنگ(۱۷۲ -۱۷۱ /۱)، شخصیتهای نامی(۱۷ -۱۶)، شرح حال رجال(۱۳۱ /۵)، فرهنگ ادبیات فارسی(۶۴ -۶۳)، کارنامه‌ی بزرگان(۴۱۸ -۴۱۶)، گلزار معانی(۹۲ -۸۴)، مؤلفین کتب چاپی(۶۴۰ -۶۳۳ /۳)، یغما(س ۹، ش ۱، ص ۴۵ -۴۴).

اقبال، ابوتراب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به القاب اقبال‌التولیه و مقبل‌السلطنه فرزند حاج عبدالوهاب در ۱۲۴۴ تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و معمول

زمان بـه کارهـای سرپائی پرداخـت، چنـدی در جلـوی صـحن به فروش مسـکوکات قـدیمی اشـتغال داشت و از این راه سـرمایه‌ای گردآوری کرد و جزء مستأجرین آسـتان قدس رضوی درآمد. ابتدا مزرعه‌ای در کاشـمر به او اجاره داده شد چون حق آستانه را به موقع پرداخـت می‌نمـود مـورد تـوجه قرار گرفـت و تـدریجاً بقیه املاـك کاشـمر در اجـاره‌ی او قرار داده شـد و از این راه ثروتمند گردیـد. مخصوصاً فرزنـدان متعـددش در این کار او را یاری می‌دادند. در انتخابات دوره‌ی چهارم مجلس از کاشـمر کاندیدا شد و سرانجـام به مجلس راه یـافت. چنـد مـاهی در مجلس باقی مانـد ولی قبل از اینکه دوره به اتمام برسـد به مشـهد عزیمت نمود و کار ملکـداری و اجـاره‌داری را دنبـال کرد. در بیـن طبقـات مردم از احـترام ویژه‌ای برخـوردار بـود و غالبـاً در مرافعـات ملکی اشـخاص حکمیت خود را به او می‌دادند و او نیز با سعه صدر به رفع اختلافات می کوشید. در ۱۳۱۰ در سن ۶۶ سالگی درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اقبال، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد حـاج میرزا ابوتراب اقبال و برادر دکتر منوچهر اقبال، متولـد ۱۲۹۵. تحصـیلات خود را در دانشـکده‌ی ادبیـات تهران به اتمام رسانید و در رشته‌ی زبان خارجه لیسانس گرفت. در ۱۳۲۲ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و مراحل خدمتی خود را در آنجا ادامه داد. در وزارت امور خارجه به این مشاغل رسـید، دبیر اول سـفارت ایران در فرانسه، ریاست کارگزینی و سـرانجام سـرکنسول ایران در سانفرانسیسـکو. چنـد سالی معاونت وزارت امور خارجه را بر عهـده داشت و با سـمت سـفیرکبیر به چنـد کشور اروپائی نیز مأمور گردید.
هنگامی که اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه بود، او را برای سفارت در یکی از کشورهای درجه دوم در نظر گرفت. کارگزینی در این بـاره از او اسـتعلام کرد، لیکن اقبال از قبول آن خودداری ورزیـد و شأن خود را بالاتر از آن سـمت دانست. کارگزینی گزارش امر را به اطلاـع وزیر رسانـد و وزیر در ذیـل گزارش نـوشت: «حـال که این دیوس قبول نمی‌کنـد دیوس دیگری را بفرستیـد.» احمد اقبال پس از اطلاع از این موضوع فتوکپی گزارش را به وسیله‌ی برادرش دکتر منوچهر اقبال به نظر شاه رسانـد. شاه پس از خنـده‌ای طولانی گفته بود: «عجب! اردشیر نباید اینقدر بی‌سواد باشد که دیوث را دیوس بنویسد.»
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اقبال، عبدالوهاب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهردار، نماینده‌ی مجلس، اسـتاندار، نایب‌التولیه، ملی‌گرا. متولد ۱۲۸۵، فرزنـد حاج ابوتراب اقبال‌التولیه و برادر دکتر منوچهر اقبال. ماننـد پـدر به کار ملکـداری و اجاره‌داری مشـغول بود. مـدتی به شـهرداری مشـهد رسـید، ولی این سـمتش دیری نپائید. در دوره‌ی شانزدهم قانونگـذاری که برادرش وزیر کشور بود، از کاشـمر وکیل شـد. در دوره‌ی هفـدهم نیز وکالت داشت. مدتی هم اسـتاندار کرمان شد. بعد از استانداری به نیابت تولیت آستانه‌ی حضرت معصومه (س) رسید، ولی کاری از پیش نبرد. با مصدق پیوند دوستی

بست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اقبال، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به اقبال‌السلطنه، فرزند ارشد حاج میرزا ابوتراب اقبال، متولد ۱۲۷۲. از جوانی در کارهای پدرش همکاری می‌کرد. در دوره‌ی هفتم به مجلس راه یافت و متوالیاً هشت دوره وکیل مجلس بود. در گذشته یکی از متولیان پارلمان ایران محسوب می‌شد. پس از دوره‌ی پانزدهم دیگر انتخاب نشد و در تهران بی‌سر و صدا زندگی می‌کرد. در ۱۳۵۲ وفات یافت. در صحنه‌ی سیاسی ایران مدت‌ها نقش عمده‌ای داشت. با قوام‌السلطنه محشور و دوست بود. با معرفی او بود که برادرش منوچهر به معاونت وزارت بهداری رسید، ولی بعداً بین او و برادر افتراق ایجاد شد و از یکدیگر دوری و پرهیز می‌نمودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اقبال، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوتراب اقبال‌التولیه، متولد ۱۲۸۸. تحصیلات ابتدائی را در خراسان و متوسطه را در مدرسه دارالفنون تهران انجام داد. در ۱۳۰۶ برای ادامه‌ی تحصیلات عازم فرانسه شد و وارد دانشکده‌ی طب پاریس گردید. پس از اخذ درجه‌ی دکترا رشته‌ی تخصصی خود را در بیماریهای عفونی انتخاب کرد. در ۱۳۱۲ تحصیلاتش پایان یافت. پس از مراجعت به ایران به خدمت وظیفه احضار شد و در بهداری لشکر شرق خراسان دو سال انجام وظیفه نمود. بعد داخل شهرداری مشهد گردید و تصدی بهداری آنجا به او واگذار شد. در ۱۳۱۶ به استخدام دانشگاه تهران درآمد و دانشیار دانشکده‌ی پزشکی گردید. چند سالی بعد در تغییرات دانشگاه به مقام استادی رسید. گذشته از تدریس در دانشگاه، در مطب خود به مداوای بیماران می‌پرداخت.

در ۱۳۲۱ با کمک برادر بزرگش علی اقبال که در آن روزها از متولیان مجلس و از دوستان نزدیک قوام‌السلطنه بود به معاونت وزارت بهداری برگزیده شد. در آن تاریخ سی و سه ساله بود. طبعاً واگذاری چنان سمتی به یک جوان بدون تحریک نماند. کارکنان وزارت بهداری مخصوصاً مدیران او را نپذیرفتند، ولی پس از مدتی با حربه‌ی مردمداری و تواضع توانست در دل مدیران کل وزارت بهداری که همه در سنین بالا بودند، خود را جا کند و طبعاً معاونت او پذیرفته شد. دو سال بعد در کابینه‌ی محمد ساعد به کفالت وزارت بهداری ارتقاء مقام یافت، ولی با سقوط دولت به حرفه‌ی اصلیش که تدریس و طبابت بود پرداخت.

در بهمن ۱۳۲۴ در کابینه‌ی قوام‌السلطنه وزیر بهداری شد و در ترمیم همان کابینه که وزاری توده‌ای وارد دولت شدند، به وزارت پست و تلگراف و تلفن رسید و جای خود را به دکتر مرتضی یزدی داد. در ترمیم دوم کابینه به وزارت بهداری بازگشت و در ترمیم سوم و چهارم نیز همچنان وزیر بهداری بود. وی در سقوط دولت احمد قوام نقشی اساسی داشت. در کابینه‌ی عبدالحسین هژیر وزیر فرهنگ شد. در کابینه‌ی محمد ساعد مراغه‌ای که متعاقباً تشکیل یافت، بر سه وزارتخانه وزارت کرد. ابتدا وزیر بهداری،

بعد وزیر راه و سرانجام وزیر کشور شد. در ۱۳۲۸ که وزیر کشور بود، انتخابات دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی و اولین دوره‌ی مجلس سنا و همچنین مجلس مؤسسان دوم را انجام داد. سرلشکر فضل‌اللّه زاهدی را که دشمن دیرینه‌ی سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش بود، برای جلوگیری از تندروی‌های او از بازنشستگی خارج و به دستور مقام غیرمسئول به ریاست شهربانی گمارد. در استیضاحی که دکتر مظفر بقائی کرمانی از دولت ساعد به عمل آورد، به عنوان وزیر کشور استیضاح را پاسخ داد. در حقیقت از آن روز مشق نخست‌وزیری می‌کرد. در رویارویی با دکتر مظفر بقائی گفت: «من و شما هر دو دانشگاهی هستیم. من طبیب تربیت می‌کنم که به درد جامعه می‌خورد، ولی تو فلسفه درس می‌دهی که هرگز دردی از مردم دوا نمی‌کند».

در انتخابات دوره‌ی شانزدهم، جبهه‌ی ملی هشت کرسی پارلمان را اشغال کرد. منصورالملک جانشین ساعد، اقبال را به وزارت راه معرفی کرد. در ۱۳۲۹ رزم‌آرا کابینه‌ی خود را تشکیل داد. در کابینه‌ی او اقبال سمتی نداشت، ولی چند روز بعد به سمت استانداری آذربایجان معرفی گردید. پس از چندی ریاست دانشگاه تبریز ضمیمه‌ی کارش شد. در حکومت مصدق‌السلطنه از استانداری مستعفی یا منعزل شد و به تهران آمد. پس از چند روز راه اروپا پیش گرفت و دور از غوغای سیاست به استراحت پرداخت.

در ۱۳۳۲ کاندیدای مجلس سنا شد و از تهران به مجلس سنا رفت. در آن موقع بین او و سپهبد زاهدی نخست‌وزیر وقت اختلافاتی بروز کرد و اقبال همه جا صریح و آشکارا از زاهدی تنقید می‌نمود و می‌گفت: این کهنه قزاق را از بازنشستگی خارج کردم و به ریاست شهربانی گماردم؛ حال برای من شاخ و شانه می‌کشد.

در ۱۳۳۳ به هنگام طرح لایحه‌ی بودجه تبصره‌ای به تصویب رسید که به موجب آن نحوه‌ی انتخاب رئیس دانشگاه تغییر کرد و قرار شد به جای یکی از رؤسای دانشکده‌ها، یکی از استادان رتبه‌ی ۹ از بین سه نفر که وزیر فرهنگ پیشنهاد می‌کند، انتخاب نمایند. به موجب همین قانون، اقبال به ریاست دانشگاه تهران و سپس به ریاست دانشکده‌ی پزشکی منصوب گردید. در نخستین روز ریاست دانشگاه دستور داد نیروی انتظامی که پاسداری دانشگاه را بر عهده داشت محوطه‌ی دانشگاه را ترک نمایند، ولی در دوران ریاستش حوادثی در دانشگاه بوقوع پیوست که از جمله منجر به آتش کشیدن اتومبیل او شد. در ۱۳۳۴ پس وزارت دربار هم ضمیمه کار او گردید تا اینکه در فروردین ۱۳۳۶ به عنوان نخست‌وزیر انتخاب و کار خود را شروع کرد.

مجموعاً سه سال و نیم نخست‌وزیر بود و به کرات کابینه‌ی خود را ترمیم کرد. از حوادث دوران نخست‌وزیری او، تشکیل دو حزب ملیّون و مردم است که اولی را او رهبری می‌کرد و لیدر دومی امیر اسداللّه علم بود. در تابستان ۱۳۳۹ انتخابات دوره‌ی بیستم را آغاز کرد. سهم عمده نصیب حزب ملیّون شد و حزب مردم هم سهمیه‌ای گرفت، ولی چون در این انتخابات خدشه‌ی زیادی وارد شده بود، سر و صدا از هر طرف بلند شد. در نتیجه در یک جلسه استعفای تمام وکیلان را گرفتند. تنها وکیلی که استعفا نداد امیرکیوان کارگر اصفهانی بود.

پس از ابطال انتخابات با جنجالی که مطبوعات به دستور شاه علیه وی آغاز کرده بودند اقبال کنار رفت، ولی کنار رفتن او با تمهید مقدمه و تحریکات از طرف دربار بود. از جمله مطبوعات که جرأت نفس کشیدن نداشتند مدیرانشان با شاه جلساتی تشکیل دادند و نسبت‌هائی به رئیس دولت وارد کردند که در نتیجه منجر به کنار رفتن او شد.

انتخابات دوره‌ی بیستم در زمستان ۱۳۳۹ در دوره‌ی نخست‌وزیری جعفر شریف‌امامی آغاز شد و اقبال وکیل اول تهران شد و لیدری اکثریت را در دست داشت. با روی کار آمدن علی امینی مجلس منحل گردید و عده‌ای از جمله اقبال در مظان اتهام قرار گرفتند. تنی چند از بلندپایگان آن روز به بند افتادند. اقبال ناگهان به اروپا رفت و بعضی از روزنامه‌ها صریحاً نوشتند که اقبال فرار کرده است. در ۱۳۴۱ پس از سقوط دولت دکتر امینی به جای دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی به سفارت یونسکو انتخاب شد. یک سال در آن سمت بود که به تهران احضار و به جای عبداللّه انتظام که شاه را به علت تندروی‌هایش در وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نصیحت نموده بود به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت نفت برگزیده گردید و تا حین‌الفوت به مدت ۱۴ سال در آن سمت قرار

داشت.

اقبال قریب چهل سال بازیگر صحنه‌ی سیاسی ایران بود. پنج بار وزیر بهداری، دو نوبت وزیر راه، یک بار وزیر کشور، یک دفعه وزیر پست و تلگراف و وزیر فرهنگ و یک بار نخست‌وزیر شد. تنها کسی است که تمام مشاغل ده‌گانه‌ی مهم کشور را در دوران مشروطه عهده‌دار بوده است. آن مشاغل عبارتند از: نخست‌وزیری، وزارت، سفارت، استانداری، وزارت دربار، استادی و ریاست دانشکده و دانشگاه، سناتوری، وکالت مجلس و بالاخره ریاست شرکت ملی نفت ایران. اقبال در ۱۳۵۶ بر اثر سکته در ۶۸ سالگی در تهران درگذشت. بدون شک او از سرسپردگان رژیم پهلوی بود. لقب «غلام خانه‌زاد» را برای خود انتخاب کرد و همواره در تمام عریضه‌ها، سخنرانی‌ها و عرض تبریک‌ها آن را به کار می‌برد.

غیر از مشاغلی که نام برده شد، مشاغل متعدد دیگری داشت؛ در ۱۵ دانشگاه و مدرسه‌ی عالی عضویت یا ریاست هیئت امناء با او بود. تقریباً به تمام کشورها سفر کرد و از بیشتر کشورها نشان گرفت. در اواخر عمر کتابی برای او تهیه کرده بودند که حاوی شرح حال و ذکر مقامات او بود و اسناد و مدارکش در آن کتاب کلیشه شده بود. از حداکثر مزایای شغلی استفاده می‌کرد. به همین دلیل در قیاس با هم‌طرازانش زندگیش در سطح پائین‌تری قرار داشت. به تفریح و جلسات شبانه میل نداشت و همیشه اوایل شب می‌خوابید و پنج صبح سر کار حاضر بود. تا حد امکان به ظاهر به رفع مشکل مردم و مراجعه‌کنندگان می‌کوشید، ولی در اواخر عمر آن موقعیت و تقرب سابق را نداشت و گاهی مورد حمله‌ی بعضی از بلندپایگان جوان قرار می‌گرفت. در جوانی در فرانسه ازدواج کرد. حاصل این ازدواج سه دختر بود که یکی ابتدا به همسری محمودرضا پهلوی درآمد، پس از چند روز ازدواج به متارکه انجامید و سپس همسر شهریار شفیق پسر اشرف پهلوی شد. پس از مرگ اقبال، شاه به همسر او مبلغ قابل ملاحظه‌ای پرداخت تا در هر کجای دنیا که میل دارد خانه و کاشانه‌ای برای خود فراهم سازد. اقبال سال‌ها مشیر و مشار شاه بود و به آنچه می‌خواست جامه عمل می‌پوشانید، ولی در اواخر عمر آن موقعیت سابق را نداشت و از این بی‌اعتنائی زجر می‌کشید. چهارده سال در مقام مدیرعامل شرکت نفت قرار داشت که بزرگترین و پردرآمدترین سازمان کشور بود. گرچه از لحاظ روابط عمومی، برخورد با مردم، مدیریت و کارگردانی امور بصیرت و بینش کامل به دست آورده بود، ولی از جنبه‌ی فنی شغل خود بی‌اطلاع بود. عده‌ای از مدیران فنی که بار سنگین اداره‌ی شرکت را بر عهده داشتند و ریاست را حق خود می‌دانستند، وجود دکتر اقبال را به مدتی طولانی در رأس نفت ایران شبیخونی به آن حق می‌دانستند و تدریجاً بنای کارشکنی را گذاشتند. عده‌ای دیگر از مدیران نفت در مقام پر کردن جیب خود برآمدند و به حیف و میل دارائی شرکت پرداختند. دولت نیز در تحریکات علیه اقبال بیکار نبود. امیرعباس هویدا نخست‌وزیر وقت و چند تن از وزیران داوطلب سمت او بودند.

اختلافات و اختلالات داخلی شرکت که از جمله کشف مبلغ قابل ملاحظه‌ای سوء استفاده بود، وجهه‌ی اقبال را لکه‌دار ساخت، ولی همه می‌دانستند دامن وی به اینگونه سوء استفاده‌ها آلوده نبوده، بلکه ضعف مدیریتش موجبات این امر را فراهم نموده است. قسمت‌هائی از سازمان‌های وابسته به شرکت نفت به تدریج استقلال یافتند. شرکت پتروشیمی و شرکت گاز از جمله‌ی آن سازمان‌ها بودند، و مع‌الوصف دکتر اقبال نتوانست به وضع آشفته‌ای که مولود مدیریت طولانی او بر آن سازمان بود سر و صورت بدهد. بر اثر این نابسامانی‌ها سرانجام تصمیم به تغییر او گرفته شد. بامداد همان روزی که درگذشت، امیرعباس هویدا وزیر دربار وقت به منزل او رفته و به وی تکلیف کرده بود از ریاست شرکت کناره‌گیری کند. احتمالاً قرار بوده است شغلی دیگر به او در داخل یا خارج واگذار کنند. حُب جاه و مقام، اقبال مغرور را چنان گرفتار ساخته بود که چند دقیقه پس از اعلام خبر کناره‌گیریش درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اقبال‌السلطنه ماکوئی، مرتضی قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند تیمورخان اقبال‌السلطنه حکمران ماکو و سرحددار ایران و رئیس ایل بیاتهای ماکو. وی از طرف دولت مأمور حفاظت از سرحدات ایران با دولت عثمانی و روسیه بود. وقتی فرمان مشروطیت صادر شد، در مقام مبارزه برآمد، ولی مشروطه‌خواهان آذربایجان او را تعقیب کردند. به خاک قفقاز رفت و مشغول تحریک شد. آشوب و ناامنی بالا گرفت و مردم در فشار قرار گرفتند. با قوائی که در قفقاز فراهم کرده به ماکو حمله نمود. مشروطه‌خواهان را منکوب ساخت و مجدداً قدرت را در دست گرفت. با مشروطه مخالف بود و در بلوای تبریز به مشروطه‌خواهان لطمه‌های سنگینی زد. تا کودتای ۱۲۹۹ قدرتمندترین خان آذربایجان بود. سرلشکر عبداللّه طهماسبی که به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب شد برنامه‌ی اصلیش از بین بردن اقبال‌السلطنه بود. با وی طرح دوستی ریخت، چند بار به ماکو رفت. به وی صمیمیت نشان می‌داد، تا اینکه یک روز که به ماکو رفته بود پس از صرف غذا هدایائی برای سردار سپه مطالبه کرد. خان ماکو از خزانه‌ی پر و پیمان خود هدایای ذیقیمتی به سردار سپه داد، حتی مقادیری جواهر و اشیاء نفیس به امیر لشکر بخشید. هنگام خداحافظی طهماسبی از او خواهش کرد در اتومبیل فرمانده لشکر بنشیند تا مقداری از راه را با هم طی کنند و مذاکره نمایند. وقتی اتومبیل از ماکو فاصله گرفت، در اولین آبادی سردار خواست از اتومبیل پیاده شود و به ماکو بازگردد، ولی فرمانده لشکر به او اعلام داشت که طبق دستور دولت توقیف است. سردار متأثر شده و گفت من و پدرانم سالها سرحددار این آب و خاک و در دولت‌خواهی ضرب‌المثل بوده‌ایم. من برای خدمت به شاه حتی با ملت جنگ کردم تا یاغی نبودن خود را اثبات نمایم. برای توقیف من اینقدر مقدمات لازم نبود. ما سپر بلای شما مأمورین هستیم. پادشاه پس از ما به شما خواهد پرداخت.

هر طور بود طهماسبی، اقبال‌السلطنه را با خود به تبریز آورد و محبوس نمود، ولی ظاهراً در زندان وسائل رفاه او را فراهم ساختند و همه روزه امیر لشکر برای دیدار او به زندان می‌رفت و وعده استخلاص او را می‌داد. در مدتی که در زندان بود مأمورین طهماسبی خزائن جواهرات و اشیاء قیمتی او را ضبط کردند و به طوری که شنیده شد این ثروت تمام و کمال تحویل سردار سپه گردیده است. اقبال‌السلطنه در زندان مُرد و معلوم نیست به مرگ طبیعی از دنیا رفته یا به دست عمال دولت به قتل رسیده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اکبر، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۹، فرزند سردار معتمد رشتی. تحصیلات او در حد متعارف در رشت انجام گرفت و با آنکه در جوانی مسافرت‌های زیادی به اروپا کرد، نتوانست از هیچ دانشگاه، درجه‌ی علمی بگیرد. در سی سالگی که حداقل سن برای نمایندگی مجلس بود، کاندیدا گردید. در دوره‌ی سیزدهم به مجلس رفت و تا دوره‌ی نوزده متوالیاً نماینده‌ی مجلس بود. در ۱۳۴۲ که دوره‌ی چهارم سنا آغاز شد، سناتور انتخابی گردید و تا آخر عمر این سمت را حفظ کرد. وی از مالکین درجه‌ی اول گیلان بود، ولی پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی املاکش تقسیم شد.

مردی بود شوخ طبع، بذله گو، محافظه کار و بی آزار. کمک به مردم از خصوصیات ذاتی او بود. در خوشگذرانی و سرگرمی افراط می کرد؛ به طوری که در استعمال مواد مخدر آنقدر افراط می کرد که جان خود را سر آن گذاشت. در اواخر عمر به سرطان خود دچار شد. با آنکه چند بار خونش را عوض کردند معالوصف ثمربخش نیفتاد و در ۶۸ سالگی در ۱۳۵۷ درگذشت. یکی از دختران صارم‌الدوله مسعود، پسر ظل‌السلطان را در حباله‌ی نکاح داشت. در مدت وکالت مجلس و سناتوری که قریب سی سال طول کشید، یک کلام صحبت نکرد و برای نمونه به یک لایحه‌ی دولت رأی مخالف نداد. از دوستان شبانه محمدرضا پهلوی بود و در بازی پوکر یک پای ثابت بود. در ضمن مردی بذله گو و دلقک بود و موجبات سرگرمی را فراهم می‌نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اکبر، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار معتمد، فرزند حاج میرزا مهدی خان گیلانی، متولد حدود ۱۲۵۰، از ملاکین و متمولین درجه‌ی اول گیلان. پدرش از مالکین درجه‌ی دوم گیلان بود، ولی خودش بواسطه‌ی ازدواج با دخت اکبرخان بیگلربیگی عموی خود از این راه ثروت سرشاری بدست آورد و عموزاده‌اش فتح‌اللّه اکبر نیز مادرزن صادق خان را به زوجیت انتخاب نمود و او هم صاحب ثروت سرشار شد.

صادق خان در ۱۳۱۰ قمری برای خود لقب محتشم‌الملک را دست و پا کرد و با عموزاده‌اش چند سفر به خارج نمود. در تهران با اعیان و اشراف رفت و آمد زیادی پیدا کرد. در ۱۳۱۷ قمری هنگامی که مظفرالدین شاه عازم اروپا بود، در رشت از سوی امین‌السلطان به شاه معرفی شد و با تقدیم پیشکشی قابل ملاحظه‌ای به شاه و اتابک، لقب سردار معتمد گرفت. بعد از مشروطیت نیز برای حفظ اموالش خود را در صف مشروطه‌خواهان جا زد و پول‌هائی در این راه خرج کرد. مخصوصاً خویشاوندیش با محمد ولی خان سپهدار تنکابنی ثروت او را چند برابر نمود. در انتخابات دوره‌ی سوم از رشت به مجلس رفت. بعد از تعطیل مجلس به کار املاک خود رسیدگی می‌نمود. در کابینه‌ی متزلزل و ناتوان سپهبدار اعظم «فتح‌اللّه اکبر» که عموزاده‌ی او بود، به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. در ادوار چهارم و پنجم و هشتم نماینده‌ی مجلس بود. در ۱۳۱۱ درگذشت. محمد و حسن اکبر فرزندان او بودند. محمد در دربار پهلوی سال‌ها شاغل بود. مدتی ریاست تشریفات و چندی معاونت وزارت دربار را داشت. مردی ساده‌دل و نیک‌سیرت بود. خانه‌ی مجلل و وسیع و مشجر سردار معتمد در خیابان استانبول قرار داشت که بعدها بانک عمران آن را از وراث خریداری و ساختمان‌های بزرگی در آن بنیاد نهاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اکبر، فتح‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به القاب بیگلربیگی، امیرتومان، سالار افخم، سردار منصور، سپهدار اعظم رشتی، در ۱۲۳۴ در رشت متولد شد. پدرش حاج

میرزا محمدعلی خان گیلانی از ملاکین گیلان بود. وی تحصیلات مقدماتی را فراگرفت و در اداره‌ی گمرک گیلان که در اجاره‌ی عموی او بود به استخدام درآمد. پس از چندی عموی وی درگذشت. فتح‌اللّه با همسر عموی خود که زنی مسن و ثروتمند بود ازدواج نمود و جانشین عموی خود در اجاره‌داری گمرک شد و ملقب گردید به میرزا فتح‌اللّه خان بیگلربیگی مدیر گمرک سواحل بحر خزر و خراسان و چون سفره‌ای گشاده داشت و دست و دل باز بود، قسمتی از گنج بازیافته را خرج امنای دولت نمود و طبعاً مورد توجه قرار گرفت و مبلغ معتنابهی به اجاره‌ی دولت افزود و در نتیجه در سال ۱۲۷۲ از طرف ناصرالدین شاه به منصب امیرتومانی و حمایل و نشان مخصوص نائل آمد. یک سال بعد شاه به او نشان و تمثال همایون داد. در سال ۱۲۷۸ مظفرالدین شاه وزارت گمرکات را به او واگذار کرد و سه سال بعد به او لقب «سالار افخم» داد. در ۱۲۸۴ مظفرالدین شاه به هنگام سفر سوم خود به اروپا در رشت با قبول پیش‌کشی قابل ملاحظه‌ای او را ملقب به سردار منصور نمود. سردار منصور در اثر مسافرت‌های مکرر و متوالی به اروپا از طرفداران حکومت قانون و مشروطه در ایران بود. با وجودی که از حمایت کامل شاه برخوردار بود و همه ساله مبالغ زیادی از گمرکات ایران سود می‌برد، مع‌الوصف با آزادیخواهان سر و سری داشت و از مشروطه حمایت و جانبداری می‌کرد.
پس از آنکه محمدعلی شاه به تخت سلطنت نشست و تدریجاً بنای مخالفت با مشروطه و مشروطه‌خواهان را آغاز نمود، عده‌ای از جمله سردار منصور مبارزه‌ی خود را با محمدعلی شاه آغاز کردند و در این زمینه تندروی زیادی نمودند. پس از به توپ بستن مجلس و تعطیل مشروطیت، سردار منصور توقیف و به زندان باغشاه افتاد و او را زنجیر نمودند و پس از مدتی به اروپا تبعید گردید.
در ۱۲۸۸ وقتی مجاهدین و مشروطه‌خواهان گیلان را فتح نمودند مرکز فعالیت خویش علیه محمدعلی شاه قرار دادند، سردار منصور از اروپا بازگشت و مستقیماً به گیلان رفت و جزء اردوی سپهدار تنکابنی که ریاست مجاهدین گیلان با او بود گردید. پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه از سلطنت، ابتدا هیئت مدیره کشور بدون تعیین رئیس‌الوزراء مسئولینی برای وزارتخانه‌ها تعیین نمودند.
در این انتصابات سردار منصور وزیر پست و تلگراف شد. وقتی سپهدار تنکابنی در مهرماه ۱۲۸۸ به ریاست وزرائی منصوب شد ظرف یک سال مجموعاً چهار کابینه تشکیل داد که در تمام کابینه‌ها سردار منصور وزیر پست و تلگراف بود. در ۱۲۹۴ در کابینه‌ی عین‌الدوله به وزارت عدلیه منصوب گردید و در کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما، که در همان سال تشکیل یافت، وزارت پست و تلگراف با او بود.
در اسفند ۱۲۹۴ سپهدار تنکابنی با لقب تازه سپهسالار اعظم به رئیس‌الوزرائی منصوب شد و لقب سابق وی به سردار منصور تعلق گرفت و عنوان سپهدار اعظم رشتی یافت. در کابینه‌ی محمدولی خان سپهسالار، فتح‌اللّه خان سپهدار اعظم وزیر داخله شد. در دولت وثوق‌الدوله که یک سال بعد تشکیل یافت کماکان وزارت داخله با او بود. در ۱۲۹۷ در نخست‌وزیری دوم وثوق‌الدوله در ترمیم کابینه به وزارت جنگ منصوب شد.
فتح‌اللّه خان سپهدار اعظم در ۱۲۹۹ پس از کناره‌گیری مشیرالدوله از طرف سلطان احمدشاه به رئیس‌الوزرائی تعیین گردید و مجموعاً دو کابینه تشکیل داد که در هر دو کابینه وزارت داخله را خود بر عهده گرفت.
در روزهای آخر رئیس‌الوزرائی سپهدار اعظم بود که مقدمات کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ که از چندی پیش فراهم شده بود به مرحله‌ی اجرا درآمد و تهران توسط قوای قزاق تصرف شد و سید ضیاءالدین طباطبائی به رئیس‌الوزرائی و میرپنج رضاخان به فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب شدند. در شب سوم اسفند سپهدار اعظم رئیس‌الوزراء پس از ورود قوای قزاق به تهران در سفارت انگلیس متحصن شد. چند روزی با خفت و خواری در آن سفارتخانه به سر برد و پس از گرفتن تأمین از طرف انگلیس‌ها از سفارتخانه خارج و به اروپا رفت.
سپهدار اعظم در دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی از گرگانرود به وکالت انتخاب گردید و در دوره‌ی پنجم از رشت وکیل مجلس شورای ملی شد و از آن تاریخ چون سنش از ۷۰ سال تجاوز نموده دیگر به مجلس راه نیافت، تا سرانجام در ۱۳۱۶ در سن ۸۲

سالگی درگذشت. وی هنگام انتخاب نام خانوادگی کلمه‌ی «اکبر» را نام خانوادگی خود قرار داد.

فتح‌اللّه اکبر مردی ساده‌دل و از عوام و کم‌سواد بود و غالباً اسرار کابینه‌های مشروطیت که در آن عضویت داشت توسط او فاش می‌گردیدند. نسبت به سیاست انگلستان در ایران همیشه روی موافق نشان می‌داد. میرزا کریم خان رشتی پسرعموی او که از طرفداران پروپاقرص انگلستان در ایران بود غالباً وسیله‌ی اجرای سیاست انگلیس در ایران توسط سپهدار اعظم می‌شد. فتح‌اللّه اکبر از مالکان درجه اول ایران بود و ذاتاً ممسک و خسیس نبود و تمایل زیادی در معاشرت با خارجیان نشان می‌داد. زبان فرانسه را در مسافرت‌های مکرر خود به خارجه تا حدی فراگرفته بود. از فرزندان وی «محسن» دو دوره وکیل مجلس شورای ملی شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اکبران، محمد ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد ناصر اکبران : فرمانده گردان امام سجاد(ع)تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۲ در شهرستان تربت حیدریه چشم به جهان گشود.

در کودکی با فراگیری قرآن به مکتب خانه رفت و از همان کودکی روضه می خواند. در ۴ ـ ۵ سالگی شیرین زبانی می کرد. کودکی پر جنب و جوش بود. پیش بینی های باور نکردنی داشت. در این رابطه مادرش می گوید: «گاهی که پدرش در شهرستان بود، موقع غذا خوردن می گفت: برای پدرم غذا نگه دارید و ساعتی بعد پدرش از راه می رسید.»

در شش سالگی به مشهد نقل مکان کردند. به دلیل فساد موجود در سیستم آموزشی، به مدرسه نرفت. در هشت سالگی در مدرسه شبانه ثبت نام کرد و دوره ی ابتدایی را در مدرسه ی تدین شهرستان مشهد گذراند.

به نماز اول وقت و تلاوت قرآن اهمیت فراوانی می داد. در این رابطه مادر شهید می گوید: «آن ها را عادت داده بودم که بعد از نماز صبح قرآن بخوانند. در خانه یک جلد قرآن بود و برای این که آن ها بتوانند به راحتی قرآن بخوانند، برای هر کدام یک قرآن خریدم.»

روزها کار می کرد و به مکانیکی می رفت و شب ها درس می خواند.

محمد ناصر در اوقات فراغت به پدرش کمک و در کارهایش او را یاری می کرد. معلم زهد و تقوی بود. پدرش در این رابطه می گوید: «به من می گفت: پدرجان، با صاحب کار قرارداد ببند وگرنه مدیون هستید.»

مادرش نیز می گوید: «گاهی اطلاعات قرآنی مرا آزمایش می کرد و زمانی که از آگاهی من نسبت به مسایل دینی مطلع می شد، می گفت: فراموش کرده ام که شما معلم قرآن من هستید.»

کتاب های شهید مطهری، دستغیب و بهشتی را مطالعه می کرد.

قبل از اوج گیری انقلاب جزو نیروهای مبارز بود و در راهپیمایی ها شرکت می کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی عضو بسیج شد. عاشق اسلام و امام خمینی بود. در سال ۱۳۵۹ و با شروع جنگ تحمیلی جزو اولین نیروهای اعزامی به منطقه ی جنگی بود.

صفر علی اکبران (برادر شهید) می گوید: «هر وقت از مشکلات و کمبودهایشان با او صحبت می کردم، می گفت: ما برای رفاه که انقلاب نکرده ایم.»

زمانی که در جبهه خدمت می کرد. تصمیم به ازدواج گرفت. محمد ناصر اکبران در ۱۹ سالگی با خانم فاطمه اکبران پیمان مقدس

ازدواج بست و مدت زندگی مشترکشان سه سال و ثمره آن دو دختر است.

سعی می کرد مشکلات دیگران را در حد توان حل کند. هرکاری که از دستش ساخته بود، انجام می داد.

فاطمه اکبران (همسر شهید) نقل می کند: «همسایه ای داشتیم که برای ساختن خانه آهن نداشت. او آهن خرید و برای آن ها سر پناهی درست کرد»

به صله رحم ودیدو بازدید از فامیل وآشنایان پای بند بود و به سالمندان فامیل سر می زد. به همسرش توصیه کرده بود: «زینب گونه زندگی و فرزندان را مثل فرزندان امام حسین (ع) تربیت کنید.»

با شروع جنگ تحمیلی به جبهه های حق علیه باطل شتافت. می گفت: «باید از ناموس و وطن دفاع کنیم. اگر ما به جبهه نرویم، دشمن بر کشور ما مسلط می شود.»

قاسم اکبران (پدر شهید) می گوید: «روزهای اول جنگ با عجله نزد من آمد و گفت: پدر این برگه را امضا کنید و من آن برگه را امضا کردم. بعد گفت: می خواهم به جبهه بروم. در حالی که ۱۶ سال بیشتر نداشت. ابتدا به عنوان بسیجی به جبهه رفت.»

در سه سال اول جنگ جزو تیپ ویژه شهدا بود. مدتی با شهید کاوه در جنگ های کردستان همکاری داشت و سپس به عنوان محافظ امام جمعه (آیت الله شیرازی) انتخاب شد و سپس عضو سپاه گردید.

پدر شهید می گوید: «وقتی که از جبهه برمی گشت، به آموزش نیروها می پرداخت. گله کردم که چرا پیش ما نمی آیی، گفت: خبر ندارید که رزمنده ها شب ها با مار و عقرب در ستیزند و روزها با دشمن بعثی. باید به مسجد بروم و مردم را با جنگ آشنا کنم. به من گفت: پدر، شما هم به جبهه بیایید، شاید دیگر چنین فرصتی پیش نیاید که به جبهه بیایید و از این فرصت استفاده کنید. گفتم: «آن جا کاری نمی توانم انجام دهم. گفت: رانندگی که می توانی بکنی.»

پدر شهید می گوید: «زمانی که در کردستان بودیم و همرزمان ما، به دست ضد انقلاب ها کشته می شدند و پیکرشان در منطقه باقی می ماند، ما شب ها با شهید به شکاف کوه ها می رفتیم و جنازه آن ها را به پشت خط منتقل می کردیم.»

با منافقین و دوستان آنها مراوده نمی کرد و در بعضی مواقع آن ها را نصحیت می نمود. پدر شهید می گوید: «در مسجد محله ما حدود ۶۰ شهید هست که اکثر آن ها به تشویق شهید محمد ناصر به جبهه های حق علیه باطل شتافتند و شهید شدند.»

در برابر مشکلات صبور بود. سختی ها را به تنهایی به دوش می کشید و کارها را به دیگران واگذار نمی کرد. اهل مشورت بود.

نماز شب می خواند و در روزهای گرم تابستان روزه می گرفت و بعد از خواندن نماز جماعت روزه اش را افطار می کرد.

محمد ناصر اکبران، در تاریخ ۵/۱۲/۱۳۶۵، در منطقه شلمچه و در عملیات کربلای ۵ به درجه رفیع شهادت نایل گردید و پیکر مطهرش در بهشت رضای مشهد به خاک سپرده شد. بعد از شهادت محمدناصر برادرش به جبهه رفت.

پدر شهید به نقل از مادر می گوید: «چند ماه بعد از شهادتش، فرزند دوم او به دنیا آمد. همسر و نوزاد در بیمارستان بودند. پدر شهید شب خواب می بیند که شهید با او در هیئت سینه زنی هستند، بعد شهید کتش را از تن در آورد و دور نوزادش پیچید. صبح که از خواب بیدار شد، خوابش را برای من تعریف کرد، حدس زدم که فرزندش سرما خورده است. وقتی که به بیمارستان رفتیم، حدسم درست بود. شب قبل دستگاه های گرم کننده بیمارستان خراب شده و فرزند شهید سرما خورده بود.» بعد از شهادتش بیشتر به خواب پدرش می آمد.

پدرش می گوید: «در سالگرد شهید هر ساله من اطعام می دهم. در یکی از سالگردها یکی از دوستانم به من گفت: چه فایده ای دارد که شما ثروتمندان را دعوت می کنید و به آن ها اطعام می دهید؟ شما باید به افراد مستمند و یتیم اطعام بدهید. به تبعیت از حرف او سال بعد تعدادی مرغ آماده کردم و به خانه های مستمندان بردم. در یکی از خانه ها پیرزنی بود که به او گفتم: مرغ ها تمام شد، در حالی که هنوز چند مرغ مانده بود. شب شهید به خوابم آمد و گفت: چه عجب پدر به یاد من بودی. گفتم: من هر

سال به یاد شما هستم. گفت: سال های قبل آن کارها فایده ای برای من نداشت. امروز هم که آن پیرزن را ناامید کردید. گفتم: مرغ ها دیگر تمام شده بود گفت: پدر به من هم دروغ می گویی!؟»

همچنین می گوید: «یک شب شهید را در خواب دیدم که با نوه هایم (که در تصادف فوت کرده بودند) در باغ بسیار زیبایی پر از گل و آیینه هستند. به آن ها گفتم: این باغ مال شماست. گفتند: بله. مال خودمان است. گفتم: به به، چه جای زیبایی!»

همسر شهید (فاطمه اکبران) می گوید: «یک شب شهید را خواب دیدم که لباس سبزی بر تن دارد و خون آلود است. به او گفتم: چرا لباست خون آلود است؟ گفت: هرکس که جزو لشکر امام حسین (ع) باشد، چنین لباسی دارد. به او گفتم: خوشا به حالتان که جزو لشکر امام حسین (ع) هستید. گفت: «هرکس که در دنیا کار خیری انجام دهد. با امام حسین (ع) محشور می شود. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

اکبرزاده، مجتبی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجتبی اکبر زاده : مسئول عقیدتی لشگر ۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیتنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

امروز ۲۷/۱۲/۱۳۶۳به لطف خداوند عازم نبرد حق علیه باطل هستم واشتیاق غیر قابل توصیفی برای رفتن دارم . سبب رفتنم هم اجازه ای است که خدا به لطف خود وبه لطف خداوندیّش به من عنایت فرموده است. چون من دیشب استخاره کردم وآیهٔ عجیب و هدایتگری آمد, یعنی دیشب طلب خیر از خداوند کردم وقرآن را باز کردم وگفتم که خدایا هدایت بفرما،متن آیه این بود.

که آیا شما فرزندانتان، خانه وکاشانهٔ تان ودوستانتان را بیشتر ازخدا وبیشتراز جهاد در راه خدا دوست دارید.

من متوجه شدم که حتماً باید به سوی جبهه حرکت کنم، پس از دیشب تابه حالا مدام به فکر این هستم که چطور وسایلم را آماده کنم.

واز آنجایی هم که رسول اکرم (ص)تأ کید موکدکرده اند که حتماَ وصیت نوشته شود لازم دانستم که چند کلام صحبت کنم.

اول شهادت می دهم به وحدانیت خداوند متعال وشهادت می دهم به پاک بودن خداوند از هر عیب ونقصی واز قلب خود سخن می گویم .از عمق دل شهادت می دهم جز راه اهل بیت برای رسیدن به خدا راهی نیست وجز توکل به خدا برای صعود کاری نیست و شهادت می دهم که حجت خداوند در روی زمین آقا امام زمان حیّ وحاضروناظر بر اعمال ما هست.

بعد از این لازم می دانم چند کلامی با اهل خانوادهٔ خود سخن بگویم.

اول از همه با مادر خود شروع می کنم.

مادر: من هر چه فکر می کنم که خداوند چه نعمت بزرگی وچه نعمت والایی به من داده همانا مادری همچون تو به من عنایت کرده، نمی توانم نتیجه بگیرم.

از خدا خیلی تشکر می کنم وخیلی امید دارم که این نعمت بزرگ را قدر بدانم .با آن روح بزرگ و عظیمی که یکپارچه ایثار و فداکاری در راه خدا ودر راه خانواده ودر راه مستمندانی که تو داری.

فقط آن چیزی که ما از تو دیدیم جز احسان ونیکی وایثار وپاکی وصفای باطن وقلب رئوف ودوستی با بینوایان ومحبت خدا چیزی نبوده ولی تواز ما حتماً بدی وناراحتی وسختی هایی دیده ای.

ولی با آن روح بزرگ که داری حتماً ما را می بخشی وحتماً از پیشگاه خداوند متعال طلب مغفرت برای ما می کنی. امروز وقتی شروع به سخن کردم بیشتر تأکیدم این بود که به تو بگویم من آرزو کردم که به لطف خداوند اگر قرار شد شهید شوم در راه خداوند اعضای بدنم تکه تکه شود.

فقط خواهشی هم که از تو دارم این است که اگر تکه ای از بدنم را برای تشییع پیش تو آوردند مبادا گریه کنی، فقط جلوۀعشق خدا رادرآن تکه ها نظاره کن وشکر خدا را بکن که خداوند توفیقی این چنین به فرزندت داده، وبدان اگر تو گریه کنی وحتی رنجی ببری حتماً من آنجا ناراحت می شوم.

فراموش نکنی که این رفتن، رفتنی است در راه خدا ودر راه خالق و معبود ومعشوق وبا رفتنهای دیگر فرق دارد،رفتن چیزی که همه ما از آن نا چاریم.

ولی اگر خداوند میلش به بنده ای باشد وتوفیقی به بنده اش بکند حتماً او را از بهترین راه یعنی شهادت پیش خود می برد. ما هم چون امانتی نزد تو از جانب خداوند یم پس تو امانت خود را به خدا برگردانده ای.بیشتر از هر چیز دیگر به ایثار گریهای خود ادامه بده ومخصوصاً سعی کن نمازت را سر وقت وبا حوصله وبا محّبت خدا بخوانی تا از مناجات با خدا وسخن گفتن با خدا لذت ببری .فقط فراموش نکن که نباید گریه کنی، نباید از این نوع مردن ها ناراحت شد.

باید شکر خدا رابکنی وزیادتر شکر به جای آوری که خداوند این لطف را به یکی از اعضای خانواده وبه فرزند تو عنایت فرموده، من بیشتر روی تو تأکید دارم وباز تکرار می کنم که اگر با رفتن من ناراحتی کنی، باعث رنجش من هستی فقط در تشیع جنازه ام اگرجسدم آمدتودلداری دهنده زنهاوبچه های دیگرباش.

و اینکه خیلی دوست دارم بدنم درکناره های خاك کربلا دفن شود ولی اگر پیکرم آمد در گلزار شهداءخاکش کنید.

اما تو پدر زحمت کشم:

وقتی با تو سخن می گویم بیشترتأکیدم براین است که بایدسعی کنی دردنیا دلت را به چیزی ببندی که فانی نباشد.

دنیا محل فناست همه چیزش از بین می رود وهیچ چیز به انسان وفادار نیست. نه خانه، نه زن، نه بچه ونه پول ونه شهرت،اینها همه اعتباری وفناپذیر است. با تمام وجود از تو خواهش می کنم بیشتر از هر چیز بیندیش وسعی کن دلت را به خدا متوجه کنی وچه خوب است انسان بیشتر از اینکه به دنیا مشغول باشد به خدامشغول باشد.

خداوند پایدار است وعملی هم که برای او باشد پایدار است. چون غیرخدا ناپایدار است پس عملی هم که برای غیر اواست ناپایدار است.

وبیشتر از هر چیز به شما توصیه می کنم قبل از اینکه وقت رفتن پیش آید،خودت برای خانهٔ ابدیّت توشه بفرست وبدان اگرمن این سخنها را می گویم به خاطر آن حق هایی که بر گردن ما داری، از شما طلب مغفرت وبخشش می کنم وبرای ما نزد خداوند به خاطر این ناراحتیهای که برایت بوجود آوردیم طلب مغفرت بنما، بیشترین تکیه ام نیز بر این است که باید دل از دنیا کندودل به خدا بست،آنوقت زندگی لذت بار می شود واگر کسی که خدا را فراموش کند به وعدۀ خدا زندگی براو تنگ می شود.

چه بدتر از این که آن دنیا انسان کور محشور شود.

اما برادر بزرگم ،دادش علی،باید بگویم بیشتر از هر کس لطف خداوند شامل تو شده وتو را پزشك این جامعه قرار داده.

بیشتر از هر کس باید در کارت خلوص داشته باشی،یعنی فقط کارت را برای خدا انجام دهی نه برای شهرت وپول ,نه برای غیر از امر خدا،اگر این کار را بکنی خیلی زود پیش می روی واجر عملت را می گیری واگر غیر از این باشد اجری نداری،از شما خواهش

می کنم بیشتر ازهر چیز به تکـالیفت ,به این اموری که خـدا چون صـلاح بنـده اش بوده وبه او لطف کرده وبرایش قرار داده، توجه کن مثل نمـاز وروزه وسـایر واجبـات که اگر توجه کنی موفق می شوی واگر نه در زنـدگی لـذت آنچنانی از حیات خلوص را می چشد.

جایی انسان هـدف خودش را درک می کند که با خدای خودش خلوت کرده باشد،حتماً فراموش نکن وتوباید تمام اهل خانه رادر این امر دلداری بدهی.

اما دادش مصطفی:

بیشـتر از هر چیز از تو در خواست می کنم که به دخـترت معصوم محبت کنی چون مـادر نـداره وبیشـتر از هر چیز احتیـاج به محبت داره، اگرمادر نداره، پدر باید جبران مادر رابکند، اگراین کار را بکند مسـلم بداند خدا پاداشـی عظیم به شما عنایت می کند وسعی کن طاعتهایت را درست انجام دهی، تو هنوز خیلی زود است که فراموش کنی چطور دو برادر دیگرمان خیلی راحت صـبح پیش ما بودند وظهر از بین ما رفتند وبه وعدهٔ خدا نه صدایشان را شنیدیم ونه توانستیم دیگر آنها را لمس کنیم.

پس باورت بشه که رفتنی هست، باورت بشه که باید یک روزدر مقابل خدا بایستی وجواب بدهی،خیلی باید رعایت کنی سعی کن از الآن برای آنروز خودت توشه بفرستی که آن روز سـرافکنده پیش خـدا نباشـی وبلکه خرسـند وسـرافراز کارنامهٔ قبولی از پیشـگاه خداوند بگیری، این دنیای فانی این زمان محدود نبایدماراراضی کند.

آیا واقعاً راضی شدی به این محدود وپوچ،به این اعتباریات،دل والاتر بگیرید ,جمال خدا را بنگرید.

امّا توخواهر بزرگم:

می دانم که حتماً تو باید در این قضایا از همه صابر تر باشی و حتماً دلداری دهنده

همگان تو هستی اما از تو می خواهم دو مورد را مخصوصاً اهمیّت دهی .

یکی اینکه خیلی زیاد قر آن بخوان انسانی که با خدا آشنا می شود و این بهر لایتناهی

را می بیند دیگر کمتر دلش می آید وقت هایش را در غیر از او مصـرف کند و نکته دیگر اینکه اگر می خواهی در زندگی موفق با شی اگر می خواهی راحتی را در دنیا بیابی اگر می خواهی لـذت مناجات با خـدا را بچشـی و این تو فیق را به تو بدهـد حتماً در دل شب با خدای خودت سخن بگو ,مناجات نیمه شب را هرگز ترک نکن که هر چه بر کات خدا است خدا آن نیمه شبها به انسان می دهد.

فراموش نکن انسان خلق شده برای طا عت بیشتر وطاعت است که انسان را به کمال شـکوفایی می رساند و در خا نواده سعی کن به شوهرت زیـاد مهر و محبت کنی و فرمانش را ببری ,چون حکم خـدا این است که جهاد زن در خانه این است و بچه داری و کمک به شوهر خود نماید.

اما تو خواهر دیگرم :

تویی که امید وارم زینب گونه, زینب با شی و تویی که امید دارم خدا محبت زیاد به شما بکند و امید وارم درجه خوبی نزد خداوند متعال کسب کنی.

چنـد نکته لازم است به تو بگویم یکی فراموش نکن انسانی دراین دنیا موفق است که اهل عمل باشـد ,یعنی اگر علم پیـداکرد عمل خوب است حتماً عمل کنـد و اگر عمل کنـد پله بعـدی را بالا می رود و اگر اهل عمل نباشـد در مکان خودش باقی می ماند, یعنی وقتی تو مثلاً فهمیـدی نماز شب خوب است مبادا آن را ترک کنی که اگر ترک نکردی خیرات بز رگی به تو میرسـد و بیشتر از هر چیز در هر عملی که انجام می دهی خلوص را بایـد رعایت کنی که امر خالص باقی می مانـد و از خداوند طلب مغفرت برای جمیع مسلمین بنما و در دعا هایت مثل فاطمه (س) همیشه دیگران را شریک کن که صد در صد این دعا زودتر به اجابت می رسد .

عفت نفس و پـاکی و صـفای بـاطن مواردی است که بـاعث می شود اسـتعداد هـای نهفته انسان شـکو فا شود واگر خباثت در نفس انسان باشد حتماً در همان محدوده حیوانی باقی می ماند و به میزانی که انسان پاک شود همان اندازه شکوفا می شود.

اما تو برادر کو چکم مهدی:

تأکید زیادی دارم به تو یکی در مورد خودت وتکالیفت؛ سعی کن حتماً نمازهایت رابه جماعت بخوانی،کسـی که خودش را مقیّد به جماعت رفتن کند، خدا خیلی اورا کمک می کند،سعی کن حتماً نمازهایت را به جماعت بخوانی، با بچه های مسجد محله مان رفت وآمـدکن، ودر مورد پـدرومادر خیلی مراعات کن، مبادا ناراحتشان کنی، مبادا حرف تنـدی بزنی ,مبادا حرفی بزنند وتو گوش نکنی،اینهـا حق بزرگی به گردن مـا دارنـد،آن وقتی که مـا بی پنـاه وضـعیف وکوچـک بودیم اینها ما را پناه دادنـد پس حالا که ما بزرگ شده ایم باید فرمانبرشان باشیم .خدا گفته احسان کنید وچون امری راخدا دوست داره حتماً باید انجام دهیم اگر انجام دهیم خـدا به ما کمک خواهـد کرد و مخصو صاً از تو خواهش می کنم درسـهایت را خوب بخوانی و تو باید طوری پیش بروی که جای من را بگیری. خلائی که پیش می آید تو پر کنی ,سعی کن که آن طوری که خدا دوست دارد زندگی کنی, آن زندگی لذّت بار می شود که برای خدا باشد.

دیگر که آن خواهر کوچولویم حتماً وقتی بزرگ شد به او بگوئید من را یاد بیاورد.

خیلی خوشـحال می شود که برادری داشـته که در راه خـدا شـهید شـده .فقط از حالا عادتش بدهیـد به نماز به طا عت خدا به اینکه دوست داشـته با شد امر و خیر و صلاح را وهمیشه بدانید مجسمه خیر و صلاح و خیرات اهل بیت هستند و خدا مقرر کرده ما از این راه به نزد او برویم ونزدیک بشویم.

اکبری معلم، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اکبری معلم

محل تولد : معلم کلد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجـانب علی اکبری معلم دوره تحصـیلی ابتـدایی، راهنمـایی و دبیرسـتان را در بابـل (از شهرسـتان های مازنـدران) گذرانـدم. سـیر مطالعات مذهبی و سیاسـی را از دوره راهنمایی آغاز و در دوره دبیرستان و بعد از آن ادامه دادم. با تشکیل گروه مطالعاتی در دوره راهنمایی و دبیرسـتان سعی در تقویت مبانی فکری و اعتقادی کردیم. با استفاده از زمینه مذکور به مناسبت های مختلف، مقالاتی را تهیه و در مدرسه (سر صبحگاهها) و مراسم های مذهبی ارائه می دادم.

در سال ۱۳۶۳ وارد قم شدم و پس از اخذ دیپلم به تحصـیلات حوزوی پرداختم. دروس حوزه را به طور منظم و مسـتمر ادامه دادم و پس از گذراندن سطح حوزه، دروس سطح خارج را تا شش سال به طور مستمر فرا گرفتم. از سال ۱۳۶۸ در کنار دروس حوزه وارد تحصیلات دانشگاهی شدم. مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد را در رشته علوم سیاسی به پایان رساندم.

از سال ۱۳۷۶ تدریس دروس معارف اسلامی را در دانشگاه ها شروع کردم و البته از سال ۱۳۶۶ تدریس دروس حوزوی را آغاز کرده بودم. کتاب و مقالاتی را در دوره تحصیل نوشته ام که تعدادی منتشر و تعدادی دیگر منتشر نشده است.

از سال ۱۳۷۴ تاکنون با نشریات علمی متعددی در زمینه علوم اسلامی و سیاسی و با سمینارهای متعدد همکاری علمی داشتم. در سال ۱۳۸۳ به عنوان استاد ممتاز دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری و در سال ۱۳۸۵ به عنوان استاد ممتاز منطقه استان مرکزی برگزیده شدم.

همکاری با سمینار انقلاب اسلامی و ریشه های آن و سر ویراستار سه کتاب مأخذ شناسی توصیفی (۱)، مجموعه مقالات جلد (۱) و (۲) که توسط معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی در سال ۱۳۷۴ منتشر شد.

همکاری علمی در ارزیابی مقالات مجله رواق اندیشه وابسته به مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما قم، فصلنامه علوم سیاسی و تاریخ اسلام (وابسته به دانشگاه باقر االعلوم علیه السلام قم)، همکاری با مرکز آموزش خواهران و دانشگاه باقر العلوم علیه السلام در تهیه و تدوین الگوهای ارزیابی آموزشی، طرح نگرش سنجی مراکز آموزشها و ارزیابی و تجزیه و تحلیل برنامه درسی و عملکرد استادان از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۵.

با گذراندن هفتصد ساعت دوره زبان انگلیسی دارای گواهی نامه پایان دوره مربوط هستم و از نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری مدرک استاد یاری دارم.

هم چنین شرکت در کارگاه های آموزشی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، روش تحقیق، ارزیابی آموزشی و.... از فعالیت ها علمی ام به حساب می آید.

اکبری، عبدالعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالعلی اکبری : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درمنطقه مرزی «میرجاوه»در استان «سیستان وبلوچستان»

دشمنان داخلی و خارجی انقلاب که از پیروزی اسلام، سخت عصبانی و خشمگین بودند، به یکباره با خیل انسانهای شجاع و متدینی روبرو می شوند که با تمام سرمایه وجودی برای حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب، وارد صحنه های دفاع و حضور در میادین مبارزه شده اند. عبدالعلی، فرد خود ساخته ای که خود را مهیای چنین ایامی نموده بود، خویشتن را وقف دین و دسترنج عظیم انبیا و اولیا الهی یعنی پاسداری از نظام مقدس و نوپای جمهوری اسلامی می کرد.

هر کجا که نیاز بود و هر زمان که طلب می کرد، او خود را آماده خدمت و فداکاری کرده بود. فضا و مکان او را پایبند نمی ساخت.

هر کجا تهدیدی علیه نظام صورت می گرفت، خود را موظف به حضور و دفاع می دید. در روستای موطن خویش، درنواحی محروم، مناطق بحرانی و در جبهه های جنگ تحمیلی در عرصه های نظامی، عمرانی و فرهنگی به نگهبانی از اهداف مقدس و آرمانهای متعالی اسلام پرداخت. در ماموریتها هر کجا فرمانده مستقیم حضور نمی داشت، مقبولیت عامش موجب روی آوردن افراد به او می گردید واین قولی است که اکثر همرزمان، جملگی به آن اعتراف دارند. او در سپاه مفهوم حیات و زندگی و فداکاری در راه عقیده را آموخت و آن را به عنوان مامن و پناهگاهی برای دفاع از حق محرومین و ضعیف نگهداشته شدگان می

دانست. سپاه را جنود الهی می دانست که به صورت مسلحانه بازوی توانمند ولی فقیه است و آرزو داشت که در این لشکر الهی منشا خدمت و

فعالیتهای بیشتری باشد.

کشتی گیر با وفا در سپاه نیکشهر، معمولا با برادران اصلانی و پور کبیریان کشتی می گرفت. جالب توجه اینکه هر سه بزرگوار نیز به دیار باقی شتافتند و میعاد در آخرت را عهد بستند. الحق در نبرد و مبارزه با شیطان نفس، نیز غالب آمد و برتری روح پاک و سترگ را علیرغم جثه ی نحیف و لاغر در مبارزه به اثبات رسانید. در پنجاه کیلومتری غرب« اصفهان» در بخش مرکزی شهرستان «لنجان»و روستای« کوشگیجه» در سال ۱۳۳۸ مولد فرزندی برای اسلام بود که خود را در شرق و غرب و جنوب کشور، بلند آوازه ساخت. مردم متدین این روستا به کارگری، کشاورزی و دامداری مشغول هستند. اعضای خانواده نام با معنای عبدالعلی را بر او نهادند. مردم این دیار، به مهمان نوازی و شجاعت و پشتکار شهرت دارند و این خصایص در« عبدالعلی» نیز تجلی نموده، با استعداد سرشار خود و علیرغم محروم شدن از مهر و عطوفت مادری در سن شش سالگی وارد دبستان شد و پس از اتمام مرحله ی ابتدایی تعلیم و تربیت، به دلیل نبودن مدرسه راهنمایی در روستا، فاصله چندین کیلومتری روستا تا مبارکه را به صورت پیاده یا دوچرخه طی می نمود و این مقطع تحصیلی را نیز به پایان رساند.

نبودن شرایط لازم و تنگدستی ناشی از حکومت ظالمانه ی ستم شاهی، مانع از ادامه تحصیل در مقاطع بالا تر می شود و اوناچار نزد برادرش به کار می پردازد؛ لیکن عطش معرفت بیشتر، او را به کتابخانه ملی می کشاند. با رئیس کتابخانه آشنا و نسبت به مسائل سیاسی کشور آگاه می گردد.

در این زمان عبد العلی که جوانی رشید و مستقل گردیده بود، با آوردن اعلامیه های امام به روستا و تکثیر آنها و با تلاش فراوان در آگاهی بخشیدن به اهالی ده، نقش فعالی را به عهده گرفت. وی پلاکاردهایی تهیه و با نوشتن شعارهای اسلامی، رشادت و بی باکی و معرفت خویش را در روستا اثبات می کند و همگام با خواهرش و فرزند او در راهپیمایی های اصفهان شرکت می کرد.

در جمعه سیاه هفده شهریور ۱۳۵۷ که طاغوت، مومنین انقلابی را در میدان شهدا همانند برگ خزان بر زمین می ریخت، عوامل ژاندارم در محل، او را به سربازی فرا می خوانند. عبدالعلی ابتدا از معرفی خود امتناع می ورزد، ولی علیرغم میل باطنی به این مساله تن در می دهد و در نتیجه از زرین شهر به عجب شیر اعزام می گردد.

پس از چند ماهی با یکی از همفکران خود بعد از صدور فرمان فرار سربازان توسط حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه)، طرح گریز شبانه از پادگان را به اجرا در می آورد و علیرغم گرسنگی مفرط به دلیل ترس از معرفی به نیروی نظامی تا عصر روز بعد به جایی مراجعه نکردند و با پوشیدن لباس شخصی برای سفر، به شهر می روند و به ترمینال مسافربری می آیند؛ اما در همین هنگام توسط مامورین، شناسایی می شوند و پس از تعقیب و گریز در محوطه، دوست «عبدالعلی» دستگیر می شود. او بدون اینکه پولی داشته باشد، با زحمت زیاد، خود را به« اصفهان» می رساند و مخفی می شود. در این مدت خانواده اش مقاومت می کنند، اگر چه پدرش پیوسته از جانب مامورین تهدید و مورد ضرب و شتم قرار می گیرد.

قاب عکسی از شاه معدوم در منزل بود. یک روز «عبدالعلی» در حضور اعضای خانواده آن را زیر پایش خرد می کند و با این عمل اعتراض خودش را علیه رژیم پهلوی نشان می دهد. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام (ره) در بیست و دوم بهمن پنجاه و هفت، روح جدیدی در خدمت بیشتر و بهتر به اسلام و انقلاب و مردم در او دمیده می شود.

وی چون نهایت اخلاص و بندگی را در خدمت صادقانه و در راه خدا برای محرومین می دانست، لذا آماده خدمت در نقاط محروم می شود و با ورود به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تاریخ ۶/۴/۱۳۵۸ با اولین گروههای اعزامی به منطقه ی« سیستان و بلوچستان »مهاجرت می نماید و پس از ورود به زاهدان، با سایر دوستان اعزامی در قالب یک گروه به سمت «سربوک» از توابع شهرستان

«چابهار» حرکت می کند. در آنجا دوشادوش برادران جهاد سازندگی علاوه بر مقابله نظامی با اشرار و شناسایی خانواده های مستمند و فقیر، اقلام ضروری و مورد نیاز آنها را فراهم می کند. پس از چند ماه اقامت در آن محل، از یک طرف گرایش و علاقه و محبت شدید برادران بلوچ به این جوانان فداکار و مخلص افزایش می یابد و از طرف دیگر به سبب وجود و خصومت عوامل داخلی استکبار، برخوردی مسلحانه با عده ای از اشرار به وجود آمد.

در این درگیری مسلحانه، برادر «صالح، فرمانده سپاه« نیکشهر» به همراه برادران « ساوجی» و« برخشان» که به منظور توزیع مواد غذایی بین خانواده های محروم منطقه رفته بودند، به فیض شهادت نایل می گردند، ولی برادر« اکبری» وعده ای دیگر سیزده روز به تعقیب آنها می پردازند که اشرار به خاک کشور مجاور می گریزند و آنها به اجبار مراجعت می نمایند. بعد از آن به اتفاق عده ای از برادران به مرخصی می رود و در این بین به خانواده شهید« برخشان» نیز سر زده و دلاوریهای او را برای والدینش بازگو می کند. سپس به« زاهدان» باز می گردد و از آنجا به اتفاق سایر برادران، همراه با نظارت و مسئولیت حاج محمود اشجع ،جهت فعالیتهای عمرانی و فرهنگی عازم منطقه« زهکلود» و «هامون جازموریان» از توابع« کهنوج »می شوند. بعد از آن با آغاز توطئه توسط عوامل خود فروخته استکبار، گروهکهای سر سپرده در کردستان در معیت، قاسم ترک لادانی و حسن کفعمی عازم دیار سنندج و دیواندره می شود و در چند در گیری با نیروهای الحادی حضور فعال و ثمر بخشی داشته است. با شروع جنگ تحمیلی و گسترش تجاوز نیروهای بعث عراق، به اتفاق برادران، عازم« آبادان »می گردد.

در جبهه بهمن شیر، در یک درگیری مستقیم و رویارویی، پس از کشتن چند عراقی از ناحیه گردن و فک مورد اصابت گلوله قرار می گیرد و به سختی مجروح می شود. پس از توقف کوتاهی جهت درمان و معالجه به«اصفهان» فرستاده می شود. در این مدت چون قادر به غذا خوردن نبود، فقط مایعات مصرف می کند.

در زمستان ۱۳۵۹ مجددا به زاهدان اعزام می شود. این بار با توجه به وضعیت منطقه مرزی «میر جاوه»، تشکیل سپاه و فرماندهی آن به عهده او محول می شود.ا ودر این سمت منشا خدمات زیادی برای استان« سیستان وبلوچستان» می شود. با سپری کردن عمری توام با جدیت و تلاش در محراب عبادت و به هنگام ادای فریضه نماز جماعت به دست یک عامل بیگانه به شهادت می رسد. منابع زندگینامه :سجاده آتش ،نوشته ی،حسین شیربند،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

اکبری، فضل‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۴ ش متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران باتمام رسانید و وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد و در رشته‌ی قضائی درجه‌ی لیسانس گرفت و به استخدام در شرکت ملی نفت ایران درآمد. در ۱۳۳۳ که مؤسسه‌ی علوم اداری در دانشگاه تهران توسط آمریکائی‌ها بنیان گرفت، وی از طرف شرکت نفت مأمور خدمت در آن مؤسسه گردید و دوره‌ی فوق لیسانس علوم اداری را گذرانید و سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا اعزام شد و در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی درجه‌ی دکترا در علوم اداری دریافت کرد.

پس از بازگشت به ایران در دانشگاه تهران به عنوان دانشیار استخدام شد و بعد درجه استادی گرفت و علاوه بر تدریس در دانشکده‌های حقوق و علوم اداری سرپرست کل دانشجویان دانشگاه تهران شد. چندی هم معاونت دانشکده حقوق را عهده‌دار بود و بعد به ریاست دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی منصوب گردید. دکتر اکبری در سال ۱۳۵۰ به عنوان معاون آموزشی و

پژوهشی وزارت علوم و آموزش عالی برگزیده شد و چندی در آن سمت باقی ماند. مدتی هم معاونت دانشگاه تهران و بعد قائم‌مقامی آنجا را بر عهده گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اکبری، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود اکبری

محل تولد : همدان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمود اکبری در سال ۱۳۵۱ در مدرسه آیت الله گلپایگانی به تحصیل علوم دینی پرداختم و پس از هفت سال تحصیل نزد اساتید بزرگی چون آیت الله حسین تهرانی، مدرس افغانی، آیت الله صلواتی، آیت الله مقتدایی و یک دوره خارج اصول آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله وحید خراسانی شرکت کردم و پانزده سال در دروس فقه آیت الله تبریزی و آیت الله مکارم شیرازی شرکت کردم و مدت سه سال دروس موسسه ادیان و مذاهب حوزه را طی کردم.

بدایه و نهایه علامه طباطبایی را نزد استاد فیاضی و منظومه سبزواری را نزد آیت الله یحیی انصاری به اتمام رساندم و از سال ۵۹ برنامه های تبلیغی در قالب کلاسداری و منبر و پاسخ به سوالات از مدارس و دبیرستان ها پرداختم و از سال ۷۴ شروع به تالیف و نشر کتاب های متناسب با نسل جوان پرداختم و هم اکنون ۴۰ اثر چاپ شده و ۱۰ اثر آماده چاپ دارم. بدان امید که مورد توجه خداوند متعال واقع شود.

اکبریان، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمد اکبریان

محل تولد : جویبار

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۱

زندگینامه علمی

سال ۱۳۶۲وارد حوزه علمیه مشهد شده و در سال ۱۳۶۴به شهر قم آمدم سال ۱۳۶۸در دانشگاه تهران الهیات و معارف اسلامی فلسفه و کلام اسلامی پذیرفته شدم و در سال ۱۳۷۲در دانشگاه تربیت مدرس تهران فلسفه و حکمت اسلامی قبول شدم و در سال ۱۳۷۶از پایان نامه با عنوان تحلیل آراءفلسفی عرفانی سید حیدر آملی را دفاع نمودم این پایان نامه در سال ۱۳۸۰در کنگره سید حیدر آملی منتشر گردید با عنوان عرفان شیعی در اندیشه حیدر آملی.

در سال ۱۳۷۴در آزمون کتبی و شفاهی پایه پذیرفته شدم قبل از آن در سال ۱۳۷۳ سطح را به پایان رساندم و چند سال در درس خارج حضرات آیات صالحی مازندرانی فاضل لنکرانی جوادی آملی شرکت داشت در سال ۱۳۷۳با پژوهشگاه دفتر تبلیغات اسلامی همکاری را آغاز نمودم؛ طی این مدت در تألیف معجم بحارالانوار گروه تصحیح حضور داشتم هم چنین مدتی با پژوهشکده کلام همکاری داشتم سپس در اصطلاح نامه علوم اسلامی که در طی این مدت در تألیف فرهنگ اصطلاحات فلسفی با عنوان مستندات اصطلاحات فلسفی شرکت داشتم.سپس از سال ۱۳۸۲ تاکنون به عنوان مدیر واحد پاسخ به سوالات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی اشتغال دارم که تاکنون در تألیف گروهی دو کتاب مجموعه پاسخ های برگزیده ویژه رمضان و ویژه محرم جهت استفاده مبلغان دینی اعزامی از دفتر تبلیغات حضور داشتم. از سا ل۱۳۷۶ تاکنون در دانشگاههای مختلف تهران از جمله دانشگاه شهید بهشتی و به مدت ۸سال در دانشگاه تهران در گروه معارف اسلامی به تدریس اشتغال دارم.

اکرمی، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید کاظم اکرمی

محل تولد : همدان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۱۹/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب به لطف و عنایت الهی از دوره دبیرستان به مطالعه در زمینه علوم اسلامی و تربیتی و اجتماعی علاقمند بودم . استاد مشوقم در دوره دبیرستان جناب میر خلیل سید نقوی بودند که خداوند عمرشان را دراز کند و موفق تر شنان بگرداند . در دوره کارشناسی که رشته روانشناسی را برگزیده و در دانشسرای عالی تحصیل می کردم (سال های ۳۹ ـ ۴۲) از دانشمندانی چون مجاهد نستوه آیت الله طالقانی ، استاد علامه محمد تقی جعفری ، استاد شهید مرتضی مطهری در حد استعداد خویش بهره برده ام . پس از شروع به کار معلمی در مدرسه آیت الله العظمی آخوند ملا علی همدانی به تحصل ادبیات عرب روی آورده و از استادانی مانند مرحوم حاج شیخ صمد سلیمیان و آقای سید عزت الله مرتضوی استفاده بردم . منطق و فلسفه را با خواندن منظومه مرحوم سبزواری خدمت آقای محقق واعظ معروف همدانی آموختم . در دوره کارشناسی ارشد که تحصیل خود را دررشته مشاوره و راهنمایی به پایان رساندم مدتی از درس منظومه آیت الله سید رضا صدر بهره بردم .

در سال های ۴۷ تا ۴۸ با مرحوم شهید حجت الاسلام سید محمد رضا سعیدی آشنا شدم و آن بزرگ مرد مرا به خواندن علم اصول

تشویق کرد و دو سه درس از اصول الفقه مرحوم مظفر را خدمت وی خواندم . بعد از برگشت از همدان ، تمام اصول الفقه را از درس حجت السلام و المسلمین حاج آقا رضا فاضلیان امام جمعه محترم ملایر بهره مند شدم . مقداری هم از کتاب رسائل الجدیده آیت الله مشکینی را خدمت آقای فاضلیان خوانده ام . در فقه ، تبصره علامه حلی را در زندان از آقای محمد علی گرامی فرا گرفتم . بعد از اتمام دوره وزارت آموزش و پرورش به دانشگاه تربیت معلم منتقل شدم و بحمد الله موفق به اخذ درجه دکترا در رشته برنامه درسی که یکی از رشته های علوم تربیتی است گردیدم و اکنون حدود هفده سال است که در این دانشگاه تدریس می کنم . درسهایی که دراین دانشگاه ارائه کرده و می کنم غیر از برنامه درسی، تعلیم و تربیت در قرآن کریم ، تعلیم و تربیت در نهج البلاغه ، تعلیم و تربیت اسلامی و تعلیم و تربیت در روایات است .

اکرمی، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی اکرمی : فرماندهی گردان ید الله از تیپ جواد الائمه (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در تاریخ ۲۰/۱۰/۱۳۴۰ در شهر مشهد متولد شد. مادرش درباره تولد او می گوید: در خواب سیدی را دیدم که سیب قرمز خوش رنگی به من داد و گفت: این را نیکو نگه دار. بعد از این متوجه شدم مصطفی را حامله ام. در زمان بارداری، مصطفی حدودا ۷ ماهه بود که به زمین خوردم، پس از تولد او متوجه شدم پای راستش از ناحیه مچ و زانو شکسته است به طوری که رشد پا متوقف شد بود. او را نزد شکسته بند بردم، پس از چهل روز پایش خوب شد و رشد کرد. مصطفی از همان کودکی پر جنب و جوش و فعال بود. از اعتماد به نفس بالایی برخوردار بود و برای انجام دادن کارهای شخصی اش از دیگران کمک نمی گرفت.

از سال ۱۳۴۷ وارد دبستان شهید صداقت، اردشیر بابکان سابق، مشهد شد. به درس و مدرسه علاقمند بود و تکالیف درسی اش را به وقت انجام می داد و قرآن را از ما آموخت و از ۹ سالگی هفته ای دو شب در منزل، دوره قرآن داشت که هر شب قبل از شروع کلاس سر کوچه می رفت و بچه ها را جمع می کرد. در سال ۱۳۵۲ وارد مدرسه راهنمایی اسرار مشهد شد. در این زمان هم در مغازه برادرش کار می کرد و هم درس می خواند.

دعای کمیل و توسل و قرآن را با صوت زیبایی می خواند و به این دلیل به او لقب بلبل داده بودند. او علاوه بر این که خود در نماز جماعت شرکت می کرد، مشوق دیگان نیز بود. به ورزش علاقه داشت. کار دستی درست می کرد. در جلسات دعای ندبه شرکت می کرد و کتابهای مذهبی و کتابهای آیت الله مطهری و دستغیب را مطالعه می کرد. دوره دبیرستان را در هنرستان شهید یوسفی گذراند.

روزها درس می خواند و شبها به نگهبانی اشتغال داشت. نماز شبش ترک نمی شد و به نماز اول وقت اهمیت زیادی می داد. با سخنان زیبایش که از تفسیر آیات قرآن و روایات بود، افراد زیادی را به راه راست هدایت کرد. با اوج گیری انقلاب بچه های محل را جمع می کرد و به راهپیمایی می برد و آنان را به شرکت در مجالس و سخنرانی تشویق می کرد و با آنها در پشت بام ندای الله اکبر سر می داد.

او عاشق امام خمینی بود و حداقل ۵۰ نوار از ایشان داشت. با پیروزی انقلاب ضمن گذراندن سال آخر دبیرستان در کمیته مرعشی به خدمت مشغول شد. مصطفی سرگروه بچه های بسیج چند مسجد بود. وی مسئول پایگاه بسیج امام رضا(ع)، امام جواد(ع)، مسجد امام سجاد(ع)، و پایگاه آب و برق بود. شبها پاسداری و نگهبانی می داد و در محاصره منزل و محل ساواکی ها نقش داشت.

برخوردهای قاطعانه ای با ضد انقلاب و گروهک ها داشت و در دستگیری عوامل ضد انقلاب و افشای مراکز نقش بسزایی داشت و سه مرتبه مورد حمله منافقین قرار گرفت اما به خواست خدا آسیبی ندید.

با شروع جنگ پس از گذراندن یک دوره آموزشی به منطقه سقز در کردستان اعزام شد.

در برابر مشکلات، انسانی قوی و با استقامت و دارای بهترین و قوی ترین روحیه تصمیم گیری و دارای خلاقیت فکری بالایی بود. خود را وقف انقلاب کرده بود. در سال ۱۳۵۹ مدتی همرزم شهید کاوه بود. ابتدا به صورت نیروی بسیجی به جبهه اعزام شد و سپس عضو سپاه شد. در سقز جزء نیروهای فعال عملیات شبانه بود و زیر دست شهید کاوه شبها برای کمین زدن به گروهک کومله می رفت.

خیلی مطالعه داشت و در همه زمینه‌ها اطلاعات او کافی بود. اوقات فراغت خود را به مطالعه و حفظ بعضی از دعا ها می گذراند. در قنوت نماز، دعای کمیل می خواند. در برابر مشکلات بسیار خونسرد عمل می کرد و وقتی عصبانی می شد سوره والعصر را می خواند. آن قدر خوش برخورد بود که افراد بسیجی دوست داشتند اسمشان در گردان او نوشته شود.

تا اوایل سال ۱۳۶۰ در کردستان بود، بعد از چندی به مناطق جنوب اعزام شد.

در عملیات رمضان بر اثر اصابت گلوله به ناحیه کتف و سینه مجروح شد. ۱۲ روز در بیمارستان اهواز بستری بود، سپس برای ادامه مداوا به مشهد منتقل شد.

۴ ماه دست چپش بی حرکت بود. در این مدت که به علت ادامه معالجه مدتی نتوانست در جبهه حضور پیدا کند، در سپاه خدمت می کرد.

در همین زمان نیز طی مراسمی بسیار ساده ازدواج کرد.

مصطفی در جبهه به همه سنگر ها سر می زد. از همه خبر می گرفت به آنها روحیه می داد و برای بچه ها آیات قرآن را ترجمه و تفسیر می کرد. هر کس در جبهه دچار مشکل و ناراحتی می شد او را نزد مصطفی اکرمی می بردند تا با سخنان دلنشینش او را ارشاد کند.

درباره جنگ می گفت درست است که جنگ مشکلاتی را به بار آورد، ولی در کل مردم ما را ساخت.

یکی از دوستان دوران نوجوانیش هر زمان که مصطفی از جبهه برمی گشت پیشانی او را می بوسید. بار آخر که مصطفی از جبهه آمده بود، اجازه نداد که پیشانی اش را ببوسد و گفت: بعد از شهادتم پیشانی ام را ببوس. در آخرین مرخصی برای خداحافظی به دیدن دایی کوچکش رفت. هنگام خداحافظی دایی اش پرسید: مصطفی دوباره برمی گردی؟ مصطفی گفت من این بار با جعبه برمی گردم.

سرانجام مصطفی اکرمی در ۲۳ فروردین ۱۳۶۲ در منطقه شرهانی در عملیات والفجر ۱ – در حالی که فرماندهی گردان ید الله از تیپ جواد الائمه (ع) را بر عهده داشت – به شهادت رسید. او را در بهشت رضا (ع) در کنار دیگر شهیدان به خاک سپرده شد. تنها فرزندش مصطفی چهار ماه بعد از شهادت پدر در ۲۵ تیر ۱۳۶۲ به دنیا آمد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

البرز، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از افسران و امرای سختگیر و شقاوت پیشه‌ی دوران رضاشاه پهلوی. مدارج اولیه را در قزاقخانه طی کرد. پس از جلوس رضاشاه به سلطنت در زمره‌ی نزدیکان و محارم قرار گرفت و به ریاست اداره‌ی کل دژبان منصوب شد. در این سمت از آزار و اذیت زندانیان دژبان کوتاهی نمی‌کرد و حداقل مجازات روزانه‌ی او ریختن آب داخل زندان‌ها بود. مدتی فرمانده تیپ فارس شد و سپس به فرماندهی لشکر کرمان و مکران منصوب گردید. در ۱۳۱۳ مرکز از اوضاع آشفته و درهم بلوچستان و گزارش‌هایی که می‌رسید نگران شده بود؛ قضایای سردار عبید و ریگی و طوایف ناروئی هنوز به طور قطعی حل نشده بود؛ ناچار برای سرکوبی ایلات به سرتیپ البرز اختیارات تام داده شد. او پس از زد و خورد مختصری، نقشه‌ای شیطانی برای نابودی آنها طرح کرد و قرآن به نام خود (عباس) مهر کرد و پس از آنکه آنها را مطمئن نمود و تأمین جانی و مالی داد، ایلات از قلعه خارج شدند و برای اظهار اطاعت به حضور فرمانده لشکر رسیدند. البرز دستور توقیف همه‌ی آنها را داد و همان روز چهل نفر از سران ایلات و عشایر را از دم تیغ گذرانید و به مال و جان هیچ کدام رحم نمود. پس از انجام کار فتح‌نامه‌ای تهیه و به مرکز فرستاد و برای افسران و درجه‌داران زیردست تقاضای نشان و مدال نمود. او در این مأموریت چنان سبعانه عمل نموده بود که حتی با اعتراض رضاشاه روبرو شد و شاه در حاشیه‌ی گزارش او نوشته بود: «این قبیل قضایا و تأمین‌های دروغی باعث سلب اعتماد عشایر از دولت مرکزی خواهد شد.» ولی این قضیه به وسیله‌ی سرلشکر عزیزاللّه ضرغامی رئیس ستاد ارتش که از دوستان و منسوبان البرز بود ماست‌مالی شد و در بوته‌ی فراموشی قرار گرفت. با این حال، البرز به تهران احضار گردید. در ۱۳۱۴ که قیام مسجد گوهرشاد پیش آمد و کاسه و کوزه را سر مرحوم اسدی شکستند، قرار شد دیوان حرب در مشهد تشکیل شود و محاکمه در آنجا انجام بگیرد. این بار هم این مأموریت شنیع به سرتیپ البرز سپرده شد و او در معیت میرزا آقاخان خلعتبری به مشهد رفت و دادگاهی به ریاست البرز تشکیل گردید. به شهادت شهود عینی، برای اقرار گرفتن مرحوم اسدی
همه‌گونه شکنجه درباره‌ی او اجرا کردند. سرانجام حکم اعدام اسدی را صادر و به مرحله‌ی اجرا درآورد و به تهران مراجعت کرد. تا رضاشاه در ایران بود و سرلشکر ضرغامی در رأس ستاد ارتش قرار داشت، کسی قدرت اعتراض به البرز را نداشت، ولی پس از رفتن رضاشاه سر و صدای بلوچ‌ها بلند شد و مطبوعات جریان قتل‌عام آنها را نوشتند و دولت و مسئولان ارتش در مقابل افکار عمومی تاب مقاومت نیاورده و البرز را به پای میز محاکمه کشاندند. محکمه‌ی بدوی او را به اعدام محکوم نمود. در محکمه‌ی تجدید نظر به او دو درجه تخفیف دادند و به پانزده سال زندان محکوم گردید. چند سالی در زندان بود تا مورد عفو واقع شد و آزاد گردید، ولی پس از مدت کوتاهی مرد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

الکساندر بالاس

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۱۵۰ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریبا جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله

گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر.۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد.

در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، معهذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

الکساندر زی بناس

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۱۲۳ –۱۲۸ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ –۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریبا جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست

هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ـ ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی بـه معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م.معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

الله بداشتی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی الله بداشتی

محل تولد : نوشهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۷/۱

زندگینامه علمی

اخذ دیپلم ریاضی: ۱۳۵۶

اخذ فوق دیپلم ریاضی: خرداد ۱۳۵۸

شروع به تدریس ریاضی: مهرماه ۱۳۵۸

شروع به تحصیلات در رشته دبیری الهیات دانشگاه تهران: نیمه دوم ۱۳۶۳

فراغت از تحصیل در رشته دبیری الهیات دانشگاه تهران: خرداد ۱۳۶۸

شروع به تحصیل در رشته کارشناسی ارشد فلسفه: مهر ماه ۱۳۶۸

فراغت از تحصیل کارشناسی ارشد: ۱۳۷۱

شروع به فعالیت علمی در دانشگاه قم: ۱۳۷۱ تاکنون

شروع به تحصیل دوره دکتری ۱۳۷۸.

فراغت از دوره دکتری ۱۳۸۲.

مدیر گروه فلسفه: ۱۳۸۱ تاکنون

شروع به تحصیلات حوزوی آزاد: ۱۳۵۸

شروع به تحصیلات در حوزه همزمان با تحصیلات دانشگاهی: ۱۳۶۴ (که تاکنون گاه پیوسته و گاه گسسته ادامه دارد.)

الله دادی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن الله دادی : فرمانده واحد طرح وعملیات لشگر ۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۱ فضای پر از صفا و صمیمیت روستای کودزر در شهرستان اراک سرشار از شمیم نجابت کودکی شد که از ازل نامش در لوح شهیدان شاهد قرار گرفته بود .

اودر خانواده ای متولد شد که سرشار از معنویت ایمان به خدا و عشق به اهل بیت بود غم از دست دادن مادر با دنیای کودکانه اش در آمیخت و درسایه دست نامادری ، اخلاص و نجابت و مهربانی راتجربه کرد . دلش چشمه پاک صداقت بود و کردار و گفتارش یگانه با این که علم و معرفت در نظرش از ارزش والایی برخوردار بود اما مجبور شد برای رفع مشکلات مالی خانواده، تحصیل را

درسال دوم راهنمایی رها کندو به دنبال کاربرود.

وقتی خورشید از افق تاریک وطن طلوع کرد و برگستره قلب ها نور ایمان تابید او نیز به یمن وجود بزرگ مرد تاریخ انقلاب دل به امواج بی کران دریای حقیقت سپرد و پا به پای رهروان پیرو طریقت ، پیشاپیش مردم شهید پرور کودزر در مبارزات علیه رژیم طاغوت حضوری فعال داشت .

عشق به انقلاب او را تا پاسی از شب در کتابخانه مسجد و پایگاه بسیج به فعالیت فرهنگی وامی داشت . برای بالا- بردن سطح آگاهی فکری مردم به خصوص جوانان و نوجوانان روستا لحظه ای آرام و قرار نداشت حتی خط و نقاضی را نیز در جهت پیشبرد آرمانهای انقلاب به کارگرفت .هنوز دیوارهای کودزر و روستاهای اطراف آن لحظه های سرشاراز اخلاص را به یاد دارند لحظه هایی که او تمام اعتقادش را در قالب نقاشی و نوشته به سینه دیوارها می سپرد و با تمام وجود به پیر و مراد خود عشق می ورزید و راه مظهر تجلی نور می دانست ، نوری که به شبستان تاریک ماه روشنی بخشید و دلهای ما را لبریز از طراوت و نشاط کرد.

با تشکیل سپاه پاسداران حاج حسن به این نهاد انقلابی پیوست و بیش از پیش در جهت تحقق آرمانهای انقلاب تلاش نمود . وقتی که راهیان خطه ایثار و شهادت خاك جبهه ها را با صلابت گامهای خود آشنا کرد و در بزم خون حماسه می آفریدند او نیز دل به بی کرانگی معرفت آنها سپرد و در آن سفر تکاملی انسان به بلندای والاترین قله کرامت معرفت و فضیلت دست یافت

در این سیر معنوی بود که چشمهایش با زلالترین زخمها آشنا شد و به بوی تیر و ترکش خو گرفت .او که فرماندهی عملیات لشگر ۱۷ را به عهده داشت آن قدر تیر و ترکش بر سر و چشمش نشسته بود که با آنها صمیمیت همنشینی را پیدا کرده بود و اگر خانواده اش او را سالم می دیدند برایشان جای تعجب بود .

هنگامی که ۷۰ درصد بینایی چشمهایش را به درگاه دوست تقدیم می کرد مطمئن بود که در مقابل ۷۰ درصد اهدایی هزاران درصد نور و روشنایی به چشم دلش افزوده شده و سرمست از جرعه عشق الهی هزاران دریچه نور راهگشایش خواهد بود. اراده قوی و مصممش کارها را چنان برایش سهل و آسان کرده بود که دیگران با چشم قوی نیز چنین توانایی و قدرتی را نداشتند .

هنگامی که عرصه نبرد از طنین گامهای دلاور مردان خطه ایثار و شهادت به خود می لرزید و آنها با حملات خود نوردگاه رزم را با خون آذین می بستند .

در هر عملیاتی تمام تلاشش را برای انتقال مجروحان و شهیدان به کارمی گرفت.او می دانست که شهیدان پرستوهایی هستند که از خراب شدن آشیانه جسم ، ترسی به دل راه نداده و فقط چشم بر اوج پرواز قافله سبز شهادت دوخته اند و می خواست بازگشت پیکر مطهر شهیدان ، التیامی باشد بردلهای شکسته و داغدیده پدران و مادران آنان . او با سربلندی تمام ، غرور و نجابت شهیدان را به دوش می کشید و به پشت خط مقدم انتقال می داد قلبش سرشار از عشق به امام(ره) بود و به هرگونه بیراهه کشیده نشد معتقد بود که تنها سر ارادت به آستان امام(ره) و پیروی از اسلام و قرآن راه سعادت و نجات در دنیا و آخرت است .

هاله ای از نور اخلاص او را در برگرفته بود و به راستی در میان آن همه اخلاص و صداقت گم شده بود گمنام بود ، چون خود را پیدا کرده بود ، زیرا آنان که خود را می یابند از نظر دیگران گم می شوند و به چشم نمی آیند و این خود دلیل محکمی است که نورالانوار بر دلشات تابیده است دشت سینه اش گسترده بود و دریایی از بزرگواری در آن موج می زد اما همواره خود را قطره ای بیش نمی دید دلش در پشت آن همه نجابت و غرور سرشار از سادگی و افتادگی بود به قدری که شرم و حیا مانع از آن می شد که به زیر دستان خود دستور انجام کاری رادهد

همیشه در انجام کارها پیشگام بود چنان که پس از انجام کار دیگران متوجه می شدند که کاری برای انجام در میان بوده است حتی کاری راکه مخارج از محدوده وظیفه اش بود به بهترین شکل انجام می داد چراکه حیا به او آموخته بود در مقابل امر فرماندهی مطیع باشد .

او دیگر متعلق به زمین نبود زیرا مدتها بود که دل از قفس تنگ خاک کنده بود همرزمانش این حقیقت را وقتی حس کردند که او خانه اش را در قم در اختیار دیگران گذشاته بود تا بی هیچ اجاره ای از آن استفاده کنند حتی از خانوادی اش خواست تا پس از شهادتش لباس فرم و چند فشنگ به جامانده را به سپاه بازگردانند او می خواست سبک تر از پر باشد و کوچک ترین حقی به گردنش نماند .

تمام گفتارش ، اعتقادش و هدفش در چند کلمه خلاصه شده و نوشته آن بر کوله پشتی اش به یادگار مانده است : اعزامی از قم به کربلا این واپسین روزها بی تاب تر شده ، زمزمه و سوز اشکش به هم آمیخته بود همواره از فراق یاران ناله سر می داد :

یاران چه غریبانه رفتند از این خانه .

مطمئن بود که مسافر جاده نور است اما دلش می خواست زودتر راهی دیار نور شود او جای پای نور را بر پیشانی بلند آفتاب دیده و آرزو کرده بود که آن جای پا را دنبال کند دلش می خواست کربلایی شود و خدا پاداش آن همه اخلاص وفا و نجابت را در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه به او هدیه کرد حاج حسن به آسمانیان پیوست از جمله به شوهر خواهرش شهید حاج صادق بهرامی ، شهیدی که قبل از حاج حسن عشق به پرواز او را به کهکشانها کشاند و عطر ناب شهادتشان هنوز ازپنجره های باز چفیه هاشان ، به کوچه باغ خاطرات همرزمانشان می وزد تا یادشان زنده بماند و آسمان شهر را سرشار از عطر پایداری در عهد با امام(ره) رهبر و پاسداری از خون شهیدان کند . منابع زندگینامه : شعله در عشق،نوشته ی راضیه تجار،نشر ستاره،قم-۱۳۷۹

اللهیاری، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید اللهیاری : فرمانده گردان ویژه شهدای کربلا در لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۵ در خانواده ای فقیر ، در شهر میانه به دنیا آمد . پدرش در شهرهای دیگر کارگری و بنایی می کرد و مخارج خانواده را تأمین می نمود . آنها در ابتدا در منزل پدربزرگ ساکن بودند ، سپس به مدت دو سال در منزل استیجاری بودند و بعد ، منزل کوچکی تهیه و بدانجا نقل مکان کردند . در هشت سالگی پدرش را از دست داد . حمید با رسیدن به سن تحصیل در سال ۱۳۵۰ وارد مدرسهٔ شهید باهنر (محمدرضا پهلوی سابق) شد و تا پایان دوره ابتدایی در آن مدرسه مشغول تحصیل بود . دوره راهنمایی را در مدرسهٔ ابوذر) اروندرود سابق) و دورهٔ متوسطه را در دبیرستان امام خمینی گذراند

فرزند پنجم خانواده بود و از نظر تحصیلی نیز نسبت به بقیه شاخص بود . قصد داشت سال سوم دبیرستان را به طور جهشی بگذراند ، ولی از آنجا که مجبور بود همچون سالهای قبل ، برای تأمین مخارج خانواده کار کند ، از این تصمیم منصرف شد ، و به کار در کوره آجرپزی و بنایی پرداخت . بخشی از اوقات فراغت او با شرکت در فعالیت ها و مراسمی که در مسجد محل برگزار می شد ، می گذشت . ورزش کشتی نیز بخشی دیگر از اوقات فراغت او را پر می کرد . او که از دورهٔ راهنمایی به این ورزش رو آورده بود ، در وزن ۵۸ یا ۶۳ کیلوگرم کشتی می گرفت و از کشتی گیران مطرح آذربایجان شرقی بود ,در این رشته به مدالهایی هم دست یافت .

با اوجگیری مخالفت های مردمی با رژیم پهلوی ، با وجود کمی سن ، مشتاقانه در تظاهرات و پخش اعلامیه های انقلابی شرکت می جست . یک شب ، در مسیر بازگشت به منزل ، به همراه برادرش در حال پخش اعلامیه بود که در خیابانی واقع در چهارراه آزادی فعلی ، پشت ساختمان مخابرات ، نیروهای نظامی رژیم به آنها برخوردند و به دلیل همراه داشتن اعلامیه ، آنها را دستگیر و

به باد کتک گرفتند .

در سال ۱۳۶۲ ، پس از اخذ دیپلم در رشته علوم تجربی ، به عضویت سپاه پاسداران درآمد . اولین بار در نوزده سالگی به جبهه جنگ اعزام شد و در مدت حضور چهل ماهه اش در جبهه ، چهار بار مجروح شد . در طول این دوران ، تحول اخلاقی چشمگیری در او به وجود آمد .

اواخر سال ۱۳۶۲ تا اواسط ۱۳۶۶ ، از خط مقدم جبهه جدا نشد . به همین دلیل پس از قبولی و احراز رتبهٔ بالا در کنکور سراسری دانشگاه دولتی در سال ۱۳۶۴ ، فرصت آن را نیافت که شخصاً اقدام به تعیین رشته کند و از ورود به دانشگاه بازماند .

آنچه توجه دوستان و اطرافیان را به سوی او جلب می کرد ، خوشرویی و تبسمی بود که همیشه ، حتی در سختی ها بر لب داشت .

پس از عملیات خیبر و شهادت بسیاری از نیروهای اطلاعات و عملیات لشکر ۳۱ عاشورا ، حمید اللهیاری که تا آن زمان در تیپ ذوالفقار لشکر ۳۱ خدمت می کرد ، به همراه تعدادی دیگر ، برای رفع خلاء نیرو به واحد اطلاعات و عملیات لشکر پیوست و در آنجا در شناسایی مناطق عملیاتی و نیز آموزش نیروهای غواص همکاری می کرد . یکی از همرزمان وی نقل می کند :

هر روز صبح ، برای شناسایی به مناطق عملیاتی می رفتیم و شب دیر وقت باز می گشتیم ، ولی برخلاف اکثر افراد که از فرط خستگی برای استراحت به رختخواب می رفتند ، وی و تعدادی دیگر به شب زنده داری می پرداختند . در بسیاری از موارد هم وقتی صبح از خواب برمی خاستیم ، مشاهده می کردیم که به جای کسانی که وظیفه شستن ظروف و نظافت چادرها را به عهده داشتند ، همه چیز را تمیز و مرتب کرده است .

در ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ ، در شب عملیات والفجر ۸ ، فرماندهی یک ستون از غواصان خط شکن به عهدهٔ حمید اللهیاری ، علی شیخ علیزاده و کریم وفا بود . پس از عبور از رودخانه اروندرود ، نیروها طبق برنامه بین موانع خورشیدی و سیمهای خاردار منتظر صدور فرمان حمله ماندند . در این زمان ، دو سرباز عراقی که در بالای دژ ، نگهبانی می دادند ، متوجه حضور آنان شدند و با استفاده از چراغ قوه ، بیست و هفت نفر از جمله شیخ علیزاده و وفا را تک تک به شهادت رساندند . سایر نیروها ، برای آن که عملیات لو نرود ، از هر گونه عکس العملی خودداری کردند . یکی از نیروهای بسیجی که از ناحیه سر مجروح شده بود و از شدت درد ناشی از برخورد آب سرد با زخم سرش تحملش تمام شده بود ، همرزم کناری خود را به حضرت زهرا (س) قسم می دهد و از او خواهش می کند که سر او را به زیر آب فرو ببرد تا مبادا فریادش از درد بلند شود و موجب جلب توجه نیروهای عراقی گردد . دوستش نیز برخلاف میل باطنی ، خواسته او را قبول می کند . حمید اللهیاری در چنین موقعیتی که دستیارانش شهید شده بودند ، با کمک یکی دیگر از نیروها به نام موسوی ، تمامی موانع سیم خاردار را باز کردند و بقیهٔ نیروها را به آن طرف آب هدایت کردند .

در عملیات کربلای ۴ مأموریت داشت در عمق پانزده کیلومتری خاک دشمن و در نزدیکی پتروشیمی عراق عمل کند . با وجود احتمال بسیار ضعیف موفقیت و با آن که دغدغهٔ مسئولیت جان نیروهای تحت امر خود را داشت ، با این استدلال که باید دید ، امر ولایت فقیه چیست ، این مأموریت را پذیرفت .

در سردشت ، منطقه عملیاتی نصر ۷ ، ارتفاع کانیرک در اختیار نیروهای خودی بود و نیروهای عراقی در ارتفاع دوپازا و قسمتی از ارتفاع ابوالفتح ، مستقر بودند . برای فتح این ارتفاعات و تسلط بیشتر بر شهر قلعه دیزج و سد دوکان عراق ، عملیات نصر ۷ طراحی شد . در آن زمان حمید اللهیاری ، فرماندهی گردان ویژهٔ شهدای کربلا از لشکر ۳۱ عاشورا ، و نیز مسئولیت شناسایی و اطلاعات و عملیات این گردان را به عهده داشت . فرماندهان در نظر گرفته بودند که در حین عملیات گردان اطلاعات عملیات در پشت خط دشمن عمل کند و این مستلزم آمادگی و شناسایی قبلی از عملیات بود . این مأموریت به گروهی متشکل از حمید اللهیاری و تعدادی دیگر از همرزمانش سپرده شد . یکی از دوستانش نقل می کند :

زمانی که تمام افراد گروه ، در مینی بوس برای حرکت از باختران به منطقه عملیاتی نصر ۷ ، منتظر وی بودند ، مینی بوس قبل از

رسیدن وی حرکت کرد . حمید در حالی که با عجله به سوی مینی بوس می دوید ، از مقابل من گذشت . از پشت سر به او گفتم : بدون خداحافظی می روی ؟ او در حال دویدن با خنده به من گفت : ان شاءالله این آخرین رفتنم است و دیگر برنمی گردم .

کمی قبل از شروع عملیات در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۶۶ ، برای حصول اطمینان از این که نیروهای عراقی ، مسیر حرکت رزمندگان را تله گذاری نکرده اند ، حمید اللهیاری و یکی دیگر از همرزمانش ، مأموریت یافتند تا مسیر را مجدداً بررسی کنند . مدتی پس از عزیمت این دو ، صدای انفجاری به گوش رسید . گویا عملیات شناسایی نیروهای خودی توجه عراقی ها را به خود جلب کرده و مسیر مذکور را مین گذاری کرده بودند . در نتیجه حمید اللهیاری و همرزمش در حین خنثی سازی مین ها ، در اثر انفجار مین و اصابت ترکش به تمام بدن ، به شهادت رسیدند . وی در حالی به شهادت رسید که بیست و دو ساله بود و افراد خانواده و آشنایان از مسئولیت او در جبهه بی اطلاع بودند . هرگاه از او در مورد کارش در جبهه سؤال می شد ، پاسخهایی از این قبیل می داد که :در آشپزخانه کار می کنم ، یا سنگرمی سازیم. پیکر او پس از شهادت در گلزار شهدای میانه به خاک سپرده شد .
منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

الماسی، علی‌محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

المقنع

قرن:۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عطاء یا هشام یا هاشم معروف به المقنع خراسانی (متوفی بسال ۱۲۶ ه . 'ق.) شعبده باز مشهور. وی گازری از مردم مرو بود، به شعبده بازی پرداخت و پس از آن مدعی الوهیت ازطریق تناسخ شد، و ادعا کرد که روح خداوند از ابومسلم خراسانی به وی حلول کرده است . گروهی از او پیروی کردند و در راه او جنگیدند، وی زشت منظر بود و بدین سبب نقابی زرین بر چهره داشت . المقنع جسمی بشکل ماه ساخت که طلوع میکرد و مردم آن را میدیدند. معری گوید:

افق، انما البدر المقنع راسه

ضلال و غیّ، مثل بدرالمقنع.

سال ۱۶۱ ه . 'ق. کار اوبالاـ گرفت ، مردم قیام کردند و قتل او را خواستند، وی به قلعه ای پناهنده شد و محصور گردید و چون بهلاـک خودیقین کرد زنان خود را گرد آورد و آنان را بوسیله خورانیدن سم کشت و خود باقی سم را خورد و مرد. آنگاه مسلمانان به قلعه درآمدند و بقیه پیروان او را کشتند، و قلعه او در «سبام » از ماوراءالنهر بود. (از اعلام زرکلی چ ۲ ج ۵ ص ۲۹).

نرشخی در تاریخ بخارا ذیل «ذکر خروج مقنع و اتباع او از سفیدجامگان » چنین آرد: مقنع مردی بود از اهل روستای مرو از دیهی که آن را کازه خوانند و نام او هاشم بن حکیم بود و وی در اول گازرگری کردی و بعد از آن به علم آموختن مشغول شدی و از هر جنسی علم حاصل کرد و مشعبدی و علم نیرنجات و طلسمات بیاموخت و شعبده نیک دانسته دعوی نبوت نیز میکرد، و مهدی بن منصورش هلاک کرد در سنه صد و شصت و هفت از هجرت ، نیرنجات بیاموخت و بغایت زیرک بود و کتابهای بسیار از علم پیشینیان خوانده بود و در جادوی بغایت استاد شده بود و پدر اورا حکیم نام بود و سرهنگی بود از سرهنگان امیر خراسان به روزگار ابوجعفر دوانقی و از بلخ بود. و او را مقنع بدان خوانده اند که سر و روی خویش [را] پوشیده داشتی از آنکه بغایت زشت بود و سرش کل بود و یک چشمش کور بود و پیوسته مقنعه سبز بر سر و روی [خود] داشتی . و این مقنع بروزگار ابومسلم صاحب الدعوهٔ [العباسیهٔ] سرهنگی بود از سرهنگان خراسان و وزیر عبدالجبار ازدی شد و وی دعوی نبوت کرد و مدتی بر این بود و ابوجعفر دوانقی او را کس فرستاد و از مرو به بغدادبرد و زندان کرد، سالها از بعد آن چون خلاص یافت بمرو بازآمد و مردمان را گرد کرد و گفت دانید که من کیم ؟ مردمان گفتند: تو هاشم بن حکیمی . گفت : غلط کرده اید،من خدای شمایم و خدای همه عالم ، خاکش بر دهان ، و گفت من خود را بهر کدام نام خواهم خوانم ، و گفت : من آنم که خود را بصورت آدم بخلق نمودم و باز بصورت نوح وباز بصورت ابراهیم و باز بصورت موسی و باز بصورت عیسی و باز بصورت محمد [مصطفی] صلی اللّه علیه و سلم و باز بصورت ابومسلم و باز به این صورت که می بینید. مردمان گفتند دیگران دعوی پیغمبری کردند تو دعوی خدایی میکنی ! گفت : ایشان نفسانی بودند من روحانی ام که اندر ایشان بودم و مرا این قدرت هست که خود را به هر صورت که خواهم بنمایم ، و نامها نوشت به هر ولایتی و بداعیان خویش داد و اندر نامه چنین نوشت که : بسم اللّه الرحمن الرحیم من هاشم بن حکیم سیدالسادات الی فلان بن فلان ،الحمدللّه الذی لااله الا هو، اله آدم و نوح و ابراهیم وعیسی و موسی و محمد و ابومسلم ، ثُم ان للمقنع القدرهٔ و السلطان و العزهٔ و البرهان ، بمن بگروید و بدانیدکه پادشاهی مراست ، علیه اللعنهٔ، و عز و کردگاری مراست و جز من خدای دیگر نیست ، خاکش بدهان ، و هر که بمن گرود بهشت او راست و هر که نگرود دوزخ او راست ... (از تاریخ بخارای نرشخی ص ۷۷ به اختصار). هندوشاه در تجارب السلف ذیل «خروج مقنع بخراسان » آرد: مردی بود یک چشم ، کوتاه بالا از مرو، بغایت بدشکل ، رویی از زر بساخت و آن را بر روی خود بست تا مردم قبح صورت او نبینندو دعوی خدایی کرد، و میگفت : خدای تعالی آدم را بیافرید و خود در صورت آدم رفت و از صورت آدم در صورت نوح رفت تا به ابومسلم خراسانی رسید، و بعد از ابومسلم در صورت من آمد و مذهب تناسخ داشت و خلقی عظیم را از راه برد چنانکه هرگاه او را بدیدندی در آن جهت که او بودی بر مقتضای :

و اینما کنت من بلاد

فلی الی وجهک التفات ،

سجده کردندی و خود را هاشم نام نهادی و اتباع او در مضایق گفتندی : یا هاشم اَعِنّا. و ماه مقنع مشهور است و آن چنان است که بزمین نخشب از بلاد ماوراءالنهر چاهی بود که مقنع بسحر جسمی ساخت بر شکل ماهی چنانکه دیدند که آن جسم از آن چاه برآمد و اندکی ارتفاع یافت و باز بچاه فرورفت و چون خبر ظهوراو بمهدی رسید لشکری جهت دفع او نامزد کرد. مقنع درقلعه گریخت و لشکر مهدی قلعه را حصار دادند و مدتی دراز درکشید و اتباع مقنع ملول [گشتند] و بیشتر امان خواستند و از قلعه فرودآمدند و اندک قومی با او بماندند. روزی آتشی عظیم برافروخت و یاران خود را گفت هر که میخواهد به آسمان رود خود را به این آتش دراندازد و خویشتن را با زن و فرزند در آتش انداخت تا دردست لشکر مهدی نیفتد و چون سوخته شد در قلعه بگشودند و در قلعه هیچ نیافتند. (تجارب السلف ص ۱۲۱ و ۱۲۲). و رجوع به تاریخ بخارای نرشخی صص ۷۷ - ۸۹ و تاریخ ادبیات در ایران تالیف دکتر صفا ج ۱ صص ۲۸ - ۵۶ و سفیدجامگان و مقنع در این لغت نامه شود.

الموتی نیا، دکتر مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدحسین الموتی در ۱۳۰۶ در آمل متولد شد. تحصیلات ابتدائی و سیکل اول متوسطه را در موطن خود انجام داد و سپس وارد دبیرستان دارائی شد و دوره سه ساله‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان داد و به استخدام در وزارت دارائی درآمد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ که آغاز بحران دموکراسی بود، تعداد زیادی روزنامه در تهران انتشار یافت از جمله روزنامه‌ی یومیه داد بود که به مدیریت ابوالحسن عمیدی نوری وکیل مبرز دادگستری همه روزه با سر و صدای زیاد منتشر می‌شد. مصطفی الموتی جذب این روزنامه شد و علاوه بر تصدی مدیریت داخلی آن، از خبرنگاران فعال آن روزنامه بود. ضمناً در همان ایام وارد دانشکده حقوق شد و در رشته‌ی اقتصاد لیسانس گرفت و پس از تأسیس دوره‌ی دکترای حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد در سال ۱۳۳۴ در دانشگاه تهران دوره‌ی دکترای اقتصاد را گذرانیده و به اخذ دکترا نائل آمد.

الموتی پس از کودتای ۱۳۳۲، امتیاز روزنامه‌ی یومیه صبح امروز را گرفت و روزنامه‌ی مزبور همه روزه در جهت دولت‌های وقت انتشار می‌یافت و مهمتر از همه آنکه چاپخانه‌ی بزرگی نیز خریداری و مورد بهره‌برداری قرار داد.

در سال ۱۳۳۶ که دکتر منوچهر اقبال به نخست‌وزیری منصوب شد، روزنامه‌ی صبح امروز و مدیرش مورد توجه نخست‌وزیر قرار گرفت و در سفرهای هیئت دولت به استانها وی نخست‌وزیر را همراهی می‌کرد و این امر موجب توجه بیشتر دکتر اقبال به او شد. در نتیجه در سال ۱۳۳۸ به معاونت نخست‌وزیری در امور بازرسی وزارتخانه‌ها منصوب گردید و این سمت را تا پایان نخست‌وزیری دکتر اقبال عهده‌دار بود.

دکتر الموتی در سال ۱۳۳۹ از طرف حزب ملیون کاندیدای انتخابات دوره بیستم از حوزه الموت قزوین شد و به نمایندگی مجلس رسید ولی به علت فساد در انتخابات آن دوره به دستور محمدرضا پهلوی کلیه وکلاء استعفا نمودند. انتخابات دوره بیست مجدداً در زمستان ۱۳۳۹ در دولت جعفر شریف‌امامی آغاز گردید و الموتی کماکان از حوزه‌ی الموت وکیل دوره بیستم شد. این مجلس در اسفندماه ۱۳۳۹ شروع به کار کرد و در ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ منحل گردید و دوران فترت آغاز گردید.

الموتی در دوران فترت مدتی بازرس بانک عمران شد و چندی نیز عضو هیئت مدیره شرکت معاملات خارجی بود.

در انتخابات دوره‌ی بیست و یکم کاندیدای حوزه‌ی الموت شد و به نمایندگی انتخاب شد و در این دوره رئیس کمیسیون سازمان برنامه بود. در دوره‌ی بیست و دوم کاندیدای حزب ایران نوین از حوزه الموت بود و کماکان به وکالت مجلس مبعوث شد. در دوره‌ی بیست و سوم همچنان نماینده شد و به ریاست فراکسیون ایران نوین که اکثریت مجلس را در اختیار داشت، انتخاب گردید. در دوره بیست و چهارم نیز انتخاب شد و مدت کوتاهی نایب رئیس دوم مجلس شد.

الموتی در جوانی با عفت عمیدی نوری (خواهر ابوالحسن عمیدی نوری مدیر روزنامه‌ی داد) ازدواج کرد. همسر وی وکیل درجه اول دادگستری بود و مجله علمی دانشمند را سالیانی چند انتشار می‌داد.

دکتر مصطفی الموتی چند روز قبل از سقوط رژیم به اروپا رفت و در لندن مقیم شد و پس از چندی به نوشتن خاطرات زندگانی خود و تاریخ معاصر ایران (عصر پهلوی‌ها) پرداخت و تاکنون قریب بیست جلد از تألیفات او در لندن به زبان فارسی انتشار یافته است.

صاحب ترجمه در ضمن اشتغال به روزنامه‌نگاری و نمایندگی مجلس به داد و ستد و امور بازرگانی هم دستی داشت و از این

رهگذر صاحب ثروت شد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

الموتی، نورالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۰ در الموت قزوین تولـد یافت. پس از رسیدن به سن رشد و تمیز وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قزوین شد و تحصیلات مقدماتی و متعارف زمان را آموخت و چند سالی نیز به تعلیم معارف اسلامی در کسوت روحانیت پرداخت. حدود ۱۳۰۰ به استخدام در وزارت معارف درآمد و به شغل آموزگاری در مدارس اسلامی قزوین اشتغال ورزید و یک باب کتابفروشی در آن شهرستان دائر نمود که عصرها مرکز تجمع فضلا و روشنفکران آن دوره بود.

علی‌اکبر داور وقتی عدلیه را در ۱۳۰۶ منحل نمود و عدلیه‌ی تازه‌ای بنا کرد، برای تربیت قضات کلاس قضائی تشکیل داد که دوره‌ی آن سه سال بود و فارغ‌التحصیلان با رتبه‌ی یک قضائی وارد خدمت می‌شدند. الموتی وارد این کلاس شد و پس از فراغت از تحصیل به شغل قضا پرداخت و در چند شهرستان امین صلح بود. در ۱۳۱۶ که شبکه‌ی حزب توده به وسیله‌ی شهربانی کشف شد و ۵۳ نفر را توقیف کردند، الموتی نیز جزء آنها بود و قریب ۴ سال با شرایط نامساعدی در زندان بسر برد.

در مهرماه ۱۳۲۰ که کلیه‌ی زندانیان استخلاص یافتند، او نیز آزاد شد و فعالیت‌های سیاسی خود را کنار گذاشت و فقط به خدمات قضائی در دادگستری مشغول بود. ظرف چند سال مشاغل مختلفی را احراز نمود تا سرانجام رئیس اداره کل تصفیه ورشکستگی شد. در این سمت بود که پس از فوت وثوق‌الدوله، امین ترکه و حکم وراث گردید و در کمال صداقت و درستی و دقت این وظیفه را انجام داد. وراث هم برای او خانه و باغی تهیه کردند و او را از مستأجری و دربدری نجات دادند.

در ۱۳۳۷ که دکتر محمدعلی هدایتی به وزارت دادگستری منصوب گردید، نورالدین الموتی را به مستشاری دیوان عالی تمیز ارتقاء داد و در ۱۳۴۰ که دکتر علی امینی به نخست‌وزیری رسید، وزارت دادگستری را به وی سپرد. الموتی برای تصفیه‌ی دادگستری و مجازات کسانی که به بیت‌المال شبیخون زده بودند دست به اقدامات حادی زد. از جمله دکتر اسداللّه مبشری را به ریاست بازرسی کل کشور و احمد صدر حاج سید جوادی را به دادستانی تهران و بنی‌فضل را به دادستانی دیوان کیفر منصوب نمود و دستور توقیف و محاکمه‌ی مقامات مختلفی را صادر کرد. از بین نظامیان سپهبد علوی مقدم وزیر سابق کشور، سرلشکر ضرغام وزیر پیشین دارائی، سپهبد کیا رئیس اداره‌ی دوم، سرتیپ نویسی رئیس شیلات توقیف و به محاکمه کشیده شدند. ابوالحسن ابتهاج رئیس سابق سازمان برنامه، فتح‌اللّه فرود شهردار اسبق تهران و محسن فروغی مهندس مشاور کاخ سنا نیز بازداشت و محاکمه شدند. غیر از اینها، عده‌ی زیادی نیز تحت تعقیب قرار گرفتند. الموتی در برکناری سپهبد آزموده دادستان و رئیس دادرسی ارتش نقش اساسی داشت و به وی لقب آیشمن ایران داد. با قاطعیت برنامه‌های اصلاحی خود را تعقیب نمود، ولی با کنار رفتن دولت، او نیز خانه‌نشین شد. حتی کار قضائی او را که مستشاری دیوان عالی تمیز بود بدو ندادند. تمام کاسه و کوزه‌ها را بر سرش شکستند و هرکس که با اقدام‌های اصلاحی او مخالف بود، پیرایه‌ای بدو بست. ذهن شاه را نسبت به او فوق‌العاده مشوب نمودند، ولی الموتی از اقدامات خود کاملاً۔ راضی بود و می گفت تا آنجا که توانستم در سمت وزیر دادگستری دزدان را تحت تعقیب قرار دادم.

بعد از وزارت دچار کسالت شد و در ۱۳۴۴ درگذشت. از وی تشییع جنازه‌ی مفصلی به عمل آمد و عده‌ی زیادی از مقامات قضائی

جنازه‌ی او را تشییع نمودند. مأموران سازمان امنیت و شهربانی در این مورد به شاه گزارش دادند. در یکی از اعیادی که در دربار مراسم سلام بود، وقتی محمد سروری رئیس دیوان عالی کشور اظهار نمود تمام قضات وطن‌پرست و شاهدوست هستند، شاه متغیر شد و گفت: «تمام قضات؟ حتی آنهائی که زیر جنازه‌ی الموتی رفته بودند؟» اشاره‌ی شاه به مرتضی ویشکائی رئیس دادگاه تجدیدنظر انتظامی قضات بود که در کنار سروری ایستاده بود و با الموتی مناسبات حسنه‌ای داشت. فردای آن روز وزیر دادگستری و رئیس تمیز به اخراج دوستان الموتی پرداختند. ویشکائی را بازنشسته کردند. حتی پسر او را که رئیس بانک رهنی بود و به اتفاق پدرش جنازه‌ی الموتی را تشییع نموده بود از ریاست بانک رهنی معزول نمودند. نورالدین الموتی یکی از قضات بسیار خوب و مبارز و قاطع دادگستری بود. گرچه از نظر مالی وضع خوبی نداشت، ولی همواره عزت نفس خویش را حفظ می‌نمود. صالحین را تقویت می‌کرد و نادرستان را عقوبت می‌داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

الهی بهاروند، سکندرامان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: شیراز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی جامعه‌شناسی از دانشگاه مورکان آمریکا در سال ۱۳۴۷، کارشناسی ارشد انسان‌شناسی از دانشگاه مریلند آمریکا در سال ۱۳۵۰، دکترا در رشته انسان‌شناسی از دانشگاه رایس آمریکا در سال ۱۳۵۳.

مرتبه علمی:

تدریس و پژوهش در دانشگاه شیراز از سال ۱۳۵۳ تاکنون، استاد مدعو در دانشگاههای هاروارد، برگن نروژ در طی سالهای متمادی، پژوهشگر مدعو دانشگاه آرهوس دانمارک و دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

مهاجرت از روستا به شهر، توسعه، فولکلور و زبان، روستاشناسی، تغییرات فرهنگی، عشایر، قوم‌شناسی، تاریخ جامعه‌شناسی روستائی، جامعه‌شناسی عشایری، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۳ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۰

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۶

زمینه علمی تألیفات:

انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی تاریخی، جغرافیائی، فولکلور و زبان، فرهنگ‌شناسی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۴، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

قوم‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخی، بوم‌شناسی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

الهی منش، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضا الهی منش

محل تولد : محلات

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در سال ۱۳۵۸ دیپلم ریاضی و فیزیک گرفتم و بلافاصله وارد حوزه علمیه قم شدم. تمام تحصیلات سطح و بخشی از درس خارج من در مدرسه حقانی (و شهیدین) بوده است.

اساتید اینجانب جناب آقای شب زنده‌دار در منطق، جناب علی آقای قمی و آقای طباطبایی در اصول فقه و معالم و مرحوم آیت الله مصلحی در رسائل و مکاسب و کفایه و بخشی از خارج. اعشاقی، رحمانی، فیاضی و آیت الله مصباح در فلسفه، مرحوم آیت الله تبریزی در فقه خارج و آقای حاج سیدکاظم حائری در فقه و اصول خارج و جناب آیت الله خرازی و استادی و عندلیب در تحقیقات فقهی و اصولی به مدت پنج سال.

در سال ۱۳۷۲ وارد موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) شدم و در رشته کلام جدید (دین‌شناسی) در کارشناسی ارشد مشغول شدم و در ۱۳۵۸ از پایان‌نامه حوزه با عنوان" نقد و ترجمه بخش اسماء و صفات کتاب فلسفه دین پویمن "دفاع نمودم.

در سال ۱۳۸۲ برای ادامه تحصیلات در دکتری کلام جدید (گرایش فلسفه دین) در تربیت مدرس دانشگاه قم پذیرفته شدم. هم اکنون مشغول تدوین پایان نامه خود تحت عنوان" ساحات وجودی انسان و تأثیرات آنها بر یکدیگر از نگاه قرآن و عرفان شیعی" می‌باشم. اساتید راهنمای مشاور: جناب آقای دکتر محسن جهانگیری و دکتر پازوکی. همچنین به وسیله دکتری و هیئت علمی مرکز عالی ادیان و مذاهب در رشته عرفان و تصوف (گرایش عرفان تطبیقی بین الادیان) می‌باشم.

الهی نیا، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید علی الهی نیا دارای مدرک دکتری رشته بیماری شناسی گیاهی (گیاهپزشکی) از دانشگاه سالفورد منچستر انگلستان در سال ۱۳۶۷و هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار پایه ۲۳ دانشگاه گیلان می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیگرایش : بیماری

شناسی گیاهیتحصیلات رسمی و حرفه ای : سوابق تحصیلی سید علی الهی نیا به قرار زیر است: دیپلم : دیپلم کشاورزی در سال ۱۳۴۶ و دیپلم طبیعی ۱۳۴۷ کارشناس (لیسانس) : تولید فرآورده های گیاهی (زراعت و باغبانی) سال ۱۳۵۲ دانشگاه شهید چمران اهواز دکتری: بیماری شناسی گیاهی (گیاهپزشکی) از دانشگاه سالفورد منچستر انگلستان سال ۱۳۶۷ مشاغل و سمتهای مورد تصدی : فعالیتهای اجرائی سید علی الهی نیا به قرار زیر است: سرپرست کتابخانه دانشکده علوم کشاورزی سرپرست واحد زنبورداری نماینده مرکز نشر ستاد انقلاب فرهنگی دردانشگاه گیلان معاون مالی و اداری دانشکده علوم کشاورزی دانشگاه گیلان سرپرست آموزشکده کشاورزی صومعه سرا دردانشگاه گیلان رئیس دانشکده علوم کشارزی دانشگاه گیلان رئیس برگزاری یازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران مدیر کل تحصیلات تکمیلی دانشگاه گیلان مدیر گروه گیاهپزشکی دانشگاه گیلان رئیس مؤسسه تحقیقات برنج کشور عضو شورای عالی تحقیقات ، آموزش و ترویج کشاورزی ایران عضو ستاد کل برنج کشور ریاست شورای برنامه ریزی تحقیقات برنج کشور مشاور و عضو گروه مشاوران تحقیقاتی سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی ایران مشاور معاون وزیر و رئیس سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی عضو گروه اجرائی تحول بنیادی در ساختار تحقیقات کشاورزی کشور عضو کمیتهٔ علمی بررسی کنندگان مقالات یازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران. عضو کمیته علمی بررسی کنندگان مقالات علمی پنجمین کنگره زراعت و اصلاح نباتات ایران آرا و گرایشهای خاص : زمینه های مورد علاقه سید علی الهی نیا به ترتیب زیر است: بیماری شناسی گیاهی: بماریهای قارچی : بیماریهای ویروسی چگونگی عرضه آثار : - تعداد تحقیقات: ۱۳ مورد - تعداد مقالات انگلیسی: ۸مورد - تعداد مقالات فارسی: ۹ موردآثار : بیماری شناسی گیاهی قارچشناسی و شناخت سایر عوامل بیماریزا در گیاهان ویژگی اثر : تالیف . ۱۳۸۲.دانشگاه گیلان. ۲۰۰۰ نسخه۲ بیماریهای درختان میوه و برخی از گیاهان باغی و روشهای مبارزه با آنها ویژگی اثر : زیر چاپ. .دانشگاه گیلان. ۴۰۰۰ نسخه۳ بیماریهای سبزی و صیفی و روشهای مبارزه با آنها ویژگی اثر : ژیر چاپ. .دانشگاه گیلان. ۴۰۰۰ نسخه۴ بیماریهای گیاهان زراعی و روشهای مبارزه با آنها ویژگی اثر : زیر چاپ. .دانشگاه گیلان. ۴۰۰۰ نسخه۵ قارچ شناسی و بیماریهای گیاهی با اضافهات به ضمیمه اطلس رنگی ویژگی اثر : تالیف. ۱۳۷۷. دانشگاه گیلان .چاپ دوم در ۳۰۰۰ نسخه۶ قارچ شناسی و بیماریهای گیاهی با اضافهات به ضمیمه اطلس رنگی ویژگی اثر : تالیف. ۱۳۷۷. دانشگاه گیلان .چاپ سوم در ۳۵۰۰ نسخه۷ قارچ شناسی و بیماریهای گیاهی مقد ماتی ویژگی اثر : تالیف. ۱۳۷۲. دانشگاه گیلان در ۳۰۰۰ نسخه

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

الیاس آذر، خسرو

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: ارومیه

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

مهندسی کشاورزی در رشته آبیاری از دانشگاه مونیخ آلمان در سال ۱۳۴۱، دکترای خاک‌شناسی از دانشگاه مونیخ آلمان در سال ۱۳۴۴.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده کشاورزی دانشگاه ارومیه.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

تحقیق و بررسی فسفر در خاکهای کالیفرنیای جنوبی آمریکا در سال ۱۳۵۷، فسفر در خاک‌های مناطق خشک و نیمه خشک، ازت در اراضی حاشیه دریاچه ارومیه، فعالیت بیولوژیکی در خاکهای ایران.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

خاک‌شناسی (شیمی و حاصلخیزی خاک) و خاک‌شناسی عمومی و خصوصی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۱، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

خاک و آب (آبخیزداری و حفاظت آب و خاک)، خاکهای شور و آبهای شور، کاهش تبخیر و تلفات آب کرمان، استفاده بهینه از اراضی، فضای سبز و جلوگیری از آلودگی محیط آب و خاک.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

امام جمعه خویی، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۴ -۱۲۷۶ ق)، فقیه و مجتهد. تحت نظارت و مراقبت دائی‌اش حاج میرزا ابراهیم آقا دنبلی تحصیلات خود را در خوی و تبریز و نجف به پایان رسانید. در دوره‌ی اول مجلس از طرف علمای آذربایجان به نمایندگی انتخاب گردید. در مجلس از تندرویها جلوگیری کرد و از طرفی از مجلس در مقابل محمدعلی شاه مخلوع دفاع می‌کرد. پس از به توپ بستن مجلس و جریان پارک امین‌الدوله در پارک دستگیر شد. پس از فتح تهران در دوره‌ی دوم، سال ۱۳۲۶ ق، جزو پنج نفر روحانی طراز اول از طرف مراجع تقلید مقیم نجف به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در دوره‌ی سوم نیز نماینده‌ی تهران شد. با قرارداد ۱۹۱۹ م وثوق‌الدوله مخالفت کرد و خانه‌اش را در اختیار مخالفین وثوق‌الدوله قرار داد. پس از کودتای ۱۲۹۹ ش نیروهای کودتاچی به خانه‌اش ریختند اما موفق به فرار شد و در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشست. پس از آنکه در سال ۱۳۰۶ ش حاج آقا نورالله اصفهانی به ضدیت با قانون نظام اجباری به قم مهاجرت کرد و روحانیون دیگر نیز به تأسی از او به قم رفتند، رضاخان از امام جمعه خویی خواست تا به او در آرام کردن این شورش کمک نماید ولی او نپذیرفت. به مدرس علاقه داشت و مواضع سیاسی مدرس مطلوب او بود. در سال ۱۳۲۲ ش قانونی از تصویب مجلس گذشت که بر اساس آن مقرراتی برای تربیت واعظان روشنفکر و روحانیان متجدد و واقف به اوضاع عصر، وضع شده بود و در هیجدهم بهمن همین سال، شورایی به نام شورای علوم دینی طی جلسه‌ای با حضور سهیلی نخست وزیر وقت به همین منظور تشکیل شد که امام جمعه خویی نیز عضو این شورا بود. وی در تهران درگذشت و در نجف دفن شد.[۱]

حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی، فرزند حاج میرزا اسدالله امام جمعه، متولد ۱۲۴۰ در خوی. به سیره‌ی خانوادگی تحصیلات خود

را در رشته‌ی ادبیات فارسی و عرب و معارف اسلامی در خوی و تبریز تا حدی به اتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل به نجف رفت و به درجه‌ی اجتهاد نائل آمد. پس از مراجعت به زادگاه خود از روحانیون متنفذ آذربایجان شد. بعد از نهضت مشروطیت از طرف علماء آذربایجان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و در مجلس اول با آزادی‌خواهان همکاری نزدیک داشت. پس از توپ بستن مجلس از طرف عمال محمدعلی شاه بازداشت شد و مدتی در باغشاه توقیف بود تا سرانجام آزاد گردید. در ادوار دوم و سوم نیز نمایندگی مجلس شورای ملی را عهده‌دار بود و یکی از عوامل مؤثر روحانیت و سیاست به شمار می‌رفت. از دوره‌ی سوم به بعد وکالت را نپذیرفت، ولی همچنان در مسائل سیاسی روز صاحبنظر بود و مورد مشورت قرار می‌گرفت. با قرارداد ۱۹۱۹ که وثوق‌الدوله با انگلیس‌ها منعقد نمود شدیداً مخالفت کرد. نیم قرن در آذربایجان و تهران مرد اول روحانیت و سیاست محسوب می‌شد. در ۱۳۲۴ درگذشت.

چند تن از فرزندان وی در صحنه‌ی سیاست پیشرفت کردند. او مجتهدی روشنفکر و بذال بود. همه روزه عده‌ی زیادی در منزلش گرد آمده و حاجت خود را در میان می‌نهادند. پس از فوت در آذربایجان و تهران تجلیل فراوانی از وی به عمل آمد. وی از دو همسر خود فرزندان متعددی داشت. جواد، جمال و نورالدین به مقامات سیاسی رسیدند.

ابراهیم شغل وکالت دادگستری داشت. کوچکترین فرزند وی به نام حسن که آجودان شاه بود به ریاست بانک کشاورزی و مدیرعاملی کانون بانک‌ها رسید. وی در دوره دوم مجلس جزو پنج نفر علمای طراز اول بود. وی در ۱۳۷۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ انقلاب مشروطیت (۷۸۴، ۷۷۱، ۶۸۱، ۵۶۷، ۳۹۶)، دایرةالمعارف فارسی (۲۳۴ /۱)، زندگی‌نامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۶۱ -۲۵۴ /۱)، شرح حال رجال (۴۳۳ /۴).

امام دوست، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن امام دوست : قائم مقام فرمانده گردان ۴۰۵حسین ابن علی(ع)لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «گلزار امامدوست» ، پیش از به دنیا آمدن «حسن» چند فرزند را از دست داده بود و پیوسته از خداوند تقاضای اولادی کرد .

مادرش نیز به نیت فرزندار شدن چهل یتیم را لباس پوشاند و آنان را مورد نوازش قرارداد. در سا ل ۱۳۴۰ پروردگار «حسن» را به آنها ارزانی داشت . پدر که از به دنیا آمدن پسر بسیار شادمان بود ، گاوی بزرگ را قربانی کرد ، باشد که وی همچون چند فرزند دیگرش طعمه ی مرگ زود رس نشود . «حسن» کم کم بزرگ شد و با تیز هوشی و شیرین زبانی اش در چشم پدر منزلتی همانند «یوسف» در چشم «یعقوب» یافت.

او در دوران کودکی و نوجوانی اخلاق ویژه ای داشت و از بینش خدادادی وسیعی برخوردار بود. در مدرسه به مناسبت های گوناگون مذهبی مقاله می نوشت و سر صف برای معلمان و دانش آموزان می خواند . خوش اخلاقی و پراستعدادی حسن او را در چشم و دل معلمان جای داده بود، و با توجه به محیط زندگی و مشاهده ی گوهر استعداد او درباره ی آ ینده ی تحصیلی اش نگران بودند که بسیار هم به جا بود .روزی یکی از معلمان به نام آقای «کریمی» به پدر «حسن» عنوان می کند که حیف است فرزندش در آن محیط دور افتاده بماند ،و از او می خواهد که اجازه بدهد تا با هزینه خودش «حسن» و یکی دیگر از همکلاسی هایش را به «اصفهان» ببرد تا در آنجا درس بخواند .ولی پدر نمی پذیرد و می گوید :ما هیچگاه فرزندانمان را به کسی نمی دهیم .آقای

«کریمی» پافشاری می کند و می گوید :من سا لی یکبار او را نزد شما می آورم تا با او دیدار تازه کنید ولی پدر نمی پذیرد و پاسخ می دهد :من دوری «حسن» را تحمل نمی کنم .اگر چه چند فرزند دیگر هم دارم ،ولی حسن ،با وجود کمی سن و سالش ،سنگ صبور زندگی من است .او برای من مثل «یوسف» است برای «یعقوب» و من طاقت یک لحظه دوری او را ندارم .

او در دوران کودکی و نوجوانی ،اخلاقی نیکو و خصالی پسند یده داشت به بزرگتر ها سلام می کرد و به آنان احترام می گذاشت .دیگران نیز او را دوست می داشتند و می گفتند که این بچه با سن و سال کم خود ،از خیلی بزرگتر ها بیشتر می داند و اگر خدا بخواهد در آینده انسان مهمی می شود.او به همه خدمت خواهد کرد و همه به او احترام خواهند گذاشت .شهید «امامدوست» پیش از رسیدن به سن بلوغ ،روزه می گرفت و نماز می گذارد ،و اگر می خواستند که از نماز و روزه و اخلاق نیکوی کسی تعریف کنند او را به «حسن» مثال می زدند .او در همان دوران کودکی حلال و حرام را می دانست و مراعات می کرد و همسا لانش را از خوردن مال مردم باز می داشت .بازی مورد علاقه ی«حسن» در دوران کودکی ،یک بازی محلی به نام «خسو» بود .چون در این بازی اعضای دو تیم باید روی یک پا بایستند و با هم مبارزه کنند ،انعطاف عضلات و قدرت بدنی شان بسیار افزایش می یابد .

در دوران نوجوانی با زور گویان سر ستیز داشت .او که از زور گویی های خان و خانزاده های روستای محل تحصیل خود رنج می برد ،به یکی از دوستان بزرگتر از خود ش پیشنهاد کرد که جلوی آن بچه های لوس و خود خواه بایستد ،ولی او نپذیرفته وی را دعوت به مسالمت کرده بود .با وجود این ،او تحمل نمی کند و در یک در گیری میان خانزاده ها و گروه دیگری از بچه ها ی مدرسه ،طرف اینان را می گیرد و با بچه خانها به زد و خورد می پردازد .سردار شهید «حسن امامدوست» ،هشت سال از زندگانی کوتاهش را در سیستان سپری کرد . پس از آن قلم تقدیر چنین رقم خورد که وی به همراه خانواده اش ،زادگاه خود را ترک گفته راهی سرزمین خرم و همیشه بهار مازندران گردد.

خشکسالی سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۵۰ عرصه را بر مردم «سیستان» ،به ویژه روستاییان بسیار تنگ کرد .زندگی مردم چنان دشوار شد که به همه عشق و علاقه به زادگاهشان ،ناچار آن را ترک گفته راهی «مازندران» و دیگر جاهای مهاجر پذیر کشور شدند . خانواده شهید« امامدوست» نیز مانند بسیاری از سیستانی ها راهی دشتهای سر سبز «ترکمن صحرا» گشت .

آری ، خانواده آن شهید عزیز با مهاجرت به «مازندران» از چنگال قهر طبیعت رست ولی در آنجا به بند بی عدالتی اربابها و زمینداران بزرگ گرفتار آمد .پدر ،مادر ،خواهر ،برادر نا چار بودند که برای تامین معاش خود تلاش کنند ،این امر موجب شد که تحصیل آن مبصر کلاس و شاگرد ممتاز ،پس از کلاس پنجم دبستان متوقف شود و او راهی مزارع اربابان ،آینده فرزند را تاریک میدید بسیار آرزو داشت که وی درس بخواند و به جای خدمت برای دیگران آقای خودش باشد .ولی شرایط اقتصادی اجازه نداد ،و آن دانش آموز خوش استعداد که باید تحصیل کند و به عنوان مهندس وارد مراکز کار شود ،به ناچار در سن نوجوانی و به عنوان یک کار گر ساده راهی بازار کار گردید .ولی اوبار دیگر کارگران تفاوت بسیار داشت .او کسی نبود که سرش را پایین بیندازد و تنها سر گرم کار خودش باشد ،بلکه پیوسته با گفتار و رفتارش به کارگران درس امانتداری و حسن اخلاق می داد وآنها را با مفاهیم دینی آشنا می ساخت .

سالهای چندی را با دربدری و در لباس کارگری در شهرهای مختلف سپری ساخت و ستم و بیدادی را که بر قشرهای مستضعف جامعه اش می گذاشت با تمام وجود لمس کرد ،ولی هر گز نتوانست دم به اعتراض بر آورد تا آنکه دم مسیحایی امام خمینی بر کالبد ملت ایران دمید و دریای خشم ملت اسلامی طوفانی گشت .

با آغاز مبارزات انقلابی و ابراز خشم و انزجار ملت ایران نسبت به شاه و نظام شاهی ،شهید «امامدوست» نیز همچون دیگر جوانان مومن ،کمر به یاری امام وانقلاب بست .عکسها و اعلامیه های امام را به در و دیوار می چسباند و خانه به خانه پخش می کرد .او که به حسینی بودن انقلاب اسلامی باوری ژرف داشت ،در میان صفوف تظاهر کنندگان فریاد می زد :

خدایا خون حسین را در رگهای همه ما جاری کن و همه را حسینی گردان تا از مرگ نهراسیم .او در باره شاه می گفت که غیرت ندارد و گرنه باید سکته کند ...ولی بگذار زنده باشد و فریاد های مرگ بر شاه را بشنود و رنج ببرد تا روزی که خداوند او را به دست مردم بکشد ،و در یم نوبت که از دست پاسبانها کتکی مفصل خورده بود ،می گفت که این بدبخت ها نمی دانند که به خودشان هم ظلم می شود .

در همین دوران یکی از بهترین دوستانش یعنی «مسلم مازندرانی» به شهادت رسید .«ابراهیم» ،برادر شهید ،نقل می کند :حسن به شهر رفته بود و دیر هنگام به خانه آمد .چون نگرانی ما را دید شروع کرد به گریه کردن .وقتی گریه شدید او را دیدم، پرسیدم که چه اتفاقی افتاده است و او گفت :معلم روستای ما را شهید کردند ،«مسلم مازندرانی» را امروز در تظاهات شهید کردند و دوباره شروع به گریه کرد و اشک ریزان می گفت :من راه شهیدان را ادامه خواهم داد .

شهید امامدوست در سال ۱۳۵۷ سنت محمدی به جای آورد و با دختر عمویش که از دوران کودکی نسبت به او شناخت داشت ،ازدواج کرد .ثمره این ازدواج دختری است به نام «زینب» که هر گز سیمای پر فروغ پدر را ندید ه و واژه دل انگیز بابا را نشنیده است .آن بزرگوار که چند سال چشم به راه فرزند بود ،هنگام به دنیا آمدن «زینب» در جبهه حضور داشت . با آنکه بسیار مشتاق دیدار دلبند خویش بود سنگر را ترک نگفت .همزمان توصیه کرده بودند که به دیدار خانواده برود وفرزندش را از نزدیگ ببیند ،ولی او پاسخ داده بود :مگر فرزند من از دیگر کودکانی که توسط بمبهای عراقی ها شهید می شوند بهتر است ؟آن سر باز پاکباز اسلام و قرآن در نامه ای خطاب به دخترش چنین نوشته است :«کودکم !شعله عشق دیدار تو در دلم زبانه می کشد .خیلی دلم می خواست برای یک بار هم که شده شما را ببینم .اما نازنینم !چگونه می توانم به سوی تو باز آیم ،در حالی که دشمن هر روز ناجوانمردانه به شهر و روستاهای میهن ما می تازد و صد ها چون تورا که برایم عزیزید ،در آغوش مادرانشان به خاک و خون می کشد .من می مانم می جنگم وتا آخرین قطره خون بر میثاق خود وفادار می مانم ،تا تو فردا بتوانی سر بلند و با افتخار بگویی که پدرت در راه اسلام و قرآن و نوکری ابا عبدالله الحسین (ع) و امام عصر (روحی فدا) و نایب بر حقش ،خمینی کبیر ،جان باخته است .»

گویی به آن شهید الهام شده بود که چهره فرزند را نخواهد دید ،زیرا سیزده روز پس از به دنیا آمدن دختر ، پدرشهید شد تا اوبه همراه زینب های دیگر جامعه اسلامی را به سوی تعالی سوق دهند منابع زندگینامه" :در آغوش دریا"نوشته ی عبدالحسین بینش،نشر ،کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان–زاهدان–۱۳۷۷.

امام قاینی، امامقلی

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س دهم ق)، معمار و شاعر. وی در فن معماری آگاهی و تجربه و بصیرتی بتمام داشت. مظفر حسین میرزا تیموری، در ساختن ارگ قندهار، او را به سمت میر عمارت مقرر داشته بود و او به حسن لیاقت و کاردانی، در شاهزاده نفوذی کامل یافته بود. امامقلی به دلبری زیباروی عاشق شد و سرانجام در فراق دلدار، جنونی بهم رساند و در این عوالم از دنیا رخت بربست. از اوست:

صحبت غیر عذاب است تو هم می‌دانی

دل از این غصه کباب است تو هم می‌دانی

با رقیبان به ضرورت سخنی می گویم

خامشی ور نه جواب است تو هم می‌دانی

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :بزرگان قاین (۵۴)، تاریخ نظم و نثر (۶۷۰)، تذکره‌ی روز روشن (۷۸)، الذریعه (۹۳ /۹)، فرهنگ سخنوران (۸۶).

امام‌الحرمین جوینی، ابوالمعالی عبدالملک

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۷۸ –۴۱۹ ق)، متکلم، اصولی و فقیه شافعی اشعری. ملقب به ضیاءالدین و مشهور به امام‌الحرمین. در جوین نیشابور متولد شد. پدرش رکن‌الاسلام ابومحمد جوینی و عمویش علی بن یوسف هر دو از علما و فقهای بزرگ عصر خود بودند. در کودکی در محضر پدرش یادگیری فقه را آغاز کرد تا آنجا که تمامی تألیفات او را بازبینی کرد و بر تحقیقات پدرش افزود. چون پدرش درگذشت بیست ساله بود که بر کرسی تدریس وی نشست. او از استاد ابوالقاسم اسکافی اسفراینی در مدرسه‌ی بیهقی علم اصول آموخت و از ابونعیم اصفهانی کسب فیض نمود و اجازه دریافت کرد. بر اثر تعصبات و دشمنی‌هایی که به تحریک عمیدالملک کندری بر ضد شیعه و اشاعره می‌شد، به بغداد رفت و در آنجا با علمای بزرگ ملاقات کرد. وی سپس به حجاز رفت و نزدیک چهار سال در مکه و مدینه مجاورت گزید، و تمامی مسائل فقه را موافق هر کدام از مذاهب اربعه که سؤال می‌کردند فتوی می‌داد و پاسخ می‌نوشت، به همین جهت به امام‌الحرمین مشهور شد. در اوایل سلطنت آلب ارسلان سلجوقی به نیشابور بازگشت. خواجه نظام‌الملک مدرسه‌ی نظامیه را در آن شهر برای وی بنا نهاد و ریاست عالیه و علمیه را در اختیار وی قرار داد و تا سی سال، در کمال استقلال، تمامی‌امور مذهبی را بر عهده داشت. وی تا پایان عمر در نظامیه‌ی نیشابور به تدریس پرداخت. اکابر فضلای آن دیار در درسش حاضر می‌شدند و هر روزه متجاوز از سیصد فقیه در برابرش حاضر می‌نشستند. مجموع شاگردان وی را چهارصد تن نوشته‌اند که از آن میان می‌توان از ابوحامد غزالی، شمس‌الاسلام عمادالدین کیای هراسی، ابوالمظفر ابیوردی، ابوالقاسم حکمی، ابوالقاسم انصاری، ابوالمظفر خوافی، زاهر شحامی، احمد بن سهل مسجدی و ابوعبداللّه فراوی نام برد. چون بیمار شد او را به ده زادگاهش بشتنقان که از اعتدال هوا برخوردار بود منتقل کردند. وی همان جا درگذشت. جنازه‌اش را به نیشابور آوردند و در جوار مزار تلاجرد دفن کردند. به گفته‌ی ابن‌خلکان چند سال بعد پیکرش را به کربلا انتقال دادند. شاگردانش در مرگ او قلم و دوات را شکستند و یک سال در سوگش نشستند. باخرزی گوید: امام الحرمین در فقه همچون شافعی، در ادبیات همچون اصمعی و در وعظ همچون حسن بصری بود. برخی از آثار وی: «ارشاد»، در اصول فقه؛ «تلخیص التقریب»؛ «الشامل»، در اصول دین؛ بر اساس مذهب اشاعره؛ «نهایة المطلب فی درایة المذهب»، در فقه شافعی، ۱۲ مجلد؛ «غیاث الامم»، در امامت؛ «غُنیة المستر شدین»؛ در خلاف؛ «مغیث الخلق فی اختیار الاَحَق»، در اصول؛ «الورقات»، در اصول فقه؛ «العقیدة النظامیة» یا «الرسالة النظامیه».

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۳۰۶ /۴)، ایضاح المکنون (۲۸۸ /۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۶۸ /۲)، تاریخ گزیده (۶۸۰)، تاریخ نظم و نثر (۶۱)، روضات الجنات (۱۶۰ –۱۵۸ /۵)، ریحانه (۱۷۱ –۱۷۰ /۱)، سرآمدان فرهنگ (۱۸۰ –۱۷۹ /۱)، سیر النبلاء (۴۷۷ –۴۶۸ /۱۸)، الکامل (۱۲۹ /۸)، کشف الظنون (۲۰۰۵ ،۱۹۹۰ ،۱۷۵۴ ،۱۶۴۱ ،۱۵۶۲ ،۱۵۶۱ ،۱۱۵۹ ،۱۰۲۴ ،۸۹۶، ۴۶۶، ۴۴۳، ۲۵۳، ۲۴۲، ۷۵، ۷۰، ۶۸)، الکنی والالقاب (۵۵ –۵۴ /۲)، لغت‌نامه (ذیل/ امام‌الحرمین و ابوالمعالی)، مؤلفین کتب چاپی (۱۵ /۴)، مجمل فصیحی (ذیل/ سالهای ۴۱۹ و ۴۷۸)، مدارس نظامیه (۹۴ –۹۳)، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد (۱۷۵ –۱۷۴)، معجم المؤلفین (۱۸۵ –۱۸۴ /۶)،

نفحات الانس (۸۵۱ -۸۵۰)، وفیات الاعیان (۱۷۰ -۱۶۷ /۳)، هدیهٔ الاحباب (۱۰۱ -۱۰۰)، هدیهٔ العارفین (۶۲۶ /۱)، هفت اقلیم (۳۰۴ -۳۰۳ /۲).

امامی اهری، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا ابراهیم امام جمعه اهری امام جماعت و نماینده‌ی دوره‌ی ششم مجلس شورای ملی، در ۱۲۸۷ ش در اهر متولد شد. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در اهر پایان داد و برای ادامه تحصیل به تبریز رفت و در مدرسه‌ی حکمت ادامه تحصیل داد. در ۱۳۰۵ که پدرش از اهر به وکالت مجلس انتخاب شد و به تهران آمد، خانواده‌ی خود را به تهران منتقل کرد و علی‌اکبر وارد دارالفنون شد و دیپلم ادبی گرفت و به مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی رفت و دوره‌ی مزبور را در رشته‌ی قضائی پایان داد و لیسانسیه شد و به خدمت قضائی درآمد. پس از چندی از طرف وزارت عدلیه برای ادامه تحصیل به فرانسه اعزام شد و درجه‌ی دکترا در حقوق گرفت و به تهران بازگشت و مشاغل قضائی را ادامه داد. تمام مراحل قضائی را از دادیاری و بازپرس و رئیس صلحیه و محکمه جنحه طی کرد و سرانجام به ریاست دادگاه‌های شهرستان تهران که از اهم مشاغل قضائی بود، منصوب گردید.
بعد از شهریور ۱۳۲۰ که بحران دموکراسی در کشور حکمفرما شد و احزاب مختلفی در صحنه‌ی سیاسی ایران بوجود آمد، وی نیز عضویت حزب عدالت را پذیرفت و از لیدران حزب مزبور شد. در ۱۳۲۵ که قوام‌السلطنه حزب دموکرات را بنیان نهاد، اهری وارد آن حزب شد و از فعالین و ناطقین حزب مزبور شد. وی خطیبی خوش‌گفتار و برجسته بود و با ایراد نطق‌های منطقی در حزب مزبور جائی برای خود باز کرد و سرانجام کاندیدای حزب دموکرات ایران در اهر شد و به مجلس پانزدهم راه یافت و در مدت کوتاهی با ایراد سخنرانی و نطق‌های انتقادی از نمایندگان سرشناس گردید و به دربار نیز راهی پیدا کرد. در دوره‌ی شانزدهم نیز به وکالت مجلس از اهر انتخاب شد و در آن مجلس هم از وزنه‌های پرتلاش و قابل توجه بود. در مجلس هفدهم نیز که انتخابات آن بوسیله‌ی دکتر مصدق بطور نیم‌بند انجام گرفت، برای بار سوم به وکالت منصوب شد. پس از ۲۸ مرداد به حرفه‌ی وکالت دادگستری پرداخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امامی خوئی، جمال‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسط عازم اروپا شد و در بلژیک ادامه تحصیل داد، ولی مدرک دانشگاهی نگرفت. پس از بازگشت به ایران وارد وزارت دارائی شد. آخرین سمتی که در آن وزارتخانه احراز نمود، ریاست اداره‌ی باربری داخلی بود و مدتی هم در بانک رهنی انجام وظیفه می‌کرد. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم از طرف مردم خوی نماینده‌ی مجلس شورای ملی گردید و با ایراد نطق و حمله به متفقین و مخالفت با حزب توده وجهه‌ی زیادی برای خود کسب کرد و از طرف حزب توده به نام مرتجع شماره‌ی ۲ نامیده شد (مرتجع شماره‌ی ۱ سید ضیاءالدین طباطبائی بود). در همان

دوره بـا همکـاری علی دشتی و ابراهیم خواجه نوری حزب عـدالت را تأسیس نمود. اعضای این حزب را کارمنـدان دولت تشـکیل می‌دادنـد. ابتدا علی دشتی و بعد جمال امامی به لیدری این حزب برگزیده شدند. به تدریج جمال امامی یکی از سـتون‌های سیاسـی کشور شـد و دولت‌هـا برای ثبات و بقای خود به پشتیبانی او نیاز داشـتند؛ مخصوصاً نطق‌هایش در مجلس باعث شـد که بین مردم از وکلای متنفذ و کارگردان مجلس به شمار آید.

پس از پایـان انتخابات دوره‌ی چهاردهم از طرف قوام‌السـلطنه بازداشت و به زنـدان افتاد وماننـد سـید ضـیاءالدین مـدت‌ها در کنج زنـدان بود. پس از اسـتخلاص از زنـدان مـدتی بلاشـغل بود، ولی کارهای سیاسـی خود را دنبال می‌نمود و حزب عدالت را توسعه می‌داد، تا اینکه در ۱۳۲۷ در کابینه‌ی عبدالحسین هژیر به وزارت مشاور منصوب شد. در کابینه‌ی ساعد نیز همین سـمت را داشت. در انتخابـات دوره‌ی شـانزدهم مجـدداً به مجلس شورای ملی رفت و در مقابـل اقلیت تنـدروئی که در آن مجلس تشـکیل شـده بود لیدری اکثریت را به عهده گرفت و با مناقشه و مباحثه با اقلیت، مجلس شانزدهم را به مجلس بحث و انتقاد تند تبدیل کرد. در اواخر دوره‌ی شانزدهم که اقلیت آن روز تندروی زیادی داشت و با برنامه‌ی هر نخست‌وزیری مخالفت می‌نمود، به پیشنهاد او دکتر محمد مصـدق لیـدر اقلیت از نماینـدگان رأی موافق گرفت و به نخست‌وزیری رسـید. از آن تاریـخ به بعـد که دوره‌ی شـانزدهم در شـرف انقضاء بود، جمال امامی بدون آنکه از کرسـی پارلمانی اسـتفاده کند، به مخالفت با دولت ادامه می‌داد و جراید وابسـته به دولت نیز از وارد کردن هیچ‌گونه اتهامی به او خودداری نمی‌نمودند.

تا ۱۳۳۲ بدون آنکه شـغل سیاسی داشته باشد، مبارزات سیاسی خود را ادامه می‌داد. آخرین سمت سیاسیش سفیرکبیری ایران در رم بود. در همین سـمت بیمـار شـد و به سـرطان درگـذشت. جمال امامی مردی حراف، خوش‌صـحبت و ناطق زبردستی بود. در مسائل سیاسـی رشادت زیادی به خرج می‌داد. مبارزات او در دوره‌ی شانزدهم علیه دکتر محمـد مصـدق زبانزد خاص و عام شـد. در اواخر حکومت مصـدق پرونـده‌ای برایش ساختنـد و متهمش کردنـد بـدون داشـتن موجودی در بانـک ملی مبلغی از حسـاب جـاری خود برداشت کرده است. بازپرس دادسـرای تهران احضارش کرد و قرار سـنگینی برای او صادر نمود. روزی که به دادگستری احضارش کردنـد تظاهرات شدیـدی از سوی موافقین و مخالفین او در دادگستری صورت گرفت که منجر به تیرانـدازی و جرح عـده‌ی زیادی شد. او از مال دنیا طرفی نبسته بود. چندی هم سناتور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امامی خوئی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد ارشـد حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی، متولـد ۱۲۶۷. تحصـیلات مدرسـی خـود را انجـام داد. در دوره‌ی پنجم از خوی به وکـالت رسـید. در دوره‌ی شـشم نیز وکیـل شـد. در دوره‌ی نهم از تبریز به مجلس رفت و در همان دوره (۱۳۱۲ شمسـی) از وی در مجلس سـلب مصونیت شـد و تحت تعقیب قرار گرفت. در ۱۳۲۸ در دوره‌ی اول به سـناتوری از آذربایجان برگزیـده شد. در ۱۳۳۷ ش درگـذشت. درست نقطه‌ی مقابـل برادرش جمـال امـامی بود؛ همیشه سـکوت و محافظه‌کاری را بر جنجال و سـر و صـدا ترجیح می‌داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امامی خوئی، عبدالعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آیت‌اللّه محمد امین و نوه آیت‌اللّه حاج میرزا یحیی خوئی در ۱۲۹۹ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسط وارد دانشکده داروسازی شد و دوره‌ی مزبور را به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و دکترای شیمی دریافت نمود. پس از بازگشت به ایران دانشیار دانشکده داروسازی شد و بعد به مقام استادی رسید.

دکتر امامی خوئی در ۱۳۴۲ به سمت نماینده مجلس از خوی و سلماس و ماکو انتخاب شد و در ادوار بیست و دوم و بیست و سوم هم دارای همین سمت بود.

امامی خوئی غیر از رشته‌ی تخصصی خود که در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد، در زبان و ادبیات فارسی نیز مطالعات عمیقی نمود و از صاحبنظران این رشته می‌باشد و در فلسفه و عرفان نیز مطالعات زیادی دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امامی خوئی، نظام‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اقتصاددان، کارشناس مسائل نفت، بازرس. متولد ۱۲۷۸، فرزند حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی. تحصیلکرده‌ی اروپا و در امور اقتصادی وارد بود. مدت‌ها در بلژیک به تحصیل علوم اقتصاد اشتغال داشت. در وزارت دارائی استخدام شد. مدت ها در آن وزارتخانه مدیرکل نفت و امتیازات بود. زمانی هم ریاست اداره‌ی مستشاران را در آن وزارتخانه تصدی می‌کرد. چندی هم کمیسر نفت در انگلستان بود. مدتی طولانی بازرس دولت در بانک ملی شد. در ۱۳۴۹ درگذشت. داماد وثوق‌الدوله بود و دو دختر وی یکی همسر حسنعلی منصور و دیگری مدتی همسر امیرعباس هویدا بودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امامی خوئی، نورالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج شیخ یحیی امام جمعه خوئی، متولد ۱۲۸۷ در آذربایجان. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تبریز و تهران انجام داد. مدتی هم به تحصیل معارف اسلامی پرداخت. سرانجام از مدرسه‌ی حقوق تهران دانشنامه گرفت و قاضی دادگستری و مأمور خدمت در ثبت اسناد شد. از مشاغل عمده‌ی وی ریاست ثبت آذربایجان و معاونت ثبت کل مملکتی بود. در دوره‌ی پانزدهم از شهرستان خوی به وکالت مجلس به جای برادرش جمال امامی برگزیده شد و عضو فراکسیون اتحاد ملی بود. در دوره‌ی شانزدهم

کرسی وکالت را حفظ کرد و به مقام نایب رئیسی مجلس رسید. در ادوار هیجدهم و نوزدهم نیز وکیل بود. پس از آن به حرفه‌ی وکالت دادگستری پرداخت و در کانون وکلاء عضو هیئت مدیره گردید. اهل نطق و بیان نبود. در ۱۳۶۵ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امامی فر، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی امامی فر

محل تولد : ملایر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

دوره ابتدایی را در روستا (روستای ارگس علیا از توابع ملایر) گذراندم. پاییز سال ۵۶ برای ادامه تحصیل به بروجرد رفتم روزها در حوزه علمیه نوربخش که الان به نام امام صادق (ع) تغییر نام داده مشغول تحصیل شدم و شب‌ها در مدرسه راهنمایی به ادامه تحصیل دولتی مشغول شدم. اواخر ۵۶ انقلاب شروع شد و در سال ۵۷ که انقلاب ادامه داشت در سال ۵۸ به منظور ادامه تحصیل به قم آمدم.

سال ۶۲ در موسسه در راه حق در برنامه‌های آموزشی آیت الله مصباح شرکت نمودم. و دوره‌های آموزش این موسسه را به پایان بردم. بعد از تأسیس موسسه امام خمینی (ره) به صورت مستقل از طرف معظم له مجدداً در دوره تخصصی تاریخ اسلام در مقطع کارشناسی ارشد شرکت نمودم و فارغ التحصیل شدم (در سال ۷۴). این برنامه‌ها در کنار درس‌های حوزه بود که دروس اصلی به حساب می‌آمدند. لمعتین را در محضر آیت الله اشتهاردی و مرحوم وجدانی، مکاسب و رسائل را خدمت آیت الله پایانی و محفوظی و اعتمادی خواندم. کفایه را در محضر آیت الله اعتمادی و مرحوم ستوده خواندم. در دروس خارج مرحوم آیات عظام مرحوم تبریزی، صالحی مازندرانی، مکارم شیرازی و سبحانی و آیت الله مؤمن، شرکت نموده و انتقاد کرده‌ام. از سال ۷۴ در دانشگاههای شهید بهشتی تهران، آزاد قم، اراک، بروجرد و ساوه مشغول به تدریس بوده‌ام و حدود ۱۰ سال است که عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد ساوه هستم.

امامی نیا، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا امامی نیا

محل تولد : زنجان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۴به حوزه علمیه زنجان وارد شدم و با علاقه فراوان دروس حوزوی را تا پایان سطح در شهر زنجان گذرانده و در سال ۱۳۷۴به حوزه علمیه قم تشرف یافته و تا سا ل ۷۶ در دروس خارج اصول و فقه اساتید محترم همچون حضرات آیات سبحانی، مکارم و وحید خراسانی شرکت کردم.

در سال ۷۶ در دوره تخصصی کلام اسلام در سطح ۴ پذیرفته شده و به مدت ۴ سال این دوره را با معدل ۶۱/۱۹گذراندم.

از سال ۸۰ به مدت ۲ سال در مدارس علمیه الهادی، حقانی، معصومیه، کلام اسلامی را تدریس کردم. از سال ۸۱ تاکنون در دو سطح ۲ و ۳ فلسفه و کلام اسلامی را در مرکز تخصصی کلام اسلامی تدریس می کنم. در موسسه مذاهب اسلامی سطح ۳ چند دوره فلسفه تدریس کرده ام. در مدرسه بقیهٔ الله (ویژه طلاب محترم پاکستانی) به مدت ۳سال فلسفه اسلامی تدریس کرده ام.

ازسال ۸۵ تاکنون در مرکز تخصصی تربیت مدرس کلام و فلسفه اسلامی تدریس می کنم.

از سال ۸۲ تاکنون در مرکز پژوهشی دایرهٔ المعارف علوم عقلی اسلامی (موسسه امام خمینی) در کمیته علمی کلام عضویت دارم و چند مقاله برای آن مرکز تالیف کرده ام. از سال ۸۲ در شورای علمی دانشنامه کلام اسلامی (موسسه امام صادق) عضویت داشته و در ارزیابی مقالات، نظارت بر پرونده های علمی و تالیف مقاله فعالیت می کنم. به سفارش داانشنامه جهان اسلام مقاله" ذمیه "را تالیف کرده ام به طور خلاصه فعالیت این جانب در دو بخش تدریس و پژوهش در فلسفه و کلام اسلامی تمرکز دارد. از سال ۸۵ نیز راهنمائی، مشاوره و داوری چند رساله علمی را عهده دار بوده ام.

امامی، جاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان ۵۰۳ شهید بهشتی ازتیپ یکم امیر المومنین (ع)لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «جاسم امامی» در بهار ۱۳۴۲ در روستای «هلشی سفلی »در خانواده ای مستضعف و متدین چشم به جهان گشود .

تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش به پایان رسانید و برای تکمیل آن به بخش ایوان غرب رهسپار گردید و در خرداد سال ۱۳۵۹ موفق به اخذ مدرک دیپلم شد .شهید امامی چند سال از عمر خویش را به عنوان آموزگار ،صرف خدمت به مردم محروم منطقه نمود اما این کار اشتهای سیری نا پذیر او را در خدمت به اسلام و مردم مستضعف فرو نمی نشاند ،لذا لباس مقدس پاسداری را بر تن کرد و به جبهه های نور شتافت .

وی در عملیات مختلفی از جمله ،والفجر ۳ ،والفجر ۵ و کربلای ۴ شرکت فعال داشت .این شهید دوره فرماندهی عالی را در دانشگاه امام حسین (ع)تهران به پایان رسانید و سر انجام ،صبح روز ۱۱/۱۱/۱۳۶۵ در غرب کانال ماهی مورد اصابت تر کش خمپاره دشمن قرار گرفت و تا خدا پر کشید وجسدش نیز مفقود ماند .

سردار رشید اسلا م امامی قبل از اینکه به سپاه به پیوندد در شغل معلمی خدمت می کرد و حضور در جبهه دفاع از کیان اسلامی را برماندن تر جیح می داد.

سر انجام سردار سر افراز سپاه توحید بعد از سالها دفاع از انقلاب و اسلام و شرکت در عملیات مختلف در تاریخ ۱۱/۱۱/۱۳۶۵ در عملیات بزرگ کربلای ۵ جهت جمع آوری اطلاعات و ارز یابی نیروها و اهداف دشمن در غرب کانال ماهی به عمق نیروهای دشمن نفوذ کرد اما در زیر باران خمپاره و توپ دشمن قرار گرفت و همچون فرمانده خود حضرت ابوالفضل عباس (ع)در معرکه نبرد به جا مانده و جسد مطهرش ۱۱ سال غریبانه ماند و سر انجام در تاریخ ۱۳/۷/ ۷۶ ۱۳به خاک پاک کشور اسلامی بر گشت داده شد و به وصیت خود در جوارهمرزمان شهیدش آرمید . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ایلام ومصاحبه با خانواده ودوستان شهیدذ

امامی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ظهیرالاسلام، فرزند میر سید زین‌العابدین امام جمعه تهران، متولد ۱۲۶۰. مادرش ضیاءالسلطنه دختر ناصرالدین شاه بود. از پنج سالگی به کسوت روحانیت درآمد و پس از انجام تحصیلات مقدماتی به تحصیل علوم اسلامی و فقه و اصول پرداخت. محضر اساتیدی مانند حاج سید محسن عراقی و شیخ مهدی اشتهاردی و آقا سید علی نجفی و شیخ عبدالعلی همدانی را درک نمود. در ۱۳۲۳ قمری با دختر مظفرالدین شاه ازدواج نمود. همان سال نیابت تولیت مدرسه‌ی عالی سپهسالار را عهده‌دار شد. دو بار هم نایب‌التولیه آستان قدس رضوی شد. به هنگام قیام کلنل محمدتقی خان وی نایب‌التولیه‌ی آستان قدس رضوی بود. روابط او با والی (قوام‌السلطنه) حسنه نبود. در تشویق و ترغیب کلنل نسبت به بازداشت قوام نقش مهمی داشت. در دوره‌ی دوم سنا سناتور بود. در اواخر دوره‌ی سناتوری خود در مظان اتهاماتی قرار گرفت، مورد تعقیب واقع شد و از وی سلب مصونیت گردید. در ۱۳۴۴ به سن ۸۴ سالگی درگذشت. تا ۱۳۱۶ در کسوت روحانیت بود. در عمر خود مسافرت‌های زیادی به کشورهای مختلف نمود و چند بار نیز به عنوان سفیر فوق‌العاده و امیرالحاج به عربستان سعودی رفت. دو تن از برادران او به نام سید ابوالقاسم و سید محمد امام جمعه‌های تهران بودند. تلاش وی برای احراز مقام امامت جمعه به جائی نرسید. از ثروت بهره‌ی کافی داشت. در ۱۳۰۱ به اتهام توطئه علیه قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت و سردار سپه وزیر جنگ به اتفاق مشارالملک وزیر دربار احمدشاه تحت تعقیب درآمد و مدتی بازداشت شد. سرانجام با شفاعت احمدشاه خلاص یافت و تدریجاً خود را به سردار سپه نزدیک کرد و جزء محارمین او درآمد. در ابتدای حکومت رضاخان چند مأموریت سیاسی و روحانی به او داده شد و با سران بعضی از کشورهای اسلامی ملاقات و مذاکره کرد. فرزندان وی نام خانوادگی ظهیر را برای خود انتخاب کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امامی، مسعود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسعود امامی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از اتمام سال دوم دبیرستان به علت علاقه شدید به دروس حوزوی، دبیرستان را رها کردم و به مدرسه علمیه ملا محمد جعفر (حاج آقا مجتهدی تهرانی) وارد شدم. از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۵ تحصیل دروس مقدمات (تا پایان لمعتین) را در این مدرسه سپری کردم. سپس مدت یکسال بطور آزاد در دروس مدرسه عالی شهید مطهری شرکت نمودم و آنگاه در سال ۱۳۶۷ به حوزه علمیه قم آمدم و تا کنون در این حوزه به تحصیل و تحقیق مشغول هستم.

شرایع و دروس جنبی مانند تفسیر قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و اخلاق را به مدت ۵ سال از محضر استاد بزرگوار آیت الله مجتهدی تهرانی بهره گرفتم. لمعتین و اصول فقه را خدمت حاج سید محمد ضیاء آبادی خواندم. مدت یکسال که در مدرسه شهید مطهری بودم، الهیات شرح منظومه را نزد استاد سید مصطفی محقق داماد و رسائل را نزد آیت الله سید حسن مرعشی درس گرفتم. ادامه درس رسائل را در قم در درس آیت الله سید رسول تهرانی شرکت کردم. در تهران بدایهٔ الحکمه را در درس آیت الله سید رضی شیرازی و نهایهٔ الحکمه را در درس استاد سید حسین حسینی حاضر شدم. در قم، درس مکاسب را در محضر آیت الله سید حسن طاهری خرم آبادی شرکت کردم. جلد نخست کفایه را نیز خدمت آیت الله شیخ حسن قدیری و جلد دوم را خدمت استاد شیخ صادق لاریجانی خواندم.

سال ۱۳۷۱ به مدت ۴ سال در درس خارج فقه (مبحث بیع) آیت الله وحید خراسانی حاضر شدم و در کنار آن به دروس خارج اصول حضرات سید احمد مددی و استاد گنجی حاضر می شدم. مدت ۲ سال خارج فقه (خمس) آیت الله شیخ جواد تبریزی را درس گرفتم و در نهایت مدت ۶ سال از خارج فقه (خمس و نکاح) استاد معظم حضرت آیت الله شبیری زنجانی را بهره مند شدم. همچنین ۴ سال در درس خارج اصول حضرت استاد وحید خراسانی حاضر شده ام. نهایتا مدت ۱۲ سال در دروس خارج فقه و اصول شرکت کرده ام و از سال گذشته از حضور در دروس خارج منصرف شده ام. و بیشتر وقت خود را به کارهای پژوهشی سپری میکنم.

در مدت اقامت در قم، مدت ۷ سال در درس کلام یکی از اساتید بزرگوار شرکت کردم (به علت عدم رضایت استاد، از ذکر نام ایشان معذورم) مدت ۲ سال در درس اشارات حضرت آیت الله حسن زاده آملی و مدتی در درس اسفار حضرت آیت الله جوادی آملی شرکت نمودم.

مدت ۵ سال که در مدرسه مجتهدی در تهران بودم، دروس مختلف ادبیات و منطق را کراراً تدریس کردم و مدت ۸ سال است که هفته ای یک روز به تهران می روم و به تدریس دروس معارف اسلامی و مباحث اعتقادی در دانشگاه های تهران (۳ سال نخست در دانشگاه خواجه نصیر و ۵ سال بعدی در دانشگاه تهران) مشغول هستم و همچنان ادامه دارد.

از آغاز تحصیل در حوزه، علاقه وافری به تحقیق و پژوهش داشتم و نخستین کار پژوهشی ام را در سال دوم دبیرستان (۱۶ سالگی) شروع کردم که بحثی پیرامون عصمت بود و یکسال بعد از تحصیل در حوزه آن را با مطالعه متون عربی تکمیل کردم و در نهایت با ۱۲۰ منبع به پایان رساندم. در مدتی که در تهران و قم بودم کارهای پژوهشی مختلفی انجام دادم، در دوران اقامت در تهران و مدتی پس از ورود به قم به کارهای تحقیقی پیرامون متون روایی و ترجمه آنها (ترجمه و تحقیق فضائل الخمسه و تحقیق نفس

الرحمن فی فضائل سلمان، (تالیف محدث نوری، اللوامع النورانیه تالیف محدث بحرانی، الهدایه حسین بن حمدان) اشتغال داشتم.
مدت ۷ سال است که با موسسه دائرهٔ المعارف فقه اسلامی (زیر نظر آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی) در بخش فرهنگ فقه و مجله فقه اهل بیت (ع) همکاری پژوهشی دارم و مدت ۶ سال است که در کارهای پژوهشی و تحقیقی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه همکاری می کنم و با موسسه هایی چون فرهنگ و اندیشه اسلامی، همایش دو سالانه مهدویت همکاری پراکنده داشته ام.

امامی، میرحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۲، فرزند میر ابوالقاسم امام جمعه. در کودکی به سیره‌ی خانوادگی تحصیلات مقدماتی و زبان فارسی و عربی را نزد معلمین خصوصی فراگرفت و به تحصیل معارف اسلامی پرداخت. برای تکمیل تحصیلات عازم نجف اشرف گردید و به درجه‌ی اجتهاد نائل آمد. در ۱۳۰۸ برای تحصیلات جدید عازم اروپا شد و در سویس درجه‌ی دکترای حقوق دریافت کرد و پس از مراجعت به ایران به خدمات قضائی اشتغال ورزید. مدتی رئیس کل محاکم بدایت بود و زمانی نیز در سمت مشاور و رئیس اداره‌ی حقوقی بانک ملی انجام وظیفه می‌نمود.
در ۱۳۲۴ پس از فوت عمویش میر سید محمد امام جمعه تهران عنوان امام جماعت تهران گرفت و به کسوت روحانیت درآمد. در ۱۳۲۸ به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب شد و در انتخابات دوره‌ی هفدهم قانونگذاری از طرف مردم مهاباد به مجلس شورای ملی رفت و کاندیدای ریاست مجلس شد و سرانجام با اکثریت نسبی به ریاست انتخاب گردید. در همان دوره‌ای که ریاست مجلس با او بود، مصدق بر اثر اختلاف با شاه از نخست‌وزیری کنار رفت و مجلس قوام‌السلطنه را انتخاب نمود که به وقایع سی تیر منجر گردید و مجدداً مصدق روی کار آمد. ریاست او در مجلس زیاد طولانی نشد و در اثر تحریکات عده‌ای از نمایندگان و همچنین هتاکی روزنامه‌ها تاب مقاومت نیاورد و پس از بیست روز به خارج رفت و از ریاست مجلس استعفا داد و تا آخر دوره نیز در مجلس شرکت نکرد؛ هرچند که با دکتر محمد مصدق خویشاوندی داشت و برادرزاده‌ی همسر وی بود. بعد از ۲۸ مرداد کاندیدای نمایندگی سنا شد و از تهران به سنا راه یافت و سناتور اول تهران شد. ولی بعد از خاتمه نمایندگیش در سنا از کارهای سیاسی کنار رفت.
وی در ۱۳۱۳ پس از تأسیس دانشکده‌ی حقوق ابتدا با سمت دانشیاری به تدریس اشتغال ورزید و بعد درجه‌ی استادی گرفت و قریب سی سال در دانشکده‌ی حقوق تهران به تدریس حقوق پرداخت. در دانشکده‌ی معقول و منقول نیز تدریس می‌کرد. پس از بازنشستگی از دانشگاه تهران به دانشگاه ملی رفت و تدریس را در آن دانشگاه ادامه داد. از او کتب متعددی در رشته‌ی حقوق چاپ شده است که مهمتر از همه مجلدات حقوق مدنی است که از متون درسی است.
در ۱۳۲۹ هنگامی که از مسجد سلطانی خارج می‌شد مورد سوء قصد واقع شد و ضارب با کارد چند ضربه‌ی کاری به او وارد کرد که بلافاصله برای معالجه به اروپا اعزام شد. در اثر این سوء قصد قسمتی از بدنش فلج گردید. با این حال ضارب خود را مورد عفو قرار داد. امامی در حقوق قدیم و جدید بسیار متبحر بود. در سال ۱۳۵۸ در اروپا درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امان اللهی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود امان اللهی : معاون هماهنگ‌کننده سازمان عقیدتی سیاسی ناحیه انتظامی کردستان شهید « محمود امان اللهی» در تاریخ ۲۵/۳/۱۳۳۹ در خانواده‌ای مذهبی در روستای «جعفرآباد »درشهرستان «بیجار» واقع در استان «کردستان» چشم به جهان گشود. پس از سپری کردن دوران کودکی، تحصیلات ابتدایی را در کوران فقر و محرومیت، در دبستان" معرفت "روستا که شامل دو کلاس خاکی بود، آغاز کرد. اشتیاقش در کسب علم و دانش چنان بود که همواره دانش‌آموز ممتاز بود. تا جایی که دو پایه تحصیلی را در یک سال به صورت جهشی طی نمود. وی در کنار تحصیل پابه‌پای خانواده در امر کشاورزی و دامداری کوشا و ساعی بود. حتی بعد از اتمام کار کشاورزی، به عنوان کمک و مساعدت با همسایگان کشاورز خود در روستا همکاری می‌کرد. با سن کمی که داشت در عالم نوجوانی به صور مختلف خانواده های مستضعف و بی‌بضاعت را به انحای متفاوت یاری می‌نمود. سرانجام پس از اتمام تحصیلات مقدماتی به دلیل نبود امکانات آموزشی جهت آموختن پایه‌های بالاتر در سال ۱۳۴۹ زادگاه خویش را ترک کرد. در آن زمان که جاده مواصلاتی میان شهر تکاب و روستای جعفرآباد، جاده‌ای خاکی از نوع مالرو بود، به گونه‌ای بسیار مشقت‌آور این مسیر را با دوستان در گرمای طاقت‌فرسای تابستان و سرمای سوزناک منطقه طی می‌نمود. ایشان در آن شهر علیرغم مهیا بودن زمینه‌های انحرافی از لحاظ عقیدتی و اخلاقی، به هیچ دسته و گروه موجود در آن زمان که نقشه به انحراف کشاندن نسل جوان و جداکردن آن‌ها را از دین بر عهده داشتند، نه تنها تمایل و گرایشی پیدا نکرد؛ بلکه به سمت و سوی مایه‌های دینی گروید.

وی در زمان تحصیل در دوره متوسطه نیز، جزء شاگردان ممتاز و برجسته بود. پس از گذراندن پایه پنجم طبیعی در دبیرستان سعدی سابق شهر تکاب، برای اخذ دیپلم به شهر کرمانشاه عزیمت نمود. سرانجام در سال ۱۳۵۶ با قبولی در پایه ششم طبیعی در دبیرستان ۲۵ شهریور سابق کرمانشاه موفق به اخذ دیپلم طبیعی گردید. سپس به لحاظ علاقه‌ای که به میهن داشت و نیز حب وطن را نشأت گرفته از ایمان می‌دانست، لذا در تاریخ ۱/۷/ ۵۶ وارد دانشگاه افسری ارتش در تهران شد و دوران شبانه‌روزی دانشگاه را با موفقیت طی نمود. اما قبل از فارغ‌التحصیلی در همان اوایل پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، پدر ایشان که به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوسته بود و در درگیری با گروهک های ضدانقلاب منطقه در روستاهای تابع شهرستان تکاب (جنوب شرقی استان آذربایجان غربی) در تاریخ ۶/۴/۵۹ به شهادت رسیدند. ایشان پس از مرخصی جهت شرکت در مراسم شهادت پدر از تاریخ ۱۰/۴/۵۹ الی ۳۱/۶/۵۹ از طرف دانشگاه افسری به سپاه ناحیه کردستان مأمور گردید و به عنوان مسئول سپاه و پیشمرگان مسلمان کرد پایگاه موجش و رابط بین ارتش و سپاه در محور عملیاتی قزوه ـ سنندج شجاعانه خدمت نمود و در مورخه ۱/۷/۵۹، یعنی دومین روز آغاز جنگ تحمیلی، در حالی که از چندین روز قبل دانشجویان جهت برگزاری جشن فارغ‌التحصیلی و اخذ سردوشی به دانشگاه افسری نزاجا دعوت شده بودند، ایشان به همراه ۲۷۰ تن از دانشجویان به فرماندهی سرهنگ نامجو (فرمانده دانشگاه افسری نزاجا) داوطلبانه جهت مقابله با دشمن بعثی با هواپیمای C-۱۳۰ سریعاً به فرودگاه اهواز منتقل شده و سپس در مناطق آبادان و خرمشهر به نبرد علیه کفار بعثی پرداخت. در این زمان به عنوان رابط میان سرهنگ نامجو و شهید جهان‌آرا (فرمانده سپاه خرمشهر) به مبارزه ادامه داد و در تاریخ ۱۵/۷/۵۹ بر اثر مجروحیت شدید از ناحیه دست چپ و پای راست به بیمارستان طالقانی آبادان جهت معالجه اعزام گردید. تا این‌که به خاطر شدت درگیری و کمبود نیرو و سوءاستفاده افراد خائن و فرصت‌طلب از ناهماهنگی‌ها و نابسامانی‌های اوایل جنگ، در بیمارستان طاقت نیاورده و قبل از بهبودی کامل، دور از چشم پزشکان و پرستاران به صورت پنهانی مجدداً عازم خط مقدم جبهه خرمشهر شد. سرانجام در تاریخ ۲۳/۷/۵۹ در جریان سقوط قسمت غربی خرمشهر، در

حالی که عده زیادی از همرزمان ایشان به شرف شهادت نایل آمدند، در درگیری خانه‌به‌خانه هنگامی که عراقی‌ها پل خرمشهر را تخریب نمودند؛ پس از مقاومت زیاد مجدداً از ناحیه پرده دیافراگم قلب، پای راست، کمر و هردو دست به شدت مجروح شده و توانایی جنگیدن از وی سلب گردید و در حالی‌که بیهوش بر زمین افتاده بود، به اسارت ارتش عراق درآمد. پس از مدتی شکنجه، وی را به اردوگاه" رمادیه "منتقل نمودند. در همان ایام و با توجه به اوضاع و احوال و قرائن، دوستان همرزمش ظن قریب به یقین شهادت وی برده بودند. علیهذا طبق فرمان همگانی شماره ۲۳۴ ارتش، پوستر شهادت ایشان از سوی دانشگاه افسری نزاجا چاپ و منتشر شده و مراسم شهادت هفت و چهلم، در زادگاهش برگزار گردید.

در دوران اسارت در کنار بزرگوارانی همچون سرور احرار و آزادگان شهید حجت‌الاسلام ابوترابی بودند و به گواهی شهید ابوترابی، ایشان به خاطر عدم همکاری با استخبارات بعث و تحریک نمودن سایر اسرا به مقابله با نیروهای بعثی، بارها مورد شکنجه و آزار و اذیت قرارگرفتند آن‌چنان که با صدای تلاوت قرآن، اذان و مداحی در رسای امام‌حسین(ع) و یارانش، عراقی‌ها را به ستوه آورده بود. به همین علت برای جبران این سرسختی‌ها، وی را بدون معالجه در سیاه‌چال‌ها و شکنجه‌گاه‌های قرون وسطایی و در زندان‌های مخفی رژیم بعث عراق شکنجه می‌کردند. حتی یک‌بار به بهانه مداوای مجروحیت به قصد قطع‌کردن پا، ایشان را به بیمارستان الرشید بغداد اعزام کردند. اما علیرغم فشار شدید و تهدید پزشکان عراقی مبنی بر این‌که اگر پای راست شما قطع نگردد، امکان سرایت عفونت آن به سایر اعضای بدن می‌باشد؛ ایشان پای مجروح خویش را سند جنایات بعثی‌ها خواند و اجازه قطع‌کردن آن را نداد.

سرانجام بنا به تشخیص سازمان صلیب سرخ جهانی طبق کنوانسیون سوم ژنو، به علت شدت جراحات وارده به عنوان مجروح جنگی صعب‌العلاج جهت مداوا، پس از تحمل ۲۴۴روز اسارت به همراه ۲۴ نفر از اسرای معلول ایرانی با اسرای عراقی در ایران مبادله و با دومین کاروان آزادگان در تاریخ ۲۶/۳/۶۰ وارد فرودگاه مهرآباد تهران شدند و پس از آن به سخنرانی‌های مختلف پیرامون افشاگری جنایات صدام کافر در عراق با اسرای ایرانی و ملت ستمدیده عراق، در ارتش، سپاه، دانشگاه افسری و مساجد جنوب و شرق تهران پرداخت و تا تاریخ ۲۰/۶/۶۰ به اداره دوم سماجا (دایره ضدجاسوسی و امور اسرای عراقی) مأمور گردید. سپس از ۲۰/۶/۶۰ تا ۳۱/۶/۶۰ در بیمارستان تهران تحت عمل جراحی و مداوا قرارگرفت و به مدت ۶ ماه تا تاریخ ۱۰/۱۲/۶۰ به ایشان استراحت پزشکی داده شد. اما تقریباً تمام این مدت را از تاریخ ۵/۸/۶۰ الی ۲۲/۱/۶۱ داوطلبانه مسئول بسیج مستضعفین و قائم مقام سپاه تکاب بود و در دایره مواد مخدر سپاه کردستان نیز فعالیت می‌نمود. پس از پایان استراحت پزشکی، خود را به واحد مربوطه در دانشگاه افسری معرفی نمود؛ اما بنا به درخوست کتبی نماینده مردم شهرهای میاندوآب و تکاب در مجلس شورای اسلامی (حجت‌الاسلام محمدعلی خسروی) و فرمانده سپاه تکاب (برادر نیک‌آیین) از فرمانده دانشگاه افسری (سرهنگ نامجو) مبنی بر نیاز مبرم به وجود ایشان با توجه به کمبود نیروی انسانی فعال، متعهد و انقلابی در منطقه و نیز به علت فعالیت‌های زیاد و خوشنام بودن و همچنین تسلط بر زبان ترکی و کردی، مجدداً از ۲۲/۱/۶۱ الی ۲۲/۷/۶۱ مأموریت ایشان تمدید گردید اما به علت حساسیت منطقه سردشت و محاصره آن از هر طرف توسط ضدانقلاب ایشان را از ۱/۴/۶۱ به عنوان قائم‌مقام و فرمانده سپاه سردشت (برادر احمدی‌مقدم) انتصاب نمودند و پس از هماهنگی فرمانده سپاه ناحیه کردستان (برادر ناصر کاظمی) با دانشگاه افسری و فرمانده(سابق) نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران(سپهبد شهید صیاد شیرازی) تا تاریخ ۱۴/۱/۶۲ با تمدید مأموریت ایشان در سپاه موافقت گردید.

از ۱۴/۱/۶۲ تا ۱۰/۲/۶۲ در سمت معاونت افسر عملیات قرارگاه حمزه سیدالشهداء (ع) در ارومیه و منطقه ۱۱ سپاه و از آن تاریخ تا ۵/۵/۶۲ مسئول بازرسی و دایره سیاسی قرارگاه حمزه سیدالشهداء و سپس تا تاریخ ۲۸/۶/۶۲ به عنوان سرپرست عقیدتی سیاسی لشکر ۲۳ نیروهای مخصوص (نوهد) مشغول به خدمت بود. سپس با هماهنگی‌های مسئولین تا تاریخ ۲۵/۹/۶۲ به عنوان مسئول

سازماندهی بسیج عشایری قرارگاه حمزه سیدالشهداء انجام وظیفه نمود که در طول این مدت، سه‌بار شدیداً مجروح گردید و از آن تاریخ تا ۵/۳/۶۳ بـه تیپ ۱ لشکر ۲۳ نوهـد مأمور شـد. سپس تا تاریخ ۲۹/۲/۶۳ به فرمانـدهی گردان ضـربت عملیاتی جنـدالله بانه منصوب شد. از تاریخ ۱/۱/۶۴ تا ۱۵/۷/۶۴ بنا به امر سپهبد شهید صیاد شیرازی فرماده(سابق) نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران به قرارگاه کربلا و خاتم‌الانبیاء مأمور گردید و به عنوان معاون فرمانده تیپ شهادت منصوب گردید ودر این مدت در عملیات های ظفر ۱و۲و۳ و کربلای ۱و۲و۳ شرکت نمود. پس از آن تا ۳۱/۱/۶۵ در دایره عملیات نزاجا مستقر در لویزان به مأموریت خویش ادامـه داد و از ۱/۲/۶۵ به طور کلی از نیروی زمینی به ستاد مشترك ارتش منتقـل گردیـد و تـا ۲۲/۱۱/۶۵ به عنوان معـاون حفاظت اطلاعـات نـاحیه ژانـدارمری کردسـتان مشغول بـه خـدمت گردیـد. و از آن تاریـخ تـا ۲/۳/۶۷ در سـمت مشـاور نظـامی و معـاون هماهنگ‌کننـده عقیـدتی سیاسـی ناحیه ژاندارمری کردستان منتصب گردید. از ۲۰/۴/۶۷ الی ۲۰/۷/۶۷ بنـا به درخواست لشکر ۲۸ پیاده کردستان ایشان به عنوان رابط ژاندارمری به آن لشکر مأمور شدند.

در بحرانی‌ترین ایـام درگیری و حساس‌ترین لحظات جنگ ایران و عراق در منطقه کردسـتان برابر دسـتور فرمانـده(سابق) لشـکر ۲۸ کردستان (سرتیپ۲ احمـد دادبیـن) ایشـان به فرمانـدهی یکی از گردان‌هـای تکـاور منصـوب شدنـد و در یکی از عملیات‌هـا همراه چهارتن از نیروهای تحت امر خویش در تاریخ های ۳۰/۴/۶۷ و ۱/۵/۶۷ در ارتفاعات استراتژیك «مارو »که در حال سقوط از سوی مزدوران ارتش عراق بـوده، از دست نیروهـای تک‌کننـده خـارج و ضـمن تثبیت کامـل مواضـع خودی و نگهـداری سـرزمین تحت تصـرف اقدام به انهدام تعداد ۶ دسـتگاه از تانک‌های دشـمن و از بین بردن عده زیادی از نفرات پیاده دشـمن نمودند که در اجرای عملیات موفق به دسـتگیری و اسارت دو نفر نظامی ارتش بعث که مسلح به موشك‌انـداز آر.پی.جی۷ بوده‌اند می‌نماید .اودر پایان این عملیـات صـفحه زرین دیگری از کارنـامه خود را خالصـانه می‌آرایـد. به گونه‌ای که تهور و جسـارت وی تـا مـدتی زبانزد کلیه نیروهای لشـکر مزبور بوده است و از تاریـخ ۱۳/۹/۶۹ به مدت شـش ماه به عنوان مشاور دادسـتان نظامی به سازمان قضایی نیروهای مسـلح کردسـتان مأمور گردیـد و پس از اتمام مأموریت در سـمت‌های معاونت تبلیغات و نیز معاونت هماهنگ‌کننـده ناحیه انتظامی کردسـتان، سال‌ها به مردم کردسـتان خـدمت نمودنـد و سـپس بنا به درخواست فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش جمهوری اسـلامی ایران در تاریـخ ۲۲/۵/۷۴ بـا مـأموریت ایشـان از نیروی انتظـامی به نیروی زمینی ارتش موافقت به عمل آمـده و از ۵/۲/۷۵ به عنوان مشـاور اجرایی فرمانـد ه نیروی زمینی ارتش به فعالیت خویش ادامه دادنـد و در مورخه ۴/۴/۷۵ به عنوان نماینـده معاونت تعاون این نیرو در امور اقتصادی در مناطق تحت پوشـش قرارگاه شمال غرب منصوب گردید و سرانجام در تاریخ ۲۴/۶/۷۵ پس از اتمام مدت مأموریت به ناجا بازگشت و مجدداً در سمت معاونت هماهنگ‌کننده عقیدتی سیاسی ناحیه انتظامی کردستان، بار دیگر به کردستان بازگشت و پس از چنـدین سال خـدمت صادقانه و شـجاعانه در لباس مقدس سـربازی در راه اسـلام، بنا به درخواست اسـتانداروقت کردستان در تاریخ ۱۵/۹/۷۸ به طور کلی از نیروی انتظامی جمهوری اسـلامی ایران به وزارت کشور و سپس به استانداری کردستان منتقل گردید.

آن‌چه که ایشان در سال‌های پس از جنگ همواره با آن دست به گریبان بودند، آسـیب‌های چشمی ناشی از دوران اسارت و جنگ بود. تـا این که سـرانجام به علت جراحـات شدیـد مغزی، طی دو مرحله در بیمارسـتان توحیـد شـهر سـنندج، تحت درمـان و مراقبت پزشـکان قرار گرفتند؛ اما به دلیل عدم بهبودی و بنا به تشـخیص پزشکان، ایشان را به صورت اورژانسی به وسیله هواپیمای ارتش در تاریخ ۷/۳/۷۹ به بیمارسـتان خـانواده ارتش در تهران منتقـل نموده، بستری و تحت درمان قرار گرفتنـد. اما متأسـفانه علی‌رغم تلاش پزشـکان و مراقبت‌های ویژه، بهبودی حاصل نشـد و در تاریخ ۱۵/۳/۷۹ به بیمارسـتان دکتر شـریعتی تهران انتقال یافت که در نهایت این رزمنده خستگی‌ناپذیر در مورخه در مورخه ۱۷/۳/۷۹ ندای حق را لبیك گفت و به دیدار پدر و دیگر همرزمان شهیدش شتافت و بنا به وصـیتش قلب و کلیه‌های آن بزرگمرد به ۳ نفر از نیازمندان که سال‌ها از درد بیماری رنج می‌کشـیدند، اهداء گردید و پیکر

مطهرش پس از اجرای مراسم تشییع در دانشگاه افسری امام علی (ع) و شهر بیجار پس از سال‌ها دوری، سرانجام در زادگاهش و در میان سیل خروشان همرزمان، اقوام و مردم شهیدپرور تشییع و در کنار مزار پدر شهیدش به خاک سپرده شد.
از این شهید سرافراز ۲ فرزند پسر و ۲ فرزند دختر به یادگار مانده است. لازم به تذکر است که ویژگی‌ها و امتیازات برجسته‌ای که ایشان را از دیگر اشخاص متمایز می‌ساخت، به قرار زیر است:
فرزند شهید بودن، شهادت، جانباز بودن، آزاده بودن و ایثارگری پس از حیات، قاری قرآن، مداح اهل‌بیت عصمت و طهارت (ع)، ناطق و سخنور بسیار توانا هم به زبان ترکی و فارسی و هم به زبان کردی. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران سنندج و مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

امانپور، فضل‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید امان‌اللّه شیرازی معروف به صدرالامام در ۱۲۸۵ در شهر شیراز متولد شد. تحصیلات خود را از دبستان نظام آغاز کرد و پس از طی دبیرستان نظام و دانشکده افسری در ۱۳۰۷ ش فارغ‌التحصیل و با درجه‌ی ستوان دومی خدمات نظامی را آغاز می‌نماید. در طی خدمت دوره دانشگاه جنگ و دوره فرماندهی و ستاد را طی نمود و چندی هم در آمریکا دوره‌های مقدماتی را گذرانید. اهم مشاغل وی عبارت بوده است از: فرماندهی هنگ توپخانه لشکر فارس، ریاست رکن دوم ستاد نیروی جنوب، فرماندار نظامی آباده، فرمانده تیپ توپخانه لشکر گارد.
امانپور در سال ۱۳۳۰ به درجه‌ی سرتیپی نائل آمد و به فرماندهی تیپ ۳ کوهستانی مرکز تعیین گردید و بعد به معاونت لشکر گارد منصوب شد. در ۱۳۳۲ به فرماندهی لشکر کرمان برگزیده گردید. در ۱۳۳۵ با ارتفاء به درجه‌ی سرلشکری به فرماندهی سپاه خراسان تعیین شد و بعد فرمانده سپاه مرکز شد. امانپور در طول خدمت سربازی خود در چند جنگ داخلی مشارکت داشت از جمله بعد از شهریور ۱۳۲۰ در شورش عشایر فارس بود. وی در ۱۳۳۸ در سن ۵۳ سالگی پس از سی و یک سال خدمت بازنشسته شد. امانپور در جوانی با دختر مرحوم میرپنج غلامرضا خان افخمی مهاجر ازدواج نمود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امانت، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین امانت (تولد ۱۳۲۱) طراح و معمار و از بهائیان[۱][۲][۳] کانادائی-ایرانی است. او معمار برج آزادی[۴][۵][۶][۷][۸][۹] که نمادی از نماد «ایران مدرن» و نشان «دروازه تمدن بزرگ» در قرن بیستم[۱۰] است، و همچنین ساختمان‌های اولیه دانشگاه صنعتی شریف می‌باشد.[۱۱]. پس از پروژه موفقیت آمیز برج آزادی و دانشگاه شریف، نظارت و سرپرستی ساخت موزه بزرگ پاسارگاد

در نزدیکی آرامگاه کوروش کبیر به او واگذار شد.[۱۲] امانت همچنین معمار و طراح تعدادی چند از مراکز صنایع دستی، مدرسه، کتابخانه و حتی یک شهرک تفریحاتی در ساحل دریای خزر بوده‌است. او بعدها با بسط دادن کار خویش بناهایی در خارج از کشور را نیز طراحی نمود، از آنجمله، بنای سفارت ایران در شهر پکن، پایتخت جمهوری خلق چین که متمایزترین سفارتخانه ناحیه دیپلماتیک در پکن است.[۱۳]

امانت دانش‌آموخته دانشگاه تهران است.[۱۴]

از دیگر سازه‌های طراحی شده توسط وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱.دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر).[۱۵]

۲.دو مرکز بهائی (به انگلیسی: Bahai Center) در ویرجینیا و تگزاس [۱۶]

۳.ساختمان مقر بیت العدل اعظم، از ساختمانهای حول مقام اعلی، مرقد باب در حیفا[۴]

۴.دارالتبلیغ بین‌المللی از ساختمان‌های حول قوس مقام اعلی

۵.محفظه آثار بهائی از ساختمان‌های حول قوس مقام اعلی

۶.مشرق‌الاذکار ساموآ

امجدی، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۸ متولد شد. بعد از تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی افسری شد و در ۱۳۱۹ در صنف توپخانه به درجه‌ی افسری رسید و تدریجاً در درجات مختلف دوره‌های عالی توپخانه و ستاد را طی کرد. مهمترین مشاغل وی عبارتند از: رئیس رکن دوم لشکر گارد، فرمانده توپخانه لشکر دو زرهی، رئیس ستاد فرمانداری نظامی، فرمانده تیپ قزوین، فرمانده مرکز توپخانه اصفهان، ریاست اداره اردنانس، ریاست اداره چهارم ستاد بزرگ. وی در این سمت درجه‌ی سپهبدی گرفت و پس از چندی با سمت معاون نخست‌وزیر رئیس سازمان تربیت بدنی ایران گردید. مدت ریاست وی در سازمان تربیت بدنی ایران طولانی نشد و طوعاً از آن سمت کناره گیری کرد. در ۱۳۷۵ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ام‌جعفر

قرن:۲

جنسیت:زن

ملیت:ایران

قرن دوم هجری، مادر جعفر (حدود ۱۸۷ -۱۵۰ ق) و فضل (۱۹۸ -۱۴۸ ق) و همسر یحیی برمکی (۱۹۰ ق). برمکیان از خاندان‌های ایرانی بودند که وزارت خلفای عباسی را برعهده داشتند. فضل و جعفر در دربار هارون‌الرشید (۱۹۳ -۱۷۰ ق) خلیفه عباسی، نفوذ و قدرت فراوانی داشتند و حکومت ولایات متعدد و پهناوری در ایران در دست آنان بود. هارون بدانان بدگمان شد و فضل و جعفر را کشت، یحیی و سه پسر دیگرش توقیف شدند و اموال و دارایی‌های آنان مصادره گردید. ام‌جعفر، همسر یحیی و مادر جعفر و

فضل، از اوج ثروت و مکنت و شکوه به زیر آمد و به فقر و ذلت گرفتار شد. یکی از بزرگان آن زمان گوید که روز عید قربان به دیدار مادرم رفتم. پیرزنی سخنور و محترم را در نهایت افسردگی دیدم. مادرم مرا امر به اکرامش نمود. و گفت که مادر جعفر برمکی است.

وی خطاب به من گفت: پسرم، دنیا، لباسی است عاریتی که مالکش از تن بیرون کرده و رد نماید. از عجایبی که دیده بوده بود سؤال شد. گفت: عجب آنکه در حال زندگانی پسرم در ایام عید، چهارصد کنیز در برابرم می‌ایستادند، باز گلایه‌مند بودم که پسرم در ایفای حقوق مادری کوتاهی می‌کند، اما اکنون در این عید تمام آرزویم اینست که دو تا پوست گوسفند قربانی داشته باشم که یکی را فرش و دیگری را لحاف خود نمایم. پس بی‌اندازه اندوهگین شد و گریست و پانصد درهم به او بخشیدم. به حدی خوشحال شد که نزدیک بود بمیرد.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: ریحانۀالادب، ۲۹۳ / ۸.

اموکانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران دشت اموکان یا موقان در آذربایجان.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

امیدبیگی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضا امید بیگی در سال ۱۳۳۶ در شهر تهران بدنیا آمد. ایشان دارای مدرک دکتری رشته باغبانی گرایش تولید گیاهان دارویی از آکادمی علوم مجارستان است. وی هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد دانشکده کشاورزی دانگاه تربیت مدرس می‌باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیگرایش : تولید گیاهان داروییوالدین و انساب : پدر و مادر رضا امیدبیگی هر دو دار فانی را وداع گفتند. ایشان جمعاً هفت برادر و خواهر هستند.خاطرات کودکی : رضا امیدبیگی از آن دوران خود چنین می گوید: «پس از مرگ پدرم ، مادرم از من خواست که درس را رها کرده و برای اینکه مغازه نانوایی پدرم به تعطیلی کشانده نشود به مغازه بروم. من هم امر مادر را البته به اجبار اطاعت کرده و مدت یک ماه به مغازه رفتم. اما این امر مرا عذاب می‌داد و دوست داشتم که درس بخوانم تا اینکه یک روز به پشت بام مغازه رفتم و شروع کردم به داد و فریاد کشیدن و خواسته‌ام را با فریاد به گوش همه رساندم که من می‌خواهم درس بخوانم. این جریان با وساطت خویشان و همسایگان و راضی شدن مادرم به ادامه تحصیل من خاتمه یافت.»اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : رضا امیدبیگی در خانواده ای متوسط و مذهبی بدنیا آمد. وی پدرش را در نوجوانی در سن ۱۵ سالگی از دست داد بطوری که از پدر دو مغازه به ارث مانده بود و از آن طریق به امرار و معاش می‌پرداختند.تحصیلات رسمی و حرفه ای : رضا امیدبیگی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در رشته علوم طبیعی در تهران به پایان رساند و تحصیلات دانشگاهی را در رشته

زیست‌شناسی گرایش علوم گیاهی در دانشگاه تهران به پایان برد و در این دانشکده در رشته مذکور شاگرد ممتاز شناخته شد، به همین دلیل به اخذ بورس تحصیلی نائل گردید. برای ادامه تحصیل به کشور مجارستان عزیمت کرد و کارشناسی ارشد رشته تولید گیاهان دارویی را از دانشگاه علوم باغبانی بوداپست دریافت کرد. ایشان دکتری رشته تولید گیاهان دارویی را از آکادمی علوم مجارستان و فوق دکتری در رشته علوم و تولید گیاهان دارویی ازدانشگاه باری ایتالیا اخذ کرده است.خاطرات و وقایع تحصیل : از خاطرات رضا امیدبیگی می توان به گذراندن یک دوره آموزشی و پژوهشی در یکی از مراکز تحقیقاتی در بوداپست اشاره کرد که بعلت خارجی بودن ایشان از انجام آن ممانعت می کردند تا اینکه دکتر امیدبیگی پس از دو سال تلاش توانست این دوره را با موفقیت سپری کند.فعالیتهای ضمن تحصیل : رضا امیدبیگی در کنار تحصیل به انجام کارآموزی‌های مختلف در مراکز تحقیقاتی تولیدی مختلف کشور مجارستان می‌پرداخت.استادان و مربیان : استاد دکتر سید محمد فخر طباطبائی (استاد دانشگاه تهران) و پروفسور برنات (رئیس دپارتمان تولید گیاهان دارویی بوداپست) از استادان رضا امیدبیگی بشمار می‌آیند.همسر و فرزندان : رضا امیدبیگی متاهل و دارای همسری بنام سرکار خانم صدیقه تنها (دارای مدرک دیپلم و خانه‌دار) است. ایشان دارای سه فرزند می‌باشند: – محمدعلی امیدبیگی ، دانشجوی کارشناسی اشد رشته سازه های آبی – محمود امیدبیگی ، محصل کلاس سوم راهنمایی – غزال امیدبیگی ، محصل کلاس پنجم دبستانوقایع میانسالی : از مهمترین وقایع دوران میانسالی رضا امیدبیگی به تولید انبوه رسیدن چند گیاه دارویی غیر بومی ایران بود که بذر آن را برای اولین بار به ایران آورده بود. فراوری مواد موثر این گیاه سبب اشتغال‌زایی و کارآفرینی صدها خانواده محروم در نقاط مختلف بویژه در استان کهگلیویه و بویراحمد شده است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : رضا امیدبیگی پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه تربیت مدرس در دانشکده کشاورزی گروه علوم باغبانی به کار مشغول شدند و پس از ۹ سال به درجه استادی نائل آمدند. از دیگر مشاغلی که مورد تصدی ایشان بوده یا است به شرح زیر است: – معاون پژوهشی دانشکده به مدت ۴ سال – رئیس گروه باغبانی – هم اکنون – مشاور گیاهان دارویی در وزارت کشاورزی به مدت ۵ سال – عضو کمیسیون ارزشیابی مدارک تحصیلی خارجی – هم اکنون – عضو گروه واژه گزینی تخصصی علوم کشاورزی شاخه باغبانی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی – عضویت هیئت تحریریه تعدادی از مجلات داخلی و خارجی فعالیتهای آموزشی : عنوان دروس ارائه شده توسط رضا امیدبیگی به قرار زیر است: مباحث نوین در باغبانی ، روشهای ویژه پرورش سبزی ، تولید گیاهان دارویی و ادویه‌ای ، اثر تنشهای محیطی بر گیاهان ، اکوفیزیولوژی گیاهان ، گیاهان دارویی سمی و سنتی ، پس از برداشت گیاهان دارویی ، کشت و صنعت گیاهان داروییمراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : رضا امیدبیگی شرکتی تحت عنوان کشت و صنعت گیاهان دارویی را تاسیس کرده است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : رضا امیدبیگی در کنار تدریس به تالیف و ترجمه در زمینه رشته تخصصی خود می‌پردازد.آرا و گرایشهای خاص : رضا امیدبیگی در این بار چنین می‌گوید: «علاقه شدید من به تولید مواد مختلف طبیعی که در صنایع مختلف کاربرد دارند باعث گردیده که داروهایی را در این زمینه فرموله کنم که هم اکنون در بازار دارویی کشور موجود است. هم چنین مواد طبیعی مورد نیاز در صنایع غذایی ، آرایشی بهداشتی ، لبنیات ، نوشابه سازی و دام و طیور توسط اینجانب تهیه و مورد استفاده مراکز فوق قرار می گیرد.»جوائز و نشانها : – استاد نمونه و تلاشگر دانشگاه در سال ۱۳۷۸ – عضو برجسته علمی دانشگاه در سال ۱۳۷۸ – پژوهشگر برتر دانشگاه در سال ۱۳۷۹ – برنده جایزه علمی در بیستمین کنگره بین المللی گیاهان معطر و عصاره ها در وین کشور فرانسه در سال ۲۰۰۱ – پژوهشگر برتر دانشگاه از سال ۱۳۸۰ –۱۳۸۴چگونگی عرضه آثار : رضا امیدبیگی دارای ۱۹ تالیف در زمینه تولید و فرآوری گیاهان دارویی است. وی دارای بیش از ۹۷ مقاله منتشر شده در ژورنالهای معتبر علمی و پژوهشی و بیش از ۹۴ مقاله ارائه شده در کنفرانسهای ملی و بین المللی است.

آثار : تولید و فرآوری گیاهان دارویی ویژگی اثر : جلدهای اول ، دوم و سوم– اولین تالیف در کشور از این نوع

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

امیدی، یادگار

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یادگار امیدی : فرمانده واحداطلاعات وعملیات تیپ یکم امیرالمومنین(ع) لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
سال ۱۳۳۳ هجری شمسی در روستای «چشمه رشید کازران»در شهرستان «شیر وان چرداول» در استان «ایلام»و در خانواده ای روستایی دیده به جهان گشود .وی تحصیلات ابتدایی را به صورت متفرقه به پایان رساند و پس از آن به کار های فنی روی آورد ودر آنها مهارت کسب کرد .در زمان اوج گیری انقلاب ،به صفوف انقلابیو ن پیوست و پس از آن همزمان با تشکیل کمیته انقلاب اسلامی به عضویت در این نهاد در آمد .چندی بعد هنگام بروز آشوب ازسوی ضد انقلاب در کردستان ،وی به منظور شرکت در سر کوب فتنه گران راهی آنجا شد و در حین در گیری مجروح گشت .پس از بهبودی حاصل از جراحات ،با توجه به مهارتش در کار های فنی ،به دعوت جهاد سازندگی استان ایلام ،در آن ار گان مشغول خدمت شد و در پروژه های آبرسانی به روستا ها فعالیت کرد . جنگ تحمیلی که آغاز شد وی داوطلبانه به جبهه میمک شتافت و به همراه تعداد زیادی از نیروهای سپاه ،به عملیات شنا سایی ،مین گذاری و جنگ های پار تیزانی با نیروهای بعثی پرداخت که برای بار دوم مجروح شد .چندی بعد در تاریخ ۱۳ /۷ /۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایلام در آمد .پس از بهبودی دوباره راهی مناطق عملیاتی شد که در حین شرکت در عملیات برای بار سوم مجروح گشت .یادگار امیدی چندی پس از عملیات والفجر سه ،با وجود شجاعت و صلابت کم نظیری که داشت بعنوان معاونت اطلاعات و عملیات تیپ امیر المومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منصوب شد و یکی از پایه گذاران این واحد پس از تشکیل یگان رزم در استان به شمار می رود .وی در سال ۱۳۶۲با تشرف به حج و تزکیه نفس خود را آماده دیدار معبود کرد .در تاریخ ۱۶/۶/۱۳۶۲ این رزمنده و فرمانده شجاع پس از باز گشت از مکه در عملیات والفجر ۵ از خود رشادتها ی زیادی نشان داد و با وجودی که در شب اول عملیات مجروح شده بود اما تا پایان موفقیت آمیز آن در خط مقدم ماند و حاضر نشد او را به بیمارستان انتقال دهند .

این مرد بزرگ و دلیر بار ها در عملیات پارتیزانی شرکت جست و از خود رشادتهای زیادی نشان داد .مقاومتها و جنگ های او با دشمن مثال زدنی است. در ۲۵ /۳ /۱۳۶۴ طی یک عملیات پارتیزانی در عمق چهار کیلومتری مواضع دشمن ،تعدادی از مزدوران بعثی را به هلاکت رساند و دو تن از آنان را از جمله یک افسر عراقی به اسارت گرفت .اودر این نفوذها از خود زشادتهای بی شماری به یادگار گذاشت. در عملیات نفوذی دیگری ،فرمانده مزدوران بعثی در منطقه رادرخاک عراق شخصا به هلاکت رساند .
یادگار امیدی یکی از تشکیل دهندگان گروه ضربت که در تعقیب مزدوران موسوم به(فرصان)بودند می باشد.این گروه که در منطقه عمومی مهران و دهلران فعال بود، باکمین کردن در مقابل رزمندگان اسلام وبریدن گوش ویا سر آنها وانتقال به خاک عراق از افسران وفرماندهان ارتش عراق پولهای زیادی را می گرفتند.
حضور این نیروها در منطقه ،باعث نا امنی برای عقبه نیروهای رزمنده شده بود و به همین منظور یادگار امیدی اقدام به تشکیل گروه ضربت به منظور تعقیب و از بین بردن آنان نمود .وی بارها به همراه گروه ویژه با این نیروها در گیر شد و عده ای از آنان را به هلاکت رساند ،تا اینکه در هشتم آذر ماه سال هزارو سیصد و شصت و چهار در حین در گیری با آنان به شهادت رسید و به ملکوت اعلا پیوست . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ایلام ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

امیر احمدی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ نقی‌آقا و داماد سردار عظیم توفیقی (سرلشکر محمد توفیقی)، متولد ۱۲۶۲ در تهران. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در ۱۴ سالگی با درجه‌ی معین‌نائبی وارد قزاقخانه شد و تدریجاً مراحل ترقی را طی کرد. در آن تاریخ قزاقخانه‌ی ایران زیر نظر افسران روسی اداره می‌شد. او در چند زد و خورد داخلی شرکت کرد. رشادت، تهور و قساوت وی مورد توجه فرماندهان قرار گرفت. ارتقاء مقام یافت و تدریجاً درجه‌ی سرهنگی یافت.

در ۱۲۹۹ با درجه‌ی سرتیپی فرمانده‌ی قسمت سوار آتریاد همدان بود. با میرپنج رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبائی برای حمله به تهران هم‌قسم شدند و در سوم حوت ۱۲۹۹ وارد تهران گردید. احمد آقا به درجه‌ی میرپنجی ارتقاء مقام یافت. اولین مأموریت او بعد از کودتا، سرکوبی امیرمؤید سوادکوهی در مازندران بود که سرانجام منجر به شکست امیرمؤید گردید. در ۱۳۰۱ که مقدمات تشکیل ۵ لشکر در ایران فراهم شد، با درجه‌ی امیرلشکری به فرماندهی لشکر غرب که مرکز آن در همدان بود منصوب گردید و برای اعاده‌ی امنیت در آن منطقه دست به اقدامات شدیدی زد. مخصوصاً برای تسخیر لرستان از هیچ نوع اقدام حاد و تندی خودداری ننمود و سرانجام در این مأموریت به دریافت نشان ذوالفقار که عالیترین نشان نظامی آن روز بود مفتخر شد. در شهریور ۱۳۰۴ به ریاست ژاندارمری برگزیده شد و قریب چهار سال در آن سمت باقی ماند. در این سمت مأموریت‌های جنگی زیادی انجام داد. از جمله مأموریت آذربایجان بود و فرماندهی لشکر تبریز نیز ضمیمه کار او شد.

در ۱۳۰۸ به درجه‌ی سپهبدی رسید، ولی پس از چندی مورد بی‌مهری رضاشاه واقع شد و از مشاغل مهم نظامی برکنار گردید و شغل کوچکی در تهران، که ریاست اداره‌ی اصلاح نژاد اسب بود، به او واگذار شد. علت بی‌مهری رضاشاه این بود که امیراحمدی در مأموریت‌های جنگی لرستان خزائن بی‌شماری به دست آورده بود و برخلاف امیرلشکر عبداللّه خان امیرطهماسبی که تمام دارائی و زر و زیور و نقدینه‌ی اقبال‌السلطنه ماکوئی را در طبق اخلاص قرار داده تقدیم سردار سپه نموده بود، او از تقدیم پیشکشی آن همه جواهرات و اثاثیه‌ی گران‌قیمت به رضاشاه خودداری نموده و آنرا برای خویش اندوخته بود. امیراحمدی تا شهریور ۱۳۲۰ در ارتش، محلی از اعراب نداشت. به هیچ وجه او را در مسائل نظامی مداخله نمی‌دادند. در شهریور ۱۳۲۰ رضاشاه او را دعوت به همکاری کرد و از گذشته اظهار ندامت نمود. وی را فرماندار نظامی تهران نمود و در آن روزهای آشفته برقراری امنیت تهران را عهده‌دار گردید. در آذر ماه همان سال در ترمیم کابینه‌ی ذکاءالملک فروغی عهده‌دار وزارت کشور شد. در آن ایام به علت اشغال ایران از طرف قوای بیگانه کشور از لحاظ خواروبار در مضیقه‌ی شدید قرار داشت. تلاش امیراحمدی برای بهبود وضع نان شهر به جائی نرسید. با سقوط کابینه‌ی فروغی، امیراحمدی کنار رفت. در دی ماه ۱۳۲۱ در ترمیم کابینه‌ی قوام‌السلطنه وزیر جنگ گردید و در ماجرای ۱۷ آذرماه همان سال که منجر به آتش زدن خانه‌ی قوام‌السلطنه و غارت کردن دکاکین و مغازه‌ها شد، به حکومت نظامی تهران و فرماندهی پادگان مرکز رسید و از ادامه‌ی اغتشاش و هرج و مرج جلوگیری نمود. پس از سقوط قوام‌السلطنه ریاست دولت به عهده‌ی سهیلی قرار گرفت. در تمام مدت نخست‌وزیری سهیلی وزیر جنگ بود. در کابینه‌های زودگذر ساعد و بیات، صدر، حکیمی سمتی نداشت، اما در ارتش بازرسی نواحی را داشت. در ۱۳۲۴ بر اثر پافشاری و استقامت شاه وارد کابینه‌ی قوام‌السلطنه شد و در چهار کابینه‌ی او عضویت داشت، ولی به علت ناسازگاری با خواسته‌های قوام‌السلطنه که تحریکات شاه عامل ناسازگاریش بود از کابینه اخراج شد و جای خود را به محمود جم داد.

در ۱۳۲۶ در کابینه‌ی حکیم‌الملک وزیر کشور و در کابینه‌ی عبدالحسین هژیر وزیر جنگ و در کابینه‌ی ساعد همچنان وزیر جنگ بود. در ۱۳۲۸ که مجلس سنا تأسیس یافت، بازنشسته شد و مقام سناتور انتصابی گرفت و تا حین‌الفوت قریب ۱۶ سال این مقام تشریفاتی را عهده‌دار بود.

در طول حیات خود هشت بار وزیر جنگ، دو مرتبه وزیر کشور، پنج نوبت فرماندار نظامی تهران، دو بار فرمانده کل ژاندارمری و سال‌ها فرمانده لشکر لرستان و آذربایجان بوده است. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و وزیدن نسیم آزادی و حلول دموکراسی نسبی، مورد انتقاد مطبوعات قرار گرفت؛ مخصوصاً روزنامه‌های چپ‌گرا حملات سختی به او نمودند و از قساوت‌ها و آدم‌کشی‌هایش در لرستان داستان‌ها به رشته تحریر درآوردند و از ثروت و املاک و مستغلات او در تهران افسانه‌ها ساختند. امیراحمدی در مقام دفاع برآمد. چه در مجلس و چه در مطبوعات به پاسخگوئی برآمد.

امیراحمدی در ۱۳۴۴ در اثر ابتلاء به سرطان درگذشت. او یکی از متمولین درجه‌ی اول ایران بود و مستغلات زیادی در تهران داشت. در ورامین املاک مزروعی زیادی داشت. مردی بود کم‌سواد، متهور، جسور، بی‌رحم، قلدر، جدی، وظیفه‌شناس و حریص به جمع‌آوری مال و مکنت. می‌گفتند تعداد مستغلات او در تهران از هزار افزون می‌باشد. غالب مستغلات اطراف چهار راه عزیزخان و حسن‌آباد که منزلش در آن حوالی قرار داشت، متعلق به او بود. با مستأجرین خود به خشونت رفتار می‌کرد. شخصاً در مقام تعزیز و تنبیه آنها برمی‌آمد و برای ازدیاد مال‌الاجاره متوسل به دستگاه‌های انتظامی می‌شد.

در اواخر عمر یکی از نویسندگان را برای نوشتن خاطرات خود دعوت کرد. آن نویسنده مدعی است هزار صفحه از خاطرات وی تدوین نموده و یک نسخه از آن توسط امیراحمدی در زمان حیات به عباس مسعودی مدیر وقت روزنامه‌ی اطلاعات سپرده شده است. به موجب وصیت قرار بوده است این یادداشت‌ها بعد از مرگ امیراحمدی منتشر شود. پس از فوت امیراحمدی، انتشار یادداشتها در روزنامه‌ی اطلاعات آغاز شد. در اولین قسمت یادداشتها امیراحمدی صراحتاً مدعی شده بود که فقط او بوده که خوزستان را به ایران برگردانده است؛ حتی نادرشاه هم نتوانسته چنین کاری بکند. یادداشتهای وی این ادعا را بیان می‌کرد که اعاده‌ی امنیت در ایران فقط مدیون خدمات اوست. پس از انتشار این قسمت از خاطرات، سر و صداهایی بلند شد. مخصوصاً خانواده‌ی پهلوی موجب شدند از انتشار بقیه‌ی خاطرات خودداری شود. امیراحمدی در جوانی با دختر سردار عظیم (سرلشکر محمد توفیقی) ازدواج کرد. حاصل و ثمره‌ی این وصلت چهار پسر و چهار دختر بود که هیچکدام از لحاظ علمی و سیاسی به جائی نرسیدند. قسمتی از خاطرات امیراحمدی از طرف مؤسسه تاریخ معاصر ایران در دو مجلد به چاپ و انتشار رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیر بختیاری، رستم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند امیر مجاهد بختیاری در ۱۲۹۶ متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در بختیاری نزد معلمین خصوصی فراگرفت و دوره‌ی متوسطه را در مدارس مختلف از جمله کالج آمریکائی باتمام رسانید و وارد دانشکده حقوق تهران شد و در رشته‌ی قضائی لیسانس گرفت و به وکالت دادگستری اشتغال ورزید.

در سال ۱۳۲۹ محمدرضا پهلوی با ثریا اسفندیاری بختیاری ازدواج کرد و در اثر این ازدواج توجه مخصوصی به بختیاری‌ها شد و هرکدام به شغل و مقامی رسیدند. از جمله رستم امیربختیاری به دربار منتقل گردید و به ریاست دفتر ثریا بختیاری منصوب شد. پس

از چندی آجودان مخصوص شاه شد و به او عنوان «جناب» دادند.

در ادوار نوزدهم و بیستم مجلس شورای ملی امیربختیاری از چهارمحال و بختیاری به وکالت مجلس انتخاب گردید و همچنان در دربار پهلوی هم اشتغال داشت. بعد از نمایندگی مجلس رئیس تشریفات دربار شد. وی از اعضاء فعال حزب مردم بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیر بهادر، حسین پاشا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سپاهی، درباری، وزیر جنگ، سلطنت‌طلب مخلص و بی‌ریا. حسین پاشاخان قره باغی که به القاب آجودان‌باشی، امیربهادر، کشیکچی‌باشی، سپهسالار اعظم نامیده شده، از رجال متدین و ادیبی است که در دوره‌ی مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه مصدر مشاغل مهمی بوده است. او از اعیان و خوانین آذربایجان بود. جدش پس از انعقاد قرارداد ننگین ترکمانچای از قفقاز به تهران آمد و ضمن داشتن شغل سپاهی وارد دربار فتحعلی شاه و عباس میرزا و محمدشاه گردید. حسین پاشاخان حدود ۱۲۶۱ قمری متولد شد و مطابق معمول زمان مقدمات عربی و ادبیات فارسی و تلاوت قرآن را فراگرفت و به سنت خانواده وارد کسوت سپاهی‌گری شد. سپس به دربار مظفرالدین میرزا ولیعهد راه یافت و جزء دسته غلامان یوزباشی گردید و بعد از مدتی کوتاه قوللر آقاسی دستگاه ولیعهد شد. در ۱۳۰۸ بر اثر ابراز کفایت و جدیت در کارها، به پیشنهاد امیرنظام گروسی پیشکار ولیعهد و وزیر آذربایجان، درجه‌ی سرتیپ اولی به او داده شد و سپس ژنرال آجودان آذربایجان گردید. در ۱۳۱۰ از طرف ناصرالدین شاه به لقب امیربهادر ملقب شد. در ۱۳۱۳ پس از جلوس مظفرالدین میرزا به تخت سلطنت رئیس کشیک خانه‌ی دربار شد و در این سمت نسبت به شاه آنچنان وفاداری و صمیمیت نشان داد که در زمره‌ی چند محرم دربار درآمد؛ به طوری که مظفرالدین شاه در سفر و حضر دقیقه‌ای امیربهادر را از خود جدا نمی‌کرد. در هر سه سفر شاه به اروپا جزء همراهان بود. در ۱۳۲۱ که اتابک موفق به راندن یکی از رقبای خود یعنی میرزا محمودخان حکیم‌الملک از وزارت دربار شد امیربهادر با منصب سرداری به وزارت دربار منصوب گردید و تا ۱۳۲۴ در این سمت بود.

از ۱۳۲۳ که ابتدا موضوع تشکیل عدالتخانه و بعد مشروطه و مجلس پیش آمد، امیربهادر دست‌اندرکار بود و به علت داشتن احساسات شدید مذهبی و علاقه به سلطنت جزء مخالفین مشروطیت بود و از مشروطه مشروعه حمایت می‌کرد. در همان سال به دستور مظفرالدین شاه جلسه‌ای با حضور جمعی از رجال کشور برای مشورت و تبادل نظر در مورد تأسیس عدالتخانه در باغشاه تشکیل گردید. امیربهادر نیز جزء آن هیئت بود. احتشام‌السلطنه و عده‌ای از رجال با تأسیس عدالتخانه و حکومت قانون موافق بودند. و در عوض امیربهادر و چند نفر دیگر با تحول حکومت به شدت مخالفت می‌کردند. در واقعه‌ی تحصن روحانیون و تجار در زاویه‌ی مقدسه که پس از واقعه‌ی قند پیش آمد، از طرف مظفرالدین شاه و عین‌الدوله صدراعظم مأمور مذاکره با متحصنین شد و با سیصد سوار به حضرت عبدالعظیم رفت، ولی در مذاکره توفیقی نیافت و به تهران بازگشت و مخالفت خود را با مشروطه‌خواهان علنی نمود. در دوره‌ی حکومت محمدعلی میرزا، به ریاست کشیک خانه‌ی سلطنتی منصوب شد و در تمام امور مشیر و مشار شاه بود. شهرت دارد که در اعراض محمدعلی میرزا از مشروطه امیربهادر سهم زیادی دارد. به همین لحاظ مجلس عزل او و پنج نفر دیگر را مصراً از دربار خواست و محمدعلی میرزا نیز متقابلاً اخراج چند نماینده‌ی تندرو از جمله اخراج سید حسن تقی‌زاده را از مجلس خواستار شد. در اثر کشمکش و مذاکراتی که بین محمدعلی میرزا و مجلس پیش آمد، شاه به کنار گذاردن امیربهادر،

شاپشال، سعدالدوله و چند نفر دیگر از دربار رضایت داد و امیربهادر در سفارت روس متحصن گردید.
امیربهادر پس از به توپ بستن مجلس و ظهور استبداد صغیر، وزیر جنگ مشیرالسلطنه گردید و تا فتح تهران با لقب سپهسالار اعظم وزارت جنگ را در دو کابینه اداره می‌کرد. پس از فتح تهران به دست نیروهای گیلان و بختیاری، محمدعلی میرزا با مشورت سفارتخانه‌های روس و انگلیس به اتفاق خانواده‌ی خود و کامران میرزا و ارشدالدوله به سفارت روس در زرگنده رفت و امیربهادر نیز با وی همسفر شد و مدتی در ادسا و استانبول اقامت گزید. پس از آنکه از دولت ایران تأمین گرفت، به تهران بازگشت و بقیه‌ی عمر را به عبادت سپری ساخت، تا اینکه در ۱۳۳۶ قمری درگذشت.
امیربهادر با مشروطه به آن صورتی که ظهور کرده بود مخالف بود و همین مخالفت باعث شده است که غالب مورخین و نویسندگان بدون در نظر گرفتن صفات خوب وی، او را شدیداً به باد انتقاد بگیرند و حتی منکر معلومات و شعور او نیز بشوند. و وی را مردی ساده‌لوح، عامی و بی‌سواد جلوه دهند در حالی که واقعیت امر این طور نیست. امیربهادر مردی ادیب و ادب‌پرور بود. به ادبیات و تاریخ ایران دلبستگی خاصی داشت. خود شعر می‌سرود و اشعارش به سبک ترکستانی است. به فردوسی و شاهنامه عشق می‌ورزید و برای اشاعه‌ی شاهنامه و دسترسی تمام مردم به آن، به هزینه‌ی شخصی خود آن کتاب را در آن زمان به تعداد زیادی چاپ نمود که امروز نیز به شاهنامه‌ی امیربهادری معروف اهل ادب است. چندین کتاب و رساله‌ی مهم مذهبی به وسیله‌ی او چاپ و منتشر شده است. امیربهادر در تقوی و مذهب یکی از رجال نمونه است. در تمام مدت عمر، ایام محرم و صفر در منزل خویش واقع در امیریه که امروز نیز به همان اسم امیربهادر باقی است، روضه‌خوانی و تعزیه برپا می‌ساخت. مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه نیز چند شبی را به آن مجالس می‌رفتند.
به مشروطه اعتقادی نداشت و حکومت قانون را برای ایران زود می‌دانست، ولی مانند بعضی از رجال نظر خود را مزورانه ابراز نمی‌کرد، بلکه آنچه در دل داشت به زبان می‌آورد. مهدی بامداد مؤلف کتاب شرح حال رجال درباره‌ی امیربهادر به نقل از گفته‌ی کمال‌الملک چنین نوشته است: بنا بر گفته‌ی مرحوم محمد غفاری کمال‌الملک، امیربهادر مردی بوده دارای صفات پسندیده‌ی صدق، صفا، صمیمیت، وفا، حفظ قول و عهد. و به واسطه‌ی داشتن این صفات حمیده بسیار او را می‌ستود. باز گفته‌ی آن مرحوم است که رنگ خارجی نگرفته بود، پای‌بند به سنن و آداب بود، عقیده و صدق و صفا داشت و او بر بسیاری از معاصرین زمان خود برتری داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیر صحی، ماه سلطان

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۱۲۹۴ ق-؟، از زنان مبارز و از بنیانگذاران مدارس دخترانه تهران. پدرش از تجار روشنفکر و متجدد بود و دخترانش را زیر نظر استادان سر خانه به تحصیل زبان و ادبیات فارسی و عربی واداشت. وی با میرزا اسدالله مجتهد ازدواج کرد و در خانه همسر نیز بیکار نماند و به تحصیل علوم اسلامی نزد همسرش پرداخت. در جریان جنبش مشروطه شرکت فعال داشت و در «انجمن مخدرات وطن» پرچم «یا مرگ یا استقلال» به دوش می‌کشید. اعضای این انجمن- که از زنان تشکیل شده بود- برای کمک به مجاهدین، از فروش طلا-و جواهرات خود دریغ نمی‌کردند و برای پیشبرد اهداف جنبش و تهدید مخالفان آن، فرزندانشان را در روی ریلهای خط آهن قرار می‌دادند.

این بانو مدرسه «تربیت نسوان» را تأسیس کرد. چون مردم مدارس دخترانه را کانون تجددخواهی و بی‌حجابی در میان دختران و زنان می‌دانستند با آن مخالفت می‌کردند. لذا مزاحمت‌های زیادی از طرف گروهی از مردم برای او ایجاد شد. در مجالس روضه‌خوانی که در ایام ماه محرم در مدرسه ترتیب می‌داد کسی حاضر به روضه‌خوانی نبود. اما او به کار خود ادامه داد و از دامنه مخالفتها نیز کاسته شد. بعدها نام دبستان و دبیرستان تربیت نسوان به «فروهر» تبدیل شد.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: کارنامه زنان مشهور ایران، ۱۵۰ –۱۵۱.

امیر عزیزی، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج سید عزیزاللّه از مالکین تفرش در ۱۲۸۳ متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در موطن خود انجام داد و قسمتی از تحصیلات متوسطه را در مدرسه تربیت به اتمام رسانید و در سال ۱۳۰۲ با گواهینامه سال چهارم متوسطه وارد مدرسه نظام شد و در ۱۳۰۴ با درجه ستوان دومی وارد قشون متحدالشکل رضاخان پهلوی گردید و مراحل ترفیع درجات را طی نمود و در ۱۳۱۹ درجه سرهنگی گرفته و در دانشگاه جنگ دوره‌ی فرماندهی و ستاد را گذرانید.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که عده‌ی زیادی از امراء دوره رضاشاه بازنشسته شدند، زمینه برای افسران تحصیلکرده و جوان فراهم شد و سرهنگ عزیزی به فرماندهی تیپ زابل و سپس لشکر کرمان برگزیده شد و سر و صورتی شایسته به وضع لشکر آنجا داد. دو سال بعد به فرماندهی لشکر رضائیه منصوب گردید. در ۱۳۲۵ به تهران احضار و به معاونت دانشکده افسری انتخاب شد.

در فروردین ۱۳۲۶ درجه‌ی سرتیپی دریافت کرد و به فرماندهی لشکر تبریز و بعد لشکر فارس منصوب و به شیراز عزیمت نمود. در مهرماه ۱۳۳۱ درجه‌ی سرلشکری گرفت و فرمانده سپاه فارس شد. در شهریور ۱۳۳۷ به فرماندهی ژاندارمری کل کشور رسید و همان سال به درجه‌ی سپهبدی ارتقاء یافت. وی در آن سمت سر و صورتی به ژاندارمری داد و عده‌ای از افسران درستکار و جدی را به آن واحد نظامی منتقل نمود.

سپهبد امیر عزیزی در اسفند ماه ۱۳۳۹ در ترمیم کابینه‌ی جعفر شریف‌امامی به وزارت کشور معرفی شد ولی این کابینه دوام زیادی نکرد و با اعتصاب معلمین کشور در ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ ساقط گردید. دکتر علی امینی بجای شریف‌امامی با حمایت همه‌جانبه‌ی دولت آمریکا با اختیارات کامل به زمامداری رسید و در تمام مدت نخست‌وزیری خود وزارت کشور با سپهبد امیرعزیزی بود. امیر اسداللّه علم در تیر ماه ۱۳۴۱ جانشین دکتر امینی در کابینه خود امیرعزیزی را در سمت خویش تثبیت نمود. تا پایان بهمن ماه ۱۳۴۱ در آن سمت مستقر بود. در بهمن ماه ۱۳۴۱ امیرعزیزی در ترمیم کابینه وزیر مشاور گردید و پس از مدت کوتاهی به استانداری خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید و قریب چهار سال در آن سمت برقرار بود.

سپهبد امیرعزیزی سال ۱۳۴۶ به تهران بازگشت و بازنشسته شد و مدتی در بخش خصوصی اشتغال بکار داشت. در آبان ماه ۱۳۵۷ که شعله‌های انقلاب از هر طرف زبانه می‌کشید، برای بار دوم به استانداری خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب شد و به مشهد رفت ولی اوضاع و احوال را برای ادامه کار مناسب ندید و به تهران بازگشت و در آذرماه به اروپا رفت و در پاریس زندگی می‌کرد تا اینکه در سال ۱۳۷۱ در همانجا درگذشت و طبق وصیت او جنازه را به تهران آوردند و در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

سپهبد سید صادق امیرعزیزی مردی متدین، درستکار و وطنخواه بود، به اصول مذهبی سخت پای‌بندی داشت، نه تنها واجبات خود را انجام می‌داد بلکه در مستحبات نیز کوشا بود. از مال دنیا طرفی نبسته بود و در حد توانائی هم به مستمندان مساعدت می کرد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیر علائی، محمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حدود ۱۲۶۵ در تهران متولد شد. پدرش میرزا احمدخان علاءالدوله از رجال بزرگ عصر ناصری و مظفری و شاغل مقامات درجه اول مانند حکومت فارس بود. در ۱۲۹۰ در تهران ترور شد.

جان‌محمد خان پس از انجام دادن تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی قزاقخانه شد و به درجه‌ی افسری نائل آمد و سرانجام درجه‌ی سرهنگی گرفت. در کودتای ۱۲۹۹ از افسران زیردست رضاخان میرپنج بود و به همراه اردوی او وارد تهران شد و درجه‌ی سرتیپی گرفت. به فرماندهی پادگان عشرت‌آباد منصوب شد. تمام رجالی که بعد از کودتا دستگیر و زندانی شدند در عشرت‌آباد زیر نظر او قرار داشتند. بعد فرمانده تیپ تیرانداز عراق که در همان عشرت‌آباد مستقر بود گردید و غالباً در جنگ‌های داخلی برای خلع سلاح عشایر شرکت می کرد.

در ۱۳۰۳ سردارسپه رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ در اثر اختلافات با نمایندگان مجلس از سمت خود استعفا داد و به صورت قهر به بومهن ملک شخصی خود رفت. نظامیان در تمام ایران له سردارسپه و علیه مجلس دست به تظاهرات زدند. سرتیپ جان‌محمد خان که فرمانده تیپ عشرت‌آباد بود با توپ و تیپ خود در جلوی مجلس مانوری داد که تا آن روز سابقه نداشت و به این ترتیب مجلس را سخت تهدید کرد. در همان سال در سفر جنگی سردار سپه به خوزستان برای قلع و قمع شیخ خزعل جزء همراهان سردارسپه و تیپ خود را نیز قبلًا به جنوب فرستاده بود.

سرتیپ جان‌محمد خان در اوایل ۱۳۰۴ به فرماندهی لشکر شرق (خراسان) منصوب شد و اولین اقدام وی در این سمت خلع سلاح ترکمن‌ها بود. او در جوین و کوکلان آنچنان خشونت و کشتار بی‌رحمانه انجام داد که ترکمن‌ها از ترس وی در صحرا پراکنده شدند. به هنگام تغییر سلطنت و انقراض قاجاریه سرتیپ جان‌محمد خان تلاش بسیاری نمود و استان خراسان را علیه احمدشاه بسیج کرد. استانداری خراسان و نیابت آستان قدس رضوی نیز به او واگذار شد.

یکی از اقدامات فجیع جان‌محمد خان قتل سردار معزز بجنوردی و برادر و داماد و عوامل او بود. سردار معزز حاکم بجنورد بود و آن صفحه را که سرحدی بزرگ بین ایران و روسیه است منظم نگاه می‌داشت و مدت یک قرن تمام سرحدات ایران و روسیه در دست این خانواده بود. سردار معزز در اثر لیاقت محل خود را به خوبی اداره می کرد و در حکمت ثانی وثوق‌الدوله، استرآباد هم ضمیمه‌ی حکومت بجنورد شده بود. جان‌محمد خان سه ماه پس از ورود خود به مشهد به بجنورد رفت و مورد استقبال و تکریم سردار معزز قرار گرفت و از او پذیرائی شد. هنگام بازگشت سردار و چند نفر او را بدرقه کردند. این بدرقه تا مشهد ادامه پیدا کرد سرانجام در مشهد سردار معزز و همراهان را گرفته به زندان انداختند و پس از چندی سردار معزز و شش نفر از همراهان او را به دار آویختند و در همان روز ده نفر از مشایخ محل و ۶۵ نفر از رؤسای ترکمن‌ها در بجنورد و مشهد اعدام شدند. اعدام عشایر از طرف جان‌محمد خان ادامه پیدا کرد. از هر قریه‌ای که عبور می کرد چندین نفر بی گناه را به جوخه‌ی آتش می‌سپرد؛ در یک قریه ۲۸ جوان و در قریه‌ی دیگر ۷۰ جوان را تیرباران کرد. سفاکی و خونریزی جان‌محمد خان در تمام منطقه‌ی خراسان و ترکمن صحرا

ادامه پیدا کرده و همه روزه عده‌ی زیادی به دستور او به قتل می‌رسیدند.
فرمانده لشکر شرق پس از سرکوبی تراکمه و جمع‌آوری ثروت فراوان و به دار زدن سردار معزز بجنوردی، دیگر کمتر توجه به امور نظامی داشت چون ضمن فرماندهی لشکر، استانداری و نیابت تولیت آستان قدس رضوی را عهده‌دار و مرتباً به جمع‌آوری مال مشغول بود. حقوق و جیره‌ی افراد حیف و میل می‌شد. در نتیجه پادگان مراوه‌تپه به فرماندهی سروان لهاک‌خان به علت نرسیدن حقوق و جیره سر به شورش برداشتند. نخست شهرهای درجز، شیروان، و قوچان را تصرف کرده به سمت مشهد حمله نمودند و اعلام جمهوری کردند و در بجنورد عده‌ای از افسران را که با آنها همکاری نکرده بودند به جوخه‌ی آتش سپردند. چون سرتیپ جان‌محمد خان قادر به جلوگیری از قیام لهاک‌خان نبود فوراً نیروئی از تهران متشکل از پیاده و توپخانه به فرماندهی سرهنگ روح‌اللّه جهانبانی با اتومبیل روانه‌ی بجنورد گردید و نیروی هوائی نیز به آنها کمک کرد و در نتیجه لهاک‌خان شکست خورد و به روسیه فرار کرد. رضاشاه پس از دفع لهاک‌خان متوجه شد که شورش مزبور در اثر سوء جریان در لشکر خراسان و سوء استفاده‌های سرتیپ جان‌محمد خان می‌باشد لذا برای رسیدگی به خراسان عزیمت نمود. لدی‌الورود سرتیپ امان‌اللّه جهانبانی را به فرماندهی لشکر خراسان منصوب نمود و جان‌محمد خان را پس از کندن سردوشی‌هایش مغضوباً به تهران روانه کرد و مدتی نیز توقیف بود. و سرانجام از ارتش اخراج شد. رضاشاه اندوخته‌های او را گرفت و با آن حقوق معوقه‌ی افسران لشکر خراسان را پرداخت. در بجنورد نیز همکاران لهاک‌خان را که دوازده نفر بودند اعدام کرد.
سرتیپ جان‌محمد خان پس از اخراج از ارتش به کار دولتی دعوت نشد. به کشاورزی پرداخت. ثروت پدری و ثروتی را که در خراسان اندوخته بود از دست داد. تا اینکه در سال ۱۳۳۰ در تهران درگذشت. درباره اعمال و رفتار سرتیپ جان‌محمد خان مورخین مخصوصاً ملک‌الشعرای بهار و حسین مکی و بعضی از روزنامه‌ها مطالب عجیب و غریبی نوشته‌اند. چون غالب این نوشته‌ها مستند نیست از ذکر آنها خودداری می‌شود. جان‌محمد خان فوق‌العاده عصبانی، تندخو، و قسی‌القلب بود؛ این صفات در پدر او (علاءالدوله) و تا حدی در عموهای او احتشام‌السلطنه، معین‌الدوله و نظم‌السلطنه وجود داشت. در نسل فعلی خانواده‌ی امیرعلائی و علامیر، صفت تندخوئی و عصبانیت وجود دارد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرپرویز، امیرحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ امیرپرویز افسر ژاندارمری، متولد ۱۳۰۲ در تبریز. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشکده‌ی کشاورزی کرج شد و درجه‌ی لیسانس کشاورزی گرفت. بعد عازم آمریکا شد و در رشته‌ی کشاورزی از دانشگاه میشیگان درجه‌ی مهندسی دریافت نمود. خدمات اداری خود را در وزارت کشاورزی آغاز کرد و تمام مراحل اداری را در آن وزارتخانه پیمود. سال‌ها در سمت معاونت فنی وزرات کشاورزی قرار داشت. در ۱۳۵۳ به استانداری همدان منصوب شد. چند ماهی بیش در آن سمت نبود که به استانداری لرستان و سپس کرمانشاه رفت. در نیمه‌ی دوم ۱۳۵۷ قریب دو ماه مسئول وزارت کشاورزی شد. او مردی تحصیلکرده، درستکار، کم‌اثر، بی‌تهور، رند و دهن‌بین بود. در جوانی در احزاب تندرو عضویت داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرتیمور کلالی، محمد ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار نصرت، متولد ۱۲۷۳، فرزند نصرت‌الممالک ملاک و رئیس ایل کلالی. پس از انجام تحصیلات مقدماتی مطابق زمان، داخل در کارهای پدر شد و تدریجاً مقام و موقعیتی در خراسان پیدا کرد. یکی از کسانی که برای حل قضیه‌ی کلنل محمدتقی خان تلاش بسیار کرد همین امیرتیمور بود که اقداماتش به جائی نرسید. در دوره‌ی ششم کاندیدای وکالت مجلس گردید و پس از انتخاب مجموعاً ده دوره در مجلس بود و غالب ادوار نیابت ریاست را عهده‌دار می‌شد. در دوره‌ی چهاردهم و پانزدهم یکی از کارگردانان مجلس بود و در تثبیت یا تزلزل دولت‌های زورگذر آن روز نقش زیادی داشت. در ۱۳۲۳ ش کاندیدای نخست‌وزیری بود، ولی در این کار توفیق نیافت. در دوره‌ی شانزدهم جزء اقلیت مجلس بود که لیدری آن را دکتر محمد مصدق بر عهده داشت. در ۱۳۳۰ در کابینه‌ی دکتر محمد مصدق به وزارت کار معرفی شد و چند ماهی در آن سمت باقی ماند. در ترمیم همان کابینه وزیر کشور و سرپرست شهربانی بود. آخرین شغل سیاسی‌اش نمایندگی دوره‌ی هیجدهم مجلس شورای ملی است. او از ملاکین و ثروتمندان درجه‌ی اول استان خراسان محسوب می‌شد. متجاوز از دویست پارچه آبادی داشت. املاک وسیعش در آن منطقه توسط برادر و برادرزادگانش اداره می‌شد. یکی از دختران او همسر اسکندر میرزا رئیس‌جمهور پاکستان بود. در ۱۳۶۷ در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرتیمور، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابراهیم امیرتیمور کلالی، متولد ۱۳۰۰ تحصیلات خود را در تهران در رشته‌ی حقوق به اتمام رسانید و در ۱۳۲۵ به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد. در هندوستان و شوروی و انگلستان سفیرکبیر بود. در ۱۳۵۵ از سفارت ایران در لندن منعزل و بازنشسته شد. پس از بازنشستگی چند روزی به تهران آمد. سپس برای خداحافظی به لندن عزیمت نمود. در خرداد ماه همان سال در لندن خودکشی کرد. گفته شد علت خودکشی او بدهی سنگینی بوده است که باخت کلان در کازینوها گریبانگیرش کرده بود. در نوشیدن مشروبات الکلی و بازی با ورق افراط می‌نمود. همیشه از این رهگذر بدهی سنگینی به بار می‌آورد که هر بار پدرش از ثروت سرشار خود بدهی او را تأمین می‌کرد، ولی بار آخر که در سمت سفیرکبیر در لندن مبلغی مقروض شد و چک‌های بی‌محل و بی‌اعتبار او به اطلاع وزارت امور خارجه ایران رسید، عرصه بر او تنگ شد. پدرش نیز از پرداخت قروض او خودداری نمود.ناچار به لندن رفت و برای خلاصی از این رسوائی که گریبان او را گرفته بود، دست به انتحار زد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرخانی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود امیرخانی : قائم مقام فرمانده تیپ دوم لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

محمود در سال ۱۳۲۹ در خانواده ای مذهبی متولد شد.

پدرش با فروش پارچه زندگی نسبتاً خوبی برای خانواده اش تامین می کند. او و همسرش که افرادی معتقد و مذهبی بودند؛ در تربیت. پرورش فرزندانشان می کوشند تا آنها را مومن و معتقد به اصول مذهبی بار آوردند.

پس از اخذ دیپلم، به خدمت سربازی می رود و با درجه ی گروهبانی، در پادگانی در حومه ی زادگاهش مشهد خدمت می کند. مطالعه ی گسترده، حضور در مجالس مذهبی و نشستن پای سخنرانی اشخاص متد ین و روشنفکر، باعث شده بود ت با ذهنی روشن با مسائل جامعه اش بر خورد کند.

پس از خاتمه خدمت و با شرکت در کنکور، در چند دانشگاه پذیرفته شد. ابتدا در دانشگاه فردوسی مشهد رشته ی شیمی را بر می گزیند اما چند ماه بعد انصراف می دهد. در دانشگا ه مهندسی کار که به تازگی تاسیس شد ه بود، به تحصیل می پردازد و همزمان در نیروگاه برق توس پذیرفته و در بخش کنترل نیروگاه مشغول به کار می شود. اما نه کار در نیروگاه و نه تحصیل در دانشگاه، روح نا آرام او را آرام نمی کند. توان و استعداد محمود بسیار فراتر از آنی بود که نشان می داد و بروز کرده بود. زمانی که امکان تحصیل در فیلیپین برایش فراهم شد، به آن کشور رفت. از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ در فیلیپین به سر می برد. او که در رشته ی مهندسی برق الکترونیک درس می خواند؛ همزمان نیز شروع به فعالیت در زمینه ی مذهبی – سیاسی کرد و تا این که توانست با کمک دوستان هم عقیده، انجمن اسلامی دانشجویان را تاسیس کند.

با اوج گیری انقلاب در ایران، محمود و یارانش با تهیه سلاح و مهمات و آموزش نظامی و کسب آمادگی بدنی، آماده شدند تا به محصض صدور اجازه از دفتر امام، به کشور باز گردند و در جریان انقلاب شرکت کنند. اجازه داده می شود. محمود و چهار تن از یاران نزدیکش در سفری مخاطره آمیز و اقدامی حیرت آور، با همراه داشتن چند قبضه مسلسل و سلاح کمری و چند کیلو مواد منفجره، پا به خاک وطن می گذارند و به انقلاب می پیوندند. از جمله اقدام آنها، شرکت در جنگ مسلحانه در تهران بود.

پس از سقوط رژیم پهلوی و استقرار حکومت اسلامی، همرزمان و یارانش برای ادامه تحصیل به فیلیپین باز می گردند.محمود آمد تا برای باز سازی و یاری امامش، تلاش و فعالیت کند. ترم آخر را در دانشگاه مشهد گذراند و در رشته برق و الکترونیک فارغ التحصیل می شود. تصمیم می گیرد تا در رشته ی زمین شناسی نیز تحصیل کند.

علی رغم مشغله و کار شبانه روزی، در دانشگاه فردوسی مشهد در رشته زمین شناسی هم مشغول تحصیل می شود. با شروع جنگ تحمیلی تصمیم می گیرد تا به جبهه های نبرد بشتابد. در این مقطع است که زیر فشار سنگین نصایح خیر خواهانه و دوستان قرار می گیرد. جملگی او را تشویق و نصیحت می کنند که درسش را بخواند. محمود در این باره چنین می نویسد:

این سوال برایم همیشه مطرح بود که آیا تحصیل با شرایط خاص خارج از کشور و خصوصا در این مقطع زمانی و شرایط حساس، چه نقشی می تواند داشته باشد؟ آیا لحظات حساس تاریخی دوباره تکرار خواهند شد؟ آیا فردا در هر شرایطی افسوس این لحظه ها را نخواهم خورد؟ و چند سوال پی در پی و این چنین بود که دست از خود شستم و در واقع، طریق را جستم و عاشقانه به آن دل بستم. باور کنید حتی یک نفر به این کار تشویقم نکرد...

همه برایم تاسف به خوردند و دلداری ام دادند و راه جلوی پایم می گذاشتند و تشویق به بر گشت و ادامه ی تحصیلم می کردند و ای کاش می توانستم حالی شان کنم که...

محمد به عنوان بسیجی ساده عازم جبهه می شود. سر انجام نیز در نیمه شب جمعه هفدهم مهر ۶۱ پس از قریب دو سال در جبهه، به هنگام نیایش و قرائت دعای کمیل، به همراه برادر همرزمش محمد نصیری بر بالای سنگر دیده بانی، بر فراز ارتفاعی در منطقه ی سومار، هدف ترکش گلوله ی توپ قرار می گیرد و رو به سوی کربلا، حسین (ع) را عاشقانه می خواند و به شهادت می رسد.
منابع زندگینامه :بخواب برادرم بخواب،نوشته ی خسرو باباخانی،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

امیرخانی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود امیر خانی : فرمانده تیپ جواد الائمه (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
در سال ۱۳۲۹ در شهر مشهد مقدس دیده به جهان گشود. سالهای کودکی را به همراه دیگر همسالانش با رویاهای شیرین سر آورد تا قدم به دبستان نهاد. او سومین فرزند خانواده بود. در دوران کودکی بیشتر وقتش را در خانه به اجرای تکالیف و کارهای مربوط به مدرسه اش می پرداخت. به بازی فوتبال علاقمند بود و در رشته شنا هم مهارت داشت به طوری که در مسابقات مدال هم گرفته بود. به خاطر محبت و اخلاق خوبش، همه افراد خانواده او را دوست داشتند و مجذوبش می شدند. گرایش شدیدی به کتابهای شهید مطهری داشت و کتابهای علمی را نیز مطالعه می کرد.
پس از دریافت دیپلم به ناچار راهی خدمت نظام در حکومت طاغوت شد و با سمت گروهبانی، دوره دو ساله خدمت اجباری را پشت سر گذاشت. سپس در نیروگاه توس مشهد به عرصه کار و تلاش قدم نهاد و همزمان با آن در دانشگاه نیز درس می خواند. برای ادامه تحصیل و تکمیل رشته تخصصی درس خود، راهی کشور فیلیپین شد و دو عامل سبب ماندن او در این کشور شد. اول آشنا شدن با مبارزان مسلمان فیلیپین و همدوش آنان با مبارزه برخاستن علیه حکومت دست نشانده آمریکا در این کشور یعنی ،مارکوس و دوم درس و تحصیل. کوشا و خستگی ناپذیر مصمم به ایجاد تشکل دانشجویان شد.کمر همت بست و موفق به تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان فیلیپینی شد، در همین سالها انقلاب اسلامی ایران گسترش یافت. او که در دیار قربت با همه توانش علیه نظام دیکتاتوری مارکوس، تبلیغات را آغاز کرد. به فاز نظامی دانشجویان فیلیپینی پیوست و با الهام از نهضت اسلامی کشورش متهورانه علیه دستگاه حکام فیلیپین به مبارزه مشغول شد.
در چند عملیات به کمک نهضت آزادی بخش مسلمانان فیلیپین(مورو)شتافت. همگام با این حرکتهای مسلحانه به پخش و نشر اعلامیه های امام خمینی بین مردم مسلمان فیلیپین پرداخت. با مخالفان انقلاب و دوستان نا آگاه به بحث می نشست و چه بسیار از نیروهای جوان غافل را که به مسئولیتهای شان آگاه ساخت و آنان را از دام مفاسد اجتماعی مسلط بر جامعه آمریکایی آن دیار رهانید و روح انسانی شان را به معنویت و تعهد و تقوا راهنمایی کرد. یک بار نیز همگام با اعتصاب غذایی که در ایران صورت گرفته بود، در فیلیپین اعتصاب غذا کرد تا آنجا که مزدوران مارکوس مجبور شدند از زندان آزادش کنند. در همین گیر و دارها، هر روز خبرهای تازه ای از ایران انقلابی می رسید؛ خبر شورش شهر دیگری، خبر راهپیمایی‌های بزرگی در سراسر شهرها، خبر کشتارهای خیابانی و جوشش خون بیگناهان بر سنگ فرش ها و خیابانها، عاقبت طاقت نیاورد و همراه گروهی از دوستانش به خرید اسلحه پرداخت و سپس از طریق مرز هوایی آنها را با خود به ایران آورد؛ کاری که در آن خفقان به اندازه پذیرایی مرگی دست و پا بسته، جرات و تحمل می خواست. با ورودش به ایران انقلابی و حرکتی جدید در ابعاد جدید تر آغاز شد. با آن که مسلح بود و دوستانی مسلح داشت، ولی هرگز بدون فرمان امام از آنها سود نبرد و حتی یک بار در جواب دوستش که گفته بود: حال که

مسلحیم بهتر است عملیاتمان را شروع کنیم. گفته بود: تا فرمان امام نرسد و شروع نبرد مسلحانه را اعلام نفرمایند، هرگز دست به اسلحه نخواهیم برد.

این ایستادگی به فرمان رهبری و گوش سپردن به پیام رهبر، از اعتقادات او بود و هر عملی را بی فتوا و اجازه، بر خلاف حرکت انقلاب می دانست. به این ترتیب در انتظار دستور امام چشم به راه حوادث آینده نشست و دیری نپایید که بهمن ماه سال ۱۳۵۷ رسید و با فرمان امام همراه دوستانش و با اسلحه هایی که از هزاران کیلومتر راه آورده بودند، به پادگانها حمله کردند. در همین ماه ها است که در حوالی بیدخت با گروهی از همرزمانش درگیری سختی را با ایادی شاه و مزدوران فئودالهای آن خطه آغاز کردند و در این حمله دست راستش به سختی مجروح شد و او که در متن حادثه ها پرورده شده بود، دست از مبارزه برنداشت و با تمام همتش به یاری انقلاب برخاست.

ماه های پیروزی و تشکیل نیروهای مردمی در ایران با کوشش و فداکاری امت شکل گرفت و دستگاه ستم پیشه بیدادگر سقوط کرد که فصلی نو در حرکت انقلاب پدید آمد. او همچنان پر توان می تاخت و همراه با امت حزب الله در استقرار کامل حاکمیت الله می کوشید. وقتی اوضاع را به آرامش رسید، او پس از تحویل سلاح‌ها به مراکز ذیصلاح، به کار و درس باز گشت. در توانیر به کار مشغول شد و همراه با کار و درس به تهذیب نفس و ترویج حکومت حق مشغول بود تا دستهای جنایتکار امریکا از آستین صدام دست نشنده بیرون آمد. در آن هنگام او کار و درس را رها کرد و به انبوه داوطلبان جبهه پیوست و در همان هنگام بعضی از دوستانش او را به بازگشت به فیلیپین و ادامه تحصیل و ترک جبهه ها تشویق می کردند و حتی یک نفر از راهی که انتخاب کرده بود، طرفداری نکرد.

چون سایر خداجویان راستین در سیمای بسیجی ساده ای از مسجد محل به جبهه اعزام می شد. در بدو ورود با شهید چمران همکاری نزدیکی را آغاز کرد و در جنگهای نامنظم خدماتی ارزنده به انجام رساند و سپس در تیپ ۲۱ امام رضا (ع) خدمت خود را ادامه داد.

چنان در انجام خدماتش فعال و کوشا بود که به زودی مورد توجه فرماندهان قرار گرفت و کم کم مسئولیت‌های سنگین تری را به عهده اش گذاشتند. در عملیات های مختلفی شرکت کرد. در تنگه چزابه جنگید. در عملیات طریق القدس، به قلب دشمن مزدور و متجاوز و در عملیات رمضان خدماتش را ادامه داد و بالاخره در فتح خرمشهر چهره ای برجسته و جنگاوری دل به خدا پیوسته بود. یک بار در جبهه الله اکبر به شدت مجروح و مدتها در بیمارستان بستری شد. اما دوباره به جبهه بازگشت و به عنوان معاون تیپ جواد الائمه و فرمانده عملیاتی به مبارزه پرداخت.

پس از ۲۰ روز در تاریخ ۱۶/۶/۱۳۶۱ هنگامی که فرماندهی تیپ جواد الائمه را به عهده داشت، در جبهه سومار در حین بررسی نقشه عملیاتی حمله مسلم بن عقیل به درجه رفیع شهادت نایل شد. شهید خیلی صبور و خونسرد بود چون راه و هدفش را پیدا کرده بود. از نظر رفتار و شخصیت به تکامل رسیده بود و شخصیت ایشان از جنگ شکل گرفته بود. به طوری که می گفت من با جبهه ازدواج می کنم.

او بسیار با شخصیت و بیشتر صفات پدرش را به ارث برده بود. برخوردی آرام و جذاب داشت. نسبت به دیگران عاطفه و مهربانی خاصی داشت. در مساجد حضوری فعال داشت و چون علاقمند به مسائل مذهبی بود. در هر مراسمی شرکت می کرد و حضور داشت.

شهید تا پایان عمر مجرد بود و ازدواج نکرد. او سرانجام در عملیات مسلم بن عقیل در تاریخ ۱۶/۶/۱۳۶۱ به شهادت رسید و پیکر پاکش در مشهد، گلزار شهدای خواجه ربیع دفن شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

امیرخسروی، رضاقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از افسران قزاقخانه. قبل از کودتای ۱۲۹۹ آجودان و خزانه‌دار میرپنج رضاخان بود بعد از کودتای ۱۲۹۹ خزانه‌دار کل قشون شد و علاوه بر آن ریاست حسابداری وزارت جنگ نیز به او محول گشت. در ۱۳۰۲ که بانک پهلوی با سرمایه‌ی ارتش تشکیل یافت، با درجه‌ی سرهنگی به ریاست این بانک منصوب شد. خزانه‌داری قشون و بانک پهلوی را که بعد بانک سپه نامیده شد، توأماً اداره می‌کرد. در ۱۳۰۹ برای تکمیل معلومات بانکی به فرانسه رفت و مدت دو سال در بانک‌های معروف پاریس به تحصیل علوم بانکی و اخذ تجربیات بانکداری پرداخت. در ۱۳۱۲ به ریاست بانک ملی ایران رسید. بانک ملی ایران که از ۱۳۰۷ به وسیله‌ی آلمانی‌ها اداره می‌شد در ابتدای کار دچار نوساناتی گردید و مدیرعامل بانک به نام دکتر لیندنبلات آلمانی با معاونش فوگل اختلاس کردند و بیلان غیرواقعی تنظیم نمودند که موضوع به وسیله‌ی حسینقلی نواب رئیس هیئت نظار بانک کشف و به اطلاع رضاشاه رسید و دستور تعقیب و محاکمه‌ی مختلسان صادر شد. فوگل معاون بانک در بیروت خودکشی کرد و لیندنبلات نیز محاکمه و به سه سال حبس محکوم شد. پس از برکناری آلمانی‌ها مدتی کوتاه حسین علاء مدیرکل بانک ملی شد. پس از آن امیرخسروی به ریاست رسید و درجه‌ی سرتیپی گرفت. مدت شش سال در رأس بانک ملی قرار داشت. در این مدت نسبت به توسعه و افزایش سرمایه‌ی بانک اقداماتی نمود و سازمانی به فراخور این مؤسسه‌ی بزرگ اقتصادی به تصویب رسانید و ساختمان مجللی در خیابان فردوسی بنا نمود. این ساختمان امروز محل صندوق پس‌انداز بانک ملی است. در آبان ۱۳۱۸ در کابینه‌ی دکتر متین دفتری وزیر دارائی شد و قریب دو سال در این سمت بود، اما بر اثر یک اشتباه اقتصادی از کابینه خارج شد. از آن تاریخ به بعد کاری به او محول نشد یا خودش داوطلب قبول کاری نگردید. در سال ۱۳۳۷ در ۶۵ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرخلیلی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: استاد، رشته: اقتصاد کشاورزی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: شهید بهشتی

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

امیرسلیمانی، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عضدالملک، متولد ۱۳۰۰ قمری. تحصیلات خود را در رشته‌ی ادبیات فارسی و فلسفه و عرفان ادامه داد. بعد از مشروطیت در

دربار احمدشاه سمت‌هائی احراز کرد. به علت دوستی و نزدیکی با ظهیرالدوله مشرب تصوف پیدا کرد. خانقاهی در کوی سنگلج بنیاد نهاد که محل تجمع کسانی بود که بدان مشرب بودند. بعدها این خانقاه به حسینیه‌ی مشیرالسلطنه معروف شد. امیر سلیمانی تا ۱۲۹۷ لقب سالارالسلطان داشت. بعد از فوت میرزا احمد خان مشیرالسلطنه صاحب لقب وی گردید. در ۱۳۳۲ شاه او را سناتور انتصابی نمود. چهار سال در مجلس سنا عضو بود. بعدها از قبول چنین سمتی تحاشی نمود. انزوا و گوشه‌گیری را به چنان مقامات صوری ترجیح داد. در ۸۸ سالگی در تهران درگذشت. مردی بی‌آزار، خیر و نیکوکار بود. قسمت اعظم دارائی خود را وقف امور خیریه نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرطهماسبی، عبداللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

امیر لشکر عبداللّه خان امیرطهماسبی در حدود ۱۲۶۰ در تهران متولد شد. پدرش از افسران عالیرتبه قزاق مهاجر بود. پس از طی دوران کودکی و آموختن مقدمات زبان فارسی وارد مدرسه‌ی افسری قزاقخانه شد و دوره‌ی شش ساله‌ی مدرسه را طی نمود و به درجه‌ی افسری نائل آمد و زیردست افسران روسی خدمات خود را آغاز کرد. جدیت و رشادت و صمیمیت در انجام امور او را مورد توجه فرماندهان روسی قرار داد و مراحل ترقی و درجات نظامی را سریعاً پیمود. در ۱۲۹۸ با درجه‌ی امیرتومانی (سپهبدی) به ریاست گارد محافظ سلطان احمد شاه قاجار منصوب شد. در سوم حوت ۱۲۹۹ که در تهران کودتا شد، احمد شاه قصد داشت از فرح‌آباد فرار کند ولی امیرتومان عبداللّه خان رئیس گارد مخصوص مانع از فرار او شد. در بهمن ماه ۱۳۰۰ رضاخان سردارسپه وزیر جنگ سازمان نوینی برای ارتش بنیانگذاری کرد. درجات سابق را لغو و عناوینی جدید به جای آن تعیین نمود. در سازمان نوین ارتش سردارسپه برخلاف توصیه‌ی سلطان احمدشاه که گفته بود «بگذار رئیس گارد من باشد، ازش خوب نگهداری کن، کار دیگر هم به او نده» و خود به مسافرت اروپا رفته بود، او را تنزل درجه و مقام داد، به این صورت که از امیرتومانی به سرتیپی و از فرماندهی گارد به ریاست تیپ سوار تنزل مقام پیدا کرد ولی ظرف چند ماه چنان فعالیت و کاردانی و خوش‌خدمتی و صمیمیت به خرج داد که سردارسپه به او علاقمند شد. و او را ارتقاء درجه و مقام داد و با درجه‌ی امیرلشکری که در آن روز بالاترین درجات نظامی بود به فرماندهی لشکر آذربایجان فرستاد و امور استانداری را نیز ضمیمه کار او کرد.

امیرلشکر امیر طهماسبی با قدرت نامحدود که هر رژیم تازه‌بنیادی در ابتدای کار به سرداران خود می‌دهد وارد تبریز شد و تدابیری که در آنجا به کار برد قدرت دولت و فرمانده کل قوا را در شمال غرب و کردستان تا صفحات مغرب ایران توسعه و بسط داد. امیرطهماسبی در مأموریت آذربایجان دست به یک سلسله اقدامات وسیع و همه‌جانبه زد، در هفده شهر آذربایجان سربازخانه درست کرد. در آبادی و خیابان‌سازی شهرها و ساختن بیمارستان با پول مردم و احداث مدارس و دارالایتام و دارالمساکین و قرائت‌خانه عمومی تلاش بی‌سابقه‌ای نمود و راه شوسه بین تبریز و زنجان را فقط با نطق و سخنرانی با کمک مادی مردم به انجام رسانید.

سرلشکر امیرطهماسبی خلع سلاح عشایر را در آذربایجان کاملاً به مرحله‌ی اجرا درآورد و ایلات شاهسون را که در حدود اردبیل و مشکین شهر و اهر سالیان متمادی جان و مال مردم دستخوش آنها بود برچید و مقدمات سقوط اسمعیل سمیتقو یاغی کُرد را فراهم ساخت. آخرین اقدام امیرطهماسبی در آذربایجان توقیف اقبال‌السلطنه ماکوئی بود. اقبال‌السلطنه و اجداد وی از دوران صفویه از

مرزداران ایران بودند و مقر آنها شهر ماکو بود و از طرف دولت حفاظت و نگهداری قسمتی از سرحدات ایران با شوروی و ترکیه به آنها سپرده شده بود و فوق‌العاده مورد توجه سلاطین قاجار بودند. طهماسبی ابتدا با اقبال‌السلطنه طرح دوستی و مودت ریخت و گاهی برای دیدار او به ماکو می‌رفت و برای اطمینان خاطر او دو گروهان سرباز نیز بدانجا فرستاده بود. در ۱۳۰۲ در یکی از سفرهای خود به ماکو هنگام بازگشت با خدعه و نیرنگ اقبال‌السلطنه را همراه خود به تبریز آورد و به زندان افکند و کلیه خزاین و اموال و دارائی او را که بر ده‌ها میلیون آن روز تخمین می‌زدند ضبط و برای سردارسپه فرستاد. اقبال‌السلطنه چند روزی پس از زندانی شدن به بیماری سکته قلبی درگذشت. امیرطهماسبی در آذربایجان وجاهت و نفوذی یافته بود که سردارسپه تنها بوسیله‌ی او می‌توانست نقشه‌ی برانداختن خان ماکو را طرح و انجام دهد و خزائن و طلا و جواهرات او را تصاحب نماید.

از مکنت و خزائن و دارائی نقدی و جنسی اقبال‌السلطنه حکایت‌ها گفته می‌شود. این اقدام در آن روز صندوقخانه‌ی وزارت جنگ را آباد کرد. در اوایل ۱۳۰۴ سردارسپه وزیر جنگ و نخست‌وزیر به اتفاق عده معدودی از نزدیکان خود برای بازدید آذربایجان و اقدامات امیرطهماسبی به ظاهر و برای تغییر وی به باطن به تبریز رفت. در این بازدید، تمام شهرهای آذربایجان و اقداماتی که ظرف دو سه سال توسط امیرطهماسبی انجام گرفته بود، مشاهده شد و فرمانده لشکر مورد تشویق و عنایت قرار گرفت. هنگام بازدید سلماس اسمعیل آقا سمیتقو یاغی کُرد با هشتصد سوار مسلح جزو مستقبلین سردارسپه بودند. در حالی که سردارسپه فقط با عده معدود به سلماس رفته بود. دیدار سردارسپه و سمیتقو بسیار سرد برگزار شد و شب را در آنجا گذرانیدند و هیچکدام از همراهان سردارسپه تا صبح از ترس سمیتقو به خواب نرفتند فقط تدابیر امیرطهماسبی موجب شد که سمیتقو با سواران مسلح خود سردارسپه و نزدیکان او را از بین نبرد و بعدها سمیتقو بر این شانس از دست رفته تأسف خورده بود.

سردارسپه پس از بازدید از آذربایجان برای جلوگیری از هر اقدام احتمالی از طرف مردم آذربایجان در حمایت از فرمانده لشکر او را برای کار مهمتری با خود به تهران آورد و سرتیپ محمدحسین آیرم را به جای او به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب نمود. پس از ورود به تهران، سردار سپه معاونت پارلمانی وزارت جنگ را به او سپرد و پس از چندی در اثر توصیه بهرامی و یزدان‌پناه پست فرمانداری نظامی تهران نیز به او سپرده شد و این سمت موقعی به او تفویض شد که جنبشی برای خلع قاجاریه در تمام شهرهای ایران برخاسته بود.

امیرلشکر طهماسبی در سمت جدید تمام فعالیت خود را مصروف به اجرای مقدمات خلع قاجاریه نمود تا اینکه در روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس رأی به انقراض قاجاریه و واگذاری حکومت موقت به سردارسپه رضاخان داد و در همان روز طهماسبی مأمور اخراج محمدحسن میرزا ولیعهد و خانواده احمدشاه و تحویل گرفتن قصور سلطنتی گردید. او مأموریت خود را در کمال خشونت انجام داد، محمدحسن میرزا را از قصر گلستان حرکت داده به سرحد عراق رسانید و کلیه قصور سلطنتی را مهر و موم نمود و حرم احمدشاه را به طرزی ناشایسته از اندرون بیرون کرد.

سرلشکر طهماسبی به پاس خدمات خود در خلع قاجاریه در ۲۸ آذر ۱۳۰۴ در اولین کابینه‌ی سلطنت رضاشاه پهلوی که به ریاست محمدعلی فروغی تشکیل شد، به وزارت جنگ منصوب گردید. این دولت بیش از شش ماه دوام نکرد و ساقط شد و امیرطهماسبی کنار رفت. چند ماه پس از تشکیل کابینه‌ی مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) به وزارت فوائد عامه و تجارت معرفی شد و دست به یک سلسله اقدامات اساسی زد. در اوایل سال ۱۳۰۷ به عزم بازدید راه‌های خوزستان و لرستان و تسریع در اتمام ساختمان مزبور به آن صفحات عزیمت نمود و ضمن بازدید از اقدامات انجام یافته در قریه رنگ‌رزان که تقریباً بین خرم‌آباد و بروجرد است با عده‌ای مسلح مصادف شد و غفلتاً طرف حمله واقع شده سه تیر به او اصابت می‌کند. او را به بروجرد انتقال دادند. از تهران چند جراح با هواپیما به بروجرد رفته او را تحت عمل جراحی قرار دادند ولی معالجات مؤثر واقع نشد و درگذشت.

رضاشاه پس از اطلاع از قتل وزیر فوائد عامه به بروجرد عزیمت نمود و در مجلس ختم امیرلشکر طهماسبی شرکت کرد و

اعلامیه‌ای انتشار داد. مدارس و ادارات یک روز تعطیل شد. مؤتمن‌الملک در مجلس خدمات او را ستود و جلسه را تعطیل نمود. امیرلشکر طهماسبی مأموریت خود را در مورد اخراج محمدحسن میرزا ولیعهد و حرمسرای احمدشاه و تحویل قصور سلطنتی در کتابی به نام تاریخ پهلوی به تفصیل نوشته است. در این کتاب مجموعه تلگراف‌های شهرستان‌ها مبنی بر انزجار از خاندان قاجاریه و جریان جلسه‌ی نهم آبان ماه آمده است.

امیرطهماسبی یکی از زرنگ‌ترین و سیاستمدارترین افسران ارشد و یکی از کاری‌ترین و فهمیده‌ترین طرفداران سردارسپه بود. آنچه مسلم و یقین است امیرطهماسبی افسری لایق، فوق‌العاده باهوش، جدی، بی‌رحم و زرنگ و جاه‌طلب بود. در هر کاری که به او سپرده می‌شد بهتر از هرکسی آن کار را انجام می‌داد. حین‌الفوت ۴۷ سال داشت. در جوانی با خانم طلعت‌السلطنه دختر شاهزاده دارائی ازدواج کرد. صاحب چند دختر و پسر شد. یکی از پسران او در ارتش تا درجه‌ی سرتیپی پیشرفت نمود. دو دخترش در مسائل فرهنگی و علمی پیشقدم بودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرعباسی، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابراهیم امیر عباسی فرمانده محورعملیاتی تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) روز ها را شمرد ه بود تا به آن روز برسد، به روز تولد، به روز مهمانی. دیگر مردش می دانست ساعتی از همین روزها، وقت به دنیا آمدن فرزندشان است. سلام نماز صبح را داده بود که درد پهلویش را فشرد. سر چرخاند. معصومه زیر لحاف دست روی مادر بزرگ خوابیده است. دست گرفت به زمین و روی زانوهایش بلند شد. تا جلوی صندوقچه جهیزه اش رفت. عرق از زیر روسری اش، راه کشید پایین. دست انداخت به در صندوقچه.

بازش کرد. لحاف و تشک و بالش نوزاد، یک طرف چیده شده بود و طرف دیگر، لباس هایی که خودش دوخته بود.

این ها را بعد از به دنیا آمدن نوزاد، می گزاری جلوی دست.

مرد نگاه کرده به لحاف دست دوز. رو کش لحاف نوزاد، از مخمل گلدار سبز رنگ بود.

فکر می کنی بچه پسر باشد یا دختر؟

فرقی نمی کند فقط سالم باشد. خودت هم، همین را می خواستی.

اتاق دور سرش چرخیده بود. در صندوق را بسته بود و سر گذاشته بود رویش. چشمش دو دو زده بود روی تک تک وسایل خانه. پارچ آب روی تاقچه نبود. با نوک زبان، لبش را تر کرده بود. دهان باز کرده بود معصومه را صدا بزند. خاموش مانده بود. نخواسته بود دخترک را بترساند. پشت چسبانده بود به صندوقچه.

دست کشیده بود به مخمل گلدار و قرمز روی تخته. همان حس موقع خرید را داشت.

چند وقتی لباس عروسی ات را می گذاری داخلش و بعد لباس نوزادت را مبارکت باشد.

این را مادر گفته بود.

الان کجاست؟ کا ش مثل هر روز بیاید.

گردن کشیده بود طرف پنجره. در خانه بسته بود. به روی حیاط چشم کشیده بود، به درخت سپیدار جلوی آشپزخانه. شاخ و برگ

های تازه اش همراه باد بهاری سر و صدا می کردند. دست گرفت به صندوقچه و روی پاهایش ایستاد. دست به دیوار گرفت و از اتاق بیرون رفت. چادر پیچیده بود به دور کمرش. روسری اش را گره ی محکمی زده بود. چراغ سه فتیله را روشن کرد. خورش را بار گذاشت و برنج را آبکش کرد. نگاهش به در بود.

مادر هر روز برای احوالپرسی آمده بود. دلواپس شد. تا جلو ی در رفت و بر گشت. نخواسته بود همسایه ها در آن حال ببینش.

حیاط را جارو کشید و آب پاشید. معصومه با سر و صدا دوید کنار حوض وسط حیاط. دست و صورت دخترک را با آب حوض شست و نشاندش روی گلیم ریز بافت و چند رنگ آشپزخانه. نان و پنیر لقمه کرد و داد دستش. درد دوباره هجوم برد به جانش.

آهسته نشست کنار معصومه و پشت چسباند به تنه ی پر از گره درخت.

آسمان پر شده بود از ابر. باد تو حیاط چرخ خورد. شعله های سه فتیله بلند و کوتاه شدند.

حسین سفره را جمع کرده بود. و سینی چای را دور چرخانده بود. نگاهش در تمام مدت به فاطمه بود.

حالت خوب نیست؟

فاطمه چیزی نگفته بود تا مهمانی به خوبی بگذرد.

نگاه کرده بود به ساعت. شش بعد از ظهر را نشان می داد. با رفتن مهمان ها، نفس حبس شده اش را داد بیرون.

برویم بیمارستان. می ترسم دیر شده باشد.

فرستاده بودنش مطب دکتر. جلوی در ایستاده بود.

دکتر مرد است.

باید چه کار کنیم؟

می مانم تا دکتر زن بیاید. پرستار می گفت یک ساعت باید منتظر بمانم. وقت هست نگران نباش.

نشسته بودند به انتظار خانم دکتر.

می خواهی خودت را بکشی.

نگاه کرده بود به صورت خانم دکتر. جوان بود، عینهو خودش.

می خواستم شما بچه را به دنیا بیاورید. دکتر توی اتاق، نامحرم اید.

بچه که به دنیا آمد خدا را شکر کرد. پلک هایش رابرای چند دقیقه بست.

پسر است.

خندید به صورت حسین.

پس اسمش را تو بگذار.

ابراهیم. ابراهیم امیر عباسی.

ابراهیم امیر عباسی در دوم اردیبهشت سال ۱۳۴۰ در مشهد متولد شد.

چهار ساله بود که پدرش را از دست داد و مورد حمایت پدر بزرگش قرار گرفت. دوران ابتدایی را در دبستانی نزدیک محل سکونتش گذراند. شروع دوران متوسطه، همراه با شروع فعالیت مذهبی و اعتقادی او به شمار می رود.

هفده ساله بود که مدرک دیپلم را در رشته علوم تجربی گرفت. در سال ۱۳۵۷ همزمان با اوج گیری مبارزات مردمی، فعال تر از همیشه ظاهر شد. با پیروزی انقلاب به عضویت سپاه پاسداران درآمد و در دستگیری منافقین و وابستگان رژیم طاغوت نقش داشت. جنگ صحنه درخشان دیگری در زندگی ابراهیم امیر عباسی بود. او در عملیات منطقه جنوب و غرب کشور شرکت کرد مسئولیت

اطلاعات و عملیات منطقه غرب را بر عهده داشت. در خرداد ۱۳۶۱ با دختری از مکتب اسلام در مشهد ازدواج کرد. یک سال بعد، درست دو روز قبل از شهادتش، خداوند دختری به آنها داد که بنا به خواست ابراهیم، نامش را زینب گذاشتند.

سر انجام در غروب روز یکم خرداد ۱۳۶۲ هنگام شناسایی ارتفاعات دوپازا در غرب کشور به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :کسی از زمان ،جنگ نوشته ی داوود بختیاری دانشور،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

امیرعلائی، شمس‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد نجدالـدوله، نوه‌ی نظم‌السـلطنه، نتیجه‌ی رحیم‌خان علاءالـدوله دولو قاجار، متولـد ۱۲۷۹ در تهران. تحصـیلات ابتـدائی را در مـدرسه‌ی سن‌لوئی تهران پایـان برد و دیپلم خود را از دارالفنون دریـافت کرد و مـدرسه‌ی حقوق تهران را گذرانیـد. در ۱۳۰۹ برای ادامه‌ی تحصـیل به اروپـا اعزام شـد و درجه‌ی لیسـانس حقوق اخـذ کرد. پس از مراجعت به تهران وارد دادگستری گردیـد. چنـدی دادیـار و بـازپرس بود، سپس در معیت علی‌اکبر داور به وزارت دارائی رفت و معـاون اداره‌ی کـل مالیات‌های مسـتقیم شـد. پس از فوت داور مجـدداً به دادگسـتری بـازگشت و مشـاغلی را از قبیـل مسـتشاری استینـاف، ریـاست اداره‌ی فنی، ریـاست اداره‌ی کـانون وکلای دادگستری، ریاست شـعبه‌ی ۲ استینـاف، ریـاست دادگاه جنائی را تصـدی نمود، تا اینکه در ۱۳۲۲ به دادسـتانی دیوان کیفر کارکنان دولت منصوب شد. در این سمت قاطعانه عمل نمود و پرونده‌های بسیاری از مقامات را بیرون کشید و آنها را تحت تعقیب قرار داد. از جمله در میـان پرونـده‌های مقامـات بلنـدپایه، پرونـده‌ای مربـوط به سـوء اسـتفاده‌ی سرلشـکر ظفرالـدوله مقـدم اسـتاندار آذربایجان بود که اتهامات زیادی در خرید خواروبار داشت. دستور بازداشت او را صادر کرد و مطبوعات تندرو به تأیید اقدامات او پرداختنـد و جنجال‌ها برانگیختند. عده‌ای نیز در صدد مختومه کردن موضوع برآمدند. هرچه از طرف مقامات به او فشار آوردند که از تعقیب صـرفنظر کنـد، زیر بـار نرفت. سـرانجام منصورالسـلطنه عـدل را که آذربایجـانی بـود به دادگسـتری فرسـتادند تـا در مقـام نصیحت‌گوئی امیرعلائی برآیـد، امـا نصـیحت وی مؤثر نیفتاد، تا اینکه او را از داسـتانی دیوان کیفر کارکنان دولت برداشـتند و در عوض ابلاغ دادستانی استان مرکزی را به او دادند. امیرعلائی از قبول سمت جدید خودداری نمود و مبارزه‌اش را با وزیر دادگستری به مجلس کشـید و مطبوعات نیز آتش این مبارزه‌جوئی را دامن زدنـد. منصورالسـلطنه عدل برای او حکم انتظار خدمت صادر کرد، ولی وی به صورت قهرمـان مبارزه با فساد درآمـد. سـرانجام منصورالسـلطنه عـدل از وزارت دادگستری کنار رفت و جای خود را به نصـرالملک هـدایت سپرد و او هم برای جبران مافـات، امیرعلائـی را به مسـتشاری دیوان عـالی کشور منصوب نمود. اگر چه در این سمت به ظاهر ارتقای مقام یافته بود، اما در واقع در این سـمت برای فعالیت و مبارزه با فساد اداری که از اهداف او و خیراندیشان به حال ملت و دولت بود، میدان نداشت.

در بهمن ۱۳۲۴ در کابینه‌ی قوام‌السلطنه به کفالت وزارت کشاورزی منصوب شد. در ترمیم کابینه مقام وزارت گرفت و مجموعاً در سه ترمیم مقـام وزارت داشت، ولی به علت اختلافاتی که با بعضـی از وزراء از جمله امیراحمـدی پیـدا کرد، از عضویت دولت کنار گذاشته شد.

در ۱۳۲۹ از وی دعوت به عمـل آمـد تـا با حکومت رزم‌آرا همکاری کنـد. او که در آن تاریـخ عضو جبهه‌ی ملی و از یاران وفادار دکتر محمـد مصدق بود تحاشـی کرد. سـرانجام دکتر محمد مصدق بها و اجازه داد تا با دولت همکاری کند، اما مشاغل درجه یک نپـذیرد. و او اسـتانداری گیلاـن را پـذیرفت. پس از قتـل رزم‌آرا، حسـین علاـء مـأمور تشـکیل هیئت وزیران گردیـد. امیرعلاـئی در

کابینه‌ی وی سمت وزارت دادگستری را داشت. پس از تشکیل حکومت دکتر محمد مصدق، او عضو اصلی کابینه بود. ابتدا وزیر اقتصاد ملی، سپس وزیر کشور، وزیر دادگستری، وزیر مشاور و معاون نخست‌وزیر و بازرس دولت در بانک ملی شد. در جریان خلع ید، با حفظ سمت وزارت، به عنوان مأمور فوق‌العاده‌ی دولت به استانداری خوزستان منصوب شد و جریان خلع ید را از نزدیک زیر نظر گرفت. در ۱۳۳۱ به علت اختلافاتی که بین آیت‌اللّه سید ابوالقاسم کاشانی و طرفدارانش در دولت با امیرعلائی پیدا شده بود، دکتر محمد مصدق او را به وزیرمختاری ایران در بلژیک منصوب نمود و تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در آن سمت باقی بود. پس از سقوط دولت مصدق با کودتای ۱۳۳۲، از سمت خود استعفا کرد. حکومت تهران استعفایش را نپذیرفت و او را در مقام سابق تثبیت نمود، ولی امیرعلائی از همکاری با حکومت زاهدی امتناع کرد ود ولت مرکزی بناچار استعفایش را پذیرفت، اما کلیه نشان‌هایی که به او اعطا شده بود از او پس گرفت.

امیرعلائی مدتی در اروپا بود، بعد به تهران آمد و فعالیت‌های سیاسی خود را از سر گرفت. دولت زاهدی وی را توقیف کرد و به زندان برازجان فرستاد. پس از چندی به زندان یزد انتقال پیدا کرد. پس از خلاصی از زندان به اروپا رفت و تحصیلات خود را ادامه داد. در دو نوبت از دانشگاه سوربن درجه‌ی دکترای دانشگاهی و دولتی گرفت.

در رژیم پهلوی غالباً تحت فشار و کنترل بود. مأمورین همیشه او را تحت نظر داشتند. مدتی از عمرش را در زندان و تبعید بسر برد. به هیچ وجه حاضر به صرفنظر کردن از عقاید خود نشد. همواره از دکتر محمد مصدق ستایش و دفاع می‌کرد. گذشته از فعالیت‌های سیاسی، اقدام به تألیف و ترجمه‌ی چند کتاب کرده که مجازات اعدام ظاهراً از همه‌ی آنها مهمتر است. او مردی جدی، صریح‌اللهجه، دقیق، منظم و بی‌اندازه عصبانی، زودرنج و انتقامجو بوده است. از مال دنیا هیچ طرفی نبسته است. در ۱۳۷۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرفرخ، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به القاب سالار حشمت و امیر ارفع، در ۱۲۴۰ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد دستگاه دولتی شد و سرانجام به استخدام معتمدالسلطنه درآمد و در تمام مأموریت‌هائی که به او محول می‌شد امیرفرخ پیشکار و معاون بود. در تبریز و فارس معاون حکومت بود. چندی در قزوین این سمت را داشت. پس از فوت معتمدالسلطنه، قوام‌السلطنه امیر ارفع را زیر بال و پر خود گرفت. چندی حاکم خوار و ورامین بود. وقتی قوام‌السلطنه به فرمانروائی خراسان و سیستان منصوب شد، او را با خود به این مأموریت برد. ابتدا حکومت تربت و سبزوار و قوچان و بلاد سرحدی داشت بعد معاون والی گردید. روز سیزدهم فروردین ماه ۱۳۰۰ که کلنل محمدتقی خان، قوام‌السلطنه والی خراسان را دستگیر و به زندان انداخت، امیر ارفع نیز زندانی شد، در حالی که برادرزاده‌ی او سید مهدی فرخ کارگردان قضایای خراسان بود. امیر ارفع در مدت زمامداری سید ضیاءالدین در زندان به سر برد. پس از خروج سید ضیاء از ایران، از زندان آزاد شد و چون قوام‌السلطنه به صدارت رسیده بود او را حاکم عراق کرد. چندی در عراق بود. وقتی قوام مطرود و از ایران خارج شد، او هم از کارهای دولتی کناره‌گیری کرد تا اینکه در ۱۳۲۹ در سن ۸۹ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرفضلی، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از افسران قزاقخانه و دوستان و نزدیکان میرپنج رضاخان بود. قبل از کودتا درجه‌ی سرتیپی داشت و فرماندهی آتریاد قزاق در تبریز با او بود. بعد از کودتا در متحدالشکل شدن قشون درجه‌ی سرلشکری گرفت و به فرماندهی لشکر جدیدالتأسیس آذربایجان منصوب شد. قریب یک سال در آذربایجان اقامت داشت و مدتی نیز استانداری با او بود. حمله‌های مکرر سمیتقو به آذربایجان از یک طرف و قیام افسران و نفرات ژاندارم به فرماندهی ماژور لاهوتی موجب گردید از آذربایجان تعویض شود و افسر تحصیلکرده و جوانی جانشین او گردد لذا فرماندهی لشکر را به سرتیپ امان‌اللّه میرزا تحویل داد و به تهران آمد و عضو شورای عالی نظام شد. در ۱۳۰۷ حکمران خوزستان شد و مدتی در آنجا بود تا به ریاست بازرسی مالی ارتش به جای سردار مدحت جلایر برگزیده شد. در ۱۳۱۵ در ترمیم کابینه‌ی محمود جم به جای امیر موثق نخجوان کفیل وزارت جنگ گردید و تا آبان ۱۳۱۸ در آن سمت باقی ماند. پس از استعفای رضاشاه به اتفاق عده‌ی زیادی از امراء ارتش بازنشسته شد و سرانجام در ۱۳۳۱ درگذشت.

سرلشکر امیرفضلی هیچ‌گونه تحصیلات نظامی نداشت. اهل جنگ نیز نبود. صرفاً دوستی او با رضاخان موجب شد در دوران بیست ساله مصدر خدماتی در ارتش بشود. امیرفضلی فوق‌العاده درشت و فربه و سمین بود. یکی از فرزندان او در نیروی هوائی درجه‌ی سرلشکری گرفت و در روزهای پایانی رژیم پهلوی رئیس هواپیمائی ملی شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیرفقر دیزجی، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اصغر امیرفقر دیزجی : قائم مقام فرمانده گردان حضرت ابوالفضل (ع) لشکر مکانیزه ۳۱ عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۲ ، در روستای دیزج اسکو ، از توابع شهرستان تبریز ، در خانواده ای بسیار فقیر به دنیا آمد . وضعیت مالی خانواده چنان نامساعد بود که مادرش می گوید :

وقتی اصغر متولد شد تا هفت روز پول نداشتیم برایش لباس تهیه کنیم تا این که یکی از همسایه ها لباس کهنه بچه اش را به ما داد . این وضعیت نامطلوب معیشتی سبب شد که اصغر از همان خردسالی برای کمک به امرار معاش خانواده به چوپانی و کشاورزی بپردازد . او کودکی آرام بود و به حضور در مراسم مذهبی علاقه زیادی داشت ، اغلب همراه پدربزرگش برای فراگیری قرآن به مسجد می رفت . همه دوستانش اهل مسجد و قرآن بودند . در مواقعی که فرصت می کرد ، با همسالانش بازی های رایج محلی و فوتبال بازی می کرد . قبل از رفتن به مدرسه ، به همراه خانواده برای سرایداری در باغی به تبریز نقل مکان کردند ، ولی پس از مدتی به روستا بازگشتند و در منزل پدربزرگش ساکن شدند .

دوره ابتدایی را در سال ۱۳۳۹ ، در سن شش سالگی شروع کرد و کلاس اول و دوم ابتدایی را در روستای دیزج گذراند و به علت نبودن کلاسهای بالاتر ، ناچار کلاس سوم و چهارم ابتدایی را در مدرسه امیرنظامی در روستای کله جاه اسکو ، و سال پنجم و ششم

ابتدایی را در خسروشهر ، به پایان برد . او به تحصیل بسیار علاقه مند بود . پس از آمدن از مدرسه و قبل از هر کاری ، تکالیف مدرسه را انجام می داد و در مواقعی که در امور جاری منزل به کمک خانواده می رفت ، شبها در کنار چراغ نفتی به انجام تکالیف می پرداخت ، و گاهی اوقات کتابهای داستانی می خواند . همزمان با تحصیل ، چوپانی و کشاورزی می کرد و مدتی هم در کوره آجرپزی کار می کرد . دوست داشت در آینده شغلی داشته باشد که بهتر بتواند به مردم خدمت کند . می گفت : « اگر دز زندگی مشکلی نداشتم دکتر می شدم . »

در سال ۱۳۴۲ ، خانوادهٔ اصغر امیرفقر دیزجی ، منزلی در تبریز خریداری کردندو به آنجا رفتند .

او دوره متوسطه را طی سالهای (۱۳۵۲-۱۳۴۲) ، به صورت شبانه در مدرسه جنگجویان تبریز گذراند . روزها برای بهبود وضعیت مالی خانواده قالی بافی و مدتی هم میوه فروشی می کرد ، در سال ۱۳۵۴ ، به کمک یکی از دوستانش به استخدام سازمان شیر و خورشید (هلال احمر) فعلی درآمد ، و در بیمارستانی در تبریز مشغول به کار شد . با کوشش فراوان توانست پس از مدتی یک دستگاه ماشین سواری خریداری کند و در ساعات غیراداری مسافرکشی کند . با اینکه فرصت چندانی نداشت ، در مواقع پیش آمده ، کتابهای مذهبی مطالعه می کرد و یا کتابهای نوحه سرایی امام حسین (ع) را می خواند . همیشه قرآن تلاوت می کرد و جزء اولین کسانی بود که به نماز جماعت می رفت و برای اقامه نماز اذان می گفت و برای بچه های محل ، در مسجد تدریس قرآن و کلاسهای عقیدتی تشکیل می داد . در برخورد با اطرافیان ، رفتاری متواضعانه داشت و نظریات افراد کوچکتر خانواده را ، هر چند که خلاف میلش بود ، می پذیرفت . دوست نداشت دیگران از دست و زبانش برنجند . همیشه سعی می کرد دیگران را با تشوی به راه راست هدایت کند . گاهی اوقات با خریدن کادو و دادن هدیه به اعضای خانواده و دیگران ، آنها را به خواندن نماز و شرکت در مراسم مذهبی و هیئت قرآن تشویق می کرد . برادرش می گوید :

در سال ۱۳۵۲ ، با کاروان برای زیارت امام رضا (ع) به مشهد می رفت ، ولی همیشه آرزوی زیارت کربلا را داشت . اصغر در برابر شرایط و نابسامانی های اخلاقی و اجتماعی آن زمان بسیار حساس بود . به خاطر جوّ ناسالم اخلاقی ، هیچ گاه به سینما نمی رفت و از افراد لاابالی تنفر داشت . روزی در خیابان با فردی برخورد کرد که مست بود و حرف های رکیک و ناپسند می زد . اصغر او را زد و داخل جوی انداخت و گریخت . از حضور زنان بی حجاب در محیط کار ابراز نارضایتی می کرد . اغلب همکارانش را تشویق می کرد در نماز جماعت حضور یابند و می گفت : « هر چند کشور ما شاهنشاهی است ، ولی ما در اصل مسلمانیم . »

مشکلات شخصی خود را تا حد امکان به تنهایی مرتفع می کرد و برای اینکه به مشکل خانواده اضافه نکند ، کمتر آنها را مطرح می کرد و در چنین مواقعی ، به قرآن متوسل می شد ، ولی در حل مشکلات خانواده با اعضای خانواده ، خصوصاً پدرش مشورت می کرد . در حل مشکلات دیگران نیز پیشقدم بود و به همکاران توصیه مؤکد داشت که « بیماران در بیمارستان به کمک نیازمندند ، لذا با خوشرویی با آنها برخورد کنید . » از بارزترین صفات اصغر گذشت ، به ویژه نسبت به خطاهای اعضای خانواده بود .

علاوه بر فعالیتهای مذهبی در فعالیتهای سیاسی علیه رژیم شاه نیز فعال بود ، و در سال ۱۳۵۵ ، روزی به پدرش می گوید که اسلام کم کم به پیروزی نزدیک می شود . پدرش ضمن این که از او می خواهد این حرف ها را بیرون از خانه مطرح نکند تا گرفتار ساواک نشود ، می پرسد از کجا چنین اطلاعی دارد . در جواب می گوید : « در جلسه ایی که با علما داشتیم به این نتیجه رسیدم . »

همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی ، اعلامیه های حضرت امام خمینی را با ماشین شخصی خود به شهرستانهای مختلف می برد و توزیع می کرد ، و با شرکت در تظاهرات و راهپیمایی ها ، و هدایت آنها نقش مؤثری داشت .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران ، به عضویت آن درآمد . در این زمان در حدّ توان به دیگران کمک می کرد ، به طوری که همکاران و آشنایان برای حل مشکلاتشان به او مراجعه می کردند و او نیز در چارچوب قانون ، آنها را یاری می

داد . در مقابل عدم رسیدگی به مشکلات محرومین بسیار ناراحت می شد و در برابر این گونه کم کاریها و بی تفاوتیها ، موضعگیری می کرد .

همواره در برگزاری مجالس ترحیم یا عروسی آشنایان پیشقدم بود .

در سال ۱۳۵۹ ، پس از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ، به گروه شهید چمران پیوست و پس از گذراندن آموزش نظامی ۴۵ روزه در کرج ، به جبهه رفت . او معتقد بود که اسلحه شهید نباید بر زمین بماند ، و می گفت : « تا شهید نشوم در جبهه خواهم ماند » .

در جبهه علاوه بر معاونت گردان حضرت ابوالفضل (ع) ، لشکر ۳۱ عاشورا ، جزء نیروهای اطلاعاتی بود . اغلب کارهایش را از دیگران پنهان می کرد و وقتی از او سؤال می شد که در جبهه چه کار می کنی ؟ می گفت : « ان شاءالله در قیامت خواهید فهمید . » به طور مستمر در جبهه حضور داشت و به ندرت به مرخصی می آمد . دوستانش می گفتند : « برای دیدار خانواده ات بیشتر مرخصی بگیر . » در جواب می گفت : « چمران و دیگر رزمندگان برادران ما هستند ، و امام خمینی پدر من است ، و زنانی که وسایل مورد نیاز جبهه ها را تهیه می کنند ، خواهران و مادران من هستند ، پس تمامی اعضای خانواده ام در جبهه هستند . »

در مواقعی هم که به مرخصی می رفت ، با نیروهای سازمان اطلاعات جهت کشف توطئه علیه نظام جمهوری اسلامی و مقابله با گروه های ضد انقلاب همکاری می کرد ، و یا در محل کار سابقش - بیمارستان سینای تبریز - حضور می یافت و به بیماران ، خصوصاً مجروحین جنگی کمک می کرد . اصغر در مدت حضور در جبهه ، چهار بار مجروح شد تا این که در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۶۲ ، پس از سی و شش ماه حضور در جبهه ها ، در عملیات خیبر مفقود شد . برادرش - یوسف - می گفت که تصویر اصغر را در تلویزیون عراق مشاهده کرده است ، و چون هیچگاه از اسارت بازنگشت ، شهادتش را اعلام کردند . از شهید اصغر امیرفقر دیزجی دو وصیت نامه به جا مانده که در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ تنظیم شده است .

بعد از شهادت اصغر ، برادرش یوسف - که یک پای خود را در جبهه ها از دست داده بود - در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۶۷ ، در حال پاکسازی جبهه های جنوب ، در اثر انفجار نارنجک به شهادت رسید .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

امیرکبیر، محمدتقی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۱۲۶۸ -۱۲۲۲ ق)، خدمتگزار علم، فرهنگ و تمدن. ملقب به اتابک اعظم، امیرنظام و امیرکبیر. وی در هزاوه، از قرای فراهان، به دنیا آمد. پدرش در دستگاه میرزا بزرگ فراهانی و فرزند او، میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم، سمت آشپز را داشت و بعدها به عنوان ناظر و ریش سفید خانه میرزا ابوالقاسم انتخاب شد. میرزا تقی از دوران کودکی در خانه‌ی قائم مقام بود و میرزا ابوالقاسم در تربیت و نشو و نمای وی سهم بسزایی داشت. در حدود ۱۲۴۳ ق امیر به خدمت دبیری و پس از آن در خدمت استیفا (وصول مالیات و حقوق دیوانی) داخل شد و سپس در سلک منشیان رسمی قائم مقام درآمد. وی بعدها عهده‌دار معاونت امیرنظام، میرزا محمد خان زنگنه شد و ملقب به وزیر نظام گردید و بعد از مرگش جانشین او شد و به امیرنظام لقب یافت. اولین مسافرت برون مرزی میرزا تقی خان برای معذرت خواهی دولت ایران از قتل گریبایدوف بود. دومین سفر او در ۱۲۴۵ ق برای ملاقات با نیکلای اول، امپراتور

روسیه بود که به همراه محمـد خان زنگنه و چند تن دیگر به ایروان رفت. مهم‌ترین سـفر خارجی میرزا تقی خان مسافرت به کشور عثمـانی بود. وی، بـا عنوان سـفیر ایران، برای برقراری صـلح بـا عثمـانی، به همراه حـاج میرزا آقاسـی به ارزروم (ارزنـهٔ الروم) رفت. امیرکـبیر پس از مـوفقیت در تنظیم و عقـد پیمـان صـلح به ایران بـازگشت که این مـأموریت چهـار سـاله را می‌تـوان از موفق‌ترین و مهم‌ترین مأموریتهای خارج از کشور این بزرگمرد برای ایران دانست. پس از مرگ محمـدشاه میرزا تقی خان برای به تخت نشاندن ناصـرالدین‌شاه تلاش بسـیاری کرد و به دلیل لیاقتهای او، شاه وی را عهـده‌دار مقام صـدارت اعظمی کرد و ملقب به امیرکبیر اتابک اعظم نمود. اوضاع ایران در زمان به صـدارت رسـیدن امیرکبیر به هم ریخته و هرج مرج حاکم بود. خزانه‌ی دولت خالی شـده بود و فرمانداران در شهرستانهای تابعه خود حکومت خود مختار تشکیل داده بودند. همچنین ناامنی در جاده‌ها و در شهرها حکمفرما بود. اصلاحات امیرکبیر ابتدا با عزل افراد بی‌کفایت و نصب اشخاص کاردان شروع شد. او سپس اوضاع مالی و امنیت جاده‌ها و راهها را سامـان بخشـید و پس از اصـلاح دارایی و امـور مـالی کشور به اصـلاح ارتش پرداخت. از مهم‌ترین اصـلاحات اقتصـادی امیرکـبیر: توسـعه‌ی زراعت نیشـکر مازندران و خوزستان، توسعه‌ی زراعت زعفران و برخی از ادویه‌های خارجی در خراسان، ایجاد کارخانه‌ی کاغذسازی در شمال شرقی تهران، تأسیس کارخانه‌های چلواربافی و چینی‌سازی در تهران و حریربافی در کاشان و بلورسازی در قم بود. همچنین امور معـدن مس قراچه‌داغ و دیگر معـادن نظم گرفت. او همچنین اصـلاحاتی در دوایر قضایی انجام داد. امیرکبیر برای آنکه از روابـط صـاحب نفوذان داخلی بـا بیگانگـان مقیم تهران آگـاه شود، اداره‌ی مخصوص و سـریی در تهران به نـام منهیان، که کارکنان آن کاملا مسـتور و مخفی بودنـد، تأسـیس کرد. امیرکبیر در مسائل سیاسـی نیز اصـلاحاتی انجام داد، از جمله سـر و سامان دادن به وضع سـفارتخانه‌های ایران در خـارج از کشور و تلاـش در راه انـدازی و انتشـار روزنامه‌ی «وقایع اتفاقیه» بود. او همچنین به تمام مداخلات ناروا و نامشـروع بیگانگان در ایران خاتمه داد. امیرکبیر همچنین در مفاد قرارداد واگذاری قسـمتی از سواحل دریای خزر و نیز واگـذاری بیمارسـتانی در گرگان به روسـیه بازنگری و تجدید نظر کرد. یکی دیگر از مهمترین کارهای امیرکبیر تأسـیس دارالفنـون بـود کـه می‌تـوان این اقـدام را از مهم‌ترین کارهـای وی در جهت پیشـرفت علم و فرهنـگ ایران دانست. پس از این همه فعـالیت در راه آبـادانی کشور، بر اثر ناسپاسـی ناصـرالدین شـاه و اقـدامات اطرافیانش و خارجیانی که هریک به گونه‌ای از طرف او ضربه و زیان دیده بودند، ابتدا به دسـتور شاه عزل و سپس به کاشان فرستاده شد. پس از تبعید توهین‌آمیز امیر به کاشان بر اثر اصرار میرزا آقا خان نوری سـرانجام شاه حکم قتل او را امضا نمود و امیرکبیر به طرز فجیعی در حمام فین کاشان با زدن رگهای دست و پا به شهادت رسید. پیکر امیرکبیر ابتدا در کاشان و سپس به پایمردی همسرش، عزت‌الدوله، در کربلا به خاک سپرده شد.[۱]

(میرزا– خـان) ملقب به امیر نظـام که بعـدها مشـهور به امیر کبیر گردیـد. وی از بزرگترین رجـال سیاسـی دوره قاجاریه است (مقت. ۱۲۶۸ ه.ق.) اصلا فراهانی است و پدرش مشهدی قربان طباخ ابوالقاسم قائم مقام بود. تقی نیز در خاندان قائم مقام تربیت یافت و در جوانی وارد دسـتگاه ولیعهـد در تبریز گردید و جزو هیئت اعزامی به روسـیه به ریاست خسـرو میرزا به آن کشور رفت (۱۲۴۴). امیر نظام زنگنه بدو توجه کرد و وی را همراه ناصرالدین میرزا ولیعهد برای ملاقات با تزار روسیه به اوج کلیسا فرستاد. اندکی بعد وی به ریـاست قشون آذربایجـان منصوب گردیـد (۱۲۶۳) و پس از فـوت امیر نظـام زنگنـه بـه پیشـکاری آذربایجـان منصـوب گردیـد و سرپرستی ولیعهد بدو محول شد. پس از مرگ محمد شاه (در سال ۱۲۶۴) میرزا تقی‌خان ناصرالدین میرزا را به تهران حرکت داد و وسایل اسـتقرار سـلطنت او را فراهم آورد و با مقام صدارت عظمی بر تق و فتق امور پرداخت و دستگاه دولت و دربار را دقیقا تحت نظـارت قرار داده، مسـتمریهای بیجـا را قطع کرد، امور مـالی کشور را متمرکز ساخت، مالیاتهای معقوه را وصل کرد، قشون را منظم نمـود، بـا دول همسـایه روابـط سیاسـی براسـاس دوسـتی متقابـل دایر کرد و قیود سیاسـی را درهم شـکست، بـا تأسـیس دارالفنون و اسـتخدام معلمـان اروپـایی بنیـاد فرهنگ نو را ریخت، اما مخالفان او از پای ننشسـتند تا شاه را وادار به عزل و تبعیـد وی به کاشان و صدور حکم قتل او کردند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] امیرکبیر تجلی افتخارت ملی، تاریخ جراید (۳۳۳ -۳۳۰/ ۴)، داستانهایی از زندگانی امیرکبیر، دایرهٔالمعارف فارسی (۲۵۳ -۲۵۲/ ۱)، روضهٔ الصفا (۵۰۰ -۴۹۸، ۴۰۳ -۴۰۱، ۳۷۱ -۳۶۶، ۳۶۱ -۳۵۷، ۳۰۶ -۲۹۴، ۲۰۲ -۱۹۸/ ۱۰)، زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر، شرح حال رجال (۲۲۱ -۲۰۹/ ۱)، لغت نامه (ذیل/ امیرکبیر)، میرزا تقی خان امیرکبیر، ناسخ التواریخ (۳۸۹ -۳۷۹، ۲۳۲ -۲۲۹، ۱۹۲ -۱۸۳، ۱۰۹ -۱۰۵، ۵۸ -۴۹/ ۳).

امیرکیانی، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مصطفی امیر کیانی از سال ۱۳۳۸ نویسندگی را در روزنامه کیهان آغاز کرد. وی دوره روزنامه نگاری را در دانشگاه تهران به پایان برد. او رشته روانشناسی را نیز در مدرسه عالی پاریس سپری کرده است. وی در نشریات گوناگونی همچون امید ایران ، تهران مصور ، سپید و سیاه ، صبح امروز و... فعالیت داشته است. امیرکیانی در کنار حرفه روزنامه نگاری به نوشتن داستان کوتاه و رمان روی آورد. او کارهای خود را ابتدا از سال ۱۳۴۲ و به صورت پاورقی در مجله امروز به چاپ رساند.گروه : علوم انسانیرشته : روان شناسیوالدین و انساب : مصطفی امیر کیانی نویسنده و روزنامه نگار و سردبیر مجله « مصاحبه » ، از سال ۱۳۳۸ نویسندگی را در روزنامه کیهان آغاز کرد.تحصیلات رسمی و حرفه ای : مصطفی امیر کیانی دوره روزنامه نگاری را در دانشگاه تهران به پایان برد. او رشته روانشناسی را نیز در مدرسه عالی پاریس سپری کرده است.فعالیتهای آموزشی : مصطفی امیر کیانی از سال ۱۳۳۸ نویسندگی را در روزنامه کیهان شروع کرد. وی در نشریات گوناگونی همچون امید ایران ، تهران مصور ، سپید و سیاه ، صبح امروز و... فعالیت داشته است. امیرکیانی در کنار حرفه روزنامه نگاری به نوشتن داستان کوتاه و رمان روی آورد. او کارهای خود را ابتدا از سال ۱۳۴۲ و به صورت پاورقی در مجله امروز به چاپ رساند.آرا و گرایشهای خاص : مصطفی امیر کیانی در رمان نویسی توجه ویژه ای به مسائل روز دارد. وی مسائل مبتلا به جامعه را با گرایش روانشناختی مورد بررسی قرار داده ، و حوادث جامعه را به صورت رمان های اجتماعی تالیف می نماید. آثار وی جنبه قوی رئالیستی دارد و بخش عمده آن برگرفته از حوادث دهه های ۴۰ و ۵۰ می باشد. امیر کیانی در حوزه رمان نویسی بیشتر سبک جریان سیال ذهن را به دلیل داشتن زمینه روانشناسی می پسندد. او در چگونگی خلق آثار خود بیان می کند که « من صحنه را ایجاد می کنم و بعد شخصیت هاداستان را پیش می برند. »آثار : بازپرس شعبه دوم ، درخت ها ایستاده می میرند ، ستاره های کاغذی ویژگی اثر : در این اثر علاوه بر رویدادهای اجتماعی ، به فرهنگ لمپنیسم نیز اشاره شده است.۴ قلعه درماندگان ویژگی اثر : این اثر یک داستان تحقیقی و پژوهشی است ، درباره کسانی که در زمان گذشته در قلعه زندگی می کردند. نویسنده فقر فساد و فحشا را به خوبی در این اثر نشان داده است.۵ گذر لوطی صالح ویژگی اثر : این اثر در سال ۱۳۶۰ انتشار یافت و اولین کتاب مصطفی امیر کیانی می باشد. در این کتاب زندگی لوطی ها مورد توجه قرار گرفته وبه گفتگوها و شخصیت های آنها اشاراه شده است. نقطه قوت این کتاب آن است که نویسنده در متن حوادث که در محله شترخان در جنوب تهران به وقوع پیوست ، حضور داشته است.

امیره تندو

قرن:۹

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۸۲۲ ق، از زنان فرمانروا، وی نوه‌ی سلطان اویس جلایر (۷۶۶ -۷۵۷) بود و با عمویش احمد بن اویس به مصر آمد. هنگامی که از برابر امیر تیمور (۸۰۷ -۷۷۱) فرار می‌کرد با ظاهر برقوق ازدواج کرد و پس از او شاه ولد (۸۱۴ -۸۱۳ ق)، پسر عمویش، او را به ازدواج خود درآورد. پس از اینکه عمویش درگذشت، شاه ولد بر تخت سلطنت نشست. اما پس از یکسال شاه ولد کشته شد و امیره تندو شخصا امور سلطنت را در دست گرفت (۸۱۴ ق)، و شوشتر، حویزه و جزیره را تسخیر کرد و در منابر به نام او خطبه خواندند و سکه به نامش زدند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: ریاحین‌الشریعه، ۳۶۳ / ۳.

امیری قراگوزلو، حسینقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نظامی، والی، وزیر، رئیس تشریفات سلطنتی، بزرگ مالک. حسینقلی خان امیرنظام، فرزند حاج عبداللّه خان امیرنظام همدانی، از ملاکین و متمولین درجه اول ایران بود. در ابتدای جوانی فرمانده فوج همدان شد و سپس با کمک پدرش به ایالت کرمانشاهان رسید تا سرانجام در دو کابینه‌ی سپهدار رشتی (فتح‌اللّه اکبر) به وزارت جنگ منصوب شد. مدتی هم حاکم همدان بود در زمان رضاشاه مدتی ریاست تشریفات سلطنتی را عهده‌دار گردید و پس از آن غالباً در اروپا به سر می‌برد و سمت مستشار افتخاری سفارت ایران در پاریس را عهده‌دار بود. املاک وسیع او را مباشرین اداره می‌کردند. در ۱۳۳۱ حدوداً به سن ۷۰ سالگی در پاریس درگذشت. به قرار اطلاع هنگام وفات فقط بالغ بر ۴۸۰ میلیون ریال پول نقد در بانک‌ها داشته و این مبلغ سوای سکه‌های زر و جواهرات گرانبها و فرش‌های نفیس او بوده است. اموال غیرمنقول او ۵۴ پارچه آبادی بود که قسمتی از آن را وقف امور خیریه کرده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیری قراگوزلو، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محتاجعلی خان امیر ارفع فرزند عبداللّه خان امیرنظام همدانی مالک بزرگ، در سال ۱۲۸۸ ش در همدان متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همدان باتمام رسانید و زبان انگلیسی را فراگرفت. سپس برای ادامه تحصیلات عالی عازم لبنان گردید و در کالج آمریکائی بیروت تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق ادامه داد و دانشنامه گرفت. پس از بازگشت به ایران، در شرکت نفت ایران و انگلیس استخدام شد و مراحل ترقی را در آن شرکت پیمود و از مدیران شد.

در انتخابات دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی که کارگردانی آن با سرلشکر فضل‌اللّه زاهدی بود، با کمک و مساعدتی وی به

نمایندگی از حوزه انتخابیه همدان انتخاب گردید. دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی از ادوار پر سر و صدای تاریخ پارلمان ایران است و در همین دوره بود که کمیسیون خاص نفت به ریاست دکتر محمد مصدق تشکیل شد و سرانجام مجلسین رأی به ملی کردن صنعت نفت دادند. امیری قراگوزلو یکی از طرفداران طرح ملی شدن نفت بود. در دوره‌ی هفدهم نیز کاندیدای مجلس شد ولی در نهایت انتخابات همدان متوقف و رأی به بطلان آن صادر شد و طبعاً وی به شرکت نفت بازگشت. در سال ۱۳۳۱ حسنعلی خان امیرنظام عموی وی درگذشت و سرپرستی موقوفات کبوترآهنگ بعهده او قرار گرفت و در احیاء ابنیه وقف از جمله ساختن بیمارستان و مدرسه سهم زیادی بعهده داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امیری، عبدالعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالعلی امیری : فرمانده واحد بهداری تیپ ۵۷ ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

با سلام و درود بی پایان به محضر مقدس منجی عالم بشریت حضرت بقیه الله اعظم ارواحنا الفدا .با عرض ادب به رهبریت معظم انقلاب پر بار اسلامی حضرت نایب الامام آیت العظمی الخمینی. با سلام به همه رزمندگان جبهه های نور علیه ظلمت ،به ارمغان آورندگان نور و با درود به ملت مقاوم و شهید پرور که با فداکاری های خود بهترین هایشان را در طبق اخلاق گذاشته و تقدیم به حضور حضرت باری تعالی برای بارور شدن و احیاء دین مقدس اسلام می نمایند.

چون به حکم شرع هر صاحب حیاتی را مرگ مقرر در پی است و همه مخلوقیم ناگزیر حکم مرگ از طرف خالق یکتا بر همه ما جاری است پس باید خود را مهیای رفتن کنیم که این کاروان هر روز زنگهای بیدار باشی خود را به صدا در می آورد و دراین میان خوش به حال آنان که عبرت می گیرند و تهیه زاد و توشه برای سفر آخرت خود می نمایند. به مصداق حدیث پربار (الدنیا مزرعه الاخره) از گشتگاه چند روزه دنیا محصول دایمی برای حیات جاودان و مرگ ناپذیری آخرت خویش تهیه می کنند و بدان حال آنان که در این مزرعه حیوان وار سر در آخور غفلت برده و متوجه سپری شدن روزها نبوده و کوششان از زیادی توجه به دنیا ،زنگهای خطر کاروان مرگ را نمی شنود . از خدا می خواهم که ما را در ردیف اولیها قرار داده و از دسته دوم نباشیم. لذا باید توجه داشته باشیم که در چه زمان و چه عصری هستیم و وظیفه ما در این بودن چیست؟ باید متوجه باشیم که حساب ما سختر از امم دیگر است. چه اینک ما به لطف پروردگار بزرگ و در سایه رهبریهای خداجویان و خالص فرزند پاک حضرت رسول الله ، امام روح الله عزیز این روح مستقیم استقامت یافته به قوت و قدرت الهی و ایثارگریهای مردم شهات طلب کشور عزیزمان صاحب انقلابی عظیم هستیم که چشم جهان و جهانیان به آن است.به قول امام همواره صادق و استوارمان تاریخ جز در برهه ای از صدر اسلام مانندش را به خود ندیده است و لذا حال که خداوند لطف چنین تحولی را در کشور ما نموده است، دور از انصاف و انسانیت است که نسبت به این انقلاب خدای نخواسته بی اهمیت یا کم توجه و یا پناه بر خدا بی تفاوت باشیم که اگر کوچکترین مسامحه و سهل انگاری در این مورد داشته باشیم باید خود را برای جوابگویی بسیار سختی در یوم الحساب آماده کنیم. قدر نعمتهای انقلاب را بدانیم و آزمایشات و سختیهای فانی و زودگذار دنیا ما را نفریبد. انتقاد و بی جا و یا خود گم کردن و از مسیر انقلاب و پیروی از خط اصیل رهبریت که همانا مصداق عینی آن ولایت فقیه است و اینک تبلورش در وجود عزیز امام بت شکن

خمینی بزرگ است جدا ننماید. پیروی از امام به مصداق آیه شریفه قرآن کریم(اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی الامرمنکم) همان اطاعت از خدا و رسول خدا و ائمه طاهرین (ع) است . حکومتی که دنیا از بعد از ائمه اطهار (ع) در تقوی و علم و عمل و نستوه بودن و نیز سازش ناپذیری با کفر و الحاد و نفاق مانندش را به خود ندیده است . مبادا او را تنها بگذاریم ، این سرلوحه وصیت نامه هر شهید گلگون کفن است که امام را دعا کنید، امام را تنها نگذارید. خدا را هزاران مرتبه شکر برای نعمت وجود امام عزیز و روحانیت مقاوم و مستقیم و بدون تزلزل در خط امام که خود را از هر وابستگی به عوامل استکباری چه داخلی و چه خارجی ؛ خان و خان پرستی و یا سازش با هر موجودی اگر چه از نظر دنیایی دارای قدرت و مقام عالی باشد، ولی از مردم جداست و تافته جدا بافته دور کرده است.

سپاس برای وجود چنین روحانیتی که امروز بعد از امام،جناب حجت السلام آقای رفسنجانی عزیز و خامنه ای بزرگوار و غیره هستند و با سعی و کوشش خود انشاءالله جای پایی برای مستکبران و زراندوزان از خدا بی خبر نمی گذارند . خدا را شکر هزاران بار برای دولت خدمتگزاری که علیرغم این همه دشمنی از خارج و داخل باز هم به تدبیر خدادادی این مملکت را از توطئه های بی شماردشمنان اسلام نجات بخشیده است .

خدا را هزاران مرتبه شکر برای وجود سربازان گمنام حضرت امام زمان (عج) که بازوانشان بوسگاه لبهای پاک امام بت شکن خمینی عزیز است که بار رشادتهایشان دشمن تا بن دندان مسلح و تایید شده از سوی استکبار جهانی را از بلاد پاک وطن خونبار رانده و در درون دخمه های تاریک خودشان زمین گیر نموده است و میروند تا با یاری خدای بزرگ با از بین بردن آخرین بقایای فاسد حزب بعث کثیف عراق راه کربلا را برای عاشقان سینه چاک حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) باز نمایند.

عزیزان برای این که از قافله همیشه بیدار حق طلبان پیرو امام روح الله عزیز جا نماییم، لازم است قبل از هر چیزی خود را در بیان وعمل مسلح به سلاح تقوی و نیز سلاح آتشین نموده و مصداق سخن پربار امام باشیم که :در یک دست قرآن و در دست دیگر سلاح آتشین بر گیریم و برای این که به چنین قدرتی دست بیابیم باید دارای اطمینان قلبی باشیم و تا از گناهان صغیره و کبیره و حتی مکروهات خود را دور نکرده باشیم شاهد چنین آرامش در دلها نخواهیم بود.عبد العلی امیری

امیری، محمد درویش

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد درویش امیری : فرمانده گردان شهید دستغیب تیپ ۸۳ امام صادق(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۲۳سال زمین افتخار میزبانی ازا ورا داشت.در۶ سالگی به مدرسه رفت و ۱۷ ساله بود که دیپلم گرفت.تا آن موقع در روستای مشهدی سرای درعباس‌آباد تنکابن زندگی کرد. پس از آن جهت تحصیلات حوزوی به قم رفت .هنوزیک ماه مانده بود تا ۱۹ سالگی‌اش تمام شودکه در تاریخ ۸/۵/۱۳۶۴همزمان با سالروزتولد امام رضا(ع) با یکی از دختران هم‌محلی‌اش ازدواج کرد.

ضمن حضور در جبهه، ۵ سال در مدرسه‌های امام رضا و کرمانی‌های قم تحصیل کرد اما تحصیلات مانع از جبهه رفتن او نبود.

مدتی بعد به جبهه رفت تا آموخته های خودرا در راه دفاع از حریم اسلام ناب محمدی به اجرا گذارد. اولین بار که به جبهه رفت ،وارد واحد تخریب شد تا با پاکسازی مین های کارگذاشته شده توسط دشمن ، راه را برای رزمندگان اسلام باز کند تا دشمن متجاوز را تعقیب نمایند.

دفعات بعدی اعزام او، از تیپ ۸۳ امام جعفر صادق قم بود. سه بار به صورت داوطلبانه به جبهه‌ها اعزام شدو در دو نوبت زخمی شد

اما پس از بهبودی نسبی دوباره عازم جبهه می شد. اودر تیپ۸۳امام صادق(ع)که از روحانیون تشکیل شده بود فرمانده یکی از گردانها را به عهده داشت ودر آخرین روزهای جنگ قبل از اینکه در شهادت به سوی مشتاقان آن بسته شود،در۶/۵/۱۳۶۷ درجبهه اسلام‌آباد غرب ودر عملیات مرصاد به شهادت رسید.

امیریان، عبدالصمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالصمد امیریان : فرمانده گردان امیرالمؤمنین(ع) تیپ ۴۴ قمربنی‌هاشم(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۴۲ در شهرستان «فارسان»، یکی از شهرهای استان «چهارمحال و بختیاری» چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۴۹ وارد دنیای کسب علم و دانش شد و با موفقیت این دوران را طی کرد. در سال سوم دبستان مشغول تحصیل بود که در تابستان آن سال به روستای «مهدی آباد» در استان «فارس »رفت. برادر بزرگترش در آن موقع در آنجا به عنوان سپاه دانش خدمت می‌کرد. او با دیدن شهید« امیریان» در آنجا تعجب کرد. بچه‌ایی در سن ده سالگی از خانواده جدا می‌شود و کیلومترها آن طرف‌تر بدون دلتنگی مشغول کارهای خارج از تصور می‌شود. او در روستای مهدی‌آباد نه تنها احساس غریبی و گوشه‌گیری نمی‌کند، بلکه با رهبری و هدایت بچه‌های هم سن و سالش، آنها را در بازی‌های کودکانه هدایت می‌کند. مسجد مقصد همیشگی او پس از فراغت از بازی‌های کودکانه و مدرسه بود. او پس از فارغ شدن از این مسایل بلافاصله خود را به مسجد می‌رساند و مشغول تلاوت قرآن می‌شد.
روحیه بالندگی و بزرگواری این شهید که حاصل تربیت اسلامی بود، سالها بعد از او یک سردار و قهرمان ملی ساخت که تا همیشه تاریخ باعث افتخار هر انسان آزاده‌ایی خواهد بود.برخورداری این شهید بزرگوار از کمالات و اخلاق پسندیده زبانزد دوستان و آشنایان است. موقعی که در سن نوجوانی عازم جبهه بود، مقدار پولی را که برادر بزرگترش به او می‌دهد در صندوق کمک به جبهه می‌اندازد تا هم برادرش را ناراضی نکرده باشد و هم از این طریق هم سهمی در دفاع مقدس و حماسه آفرینی مردم ایران در مقابل دنیای ظلم وستم داشته باشد. اوپس از حضور در جبهه به گردان عملیاتی می‌رود تا با رویارویی مستقیم با دشمن، از کشور و دینش پاسداری کند. او با حضور بی‌وقفه حماسه‌های زیادی خلق می‌کند و بر اثر بروز شجاعت و بر اساس شایستگی‌هایی که از او مشاهده می‌شود، به فرماندهی گردان امیرالمؤمنین(ع) در تیپ ۴۴ قمربنی‌هاشم(ع) منصوب می‌شود. در مدت حضور در این سمت و با فرماندهی صحیح و اصولی، ضربات زیادی به نیروهای دشمن وارد می‌کند. چند بار در جبهه زخمی می شود ولی حتی خانواده‌اش از این موضوع با خبر نمی‌شوند و او پس از بهبودی دوباره وارد جنگ می‌شود.
سرانجام پس از جانفشانی‌های زیاد این اسطوره ملی در راه دفاع از میهن ودین، آسمانی می‌شود تا با قرار گرفتن در ملکوت اعلی نظاره‌گر ما و اعمالمان باشد. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

امین بخش، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمد امین بخش متولد ۱۳۲۳ در تبریز است.ایشان دارای مدرک دکتری رشته ژنتیک کمی و کاربردی از دانشگاه پاریس۶ –فرانسه در سال ۱۳۵۲ است. وی هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار گروه آموزشی علوم جانوری مرکز تحقیقات علوم پایه دانشگاه تبریز می باشد. گروه : کشاورزیرشته : ژنتیک گیاهیگرایش : ژنتیک کمی و کاربردیتحصیلات رسمی و حرفه ای : محمد امین بخش ،تحصیلات ابتدایی را در دبستان سردار ملی به پایان رسانده و دیپلم خود را در سال ۱۳۴۲از دبیرستان تربیت اخذ کرده است ایشان مدرک کارشناسی رشته کشاورزی عمومی را از دانشگاه تبریز و کارشناسی ارشد ژنتیک کمی را در سال ۱۳۴۸ از دانشگاه پاریس ۶ – فرانسه دریافت نموده اند و در سال ۱۳۵۲مدرک دکتری در رشته ژنتیک کمی و کاربردی را از دانشگاه پاریس۶ – فرانسه با موفقیت اخذ کرده اند. عنوان پایاننامه : الف – کارشناسی ارشد : برآورد ضریب وراثت پذیری فاکتورهای تولیدی در مرغ کوتوله و طبیعی ب – دکتری : مطالعه روی یک ژن نانیسم (کوتوله کننده) وابسته به جنس در مرغ وقایع میانسالی : محمد امین بخش از سال ۱۳۵۲به عنوان عضو هیات علمی در گروه جانوری دانشکده علوم طبیعی مشغول خدمت شده اند. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سمتهای اجرایی محمد امین بخش به قرار زیر است: قبلی : نماینده دانشکده علوم طبیعی درشورای پژوهشی و تالیف وترجمه – نماینده گروه در مرکز تحقیقات علوم پایه ایران – مدیریت گروه علوم جانوری فعلی: مدیریت گروه علوم زیستی جانوری – نماینده گروه در مرکز تحقیقات علوم پایه ایران – نماینده گروه علوم جانوری در قطب علمی زیست شناسی فعالیتهای آموزشی : فعالیتهای آموزشی محمد امین بخش به قرار زیر است: تدریس دروس در مقاطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی: ۱–دوره کارشناسی : مبانی ژنتیک – ژنتیک انسانی – زیست شناسی – ژنتیک پزشکی ۲– تحصیلات تکمیلی : ژنتیک انسانی – بیولوژی ملکولی و تکامل – ژنتیک ملکولی چگونگی عرضه آثار : فعالیت های پژوهشی محمد امین بخش به ترتیب زیر است: تعداد مقاله های منتشرشده : ۶ مورد تعداد کتابهای ترجمه شده : ۲ مورد تعداد پایاننامه های کارشناسی ارشد : ۲ مورد تعداد پایاننامه های دکتری : ۱ مورد تعداد طرحهای تحقیقاتی مصوب : ۱ مورد

امین، تورج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند غلامحسین میراز اعتبارالدوله، در ۱۲۷۴ متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در مدارس ادب، ثروت، علمیه و سن‌لوئی ادامه داد و در ۱۲۹۱ وارد مدرسه‌ی وکیلی ژاندارمری شد. پس از طی دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور وارد مدرسه‌ی صاحب منصبی شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را گذرانید و به درجه‌ی افسری نایل آمد. در ۱۲۹۴ که عده‌ای از نمایندگان مجلس و رجال و افسران ژاندارمری به کرمانشاه مهاجرت نموده و دولت موقتی تشکیل دادند، امین نیز با آنها همراهی کرد. در ۱۲۹۹ با درجه‌ی سلطانی فرمانده‌ی یکی از گردان‌های مقیم باغشاه بود.

در اوایل ۱۳۰۰ در دوران رئیس‌الوزرائی سید ضیاءالدین مأموریت یافت به آذربایجان برود و با سایر قوای ژاندارم و قزاق که قبلاً در تبریز تمرکز یافته بود نیروئی تشکیل دهد و حملات سمیتقو را دفع نمایند. با قوای خود به آذربایجان رفت و در شرفخانه اردو زد. تدریجاً قوای دیگری هم ضمیمه‌ی اردو شد و یاور محمود پولادین به ریاست آن قوا تعیین گردید. تورج میرزا امین که در آن تاریخ درجه‌ی سلطانی داشت در چند زد و خورد با اکراد شرکت کرد که عده‌ی زیادی از افراد زیردستش از بین رفتند. با افراد تحت فرماندهی خود چند ماه بدون وقفه و بدون دریافت حقوق در آنجا بسر برد، اما وضع پادگان روز به روز اسفناکتر می‌شد. سرانجام برای رهایی از این مذلت به فکر طغیان افتاد. عده‌ای از افسران را راضی کرد با او به تبریز حمله کنند و اداره‌ی امور را در

دست بگیرند. سایر افسران با وی همراه شدند و سرانجام از بین خود یاور لاهوتی‌خان را به فرماندهی انتخاب کردند و سلطان امین در سمت رئیس ستاد اردو و رئیس عملیات جنگی با قوا به طرف تبریز حرکت کرد. شهر تبریز خیلی زود به تصرف درآمد. حاج مخبرالسلطنه هدایت استاندار و عده‌ای از معاریف بازداشت شدند و تورج امین به سمت حاکم نظامی تبریز انتخاب شد. عده‌ی زیادی از مردم به اردوهای آنها پیوستند، ولی زد و خورد همچنان ادامه داشت. بر اثر اصابت گلوله، امین مجروح شد و در غیاب او رشته‌ی کار از دست لاهوتی خارج گردید و شبانه با عده‌ای از افسران از ایران فرار کرد. فرار وی موجب شد قزاق‌ها بر شهر مسلط گردند و رشته‌ی کارها را دوباره به دست بگیرند.

به دستور سردارسپه دادگاه نظامی به ریاست سرتیپ فضل‌اللّه بصیر دیوان (سپهبد زاهدی) و دادستانی سرهنگ متین‌الملك (سرتیپ عبدالجواد قریب) تشکیل گردید. دادستان در ادعانامه‌ی خود برای سلطان امین و نه افسر دیگر تقاضای اعدام کرد و دادگاه نیز هر ده نفر را به اعدام محکوم نمود. از این تصمیم در تهران جنب و جوش زیادی بوجود آمد. سید حسن مدرس و عده‌ای از نمایندگان جلوی اعدام آنها را گرفتند و آنها را به تهران آورده و در زندان قصر حبس کردند. یکسالی در زندان بودند که سردارسپه وزیر جنگ به بازدید زندان رفت و در همان بازدید آنها را آزاد نمود و دستور داد شغلی به آنها ارجاع شود.

تورج امین پس از استخلاص از زندان قصر به قشون منتقل گردید، چندی فرمانده گردان شوشتر و زمانی فرمانده پادگان بهبهان بود. در تهران هم معاونت هنگ گارد پهلوی را عهده‌دار شد. در ۱۳۱۰ با درجه‌ی سرگردی فرماندهی گردان مرزی را داشت. در ۱۳۱۴ به شهربانی انتقال یافت و درجه‌ی سرهنگی گرفت و ریاست اداره‌ی راهنمائی و رانندگی با او بود. در اوایل ۱۳۲۰ ریاست شهربانی قزوین را به او سپردند، چندی هم ریاست شهربانی استان نهم را عهده‌دار گردید تا سرانجام به فرماندهی آموزشگاه عالی شهربانی و سرپرستی اداره‌ی آموزش تعیین شد و به نشریه‌ی پلیس که در آن تاریخ نامه‌ی شهربانی اطلاق می‌شد سر و صورتی داد. سرهنگ امین مردی فاضل و نویسنده و متفکر بود و زبان‌های فرانسه، روسی و ترکی استانبولی را می‌دانست. وی در ۱۳۵۲ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، حبیب‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امین‌التجار اصفهانی، متولد ۱۲۶۴. پدرش حاج سید محمدعلی از تجار و بازرگانان معتبر اصفهان بود. سید حبیب‌اللّه پس از مختصر تحصیلی به حجره پدرش رفت، کار تجارت را دنبال نمود، تدریجاً در اصفهان سرشناس شد و دامنه‌ی فعالیت اقتصادی خود را به تهران نیز کشانید. با رجال اقتصادی و سیاسی تهران آشنائی و مراوده پیدا کرد. بعد از مرگ پدرش لقب امین‌التجار اصفهانی گرفت و در شهر اصفهان به معنای واقعی کلمه تاجر اول محسوب می‌شد. با آزادیخواهان همکاری داشت. در جنگ بین‌الملل اول که موضوع مهاجرت پیش آمد، او نیز همراه مهاجرین شد، ولی به دام انگلیسی‌ها افتاد و مدتی زندانی شد.

در دوره‌ی چهارم از اصفهان به وکالت مجلس انتخاب گردید و چند دوره متوالیاً وکیل مجلس بود. با کارگردانان سیاسی آن روز مانند تیمورتاش، داور، نصرت‌الدوله و سردار اسعد بختیاری رفاقت به هم رسانید و از نظر مالی عنداللزوم به آنها کمك می‌کرد. مخصوصاً با تیمورتاش روابط بسیار صمیمانه و نزدیک داشت. وقتی تیمورتاش مغضوب و معزول و بازداشت شد، پای امین‌التجار را هم به میان کشیدند. داور وزیر عدلیه لایحه‌ی سلب مصونیت او را به مجلس برد و او متهم شد با مساعدت تیمورتاش امتیاز انحصار

تریاك را در ایران گرفته و در عوض، مبلغ دویست هزار ریال پول نقد و نه هزار لیره انگلیسی به عنوان رشوه به او داده است. پس از چندین جلسه محاکمات و انکار طرفین از دادن و گرفتن رشوه، بالاخره دیوان جزای عمال دولت که به ریاست شیخ رضا لطفی و به مستشاری میرزا اسمعیل یکانی و عقیلی و به دادستانی محمد سروری و معاونت غلامحسین فروهر تشکیل شده بود، امین‌التجار را محکوم به شش ماه حبس نمودند. وی بعد از آزادی از زندان به کار تجارتی خود ادامه داد ولی دیگر در زمان رضاشاه وکیل مجلس نشد.

در ۱۳۲۶ که انتخابات دوره‌ی پانزدهم در دوره‌ی قوام‌السلطنه انجام گرفت، حاج امین از اصفهان وکیل شد. در ۱۳۳۳ به سن ۶۹ سالگی درگذشت. فرزندانش نیز در کار تجارت و صنعت دنباله‌روی پدر خود بودند و هریك در کار خود تاجری برجسته شدند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهندس حسین امین فرزند میرزا شفیع امین‌التجار تبریزی در ۱۲۶۴ در تبریز متولد شد، پس از انجام تحصیلات مقدماتی به سوئیس اعزام شد و مدت‌ها در آنجا به تحصیل معدن و صنایع پرداخت و درجه‌ی مهندسی گرفت. پس از ختم تحصیلات چندی در تهران در وزارت فوائد عامه اشتغال داشت تا سرانجام اداره کل صناعت مستقلاً تشکیل شد و مهندس امین در رأس آن قرار گرفت و سالی چند صنایع ایران را هدایت می‌کرد. بعد به شهرداری تهران انتقال یافت و مشاور کل امور شهرداری شد. مردی متدین و مطیع بود. در دوره‌ی رضاشاه از مقامات انگشت‌شماری بود که ریش خود را حفظ کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، رفیع

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر رفیع امین فرزند حاج میرزا شفیع امین‌التجار تبریزی در ۱۲۵۰ در تبریز متولد شد. میرزا شفیع از تجار معتبر و سرشناس آذربایجان بود و قریب نیم قرن پیش از اصفهان به تبریز آمد. وی مردی معارف‌پرور و فرهنگ‌دوست بود. در تربیت فرزندان خود تلاش زیادی نمود و همه‌ی آنها را به اروپا فرستاد. رفیع تحصیلات مقدماتی را در تبریز و تحصیلات متوسطه و عالی را در بیروت و سوئیس به اتمام رسانید و درجه‌ی دکترا در رشته‌ی پزشکی گرفت. پس از مراجعت به ایران مدتی در تبریز به معالجه‌ی بیماران پرداخت. در دوره‌ی ششم مجلس شورای ملی به جای عمویش میرزا محسن معتمدالتجار که از مخالفین سرسخت سردارسپه بود به وکالت از طرف مردم تبریز انتخاب شد. پس از پایان دوره‌ی دو ساله‌ی مجلس بنا به تقاضای مردم آذربایجان از نمایندگی صرفنظر نمود و در تبریز به معالجه‌ی بیماران پرداخت و تا پایان عمر در کار پزشکی تلاش می‌کرد. مردی مطلع، مردم‌دوست و متعین بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، شفیع

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محسن خان معتمدالتجار تبریزی و داماد کتر اعلم‌الملک ادهم، متولد ۱۲۹۱ در تبریز. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در تبریز انجام داد. برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و پس از ده سال تحصیل و گرفتن درجه‌ی دکترا در پزشکی به ایران آمد. در تبریز به مداوای بیماران پرداخت. پس از تشکیل دانشگاه آذربایجان به همکاری دعوت شد و به مقام استادی و معاونت و ریاست دانشکده‌ی پزشکی و دانشگاه تبریز رسید. چندی هم ریاست چند بیمارستان را تصدی می‌کرد. با حسن خلق و رفتار پسندیده تدریجاً در تبریز نفوذی پیدا کرد و خود را کاندیدای انتخابات مجلس شورای ملی نمود. در دوره‌ی نوزدهم از تبریز به وکالت انتخاب شد. در ادوار بعد یعنی دوره‌های بیستم، بیست و یکم، بیست و دوم و بیست و سوم همچنان کرسی وکالت را حفظ نمود. چندی هم نایب‌رئیس مجلس بود. به محض ورود به مجلس کار طبابت را کنار گذاشت و به سایر کارهائی که غالباً وکلای مجلس به آنها می‌پرداختند، مشغول شد. چون مردی ساکت و مبادی آداب بود و در مجلس نیز همیشه به لوایح دولت رأی می‌داد، در مجلس و در دولت او را احترام می‌گذاشتند، ولی به تدریج وجهه‌ای را که بر اثر سال‌ها کار طبابت و تدریس در دانشگاه و سلوک خوب با مردم تبریز یافته بود، از دست داد و مردم آن شهر به چشم وکیل تحمیلی دولت به او نگاه کردند. در سال ۱۳۷۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(امین‌التجار تربتی) فرزند حاج غلامعلی تربتی، در ۱۲۴۷ تولد یافت. پس از اندکی تحصیل، در بازار تربت حیدریه به داد و ستد مشغول شد. پس از فوت پدرش تجارت او را رونق بخشید. علاوه بر امور بازرگانی، به اجاره املاک تیمورتاش پرداخت و صرافخانه‌ی معتبری در شهر تربت دائر نمود به طوری که تمام مردم نقدینه‌ی خود را به او می‌سپردند. چون مردی متدین و با وجدان بود سودی مناسب به صاحبان پول می‌داد. املاک زیادی در منطقه‌ی خراسان خریداری کرد. وقتی فرزندان متعدد او به سن رشد رسیدند هر یک قسمتی از سرمایه‌ی پدر را به خود اختصاص داده و زندگانی مرفه و پرخرجی برای خویش تدارک دیدند. چون بیم ورشکستگی حاج امین‌التجار زیاد بود، عده‌ای خیراندیش با فروش املاک وی طلب مردم را تأدیه نموده او را از سقوط ورشکستگی نجات دادند. امین چون بین مردم وجهه‌ی زیادی داشت، در دوره‌ی ششم با کمک تیمورتاش نماینده‌ی مردم تربت در مجلس شورای ملی شد و در ادوار هفتم و هشتم نیز این سمت را حفظ کرد. در دوره‌ی نهم چون سنش نزدیک به هفتاد بود وکیل نشد تا اینکه در ۱۳۱۶ فوت شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به معتمدالتجار، فرزند حاج میرزا شفیع امین‌التجار اصفهانی که قریب یکصد سال قبل به آذربایجان مهاجرت نمودند. معتمدالتجار تاجر بود. مدتی در استانبول تجارت می‌کرد. بعد به تبریز آمد و در شهر تبریز نیز به تجارت پرداخت و از افراد سرشناس و متنفذ شد. در دوره‌ی دوم مردم تبریز او را به مجلس فرستادند و الحق خوب کار کرد و به درد آنها رسید. در دوره‌ی چهارم نیز او را وکیل نمودند.

دوره‌ی چهارم مجلس مصادف بود با روی کار آمدن سردارسپه که تدریجاً بر نفوذ و قدرت خود اضافه می‌کرد؛ از جمله در ۱۳۰۱ در امور مالیه و خالصجات مداخله کرد؛ مدیر روزنامه‌ی ستاره ایران را به اتهام مختصر انتقادی که از وی نموده بود در میدان مشق به سه پایه بست و دندان فلسفی مدیر روزنامه‌ی حیات جاوید را با مشت شکست و نامبرده را با سردبیر روزنامه در دژبان حبس کرد. بر اثر اینگونه اعمال و ده‌ها قانون‌شکنی دیگر، معتمدالتجار در مجلس نطق بسیار شدیدی علیه سردارسپه ایراد کرد و گفت «با این اعمالی که وزیر جنگ انجام می‌دهد قریباً روزی می‌رسد که نه سر می‌ماند و نه دستار.

بساط مشروطیت که برچیده می‌شود سهل است استقلال مملکت را هم می‌برند.» پس از نطق شدید و تند پیشنهاد کرد هیئتی برای رسیدگی به کار سردارسپه تعیین شود. نطق معتمدالتجار به حدی تند و خشن بود که سید حسن مدرس ناچار در مقابل تعدیل او برآمد و ضمن دفاع از مجلس صریحاً متذکر شد که «ما می‌توانیم شاه را تغییر بدهیم و به طریق اولی تغییر وزیر جنگ مثل آب خوردن است.» در نتیجه‌ی نطق معتمدالتجار سردارسپه استعفا داد و نظامیان مردم را تهدید کردند و از ولایات و ایالات فرماندهان لشکرها تلگراف‌های تندی علیه مجلس و معتمدالتجار فرستادند. چند روزی نظامیان امنیت شهرها را به هم زدند تا بالاخره مجلس با سردارسپه کنار آمد و او مجدداً به کار خود بازگشت. نطق معتمدالتجار و حمله‌ی شدید به رضاخان از وقایع برجسته‌ی تاریخ مشروطه است.

پس از خاتمه‌ی مجلس چهارم دیگر وکیل نشد و پس از چندی به طور ناگهانی درگذشت. مردی خوش‌نیت و با حسن سلوک بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرزا حبیب‌اللّه امین‌التجار اصفهانی، متولد ۱۳۰۶ در اصفهان. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به آمریکا رفت و در رشته‌ی الکترومکانیک و فیزیک درجه‌ی دکترا گرفت. چندی در آمریکا به تدریس اشتغال داشت. سپس به ایران آمد و مدیریت کارخانه‌ی جدیدالتأسیس سیمان اصفهان به وی محول گردید. سالیانی چند مدیریت عامل کارخانه را عهده‌دار بود تا به مشاغل دولتی دعوت شد. چندی معاون بانک توسعه‌ی صنعتی و زمانی ریاست دانشگاه صنعتی با او بود. در ۱۳۵۶ به وزارت صنایع و معادن منصوب شد و قریب یک سال در آن سمت بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قزاق، نظامی، فرمانده لایق، افسر کاردان، متولد ۱۲۷۱، فرزند امین‌التجار تبریزی. تحصیلات خود را در استانبول در رشته‌ی توپخانه انجام داد. در ۱۲۹۲ فارغ‌التحصیل شد، به خدمت ارتش درآمد و تا درجه‌ی سروانی ارتقاء مقام یافت. در ۱۲۹۹ از ارتش ترکیه استعفاء و به ایران بازگشت و با درجه‌ی ستوان سومی در آتریاد قزاق تبریز استخدام شد. بر اثر نشان دادن رشادت در مأموریت‌ها به سرعت مراحل ترقی را پیمود؛ به طوری که پس از ۸ سال خدمت در ارتش به درجه‌ی سرهنگی رسید و در ۱۳۱۴ درجه‌ی سرتیپی و در دی ماه ۱۳۲۰ درجه‌ی سرلشکری گرفت. در طول خدمت در ارتش مقامات مهمی را طی کرد. مدتی فرمانده قوای کردستان، فرمانده لشکر مکران، فرماندار نظامی سنندج و سرانجام فرمانده لشکر کردستان گردید. در بهمن ماه ۱۳۲۰ در جریان سرکوبی اشرار کردستان به قتل رسید.

او افسری تحصیلکرده و دانشگاه دیده بود. به زبان‌های خارجی آشنائی کامل داشت. در غالب جنگ‌های داخلی شرکت می‌نمود. یکی از کارشناسان توپخانه‌ی ارتش ایران محسوب می‌شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا شفیع امین‌التجار، در ۱۲۶۱ در تبریز تولد یافت. برخلاف سایر برادران به تحصیل رغبتی نشان نداد و به کار داد و ستد و تجارت پرداخت و تدریجاً از تجار معروف و سرشناس تبریز شد. در ادوار دهم و یازدهم از تبریز به نمایندگی انتخاب گردید. در اواخر سلطنت رضاشاه شهردار تبریز شد و در نوسازی و بازسازی شهر تبریز فعالیت زیادی کرد. سرانجام در سال ۱۳۲۶ ش درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امین، نصرت

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(۱۴۰۵ –۱۳۰۸ ق)، عالم و مجتهد. آمنه‌بیگم حاجیه نصرت‌خانم، فرزند حاج سید محمدعلی امین‌التجار اصفهانی، در اصفهان متولد شد. دایی‌اش آیت‌اللّه شریعت اصفهانی بود. از کودکی به تحصیل پرداخت و پس از فراگیری مقدمات در محضر حاج آخوند زفره‌ای، فقه و اصول و علوم معقول و منقول و حکمت و کلام را نزد آیت‌اللّه آقاسید علی مجتهد نجف‌آبادی و آقاسید ابوالقاسم

دهکردی تکمیل کرد و به مرتبه‌ی استنباط رسید. پس از امتحانات کتبی به دریافت اجازه‌ی اجتهاد از آقامیرزا ابراهیم اصطهباناتی شیرازی و حاج شیخ محمدکاظم شیرازی و آیت‌اللّه حائری یزدی و آیت‌اللّه نجفی مرعشی؛ و اجازه‌ی روایت از آقاشیخ محمدرضا نجفی مسجدشاهی نائل آمد. تمام عمر را به تألیف و تدریس گذراند و مدرسه‌ای به نام مکتب فاطمه (س) تأسیس کرد که در آن زنان و دختران ایرانی به تحصیل و کسب علوم و معارف اسلامی می‌پرداختند. آیت‌اللّه میرزاآقای شیرازی در اجازه‌نامه‌اش به وی، او را با این اشعار توصیف کرده است.

فَلَوْ کُنّ النّساء بِمثلِ هذی

لَفضّلت النّساءِ عَلی الرّجال

فلا التّأنیث لاسم الشمس عار

و لا التّذکیر فخر للهِلال

وی آثار خود را تحت نام «یک بانوی ایرانی» منتشر می‌کرد از جمله آثارش: «الاربعین الهاشمیه»، «شرح چهل حدیث»؛ «اخلاق و راه سعادت بشر»، که ترجمه و اقتباسی است از «طهارهٔ الاعراق فی تصحیل الاخلاق» ابن‌مسکویه؛ «روش خوشبختی و توصیه به خواهران»؛ «سیر و سلوک»، در روش اولیاءِاللّه؛ «مخزن العرفان» و «کنز العرفان»، در علوم قرآن؛ «تفسیر قرآن»، در پانزده جلد؛ «معاد یا آخرین سیر بشر»؛ «النفخات الرحمانیهٔ فی الواردات القلبیهٔ»، حاوی کشفیات و مشاهدات معارف؛ «مخزن اللئالی فی فضایل مولی الموالی».[۱]

۱۳۰۸ ق- ۱۳۶۲ ش، حاجیه نصرت خانم از زنان دانشمند معاصر. پدرش حاج سید محمدعلی بن حسن حسینی مشهور به امین‌التجار اصفهانی و مادرش دختر حاج سید مهدی جناب و دائی‌اش مرحوم شریعت اصفهانی بود. از اوان کودکی در اصفهان به تحصیل پرداخت و پس از آموزش مقدمات در محضر حاج آخوند زفره‌ای، سالیانی دراز در فقه و اصول فرائد و فصول و کفایهٔ و خارج صلاث و طهارت، و در کلام دو جلد شوارق، و در فلسفه از ابتدا تا الهیات اسفار را در خدمت آقا میر سید علی نجف‌آبادی آموخت و هر چند که در این ضمن به عقد ازدواج پسر عم خویش حاج میرزا آقا معین‌التجار درآمده بود و تعهد وظائف خانه‌داری می‌کرد، کمال سعی در تحصیل مبذول می‌داشت.

بر اثر این گونه استقامت و بذل سعی به مراقب علمی والائی رسید و از پی امتحان کتبی به دریافت اجازه‌ی اجتهاد از آقا میرزا آقای اصطهباناتی و حاج شیخ محمدکاظم شیرازی و آیت‌اللّه نجفی مرعشی و همچنین اجازه‌ی روایت از آقا شیخ محمدرضا مسجد شاهی نائل آمد. خانم امین عمر خود را یکسره به تالیف و تدریس گذراند. مدرسه‌ای به نام «مکتب فاطمه» تاسیس کرد که زنان و دختران در آن به کسب علوم و معارف اسلامی می‌پرداختند. آثار بسیاری تألیف کرد که از آن جمله‌اند، الاربعین الهاشمیهٔ (۱۳۲۸ ش) که ترجمه و اقتباسی است از اخلاق ابن‌مسکویه؛ روش خوشبختی و اقتباسی است از اخلاق ابن‌مسکویه؛ روش خوشبختی و توصیه به خواهران (۱۳۷۱ ق)؛ سیر و سلوک در روش اولیاء (۱۳۲۳ ش)؛ مخزن‌العرفان (۱۳۲۶ ش به بعد)؛ تفسیر کامل قرآن در ۱۵ جلد؛ معاد یا آخرین سیر بشر (۱۳۲۶ ش)، النفحات الرحمانیهٔ فی الواردات القلبیهٔ (۱۳۶۹ ق) حاوی کشفیات و مشاهدات معارف؛ مخزن‌اللئالی در فضل مولی‌الموالی. خانم امین آثار خود را تحت نام «یک بانوی ایرانی» منتشر می‌کرد.[۲]

مجتهد، فقیه، مدرس.

تولد: ۱۲۶۵، اصفهان.

درگذشت: ۲۳ خرداد ۱۳۶۲، اصفهان.

حجت‌الاسلام سیده نصرت بیگم امین (معروف به بانوی ایران) فرزند سید محمدعلی امین‌التجار اصفهانی، در چهار سالگی برای آموزش قرآن و فراگیری خواندن و نوشتن راهی مکتب شد.

بانو امین همچنان به تحصیل ادامه می‌داد تا اینکه در پانزده سالگی با پسر عموی خود حاج میرزا ملقب به معین‌التجار که از بازرگانان سرشناس و معتبر اصفهان بود ازدواج نمود و به خانه‌داری و تربیت فرزندان مشغول شد. اما این امر مانع ادامه تحصیل و مطالعه و تحقیق وی در معارف اسلامی نشد و به تحصیل صرف، نحو، بلاغت، تفسیر، علم حدیث، فقه، اصول، فلسفه و عرفان پرداخت و با وجود مشکلاتی که در فضاری حاکم بر آن ایام برای زنان در امر تحصیل وجود داشت، طلبگی و تحصیل خود را در سطوح عالیه نیز ادامه داد تا اینکه در چهل سالگی مرتبت و تسلط علمی ایشان مورد تأیید مراجع تقلید وقت قرار گرفت و به دریافت درجه‌ی اجتهاد و روایت نایل شد. بانو امین از چهل سالگی تا پایان عمر به تألیف کتب، تدریس، پاسخگویی به پرسش‌های دینی و ارشاد دختران و زنان پرداخت.

آثار ایشان عبارتند از: اربعین الهاشمیه (به زبان عربی، ۱۳۵۶ ق.)؛ جامع الشتات (زبان عربی) معاد یا آخرین سیر بشر (تهران، ۱۳۲۶، تبریز چاپ دوم، ۱۳۳۴)؛ نفحات الرحمانیة فی الواردات القلبیة (به زبان عربی، اصفهان، ۱۳۶۹)؛ اخلاق (ترجمه کتاب ابن مسکویه)؛ مخزن العرفان (تفسیر قرآن در پانزده جلد)؛ روش خوشبختی و توصیه به خواهران ایمانی (تهران، ۱۳۳۱، این کتاب در تبریز و اصفهان نیز به چاپ رسیده است)؛ مخزن اللئالی در مناقب مولی الموالی امیرالمؤمنین علی (ع)؛ سیر و سلوک؛ در روش اولیاء و طریق سیر سعداء (اصفهان ۱۳۲۳).

حجت‌الاسلام امین در سال ۱۳۴۴ با سرمایه خود مکتبی به نام «فاطمه سلام‌الله علیها» و نیز دبیرستانی دخترانه تأسیس کرد تا فضایی برای ادامه تحصیل بانوان فراهم آید. ایشان همچنین در کانون تبلیغات و تعلیمات دینی بانوان اصفهان به تدریس معارف و تفسیر قرآن می‌پرداخت.

مزار بانو امین در اصفهان قرار دارد.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :[۱] تذکرة القبور (۴۴۵)، الذریعه (۲۴۸/۲۴، ۲۲۹/۲۰)، علماء معاصرین (۳۲۵–۳۱۱)، گنجینه‌ی دانشمندان (۱۱۶ – ۱۱۴ /۳)، مؤلفین کتب چاپی (۵۵۹ –۵۵۷ /۶).

[۲] منبع: دایرۀالمعارف تشیع، ۵۲۷ /۲.

امین‌الدوله، عبدالله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبداللّٰه خان اصفهانی ابن حاجی محمد حسین خان صدر (نظام‌الدوله)، وی در ۱۲۲۸ ه.ق. لقب امین‌الدوله یافت و مستوفی‌الممالک شد. در ۱۲۳۹ پس از فوت پدرش جای او را گرفت. سپس حکومت اصفهان یافت و در ۱۲۴۰ معزول شد و در ۱۲۴۷ مأمور تفریغ حساب فارس گردید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

امین‌الدوله، علی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی (میرزا- خـان) از رجـال دوره قاجـاریه (ف. ۱۳۲۲ ه.ق.) وی مردی مطلع و نویسـنده بـود. مظفرالـدین شـاه قاجـار پس از عزل امین‌السـلطان او را به صدارت برگزید. وی در ترویج معادن و ایجاد کارخانه‌ها کوشـید و می‌خواست اصلاحاتی به عمل آرد ولی با مخالفت‌های شدید روبرو شد. عاقبت شاه را به عزل او واداشتند. و مجددا امین‌السلطان به صدارت رسید امین‌الدوله در پایان در قریه لشت نشا (گیلان) به علت مرض کلیه درگذشت. از او «سـفرنامه»ای به چاپ رسـیده و نسخه تاریخی خط و انشای خود را در دست است در تفصیل اوضاع و احوال دربارهای ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و فساد دستگاه اداری ایران و کشمکش رجال و دسته‌ها و سیاستهای خارجی.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

امین‌السطان، علی اصغر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا علی‌اصـغر خان اتابک اعظم (۱۳۲۵ -۱۲۷۵ ه.ق.) پسـر آقا ابراهیم امین‌السـلطان صدر اعظم ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمـدعلی شـاه. در بیست و یکم رجب سـنه ۱۲۳۵ ه.ق. شـب هنگـامی که از مجلس شـورای ملی خـارج می‌شـد به دست مردی از اهالی آذربایجان موسوم به عباس آقا (عضو انجمن آذربایجان) در سن پنجاه سالگی به قتل رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

امین‌الضرب، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(حاجی حسـین آقا (و. ۱۲۸۸ ه.ق.- ف. ۱۳۵۱ ه.ق./ ۱۳۱۱ ه.ش.) پسـر مرحوم حاجی محمدحسن امین‌الضـرب اصفهانی مشهور به کمپانی از تجار معتبر ایران بود. وی یک بار به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد. در اواخر عمر رئیس اتاق تجارت تهران بود. او و پدرش از متمولان ایران بودند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

امینی بیات، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصـغر امینی بیات : فرمانده تیپ دوّم لشگر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع))سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ششم فروردین ماه سال ۱۳۴۱ (ه.ش.) در روستای «زرند» ساوه دیده به جهان گشود. از آنجایی که خانواده اش، مذهبی و متدین و محبّ اهل بیت (ع)

بود، او نیز از کودکی با دنیای عشق و محبّت و معنویّت آنان آشنا شد. او پس از گذراندن دوران شیرین و رؤیایی کودکی، قدم در راه تحصیل گذاشت و تا پایان دورهٔ راهنمایی در زادگاه خود به سر برد و سپس به همراه خانواده اش به شهر مذهبی و مقدس قم، هجرت کرد. وی برای ادامهٔ تحصیل، در هنرستان صنعتی قم ثبت نام نمود، اما به دلایلی نتوانست این دوره را به پایان برساند و با ترک تحصیل، مشغول کار شد.

با شروع نهضت اسلامی در ایران، «قطرهٔ» وجود او با «اقیانوس» امّت گره خورد و «علی اصغر» نیز به جرگهٔ مبارزین پیوست.

در آستانهٔ بازگشت حضرت امام خمینی «ره» به ایران، او با شوقی وافر به تهران شتافت و به عضویت کمیتهٔ استقبال از آن حضرت (ره) در آمد. و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ازدواج کرد که ثمره این ازدواج دو فرزند به نامهای «محمد صادق» و «محمد باقر» می باشد.

بعد از انقلاب برای مدتی عضو کمیته انقلاب اسلامی (سابق)بود و پس از آن در تاریخ ۱۰/۱/۱۳۶۰ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. ایشان پس از گذراندن دورهٔ آموزش نظامی، به عنوان مربّی تخریب در پادگان آموزشی ۱۹ دی قم، به آموزش رزمندگان اسلام مشغول شد. بعدها نیز در جبهه، مسئوولیّتهای مهمی، از جمله: مسئوولیّت واحد آموزش نظامی لشگر، و فرماندهی تیپ را به عهده داشت که در این رو مسئوولیّت، خدمات ارزنده ای ارائه داد.

ما در این مختصر به طور گذرا به فرازهایی از زندگی پربارش می پردازیم تا بلکه پنجره ای به باغ سبز و ثمرخیز حیاتش باز کنیم و یاد آن گل بهشتی را گرامی بداریم.

با اینکه زندگی اش را وقف خدمت کرده بود و لحظه لحظهٔ حیاتش سرشار از تلاش و لبریز از عمل بود، اما او اندکی از آن بسیار و مقداری از آن بی شمار را برای کسی، حتی همسرش، بازگو نمی کرد. وی در عملیات بسیاری شرکت جست و مسئوولیتهای زیادی در طول خدمت داشت، اماهرگز از این مسائل دم نمی زد و با سکوت، اعمال خالص و خدایی اش را حفاظت می کرد. و اگر کسی از او شناختی نداشت، هرگز تصور نمی کرد که او یک انسان فعّال و یکی از فرماندهان، نمونهٔ ارتش اسلام باشد.

«شهید امینی بیات» زندگی اش را بر پایهٔ خدامحوری استوار کرده بود، از این رو از جبین اعمالش، نور اخلاص می درخشید و تواضع در رفتارش، بخوبی ملموس و مشهود بود. با اینکه فرمانده بود اما بی ریا، سنگر را جارو می کرد و اصلاً توجّه به پست و مقام در وجودش نبود. و تا آنجا از این منصب رنج می برد که بارها و بارها می گفت: «اگر احساس مسئوولیّت نمی کردم، دوست داشتم که مسئوولیّت را کنار گذاشته و مانند یک بسیجی ساده در جبهه بجنگم!»

صبر، ستارهٔ روشن دیگری است که در آسمان اخلاق او می درخشید. او انسانی بود که کمتر مصائب و مشکلات دهر او را زمین زد و زمینگیر کرد. وقتی در پادگان والفجر در اثر حادثه ای دستهای وی شکست، او پس از مدتی توقّف در منزل به جبهه رفت و با آنکه دستهایش وبال گردن شد، امّا او گرفته به نظر نرسید، بلکه همان شوق و نشاط لحظه های خوش زندگی را داشت، به گونه ای که یکی از دوستانش به او خطاب کرد: «آخر تو چه موجودی هستی! با دستهای شکسته هم اینقدر با نشاط و خوش رفتار؟ واقعاً که صبر و تحمّل هم حدّی دارد!»

یکی دیگر از صفات اخلاقی او، پرهیز از سخن لغو و بی فایده بود. ا زبانش را بخوبی کنترل می کرد و مراقبت می نمود و نیک می دانست که زبان، سرچشمهٔ بسیاری از گناهان است؛ از اینرو آتش شهوت کلام را در خود خاموش می کرد و تنها در مواقع نیاز سخن می گفت؛ همین طور در مخارج زندگی اش نیز از تبذیر و اسراف پرهیز می کرد و هرگز درصدد تنوع طلبی و زندگی رنگارنگ و تهیه سفرهٔ رنگین نبود.

«علی اصغر» به احکام اسلامی توجه خاصی داشت، و زندگی اش با اعمال عبادی عجین شده بود. او هر روز، دل را با قرآن، جان و جلا می بخشید و از آن چشمهٔ آسمانی، جرعه ها می نوشید و در عمل به فرایض به خصوص نماز، هرگز کوتاهی نمی کرد. سعی

می کرد تا حتماً نماز شبش را بپا دارد و نمازهای واجب را در وقت خود ادا کند.

وی از سنین نوجوانی، تقید به مسایل دینی داشت، به گونه ای که وقتی مشغول تحصیل در کلاس سوم راهنمایی بود، نسبت به اختلاط پسر و دختر در مدرسه اعتراض می کند و این عمل او موجب اخراج ایشان از مدرسه می شود. او و برادر شهیدش (محمد علی) به خاطر اینکه یک زندگی پاکیزه و دور از آلودگی و گناه، داشته باشند، هر دو در سن ۱۷ سالگی ازدواج می کنند. وقتی به آنها گفته می شود: با توجه به این سن کم، به مردم چه خواهید گفت؟ در جواب می گویند: می خواهیم به دستور اسلام زندگی کنیم و به حرف مردم کاری نداریم! از روزهای پر التهاب انقلاب اسلامی که علی اصغر به طور جدّی قدم در طریق مبارزه گذاشت، پیدا بود که از مرگ در راه خدا خوفی ندارد؛ چرا که با شرکت شبانه روزی اش در مبارزه و ساختن مواد آتش زا و سه راهی و ... روحیهٔ شجاعت و شهادت طلبی اش را نمود. او انسان عاشقی بود که شوق وافری به شهادت داشت. «شهادت» مقصد و مقصودی بود که چشم و دل روح او را خیره و مجذوب کرده بود. بدین جهت پیوسته با همسرش از شهادت می گفت و وقتی او را نگران و ناراحت می دید، می گفت: «می خواهم عادت کنی و آماده باشی!» او چنان دلبستهٔ این آرزوی آسمانی بود که حتّی به پسر کوچک خود زیاد توجّه نمی کرد و تنها در موقعی که بچّه در خواب به سر می برد او را نوازش می کرد و می بوسید و علت این حرکت و عمل خود را چنین بیان می نمود: «اگر من به او محبّت کنم، بعد از شهادت من، شما را اذیّت خواهد کرد!»

با گذشت ایّام، لحظهٔ وصال هم نزدیک می شد و او چنان به قرب الهی و نورانیّت باطنی رسیده بود که دیگر یقین به شهادت خود داشت. و سرانجام، یک روز صبح، وقتی که از خواب بیدار شد به همسرش گفت: «فلانی! من می روم و می دانم که شهید می شوم، اگر عملیّات، در شب یا روز عاشورا باشد، من شب یا روز عاشورا شهید می شوم، و اگر عملیّات، در شب و روز عاشورا نباشد، من توی محرّم شهید می شوم ...این دفعه، دفعهٔ آخر من است!»

سرانجام این پیش بینی شگفت او، چه خوش به حقیقت پیوست و این عاشق حسین (ع) در ماه حسین (ع) و به عشق حسین (ع) شهید و به سوی حسین (ع) و اجداد و اولاد او شتافت و با بال شهادت، به معراج وصال پرواز کرد. علی اصغر در تاریخ ۱۳/۸/۱۳۶۲ پس از ۱۴ ماه جهاد و خدمتهای صادقانه به اسلام، در ارتفاعات «کانی مانگا» در جبهه غرب به شهادت رسید. و پس از او نیز برادر کوچکترش «جواد» سلاح بر زمین مانده اش را به دوش گرفت و به شوق شهادت، به میدانهای جهاد، هجرت کرد و آخرالامر او نیز پایان نامهٔ عمر کوتاهش را با خون سرخ خویش امضا کرد.

برادرکوچکترش جواد بعد از او ومحمد علی نیز قبل از علی اصغر به شهادت رسیدند تا خانواده «امینی بیات» با افتخار وسربلندی در روزمحشر در محضر الهی ،پیامبران و امامان حاضرشوند.

منابع زندگینامه :علمداران سرفراز(جلد۱)نوشته ی تقی متقی و...،نشر ستاد یادواره سرداران شهیدلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)

امینی مجدی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا علی خان امین‌الدوله در ۱۲۷۹ در قریه لشت نشاء متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران باتمام رسانید و برای ادامه تحصیلات عالیه به اروپا رفت و در پاریس وارد مدرسه پیاده‌نظام سن‌سیر گردید. پس از طی دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور و کارآموزی در ارتش فرانسه به ایران بازگشت و با درجه‌ی ستوان دومی وارد ارتش شد و تدریجاً درجات نظامی را دریافت کرد و دوره‌ی دانشگاه جنگ پاریس را طی نموده و به ریاست دفتر وزارت جنگ منصوب شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ درجه‌ی سرتیپی و

سرلشکری گرفت و معاون وزارت جنگ شد و مدتها دارای سمت مزبور بود. آخرین سمت نظامی وی وابسته‌ی نظامی ایران در فرانسه بود. حسن امینی در جوانی با خانواده‌ی ریاحی وصلت کرد و صاحب یک دختر شد که همسر پرویز خبیر گردید. این خانواده چند سال قبل از انقلاب به آمریکا مهاجرت کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امینی مقدم، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن امینی مقدم : فرمانده واحد عملیات تیپ امام صادق(ع)لشگر ۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

حسین در بهمن ۱۳۳۶ به دنیا آمد .هوای آن روزهای کاشمر ،سرد بود اما قلب های مردم ،سر شار از انوار دلنشین عشق به اهل بیت بود شیطنت های کودکانه حسین ،همه ی اطرافیان را متحیر کرده بود . او از همان ابتدا ،شخصیت مستقل و فعالی داشت و کلیشه ها برایش معنایی نداشت .در مقابل الگو ها و عادت ها ،سر خم نمی کرد و هیچ بایدی را بدون دلیل نمی پذیرفت . او اگر چه فرزند زمستان بود ،اما همیشه چشم انتظار بهار بود و دست هایش مهربانی خورشید درخشان تابستان را داشت .

حسین امین مقدم ،پس از پایان تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و سالهای اول مقطع دبیرستان ،سال چهارم ریاضی را در مشهد خواند و توانست در رشته ی مهندسی مکانیک دانشگاه تبریز قبول شود .مهم ترین دلیل انتخاب دانشگاه تبریز ،جو سیاسی آن بود که یکی از مهم ترین پایگاه های دانشجویی علیه رژیم طاغوت بود . به طوری که حسین خیلی زود تبدیل به محور تشکلات دانشجویی مخالف رژیم شد .شاید مردم کاشمر زیاد با خبر نباشند ،اما در قم همه جوان معرفی شده را می شناسند که با نام حسین تبریزی بارها سر منشا تلاش های شگفت انگیزی در عرصه ی مبارزه با رژیم ستمشاهی بوده .

حسین ،تبریز را به مرکز مبارزه با رژیم شاه بدل کرد و ضمن ایجاد کانون های دانشجویی ،کارهای فرهنگی را هم از خاطر نبرد و با فعالیت در کتابخانه ی دانشگاه سعی کرد ارتباط مستمر و موثری را با دانشجویان برقرار نماید .

راه اندازی راهپیمایی ها از جمله تظاهرات اربعین شهدای قم در تبریز ،توزیع اعلامیه و نوارهای امام و رساله ی ایشان و تشکیل نمایشگاه های عکس و کتاب در قم ،تهران ،تبریز ،مشهد و کاشمر ،از جمله فعالیت های مردی بود که خستگی برایش واژه ی بی معنایی بود . در همین خصوص ،بارها تعقیب دژخیمان رژیم شاه را بی اثر گذاشت ،مدتها تحت تعقیب بود و چند بار هم بازداشت شد .

شهید حسین در صحنه های میدان شهدا هفده شهریور ،۱۳ آبان دانشگاه و بهمن خونین سال ۵۷ حاضر بود .وی در هجرتی به سوی خدا تمام هستی خود را وقف پیروزی انقلاب اسلامی نموده بود . روز در تهران و شب در قم ،حضوری فعال داشت و وجودش ،جرقه ای بود بر خرمن ظلم ستمشاهی .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ،باز شدن دانشگاه ها ،حسین دوباره به تبریز باز گشت .حالا جو خیلی فرق کرده بود و او باید خود را به گونه ای دیگر ،آماده ی مبارزه می کرد .این بار هم باز تبریز کانون توجه کشور بود .گروهک های بی شماری با نام های فریبنده و عوام فریبی خاص خود آمده بودند تا مسیر سبز انقلاب را به بن بست تباهی بکشانند و انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ها ،برای حسین فرصت مناسبی فراهم کرد که به کاشمر باز گردد و روز ها و شب های تازه ای را تجربه کند و این بار در سنگر دیگری که محتاج مردی چون او بود ،تلاش کند .او به فرمان حضرت امام برای تشکیل جهاد سازندگی لبیک گفت و مسئولیت

تشکیل جهاد سازندگی کاشمر را بر عهده گرفت .انتخاب محل مناسبی برای راه اندازی جهاد ،جذب نیرو ،تشکیل کمیته های مختلف ،تعیین مسئولیت اعضای شورا ،بررسی روستا ها و نیازمندی ها و شناسایی امکانات بالقوه و ...از جمله فعالیت های شبانه روزی حسین بود .او در مدت مسئولیت خود ،برای هر روستا شناسنامه ای تشکیل داد و هم زمان به امور فرهنگی روستاها نیز پرداخت .حسین در کنار فعالیت های اجتماعی ،همیشه سعی در تشکیل جلسات آموزشی و فرهنگی برای دانش آموزان داشت وی با همکاری دوستانش ،انجمن اسلامی دانش آموزان کاشمر را در آن سال ها پایه گذاری نمود .

حسین ،یک بار دیگر در سال ۵۹ به تبریز بازگشت و در راستای انقلاب فرهنگی ،تلاش بی وقفه ای را در ارگان های مختلف از جمله سپاه آغاز نمود .آن روز ها تبریز ،دستخوش توطئه های شیطان بزرگ توسط گروهک ملحد خلق مسلمان بود .حسین با نفوذ در درون تشکیلات حزب مذکور ،اطلاعات مفیدی را کسب می نمایند ؛آن گاه که رادیو تلویزیون تبریز به تصرف ضد انقلاب در می آید ،حسین به همراهی چند تن از برادران سپاه ،شجاعانه به نبرد با ضد انقلاب بر می خیزد و با اطلاعاتی که از آنها داشت ،ضربه ی جبران ناپذیری بر آنان وارد می سازد .

حسین در حماسه سیزده آبان و تصرف لانه جاسوسی آمریکا نیز در کنار برادران دانشجوی مسلمان پیرو خط امام بود . در همین سال ازدواج کرد اما هرگز ازدواج ،مانع تلاش های شبانه روزی او در راه خدمت صادقانه به مردم زجر کشیده نشد .تعطیلات تابستانی آن سال ،محصولات تازه ای داشت .تداوم فعالیت های گسترده ی حسین با عضویت در شورای فرماندهی سپاه کاشمر ،مسئولیت هیئت های هفت نفره ی واگذاری زمین جنوب خراسان تشکیل نهضت سواد آموزی و ...

در اواخر بهار سال ۱۳۶۱ مسئولیت بسیج کاشمر را بر عهده گرفت ،ولی عشق حضور در جبهه های نبرد حق علیه باطل ،آرامش را از او سلب کرده بود .آخرین باری که حسین امین مقدم به تبریز بازگشت ،دیگر احساس می کرد برای نفس کشیدن مشکل دارد .جنگ آغاز شده بود و او باید به سوی جبهه ی تازه ای می شتافت .حالا او دو فرزند داشت ؛علی و مریم هم با تمام شیرینی ها و زیبایی هایشان او را پابند ماندن نکردند .

عشق حضور در جبهه ،او را به سمت خود می خواند .پس ،خانواده اش را به کاشمر آورد و خود عازم جبهه شد.

رشادت های مثال زدنی حسین در دو عملیات بزرگ والفجر ۴ و خیبر هرگز از خاطر آن روز ها نخواهد رفت . عملیات خیبر ،برای حسین شروع تازه ای است چرا که او سفر تازه ای را در آن آغاز می کند .سفری که اگر چه به ظاهر پایان بخشی از زندگی اوست ،بلکه تولد دوباره ی اوست .حسین در این عملیات و در تاریخ ۵/ ۱۲/ ۶۲ با مسئولیت فرماندهی عملیات تیپ امام صادق لشکر پنج نصر ،در کنار رود دجله ،با ترکش خمپاره به شهادت رسید .

او در زمستان آمد و در زمستان رفت ،اما بهار را برای مردم به ارمغان آورد .او که در بهمن به دنیا آمده بود ،اسفند را برای رفتن برگزید تا بگوید در یک ماه هم می توان کارهای بزرگ کرد .

منابع زندگینامه" :باغ صنوبر"نوشته ی ،حمید صادقپور،نشرستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

امینی، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۴، فرزند امین‌الدوله و اشرف فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه. تا ۱۳۲۰ هیچ‌گونه فعالیت اجتماعی و سیاسی قابل توجهی نداشت و بیشتر وقتش صرف رسیدگی به املاک و مستغلات خود و مادرش می‌شد. ظاهراً کارمند وزارت دارائی بود، ولی در کار

دولتی سمت مهمی نداشت. مهمترین شغلی که در وزارت دارائی گرفت، ریاست اداره‌ی پخش داخلی بود. بعد از رفتن رضاشاه و طلوع آزادی نسبی، روزنامه‌ی معتبری به نام امید به سردبیری نصرالله فلسفی استاد دانشگاه دائر کرد. این روزنامه را عده‌ای از نویسندگان معروف آن روز اداره می‌کردند که از لحاظ روزنامه‌نگاری موقعیت ممتازی داشت و برخلاف سایر مطبوعات آن روز حملات شدید و هتاکی نداشت و تمام طبقات از آن استفاده می‌کردند. در دوره‌ی چهاردهم از رشت به نمایندگی انتخاب شد و در ادوار پانزدهم و شانزدهم نیز وکیل بود. در فترت مجلس چهاردهم و پانزدهم مدتی هم سمت استانداری اصفهان را داشت؛ البته این انتصاب در نخست‌وزیری قوام‌السلطنه انجام گرفت.

در ۱۳۳۱ که دکتر محمد مصدق پس از چهار روز کناره‌گیری بار دیگر به نخست‌وزیری رسید، اختیارات زیادی گرفت، گذشته از وزارت دفاع ملی و امور قشون، دربار پهلوی را نیز زیر نظر قرار داد و تعیین وزیر دربار جزو اختیارات وی قرار گرفت. او ابوالقاسم امینی را برای این سمت انتخاب کرد. گذشته از او، کسان دیگری از خاندان امینی که در واقع با خود وی قرابت نزدیکی داشتند به مشاغل مهمی رسیدند، از جمله دکتر علی امینی مدتی وزیر اقتصاد ملی بود. سرتیپ محمود امینی فرماندهی ژاندارمری کل کشور و سرلشکر حسن امینی بازرسی وزارت دفاع را به عهده داشتند و ظاهراً همه‌ی آنها از هر حیث مورد حمایت و محبت بودند.

ابوالقاسم امینی تا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که شاه از رامسر فرار کرد و به بغداد و سپس به رم رفت، در سمت وزارت دربار بود، اما کاسه و کوزه را سر وزیر دربار شکستند که چرا قبلاً گزارش فرار شاه را به نخست‌وزیر نداده است. او را از وزارت دربار به زندان فرستادند و تحت بازجوئی قرار دادند. نتوانست بیش از ۴۸ ساعت زندان را تحمل کند. نامه‌ای نوشت و به شاه توهین‌ها کرد و او را «پسره» خطاب کرد. نامه‌اش چند بار در رادیو قرائت شد. بعد او را از زندان آزاد کردند، ولی از بخت بد چند روز بعد شاه بازگشت و این دفعه مأمورین حکومت نظامی شاه بازداشتش کردند و در سیاه‌چال زندان انداختند. از زندانی شدنش چند روزی نگذشته بود که برادرش علی امینی در کابینه‌ی زاهدی مهره‌ی حساسی شد و وزارت دارائی و مسئولیت حل مسئله‌ی نفت را عهده‌دار گردید. شفاعت او و زاهدی باعث شد ابوالقاسم امینی از بند آزاد گردد. او از آن پس دیگر گرد سیاست نچرخید. در جوانی با دختر ابراهیم زند ازدواج کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امینی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد امینی فرمانده گردان۴۱۰خاتم الانبیاء(ص) لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «احمد امینی» در اولین روز شهریور ماه سال ۱۳۴۲ در روستای «محمد آباد سفلی» در دوازده کیلومتری «رفسنجان» به دنیا آمد .پدرش کشاورز بود .او تحصیلات ابتدایی را در روستای «لاهیجان »به پایان رساند و سپس به همراه برادر دو قلو یش محمود به «رفسنجان» آمد .تحصیل او همزمان با اوج گیری انقلاب شد .مردی آمد زنجیر ها را گسست .احمد نیز دل به او داد .اول بار همزمان با عملیات فتح المبین به جبهه رفت و مجروح بر گشت .از آن پس ،عملیاتی نبود که حاج احمد نشانی از آن در بدن نداشته باشد .کم کم آوازه شجاعتش در لشکر پیچید و همزمان با مرحله دوم عملیات والفجر چهار به فرماندهی یکی از گردان های لشکر ۴۱ ثارالله انتخاب شد .

عملیات والفجر هشت نقطه اوج این مرد بزرگ بود .گردان ۴۱۰ خاتم الا نبیا ء(ص)به فرماندهی او از اروند رود وحشی گذشت و پا به خاک دشمن گذاشت .گردان غواص موج اول حمله به شمار می رفت .حاج احمد امینی ،اولین شهید این گردان بود که

قطره‌ای خون پاکش ساحل خیس اروند را زینت داد .

منابع زندگینامه " :پل چوبی "نوشته ی ،احمد دهقان ،ناشر لشگر ۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۷۷

امینی، تقی‌خان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۰ قمری، معروف به مجدالملک که ابتدا منشی‌حضور لقب داشت، برادر کهتر میرزا علی خان امین‌الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه و فرزند میرزا محمدخان مجدالملک سینکی و دائی وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه. تحصیلاتش در صرف و نحو، منطق و معانی بیان، تاریخ و جغرافی و ریاضیات بود و ضمناً به حسن خط و هنر نقاشی هم آراسته بود. گاهی نیز شعر می‌سرود. در شعر، عبقری تخلص می کرد.

خدمات دولتی خود را از دربار ناصرالدین شاه شروع کرد. ابتدا جزء خدمتگزاران خلوت، بعد واسطه‌ی بین وزارتخانه‌ها و ناصرالدین شاه گردید و فرامین را برای امضاء نزد شاه می‌برد. در حقیقت قسمتی از وظائف رئیس دفتر مخصوص را انجام می‌داد. محصلی اجرای احکام و رسیدگی به تظلمات مردم ولایات نیز بر عهده‌ی او قرار داشت. در ۱۳۰۳ قمری عضو مجلس دارالشورای دولتی و نایب رئیس مجلس شد. ریاست این مجلس با برادر بزرگش امین‌الدوله بود. در سفر سوم ناصرالدین شاه به ریاست کمیسیونی رسید که تمام مسائل مهمه مملکت در غیاب شاه در آن حل و فصل می‌شد و غالب شاهزادگان درجه‌ی اول عضو این کمیسیون بودند. در ۱۳۱۲ قمری وزارت وظایف و استیفا را عهده‌دار شد و در زمان صدارت امین‌الدوله به وزارت داخله و معاونت صدراعظم رسید و مدتی هم وزیر اوقاف و وظایف بود. در دوران صدارت عین‌الدوله به وزارت داخله منصوب شد. بعد از مشروطه در دوره‌ی اول وکیل اعیان شد. در کابینه‌ی میرزا احمدخان مشیرالسلطنه مدت کوتاهی وزارت تجارت به عهده‌ی او قرار گرفت. در سال ۱۳۳۴ نیز با سمت پیشکاری محمدحسن میرزا ولیعهد عازم آذربایجان گردید.

سنش هنگام فوت حدود ۶۵ و روی هم رفته از رجال لایق و دانشمند بود. در ۱۳۰۵ درگذشت. فرزندان وی نام خانوادگی سینکی را برای خود انتخاب کردند. یک از فرزندان او به نام جواد سینکی در وزارت امور خارجه پیشرفت کرد و به مقام وزیرمختاری و سفارت رسید. چندی هم حکمران تهران بود. و در دیوان محاسبات هم عضویت یافت. در سال ۱۳۲۱ با سمت وزیرمختار پرتغال از طریق قاهره عازم مأموریت جدید شد. در آنجا بیماری تیفوس به سراغش آمد و فوت شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امینی، رجبعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان عملیاتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در« سیستان وبلوچستان»

شهید«رجبعلی (محمد رضا) امینی» در سال ۱۳۴۳ در شهر« اصفهان» در خانواده ای متوسط و مذهبی به در نیا آمد .در اوایل کودکی مادرش را از دست داد .از ۱۱ سالگی فعا لیتهای مذهبی پرداخت .و در سن ۱۸ سالگی فعالیت خود را در سپاه پاسداران

انقلاب اسلامی، آغاز کرد و در همان زمان ازدواج کرد .در سال ۱۳۶۶ اولین فرزندش متولد شد و دو سال بعد دومین فرزندش« فاطمه »به دنیا آمد .او همواره فرزندانش را از کودکی به نماز تشویق می کرد .اکثر وقت خود را با برادران بسیجی می گذراند و آنها را در فعالیت های مذهبی یاری می نمود .به قرائت قرآن اهمیت زیادی می داد .بسیار صبور بود و در برابر مشکلات مانند کوه ایستادگی می کرد .همواره مشکل گشای برادران بود .او در سال ۱۳۷۲ به عنوان فرمانده گردان در شهر« سراوان»در استان« سیستان و بلوچستان »مشغول خدمت شد .بیشتر اوقات فراغت خود را با سر گروههای عشایر برای کمک و خدمت به دیگران می گذراند .هدف او بر قراری امنیت در منطقه و خدمت به اسلام بود .در عملیات همواره برادران را به صبر و حوصله و پیروی از دستور العملها تشویق می کرد و همیشه معتقد بود باید طوری به اسلام خدمت کنیم که نزد شهدا شرمنده نباشیم. می گفت :باید در درجه اول اعتیاد را ریشه کن کنیم .ایشان به همراه عده ای از دوستان چون شهید« معمار»،« جندقیان» ، «ردانی پور»و...در طول ۴- ۵ سا ل با اقدامهایی که انجام می دادند موفق به انهدام ضد انقلاب در حد وسیعی شدند .در سا لهای ۶۹- ۷۰ ضد انقلاب به راحتی مواد مخدر را به کویر مرزی ایران می آورد و نا امنی ایجاد می کرد .به طوری که نا امنی تا قلب کشور کشیده شده بود .برای مقابله با آنها لشکر« ۴۱ ثار الله »در مرحله اول مرزها را مسدود کرد و در مرحله دوم با ایجاد قرارگاهها به پاکسازی منطقه پرداخت که تیپ «سلمان» در این کار نقش مهمی داشت .فعالیت این شهدا موجب کشته شدن بیش از ۵۰ نفر ضد انقلاب و دستگیری تعداد زیادی از عناصر اصلی آنها و مصادره اموال و انهدام ۵۰ کاروان بسیار بزرگ و ایجاد امنیت در شرق کشور شد .سر انجام این قهرمان ملی، در دی ماه ۱۳۷۳ طی ماموریتی به« ایرانشهر» به دست اشرار به شهادت رسید و روح بلندش به آسمانها پرواز کرد .

منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

امینی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۵، فرزند میرزا محسن خان (معین‌الملک، امین‌الدوله) و نوه‌ی میرزا علی خان امین‌الدوله صدر اعظم دانشمند مظفرالدین شاه. مادرش خانم اشرف فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه و از بطن حضرت علیا دختر فیروز میرزا فرمانفرما بود و نوه عباس میرزا نایب‌السلطنه بود. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در تهران پایان برد. برای ادامه‌ی تحصیل ابتدا به نجف سپس به فرانسه رفت. علم حقوق و ثروت خواند و در اقتصاد دکترا گرفت. پس از ورود به ایران چندی با سمت قضاوت در دادگستری اشتغال داشت، سپس به وزارت دارائی انتقال یافت. در ۱۳۱۵ علی‌اکبر داور وزیر دارائی وقت او را به ریاست کل گمرک منصوب نمود.

چندی در آن سمت بود تا مدیرکل وزارت دارائی شد. در ۱۳۲۰ به معاونت وزارت دارائی منصوب گردید. در ۱۳۲۱ که قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید، او را به معاونت خویش برگزید و در همان سال به جای الهیار صالح به ریاست هیئت اقتصادی ایران در آمریکا منصوب شد. در ۱۳۲۴ که قوام‌السلطنه مجدداً به ریاست وزرائی منصوب گردید، برای سر و سامان دادن به وضع اقتصادی کشور مبادرت به تشکیل شورای عالی اقتصاد نمود و دکترا امینی دبیرکل شورای عالی اقتصاد شد. در ۱۳۲۵ به ریاست هیئت مدیره‌ی بانک صنعتی و معدنی ایران که از اهم مشاغل اقتصادی آن روز بود گمارده شد.

در انتخابات دوره‌ی پانزدهم که حزب دموکرات قوام‌السلطنه کارگردان و عامل اصلی بود، کاندیدای نمایندگی مجلس شد و پس از شمارش آرا وکیل اول تهران گردید. در ۱۳۲۹ در دوران نخست‌وزیری منصورالملک وزیر اقتصاد ملی شد. در ۱۳۳۰ در کابینه‌ی دکتر محمد مصدق مدتی کوتاه همان سمت را داشت. پس از کودتای ۱۳۳۲ و تشکیل کابینه‌ی سپهبد زاهدی وزارت دارائی را

عهده‌دار شد و مذاکرات مربوط به نفت و انعقاد قراردادهای نفتی به وسیله‌ی او انجام و اتمام پذیرفت. در مدت نخست‌وزیری زاهدی وزارت دارائی با او بود. در کابینه‌ی حسین علاء که بلافاصله پس از عزل زاهدی تشکیل شد، وزارت دارئی را تصدی می‌کرد. بعد عهده‌دار وزارت دادگستری گردید و تا سال ۱۳۳۵ که به سفارت کبرای ایران در آمریکا منصوب شد در آن سمت مستقر بود.

قریب دو سالی که در آمریکا سمت سفارت داشت، موجباتی برای تحکیم موقعیت سیاسی خود فراهم نمود. با حزب دموکرات آمریکا مناسبات حسنه‌ای پیدا کرد و گویا مفاسد حکومت دیکتاتوری ایران را که توسط شاه پایه‌گذاری شده بود به اطلاع مقامات آمریکا رسانده بود و داوطلب شده بود که پس از رسیدن به مقام نخست‌وزیری، دموکراسی واقعی را در ایران جایگزین حکومت استبدادی نماید و شاه را به مقامی تشریفاتی و بدون مسئولیت تبدیل کند. به محض پیروزی حزب دموکرات در آمریکا و انتخاب کندی به ریاست جمهوری، ظاهراً شاه تحت فشار آمریکا قرار گرفت تا فرمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی را صادر کند.

امینی در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ نخست‌وزیر شد. فرمان انحلال مجلسین را از شاه گرفت و شاه را از مداخله در امور سیاسی کشور منع کرد. برنامه‌ای به منظور مبارزه با فساد و دزدی و رشوه‌خواری پیاده نمود. عده‌ای از رجال و مقامات مؤثر مملکت را تحت تعقیب قرار داد. ابوالحسن ابتهاج، فتح‌اللّه فرود، سپهبد علوی مقدم، سرلشکر ضرغام، سپهبد کیا، سرتیپ نویسی و مهندس محسن فروغی و تنی چند از رجال و مقامات از جمله کسانی بودند که توقیف شدند و به زندان افتادند.

سپهبد تیمور بختیار رئیس سازمان امنیت که با قدرت مافوق دولت بر جان و مال مردم رحم نمی‌کرد، از کار برکنار شد. سپهبد حسین آزموده دادستان و رئیس دادرسی ارتش که از عوامل اصلی محکومیت بسیاری از مردم بود برکنار و تحت تعقیب قرار گرفت. عده‌ی زیادی از مقامات از ترس عقوبت اعمال گذشته‌ی خود فرار کردند. امینی در یکی از سخنرانی‌های رادیوئی خود ایران را از لحاظ اقتصادی ورشکسته اعلام کرد. همین نطق رسمی او موجب شد خارجیان سرمایه‌هایشان را از ایران خارج کنند و بحران اقتصادی کشور ابعاد وسیعی پیدا کرد. شاه که در حکومت او مسلوب‌الاختیار شده بود دست به تحریکات زد. خزانه‌ی خالی، فشار قدرت‌های داخلی، اختلاف و ضعف اعضای کابینه موجب شد که دولت امینی نتواند کاری انجام دهد. امینی پس از چهارده ماه تلاش بالاخره در مقابل مشکلات تاب و توان خود را از دست داد و از کار کناره گرفت و اسداللّه علم به جای او بر اریکه‌ی صدارت نشست.

شاه که در دوران نخست‌وزیری او لطمه‌ها دیده بود، در مقام انتقام برآمد. در هر نطق و سخنرانی لبه‌ی تیز حملات خود را متوجه او ساخت و تا سال‌ها گرفتاری اقتصادی کشور را مولود اشتباهات او می‌شمرد. دستور داد او را به دربار راه ندهند و در هیچ مراسمی دعوت نکنند. در دادگستری پرونده‌ای برایش تشکیل دادند. روزی که قصد مسافرت به اروپا را داشت، او را از روی پلکان هواپیما به زیر آوردند و تحت‌الحفظ به دادگستری بردند. به او اهانت کردند. سال‌ها خانه‌اش تحت کنترل مقامات و مأمورین امنیتی بود و با کسی حق ملاقات نداشت. هرکس با او دیداری می‌کرد گرفتار می‌شد. این وضع سال‌ها ادامه داشت تا شاه به قدرت مطلق رسید، درآمدهای نفتی سرسام‌آور شد و پنداشت که هیچ قدرتی چه در داخل و چه در خارج نمی‌تواند گزندی به او برساند. تدریجاً فشار از روی امینی برداشته شد و به او اجازه دادند گاهی شرفیاب شود و به عنوان نخست‌وزیر اسبق در اعیاد حضور یابد و تبریک عرض کند.

امینی در ۱۳۵۶ –۵۷ شاه را به عواقب اعمال هیأت حاکمه توجه داد و به او هشدار داد که اعمال هیأت حاکمه ممکن است مسائل و مشکلاتی ایجاد کند. شاه اظهارات امینی را به مسخره گرفت. در اواخر حکومت جمشید آموزگار، امینی طرحی برای شاه فرستاد و به وی توصیه کرد برای رفع بحران، سازمان امنیت، حزب رستاخیز، و مجلسین را منحل کند و بعضی از اعضای هیأت حاکمه را به جرم اشاعه‌ی فساد محاکمه نماید. شاه امینی را به اخلال در امر سلطنت متهم نمود و به وی صریحاً گفته بود «چه کسی از قاجاریه را

در نظر داری به سلطنت بنشانی؟».

در پائیز ۱۳۵۷ که بحران سیاسی به اوج خود نزدیک می‌شد، امینی رسماً مورد شور قرار گرفت و حتی به وی تکلیف نخست‌وزیری شد، اما نپذیرفت. می گویند به شاه گفته یک عمر به مردم دهن‌کجی کردید و حالا پاداش دریافت می کنید. امینی قبل از پیروزی انقلاب به اروپا رفت. در ۱۳۷۱ در اروپا درگذشت. تنها یک فرزند به نام ایرج از او باقی ماند که هم‌اکنون در پاریس زندگانی می کند. ایرج چندی در وزارت خارجه اشتغال به کار داشت و مدتی هم سفیر ایران در تونس شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امینی، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وزیر، خزانه‌دار، بزرگ مالک، ادیب، دانشمند، خوشنویس. معروف به امین‌الدوله‌ی دوم، متولد ۱۲۹۱ قمری در تهران، فرزند میرزا علی خان امین‌الدوله صدراعظم قاجار. امین‌الدوله‌ی اول که از رجال بزرگ علم و ادب و سیاست بود و در تاریخ ایران به نیکنامی از او یاد می‌شود، در تربیت فرزند خود سعی زیادی به کار برد. گرچه او را به دارالفنون ناصری فرستاد، موجبات تحصیل او را در خانه نیز فراهم آورد و اساتید متعددی را برای تعلیم و تربیت وی به خدمت گرفت. شخصاً در کار تحصیل او مراقبت می کرد. برای اینکه فرزندش تنها نباشد دو تن از خواهرزاده‌های خود را به نام حسن و احمد، فرزندان معتمدالسلطنه، که بعدها به وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه ملقب شدند و در محضر درس فرزند خود حاضر نمود. این سه تن به اتفاق به تحصیل اشتغال ورزیدند. علومی که به آنها آموخته شد، ادبیات فارسی و عربی، فلسفه و حکمت، ریاضیات و اسلوب نگارش بود. هر سه در حسن خط نیز از اساتید بهره بردند. میرزا محسن خان زیر سایه‌ی چنین پدری دانشمند تربیت یافت. چندین سفر به اروپا رفت. فرانسه را در حد یک ادیب فراگرفت و به زبان‌های عربی و انگلیسی و آلمانی هم تکلم می کرد.

در حیات پدرش مشاغل مهمی به او ارجاع شد. مدتی وزیر پست بود، زمانی به وزارت گمرکات منصوب گردید، چندی هم خزانه‌دار کل ایران بود، ولی بعد از مشروطیت کاری به او ارجاع نشد یا خود قبول نکرد. به عنوان مالک ثروتمند معروف بود. دو بار ازدواج کرد. ازدواج نخستین او با دختر شیخ محسن خان مشیرالدوله بود. چون صاحب فرزند نشدند، متارکه کردند. بار دوم با خانم اشرف فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه پیوند زناشوئی بست و صاحب اولادهای متعدد شد که بجز یکی همه پسر بودند. دختر خود ره دکتر مشرف‌الدوله نفیسی داد. بعضی از فرزندانش پیشرفت کردند که از همه مشهورتر دکتر علی امینی است. ابوالقاسم امینی و سرتیپ محمود امینی هم مشاغل مهمی احراز کردند. بقیه‌ی فرزندانش بیشتر در کار تجارت و ملکداری بودند. بعضی روایات تاریخی او را متهم می کند در روز به توپ بستن مجلس که عده‌ای از نمایندگان از ترس جان خود به منزل وی واقع در فخرآباد پناه برده بودند، مراتب را به محمدعلی شاه برادرزن خود خبر داده و موجبات قتل عده‌ی زیادی را فراهم آورده است، اما تا اسناد تاریخی موثقی در دست نباشد طبعاً قضاوت در باب صحت و سقم این واقعه میسر نیست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امینی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد محسن امین‌الدوله، متولد ۱۲۸۷ در تهران. پس از انجام تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه وارد دانشـکده افسری سن سیر پاریس شـد و دوره‌ی آنجا را پایان داد. سـپس دوره‌ی دانشـگاه جنگ پاریس را گذرانید. بعد از ورود به ایران ضـمن فرماندهی واحدهای نظامی در دانشـکده‌ی افسـری و دانشـگاه جنگ تـدریس می‌کرد. مدتی وابسـته‌ی نظامی ایران در فرانسه و انگلسـتان بود. در ۱۳۳۰ درجه‌ی سـرتیپی گرفت و به فرمانـدهی دانشـکده‌ی افسری منصوب گردیـد. چنـدی هم معاونت وزارت جنگ را عهده‌دار بود. در اواخر ۱۳۳۱ به فرماندهی نیروی جنوب رفت و لشکرهای اصفهان و فارس و کرمان را اداره می‌کرد. در این مأموریت غائله بختیاری را که مشـکل بزرگی ایجاد کرده بود فیصله داد. در اوایل ۱۳۳۲ به فرمانـدهی ژانـدارمری کل کشور برگزیـده شد و تا پایان مرداد ۱۳۳۲ در آن سـمت بـود. افسری تحصـیل کرده، بـا دانش نظـامی و قـدرت فرمانـدهی بود. روز ۲۵ مرداد مـاه سـال ۱۳۳۲ به دنبـال مشاجره‌ی تنـد بین دکتر محمد مصدق و سـرتیپ ریاحی، دکتر محمد مصدق رئیس سـتاد را متهم به سازش و اهمال نمود. قرار بود امینی به ریاست ستاد منصوب شود، ولی به علت وضع خاص آن روز این تغییر انجام نیافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

امینیان، عبدالصالح

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالصالح امینیان : فرمانده گردان محرم لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اولین فرزند خانواده امینیان بود.در چهاردهم مهر۱۳۳۸ در شهر مقدس مشهد دیده به جهان گشود.

مادرش می گویـد: «ما کمی دیر صاحب فرزنـد شـدیم. یک شب مادر بزرگم را که فوت شده بود ، در خواب دیدم. او انگشتری به من داد و این خواب این طور تعبیر شـد که من فرزنـد خوب و صـالحی خواهم داشت. پـدرش قبـل از تولـد، اسـمش را عبـدالصالح گذاشت.»

عبدالصالـح در خـانواده ای مـذهبی و متوسط می زیست. آن ها سـعی داشـتند او را صـحیح تربیت کننـد. در ۶ـ ۵ سالگی مـدتی به مکتب رفت. دوره ی دبسـتان را در مـدرسه امام محمـد غزالی گذراند. ثبات شخصـیت و حسن معاشـرت از همان ابتدا در وجود او نهادینه شـد. به خصوص در دوران نوجوانی به عنوان بزرگترین فرزنـد خانواده، در مقابل خواهر، برادرهایش و پـدر و مادر احساس مسئولیت می کرد و نسبت به سن و سال کمی که داشت، می کوشید با کارهای سخت باری را از دوش آنها برمی دارد.

به دلیل علاقه ی فراوانش به فوتبال، جمعه ها به این ورزش می پرداخت. اوقات فراغت را در مغازه ی پـدرش کار می کرد. واجبات دینی را به موقع و بـا مراقبت خـاص انجـام می داد. خوب درس می خوانـد و پس از اتمام دوره راهنمایی در مـدرسه «شاه وردیانی» دوره متوسطه را آغاز کرد.

صـداقت و یکرنگی خصوصـیتی بـود که او را جـذب می کرد، همـان طـور که چاپلوسـی و دروغ بـاعث خشم و تنفر او می شـد. با برخورداری از روحیه ی فعال و اجتماعی، هرگز از زیر بار مشکلات گریزان نبود و تا حد توانش برای رفع آنها می کوشید.

در دبیرستان عضو (لژیون خدمتگزاران بشر) بود که هر دو یا سه ماه یک بار به روستاها می رفتند و به مردم خدمت می کردند. پس از گذشت دو سال به دلیل علاقه به رشـته برق، وارد هنرستان صنعتی شهید بهشتی فعلی شد. آشنایی با تحولات انقلابی و مطالعه ی

آثار استاد مطهری، به او این امکان را داد تا بهار جوانی را با بینشی متعالی آغاز کند.

او عضو انجمن اسلامی هنرستان شد و با ارشاد و ترغیب محصلین برای شرکت در تظاهرات، لیاقت و قابلیت خود را در این مسیر ثابت کرد. جزو انتظامات راهپیمایی ها بود و همچنین شب ها به پخش اعلامیه و شعارنویسی مشغول می شد و صدای تکبیرش از بالای بام در همه جا طنین می انداخت. گاهی به طرف او گلوله شلیک می شد اما او همچنان تا پایان تکبیر مصرانه می ایستاد. با فرمان امام مبنی بر تراشیدن موهای جوانان برای مشخص نشدن سربازان در میان مردم فوراً و با طیب خاطر این کار را انجام داد. زیرا برای کسی که از سرش هم به خاطر فرمان رهبرش می گذشت. این ساده ترین کار بود. با ورود امام خمینی به وطن، عاشقانه برای بدرقه ایشان به تهران رفت و پس از پیروزی انقلاب هم چنان پشتیبان امام و انقلاب بود و مدتی برای حفظ نظم شهر، شب ها در محله های مختلف کشیک می داد. در انتخابات، سمت نظارت بر صندوق ها را بر عهده داشت. مسایل انقلاب در او تحول عظیمی ایجاد کرده بود. بیشتر در مجالس مذهبی و نماز جمعه شرکت می کرد و از تلاوت قرآن لذت وافر می برد. در همان سال ها عضوی فعال و با تدبیر در مسجد ابوذر بود.

مادرش می گوید: در اوایل جنگ تا نیمه های شب به خانه مردم می رفت و نان و نفت توزیع می کرد و یک نصفه نان شام خود او بود.

در خرداد ماه سال ۱۳۵۹ موفق به اخذ مدرک دیپلم شد. در همان اوایل جنگ، او اولین نفر ازفامیل امینیان بود که عازم جبهه شد. چند تن از اقوام نزدیک این خانواده هم قبل و بعد از عبدالصالح به شهادت رسیدند.

او با کسب آگاهی در این مسیر خواهر و برادرهای کوچکترش را در گرایش به مسیر صحیح اعتقادی راهنمایی می کرد و در مسایل زندگی یاور و دلسوز آن ها بود.

فاطمه امینیان(خواهر شهید) می گوید: «او از همان زمان، آرزوی شهادت را در سر می پروراند.»

مادر عبدالصالح در یک راهپیمایی که با تشییع پیکر پاک شهدا همراه بود، شرکت کرده بودند که بسیار تحت تاثیر صبر، ارج و مقام مادران شهدا قرار می گیرد و آرزو می کند که او هم به این افتخار نایل آمد. و همان لحظه حالتی خاص در ایشان ایجاد شد و با ندای دل پی بردند که به زودی دعایشان مستجاب می شود.

شهید امینیان دوره آموزش اسلحه را در مسجد ابوذر گذراند و سپس به مرکز آموزش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رفت و شروع به گذراندن دوره های نظامی کرد. در تاریخ ۷/۷/۱۳۵۹ با ثبت نام در بسیج به جبهه اعزام شد. ابتدا به ایلام رفت و شش ماه در بسیج آن جا بود. از فروردین سال ۱۳۶۰ وارد سپاه پاسداران دهلران شد و پس از مدت کوتاهی به دلیل لیاقت، به فرماندهی سپاه دهلران منصوب شد. عبدالصالح در جبهه های مختلف از جمله: سومار، میمک، مهران، قصر شیرین، موسیان و چند منطقه ی دیگر شرکت داشت.

یکی از همرزمان او می گوید: «وقتی شهید امینیان می خواست در حمله ها شرکت کند، اول نزدیک روحانی می رفت و قرآن به دست او می داد و می گفت: می خواهم استخاره بگیرم. همیشه «خیلی خوب» می آمد و او می رفت. یادم می آید قبل از عملیات والفجر ۳ ، که عبدالصالح در آن به شهادت رسید (با مسئول عملیات) پیش روحانی آمد و درخواست استخاره کرد و می گفت: مسئول می خواهد که او در عملیات شرکت نکند. وقتی روحانی قرآن را باز کرد، سوره محمد (ص) آمد که: (هر پرچمی از دست سرداری بیفتد، سرداری دیگر آن را برمی دارد). خیلی خوشحال شد و با دیگر رزمندگان به منطقه شتافت.»

مخالف و معترض سر سخت دولت بنی صدر بود و به شهید رجایی علاقه ی خاصی پیدا کرد. به طوری که در یکی از عملیات ها وقتی خبردار شد که ایشان برای بازدید از مناطق جنگی آمده اند، از میان آتش و گلوله خود را به شهید رجایی رساند.

در ماه های اول حضور در جبهه، کتاب های درسی اش را مطالعه می کرد و در آزمون ورودی دانشگاه در رشته برق پذیرفته شد،

اما به دلیل مسئولیت هایی که به عهده او گذاشته شد، از ادامه تحصیل صرف نظر کرد. شهید امینیان به دلیل فعالیت هایی که داشت، تشویق نامه دریافت کرد.

شاهدان عینی آن روزها عبدالصالح را این طور توصیف می کنند و به یاد می آورند: «بسیار نرم خو و شوخ طبع بود. عملیات را خیلی خوب برای بچه ها توجیه می کرد و نحوه ی مقابله با دشمن را آموزش می داد و سخنران کم نظیری بود و با کلام قاطعش روحیه ی افراد را به سطح عالی می رساند و راهی روشن را در مقابل همه می گشود.» شهید امینیان در کارهای عمرانی و خدماتی پیش قدم بود. با ابتکار عمل و خلاقیت خویش، انسجام قلبی و وحدت را بین بسیجیان بومی، مهاجر و همچنین معاودین عراقی (که هر کدام لهجه و فرهنگ خاصی داشتند) به وجود آورد و آن ها با اخلاص، یک دل و یک صدا در عملیات های مختلف از جمله، فتح المبین و محرم شرکت کردند.

شهید امینیان با استفاده از همین روحیه ی همبستگی موفق شد در سال ۱۳۶۱ گردانی به نام «گردان ۵۰۵ محرم» تشکیل دهد. اولین عملیات آفندی خود را به نام «محرم» در منطقه «بیات» و «زبیدات» با موفقیت و قدرت به نمایش گذارد و باعث جلب نظر مثبت فرماندهان جنگ شد، به طوری که قبل از انجام دومین عملیات آفندی (در روز پاسدار) فرماندهان مناطق دیگر، از جمله سردار عباس محتاج از فرماندهان عالی دوران دفاع مقدس, از منطقه دیدن کردند و از مشاهده نیروهای مهاجر، بومی و معاودین عراقی در کنار هم و با رابطه صمیمانه، تحت تاثیر قرار گرفتند و پس از مدتی به عنوان تشویق افتخار یک سفر حج به ایشان اهدا شد که به دلیل نیاز به حضور ایشان درمنطقه، امینیان از این سفر صرف نظر کرد.

قبل از واگذاری سمت فرماندهی به امینیان، منافقین ضربات سختی به این منطقه وارد آمده بودند. در هنگام عملیات ارسال اطلاعات بسیار مشکل بود، زیرا ممکن بود نیروهای نفوذی به بهانه های مختلف مخفی شده و به وسیله بی سیم اطلاعات را به دشمن برسانند. حتی منافقین در هیئت چوپانان مرزی با بستن ضبط صوت زیر گلوی گوسفندان کسب اطلاعات می کردند.

شهید امینیان با برخورداری از نیروی صبر، خوش خویی و تدبیرش توانست خود را به بومیان منطقه نزدیک کند و توطئه های دشمن را خنثی نماید. در مقابل اهانت های آنان صبر می کرد و به همه ی آن ها عشق می ورزید، ارشادشان می کرد و در کارهایشان یاری و کمک می رساند. حتی بخشی از حقوق خود را به آنان اختصاص می داد. با سعه صدری که داشت، افراد زیادی را به خود علاقمند کرد.

مزدوران بعثی عراقی که با ورود او و برنامه ریزی ها و ابتکار عملش کنترل منطقه را به کلی از دست داده بودند، او را تهدید به مرگ کردند و دو بار او را به اسارت گرفتند که هر دو بار با یاری گروهی از رزمندگان موفق به فرار شد.

وحدت سر لوحه ی کارهای او بود و با داشتن ارتباط اصولی و هماهنگی با سایر رزمندگان همجوار (اعم از ارتش جمهوری اسلامی، ژاندارمری سابق و بومیان منطقه) آسیب پذیری دشمن بعثی را روز به روز بیشتر می کرد. رمز موفقیت او در این بود که این نیروی اتحاد را در شرایط غیر بحرانی پایه ریزی می کرد.

در هر شرایطی نماز جماعت را برپا می نمود. هر چند مردم دهلران خانه هایشان را ترک کرده بودند و تعداد کمی از افراد جهاد و فرمانداری حضور داشتند، اما او با همان تعداد کم حال و هوای خاصی به مراسم دعا و نماز می داد و مسجد جامع رونق خاصی پیدا می کرد. و این مهم تنها در نماز و دعا خلاصه نمی شد. بلکه در اوقات فراغت هرچند اندک بودجه کمی برای خرید جایزه جمع آوری می کرد و به همراه برادران ارتشی، مسابقه فوتبال ترتیب می دادند و در کنار همه ی این ها از مطالعه ی قرآن، نهج البلاغه و رساله ی امام هم غافل نمی ماند.

یکی از همرزمان ایشان در باره تاثیر شگرفی که بر بسیجیان داشت، می گوید: «او را که می دیدیم، روحیه می گرفتیم. اگر او را می دیدی فکر نمی کردی که این مرد لاغر اندام و بلند بالا، با آن نگاه معصوم و نافذ، فرمانده باشد. همه شور و امید بود. هر وقت

او را می دیـدم. برایم تـازگی داشت. بوی کربلا می داد. او مرد خسـتگی ناپـذیر جبهه ی دهلران بود. روزها در خطوط عملیاتی می ایسـتاد، دیگر آن عبدالصالح خندان و با صـلابت نبود. شانه های او در برابر قدرت عظیم الهی می لرزید. او با خود عهد کرده بود تا مهران آزاد نشود به مرخصی نرود و خانواده بزرگوارش در ایلام به دیدار او می آمدند.»

او حوادث زیـادی را پشت سـر گـذاشت و دوبار هم مجروح شـد. گاهی با شوخ طبعی از این حوادث یاد می کرد. اما هرگز شکوه نمی کرد.

بـار اول که مجروح شـد، شبی بـود که به قصـد سرکشـی از مقرهـای موجود پس از خروج از شـهر در ۵ کیلومتری شـهر دهلران با موتورسـیکلت به زمین می خورد و به شدت آسیب می بیند، به طوری که دیگر توانایی سوار شدن روی موتورسـیکلت را ندارد. به ناچار آن شب سـرد زمسـتانی را به تنهایی تا صـبح در بیابان تحمل نمود و صـبح روز بعـد به سـختی خود را به مقر فرمانـدهی سپاه دهلران رسانده بود. اما او از این موضوع تا مدت ها حرفی نزد. زیرا می دانست راهی که انتخاب کرده، راهی سـخت و دشوار اسـت و با تحمل آن می توان به قرب الهی رسید.

حادثه ی دوم که بار دیگر باعث مجروح شدن شهید امینیان شد، در موقع فتح «کله قندی» بود که از ناحیه ی پا زخم برداشت.

او در این راه از هیچ سختی و مشکلی روگردان نبود و با آغوش باز آن ها را می پذیرفت.

مادر شـهید نقل می کند: «مدت ها برای شـناسایی تحولات دشمن در محلی به سر می برد که با قاطر از دل کوه می گذشتند و برای او و همرزمانش آذوقه می آوردند. منطقه آن قدر وسیع بود که اگر یک سـیگار روشن می کردند، دشـمن متوجه می شد. هفته ای چنـد مرغ داشـتند و یک «والر». مرغ را روی «والر» می گذاشـتند و تا ظهر تنها آبش گرم می شد و تازه روز بعد جوش می آمد و تا هفته ی دیگر خوراک آن ها همین بود.»

او بـا تمـام عشـقی که به خـانواده خود داشت، در تمـام نـامه هایش آن ها را به صبر سـفارش می کرد و می گفت: «بایـد راضـی به رضای خدا باشـید. شـما هم باید صبر و تحمل داشـته باشید. اجر شما زیاد است، چون منتظر هستید و اسلام مکتب انتظار است. پس شما هم در خط اسلام هستید.»

رهـا شـدن از دلبسـتگی هـای دنیـا را توصـیه می کرد و می گفت: «مبادا که برای مادیات در دنیا غیبت کنیـد که دنیا همان روزگار است و روزگار همان خدا، پس خدا را غیبت کرده اید در پیش خدا.»

و مقیـد بودن به اصول دینی، خـط رهبری و حفـظ حجاب، مهم ترین دغـدغه او برای خانواده بود. می گفت: « مراقب باشـید در راه اسـلام و انقلاـب وسوسه ایجـاد نشود که در دلتان شک ایجاد می گردد و ثواب ها کم می شود. شـما به فلان خانم یا فلان آقا نگاه کنید. شما در کمبودها و مشکلات به پایین تر از خودتان نگاه کنید. ببینید آیا بقیه هم رهبری که شما دارید، دارند یا نه؟»

او که عـاشق امام بود و هرگز پا از راه او بیرون نگـذاشت، یک بار موفق به دیـدار ایشان شـد و این دیـدار را در یکی از نامه هایش چنین توصـیف می کند: «فقط باید بروید و ببینید، جای هیچ تعریفی ندارد. وارد حسـینیه شدیم و پس از مدتی امام آمدند با آن نور الهی، بایـد انسـان برود و ببینـد تـا بفهمـد نایب امام زمان (عـج) یعنی چه و بایـد چه کسـی باشـد؟ فقط یک پارچه نور و هاله ای از تقدس بود.»

آرزوی کربلا، امیـد به پیروزی و روحیه ی تزلزل ناپـذیر در تمام نامه هایش مشـهود است و می نویسـد: «من به قصـد قربت به جبهه رفتم و آرزو دارم با انگشتر عقیقی که پدرم به من داده شهید شوم.»

او همیشه غسل شهادت می کرد و آماده بود، به خصوص ایامی که در جبهه به سر می برد.

در تاریخ ۱۰/۵/۱۳۶۲ عبدالصالح نیروها را به اول خط رساند و درگیری ادامه داشت که ناگهان موشکی به یک تانک اصابت کرد. تانک در حال انهـدام بود و صـدای «یا حسـین» سرنشـینان بلند شد. صالح خودش را به آن ها رساند. دست یک نفر را گرفت و بالا

آورد و دست دومین نفر را گرفته بود که تانک منهدم گشت و صالح پرت شد. ترکش به پیشانی اش اصابت کرد و دستش نیز جدا شد و سرانجام به لقای محبوبش پیوست.

و باز از میان خاطرات فراوان و شگفتی که اطرافیان در باره عبدالصالح نقل می کنند، همرزمی می گوید: «وقتی مسئول مخابرات اطمینان داد که عبدالصالح شهید شده، با چشمان گریان فوراً پرچم های سیاه را برداشتم و در تمام سپاه نصب کردم. وقتی برادران جمع شدند و گفتند چه می کنی؟ فریاد زدم: مگر نمی دانید سپاه به شهادت رسید.»

مادر شهید امینیان می گوید: «وقتی فهمیدم شهید شده، گفتم: خدایا، شکرت، تو صبر بده. خودش وصیت کرده بود که نباید گریه کنید. صالح واقعاً صالح بود.

بعد از مراسم چهلم به دهلران رفتیم. مردم به پیشواز آمدند. همه جا سیاه پوش شده بود. می گفتند: ما سرپرستمان را از دست دادیم. زن های منطقه زنجیر می زدند و مردها غصه دار بودند. پسرم در آن جا مسجد و ایستگاه صلواتی ساخته بود و ما هم با کمک کتاب های شهید، کتابخانه را دایر کردیم. و بعدها در محل شهادت ایشان، مسجد، پادگان و پایگاه بسیج احداث کردند و تمثالی از او در میدان شهر نصب شد.

سردار شهید عبدالصالح امینیان در فرازهایی از وصیت نامه ی سراسر روشنگرش می نویسد: «خدایا، تو می دانی من در این راه که قدم گذاشته ام فقط و فقط هدفم خواست و رضای تو بوده و بس. من به اختیار خود به این جهاد آمده ام و امیدوارم بتوانم تا آخرین قطره ی خون در راه اسلام دفاع کنم. خدایا، این شهادت را از من قبول کن و مرا در کنار شهدای راه حسین (ع) و راه کربلا قرار بده.»

ضمناً شهید در وصیت نامه ی خود درخواست کرده بود که عکسش را به امام بدهند و بخواهند که دو رکعت نماز برای او به جا بیاورند. بعدها خانواده ایشان در دیداری که حضرت آیت الله خامنه ای به منزل ایشان رفتند، سفارش عبدالصالح به ایشان عرض شد تا به نیابت از امام خمینی (ره) نماز را برای صالح به جا بیاورند.

در سال ۱۳۶۲، زمانی که «ابوثامر ۱۸ ساله» از مجاهدین عراقی (که زیر نظر شهید امینیان فعالیت می کردند) با زبان روزه و در حال وضو گرفتن با خمپاره دشمن به شهادت رسید، در مراسم تشییع او در مسجد جامع دهلران، در حضور رزمندگان و جهادگران سخنرانی نمود و یک جمله ماندگار بر زبان آورد که چراغ راه انقلابیون باشد. او با دو انگشت آرم سپاه پاسداران را که بر روی سینه داشت، گرفت و گفت: «این لباس، لباس شغل نیست.... این لباس، لباس کاسبی نیست، این لباس آرمان است... این لباس اعتقاد است.» پیکر پاکش با همان لباس مقدس پاسداری در گلزار شهدای خواجه ربیع شهر مقدس مشهد به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

امینیان، قدرت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قدرت الله امینیان : قائم مقام فرمانده عملیات مهندسی قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در چهارم اسفند ۱۳۳۸ خداوند نوزادی به خانواده« امینیان »هدیه کرد که همچون خورشید می درخشید. او در همان دقایق نخست تولد، در قلب خویشان جای گرفت، طوری که همه نسبت به او اظهار علاقه می کردند. با ورود به دبستان و طی کردن دوران

ابتدایی و متوسطه، نحوه ی منش و برخورد او با جامعه باعث علاقه و محبت بیشتر بستگان و آشنایان به او شد. گویی که در چهره اش چیزی نمایان بود که او را از سایرین متمایز می کرد .

در ادامه تحصیل، به سبب علاقه وافری که به علم و دانش داشت به« انستیتو مشهد» گام نهاد و در رشته مهندسی صنایع اتومبیل به کسب دانش پرداخت. وی همزمان با تحصیل، مشغول کار و تلاش بود و کوچکترین فشار مالی را بر خانواده خود تحمیل نمی کرد.

شهید «امینیان »همراه با ملت شریف ایران در تظاهرات و راهپیمایی ها علیه رژیم طاغوت پهلوی تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی شرکت گسترده داشت.

وی پس از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه به خدمت مقدس سربازی رفت و در طول مدت خدمت همواره در جبهه های جنگ و جهاد در راه خدا حضور می یافت.

مهندس «قدرت الله امینیان» در سال ۱۳۶۱ با عضویت در «جهاد سازندگی»(سابق)، منشأ خدمات صادقانه و بسیار مهمی در محورهای عملیاتی و خطوط مقدم جبهه شد، جبهه ای که او را تا لحظه عروجش میزبان بود و تا دروازه های بهشت مشایعت کرد.

سنگر ساز بی سنگر قدرت ا... در تمامی فعالیت هایش و در تعاطی و تعامل کاری با دیگر همرزمان در تمام بخشهای مهندسی رزمی جنگ جهاد سازندگی موفق بود و لحظه ای از تلاش نمی ایستاد و در راه هدف خود از هیچ کاری مضایقه نمی کرد و در همه کارها پیشتاز بود. خطرها رابه جان پذیرا بود تا جایی که بارها و بارها قامت رسایش بر اثر گلوله و ترکشهای دشمنان زبون آسیب دید اما ایمانش به ادامه راه هرگز آسیب پذیر نبود.

وی با سمت جانشین فرمانده عملیات مهندسی رزمی قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) در عملیات پیروزمندانه طریق القدس، بدر، قادر ۱و۲ ، والفجر ۹ شرکت فعال داشت و زیباترین حماسه های مهندسی رزمی را آفرید. از جمله عملیات مهندسی در محل دره شیلر که در شمال مریوان و پنجوین عراق قرار داشت .با لوله گذاری جاده به طول ۸۰ کیلومتر و احداث چندین کیلومتر خاکریز، احداث دو مورد پل بزرگ بر روی رودخانه های ری و قزلچه، احداث و تعمیر بیش از ۳۸۵ کیلومتر جاده، ۱۲۳ مورد سنگر و خدمات دیگر مهندسی رزمی که منشأ پیروزی رزمندگان در عملیات آنان بود.

همچنین فرماندهی احداث ۲۶ مورد پل «کارگودین» و جاده، پد بالگرد، ساخت ۲۵ مورد پل «آرمیکو»، چهل مورد پل لوله ای در محور «مکتب» به «دراو»، ۳۵ مورد پل در جاده «حصاردوست» و جاده «هارکوت»، احداث ۶ سایت موشکی با تأسیسات لازم، احداث ۹۴ سنگر اجتماعی از نوع سوله ای، ۱۸ باند هلیکوپتر و دیگر خدمات شایان مهندسی .همچنین در عملیات قادر در قلب پیرانشهر و ساخت ۱۴۳ کیلومتر جاده عملیاتی و ارتباطی و ایجاد بیش از ۳۰ کیلومتر خاکریز با ارتفاع ۱ تا ۳ متر، ساخت ۷۷ دهنه انواع پل، احداث ۹ قرارگاه عملیاتی و صدها سنگر و سکوی استقرار سلاح کاتیوشا، موضع و سکوی پدافند ضد هوایی در عملیات والفجر ۹ در محل شرق چوارته عراق .

در عملیات بدرنیز فعالیت هایی نظیر احداث کیلومترها کانال آب و ایجاد اورژانسها و بیمارستانهای مجهز صحرایی، ساخت و ترمیم دژ و چندین قرارگاه عملیاتی در محل شرق رودخانه دجله، گوشه ای دیگر از خدمات جهاد سازندگی است که شهید امینیان نیز با فرماندهی مدبرانه خود برگ برگ صفحات دفاع مقدس را با لفظ «سنگرسازان بی سنگر» مزین کرد و بر افتخارات جهادگران و رشادتها و مردانگی آنها در خطوط مقدم جبهه ها افزود.

قدرت ا.. همواره مصداق بارز صداقت، پاکی، فروتنی، اخلاص، شجاعت، جوانمردی، مهربانی و عطوفت بود.چنانچه مهربانی پروانه ای بود، که همیشه بر گلبرگ لبانش آشیان داشت و معصومیت، زلال نوری بود که هرکس او را می دید شیفته اش می شد . به همین لحاظ در سخت ترین شرایط، همرزمان حرفش را به گوش جان می خریدند.

سر انجام وی در حال انجام مأموریتهای مهندسی ، در حال احداث پل و سنگر و خدمات دیگر مهندسی در منطقه عملیاتی سلیمانیه درخاک عراق، بر اثر انفجار مین هر دو دست و پایش قطع شد و به ندای حق لبیک گفت و به دیدار معبودش شتافت.

سردار «امینیان »در وصیّت نامه اش از خداوند متعال استعانت کرده است تا زندگی اش را همانند زندگی حضرت محمد (ص) و آل اطهارش قرار دهد. وی همچنین جهاد در راه خدا را تکلیف و وظیفه شرعی خود و همرزمان دانسته و از خانواده خود خواسته است در صورت بروز مصائب و گرفتاریها به خدا پناه برند و برایش از آشنایان حلالیت طلب نمایند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید شهید وامور ایثارگران سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

انتظاری، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اصغر انتظاری : فرمانده محور عملیاتی تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اولین لبخند را در یکی از روزهای سال ۱۳۳۸ بر چهره پدر و مادر تجلی بخشید و اهل خانواده را با قدوم کوچک خود خوشحال نمود .

والدینش مردمانی متدین و مذهبی و سخت کوش بودند و با ورود کودک تازه به دنیا آمده شان, خوشحالی دو چندانی یافتند و به جشن و سرور پرداختند.

علی اصغر روزهای پر نشاط و خاطره کودکی و نوجوانی را روز به روز سپری کرد و با فراگیری قرآن و احکام اسلامی آماده گشت تا به دبستان رفته و به علم آموزی بپردازد. برای تحصیل به دبستان رفت و پس از آن به مدرسه راهنمایی کرباسچی قدم نهاد و تحصیلات خود را با جدیت تمام پشت سر نهاد و برای اخذ دیپلم در دوره متوسطه در دبیرستان آزادی ثبت نام نمود. ایشان در زمان تحصیل چون سایر دانش آموزان انقلابی و مومن همراه با سایر دوستانش در فعالیت های فرهنگی و اجتماعی مکان تحصیلش حضوری فعال داشت و لحظه ای از کار و تلاش دست نمی کشید.

در اوج جریانات انقلاب در راهپیمایی ها و تظاهرات ها عاشقانه حرکت می کرد و برای پیشبرد اهداف انقلاب شبانه روز تلاش می نمود. پس از پیروزی انقلاب و شعله ور شدن آتش جنگ ناخواسته، توسط رژیم بعث عراق، به عضویت سپاه درآمد و در اولین فرصت ممکن خود را به جبهه رسانید و دوشادوش سایر رزمندگان دلاور این سرزمین به دفع تجاوز از سرزمین مقدس ایران اسلامی پرداخت.

در طول مدت عمر با برکتش دفعات متعددی را در جبهه حضور یافت و در مسئولیت های مختلفی چون فرماندهی گروهان و فرماندهی گردان، مسئول خدمات پرسنلی، فرماندهی پادگان آموزشی شهید بهشتی انجام وظیفه نمود و در نهایت در سال ۱۷/۲/۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی جزیره مجنون در سمت فرمانده محور عملیاتی بر اثر اصابت ترکش به سر، به ملکوت اعلی پیوست و به آرزوی دیرینه اش رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

انتظام وزیری، سید محمدخان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به انتظام‌السلطنه، متولد حدود ۱۲۵۰ در تهران. تحصیلات خود را مطابق عرف زمان پایان برد و مدتی در مدرسه‌ی دارالفنون زبان فرانسه تحصیل کرد و مدتی هم فنون نظامی آموخت. در جوانی با ظهیرالدوله آشنائی و سپس نزدیکی پیدا کرد و جزء مریدان او گردید و ظهیرالدوله به او لقب بینش علی داد. چون درویشی باتقوی و باایمان بود، نزد مرشد معزز و محترم گردید و سمت نیابت ریاست انجمن اخوت را پیدا کرد. ظهیرالدوله غالباً در حکومت‌هائی که به وی واگذار می‌شد از وجود انتظام استفاده می‌کرد. موقعی که حکومت تهران به او سپرده شد، انتظام به ریاست نظمیه انتخاب شد. پس از مرگ ظهیرالدوله مدتها ریاست انجمن اخوت با وی بود. در وزارت کشور هم مقام مدیرکلی داشت. در خیابان امیریه باغ بزرگ و زیبائی احداث کرد؛ به طوری که فرزندانش می‌گفتند آن باغ متجاوز از پنجاه هزار متر مربع بوده است. بعدها این باغ به قطعات کوچکی تقسیم و فروخته شد. در کنار همان باغ خیابانی به نام «انتظام» هم اکنون وجود دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

انتظام وزیری، عبداللّٰه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

انتظام وزیری فرزند انتظام‌السلطنه، متولد ۱۲۷۵. تحصیلاتش در مدرسه‌ی دارالفنون و دانشگاه «سال» در آمریکا بود. در ۱۲۹۶ به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و تدریجاً مراحل زیر را پیمود: نایب سفارت واشنگتن، نایب اول سفارت ورشو، نایب اول سفارت ایران در برن، کنسول پراک، کاردار سفارت برن. پس از مأموریت برن به تهران آمد و متصدی اداره‌ی جامعه‌ی ملل و رئیس اداره‌ی سوم سیاسی شد. در ۱۳۲۵ مقام وزیرمختاری گرفت و عازم لهستان گردید. در فروردین ماه ۱۳۳۰ در کابینه‌ی حسین علاء وزیر امور خارجه شد و فقط دو ماه در این سمت باقی بود که کابینه ساقط شد و انتظام مشاور وزارتخانه گردید. در کابینه‌ی بعدی حسین علاء در ۱۳۳۴ ابتدا وزیر امور خارجه و بعداً وزیر مشاور و نایب نخست‌وزیر بود.

پس از فوت سهام‌السلطان بیات به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت ملی نفت ایران رسید و تا ۱۳۴۲ این سمت را حفظ کرد. در ۱۵ خرداد ماه آن سال که حوادث قم و تهران به وقوع پیوست، به دستور شاه نیروی انتظامی و امنیتی دولت با مردم بسیار خشن و وحشیانه رفتار کردند. تعداد زیادی از مردم قم و تهران به قتل رسیدند. پلیس و مأموران امنیتی به روی مردم بدون سلاح آتش گشودند. تعداد تلفات تهران از دو هزار نفر متجاوز شد. عبداللّٰه انتظام از عمل دولت سخت رنجیده خاطر شد و در جمعی از رجال و معاریف، زبان به انتقاد گشود و شاه را از اینگونه اعمال برحذر داشت. ظاهراً گفته بود شاه نباید با ملت خود چنین رفتاری کند. در این گفتگو حسین علاء وزیر دربار هم گفته‌های او را تأیید کرده و عواقب کار را متذکر شده بود. چند لحظه بعد سپهبد یزدان‌پناه که در آن جلسه حضور داشت نزد شاه رفته بود و به قصد سخن‌چینی یا از روی دولت‌خواهی- واقعیت امر هنوز معلوم نیست- آنچه عبداللّٰه انتظام و حسین علاء گفته بودند به شاه گزارش داده بود. شاه که ظرفیت کوچکترین خرده‌گیری را نداشت و خود را ایران‌مدار و مطلع‌تر از همه تصور می‌کرد، متغیر شده بود و دستور برکناری عبداللّٰه انتظام و حسن علاء را صادر کرده بود. عبداللّٰه انتظام پس از برکناری، با حقوق ناچیز بازنشستگی آن روز که فقط ۹۵۰ تومان بود مدتی گذران کرد، ولی چون از لحاظ معیشت سخت در تنگنا بود، کارگاهی در منزل دائر و به آهنگری و پنجره‌سازی پرداخت و از این طریق کمبود مخارج خود را

تأمین کرد. تلاش نخست‌وزیر وقت برای التیام روابط وی و شاه به جائی نرسید و همچنان تا سال‌ها از صحنه‌ی سیاست طرد بود. در ۱۳۵۷ که شاه خطر سقوط خود را نزدیک دید، دست به دامان عده‌ای از رجال صدیق از جمله انتظام شد و او را برای نخست‌وزیری دعوت کرد، ولی انتظام نپذیرفت و به همان شغل سابقش یعنی مدیریت شرکت نفت اکتفا نمود. ولی این کار هم دو سه ماهی بیشتر دوام نکرد و در سن ۸۶ سالگی در تهران درگذشت و آنچه نیز از پدر توارثاً به او رسیده بود صرف خیرات و مبرات نمود. عبداللّه انتظام با فرح زند انصاری نوه‌ی دختری مشاورالممالک انصاری پیوند زناشوئی بست و از او صاحب دو فرزند شد. وی مشرب تصوف داشت و از مؤسسین انجمن اخوت بود. چندی ریاست انجمن را نیز بر عهده گرفت. وی تنها شخصی بود که هرگز نشان قبول نکرد و معتقد بود اصالت او در بی‌نشانی است. پای‌بندی او به اصول اخلاقی و مراعات فرایض دینی زبانزد بود. او از جمله رجالی بود که خیر و صلاح مملکت را می‌خواستند، با فرهنگ و تاریخ این کشور روحاً اخت بودند و کوشش داشتند روش‌های سیاست داخلی و خارجی با جنبه‌های معنوی کشور منطبق باشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

انتظام وزیری، نصراللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید محمد انتظام‌السلطنه، متولد ۱۲۷۷. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی انجام داد و در ۱۲۹۸ به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. در طول خدمت مشاغل مهمی مانند نایب سفارت لندن و برن و ریاست اداره‌ی سوم سیاسی را طی کرد و در ۱۳۱۸ به ریاست تشریفات دربار رسید.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ در کابینه‌های زودگذر سهیلی و قوام و ساعد به ترتیب وزیر بهداری، وزیر پست و تلگراف و تلفن، و وزیر راه و سرانجام برای مدتی کوتاه وزیر امور خارجه بود. پس از کنار رفتن از کابینه به سفارت ایران در پاریس مأمور شد و سپس به مقام سفارت کبرای ایران در واشنگتن رسید و مدتها در این سمت باقی ماند. مدتی هم سفیر ایران در لندن بود. انتظام مدتها نیز رئیس مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود. در این سمت شهرت بین‌المللی یافت. مهمترین مأموریتهای بین‌المللی او عبارت است از: نمایندگی ایران در کنفرانس سانفرانسیسکو، در کمیته‌ی اجرائی کمیسیون مقدماتی سازمان ملل متحد در لندن، ریاست اتحادیه‌ی طرفداران ملل متحد، نمایندگی ایران در شورای امنیت و کمیسیون خلع سلاح. بارها ریاست هیئت نمایندگی ایران را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد عهده‌دار بوده است. انتظام پس از مأموریت پاریس به تهران آمد و بازنشسته شد. در مأموریتهای خود بسیار سرشناس بود. مخصوصاً شیک‌پوشی او در محافل مختلف دنیا ضرب‌المثل بود. در تمام عمر همسری انتخاب ننمود و پس از بازنشستگی نیز به دنبال کاری نرفت. در سن ۸۳ سالگی در تهران درگذشت. او به مدت نیم قرن در صحنه‌ی سیاست خارجی ایران فعالیت می‌کرد. در ۱۳۴۱ در کابینه‌ی اسداللّه علم مدتی وزیر مشاور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

انتقامی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا انتقامی : قائم مقام فرمانده مرکز آموزش نظامی شهید بیگلو لشگر۲۵کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۰ در خانه ای محقر و ساده در روستای "اوریم "در دامان خانواده ای مسلمان و متعهد دیده به جهان گشود . از رنج و مشقتهایی که از همان دوران کودکی بر او عارض شده بود، بخوبی در وجودش جلوه می نمود که باید از انسانهای موفق آینده باشد. او درگهواره بود که امام خمینی به شاه گفت: من با سربازانی که در گهواره هستند با تو مبارزه خوام کرد.وقتی بزرگ شد، ازیاران صدیق امام خمینی گردید . دوران تحصیلات ابتدائی را در دبستان روستای "اوریم "به پایان رساند و برای ادامه تحصیل دوره راهنمایی راهی مدرسه" ورسک "شد. در این دوران اخلاق و صفات نیکش زبانزد عام و خاص بود. دوستانش او را بعنوان شخصی صادق و عادل می شناختند .

بعد از اتمام دوره راهنمایی برای ادامه درس دوره دبیرستان در شهر" پل سفید "اقامت نمود .در دوران تحصیلات دبیرستان مشغول علم آموزی بود که طلوع فجر بر تارک ظلمت زده ایران سپیده زد و وجود او را با نور حقیقت خود عجین نمود. از آنجائیکه قلبش آماده پذیرش حقایق بود ،همگام بودن با انقلاب و عشق و ایمان به نهضت اسلامی را چنان در دل پاکش جای داد که خودش از آن روزها اینگونه می گوید ":به روح پاک خمینی قسم که این نهضت به قیام حضرت مهدی (عج) متصل خواهد شد و من به این موضوع ایمان دارم .

بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی فعالیتهای گسترده خود را در پیشبرد اهداف انقلاب شروع نمود. در این رابطه برادران حزب الله را در امر تبلیغ و ایجاد انجمن های اسلامی تشویق می کرد . تمام کلامش از امام و خط امام بود.

چنان عامل به اوامر امام بود که بی اغراق میتوان او را مصداق واقعی این قول خدا دانست که : « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم »

عشق به لقاء الله و عشق به مکتب حسین (ع) چنان در او شعله ور گردید که بجز اوقاتی برای درس صرف می نمود بقیه وقت خود را در همکاری با مراکز وموسسات مذهبی می گذراند .به علت عشق و علاقه ای که در برخورد با برادران سپاهی پیدا کرده بود عزمش را جزمتر نمود تا به این پاکان بپیوندد .

بعد از اخذ دیپلم بدون وقفه به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد.تلاش گسترده اش در سپاه زبانزدهمه بود.

بعد از مدتی کار و تلاش در این نهاد برای دیدن دوره های تخصصی به تهران رفت تا به عنوان مربی تاکتیک پادگانهای استان مازندران بویژه پادگان "گهرباران "و "المهدی چالوس "درآید .

در سال ۱۳۶۲ ازدواج نمودند و حاصل این ازدواج ۳ فرزند بنامهای" سمیه" ، "عباس "و" زینب "می باشد.

به علت لیاقت و شایستگی خاص ، مسئولیتهای دیگری هم به ایشان محول شد که در انجام آن کوتاهی نمی کرد. در چندین عملیات شرکت داشتندکه از وجود با برکتش کمکهای شایانی در پیشبرد عملیات می شد. آخرین مسئولیت او جانشین فرمانده مرکزآموزش نظامی "شهید بیگلو "لشکر ۲۵ کربلا بود . همزمان با این مسئولیت در عملیات پیروزمند و کربلای ۵ شرکت نمود و پس از رشادتهای بی شماربه شهادت رسید تا مزد مجاهدتهای بی شمار خود را از خدا بگیرد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

انجم افروز، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروهان یکم ازگردان امام حسین(ع) ناوتیپ۱۳امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زندگینامه دانش‌آموز شهید، مصطفی انجم‌افروز فرزند محمّد و علیّه و نوهٔ حضرت آیه الله آقا شیخ حسن امامی حجّتی (کردوانی)، در ۱۱/۱۰/۱۳۴۵ در شهر مقدّس نجف اشرف، دیده به جهان گشود. پنج‌ساله بود که والدین وی، به دلیل اخراج از سوی رژیم کافر حاکم بر عراق در سال ۱۳۵۰، خاک پاک نجف را ترک گفته، راهی شهر مقدّس قم شدند و در آنجا سُکنی گزیدند.

شهید در سال ۱۳۵۲ و در سن شش‌سالگی، راهی دبستان فیض قم گردید و تحصیلات ابتدایی را در همین دبستان به پایان برد. پس از آن در سال ۱۳۵۷ در مدرسهٔ راهنمایی معلّم قم ثبت‌نام کرد و تحصیلات راهنمایی خود را در این مدرسه به اتمام رسانید. آنگاه در سال ۱۳۶۰ راهی دبیرستان بازرگانی و حرفه‌ای شهید رجایی قم گردید و در آنجا در رشتهٔ علوم تجربی و بهداشت، مشغول به تحصیل شد. او بسیار راغب و مشتاق بود که در کنار رزمندگان پرتوان اسلام، در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور یابد و به نبرد با دشمنانِ شرف و دین و انسانیت بپردازد؛ اما سنّش کم بود و مسؤولین اعزام، به او اجازه نمی‌دادند که راهی جبهه شود. بالأخره پس از مراجعات مکرّر و اصرارهای فراوان، توانست نظر مساعد و موافق مسؤولین اعزام را نسبت به اعزام خود به جبهه جلب نماید و از این رو برای اولین بار در تاریخ ۰۹/۱۲/۱۳۶۰ در حالیکه دانش‌آموز سال اول دبیرستان بود، راهی جبهه‌های غرب کشور شد و به عنوان امدادگر رزمی تا تاریخ ۱۲/۰۳/۱۳۶۱ به فعّالیت پرداخت. حدود هشت ماه بعد، در مورّخهٔ

۰۵/۱۱/۱۳۶۱ در حالیکه مشغول تحصیل در پایهٔ دوم دبیرستان بود، برای دومین بار، روانهٔ جبهه شد و تا تاریخ ۲۲/۰۱/۱۳۶۲ در واحد بهداری لشکر ۱۷ علی‌بن ابیطالب (ع) خدمت نمود. دقیقاً دو ماه بعد یعنی در مورّخهٔ ۲۲/۰۳/۱۳۶۲ برای سوّمین بار به جبهه رفت و به عنوان تک‌تیرانداز و آرپی‌جی‌زن به نبرد با دشمنان اسلام پرداخت. در این مرحله بیش از پنج‌ماه در جبهه باقی ماند و سپس در تاریخ ۰۳/۰۹/۱۳۶۲ از جبهه بازگشت. او بی‌تابِ جهاد در راه خدا بود و عارفانه و عاشقانه این راه را انتخاب کرده بود لذا در خانه آرام و قرار نداشت و دلش همواره برای حضور در جبهه می‌تپید. از این‌رو برای چهارمین‌بار در مورّخهٔ ۲۰/۰۱/۱۳۶۳ به جبهه رفت و در معیّت گردان سیّدالشّهدا(ع)، در جبهه‌های جنوب به مبارزه با دشمن متجاوز پرداخت. پس از سی و هفت روز حضور در جبهه در مورّخهٔ ۲۶/۰۲/۱۳۶۳ به منزل بازگشت اما روح خدایی‌اش، مجال ماندن در خانه را به او نداد و برای پنجمین‌بار در مورّخهٔ ۲۸/۰۳/۱۳۶۳ راهی جبهه شد و در معیّت همان گردان، در جبهه‌های جنوب مشغول به رزم با متجاوزان کافر بعثی گردید. درنگ او در این مرحله، شش‌ماه به طول انجامید و تا تاریخ ۱۵/۰۹/۱۳۶۳ در جبهه باقی ماند و پس از آن به منزل بازگشت. آخرین بار در تاریخ ۲۵/۰۴/۱۳۶۴ در معیّت تیپ ۷۷ لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب(ع) عازم جبهه شد و به عنوان جانشین گروهان به منطقهٔ چنگوله اعزام گردید. شهید در عملیات عاشورای ۲ نیز شرکت کرد و به عنوان فرماندهٔ گروهان، به هدایت نیروهای تحت امر خود پرداخت. در این عملیات، شهید انجم‌افروز مردانه با دشمنِ دون جنگید و رشادتهای به یادماندنی را در جهاد با دشمنان از خود به نمایش گذاشت. در یکی از مراحل این عملیات، به هنگام عقب‌نشینیِ تاکتیکیِ نیروها، در تاریخ ۲۴/۰۵/۱۳۶۴ مفقود شد و دیگر هرگز بازنگشت. در تاریخ ۳۰/۰۶/۱۳۶۴ این موضوع، به خانوادهٔ شهید، اطّلاع داده شد و در پی آن تلاشهای فراوانی جهت روشن شدن وضعیّت وی، صورت گرفت امّا نتیجه‌ای از این پیگیریها حاصل نگردید.

پانزده‌سال گذشت و خانواده، دوستان و ارادتمندانِ آن شهید عزیز و آن عارف واصل، اطّلاعی از سرنوشت نامعلوم ایشان نداشتند تا اینکه در مورّخهٔ ۰۳/۰۴/۱۳۷۹، به همّت گروه تفحّص شهدا، بقایای پیکر به خون خفتهٔ این شهید گرانقدر از روی پلاک شمارهٔ ۴۲۶ ـ ۷۶۷ ـ AK در منطقهٔ چنگوله پیدا شد و پس از مراسم تشییع جنازهٔ بسیار باشکوه، در مورّخهٔ ۳۱/۰۵/۱۳۷۹ در گلزار شهدای قم، در صدف خاک پنهان گردید. شهید انجم‌افروز، در هنگام شهادت، ۱۹ ساله بوده است. منابع زندگینامه :

مصاحبه با خانواده ،دوستان وهمرزمان شهیدوپرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران

انجوی حسینی شیرازی، ابوالولی

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س نهم ق)، فقیه امامی و متکلم. معروف به صدر کبیر. در تشیع غیرتمند و از علمای دولت شاه طهماسب صفوی بود. در اول متولی روضه مقدسه رضویه شد. پس از عزل، به مشارکت برادر خود، امیر شاه ابومحمد، متولی اوقاف غازانی شد، و سپس در اواخر سلطنت شاه طهماسب متولی بقعه صفی‌الدین اردبیلی شد. در زمان سلطان محمد خدابنده منصب سپاه به او داده شد و در اوایل سلطنت شاه عباس اول به منصب صدارت ارتقاء یافت. شیخ بهائی درنامه‌ای که به او نوشت از او تبجیل و تکریم کرد. وی از خواجه جمال‌الدین شیرازی و سید صفی‌الدین استرآبادی حدیث نقل کرد و به واسطه پدر خود از شیخ ابراهیم قطیفی روایت می‌کند. سید حسین کرکی از شاگردان شیخ بهائی، و سید نعمهٔ اللّٰه جزائری و شیخ ابراهیم حرفوشی از وی روایت کرده‌اند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۴۴۳ /۲)، دانشمندان و سخن سرایان فارس (۱۱۸ /۱)، روضات الجنات (۱۶۵ /۸)، ریاض العلماء (۵۲۸ -۵۲۷ /۵)، ریحانه (۲۹۳ /۷)، عالم آرای عباسی (۱۴۸ /۱)، الکنی و الالقاب (۱۷۴ -۱۷۳ /۱).

اندرایی، کریم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید کریم اندرایی : فرمانده گردان روح الله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دهم آذر ماه سال ۱۳۳۳ چشم به جهان گشود.

مادرش می گوید: «وقتی از سفر مکه آمدیم، خداوند این فرزند را به ما داد.» در شش سالگی به چاه افتاد، که عنایات الهی شامل حال او شد و نجات پیدا کرد.

اوقات بیکاری را به مزارع کشاورزی برای کمک به پدر و مادرش می رفت. به مسجد رفتن و ورزش کردن اهتمام داشت.

دوره ابتدایی را در نیشابور گذراند. دوره راهنمایی را در مدرسه کمال الملک همان جا به پایان رساند. تا اول دبیرستان بیشتر درس نخواند، چون می گفت، «این رژیم، طاغوتی است.» به همین خاطر به درس ادامه نداد و به روستا برگشت و به کار کشاورزی مشغول شد تا این که به سربازی رفت.

در دوران سربازی دوست نداشت زیر سلطه گروهبان یا فرمانده ای باشد. در اواسط خدمت سربازی (در اوج خفقان) پیام حضرت امام را شنید و عزم خود را جزم به عنوان مخالف با رژیم از سربازخانه فرار کرد. بیشتر کتاب های مذهبی، قرآن، کتاب های دکتر شریعتی و شهید مطهری را مطالعه می کرد.

با شروع انقلاب به صورت فعال در تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت می کرد در پخش اعلامیه و رساله امام بسیار کوشا بود. با

بعضی از دانشجویان نوارهای امام را تکثیر می کرد. دوست داشت هرچه زودتر امام به ایران بیایند.

کریم اندرایی در ۱۷ سالگی با خانم فاطمه حاجی بیگلو پیمان ازدواج بست که مدت زندگی مشترک آن ها ۵ سال بود و ثمره ی این ازدواج یک پسر به نام یوشع است که در بیست و چهارم دی ماه سال ۱۳۵۹ به دنیا آمد. در کارهای خانه به همسرش کمک می کرد.

به همسرش توصیه می کرد: «دوست دارم فرزندم را حسین وار تربیت کنی. راه امام را ادامه دهید. امام را تنها نگذارید. در شهادت من اشک نریزی. گوشه گیر نباشی. فرزندم کمبود پدر را احساس نکند. برای او هم پدر باشی و هم مادر.»

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وارد سپاه شد و تا زمان شهادت در سپاه بود. با شروع جنگ تحمیلی به فرمان امام، برای حفظ و حراست از ارزش های اسلامی و برای دفاع از دین و رضای خدا به جبهه های حق علیه باطل شتافتند. انگیزه ی او از رفتن به جبهه، خدمت به اسلام و مسلمین، ادای وظیفه و گسترش اسلام در سراسر جهان بود.

رفتن به جنگ را یک وظیفه شرعی می دانست و برای دفاع از کشور و ناموس به جبهه رفت. زمانی که اعلام شد به هر پاسدار مبلغی پرداخت می شود او گفت: «من برای پول به جبهه نمی روم.»

اودر جبهه فرمانده ی گردان روح الله از لشکر ۵ نصر بود. در پشت جبهه به خانواده های شهدا سرکشی می کرد. در زمان جنگ تک و تنها ، حدود چهارصد نفر عراقی را اسیر کرده بود. فرماندهی سپاه نیشابور را به او پیشنهاد کردند ولی قبول نکرد. گفت: «به جبهه می روم تا زمانی که یا به شهادت برسم یا پیروز شویم.»

از کسانی که ا ز سپاه سوءاستفاده می کردند، ناراحت می شد. امام را رهبر خود و رهبر تمامی مسلمانان جهان می دانست. این انقلاب را زمینه ساز ظهور حضرت مهدی (عج) و جنگ را ، جنگ کفر جهانی در برابر اسلام و قرآن می دانست.

به خاطر شجاعتش در جنگ به او لقب «شیر خوزستان» داده بودند. از افراد چاپلوس تنفر داشت، نسبت به نماز اول وقت مقید بود و نماز شب او هیچ وقت ترک نشد.

اوایل جنگ او را به منطقه کردستان اعزام و در آن جا منافقین و دمکرات ها آن ها را محاصره کردند. سه روز بدون غذا با آنها جنگیدند که این استقامت رزمندگان، منافقین و ضد انقلاب ها را مایوس کرد و عاقبت از محاصره بیرون آمدند. در آن درگیری اندرایی از ناحیه دست مجروح شد و با وجود مجروحیت دوباره به جبهه رفت.

در دوران انقلاب فعالیت های زیادی داشت. در درگیری دانشگاه مشهد، درگیری قاینات، درگیری ترکمن صحرا و کردستان حضور داشت و در جنگ تحمیلی از خود رشادت های بسیاری نشان داد.

فاطمه حاجی بیگلو (همسر شهید) می گوید: «وقتی در مرخصی بود می گفت: کی می شود ،مرخصی هایم تمام شود و دوباره به منطقه بروم؟»

اگر در جبهه نیروها در عملیات ها سهل انگاری می کردند بسیار عصبانی می شد. در مشکلات توکل به خدا داشت. بسیار معاشرتی بود و بادوستان و زیر دستانش بسیار خوب رفتار می کرد.

همرزم شهید (ابوالفضل فروعی راد) می گوید: «در عملیات میمک به شکم او تیر خورد. در شرایطی بود که نمی توانست راه برود، ولی طوری عمل کرد که نیروها متوجه نشدند. نیروها را به جلو هدایت کرد که به راه خود ادامه دهند. بعد او را به بیمارستان منتقل می کنند که در راه به شهادت می رسد.»

کریم اندرایی در ۲۸/۷/۱۳۶۳، در عملیات عاشورا، در منطقه میمک بر اثر اصابت ترکش به ناحیه ی سینه و شکم به درجه رفیع شهادت نایل گردید. و در بهشت فضل نیشابور به خاک سپرده شد.

فاطمه حاجی بیگلو (همسر شهید) می گوید: «قبل از این که خبر شهادتش را به من بدهند، خواب دیدم که او با پسر عمه اش که

شهید شده است به ناحیه شکمش تیر خورده است و لباس سفید رنگی بر تن دارد. به خانه خواهرم رفتم و به او گفتم: کریم کجاست؟ او گفت: در زیر زمین من. سراسیمه به زیرزمین رفتم. شهید گفت: نگران نباش. بعد شکلاتی را به من داد که با خوردن آن تسکین یافتم و بعد از خواب بیدار شدم.

قبل از این که ایشان به جبهه برود به او گفتم دوست ندارم کسی خبر شهادتت را به من بدهد. دوست دارم که خودم مطلع شوم. دو روز قبل از تشیع جنازه تمام فامیل خبر شهادت او را داشتند و به من گفته بودند: کریم مجروح و در باختران است. من در فکر بودم ، که دیدم شهید پیش من آمد با لباس های پاسداری که بر تن داشت. دست مرا گرفت و گفت: بلند شو و عکسی را که با لباس پاسداری دارم، بدهید عکاس آن را بزرگ کند. بلند شو و خودت کارها را انجام بده. که من به دنبال کارها و مقدمات شهادت او رفتم.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

اندرزگو، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید علی اندرزگو : به علت تقارن ولادتش با ایام شهادت امیر مؤمنان(علی)(ع) این مولود را «علی »نامیدند. فرزندی که در هیجدهم ماه رمضان سال ۱۳۱۶ هجری شمسی، به دنیا آمد نام خانوادهٔ «اندرزگو »را نه تنها در تاریخ ایران، بلکه در تاریخ جهان جاودانه ساخت. پسری که در بازی سرنوشت سال ها از این نام استفاده نکرد و در غربت و تنهائی به سر برد و حتی در داخل خانه نیز در استفاده از نام «سید علی»، محذور و معذور بود. پدرش سید اسدالله، در ابتدا شغل بنائی داشت و سپس به خرده فروشی ابزار در میدان شوش تهران روی آورد و به علت ورشکستگی،از وضع زندگی خوبی برخوردار نبود. او مردی بود محب اهل بیت عصمت و طهارت و خانوادهٔ او نیز بر این طریق استوار بود. سید اسدالله دارای ۷ فرزند، چهار پسر و سه دختر بود که سید علی آخرینشان بود. او همانند تمامی همسالان پس از رسیدن به سن هفت سالگی، برای فراگیری علم و دانش، قدم به مدرسه گذاشت و در دبستان فرخی که در نزدیکی محله‌شان بود، ثبت نام کرد. پس از طی دوران ابتدائی، به علت فقر خانوادگی و برای کمک به معیشت خانواده، ترک تحصیل کرد و وارد بازار کار شد. سید علی که خود را برای مبارزه‌ای همه جانبه به وسعت ایران و انجام رسالتی بزرگ آماده می کرد و تحصیلات کلاسیک با شرایط آن روز را برای این منظور کافی نیافته بود، برای فراگیری دروس حوزوی به مسجد محل شتافت و در نزد اساتیدی چون حجج اسلام آقایان بروجردی و میرزا علی اصغر هرندی به یادگیری علوم اسلامی پرداخت . در طی این مدت، جامع المقدمات، تحف العقول، نهج البلاغه، فقه و اصول و ... را فرا گرفت. پس از آن بنابر شرایطی که بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور برای او فراهم شد، ابتدا مدتی به قم رفت و پس از مدت زمانی، راهی نجف اشرف شد . پس از بازگشت از عراق، مجدداً در حوزه علمیه قم، مشغول به تحصیل گردید. در این مدت از محضر آیات الله مشکینی و مکارم شیرازی از درس تفسیر و اخلاق بهره‌ها برد و از محضر آقای دوزدوزانی، قوانین و لمعه را فرا گرفت. سید علی اندرزگو که با نام شیخ عباس تهران در حوزه علمیه قم رحل اقامت افکنده بود، به علت فعالیت‌هائی که داشت مورد شناسائی قرار گرفت و از لباس روحانیت خارج شد.ا و به چیذر آمد و در مدرسه ای که توسط حجت الاسلام سید علی اصغر هاشمی تأسیس شده بود،پناه گرفت و در آنجا به دروس حوزوی، ادامه داد. ولی دست تقدیر، پس از چند صباحی، مجدداً او را آوارهٔ دیار غربت کرد، تا پس از رفت و آمدهای طاقت فرسا به افغانستان و ... در کنار حریم رضوی سکنی گزید. شهید اندرزگو در مشهد نیز در

درس مرحوم ادیب نیشابوری حاضر شد و بنابر نقل همسر، در مدت ۵ سال از محضر ایشان استفاده ها برد و در حسینیه اصفهانی ها در بازار سرشور نیز در درس آقای موسوی شرکت کرد. همانگونه که گفته شد شهید اندرزگو، پس از به پایان بردن دوران تحصیلات ابتدائی، چون شاهد زحمات طاقت فرسای پدر، برای تأمین معاش بود، برای یاری رساندن به پدر و کمک به اقتصاد خانواده، درس را رها کرد و در نزد برادرش، سید حسن که در بازار تهران،دارای نجاری بود، مشغول به کار شد و در حدود ده سال در این شغل ماند و با وارد شدن به شاخه نظامی هیئت های مؤتلفه، از شغل خود دست کشید و تا پایان عمر، مهمترین اشتغال او مبارزه و فعالیت برای سرنگونی رژیم ستمشاهی بود. به علت اینکه درمیان مردم و با مردم بود به ناچار هر از گاهی، به فراخور محیط و مرتبطین، پوشش شغلی خاصی را انتخاب می کرد که از آن جمله بود: روضه خوانی، تسبیح و انگشتر فروشی، فروش دواجات، طبابت سنتی، ساختمان سازی ،فرش فروشی و ... پوشش های شغلی او به حدی است که گاهی نزدیکان او را نیز به اشتباه می انداخت، تا جائیکه یکی از مرتبطین، در مصاحبهٔ با مجله سروش بعد از پیروزی انقلاب اسلامی او را از تجّار بازار و چای فروش معرفی کرده است. در اوایل سال ۱۳۴۳، در حالیکه ۲۷ بهار را پشت سر گذارده بود، با معرفی شهید حاج مهدی عراقی، برای خواستگاری به منزل حاج رضا محمد علی رفت و بنیان زندگی او شکل گرفت. عروس برای شروع زندگی مشترک، به خانهٔ پدری داماد آمد، ولی این وصلت، بیشتر از چند ماهی دوام نیافت چرا که طرح اعدام انقلابی حسنعلی منصور، عملی شد و داماد بالاجبار زندگی مخفی را آغاز کرد. عروس و پدر عروس را با بدترین اهانت ها، به بازجوئی کشاندند و داماد را از آنان طلب کردند. تقدیر بر این تعلّق گرفته بود که یا این زندگی نوپا از هم بپاشد و سید علی، در زندگی مخفی، راه همرزمان شهیدش را ادامه دهد و یا با علنی ساختن خود، دستگیر و به جوخهٔ اعدام سپرده شود. بدیهی است که همسر سید علی، هرگز راضی نمی شد سنگر مبارزه خالی بماند چرا که او هم در دامان خانواده ای اهل مبارزه رشد یافته بود، هر چند فراق برای او مشکل بود ولی حال که تقدیر چنین خواسته بود. او هم بر این خواسته سر سپرد و در نهایت، این وصلت به جدائی انجامید. طلاق نامه ای که از طریق پست برایش ارسال داشت با خون دل پذیرا گشت. سید علی اندرزگو که سامانش در بی سامانی رقم خورده بود و در این بی سامانی، خانواده و منسوبین خویش را نیز دستخوش ناملایمات زندان، مراقبت دائم و ... کرده بود. پس از هفت سال سرگردانی، این بار با وساطت حجت الاسلام موسوی امام جماعت مسجد چیذربانام مستعار شیخ عباس تهرانی، برای ازدواجی مجدد، راهی خانه آقای عزت الله سیل سپور شد تا با خواستگاری از دختر وی، برای ادامه راه مبارزاتی خود، یاری همراه اختیار کند. بنابر نقل همسر شهید اندرزگو، چون در خواستگاری، رسم بر حضور خانوادهٔ داماد است، سید علی، تنی چند از زنان با ایمان محله چیذر را، به جای خانواده خود، برای صحبت های مقدماتی و تهیه امکانات اولیه به خانهٔ دختر فرستاد. سرانجام این ازدواج در کمال سادگی و بی آلایشی، انجام شد. ثمرهٔ این وصلت، چهار پسر است. بنامهای: سید مهدی، سید محمود، سید محسن و سید مرتضی. سید علی، نسبت به فدائیان اسلام و شهید سید مجتبی نواب صفوی، ارادتی خاص داشت و در جریان مبارزات آنان قرار گرفته بود و از طرفی دارای روحیهٔ شدید مذهبی و ظلم ستیزی بود. بر این اساس، پس از شهادت نواب صفوی، بر سر مزار او حاضر شد و با روح او پیمان بست تا از ادامه دهندگان راهش باشد. شهادت مرحوم نواب صفوی، روح او را آزرده و قلبش را جریحه دار کرد و کینهٔ شاه و وابستگان او را در دلش، دو چندان کرد . از آن روز مترصد فرصت بود تا در راه اسلام عزیز، از انتقام گیرندگان و خونخواهان او باشد. با شکل گیری جمعیت های مؤتلفه اسلامی که خاستگاه آن، هیئت های مذهبی و بازار تهران بود و متولیان آن از مبارزین سال های دور مبارزه و بعضاً با شهید نواب صفوی و جمعیت فدائیان اسلام در مبارزات، سهیم بودند و با اخذ نظر موافق از حضرت امام خمینی «ره» فعالیت را شروع کرده بودند، سید علی نیز، که در بازار تهران، در مغازه برادرش، به صندوق سازی، اشتغال داشت به هیئت شهید حاج صادق امان همدانی که یکی از هیئت های تشکیل دهندهٔ مؤتلفه بود، راه یافت و در پخش اعلامیه های امام خمینی «ره» و روحانیت به فعالیت پرداخت. شخصیت معنوی و مبارزاتی شهید امانی، تأثیری به سزا در ادامهٔراه او داشت و سید علی را به

فعالیت‌های پنهانی سوق داد. در این دوران سید علی که در درس میرزا علی اصغر هرندی، با شهید صفار هرندی و شهید بخارائی آشنا شده بود، با آنان ارتباطی تشکیلاتی برقرار کرد و به عنوان رابط شهیدان، بخارائی، صفار هرندی و نیک نژاد با شهید صادق امانی وارد عمل شد و در شاخه نظامی به فعالیت پرداخت. اعدام انقلابی حسنعلی منصور در کمیته مرکزی، پس از اخذ فتوی از آیت الله میلانی تصمیم بر اعدام انقلابی حسنعلی منصور ـ نخست وزیر وقت ـ گرفته شد. چرا که او طراح لایحه ننگین کاپیتولاسیون و عنصر خود فروخته‌ای بود که از حمایت انگلیس و آمریکا، هر دو برخوردار و مجری سیاست غرب بود و می بایست دست جنایتکارش از صحنهٔ کشور کوتاه گردد تا درس عبرتی باشد برای دیگر کسانی که سند عبودیت و بندگی ایران را امضا می کردند. مسئولیت ها، تقسیم شد. گروهی، مسئولیت شناسائی را به عهده گرفتند و عده ای دست اندرکار تهیه ابزار لازم شدند و تعدادی نیز به عنوان مجری حکم الهی تعیین گردیدند. نقش شهید اندرزگو در این میان، به عنوان ناظر و تمام کننده، تعیین شد تا اگر گلوله های شهید بخارائی به منصور اصابت نکرد، او کار را تمام کند. . در شب قبل از عملیات، مجریان طرح در منزل شهید صفار هرندی جمع شدند و برای آخرین بار، طرح عملیات را مرور کردند و بعد از بررسی وسایل و ابزار و اسلحه ها و انتخاب بهترین شیوه و راه‌های فرار و احتمالات موجود به دعا و نیایش پرداختند، چرا که شب هفدهم ماه رمضان، از لیالی قدر است و برای اینکه رژیم فاسد و یا گروه های ملی گرا، چپی‌ها، التقاطیون و... نتوانند از این حرکت سوء استفاده کرده، این حرکت را به بیگانگان و یا بخود نسبت دهند، قطعنامه ای تهیه کردند و نوارهائی را به عنوان انگیزه عمل و وصیت نامه پر کردند که متأسفانه، این اسناد پس از دستگیری، به دست مأمورین شهربانی افتاد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز اثری از آن به دست نیامد. شب گذشت، روز موعود فرا رسید، نخست وزیر در ساعت ۱۰ صبح به میدان بهارستان وارد شد و برای رفتن به مجلس شورای ملی، از ماشین پیاده شد. همرزمان شهدای این واقعه، کیفیت عمل را چنین نقل کرده اند: شهید بخارائی یک گلوله به طرف منصور شلیک می کند که به شکم منصور می خورد و او خم می‌شود و گلوله دوم را به گلوی منصور می زند و حنجره پلیدش را می درد و گلوله سوم را که می‌آید به مغز او بزند اسلحه گیر می کند و شهید بخارائی فرار می کند. مأمورین در تعقیب خود موفق می شوند شهید بخارائی را که هنگام فرار، بر روی زمین یخ زده می لغزد دستگیر کنند. شهید اندرزگو و نیک نژاد و هرندی، پس از مشاهده اوضاع طبق قرار با شهید امانی، به میدان شوش رفته و اسلحه ها را تحویل می دهند و مقرر می شود تا یک هفته هیچ یک از افراد به خانه نروند و زندگی مخفی داشته باشند. با دستگیری محمد بخارائی، تمامی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی اعم از شهربانی و ساواک به صحنه می‌آیند و نصیری که در آن زمان، ریاست شهربانی کل کشور را به عهده داشت شخصاً برای بازجوئی از وی، به کلانتری می آید. اولین برگ خبری که در این مورد منتشر می شود، بخارائی را نوجوانی ظاهراً لال معرفی می کند،چرا که او قصد بازگو کردن اسرار را نداشت و خود را برای وصال معشوق آماده کرده بود. از طریق پدر و مادر شهید بخارائی، دوستان نزدیک او شناسائی و سرانجام شهید نیک‌نژاد و صفار هرندی، نیز دستگیر می شوند و در بازجوئی های فنی و در زیر شکنجه های ددمنشانه، نام حاج صادق امانی و شهید سید علی اندرزگو نیز مطرح می گردد. دستور دستگیری شهید امانی و شهید اندرزگو را شاه، شخصاً صادر می کند و پیگیری های جدی تر ادامه می یابد. پس از مدتی، همسنگران و همرزمان سید علی، بعد از دستگیری به بیدادگاههای دادرسی ارتش سپرده می شوند که حاج صادق امانی، محمد بخارائی، مرتضی نیک نژاد و رضا صفار هرندی به اعدام، تعدادی حبس ابد و بعضی دیگر به حبس های طویل المدت و کوتاه مدت و سید علی نیز غیاباً به اعدام محکوم می‌گردند و در روزی به بلندای عاشورا، هم پیمانان سید علی را در کربلای ایران به جوخهٔاعدام می‌سپارند تا با خلعت زیبای شهادت به ملاقات معبود بشتابند. دستور مستقیم شاه، نیروهای اطلاعاتی ساواک و شهربانی را بر آن داشت تا با هر آنچه در چنته داشتند به میدان آیند و همهٔ ترفندهای معمول و غیر معمول را به کار گیرند تا شاید به موفقیتی نائل گردند. به طور طبیعی، ابتدا به سراغ خانواده او رفتند. پدر، برادرها، همسر و پدرهمسر او را دستگیر کردند تا شاید از طریق آنان، راهی به دستگیری سید علی، بیابند. عکس سید علی را

از طریق ثبت احوال و برادر وی، بدست آوردند. با تکثیر بسیار زیاد، آن را به همهٔ ساواک‌ها و شهربانی‌ها و مرزبانی‌ها ارسال کردند. سپس سید حسین اندرزگو را ـ برای اینکه سید علی موقع خداحافظی گفته بود به مشهد می روم ـ به همراه یک مأمور به مدت یک هفته به مشهد فرستادند تا سید علی را پیدا کند و برادر دیگر او سید محمد را به خاطر سکونت یکی از شوهر خاله های او در اصفهان به همراه یک مأمور دیگر به اصفهان اعزام کردند. شدت پیگیری ها در این مرحله به حدی بود که در یک روز چندین مکاتبه با مراجع مختلف اطلاعاتی و انتظامی صورت می گرفت تا شاید ردی از اندرزگو بیابند و عطش شناسائی و دستگیری خود را فرو نشانند. ولی از مراقبت های مکرر از محل سکونت پدر، برادر، پدر همسر، دائی و ... بازرسی همزمان منازل تعداد بسیاری از اقوام و بستگان و اخذ تعهدهای مکرر از آنان، نیز نتیجه ای نگرفتند؛ که «و مکروا و مکرالله و الله خیر الماکرین» در این بین بودند افرادی که شباهتی با عکس ارسالی به شهرستان‌ها داشتند و به همین علت دستگیر و مورد بازجوئی قرار گرفتند که از آن جمله می توان به دستگیری محمد رضا شریف و محمد رضا قربانی اشاره کرد. جالب اینجاست که علت دستگیری محمد رضا شریف نشستن در کنار یک مغازه نجاری در شهرستان گلپایگان ذکر شده است! این پیگیری های مکرر ادامه می یابد و هر از گاهی تعداد کثیری عکس، چاپ و به مبادی ذیربط ارسال می شود ولی پاسخهای ارسالی اعم از شهربانی- ژاندارمری- مرزبانی و ساواک‌حکایت از عجز آنان در شناسائی سوژه دارد. غافل از اینکه مرغ عشق از قفس پریده است. سید علی چون حلقه محاصره را تنگ دید و تمامی یاران و همرزمان را در چنگال رژیم ستمشاهی در سیاهچالها اسیر یافت، پس از مدتی که بطور مخفی زندگی کرد به شوق دیدار جانان، با هوش و ذکاوت بالای خود، طرحی ماهرانه اندیشید و جلای وطن گفت و به عراق رفت. او که کمر همت به مبارزه ای جانانه با عمّال رژیم طاغوت بسته بود، پس از توقفی چند ماهه به ایران باز می گردد. در تیرماه سال ۱۳۴۶ یکی از همکاران افتخاری ساواک ـ که منافقانه در صف مبارزین قرار داشتند و با خیانت‌های خویش، بسیاری از مبارزین را به مسلخ می کشاندند ـ گزارش می دهد که سید علی اندرزگو به تازگی از عراق به ایران آمده و حامل پیش نویس اعلامیه امام «ره» در خصوص وقایع خاورمیانه است. ضمناً در خیابان غیاثی رؤیت شده است. به دنبال این گزارش منازل مسکونی برادر و دائی سید علی که در این آدرس قرار دارد، مورد بازرسی ناگهانی قرار می گیرد و از رفت و آمدهای آنان، مراقبت به عمل می آید، تا جائیکه شماره های دوچرخه و موتور برای پیگیری ساکنین استعلام می گردد. ولی باز هم گزارشهائی از سرعجز و ناامیدی در شناسایی و دستگیری وی تهیه و به سلسله مراتب ارسال می گردد. شهید علی اندرزگو که مقدمات دروس حوزوی را قبل از اعدام انقلابی منصور در نزد حجت الاسلام میرزا علی اصغر هرندی و ... فرا گرفته بود، بهترین راه را تغییر لباس تشخیص می دهد و از این رو عازم شهرستان قم می گردد و در حوزه علمیه مشغول به تحصیل می شود و با نام مستعار شیخ عباس تهرانی به زندگی مخفی خود ادامه می دهد و از آن روی که عکس های تکثیر شده و ارسالی به مرکز ساواک‌و شهربانی، عکس های شناسنامه ای او بوده اند، شناسائی او در لباس روحانی برای مأمورین، به مراتب سخت‌تر می شود. در سال ۱۳۴۷ که فردی به نام بشارتین، با حمایت رژیم برای درهم شکستن روحیه مبارزین مذهبی و وارد ساختن ضربه ای بر پیکرهٔ حوزهٔ علمیه قم، تصمیم به ساختن سینما در شهرستان مذهبی قم می گیرد، شیخ عباس تهرانی وارد عمل شده و با جمع کردن عده‌ای از طلّاب، حرکت اعتراض آمیزی را شروع می نماید و برای اعلام انزجار از ساخت سینما و یاری طلبیدن به صورت جمعی به بیت مراجع تقلید حضرت آیت اله العظمی گلپایگانی و مراجع دیگر می روند که شیخ عباس ضمن سخنرانی های داغ مورد تشویق آنان واقع می گردد. علی رغم اعتراضات و تلاش های انجام شده، این سینما ساخته می شود تا اینکه گروهی که به نام گروه عباس آباد مشهور می شود با کمک سید علی اندرزگو، سینمای قم را منفجر می کنند. با ارسال گزارشهای منابع ساواک از حرکت های اعتراض آمیز به تحریک شیخ عباس پرونده ای بنام وی در قم گشوده و این گزارشها به مرکز ارسال می‌گردد. شهید اندرزگو، از حساسیت ساواک و تحت نظر بودن شیخ عباس تهرانی اطلاع می یابد و به کمک یکی از دوستان به مدرسه علمیه چیذر که تازه افتتاح شده بود، نقل مکان می کند. البته با لباس

معمولی. سید علی اندرزگو، پس از مدتی که در مدرسه علمیه چیذر اقامت کرد، مجدداً طی مراسمی در روز نیمه شعبان ملبس به لباس روحانیت شد و در ظاهر مانند یک طلبه معمولی به فعالیت های تبلیغی پرداخت. در درس‌ها شرکت کرد، به تدریس پرداخت، روضه های خانگی قبول کرد، به منبر رفت و امام جماعت مسجد رستم آباد شد و در مدرسه چیذر با دعوت شخصیت های روحانی حوزهٔ علمیه قم از قبیل حضرت آیت الله مشکینی، به عنوان طلبه ای فعال شهرت یافت. ولی در پوشش فعالیت های ظاهری در نهایت پنهانکاری به فعالیت های تشکیلاتی خود نیز ادامه داد. شهید اندرزگو در این دوران با محمد مفیدی، ارتباط گرفت و با تأمین اسلحه و طرح های اطلاعاتی، در سازماندهی تشکیلات حزب الله شرکت کرد و در راستای ضربه زدن بر پیکرهٔ نظام ستمشاهی، وارد عمل شد. این فعالیت ها، ادامه داشت تا اینکه محمد مفیدی، بعد از اعدام انقلابی تیمسار طاهری، دستگیر شد. دستگیری محمد مفیدی، باعث شد در یک روز، سید علی با ترفندی خاص، تعدادی از اسباب و اثاثیه خانه را جمع کرده و به قم نقل مکان نماید و مدتی در رفت و آمد به چیذر با احتیاط عمل کرد، تا اینکه متوجه شد محمد مفیدی، اعترافاتی علیه وی نداشته است، پس با خیالی راحت به ادامهٔ فعالیت پرداخت. سید علی اندرزگو که نجات ایران را از چنگال استعمارگران و دست نشاندگان آنان، در برقراری حکومت اسلامی می دانست و برای این منظور، وارد مبارزه شده بود، از هیچ کوششی در راستای این هدف والا دریغ نکرد. مجاهدین خلق (منافقین)در این سال‌ها از حمایت مالی و فکری مذهبیون و روحانیت، برخوردار بود و هنوز زمزمه های پذیرش مارکسیسم به صورت آشکار در تشکیلات آنان شنیده نمی شد. سید علی که از ایام گذشته، در جلسات مذهبی مسجد هدایت و مکتب توحید و ... با احمد رضائی آشنائی داشت، با برقراری ارتباط با تشکیلات مجاهدین، با تأمین اسلحه و مهمات و کمک‌های مالی به آنان، در تسریع حرکت مسلحانه کمک های شایانی داشت. در یک تلاش برای واگذاری مقادیری سلاح به مجاهدین خلق، از سید مجید فیاضی که از شاگردان درس عربی او در مدرسه چیذر بود و ارتباطاتی با او برقرار کرده و آموزش‌هائی به او داده بود، استفاده کرد ـ واگذاری سلاح قبل از این مرحله توسط محمد مفیدی انجام شده بود ـ فیاض در برقراری تماس، موفق نشد و با دستگیری اسدالله تأملی که فیاض برای تحویل اسلحه به سراغ او رفته بود، فیاض نیز دستگیر شد و به علت تاب نیاوردن، در زیر شکنجه‌ها، شیخ عباس تهرانی را به ساواک معرفی کرد و محل اختفای اسلحه‌ها را به ساواک گزارش نمود. پس از اعترافات مجید فیاض، ساواک به سراغ خانوادهٔ همسر شهید اندرزگو آمده و با دستگیری عزت اله سیل سپور ـ پدر همسر ـ به همراه او، جهت دستگیری شیخ عباس تهرانی، عازم قم می گردند. سید علی در این زمان، به سفر تبلیغی رفته است و ساواک برای بازگشت او، در انتظار می ماند ولی شیخ عباس، دو روز زودتر از سفر تبلیغی باز می‌گردد و با شامهٔ قوی متوجه کنترل خانه می شود و با ترفندی وارد منزل شده، دست همسر و فرزند ششماهه‌اش را می گیرد و به تهران می آید و در منزل یکی از دوستان قدیمی‌اش که از سال‌های ۱۳۴۳-۴۲۱۳ با هم ارتباط داشته اند سکنی می گزیند. ساواک با یورش به منزل وی در چیذر و قم تمامی اثاثیه منزل وی را اعم از جهیزیه همسر و ... به یغما می برد تا عمق خشم خود را به نمایش گذارد. همراه بودن خواهر همسرش ـ که برای تنها نبودن خانواده در سفر تبلیغی به قم برده بود ـ در این مرحله بر مشکلات سید علی افزوده بود . در زمان فرار، خواهر همسرش را نیز به همراه خود به منزل اسدالله اوسطی می برد. ساواک با مراقبت از منزل عزت الله سیل سپور و اطلاع از اینکه دختر کوچکتر وی همراه سید علی است، برای دستیابی به اندرزگو به تلاشی مضاعف دست می زند. سید علی پس از سه روز با تغییر لباس و تراشیدن صورت، به قصد خروج از کشور به همراه خانواده از منزل اوسطی خارج و عازم مشهد الرضا «ع» می شود و با دستوری احتیاطی خواهر همسرش را توسط اسدالله اوسطی، به نشانی منزل عمویش در ورامین می فرستد. پس از ورود به مشهد با مساعدت دوستان و همرزمان و با کمک حجت الاسلام و المسلمین واعظ طبسی، برای رفتن به افغانستان به زاهدان رفته و پس از رفت و برگشتی که به داخل افغانستان داشته، آنجا را برای اقامت مناسب تشخیص نمی دهد. بنابراین با توکل به حضرت حق جوار امن ثامن الحجج«ع» را برای سکنی انتخاب می نماید. با دستگیری چند تن از مرتبطین سید علی اندرزگو، توسط کمیته مشترک

ضد خرابکاری در تهران، سید علی اندرزگو مجدداً شناسائی و تلفن یکی از مرتبطین، در اختیار ساواک قرار داده شد. با کنترل این تلفن بود که ساواک به آدرس وی در مشهد نیز دست می یابد و متوجه می شود این بار، سید علی با نام مستعار جوادی، به فعالیت پرداخته است. کمیتهٔ اوین در این مرحله با استفاده از تمامی شیوه های اطلاعاتی و با به کارگیری خود فروختگانی ذلیل، تا کنار دست شهید اندرزگو نفوذ کرده و از چگونگی فعالیت های او مطلع گردید.دستور داده می شود: تحقیقات کافی است او را دستگیر کنید و از طریق او بقیه افراد را شناسائی کنید. شهید سید علی اندرزگو شب نوزدهم ماه رمضان را در منزل دوستش رجبعلی طاهر افشار احیاء گرفت و در لیله‌القدر از صمیم دل دعای اللهم اجعل قتلاً فی سبیلك را زمزمه کرد. نزدیکی های افطار روز نوزدهم عازم منزل حاج اکبر می شود، تیم های عملیاتی ساواک در مسیر کمین کرده اند، مگر سید علی را می‌توان دستگیر کرد او به دوستان و همرزمانش بارها گفته بود که من زنده به دست ساواک نخواهم افتاد با حرکتی موجبات تیراندازی مأمورین را فراهم می کند، صدها تیر به طرف او شلیک می شود تا عمق خشم و غضب مأموران تیره دل را به نمایش بگذارد.تعداد زیادی گلوله در بدن او می نشیند تا با زبان روزه به ملاقات خدای خویش بشتابد و از دست ساقی کوثر علی (ع) جام گوارای وصال بنوشد. سرانجام در آخرین شنود تلفن منزل اکبر صالحی تماس دختر وی با مغازه پدر چنین منعکس است: بابا نزدیکیهای خانه صدای تیراندازی آمد و یک نفر را کشتند و آقای جوادی هم هنوز به منزل نیامده. منابع زندگینامه :نرم افزار چند رسانه ای منتشر شده از سوی بنیاد شهید وامور ایثارگران انقلاب اسلامی

انصارالحسینی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد انصارالحسینی : فرمانده محور بهداری لشکر ۱۴امام حسین (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

محمد در سال ۱۳۴۲ در خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود و از همان کودکی با تشویق والدین در جلسات قرآن ، مراسم مذهبی و صفوف نماز جماعت شرکت می نمود . با شروع انقلاب شکوهمند اسلامی و نهضت خونین سال ۱۳۵۷ ایشان مجدانه در تظاهرات و مبارزات بر علیه حکومت خود کامه پهلوی شرکت می نمود . روح بلند و ایمان قوی او باعث گردیده بود که در تمامی صحنه های انقلاب حضور فعال داشته باشد . سید محمد علاقه زیادی به تلاوت قرآن و عبادت خالصانه داشت .

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران چه در پشت جبهه و چه در خطوط مقدم جنگ حضر فعال و چشمگیری داشت و در این راستا لیاقت و شایستگی فراوان از خود نشان داد به طوری که مسئولیتهای خطیر و سنگینی بر د.وش وی گذاشته شد .

ایشان در عملیات بسیاری که توسط سپاه اسلام انجام شد،شرکت داشت و در مقاطع مختلف مسئولیت بهداری تیپ ۴۴قمر بنی هاشم(ع) ، تیپ ۹۱بقیه الله(عج) و مسئول محور بهداری لشکر ۱۴ امام حسین (ع) را عهده دار بود . صداقت شجاعت و اخلاص این سردار بزرگ زبانزد بچه های رزمنده بود ، آنهایی که او را می شناختند مجذوبل اخلاق خوب و بر خورد شایسته و اخلاق ایشان بودند . حضور مستمر ایشان در خط مقدم و در بین نیروهای تحت امرش اثر قابل توجهی بر روحیه نیروها داشت .

مسعود داوری یکی از همرزمانش شهادت اورا اینگونه بیان می کند:

ساعت ۱۲ شب بود ، آتش دشمن بسیار سنگین بود . برادر انصار الحسینی راننده های آمبولانسی را برای تخلیه مجروحین آماده کرده بودند .

اما او کسی نبود که خود آرام و قرار داشته باشد . سوار یکی از آمبولانس ها شد و در بین مجروحین حضور پیدا کرد و مانند یک

امداد گر ، فعالانه شروع به رسیدگی به آنها کرد و در حین انجام کار از سازماندهی نیروها نیز غافل نبود .
در یک لحظه همراه گرد و خاک حاصل از انفجار موشک کاتیوشا به هوا رفت . لبهایش تکان می خورد ، گر چه خاک آلود شده بود اما ایشان را شناختم . ترکش به ران او اصابت کرده و آن را متلاشی کره بود .
سرش را روی زانو گذاشته و صورتش را پاک کردم ؛ صدایش به گوشم رسید ، خیلی آهسته برای خودش زمزمه می کرد .خواستم به او دلداری بدهم ، گفتم : آقای انصار الحسینی مساله ای نشده انشا اله حالتان خوب می شود اما در کمال تعجب ایشان با آن حالت روحانی که داشت گفت : من آرزوی شهادت را دارم و از خدا می خواهم که مرا قبول کند .
در آن لحظات ، به مادرش زهرا (س) خدا را قسم می داد که شهادت را نصیب او نماید .
در آن لحظات سخت او این آیه را بر زبان جاری می کرد :
یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه المرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی . پس از آن نام فاطمه الزهرا (س) را بر لبان جاری ساخت .
در زیر آتش سنگین دشمن با کمک بچه ها او را به بیمارستان بردیم . سر انجام اوبه آرزویش رسید وشهید شد. منابع زندگینامه :فرشتگان نجات،نوشته ی ،مرتضی مساح،نشرلشگر۱۴امام حسین(ع)،اصفهان-۱۳۷۸

انصاری، عبدالرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرهنگ محمدحسین خان، متولد ۱۳۰۴. پس از خاتمه‌ی تحصیلات متوسطه در ایران و طی دانشکده‌ی کشاورزی کرج به آمریکا رفت و در رشته‌ی کشاورزی از دانشگاه یوتا درجه‌ی مهندسی گرفت. سپس به ایران بازگشت و در اصل ۴ مشغول خدمت شد و به معاونت وارن رئیس اصل ۴ منصوب گردید. در ۱۳۳۵ خزانه‌دار کل کشور شد و پس از مدتی کوتاه معاونت وزارت دارائی نیز ضمیمه‌ی کار او گردید. در ۱۳۳۸ در کابینه‌ی دکتر منوچهر اقبال به وزارت کار رسید و تا پایان حکومت اقبال در آن سمت باقی ماند. در ۱۳۴۰ به ریاست سازمان آب و برق خوزستان منصوب شد و در حکومت حسنعلی منصور استانداری خوزستان نیز ضمیمه‌ی کار او شد. در ۱۳۴۵ در ترمیم کابینه‌ی امیرعباس هویدا به جای جواد صدر که به وزارت دادگستری معرفی گردید، وزیر کشور شد و انتخابات دوره‌ی بیست و دوم قانونگذاری در زمان او انجام گرفت. مانند تمام وزرای کشور در ادوار اختناق و سرکوب در امر انتخابات مداخله کرد و به تعویض صندوق‌ها پرداخت و دوستان خود را به سنا و مجلس شورای ملی فرستاد. در ۱۳۴۸ از کابینه خارج شد، پس از چندی قائم‌مقام اشرف پهلوی و مدیرعامل سازمان شاهنشاهی گردید. مدتها برای ورود مجدد به صحنه‌ی سیاسی و اشغال مقام نخست‌وزیری تلاش کرد. چون نتیجه نگرفت به جمع مال و منال پرداخت و از موقعیت‌هائی که در اختیار داشت به حداکثر بهره‌گیری کرد. با خانواده‌ی امیرسلیمانی وصلت نمود و دختر مهندس علیرضا امیرسلیمانی فرزند مشیرالسلطنه را به زنی گرفت. روی هم رفته مرد بدی نبود. مدیریت داشت و به زیردستان مساعدت مالی می‌کرد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

انصاری، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله. در ۱۳۰۰ برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا اعزام شد و از دانشگاه فونتن‌بلوی پاریس در رسته‌ی توپخانه تخصص گرفت. بعد از مراجعت به ایران پس از طی درجات نظامی به ریاست ستاد لشکر اول منصوب شد. پس از آن فرمانده تیپ توپخانه گردید. در این سمت بین او که افسری تحصیلکرده بود و فرمانده‌اش سرلشکر بوذرجمهری که افسری بی‌سواد بود مناقشاتی درگرفت. بوذرجمهری از او به رضاشاه شکایت برد و وی را متهم کرد که خیالاتی در سر دارد و ممکن است وجود او در ارتش خطراتی به بار آورد. شاه که به این مسائل حساسیت کامل داشت، دستور داد وی را منعزل و از ارتش اخراج نمودند. او بلافاصله در چهارراه حسن‌آباد، ضلع شمال شرقی، مغازه‌ی خواروبارفروشی دائر کرد و به سبک سوپرمارکت‌های فرانسه کالاهای مورد نیاز مردم را تدارک می‌دید. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که اوضاع دگرگون شد، به ارتش دعوت شد و به او درجه‌ی سرتیپی دادند. ابتدا مدیر دروس دانشگاه جنگ، سپس رئیس رکن سوم ستاد ارتش و بعد معاونت ستاد را عهده‌دار گردید. مدتی کوتاه نیز فرمانده دانشکده‌ی افسری بود. مجدداً به معاونت اول ستاد ارتش منصوب شد و سال‌ها در آن سمت انجام وظیفه می‌کرد. چندی نیز فرماندار نظامی و رئیس توپخانه‌ی ارتش و معاون وزارت جنگ بود. چون نتوانست با رزم‌آرا در ارتش همکاری کند، بازنشسته شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

انصاری، مجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مجید انصاری متولد ۱۳۱۸ ش دارای دکترای رشته گیاه پزشکی عضویت هیئت علمی دانشگاه امریکایی بیروت با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون چرخه عوارض سموم شیمیایی برمیوه ها می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : مجید انصاری دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاهتهران ودکترای گیاه پزشکی از دانشگاه امریکایی بیروت میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی مجید انصاری بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : مجید انصاری د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : مجید انصاری پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشکی به عضویت هیئت علمی گروه زیست شناسی در دانشکده علوم پایه دردانشگاه امریکایی بیروت درآمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مجید انصاری عضوهیئت علمی و دانشیار گروه گیاه پزشکی در دانشکده علوم پایه در دانشگاه امریکایی بیروت است.فعالیتهای آموزشی : مجید انصاری سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشگاه امریکایی بیروت به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : مجید انصاری در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : مجید انصاری از جمله گیاه پزشکانی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی درباره عوارض سموم شیمیایی بر میوه ها دارد.آثار : عوارض سموم شیمیایی بر میوه ها

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

انصاری، ولی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرلشکر محمود انصاری (امیراقتدار)، متولد ۱۲۸۷ در تهران. فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی افسری تهران و دانشکده‌ی افسری فرانسه در رشته‌ی راه‌سازی و ساختمان. پس از ارتقاء به درجه‌ی افسری به هنگام تأسیس راه‌آهن به آن مؤسسه منتقل شد. مدتی ریاست راه‌آهن جنوب با او بود سپس به ریاست راه‌آهن تهران رسید. در ۱۳۲۲ به جرم طرفداری از آلمان‌ها از طرف متفقین بازداشت شد و قریب یک سال در زندان متفقین در اراک به سر برد. پس از استخلاص از زندان به ریاست دفتر ستاد ارتش منصوب گردید و از دوستان و نزدیکان رزم‌آرا شد. در ۱۳۲۹ به درجه‌ی سرتیپی ارتقاء درجه یافت و در همان سال که رزم‌آرا به ریاست دولت رسید، او را در رأس راه‌آهن دولتی ایران قرار داد. در ۱۳۳۴ با احراز درجه‌ی سرلشکری در کابینه‌ی حسین علاء وزیر راه شد. در کابینه‌ی دکتر اقبال که سه سال و نیم طول کشید همان سمت را داشت. در کابینه‌ی شریف‌امامی همچنان وزیر راه بود. در اوخر حکومت شریف‌امامی جای خود را به مهندس بهنیا داد و از دولت خارج شد. در ۱۳۷۵ درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

انصاری، هرمز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۳۱۱، انزلی.

درگذشت: ۶ خرداد ۱۳۶۵، اصفهان.

هرمز انصاری، فرزند سهام انصاری، پس از طی مدارس ابتدایی و متوسطه در اصفهان، از سال ۱۳۳۰ به ترتیب در دانشگاه‌های هامبورگ و کلن و برلین و فریبورگ به تحصیل حقوق و علوم سیاسی پرداخت. وی در سال ۱۳۳۶ از مدرسه عالی سیاسی برلین فارغ‌التحصیل شد. دو سال بعد در دانشگاه فریبورگ درباره‌ی «سازمان وزارت خارجه‌ی آمریکا» به تحقیق پرداخت. در سال ۱۳۳۹ به ایران بازگشت و مدتی کار مترجمی را در شرکت‌های خارجی به عهده گرفت تا اینکه در مهر ۱۳۴۰ به آمریکا رفت و علوم مدیریت بازرگانی را آموخت. در بازگشت از آمریکا در مونیخ اقامت گزید و در آن شهر به موازات فعالیت‌های بازرگانی و روزنامه‌نگاری مخصوصا با ماهنامه‌ی «کاوه» (بین سال‌های ۱۳۴۲ الی ۱۳۴۶) مطالعات تازه‌ای را در مؤسسه‌ی تحقیقات سیاسی دانشگاه مونیخ آغاز کرد. در سال ۱۳۴۳ پژوهشی پیرامون «منابع قانون اساسی آمریکا» انجام داد و در همان سال کتاب اصطلاحات آلمانی- فارسی را به چاپ رسانید. پس از تدوین رساله‌ی دکترای خود به نام «روابط ایران و آلمان بعد از جنگ بین‌الملل» به زبان آلمانی و انتشار آن از دانشگاه مونیخ به دریافت دکترای علوم سیاسی نایل آمد. این کتاب در آلمان هم به چاپ رسید. در بازگشت به ایران به شهرداری ناحیه‌ی اصفهان منصوب شد (۱۳۴۷). در شهریور ۱۳۴۹ به عنوان مشاور برنامه‌ریزی به خدمت دانشگاه

اصفهان درآمد و از مهر ۱۳۵۰ با سمت استادیاری به تدریس مسائل اقتصاد سیاسی پرداخت. در اسفند ۱۳۵۰ پژوهشی درباره‌ی «مشکلات ترافیک اصفهان و راه سامان بخشیدن به آن» را به پیش برد. در تابستان ۱۳۵۱ کتاب دیپلمات و روابط دیپلماتیک را منتشر ساخت. در همان سال در دانشگاه اصفهان به سمت مدیریت گروه علوم اجتماعی برگزیده شده و دو اثر تحقیقی دیگر از طرف دانشگاه به نام قانون شهرداری ایران و مطالعاتی درباره‌ی انقلاب اداری ایران براساس و الگوی اصفهان انتشار داد.

آخرین اثر هرمز انصاری، جامعه‌شناسی شهر اصفهان است که در زمان حیات توفیق انتشارش نصیب او نشد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

انصاری، هوشنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تکنوکرات، دیپلمات، سفیر، وزیر، مدیرعامل شرکت نفت. متولد ۱۳۰۶ در کرمانشاه. پدرش در بانک ملی سمت تحویلداری داشت و با درآمد ناچیز خود خانواده را به سختی اداره می‌کرد. مدتی در شیراز و زمانی در اصفهان خدمت می‌کرد. فرزند ارشد خود را به مدرسه‌ی آمریکائی‌ها در اصفهان فرستاد. پس از اخذ دیپلم عازم آمریکا شد و بعد از ثبت نام در یکی از دانشگاه‌ها به شغل عکاسی و خبرنگاری پرداخت. برای مطبوعات محلی خبر و عکس تهیه می‌کرد و از این راه زندگی خود را می‌گذرانید. چند سالی که در آمریکا بود ظاهراً در رشته‌ی اقتصاد و بازرگانی تحصیل می‌کرد. وارد تهران که شد به بخش خصوصی رفت و در دستگاه جعفر اخوان بازرگان معروف آن زمان مشغول کار شد. در ۱۳۳۴ به نمایندگی تجارتخانه‌ی اخوان که دفتری در ژاپن دایر کرده بود به توکیو رفت و همسر ژاپنی اختیار نمود و زبان ژاپنی یاد گرفت. ضمناً از مراکز دیدنی ژاپن بازدید کرد و برای کسانی که به ژاپن می‌رفتند وسیله و راهنمای خیلی خوبی بود. استعداد، هوش و زرنگی فوق‌العاده‌اش موجب شد مورد توجه سفارت ایران در ژاپن قرار گیرد.

غلامعباس آرام وقتی که سفیر ایران در ژاپن شد، او را به عنوان عضو محلی استخدام کرد. بعد وابسته‌ی اقتصادی سفارتخانه شد و تدریجاً با سفیر الفت و نزدیکی پیدا نمود. در آن ایام حاج محمد نمازی بازرگان نیکوکار شیراز مشغول مذاکره و خرید ماشین‌های نساجی برای یک کارخانه‌ی بزرگ در ایران بود. گوشه‌ای از این کار به انصاری سپرده شد و او با درایت و جدیت تمام کارها را انجام داد و چندین متخصص ژاپنی به ایران فرستاد. پس از نصب و بکار افتادن کارخانه تعدادی از سهام کارخانه را بلاعوض به او بخشیدند و مدیریت کارخانه را هم به او سپردند. در مقام مدیریت کارخانه که به نام شرکت ریسندگی و بافندگی فخرایران نمازی معروف بود، او عضو اتاق بازرگانی و صنایع و معادن گردید و در محافل اقتصادی و تجارتی تهران اسم و رسمی پیدا کرد.

در ۱۳۴۰ در حکومت دکتر علی امینی، از طرف جهانگیر آموزگار وزیر بازرگانی، به معاونت آن وزارتخانه منصوب گردید، ولی مجدداً به کارخانه بازگشت و اکثریت سهام کارخانه را خریداری نمود. غلامعباس آرام وزیر امور خارجه‌ی آن روز یک مأموریت کوتاه سیاسی به او سپرد و او را به عنوان سفیر فوق‌العاده و موقت به کشورهای آفریقائی فرستاد. این مأموریت دو ماه طول کشید و گزارش تنظیمی او مورد توجه مقامات ایران قرار گرفت. در ۱۳۴۴ سفارت ایران در پاکستان به او سپرده شد. در همان ایام جنگ هند و پاکستان آغاز گردید و او در این جریان نقش اساسی بر عهده گرفت و واسطه‌ی مذاکرات بین ایوب خان و شاه شد و هفته‌ای دو بار با هواپیمای مخصوص به تهران وارد می‌شد و مستقیماً با شاه ملاقات و آخرین اطلاعات مربوط به اوضاع جنگ را گزارش می‌کرد و پیغام‌های محرمانه‌ی ایوب‌خان رئیس‌جمهور پاکستان را به شاه بازگو می‌نمود. در ۱۳۴۵ به تهران احضار شد و به

وزارت اطلاعات منصوب گردید. چند ماهی در آن سمت بود که به سمت سفیرکبیری ایران به آمریکا اعزام گردید. قریب دو سال در آمریکا اقامت داشت. در ۱۳۴۸ به تهران احضار شد و به جای دکتر عالیخانی به وزارت اقتصاد منصوب گردید. پنج سال در این سمت باقی بود تا اینکه در ۱۳۵۳ از ادغام وزارت دارائی و اقتصاد، وزارت امور اقتصادی و دارائی به وجود آمد و انصاری در رأس آن وزارتخانه قرار گرفت. در ۱۳۵۶ به جای دکتر منوچهر اقبال مدیرعامل و رئیس شرکت ملی نفت شد و تا نیمه‌های ۱۳۵۷ در آن سمت قرار داشت.

روی هم رفته چهره‌ای جالب و در عین حال مرموز بود. هوش و ذکاوت داشت. بذال و دست و دل باز بود. ثروت زیادی اندوخت. در همه حال تاجر بود. از فروش سهام خود در کارخانه‌ی فخرایران نمازی چهارصد میلیون تومان بدست آورد که همه را به آمریکا فرستاد. با سیاست آمریکا هماهنگی کامل داشت. در سمت سفارت خود در آمریکا، دوستان مؤثری برای حمایت از خود تدارک دید. از ۱۳۵۲ داعیه‌ی نخست‌وزیری داشت و از این لحاظ بین او و دوست دیرینش جمشید آموزگار اختلاف افتاد. ابتدا پنهانی و بعد آشکارا انتقادهای شدیدی از هم می‌کردند. آموزگار انصاری را متهم به سوء استفاده و انصاری آموزگار را متهم به تلخی و ندانم‌کاری می‌کرد. از آن تاریخ دو دشمن بودند که در جلسات هیئت دولت رودرروی یکدیگر قرار می‌گرفتند. در ۱۳۵۶ که شاه زیر فشارهای خارجی و داخلی ناچار شد خود را با طرح کارتر هماهنگ کند و در ایران فضای باز سیاسی برقرار سازد، دو نفر کاندیدای اجرای این برنامه بودند. در همان ایام ویلای انصاری در جنوب فرانسه و خانه‌اش در تهران گلباران شد. همه او را نخست‌وزیر آینده‌ی ایران می‌دانستند، ولی در لحظات آخر جمشید آموزگار بر رقیب خود فائق آمد و انصاری در کابینه‌ی آموزگار ناگزیر همان سمت سابق را عهده‌دار گردید. آموزگار از عضویت او در کابینه رضایت نداشت، اما مرگ ناگهانی دکتر منوچهر اقبال مشکل او را خیلی زود حل کرد و انصاری به مدیرعاملی شرکت ملی نفت منصوب گردید.

انصاری در عین حال که در کار اداری دیکتاتور و سخت‌گیر بود، از کمک و مساعدت مالی به کارمندان و محتاجان خودداری نمی‌کرد. پاداش و اضافه‌کار و انعام مرتباً با فشار او پرداخت می‌شد. برخلاف جمشید آموزگار که دست خشک بود و حساسیت خاصی در مورد استفاده از اتومبیل‌های دولتی در روزهای تعطیل داشت، او معتقد بود که اتومبیل‌های دولتی در روزهای تعطیل باید مورد استفاده‌ی خانواده‌ی کارمندان قرار گیرد. وقتی در سمت وزیر اطلاعات دستور داد در نوروز به کارمندان سه ماه پاداش بدهند و مدیر مالی متعذر به نداشتن بودجه شد، از حساب شخصی خود چند میلیون تومان پرداخت.

هوشنگ انصاری دو همسر انتخاب کرد؛ همسر اولش ژاپنی بود و پس از چندی از وی متارکه کرد. زمانی که وزیر اطلاعات بود با خانم مریم پناهی منشی وزیر امور خارجه ازدواج نمود. در هر حال او از دوستان و دوستداران آمریکا بود و در اجرای سیاست آنها در ایران تلاش بسیار می‌کرد. بزرگترین قرار داد را در تاریخ اقتصادی آمریکا او با هنری کیسینجر بست. به قرار اطلاع قسمتی از دارائی و موجودی‌های نقدی شاه به نام وی بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

انصاریپور، محمدتقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد تقی انصاری پور

محل تولد : شهرضا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

خرداد سال ۱۳۶۰ دیپلم تجربی ـ تهران ـ خ جمهوری اسلامی، دبیرستان بامداد.

ورود به حوزه: مهرماه ۱۳۶۰، مدرسه حقانی و سپس مدرسه شهیدین.

اتمام دروس سطح: ۱۳۶۹ شرکت در درس خارج فقه و اصول آیت الله سیدکاظم حائری تا سال ۱۳۷۵ و ضمن درس خارج ورود به موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، بنیاد باقرالعلوم (ع) در سال ۱۳۷۰ اخذ مدرک کارشناسی ارشد در رشته دین‌شناسی در ۱۳۷۸ ورود به مرکز تربیت مدرس، دوره دکتری فلسفه دین در سال ۱۳۷۹ در حال حاضر در حال تدوین پایان‌نامه دکتری و در عین حال مشغول به کار در مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب هستم.

در ضمن دروس حوزوی با شرکت در دوره‌های متعدد آشنایی با مکالمه و گرامر زبان انگلیسی و نیز مکالمه عربی و متون جدید عربی را نیز گذراندم. دوره‌های زبان تخصصی مربوط به فلسفه دین و کلاس‌های ترجمه، توانایی مکالمه به زبان انگلیسی و عربی و ترجمه از این دو زبان را نیز کسب کردم.

انفرادی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین انفرادی : فرمانده گردان یدالله تیپ ۲۱ امام رضا(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

حاج امیر انفرادی کشاورز ساده و صمیمی روستای حسن آباد ، در نهمین روز مهر ماه ۱۳۳۹ چشمش به تولد سومین فرزندش روشن شد .این نوزاد را حسن نامیدند تا خلق و خوی نیکویش در تمام دوران زندگی همواره دیگران را به صلح دعوت کند .نان حلال پدر و تقید مادر برای تربیت هر چه بهتر حسن موجب شد، روز به روز عشق به کلام حق و اهل بیت در وجودش ریشه بدواند ، اهتمام پدر به مسئله تربیت حسن به گونه ای بود که علی رغم اهمیتی که به تحصیل فرزند می داد به علت آنکه معلم مدرسه جوانی لاابالی در لباس سپاه دانش بود ، حسن را از ادامه تحصیل باز داشت و این شد که حسن تحصیل را نیمه کاره رها کرد و در مغازه خیاطی مشغول به کار شد .

وی سالهای کودکی و نوجوانی را به علت بیماری مادر و سپس فوت او تحت سرپرستی برادر بزرگ خود بسر برد و بدین ترتیب از سال ۵۱ در سن ۱۲ سالگی با روستا خداحافظی کرد و به شهر آمد . حضورش در شهر، راحت طلبی شهر را به او انتقال نداد ، حسن با همان روحیه مسئولیت پذیری در شهر به شغل خیاطی مشغول شد ؛ دراین بین دوران ابتدایی را در یکی از مدارس شبانه شهر مشهد به اتمام رساند .زندگی با پستی و بلندی های فراوانش روحیه غیرتمندی و همت والا را در نهاد حسن ایجاد کرد و او زودتر از هم سن و سالانش مرد زندگی شد ، هفده سال بیشتر نداشت که تصمیم به ازدواج گرفت . خانواده دختر در ابتدا مخالفت می کردند و بعد که اصرار فراوان حسن را به ازدواج دخترشان دیدند ، شرطی در پیش پایش گذاشتند شاید محض امتحان می خواستند این نوجوان غیرتمند را بسنجند ، حسن برای اجابت خواسته خانواده دختر برای کار به تهران رفت و حدود دو سال با کار

مدام توانست به خواسته اش برسد . بالاخره این ازدواج سر گرفت ، حاصل این پیوند ۳ دختر و ۲ پسر است که از حسن به یادگار مانده است .اوج ابتزال و فساد ناشی از حکومت باطل بر جامعه نتوانست او را همراه این تباهی کند و حسن در همان صفا و صداقت روستای حسن آباد روز به روز پله های کمال را می پیمود تا زمانی که در ردیف مبارزین انقلابی قرار گرفت .پخش اعلامیه های امام و تشکیل جلسات در مسجد سورنچی به مسئولیت امام جماعت مسجد او را هر چه بیشتر در این راه ثابت قدم نمود .

همسرش می گوید :او در همان حال و هوای جوانی علاقه زیادی به موهایش داشت اما یک روز وقتی به خانه برگشت با تعجب دیدم تمام موهای خود را تراشیده است ، وقتی حیرتم را دید در جواب گفت :برای همرنگ شدن با سربازان فراری به دستور امام موهایم را تراشیدم . حسن اولین قدمها را برای رهیدن از وابستگی ها در راه عشق برداشته بود .قدمهایی که رفته رفته به گامهای بلندی تبدیل شد ، استقامت حسن بر راه آنچنان بود که با اینکه بارها با قمه تهدید شده و گاه منافقین با نامه قصد داشتند او را از ادامه راه منصرف کنند ، وی هرگز قدمی به عقب بر نگشت .حسن اختیار خود را به عشق سپرده بود و همین عشق او را با سرعت به مقصود می رساند . تشکیل بسیج در چناران گام دیگری بود که حسن در این راه برداشت و با شروع غائله کردستان بوی گیسوی محبوب، او را به ارتفاعات آن دیار فرا خواند تا جانبازی کند و پله پله به حق نزدیک تر شود. او به همراه شهید کاوه مدتی را در این سنگر به مبارزه پرداخت و حلاوت این مبارزه آن چنان در دلش نشست که مغازه خیاطی خود را تعطیل کرد و از سبز پوشان پاسدار شد . با آغاز جنگ تحمیلی باز فرصتی دست داد تا حسن در امتحانی دیگر گرد تعلقات را هر چه بیشتر از دل بزداید ، حضور او در جبهه مستمر بود مگر زمانی که برای جذب نیرو چند روزی را به مشهد می آمد. نیروهای گردان ید الله را که خود فرمانده اش بود دور هم جمع می کرد و کاروانی از بسیجیان به راه می انداخت و باز به سمت جبهه برمی گشت .

او در عرصه نبرد بارها به سختی مجروح شد . اما پس از چند روز دوباره با همان حال در جبهه حضور پیدا کرد .تواضع حسن ؛مهربانیش ، صفا و صداقتش ارزشهایی بود که همگان را گرد شمع وجودش جمع می کرد .بچه های رزمنده هنوز با گذشت سالیان ، باز هم شبهای عملیات ، وقت دعای کمیل و عاشقی را بی او در خاطر نمی آوردند .آنان فرمانده مداحشان را که با همه صلابت با شنیدن نام زهرا (ع) دلش به ملکوت متصل می شد، در غفلت زمانه از یاد نبرده اند .

او نیز اهمیت زیادی به نیروهایش می داد ، این جمله حسن زبانزد دوستان اوست که عرق بیشتری بریزیم تا خون کمتری بدهیم و در کنار همه این مسائل گاه بچه های گردانش را جمع می کرد و برایشان حرف می زد ، سعی داشت آنان را هر چه بیشتر با معنویت پیوند دهد و البته همین پیوند بود که گردان ید الله همیشه خطر را به جان می خرید ، خط شکن بود و پیش قدم .سخت ترین و دشوار ترین عملیات داوطلبانه بر دوش این گردان گذاشته می شد و به قول فرماندهی لشگر و گردان ید الله نیروهایش نیز یدالهی بود .این همه خوبی مخصوص جبهه نبود ، او را از زبان همسرش که بشنوی می گوید :حسن در خانه دوست و کمک کارم بود ، بسیاری از کارهای خانه را بر دوش می گرفت تا من در مدت حضور او در خانه استراحتی کرده باشم .حسن چند ماه قبل از شهادت ، خبر از ولادت دختری داده بود که بعد از شهادتش به دنیا می آید و بنا به سفارش خود او، نامش را فاطمه می گذاشتند .

اگر چه او رهیده بود اما شهادت برادر کوچکش آن چنان موجی در روحش ایجاد کرد که دیگر تاب ماندن در زمین خاکی را نداشت و در آخرین وداع این نکته را به همسرش یادآور شد که این آخرین دیدار است و این رفتن بازگشتی در بر ندارد . همرزمش می گوید شبهای عملیات کربلای ۵ ، آخرین سحرگاه زندگی حسن او بعد از نماز صبح بر سر سجاده به تفکر نشسته بود. در جواب سوال من که علت را جویا شدم، گفت :خوابی دیده ام ، من شهید خواهم شد وعده وصال داده شده بود و هر چه به لحظه موعود نزدیکتر می شد، چهره اش متفکرانه تر به نظر می رسید .آخرین لحظات او دیگر با کسی صحبت نمی کرد مگر به ضرورت ،آفتاب تا ساعتی دیگر غروب می کرد. صدای هواپیماهای دشمن در پی آن صدای مهیب انفجار در نزدیکی چادر فرماندهی همرزمانش را مضطرب ساخت ، به جستجویش از سنگر بیرون آمدند ، حسن لحظاتی قبل برای شرکت در جلسه ای

سنگر را ترک کرده بود و حالا ـ همه نگرانش بودند ، پس از فرو نشستن گرد و خاک پیکر بی جان او روی زمین نمایان شد ، ترکشی به سرش اصابت کرده بود .

حسن پس از عمری بال و پر زن در هوای دوست در بعد از ظهر بیست و یکم دی ماه سال ۱۳۶۵ در منطقه شلمچه به وصال نائل گردید .

پیکر پاکش در بهشت زینب شهرستان چناران به خاک سپرده شد و راهش منتظر قدمهای من و توست .

منابع زندگینامه" :کاش با تو بودم"نوشته ی رویا حسینی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

انگالی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد انگالی : فرمانده واحد آموزش نظامی ناوتیپ۱۳امیر المومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه در ۱۵ شهریور ماه سا ل ۱۳۴۴ در روستای «کره بند » از توابع شهرستان بوشهر متولد شد و تحصیلات دوران ابتدایی و راهنمایی را در روستای کره بند با موفقیت به پایان رساند .در جریان پیروزی انقلاب اسلامی اواز فعالان این نهضت بودودر راهپیمایی ها شرکت فعال داشت . در سال ۱۳۶۱ در حالی که دانش آموز اول دبیرستان بود ،درس و مدرسه را رها کرد و عاشقانه آماده ی عزیمت به میدان نبرد شد .

وی پس ازگذراندن آموزشهای لازم در شهرستان کازرون ،به جبهه های حق علیه باطل اعزام شد و در عملیات محرم در منطقه شرهانی حماسه آفرینی کرد و تا پای نثار جان نیز پیش رفت .او همچنین در عملیات والفجر ۱ به همراه دیگر بسیجیان شرکت داشت و پس از انهدام نیروهای دشمن و تصرف بخشی از نوار مرزی ،توانست در پیروزی نیروهای خودی بر دشمن نقش مهمی ایفا کند . احمد در تاریخ ۱/ ۵/ ۱۳۶۲ پس از گذراندن دوره آموزش پاسداری ،به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و پس از سه ماه آموزش به کردستان اعزام شد و مدت ۶ ماه در سقز و کامیاران خدمت کرد .

پس حضوردر کردستان دوباره عزم جبهه های جنوب نمودو به مدت ۸ ماه در واحد اطلاعات و عملیات ناو تیپ امیر المومنین (ع) به جها د در راه خدا و اسلام پرداخت.در باز گشت از جبهه بنا به تشخیص مسئولین و با توجه به صلاحیت های موجود در او ،به عنوان فرمانده پایگاه مقاومت شهید دستغیب کره بند انتخاب شد و ۶ ماه تمام ،خالصانه در خدمت بسیج و بسیجیان خدمت کرد .

علاقه سرشار او به فرا گیری فنون و آموزشهای نظامی ،در کنار مسائل عقیدتی و معنوی موجب شد تا با گذراندن آموزشهای دریایی در بوشهر به ناو تیپ امیر المومنین (ع) مراجعت کند و به دنبال آن برای آموزش تربیت مربی فرماندهی دسته به تهران اعزام می شود .او پس از ۴ ماه آموزش ،به ناو تیپ امیرالمومنین(ع) باز گشت و مدت ۵ سال و نیم در واحد آموزش رزمندگان اسلام برای مبارزه با دشمن پرداخت .

شهید احمد انگالی علاو بر آموزش دادن به نیروها ،خود نیز از شرکت در صحنه های کارزار غافل نشد و در عملیات بزرگ والفجر ۸ به عنوان فرمانده ی گروهانی از گردان حضرت زینب (س) ،در فتح عظیم منطقه ی فاو حماسه آفرید و ضمن وارد کردن صدمات فراوان به دشمن ،از ناحیه گوش مصدوم شد .

وی در تابستان سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۳ در منطقه خور عبدوالله و دریای خروشان خلیج فارس ،همراه با دیگر دلیر مردان میهن به جنگ با ناوچه های جنگی دشمن پرداخت و رشادتهای چشمگیری از خود نشان داد .او در سال ۱۳۶۶ در حالی که مسئول

آموزش عمومی و معاون واحد آموزش نظامی تیپ بود ،به عنوان فرمانده ی گروهانی از گردان ذوالفقار در عملیات کربلای ۴ نیز شرکت کرد و تا آخرین لحظه ،مردانه با دشمنان مبارزه کرد .

هنوز خستگی عملیات کربلای ۴ از تن احمد بیرون نرفته بود که مجددا به عنوان فرمانده ی گروهانی از گردان ذوالفقار در عملیات کربلای ۵ – در منطقه شلمچه – معرفی شد و در نبردی جانانه ،خسارت بسیار سنگینی به مزدوران عراقی وارد نمود و خود نیز از ناحیه ی پا مجروح گردید.

شهید انگالی در عملیات والفجر ۱۰ در غرب کشور نیز حضور یافت و در مانور آمادگی عملیات کوهستانی ،فرماندهی یکی از ارتفاعات را بر عهده گرفت .درست در همین زمان بود که عراقی ها به طورگسترده به فاو و سپس به جزیره مجنون حمله کردند و به همین خاطر هم شهید انگالی به همراه جمعی از فرماندهان و رزمندگان تیپ ،بلا فاصله به جبهه های جنوب باز گشت و در نبر د با دشمن بعثی ،حماسه آفرینی کرد .

پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران ،نیروهای عراق حملات گسترده ای را برای تصرف مناطقی از کشور عزیزمان انجام دادند .در این هنگام ،شهید انگالی به عنوان فرمانده گردان برای عقب راندن دشمن ،در جاده اهواز – خرمشهر با دشمن در گیر شد و در پیروزی سپاهیان اسلام نقش به سزایی ایفا کرد .

پس از برقراری آتش بس میان دو کشور ایران و عراق ،وی کماکان به حضور خود در جبهه به عنوان فرمانده آموزش نظامی تیپ و فرماندهی پادگان آموزشی الغدیر ادامه داد و در اواخر سال ۱۳۶۹ بود که از پادگان الغدیر در جنوب و مقر تیپ حضرت امیر منتقل شد و در مسئولیت جدید نیز به پاسداری از کشور پرداخت .او همچنین در مانورهای مشترك نیروی دریایی سپاه و ارتش که به نام های پیروزی ۱ در بندر عباس و سهند در منطقه رود حله انجام گرفت نیز همراه با فرماندهان تیپ حضور داشت و در مانور پیروزی ۲ نیروی دریایی سپاه و ارتش در منطقه ی کبگان نیز به عنوان ارزیاب مانور خدمت نمود .

احمد انگالی در تاریخ ۵/ ۴/ ۱۳۷۰ به دستور فرماندهی تیپ ،مامور انهدام مهمات از رده خارج شده ی تیپ گردید و در حین انجام وظیفه و بر اثر اشتعال ناگهانی مهمات ،مورد آتش سوزی شدید قرار گرفت .اگر چه او را سریعا به وسیله هواپیما به تهران اعزام کردند ،اما پس از ۵ روز تلاش بی وقفه پزشکان معالج ،در ساعت ۳ بامداد دهم تیر ماه سال ۱۳۷۰مصادف با عید غدیر خم ،عید ولایت ،به عهدش با امام وفا کرد و بعد از سالها مبارزه ،حماسه آفرینی و ایثار گری در صحنه های مختلف انقلاب به درجه ی رفیع شهادت نایل آمد .

پیکر مطهرش را در همان روز بوسیله هواپیما به بوشهر منتقل کردند و فردای آن روز او را از محل بسیج مرکزی بوشهر تا زادگاهش کره بند تشییع کرده و بنا به وصیت خودش در امامزاده جعفر ،در جوار دیگر شهیدان گلگون کفن به خام سپردند .شهید انگالی ،خانواده و تنها فرزندش زهرا را تنها گذاشت تا به لقای معبودش بشتابد .

منابع زندگینامه :

بربال ملائک،نوشته ی اسماعیل ماهینی ومحمد رحمانی،نشرشروع-۱۳۸۳

انگجی، محمد علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد علی سومین فرزند آیه الله العظمی حاج میرزا ابوالحسن انگجی است که در حجر دانش و تقوا نشو و نما نموده و پس از

خواندن مقدمات و ادبیات، سطوح عالی را از مرحوم والدش و آیات دیگر تبریز استفاده نموده و بعد به قم مهاجرت و چندین سال از محضر مرحوم آیه الله حایری و آیه الله حجت و آیات دیگر بهره‌مند شده آنگاه بوطن خود معادوت نموده تا در اوائل حکومت دکتر مصدق السلطنه از طرف مردم تبریز برای مجلس پارلمان انتخاب و به طهران آمده و یکدوره وکالت نموده و چندین سال در طهران اقامت و بعد به تبریز مراجعت نموده است.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد سوم)

انوار اردکانی، یعقوب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

واعظ، مشروطه‌خواه، نماینده‌ی مجلس، سیاست‌باز حرفه‌ای، عوامفریب، معروف به صدرالعلماء، فرزند آسید خلیل واعظ، متولد ۱۲۵۳. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در یزد به حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان و تهران وارد شد و تحصیلات خود را تا درجه‌ی اجتهاد انجام داد و در زمره‌ی وعاظ درآمد. در مشروطیت به مشروطه‌طلبان پیوست و چون از نطق و بیان بهره‌ی کافی داشت، مورد توجه واقع شد. پس از به توپ بستن مجلس، محمدعلی میرزا دستور بازداشت او را صادر کرد و او را به باغشاه بردند و در غل و زنجیر کشیدند تا در اثر اقدامات صدرالاشراف آزاد شد. در دوره‌ی دوم از خراسان به وکالت مجلس انتخاب گردید. در دوره‌ی چهارم از طرف مردم شیراز به مجلس رفت. در این دوره که مقدمات انقراض قاجاریه فراهم می‌شد، با شامه‌ی سیاسی راه آینده‌ی خود را تشخیص داد و با دار و دسته‌ی سردارسپه مناسبات نزدیک پیدا کرد و جزء تعزیه گردانان سیاسی شد. در دوره‌ی پنجم از طرف ایلات خمسه به مجلس راه یافت. ضیاءالواعظین وکیل ایل قشقائی در مجلس با اعتبارنامه‌ی او مخالفت کرد و گفت این شخص اهل اردکان است، یک روز از خراسان وکیل شد، دوره‌ی قبل خود را شیرازی معرفی نمود و از شیراز سر درآورد و حالا می‌بینیم در این دوره از طرف ایلات خمسه به مجلس راه پیدا کرده است. ولی گوش کسی به این حرف‌ها بدهکار نبود و سید در وکالت مجلس مستقر شد و برای سلطنت پهلوی و انقراض ایل قاجار یقه‌درانی کرد. به پاداش خدمات صادقانه‌ی خود، در ادوار ششم و هفتم نماینده‌ی شیراز در مجلس شد، ولی چون زیاد متوقع بود و حساب کار قدری از دستش خارج شده بود، چند سالی از وکالت محروم گردید؛ تا وقتی که به خود آمد و بار دیگر با کانون‌های قدرت هماهنگ شد و مجدداً در ادوار دوازدهم و سیزدهم از کاشان انتخاب گردید. بعد از استعفای رضاشاه، هنوز شاه از دروازه‌ی تهران خارج نشده بود که برای بدست آوردن وجهه بین مردم و اغفال آنها علیه رضاشاه سخن گفت و جمله‌ی معروف «الخیر فی ما وقع» را ادا نمود. طوفان خشم و غضب رضاخان از سخنان او بلند شد و به روایات موثق تا آخرین دقیقه‌ای که ایران را ترک می‌کرد، به سید یعقوب انوار ناسزا می‌گفت. سید بعد از دوره‌ی سیزدهم دیگر به مجلس راه نیافت. برای تقرب به دربار محمدرضا پهلوی و راه یافتن به دولت خدمات خود را نسبت به رضاشاه در جراید انعکاس داد، ولی دیگر حربه‌اش مؤثر نیفتاد و نتوانست به منصبی برسد. سنش نیز از هفتاد گذشت و از صحنه‌ی سیاسی به کلی بیرون رفت. از او ثروت نسبتاً هنگفتی بجا ماند. علی‌رغم این پدر، پسرش سید عبدالله انوار عمر خود را وقف خدمات علمی کرده است. بدون تردید وی یکی از بهترین نسخه‌شناسان و یکی از بزرگترین کتاب‌شناسان ایران است. دخترش خانم فرشته‌ی انوار سال‌ها در دانشگاه تهران به خدمت کتابداری مشغول بود و بعضی از دروس کتابداری را نیز در دانشگاه تدریس می‌نمود. وفات انوار در سال ۱۳۳۴ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

انوشیروان خسرو اوّل

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خسرو اول که پس از مرگ لقب انوشروان (انوشک روان) یعنی روان بی‌مرگ و جاودان یافت، از بزرگترین پادشاهان ساسانی است. وی در ۵۳۱ میلادی به تخت نشست و در ۵۷۹ میلادی درگذشت. هرگز تاج و تخت ساسانی به اندازه‌ی دوره‌ی خسرو اول استوار نشده بود. چه تمام طبقات حتی موبدان و بزرگان مطیع شاه بودند. این پادشاه پس از سرکوبی مزدکیان توانست با قدرت و عدالت تمام نظم و آرامش را در کشور برقرار سازد، از این جهت در تاریخ او را دادگر لقب دادند.

باید دانست که هر چند سیاست قباد اقتدار سلطنت را از قید اشراف آزاد کرد، ولی این آزادی را به بهای خرابی کشور و هرج و مرج مملکت به دست مزدکیان تحصیل کرد. در زمان انوشیروان مجدداً پادشاه مرکز کل اقتدارات شد. وی نخست فرمان داد املاکی را که در عهد تجاوز مزدکیان غصب شده بود به صاحبان آنها بازگردانند و اموال بی‌صاحب را برای اصلاح خرابی‌ها تخصیص دادند.

در باب زنانی که مزدکیان ربوده بودند در صورتی که آن زن از آغاز شوهر نداشته و یا شوهرش بعداً درگذشته باشد، اگر مرد رباینده از حیث طبقه‌ی اجتماعی با آن زن برابر باشد بایستی او را شرعاً به عقد خود درآورد وگرنه بایستی از آن زن کناره گیرد. به موجب روایت دیگر زن مختار بود او را به شوهری خود اختیار بکند یا نکند. به هر حال رباینده مکلف بود قهراً مهر مضاعفی به خانواده‌ی زن بپردازد. اگر شوهر قانونی زن زنده بود زن به او برمی‌گشت و غاصب می‌بایستی معادل مهریه‌ای را که شوهر قانونی داده بود به زن بپردازد. هر کودکی که نسبتش مشکوک بود بایستی متعلق به خانواده‌ای باشد که در آن زندگانی می‌کرده و در آن خانواده حق وراثت داشته باشد. هر کسی خسارتی به دیگری رسانیده بود مجبور به ادای غرامت می‌شد. و به مجازاتی متناسب با جرم خود می‌رسید.

خسرو بفرمود تا خانواده‌های اعیان و اشراف را که به واسطه‌ی کشته شدن آقای خانواده‌ی خود به تنگدستی افتاده بودند، شمارش کردند. و عده‌ی یتیمان و بیوه‌زنان را شمردند. و به هر کدام از آنان قوت لایموتی دادند. پادشاه، کودکان این طبقات را «فرزندان خود» شمرد، و دختران را به مردانی که هم طبقه‌ی آنان بودند به زنی داد. و جهیز آنها را از خزانه‌ی دولتی تهیه کرد و همچنین پسران را از دختران نجیب‌زاده زن داد و مهر آنان را خود به عهده گرفت و آنان را توانگر کرد و فرمود که در درگاه شاهی بمانند و تربیت شوند، تا مهیای پذیرفتن خدمات بزرگتر گردند، و بدین طریق طبقه‌ی جدیدی از نجبا در دربار او پدید آمد، که فرمانبردار و فدایی او بودند و نیز فرمان داد که املاک و ابنیه و قنواتی را که بر اثر کوتاه شدن دست صاحبان آنها ویران و بایر شده بود آباد و دایر نمایند و پلهای چوبی و سنگی را که ویران شده بود و دوباره مرمت کردند.

وی اصلاحات زیادی در روش اخذ مالیات کرد. پیش از وی کشاورزان قبل از تعین میزان مالیات توسط مأموران دولتی جرأت نمی‌کردند به میوه‌های رسیده دست بزنند. وی دستور داد تمام زمینهای زراعتی را به دقت مساحی کردند و مأمورانی درستکار برای این امر برگزید. و دریافت مالیات ارضی جدید بر اساس این ممیزی قرار گرفت.

نرخهای ثابتی که مطابق اصول جدید معین شد از این قرار بود.

هرگریب (جریب معادل با ۲۴۰۰ مترمربع) گندم یا جو، سالی یکدرهم، هر گریب مو، سالی هشت درهم، هر گریب یونجه هفت درهم، هر گریب برنج (پنج ششم) درهم، و سالیانه از هر چهار درخت خرمای پارسی یا شش نخل آرامی یا شش درخت زیتون

یک درهم می گرفتند.

سایر محصولات دیگر از ادای مالیات معاف بود و نخلهای پراکنده که جزو نخلستانی مستقل به شمار نمی‌آمد از ادای مالیات معاف گشت.

جزیه‌ی سرها (مالیات سرانه) نیز بر تمام اشخاص بیست ساله تا پنجاه ساله تعلق می گرفت، به استثناء بزرگان و موبدان و دبیران و خدمتگزاران دولت و سربازان که از این مالیات معاف بودند. در جزیه‌ی سرانه از توانگران دوازده درهم، و میانه ترهشت و کمتر شش و سایر رعایا هر تن در سال چهاردهم می‌پرداختند. مالیات را به اقساط سه ماهه می گرفتند. خسرو فرمود صورت نرخهای جدید را در گنج شاهی نهاده و رونوشتهای دیگری به همه مستوفیان (مأموران مالیات) و همه قضات بلوک بفرستادند.

انوشیروان قضات را مأمور کرد که مراقبت کنند تا مالیاتها عادلانه وصول شود، و اگر خساراتی متناسب با مالیات بر گندم و باغ اشخاص وارد آید، آنان را از ادای مالیات معاف کنند. قضات دهستانها صورت معافیتها را به حکومت مرکزی می‌رسانیدند، و حکومت نیز اوامر مناسبی به تحصیلداران صادر می کرد. منظور خسرو از این بازرسی این بود که از اسرافهایی که تا آن زمان در اخذ مالیات معمول بود جلو گیری کند.

خسرو فرمان داد کمه برای نجبای فرودست که به منزله‌ی هسته و مغز سپاه ایران بودند و تا آن زمان بدون جیره خدمت می کردند و حتی ساز و برگ جنگ را هم به خرج خودشان فراهم می‌نمودند حقوق و جیره‌ای معین نمایند.

در زمان خسرو سلاح کامل اسواران مرکب بود از: یک برگستوان اسب، جوشن بلندی، زره سینه‌پوشی، وران‌بندی و شمشیری و نیزه‌ای و سپری مدور و گرزی و تبرزینی و ترکشی که حاوی دو کمان با چند زه و سی‌تیر بود. دو کمند بافته را از پشت سر به کلاه خود متصل می کردند. از جمله اصلاحات لشگری خسرو انتقال قوم کوهستانی بارز ساکن کرمان که از اقوام شجاع ایرانی بودند به نقاط مختلف کشور و مجبور نمودن آنان به خدمت سربازی است. و نیز از یک قوم دیگر موسوم به «چول» که ظاهراً شورش کرده بودند، فقط هشتاد تن باقی گذاشت و آن مردمان جنگ آزموده را به شهر رام پیروز انتقال داد. آنان را نیز مکلف به خدمت سربازی نمود.

سپس اقوام ابخاز و خرر و آلان را که به ایران هجوم آورده و در ارمنستان پیشرفته بودند شکست داد و ده هزار تن از آنان را اسیر کرده و ایشان را در آذربایجان مستقر گردانید، و نیز در بلاد الشابران و مسقط که به امر او بنا شد و در دژ مرزی دربند (باب الابواب) سربازانی جنگ آزموده جای داد که آنان را به پهلوی «نشاستگان» به معنی پاذگان می گفتند که در تاریخ طبری آن اصطلاح «السیاسجین» آمده که باید مصحف «النشاستجین» باشد.

خسرو، پادگان بلاد ارمنستان را که از روم گرفته بودند، نیز به این قوم واگذاشت و شهر مستحکم به نام سغدبیل در گرجستان بنا نهاد و سغدیان و ایرانیان را در آنجا مسکن داد. وی اقوام وحشی و چادرنشین را برای استفاده‌ی نظامی ایشان به مرزها و مناطق خطرناک کوچ می‌داد، تا حملات دشمنان خارجی را دفع کنند. بدین طریق سپاه جاودانی که خسرو اول ایجاد کرد مرکب از سواران ایرانی و کوچ‌نشینان غریب بود.

خسرو در تشکیلات جدید سپاه منصب «ایران سپاهبذ» را ملغی کرده چهار سپاهبذ در چهار سوی کشور بگماشت. سپاهبذ خراسان (مشرق) ریاست سپاه خراسان و سیستان و کرمان و سپاهبذ نیمروز (جنوب) ریاست سپاه پارس و خوزستان، و سپاهبذ خود بران (مغرب) ریاست سپاه عراق را تا مرزهای روم، و سپاهبذ باختر (شمال) ریاست سپاه مادبزرگ و آذربایجان را به عهده داشت.

مورخان شرقی نه فقط خسرو انوشیروان را یکی از عادل‌ترین پادشاهان دانسته‌اند بلکمه او را نمونه‌ی رحمت و جوانمردی شمرده‌اند ولی توصیفی که پروکوپیوس از خسرو کرده با آنچه در روایات شرقی هست مطابقت ندارد.

پروکوپیوس خسرو را پادشاهی بی‌آرام و فتنه‌انگیز معرفی کرده است که عاشق حادثه‌جویی و بدعت بود و همواره در پیرامون

خویش تولید هیجان می‌کرد، و او را مردی مغرور معرفی می‌کند. و گوید که او آنچه وجود نداشت می‌گفت و آنچه وجود داشت کتمان می‌کرد، و مسئولیت مظالم خود را به گردن مظلومان می‌انداخت. سوگند خود را نقض می‌کرد. اظهار زهد و تقدس می‌نمود. و زشتی اعمال خود را به نیروی زبان‌آوری از میان می‌برد.

پروکوپیوس برای اینکه نمونه‌ای از تزویرکاریهای خسرو را به دست داده باشد می‌نویسد که در فتح شهر سورا Sura به دست ایرانیان، خسرو سربازی را دید که زنی زیبا را بر روی خاک می‌کشید، در حالی که طفل او به زمین افتاده بود. شاه از دیدن آن حالت ناله برآورد و در حضور آناستاسیوس سفیر روم گریه کرد و از خدا خواست که مسبب تمام این فجایع را کیفر دهد. مورخ مزبور گوید: که خسرو در کمالی خوبی می‌دانست که خود مسبب این جنگ شده بود. نمونه دیگر از تزویر خسرو را بلاذری شرح می‌دهد:

خسرو خواهان دوستی خاقان ترک «سینجیبو» بود و قرار بر آن شد که خسرو دختر خاقانی را به زنی بگیرد، و خسرو نیز دختر خود را به خاقان دهد. خاقان به عهد خود وفا کرد، ولی خسرو به جای دخترش یکی از کنیزان را برای خاقان فرستاد و به افتخار این مزاوجت ضیافت بزرگی برپای کرد ولی شب هنگام آتش بر خیمه‌ی ترکان افکند؛ و چون خاقان از این کار گله کرد، خسرو اظهار بی‌اطلاعی نمود. شب سوم خسرو به چادر خود آتش افکند و به خاقان شکایت برد. چنانکه گویی او را مسبب این واقعه می‌دانست. چون خاقان سوگند یاد کرد که از این واقعه اطلاعی ندارد. خسرو برای جلوگیری از اینگونه حوادث به خاقان پیشنهاد کرد که اجازه دهد دیواری بین دو کشور کشیده شود. خاقان رضا داد و به کشور خود بازگشت. خسرو دیواری استوار برآورد و چون خاقان ترک دریافت که خسرو او را فریب داده و کنیزی را به جای دخترش به او داده دیگر قادر به کشیدن انتقام نبود.

پروکوپیوس در مورد سخت‌کشی خسرو می‌نویسد که در چندین مورد خسرو بعضی از مجرمان را پوست کنده و پوست ایشان را به کاه انباشته است. به موجب روایت آگایثاس به فرمان خسرو نخویری را که در کشور لزکی‌ها مغلوب شده بود زنده پوست کندند.

در شوراها خسرو چنین وانمود می‌کرد که میل دارد که دیگران هم، عقیده‌ی خود را بگویند ولی در حقیقت اینکار تظاهری بیش نبود. طبری می‌نویسد که: راجع به دفاتر مالیاتی جدید خسرو شورایی تشکیل داد و گفت هر کس ایرادی دارد اظهار کند. همه ساکت ماندند. چون پادشاه بار سوم سؤال خود را تکرار کرد. مردی از جای برخاست و با کمال ادب پرسید که پادشاه خراج دایمی بر اشیاء ناپایدار تحمیل فرموده و این به مرور زمان در اخذ خراج موجب ظلم خواهد شد.

آنگاه خسرو فریاد برآورد که ای مرد بدبخت گستاخ، تو از چه طبقه مردمانی؟! عرض کرد از طبقه‌ی دبیرانم. خسرو فرمود تا دیگر دبیران او را آنقدر با قلمدان بزدند تا بمرد. آنگاه همه‌ی حاضران گفتند: شاهنشاه همه‌ی خراجهایی را که مقرر فرموده است موافق عدالت است.

چنانکه در بالا گفتیم در بدو سلطنت خسرو کیوس پسر مهتر قباد که دعوی پادشاهی داشت به فرمان خسرو به قتل رسید. لکن برادر دیگرش ژم با اینکه از یک چشم کور بود و قاعدتاً اشخاص ناقص‌الاعضاء نبایستی به سلطنت برسند در میان بزرگان ایران که از تلون و بی‌رحمی خسرو می‌ترسیدند هواخواه داشت. حتی خالوی خسرو اسپبدس Aspebdes نیز طرفدار ژم بود.

بزرگان قرار گذارد برای اینکه قانون سلطنت را مراعات کرده باشند، از جهت ناقص‌الاعضاء بودن ژم، قباد پسر ژم را به پادشاهی بردارند. ولی خسرو این توطئه را در نطفه بکشت و ژم را به قتل رسانید و اسپبدس را نیز با برادرزادگان خود بکشت، قباد (کواد) پسر ژم که کنارنگ آذر گنداذ او را پنهان کرده بود از این قتل‌عام نجات یافت. وی گریخته نزد ژوستی‌نین امپراطور روم رفت و خسرو سالهای بعد فهمید که باعث اختفای او که بوده، آنگاه فرمود که آذر گنداذ را که پیری سالخورده بود بکشتند و مقام کنارنگی را به پسرش وهرام دادند.

خسرو سرنخوارگان ماهبوذ را که در رسیدن به شاهی به او کمک کرده بود نیز بکشت. ماهبوذ سبب دسیسه‌ی یکی از بزرگان به

نام زروان Zarnan یا زبرگان Zarbargan (زبرقان) که رئیس خلوت بود به قتل رسید. و آن داستان بنا به روایت پروکوپیوس چنین بود که: خسرو به زبرگان فرمود که رفته ماهبوذ را به درگاه آورد. ماهبوذ در آنگاه سرگرم کارهای لشگری بود. گفت به شاه عرض کن پس از تمام کردن کارهای خود بی‌درنگ به درگاه خواهم آمد. زبرگان از دشمنی که با ماهبوذ داشت، این جواب را طور دیگر به شاه عرض کرد و گفت ماهبوذ به بهانه‌ی این کار دارد از آمدن امتناع می‌کند. خسرو خشمگین شده فرمان داد که ماهبوذ بر روی سه پایه‌ای که در جلوی کاخ او بود بنشیند و انتظار فرمان شاه را داشته باشد، بیچاره چند روز در آنجا منتظر ماند تا به حکم شاه اعدام شد.

ثعالبی این قصه را چنین نقل می‌کند که: زروان رئیس خلوت که دشمن جان ماهبوذ بود یک یهودی را با پول راضی کرد تا به پادشاه وانماید که ماهبوذ خواسته است او را زهر بدهد، خسرو پس از کشتن خدمتکار با وفای خود آن حیله را کشف کرد و دانست که در آن کار شتاب روا داشته است.

در زمان خسرو، پسرش انوشگزاد Anoshaghzadh به مذهب مسیحی درآمده و ظاهراً به یاری مسیحیان سر به شورش برداشت. خسرو در آنگاه سخت بیمار بود ولی شورش را فرونشانده انوشگزاد را دستگیر و کور کرد و بدینوسیله او را از سلطنت محروم ساخت.

خسرو با موبدان زردشتی متحد شد تا مزدکیان را براندازد ولی نه طبقه‌ی روحانیون و نه اشراف در زمان او هیچگاه به قدرت پیشین خود نرسیدند.

خسرو در مسائل مذهبی جمود و تعصب نداشت، و نسبت به عقاید مختلفه دینی و فلسفی وسعت نظر نشان می‌داد. وی عیسویان را در مؤسسات عام‌المنفعه استخدام می‌کرد.

پس از تأسیس شهر رومگان در مداین، به فرقه‌ی یعقوبی اجازه داد که انجمن تشکیل داده جاثلیقی برگزینند. عیسویان ایران مدتها این محبت خسرو را به خاطر داشتند، ولی در آغاز جنگ ایران و روم موبدان موبد داد هرمزد به آزار عیسویان پرداخت، اما این آزار موقتی بود و به زودی برطرف شد.

انوشیروان هفت تن از فیلسوفان مدرسه آتن را که در ۵۲۹ میلادی مدرسه‌ی ایشان به دست ژوستی‌نین تعطیل شده بود به ایران پناه داده مورد پذیرایی خاص قرار داد.

در زمان خسرو اول بازی شطرنج از هند به ایران رسید و از جمله کتابهای هندی که به زبان پهلوی ترجمه شد داستان زندگی بودا بود که بعدها به نام بلوهر و بوذاسف معروف شد. و نیز کتاب پنجاتنترا (کلیله و دمنه) است که دومی را برزویه‌ی پزشک به ایران آورد.

سیاست خارجی انوشیروان

خسرو پس از رسیدن به پادشاهی نخستین کارش صلح با دولت روم بود، زیرا به طوری که در بالا گذشت قصد اصلاحات عمیقی را در داخل کشور داشت. ژوستی‌نین هم این پیشنهاد را از نظر اشتغال جنگی که در ایتالیا و افریقا داشت مغتنم شمرده صلحی با شرایط ذیل بین دولتین برقرار گردید (۵۲۳ میلادی):

۱- دولت روم به عهده گرفت که معادل مبلغ یازده هزار پوند طلا- برای نگاهداری دربند و سایر دژهای قفقاز به دولت ایران بپردازد.

۲- رومیها می‌توانند شهر دارا را در تصرف خود نگاهدارند، ولی هیچگاه نباید آنجا را مرکز نیروی خود در بین‌النهرین قرار دهند.

۳- هر قدر از ولایت لازیکا از زمان قباد در تصرف طرفین بوده پس از این هم به همان حالت باقی خواهد ماند.

۴- ایران و روم با هم متحد خواهند بود.

ژوستی‌نین پس از این صلح همه‌ی قوای خود را متوجه شمال افریقا و ایتالیا کرد و در آن جاها توسط سردارش بیلیزاریوس به فتوحات بزرگی نایل آمد. خسرو چون از پیشرفتهای روم در مغرب اطلاع یافت به تشویش افتاد و مخصوصاً در ۵۳۹ م سفیرانی از طرف است گتها Ostgoths از مردم ژرمن که بر اثر فشار هونها به ایتالیا حمله آورده آن کشور را در تصرف داشتند و ژوستی‌نین می‌خواست ایتالیا را از آنان انتزاع کند. و نیز فرستادگانی از ارمنستان به دربار خسرو آمده گفتند با پیشرفتهای درخشانی که روم کرده است اگر با آن کشور در جنگ نشود کار از کار گذشته است.

جنگ اول با روم

در این هنگام مابین دو ملک عرب حارث بن عمر و شاه غسان که تحت حمایت روم بود و منذر بن نعمان ملک حیره تحت‌الحمایه‌ی ایران جنگی رخ داد. ژوستی‌نین در اختلاف آن دو دخالت کرده بدون کسب نظر ایران خود را حکم قرار داد. خسرو که برای جنگ با روم پی بهانه می‌گشت با وجود صلح دایمی که با بیزانس امضاء کرده بود در ۵۴۰ میلادی از فرات گذشته به سوریه حمله برد و شهر انطاکیه را در محاصره گرفت، و آن را تسخیر و ویران کرد و بلاد روم را به باد غارت داد، و برای اینکه شهرها را زودتر حاضر به تسلیم کند خیلی بیرحمانه با اهالی رفتار کرد. دولت روم که به راستی غافلگیر شده بود درخواست صلح کرد.

شرایط صلح این بود که اولاً: دولت روم پنج‌هزار لیبرای طلا بپردازد. ثانیاً- پانصد لیبرای طلا سالیانه برای نگاهداری دربندهای قفقاز به ایران تأدیه کند (۵۴۰ م).

این صلح هم چندان دوامی نداشت، با اینکه خسرو در «ادس» اطلاع یافت که عهدنامه‌ی صلح به امضاء رسیده است. باز در هنگام بازگشت از انطاکیه مبالغی از «ادس» و «دارا» و «آپامه‌آ» گرفت تا کاری به این شهرهای رومی نداشته باشد. امپراطور این رفتار را نقض عهدنامه دانسته باز جنگ آغاز شد.

نوشته‌اند که انوشیروان پس از تسخیر انطاکیه به سلوکیه بندر آن شهر رفته در دریای مغرب آب تنی کرد و بعد محرابی مطابق دین زردشتی بنا کرده مراسم قربانی را بجا آورد. شهر انطاکیه به قدری پسند خاطر او شد که در نزدیکی تیسفون توسط یونانیها شهری مشابه آن ساخت و آن را «وه اندیو خسرو» یعنی شهر خسرو بهتر از انطاکیه است نامید. مطابق روایت طبری انطاکیه‌ی بدلی چنان شباهت به انطاکیه‌ی اصلی داشت که اسیران رومی انطاکیه بدون زحمت خانه‌های جدید خود را یافته در آن مسکن گزیدند.

جنگ لازیکا

این جنگ که از ۵۴۰ تا ۵۷۷ م. به درازا کشید، بر سر ولایت لازیکا قسمتی از گرجستان امروز بود، قلعه‌ی معتبر این ولایت پترا نام داشت، و در دست دولت روم بود.

این شهر در کنار دریای سیاه به جای باطوم حالیه قرار داشت. حاکم رومی آن شهر بازرگانی را در آنجا انحصاری کرده بود و پادشاه لازیکا از این اقدام ناراضی بود و از ایران در رفع آن یاری خواست. انوشیروان برای اینکه بتواند از آنجا از راه دریا متصرفات روم را مورد تهدید قرار دهد موقع را مغتنم شمرده به یاری پادشاه لازیکا شتافت، و شهر پترا را محاصره کرد و آن ولایت را به تصرف آورد. ولی رفتار ایرانیان زردشتی با ساکنین مسیحی آن ولایت پادشاه لازیکا را از این استمداد پشیمان کرد.

خسرو انوشیروان این معنی را درک کرد، سپس به فکر آن افتاد که گوبازس Gobazes شاه آنجا را کشته اهالی مسیحی را از آنجا کوچ داده و به جای آنان رعایای زردشتی خود را اقامت دهد، ولی گوبازس از نقشه‌ی خسرو انوشیروان آگاه شده از روم یاری خواست. ژوستی‌نین در ۵۴۹ میلادی قوایی فرستاده پترا را در محاصره گرفت. نزدیک بود که شهر به دست رومیان بیفتد که نیروی امدادی در حدود سی هزار تن به کمک ایرانیان رسید و رومیان شکست خوردند.

پس از آن چون کشور لازیکا نمی‌توانست هزینه‌ی سی‌هزار تن قشون ایران را بپردازد، پنج‌هزار نفر باقیمانده‌ی، بقیه به ایران

مراجعت کردند. در این هنگام به رومیان قلت عدد پادگان ایرانی را مغتنم شمرده مجدداً حمله کردند.

پادگان ایرانی مردانه جنگیدند و تا آخرین نفر به قتل رسیدند، و رومیها پترا را تسخیر کردند، ولی باز ایرانیان غلبه کردند و غلبه و شکست طرفین چند بار تکرار شد. و در یکی از این جنگها گوبازس به دست سربازان رومی کشته شد. چون خسرو انوشیروان خاطر در جاهای دیگر مشغول داشت، تصمیم به صلح با روم گرفت؛ اما در بین‌النهرین لشکر روم به سرداری بیلیزاریوس از مرز گذشته نصیبین را محاصره کرد. و چون از گرفتن شهر مأیوس شد به قدر یک روز راه از نصیبین، دژ سیزورانن را گرفت و هشتصد تن از سواران ایرانی را اسیر کرده به نزد ژوستی‌نین به قسطنطنیه فرستاد و وی آنان را برای جنگ با طوایف گت به ایتالیا روانه کرد. در ۵۴۲ م انوشیروان به کماژن رفته خواست که از سوریه بگذرد و داخل فلسطین شود و بیت‌المقدس را غارت کند. ولی بر اثر شیوع بیماری طاعون از این سفر منصرف شد. سپس جنگهایی در ارمنستان رخ داد و فتح با ایران بود. پنجسال جنگ ایران و روم به طول انجامید. رومیها مکرر تقاضای صلح می‌کردند. امپراطور روم فرستادگانی در تیسفون به پیشگاه شاهنشاه فرستاد و ضمناً پزشکی یونانی با قریب بیست هزار پوند طلا به عنوان هدیه به او تقدیم کرد. چون خسرو انوشیروان خاطر در مشرق ایران و جاهای دیگر مشغول داشت مصلحت دید که با روم قرارداد صلحی برقرار نماید.

در ۵۵۷ میلادی قرارداد متارکه‌ی جنگ به مدت پنج سال بسته شد.

۱- لازیکا از آن دولت روم شد.

۲- دولت روم متعهد گردید که سالی سی‌هزار سکه طلا به ایران بپردازد.

۳- مسیحیان ایران در دین خود آزادند ولیکن حق تبلیغ نخواهند داشت.

۴- دولت ایران کما فی‌السابق پادگان دربند قفقاز را نگاه خواهد داشت.

۵- شهر دارا نباید مرکز سپاه شرق روم باشد.

جنگ با هیاطله

خسرو انوشیروان پس از صلح با روم به فکر آن افتاد که مسأله‌ی هیاطله را در مشرق ایران که در یک قرن اخیر همواره اسباب زحمت و وحشت ایران شده بود به کلی حل کند. از این جهت در برانداختن دولت هیاطله با خاقان ترک متحد شده پس از جنگی که در آن، پادشاه هیاطله کشته شد، آن کشور بین ایران و خاقان ترکان تقسیم شد. بدین طریق که جیحون مرز شمالی ایران شد و باختر و طخارستان و زابلستان و رخج جزو ایران گردید. برخی نوشته‌اند که پس از این واقعه مستملکات ایران در هند که به واسطه‌ی فشار هونهای سفید از دست ایران خارج شده بود، دوباره به دست ایران افتاد.

جنگ با خزرها

خزرها که در زمان قباد شکست خورده بودند دوباره سر برآوردند. انوشیروان لشگری به جنگ آنان فرستاده و سرزمینشان را به باد تاراج داد و هزاران تن از آنان را بکشت.

لشگر فرستادن به یمن

در آغاز قرن ششم میلادی حبشی‌ها که مسیحی بوده به عربستان حمله برده و یمن را به تصرف درآوردند. سردار حبشی که یمن را فتح کرد، ابرهه نام داشت. وی کلیسایی به نام قلیس در صنعا پایتخت یمن بنا نهاد و آن را خواست مرکز حج عرب قرار دهد و برای خراب کردن خانه‌ی کعبه به مکه روی آورد. ولی چنانکه در تواریخ مسطور است موفق نشد و به علت طاعون در سال ۵۴۲ میلادی از نیمه راه بازگشت.

بالطبع امپراطور روم از نظر هم‌کیشی از این کار حبشی‌ها خشنود بود. در این هنگام شاهزاده‌ی یمنی به نام سیف بن ذی یزن برای استمداد از شاهنشاه ایران به درگاه انوشیروان پناهنده شد. خسرو که از نفوذ غیر مستقیم رومیها در عربستان و یمن خسنود نبود، در

بین سالهای ۵۷۰ و ۵۷۵ م. و هریز نـامی را با لشگری به عـده‌ی ۸۰۰ نفر در هشت کشـتی از راه خلیـج‌فارس و باب‌المنـدب به یمن فرسـتاد در راه دو کشتی آنان غرق شد، و شـش کشتی با ۶۰۰ تن به سواحل حضـر موت رسـیدند. یمنی‌ها از آمدن لشگر ایران شاد شـده بر حبشـی‌ها بشوریدنـد، و مسـروق آخرین امیر خانـدان ابرهه به دست و هریز کشـته شد، و سـلطه‌ی حبشـی‌ها در یمن برچیده گشت، و ایرانیان حبشی‌ها را از یمن بیرون راندند (۵۷۶ م) و هریز از جانب شاهنشاه به فرمانروایی آن کشور گمارده شد.

پس از مرگ «وهریز» خسرو انوشیروان فرمانروایی یمن را به یکی از اسواران بنام زین (یا وین) داد. هرمز پسر خسرو انوشیروان او را از امارت برکنار کرد، و به جایش مروزان Marvazan پسر وهریز را تعیین نمود و پس از وی بینگان نوه‌ی وهریز جانشین او شد و پس از مرگ او خوره خسـرو با اجازه‌ی خسـرو پرویز جانشین پدر شد. خسرو او را نیز معزول کرده، باذان نامی را که نام او ظاهراً باذام بوده فرمانروای یمن ساخت و سلسـله‌ی حکمرانان ایرانی یمن به او پایان یافت. سپاهیان ایرانی نیز در یمن مانـده و تا قرنها نژاد خود را حفظ کردند. چنانکه عربهای دوره‌ی اسلام آنان را ابناء احرار، یعنی آقازادگان می‌گفتند.

در تکمیل این بحث بایـد یادآور شویم که قسـمت شـرقی شـبه جزیره‌ی عربسـتان تا حدود مهره و حضـرموت و تا مسافتی در داخل تحت تصـرف یا نفوذ ایران بوده است. گلازر مستشـرق معروف تمام ساحل شـرقی عربسـتان و عمان و حتی یمامه و بلکه مغرب آن خطه را هم تـا حوزه‌ی وسـطی و وادی دو اسـیر و کوهسـتان النـبر در عهـد اشـکانیان و از قرن اول مسـیحی متعلق به ایران دانسـته، و مخصوصاً از ذکری که همـدانی از مهاجرنشـین‌های ایرانی زردشتی در معادن نقره‌ی‌العوسـج و شـمام کرده که ایرانیان در آنجا کار می‌کردنـد استـنتاج می‌کنـد، که ایرانیان به داخله‌ی عربسـتان جلو رفته بودنـد. جز این نقاط مغرب یمامه بود. از طرف دیگر قلمرو و ملوک حیره که تابع ایران بودند در داخله‌ی عربستان بسط زیاد داشت. بعدها نجران (شمال یمن) و همه‌ی نواحی شمالی حتی حجاز کم و بیش در تحت تبعیت حکمران ایرانی آن کشور بود.

جنگ با ترکان

ترکـان که چینیان آنان را توچویه tuchueh می‌نامند خودشان را از نسل آسـنا Assena یکی از قبایـل هوینگ نو Huingnu یعنی هونها می‌دانستند. در ۴۳۳ م بر اثر فشار و ظلم امپراطور توبای سوم هفتصـد خانوارشان به مرزهای طایفه‌ی جون‌جون مهاجرت کردند، و در ازمنه‌ی بعد دو قسـمت شده: قسـمت شرقی کشورهای بین مغولستان و کوههای اورال را متصرف شدند و قسمت غربی اراضی ما بین کوههای آلتایی و سیحون را تصاحب کردند.

کلمه‌ی ترک، مأخوذ از نام کوهی است که شبیه به کلاه‌خود است و آن را در ترکی دورکو Durku می‌خواندند. حرفه‌ی آنان در میـان طایفه‌ی جون‌جون آهنگری بود. اولین خاقان آنان تومن Tumen نـامی بود که در حوالی ۵۳۳ م درگذشت، و پسرش کولو Kolo به جای وی نشست. و پس از او برادرش موکان‌خان Mokan – Khan به خاقانی رسید، که معاصر خسرو انوشیروان است که در ۵۵۴ م بـا شاهنشـاه ایران ارتبـاط یافت. در پیش گفتیم که خسـرو انوشـیروان در سالهای بین ۵۵۸ –۵۶۱ میلادی هیاطله را با اتحاد با یک قبیله‌ی ترک به سرداری سین‌جیبو Sinjibu (سیلزبیول Silzbiul) برانداخت. رود جیحون مرز ایرانیان و ترکان شد.

انوشـروان برای تحکیم مبـانی عهـد صـلح با ترکان دختر خاقان ترک را به زنی گرفت و هرمزد یعنی پسـری که پس از وی بر تخت نشـست، از همین زن بوده است. ترکان به زودی دشن خطرناک ایران شـده و خطرناکتر از هیاطله گردیدنـد. و حتی بعضـی از قبایل ترک در قفقاز نمودار شدند. و خسرو انوشیروان برای اینکه از حملات آنان جلوگیری کند بر استحکامات قلاع دربند افزود.

در ۵۶۷ میلادی سـین جیبو سفیری برای بستن پیمان اتحاد به ایران فرستاد. انوشیروان از این پیش‌آمد مشوش شده، سفیر را زهر داده چنین وانمود کمرد که او مرده است.

سین‌جیبو چون از حقیقت قضـیه آگاه گردید، خشمناک شده هیأتی به دربار ژوستن Justin امپراطور روم فرستاد تا قرارداد مودتی علیه ایران برقرار سـازد. در ۵۶۹ سـفیری از روم به کشور ترکـان رفت. پس از آن ترکان به خاک ایران حمله‌ور شدنـد، لکن پس از

رسیدن لشگر ایران روی به گریز نهادند، سین جیبو پس از شکست از ایران (۵۷۱ م) سفیری نزد ژوسین فرستاد و درخواست کرد که عهد صلح با ایران را به هم بزند. و با ترکان متحد گردد و این واقعه موجب تیرگی روابط ایران و روم شد.

جنگ سوم با روم

این جنگ از ۵۷۲ تا ۵۷۹ میلادی امتداد یافت. در این جنگ ژوستن صلح را زیرپا گذاشته و نقض عهد کرد. خسرو انوشیروان در این زمان هفتاد سال داشت. امپراطور روم هیچ تصور نمی‌کرد که شاه ایران در کبرسن بتواند فرماندهی سپاه ایران را به عهده گیرد. خسرو انوشیروان با سرعتی فوق‌العاده از دجله گذشته، افواج روم را که نصیبین را محاصره کرده بودند شکست داد و شهر رومی دارا را در محاصره گرفت و تسخیر کرد. سپس با گروهی سواره نظام سبک اسلحه به سوریه حمله برد و انطاکیه را آتش زد و آپامه را ویران ساخت. در نتیجه این شکستها دیگر ژوستن نتوانست به سلطنت ادامه دهد، و استعفا کرد. و جای خود را به کنت تیبریوس Conte Tiberius داد وی ناچار شد به مدت یک سال با خسرو انوشیروان قرارداد متارکه امضاء کند. و چهل و پنج هزار سکه‌ی طلاـ در ازای آن به انوشیروان داد. سپس به گردآوری سپاه از سواحل رود رن Rhin ودانوب Danube پرداخت، ولی چون جرأت به جنگ نکرد قرارداد متارکه را سه سال تجدید کرد. و قبول نمود که سالی سی‌هزار سکه‌ی طلا به ایران بپردازد. ولی ضمناً شرط شد که ارمنستان از این حکم مستثنی باشد.

پس از آنکه خسرو انوشیروان به ارمنستان روم داخل شد، در ابتدا از کورس Kurs نام سکایی که با عده‌ای از سکاییان در خدمت دولت روم بودند، شکست خورد. ولی به زودی این شکست را جبران کرده به ایران بازگشت در ۵۷۶ م. سپاه روم شکست فاحشی از انوشیروان خورد و در ۵۷۸ م هر یک از طرفین در خاک یکدیگر دست به تطاول و تاراج گشودند. در این احوال موریس Mauris سردار رومی به جای ژوستن امپراطور روم شد و تاخت و تازی چند در خاک ایران کرد و شهر سنجار را بگشود و حمله به کردستان کرد. انوشیروان که مورد تعقیب سپاه رومی واقع شده بود روی فیلی از دجله گذشت و اندکی پس از ورود به تیسفون درگذشت (۵۷۹ م).

در این زمان کورس با غنایمی که به دست آورده بود از دجله گذشته به موریس پیوست و جنگ هم‌چنان بین طرفین ادامه داشت.

داوری درباره‌ی خسرو انوشیروان

دوره‌ی سلطنت این شاهنشاه از درخشانترین دوره‌های عهد ساسانی است. ایران چنان عظمتی یافت که حتی از عهد دو شاهپور بزرگ درگذشت. توسعه‌ی دامنه‌ی ادبیات و فرهنگ این عهد را کیفیت مخصوصی بخشید. در زمان او سلسله‌ی ساسانی به اوج عظمت خود رسید و کشورهای وسیع از هندوکش تا انطاکیه و از کوههای قفقاز و جیحون تا یمن میدان سواره‌نظام ایران گردید. دولت هیاطله از صفحه‌ی روزگار برافتاد. و امپراطوران روم شکستهای بی‌سابقه‌ای از ایران خوردند. این پادشاه توانست با برقراری اصلاحات اجتماعی تازه‌ای اثرات انقلابی بزرگی را از ایران ریشه‌کن کند.

(انوشیروان: نوشیروان، په.– دارای روان جاوید)

لقب خسرو اول شاهنشاه ساسانی ملقب به دادگر، بیست و یکمین پادشاه ساسانی (جل. ۵۳۱– ف. ۵۷۹ م.) فرزند غباد ساسانی است و مادر او دختری دهقان بود که غبار به هنگام فرار از بلاش در نیشابور به زنی گرفت و چون می‌خواست وی به سلطنت رسد، و پسران دیگر ارشد از او بودند، قصد کرد او را به امپراتور روم بسپرد ولی امپراتور این تقاضا را نپذیرفت. پس از غباد بین انوشروان و برادران او «کیوس» و «جام» کشمکش در گرفت و عاقبت انوشروان به همراهی مهبود وزیر به پادشاهی رسید. او در جنگهای خارجی با دولت روم و مهاجمان شرقی کامیاب شد و اصلاحات داخلی و اشاعه عدل و داد موفق گردید. دوران پادشاهی وی را می‌توان از درخشانترین دوره‌های سلطنت ساسانی شمرد. حضرت محمد (ص) در زمان این پادشاه متولد شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

انوشیروانی، سلیمان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۰، اهل کردستان. دانشکده‌ی حقوق تهران را به پایان رسانید و بعد درجه‌ی دکترای حقوق دریافت نمود. کار اصلی او وکالت دادگستری بود، ولی سودای سیاست در سر داشت. در ۱۳۲۶ که حزب وحدت ایران در تهران تشکیل شد، به آن حزب پیوست و امتیاز روزنامه‌ای به نام کوه نور را گرفت که ارگان آن حزب شد. بعد از انتخابات دوره‌ی پانزدهم، حزب و روزنامه هر دو از بین رفتند. در ۱۳۲۹ هفته‌نامه‌ای به نام سحر در تهران دائر کرد و سال‌ها انتشار داد. در بین مطبوعات آن روز نشریه‌ی نسبتاً آبرومند و خوبی به حساب می‌آمد. مخصوصاً خود او در تهیه و تنظیم اخبار شخصاً دقت می‌نمود. نوشته‌هایش مستدل، ولی همیشه نیش‌دار بود. کمتر از کسی تعریف می‌کرد. در حزب مردم هم فعالیت زیادی کرد. سرانجام در دوره‌ی بیست و دوم نماینده‌ی مهاباد شد، ولی هرچه تلاش کرد به مقام‌هائی که می‌خواست نرسید؛ حتی نشریه‌ی سحر را هم از او گرفتند. نمایندگی مجلس به کار وکالت او در دادگستری لطمه‌ی فراوان زد. در اواخر عمر در یکی دو سازمان مشاورت حقوقی داشت. در ۱۳۵۶ در اثر سرطان در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اوجاقلو، طاهر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید طاهر اوجاقلو : فرمانده واحد طرح وعملیات لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در پاییز سال ۱۳۴۰ در خانواده ای مذهبی در زنجان به دنیا آ مد . قبل از شش سالگی به همراه برادرش (ناصر) به مکتبخانه رفت و قرائت قرآن را فرا گرفت . آن گونه که پدرش – حاج ید الله – می گوید :

در این دوره به بازی و تفریح علاقه چندانی نشان نمی داد . بیشتر در خانه می ماند و در کارهای منزل به خانواده اش یاری می رساند .

او دوره ی ابتدایی را در یکی از دبستان های شهر زنجان آغاز کرد و چون به درس علاقه داشت ، تکالیفش را به خوبی انجام می داد به طوری که معلمان به پدر او گفته

بودند : حاجی ! پسرت دانش آموز خوبی است ، با کسی دعوا نمی کند و درسش را خوب می خواند .

پدر طاهر برای امرار معاش خانواده علاوه بر اداره مغازه پارچه فروشی به باغداری می پرداخت. .طاهر هم در هر فرصتی به پدر کمک می کرد .او پس از اتمام تحصیلات ابتدایی ، در سال ۱۳۵۴ به مدرسه راهنمایی آیت الله طالقانی(فعلی) رفت و پس از پایان موفقیت آمیز این دوره ، در دبیرستان دکتر شریعتی(فعلی) زنجان ثبت نام کرد و به تحصیل خود ادامه داد .پدر طاهر از خصوصیات این دوره از زندگی پسرش چنین می گوید : در این دوره بیشتر اوقاتش را در خانه سپری می کرد و به مطالعه می پرداخت .

با تشکیل بسیج به فرمان امام خمینی در پایگاه مسجد راه آهن زنجان ثبت نام کرد و روزها درس می خواند و شبها نگهبانی می داد

.او تا سال سوم دبیرستان ادامه تحصیل داد و سپس به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد . خدمتگذاری بی منت و خالصانه به انقلاب و اسلام و طلبکار نبودن از انقلاب از مهم ترین ویژه گی های طاهر در این دوره است .

اولین بار در سن هجده سالگی عازم جبهه شد . ابتدا یک بسیجی ساده بود اما دیری نگذشت که مسئولیت گروهان و سپس فرماندهی گردان و با لا خره فرمانده طرح و برنامه و عملیات لشگر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)را به عهده گرفت . با این حال هر گاه از وی سوال می شد در جبهه به چه کاری مشغول است ، پاسخ می داد : سنگر می سازم و سقای رزمند گان هستم .

اولین بار که به جبهه رفت ، بیش از سه ماه در منطقه بود و سپس برای پنج روزبه مرخصی آمد . بعد از آن ، هر بار سه یا چهارماه در جبهه می ماند و به یک مرخصی دو و یا سه روزه می آمد .

او ابتدا به مریوان اعزام شد ؛سپس به جزیره مجنون رفت و بعد در جبهه های جنوب و هر کجا که عملیات بود ، حضور می یافت . دیری نپایید که ناصر – برادر کوچترش ناصر – نیز به جبهه شتافت . از آن پس ، خانواده اجاقلو به طور مستمر یک یا دو رزمنده در جبهه داشت . طاهر در حمله سوسنگر دو چار مجروحیت نه چندان جدی از ناحیه پا شد و در بیمارستان اهواز بستری گردید . ولی شب هنگام به دور از چشم پزشکان و نگهبانان از بیمارستان گریخت و به منطقه باز گشت . در جریان عملیات بیت المقدس در خرمشهر از ناحیه گردان مورد اصابت گلوله قرار گرفت ؛ جراحتی که به سختی بهبود یافت . در این ایام وصیت نامه خود را نوشت که در بخشی از آن آمده است :

خوشحالم که جانم را نثار اسلام و مکتب محمد (ص) و علی (ع) می کنم و افتخار می کنم که مکتبم اسلام است ؛ اسلامی که به من فهمانـد ، چگونه بیندیشم ، چگونه راهم را انتخاب کنم . ما خلق شده ایم تا آزمایش شویم و اساسا این جهان محل آزمایشی بیش نیست و زندگی جاوید در آن جهان است .

سر انجام ، طاهر اجاقلو در تا ریخ ۲۲ اسفند ماه سال ۱۳۶۲ چهار روز پس از شهادت برادرش ناصر بر اثر اصابت ترکش به سر در عملیات خیبر در جزیره مجنون به شهادت رسید .

پیکرمطهرش مدتی در منطقه عملیاتی باقی ماند و بعد از پایان عملیات به پشت خط انتقال یافت . آرامگاه شهیدان طاهر و ناصر اجاقلو در گلستان شهدای زنجان قرار دارد . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

اوجاقی، ناصرالدین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ناصرالدین اوجاقی

محل تولد : زنجان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱/۱

زندگینامه علمی

بعد از اخذ دیپلم در سال ۱۳۷۰ وارد حوزه علمیه قم شدم در مدرسه علمیه معصومیه تحصیلات حوزوی خود را شروع کردم و در

سال ۱۳۷۴ وارد موسسه امام خمینی (ره) شدم.

در کنار دروس حوزوی دوره عمومی این موسسه را نیز گذراندم و نیز در سال ۱۳۸۰ مدرک کارشناسی ارشد پیوسته الهیات و معارف اسلامی را از این موسسه اخذ کردم در همین سال نیز موفق به اتمام پایه ۱۰ حوزه شدم. در ادامه به خاطر علاقه ای که به رشته دین شناسی داشتم با شرکت در آزمون به تحصیل در این رشته در مقطع کارشناسی ارشد در موسسه امام خمینی (ره) اشتغال یافتم. در همین دوره حین تحصیل دوره کارورزی تحقیق را نیز گذراندم و موفق به اخذ مدرک این دوره شدم و در بهار سال ۱۳۸۶ مدرک کارشناسی ارشد دین شناسی را نیز اخذ کردم.

اکنون نیز در قسمت پژوهشی موسسه مذکور اشتغال به امر پژوهش دارم و علاوه بر آن با بخش دایرة المعارف علوم عقلی نیز همکاری دارم.

اورنگ، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به وقارالسلطنه، متولد ۱۲۵۳ در شیراز. پدرش محمد شفیع معروف به وصال شیرازی شاعر مشهور و مالک بود. خیلی خوب تحصیل کرد، طبع شعر هم داشت. در دوره‌ی سوم از ایل خمسه‌ی فارس به وکالت مجلس رسید، بعد در وزارت فوائد عامه مقاماتی را احراز کرد. آخرین سمتش مدیرکلی بود. در ۱۳۰۵ بر اثر سکته درگذشت. دختر میرزا محمدحسین ذکاءالملک فروغی همسر او بود. فرزندانش نام خانوادگی وصال را برای خود انتخاب کردند و از لحاظ اجتماعی و علمی نسبتاً پیشرفت کردند. یکی از فرزندانش مدتی معاون وزارت نیرو بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اورنگی عصر، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود اورنگی عصر : فرمانده گردان ضربت الفتح تیپ ۱۰ ا‌شهید بروجردی(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دومین فرزند یک خانواده نسبتاً مرفه بود.در سال ۱۳۴۰ ، در تبریز متولد شد . پدر ش در کار ساخت و ساز ساختمان بود و در کنار آن باغ داری ، گاوداری و خرید و فروش دام نیز فعالیت می کرد .

در کودکی بیشتر اوقاتش را به بازی با بچه های هم سنش می گذراند و بچه پرجنب و جوش و شلوغی بود . گاهی اوقات نیز به والدین خود در باغ یا خانه کمک می کرد . سال ۱۳۴۶ ، تحصیلات خود را در مقاطع ابتدایی در مدرسه دهقان (شهید هوشیار فعلی) آغاز کرد و پس از پایان آن ، در همان مدرسه ، وارد دوره راهنمایی شد . به گفته پدرش :

ایشان به تکالیفش خوب می رسید و ما هم ایشان را در نحوهٔ انجام تکالیف با تشویق کردن ، یاری می کردیم .

بعد از اتمام دورهٔ دبستان و راهنمایی ، به تحصیل در دبیرستان و در رشته ریاضی و فیزیک مشغول شد ، ولی در همان سال نخست

، تحصیل را ناتمام گذاشت .

با وجود ترک تحصیل ، او فردی فعال بود و در مبل سازی و نقاشی ، همزمان فعالیت داشت . به قرآن بیش از اندازه علاقه داشت و در برابر مشکلات بسیار صبور بود و همیشه سعی می کرد مشکلات خود را حل کند .

قبل از شروع انقلاب ، با توجه به سن کمی که داشت در تظاهرات علیه رژیم شاه شرکت می کرد . با آغاز سال ۵۷ ، فعالیت های سیاسی وی رنگی دیگر یافت . در کلاس آموزش قرآن در مسجد شرکت می کرد و در کلاس تیراندازی حضور یافت ، و در این رشته مهارت خاصی پیدا کرد . رفته رفته شخصیت او دچار تحول شد . به گفته برادرش : « در این زمان بود که احساس کردیم ایشان همان محمود سابق نیست . »

با پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، وی به عضویت سپاه درآمد ، در حالی که تنها هیجده بهار از سن او گذشته بود . در اوایل ورود به سپاه ، آموزش نظامی خود را از مسجد شروع کرد و بعد از آن برای آموزش و طی دورهٔ مربی گری ، به پادگان خاصبان که پادگانی آموزشی در نزدیکی تبریز بود ، رفت . خدمت سربازی وی نیز در سپاه بود . دوستان وی در این دوره اکثراً از قشر سپاهی بودند . اورنگی در این دوره اوقات فراغت کمی داشت . بیشتر اوقات فراغت خود را در مساجد می گذراند ، یا به دیدار خانواده های شهدا ، مخصوصاً خانواده افراد مفقودالاثر می رفت . شبها به مسجد چهارسوق مارالان تبریز می رفت و به بچه ها آموزش ورزش های رزمی می داد و آنها را با اسلحه آشنا می کرد .

با شروع جنگ در سال ۱۳۵۹ ، محمود از همان بدو انقلاب ، وارد سپاه شد و آموزش های نظامی مختلف را که طی کرده بود ، برای دفاع از مملکت اسلامی ، عازم جبهه شد .

در مرحلهٔ اول عملیات بیت المقدس ، با سمت فرمانده گروهان شرکت داشت .

مرحلهٔ دوم علمیات بیت المقدس نیز سمت فرماندهی گروهان را به عهده داشت .

در این عملیات بود که اورنگی ، وصیت نامهٔ خود را نوشت که در فرازی از آن آمده است :

والدین عزیزم ، اگر بنده شهید شدم روی سنگ مزارم جوان ناکام ننویسید ، چرا که من با شهادت به کام خود رسیده ام .

اورنگی معتقد بود که :

این جنگ بر ما تحمیل شده و برای بیرون راندن دشمن از میهن باید در جنگ شرکت کنیم . ما مطیع ولایت امر هستیم و هر چه ایشان بگوید ، اطاعت می کنیم .

همیشه توصیه می کرد که از گروهکهای منحرف اجتناب کنید . دوستانش به کرات این جمله را از او شنیده اند : « ما تنها یک جان داریم و آن را در طَبَق اخلاص گذاشته ایم و در راه انقلاب تقدیم خواهیم کرد . »

در عملیات مختلف چهار دفعه مجروح شد ، ولی هر بار پس از مرخص شدن از بیمارستان ، بلافاصله به جبهه رفت .

محمود ، فوق العاده در تیراندازی مهارت داشت ، به طوری که یک بار یکی از دوستاش یک دو ریالی را با دست می گیرد و محمود آن را با تیر می زند . هنگامی که از او پرسیده شد که چرا دو ریالی را نگهداشتی ، گفت : « با توجه به ایمانی که به کار وی داشتم ، نمی ترسیدم . »

مدتی بعد ازلشکر عاشورا ، به جبهه کردستان رفت و به سمت فرماندهی گردان ضربت" الفتح "منصوب شد ، و سرانجام در تاریخ ۷ آبان ۱۳۶۳ ، در کمین ضد انقلاب و در بالای کوه به محاصره افتاد و در اثر اصابت گلوله به پشت سر و قلبش ، به شهادت رسید . در حالی که تا آن زمان ، پنجاه ماه در جبهه های جنگ حضور مستمر داشت .

پیکرمطهر آن شهید در گلزار شهدای بقائیه (مارالان) واقع در تبریز است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر

شاهد,تهران-۱۳۸۴

اولائی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۲۰ بهمن ۱۳۲۹.

درگذشت: ۲ بهمن ۱۳۷۳، تهران.

سید جواد اولائی فرزند سید خلیل، هنرمند میراث فرهنگی واستاد مرمت بود. وی در کاخ مرمر فوت کرد و پیکرش در قطعه‌ی ۸۸ بهشت زهرا مدفون است.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

اوهانی زنوز، رحمت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رحمت الله اوهانی زنوز : فرمانده محور عملیاتی لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اولین فرزند یک خانواده مذهبی و کشاورز ، در روستای زنوز مرند متولد شد و تحت تربیت پدرومادرش قرار گرفت . پس از طی مراحل کودکی ، در سن هفت سالگی در دبستان بابک(سابق) شهرستان مرند ، شروع به تحصیل کرد و تحصیلات خود را تا مقطع راهنمایی در مدرسهٔ سعدی ادامه داد .

به علت فقر مالی خانواده ، قادر به ادامه تحصیل نشد و مدتی در مزرعه ، همراه پدرش کشاورزی کرد . چون تأمین معاش زندگی بر پدرش سخت می گذشت ، رحمت الله به نیروی هوایی پیوست ، ولی به علت مذهبی نبودن فضای حاکم بر نیروی هوایی حکومت پهلوی، از کارش منصرف شد و به زادگاهش برگشت .مدتی بعد به تبریز رفت و در یکی از کارخانه های شهر مشغول کار شد ؛ ولی آنجا را نیز به علت روزه خواری علنی تعدادی ازهمکاران ، ترک کرد و به روستای زنوز بازگشت .

از خصوصیات اخلاقی وی ، این بود که اغلب اوقات فراغتش را با خانواده اش می گذراند . بسیار فعال بود و به هیئتهای مذهبی عشق می ورزید . در دستهٔ زنجیرزنان شرکت می کرد و دسته به همت او به راه می افتاد .

دیگر ویژگی های اخلاقی رحمت ، متانت و صبوری ، همراه با بی باکی بود . شخصیت رحمت الله با گذشت زمان ، دستخوش تحول شد و به تدریج مراحل عرفان راطی کرد . تواضع بیش از حد او همگان را متعجب می کرد .

در اواخر سال ۱۳۵۶ ، به خدمت سربازی رفت و بعد از آموزش مقدماتی در پادگان (عجب شیر) ، به بیرجند و از آنجا به تهران اعزام شد . زمانی که در تهران بود ، انقلاب اسلامی مردم ایران وارد مرحله ی حساس وسرنوشت سازی شده بود . رحمت الله به دستور امام خمینی ، مبنی بر ترک پادگانها پاسخ مثبت داد و با لباس شخصی ، به خیل مردم انقلابی تهران پیوست . چون در زمان خدمت راننده بود ، شروع به تبلیغات با ماشین های بلندگودار و پخش نوارهای مذهبی و نوارهای سخنرانی امام کرد . پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، در سال ۱۳۵۹ ، به عضویت رسمی سپاه پاسداران اسلامی مرند درآمد و به حکم سپاه ، مسئولیت

کتابخانهٔ آن منطقه را بـه عهـده گرفـت . بـا آغـاز جنـگ تحمیلی عراق علیه ایران ، در شـهریور مـاه ۱۳۵۹ ، بـا کاروان متشـکل از پاسداران وبسیجیان مرند ، عازم مناطق جنگی شد . پس از اتمام مأموریت ، مسئولیت هلال احمر مرند به وی واگذار شد . در سال ۱۳۶۰ ، با دومین اعزام کاروان سپاه تبریز به مناطق جنگی رفت و با مسئولیت فرمانده گروهان عملیاتی ، در شکست محاصره آبادان حضور داشت . پس از بازگشت به زادگاهش ، در مقابل اصـرار اطرافیـان مبنـی بر ماندن در شهر می گفت : « از امام زمان خجالت می کشم که در اینجـا بمـانم . » به دنبـال آن ، رحمت الله از هلال احمر مرنـد اسـتعفا کرد و دوبـاره به جبهه رفت . در عملیات فتح المبین ، با سـمت فرمانـده گروهان در خدمت جنگ بود و پس از مرخصـی کوتاهی ، دوباره به جبهه جنوب بازگشت . در عملیات بیت المقدس ، به عنوان مسئول محورخط در عملیـات شرکت داشت .

زمـانی کـه برادرش نعمت الله در اسـارت حزب دمکرات ,یکی از گروهکهـای خـود فروخته وعامـل دشـمنان مردم ایران بـود ؛ در عملیـات رمضــان ، فرمانـدهی یکی از گردانهای عملیاتی را بر عهـده داشت . با نزدیک شـدن زمان عملیات مسلم بن عقیل ، تیپ عاشورای آذربایجان تشـکیل شد و این زمانی است که برادرش از اسارت آزاد می گردد . با شـروع عملیات مسلم بن عقیل ، هر دو برادر به اتفاق هم در عملیات شرکـت می کنند ، و نعمت الله به شهـادت می رسد . با شهادت برادر ، رحمت الله می گوید :

الحمدلله نعمت ، به آرزوی دیرینه اش که همانا شـهادت در راه خدا بود رسـید ، چون خودش گفته بود که من نباید در دست اشرار حزب دمکرات بمیرم .

رحمت الله در عملیات والفجر مقدماتی ، مسـئولیت تیپ عاشورا را به عهده داشت . در عملیات والفجر ۴ ، فرماندهی محور عملیاتی تیپ عـاشورا بـا او بود و در عملیـات خیبر ، محور عملیـاتی لشـکر عـاشورا را اداره می کرد . در این عملیات بود که حمیـد باکری ، یکی از دوستان بسیار نزدیکش به شهادت رسید . رحمت الله در عرض چند سال حضور مستمر در جنگ ، تنها یک بار به مأموریت پشت خط آمد و آن هم قبل از عملیات خیبر بود که مسئولیت آموزش نظامی و فرماندهی عملیات پادگان مرند را پذیرفت . اما پس از اطلاع از شـروع عملیـات ، پادگـان را رهـا کرد و در منطقه عملیـات خیبر حضور یافت . پس از بازگشت از عملیات خیبر بود که تصمیم به ازدواج گرفت .

به گفته مادرش :

رحمت الله در این باره با کسـی صـحبت نمی کرد ، زیرا فرد توداری بود تا این که ما به ایشان گفتیم ازدواج کن ، و ایشان در پاسخ گفت : « به خواسـتگاری دختر خاله ام بروید . » مراسم عقد وی و خانم عطیه عمرانی زنوز ، بسیار ساده و در شهرستان جلفا برگزار شد ، و آن دو بعد از ازدواج به زنوز برگشتند .

حاصل این ازدواج ، دختری با نام وحیده است . در سال ۱۳۶۴ ، در طی عملیات والفجر ۸ ، در فاو زخمی شد و به ناچار چند روزی را در مرخصـی بود ، ولی تحمل نیاورد و دوباره به منطقه عملیات بازگشت ، در حالی که هنوز زخمهایش مداوا نشده بود . رحمت الله در نـامه هـای خود که برای اعضای خانواده می نوشت ، تأکیـد می کرد : « سـعی کنیـد فرامین امام را دریابیـد و از رهبری ایشان الهام بگیریـد . » او همیشه زنـدگینامه و وصـیت نامه شـهدا را مطالعه می کرد و در طی مرخصـی به دیـدن خانواده شـهدا می رفت . بسیار فروتن و متواضع بود و در تمام صحنه همی جنگ وانقلاب حاضر بود ونقش به سزایی داشت .

در تمام مدتی که در لشکر عاشـورا حضور داشت ، کسی حتی خانواده اش نمی دانستند که چه مسئولیتـی دارد . وی به بسیجی ها علاقه فراوانی داشت و در این خصوص می گفت : « دوستی من با بسیجی ها برای رضای خداوند متعال است . »

بعد از عملیات والفجر ۸ که رحمت الله پس از مجروحیت به ناچار چند روزی را در مرخصـی به سر برد ، علی رغم اصرار اطرافیـان برای شـرکت در عملیاتهای کربلای ۴ و ۵ ، به منطقه بـازگشت . در عملیات کربلای ۴ بود که بر اثر اصابت ترکش خمپاره شصـت در منطقه شلمچه ، در تاریخ ۵ دی ۱۳۶۵ ، به شهادت رسید . پیکرمطهرش در روستای زنوز مرند به خاک سپرده شده است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

اویسی، علی‌محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی‌محمد اویسی در ۱۲۶۳(۲۸ صفر ۱۳۰۲) در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در مدارس تربیت و دارالفنون به اتمام رسانید. در ۱۲۷۹ که مدرسه‌ی علوم سیاسی در تهران تشکیل شد، اویسی وارد آن مدرسه گردید و دوره‌ی چهارساله‌ی مدرسه‌ی مزبور را به پایان رسانید و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و مأمور خدمت در قفقاز شد و به ترتیب سمت آتاشگی و نیابت دوم و نیابت اول قنسولگری بادکوبه را احراز کرد. در ۱۲۸۶ در قفقازیه به انتشار مجله‌ی حقایق به طرفداری از مشروطه و آزادی دست زد. مجله‌ی مزبور نشریه‌ای تندرو و منقّد بود. در آن ایام که قفقاز تحت سلطه‌ی تزاران روس بود، وی اشعاری در ستایش از مقام آزادی می‌سرود و مردم را به مبارزه با سلطه‌گران تشویق می‌نمود. در ۱۲۸۷ به سمت کارگزار دره جز وکلات تعیین شد و بعد به معاون کارگزاری آذربایجان و ریاست تذکره آنجا منصوب گردید. مدتی هم کارگزار بندر انزلی و نایب‌الحکومه‌ی آنجا بود. در ۱۲۹۰ ریاست صندوق تذکره اسلامبول به او محول گردید و یک سال بعد مأمور مالیه در سفارت اسلامبول گردید و قریب هشت سال این مأموریت طول کشید. احتشام‌السلطنه که در آن ایام سفیرکبیر ایران در عثمانی بود وی را متهم به سوء استفاده و تقلب در صندوق سفارتخانه نموده و وی را به تهران فرستاد.

اویسی در دورن صدارت میرزا حسن خان وثوق‌الدوله وارد تهران شد و چون مورد توجه او بود، به وزارت فوائد عامه و تجارت انتقال یافت و ضمناً به عضویت کمیسیونی که مأمور مذاکره با نمایندگان دولت انگلستان درباره‌ی اجرای قرارداد ۱۹۱۹ بودند تعیین گردید. پس از برهم خوردن قرارداد اویسی در وزارت فوائد عامه مصدر خدماتی شد. ریاست چند اداره را به او سپردند.

در اوایل سلطنت رضاشاه، اویسی به وزارت داخله انتقال یافت و حاکم یزد شد. چند سالی در یزد حکومت کرد. هم مردم از او راضی بودند هم دولت و لذا ترفیع مقام یافت و به حکمرانی استان خوزستان برگزیده شد. در آنجا نیز حسن تدبیر به خرج داد و مشکلات دولت را برطرف نمود. پس از مأموریت خوزستان رئیس هیئت نمایندگی بازرگانی ایران در هندوستان و شرق شد و در توسعه‌ی روابط اقتصادی دو کشور کوشش زیادی نمود. در ۱۳۱۸ به ایران احضار گردید و در وزارت بازرگانی به ریاست اداره‌ی مطالعات اقتصادی منصوب شد. پس از ادغام وزارت پیشه و هنر و بازرگانی در یکدیگر، در آن وزارتخانه مدیرکل شد و بعد به معاونت آن وزارتخانه منصوب گردید و سالیان طولانی در سمت مزبور باقی بود. چند بار نیز کفالت وزارتخانه‌ی مزبور به او واگذار شد. در ۱۳۴۷ در سن ۸۴ سالگی درگذشت.

همزمان با تغییر اویسی از استانبول، مرحوم نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه که در التزام احمدشاه عازم اروپا بود، در استانبول به دستور وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء احتشام‌السلطنه را از سفارت منعزل نمود. اویسی هنگامی که در استانبول اقامت داشت رساله‌ای در اصلاح خط فارسی نوشت و آن را در آنجا چاپ کرد. این کتاب به احتشام‌السلطنه هدیه شده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اویسی، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۷ در شهر قم متولد شد. پدرش حاج غلامرضا زارع و خرده‌مالک بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در ۱۳۰۹ وارد دبیرستان نظام تهران شد و در ۱۳۱۵ دیپلم گرفت و به دانشکده‌ی افسری رفت و در ۱۳۱۷ با درجه‌ی ستوان دومی وارد ارتش شد. فارغ‌التحصیلان سال ۱۳۱۷ دانشکده‌ی افسری دارای امتیاز خاصی بودند و آن امتیاز این بود که محمدرضا پهلوی ولیعهد وقت نیز در این دوره دانشکده‌ی افسری را طی کرد و با تمام دانشجویان آن دوره شناخت و دوستی داشت. غالب دانشجویان همدوره‌ی ولیعهد به همین سبب به مقامات بالای ارتش رسیدند مانند: قره باغی، فردوست، اویسی، جم، مین‌باشیان و چند نفر دیگر. اویسی تمام درجات نظامی خود را طبق آئین‌نامه ترفیعات دریافت کرد و در ۱۳۲۷ درجه‌ی سرگردی گرفت و در ۱۳۳۲ سرهنگ شد. از اهم مشاغل وی در آن دوران فرماندهی گروهان، فرماندهی گردان و فرماندهی هنگ است. چندی هم در کازرون فرمانده هنگ بود. پس از ۱۳۳۲ دوره‌ی دانشگاه جنگ تهران و دوره‌ی ستاد فرماندهی را در آمریکا با درجه‌ی ممتاز گذرانید و در تهران فرمانده تیپ شد. در ۱۳۳۶ با چهار سال توقف در درجه‌ی سرهنگی، سرتیپ شد در حالی که بقیه‌ی افسران حداقل پس از هفت سال توقف در درجه‌ی سرهنگی ارتقاء درجه پیدا می‌کردند. در ۱۳۳۷ به ریاست ستاد لشکر گارد منصوب شد و پس از یک سال فرماندهی لشکر گارد را از سرلشکر نصیری تحویل گرفت و درجات سرلشکری و سپهبدی را در همین سمت دریافت کرد. در شهریور ۱۳۴۴ به فرماندهی ژاندارمری کل کشور منصوب شد و قریب هفت سال در آن سمت بود. در مدت تصدی وی سازمان ژاندارمری توسعه‌ی زیادی پیدا کرد، اداره‌ی نظام وظیفه و اداره‌ی مرزبانی از ارتش منتزع و ضمیمه‌ی ژاندارمری شدند. سازمانی به نام پلیس راه ایجاد و توسعه یافت. برخوردهای مرزی بین مرزبانی و نظامیان عراقی در آن سال‌ها به اوج خود رسید. واقعه‌ی سیاهکل نیز در همان ایام به وقوع پیوست. اقدامات حاد و تند اویسی موجب توجه شاه نسبت به او شد و در نتیجه در ۱۳۴۸ درجه‌ی ارتشبدی گرفت و در زمره‌ی یکی از متنفذین ارتش درآمد. در ۱۳۵۰ شایعه‌ی ریاست ستاد وی قوت گرفت ولی بطور ناگهانی ازهاری از بازنشستگی خارج و با ارتقاء به درجه‌ی ارتشبدی رئیس ستاد شد. اویسی در سال ۱۳۵۱ به فرماندهی نیروی زمینی بجای ارتشبد مین‌باشیان منصوب شد و تا دی ماه ۱۳۵۷ در آن سمت بود.

اویسی در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ که حکومت نظامی در تهران و ۱۲ شهر برقرار گردید، با حفظ سمت فرماندهی نیروی زمینی فرماندار نظامی تهران شد و در حقیقت فرمانداران نظامی سایر شهرها نیز تحت سلطه و قدرت او بودند. اویسی در سمت فرماندار نظامی تهران در روز ۱۷ شهریور به قتل‌عام مردم پرداخت و غیر از روز مزبور که جمعه‌ی سیاه نام گرفت، همه روزه در تهران و شهرستانها عده‌ی زیادی هدف گلوله و آتش نظامیان قرار می‌گرفتند. پس از کنار رفتن شریف‌امامی از ریاست دولت، وی در صدد برآمد دولت نظامی را در دست بگیرد ولی شاه نظر به ازهاری پیدا کرد و اویسی علاوه بر مشاغل نظامی خود سرپرست وزارت کار شد ولی آن هم دوام زیادی نیافت و سرانجام پس از سقوط کابینه‌ی ازهاری از سمت‌های خود کناره‌گیری کرد و در دی ماه ۱۳۵۷ از ایران خارج شد و سرانجام در هیجدهم بهمن ۱۳۶۲ در پاریس توسط اشخاص ناشناسی به قتل رسید.

غلامعلی اویسی نیز مانند سایر دولتمردان وقتی به قدرت رسید، به جمع‌آوری مال و منال پرداخت. وزارت منابع طبیعی ده هکتار زمین در شمال به او واگذار کرد و متجاوز از ۵۰ هکتار زمین در گنبد کاووس به او داده شد و سازمان اوقاف نیز ۳۰ هکتار زمین در تاکستان قزوین به او واگذار نمود. کلیه زمین‌های واگذاری با امکانات ارتشی که در اختیار داشت زیر کشت قرار گرفته همه ساله عایدی سرشاری نصیب او می‌شد. در گنبد، کشاورزی او توسط قوشان آلتی جعفربای اداره می‌شد و همین امر موجب شد اویسی او را در دوره‌ی بیست و چهارم به وکالت مجلس برساند.

اویسی افسری خشن، جدی و سودجو بود. ظاهری خندان و مؤدب داشت ولی باطن او خبیث و زشت بود. ظاهراً به مبانی اسلام پای‌بندی داشت و واجبات مذهبی را انجام می‌داد ولی به انجام آنها تظاهر می‌کرد. همیشه در جیب خود یک جلد کلام‌اللّه مجید و عکسی از مولای متقیان داشت که به او قسم می‌خورد. در مجالس عزاداری و روضه‌خوانی شرکت می‌کرد.

اویسی در جوانی با دختر علی‌محمد بنی‌آدم (شریف‌الدوله) ازدواج کرد. همسر وی زنی حراف، قدرتمند و جسور بود و تا زمانی که حیات داشت در تمام مشاغل شوهرش مداخله می‌کرد و آنچه را خود می‌خواست انجام می‌داد. دو پسر و یک دختر از خود باقی گذاشت و در ۱۳۵۱ درگذشت. اویسی پس از درگذشت همسرش با دختر سرلشکر سرمد که قریب سی سال تفاوت سنی داشت ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اهری، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۲. از دانشکده‌ی حقوق لیسانس گرفت و وارد بانک ملی شد. مدت یک سال به فرانسه اعزام گردید و در امور بانکداری تجربی مطالعات انجام داد. در ۱۳۳۰ مجدداً به اروپا رفت و در حقوق بین‌الملل دکترا گرفت و به ریاست اعتبارات بانک ملی که از اهم مشاغل بانکی آن روز بود منصوب شد و سال‌ها در این سمت بود تا به معاونت وزارت بازرگانی رسید. چند سالی نیز در آن سمت بود تا مدیرعامل بانک کشاورزی شد. در ۱۳۴۲ حکم ریاست بانک ملی را دریافت کرد، ولی عملاً نتوانست در آن شغل مستقر شود و به ریاست شرکت بیمه‌ی ایران منصوب گردید. امتیاز روزنامه‌ی آیندگان به نام او صادر شد و ریاست هیئت مدیره‌ی روزنامه با او بود، ولی عملاً دخالتی در خط مشی روزنامه نداشت. سرانجام بین اهری و داریوش همایون سردبیر روزنامه کار به مشاجره کشید و امتیاز را از او گرفته به دیگری واگذار کردند. کتابی در زمینه‌ی نفت ترجمه و تألیف کرده است. ابتدا دختر عباس اسکندری را در زوجیت داشت، ولی پس از چندی متارکه کردند. با دختر شیخ محی‌الدین کاشفی از اعیان و اشراف اصفهان ازدواج کرد. پس از کناره‌گیری از سیاست، شرکت آجرسازی کوره را تشکیل داد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ در حزب توده فعالیت داشت. به همین دلیل ابوالحسن ابتهاج رئیس وقت بانک ملی او را به فارس تبعید کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

اهری، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج حسن اهری مالک، متولد ۱۲۶۳ در اهر. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران انجام داد و سپس به اروپا رفت. در رشته‌ی پزشکی تحصیل نمود و درجه‌ی دکترا دریافت کرد. چندی در تبریز و مدتی نیز در تهران به طبابت اشتغال داشت. در دوره‌ی دهم مجلس شورای ملی از اهر به وکالت رسید و مجموعاً چهار دوره وکیل بود. در ۱۳۲۸ در اولین دوره‌ی مجلس سنا سناتور آذربایجان شد. در ۱۳۳۲ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ایجی، قاضی عضدالدین

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۷۰۸/۷۰۱- ح ۷۵۶ ق)، متکلم، اصولی، فقیه شافعی و نحوی. از معاصران حافظ است که در ایج از توابع اصطهبانات متولد شد. صوفی مشرب بود و شاگردان بسیاری داشت، شمس‌الدین کرمانی و سیف‌الدین ابهری و سعدالدین تفتازانی از شاگردان وی بودند. در زمان سلطنت آل‌مظفر در شیراز به قضاوت اشتغال داشت. حافظ او را در زمره‌ی یکی از مفاخر علمی پنجگانه‌ی فارس ستایش کرده است. کتب بسیاری در فلسفه و کلام و اصول دین و اخلاق به زبان عربی دارد. آنگاه که از سوی شیخ ابواسحاق نزد امیر مبارزالدین برای انصراف وی از حمله به شیراز رفت مورد احترام فوق‌العاده وی قرار گرفت و امیر از او درخواست کرد که کتاب «المفصل» زمخشری را که در نحو است به فرزندش شاه شجاع تعلیم دهد. در مذهب خود بسیار متعصب و با امامیه شدیداً مخالفت می‌ورزید. کار او به سختی رسید و توسط والی کرمان زندانی شد و در زندان قلعیه دریمیان کرمان درگذشت. از تألیفات او: «المواقف»، در علم کلام، که به نام خواجه غیاث‌الدین محمد بن رشیدالدین وزیر تألیف کرده و میرشریف جرجانی نیز شرحی بر آن نوشته است؛ شرح «مختصر الاصول» ابن حاجب؛ «الفوائد الغیاثیه»، که اختصاری است از قسمت سوم «مفتاح العلوم»؛ «تحقیق التفسیر فی تکثیر التنویر»؛ «الرسالهٔ العضدیهٔ»، در وضع؛ «المدخل فی علم المعانی والبیان والبدیع»؛ «العقائد العضدیه».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :از سعدی تا جامی (۴۸۲ -۴۸۰)، الاعلام (۶۶/۴)، ایضاح المکنون (۵۶۵، ۳۷۸ /۱)، بزرگان شیراز (۲۹۲)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۹۵/۳)، تاریخ گزیده (۶۹۹)، حبیب السیر (۲۲۱/۳)، دایرهٔالمعارف فارسی (۳۲۳/۱)، روضات الجنات (۵۱ -۴۷ /۵)، ریحانه (۱۴۴ -۱۴۲ /۴)، فارسنامه‌ی ناصری (۱۱۴۶/۲)، کشف الظنون (۱۸۹۱، ۱۷۶۴، ۱۲۹۹، ۱۱۴۴، ۸۹۸، ۱۰۴، ۴۱، ۳۷)، الکنی والالقاب (۴۷۲/۲)، لغت‌نامه (ذیل/ عبدالرحمن)، معجم المؤلفین (۱۱۹/۵)، هدیهٔ العارفین (۵۲۷/۱)، هفت اقلیم (۱۶۹ -۱۶۸ /۱).

ایخ توویکو

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام این پادشاه را هرودوت آستیاگس و کتزیاس و «آستی گاس» نوشته نبونید شاه بابل ایخ‌توویکو نویسانده، و به معنی آژیدهاک نوشته‌اند. وی پس از مردن هوخشتره، به جای پدر به تخت نشست. او برای آن پدر، فرزندی خلف نبود. و روزگار خویش را به خوشگذرانی و بلهوسی می‌گذرانید. دربار خود را به تقلید از دربار آشور با تجمل کرد. پادشاهی طولانی او تا اواخر بدون جنگ و جدال و در عیش و عشرت گذشت. و مردم از او راضی نبودند؛ و به محض آنکه کوروش هخامنشی از پارس بر او قیام کرد، مادها وی را رها کرده، به کوروش پیوستند، و بالنتیجه دولت ماد در ۵۵۰ ق.م برافتاد و ضمیمه‌ی دولت پارس شد.

گویند که ایختوویکو می‌خواست حران را، که معبدسین Sin رب‌النوع ماه در آنجا بود، از بابل منتزع کند. از این رو نبونید با

پادشاه پارس- که کورش دوم نام داشت- بر ضد او متحد شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

ایرانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ایرانشاه یا ابراز (وراز) حکمران ناحیه‌ی نسا در میان مرو و نشابور (ترکمنستان امروز).

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

ایرانشهر، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر موسی ایرانشهر در ۱۶ آذر ماه ۱۳۰۲ هجری شمسی در شهر تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در محل زادگاهش فراگرفت و پس از طی تحصیلات عالی در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران، در سال ۱۹۷۷ دکتری خود را از دانشگاه وین دریافت کرد. کتاب «آشنایی با زبانلا-تینی و کاربرد گیاه شناسی آن» تالیف دکتر ایرانشهر به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۶،از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزیده شده است.گروه : کشاورزیرشته : مهندسی کشاورزیتحصیلات رسمی و حرفه ای : موسی ایرانشهر تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در محل زادگاهش فراگرفت و پس از طی تحصیلات عالی در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران، در سال ۱۹۷۷ دکتری خود را از دانشگاه وین دریافت کرد.استادان و مربیان : دکتر اسفندیاری از اساتید دکتر موسی ایرانشهر می باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر ایرانشهر که در سال ۱۳۲۵ به استخدام وزارت کشاورزی درآمده بود، ابتدا در قسمت‌های دفتر فنی سازمان جنگل‌بانی و اداره آموزش مشغول انجام وظیفه شد ولی بعد، به خاطر علاقه خاصی که به رشته گیاه‌شناسی داشت در سال ۱۳۴۵ با پیوستن به استاد خویش دکتر اسفندیاری و دوست قدیمی‌اش، مهندس بهبودی در بخش تحقیقات گیاه‌شناسی، وارد موسسه تحقیقات آفات و بیماری‌های گیاهی شد و مدتی بعد مدیریت بخش «هرباریوم» را برعهده گرفتفعالیتهای آموزشی : دکتر موسی ایرانشهر سه دوره تدریس زبان لاتینی در دوره دکتری گیاه شناسی دانشکده علوم دانشگاه تهران را در گروه زیست شناسی به عهده داشته اند.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر ایرانشهر درباره برنامه روزنامه خود چنین می گوید":کارم بیشتر نوشتن و تحقیق است. دائما روی گیاهان مطالعه دارم". آرا و گرایشهای خاص : ۶۰سال سابقه تحقیق در گیاه شناختی ایران دارد. نام دکتر ایرانشهر نامی آشنا و شناخته شده در گیاه شناسی ایران و همچنین مجامع علم گیاه شناسی اروپا و جهان است. جوائز و نشانها : کتاب" آشنایی با زبان لاتینی و کاربرد گیاه‌شناسی آن "تالیف موسی ایرانشهر به عنوان کتاب سال برگزیده سال ۱۳۸۶ از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی و تقدیر شده است.چگونگی عرضه آثار : دکتر ایرانشهر هیچگاه از تلاش خود در راه پیشرفت گیاه‌شناسی کشور و تکمیل «هرباریوم» ایران باز نایستاد، وی با پیمودن بیش از ۶۰۰۰۰ کیلومتر راه در شهرها، روستاها، کویرها، کوه‌ها و دشت‌های ایران زمین و به همراهی افرادی چون رشینگر، آلاوا، ریدل، رنس، لاموند، ارشاد، ترمه، موسوی و...، نزدیک به ۵۰۰ روز از عمر تحقیقاتی خود را در راه دستیابی و

گردآوری گیاهـان کشور سپری کرد و نمونه‌هـای گیـاهی بی‌شـماری را از طبیعت کشورمـان برای غنی سـاختن «هرباریوم ایران» به ارمغان آورد. گونه‌های زیادی از گیاهان کشور به افتخار او نام‌گـذاری و توصـیف شـده است، گرچه وی مولف حدود ۳۷ تاکسون جدیـد در جهان گیاه‌شناسـی است. دکتر ایرانشـهر که تاکنون ۲۲ فقره آثـار علمی خـود را در زمینه گیاه‌شناسـی منتشـر کرده است، ضمن همکاری با دیگر «هرباریوم‌های» کشور، کماکان به تحقیقات خود در امر شـناسایی گیاهان و «هرباریوم» ایران ادامه داده و در خارج از کشور نیز از همکاران نزدیک پروفسور رشینگر اتریشی، سردبیر مجموعه «فلور ایرانیکا»ست و اولین گیاه‌شناس ایرانی است که در این منبع برجسته، آثارش به چاپ رسیده است.

آثار : آشـنایی با زبان لاتینی و کاربرد گیاه‌شناسـی آن ویژگی اثر : تالیف موسی ایرانشهر- تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ۱۳۸۵. ۲۵۳ صفحه درپی برگزیده شدن کتاب «آشنایی با زبانلاتینی و کاربرد گیاه شناسی آن» به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۶،شده است.

ایرانمنش، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید ایرانمنش : فرمانده گردان ۴۰۸امام حسین(ع)لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۴ خورشـیدی در «کرمـان» در خانواده ای متـدین و خانه ای محقر پا به عرصه وجود گـذاشت. علی رغم مشـکلات فراوان تحصـیل خود را بـا موفقیت به پایـان رسانـد. در سـالی که توام بود با تحصـیل تجربه های زیادی را جمع می کرد. در سال ۱۳۵۵ به خـدمت سـربازی رفت اما نتوانست زورگویی و سـتم مأمورین شاهنشاهی را تحمل کند و شـبانه محل خدمت خود را ترک کرد. در سال ۵۵ مادرش را از دست داد چنـدی بعـد پدر نیز از دنیا رفت و او به تنهایی عهده دار مخارج خانه شد. در سال ۵۹ به علت وضع کردستان به همراه همرزم خود شهید عربنژاد برای سرکوبی ضد انقلابیون به مهاباد عزیمت کرد و بعد به جبهه ها شتافت.

همسـر شـهید می گوید: به او حمید چریک می گفتند. اخلاقش خوب و مهربان و صمیمی بود، به بزرگترها احترام می گذاشت، از نظر اخلاقی بی انـدازه خوب بود. حـدود سه سـال بـا هم زنـدگی کردیم. قبـل از جنـگ مـأموریت غیر جنگی می رفت به مهاباد و کردسـتان. او چهار ماه در تهران دوره چریکی دید. جنگ شـروع شد روز اول جنگ به جبهه رفتند وقتی و دو ماه می ماند و بعد به مرخصـی می آمدند. مرخصـی زیاد طول نمی کشـید سراسـر چهار روز بیشتر نبود و توی این سه چهار روز عجله داشت که به جبهه برگردد از او سوال کردم؟ حتمـاً داوم توی جبهه هستی و میگفت توی جبهه به من نیـاز دارنـد بایـد حتماً بروم. از او می پرسـیدم در جبهه چه مسئولتی داری نمی گفتند. می گفت: کاری انجام نمی دهم رزمنده ها که به خط مقدم می روند مواظب وسایلشان هستم کاری آنجا ندارم باید بروم.

شهیـد ایرانمنش بارهـا در جبهه از نـاحیه پـا و کمر مجروح شـد و گواه صادق این مجاهـدتها مـدال فتـح است که از طرف آیت ا... خامنه ای به دخترش عطا گردید. سرانجام در تاریخ ۲/۲/۶۱ به خیل شهیدان پیوست.

ایشان در جبهه فرمانـده گردان عملیاتی بودنـد. بایـد بیشتر وقت در جبهه باشـد. دو د فعه به شـدت مجروح شدند و در عملیات بیت المقدس و عملیات فتح المبین تمام بدنشان پر از ترکش بود و می بایست عمل کند. مسافرت کوتاهی به شیراز داشتند وقتی برگشتن یکی از همرزمانش گفتند شـما دیگر به جبهه نروید شـهید گفت نه من می روم او گفت وضـعتان خوب نیست آمدند خانه و گفت

بعـد از عمل می روم رفت بیرون و آمـد گفت نه من باید بروم جبهه ساکشان را مرتب کردند و رفتند ۱۵ روز بعد خبر شهادتشان را آوردند. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ایرانی، مصیب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مصیب ایرانی

محل تولد : سنقر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۳/۹

زندگینامه علمی

اینجانب مصیب ایرانی تحصیلات ابتدائی وراهنمائی را در شهرستان سنقر به اتمام رسانده ودر سال۱۳۶۶ وارد حوزه علمیه امام خمینی (ره)شهر کرمانشاه شده،همزمان با دروس حوزه مدر ک دیپلم متوسطه اخذ نموده و بعد از پایان مقدمات در سال ۱۳۷۵وارد حوزه علمیه قم شـدم ودر دروس آقایـان حجت الاسـلام احـدی واستاددریاباری شـروع به ادامه دروس حوزه نمودم.همزمـان در قم وحضور در دروس اساتیـد مـذکور دوره تربیت مربی (دفتر تبلیغات)وآموزش مبلغین این مرکزوحضور در موسسه تنظیم ونشـرآثار امام خمینی (ره)دوره امام شناسـی با گرایش اندیشه سیاسـی(کارشناسی ارشد) به پایان رساندم .در حال حاضر نیز دروس خارج فقه استاد قاضی زاده وشرح منظومه استاد دریاباری را تلمذ می نمایم.

وسلام توفیقات روز افزون را از ایزدمنان خواهانم خداوند مارا از الطاف خود و اولیائش محروم نکند..

ایرجی، هرمز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۱۳۲۰.

درگذشت: ۱۳۷۴.

از آثار اوست: انتقال انرژی الکتریکی (تهران، ۱۳۵۸).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

ایزد پناه، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عباس ایزد پناه

محل تولد : قزوین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱/۱

آدرس اینترنتی

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۴ سوم راهنمایی را به پایان رساندم و در سال ۱۳۵۵ وارد حوزه قم شدم. تا سال ۱۳۶۴ دروس سطح را همراه با فلسفه و کلام و تفسیر به پایان رسانده و وارد دوره اشارات بوعلی و درس خارج فقه اصول شدم. در سال ۱۳۶۴ کتاب اصول سیاستها و احزاب را انتشار دادم و در سال ۱۳۶۷ وارد فوق لیسانس فلسفه و الهیات دانشگاه شدم. مدت ۲ سال در دانشگاه تربیت معلم تبریز تدریس فلسفه و کلام و در سال ۱۳۷۲ وارد دانشگاه قم شدم. ابتدا عضو هیأت علمی- پژوهشی شدم و پس از آن به تدریس پرداختم.از سال ۱۳۷۲ مقالات علمی من از کنگرهٔ علامهٔ طباطبایی تبریز آغاز شد و مقاله درکیهان در دو شماره به چاپ رسید. در سال ۱۳۷۳ مقاله ام در دانشگاه امام حسین(ع) پذیرفته شد که بررسی تحریف شناسی عاشورا در پرتو انسان شناسی بود. پس از آن مدت حدود ۸ سال مقالات علمی ام در روزنامه های اطلاعات، کیهان و مجلات علمی به چاپ رسید که به حدود ۹۰ مقاله می رسد. در سال ۱۳۸۰ وارد دوره دکتری فلسفه تطبیقی شدم همزمان با آن در دانشگاه قم فلسفه علم، فلسفه اخلاق و کلام و عرفان تدریس می کنیم و در ضمن در سال ۱۳۸۳ طی ۶۰ برنامهٔ علمی رادیو معارف به بررسی مبانی جنبش نرم افزاری پرداختم و پس از آن در معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات حدود ۱۰ کارگاه علمی برگزار کرده ام.این فعالیت هم اکنون به یاری حضرت حق ادامه دارد.هم اکنون دهها طرح و برنامه در دست تحقیق و تالیف دارم که در شرایط مقتضی ان شاء الله ارائه خواهند شد. گرایش عمومی اینجانب فلسفهٔ علم، هنر و ادبیات و علوم دین است. آنچه که دغدغهٔ اصل من در تحقیقات تألیفات است اصل جامع نگری به مسائل و تحقیق همه جانبه است. منابع زندگینامه :پایگاه اندیشوران حوزه

ایزدپناه، کرامت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

کرامت‌الله ایزدپناه دارای دکترای رشته گیاهپزشکی و عضو هیئت علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز با درجه استادی می باشد. گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیوقایع میانسالی : کرامت‌الله ایزدپناه پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاهپزشکی به عضویت هیئت علمی گروه گیاهپزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز در آمد. وی هم اکنون با سمت استادی در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : کرامت‌الله ایزدپناه عضو هیئت علمی و استاد گروه گیاهپزشکی دانشکده

کشاورزی دانشگاه شیراز است. از دیگر مشاغل ایشان: رئیس مرکز تحقیقات ویروسی غلات شیراز رئیس بخش گیاهپزشکی در دانشگاه شیراز عضو جدید ایرانی فرهنگستان علوم برای جهان سوم(TWAS)سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : شاگردان : چگونگی عرضه آثار : عنوان پایان نامه راهنمایی شده : شناسایی و فروانی نسبی ویروسهای مولد موزائیك لوبیا در استان فارسآثار : اتیولوژی ، انتقال و دامنه میزبانی عامل جاروئی یونجه در جنوب ایران ویژگی اثر : مقاله۲ موزائیک مرغ در نقاط مختلف ایران ویژگی اثر : مقاله

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

ایزدپور، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا ایزد پور

محل تولد : قم

شهرت : ایزدی

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۲ با رها نمودن تحصیلات متوسطه در سطح دوم دبیرستان و در رشته علوم تجربی، به حوزه علمیه قم وارد شده و تا سال ۱۳۷۰ شمسی علوم مقدماتی و سطوح حوزوی را به پایان رسانده و از همان سال به تحصیلات خارج فقه و اصول مبادرت ورزیدم، تحصیلات عالی فقه و اصول را برای مدت ۱۶- ۱۵ سال ادامه داده و اکنون نیز در حلقه اصول استاد معظم حضرت آیت الله وحید مشارکت دارم. همزمان با تحصیلات فوق، سالها در حوزه علمیه به تدریس کتابهایی همانند، الموجز، اصول الفقه، لمعه، رسائل و مکاسب و عقاید و در دانشگاه صنعتی امیرکبیر و تهران به تدریس مبانی نظری اسلامی و اخلاق کاربردی اشتغال داشته ام.

ایزدجو، تقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تقی ایزدجو

محل تولد : آشتیان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

متولد ۱۳۴۶ در آشتیان هستم سال ۱۳۵۸ وارد حوزه علمیه آشتیان شدم پس از دروس مقدماتی (جامع المقدمات، سیوطی، مغنی، منطق مظفر، مختصر، مختصر المعانی، شرح لمعه و اصول فقه) و شرکت در دروس جنبی عقاید و تاریخ اسلام و نهج البلاغه که توسط حضرات حجج الاسلام محمدرضا آشتیانی و محمدجعفر امامی عصر روزهای چهارشنبه برگزار می‌شد در سال ۱۳۶۵ راهی حوزه علمیه قم شدم. و در امتحانات کتبی شورای مدیریت (که گویا اولین سال برگزاری آن بود) شرکت کردم و با نمره عالی قبول شدم و در امتحانات شفاهی که از سیوطی، مختصر و مغنی تا لمعتین و وصولین برگزار شد قبول شدم. و در مدرسه رسول اکرم(ص) واقع در خیابان شاه ابراهیم ساکن شدم. اولیه دورس لمعه و اصول را در قم در محضر استاد وجدانی فخر و صالحی اطفالی به پایان بردم.کفایه را پای درس استاد اعتمادی ششم و مکاسب را در حضور مرحوم پایانی تلمذ کردم و رسایل را از حضور استاد تهرانی بهره بردم.در طی سال‌های ۶۵ تا ۶۹ پای درس تفسیر آیت الله جوادی که آغاز دوره تفسیر ایشان بود حاضر می‌شدم. سال ۶۵ سطح ۴ و ۵ و ۶ را امتحان دادم سال ۶۶ تا سال ۱۳۶۹ پایه‌های ۷ و ۸ و ۹ قدیم را گذراندم و فقط امتحان شفاهی پایه آخر مانده بود که به علت سفر به شهرستان ایذه از طرف مرکز مدیریت حوزه علمیه برای تدریس دروس حوزوی در سال ۷۳ انجام شد.در سال ۱۳۷۰ به دعوت مسئول حوزه علمیه شهرستان ایذه از شهرستانهای استان خوزستان به این شهرستان هجرت کردم که با هماهنگی حوزه علمیه قم (شورای مدیریت) بود و در شهرستان ایذه به تدریس مقدمات از سیوطی، مغنی اللبیب، حاشیه، مختصر المعانی و قسمت متاجر عصر پرداختم و پس از گذشت سه سال از تدریس در این شهرستان در سال ۱۳۷۳ به علت قبولی در دانشگاه (مجتمع آموزش عالی قم) در رشته فلسفه در مقطع کارشناسی به قم بازگشتم. و طی چند سال در این مقطع مدرک تحصیلی آن را به دست آوردم. در سال ۷۳ پس از بازگشت از ایذه و در کنار تحصیل در دانشگاه پای درس اصول آیت الله سبحانی و اصول آیت الله مکارم حاضر می‌شدم (البته نه به طور کامل).و به علاوه در قسمت تحقیقات دفتر تبلیغات اسلامی قم در بخش معجم بحارالانوار مشغول به کار شدم که حاصل آن همکاری‌ها در چند جلد چاپ شده و در سال ۷۵ به عنوان کتاب سال برگزیده شد با پایان یافتن کار تدوین معجم بحارالانوار با ستاد منطقه ۲ سازمان تبلیغات شروع به همکاری کردم و به عنوان مسئول بخش نقد و بررسی کتاب برای مناطق اهل سنت به مدت دو سال به انجام وظیفه پرداختم و هنگامی که به بی‌فایده بودن این کار پی بردم از این نهاد جدا شم.و در سال ۱۳۷۶ با هدف تعلیم و تربیت نسل جوان و جویای حقیقت به استخدام آموزش و پرورش شهرستان‌های استان تهران درآمدم که هنوز هم همکاری با این نهاد ادامه دارد. در سال ۱۳۸۰ در مقطع کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام دانشگاه قم پذیرفته شدم و پس از پایان دروس تئوری و در حالیکه پایان‌نامه را رو به پایان داشتم به علت برخی مشکلات از ادامه تحصیل دست کشیدم و در سال ۱۳۸۲ تدریس در دانشگاه را آغاز کردم. و هم اینک نیز تدریس دروس معارف ۱ و ۲ اخلاق اسلامی و متون را هر ترم تدریس می‌نمایم.تحصیلات حوزوی سال ۷۶ برای ارائه به آموزش و پرورش مدرک سطح ۲ را اخذ کردم و برای سطح ۳ نیز در سال ۱۳۸۰ موضوع گرفته بودم ولی پیگیری نکردم.در سال ۱۳۶۹ در بخش گزینش قضات فیضیه مدرکم را کامل کردم و در سال ۷۰ دعوت به دوره شدم ولی نرفتم اما اکنون طی سال‌های اخیر این مدرک را دوباره ارائه داده و به احتمال زیاد امسال (۱۳۸۶) جذب قوضه قضائیه شوم برای اشتغال به امیر خطیر قضا.

ایزدهی، سجاد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید سجاد ایزدهی

محل تولد : بابل

شهرت

تابعیت : ایران

زندگینامه علمی

ساکن شهر بابل متولد سال ۱۳۴۹

ایزدی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهر قهرمان و شهید پرور شیراز در گل‌افشان اردیبهشت ۱۳۴۱، میزبان کودکی از سلاله سرخ شقایق بود. خانواده ایزدی پس از سال‌ها انتظار، آغوش خود را بر این مسافر کوچک سال گشود و او نیز با اولین گریه کودکانه خود، لبخند شوق را بر لبان پدر و مادری نشاند که دست‌هاشان بوی سبز عطوفت داشت و دلهایشان زلال پاک آیینه بود. محمدرضا در چنین حال و هوایی، چشم بر آبی آسمانی گشود و در سایه‌سار حمایت و نوازش این دو بزرگوار، روزهای کودکی را پشت‌سر گذاشت.

دبستان" وکیلی "شیراز در سال ۱۳۴۷، الفبای سادگی و معرفت را به او آموخت و او که دلی مشتاق فراگیری داشت، با پشت‌سر گذاشتن دوران تحصیل و پس از سال‌ها تلاش و کوشش، موفق به اخذ مدرک دیپلم شد. فعالیت‌های سیاسی وی که سال‌ها پیش از انقلاب، از مدرسه راهنمایی" برهان "شیراز آغاز شده بود، در سال ۵۶ و ۵۷ با جدیت بیشتر ادامه یافت و شهید ایزدی در این میان، بارها مورد آزار و شکنجه نیروهای خود فروخته ساواک قرار گرفت. وی اندک زمانی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در شهربانی شیراز، مورد اصابت گلوله‌های خود فروختگان رژیم قرار گرفت و از ناحیه پا به شدت مجروح شد.

سردار شهید محمدرضا ایزدی بعد از طلوع فجر انقلاب، به عضویت سپاه پاسداران شیراز درآمد و با گذراندن آموزش‌های لازم، خود را آماده دفاع از اسلام و انقلاب و میهن اسلامی کرد. وی همزمان با آغاز جنگ تحمیلی، جزو گروه‌های اعزامی به منطقه جنوب، راهی سوسنگرد شد و با پذیرفتن مسؤولیت‌های مختلف، در چندین عملیات شرکت کرد. این شهید بزرگوار، چندین سال متمادی با عنوان مسؤول آموزش‌های نظامی، خدمات ارزنده‌ای را برای آماده سازی و سازماندهی نیروهای بسیجی انجام داد که تلاش‌های صادقانه و مخلصانه او، هنوز بعد از سال‌ها زبانزد همرزمان دلسوخته او است.

سردار شهید ایزدی با عنوان مسؤول محور، در حماسه جاویدان کربلای چهار شرکت کرد و بعد از روزها تلاش مداوم، با تقدیم خون سرخ خویش، این مسؤولیت مهم را بر دوش همرزمان خود گذاشت. شقایقزار شلمچه در ۱۳۶۵/۱۲/۳ بعد از انفجار گلوله توپ دشمن، از قطره قطره خون وی رنگین شد و این سردار شهید، آن گونه که آرزو کرده بود، با تنی بی‌سر، به دیدار دوست شتافت. پیکر مطهر او چند روز بعد، در هلهله آتش و اسپند، بر دست‌های مردم قدرشناس شیراز، تشییع و در گلستان دارالرحمه این شهر به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

ایزدی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد طرح وبرنامه تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«محمود ایزدی» در سال ۱۳۳۳ در روستای« ارغا»دربخش« خلیل آباد »ودر خانواده ای مذهبی و روحانی به دنیا آمد .دوره ی ابتدایی را در زادگاه و دوره راهنمایی را در خلیل آباد گذراند .

در دوازده سالگی پدرش را از دست داد ، بنابراین بار زندگی و مسئولیت مادر و خرج تحصیلش را با کار و فعالیت مردانه بر دوش گرفت .

شبانه در «کاشمر» به دبیرستان رفت و دیپلم رشته طبیعی گرفت و در یک دفتر ثبت اسناد رسمی« کاشمر» شروع به کار کرد .دوره سربازی را با درجه گروهبانی در «بیرجند» سپری کرد و پس از سربازی جذب شهر داری «خلیل آباد» شد و در جایگاه معاونت شهردار به فعالیت پرداخت .

سال ۱۳۵۲ در منزل مادر «محمود» شب های چهارشنبه جلسه ای هفتگی بر گزار می شد و روحانیونی مانند شهید «هاشمی نژاد »و شهید «کامیاب» از «مشهد» برای سخنرانی دعوت می شدند. مادر «محمود» بانی جلسه بود و هزینه این مجالس را بر عهده داشت و خوشبختانه ساواک هم نتوانست برای این جلسات مشکلی ایجاد کند .

او ایزدی با همکاری دوستانش کتاب و نوارهایی که دانشجویان به روستاهای «خلیل آباد» می آوردند ، تکثیر و در سطح شهر« کاشمر» توزیع می کردند .او گاهی چند نسخه از کتابها را دستنویس می کرد و به جلسه های مخفی می داد .

پیش از انقلاب اسلامی آیت الله «مشکینی» به «کاشمر» تبعید شده بود .«محمود» منظم از درس های اخلاق اسلامی و تفسیر قرآن آیت الله «مشکینی» یا دداشت می نوشت .

برای ادامه کارش مدتی در« اصفهان» و کنار برادرش« احمد» در سازمان آب کار کرد .وی در ۲۳ سالگی با دختر خاله اش «اقدس معماریان» ازدواج کرد که حاصل سه سال زندگی مشترک تا هنگام شهادت ، نعمت دو فرزند پسر و دختر بود .

با تشکیل سپاه به خیل سبزپوشان پاسدار پیوست و در ابتدای ورود به سپاه « کاشمر »مسئول امور مالی و حسابداری گردید . وی صندوق ایثار را در همان هنگام بنیان گذاشت ؛ هر کس پول زیادی اش را درآن می ریخت و هر کس هر مبلغی نیاز داشت ، بدون آنکه کسی بفهمد از آن بر می داشت و پس از برطرف شدن مشکل به صنودوق باز می گرداند .مدتی مسؤل تدارکات ، آموزش نظامی و واحد بسیج خواهران بود تا نهایتا مسئولیت معاونت عملیات سپاه «کاشمر» را عهده دار شد .وی بسیار منظم خدمت می کرد و خیلی نظیف ، تمیز ، همواره خوش بو ، وقت شناس و با نظم بود .

روزی به همسرش که با تاخیر عازم آموزشگاه و محل کار خود شده بود پیشنهاد کرد که بهتر است امروز نروی تا غیبت محاسبه شود و کسر حقوق شوی ، زیرا حقوق امروزت اشکال شرعی دارد و همواره تاکید می کرد که اگر مسئولیتی دارید، مراعات وقت آن را هم بکنید .

همواره به فکر تهیدستان بود و حقوقش را خرج آنان می کرد و هیچگاه از سپاه حقوقی به خانه نمی برد و هزینه زندگی خانواده اش با حقوق معلمی همسرش تامین می کرد .

آنقدر فروتن بود که شبانه دستشویی های سپاه را نظافت و صبح ها صحنه نسبتا وسیع محل کارش را جارو می کرد ؛ در حالی که

فرمانده سپاه بود .او و همکارانش برای کمک به روستاییان دسته جمعی به درو می رفتند .

در رفتار و گفتارش صداقت و دقت داشت .می گفت :دروغ نباید گفت و نباید شنید حتی به شوخی ، نجات و رستگاری در صداقت است .

ایزدی در اوایل جنگ تحمیلی سال ۱۳۵۹ به جبهه اعزام شد و سه ماه مسؤل محور عملیاتی حصر آبادان بود .برادر سالمندش محمد باقر را به خط نمی برد و می گفت :پیرمرد ها را به خط مقدم راه نمی دهند .برادرش بعد از اصرار زیاد او را قسم داد که با خودش ببرد و او چنین کرد .

شبها محمود با صادقی طرقی به شناسایی می رفتند و پیش از در آمدن آفتاب بر می گشتند .

سر انجام روز دوم دی ماه سال ۱۳۶۰ به جبهه نبرد رفت و در آنجا مسؤل طرح و عملیات منطقه شوش بود ابتدا طرح قرار گاهی را طرح زیری کرد که در عملیات فتح المبین خیلی موثر بود .دو ماه بعد روز سیزدهم اسفند با اصابت ترکش خمپاره به پشت سرش به دیدار یار شتافت .

پیکر پاک سردار شهید« محمود ایزدی »پس از یازده روز در «کاشمر» بسیار با شکوه تشییع و در جوار آرامگاه شهید سید حسن مدرس در کنار سایر شهیدان به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه" :افلاکیان خاکی"نوشته ی علی اکبر نخعی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

ایل، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۳۴ خانواده‌ای متدین و مذهبی در شهر قهرمان‌پرور جهرم، کودکی را جشن گرفت که از دودمان آفتاب و از سلاله سرخ شقایق بود. از اوان کودکی در ظل عنایات پدر و مادری مهربان پرورش یافت و تحت تعالیم صادقانه این دو بزرگوار، شکوفه‌های ایمان و اخلاص در بوستان وجود او شکفته و روح آسمانی‌اش در چشمه‌سار نماز و نیایش تطهیر شد.

شهید ابراهیم ایل، دوران ابتدایی و راهنمایی تحصیل را در زادگاه خود گذراند و سپس در سال ۱۳۴۹ راهی شیراز شد و هنرستان فنی طالقانی این شهر را برای ادامه تحصیل برگزید.

ابراهیم در اواخر دوران تحصیل، در جریان انقلاب و مبارزات حق‌طلبانه امت اسلامی، با مشت‌های آهنین و فریادهای کوبنده خود، به مصاف بت‌های اهریمنی طاغوت رفته و در این مسیر، بارها مورد تعقیب، شکنجه و بازداشت نمرودیان خودفروخته ساواک قرار گرفت.

انقلاب اسلامی، جامعه آرمانی هزاران عاشق دلسوخته‌ای بود که در سال ۱۳۵۷ بر پایه‌های استوار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی بنیان نهاده شد و شهید ابراهیم ایل به شوق این پیروزی و به افتخار حراست از دستاوردهای انقلاب، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را برای ادامه مبارزه با دشمنان همیشه اسلام و ایران اسلامی برگزید. با آتش افروزی‌های ضد انقلاب در غرب، درغالب اولین اکیپ اعزامی از منطقه ۹ راهی کردستان شد و قلب سیاه دشمن را آماجگاه تیر خشم خود ساخت. شهید ابراهیم ایل در جریان تروریسم ناجوانمردانه منافقین که به شهادت صدها کودک و پیر و جوان انجامید، در سمت فرماندهی عملیات سپاه شیراز، مبارزاتی چشمگیر داشت و در این مسیر، بارها مورد سوءقصد دشمن قرار گرفت، و با شروع جنگ تحمیلی دوره‌ای نوین از مبارزات بی‌امان

او آغاز شد. شهید ابراهیم ایل در طول هشت سال دفاع مقدس، در بسیاری از عملیات‌ها شرکت کرد و مسؤولیت‌های مختلفی را عهده‌دار گردید، که از آن میان می‌توان به این موارد اشاره کرد: فرماندهی گردان در عملیات فتح‌المبین، مسؤولیت طرح و عملیات تیپ امام سجاد (علیه السلام) در عملیات بیت‌المقدس، مسئوولیت محور تپه مدن آبادان، فرماندهی تیپ امام سجاد (علیه السلام) ، مسؤولیت طرح و عملیات لشکر ۱۹ فجر و مسؤولیت طرح و عملیات تیپ المهدی (علیه السلام) .

عملیات پیروزمند خیبر، یادمان پرواز ملکوتی او و صدها شهید گلگون کفنی است که در راه دفاع از آرمان‌های مقدس جمهوری اسلامی، عاشقانه جان باختند.

محور طلاییه در ۱۳۶۲/۱۲/۵ از گل‌افشانی خون سردار شهید ابراهیم ایل رنگین شد و شهید، با دلی سرشار از شوق و اخلاص، به دیگر همرزمان به خون خفته خود پیوست.

بر گرفته از کتاب :شهیدان

ایلخان ظفربختیار، امیرحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نماینده‌ی مجلس، سناتور، وزیر، فرزند سردار ظفر بختیاری، متولد ۱۲۷۱. پس از انجام تحصیلات ابتدائی به اروپا اعزام شد. چند سالی در انگلستان تحصیل نمود. پس از مراجعت به ایران چندی در چهارمحال اقامت داشت. در دوره‌ی پنجم نماینده‌ی ایل بختیاری در مجلس شورای ملی گردید و عضو هیئت رئیسه شد. در ادوار ششم و هفتم و نهم کماکان نمایندگی در مجلس شورای ملی را داشت. در ۱۳۱۲ وقتی سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ که در معیت رضاشاه جهت شرکت در مسابقات اسب‌دوانی به گرگان رفته بود، دستگیر شد و به زندان انتقال یافت، ستاره‌ی بخت تمام بختیاری‌ها رو به افول گذاشت و دستور تعقیب و دستگیری همه‌ی آنها صادر شد. از امیرحسین ایلخان هم در مجلس سلب مصونیت شد و به زندان افتاد. چند سالی در زندان بود تا آزاد شد. ولی عملیات وی از دیدگاه مأمورین شهربانی مخفی نبود. پس از ۱۳۲۰ مجدداً وارد صحنه‌ی سیاسی شد. در دوره‌ی پانزدهم به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. در همان دوره نایب‌رئیس شد. در ۱۳۲۸ که برای اولین بار مجلس سنا یا اعیان در ایران بوجود آمد، وی از خوزستان به سناتوری برگزیده شد. در ۱۳۲۹ که قرار ازدواج محمدرضا پهلوی با ثریا بختیاری به قطعیت رسید، او همه‌کاره‌ی خانواده‌ی عروس بود. ثریا وقتی از اروپا مراجعت کرد، به خانه‌ی او وارد شد و شاه چند بار در خانه‌ی او ثریا را ملاقات کرد. این ازدواج موقعیت ایلخان را استحکام بخشید و از مشاورین و نزدیکان شاه شد و برای غالب بختیاری‌ها شغل و مقام گرفت. بعد از ۱۳۳۲ مدتی در کابینه‌ی سپهبد زاهدی وزیر مشاور بود. مجدداً پس از دائر شدن مجلس سنا در آنجا عضویت یافت. در ۱۳۴۰ در یک حادثه‌ی رانندگی در کرج درگذشت. مردی نسبتاً باسواد، متعین، خراج و ساده‌دل بود. چند ترجمه از انگلیسی از او باقی مانده است که البته گفته می‌شود با کمک دیگران ساخته و پرداخته شده است. یکی از فرزندان وی به نام ملکشاه چند دوره وکیل مجلس شد و در دربار محمدرضا پهلوی ریاست تشریفات را داشت.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ایلگ

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تر. پرویزن، غربال) احمد بن علی ملقب به شمس‌الدوله، از خانان ترکستان که در ۳۸۹ ه.ق./ ۹۹ م. پس از تسخیر ماوراءالنهر، بخارا را در مرکز خود قرار داد و از آنجا بر ممالکی که از بحر خزر تا حدود چین امتداد داشته، حکومت کرد. وی مؤسس سلسله ایلگ خانیان (ه. م.) به شمار می رود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ایمانی، پرویز

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید پرویز ایمانی : فرماندهی واحد تخریب لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در شهریور ۱۳۴۵ در یک خانواده مذهبی در شهر« زیراب» درشهرستان« سوادکوه» دیده به جهان گشود . خانواده اش با توجه به پایین بودن سطح در آمد ، او را طوری در دامان خود پرورش دادند تا آینده ای روشن را برایش رقم بزنند . در حال گذراندن دوران دبیرستان بود که طنین تجاوز عراق به حکومت نو پای ایران به صدا درآمد . «کمیل» در راستای دفاع از ارزش های اسلام و خون پاک شهیدان پای به جهاد و مبارزه با نیروهای بعثی عراق نهاد و از خود ایثار و رشادت های قابل تحسینی به یادگار گذاشت . او در طول جنگ مسوولیت های مختلفی را پذیرفت که می توان به مربی تخریب لشکر ۲۵ کربلا و فرماندهی گروهان و گردان تخریب اشاره کرد .

در عملیات والفجر ده در منطقه حلبچه دچار مجروحیت شیمیایی گردید و در عملیات تاکتیکی ضربتی بیت المقدس هفت در منطقه عملیاتی شلمچه از کمر به پایین قطع نخاع شد . سر انجام در تاریخ ۱۹/۴/۱۳۶۷یعنی ۲۴ ساعت قبل از قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران در منطقه شلمچه به صف شهیدان پیوست . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ایمانی، جاوید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خانواده ایمانی با تولد فرزندشان در اسفند ماه ۱۳۳۴، یک ماه زودتر از موعد، عطر و بوی بهار را با مشام جان احساس کردند؛ او را "جاوید "نام نهادند و در تربیتش کوشیدند. آنها جاوید را همراه خود به جلسات قرآن و مجالس ذکر اهل بیت (علیه السلام) می‌بردند. با فرارسیدن هفتمین پاییز زندگی‌اش، به مدرسه رفت و با سعی فراوان، شاگرد ممتاز کلاس شد. جاوید علاوه بر تحصیل در مقطع دبیرستان، برای تأمین معاش خانواده، به کار در کارگاه‌های مختلف می پرداخت و اگر اوقات فراغتی برایش باقی می‌ماند کوهنوردی را برمی‌گزید تا روح و جانش را با دیدن طراوت و سبزی درختان و صلابت و عظمت کوه‌های سر به فلک کشیده،

جلایی دیگر دهد.

او در زمانی که مبارزات مردمی علیه رژیم شاه اوج گرفته بود، خود را در صفوف مبارزان وارد کرد و به مبارزه پرداخت. با پیروزی انقلاب اسلامی، او به عضویت کمیته انقلاب اسلامی درآمد. در سال ۱۳۶۲ جاوید در واحد اجرایی و ستاد بازسازی جهاد سازندگی استان مشغول به کار شد. بعد از مدتی، عازم جبهه های حق علیه باطل شد و پس از آموزش رانندگی در منطقه مهران، به عنوان راننده به منطقه عملیاتی میمک رفت. ایمانی از آغاز عملیات والفجر هشت، هنگام انجام مأموریتی مهم، از ناحیه سر مورد اصابت ترکش قرار گرفت؛ اما از پای ننشست و پس از درمان، به منطقه فاو بازگشت. جراحت‌ها و زخم‌هایش سبب نشد که او در کار کوتاهی کند و همچون گذشته، در این عملیات، مردانه درخشید. چندی بعد، هنگام احداث خاکریز ام القصر، در حالی که مسوولیت اکیپ را به عهده داشت، از ناحیه فک و صورت مجروح شد و چندین مرتبه مورد عمل جراحی قرار گرفت. در مدتی که در تهران مشغول مداوا و درمان بود، به همراه برادران واحد تعاون، به عیادت جانبازان و خانواده های شهدا می‌رفت، تا با ذکر خاطرات و دلداری، آنان را خشنود کند. دلاور پشتیبانی و مهندسی رزمی جنگ، از این که در عملیات‌های کربلای دو، چهار شرکت کرد، در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۱ در سن ۳۲ سالگی، در جزیره مجنون، بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سرش، به شهادت رسید و با پیکری بی سر، میهمان سفره سالار شهیدان، اباعبدا...الحسین (علیه السلام) گشت.

برگرفته از کتاب :شهیدان

ایوبی، ضیفه

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۶۴۰ -۵۸۱ ق، از زنان باکفایت و حکمران. وی دختر ملک عادل ایوبی و برادرزاده صلاح‌الدین ایوبی (۵۸۹ -۵۶۷ ق) و همسر ملک ظاهر، پسر عمویش، بود. پس از مرگ همسرش محمد (۶۳۴ ق) به حکومت رسید که بعدها به ملک عزیز شهرت یافت. پس از ملک عزیز، حکومت به ملک ناصر رسید که در آن وقت کودکی بیش نبود و از عهده اداره کشور برنمی‌آمد. لذا زمان امور حکومت در دست ضیفه خاتون، جده‌اش، قرار گرفت و او شش سال در حلب حکمرانی کرد.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: الاعلام، ۳۱۲ / ۳؛ تاریخ مشاهیر کرد، ۱۸۶ / ۳.

آباقا

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(مغ.: اباقا: ابقا) آباقاخان فرزند هولاکوخان و دومین ایلخان مغولی ایران است که از ۶۶۳ تا ۶۷۰ ه.ق سلطنت کرد. وی به حسن خلق و رحم و عدالت مشهور بود، و چون دختر پادشاه مسیحی روم شرقی را به همسری خویش اختیار کرد، بعضی مورخان او را مسیحی- یا طرفدار مسیحیت- دانسته‌اند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آبش خاتون

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(تر.) آخرین از اتابکان فارس دختر اتابک سعد بن ابوبکر. وی پس از سلجوقشاه در ۶۶۶ پادشاهی فارس یافت، و به میل هولاگو با منگوتیمور پسر هولاـگو ازدواج کرد، و به سال ۶۸۶ در تبریز درگـذشت، و بـا فوت وی سلسله اتابکان فارس (سـلغریان) منقرض گردید.

۶۷۲ -۶۶۲ ق و ۶۸۳ -۶۸۲ ق، از زنان فرمانروا. وی دختر سعد بن ابوبکر زنگی (۶۵۸ ق) و ترکان خاتون و همسر منگو تیمور، پسر هلاکوخان (۶۶۳ -۶۵۴ ق)، و آخرین اتابـک از خانـدان سـلغری بود. در سـال ۶۶۱ ق سـلجوق شـاه با دسیسه ترکان خاتون از دژ اسـتخر رهـایی یـافت و حکومت شـیراز را در دست گرفت و از بیم نفوذ و فتنه‌انگیزی‌هـای ترکان خاتون، نخست وی را به همسـری خویش درآورد و در پی آن او را به قتـل رسانـد. هلاکوخـان مغول بـا آگـاهی از قتـل ترکـان خـاتون و سـرداران مغولی در شـیراز، لشکری به قصد سرکوب سلجوق شاه فرستاد. او از برابر لشکر هلاکو گریخت و پنج ماه بعد به قتل رسید (۶۶۲ ق) و پس از او ابش خـاتون را که به همراه خواهرش در دژ سپیـد زنـدانی بود در همـان سال به حکومت رساندنـد. به نوشـته رشـیدالدین فضل‌اللّه، ابش خـاتون در زمـان ترکـان خـاتون نـامزد منگوتیمور شـد و ازدواج وی در آغـاز حکومتش و توسط جـده‌ی او یاقوت ترکان در دربار مغولان صورت گرفت.

در رجب ۶۶۳ ق، قاضـی شرف‌الدین ابراهیم از سادات شیراز که ادعای مهدویت کرده بود بر ابش خاتون شورید اما شکست خورد و کشـته شـد. از آن پس نابسامـانی اوضـاع شـیراز و نـاتوانی ابش، عملاـ حکومت شـیراز را از دست او بیرون آورد، به نحوی که از حکومت جز نام برای او چیزی نماند. در پی این حوادث اباقاخان (۶۸۰ -۶۶۳ ق) کارگزارانی به شیراز گسیل داشت و در سال ۶۷۲ ابش خاتون به همراه یک تن از آنان روانه دربار اباقاخان در تبریز شـد. اقامت ابش تا ۶۸۲ ق و به مدت ده سال به درازا کشـید. در این سال اباقاخان حاکم شیراز را برکنار و ابش خاتون را به جای وی گماشت.

اسـتقبال مردم شـیراز از او و پشـتگرمی وی به خـان مغول سـبب شـد تـا او رفتاری خودسـرانه با مردم در پیش گیرد. پس از پیروزی ارغون خان بر احمد تکودار (۶۸۳ ق) وی ابش خاتون را از حکومت شـیراز برکنار کرد و به تبریز فراخوانـد و سـید عمادالدین را با فرمان ویژه به جای او منصوب کرد. پس از ورود سـید به شـیراز ابش خاتون به تحریک و توطئه علیه وی برآمد و سرانجام در شوال آن سال به دست گماشـتگان ابش کشته شد و سپس برخی از خویشاوندان او به قتل رسیدند. فرزند سید که جان سالم بدر برده بود به تـبریز رفت و ارغون خـان را از حوادث شـیراز آگـاه کرد. ارغون خـان ابش خـاتون را به تبریز آورد. او در دادگـاهی محـاکمه و مجرم شناخته شد و به پرداخت پول نقد به خانواده مقتولان محکوم گردید.

ابش خاتون پس از یک سال و چنـد ماه از برکناریش در سال ۶۸۵ ق در تبریز درگذشت. او را به شـیوه مغولان با ظرفهای طلایی و نقره‌ای پر از بـاده در چرنـداب تبریز به خـاک سپردنـد و پس از چنـدی جنازه‌اش را به شـیراز منتقل کردنـد و در رباطی که خود بنا نهاده بود دفن کردنـد. برخی مـدفن او را مدرسه عضدیه نیز می‌دانند. پس از مرگ، اموال او را مطابق وصـیتش تقسـیم کردند: یک بخش به دخترش کردوچین، یـک بخش به شـاهزاده الفـانچی. یـک بخش به ممالیک و آزاد شـدگان و بخش دیگر به طایجو پسـر منگوتیمور تعلق گرفت. وی مدرسه‌ای در کوی طناب‌بافان و رباطی در شـیراز بنا کرد که آرامگاه خانوادگی سـلغریان بود. آثار این رباط اکنون به صورت بنای آجری مانند و نیمه ویرانی در بیرون دروازه قصابخانه شیراز برخاست که معروف به خاتون قیامت است.

برخی منابع او را آبش خاتون نیز نوشته‌اند.[۱]

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] منبع: تلخیص از: مقاله «ابش خاتون»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۵۷۷ –۵۷۵ / ۲.

آبشناسان، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن آبشناسان : فرمانده قرارگاه شمال غرب (حمزه سیدالشهدا)وفرمانده لشگر ۲۳ نوهد(ارتش جمهوری اسلامی ایران) در سال ۱۳۱۵ در خانواده‌ای متعهـد و مؤمن در« تهران» دیده به جهان گشود. دوران کودکی را با تحصـیل در مدرسه سپری نمود و درسال ۱۳۳۶ با اخذ مدرک دیپلم وارد دانشـکده افسـری شد. در سال ۱۳۳۹ با درجه سـتواندومی فارغ‌التحصـیل گشت و یک سال بعـد دوره مقـدماتی را به پایـان رسانـد. پس از آن، در اولین دوره «رنجر»، «دوره‌های عالی سـتاد فرمانـدهی»، «دوره‌های چتربازی و تکـاوری» در داخل و خارج کشور، شـرکت نمود و تمامی این مراحل را با موفقیت پشت سـر گـذاشت. او با وجود محیط نامناسـب جامعه، پله‌های رشد و تکامل را، در پناه ارزشهای اسلامی سپری نمود. پس از طلوع جاودانه انقلاب، به درجه سرهنگی ارتقاء یافت و فرمانـدهی «یگان جنگهای نامنظم در قرارگاه سیدالشـهدای ارتش» را بر عهده گرفت. شـهید آبشـناسان با تشـکیل سـپاه، نیروهای جدید را در «آموزشـگاه سـعد آباد» تحت تعلیم خود قرار داد و در سال ۱۳۶۳، مطابق حکم رسـمی «قرارگاه رمضان»، فراهم نمودن زمینه‌هـای آموزش جنگهـای نامنظم سپاه به وی واگـذار گشت. با پـذیرفتن این مسئولیت، تاکتیهای جنگهای چریکی را به برادران سپـاهی، بسیجی و همرزمـان خود آموزش داد و شـاگردان بسـیاری در این زمینه‌هـا تربیت نمود که همه آنهـا، در میـدان مبـارزه به زیبایی افتخار آفریدند. در آغاز جنگ تحمیلی، خاک جبهه جنوب، با صـلابت گامهای او، آشنا شد که همانند بسیجی‌ای ساده، در بزم عملیات پیرانشهر، سردشت و بانه، حماسه آفرید و با رشادتهای خود، یادش را در تاریخ خونین دفاع مقدس و قلبهای ملت ایران، به تصویر کشـید. وی که از همرزمان و یاران نزدیک شـهید «محمد بروجردی» بود، در حالیکه فرماندهی لشگر ۲۶ نوهد، فرماندهی قرارگـاه حمزه و لشـگر ۳۳ نیروهـای مخصـوص را بر عهـده داشت، در سـال ۱۳۶۴، همزمـان بـا عملیات قادر، در منطقه «لولانـد» بر اثراصابت ترکش، شـربت شـیرین شـهادت را نوشید و آسمان جبهه را به شمیم پایداری در مکتب اسلام، انقلاب و امام راحل، معطر ساخت. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آبکار

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(آبگار) از بزرگان ارمنستان، از خاندان اشکانی. خواهر وی «سندروگ» مدت ۳۰ سال در ارمنستان سلطنت کرد. آبکار خود پادشاه خسرون (دولت دست نشانده پارت) بود و به لقب کبیر ملقب است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آبیل، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد آبیل : خلبان هوانیروز (ارتش جمهوری اسلامی ایران) سومین فرزند خانواده آبیل بود. بیست و پنجم دی ماه ۱۳۳۰ دورهٔ ابتدایی را در روستای «چهکند مود» گذراند و پس از اتمام سال اول متوسطه در دبیرستان شوکتی، برای اخذ دیپلم راهی بیرجند شد و در دبیرستان خزیه- علم سابق- بیرجند مشغول تحصیل شد و در سال ۱۳۵۲ دیپلم ادبی خود را گرفت.

وی به پدر در کارهای کشاورزی کمک می کرد. به مطالعهٔ کتاب به خصوص کتابهای مذهبی و سرگذشتها علاقه داشت.

بعد از اخذ دیپلم در دانشگدهٔ افسری به سال ۱۳۵۳ پذیرفته شد و در رشتهٔ هوانیروز به تحصیل مشغول شد که بعد از طی مراحل مقدماتی و عالی آن در تهران و اصفهان، برای انجام خدمت عازم کرمانشاه شد .

با دختر دایی خود، نصرت چهکندی ازدواج کرد که شروع زندگی آنان مقارن با پیروزی انقلاب اسلامی بود. محمد آبیل تاثیرات بسیار شگرفی از انقلاب اسلامی پذیرفته بود و کاملاً شیفتهٔ خدمت به انقلاب بود و در این راه تلاش می کرد.

اوقات فراغت خود را بیشتر در مسجد پایگاه هوانیروز به خواندن و آموزش نهج البلاغه و سایر کتابهای مذهبی می گذراند.

همسر وی از دعاها و نماز شبها و عبادتهای محمد به نیکی یاد می کند و آنها را دوست داشتنی می داند .

محمد برای اولین بار در بیست و هشت سالگی عازم جبهه شد. همواره می گفت:«من لباس رزم پوشیده ام و باید بجنگم،مخصوصاً که در راه خدا و دین و انقلاب اسلامی باشد. افتخار بزرگی است که توفیق جهاد یافته ام و حتی اگر خونم ریخته شد و به شهادت رسیدم. جای افتخار است.»

وی به قدری به جبهه و حضور در آنجا علاقه داشت که به همسرش می گفت: « اگر به خاطر شماها نباشد، حاضر نیستم حتی یک لحظه برگردم و به پشت جبهه بیایم.»

بیشترین سفارشهای و صحبتهای ایشان راجع به انقلاب و امام (ره) بود و پایبندی محمد به دین مبین اسلام و عشقهایی که به آن داشت. اخلاص بی ریایی و انجام دادن کارها برای خدا، از خصوصیات اخلاقی وی به شمار می رفت.

آرزوی او خدمت به نظام جمهوری اسلامی و شهادت در راه خدا بود. ایشان بسیار به شهادت عشق ورزید و نسبت به دنیا بی علاقه بود. به قدری برای شهادت عجله داشت که می گفت:« من لایق شهادت نیستم که اگر بودم شهید می شدم.» همواره اطرافیان را به بی علاقگی به دنیا سفارش می کرد. دوست داشت فرزندانش طوری تربیت شوند که ادامه دهنده راهش باشند. محمد سه بار عازم جبهه شد و به مدت چهارده ماه در جبهه ها حضور داشت.

در ۱۹ آبان ۱۳۶- همزمان با ماه محرم- در جبههٔ ایلام به اتفاق دو تن از همرزمانش بر اثر شلیک گلوله به هلیکوپترش به شهادت رسید و در گلزار خواجه ربیع مشهد به خاک سپرده شد.

همرزمانش می گویند:« ایشان طی یک عملیات گشت زنی در اطراف ایلام، پس ازاتمام سوخت فرود آمد و پس از چهار ساعت توقف و رسیدن سوخت، دوباره به مقصد ایلام پرواز کرد. دشمن بعثی از کانال ستون پنجم از وجود ایشان در آن منطقه اطلاع یافت و یک فروند «میگ» را برای شکار وی فرستاده که پس از چند دقیقه پرواز مورد شلیک میگ عراقی قرار گرفت و سقوط کرد.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران — ۱۳۸۶

آتابای، کامبیز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۸

فوت:-

کامبیز آتابای فرزند ابوالفتح و بدری آتابای در سال ۱۳۱۸ در تهران متولد شد. پس از پایان تحصیل متوسطه در ایران برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و در دانشگاه نظامی سلطنتی سند هرست به تحصیل پرداخت و دوره عملیات هوابد و چتربازی را در مدرسه مخصوص نظامی آمریکایی طی کرد. او مدت ۴ سال در ارتش ایران خدمت کرد، با توجه به مقام پدرش در دربار، به دربار راه پیدا کرد. وی تا بهمن ۵۷ سمتهای مختلف درباری را عهده‌دار بود. در دی ۱۳۵۷ به همراه شاه کشور را ترک کرد. پس از مرگ شاه در فعالیتهای سلطنت‌طلبان برای بازگشت نظام سلطنتی به ایران شرکت نمود. و مدت کوتاه مسئول رادیو نجات ایران از سوی خاندان پهلوی شد، ابتدا رسیدگی به امور مالی فرح به او واگذار شد و در حال حاضر ریاست دفتر نامبرده را عهده‌دار است.

برگرفته از کتاب :موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

آتبین

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(است. سنس.) پدر فریدون (ه.م.)، اثقیان.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آتش افروز، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین آتش افروز : فرمانده واحد اطلاعات لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

حسین در بخش کوهبنان شهرستان زرند در استان کرمان پا به عرصه گیتی گذاشت. تحصیلات خود را در سطح دیپلم در رشته اقتصاد در شهر کرمان به پایان رساند.

وقتی مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت دیکتاتوری شاه آغاز شد او از پیشگامان مبارزه بود. باپیروزی انقلاب اسلامی، به عضویت کمیته های دفاع و حفاظت از انقلاب درآمد و با ازجان گذشتگی در راه تثبیت انقلاب اسلامی زحمات بی دریغی متحمل شد.شکل گیری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به فرمان معمار کبیر انقلاب موقعیت مناسبی بود تا حسین با پیوستن به آن قابلیتهای بی شمارش را ارائه دهد. جنگ تحمیلی که شروع شد او بی هیچ تردیدی به خیل رزمندگان دفاع از میهن و انقلاب ملحق شد و در

جبهه حضوری مستمر وتاثیر گذار داشت تا عملیات والفجر ۸ در منطقه فاو که مورد حمله شیمیایی دشمن قرار گرفت و به درجه رفیع شهادت نائل آمد. آرامگاه این سردار ملی در گلزار شهدای شهرستان کرمان قرار دارد. از این شهید عزیز دو فرزند به نامهای محمد سلیم و سلمه به یادگار مانده است.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آتش افروز، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر حسین آتش افروز متولد ۱۳۲۲ه.ش دارای دکترای دامپروری و عضو هئیت علمی دانشگاه اورسی پاریس با درجه دانشیاری می باشد. وی دارای تحقیقات و آثاری پیرامون بیماریهای انگلی روده دامهای بزرگ (گاو و گاومیش) می‌باشد.گروه : کشاورزیرشته : دامپروریتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکترحسین آتش افروز دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه کالیفرنیا و دکتری رشته دامپروری از دانشگاه یوتا می باشد. خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته دامپروری و اخذ مدرک دکترای آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکترحسین آتش افروز میباشد.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر حسین آتش افروز در کنار تحصیل به مطالعه، پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر حسین آتش افروز پس از اخذ مدرک دکتری در رشته دامپروری به عضویت هئیت علمی گروه دامپروی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه اورسی درآمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به انجام خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر حسین آتش افروز عضو هئیت علمی و دانشیار گروه دامپروری در دانشکده کشاورزی در دانشگاه اورسی است.فعالیتهای آموزشی : دکتر حسین آتش افروز سالهاست که به عنوان عضو هئیت علمی گروه دامپروری در دانشگاه اورسی به تدریس دروس تخصصی رشته دامپروی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر حسین آتش افروز در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر حسین آتش افروز از جمله علمای دامپروی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی درباره بیماریهای انگلی روده دامهای بزرگ (گاو و گاو میش) انجام داده است.

آتلهن

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ژان،) (عالم کشاورزی (و. ایران ۱۷۱۱- ف. ۱۷۷۴ م.). وی برای کاشت روناس در فرانسه کوشید، ولی پیش از موفقیت در بدبختی درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آتوسا

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(یو.) نام چند شاهزاده خانم ایرانی، در عهد هخامنشی، و مشهورترین آنان دختر کوروش بزرگ، زن داریوش اول و مادر خشایارشای اول است. وی در «ایرانیان» اشیل نقش مهمی دارد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آجرتراش، محمد

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۱۱۲۷ ق)، معمار و طراح. معروف به آجر تراش. از آثار وی بنای درب امام اصفهان است که کتیبه‌ی اول این سر در به خط نستعلیق چنین نوشته شده: «عمل استاد محمد بن محمد غدیر آجر تراش ۱۱۲۷». سردر اصلی این بنا در دوره‌ی جهانشاه قراقوینلو، در ۸۵۷ ق ساخته شده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :آثار ملی اصفهان (۷۶۷)، تاریخ هنرهای ملی (۷۷۷/ ۲)، کارنامه‌ی بزرگان (۱۴۹)، گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهان (۳۴۵).

آجرلو، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد آجرلو سال ۱۳۳۷ در ماه مبارک رمضان، در خانواده ای متدین و مذهبی در حوالی شهرستان کرج، پا به عرصه جهان گذاشت. او با موافقت دوران تحصیل را گذراند.از خدمت سربازی به نظام ستم شاهی اکراه داشت برای این کار عمداً در سال آخر دبیرستان مردود شد.

در دوره نوجوانی در مجالس دینی و محافل قرآنی شرکت می نمود. در این محافل با الفبای سیاست آشنا و جذب کتابهای سیاسی و مذهبی شد و به مطالعه کتابهای شهید مطهری پرداخت. در فعالیتهای انقلابی مانند راه اندازی تشکلهای مختلف در محل، حضور در تظاهرات و راهپیماییها و پخش اعلامیه های امام شرکت داشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در کمیته انقلاب اسلامی فعالیت نمود و به دنبال تحرکات ضد انقلاب در کردستان به این استان اعزام شد و تا شروع جنگ تحمیلی در کردستان جنگید. پس از شروع جنگ تحمیلی، احمد به عضویت سپاه پاسداران در آمد. به هنگام گذرانیدن دوره آموزش در پادگان، کارآیی و شایستگی خود را نشان داد و به عنوان فرمانده گردان در پادگان معرفی شد. سپس به علت نیاز بیشتر به ایشان او را به شهرستان « مشکین شهر و مراغه» اعزام کردند.

آجرلو پس از قبول فرماندهی منطقه سپاه آذربایجان شرقی در مراغه با دختری پارسا و پاکدامن ازدواج کرد و خطبه عقد ایشان را

حضرت امام خمینی (ره) جاری نمود.

وی در بهمن ماه ۱۳۶۳ به عنوان فرمانده سپاه پاسداران ناحیه کرج برگزیده شد و تا لحظه شهادت در این مسؤولیت انجام وظیفه کرد. در این مدت برای انجام مأموریت دو بار به لبنان اعزام شد. مهمترین محور فعالیتش در کرج، به اعزام نیرو به مناطق کردستان و غرب کشور و نیز پشتیبانی لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) اختصاص داشت و برای آن لشکر پادگانی را در دو کوهه احداث کرد. با شروع جنگ، خود را به جبهه رساند و در چند عملیات شرکت کرد. به خاطر حضور در جبهه از مسؤولیت فرماندهی سپاه کرج استعفا داد ولی پذیرفته نشد. او پس از شهادت جانشین لشکر ۱۰ سیدالشهداء (ع) به مدت یکماه مسؤولیت جانشینی لشکر را بر عهده داشت. به علت خلاء وجود او در سپاه ناحیه کرج، جانشینی لشکر را به دیگری سپرد و با کوله باری از درد دوری از جبهه و بار سنگین مسؤولیت و امانت باقی ماند. در طول خدمات درخشان خود در سپاه ناحیه کرج، از فعالیتهای فرهنگی نیز غفلک نکرد. او دو ماه پیش از شهادت، در راه اندازی مدرسه شاهد کرج همکاری داشت.

پیش از شهادت، در پست های جانشین پایگاه مشکین شهر، فرمانده پایگاه عجب شیر، جانشین و فرمانده ناحیه مراغه و تبریز منصوب شده بود.

او به شجاعت، صلابت و استواری در اعتلای کلمه حق شهره بود. احمد آجرلو اهل تقوا، تقید و تعهد مکتبی بود و هرگز حاضر نبود از ارزشهای مکتبی خود عدول کند. اهل نماز جماعت بود. او در عبودیت، جزو «السابقون» بود. متواضع، فروتن، گشاده رو و با صفا بود، به نظم و انضباط اهمیت می داد و در ایجاد نظم سختگیر بود. از ریا و خودنمایی بشدت پرهیز می نمود و نسبت به پدر و مادر با تکریم و تواضع رفتار می کرد. همچنین با همسرش نیز با مهر و محبت رفتار می کرد.

سرانجام در تاریخ ۲۵/۱۰/۶۶ در منطقه ماووت در عملیات بیت المقدس به شهادت رسید. شهید حاج احمد آجرلو از خود دو فرزند به یادگار گذاشته است. منابع زندگینامه :منبع:پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران کرج،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آخوندی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی آخوندی : قائم مقام فرمانده تیپ حضرت معصومه (س)لشگر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شهریور ماه ۱۳۳۴ ه.ش در شهرستان قم به دنیا آمد. پس از گذراندن دوران طفولیت، قدم به مدرسه گذاشت و دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت به پایان برد. سپس در دبیرستان صدوق ثبت نام کرد و تا سوم دبیرستان ادامه تحصیل داد. پس از آن درس را رها کرد و مشغول به کار شد.

با اینکه می توانست از معافیت پزشکی استفاده کند اما راهی خدمت نظام وظیفه شد و به تعبیر خودش، هدف او از سربازی، آموختن مسایل نظامی و کارآمد شدن در رزم بود تا برای مبارزه با رژیم طاغوت آماده باشد.

پس از پایان خدمت سربازی دوباره به محیط کار روی آورد. اودر اوقات فراغت نیز کتب مذهبی، تاریخی و سیاسی را به دقت مورد مطالعه قرار می داد که ثمره اش تقویت ذهنی و رشد شعور سیاسی و دینی و همچنین کسب آگاهی کامل نسبت به اهداف ظالمانهٔ رژیم پهلوی بود.

زمانی که مبارزات مردم علیه طاغوت آغاز شد، ایشان فعالانه در همه صحنه ها حاضر بود و تمام وقت در خدمت انقلاب.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ه.ش ازدواج کرد که ثمره این وصلت دو دختر به نام های «محبوبه» و «منصوره» می

باشد.

در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و در سال ۱۳۵۹ به جبهه رفت و با سمت فرمانده گروهان در عملیات آزادسازی سوسنگرد شرکت کرد و در کنار شهید چمران علیه متجاوزان جنگید.

ایشان پنج نوبت به جبهه رفت و در این مدت در سمت فرماندهی گردان و جانشینی تیپ خدمت کرد تا آنکه در تاریخ ۲۱/۱۲/۱۳۶۱ در حالی که با ماشین فرماندهی به طرف پاسگاه زید در حرکت بود بر اثر تصادف به فیض عظیم شهادت نایل آمد. اهل تظاهر و خودنمایی نبود. او چه در اعمال عبادی و چه در مسائل نظامی به گونه ای برخورد می کرد تا دیگران کمتر از کارهایش با خبر شوند. هرگز به خانواده اش نگفت که در جبهه چه مسئولیتهای سنگینی را به دوش می کشد. وی چنان بی ریا عمل می کرد که اگر غریبه ای وی را در جمع بسیجیان می دید, هرگز احتمال نمی داد که او فرمانده آنان باشد.

پس از عملیات آزاد سازی بستان, وقتی تلویزیون, گزارشی از آن عملیات را پخش می کرد, «علی» را نیز که در جمع فرماندهان حضور داشت نشان داد. با اینکه ایشان در آن لحظه, کنار خانواده اش, پای تلویزیون نشسته بود, اما یک کلمه سخن نگفت؛ مثلاً حتی به شوخی هم که شده باشد نگفت این تصویر من است! دیگران را نیز چون او را اهل راز پوشی و سکوت می دانستند, بدون آنکه به رویش بیاورند, به راحتی از کنار این قضیه گذشتند.

روشن ترین دلیل اخلاص و واضح ترین دلیل تواضع ایشان همین است که وقتی برای ثبت خاطرات این سردار شهید به خانواده و همسرشان مراجعه می کنند, آنها همه از کارها و فعالیتهایش اظهار بی اطلاعی نموده و می گویند: «ما مطلب زیادی دربارهٔ ایشان نمی دانیم, او درباره مسئولیت هایش در جبهه سخنی نمی گفت. فقط پس از شهادتش جسته گریخته توسط دوستان و همرزمانش شنیدیم که ایشان فرماندهٔ گردان و جانشین فرماندهی تیپ بوده است.» آری او که در جنگ چون خورشیدی می درخشید, در منزل و محلّه با گمنامی تمام می زیست!

در اینجا به فرازی از سخنان این سردار مخلص و متواضع اشاره می کنیم که فصل الخطاب این گمنامی است: «در هر پست و مقامی که قرار گیرم باز هم پاسدار هستم و آماده برای تفنگ به دوش گرفتن.»

خیابان چهار مردان قم شاهدِ صادقی است بر تلاشهای او و هم فکرانش در اوج مبارزات مردمی علیه رژیم ستم شاهی است. علی که از سالیان دور شیوه به کارگیری سلاح آشنا شده بود، همگام با مردم انقلابی در روزهای پر تب و تاب انقلاب، توان بالای مبارزاتی خود را در خیابان های قم به نمایش گذاشت. پدر بزرگوارش در این باره می فرماید: «موقع انقلاب، شبانه روز تلاش می کرد. بیرون از خانه که بود از اینکه مبادا بلایی به سرش بیاید ترس و وحشت داشتیم. تا بالاخره تصمیم گرفتیم به او زن بدهیم. اما ازدواج هم مانع کارهایش نشد. بعد از آنکه عروسی کرد باز مدام دنبال کار انقلاب بود.».

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، او نیز بر تلاش هایش افزود. هر کجا که احساس نیازی می شد وی برای ایثار و نثار همه هستی اش آماده بود. و هنگامی که جنگ شروع شد با اشتیاق تمام به میدان مبارزه شتافت و به منظور اطاعت از فرمان امام (ره) هیچ سستی و درنگی را برنتابید. با اینکه هنگام عظیمت به جبهه پدر بزرگوارش در بیمارستان بستری بود اما به خاطر احساس وظیفه ای که نسبت به جنگ داشت، به تقاضای مادر مبنی بر ماندن و پیگیری معالجات پدر جواب ردّ داد و در پاسخش گفت:

«من نمی توانم پشت میز بنشینم. من در قبال بچه های جبهه مسئولیت دارم. من نمی توانم پاسخگوی خون شهدا باشم!»

قبل از شروع عملیات طریق المقدس ایشان به واسطهٔ بیماری، در یکی از بیمارستانهای اهواز بستری بود اما از آنجایی که خود از فرماندهان عملیاتی بود و دلش به شوق میدان می تپید، با همهٔ ناتوانی و کسالت جسمی اش معالجه را نیمه تمام رها کردو همپای بسیجیان خط شکن، به خط زد.

از نظر مسایل عبادی، انسانی متعبد و مقید بود. به معنویات عشق می ورزید و کوشش می کرد که این امور در زندگی اش از

جایگاه برجسته ای برخوردار باشد. از سنین نوجوانی نسبت به نماز حساس بود. به تلاوت قرآن و قرائت دعا, علاقه وافری داشت و آنگاه که در قم بود به زیارت حرم مقدّس حضرت معصومه (س) و حضور در مسجد جمکران, توجه بسیاری نشان می داد. رئوف و مهربان بود و با تمامی افراد خانواده- حتی کودکان- برخوردی عاطفی داشت. انسان کم حرفی بود و در مقابل دیگران آرام و ملایم سخن می گفت و متانت و ادب او زبانزد بستگان بود.

از اسراف به طور جدی پرهیز می کرد؛ چه در لباس و چه در غذا و چه در امور دیگر زندگی. در استفاده از بیت المال به طور کامل مراعات جوانب احتیاط را می کرد تا ذره ای از آن بی رویه و بیجا مصرف نشود. هنگامی که با خودرو سپاه از جبهه می آمد آن را در منزل پارک می کرد. یک روز که بچّه اش با اصرار فراوان از پدر می خواست تا او را با ماشین سپاه به گردش ببرد, او به جهت رعایت بیت المال از این کار امتناع ورزید و به خاطر رعایت حال کودک، ماشین دوستش را عاریه گرفت و خواستهٔ فرزند را برآورد.

از بیکاری ، شدیداً متنفر بود. هرگاه فراغ باری به کف می آورد به مطالعه کتاب و مجله می پرداخت. در سنگر نیز موقع بیکاری نهج البلاغه می خواند و دوستانش را از این کلمات نورانی بهره مند می ساخت.

ویژگی دیگر ایشان ، قاطعیت در کار و مدیریت قوی او بود. وقتی تصمیمی می گرفت به طور جدی به آن جامه عمل می پوشانید. و در این راه و هیچ نیز نمی توانست مانعی ایجاد کند . واصولاً صلابت و سرسختی او خود، برترین ضامن اجرایی تصمیماتش بود.

منابع زندگینامه : علمداران سرفراز(جلد۱)نوشته ی تقی متقی و...،نشر ستاد یادواره سرداران شهیدلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)

آخوندی، محمد جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد جواد آخوندی : فرمانده گردان ید الله تیپ امام صادق (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دوم اردیبهشت۱۳۳۸ در روستای اناران به دنیا آمد. او و برادرش قرآن را نزد پدر آموختند و سپس برای تکمیل آن به روستای مجاور در یک کیلومتری روستای اناران رفتند. از کودکی مهربان و صمیمی بود و در کارهای خانه و کشاورزی و دامداری به افراد خانواده کمک می کرد. قبل از سن بلوغ، قسمت هایی از دعای سحر ماه مبارک رمضان را حفظ بود.

مدرسه رفتن را دوست داشت و در سال ۱۳۴۴ به دبستان حسین آباد واقع در روستای حسین آباد نهبندان رفت و در سال ۱۳۴۹ آن را به پایان رساند. به تکالیف مدرسه علاقه داشت که با وجود طی کردن مسافت دوازده کیلومتری، در برگشت بدون اظهار خستگی آنها را انجام می داد.

همیشه قبل از طلوع آفتاب و قبل از دیگر بچه ها آماده می شد و آنها را صدا می زد تا برای رفتن به مدرسه آماده شوند.

در سال ۱۳۴۹ دوران راهنمایی را در شهرستان بیرجند شروع کرد و در سال ۱۳۵۲ به اتمام رساند. به کارهای بنایی و کارگری می پرداخت و از مزد دریافتی برای مخارج تحصیلش استفاده می کرد. در سال ۱۳۵۳ دوره متوسطه را در شهرستان بیرجند و در دبیرستانی که هم اکنون آیت الله طالقانی نامیده شده شروع کرد و در سال ۱۳۵۶ به پایان رساند. با شروع انقلاب و حرکتهای خیابانی، او نیز متحول شد و وارد صحنه مبارزه شد. روحیه مثبت و خوبش رشد کرد .با پیروزی انقلاب اسلامی و با ورودش به سپاه، یک جهش قابل توجه در شخصیت او به وجود آمد.هنگام تحصیل در بیرجند برای نماز و مراسم سخنرانی به مسجد می رفت. قرآن، نهج البلاغه، کتاب های نوحه و تفاسیر قرآن در حوزه مطالعه او بودند و به آثار شهید مطهری و دکتر شریعتی علاقه داشت و

رساله امام خمینی را مطالعه می کرد.

اهالی روستا او را متین و بزرگوار می دانستند و او را دوست داشتند و سخنان و پیشنهاد های او را قبول می کردند. پیشنهاد احداث یک مسجد در روستا، از جمله پیشنهاد های او بود که مورد پذیرش مردم واقع شد.

هر چند پلیس و شهربانی راهپیمایان را کتک می زدند، اما نهضت شروع شده بود. مبارزان همدیگر را می شناختند و با هم برنامه ریزی و طراحی می کردند و آنها را به اجرا در می آوردند. از جمله طرحهای بسیار کارساز که رجبعلی آهنی و محمد جواد طراحان اصلی آن بودند، طرح فراری دادن سریع و حساب شده سربازان از پادگان ها برطبق دستور امام خمینی بود که به صورت موفقیت آمیز عملی شد.

شهید آهنی اتومبیلی داشت که سربازان را سوار آن می کرد و از پلیس راه عبور می داد. برای سربازان لباس شخصی تهیه می کرد و سلاحهای آنها به افراد انقلابی که رهبری مبارزه را بر عهده داشتند، تحویل می داد. این طرح برای طاغوتیان مسئله ساز شده بود تا اینکه خبر رسید عده ای از سربازان لشگر ۷۷ خراسان را از مشهد برای مقابله با این طرح فرستادند. محمد جواد شبها را پشت نرده های پادگان ۰۴ بیرجند می گذراند. به نگهبانان نزدیک می شد و با کمال شجاعت به ایست و هشدار آنها اهمیتی نمی داد و شروع به موعظه می کرد و نگهبان مورد نظر را متقاعد می کرد که فرار کند.

محمد جواد در ضمن اجرای این طرح و راهپیمایی های هر روزه، درس و گرفتن دیپلم را فراموش نمی کرد. بعد از انقلاب اولین نهادی که شکل گرفت کمیته انقلاب اسلامی بودکه او عضو آن شد .مدتی بعد به سپاه پیوست.

او مدیر بسیار موفقی بود و در کارها مشورت می کرد و این به خاطر انصاف و عدالتش بود. نمازش را به موقع و اول وقت می خواند و در مراسم مذهبی و دها، به ویژه دعای کمیل و توسل شرکت دائم و فعالی داشت.

مسئولیت های زیادی به عهده گرفت تاپاسدار دستاوردهای انقلاب اسلامی باشد.

مسئول حفاظت شخصیت ها در بیرجند، مسئول زندان های سیاسی منطقه بیرجند، مسئول آموزش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ مسئول آموزش عمومی مردم در روستاها و مربی آموزش در پادگان منتظران شهادت بیرجند.

از اولین نفراتی بود که در طبس حضور یافت و هنگامی که هواپیما های خودی به دستور بنی صدر برای از بین بردن اسناد تجاوز آمریکا حمله کردند، تا مرز شهادت پیش رفت.

ماموریت بسیار مهمی نیز در قاین داشت که به همراه بچه های قدیمی سپاه بیرجند آن را به انجام رساند. در آن زمان منافقین و افراد ضد انقلاب در این منطقه وضعیت خطر ناکی را به وجود آورده بودند که تلاش ویژه ای را می طلبید.

آخوندی می گفت: ما چند نفر با یکدیگر عهد کرده بودیم تا منافقین و ضد انقلاب را از پای در نیاوریم، پوتین هایمان را از پا در نیاوریم و حتی وقتی برای نماز پا برهنه می شدیم. به محض اتمام نماز پوتین ها را می پوشیدیم و بالاخره به نتیجه رسیدیم.

در این میان ماموریتی برای او در جبهه پیش آمد و حدود شش ماه به جبهه رفت و وقتی برگشت مامور حفاظت از بیت امام گردید. او می گفت: تلویزیون قادر نیست حقیقت امام را منعکس کند. ایشان قبل از اینکه رو به روی انسان قرار بگیرد، نور و تشعشعی دارد که قابل درک است؛ من در آن هنگام که این نور را احساس می کنم از خود بی خود می شوم.

محمد جواد با خانم زهرا آهنی فرد، یکی از خواهران بسیج قاین ازدواج کرد.

ازدواج موفقی داشت و اظهار رضایت می کرد و از اینکه همسری مسلمان، مومن انقلابی و بسیجی نصیبش شده بود، خوشحال بود و شکرگذار خدا.

مراسم ازدواج او بسیار ساده، در یک شب جمعه بعد از مراسم دعای کمیل انجام شد.

در تمام امور خانه به همسرش کمک می کرد. یکی از آرزوهایش داشتن یک فرزند بود. می گفت: آرزو دارم یک فرزند داشته

باشم و آنگاه به شهادت برسم. شاید می خواست یارگاری از او بماند و راه او را ادامه دهد و نیز آرزوی خانه ای داشت که همسرش در آن راحت زندگی کند.

با پدر و مادر بسیار مهربان بود و هر وقت به روستا می رفت به آنها کمک می کرد. بعدها نیز همواره نصف حقوق خود را برای پدر و مادرش می فرستاد.

مخارج دارو و دکتر پدرش را می پرداخت. علاقه خاصی به پدر و مادرش داشت. هنگام عزیمت به جبهه، فاصله یک صد و پنجاه کیلومتری بیرجند تا روستا را با موتور سیکلت می پیمود و برای یک خداحافظی، خدمت آنان می رسید. دست پدر و مادر را حتما می بوسید و خیلی متوجه مقام آنها بود.

او در ضمن عدم وابستگی به دنیا و مادیات، توجه کامل به نیازهای زندگی خانواده داشت و در حد لازم و معمول، در بر آوردن آنها کوشش می کرد و با تمام مشکلاتی که در امور جبهه و جنگ داشت، خانه و خانواده را فراموش نمی کرد. وقتی از جبهه برمی گشت، آن قدر محبت می کرد که نبودن ایشان در هنگام حضور در جبهه، از ذهن محو می شد.

وقایع کربلا و رنجهای امام حسین (ع) و خاندان و یارانش، به ویژه حضرت زینب (س) را متذکر می شد و از همسرش می خواست، زینب گونه صبر و تحمل داشته باشد و در این راه تزلزلی به خود راه ندهد.

هفت شب بعد از مراسم عقد عازم جبهه شد. او جنگ را در همه مسائل برتری می داد و در نامه ای به برادرش نوشته بود: شما تصور کن که کبوتری در قفسی است، آیا به نظر شما این کبوتر در قفس بماند بهتر است یا آزاد گردد؟ ما آن کبوتریم که در قفس دنیا گرفتار آمده ایم و باید آزاد شویم. پس چه بهتر که با لباس شهادت آزاد شویم.

اولین نامه ای که آخوندی از جبهه برای علیرضا آهنی فرد نوشته بود، مشتمل بر احادیث، روایات و کلمات مولا علی (ع) در مورد رزمندگان حاضر در جهاد و مبارزه بود که تاثیر زیادی روی او داشته و او را متحول کرده بود.

دو تن از همرزمان آخوندی، بی سیم چی و برادر دیگری که به اسارت در آمده بود و بعد آزاد شد، می گویند:

آخوندی در عملیات خیبر دلاوری های زیادی از خود نشان داد. بسیاری از برادران، شهید و مجروح شدند. سرانجام در محاصره تانکهای دشمن قرار گرفتیم و وضعیت بسیار بحرانی بود. آخوندی با همان رشادت بی نظیری که داشت، آرپی جی را برداشت تا راه فراری از حلقه محاصره باز کند و نیروهایش را نجات دهد. بسیاری از تانک ها را از یک قسمت محاصره به آتش کشید و راه باز شد و نیرو ها موفق به فرار از محاصره شدند.

سرانجام بر اثر انفجار خمپاره به شدت مجروح شد. او را روی پتویی گذاشتیم تا با خود بیاوریم، اما او گفت که مرا بگذارید و بروید، من کار خودم را می کنم. چند بار اصرار کرد و چون اصرار را بی نتیجه دید، با همان روش و روحیه فرماندهی گفت: گفتم مرا زمین بگذارید. با ایشان وداع کردیم و رفتیم و روح خدایی او در همان جا به ملکوت پیوست. البته ما از شهادت ایشان با خبر نبودیم تا اینکه با همرزمانی که اسیر شده بودند، مکاتبه کردیم و به زحمت توانستیم بفهمیم که آخوندی به شهادت رسیده و روح ایشان را تشییع کردیم.

بالاخره پس از گذشت دوازده سال در فروردین ماه سال ۱۳۷۵، پیکر شهید توسط گروه تجسس پیکر های شهدا شناسایی شد و در قطعه شماره ۱ گلزار شهدای بیرجند دفن شد.

فرزندی که آرزوی آن را داشت، در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۶۳ شش ماه بعد از شهادتش متولد شد. او را به یاد پدرش جواد نامیدند.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

آدمیت، تهمورس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عباسقلی در ۱۲۹۶ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد و در ۱۳۱۵ در رشته‌ی علوم سیاسی لیسانس گرفت. در همان سال به استخدام در وزارت دادگستری درآمد و در ۱۳۱۷ به وزارت امور خارجه منتقل گردید. چندی در ادارات مرکزی اشتغال داشت تا دبیر دوم سفارت ایران در شوروی شد و سپس با مقام دبیر اول سفارت ایران به لندن رفت و پس از بازگشت به ایران به معاونت اداره روابط فرهنگی منصوب شد. دو نوبت نیز رایزن سفارت ایران در شوروی بود. دیگر از مشاغل وی در وزارت امور خارجه ریاست اداره پنجم سیاسی بود. پس از آن با مقام وزیر مختاری به شوروی اعزام گردید. در دی ماه ۱۳۴۰ به سمت وزیر مختار در رومانی منصوب گردید و قریب یکسال در آن کشور بسر برد و سرانجام در فروردین ۱۳۴۲ با سمت سفیر کبیری به مسکو رفت و تا مرداد ماه ۱۳۴۴ در آن سمت بود. پس از بازگشت به ایران مدتی منتظر خدمت و زمانی عضویت شورای عالی را عهده‌دار شد. آدمیت در سال ۱۳۴۷ بازنشسته شد. از وی کتابی بنام گشتی به گذشته‌ها منتشر گردید که در حقیقت شرح حالی از وی می‌باشد. در ۱۳۷۵ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آدمیت، عباسقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عباسقلی فرزند عیوض علی خان در ۱۲۴۰ ش در قزوین تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و متعارف آن دوره را فراگرفت و در بیست سالگی به دستگاه میرزا یحیی خان مشیرالدوله قزوینی پیوست و مورد توجه او واقع شد. وقتی میرزا یحیی خان مشیرالدوله به وزارت عدلیه عظمی منصوب شد او را به کار قضائی گمارد و در تعلیم و تربیت وی سعی کافی به عمل آورد. میرزا عباسقلی خان توسط مشیرالدوله با جرگه آزادیخواهان روشنفکر و یاران میرزا ملکم خان محشور گردید و با آثار و افکار او آشنائی یافت و در ۲۲ سالگی به فراموشخانه پیوست و مدتی نیز در تهران مهماندار میرزا ملکم خان بود و مروج رساله‌های ملکم و روزنامه قانون در تهران شد و آثار او را نشر و توزیع می‌کرد. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه چون دامنه فعالیت آزادیخواهان وسعت گرفته بود یک جمعیت سری به نام «جامع آدمیت» تأسیس کرد و مرام و اصول آن را که توسط میرزا ملکم خان تهیه شده بود توزیع نموده و سخت به فعالیت پرداخت و عده زیادی از رجال و نمایندگان مجلس و شاهزادگان و اطباء و روحانیون و نظامیان به عضویت آن درآمدند بطوری که خیلی از رجال و سرشناسان به مجمع آدمیت پیوستند. این مجمع پس از مشروطیت برای آزادی و غلبه بر جور و ستم تلاش زیادی به عمل آورد. سلیمان محسن اسکندری دکتر مصدق‌السلطنه، ذکاءالملک فروغی، احتشام‌السلطنه و سپهدار اعظم از جمله اعضاء این مجمع بودند. عباسقلی آدمیت در ۱۳۱۸ ش در تهران درگذشت. فرزندان وی طهمورث و فریدون در وزارت امور خارجه استخدام شدند. مصدق هم از مجمع آدمیت استعفا داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آدمیت، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۹ و فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه تهران. دکترای خود را در رشته‌ی تاریخ سیاسی از دانشگاه لندن دریافت کرد. خدمات اداری را از ۱۳۱۹ در وزارت امور خارجه آغاز نمود و مشاغل مختلفی را در آن وزارتخانه احراز کرد، تا سرانجام به مستشاری سفارت و معاونت نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد منصوب شد. در تهران نیز مدتی مدیرکل اداره‌ی سازمانهای بین‌المللی بود. چندی با سمت سفیر کبیر در هلی نو اقامت داشت و زمانی نیز سفیر ایران در هلند بود. در کنار مشاغل سیاسی و اداری خود به کار تحقیق و تتبع در تاریخ جدید ایران پرداخته است. نشریه‌ی وزارت امور خارجه که حاوی نکات مهم تاریخی است با مدیریت وی منتشر می‌شد. او دارای تألیفات متعددی است که از همه مهمتر کتاب امیرکبیر و ایران است که چند بار به چاپ رسیده است. در این کتاب، گذشته از منابع دست اول، با استفاده از آرشیو وزارت امور خارجه ایران و انگلیس اسناد مهمی را ارائه نموده است. این کتاب از معتبرترین کتبی است که تاکنون در این زمینه چاپ شده است. کتاب دیگری نیز به نام فکر آزادی و مقدمه‌ی نهضت مشروطه انتشار داده است که این نیز تاریخی و تحقیقی است. کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران از آثار دیگر اوست. آدمیت پس از بازنشستگی فراغت بیشتری برای تحقیق در تاریخ قاجار و نهضت مشروطیت پیدا کرد و آثار زیادی انتشار داد. کتاب افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده‌ی دوران قاجار را تنظیم نموده که از تحقیقات سودمند اوست. وی را یکی از تاریخ‌نگاران دوره‌ی جدید ایران می‌دانند که آثارش برای پژوهش تاریخی در دوره‌ی قاجاریه مفید و باارزش است. علاوه بر کتاب، رسالات و مقالات بسیاری نوشته که همگی از لحاظ روش علمی تاریخ‌نگاری به سهم خود اهمیت دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آذر گشسب

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یکی از سرداران معروف خسرو پرویز است که نامش در شاهنامه هم آمده.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آذر، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۱ ش)، پزشک. دکتر آذر در مشهد متولد شد و در همان جا تحصیلات مقدماتی خود را به پایان رسانید و سپس به تهران آمد و ابتدا در دارالفنون و سپس در مدرسه‌ی طب ادامه‌ی تحصیل داد و در ۱۳۰۷ ش گواهینامه‌ی دکترای پزشکی را دریافت کرد

و جزو اولین گروه دانشجویان برای تکمیل تحصیلات عازم فرانسه شد و پس از گذراندن امتحانات تشریح و بافت‌شناسی در دانشگاه لیدن دوره‌های انگل‌شناسی و میکروب‌شناسی را نیز به پایان رسانید. درس تکمیلی بیماریهای گوارشی را نیز خواند و پایان‌نامه خود را درباره «ناراحتیهای ناشی از اشکال جریان و جذب و دفع هوا و بخارات دیگر معده و امعاء» تهیه و سرانجام در ۱۳۱۳ ش به دریافت دانشنامه دکترای پزشکی از دانشگاه پاریس، و مدال برنز، نائل گردید و سپس به ایران آمد و ریاست بیمارستانهای رازی و وزیری را بر عهده گرفت، در ضمن استاد کرسی پزشکی بالینی شد. دکتر آذر مدتی نیز وزیر معارف شد. اثر او عبارت است از: «بیماریهای عفونی».[۱]

متولد ۱۲۸۰ در مشهد. پدرش میرزا علی آقا تبریزی مجتهدی بلندپایه بود و در دوره‌ی اول از طرف روحانیون و طلاب مشهد به نمایندگی مجلس انتخاب شد. مهدی آذر پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد مدرسه‌ی عالی طب شد و درجه‌ی دکترا دریافت نمود. سپس از طرف دولت برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا شد و از دانشگاه پاریس در رشته‌ی طب عمومی و امراض داخلی تخصص گرفت. پس از مراجعت به ایران وارد دانشگاه تهران شد و به مقام دانشیاری و استادی دانشکده‌ی پزشکی رسید. در وزارت بهداری هم شاغل مقامات مختلف شد و مدتها ریاست بیمارستان رازی با او بود. در ۱۳۲۹ سپهبد رزم‌آرا که در آن وقت نخست‌وزیر بود سرزده از بیمارستان رازی بازدید کرد. وضع آشفته‌ی بیمارستان و شکایت مراجعین رئیس دولت را عصبانی نمود. از دکتر آذر توضیحاتی خواست و او نیز با پاسخ درشت و تند خود نخست‌وزیر را عصبانی‌تر کرد. رزم‌آرا در جواب جسارت رئیس بیمارستان بر صورت او سیلی نواخت و دستور داد مأموران دژبان توقیفش کنند. خبر سیلی خوردن استاد دانشگاه و رئیس بیمارستان رازی موج اعتراض شدید اطباء و استادان دانشگاه را به دنبال داشت و دانشکده‌ی پزشکی به حال تعطیل درآمد. دکتر جهانشاه صالح وزیر وقت بهداری سخت به تلاش افتاد تا قضیه را فیصله دهد. سرانجام رزم‌آرا حاضر شد در جمع استادان دانشگاه حضور یافته و از عمل خود اظهار ندامت نماید و بدین ترتیب ماجرا خاتمه یافت. دکتر مهدی آذر در این جریان معروفیت بیشتری یافت، از طرف مخالفین رزم‌آرا مورد حمایت قرار گرفت و به همکاری دعوت شد. در ۱۳۳۱ دکتر مصدق در کابینه‌ی خود سمت وزارت فرهنگ را به او سپرد. مادام که مصدق در مقام نخست‌وزیری بود او هم وزارت فرهنگ را اداره می‌کرد. در مرداد ۱۳۳۲ بدنبال سقوط مصدق او نیز دستگیر و زندانی گردید. چند ماهی در حبس ماند تا اینکه مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد، ولی کار دانشگاهیش را به او ندادند و او بدون سر و صدا به طبابت پرداخت و دور از غوغای سیاسی به زندگی خود ادامه داد تا اینکه بار دیگر فعالیت سیاسی را آغاز کرد و از افراد فعال در جبهه‌ی ملی گردید. چند بار با تعرض روبرو و بازداشت شد، ولی از مبارزه دست برنداشت. آذر طبیبی حاذق، استادی دانشمند و انساندوست بود. در پیشه‌ی طبابت هیچگاه طمع و حرص و ولعی از او دیده نشده است. وی در سال ۱۳۷۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی مشاهیر رجال پزشکی معاصر (۱۱۱ -۱۰۱)، مؤلفین کتب چاپی (۳۵۶ -۳۵۵ /۶).

آذرآبادی حق، یعقوب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یعقوب آذر آبادی حق : فرمانده محور عملیاتی لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۱۵ اسفند ۱۳۳۷ در خانواده ای مذهبی در تبریز به دنیا آمد . پدرش راننده کامیون بود و از این طریق مخارج خانواده را تأمین می کرد . با سپری شدن

دوران طفولیت ، یعقوب در سال ۱۳۴۶ در مقطع ابتدایی در دبستان خواجه نصیر تبریز شروع به تحصیل کرد .

در سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ در مقطع راهنمایی در مدرسه راهنمایی آذرآبادگان ادامه تحصیل داد و پس از پشت سرگذاشتن این مقطع ، ترک تحصیل کرد . در همین اوان در اثر همنشینی بـا یـک قـاری به قرائت قرآن و نوحه خوانی علاقه منـد شـد و آن را به خوبی فراگرفت . او کم سن و سال ترین نوحه خوان مسجدهای شعبان ، شهریار و حاج شفیع تبریز بود ، و علی رغم سن کم برای نماز و مسائل اعتقادی اهمیت ویژه ای قائل بود . یعقوب با خویشاوندان و آشنایان رابطه خوبی داشت و از همنشینی با افراد سست عنصر پرهیز می کرد .

در سن ۱۶ – ۱۵ سالگی در سالهای ۵۴ – ۱۳۵۳ در یک کارگاه تراشکاری مشغول به کار شد و در جوانی ، همچون بزرگسالان در محضر آیت الله قاضی طباطبایی فعالیت می کرد ، و در واقعه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز ، از فعالان بود . با اوجگیری نهضت اسلامی و افزایش فعالیتهای انقلابی ، یعقوب بارها توسط ساواک دستگیر و شکنجه شد . در تظاهرات مردمی قمه به دست شرکت می کرد و بـه مردم روحیـه می داد . قبـل از پیروزی انقلاب ، از عزیمت بـه خـدمت وظیفـه خودداری کرد و بعـد از پیروزی ، بـا طـی دوره تکاوری خدمت سربـازی را در کردستـان به پایـان بـرد .

با تشکیل کمیتـه های انقلاب اسلامی مدتی در آن نهاد انقلابی به کار پرداخت و در سال ۱۳۵۸ ، به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد . با آغاز جنگ تحمیلی ، به سوی جبهه ها شتافت و به عنوان فرمانده واحد موشکی لشکر ۳۱ عاشورا ، مشغول به کار شـد . در عملیات والفجر مقدماتی ، زخمی شد و بلافاصله بعد از بهبودی نسبی به جبهه بازگشت . به دنبال عملیات والفجر ۴ ، بعـد از تشییع پیکر برادر شـهیدش (محمـد) ، علی رغم حضور برادر دیگرش (رضا) در جبهه ، به منطقه جنگی بازگشت . وی از عـدم نیـل به شـهادت علی رغم حضوری طولانی تر از محمـد در جبهه ها ناراحت بود و حضور در پشت جبهه را در شـرایط دشوار جنگی ، خیانت به اسلام تلقی می کرد .

بعـد از انحلال واحـد موشـکی به عنوان دستیار فرماندهی به گردان اکبر سبزواری رفت ، اما این نزول سـمت تأثیـری در روحیـه اش نداشت ، بلکه فعال تـر به امور نیروهـای گـردان رسیدگـی می کرد . مهدی باکری را ابوالفضل العباس (ع) زمان می دانست و او را « قمر منیر بنی خمینی » می خوانـد . قبـل از عملیـات خیبر ، به برادرش رضـا توصیه کرد به خاطر مادرشان بیشتر مراقب خود باشـد . رضا نیز همین سفارش را به او کرد ولی یعقوب در جواب برادر گفت :

آقا رضا ! شما بنده را ول کنید ؛ دیگر از رده خارج شده ام ، احساس می کنم حرارت بدنم بیشتر شده است و خیلی سبک شده ام و حال دیگری دارم . اگر ان شاءالله خداوند قبول کند در این عملیات رفتنی هستم . خیلی دلتنگ شده ام .

به گفته یکی از همرزمـانش ، در روزهـای آخر حـال غریبی داشت ، به طوری که همه در برخورد اولیه وی را « رفتنی » می یافتنـد . در بحبوحه عملیات خیبر بعد از شـهادت حمید باکری و مرتضـی یاغچیان ، نیروهای خودی از منطقه هلالی به پشت شـهرک نظامی عقب نشینی کردنـد و آذرآبـادی مهمـات آنهـا را تـأمین می کرد که بر اثر اصابت موشک آر.پی.جی. به خودروی تویوتای وی به شهادت رسید .

روایت دیگری نیز از نحوه شـهادت آذرآبادی وجود دارد : یعقوب بعد از شـهادت حمید باکری و مرتضـی باغچیان ، هدایت نیروها را به عهده گرفت و در حین عملیات گلوله ای به وی اصابت کرد که در اثر آن به شـهادت رسید و جاویدالاثر گردید .مدتی بعد از شهـادت یعقوب ، برادرش رضـا آذرآبـادی حق نیز به شـهادت رسیـد . منابع زنـدگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریـخ("زنـدگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۴

آذرنرسی

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پسر هرمز دوم، نهمین پادشاه ساسانی، پس از مرگ هرمز دوم (۳۰۲ یا ۳۰ الی ۳۱۰ م.) شورش و جنگ داخلی درگرفت و آذرنرسی پسر او به سلطنت رسید، ولی چون اعیان و نجبای مملکت را ناراضی کرد، پس از چند ماه از سلطنت خلع شد، یکی از برادرانش را کور کردند و برادر دیگرش را- که هرمز نام داشت- به زندان افکندند.

آذرنرسی یا آذر نرسه پس از پدر به تخت نشست. وی یکی از پسران هرمزد دوم از زن اول او بود، وی شاهی بسیار ستمگر و خونریز بود. بزرگان کشور انجمن کرده او را پس از چند ماه از سلطنت انداختند و کشتند. (۳۱۰ م.) و یکی از برادرانش را کور کردند و برادر دیگرش را که هرمزد نام داشت به زندان افکندند. او گریخته به رومیان پناه برد مقارن این احوال، بزرگان کودکی خردسال به نام شاهپور را به پادشاهی برگزیدند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آذریان، حسینقلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسینقلی آذریان : معاون اداره آموزش و پرورش شهرستان« بروجن»دراستان« چهامحال وبختیاری»

در گذر کوچه های زمان به دنبال رد پایی از تمنای عشق می گشتم ، در گذر نیستی لحظات اسیر لحظه های تنهایی می شوم در کنارش که می نشینم آرام با من سخن می گوید ، به زبان خودش همیشه زنده و جاوید است. عشقش معلمی و کلامش همیشه آموزنده بود. آنچه می گفت دل میبرد به سرای محبتش. آرام و متین و باوقار در طول مدتی که زندگی را تجربه می کرد.آموخته بود در ناملایمات روزگار ساکت و آرام باشد اما هیچ گاه اجازه نداد مسیر زندگی او را بی هدف به جایی ببرد. در کلامش و راهش همیشه نشانی از برنامه بود. زندگی را با اهدافش زیبا می دید نگاهش به دنیا فرق می کرد.او دنیا را همچون گلستانی می دید که تنها از دور زیبا بود کمک به فقرا برای او شیرین تر از هر شیرینی بود. خنده اش مستانه بود و حرفهایش همچون عسل شیرین.عادت به رنجاندن کسی نداشت وقتی سخن میگفت و احساس میکرد کسی از او رنجیده دست به دعا می زد و از خداوند طلب بخشش می کرد.خوبیهایی که دیگران در حقش می کردند همیشه در دلش می ماند اما هرگز از بدی کسی سخن نگفت.وقتی بیست و پنجمین بهار زندگی اش را می گذراند به امر خدا و رسولش زندگی مشترك را در سال ۵۴ با همسری فداکار آغاز کرد. مدتی کوتاه از این زندگی مشترك می گذشت که خداوند هدیه ای بزرگ به آنها اهدا کرد به نام فرزند.

او بار زندگی را به همراه تحصیل به دوش می کشید.دوری از محل تولدش برای او بسیار سخت بود اما زندگی در کنار همسر و فرزندانش برایش شیرین بود.با وجود تمام سختی ها همه چیز را به جان می خرید تا آنکه خداوند دو گل دیگر به باغ زندگی آنها افزود.

زندگی هر روز برایش شیرین تر می شد تا آنکه این شیرینی با سفر به خانه ی خدا تکمیل شد.دوران سفر پر بود از اتفاقات گوناگونی که او بعد از برگشتن از سفر تصمیم می گیرد که خانه را به مقصد مبارزه در شهرهای جنوب ترک کند اما در این مدت هم فراموش نمی کند که معلم است و با خود کتابها و لوازم تدریس را همراه می کند .ساك دستی کوچك او بار دیگر همراهش

می شود.دوران جبهه را با شاگردانی جدیـد می گذرانـد. شب عملیات همه نگرانند نه به خاطر ترس بعد از مرگ بلکه نگران اینکه عملیات بایـد موفقیت آمیز باشـد او نیز چون دیگران بعد از نماز شب شـروع به زمزمه می کند با خدای خود و این چنین در دل بیان می کند:

یارب از فرط گنه نامه سیاهم چه کنم

گر نبخشی ز ره لطف گناهم چه کنم

بسته گر دیده به هر سو برسد راه نجات

ندهی گر تو در این معرکه راهم چه کنم

جز تو ما را نبود پشت و پناهی به جهان

بی پناهم ندهی گر تو پناهم چه کنم

یوسف افتاده به چاه از اثر بی گنهی

من ز فرط گنه افتاده به چاهم چه کنم

بخشش و لطف تو پاینده تر از کوه بود

من که ناچیزتر از یک پر کاهم چه کنم

به هدف گر نخورد دست دعایم هیهات

به اثر گر نرسد شعله آهم چه کنم

و بالاخره مرغ سعادت بر شانه اش می نشیند و شهد شیرین شهادت را سر می کشد و به مرغان باغ ملکوت اضافه می شود و چه سفر شیرینی است.او رفت و به آنچه می خواست رسید.با خود عهد بسته بود که شهادتش با سفر به خانه عشق مدت زیادی فاصله نداشته باشـد و چه جانانه به عهد خوبش وفا کرد و چه مردانه ملقب به لقب سـردار حاج «حسـین قلی آذریان» شد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکرد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آذریان، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی آذریان : مسئول پشتیبانی و اداری مالی اداره آموزش ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

در سپیـده‌دم سیزده مهرماه ۱۳۳۱، همزمـان بـا محرم حسـینی، در محله‌ای فقیرنشـین در شهرسـتان« بروجن» در اسـتان« چهارمحـال و بختیاری» پا به عرصه وجود گذاشت.

تولد و زنده‌ماندن او از الطاف خدا و ائمه، به خانواده‌اش بود. پدر و مادرش نذر کردند او زنده بماند تا مجلس روضه‌خوانی برگزار کننـد و هم‌وزن موهای سـرش تا هفت سال پول، نـذر امام رضا (ع) کردنـد. در هفت‌سالگی وارد مدرسه« فرخی»در« بروجن» شد و پس از مـدتی، همراه خانواده به « اصـفهان» مهاجرت کرد. او در آنجا ضـمن درس‌خواندن، کار هم می‌کرد تا کمک خانواده باشد. مشـکلات اقتصادی باعث شـد مدتی ترک تحصـیل کند و همراه برادرش در کارخانه ذوب‌آهن اصـفهان مشـغول کار شود. در این دوران ضـمن کارکردن، تحصـیلاتش را هم ادامه داد. در مدت اشـتغال به کار در کارخانه ذوب‌آهن اصـفهان، جدیت و تعهد قابل

توجهی را از خود نشان داد و در سال ۱۳۵۳، به عنوان کارگر نمونه در این کارخانه انتخاب شد.

در سال ۱۳۵۰ و در سن نوزده سالگی ازدواج کرد.

فعالیت‌های سیاسی خود را از سال ۱۳۵۳، که اوج خفقان و دیکتاتوری حکومت پهلوی بود، شروع کرد. در کارخانه ذوب‌آهن اصفهان رساله، نوارهای سخنرانی و پیام‌های امام خمینی (ره) را توزیع می‌کرد. در حالی‌که اگر مأموران حکومت شاه، هر کدام از این‌ها را از کسی می‌گرفتند، سال‌ها زندان و شکنجه را برای او در پی داشت. حسن شهرت و جایگاه بالایی که شهید آذریان داشت، باعث می‌شد تا همکاران و کسانی را که او به سوی انقلاب اسلامی و همراهی با نهضت امام خمینی (ره) دعوت می‌کرد، با رضایت خاطر بپذیرند.

این حسن شهرت به حدی بود که در یک مورد وقتی دژخیمان رژیم شاه، نام شهید آذریان را در لیست مظنونین قرار می‌دهند، این موضوع توسط مدیر شهید آذریان در کارخانه ذوب‌آهن اصفهان به او اطلاع داده می‌شود تا حواسش را جمع کند.

او برای فرارازچنگ ماموران حکومت شاه ،همراه چند تن از دوستانش به مشهد می‌روند تا دستگیر نشوند. مدتی بعد به نجف‌آباد می‌رود و در آن‌جا، کارگاه در و پنجره‌سازی تأسیس می‌کند که کارگاه او مرکز فعالیت‌های سیاسی و رفت و آمد فعالان سیاسی می‌شود. شهید آذریان با انقلابیان اصفهان ارتباط برقرار می‌کند و با شرکت در جلسات آن‌ها و انتقال اخبار و فعالیت ها به شهر نجف‌آباد، فعالیت‌های انقلابی را گسترش می‌دهد.

مصطفی مدتی بعد به اصفهان می‌رود و مغازه فروش ابزار ساختمانی را تأسیس می‌کند. زیرزمین مغازه او محلی برای نگهداری و توزیع اعلامیه‌های امام (ره) و کتاب های سیاسی و ضد حکومت شاه می‌شود.

مجدداً مأموران رژیم شاه، به فعالیت های او پی می‌برند و مصطفی مجبور می‌شود کارش را رها کند و به نجف‌آباد برگردد. او مدتی را در نجف‌آباد و اصفهان به کار آزاد می‌پردازد و در کنار آن در دبیرستان هاتف اصفهان دیپلمش را می‌گیرد.

حضور در اصفهان و ارتباط با مجامع دینی و مذهبی و حوزه‌های علمیه و روحانیت این شهر، باعث تأثیرپذیری بیشتر او و ورود به عرصه‌های گوناگون می‌شود. شهید آذریان نقشی فعال و تعیین‌کننده در تشکیل هیئت فاطمیه (س) و تأسیس صندوق قرض‌الحسنه فاطمیه (س) و ساخت مسجد و حسینیه‌ای با همین نام دراصفهان داشت.

او با بهره‌گیری مطلوب از فن بیان و سخنوری خود و با استفاده از دانش اساتید و روحانیون اصفهان، افراد زیادی را به سوی طرفداری از نهضت امام خمینی (ره) و علیه شاه بسیج می‌کند.

در آستانه قیام عمومی مردم، او مسئولیت انتقال و توزیع اعلامیه‌ها و پیام‌های امام خمینی (ره) و کتاب‌های سیاسی و ضد رژیم را از اصفهان به نجف‌آباد، بروجن و سایر شهرها و روستاهای استان چهارمحال و بختیاری به عهده می‌گیرد و انجام می‌دهد. با تشکیل جلسات هفتگی در شهرستان بروجن، اقدامات جدی و مؤثری را در افشاگری جنایات و ظلم شاه و دستگاه حکومت به عمل می آورد. سال ۱۳۵۶، شعله‌های خشم مردم، فروزان‌تر می‌شود و پایه‌های لرزان حکومت پهلوی، شروع به ریزش می‌کند. مصطفی به صورت گسترده‌تر و علنی‌تر، به فعالیت می‌پردازد و با همکاری دو برادر دیگرش، حسین و علی که بعدهادرراه دفاع ازکشور واسلام ناب محمدی (ص)به شهادت می رسند، در سراسر استان چهارمحال و بختیاری به فعالیت‌های گسترده‌ای دست می‌زنند که مصطفی، یک‌بار توسط ساواک دستگیر می‌شود و به شدت مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می‌گیرد.

انقلاب که پیروز می‌شود، او وارد کمیته‌های انقلاب اسلامی می‌شود و فرماندهی کمیته ۲۹ اصفهان را به عهده می‌گیرد. ۹ ماه در این مقام خدمت می‌کند و سپس وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می‌شود. وقتی امام‌خمینی دستور می‌دهد برای محرومان خانه‌سازی شود، او به بنیاد مستضعفان می‌رود و به ساخت خانه برای محرومان می‌پردازد. مدتی بعد به پادگان غدیر اصفهان می‌رود تا دوره آموزش عمومی سپاه را طی کند. در آن‌جا ضمن طی کردن این دوره، با توجه به سوابق و مسئولیت‌هایی که دارد، به عنوان

مسئول آموزش نیروهای بسیجی منصوب می‌شود. او این قسمت را در پادگان غدیر اصفهان تأسیس می‌کند و تلاش‌های زیادی برای آموزش نیروهای بسیج انجام می‌دهد.

بعد از آن، مصطفی به فرماندهی سپاه نائین منصوب شده و با رفتار پسندیده‌ای که داشت، ارتباط صمیمانه‌ای را بین مردم و سپاه ایجاد می‌کند.

مصطفی به رغم مسئولیت‌هایی که دارد، هیچ‌گاه از جبهه غافل نمی‌شود. در مواقع عملیات خود را به جبهه می‌رساند و در عملیات شرکت می‌کند. در پشت جبهه هم، با تلاش شبانه‌روزی به تقویت و ارسال کمک به جبهه اقدام می‌کند. چندبار در جبهه‌ها زخمی می‌شود. در عملیات بیت‌المقدس و فتح خرمشهر، او اولین کسی است که پرچم جمهوری اسلامی ایران را برفراز گنبد مسجدجامع خرمشهر به اهتزاز درمی‌آورد. او در این عملیات، مسئول تبلیغات لشکر ۱۴ امام حسین(ع) است و با اقدامات فرهنگی و تبلیغی خود، تحول قابل توجهی در این لشکر ایجاد می‌کند. بعد از این مسئولیت، به ریاست ستاد لشکر ۸ نجف اشرف منصوب می‌شود و در این لشکر نیز خدمات شایانی از خود به جا می‌گذارد. او در سال ۱۳۶۲، به بیت‌الله‌الحرام مشرف می‌شود که در بازگشت، خبر شهادت برادرش حسین آذریان را به او می‌دهند. در مکه و مدینه متوجه می‌شود که زمینه کارهای فرهنگی با توجه به حضور زائران از تمام کشورهای مسلمان، فراهم است. پس با تأسیس کاروان، پنج بار به حج می‌رود تا در آن‌جا پیام انقلاب و نهضت امام خمینی (ره) را به گوش مردم برساند. او یکی از عوامل مهم در سازماندهی و برگزاری راهپیمایی‌های برائت از مشرکین در مکه بود. آن هم در سال‌هایی که خفقان و دیکتاتوری شدیدی از طرف حکومت سعودی اعمال می‌شد. در سفرهای حج هم، او نهایت استفاده را می‌کند و با توجه به آگاهی و دانش عمیقی که از مسایل سیاسی و اعتقادی دارد، سعی در انتقال آن به زائران می‌کند.

در سال ۱۳۶۳ به فرماندهی پایگاه سپاه در شهرکرد منصوب می‌شود و با تلاش بی‌وقفه، این پایگاه را به سطح ناحیه ارتقاء می‌دهد. بعد از آن به قائم‌مقامی فرمانده سپاه ناحیه چهارمحال و بختیاری منصوب می‌شود و به خاطر عملکرد مطلوب و قابل تقدیر در جلب رضایت مردم، آگاهی و تسلط بر امور و برخورد قاطع و اصولی با شرارت‌های عوامل خوانین محلی، مورد تقدیر سازمان بازرسی کل کشور قرار می‌گیرد.

مصطفی در سال ۱۳۶۶، به فرماندهی پایگاه سپاه در کاشان منصوب می‌شود و در این سمت نیز، فعالیت های چشمگیری از خود بر جا می‌گذارد.

شهید آذریان با اینکه در تمام سطوح مدیریتی و فرماندهی سپاه، عملکرد قابل تقدیری از خود به یادگار گذاشته، اما هیچ‌گاه از این همه موفقیت مغرور نشد و با انجام کارهای سطح پایین مانند نظافت دفتر محل کارش، یا ساختمانی که در آن مدیریت و یا فرماندهی می‌کرد، الگویی برای دیگران بود.

او فرقی بین خانواده خود و سازمانی که در آن کار می‌کرد، نمی‌دید. از خودروی شخصی‌اش، بدون این‌که هزینه‌ای دریافت کند، در مأموریت های اداری استفاده می‌کرد. تا جایی که ساختمان تازه تأسیس یکی از واحدهای سپاه فاقد یخچال است، او یخچال خانه‌اش را به آن‌جا می‌برد تاموردٍاستفاده قرارگیرد.

با کارکنان وظیفه‌ای که تحت امر او خدمت می‌کنند، مانند فرزند وبرادرش رفتار می‌کند. وقتی متوجه می‌شود سربازی برای ازدواج مشکل مالی دارد، مبلغی را طی یک چک و ده روز هم مرخصی تشویقی به او می‌دهد. مصطفی عاشق امام خمینی (ره) و انقلاب بود. او رمز پیروزی انقلاب اسلامی را، مکتبی بودن آن می‌دانست و حرکت رو به جلو و پویایی انقلاب را نتیجه رشادت‌ها و زحمات ارزشمندی می‌دانست که از دست توانمند رزمندگان اسلام در جبهه‌های حق علیه باطل نشأت می‌گیرد.

مصطفی آذریان بعد از پست فرماندهی سپاه کاشان، به دستور فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به سمت مشاور او در امور امنیتی منصوب می‌شود و بعد از مدتی با توجه به علاقه‌اش به فعالیت در امور آموزشی، مسئولیت پشتیبانی و اداری مالی اداره

آموزش ستاد مشترک سپاه را به عهده می گیرد.
در پانزدهم اسفند ۱۳۶۵ به یاری تعدادی از دانشجویان دانشکده عقیدتی سیاسی سپاه، که در شمال شرقی دریاچه قم در محاصره سیل قرار گرفته‌اند، می‌شتابد که در ساعت ۲۳ آن‌روز بالگرد حامل وی و همراهانش سقوط می‌کند و او و همراهانش به شهادت می‌رسند. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آذریان، نوروز علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید نوروزعلی آذریان : فرمانده بهداری سپاه دوم سیدالشهدا (ع)نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
در این مجموعه کوتاه که در واقع شمه ای پیرامون شخصیت والای سردار رشید اسلام، بسیجی عارف ،شهید «نوروزعلی آذریان» می باشد، قصد نداریم که همه جزییات و مسئولیت های این شهید بزرگوار را بازگو نماییم.شهید« آذریان» از جهت تقوی کم نظیر و نسبت به دنیا و علاقه به آن بی اعتنا بود و در طول زندگی چیزی از مال دنیا نیندوخت. اودر برابر ستمگران و دست نشاندگان بیگانگان ودشمنان مردم ایران سخت گیروبی باک و در برابر مردم مهربان و صمیمی بود.
بگذار تا همت والایش را بستائیم، بگذار جاودانگی شهید عشق را که در قربانگاه به شهادت ایستاد ما نیز شاهد شویم.او که قلب لبریز از عشق و صداقتش را کریمانه ارزانی کرد و با بیداد درافتاد و ایمانش را برای ابد به ما هدیه کرد. «علی» در سال ۱۳۳۹ در شهرستان «بروجن» در استان «چهارمحال وبختیاری» پا به عرصه وجود نهادودوران طفولیت را در خانواده ای مذهبی سپری کرد.از همان ابتدای کودکی جلوه تقوا و خصوصیات بارزی در وی وجود داشت پس از گذشت این دوران قدم به دبستان گذاشت و تحصیلات ابتدایی خود را در دبستانهای «ضرغام» و «شهید حبیبی» (جمال الدین سابق) به پایان رساند. تحصیلات دوران راهنمایی را در مدرسه« ارشاد» گذراند و همزمان در داروخانه «نوین »در«بروجن» به کار مشغول گردید و تحصیلات دوران متوسطه را در دبیرستانهای« شهداء بروجن» و« ادیب اصفهان» گذراند .او در فرصتهای آزاد و زمان فراغت در بیمارستان «عسگریه» اصفهان فعالیت می کرد تا هم به تجاربش بیفزاید هم کمک هزینه ای برای تحصیل خود فراهم نماید.در سال ۱۳۵۷ موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد .این سال که اوج مبارزات مردم ایران برعلیه حکومت ستم شاهی بود ،فرصت مغتنمی برای «علی»پیش آمد تا با فراغت بیشتری به مبارزاتش بپردازد. به علت بسته شدن دانشگاهها او روانه خدمت سربازی گردید. دوره آموزشی سربازی را در« دوآب» در استان «مازندران» گذراند و سپس جهت خدمت به واحد بهداری ارتش در «سنندج» اعزام گردید .او دوران احتیاط را در بهداری پادگان «حنیف نژاد» به پایان رساندوپس از پایان خدمت به همراه همرزمانش در بیمارستان «عسگریه» مشغول به کار شد . پس پایان دوران خدمت وظیفه به پیروی از سنت رسول الله ازدواج کرد.ا و در سال ۱۳۶۲ وارد سپاه منطقه دوکشور در «اصفهان» گردید و در بیمارستان شهید آیت الله «صدوقی» مشغول خدمت شد.پس از مدتی مسئولیت امور دارویی و تجهیزات پزشکی سپاه دوم به وی محول گردید و امور توزیع دارو بین داروخانه های سپاه دوم به عهده ایشان بود. بعد از آن مسئولیت اداره بهداری رزمی سپاه دوم نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در جنوب به ایشان سپرده شد .او با اینکه فرماندهی بهداری سپاه دوم نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به عهده داشت ونوع مسئولیتش اقتضاء می کرد درپشت جبهه باشد و بر ماموریت نیروهای تحت امرش در یگانهای تحت فرماندهی سپاه دوم نظارت کند؛ در چند سال حضور درجبهه ها ودر تمام عملیات،با حضور در خط مقدم جبهه به صورت مستقیم بر کارنیروهای تحت امر خود نظارت می کرد.اودر سمتهای خود در جبهه وپشت جبهه فداکاری های بی شماری

نمود. شهید« آذریان» درآماده سازی و ارسال امکانات پزشکی واعزام نیروهای پزشکی به جبهه نقش بسزایی داشت. او از ارتباط نزدیک وصمیمی اش با مقامات مسئول دراستان اصفهان مانند حاج آقا «طاهری»،امام جمعه وقت اصفهان وسردار «سیف الهی» فرمانده وقت سپاه دوم سید الشهداء که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بر قرار شده بود ،استفاده می کردواز آنها در جهت پیشبرد امورپزشکی وامدادگری در جبهه ها یاری می جست. اوشخصا به کار بیمارستانهای صحرایی در طول خط مقدم جبهه و رساندن امکانات لازم به آنها نظارت داشت.

«علی» پس از سالها مجاهدت خستگی ناپذیر در تاریخ ۸/۱۱/۱۳۶۵ در عملیات «کربلای ۵ »به همراه تنی چند از همرزمانش ازجمله دکتر« احمد صادقیان» به درجه رفیع شهادت نائل آمد تا اجر زحمات بی دریغ خود را در طول عمر با برکت خود از خداوند متعال بگیرد،وعده ای که آفریدگار هستی به بندگانش داده. از وی دو فرزند به نامهای میثم و مائده به یادگار مانده است.

گوشه ای از مبارزات قبل و بعد از انقلاب :

قبل از انقلاب اسلامی در اعتصابات ومبارزات دانش آموزی نقش فعالی در شهر اصفهان و بروجن داشت. وی هنگام درگیریها در اصفهان، مجروحین را در زیرزمین های بیمارستان «عسگریه» مداوا می نمود که به همین دلیل یکبار توسط ساواک دستگیر و پس از مدتی آزاد شد. او درتظاهرات و مبارزات مردم« بروجن» نیز شرکت تاثیرگذار داشت . در انتقال اعلامیه های امام (ره) از «نجف آباد» و دیگر شهر ها فعالیت می نمود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در اصفهان با دوستان همرزمش از جمله شهید حاج «مصطفی آذریان» و برادر مفقودالاثرش «حسین آذریان» در کنار روحانیت معظم این شهر به فعالیت های دینی و سیاسی مشغول بودند.

«علی» در درگیریهای کردستان با ضدانقلاب چهل روز در محاصره بودند که پس از آزادی به ادامه مبارزه پرداخت و به هیچ وجه در راه اسلام و قرآن احساس خستگی نکرد.

آری او از جمله مومنان بود که به عهد خود با خدا وفا کرد و صدق خود را به ثبوت رسانیدند . منابع زندگینامه :منبع:پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکرد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آراسته، نادر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۶ در تبریز به دنیا آمد و پس از تحصیلات مقدماتی برای ادامه‌ی تحصیل به روسیه رفت و از دانشکده‌ی حقوق پطرزبورغ درجه‌ی لیسانس گرفت. در ۱۲۸۷ داخل وزارت خارجه شد و در دفتر وزارتخانه مترجم زبان روسی بود. بعداً به چند مأموریت رفت و سرانجام سرکنسول ایران در تاشکند گردید. بعد از کودتای ۱۲۹۹ ریاست اداره‌ی عثمانی و شوروی بدو محول گشت و مدتی نیز مستشاری سفارت ایران در لندن را اداره می‌کرد. بعد وزیرمختار در آمریکای جنوبی و شیلی شد. در ۱۳۰۹ به حکمرانی خوزستان برگزیده شد و دو سال در آن سمت باقی ماند. به هنگام حکمرانی در خوزستان رضاشاه از آن منطقه بازدید کرد و از او تقدیر به عمل آورد. آراسته از محبت شاه استفاده کرد و از هوای گرم خوزستان شکوه نمود، شاه دستور داد او را به نقطه‌ی سردسیری بفرستند. بالاخره به وزیرمختاری ایران در لهستان منصوب شد. سپس وزیرمختار در آمریکای جنوبی و لاتین بود. در اوایل جنگ بین‌الملل دوم وزیرمختار ایران در برلن گردید. در شهریور ۱۳۲۰ پس از قطع رابطه‌ی ایران و آلمان به تهران احضار شد و پس از مدتی کوتاه استاندار گیلان گردید. سهام‌السلطان بیات وزارت پست و تلگراف و تلفن را بدو سپرد. در کابینه‌های کوتاه مدت حکیم‌الملک و صدرالاشراف وزیر راه بود، سپس به استانداری اصفهان منصوب گردید. دولت‌ها در آن تاریخ برای جلب رضایت

متفقین که قوایشان در ایران بود افرادی را به عضویت کابینه درمی‌آوردند که به یکی از سیاست‌های سه کشور شوروی و انگلیس و آمریکا وابسته بودند. آراسته به داشتن تمایل به سیاست روس معروف بود و از این نظر در همه‌ی کابینه‌ها به کار دعوت می‌شد. در ۱۳۲۷ یک بار دیگر در کابینه‌ی هژیر به وزارت پست و تلگراف منصوب شد و در کابینه‌ی بعدی که به ریاست محمد ساعد تشکیل یافت ابتدا وزیر پست و تلگراف و بعد وزیر راه شد. در اواخر ۱۳۲۷ با سمت سفارت ایران به مسکو رفت و قریب ۵ سال در این مأموریت باقی ماند. بعد از سفارت مسکو به چند مأموریت سیاسی دیگر نیز اعزام گردید. در ۱۳۵۳ در سن ۸۵ سالگی درگذشت.

آراسته را از رجال آزموده، مطلع و در مسائل سیاسی جهان صاحب‌نظر می‌دانند. نزدیک به نیم قرن در وزارت خارجه در مشاغل گوناگون خدمت کرد. چه در زمان حیات و چه بعد از مرگش هیچ‌گونه نسبتی بدو داده نشده است. دختر داودخان مفتاح‌السلطنه را به زنی گرفت.

(تو ۱۳۰۳ ق)، مترجم و روزنامه‌نگار. شاهزاده نادر میرزا آراسته در تبریز متولد شد. پس از اتمام تحصیلات خود، خدمات کشوری را با سمت مترجم دوم روسی در دارالترجمه آغاز کرد و پس از آن به مقام مترجم اول روسی نائل و سپس به نیابت قنسولگری حاج طرخان منصوب شد. نادر میرزا قبل از تصرف رشت توسط قوای میرزا کوچک خان، شهردار رشت بود و در آنجا نشریه‌ای به نام «بلدیه» منتشر می‌ساخت (۱۳۳۷ ق). وی سالهای زیادی در خدمت وزارت خارجه بود و سالها در کشورهای لهستان و آرژانتین و آلمان سمت وزارت مختار، و در کابینه‌های مختلف سمت وزارت پست و تلگراف و وزارت راه را داشت. آراسته از روسی به فارسی کتبی ترجمه کرده است. اولین کار او نمایشنامه‌ی کمدی «بازرس» اثر گوگول بود که اولین بار در تیاتر ملی ایران به نمایش درآمد.[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

منابع زندگینامه :[۱] ادبیات نمایشی (۴۱ –۴۰ / ۲)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۶ –۲۵ / ۱).

آراسته، هاشم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید هاشم آراسته : قائم مقام فرمانده گردان تخریب لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سوم بهمن ماه، سال هزار و سیصد و چهل و یک در جوار بارگاه ملکوتی امام رضا (ع) دیده به جهان گشود. در دامانی آکنده از مهر و عطوفت مادری رشد نمود و پدری پارسا و زحمتکش راهنمایش بود. اجداد بزرگوارش از طرف پدر به امام حسین (ع) می رسد او همانند همه کودکان در هفت سالگی به دبستان رفت و از همان سنین به نور ایمان بالید و به نماز ایستاد. با شوری کودکانه بر بلندای خانه می رفت و اذان سر می داد. سید هاشم دوره ابتدایی را با موفقیت به اتمام رسانید. همزمان با ورودش به مقطع راهنمایی احساسات ناب مذهبی در او جرقه زد و به تاسیس گروهی به نام هیئت نوجوانان قمر بنی هاشم همت گماشت. از آنجا که صدایی دلنشین داشت، به تاسی از فرزدق و دعبل با اشعاری از سر عشق به ولایت، زورق دلهای توفانی را به ساحل اطمینان می رساند و همین حُسن انتخاب بعدها از او مداحی قابل ساخت.

از زمانی که خود را شناخت با حضور در محافل دینی با بصیرتی عمیق گام در راه مبارزه نهاد. با این که در روزهای پر التهاب انقلاب، آغاز نوجوانیش را سپری می کرد، با بلوغ فکری و سیاسی به شرکت در تظاهرات مردمی رفته و به دریای مواج انقلاب تن

سپرد. حضورش در واقعه خونین دهم دی نمونه ای است گویا از این دلدادگی.

با اوج گیری انقلاب، درس و مدرسه را رها نموده در کنار اشتغال به نقاشی در صحنه های مختلف مبارزاتی حضور می یافت. پس از پیروزی نهضت شکوهمند اسلامی، در پایگاههای مختلف مستقر در مساجد با گشت زنی به حراست از دستاوردهای انقلاب مشغول شد. با شکل یافتن بسیج مردمی، از اعضای فعال این نهاد گردید. در آغازین ایام حملات رژیم بعث عراق در سال پنجاه و نه به همراه برادرش از بسیج مسجد کرامت راهی مناطق عملیاتی غرب و جنوب شد و با این انتخاب شایسته در ردیف «السابقون» قرار گرفت.

او شش سال نبردی سرافزانه را در کارنامه اش ثبت کرد و در سمت های مختلف از جمله مسئول تبلیغات تخریب و مسئول دسته جنگ مین و انفجارات و.... به انجام وظیفه پرداخت. حضورش در اغلب عملیات ها از جمله چزابه، فتح المبین، بیت المقدس، والفجر یک، والفجر سه، والفجر چهار، خیبر، میمک، بدر، والفجر هشت و کربلای یک بهترین گواه است بر صدق این گفتار.

پس از رفتن به دست بوسی امام، عشق به ولایت فقیه با تار و پود وجودش عجین گشت. از همین رو با بر عهده گرفتن مسئولیت پایگاه بسیج، هیئت فدویان روح الله را تاسیس کرد. با تشکیل این هیئت به جذب جوانان خالص پرداخت و جوانان نیز با جان و دل به او عشق می ورزیدند و همواره رفتارش الگویی سازنده برای آنان محسوب می شد. او همیشه از گرایش های التقاطی بیزاری می جست و با تمام وجود در فکر هدایت نسل نو بود. سید هاشم علاوه بر فعالیت های نظامی در جبهه به فعالیت های فرهنگی نیز شهره بود. حفظ قرآن مونس ایام فراغتش بود. هنوز دشتهای خوزستان و ارتفاعات غرب طنین جان فزایش را به خاطر دارند. او چندین بار از ناحیه گوش، دست، سر و پهلو به شدت زخمی شد و هر بار پس از بهبودی، مصمم تر از قبل راهی مناطق جنگی گردید.

مناعت طبع و تواضعش او را وا می داشت که به عنوان یک نیروی بسیجی در جبهه انجام وظیفه کند. از این رو از پذیرش مسئولیت های بالا به هر شکلی امتناع می ورزید و تنها چند ماه پیش از شهادت ملبس به لباس مقدس سپاه گردید. او که همیشه با وضو بود با رایحه دل انگیز نیایش، بر گستره خاکریز به نماز شب می ایستاد و لقای دوست را طلب می کرد. زندگی سید چنان آمیخته با امام حسین (ع) گردید که در هفتمین ماه از سال شصت و پنج همزمان با اربعین سالار شهدا در جزیره مجنون مورد اصابت خمپاره شصت قرار گرفت و به سوی ماوای کروبیان بال گشود و در مسلک یاران ابا عبدالله جای گرفت. فرازی از مناجات سید هاشم آراسته پس از شهادت چند تن از دوستانش:

«رحیما! خانه ها را گشتم و درها را بسته دیدم. به رحمتت رجوع کردم و درب را کوبیدم تا به این بنده ذلیل درب بگشایی.

هادیا! دستی بر رخ رنجورم کش و مرا با منتهای سخاوتت شرمسار ساز.

بار خدایا! اگر مرا دوست نمی داشتی چرا به اینجا کشاندی و اگر مرا دوست داری چرا در انتظارم نگه داشتی؟

پرورگارا! به کتابت رجوع کرم و تو خود فرمودی ارحم الراحمینی، غیاث المستغیثینی، غفارالذنوبی به نامهای مقدست مرا دریاب و آن گاه که دست مسکنت به سویت دراز می کنم و سرافکنده از اعمال به تو پناه می آورم. مرا ببخشای و دعایم را به اجابت رسان.»

منابع زندگینامه" :جرعه عشق"نوشته ی خدیجه ابوال اولا،نشرستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

آرام جان بیگم

قرن:۹

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز ۸۵۵ ق، از زنان هوشمند و با اقتدار. وی همسر سلطان محمد میرزا (۸۵۵ –۸۳۰ ق)، نوه‌ی امیر تیمور (۸۰۷ –۷۷۱ ق) و زنی

زیباروی، سخنور و باهوش و زیرک بود. در مدت کمی همسرش چنان شیفته او شد که سررشته امور حکومت را به دست وی داد و اغلب اوقات احکام دولتی صادر می کرد.

بر گرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: اعیان‌الشیعه (مستدرکات)، ۷/ ۴؛ تراجم اعلام‌النساء، ۱۹۰ / ۱؛ خیرات حسان، ۶ / ۱؛ ریاحین الشریعه، ۱۳۴ / ۶.

آرام، غلام‌عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۷۸ در یزد متولد شد. پدرش علیرضا به شغل چای‌فروشی در بازار یزد مشغول بود.

غلام‌عباس تا سن ۱۶ سالگی در یزد به تحصیل اشتغال داشت. علاوه بر تحصیل مقدماتی زبان انگلیسی را به خوبی فراگرفت و عازم شیراز شد و سرانجام در پلیس جنوب که توسط انگلیس‌ها برای حفظ مال‌التجاره‌ی اتباع خودشان تشکیل یافته بود استخدام شد و تا پایان جنگ بین‌المللی اول با درجه‌ی گروهبانی در آن واحد نظامی مشغول بود. در این مأموریت با چند تن از افسران و درجه‌داران هندی آشنا شد و از آنها خواست کاری در هندوستان برای وی تدارک ببینند.

آرام در حوالی سال ۱۳۰۰ به هندوستان عزیمت نمود. ابتدا در دکان یک چای‌فروش یزدی در دهلی استخدام شد. دو سالی در بازار دهلی به کار آزاد اشتغال ورزید. سرانجام در ۱۳۰۲ به عنوان عضو محلی سرکنسولگری ایران در هندوستان استخدام شد.

آرام در سال ۱۳۱۴ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و یک سال بعد با رتبه ۲ اداری به تهران انتقال یافته عضو اداره اطلاعات شد و چندی بعد متصدی وابستگی سفارت ایران را در لندن عهده‌دار شد و سپس دبیر سوم سفارت گردید. پس از بازگشت از این مأموریت مجدداً در اداره اطلاعات مشغول به کار شد.

سایر مشاغل وی عبارت بودند از: دبیر یکم سفارت ایران در سویس، دبیر یکم سفارت ایران در امریکا، رایزن سفارت ایران در واشنگتن و کاردار موقت در همان سمت. آرام در سال ۱۳۳۰ به تهران بازگشت و به اداره بازرسی رفت و در همان سال به ریاست اداره چهارم سیاسی برگزیده شد و سپس رایزن سفارت ایران در بغداد گردید. از بغداد به واشنگتن رفت. ابتدا کاردار موقت و سپس وزیرمختار شد. در ۱۳۳۵ به تهران احضار و به مقام مدیرکلی سیاسی وزارت امور خارجه منصوب گردید و یکسال بعد در مقام سفیرکبیری ایران در ژاپن و تایپه قرار گرفت. مدت مأموریت آرام در ژاپن دو سال بیشتر بطول نینجامید تا به تهران احضار و در کابینه‌ی دکتر منوچهر اقبال به وزارت امور خارجه منصوب شد و تا شهریور ۱۳۳۹ در مسند وزارت قرار داشت و سپس سفیرکبیر ایران در عراق گردید و در سال ۱۳۴۱ در ترمیم کابینه‌ی دکتر علی امینی مجدداً به وزارت امور خارجه برگزیده شد و تا سال ۱۳۴۵ در دولت‌های امیر اسداللّه علم، حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا همچنان در مسند وزارت امور خارجه برقرار بود.

در سال ۱۳۴۵ آرام و اردشیر زاهدی شغل خود را با یکدیگر تعویض کردند. آرام بجای زاهدی به سفارت کبرای ایران در انگلستان منصوب گردید و زاهدی نیز به وزارت امور خارجه تعیین شد.

آرام تا سال ۱۳۴۹ در انگلستان بود و در آن سال به تهران احضار و بازنشسته شد و پس از چندی با تصویبنامه هیئت وزیران به سفارت کبرای ایران در چین منصوب شد. مدت چهار سال در این مأموریت بود تا در سال ۱۳۵۳ در دوره ششم مجلس سنا با مقام سناتور انتصابی به مجلس سنا رفت و در دوره‌ی هفتم نیز با همان سمت سناتور انتصابی در مجلس سنا بود. پس از انقلاب اسلامی

دستگیر و قریب سه سال در بازداشت بسر برد. تدریجاً بیمار و از حالت اعتدال خارج شد. پس از آزادی از زندان یکسالی زنده بود تا در ۱۳۶۳ درگذشت. آرام همسر و اولاد نداشت.

آرام مورد توجه و عنایت حسین علاء قرار داشت و قسمتی از ترقیات وی مدیون حمایت‌های بی‌دریغ و بی‌دلیل علاء بوده است.

آرام از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۶ رئیس هیئت نمایندگی ایران در جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آرامش، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۷ در شهر یزد متولد شد. پس از انجام دادن تحصیلات مقدماتی در یزد عازم تهران شد وت حصیلات متوسطه خود را در کالج آمریکائی به اتمام رسانید و در وزارت راه استخدام شد و مشاغلی را تدریجاً در آن وزارتخانه احراز کرد در ۱۳۲۰ به وزارت پیشه و هنر و بازرگانی انتقال یافت و رئیس حسابداری شد. بعد مقام مدیرکلی گرفت و در ۱۳۲۴ ش معاون آن وزارتخانه گردید. در آذر ماه ۱۳۲۵ از طرف احمد قوام نخست‌وزیر به سمت وزیر کار و تبلیغات منصوب شد.

در ۱۳۲۵ ش احمد قوام نخست‌وزیر، حزبی به نام حزب دموکرات ایران تأسیس کرد. آرامش در این حزب فعالیت زیادی داشت و سرانجام قائم‌مقام دبیرکل حزب شد و سیاست تبلیغاتی حزب را اداره می‌کرد و روزنامه‌های بهرام و دیپلمات را که مدیر و صاحب آن بود ارگان حزب قرار داد و خود نیز به ریاست انجمن روزنامه‌نگاران برگزیده شد.

آرامش پس از سقوط کابینه‌ی احمد قوام ظاهراً شغلی نداشت ولی در مسائل سیاسی مداخله می‌نمود. در جریان کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ رابط بین عده‌ای و کرمیت روزولت بود و پول‌هایی بین آنها تقسیم می‌نمود و دستجاتی را برای تظاهرات بسیج نموده و به مرکز شهر روانه می‌نمود. آرامش بعد از کودتا عضو هیئت نظارت سازمان برنامه شد تا اینکه مهندس جعفر شریف امامی او را به سمت وزیر مشاور و در اسفندماه ۱۳۳۹ به سمت قائم‌مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه تعیین نمود. آرامش پس از استقرار در سازمان برنامه شروع به افشاگری کرد و ابوالحسن ابتهاج مدیرعامل سابق سازمان را در مظان اتهام قرار داده و مسبب حیف و میل‌های بزرگ در سازمان برنامه دانست. با سخنرانی‌های او در مجلس شورای ملی (دوره بیستم) و مصاحبه در جرائد، موضوع سوء استفاده در سازمان برنامه ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد و ابتهاج نیز متقابلا به دفاع از خود برخاست و اتهامات وارده را رد کرد. کابینه‌ی شریف امامی به علت افشاگری‌های آرامش و اعتصاب فرهنگیان و فساد هیئت حاکمه و ورشکستگی اقتصادی و سایر مسائل ساقط شد. مدت وزارت و ریاست سازمان برنامه‌ی آرامش کمتر از سه ماه بود. آرامش برای احراز مشاغل دست به تلاش دامنه‌داری زد ولی شاه به هیچوجه با اشتغال وی در کار موافقت نکرد. تلاش شریف امامی نیز به جائی نرسید.

آرامش فعالیت سیاسی خود را ابتدا علیه دولت و سپس علیه شاه آغاز کرد و خواستار تغییر رژیم شد و اعلامیه‌هائی انتشار داد. در نتیجه ارتش او را بازداشت نمود و در دادرسی ارتش محاکمه و ابتدا محکوم به اعدام شد. بعد یک درجه تخفیف به او دادند. مجموعاً هفت سال زندانی بود. چند بار دست به خودکشی زد که نجات یافت. در سال ۱۳۵۲ به وساطت شریف امامی از زندان آزاد شد. آرامش پس از آزادی از زندان از لحاظ روحی و جسمی و مالی وضع بدی داشت تا اینکه در همان سال در یکی از پارک‌های تهران هدف گلوله‌ی مأموریت امنیتی قرار گرفته و به قتل رسید. روزنامه‌های آن روز نوشتند خرابکاری به نام احمد آرامش که قصد ترور مأمورین را داشت به قتل رسید. آرامش مردی جنجالگر، جاه‌طلب، مغرور، پرکار و باهوش بود. پس از

انقلاب اسلامی ایران کتابی بنام ۷ سال در زندان آریامهر به قلم او انتشار یافت. گفته شد کتاب مزبور جز چند صفحه بقیه‌ی آن نوشته‌ی اسمعیل رائین بود. خاطرات جالبی نیز از او منتشر شده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آرتا، فضل‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۷۱ متولد شد. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی و معمول زمان در ۱۲۹۲ ش که وستدایل سوئدی رئیس نظمیه مدرسه صاحب منصبی را در تهران دائر کرد، وارد مدرسه‌ی مزبور شد و زیردست افسران سوئدی فوت و فن پلیسی را فراگرفت و به درجه‌ی نایب سومی رسید و خدمات خود را در تهران و شهرستانها آغاز نمود. در ۱۳۱۰ درجه‌ی سرگردی گرفت. ابتدا رئیس شهربانی بندر انزلی و بعد به کفالت شهربانی گیلان برگزیده شد و در ۱۳۱۴ با درجه‌ی نایب سرهنگی به ریاست نظمیه کرمانشاه منصوب شد.

در سال ۱۳۱۵ که مختاری به جای آیرم به ریاست شهربانی کل کشور منصوب گردید، آرتا را به تهران احضار و به معاونت پلیس سیاسی و سپس ریاست آنجا گمارد. در سال ۱۳۲۳ که سرهنگ عبداللّه سیف به کفالت شهربانی منصوب گردید و پس از مدتی کوتاه با ارتقاء به درجه‌ی سرپاسی رئیس کل شهربانی شد، سرهنگ آرتا را به معاونت خویش برگزید و قریب یکسال معاون شهربانی بود. پس از تغییر سیف او نیز از معاونت کنار رفته رئیس اداره آگاهی شد و چندی هم ریاست اداره زندانها را برعهده داشت. در سال ۱۳۲۷ به درجه‌ی سرپاسی ارتقاء یافت و برای بار دوم معاون شهربانی شد. در اوایل سال ۱۳۳۰ که از شرکت نفت ایران و انگلیس خلع ید شد و دولت انگلستان برای مرعوب ساختن ایران چند فروند کشتی جنگی به آبهای خلیج‌فارس فرستاد و دولت ایران هم برای دفاع از خاک خود متوسل به اقدامات سیاسی شد، سرتیپ زنگنه به فرمانداری نظامی منصوب شد و سرتیپ آرتا معاون شهربانی هم به آبادان رفت و معاون رئیس ستاد منطقه‌ی جنگی گردید. پس از این مأموریت به تهران بازگشت و به ریاست اداره کل بازرسی برگزیده شد و سرانجام در سال ۱۳۳۱ در شصت سالگی درگذشت.

سرتیپ فضل‌اللّه آرتا در مأموریت خود در کرمانشاه با پروین اعتصامی شاعره برجسته معاصر پیوند زناشوئی بست ولی این ازدواج بزودی گسیخته شد.

نام خانوادگی آرتا ابتدا «دشتی همایونفال» بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آرزم، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمد آرزم متولد ۱۳۲۴ش دارای دکترای رشته اصلاح نباتات عضویت هیئت علمی دانشگاه شفیلد انگلستان با درجه دانشیار باشد. وی دارای تحقیقات و آثار پیرامون روشهای نوین شیمیایی و دفع آفات میوه ها می باشد.گروه : کشاورزیرشته :

باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر محمد آرزم دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه ارگان آمریکا کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه ارگان آمریکا دکترای رشته باغبانی از دانشگاه شفیلد انگلستان میباشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام و تحصیل در رشته اصلاح نباتات و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر محمد آرزم بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر محمد آرزم د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر محمد آرزم پس از اخذ مدرک دکتری در رشته باغبانی به عضویت هیئت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه شفیلد انگلستان در آمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر محمد آرزم عضو هیئت علمی و دانشیار گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه شفیلد انگلستان است.فعالیتهای آموزشی : دکتر محمد آرزم سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه باغبانی به تدریس دروس تخصصی رشته باغبانی دانشگاه شفیلد انگلستان می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر محمد آرزم در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است. آثار : روشهای نوین سمپاشی و دفع آفات میوه ها

آرشاویر

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(مقدس + مرد، مرد مقدس) هفتمین پادشاه اشکانی ایران که شاید وی همان فرهاد (فرهاد چهارم یا فرهاد پنجم) باشد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آریا دخت

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

قرن اول میلادی، رئیس خزانه اردوان چهارم هخامنشی (۸۱ –۸ م). وی زنی زیرک و دانا و آشنا به دخل و خرج کشور بود. در قالیچه‌ای که در موزه آرمیتاژ روسیه وجود دارد نام آریا دخت با سمتش بافته شده است.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: کارنامه زنان مشهور ایران، ۲۱.

آریا، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر غلامعلی آریا در سال ۱۳۱۶ در شهر فسا به دنیا آمد. ایشان دارای مدرک دکتری رشته ادیان و عرفان از دانشکده الهیات

دانشگاه (؟) است. وی هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری می باشد.

گروه : علوم انسانی

رشته : الهیات و معارف اسلامی

گرایش : ادیان و عرفان

والدین و انساب : خانواده پدری غلامعلی آریا از تیره فائدیهای چهرلنگ بختیاری بودند که در اثر اختلافی که بعد از فتح اصفهان با کریم خان زند پیدا کرده بودند به روستای خیرآباد در سه کیلومتری شهر فسا تبعید شد. بنابراین نیای دکتر آریا در حدود دو قرن پیش در آنجا سکنی گزیده اند.خانواده مادری دکتر آریا نیز از روستای مجاور بنام کوشك قاضی بود.

خاطرات کودکی : دوران کودکی غلامعلی آریا با جنگ جهانی دوم و نابسامانی های موجود مصادف بود ایشان از آن دوران چنین می گوید ":دوران کودکی من مصادف با جنگ جهانی دوم بود از این رو دولت مرکزی قدرتی چندانی برای تامین امنیت و بهداشت نداشت. ناامنی، دزدی و بیماری لااقل در ناحیه فسا و مناطق فارس وجود داشت. افزون بر این قحطی و ملخ خوراکی نیز مزید بر علت بود. بیشتر خانواده های روستای ما مهاجرت کردند و تنها چند خانواده نسبتا متمکن باقی ماندند. این تعداد خانواده ها را اندك هم از دزدان گوناگون در امام نبودند. من خودم شاهد بودم که گروهی از دزدان از ده مجاور به خانه ما هجوم آوردند و شبانه از گاو و گوسفند و هرچه که بود به غارت بردند".

اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : خانواده غلامعلی آریا علاوه بر کشاورزی به دامداری سنتی و عصاری نیز مشغول بودند پدرش هم زمینهای مالکان غیر بومی را اجاره می‌کرد و به کشاورزی می‌پرداخت.

تحصیلات رسمی و حرفه ای : غلامعلی آریا کلاس سوم ابتدایی را تا سوم متوسطه را در شهر فسا گذراند. سپس در شیراز وارد دانشسرای مقدماتی گردید. کارشناسی رشته حقوق را از دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد و دکتری رشته ادیان وعرفان را از دانشکده الهیات دانشگاه تهران اخذ کرد. او همچنین دبیری ادبیات را از دانشسرای عالی تهران دریافت کرده است.

خاطرات و وقایع تحصیل : غلامعلی آریا از خاطرات دوران تحصیل خود چنین به یاد دارد": مهمترین خاطرات من مربوط به دوران تحصیل در فسا می باشد که می بایست روزانه در هوای سرد و بارانی و بدون امکانات از روستا تا شهر حدود نیم فرسنگ صبح زود برویم و غروب برگردیم.معمولاـ روزانه نان محلی را برای نهار می بردیم و گاهی هم شاگردان غیر بومی آن را از ما می دزدیدند".

فعالیتهای ضمن تحصیل : فعالیت‌های حین تحصیل غلامعلی آریا به دو بخش تقسیم می‌شود. اولی در دوره دبیرستان بود که با تدریس خصوصی و یا کار در تابستانها سپری شد و دیگری تحصیل در دانشگاه بود که در حین تحصیل در مدارس تهران و مراکز تربیت معلم تدریس می‌کردند.

استادان و مربیان : نخستین معلم غلامعلی آریا پیرزنی بود که در روستای خیر آباد به او خواندن قرآن و الفبای فارسی را آموخت. اساتید غلامعلی آریا در دانشکده حقوق، مرحوم دکتر حمید عنایت و در دانشکده الهیات در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری، دکتر فتح الله مجتبایی بود که در زندگی علمی وی نقش بسزایی داشته‌اند.

همسر و فرزندان : غلامعلی آریا در سال ۱۳۴۰ با همسرش (بازنشسته آموزش و پرورش) ازدواج کرد که ماحصل این ازدواج ۶ فرزند می باشد که دو فرزند آخرش در دانشگاه مشغول تحصیل هستند و دو فرزند بزرگتر دارای تحصیلات عالیه می باشند و دو فرزند دیگرش در شرکتهای نیمه دولتی به کار مشغول هستند.

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مشاغل و سمتهای اداری غلامعلی آریا به قرار زیر است: مدیر دبستانهای روستای بیضای فارس، نماینده فرهنگ (آموزش و پرورش) دبستانها کام فیروز و ابرج و رامجرد فارس از سال ۱۳۳۷-۱۳۴۲،مدیر گروه ادیان و عرفان

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری، رئیس دانشکده تربیت معلم همان واحد، معاون آموزش واحد شهر ری از سال ۱۳۸۱ تاکنون، رئیس دانشکده معارف اسلامی (خواهران) دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، مدیر گروه کارشناسی ارشد ادیان و عرفان دانشکده معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

فعالیتهای آموزشی : سوابق تدریس غلامعلی آریا به ترتیب زیر است: مدیر و آموزگار نواحی اطراف شیراز از سال ۱۳۳۷، از سال ۱۳۴۳–۱۳۴۵ آموزگار دبستانهای شیراز، از سال ۱۳۴۶ آموزگار دبستانهای شهر تهران، از سال ۱۳۵۰ دبیر دبیرستانهای شهر تهران (تدریس ریاضی)، از سال ۱۳۵۳ مربی مراکز تربیت معلم (تدریس ادبیات و معارف اسلامی)، پس از انقلاب فرهنگی تدریس در دانشگاههای شهید بهشتی، تربیت معلم، دانشگاه تهران و سرانجام از سال ۱۳۶۴ به بعد ضمن تدریس در دانشگاههای مذکور در دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری (با درجه استادی). او همچنین مسئولیت دانشکده الهیات دانشگاه تهران شمال را هم بر عهده دارد و دروس ادیان و تاریخ تصوف و متون عرفان را تدریس می کند.

مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : غلامعلی آریا در تاسیس دبستانهای نوبنیاد جعفر آباد بیضا و درودزن ابرج سهم بسزایی داشتند. ایشان در دوران اشتغال در دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد ادیان و عرفان را به راه انداخت. دکتر آریا همچنین بانی همین رشته (ادیان و عرفان) در دانشگاه آزاد واحد اسلامی واحد تهران شمال می باشد.

سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : غلامعلی آریا در کنار تدریس با دایره المعارف بزرگ اسلامی در تالیف مقاله های عرفانی همکاری داشته است. او همچنین در فرهنگستان زبان و ادب فارسی در بخش شبه قاره بطوره پاره وقت به فعالیت می پردازد.

جوائز و نشانها : غلامعلی آریا چندین مورد لوح تقدیر به خاطر انتخاب او بعنوان استاد نمونه دریافت کرده است.

چگونگی عرضه آثار : – تعداد مقالات ارائه شده در همایشها به همراه سخنرانی : بیش از ۵ مورد – تعداد مقالات منتشر شده در مجلات علمی : بیش از ۷ مورد --

آثار :

۱ آشنایی با تاریخ ادیان

ویژگی اثر : پدیدآورنده: غلامعلی آریا ناشر: پایا – ۱۳۸۲

۲ برگزیده متون عرفان فارسی

ویژگی اثر : تهران– ۱۳۸۰

۳ تاریخ فرق اسلامی و مذاهب کلامی

ویژگی اثر : پدیدآورنده: غلامعلی آریا ناشر: پایا – ۱۳۸۲

۴ جغرافیای تاریخی ،حافظ ابرو(تصحیح و تعلیق بخش سرزمین فارسی)

ویژگی اثر : زیر چاپ

۵ سلک السلوک

ویژگی اثر : پدیدآورنده: غلامعلی آریا، ضیاء الدین نخشبی ناشر: زوار – ۱۳۸۲

۶ شیخ روزبهان فسایی

ویژگی اثر : انتشارات روزبهان۱۳۶۳

۷ طریقه چشتیه هند و پاکستان

ویژگی اثر : پدیدآورنده: غلامعلی آریا ناشر: زوار - ۱۳۸۳

۸ طوطی نامه

ویژگی اثر : پدید آورنده گان : ضیاء بخشی ،منوچهری و دکتر مجتبایی ،غلامعلی آریا-۱۳۷۲

۹ فارسی (۲) دوره تکمیلی

ویژگی اثر : پدیدآورنده: غلامعلی آریا، بشیر خزامی پور، علی النقی بافنده، رضا خوشنویسان، مصطفی سالاری (خطاط) ناشر: سازمان نهضت سوادآموزی - ۱۶ مهر

۱۰ کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، مطابق سرفصلهای کارشناسی ادبیات و گرایش دبیری رشته الهیات

ویژگی اثر : پدیدآورنده: غلامعلی آریا ناشر: پایا - ۱۳۸۲

۱۱ متون روضه العقول (مرزبان نامه کهن)

ویژگی اثر : تصحیح-با همکاری دکتر مجتبایی_ خوارزمی زیر چاپ

آریا، میرعباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۷۰ ش در کاشان متولد شد. پدرش سید علی خان از بزرگان کاشان بود. مادرش نیره خانم دختر فضل‌اللّه خان غفاری از بطن نوابه خانم دختر شاپور میرزا پسر فتحعلی شاه بود. آریا پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه و معمول زمان وارد دستگاه دولت شد و در وزارت فوائد عامه و تجارت استخدام شد و تدریجاً ترقی کرد. در ۱۳۰۸ که امیر لشکر حبیب‌اللّه خان شیبای از وزارت فوائد عامه کناره‌گیری و برای خواباندن شورش عشایر فارس به شیراز رفت، عباس آریا را نیز با خود به این مأموریت جنگی برد و گویا در این سفر آریا صادقانه با فرمانده لشکر همکاری نموده بود، بطوری که حبیب‌اللّه خان از رضا شاه تقاضای نشان و ترفیع برای او نمود. حاج مخبرالسلطنه هدایت رئیس‌الوزرای وقت در کتاب خاطرات و خطرات می‌نویسد:

«... روز اول مرداد هم فارس و هم اصفهان آرام گرفته بود. شاه به هیئت دولت تشریف آوردند در حالی که دست آریا در دستشان بود فرمودند این در قضایای فارس خدمت کرده است یک درجه بر رتبه‌ی او افزوده شود. مطابق قانون جاری مجال نداشت. به مجلس پیشنهاد شد و یک رتبه درباره‌ی او به تصویب رسید. از رتبه‌ی ۷ به ۸ ارتقاء یافت.»

پس از مراجعت از شیراز مدیرکل وزارت فوائد عامه شد ولی پس از چندی از شکم آن وزارتخانه، وزارت طرق و شوارع و چند اداره کل منتزع گردید و او طبعاً مدیرکل راه شد. در ۱۳۱۴ علی منصور وزیر طرق، میرعباس آریا را به معاونت خویش برگزید. تا نیمه‌های سال ۱۳۱۴ هر دو در مقام خویش مستقر بودند. در شهریور آن سال ابتدا منصور و سپس آریا به اتهام اخذ رشوه دستگیر و زندانی شدند. آریا قریب یکسال در زندان شهربانی بود. دکتر متین دفتری وزیر دادگستری وقت در خاطرات خود در این باره چنین نوشته است: در مهرماه ۱۳۱۵ که از اروپا احضار و به مقام وزارت دادگستری منصوب شدم، اولین گزارشی که مرحوم جوادی دادستان دیوان کیفر به من داد این بود که چند ماه قبل مأمورین شهربانی عباس آریا معاون وزارت راه را از پشت میزش جلب کرده‌اند و بدون دلیل در توقیف است. اتهام او ظاهراً این بود که از یک مقاطعه‌کاری رشوه خواسته بوده است و شهربانی نسبت به اتهام او پافشاری و تعصب داشت. پرونده‌ی او را خواستم، تحت نظر گرفتم و تمام معلوماتی که در فن کشف جرم داشتم به کار بستم. همه تحقیقات به نفع آریا تمام شد. عاقبت دستور دادم بین متهم و مفتری مواجهه بدهند. مفتری همین که مرحوم آریا را دید

در حضور نماینده‌ی دیوان کیفر زار زار گریست و زبانش بسته شد. با اینحال شهربانی دست بردار نبود تا اینکه خودم بی گناهی آریا را به عرض شاه رساندم و او را آزاد کردم.

آریا پس از استخلاص از زندان، از کار دولت کناره گیری کرد و به شغل آزاد پرداخت. در میدان فردوسی مؤسسه‌ی مسافربری لوان‌تور را تأسیس نمود و مقاطعه کاری پیشه گرفت و تدریجاً سرمایه‌ی او افزایش یافت و ظرف چند سال وضع مالی خوبی پیدا کرد. وفات وی در حدود ۱۳۲۵ در تهران اتفاق افتاد. پس از مرگ آریا، همسر و فرزندان وی از ایران خارج شده در آمریکا توطن اختیار کردند.

سید عباس خان آریا هنگامی که تقی‌زاده مدت کوتاهی وزیر طرق بود با او نزدیک شد. تقی‌زاده اعتقاد خاصی به او پیدا کرد و همیشه او را تشویق به کار آزاد می‌نمود زیرا تشخیص داده بود او مرد هنرمندی است و در کار آزاد صاحب ثروت کلانی خواهد شد. همانطوری که تقی‌زاده پیش‌بینی کرده بود، آریا ثروت زیادی بدست آورد. پس از پایان جنگ بین‌المللی دوم، آریا در صدد برآمد خانه‌ای جهت تقی‌زاده خریداری کند ولی او زیر بار نرفت و از آریا خواست تا خانه را برای قزوینی خریداری کند و آریا نیز امر تقی‌زاده را پذیرفت و خانه‌ای جهت علامه قزوینی خریداری نمود. مدتی هم رئیس راه‌آهن و کشتیرانی آذربایجان بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آریافر، بهرام

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدیر کل عملیات نظامی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران

سرتیپ شهید «بهرام آریافر »در بهمن ماه سال ۱۳۲۶ دریکی از روستاهای اطراف شهرستان «تویسرکان» از توابع استان «همدان »چشم به جهان گشود.

وی تحصیلات ابتدایی را در همان بخش به پایان رسانده و تا سال دوم دبیرستان در شهرستان« تویسرکان» ادامه تحصیل داده وپس از ان به جهت علاقه خاص به رشته ریاضی براای ادامه تحصیل به شهرستان« همدان» رفته و موفق به اخذ دیپلم گردید.

با شرکت در ازمون ورودی دانشکده افسری ارتش و پذیرفته شدن در ازآزمون از سال ۱۳۴۹ وارد دانشکده افسری شد.

پس از طی دوران دانشکده در تاریخ ۲۳/۲/۱۳۵۲ فارغ التحصیل و بلافاصله جهت طی دوره مقدماتی- تکاوری و رنجر به دانشکده «شیراز »اعزام گردید.

پس از طی موفقیت آمیز دوره رنجر در تاریخ ۱/۸/۱۳۵۳ به صورت داوطلب از ارتش به ژاندارمری انتقال و در آموزشگاه افسری به عنوان فرمانده دسته مشغول خدمت شد. پس از گذشت یک سال به عنوان فرمانده یکی از گروهانهای آموزشگاه افسری به ادامه خدمت پرداخت. در سال ۱۳۵۶ ازدواج نموده و در تاریخ ۲۳/۵/۱۳۵۷ به هنگ مستقل ۲۸ بوشهر منتقل شد. به مدت دو ماه سرپرستی آموزشگاه درجه داری بوشهر را عهده دار بوده و پس از آن به پیشنهاد فرمانده هنگ به سمت فرمانده گروهان قضایی خورموج منصوب

شد. وی تا تاریخ ۱۸/۱/۱۳۵۸ فرمانده گروهان خورموج بود و پس از سرپرستی سه ماهه آموزشگاه گروهبانی بوشهر و راه اندازی آن پس از انقلاب اسلامی بنا به پیشنهاد (شورای پرسنلی) به عنوان مرزبان درجه ۲ وفرمانده گروهان ژاندارمری کنگان بوشهر مشغول به کار شد. در تاریخ ۱۵/۵/۱۳۵۸ با حفظ سمت فرمانده گروهان کنگان به دلیل شهادت فرمانده پاسگاه جم که در

مجاورت گروهان کنگان و تحت امر گروهان دیگری بود به فرماندهی آن پاسگاه منصوب و به دلیل دستگیری اشراربه شش ماه ارشدیت مفتخر گردید.

در تاریخ ۱۰/۷/۱۳۵۸ به دلیل بروز ناامنی در استان کردستان و آذربایجان غربی داوطلبانه به ناحیه آذربایجان غربی اعزام و در تاریخ ۱۶/۹/۱۳۵۸ با اتمام ماموریت به بوشهر بازگشت.

در تاریخ ۱/۱/۱۳۵۹ به درجه سروانی مفتخر و از تاریخ ۱/۲/۱۳۵۹ به سمت فرمانده گروهان دلوار منصوب شد.

به محض شروع جنگ تحمیلی داوطلبانه در راس یک واحد ۴۴ نفره به خرمشهر عزیمت نمود که به دلیل رشادت در جبهه های آبادان و خرمشهر به یک درجه ارشدیت مفتخر و در تاریخ ۲۴/۷/۱۳۵۹ به درجه سر گردی نائل شد. در طی مدت حضور در آبادان فرماندهی گردان های ۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳ (خسروآباد) را به تناوب عهده دار بود و در تمام عملیات این محور شرکت فعالانه نموده پنج بار مجروح شد. در تاریخ ۱۲/۱۱/۱۳۶۰ و پس از طی یک دوره مجروحیت و جانبازی به ناحیه کرمانشاه منتقل گردید.

پس از طی دوره ی دو ساله فرماندهی مرکز آموزش سراب نیلوفر کرمانشاه ،به عنوان فرمانده هنگ مرزی پاوه و پس از آن هنگ مرزی دهلران منصوب گردید.

در سال ۱۳۶۵ به فرماندهی مرکز آموزش جهرم انتخاب و مشغول به خدمت بود. در اسفند ماه ۱۳۶۶ به ناحیه کردستان منتقل و به عنوان معاون عملیاتی و امور مرزی ناحیه مشغول به خدمت شد. در طی مدت حضور در کردستان که به مدت چهار سال به طول انجامید در اکثر عملیات یگانهای تحت امر شرکت داشت . از شاخص ترین آنها عملیات دره شیلر- سور کوه- مولان آباد و... بوده است.

پس از اغدام نیروی انتظامی به ستاد ناجا منتقل و در دانشکده افسری ناجا با سمت رئیس دانشکده فرماندهی و ستاد پذیرفته شد و در تاریخ ۲۳/۲/۱۳۷۴ با موفقیت دوره را به پایان برد.

شهید آریافر پس از اتمام دانشکده فرماندهی ستاد به سمت مدیر کل عملیاتی نیروی انتظامی منصوب گردید.

امیر شهید بهرام آریافر در تاریخ ۲۰/۴/۱۳۷۴ به همراه سه تن دیگر از کارکنان نیروی انتظامی در راستای انجام یک عملیات در مناطق مرزی به کویر کرمان اعزام و در پی سقوط بالگرد شماره۱۵۱۱ هواناجا پس از تحمل سه روز تشنگی در تاریخ ۲/۵/۱۳۷۴ به شهادت رسیدند.

آریانا، بهرام

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۵ در تنکابن مازندران متولد شد. در ۱۳۰۴ وارد مدرسه نظام شد و در ۱۳۰۶ افسر گردید. در دانشکده افسری با فرماندهی دسته کار خود را آغاز کرد. تدریجاً فرمانده گروهان و گردان و رسته پیاده شد. در ضمن خدمت دوره دانشگاه جنگ ایران و دانشگاه جنگ فرانسه را گذرانید و از دانشکده حقوق نیز در رشته علوم سیاسی لیسانس گرفت. در ۱۳۲۲ توسط قوای نظامی متفقین به جرم تمایلات ژرمانوفیلی بازداشت و مدت یکسال در زندان متفقین بود. پس از استخلاص از زندان به ترتیب رئیس ستاد لشکر، رئیس رکن یکم ستاد ارتش، معاون دانشکده افسری، فرمانده آمادگاه لشکر خراسان شد و در ۱۳۲۸ با ارتقاء به درجه‌ی سرتیپی، فرماندهی تیپ مهاباد به عهده‌ی او قرار گرفت. در ۱۳۳۰ به فرماندهی لشکر گارد شاه منصوب شد. در ۱۳۳۱ که دکتر مصدق وزارت جنگ را ضمیمه کار خود کرد، چون بیم کودتا از طرف لشکر گارد زیاد بود، لشکر مزبور را منحل نمود و آریانا

فرمانده آن را وابسته‌ی نظامی ایران در فرانسه نمود. آریانا در پاریس دکترای حقوق بین‌المللی عمومی گرفت و در سال ۱۳۳۳ با احراز درجه‌ی سرلشکری به ایران بازگشت و رئیس ستاد ارتش شد. در ۱۳۳۷ که نیروهای سه‌گانه بوجود آمد، آریانا با درجه‌ی سپهبدی فرمانده نیروی زمینی شد و تا پایان سال ۱۳۴۱ در آن سمت باقی ماند. در آن ایام بعلت اجرای قانون اصلاحات ارضی و سایر اصولی که شاه به مردم تحمیل کرده بود، عشایر فارس سر به شورش برداشتند و این طغیان ابعاد گسترده‌ای یافت. از کرانه‌های خلیج‌فارس تا بختیاری عشایر مسلح رویاروی دولت ایستادند. شاه برای رفع غائله، آریانا را به فرماندهی جنوب تعیین نمود و چندین لشکر در اختیار او قرار داد. قریب شش ماه جنگ بین عشایر و نظامیان ادامه داشت. سرانجام ارتش پیروز شد و عشایر خلع سلاح شدند. در همین سال آریانا درجه‌ی ارتشبدی گرفت و رئیس دادگاهی شد که ارتشبد عبداللّه هدایت را محاکمه کرد. هنگام محاکمه بین هدایت و آریانا جملات تندی رد و بدل شد در حالیکه آریانا مدتهای مدید زیردست هدایت بود. در همان سال به ریاست ستاد بزرگ منصوب شد و چند سالی در آنجا بود تا بازنشسته شد و به اروپا رفت. در میان افسران به ناپلئون معروف شده بود. روی علاقه‌ای که به سردار فرانسوی داشت، کتابی بنام ناپلئون در شرق نوشت. ظاهراً به واژه‌های فارسی سره عشق می‌ورزید و در مکاتبات اداری از آن واژه‌های عجیب و غریب استفاده می‌کرد. در طول عمر چندین بار نام خود را تغییر داد. ابتدا حسین نخعی نام داشت، بعد به حسین معتمد منوچهری تنکابنی نامیده شد، سپس بهرام آریانا گردید. روی همرفته تعادل خود را گاهی از دست می‌داد.

آریانا در سال ۱۳۶۴ در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آزاد

قرن:۱

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز ۱۱ ق، از نخستین زنان مسلمان ایرانی. وی همسر شهر بن باذان و دختر عموی فیروز دیلمی بود. این دو از فرماندهان ارتش ساسانی بودند که سرزمین یمن را طی جنگی از حبشی‌ها بازپس گرفتند و سپس باذان از طرف خسرو پرویز فرمانروای یمن شد. یمنی‌ها، آنان را ابناء می‌نامیدند. پیامبر اسلام (ص) در سال هفتم هجری نامه‌ای برای خسرو پرویز ارسال داشتند و او را به اسلام دعوت کردند. وی ضمن پاره کردن نامه پیامبر (ص) به باذن نوشت که ایشان را دستگیر کرده و نزد وی بفرستد. باذان نیز به پیامبر (ص) نامه‌ای نوشت و تاکید کرد که هرچه زودتر ایشان به نزد خسرو پرویز حرکت کنند. دو پیک باذان، نامه را در مدینه تقدیم کردند. حضرت پس از اطلاع از نامه‌ی باذان فرمود: خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت و به زودی اسلام مملکت خسرو پرویز را تسخیر خواهد کرد. شما به باذان بگویید به اسلام ایمان آورد. پیک‌ها به یمن بازگشتند و آنچه شنیده بودند گفتند. چند روز بعد از ورود آنها به یمن، فرمانی از شیرویه به باذان رسید و در آن هلاکت خسرو پرویز را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیامبر (ص) نشود. باذان که پیش‌بینی پیامبر (ص) را درست دانست مسلمان شد و از طرف حضرت فرمانروای یمن گردید و ایرانیان همراه او نیز مسلمان شدند. فرزند وی شهر نیز حاکم صنعا بود.

پس از حجةالوداع در سال یازدهم هجرت اسود عنسی ادعای نبوت کرد و گروهی به او گرویدند و سپس به صنعا حمله کرد و شهر بن باذان را به همراه پدرزن او به قتل رساند و به زور با آزاد همسر شهر ازدواج کرد اما الفتی میان آن دو پدید نیامد. پیامبر (ص) پس از آگاهی از فتنه اسود، دستور قتل او را صادر کرد. فیروز دیلمی با مباشرت و راهنمایی آزاد، اسود را به قتل رساند و فتنه او را

خاموش نمود. در تاریخ واقعه اسود اختلاف است. برخی آن را در سال یازدهم هجرت و برخی در سال دهم ذکر کرده‌اند. اما قتل اسود یک ماه پیش از رحلت پیامبر (ص) بود.

برخی منابع، نام آزاد را نیز مرزبان نوشته‌اند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: تراجم اعلام‌النساء، ۱۹۲ -۱۹۱ / ۱؛ خیرات حسان، ۱۰ -۶ / ۱؛ دایرهٔالمعارف تشیع، ۵۲ / ۱؛ زنان نامی ایران و اسلام، ۵۶ -۵۲؛ سیرهٔالحلبیه، ۳۶۸ / ۲؛ کامل، ۳۳۸ / ۲؛ مختصر، ۵۶ / ۱.

آزاد فلاح، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پرویز آزاد فلاح در سال ۱۳۴۲، در تهران دیده به جهان گشود. پس از اتمام دوره دبیرستان، مدرک لیسانس روان شناسی بالینی را در سال ۱۳۶۵ از دانشگاه تهران، فوق لیسانس روانشناسی عمومی را در سال ۱۳۷۳ و دکتری روانشناسی سلامت را در سال ۱۳۷۸ از دانشگاه تربیت مدرس اخذ کرد. پس از آن به عنوان عضو هیئت علمی گروه روان شناسی دانشگاه تربیت مدرس مشغول تدریس شد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی تحصیلات رسمی و حرفه ای : پرویز آزاد فلاح پس از اتمام دوره دبیرستان، مدرک لیسانس روان شناسی بالینی را در سال ۱۳۶۵ از دانشگاه تهران، فوق لیسانس روانشناسی عمومی را در سال ۱۳۷۳ و دکتری روانشناسی سلامت را در سال ۱۳۷۸ از دانشگاه تربیت مدرس اخذ کرد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : پرویز آزاد فلاح ضمن تدریس، مشاغل ذیل را به عهده گرفت: رئیس مرکز مشاوره و خدمات تخصصی روانشناسی دانشگاه تربیت مدرس از سال ۱۳۷۸ مدیر گروه روانشناسی از سال ۱۳۸۰ عضو هیئت مدیرهٔ انجمن متخصصین روانشناسی عضو انجمن روانشناسی ایران فعالیتهای آموزشی : پرویز آزاد فلاح از سال ۱۳۷۸ به عنوان عضو هیات علمی گروه روان شناسی دانشگاه تربیت مدرس مشغول تدریس شد. او در طول سالهای فعالیت خود دروسی چون: نوروپسیکولوژی و نور و فیزیولوژی، انگیزش و هیجان، روانشناسی عمومی پیشرفته، متدولوژی ، روانشناسی شخصیت، روانشناسی کودکان استثنایی، روانشناسی مشاوره و راهنمایی را تدریس نمود.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : پرویز آزاد فلاح ضمن داوری مجلات علمی – پژوهشی (روانشناسی، دانشور، مجله بین المللی علوم انسانی)، به ارائه مقالات و پژوهشهای زیر نیز مبادرت ورزیده است: ارائه راهکارهای علمی و اجرایی برای حل فاصله بین بلوغ و ازدواج، (از سال ۱۳۷۹- در دست اجرا)، طرح ویژه توسعه کشور بررسی ارتباط هیجان خواهی و رفتارهای بزهکارانه (۱۳۷۷)، دانشگاه آزاد اسلامی، همکار اصلی بررسی پیمایشی نگرشهای مردم نسبت به موسیقی (۱۳۷۱)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فرآیند توسل به شناخت_ ۱۳۷۵)، ارائه مقاله در همایش تحول شناخت، دانشگاه تربیت مدرس استرس و تغییرات ایمنی شناختی در سطح sIgA، ۱۳۷۸)) ارائه مقاله در چهارمین کنگره سراسری استرس، دانشگاه علوم پزشکی ایران آثار : اثر موفقیت و شکست روی تغییرات فشار خون بر حسب میزان هیجان در افراد تیپ ۱۳۷۳) A)، مجله پژوهش در پزشکی، شماره دی و اسفند ، بررسی تغییرات فشار خون بر اساس سرسختی در موقعیت شکست (۱۳۸۰)، مجله روانشناسی، شمارهٔ ۱۹ ، بنیاد های زیستی – روانی زمینه ساز اعتیاد (۱۳۷۹)، مجله روانشناسی، شمارهٔ ۱۵ ، سیر تحول روانشناسی (۱۳۷۸)، تهران: انتشارات جامعه پژوهشگران ، سیستم های مغزی / رفتاری: ساختارهای زیستی شخصیت (۱۳۷۹) مجله مدرس علوم انسانی، شمارهٔ ۱۴ ، فعالیت سیستم های مغزی/ رفتاری، رویدادهای زندگی و تغییرات ایمونوگلوبولین ۱۳۷۸) A) مجله روانشناسی، شمارهٔ ۹

آزاد، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین آزاد، متولد۱۳۱۶ نیریز استان فارس، درخانواده‌ای سرشناس زاده شده و رشد یافته است. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش با موفقیت طی می کند و بعدها در دانشسرای کشاورزی شیراز تحصیلاتش را تداوم می بخشد و به استخدام آموزش و پرورش درآمده و در منطقه «لار» به تدریس و مدیریت مدرسه مشغول می‌شود. تا اخذ مدرک لیسانس در دانشگاه تهران مشغول به تحصیل در رشته روانشناسی بودند. مدرک کارشناسی ارشد و مدرک دکترای روانشناسی بالینی کودک را از دانشگاه USIU آمریکا کسب نمودند. بعد از بازگشت به ایران، او که بورسیه دانشکده مستقل تربیت بدنی بوده و نهایت با تشکیل دانشگاه علامه طباطبایی موفق می‌شود در دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی مشغول به کار شد. وی، هم اکنون استاد پایه ۲۷ دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی است و دروس روانشناسی رشد، روان شناسی مرضی کودک، آسیب شناسی و متون انگلیسی درسی را ارائه می‌دهد. از وی آثار متعددی در زمینه روان‌شناسی به زبان انگلیسی و فارسی در دسترس می‌باشد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روانشناسی بالینی کودک اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : حسین آزاد متولد ۱۳۱۶ نیریز استان فارس در خانواده ای سرشناس زاده شده و رشد یافته است.تحصیلات رسمی و حرفه ای : – اخذ مدرک دیپلم کشاورزی در مهرماه ۱۳۳۵ از دانشسرای کشاورزی شیراز. – اخذ مدرک دیپلم (آزاد) علمی در سال ۱۳۳۵. – اخذ مدرک لیسانس روانشناسی از دانشگاه تهران، ۱۳۴۸. – اخذ مدرک فوق لیسانس روانشناسی از دانشگاه USIU آمریکا. – اخذ مدرک دکترای روانشناسی بالینی کودک از دانشگاه USIU آمریکا. خاطرات و وقایع تحصیل : در ایام تحصیل در شیراز به گردشهای علمی و تفریحی متعددی رفته و از جمله سفر و بازدید از تخت جمشید (پرسپولیس) و نقش رستم را به یاد دارد. یکی از کتابهایی که در آن مقطع تحصیلی مطالعه کرده، کتابی در زمینه روانشناسی از دکتر علی‌اکبر سیاسی بوده است و از اینکه از این طریق انسان می تواند شناختی از خودش و دیگران کسب کند و رفتارش را بر این اساس تغییر دهد، چنان شوق و رغبتی در او به وجود می آید که به تحصیل روانشناسی روی می آورد رفتن به آمریکا و اخذ مدرک دکتری روانشناسی از دانشگاه USIU از وقایع دوران تحصیل دکتر آزاد نیز می توان شمرد.فعالیتهای ضمن تحصیل : بعد از فراغت از تحصیل، دروس روانشناسی، روانشناسی یادگیری و روانشناسی عمومی را (با عنوان استادپروازی) دو روز در هفته در دانشگاه جندی شاپور اهواز (چمران فعلی) ارائه می دهد و در مؤسسه تحقیقات روانشناسی دانشگاه تربیت معلم به عنوان محقق به کار مشغول می شود. یکی از تحقیقاتی که در آن مؤسسه انجام داده، درباره دلایل و تفاوتهای دانشجویان مشروطی و غیرمشروطی بوده است و نتیجه می گیرد که متأهلین که در دوره های شبانه مشغول به تحصیل بوده و در ساعات روزانه مشغول کار بوده اند کارآمدی تحصیلی نداشته اند. تحصیل در مقطع دکترای روانشناسی بالینی کودک را در دانشگاه «USIU» آمریکا سپری می کند. تز او در مورد ویژگی ها و خصوصیات چپ دست ها بوده است. به این نتیجه می رسد که چپ دستها بیشتر از راست دست ها به کارهای هنری و ابداعی از جمله موسیقی رغبت نشان می دهند.استادان و مربیان : حسین آزاد از استادانش، دکتر سیاسی، دکتر سعید شاملو، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر یحیی مهدوی، دکتر مهدی جلالی، محمود منصور و دکتر آراسته را به یاد می آورد و درباره دکتر صدیقی معتقد است که به تمام معنا به لحاظ علمی، رفتاری و فکری استاد بوده است». در تهران، درس روانشناسی شخصیت را با دکتر سیاسی می گذراند؛ «دکتر سیاسی، در رفتار، حرف و صحبت، تمام و کمال انسان بود.» درباره دکتر صناعی هم می گوید: «وقتی به کلاس می آمد، به تمام معنا جذب او می شدیم.»مشاغل و سمتهای

مورد تصدی : بعد از بازگشت به ایران، او که بورسیه دانشکده مستقل تربیت بدنی بوده، با تغییر و تحول و ادغام متعدد دانشکده مواجه می‌شود و در نهایت با تشکیل دانشگاه علامه طباطبایی موفق می شود در دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی مشغول به کار شود و مدتی هم مدیر گروه روانشناسی باشد، مدتی معاون دانشکده هم شده و عضو کمیته برنامه ریزی روانشناسی شورای انقلاب فرهنگی نیز بوده است، در سازمان سنجش نیز مسئولیت روان سنجی سؤالات آزمون را به عهده داشته است.فعالیتهای آموزشی : حسین آزاد، هم اکنون استاد پایه ۲۷ دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی است و دروس روانشناسی رشد، روانشناسی مرضی کودک، آسیب شناسی و متون انگلیسی درسی را ارائه می دهد. سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : حسین آزاد علاوه بر مطالعه در شاخه های مختلف روانشناسی و انجام تحقیق های خاص در همین زمینه به مشاوره مشکلات روانی افراد نیز می‌پردازد. با اینکه اقتضائات زندگی، او را روانه پایتخت ساخته ولی دست کم یک بار در سال عازم شیراز می‌شود و بعد از ملاقات خویشاوندان، نخستین کاری که می‌کند این است که از حافظیه، مزار سعدی و اماکنی همچون تخت جمشید بازدید می کند. آرا و گرایشهای خاص : او معتقد است که روانشناسی و استفاده از مشاوره می تواند بسیاری از مشکلات را رفع کند. مشکلاتی که افراد در ذهن خودشان از «کاه»، «کوه» می‌سازند و در مشاوره و صحبت با روانشناس می توان بر این مشکلات فائق آمد. به نظر حسین آزاد، بسیاری ازمشکلات روانی قابل رفع هستند، مگر اینکه فرد دچار اسکیزوفرنی باشد. از دید او بسیاری از مشاجرات و نارضایتی ها به دلیل این است که گفتگو انجام نمی شود. در حالی که یک راه کاستن از اضطراب و فشار این است که افراد با یکدیگر گفتگو کنند. «باورم این است؛ هیچ مشکلی نیست که قابل حل نباشد. ما چون با همدیگر گفتگو نمی کنیم، تصور می کنیم که هر چه ما می گوییم صحیح است و دیگران اشتباه می کنند. به همین سبب است که در روانشناسی گفتگو یک اصل اساسی و بسیار ضروری است.» او که مدتی در یک کلینیک، به امر مشاوره اشتغال داشته می گوید: عمده مراجعات در مورد مشکلات زناشویی، مشکلات جوانان و اضطراب و استرس بوده است. با این حال او معالجه بیماری های روانی را با یک بار مراجعه دشوار می داند و اینکه تصور شود، فرد می تواند با یک بار مراجعه بهبود پیدا کند تصور صحیحی نیست. حسین آزاد همچون بسیاری از نخبگان ایرانی، آرمان های بزرگی نیز در ذهن می پروراند و می گوید: «من به عنوان یک عضو کوچک از جامعه، دلم می‌خواهد از آنچه دارم برای کشورم، مردم و دوستانم استفاده کنم و از هیچ خدمتی دریغ نکنم.» حسین آزاد در زمان انجام تحقیق با چه مشکلاتی روبرو بوده است؟ خودش می گوید که در ایران، به سختی به پرسشنامه پاسخ می‌دهند ولی در ممالک دیگر می‌توان به سهولت ارتباط برقرار کرد و سؤالات تحقیق را پرسید. به یاد دارد که در دوران تحصیل و در کلاس درس دوتن از روانشناسان معروف و مشهور وقت به نامهای «راجر» و «فرانکل» که به ترتیب به رویکرد انسان گرایی و اصالت وجود معتقد بوده اند، با هم بحث کرده اند و هر یک از آنها از تئوری خود دفاع کرده است و در عین حال، بحث و تبادل نظر آنها هیچ خدشه ای به دوستی و همکاری شان وارد نمی آورده و حسین آزاد با ابراز تأسف از آنچه که در بین بسیاری استادان ایرانی می گذرد معتقد است که بین استادان، آن نوع دوستی و همکاری شکل نمی گیرد تا دانشجویان با نقاط ضعف و قوت دیدگاه ها و رویکردهای مختلف آشنا شوند. از میان تئوری های روانشناسی به تئوری های انسان گرایی علاقه و اعتقاد وافر دارد. در این نوع تئوری ها بر احترام گذاشتن و توجه کردن به دیگران و همنوعان و پذیرش و احترام بی چون و چرای مراجعه‌کنندگان تأکید خاصی می‌شود. در ضمن تأکید می کند که این علاقه موجب این نیست که سایر تئوری ها را مردود بشمارد. برای مثال به یافته های روانکاوی زیگموند فروید پدر روانکاوی اشاره کرده، می گوید: کسی نمی تواند منکر خدمات فروید شود و بگوید تئوری های فروید کاربردی ندارند. چرا که تئوری های فروید، جایگاه والایی در روانشناسی و تشخیص مشکلات و معضلات روانی داشته و دارد. به باور او، زیبایی های زندگی بیش از زشتی های آن است و از این نظر خودش نیمه پر لیوان را می بیند. معتقد است که پیشرفت و موفقیت ، بدون زحمت و دردسر فراهم نمی شود و به همین دلیل باید تلاش کرد و کارها را نیمه کاره رها نکرد. چگونگی عرضه آثار : او در آثار و تألیفات خود نشان

می دهـد کـه بیماریهـای روانی چـه تـأثیری در بیماریهـای دیگر از جملـه سـرطان و سـکته مغزی دارد. او در یکی از مقالاـتش نیز می کوشد که این موضوع را توضیـح دهد اگر افراد بخواهند می توانند از طریق آرامش عضـلانی (Relaxation)، اضطراب خود را برطرف کنند. آثار : آسـیب شناسی (۲جلد) ، روانشناسـی بالینی (انگلیسـی) ، روانشناسی عمومی (انگلیسی) ، روانشناسی مرضی کودک ، واژه نامه روانشناسی و علوم تربیتی

منابع زندگینامه :بنیاد ایرانشناسی

آزاد، عبدالقدیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اهـالی سبزوار و پـدرش جان‌محمـد سبزواری کشـاورز و خرده‌مالك بود. در ۱۲۷۲ متولـد شد. پس از تحصـیلات مقدماتی وارد پسـتخانه شـد و در شـهرهای خراسان مشـغول خـدمت گردید. مدتی هم به کار قضاوت پرداخت، ولی کار اداری را دنبال نکرد. در ۱۳۰۲ امتیـاز روزنـامه‌ی آزاد را گرفت و به انتشـار آن مبـادرت کرد. آزاد روزنـامه‌ای تنـدرو و منقـد بود، مقالات تنـدی علیه هیئت حاکمه انتشار می‌داد، کراراً در محاق توقیف قرار می گرفت و سرانجام مدیرش توقیف شد و در زمان رضا شاه سال‌ها در زندان بسر می‌برد.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ عبدالقدیر آزاد از زندان آزاد شد و روزنامه‌ی خود را دائر کرد و هفته‌ای سه شـماره انتشار می‌داد. این بار هم از جراید بسیار تندرو و هتاك بود و با این وصف مدت ۱۲ سال انتشار آن ادامه یافت.

در ۱۳۲۵ عبدالقدیر آزاد به قوام‌السلطنه نزدیک شد، جزء مؤسسین حزب دموکرات ایران گردید، روزنامه‌ی خود را در اختیار حزب گذاشت، کاندیدای نمایندگی مجلس شد و سـرانجام در دوره‌ی پانزدهم به وکالت مجلس شورای ملی رسـید. در نخستین روزهای تشـکیل مجلس از فراکسیون حزب دموکرات خارج شـد، بنای مخالفت با دولت را گـذاشت، اعلام جرم مفصـلی علیه قوام‌السـلطنه تنظیـم کرد و جنجـالی بزرگ در مجلس راه انـداخت. در تمـام دوره‌ی پـانزدهم نقش اقلیـت را بـازی می کرد، بـا دولت‌هـا سـرشاخ می‌شـد، حقـوق حقـه‌ی مردم را مطرح می‌نمـود و روی هم رفته وجهه‌ی ملی پیـدا کرد. همین مـوجب شـد که در دوره‌ی شـانزدهم مجـدداً از سبزوار وکیـل شـد. در این دوره نیز جزء اقلیت تنـدرو بود که به زعـامت دکتر مصـدق در مجلس به وجود آمـده بود. در همـان ایـام نطفه‌ی جبهه‌ی ملی بسـته شـد، طبعاً آزاد هم به این جبهه پیوست، از افراد مؤثر و متنفـذ جبهه‌ی ملی شـد، در کنار دکتر مصدق و یاران او سینه چاك داد و دمار از روزگار دولت‌ها مخصوصاً سپهبد رزم‌آرا درآورد.

در اواخر دوره‌ی شـانزدهم که دکتر مصـدق بـدون قیـد و شـرط پیشـنهاد جمال امامی را مبنی بر ریاست دولت پـذیرفت، آزاد چون حزبی به نام «استقلال» تشکیل داده بود، خواستار دو کرسی وزارت برای حزب خود شد. در نخستین جلسه‌ی جبهه‌ی ملی که بعد از نخست‌وزیری مصـدق تشـکیل شد، چنین نتیجه گرفتند که چون زمامداری مصدق بر اثر اقدامات جبهه‌ی ملی و نمایندگانشان نبوده است، بایـد دست او را در انتخاب وزراء باز گـذاشت و اعضای جبهه‌ی ملی نبایـد افرادی را به کابینه تحمیل کننـد. این تصـمیم تنها شامل حزب اسـتقلال نمی‌شـد، بلکه شامل حزب زحمتکشان دکتر مظفر بقائی و حزب ایران هم می‌شـد که چنین انتظاراتی داشـتند. بعـد از اولین جلسه‌ی جبهه‌ی ملی که در هفته‌ی اول ریـاست دولت مصـدق تشـکیل شـد، آزاد از جبهه‌ی ملی کنـاره گیری کرد، در صف مخالفین دولت در مجلس قرار گرفت و اولین کسـی بود که در مجلس شانزدهم، مصـدق را مورد حمله‌ی شدیـد قرار داد. در یکی از جلسات مجلس در شـهریور ۱۳۳۰ علیه کـابینه نطق شدیـدی ایراد کرد و سـرانجام بین او و یوسف مشـار (مشار اعظم) وزیر

پست و تلگراف مشاجره‌ی شدید لفظی و بعد زد و خورد درگرفت و آزاد برای وزیر هفت‌تیر کشید. مشار در مجلس متحصن شد و از کابینه استعفا داد.

در دوره‌ی هفدهم آزاد وکیل نشد ولی مبارزه‌ی خود را از طریق روزنامه با دکتر مصدق ادامه داد. از جمله به سپهبد زاهدی نزدیک شد و برای سقوط دولت شب و روز در تلاش بود. در مرداد ۱۳۳۲ به علت تندرویهای روزنامه‌ی آزاد او را توقیف کردند. بیم آن می‌رفت در زندان تلف شود که ۲۸ مرداد نجاتش داد.

بار دیگر وارد گود سیاسی شد و حزب استقلال را راه انداخت. زاهدی نه او را وکیل کرد و نه اجازه‌ی انتشار روزنامه‌اش را داد. نهایت شغلی به او واگذار کرد و ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت سهامی فرش ایران را به او سپردند. چند سالی در آن سمت بود. در اواخر عمر بیمار شد و حالت متعادلی نداشت. دستش از مال دنیا کوتاه بود، به سختی گذران می‌کرد و حوصله و امکان مبارزه از او سلب شده بود در ۱۳۵۲ در سن ۸۰ سالگی درگذشت. مردی ناآرام و جنجالی بود. بر اثر حبس طولانی در زندان رضاشاه حالت غیرعادی به او دست داده بود و دامنه‌ی توقعاتش بسیار زیاد و غیرقابل تحمل شده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آزادبخت، علیمردان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیمردان آزاد بخت : فرمانده گردان محبین تیپ ۵۷ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در اسفند ماه ۱۳۴۰ ، آنجا که جلوه بهار به تدریج نمایان می‌گردد، در روستای سرآسیاب، واقع در ۶ کیلومتری شهر کوهدشت، در استان لرستان ودرخانواده‌ای مستضعف به دنیا آمد . کودکی را با احساس در خانواده‌ای گرم به پایان برد . تحصیلات ابتدایی راه موفقیت و زحمات زیادی که در کنار درس خواندن می کشید، به پایان برد.

برای رفتن به مدرسه راهنمایی بایدهر روز مسافت ۶ کیلو متری روستای سر آسیاب تا شهر کوهدشت را با پای پیاده بپیماید.

او هر روز این مسافت را می رفت ،در روزهای سرد زمستان، بدون لباس گرم و در روزهای گرم تابستان ، بدن هیچ گونه امکانات رفاهی. دوره راهنمایی را پشت سر گذاشت و دوره دبیرستان را آغاز کرد.در این دوران مشکلاتش بیشتر شد. هزینه تحصیل در دبیرستان سبب شد تا اوبه سختی در کنار پدرش کار کند و پول دریافتی را صرف تحصیل خود نماید. تا سال سوم دبیرستان بی‌وقفه درس خواند و همیشه شاگرد ممتازی بود. سالهای پایانی تحصیل اودر دبیرستان همزمان بود با اوج مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت خود فروخته و وابسته پهلوی. او نیز که خود طعم فقرو نداری حاصل از سیاستهای فاسد نظام شاهنشاهی را چشیده بود، وارد مبارزه با حکومت شاه شد.

درتظاهرات میلیونی مردم بر ضد رژیم طاغوت او ازاولین کسانی بود که در میدان حاضرمی شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به انجمن اسلامی دبیرستان محل تحصیلش در کوهدشت پیوست. جنگ که شروع شد به بسیج پیوست و جزو اولین کسانی بود که راهی جبهه شد .از روز اول ورود به جبهه فرمانده دسته شد وبا اثبات لیاقت وکا رآمدی خود به فرماندهان جنگ، دیری نپایید که فرمانده گردان شد.

او وگردان تحت فرماندهی اش در علمیات خط شکن بودند. در طول جنگ چند نوبت مجروح شد، اما دریغ از اندکی نومیدی، پس از هر بار التیام زخم وبهبودی نسبی راهی صحنه‌های نبرد می‌شد. در سال ۱۳۶۵ به سمت فرماندهی طرح عملیات لشکر ۵۷

حضرت ابوالفضل منصوب شد. همزمان در رشته علوم اجتماعی در دانشگاه قبول شد، اما به دانشگاه نرفت.او می گفت: اگر عمری باشد، پس از جنگ ادامه تحصیل می‌دهم.

در سوم خرداد سال ۱۳۶۶ ، هنگامی که فرماندهی طرح عملیات را در عملیات کربلای ۱۰ عهده‌دار بود،به شهادت رسید.

یکی از همرزمانش می گوید:

در منطقه با این که شهید آزادبخت مجروح شده بود، بچه‌های امداد را صدا زدم، خود که مسئول بهداری بودم، برای مداوای زخم‌های او دست به کار شدم، اما مجبور شدیم او را به پشت خط انتقال دهیم. در همین موقع ایشان با ناراحتی از روی تخت بلند شد و گفت: این چه وقت انتقال است، آنجا بود که به اخلاص او پی بردم. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

آزادخان افغان

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وی یکی از سرداران نادرشاه بود که پس از مرگ نادر، بر آذربایجان مسلط گردید و ارومیه (رضائیکه کنونی) را پایتخت خود قرار داد. در آغاز کار، کریم‌خان زند از او شکست یافت. ولی در پایان در ناحیه خشت (سر راه شیراز به بوشهر.) شهریار زند به یاری جنگجویان دشتستان و تنگستان بر سردار افغان غلبه یافت. (۱۱۶۷ ه.ق.). آزادخان افغان پس از این جنگ مدتی فراری بود به این طرف و آن طرف رفت تا بتواند قوایی تهیه کرده به جنگ کریم خان بیاید، ولی ناامید شد و ناگزیر به حضور کریم‌خان آمد و عذر روزگار گذشته بخواست. کریم‌خان نیز او را پذیرفت، و او هم تا آخر عمر در دربار کریم‌خان میزیست و در مشاورتها و کارهای جنگی او را یاری میکرد و در رکاب وی به مسافرت می‌رفت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آزادی، جواد، محمدجواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۲۳ -۱۲۷۹ ش)، روزنامه‌نگار و شاعر، متخلص به آزادی. فرزند شیخ محمد حسین حیات مدیر روزنامه‌ی «حیات» و از اهالی شیراز بود. پس از به پایان رسانیدن تحصیلات قدیم و جدید خود، مدیریت دبیرستان حیات را که پدرش تأسیس کرده بود برعهده گرفت و به تدریس نیز پرداخت. در سال ۱۲۹۹ ش، اقدام به تأسیس روزنامه‌ی «عصر آزادی» در شیراز نمود و با انتشار آن وارد عرصه‌ی سیاست شد. جواد آزادی چند دوره‌ی متوالی (از دوره‌ی نهم تا چهاردهم) نماینده‌ی مردم لار در مجلس شورای ملی و غالباً عضو هیئت رئیسه‌ی مجلس بود. وی در تهران وفات یافت.[۱]

متولد ۱۲۷۵ در شیراز، فرزند شیخ محمدحسین حیات شیرازی روحانی و ناشر روزنامه‌ی حیات شیراز. تحصیلات مقدماتی و عالی خود را در شیراز مطابق معمول زمان انجام داد و به شغل فرهنگی پرداخت. چندی مدیریت مدارس شریعت، حیات و هنرستان فارس را داشت. در ۱۲۹۹ ش امتیاز روزنامه‌ی عصر آزادی را گرفت و به انتشار آن مبادرت نمود. از دوره‌ی دهم از لار به وکالت رسید.

مجموعاً ۵ دوره وکیل مجلس بود. در ۱۳۲۳ در ۴۸ سالگی بر اثر سکته درگذشت. نویسنده‌ای توانا و خطیبی پرمایه بود. زبانهای عربی و انگلیسی را می‌دانست. در زبان و ادبیات فارسی بصیرت داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۲۵ -۲۱ /۴)، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۲۵ -۲۴ /۱)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۳۳ -۳۲ /۱).

آزادی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن آزادی : قائم مقام فرماندهی تیپ۲۱ امام رضا (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) روضه ،روز های بی افطاری ،نمازهای نیمه شب و بی خوابی های پی در پی رنگ رخش را گرفته بود .کسی حالش را نمی فهمید .نه ماه هر روز جان کنده بود .شب ها به حرم می رفت ؛همراه مردش .صحن را دور می زد و دعا می خواند و شمع روشن می کرد و اشک می ریخت .تا ازنفس می افتاد .میان بیداری و بی هوشی راه خانه را پیش می گرفت .پسر بزرگش که در را باز می کرد ،با برق سردی که توی چشم هایش بود ،نگاهش می کرد .ترس و تردید در وجود بچه ها چنگ انداخته بود ؛ترس از دست دادن مادر .هیچ به این حال ندیده بودنش .مرد پتویی روی شانه های استخوانی زن می انداخت .لرزان تا خود صبح می نشست .

این چه حالی است که پیدا کردی زن؟

زن مات نگاهش می کرد .مرد مچ دست را می گرفت ،تب داشت .انگار آتشش زده بودند .قرص و پاشویه هم افاقه نمی کرد .

این تب چه دشمنی با تو پیدا کرده ؟!تب چه کار ...من دارد .

مرد آن قدر پاشویه می کرد تا داغی تب کم جان می شد .برو بخواب من حالم خوب است ...مگر اولین بچه ام است .

بچه ها با این حال تو زهره ترک شده اند ....خواب کجا بود .

برو پیش بچه ها دلداری شان بده ...بگو چیزی نیست .

مرد بی حرف نگاهش را می دوخت به صورت زن .ترسش بی خود نبود .زن تند تند مژه می زد .دلش می خواست گریه کند .ناله هایش را خفه می کرد توی گلویش . مرد می ایستاد به دعا ؛تا خود صبح .

ماما چیزی نگفت ؟

نه .گفت سالم هستم .هم خودم و هم بچه .

این چه سلامتی است ...این همه درد پس برای چیست ؟

می گفت درد روحی است ،یک جور ناراحتی .بعضی وقت ها سراغ آدم می آید ...راستش خودم از این ناراحتی روحی خوش حال هستم ...حس خاصی دارم .حسی که هیچ وقت نداشتم .همراه درد احساس پرواز دارم ...به آسمان ...بعد از درد سبک می شوم .مثل بچه ای که تازه از مادر متولد شده است ...همه چیز دنیا به چشمم طور دیگری است .به نور می ماند .

کاش می بردمت پیش طبیب .

مگر نبردی ...آن همه قرص رو تاقچه است .هیچ کدام درد را ساکت نمی کنند .

پس چه کار باید کرد ؟

توکل بر خدا ...بنده ی توست که می خواهد به امانت بسپرد دست من و تو .در انتظار می نشینیم ...صبور باش ...تو که این طوری نبودی .

راستش ...فکر می کنم این بچه با بچه های های دیگر مان فرق داشته باشد ...چه فرقی ؟حس من هم نسبت به این بچه به دنیا نیامده ،جور دیگری است .هر چه تو بگویی همان کار را می کنم .صبور می نشینم تا وقتش . چشم هایش تازه گرم شده بود که زن تکانش داد .هول از جا پرید .بی هدف پرید طرف لباس هایش .یکهو ما ما یادش رفته بود .زن خواسته بود دهان باز کند که گفته بود :یادم آمد .تو خیابان اصلی .اولین کوچه .در چوبی سمت چپ .

دویده بود .دوچرخه ای را که برای بار کردن سبزی خریده بود ،برداشته و رکاب زده بود .طرف خانه ماما .

نیمه شب بود که از خانه زده بود بیرون .ما ما گفته بود برود هواخوری .خودش هم روی ماندن نداشت .بی آن که کسی متوجه اش شود ،خانه را ترک کرده بود .ایستاده بود وسط کوچه و به آسمان خیره شده بود .آن شب ،مهتاب چراغ آسمان شهر شده بود .بر گشته بود طرف حرم امام علی بن موسی الرضا (ع) .دعا خوانده و تعظیم کرده بود .بعد خیابان خرداد را تا خود حرم پیاده رفته بود .پاهایش انگار خستگی نمی فهمیدند .از کله سحر تا غروب تو مغازه سبزی فروشی اش سر پا ایستاده بود .صبح بعد از نماز ،مادر بچه ها را که دیده بود ،فهمیده بود شب باید برود دنبال ماما.

به حرم که رسید ایستاد به دعا .نماز صبح را همان جا خواند .بی هیچ دلهره ای .بعد از نماز ،راه افتاده بود طرف خانه .اول به مغازه سر زد .بی هیچ دلیلی .بعد رفت خانه .تو خانه ،جلوی در اتاق مادر بچه هایش ،ماما گفت :خدا دوباره بهت پسر داد ...خوش قدم است این نوزاد .بینی اش ،می فهمی چه می گویم .

خدا را شکر کرد .همان جا اسم پسرش را گذاشت «حسن ». پسر های قبلی هم به اسم ائمه بودند .

«حسن آزادی» در سال ۱۳۳۴ در« مشهد» به دنیا آمد .پس از پایان تحصیلات ابتدایی مسئولیت مغازه پدرش را به عهده گرفت .روز ها کار می کرد و شب ها درس کمی خواند تا توانست دیپلم بگیرد .

در سال ۱۳۵۷ هم زمان با اوج گیری مبارزات مردمی ،«حسن» فعال تر از همیشه ظاهر شد . پس از سال ها انتظار ،امام به کشور باز گشت و حسن در کمیته استقبال از حضرت امام بی صبرانه انتظار می کشید .با پیروزی انقلاب اسلامی ،به عضویت سپاه در آمد .

در مرداد ۱۳۵۹ با دختری از مکتب نرجس ازدواج کرد .یک سال بعد از ازدواج ،خداوند دختری به ایشان داد که نام آن را« سمیه» گذاشتند .همان سال مسئولیت حفاظت اطلاعات را به عهده گرفت .

او در دستگیری منافقین و وابستگان رژیم طاغوت نقش بسزایی داشت .بارها قصد ترورش را داشتند که به خواست خدا و تیز هوشی اش جان سالم به در برد .

جنگ صحنه درخشان دیگری در زندگی حسن آزادی بود . او در بیشتر عملیات ها شرکت کرد .واحد حفاظت اطلاعات در پشت جبهه روح پر شور او را راضی نمی کرد .کوله بارش را بست و با خانواده عازم منطقه جنگی شد .

در عملیات خیبر خوش درخشید .او در سمت جانشین تیپ «۲۱ امام رضا (ع)» در هشتم اسفند ۱۳۶۲ به اتفاق نیروهایش از چند محور در جزایر «مجنون» وارد عمل شدند .حسن از آب فرات وضو ساخت .

سر انجام در ظهر همان روز با حمله بال گردهای عراقی ترکش موشک پهلویش را شکافت و در راه انتقال به پشت جبهه به شهادت رسید.

منابع زندگینامه" :آرامگاه"نوشته ی ،داود بختیاری دانشور،نشر ستاره ها-۱۳۸۵

آزادی، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا آزادی : فرمانده قرارگاه قدس(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۰ در یکی از روستاهای «جرقویه» در« اصفهان» متولد شد و پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی، همراه با خانواده، به «تهران» مهاجرت کرد. وی در کنار تحصیل و فعالیتهای روزانه، در کلاسهای علوم دینی که شبها در حسینیه انصارالمهدی(عج) تهران تشکیل می شد، فعالانه شرکت داشت و با عشق و علاقه خاصی از آن بهره می برد.

او همگام با ملت ایران، در مبارات سالهای ۱۳۵۷ – ۱۳۵۶ فعالیت مستمر داشت. یکی از فعالیتهای مهم وی در پیش از انقلاب، توزیع اعلامیه های حضرت امام(ره) بین آشنایان و کسبه بود. در جریان تحصن دانشجویان در دانشگاه، نقش فعالی داشت، به طوری که چندین بار مورد ضرب و شتم عمال رژیم قرار گرفت.

پس از پیروزی انقلاب جزو نخستین افرادی بود که به عضویت سپاه در آمد. در سالهای اول انقلاب، پیش از شروع جنگ تحمیلی، هنگامیکه عراق قصد ضربه زدن به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و حوزه های نفتی کشور را داشت و کارهای تخریبی در مناطق مرزی و شهرهای مجاور آن انجام می داد، اکیپهایی از طرف طرح و عملیات ستاد مرکزی سپاه پاسداران به مناطق مختلف اعزام گردید، که شهید آزادی جزو اکیپی بود که به استان خوزستان و شهر خرمشهر عازم شد. او همراه سایر برادران، با اشرار و خائنین داخلی که تحت عنوان «خلق عرب» قد علم کرده و قصد ایجاد زمینه برای هجوم دشمن بعثی به ایران اسلامی و تجزیه خوزستان را داشتند، به مقابله برخاستند.

در همین ماموریت تا پس از سقوط خرمشهر در این شهر ماند و او را می توان به عنوان یکی از حماسه آفرینان روزهای اول خرمشهر و مقاومین این شهر حماسه و مقاومت نام برد.

در درگیریهای سیاسی خرداد ۱۳۶۰ و در اوج فعالیت گروهکها در یکی از خیابانهای تهران، به وسیله تیغ موکت بری مورد حمله منافقین کوردل قرار گرفت و از شدت مجروحیت، بیهوش بر زمین افتاد پس از آن، مدت یک ماه بستری شد، ولی بلافاصله پس از باز یافتن سلامتی، خدمت خود را به انقلاب و نظام اسلامی ادامه داد. به حق خود را وقف راه آزادی و حق طلبی کرده بود و یکی از عشاق و فدائیان صدیق راه امام حسین(ع) و آرمانهای الهی آن حضرت بود، با آغاز جنگ تحمیلی به ندای هل من ناصر ینصرنی رهبر خویش لبیک گفت و در طول خطوط جبهه توحید – از سرزمین های تفتیده هویزه، بستان و خرمشهر تا قلل صعب العبور و برفگیر کردستان – با مسئولیتهای مختلف، به دفاع از آرمانهای مقدس اسلام عزیز و قرآن کریم پرداخت.

پس از آزادی خرمشهر، به کردستان عزیمت کرد و در واحد عملیات قرارگاه حمزه سیدالشهداء(ع) به همراه شهید بروجردی نقش موثری را ایفا نمود. با فعال شدن مجدد جبهه های جنوب، مشتاقانه به خوزستان بازگشت و مدتی در جبهه های حمیدیه و سوسنگرد مشغول خدمت گردید.

همزمان با حمله اسرائیل به جنوب لبنان در سال ۱۳۶۱ جهت یاری مردم مسلمان و مظلوم آن دیار به کشور لبنان اعزام شد و مخلصانه انجام وظیفه نمود.

به دنبال تلاش بی وقفه و خدمات صادقانه اش در اواسط سال ۱۳۶۱ برای گذراندن دوره آموزش تخصصی دافوس، همراه با عده ای از برادران به عنوان اولین گروه اعزامی از سپاه وارد دانشکده فرماندهی و ستاد نیروی زمینی ارتش شد و در اوایل سال ۱۳۶۲ این دوره را با موفقیت به پایان رسانید. در فاصله همین دوره بارها به هنگام عملیات در جبهه حضور یافت، زیرا او به سهم خود در صدد تحقق عملی شعار جنگ در راس همه امور بود و به آن اعتقاد قلبی داشت.

اواخر سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر، عهده دار مسئولیت طرح و عملیات قرار حنین شد. در سال ۱۳۶۳ به عنوان مسئول طرح و عملیات قرارگاه کربلا در عملیات عاشورا و بـدر حضور داشت و پس از آن با همین مسـئولیت به قرارگاه سـلمان که بعدها به قرارگاه قدس تغییر نـام یافت، مامور گردیـد و در صـحنه نبردهای عظیمیماننـد والفجر۸، کربلای۱، کربلای۴، کربلای۵، کربلای۸ نقش تعیین کننده داشت. او فردی وارسته، مخلص، صمیمی و متخلق به اخلاق الهی بود و با حیات طیب خود همه وجودش را وقف اسلام عزیز و قرآن کریم و خدمت به خلق خدا نمود. حرکات و سـکنات او برای دوستان و همکاران سرمشق بود به نحوی که با اولین برخورد، مجذوب شخصیت او می شدند.

او هر کار وظیفه را با بصیرت و احساس مسـئولیت فوق العاده ای انجام می داد و خستگی ناپذیر بود. آنقدر متواضع و با ظرفیت بود که کسـی، (حتی اعضای خانواده) از مسـئولیتهایش مطلع نبودند و هنگامی که از مسئولیت او در جبهه سئوال می کردند می گفت: من یک بسیجی هستم.

ایشان آن قدر حلیم و بردبار بود که حتی جواب مخالفین و معترضـین به نظام را با سـعه صدر و برخورد منطقی می داد. در جنگ و مقابله با دشـمن نیز به دلیل انس با خـدا و اذکار الهی با آرامش و اطمینان برخورد می کرد و در صـحنه های حساس و خطرناک، با شجاعتی وصف ناپذیر می ایستاد و ضمن توصیه دیگران به حق و صبر، از میدان به در نمی رفت و منفعل نمی شد.

او همواره به خانواده اش می کرد که در مقابل سختیها صبور باشید و خدا را به یاد آورید.

ایشـان به نماز بسیار اهمیت می داد و همیشه نماز را اول وقت می خوانـد و شـرکت در نماز جمعه را بسیار سـفارش می کرد و می گفت:

نماز جمعه پشتوانه این انقلاب و نظام اسلامی است.

شهید آزادی یکی از شیفتگان و عاشقان بحث امام راحل(ره) بود و همواره به اطرافیانش سفارش می کرد:

گوش به فرمان امام(ره) و رهبر باشید. مبادا او را تنها بگذارید. همه ما باید فردای قیامت پاسخگو باشیم.

آزادیخواهان، عبدالمجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روستای خیرآباد فسا، در آستانه بهار ۱۳۴۱، پذیرای کودکی از نوادگان سرخ شقایق بود. شهید عبدالمجید آزادیخواهان در شامگاه ۲۱ رمضان سال ۱۳۴۱ در حالی‌که زمان، دغدار شهادت مولی الموحدین حضرت علی (ع) بود، دیده به جهان گشود. وی چهارمین فرزند خانواده بود و از اوان کودکی حتی قبل از دوران تحصیل در مزرعه، همدوش پدر به شغل کشاورزی اشتغال ورزیده و دستان کوچکش از طفولیت با زخم و رنـج خار آشـنا گردیـد. دوران ابتـدایی تحصـیل را در زادگاه خود گذراند و پس از آن در مدرسـه راهنمایی فردوسـی مشـغول به تحصـیل شد. دوره متوسـطه را در دبیرستان ذوالقدر فسا، تا سال دوم ادامه داد و این در حالی بود که میهن اسـلامیمان در آسـتانه تحولی عظیم، می‌رفت تا آخرین بازمانده‌های فساد و تباهی را نابود کرده و نظامی آسمانی را بنیان نهد. عبدالمجیـد بـا دلی مالامـال از عشـق و ایمـان به موج توفنـده انقلاـب پیوست و همـدوش و همصـدا بـا امت اسـلامی در بسـیاری از تظـاهرات و راهپیمایی‌ها شـرکت کرد. در آذرماه ۱۳۶۰ به عضویت سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی درآمـد و سال بعد با گذراندن دوره‌های آموزشی تخصصی تانک و نفربر، رسما به انجام وظایف محوله پرداخت.

عملیاتهای مختلفی از جمله عملیات خیبر، بیت‌المقدس، رمضان، والفجر ۱ و ۲ یادمان حماسه‌آفرینی‌های او در طول هشت سال دفاع

مقدس است. شهید آزادیخواهان که با شروع جنگ تحمیلی جبهه‌های نبرد حق علیه باطل را عرصه مبارزات قهرمانانه خود ساخته بود، در مدت زمان حضور در جبهه، مسئولیت‌های خطیری را عهده‌دار گردید که به این موارد می‌توان اشاره کرد: دیده‌بانی موشک‌های هدایت شونده، سرتیم شناسایی در واحد اطلاعات و عملیات معاونت و فرماندهی گردان.

محور طلاییه در عملیات خیبر بعد از پاتک دشمن میعادگاه عاشقان واصلی بود که از شوق دیدار دوست دست از پا نشناخته و در سماعی روحانی در خاک و خون غلطیدند. پاسدار جان برکف عبدالمجید آزادیخواهان نیز از این میان، در تاریخ ۲۵ اسفندماه ۱۳۶۲ شاهد شهادت را در آغوش گرفت و به نام مبارک شهید افتخار یافت. گلزار شهدای امامزاده حسن شهرستان فسا، آرامگاه ابدی او و زیارتگاه هزاران عاشق دلسوخته‌ای است که به شهید و اهداف متعالی او ایمان دارند.

برگرفته از کتاب :شهیدان

آزرمیدخت

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(پش. نفی و سلب + پیر + دخت، دختر، دختر پیر ناشدنی) خواهر «بوران‌دخت» و دختر خسرو پرویز، ملکه ساسانی. وی در تیسفون تاج شاهی بر سر نهاد (۶۳۰ م.) و چند ماهی بیش سلطنت نکرد. یکی از سپهبدان موسوم به فرخ هرمزد مدعی سلطنت شد، و ملکه را به زنی خواست، چون آزرمیدخت نمی‌توانست علنا مخالفت کند، در نهان وسیله قتل او را فراهم کرد. آنگاه پسر فرخ هرمزد که رستهم (رستم) نام داشت، با سپاه خویش پیش راند و پایتخت را تصرف کرده آزرمیدخت را خلع و کور کرد.از کیفیت وفات این ملکه (۶۳۰ م.) اطلاعی در دست نیست. ضح.- «آزرمیدخت» با ذال منقوطه غلط است.

(دختر همیشه جوان)، ۶۳۱ م، از زنان فرمانروا. وی دختر خسروپرویز (۶۲۸ -۵۹۰ م)، پادشاه ساسانی و خواهر پوراندخت بود که در جریان هرج و مرجی که بر کشور و دربار ایران حاکم بود، توسط بزرگان کشور به پادشاهی رسید، اما پادشاهیش چهارماه بیشتر طول نکشید. به نوشته دکتر زرین کوب «آزرمیدخت هم که در این ایام بر تخت نشست مثل خواهرش پوران از خود تقریبا هیچ قدرت و اراده‌ای نداشت. مقارن جلوس او سپاهیانی که در گذشته تحت فرمان شهر براز بودند در نصیبین یک نواده خسرو دوم (خسروپرویز) را به نام هرمز پنجم بر تخت نشاندند. آزرمیدخت هم چون اسپهبد خویش، فرخ هرمزد را که خواست وی را به عقد خویش درآورد با خدعه به دام هلاک انداخت دچار انتقام پسر او، رست فرخ هرمزد (رستم فرخزاد) شد و از سلطنت برکنار شد.»

به نوشته تاریخ بلعمی «چون آزرمیدخت به ملک اندر بنشست، عدل و داد کرد و کس وزیر نکرد و پادشاهی خود نگاه می‌داشت.» راجع به فرجام کار وی می‌نویسد: «رستم پسر وی (فرخ هرمزد) سر برداشت و با آزرمیدخت جنگ کرد و او را بگرفت و با وی قهر (جنگ) کرد و از وی مراد خویش بستد، بعد از آن هر دو چشمش کور کرد و بعد از آن او رابکشت.»[۱]

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] منابع: دایرةالمعارف فارسی، ۱۱۵ / ۱؛ زنان سخنور، ۴ / ۱؛ زن در ایران باستان، ۱۸۳ -۱۸۱؛ فرهنگ فارسی، ۳۳ / ۱؛ فرهنگ نامهای شاهنامه، ۱۷ -۱۶ / ۱.

آزمایش، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان حزب الله لشگر۵نصر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) "علیرضا آزمایش" سومین فرزند حسن در شهرستان "گنبد کابوس" و در سال ۱۳۴۱ در خانواده ای متوسط به دنیا آمد.

در کودکی برای فراگیری قرآن و احکام به مکتب رفت و خواندن قرآن را فرا گرفت. در ایام کودکی به ورزش به خصوص کشتی علاقمند بود. وی تحصیلات ابتدایی را در گرگان آغاز کرد. در همان کودکی نسبت به اجرای فرائض دینی بسیار کوشا بود، به طوری که سعی می کرد قبل از سن تکلیف، در ماه مبارك رمضان روزه بگیرد.

د ر سال ۱۳۵۳ و زمانی که علیرضا تنها دوازده سال داشت، از نعمت پدر محروم شد و پس از گذشت یک سال و نیم به همراه خانواده به مشهد عزیمت کرد. رفتار او با مادر و خواهر و برادرانش بسیار خوب و محترمانه بود. به خصوص بعد از فوت پدرش این محبت و مهربانی به خانواده افزایش یافت.

اوقات فراغت را بیشتر با ورزش می گذراند. در مقطع دبیرستان تحصیل می کرد که انقلاب شروع شد و او هم فعالانه در تظاهرات شرکت می کرد. پس از پیروزی انقلاب، مدتی به تحصیل مشغول شد و پس از کسب دیپلم به جبهه رفت.

قبل از جنگ در رشته کشتی در سطح دبیرستان و استان از افراد مطرح بود و مقاماتی کسب کرد. کتاب های متنوعی می خواند، اما بعد کتاب های شهید دستغیب را بیشتر مطالعه می کرد. شهید نسبت به مشکلات دیگران بی اعتنا نبود و تلاش وی برای رفع گرفتاری و مشکل دیگران قابل ستایش بود؛ مثلا وقتی یکی از دوستانش شهید می شد، به خانواده ایشان سر می زد و آنها را در حل مشکلات کمک می کرد.در جبهه ابتدا در مخابرات تیپ ۲۱ امام رضا (ع) خدمت می کرد. سپس به واحد اطلاعات عملیات لشگر ۵ نصر رفت. در سال ۱۳۶۲ که عملیات خیبر انجام شد، برادر ایشان مفقود الاثر شد.اما شهید با کمال خونسردی و صبر خیلی راحت این مسئله را پذیرفت.

بسیار صبور بود و خانواده را به صبر دعوت می کرد و می گفت: پیرو امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) باشید. چه بلاهایی که بر سر آنها آمد و صبر کردند، شما هم صبر کنید و نکند که بعد از شهادتم گریه کنید. همه روزی می میریم. هیچ کس در دنیا باقی نمانده و نمی ماند. مادر شهید در پاسخ می گوید: مادر جان، داغ جوان سخت است و او جواب می دهد:

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاك

چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

در جبهه نیز فرد صبور بود و به ندرت عصبانی می شد و همیشه تبسم بر لبهایش بود.

در سال ۱۳۶۴ به عنوان معاون گردان حزب الله لشکر ۵ نصر خدمت خود را ادامه داد. در این مدت انجام کارهای فرهنگی در گردان زیر نظر ایشان بود.

در سال ۱۳۶۵، در عملیات کربلای ۴ شرکت کرد و مجروح شد و در بیمارستان بستری شد، اما چند روز بعد با اینکه جراحات و زخمهای او التیام نیافته بود با همان لباس بیمارستان و عصا آمد. علی رغم اینکه دکتر به او اجازه مرخصی نداده بود، به جای اینکه در بیمارستان بستری باشد، به پادگان حمیدیه و سپس خط مقدم رفت تا بالا سر بچه ها باشد. زیرا عملیات کربلای پنج در منطقه شلمچه شروع شده بود و ایشان به عنوان فرمانده گردان حزب الله مسئولیت سنگین تری بر دوش داشت.

علیرضا از اینکه در گردان حزب الله که از گردان های خط شکن در عملیات کربلای ۴ بود تعداد زیادی از بچه ها و دوستان مثل شهید محبوی شهید شده بودند، خیلی ناراحت بود که چرا مجروح شده و به شهادت نرسیده است.

سرانجام در ۵ بهمن ۱۳۶۵ و پس از عملیات کربلای ۵ در حالی که قرار بود خط را به نیروهای جدید تحویل بدهند با انفجار

خمپاره ای به شهادت رسید.

یکی از همرزمان شهید درباره نحوه شهادت او چنین می گوید:

بعد از عملیات در سنگر نشسته بودیم. خط هم آرام بود. با بی سیم اطلاع دادند که باید گردان به عقب برگردد و خط را تحویل دهد. شهید آزمایش خیلی ناراحت بود؛ هم به خاطر شهادت دوستان و هم اینکه چرا او شهید نشده است. لذا بلند شد که پیراهنش را مرتب کند. همین که ایستاد خمپاره ای در نزدیکی سنگر ما که سقف نداشت منفجر شد. پس از فرو نشستن گرد و خاک دیدیم که او روی زمین افتاده و ترکشهای زیادی به صورت او خورده بود. ما همه به خاطر شهادت او مبهوت شده بودیم.

پیکر پاک شهید پس از تشییع، در بهشت رضا (ع) مشهد و در کنار دیگر همرزمانش به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه ":فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

آزموده، اسکندر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۲ متولد شد. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی دارالفنون و دانشکده افسری و دانشگاه جنگ به اتمام رسانید و درجات نظامی را تا سپهبدی طی کرد. در ۱۳۳۲ که فرمانده هنگ پهلوی بود با عوامل نظامی کودتا همکاری نزدیک داشت و پاداش این کار، ارتقاء به درجه‌ی سرهنگی بود. اهم مشاغل وی در ارتش عبارت بود از فرماندهی تیپ قزوین، فرماندهی لشکر آذربایجان، فرماندهی سپاه فارس و فرماندهی لجستیکی ارتش. پس از بازنشستگی جمشید آموزگار وزیر دارائی وقت او را به معاونت وزارت دارائی و ریاست کل گمرک ایران برگزید و سالیانی چند در این سمت باقی ماند. در ۱۳۵۳ سمت آموزگار از وزارت دارائی به وزارت کشور تغییر یافت و در نتیجه سپهبد آزموده به استانداری استان آذربایجان شرقی منصوب شد و قریب سه سال در آن سمت باقی ماند. به دنبال قیام مردم تبریز برای سقوط رژیم در روز ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶ دانشگاهیان، اصناف و علماء در جلوی مسجد میرزا یوسف اجتماع کرده به ایراد سخنرانی پرداختند. برای تفرقه‌ی مردم به دستور استاندار بروی آنها آتش گشودند و طبعاً عده‌ای کشته و زخمی شدند. پس از آن، صحنه‌ی درگیری مردم تمام شهر را در بر گرفت و تعداد زیادی از بانک‌ها و ساختمان‌های دولتی طعمه‌ی حریق شدند. به دستور آزموده در شهر تبریز حکومت نظامی برقرار شد ولی فردای آن روز به تهران احضار و از استانداری خلع گردید. روزنامه‌ها تعقیب او را خواستار شدند. او قبل از انقلاب، ایران را ترک کرد. آزموده در جوانی با دختر احمد راد (معتمدالممالک) ازدواج کرد و صاحب یک دختر و یک پسر شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آزموده، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین آزموده از فارغ‌التحصیلان دانشکده افسری تهران و دانشگاه جنگ بود. در ۱۲۸۷ متولد شد. پس از فراغت از تحصیل مدارج نظامی را تدریجاً پیمود و در ۱۳۳۰ به درجه‌ی سرتیپی نائل آمد. در آن تاریخ سمتش معاون اول دادستان ارتش بود. بعد از وقایع

تیرماه ۱۳۳۱ که مصدق علاوه بر نخست‌وزیری، وزارت دفاع ملی و امور ارتش را ضـمیمه کار خود کرد، موجبات نزدیکی مقامات نظامی به او بیشتر شد. از جمله سرتیپ آزموده مورد توجه قرار گرفت و در غالب کمیسیون‌هائی که مسائل ارتش در آنها مطرح می شـد شـرکت داشت. همین رفت و آمـدها سـبب شد مصدق برای او حکم دادسـتانی ارتش را صادر کند، ولی آزموده متعذر به این نکته شد که تحصـیلات حقوقی ندارد و قادر به اداره‌ی امور دادستانی ارتش نیست. مراتب را طی نامه‌ای به وزیر دفاع گوشزد کرد، از قبول دادسـتانی عذر خواست و سرانجام رئیس اداره‌ی مهندسی ارتش شد و تا ۱۳۳۲ که حکومت مصدق ساقط شد در آن سمت بود.

پس از ۲۸ مرداد طوعاً یا جبراً دادسـتانی ارتش را برعهـده گرفت. در جریان محاکمه‌ی دکتر مصـدق و سـرتیپ ریاحی رئیس سـتاد ارتش و تنی چنـد از همکـاران مصـدق علیه آنهـا کیفرخواست خوانـد و در دادگاه به بیان ادعانامه پرداخت. در این ماجرا رذالت و وقاحت را به سـر حـد کمال رسانیـد و آنچه گفتنی نبود گفت و هر اتهامی که ممکن است به مصدق وارد کرد؛ البته آزموده بیانگر موضوعـات و اتهامـات بود. گفته‌انـد هیئتی مرکب از ابراهیم خواجه نوری و ابوالحسن عمیـدی نوری و مهـدی پیراسـته مطالب علیه مصدق را تهیه و به دست وی می‌داده‌اند. در هر حال از حد دادسـتانی تجاوز کرد، اما دکتر مصدق کسی نبود که در مقابل اتهامات سکوت کند و جوابهای دندان‌شـکن به او ندهد. آزموده پس از پایان محاکمه بیشتر مورد توجه قرار گرفت و به درجه‌ی سرلشکری و بعـد به درجه‌ی سـپهبدی رسـید. ریاست اداره‌ی دادرسـی ارتش را بر عهده‌ی او قرار دادند، موقعیت ممتازی در ارتش پیدا کرد و یکی از چند منبع قدرت بود.

در ۱۳۴۰ که دکتر علی امینی بـا اختیـاراتی نخست‌وزیری را عهـده‌دار شـد، به تغییر و تعقیب بعضـی از مقامـات کشوری و لشـکری پرداخت؛ از جمله سپهبد آزموده را برکنار و تحت تعقیب قرار داد. نورالدین الموتی وزیر دادگستری وقت به او لقب آیشـمن ایران داد و مطبوعات هم با اسـتفاده از آزادی نسبی که نصیب آنها شـده بود، درباره‌ی او و جرائم حقیقی یا واهی‌اش حکایت‌ها نوشـتند. مدیر بامشاد تحت عنوان «دراکولای ایران» سلسـله مقالاتی نوشت و پرده از کارهای دادسـتانی ارتش برداشت. آزموده در مقام دفاع از خود برآمد و علیه دولت و وزیر عدلیه اعلام جرم کرد.

بعـد از امینی به کـار دعـوت نشـد و همچنـان دوران بازنشسـتگی خـود را طی می کرد. گـاهی به عنوان حقوقـدادن در کمیسـیون‌ها دعوت می‌شـد، شـاه نیز هیچگونه کـاری را به او ارجـاع نکرد. حسـین آزموده مردی لجوج، خودخواه، یکدنـده و تظـاهر به مـذهب می‌کرد. در کـار خود شـدت عمـل نشـان می‌داد. هشت سـال دادسـتان و رئیس دادرسـی ارتش بود. محاکمات بسیاری در زمان او صورت گرفت. احکام صادره در دوران او بسیار شدید بود. چند روز قبل از ایران فرار کرد. در ۱۳۷۸ در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آزموده، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۳ در تهران متولد شد. پس از اتمام تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه وارد مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسـی شد. در ۱۳۰۷ به درجه‌ی لیسـانس نائل آمـد و در همان سال در کنکور اعزام محصل به اروپا شـرکت نموده و به پاریس اعزام شـد. دانشـکده حقوق گرنبل را در پاریس باتمام رسانیـد و رساله خود را پیرامون نفت تنظیم و به تصویب رسانیده درجه دکترای حقوق دریافت نمود. در ۱۳۱۳ به ایران بـازگشت و در وزارت کشاورزی (اداره کل فلاحت) مشـغول کار شـد. چنـدی رئیس بنگاه آبیاری بود. در ۱۳۲۴ به

معاونت وزارت کشاورزی منصوب شد و چند سالی معاون آن وزارتخانه بود. در ۱۳۲۹ در کابینه‌ی سپهبد حاج علی رزم‌آرا به سمت وزارت اقتصاد ملی منصوب گردید. دو سه ماهی بیشتر در کابینه باقی نماند و جای خود را به دکتر عبداللّه دفتری داد. در سال ۱۳۴۲ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آزمون، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدحسین، متولد ۱۳۰۸. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران به اتمام رسانید و عازم اروپا شد. چندی در آلمان شرقی تحصیلات خود را دنبال نمود و در علوم سیاسی درجه‌ی دکترا گرفت. به هنگام تحصیل در آلمان غربی تدریجاً از مخالفین رژیم سلطنتی ایران شد و با سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها همکاری نزدیک پیدا نمود و هسته‌ی اصلی دانشجویان ایرانی مخالف مقیم آلمان غربی را پی‌ریزی کرد و خود رهبری و هدایت آنها را بر عهده گرفت. تظاهرات پردامنه‌ای برپا ساخت و هر بار که شاه به آلمان می‌رفت، مخالفین را برای تظاهرات علیه وی رهبری می‌کرد. پس از چند سالی مبارزه در آلمان سرانجام با دولت ایران یا مقامات امنیتی کنار آمد و ظاهراً از افکار خویش دست برداشت، از کرده‌های خویش پشیمان گردید و قرار شد به ایران بازگردد و دولت از وجود وی بهره‌گیری نماید. وقتی به ایران بازگشت به استخدام سازمان امنیت درآمد، آن هم نه به صورت کارمند عادی، بلکه به عنوان طراح و ایدئولوگ سازمان. در کلاس‌هایی که برای مأمورین امنیتی تشکیل می گردید، «کمونیسم» درس می‌داد و سیاست‌های مبارزه با دانشجویان مخالف مقیم خارج را طراحی می‌کرد.

در همان هنگام مجله‌ای در ایران به نام مسائل ایران انتشار یافت که کارگردان و نویسنده‌ی اصلی مجله او بود و نام مستعار دکتر قاطع را برای خویش برگزید. از محتوای مجله‌ی مزبور این نظر استنباط می‌شد که فکر تازه‌ای برای مبارزه با جوانها بوجود آمده است. از سال ۱۳۴۶ رسماً وارد کار دولتی گردید. چندی ریاست خبرگزاری پارس را به او سپردند، بعد مدیرکل آنجا شد و سرانجام به معاونت وزارت اطلاعات رسید و اداره‌ی رادیو هم زیر نظر او قرار گرفت. همه شب یادداشت مانندی می‌نوشت و قبل از اخبار به عنوان دیدگاه رسمی دولت درباره‌ی موضوعی که به مناسبت حوادث و مسائل روز اهمیت داشت خوانده می‌شد. وزیر اطلاعات در کار او کوچکترین دخالتی نداشت. در ۱۳۵۰ وقتی اداره‌ی رادیو ضمیمه‌ی سازمان تلویزیون شد، معاونت وزارتخانه را ترک کرد و چند روز بعد به معاونت وزارت کشور در امور شهرداری‌ها که دامنه‌ی وسیعی داشت منصوب شد. قریب یک سال در آن سمت بسر برد تا به معاونت نخست‌وزیر و ریاست سازمان اوقاف کشور منصوب گردید. تنها توجیه برای انتصاب به چنین سمتی وابستگی او به چند خانواده‌ی روحانی بود. وی با شیخ فضل‌اللّه نوری و شیخ بهاءالدین نوری و سید محمد بهبهانی قرابت نزدیکی داشت و به همین مناسبت دولت معتقد بود وی می‌تواند در این کار موجبات ترضیه خاطر روحانیون را فراهم کند. مدت چهار سال در آن سمت قرار داشت و با حربه‌ی مردمداری و رسیدگی به کار ارباب حاجت سازمان اوقاف را به دستگاهی متحرک تبدیل نمود. ولی قصد او از اجرای خدمت و تظاهر به خدمت، رسیدن به مقام وزارت بود که تاب و توان خود را برای دست یافتن به آن از دست داده بود؛ چه شخصاً و چه دوستانش در تلاش این بودند تا او را در مقام وزارت مستقر سازند. سرانجام تصمیم گرفت یا برای وی تصمیم گرفتند که وارد قوه‌ی مقننه شود. در ۱۳۵۴ از تهران کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی شد. چون مقام و موقعیتی حساس در حزب رستاخیز به دست آورده بود، کارگردانی مجلس شورای ملی و سنا را در تهران به عهده گرفت. آنچه میل

داشت انجام داد. سناتورها و وکلای مورد نظر را به مجلس فرستاد و در آن انتخابات وکیل اول تهران و ایران شد و از مهندس ریاضی نفر دوم یکصد و بیست هزار رأی بیشتر آورد. اما چون به مقام ریاست مجلس نرسید، دیگر مجلس برای او آش دهن‌سوزی نبود. نه قدرت اجرائی داشت و نه حق استیضاح. باز راه خود را تغییر داد و متوسل به نخست‌وزیر وقت شد تا به او مقام وزارت ارزانی شود. سرانجام در ۱۳۵۵ پس از یکسال نمایندگی در مجلس در آخرین ترمیم کابینه‌ی امیر عباس هویدا به سمت وزیر کار و امور اجتماعی معرفی گردید. آزمون موقعی به عضویت کابینه‌ی هویدا درآمد که کابینه ماههای آخر حیات خود را طی می‌کرد و رئیس دولت به خوبی به این مسئله وقوف داشت که پس از مسافرت شاه به آمریکا باید جای خود را به دیگری بسپارد. شاید شرکت دادن آزمون در آخرین هیئت وزیران برای این بود که ترضیه خاطر او و دوستانش مخصوصاً پرویز ثابتی مقام امنیتی را فراهم سازند. هویدا در مرداد ۱۳۵۶ جای خود را به جمشید آموزگار داد. تلاش آزمون برای همکاری با آموزگار پس از اینکه به نتیجه نرسید، بهتر آن دید که مدتی صبر کند تا شغل یکی از وزرای جدید بالاخره به او واگذار شود. سرانجام به جای سرهنگ دکتر نصر اصفهانی که از استانداری فارس به وزارت کشور منصوب شده بود به استانداری فارس رفت. از نخستین روزهای زمامداری آموزگار، کشور وضع نابسامانی به خود گرفت. همه جا تظاهرات، زد و خورد، راهپیمائی و مقابله با نیروهای دولتی بود. استان فارس هم از این قاعده مستثنی نبود و بیشتر وقت استاندار جدید صرف آرام کردم مردم و احتمالاً انجام خواسته‌های آنان سپری می‌شد. اما در این سمت دقیقه‌ای از تعقیب اوضاع مرکز غافل نبود و هرچند یکبار به بهانه‌ای به تهران آمده داوطلبی خود را برای اعاده‌ی وزارت با تنی چند از بلند پایگان که احتمال زمامداری آنها می‌رفت در میان می‌نهاد.

در شهریور ۱۳۵۷ آموزگار از صحنه‌ی سیاست خارج شد و سکان کشتی پر تلاطم ایران به دست جعفر شریف امامی سپرده شد و او با اختیارات زیادی صدر اعظم ایران شد و از روز اول بر آنچه در گذشته تصویب و یا تأیید کرده بود، خط بطلان کشید. اولین وزیری که برای همکاری دعوت کرد منوچهر آزمون بود و وی را مخیر کرد هر وزارتخانه‌ای را که میل دارد انتخاب کند. آزمون برای اینکه نبض دولت در اختیارش باشد و بتوان در تمام کارها مداخله یا در آنها نظر داشته باشد وزارت مشاور و معاون اجرائی نخست‌وزیر را مطابق میل و سلیقه‌ی خود یافت و با همان سمت به شاه و مجلسین معرفی گردید. در نخستین جلسه‌ی هیئت وزیران مشخص بود که قبلا مسائلی که باید در هیئت وزیران مطرح شود از آزمون صلاح‌اندیشی شده است. در پاسخ‌گوئی به پرسش‌های وزیران به جای نخست‌وزیر به پاسخ‌گوئی می‌پرداخت. آنهائی که قبلا نخست‌وزیری شریف امامی را دیده بودند، از طرز اداره‌ی جلسات هیئت وزیران در این بار در تعجب بودند، زیرا مرد مقتدری چون او که در سال ۱۳۳۹ سرلشکر ضرغام وزیر دارائی و دکتر جهانشاه صالح وزیر بهداری را به صرف گفتگوهای زننده‌ای از هیئت وزیران اخراج کرده بود، چگونه در مقابل گفته‌ها و رفتار آزمون تسلیم محض بود. وقتی لایحه‌ی حکومت نظامی در هیئت وزیران مطرح شد، در مقابل سؤال تنی چند از وزیران، آزمون به پاسخ‌گوئی پرداخت و آن را وسیله‌ی بازداشت عده‌ای از مخالفان رژیم و غارتگران دانست. او در آن روز ظاهراً در جناح تندروی هیئت وزیران بود و اراء وی همیشه مورد تأیید باهری وزیر دادگستری، نهاوندی وزیر علوم و ودیعی وزیر کار بود. در هیچیک از جلسات هیئت دولت شریف امامی مشاهده نشد که وزیری مورد انتقاد آزمون قرار نگیرد. در یکی از جلسات به صورت وزیر بهداری که انتصاباتی در فارس انجام داده بود سیلی نواخت و او را مکلف به استعفا نمود. آزمون در اواخر مهرماه ۱۳۵۷ دریافت که این دولت قادر به کنترل کشور و اعاده‌ی نظم نیست، لذا به طور آشکار و پنهان نقشی مخالف‌گونه اتخاذ کرد و با مطبوعات به مصاحبه نشست و حداقل مسئولیت خود را در مسئولیت مشترک وزیران در باب اداره‌ی امور کشور مجزا می‌نمود تا بالاخره قبل از سقوط کابینه از هیئت وزیران خارج شد. در همان ایام گفته می شد با افسران ارتش و دیگر بلندپایگانی که مسئولیتی در دولت وقت نداشتند، حتی با کمک کشورهای خارجی در صدد بدست آوردن حکومت است.

در نخستین روزهای حکومت ارتشبد ازهاری، عده‌ای از بلندپایگان به استناد ماده‌ی پنج حکومت نظامی توقیف شدند. منوچهر

آزمون هم به اتهام همان مطالبی که در رسانه‌های گروهی انتشار یافت، بازداشت شد و به زندان جمشیدیه انتقال یافت. وی در حکومت‌های ازهاری و بختیار در زندان بسر برد. او کمتر از ده سال در صحنه‌ی سیاسی ایران بازی کرد ولیکن در همین مدت از مهره‌های اساسی بود. خوب چیز می‌نوشت و فصیح و منطقی نطق می‌کرد، ولی به هیچ وجه نمی‌توانست اعتماد کسی را به خود جلب کند. در حد اعلا- جاه‌طلب و فرصت‌طلب بود. ظاهراً یادداشت‌های خود را که در کلاس‌های ساواک تدریس نموده بود، به عنوان تاریخ احزاب سیاسی در ایران و جهان به نام دیگری انتشار داد و خود مقدمه بر آن نوشت. با تمام دستجات سیاسی حشر و نشر داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آسا، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۰ تولد یافت. پس از طی مدرسه‌ی قزاقخانه مدتی در آتریاد تهران و چندی در بریگاد قزاق خدمت کرد. تدریجاً درجات نظامی را گرفت و سرتیپ شد. در ۱۳۱۸ به فرماندهی لشکر کرمانشاه منصوب شد و نزدیک به دو سال در آن سمت بود. در نیمه اول سال ۱۳۲۰ سرلشکر مقدم فرمانده سپاه غرب که بیشتر وقت خود را در مرزهای کرمانشاه می‌گذرانید و حوادث قریب‌الوقوعی را پیش‌بینی می‌کرد، از ستاد ارتش تقاضا نمود برای لشکر کرمانشاه فرماندهی انتخاب و اعزام شود که دانشگاه جنگ را طی کرده باشد. آسا در آن تاریخ به تهران احضار شد و چندی در بازرسی ارتش بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مدتی کوتاه فرماندار نظامی تهران شد و سپس به فرماندهی لشکر کردستان منصوب گردید و بعد بازنشسته شد. نام خانوادگی آسا ابتدا هوشمند بود و بعد آنرا تغییر داد و در سال ۱۳۵۰ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آشتاب، اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اکبر آشتاب : فرمانده گردان ادوات(ضد زره)لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۲۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۱ در تبریز ،محله مارالان در خانواده متدین و مستضعف متولد شد. دوران کودکی را در خانواده به سرپرستی پدر و مادر گذراند و از شش سالگی در دبستان دیباج (سابق)مشغول تحصیل شد . دوران شش ساله ابتدائی را در مدرسه مزبور به پایان رساند و تحصیلات متوسطه را در هنرستان کشاورزی شهید بهشتی تبریز با موفقیت سپری کرد.

او ضمن تحصیلات همواره کمک کار پدر خود در کسب و کار بود و در تامین معاش به والدین خود کمک می کرد. همواره در زمان تحصیل آن چه رادر توان داشت به کار می گرفت و تلاش و فعالیت می نمود . در طول زندگی همواره فردی موحد و متدین بود. از آغاز انقلاب اسلامی همیشه در جهت پیشبرد انقلاب فعالیت و تلاش می کرد .

در اواخر سال۱۳۵۸ با توجه به علاقه ای که داشت در سپاه تبریز ثبت نام نمود ووارد سپاه شد. بعد از آموزشهای لازم و شایستگی

نظامی که از خود نشان داد به مربی گری سلاحهای سبک و سنگین انتخاب شد.پس از اینکه به این سمت انتخاب شد به پایگاه آموزشی شهیدمیرسلطانی رفت ودر آنجا اقدامات زیادی را در جهت آموزش نظامی نیروهای سپاه وبسیج به عمل آورد.

در آبان ماه سال ۱۳۵۹ به جبهه پاوه رفت و بعد از ۴ ماه جنگ و مبارزه ، به تهران عزیمت نمود.او در پادگان سعید آباد برای تکمیل تخصص مربی گری به آموزش سلاح های مهم ، تانک ، توپ ، توپهای پدافندی، تفنگ ۱۰۶ ، مشغول بود. در برگشت به تبریز در مرکز آموزشی خاصابان مشغول آموزش افراد سپاه شد.

در هشتم آذر۱۳۶۱به جبهه سوسنگرد رفت تادر عملیات پیروزمند طریق القدس شرکت کند.اودراین عملیات فرمانده واحد ادوات (ضد زره)لشگر ۳۱ عاشورا بودوپس از سالها مبارزه با طاغوت و دشمنان داخلی و خارجی , به شهادت رسید.

در وصیت نامه خود آرزو می کند:

"ای کاش نمیرم و ببینم که دشمن را به لرزه انداخته ام تا بفهمد که اسلام راستین فقط با پیروی خط امام عملی است".

این چنین بود که با پیروی از مکتب حسینی و به فرمان امام بزرگوار روح خدا خمینی پنجه در پنجه امپریالیسم شرق و غرب نهاد و با شهادت خویش دشمنان اسلام و مسلمین را خوار و ذلیل نمود.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آشتیانی زاده، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۵ در تهران تولد یافت و تحصیلات معمول زمان را در حدود متوسطه انجام داده و به استخدام در شهرداری تهران درآمد و مراحلی از ترقی را تا معاونت پیمود. در ۱۳۲۵ وارد حزب دموکرات قوام‌السلطنه شد و از فعالین مبرز حزب شد. به دستور قوام‌السلطنه در دوره‌ی پانزدهم از ایوانکی به وکالت مجلس رسید و در آن مجلس از هواداران قوام بود ولی پس از سقوط قوام با دولت‌های زودگذر آن روز راه ناسازگاری گرفت و تقریبا جزء اقلیت تندرو بود. در دوره‌ی شانزدهم از ایوانکی مجدداً به وکالت رسید و یکی از مخالفین جدی و سرسخت رزم‌آرا بود و دولت او را استیضاح کرد. آشتیانی‌زاده مردی حراف، باانرژی و مبارز بود. در دوره‌ی دکتر مصدق کاری به او ارجاع نشد و کم‌کم از صحنه‌ی سیاسی خارج شد. مجدداً روی به قوام‌السلطنه آورد و در حکومت سه روزه‌ی قوام از مشاورین و نزدیکان او بود. پس از ۲۸ مرداد از سیاست کناره‌گیری کرد و به ملکداری و تجارت پرداخت. در ۱۳۷۷ در تهران درگذشت. پس از فوت نوشته‌هائی از خود باقی گذارده بود که قسمتی از آن چاپ شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آشتیانی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا هاشم آشتیانی، روحانی متنفذ و متعین و نماینده‌ی ادوار مختلف مجلس شورای ملی در سال ۱۲۷۶ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به پایان رسانید و به استخدام در وزارت معارف درآمد و به عضویت اداره دارالترجمه و

دارالتألیف منصوب شد. در سال ۱۲۹۸ برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و دانشکده‌ی پزشکی پاریس را به پایان رسانید و به ایران بازگشت و مطبی دائر نمود و به مداوای بیماران پرداخت. در سال ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران با پنج دانشکده تشکیل یافت، دکتر آشتیانی با سمت استادی به معاونت دانشکده پزشکی انتخاب شد و چندی نیز ریاست اداره تعلیمات عالیه وزارت فرهنگ با او بود. از دیگر مشاغل وی عضویت شورای عالی فرهنگ و شورای دانشگاه تهران بود. در دو نوبت هم به ریاست دانشکده پزشکی منصوب شد. در سال ۱۳۲۶ در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی از تهران به نمایندگی انتخاب گردید و سپس مدیرعامل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی گردید و قریب بیست سال در آن سمت برقرار بود. در اسفند ۱۳۳۹ در ترمیم کابینه‌ی جعفر شریف امامی بعنوان وزیر بهداری معرفی گردید و دوران وزارت وی بیش از دو ماه نبود.

در ۱۳۴۱ در انتخابات مجلس سنا شرکت کرد و از فارس سناتور شد. در ادوار پنجم و ششم و هفتم سنا از تهران به سناتوری انتخابی گردید و مجموعاً ۱۵ سال سناتور بود. در کنار عضویت مجلس سنا، عضویت شورای عالی بنگاه پاستور را نیز داشت. چندی هم ریاست بهداری بانک ملی را عهده‌دار شد.

دکتر جواد آشتیانی در جوانی با یکی از دختران وثوق‌الدوله بنام قمرخانم ازدواج کرد و دارای یک دختر و یک پسر شد ولی همسر وی در میانسالی درگذشت. در حوالی سال ۶۲ در اروپا درگذشت.

دکتر آشتیانی قبل از عزیمت به اروپا در کسوت روحانیت بود. از وی تألیفاتی در زمینه‌ی پزشکی و بهداشت باقی مانده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آشتیانی، رکن‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرحوم شیخ ابراهیم و از نواده‌های حجت‌الاسلام میرزا حسن آشتیانی است که در سال ۱۲۹۲ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده حقوق شد و به دریافت درجه‌ی لیسانس در علوم سیاسی موفق گردید. در ۱۳۱۵ وارد وزارت دارائی شد و مدت چهار سال در آن وزارتخانه اشتغال داشت و سپس منتقل به وزارت امور خارجه شد. اولین سمت خارج از کشور وی، دبیر اول سرکنسولگری ایران در فلسطین بود و بعد با همان سمت به سفارت ایران در سویس انتقال یافت. چندی هم دبیر اول سفارت ایران در پاریس شد. پس از مراجعت به ایران معاونت اداره سوم سیاسی به او سپرده شد. مدتی هم منشی مخصوص وزیر و کفیل اداره اطلاعات و ریاست اداره تابعیت بود. سایر مشاغل وی تا احراز مقام سفارت بدین شرح است: رئیس اداره روابط فرهنگی، سرپرست اداره اطلاعات، رئیس دفتر اختصاصی وزیر امور خارجه، سرکنسول در هامبورگ، رایزن سفارت در هلند، کاردار موقت سفارت پراگ، ریاست اداره امور اقتصادی، نماینده ناظر ایران در کنفرانس مخابرات در ژنو، نماینده دولت ایران در کنفرانس بین‌المللی کار در ژنو، عضو اصلی شورای عالی اداری.

آشتیانی در سال ۱۳۳۷ به مقام وزیرمختاری ارتقاء مقام پیدا کرد و سرانجام در ۱۳۴۰ به سمت سفیرکبیر ایران در اردن هاشمی تعیین گردید. مدتی هم سفارت ایران را در لبنان عهده‌دار بود. از مأموریت‌های خارجی وی یکی سفارت ایران در الجزایر و سفارت ایران در مراکش بود. وی تا سال ۱۳۶۰ در مشاغل مختلف انجام وظیفه می‌کرد و در سال مزبور بازنشسته شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آشتیانی، محمدهاشم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۰ قمری، فرزند حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد معروف دوره‌ی ناصرالدین شاه. حاج میرزا حسن همان کسی است که در واقعه‌ی رژی و تحریم تنباکو فتوای میرزای شیرازی یا فتوای منتسب به او را در تهران انتشار داد و در مقابل ناصرالدین شاه و کامران میرزا نایب‌السلطنه و امین‌السلطان ایستادگی کرد تا سرانجام فتوا به تحقق پیوست و قرارداد تنباکو باطل گردید.
میرزا محمدهاشم تحصیلات خود را در رشته‌ی عرفان و ادبیات عرب و فقه و اصول تا درجه اجتهاد پایان برد. مدتی در نجف به تحصیل اشتغال داشت و از همان جا اجازت اجتهاد گرفت. در تهران هم مورد توجه مردم بود. در دوره‌ی سوم از تهران به وکالت مجلس انتخاب شد. در دوره‌ی پنجم نیز وکیل شد و به انقراض قاجاریه و سلطنت رضا شاه رأی داد. در ادوار ششم و هفتم و هشتم وکیل مجلس شورای ملی بود. امر صادر شد تمام وکلای مجلس باید لباس متحدالشکل بپوشند و روحانیون نماینده نمی‌توانند در کسوت روحانیت باقی بمانند. عده‌ی زیادی از این دستور تبعیت کردند و عبا و عمامه را فوراً به کت و شلوار و کراوات تبدیل نمودند، ولی میرزا محمدهاشم که در آن تاریخ حدود شصت سال داشت، زیر بار نرفت. در ادوار بعدی دیگر او را انتخاب نکردند.
حدود ۸۰ سالگی در تهران رحلت کرد. او مردی ثروتمند و متعین بود. پس از مرگ املاک و مستغلات زیادی از او باقی ماند.
(۱۳۲۸ -۱۲۵۰ ش)، عالم و خطاط. وی پسر سوم میرزاحسن آشتیانی مجتهد معروف بود. میرزاهاشم در دوره‌های سوم تا هشتم مجلس شورای ملی به عنوان نمایندگی انتخاب شد. در ۱۳۰۲ ش، در مجلس شورای ملی، میرزاهاشم در کنار مدرس و مشیرالدوله سرسختانه با جمهوریت رضاخانی مخالفت کرد. وی متمول بود و املاک و مستغلات زیادی داشت. در ضمن یکی از بزرگترین پرورش دهندگان قناری در ایران بود که نسل قناریهای خوش‌آواز تربیت شده توسط او شهرت تمام دارد. خط و تحریرش هم خوب بود. تألیفاتی در ادعیه و زیارات از ایشان به یادگار مانده است. «ابواب الجنات» بنا به امر ایشان توسط حاج شیخ رضا قاضی تهرانی تألیف شد.[۱]
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)
منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۲۴ / ۲۶)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۴۰ -۳۸ / ۱)، شرح حال رجال (۴۱۳ / ۴)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۶۴ / ۴)، مؤلفین کتب چاپی (۷۴۴ / ۶).

آشفته تهرانی، امیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: اصفهان

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و قشرشناسی از ایران و فرانسه.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

طرح تعاونیهای روستائی، تدریس دروس جامعه‌شناسی عمومی، جمعیت‌شناسی، مردم‌شناسی و قشرشناسی به مدت ۲۵ سال، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۲ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

برنامه‌ریزی فرهنگی و توسعه اقتصادی، جامعه‌شناسی، مدیریت.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۴۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

جامعه‌شناسی جمعیت، اقتصاد جمعیت، جمعیت‌شناسی، جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی کشورهای جهان سوم.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

آشوری، محمد جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد جعفر آشوری : فرمانده گردان امام محمدباقر(ع)لشکر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
مرداد ماه سال ۱۳۴۲ در میان خانواده ای مذهبی و از نظرمالی متوسط در شهر قزوین متولدشد. با گذر دوران کودکی و در میان خانواده اش کم کم با اصول اسلامی آشنا شد .

در سن هفت سالگی به دبستان رفت وتا کلاس پنجم ابتدائی را با موفقیت گذراند .بعد از گرفتن مدرک تحصیلات ابتدائی بنا به خواست خود وتشویق خانواده درس خواندن به سبک جدید ودر آغوش فرهنگ شاهنشاهی را رها کرد وبرای تحصیلات علوم دینی و پرورش افکار خود بر مبنای دین مبین اسلام به حوزه علمیه صالحیه رفت ودر محیط سازنده آن مدرسه به درس خواندن پرداخت .

این کار مقدس پنج سال ادامه داد تا جائیکه دیگر درسهای مدرسه صالحیه او را اقناء نمی کرد.

اودر فکر انتخاب حوزه ای با سطح علمی بالاتر برای ادامه تحصیل بود واز طرفی دیگر شعله های انقلاب مقدس اسلامی مردم ایران در حال برافروخته شدن وشدت گرفتن هرچه بیشتر بود.

شهادت حاج مصطفی خمینی فرزند معمار کبیر انقلاب اسلامی به روند فزاینده وروبه رشد این انقلاب الهی شدت بیشتری بخشید ومحمد جعفر آشوری که یکی از پیشگامان این نهضت بود تمام هم وغم خود را برای به ثمر رساندن آن در طبق اخلاص گذاشت.

در آن روزهابه جرم پخش اعلامیه های ضدرژیم پهلوی دستگیر شد و مدتی در بازداشت به سر برد .در این مدت مزدوران

حکومت شاه خانواده اش را تحت فشار قرار داده بودند تا شاید اطلاعاتی به دست آورند که موفق نشدند.از طرفی چون سن او کم بود با گذاردن وثیقه آزاد شد .شکنجه های زندان شاه خائن کمترین خللی در اراده پولادین او ایجاد نکرد, فعالیتهای او بیشتر شد ودر تمام عرصه های مبارزاتی ودرگیریها شرکت می کرد وهمگام با سایر مردم خواستار" استقلال آزادی وجمهوری اسلامی" به رهبری امام بود .

پس از پیروزی نهضت و شکست رژیم شاهنشاهی او به جمعیت حافظ وحدت پیوست وبرای مقابله بادشمنان انقلاب اسلامی آموزشهای نظامی را فراگرفت و پس از مدتی (قبل از انحلال جمعیت) از آن گروه بیرون آمد وبرای پاسداری از دست آوردهای انقلاب اسلامی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد.

اودر سپاه یک دوره آموزشی ویژه را گذراند وبه جبهه رفت تا به نبرد رودر رو با متجاوزان به حریم جمهوری اسلامی ایران بپردازد.

از این ماموریت بهره های فراوان معنوی برد ,درآنجا شبها برمی خواست وبه نماز می ایستاد وبا خدای خویش راز ونیاز می کرد .پس از حضور چند ماهه وتاثیر گذاردر جبهه به قزوین بازگشت پس از مدتی به جبهه غرب رفت تا به دفا ع از اسلام ومقابله با دشمنان جمهوری اسلامی بپردازد.

پس از مدتی که از حضور او در جبهه های غرب گذشت دوباره به قزوین بازگشت ومدتی بعد عازم کردستان شد ودر مهاباد به نبرد با گروهکهای ضد انقلاب پرداخت وفرماندهی یکی از پایگاههای مهم شهر را به عهده داشت .

با آرامش نسبی در این نقطه کشور او به جبهه های جنوب رفت تا در عملیات پیروزمندانه بیت المقدس شرکت کند .در این عملیات شجاعت بی نظیری از خود نشان داد وپس از آن در عملیات رمضان نیز شرکت نمود ودر همین نبرد از ناحیه زانو مجروح شد که مدتی را در بیمارستان امام خمینی تبریز بستری بود .

عملیات محرم آورد گاه بعدی این سردار بزرگ بود,اودر این عملیات شرکت نمود و از چند نقطه بدنش مجروح شد .اورا به بیمارستان فیض اصفهان منتقل کردند.

در تاریخ ۲۱/۳/۱۳۶۱ وصیت نامه اش را نوشت ودر آن به بیان دیدگاه ها ونظراتش پرداخت.

پس از مدتی به قزوین آمد و وهمچون عاشقی که از فراق معشوقش در هجران است بی تابانه در انتظار بازگشت به جبهه بود . او به پروردگارش تقرب داشت وجانش با عشق به ائمه اطهار زنده بود وبرای دستیابی به فیض عظمای شهادت لحظه شماری می کرد .

تقوی واخلاص او زبانزد همگان بود وچهره بشاش و نورانیش حاکی از قلب آرام و مطمئن بود که دائم با یاد خداوند می طبید.

این فرزند پاکباز ومنتخب روح ا... برای آخرین بار در تاریخ ۹/۱۲/۱۳۶۱ به منطقه کردستان اعزام شد ودر جبهه سردشت به ستیز با گروهکها واشرار ضد انقلاب پرداخت و سرانجام در تاریخ ۶ فروردین ماه سال ۱۳۶۲ هنگامی که به کمک برادران رزمنده اش می رفت به شهادت رسید . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیادشهید واموراپثارگران قزوین ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آصف تاج‌بخش، محمدقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج علیقلی و داماد محتشم‌السلطنه اسفندیاری، متولد ۱۲۶۴ پس از آنکه تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در ایران به پایان رسانید، به اروپا رفت و در رشته‌ی پزشکی ادامه‌ی تحصیل داد و درجه‌ی دکترا گرفت. چندی در شاهرود و زمانی در تهران به شغل

طبابت اشتغال داشت. در چند مریضخانه‌ی دولتی نیز ریاست و مدیریت با او بود. چون در طبابت صادق بود و طماع و پول‌پرست نبود، در بین مردم تهران اسم و رسمی پیدا کرد. سرانجام در دوره‌ی یازدهم از شاهرود به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد. در ادوار دوازدهم و سیزدهم همچنان کرسی وکالت را حفظ کرد. روی هم رفته آدم موجهی بود. املاک زیادی هم برای خود تدارک دید. پدر زنش که در آن تاریخ رئیس مجلس بود و رضاشاه به او حاج عمو خطاب می‌کرد، در وکیل شدن او بسیار مؤثر بود. وفاتش در ۱۳۴۷ اتفاق افتاد و قبل از انتخاب نام خانوادگی، لقب آصف‌الحکماء داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آصف، فرج‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار معظم کردستانی فرزند آصف دیوان، عمده‌مالک کردستان بود. در ۱۲۶۰ در سنندج متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی، مطابق عرف زمان به اداره‌ی املاک پدر پرداخت و تدریجاً در منطقه‌ی کردستان صاحب نفوذ شد. در دوره‌ی سوم قانونگذاری از سنندج وکیل شد. در ادوار چهارم و پنجم نیز این سمت را حفظ نمود، ولی در دوره‌ی ششم به مجلس راه نیافت. آصف در دوره‌ی هفتم مجدداً وکیل شد و تا پایان دوره‌ی پانزدهم متوالیاً در مجلس بود و مجموعاً دوازده دوره نمایندگی مجلس داشت. در اولین انتخابات سنا در ۱۳۲۸ سناتور کردستان شد و در دوره‌ی دوم سنا نیز این سمت را حفظ نمود. در ۱۳۳۳ درگذشت. وی یکی از ثروتمندان درجه‌ی اول ایران محسوب می‌شد. در مدتی متجاوز از ۳۰ سال که نماینده‌ی شورا و سنا بود، هیچ وقت در مجلس نطقی نکرد و همیشه جزو اکثریت مجلس بود. پس از مرگش املاک وسیع او بین ورثه تقسیم شد و با اصلاحات ارضی و تقسیمات دیگر تدریجاً از بین رفت. در شهریور ماه ۱۳۲۰ برای اعاده آرامش و امنیت، مدتی استاندار کردستان بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آغا محمدخان

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پادشاه قاجار (جل. ۱۲۰۹– ف. ۱۲۱۱ ه.ق). وی مؤسس سلسله قاجاریه است که تا سال ۱۳۴۴ ه.ق. (مطابق با ۱۳۰۴ ه.ش.) در ایران دوام یافت. آغا محمدخان فرزند محمد حسن‌خان رئیس دسته اشاقه باش از ایلهای قاجار و ساکن دشت گرگان مشهور به قاجار قویونلو (قوانلو) بود. محمد حسن‌خان حریف سرسخت کریم‌خان زند مؤسس دولت زندیه بود که سرانجام به دست کسان خود کشته شد و فرزندان او به دست کریم‌خان افتادند که از جمله آنان آغا محمدخان سالها در شیراز در دربار کریم‌خان به سر برد. هنگام مرگ کریم‌خان، آغا محمدخان از شیراز به تهران آمد و با سران رؤسای اشاقه باش طرح حکومتی را در برابر دولت زندیه ریخت، و ۱۵ سال با جانشیان کریم خان جنگ کرد تا سرانجام بر اثر خیانت‌های اطرافیان لطف علی‌خان زند پادشاه جوان و شجاع زندیه و با کمک وزیر خیانت پیشه حاج ابراهیم کلانتر، بر شیراز و عاقبت بر لطفعلی خان غالب آمد و با کشتن و کور کردن شاهزاده زند در سال ۱۲۰۹ ه.ق. دولت زندیه را منقرض ساخت. پس از خاتمه کار آخرین پادشاه زندیه به قفقازیه رفت و حکام

گردنکش محلی را مطیع کرد و در تفلیس برای عبرت دیگران امر بـه قتـل عـام و خرابی کلیساهـا داد و قسـمتی از شـهر را ویران ساخت، و بعـد از بازگشت به تهران این شـهر را به پایتختی انتخاب و تاجگزاری کرد (۱۲۱۰ ه.ق.) سـپس به خراسان لشکر کشید و شاهرخ حاکم آن ناحیه را که از پسـران نادر بود دسـتگیر کرد و به قتل رسانـد و خیال تصـرف بخارا را داشت که مجبور شـد برای سرکوبی اغتشاش ناحیه قفقار بـدان سامان برود، اما پیش از اینکه با سپاه روسـیه وارد نبرد شود، کاترین مرد و جانشـین او الکساندر پـل اول از حمله به خـاک ایران صـرف نظر نمود و زبوف و سـپاه او را از قفقـاریه احضـار کرد. آغا محمـدخان به تنبیه و سـرکوبی حکامی که تبعیت روسیه را پذیرفته بودند پرداخت، ولی در یکی از شبهای بهار سال ۱۲۱۱ ه.ق. در خوابگاه خود به دست عده‌ای از نزدیکـان خویش کشـته شـد و ریش‌سـفیدان و سـران لشـکر برادرزاده او باباخـان را از فارس به تهران آوردنـد و به نام فتحعلیشاه (ه.م.) به سلطنت برداشتند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آقا بابایی، اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهیـد اکبر آقا بابایی : فرمانده تیپ ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران اسلامی) سال ۱۳۴۰ در محیطی همراه بـا مهر و عطوفت و فضـایی پر از معنویت پا به عرصه وجود نهاد . او در اصفهان متولد شد وتوجه والدین خود قرار گرفت و با مسائل اخلاقی و اسلامی آشنا شد.

دوران ابتـدایی و راهنمـایی و تحصـیلات متوسـطه خـود را در همـان شـهر بـه اتمـام رسانـد. در طـول تحصـیل لحظه ای از کارهـای فرهنگی، سیاسـی و اجتمـاعی غافـل نبـود . به قرآن علاـقه زیـادی داشت و آن را بـا صوت زیبـا تلاـوت می کرد. در ایـام فراغت از تحصـیل ,فعالاـنه کـار و تلاش می کرد. مبارزات سیاسـی را در همان دوران دبیرسـتان آغاز نمود و با وجودی که سن کمی داشـت جزء دانش آموزان فعال شهر خود بود.

پس از پیروزی انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی به عضویت سپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی درآمـد و چون دارای توانمندیهای خاص بود به عنوان مربی آموزشی در پادگان غدیر اصفهان به آموزش پاسداران پرداخت .

بـا آغـاز شـرارت ومزاحمتهـای برای مردم کردسـتان به سـنندج رفت و فرمانـدهی یکی از گردان های عملیاتی را برعهـده گرفت تا درمقابل دشـمنان ایران ایسـتادگی کنـد. مدتی بعد فرمانده عملیات سپاه کردسـتان شد. بعد از آن به دلیل شـجاعت وایده های کار سازش در نحوه ی مقابله با دشمنان به فرماندهی تیپ ۱۱۰ شهید بروجردی، منصوب شد. قائم مقام فرمانده لشکر۱۴ امام حسین (ع) وفرماندهی تیپ مستقل ۱۸ الغدیر از سمتهای دیگر این قهرمان ملی وچهره ی تاثیر گذار بود.

حضور در صـحنه هـای نبرد ومسـئولیتهای مهم وکلیـدی ,باعث غفلت او از تحصـیل نشـد, سال ۱۳۶۷ در آزمون سراسـری در رشته مهندسـی پـذیرفته شـد ولی بـا تـوجه بـه مسئولیت هـای مختلـف و مهمی که داشت از ادامه تحصـیل بـاز مانـد .اوکه از تحصـیلات کلاسیک باز مانده بود به تحصیلات نظامی پرداخت و دوره های فرماندهی و ستاد راگذراند.

سال ۱۳۷۰ بود , بار دیگر عشق به تحصـیل او را وادار ساخت در آزمون سراسـری شـرکت کند .او در رشـته علوم سیاسـی دانشـگاه اصـفهان پـذیرفته شـد. علیرغم مشـکلات جسـمی که در حین عملیات کربلای پنـج، بر اثر عارضه شـیمیایی بر ایشان وارد شده بود، لحظه ای دست از تحصیل و تلاش نکشید .او ضمن تحصیل مسئولیت های مهمی را نیز در سپاه به عهده داشت.

آقابابایی یک امین برای بسیجیان و یک یاور دلسوز برای مستمندان بود .

عبادت، خلوص نیت، عرفان، احسان و کمک به نیازمندان توسط او بین تمامی دوستان مشهور و زبانزد خاص و عام بود. همیشه گوش به فرمان ولی امر مسلمین و مطیع امر ولایت فقیه بود .

جاذبه اش همگان را به تعجب وا می داشت ,مانند جاذبه مولایش علی (ع). مواجه شدن با ایشان نشاط خاصی به انسان می داد.

خلق نیکویش همواره دوستان جدیدی را برایش به ارمغان می آورد و در اولین برخورد با هر شخصی چنان رفتار می کرد که انگار سالها وی را می شناسند. حتی کسانی که او را ندیده بودند هم با شنیدن اوصافش شیفته مرامش می شدند.

تمام عمر پر برکتش را وقف اسلام و اطاعت از ولی امر و دفاع از ارزش های به دست آمده از انقلاب اسلامی نمود.

هرچند فقدان چنین عزیزی برای ملت قدرشناس ما بسیار سنگین است ولی پیمودن راه آن سردار و تحقق بخشیدن آرزوهای وی، التیام دهنده دل های داغداران خواهد بود.

پس از سالیان متمادی تحمل درد و رنج ضایعات شیمیایی که در عملیات کربلای پنج به آن مبتلا شده بود؛در سحرگاه پنجم شهریور سال ۱۳۷۵ در حالی که زیارت عاشورا را زمزمه می کرد با سینه ای پردرد از گازهای شیمیایی سر به دامان مولی مومنان عالم حضرت حسین ابن علی (ع)نهاد و به سوی عرش رحمان پر کشید و به بازماندگان درس مقاومت داد. معراج ملکوتی این سردار گران قدر برای همرزمان و پویندگان راهش درس دیگری از دفتر عشق خواهد بود.

اودرفرازی از آخرین نوشته اش چنین می نویسد:

این وصیت را در حالی من می نویسم که عازم ماموریتی هستم به منطقه ای که اسلام عزیز سالها در عزلت به سر برده و برای رشد آن نیاز به جهاد و شهادت است. از او که صاحب مرگ و حیات است خواستارم این حقیر گهنکار را به لطف و مرحمت خود بخشیده و شهادت که فخر اولیای الهی است, را نصیبم گرداند.

عزیزانم بدانید دشمنان اسلام با بهره گیری از زر و زور در پی آنند که شما را از گذشته درخشان خود مایوس سازند و شما را به سمت دنیای پر از نیرنگ خود بکشانند و از مسیر حق جدا سازند. مجاهدین و رزمندگان عزیز، که سالهای جنگ را در رکاب رهبر و پیشوای خود حضرت امام خمینی مجاهدت نموده اید، بدانید که شیطان از هر سو در کمین است تا ما را منحرف نماید. بنابراین مراقب باشید و جهاد در راه خداوند را در هر زمان و مکان فراموش نفرمایید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آقابالا زاده، ایرج

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید آقابالا زاده : قائم مقام فرمانده گردان بعثت لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۳ از مادری به نام طاهره کارگر در خانواده ای متوسط از شهرستان اردبیل متولد شد . نامش را ایرج گذاشتند ، اما بعدها با مراجعه به قرآن ، نام « رحمان » را برای خود برگزید .

پدرش (حسینقلی) ارتشی بود و خانواده او ابتدا در خانه ای اجاره ای در مراغه سکنی داشت و پس از ساخته شدن ساختمانهای سازمانی پادگان امام رضا (ع) مراغه به آنجا نقل مکان کردند . آنها بعد از گرفتن وام و ساختمان خانه ای در تبریز ، در این شهر مسکن گزیدند .

رحمان دورهٔ آمادگی را در یکی از مهدکودک های مراغه گذراند و دورهٔ ابتدایی را در مدرسهٔ همافر مراغه (پادگان امام رضا

علیه السلام) به پایان برد . در آن زمان با توجه به نبود نظام راهنمایی ، بعد از دوره ابتدایی ، دوران دبیرستان را در سال ۱۳۴۸ شمسی در مدرسهٔ اوحدی مراغه و حکمت تبریز گذراند .

بعد از اخذ دیپلم ، به اصرار پدر ، در دانشکدهٔ افسری نیروی هوایی شرکت کرد ، اما چون دیپلم تجربی داشت و نامش در فهرست افراد ذخیره درآمد ، آن را رها کرد . سپس به خدمت سربازی رفت و دوران آموزشی را در تهران گذراند و برای دورهٔ خدمت به تبریز اعزام شد و در گردان دانشجویان جای گرفت , چون در امتحان گروهبانی شاگرد اول شد ، با درجهٔ گروهبان یکمی ، سربازی را ادامه داد و به پایان برد . پس از اتمام خدمت سربازی ، در آزمون استخدامی شرکت نفت با رتبهٔ اول قبول شد ؛ اما گفت : « من چنین شغلی را دوست ندارم ، شغلی را دوست دارم که در آن بتوانم کسانی را تربیت کنم . » با همین عقیده در آزمون سراسری دانشگاه شرکت کرد و در سال ۱۳۵۵ در رشتهٔ تربیت بدنی دانشگاه تهران پذیرفته شد . دوران دانشجویی وی با اوج گیری انقلاب اسلامی مردم ایران مصادف شد . به همین جهت در حرکت های انقلابی شرکت کرد . در راهپیمایی های ضد رژیم پهلوی ، پخش اعلامیه ها و شبنامه ها فعالیت می کرد . یک بار هم در حین تظاهرات با باتوم زخمی شد و بیمارستانها از پذیرفتن وی) به علت مسائل امنیتی (امتناع کردند و وی در یکی از خانه های اطراف تهران بستری شد .

بعد از اخذ لیسانس ، در سال ۱۳۵۸ با دخترخاله اش) اکرم شهاب سردرودی (ازدواج کرد . در ابتدای ازدواج ، ایرج و همسرش در خانهٔ پدر بودند . اما بعد از شروع تدریس در مدارس شبستر در منزل رئیس آموزش و پرورش این شهر ، مستأجر شدند . در آن ایام ، در کنار تدریس در مدرسه به فعالیت در سپاه و آموزش قرآن در روستای سیس می پرداخت .

از بارزترین خصوصیات ایرج گذشت ، ایثار ، تواضع و به خصوص رسیدگی به خانواده های بی بضاعت بود . هر هفته طبق فرمایشات امام (ره) ، روزهای دوشنبه و پنج شنبه را روزه می گرفت ؛ به خواهرانش توصیه می کرد که مانند حضرت زهرا (س) زندگی کنند و فرزندانشان را حسین گونه تربیت کنند .

در دو ماه اول نامزدی در جهاد مشغول به کار شد و دو ماه بعد از شروع زندگی مشترک ، علی رغم پیشنهاد مسئولیت تربیت بدنی استان آذربایجان شرقی از طرف شهید آیت الله سیداسدالله مدنی ، حضور در جبهه های کردستان را که گرفتار تجزیه طلبی ضدانقلاب بود ، ترجیح داد و به طور جدی در درگیری های کردستان شرکت کرد .

با شروع جنگ تحمیلی ایران و عراق آرام و قرار نداشت ، تا این که در اوایل سال ۶۱ عازم جبهه شد . اوایل در جبهه امدادگری می کرد اما با شروع مقدمات عملیات رمضان ، به معاونت گردان بعثت از لشگر ۳۱ عاشورا منصوب شد .

او در نامه ای خطاب به خواهرانش علت رفتن خود به جبهه را چنین می نویسد :خواهرانم مگر دوست نداشتید برادرتان به آرزوی دیرینه اش برسد . مگر شاهد نبودید این انقلاب کاملاً اسلامی ، کلاً و ۱۸۰ درجه برگشت و عوض شدنم شد ، نبایست در مقابل این همه نعمات که در رأس آن پیشوای زندگیم حضرت امام خمینی قرار دارد ، قدردانی می کردم تا خدا راضی می شد ؟! این راه را با اجازهٔ « الله » انتخاب کردم و زندگی دور از جهاد مقدس و بی طرف و بی خیال ماندن به درد من نمی خورد . این را بدانید از زمانی که رهبر انقلاب را شناختم ، تولد تازه یافتم ؛ بنابراین یک کودک ۵ ، ۶ ساله نیاز به تکمیل داشت و دیدم فقط در جبهه هاست که روح و فکرم تغذیه می شود . به همین جهت بود که رو به سنگر آوردم .

ایرج آقابالازاده در ۱۸اردیبهشت ۱۳۶۱وصیت نامه اش رانوشت تا دیدگاهها و نظرات خود را بیان کند.

در ۳۰ تیر ۱۳۶۱ در عملیات رمضان زخمی و مفقودالاثر شد و تاکنون اثری از او به دست نیامده است . پسری به نام ناصر تنها یادگار اوست که در زمان شهادت پدر نه ماه بیشتر نداشت .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

آقابزرگی، ایرج

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ایرج آقا بزرگی : فرمانده واحد آموزش نظامی تیپ۴۴قمربنی هاشم(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی روز ۱۶ دی ماه سال ۱۳۴۱ شمسی عنایات بی پایان خداوندی کودکی را در روستای «نافچ» درشهرستان« شهرکرد »به خانواده ای پر تلاش ،مذهبی و عاشق امام حسین (ع)مرحمت فرمود که« ایرج» نام گرفت .

گوشت و پوستش از همان ابتدا با عشق حسین (ع) عجین شد . او با این که در کودکی به بیماری های سختی مبتلا شد ولی خدا او را از چنگال بیماری ها نجات می داد و نگهدار و حافظش بود تا این که دوران دبستان و راهنمایی رادرروستای نافچ گذراند.دوران دبیرستان را در شهرکرد به پایان رسانید. این دوران که همزمان با انقلاب شکوهمند اسلامی بود . شهید آقابزرگی همگام با مردم در تظاهرات وراهپیمایی ها شرکت می کردو دراین زمان فعالیت های زیادی تحت رهبری روحانیت مبارز داشت .بعد از پیروزی انقلاب هم در مبارزه با ضد انقلاب نقش فعالی داشت .

درسال ۱۳۶۰ پس از اخذ دیپلم وارد بسیج شد ودر آنجا خدمت به مردم و انقلاب آغاز نمود . بسیار مشتاق رفتن به جبهه بود که پس از فراگرفتن آموزشهای لازم بالا خره انتظار به سر رسید ودر دی ماه سال ۱۳۶۰ به جبهه اعزام شد .در جبهه ی «شوش» به مدت سه ماه در خط پدافندی منطقه ی شهید ترکی بود و در عملیات «فتح المبین» شرکت داشت .

در این زمان به خاطر خیانت های «بنی صدر» محمات به رزمندگان نرسید ودر محاصره افتادند . شهید آقا بزرگی دراین عملیات مجروح شد ند . هنوز اثار جراحت در بدنشان بود که دوباره راهی جبهه شدند .

درعملیات آزاد سازی خرمشهر فعالانه حضور داشت .بعد از آن در عملیات« رمضان» فرمانده دسته بود .بعد از عملیات محرم که تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم تشکیل شد، شهید باورود به تیپ درعملیات «والفجر مقدماتی» مسؤل گروهان ویژه بودند .در سال ۱۳۶۲ وارد سپاه شدند و مسؤلیت بسیج شهربن را به عهده گرفتند که به نحو احسن انجام وظیفه می کردند .

مدت ۴ماه آموزش فرماندهی گردان را به اتفاق شهید نوروزی در دانشگاه امام علی(ع) تهران باموفقیت به پایان رساند وبه عنوان مربی عازم اصفهان شد .در تاریخ ۱/۱۲/۱۳۶۲ معاونت گردان یا زهرا(س) در تیپ۴۴ قمر بنی هاشم به ایشان داده شد که این مسؤلیت را در عملیات «بدر» نیز عهده دار بود . بعد از زخمی شدن برادر کیانی شهید آقا بزرگی به عنوان فرمانده آموزش نظامی ،نیرو ها را برای عملیات «والفجر »۸ آموزش دادند . دراین عملیات به همراه شهید «شاهمرادی» مسؤل یکی از محور های عملیاتی بودند که عملیات با موفقیت انجام شد .

در سال ۱۳۶۳ ازدواج کرد ند وبعد از آن که یار باوفایش سردارفاضل شهید شد .شهید آقا بزرگی به همراه یکی دیگر از برادران فرماندهی گردان یا زهرا(س) را به عهده گرفتند ودر همین زمان برای دومین بار مجروح شدند. بااین حال حاضر نشدند به عقب برگردند و با عصا درجبهه ماندند .

ایشان در شهریور سال ۱۳۶۵ صاحب فرزندی شدند که او را محمد مهدی نام نهادند . شهید از این نعمتی که خداوند به آن ها ارزانی داشته بود بسیار شاد و خرسند شدند . او شیفته ی فرزند کوچکش بود اما این علاقه باعث نشد که ایشان دست از جبهه بردارند .

از وقتی خود را شناخت پا به میدان جهاد گذاشت و با جهاد بزرگ شد و چون درختی تنومند بارور شد . جای جای جبهه ی نبرد

پر از خاطره های حماسه های اوست .شوش ،خرمشهر ،کانال پرورش ماهی، جاده های دهلران، شلمچه ،پاسگاه زید ، طلایه ،هورالهویزه، جزایر مجنون ، فاو....

ایرج ،سرداری رشید و دلاو ر در عین حال بسیارساده و متواضع بود و هیچ گاه حاضرنشد نام فرمانده بر خود بگذارد. بلکه همیشه خود را یک بسیجی ساده می دانست . اوهمانند ابوالفضل، پرچمدار کربلا، در راه یاری حسین زمان از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. بچه های گردان یازهرا(س) از سخنان برخاسته از ضمیر پاکش روحیه می‌گرفتند. آن هنگام که از خاطرات یاران شهیدش می‌گفت و اشک در چشمانش حلقه می‌زد، می‌گفت "از یک خانواده هفت نفر و بیشتر شهید شده‌اند. این خانواده ها چقدر چشم‌انتظاری بکشند؟ چقدر به مردم قول بدهیم؟ مگر اسم ما را سپاهیان محمد (ص) و راهیان کربلا نگذاشتند؟ مگر سپاهیان محمد(ص) مکه را فتح نکردند؟ پس چرا ما کربلا را فتح نکنیم؟ مردم انتظار دارند که ما کربلا را فتح کنیم و شما باید شور و حالی که از اول داشته‌اید، الان نیز داشته باشید و با قلب‌های مطمئن برای پیروزی و برای عملیات حرکت کنید. به این مسئله توجه داشته باشید که اگر خدا در عملیات به ما کمک نکند، ما به هیچ‌وجه پیروزی را به دست نمی‌آوریم. نیروهای عظیم و مهمات در درجه دوم است. اتکا به خدا و معنویت است که پیروزی می آفریند. ما در مقابل نیروهای زیاد دشمن، مگر بیشتر از یک آرپی‌جی و یک کلاش داریم؟ پس آن که پیروزی می‌دهد، کس دیگر است (خدا). پس دعا کنید. قلبتان مطمئن و ایمانتان راسخ باشد تا انشاءالله با حمله‌ای بزرگ دشمن را از بین ببریم. از سخنان دیگرشان که به بچه ها فوق‌العاده روحیه می‌داد، مجسم کردن لحظات پیروزی پیش چشم آنان بود . می‌گفت": شما در نظر بگیرید یک روز بروند به امام امت بگویند دیگر مسئله جنگ حل شده، به مردم اعلام کنند که دیگر راه کربلا باز شده؛ ببینید چه حالی پیدا می‌کنند! به خانواده‌های شهدا بگویند حالا دیگر بیایید به کربلا برویم به دنبال عزیزانتان بگردیم! اسرا از چشم‌انتظاری دربیایند. تا کی پشت این درهای بسته بمانند"؟

شهید (آقابزرگی) هیچ وقت خود را از بسیجی‌ها جدا نمی‌دانست و بر رابطه بین فرماندهان و بسیجی‌ها بسیار تأکید داشت. و به بسیجی‌های گردان یازهرا (س) سفارش می‌کرد که با مسئولین و فرماندهان دسته و گروه‌های خود بیشتر رفت و آمد کنند و با هم انس بگیرند و مهربان باشند و همین‌طور با برادران گردان‌های دیگر.

به عنوان یک فرمانده به همه مسائل توجه داشت؛ حتی به این که وصیت‌نامه‌های افراد چگونه باید باشد و از سخنان ایشان است که: "وصیت‌نامه برای زن و بچه و مال دنیا نیست. پیام یک شهید است به امت حزب‌الله ، به مردم شهیدپرور. وصیت‌نامه‌های شما باید جنبه ارشادی داشته باشد و مردم را به طرف اسلام ارشاد کند و به مردم آگاهی ببخشد و بیانگر هدف شما باشد".

به حفظ بیت‌المال مسلمین نیز دقت فراوانی داشتند و به بسیجی‌ها طرز استفاده صحیح از وسایل را گوشزد می‌کردند که مبادا بیت‌المال مسلمین، بی‌جهت به هدر نرود. شهید (آقابزرگی) همه ی قید و بند های زندگی دنیوی را زیر پا گذاشته بود و در قبال جنگ، آن‌چنان احساس مسئولیت می کرد که هیچ‌چیز را مقدم بر آن نمی‌دانست و به همین دلیل هم هست که از میان کتب زندگانیش، اول باید کتاب جهاد او را ورق زد. قبل از عملیات کربلای پنج، دیگر دلش خیلی تنگ شده بود و همیشه می‌گفت: "دیگر وقتی نداریم. در این وقت کم باید به خود بیاییم، باید به خودمان برسیم. اگر ناخالصی در وجودمان هست، بیرونش کنیم و این قلب خالص را آماده حرکت کنیم ".مکرر می‌گفت": این‌بار دفعه آخر است و خیلی مشکل است که بدون خبر پیروزی بخواهیم به خانه‌هایمان برگردیم. وقتی خانواده های شهدا از ما بپرسند چی شد، باید سرمان را پایین بیندازیم ".او خود می‌دانست که این‌بار دفعه آخر است. خدا هم مصلحت آن دانست که دیگر این جام لبریزشده را از این خاکدان نجات بخشد و به مهمانی خود ببرد. تنها او بود که قدر و منزلتش را می‌شناخت و از درد وصالش خبر داشت. آری، او بعد از این سخنان ـ که بیانگر عظمت روحش بود ـ دیگر تاب ماندن نداشت و آنک، حسین سلام‌الله علیه بود که بر در سرای خویش ایستاده و این زائر منزلت عشق، این شعله آتش وجد، این عاشق جلوه دیدار، این زائر و عاشق خود را در آغوش فشرد و شهیدمان را به آروزی دیرینه‌اش رسانید.

آری. در ۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۶۵، غم از دست دادن فرمانده عزیزی که پرچمدار لشکر قمر بنی‌هاشم(ع)، علمدار کربلا بود. بر جبهه‌های نبرد مستولی شد که زدودنش به این آسانی ممکن نبود و نخواهدبود.

نه‌تنها تیپ۴۴ قمر بنی‌هاشم عزادار بود، بلکه کسانی که در خارج از جبهه ها خبر شـهادت این عزیز را نداشـتند نیز، خنـده بر لبانشان خشك شده بود و بی‌اختیار سراغ او را می‌گرفتند و برای سلامتی او دعا می‌کردند؛ چراکه می‌دانستند او کیست و چه می‌کند. ولی بی‌خبر از این که، او سبکبال تا کوی دوست پرواز کرده است.

در عملیات فتح‌المبین بود که در محاصره افتادند و از ناحیه پا زخمی شدند و ضمن برگشت به عقب، باز هم ترکش خوردند و بعد از دو هفته که عمل درآمدن گلوله و جایگزین‌کردن میله در پایشان طول کشید، به مدت یک هفته در خانه استراحت کردند و با این که وضع پایشان خوب نبود، با همت والایی که داشت؛ از گرفتن عصا به دست، خودداری کرده و برای عملیات به جبهه رفتند و در عملیات بیت‌المقدس از اول تا آخر شرکت داشتند.ا و در فتح خرمشهرنیز سهیم بود.

در عملیات والفجر مقدماتی که شـهید نوروزی فرمانـده گردان ذوالفقار بودنـد، مسئولیت یك گروهان را به عهـده داشـتند و در عملیات والفجر ۱، مسئولیت گروهان ویژه را بر عهـده داشـتند. بعـد از این عملیـات به شـهرکرد آمدنـد و در این زمـان بود که در آبان‌ماه سال ۶۲ وارد سپاه شدند.

مدت چندماهی مسئولیت شهر" بن "را به عهده داشتند که وظیفه خود را به نحو احسن انجام دادند.

بعـد برای یك دوره آموزش ۴ ماهه، طرح فرمانـده شـهید باقری که آموزش فرمانده گردان بود، به اتفاق شـهید نوروزی به پادگان امام‌علی به تهران اعزام شدند.

بعـد از آن بـه عنوان مربی بـه اصـفهان اعزام شدنـد و برادران فرمانـده گردان و گروهـان، طرح لبیك را در پادگـان امام‌خمینی خمینی‌شهر آموزش فرماندهی دادند که در این دوران با شهید نوروزی همراه بودند.

در تاریخ ۱/۱۲/۶۲ به تیپ قمر بنی‌هاشم اعزام شدنـد و معاونت گردان یازهرا به ایشان دادەشـد که برادر کیانی فرمانـده آن بودنـد. بعد از حدود یك‌ماه که برادر کیانی فرمانده آموزش نظامی شدند، شهید آقابزرگی نیز معاونت آموزش نظامی را به عهده گرفتند و در عملیات بدر باز هم معاونت گردان یازهرا را داشتند.

بعـد از آن‌که برادر کیـانی زخمی شـد، شـهید آقابزرگی فرمانـده آموزش نظامی شدنـد و نیروها را برای عملیات والفجر ۸ آموزش دادند و آماده کردند.

در این عملیـات نیز مسئول یکی از محورهای عملیاتی به همراه شـهید شاه‌مرادی بودنـد که به حمـداللهاین عملیات با آمادگی قبلی خوب پیش رفت.

در شهریور سال ۶۳ ازدواج کردند و سنت رسول خدا را عمل کردند. بعد از آن‌که یار باوفایش، شهید فاضل، فرمانده گردان یازهرا (س) به شـهادت رسیدند؛ شهید وارد گردان یازهرا شد و با یکی دیگر از برادران به علت این که هیچ‌گاه خود را به خاطر تواضعی که داشتند برتر از دیگری برای فرماندهی نمی‌دانستند، مسئولیت گردان یازهرا را داشتند.

در این‌جا بود که برای بار دوم از ناحیه پا زخمی شدنـد و با این همه با عصا در راه می‌رفتند و به عقب برنگشت. در همین زمان بود که همسـرشان بستری بودنـد و در عین حـال که خیلی نگران حـال ایشـان بودنـد، ولی ایشان در تماس تلفنی با خونسردی بسیار از همسرشان خواستند که به خانواده شهید فاضل سر بزنند و مبادا که در این امر کوتاهی کنند.

در این‌جـا بود که همسـرشان با صبر هرچه تمام‌تر می‌گفتنـد که من می‌دانم که بالاخره ایرج رفتنی است؛ چراکه از حالات معنوی و روحانی او باخبر بود.

غم از دست‌دادن یارانش، آن‌چنان برایش گران تمام شـده بود که هرگز با صـدای بلنـد نخندیـد. البته قبل از آن هم، بچه‌های جبهه

می‌گفتند که ما هیچ‌گاه خنده او را ندیدیم و به او لقب" : مردی که هرگز نخندید "داده بودند. او می‌گفت": آدم‌های بی‌خبر هستند که قهقهه می‌زنند و با صدای بلند می‌خندند".

ایشان در شهریور سال ۶۵ صاحب بچه‌ای شدندکه نامش را محمد مهدی نامیدند و شهید از این نعمتی که خداوند ارزانی داشته بود، خرسند و شاد بودند و بسیار به فرزندشان علاقه داشتند. ولی علاقه به فرزند هم مانع نشد که ایشان از جبهه دست بردارند و بعد از مدتی به جبهه رفتند. در عملیات کربلای پنج در منطقه شلمچه، پس از رشادت‌های زیاد و از آن‌جا که این دنیا گنجایش مردان خدا را ندارد، به یاران از پیش رفته و به حسین شهید (ع) پیوست.

رفتارش با خانواده بسیار خوب بود و به پدر و مادر و همسرش بسیار احترام می‌گذاشت. همیشه از مادرش به خاطر زحمت هایی که برایش کشیده بود تشکر می‌کرد. او خانواده‌اش را برای پذیرش شهادتش آماده می‌کرد.

گرچه به خاطر داریم جمله‌ای که مادرشان، اولین‌بار که فرزندش می‌خواست به جبهه برود در جواب مخالفان می‌گفت": مگر فرزند من از علی‌اکبر حسن (ع) عزیزتر است؟ از دامان چنین زن‌هایی است که چنین فرزندانی به معراج می‌رسند.

اخلاق و رفتار شهید به گونه‌ای بود که حتی منحرفان را به خود جذب می‌کرد. ایشان در اوقاتی که در مرخصی بودند، به ساختن این‌گونه افراد می‌پرداختند و افراد بسیاری را به راه راست هدایت می‌کردند. و بعد از شهادت نیز خونش باعث هدایت افراد دیگری شد.

خصوصیات این شهید عزیز بیشتر از آن است که بتوانیم آن‌ها را به نگارش درآوریم؛ همین‌قدر بگوییم که بعد از شهادتش، همگان فهمیدند که چه عزیزی را از دست دادند که دیگر کسی نخواهد توانست جای خالی‌اش را پر کند.

آن روز که شهید آقابزرگی را آوردند و بر روی دست‌ها گرفتند، تا دیدگانمان بهتر او را در نظر بگیرند؛یعنی در روز ۲۶ دی‌ماه ۱۳۶۵، غم‌بارترین روزی بود که در روستای نافچ می‌گذشت. آن روز همه چشم‌ها گریان بود و همه دل‌ها خونبار. و این مسئله همه دل‌ها را تسکین می‌داد که واقعاً اگر او شهید نمی‌شد، پس چه چیزی زیبنده قامت رسای مزین به لباس پاسداریش بود؟ و شهادت حق او بود. درست است که برای بازماندگان سخت است ولی برای خود شهید، شهادت بهتریناست .

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

آقاجان اصفهانی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س سیزدهم ق)، طراح و معمار. طراح نقش آفرین و معمار و رسام دوره‌ی فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار بود. او در طرح نقشه و ایجاد ساختمانهای آن دوره، صاحب ابتکار بود و در آرایش و پیرایش داخلی و خارجی قصرها و ابنی، دست پر کمال داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :احوال و آثار نقاشان (۱/ ۷).

آقاجونی اصفهانی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س سیزدهم و چهاردهم ق)، معمار. برطرفین ایوان جنوبی مسجد رحیم‌خان اصفهان به خط نستعلیق اشعاری نوشته شده و در بالای مصراع ما قبل آخر آن نام معمار مسجد به خط نستعلیق ریز چنین رقم‌زده شده است: «معمار استاد آقاجونی».

بر گرفته از کتاب :اثر آفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهان (۷۹۸).

آقاخان کرمانی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا آقاخان کرمانی از تعلیم یافتگان و مریدان سید جمال‌الدین اسدآبادی و مردی آزادی خواه و مبارز و از پیشقدمان انقلاب مشروطیت ایران بود و جان خود را بر سر عقیده ثابت خود از دست داد (۱۳۱۴ ه.ق.) آیینه سکندری (ه.م.) و هفتاد و دو ملت او به طبع رسیده.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آقاخان نوری

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

صدر اعظم ناصرالدین شاه که بعد از امیر کبیر از سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ صدارت کرد. کفایت و لیاقت امیرکبیر را نداشت و دنبال اقدامات او را نگرفت در زمان وی جنگ معروف کریمه بین روسیه درگرفت، و هر دو طرف خواستار دوستی ایران شدند، ولی او از این فرصت استفاده نکرد.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آقاخانی، فضل‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ ش سردار سپه رضاخان رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ به خدمت تمام افسران سوئدی در شهربانی خاتمه داد و شهربانی را در اختیار افسران ایرانی گذاشت و سرهنگ محمد درگاهی افسر ژاندارم را در رأس آن قرار داد. در آن ایام مقرر شد که تمام افسران غیر از انتخاب نام خانوادگی، نمره هم داشته باشند. در میان چند افسری که با درجه‌ی سرهنگی در شهربانی خدمت می‌نمودند، سرهنگ فضل‌اللّه آقاخانی با توجه به سابقه، سرهنگ نمره ۱ شد و پاشاخان مبشر باجناق رضاشاه نمره ۳ گرفت. اولین سمت

آقاخانی ریاست اداره کل بازرسی شهربانی بود. بعد ریاست اداره محبس را به او سپردند. بعد رئیس شهربانی اصفهان گردید. از اصفهان به شیراز رفت و ریاست شهربانی فارس را عهده‌دار شد. در شورش عشایر فارس، رضاشاه دستور داد تمام رؤسای ادارات استان فارس تغییر کنند لذا سرهنگ آقاخانی هم به تهران منتقل گردید و پس از چندی رئیس پلیس تهران شد. از ۱۳۱۲ به بعد هیچ اطلاعی از نامبرده به دست نیامد. در همان ایام افسر دیگری به نام فضل‌اللّه آقاخانی در نظمیه خدمت می‌کرد که درجه‌ی سلطانی داشت و تدریجاً ترقی کرد و سرهنگ شد. تصور می‌شود موقعی که دستور داد شد «میرزا» و «آقا» و «خان» از نام کوچک و خانوادگی حذف شوند، این افسران نیز نام خود را تغییر داده باشند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آقاسی، عباس

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۶۵ -۱۱۹۸ق)، عالم و شاعر، متخلص به فخری. در چهارده سالگی به عتبات رفت و به خدمت آخوند ملا عبدالصمد عارف همدانی درآمد و در محضر او علوم دینی و طبیعی و ریاضی آموخت. پس از شهادت آخوند همدانی به دست وهابیان در ۱۲۱۶ ق میرزا آقاسی به ایران بازگشت و تربیت فرزندان عباس میرزا بویژه محمد میرزا را بر عهده گرفت. وی سرانجام به وزارت محمدشاه رسید و شاه که او را مرشد و پیشوای طریقت خود می دانست سالها اداره مملکت را به کف بی‌کفایت او سپرد. در عتبات از دنیا رفت و همان جا دفن شد. از آثارش: «سهام عباسیه»، در فقه؛ «شیم فخری»، در زمینه شریعت و طریقت؛ «نگارنامه»، در جغرافیا؛ «دیوان» شعر.[۱]

حاج میرزا آقاسی بن میرزا سلیم ایروانی از طایفه بات. وی چون به نام جدش موسوم بود، او را به جهت احترام میرزا آقاسی نامیدند. در سال ۱۱۹۰، ه.ق.برای تحصیل علوم دینی به عتبات رفت و در خدمت ملا عبدالصمد همدانی به تحصیل پرداخت و بعد از شهادت آن استاد به سال ۱۲۱۴ به ایروان برگشت و پس از چندی به تبریز مهاجرت کرد و مورد تفقد نایب‌السلطنه عباس میرزا قرار گرفت و به سمت ملا باشی اولاد وی منصوب گردید. در زمان پادشاهی محمدشاه وی به صدارت عظمی رسید. پس از فوت پادشاه اخیر به سبب مخالفان بسیاری که داشت ناگزیر به حضرت عبدالعظیم پناه برد و سپس به عتبات رفت و در ۱۲۶۵ ه.ق. در کربلا درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] حدیقهٔ الشعراء (۱۲۹۱ -۱۲۸۷ /۲)، دانشمندان آذربایجان (۲۹۵ -۲۹۴)، دایرهٔ‌المعارف فارسی (۸۲۶ /۱)، الذریعه (۲۶۰ /۱۲، ۸۱۲ /۹)، روضهٔ الصفا (۱۷۱ -۱۶۷ /۱۰)، ریاض العارفین (۲۷۲)، شرح حال رجال (۲۰۹ -۲۰۳ /۲)، طرائق الحقائق (۳۱۷ -۲۹۹ /۳)، لغت‌نامه (ذیل/ فخری)، المآثر والآثار (۱۵۷)، مجمع الفصحا (۸۲۰ -۸۱۷ /۵)، مکارم الآثار (۱۷۹۱ /۵، ۷۸ -۷۶ /۱)، ناسخ التواریخ، قاجاریه (۲۴۸ -۲۴۱ /۲).

آقامیرکریمی، اسداللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: حشره‌شناسی، دانشکده: مجتمع ابوریحان، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

تحصیلات عالی و دکترای گیاه پزشکی.

مرتبه علمی:

تدریس در دانشگاههای کرمانشاه، مازندران، سیستان و بلوچستان و تهران، دانشیار دانشکده مجتمع ابوریحان دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

جمع‌آوری نقاشی علمی و ترسیم حشرات به تعداد یک هزار بطور Original، فتوگرافی از حشرات به تعداد ۵۰۰ عدد بطور Original، پنج راهنمای مبارزه با آفات به طریق ابتکاری، بررسی فونستیک انار در ورامین، بررسی امکان مبارزه تلفیقی با آفات انار، شرکت در کنگره‌های بین‌المللی گیاه پزشکی و ارائه مقاله و ایراد سخنرانی‌های متعدد، نظارت بر ۱ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

حشره‌شناسی کشاورزی، آفات مهم نباتی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

بررسی مقاومت ارقام ذرت به کرم ذرت، بررسی زنبور پارازیت، بررسی رفتار تخمگذاری زنبور پارازیت.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

آقانجفی قوچانی، سید حسن، محمدحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۳ -۱۲۹۵ ق)، فقیه، حکیم و ادیب. در خسرویه‌ی قوچان به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در قوچان، سبزوار و مشهد به پایان رسانید و در بیست سالگی به اصفهان رفت و نزد آخوند کاشانی و میرزا جهانگیرخان قشقایی حکمت و فلسفه و نزد آخوند شیخ عبدالکریم گزی، و سید محمدباقر درچه‌ای فقه و اصول خواند. سپس از اصفهان به نجف رفت و نزد آخوند محمدکاظم خراسانی، شریعت اصفهانی، محمدباقر اصطهباناتی تلمذ کرد و در سی سالگی به اجتهاد رسید و پس از بیست سال توقف در نجف به قوچان بازگشت و متجاور از بیست و پنج سال در قوچان مقام فقاهت و رتق و فتق امو مذهبی مردم و اداره‌ی حوزه‌ی علوم دینی را برعهده داشت. وی در قوچان درگذشت و آرامگاهش از زیارتگاه‌های قوچان است. از آثار وی: «شرح دعای صباح»؛ «عذر بدتر از گناه»، درباره‌ی مشروطیت؛ «سفری کوتاه به آبادیهای قوچان»؛ «سیاحت غرب»؛ در کیفیت عالم برزخ و سیر ارواح؛ «سیاحت

شرق» که مهمترین اثر آقا نجفی و شرح حال خود او از کودکی تا مقام اجتهاد است؛ «حیوة الاسلام فی احوال آیةاللّه الملک‌العلام»، در شرح زندگی آخوند خراسانی؛ «شرح کفایةالاصول».[۱]

حسن بن سید محمد نجفی صاحب (کتاب سیاحت شرق و سیاحت غرب) از علماء بنام شهرستان قوچان بوده است. وی در سال ۱۲۹۵ قمری در قریه (خروه) از توابع قوچان متولد شده و پس از رشد به مکتب رفته و شروع به دروس فارسی نموده و آن را تکمیل و بعد با عدم رغبت و میلی که به ادامه درس داشت ولی روی اصرار پدرش به تحصیل ادامه داده و مدتی در مدرسه قوچان مقدمات را کاملا خوانده و بعد در سن ۲۰ سالگی از راه کویر لوت به یزد و از آنجا به اصفهان آمده و در یکی از حجرات مسجد شاه و مسجد عربون اقامت و منظومه سبزواری را در خدمت مرحوم آخوند کاشی و رسائل را از شیخ عبدالکریم کزی و حکمت و فلسفه را از میرزا جهانگیر خان قشقائی و فقه را از مرحوم آقا نجفی مسجد شاهی فراگرفته و در درس خارج حاج سید محمدباقر درچه‌ای شرکت و با مشقات بسیاری مواجه شده و به مراقبت و تزکیه نفس خویش پرداخته و بعد از چهار سال توقف در اصفهان در سال ۱۳۱۸ قمری در سن ۲۳ سالگی پیاده به نجف اشرف مشرف شده و به درس مرحوم آخوند خراسانی و حاج سید محمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی حاضر شده و هم از محضر مرحوم آقا شیخ محمدباقر اصطهباناتی در فلسفه استفاده نموده تا در سن سی سالگی به مقام فقاهت و اجتهاد رسیده و بعد از بیست سال اقامت در عتبات عالیات در سال ۱۳۳۸ قمری به قوچان مراجعت و به ارشاد مردم و رتق و فتق امور دینی مردم و حوزه علوم دینی قوچان اشتغال داشته تا بعد از بیست و پنج سال خدمات شایسته در قوچان در شب جمعه ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۶۳ قمری در سن ۶۸ سالگی وفات نموده و در منزل خودش مدفون و تاکنون قبرش مزار و مورد احترام مردم قوچان است. مرحوم آقا نجفی قوچانی که افتخار این شهرستان بلکه استان خراسان است دارای آثار نفیس و ارزنده‌ای می‌باشد که بعضی طبع و برخی غیره مطبوع مانده است و آنها از اینقرار است.

۱- سفر غرب (سیاحت غرب) ۲- سیاحت شرق ۳- شرح ترجمه رساله تفاحیه ارسطو ۴- کتاب عذر بدتر از گناه.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] گنجینه‌ی دانشمندان (۲۲۱ -۲۲۰ /۶)، نشر دانش (س ۴، ش ۲، ص ۲۷ -۱۸).

آقاولی، فرج‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند امان‌اللّه خان نصیر خاقان پرشک، در ۱۲۶۰ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و مطالعه در ادبیات فارسی و عربی به مدرسه‌ی ادب که به همت حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی تشکیل یافته بود وارد شد. ضمن تحصیل در آن مدرسه به آموختن زبان انگلیسی پرداخت و آن زبان را به خوبی فراگرفت و به کار معلمی اشتغال یافت. در زمانی که صنیع‌الدوله وزیر مالیه بود، به آن وزارتخانه وارد شد و مأمور تغییر حسابهای دولتی از سیاق به عدد گردید و در این راه زحمات زیادی متحمل شد. بعد به مدرسه‌ی ژاندارمری داخل و پس از طی آن مدرسه به درجه‌ی افسری نائل آمد.

بعد از استبداد صغیر، دولت ایران برای سر و سامان دادن به وضع آشفته‌ی مالیه‌ی ایران در صدد استخدام عده‌ای مستشار برآمد و سرانجام مورگان شوستر آمریکائی برای این کار دعوت و استخدام گردید. شوستر با سمت خزانه‌دار کل امور مالی ایران را تحت نظر گرفت و برای وصول مالیاتهای عقب افتاده‌ی رجال و مقامات و شاهزادگان در صدد تشکیل قوه‌ی اجرائیه برآمد و بالاخره به تأسیس ژاندارمری خزانه درآورد؛ از جمله افرادی که به خدمت ژاندارمری خزانه درآمدند، فضل‌اللّه آقاولی و فرج‌اللّه آقاولی

بودنـد که اولی با درجه‌ی سلطانی و دومی با درجه‌ی نایب اولی وارد ژانـدارمری خزانه شدند. شوستر تا سال ۱۳۳۰ قمری در ایران بود تـا اینکه بـا اولتیمـاتوم دولت روس، دولت ایران به خـدمتش خـاتمه داد. ژانـدارمری خزانه نیز منحل گردیـد و افسـران آن وارد ژاندارمری دولتی شدند.

فرج‌اللّه آق‌اولی بـا درجه‌ی سـلطانی خـدمات خود را در ژانـدارمری دولتی ادامه داد و ابتـدا به فرمانـدهی گردان قزوین و مـدیریت مدارس تعلیماتی آنجا برگزیده شد. پس از مدتی به فرماندهی گردان مستقل ترهان و ریاست اجرائیات ژاندارمری رسید. فرماندهی گردان اراک و فرمانـدهی ژانـدارمری مازنداران و گرگان از مشاغل بعدی او بود. در مازندران موفق به خلع سـلاح خوانین محلی و قلع و قمع سارقین و اشرار سوادکوه و فیروزکوه گردید.

در ۱۳۰۰ با درجه‌ی سرهنگی به ارتش منتقل گردید و به ریاست ستاد لشکر غرب منصوب شد. مدتی در مشاغل فرماندهی هنگ و واحدهای نظامی انجام وظیفه نمود. پس از تصویب قانون نظام اجباری در ۱۳۰۵ و تأسیس اداره‌ی نظام وظیفه اولین رئیس آن اداره شـد. در ۱۳۰۷ بـا درجه‌ی سـرتیپی حکمران کل خوزسـتان شـد. حکمرانیش در خوزسـتان پس از دسـتگیری شـیخ خزعل بود و آن اسـتان از نظر امنیتی احتیـاج به مراقبت دائمی و کامل داشت. در مـدت سه سال حکمرانی در خوزسـتان ضـمن اعاده‌ی امنیت در آن منطقه موفق به انجام یک سلسـله اقدامات عمرانی و آبادانی نیز گردید. در ۱۳۱۰ به ریاست اداره‌ی کل آمار و ثبت احوال برگزیده شد و سال‌ها در این سـمت انجام وظیفه می‌کرد. در آذر ماه ۱۳۲۰ به فرمانـدهی امنیه‌ی کل مملکتی منصوب شد و در تغییر نام امنیه به ژاندارمری و تغییر لباس ژاندارم‌ها اقدام کرد. تا آخر ۱۳۲۲ در این سمت باقی بود و در همین سمت به درجه‌ی سرلشکری ارتقاء یافت.

در ۱۳۲۲ عـده‌ی زیادی از رجال و امراء و افسـران و مهندسان راه‌آهن ظاهراً به جرم داشـتن علاقه به مرام فاشـیستی از طرف متفقین بازداشت شدند. سرلشکر آق‌اولی در زمره‌ی بازداشت شدگان قرار داشت و مدت یک سال و چند ماه در زندان متفقین در اراک و تهران بسـر برد. پس از آزادی به ریـاست اداره‌ی دادرسـی ارتش منصـوب شـد. در بهمن مـاه ۱۳۲۴ به ریـاست سـتاد ارتش به جای سرلشـکر ارفع برگزیـده شـد و مـدتی کوتاه در این سـمت باقی بود. در اوایل ۱۳۲۵ از شـغل خود اسـتعفا داد و به ریاست دادرسـی ارتش رسید.

در خرداد ۱۳۲۶ در کـابینه‌ی قوام‌السـلطنه به وزارت کشور تعیین و قریب سه مـاه در این کـابینه عضویت داشت. به علت مخالفت با ادامه‌ی حکومت نظامی در تهران و به عنوان اعتراض از کابینه خارج شـد. در کابینه‌ی ابراهیم حکیمی که در آبان ماه ۱۳۲۶ تشکیل گردید، بار دیگر به وزارت کشور رسید و تا پایان خرداد ماه ۱۳۲۷ در این سمت باقی بود.

در ۱۳۲۷ به ریاست بانک سپه تعیین گردید و تا ۱۳۵۲ در آن سمت باقی بود. در ۱۳۳۰ به درجه‌ی سپهبدی نائل گردید. در ۱۳۵۳ درگذشت.

سپهبد آق‌اولی در جوانی به انجمن اخوت پیوست. وی مشـرب تصوف داشت و به همین دلیل سال‌ها انجمن اخوت را اداره می‌کرد. در احیـاء آثـار باسـتانی نیز پیشـقدم بود. مـدت‌ها عضو برجسـته و رئیس انجمن آثـار ملی بود و در احیـاء مقـام بزرگـان علم و ادب می‌کوشـید. در بنـای آرامگـاه حکیم ابوالقـاسم فردوسـی سـهم بسزایی داشت. به اهتمـام و تـوجه و پشتیبـانی او و بـا نفوذی که در بخش‌هـای مختلف دسـتگاه دولت داشت، کتاب‌های ارزشـمندی قریب ۷۵ مجلـد در زمینه‌هـای فرهنـگ و مواریث ملی ایران انتشار یافت که یادگاری از معارف‌پروری اوست.

آق‌اولی در جوانی با خانواده‌ی قره‌گوزلوی همدانی ازدواج کرد و فرزندان متعددی پیدا کرد. هیچ کدام از فرزندان وی رشد علمی و سیاسی پیدا نکردند.

(۱۳۵۳ -۱۲۶۶ ش)، نویسـنده و رییس هیئت مدیره‌ی انجمن آثار ملی. در اصـفهان متولد شد. تحصـیلات خود را در تهران به پایان

رساند و با زبانهای فرانسه و انگلیسی تا حدودی آشنایی یافت. در سال ۱۲۹۰ ش وارد اداره‌ی ژاندارمری شد و در سال ۱۳۰۱ ش با درجه‌ی سپهبدی به ریاست ستاد لشکر غرب، همدان، منصوب گردید. در ۱۳۰۴ ش حاکم نظامی گیلان، در ۱۳۰۷ ش استاندار آنجا شد. سپهبد آق‌اولی در ابتدای خدمت خویش در سازمانهای نظامی و کشوری کمکهای شایانی به استقرار رژیم رضاخان کرد، ولی بعدها به جانبداری از ایلات متهم و از کار بر کنار گردید و در ۱۳۲۲ ش، به جرم طرفداری از آلمان و به درخواست متفقین دستگیر شد. پس از آن به فرماندهی کل ژاندارمری و سپس رییس ستاد ارتش منصوب و در دولت قوام وزیر کشور شد. و پس از آن عهده‌دار ریاست بانک سپه گردید. سپهبد فرج‌اللّه آق‌اولی مدت نوزده سال از ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۳ ش ریاست هیئت مدیره‌ی انجمن آثار ملی را بر عهده داشت. وی پس از یک بیماری در تهران درگذشت. پس از مرگش جلال‌الدین همایی خطابه‌ای در سوك او نوشت و امیری فیروزکوهی شعری در رثای او سرود. از آثار وی: «پرورش فکر»؛ «جغرافیای ترکیه».[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۵۰ -۴۹ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۸۰۴ -۸۰۲ / ۴)، نشریه‌ی انجمن آثار ملی (ش ۱، ص ۱۱۳ -۱۰۹).

آقایان، الکساندر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از رجال ارامنه متولد ۱۲۶۴ و فرزند آداریس ارمنی است. تحصیلات خود را در تهران و اروپا دنبال کرد و از دانشگاه ژنو درجه‌ی دکترای علم حقوق گرفت. به علت چندین سال توقف در اروپا و آشنائی با قوانین و مقررات، افکار آزادیخواهی و حکومت قانون در ذهنش قوت گرفت و مسلک مشروطه‌خواهان را پذیرفت. مدت‌ها در این راه فعالیت داشت؛ مخصوصاً زمانی که سعدالدوله ابوالمله لقب گرفت جزء همکاران و همفکران سعدالدوله بود. بعدها به داور نزدیک شد و در تشکیل حزب رادیکال سهم بسزائی داشت و جزء هیئت تحریریه‌ی روزنامه‌ی مرد روز داور بود. به همین علت در دوره‌ی پنجم به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در مجلس مؤسسان نیز وکیل ارامنه بود. در تشکیلات جدید دادگستری که داور بنیاد نهاد، از لحاظ تنظیم قوانین و ترجمه‌ی آنها نقش عمده‌ای عهده‌دار شد. بعد به وکالت دادگستری پرداخت و به مقام استادی دانشکده‌ی حقوق رسید.

در اروپا در زمینه‌ی بیمه مطالعاتی کرد و مأمور تشکیل شرکت بیمه شد. شرکت بیمه را تشکیل داد و سالیانی چند خود به ریاست آن شرکت منصوب بود. در دوره‌ی چهاردهم، ارامنه‌ی جنوب به وکالتش رأی دادند و یک دوره‌ی دیگر در مجلس قانونگذاری کرد. پس از پایان مجلس خانه‌نشین بود. کارش همان وکالت شد، ولی دیگر چون از نظر مالی متمکن بود، به آن کار هم زیاد اعتنائی نمی‌کرد. منزلش در چهار راه عزیزخان محل تجمع دوستان و رجال بود. فرزندانش را داخل کار نمود. فیلیکس آقایان یکی از پسران وی به وکالت و سناتوری رسید. فرزند دیگری شاهین، هم وکیل دادگستری و هم وکیل مجلس بود. در اواخر عمر، خاطرات زندگی خود را نوشت و در مجله‌ی خواندنیها انتشار داد. مردی نیک‌نفس، ایران‌دوست و حقوقدان بود. در ۸۵ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آقایی بجستانی، قنبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قنبر آقایی بجستانی : مسئول فرهنگی گردان مهندسی رزمی ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی(سابق)خراسان

هفدهم خرداد۱۳۳۸ در شهرستان بجستان دیده به جهان گشود. از آغاز کودکی با درد و رنج محرومیت آشنا شد. پدر او چوپان بود و گاهی به کشاورزی می پرداخت. وی در حد توان سعی می کرد به پدر و مادرش در امرار معاش خانواده یاری رساند. با رسیدن ایام تحصیل، مقاطع ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذارد. با استعداد و همتی که داشت وارد دبیرستان شد و با کسب دیپلم، به دانشگاه تربیت معلم تهران در رشته جغرافیا راه یافت.

با شروع فعالیتهای مبارزاتی علیه رژیم پهلوی و تعطیلی دانشگاه‌ها، به جمع مبارزان پیوست و در صحنه های مختلف انقلاب شرکت داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران او پایه گذار مجالس و مراسم، بخصوص دعای کمیل، در مسجد بجستان بود و فعالیتهای اجتماعی و خدمات مردمی نقش فعال داشت. او عضو انجمن اسلامی دبیرستان شهید مدنی در بجستان و عضو رسمی کمیته فرامین امام خمینی (ره) بود. در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا در تهران شرکت کرد و در شهرستان محل اقامتش بجستان در کمیته فرهنگی جهاد سازندگی به عنوان نیروی رسمی از تاریخ ۱۵/۵/۱۳۶۰ وارد شد و به مدت چهار سال فعالیت نمود.

از جمله کارها و فعالیتهای قنبر آقایی بجستانی می توان به این مورد اشاره کرد:

راه اندازی راهپیمایی‌ها در سطح دبیرستان، تاسیس مرکز فرهنگی در مسجد جامع، راه اندازی یک کتابخانه و انجمن اسلامی در مسجد حضرت ابوالفضل بجستان، ایجاد مرکز مطالعاتی جهت مطالعه کتابهای شهید مطهری و استاد شریعتی و...

با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ازطریق جهاد سازندگی(سابق) شهرستان گناباد به سوی جبهه ها اعزام شد و با توجه به سابقه فرهنگی، مسئولیت فرهنگی گردان خود را به عهده گرفت.

یک بار بر اثر اصابت ترکش از ناحیه دست مجروح گردید، اما او این موضوع را به خانواده اش اطلاع نداد. پدرش تا زمان شهادت او از این امر بی خبر بود و این موضوع پس از شهادت او آشکار شد.

بالاخره در تاریخ ۱۵/۷/۱۳۶۱ در سن ۲۳ سالگی در عملیات مسلم بن عقیل در منطقه سومار بر اثر اصابت ترکش به پهلو و خونریزی زیاد، به درجه رفیع شهادت نایل شد. پیکر وی در شهرستان بجستان به خاک سپرده شد.

در برنامه روزانه خود در رابطه با مبارزه با هوای نفس، اسامی اکثر گناهان را نوشته و در برگه ای تکثیر نموده بود. در پایان هر روز کارهای خود را بررسی می کرد و بر اساس آن، برگه را علامت می زد و در پایان هر ماه فهرستی از گناهان خود را می نوشت تا آن را با ماه‌های بعدی مقایسه کند. او این کار را به بقیه توصیه می کرد تا هر کسی حساب اعمال خود را داشته باشد. با توجه به گرایش صادقانه فکری وی به اسلام و انقلاب و با عنایت به مذهبی بودن خانواده، زبانزد همه بود. سفارش او به خودسازی بود. او می گفت: ما برای چه و به دنبال کدام هدف هستیم؟ می گفت که متوجه باشیم که از کجا آمده ایم و به کجا می رویم و وظیفه ما چیست؟ او به اقوام و خویشان اظهار علاقه شدید می کرد و در بین جوانان دافعه خیلی کم و جاذبه زیادی داشت.

او که با فرهنگ شهادت مانوس بود، از شهادت باکی نداشت و همیشه در همه حال آرزوی شهادت بر دل و زبانش جاری بود، او آماده شهادت بود و خود را مهیای این فیض نموده بود، چرا که خود برای ملاقات با پروردگار لحظه شماری می کرد. منابع زندگینامه :جهاد سازندگی خراسان در دفاع مقدس،نوشته ی عیسی سلمانی لطف آبادی،نشر سلمان،۱۳۸۵–مشهد

آگاه، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۹ در رفسنجان متولد شد. وی منسوب به یکی از خانواده‌های متعین و مالک کرمان بود. تحصیلات ابتدائی را در کرمان و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان البرز تهران باتمام رسانید و در امتحانات دیپلم علمی شاگرد اول ایران شد. آنگاه برای ادامه تحصیل عازم انگلستان گردید و وارد دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه کمبریج شد و از آن دانشگاه درجه‌ی لیسانس و فوق لیسانس دریافت کرد. هنگام تحصیل در کمبریج، رئیس انجمن مسلمانان دانشگاه مزبور بود و فعالیتی شایسته از خود بروز داد. دوره‌ی دکترای اقتصاد خود را در دانشگاه آکسفورد لندن باتمام رسانید و در آن دانشگاه ریاست مجمع شرقیان را برعهده داشت.
آگاه در ۱۳۳۸ به ایران بازگشت، ابتدا در بانک ملی و سپس بانک مرکزی ایران مشغول خدمت شد و از طرف این دو بانک مأموریتهای اقتصادی مهمی به وی ارجاع گردید و علاوه بر آن مأموریتها، در دانشکده‌های مختلف به تدریس پول و بانکداری و اقتصاد مشغول شد و مقالات مختلفی در زمینه‌ی تخصص خود انتشار داد.
وی در بانک مرکزی چندی ریاست اداره بررسیهای اقتصادی و سپس معاونت بانک مرکزی را عهده‌دار بود. چندی هم به معاونت وزارت امور اقتصادی و دارائی منصوب شد.
در ۱۳۵۶ در کابینه‌ی جمشید آموزگار وزیر مشاور در امور اجرائی گردید. پس از چندی با حفظ سمت وزارت به ریاست سازمان برنامه و بودجه منصوب شد. دوران مدیریت سازمان برنامه وی طولانی نشد و سرانجام جای خود را به دکتر مرتضی صالحی داد و خود در سمت وزارت مشاور تا سقوط کابینه جمشید آموزگار اشتغال داشت. تألیفاتی در زمینه‌ی مسائل اقتصادی دارد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آل احمد، شمس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شمس آل احمد از دانشمندان معاصر ایران است . او دررشته فلسفه و علوم تربیتی تحصیل کرده و مدت ها به عنوان دبیر آموزش وپرورش خدمت کرده است . وی در دانشکده نیز رشته کتابداری را تدریس کرد . سپس با تاسیس موسسه انتشاراتی رواق به کار نشر پرداخت.

گروه : علوم انسانی

رشته : فلسفه

والدین و انساب : شجره خانوادگی شمس آل احمد ، پس از ۳۵ نسب به حضرت امام سجاد (ع) می رسد .

اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : شمس آل احمد درمحله پاچنار و در یک خانواده مذهبی تهران رشد و نمو کرد .

تحصیلات رسمی و حرفه ای : شمس آل احمد ،فوق لیسانس فلسفه و علوم تربیتی را از دانشسرای عالی تهران اخذ کرد .

فعالیتهای ضمن تحصیل : شمس آل احمد ضمن مقدمات آکادمیك به عکاسی نیز علاقمندشد و با این زمینه دوره عکاسی سینما را درآلمان گذراند.

فعالیتهای آموزشی : شمس آل احمد فلسفه شمس را مدتی دردانشکده رشته کتابداری تدریس کرد و پس از آن درمدرسه بهیاری

ادبیات را به دانشجویان آموزش داد. او در مورد فعالیتهای آموزشی براین عقیده است که هرکس که درهرزمانی خوب بنویسد و حاشیه نگر نباشد ،حتما مطالبی را از او درحافظه تاریخی مردم خواهد ماند واین یکی از خصوصیات همیشگی ادبیات و فرهنگ درجهان است .

مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : شمس آل احمد پس از آنکه دوره عکاسی وسینما را در آلمان سپری کرد، موسسه انتشاراتی رواق را تاسیس و به کار نشر پرداخت.

همفکران فرد : یکی ازهمفکران اصلی شمس آل احمد ، برادرش جلال بود که همانند دو دوست باهم رفتار می کردند. این مناسبات دوستانه چنان بود که گاه باهم به سفرو سیر و سیاحت و نیز کوه پیمایی می رفتند. همفکران دیگر او ، عبدالکریم روشن ، جلال الدین فارسی و ربانی املشی هستند .

آرا و گرایشهای خاص : شمس آل احمد براین عقیده است که «یک اتفاق مبارک و بزرگ درادبیات داستانی مادر حال رخ دادن است . این نوع از ادبیات کم کم دارد از صورت مکالمه ای به محاوره ای نزدیک می شود . یعنی از کاغذ فاصله می گیرد وبه زبان و لحن می رسد، که خیلی دلنشین است . زیرا مخاطب این نوع آثاراحساس نمی کند کسی برایش برروی کاغذ تعیین تکلیف کرده است . او حس می کند که نویسنده به طور رو دررو با او درحال گفتمان است» . --

آثار :

۱ از چشم برادر

ویژگی اثر : شمس آل احمد این اثررا تنظیم و ویرایش کرده است .

۲ حدیث انقلاب

ویژگی اثر : شمس این اثر را تنظیم و ویرایش کرده است .

۳ خاطرات سفر کوبا

ویژگی اثر : شمس این اثر را تنظیم و ویرایش کرده است

۴ طوطی نامه

ویژگی اثر : شمس آل احمد این اثر را تنظیم و ویرایش کرده است

آل یاسین، میرقاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید میرقاسم آل یاسین : قائم مقام فرمانده گردان حضرت علی اصغر(ع)لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) مشهور به بیوک آقا بود. سال ۱۳۴۲ در شهرستان اهر متولد شد . پدرش در ژاندارمری اشتغال داشت ، اما چون نمی خواست حقوق بگیر حکومت پهلوی باشد و از این طریق فرزندان خویش را بزرگ کند ، استعفا کرد و به کشاورزی در روستای (محل سکونت قبلی) مشغول شد .

میرقاسم تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در مدرسه آیتی اهر به آخر رساند و در رشته علوم انسانی (اقتصاد) ادامه تحصیل داد . اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ، به خاطر حضور در جبهه های جنگ از ادامه تحصیل

منصرف شد و در هیجده سالگی به عضویت رسمی سپاه پاسداران درآمد . همزمان با عضویت در سپاه در فصل تابستان به پدرش در کار کشاورزی کمک می کرد . در بین رشته های ورزشی به ورزش باستانی علاقهٔ زیادی داشت . بیشتر اوقات خود را در مسجد سپری می کرد و به مطالعه کتابهای مداحی و داستانهای مذهبی می پرداخت . همچنین ، مداح هیئتهای عزاداری و زنجیرزنی بود . زمانی که به عضویت سپاه پاسداران درآمد ، افراد را تشویق به جذب در پایگاه های مقاومت بسیج می کرد .

علی رغم نارضایتی والدینش از رفتن او به جبهه ، با توصیه آنها به صبر و شکیبایی ، عازم جبهه شد . حضور در مناطق جنگی را از کرمانشاه شروع کرد و پس از مدتی به سنندج رفت . سپس برای گذراندن دوره چریکی و تکاوری ، عازم تهران شد و پس از گذراندن این دوره رهسپار مناطق عملیاتی گردید . بعد از مدتی ، در پادگان آموزشی خاصبان ، به عنوان مسئول آموزش پادگان ، شروع به کار کرد . در جبهه در ایثار و فداکاری زبانزد همرزمانش بود . نقل است در یکی از پاتکها ، نیروهای عراقی از سلاح شیمیایی استفاده کردند . او ماسک خود را به رزمندهٔ دیگری که ماسک نداشت ، داد و خود چفیه را در آب فرو برده و در جلو بینی و دهانش گرفت .

میرقاسم در یکی از درگیری ها ، موفق شد با موشک انداز (آر.پی.جی. ۷) ، یک فروند هلی کوپتر دشمن را سرنگون کند . بعد از شهادت دوست و همرزمش – جام نوری – در کنار عکس خود در آلبوم نوشت : « جام نوری رفت و ما ماندیم . الهی می خواهم که در بستر نمیرم ، یاریم ده تا که در دل سنگر بمیرم . »

در عملیات بدر که معاون فرمانده گردان حضرت علی اصغر علیه السلام را به عهده داشت ، در منطقه هورالهویزه در شرق دجله ، در حال شلیک موشک آر.پی.جی. ۷ بود که نارنجک پرتاب شده توسط دشمن در نزدیکی او منفجر شد و در اثر انفجار ، پای چپ او قطع گردید و آسیب شدیدی به لگن او وارد آمد ، و در اثر این جراحات ، به شهادت رسید . جنازه او را پس از انتقال به اهر ، در گلزار شهدای این شهر به خاک سپردند .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

آلانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(پادشاه آلان الران) در شمال رود ارس.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

آلتون تاش

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تر. طلا سنگ، سنگ طلا، همائی. عثمان مختاری ۸۹ ح) حاجب سالار سلطان محمود غزنوی. وی پس از فتح خوارزم و قلع و قمع مأمونیان (۱۴۰۷ ه.ق.) به فرمان سلطان حکومت و امارت خوارزم یافت و به عهد مسعود در ۴۳۲ ه.ق. در جنگهای با علی تکین

کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آل‌طاهر، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالقاسم آل طاهر، پس از تکمیل مقدمات و حفظ تمامی قرآن در خونسار نزد اساتید محل به امر مرحوم والد خود به نجف اشرف مهاجرت نموده و چند سالی از محضر علماء و رجال علمی کسب علم و دانش نموده تا به مرتبه اجتهاد رسیده و پس از آن به خونسار مراجعت و به خدمات دینی از ارشاد مردم پرداخته و برای اصلاح دو طائفه بزرگ بختیار به منطقه بختیار مسافرت و میان آنها التیام داده و صفا و دوستی کامل ایجاد و با اصرار مردم آن سامان و احساس وظیفه دینی در دولت‌آباد توقف و خدمات ارزنده‌ای نموده و در آن محل دورافتاده و نبودن امکانات کمال مراقبت را در تربیت فرزندان خود مبذول داشته و آنها را به تحصیل وامی‌دارد.

و چون آن مرحوم علاقه و استعداد در فرزند ارشد خود حاج شیخ احمد مشاهده می‌کند ایشان را برای ادامه تحصیل به اراک فرستاده و مدت چهار سال از محضر مرحوم آیت‌اللّٰه حاج سید مصطفی محسنی اراکی کسب دانش نموده سپس با کسب اجازه از پدر به اصفهان رفته و مدت ۱۴ سال از محضر اساتید و آیات اصفهان مانند مرحوم آیت‌اللّٰه آقانجفی اصفهانی و مرحوم آخوند ملا محمد کاشی بهره‌مند شده و پس از فوت مرحوم والدش که حوادث ناگواری برای جامعه روحانیت انفاق افتاد روحانیون با مشکلات سختی مواجه شدنی برای اینکه بتواند در گوشه و کنار به خدمات روحانی خود انجام وظیفه نماید.

مدت چند سال در یکی از قراء خمین در ملک شخصی خود رحل اقامت افکند. و با اخلاق ملکوتی خود موفق می‌شود قتل و غارت و دزدی را در قسمتی از طوایف بختیاری براندا‌خته و خدمات ارزنده‌اش در تمام آن نواحی زبانزد خاص و عام قرار گیرد تا عده‌ای از تجار محترم خمین با معیت حضرت آیت‌اللّٰه حاج شیخ محمد امامی اراکی به ایشان مراجعه و تقاضای آمدن به شهر خمین را از آن مرحوم می‌نمایند.

و ایشان پس از موافقت استخاره قبول و با تجلیل و احترام زیاد وارد خمین و در مسجد جامع به انجام وظائف دینی و روحانی مشغول و به حسن اخلاق و رفتار نیک موفق می‌شود چهل نفر از مسیحیان و یهود آنجا را به دین اسلام هدایت و وارد نمایند تا در سال ۱۳۷۴ قمری از دنیا رفته و در مقبره شخصی دفن شدند.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد هفتم)

آل‌عصفور، حسین

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(شهادت ۱۲۱۶ ق)، فقیه، محدث، متکلم و شاعر. از سوی مادر نوه‌ی شیخ حسین ماحوزی بود. نزد عمویش یوسف آل‌عصفور درس خواند. و از او و عموی دیگرش عبدعلی آل‌عصفور روایت می‌کرد. او در شاخوره اقامت داشت و به تدریس و مرجعیت دینی

و تحقیق و تألیف اشتغال یافت. از بزرگ‌ترین فقهای اخباری زمان خود بود، این که برخی او را مجدد دین در آغاز سده‌ی سیزدهم قمری دانسته‌اند گویای موقعیت علمی و فقهی و نقش وی در ترویج دیانت است. بر بیشتر دانشهای متداول روزگار خود احاطه‌ی کافی داشت طالبان علوم دینی از همه جا به ویژه از قطیف و احساء به حوزه‌ی درس او می‌آمدند. از این رو شاگردان بسیاری در این حوزه پرورش یافتند و خود از عالمان بنام دین شدند. شیخ‌احمد احسائی از او روایت می‌کند. او در پارسایی شهره بود و بویژه در عرض اخلاص به امام حسین (ع) و شهیدان کربلا کوشش بسیار داشت و اشعار بسیاری در رثای آن حضرت می‌سرود و دارای «دیوان» است. وی را شهید نیز نامیده‌اند چون توسط یکی از خوارج کشته شد. کتابهای بسیاری در موضوعات مختلف روایی، کلامی و فقهی نوشته است. تألیفات او را بیش از پنجحاه کتاب دانسته‌اند که جز معدودی در دست نیست. از جمله: «اجازة»؛ «الاشراف»؛ «انوار اللوامع»؛ «باهرة العقول»؛ «مصابیح اللوامع»؛ «الحدق الناظرة» یا «عیون الحقائق الناظرة»، در تتمیم «الحدائق الناظرة»؛ «منظومة فی ظن و اخواتها»؛ «منظومة فی الفقه».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :آینه‌ی دانشوران (۳۵۸)، الذریعه (۱۲۷، ۱۲۲ /۲۳، ۹۱ /۲۱، ۳۷۹، ۳۶۰ /۱۵، ۲۹۲ /۶، ۴۰۴ /۴، ۱۵ /۳، ۴۳۹ /۲، ۱۰۲ /۲، ۱۸۸ /۱)، ریحانه (۴۱۷ -۴۷۰ /۸، ۵۹ /۱)، شهیدان راه فضیلت (۴۶۱ -۴۵۶)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۴۲۹ -۴۲۷ /۱۳)، فوائد الرضویه (۱۴۹ -۱۴۸)، مؤلفین کتب چاپی (۸۶۴ /۲)، مکارم الآثار (۵۷۳ -۵۶۹ /۲).

آل‌عصفور، خلف

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۲۰۸ ق)، فقیه، محدث، متکلم، نویسنده و از عالمان اخباری. در بحرین متولد شد. پس از فراگیری علوم به قطیف مهاجرت کرد و در آنجا ساکن شد. پس از چندی به بوشهر رفت. وی نزد عمویش یوسف آل‌عصفور درس خواند. به پیروی از اندیشه‌های اخباریان، تنها سنت (حدیث) را قابل استناد می‌دانست و معتقد بود که قرآن به دلیل این که فقط معصومان (ع) می‌توانند آن را دریابند، نمی‌تواند مورد استناد باشد. وی در بوشهر درگذشت. اثر وی شرحی مفصل بر «بحارالانوار» است. او حاشیه‌هایی بر جلد چهارم «بحارالانوار» دارد. از او «مجموعه‌ی رسائل» نیز باقی است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۳۰ /۶)، شهیدان راه فضیلت (۴۶۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۵۰۱ -۵۰۰ /۱۳).

آل‌عصفور، یوسف

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۱۸۶ -۱۱۰۷ ق)، فقیه، متکلم، محدث، محقق، نویسنده و رجال شناس. از فرزندان احمد بن ابراهیم از شخصیتهای معروف روحانی و علمی این خاندان بود. وی در شاخوره‌ی بحرین زاده شد و در مکتب خانه و نزد پدر خواندن و نوشتن و مقدمات علوم را آموخت. هنگام فتنه خوارج در بحرین، و مهاجرت پدرش احمد به قطیف، در شاخوره ماند و پس از چندی به آنان پیوست. در

آنجا نزد شیخ حسین ماحوزی و شیح احمد بن عبداللّه بلادی و شیخ‌احمد بن علی به آموختن علوم دینی مشغول شد. فوت پدر و سنگینی معیشت خانواده مانع ادامه‌ی تحصیل وی شد. پس به بحرین و سپس به مکه رفت و یکبار دیگر نزد شیح حسین ماحوزی بازگشت. از آنجا به بحرین، کرمان و شیراز رفت. و چون شیراز دچار خشم و غضب نادرشاه گشت به فسا رفت. در فسا برای تأمین نیازهای زندگی به کشاورزی پرداخت و با فراغت نسبی به کار تدریس و تحقیق مشغول گشت و تأليف مشهورترین اثر فقهی خود «حدائق» را آغاز کرد. اما پس از آشوب خونینی که در فسا رخ داد و میرزا محمدعلی، حاکم وقت فسا، که به وی التفات داشت کشته شد و دارایی و کتابهای خود وی نیز به غارت رفت به اصطهبانات و سپس به عراق رفت و در کربلا اقامت گزید و در این شهر به آرامش و امنیت و رفاه دست یافت و کتاب «حدائق» و چندین کتاب دیگر را تمام کرد. وی تا پایان عمر در آنجا زندگی کرد و حیات خود را صرف تدریس و تعلیم و تحقیق و تألیف کتابای فقهی، روایی و کلامی و عبادی کرد. او استاد سید علی طباطبائی صاحب «ریاض» و از مشایخ روائی علامه بحرالعلوم است. در کربلا بر اثر طاعون درگذشت. بنابر وصیتش استاد وحید بهبهانی بر وی نماز گزارد و در کنار تربت امام حسین (ع) به خاک سپرده شد. از جمله آثار وی: «اعلام القاصدین»؛ «الحدائق الناضرهٔ فی احکام العترهٔ الطاهرهٔ»، در فقه استدلالی؛ «سلاسل الحدید فی تقیید ابن ابی‌الحدید»؛ «الدررالنجفیهٔ من الملتقطات الیوسفیهٔ»؛ «انیس المسافر و جلیس الخواطر»؛ «لؤلؤهٔ البحرین فی الاجازهٔ لقرتی العین».

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۸۶ /۹) ایضاح المکنون (۲۰ /۲، ۱۰۳ /۱)، تاریخ ادبیات ایران، براون (۲۲۹ /۴)، الذریعه (۳۸۰ -۳۷۹ /۱۸، ۲۱۱ -۲۱۰ /۱۲ ، ۱۴۰ /۸ ، ۲۹۰ -۲۸۹ /۶ ،۴۶۶ -۴۶۵ ،۲۳۹ /۲)، روضات الجنات (۱۹۰ -۱۸۶ /۸)، ریحانه، (۴۷۲ /۸) ،(۳۶۱ -۳۶۰ /۳) ،(۲۳۴ /۱)، شهیدان راه فضیلت (۴۶۶)، طرائق الحقائق (۱۸۶ -۱۸۰ /۱)، فارسنامه‌ی ناصری (۱۴۰۷ -۱۴۰۶ /۲)، فوائد الرضویه (۷۱۶ -۷۱۳)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۲۴ /۶)، مؤلفین کتب چاپی (۸۷۹ -۸۷۶ /۶)، مصفی المقال (۵۰۵)، معجم المؤلفین (۲۶۹ - ۲۶۸ /۱۳)، هدیهٔ الاحباب (۱۷۲)، هدیهٔ العارفین (۵۶۹ /۲).

آلیاری، هوشنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر هوشنگ آلیاری، دانشیار گروه آموزشی زراعت و اصلاح نباتات دانشگاه تبریز،در سال ۱۳۱۹ در تبریز بدنیا آمد. وی در سال ۱۳۴۹ مدرک دکتری در رشته کشاورزی عمومی را از دانشگاه لیبگ - آلمان با موفقیت اخذ کرد. و از سال ۱۳۵۱به عنوان عضو هیات علمی در گروه زراعت و اصلاح نباتات دانشکده کشاورزی مشغول خدمت شد.این همکاری تا کنون ادامه دارد. گروه : کشاورزیرشته : مهندسی کشاورزیتحصیلات رسمی و حرفه ای : هوشنگ آلیاری تحصیلات ابتدایی را دردبستان فرهنگ به پایان رسانده و دیپلم خود را در سال ۱۳۳۸ از دبیرستان فردوسی اخذ کرده‌اند. ایشان مدرک کارشناسی در رشته کشاورزی - تولیدات گیاهی را از دانشگاه لیبیگ - آلمان و کارشناسی ارشد کشاورزی - تولیدات گیاهی را در سال ۱۳۴۵ از دانشگاه لیبگ - آلمان دریافت نموده اند و در سال ۱۳۴۹ مدرک دکتری در رشته کشاورزی عمومی را از دانشگاه لیبگ - آلمان با موفقیت اخذ کرده‌اند. عنوان پایاننامه : الف - کارشناسی ارشد : Die asiatische Getreide Wanze Studien ueber Wachstum, Ertragsbildung und Naerstoffaufnahme der Baumwolle im :ب - دکـــــتری Entwicklung aegaeischen Roum. وقایع میانسالی : هوشنگ آلیاری در سال ۱۳۴۹ مدرک دکتری در رشته کشاورزی عمومی را از

دانشگاه لیبگ – آلمان با موفقیت اخذ کرد. و از سال ۱۳۵۱به عنوان عضو هیات علمی در گروه زراعت و اصلاح نباتات دانشکده کشاورزی مشغول خدمت شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سمتهای اجرایی و مدیریتی هوشنگ آلیاری به قرار زیر است: قبلی : مدیر گروه زراعت و اصلاح نباتات – معاون گروه زراعت و اصلاح نباتات فعلی:عضو هیئت علمی و دانشیار گروه آموزشی زراعت و اصلاح نباتات دانشگاه تبریز عضو مرکز بین المللی تکنولوژی الیاف (آلمان – برمن) – عضو انجمن زراعت و اصلاح نباتات ایران فعالیتهای آموزشی : فعالیتهای آموزشی هوشنگ آلیاری: تدریس: ۱–دوره کارشناسی: زراعتهای خصوصی – زراعت گیاهان صنعتی – زراعت حبوبات و گیاهان منطقه ای – زراعت غلات ۲–تحصیلات تکمیلی: زراعت تکمیلی – زراعت گیاهان دارویی و ادویه ای – کشاورزی پایدار چگونگی عرضه آثار : فعالیت های پژوهشی : تعداد مقاله های منتشرشده : ۲۳ مورد تعداد مقاله های ارایه شده در کنفرانسها: ۲۵ مورد تعداد کتابهای تالیف شده : ۱ مورد تعداد پایاننامه های کارشناسی ارشد : ۳۰ مورد تعداد پایاننامه های دکتری: ۷ مورد تعداد طرحهای تحقیقاتی مصوب : ۱ مورد

آملی اصفهانی، ابراهیم

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۰۹۸ ق)، محدث، فقیه، اصولی، متکلم و شاعر. نزد پدرش، خلیفه سلطان، که از علما و دانشمندان بنام عهد خویش بود تلمذ کرد. وی تعلیقات و حواشی بسیاری بر کتابهای فقهی و کلامی و اصولی نوشت که بهترین آنها حاشیه‌ای بر «شرح لمعه»، تا کتاب طهارت، است. او همچنین حواشی متفرقه‌ای بر کتاب «المدارک» نوشته که از آنها گستره‌ی فکر و اندیشه و دقت‌نظر و حسن سلیقه او پدیدار است. وی با اینکه در سه سالگی بینایی خود را از دست داده بود با پشتکار و جدیت به دنبال دانش رفت و بر بسیاری از صاحبان دیده تفوق یافت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۳۶ –۱۳۵ /۲)، ریاض العلماء (۵۳ /۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲ –۱ /۱۱)، معجم المؤلفین (۲۴ /۱).

آموخته، علی اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اصغر آموخته (نام کامل: علی اصغر آموخته) در سال ۱۲۸۴ در خانواده ای فرهنگی، در فضایی سرشار از عشق و زنده دلی در طبیعت زیبای بندرانزلی دیده بر جهان گشود. پدرش در وزارت معارف وقت به کار اشتغال داشت. او تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه هدایت و دوره متوسطه را در مدرسه علمیه تهران گذراند و از سال ۱۳۰۰ یعنی سن ۱۶ سالگی وارد خدمات دولتی شد. مدت ۶ سال در اداره فرهنگ گیلان مشغول به کار بود و از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۵ در بانک شاهنشاهی ایران در تهران به کار پرداخت. علی اصغر آموخته در این مدت کار حرفه ای را کافی ندانست و همچنان به مطالعه و گسترش آموخته هایش ادامه می داد. او ضمن آموزش زبان انگلیسی، فرانسه و روسی، به صورت مکاتبه ای، دانشجوی انجمن بانکداری لندن شد و در زمینه های

حسابداری تجاری، صنعتی، بانکی و اقتصاد ارز خارجی تحصیلات عالی خود را دنبال کرد. سه سال بعد برایش فرصتی فراهم آمد تا با کار کردن در بانک فلاحتی و صنعتی ایران، وزارت بازرگانی و شهرداری تهران، خود را برای ورود به اصلی ترین محل کار خویش آماده تر سازد. علی اصغر آموخته در خرداد ماه سال ۱۳۱۸ به عنوان کارمند با امضای نماینده مختار، کار خود را در اداره حسابداری کل بانک ملی ایران شروع کرد و این آغاز دوره ای طولانی، پرکار و موثر بود که سیر آن چنین ادامه یافت: مهر ۱۳۱۸: رییس اداره دوم اداره حسابداری کل بانک ملی ایران

آذر ۱۳۱۸: انتقال به وزارت دارایی به عنوان رییس اداره کل حسابداری قسمت اقتصادی

دی ۱۳۲۱: رییس اداره کل حسابداری بانک ملی ایران

مهر ۱۳۲۷: رییس نمایندگی بانک ملی ایران در لندن

تیر ۱۳۳۲: نماینده بانک ملی ایران در کمیسیون ارز (انتقال موقت به وزارت دارایی)

فروردین ۱۳۳۴: عضویت در هیئت مدیره بانک رهنی

بهمن ۱۳۳۸: پس از ۳۸ سال خدمت دولتی به افتخار بازنشستگی نایل آمد.

علی اصغر آموخته، آموخته بود و آموزش داد که بقا و اعتبار افراد حرفه ای مرهون تلاش بی امان و نظم فکری در انسجام بخشیدن به مطالب علمی و تخصصی است. برخورد او با مسایل حرفه ای این کلام ارزشمند را محقق ساخت که به واقع "سختکوشی هدیه خداوند است." وی طی دوره مسئولیت خویش در سمت ریاست اداره کل حسابداری بانک، دو یادگار بسیار ارزشمند از خود به جای گذاشت که اکنون نیز در دیده صاحبنظران همچنان ممتاز و برجسته است. کتابهای علم حسابداری دوره اول و دوره دوم، مشتمل بر معاملات ارزی و عملیات حسابداری آنها، همراه با فصلی مشروح در تنظیم ترازنامه ها، دوکتابی است که همچنان ما را با دلسوزی، دقت نظر و عمق بینش مرحوم آموخته آشنا می کند. این دو کتاب که در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۶ چاپ و منتشر شده، اگر چه به ظاهر برای استفاده کارکنان بانک نگاشته شده است، اما شاید با نگاهی دیگر مجموعه ای از دانش حسابداری آن دوران به شمار آید. فاصله بین چاپ و انتشار دوره اول و دوم کتابهای یادشده نتیجه ماموریتی آموزشی بود که از طرف بانک و در انگلستان و آمریکا به او محول شد. در این ماموریت او عملیات بانکهای نوین را در ایروینگ تراست کمپانی، چیس نشنال بانک و فدرال رزرو از نزدیک مشاهده کرد (۱۳۲۵) و در انجام وظیفه چنان دقت و توجه از خود بروز داد که ماحصل آن ماموریت وی به عنوان اولین نماینده بانک ملی ایران در کشور انگلستان در سال ۱۳۲۷، شد. این ماموریت همچنین از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. در حکم ماموریت ایشان چنین آمده است": اطمینان دارم در این ماموریت که برای اولین بار بانک ملی ایران، خود را به وسیله نماینده ای مستقیماً به دنیای خارج معرفی می نماید، با شایستگی و حس میهن پرستی از عهده انجام وظایف خواهید برآمد ".عضویت در هیئت مدیره بانک رهنی، در زمانی صورت گرفت که آموخته نایب رییس کمیسیون ارز وزارت دارایی بود و انتخاب وی براساس پیشنهاد رییس بانک رهنی و موافقت وزارت دارایی و بانک ملی ایران، به عنوان صاحبان سهام آن بانک انجام گرفت. این مسئولیت نیز تنها ارتقای سمت نبود بلکه دلیلی داشت و آن انجام اصلاحات در اساسنامه و سایر مقررات بانک و آیین نامه استخدامی آن بود.

بازنشستگی علی اصغر آموخته تنها منحصر به کلماتی بود که در روی کاغذ و به عنوان حکم اداری در سال ۱۳۳۸، ثبت شد. پس از آن هم وی فعالیتهای آموزشی خود را همچنان با دقت، جدیت و سختکوشی ادامه داد. چنانکه در سال ۱۳۴۵، به منظور مشورت در امورمالی و تربیت کادر حسابداری در سازمان تسلیحات ارتش دعوت به کار و ارائه نظر شد. علی اصغر آموخته در اول فروردین ماه ۱۳۵۸ همزمان با آغاز بهار و رویش شکوفه ها برشاخه های خفته در سرمای زمستان، عزم دیار باقی کرد، اما طراوت اشتیاق او به شکوفایی علم و رشته تخصصی و حرفه ایش که سالها با عشق به آن زیست و خدمت کرد، همچنان باقی است. یاد این

سرو آزاد که بـا نـام علی اصـغر آموخته در حیطه کـار، علم و دانش حرفه ای چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور روییـد و بالید و بر و باری سـرشار نثار دوسـتان، همکاران و شاگردانش کرد، همچنان زنده، مانا و پایدار است. روانش شاد. ویژگیهای فردی علی اصغر آموخته منحصر به فرد است؛ سختکوشی، دقت در امور، نظم، جدیت، میهن پرستی و وقت شناسی از آن جمله اند. افزون بر این در محیـط کـار خـود برای افراد صـادق و کوشـا احـترام بسیار قائـل بود و بر حرفه ای بودن، به روز بودن علمی و آگـاهی از جدیـدترین تغییرات در مسائل حرفه ای تاکیـد داشت. مناسـبات جدی و سـنجیده و در عین حال مهرآمیز او با کارمندان هنوز هم از خاطرات شیرین و پندآموز کارکنان قدیمی بانک رهنی قدیم (بانک مسکن کنونی) است.

آموزگار یگانه، سیروس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۱۲ در تهران تولـد یافت. پس از انجام تحصـیلات مقـدماتی و متوسـطه به دانشـکده‌ی حقوق رفت و لیسانس گرفت و بعد از چند سال وارد دوره‌ی دکترا شد و در رشـته‌ی اقتصاد فارغ‌التحصیل گردید. چندی در وزارت آموزش و پرورش و مدتی در وزارت بازرگـانی و زمـانی در بانک اعتبارات ایران اشـتغال به کار داشت. ولی حرفه‌ی اصـلی او نویسـندگی بود و در داستان‌نویسـی دارای ذوق و ابتکار بود. در نشریات مختلف تهران از جمله مجله‌ی خواندنیها و مجله‌ی تلاش آثار زیادی از او انتشار یافته است. آموزگار از دوران جوانی ملی‌گرا بود و حاضـر به همکـاری حـدی بـا رژیم نبود تا اینکه در دی ماه ۱۳۵۷ در کـابینه‌ی شاپور بختیار با عنوان وزیر مشاور سرپرست وزارت اطلاعات گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آموزگار، جمشید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حبیب‌اللّه آموزگار، متولد ۱۳۰۲ در تهران. تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه را در تهران به پایان برد و وارد دانشکده‌های فنی و حقوق گردید، ولی قبل از اتمام دوره‌ی دانشکده‌ها، در بحبوحه‌ی جنگ بین‌الملل دوم، برای ادامه‌ی تحصیل عازم آمریکا گردید و در دانشـگاه کرنل ثبت نام نمود. تحصـیلات خود را در رشته‌ی مهندسی بهداشت که در آمریکا از علوم نوپا بود پایان داد و در این رشـته درجه‌ی دکترا گرفت. چندی در دانشگاه‌های آمریکا به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۳۰ به ایران بازگشت و داوطلب تدریس در دانشـکده‌ی فنی گردیـد، ولی شورای دانشـگاه مـدرک تحصـیلی او را کافی نـدانست و صـلاحیت علمی‌اش را برای تدریس در دانشگاه نپذیرفت.

پس از جنگ بین‌الملل دوم، آمریکا برای تحکیم پایگاه خود در ایران و توسـعه و گسترش نفوذ در این منطقه، سازمانی به نام اصـل ۴ تأسـیس کرد. ظاهراً هـدف این سازمان دادن کمک‌های بلاعوض به دولت ایران برای برنامه‌های عمرانی بود. ولی در پشت پرده، پایگـاهی برای اعمال سـیاست خاص آمریکا در ایران بود. کارکنان ایرانی این سازمان فارغ‌التحصـیلان دانشـگاه‌های آمریکا بودنـد. جمشید آموزگار وارد اصل ۴ شـد و پس از مدتی کوتاه، معاونت اداره‌ی مهندسـی بهداشت که در تخصـص او بود، به وی واگذار

شد.

آموزگار جزء اولین دسته از جوانان طرفدار آمریکا بود که شغل سیاسی نسبتاً مهمی در حکومت گرفت و آن شغل معاونت وزارت بهداری بود. دکتر جهانشاه صالح که خود تحصیلکرده‌ی آمریکا و از طرفداران سیاست آن کشور در ایران بود، وزارت بهداری را بر عهده داشت. وی در ۱۳۳۴ جمشید آموزگار را به معاونت خود برگزید و به این ترتیب اولین سنگ شالوده‌ی ترقی سیاسی آموزگار گذاشته شد.

جمشید آموزگار سه سال در سمت معاونت وزارت بهداری بود، آنگاه ارتقاء مقام یافت و در ۱۳۳۷ در کابینه‌ی منوچهر اقبال به وزارت کار منصوب گردید. در ۱۳۳۸ سمت او در کابینه تغییر یافت و از وزارت کار به وزارت کشاورزی رفت، قانون اصلاحات ارضی را به تصویب رسانید و تا نیمه‌ی ۱۳۳۹ در آن سمت باقی بود.

در ۱۳۴۲ در کابینه حسنعلی منصور به توصیه و اصرار شاه به وزارت بهداری منصوب شد. در ۱۳۴۳ در کابینه‌ی امیر عباس هویدا سمت خود را حفظ کرد. در اردیبهشت ۱۳۴۴ از طرف نخست‌وزیر به وزارت دارائی، که وزیر نداشت، منصوب شد و قریب ۸ سال در رأس این وزارتخانه قرار داشت و قانون جدید مالیات بر درآمد را از تصویب مجلس گذراند.

در این سمت بود که با مسئله‌ی نفت آشنا شد و نمایندگی ایران در مجامع بین‌المللی در مورد تولید و قیمت نفت به او سپرده شد. تدریجاً در این مقام شهرت زیادی در دنیا به دست آورد و از لحاظ بین‌المللی سرشناس شد. در جلسات اوپک غالباً نمایندگان سایر کشورها از او تبعیت می‌کردند.

او که خود داعیه‌ی نخست‌وزیری داشت، در دوران وزارت دارائی همیشه با هویدا در جنگ و جدال بود و کارهای وزارت دارائی را مستقلاً انجام می‌داد. مبارزه‌ی پنهانی آن دو پس از چند سال علنی شد، اما هویدا توانست بخش مهمی از سازمان‌های وابسته به وزارت دارائی را از قلمرو وزارت او جدا کند و از قدرت اجرائی وزارت او به طرز محسوسی بکاهد.

در اردیبهشت ۱۳۵۳ تغییر سمت داد و به وزارت کشور و سرپرستی سازمان امور اداری و استخدامی کشور برگزیده شد. کار وی مستقیماً زیر نظر شاه قرار گرفت و در این دو مسئولیت مهم استقلال پیدا کرد و تا حدی از زیر نفوذ نخست‌وزیر (هویدا) خارج شد. مسائل نفتی و شرکت در مجامع بین‌المللی اوپک کماکان با او بود.

در وزارت کشور مستقلاً دست به انتصاب‌های زیاد زد و معاونین وزارت کشور و استانداران را تغییر داد، ولی در این تغییرات ناتوان ترین، بی‌اطلاع‌ترین و بی‌تجربه‌ترین افراد را برای معاونت و استانداری انتخاب کرد؛ بطوری که پس از مدتی کوتاه به اشتباه خود پی برد و برای جبران دست به انتصابات دیگری زد، اما چون انتصابات را با رأی مستبدانه خود و بدون مشورت با مشاوران خبیر انجام می‌داد، انتصابات دومش نه تنها جبران اشتباه اول را نکرد، بلکه بر شدت بحران مشکلات وزارت کشور نیز افزود.

در ۱۳۵۴ که به عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در جلسات اوپک در وین شرکت کرده بود، به اتفاق سایر اعضای اوپک به وسیله‌ی کارلوس تروریست مشهور بین‌المللی به گروگان گرفته شد و چند روزی در منتهای خفت و خواری در اسارت بودند، تا سرانجام با وساطت بعضی از کشورها و پرداخت مقدار قابل ملاحظه‌ای پول آزاد شدند. ولی آثار ناشی از این گروگانگیری و مصائبی که در آن چند روز به وی وارد شده بود، از لحاظ عصبی غیر عادی به نظر می‌رسید.

در ۱۳۵۵ به جای امیر عباس هویدا به دبیرکلی حزب رستاخیز انتخاب شد. در کابینه نیز سمت وزیر مشاور یافت و با مقدماتی که از چند ماه قبل فراهم شده بود، هویدا به وزارت دربار رفت و او در مرداد ماه ۱۳۵۶ از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه شد. او اعضای کابینه‌ی خود را از تکنوکرات‌های بی‌تجربه انتخاب کرد یا شاید اینها را به او تحمیل کردند. یک سال رئیس دولت بود. فضای باز سیاسی که از مدتی قبل مقدماتش فراهم شده بود در دوران زمامداری او موجبات انقلاب ایران را فراهم آورد. شهرهائی چون قم و تبریز و اصفهان به پا خاستند. دولت برای سرکوبی مردم به حکومت نظامی متوسل شد و برخورد نظامیان با مردم به پا خاسته رو به

افزایش نهاد. سرانجام فاجعه‌ی غم‌انگیز سینما رکس آبادان پیش آمد که قریب پانصد نفر از مردم بیگناه در آن حریق مدهش از بین رفتند. کابینه‌ی آموزگار در مقابل سیل خروشان مردم تاب نیاورد و پس از سیزده ماه زمامداری در دوره‌ای که شاید یکی از سخت‌ترین بحران‌های سیاسی تاریخ این کشور را به خود دیده است، کناره گرفت و سکان کشتی طوفان‌زده را به دست دیگری سپرد و خود پس از چندی راه آمریکا در پیش گرفت و از صحنه‌ی آشکار سیاست بیرون رفت.

در تاریخ مشروطیت ایران هیچ وزیری به اندازه‌ی او وزارت نکرده است. مجموعاً هفده سال بر مسند وزارت تکیه زده است. خود را از همه بالاتر می‌دانست. ظاهراً وطنخواه بود، ولی هرگز در ایران برای خود تدارک زندگی ندید. حتی از خریدن یک متر زمین هم خودداری کرد. هیچ نوع سرمایه‌گذاری نداشت. در ۱۳۳۹ که از کار دولت کنار گذاشته شد، با چند تن از دوستانش شرکت مقاطعه‌کاری تأسیس کردند. کارشان رونق گرفت، ولی بزودی از آنها جدا شد، شاید هم سهام خود را به نام دیگری نمود.

اولین مشکل آموزگار در دوران نخست‌وزیری، انتخاب وزیران کابینه بود. وی در انتخاب وزیرانش مختار نبود؛ نیمی از آنان از اعضاء کابینه‌ی هویدا بودند که بنا به اصرار و خواسته‌ی هویدا و شاه به وی تحمیل شده بودند. نیمی دیگر را با مشورت محمد یگانه دوست دیرینش که از دوران تحصیل در آمریکا با یکدیگر مناسبات نزدیکی داشتند و همچنین علی فرشچی رئیس دفتر و پیشکارش از بین تکنوکرات‌های بی‌تجربه که فقط به مدارك علمی آنها توجه شده بود انتخاب نمود. مشکل دیگر آموزگار، وجود امیرعباس هویدا در وزارت دربار بود. هویدا با جانشین خود مناسبات حسنه‌ای نداشت و از سالیان قبل بود برده بود که ممکن است روزی او جانشین وی شود. از همین نظر در وزارت دربار که نزدیکی بیشتری با شاه داشت، تحریکاتی علیه آموزگار به عمل می‌آورد. مخصوصاً نظریاتی که به شاه ارائه می‌نمود و شاه به آموزگار دستور اجرای آن را می‌داد، تماماً به ضرر آموزگار بود. نخست‌وزیر وقت گاهی متوجه دستورهای مغرضانه می‌شد، ولی آن قدرت و توانائی در وی وجود نداشت تا از اجرای آن سر باززند. در نخستین روزهای نخست‌وزیریش برنامه‌ی فضای باز سیاسی را که از مدت‌ها قبل مقدماتش فراهم شده بود به اجرا گذاشت. این برنامه ابتکار و خواسته‌ی جمشید آموزگار و صحنه‌گردانان سیاست ایران نبود، بلکه دولت آمریکا آن را برای بقای شاه و پسرش ظاهراً داروئی نجات‌بخش می‌دانست. این احتمال هم وجود دارد که زمامداران ایران، سیاست کلی دولت وقت آمریکا را آن قدر نسنجیده و شتابزده به اجرا گذاشتند که هر عملی برای حسن اجرای آن به کار رفت، به سوء عمل تبدیل گردید.

به دنبال فضای باز سیاسی در تهران و شهرستان‌ها تظاهراتی به وقوع پیوست. در نیمه‌ی دوم ۱۳۵۶ تظاهرات دانشجویان و بازاریان و جامعه‌ی روحانیت مبارز به اوج رسید، ولی دولت حتی‌المقدور از برخورد جدی با آنان و استعمال اسلحه خودداری می‌کرد، ولی از ۱۳۵۷ دولت برای فرونشاندن قیام مردم متوسل به سلاح‌های گرم شد. وقایع خونبار قم، تبریز، یزد، اصفهان و سایر شهرهای ایران صدها کشته بر جای گذارد و در چند شهرستان حکومت نظامی استقرار یافت. سرانجام به آتش کشیدن سینما رکس آبادان و کشته شدن قریب پانصد نفر مردم بیگناه، خشم عمومی را نسبت به شاه و دولت به اوج رسانید. آموزگار در مقابل آن همه مشکلات تاب مقاومت نیاورد و نتوانست ثمره‌ی محصولی را که خود کشت کرده بود در حکومت خویش ببیند و از ریاست دولت کناره‌گیری نمود و جای خود را به شریف امامی داد و یک ماه بعد راه آمریکا را در پیش گرفت. آموزگار ظاهراً از سرسپردگان رژیم پهلوی و شاه بود، ولی در چند سال آخر در خفا از شاه انتقاد می‌کرد، حتی در جمع دوستان نزدیك خود از ناسزا گفتن به وی خودداری نمی‌کرد و گاه کلیه‌ی بدبختی‌ها را مولود دخالت‌های ناروای او و خودخواهی‌اش می‌دانست. به عکس شاه تا آخرین دقایق خود آموزگار را مهره‌ای قادر و توانا می‌پنداشت و معتقد بود اگر با استعفای او موافقت نمی‌کرد شاید حوادث بعدی به وقوع نمی‌پیوست.

آموزگار مردی خودخواه، لجوج، ممسك و از مسائل اجتماعی بی‌اطلاع بود. در عوض هوشی سرشار و حافظه‌ای قوی داشت. به علت نداشتن معاشرت وسیع با اشخاص و نداشتن ارتباط با محافل و افرادی که تا حدی نبض جامعه را در دست داشتند، از جامعه و

آنچه در آن می گـذشت بی‌اطلاع بود. در روز بـا عـده‌ی معـدودی به گفتگو می‌نشـست و منبع تمـام اطلاعـات وی همان چنـد نفر بودند. به همین دلیل همیشه تصمیم گیری‌هایش غلط بود. آموزگار به هنگام تحصیل در آمریکا با دختری که آلمانی‌الاصل و تبعه‌ی آمریکا بود و در دانشگاه تحصیل می کرد پیوند زناشوئی بست، اما صاحب اولادی نشدند. همسر وی در نخستین سال‌های ازدواج به بیماری استخوان دچار شد و غالباً در بستر بیماری بود. تلاش شوهرش برای بهبود او به جائی نرسید. وی زنی ساده‌دل و محزون بود، به کارهای نیکو و خدمت به بشر میل و رغبتی فراوان داشت. چند کودک بی‌سرپرست را با هزینه‌ی خود نگهداری می کرد و به قدر استطاعت در میان مردم فقیر جنوب شهر خوار و بار و لباس تقسیم می‌نمود. از تجملات زندگی دوری می‌جست و از تشریفات بیزار بود. خـدا عالم است که کارهای نوع‌دوسـتانه‌اش از روی اعتقاد و اخلاص بوده یا به قصـد جلب توجه بوده است. آنچه مسـلم اسـت این است که در چنـد سـالی که در ایران اقـامت داشـته، هیـچ گونه عملی از او دیـده نشـده که مغـایر با موازین اخلاقی بوده باشـد و هیچگاه به عکس بسـیاری از همسـران رجال سیاسی در امور کشور دخالت نمی کرده است. شاید علتش این بود که آشنایان خاصی در ایران نداشت. اگر ایل و تبار او ایرانی یا در ایران بودند، احتمالاً همان کارهائی را می کرد که بسـیاری از همسـران رجال سیاسـی کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آموزگار، جهانگیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۹۸ ق)، نویسـنده و مترجم. پسـر حبیب‌اللّه آموزگـار در اصـطهبانات فـارس متولـد شـد. در رشـته‌ی اقتصـاد و ادبیـات به اخذ مدرک کارشناسی نایل شد. برای تکمیل تحصیل به آمریکا رفت و دکترای خود را در هر دو رشته گرفت. پس از بازگشت به ایران مشاور اقتصادی شـد. ولی مجدداً به آمریکا رفت و به تدریس در دانشـگاه مشـغول شد. وی مدتی نماینده‌ی اصـطهبانات در مجلس بود و یک چند نیز وزیر بازرگانی شد. از آثار او است: «کلیما یا سایه‌ی خوبان»، ترجمه‌ای از کتاب آندره موروا.[۱]

(۱۳۵۹ -۱۲۶۹ ش)، روزنامه‌نگـار و مـترجم. در اصـطهبانات فـارس متولـد شـد. به شـیراز رفت و مقـدمات فقه و اصـول و منطق را فراگرفت. در ۱۲۹۰ ش به تهران آمـد و به جرگه‌ی مطبوعات وارد شد و سـردبیر روزنامه‌های «آفتاب»، «صدای ایران»، و مدیر مجله «رهنما» و صاحب امتیاز مجله «علم و اخلاق» شـد. سـپس به ریاست مدرسه‌ی دولتی ادب منصوب گردید مدتی هم ریاست فرهنگ شیراز را بر عهده داشت. در وزارت دادگستری نیز یک چند مشاغل گوناگونی عهده‌دار شد. در سال ۱۳۳۰ ش وزیر فرهنگ و پس از آن چند دوره سناتور شد. از همکاران مجله‌ی «آینده» و جزء مؤسسان و شریکان دوره‌ی چهارم آن مجله بود از جمله‌ی آثار وی: «آموزش و پرورش»؛ «ابومسـلم خراسانی»، ترجمه از عربی؛ «اصلاحات اجتماعی»؛ «تاریخ اسلام»؛ «رهنمای تربیت»، ترجمه از عربی؛ «زن در جامعه»؛ «فرهنگ آموزگار».[۲]

روزنامه‌نگار.

تولد: ۱۲۷۰، تهران.

درگذشت: فروردین ۱۳۵۹.

حبیب‌الله آموزگار اصـطهباناتی، فرزند محمدحسـین اصطهباناتی، تحصیلات مقدماتی خود را در مدارس تهران پشت سر گذاشت و سپس به دارالفنون وارد شد و پس از فراغت از تحصـیل به استخدام وزارت فرهنگ درآمد. وی مدتی ریاست مدرسه‌ی دولتی ادب

و پس از آن ریاست معارف فارس و ریاست تعلیمات ولایات را به عهده داشت. در زمان داور به وزارت عدلیه منتقل شد و به مشاغل مختلفی از عضویت استیناف و ثبت کل و بازرسی قضایی دست یافت. وی همچنین مدتی مستشار دیوان کشور بود. حبیب‌الله آموزگار اصطهباناتی، مدتی نیز در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران تدریس نمود. مدتی در وزارت دادگستری در سمت‌های مختلف مشغول به کار بود. سال‌ها در مجلس سنا به عنوان نماینده‌ی منصوب شده بود و در کابینه‌ی حسین علاء که در ۲۹ اسفند سال ۱۳۳۰ تشکیل شد به عنوان وزیر فرهنگ معرفی گردید. این کابینه بر اثر تظاهرات مردم و اعتصابات ادارات و بازار به منظور ملی شدن صنعت نفت دیری نپایید و در دهم اردیبهشت سال ۱۳۳۱ سقوط کرد. حبیب‌الله آموزگار در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی نیز نماینده بود.

آموزگار در تهران به عرصه مطبوعاتی وارد شد و به سردبیری روزنامه‌ی «آفتاب» و روزنامه‌ی «صدای ایران» و همچنین به مدیریت مجله‌های «رهنما» و «علم و اخلاق» رسید. آموزگار مدتی نیز صاحب امتیاز روزنامه «جهان آینده» بود.

علاوه بر تألیف برخی از کتب درسی، از آثار وی که قسمتی به صورت تألیف و قسمتی دیگر به صورت ترجمه است، می‌توان به عنوان‌های زیر اشاره کرد: آموزش و پرورش (۱۳۱۶)؛ ابومسلم خراسانی (جرجی زیدان، ترجمه با همکاری عبدالحسین میرزا، سه جلد)؛ اصطلاحات اجتماعی (۱۳۰۷)؛ تاریخ اسلام (۱۳۳۴)؛ جهان و روح آفرینش (۱۳۳۳)؛ رهنمای تربیت یا اصول تعلیم (اثر عمر بیک مصری، ترجمه‌ی کتاب هدایة المدرس، تألیف و ترجه، ۱۳۰۱)؛ زن در جامعه (۱۳۱۱)؛ عالم ارواح (تلخیص و ترجمه از کتاب الارواح طنطاوی، ۱۳۰۷)؛ صرف عربی، عمدة النحو (نحو عربی)، فرهنگ فارسی آموزگار (چاپ اول: ۱۳۳۶)؛ منطق آموزگار (۱۳۰۱)؛ لغت عربی به فارسی آموزگار، فلسفه‌ی روحی (۱۳۰۸)؛ ملکه اسلام.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۴، ش ۵، ص ۳۳۷)، مؤلفین کتب چاپی (۴۴۴ -۴۴۳ /۲).
[۲] آینده (س ۴، ش ۱، ص ۲۳۷)، تاریخ جراید (۳۹ -۳۸ /۴)، دانشمندان و سخن سرایان فارس (۴۴ -۴۳ /۱)، الذریعه (۲۳ /۷۶)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۵۲ /۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۸۴ -۴۸۲ /۲).

آموزگار، حبیب الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حبیب الله آموزگار در سال ۱۲۶۹ش در اصطهبانات فارس متولد شد تحصیلات مقدماتی خود را تا ۱۲ سالگی در همان منطقه به پایان رسانید و در سن ۱۶ سالگی به شیراز فرار کرد وادامه تحصیلات متوسطه و عالی خود را در فقه و اصول به پایان رسانید . همچنین وی سه سال به تحصیل علوم جدید از جمله جغرافیا، ریاضیات، تاریخ پرداخت و چون این دوران مصادف با وقایع مشروطه بود مسئولیت پخش نشریاتی مانند حبل‌المتین (کلکته)، شمس (اسلامبول)، چهره‌نما (مصر) با وی بود آشنایی با نشریات مزبور وسیله‌ای شد تا وی به سوی تهران حرکت کند. آموزگار در سال ۱۲۸۷ش به تهران آمد و کار خود را با مصححی نشریه مذاکرات مجلس شورای ملی آغاز و با تدریس در مدرسه آلیانس (درس عربی) و ترجمه مطلب برای نشریات (از عربی به فارسی) و مدیر قسمت فارسی و ادبیات عرب مدرسه سیروس ادامه داد . در ۱۲۹۷ش وکلای شیراز آموزگار را به وزیر معارف وقت معرفی کردند وی نیز اورا به ریاست مدرسه ادب رسانید . این ریاست شش سال به طول انجامید و سپس در کابینه سردار سپه وزیر معارف (محتشم‌السلطنه) آموزگار را به ریاست معارف فارس انتخاب کرد ، آموزگار خود می‌گوید ": در این ۲ سال مدارس تاسیس کردم

و ورزش را در مدارس معمول کردم . " ۱۳۰۶ش با روی کار آمدن علی‌اکبر داور و تغییر وزارت عدلیه به دادگستری ، آموزگار از افرادی بود که از وزارت معارف به دادگستری منتقل شـد ابتدا عضو استیناف اصـفهان بود پس از چندی آموزگار درخواست انتقال به تهران کرد که مورد مخالفت داور قرار گرفت و گویا همین اختلاف باعث می‌شود که آموزگار شش ماه انفصال از خدمت بشود و مجـددا به مشاغـل فرهنگی خود روی می‌آورد . سال ۱۳۱۰ش مجـددا توسط داور به عنوان بازرس قضایی به دیوان کشور دعوت می‌شود مشاغـل وی در این وزارتخـانه تا سال ۱۳۲۹ش دادیـار دیـوان کشور، رئیس اداره رویه قضـایی، مسـتشار دیوان کشور بود ، علاوه بر وزارت دادگستری وی در اداره ثبت اسـناد و املاک نیز که توسط داور تاسـیس شده بود فعالیت می کرد . در کابینه حسین علا ۱۳۲۹ ش حبیب‌الله آموزگار به وزارت فرهنگ رسـید اگر چه عمر این کابینه بسـیار کوتاه بود وی معتقد است که در این مدت به اعتصاب معلمین که قبل از به وزارت رسـیدن وی شـروع شده بود خاتمه داده حقوق آنان پرداخت شده، مدارس مجددا باز شد ، وتحریکات عناصـر چپ که محرک اصلی بودند خنثی گردید . آموزگار پس از دوره وزارت جزء کمیسیون تقسیم املاک سلطنتی بود و همچنین مسـئولیت بانـک عمران نیز که در همین راسـتا بود به وی واگـذار شـد (۱۳۳۱ش) . با تشـکیل مجلس سـنا حبیب‌الله آموزگـار در دوره دوم و سوم به عنوان سـناتور انتصابی از شـیراز به نماینـدگی رسـید (اسـفند ۱۳۳۲- اردیبهشت ۱۳۴۰ش) در این مـدت علاـوه بر سـناتوری هر دو هفتـه یکبـار در جلسـاتی که در دربـار تشـکیل می‌شـد توسـط حسـین علاـء شـرکت می‌جست . از فعالیت‌هـای عمـده سیاسـی و فرهنگی آموزگار می‌توان به عضویت وی در حزب جمعیت عامیون ایران (دموکرات) ، عضو جمعیت دفاع ملی (۱۳۳۳ش) ، عضو حزب ملیون به ریاست دکتر اقبال (۱۳۳۷ ش) اشاره کرد. همچنین فعالیت‌های فرهنگی (۱۲۹۰ – ۱۳۲۸ ش) او سردبیری و دبیری چندین نشریه از جمله اطلاعات (۱) آفتاب ، صدای ایران، رهنما، علم و اخلاق ، جهان آینده و دموکرات ایران بر عهـده وی بوده است . علاـوه بر نشـریات فوق آموزگـار به تـألیف و ترجمه کتبهای بسـیار ماننـد اصـلاحات اجتماعی، عالم ارواح، زن در جـامعه، فرهنـگ آموزگار ، کتب درسـی مـدارس و .... پرداخته است . و کتاب سـیاست طالبی را نیز به تشویق اسـتاد خود حاج سـید ابراهیم شـیرازی برای اولین بار در ایران به چاپ رسانید . آموزگار دارای چهار پسـر به نام‌های جمشـید ، جهانگیر ، هوشـنگ و کورس بود که همگی آنهـا مشاغـل مهم کشوری داشـتند. حـبیب‌الله آموزگـار در فروردین ۱۳۵۹ش درگـذشت . منابع زندگینامه :پایگاه یاد یاران

آموزگار، کورس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حبیب‌اللّه آموزگار متولد ۱۳۰۷، پس از انجام تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه به آمریکا عزیمت نمود و در رشته‌ی راه‌سازی و ساختمان درجه‌ی مهندسـی گرفت. در ایران چندی در سازمان برنامه اشتغال داشت. بعد مقاطعه‌کار شد و چند ساختمان دولتی را او ساخت. در ۱۳۴۲ در کابینه‌ی حسـنعلی منصور وزارتخانه‌ی جدیـدی به نام وزارت آبادانی و مسـکن تشـکیل گردیـد، او به معاونت فنی آن وزارتخانه برگزیده شد. دو سالی سـمت معاونت داشت بعد کنار رفت. در ۱۳۴۸ به وزارت آبادانی و مسکن برگزیده شد و قریب چهار سال در آن سـمت بود. بعد از وزارت مجدداً به مقاطعه‌کاری پرداخت. پس از چندی ایران را ترک کرد و مقیم آمریکا شد. مردی متکبر، بداخلاق و پرمدعا بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آموزگار، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد میرمحمد نور در ۱۲۹۸ متولـد شـد. پس از انجام تحصـیلات مقـدماتی وارد کلاس قضائی دادگستری شـد و کلاس مزبور را پایان داد و با رتبه‌ی یک قضائی به اسـتخدام در دادگستری درآمد. چند سالی شغل قضائی داشت. پس از آن به وکالت دادگستری اشـتغال ورزیـد و تحصـیلات خـود را در رشـته‌ی حقوق ادامه داده درجه‌ی لیسـانس و دکـترا گرفت. در ۱۳۴۲ در انتخابـات مجلس شورای ملی شرکت کرد و از بندر لنگه وکیل شد. در ادوار بیست و دوم و بیست و سوم نیز وکیل مجلس شورای ملی بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آموزگار، هوشنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حبیب‌اللّه در ۱۳۰۰ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و پس از طی دوره‌ی دانشـکده‌ی مزبور در رشـته‌ی اقتصـاد درجه‌ی لیسانس گرفت و به اسـتخدام در بانک ملی درآمـد. پس از چنـد سال خـدمت در بانـک ملی به انگلسـتان اعزام شـد و در میدلنـد بانـک به کارآموزی و تمرین بانکـداری پرداخت. پس از مراجعت چند سالی در بانک اشتغال به خدمت داشت و به ریاست کتابخانه منصوب گردید. در ۱۳۳۴ برای طی دوره‌ی فوق لیسانس به مؤسسه‌ی علوم اداری معرفی گردیـده و دوره‌ی مزبور را پایان داد. آموزگار چنـدی در دبیرخانه‌ی سـنتو در آنکارا مشـغول خدمت بود بعد به روابـط عمـومی سازمـان اوپـک در اطریش انتقـال یـافت. مـدتی هم از مـدیران سازمـان جلب سیـاحان بود. وی در جوانی بـا دخـتر مشیرهمایون شهردار ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آنتیوخوس اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۲۸۱ ق.م.) (ج. سـلوکی، منسوب به سـلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریبا جمیع متصرفات آنان را در دست داشـتند، و بخش اعظم اصول تشـکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسـیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله

گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه– نهاوند امروزین– ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا– الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض بازگردند. هنر– در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی– ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱– هنر ایرانی به معنی اخص. ۲– هنر یونانی– ایرانی. ۳– هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد.

در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس آسیایی

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۶۴ -۶۸ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست

هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه‌واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس پنجم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۱۶۴ ق.م). (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض مماکلی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالك آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیك باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونای خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز

تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس چهارم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۱۷۴ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض مماکلی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن و الیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای

ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونای خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده.

باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس دوازدهم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مقدس (جل. ۸۳ -۹۴ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالك آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به

مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه‌واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۲۶۱ ق.م.) (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریبا جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم

بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با

سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس دهم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فیلادفلس (جل. ۹۲ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ –۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز

ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ـ ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد :۱- هنر ایرانی بـه معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که بـا مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۲۲۳ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ –۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه‌واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست

مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کننـد. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شـده، که عالیترین و ثروتمنـدترین طبقه جامعه ایرانی را تشـکیل می‌دادنـد. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سـلیقه خود را با طرز زنـدگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتنـد. بـدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسـیله معماری معبـد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیـدیست از معابـد هخامنشـی پاسارگاد و نقش رسـتم ولی با ابعاد محـدودتر و بعض تغییرات. طرح معبـدی که در پـایه‌ی صـفه‌ی تخت جمشـید بنا شـده، نیز ایرانی است. در حال حاضـر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسـته دوم نمی‌توان اسـناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سـر سـتون کرنتی بدون تخته روی سـر سـتون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر سـتون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصـلی، اسـتعمال قطعات سـنگی صـفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشـیاء هنری از دسـته سوم است که تعـداد آنها فراوان است، مع هـذا نتوانسـته‌اند تعیین کننـد که این اشـیا در خود کشور سـاخته شـده یـا آنهـا را از خارج وارد کرده‌انـد. در این ایام، کشـفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسـمه کوچک مفرغی متعلق به معبـد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که اسـتل (سـتون) حـاکی از فرمـان آنتیوخوس سوم مربوط به سـال ۱۹۳ ق.م. یافته شـده است. یک سـر بسـیار زیبای مجسـمه ای مفرغی که بـدبختانه خراب شـده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسـبت میدهنـد، از معبـد ایرانی شـمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. بایـد تصور کرد که سـلیقه عصـر بسـیار متمایـل به کارهـای هنری مفرغی بود، و همین سـلیقه در زمان پارتیان تعقیب شـد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سـنت عیلامی را داشـته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سـنگی که با مجسـمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس ششم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دیونیوس اپیفـانس (جل. ۱۴۵ ق.م.)، (ج. سـلوکی، منسوب به سـلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسـله‌ای از مقـدونیان که پس از اسـکندر در ایران تشـکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسـس این سلسـله سـلوکوس اول (ه.م.) است. سـلوکیان که جانشـین هخامنشـیان گردیدند، و تقریبا جمیع متصـرفات آنان را در دست داشـتند، و بخش اعظم اصول تشـکیلات خود را از ایشان اقتباس کردنـد، مجبور بودنـد که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سـلوکیان هم بـدین هـدف نرسیدند. همه اموری که به تدریـج شاهنشـاهی هخامنشـی را تضـعیف کرد، و عـاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسـله گردیـد، دامنگیر سـلوکیان نیز شـد: جنگهـایی که آنـان بـا سلسـله‌های دیگر کردنـد: نخست با مقـدونیه و مصـر، سـپس بـا پارتیـان و رومیـان، محاربـات ایشـان برای جلوگیری از تمایلاـت تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصـرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشـتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتـل می گردیـد. شاهـان این سلسـله در قرن دوم ق.م. از به کـار بردن طلاـ که راه فسـاد را باز می کرد، خودداری نداشـتند. آنان

بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صددروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که

در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس نهم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سیزیکس (جل. ۹۵ -۱۶۶ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید،

مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملاً ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی بـه معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس هشتم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

گری پس (جل. ۹۶ -۱۲۵ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ـ ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی بـه معنی اخص. ۲- هنر

یونانی– ایرانی. ۳– هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس هفتم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سیدت (جل. ۱۳۸ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ –۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریبا جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن

استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ـ ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی بـه معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان

پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنتیوخوس یازدهم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دیونیسوس (جل. ۸۴ -۸۹ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به

مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه‌واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

آنجفی، رحیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رحیم آنجفی : فرمانده تیپ یکم لشکر۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۲در روستای مرزیجران در شش کیلومتری اراک در خانواده ای مذهبی و متوسط به دنیا آمد. در ۶سالگی قدم به مدرسه گذاشت. ازکودکی صبور وبرد بار بود. بعد از سپری کردن دوران ابتدایی با گرفتن کارنامه کلاس ششم ابتدایی در سال ۱۳۴۳به خاطر علاقه فراوان به درس وبا توجه به مشکلات اقتصادی برای ادامه تحصیل از روستا راهی شهر شد ودر مدرسه راهنمایی شروع به تحصیل کرد .این

در حالی بود که در اکثر اوقات به خاطر نداشتن وسیله نقلیه از روستا تا شهر را پیاده طی می کرد .با جدیّت وکوشش فراوان به درس خواندن ادامه داد ودرس خواند. آگاهی بیشتر را کوششی برای خدمت بیشتر محرومان و مستضعفان می دانست .وقتی از مدرسه بر می گشت در کار کشاورزی به پدر خود کمك می کرد ودر کا رهای خانه نیز مادر را یاری می نمود.

در دوران نوجوانی بسیار با محبت بود وعاطفی . با تواضع وفروتنی با مردم بر خورد می کرد .رفتارش به گونه ای بود که همه به او محبت داشتند. دوران دبیرستان را نیز با سعی وتلاش وسختیهای زیاد که سر راه ایشان بود ومشکلات مالی فراوان با نمرات خوب در رشته ادبیات به پایان رساند.

معتقد بود فقر شدید حاکم بر زندگی هیچگاه مانع رسیدن فرد به هدفش نمی شود،وبر این عقیده استوار بود که انسان در نارسایی ها وفقر مادی آبدیده تر می شود.اوقات فراغت راکه دبیرستان تعطیل بود و ایشان درس نداشتند به کارگری می پرداخت . وقتی پولی نیز به دست می آوردند صرف امور خیریه می کردند . هرگز به دنیا وابستگی نشان نمی داد واز علاقه ای که هم و غم انسان را به دنیا ثابت کند بیزار بود .همواره در صدد رضای خدا بود.علاقه ی زیادی به تحصیل در دانشگاه داشت اما مشکلات اقتصادی اورا از تحصیل در دانشگاه باز داشت تادر کار های کشاورزی کمك پدر باشد.

مدتی بعد به خدمت نظام وظیفه رفت ودر سپاهی دانش آن زمان مشغول به خدمت شدند، ایشان را به روستاهای، دوردست و محروم آذربایجان اعزام کردند، جایی که اهالی آن به زبان فارسی آشنایی نداشتند.

اوبا زبان ترکی آشنایی قبلی نداشت وبا تلاش زیاد توانست این زبان را برای برقراری ارتباط با دانش آموزان یاد بگیرد. وقتی به مرخصی می آمد از فقر مردم ونبود امکانات بهداشتی واز همه مهمتر فقر فرهنگی آنها که در نتیجه ی بی توجهی حکومت شاه بود ,سخن می گفت.

اوبا دلسوزی ومهربانی برای مردم محروم کار می کرد .مردم روستا یی که شهید نجفی در آن تدریس می کرد, ایشان را بسیار دوست داشتند .

افراد مسن روستا در کارهای کشاورزی یا دامداری که به مشکلی بر خورد می کردند، با ایشان مشورت می کردند ,او اطلاعات وآگاهی که داشت را در اختیار روستائیان می گذاشت و کمك به آنها را وظیفه ی خود می دانست .

دلسوزمردم و حامی محرومین بود,چون خودش طعم فقرو تنگدستی را چشیده بود. بعد از اتمام خدمت سربازی، به اراك باز گشت ودر اداره آموزش وپرورش استخدام شد.ا ودوباره به روستا های دور دست ومحروم اراك رفت وبه عنوان معلمی دلسوز برای بچه ها به تدریس مشغول شد، بعد از یکسال خدمت در آموزش وپرورش موفق شد در آزمون ورودی دانشگاه قبول شود ودر دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات عرب ادامه تحصیل دهد. اوچند روز درهفته را در دانشگاه تحصیل می کرد وچند روز را نیز در مدرسه مشغول به تدریس بود. بعد از یکسال تحصیل در دانشگاه مسیرزندگی ایشان عوض شد،اخلاق ورفتارش نسبت به گذشته حالت خاصی به خود گرفت، سطح مطالعاتش بالاتر رفت در زمینه اخبار روز بسیار کاوش می کردند.

او در بازگشت از دانشگاه تعداد زیادی کتب مذهبی نوشته شده توسط نویسندگان معاصر وبا تعهد را به اراك آورد واز خانواده خود شروع کرد به آگاهی دادن وافشاء ماهیّت پلید شاه وخاندان سلطنتی وحکومت موروثی آنها .

برای آگاهی دادن به اقوام نزدیك ودوستان همیشه کتب واعلامیه های امام وعکس مبارك ایشان وهمچنین نوارهای سخنرانی امام راکه در تهران با زحمت وخطرات بسیاری تهیه می کردند به اراك آورده وبین دوستان تقسیم می کردند. در حرکتهای مردمی وضد طاغوتی اراك، همیشه پیشتاز بود .در تهران نیز او در صف اول مبارزه با طاغوت قرار داشت .

در دانشگاه به خاطر فعالیتهای زیاد وپیشگام بودن در حرکتهای انقلابی و تحریم رستوران دانشگاه وتشکیل بوفه در دانشگاه، کوهنوردیهای دسته جمعی ومطرح کردن مسائل سیاسی روز در بین دانشجویان سخت تحت مراقبت وکنترل بود ,به گفته ی

خودش: بعضی اوقات پشت سرم را که نگاه می کردم ,می دیدم قدم به قدم مأمورین مخفی ساواک پشت سرم می آیند. او یک مبارز چیره دست ومسلط بود ,با حجم زیاد فعالیت و مبارزاتی که داشتند چندین بار در تهران مورد بازرسی افراد ساواک قرار گرفتند اما چیزی که بهانه برای دستگیری ایشان باشد ,همراه نداشتند.

دوستان دانشگاهی اش نگران او بودند و اصرار داشتند که کاری بکند ساواک زیاد به او مشکوک نشود.

همزمان با مبارزات انقلابی در دانشگاه تهران، در اراک نیز به خاطر فعالیتهای چشمگیر زیاد تحت تعقیب ساواک و نیروهای انتظامی حکومت شاه بود .با همه ی تلاشی که نیروهای شاه انجام می دادند فقط یکبار اوتوسط پلیس دستگیر شد وبا تلاش موفق به فرار شد.

بعد از این دستگیری تمام کتابها یش را به جایی امن انتقال داد و دوستانش را نیز وادار به این کار کرد. با اهمیتی که نسبت به آگاهی مردم قائل بودند, ازقم یک طلبه آگاه به مسائل روز ، به روستای مرزیحران بردند که در جهت بیداری مردم بسیار مؤثر بود.

بعد از اطلاع نیروهای امنیتی ونظامی شاه از این اقدام شهید نجفی, برای دستگیریش یک گروه از نیروهای نظامی را به روستا اعزام کردند که موفق به دستگیری او نشدند.

در موقع حضورشان در اراک در در تمام مجالس مذهبی درمساجد آخوند، حاج محمد ابراهیم، حاج تقی خان، آقا اکبر فعالانه شرکت داشتند یا خودشان محور آن بودند.

یکبار توسط آموزش وپرورش کتابهایی در جهت تبلیغ انقلاب سفید شاه بین دانش آموزان پخش کرده بودند که ایشان اکثر کتابها را جمع کردو به منزل آورد و آتش زد وبه جای آن کتابهای مذهبی که روشنگر اذهان کودکان بود به مدرسه روستا برد.

در روستا نیز علاوه بر تدریس به کودکان با توجه به جو اختناق ,مردم روستا را نسبت به اوضاع پیرامون ارشاد می کرد.

مسئولین آموزش وپرورش تصمیم گرفتند شهید نجفی را به مدرسه ی دیگر منتقل کنند؛ اولین روزی که او به مدرسه خسرو بیگ(سابق) منتقل شد به محض رسیدن به آنجا تمام عکسهای شاه را از دیوار کلاسها کند وپاره کرد.

با وقوع زلزله در طبس با چند نفراز دوستانش که بیشترشان بعدها در مبارزات انقلاب وجنگ تحمیلی به شهادت رسیدند؛ راهی آن دیار شدند وحدود دو ماه در آنجا به ساختن خانه، بنایی ودر کنار آن تبلیغ مبانی اسلامی مشغول بودند.

بعد از باز گشت از آنجا برای مردم از فقر وتنگدستی و محرومیتهای آن دیار می گفت وهمواره آنها را ترغیب به شرکت هر چه بیشتر در تظاهرات و مبارزات می کرد تا با ریشه کن کردن حکومت طاغوت در راه نابودی فقر و نابرابری قدم بردارند.

سرانجام وعده الهی فرا رسید ودر ۲۲بهمن ۱۳۵۷انقلاب اسلامی به ثمر نشست. زنجیرهای اسارت پاره شدو بار دیگر دین مبین اسلام در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم وارد شد.

پیروزی انقلاب اسلامی زنگ خطری بود برای مشرکین و ابر قدرتهای ظالم جهانی، آنها فهمیدند که این اسلام همان اسلام هزار وچهارصدسال پیش است وچهره ها همان چهره های صدر اسلام هستند. رهبری انقلاب اتکاء اش به خدا بود و مردم پیرو فرامین او؛ دلها همه به یکدیگر پیوسته ومشتها گره شده . پس از پیروزی انقلاب اسلامی نهادهایی نیاز بود تا از دستاوردهای انقلاب اسلامی پاسداری کنند .به فرمان امام نهادهایی چون سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کمیته های انقلاب اسلامی تشکیل شد.

شهید رحیم نجفی نیز که با همکاری همرزمانش در خلع سلاح نیروهای نظامی وانتظامی حکومت شاه پیشگام بود , نهاد کمیته انقلاب اسلامی رادر مدرسه آقاضیاءالدین اراک بنیان گذاشتند ومسئولیت اسلحه خانه راکه مسئولیتی خطیر بود خود عهده دار شد. اوبا تلاش زیاد سلاحهای بی شماری را که دست مردم بود ویا در اختیار بازماندگان حکومت شاهنشاهی جمع آوری وساماندهی کرد.

منافقان ولیبرالهای وطن فروش از دیگر تهدیداتی بودند که آن روزها تهدید زیادی بر علیه ثبات انقلاب و کشور به شمار می رفتند

ودر آن فضای پر تنش وبحرانی پاسداری از اسلحه های موجود نیاز به افرادی از خود گذشته وبا توان مدیریت بالا داشت که شهید نجفی از جمله ی این افراد بود. بـا اختشـاش و ترورهای گروهایی که اسم خلق را بهانه ای برای نابودی خلق قرار داده بودنـد ,او بار دیگر وارد مبارزه شد تا به دفاع ازدستاوردهای انقلاب اسلامی ومردم بپردازد.

این دوران همزمان با شکل گرفتن سپاه بود ,او برای گذراندن چند واحد باقی مانده از دروس دانشگاه به تحصیل پرداخت , همگام با درس در سپاه نیز فعالیت داشت.

بعـد از اتمام تحصیلات دانشـگاهی موفق به اخـذ دانشـنامه در رشـته زبان وادبیات عرب شـد وبه اراک باز گشت ودر دبیرسـتانهای اراک شروع به تدریس کرد و با سپاه نیز رابطه نزدیک داشت.ا ودر سپاه به عنوان صاحب نظر اصلی برای نیرو ها بود و در هر مسئله ای نظر اوحجت بود.

بعـد از مـدتی که از تدریسـش در مـدارس اراک گـذشت به علت علاـقه زیادی که نیرو ها ی اتنقلابی در اراک , به خاطر جـدیّت وتلاش ودر عین حال ایثار و فداکاری که در کارهای ایشان می دیدند از او می خواستند, مسئولیتهایی را که به ایشان پیشـنهاد می شود ؛بپذیرند. سـرانجام او با اصـرار فراوان فرماندهان سپاه در اراک وتهران فرماند هی عملیات سپاه اراک را پذیرفت و برنامه ریزی هایی در سـطح گسترده برای انسـجام واقتدار سـپاه به عمل آورد. مدتی صـبحها و شبها در سپاه به فعالیت مشغول بود وبعد از ظهرها در دبیرستان به تدریس دانش آموزان می پرداخت.

جنگ که شروع شد با چند نفر از دوستانش به کرمانشاه رفت وبعد ازطی نمودن دوره ی آموزش نظامی به جبهه گیلان غرب رفت. چنـد ماه بعـدبه خاطر برنامه هایی که برای اعزام وتنظیم وتدوین اعزامها بود،به اراک باز گشت و دوباره با تعدادی از نیروهای سـپاه که فرماندهی آنها با ایشان بود ,عازم جبهه سومار شد.

این دوره همزمان بود با خیانتهای بنی صـدر ولیبرالها وجبهه آزادی به کشور. شـهید نجفی به خاطر علاقه شدید به امام و خط امام با تمام احزاب وگروههای غیراسلامی که از نظر امام رد بودند شدیداً مخالفت می کرد.

با پیام امام (ره) و برکناری بنی صـدر از فرماندهی کل قوا و رأی مجلس در عدم کفایت سیاسـی بنی صدر, او را بسـیار خوشـنود و راضی ساخت، واز این بابت بسیار خوشحال بود.

سال ً۱۳۶۰ با عده ای از برادران سـپاه وبسـیج راهی جبهه جنوب شد ودر عملیات طریق القدس و آزاد سازی شـهر بسـتان وپل سابله شرکت کرد.

علی رغم میل با طنی وبا اسرار فرماندهی سپاه به اراک بازگشت ودرجهت جذب نیرو برای جبهه نقش بزرگی به عهده گرفت.

همواره مردم را وبه خصوص جوانان را برای جیهه رفتن تشویق می کرد ودر این زمینه از هیچ کوششـی دریغ نداشت.ا و این تلاشها را وظیفه همه می دانست.

رزمنـدگان بسیجی را تشویق به عضویت در سـپاه می کرد تـا بهتر بتوان روی آنهـا برنامه ریزی کرد. اسـفند ماه ۱۳۶۱ بـه همراه دو برادرش که یکی از آنها در گردان تحت فرماندهی اش معاون اوبود، راهی جبهه جنوب شدند ودر تیپ نجف اشرف مشغول نبرد با دشـمن شدند .نیروهای ایشان بالغ بر ۳۰۰ نفر بودنـد، بـا همان گردان در عملیات افتخار آمیز فتـح المبین درمیشـداغ وتنگه رقابیه به عنوان اولین گردان خـط شـکن وارد عمـل شـد که در مرحله اول وچنـد مرحله بعـد ,وبـا فرمانـدهی بسـیار عالی وچشـمگیر نیروها را هدایت کرد .

درمرحله چهـارم عملیات هنگامیکه دشـمن ضـد حمله ی بسـیار شدیـدی را شـروع کرد ایشان در حالیکه نیروها را هـدایت می کرد ,ترکشـی به صورتش اثابت کرد که باعث شکسـتگی دندانهای ایشان وجراحت صورتش شد اما باز هم با دست و اشاره نیروها رابه سوی منطقه مورد نظر هدایت می کرد.

بعـد از اتمـام عملیات یک هفته به اراک آمـد تا استراحت کنـد. او در این یک هفته از خیر وبرکتهای عملیات بزرگ وغرور آفرین عملیات فتح المبین برای مردم بسیار صحبت کرد وآنها را تشویق به جبهه رفتن نمود.

در برگشـت به جبهه این بـار ۵۰۰نفر از نیروهـای اسـتان مرکزی بـا او همراه بودنـد.وقتی به جبهه جنوب رسـیدند این نیروهـا در دو گردان سازمانـدهی شدنـد. گردان امـام حسن (ع) به فرمانـدهی شـهید نا صـر بختیاری وگردان امام حسـین (ع) به فرمانـدهی شـهید نجفی.

این نیروها در تیپ ۲۲بـدر سازمانـدهی شدند . مدتی بعد یک گردان دیگر ازنیروهای رزمنده از اسـتان مرکزی به آنها ملحق شدند که در گردان امام سجاد سازماندهی شدند .

این نیروهـا در عملیات الی بیت المقـدس که شاهکار نظامی تاریـخ معاصـر است با رشادت تمام خرمشـهر را به آغوش ایران بزرگ برگرداندند.

بعـد از اتمام عملیات بیت المقـدس از طرف فرماندهان سـپاه وقرار گاه کربلا مثل سـردار رضایی وصـفوی از ایشان خواسـته شد که فرماندهی تیپ ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) که در صددتشـکیل آن بودند را بپذیرد ولی ایشان نپذیرفت وقول همکاری داد وبه سمت قائم مقام تیپ۱۷علی ابن ابیطالب (ع) منصوب شدو در عملیات رمضان با این سمت شرکت کرد.

از خصـلتهای بارز ش این بود که همیشه با پای برهنه در خطوط عملیاتی تردد می کرد. علاقه قلبی بین او و رزمندگان وجود داشت ,همه او را دوست داشتند واو را عمو رحیم خطاب می کردند .

برای رزمندگان چون پدری دلسوز بود وتکیه گاهی بزرگ .به جرات می توان گفت در شـبهای سخت وطاقت فرسای عملیات امید رزمندگان لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب به او بود و امید او به خدا .

چنـد ماه قبل از عملیات بیت المقـدس تا چنـدین ماه بعد از آخرین مرحل عملیات رمضان بیش از ۹ماه تمام در جبهه حضور داشت وحتی برای مدتی نیز به اراک نیامد.

به اراک که می آمـد قبـل از هر چیز به دیـدار خانواده شـهدا می رفت ,به پایگا هها وپاسـگا ههای سـپاه در حومه وروسـتا های دور سرکشی می کرد.

یکبار بعـد از مـدت طولانی که در جبهه بود،برای مرخصـی به اراک آمد اما تا مدت زیادی به منزل نرفت تا اینکه مادر ایشان موفق شدند در سپاه ایشان را ببینند.

در یکی از حملات ۷۲تن از رزمنـدگان در مثلثی های پاسـگاه زیـد عراق به شـهادت رسـیدند وپیکرهایشان در منطقه دشـمن ماند وتعدادی هم مجروح شدند.

شبها تنهایی به جلو خط مقدم عراق ومیادین مین محل شـهادت بچه ها می رفت ومجروحین وپیکرهای شهدا را از آنجا به دوش می گرفت وبه خط خودی انتقال می داد.

بعد از باز گشت از عملیات رمضان به محض ورود به سپاه مورد اسـتقبال نیرو های سـپاه قرار گرفت وبرای ایشان قربانی کردند .در مراسـمی که جهت بزرگـداشت شـهدای عملیـات رمضـان در مسـجد آقاضـیاءالدین گرفته بودنـد ایشـان خانواده شـهدا را نسبت به فداکاریهاوشجاعتهای فرزندانشان آگاه ترساخت.

مـدتی که درجبهه نبود ومسـئولیت عملیـات سـپاه اراک را عهـده داشت ,کارهای مهم و اساسـی را انجام داد.او ۱۵۰نفر از نیروهای بسیج رابه سپاه آورد وبعد از آموزش در امورانتظامی شهر به کار گرفت واز این راه مانع از توزیع مواد مخدر وانتقال اسلحه شد.

برای بالا بردن سـطح آموزش رزمندگان اسـتان مرکزی با تلاش فراوان پادگان امام علی (ع)را تأسـیس کرد ونیروهای سـپاه وبسـیج رادر آنجا آموزش می داد.

او تمام نیروهای بسیج که در سپاه فعال بودند را به صورت نوبه بندی به جبهه اعزام می کرد.

درعملیات محرم شرکت کرد .در این عملیات پا وچند جای بدنشان زخمی شد. به اراک باز گشت واز امدادهای غیبی این عملیات برای همه صحبت می کرد.از فرصت استفاده کرد ودر مدتی که بستری بود تمام رساله احکام امام(ره) را دوره کرد وکسانی را که به عیادتش می آمدند به خواندن وقرائت قرآن مشغول می کرد.

بعد از بهبودی از جراحات به علت نیاز سپاه ووبخش عملیات ,به وجود ایشان مجدداً شروع به فعالیت کردند ومثل سابق در جذب نیرو ,تأسیس وتقویت پاسگاهها وپایگاههای سپاه, آموزش نیروها و کلاسهای عقیدتی و سیاسی کارهای ماندگاری انجام دادند.

حقوق خود را صرف امور خیریه می کرد.مسئولیت ندامتگاه اراک با ایشان بود، همیشه با ضدانقلابی های بازگشته به دامان مردم وحتی کسانی که بر دشمنی خود با مردم وانقلاب اسلامی اصرار داشتند رفتاری برادرانه داشت، برای آنان صحبت می کرد با آنان بحث منطقی و اصولی می کردو به آنان نسبت به اعمالشان هشدار می داد.

ندامتگاه در آن زمان تلویزیون نداشت ، او دو دستگاه تلویزیون با پول شخصی خود برای آنجا خریدتا زندانیان از آنها استفاده کنند.

آنها بعد از شهادت شهید نجفی بسیار گریستند و برایش در زندان مجلس ختم گرفتند.

عملیات والفجر مقدماتی در پیش بود.او ۱۵روز قبل از عملیات به آنجا رفت و در چند مرحله آن عملیات شرکت کرد مثل یک رزمنده عادی و بدون هیچ مسئولیتی .

دوستان و خانواده زیاد اصرار می کردند که ازدواج کند ولی ایشان در پاسخ می گفتند، شاید ازدواج مانع خدمت بیشتر من در سپاه وجبهه شود . با اصرار زیاد عقد کرد وبعد از چند روز راهی جبهه وجنگ شد ودر لشکر هفده علی ابن ابی طالب(ع) فرماندهی تیپ یکم به ایشان واگذار گردید.

او در این مسئولیت و در عملیات والفجر ۳ با شجاعت تمام در مقابل دشمن در جبهه مهران به هدایت وفرماندهی نیروهای عملیاتی پرداخت.رزمندگان تحت فرماندهی ایشان می گویند:

وقتی عراق پاتک سختی را به قصد بازپس گیری مهران شروع کرد، عمو رحیم با حالت تواضع، خضوع وخشوع تمام وبا پای برهنه وحالتی خدای گونه ,به درگاه خدا مضطرب وبا موهای پریشان بدون توجه به گلوله های مستقیم تانک و گلوله هایی که در کنار ایشان به زمین می خورد، دستها را به طرف آسمان بلند کرد و می گفت: خدایا خودت بچه ها را یاری کن، اینها سر بازان تو هستند.

بعد از عملیات برای مجلس ختم شهید نديری به ساوه رفت واز آنجا به اراک آمد تا سری به منزل بزنند. اینبار وجودش یکپار چه نور شده بود،دوست داشتنی تر از هر لحظه دیگر بود؛ تبسمش شیرین و نگاهش وعده وداع را در دل تداعی می کرد.

بعد از اولین مراحل عملیات والفجر۴همراه با سردار شهید محمد بنیادی که یکماه بعد از ایشان در مراحل بعدی شهید شدند برای شناسایی با موتور به نزدیکی خط دشمن در پنجوین می روند وچون منطقه هنوز پاکسازی نشده بود،از یکی از سنگرهای کمین عراق به طرف موتور با تیربار شلیک می کنند که دو تیر از پشت به شهید نجفی اصابت می کند ولی به سردار بنیادی که راننده موتور بودند ,نمی گوید تا مبادا مانع از شناسایی بیشتر منطقه شود .

در راه بازگشت به جبهه خودی سردار بنیادی به شوخی به او می گوید :اگر شما شهید یا مجروح شدید من چطور شما را ببرم ؟شهید رحیم می گوید که من زخمی شده ام ودر همان حین از موتور می افتند .او را به بیمارستان امام(ره) تبریز منتقل می نمایند وبعد از دو روز در آنجا به شهادت می رسد و صفحات زرین, زندگی مردی بزرگ از تبار حسین(ع) به نسلهای آینده امانت داده می شودتا ادامه دهنده راهش باشند.

وقتی خبر شـهادتش رابه بچه های سـپاه دادند سـپاه یکسـره غرق عزا شد .همه گریه می کردند، صدای شـیون از همه جای سپاه بلند بود .کسـی قدرت تحمل این داغ را نداشت. کسـی در سپاه یا در اراک نبود که ایشان را نشـناسد، تمام چشمها اشگ آلود وگریان بود .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

آوینی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

کارگردان، تهیه‌کننده.

تولد: ۱۳۲۶، شهر ری.

شهادت: ۱۹ فروردین ۱۳۷۲، منطقه فکه.

سیـد مرتضـی آوینی به سال ۱۳۵۴ در رشـته‌ی معماری از دانشـگاه تهران فارغ‌التحصـیل گردید. سـپس به ادامه‌ی تحصـیل در مقطع کارشناسـی ارشـد همـان رشته در دانشـکده‌ی هنرهـای زیبـای دانشـگاه تهران پرداخـت. پس از پیروزی انقلاـب اسـلامی بـه جهـاد سازندگی پیوست و فیلم مستند «سیل خوزستان» را در سال ۱۳۵۸ و مجموعه‌های «شش روز در ترکمن صحرا» و «خان گزیده‌ها» را در سال ۱۳۵۹ برای گروه جهاد سازنـدگی صـدا و سـیما کارگردانی نمود. با آغاز جنگ تحمیلی، فیلم مسـتند «فتـح خون» و یازده قسـمت مجموعه «حقیقت» را کـارگردانی و تـدوین کرده است. از سـال ۱۳۶۴ تـا سال ۱۳۸۶ علاـوه بر کـارگردانی اکثر مجموعه‌ی «روایت فتـح» تـدوین، نویسـندگی متن و گوینـدگی کل این مجموعه هفتاد قسـمتی را بر عهده داشـته است. از سال ۱۳۶۸ همراه با ادامه‌ی فعالیت مسـتندسازی و تدوین، به نوشـتن نقد سـینمایی و مقالات نظری درباره سینما و تلویزیون پرداخت. از نیمه‌ی دوم سال ۱۳۶۹ سـردبیری ماهنـامه‌ی هنری «سـوره» و ویژه‌نامه‌هـای سـینمایی این نشـریه را بر عهـده داشـته است. سـرپرستی واحـد تلویزیـونی حوزه‌ی هنری سازمـان تبلیغـات اسـلامی از سـال ۱۳۷۰ و دفتـر مطالعـات دینی هنر از دیگر وظـایف او بـوده اسـت. وی سـپس به کارگردانی مجموعه‌های جدید «روایت فتح» پرداخت.

از جمله آثار وی می‌توان به کتاب آینه‌ی جادو (درباره‌ی رسانه‌های تصویری و به ویژه سـینما) و احتراز روح و شـرح تعابیر حضرت امام (ره) و فردایی دیگر (مجموعه‌ی مقالات) اشاره نمود.

سید مرتضی آوینی روز پنج شنبه ۱۹ فروردین ۱۳۷۲ هنگامی که برای تصویربرداری مجموعه‌ی تلویزیونی «روایت فتـح» به منطقه‌ی فکه رفته بود، بر اثر انفجار یک مین عمل نشده، به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

آهنی، رجبعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رجبعلی آهنی : فرمانده گردان ابوذر تیپ ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

"رجبعلی آهنی"، در سوم تیر سـال ۱۳۳۴ در روسـتای "سـلطانی"، از بخش "نهبنـدان" در شهرسـتان"بیرجنـد "به دنیا آمـد. دوران کودکی را در روسـتای محل تولدش سپری کرد و در همین روستا به مکتبخانه رفت و قرآن را فرا گرفت.در سه سالگی پدر خود را از دست داد. دوران ابتدایی را در روسـتای سـلطانی گذراند و تا کلاس پنجم درس خواند و بعد از آن ترک تحصیل کرد. تا سیزده سالگی در روستای محل تولدش بود و سپس به تهران رفت. در تهران در شرکت باردارو در قسمت پخش دارو و کارهای بانکی به مدت دو سال مشـغول به کار شد و در سال ۱۳۵۴ به سـربازی رفت. بعد از اتمام سربازی به بیرجند برگشت و در شرکت پی ریز در محمـدیه بیرجنـد حـدود یـک سـال کار کرد و دوباره به تهران رفت که همزمان با اوجگیری انقلاب بود و با حضور خود در تمامی صحنه های انقلاب و تظاهرات، هنگام با مردم تهران فعالیت می کرد و در تظاهرات هفده شهریور علیه رژیم شاه نقش فعالی داشت. بعد از آن دوباره به بیرجند برگشت و در تظاهرات و راهپیمایی ها شـرکت می کرد و مردم را با رشادت رهبری می کرد. با پیروزی انقلاب اسـلامی به کمیته پیوست و بعـد از چنـدی در جهاد سازنـدگی به فعالیت مشـغول شـد و بعد از آن، فعالیت خود را در سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی بیرجند آغاز کرد و پس از نه ماه که در سپاه مشغول خدمت بود، برای آموزش به مشهد مقدس اعزام شد و دوران آموزشـی خود را با موفقیت به پایان رسانـد و بعـد از آن به بیرجنـد بازگشت و پس از چنـدی داوطلبانه به جبهه اعزام شد. قبل از اعزام فرماندهـده عملیات مبارزه با مواد مخـدر منطقه نهبندان را عهده دار بود که حدود شانزده ماه در این منطقه فعالیت کرد و پس از اینکه اوضـاع منطقه را سـر و سامان داد و به جبهه رفت. در عملیات طریق القـدس به عنوان فرمانـده گردان شـرکت کرد و اولین فرماندهی بود که خط دفاعی عراق را شـکست و از میدان های وسـیع مین گذشت و به یاری خداوند متعال، دشمن را تا عمق سی کیلومتری مجبور به عقب نشـینی کرد. او در این عملیات بر اثر اصابت ترکش خمپاره مجروح شـد و سـر پایی معالجه شد و بعد از عملیـات و بعـد از شـش مـاه حضـور در جبهـه بـه بیرجنـد برگشت. برای دومین بـار در تاریـخ ۵/۱۱/۱۳۶۰ بـه جبهه اعزام شـد و فرمانـدهی نیروهـای ویژه خراسـان را به عهـده گرفت و در عملیـات فتـح المبین شـرکت کرد. در این عملیات بر اثر اصابت گلوله از ناحیه دست مجروح شد که برای مداوا به بیرجند منتقل شد و پس از ده روز به جبهه برگشت.

در عملیـات بیت المقـدس به عنوان خط شـکن، فرمانـدهی گردان ابوذر را به عهـده گرفت. در این مرحله از عملیات باز پس گیری خرمشـهر، بر اثر اصابت ترکش خمپاره از ناحیه کمر مجروح که دوباره برای مـداوا به بیرجنـد منتقل شد. در این عملیات نام گردان خود را ابوذر گـذاشت و معتقـد بود: ابوذر از پـا برهنگان بود و انقلاب را پا برهنگان بایـد حفظ کننـد. خود او نزد افراد گردانش با عنوان شیر علی و چریک خمینی معروف بودند. در عملیات رمضان نیز شرکت کرد که در هنگام گرفتن سنگر های مثلثی عراقی ها بر اثر اصابت ترکش خمپاره به پا مجروح شـد و برای معالجه به بیرجنـد منتقل شـد. در عملیات کرخه نیز بر اثر اصابت گلوله کالیبر ۵۰ از ناحیه کمر مجروح شد.

رجبعلی آهنی در ۲۵ سالگی ازدواج کرد که مدت زندگی مشترک آنها حدود دو ماه بود. شب عروسـی که مصادف با شب جمعه بود، پس از قرائت دعای کمیل، مراسم عقـد برگزار شـد. چنـد روز بعـد از ازدواج از طرف سـپاه پاسداران به عنوان فرمانده فداکار عازم مکه معظمه شد و بعد از مراجعت از سفر حج، بعد از سه روز به جبهه اعزام شد.

در برابر گرفتاری ها و مشکلات بسیار صبور و با حوصله بود و همچون کوه استوار و مقاوم بود.رجبعلی آهنی در ۲۵ آبان ۱۳۶۱ در عملیـات مسـلم بن عقیـل در جبهه سومـار در تپه های مشـرف به شـهر منـدلی عراق بر اثر رفتن بر روی مین به شـهادت رسـید. پیکر مطهرش در منطقه دشـمن مفقود شد . منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شـهید خراسان"نوشـته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

آهون منش، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر علی آهون منش در سال ۱۳۲۲ در تهران متولد شد.وی پس از اخذ کارشناسی رشته گیاه پزشکی از دانشگاه تبریز برای تکمیل معلومات دانشگاهی به آمریکا عزیمت کرد و تا مقطع دکتری به تحصیل پرداخت و موفق شد دکتری و فوق دکتری همان رشته را به ترتیب در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ از دانشگاه کالیفرنیا دریافت کند.نامبرده هم اکنون عضوهیئت علمی و رئیس دانشگاه صنعتی اصفهان می باشد. کتاب" کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد"ترجمه،علی آهون منش(یکی از مترجمین) ، در دوره شانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : علی آهون منش تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران و اصفهان گذراند. در سال ۱۳۵۱ موفق به اخذ لیسانس گیاه پزشکی از دانشگاه تبریز شد. آنگاه برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و فوق لیسانس، دکترا و فوق دکترای خود را به ترتیب در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ از دانشگاه کالیفرنیا دریافت نمود.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : علی آهون منش پس از بازگشت به ایران در کنار فعالیتهای آموزشی، معاونت امور تحقیقات و آموزش و ترویج وزارت کشاورزی و ریاست دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان را برعهده داشت و درحال حاضر در مقام ریاست دانشگاه صنعتی اصفهان به خدمت اشتغال دارد.جوائز و نشانها : کتاب" کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد"ترجمه،علی آهون منش(یکی از مترجمین) ، در دوره شانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.چگونگی عرضه آثار : علی آهون منش علاوه بر تألیف و انتشار ۲۷ مقاله به زبانهای فارسی در مجلات علمی داخل کشور و ۷ مقاله به زبان انگلیسی در نشریات علمی خارج از کشور، کتابهای را نیز تألیف و ترجمه نموده است.آثار : عوامل آلوده کننده هوا و اثرات آن بر گیاهان زراعی کتاب روشهای مدیریت بیماریهای گیاهی تألیف فرای ویژگی اثر : ترجمه۳ کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد ویژگی اثر : ترجمه،این کتاب در دوره شانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی و برگزیده شده است. آشنایی با کتاب: «کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد»: کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد/ دی هورن بای؛ترجم ?احمد علوی و علی آهون منش .– تهران: نشر آموزش کشاورزی: ۱۳۷۶.– ۲ج. زمانی بود که بشر به کمک آفت کشهای شیمیایی می توانست به مقابله با عوامل بیماری زای گیاهی بپردازد و همزمان با استفاده از کودهای مصنوعی شاهد رشد و باردهی چشمگیر زراعی باشد. اما سالهاست که با پیشرفت علوم پزشکی ثابت شده است که بسیاری از سموم دفع آفات نباتی برای انسان سرطان زا هستند و غالب آفت کشها پدید ?تخریب لای ?اوزون را شدت می بخشند. بنابراین تدبیری باید اندیشید که در عین مقابله و پیشگیری از خسارات ناشی از عوامل بیماری زای گیاهی و حفظ روند تولید کشاورزی جهت تغذیه جمعیت روزافزون دنیا، محیط شکننده و حساس زمین بیش از این دستخوش آسیب نشود. بدین ترتیب گرایش به مبارز ?بیولوژیکی مورد توجه و علاق? پژوهشگران قرار گرفت و تحقیق و تعمق در این حیطه ادامه یافت. کتاب کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای خاکزاد از جمله آخرین رساله هایی است که در این زمینه به چاپ رسیده و به علت غنای علمی و توجه به جنبه های مختلف مبارزه بیولوژیکی در ابعاد اجرایی وسیع، سخت مورد توجه قرار گرفته است. مترجمان کتاب امید دارند که ترجم ?این کتاب، خلاء محسوسی را که در این زمینه در منابع فارسی موجود است تا حدی جبران کند. کتاب فوق که از ترجمه ای دقیق و روان برخوردار است. در دو جلد و سی فصل توسط معاونت آموزش و تجهیز نیروی انسانی سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی وزارت کشاورزی منتشر شده است.

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

آهی، مجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا ابوالقاسم خان در ۱۲۶۵ متولد شد. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به کمک عموی خود که منشی سفارت روسیه در تهران بود، برای ادامه‌ی تحصیلات به پطرزبورگ رفت و در آنجا مجدداً دوره‌ی متوسطه و عالی را در رشته‌ی حقوق به پایان رسانید. پس از مراجعت به ایران چندی در وزارت امور خارجه مصدر خدماتی شد و تا ریاست اداره ترقی کرد و بعد به ریاست شیلات شمال منصوب شد. در ۱۳۰۱ با علی‌اکبر داور محشور و نزدیک شد و از پایه‌گذاران حزب رادیکال و دنباله‌روی خط سیاسی داور بود. در ۱۳۰۱ با کمک و مساعدت حزب رادیکال، به معاونت وزارت معارف منصوب گردید و ضمناً در مدارس عالی حقوق و علوم سیاسی تدریس می‌نمود.

در ۱۳۰۶ در تشکیلات نوین دادگستری با تربه‌ی ۹ قضائی به مستشاری دیوان عالی تمیز منصوب گردید و قریب ۶ سال در آن سمت باقی ماند. در ۱۳۱۲ استانداری فارس به عهده‌ی او قرار گرفت و در احیاء آثار باستانی فارس جد و جهدی از خود معمول داشت. در ۱۳۱۴ وقتی علی منصور ظاهراً به اتهام اخذ رشوه از شرکت کامپاکس برکنار و بازداشت شد، آهی به جای او به وزارت طرق منصور گردید و قریب سه سال در آن شغل مستقر بود و اتصال خطوط راه‌آهن شمال و جنوب در دوران تصدی او انجام گرفت. در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۱۷ برکنار و زندانی شد. علت برکناریش سوءظنی بود که رضاشاه به او داشت چون تحصیلکرده‌ی روسیه بود و با سفیرکبیر شوروی حشر و نشر زیادی داشت، شاه به او ظنین شده بود. در یکی از ملاقات‌ها به رضاشاه گفته بود مردم از حکومت رضایت ندارند. همین جلسه موجب عصبانیت فوق‌العاده‌ی شاه شد و دستور داد شهربانی او را توقیف کند و پرونده‌ای در دادگستری برایش درست کردند تا سرانجام بر اثر مجاهدت دکتر احمد متین دفتری وزیر دادگستری محاکمه‌ی او سر نگرفت و از وی رفع اتهام گردید و مدتی بیکار ماند تا اینکه در تیر ماه ۱۳۱۹ در کابینه‌ی علی منصور به سمت وزیر دادگستری تعیین و معرفی شد. در شهریور ۱۳۲۰ پس از حمله‌ی شوروی و انگلیس به مرزهای ایران، علی منصور از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد. رضاشاه ریاست دولت را به آهی تکلیف نمود ولی او زیر بار نرفت و به لطائف‌الحیل او را راضی کرد که باید در این موقع خطیر یکی از رجال باتجربه و پرسابقه در رأس دولت قرار بگیرد و شاه این پیشنهاد را پذیرفت و ریاست دولت را به فروغی واگذار کرد. شغل آهی در کابینه‌ی جدید همچنان وزارت دادگستری بود. دولت فروغی از نخستین روزهای تشکیل با مشکلات بسیار بزرگی مواجه بود که از همه مهمتر ترک مخاصمه و تعیین تکلیف رضاشاه و بالاخره انعقاد پیمان‌نامه‌ای با دولتین شوروی و انگلیس بود. آهی در حل مشکلات نقش مهمی داشت. در حقیقت قائم‌مقام نخست‌وزیر و کارگردان دولت بود. در مذاکرات با سفراء شوروی و انگلیس آهی نقش‌آفرین شد. پس از استعفا و خروج رضاشاه از ایران، فروغی مجدداً با رأی تمایل نمایندگان مجلس به ریاست دولت رسید و آهی همچنان در کابینه با سمت وزیر دادگستری باقی ماند.

فروغی بعلت کسالت و کهولت غالباً قادر به حضور در مجلس شورای ملی نبود و تمام وظایف او را در مجلس، آهی انجام می‌داد. در سومین ترمیم کابینه باز هم شغل او محفوظ ماند و به هنگام طرح پیمان سه‌جانبه‌ی بین ایران و متفقین، دفاع اصلی از آن به دوش او قرار گرفت. در اوایل اسفند ۱۳۲۰ در چهارمین ترمیم کابینه، فروغی شغل آهی را تغییر داد و او را به وزارت اقتصاد و خواروبار و کشاورزی منصوب نمود. پس از معرفی هیئت دولت جدید، مجلس با اکثریت ضعیفی دولت را تأیید کرد ولیکن رأی مجلس مورد

قبول فروغی واقع نشد و طبعاً خود و وزیران استعفا دادند. علی سهیلی جانشین فروغی در هیئت وزیران خود، آهی را به سمت وزیر دادگستری معرفی نمود و ضمناً برای سفارتش در مسکو از دولت شوروی تقاضای آگرمان کرد و در اوایل ۱۳۲۱ به مسکو رفت و قریب چهار سال در آنجا سفارت داشت. در ۱۳۲۵ در اثر بیماری به تهران بازگشت و سرانجام در همان سال در اثر بیماری سرطان درگذشت.

(۱۳۲۵ -۱۲۶۵ ق)، مترجم. پسر میرزاابوالقاسم آهی سفیر ایران در مسکو بود. در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق و اقتصاد در مسکو به پایان رسانید. مشاغل گوناگونی را عهده‌دار شد. استاد مدرسه‌ی علوم سیاسی تهران، معاون وزارت معارف، وزیر راه و دادگستری، سفیر ایران در مسکو از ۱۳۲۱ ش تا پایان عمر در اواخر عمر به علت کسالت شدید به تهران بازگشت و در تهران درگذشت.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] یادگار (س ۳، ش ۳،ص ۲۸).

آیت نجف آبادی، میر سید علی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم مجاهد آیت‌اللَّه میرسید علی آیت نجف‌آبادی در سال ۱۲۴۷ش (۱۲۸۷ق) در نجف آباد اصفهان به دنیا آمد. ایشان بعد از سن بیست سالگی در اثر حادثه‌ای، به علم و دانش علاقه‌مند شد و وارد حوزه علمیه اصفهان گردید. وی در اصفهان از محضر استادانی همچون: سید محمد فشارکی، سید ابوالحسن جلوه و سید مهدی نحوی استفاده برد و پس از آن رهسپار نجف اشرف گردید. آیت اللَّه نجف آبادی در نجف از محضر استادان بزرگی همچون: سید اسماعیل صدر، میرزا محمد تقی شیرازی، حاج آقا رضا همدانی، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی کسب فیض کرد و در مدت کوتاهی با طی مراحل رشد، در فقه، اصول، فلسفه و عرفان و اخلاق به مقام تبحّر و استادی رسید. وی از آن پس عازم اصفهان گردید و حلقه درس خود را تشکیل داد. آیت‌اللَّه نجف‌آبادی یکی از مشهورترین استادان حوزه اصفهان در دوره سرکوب این پایگاه دینی توسط رضاخان بوده است. ایشان به فریضه امر به معروف و نهی از منکر اهمیت خاصی می‌داد و با حاکمان مستبد محلی و خوانین زورگو مبارزه می‌کرد. همچنین در مقطعی که ایران توسط بیگانگان اشغال شد، آیت اللَّه نجف آبادی با خودکامگی روس‌ها مجاهده و مبارزه زیادی کرد؛ در نتیجه خانه‌اش توسط اوباشِ تحریک شده و مزدوران و مأمورانشان غارت شد و خودش نیز در کنسولگری شوروی در اصفهان زندانی گردید. در آن ایام که در اثر حضور متفقین در ایران، قحطی و گرانی بیداد می‌کرد، ایشان و عالم دیگر اصفهان، میرسید حسن چهارسوقی، ابتکاری به خرج داده و مشترکاً طی اعلامیه‌ای از مردم مسلمان و بازاریان متمکن خواستند در نقاط مختلف شهر، انجمن‌های خیریه تشکیل داده و از بینوایان، بیکاران و گرسنگان، حمایتِ برنامه‌ریزی شده کنند. این برنامه در بین مردم بسیار مؤثر واقع شد؛ به گونه‌ای که اغلب انجمن‌های خیریه فعلی اصفهان نیز از بقایای همان انجمن‌ها هستند. در کنار فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، حلقه درس آیت اللَّه نجف‌آبادی، محفل فضلا و فرهیختگان بود و شاگردان نامداری در آن پرورش یافتند که حضرات آیات ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، شیخ احمد فیاض، حیدرعلی صلواتی، سید روح‌اللَّه خاتمی، سید علی علامه فانی و سید مرتضی پسندیده از آن جمله‌اند. ایشان مسائل فقه و اصول را به خوبی تجزیه و تحلیل می‌کرد و در کلام نیز تبحّر وافی داشت. آیت اللَّه میرسید علی آیت نجف آبادی سرانجام در ۳۰ بهمن ۱۳۲۱ ش برابر سیزدهم صفر ۱۳۶۲ ق در ۷۴ سالگی در اصفهان وفات یافت و

پس از تشییعی باشکوه، در قبرستان تخت فولاد مدفون گشت. این عالم مجاهد و فقیه سترگ، جدّ مادری شهید دکتر حسن آیت، نماینده مجلس شورای اسلامی در دوره اول و عضو حزب جمهوری اسلامی است که در چهاردهم مرداد ۱۳۶۰ ش توسط منافقین کوردل به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :پایگاه راسخون

آیت، سیدحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدرس.

تولد: ۱۳۱۷، نجف‌آباد.

درگذشت: ۱۴ مرداد ۱۳۶۰ تهران.

سید حسن آیت، فرزند سید محمدرضا، تا خارج فقه و اصول تحصیلات حوزوی داشت. وی همچنین لیسانس حقوق، ادبیات و روزنامه‌نگاری داشت، و درجه‌ی فوق لیسانس علوم اجتماعی نیز را کسب کرده بود. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در دبیرستان‌ها و برخی از مراکز دانشگاهی به تدریس مشغول بود. وی پس از پیروزی انقلاب به نمایندگی مجلس خبرگان رسید. وی سپس به نمایندگی اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی از شهر تهران رسید. مقالاتی از وی در موضوعات تاریخی، سیاسی و اعتقادی در مجله‌ها و روزنامه‌ها به چاپ رسید.

سید حسن آیت در چهاردهم مرداد ۱۳۶۰ به دست منافقین در جلوی درب منزلش شهید شد. پیکر وی در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

از آثار وی است: چهره‌ی حقیقی مصدق‌السلطنه (۱۳۶۰). درسهایی از تاریخ سیاسی ایران (۱۳۶۳).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

آیتی قائنی، ضیاءالدین محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۹۷ -۱۳۱۰ ق)، فقیه، متکلم، ادیب و شاعر، متخلص به آیتی. در روستای مهموئی از توابع قاین متولد شد. مقدمات علوم را در بیرجند آموخت. سپس به مشهد رفت و به تحصیل در حوزه علمیه آنجا پرداخت علوم ادبی را نزد شیخ عبدالجواد نیشابوری و مقداری فقه و اصول را از پدر خود آموخت. در سال ۱۳۳۱ ق به مکه رفت و در این سفر از قفقاز، سوریه، ترکیه و عراق دیدن کرد. در بازگشت به اصفهان رفت و مدت دو سال در حوزه‌ی این شهر درسهای فقه و اصول را آموخت و از محضر اساتیدی چون سید علی نجف‌آبادی و شیخ محمد الهی گنابادی استفاده کرد، سپس به نجف رفت و مدت پنج سال نزد آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء عراقی دروس خارج فقه و اصول را آموخت. در سال ۱۳۴۳ ق به بیرجند بازگشت و به اقامه جماعت و تدریس و تألیف پرداخت. علاوه بر بهره کافی در زمینه دانشهای مختلف طبع شاعرانه‌ای هم داشت و حدود بیست هزار بیت شعر سروده

است. آثار وی: شرح «کفایة الاصول» علامه خراسانی؛ «درّالفرید فیماروی عن السبط الشهید»، در خطب و مواعظ و اشعار سیدالشهداء (ع)؛ «مقامات معنوی»؛ «مقامات الابرار»؛ «بهارستان»، شرح حال رجال قاینات و قهستان؛ «تتمیم بهارستان»؛ «دیوان درّ غلطان»؛ «فوائد العقول».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :بزرگان قائن (۳۷۷ -۳۶۷/ ۱)، تاریخ تذکره‌های فارسی (۴۸۸ -۴۸۶/ ۲)، الذریعه (۱۳/ ۲۲)، صد سال شعر خراسان (۵۵ -۵۴)، گنجینه‌ی دانشمندان (۲۶۸ -۲۶۶/ ۳)، مؤلفین کتب چاپی (۶۸۸ -۶۸۷/ ۲).

آیرم، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قزاق، رئیس نظمیه، دیکتاتور، غارتگر. امیر لشکر محمدحسین آیرم، رئیس شهربانی مقتدر و سفاک ایران در دوره‌ی رضاشاه بود. در ۱۲۶۱ تولد یافت و پس از تحصیل مقدماتی فارسی و علوم متداول به روسیه رفت. در آنجا در مدارس نظام تحصیل کرد و با درجه‌ی افسری وارد قزاقخانه شد و مراحل ترقی را سریع پیمود، درجه‌ی سرهنگی گرفت و آجودان و مترجم لیاخوف فرمانده‌ی قزاقخانه شد. نفوذ و شخصیت او از سایر افسران ایرانی بیشتر بود. زبان روسی را به خوبی تکلم می‌کرد. چندین سفر دیگر به روسیه رفت و در سفر آخر تحت عمل جراحی قرار گرفت. در نتیجه‌ی این عمل قدرت جنسی را از دست داد، ریشش ریخت و به شکل خواجگان درآمد.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ از روسیه برگشت، با درجه‌ی سرهنگی به ارتش وارد و فرماندهی هنگ مستقل مازندران به او سپرده شد. پس از چندی هنگ مستقل گیلان هم ضمیمه‌ی کار او گردید، مقامش بالا رفت، درجه‌ی سرتیپی گرفت و فرمانده‌ی قوای شمال شد. در چند زد و خورد داخلی شرکت نمود و غائله‌ی ترکمن صحرا را ظاهراً سر و صورتی داد. در ۱۳۰۴ که قدرت و محبوبیت امیرلشکر طهماسبی در آذربایجان موجب وحشت رضاشاه شده بود، سردار سپه به تبریز عزیمت کرد، او را با خود به تهران آورد و سرتیپ آیرم را به جای وی به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب نمود و برای مدتی اختیارات حکومتی را هم به او سپرد.

ابراز احساسات آیرم و لشکر او به هنگام تغییر سلطنت بیش از سایر فرماندهان بود و هدایای ارسالی هم قابل ملاحظه به نظر می‌رسید. آیرم چند سالی در آذربایجان اقامت داشت ولی در اثر شورش فوج سلماس و قطعه قطعه کردن سرهنگ ارفعی فرمانده‌ی آنجا که در اثر سوء تدبیر فرمانده‌ی لشکر انجام گرفت، آیرم به تهران احضار شد و مدتی رئیس دژبان و زمانی فرمانده لشکر سوار بود. در ۱۳۱۰ به جای سرتیپ فضل‌اللّه زاهدی به ریاست شهربانی که در آن روز نظمیه گفته می‌شد منصوب گردید. قریب پنج سال رئیس کل تشکیلات نظمیه‌ی ایران بود. در ۱۳۱۲ درجه‌ی سرلشکری گرفت و قدرت فوق‌العاده‌ای بدست آورد و تحقیقاً شخص دوم ایران شد. مخصوصاً پس از عزل، تعقیب، حبس و مرگ تیمورتاش و سردار اسعد بختیاری که اولی وزیر دربار و دومی وزیر جنگ بودند، قدرت او افزایش یافت و در صحنه‌ی سیاسی آن روز بالامعارض گردید. نخست‌وزیر و رئیس مجلس از او دستور می‌گرفتند. مأمورین آیرم مقامات آن روز را طوری در اختیار داشتند که همه روزه گزارش مفصلی از اعمال و رفتار و کارهایشان توسط آیرم به رضاشاه داده می‌شد. تبعید عدل‌الملک دادگر رئیس مجلس آن روز و زین‌العابدین رهنما نماینده‌ی مجلس و مدیر روزنامه‌ی ایران نتیجه‌ی گزارش آیرم بود. سلب مصونیت از تعدادی از نمایندگان نیز مولود اقدامات او بود. در هر حال طوری زمینه را برای خود مهیا کرده بود که احدی یارای مخالفت با او را نداشت.

علاوه بر ریاست شهربانی، ریاست املاک رضاشاه هم به او واگذار گردید. از سوء استفاده یا غارت روی گردان نبود. در جمع مال حرص داشت، از هر چیزی سوء استفاده می‌کرد و بر ثروت خود می‌افزود. بعد از آنکه رقبای بانفوذ و مؤثر خود را از میان برداشت، میدان وسیع و بدون معارض از آن او شد، ولی تدریجاً از وضع خود بیمناک گردید و اندیشید رضاشاه به زودی به سراغ او خواهد آمد و سرنوشتی بهتر از تیمورتاش و اسعد و اسدی متولی باشی و نصرت‌الدوله نخواهد داشت. به فکر فرار از چنگال دیکتاتور افتاد، نقشه‌ی ماهرانه‌ای طرح کرد و آن را به مرحله‌ی اجرا درآورد.

در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۱۴ آیرم تمارض نمود. چند روزی در منزل بستری شد و خود را سخت مریض نشان داد. ظاهراً قادر به تکلم نبود و مطالب خود را روی کاغذ می‌نوشت وانمود می‌کرد بیماریش در ایران قابل علاج نیست و اگر به اروپا عزیمت کند و سریعاً تحت درمان قرار نگیرد، تلف می‌شود. با این تمهیدات تحصیل اجازه و گذرنامه نمود. در آن موقع هیچ‌کس تصور نمی‌کرد مسافرت رئیس نظمیه صورت فرار داشته و کسالتش مصنوعی باشد. به هر نحوی که بود از ایران خارج شد، در کشتی نشست و از راه بندر انزلی به طرف بادکوبه حرکت کرد. گویا در بندر انزلی گوش چند نفر را هم بریده بود. به آلمان که رسید، بدون اینکه به پزشک یا بیمارستانی مراجعه کند حالش بهبود یافت. اتومبیل بسیار مجللی خرید و بیرق ایران را جلوی آن نصب کرد و با عنوان رئیس کل شهربانی ایران با تبختر تمام مشغول گردش و تفریح شد. چند ماهی گذشت و معالجه‌اش تمام نشد. مدت که طولانی گردید و نزدیک به یک سال شد، رضاشاه فهمید مرغ از قفس پریده است، ولی به روی خود نیاورد و به دفتر مخصوص دستور داد تلگرافی او را به کشور فراخواند. در پاسخ تلگراف، دفتر مخصوص آیرم تقاضای هزینه‌ی سفر کرد. هزار لیره حواله شد، ولی باز هم از آمدن حضرت اجل خبری نشد. رضاشاه متوجه گردید که دیگر مراجعت نخواهد کرد.

اقدامات غیررسمی دولت ایران برای بازگرداندنش به نتیجه نرسید. با ثروت و مکنتی که جمع‌آوری کرده بود سال‌ها در اروپا می‌زیست. بعد از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران از طرف متفقین به فکر تشکیل دولت «ایران آزاد» افتاد و عده‌ای از ایرانیان مقیم خارج را به دور خود جمع کرد. مخصوصاً عدل‌الملک دادگر را برای ریاست دولت در نظر گرفته بود. عدل‌الملک موافقت نکرد. آیرم خود دولتی در آنجا تشکیل داد و عده‌ای از ایرانیان را به عنوان وزیر تعیین نمود و با مطبوعات مصاحبه می‌کرد، ولی کارش نگرفت و توفیقی نیافت. سرمایه‌اش نیز تمام شد. به حاج حسن آقا مهدوی فرزند امین‌الضرب متوسل شد و چندی در منزل او می‌زیست، تا اینکه در ۱۳۲۶ پس از عمل جراحی در یکی از بیمارستان‌های آلمان در ۶۵ سالگی درگذشت.

آیرم مردی بود خوش‌قامت و در جوانی خوش‌صورت، مجلس‌آرا، خوش‌معاشرت، در عین حال سخت‌دل، متکبر، مال‌دوست، پرونده‌ساز، ظالم و برای رسیدن به هدف و تثبیت خود از هیچ عمل پلیدی روی گردان نبود. یادداشت‌ها و مقالاتی که در پنجاه سال اخیر بعضی از مقامات و رجال نوشته و انتشار داده‌اند همه مؤید این نظر است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

آیرم، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از افسران ارشد قزاقخانه در حدود ۱۲۵۵ متولد شد. مدارس نظامی ایران و روسیه را طی کرد و قبل از کودتا درجه‌ی میرپنجی که معادل سرلشکری بود داشت و اولین افسر ایرانی است که با درجه‌ی سرتیپی به ریاست ستاد قزاقخانه رسیده بود. چندی رئیس آترياد همدان و مدتی فرمانده قشون مازندران بود. در ۱۳۰۱ به دنبال تشکیل ارتش نوین و تأسیس پنج لشکر مستقل، آیرم با ارتقاء

به درجه‌ی امیرلشکری، به فرماندهی لشکر جنوب که مرکز آن اصفهان بود منصوب شد و حدود عملیات این لشکر عبارات بود از فارس، بنادر جنوب، کرمان، یزد، سیستان و بلوچستان و اصفهان. ابوابجمعی لشکر حدود دویست و پنجاه افسر، هزار و پانصد سرباز و ششصد رأس اسب و قاطر بود. مرکز این لشکر قریب یکسال در اصفهان بود و بعد به شیراز منتقل گردید و در ۱۳۰۳ که سردار سپه به سفر جنگی خوزستان رفت، آیرم با دو تیپ همراه او بود. در ۱۳۰۵ لشکر جنوب فشار خود را برای خلع سلاح عشایر افزایش داد و عشایر نیز که از نظام اجباری و پرداخت مالیات و خلع سلاح ناراضی بودند، تدریجاً علیه دولت دست به شورش زدند و سرتاسر منطقه‌ی فارس دستخوش ناامنی و آشوب گردید. سختگیریهای امیرلشکر آیرم و پول‌هائی که او و افسرانش از عشایر می‌گرفتند به شورش شتاب بیشتری داد و هر روز دامنه‌ی آن وسیع‌تر می‌شد. رضاشاه، طغیان عشایر را نتیجه‌ی بی‌ترتیبی و سختگیری و اخاذی افسران دانست و لذا امیرلشکر آیرم را از فرماندهی لشکر جنوب برکنار و به تهران احضار کرد و او را به زندان انداخت. گفته شد مبلغی از پول‌هائی که اندوخته بود در اختیار رضاشاه قرار داد تا از زندان آزاد شد و حدود ۱۳۱۲ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

باباپور، محمد مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد مهدی باباپور

محل تولد : قائم شهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمدمهدی باباپور متولد ۱۳۴۳ در روستای گل‌افشان از توابع قائمشهر (مازندران) به دنیا آمدم تحصیلات ابتدایی را در همان روستا و دوران راهنمایی و دبیرستان را در رشته علوم تجربی در همان شهرستان به اتمام رساندم.پس از اخذ دیپلم وارد حوزه علمیه تهران شدم و پس از دو سال یعنی سال ۶۵ وارد حوزه علمیه قم شدم. پس از ۸ سال دروس سطوح حوزه را اتمام کردم و به مدت ده سال در خارج فقه و تفسیر علوم آیت الله جوادی آملی و دو سال در جامع اصول آیت الله صالحی مازندرانی کسب فیض نمودم. در کنار تحصیل حوزوی از سال ۶۸ تحصیلات دانشگاهی را آغاز نمودم. کارشناسی علوم سیاسی را در دانشگاه باقرالعلوم قم و کارشناسی ارشد علوم سیاسی را در دانشگاه شهید بهشتی تهران و دکتری علوم سیاسی در دانشگاه تهران گذراندم و هم‌اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی می‌باشم. در کنار تحصیل دروس حوزوی و دانشگاهی تدریس در حوزه و دانشگاه را به مدت ۱۵ سال طی نمودم. در مرکز جهانی علوم اسلامی و جامعهٔ الزهراء درس‌های مختلفی را ارائه نمودم. در زمینه فعالیت‌های تحقیقاتی و پژوهشی نیز پنج جلد کتاب چاپ گردیده و دو جلد آماده چاپ می‌باشد. و ده‌ها مقالات علمی و راهنمایی و مشاوره ۲۰ پایان نامه در سطح کارشناسی ارشد حوزه را نیز برعهده داشتم.

باباجانیان، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر باباجانیان : فرماندهی گردان صاحب الزمان (عج) لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در تاریخ ۱۰/۳/۱۳۳۹ از خانواده ای مذهبی و کشاورز در روستای« بیشه سر» در شهرستان« بابل» دیده به جهان گشود .وی پس از طی ایام کودکی ،مقارن با پیروزی انقلاب ،موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته ی ادبیات گردید .ایشان قبل از انقلاب در جلسات مذهبی محل که درمنازل مردم متدین و مریدان امام بر قرار می شد ،شرکت فعال داشتند و همراه دیگر دوستان خود از جمله شهید «جواد نژاداکبر »،مردم را علیه رژیم منحوس پهلوی بسیج میکردند و بعد از انقلاب نیز در جلسات مذهبی و در بسیج محل فعالیت گسترده ای داشتند . برای جوانان محل جلسات برگزار می کردند ،سخنران از شهر می آوردند و سعی می کردند در زمینه های مذهبی و فرهنگی جزوه تهیه کرده و در اختیار جوانان قرار دهند .

در سال ۱۳۵۹ ،همزمان با شروع جنگ تحمیلی ،برای خدمت مقدس سربازی فرا خوانده شد ،دوره ی آموزشی را در لشگر ۲۱ حمزه سیدالشهدا در تهران گذراند، اما دل بی قرار او بعد از خدمت سربازی تاب ماندن در پشت جبهه ها را نداشت ؛ چرا که سرباز اسلام و پیرو خط امام بود .در سال ۱۳۶۱ به خیل سبز پوشان انقلاب اسلامی شهرستان« بابل »پیوست و در سپاه عضو گروه ویژه ی ضربت شد که وظیفه ی آن مبارزه با منافقین و انهدام خانه های تیمی بود .

ایشان اعتقادش بر این بود که عقل سالم در بدن سالم وجود دارد ،بدین جهت بیشتر اوقات فراغتش را در میادین ورزشی می گذارند تا از این کانال نیز ،جوانان جوانان را با مسائل مذهبی آشنا کند .همانطور که در وصیت نامه خودشان نیز آورده اند که :«جوانان ما باید مانند پوریای ولی باشند و به علی (ع) اقتدا کنند» قامتی خوش ،اخلاقی نیکو و رفتاری پسندیده ،او را نمونه ی عملی برای دوستان واطرافیان قرار داده بود .نسبت به خانواده ی رئوف و دلسوز بودند اما برای اسلام و انقلاب دلسوز تر بودند .حساسیت ایشان نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی خیلی زیاد بود ،به طوری که با مسائلی که بر خلاف شرع و عرف بود ،با قاطعیت برخورد می کردند .هر زمانی که با مشکل مواجه می شدند سعی خود را می کردند با توکّل به خدا و توسل جستن به ائمه اطهار بر مشکلات فائق آیند. .ایشان شخصی خوش فکر و صاحب اندیشه بودند ،بطوری که در بعضی از عملیات ها با بیان نظرات ،راهگشائی می کردند .ایشان با قلبی مملو از عشق به اللّه جهت دفاع از اسلام و قرآن و نبرد با روبه صفتان قَرن از ابتدای جنگ به سوی جبهه ی نور علیه ظلمت شتافتند و لحظه ای آرام و قرار نداشت . همچون شیر مردی نستوه با شجاعت تمام در عملیات های طریق القدس ،والفجر ۶ و ۸ ،کربلای ۱ ،۴ ،۵ ،۸ ،۱۰ ،و والفجر ۱۰ با مسؤلیتهایی از جمله فرماندهی گروهان ،جانشینی گردان مسلم (ع) و فرماندهی گردان صاحب الزمان (عج) را به عهده داشتند .و در مورخه ی ۱۸/۲/۱۳۶۷ در منطقه کربلای شلمچه بر اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشیدند و مهمان وادی عاشقان شدند .از این شهید دو فرزند به نامهای محمد و علی به یادگار مانده است.

منابع زندگینامه" :از مازندران تا شلمچه"نوشته ی مصیب معصومیان،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و۱۰۰۰۰شهید مازندران- ۱۳۸۲

بابادوست کندری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد بابا دوست کندری متولد ۱۳۳۰ه.ش، دارای فوق دکتری گیاهپزشکی از دانشگاه ایالتی کلرودینای شمالی آمریکا سال ۱۳۶۲، عضو هئیت علمی و دانشیار گروه گیاهپزشکی دانشگاه تبریز می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیاوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : محمدبابا دوست کندری درسال ۱۳۳۰ ه.ش چشم به جهان گشود. تحصیلات رسمی و حرفه ای : محمدبابا دوست کندری دارای کارشناسی گیاهپزشکی از دانشگاه تبریز در سال۱۳۵۱، کارشناسی ارشد بیماری شناسی گیاهی ازدانشگاه ایالتی واشنگتن در سال۱۳۵۸، دکتری بیماری شناسی گیاهی درسال۱۳۶۱ و فوق دکتری در رشته میکوتوکسینها از دانشگاه ایالتی کارولینای شمالی درسال۱۳۶۲ می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : اخذ دکتری و فوق دکتری گیاهپزشکی از آمریکا، از مقاطع مهم زندگی علمی بابا دوست کندری بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : محمدبابا دوست کندری ضمن تحصیل به مطالعه، تحقیق و تالیف‌آثاری پیرامون حشره شناسی و بیماریهای گیاهی مشغول بوده است.وقایع میانسالی : محمد بابا دوست کندری پس از فراغت از تحصیل در دانشگاه به عنوان عضو هئیت علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز استخدام شد. وی هم اکنون با سمت دانشیار به فعالیت در آنجا مشغول است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمدبابا دوست کندری عضو هئیت علمی و دانشیار گروه گیاهپزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز می باشد.فعالیتهای آموزشی : محمدبابا دوست کندری سالهاست که به تدریس دروس مربوط به گیاهپزشکی و حشره شناسی در دانشگاه تبریز مشغول به کار است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : محمد بابا دوست کندری در کنار تدریس به مطالعه و تحقیق و تالیف آثاری پیرامون کنترل بیماریهای گیاهی، میکوتوکسینها ، حشره شناسی و ... مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : محمدبابا دوست کندری از جمله گیاهپزشکانی است که تحقیقاتی پیرامون بیماریهای گیاهی، میکوتوکسینها و حشره شناسی داشته است.آثار : حشره شناسی کنترل بیماریهای گیاهی میکرتوکسینها

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

بابارستمی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد بابارستمی رهورد : فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی«خراسان» «قوچان» شهری است در « خراسان»بزرگ و« رهورد» روستایی در اطراف آن . در سال ۱۳۲۵ خورشیدی «محمد» در این روستا به دنیا آمد .نوزاد درشت اندامی که وقتی در آغوش مادرش شیر می خورد ،شاید کسی تصورش را هم نمی کرد که او روزی یکی از مردان بزرگ این سرزمین خواهد شد .بزرگمردی که در گذرگاه های حساس کشور افتخار آفرید و سر افرازی را برای مردمش به ارمغان آورد .

روزهای زندگی برای آن نوزاد شروع شده بود .روزها از پی هم می گذشتند و هفته ها و ماه ها سال . محمد آرام آرام بزرگ می شد و شیرین زبانی و بازیگوشی هایش شور زندگی را به خانه شان می آورد .شادی پدر و مادر و آغوش گرم پر مهرشان همه ی دنیای او در این روزها و سال ها بود .

اما دوران کودکی و بازی گوشی در دل روستای کوچکشان خیلی طول نکشید .سفر ابدی مادرش به آسمان ها دل کوچک او را زود با غم تنهایی آشنا کرد .غمی که او را زود تر از دیگر دوستان همسن و سالش با سختی های زندگی روبرو کرد و باعث شد پا به دنیای بزرگی بگذارد .

دوران درس و مدرسه از راه رسید و او با دنیای دیگری آشنا شد ؛دنیای کتاب و نوشتن .اولین کلمات را در کلاس کوچک و

تاریک روستایشان خواند و نوشت .شب ها که پدرش «قربان» خسته و کوفته از سر زمین باز می گشت ،او روی دفتر و کتابش خم شده بود و درس می خواند .زمزمه شیرین کلمات کتاب و نقش آن ها با مداد سیاهش روی سفیدی کاغذ دفتر :بابا آب داد .

سال های نوجوانی ،سالهای کار در کنار پدرش بود .درس و بازی در کنار دوستانش که جای خود را داشت به کشتی چوخه هم که بزرگتر ها می گرفتند ،علاقه نشان می داد و هر از گاهی با دوستی دست و پنجه نرم می کرد .خوش بنیه بودن و اندام چغرش کمک حال او بود که اغلب ،پیروز زور آزمایی ها باشد .

با لاخره دوره ی ابتدایی به آخر رسید و او توانست با نمره های خوب و قبولی ،بار دیگر پدرش را شاد کند .اما این پایان درس خواندن او هم بود .پایانی که خیلی زود آغاز شده بود .

در همان ایام پدرش تصمیم گرفت به «مشهد »مهاجرت کنند و او در کنار پدر راهی شد .«مشهد» خیلی بزرگتر از روستایشان بود و پر از چیزهایی که او را به هیجان می آورد .حرم امام رضا (ع) مرکز همه ی آنها بود .

گنبد و گلدسته ها ،حیاط های بزرگ ،کبوتر ها ،سقا خانه ی طلا ،بوی عطر و عود ،همه و همه «محمد» را به دنیای دیگر می برد ؛دنیایی پر از مهر و صفا ،پر از شادی و محبت .

روزگار چرخی دیگر زد و پدرش را هم به آن سوی آسمان ها برد ؛در کنار مادرش .«محمد» تنها تر از قبل شده بود .خودش بود و خودش و خدایی که همیشه او را در کنار خود احساس می کرد .همان طور که پدرش می گفت :اگر من هم نباشم ،خدا همیشه با توست و مواظبت است .

بعد از پدر ،بیش از پیش کار می کرد و روزگار کمی گذراند .کشتی چوخه هم بهترین سر گرمی اش بود .جدی تر آن را دنبال می کرد .فن می زد و فن می خورد .جثه ی تو پرش هنوز او را حریفی قدر نشان می داد .

در این سالها به سربازی رفت .پس از بازگشت ،دیگر برای خودش جوانی از آب و گل در آمده بود .جوانی که هم جسمی قوی داشت و هم روحی بلند نظر و محکم و با ایمان .با این سرمایه شخصی وارد فعالیتهای اجتماعی شد .

برای نماز به مسجد امام حسین (ع) می رفت .آن جا به خادمی نیاز داشتند .خادمی آن مسجد را پذیرفت و به نمازگذاران خدمت می کرد .از طرف دیگر ،درد یتیمی و نداری از نزدیک لمس کرده بود و با آن آشنا بود .برای همین تلاش کرد در حد امکان به محرومین و نیازمندان کمک و قدری از مشکلات آن ها کم کند .

کار در هیئت های عزاداری و جنب و جوشی که از خود نشان می داد ،کم کم او را به مرکزیتی در این زمینه تبدیل کرد و شد یک هیات گردان فعال .مجموعه ی این فعالیت ها او را با افراد مذهبی و انقلابی آشنا کرد ؛به گونه ای که از افراد موثر و قابل اعتماد انقلابیون شد .در همین سالها ازدواج کرد و صاحب فرزند شد .پسری که نامش را «حسن» گذاشت .با شروع انقلاب در خانه بند نبود .هر روز تظاهرات ،هر روز پای سخنرانی و هر روز پخش اعلامیه و نوارهای امام .

انقلاب بیشتر اوج گرفت و کار محمد بیشتر شد .او با استفاده از تجارب گذشته ی خود و ارتباطی که داشت ،نیروهای مردمی را جمع و سازماندهی کرد .او پلی بود میان بزرگان انقلاب و مردم کوچه و بازار .

در همین زمان ها بود که به خاطر شخصیت پر هیبت و روحیه ی پدرانه ای که داشت ،از طرف بعضی از دوستان نزدیکش ،به رسم خراسانی ها «بابا» نامیده شد .بعد ها دیگر این لقب از اسم او جدا نشد .او برای همه ی کسانی که او را می شناختند ،بابا محمد یا بابا رستمی بود .

شاه رفت ،امام آمد و کلانتری ها و پادگان های نظامی یکی پس از دیگری توسط مردم خلع سلاح شدند .جای شهدا خالی بود .نهال نو پای انقلابی نیاز به حفاظت و نظم داشت .کمیته های انقلاب شکل گرفتند و محمد از فعالان آن ها شد .پس از مدتی نیاز به نیروی منسجم تر ،قوی تر و خالص تر احساس شد . سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد و محمد از پایه گذاران این نیرو

در استان «خراسان» بود .

انقلاب مشکلات و دردسرهای خود را داشت .هر روز گروهی در گوشه ای سر بر می داشتند :«گنبد» ،«کردستان» ،«سیستان» ،«خوزستان» و ....هر روز شاهد آشوب و جنگ مسلحانه از طرف این گروه ها بود .اما مردم راضی نمی شدند انقلاب و کشورشان به این شکل پاره پاره شود .«محمد» از این افراد بود و نیروهای «خراسان» را برای مقابله با آنان سازماندهی و آماده می کرد .با دستور امام برای سر کوبی ضد انقلاب ،او و نیروهایش جزو اولین کسانی بودند که راهی این میدان شدند .

«گنبد» اولین جا بود و به استان «خراسان» نزدیک .«محمد» به عنوان فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در«مشهد» ،به همراه نیروهایش وارد این شهر شد .شهر درگیر بود اما او توانست با خوش فکری نظامی و جلب اعتماد مردم خیلی زود نیروهای ضد انقلاب را تار و مار و شهر را پاکسازی کند .

هنوز نفس راحتی از آن ماجرا نکشیده بودند که دستور رسید برای مقابله با گروهک های مزدور راهی شوند . چند شهر« کردستان» کاملا در اشغال ضد انقلاب بود و بقیه هم نا امن .در چنین شرایطی و در حالی که حتی وسیله ای مناسب و سریع برای حمل و نقل نیروها در اختیار محمد نبود ،او توانست با حد اقل امکانات و تدارکات نیروهای خود را به« سنندج» برساند .

در آن جا« محمد» توانایی های خود را بیشتر نشان داد .او با زیرکی و پشتکار در سختی ها و مصیبت ها نیروهایش را هدایت کرد و آن ها را تا دل دشمن و جاهایی که آن ها خیال تک تازی کامل داشتند ،برد .«سقز» ،«بانه» و چند شهر دیگر محل درگیری سخت و بی امان آن ها با ضد انقلابیون بود . در همین دوران بود که «محمد» با دکتر« مصطفی چمران» از نزدیک آشنا شد و بارها در کنار او با دشمن جنگید .

«کردستان» هنوز کاملا۔ آرام نشده بود که در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ «صدام» به «ایران» حمله کرد .شهرهای مرزی یکی پس از دیگری اشغال و مردم بی دفاع به خاک و خون کشیده شدند .اخبار نگران کننده بود .تمامی فرودگاه های کشور در روز اول جنگ توسط هواپیماهای دشمن بمباران شدند .«نفت شهر» ،«مهران» و بعد از مدتی «خرمشهر» و بسیاری جاهای دیگر به اشغال دشمن در آمدند .«آبادان» در محاصره و« اهواز» زیر آتش توپ ها و خمپاره های آن ها قرار داشت .وضعیت در بقیه ی جاها هم چندان بهتر نبود .او نیروهایش را به «اهواز» رساند و آن ها را برای مقابله با دشمن آماده کرد .

«محمد» در این زمان مانند بسیاری از فرماندهان دیگر سپاه از نیروهایش می خواست سلاح ومهمات را از نیروهای دشمن به غنیمت بگیرند و به این ترتیب خودشان را تقویت کنند .نیروهای بعثی سوسنگر را هم تقریبا تصرف کردند .اما نیروهای ایرانی در مقابل ،دست به عملیات تهاجمی زدند .

«محمد» و نیروهایش در این عملیات نقش مهم و جدی داشتند .

آن ها در کنار نیروهای دکتر «چمران» در ستاد جنگ های نامنظم و دیگر نیروهای مردمی ،سپاه و ارتش در یک عملیات هماهنگ توانستند نیروهای دشمن را به عقب نشینی وادار کنند و شهر را باز پس بگیرند .به این ترتیب نیروهای ایرانی اولین عملیات آزاد سازی خاک خود را با موفقیت به انجام رساندند . آن روز ها محمد حال و هوای دیگری داشت .از یک سو از موفقیت های نیروهای خودی خوشحال بود و از سوی دیگر خود را برای سفر ابدی اماده می کرد .او شهادت بسیاری از نیروهایش را دیده و پیوستن به آنها آرزویش بود .اما گویی خود را کشته ی میدان جنگ نمی دید .انگار به او الهام شده بود که شهادتش رنگ دیگری خواهد داشت .

عاقبت نیز این پیش بینی او به واقعیت پیوست و در ۱۸ دی ۱۳۵۹ یعنی حدود چهار ماه و نیم پس از شروع جنگ تحمیلی ،به دیدار حق رفت .او به هنگام ماموریت ،در یک تصادف در جاده ی سبزوار به شهادت رسید .

مزار این یار با وفای امام در جایی است که همیشه آرزویش را داشت .حرم علی بن موسی الرضا (ع) چون پدری مهربان برای

همیشه او را در آغوش گرفته است . منابع زندگینامه ":حامی "نوشته ی علی اکبر عسگری،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

بابالار، مصباح

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر مصباح بابالار متولد ۱۳۳۰ خورشیدی زرند ساوه میباشند.وی لیسانس خود را از مدرسهٔ عالی مهندسی کشاورزی مازندران و فوق لیسانس و دکتری بیولوژی و فیزیولوژی گیاهی را از دانشگاه ژوسیوی فرانسه (پاریس ۷) دریافت نمود. دکتر بابالار در سال ۱۳۶۴ به استخدام دانشگاه تهران و دانشکدهٔ کشاورزی (گروه باغبانی) درآمد. در بدو استخدام به مدت ۵ سال مأمور به خدمت در دانشگاه رازی کرمانشاه شد. نامبرده هم اینک با رتبه علمی دانشیاری در دانشگاه تهران مشغول فعالیت است.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیگرایش : بیولوژی و فیزیولوژی گیاهیتحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات ابتدایی و بخشی از تحصیلات متوسطه را در زرند ساوه گذرانید. در ادامهٔ تحصیل، دیپلم متوسطه تجربی را از دبیرستان هنر بخش تهران دریافت کرد. وی لیسانس خود را از مدرسهٔ عالی مهندسی کشاورزی مازندران و فوق لیسانس و دکتری بیولوژی و فیزیولوژی گیاهی را از دانشگاه ژوسیوی فرانسه (پاریس ۷) دریافت نمود.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر بابالار در سال ۱۳۶۴ به استخدام دانشگاه تهران و دانشکدهٔ کشاورزی (گروه باغبانی) درآمد. در بدو استخدام به مدت ۵ سال مأمور به خدمت در دانشگاه رازی کرمانشاه شد. از سال ۱۳۷۱ و بعد از خاتمهٔ مأموریت به دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه تهران بازگشت. وی هم اینک به عنوان دانشیار در دانشگاه تهران مشغول است.ایشان همچنین مدتی عهده دار سمت مدیر کل پژوهش های کاربردی دانشگاه تهران بوده است.فعالیتهای آموزشی : سوابق آموزشی و عنوان دروس ارائه شده توسط دکتر بابالار : مدرس کارشناسی ارشد : * کشت بافت و سلول گیاهی * تغذیه و متابولیسم در گیاهان باغبانی * فیزیولوژی پس از برداشت تکمیلی دکتری : * بیوشیمی گیاهیچگونگی عرضه آثار : از دکتر مصباح بابالار تعدادی مقالات در نشریه های بین المللی و کنگره های جهانی و مجله های علمی پژوهشی داخلی چاپ شده است . نیز از ایشان تعدادی مقاله در سمینارها ارائه شده است. آثار : تغذیه درختان میوه ویژگی اثر : پدیدآورنده: مصباح بابالار (مترجم)، محسن پیرمرادیان (مترجم) ناشر: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ - ۱۴ تیر، ۱۳۸۵۲ تغذیه معدنی گیاهان ویژگی اثر : پدیدآورنده: مه لقا قربانعلی، مصباح بابالار ناشر: دانشگاه تربیت معلم -

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

بابایی، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید خلبان «عباس بابایی» فرمانده نیروی هوایی ارتش، در روز ۱۴/۹/۱۳۲۹ در شهر قزوین و در خانواده مذهبی به دنیا آمد. از همان کودکی به خاطر هوش فراوانش مورد توجه خانواده و مردم قرار گرفت.

در هفت سالگی پا به دبستان گذاشت و دوره ابتدایی را با موفقیت به پایان رسانید. دوره متوسطه را نیز در همان شهر به پایان رسانید و پس از موفقیت در کنکور سراسری در حالی که در رشته پزشکی پذیرفته شده بود به خاطر علاقه به خلبانی داوطلب

تحصیل در دانشکده خلبانی نیروی هوایی ارتش شد.

پس از گذراندن دوره آموزش مقدمات، برای تکمیل تحصیلات در سال ۱۳۴۹ به آمریکا رفت. کشور آمریکا با تمام زرق و برقش نتوانست عباس بابایی را که در خانواده ای مـذهبی رشـد کرده بود، جـذب کند. در آمریکا آن چه او را از دیگران متمایز می کرد، پشتوانه مـذهبی و ممتـاز بودنش در تحصـیل بود. به طوری که در پایگـاه «ریس» آمریکا، فرمانـده پایگاه او را به عنوان کاپیتان تیم والیبال پایگاه معرفی کرد. به گفته شهید بابایی، خلبان شدن او با عنایت خداوند بوده است.

درست در زمان فارغ التحصـیل شدن، پس از گذراندن تمام مراحل تحصـیل، آخرین نفری که می بایست پرونده فارغ التحصیلی او را امضاء کنـد، فرمانده پایگاه بود، به خاطر گزارش هایی که به رئیس دانشـکده -یک ژنرال آمریکایی داده بودند- می خواست از دادن گواهینامه خلبانی او خودداری کند.

درست زمـانی کـه ژنرال می خواهـد رد صـلاحیت عبـاس را زیر پرونـده او بنویسـد، کسـی از بیرون او را صـدا زد، ژنرال پس از بازگشت عباس را در حال نماز می بیند. وقتی علت کارش را می پرسد عباس کامل و مفصل در مورد دین خود پاسخ می دهد.

ژنرال پس از چنـد لحظه سـکوت نگاه معناداری به او می کند و می گوید: همه مطالبی که در پرونده تو آمده، مثل این که راجع به همین کارها است، بعـد لبخنـدی می زنـد و خودنویس را از جیبش بیرون آورده و پرونده را امضاء می کند. شـهید بابایی بعدها می گفت:

آن روز به اولین محل خلوتی که رسیدم به پاس این نعمت بزرگی که خداونـد به من عطا کرده بود، دو رکعت نماز شـکر خواندم.

پس از بازگشت به ایران به همراه چند نفر دیگر از دوسـتانش برای پرواز با هواپیمای اف-۱۴ انتخاب و به اصفهان منتقل شد. شهید بابایی با شـروع جنگ آماده خدمت و جانبازی برای اسلام و میهن شد. او به خاطر کاردانی و فعالیت شبانه روزی اش در ۹/۵/۱۳۶۰ ضمن ارتقاء به درجه سرهنگ دومی به عنوان فرمانده پایگاه هوایی اصفهان منصوب شد.

شهیـد بابـایی با بیش از ۳۰۰۰ پرواز کارنـامه درخشـانی برای خود و میهنش به جـا گـذاشت. آن چه در آن زمـان برای همکـارانش عجیب می آمد، وضع ظاهری عباس بود، او با یک بسـیجی ساده پوش و بی آلایش قابل تمایز نبود به طوری که در بیشتر جاها او را به جای یک بسیجی ساده اشـتباه می گرفتند. شـهید بابایی برای پیشـرفت سریع عملیات و دقت در آن تنها به نظارت اکتفا نمی کرد بلکه همواره در عملیات پیش قدم بود و در تمام ماموریت های طراحی شده، برای آگاهی از مشکلات و خطرات احتمالی خود آنها را آزمـایش می کرد. او جزو اولین خلبانـانی بود که عملیـات حسـاس و پیچیـده سوختگیری در شب را با مهارت و موفقیت به انجام رساند. در ۹/۹/۱۳۶۲ ضمن ترفیع به درجه سرهنگ تمامی، به سمت معاونت عملیات فرماندهی نیروی هوایی منصوب شد و به ستاد فرماندهی در تهران عزیمت کرد.

شهیـد بابایی پس از چهارسال خـدمت در مقام معاونت عملیات نیروی هوایی به علت لیاقت و رشادت هایی که در دفاع از اسـلام و میهن اسلامی از خود نشان داد، در اردیبهشت ۱۳۶۶ به درجه «سرتیپی» نایل گردید و در ۱۵/۵/۱۳۶۶ در حالی که قرار بود به همراه همسرش در مراسم حج حضور داشته باشد در سن ۳۷سالگی در حین یک عملیات برون مرزی به شهادت رسید.

بابایی، محمد صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهیـد محمـد صادق بابایی : فرمانـده گردان مهندسـی رزمی لشـگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی) سال

۱۳۳۶ در شهر اراك در یك خانواده مذهبی چشم معصومانه كودكی به جهان باز شد كه او را محمد صادق نامیدند.
كلاس های دبستان را در آرامش كودكانه به سر آورد. سال های دبیرستان را به خوبی سپری نمود و پس از اتمام تحصیلات شغل مقدس معلمی را انتخاب كرد و در شهرستان سروند , یكی از مناطق محروم استان مركزی و در روستاهای مختلف مشغول تدریس شد.

او برای مردم مستضعف، هم معلم بود هم مبلغ، هم حلال مشكلاتشان، هم كمك كار زندگیشان و برادر و شریك غم هایشان.
با آغاز حركت انقلاب او نیز به صف مبارزان پیوست ، با تجربه هایی كه داشت، در تشویق مردم وجوانان و راه اندازی راهپیمایی ها، شركتی مؤثر و فعال داشت. فعالیت های اجتماعی و سیاسی را با نخستین حركت های مردمی آغاز كرد. همگام با مردم در همه راهپیمایی ها و تظاهرات شركت جست و به پخش نوارها و اعلامیه های امام پرداخت.
در همه سال های انقلاب، تا پیروزی آن در بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷، از هیچ كوششی فروگذاری نكرد.
پس از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی به میادین نبرد رفت و در عملیات رمضان از ناحیه پا مجروح شد.او پس از سلامتی وارد پشتیبانی و مهندسی جنگ جهادسازندگی)سابق) شد و از همان موقع فعالیتهایش را با مهندسی جنگ آغاز كرد.
ورود ایشان به جهاد سازندگی همزمان بود با كار جذب و سازماندهی نیروهای مهندسی جنگ كه با موفقیت كامل توانستند این ماموریت را انجام دهند ,تا جایی كه در عملیات والفجر مقدماتی از نظر نیروی كیفی و كمی هیچ مشكلی در بخش مهندسی جنگ احساس نمی شد و بیش از ۷۰۰ نفر نیرو جذب شده و در پشتیبانی جنگ مشغول به فعالیت بودند . همه این بركات از وجود چنین شخصیتی بود كه در سمت جذب و سازماندهی مشغول فعالیت بود.
پس از مسئولیت جذب و سازماندهی به دلیل تحولاتی كه در مسئولیت های پشتیبانی مهندسی به وجود آمد، ایشان مسئولیت جانشینی پشتیبانی جنگ استان را به عهده گرفتند و سپس به عنوان فرمانده گردان انتخاب شدند و پس از جلسه ای در منطقه، ایشان به عنوان مسئول پشتیبانی ومهندسی جنگ استان مركزی در مناطق عملیاتی معرفی شدند و تا پایان عملیات كربلای ۱۰ كه به افتخار شهادت نائل آمدند؛در این سمت خدمت كردند.
همرزمش می گوید:
پس از عملیات «رمضان» كه به عنوان یك نیروی رزمنده بسیجی در آن شركت فعال داشت با آمدن به مهندسی جنگ جهاد در عملیات خیبر، بدر، كربلای چهار و پنج، والفجر نه، و نصر یك و دو حضور مستقیم وتعیین كننده ای داشت.
در شب های عملیات از روحیه ای بسیار والا برخوردار بود. همیشه در حین عملیات در كنار رانندگان لودر و بلدوزر بود و یك لحظه از آنان جدا نمی شد.

در منطقه حین انجام كارهای مهندسی وقتی مشكلی پیش می آمد خیلی صبورانه با مشكلات برخورد می كرد. به یاد دارم برای احداث پل عظیمی مشغول فعالیت بودیم و كار دچار مشكل شد. ایشان معمولاً وقتی برای ستاد مشكلی پیش می آمد وضو می گرفتند و دو ركعت نماز می خواندند و تمام همرزمان معترفند كه هیچ موردی نبود كه مگر پس از نماز و راز و نیاز محمد با خداوند متعال مشكلات حل نشود. بعد از عملیات كربلای پنج در تاریخ ۷/۲/۱۳۶۶ قصد داشتند با توجه به اینكه كه كارها سبك تر شده به مرخصی بروند و اولادی را كه خداوند به او اعطاء كرده، ببیند . عملیات نصر یك و دو آغاز شد و بلافاصله به غرب رفت و در این دوعملیات شركت فعالی داشت و بار سنگین فرماندهی گردان به عهده ایشان بود. وقتی همرزمانش به او می گویند چرا به مرخصی نمی روی ؟ گفت نمی دانم چه موقع باید بروم. پس از آن به منطقه شیلر برای انجام كاری می رود و بعد از آن می خواهد به منزل خود تلفن بزند كه حمله هوایی دشمن آغاز می شود.
با بمباران نمودن منطقه توسط هواپیماهای دشمن، حاج صادق خودش را به روی همرزمی كه با اوبوده می اندازد و خودش را

سنگر و حفاظی برای او می نماید تا به او آسیبی نرسد . بدن خودش آماج ترکش های راکت قرار گرفته و به مقام رفیع شهادت نائل می شود. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

بابکی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد بابکی

محل تولد : دماوند

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

سال ۱۳۵۳ پس از اتمام مقطع سیکل وارد حوزه علمیه قم شدم و به فراگیری علوم حوزوی روی آوردم؛ از آن تاریخ تاکنون در حوزه به درس و بحث و مطالعه، تحقیق و تدریس اشتغال دارم. جز ایام تبلیغی و مانند آن از اشتغالات علمی سرباز نزدم، تحصیلات مقدماتی و سطح را تا سال ۱۳۶۵ ادامه دادم و از سال ۱۳۶۶ به درس های خارج فقه و اصول راه یافتم و از محضر بزرگانی چون حضرات آیات نجفی مرعشی، تبریزی، فاضل لنکرانی، وحید خراسانی، مکارم شیرازی، کوکبی ، انصاری شیرازی ، مصباح یزدی، جوادی آملی و حسن زاده آملی استفاده بردم و هم اکنون به تدریس سطوح عالی حوزه و تحقیق در عرصه های مختلف فقهی اشتغال دارم

بابلی توت، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس بابلی توت : قائم مقام فرمانده گردان شهید رجایی لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بیست و ششم اسفند ماه سال ۱۳۴۴ چشم به جهان گشود. کودکی آرام بود. در کارهای کشاورزی از جمله درو کردن به پدر و مادرش کمک می کرد. دوره ی ابتدایی را در مدرسه عزت آباد شهرستان درگز گذراند.

به اتفاق خانواده اش پس از مهاجرت از درگز به شهرستان مشهد رفت. دوره راهنمایی را در مدرسه محراب خان مشهد ادامه داد که پس از مدتی ترک تحصیل کرد و به کارهای انقلاب پرداخت.

علاوه بر خواندن قرآن کتاب ها و رساله حضرت امام، کتاب های شهید هاشمی نژاد، شهید مدنی و استاد مطهری را مطالعه می کرد.

در دوران انقلاب در راهپیمایی ها شرکت داشت. پدر ش, سید حسین نژاد حسینی می گوید: «در دوران انقلاب من به همراه

فرزندانم در تظاهرات شـرکت می کردم. در روز ده دی ماه در میدان شـهدا، ارتش نیز ، به تظاهر کنندگان پیوسته بود. مردم شادی می کردنـد و بر روی کامیون ها بودنـد. سـید عباس نیز بر روی لوله تانک نشسته بود. بعضـی از ارتشـی ها ناراحت بودند، به همین خاطر به مردم تیراندازی کردند و عده زیادی کشته شدند. من به خانه آمدم. شب سید عباس که به خانه آمد، گفت: با دوستانش به خانه ای پناه برده بودند.»

زمانی که امام به ایران آمـد، بسـیار خوش حال شـد. بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی با عضو شدن در بسـیج به نگهبانی و گشت می پرداخت. بعد از مدتی به استخدام سـپاه درآمد. زمانی که در اسـتخدام سپاه بود، اگر از سپاه برای او مواد غذایی می آوردند، بسیار ناراحت می شد و آن ها را پس می داد.

سید عباس بابلی توت در ۲۰ سالگی با خانم عصمت صهبانی ازدواج کرد. مدت زندگی مشترک آن ها شش ماه بود. همسرش می گوید: «چون ایشان سپاهی بودند و مومن، به ایشان جواب مثبت دادم.»

همچنین می گویـد: «به من توصـیه می کرد، که زهرا گونه بـاشم. از غیبت بیزار بود. بـا فامیل رابطه خوبی داشت. همگی افراد که با ایشان رابطه ای داشـتند، از رفتار و اخلاق حسـنه ای ایشان تعریف می کنند. به پدر و مادرشان خیلی احترام می گذاشـتند، حتی می گفتند: اولاد نباید جلوی پدر و مادر راه برود.» به روحانیت علاقه داشت. از آدم های لاابالی بدش می آمد. سعی می کرد مشکلات و گرفتاری های مردم را تا جایی که امکان دارد، حل و فصل کند. اخلاق خوبی داشت. با برادران و خواهران خود به تندی صحبت نمی کرد. به خواهران خود توصیه می کرد که حجاب خود را رعایت کنند.

نمازش را سـر وقت می خواند. پشت سـر پدر و مادرش راه می رفت. صـبح های جمعه دعای ندبه می خواند. نماز شبش ترک نمی شد. وقتی ناراحت می شد از خانه بیرون می رفت. می گفت: «حضرت علی (ع) وقتی ناراحت می شد، از خانه بیرون می رفت.»

پـدر ش می گویـد: «زمـانی که بنی صـدر رئیس جمهـور بـود، شـهید می گفت: بنی صـدر خـوب نیست. ولی مـا می گفـتیم: چون رهبرانقلاب بنابه مصلحت او را قبول دارد، ما هم او را قبول داریم و می گوییم خوب است، ولی او از همان ابتدا او را می شناخت.» برای حفظ انقلاب و اسلام سفارش زیادی می کرد.

بـا شـروع جنـگ تحمیلی به پیـام امـام لبیـک گفت و عـازم جبهه شـد می گفت: «می رویم تا پیروز شویم.» شـعار «تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست» را مدام تکرار می کرد.

همسـر شـهید می گویـد: «مـن او را از رفتـن بـه جبهه منع می کردم، ولی او می گفت: به خـاطر دینم بایـد به جبهه بروم و اگر نروم جواب حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) را بعداً چه بدهم. او با من صحبت کرد و مرا راضی نمود.»

پـدر شـهید می گویـد: «اولین بـاری که از جبهه آمـد، یـک گوسـفند برای او قربـانی کردیم. او گفت: جبهه برای من مثل دانشـگاه است.»

همچنین نقل می کنـد: «ما او را داماد کردیم تا کمتر به جبهه برود. او را منع می کردیم، ولی او می گفت: امام تکلیف کرده است و باید به دستور امام عمل کنیم.»

از جبهه که می آمـد به دیدوبازدید از اقوام می پرداخت. در پشت جبهه به رزمندگان کمک می کرد. مهمات و اسـلحه برای آن ها می برد و کسری های آن را رفع می کرد.

حبیب کربلایی (همرزم شـهید) می گویـد: «شب عملیـات که در کانـال بودیم. بـاران گلوله می ریخت و مـا مهمـات به تیربار می رساندیم. آن جا غیر از خاک چیزی نبود و کسی شناخته نمی شد. در آن جا سید عباس مهمات برای رزمندگان می برد.»

پدر ش می گوید: «شهید به ما سفارش می کرد که اسلحه مرا زمین نگذارید.»

عصـمت صـهبانی فردوس (همسـر شهید) می گوید: «ایشان می گفتند: چند نوع شهید داریم. یکی شهید می شود تا غنیمت بگیرد،

یکی برای حقوق، یکی برای این که اسمش باقی بماند و یکی برای رضای خدا شهید می شود.»

پدر شهید می گوید: «زمانی که برادر بزرگ ایشان سید اکبر به شهادت رسید، سر قبر او نشسته بود و می گفت: خدا کند من هم به شهادت برسم که این آرزوی من است. بعد از سه سال از این جریان شهید شد.»

همچنین می گوید: «بار آخری که می خواست برود، به او گفتم: نرو. گفت: جبهه به ما نیاز دارد. ما به اصول جنگ مسلط شده ایم و باید برویم. گفتم: برو. خدا پشت و پناهت. رفت و دیگر برنگشت.»

همسر شهید می گوید: «شب آخری که می خواست به جبهه برود، نماز شب می خواند و بسیار گریه می کرد. او عاشق شهادت بود. دفعه آخری که به جبهه رفت، به ایشان گفتم: مرا حلال کنید . گفتند: این چه حرفی است. من از شما راضی هستم، خدا هم راضی باشد.»

پدر ش می گوید: « خواب دیدم سید عباس با یک عبای سفید و کلاه سفید آمد. گفتم: چرا دیر آمدی؟ گفت: درگیر بودم. صبح به بنیاد شهید رفتم، که خبر شهادت او را به من دادند.»

سید عباس بابلی توت در تاریخ ۲۵/۱۲/۱۳۶۳، در عملیات بدر، در منطقه «هورالعظیم» مفقود الاثر گردید. در تاریخ ۱۲/۴/۱۳۷۶ جسد وی پس از کشف و تشییع، در بهشت رضا (ع) مشهد به خاک سپرده شد.

شهید در وصیت نامه خود می گوید: «آمدنم به جبهه از روی آگاهی و شناخت، نسبت به اسلام و احساس وظیفه شرعی و الهی بوده است و مرگ را هم عاشقانه، مخلصانه و برای رضای خدای متعال پذیرا هستم. از این که در سنین جوانی دار فانی را وداع می کنم و افتخار نوشیدن شربت شهادت را در راه خدا کسب نموده ام، خوشحال بوده و آرزومندم که خونم در راه اعتلای اسلام و آگاهی هرچه بیش از پیش موثر واقع گردد.»

همچنین می گوید: «پدرجان، مرا ببخش. مادر جان، شما تنها کسی هستی که بیش از همه برایم ناراحتی. فقط شما را به صبر راهنمایی می کنم و با خوشحالی خود در مرگم، مشت محکمی به دهان دشمنان انقلاب بزنید. از پدر و مادرم، حلالیت، از برادرانم التماس دعا و از خواهرانم صبر و شکیبایی و استقامت می خواهم.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

بابوریان، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسماعیل بابوریان : قائم مقام فرمانده عملیات لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

هفتم مرداد ماه سال ۱۳۴۱ در مشهد متولد شد.

کلثوم بخشی (مادر شهید) می گوید: «از تولد او بسیار خوشحال شدیم کودکی آرام بود. من خودم قرآن را به او یاد دادم. ذهنش خوب بود و در مدرسه نیز قرآن را به خوبی یاد می گرفت.»

دوره ابتدایی را در مدرسه شهید مطهری و دوره راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه فیوضات گذراند، سوم راهنمایی را به اتمام رساند که با شروع جنگ تحمیلی به جبهه رفت و پس از آن درسش را ادامه داد تا این که دیپلمش را گرفت. علاقه زیادی به قرآن داشت، به همین خاطر در مدرسه همیشه قرآن را ۲۰ می گرفت. در همان سنین نوجوانی شکیات نماز و طریقه صحیح وضو را به

خواهر و برادرانش یاد می داد. پس از برگشت از مدرسه به سنگ کاری می رفت. در کارهای خانه نیز به مادرش کمک می کرد. اوقات بیکاری را به ورزش دو می پرداخت. کتاب های شهید مطهری، شهید دستغیب، تفسیر قرآن و کتاب های مذهبی را می خواند.

ایشان افراد مخالف دین را با دلایل منطقی قانع می کردند. در حل مشکلات مردم پیشقدم بود، حتی برای مردم منزل پیدا می کرد. برای کمک به مردم گاهی بنایی می کرد و پول نمی گرفت و در ازای انجام کار منتظر دستمزد نبود.

کلثوم بخشی (مادر شهید) می گوید: «به ما بسیار احترام می گذاشت. می گفت: رو به روی پدرم می نشینم تا عمرم زیاد شود. ما را به سوریه فرستاد و حتی آرزو داشت که ما را به کربلا و مکه هم ببرد. زمانی که پدرش مریض بود از او پرستاری می کرد. و برای سلامتی پدرش سه ماه روزه گرفت.»

بنیان اصلی مسجد محل را او بنا کرد. به مسجد می رفت و گاهی در خانه اش نماز جماعت برپا می کرد. به رفت وآمد با فامیل و آشنایان اهمیت می داد. با وجودی که تمام روز را کار می کرد، وقتی به منزل برمی گشت، خستگی در چهره اش دیده نمی شد. گشاده رو بود و بسیار خوش رفتار. نماز شب یکی از اعمال مستحبی بود که او انجام می داد و با وجود خستگی زیاد، نماز شب را به جا می آورد.

در ۱۶ سالگی عضو بسیج شد و بعد از مدتی به استخدام سپاه در آمد. انقلاب را دوست داشت. مطیع اوامر محض امام بود و هرچه که داشت در راه انقلاب فدا کرد.

به پخش صحبت های امام از تلویزیون گوش می داد. مرد جبهه بود و مدتی را در ستیز با منافقین کردستان به سر برد. اسماعیل با بوریان در ۲۰ سالگی با خانم فاطمه علافان تنها پیمان ازدواج بست. در مراسم ازدواجش افراد سپاه بودند.

ثمره ی ازدواج آن ها دو فرزند به نام های مصطفی (متولد ۱۷/۶/۱۳۶۴) و محدثه (متولد ۲۳/۹/۱۳۶۸) می باشد. ایشان دوست داشتند فرزندانی صالح و با تحصیلات عالیه داشته باشند. با فرزندانش بسیار مهربان بود. زمانی که دخترش را در لباس مدرسه دید، بسیار خوشحال شد. در درس ها به آن ها کمک می کرد. محبت را برای تربیت بچه ها بهترین ملاک می دانست.

با شروع جنگ تحمیلی و با پیام امام به جبهه های حق علیه باطل شتافت. می گفت: « ما پیروز می شویم. ما پیرو حضرت علی (ع) هستیم. می جنگیم تا دشمن را از خاک کشور بیرون کنیم.» پیرو امام بود. در آموزش های رزمی شرکت می کرد.

در جبهه شش مرتبه مجروح شد که یا بر اثر ترکش، موج انفجار و یا شیمیایی بود. چهل درصد مجروحیت داشت. بعد از این که بهبود می یافت، دوباره به جبهه می رفت.

آرزو داشت شهید شود.

زمانی که در کردستان بود، از ناحیه سر مجروح شد. در جبهه شیمیایی شده بود و این مسئله را از خانواده اش پنهان کرده بود.

به دستش تیر خورده بود و باعث قطع انگشت دست او شده بود. در نزدیکی او خمپاره ای به زمین اصابت می کند که باعث می شود چشمش آسیب ببیند و گوشش مشکل پیدا کند و باعث پارگی و آسیب معده، روده و ریه ایشان نیز شده بود.

در زمان بیماری بسیار صبور بود، هیچ گله و شکایتی نمی کرد و هیچ ناراحتی از خود نشان نمی داد.

اسماعیل بابوریان هفته ای یک بار به مزار شهدا می رفت و می گفت: «این جا گلستان شهدا است.»

روز قبل از شهادت خانواده و فرزندانش را به گردش برده بود و تمام وقتش را با آن ها به سر کرده بود. یک ساعت قبل از شهادتش، برای پدرش وقت از دکتر گرفته بود تا او را نزد پزشک ببرد.

اسماعیل بابوریان در تاریخ ۱۱/۴/۱۳۶۵ در عملیات کربلای یک در منطقه مهران از ناحیه پهلوی راست مجروح می شود. که در تاریخ ۲۷/۱۱/۱۳۷۵ بر اثر عوارض ناشی از جنگ به درجه رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر ایشان در بهشت رضا (ع) مشهد به

خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

باتمانقلیچ، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بازرگان و سرمایه‌دار معروف و از ملاکین بزرگ ایران، در ۱۳۲۵ به فکر سیاست افتاد، به حزب قوام‌السلطنه پیوست و خود را کاندیدای وکالت مجلس نمود. در دوره‌ی پانزدهم با مساعدت ستاد ارتش و برادرش که در آن تاریخ فرمانده‌ی تیپ اردبیل بود، به مجلس شورای ملی راه یافت، ولی انتخابش سر و صدای زیادی ایجاد کرد و با اعتبارنامه‌اش مخالفت‌ها شد. این مخالفت‌ها برای رضای خدا نبود، بلکه مخالفین می‌خواستند از این طریق گوش او را بریده، پولی دریافت دارند، در صورتی که قبلاً- مبلغ قابل توجهی به حزب دموکرات کمک کرده بود. در مجلس به عنوان دفاع از خود گفت من در ایران به اندازه‌ی خاک سوئیس ملک دارم. این جمله مدت‌ها ورد زبان‌ها بود. پس از انقضای دوره‌ی نمایندگی، به فعالیت بازرگانی خود افزود. در تمام رشته‌های تجارت وارد شد؛ از حمل و نقل گرفته تا هتل‌داری و شهرک‌سازی نفر اول بود. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را به عنوان شریک خود در همه جا معرفی می‌کرد. ظاهراً فرزندانش با سرمایه‌ی اولیه‌ی او تله کابین و قصر یخ را تأسیس کرده‌اند. یکی از فرزندان وی به نام هوشنگ وارد خدمات دولتی شد و در وزارت امور خارجه مراحلی از ترقی را پیمود و به مقام سفارت نائل آمد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

باتمانقلیچ، نادر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نظامی، دولتمرد، فرزند ابوالقاسم، متولد ۱۲۸۲. تحصیلات نظامی خود را ابتدا در دانشکده‌ی افسری تهران و بعداً در آلمان به اتمام رسانید و دوره‌ی دانشگاه جنگ را نیز طی نمود. در ۱۳۲۶ به درجه‌ی سرتیپی و در ۱۳۳۰ به درجه‌ی سرلشکری و در ۱۳۳۶ به مقام سپهبدی رسید. مدتی فرمانده‌ی تیپ اردبیل بود، بعد ریاست اداره‌ی باربری. و تسلیحات ارتش به عهده‌اش قرار گرفت. چندی هم رئیس تربیت بدنی شد. در ۱۳۳۱ ریاست اداره‌ی شهربانی را دکتر محمد مصدق به او تکلیف کرد، اما نپذیرفت و در همان سال ریاست دفتر نظامی و ژنرال آجودانی شاه را پذیرفت. در مرداد ۱۳۳۲ فرمان ریاست ستاد ارتش را دریافت کرد و با سپهبد زاهدی برای به دست گرفتن حکومت و ساقط ساختن حکومت مصدق همداستان شدند. بالاخره در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در سمت ریاست ستاد ارتش مستقر گردید. در ۱۳۳۳ با سمت سفیرکبیری به کراچی رفت و مدتی در آنجا بود. بعد سفیر ایران در عراق شد. سپس نماینده‌ی نظامی ایران در سنتو شد. در ترمیم کابینه‌ی دکتر منوچهر اقبال در ۱۳۳۷ وزیر کشور گردید. آخرین سمتش استانداری خراسان و نیابت تولیت آستان قدس رضوی بود. برخلاف برادرش مهدی باتمانقلیچ مال و ثروتی به دست نیاورد و غالباً با حقوق اداری خود زندگی می‌کرد. به درستی اشتهار داشت. با دختر عبدالرحیم میرفندرسکی از اعضای عالیرتبه‌ی وزارت خارجه و نوه‌ی دختری مشاورالممالک ازدواج کرد، صاحب دو پسر شد که یکی از آنها در جوانی از اسب سقوط کرد و درگذشت. باتمانقلیچ

سرانجام در ۱۳۷۰ در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بادکوبه، عبدالغنی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید شاهد و آیت باهر حجهٔ الاسلام عبد الغنی، معروف به شهید بادکوبه یکی از علما و شهدای بزرگ راه فضیلت در قفقاز بود. علامه امینی به نقل از دانشمند معاصر او مرحوم اردوباری می نویسد: بادکوبه ای شهید راه دین قربانی راه ذلت ناپذیری، جان باخته راه شرف، قهرمان حق و راستی، پهلوان میدان ایمان و دینداری و آموزگار قرآن و درس اخلاق و جان بازی است. شهید بادکوبه مقدمات دروس دینی خود را در قفقاز آموخت و تحصیلات عالیه خویش را از محضر فاضل ایروانی و علامه رشتی در نجف اشرف کسب نمود و با مرتبه و مقام اجتهاد و به بادکوبه مراجعت نمود. و یک سلسله خدمات دینی و علمی و اجتماعی آغاز کرد، و آنگاه که مردم را به تعالیم مذهب آشنا می ساخت، با ممانعت و اذیت دولت کافر تزاری مواجه بود، ولی او و یارانش مانند مشعلی فروزان در بین مسلمانان قفقاز می درخشیدند، تا سرانجام دولت تزاری جای خود را به حکومت بلشویکی و کمونیست ها داد و اینها بدتر از تزار به آزار مسلمانان پرداختند!! ولی شهید بادکوبه و یاران او با قاطعیت به راه خویش که راه اسلام و تشیع سرخ علوی است تا مرز شهادت از پا نایستادند و مردم را به راه حق دعوت می نمودند. سرانجام این شخصیت بزرگ را با عده ای از همفکران او دستگیر نموده به زندان بردند و پس از چهارماه شکنجه و اذیت آنها را شهید نمودند و خذلان و خواری دو جهان را برای خود خریدند.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com/

باریک بین، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آیت الله حاج شیخ هادی باریک بین در سال ۱۳۰۹ در خانواده ای مذهبی در شهرستان قزوین متولد شد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی ، به فراگیری علوم دینی در حوزه علمیه قزوین مشغول شد. سپس برای ادامه تحصیل و تکمیل تحصیلات به قم عزیمت نمود و در حوزه علمیه این شهر وارد شد. شوق دانش اندوزی سرانجام او را به حوزه علمیه نجف کشانید و پس از سه سال کسب فیض نزد علمای این خطه به ایران بازگشت و در حوزه علمیه قم تحصیلات خود را ادامه داد. پس از شروع مبارزه روحانیت به رهبری امام خمینی (ره) آیت الله باریک بین از قم به قزوین بازگشت و در صدد احیای مدارس قدیمی و متروکه از جمله مدرسه شیخ الاسلام برآمد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اقداماتی از جمله تشکیل کمیته انقلاب اسلامی ، تاسیس دانشگاه علوم پزشکی ، نمایندگی حضرت امام(ره) در جهاد سازندگی منطقه ، تشکیل بنیاد مستضعفان در شهر قزوین ، تاسیس مدارس و خوابگاه ها برای دانشجویان به انجام رساند. آیت الله باریک بین در سال ۱۳۶۰ از سوی امام (ره) به نمایندگی ایشان و امامت جمعه شهرستان قزوین منصوب شد. علاوه بر آن وی چند دوره متوالی نیز نمایندگی مردم را در مجلس خبرگان رهبری به عهده داشت.گروه : علوم

انسانی رشته : الهیات و معارف اسلامی تحصیلات رسمی و حرفه ای : شیخ هادی باریک بین بین پس از پایان تحصیلات ابتدایی ، به فراگیری علوم دینی در حوزه علمیه قزوین مشغول شد. سپس برای ادامه تحصیل و تکمیل تحصیلات به قم عزیمت کرد و در حوزه علمیه این شهر وارد شد. شوق دانش اندوزی سرانجام او را به حوزه علمیه نجف کشانید و پس از سه سال کسب فیض از محضر علمای آن خطه، به ایران بازگشت و در حوزه علمیه قم تحصیلات خود را ادامه داد.فعالیتهای ضمن تحصیل : شیخ هادی باریک بین همزمان با به تشکیل جلسات مختلف اجتماعی و سیاسی مبادرت می ورزید.استادان و مربیان : شیخ هادی باریک بین درحوزه علمیه قزوین ، دروس مقدمات را نزد آیت الله مفیدی و ابوالحسن رفیعی آموخت. وی پس از آنکه به حوزه علمیه قم وارد شد ، دوره سطح عالی را در محضر حضرات آیات مشکینی ، سلطانی ، نوری گذراند. پس از آن به حوزه درس خارج فقه آیت الله بروجردی و فقه و اصول امام خمینی(ره) حاضر شد و از محضر آنان بهره های فراوان برد. آیت الله باریک بین با طی نمودن این دوره به عراق مهاجرت کرده و در حوزه علمیه نجف از علمای بزرگی چون آیت الله محمد باقر زنجانی کسب فیض کرد.وقایع میانسالی : شیخ هادی باریک بین بین از جمله روحانیون قزوینی است که با شروع مبارزات مردم بر ضد رژیم پهلوی، در کنار امام خمینی (ره) قرار گرفت و با هدایت مردم قزوین نقش خود را ایفاء نمود، چنانکه تاسیس صندوق قرض الحسنه ولی عصر مهمترین اقدام او برای تقویت اعتصابات و تظاهرات مردمی به شمار می آید.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : شیخ هادی باریک بین در سال ۱۳۶۰ از سوی امام (ره) به نمایندگی و امامت جمعه شهرستان قزوین منصوب شد. علاوه بر آن وی چند دوره متوالی نیز نمایندگی مردم را در مجلس خبرگان رهبری به عهده داشت.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : از جمله فعالیت های شیخ هادی باریک بین درطول مبارزات سیاسی تاسیس صندوق قرض الحسنه ولی عصر بو.د که این امر باعث بسیج مردم برای ادامه اجتماعات ، تظاهرات و اعتصابات بر ضد رژیم پهلوی شد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : پس از شروع مبارزه روحانیت به رهبری امام خمینی (ره)، شیخ هادی باریک بین از قم به قزوین بازگشت و در صدد احیای مدارس قدیمی و متروکه از جمله مدرسه شیخ الاسلام برآمد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اقداماتی از جمله تشکیل کمیته انقلاب اسلامی ، تاسیس دانشگاه علوم پزشکی ، نمایندگی حضرت امام(ره) در جهاد سازندگی منطقه ، تشکیل بنیاد مستضعفان در شهر قزوین ، تاسیس مدارس و خوابگاه ها برای دانشجویان را به انجام رساند.

بازرگان، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۷۳ -۱۲۸۶ ش)، استاد دانشگاه، محقق، اسلام‌شناس و قرآن‌پژوه. مهندس بازرگان در تهران به دنیا آمد و پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در سال ۱۳۰۷ ش با اولین گروه اعزامی دانشجویان به فرانسه عزیمت کرد. او در رشته‌ی ترمودینامیک فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۳۱۳ ش به ایران بازگشت. و در سال ۱۳۱۵ ش درس ترمودینامیک (ماشینهای حرارتی) را در دانشکده‌ی فنی بنیان نهاد و به عنوان دانشیار به تدریس این رشته پرداخت. چند سالی نیز ریاست دانشکده‌ی فنی را عهده‌دار بود وی همکاری خود را با نوشتن مقاله‌ی «مذهب در اروپا» با کانون اسلام در سال ۱۳۱۹ ش شروع کرد. بازرگان با سمت معاون وزارت فرهنگ در دولت دکتر مصدق انجام وظیفه کرد. سپس از سوی دکتر مصدق به ریاست هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت منصوب شد و برای مأموریت خلع ید از شرکت نفت انگلیس به آبادان رفت. بازرگان زمانی که مدیر کل سازمان آب تهران بود، اولین راه‌اندازی انشعاب آب تهران را بدون کمک مهندسین خارجی انجام داد. او به خاطر امضای نامه‌ی اعتراض‌آمیز به

انتخابات غیر قانونی مجلس به دستور سپهبد زاهدی نخست‌وزیر کودتا، برکنار شد. بازرگان یکی از مهمترین پایه‌گذاران و نقش‌آفرینان نهضت مقاومت ملی بود و با کشف چاپخانه نهضت مقاومت ملی در سال ۱۳۳۴ ش به همراه عده‌ای دیگر از سران نهضت مقاومت دستگیر و زندانی شد. در سال ۱۳۴۱ ش بار دیگر به ده سال زندان محکوم شد. در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ ش، مهندس از چهره‌های درخشان درجه‌ی اول جنبش انقلابی مردم ایران بود. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، به طور مخفیانه به عضویت «شورای انقلاب» درآمد و آنگاه مأمور تشکیل کابینه و تأسیس دولت موقت انقلاب شد. مهندس بازرگان با حکم رهبر و پیشنهاد شورای انقلاب به نخست وزیری منصوب شد، ولی در آبان ماه ۱۳۵۸ ش استعفا داد. او در انتخابات نخستین دوره‌ی مجلس به نمایندگی از طرف مردم تهران به مجلس شورای اسلامی راه یافت. سرانجام در ضمن سفر طابتی در ژنو درگذشت و بعد از انتقال پیکر او به تهران، در قم دفن شد. از آثار وی: «علمی بودن مارکسیسم»؛ «بررسی نظریه‌ی اریک فروم»؛ «بازیابی ارزشها»، در چهار جلد؛ «مطهرات در اسلام»؛ «راه طی شده»؛ «ذره‌ی بی‌انتها»؛ «بعثت و تکامل»؛ «جمله‌شناسی قرآن»؛ «آفات توحید»؛ «بازگشت به قرآن»، در چهار جلد؛ «بینهایت کوچکها»؛ «ترمودینامیک صنعتی»؛ «حکومت جهانی واحد»؛ «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان»؛ «مرز میان دین و سیاست».[۱]

محقق، نویسنده، استاد.

تولد: ۱۲۸۶، تهران.

درگذشت: ۳۰ دی ۱۳۷۳، سوییس.

مهدی بازرگان، فرزند حاج عباسقلی آقا تبریزی بازرگان تهرانی، در سال ۱۳۰۷ با نخستین گروه دانشجویان ایرانی به اروپا رفت و در رشته‌های مهندسی ماشین و مهندسی نساجی از فرانسه فارغ‌التحصیل شد، پس از بازگشت به ایران، در همان رشته‌ی تخصصی خود در دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد. در سال ۱۳۲۰ با پای گذاشتن در کانون اسلام به فعالیت‌های سیاسی و دینی رو آورد. از سال ۱۳۱۴ (تا ۱۳۳۰) در دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران بر کرسی استادی نشست و از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۱ همزمان ریاست این دانشگاه را نیز به عهده داشت.

وی زمان دولت دکتر محمد مصدق به عنوان رییس هیئت مدیره‌ی موقت شرکت ملی نفت و سپس به عنوان مدیر عامل سازمان آب تهران به فعالیت می‌پرداخت.

مهندس مهدی بازرگان نخستین بار در سال ۱۳۳۴ گرفتار زندان شد و پس از آزادی، در بهمن ۱۳۴۱ دوباره دستگیر و به ده سال زندان محکوم شد. پس از آزادی از بند، در آبان سال ۱۳۴۶ به کار در شرکت‌های مهندسی روی آورد تا آن که بار دیگر در شهریور سال ۱۳۵۷ دستگیر شد. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی از سوی امام خمینی (ره) به عضویت شورای انقلاب درآمد و زمانی کوتاه پس از آن به عنوان نخست وزیر دولت موقت منصوب شد، اما با تسلیم استعفانامه‌ی خود در اعتراض به اشغال سفارت آمریکا از سوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام از سمت نخست وزیری کنار رفت.

وی در گذر عمر خود با گروه‌هایی چون «کانون اسلام»، «کانون مهندسی ایران»، «انجمن اسلامی مهندسین»، «جامعه‌ی تعلیمات اسلامی» و «مؤسسه‌ی دین و اخلاق» در زمینه‌های مذهبی همکاری بسیار داشت.

فهرستی از آثار وی به شرح زیر است: مطهرات در اسلام (چاپ دوم، ۱۳۳۳)؛ سیر تحول در قرآن، راه طی شده (۱۳۲۷، این کتاب به دفعات به چاپ رسیده است)؛ اسلام با کمونیسم، عشق و پرسش یا ترمودینامیک انسان (۱۳۳۵)؛ بررسی نظریه‌ی اریک فروم؛ بی‌نهایت کوچکها؛ مذهب در اروپا؛ یادداشت‌هایی از سفر حج؛ از خداپرستی تا خودپرستی؛ اسلام و جوانان (۱۳۴۱)؛ انسان و خدا (۱۳۳۹)؛ بازی جوانان با سیاست؛ ترمودینامیک صنعتی (۲ جلد، ۱۳۳۳ -۱۳۳۱)؛ حکومت واحد جهانی (۱۳۴۲)؛ خداپرستی و افکار روز؛ خودجوشی؛ ضریب و تبادل مادیات و معنویات؛ مرز میان دین و سیاست مسئله‌ی وحی.

پیکر مهندس بازرگان بنا بر وصیت خودش در قم به خاک سپرده شد.

فرزند حاج میرزا عباسقلی خان، در ۱۲۸۶ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در مدارس ثروت و سلطانی پایان داد و دوره‌ی متوسطه را در دارالمعلمین مرکزی که بنیانگذار آن ابوالحسن فروغی بود پایان بخشید. در سال ۱۳۰۷ بازرگان در کنکور اعزام محصل به اروپا شرکت کرد و با نمرات عالی جزء ده نفر اول شد و به پاریس رفت. مدت پنج سال مدرسه لیسه و مدرسه سانترال را طی کرد و مهندس معدن شد و مدت یک سال هم در کارخانجات نساجی انگلستان استاژ و کارآموزی داد و در سال ۱۳۱۴ به ایران بازگشت و لدی‌الورود به خدمت وظیفه اعزام شد و دوره مزبور را پایان داد. شورای عالی وزارت فرهنگ تحصیلات بازرگان را معادل درجه دکترا تشخیص داد و بلافاصله برای تدریس به دانشکده فنی دعوت به کار شد. در آن تاریخ استادان دانشگاه می‌توانستند با حفظ سمت دانشگاهی در سازمان‌های دیگر نیز استخدام شوند. مهندس بازرگان ابتدا در راه‌آهن اشتغال ورزید و سپس به اتفاق احمد علی ابتهاج، محسن فروغی، کاظم جفرودی و مهندس مشایخی به بانک ملی وارد شدند و اداره ساختمان را تحویل گرفتند. مهندس بازرگان عهده‌دار قسمت تأسیسات بانک ملی شد. در سال ۱۳۲۱ بازرگان به معاونت دانشکده فنی انتخاب گردید و در ۱۳۲۴ پس از فوت غلامحسین رهنما، برای مدت سه سال به ریاست دانشکده فنی انتخاب شد و در سال ۱۳۲۷ شورای استادان دانشکده فنی برای سه سال دیگر ریاست او را تمدید نمودند. مجموعاً مدت شش سال ریاست دانشکده فنی با او بود.

در سال ۱۳۳۰ که دکتر مصدق زمام امور را در دست گرفت و صنعت نفت را ملی نمود، سه هیئت برای خلع‌ید از شرکت نفت ایران و انگلیس تعیین شد. یک هیئت از مجلس سنا که عبارت بودند از: آقایان مرتضی قلی بیات، دکتر احمد متین دفتری، محمد سروری، ابوالقاسم نجم و دکتر شفق. از مجلس شورای ملی اعضاء هیئت مختلط برای نظارت در امر خلع ید عبارت بودند از: آقایان دکتر عبداللّه معظمی، دکتر علی شایگان، اللهیار صالح، حسین مکی و ناصرقلی اردلان. از طرف دولت نیز اشخاص زیر برای خلع‌ید تعیین گردیدند: محمدعلی وارسته، مهندس کاظم حسیبی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر عبدالحسین علی‌آبادی و محمد بیات.

بازرگان همزمان با انتخاب در هیئت خلع‌ید به معاونت وزارت فرهنگ منصوب گردید. قرار بر این شد که هیئت خلع‌ید برای اداره امور شرکت ملی نفت هیئت مدیره موقتی از بین خود انتخاب نمایند. نظر به آقای دکتر محمود حسابی تعلق گرفت ولی ایشان برای قبول چنین سمتی اختیاراتی خواستند که هیئت مختلط و دکتر مصدق با آن مخالف بودند. سرانجام در اثر تلاش آقای مهندس حسیبی، آقای مهندس بازرگان برای ریاست هیئت مدیره موقت تعیین شد و نامه‌ای از طرف دکتر مصدق به دانشگاه تهران بشرح زیر نوشته شد:

دانشگاه تهران- چون لازم است آقای مهندس بازرگان رئیس و استاد دانشکده فنی تا مدتی وظیفه‌ی فعلی خود را که عضویت هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران است ادامه دهند و نخواهند توانست در اول سال تحصیلی جاری وظایفی را که در دانشگاه به عهده دارند انجام نمایند، مقتضی است موافقت فرمائید ایشان با حفظ عنوان و سمت و حقوق در دانشگاه برای مدت یکسال ریاست هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران را عهده‌دار باشند و مراتب را نیز به ایشان ابلاغ نمایید.

نخست‌وزیر- دکتر محمد مصدق

آقای مهندس بازرگان در کتاب شصت سال خدمت و مقاومت در مورد مأموریت خطیر خود چنین نوشته‌اند: اداره شرکت ملی نفت ایران، با اوضاع و شرایطی که خلع‌ید صورت گرفت کار عظیمی بود و حالت «پرش در تاریکی» داشت. ولی به خواست خداوند و همت مردم ایران، مرحله اول مدیریت که حفظ سازمان و بهره‌برداری از تأسیسات عمومی بود بخوبی انجام گرفت خلع‌ید صددرصد انجام گرفت. مدیریت سرتاسر شرکت نفت سابق به دست ایرانیان افتاد. جای هفتصد متخصص فنی و اداری و مالی را عده‌ای در حدود ۷۰ نفر ایرانی پر کردند که تقریباً ۵۰ نفر از کارمندان متخصص شرکت و بیست نفر از داوطلبان انتقال یافته از مرکز بودند. اما مشکل اخلاقی و فرهنگی بود که به تدریج و پس از پیروزی با آن روبرو می‌شدیم و اسم آن را باید دوران

«غنائم گیری» گذاشت. حسادت‌ها، برتری‌جوئی‌ها، رقابت‌های ناسالم و ملاحظات غیرمسئولانه، منفعت‌طلبی‌های شخصی، میدان مساعد پیدا کرده بود.

حالا کارها براه افتاده و خطرات و مشکلات اولیه مرتفع شده بود و همه پهلوان میدان شده بودند. این مسئله منحصر به آنجا نبود، بلکه مربوط به کل مملکت و از نوع سیاسی و اداری و اقتصادی بود که علیه دولت مصدق اعمال می‌شد. اشکال عمده و گره کار هیئت مدیره این بود که همکاران حاضر نمی‌شدند یک نفر را به عنوان مدیرعامل ثابت تعیین کنند و دست او را برای پیشبرد کارها و اجرای تصمیمات باز بگذارند در حالی که به قول دکتر متین دفتری، یک دکان سبزی‌فروشی هم نمی‌تواند بدون مسئول و مدیر کار کند تا چه رسد به آن دستگاه عظیم و پیچیده شرکت نفت.

البته دکتر مصدق به ضرورت این امر توجه داشت ولی ملاحظات سیاسی- اجتماعی مرکز و علاقه او به رعایت نظرات بعضی از نمایندگان، دستش را بسته بود. او درگیر توطئه‌های داخل و خارج بود و در چند جبهه مبارزه می‌کرد. آقای مکی که در روز عزیمت دکتر مصدق و همراهان به آمریکا جهت حضور در شورای امنیت سازمان ملل، اسم خود را در هیئت اعزامی از رادیو نشنید، از همان لحظه ناسازگاری را شروع کرد؛ چون عقیده داشت که «مصدق را من آورده‌ام و نفت را من ملی کرده‌ام». مکی در همه امور برای خود حق آمریت قائل بود. وی به عنوان یکی از اعضای هیئت مختلط، شأن خود را بالاتر از آن می‌دانست که در جلسات هیئت مدیره بطور منظم حضور و مشارکت داشته باشد. بدون مشورت با سایر اعضای هیئت با مسئولین مربوطه دستور صادر می‌کرد. به عنوان مثال دستور تغییر مسیر اتوبوسرانی یا انتقال یک کارگر شاکی، از شهری به شهر دیگر.

آقایان اعضای هیئت مختلط که برای حل و فصل مشکلات و یاری هیئت مدیره در میان احساسات پرشور مردم و کارگران به آبادان آمده بودند نسبت به یکدیگر برتری‌طلبی می‌کردند، در یک مورد یکی از اعضای هیئت مختلط که استاد دانشگاه هم بود، از اینکه مهندس حسیبی بیش از او مورد احترام و ابراز احساسات واقع شده بود در موقع ناهار با خشم زیاد او را مورد بی‌مهری و عتاب شدید قرار داد. بعد از ظهر همان روز که جلسه در منزل من تشکیل شده بود درگیری دیگری با لحن ناهنجارتری میان آقای مکی و مهندس حسیبی بر سر انتخاب یا اعتماد به بعضی از مسئولین و مشاورین شرکت روی داد در حالی که رانندگان و کارکنان از پشت پنجره با بهت و حیرت شاهد آن صحنه‌ی تأسف‌آور بودند! به هر حال، حضور و خدمت من در خوزستان حدود ۹ ماه بیشتر نبود.

مأموریت مهدی بازرگان در سمت ریاست هیئت مدیره موقت صنعت ملی شده نفت قریب ۹ ماه طول کشید. عدم هماهنگی و دسته‌بندی‌هائی که در داخل هیئت خلع‌ید به تبعیت از اختلافات و رقابت‌های سیاسی و اداری مرکز پدیدار شده بود. همچنین انعکاس و تأثیرات غیر مستقیم که اختلاف و کارشکنی‌های مخالفان دولت و سیاست‌های مرکز در اوضاع داشت او را وادار به کناره‌گیری نمود و مجدداً به دانشگاه بازگشت و دو سه ماهی در دانشکده فنی اشتغال به کار داشت تا اینکه دکتر مصدق تصمیم گرفت به آب لوله‌کشی تهران سر و صورتی بدهد، از این رو مهندس بازرگان برای تصدی آب لوله‌کشی تهران انتخاب شد و در مدت قلیلی کار لوله‌کشی را به ثمر رسانید و آب تصفیه شده را به قسمتی از خانه‌های شهر تهران رسانید.

کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ و ساقط کردن دولت ملی مصدق، تغییراتی در شئون مملکت ایجاد کرد. این کودتا برای این انجام گرفت که مسئله نفت به صورتی که منافع دولت‌های خارجی در آن ملحوظ شود حل گردد. بنابراین قرار شد کنسرسیومی که اکثر سهام آن متعلق به انگلیس و آمریکا باشد تشکیل شود و نفت ملی شده ایران به آن کنسرسیوم واگذار گردد. لذا لازم بود انتخابات دوره هجدهم هرچه زودتر با نمایندگانی که از طرف دولت تعیین و انتخاب می‌شوند، قرارداد بین ایران و کنسرسیوم تصویب شود. در چنین اوضاع و احوالی عده‌ای در صدد برآمدند حداقل ابراز وجود کنند و اعتراضی بنمایند. نامه‌ای به عنوان وزیر کشور یا رئیس انجمن مرکزی انتخابات نوشتند و در آن نامه درخواست شده بود دستور فرمایند شرایط آزادی انتخابات تأمین شود. از جمله

امضاءکنندگان نامه مهندس مهدی بازرگان رئیس آب تهران بود. این نامه به دولت گران آمد که یکی از مدیران که با دولت همکاری دارد این نامه را امضاء کند. نتیجه‌ی مذاکرات مهندس بازرگان با دولت بر این محور قرار گرفت که ایشان از ریاست سازمان آب تهران استعفا بدهند، و استعفا دادند. دولت زاهدی و دولت‌های بعد از آن تمام مساعی خود را به کار بردند تا استقلال دانشگاه را که سنگری علیه طرح‌های سرکوب‌گرانه آنها بود بگیرند و نگذارند در مراکز کشور جزیره امنی وجود داشته باشد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد عده‌ای از علاقمندان به دکتر مصدق «نهضت مقاومت ملی» را تشکیل دادند. در هفتم شهریور ۱۳۳۲ کمیته مخفی نهضت مقاومت اعلامیه‌ای منتشر کرد و خط مشی خود را در سه اصل بشرح زیر اعلام نمود:

۱- ادامه نهضت ملی و اعاده استقلال و حکومت ملی.

۲- مبارزه علیه هرگونه استعمار خارجی اعم از سرخ و سیاه.

۳- مبارزه علیه حکومت‌های دست‌نشانده‌ی خارجی و عمال فساد.

تدریجاً احزاب ملی نیز به نهضت ملی پیوستند. نهضت مقاومت ملی به پیروی از راه مصدق، آرمان‌های او را عامل اساسی ایجاد اتحاد و همبستگی اقشار جامعه در راستای مبارزه علیه رژیم کودتا می‌دانست.

تظاهرات روز ۱۶ مهر به نشانه اعتراض به محاکمه مصدق، شایگان و رضوی صورت گرفت. در آن روز بازار تهران، دانشگاه و مدارس تعطیل گردید. این تظاهرات به طول انجامید و مأمورین انتظامی و چاقوکشان دولتی با دانشجویان و مردمی که به صفوف آنها پیوسته بودند به زد و خورد پرداختند. تعداد زیادی مجروح و دستگیر شدند. این تظاهرات بازتاب وسیعی در رسانه‌های خبری اروپا و آمریکا داشت. تظاهرات دیگری روز ۲۱ آبان به وقوع پیوست. نقش اول را دانشجویان در دست داشتند. بازار تهران نیز به حمایت دانشجویان تعطیل گردید. دولت کودتا عده‌ی زیادی را دستگیر و سرانجام سقف قسمتی از بازار را خراب کرد. در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در اعتراض به تجدید روابط ایران و انگلیس و ورود نیکسون به ایران، از روز شنبه ۱۴ آذر با ایراد سخنرانی در کلاس‌ها شروع شد. عصر آن روز در دانشکده‌ها تظاهرات پرشوری انجام پذیرفت. روز دوشنبه ۱۶ آذر عده‌ی زیادی از افراد نظامی وارد محوطه دانشگاه شدند. دانشجویان در کلاس‌های خود تظاهرات می‌کردند و سرانجام برخورد بین دانشجویان و سربازان از دانشکده فنی که مرکز عمده فعالیت دانشگاه بود شروع شد. به همین دلیل دستگاه قصد داشت که با سرکوب دانشجویان این دانشکده زهر چشم خود را نشان دهد. بنابراین تیراندازی در دانشکده فنی شروع شد و در نتیجه سه نفر از دانشجویان به درجه شهادت نائل شدند. کمیته دانشگاه عزای عمومی و تعطیل اعلام کرد. در مراسم برگزاری سومین روز شهادت دانشجویان چند هزار دانشجو و هزاران نفر از مردم تهران در حالی که جاده تهران- میدان شوش را سربازان محاصره کرده بودند و مانع حرکت مردم بودند، شرکت کردند. در خیابان مقابل امامزاده عبداللّه، بین مردم و سربازان زد و خورد درگرفت و عده‌ای مجروح شدند. اعتصاب دانشگاه دو هفته ادامه یافت و حادثه ۱۶ آذر به عنوان یک روز «مقاومت تاریخی» در تاریخ دانشگاه ثبت شد و در همان ایام انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی آغاز گردید و نهضت مقاومت ملی دوازده نفر از اعضای خود را که بیشتر آنها در زندان بودند برای نامزدی انتخابات معرفی کرد. این دوازده تن عبارت بودند از: مهندس احمد رضوی، دکتر عبداللّه معظمی، دکتر علی شایگان، محمدعلی انگجی، دکتر کریم سنجابی، اللهیار صالح، مهندس احمد زیرک‌زاده، سرهنگ احمد اخگر، جلالی موسوی، محمود نریمان، اصغر پارسا و مهندس کاظم حسیبی.

سرانجام دولت تصمیم گرفت عده‌ای از استادان دانشگاه را اخراج کند که عبارت بودند از: دکتر عبداللّه معظمی، دکتر یداللّه سحابی، دکتر قریب، دکتر عابدی، دکتر جناب، مهندس عطائی، مهندس خلیلی، مهندس انتظام، دکتر نعمت‌اللهی، دکتر بیژن، دکتر میربابائی و مهندس مهدی بازرگان.

با تمام مقاومتی که از طرف دکتر سیاسی رئیس دانشگاه برای ابطال تصمیم دولت نسبت به اخراج استادان انجام گرفت، مع‌الوصف

تصمیم به تغییر او گرفته شد و احکام اساتید اخراجی را رضا جعفری وزیر فرهنگ وقت امضاء کرد. اخراج اساتید هیچگونه اثری در مبارزات دانشجویان نکرد و حملات به دولت کودتا شدیدتر شد و سرانجام دولت تصمیم به بازداشت عده‌ای گرفت که عبارت بودند از: آیت‌اللَّه حاج آقا رضا زنجانی، دکتر یداللَّه سحابی، مهندس عزت‌اللَّه سحابی و مهندس مهدی بازرگان. در شهرستان‌ها نیز عده‌ای بازداشت شدند. زندانی شدن مهندس بازرگان و هم‌سنگران وی قریب پنج ماه به طول کشید و مجدداً به دانشگاه بازگشتند و همچنان به مبارزه خود علیه رژیم ادامه دادند.

در سال ۱۳۳۹ محمدرضا پهلوی طی نطقی از آزادی انتخابات سخن گفت و در نتیجه سران و کارگردانان سابق جبهه ملی و دیگر دستجات و جمعیت‌های سیاسی در صدد برآمدند فعالیت سیاسی را بطور علنی شروع کنند. بدین منظور رهبران نهضت مقاومت ملی از جمله مهندس بازرگان، دکتر یداللَّه سحابی و آیت‌اللَّه سید محمود طالقانی همراه با سران فعالان جبهه ملی سابق و همکاران دکتر مصدق از قبیل سید باقرخان کاظمی، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر عبداللَّه معظمی، اللهیار صالح، سید محمود نریمان، مهندس احمد زنگنه، دکتر کریم سنجابی و داریوش فروهر. پس از چند جلسه بحث و گفتگو درباره تأسیس یک سازمان سیاسی در بر گیرنده‌ی همه‌ی نیروهای ملی موافقت شد. سرانجام روز ۳۰ تیرماه ۱۳۳۹ طی اعلامیه‌ای خبر تشکیل جبهه ملی دوم انتشار یافت. مهندس بازرگان در این سازمان سیاسی، عضو شورای عالی بود.

اولین برنامه جبهه ملی دوم، شرکت در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی بود که آنهم با مخالفت شدید دکتر اقبال نخست‌وزیر شروع شد و در نتیجه عده‌ای از سران جبهه ملی دوم از جمله مهندس مهدی بازرگان در مجلس سنا متحصن شدند. مدت این تحصن پنج هفته به طول انجامید و پس از انتخابات و افتتاح مجلس از طرف شاه اجازه دادند متحصنین به خانه‌های خود بروند. نتیجه انتخابات زمستانی دوره‌ی بیستم بین حزب ملیّون و حزب مردم تقسیم شد و سرسپردگان رژیم و کسانی که در کودتای مرداد ماه ۱۳۳۲ مشارکت فعال داشتند، به مجلس راه یافتند. از ملی‌گراها فقط اللهیار صالح از کاشان انتخاب شد. صالح هنگام طرح اعتبارنامه‌ها، انتخابات دوره‌ی بیستم را مخدوش دانست و تقاضای ابطال انتخابات را نمود. در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ دولت شریف‌امامی سقوط کرد و دکتر امینی با حمایت همه‌جانبه کندی، به ریاست دولت انتخاب گردید و سرانجام مجلس را منحل نمود. دکتر امینی در نخستین روزهای حکومت خود، آزادی اجتماعات و نطق و بیان را آزاد کرد. در نتیجه روز ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ یک میتینگ بزرگ در میدان جلالیه از طرف جبهه ملی تشکیل شد که قریب یک صد هزار نفر در آن شرکت داشتند.

نهضت آزادی در ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ چند روز پس از معرفی کابینه دکتر امینی تشکیل شد. نهضت آزادی از عناصر ترکیب‌دهنده جبهه ملی نبود، آنها با تمام احزاب و دستجات ملی همکاری داشتند.

در اواخر دی ماه ۱۳۴۰ عده‌ای از دانش‌آموزان دبیرستان‌های تهران از جمله دارالفنون و البرز در اعتراض به تعطیل مجلس تظاهراتی برپا کردند که منجر به خراج چند تن از دانش‌آموزان گردید و چون اقدام برای بازگشت اخراج شدگان به نتیجه نرسید. روز اول بهمن چند دانشکده دانشگاه تهران در اعتراض به تعطیل مجلس و پشتیبانی از دانش‌آموزان اخراجی کلاس‌های درس را تعطیل کردند و به تظاهرات پرداختند. شاه دستور سرکوب دانشجویان را صادر کرد. کماندوها پس از یورش به محوطه دانشجویان را تا کلاس درس دنبال کردند و عده زیادی از جمله چند تن از استادان را کتک زدند، وسایل آزمایشگاه‌ها و کارگاه‌ها و میکروسکوپ‌ها را شکستند، کتابخانه‌ها را ویران نمودند و کتاب‌ها را پاره کردند. آمار مجروحین این حمله وحشیانه از ۶۰۰ نفر تجاوز کرد. دکتر احمد فرهاد رئیس دانشگاه این یورش سبعانه را محکوم کرد و از ریاست دانشگاه استعفا داد. روزهای بعد مدارس تهران تظاهراتی در اعتراض به حمله کماندوها به دانشگاه برپا کردند که به خیابان‌ها کشیده شد. روز سوم بهمن یکی از دانش‌آموزان دبیرستان علمیه پشت بهارستان به شهادت رسید و عده‌ی زیادی مجروح شدند. سرتیپ محسن مبصر رئیس پلیس تهران و سرهنگ اکسیر معاون پلیس در این حملات عامل اصلی بودند و قتل را که توسط پلیس انجام گرفته بود به گردن دیگری

انداختند.

جبهه ملی دوم در ۱۳۳۳ بدون توفیق در برنامه‌های خود، به انحلال انجامید و در نتیجه مهندس بازرگان و دکتر سحابی پس از بحث و مذاکره زیاد به این نتیجه رسیدند که فعالیت سیاسی و تشکیل یک حزب و جمعیت در شرایط موجود مملکت، لازم و واجب است ولی مرام و ایدئولوژی این جمعیت یا حزب باید مبنی و مأخوذ از اسلام باشد. بر همین اساس تصمیم به تأسیس نهضت آزادی ایران گرفته شد. ایدئولوژی نهضت آزادی ایران حفظ اصالت نهضت ملی در چهارچوب وحدت با جنبش نوین اسلامی بود و تدریجاً نهضت آزادی توانست رسالت تاریخی خود را در آن مرحله از رشد جنبش به بهترین وجهی انجام دهد به طوری که پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به مرحله متکامل‌تری ارتقاء یابد و نهضت آن مکتب مجاهدپروری بشود که از درون خود مجاهدین پرافتخاری را به ملت تقدیم نماید. بطور خلاصه مرامنامه نهضت آزادی در چهار اصل خلاصه می‌شد: ۱- مسلمان بودن نه به این معنی که یگانه وظیفه‌ی خود را روزه و نماز می‌دانیم بلکه ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی من باب وظیفه ملی و فریضه دینی بود. دین از سیاست جدا نیست. ۲- ایرانی بودن ۳- تابعیت از قانون اساسی ۴- مصدقی بودن.

از نظر حزب نهضت آزادی، مصدق یگانه رئیس دولتی بود که در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های مردم برداشت. ضمناً لازم به یادآوری است که مهندس بازرگان قبل از اعلام تشکیل نهضت آزادی، تصمیم خود را در نامه‌ای بوسیله‌ی دکتر غلامحسین مصدق به استحضار دکتر محمد مصدق رسانیده و پاسخی دریافت داشتند. متن نامه و پاسخ آن به شرح زیر است:

۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰

جناب آقای دکتر مصدق پیشوای نهضت ملی ایران

با استحضاری که از وفاداری و ایمان مداوم مردم نسبت به اصول نهضت ملی ایران دارید و علاقه و انتظاری که در دل‌های فرزندان وطن به احیای آزادی و تأمین استقلال کشور عزیز وجود دارد و با توجه به تحولات اخیر جهانی، عده‌ای از افراد مؤمن و مبارز که در طول هشت سال اختناق از ادامه راه پیشوای محبوب و تعقیب خواسته‌های مردم آرام ننشسته بودند، در صدد برآمدند با توکل به عنایت خداوندی و به سرمایه شرف و غیرت و همت مردم آزاده ایران جمعیتی بنام «نهضت آزادی ایران» تشکیل دهند. یقین دارم از پشتیبانی و راهنمائی‌های پیشوای بزرگ خود پیوسته برخوردار خواهیم بود.

با تقدیم صمیمی‌ترین درود و سلام دوستان و ارادتمندان

از طرف مؤسسین نهضت آزادی ایران- مهندس مهدی بازرگان

پاسخ نامه بشرح زیر است:

احمدآباد- ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

قربانت شوم. مرقومه محترمه مورخ ۲۱ جمادی، مبشر تشکیل جمعیتی بنام نهضت آزادی ایران عز وصول بخشید و موجب نهایت امتنان گردید. تبریکات صمیمانه خود را تقدیم می‌کنم و تردید ندارم که این جمعیت تحت رهبری شخص شخیص جنابعالی موفق به خدمات بزرگی نسبت به مملکت خواهد شد و بنده توفیق جنابعالی و همکاران محترمتان را در این راه از خداوند مسئلت دارم.

دکتر محمد مصدق

استقبال مردم مخصوصاً جوانان از عضویت در نهضت آزادی بیش از انتظار شد و گروه کثیری از طبقات مختلف جامعه، دانشگاهیان، بازاریان و کسبه و کارمندان دولت به نهضت پیوستند. گروهی از فعالین نهضت آزادی در اروپا و آمریکا دوره‌های آموزش چریکی در الجزیره دیدند.

فکر مقاومت مسلحانه در برابر رژیم کودتا از اواخر ۱۳۴۲ پس از سرکوب آخرین مقاومت ملی مذهبی و متلاشی شدن نیروهای اپوزیسیون و شکست نهضت ملی و از بین رفتن امکانات مبارزه از طریق قانونی، شکل گرفت به طوری که در سال ۱۳۴۳ همه گروه‌ها و دستجات مخالف رژیم با افکار و ایدئولوژی‌های گوناگون به یک نتیجه‌ی واحد رسیدند که تنها راه مبارزه با رژیم شاه، مبارزه‌ی مسلحانه است. ترور حسنعلی منصور نخست‌وزیر، در مقابل در ورودی مجلس شورای ملی در اول بهمن ماه ۱۳۴۳ و به گلوله بستن شاه در کاخ مرمر از طرف یکی از افراد گارد محافظ دربار، اخطار آغاز مبارزه‌ی مسلحانه علیه رژیم کودتا بود. سازمان چریکی مجاهدین خلق ایران توسط سه تن از اعضای نهضت آزادی ایران: محمد حنیف نژاد، سید محسن و علی‌اصغر بدیع‌زادگان در شهریور ۱۳۴۴ پایه‌گذاری شد.

سازمان فدائیان خلق ایران سابقه‌ی عضویت یا همکاری با حزب توده را داشتند ولی عناصر تشکیل‌دهنده‌ی مجاهدین خلق ایران از اعضای رادیکال نهضت آزادی بودند.

ناگفته نماند بنیانگذاران نهضت آزادی سه نفر بودند که عبارت بودند از دکتر یداللّه سحابی، آیت‌اللّه طالقانی و مهندس مهدی بازرگان. ریاست نهضت عملاً با بازرگان بود.

واکنش نهضت آزادی ایران در روز سوم بهمن ماه ۱۳۴۱ در برابر رفراندوم، بسیار شدید بود. شورای مرکزی نهضت آزادی اعلامیه‌ای زیر عنوان «ایران در آستانه‌ی یک انقلاب بزرگ!» منتشر کرد. فرازهائی از اعلامیه‌ی مزبور به این شرح بود:

... عامل این انقلاب، نه دهاتی‌ها هستند، نه شهریها، نه ملت، نه مجلس و نه دولت. یک نفر است، شخص پادشاه مملکت!

این انقلاب یک پدیده‌ی نوظهور تاریخ است! زیرا انقلاب دو طرف دارد و انقلاب‌کننده‌ی آن تو سری خورده، زجر کشیده، محروم شده، خشمگین و مظلوم اجتماع است. انقلاب را در برابر طبقه‌ی قاهر غاصب حاکم ظالم انجام می‌دهند اما امروز هیئت حاکمه و دستگاهی انقلاب می‌کنند که تا دیروز خود از طریق ارباب‌ها، مالک‌ها و مأمورین دولت، یگانه حامی نظام ارباب رعیتی و فئودالیته و وکیل‌ساز و برخوردار از اقتصاد اجحاف مالکیت و سرمایه‌داری بود و در مرحله‌ی نهائی عامل تمام فشارها و فسادها (...) انقلاب از این بزرگتر نمی‌شود که با یک گردش کوچک زمان، ضارب خودش مدافع مضروب بی‌زبان بشود.

اقبال‌ها و شریف‌امامی‌ها می‌آیند تا آنچه حزب و دموکراسی و انتخابات است به لجن‌مالی و رسوائی بکشند. با اشاعه فساد و تعمیم و توسعه اختلاس‌های کلان به کلیه دستگاه‌های لشکری و کشوری، پرده ننگ را آنقدر بالا می‌زنند و ارکان دولت و سلطنت را علی‌رغم ادعاهای ثبات سیاسی و اجتماعی ایران آنقدر متزلزل می‌نمایند که داخل و خارج متوحش می‌شوند. می‌ترسند مبادا ملت پرمدعای ایران کاسه صبرش لبریز شود و معجزه انقلاب و قیامی آزاد سر بزند.

سیاست توافق به باز کردن یک سوپاپ خطر دیگر، در این دیگ زنگ خورده پوسیده است (...) دولت امینی را روی کار می‌آورند و سیاست آمریکا علاقه‌ای به شخص و طبقه ندارد. آنها برنامه می‌خواستند، طالب اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد بودند، برای اینکه جلوی کمونیسم را بگیرند. بنابراین مسافرتی به اروپا و آمریکا به عمل آمد و وعده و قول و قراری مبادله شد. که شخص اول مملکت شخص اول و وسط و آخر مملکت و مجری ظاهر و باطن برنامه باشد. نخست‌وزیر رفت و نوکر حلقه بگوشی به جایش نشست، فقط یک مدعی در میان است، باید او را از میدان برد، اسلحه را از دست و زبانش گرفت...

هر فرد عادی از خود می‌پرسد اگر رفراندوم یا مراجعه به آرای عمومی کار مجاز و صحیحی است، پس چرا همین دستگاه در محاکم به قول خودش قانونی ذی صلاحیت، جناب آقای دکتر مصدق را به جرم رفراندوم، محکوم و محبوس کرد و دکتر اقبال نوکر جان‌نثار، ملیّون ایران را به عنوان رفراندومچی بودن از حق نماینده شدن محروم کرد. اگر این کار بد و خلاف قانون است، پس چطور شاه مملکت رفراندومچی می‌شود؟ سبحان‌اللّه، این چه بام دو هوائی است؟!

انقلاب باید از درون باشد نه بیرون. کشاورزانی که با گوسفند و گرگ آشنا هستید فریب نخورید و گرگ خود را بشناسید.

همزمان با انتشار این اعلامیه، مأمورین ساواک ابتدا مهندس مهدی بازرگان و آیت‌اللّه طالقانی و دکتر سحابی را دستگیر کردند. چند روز بعد عده‌ای از دوستان و همکاران آنها را در نهضت آزادی به زندان انداختند و سرانجام محاکمه‌ای برای آنان ترتیب داده شد و کیفرخواستی تنظیم گردید.

کیفرخواست دادستان ارتش پس از تشریح موارد اتهام و نتیجه‌ی تحقیقات از متهمین به این شرح بود:

... نوع بزه و انطباق با قانون: عمل سه نفر متهمین ردیف‌های ۳ -۲ -۱ (مهندس مهدی بازرگان، دکتر یداللّه سحابی و آیت‌اللّه طالقانی) جزء مؤسسین جمعیت نهضت آزادی می‌باشند و این جمعیت، مرام و رویه آنان ضدیت با سلطنت مشروطه ایران می‌باشد و همچنین متهمین ردیف ۸ -۷ -۶ -۵ -۴ و ۹ (مهندس عزت‌اللّه سحابی، دکتر عباس شیبانی، احمدعلی بابائی، ابوالفضل حکیمی، سید مهدی جعفری و پرویز عدالت‌منش که عضو نهضت آزادی نیست) از جهت عضویت مزبور، جنائی منطبق با بند ۱ ماده ۱ قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور و از جهت اهانت‌های مکرر و گستاخانه به مقام شامخ سلطنت از درجه جنحه و منطبق با ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی می‌باشد و صدور حکم مجازات آنها با رعایت ماده ۲ الحاقیه به اصول محاکمات جزائی مورد تقاضاست. تاریخ و محل وقوع جرم: تهران اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ از تاریخ تشکیل جمعیت نهضت آزادی. ضمناً پرونده‌ای بنام افرادی که پرونده آنها تاکنون ارجاع نشده یا دستگیر نشده‌اند مفتوح است. دادستان- سرهنگ فخر مدرس.

محاکمه سرانجام انجام گرفت و متهمین و وکلای مدافع آنها که از برجسته‌ترین حقوقدانان کشور بودند، داد سخن دادند به طوری که بعضی از اعضای دادگاه تحت تأثیر قرار گرفتند. سرانجام در روز ۱۶ دی ماه ۱۳۴۲ دادگاه بدوی نظامی بدون ورود در ماهیت امر و دفاع وکلای مدافع و متهمین، پایان کار خود را اعلام و متهمین را به جرم اقدام بر ضد امنیت کشور و اهانت به مقام سلطنت به مجازات‌های زیر محکوم کرد:

۱- مهندس مهدی بازرگان و آیت‌اللّه طالقانی، هر یک ده سال زندان تأدیبی.

۲- دکتر یداللّه سحابی، دکتر عباس شیبانی و احمدعلی بابائی، هر یک شش سال زندان مجرد.

۳- مهندس عزت‌اللّه سحابی، ابوالفضل حکیمی و محمد مهدی جعفری، هر یک چهار سال زندان مجرد.

۴- پرویز عدالت‌منش که عضو نهضت آزادی ایران نیست، یک سال حبس تأدیبی.

دادگاه تجدید نظر سران نهضت آزادی بسیار طولانی شد و مجموعاً ۷۶ جلسه تشکیل گردید. آراء صادره به شرح زیر بود: متهم ردیف یک (آقای مهندس بازرگان)، متهم ردیف ۳ (آیت‌اللّه طالقانی)، ردیف ۴ آقای عزت‌اللّه سحابی، ردیف ۵ دکتر عباس شیبانی، ردیف ۶ آقای احمدعلی بابائی، ردیف ۷ مهندس ابوالفضل حکیمی، ردیف ۸ آقای مهدی جعفری، ردیف ۹ آقای پرویز عدالت‌منش. حکم دادگاه بدوی تأیید شد. در مورد متهم ردیف ۲ آقای دکتر یداللّه سحابی با توجه به عدم پیشینه کیفری، ۳۸ سال سابقه‌ی فرهنگی، کبر سن و معیل بودن متهم و نحوه‌ی دفاعیات، با رعایت ماده‌ی ۵ مکرر از قانون مجازات عمومی از جهت اهانت به مقام شامخ سلطنت و عهده‌دار بودن ریاست شورای جمعیتی که رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه است، به چهار سال زندان مجرد محکوم می‌شود.

در تاریخ ۲۵ تیرماه هشت تن محکومین طی نامه‌ای از زندان قصر تقاضای فرجام‌خواهی کردند. در ۱۵ مرداد به آنها اطلاع داده شد که شاه با تقاضای آنها موافقت نکرده و حکم محکومیت آنها قطعی است. محاکمه مهندس مهدی بازرگان و سایر سران نهضت آزادی در یکی از بیدادگاه‌های محمدرضا پهلوی یکی از محاکمات مهم و پر سر و صدای پنجاه سال اخیر است و می‌توان گفت که بعد از محاکمه‌ی دکتر مصدق و یاران او دارای اهمیت و اعتبار خاصی است. پاسخ‌گوئی بازرگان و سایر متهمین به یاوه‌سرائی آقای دادستان بسیار جالب و حائز اهمیت بود. دفاعیات وکلای سران نهضت آزادی تماماً بدون ترس و واهمه، سستی این محاکمه را عریان ساخت.

بازرگان مخالف سلطنت مشروطه نبود و این مطلب را چندین بار در دادگاه عنوان کرد. او مخالف دخالت‌های شاه در تمام شئون مملکتی بود. بازرگان از دیکتاتوری شاه سخن گفت و بدون ترس و واهمه، آنچه را لازم تشخیص می‌داد در دادگاه بیان نمود.

پس از محاکمه‌ی سران نهضت آزادی و محکومیت آنان در دادگاه و عدم قبول فرجام‌خواهی، چهار تن از وکلای مدافع سران نهضت آزادی ایران به اتهام توهین به مقام سلطنت به شرح زیر بازداشت و محاکمه شدند: سرتیپ علی‌اصغر مسعودی، سرهنگ عزیزاللّه امیر رحیمی، سرهنگ دکتر اسمعیل علمیه و سرهنگ علی‌اصغر غفاری. افسران مزبور هرکدام به مجازات‌هائی که بیش از یک سال بود محکوم گردیدند و نتیجه‌ی این محاکمه علاوه بر تحمل زندان، اخراج از ارتش بود.

بازرگان مبارزات سیاسی خود را از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ آغاز کرد. این مبارزه با مخالفت با انتخابات مجلس هیجدهم و سپس قرارداد با کنسرسیوم که نتیجه‌ی آن واگذاری صنعت نفت به آمریکا و انگلیس بود آغاز شد و سرانجام در مخالفت با انقلاب سفید شاه و مردم، بازرگان و یاران وی دستگیر و محاکمه شدند.

بازرگان پس از آزادی از زندان، مبارزات خود را ادامه داد و از نیمه‌های سال ۱۳۵۶ این مبارزات بصورت حادی آغاز گردید.

در سال ۱۳۵۷ بازرگان به محکومیت مجدد آیت‌اللّه طالقانی طی اعلامیه‌ای شدیداً اعتراض نمود و بازداشت شد و قریب ده روز در زندان بسر برد و روز ۲۶ شهریور از زندان آزاد شد. روز ۲۹ مهر ماه، مهندس بازرگان به اتفاق دکتر میناچی برای ملاقات با آیت‌اللّه خمینی به پاریس عزیمت نمود. در روز هشتم دی ماه، امام خمینی فرمانی برای حل و فصل مشکلات نفت برای بازرگان صادر نمودند. در این فرمان آمده بود:... جنابعالی که در اداره صنایع نفت دارای سوابق و تجارب هستید یک هیئت پنج نفری مرکب از جناب حجت‌الاسلام حاج شیخ اکبر رفسنجانی و جناب آقای مهندس کتیرائی و دو نفر را با نظر خودتان و مشورت آقایان تعیین نمائید و این هیئت تحت سرپرستی جنابعالی، مناطق نفتی را بازرسی نموده و در امر تولید نفت نظارت نمایند. پس از صدور فرمان امام، کارکنان اعتصابی صنعت نفت ایران برای تولید نفت مورد نیاز داخلی، به سر کار خود بازگشتند. روز سوم بهمن ماه بازرگان اعلام کرد بختیار باید استعفا کند، در غیر این صورت باید ارتش را بکار گیرد.

روز چهارم بهمن ماه مهندس بازرگان طی مصاحبه‌ای نحوه‌ی تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت اسلامی را تشریح کرد و گفت الگوئی که ما برای حکومت اسلامی در نظر داریم دوران رسالت و رهبری ده ساله‌ی حضرت محمد (ص) در مدینه و دوران پنج ساله‌ی امام حضرت علی (ع) در کوفه است.

روز ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷ امام خمینی مهندس بازرگان را بعنوان رئیس دولت موقت تعیین کردند و فرمانی در این مورد شرف صدور یافت.

در همان روز مهندس بازرگان رئیس دولت موقت در پاسخ مصاحبه‌ی شاپور بختیار که گفته بود رئیس دولت موقت را بازداشت می‌کنم، گفت از این اخطار نمی‌ترسم، اگر تهدید می‌خواهند بکنند به چیز دیگری ما را تهدید کنند، این چیز خیلی کوچکی است، اگر عملی شود بنده شخصاً خیلی ممنون می‌شوم چون راحت می‌شوم.

در روز شانزدهم بازرگان نخست‌وزیر موقت، برنامه و وظایف دولت موقت را بیان کرد و گفت از وظایف عمده دولت موقت اینست که یک همه‌پرسی برپا کند تا نظر مردم را درباره‌ی تغییر رژیم و تحول آن به جمهوری دموکراتیک اسلامی بپرسد. سپس این وظیفه را خواهد داشت که انتخابات مجلس مؤسسان را برگزار کند، مجلسی که قانون اساسی آینده را تدوین خواهد کرد. وظیفه‌ی سوم نیز انتخابات مجلس خواهد بود که به موجب قانون اساسی جدید تشکیل می‌شود و پس از این مجلس دولت رسمی تعیین خواهد شد.

روز شانزدهم جامعه‌ی روحانیت اعلام کرد برای تأیید بازرگان راهپیمائی بزرگ روز پنجشنبه ۱۹ بهمن در تهران و شهرستان‌ها انجام خواهد گرفت.

در همان روز شاپور بختیار به دنبال انتخاب بازرگان به ریاست دولت موقت گفت در ایران تنها یک حکومت وجود خواهد داشت. ساخت ایران تجزیه‌ناپذیر است. اگر بختیار تنها به حرف زدن اکتفا کند یک مسئله است. اگر بخواهد دست به عملی دیگر بزند مسئله‌ی دیگری مطرح می‌شود.

در اجرای خواسته‌ی امام روز نوزدهم بهمن ماه مبنی بر راهپیمائی مردم در تأیید دولت موقت، میلیون‌ها تن از مردم برای حمایت از آیت‌اللّه خمینی و دولت موقت اسلامی، در تهران و شهرستان‌ها به خیابان‌ها آمدند و راهپیمائی گسترده‌ای در سراسر ایران برپا نمودند. تنها در تهران متجاوز از دو میلیون نفر در این راهپیمائی مشارکت داشتند. غیر از تمام طبقات مردم روحانیون، اصناف، احزاب سیاسی و همافران در این رفراندوم شرکت داشتند. در پایان راهپیمائی تهران قطعنامه‌ای در ۷ ماده قرائت شد و مردم یکپارچه آن را تأیید کردند. در بعضی از شهرستان‌ها راهپیمائی مردم به آتش و خون کشیده شد. به دنبال راهپیمائی مردم در تأیید دولت بازرگان، بختیار اعلام کرد در کشور واحدی چون ایران دو دولت را نمی‌پذیرد و دولتی را که گویا مهندس بازرگان درصدد تشکیل آن است، به رسمیت نمی‌شناسد.

روز بیستم بهمن ماه مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت انقلابی، طی یک سخنرانی که در دانشگاه تهران ایراد کرد، برنامه‌ی دولت موقت را اعلام کرد. بازرگان در نخستین سخنرانی‌اش در برابر مردم گفت مأموریتی که رهبر انقلاب به من داده است، پرمخاطره‌ترین و سنگین‌ترین مأموریت در عمر ۷۱ ساله‌ی مشروطیت ایران است که به نخست‌وزیر ایران داده شده است. آنگاه بازرگان افزود: خطوط اصلی و وظایف دولت موقت به قرار ذیل است:

۱- احراز و انتقال قدرت ۲- ارائه و اثبات حقانیت (همان رفراندوم) ۳- احیاء و اداره و اصلاح مملکت ۴- انتخابات مجلس مؤسسان و ارجاع به آراء عمومی برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید ۵- انتخابات مجلس شورای ملی ۶- استعفا و تحویل کار به رئیس‌جمهور و دولت رسمی بعدی.

روز ۲۱ بهمن ماه، فرماندار نظامی تهران و حومه اعلامیه‌ی شماره ۴۰ را انتشار داد و اعلام نمود ساعت منع عبور و مرور در تهران را افزایش داده و رفت و آمد را از ساعت ۱۶/۳۰ تا ۵ بامداد ممنوع اعلام کرد. در همان روز متعاقب اعلامیه‌ی شماره ۴۰، فرمانداری نظامی اعلامیه‌ی شماره ۱۱ را صادر نمود. در این اعلامیه آمده بود: فرمانداری نظامی تهران و حومه به حکم وظیفه و مسئولیت سنگینی که به عهده دارد نمی‌تواند در مقابل عملیات ضد انسانی و وحشیانه عناصر اخلالگر و فریب خورده بی‌تفاوت بماند، علیهذا بدینوسیله ساعت عبور و مرور شبانه را تا ساعت ۱۱ روز یکشنبه ۲۲ بهمن تمدید می‌نماید. به دنبال این اعلامیه، امام خمینی پیام مهمی انتشار داد و اعلامیه‌های حکومت نظامی را خدعه و خلاف شرع دانست و مردم به هیچوجه به آن اعتنا نکردند و در نتیجه مردم به خیابان‌ها ریختند.

روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن، تهران و سایر شهرها تبدیل به میدان جنگ شد. لشکر گارد بطور ناگهانی به نیروز هوائی حمله کرد و مردم نیز به کلانتری‌ها یورش بردند و غالب کلانتری‌ها به تصرف مردم درآمد. مهندس بازرگان طی پیامی اعلامیه‌های فرمانداری نظامی را توطئه علیه انقلاب خواند.

سرانجام در ساعت ۱۰/۵ بامداد روز ۲۲ بهمن، شورای عالی ارتش با شرکت رئیس ستاد، وزیر جنگ و غالب فرماندهان تشکیل جلسه داد و پس از بحث و مذاکره، اعلامیه صادر و متذکر شد برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی، بیطرفی خود را در مناقشات فعلی اعلام و به یگان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعه نمایند. به دنبال اعلامیه شورای عالی ارتش و جمع‌آوری سربازان تمام تهران و شهرها به دست مردم انقلابی افتاد و سرانجام صدای انقلاب در روی صفحه تلویزیون نقش بست و بدین ترتیب رژیم ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی و آخرین سلسله‌ی سلطنتی ایران سقوط کرد.

بازرگان سیاستمداری مسلمان و مبارزی خستگی‌ناپذیر بود. وی در سی‌امین روز دی ماه ۱۳۷۳ در تهران وفات یافت.

تألیفات بازرگان بشرح زیر می‌باشد: ۱- مطهرات در اسلام ۲- سیر تحول در قرآن ۳- ره طی شده ۴- اسلام یا کمونیسم ۵- عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان ۶- نظریه اریک فروم ۷- بی‌نهایت کوچکها ۸- مذهب در اروپا ۹- یادداشت‌هائی از سفر حج ۱۰- از خداپرستی تا خودپرستی ۱۱- اسلام و جوانان ۱۲- انسان و خدا ۱۳- بازی جوانان با سیاست ۱۴- ترمودینامیک صنعتی ۱۵- حکومت واحد جهانی ۱۶- خداپرستی و افکار روز ۱۷- خودجوشی ۱۸- ضریب و تبادل مادیات و معنویات ۱۹- مرز میان دین و سیاست ۲۰- مسئله وحی ۲۱- انقلاب در دو حرکت ۲۲- شصت سال خدمت و مقاومت (خاطرات مهندس مهدی بازرگان، جلد اول).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] ایران فردا (اسفند ۱۳۷۳، ویژه‌نامه درگذشت مهندس بازرگان)، خاطرات بازرگان (شصت سال خدمت و مقاومت)، مؤلفین کتب چاپی (۳۷۳-۳۷۲ /۶)، نشر دانش (س ۱۵، ش ۱ و ۲، ص ۸۲).

بازگیر، عنایت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عنایت الله بازگیر: فرمانده گردان حضرت زینب(س) لشگر ۱۹ فجر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

او هرگز به تسلیم نیندیشید .

اما این تنها او نبود که اینگونه بود، بلکه تاریخ انقلاب، پر از عنایت هایی که همیشه دریچه های نگاهشان به سمت حقیقت باز بود و قلبهایشان گلخانه های نجابت بود. انگار که آمدنشان به دنیای خاکی تنها به این انگیزه بود که پیام آور آزادی و آزادگی باشند و قاصد پاکی و صداقت .

«عنایت الله بازگیر» در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی در روستای« امام زاده نورالدین(ع)» از توابع شهرستان «کهگیلویه»در استان« کهگیلویه وبویر احمد» متولد شد. وی از همان ابتدای تولد، در میان خانواده از محبوبیتی خاص برخوردار بود و در عین حال دارای استعداد و هوش سرشاری بود. زمانی که پای در راه مدرسه گذاشت، توانست این هوش و استعداد را بیشتر نشان دهد. ذهن قوی و حافظه خوب او باعث شده بود که در درسهایش نمرات بالایی داشته باشد.

سردار شهید« عنایت اله بازگیر» از همان کودکی با وجود کمی سن، با افراد مختلف بسیار پخته و حساب شده برخورد می کرد، به گونه ای که رفتارش نشان می داد که یک سر و گردن از نظر عقلی بالاتر است. از کودکی علاقه زیادی به مطالعه داشت. بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه کتاب، آن هم کتابهای مذهبی می کرد و به این وسیله به پرورش روح و فکر خود می پرداخت.

شهید بازگیر پس از اتمام تحصیلات ابتدایی در زادگاهش روستای «امام زاده نورالدین(ع)» جهت ادامه تحصیلات به شهر «دهدشت» هجرت کردند.

تحصیلات دوره راهنمایی خود را دو از خانواده و البته با زحمت و پشتکار فراوان، در دهدشت ادامه داده و در ایام تعطیلی مدارس نیز جهت کمک به امرار معاش خانواده در شرکت ترانس ترمینال واقع در بندر« امام خمینی» (فعلی) و در کنار پدر خویش مشغول به کار می گشت. پس از اتمام دوره راهنمایی وارد هنرستان کاوه سابق (شهید باهنر فعلی) شد و در رشته برق ساختمان، شروع به تحصیل نمود.

این دوران را می توان به عنوان نقطه عطفی در زندگی عنایت به حساب آورد، او در این دوره توانست با وسعت بخشیدن به آگاهی

های خود و روی آوردن به مطالعات مذهبی، دنیای خود را گسترش دهد و توجه خود را به اجتماع و افراد جامعه معطوف نماید.
عمال رژیم شاه، به جهت وابستگی که به غرب و فرهنگ آن داشتند سعی می کردند برنامه فرهنگی مملکت را طوری پی ریزی کنند که مغایر با فرهنگ اسلامی باشد، بدین جهت هر گونه طرز تفکری را که ریشه در فرهنگ و تمدن اسلامی داشت، در نطفه خفه می کردند، اگر کسی در مراکز آموزشی، بدین مهم همت می گماشت و برای ترویج فرهنگ اسلامی قدم بر می داشت، به انحناء مختلف توسط رژیم شاه با مانع تراشی و آزار روبرو می شد. با این حال و با وجود حاکمیت چنین سیاستی بر کل کشور، عنایت سعی داشت تا هر چه بیشتر فرهنگ غنی اسلامی را در محیطی که زندگی می کرد گسترش دهد. از این رو پیشنهاد برگزاری نماز جماعت را در محیط هنرستان مطرح و آن را عملی نمود که با مخالفت شدید مسئولین مدرسه و تهدید آنان روبرو می گردد. و با این حال وی با شرکت در مجالس و محافل مذهبی، سعی در ترویج و رشد اینگونه نشستها را داشت. در کنار فعالیتهایش، برای افزایش آگاهی های مذهبی و علمی خود، از مطالعه کتب مختلف غافل نمی شد، هر وقت که فرصت می یافت به سراغ کتاب می رفت و با بهره گیری از این چشمه جوشان، روح تشنه خود را سیراب می کرد به نحوی که شبها تا دیروقت به مطالعه می پرداخت و آنچه را که از لابه لای کتابها می آموخت سعی می کرد در زندگی اش به تجلی در آورد.
سردار رشیدا سلام شهید« عنایت الله بازگیر» پس از قبولی در سال سوم رشته برق آن زمان که می توانست با آن بلوغ فکری تراوشات ذهنی خویش، در زمره تحصیل کنندگان عالیه و از کسانی باشد که مدارج علمی را ترقی بخشد و بعدها در صف آبادکنندگان دنیا باشد، با شروع جنگ تحمیلی عصیانگران کافر، روحش در جمع یاران پیر خمین پر زد و عاشقانه و عارفانه با شرکت در عملیات« بیت المقدس» پرواز به سوی معنویت خداوندی را آغاز نمود.
پس از ۶ ماه حضور داوطلبانه در خطوط مقدم جبهه در سال ۱۳۶۰ وارد سپاه گردید و به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی« دهدشت» در می آید و با خویش عهد می بندد که تا آخرین قطره خون خود، چنانچه نه تنها خدایش شاهد است. بلکه منظره دیدنی است برای خلق خدا، و تا پیروزی کامل اسلام و زوال و نابودی تمام عیار کفر و استکبار جهانی، از پای ننشینند، چنانکه ننشست.
همین عهد و وفا و اخلاص باعث شد تا پس از حدود یکسال حضور در جبهه های جنگ، با نظر مسئولین سپاه در تهران عزیمت نموده و دوره های آموزش فرماندهی گردان را فرا گیرد.
پس از گذراندن دوره ی فرماندهی مجدداً وارد جبهه های جنگی می شود و در اکثر عملیات رزمندگان از جمله «طریق المقدس»،- «فتح المبین»،« رمضان»،-« محرم»، «فتح خرمشهر»،-« والفجر ۳و۴و۵»،« خیبر »،« بدر »،« قدس ۳ »حضور قاطعانه و خالصانه می یابد. و چنان از خود فداکاری و از خودگذشتگی نشان می دهد که حقیقتاً تاریخ به عنوان تحلیل گر صادق بر قلبش نام مقدس« عنایت» را حکاکی خواهد کرد.
بدون مبالغه و اغراق در محدوده ی خصوصیاتش اعم از مذهبی ، اخلاقی و ... فرماندهی گمنام، پاسداری مخلص ولی دارای انگیزه ای بس ریشه وار و عمیق و درونگر بود.
روحیه ی حقیقت جو و کاوشگر او، آکنده از عطوفت وی، که نشأت گرفته از این واقعیت عینی که نسبت به رهبرش و مکتب و عدالت داشت، قابل تمجید و تقریر بود. او در حالیکه در شئون زندگی ممتاز بود، در میدان رزم، فرماندهی تمام عیار و مبارزی نستوه، در میدان کار و کوشش ، جهادگری مسئول و در کانون گرم خانواده محفلی گرم داشت.
او به عنوان پاسداری فداکار و ایثارگر و فرماندهی از همه نظر لایق در مرزهای جنوب و غرب کشورمان به ایجاد نظم و ثبات امنیت و استقرار حکومت اسلامی مهم داشت. شهید« بازگیر» آنگونه بودکه در چهره اش روحیه شهادت طلبی به روشنی دیده شد و همین شوق بود که عارفانه او را در تمام ورطه های سخت می کشانید و بی واهمه به پیشواز خطر می رفت و از میان باران گلوله و طوفان

آتش عبور می کرد.

او به عبادت مقید بود نماز را از روی اخلاص می خواند، پس از بجا آوردن نماز، قرآن می خواند و این کار برای او ملکه شده بود به نحوی که در طول سال، گاه چند بار قرآن را ختم می کرد و تا آنجا که مقدور بود به دیگران هم توصیه می کرد که هیچ گاه تلاوت قرآن را از یاد نبرد. از شنیدن آیات الهی و شرکت در مباحث عقیدتی و اخلاقی لذت می برد.

«عنایت» قله آمالش را در شهادت به معنای خدمت و اطاعت خالصانه از خداوند و گزینش رنج و مشکلات در راه خداوند را بالاترین لذت خود می دانست. آنچنانکه در قسمتی از وصیت نامه خود فرمود:

«من نه با عشق به شهادت و نه با هدف اینکه از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنم و نه به این منظور به جبهه می روم تا شهید شوم و از این دنیا خلاص شوم و خودم را از گرفتاریها و بدبختیهای آن آزاد کنم، بلکه خدا خود می داند که همیشه از او می خواستم به من توفیق خدمت و اطاعت خالصانه و عبادت عطا فرماید و هرچه رنج و گرفتاری در این دنیا هست در صورتیکه انسان ساز و در جهت قرب به او و مایه تکامل در مسیر اله الله است و خلاصه هر رنج و زحمتی که رضای خدا است از من دریغ نفرمایید که بودن در این دنیا و عبادت او و کشیدن درد و رنج در راه خدا بالاترین لذت را دارد.»

در قسمتی دیگر از وصیت نامه اش می نویسد:

«از خدا می خواهم که مرگ مرا شهادت در راه خودش قرار دهد، مرگم را در بستر نفرماید.

و مردان الهی، تولد، زیست، زندگی و مرگشان الهی و خدایی خواهد بود و عنایت الله بازگیر نیز دلاوری بود که خاکهای غرب و جنوب، صحراهای گرم خوزستان و سرمای کردستان و بالاخره یاران و همرزمان ایشان گواه بر این امرند که او خدایی بود»...

و پروازی روحانی تا مقصد حضرت دوست خواهد داشت. و سرانجام اینکه فرمانده دلاور جبهه های جنگ، «عنایت الله بازگیر» در تاریخ ۲۱/۱۱/۱۳۶۴ در عملیات «والفجر هشت» در حالیکه فرماندهی گردان حضرت زینب(س) از« لشکر ۱۹ فجر» را به عهده داشت، مست می ناب حسینی شد و به فوز عظمای شهادت نائل آمد. همان آرزویی که همیشه در پایان نامه هایش به آن اشاره می کرد که اللهم ارزقنا توفیق شهادت فی سبیلک و بدین سان پروانه جانش با نسیم عشق به پرواز درآمد و در بهشت خدا طلایه دار آنانی شد که مدتها با او در کشاکش حق و باطل همراه و همقدم بودند آری عنایت رفت در حالیکه نام او تا ابد بر سر زبانها باقی خواهد ماند و یاد گرامی اش بر صحیفه دلها نگاشته خواهد شد. آن مرغ باغ ملکوت از قفس تن رها شد و از عالم خاک سفر کرد. اصلاً شهید« بازگیر» از همان که خود را شناخت و خدا را، از دو راه زیستن با ذلت و مردن با عزت راه دوم را برگزیده بود.

هرم سوزان عشق در درونش زبانه می کشید و عمری چشم به مشرق زمان دوخته بود تا از پس نقاب قله های زیستن، خورشید شهادت بدمد و پرتوهای نورانی آن.

باصری، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس باصری : فرمانده گردان سیف الله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در پنجم بهمن سال ۱۳۳۶ در روستای باغسیا (باغ آسیا) در شهرستان گناباد متولد شد. فرزند میانی خانواده بود. دبستان را در زادگاه خود سپری کرد و دوره های راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه کورش.

سال ۱۳۵۵ دیپلم گرفت و به سربازی رفت. برگشت و با دختر دایی خود ازدواج کرد. در تظاهرات روزهای انقلاب شرکت فعال

داشت و جوانان را نیز در این کار راهنمایی می کرد.

پس از پیروزی انقلاب، عضو کمیته انقلاب اسلامی شد و به کمک اهالی مردم منطقه شتافت. اگر زمان فراغت دست می داد، به مسجد صاحب الزمان می رفت. آن مسجد را پدرش رجب باصری پیشقدم شده و با جمع آوری کمکهای مردمی، بنا کرده و خود خادم مسجد شد.

عباس بیکاری‌هایش را به عنوان کمک در مسجد فعالیت می کرد. به همین خاطر با مردم روابط نزدیکی داشت و به آنها احترام می گذاشت و مورد احترام بود.

وقتی زمزمه های جنگ تحمیلی به گوش رسید، عباس پیشقدم دفاع شد. به عضویت نیروی مقاومت بسیج در آمد و آن چه را که از دوران خدمت زیر پرچم آموخته بود، به جوانان اطراف آموخت.

آموزش رزم و سازمان دهی، از علاقمندی های عباس باصری بود و در این کار، خبره شد و مشهور، آن قدر که وقتی عزم خود را جزم کرد تا به جبهه اعزام شود، با مخالفت فرمانده اش در بسیج ناحیه گناباد مواجه شد. او می بایست می ماند و به جای یک نفر، چندین رزمنده تربیت می کرد. از سر ناچاری ماند.

در سال ۱۳۵۹ توانست خود را به خرمشهر برساند، پیش از آن که این شهر فراموش نشدنی سقوط کند. این دوره، برای عباس تجارب ارزنده ای را فراهم آورد و او پس از بازگشت توانست نیروهای زبده ای را آموزش بدهد.

در تمام دوران مبارزات، او شاهد کینه توزی کسانی بود که حاضر نبودند پدیده ای سترگ نظیر انقلاب اسلامی را باور کنند.

آنها مدام در لباس مختلف ظاهر می شدند و سد راه انقلاب قرار می گرفتند و با قیام یاران امام پا به فرار گذاشتند و این، افرادی مثل عباس را رنج فراوان می داد. آن قدر که در وصیت نامه اش اعلام کرده:

آن ها در مراسم بزرگ داشتم حضور نداشته باشند.

برادر دیگر عباس (حسین باصری)، اثری از او یافت نشد و خانواده اش همچنان چشم انتظارند تا خبر موثقی از آن یار سفر کرده به دست آورند.

دشمن عراقی در نخستین روزهای تهاجم خود، از رودخانه کرخه گذشته و از شهر مرزی بستان تا هویزه پیشروی کرده بود. آن چه در هویزه از آن دشمن، بروز کرد، کم نظیر است. ارتش عراق همه ی هویزه را در هم کوبید. سالی از سقوط چزابه و بستان گذشته بود که نیروی مردمی در قالب بسیج و سپاه و ارتش، توانست در عملیات طریق القدس بستان را آزاد کند، آذر ماه ۱۳۶۰.

عباس باصری به همراه قاسم عصاریان و همرزمانشان توانستند دشمن را از دشت بی همتای بستان خارج کنند. در این عملیات، ابتدا عصاریان و سپس عباس باصری به شهادت رسیدند. عباس با گلوله مستقیم تانک به شهادت رسید. او همانند قهرمانان کربلا از ناحیه دست زخم بر داشته بود، دست راستش کنده شد و سرش نیز زخم جدی برداشت. اکنون مزار شهید عباس باصری، همجوار دوستانش، در روستای باغیسا قرار دارد و بازماندگان به زیارت آرامگاه آنان می روند.

نامشان زمزمه ی نیم شب مستان باد ؛تا نگویند که از یاد فراموشانند منابع زندگینامه :باغ زعفرانی،نوشته ی محمد رضا محمدی پاشاك،نشرستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

باصری، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد باصری : فرمانده گروهان یکم ازگردان غواصان امام علی (ع) ،لشگر۱۹فجر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
روستای« شیخ عبود بیضاء» در سال ۱۳۲۸ میزبان کودکی از سلاله سرخ شقایق بود خانواده باصری پس از مدتها انتظار, آغوش پر مهر خود را بر این غریبه کوچک گشود و نام مبارك محمد را برای او برگزید محمد تحصیلات خود را در مدارس قدیم آن روز آغاز کرد و سال ششم ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت. وی از همان کودکی لبهای مبارک خود را با تلاوت کلام نور, معطر ساخت. به گونه‌ای که در سن دوازده سالگی تمام قرآن را فراگرفت و بعضاً با تشکیل کلاسهای مختلف, آموخته‌های خود را در اختیار دیگران قرار می‌داد. فعالیتهای سیاسی و انقلابی وی از سال ۱۳۵۲ آغاز گردید و از همان زمان در کنار کارهای روزانه با پخش و توزیع اعلامیه‌های امام (ره) گامهای موثری در مسیر برقراری حکومت اسلامی برداشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت گروه مقاومت مسجد حبیب «شیراز» درآمد و با عنوان سرپرست این گروه فعالیتهای چشمگیری را علیه دشمنان انقلاب و منافقین آغاز کرد. وی در جریان همین مبارزات در محله دروازه سعدی شیراز مورد تهاجم و ضرب و شتم نیروهای ملحد منافقین قرار گرفت و با پیکری خون آلود به بیمارستان انتقال یافت و به مدت سه ماه بستری گردید و حتی پس از بهبودی نیز سالهای سال آثار زخمهای کوردلان منافق بر پیکر نورانی او نمایان بود. سردار شهید محمد باصری اندك زمانی پس از شروع جنگ تحمیلی و پس از گذراندن دوره‌های آموزشی در کازرون از طریق بسیج به سوی عرصه‌های خون و مبارزه شتافت و در عملیات بیت المقدس شرکت کرد. وی پس از پیروزی و آزادی خرمشهر به جمع صمیمی خانواده بازگشت, اما او که گمشده خود را در خاك خونرنگ جنوب و در عرصه‌های نبرد یافته بود, بار دیگر راهی جبهه‌های حق علیه باطل گردید و در عملیات تنگه چزابه شرکت نمود. این شهید بزرگوار در سال ۱۳۶۰ رسماً به عضویت سپاه پاسداران درآمد و با عنوان مربی آموزش عقیدتی فعالیتهای خود را آغاز کرد. وی علاوه بر مسوولیت‌های خطیری که در جبهه عهده‌دار بود مدتها به عنوان مسئول ستاد پشتیبانی جبهه و جنگ سپاه مرودشت انجام وظیفه کرد. وی در سال ۱۳۶۱ به همراه همسر و مادر دلسوخته خویش به زیارت بیت‌الله الحرام تشرف یافت و پس از مراجعت بار دیگر با دلی مالامال از عشق و شور به جبهه عزیمت نموده با عنوان تخریب‌چی در گردان رزمی انجام وظیفه کرد. در ادامه با گذارندن دوره‌های مختلف آموزش غواصی, خود را برای عملیات کربلای ۴ و ۵ آماده کرد. خدمات ارزنده شهید و همرزمان دریادل او در شکستن خط پدافندی دشمن, باعث پیشبرد اهداف این دو عملیات گردید. هر چند این عزیز در ادامه از ناحیه سینه, گلو و دهان دچار مجروحیت شد ولی پس از دو ماه استراحت و کسب بهبودی نسبی بار دیگر به سوی جبهه‌های نور شتافت و با سمت فرماندهی گردان جوادالائمه جزیره مجنون را جولانگاه شوریدگی‌های خود ساخت . سردار شهید حاج «محمد باصری» اینگونه در تاریخ چهارم تیرماه ۱۳۶۷ با دنیای فانی بدرود گفت و آن سوی خطر در یوسفستان خون و حماسه تنها ماند. هنوز بعد از سالها همسر دلسوخته و پنج فرزند داغدارش به امید یافتن نشانی از او, چشم به دروازه‌های شهر دوخته ا ند
منابع زندگینامه :
پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شیراز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

باغ نوی شیرازی، شمس‌الدین حبیب الله

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۹۹۵ /۹۹۴ ق)، فقیه، متکلم، شاعر و ادیب. معروف به میرزاجان. چون در محله باغنو شیراز می‌زیست به باغنوی معروف بود. او شاگرد جمال‌الدین محمود از دانشمندان زمان خود و از معاصران علامه جلال‌الدین دوانی بود. شمس‌الدین در علوم زمان

بخصوص در حکمت و منطق دست داشته است و یکی از آخرین حکمای بزرگ ایران است که پیرو طریقه‌ی اشعریان و از شافعیان متعصب بود و در کلام و اصول نیز دست داشت. وی چند سالی قبل از وفات به هندوستان رفت و همان جا درگذشت. از تألیفات او: «انموذج الفنون»؛ «تعلیقات بر شرح «مختصر العضدی»»؛ «حاشیه بر شرح جدید قدیم؛ «تجرید الکلام»؛ «حاشیه بر شرح مطالع»؛ «حاشیه‌ی بر حاشیه‌ی شرح مطالع»؛ «حاشیه بر اثبات الواجب دوانی»؛ «حاشیه بر محاکمات قطب‌الدین شیرازی بر شرح اشارات»؛ «حاشیه بر شرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی» و «حاشیه بر مطول».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۷۲/۲)، بزرگان شیراز (۳۳۶)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۰۵/۵)، تاریخ نظم و نثر (۳۸۹)، الذریعه (۱۰/۶)، روضات الجنات (۱۲/۳)، ریحانه (۶۳/۶)، صبح گلشن (۴۸۲)، فارسنامه‌ی ناصری (۹۶۰ -۹۵۹ /۲)، فرهنگ سخنوران (۹۰۰)، کشف الظنون (۱۸۵۳، ۱۷۱۶، ۸۴۲، ۶۸۵، ۴۷۶، ۴۷۵، ۱۸۵، ۹۵)، الکنی و الالقاب (۲۲۱/۳)، لغت‌نامه (ذیل/ حبیب)، معجم المؤلفین (۱۸۸/۳)، هدیهٔ الاحباب (۲۵۲)، هدیهٔ العارفین (۲۶۳ -۲۶۲ /۱).

بافقی، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مجاهد ربانی و آیت سبحانی حاج شیخ محمدتقی بافقی یکی از آیات بزرگ وعلمای معروف قرن اخیر در شهرستان قم بود. در سال ۱۲۹۲ در بافق یزد متولد شد و در خاندانی از محبین به اسلام و اهل بیت نشو و نما نمود. بافقی در آغاز از شاگردان میرزا سید علی مدرس (لب جندقی) در شهرستان یزد بود.

بافقی جوانی پرشور، فعال و مجاهد بود، و با مخالفین اسلام و روحانیت در ستیز! نوشته اند به دنبال یک سلسله فعالیتهای اسلامی علیه ستمگران در یزد تحت تعقیب عمال دولتی قرار گرفت. ناگزیر پای پیاده یزد را به سوی نجف اشرف ترک نمود. مقدم او را علمای نجف مخصوصا علامه یزدی گرامی داشتند و از مجاهدت و فعالیتهای اسلامی او خرسند گشتند. بافقی سالها در نجف از محضر آخوند خراسانی و علامه یزدی و سید احمد کربلائی به تکمیل خارج اصول فقهی و دروس اعتقادی مشغول بود تا در فنون علمی به درجه اجتهاد ارتقاء یافت و در مراجعت به ایران ساکن قم گردید.

مرحوم بافقی دانشمندی فعال و پرشور و مجاهدی نستوه بود. موقعی که آیت الله حائری در اراک بود، برای هجرت او به قم و تأسیس حوزه فعالیتهای چشم گیری می نمود و سرانجام هم با همکاری امثال این مجاهد ربانی حوزه علمیه قم به خوبی پی ریزی شد. هدف این علما و مجاهدین تأسیس پایگاهی عظیم در راه گسترش حقایق مذهبی و علوم اسلامی، و هم سدی عظیم در مقابل افکار و اعمال استعمارگران و نوکر جدید آنها رضا خان قلدر بود. مرحوم بافقی در امر به معروف و نهی از منکرات به خوبی کمر همت بست و با شجاعت و شهامت در مقابل اعمال ضد اسلامی و خفت بار ننگین پهلوی قدعلم نمود. در قم امثال ایشان و در مشهد آیت الله قمی رحمهٔ الله علیه علیه مظالم، بی عفتیها و بی ناموسی های دربار مردم را هشدار دادند. در شب نوروز ۱۳۰۶ شمسی که خاندان ننگین سلطنت بدون حجاب در صحن مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها اجتماع نمودند. امثال آیت الله بافقی با شجاعت و حرارت ضمن سخنرانی و با پخش اعلامیه های متعدد بدون ترس واهمه وظیفه اسلامی خویش را به خوبی ایفاء نمودند.

سرانجام این ایت مجاهد به دستور عمال رضاخانی به تهران (و شهر ری) تبعید شد!! دوری معظم له از حوزه قم و علمای هم فکر

برای او عـذابی الیم و رنجی قلبی بود. هر چند در شـهر ری نیز از وظایف و تعهد دین خویش دست بر نداشت. اما متأسـفانه به علت دیکته کردن دسـتورات اجـانب ناراحتیهای گوناگون به وسیله رضا خان وایادی او به حوزه ها و اعلام شـیعیان یکی پس از دیگری روی آور می شـد. نوشـته انـد بـا حادثه مسـجد گوهر شاد مرحوم بافقی قلبش از کار افتاد و در بیمارسـتان فیروز آبادی بعـد از یک عمل جراحی متأسفانه جان سپرد.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com/nikan.htm

باقرزاده، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا باقرزاده

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

درسال ۱۳۵۸ وارد حوزه شـد و پس از پنـج سـال که در ورامین و کاشان مشـغول تحصـیل بود وارد قم گردیـد. دروس سـطح را از اساتید معظم: اسـلامی، محامی، بنی فضل، اعتمادی استفاده کرد. در درس خارج از محضر حضرات آیات: وحید خراسانی، تبریزی، مکـارم شـیرازی و ... اسـتفاده کرد. در کنـار دروس حـوزه فـوق لیسـانس حقـوق بین الملـل و دکـترای علوم سیاسـی را در موسسـه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) گذرانده است. وی عضو هیات علمی موسسه فوق، مدیر گروه حقوق و سیاست مرکز مطالعات و پژوهشـهای فرهنگی حوزه و مـدیر گروه حلقه نقد فقه و حقوق و سـیاست در پژوهشـگاه فرهنگ و اندیشه اسـلامی بوده است. از وی مقالات متعددی در حوزه های حقوق و سیاست در مجلات و روزنامه های کثیر الانتشار به چاپ رسیده است. همچنین کتاب" ضمانت اجراهای صـلح و امنیت بین المللی در ارتباط با کشورهای در حال توسـعه "جزوات تـدریس قانون اساسـی، حقوق بشـر در اسلام و مبانی حقوق از آثار وی می باشد. وی مشغول تدریس در حقوق و سیاست در حوزه و دانشگاه است.

باقرزاده، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسینقلی، در حدود ۱۲۹۹ در تهران متولد شد. پس از اتمام تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه وارد دانشـکده حقوق تهران شد و در سال ۱۳۲۴ لیسانس در رشـته قضائی گرفت و به خـدمت قضا در دادگستری اشـتغال ورزیـد. تمام مراحل قضائی را تـدریجاً طی کرد. مدتی دادیار و بازپرس بود. چندی رئیس شـعبه جنحه بود. مستشاری دیوان عالی جنائی و ریاست شعبه استیناف تهران از دیگر

مشاغل او بود.

باقرزاده در سال ۱۳۴۵ وارد دوره‌ی دکترای حقوق شد و دوره‌ی مزبور را گذرانیده و به دریافت درجه‌ی دکترا در علم حقوق نائل آمد. از دیگر مشاغل وی در طول خدمت، بازرسی قضائی و دادیاری دیوان کشور بود.

در انتخابات زمستانی دوره‌ی بیستم کاندیدای تهران شد و به وکالت مجلس رسید.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

باقری زنوز، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر ابراهیم باقری زنّوز در سال ۱۳۱۱ در بخش زنّوز از توابع آذربایجان شرقی به دنیا آمد.ایشان در سال ۱۳۴۷ مدرک دکترا رشتهٔ حشره‌شناسی را از دانشکدهٔ علوم دانشگاه پاریس اخذ کرده است. نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی دانشکده کشاورزی/گروه گیاهپزشکی دانشگاه تهران با رتبه علمی استادی می باشد. کتاب" سخت بالپوشان زیان‌آور "ابراهیم باقری زنوز ، در دوره پنجم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد. گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : ابراهیم باقری زنّوز تحصیلات ابتدایی را در زنّوز و تحصیلات دبیرستانی را در مرند و تبریز به پایان رسانید و در سال ۱۳۳۲ وارد دانشگاه شد و در سال ۱۳۳۵ موفق به دریافت درجهٔ مهندسی از دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران گردید. در سال ۱۳۴۳ با استفاده از بورس تحصیلی دولت فرانسه، راهی آن کشور شد و در سال ۱۳۴۷ به اخذ درجهٔ دکترا در رشتهٔ حشره‌شناسی از دانشکدهٔ علوم دانشگاه پاریس نایل آمد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر باقری زنّوز پس از بازگشت به ایران در سمت استادیار تمام وقت در دانشکدهٔ کشاورزی دانشگاه تهران به کار تدریس و تحقیق پرداخت و بر اثر تلاشهای آموزشی و پژوهشی به مقام دانشیاری و پس از آن به رتبه علمی استادی ارتقا یافت. نامبرده در حال حاضر، سرپرستی گسترش موزهٔ جانورشناسی و مدیریت گروه گیاه‌شناسی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران را عهده‌دار است.فعالیتهای آموزشی : تدریس در دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران. عناوین دروس آموزشی ارائه شده توسط ابراهیم باقری زنوز به قرار زیر است: کارشناسی • آفات انباری کارشناسی ارشد • جوندگان زیان آورمحصولات کشاورزی • سیستماتیک گروههای خاص حشرات بندپا • فیزیولوژی پیشرفته حشرات • فیزیولوژی حشرات • مرفولوژی حشرات جوائز و نشانها : کتاب" سخت بالپوشان زیان‌آور "ابراهیم باقری زنوز ، در دوره پنجم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.چگونگی عرضه آثار : ابراهیم باقری زنّوز تاکنون دهها مقاله پژوهشی و گزارش علمی به زبانهای فارسی و خارجی در مجلّات و نشریّات مختلف از قبیل: نشریّ ?دانشکده کشاورزی، مجلّهٔ جامعه حشره‌شناسان ایران، نشریه انستیتو بررسی آفات و بیماریهای گیاهی، مجلّهٔ سازمان حفظ نباتات و کتاب آفات انباری ایران به چاپ رسانید، همچنین مبادرت به تألیف ۲ جلد کتاب در زمینهٔ اصول مبارزه با آفات محصولات انباری کرده است. - مقالات ارائه شده در همایشها:۸ مورد - مقالات چاپ شده در مجلات داخلی :بیش از یک مورد آثار : اصول مرفولوژی و فیزیولوژی حشرات ویژگی اثر : ترجمه,دانشگاه تهران,۱۳۷۸ ۲ سخت بالپوشان زیان‌آور ویژگی اثر : این کتاب در دوره پنجم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی شده است- آشنایی با کتاب: «سخت بالپوشان زیان‌آور» در این کتاب، سخت بالپوشان زیان‌آور که به محصولات غذایی و صنعتی در انبارها زیانهای فراوانی وارد می‌کنند مورد بررسی قرار

گرفته‌اند و طرز شناسایی، نحو ?زندگی، چگونگی خسارتها و زیانهای اقتصادی این آفات به بحث کشیده شده، راههای مبارزه با آنها به ویژه با استفاده از سموم گازی بیان شده است

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

باقری، اباصلت

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اباصلت باقری : فرمانده گردان علی ابن ابی طالب (ع)تیپ۳۶انصار المهدی(عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ۲۶ اسفند ۱۳۴۵ در خانواده ای نسبتا مرفه در روستای حصار در استان زنجان به دنیا آمد . پدرش به صیفی کاری و مغازه داری اشتغال داشت . فرزند دوم خانواده بود و در فضای مذهبی پرورش یافت . در سال ۱۳۵۱ تحصیل در مقطع ابتدایی را در روستایش آغاز کرد و در دوره ابتدایی را با یک سال ترک تحصیل در روستا گذراند . پس از آن به زنجان رفت و روزها در مغازه برادرش کار می کرد و بعد از ظهر ها در مدرسه راهنمایی شبانه به تحصیل می پرداخت . دوره راهنمایی نیز به عللی چند بار ترک تحصیل کرد .خانواده او نیز پس از مدتی به زنجان مهاجرت کردند و در محله امیر به ساکن شدند .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی با آغاز جنگ عراق علیه ایران به بسیج پیوست و فعالانه در جبهه های جنگ شرکت داشت . در اولین اعزام به مدت چهل روز در عملیات بیت المقدس– آزادی سازی خرمشهر – در جبهه حضور یافت . او با گذراندن آموزش تخصصی در رشته تخریب به آموزش نیروهای بسیجی پرداخت . دوره تکمیلی مربیگری عالی را در پادگان امام علی (ع)در تهران طی کرد ، از این رو در تخریب و خنثی سازی میدانهای مین فعالیت می کرد. در سال ۱۳۶۱ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد .

در مدت حضورش در جبهه ؛ دو بار مجروح شد . در تمام عملیات به عنوان نیروی اطلاعات وعملیات شرکت داشت . نقل است که یک بار او و همرزمانش در منطقه زیدیه وارد خاک عراق شده بودند به هنگام بازگشت ، شناسایی شده و مورد محاصره نیروهای عراقی قرار گرفتند. در جریان درگیری بازوی او بر اثر اصابت گلوله مجروح شد ولی او با پنهان شدن در یک گودال از دست نیروهای عراقی جان سالم به در برد و پس از حمله نیروهای خودی و تصرف منطقه به پشت خط مقدم باز گشت . یک روزهم در خاک عراق از ناحیه کمر در اثر اصابت ترکش مجروح شد ، در نتیجه این مجروحیتها به کسب ۲۵ درصد جانبازی مفتخرگردید .

حضور در جبهه او را از ادامه تحصیل باز نداشت . تا سال سوم راهنمایی ادامه تحصیل داد . در همین سالها با راهنمایی خواهرش با خانم عادله میرزایی در تهران ازداج کرد .

قبل از ازدواج سختیهای زندگی خود را به همسر آینده اش گوشزد کرد و یاد آور شد که ممکن است به علت مشغله زیاد در جبهه ها ، ماهها به مرخصی نیاید یا به اقتضای کارش که خدمت در واحدتخریب بود، هر لحظه به خطر قطع عضو و حتی شهادت مواجه شود. مراسم عقد او با خانم میرزایی باحضور چند نفراز خویشان وخانواده و با مهریه چهل هزار تومان برگزار گردید . آنها پس از ازدواج ، زندگی مشترک خود را در اتاقی جداگانه در منزل پدر اباصلت شروع کردند . حاصل ازدواج آنها دو فرند پسر به نامهای محمد و علی و یک دختر به نام زینب بود که از دنیا رفت .

او هزینه های زندگی خود را از حقوقی که ازسپاه پاسداران می گرفت و در ماهکمتر از ۳۰۰۰تومان بود و نیز کمک مالی پدرش

تامین می کرد .

شهادت ، بزرگ ترین آرزوی قلبی او بود . آرزو داشت در صورتی که در جنگ به شهادت نرسید ، پس از جنگ به حوزه علمیه برود و به کسوت روحانیت در آید . این خواسته او در فرازی از وصیت نامه اش نیز هویدا است : تا آنجا که می توانید به دنبال علم بروید ، علمی که شما را به مرتبه بلند انسانیت برساند و شما را به خودتان بشناساند وقتی چنین علمی پیدا کردید ، خدا را هم به نحوه شایسته ستایش خواهید کرد .

در عملیات مرصاد به عنوان معاون فرمانده گردان علی بن ابی طالب (ع) حضور داشت و پس از شهادت روح الله شکوری– فرمانده گردان – فرماندهی گردان را بر عهده گرفت .

او دو ماه پس از ارتحال امام خمینی به شهادت رسید . او پیش از اعزام به لبنان در مراسم چهلمین روز درگذشت حضرت امام شرکت کرده و در آنجا خواب دید که در مکانی به همراه امام است .

پس از پذیرش قطعناه ۵۹۸ سازمان ملل متحد و اعلام آتش بس بین ایران و عراق با آنکه ۸ سال در خدمت جنگ بود ۷ ماه پس از پذیرش قطعنامه به لبنان اعزام شد و قبل از اعزام به نزد مادرش رفت و بدون ذکر محل ماموریت ، عاجزانه از او خواست که برای شهادتش دعا کند .

جنازه او در زنجان با حضور مردم وهمرزمان ایرانی و لبنانی اش تشییع و در گلزار شهدای زنجان به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران، ۱۳۸۲

باقری، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «چابهار» دراستان «سیستان وبلوچستان» شهید « احمد باقری» در بهمن ماه سال ۱۳۳۶ در یکی از محلات فقیر نشین اصفهان به نام «محله درب امام» و در خانواده ای فقیر دیده به جهان گشود .به طوری که مادرش مجبور بود که برای امرار معاش خانواده دوش به دوش شوهرش که به کفاشی مشغول بود به نخ ریسی بپردازد ،تا هم اجاره خانه کوچک خود را بپردازند و هم شکم بچه ها را سیر کنند .احمد دوران ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و وارد مقطع دبیرستان شد .در سال ۱۳۵۳ پدرش به بیماری سختی مبتلا گردید و برای مدتی طولانی در بیمارستان بستری شد .در نتیجه احمد برای اینکه امر معاش خانواده دچار خللی نگردد ،علیرغم مخالفت پدر و مادرش ترک تحصیل نمود و به کارگری روی آورد .در سال ۱۳۵۵ به خدمت سربازی رفت پس از دوره اتمام آموزش در پادگان« عشرت آباد » سابق به لحاظ آمادگی جسمی در گارد جاویدان به خدمت گرفته شد. در اواخر سال ۱۳۵۷ که مصادف با پایان خدمت سربازی بود با نهضت انقلابی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) آشنا گردید .ازاین رو به صف انقلابیون پیوست . هنگام باز گشت به زادگاهش عکس هایی از امام را همراه خود آورد ،سپس فعالیت هایش را با پخش اعلامیه ها و تنویر افکار اعضاء خانواده و فامیل و سپس بچه های محله آغاز کرد .مدت سه ماه مشغول خدمت در مسجد و حمل و توزیع برنج ،روغن و نان خشک بین مردم نیازمند بود تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید و شور و شعف زاید الوصفی او را همچون سایر ملت ایران در بر گرفت. اکنون احساس می شد مسئولیتی به مراتب سنگین تر از مراحل پیشین بر عهده اوست .زیرا اکنون حفاظت و نگهداری انقلاب مشکل تر از خود انقلاب بود .از این رو شوق خدمت سراپای

وجود او را لبریز کرد .در نتیجه منتظر فرصتی بود تا دین خودش را به انقلاب ادا نماید .از همین روی هنگامی که ندای رهبر انقلاب را شنید با تمام توان بدان لبیک گفت و آمادگی خودش را ابراز داشت ،به دنبال وی برادران شهید ش و حسن باقری جهت خدمت به نهادهای انقلاب روی آوردند . در مرداد ماه سال ۱۳۵۸ به دنبال اقدامات حزب دمکرات کردستان جهت اشغال پاوه رهبر انقلاب طی حکمی اعلام کردند ،ظرف ۲۴ ساعت باید محاصره پاوه شکسته شود .از این رو حاج احمد و تعداد دیگری از جوانان و نوجوانان اصفهان برای لبیک به ندای پیشوای خود جهت ثبت نام و اعزام به منطقه کردستان به سمت مراکز سپاه هجوم آوردند .تعداد افراد در آن موقع به طور دقیق بین ۷۲ الی ۷۳ نفر بود .جهت آگاهی بیشتر سرداررحیم صفوی سخنرانی ایراد نمودند .اما در پایان سخنرانی اعلام کردند اکنون مشکل پاوه حل شده است .اما منطقه حساس دیگری است که نیازمند به کمک شماست .در حالی که تا آن زمان بیشتر بچه ها نه اسم بلوچستان را شنیده بودند و نه به طور دقیق می دانستند در کجای ایران واقع شده است اما چون سراپای وجودشان در عشق به انقلاب می سوخت از این رو همه موافقت کردند که برای انجام وظیفه به محل مورد نظر حرکت کنند. مقدمات امر فراهم گردید .در تاریخ ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۵۸ بعه زاهدان اعزام شدند .

پس از یک هفته آموزش نظامی در زاهدان توسط برادر شمگانی افراد از آمادگی لازم بر خوردار شدند .اندکی بعد افرادرا تقسیم کردند. تعداد ده الی بیست نفر در زاهدان ماندند و بقیه گروه پنجاه نفری به ایرانشهر اعزام شدند .ایرانشهر در آن زمان از مناطق بسیار بحرانی استان بود. آقای پایدار فرماندهی آنجا را بر عهده داشت .پس از ایراد سخنرانی و تعیین آسایشگاهها ،شهید حاج احمد و طاهری و صلواتی در یک آسایشگاه قرار گرفتند .پس از ۳الی ۴ روز به نیروها اعلام گردید که با توجه به نیاز شدید به راننده ،افرادی که به رانندگی آشنایی دارند آماده شوند تا از آنها آزمون بعمل آید .چون سن اکثر افراد بین ۱۸ –۱۶ سال بود لذا از بین این گروه فقط حاج احمد طاهری در آزمون قبول شدند .بنابر این شهید حاج احمد در این زمان فعالیتش را با سمت راننده در سپاه ایرانشهر به طور رسمی آغاز کرد. رانندها نقش مهمی را در جریان عملیات بر عهده داشتند .زیرا آنان از جمله نخستین افرادی بودند که می بایست وسایل نقلیه را آماده و نیروها را به سرعت به محل مورد نظر انتقال دهند .شور و عطش وی به خدمت از همان روزهای نخست نظر همگان را به خود جلب کرد .لذا بعد از دو الی سه ماه رانندگی شهید به جانشینی آقای صلواتی مسئول موتوری بر گزیده شدند و نزدیک به یک سال در این سمت بودندوبعد مسئول تدارکات سپاه ایرانشهر انتخاب شدند .در این زمان مصادف با فرماندهی آقای جان نثاری بود .در آن زمان مرکز تامین اقلام و اجناس و تدارکات کرمان بود و جاده ایرانشهر به بم و کرمان بسیار خطر ناکی بود .اما شهید در تمام مدت بطور شبانه روزی جهت تامین نیازمندیهای سپاه در حرکت بود و از ناملایمات و مشکلات هیچ ترسی نداشت . تلاش های مستمر و بی ریای او در این مدت چیزی نبود که همرزمانش بتوانند آن را به دست فراموشی بسپارند .در طی همین فعالیتها یش در سال ۱۳۵۹ در جریان بر خوردی که با اشرار منطقه روی داد سخت مجروح گردید .از این رو مدت هشت ماه دربیمارستان شهید مصطفی خمینی تهران بستری گردید .سپس برای به دست آوردن بهبودی نسبی چند ماهی نیز در منزل به استراحت پرداخت پس از آن به طرف ایرانشهر حرکت کرد .در بازگشت از منطقه در سال ۱۳۶۰ پدرش که مانند هر پدری آرزوداشت فرزندش را در لباس دامادی ببیند ،به او پیشنهاد ازدواج داد .شهید حاج احمد نیز پذیرفت .به دنبال آن پدرشان به خواستگاری رفتند .همسر شهید جریان آشنایی اولیه خود را با شهید که در حقیقت شروط ازدواج آنها نیز بود از زبان شهید چنین نقل می کند :

یکی از لباسهایم لباس سپاه و لباس دیگرم لباس شهادت است. اگر شما به اقدامات و کارهای بنده تمایل دارید من حرفی ندارم .من چیزی ندارم .می خواهم شما را به منطقه ای که خدمت می کنم با خود ببرم ،و شما باید همراه من بیایید ،البته این امر گذشت می خواهد ،اما با گذشتی که در شما سراغ دارم باید با من بیایید. شما ممکن است مدت یکسال پدر و مادرت را نبینی و یا ممکن است ماهها سپری شود من نتوانم یک غذای مناسب یا محل سکونت مناسبی تهیه کنم .

مراسم ازدواج شـهید نیز ساده و در نوع خود بی نظیر بود .به طوری که در جریان مراسم ،من و دو خواهرم شرکت داشتیم و شهید و پـدر و مـادرش و خواهرش حضور داشـتند .غـذا نیز بسـیار سـاده و مختصـر بود ،در پایان مراسم نیز قبل از اینکه به منزل ایشان وارد شویم ،مرا به گلزار شهدا بردند و در آنجا چنین گفتند :

برای شهدا فاتحه ای بخوان ،زیرا امشب دامادی من است می خواهم با آنان باشم و آنها بدانند که من به فکر آنها هستم.

پس از آن در مرداد مـاه سال ۱۳۶۰ به همراه شـهید به طرف ایرانشـهر حرکت کردیم .اما هنوز دو ماه از ازدواجمان نگذشته بود که برای شـرکت در جبهه جنگ حق علیه باطل بـدان سـمت حرکت کردند و در عملیات فتح بسـتان و تنگه چزابه و چند عملیات دیگر شرکت نمودنـد .در سال ۱۳۶۰ به فرماندهی عملیات سپاه ایرانشـهر انتخاب شدند و تا سال ۱۳۶۲ در این سـمت باقی ماندند .اساس ارتبـاط شـهید بـا اهـالی بومی یعنی بلوچ ها در حقیقت از همین جا آغاز شـد .ماهیت اقـداماتش اقتضا می کرد که تعـداد ی از افراد بلوچ را شـناسایی و با آنها ارتباط ویژه ای بر قرار کند . بدین طریق بنای اصلی هسته بسیج عشایر را پایه گذاری نمود .اسلحه زیادی نیز در جهت مبارزه با قاچاقچیان ،خانه های تیمی و اشرار در بین آنان تقسیم نمود .

نفوذ کلام و اخلاق او در چنان سـطحی بود که بلوچها قبل ز آنکه جذب سپاه شوند جذب اخلاق شهید می شدند .شهید نیز متقابلا در ایجاد این ارتباط و دوام آن از هیچ کوششـی فرو گذار نمی کرد .شیوهای او در جلب و نفوذ در دل مردم بلوچ یکی از مهمترین شاخص های دوران فعالیتش در بلو چسـتان به شـمار می آید .داسـتانهایی که همسـرش و همرزمانش نقل می کنند تا حدودی مبین این محبوبیت وی می باشد .

اقدامات مهم شهید در طی دوران دو ساله ای که مسئولیت عملیات را بر عهده داشت ،اولا بیشتر حول تشکیل بسیج عشایر در منطقه ایرانشـهر دور می زد و ثانیـا ایجـاد هسـته مرکزی شـبکه اطلاـع رسـانی که اعضاء آنرا هم چنانکه گـذشت اکثر مردم بومی منطقه و عشایر تشکیل می دادند .

از دیگر فعالیتهای شـهید ایجاد پایگاههای مختلف عملیاتی در منطقه با همکاری عشایر بلوچ برای در هم کوبیدن هسته های متشکله اشـرار و قاچاقچیـان و خانه های تیمی اطراف شـهر ایرانشـهر بود . در اواخر سال ۱۳۶۱ شـهید عازم مکه مکرمه شـد ،در بازگشت از سفر حـج در آغـاز سـا ل ۱۳۶۲ به جهت تجارب خاص و شایسـتگی بسیار به فرمانـدهی سپاه ایرانشـهر بر گزیـده شـد . چهار سال خدمت او در ایرانشـهر اکنون او را از تجربه و کارایی و حل مشـکلات ایرانشـهر در سـطحی قرار داده بود که زمان ورودش یکی از نقاط بی ثبات و ناامن بود، اکنون به صورت یکی از امن ترین نقاط بلوچسـتان در آمده . در هر نقطه ای که شـهید احساس می کرد نیـاز به پایگـاه دارد فورا اقـدامات عاجلی در زمینه تاسـیس پایگاه به عمل می آورد .از این رو به قول همرزمان شـهید او بیشتر وقت خود را صـرف حل مشکلات مردم و تامین نیازمندیهای مادی آنان می کرد .همیشه با لباس محلی در بین کپر ها و نواحی فقیر نشین تنهـای تنهـا بـدون تشـریفات حرکت می کرد تـا بـا دردهـای آنـان از نزدیک بیشتر آشـنا شود و به موازات آن به اقـدامات فرهنگی مناسب جهت آگاهی بخشـیدن بیشتر به مردم خطه دست بزنـد از همین رو بود که به قول فرماندار سابق چابهار حتی اگر کودکی از شهرهای بلوچسـتان به دنیا می آمد اول کسـی که از آن خبر دار می شد شـهید بود .این استعداد و نفوذ مردمی او باعث شد که پس از بـازگشت از عملیـات بیت المقـدس در پایـان سا ل ۶۲ و آغـاز سـا ل ۶۳ به دلیـل شـرایط نا مناسب منطقه نیکشـهر شـهید را برای فرماندهی آن منطقه کاندیدا نمودند . خلاصه اطلاعات نظامی از سردار شهید حاج احمد باقری

۲۸/۵ /۱۳۵۸ :ورود به بلوچستان

– گذراندن یک هفته آموزش نظامی به منظور آمادگی توسط عزت الله شمگانی در زاهدان .

۱۳۵۸ :اعزام به ایرنشهر به عنوان راننده به مدت دو ماه

– معاونت موتوری سپاه ایرانشهر به مدت چهار ماه

– مسئول موتوری سپاه ایرانشهر به مدت یک سال .

– ۱۳۵۹ :مسئول تدارکات سپاه ایرانشهر به مدت پنج ماه .

۱۳۶۰ :فرمادنده عملیات سپاه ایرانشهر به مدت دو سال که اهم فعالیتهای ایشان عبارت اند از :

الف)ایجاد و تشکل بسیج عشایر در منطقه برای نخستین بار .

ب) ایجاد هسته مرکزی شبکه اطلاعات و اطلاع رسانی که اعضاء آن اکثرا مردم بومی و عشایر منطقه تشکیل می دادند .

ج) ایجاد پایگاههای مختلف عملیاتی در منطقه با همکاری عشایر بلوچ .

د) وارد نمودن ضربات مهلک به فعالیتهای اشرار در منطقه .

س) شناسایی و نابودی خانه های تیمی منافقین در ایرانشهر و حومه .

ش) درگیری شدید با قاچاقچیان مواد مخدر .

۱۳۶۲ :فرمانده سپاه ایرانشهر به مد ت یک سا ل

۱۳۶۳ :فرمانده سپاه نیک شهر به مدت دو سال که اهم فعالیتهای ایشان عبارت است از :

الف) ایجاد امنیت در منطقه و سر کوبی اشرار و امنیت بخشیدن به جاده ها

ب) گسترش بسیج عشایر به منظور جلو گیری از تردد اشرار و منافقین در منطقه

ج) شرکت دادن بسیج عشایر در مانور و عملیات مختلف با اشرار و منافقین .

د) مبارزه مستمر با قاچاقچیان مواد مخدر

۱۳۶۵ :فرمانده سپاه چابهار به مدت دو سال که اهم فعالیتهای ایشان عبارت است از :

الف) ایجاد امنیت در منطقه و سر کوبی اشرار

ب) ایجاد کانونهای فکری و فرهنگی در منطقه به منظور ارتقاء سطح جنگ جوانان .

ج) بر خورد شدید با قاچاقچیان مواد مخدر .

د) مسدود نمودن محل تردد اشـرار و منافقین در پل ارتباطی مرزی بین ایران و پاکستان با وجود دشتهای طویل با درجه حرارت با لا

.

س) ایجاد امنیت در جاده چابهار ،ایرانشهر .

ش) ایجاد و گسترش بسیج عشایر در منطقه چابهار .

ج) به دام انداختن منافقین که قصد خروج از کشور را داشتند .

به وسیله تورهای اطلاعاتی ،عنلیاتی و تحویل آنها به مقامات قضایی .

– فرمانده دریایی چابهار با حفظ سمت فرماندهی سپاه که اهم فعالیتهای ایشان عبارا است از :

الف) ایجاد و تشکل بسیج دریایی با بهرگیری از عشایر منطقه .

ب) انجام مانورهای آبی ،خاکی در آن منطقه در دفعات متمادی به منظور کسب آمادگی لازم .

ج) ایجاد امنیت دریایی با استفاده از قایقها و لنج های عشایر منطقه که با استقبال زیادی رو به رو می شد .

– شرکت در عملیات جنوب کشور از جمله :

الف) تنگه چزابه

ب) فتح بستان

ج) کربلای ۴

د) کربلای ۵

۱۳۶۷ .شهادت در جاده ایرانشهر به چابهار منابع زندگینامه :عبور از مرز آفتاب ،نوشته ی اصغرلطفی نجف آبادی،نشر کنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

باقری، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران نام : غلامحسین (حسن)

نام خانوادگی : افشردی(باقری)

تاریخ تولد: ۲۵ اسفند سال ۱۳۳۴ هجری شمسی (سوم / شعبان / ۱۳۷۵ ه- ق)

تاریخ عضویت در سپاه : اوایل سال۱۳۵۹ هجری شمسی

تاریخ ورود به عرصه جبهه های نبرد : اول مهرماه سال ۱۳۵۹ هجری شمسی برخی از مسئولیت ها :

- معاونت ستاد عملیات جنوب

- فرمانده محور دار خوین در عملیات ثامن الائمه (علیه السّلام)

- معاونت فرماندهی عملیات طریق القدس

- فرماندهی قرارگاه نصر در عملیات فتح المبین، بیت المقدس، رمضان

- فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاههای جنوب

محل شهادت : خطوط مقدم چنانه (منطقه فکه)

تاریخ شهادت : شنبه ۹/۱۱/۱۳۶۱ هجری شمسی

« من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظرو ما بدلوا تبدیلا »

(سوره احزاب، آیه ۲۲)

« انقلاب ما همچون تیر زهرآگینی برای همه مستکبرین در آمده است و یاوری برای همه مستضعفین جهان.

... در این موقعیت زمانی و مکانی، جنگ ما جنگ اسلام و کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت، خیانت به پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله و سّلم) و امام زمان(عج) و پشت پا زدن به خون شهدا است و ملت ما باید خود را آماده هر گونه فداکاری بکند.

... در چنین میدان وسیع و این هدف رفیع انسانی و الهی، جان دادن، مال دادن و فداکاری، امری بسیار ساده و پیش پا افتاده است و خدا کند که ما توفیق شهادت متعالی در راه اسلام را با خلوص نیت پیدا کنیم.»

شروع جنگ تحمیلی شهید باقری را به عنوان یکی از اولین خبرنگاران عرصه جهاد ، به خطوط مقدم جبهه های نبرد کشاند. تولد و کودکی

در روز ۲۵ اسفند سال ۱۳۳۴ هجری شمسی در خانواده‌ای مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) در حوالی میدان خراسان تهران چشم به جهان گشود. والدینش به عشق و محبت اباعبدالله‌الحسین(علیه السّلام) و از باب تیمن و تبرک، نام «غلامحسین» را بر او نهادند و به دنبال آن در سن دوسالگی در سفر کربلا او راه همراه خود بردند.

پدرش که در تربیت وی، جدیت زیادی داشت از همان طفولیت او را با خود به مسجد و هیات و مراسم عزاداری سرور شهیدان می‌برد. این حضور معنوی باعث شد که او در آن ایام عضو فعال و موثر هیات نوباوگان محبان‌الحسین(علیه السّلام) گردد.

غلامحسین دوره دبستان را در مدرسه مترجم‌الدوله و دوره متوسطه را در دبیرستان مروی تهران به پایان رساند. فعالیت های قبل از انقلاب

شهید باقری همزمان با تحصیل، در کلاسهای حدیث و مباحث مربوط به حضرت صاحب‌الزمان(عج) که در مسجد صدریه دایر می گردید، شرکت می کرد. از کلاس سوم دبیرستان فعالیت فرهنگی خود را با ایجاد کتابخانه دراین مسجد، به همراه تنی چند از همفکرانش شروع کرد و در راستای کسب آگاهی ها و رشد فکری خویش، ضمن مطالعه و تحقیق پیرامون مباحث مذهبی، جلسات سخنرانی را در جمع دوستانش برگزار می‌نمود.

در سال ۱۳۵۴ پس از اخذ دیپلم ریاضی، در رشته دامپروری دانشکده کشاورزی شهر ارومیه تحصیلات عالی خود را آغاز کرد. در این ایام علاوه بر مطالعه منظم وانسجام یافته در زیمنه مسائل اسلامی، با سخنرانی در جمع دانشجویان و برقراری کلاسهایی در زمینه اصول عقاید برای دانش‌آموزان مدارس، فعالیت مذهبی خود را دنبال می کرد و بارها با بعضی از اساتید غربزده که فرهنگ اسلامی را انکار و مظاهر منحط غربی را ترویج می‌نمودند، به بحث می‌نشست و ماهیت آن فرهنگ و عوامل غربزده را افشا می کرد. از این رو، وی به عنوان یک عنصر مذهبی و فعال حساسیت مسئولان و گارد دانشگاه را برانگیخته بود، که در نهایت به دلیل این فعالیتها پس از یک سال و نیم تحصیل، از دانشگاه اخراج گردید.

در این ایام در جواب یکی از نزدیکانش که به او گفته بود: تو یک سال و نیم از عمرت را بی‌خود تلف کردی.

پاسخ می‌دهد: من وظیفه‌ام را انجام دادم و اگر به دانشکده رفتم برای کسب مدرک نبود، بلکه برای رشد خودم بود و می‌خواستم که دیگران را هم به صحنه بیاروم. شهید باقری در اسفندماه سال ۱۳۵۶ به خدمت سربازی اعزام شد و پس از طی دوره آموزشی در پادگان جلدیان نقده به ایلام منتقل گردید.

در دوره کوتاه خدمت سربازی با توجه به آشنایی که با مسائل اسلامی داشت به ارشاد و هدایت فکری سربازان پرداخت و همزمان با علمای شهر ایلام از جمله آیت‌الله صدری (امام جمعه قبلی ایلام) ارتباط داشت و اخبار و مسائل پادگان را به ایشان اطلاع می‌داد. به دنبال این فعالیت ها، تحت کنترل قرار گرفت و ضمن جدا کردن وی از جمع سربازان پادگان، او را به عنوان راننده یک افسر جزء به کار گماردند. نقش شهید در پیروزی انقلاب اسلامی

همزمان با گسترش انقلاب اسلامی و فرمان حضرت امام خمینی(رحمت الله علیه) مبنی بر فرار سربازان از پادگانها، خدمت سربازی را رها کرد و به موج خروشان و توفنده امت حزب الله پیوست و به صورت تمام وقت درپیشبرد اهداف انقلاب اسلامی به فعالیت پرداخت.

به هنگام تشریف فرمایی حضرت امام خمینی(رحمت الله علیه) به میهن اسلامی، در فعالیتهای کمیته استقبال شرکت چشمگیری داشت و به دلیل برخورداری از آموزش نظامی، به همراه سایر اعضای خانواده و دوستانش در تصرف کلانتری۱۴ و پادگان ولی عصر(عج) «عشرت آباد سابق» در تهران نقش بارزی داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی

تا خرداد ۱۳۵۸، در کمیته انقلاب اسلامی و برخی نهادهای دیگر فعالیت داشت و با انتشار روزنامه جمهوری اسلامی، همکاری فعال خود را با این روزنامه در زمینه‌های مختلف آغاز کرد. در این مدت بنا به دعوت سازمان آمل، از طرف روزنامه به عنوان خبرنگار، سفر ۱۵ روزه‌ای به لبنان و اردن انجام داد که طی این سفر، گزارش تحلیلی جامعی از اوضاع نابسامان مسلمین در آن منطقه تهیه کرد.

در خردادماه سال ۱۳۵۸ موفق به اخذ دیپلم ادبی شد. سپس در امتحان ورروری دانشگاه شرکت کرد و با رتبه صد و چهارم در رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران قبول گردید.

او در مدت حضور در محیط دانشگاه، نقش فعال و موثری در مقابله با توطئه‌های ضدانقلاب و گروهک ها داشت.

شجاعت و شـهامت شـهید باقری بسیار بالا و قابل توجه بود. او با توجه به اینکه یک مسئول رده بالای نظامی بود، ولی همراه عناصر اطلاعاتی در شناسایی‌ها شرکت می‌کرد. در صحنه‌های رزم و در خطوط مقدم جبهه و در بعضی از موارد نیز در پشت خط دشمن حضور می‌یافت و حتی در هدایت گروهانها و گردانهای رزمی مستقیماً وارد عمل می‌شد.

شهید باقری اوایل سال۱۳۵۹ به عضویت سپاه درآمد. ابتدا در واحد اطلاعات مشغول به خدمت شد و در زمینه شناسایی و مقابله با گروهکهای منحرف و وابسته، فعالیت خود را استمرار بخشید و در این واحد بود که نام مستعار «حسن باقری» برای ایشان در نظر گرفته شد. حضور در جبهه‌های دفاع مقدس

تهاجم دشمن بعثی به مرزهای کشور اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی، نقطه عطفی در زندگی شهید باقری بود. با احساس تکلیف در دفاع از اسلام و میهن اسلامی بلافاصله پس از شروع جنگ – در روز اول مهرماه سال ۱۳۵۹ – به همراه عده‌ای از برادران پاسدار راهی جبهه‌های جنوب شد و تا آخرین لحظه حیات، در این سنگر باقی مانده و در بسیاری از صحنه‌های پیروز دفاع مقدس حضور فعال و تعیین کننده داشت.

آغاز جنگ تحمیلی شهید باقری را به عنوان یکی از اولین خبرنگاران عرصه جهاد ، به خطوط مقدم جبهه ها نبرد کشاند. ارتباط تنگاتنگ غلامحسین با صحنه های نبرد علاوه بر خبرنگاری رفته رفته از او فرمانده و نظریه پردازی قدر ساخت .

عمده عناوین فعالیت های وی در صحنه رزم با دشمن عبارتند از:

تاسیس و راه‌اندازی واحد اطلاعات و عملیات رزمی .

شهید باقری از ابتدای ورودش به منطقه جنوب (اهواز) در پایگاه منتظران شهادت (گلف) به منظور دستیابی به اطلاعات مناسب از موقعیت دشمن، به جمع‌آوری نقشه‌ها و پیاده کردن وضعیت مناطق عملیاتی روی آنها، اقدام کرد و شخصاً به همراه عناصر اطلاعاتی، جهت کسب اطلاع دقیق از دشمن، به شناسایی محورها و نقاط مورد نظر می‌پرداخت و در برخی از موارد نیز تا عقبه نیروهای دشمن برای ارزیابی توان و استعداد آنها، با چالاکی و شجاعت بی‌نظیری پیش می‌رفت.

فعالیتهای مثبت او در این زمینه با سازماندهی عناصر اطلاعاتی و برگزاری آموزش مختصری برای آنها، منجر به راه‌اندازی واحد اطلاعات عملیات در ستاد عملیات جنوب (گلف) گردید.

واحدهای اطلاعات عملیات پس از گذشت حدود ۳ ماه از شروع جنگ، در تمامی محورهای جنوب (از آبادان تا دزفول) با قدرت تمام مستقر شدند و نسبت به شناسایی و تعیین وضعیت دشمن و ارسال گزارش آن اقدام کردند. با این تلاش، اطلاعات چشم فرماندهی در میدان جنگ شد و یکی از ضعفهای بزرگ – نداشتن اطلاع از وضعیت دشمن – برطرف گردید.

شهید باقری علاوه برا ارائه اطلاعات، توان و استعداد ذاتی بالایی در تحلیل اطلاعات دشمن داشت و اغلب حرکات احتمالی دشمن در آینده را پیش‌بینی می‌نمود و حتی به زمان و مکان آن هم اشاره می‌کرد. از آن جمله پیش‌بینی وی در دی ماه سال ۱۳۵۹ مبنی بر حرکت دشمن جهت الحاق محور شمال – جنوب منطقه سوسنگرد برای ارتباط جفیر و بستان بود. که دشمن در کمتر از یک هفته با نصب پلهای نظامی متعدد و تلاش گسترده این کار را انجام داد.

از اقدامات بسیار موثر شهید باقری که در این دوره پایه‌ریزی شد، بایگانی اسناد جنگ، ترجمه اسناد و بخش شنود بی‌سیم های دشمن بود.

از دیگر فعالیت های وی طراحی گردان های رزمی و تعیین ترکیب سازمان نفرات و تجهیزات و ادوات رزمی و واحدهای پشتیبانی از رزم بود.

معاونت ستاد عملیات جنوب

شهید باقری به دلیل لیاقت، شجاعت و شهامتی که داشت در دی ماه سال۱۳۵۹ به عنوان یکی از معاونین ستاد عملیات جنوب

انتخاب شد و در شکست محاصره سوسنگرد، فرماندهی عملیات امام مهدی(عج)، فتح « ارتفاعات الله اکبر» و « دهلاویه » نقش به سزایی داشت وهمه این نبردها در شرایطی اجرا می شد که عملیات منظم نیروهای خودی با مشکل مواجه شده بود و اغلب بدون نتیجه می ماند. همه تلاش شهید باقری و برادران سپاه این بود که ثابت کنند می توان دشمن را شکست داد.

با برکناری بنی صدر و با توجه به شرایط سیاسی آن زمان، در اجرای عملیات «فرمانده کل قوا» شرکت داشت و پس از مجروح شدن سردار رحیم صفوی هدایت عملیات را به عهده گرفت و در این عملیات به عنوان فرماندهی لایق و کاردان شناخته شد.

فرمانده محور دار خوین در عملیات ثامن الائمه (علیه السّلام)

شهید باقری که فرماندهی محور دارخوین را به عهده داشت، در عملیات شکست حصر آبادان در طرح ریزی، سازماندهی و کسب اخبار و اطلاعات دشمن نقش مؤثری داشت.

معاونت فرماندهی عملیات طریق القدس

درعملیات طریق القدس که برای اولین بار در قرارگاه مشترک بین سپاه و ارتش تشکیل شد، شهید باقری به عنوان معاونت فرماندهی کل سپاه در قرارگاه فرماندهی عملیات مشترک حضور یافت و در شناسایی محورها و تحلیل و پیش بینی حرکتهای دشمن و پی گیری مسائل رزمی نقش مهمی را ایفا نمود. شهید باقری در اجرای مرحله اول این عملیات سه شبانه روز بیدار بود و در آماده سازی مرحله دوم عملیات، به دلیل خستگی مفرط، شب هنگام طی تصادفی بشدت مصدوم شد و به بیمارستان منتقل گردید.

برادر شهید در این مورد می گوید:

« دربیمارستان در لحظاتی که معلوم نبود زنده می ماند یا خیر و با اینکه به سختی سخن می گفت می پرسید: پل سابله کارش به کجا کشید؟

بشدت به فکر عملیات و نگران آن بود. با اینکه یک ماه دستور استراحت مطلق پزشکی به او داده بودند، پس از یک هفته، بیمارستان را ترک کرد و به ستاد عملیات جنوب بازگشت و با وجود آثار جراحت و سردرد شدید، به فعالیت خود ادامه داد.»

پس از عملیات موفق طریق القدس، دشمن بعثی دست به یک حمله در تنگه چزابه زد، شهید باقری با وجود ضعف جسمی، تلاش زیادی برای تثبیت این نقطه استراتژیک و مهم به عمل آورد و با استقامت عجیبی چندین شب متوالی و بدون لحظه ای استراحت، به هدایت عملیات پرداخت و حتی در یک مرحله، به عنوان فرمانده گردان وارد عمل شد و تپه ای را که ۴۰۰ نفر از نیروهای دشمن روی آن مستقر بودند و بر نیروهای خودی تسلط داشت به تصرف در آورد.

فرماندهی قرارگاه نصر در عملیات فتح المبین، بیت المقدس، رمضان

۱- فتح المبین:

قبل از شروع عملیات، شهید باقری با تجزیه و تحلیل اطلاعات واصله، تمام واحدهای اطلاعاتی را در راستای اهداف این عملیات توجیه و وظایف هر یک را مشخص کرد.

با توجه به وسعت منطقه عملیات، چهار قرارگاه برای کنترل و هدایت عملیات مشخص گردید.

جناح شمالی منطقه، حساسترین محور عملیات بود. به دلیل این اهمیت و حساسیت، شهید باقری به عنوان فرمانده قرارگاه نصر(قرارگاه مشترک ارتش و سپاه) در این جناح انتخاب گردید. ضمن اینکه در قرارگاه مرکزی کربلاـ نیز در کنار فرماندهی کل عملیات (سردار محسن رضایی) به عنوان مشاور عملیات و مسوول اطلاعات، فعالیت بسیار مؤثری داشت.

در مرحله اول عملیات فتح المبین، قرارگاه نصر با موفقیت کامل به اهداف خود رسید و درمرحله دوم عملیات، با اصرار و تأکید شهید باقری تصرف ارتفاعات رادار (ابوصلبی خات) از محور قرارگاه نصر انجام پذیرفت که پس از موفقیت و استقرار نیروهای

خودی، دلیل اصرار شهید باقری کشف گردید.

۲- بیت المقدس:

بلافاصله پس از عملیات فتح المبین آماده سازی عملیات بیت المقدس آغاز گردید.

شهید باقری ضمن تلاش برای هماهنگی واحدهای اطلاعاتی در طرح ریزی عملیات نیز حضور داشت و می گفت: « لزومی ندارد ما مستقیما وارد شهر خرمشهر شویم، بلکه باید دشمن را دور بزنیم و عقبه او را ببندیم تا شهر خود به خود سقوط کند.»

با اینکه نظرات دیگری هم برای چگونگی آزادی خرمشهر وجود داشت، اهمیت و تأکید او پس از فتح خرمشهر آشکار شد.

در این عملیات شهید باقری به عنوان فرماندهی قرارگاه نصر، در اجرای عملیات نقش مؤثری را ایفا کرد.

از هدفهای عمده این قرارگاه، آزادی خرمشهر و تأمین مرز شلمچه و شرق بصره بود.

پس از دو مرحله عملیات موفقیت آمیز، در مرحله سوم عملیات، قرارگاه نصر با محاصره دشمن در ناحیه شلمچه، مزدوران بعثی را مستأصل و مضمحل کرد و شهر خرمشهر نیز آزاد گردید.

۳- رمضان:

پس از عملیات بسیار موفق بیت المقدس، طرح ریزی و آماده سازی عملیات رمضان آغاز شد.

در این عملیات شهید باقری همچنان در مسؤولیت قرارگاه نصر حضور داشت. در مرحله اول عملیات رمضان این قرارگاه نقش عمل کننده نداشت و به عنوان قرارگاه احتیاط پیش بینی شده بود، ولی با روحیاتی که شهید باقری داشت ضمن حضور در قرارگاه فتح و همکاری جدی و فعال با فرماندهی آن، در مراحل بعدی عملیات رمضان به علت پاتکهای بسیار شدید و سنگین دشمن بعثی، قرارگاه نصر نقش بسیار مؤثری در دفع آنها و حفظ مواضع خودی داشت تا جایی که شهید باقری جهت کنترل دقیق تر و تقویت روحیه رزمندگان، مقرتاکتیکی قرارگاه نصر را پشت خاکریزهای خط مقدم مستقر کرد و تا تثبیت شرایط، در همان جا حضور داشت.

فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاههای جنوب

پس از عملیات رمضان، شهید باقری از طرف فرماندهی کل سپاه به سمت فرماندهی قرارگاه کربلا و جانشین فرماندهی کل در قرارگاههای جنوب منصوب گردید.

در شرایطی که طرح ریزی عملیات از منطقه جنوب به جبهه غرب منتقل شده بود، همزمان با اجرای عملیات مسلم بن عقیل (علیه السّلام)، شهید باقری در قرارگاه کربلا با شناسایی و پی گیری مستمر، عملیات محرم را طرح ریزی کرد و با کسب موافقت، نسبت به اجرای آن وارد عمل شد.

جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه

با توجه به کسب تجربیات و نتایج حاصله از موفقیتهای رزمی و نظامی، ساختار سازمان رزمی سپاه شکل گرفت و بر اثر لیاقت و شایستگی قابل توجه و در خور تحسین شهیدباقری، ایشان به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه منصوب گردید.

آغاز جنگ تحمیلی شهید باقری را به عنوان یکی از اولین خبرنگاران عرصه جهاد ، به خطوط مقدم جبهه ها نبرد کشاند. ارتباط تنگاتنگ غلامحسین با صحنه های نبرد علاوه بر خبرنگاری رفته رفته از او فرمانده و نظریه پردازی قَدَر ساخت . ویژگی های برجسته شهید

اتکال شهید باقری به خداوند تبارک و تعالی بسیار بالا بود و در سایه این توکل، اطمینان و استقامت عجیب وی بخوبی مشهود بود و در سخت‌ترین شرایط و حساسترین موقعیتها ضمن حفظ صبر و آرامش و خونسردی، با تدبیر عمل می‌کرد.

او عشق و علاقه عجیبی به اهل بیت(علیهم السّلام) و آقا امام زمان(عج) و امام خمینی(رحمت الله علیه) داشت.

شهید باقری بی‌ریا و بی‌تکلف در مصائب امام حسین(علیه السّلام) می‌گریست و علاقه فراوان و مستمر به مطالعه کتاب ارشاد شیخ مفید و مقتلهای حادثه کربلا داشت.

استعداد و خلاقیت شهید باقری با توجه به کمی سن و تجربه وی، بسیار قابل توجه و مورد تحسین بود.

یکی از نیروهای رده بالای سپاه (و با سابقه در جنگ) چنین می گوید:

« با اینکه من دو سال از او بزرگتر بودم ولی به جرات می‌توانم بگویم افکار او دو سال از من بالاتر بود. شهید باقری همواره با هوشمندی و ذکاوت خویش شرایط رزمی و عملیاتی را پیش‌بینی و تحلیل می‌کرد و در کنار آن با قدرت بالای فکری، راههای کار و طرح‌ریزی عملیاتی خود را ارائه می‌نمود و بدون هراس از مشکلات، به فعالیت و تلاش در این زمینه می‌پرداخت. هرگز نسبت به دشمن اظهار عجز و ناتوانی نداشت، بلکه همواره نسبت به برتری نیروهای خودی بردشمن با اطمینان صحبت می‌کرد.

قاطعیت و قدرت تصمیم‌گیری شهید باقری به عنوان یک فرمانده لایق و موفق چشمگیر بود و در مراحل بحرانی و شرایط سخت با جرات کامل ضمن حفظ آرامش و خونسردی، نظر لازم و موثر را ارائه و در این باره تصمیم‌گیری می‌کرد.

یکی از فرماندهان نظامی ارتش که با وی همکاری مشترک داشت می‌گوید:

در مرحله‌ای از عملیات بیت‌المقدس یکی از یگانها در شرایط سختی در مقابل پاتک دشمن قرار گرفته بود که فرمانده آن واحد در تماس اعلام کرد در صورت مقاومت، احتمالاً تلفات بیشتری خواهیم داشت.

شهید باقری در پاسخ گفت:

در مقابل دشمن باید مقاومت کنید و مسئولیت تلفات را هم من به گردن می‌گیرم.

کادرسازی و تربیت نیرو از خصوصیات بسیار بارز شهید باقری بود. اهتمام زیادی به رشد و ارتقای همراهان و همکاران خود داشت. در تربیت کادرهای واحد اطلاعات و عملیات بسیار پرتلاش بود و در این زمینه آموزشهای نظری و عملی را توام می‌کرد. بیش از سه دوره آموزش فشرده ۳۰ تا ۴۰ نفره برگزار کرد که بعدها این برادران در واحد اطلاعات – عملیات تیپها مسئولیتهای مهمی را عهده‌دار شدند.

شجاعت و شهامت شهید باقری بسیار بالا و قابل توجه بود. او با توجه به اینکه یک مسئول رده بالای نظامی بود، ولی همراه عناصر اطلاعاتی در شناسایی‌ها شرکت می‌کرد. در صحنه‌های رزم و در خطوط مقدم جبهه و در بعضی از موارد نیز در پشت خط دشمن حضور می‌یافت و حتی در هدایت گروهانها و گردانهای رزمی مستقیماً وارد عمل می‌شد.

این شهامت در کلام وگفتار وی نیز تاثیر داشت. با تواضع، آنچه را صحیح می‌دانست بیان می‌کرد و از نظرات خود دفاع می‌نمود. از قدرت بیان و استدلال برخوردار بود و همواره مخاطب خود را تحت تاثیر قرار داده و به تحسین وا می‌داشت.

تواضع و فروتنی شهید باقری – با داشتن مسئولیتهای مهم و اساسی در جنگ – بسیار محسوس بود و هرگز تحت تاثیر القاب و عناوین مسئولیتی قرار نمی‌گرفت.

رفتار مهربان او با همه (خصوصاً زیردستان) به گونه‌ای بود که علاقه متقابل نسبت به وی را در آنان ایجاد می‌کرد.

تا مدتها همسرش نمی‌دانست که او در جبهه مسئولیت دارد و فرمانده است، در پاسخ به این سئوال که در جبهه چه می‌کند، می‌گفت: من سقای بچه‌های بسیجی‌ام. فرازهایی از خاطرات همرزمان شهید

– پس از عملیات امام مهدی (عج) نگاهم به شخصی افتاد که سطلی به دست گرفته بود و فشنگهای روی زمین را جمع می کرد. این شخص کسی نبود جز برادر باقری که می گفت:

« اینها حیف است و باید از آن استفاده کرد.»

– وقتی راجع به عملیات یا مسائل کاری انتقاد می کردیم با مهربانی می گفت:

« بسیار خوب، حالا شما بیایید و کار را دست بگیرید و درست کنید، چه فرقی می کند.»

– در عملیات بیت المقدس وقتی یکی از تیپها در وضعیت دشواری قرار گرفته بود، فرمانده آن در اثر فشار مشکلات می گوید: «مگر بالاتر از سیاهی هم رنگی هست؟» شهیدباقری پاسخ می دهد:

«آری، بالاتر از سیاهی، سرخی خون شهید است که روی زمین می ریزد، قوه محرکه شما خون شهدا است.»

– پس از فتح خرمشهر بارها تذکر می داد:

« برادران! مبادا غرور این پیروزیها شما را بگیرد، خودتان را گم نکنید، فکر نکنید ما این کار را کرده ایم، همه اش خواست خدا بوده است.»

– حساسیت عجیبی به انتقال شهدا و مجروحین داشت و می گفت:

« ما جواب خانواده ای را که جنازه شهیدش روی زمین مانده چه بدهیم؟!»

سرانجام در اثر این تأکیدها و ضرورت مدنظر قرار دادن حقوق شهدا، مسوول تعاون قرارگاه نیز شهید شد.

– وقتی در ارتباط با جریانات سیاسی از وی می پرسیدند در چه خطی هستی؟ می گفت: «ما در خط ثواب هستیم.»

شهیدباقری در مورد نیروهای بسیجی می گفت:

« این بسیجی ها امانتی الهی هستند که باید قدرشان را بدانیم و تمام سعی خود را در حفظ آنها بکار بریم. این بسیجی است که جنگ را اداره می کند. تا زمانی که نیروی ایمان در آنها وجود دارد، جنگ به پیروزی می انجامد.»

شهیدباقری همواره به دوستانش می گفت:

« تا خالص نشوی خدا ترا برنمی گزیند. لذا باید سعی کنیم که خداوند عاشقمان بشود تا ما را ببرد.» نحوه شهادت

پس از عملیات رمضان در شهریور ماه ۱۳۶۱ که مقارن با ایام حج بود، در پاسخ به پیشنهاد یکی از دوستانش جهت عزیمت به سفر حج گفته بود:

هنوز که کار جنگ تمام نشده و دشمن بعثی در خاک ماست، بروم به خدا چه بگویم؟ وقتی می‌روم که حرفی برای گفتن داشته باشم.

چند ماه پس از این صحبت در روز شنبه نهم بهمن ماه ۱۳۶۱ در طلیعه ایام مبارک دهه فجر در حالی که تعدادی از همرزمان و همسنگرانش به دیدار حضرت امام خمینی(رحمت الله علیه) شتافته بودند، او برای شناسایی و آماده‌سازی عملیات والفجر مقدماتی به همراه تعدادی ازنیروهای سپاه در خطوط مقدم چنانه (منطقه فکه) در سنگر دیده‌بانی مورد هدف گلوله خمپاره دشمن بعثی قرار گرفت و همراه همسنگرانش شهیدان مجید بقایی، رضوانی و ... به لقاءالله شتافت.

آخرین کلامی که از این شهید بزرگوار شنیده شد پس از ذکر شهادتین، نام مبارک امام شهیدان، حسین(علیه السّلام) بود.

شهید باقری در همه مدت حضورش در جبهه‌های جنگ تنها یکبار، آن هم به مدت پنج روز برای ازدواج، از جنگ جدا شد و به جهت عشق به حضرت امام زمان(عج) نام نرگس را برای تنها فرزندش برگزید. بخشی از وصیت‌نامه سردار شهید غلامحسین افشردی

...فعلاً انقلاب ما همچون تیر زهرآگینی برای همه مستکبرین در آمده است و یاوری برای همه مستضعفین جهان...

...ما با هیچ دولت و کشوری شوخی نداریم و با تمام مستکبرین جهان هم سر جنگ داریم و در رابطه با این هدف جنگ با صدام یزید مقدمه است...

...در این موقعیت زمانی و مکانی، جنگ ما جنگ اسلام و کفر است و هر لحظه مسامحه و غفلت، خیانت به پیامبر اکر (صلی الله علیه و آله) و امام زمان (عج) و پشت پا زدن به به خون شهداست و ملت ما باید خود را آماده هر گونه فداکاری بکند...

...در چنین میدان وسیع و این هدف رفیع انسانی و الهی، جان دادن و مال دادن و فداکاری امری بسیار ساده و پیش پا افتاده است و خدا کند که ما توفیق شهادت متعالی در راه اسلام با خلوص نیت را پیدا کنیم...

در مورد درآمدها، چیزی به آن صورت ندارم و همین بضاعت مزجاه را هم خمسش را داده‌ام و بقیه را هم در راه کمک رساندن به جنگجویان و سربازان اسلام با سپاه کفر خرج کنند...

در صورت امکان با لباس سپاه مرا دفن کنید.

درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی

اللهم عجل فی فرج مولانا صاحب الزمان (عج)

غلام حسین افشردی ۱۲ شب ۲۷/۷/۱۳۵۹ اهواز

باقری، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن (رسول) باقری : فرمانده گردان حضرت ولی عصر(عج)لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در اول فروردین ۱۳۲۹ در روستای والا رود زنجان در خانواده ای بسیار فقیر متولد شد . پدرش کارگر کارخانه چوب بری بودو وضعیت مالی نامناسبی داشت به طوری که وقتی حسن در طفولیت به ناراحتی گوش دچار شد قادر به مراجعه به پزشک نبودند . پس از مدتی به زنجان آمدند و در خانه ای استیجاری ساکن شدند . حسن از سال ۱۳۴۵ تحصیلات ابتدایی را در مدرسه سعدی آغاز کرد و پس از اتمام دوره راهنمایی ، در رشته اتو مکانیک در هنرستان صنعتی مشغول به تحصیل شد . تعطیلات تابستان بنایی می کرد دستمزد خود را به خانواده می داد . از چهار ده سالگی خواندن نماز را به طور مرتب آغاز کرد . به نماز اول وقت اهمیت زیادی می داد ، وقتی یک روز نماز پدرش به تاخیر افتاد به او تذکر داد . با شکل گیری انقلاب اسلامی به طور چشمگیر در فعالیت های انقلابی اعم از شرکت در تظاهرات و راهپیمایی ها و شعار نویسی بر روی دیوار های شهر شرکت می کرد . در سال ۱۳۵۷ یک روز که جهت خرید نفت رفته بود توسط مامورین ساواک مورد ضرب و شتم قرار گرفت ،با این حال هنگامی که نفت را تهیه و به منزل آورد سهم خود را جدا کرد و به همسایگان نیازمند داد .او شبهای سرد زمستان را با پیچیدن پتو به خودمی گذراند . مامورین حکومت شاه در زنجان تلاش زیادی کردند تا حسن باقری را به خاطر فعالیتهای موثر علیه رژیم طاغوت دستگیر نمایند ، اما هر بار به طریقی فرار می کرد . او پس از یک سال تحصیل در هنرستان صنعتی به علت حضور مستمر و مداوم در جریان نهضت مردم مسلمان ایران ، ترک تحصیل کرد و به کارهای انقلابی مشغول شد . با شجاعت زاید الوصفی بدون خوف از شهادت و با دستگیری در مبارزات شرکت می کرد . در تظاهرات و راهپیمایی در چهار راه امیر کبیر زنجان که به دستور رئیس شهربانی وقت عده زیادی از مردم بر اثر تیر اندازی نیروهای نظامی به شهادت رسیدند ، باقری به همراه پدرش حضور داشت . او در راه گسترش انقلاب بسیار فعال بود به نحوی که برای تهیه کتابهای مذهبی برای جوانان و نوجوانان به قم می رفت و آنها را در اختیار جوانان قرار می داد . اوقات فراغت خود را بیشتر با مطالعه کتابهای مذهبی به خصوص آثار استا د مرتضی مطهری می گذراند . پس از پیروزی انقلاب اسلامی جزء اولین کسانی بود که نسبت به تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در زنجان اقدام کرد . در این زمان با وجود اینکه از وضع مالی مناسبی بر خوردار نبود از سپاه حقوق نمی گرفت ، تا اینکه مجید کیمیا قلم – از همکارانش – به مسئولین وقت سپاه گفت : حسن ، حقوق نمی گیرد ولی شما باید حقوق او را به خانواده اش بدهید . باقری در ماموریتهای مختلف

از جمله اغتشاش حزب خلق مسلمان در تبریز و حزب دمکرات کردستان شرکت داشت و وقتی از ماموریت بر می گشت ، می گفت : از این مردم شرمنده ام ، دعا کنید که ان شا الله وظیفه خود را به نحو احسن انجام داده باشم . او از هوشیاری خاصی سخنان و نظرات ابوالحسن بنی صدر – رئیس جمهور وقت – را جمع آوری و با نظرات حضرت امام تطبیق می داد و از عدم انطباق آنها سخن می گفت . او به این نکته پی برده بود که بنی صدر در خط ولایت نیست لذا به شدت از او تنفر داشت . باقری در مبارزه با منافقین نیز بسیار فعال بود از جمله در یک سری عملیات تعقیب و گریز برای دستگیری یکی از عناصر آن گروهک موفق شد او را در نزدیکی مسجد غریبیه دستگیر و خلع سلاح نماید و مسئولین وقت نیز آن سلاح را به عنوان پاداش به او اهدا کردند که تا آخرین ماموریت و عملیات همراه داشت .

حسن ، فردی کم حرف و جدی و دارای هیبت بود . به همین خاطر عده ای او را خشن می دانستند ولی آنهایی که با او آشنایی داشتند او را با رافت و دلسوزی و ظرافت می شناختند . از خصوصیات بارز او کمک به نیازمندان بود .

پوتین و یا لباسهایی را که از سپاه دریافت می کرد به افراد نیازمند می داد . روزی به هنگام رفتن از محل کار به منزل با فردی معتادی مواجه شد . او را در خانه بستری کرد و حقوق دریافتی را صرف مخارج خانواده وی کرد .

اواز آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به طور مستمر در جبهه های جنگ حضور می یافت و تنها به هنگام شروع عملیات والفجر ۴ که برای گذراندن دوره فرماندهی به تهران اعزام شده بود در منطقه جنگی نبود ، با وجود این که در انتهای عملیات خود را به منطقه رساند . او فردی پر کار و فعال بود و اوقات فراغت نداشت و در سختیها و دشواریها نقطه اتکای رزمندگان بود . به مادیات و تشریفات به هیچ وجه اهمیت نمی داد و بسیار ساده زندگی می کرد . بنا بر نقل فضل اللهی – یکی از همرزمانش در پادگان دوکوهه – قبل از عملیات والفجر مقدماتی ، در یکی از شبها به هنگام صرف شام که غذای گرم آماده شده بود ، او در تاریکی شب به کناری رفت و نان خشک و خمیر های نان خشکیده را می خورد و در پاسخ دوستش که پرسید : چرا پیش بچه ها نمی آیی ؟ همه منتظر تو هستند . گفت : همین نان خشک برایم بس است . چون در حدیثی داریم که:باقی مانده غذای مومن شفاست .

حسن باقری در منطقه دارخوین بر اثر بمباران هواپیماهای عراقی از ناحیه پا دچار جراحت و شکستگی شد و به بیمارستان اعزام گردید.پایش را گچ گرفتند ولی با این وضعیت هم در پشت جبهه نماند و در عملیات شرکت کرد و موضوع مجروحیت خود را هم به خانواده اش نگفت تا اینکه پس از بهبودی به مرخصی رفت . فرماندهان سپاه اصرار داشتند او به عنوان مربی آموزش در پادگانهای سپاه در تهران خدمت نماید ولی او حاضر به دوری از جبهه نبود و تنها یک دوره آموزشی را در پادگان مالک اشتر رنجان به عنوان مربی تاکتیک گذراند و بلافاصله بعد از اتمام دوره به جبهه شتافت . در اول فروردین ۱۳۶۲ در پاسگاه زید بود و پس از مدتی در ۱۱ خرداد ۱۳۶۲ عازم منطقه سر دشت کردستان شد . در این منطقه شبی محل استقرارشان در یک خانه مسکونی تحت محاصره نیروهای کومله قرار گرفت ، در حالی که تعداد آنها شش نفر بیشتر نبودند دمکراتها آنها را به تسلیم شدن فرا می خوانند . باقری به نیروها می گوید : خشاب اسلحه های خود را پر کنید و هر یک در گوشه ای از پشت بام درازکش سنگر بگیرید و همزمان شروع به تیر اندازی کنید . به دنبال این اقدام ، ضد انقلاب بر حجم آتش خود افزود . در این هنگام باقری گفت : باید این قضیه در خارج از خانه حل شود . لذا با یکی از نیروهای داوطلب از ساختمان خارج شد و بعد از مدتی بازگشت در حالی که حلقه محاصره را شکسته و عناصر ضد انقلاب را متفرق کرده بود .

حسن باقری در ۶ اسفند ۱۳۶۲ – یک روز قبل از عملیات خیبر – در حالی که برای ارائه گزارش و تحویل پست خود به فرمانده بعدی به سراغ سردار شهید مهدی زین الدین فرمانده لشگر۱۷علی ابن ابی طالب می رفت ، مورد اصابت ترکش راکت هواپیماهای عراقی که منطقه را بمباران می کردند، قرار گرفت و برای بار دوم زخمی شد . ا و به کمک مصطفی بهرامیون با چفیه برای جلوگیری از خونریزی ، پایش را بست و هر چه بهرامیون اصرار کرد که برای مداوا و باندپیچی به موضع و سنگر آنها بیاید ، قبول

نکرد تا اینکه پس از یافتن مهدی زین الدین به مداوا و باند پیچی پایش اقدام کرد .
در عملیات خیبر ، حسن باقری به همراه نیروهای گردانش در محاصـر دشمن قرار گرفتند . با تنگ تر شدن حلقه محاصره ، تیر باری را از دسـت یکی از نیروهـا گرفت و به خـاکریز رفت و شـروع به تیر انـدازی کرد. در همین هنگـام تیری به گلـویش اصـابت کرد . باپیشـروی نیروهای عراقی ، فرمانده گردان ولیعصـر (عج) لشکر ۳۱ عاشورا پس از حضوری موثر در حـدود ۹۹ عملیات کوچک و بزرگ درتاریخ ۷ اسفند ۱۳۶۲ به همراه صد و شصت نفر از نیروهایش در عملیات خیبر به شهادت رسید .
مادرش که رابطه عاطفی و معنوی خاصـی با حسن داشت قبل از اینکه خبر شـهادتش برسـد ، به خانواده می گویـد : رابطه با حسـن قطع شده .اوبه شهادت رسیده است . جنازه حسن باقری پس از شهادت ، در منطقه عملیاتی جا ماند و جاوید الاثر اعلام شد تا اینکه سال ۱۳۷۶ با شـناسایی پلاک هویتش به شماره ۱۳۷۷ –۱۳۶۷به زادگـاهش انتقال یافت و در گلزار شـهدای زنجان به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

باقری، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن باقری : قائم مقام فرمانده گردان تخریب لشکر پنج نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
بسـتم آذرماه سال ۱۳۴۳ در روسـتای رقّه در شهرسـتان فردوس به دنیـا آمـد. در مقـایسه بـا کودکـان دیگر فعال و پر جنب و جوش بود.دوران ابتدایی را در دبستان ۲۲ بهمن فعلی روسـتای رقّه گذراند. قبل از انقلاب شـعار «مرگ بر شاه» می نوشت و به بچه ها یاد می داد که بگویند: «مرگ برشاه»
شب ها در روستاها عکس ها و اعلامیه های امام را پخش می کرد و با ضد انقلاب در روستای رقّه درگیر بود.
پس از پیروزی انقلاب اسـلامی، با توجه به سن و سال کمی که داشت، تمام وقت خود را صرف مسایل انقلاب و بسیج می کرد. از کارهای روزمره بریده بود و گاهی هفته ای یک مرتبه هم به خانه نمی آمد.
نگهبانی می داد، شعار می نوشت و در امر جذب نیرو و آموزش آن ها فعالیت می کرد.
بـا شـروع جنگ تحمیلی به خاطر عشق به اسـلام و فرمایش امام به جبهه رفت و در عملیات بسـتان شـرکت نمود. بعـدها در عملیات دیگری از جمله: عملیات بیت المقـدس، والفجر مقـدماتی، والفجر ۱، و الفجر ۲، و الفجر ۱۰ و کربلای ۵ به عنوان بسیجی شرکت کرد و چنـدین مرتبه مجروح شـد. پس از آن عضو ثابت کادر بسیج سـپاه پاسـداران فردوس گردید. مدتی به عنوان مسـئول پایگاه بسیج روسـتای آیسـک فردوس انجـام وظیفه نمود. پس از آن عضو رسـمی سـپاه پاسـداران فردوس شـد و برای گذرانـدن دوره ی آموزش نظامی به مرکز آموزش سـپاه خراسان رفت. سپس در واحد تخریب لشکر ۵ نصر خراسان به خدمت مشغول و به سمت قائم مقامی فرمانده گردان تخریب لشکر پنج نصر منصوب شد. در پشت جبهه مردم را برای رفتن به جبهه تشویق می کرد.
او فقط به یک بعـد از دین که جهاد در راه خـدا بود عمل نمی کرد بلکه به تمام ابعاد دین مقید بود .با خانم فاطمه ایوب زاده پیمان ازدواج بست که ثمره ی این ازدواج یک دختر بود و ده روز بعد از تولدش فوت کرد.
حسن باقری فقط از خدا استعانت می جست و توکلش به خدا بود.
شجاع و صـبور بود. بحرانی ترین مشـکلات را به حساب نمی آورد. پدرش را زمانی از دست داد که در جبهه بود، برای ختم ایشان به روسـتا آمد و سـپس به جبهه برگشت. بعد از مدتی همچنین مادر و سپس تنها فرزندش ـ که ده روزه بود ـ را نیز از دست داد، اما

باز هم به جبهه رفت. با توجه به همه ی این مشکلات، شهید احساس نگرانی و ناراحتی نمی کرد، با همان عزم راسخ در مقابل مشکلات ایستادگی کرد و جبهه را از دست نداد و تا زمان شهادت در جبهه ماند.

حسن باقری در تاریخ ۹/۱۱/۱۳۶۵ و بعد از عملیات کربلای ۵ در منطقه ی شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر به درجه ی رفیع شهادت نایل و پیکر مطهرش بعداز حمل به زادگاهش، در بهشت حسین روستای رقّه دفن گردید.

اودر وصیت نامه ی خود می گوید: «اکنون که برای چند سالی است که این فیض عظیم نصیبم شده تا در جبهه های حق علیه باطل خدمت کنم، خدای بزرگ را شکر می کنم که ما را از کسانی نیافرید که در برابر خون شهدا ساکت بنشینیم و لیاقت همان را به ما داد که راه شهدا را که همان راه امامان است بشناسیم و آن را بپیماییم و مپندارید که این را کورکورانه و از روی هوی و هوس انتخاب کرده، بلکه از وقتی که در قلبم احساس کردم. این را انتخاب کردم.» منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

باقری، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین باقری : فرمانده واحد اطلاعات وعملیات تیپ یکم لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

تحصیلات دوره ابتدایی را در دبستان شهید خلیل نوروزی فعلی و دوره راهنمایی را در مدرسه توفیق به پایان رساند. تحصیل ایشان در دوران متوسطه همزمان بود با به ثمر رسیدن انقلاب شکوهمند اسلامی و به همین دلیل ایشان سنگر مدرسه را رها کرد و حضور در سنگر جبهه و صحنه جنگ و جهاد با کافران بعثی ودشمنان مردم ایران را ترجیح دادند.از بدو تشکیل سپاه فعالیت خود را دراین نهاد آغاز کردند و تا زمان شهادت ، به عنوان پاسدار و بسیجی در خدمت جمهوری اسلامی بود . از جمله سمت های ایشان فرمانده اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران ابهر و نیز مسئول ندامتگاه دادسرای انقلاب اسلامی بود.ا و هنگامی که سمت فرمانده اطلاعات و عملیات تیپ یکم لشگر ۳۱عاشورا را به عهده داشت ،به مقام رفیع شهادت نایل آمد.دوستانش در مورد او چنین می گویند:

حسین باقری آنقدر در محل خودشان حضورش کم بود که اهل محل او را نمی شناختند. لذا به جز شهید محمود سهرابی که همسایه خیلی نزدیک ایشان بود . همسایه های دیگر او را نمی شناختند. بعد از شهادتش یکی از همسایه ها پرسید: مگر حسین پاسدار بود؟ اوعاشق امام حسین (ع) بود و در آخر نیز به دیدار معشوق خود ابا عبدالله الحسین (ع) شتافت. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

باقری، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسئول بهداری لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سردار شهید «محمد رضا باقری» در خانواده ای متدین در شهر« اصفهان» متولد شد .

هنگام تولد به دلیل بیماری قادر به شیر خوردن نبود، مادرش با نذر در مسجد« سید اصفهان» ،شفای او را طلبید تا او مجاهد راه خدا

باشد .هشت ماهه به دنیا آمد .زود آمد تا زود به سرای باقی بشتابد .

«محمد رضا» با عشق به اهل بیت در دامان پر مهر والدین پرورش می یافت .اما از کودکی دوست داشت روی پای خود بایستد و کارهایش را خود انجام دهد .در مساجد شرکت فعال داشت .

با جوانه زدن نهال خونرنگ انقلاب و حرکت خروشنده مردم او نیز دو شادوش با آنها در باروری آن نهال می کوشید .پس از پیروزی انقلاب با تاسیس شرکت های تعاونی و صندوق های قرض الحسنه و کارهای عمومی چون، شورای هماهنگی برای مرهم نهادن بر زخمهایی که طاغوت بر تن و جان مردم نهاده بود ، کوشید. پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به استان« سیستان و بلوچستان» شتافت تا در آن منطقه محروم رسول انقلاب و سر باز امام خمینی باشد .

او به سپاه پاسداران و لباس مقدس آن عشق می ورزید و آرزو داشت با آن لباس سبز به ملاقات پروردگارش بشتابد .

خدمت به مردم و حضور در جبهه های حق علیه باطل چه در شرق چه در غرب را وظیفه اصلی خود می دانست و حتی وقتی تشرف به خانه خدا به او رسید از طواف خانه خدا امتناع ورزید و خدمت به صاحب خانه را در جبهه ها ترجیح داد . همان زمان در عملیات «والفجر یک» شرکت جست .

علاوه براین در عملیات متعدد شرکت فعال داشت و در مسئولیت بهداری لشکر ۴۱ ثار الله حماسه های فراوان در خدمت به رزمندگان آفرید .

عشق به حضوردر جبهه های نبرد موجب آن شده بود که وقتی برای جراحت سختی بستری شده بود و دکتر ،عمل او را به تاخیرانداخت ،در برابر دکتر برای تسریع عمل پافشاری می کرد و می گفت :اگر مرا جراحی نکنی تا زود تر به جبهه بروم با همین جراحت به جبهه ها خواهم رفت ودر آن دنیا در برابر خدای یگانه از شما نزد خدا شکوه خواهم کرد . با اصرار او پزشک مجبور شد به رغم آماده نبودن بدنی و تجهیزات، او را به اتاق عمل برد و جراحی کند. او نیز دوران نقاهت را طی نکرده و پس از مدت کوتاهی برای خدمت ،به جبهه نبرد شتافت .

«محمد رضا» فردی فداکار و ایثار گر و فروتن بود .جراحت خود را هیچ می انگاشت و به خانواده سفارش می کرد که به عیادت مجروحان بشتابند .در جه خلوص او تا حدی بود که وصیت کرد: اگر سر قبر من می آیید اول به سراغ شهیدان دیگر بروید .

این سردارفداکار سر انجام در عملیات «والفجر ۴ »در مهر ماه ۱۳۶۲ با اصابت ترکش به قلبش پای بر نردبان عرش نهاد وآسمانی شد.

منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

باقری، مهری

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر مهری باقری درسال ۱۳۳۴، در تهران متولد شد. وی پس از اخذدیپلم وارد دانشگاه تهران شد و تحصیلاتش را در زمینه ادبیات فارسی ادامه داد . در سال ۱۳۵۰ه.ش کارشناسی ارشد زبانهای باستانی و زبان شناسی را از دانشگاه تهران دریافت کرد او در ۱۳۵۳عضویت هیات علمی دانشگاه تبریز در آمد.در سال ۱۳۵۵دکتری ادیان و عرفان را از دانشگاه تهران اخذ نمود .نامبرده از آن پس در دانشگاه تبریز به امر تدریس اشتغال دارد. وی در سال ۱۳۸۰در نخستین همایش چهره های ماندگار برگزیده و معرفی شد.گروه : علوم انسانی رشته : زبان شناسی عمومی گرایش : فرهنگ و زبانهای باستانی اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : مهری

باقری درسال ۱۳۲۴ هجری شمسی در تهران چشم به جهان گشود. و این زمانی بود که دانشگاه تهران رو به گسترش نهاده بود و تحت تاثیر افکار ناسیونالیسی ، علومی چون تاریخ، باستان شناسی و زبان شناسی (زبانهای باستانی) مورد توجه قرار گرفت.تحصیلات رسمی و حرفه ای : مهری باقری ،تحصیلات ابتدایی را در دبستان خواجه نظام الملك به پایان رسانده و دیپلم خود را در سال ۱۳۴۳از دبیرستان شاهدختاخذ کرد .پس از اخذ دیپلم وارد دانشگاه تهران شدو در سال ۱۳۴۷ه.ش کارشناسی زبان وادبیات فارسی گرفت. در سال ۱۳۵۰ کارشناسی ارشد دررشته زبانهای باستانی و درسال۱۳۵۵ دکترای ادیان وعرفان را از دانشگاه تهران دریافت کرد. عنوان پایاننامه: الف – کارشناسی ارشد:روایات داراب هرمز دیار ب– دکتری: آفرینش و رستاخیز در ادیان ایرانی پیش از اسلام و دریافت مشابهت های آن با ادیان مسیحی خاطرات و وقایع تحصیل : از وقایع مهم روزگار تحصیل دکتر مهری باقری در مقطع دکتری، تدریس و استخدام در دانشگاه تبریز بود.فعالیتهای ضمن تحصیل : مهری باقری علاوه بر تحصیل در مقطع دکتری در دانشگاه تهران، به تدریس در دانشگاه تبریز می پرداخت. او همچنین دراین زمان از شرکت در مجامع علمی داخلی و بین المللی غافل نمی شد.همسر و فرزندان : مهری باقری متاهل و دارای دوفرزند می باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : – عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه تبریز – مدیر گروههای آموزشی ایرانشناسی بنیاد ایرانشناسی – مدیر گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز – عضو یت در هیئت ممیزه دانشگاه پیام نور دانشگاه پیام نور تهران – ریاست کتابخانه دانشکده های ادبیات فارسی و زبانهای خارجی – علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز – استاد اعزامی وزارت علوم تحقیقات و فناوری برای تدریس ایرانشناسی و زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه بارسلون اسپانیا – عضو یت در هیئت مدیره انجمن زبان و ادبیات فارسی – عضویت در هیئت تحریریه مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز – عضویت در هیئت تحریریه مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ارومیه – عضویت در هیئت تحریریه مجله گوهر گویا (انتشارات انجمن ترویج زبان و ادبیا فارسی) – عضویت در شورای عالی کتابخانه های آذربایجان شرقی – عضو پیوسته انجمن فولکور در آکادمی علوم و ادبیات فنلاند – عضویت در هیئت مشاوران انجمن جهانی فولکور ،دانشگاه هلسینکی –فنلاند – عضویت هیئت تحریریه مجله فولکور دانشگاه میسور هندوستان – عضویت در هیئت مشاوران بین المللی مجله فولکور دانشگاه منچستر انگلستان – معاون انجمن جهانی تحقیقات در زمینه فرهنگ عامه و روایات سنتی و رئیس بخش آسیا و اقیانوسیه در مجمع یاد شده.فعالیتهای آموزشی : مهری باقری از سال ۱۳۵۳ به عضویت هیات علمی در دانشگاه تبریز در آمد.او در دانشکده ادبیات و نیز در دانشکده زبانهای خارجی این دانشگاه به تدریس دروس ادبی، تاریخ ادیان و عرفان اسلامی پرداخته است.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : مهری باقری دوره کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبانهای باستانی را در دانشگاه تبریز ار تاسیس کرده اند.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : مطالعه، تحقیق و تدوین کتبی درزمینه فرهنگ و زبانهای ایران پیش از اسلام از امور مورد علاقه مهری باقری می باشد.آرا و گرایشهای خاص : مهری باقری درزمینه زبان شناسی به اصوات زبان فارسی وتحولات آن توجه خاص نشان داده و در زمینه فرهنگ علاوه بر تحقیقاتی در زمینه فرهنگ عامه، به عرفان اسلامی نیز نگاه خود را معطوف داشته است.جوائز و نشانها : – استاد نمونه کشوری در سال ۱۳۸۵– نهاد ریاست جمهوری – وزارت علوم و تحقیقات و فناوری – نخبه برگزیده سال ۱۳۸۶– نهاد ریاست جمهوری – ستاد بزرگداشت –مرکز امور زنان و خانواده – پژوهشگر نمونه دانشگاه تبریز – استاد منتخب در رشته زبان شناسی و ادبیات – نخستین همایش چهرهای ماندگار مهرماه ۱۳۸۰چگونگی عرضه آثار : مهری باقری دارای ۸ تالیف ، ۲۳ مقاله چاپ شده در نشریات معتبر داخلی ،۱۰ مقاله انگلیسی چاپ شده در نشریات خارجی ، یك مقاله اسپانیولی چاپ شده در نشریه دانشگاه کمپولتنسه مادرید می باشد. ایشان همچنین دارای ۲ طرح تحقیقاتی انجام یافته است.وی ۱۷ مقاله در سمینارهای داخلی و ۲۹ مقاله در سمینارهای خارجی ارائه کرده است.آثار : ایران: تاریخ، فرهنگ، هنر ویژگی اثر : پدیدآورنده: علی بهرامیان، حسن رضایی باغ بیدی، عبدالحسین زرین کوب، زهره زرشناس، مهری باقری، سیدحسین نصر، قمر آریان، اصغر دادبه، روزبه زرین کوب، یونس کرامتی، علی بلوکباشی، احمد پاکتچی،

محمدحسن گنجی، محمدحسن سمسار، فاطمه لاجوردی، محمدکاظم موسوی بجنوردی (زیرنظر)ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات – ۰۴ مرداد، ۱۳۸۵۲ تاریخ زبان فارسی ویژگی اثر : کتاب تاریخ زبان فارسی شامل تاریخ تحولات زبان فارسی از ادوار پیش از اسلام تا فارسی امروزی است.۳ تاریخ زبان فارسی، رشته ادبیات ویژگی اثر : پدیدآورنده: حسن انوری، مهری باقری ناشر: دانشگاه پیام نور – ۱۳۸۲۴ دین های ایران باستان ویژگی اثر : تهران– نشریه قطره ۱۳۸۵۵ دین های ایران پیش از اسلام ویژگی اثر : دکتر مهری باقری در کتاب دین های ایران پیش از اسلام به بررسی انواع دین های رایج، در جهان ایرانی (آریایی) پیش از اسلام می پردازد.۶ طرح شناسی تاریخی زبان فارسی ویژگی اثر : کتاب طرح شناسی تاریخی زبان فارسی یا تحولات تاریخی اصوات زبان فارسی، به سیر تحول و دگر گونی دستگاه اصوات زبان فارسی در طول تاریخ می پردازد.۷ کارنامه اردشیر بابکان ویژگی اثر : ترجمه از پهلوی –تهران نشر قطره ۱۳۷۸۸ مقدمات زبانشناسی ویژگی اثر : پدیدآورنده: مهری باقری ناشر: قطره – ۰۱ خرداد، ۱۳۸۶۹ مقدمات زبانشناسی، رشته زبان و ادبیات فارسی ویژگی اثر : پدیدآورنده: مهری باقری ناشر: دانشگاه پیام نور – ۱۳۸۳۱۰ واج شناسی تاریخی زبان فارسی ویژگی اثر : تالیف– تهران نشر قطره ۱۳۸۰

منابع زندگینامه :بنیاد ایرانشناسی

باکری، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید باکری : قائم مقام فرماندهی لشگر ۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در آذر سال ۱۳۳۴ در شهرستان ارومیه چشم به جهان گشود . در سنین کودکی مادرش را از دست داد و دوران دبستان و سیکل و اول دبیرستان را در کارخانه قند ارومیه و بقیه تحصیلاتش را در دبیرستان فردوسی ارومیه به پایان رساند. بعلت شهادت برادر بزرگش علی که بدست رژیم خونخوار شاهنشاهی انجام شده بود با مسائل سیاسی و فساد دستگاه آشنا شد . بعد از پایان دوران خدمت سربازی در شهر تبریز با برادرش مهدی فعالیت موثر خود را علیه رژیم آغاز کرد و خود سازی و تزکیه نفس شهید نیز بیشتر از این دوران به بعد بوده است .

در سال ۱۳۵۵ ظاهراُ بعنوان تحصیل به خارج از کشور سفر می‌کند ، ابتداء به ترکیه و از ترکیه جهت گذراندن دوره چریکی عازم سوریه میشود و بعد به آلمان رفته و در دانشگاه اسم نویسی کرده و فقط یک هفته در کلاس درس حاضر میشود و با هجرت امام«مد ظله العالی»به پاریس عازم پاریس میشود و از آنجا هم جهت آوردن اسلحه به سوریه می‌رود و با پیروزی انقلاب اسلامی به ایران مراجعت، جهت پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی در مراکز نظامی مشغول فعالیت می‌شود و با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۵۷ به عضویت سپاه درآمده و به عنوان فرمانده عملیات با عناصر دست‌نشانده امپریالیسم شرق و غرب که در گروهکها و احزابی که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب شروع به فعالیت کرده بودند به مبارزه می‌پردازد .

در عملیات پاکسازی منطقه سرو و آزادسازی مهاباد ، پیرانشهر و بانه نقش مهم و اساسی داشته و در آزاد سازی سنندج با همکاری فرمانده عملیاتی منطقه با استفاده از طرحهای چریکی کمر ضد انقلاب وابسته و ملحد را در منطقه شکسته و باعث گردید که سنندج پس از مدتها آزاد گردد .

شهید با فرمان امام مبنی بر تشکیل ارتش بیست میلیونی مسئول تشکیل و سازماندهی بسیج ارومیه شد ودر این مورد نقش فعالانه و موثری ایفا نمود . همیشه از بسیجی ها و از قدرت الهی آنها سخن می گفت . با شروع جنگ تحمیلی جهت مبارزه با بعثیون کافر به جبهه آبادان شتافت و دو ماه بعد مراجعت نمود .

مدتی در شهرداری بصورت افتخاری در سمت مسئول بازرسی مشغول خدمت گردید و چون کار اداری نتوانست روح بزرگ او را آرام کند مجدداً عازم جبهه آبادان شد و فرماندهی خط مقدم ایستگاه ۷ آبادان را بعهده گرفته و به سازماندهی نیروهای مردمی پرداخت . وی در زمره خاطراتش که از بسیجی ها صحبت می کرد می گفت که دو سه تا نوجوان بودند هر هر قدر اصرار کردیم که پشت جبهه کار کنند قبول نکردند و شروع کردند به گریه کردن که باید ما در خط مقدم باشیم و می گفت : اینها به انسان نیرو می دهند و باعث تقویت ایمان در آدمی می‌شوند .

بعد از بازگشت مرتب از مزایای جنگ که بقول امام این جنگ یک نعمت است که فرزندان این مملکت را الهی کرده و آنها را از زندگی دنیایی به معنویت کشانده است . حمید برای مدتی از سوی جهاد سازندگی مسئولیت پاکسازی مناطق آزاد شده کردنشین در منطقه سرو را عهده دار گردید که در آن شرایط کمتر کسی می‌توانست چنان مسئولیتی را بپذیرد . سپس بعنوان مسئول کمیته برنامه ریزی جهاد استان تعیین شد و چون در هر حال جنگ را مسئله اصلی می‌دانست و می‌اندیشید که در جبهه مفیدتر است حضور دائمی‌اش را در جبهه های نبرد با صدام متجاوز از عملیات فتح‌المبین شروع نمود ، در عملیات بیت‌المقدس فرمانده گردان تیپ نجف اشرف بود و با تلاشی که نمود نقش موثری در گشودن دژهای مستحکم صدامیان در ورود به خرمشهر را داشت و بالاخره با لشکر اسلام پیروزمندانه وارد خرمشهر شد و بعد از عملیات رمضان برای فعالیت دائمی در سپاه پاسدارن مصمم گردید .

در عملیات موفقیت‌آمیز «مسلم‌بن‌عقیل» بعنوان مسئول خط تیپ عاشورا استقامتش در ارتفاعات سومار یادآور صبوری و شجاعت یاران امام حسین (ع) بود که چندین بار خودش در جنگ تن به تن و پرتاب نارنجک دستی به صدامیان شرکت نمود و از ناحیه دست مجروح شد و بر حسب شایستگی که کسب نمود از طرف فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان فرمانده تیپ حضرت ابوالفضل (ع) منصوب گردید .

بعد از عملیات والفجر مقدماتی بعنوان معاون لشکر ۳۱ عاشورا راه مولایش حسین بن علی (ع)را ادامه داد استقامت و تدابیرش در مقابل صدامیان همیشه برای یارانش الگو بود شرکت در عملیاتهای والفجر ۱ و۲ و۴ از افتخاراتش بود که همیشه دوش بدوش برادران رزمنده بسیجی‌اش در خطوط اول حمله شرکت داشت و با خونسردی زیادی که داشت همیشه فرماندهان زیر دستش را به استقامت و تحمل شداید صحنه های نبرد ترغیب مینمود و به آنها یاد می‌داد که چگونه با دست خالی از امکانات مادی در مقابل دشمن که سراپا پوشیده از زره و پیشرفته ترین امکانات جنگی عصر حاضر می‌باشد فقط بااتکاء به ایمان و روش حسینی باید جنگید .

در والفجر یک از ناحیه پا و پشت زخمی و بستری گشت که پایش را از ناحیه زانو عمل جراحی کردند . اطرافیانش متوجه بودند که از درد پا در رنج است ولی هیچوقت این را به زبان نیاورد و بالاخره در عملیات فاتحانه خیبر با اولین گروه پیشتاز که قبل از شروع عملیات بایستی مخفیانه در عمق دشمن پیاده می‌شدند و مراکز حساس نظامی را به تصرف در می‌آوردند و کنترل منطقه را در دست می‌داشتند عاعزم گردید و در ساعت ۱۱ شب چهارشنبه ۳ اسفند ۶۲ شروع عملیات خیبر بود که با بی سیم خبر تصرف پل مجنون (که به افتخارش پل حمید نامیده شد)در عمق ۶۰ کیلومتری عراق را اطلاع داد . پلی که با تصرف کردن آن دشمن متجاوز قادر نشد نیروهای موجود در جزایر را فراری دهد و یا نیروی کمکی برای آنها بفرستد در نتیجه تمام نیروهایش در جزایر کشته یا اسیر شدند و این عمل قهرمانانه فرمانده و بسیجی‌های شجاعش ضمانتی در موفقیت این قسمت از عملیات بود و عاقبت با دو روز جنگ شجاعانه در مقابل انبوه نیروهای زرهی دشمن فقط با نارنجک و آرپی جی و کلاش ولی با قلبی پر از ایمان و عشق به شهادت خودش و یارانش در حفظ آن پل مهم جنگیدند و در همانجا به لقاءالله پیوسته و به آرزوی دیرینه‌اش دیدار سرور شهیدان امام حسین (ع) نایل آمد .

به جاست یاد شود از یار باوفایش شهید مرتضی یاغچیان معاون دیگر لشکر عاشورا مه ادامه دهنده راه حمید بود و بعد از شهادت

حمید سنگر او را پر کرد و عاقبت او هم بعد از دو روز مقاومت در سنگر حمید بشهادت رسید .
روحش شاد و یادش گرامی باد او هم از رزمندگان امام حسین (ع) بارها در عملیات زخمی شده و رشادتها نشان داده بود و شاید بخاطد علاقه زیادی که این دو برادر بهم داشتند و پشتیبان هم در صحنه های نبرد بودند در یک سنگر بشهادت رسیدند و یاد آور شجاعت و شهامت و استقاما حسین گونه در صحنه های نبرد حق علیه باطل شدند.
شهید حمید باکری در این چند سال اخیر لحظه‌ای آرامش نداشت دائماً در تلاش بود و چنانچه در وصیتنامه‌اش هم قید کرده معتقد به کسب روزی از راه ساده نبود ، از نمونه بارز یک انسان متقی بور و صفاتیکه در اول سوره مبارکه بقره و نیز حضرت علی (ع) در خطبه همام در مورد متقین فرموده‌اند در او عینیت می‌یافت .
گفتارشان از روی راستی ، پوشاکشان میانه روی ، رفتارشان به فروتنی ، از آنچه خداوند برایشان روا نداشته چشم پوشیده‌اند و به علمی که آنانرا سود رساند گوش فرا داشته‌اند ، دلهایشان اندوهناک است و آزارشان ایمن و بدنهایشان لاغر و خواستنی است و نفسهایشان با عفت و پاکیزگی است .
وی به مسئله ولایت یقین داشت و معتقد بود که فقط با این طریق می‌توان انسان شد و لا غیر
انسانی خالص بود براستی که شیعه علی (ع) بود ، در همه حال خدا را می‌دید و رضایت او را در نظر داشت و از من شیطانی فرار می‌کرد . ظواهر دنیا در نظر او خیلی کم ارزش می‌نمود و از وابستگی‌های شرک آلود بشدت وحشت داشت و فرا ر می‌کرد ، اهل عمل بود نه اهل حرف و بالاخره تمام حرفهایش را در شهادتش گفت و دعای همیشگی او در نماز که با التماس از خدا می‌خواست (اللهم ارزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک) در ششم اسفند ماه سال ۶۲ مستجاب شد و مختصر شدحی که گذشت دوران طی شده شهید در این دنیا بود . اگر بخواهیم حق مطلب را ادا کنیم و از رشادتها و اخلاصها ، عظمت روح ، صبر ، استقامت و آنچه که بود سخن بگوئیم زبان ما قاصر و قلم ناتوان خواهد بود .
از شهید دو امانت در بین ما است احسان ۳ ساله و آسیه ۱۱ ماهه که انشاءالله دعای خیر امام امت فرزندان خلف پدرشان خواهدکرد
. منابع زندگینامه :
موسسه حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس لشگر ۳۱ مکانیزه عاشورا

باکری، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی باکری : فرمانده لشگر۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
سال ۱۳۳۳ ه.ش در شهرستان میاندوآب در یک خانواده مذهبی و باایمان متولد شد. در دوران کودکی، مادرش را — که بانویی باایمان بود — از دست داد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ارومیه به پایان رسانید و در دوره دبیرستان (همزمان با شهادت برادرش علی باکری به دست دژخیمان ساواک) وارد جریانات سیاسی شد.
پس از اخذ دیپلم با وجود آنکه از شهادت برادرش بسیار متاثر بود، به دانشگاه راه یافت و در رشته مهندسی مکانیک مشغول تحصیل شد. از ابتدای ورود به دانشگاه تبریز یکی از افراد مبارز این دانشگاه بود. او برادرش حمید را نیز به همراه خود به این شهر آورد. شهید باکری در طول فعالیت های سیاسی خود (طبق اسناد محرمانه بدست آمده) از طرف سازمان امنیت آذربایجان شرقی (ساواک) تحت کنترل و مراقبت بود. پس از مدتی حمید را برای برقراری ارتباط با سایر مبارزان، به خارج از کشور فرستاد تا در

ارسال سلاح گرم برای مبارزین داخل کشور فعال شود. شهید مهدی باکری در دوره سربازی با تبعیت از اعلامیه حضرت امام خمینی(ره –) در حالی که در تهران افسر وظیفه بود – از پادگان فرار و به صورت مخفیانه زندگی کرد و فعالیت های گوناگونی را در جهت پیروزی انقلاب اسلامی نیز انجام داد.

بعد از پیروزی انقلاب و به دنبال تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت این نهاد در آمد و در سازماندهی و استحکام سپاه ارومیه نقش فعالی را ایفا کرد. پس از آن بنا به ضرورت، دادستان دادگاه انقلاب ارومیه شد. همزمان با خدمت در سپاه، به مدت ۹ ماه با عنوان شهردار ارومیه نیز خدمات ارزنده‌ای را از خود به یادگار گذاشت. ازدواج شهید مهدی باکری مصادف با شروع جنگ تحمیلی بود. مهریه همسرش اسلحه کلت او بود. دو روز بعد از عقد به جبهه رفت و پس از دو ماه به شهر برگشت و بنا به مصالح منطقه، با مسئولیت جهاد سازندگی استان، خدمات ارزنده‌ای برای مردم انجام داد.

شهید باکری در مدت مسئولیتش به عنوان فرمانده عملیات سپاه ارومیه تلاش های گسترده‌ای را در برقراری امنیت و پاکسازی منطقه از لوث وجود وابستگان و مزدوران شرق و غرب انجام داد و به‌رغم فعالیت های شبانه‌روزی در مسئولیت های مختلف، پس از شروع جنگ تحمیلی، تکلیف خویش را در جهاد با کفار بعثی و متجاوزین به میهن اسلامی دید و راهی جبهه‌ها شد.

با استعداد و دلسوزی فراوان خود توانست در عملیات فتح‌المبین با عنوان معاون فرمانده تیپ نجف اشرف در کسب پیروزی ها موثر باشد. در این عملیات یکی از گردان ها در محاصره قرار گرفته بود، که ایشان به همراه تعدادی نیرو، با شجاعت و تدبیر بی‌نظیر آنان را از محاصره بیرون آورد. در همین عملیات در منطقه رقابیه از ناحیه چشم مجروح شد و به فاصله کمتر از یک ماه در عملیات بیت‌المقدس (با همان عنوان) شرکت کرد و شاهد پیروزی لشکریان اسلام بر متجاوزین بعثی بود. در مرحله دوم عملیات بیت‌المقدس از ناحیه کمر زخمی شد و با وجود جراحت هایی که داشت در مرحله سوم عملیات، به قرارگاه فرماندهی رفت تا برادران بسیجی را از پشت بی‌سیم هدایت کند. در عملیات رمضان با سمت فرماندهی تیپ عاشورا به نبرد بی‌امان در داخل خاک عراق پرداخت و این بار نیز مجروح شد، اما با هر نوبت مجروحیت، وی مصمم تر از پیش در جبهه‌ها حضور می‌یافت و بدون احساس خستگی برای تجهیز، سازماندهی، هدایت نیروها و طراحی عملیات، شبانه‌روز تلاش می‌کرد. در عملیات مسلم بن عقیل با فرماندهی او بر لشکر عاشورا و ایثار رزمندگان سلحشور، بخش عظیمی از خاک گلگون ایران اسلامی و چند منطقه استراتژیک آزاد شد. شهید باکری در عملیات والفجرمقدماتی و والفجر یک، دو، سه و چهار با عنوان فرمانده لشکر عاشورا، به همراه بسیجیان غیور و فداکار، در انجام تکلیف و نبرد با متجاوزین، آمادگی و ایثار همه‌جانبه‌ای را از خود نشان داد. در عملیات خیبر زمانی که برادرش حمید، به درجه رفیع شهات نایل آمد، با وجود علاقه خاصی که به او داشت، بدون ابراز اندوه با خانواده‌اش تماس گرفت و چنین گفت: شهادت حمید یکی از الطاف الهی است که شامل حال خانواده ما شده است. و در نامه‌ای خطاب به خانواده‌اش نوشت: « من به وصیت و آرزوی حمید که باز کردن راه کربلا می‌باشد همچنان در جبهه‌ها می‌مانم و به خواست و راه شهید ادامه می‌دهم تا اسلام پیروز شود.» تلاش فراوان در میادین نبرد و شرایط حساس جبهه‌ها، او را از حضور در تشییع پیکر پاک برادر و همرزمش که سال ها در کنارش بود بازداشت. برادری که در روزهای سراسر خطر قبل از انقلاب، در مبارزات سیاسی و در جبهه‌ها، پا به پای مهدی، جانفشانی کرد. نقش شهید باکری و لشکر عاشورا در حماسه قهرمانانه خیبر و تصرف جزایر مجنون و مقاومتی که آنان در دفاع پاتک های توانفرسای دشمن از خود نشان دادند بر کسی پوشیده نیست. در مرحله آماده سازی مقدمات عملیات بدر، اگرچه روزها به کندی می‌گذشت اما مهدی با جدیت، همه نیروها را برای نبردی مردانه و عارفانه تهییج و ترغیب کرد و چونان مرشدی کامل و عارفی واصل، آنچه را که مجاهدان راه خدا و دلباختگان شهادت باید بدانند و در مرحله نبرد بکار بندند، با نیروهایش درمیان گذاشت.

شهید باکری، پاسدار نمونه، فرماندهی فداکار و ایثارگر، خدمتگزاری صادق، صمیمی، مخلص و عاشق حضرت امام خمینی(ره) و

انقلاب اسلامی بود. با تمام وجود خود را پیرو خط امام می‌دانست و سعی می کرد زندگی‌اش را براساس رهنمودها و فرمایشات آن بزرگوار تنظیم نماید، با دقت به سخنان حضرت امام(ره) گوش می‌داد، آنها را می‌نوشت و در معرض دید خود قرار می‌داد و آنقدر به این امر حساسیت داشت که به خانواده‌اش سفارش کرده بود که سخنرانی آن حضرت را ضبط کنند و اگر موفق نشدند، متن صحبت را از طریق روزنامه بدست آورند. او معتقد بود سخنان امام الهام گرفته از آیات الهی است،باید جلو چشمان ما باشد تا همیشه آنها را ببینیم و از یاد نبریم. شهید باکری از انسان های وارسته و خودساخته‌ای بود که با فراهم بودن زمینه‌های مساعد، به مظاهر مادی دنیا و لذایذ آن پشت پا زده بود. زندگی ساده و بی‌ریای او زبانزد همه آشنایان بود. با توانایی هایی که داشت می‌توانست مرفه‌ترین زندگی را داشته باشد؛ اما همواره مثل یک بسیجی زندگی می کرد. از امکاناتی که حق طبیعی‌اش نیز بود چشم می‌پوشید. تواضع و فروتنی‌اش باعث می‌شد که اغلب او را نشناسند. او محبوب دل ها بود. همه دوستش می‌داشتند و از دل و جان گوش به فرمان او بودند. او نیز بسیجیان را دوست داشت و به آنها عشق می‌ورزید. می گفت: وقتی با بسیجیها راه می‌روم، حال و هوای دیگری پیدا می کنم، هرگاه خسته می‌شوم پیش بسیجی ها می‌روم تا از آنها روحیه بگیرم و خستگی‌ام برطرف شود. همه ما در برابر جان این بسیجی‌ها مسئولیم، برای حفظ جان آنها اگر متحمل یک میلیون تومان هزینه – برای ساختن یک سنگر که حافظ جان آنها باشد – بشویم، یک موی بسیجی، صد برابرش ارزش دارد. با دشمنان اسلام و انقلاب چون دژی پولادین و تسخیرناپذیر بود و با دوستان خدا مهربان، سیمایی جذاب و مهربان داشت و با وجود اندوه دائمش، همیشه خندان می‌نمود و بشاش. انسانی بود همیشه آماده به خدمت و پرتوان.

حجت‌الاسلام والمسلمین شهید محلاتی در مورد شهید باکری اظهار می‌دارند: « وی نمونه و مظهر غضب خدا در برابر دشمنان خدا و اسلام بود. خشم و خروشش فقط و فقط برای دشمنان بود و به عنوان فرمانده باتقوا، الگوی رأفت و محبت در برخورد با زیردستان بود.»

همسر شهید باکری در مورد اخلاق او در خانه می گوید: باوجود همه خستگی‌ها، بی‌خوابی‌ها و دویدن‌ها، همیشه با حالتی شاد بدون ابراز خستگی به خانه وارد می‌شد و اگر مقدور بود در کارهای خانه به من کمک می کرد؛ لباس می‌شست، ظرف می‌شست و خودش کارهای خودش را انجام می‌داد. اگر از مسئله‌ای عصبانی و ناراحت بودم، با صبر و حوصله سعی می کرد با خونسردی و با دلایل مکتبی مرا قانع کند.

دوستان و همسنگرانش نقل می کنند: به همان میزان که به انجام فرایض دینی مقید بود نسبت به مستحبات هم تقید داشت. نیمه‌های شب از خواب بیدار می‌شد، با خدای خود خلوت می کرد و نماز شب را با سوز و گداز و گریه می‌خواند. خواندن قرآن از کارهای واجب روزمره‌اش بود و دیگران را نیز به این کار سفارش می‌نمود. شهید باکری در حفظ بیت‌المال و اهمیت آن توجه زیادی داشت، حتی همسرش را از خوردن نان رزمندگان، برحذر می‌داشت و از نوشتن با خودکار بیت‌المال – حتی به اندازه چند کلمه– منع می کرد. همواره رسیدگی به خانواده شهدا را تاکید می کرد و اگر برایش مقدور بود به همراه مسئولین لشکر بعد از هر عملیات به منزلشان می‌رفت و از آنان دلجویی می کرد و در رفع مشکلات آنها اقدام می کرد. او می گفت: امروز در زمره خانواده شهدا قرار گرفتن جزو افتخارات است و این نوع زندگی از با فضیلت‌ترین زندگی‌هاست.

بعد از شهادت برادرش حمید و برخی از یارانش، روح در کالبد ناآرامش قرار نداشت و معلوم بود که به زودی به جمع آنان خواهد پیوست. پانزده روز قبل از عملیات بدر به مشهد مقدس مشرف شده و از امام رضا(ع) خواسته بود که خداوند توفیق شهادت را نصیبش نماید. سپس خدمت حضرت امام خمینی(ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رسید و از ایشان درخواست کرد که برای شهادتش دعا کنند. این فرمانده دلاور در عملیات بدر در تاریخ ۲۵/۱۱/۶۳، به خاطر شرایط حساس عملیات، طبق معمول، به خطرناک ترین صحنه‌های کارزار وارد شد و در حالی که رزمندگان لشکر را در شرق دجله از نزدیک هدایت می کرد، تلاش

می‌نمود تا مواضع تصرف شده را در مقابل پاتک های دشمن تثبیت نماید، که در نبردی دلیرانه، براثر اصابت تیر مستقیم مزدوران عراقی، نـدای حق را لبیـک گفت و به لقـای معشوق نایـل گردیـد. هنگامی که پیکر مطهرش را از طریق آب های هورالعظیم انتقال می‌دادنـد، قـایق حامل پیکر وی، مورد هـدف آرپی‌جی دشـمن قرار گرفت و قطره ناب وجودش به دریا پیوست. او با حبی عمیق به اهـل عصـمت و طهـارت(ع) و عشـقی آتشـین به اباعبدالله‌الحسـین(ع) و کوله‌بـاری از تقـوی و یـک عمر مجاهـدت فی سبیـل‌الله، از همرزمـانش سـبقت گرفت و به دیـار دوست شـتافت و در جنـات عـدن الهی به نعمـات بیکران و غیرقابل احصاء دست یافت. شـهید بـاکری در مقابـل نعمـات الهی خود را شـرمنده می‌دانست و تنهـا به لطف و کرم خداونـد تبـارک و تعالی امیـدوار بود. در وصـیت نامه‌اش اشاره کرده است که: چه کنم که تهیدستم، خدایا قبولم کن.شـهید محلاتی از بین تمام خصلت های والای شهید به معرفت او اشـاره می‌کنـد و در مراسم شـهادت ایشان، راز و نیاز عاشـقانه وی را با معبود بیان می‌کنـد و از زبان شـهید می گویـد: خـدایا تو چقدر دوست‌داشـتنی و پرستیدنی هستی، هیهات که نفهمیدم. خون باید می‌شدی و در رگ هایم جریان می‌یافتی تا همه سلول هایم هم یارب یارب می‌گفت. این بیان عارفانه بیانگر روح بلند و سرشار از خلوص آن شهید والامقام است که تنها در سایه خودسازی و سیر و سلوک معنوی به آن دست یافته بود. منابع زندگینامه :موسسه حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس لشگر۳۱ مکانیزه عاشورا

بالا پور، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد بالاپور: قائم مقام فرمانده گردان امام حسـین(ع) لشـگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سـپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دومین فرزنـد خـانواده بالاپور در سال ۱۳۴۱ ، در شهرسـتان تبریز به دنیـا آمـد . پـدرش مغازهٔ شیشه بری داشت ، ولی از درآمـد کافی برای اداره خانواده اش برخوردار نبود . خانه ای که محمـد در آن بزرگ شـد ، شامل یک حیاط چهل متری ، یک اتاق و یک دهلیز تنگ بود که بنا به گفتهٔ مادرش : « بچه ها نمی توانستند پاهایشان را دراز کنند . »

وقتی محمـد هفت ساله شـد ، او را در دبسـتان ترقی ثبت نام کردنـد و او دوره دبسـتان را طی کرد ، و سـپس وارد مدرسه راهنمایی فرهنگ شد و دوران راهنمایی را با موفقیت پشت سـر گذاشـته ، و به مقطع متوسـطه رسـید . به هنرسـتان صنعتی وحدت رفت و در رشته برق مشغول به تحصیل شد . این دوران با اوج گیری انقلاب اسلامی مصادف بود ، و او نیز با وجود ممانعت خانواده ، مشتاقانه به خیابانها و به میان تظاهرات مردم شـتافت . یک بار در تظاهرات بر اثر اسـتنشاق گاز اشک آور بیهوش شد . در این ایام ، محمد و دوسـتانش در مجمعی به نـام کانـون یاس ، فعالیت های فرهنگی و سیاسـی می کردنـد و به تکثیر اعلامیه های حضـرت امام خمینی (ره) و نوارها و توزیع آنها می پرداختند .

پس از پیروزی انقلاـب در مسجد شالچیلار فعالیت می کرد ، و سـپس به مسـجد شـهیدی رفت . با تشـکیل سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی ، به عضویت این نهاد درآمـد . او در سـپاه ، در واحـد اعزام نیرو مشـغول به کار بود و به جذب و اعزام نیروهای بسـیجی به جبهه می پرداخت . همزمان تحصیل را ادامه داد و دیپلم گرفت .

محمد به دیدو بازدید ازاقوام وآشـنایان اهمیت زیادی می داد و از این طریق ، رابطهٔ تنگاتنگی با فامیل برقرار کرده بود . از دوسـتان او در این دوران ، نیکنام و قربان خانی بودند که هر دو بعدها به شهادت رسیدند .

با شـروع جنگ تحمیلی ، او که دانش آموز سال چهارم متوسطه بود ، شرکت در جنگ را برای خود واجب دانست .او می گفت : « باید فرمان امام را لبیک بگوییم . » و به اتفاق بچه های مسجد ، روانه جبهه شد .

در طول سالهایی که محمد در جبهه حضور داشت ، یک بار مجروح شد ، اما مجروحیت مانع از حضور مجدد وی در جبهه نشد . پس از بهبودی نسبی ، بلافاصله گفت : « بچه ها در جبهه تنها می مانند و من باید بروم . » و می رفت .
تلاش های محمد تنها در جبهه خلاصه نمی شد . او و دوستانش در پشت جبهه ، فعالیت های خیراندیشانه بسیاری در مورد محرومین انجام می دادند . او به همراه چند تن از بچه های مسجد که اکثر آنها بعدها شهید شده اند ، حقوق های اندک خود را روی هم گذاشته و برای خانواده های بی بضاعت ، وسایل زندگی تهیه می کردند .
حضور طولانی و تجربیات محمد سبب شد که در سال ۱۳۶۲ ، به عنوان معاون گردان امام حسین (ع) انتخاب شود ، اما این مسئولیت تأثیری در روحیه و چگونگی برخورد او با نیروها و دیگران بر جای نگذاشت و تواضع و فروتنی را همچون گذشته حفظ کرد . او در گردان امام حسین (ع) پا به پای نیروهای تحت امر فعالیت می کرد و لحظه ای از پا نمی نشست . در آن زمان اصغر قصاب عبداللهی ، فرماندهٔ گردان امام حسین (ع) بود . هنگامی که اصغر قصاب عبداللهی در عملیات بدر در سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید ، از طرف سپاه به محمد گفتند که تو باید فرماندهی گردان را بر عهده بگیری ، ولی محمد از پذیرش آن سرباز زد و تا پایان عمر ، معاون گردان باقی ماند . مهربانی و سادگی رفتار محمد در گردان امام حسین (ع) سبب شده بود که همه نیروها او را رازدار خود بدانند و حرف های خود را با او در میان بگذارند . محمد نیز به طور پنهانی به آنها کمک مالی می کرد و مشکلات آنان را مرتفع می نمود و سنگ صبور آنان بود .
محمد برای مراسم تاسوعا و عاشورا اهمیت زیادی قائل بود و همواره سعی می کرد این مراسم به صورت باشکوهی برگزار شود . در دهۀ محرم ، مراسم عزاداری امام حسین (ع) را که یکی از برنامه های معروف گردان امام حسین (ع) بود ، رهبری می کرد و طبل می نواخت . از جمله مستحباتی که محمد بالاپور به آن اهمیت بسیار می داد ، غسل روزهای جمعه بود و به شدت به آن پای بند بود . در روایات وارد است که مداومت بر این عمل مستحبی (در صورت عمل به تکالیف دیگر) ، مانع از انهدام بدن بعد از مرگ می شود . به همین خاطر ، بالاپور از جمله کسانی بود که به خوبی آن را مراعات می کرد . علاءالدین نورمحمدزاده درباره آرزوهای محمد می گوید : « تنها و یا بزرگ ترین آرزویش شهادت بود . » این آرزوی محمد بالاپور به زودی تحقق یافت و او در عملیات کربلای ۵ ، در شلمچه به شهادت رسید .
پیکرمطهر شهید محمد بالاپور ، چهل روز در بیابان شلمچه ماندن ، پس از تشییع در وادی رحمت تبریز آرام گرفت .
منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

بامداد، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمد رفیع‌الممالک، متولد ۱۲۶۳. تحصیلات قدیمه‌ی خود را در خراسان نزد اساتید درجه‌ی اول ادامه داد و به درجه‌ی اجتهاد رسید. در اوایل مشروطیت با آزادی‌خواهان همکاری می‌نمود و روزنامه‌ی بامداد روشن را انتشار داد. مدتی بدین کار اشتغال ورزید. در ۱۳۰۳ رئیس اداره‌ی فرهنگ شد و بعد به ریاست اوقاف رسید و مدتی بعد رئیس فرهنگ فارس شد. در این مأموریت خدماتی انجام داد و در توسعه‌ی مدارس و فرهنگ سعی بلیغ نمود. در نتیجه مورد توجه اهالی فارس قرار گرفت و مردم شیراز در دوره‌ی ششم او را به وکالت مجلس انتخاب کردند. پس از پایان مجلس به دعوت داور به وزارت عدلیه داخل شد و به

عضویت دیوان عالی کشور منصوب گردید. پس از مدتی با حفظ سمت، مدیرکل قضائی وزارت دادگستری شد. در ۱۳۲۱ به جای محمد سروری بازرس دولت در بانک ملی ایران گردید و مدت ۹ سال در این سمت باقی بود. در ۱۳۳۰ بر اثر تصادف با دوچرخه مصدوم و بستری شد و در ۶۳ سالگی درگذشت. او از فضلا و ادبای خوب ایران بود. الهامات خواجه یا حافظ شناسی، علم اخلاق یا حکمت عملی و ادب چیست و ادیب کیست سه اثر مهم اوست. در حافظ شناسی و تسلط به شناخت افکار حافظ جای او در ردیف حافظ شناسان بزرگ ایران است. اصولاً خانواده‌ی وی همه اهل علم و حکمت و تحقیق بوده‌اند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

باوند، لهاک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سالار جنگ فرزند امیر لطف‌اللّه خان شعاع‌الملک و برادرزاده‌ی امیرمؤید سوادکوهی، در حدود ۱۲۷۵ در الشت سوادکوه مازندران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی، برای ادامه‌ی تحصیل به روسیه اعزام شد و در آکادمی نظامی فرونزه در رشته‌ی توپخانه فارغ‌التحصیل گردید و پس از مراجعت به ایران، با درجه‌ی سلطانی در قزاقخانه مشغول خدمت شد. در ۱۳۰۰ امیرمؤید سوادکوهی عموی او، در مازندران سر به طغیان برداشت که پس از شکست از قوای دولتی، مورد عفو قرار گرفته و در تهران تحت نظر قرار گرفت و در نتیجه سلطان لهاک خان هم به تهران انتقال یافت و در عشرت‌آباد تحت نظر سرتیپ جان‌محمد خان به فرماندهی یک گروهان منصوب شد. پس از اینکه در اوایل ۱۳۰۴ سرتیپ جان‌محمد خان به فرماندهی لشکر شرق منصوب شد، سلطان لهاک خان را نیز به آن لشکر انتقال داد و فرماندهی پادگان مراوه تپه را به او واگذار کرد. لهاک خان دو سالی در آنجا بود ولی رفتار تند و خشن فرمانده‌ی لشکر، او را عاصی کرد و از طرفی دو تن از عموزادگان او به نام‌های عباس‌خان سهم‌الممالک و اسداللّه خان هژبرالسلطان در گرگان تیرباران شدند. لهاک خان نیز نسبت به جان خود بیمناک گردید. چون افراد ساخلوی او چندین ماه حقوق نگرفته بودند، آن را بهانه قرار داد و با نیروی خود عصیان نمود. پرچم سرخ برافراشت و مرامنامه‌ای به اسم «پاداش» منتشر ساخت و به رعایا وعده‌ی تقسیم املاک را داد و مرام خود را پاداشیزم نام نهاد.

وی با قوای تحت فرماندهی خود وارد بجنورد شد و مرام و مسلک خود را با نیروی نظامی مقیم در بجنورد در میان نهاد. عده‌ای با او موافقت کردند و عده‌ای از در مخالفت درآمدند. در نتیجه در بجنورد دستور اعدام ۱۲ صاحب‌منصب را صادر کرد و همه‌ی آنها را تیرباران نمود و با نیروی خود به سمت خراسان حرکت کرد. موضوع قیام لهاک خان به تهران منعکس گردید. دو هنگ مجهز یکی به فرماندهی سرهنگ کیکاوسی و دیگری به فرماندهی یاور ضرابی به سرعت به تعقیب شورشیان پرداختند. نیروی هوائی نیز با چند طیاره آنها را زیر گلوله گرفت. در قوچان چون از هر طرف نیروی دولتی آنها را محاصره نموده بود، ناچار لهاک خان و پرسنل او از مرز باچگیران وارد شوروی شدند و سلاح‌های خود را به نظامیان شوروی تحویل دادند. چند روز بعد رضاشاه در معیت عده‌ای از نظامیان وارد مشهد شد. ابتدا سرتیپ جان‌محمد خان فرمانده‌ی لشکر را خلع درجه و اخراج نمود، سپس سرتیپ امان‌اللّه جهانبانی را به فرماندهی لشکر شرق منصوب ساخت. پس از برقراری نظم در شهر مشهد و پرداخت حقوق معوقه‌ی افسران و درجه‌داران، وارد بجنورد شد و در آنجا یک دادگاه فوق‌العاده‌ی نظامی به ریاست سرتیپ جهانبانی تشکیل داد و امریه صادر کرد کلیه همدستان و همکاران لهاک خان محاکمه شوند. دادگاه ظرف ۲۴ ساعت، هشتاد نفر از همکاران را محکوم به اعدام نمود ولی رضاشاه فقط اجازه به اعدام ده نفر داد و بقیه را به حبس‌های کوتاه‌مدت تبدیل نمود.

اما سرنوشت لهاک خان پس از ورود به خاک شوروی بسیار دردناک بود. مدت‌ها در سیبری در زندان بسر می‌برد و بعد او را به کار اجباری واداشتند و سالیان دراز در نهایت عسرت و سختی در آنجا زندگی می کرد. وقتی که خروشچف عفو عمومی صادر کرد، او هم از زندان آزاد شد و اقداماتی از طرف خانواده‌ی او در ایران برای بازگشت به کشورش آغاز شد، ولی آنهم مدتی طول کشید تا سرانجام در اثر تلاش تهمورس آدمیت وزیرمختار وقت در مسکو و با تمهید او، مقدماتی انجام گرفت و در ۱۳۴۰ یعنی پس از سی و پنج سال دوری، به ایران بازگشت و پس از چند سال به بیماری سکته‌ی قلبی درگذشت. لهاک خان باوند مردی فوق‌العاده زیبا و متهور و تحصیلکرده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

باهری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۲ در شیراز. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز پایان داد. در تهران به دانشکده‌ی حقوق وارد شد و در رشته‌ی حقوق قضائی درجه‌ی لیسانس گرفت. پس از فراغت از تحصیل، کار خود را در شیراز با وکالت دادگستری آغاز کرد، ولی بیشتر وقت او صرف فعالیت‌های سیاسی می گردید. در آن تاریخ به ظاهر از اعضای فعال حزب توده بود. در ۱۳۲۷ پس از تیراندازی به شاه و غیرقانونی شدن حزب توده، به اروپا رفت و تحصیلات خود را در پاریس ادامه داد و از دانشگاه پاریس دکترای دولتی در حقوق جزا دریافت کرد. در مدتی که در اروپا اقامت داشت، موجباتی فراهم نمود تا دولت ایران از فعالیت‌های سابق وی در حزب توده صرف نظر نموده، بلکه در مشاغل دولتی از وجود وی استفاده شود. در ۱۳۳۷ به استخدام دانشگاه تهران درآمد و دانشیار حقوق جزا در دانشکده‌ی حقوق تهران شد. چون از جوانی برای مداخله‌ی در امور سیاسی کشور سری پرشور داشت، توسط دوستان شیرازی با امیر اسداللّه علم آشنائی و دوستی پیدا کرد و در تشکیلات حزب مردم که رهبری آن با علم بود، عضوی مؤثر و پایه‌گذاری پرکار بود. در ۱۳۴۱، علم به جای دکتر امینی به نخست‌وزیری رسید. در نخستین انتصابات خویش، دکتر باهری را به معاونت نخست‌وزیری برگزید و غالب امور نخست‌وزیری توسط وی حل و فصل می‌شد. در اواخر ۱۳۴۱ نخست‌وزیر در اعضاء کابینه‌ی خود تغییراتی داد، از جمله دکتر غلامحسین خوشبین وزیر دادگستری وقت به سمت وزیر مشاور تعیین گردید و دکتر محمد باهری به جای وی وزیر دادگستری شد.

کنار رفتن دکتر خوشبین با چهل سال سابقه‌ی قضائی که تمام مراحل قضائی را تا ریاست شعبه‌ی تمیز طی نموده بود و جانشین نمودن جوانی با سابقه‌ی چهار سال دانشیاری، بر قضات قدیمی دادگستری گران آمد. عده‌ای از مستشاران دیوان کشور قصد استعفا داشتند. تلاش محمد سروری رئیس محافظه‌کار دیوان کشور، برای چندی اجرای تصمیم آنان را به تعویق انداخت. باهری از روزی که به دادگستری وارد شد، با حربه‌ی فروتنی و مردمداری و استمداد از قضات برای اصلاح دادگستری پیش رفت. همه روزه به دیدار مستشاران تمیز می‌رفت و در مسائل مختلف با آنها شور و صلاح‌اندیشی می‌نمود تا تدریجاً وزارت وی طبیعی شد و دست به یک سلسله اقدامات زد. حقوق و مزایای قضات را افزایش داد؛ بر حیثیت آنها در جامعه افزود؛ لوایح و قوانین تازه‌ای توسط قضات تهیه و به تصویب رسانید؛ در اواخر ۱۳۴۲ پس از یک سال وزارت به علت استعفای رئیس دولت کنار رفت و قضات دادگستری بر این تغییر تأسف‌ها خوردند. چند سالی دور از کارهای سیاسی گذرانید، ولی ارتباط وی همه روزه با امیر اسداللّه علم که بر دانشگاه شیراز ریاست داشت، بیشتر می‌شد. علم در ۱۳۴۵ به جای قدس نخعی، وزیر دربار شد و سازمانی جدید برای دربار پیاده کرد. از

جمله برای وزیر دربار پنج معاون در نظر گرفت. در این سازمان، باهری معاون کل و قائم‌مقام شـد. تدریجاً برای اینکه دربار در امر دانشگاهها و دانشجویان نظارت داشته باشـد، در دربـار سازمـانی به ظـاهر برای فعالیت‌های علمی و تحقیقی بوجود آمـد، ولی در حقیقت وسیله‌ای برای اعمال نفوذ در دانشگاهها و تجهیز گروهی اهل فکر یا اندیشمند برای بعضی هدف‌های خاص بود. باهری در این کار رهبری و زعامت داشت. در ۱۳۵۴ که حزب رستاخیز به جای احزاب دیگر بنیان گرفت، کارگردان و مهره‌ی اساسی شد و سرانجام در ۱۳۵۶ در حکومت آموزگار، دبیر کل حزب گردید. ولی در این کار دوام زیادی نکرد و طوعاً از کار کناره گرفت. در شهریور ۱۳۵۷ در کابینه‌ی شریف‌امامی به وزارت دادگستری منصوب شد، ولی قبل از سقوط دولت مستعفی شد و راه اروپا پیش گرفت.

باهری مردی مطلع، خودخواه، جاه‌طلب و مغرور بود. در جوانی خزانه‌دار حزب توده در شیراز بود، و به طور ناگهانی به اروپا رفت. به لحاظ این سفر غیرمترقبه‌اش، شایعاتی در مورد موجودی خزانه سر زبانها افتاد. چون پس از سفر وی البته خزانه هم خالی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

باهنر، محمدجواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متفکر.

تولد: ۱۳۱۲، کرمان.

شهادت: ۸ شهریور ۱۳۶۰، تهران.

حجت‌الاسـلام محمـدجواد بـاهنر تحصـیلات خود را از پنـج سـالگی در مکتبخـانه آغـاز کرد. در سال ۱۳۲۲ برای ادامـه تحصـیل به مـدرسه معصومیه رفت و شـروع به تحصـیل علوم دینی نمود. در سـال ۱۳۳۲ به قم عزیمت کرد و سـطوح عـالی علوم اسـلامی را در محضر آیت‌الله سید حسین بروجردی و امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی ادامه داد. یک سال بعد در سال ۱۳۳۳ دیپلم نظام قدیم را بـه صـورت متفرقه امتحـان داد. در سـال ۱۳۳۶ مجلـه و سالنـامه و فصـلنامه «مکتـب تشیع» را تأسـیس کرد. در تهران بـه تحصـیلات دانشـگاهی پرداخت و موفق به اخذ لیسانس الهیات شد و پس از آن فوق لیسانس امور تربیتی شد. سپس در رشته الهیات به تحصیل پرداخت و در این رشته نیز موفق شد و به اخذ مدرک دکتری نائل آمد.

حجت‌الاسـلام محمدجواد باهنر در مدت اقامت خود در کرمان با روزنامه «هدایت افکار» همکاری داشت و در شماره‌ی نوزده سال دوم به تاریخ شـنبه شـشم شهریور ۱۳۳۲ (برابر با هیجـدهم ذیحجه ۱۳۷۲ ق.) روزنـامه‌ی مـذکور مقاله‌ای با امضای (م.ج.باهنر) زیر عنوان «اجتماع عظیم و پرشکوه ملت مسلمان تشکیلات سالیانه و جهانی اسلام» به چاپ رسیده است.

حجت‌الاسلام محمدجواد باهنر در سال ۱۳۳۷ به سبب اعتراض به رسمیت شناختن اسرائیل توسط شاه در آبادان دستگیر شد.

حجت‌الاسـلام باهنر از سال ۱۳۴۲ به اسـتخدام وزارت آموزش و پرورش درآمـد و به تـدریس پرداخت. ضـمنا در دفتر تحقیقـات و برنـامه‌ریزی همکاری نزدیک داشت و برنامه‌های دروس دینی تحت نظر ایشان انجام می‌گرفت. در این زمینه نیز جهت دروس دینی مسئولیت تألیف کتب درسـی را به عهـده گرفت و حـدود سـی جلد کتاب و جزوه به رشـته تحریر درآورد و تألیف نمود. ایشان در تأسـیس دفتر نشـر فرهنگ اسـلامی، کانون توحید و مدرسه رفاه نقش مؤثری داشت. در اسفند ۱۳۴۲ پس از ایراد سـخنرانی‌هایی در مسـجد هدایت و مسـجد الجواد و حسـینیه‌ی ارشاد به مناسبت سالگرد حادثه‌ی فیضیه‌ی قم، دستگیر و چهار ماه زندانی شد. در سال

۱۳۵۰ ممنوع‌المنبر شـد. از این زمان به بعد تا انقلاب اسـلامی، وی چندین بار دسـتگیر شد. وی در سال ۱۳۵۷ به فرمان امام خمینی (ره) مأمور تنظیم اعتصابات بـا همکـاری دکـتر عزت‌الله سـحابی و مهنـدس علی‌اکـبر معین‌فر شـد و همراه بـا آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله خـامنه‌ای، آیت‌الله سـید عبـدالکریم موسوی و حجت‌الاسـلام هاشـمی رفسـنجانی حزب جمهوری اسـلامی را بنیاد نهاد و در همان سال به فرمان امام خمینی (ره) به عضویت شواری انقلاب اسلامی درآمد. سپس به نمایندگی مردم کرمان در مجلس خبرگان انتخـاب شـد. پس از آن نماینـده شـورای انقلاـب در وزارت آمـوزش و پروش گردیـد. همچنین عضو شورای تنظیم مـدارس بود و مدتی هم مسئولیت نهضت سوادآموزی را به عهده داشت، آنگاه از طرف مردم تهران به اولین مجلس شورای اسلامی راه یافت. اما از آنجا که در کابینه‌ی رجایی مسـئولیت وزارت آموزش و پرورش را به عهده گرفت، از نمایندگی مجلس شورای اسـلامی اسـتعفا داد. پس از فـاجعه بمب گزاری در دفتر حزب جمهوری اسـلامی در سال ۱۳۶۰ به دبیر کلی حزب انتخاب شـد. در چهاردهم مرداد همان سال به نخست وزیری رسید و بعدازظهر هشتم شهریور ۱۳۶۰ بر اثر انفجار بمب در دفتر نخست وزیری به شهادت رسید.

از آثار ایشان است: یادگار یک سـفر (مجموعه سـخنرانی)؛ بایدها و نبایدهای انقلاب، نقش قیامتی انقلاب اسـلامی؛ چهار گفتار از دو شـهید (بـا گفتارهـایی از آیت‌الله دکـتر بهشـتی)؛ فروغ انـدیشه (مجموعه سـخنرانی و مصاحبه‌هـا)؛ انقلاـب فرهنگی (سـخنرانی)؛ اندیشه‌های شـهید باهنر (سـخنرانی)؛ سخنی درباره خداشناسی؛ مقالات از دوران خفقان؛ تعلیم قرآن مجید (با مشارکت آیت‌الله سید رضا برقعی) ؛ اصول دین و احکام برای خانواده (با مشارکت آیت‌الله برقعی) جهان بینی اسـلامی (با مشارکت آیت‌الله برقعی) دین و دانش (با مشارکت آیت‌الله برقعی)؛ شـناخت اسـلامی (با مشارکت آیت‌الله دکتر بهشتی)؛ معارف اسلامی (با مشارکت آیت‌الله دکتر بهشتی)؛ اسـلام مذهب رسمی ما (با مشارکت آیت‌الله برقعی)؛ گفتارهای تربیتی (با مشارکت آیت‌الله برقعی)؛ انسان و خودسازی (با مشارکت آیت‌الله برقعی)؛ موضع ما در ولایت و رهبری (با مشارکت آیت‌الله برقعی)؛ خداشناسـی (با مشارکت آیت‌الله برقعی و علی گلزاده‌ی غفوری).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

بایدو

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بایـدوخان، از ایلخانـان مغولی ایران که فقط چنـد ماه از سال ۶۹۳ ه.ق./ ۱۲۹۵ م. سـلطنت کرد، ولی غازان‌خان پسـر ارغون‌خان که حکومت خراسان را داشت مدعی او شد و به سبب بهانه‌ای به آذربایجان لشکر کشید. بایدو گریخت ولی گرفتار و کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

بایندر، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانـده‌ی نیروی دریـائی ارتش در شـهریور مـاه ۱۳۲۰. در حملـه‌ی قـوای انگلیس بـه نیروی دریـائی ایران به قتـل رسـید. علاـوه بر مـدرسه‌ی نظـام مشـیرالدوله، در دانشـکده‌ی توپخانه‌ی پواتیه و فونتن‌بلو و دانشـگاه جنگ پاریس و نیروی دریائی ایتالیا تحصـیلات

نظامی کرده بود. از ۱۳۱۰ فرماندهٔ نیروی دریائی ایران شد و در حقیقت نیروی دریائی جدید را بنیان‌گذاری کرد. گذشته از اینکه افسری تحصیلکرده و رشید و فداکار بود، در موقع فرصت نیز به تحقیق و تتبع همت می‌گماشت. دارای آثار متعددی است؛ از جمله کتاب خلیج‌فارس از تألیفات اوست. حین‌الفوت ۴۳ سال داشت. در ۱۳۰۱ در جنگ با سمیتقو مشارکت نمود و در اثر رشادت و فداکاری در جنگ، به دریافت نشان ذوالفقار که عالیترین نشان نظامی ایران بود، توفیق یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بحرانی، ماجد

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۱۰۹۷ ق)، متکلم، فقیه، ادیب و شاعر امامی. پس از فراگیری مقدمات علوم و ادبیات عربی و فارسی، مدارج عالی‌تر را نزد پدر خود که جامع علوم و شیخ الاسلام شیراز بود فراگرفت و به درجه اجتهاد نایل شد. بحرانی پس از کناره‌گیری پدرش، مدتی قاضی و شیخ الاسلام شیراز بود. سپس به اصفهان رفت و در آنجا نیز به کار قضاوت پرداخت. وی از معاصران شیخ حر عاملی بود و با او مکاتبه داشت. شیخ حر در رثای وی قطعه‌ای سروده است. از آثار او: شرحی بر «نهج‌البلاغه» که ناتمام مانده؛ «التحفه السلیمانیه»، ترجمه عهدنامه مالک اشتر، به فارسی، که به اسم شاه سلیمان صفوی تألیف و در ۱۳۰۱ ق چاپ شده؛ «فصوص سلیمانیه»، شرح فارسی، «دعای بیت المعمور»، که به نام شاه سلیمان صفوی نوشته شده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۲۳۶ –۲۳۵ /۱۶ ،۱۴۵ –۱۴۴ /۱۴ ،۴۴۲ –۴۴۱ /۳)، ریحانه (۲۳۲ –۲۳۱ /۱).

بحری، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی بحری

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۰/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب علی بحری(طیبّی) فرزند محرم علی بحری(طیبّی)، به تشویق والد معظم بعد از پایان دبستان در قم وارد حوزه علمیه قم شدم. کتاب های صرف و نحو و منطق را نزد اساتیدی مانند مرحوم سالك و آقای تهرانی، کتاب معالم را نزد استاد مرحوم فاضل هرندی و قوانین الاصول را نزد استاد آیت الله میرزا محسن دوزدوزانی و کتاب منطق کبری و بخشی از شرح تجرید را نزد والد، باب حادی عشر را نزد استاد آیت الله صلواتی ، شرح لعمه را خدمت آیت الله فاضل هرندی، رسائل و مکاسب محرمه را خدمت آیت الله

سبحانی، بیع مکاسب نیز خدمت آیت الله مشکینی، جلد اول کفایه را نزد استاد سبحانی و جلد دوّم را نزد آیت الله سلطانی ، با جدیّت به پایان رساندم در سن بیست سالگی در امتحان خارج حوزه شرکت کردم. بعد از موفقیت در امتحان کتبی امتحان شفاهی را خدمت آیت الله لطف الله صافی و آیت الله محسن دوز دوزانی با موّفقیت به پایان رساندم. سال هزار و سیصد و پنجاه همان سالی که امتحان درس خارج را دادم ازدواج کردم. بحمد الله با شهریه ماخوذه و مبالغی که در ایام تبلیغ، ایامی که حوزه تعطیل بود از طرف حضرت اباعبد الله حواله می شد براحتی از نظر معیشتی زندگی می کردم. یکی از توفیقات الهی که بنده از آن بر خوردار بوده ام این بوده که از وقتی سیوطی می خواندم شروع به تدریس کرده ام و اولین تدریس از دروس صرف و نحو آغاز شد و اولین درس خارج را که شرکت کردم درس آیت الله العظمی وحید خراسانی بود که قریب بیست و سه صبح و عصر در فقه و اصول معظم له شرکت کردم بعد از انقلاب اسلامی تدریس در دانشگاه را نیز پذیرفتم و تا کنون تدریس در حوزه (جامعهٔ الزهراء) و در دانشگاه ادامه دارد.

(یکی از شاگردان اینجانب اخیراً اعتراف می کرد چند سال نزد اینجانب درس خواند بنده فکر می کردم چند ماه بیشتر درس نخوانده و در انتخابات خبرگان رهبری رأی آورد و به جمع خبرگان رهبری پیوست.)

بخت

قرن:۸

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۷۶۹ ق، خان سلطان؛ همسر شاه محمود (۷۶۵ -۷۵۹ ق) از امرای آل مظفر و دختر امیر غیاث‌الدین کیخسرو بود. آن دو علاقه فراوانی به هم داشتند، به نوشته فارسنامه ناصری «در زمان غیبت شاه محمود در شیراز، خان سلطان... چنان محافظت برج و باروی شیراز را نمود که برتری بر او ممکن نبود.» اما شاه محمود تصمیم گرفت تا خواهر سلطان اویس ایلکانی (۷۷۶ -۷۵۷ ق) را به ازدواج خود درآورد. از اینرو خواجه تاج‌الدین محمد، وزیر خود را به خواستگاری نزد سلطان اویس فرستاد. خان سلطان که از تصمیم همسرش آگاه شد، برادر او شاه شجاع را که حکومت فارس و کرمان را داشت تحریک به فتح اصفهان نمود. شاه شجاع با لشکری به سمت اصفهان حرکت نمود. اما شاه محمود از برادر اطاعت کرد و شاه شجاع از تسخیر اصفهان منصرف شده و به شیراز بازگشت.

پس از بازگشت شاه شجاع، به شاه محمود اطلاع دادند که همسرش محرک شاه شجاع بوده است. لذا دستور داد تا او را خفه کرده و سپس به خواستگاری خواهر سلطان اویس فرستاد. در این میان شا محمود از کرده‌ی خود پشیمان شد و ناله و زاری فراوان نمود. پس از اینکه همسر جدید به اصفهان وارد شد و احوال شاه محمود را دانست از شدت خشم و حسد دستور داد تا قبر سلطان بخت را شکافته و جنازه او را بسوزانند.

سلطان بخت را در مقبره جنب مدرسه در دشت متصل به مناره‌ها دفن کردند. بر روی سنگ قبر او که پیش از مرگش- و ظاهرا توسط خود وی- تدارک دیده شده بود چنین نوشته شده است: «هذه الصخرهٔ المقدمه انشاتها الخاتون العظمی سلطان بخت آغا ابنهٔ الامیر خسرو شاه ادام اللّه توفیقها بعد وفاتها فی رمضان سنهٔ ثلث و خمسین و سبعمائهٔ (۷۵۳ ق)»

ذبیح‌اللّه صفا، سلطان بخت را دختر دمشق خواجه (۵ شوال ۷۲۷ ق) و نوه‌ی امیر چوپان (۷۲۸ ق) و خواهر دلشاد خاتون و نامادری جهان خاتون می‌داند و می‌نویسد که در بغداد به سال ۷۴۳ ق با جلال‌الدین مسعود شاه اینجو (۷۴۳ ق) ازدواج کرد و در همان سال با وی به شیراز آمد. در اینصورت معلوم نیست که چرا نام پدرش غیاث‌الدین کیخسرو (خسرو شاه) گفته شده مگر اینکه لقب

مسعود شاه باشد. نام او را سلطان بخت خاتون نیز نوشته‌اند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: پشت پرده‌های حرمسرا، ۲۰۵؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۱۰۴۹ / ۳؛ تذکرةالقبور، ۲۹؛ فارسنامه ناصری، ۱۰۷ / ۱؛ لغت‌نامه دهخدا، ش ۱۶۸ / ۶۷.

بختیار، آقاخان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متخصص اقتصاد نفت، نماینده‌ی مجلس، وزیر، قائم‌مقام مدیرعامل شرکت نفت. متولد ۱۲۹۰، فرزند غلامحسین خان سردار محتشم. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران انجام داد و بعد به انگلستان رفت و مدت هفت سال در رشته‌ی اقتصاد و نفت تحصیل نمود. پس از مراجعت از اروپا ابتدا در شرکت سابق نفت ایران و انگلیس استخدام شد، بعد به بانک ملی رفت و سرانجام در بانک رهنی ایران رئیس بازرسی گردید. در دوره‌ی پانزدهم از شهرکرد وکیل شد. در ۱۳۳۰ به ریاست بانک کشاورزی منصوب شد. در کابینه‌ی دکتر منوچهر اقبال در ۱۳۳۶ به وزارت کار معرفی گردید و مدتی کوتاه در این سمت بود. ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی بانک رهنی یکی از مشاغل او است. در ۱۳۴۰ به شرکت ملی نفت بازگشت و مشاغلی را احراز نمود تا به قائم‌مقامی رئیس هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت ملی نفت ایران رسید. به سیره‌ی خانوادگی، در جوانی به سواری و تیراندازی علاقه‌ی وافری نشان داد و یکی از سوارکاران معروف بود. با وجودی که سال‌ها در اروپا زندگی کرده بود، مع‌الوصف همان تربیت ایلی‌اش را حفظ کرده بود. در کارش نظم و ترتیب وجود نداشت. بسیار دست و دل باز بود و به همین دلیل ثروت پدر را به باد داد و ناچار شد با همان حقوق اداری زندگی کند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بختیار، تیمور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند فتحعلی بختیار معروف به «سردار معظم بختیاری» در سال ۱۲۹۲ ش در شهرکرد متولد شد. در سن شش سالگی تحصیلات خود را در موطن خویش آغاز کرد. همزمان با تحصیل، به آئین ایلی و عشایری، به تمرین سواری و تیراندازی و جنگ‌های پارتیزانی پرداخت و در این زمینه تحت مراقبت کامل قرار داشت بطوری که در ده سالگی تیراندازی دقیق و سوارکاری ماهر شد. پس از اخذ گواهینامه‌ی ابتدائی، او را به اصفهان برده و سیکل اول را در آن شهر پایان داد. در ۱۳۰۹ برای ادامه‌ی تحصیل به اتفاق شاپور بختیار به لبنان رفت و در بیروت دوره‌ی دوم متوسطه را پایان داد و به اخذ دیپلم نائل شد و زبان فرانسه را نیز بخوبی آموخت. در سال ۱۳۱۲ برای ادامه‌ی تحصیل به پاریس رفت و وارد دانشکده‌ی سوارنظام سمور شد و دوره‌ی دانشکده را با درجه‌ی ممتاز به اتمام رسانید و در سال ۱۳۱۵ به درجه‌ی ستوان دومی سوار نائل آمد و به ایران بازگشت و با همان درجه وارد ارتش گردید. در ۱۳۱۷ درجه‌ی ستوان یکمی و در ۱۳۲۱ درجه‌ی سروانی و در ۱۳۲۵ درجه‌ی سرگردی گرفت. در ۱۳۲۸ وارد

دانشگاه جنگ شد و دوره‌ی فرماندهی و ستاد را با احراز رتبه‌ی اول پایان داد و نشان درجه‌ی اول دانش گرفت.

در ۱۳۲۵ هنگام حمله‌ی ارتش به آذربایجان با درجه‌ی سرگردی، فرمانده‌ی جنگ‌های چریکی و نامنظم برای حمله به آذربایجان شد و سواران ذوالفقاری نیز با او همکاری داشتند و بزودی توانست زنجان را از تصرف دموکرات‌ها خارج سازد. اقدامات بختیار در این برخورد مورد تأیید مقامات نظامی قرار گرفت، نشان و یک سال ارشدیت گرفت و پس از مدتی فرمانده‌ی هنگ سوار ماکو گردید.

در سال ۱۳۲۷ درجه‌ی سرهنگ دومی و در ۱۳۲۹ به درجه‌ی سرهنگی نائل آمد و به ریاست ستاد لشکر گارد منصوب شد. پس از انحلال لشکر گارد و تبدیل آن به سه تیپ مستقل، بختیار فرمانده‌ی تیپ ۳ کوهستانی گردید و در فروردین ۱۳۳۲ برای مقابله با ابوالقاسم خان بختیاری که سر به شورش و طغیان برداشته بود، به اصفهان رفت و سرانجام او را شکست داده و دستگیر نمود و به تهران آورد.

در اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ سرهنگ تیمور بختیار به فرماندهی تیپ مستقل زرهی کرمانشاه منصوب شد. روز ۲۶ مرداد ماه برای ساقط کردن حکومت مصدق، آمادگی خود را اعلام کرد و پس از آرایش جنگی در صحنه چند فرسنگی کرمانشاه اردو زد و منتظر دستور مرکز ماند.

روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تهران به تصرف کودتاچیان درآمد و نیازی به آمدن بختیار به تهران نشد و به وی دستور داده شد به کرمانشاه برگردد و امور انتظامی آن حوزه را مراقبت کند. بختیار روز ۲۹ مرداد درجه‌ی سرتیپی گرفت و پس از مدت کوتاهی به تهران احضار و به فرماندهی لشکر دو زرهی منصوب گردید. در محاکه‌ی دکتر محمد مصدق که در آبان ماه شروع شد، یکی از اعضاء دادگاه بدوی بود که حکم محکومیت سه ساله‌ی او را امضاء کرد. در دی ماه همان سال با حفظ فرماندهی لشکر دو زرهی تهران، به فرمانداری نظامی تهران منصوب گردید. بختیار در این سمت قدرت بسیار زیادی پیدا کرد و در کارها شدت عمل به خرج می‌داد. در سال ۱۳۳۳ فرمانداری نظامی موفق به کشف شبکه‌ی حزب توده در ارتش گردید و عده‌ی زیادی از افسران ارتش که عضویت آن سازمان را داشتند، توقیف و محاکمه شدند و عده‌ای محکوم به اعدام شدند و بقیه نیز حبس‌های سنگین گرفتند. بختیار در کشف این شبکه نقش اساسی داشت و به پاداش این کار، یک سال ارشدیت گرفت و در مهر ماه ۱۳۳۵ به درجه‌ی سرلشکری ارتقاء یافت. در بهمن ماه، دولت حسین علاء لایحه‌ی تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور را که به اختصار «ساواک» نام گرفته بود، برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم کرد و نمایندگان مجلس بدون چون و چرا و بحث و انتقاد، به تصویب لایحه‌ی مزبور رأی دادند ولی در مجلس سنا با مخالفت چند نفری مواجه شد. رضاعلی دیوان بیگی به مخالفت برخاست

و سخنان تندی ایراد کرد. ابراهیم خواجه نوری با مقدمه‌ی مفصلی ضمن توضیحاتی که داد، متذکر شد که می‌گویند در روز قیامت در جهنم مارهائی وجود دارد که انسان برای رهائی از چنگ آن مارها به افعی‌ها پناه می‌برد، ما حاضریم مادام‌العمر حکومت نظامی داشته باشیم، ولی سازمان امنیت با این تشکیلات و اختیارات به این مملکت وارد نشود. بالاخره مجلس سنا با اکثریت ضعیفی این لایحه را تصویب کرد و صورتی قانونی یافت.

حسین علاء در فروردین ۱۳۳۶ از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد و دکتر منوچهر اقبال جای او را گرفت. اقبال روز پانزدهم فروردین ماه ۱۳۳۶ اعضای دولت را به شاه معرفی کرد. در این معرفی، سرلشکر تیمور بختیار با سمت معاون نخست‌وزیر به ریاست سازمان امنیت و اطلاعات کشور منصوب گردید. هسته‌ی اولیه‌ی این سازمان، همان سازمان حکومت نظامی بود.

همانطوری که پیش‌بینی می‌شد آن سازمان جهنمی و وحشتناک به وجود آمد. در مدتی کوتاه، طوری مردم به وحشت افتادند که زنان از شوهران و شوهران از همسران خود بیم داشتند. افراد این سازمان در همه‌ی کارها مداخله می‌کردند، هر مدتی که لازم بود افراد را بدون دلیل در حبس نگاه می‌داشتند و حتی در روابط خانوادگی اشخاص هم مداخله داشتند. سرلشکر تیمور بختیار در رأس

این سازمان، قدرت عجیبی به هم زد. هیچکس قدرت و جرأت مقابله با او را نداشت و او هم به ترکتازی ادامه می‌داد. در کنار شغل حساس خود به جمع مال و ثروت حریص بود، از همه شرکتها سهام می‌گرفت، در کلیه مقاطعه‌کاری‌ها شریک بود. سرمایه‌داران نیز برای افزایش درآمد خود قسمتی از سهام شرکتها را افتخاراً به او تسلیم می‌کردند. خلاصه، جائی نبود که انگشت ساواک در آن رخنه نکرده باشد. تدریجاً تیمور بختیار که به آسانی به آن قدرت و شوکت و ثروت رسیده بود، انتظار مقامات بالاتری را داشت. خود را کاندیدای نخست‌وزیری نمود. جسته و گریخته در مطبوعات خواسته‌ی او عنوان می‌شد، حتی اشرف پهلوی بیش از همه از او حمایت می‌کرد و کراراً نخست‌وزیری او را با شاه در میان گذارده بود ولی نتیجه‌ای از این توصیه به دست نیامد.

در مهر ماه ۱۳۳۹ تیمور بختیار به درجه‌ی سپهبدی ارتقاء یافت و جداً برای اخذ مقام بالاتری به تکاپو افتاد و در صدد برآمد با مقامات دولت آمریکا وارد مذاکره شود تا شاید با کمک آنها بتواند شخص اول ایران بشود. این بار او داوطلب نخست‌وزیری نبود بلکه خواستار ریاست جمهوری ایران بود.

بختیار در آمریکا با دین راسک وزیر امور خارجه، آلن دالس وزیر اطلاعات و کرمیت روزولت و جان کندی رئیس جمهور ملاقات و گفتگو نمود و از آنها برای انجام یک کودتا علیه شاه کمک خواست. آمریکا با چنین نقشه‌ای موافق نبود و آنها خواستار نخست‌وزیری دکتر امینی برای اجرای اصلاحات ارضی و مسائل دیگری بودند. مقامات آمریکا خواستار و برنامه‌ی تیمور بختیار را با شاه در میان گذاشتند و شاه تصمیم به برکناری او گرفت.

روز ۲۲ اسفند ماه ۱۳۳۹ اورل هریمن سفیر سیار و فرستاده‌ی ویژه‌ی رئیس جمهوری آمریکا وارد تهران شد و مستقیماً از فرودگاه به ملاقات شاه رفت و تغییرات دامنه‌دار و سریعی را در ارتش ضروری دانست.

محمدرضا پهلوی در اجرای نظر مقامات آمریکائی، روز ۲۴ اسفند ماه ۱۳۳۹ دست به یک کودتا در ارتش زد و ارتشبد عبدالله هدایت رئیس ستاد کل، سپهبد بهرام آریانا فرمانده نیروی زمینی، سپهبد علی کیا رئیس اداره‌ی دوم و سپهبد تیمور بختیار رئیس ساواک و معاون نخست‌وزیر را از کار برکنار کرد.

بختیار در حکومت دکتر امینی در زمره مخالفان او بود و به وی تأکید گردید برای مدتی ایران را ترک کند و لذا وی در پنجم بهمن ماه ۱۳۴۰ ایران را ترک کرد. بختیار در فرودگاه مهرآباد تهران طی مصاحبه‌ای به خبرنگاران گفت من با قانون اصلاحات ارضی مخالفم و اضافه کرد در ایران آزادی وجود ندارد. پس از این زمینه‌سازی در کمین قدرت نشست. امینی از کار کناره گرفت و علم به جانشینی او منصوب شد و بختیار منتظر ارجاع شغل حساس بود ولی در عوض در اول مهرماه ۱۳۴۱ او را بازنشسته کردند. بازنشستگی او، او را مطمئن ساخت که دیگر در ایران کاری به او ارجاع نخواهد شد و طبعاً باید برای واژگونی شاه اقدامات حادی معمول دارد. در مطبوعات اروپا دست به تحریک زد و با مخالفین شاه تماس گرفت. حزب توده را به یاری خود طلبید. در ایران عده‌ای او را تأیید می‌کردند و همکاری داشتند. همه‌ی آنها بازداشت و محاکمه شدند، از جمله صادق بهداد مدیر روزنامه‌ی جهان و وکیل پایه اول دادگستری بود که در دادگاههای نظامی محکوم به پنج سال حبس گردید و به زندان رفت.

بختیار از هیچ اقدامی علیه شاه و حکومت او خودداری نکرد و مبارزات او در خارج، از خفا به علن درآمد. پرونده‌هائی برای او درست کردند. قتل، غارت، مسائل ناموسی، شکنجه و غیره در این پرونده موج می‌زد. در سال ۱۳۴۷ هیأتی از ایران به ریاست دادستان وقت تهران و به عضویت خسرو آزموده به اروپا رفت و به استناد قانون استرداد مقصرین، از دادگستری پاریس خواستار تحویل او شدند ولی پاسخ شنیدند که بختیار تابعیت دولت عراق را پذیرفته است و امکان تحویل وی میسر نیست.

پس از بازگشت این هیئت از پاریس به تهران، دولت ایران در صدد برآمد اموال او را در ایران مصادره کند و از این رو کلیه اموال او توقیف شد و دولت لایحه‌ای مبنی بر مصادره‌ی اموال او تهیه و تسلیم مجلس شورای ملی نمود. در روز ۲۳ تیر ماه این لایحه

مورد تصویب مجلس قرار گرفت و مجلس سنا نیز بر آن تصمیم صحه نهاد. اموال مصادره شده‌ی تیمور بختیار در ایران بالغ بر چهار میلیارد و پانصد هزار ریال ارزیابی گردید.

تیمور بختیار در اردیبهشت ۱۳۴۷ تصمیم به تغییر محل فعالیت خود گرفت و از طریق لبنان عازم عراق گردید ولی در فرودگاه بیروت به جرم داشتن اسلحه توقیف شد و سپس ۹ ماه محکومیتی یافت. نخستین واکنش دولت ایران در قبال دستگیری بختیار، طرح تقاضای استرداد وی بود. دولت ایران بختیار را به عنوان قاتلی که در ایران فردی را کشته است معرفی نمود. مطبوعات داخلی نیز به شرح و بسط ماجرای دستگیری بختیار و عملکرد او در دوران ریاست ساواک پرداختند.

دولت ایران برای بازگرداندن بختیار به ایران، تلاش گسترده‌ای را آغاز کرد و در همان حال همسر بختیار به پشتوانه‌ی ثروت بیکران و دلارهای انبوه، کوشش فراوانی را برای جلب نظر و حمایت افراد ذی نفوذ سیاسی در لبنان انجام داد. سرانجام به رغم تهدیدات و تطمیعات دولت ایران، لبنانی‌ها بختیار را به مقامات ایرانی تحویل ندادند.

سرانجام تحویل تیمور بختیار بدانجا رسید که دولت لبنان به وی اخطار کرد که باید ظرف ۲۴ ساعت خاک آن کشور را ترک کند و بلافاصله دولت عراق به وی گذرنامه‌ی عراقی داد و مرغ از قفس پرید.

دولت ایران بلافاصله کلیه روابط خود را دولت لبنان قطع نمود. روابط ایران و عراق هم به شدت تیره شد و عراق دستور اخراج ایرانیان مقیم عراق را داد و ارتش دو کشور به حال آماده‌باش درآمدند. مرز خسروی بسته شد و ایرانیان مقیم عراق تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند و صدام حسین به اخراج ایرانیان پرداخت.

در همان ایام دولت ایران پرونده‌ی متشکله برای سپهبد تیمور بختیار را به دادرسی ارتش محول کرد و روز سی و یکم شهریور ۱۳۴۸ دادگاه عالی شماره یک دادرسی ارتش به پرونده‌ی امر رسیدگی و غیاباً بختیار را به اعدام محکوم نمود.

تیمور بختیار برای واژگونی محمدرضا پهلوی و استقرار جمهوری در ایران، اقدامات وسیعی پی‌ریزی کرده بود و با تمام مخالفین رژیم پهلوی همکاری نزدیک داشت ولی در روز ۱۶ مرداد ماه ۱۳۴۹ در دیاله که یکی از شکارگاههای شهر بغداد بود، توسط یک بختیاری که توسط ساواک مأموریت داشت، مورد اصابت گلوله واقع شد و در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۴۹ فوت نمود. قاتل پس از محاکمه در بغداد اعدام شد.

ترور بختیار در خبرگزاری‌های خارجی بازتاب بسیار وسیعی پیدا کرد و خبرگزاری‌ها مرتباً در اطراف آن سخن‌پراکنی می‌کردند. سازمان اطلاعات و امنیت کشور ناچار طی یک مصاحبه‌ای در اوایل دی ماه ۱۳۴۹ پرده از ماجرا برداشت و پرویز ثابتی بعنوان یک مقام امنیتی در یک مصاحبه‌ی سه ساعته در تلویزیون با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی، موضوع بختیار را تشریح کرد.

تیمور بختیار در مدت کوتاهی که ریاست ساواک را بر عهده داشت، از طرق مختلف ثروت زیادی به دست آورد.

ارتشبد سابق حسین فردوست می‌نویسد:... او در ساواک به دنبال جمع‌آوری ثروت افتاد و عقده‌های دوران فقر را خالی کرد. در دوران قائم‌مقامی ساواک صدها نمونه از کارهای او را در پرونده‌ها دیدم. برای یک حاجی بازاری پرونده‌ی توده‌ای درست می‌کرد و او را به زندان می‌انداخت و واسطه‌ی او معاونش (علوی‌کیا) بود. علوی‌کیا به زندانی بخت برگشته مراجعه می‌کرد و با دریافت میلیون‌ها تومان او را آزاد می‌کرد. تیمور زمین‌های مرغوب تهران و املاک زراعی مرغوب هم قبول می‌کرد. در سال‌های ریاست بر ساواک، ثروت بختیار به میلیاردها تومان رسید و مجموعه جواهرات و طلاآلات و اشیاء عتیقه‌ی او بی‌نظیر شد. واسطه‌ی او یعنی علوی‌کیا بسیار ثروتمند شد. در حالی که در همان زمان معاون اول بختیار یعنی پاکروان فقط کتاب مطالعه می‌کرد.

تیمور بختیار باز چندی قبل در جوار سعدآباد کاخ کم‌نظیری برای خود ساخته و با اثاثیه‌ی کم‌نظیری تزئین کرده بود. در همین خانه میهمانی‌های کم‌نظیری می‌داد. همیشه سفرای کشورهای عربی را دعوت می‌کرد و از ایران نیز رؤسای مجلسین و تعدادی از نمایندگان و وزراء و افسران ارشد را دعوت می‌نمود. در موقع ورود و خروج میهمانان، مقام آنها با بلندگوهای متعدد که در خیابان

سعدآباد قرار داده بود اعلام می‌شد. این کار مخصوصاً برای این بود که به گوش محمدرضا برسد.
تیمور بختیار مردی زن‌باره و عیاش و خوشگذران بود. چندی با پوران آوازه‌خوان نرد عشق باخت و سرانجام او را تصرف نمود و در ملاء عام با او به گردش می‌رفت و در خیابان‌های تهران مانور می‌داد. زن اصلی‌اش ایران دختر سردار ظفر بختیاری بود که از او صاحب پنج فرزند شد، دو دختر و سه پسر. آخرین همسر وی، قدرت نام داشت که قبلاً همسر سید اسمعیل یمنی مدیر روزنامه‌ی ادیب بود و بختیار آنرا عنفاً تصرف نمود. وی از بختیار صاحب یک فرزند ذکور شد. قتل بختیار در ساواک موجب تغییراتی شد. سرلشکر مقدم (بعد سپهبد) بجای فردوست قائم‌مقام ساواک شد و پرویز ثابتی به ریاست اداره‌ی سوم ساواک منصوب و منصب آجودانی شاه را پیدا نمود و از آن تاریخ عملاً شخص اول ساواک بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بختیار، شاپور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سردار فاتح بختیاری، در ۱۲۹۴ در چهارمحال متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به بیروت رفت و مدتی مشغول تحصیل در آن کشور بود. سپس برای ادامه‌ی تحصیلات عالی رهسپار پاریس شد و دکترای حقوق بین‌الملل از دانشگاه پاریس گرفت و در دانشگاه سوربن هم مدتی علوم سیاسی خواند و دکترای دیگری دریافت کرد. در جنگ جهانی دوم با درجه‌ی افسری به صورت اجباری در قشون فرانسه داخل شد و قریب دو سال در ارتش بود. در ۱۹۴۶ به ایران بازگشت و در وزارت کار و تبلیغات استخدام شد. اولین سمتی که به او ارجاع شد، ریاست اداره کل کار خوزستان بود. بعد مدیرکل آنجا شد و در خلع‌ید از شرکت نفت ایران و انگلیس همین سمت را دارا بود. در اواسط ۱۳۳۰ به معاونت وزارت کار منصوب شد و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در همان سمت انجام وظیفه می‌کرد. بعد از کودتا از کار برکنار شد و تحت تعقیب قرار گرفت و مدتی هم بازداشت بود. پس از آزادی از زندان، به بخش خصوصی رفت و به عنوان عضو جبهه‌ی ملی فعالیت‌های مخفی داشت. به تمام معنی به مصدق عشق می‌ورزید و او را رهبر منحصر به فرد ایران می‌دانست. در تجدید حیات جبهه‌ی ملی از ارکان اساسی بوده و شرکت فعالانه داشت. چندین بار به زندان رفت، سرانجام معاون دبیرکل جبهه‌ی ملی و دبیرکل حزب ایران شد. در اوایل دی ماه ۱۳۵۷ که شاه در فکر رفتن بود و می‌خواست کشور را به یکی تحویل دهد، پس از رد پیشنهاد او از طرف دکتر سنجابی، دکتر صدیقی، محمد سروری، دکتر علی امینی و عبداللّه انتظام، سرانجام سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک انگشت روی بختیار گذاشت و او را نزد شاه برد و قرار بر این گردید که ریاست دولت به او محول شد. شروط بختیار برای تصدی ریاست دولت، چندان دشوار نبود و شاه با همه‌ی آنها موافقت کرد. اولین شرط این بود که برای نخست‌وزیری او از مجلسین رأی اعتماد گرفته شود و پس از طرح برنامه‌ی دولت در مجلسین و بحث پیرامون آن، به بختیار و وزیران و برنامه‌اش رأی اعتماد بدهند. دیگر آنکه شاه موقتاً برای مدتی خاک ایران را ترک کند. شرط اول از طرف بختیار مزورانه طرح شد. او می‌دانست که برای شاه راه بازگشتی وجود ندارد و ممکن است دیگران در راه او ایجاد سد نمایند. از این لحاظ خواست نخست‌وزیری خود را قانونی کند تا دیگران در مقام تعرض به او برنیایند. به هر کیفیتی که بود، فرمان نخست‌وزیری خود را دریافت کرد ولی بلافاصله از جبهه‌ی ملی و دبیرکلی حزب ایران اخراج شد و قدرتی را که به اتکای آن قبول نخست‌وزیری کرده بود، از دست داد. بختیار در نخستین روزهای زمامداری خود، با ایراد یک سخنرانی در رادیو و تلویزیون به قسم‌نامه‌ای متوسل شد که شاید بدان وسیله بتواند آرامشی را در کشور برقرار سازد. او در این

سخنرانی خود و اعضاء جبهه‌ی ملی را در نابسامانی ۲۵ سال اخیر بی‌تقصیر دانست و وعده داد کسانی که به جان و مال و ناموس مردم تجاوز نموده یا از بیت‌المال سوء استفاده کرده‌اند، به اشد مجازات گرفتار خواهند شد. او خود را مروج دین اسلام و آزادی فردی و اجتماعی معرفی کرد و از حقوق بشر سخن گفت و وعده داد حکومت نظامی را لغو و زندانیان سیاسی را آزاد خواهد کرد. در قبال قسم‌نامه‌ی بختیار، امام در پاریس سخنانی ایراد کردند و دولت او را غیرقانونی خوانده حتی شورای سلطنت و مجلسین را غیرقانونی دانسته متذکر شدند همه‌ی اینها باید از بین برود.

شاپور بختیار در ظرف یک هفته وزیران خود را انتخاب کرد و ارتشبد فریدون جم را برای وزارت جنگ در نظر گرفته بود که او نپذیرفت و ارتشبد شفقت را به جای او انتخاب کرد. در جمع وزیران او جز میرفندرسکی وزیر امور خارجه، منوچهر آریانا وزیر کار، و مهندس عباسقلی بختیار وزیر صنایع، و معادن که در گذشته مدتی معاون وزارتخانه بوده‌اند، هیچکدام در گذشته مشاغل مهمی نداشته و افراد عادی بودند.

شاپور بختیار پس از معرفی وزیران خود به شاه، روز ۲۱ دی ماه ۱۳۵۷ در مجلس شورای ملی حضور یافته ضمن معرفی وزیران خود رئوس برنامه‌ی دولت را به اطلاع نمایندگان رسانید. رئوس برنامه‌های فوری دولت در سیاست داخلی، ۱۷ مورد که اهم آنها عبارت بودند از: انحلال ساواک، محاکمه‌ی سریع غارتگران، رسیدگی به کارهای خلاف گذشته، آزادی کلیه‌ی زندانیان سیاسی، اعاده‌ی حیثیت زندانیان سیاسی، پرداخت غرامت به زندانیان سیاسی، لغو تدریجی حکومت نظامی، ایجاد همکاری نزدیک بین دولت و عالم روحانیت و بالاخره ایجاد امنیت اجتماعی در پناه قانون. در مورد سیاست خارجی نیز هفت مورد برشمرد و اعلام نمود وزارت علوم منحل می‌گردد و امور دانشگاهها در نخست‌وزیری حل و فصل خواهد گردید. قول و قرار شاه و بختیار بر این اساس قرار داشت که مادام که مجلسین به دولت رأی اعتماد نداده‌اند، شاه تهران را ترک نگوید. فعالیت شاه برای اخذ رأی اعتماد بسیار چشمگیر بود. بالاخره روز ۲۶ دی ماه کابینه‌ی بختیار رأی اعتماد خود را گرفت و شاه نیز با چشمان گریان کشور را ترک کرد و ظاهراً یک شورای سلطنت هم وظایف مخصوص به شاه را انجام می‌داد.

از روز دهم تا ۲۶ دی ماه که بختیار سرگرم تعیین وزیران و پاسخ به نمایندگان بود، در تهران و شهرستان‌ها حوادث و اتفاقات بسیار ناگواری روی داد. روز دهم دی ماه در شهر مشهد مردم به کلانتری‌های ۳ و ۴ و ۶، نیروی پایداری، انجمن ایران و آمریکا و نیز به منزل چند مستشار آمریکائی حمله کردند. به دستور فرماندار نظامی با تانک به مردم حمله شد و در نتیجه طبق آماری که روزنامه‌ها منتشر کردند، دویست نفر شهید و دو هزار نفر زخمی برجای ماند. در همان روز در کرمانشاه در زد و خورد مردم و مأمورین انتظامی، یک صد کشته و چهارصد نفر زخمی شدند. در شهرهای ملایر، همدان، لنگرود، اردبیل، رشت، شیراز، گرگان، لار، خرم‌آباد، قم، بروجرد، ورامین، بابل، پل‌دختر تظاهرات قهرآمیز مردم صدها شهید و کشته داد. در تهران نیز مانند روزهای گذشته بین مردم و مأمورین زد و خورد وجود داشت و چندین ساختمان دولتی به آتش کشیده شد.

همزمان با روی کار آمدن بختیار و وعده‌های او، امام در پاریس سخنرانی نموده و متذکر شدند آمریکا که سقوط شاه را فهمیده و آنرا قطعی می‌داند، اینک راه‌های تازه‌ای در پیش گرفته. این دولت بختیار مشروعیت ندارد و پیش ملت ایران به جائی نمی‌رسد و ملت ایران باید تظاهر کند. مردمی که در مقابل دولت نظامی و حکومت نظامی ایستادند، در مقابل دولتی نیز که وعده‌هایش همان وعده‌های دولت سابق است، ایستادگی خواهند کرد. آمریکا فهمیده است که با نظامی فایده ندارد، با ملت از راه نظامی نمی‌توان مقابله کرد. سران نظامی باید بدانند که اگر دست خود را به خون مردم آلوده سازند، هیچگاه فراموش نخواهد شد و هر جا فرار کنند از آنها انتقام گرفته خواهد شد. فقط کسانی تعقیب خواهند شد که آمرین و سران نظامی هستند که دستور قتل مردم را داده‌اند.

روز دوازدهم دی ماه امام در پاریس به مناسبت کشتارهای اخیر رژیم در کرمانشاه، مشهد، قزوین و سایر بلاد ایران پیامی فرستاد و

متذکر شد «اعانت به دولت یاغی و پرداخت مالیات، پول آب و برق و تلفن و سایر کمک‌ها به دولتی که شاه سر کار آورده خیانت به ملت و مخالفت با حکم خدای تبارک و تعالی است.»

در همین پیام آمده بود که کشاورزان باید در کشت گندم همت بیشتری به خرج دهند و از کشت چیزهائی که دولت مجرم به اجانب می‌دهد احتراز نمایند.

روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیز برای ملت ایران روزهای سرنوشت‌سازی بود. در غالب شهرهای ایران قیام مردم علیه حکومت به وضع چشمگیری ادامه داشت و صدها نفر در اثر اصابت گلوله جان سپردند و هزاران نفر مجروح شدند و ده‌ها ساختمان دولتی و بانک‌ها و سینماها و اماکن عمومی طعمه حریق گردیدند و رسماً تمام دستجات در راهپیمائی خود خواهان خروج شاه و دولت بختیار بودند.

امام خمینی در ۱۳ صفر (۲۲ دی ماه ۱۳۵۷) رئوس برنامه‌های سیاسی خود را که مرحله به مرحله می‌بایستی اجرا گردد، به شرح زیر اعلام نمودند:

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

سلام و تحیت بر ملت قهرمان و شریف ایران. سلام بر شهدای راه حق، اکنون که به نور پیروزی ملت شجاع ایران نزدیک می‌شود، اکنون که خون‌بهای پاک عزیزان بی‌گناهی که برای دفاع از حق و حقیقت بدست جلادان خون‌آشام بر زمین ریخته شده است بارور می‌گردد لازم می‌دانم مراتب ذیل را به اطلاع ملت ایران و مردم جهان برسانم.

۱- برحسب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع ملت ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورائی بنام شورای انقلاب مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق موقتاً تعیین شده و شروع بکار خواهند کرد. اعضاء این شورا در اولین فرصت مناسب معرفی خواهند شد. این شورا موظف به انجام امور معین و مشخصی شده است. از آن جمله مأموریت دارد تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه‌ی آنرا فراهم سازد. دولت موقت در اولین فرصت که مناسب و صلاح دانسته شود به ملت معرفی و شروع به کار خواهد نمود. دولت جدید موظف به انجام مراتب زیر است:

۱- تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم به منظور تصویب قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی.

۲- انجام انتخابات بر اساس مصوبات مجلس مؤسسان و قانون اساسی جدید.

۳- انتقال قدرت به منتخبین جدید.

۲- دولت کنونی که منصوب شاه مخلوع و مجلسین غیرقانونی می‌باشد هرگز مورد قبول مردم نخواهد بود و همکاری با این دولت غاصب به هر شکل و به هر نحوی شرعاً حرام و قانوناً جرم است. همانطوری که کارمندان محترم و مبارز بعضی از وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی عمل کردند باید از اطاعت وزرای غاصب سرپیچی نموده و در صورت امکانات آن را به وزارتخانه راه ندهند. خواست ملت مظلوم ایران تنها رفتن شاه و برچیدن شدن بساط نظام سلطنتی نیست بلکه مبارزه ملت ایران تا استقرار جمهوری اسلامی که متضمن آزادی ملت و استقلال کشور و تأمین عدالت اجتماعی باشد ادامه خواهد داشت. تنها با رفتن شاه و انتقال قدرت به ملت است که آرامش به کشور عزیزمان باز خواهد گشت. تنها با استقرار حکومت عدل اسلامی مورد تأیید و پشتیبانی مردم و با شرکت فعالانه همه ملت است که می‌توان خرابی‌های عظیم فرهنگی و اقتصادی و کشاورزی و اجتماعی که شاه بوجود آورده است جبران نموده نوسازی مملکت را به نفع طبقات زحمتکش و مستضعف آغاز نمود.

۳- احتمال این هست که شاه خائن که روزهای رفتن او نزدیک است دست به حیله‌ی جدیدی بزند که آن کودتای نظامی است که کراراً تذکر داده‌ام که این آخرین حربه‌ی اوست ولیکن او خود می‌داند که در ارتش جز تنی چند سرسپرده و خونخوار که از قرار

مذکور در پست‌های مهم مستقر شده‌اند، بقیه جناح‌های شریف ارتش به این سرسپردگان اجازه نخواهند داد تا دست به چنین جنایتی که مخالف با ملیت و مسلمانی آنان است بزنند. من برحسب وظیفه‌ی الهی و ملی به ارتش ایران هشدار می‌دهم و از صاحب منصبان و درجه‌داران می‌خواهم که در صورتی که چنین توطئه‌ای در کار باشد از آن جلوگیری کنند و راضی نشوند که چند نفر خونخوار، ملت شریف ایران را به خاک و خون بکشند. این وظیفه‌ی الهی شما ارتش محترم است که در صورت فرمان‌برداری از این خائنان بالفطره پیش خدای تبارک و تعالی مسئول و در جوامع بشریت محکوم و مورد نفرین نسل‌های آتیه خواهید بود. بر ملت شجاع ایران است که خود را در مقابل چنین توطئه به هر وسیله‌ی ممکن مجهز کنند. ملت ایران موظف است که به درجه‌داران و افسران و صاحب‌منصبان شریف احترام بگذارند. باید توجه داشته باشند که چند نفر ارتشی خونخوار معلوم و از حساب ارتش ایران جدا است. ارتش از ملت است و ملت از ارتش. با رفتن شاه خللی بر آن وارد نخواهد شد.

۴- ملت شریف باید تا نتیجه‌ی نهائی دست از مبارزات پرشور خود برندارند که نمی‌دارند، باید به اعتصابات و تظاهرات ادامه دهند و در صورتی که چماق بدستان و یا مفسدان به آنان حمله کردند می‌توانند دفاع از خود کنند، اگر چه منتهی به قتل آنان شود. از خداوند تعالی نصرت اسلام و نابودی مخالفین ملت را خواهانم.

والسلام علیك و رحمةاللّٰه و برکاته

روح‌اللّٰه الموسوی خمینی

اعلام رئوس برنامه‌های سیاسی حضرت امام خمینی هشدار جدی برای شاه بود، مخصوصاً ورود ژنرال هاوزر به ایران و ملاقات کوتاه با وی و تذکر خروج از ایران، وی را مصمم ساخت که از ایران خارج شود. سرانجام شاپور بختیار مسئولت دولت را قبول کرد و شاه نیز شورای سلطنتی را تشکیل داد و روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ از پاویون دولتی بطور مخفی به اتفاق فرح از ایران خارج شدند. در فرودگاه روساء مجلسین، وزیر دربار، رئیس ستاد، فرمانده نیروی زمینی و فرماندار نظامی تهران حضور داشتند. بختیار و دکتر سعید رئیس مجلس دیرتر از سایرین در فرودگاه حضور یافتند و علت آن بود که منتظر رأی اعتماد مجلس شورای ملی بودند. شاه پس از ورود بختیار، از ابراز رأی اعتماد مجلسین اظهار خوشحالی کرد و در حالی که اشك از چشمان او سرازیر بود، با یکایك بدرقه‌کنندگان تودیع نموده و سریعاً در هواپیما قرار گرفته عازم قاهره شد. خبر خروج شاه از ایران در اخبار آن روز رادیو پخش شد و به محض انتشار این خبر، مردم تهران و شهرستان‌ها به خیابان‌ها ریخته به پای‌کوبی و شادمانی پرداختند و نقل و نبات و شیرینی بین مردم توزیع می‌شد.

از روزی که دولت بختیار از طرف امام خمینی غیرقانونی اعلم شد و توصیه گردید وزراء را به وزارتخانه‌ها را ندهند، عملاً از اعضای کابینه سلب اعتماد و اختیار شد. ابتدا عدم قبولی وزارت جنگ از طرف فریدون جم، کابینه را متزلزل ساخت. متعاقب آن استعفای صادق وزیری وزیر دادگستری ضربه‌ی دیگری بود که بر پیکر دولت بختیار وارد آمد.

سید جلال‌الدین تهرانی رئیس شورای سلطنت دو روز پس از خروج شاه از ایران به توصیه‌ی اعضای شورای سلطنت مخصوصاً شاپور بختیار، برای ملاقات و مذاکره با امام خمینی عازم پاریس شد ولی پیام امام خمینی بر غیر قانونی بودن شورای سلطنت، این ملاقات را غیر ممکن ساخت و شرط ملاقات استعفای کتبی با اعلام این نکته که شورای سلطنت غیرقانونی بوده است شد و این مسئله انجام گرفت.

به دنبال استعفای رئیس شورای سلطنت، جمع کثیری از نمایندگان مجلس نیز استعفا نمودند. به دعوت امام خمینی راهپیمائی تاریخی اربعین در روز ۲۹ دی ماه ۱۳۵۷ که از بزرگترین اجتماعات دوران انقلاب بود، با شرکت تمام طبقات در تهران و تمام شهرها برگزار گردید. در تهران جمعیتی قریب دو میلیون نفر در این راهپیمائی شرکت کردند. نظم و ترتیب این راهپیمائی بی‌سابقه بود و سرانجام در میدان آزادی قطعنامه‌ای در ده مورد انتشار دادند. پس از این راهپیمائی عظیم، امام خمینی طی پیامی اعلم کردند

که اینجانب به زودی به شما می‌پیوندم تا در خدمت شما باشم.

شاپور بختیار از روزی که شاه از ایران عزیمت کرده بود، با مسئله‌ی تازه‌ای مواجه بود و آن مسئله‌ی وجود او بود به عنوان نخست‌وزیر غیرقانونی. مصاحبه‌ی بختیار با رادیو و تلویزیون فرانسه و حمله به شاه مبنی بر اینکه قانن اساسی را نقض کرده و او می‌خواهد قانون اساسی را حیاء کند، از دیگر اقدامات او بود.

روز سوم بهمن ماه ۱۳۵۷ کمیته‌ی برگزاری استقبال از امام خمینی تشکیل و کار خود را آغاز کرد و سیل جمعیت از شهرستان‌ها برای استقبال تاریخی به تهران سرازیر شد. دولت بختیار برای جلوگیری از ورود امام به کلیه‌ی شرکت‌های هواپیمائی بین‌المللی اعلام کرد که به تهران پرواز نکنند و دولت تعداد زیادی تانك و زره‌پوش در مهرآباد متمرکز نمود و فرودگاه حالت تدافع جنگی به خود گرفت. علاوه بر فرودگاه مهرآباد، به دستور دولت کلیه‌ی فرودگاههای کشور برای سه روز بسته شد و در نتیجه نزدیکان امام اعلام کردند به مناسبت بسته بودن فرودگاهها، سفر امام به تهران دو روز به تعویق افتاد.

به مناسبت اتخاذ چنین تصمیمی از طرف بختیار، میلیون‌ها نفر در تهران و شهرستان‌ها به راهپیمائی پرداختند و با مشت‌های گره کرده از بختیار خواستند که از تصمیمی که درباره‌ی بستن فرودگاه‌ها گرفته است عدول کند. همچنین روحانیون مبارز تهران در مسجد دانشگاه متحصن شدند و طی اعلامیه‌های متعدد، دولت بختیار را به شدت مورد انتقاد قرار دادند. سرانجام بختیار تسلیم شد و روز نهم بهمن ماه دستور داد فرودگاه باز شوند. در آن روز، تهران یکی از روزهای پرحادثه را پشت سر گذاشت. قریب شش ساعت جنگ خونین بین مردم و ژاندارمری ادامه داشت. همچنین در میدان ۲۴ اسفند، ژاله، فوزیه، خیابان‌های فرح‌آباد، شهباز، آیزنهاور، امیرآباد و مقابل دانشگاه تهران نبردهای خیابانی ادامه داشت.

بختیار در همان روز اعلام کرد، در راه بازگشت امام خمینی مانعی نیست. او افزود، استعفا نمی‌دهم، به پاریس نمی‌روم، به هر کاری دست می‌زنم تا جنگ مسلحانه روی ندهد و حفظ استقلال و تمامیت ایران از خمینی و شاه مهمتر است. شکل رژیم هم نیست و با انتخابات برای هر چیز حتی تغییر رژیم حاضرم اما زیر بار زور نمی‌روم.

روز ۱۱ بهمن ماه از طرف کمیته‌ی برگزاری استقبال از امام، رسماً اعلام شد که امام خمینی فردا در تهران خواهند بود و امام خمینی اعلام کرد من یک طلبه‌ام، تشریفات را کم کنید. در همان روز میلیون‌ها نفر از سراسر کشور برای استقبال امام وارد تهران شدند و اعلام شد که پنجاه هزار نفر از امام حفاظت می‌کنند. در همین روز خروج اتباع آمریکا از ایران صادر شد. به مناسبت ورود امام، فرمانداری نظامی طی اعلامیه‌ای راهپیمائی و اجتماعات را برای سه روز آزاد کرد.

روز ۱۲ بهمن ماه بزرگترین استقبال تاریخ در تهران برگزار شد. قریب سه میلیون نفر در فرودگاه و مسیر حرکت از امام استقبال کردند بطوری که طول جمعیت استقبال‌کننده به سی و سه کیلومتر رسیده بود. ساعت ۹/ ۵ بامداد امام خمینی از پلکان هواپیما پائین آمدند و در مقابل استقبال پرشکوه و بی‌نظیر مردم فرمودند: من از عواطف طبقات مردم تشکر می‌کنم و بار ملت ایران بر دوش من بار گرانی است که نمی‌توانم جبران کنم.... پیروزی تا اینجا به واسطه‌ی وحدت کلمه‌ی مسلمین بوده است.

امام پس از ورود به فرودگاه مهرآباد و ایراد سخنرانی طبق برنامه‌ای که از قبل تنظیم شده بود، عازم گورستان بهشت زهرا شدند. در مسیر امام از فرودگاه تا بهشت زهرا، صدها هزار نفر از مردم ایران مقدم رهبر انقلاب را گرامی داشتند. حدود ساعت یك بعد از ظهر امام وارد محوطه‌ی بهشت زهرا شدند. جمعیتی حدود یك میلیون نفر در آنجا گرد آمده بودند و انتظامات نیز با مردم بود. پس از ورود امام به قطعه‌ی ۱۷ که مدفن شهدای انقلاب بود، نطق مهم و تاریخی خود را ایراد نمودند.

روز ۱۴ بهمن ساعت ۹ بامداد امام خمینی در محل مدرسه‌ی شماره ۲ علوی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی داشت که قریب سیصد خبرنگار داخلی و خارجی از کشورهای جهان در آن شرکت داشتند. در این مصاحبه، امام خمینی گفتند رژیم سلطنتی از اول غیرقانونی بود، مجلس مؤسسان به زور تشکیل شد، به این ترتیب شاه از اول جنبه‌ی قانونی نداشت، ما این دولت را نمی‌توانیم

بپذیریم، ملت ایران رأی به سقوط سلطنت داده است. بنابراین ما نه مجلس را قبول دارم و نه حکومت را قانونی می‌دانیم. باید دولت کنار برود، شورای انقلاب و حکومت موقت تعیین خواهد شد.

شاپور بختیار در پاسخ سخنرانی و مصاحبه‌های امام خمینی، اظهار کرد حاضر به همکاری با طرفداران آیت‌اللّه خمینی می‌باشد. بختیار گفت بعد از همه مشکلات خمینی، شاه و قانون اساسی مشکل اصلی وجود وحدت در ایران است. بختیار در مورد ارتش اضافه کرد، در ۵۰ سال گذشته ارتش تا این حد از یک نخست‌وزیر اطاعت نداشته است ولی وی تأکید کرد که نمی‌خواهد از ارتش علیه مردم استفاده کند زیرا این عمل نه دموکراتیک خواهد بود و نه عاقلانه. بختیار گفت من به مخالفین هشدار داده‌ام اگر قطره خونی بر زمین بریزد، من گناهکاران را معرفی خواهم کرد. بختیار روشن ساخت که او نه تنها وزاری طرفدار امام خمینی را در یک دولت ملی خواهد پذیرفت، بلکه نقش آیت‌اللّه را در رابطه با حل و فصل مسائل اجتماعی و مذهبی نیز می‌پذیرد. بختیار در مصاحبه‌ی دیگری اظهار نمود ایران یک دولت دارد، بیشتر از این قابل تحمل نیست، نه برای بنده نه برای شما و نه هیچ ایرانی دیگر غیرممکن است، نه با شاه سازش می‌کنم و نه با خمینی، به آیت‌اللّه خمینی اجازه‌ی تشکیل دولت موقت را نمی‌دهم. کسانی را که جنگ داخلی راه بیندازند تیرباران می‌کنم. همه نظرات امام خمینی را در لباس قانون تحقق می‌بخشم. جواب کوکتل مولوتف را با کوکتل مولوتف می‌دهم. دولت اسلامی (در حد شهر قم) آزاد است و ماه هم یک واتیکان پیدا می‌کنیم. نخست‌وزیر منتخب امام اگر وارد عمل شود توقیف خواهد شد.

روز ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷ امام خمینی طی فرمانی، بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر موقت تعیین و معرفی کردند. متن فرمان به این شرح انتشار یافت:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و بموجب ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان از مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم، تا ترتیب ادامه امور مملکت خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آراء عمومی ملت درباره‌ی تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی را بدهید.

مقتضی است که اعضاء دولت موقت را هرچه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی بنمائید.

کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سازمان یافتن امور کشور خواهند نمود.

موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله‌ی حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.

روح‌اللّه الموسوی خمینی

پس از صدور فرمان دولت موقت امام خمینی از مردم خواستند نظر خودشان را درباره‌ی دولت که شرعی و اسلامی است اعلام کنند و با تظاهرات آرام در شهرها و دهات نظر خودشان را به دولت اسلامی آقای مهندس بازرگان اظهار کنند.

روز ۱۹ بهمن ماه عظیم‌ترین راهپیمائی تاریخ در تهران و شهرستان‌ها و روستاها انجام گرفت و میلیون‌ها نفر دولت بازرگان را تأیید کردند.

مهدی بازرگان رئیس دولت موقت در دانشگاه ضمن نطق مفصلی خطوط اصلی و وظایف دولت موقت را به شرح زیر اعلام نمود:

۱- احراز و انتقال قدرت. ۲- ارائه و اثبات حقانیت (همان رفراندوم). ۳- احیاء و اداره و اصلاح مملکت. ۴- انتخابات مجلس مؤسسان و ارجاع به آراء عمومی برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید. ۵- انتخابات مجلس شورای ملی. ۶- استعفا و تحویل کار به رئیس جمهور و به دولت رسمی بعدی.

در حالی که بازرگان در اجتماع عظیم مردم در دانشگاه تهران برنامه‌ی کار خود را تشریح کرد، شاپور بختیار در اتاق دربسته مشغول مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی بود. او در این مصاحبه گفت اگر آقای بازرگان می‌خواند وزرائی در کابینه‌ی من داشته باشند حرفی ندارم، اتفاقاً آدم‌های باارزشی هم در اطراف ایشان هستند. اگر ایشان بخواهند راجع به انتخابات، راجع به آینده قانون اساسی، راجع به اینگونه مسائل صحبت کنند بنده آمادگی دارم ولی بعنوان اینکه بنده استعفا بدهم بنفع ایشان یا بنفع هر دولت دیگری، این مسئله به نظر من در شرایط کنونی قابل طرح نیست.

بختیار در این مصاحبه پیرامون اعتصابات، وضع بازار، تغییر رژیم و جبهه ملی مطالبی اظهار نمود ولی غافل از آن بود که حکومت در دست او نیست.

روز ۲۱ بهمن ماه روز نبرد مسلحانه‌ی همه‌جانبه‌ی مردم با قوای دولتی بود. درگیری‌های خونین مردم و همافران با لشکر گارد به اوج رسید و جنگ تانک‌ها با مردم مسلح در خیابان‌ها صدها کشته و زخمی داد. امام تهدید کرد در صورت عدم جلوگیری از کشتار و وحشیگری لشکر گارد، حکم جهاد خواهد داد. در این روز کلانتری‌های تهران نو، ۹، ۲۱، ۱۶، ۱۴ و ۱۱ توسط مردم مسلح تسخیر شدند و چند کلانتری دیگر از طرف شهربانی تخلیه شد. در تسخیر کلانتری‌ها مقادیر زیادی اسلحه به دست مردم افتاد.

ساعت ۱۰/ ۵ بامداد روز ۲۲ بهمن ماه شورای فرماندهی نیروهای مسلح در ستاد مشترک تشکیل شد و پس از بحث و مذاکره به اتفاق آراء تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر، بیطرفی خود را در مناقشات سیاسی اعلام کند و به یکان‌های نظامی دستور داده شد که به پادگان‌های خود مراجعت نمایند. پس از پخش این تصمیم ارتش، قوای انقلاب محوطه‌ی صدا و سیما را تصرف نمودند و خبر سقوط رژیم شاهنشاهی ایران را به مردم مژده داد.

بختیار در همان موقع از کاخ نخست‌وزیری خارج و مخفی گردید و سپس با دست‌های نامرئی به اروپا فرار کرد و سرانجام در ۱۵ خرداد ماه ۱۳۷۰ در ویلای مسکونی‌اش در حومه‌ی پاریس به قتل رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بختیار، عباسقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از نواده‌های ضرغام‌السلطنه بختیاری، در سال ۱۳۰۲ ش در اردل متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در موطن خود فراگرفت و تا حدی نیز زبان فرانسه را آموخت. سیکل اول متوسطه را در اصفهان گذرانید و برای ادامه تحصیلات عازم بیروت شد و از دبیرستان فرانسوی‌ها دیپلم گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل عازم فرانسه شد و در رشته‌ی اقتصاد نفت ادامه تحصیل داد و لیسانس و فوق لیسانس دریافت کرد. سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان عزیمت نمود و در آنجا در رشته‌ی صنایع سنگین ادامه تحصیل داد و درجه‌ی مهندسی دریافت کرد. بازگشت وی به ایران همزمان با قانون ملی شدن صنعت نفت بود و لذا به استخدام شرکت ملی نفت ایران درآمد. تدریجاً مراحل ترقی را در آن شرکت پیمود و چندی در پالایشگاه آبادان و زمانی در پخش تهران مسئولیت‌هائی داشت.

در سال ۱۳۴۸ هوشنگ انصاری وزیر تازه اقتصاد در کادر معاونین خود تغییراتی داد و شش معاون جدید معرفی نمود. در این تغییرات عباسقلی بختیار به معاونت صنعتی وزارت اقتصاد تعیین شد.
در سال ۱۳۵۴ اختلاف سپهبد دکتر کریم ایادی رئیس هیئت مدیره سازمان (اتکا) و سرلشکر علی‌اکبر ضرغام مدیرعامل آن سازمان افزایش یافت و شاه ناگزیر ضرغام را از مدیرعاملی معزول نمود و از هوشنگ انصاری درخواست نمود یک مدیرعامل برای سازمان اتکا معرفی کند. وی عباسقلی بختیار را برای این سمت انتخاب نمود. بختیار چند سالی مدیرعامل سازمان اتکا بود و در سال ۱۳۵۶ که هوشنگ انصاری به جای دکتر اقبال به مدیریت عامل شرکت ملی نفت منصوب شد، عباسقلی بختیار را به عضویت هیئت مدیره شرکت نفت تعیین کرد و امور صنعتی و بازرگانی را به او واگذار کرد. در دی ماه ۱۳۵۷ که شاه ناگزیر شاپور بختیار را به نخست‌وزیری برگزید و او نیز وزیرانی برای هیئت دولت انتخاب کرد، در این انتخاب عباسقلی بختیار به وزارت معادن و صنایع و سرپرستی وزارت بازرگانی تعیین شد. پس از ۳۷ روز کابینه بختیار سقوط کرد و عباسقلی بختیار به زندان افتاد و پس از رهائی از زندان به اروپا رفت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بختیار، عبدالحمید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند غلامحسین خان سردار محتشم، در ۱۲۹۸ متولد شد. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در تهران فراگرفت و به تربیت ایلی، سواری و تیراندازی را آموخت و به کشاورزی و ملکداری پرداخت. در دوره‌ی هیجدهم مجلس شورای ملی به کمک برادرزنش دکتر مسعود ملکی وزیر کار کابینه‌ی سپهبد زاهدی، از شوشتر به وکالت مجلس انتخاب شد. در مجلس با زاهدی از در مخالفت درآمد و نسبت به قرارداد کنسرسیوم مخالفت نمود. در دوره‌ی نوزدهم از اهواز به وکالت رسید و در دوره‌ی بیستم از اردل وکیل شد ولی در دوره‌ی بیست و یکم جای خود را به برادرش دکتر عبدالمجید بختیار داد و خود به فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی پرداخت و در اهواز به ایجاد کارخانه‌ی کشت و صنعت مبادرت نمود. وی در جوانی با دختر حاج محمود آقا ملکی صراف معروف آذربایجانی ازدواج کرد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بختیار، مراد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۷ در چهارمحال متولد شد. پدرش سلطان محمدخان سردار اشجع از مالکین عمده اصفهان بود. سلطانمراد تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در اصفهان پایان داد و به ملکداری و کشاورزی اشتغال ورزید. در دوره‌ی هیجدهم مجلس شورای ملی که بخت با ایل بختیاری همراه بود به توصیه‌ی ثریا ملکه‌ی ایران و سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی، به نمایندگی مجلس از شهرکرد و شهرضا انتخاب شد. در دوره‌ی نوزدهم نیز همان سمت را احراز کرد. پس از اتمام دوره‌ی نوزدهم، به فکر تجارت افتاد. در

اصفهان با کمک عده‌ای از سرمایه‌داران کارخانه قند بزرگی احداث کردند و پس از اینکه کارخانه راه افتاد، او مدیرعامل شد و در اصفهان اسم و رسمی به هم زد و رئیس سازمان صنایع اصفهان شد. پس از مدتی، سهام کارخانه قند را به همدانیان بازرگان معروف فروخت و عازم اروپا گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بختیاری، ابوالحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالحسن بختیاری

محل تولد : تاکستان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

در اواخر سال ۱۳۵۶ وارد حوزه علمیه همدان شدم، و مقدمات تحصیلی را شروع نمودم و بعد از یک‌سال همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی، وارد حوزه علمیه قم شدم و مقدمات صرف و نحو و معالم و مغنی را در مدرسه المهدی آیت الله گلپایگانی فراگرفتم، اصول فقه مرحوم مظفر را نزد آیت الله اشتهاردی و صالحی افغانی تلمذ کردم. در سال ۱۳۶۲ ازدواج نموده و در نیروگاه قم مستأجر شدم، همزمان با فراگیری تحصیلات حوزوی مشغول تبلیغ در ایام تبلیغی و رفتن به جبهه شدم.

سطح را نزد اساتید بزرگوار حوزه فراگرفتم و در سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ دوره دوم تخصصی کلام را در موسسه امام صادق(ع) گذراندم و در سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴ در رشته‌ی کارشناسی ارشد دوره مدرسی الهیات و معارف اسلامی را در موضوع پایان‌نامه فلسفه دعا و نقش تربیتی آن گذراندم و اکنون پس از سال‌ها مشغول تدوین پایان‌نامه در سطح چهار حوزوی در موضوع ـ محو و اثبات بر محور عبودیت و انسان می‌باشم و درس خارج را از سال ۱۳۶۹ ـ ۱۳۷۰ در نزد اساتید بزرگوار آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله سبحانی گذرانده‌ام و آنچه فعالیت این‌جانب محسوب می‌شود، اشتغال به تدوین پایان‌نامه فوق و تبلیغ در ایام تبلیغی هستم.

بختیاری، ضرغام السلطنه

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج ابراهیم خان بن رضا قلی خان ایل بیگی، متولد در ۱۲۷۲، و متوفی در ۱۳۳۷ در طهران.

از رادمردان و شجاعان زمان خود بوده، در عدد فقرای سلسله‌ی خاکساریه معدود، و در طریقت به «حب علی شاه» مشهور است.

وی پس از خرابی مجلس شورای ملی (سه شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶) بنا به دعوت علما و مردم اصفهان با عده‌ای از قوای

بختیاری به اصفهان آمده، در روز عرفه نهم ذی‌حجه ۱۳۲۶ به اصفهان وارد شده و آنجا را فتح نموده، سپس صمصام السلطنه و دیگران وارد شده و قوای دولتی و سربازان شکست خورده و حکومت اقبال الدوله از بین رفت.

بر گرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

بختیاری، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر بختیاری : فرمانده محور عملیاتی لشگر ۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۶ در خانواده ای مذهبی در شهرستان شازند اراک به دنیا آمد. بخشی از تحصیل خود را در این شهر سپری نمود و پس از طی هشت سال تحصیل پر تلاش، برای ادامه تحصیل به اراک آمد.

مشکلات اقتصادی وتنگناهای زندگی او را برآن داشت تا روزها به کار کند و شب ها با تنی رنجور و خسته از کار روزانه در کلاس درس حاضر شود. در دوران تحصیل عدم رعایت مسائل اخلاقی وبی حجابی تعدادی از معلمان او را آزار می داد. با افزایش روزافزون مظاهر بی بندوباری وفساد اخلاقی در جامعه طاغوتی, درصدد برآمد با آن به ستیز برخیزد. فعالیت هایی را در این زمینه شروع کرد و با تهیه کتاب و سخنرانی های مذهبی، خط فکری و مبارزاتی خود را پیدا کرد.

این دوران همزمان بود با اوج گیری تظاهرات و مبارزات مردم ایران بر علیه رژیم خون آشام طاغوت . ناصر همراه دوستان خود با آتش زدن مشروب فروشی ها و شرکت فعال در مبارزات با مردم همراه شد.

پس از مدتی، از طرف ساواک مورد تعقیب قرار گرفت .او شبانه خود را به تهران رساند و فعالیتهای مبارزاتی اش را در این شهر ادامه داد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران از اولین کسانی بود که به سپاه پیوست. با شروع توطئه های دشمن در غرب کشور، برای سرکوبی ضد انقلاب به همراه دیگر رزمندگان، عازم جبهه های غرب کشور شد .

بعد از گذشت دو ماه مبارزه و تلاش، مجروح شد و جهت مداوا به تهران اعزام شد. روزهای اول جنگ بود که نبوغ ناصر در هدایت و فرماندهی جنگ نمودار شد و لیاقت او را برای پذیرش فرماندهی برای همگان آشکار ساخت.

هنوز از مجروحیت پیشین به خوبی بهبود نیافته بود که کوله بار سفر را مصمم و استوارتر از قبل آماده نمود و برای مبارزه با متجاوزین بعثی به جبهه گیلان غرب رفت. در عملیات فتح شیاکوه با قبول مسئولیت فرماندهی نیروهای اعزامی از اراک نقش فعالی را ایفا نمود و برای دومین بار مجروح شد .او را برای مداوا به پشت جبهه و سپس به تهران اعزام کردند.

ناصر پس از این که تا حدودی سلامتی خود را بازیافت، پس از زیارت حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام به جبهه های جنوب رفت تا در عملیات پیروزمند «فتح المبین» و «بیت المقدس» در سمت فرمانده گردان امام حسن مجتبی علیه السلام حضوری فعال و رشادتی به یاد ماندنی از خود برجای گذارد.

در عملیات «بیت المقدس» که برای آزاد سازی «خرمشهر» انجام شد اوهمراه با نیروهایش با فتح پل های منتهی به این شهر نقش به سزایی در بازگشت غرور انگیز آن به آغوش میهن اسلامی ایفا کرد.

روح استوار و پر صلابتش استراحت در پشت جبهه را بر نمی تابید. این بود که پس از پیروزی خرمشهر که به اتفاق گردان، جهت استراحت به اراک آمده بود، بعد از چهار روز، دوباره به جبهه بازگشت و با آمادگی کامل مسئولیت فرماندهی محور عملیاتی خط

مقدم، در تیپ نوبنیاد ۱۷ علی بن ابیطالب علیه السلام را به عهده گرفت. تلاش شبانه روزی وی جهت آماده سازی نیروها و منطقه برای عملیات، وی را سخت به خود مشغول نموده بود؛ فراغت حاصل از این تلاش پی گیر را به مناجات با معبود در خلوت و قرائت قرآن سپری می نمود.

در غروب قبل از شروع عملیات «رمضان» در پشت خاکریز از یکی از دوستان خود کمک خواست تا با ریختن آب بر سر وی غسل نماید. دستان وی بعد از چندین بار مجروح شدن توان خود را از دست داده و توانایی کمک به وی را نداشت. به هنگام غسل کردن با خوشحالی می گفت: «گویا غسل آخر می باشد!» و از این بابت خشنود بود. چند ساعت قبل از شروع عملیات با برگزاری آخرین جلسات با حضور دیگر فرماندهان منطقه هماهنگی های لازم را به عمل آورده و آماده شروع و شرکت در عملیات بود.

در هدایت عملیات از مهارت و تجربه خاصی برخوردار بود، همانند خلبانی ماهر که به راحتی هواپیما را هدایت می نماید، در شب عملیات «رمضان» برای آزاد سازی پاسگاه زید، نیروهای تحت فرماندهی ناصر بختیاری، اولین کسانی بودند که ضمن موفقیت در مأموریت محوطه تا چندین کیلومتر در عمق مواضع دشمن نفوذ کردند و این امر در شب اول عملیات، برای همگان باور نکردنی بود.

سرانجام پس از گذشت چند روز از عملیات «رمضان» در روز یکشنبه بیست و سوم ماه مبارک رمضان ۱۴۰۲ هجری قمری مصادف با ۲۴/۴/۱۳۶۱ هجری شمسی هم چون مولاـ و مقتدایش ندای حق را لبیک گفت، و با اصابت گلوله مستقیم تانک بر جسم مجروحش به دیدار معبود شتافت، گو این که طاقت دوری از مولایش علی علیه السلام را نداشت. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

بدر، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نصیرالدوله، متولد ۱۲۴۹، فرزند عبدالوهاب آصف‌الدوله شیرازی. تحصیلات قدیم و جدید را در ایران انجام داد و چند سالی نیز در اروپا گذرانید و به زبان‌های خارجی آشنائی یافت. خدمات دولتی او از وزارت خارجه شروع شد و مدت‌ها در سمت‌های مختلف خدمت می‌کرد. در اوایل مشروطیت وزیرمختار ایران در بلژیک بود. در ۱۲۹۵ به معاونت و کفالت وزارت خارجه رسید و چند ماهی در آن سمت بود. در ۱۲۹۷ در کابینه‌ی وثوق‌الدوله شوهرخواهر خود وزیر معارف شد. در ۱۳۰۵ بار دیگر در کابینه‌ی حسن مستوفی این سمت را داشت.

در انتخابات دوره‌ی ششم از کرمان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. مردی ادیب و کتاب‌دوست بود. در دو نوبت که به وزارت فرهنگ رسید، خدماتی در حد خود انجام داد و برای وزارت معارف نشریه درست کرد. در ۱۳۰۹ درگذشت.

دکتر عیسی صدیق در کتاب یادگار عمر درباره‌ی او می‌نویسد: «نصیرالدوله مردی بود متوسطالقامه، هوشمند، با چشمان ریزبین، نیک محضر، گشاده‌روی، فعال، معارف‌پرور، دقیق و مشوق علم و هنر.»

وی در جوانی با دختر عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر ناصرالدین شاه ازدواج کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بدر، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد میرزا احمدخان بدر، متولد ۱۲۷۱. تحصـیلات مقدماتی را در تهران و تحصـیلات عالی را در لندن انجام داد. پس از ورود به ایران با سـمت مترجم وارد وزارت مالیه شـد. مدتی منشـی و مترجم هنسـس رئیس بلژیکی گمرک بود. بعد به معاونت دکتر آرتور میلیسپو آمریکائی رئیس کل دارائی ایران منصوب شد و تدریجاً مراحل ترقی را پیمود. ریاست حسابداری وزارت دارائی و مدیرکل مـالی وزارت طرق از سایر مشاغل اوست. در ۱۳۱۰ مـدیرکل وزارت دارائی و بعد خزانه‌دار کل شد. در ۱۳۱۵ داور او را به معاونت خود برگزیـد. بعـد از خودکشـی داور، به کفالت وزارت دارائی معرفی شـد و پس از مدتی کوتاه به وزارت دارائی رسـید و تا آبان ۱۳۱۸ در آن سـمت بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ در کابینه‌ی سـهیلی وزیر دارائی شد. در کابینه‌ی بعدی سـهیلی به وزارت پیشه و هنر رسـید. در کابینه‌ی صدر نیز به سـمت وزیر دارائی تعیین گردید. در این سمت به شدت مورد حمله‌ی دکتر محمد مصدق وکیل اول تهران قرار گرفت و علیه او اعلام جرم گردید و مدتی نیز نایب‌التولیه‌ی آسـتان قدس رضوی بود. بعدها کانون بازنشستگان کشوری را تشـکیل داد و خـود به ریـاست آن رسـید. در ۱۳۴۷ در ۷۶ سـالگی درگـذشت. مردی تحصـیلکرده و در امور مالی به قـدر کافی اطلاع داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

براتپور، جمشید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جمشـید براتپور : مقام فرمانده گردان امام سجاد(ع) تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم(ع) (سـپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سپیده دم اول بهمن ۱۳۴۱ شـهر «فرخشـهر» در اسـتان «چهارمحال و بختیاری» شاهـد تولـد کودکی بود که بعـدها یکی از قهرمانان ملی ایران شد. «جشیـد(حمزه)براتپور »در خـانواده ایی مستضـعف به دنیا آمـد و بزرگ شـد. مشـکلات و سـختی های زنـدگی او را مثل فولاد آب دیده، محکم و با صلابت کرد. چهارسالش بود که به یک بیماری سخت مبتلا شد و تنها لطف خدا و توجهات ائمه اطهار بود که او را از مرگ حتمی نجات داد. سال ۱۳۴۸ وارد مدرسه ابتدایی سنایی فرخشهر شد و پنج سال تحصیل این دوره را با موفقیت به پایان رسانـد. نه ماه سال تحصـیلی را با جدیت درس می خواند و سه ماه تابسـتان که مدارس تعطیل بود به کارگری می پرداخت و از این راه کمک خانواده بود.

دوران تحصـیل راهنمـایی را که شـروع کرد همزمـان در کنـار درس خوانـدن به کارهـای اجتماعی و به خصوص مـذهبی بیشتر می پرداخت، شـرکت در نمـاز جمـاعت،مجـالس سوگواری امام حسـین (ع) و جلسات تلاوت قرآن از جمله فعالیتهای شـهید در دوران متوسطه بود.

وارد دبیرسـتان که شـد، فعالیتهـای انقلابـی اش را شـدت بیشتری داد. این دوران همزمـان شـده بود بـا اوج گیری انقلاب اسـلامی. تظاهرات و یا فعالیت انقلابی در فرخشهر نبود مگر اینکه با حضور فعال شهید براتپور همراه باشد.

انقلاب که پیروز شد شـهید براتپور کمتر در خانه دیده می شد. شـبها در فعالیتهای بسیج حضور داشت و روزها نیز درس می خواند. دیپلمش را که گرفت، علیرغم اسـتعداد بالا و امکان شرکت در آزمون سراسری و ورد به دانشگاه، این کار را نکرد و تمام وجودش

را در خدمت جنگ قرار داد.

ابتدا به یکی از مراکز آموزشی سپاه در اهواز رفت و یک دوره سه ماه آموزشی را گذراند و به عضویت سپاه در آمد، پس از آن به دوره عالی و تخصصی آموزش سپاه رفت و این دوره را نیز با موفقیت در مرکز آموزش امام علی(ع) به پایان رساند و به استان چهارمحال و بختیاری برگشت و فرماندهی مرکزآموزش امام حسن(ع) را به عهده گرفت. هنوز هم رزمندگانی که در این پادگان آموزش دیده اند، خاطرات آن دوره را به یاد دارند. هر آموزشی که شهید براتپور به نیروهایی داد، خودش هم همراه آنها آن را انجام می داد، حتی آموزشهایی که باید پوتین ها را از پا در می آوردند و آن را انجام می دادند.

او در مواقع عملیات که حملات ایران علیه عراق انجام می شد، به جبهه می رفت تا در عملیات شرکت کند و در مواقعی که جبهه ها در آرامش بودند به آموزش نیروها در پادگان امام حسن(ع) می پرداخت. با اینکه شهید براتپور فرمانده تنها مرکز آموزش سپاه در استان چهار محال و بختیاری بود، ولی وقتی وارد جبهه می شد که در عملیات شرکت کند به عنوان آرپی جی زن به شکار تانکهای عراقی می پرداخت. که در این زمینه بسیار موفق نشان داد.

بعدها با دستور فرماندهان بالاتر و تعیین تکلیف او به فرماندهی دسته و سپس به فرماندهی گروهان و معاون فرماندهی گردان امام سجاد (ع) در تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم (ع)رسید.

او در تمام حملاتی که با نیروهای تحت امرش به جبهه دشمن انجام می داد در پیشاپیش نیروها بود و با برخورداری از شرایط و آمادگی جسمی خیلی خوب، روحیه عالی و همت والایش هم در افزایش روحیه و ایجاد روحیه دشمن ستیزی نیروهای خود نقش به سزایی داشت، هم رعب و وحشت را درجبهه دشمن ایجاد می کرد. هنوز هم خاکهای تنیده جنوب پژواك الله اکبر ها و یا حسین های شهید براتپور را برای گوشهای اهل یقین فریادمی کنند.

زیر سخت ترین آتش باران های دشمن خود را به تک تک رزمندگان که تحت فرمانش بودند می رساندی تا هم روحیه بخش آنان باشد، هم آنها فرماندهشان را در تمام لحظات در کنار خودشان ببینند و هم به هدایت و فرماندهی آنها بپردازد. هر جا مشکلی پیش می آمد یا گرهی در کار گردان ایجاد می شد. ناخداگاه ذهنها به سمت او می رفت. تنها او بود که می توانست مشکلات حاد را حل کند.

شهید براتپور با اقتدا به مولایش، حضرت علی (ع)در تمام شئون زندگی اش انسانی کامل و چند بعدی بود. در جنگ، نمونه کامل یک رزمنده بود که نام یا غرش تکبیرهایش لرزه به جان دشمن می انداخت . در عبادات و انجام فرایض ،چنان با تواضع و خاشعانه به عبادت می پرداخت که اگر کسی او را در دو حالت جنگ و عبادت دیده بود، باور چنین تواضع و خشوعی از او برایش غیر قابل هضم بود. سرداری که در جبهه های جنگ، دشمن با برخورداری از انواع سلاحهای مدرن یارای ایستادگی در مقابل او را نداشت، وقتی به زادگاهش می آمد در برخورد با مردم چنان ملایمت و مهربانی را از او مشاهده می کردند که تنها از اولیاء و بندگان خاص خدا می شود چنین انتظاری را داشت.

در سلام کردن به همه، حتی کوچکترها و بچه ها همیشه پیش دستی می کرد، خیلی مقید به شب زنده داری بود و در رفتار و گفتارش از قیامت و روز حسابرسی خیلی یاد می کرد. او به ا سلام و به امام خمینی (ره) اعتقاد راسخی داشت. در رسیدگی به فقرا و یتیمان جدیت داشت و در انجام فرایض و مراسم مذهبی، افطاری دادن و ...کوشا بود. او همانند هزاران ستاره درخشان و اسطوره های همیشه جاوید، جوانی اش را وقف اسلام و انقلاب اسلامی کرد.

شهید براتپور در ۱۰ عملیات بزرگ شرکت کرد و خدمات شایان و خارق العاده ایی در کارنامه اش باقی گذاشت، عملیات محرم، والفجرمقدماتی، والفجر۴، رمضان، خیبر، بدر، وا لفجر۸، کربلای ۵ و والفجر۱۰.اودر این عملیات پیشاپیش نیروهای عملیاتی در حال پیشروی و انهدام سنگرهای دشمن برروی قله های مجید۱و۲ بود که از ناحیه کتف مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت.

با این وجود به پیش روی خود ادامه داد. لحظاتی بعد ترکش به شکم او اصابت کرد. شهید براتپور چپیه اش را روی آن بست و به پیش روی ادامه داد. فرماندهان و سربازان عراقی درمانده از این همه شجاعت این سردار ایرانی برای بار سوم او را مورد اصابت گلوله قرار دادند. و شهید براتپور در حالیکه دیگر رمقی برای پیش روی نداشت با ندای یا حسین (ع) بر خاك افتاد. ۲۳ اسفند ۱۳۶۶ این ستاره درخشان در غرب کشور غروب کرد تا سندی باشد بر اقتدار و سربلندی ایران بزرگ. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

براتی، عبدالعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالعلی براتی

محل تولد : مسجد سلیمان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۶۰ وارده حوزه شدم حدود ۱۲ سال در دروس خارج حوزه شرکت نمودم. نزدیك به ۱۵ سال در مراکز و مؤسسات پژوهشی و فرهنگی به فعالیتهای پژوهشی مشغول بوده ام از جمله آنها پژوهشکده باقرالعلوم(ع) . تاکنون حدود سی مقاله تالیف کرده ام و بیش از یکصد کتاب، مقاله و پایان نامه را نقد، بررسی و ارزیابی کرده ام. در حوزه اطلاع رسانی به ویژه کتابشناسی سالها تجربه علمی و عملی دارم که محصول آن در تولید نرم افزار کتابشناسی هادی با کمك دیگر دوستان و همکاران فنی امروز در دسترس بسیاری از مراکز پژوهش و پژوهشگران و حوزه و دانشگاه است. این نرم افزار اندیشه ای جدید در حوزه فهرست نویسی و مأخذ شناسی در حوزه علوم اسلامی و علوم انسانی را عرضه می کند.

مشاوره و راهنمایی غیر رسمی به طلب، داشنجویان و محققان و نویسندگان در تدوین به ویژه رساله و مقاله از فعالیتهای مهم اینجانب بوده است و هم اکنون بسیاری از پایان نامه ها حوزه های علمیه خواهران توسط اینجانب مأخذ شناسی می شود.بارها شیوه کتابداری و کتابشناسی مرسوم را به نقد کشیده ام و آن را بویژه در حوزه علوم اسلامی ناکافی می دانم.در مباحث علوم اسلامی و سیاسی به تدریس در آموزش و پرورش (معلمین)، دبیرستنها و دانشگاه نیز چندین سال هست مشغول بوده ام.

براشکانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران براشکان در آذربایجان.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

براق حاجب

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۶۱۹ ه.ق/ ۱۲۲۲ م.).

یا قراختاییان کرمان، سلسله‌ای از پادشاهان کرمان که توسط براق حاجب (ه.م) در ۶۱۹ ه.ق/ ۱۲۲۲ م. تأسیس شد. قدرت حکام این خاندان به خاک کرمان محدود بود و آنان عموماً خراجگزار مغول محسوب می‌شدند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

براهنی فر، یوسف

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانـده گروه تخریب تیپ۲۱امـام رضـا(ع)(سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی) «یوسف براهنی فر» ، یکم فروردین ماه سال ۱۳۳۴ در «چـالوس» در خـانواده ای اهل دیانت ، دیـده به جهان گشود .تا اخـذ مـدرک دیپلم در چالوس به سـر برد . سـپس به عنوان سپاهی دانش به کوه سرخ کاشمر اعزام شد .

در دوران انقلاب در عرصه مبـارزه علیه رژیم طاغوت در سـطح شهرسـتان های «کاشـمر »و «بردسـکن» حضور فعال داشت و دراین خصوص چندین بار به زندان افتاد .

بعـد از پیروزی انقلاب ، به همراه همسـرش به «کردسـتان» هجرت کرد و سه سـال حضور مـداوم در منطقه ی «کردسـتان» و فعالیت چشمگیر و بنیادی در امور فرهنگی ، از یادگارهای ماندگار اوست .

همزمان با اشتغال به امر تدریس و فعالیت در امور فرهنگی ، بارها به جبهه های نبرد حق علیه باطل شتافت .سردار «یوسف براهنی فر »سـرانجام بـه عنـوان فرمانـده گروه تخریب تیپ ۲۱ امـام رضـا در عملیـات والفجر ۳ شـرکت نمـود و پس از رشادتهـای فراوان در ارتفاعات «قلاویزان» در منطقه ی «مهران» به اسارت دشمن بعثی در آمد و بعد از تحمل شکنجه های بسیار ، در تاریخ ۱۸/ ۵/ ۱۳۶۲ به شهادت رسید .

پیکر مطهرش پس از تشییعی باشکوه ، در جوار همرزمانش در گلزار شهدان آرامگاه شهید مدرس در«کاشمر» به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه" :بالابلندان"نوشته ی ،حمید رضا بی تقصیر،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

براهنی، محمدنقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمـد نقی براهنی درسال ۱۳۱۱ درتبریز چشم به جهان گشود .دوران ابتـدایی و متوسطه را در زادگاهش سپری کرد .وی در سال ۱۳۲۴ در رشته آموزش زبان کارشناسی خود را از دانشگاه تبریز اخذ نمود.با توجه به شایستگی در دوران تحصیل در سال ۱۳۳۵ با دریافت بورس تحصیلی به انگلستان رفت و در سال ۱۳۳۶ دیپلم اکادمیک روانشناسی پرورشی را از دانشگاه لندن دریافت کرد.دکتر براهنی تحصیلات خود را در رشته روانشناسی ادامه داد تا اینکه در سال ۱۳۴۷ مدرک دکتری رشته روانشناسی را از دانشگاه کلمبیا آمریکا اخذ کرد.وی پس از مراجعت به ایران در دانشکده علوم تربیتی به تدریس و پژوهش پرداخت و در سال ۱۳۶۲ با درجه دانشیاری ،زود هنگام بازنشسته گردید.سرانجام دکتر براهنی پس از طی یکسال بیماری های پیاپی در سال ۱۳۸۱ دار فانی را وداع گفت.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی تحصیلات رسمی و حرفه ای : محمد نقی براهنی دبستان ودبیرستان خود را درزادگاهش به پایان رساند ، بعد وارد دانشگاه تبریز شد و درسال ۱۳۳۴ با درجه عالی مدرک لیسانس خودرا درآموزش زبان دریافت کرد . درسال ۱۳۳۵ بادریافت بورسیه تحصیلی به کشور انگلستان اعزام شد و درسال ۱۳۳۶ توانست ازدانشگاه دیپلم آکادمیک روانشناسی پرورشی را دریافت نماید . بعد از دریافت این مدرک به ادامه تحصیل پرداخت . در سال ۱۳۳۸ موفق به اخذ درجه فوق لیسانس روانشناسی پرورشی از دانشگاه لندن گردید .سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا اعزام و در سال ۱۳۴۵ از دانشگاه کلمبیا درجه فوق لیسانس روانشناسی دریافت کرد . به دنبال این موفقیت، تحصیل دوره دکتری را شروع کرده همزمان با آن به عنوان متخصص آزمون سازی در موسسه هارگوت پرس واقع در نیویورک آمریکا شروع به کار کرد و تا سال ۱۳۴۶ به این کار ادامه داد.دکتر محمد نقی براهنی در سال ۱۳۴۷ درجه دکتری روانشناسی را از دانشگاه یاد شده دریافت کرد. همسر و فرزندان : ثمره ازدواج محمد نقی براهنی با خانمی آموزگار دو فرزند می باشد که یکی از آنان متخصص زنان و زایمان و دیگری در حال گذراندن تخصص در رشته طب اطفال است که همواره گرمی بخش زندگانی سراسر کوشش و تلاش او بوده اند – هم او که هرگز گرد منصب و مقام نگشت و هم او که از سر فروتنی، گمنام ماندن را برگزیده بود چنانکه در پاسخ درخواست های مکرر دوستان و همکاران برای برگزاری مجلس بزرگداشتی برای او به یکی از دوستان شریفش گفته بود " شما می خواهید برای مورچه عروسی راه بیاندازید ". وقایع میانسالی : محمد نفی براهنی در اواسط سال ۱۳۴۰ به تبریز عزیمت کرد و تا سال ۱۳۴۳ به عنوان عضو هیات علمی گروه روانشناسی دانشگاه تبریز به تدریس و پژوهش پرداختزمان و علت فوت : شادروان دکتر محمد نقی براهنی در آخرین سه شنبه مردادماه هزار و سیصد و هشتاد و یک در پایان یک سال طولانی پر از روزهای دشوار بیماری های پیاپی (اگرچه در حلقه محبتهای خانواده مهربان و دوستان شفیق) در آرامش ابدی قرار گرفتند و در قطعه هنرمندان گلزار وادی رحمت شهر تبریز به خاک سپرده شدند. روانش شاد و یادش گرامی باد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : همزمان با تحصیل محمد نقی براهنی دردوره لیسانس درشهرستان مرند ،به عنوان آموزگار مشغول به کارشد و پس از دریافت مدرک لیسانس به مدت دو سال دردبیرستانهای ارومیه به تحصیل پرداخت .در اواسط ۱۳۴۰ به تبریز عزیمت کرد و تاسال ۱۳۴۳ به عنوان هیات علمی گروه روانشناسی دانشگاه تبریز به تدریس پرداخت . همزمان با تحصیل در دوره دکتری به عنوان متخصص آزمون سازی در موسسه هارگوت پرس واقع در نیویورک آمریکا شروع به کارکرده و تاسال ۱۳۴۶ به این کار ادامه داد . دکتر براهنی برای ادامه کار به ایران بازگشت و در گروه روانشناسی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران ، به سمت استاد یاری و سپس دانشیاری به تدریس و پژوهش پرداخت . درسال ۱۳۶۲ به همان درجه دانشیاری از دانشگاه تهران بازنشسته شد .فعالیتهای آموزشی : محمد نقی براهنی در دوران حضور در دانشگاه تهران با توجه به فقدان کتابهای درسی شایسته در زمینه های اصلی روانشناسی علمی روز به ترجمه متون زیربنایی دانشگاههای پیشتاز و پراعتبار جهان همت گماشت . کتابهای مبانی نظری آزمون های روانی ، انگیزش و هیجان ، روان آزمایی ، روانشناسی یادگیری محصول این رویکرد استاد است . پابپای این تلاشها ، نخستین گامها را در راه فعالیتهای آزمایشی و تجربی یا به بیان دقیق تر عملی شدن مفهوم پژوهش و تحقیق در این شاخه از دانش بشری برداشت. نخستین اقدام برای تهیه

هنجاریابی آزمون ها ، بویژه آزمونهای شناختی در این مسیر قرار داشت . ضرورت وجود این قبیل آزمونها در وزارت علوم و نیز آموزش و پرورش و همچنین برای بسیاری از برنامه ریزی های آموزشی کلان کشوری از دیر زمان احساس می شد . استاد در کنار این تلاش های چند جانبه طرح بزرگ " بررسی رابطه نمرات دانشگاهی با نمرات آزمون ورودی دانشگاهها و نمرات دبیرستانی " را به اجرا در آورد و نتایج آن را در کنفرانس های داخلی و خارجی منتشر ساخت . در عین حال که دقت علمی تا سرحد وسواس، مهمترین خط مشی استاد بود با این همه رفتار بسیار دوستانه و فروتنانه او خصوصا با دانشجویان همواره به چشم می آمد و گاه مایع شگفتی بود. علاوه بر همه این فعالیت های چشمگیر، کار بزرگ دیگری نیز در کارنامه خدمات ملی دکتر براهنی قرار دارد و آن ساختن مجموعه آزمونی تحت عنوان " مجموعه آزمون تشخیص استعداد " است؛ گزارش سال ها رنج و مرارت او در زمینه این کار خارق العاده در اختیار مسئولین آموزش و پرورش قرار دارد و امید می رود هر چه زودتر انتشار یافته و زمینه کاربرد آن فراهم گردد . سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : محمد نقی براهنی در طول تعطیلی دانشگاهها و بخصوص بعد از بازنشستگی ، تهیه چند کتاب بنیادی دیگر از جمله کتاب نظریه های یادگیری و همچنین تهیه هنجار ایرانی برای رایجترین آزمون شناختی دنیا (وکسلر) در دستور کار استاد قرار گرفت و در همین دوران بود که با دعوت انسانی بسیار شریف در انستیتو روانپزشکی تهران به تدریس روی آورد و به آموزش دانشجویان و راهنمایی پایان نامه های دوره های کارشناسی ارشد ، دکتری و دوره های تخصصی همت گماشت . گردهم آمدن صاحبنظران و مدرسین دانشگاهها برای تالیف کتاب کلیدی " واژه نامه روانشناسی و زمینه های وابسته " و ترجمه کتاب " زمینه روانشناسی " از زمره تدابیر علمی فرهنگی بزرگی است که در دوران تعطیلی دانشگاهها شروع گردید. کتاب بزرگ داثرۀ المعارف روانشناسی را نیز در دست تهیه داشت که متاسفانه مهلت به ثمر رساندن آن را نیافت شاگردان : دکتر عشایری از جمله چهره های برجسته و نام آشنای رشته روانشناسی کشور، خاطرات فراوانی از سالهای دوستی، مراودت و همکاری با زنده یاد دکتر براهنی دارد. وی گوشه ای از خاطرات این سالها را اینگونه عنوان می کند: «من هیچوقت از آن مرحوم نشنیدم که بگوید من خسته ام و ندیدم که به ساعت نگاه کند. یکبار پس از کلاسهای متعدد با دانشجویان در دانشگاه تبریز گفتم: دوستان، من خسته ام. ولی دکتر براهنی خیلی خونسرد گفتند: بهترین ساعتهای زندگی من همین ساعتهاست. در واقع به نظر ایشان، تعامل ، تفکر، سؤال و پرسش و پاسخ تقوای فکر بوده و هست». دکتر زمانی، آنچه از بودن در کنار استاد را به یاد می آورد، فعالیت استاد و کار و توجه به مصلحت اندیشی دیگران و باز هم کار: «دکتر براهنی فردی بود که با آن مرتبه وتوان علمی و با آن نوشته های درخشان، ساعتهای متمادی بدون اظهار ناراحتی از صرف وقت، فعالیت می کردند. هیچ وقت ندیدم که بگوید بهتر بود وقتم طور دیگری صرف شود. همیشه آخرین نفری بود که جلسات را ترک می کرد. تا هر وقت لازم بود، می ماند و این نموداری از آن ایمان با ارزش به کار علمی است. او همیشه به فکر مصلحت عام بود و نه منفعت شخصی. حتی بارها شاهد بودم، زمانی که مقام یا پستی به وی پیشنهاد می شد اکثراً آن را به دیگران پیشنهاد می کرد، باوجود آن که ایشان در بسیاری از موارد برای این سمت ها ارجح تراز بقیه بود.» دکتر بوالهری ،دکتر گلزاری ،دکتر سعید شاملو (استاد و مدیرگروه روانشناسی بالینی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی) از شاگردان زنده یاد محمد نقی براهنی می باشند.آرا و گرایشهای خاص : ایشان فارغ از سود و زیان مادی و تنها با رویکرد دانشمندی عاشق و بی خبر از خود و بی اعتنا به خور و خواب مشغول خدمت بود . تلاش های پیگیر این دانشمند فرزانه در استقرار موازین پژوهشهای علمی در این زمینه در چشم انداز بنیانگذاری انجمن روانشاسی ایران نیز قابل وصف استچگونگی عرضه آثار : محمد نقی براهنی به ترجمه متون زیربنایی دانشگاههای پیشتاز و پر اعتبار جهان همت گماشت . کتابهای مبانی نظری آزمون های روانی ، انگیزش و هیجان روان آزمایی، روانشناسی یادگیری محصول این رویکرد است . در طول تعطیلات دانشگاه برای تالیف «واژه نامه روانشناسی و زمینه های وابسته »و ترجمه کتاب «زمینه روانشناسی » از زمره تدابیر فرهنگی وی می باشد . بعد از بازنشستگی هم به تالیف کتابهای بنیادی از جمله «نظریه های یادگیری»و همچنین «تهیه هنجار ایرانی » ستون کار او قرار گرفت .

وی دارای بیش از سی مقاله به زبان فارسی و در مجلات علمی کشور و چندین مقاله بین المللی، به علاوه چندین پژوهش علمی ـ ملی می باشد.آثار : ، انگیزش و هیجان ، تعبیر رؤیا ، روان آزمایی ، روانشناسی خرافات ، زمینه روانشناسی ، مبانی نظری آزمونهای روانی ، نظریه های یادگیری و مدیریت عوامل روانی ـ اجتماعی محیط کار ، واقعیت و خیال در روانشناسی

برخورداریان، آرسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۷ در تهران. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در مدارس جدید پایان برد. زبان فرانسه و زبان روسی را یاد گرفت و خدمات خود را از مؤسسه‌ی بانکداری طومانیانس آغاز کرد. چندی در آن مؤسسه مشغول خدمت بود. چند سالی هم در بانک استقراضی روس مدیریت داشت. در ۱۳۰۷ پس از تأسیس بانک ملی به استخدام آنجا درآمد و مشاغلی را عهده‌دار شد. در ۱۳۲۴ که پیشه‌وری آذربایجان را به تصرف خود درآورده و حکومت خودمختار تشکیل داد، وی رئیس بانک ملی تبریز بود و با درایت و ابتکار خاص توانست میلیون‌ها تومان اسکناس دولت را که در شعب بانک ملی آذربایجان بود به تهران انتقال دهد. سایر مشاغل او در بانک ملی، ریاست اداره‌ی خارجه و ریاست شعبه‌ی مرکزی و مشاور عالی بوده است. بعد از تشکیل بانک کار که مخصوص مقاطعه‌کاران بود، به ریاست آن بانک برگزیده شد و سال‌ها در رأس آن بانک قرار داشت. در توسعه و افزایش سرمایه و سود بانک مزبور تلاش بسیار نمود. مردی نیک‌نفس، زرنگ و در امور مالی و بانکی مطلع بود. در اواخر عمر از ایران مهاجرت نمود و در ۸۵ سالگی در لندن درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بردبار، محمد رحیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد تخریب لشگر۲۵کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
"محمد رحیم بردبار "در یک خانواده مذهبی و پر جمعیت در زمستان ۱۳۴۰در شهر "نکاء"ودراستان "مازندران "به دنیا آمد. او آخرین فرزند خانواده "بردبار" بود .پدرش کشاورزی زحمتکش بود و از این راه زندگی خانواده را تأمین می کرد.
در سال ۱۳۴۷ در سن هفت سالگی وارد دبستان" طوسی "شد.تیزهوش و کنجکاو بود و در هر موضوعی پرس و جوی زیادی می کرد. در سال ۱۳۵۲ با موفقیت و با نمرات عالی دورهٔ ابتدایی را به پایان رساند. در همین ایام قرآن را در مکتب خانه فرا گرفت و از کودکی با قرآن مأنوس بود. تحصیلات دوره راهنمایی را در سال های ۵۵ ـ ۱۳۵۳ در مدرسه" داریوش("سابق) سپری کرد و در سال ۱۳۵۶ وارد دبیرستان ۱۷ شهریور (فعلی) شهرستان" ساری "شد و در رشته علوم تجربی ادامه تحصیل داد. در این ایام برای بالا بردن اطلاعات ودانش خود عضو کتابخانه ملی شهر بود. در سال دوم نظری همزمان با آغاز انقلاب اسلامی ایران وارد فعالیتهای سیاسی شد . به اعتراف دوستان و همکلاسیها شجاعت، گستاخی و صراحت لهجه ای خاص داشت. در زمان نخست وزیری شریف امامی رئیس دبیرستان طی یک سخنرانی سعی داشت در توجیه مشکلات موجود اطرافیان شاه را مقصر جلوه دهد و دامان شاه را از

فساد و خیانت پاک کند . ناگهان محمدرحیم از میان جمع برخاست و فریاد زد: ما می گوییم شاه نمی خواهیم نخست و زیر عوض می شه، ما می گیم خر نمی خوایم پالون خر عوض می شه. با سر دادن این شعار جو مدرسه در هم ریخت و رئیس مدرسه از بیم آنکه این شعار دامنگیر او شد محل را ترک کرد .کلیشه سازی تصاویرامام خمینی از دیگر کارهای زمان انقلاب بردبار بود. او با مهارت و تبحر روی دیوارهای شهر به کشیدن عکس امام با کلیشه اقدام می کرد. در ایام انقلاب به کمک وراهنمایی حبیب اللّه افتخاریان (ابوعمار) که بعدها شهید شد ـ اقدام به تشکیل گروه های کوهنوردی و شناسایی کرد. او با شناسایی منطقه و روستاهای اطراف، نقشه و کروکی پناهگاهای احتمالی را تهیه کرد تا در صورت به پیروزی نرسیدن انقلاب نیروهای انقلابی به این پناهگاه ها پناه ببرند .هفده سال بیش نداشت که در جنگ و گریزهای خیابانی و برپایی مراسم بزرگداشت شهدای انقلاب در" نکاء"نقش عمده ای داشت .در همین ایام با استفاده از دستگاه تکثیری که به کمک یکی از روحانیون تهیه کرده بود با چاپ اعلامیه و شب نامه ها فعالیت خود را گسترش داد. روزی به علت نداشتن قدرت بدنی لازم برای به دوش کشیدن کسیه محتوای کاغذ آن را در خیابان و بازار بر زمین کشید و به محل مورد نظر حمل کرد.بعدها با خنده و خوشحالی برای دوستان خود تعریف می کرد که چگونه کاغذ ها را تهیه کرده است. در این زمان مأموران رژیم به شدت در تعقیب تهیه کنندگان اعلامیه ها بودند ولی موفق به یافتن آن ها نشدند. تهیه نارنجکهای دست ساز، سه راهی، بمب و کوکتلهای آتش زا و به کار بردن آنها در خیابان ها و اماکن مورد نظر معمولاً به خاطر شجاعت و شهامت و بی باکی بی نظیر ش به او محول می شد .

با آغاز مبارزات در اول انقلاب به زندگی بسیار ساده روی آورده بود و هر چه پول به دست می آورد صرف خرید کاغذ و جوهر برای تکثیر اعلامیه ها می کرد .به همین خاطر همیشه لباس ساده می پوشید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کنار تحصیل به فعالیتهای خود در بسیج سپاه پاسداران انقلاب ادامه داد. از فروردین سال ۱۳۵۸ به مدت سه ماه به عنوان نیروی ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی "نکا "فعالیت داشت. از تیر ۱۳۵۸ به مدت یک سال و شش ماه و ده روز در بسیج ویژه سپاه ساری مربی آموزش نیروهای بسیج بود .با شروع خرابکاری ضد انقلاب در کردستان در یازدهم دی ماه ۱۳۵۹ به جبهه های غرب اعزام شد. قریب به چهارده ماه در کوه های برفگیر مریوان به عنوان مسئول گروه فعالیت می کرد .پس از مدت کوتاهی به گروه ضربت مریوان پیوست.

محمد رحیم پس از بازگشت از مناطق جنگی غرب از دوم اردیبهشت تا بیستم شهریور ۱۳۶۰ به عنوان مربی تخریب در پادگان گهرباران ساری مشغول آموزش رزمندگان شد. در بیست و یکم شهریور همان سال به جبهه های نبرد اعزام شد و قریب به سه ماه فرماندهی گروهان را به عهده داشت .پس از پایان مأموریت و بازگشت از مناطق جنگی در سیزدهم آذر ۱۳۶۰ بار دیگر در پادگان گهرباران ساری آموزش تخریب بسیجیان را از سر گرفت. در این دوران به مطالعات تخصصی تخریب روی آورد و با تهیه آزمایشی در منزل تجربیات خود را گسترش داد. از هر کسی که در امور مهندسی در علم فیزیک و شیمی اطلاعات داشت، بدون هیچ گونه خجالتی بهره می برد. در ۸ بهمن ۱۳۶۰ برای فراگیری آموزش دوره های نظامی و تخریب به پادگان" منجیل "اعزام شد و در ۸ اردیبهشت ۱۳۶۱ آموزشهای این دوره را به پایان رساند. در پایان دورهٔ آموزش مأموریت یافت درباره پلهای مرزی و دکلهای دیدبانی ایران در مرزهای اتحاد جماهیر شوروی و محاسبه میادین مین آن کشور به تحقیق بپردازد. پس از بازگشت از این مأموریت در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۱ به عنوان مربی تخصصی تخریب در پادگان" المهدی چالوس "به آموزش و کادر سازی نیروهای تخریب اقدام کرد. در ۲۵ تیر ۱۳۶۱ با اعزام به مناطق جنوب، واحد تخریب تیپ در عملیات رمضان شرکت کرد.

پس از انجام عملیات رمضان نیروهای واحد تخریب را برای شرکت در عملیات محرم سازماندهی کرد.

بردبار در غم از دست دادن نیروهایش بسیار سوخت و طاقت از کف داد. چرا که ماه ها برای آموزش آن ها زحمت طاقت فرسا کشیده بود و آنان را پشتوانه ای محکم و قوی برای رزمندگان اسلام می دانست. با وجود این در عملیات والفجر ۴ در منطقه

پنجوین شرکت کرد و از ناحیه کمر و پا مجروح شد. به دنبال آن به شهرستان نکاء بازگشت تا شاید با دیدار خانواده قلب اندوهگین او تسلی یابد. اما هرگ نتوانست غم از دست دادن یاران را فراموش کند. پس از سلامتی نسبی بار دیگر به جبهه های نبرد بازگشت. او پس از سالها حضور داوطلبانه در جبهه های نبرد در نوزدهم دی ماه ۱۳۶۲ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب در آمد. در همین ایام ناجوانمردانه مورد تهمت و افتراء بعضی از باندها و گروه های سیاسی در نکاء قرار گرفت. چرا که آن ها می خواستند از اعتبار او در جهت منافع سیاسی خود بهره بگیرند ولی او مرد این بازی ها نبود. به همین خاطر مظلومانه به میز محاکمه کشیده شد اما دادگاه برائت او را رای داد.

در دوازدهم بهمن ۱۳۶۲ مراسم ازدواج خود را جشن گرفت و زندگی مشترك خود را با خانم" سکینه فیروزی "آغاز کرد. همسرش درباره مشکلات موجود می گوید : «ابتدا متوجه نشدم که موضوع چیست. بعدها از طریقی فهمیدم که او را بارها برای محاکمه می بردند در حالی که بدنش مجروح بود و حال خوشی نداشت. » مدتها طول کشید تا مظلومیت او ثابت شود و بقیه محکوم شوند، اما او آنچنان بردبار بود که می گفت ننگ است پاسداری در دادگاه محاکمه شود ؛ مردم نمی دانند آنها برای چه چیز محاکمه می شوند، بدگمان می شوند. بعد از تبرئه همه کسانی که او را مورد تهمت و افتراء قرار داده بودند بخشید و به من نیز سفارش کرد نسبت به آنها گذشت کنم و هیچ عکس العملی نشان ندهم.

وی در نامه ای که به همسرش نوشت با اشاره ای به این موضوع چنین نوشته است . بار خدایا، اگر سختی دنیا را تحمل می کنم، اگر تهمتها و دروغها را تحمل کردم اگر دوری از خانواده و . . . را تحمل کردم، اگر از راحتی زندگی گذرا چشم پوشیدم نه برای بندگان تو بلکه از حکمی است که بر من واجب نموده ای، حکمی که همه پیامبران و امامان و اولیا و مقربان و شهدای راهت بر آن عمل کرده اند و در این راه به تو رسیدند.

او در تمام مدت حضور در مناطق جنگی با عزمی راسخ نیروهای خود را برای شرکت در عملیات های آتی آماده می کرد. قربانعلی حقی ـ یکی از نیروهای کادر تخریب ـ در این باره می گوید :

هر گاه فراغتی حاصل می شد برای نیروها دوره آموزش می گذاشت و برنامه ریزی می کرد تا نیروها چیزی یاد بگیرند و عمر خود را تلف نکنند. در انجام کارها خیلی جدی برخورد می کرد و کوشا بود. در آموزش از هوش و زکاوت بالایی برخوردار بود و آموزش را تکلیف می دانست .طوری نیروها را به کا می گرفت که نمی شدند و احساس نمی کردند در جبهه هستند. همه او را به چشم پدر و برادری دلسوز می دیدند. همیشه دست نوازش رحیم بر سر تمامی نیروهای واحد بود. کمتر دیده ام فرماندهی را که اینقدر با نیروهایش رابطه عاطفی داشته باشد. بعد از نماز صبح در مسجد می نشست و بچه ها دورش حلقه می زدند و قرآن تلاوت می کردند. به برپایی نماز جماعت پافشاری می کرد ؛ فرمانده دسته ها را مقید می کرد تا قبل نماز صبح بچه ها را برای انجام نماز جماعت بیدار کنند. توجه خاصی به برگزاری دعای توسل و کمیل داشت و غیر ممکن بود که دعای توسل و کمیل ترک شود.

با نزدیك شدن تولد فرزندش به نزد خانواده رفت. در ۴ شهریور ۱۳۶۴ اولین فرزندش در بیمارستانی در" ساری "به دنیا آمد که او را" محمد رضا "نامیدند .

بردبار قاطعیت ویژه ای در آموزش رزمندگان داشت. مانورهای تخریب واقعی ترتیب می داد و در تیراندازی مهارت عجیبی داشت. به هنگام رزمهای آموزشی معمولاً از تیر جنگی استفاده می کردو آن قدر در این کار تسلط داشت که تیر را زیر پاشنه پای نیروها شلیك می کرد ولی هرگز به کسی صدمه ای نرساند. قبل از عملیات والفجر ۸ بردبار به فرماندهی لشکر مراجعه کرد و در خواست کرد تا عذر او را از قبول فرماندهی تخریب بپذیرند تا مثل سایر نیروها به گردانهای پیاده بپیوندد و در کنار پاسداران و بسیجیان در عملیات شرکت کند. اما فرماندهی لشکر با این درخواست مخالفت کرد و او را به مسئولیت طرح آموزش واحد آموزش لشکر منصوب کرد.با طرح و پیشنهاد او مانور گردانها برگزار شد و برای فتح فاو غواصها را آماده کرد. در همین ایام واحد تخریب به

گردان ارتقاء یافت.

محمد رحیم بعد از حضور مجدد در خطوط مقدم نرد در ادامه عملیات الفجر ۸ در فاو در حمله شیمیایی عراق شد.

بردبار در سال ۱۳۶۴ اقدام به تأسیس کمیته ابتکارات و ابداعات در واحد تخریب کرد. ابتدا طرح خود را به فرماندهی لشکر ارائه داد و برای قانع کردن دوستانش و همرزمانش که می گفتند وسیله ای برای شروع این کار نداریم، می گفت : «آمریکا و اسرائیل هم از صفر شرع کردند و به اینجا رسیده اند.» یکی از همسنگران محمدرحیم می گوید : یادم نیست قصد رفتن به پشت جبهه کرده باشد مگر چند مرتبه ای که مجروح شده بود. دراین صورت نیز در کمترین زمان ممکن خود را به یاران می رساند.

بردبار در سالهای پایان عمر به کم گویی، شب زنده داری، انس با قرآن و توسل به اهل بیت روی آورد. قبل از عملیات کربلای سعی کرد بیشتر در میان نیروهایش باشد و در جمع آنان روش جدیدی از فرماندهی را تجربه کند. با نزدیک شدن زمان عملیات با اصرار زیاد از کمیل کهنسال جانشین فرمانده لشکر ۲۵ کربلاـ خواست تا اجازه دهد در شب عملیات به هنگام باز کردن معبر در کنار نیروهایش باشد. اما کمیل نپذیرفت و فقط به جانشین او قربانعلی حقی اجازه داد در کنار نیروهای تخریب حضور یابد.

محمدرحیم بردبار بعد از شش سال حضور مستمر و فعال در جبهه های نبرد در روز جمعه ۱۳ تیر ۱۳۶۵ در حالی که برای اقامه نماز وضو ساخته بود بر اثر اصابت ترکش بمبهای هواپیمای عراقی به شهادت رسید.

شهید حاج علی احمدی مسئول بهداری لشکر ۲۵ کربلا گزارش حادثه این روز را در دفترچه خاطراتش اینگونه نوشته است :

« خاطرات والفجر ۴ مریوان »

۴ شنبه ۲۴/۷/۶۲/صبح ساعت ۵/۱۱

بمباران پادگان شهید عبادت شهید ۱۹ نفر مجروح ۳۹ نفر.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

بردستانی، جهانشیر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جهانشیر بردستانی : قائم مقام فرمانده گردان حضرت ابوالفضل (ع)ناوتیپ امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه زندگینامه شهید به روایت مادرش:

درست دل تابستان بود که به دنیا آمد ،یعنی سه روز از نیمه ی مرداد بیشتر نگذشته بود .چه سالی بود و چه سالهایی ! سال چهل و شش .فکر الان را نباید کرد ،نعمت روی نعمت .آن روز ها آسمان خسیس بود و زمین بی برکت .فقر با همه اهل محل هم کاسه بود .چشمت سبز می شد تا ماشینی از شهر برسد ،جانت به لب می رسید که وسیله ای تو را سر جاده برساند .دست ها خالی ،سفره ها خالی .پاها بی کفش ،خانه ها بی فرش .حالا هر ولایتی یک دانشگاه دارد .بهمنیاری مدرسه نداشت !عزیز من دفتر و کتابش را کوله می کرد ،و به روستای پایین می رفت مدرسه !پنج سال به همین ترتیب ،دو نوبت این مسافت را گز می کرد .برای دوره راهنمایی هم رفت ، گناوه .همان سال اول انقلاب شد ومی گفت رفته ام بسیج ،شبها نگهبانی می دهم .تفنگ بر می دارم و گشت می زنم .از درس دور نشی مادر !بچه به این سن و سال چه کارش با تفنگه ؟تا همین چند وقت پیش ،یعنی قبل از انقلاب ،اگر کسی امنیه می دید ،رنگش می شد پیلته چراغ !نفسش به شماره می افتاد و لکنت زبان می گرفت .حالا چی شده که بچه های قد و

نیم قد ،شب ظلمات ،تفنگ به دست ،نگهبانی می دهند .

چیزی نگذشت که گفت می خواهم بروم جبهه ،شاید هنوز از جنگ دو سال نگذشته بود. سال ۱۳۶۱ عملیات بیت المقدس ،بعد از آزاد سازی خرمشهر .خلاصه این که هوایی شده بود .همه چیزش شده بود ،جنگ و شهدا .خدا می داند که در چند عملیات شرکت کرد ،روز اول هم با شناسنامه اردشیر رفت !سنش کم بود ،سجلد برادرش رابرد و برای جبهه ثبت نام کرد .این اواخر فرمانده بود ،فرماندهی گروهان و معاون گردان .شهید من ،امام و سپاه به جانش بسته بود .می گفت :سال تولد من ۱۳۵۷ است !می گفت: سپاه پایگاه یاران امام حسین است .قدراین لباس سبز را بدانیم .

شما هم چه ثوابی می بردید که سبب می شوید یاد عزیزمان کنیم .«جهانشیر » عزیز هرم تابستان جنوب از جگرم سر می زند که یادش می افتم.چله ی تابستان روزه می گرفت در حالی که هنوز به تکلیف نرسیده بود .کار می کرد و روزه می گرفت .برای خودش در باغ کپر درست کرده بود .جایی که مقداری از حرارت خرما پز گناوه را بگیرد. باغچه ی سبزی درست کرده بود ،حظ می کرد که از دست رنج خودش بچیند .عشقش این بود که مادر ،دو پر سبزی اش را در لقمه ای سبک افطار بگذارد .بهشت به راهش بود که من ساعتی در سایه ی کپرک او روزه پر سواب تابستان را تحمل کنم .

کار و تلاش سازنده است و جنگ ،آدم را مرد بار می آورد .جهان مرد جنگ بود مرد تلاش پیوسته ،مرد بی خوابی های مداوم .وقتش وقف جبهه بود .به عیال و آل نمی اندیشید .اما مادر دوست دارد جوانش را در رخت دامادی ببیند .حجله ی عیش ببندد ،حنا خیس کند ،دورش بگردد ،ذوق کند ،کل بزند و برق برق چشمهایش شب عروسی را روشن کند .مادر است مادر .پسر که جهانشیر باشد ،این ذوق را بهتر در می یابد .حالا که مادر این همه خوشحال می شود ،چه صوابی از آن بهشتی .حلیمه ،من دلم به حلیمه است رودم !

هجده سالش بود که ازدواج کرد ،پنجم خرداد شصت و چهار .حلیمه از زندگی کوتاهش با جهانشیر گفتنی های زیادی دارد .او هفده ماه زندگی مشترکش را بهترین روزهای عمرش می داند واحساس قشنگ و لطیفی از هم نشینی مرد سر به زیر و سر افراز خود به همراه دارد .یک تپش در طول سلول های بدن و یک هیجان در جان .حس مرموز و دل انگیزی که واژه ی عشق ،قدری نا رسا می زند .مردی که تلاوت نمازش ،چراغ ایمان را در دل وفادار همسر افروخته تر می کرد .غروب ها ،نوحه ،شروه و دفتر چه ی یاد داشت شوهر ،چقدر مجال مجالست کم بود !اگر چه کم به چشم های شکفته ی مردش خیره شده بود ،اما از نگاه او خوانده بود که این وصال دیر پای نیست .قفس از حوصله ی مرغ تنگ تر است .با آنکه همه دغدغه اش زنگ در داشت ،نمی خواست بپذیرد که این همای سعادت روزی از لبه بام او خواهد پرید .در نامه نوشته بود که اسم پسرش را حسین بگذارید جوان رعنایی که الان برای خودش مردی شده است .پسر محجوب و منطقی ،.حسین یادگار عزیز است .یک بار که پس از تولدحسین به مرخصی آمده بود ،حلیمه گله کرد که چرا پسرمان را تحویل نمی گیری .گفت از جان هم برایم عزیز تر است ولی نمی خواهم پا بستم کند .راهی را که من انتخاب کرده ام به شهادت ختم می شود ،اگر در این جنگ هم اتفاق نیفتد ،به لبنان و فلسطین می روم .

آخرین بار که به جبهه رفت ،حسین شش ماهش بود . کلمه ی آخر در این موردها چقدر سوزاننده است .لخت جگر آدم را جز می دهد .چه دل باشد دل مادر که هی حکایت کند و نسوزد ،هی بیاد بیاورد و کباب نشود، مگر می شود ؟حلیمه هم روز آخرش را خوب به یاد دارد عروس صبور و عزیزم .چقدر اشک در آستین کند و مرور کند که :

ساکش را به دست من سپرد ،بند پوتینهایش را بست .ساک را گرفت و راهی شد .صورتش می درخشید و از چشمانش نور می بارید .دوست داشتم نگاهش کنم .کسی در من زمزمه کرد که باید سیر ببینی اش .او می رفت و دل مرا هم می برد ،او می رفت و من با چشم دل بدرقه اش می کردم .رفت و رفت .

از لب بام کفتری پر زد

از دل زن کبوتر شادی

مرد در فکر نینوای نبرد

مرد در فکر روز آزادی مسافر همه از ره رسید، الا من

بـا لاـخره جنگ تمام شـد .زنـدگی در آرامش بعـد از جنگ فرو رفت .چرخ زمان آرام شـد و رخوت زنـدگی تفنگ را از شانه ی مردان گرفت .مسافران آسـمان از راه زمین بر گشتند ،اما مسافر من نیامد .بعد از عملیات کربلای ۴ ،یعنی آغاز زمستان ۶۵ ،دیگر از او خبری نشد .مثل اینکه در جزیره سهیل ستاره ی سهیلی شده است ،در خاک عراق.

امـان از بی خبری و چشم انتظـاری !انتظـار عزیز .هر بار که صـدای زنگ در آمـد ،چهره ی جهانشیر در نظرم مجسم شـد .ساک به دوش و پتین به پـای غبـاری و خـاک آلود .موهـا ژولیـده و عرق خیس .چهره خنـدان و تابناک و با لباس سبز سپاه و آرمی حاشـیه دوزی شده و قشـنگ ،درست روی قلبش .از همان آرم که روی خلعتش هم چسبانده بود و وصـیت کرده بود که کفنش آرم سپاه داشـته باشد .توشه ی محشـر است ،مادر !جواز صراط، کارت سربازی شهید بی کفن .اما بمیرد مادرکه بدنی ندیده است تا در کفن آرم دار بپیچد .

عطش تابسـتان فرو کش کرده بود و شـهریور هفتاد و شش از نیمه گذشته بود که با لاخره انتظار حسین و حلیمه به سر آمد ،درست همان روزهایی که پابوسـی امام رضا رفته بودند .زنگ زدیم که بر گردند .به حسـین گفته باشم که قلک سکه هایش را بیاورد تا بر سر با بپاشد به حلیمه گفته باشم که خانه را آب و جارکند .چه خبر است که شهر را چراغان کرده اند ؟مهمان بهشتی آینه بستن و چراغـانی کردن دارد .مرد من آمـده است .انتظـار ده ساله به چشم فرصت تماشا نمی داد .عزیزم روی دوش شـهر می رفت و اشـک نمی گذاشت که نگاهش کنم .چه حال داشت حلیمه ؟چه حسـی داشت حسـین ؟حسـین به بهانه دیدن فیلم اسـرا از مشهد الرضا دل کنـده بود. حسـین روی پـدر ندیـده است .از ققنوس خـاکستر می مانـد ،از مرغ بهشتی پر . از رعنـای جهانشـیر چیزی بر نگشـته بود ،پلاکی و مشت خاکی ...

منابع زندگینامه :درتابستان زخم،نوشته ی غلامرضا کافی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و۲۰۰۰شهید استان بوشهر-۱۳۸۳

بردستانی، یوسف

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یوسف بردستانی : قائم مقام فرمانده گردان کمیل ناوتیپ۱۳امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه ای یوسف خوش نام ما خوش می روی بر بام ما

ای دل شکسته جام ما ای بر دریده دام ما

دومین روز از آغاز رویش بهار تابسـتان آلود« بر دخون» بود .خورشید چنگ در فضای لایتناهی انداخته بر فراز آسمان رفته بود تا با نثار هرم مطبوعش ،گل و لای باز مانده از باران زیبای شب های پیش را در کوچه های کوچک و صـمیمی روستای برد خون (شهر فعلی برد خون)در زیر پـای عـابران خشک سازد .آب گواری باران آب انبار ها را لبریز کرده بود و در با لا ده هم ،زه (سـطح)آب آنقدر با لا آمده بود که زنها تنها با یک بغل باز کردن ،دلوی پر را از آن بیرون می کشیدند ...

درختچه هـا و درختـان خودرو ،گردا گرد بر دخون را منـاظری دلپـذیر بخشـیده بودنـد ؛اهـل آبادی خوشـحال و فرحناک به زردی گراییدن رفته رفته ی گندمزار هایشان بودند و با تکان دست نخل ها ،ده را هر روز برای تازه کردن دیدار آن گندمزارها بدرود می

گفتند .بوی مطبوع نان مطبخ حاج غلام در فضای کوچه پیچیده بود .
فاطمه که به رسم گرامی داشتنش ،او را دی محمد می گفتند ،آن روز را هم علیرغم انتظار قدوم نوزادش ،همچنان در گیر دود و آتش و هیزم و مطبخ بود،چرا که مهمانان هر روز ناشتامی خواستند و نان دست پخت دی محمد مانع از بر خواستنشان از میهمان خانه حاج غلام می شد ...
روز دوم فروردین سال ۱۳۳۴ ساعتی به ظهر و شنیدن طنین دلنواز اذان مانده بود که دی محمد در اندرونی خانه کاهگلی حاج غلام پذیرای یوسف شد .زن های همسایه به قابلگی او آمده بودند و به تبریک زادن طفلی ماه جبین ،پیشانی مهربان او را بوسیدند .
حاج غلام دستی به ریش کوتاه جو گندمی خود کشید و سری به آسمان بلند کرد و با لبان همیشه آرام خود شکری را ازمیان قاب لبخندی متین گذراند تا در فضای پیش از ظهر آفتابی حیاطش رها سازد .صدای گریه ی زادن از گلوی نازک (یوسف) شنیدنی و دلپذیر بود .او به شیرینی می گریست ،تا در نخستین روز ظهرش به دنیا بفهماند که اسارت او را نخواهد پذیرفت .
فضای مذهبی خانه ،یوسف نوزاد را در آغوش گرفت و پرورش داد .پدری که آرامش و متانت را در لا- یه ای از ایمان و اعتقاد مستحکم پیچانده بود و مادری که به خوش نامی در کنار بساط روستایی مطبخ و کار خانه ،سجاده ای همواره گسترده ،میزبان لحظه ای معنویش بود .خمیر مایه فرزندانش را به آب دلدادگی ائمه اطهار سرشته بودند و یوسف پای در چنین بزم روحانی و در عین حال ساده و بی پیرایه گذرانده بود .کشاورزی و باغداری شغل پدر بود و ارتزاق چنان فرزندانی از دست رنج چنان پدری و دست پخت چنان مادری زندگی زیبا و بر نامه دار آنها را برای اهل آبادی رشک انگیز و مایه عبرت ساخته بود. یوسف بزرگ و بزرگتر می شد .هفت ساله بود که با اشتیاق راهی مدرسه شد .در آن روز گار تنها دبستان بخش برد خون موسوم به دبستان فولادی (دبستان بلال فعلی) محل تحصیل کودکان این حوالی بود .دوره شش ساله دبستان را به پایان برد .برای ادامه تحصیل به منزل یکی از بستگان در شهر گناوه سپرده شد ،اما پس از اندک زمانی ،با درک اوضاع معیشتی پدر ،درس و مدرسه را بدرود گفت و به برد خون بر گشت تا دست یاری در دست پدر یعقوب صفتش گذارد .دستان لطیف یوسف از آن روز تا حدود سن ۱۸ سالگی به انواع کار ها عادت کرد و البته همزمان از خواندن کتاب و مجلات و رفت و آمد به مجالس مختلف مذهبی (که برد خون همواره کانونی از آنها بود)غافل نماند ...
در سن ۱۸ سالگی خدمت سربازی خود را آغاز کرد .در پادگان ۵ کرمان آموزش دید و سپس به شیراز منتقل گردید .پس از پایان خدمت سربازی در شیراز به کار مشغول شد .به خاطر امانت داری ،ایمان ،شجاعت و غیرت وصف ناپذیری که داشت چهره ای دوست داشتنی یافت و به همین خاطر به در خواست یکی از بستگان او در شیراز ،در دفتر کار او کار می کرد .پس از مدتی با اخذ پاسپورت از شیراز برای کار در کشورهای حوزه خلیج فارس راهی کشور قطر گردید .
در قطر به شغل نجاری روی آورد و در کوتاه زمانی مهارت کافی در آن شغل پیدا کرد .باز هم دوری خانه و خانواده و وطن را تاب نیاورد و با اندوخته ای از مهارت و تجربه به برد خون باز گشت و سپس کارگاه کوچک نجاری خود را راه اندازی کرد .
نکته قابل ذکر در باره ی اقامت او در قطر این است که این مدت با اوج گیری انقلاب شکوهمند اسلامی ،هم زمان شده بود. شهید یوسف به همراه عده ای از هموطنان اعلامیه های امام (ره) و اخبار مربوط به جنایات رژیم ستم شاهی را در آنجا پخش می کردند .با اعلام خبر سقوط رژیم پهلوی ،ایرانیان مقیم قطر نیز در مقابل سفارت ایران در آن کشور جمع شده بودند ،که شهید یوسف در آن روز پرچم لا- اله الا- الله را در مقابل سفارت به اهتزار در آورد .پس از مراجعت از قطر ،یکی از جوانان پر شور و انقلابی برد خون ؛در صفوف مبارزاتی مردم برد خون یوسف بود .از نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی با جوانمردی و تعصب مذهبی ویژه به پاسداری و حراست از دستاوردهای انقلاب نو پای اسلامی پرداخت .بسیج را در برد خون او بنیان نهاد و منزل او نخستین پایگاه محل تجمع جوانان انقلابی بسیجی بود. از همان روز ها بود که خود و زندگی خودرا وقف انقلاب اسلامی و دستاوردهای

آن کرد .آغاز جنگ تحمیلی فصلی نو را در زندگی یوسف آغاز کرد ،بدون استثنا در تمامی مراحل اعزام جوانان بخش برد خون به جبهه های نبرد علیه متجاوزان بعثی ،یا خود با آنها همراه بود و یا نقش موثر در سازماندهی و اعزام آنها داشت ؛به گونه ای به جرات می توان گفت در تمام مدت سالهای دفاع مقدس او در اختیار جبهه و جنگ بود .گویی از عمق جان باور کرده بود که حیات و ممات او بسته به همین نبرد مقدس و دفاع از اسلام و حریم میهن اسلامیمان است .ضمن به عهده داشتن مسئولیت پایگاه مقاومت کربلا در برد خون، به عنوان عضوی از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ،حضور او در تمامی امور مربوط به انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی ستودنی بود .در همان ایام ،اقامت های کوتاهش در برد خون نیز با امر به معروف و نهی از منکر می گذشت ؛اصلی که خود عامل به آن و اقدام کننده در جهت آن بود .بسیاری از جوانان امروز برد خون خاطرات زیبایی را از فعالیت های موثر اجتماعی او که با ظرافت ،دقت و خلوص و صداقت همراه بود ،به خاطر دارند .انقلابی ماندن فضای شهر فعلی برد خون را باید تا حد زیادی مرهون اقدامات خالصانه شهید یوسف بدانیم. سخنرانی های پر شور و جذاب او تاثیر فراوانی بر روح و دل مردم به ویژه جوانان و در همه زمینه ها داشت .او مجموعه ای از ایمان ،صداقت ،بینش و درک صحیح و راستین از شرایط گوناگون اجتماعی خصوصا در بستر عمر پر برکت انقلاب اسلامی بود. مردم شریف تنگستان نیز از این سردار شهید در همین زمینه ها خاطرات خوشی دارند ؛چرا که وی مدتی مسئولیت سپاه «دلوار» و« محمد عامری» را بر عهده داشت .ایجاد وفاق و همدلی زاید الوصفی در آن منطقه مدت زمان کوتاه اقامتش ،آن دیار دلاور خیز را همواره با یاد و خاطره یوسف نگاه خواهد داشت .سردار شهید یوسف از آغاز تشکیل ناو تیپ ۱۳ امیر المومنین (ع) دراستان بوشهر به عنوان یکی از فرماندهان لایق و تاثیر گذار ،کار فرماندهی گروهان ها و گردان های آن را عهده دار بود . تا اینکه در سال ۱۳۶۵ با پذیرفتن مسئولیت معاون گردان کمیل در عملیات کربلای ۵ آنچه را که به آن عشق می ورزید و همواره در عمل و کلامش به دنبال آن بود یافت و آن چیزی نبود جز غوطه ور شده در خون پاک خود و نوشیدن شهد گوارای شهادت ...شهادت را بیست و نهم دی ماه و در جایی سوم بهمن ماه سا ل ۱۳۶۵ ثبت کرده اند .

آنچه سبب اختلاف هایی در ثبت تاریخ شهادت آن سردار فداکار گردید ه این است که مدتها پیکر مطهرش مفقود بوده و یاران همرزم او نیز از شهادت او بی خبر بودند .در نهایت جسم پاره پاره ی یوسف گم گشته برای همیشه به برد خون بر گشت و روح پاکش به جوار رحمت ،آنجا که «رجال صدقوا ما عاهد وه و الله ..».پر کشیدند ، پرواز کرد .

همان یوسفی تو که گم گشته نیست

هویداتر از تو در این عرصه کیست

تودر مصر عزت عزیزی ،عزیز

کمی توشه در کیسه ی ما بریز

کجا عشق شیدای حسن تو شد

شهادت ذلیخای حسن تو شد

تو رفتی و ما کور کنعان شدیم

تو رفتی و ما مصر بهتان شدیم

یوسف در سال ۱۳۵۴ ازدواج کرد .همسر او از دختران فهیم ،متدین و نجیب برد خون بود که باشناخت عمیق از روحیات معنوی ،اخلاقی و انقلابی اش با او ازدواج کرد .زندگی با یوسف ،سردار ی که سرو دل در گرو رزم و دفاع از کیان میهن اسلامی داشت و در عین حال در امور معنوی غوطه ور گردیده بود ،برای همسر وفادار او حیاتی جدای از روز مرگی های معمولی و متعارف ساخته بود . به همین سبب او (همسر شهید یوسف)ظرفیت و توان آن را یافت که ابتدا غم از دست دادن همسری رشید و ارجمند

چون یوسف را تحمل کند . بعد از شهادت او نیز تلخ ترین واقعه زندگی را – که مرگ یکی از یاران یوسف بود – به چشم ببیند .سه یادگار یوسف عزیز در سایه دستان مادر، بزرگ شدند . منابع زندگینامه :به دریا پیوستگان ،نوشته ی مجید عابدی،نشر شروع–۱۳۸۳

بردعی، محمد

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۸۵۰ ق)، متکلم. وی پدر شمس‌الدین بردعی، «شارح هدایهٔ الحکمهٔ»، و از متکلمان مشهور سده نهم است که حاشیه‌ای «بر شرح ایساغوجی» و حاشیه‌ای بر «شرح عقاید نسفی تفتازانی» نوشته است. در «کشف الظنون» از احمد بردعی نام برده شده که احتمال می‌رود با صاحب عنوان یکی باشد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :کشف الظنون (۱۱۴۷)، لغت‌نامه (ذیل/ احمد)، معجم المؤلفین (۱۷۳/۱)، حبیب السیر (۳۸۵/۴).

برزخ، دادالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید دادالله برزخ : فرمانده گردان ۴۱۰ خاتم الانبیاءلشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیتنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوراه و الانجیل و القران و من اوفی بعهده من الله فاستبشرو وببیعکم الذی بایعتم به و ذالک هوالفوز العظیم. سوره توبه آیه ۱۱۰

همانا خداوند می خرد از مومنین اموال و جانهای ایشان را به بهای بهشت کسانی که قتال می کنند در راه خدا پس می کشند و یا کشته می شوند و عده ای است حق که خداوند در تورات، انجیل و قرآن فرموده و آیا با وفاتر از خدا در عهد و پیمان کسی هست؟ پس مژده ده کسانی را که این چنین معامله ای می کنند و این است پیروزی و فوز عظیم.

این جانب وصیتم را به همه آنهایی که خود را مسلمان می دانند و معتقد به مبانی مکتب اسلام و پیروی از دستورات حیات بخش قرآن کریم و رسول خدا و ائمه معصومین می باشند این است که اگر می خواهند شهیدان خونین کفن انقلاب اسلامی ایران از آنها راضی باشند و بالاتر از همه پروردگار جهان آفرین، خدایی که همه چیز و همه هستی در ید قدرت او و در محضر او هستند از آنها راضی باشد قرآن خدا را تنها نگذارند و همواره در یاد گرفتن و یاد دادن به دیگران کوشش کنند. مساجد، خانه های خدا را خالی نگذارند که این دو چیز است که فردای قیامت از ما گله می کنند.

تا جان در بدن دارید از جمهوری اسلامی که ثمره خون پاک هزاران شهید راه خداست محافظت کنید، امام عزیزمان که امید همه مستضعفان و مظلومین جهان است را تنها نگذارید و از علمای اعلام و روحانیت مبارز و متعهد به قرآن جدا نشوید زیرا اگر از روحانیت مبارز و متعهد به قرآن جدا شوید روز مرگ ما فرا می رسد. گرچه این بنده حقیر خیلی کوچکتر از آن هستم که به

دیگران تذکر بدهم اما باید ما از زندگی گذشتگان و پدران خود درس بگیریم زیرا اگر پدران ما در زمان شاهانه گذشته از حریم اسلام دفاع کرده و در مقابل زور گویان و ستمگران ایستاده بودند ما با این خرابیها و مشکلات روبرو نبودیم.

این گرفتاریها و مشکلاتی که امروزه جهان اسلام با آن روبروست بی تفاوت بودن مسلمانان به مکتب اسلام است. چرا باید یک عده قلیل صهیونیست جهانخوار و ستمگر که بیش از ۳ میلیون نفر نیستند بر یک میلیارد مسلمان در جهان حکومت کنند؟ جهانخواران باید بدانند که ملتهای مسلمان بیدار شده اند و از برکت انقلاب کبیر اسلامی در ایران و رهبری های پیامبر گونه امام خمینی همه مستضعفین به پا خواسته اند و دیری نمی پاید که حکومت عدل اسلامی به رهبری منجی عالم بشریت حضرت مهدی(عج) در سراسر جهان بر پا شود و این امید و آرزوی همه شهیدان ما و آرزوی دیرین رزمندگان اسلام و ملتهای تحت ستم در سراسر جهان است.

و در پایان درود می فرستم بر سرور و سالار شهیدان اسلام حضرت حسین بن علی(ع) و همه شهیدان پیرو راه او و رهبر بزرگ انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و همه کسانی که در هر جا با هر پست و مقامی که هستند برای دفاع از حریم مکتب مقدس اسلام و ناموس مسلمین در همه احوال با کفار و منافقین در جنگ و ستیزند.

از همه شما التماس دعا و طلب مغفرت و آمرزش از درگاه الهی برای همه مسلمین خواستارم.

اگر خداوند کریم روی عنایتی به من کرد و شهید شدم، از برادرانم حسین قنبری یا محمد علی ایران نژاد یا برادر شهیدی تقاضا دارم بر سر قبرم درباره همین آیاتی که نوشتم برای مردم سخن بگوید و برای آمرزشمان دعا کنند شاید خداوند غفور و مهربان به لطف و کرم خویش از ما درگذرد.

مقداری پولی که از سپاه وام گرفته ام آجر بگیرید و تا اندازه ای که لازم دارد اتاقی بسازید که اگر بچه ها دلشان خواست بروند بنشینند. مادرم که در طول زندگی پر رنج خویش برایم رنج و زحمت فراوان کشیده اید از شما طلب بخشش و حلالیت دارم. از همه خواهران و برادرانم امید حلال کردنم را دارم مخصوصاً از برادرم اسدا... که زحمت فراوانی برایم کشیده است.

از همسرم می خواهم که اگر بدی از من دیده حلال کند و هیچگاه در زندگی از یاد خدا غافل نشود. اگر دخترم زینب زنده ماند در تربیت او کوشش فراوان نماید و اولین کاری که به او یاد می دهید آموختن قرآن باشد. از پدر و مادر همسرم می خواهم مرا حلال کنن و آخرین عرضی که با شما دارم این است که ای عزیزان همه بدانید به خدایی که جان همه شما در دست اوست قیامت حقیقت دارد و آنجاست که خداوند به ذره ذره اعمال ما رسیدگی می کند و همه چیز از ما سوال خواهد شد. دنیا را کنار بگذارید و برای آخرت توشه برچینید.

التماس دعا و مغفرت داد الله برزخ ۲۴/۱/۶۱

برزگر ترانلو، رحیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رحیم برزگر ترانلو : قائم مقام فرمانده گردان یدالله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۵ در روز دهم دی ماه در روستای ترانلو شهرستان شیروان دیده به جهان گشود . نامش را رحیم نهادند .

محیط پاک و مذهبی خانواده ، او را فردی مومن و متد ین بار آورد . ذوق و استعداد سر شارش موجب گردید تا قرآن را به سرعت فرا گیرد . خانواده ی رحیم از نظر مالی در حد متوسط جامعه بود . از این رو مجبور بود از هر فرصتی برای کمک به خانواده

استفاده نماید .

سال اول دبستان را در محل تولدش و بقیه را در روستاهای بیگ و اوعاز سپری کرد . دوره متوسطه را در دبیرستان زینبیه آریا مهر سابق شروع کرد و دیپلم را در سال ۱۳۵۷ در دبیرستان دکتر شریعتی (جهان نو سابق) اخذ نمود .

قبل از انقلاب برای آگاهی مردم در مسجد روستا سخنرانی های شیوا و رسای بر گزار نمود و آنان را از اوضاع و احوال جهان و انقلاب آگاه کرد . مخفیانه اعلامیه های اما م خمینی را در مدارس و کارخانجات و... پخش می کرد .

از مهمترین فعالیت های اجتماعی رحیم در قبل از انقلاب ، رفع مشکل آب آشامیدنی ، ساختن حمام و راه در روستای ترانلو بود . خدمت سربازی را در سپاه دانش گرگان شروع کرد و با پیروزی انقلاب اسلامی برای ادامه ی خدمت به شهر بیرجند عزیمت نمود . بعد از اتمام خدمت وظیفه ی عمومی ، ضمن پرداختن به کشاورزی و دامپروری به عنوان شورای روستا خدمات برجسته ای انجام داد .

با آغاز جنگ تحمیلی ، در آذرماه ۱۳۶۱ به استخدام رسمی سپاه در آمد و رهسپار جبهه گردید . سه مرحله به جبهه گام نهاد و در مسئولیت هایی مانند : مسئول آموزش عمومی سپاه بجنورد ، جانشین گردان ، فرمانده و بی سیم چی گردان به فعالیت پرداخت .

سر انجام ... رحیم برزگر به تاریخ ۲۹/ ۷/ ۱۳۶۳ در عملیات میمک با اصابت ترکش به خیل شهدا پیوست . پیکر پاک آن شهید پرفتوه در بهشت حمزه ی رضا (ع) زیارت به خاک سپرده شد .

شجاعت ، تواضع . نظم .و انضباط رحیم مثال زدنی بود . او مهربان و خون گرم بود . هر کس آشنایی مختصری با وی داشت خیلی زود شیفته ی اخلاق و رفتارش می شد . همیشه دوست داشت مشکلات مردم را حل و فصل نماید . سعی می نمود کینه و کدورت را از بین بچه ها بر دارد و صفا و صمیمیت را میان آنان بر قرار کند .

از روحیه ی تعاون بالا-یی بر خوردار و همیشه آماده ی خدمت رسانی به دیگران بود . بسیار پایبند به عهد و پیمان بود و اگر با کسی وعده می گذاشت ، حتما در موعد مقرر حاضر می شد .

بخشی از اوقات فراغت خود را به مطالعه ی کتب مذهبی ، ادبی و نظامی . و بخش دیگر را به ورزش هایی مانند : کوهنوردی ، کشتی با چوخه و شنا اختصاص داده بود.

از اعتقادات دینی قوی بر خوردار بود . دوستان و آشنایان را به نماز اول وقت بویژه به نماز های جمعه و جماعت سفارش می کرد . وی معتقد بود : فرق بین کافر و مسلمان در نماز خواندن است . ولایت پذ یر بود . علاقه ی فوق العاده ای به امام خمینی داشت .

رحیم اعتقاد راسخ به امر به معروف و نهی از منکر داشت و سعی می نمود ابتدا خودش به آن اصل مهم عمل کند . نسبت به بیت المال بسیار دقیق و محتاط بود . از این رو اگر در ماموریتی از وسیله ی نقلیه دولتی استفاده می کرد به راننده تذکر می داد ، مواظب سرعت ماشین باشد تا آسیبی به آن نرسد . از تضییع حق الناس خیلی می ترسید او معتقد بود خداوند آن قدر رحیم است که از حق خود می گذرد ولی از حقوق مردم نمی گذرد.

رحیم برزگر در تشکیلات نظامی سپاه ، در مدیریت ها و مسئولیت های مختلفی قرار گرفت . در ابتدا مدتی مسئول آموزش نظامی در پادگان شهید بهشتی بجنورد بود و خیلی زود به عنوان یک مربی بر جسته شناخته شد .

در چند عملیات خطر ناک ، معاون فرمانده گردان و مسئول مخابرات گردان بود . رحیم برای افزایش اطلاعات و دانش خود ، کتاب های نظامی را به دقت مطالعه می کرد و نکات کلیدی و بر جسته ی آن را به زیر دستان خود انتقال می نمود .

نسبت به مافوق خود مطیع و فرمان بردار بود و بر کار زیر دستان خود نظارت داشت . و به قدری به رعایت این اصل معتقد بود که بارها می گفت : اگر تکه چوب خشکی را فرمانده بگذارند باید از او اطاعت کرد .

سعی و تلاش زیادی می نمود تا از اطلاعات و تخصص نظامی دوستان خود در ارتش و سپاه نهایت استفاده را ببرد و آن ها را در

آموزش بسیجیان به کار ببندد .

با استعداد و بیان قوی که داشت مطالب را با مهارت تمام به صورت قابل فهم برای زیر دستان تشریح می نمود . به قدری در مسائل نظامی تبحر و تخصص داشت که می توانست با ابداع و عملی نمودن تا کتیک های خاص رزمی ، جان همرزمان خود را از خطرات گوناگون نجات دهد .

هیچ وقت از توکل به خدا . و توسل به ائمه اطهار (ع) مایوس نمی شد . همیشه به یادآخرت بود و در هر فرصتی آن را به دوستان و همرزمانش گوشزد می کرد . فکر شهادت وی را به خود مشغول کرده بود و برای رسیدن به آن تلاش زیادی می نمود . از این رو سعی می کرد از رفاه و آسایش فاصله بگیرد .

همیشه هنگام نماز در دعا و مناجات ابتدا برای دیگران دعا و سپس برای خود آرزوی شهادت می نمود . خواهرش در این باره گفت : در تشییع جنازه ی یکی از شهدا شر کت کردیم . وقتی برسر مزار شهدا رفتیم داخل قبری خوابید و گفت : این به درد من می خورد . مدتی نگذشت که او را در همان جا دفن کردند . منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

برزگر فاضلی، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اصغر برزگر فاضلی

محل تولد : آمل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

این جانب اصغر برزگر فاضلی در سال ۱۳۶۱پس از اخذ دیپلم (فرهنگ و ادب)وارد حوزه علمیه امام صادق علیه السلام شهرستان نور شدم و پس از گذراندن پایه اول ودوم در سال ۱۳۶۴وارد حوزه علمیه قم شدم که تا سال ۱۳۶۹موفق به اتمام پایه ۹و سطح سه حوزه شدم که در این دوران علاوه بر گذراندن دروس اصلی و جانبی پایه های حوزه دروس فلسفه بدایه ونهایه و برخی دروس تفسیر قرآن و دروس هیئت حضرت آیت الله حسن زاده آملی را نیز گذراندم .

از سال ۱۳۷۰دروس خارج فقه واصول حوزه را شروع نمودم که در این مدت علاوه بر ادامه دروس فلسفه اسفار، شرح اشارات ، بخشهایی از شفا ، تمهیدالقواعد ، از سال ۱۳۷۴در دوره کارشناسی ارشد دانشگاه قم تربیت مدرس دارالشفاء شرکت نمودم که در سال ۱۳۷۷موفق به اخذ پایان نامه آن شدم و در طی سالهای ۸۲تا ۸۴در دانشگاههای کرج و اراک دروس معارف اسلامی را تدریس نمودم .

برزگر گلمغانی، شاپور

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید شاپور برزگر گلمغانی : فرمانده محور عملیاتی لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ۲۲ آبان ماه ۱۳۳۶ در خانواده ای نسبتا مرفه و مذهبی در شهرستان «اردبیل» به دنبا آمد . در کودکی نسبت به دیگر همسالان خود قد بلند تر بود و هیکل بزرگی هم داشت از این رو رهبری سایر بچه ها و همبازی هایش را به دست می گرفت و به هنگام بازی همه را تحت نظارت خود در می آورد.

در سال ۱۳۴۳ به دبستان «شمس حکیمی» (ابوذر فعلی)رفت . در سال ۱۳۴۸ مقطع راهنمایی را گذراند و در سال ۱۳۵۲ راهی دبیرستان« شریعتی» شد . در طول مدت تحصیل از کمك به پدر در دامداری غفلت نمی ورزید و در کارهای خانه به مادرش کمك می کرد . علاوه بر این هنگامی که دانش آموز دبیرستان بود در حرفهٔ آهنگری و پنجره سازی مشغول به کار شد .

در سالهای نو جوانی ، به کشتی علاقه مند شد و به صورت نیمه حرفه ای این ورزش را ادامه داد و چندین بار موفق به کسب رتبه در این رشته گردید.

پس از پایان تحصیل و کسب مدرك دیپلم ، برای مدت کوتاهی در«تهران» به کار مشغول شد امادوباره به «اردبیل» بازگشت و در کارگاه آهنگری که پدرش برایش دایر کرده بود به کار پرداخت و در همین زمان به قید قرعه از خدمت سربازی معاف شد . با شروع ا نقلاب و تظاهرات مردم علیه رژیم پهلوی ، به صفوف مبارزان پیوست و در مواقع ضروری در ساختن کوکتل مولوتوف ، پخش اعلامیه ، شعار نویسی روی دیوار و ... بسیار فعال بود . تا آنجا که به اتفاق چند تن از دوستانش پس از شناسایی منزل یك ساواکی ، شبانه ماشین فرد ساواکی را به آتش کشیدند . فردای آن روز« شاپور» دستگیر و در کلانتری «اردبیل» مورد ضرب و شتم مأموران قرار گرفت و به زندان انتقال یافت . اما پس از آزادی از زندان همراه مردم در تظاهرات شرکت می جست و به فعالیت های خود ادامه داد . حتی چندین بار تحت تعقیب قرار گرفت اما نتوانستند او را دستگیر نمایند .

در هنگام ورود حضرت امام (قدس) به «تهران» ، جزء استقبال کنندگان بود . با پیروزی انقلاب اسلامی ، در بنیاد مسکن« اردبیل» به عنوان مسئول تحقیق مشغول به کار شد . مدتی بعد ضرورتاً به چوب بری چوکا در نزدیکی« هشت پر»درمنطقه ی« طوالش»در استان« گیلان» رفت و در حفظ جنگل و رسیدگی به دهات سعی بسیار کرد . سپس با سمت فرمانده گروه حفاظت از کارخانه کاغذ سازی چوکا در برقراری نظم ، نقش فعالی ایفا کرد و چندی بعد به« اردبیل» باز گشت و پس از گذراندن دوره های آموزش نظامی وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد . او در تشکیل بسیج شهرستان «اردبیل» از فعالان این نهاد بود و درآموزش بسیجیان اهتمام می ورزید .

در همین دوره بود که با خانم «رویا احمدیان» ، آشنا شد . او در باره نحوه آشنایی خود با شاپور برزگر می گوید :

«آشنا شدم و از این طریق به خانواده برزگر معرفی شدم . روزی که به خواستگاری آمدند تمام صحبتهای شاپور حال وهوای الهی داشت . از من خواستند که در زندگی جدید حضرت زهرا (ع) را الگوی خود قرار دهم و با هم به قرآن قسم خوردیم تا نسبت به هم وفادار باشیم . مراسم عروسی بسیار ساده و بدو ن هیچگونه تجملی برگزار شد .

پیش از آنکه آشنایی ما به ازدواج بیانجامد در نامه ای به من نوشته بود " : ای کاش زمینه مساعد بود با هم به جبهه حق علیه باطل می رفتیم و در کنار جوانان مسلمان جشن عروسی را به پا می کردیم . حدود ۲ سال اول زندگی را در خانه پدر شان زندگی کردیم تا توانست خانه مستقلی بسازد . در مسائل سیاسی بسیار حساس بود . روزی کتابی برایم آورد و گفت : چون وقت ندارم این کتاب را بخوان و خلاصه کن تا من خلاصه آن را بخوانم . گفتم بگذار برای وقت دیگر . گفت : همان طوری که در مقابل دشمنان از نظر نظامی آماده هستیم باید در مقابل منافقین هم که در سطح شهر هستند از لحاظ عقیدتی نیز بایستیم و مقابله کنیم .))

شاپور در جریان مقابله با منافقین فعالیت بسیار داشت و گاه شبها تا صبح در سطح شهر گشت می زد و اعلامیه آنها را جمع آوری می کرد .

با شروع جنگ تحمیلی و پیش روی دشمن به سوی آبادان و خرمشهر ، راهی جبهه شد و به اتفاق دوستانش به دفاع از آبادان پرداخت و در طی یک عملیات محدود مجروح شد . او پس از بهبودی ، در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی« اردبیل» به سمت معاون فرمان دهی مشغول خدمت شد و بعد از مدتی ، مسئولیت واحد آموزش را بر عهده گرفت.

در تاریخ ۱۱ / ۲ / ۱۳۶۱ چند روز قبل از شروع عملیات فتح المبین ، به جبهه اعزام شد و در منطقه حسینیه (بین اهواز و خرمشهر) توان فرماندهی و شجاعت خود را نشان داد . در این عملیات همراه نفرات گروهان شهید با هنر ؛که از فرماندهی آن را بر عهده داشت ، با پاتک به دشمن به مقابله بر خواست و دشمن را به عقب نشینی وادار کرد . استعداد نیروهای دشمن در این پاتک سه تیپ بود . مدتی بعد به جبهه رود نیسان و از آنجا به به خرمشهر¬ (شلمچه) رفت. شاپور در اولین مرحله از عملیات بیت المقدس به همراه دوست و یار صمیمی خود جعفر جهازی نیز شرکت داشت . در این عملیات ، جعفر به شهادت رسید و او از ناحیه کتف مجروح شد و پس از مداوا و ارائه گزارش عملیات به شلمچه رفت و در ضمن یک نبرد سخت به اتفاق چند نفر از همرزمانش موفق شد جنازۀ شهید جعفر جهازی را به عقب بیاورد . در عملیات آزاد سازی خرمشهر شرکت داشت . پس از خاتمه عملیات شاپور به اردبیل بازگشت . حاج اژدر محمدی دوست در این باره می گوید :

((روزی در حیاط پادگان سپاه اردبیل ، پدر یکی از شهدا که جنازه فرزندش در منطقه عملیاتی بر جای مانده بود او را شدیداً مورد عتاب و سرزنش قرار داد و شاپور فقط لبخند می زد . پدر شهید پادگان را ترک کرد و شاپور خلوتی پیدا کرد و زانو ها را بغل گرفت و هق هق گریست . پرسیدم چرا توضیح ندادی ؟ چرا در برابر تهمت ها خاموش ماندی ؟ گفت : عزیزش را از دست داده که عزیز من نیز بود ، چنان که حتی ذره غباری از جامه فرزند به دستش نرسیده است، بگذارسیلاب سر شک پاک او دامنم را بگیرد و شاید روزی در قیامت همین پدر ، شفیع من باشد .)) بعد از عملیات بیت المقدس به خاطر شهادت عده ای از دوستانش بسیار متاثر بود و مدام یاد آنها را مرور می کرد و به زبان می آورد . او برای خود در خانه اتاقی کوچک ساخته و اسم آن را حجله گاه شهدا گذاشته بود و تصاویر شهدا را بر دیوار آن نصب کرده و در آنجا با خود خلوت می کرد و به عبادت می پرداخت . این حوادث زمینه تحولی درونی برای او فراهم کرد و در تاریخ ۱۱/۸/ ۱۳۶۱ دوباره عازم جبهه گردید و در سمت مسئول آموزش لشکر ۳۱ عاشورا به کار مشغول شد؛

اما به دلیل بروز تأخیر در عملیات به اردبیل باز گشت . در عملیات والفجر مقدماتی – بهمن ۱۳۶۱ – مسئول آموزش نظان تیپ ۹ بود . در عملیات والفجر ۱ ، فرماندهی گردان حبیب ابن مظاهر را به عهده داشت . پس از این عملیات فرماندهی پادگان آموزشی شهید «پیر زاده»در« اردبیل» منصوب شد . در تاریخ ۱۴ / ۲ / ۱۳۶۲ در اثر انفجار نارنجک در پادگان آموزشی دست راستش از مچ قطع شد . بعد از ترخیص از بیمارستان شهید «مصطفی خمینی»در« تبریز» ، به مدت سه ماه مسئولیت واحد آموزشی نظامی منطقه پنج کشوری را عهده دار بود . حاصل ازدواج او دختری به نام «عذرا » و پسری به نام«محمد»است.

رابطه پدر با دختر عاطفی بود ، در همین حال نمی خواست که فرزندانش دلبسته حضور او باشند ، به این دلیل به همسرش می گفت : ((بعد از شهادتم سعی کن جای خالی مرا پر کنی و نگذاری فرزندانم نبود پدر را احساس کنند .))

شاپور علاقه ای به گرد آوری مال و ثروت نداشت و حتی از دزد فقیری که به خانه او وارد شده بود گذشت نمود و مال خود را از او طلب نکرد .

او برای تمام رزمندگان احترامی خاص قائل بود و اگر کاری را به فردی واگذار می کرد نسبت به او اطمینان داشت . به رزمندگان توصیه می کرد : ((انسان باید اول خودش را اصلاح کند و سپس به اصلاح دیگران به پردازد . در کارهایتان دقت کنید تا در

آخرت از شهدا شرمنده نشوید .)) در بحـرانها و مشکلات مختلف ، پیوسته به یاد خداوند بود و در هنگام عصبانیت از گرفتن تصمیم جدی صرف نظر می کرد .

در یکی از سخنرانی هایش برای بسیجیان گفته بود :

((باید قدر نعمت هایی را که خدا به ما داده است بدانیم .... وقتی من سالم بودم و دستم را نارنجک نبرده بود می توانستم دقیق تر تیر اندازی کنم و هر کاری انجام بدهم . اما بعد از آن حادثه حتی نمی توانم کمپوتی را به راحتی باز کنم . هر لحظه ای که این جا نشسته اید میلیارد ها نعمت خدا هست که ما مقداری از آنها را می بینیم . خدا شاهد است آن لحظه ای که دستم را نارنجك برد شب و روز ، در عبادت می گفتم که الهی این آزمایش تو است و من از آزمایشت فقط به خودت پناه می برم .))

عسگر کریمیان یکی از همرزمان او می گوید :

((شاپور ، عید سال ۱۳۶۲ در جبهه همه را دعوت کرد تا روز عید و سال تحویل روزه بگیریم و با امساك از غذا اراده خود را در کوران آزمایش و هواهای نفس بیازماییم .))

یکی از دوستان او (پور محمدی) می گوید :

((در کنار رودخانه نیسان ، برزگر ما را برای اجرای عملیات آماده می کرد . مقرر کرده بود که روی آن رود خانه وحشی سیم بوکسل نصب کنیم . بسیجیان از انجام چنین کاری دست کشیدند چون جریان آب رودخانه بسیار شدید بود . برزگر پس از یک ساعت خود را به آب زد و به آن سوی رودخانه رفت . در این هنگام متوجه شد چند تن از بسیجیان در آب افتاده اند ، خود را به آب انداخت و جان آنها را نجات داد .)) به همسرش گفته بود : ((اگر به خاطر اسلام نبود هیچ وقت از کنارت دور نمی شدم . اگر در این راه به عزت خون ندهم دشمن به ذلت از ما خون می گیرد . تو از من راضی باش و دعا کن .))

او در یکی از نامه هایش به همسر خود نوشت :

((از روزی که ازت جدا شدم یک ساعت هم وقت ندارم که برایت تلفن که هیچ نامه بنویسم . هیجده گردان به ما مربوط است . منظورم آموزش آنهاست . هم اکنون که برایت نامه می نویسم ساعت ۸ شب است و از ساعت ۱۰ الی ۶ صبح پنج گردان را به مانورو خواهیم برد ... خیلی برای تو و خانواده و خانه نگرانم . نمی دانم وضعتان در چه حالی است ؟ باور کن خیلی ناراحت هستم که آیا گرسنه مانده اید ؟ نفت دارید ؟ مریض نیستید ؟ پول دارید ؟ خدایا، خدایا فقط تو می دانی و بس که در جیبم فقط ده تومان پول دارم ... که نمی شود کاری کرد . ازت خواهش می کنم مقاومت کن. خدا بزرگ است . باور کن نمی دانی در چه وضعی هستم . خواهش می کنم از وضعیت خودتان برایم بنویس ... آیا عذرا گرسنه می ماند ، شیر دارد یا نه ؟ محمد چه کار می کند ؟ بگو بابا می گوید ، شرمنده ات هستم . خدا حافظ به امید پیروزی)) در تاریخ ۲۹ / ۷ / ۶۲ در منطقه پنجوین درعملیات والفجر ۴ شرکت کرد . در این عملیات ، هماهنگ کننده محورهای عملیاتی بود . منطقه عملیات ، کوهستانی بود و تعدادی از واحد های لشکر در محاصره دشمن قرار گرفته بودند و از عقب در خواست نیروی کمکی می کردند . دو گروهان به آنها ملحق شد . یک گروهان توسط برزگر و یک گرهان توسط مصطفی اکبری ، هدایت و رهبری می شد. اکبری یکی از همرزمانش می گوید :

((از همدیگر جدا شدیم . چند متری هم حرکت کردیم به تپه ای رسیدیم که از بالا دشمن بر ما مسلط بود و آنجا را زیر آتش داشت . شاپور بلند قامت بود و نمی توانست خود را پشت درختان مخفی کند ، به همین خاطر مورد اصابت تیر دوشکای دشمن قرار گرفت و به شدت زخمی شد او را در پتویی پیچیدند . در همین حال به ما وصیت کرد تا تپه را حتما بگیریم . رزمندگان حمله کردند و آنجا را تصرف کردند .))

مقدر بود که او زنده بماند تا در عملیات بعدی نیز حضور یابد تا این که در مرحله سوم عملیات والفجر ۴ و در ارتفاعات «شیخ گزنشین» در سمت مسئول محور لشکر ۳۱ عاشورا در خاك عراق (پنجوین) به تاریخ ۱۳ / ۸ / ۱۳۶۲ در اثر تیر دوشکا و اصابت

ترکش به پشت به شهادت رسید .

آرامگاه او در گلستان شهدادر« غریبان» شهرستان« اردبیل» واقع است .

عذرا به هنگام شهادت پدر دو ساله و محمد چهار ماهه بود . پس از شهادت شاپور ، برادرش علیرضا در سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید . چندی بعد برادر همسرش (عارف احمدیان) نیز به صف شهدا پیوست . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

برزگر گلمغانی، شاپور

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید شاپور برزگر گلمغانی : فرمانده محور عملیاتی لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ۲۲ آبان ماه ۱۳۳۶ در خانواده ای نسبتا مرفه و مذهبی در شهرستان «اردبیل» به دنبا آمد . در کودکی نسبت به دیگر همسالان خود قد بلند تر بود و هیکل بزرگی هم داشت از این رو رهبری سایر بچه ها و همبازی هایش را به دست می گرفت و به هنگام بازی همه را تحت نظارت خود در می آورد.

در سال ۱۳۴۳ به دبستان «شمس حکیمی» (ابوذر فعلی)رفت . در سال ۱۳۴۸ مقطع راهنمایی را گذراند و در سال ۱۳۵۲ راهی دبیرستان« شریعتی» شد . در طول مدت تحصیل از کمک به پدر در دامداری غفلت نمی ورزید و در کارهای خانه به مادرش کمک می کرد . علاوه بر این هنگامی که دانش آموز دبیرستان بود در حرفهٔ آهنگری و پنجره سازی مشغول به کار شد .

در سالهای نو جوانی ، به کشتی علاقه مند شد و به صورت نیمه حرفه ای این ورزش را ادامه داد و چندین بار موفق به کسب رتبه در این رشته گردید.

پس از پایان تحصیل و کسب مدرک دیپلم ، برای مدت کوتاهی در«تهران» به کار مشغول شد امادوباره به «اردبیل» بازگشت و در کارگاه آهنگری که پدرش برایش دایر کرده بود به کار پرداخت و در همین زمان به قید قرعه از خدمت سربازی معاف شد . با شروع ا نقلاب و تظاهرات مردم علیه رژیم پهلوی ، به صفوف مبارزان پیوست و در مواقع ضروری در ساختن کوکتل مولوتوف ، پخش اعلامیه ، شعار نویسی روی دیوار و ... بسیار فعال بود . تا آنجا که به اتفاق چند تن از دوستانش پس از شناسایی منزل یک ساواکی ، شبانه ماشین فرد ساواکی را به آتش کشیدند . فردای آن روز« شاپور» دستگیر و در کلانتری «اردبیل» مورد ضرب و شتم مأموران قرار گرفت و به زندان انتقال یافت . اما پس از آزادی از زندان همراه مردم در تظاهرات شرکت می جست و به فعالیت های خود ادامه داد . حتی چندین بار تحت تعقیب قرار گرفت اما نتوانستند او را دستگیر نمایند .

در هنگام ورود حضرت امام (قدس) به «تهران» ، جزء استقبال کنندگان بود . با پیروزی انقلاب اسلامی ، در بنیاد مسکن« اردبیل» به عنوان مسئول تحقیق مشغول به کار شد . مدتی بعد ضرورتاً به چوب بری چوکا در نزدیکی« هشت پر»درمنطقه ی« طوالش»در استان« گیلان» رفت و در حفظ جنگل و رسیدگی به دهات سعی بسیار کرد . سپس با سمت فرمانده گروه حفاظت از کارخانه کاغذ سازی چوکا در برقراری نظم ، نقش فعالی ایفا کرد و چندی بعد به« اردبیل» باز گشت و پس از گذراندن دوره های آموزش نظامی وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد . او در تشکیل بسیج شهرستان «اردبیل» از فعالان این نهاد بود و درآموزش بسیجیان اهتمام می ورزید .

در همین دوره بود که با خانم «رویا احمدیان» ، آشنا شد . او در باره نحوه آشنایی خود با شاپور برزگر می گوید :

«آشنا شدم و از این طریق به خانواده برزگر معرفی شدم . روزی که به خواستگاری آمدند تمام صحبتهای شاپور حال وهوای الهی داشت . از من خواستند که در زندگی جدید حضرت زهرا (ع) را الگوی خود قرار دهم و با هم به قرآن قسم خوردیم تا نسبت به هم وفادار باشیم . مراسم عروسی بسیار ساده و بدو ن هیچگونه تجملی بر گزار شد .

پیش از آنکه آشنایی ما به ازدواج بیانجامد در نامه ای به من نوشته بود " : ای کاش زمینه مساعد بود با هم به جبهه حق علیه باطل می رفتیم و در کنار جوانان مسلمان جشن عروسی را به پا می کردیم . حدود ۲ سال اول زندگی را در خانه پدر شان زندگی کردیم تا توانست خانه مستقلی بسازد . در مسائل سیاسی بسیار حساس بود . روزی کتابی برایم آورد و گفت : چون وقت ندارم این کتاب را بخوان و خلاصه کن تا من خلاصه آن را بخوانم . گفتم بگذار برای وقت دیگر . گفت : همان طوری که در مقابل دشمنان از نظر نظامی آماده هستیم باید در مقابل منافقین هم که در سطح شهر هستند از لحاظ عقیدتی نیز بایستیم و مقابله کنیم .))

شاپور در جریان مقابله با منافقین فعالیت بسیار داشت و گاه شبها تا صبح در سطح شهر گشت می زد و اعلامیه آنها را جمع آوری می کرد .

با شروع جنگ تحمیلی و پیش روی دشمن به سوی آبادان و خرمشهر ، راهی جبهه شد و به اتفاق دوستانش به دفاع از آبادان پرداخت و در طی یک عملیات محدود مجروح شد . او پس از بهبودی ، در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی« اردبیل» به سمت معاون فرمان دهی مشغول خدمت شد و بعد از مدتی ، مسئولیت واحد آموزش را بر عهده گرفت.

در تاریخ ۱۱ / ۲ / ۱۳۶۱ چند روز قبل از شروع عملیات فتح المبین ، به جبهه اعزام شد و در منطقه حسینیه (بین اهواز و خرمشهر) توان فرماندهی و شجاعت خود را نشان داد . در این عملیات همراه نفرات گروهان شهید با هنر ؛که از فرماندهی آن را بر عهده داشت ، با پاتک به دشمن به مقابله بر خواست و دشمن را به عقب نشینی وادار کرد . استعداد نیروهای دشمن در این پاتک سه تیپ بود . مدتی بعد به جبهه رود نیسان و از آنجا به به خرمشهر¬ (شلمچه) رفت. شاپور در اولین مرحله از عملیات بیت المقدس به همراه دوست و یار صمیمی خود جعفر جهازی نیز شرکت داشت . در این عملیات ، جعفر به شهادت رسید و او از ناحیه کتف مجروح شد و پس از مداوا و ارائه گزارش عملیات به شلمچه رفت و در ضمن یک نبرد سخت به اتفاق چند نفر از همرزمانش موفق شد جنازهٔ شهید جعفر جهازی را به عقب بیاورد . در عملیات آزاد سازی خرمشهر شرکت داشت . پس از خاتمه عملیات شاپور به اردبیل بازگشت . حاج اژدر محمدی دوست در این باره می گوید :

((روزی در حیاط پادگان سپاه اردبیل ، پدر یکی از شهدا که جنازه فرزندش در منطقه عملیاتی بر جای مانده بود او را شدیداً مورد عتاب و سرزنش قرار داد و شاپور فقط لبخند می زد . پدر شهید پادگان را ترک کرد و شاپور خلوتی پیدا کرد و زانو ها را بغل گرفت و هق هق گریست . پرسیدم چرا توضیح ندادی ؟ چرا در برابر تهمت ها خاموش ماندی ؟ گفت : عزیزش را از دست داده که عزیز من نیز بود ، چنان که حتی ذره غباری از جامه فرزند به دستش نرسیده است، بگذارسیلاب سر شک پاک او دامنم را بگیرد و شاید روزی در قیامت همین پدر ، شفیع من باشد .)) بعد از عملیات بیت المقدس به خاطر شهادت عده ای از دوستانش بسیار متاثر بود و مدام یاد آنها را مرور می کرد و به زبان می آورد . او برای خود در خانه اتاقی کوچک ساخته و اسم آن را حجله گاه شهدا گذاشته بود و تصاویر شهدا را بر دیوار آن نصب کرده و در آنجا با خود خلوت می کرد و به عبادت می پرداخت . این حوادث زمینه تحولی درونی برای او فراهم کرد و در تاریخ ۱۱/۸/ ۱۳۶۱ دوباره عازم جبهه گردید و در سمت مسئول آموزش لشکر ۳۱ عاشورا به کار مشغول شد؛

اما به دلیل بروز تأخیر در عملیات به اردبیل باز گشت . در عملیات والفجر مقدماتی – بهمن ۱۳۶۱ – مسئول آموزش نظان تیپ ۹ بود . در عملیات والفجر ۱ ، فرماندهی گردان حبیب ابن مظاهر را به عهده داشت . پس از این عملیات فرماندهی پادگان آموزشی شهید «پیر زاده»در« اردبیل» منصوب شد . در تاریخ ۱۴ / ۲ / ۱۳۶۲ در اثر انفجار نارنجک در پادگان آموزشی دست راستش از مچ

قطع شد . بعد از ترخیص از بیمارستان شهید «مصطفی خمینی»در« تبریز» ، به مدت سه ماه مسئولیت واحد آموزشی نظامی منطقه پنج کشوری را عهده دار بود . حاصل ازدواج او دختری به نام «عذرا » و پسری به نام«محمد»است.

رابطه پدر با دختر عاطفی بود ، در همین حال نمی خواست که فرزندانش دلبسته حضور او باشند ، به این دلیل به همسرش می گفت : ((بعد از شهادتم سعی کن جای خالی مرا پر کنی و نگذاری فرزندانم نبود پدر را احساس کنند .))

شاپور علاقه ای به گرد آوری مال و ثروت نداشت و حتی از دزد فقیری که به خانه او وارد شده بود گذشت نمود و مال خود را از او طلب نکرد .

او برای تمام رزمندگان احترامی خاص قائل بود و اگر کاری را به فردی واگذار می کرد نسبت به او اطمینان داشت . به رزمندگان توصیه می کرد : ((انسان باید اول خودش را اصلاح کند و سپس به اصلاح دیگران به پردازد . در کارهایتان دقت کنید تا در آخرت از شهدا شرمنده نشوید .)) در بحـــرانها و مشکلات مختلف ، پیوسته به یاد خداوند بود و در هنگام عصبانیت از گرفتن تصمیم جدی صرف نظر می کرد .

در یکی از سخنرانی هایش برای بسیجیان گفته بود :

((باید قدر نعمت هایی را که خدا به ما داده است بدانیم .... وقتی من سالم بودم و دستم را نارنجک نبرده بود می توانستم دقیق تر تیر اندازی کنم و هر کاری انجام بدهم . اما بعد از آن حادثه حتی نمی توانم کمپوتی را به راحتی باز کنم . هر لحظه ای که این جا نشسته اید میلیارد ها نعمت خدا هست که ما مقداری از آنها را می بینیم . خدا شاهد است آن لحظه ای که دستم را نارنجك برد شب و روز ، در عبادت می گفتم که الهی این آزمایش تو است و من از آزمایشت فقط به خودت پناه می برم .))

عسگر کریمیان یکی از همرزمان او می گوید :

((شاپور ، عید سال ۱۳۶۲ در جبهه همه را دعوت کرد تا روز عید و سال تحویل روزه بگیریم و با امساك از غذا اراده خود را در کوران آزمایش و هواهای نفس بیازماییم .))

یکی از دوستان او (پور محمدی) می گوید :

((در کنار رودخانه نیسان ، برزگر ما را برای اجرای عملیات آماده می کرد . مقرر کرده بود که روی آن رود خانه وحشی سیم بوکسل نصب کنیم . بسیجیان از انجام چنین کاری دست کشیدند چون جریان آب رودخانه بسیار شدید بود . برزگر پس از یک ساعت خود را به آب زد و به آن سوی رودخانه رفت . در این هنگام متوجه شد چند تن از بسیجیان در آب افتاده اند ، خود را به آب انداخت و جان آنها را نجات داد .)) به همسرش گفته بود : ((اگر به خاطر اسلام نبود هیچ وقت از کنارت دور نمی شدم . اگر در این راه به عزت خون ندهم دشمن به ذلت از ما خون می گیرد . تو از من راضی باش و دعا کن .))

او در یکی از نامه هایش به همسر خود نوشت :

((از روزی که ازت جدا شدم یك ساعت هم وقت ندارم که برایت تلفن که هیچ نامه بنویسم . هیجده گردان به ما مربوط است . منظورم آموزش آنهاست . هم اکنون که برایت نامه می نویسم ساعت ۸ شب است و از ساعت ۱۰ الی ۶ صبح پنج گردان را به مانورو خواهیم برد ... خیلی برای تو و خانواده و خانه نگرانم . نمی دانم وضعتان در چه حالی است ؟ باور کن خیلی ناراحت هستم که آیا گرسنه مانده اید ؟ نفت دارید ؟ مریض نیستید ؟ پول دارید ؟ خدایا، خدایا فقط تو می دانی و بس که در جیبم فقط ده تومان پول دارم ... که نمی شود کاری کرد . ازت خواهش می کنم مقاومت کن. خدا بزرگ است . باور کن نمی دانی در چه وضعی هستم . خواهش می کنم از وضعیت خودتان برایم بنویس ... آیا عذرا گرسنه می ماند ، شیر دارد یا نه ؟ محمد چه کار می کند ؟ بگو بابا می گوید ، شرمنده ات هستم . خدا حافظ به امید پیروزی)) در تاریخ ۲۹ / ۷ / ۶۲ در منطقه پنجوین درعملیات والفجر ۴ شرکت کرد . در این عملیات ، هماهنگ کننده محورهای عملیاتی بود . منطقه عملیات ، کوهستانی بود و تعدادی از واحد

های لشکر در محاصره دشمن قرار گرفته بودند و از عقب در خواست نیروی کمکی می کردند . دو گروهان به آنها ملحق شد . یک گروهان توسط برزگر و یک گرهان توسط مصطفی اکبری ، هدایت و رهبری می شد. اکبری یکی از همرزمانش می گوید : ((از همدیگر جدا شدیم . چند متری هم حرکت کردیم به تپه ای رسیدیم که از بالا دشمن بر ما مسلط بود و آنجا را زیر آتش داشت . شاپور بلند قامت بود و نمی توانست خود را پشت درختان مخفی کند ، به همین خاطر مورد اصابت تیر دوشکای دشمن قرار گرفت و به شدت زخمی شد او را در پتویی پیچیدند . در همین حال به ما وصیت کرد تا تپه را حتما بگیریم . رزمندگان حمله کردند و آنجا را تصرف کردند .))

مقدر بود که او زنده بماند تا در عملیات بعدی نیز حضور یابد تا این که در مرحله سوم عملیات والفجر ۴ و در ارتفاعات «شیخ گزنشین» در سمت مسئول محور لشکر ۳۱ عاشورا در خاك عراق (پنجوین) به تاریخ ۱۳ / ۸ / ۱۳۶۲ در اثر تیر دوشکا و اصابت ترکش به پشت به شهادت رسید .

آرامگاه او در گلستان شهدادر« غریبان» شهرستان« اردبیل» واقع است .

عذرا به هنگام شهادت پدر دو ساله و محمد چهار ماهه بود . پس از شهادت شاپور ، برادرش علیرضا در سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید . چندی بعد برادر همسرش (عارف احمدیان) نیز به صف شهدا پیوست . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

برزگر، محمدصادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۴ در رشت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق گردید و لیسانسیه‌ی حقوق قضائی شد. آنگاه به استخدام بانک ملی درآمد و از طرف بانک مزبور مأمور مطالعه و کارآموزی در اروپا شد. یک سالی در فرانسه اقامت گزید و در بانک مرکزی کاروزی کرد. پس از مراجعت به ایران و اشتغال در بانک ملی، تدریجاً مسئولیت‌هائی به او واگذار شد که اهم آنها عبارت است از ریاست بانک ملی بابل و ساری، معاونت اداره‌ی نشر اسکناس، ریاست اداره‌ی اسکناس و فلزات و بالاخره رئیس اداره‌ی حقوقی. در ۱۳۳۸ به معاونت وزارت بازرگانی برگزیده شد. دو سال در آن سمت بود تا اینکه در ۱۳۴۰ به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت معاملات خارجی منصوب و چند سالی هم در آنجا اشتغال داشت. پس از آن به عضویت در هیئت مدیره بانک تجارت خارجی رفت. او فارغ‌التحصیل دوره‌ی اول دکترای حقوق دانشگاه تهران بود.

در مسائل اقتصادی آثاری انتشار داد که مهمتر از همه کتاب بورس است. در ۶۴ سالگی در تهران بر اثر سرطان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

برغانی علوی قزوینی، عبدالحسین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۱۲۹۰ ق)، فقیه و حکیم. در قزوین به دنیا آمد و همان جا نشو و نما یافت. پس از فراگیری مقدمات، فقه و اصول را نزد

پدرش ملاعلی برغانی و عمویش، شهید ثالث و عموی دیگرش ملا محمد صالح برغانی آموخت. حکمت و فلسفه را نیز در محضر ملا آقا حکمی و آخوند ملا یوسف حکمی و آخوند ملاصفر علی لاهیجی تلمذ کرد. سپس به عتبات عراق رفت و در درس سید علی طباطبایی، صاحب «ریاض» حاضر شد و از حوزه‌ی درس سید محمد مجاهد و شریف العلمای مازندرانی استفاده کرد. در کربلا عهده‌دار مقام زعامت امور شرعی و فتوا و تدریس بود. سپس به قزوین بازگشت و از مدرسان مدرسه صالحیه شد و پس از وفات پدرش از مراجع تقلید گشت. او داماد عمویش، ملا صالح برغانی، و شوهر قرةالعین بود. فرزندش، شیخ رضا، شیخ الاسلام قزوین و متولی اوقاف برغانی‌ها بود. از جمله آثارش: «نفحات الالهام»، در شرح «شرایع الاسلام»؛ شرح «القواعد» علامه‌ی حلی؛ از اول «طهارت» تا «کتاب المتاجر».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۲۴۷/۲۴، ۱۹/۱۴، ۷۷/۱۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۳ ۷۱۳ -۷۱۲ /۱۳)، مستدرکات اعیان (۳۰۳/۲)، مکارم الآثار (۱۷۰۹/۵)، مینودر (۷۴۹/۲).

برغانی قزوینی، عبدالوهاب

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۲۹۴ ق)، فقیه، مجتهد، متکلم، حکیم، واعظ و شاعر. پس از فراگیری مقدمات و ادبیات، فقه و اصول را از پدرش و عمویش شهید ثالث فراگرفت. آن گاه به اصفهان رفت و حکمت و فلسفه را در حوزه‌ی درس آخوند ملاعلی نوری آموخت و پس از وفات ملاعلی نوری به حوزه درس ملاآقا حکمی قزوینی پیوست و از شاگردان درجه اول او به حساب می‌آمد. برغانی سپس به عراق رفت و در محضر درس سید محمد مجاهد و شریف العلمای مازندرانی و شیخ محمد حسن نجفی صاحب «جواهر» تلمذ کرد و به درجه اجتهاد نایل شد. وی با استادش سید محمد مجاهد در جنگ روسیه و ایران شرکت کرد. او چندی در کربلا به تدریس مشغول بود و چون پدرش درگذشت در قزوین و سپس در تهران اقامت گزید. او مرجع تقلید و فتوا و مدرس طلاب علوم دینی بود و تدریس فلسفه و عرفان بعد از فوت ملا آقا حکمی کاملا بر عهده‌ی او قرار گرفت. از مشهورترین شاگردانش، سید جمال‌الدین اسدآبادی است که در مدرسه صالحیه فلسفه و عرفان را از او اخذ کرد. به گفته‌ی صاحب «المآثر و الآثار»، در طلاقت زبان و ملاحت بیان و حلاوت لهجه و حسن تفهیم عموما و در منبر خصوصا در تمام ایران یگانه بود. از آثار وی: «خصائص الاعلام فی شرح شرائع الاسلام»، به عربی، در پانزده مجلد؛ «مخازن الاصول»، به عربی، در اصول فقه، در بیست مجلد؛ شرح بر «عرشیه‌ی» ملاصدرا؛ «دیوان» شعر؛ کتاب «سوز و گداز»، در قالب مثنوی در واقعه کربلا.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :طبقات اعلام الشیعه (قرن ۸۰۸/۱۳)، المآثر و الآثار (۱۶۳)، مستدرکات اعیان (۳۰۴/۲).

برکیارق

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ملکشاه، مادرش زبیده خاتون، دختر یاقوتی بن چغر بیک. در ۴۷۴ متولّد شده، و چون پدرش ملکشاه در ۴۸۶ در بغداد وفات یافت به سلطنت نشست، و تمام مدّت پادشاهی او به جنگ با برادران و دیگران گذشت، و سرانجام در ۴۹۸ در بروجرد وفات یافته، جنازه او را در اصفهان در مقبره پدر مدفون ساختند.

حیله او خوب، چهره به غایت معتدل، ومحاسن به هم پیوسته، و ابرو گشاده.

وزرای او: عزّالملک، ومؤیّد الملک، و فخر الملک. (پسران خواجه نظام الملک) و عزّالملک عبدالجلیل دهستانی، و مستوفی مجدالملک قمی؛ حجاب او: امیر حاجب قماج، و امیر حاجب طغاک، و امیر حاجب عبدالملک.

سجع مهر او: «احمداللّه علی المنعم» بوده است.

بر گرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

بر گسانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران ناحیه‌ی برگسان در مغرب ایران.

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

بروجردی، علی اصغر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۷۶ -۱۲۳۱ ق)، عالم، متکلم امامی و شاعر، متخلص به اصغر و نیر. در بروجرد به دنیا آمد. مقدمات علوم را در زادگاهش فراگرفت. سپس به نجف رفت و از بزرگانی همچون شیخ محمد حسن نجفی، صاحب «جواهر»، و شیخ محمد حسین، صاحب «فصول»، و سید ابراهیم موسوی، صاحب «ضوابط» و شیخ حسن فقیه، فرزند شیخ جعفر کاشف الغطاء، استفاده کامل برد، و فیض حضور اکثر محدثان و مفسران و حکمای عصر خود را یافت. او شعر می‌سرود و در مثنوی‌اش اصغر تخلص می‌کرد، اما در «دیوان» خود تخلص نیر داشته است. وی آثار سودمندی به جای گذاشت، از جمله: «الافاضات الرضویهٔ»، در نشئات مختلفه، از بدو خلقت تا محشر؛ «البوارق اللامعهٔ»، در خلافت امیرالمؤمنین (ع)؛ «التیمم»؛ «در مکنون»، مثنوی عرفانی؛ «سیف الشیعهٔ»؛ «سیف المجاهدین»، در احکام جهاد و دفاع؛ «شرح منظومه فقهیه»؛ «ضیاء النور»، مثنوی عرفانی عرفانی و اخلاقی؛ «عقائد الشیعهٔ»؛ «اللؤلؤ المنثور»، در بعض خطب امیرالمؤمنین (ع)؛ «لآلی الکلام»، در فروع و احکام؛ «مخزن الاسرار»؛ «معدن الحکمهٔ»؛ «منهج الحق»، در مسائل مختلفه بین الفریقین؛ «مهمات الاصول»، در اصول فقه؛ «نور الانوار»، در احوال حضرت قائم (عج).

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۶۷/۸)، تاریخ بروجرد (۳۵۲ -۳۴۸ /۲)، الذریعه (۱۷۶/۱۹ ،۳۸۶/۱۸، ۶۳/۱۶، ۲۸۴/۱۵، ۱۲۴۱/۹، ۷۳/۵)، ریحانه (۲۵۳/۱)، لغت‌نامه (ذیل/ علی اصغر بروجردی)، المآثر و الآثار (۲۱۷)، مؤلفین کتب چاپی (۴۸۲ -۴۸۰ /۴). معجم المؤلفین (۳۸/۷)، مکارم الآثار (۹۲۲ -۹۲۱ /۳).

بروجردی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مجتهد، سیاستمدار و موافق مشروطه مشروعه، در حدود ۱۲۷۰ ه.ق در تهران متولد شد. پدرش حاج آقا جمال مجتهد که مردی متعین و سال‌ها پیشنماز و صاحب محراب و منبر مدرسه‌ی دوستعلی خان معیرالممالک بود و در نطق و بیان شهرتی داشت، در ۱۳۰۲ ه.ق درگذشت.

شیخ علی‌اکبر تحصیلات مقدماتی را در تهران به اتمام رسانید، سپس به تحصیل معارف اسلامی پرداخت و به طور کامل دوره‌ی سطح را فراگرفت. آنگاه برای ادامه‌ی تحصیلات به عتبات رفت و قریب ۶ سال درس خارج گرفت و به درجه‌ی اجتهاد نایل آمد و به ایران بازگشت و به تدریس مشغول شد.

در ۱۳۰۲ ه.ق پس از درگذشت پدرش تمام مناصب و مراتب وی حسب‌الارث به فرزندش که او هم مرد فاضل و خطیب و ملائی بود تعلق گرفت و شیخ علی‌اکبر مدرس و پیشنماز و صاحب منبر و مدرسه دوستعلی خان معیرالممالک شد و چون مردی بااستعداد بود، بزودی جای پدرش را گرفت و از روحانیون متنفذ تهران شد و با درباریان و امنای دولت نزدیکی یافت و با میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان که تازه به وزیر اعظمی رسیده بود، نزدیک گردید.

ناصرالدین شاه در ۱۳۰۹ ه.ق امتیاز دخانیات را به یک کمپانی انگلیسی داد و مردم از این عمل ناراضی شدند و در نتیجه به مرحوم حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی مراجعه و دادخواهی نمودند. مشارالیه فتوای تحریم آن را از حاج میرزا محمدحسن شیرازی گرفته و در ایران منتشر ساخت و مردم تماماً ترک استعمال دخانیات نمودند. ناصرالدین شاه برای شکستن فتوی، عده‌ای را نزد میراز حسن فرستاد که یا باید غلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید. در آن روز که نمایندگان شاه چنین تکلیفی نمودند، عده‌ای از علماء تهران نزد حاج میرزا حسن آشتیانی بودند، از جمله حاج میرزا علی‌اکبر بروجردی از علمای مجاهد بود و چند بار اعتمادالسلطنه از طرف امین‌السلطان و ناصرالدین شاه برای رفع تحریم به او متوسل شده بود ولی نتیجه‌ای نداد و میرزا حسن تصمیم به ترک ایران گرفت. مردم پس از اطلاع در اطراف منزل او گرد آمدند و مانع خروج ایشان از تهران شدند. در این موقع مردم به نمایندگان شاه که عبارت بودند از میرزا عیسی وزیر و عبدالله خان والی و مجدالدوله داماد شاه را از بین ببرند که شیخ علی‌اکبر مجتهد بروجردی وارد میدان شد و دست مجدالدوله را گرفته و به مردم گفت که الان من و مجدالدوله به ارک می‌رویم و موضوع را فیصله می‌دهیم و بدین ترتیب، جان مجدالدوله را نجات داد.

وقتی حاج شیخ علی‌اکبر و مجدالدوله راه افتادند، عده‌ی کثیری از مردم نیز پشت سر آنها حرکت کردند. چون نزدیک ارک رسیدند، کامران میرزا دستور داد درهای ارک را بستند و به روی مردم آتش گشودند و در نتیجه عده‌ای مقتول و مجروح شدند.

در جلسه‌ای که فردای آن روز برای فسخ قرارداد رژی در ارک تشکیل شد، عده‌ای از روحانیون دعوت به آن جلسه شدند. شیخ علی‌اکبر نیز جزء مدعوین بود و رأی به ابطال قرارداد صادر کرد. حج شیخ علی‌اکبر که موجب نجات مجدالدوله شده بود، تدریجاً در دربار نفوذ بیشتری پیدا کرد و مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت و موقعیت ممتازی در بین جامعه‌ی روحانیت یافت و بیش از هرکس با شیخ فضل‌الله نوری طرح دوستی و مودت ریخت. این دوستی و نزدیکی موجب گردید شیخ فضل‌الله دختر او را به حباله‌ی نکاح شیخ هادی فرزندش درآورد و این مواصلت، آنها را به هم نزدیک کرد، بطوری که هر دو خط مشی سیاسی واحدی پیدا کردند و فوق‌العاده به عین‌الدوله صدر اعظم نزدیک شدند و تقریباً روش آنها مخالفت با جنبش مردم برای تأسیس عدالتخانه

بود.

در ۱۶ شوال ۱۳۲۳ ه.ق عده‌ای از علمای تهران به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مهاجرت کرده در آنجا متحصن شدند و از عین‌الدوله خواستار تأسیس عدالتخانه گردیدند. به دنبال مهاجرت علما، آقا شیخ علی‌اکبر بروجردی از تهران نامه‌هائی برای مراجع تقلید به عتبات فرستاد و متذکر شد اشخاصی که به زاویه‌ی مقدسه رفته و مطالبه‌ی عدالتخانه می‌نمایند معدودی از طلاب می‌باشند و ربطی به حجج اسلامیه تهران ندارند. حجج اسلامیه تهران اصلاً و ابداً از شهر خارج نشده و با عین‌الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر می‌باشند و یقین دارند اگر عدالت در ایران جاری شود درب خانه‌های آقایان بسته خواهد شد.

به دنبال ارسال این نامه‌ها، علمای نجف در این مورد از آقای سید محمد طباطبائی موضوع را استفسار کردند و مرحوم شریف‌الواعظین قمی در تکیه درخونگاه که مجلس روضه و بانی آن آقای طباطبائی بود، علیه حاج شیخ علی اکبر بروجردی افشاگری کرد و در مردم هیجان ایجاد شد و شیخ ناگزیر شد تغییر جهت بدهد. لذا در مهاجرت کبری که در ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ه.ق انجام گرفت، حاج شیخ فضل‌اللّه و حاج شیخ علی‌اکبر بروجردی نیز همراه پانصد نفر همگی مهاجرت نموده، در ابن‌بابویه به مهاجرین پیوستند.

سرانجام تلاش مردم ایران به زعامت روحانیت به ثمر رسید. مظفرالدین شاه عین‌الدوله را از صدارت عزل و میرزا نصراللّه خان مشیرالدوله را به صدر اعظمی منصوب و فرمان استقرار مشروطیت را در ایران صادر نمود و مجلس نمایندگان خود را انتخاب و شروع به کار کرد. مشیرالدوله از دوستان و نزدیکان شیخ علی‌اکبر بروجردی بود و غالباً در منزل او بسر می‌برد و هر موقع که در مجلس حضور می‌یافت، شیخ علی‌اکبر او را همراهی می‌نمود.

پس از استقرار مشروطیت و مرگ مظفرالدین شاه، بین روحانیون تفرقه افتاد و شیخ فضل‌اللّه نوری با عده‌ای از روحانیون از جمله حاج شیخ علی‌اکبر بروجردی در مقابل سید عبداللّه بهبهانی و سید محمد طباطبائی قرار گرفته، با مشروطیت به آن صورتی که تجلی کرده بود، به مخالفت پرداخته و خواستار مشروطه مشروعه شدند. واقعه‌ی توپخانه که در دوران رئیس‌الوزرائی ناصرالملک اتفاق افتاد و عده‌ای کشته و مجروح شدند، کارگردانی‌اش با همین شیخ علی‌اکبر بروجردی بود.

پس از به توپ بستن مجلس و استقرار محمدعلی میرزا در باغشاه، شیخ علی‌اکبر بروجردی نیز بدو پیوست و طرف مشورت شاه بود و از طرف محمدعلی میرزا برای حفاظت او چندین تفنگچی، خانه‌ی او را حفاظت می‌کردند، در تمام جلساتی که در باغشاه برای براندازی مشروطیت به زعامت شیخ فضل‌اللّه تشکیل می‌گردید که منجر به صدور اعلامیه می‌شد، شیخ علی‌اکبر هم آن را امضاء می‌کرد. اوضاع تبریز و سایر شهرها موجب شد محمدعلی میرزا فکری برای اعاده‌ی مجلس بکند و دستور داد در دربار مجلسی تشکیل شود. وقتی در آن مجلس مذاکره درباره‌ی مشروطیت می‌شود، سید علی‌اکبر مجتهد فریاد می‌زند: «انتخابات خلاف شرع است». عبدالحسین میرزا فرمانفرما با او به تندی سخن می‌گوید و حاج علی‌اکبر متعرض می‌شود که هر مجلسی که باید تشکیل شود، به اذن علماء و دخالت علماء باشد. فرمانفرما در پاسخ می‌گوید علمای اسلام منحصر به تو نیست. علمای عتبات و اصفهان و آذربایجان همه متفق بر اعطای مجلس هستند. شیخ علی‌اکبر به گفته‌ی فرمانفرما تعرض نموده به صورت قهر مجلس را ترک می‌گوید و به اتفاق سید احمد بهبهانی و عده‌ای دیگر به منزل حاج سید ابوالقاسم امام جمعه رفته و می‌گوید شاه خیال دارد مشروطه را بدهد ولی ما نمی‌خواهیم. امام جمعه می‌گوید اگر شاه مجلس را بخواهد ما که منتخب او هستیم نمی‌توانیم از خواسته‌ی شاه عدول نماییم. شیخ علی‌اکبر متعرضاً خانه‌ی امام جمعه را ترک می‌نماید و مجلسی به نام مجلس دوستان تشکیل می‌دهد تا چاره‌اندیشی کند.

مرحوم ناظم‌الاسلام عده‌ای از اعضاء مجلس را در تاریخ بیداری ایرانیان آورده است، که از آن جمله‌اند: مفاخرالملک، میرزا عباسقلی خان آدمیت، امین‌الملک، آصف‌الممالک کرمانی، میرزا عبدالمطلب یزدی، حاج اسمعیل مغازه، ارشدالسلطنه،

مختارالسلطنه، میرزا احمد حیدری، امام جمعه خلخالی، میرهاشم، شیخ حسن سنگلجی، سید مشرفه، سید واعظ اصفهانی و شیخ علی‌اکبر مجتهد بروجردی.

این مجلس که ناظم‌الاسلام نام آن را مجلس منافقین گذاشته، با اعتباری به مبلغ ده هزار تومان که از طرف حاج اسمعیل مغازه تأمین شده بود، جلساتی تشکیل داده و اقداماتی بر ضد مشروطه انجام دادند.

سرانجام تهران توسط قوای بختیاری و مجاهدین گیلان فتح شد و محمدعلی میرزا از سلطنت خلع گردید و احمد میرزا با نیابت عضدالملک به سلطنت رسید. در همان روز فتح تهران عده‌ای از مجاهدین شیخ علی‌اکبر را دستگیر و به بهارستان بردند ولی مشروطه‌خواهان اعتنائی به او ننموده آزادش کردند.

ولی چند روز بعد که یازدهم رجب بود، مجاهدین حاج شیخ فضل‌اللّه نوری، حاج ملا محمد آملی و شیخ علی‌اکبر بروجردی را دستگیر و به زندان بردند. قتل شیخ علی‌اکبر بروجردی صرفنظر گردد و فقط او را به مشهد تبعید کردند.

شیخ علی‌اکبر بروجردی تا آخر عمر در مشهد باقی ماند و با وجودی که چندین بار از وی خواسته شد تا به تهران بازگردد زیر بار نرفت و سرانجام در ۱۳۰۸ در ۷۸ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بروجردی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد بروجردی : فرمانده قرارگاه حمزه سید الشهدا(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۳ در روستای «دره گرگ» از توابع شهرستان« بروجرد»، در خانه‌ای محقر اما مصفا به عشق و نور الهی و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) پا به عرصه وجود گذاشت و از زمان نوزادی که آوای حق (اذان و اقامه) در گوشش طنین افکنده بود، خود را برای مبارزه و جهاد با دشمنان خدا آماده کرد. پدر و مادرش که انسانهای مومن و زحمتکش بودند، درتربیت وی سعی و تلاش وافری داشتند. در شش سالگی پدر بزرگوار خود را از دست داد و مادرش با همه مشکلات و سختی‌هایی که وجود داشت، تمامی هم و غم خود را برای تربیت وی به کار بست. محمد در هفت سالگی وارد مدرسه شد اما به دلیل شرایط مادی خانواده، تحصیل در کلاسهای شبانه توام با کار و تلاش روزانه را انتخاب کرد و خانواده را در تامین زندگی شرافتمندانه، مدد رساند.

در سن هفده سالگی به رسم و سنت پیامبر (ص) با خانواده‌ای متدین و معتقد به اسلام وصلت کرد و با این کار، سنت الهی را تداوم بخشید. مدت کوتاهی از ازدواجش نگذشته بود که به خدمت سربازی فراخوانده شد، اما چون مخالف خدمت در نظام ستم‌شاهی بود، از خدمت سربازی گریخت و برای دیدار حضرت امام (ره) راهی «عراق» شد. در مرز دستگیر شد و به مدت شش ماه، در زندانها و شکنجه گاههای رژیم به سر برد. پس از آن بود که دوباره جهت خدمت سربازی به تهران آورده شد. شهید با استفاده از فرصتی که پیش آمده بود در مدت دو سال خدمت، خود را برای مبارزه با دستگاه طاغوتی آماده کرد، به گونه‌ای که پس از سپری شدن مدت سربازی خود را وقف مبارزه با دشمنان خدا و اسلام نمود. او که قبلی مالامال از عشق به حضرت امام (ره) داشت و کینه و نفرت از نظام شاهنشاهی در وجودش موج می‌زد، با یاران حضرت امام (ره) از جمله، شهید حاج مهدی عراقی مرتبط شد و همواره سعی می‌کرد تا در تمامی مراحل مبارزه نقش خود را به عنوان یک مقلد و تابع ولی فقیه به اثبات برساند.

شهید بروجردی ضمن ارتباط با شخصیتهای اسلامی و انقلابی، علاوه بر خودسازی و کسب فیض، به بعضی از امور مربوط به

انقلاب، همچون تکثیر و توزیع اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی حضرت امام (ره) اشتغال داشت. اما به این حد قانع نبود و جنگ مسلحانه و برخورد محکم با رژیم ستم‌شاهی را سرآغاز مبارزه امت اسلامی ایران می‌دانست. به همین منظور به همراه چند تن دیگر از مبارزان به سوریه رفت و ضمن ارتباط با امام موسی صدر و شهید محمدمنتظری به فراگیری و آموزش نظامی و چریکی پرداخت تا خود را برای مرحله‌ای مهمتر آماده نماید.

در وسوریه و لبنان با شهیدانی چون شهید چمران و شهید محمد منتظری آشنا شد و در کنار فراگیری مسائل نظامی، از خلق و خوی پسندیده و اخلاق وارسته و انقلابی این شهیدان نیز بهره‌های وافری برد و همین اخلاص و عشق به اسلام بود که او را در چنین محیط‌هایی بدون تاثیرپذیری از جریانات چپی و التقاطی حفظ کرد. شهید بروجردی برای حرکت و مبارزه خود به دنبال اخذ حجیت شرعی بود و هرگونه حرکت مسلحانه و بدون نظر ولی امر مسلمین جایز نمی‌دانست. او در آن روزگار که عوامل منافقین در زندان، عناصر خط امام را با تعابیری از قبیل فتوائی زیر سئوال می‌بردند، اظهار می‌داشت: «بدون هیچ ابائی، ما فتوائی و مقلد هستیم. خودمان که مجتهد نیستیم.»

پس از قیام ۱۹ دی ماه سال ۱۳۵۶ در قم با اخذ مجوز شرعی از برخی علما و روحانیون پیرو حضرت امام خمینی (ره)، عملیات نظامی علیه رژیم را شروع کرد و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی بی‌وقفه به مبارزات خود ادامه داد.

اقدامات مهمی که شهید بروجردی به همراه تعدادی از نیروهای انقلابی در این مدت انجام داد، عبارت بودند از:

۱ – مبارزه جدی و عملی علیه حضور آمریکا در کشور.

۲ – خلع سلاح قرارگاه پلیس (تهران)

۳ – عملیات نظامی ۱۵ خرداد ۱۳۵۷

۴ – انفجار در نیروگاه برق و کاخ جوانان منطقه شوش.

۵ – خلع سلاح کلانتری ۱۴ در میدان خراسان.

۶ – شرکت در آزادسازی پادگان جمشیدیه و رادیو تلویزیون.

شهید بروجردی در رابطه با اکثر این حرکتهای انقلابی، مسئولیت شناسایی، جمع‌آوری اطلاعات و طرح‌ریزی عملیات را به عهده داشت و در آخرین عملیات از ناحیه پا مجروح گردید. تلاش مستمر شهید بروجردی در راه به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی به عنوان یک نیروی مبارز و سردار آقا امام زمان(عج) در مراحل مختلف قبل و پس از پیروزی ادامه داشته است. او که با ظاهر شدن نشانه‌های پیروزی مردم، سر از پا نمی‌شناخت در هر جا که مسئولان تشخیص می‌دادند حاضر می‌شد و به عنوان کسی که آموزشهای نظامی را در دوران سربازی و مراکز آموزشی فلسطین فراگرفته و تجربیات عملی در مبارزه را نیز دارد، مورد توجه مسئولان بود. هنگامی که بازگشت حضرت امام خمینی (ره) حتمی شد، او به عنوان مسئول حفاظت حضرت امام (ره) از طرف شهید بهشتی و شهید عراقی انتخاب گردید و در طول مسیر با عشق و علاقه‌ای قلبی به این کار مبادرت ورزید و در مدرسه رفاه نیز در آن دوران حساس، به عنوان مسئول حفاظت، ایفای نقش نمود.

دراین ایام او خود را در کنار امام و مراد خود می‌دید و نظاره‌گر به ثمر نشستن خون شهیدان و تحقق آرزوهای مجاهدان فی سبیل‌الله بود.

سرانجام دوران ستمشاهی و ظلم و بی‌عدالتی از کشور اسلامی ایران رخت بر بست و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. در این مقطع اقدامات و تلاش وی ابعاد گسترده‌تری یافت. و با شناختی که از جریانهای فکری و سیاسی موجود داشت برای افشای چهره پلید منافقین و مبارزه ریشه‌ای با آنها از هیچ حرکتی فروگذار نبود و به حق یکی از بازوهای حزب‌الله در جهت نابودی این جریان انحرافی بود.

پس ازمـدتی سرپرستی زنـدان اویـن را به عهـده گرفت و چنـدی بعـد او یکی از دوازده نفری بـود که در خـدت حضـرت آیت‌الله خامنه‌ای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را بنیانگذاری کردند.

شهیـد بروجردی بـا تلاشـهای شبانه‌روزی و طاقت‌فرسـا، در کنـار سـایر برادران، از همـان ابتـدا در سازمانـدهی و نظم دادن به سپاه پاسـداران شـرکت فعـال داشت و با وجود مشـکلات و نارساییها، دلسوزانه انجام وظیفه می‌کرد. در نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب اسـلامی، زمانی که عوامل داخلی ابرقـدرتها، فتنه و آشوب را در مناطق کردنشـین به راه انداختند، با فرمان تاریخی حضـرت امـام (ره) مبنی بر مقابله و سـرکوب ضـدانقلاب عازم پاوه شـد. حضور آن شـهید در کردسـتان (که تا آخرین لحظات حیاتش ادامه داشت) منشا خیرات و برکات زیادی گردید.

پس از تصـویب طرح تشـکیل سازمـان «پیشـمرگان مسـلمان کرد» ، مسئولیت ایـن کـار از طرف شـهید مظلوم آیـت‌الله بهشـتی و حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی به ایشان سپرده شد. اقدامات موثر این تشکیلات در کردستان، سازماندهی ضدانقلاب و نقشه‌های مزورانه اجنبی‌پرستان را به هم ریخت و آرزوی ایجاد اسرائیل دوم در کردستان را در دل آمریکا و ایادیش دفن کرد.

در کردسـتان تمـام حرکـات ضـدانقلاب را به عنوان فرمانـده عملیـات زیر نظر داشت. در جریانات پاوه، درگیری سـنندج و حوادث دردناک شـهرهای کردسـتان همواره یکه‌تاز مقابله با ضدانقلاب بود و شـهرها یکی پس از دیگری با دلاوریهای شـهید بروجردی و یارانش آزاد شد. با این که به او توصـیه شده بود که در خط اول نباشد، اما همیشه در پیشاپیش نیروها حرکت می‌کرد. بارها و بارها در محاصره ضدانقلاب افتاد، اما هر بار با شگفتی تمام، خود و همرزمانش را از محاصره خارج ساخت.

او که در این مدت با تشـکیل یک سـتاد عملیاتی در شـمالغرب، فرماندهی پاسداران و بسیجیانی را که به کردستان می‌رفتند برعهده گرفته بود، موفق شد تا اکثر مناطق آلوده را پاکسازی کند. شـهید بروجردی کار خود را در کردستان با افراد محدودی آغاز کرد. او زمانی به کردسـتان رفت که در اثر سـیاست سازشـکارانه دولت موقت و خیانت هیئت به اصـطلاح حس نیت، جوانان حزب‌اللهی در این خطه به دست ضدانقلابیون ملحد، مظلومانه به شهادت می‌رسیدند.

او در این منطقه بـا مشـکلات فراوانی مواجه بود امـا هیچگـاه ناراحتی درون خود را آشـکار نمی‌ساخت و با اسـتواری و صـلابت به دیگران روحیه می‌داد و با مشغله فراوان، ساعتها می‌نشست و به صحبتهای برادران گوش می‌داد.

بعـد از تصـدی مسـئولیت در کردسـتان، در خیلی از مناطقماننـد پاوه، مریوان و جوانرود به مرز رسـیدیم، پاکسازی مناطق سـنندج، بوکـان، مهابـاد، کامیاران به فرمانـدهی ایشان صورت گرفت. او دوشادوش شـهید کاظمی از پاوه حرکت کرد و در پاکسازی بانه و سردشت، که نقطه اتکای بسیار بزرگ ضدانقلاب به شمار می‌رفت – سهم به سزایی داشت.

شهیـد بروجردی پس از شـهادت شـهید کاظمی و شـهید گنجی‌زاده مسـتقیماً فرمانـدهی عملیات بسـیار سـخت و صـعب‌العبور مسـیر پیرانشهر و سردشت را به عهده گرفت و شجاعانه در کنار رزمندگان اسلام لرزه بر اندام ضدانقلابیون انداخت.

به راستی که حقی بزرگی بر گردن کردستان دارد. او بارها می‌گفت:

«آن کس که مردم کردستان را دوست داشته باشد می‌تواند در کردستان کار کند ،من به این مردم محروم و ستمدیده علاقه دارم.»

شهید بروجردی با اینکه بسیار ملایم و نرم بود اما در مقابل گروهکهای منحرف و عناصر خود فروخته و وابسته، با شدت عمل و بر مبنای «اَشِدّاءُ عَلَی‌الکُفّار» برخورد می‌کرد.

او معتقد بود که لحظه‌ای نباید پاکسازی کردسـتان متوقف شود. گرچه به کارهای تبلیغی، فرهنگی، اقتصادی و عمرانی اعتقاد بسیار داشت، می‌گفت: ابتدا باید منطقه را پاکسازی کرد و بعد به امور دیگر پرداخت.

شهیـد بروجردی در منـاطق جنوب، مخصوصـاً در عملیـات فتح‌المبین نیز نقش برجسـته‌ای داشت. بـا اینکه مسـئولیت منطقه غرب را عهده‌دار بود، قبل ازشـروع عملیات به جنوب آمدو در عملیات شـرکت کرد. نیروی ایمان و تعهد شهید بروجردی و علاقه قلبی او به

انقلاب اسلامی و ارزشهای متعالی آن باعث شده بود که در سنگر زهد و تقوی و خدمت خالصانه از تمامی همرزمانش پیشتازتر باشد.

آن قدر با نفسانیات خود مبارزه می‌کرد که جایی برای خودستایی در او وجود نداشت. شهید بزرگوار حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین محلاتی در وصف وی می‌گویند: «به قدری متواضع بود که هیچگاه «من» نمی‌گفت و از خودی تعریف نمی‌کرد و همیشه به دنبال کار بود. آنچه برای او مطرح بود، فداکاری، ایثار و مبارزه بود. جهاد و فداکاری او در حد اعلی بود و شاید کمتر برادری به قدر این شهید در غرب خدمت کرده باشد ... پاک زندگی کرد و پاک از دنیا رفت.

درمقابله با ضدانقلاب و برخورد با نارساییهای بی‌دلیل و مسامحه و سستی افراد، از خود واکنش نشان می‌داد و دارای اراده محکم و عشق به ارزشهای متعالی اسلام بود.»

سردار سرلشکر پاسدار برادر محسن رضایی فرماندهی کل سپاه اظهار می‌دارند:

پیروزی ما در عملیات «بازی‌دراز» و همچنین «قصرشیرین» مدیون این شهید بزرگوار است.

عشق و علاقه وصف ناشدنی آن شهید به مردم کردستان تا حدی بود که در سخت‌ترین شرایط، به مشکلات مردم این خطه می‌اندیشید و چون خود فردی زجر کشیده بود، با احساس عمیق دینی همواره به محرومان فکر می‌کرد.

او یک دوست و یاور به تمام معنا برای مردم مستضعف و محروم کردستان بود. این علاقه نه تنها در رفتار ظاهری او نمایان بود، بلکه در عمق وجودش ریشه دوانده بود.

هیچگاه در چهره او تردید و ابهام وجود نداشت. دارای روحیه‌ای قوی و بزرگ بود و در شجاعت بی‌نظیرترین فرد در کردستان بود. تقوی، خلوص و اعتقادش به توحید، در او ایجاد آرامش می‌کرد و تحمل و صبر و استقامتی که در او بود، نشان می‌داد که چگونه مجاهدی است.

او هیچ‌گاه وقار و متانت خود را از دست نمی‌داد و علاوه بر ارتباط تشکیلاتی، همواره یک ارتباط معنوی با بچه‌ها داشت. نفوذش بر قلبها به گونه‌ای بود که حتی در رابطه با مردم کردستان نیز مصداق داشت. مردم کردستان با علاقه عجیبی او را دوست داشتند. او همواره می‌گفت: باید حساب مردم را از ضدانقلاب جدا کنیم. این برخورد گرم و صمیمی با مردم آن منطقه بود که به او لقب مسیح کردستان داده بودند.

همواره تبسم بر لبانش بسته بود. درحالی که شکیبا بود، خروشان هم بود. او که یک لحظه از تداوم عملیات غافل نبود، با تلاش همه جانبه و شبانه‌روزی، دیگران را برای خدمت هرچه بیشتر ترغیب می‌کرد. محمد تمام وجود خود را وقف انقلاب کرده بود. کسی نمی‌توانست زمانی را بیابد که ایشان در حال استراحت باشد و یا وقفه‌ای در کارش ایجاد شد.

او با تمسک به روحانیت پیرو خط امام و تقوی سرشار خود، درمراحل مختلف مبارزهچه قبل و چه پس از پیروزی انقلاب از هرگونه چپ‌روی یا راست‌روی مصون ماند. او با همین اخلاق اسلامی و تواضع و فروتنی توانسته بود تبلیغات انبوه ضدانقلاب را خنثی نموده و به یک منطقه وسیع حیات دوباره بخشد.

شهید بروجردی یک نظامی بود، ولی بشدت عاطفی و فرهنگی بود. سعی می‌کرد که به وسیله برخوردها و بحثهای اعتقادی و سیاسی، افراد را با عقاید و دیدگاههای انقلابی و اسلامی آشنا کند و این کار در کردستان کارایی خوبی داشت. با مردمداری و قلب مهربان خود چنان در دل نیروهای سپاهی و بسیجی و مردم کردستان نفوذ کرده بود که هرچند ماموریتها طولانی می‌شد، نیروها احساس خستگی نمی‌کردند.

در زندگی شهید بروجردی آثار رفاه‌طلبی و گرایش به مادیات مشاهده نمی‌شد و در سخت‌ترین شرایط با کمترین امکانات به خدت مشغول بود و همواره خود را مدیون انقلاب و امام می‌دانست.

در مجموع، آگاهی سیاسی و دینی او، مهارتهای نظامی و عشق و ارادتش به انقلاب از او فردی ساخته بود که خود را همواره در خدمت به نظام مقدس اسلامی می‌دید و در این راه هیچ‌گاه احساس خستگی نکرد.

بروجردی را همه می‌شناسند و خوب می‌دانند که او به واقع منجی کردستان بود و حضورش در آن خطه، دل هر دشمنی را می‌لرزاند.

پاکی و بی‌آلایشی محمد به هنگام شهادتش همه را بشدت متاثر کرده و سردار محسن رضایی به هنگام تشییع پیکرش در حالی که عکس آن شهید را در آغوش داشت، پیاده همراه جمعیت تا بهشت‌زهرا رفت.

محمد با فعالیتهای مخلصانه‌ای همه را مجذوب خود کرده بود. خبر شهادتش، تمامی رزمندگان مستقر در منطقه را آنچنان منقلب کرد که گویی پدر خویش را از دست داده‌اند.

شهید بروجردی که در حیات پربرکتش منشا بسیاری از خیرات بود با تقدیر الهی پس از عمری کوتاه ولی سراسر مبارزه و تلاش و محرومیت، با قلبی آکنده از عشق به اسلام و محرومان به شهادت رسید و خصلتهای بی‌شماری همچون ساده‌زیستی، تحمل مشکلات، آگاهی و بصیرت، عشق به امام و ولایت، صلابت وقاطعیت در مقابل ضدانقلاب و ستمگران را برای رهروانش به یادگار گذاشت.

سردار شهید حاج محمد ابراهیم همت درمورد نفوذ کلام او چنین گفته است:

«بودند برادرانی که در اثر فشار کار خسته شده بودند ولی بعد از چند دقیقه صحبت با شهید بروجردی، تمام مسائل آنها حل می‌شد و با دلی گرم و امیدوار دوباره سراغ کارشان می‌رفتند ...

ما شاگرد او بودیم. ایشان دارای یکسری ویژگیهای اخلاقی خاصی که شاید من در طول زندگیم از کمتر انسانی دیدم و ولایت‌پذیری در این انسان بزرگ، استقامت و پایداری، اخلاق حسنه، خصوصاً در برخوردهای اجتماعی از ویژگیهای خاص اولیه این مرد بود.

او خیلی ساده از خطای دیگران درباره خویش می‌گذشت و به اشتباه خود اعتراف داشت و طلب عفو می‌کرد.»

او نمونه‌ای از شیران صحرای نبرد در روز و زاهدان در دل شب بود.

سردار محسن رفیقدوست در این خصوص می‌گوید:

«نماز شب او را در شب ورود حضرت امام (ره) که مسئولیت حفاظت نظامی از امام را داشت، دیدم و گریه او را در پیشگاه خدا مشاهده نمودم. او در پیش از انقلاب، شهادت در راه خدا را سعادت می‌دانست ... او چریك مسلح در قبل از انقلاب بود که بارها به جنگ مسلحانه با طاغوت رفته بود.» در تاریخ اول خرداد ۱۳۶۲ در حالی که با عده‌ای دیگر از همرزمانش در مسیر جاده مهاباد، نقده حرکت می‌کردند بر اثر انفجار مین به آرزوی دیرینه‌اش (که سالها در نمازها و نیایشهای نیمه شبش از درگاه خداوند می‌طلبید) رسیده و به فوز عظیم شهادت نایل شد.

یکی از افرادی که در صحنه شهادتش حضور داشت می‌گوید:

«پس از انفجار وقتی من بالای سر او رسیدم مانند همیشه تبسم بر لبانش نقش بسته بود و من احساس کردم که او کلام مولایش را تکرار می‌کند. «فُزتُ وَ رَبّ الکَعبَه.» حضور در حوزه علمیه و همنشینی با طلاب علوم دینی، ایشان را به «جریان مبارزه روحانیت» ملحق ساخت و به تدریج با مشی مبارزاتی حضرت امام خمینی(ره) آشنا گردید. ارتباط ایشان با مجامع مذهبی اصفهان و تردد ایشان به قم و استفاده از محضر علمای بزرگ، از او انسانی مبارز، آگاه،متعهد و تربیت یافته ساخت. در این دوره، مبارزه تنها دغدغه و مشغله ذهنی شهید صالحی بود و هر روز تا پاسی از شب به همراه جوانان انقلابی در جلسات مذهبی شرکت می جست و یا در چاپ، تکثیر و توزیع اعلامیه های حضرت امام خمینی(ره) تلاش می نمود.

پس از چندی به خدمت سربازی فراخوانده شد، اما با صدور فرمان حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر ترک پادگانها، از محل خدمت به کمک دوستان فرار کرد.

تلاشهای سیاسی بی وقفه، رفته رفته شهید صالحی را به یکی از ارکان مبارزاتی جوانان شهر نجف آباد درآورد. در سال ۱۳۵۷ با چند تن دیگر از برادران حزب اللهی خود به تهران آمد و در صحنه های مختلف انقلاب حضور فعال داشت.

به هنگام ورود حضرت امام خمینی(ره) از افراد فعال در برنامه استقبال از معظم له و در فرودگاه مهرآباد جزو گروه محافظین حلقه اول بود.

تا لحظه پیروزی انقلاب لحظه ای از حرکت و تلاش و جانفشانی در راه اهداف بلند و الهی ولی امر مسلمین و مرجع و امام خویش دست برنداشت.

سال شمار زندگی شهید بروجردی

۱۳۳۳ تولد در روستای دره گرگ از توابع بروجرد

۱۳۴۰ سکونت در تهران

۱۳۴۸ کار در کارگاه تشک دوزی

۱۳۵۲ ازدواج و تشکیل خانواده

۱۳۵۲ اعزام به خدمت سربازی

۱۳۵۴ آغاز مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی

۱۳۵۶ تشکیل گروه توحیدی صف و انجام عملیات نظامی علیه رژیم پهلوی

۱۳۵۶ تولد اولین فرزند به نام حسین

۱۳۵۶ ملاقات با امام خمینی در نجف اشرف

۱۳۵۷ قبول مسئولیت حفاظت از جان امام در ۱۲ بهمن

۱۳۵۷ قبول مسئولیت زندان اوین

۱۳۵۷ مشارکت در تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

۱۳۵۷ مسئولیت پادگان ولی عصر (عشرت آباد)

۱۳۵۸ اعزام به کردستان و قبول مسئولیت سپاه در غرب کشور

۱۳۵۹ تشکیل سازمان پیش مرگان مسلمان کرد

۱۳۶۱ تشکیل قرار گاه حمزه السید الشهدا

۱۳۶۲ شهادت

محل دفن: قطعه شهدا در بهشت زهرای تهران منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران تهران،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

برونسی، عبدالحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالحسین برونسی : فرمانده تیپ ۱۸جوادالائمه(ع)ازلشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
کودکی را که عصر روز بیست و سوم شهریور ماه هزار و سیصد وبیست و یک صدای گریه‌اش در گلو پیچید ؛«عبدالحسین» نام نهادند. وقتی در لباس سربازی به روستا آمد، مردم از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند. ورود مأمورین اصلاحات ارضی شاه و عدم قبول آب و ملک، باعث‌مهاجرتش به شهر مشهد شد. مشاغل متفاوت را آزمود و چون در هر کدام شبهه‌ای بود ،دست به بنایی زد. با ارشادات مقام معظم رهبری با مسائل سیاسی آشنا شد و پا در رکاب‌مبارزه با رژیم پهلوی گذاشت . مأمورین ساواک در زیر شکنجه دندانهایش‌را شکستند. انقلاب که پیروز شد جزو اولین افراد اعزامی به کردستان بود.عرصه‌های نبرد حق علیه باطل، بستر مناسبی بود که استعداد بالقوه ی او به‌فعل در آید و از فرماندهی گروهان، به فرماندهی تیپ هجدهم جوادالائمه‌برسد . دراین سال ها رشادت و ایثارگری او زبانزد خاص و عام بود تا آنجا که‌دشمن چنان هراسی از برونسی داشت که برای سرش جایزه تعیین کرد. این سردار سرفراز بعد از زیارت خانه خدا به مرحله‌ای از شهود رسیده‌بود که زمان و مکان شهادت خودش را می‌دید و سرانجام در عملیات« بدر»،پس از رشادت بسیار در چهار راه خندق در ۲۵/۱۲/۱۳۶۳ به شهادت رسید.

برهان‌الدین هروی، حیدر

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۷۸۰- ح ۸۳۰ ق)، مفسر، متکلم و ادیب. معروف به صدر هروی. عالم به معانی و بیان بود و از شاگردان ارشد ملاسعد تفتازانی به حساب می‌آمد. در «هدیهٔ العارفین» سال وفات وی ۸۴۵ ق ذکر شده است. از آثارش: حاشیه بر «شرح کشاف» استادش، در تفسیر؛ شرح بر «ایضاح المعانی» قزوینی، در معانی و بیان؛ حاشیه بر «فرائض سراجیه» یا شرح «فرائض سجاوندی»؛ شرح «المواقف» قاضی ایجی، در علم کلام.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :ریحانه (۲۵۶/۱)، کشف الظنون (۱۸۹۴، ۱۴۷۹، ۱۲۴۷، ۲۱۱)، معجم المؤلفین (۹۲/۴)، هدیهٔ العارفین (۳۴۲ -۳۴۱ /۱).

بزرگمهر

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س ششم م)، نویسنده. وزیر انوشیروان بود، در ادبیات فارسی بارها به عنوان نمونه‌ی دانش و لیاقت و تقوی از او نام برده شده است. در مورد وی روایاتی است، از جمله این که پادشاه هند شطرنجی نزد پادشاه ایران فرستاد، بزرگمهر اسرار این بازی را کشف کرد و در مقابل بازی نرد را اختراع کرد. رساله‌ای به زبان پهلوی به نام «پند نامگ وزرگمهر بختگان»، (پندنامه‌ی بزرگمهر پسر بختگان)، به او منسوب است.[۱]

هرجا که سخن از انوشیروان به میان می‌آید نامی هم از وزیر او بزرگمهر برده می‌شود. در منابع عربی و فارسی راجع به عقل و کیاست این وزیر سخن بسیار رفته است. و در ادبیات اسلامی هرگاه خواسته‌اند که فرد اکمل و نمونه‌ی کامل از یک وزیر باتدبیر را

نشان داده باشند، نام او را برده‌اند و حکایتها از دانایی او آورده‌اند. با همه‌ی این تشریفات و توصیفات با کمال تأسف هنوز شخصیت چنین مردی بر ما مجهول است. اما بنا به تحقیق خاورشناسان بزرگمهر نام شخص بخصوصی نبوده بلکه عنوان و نامی مقامی از مقامات کشور بوده است که آن عنوان را در دوره‌ی ساسانی وزرگ فرمذار (بزرگ فرمذار) یعنی وزیر اعظم می گفتند که ظاهراً هم بزرگمهر یا بزرجمهر هم تصحیف عنوان بزرگ فرمذار بایستی باشد. این بزرگ فرمذار زمان انوشیروان را پسر سوخرا (زرمهر) دانسته‌اند و چون سوخرا ملقب به بختگان بود از این جهت بزرگمهر را نیز پسر بختگان نوشته‌اند.

گویند که بزرگمهر نخست مربی هرمزد پسر انوشیروان بود و سپس به کثرت دانایی او پی برده او را برکشید، و به مقام وزارت رسانید. در بعضی از نوشته‌های دوره‌ی اسلامی آمده است که خسرو پرویز سرانجام بزرگمهر را بکشت.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ ادبیات ایران قبل از اسلام (۱۸۶ –۱۸۵)، تاریخ فلاسفه‌ی ایرانی (۳۸)، دایرةالمعارف فارسی (۴۲۶/۱)، دستور الوزراء (۱۸ –۱۵)، سبک‌شناسی (۵۳ –۵۲ /۱)، فرهنگ ادبیات فارسی (۸۹)، لغت‌نامه (ذیل/ بزرگمهر).

بزرگ‌نیا، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به صدرالتجار، متولد ۱۲۷۳، فرزند حاج عبدالحسین که تاجر معتبری بود. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی نو مشهد در محضر شیخ محمدحسن شیرازی به پایان برد و زبان‌های روسی و فرانسه را نزد معلمین خصوصی فراگرفت. آنگاه برای تکمیل تحصیلات به اروپا رفت و در انگلستان و فرانسه در زمینه‌ی اقتصاد و تجارت تجربه اندوخت. پس از مراجعت به ایران وارد کارهای سیاسی شد و از بنیانگذاران حزب دموکرات خراسان گردید. در مجلس مؤسسان اول وکیل شد. در دوره‌ی هفتم از بجنورد به وکالت مجلس انتخاب گردید. مثل اینکه در مجلس هفتم نتوانست خوب کار کند. حمایت تیمورتاش را نیز از دست داد و چندی بعد خود تیمورتاش گرفتار شد. بزرگ‌نیا نتوانست کرسی وکالت دوره‌ی رضاشاهی را برای خود نگه دارد. مدت‌ها در مشهد به همان شغل تجارت و ملکداری مشغول بود. در انتخابات دوره‌ی شانزدهم که در ۱۳۲۸ ش انجام گرفت، وکیل شد. در ادوار هیجدهم و نوزدهم و بیستم متوالیاً از بجنورد یا از سبزوار به وکالت انتخاب گردید. البته دستور صادر می گردید که انتخابش بکنند. بعد از آن چون سنش از ۷۰ تجاوز کرده بود، به مجلس راه نیافت و به همراه اعیان و اشراف شهر، ریاست اتاق بازرگانی را تصدی می کرد. نزدیک به ۸۰ سال عمر کرد. با دربار پهلوی هم قرابت سببی پیدا کرده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بزنجانی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا بزنجانی

محل تولد : داراب

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۱/۱

بسطامی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد اطلاعات وعملیات تیپ یکم امیرالمومنین(ع)لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

نامش «علی» بود وزادگاهش منطقه «ملکشاهی» در استان «ایلام»، تولدش سال۱۳۴۲ وتا پایان مقطع دبیرستان درس خوانده بود .او با شکار و تیر اندازی و کوهنوردی که اجداد ،پدر و برادرانش در آن مهارت خاصی داشتند آشنا بود .آمیختگی این روحیه با آن جوهره پاک و اصیل از او سرداری سر افراز ،درد آشنا و عاشق قرآن ساخته بود که با ایمان راسخ به انقلاب اسلامی و کوشش در راه پیروزی آن و ایثار و فداکاری در نبرد حق علیه باطل در جبهه های نبرد حق علیه باطل در جبهه های غرب و جنوب کشور . داشتن مسئولیتهای حساس فرماندهی حفاظت اطلاعات ، فرماندهی گردان ،فرماندهی اطلاعات و عملیات در لشگر۱۱امیرالمومنین وحضوردر عملیات مهمی چون عاشورا ،الفجر ۹ ،کربلای ۴ ،کربلای ۱۰ ،والفجر ۱۰ ودهها نبرد چریکی شاهدی برمردانگی ودلیری اوست. می جنگید و از مقتدایش علی (ع) آموخته بود اخلاص را .تا اینکه در صبحی صادق و در پگاهی سرخ در میدان مین جبهه مهران ،خورشید عمرش به خون نشست و در روز ۷/ ۳/ ۱۳۶۷ بر بال خونین شهادت به سوی محبوبش شتافت و نام ماندگارش بر سینه تاریخ تا ابد خواهد درخشید . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بسطامی، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد راه سازی قرارگاه خاتم الانبیاء(ص) (ستاد کل نیروهای مسلح)

شهید «غلامحسین بسطامی» در سال ۱۳۳۸ش در شهر «دامغان» متولد شد.تحصیلات ابتدایی،متوسطه و دبیرستان را در همان شهر با موفقیت به اتمام رساند. در تمام مراحل تحصیل از دانش آموزان ممتاز به حساب می آمد. پس از پایان دوره دبیرستان، در رشته مهندسی راه و ساختمان در دانشگاه« پلی تکنیک» پذیرفته شد. ورود او به دانشگاه مصادف با اوج گیری تحولات انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بود. او در زادگاه خود درتظاهرات ضد رژیم پهلوی شرکت می کرد و مبارزاتی در راه پیروزی انقلاب اسلامی انجام داد. در تابستان سال ۱۳۵۸ به دنبال فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر بسیج عمومی برای کردستان و خصوصا پاک سازی شهر پاوه از وجود اشرار مسلح و ضد انقلاب، عازم کردستان شد. پس از آن در ۱۳ آبان ماه همین سال به همراه سایر دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، در اشغال سفارت« آمریکا »مشارکت کرد و بعد از آن در واحد عملیات، مسئول حفاظت از گروگانها بود. پس از آنکه تعدادی از گروگانها به منظور نگهداری و حفاظت بیشتر به شهرستانهای مختلف انتقال داده شدند، حفاظت از گروگانها در

شهرهای «قم» و «محلات» را به عهده گرفت.

در این ایام به فراگیری فنون و آموزشهای نظامی پرداخت و با شروع جنگ تحمیلی در شهریور ماه سال ۱۳۵۹، از طریق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به طور داوطلبانه عازم جبهه های نبرد شد. در آنجا مسئولیتهایی ،از جمله، مسئولیت تدارکات سپاه «سوسنگرد »را به عهده گرفت و علاوه بر این در عملیات متعددی از جمله عملیات ۲۶/۱۲/۱۳۵۹ و عملیات ۳۱/۲/۱۳۶۰ شرکت کرد که در عملیات آخر از ناحیه دست مجروح شد. پس از بهبودی از مجروحیت با وجود آن که هنوز کاملا ـ خوب نشده بود، به «سوسنگرد» بازگشت و در عملیات ۲۷/۶/ ۱۳۶۰ ، مسئولیت رساندن تدارکات به خطوط عملیاتی را به عهده گرفت. در تاریخ ۷/ ۹/۱۳۶۰ در عملیات طریق القدس شرکت و از ناحیه سینه مجروح شد. پس از این عملیات فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سوسنگرد به او واگذار شد. شهید «بسطامی» در عملیات بیت المقدس که در تاریخ ۱۰/۱۲/۱۳۶۱ انجام شد، مسئولیت فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «سوسنگرد» را به عهده داشت و نقش به سزایی در این عملیات ایفا کرد. این عملیات در سه مرحله و طی ۲۵ روز صورت گرفت و در نهایت موجب آزادسازی «خرمشهر»، «هویزه»، «پادگان حمید» و خارج شدن بخش وسیعی از خاک جنوب کشور از تیر رس آتش دشمن شد.شهید «بسطامی» در خرداد ماه سال ۱۳۶۱ به منظور شرکت در عملیات رمضان، از سمت فرماندهی سپاه سوسنگرد استعفا نمود و علی رغم پیشنهاد مسئولیتهای مختلف به او، مایل بود به عنوان یک رزمنده در عملیات شرکت کند. او در این عملیات از ناحیه دست راست به شدت مجروح شد. پس از ترخیص از بیمارستان به همراه عده ای از جانبازان و خانواده های شهدا عازم زیارت خانه خدا شد که تاثیر عمیقی بر روحیه و رفتار او داشت.

پس از بازگشت از سفر حج، قصد حضور مجدد در جبهه را داشت ، اما دست راست او هنوز بهبود نیافته بود و نیاز به انجام چند عمل جراحی استخوان داشت . به همین سبب پزشک معالجش، شش ماه حضور در «تهران» را برای انجام عمل های جراحی او لازم دانست. این دوره مصادف با بازگشایی دانشگاه ها بود که او ثبت نام نموده و در کلاسهای درس حاضر شد اما دوری از جبهه برای او قابل تحمل نبوده و با شروع عملیات والفجرمقدماتی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ بلافاصله عازم جبهه شد و در واحد مهندسی رزمی قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) در قسمت راه سازی مشغول به خدمت شد. در جریان عملیات والفجر ۱ مسئولیت مهندسی رزمی تیپ سیدالشهدا را به عهده گرفت و با شروع عملیات برای احداث جاده حساسی به منطقه تپه دو قلو در جنوب فکه اعزام شد .او و چند تن از رزمندگان چندین شبانه روز بی وقفه بر روی جاده کار کردند. کار احداث جاده تقریبا به پایان رسیده بود و نیروهای عراقی به شدت منطقه را زیر آتش گرفته بودند.

شهید« بسطامی» از رزمندگان خواست که کار را تعطیل کنند و به عقب بازگردند. در حین بازگشت ، خمپاره ای به زمین نشست و او و «محمد صفری» ،مسئول تدارکات قرارگاه مهندسی رزمی خاتم الانبیاء (ص) به شدت مجروح شدند. لحظاتی بعد، «محمد صفری» به شهادت رسید و شهید «بسطامی» که از چند ناحیه زخمی شده بود و خونریزی شدیدی داشت ، با آمبولانس به پشت خط مقدم جبهه منتقل شد . او در حین بازگشت زمزمه می کرد: الحمدلله ،الحمدالله، الهی رضاً برضائک ، تسلیما بقضائک ، مطیعا لامرک.آخرین جملات او قبل از شهادت چنین بودند: مهدی جان، قربانت بروم، بیا تا ببینمت.

پیش از آنکه آمبولانس به بیمارستان برسد، «غلامحسین بسطامی» به فیض شهادت نائل شد. تاریخ شهادت او ۷ اردیبهشت سال ۱۳۶۲ مصادف با ۱۳ رجب یعنی سالروز تولد امیر المومنین علی(ع) بود.

اومتصف به اوصافی بود که برخی از آنها عبارت بودند از :

توجه به معنویات و ارزشهای والای انسانی و عبادت، این مهم را با خواندن قرآن و نمازهای همراه با توجه و حضور قلب انجام می داد.

همواره از گناهان دوری می جست. خصوصا از ریا بیم داشت که مبادا ارزش اعمال او را از بین ببرد. مسئولیتهایی را که به عهده

داشت از دوستان و حتی خانواده خود پنهان می کرد. حتی مجروحیت خود را از دیگران مخفی می نمود. هنگامی که دست راستش مجروح شد، درون آن میله ای کار گذاشته بودند که دو سر آن بیرون بود. در این ایام به زیارت حضرت رضا (ع) مشرف شد. مادرش به دلیل شلوغی حرم از او خواست که با توجه به آنکه ممکن است بدن یا لباس مردم به میله ها گیر کند و دست او را ناراحت کند،دستش را بالا بگیرد. او نپذیرفت و اذعان داشت که: دستم را بالا نگه دارم که بگویند مجروح جنگی است؟ نه من این کار را نمی کنم. او اغلب دست مجروحش را زیر لباس پنهان می کرد تا کسی متوجه آن نشود.

بردباری در مقابل سختی ها و مصائب خصوصا در جبهه.کمبودها و نارسایی ها به ویژه در اوایل جنگ بسیار بیشتر بود اما هیچگاه لب به شکوه نگشود.

انس عجیبی با فضای روحانی جبهه یافته بود و تاب دوری از آن را نداشت. در یکی از دستنوشته های به جا مانده از او آمده است: این مدت که خارج از جبهه بودم،گرچه گاهی خود را راضی می کنم که خوب در اثر جراحت ناچار بودم بیرون باشم اما خود می دانم که ضرر کردم و بزرگترین ضرر هم این بود که با خروج از جبهه ها و زندگی عادی، حالتی را که طی یک سال و نیم حضور در منطقه کمی در من به وجود آمده بود ، یعنی آمادگی برای شهادت را از دست دادم و از طرف دیگر فهمیدن این مطلب و درک این واقعیت را نکته مثبت بزرگی برای خود می دانمو. چون فهمیدم خارج از جبهه و عادی زیستن چه به روزم آورده. سخن شهید بزرگ ولی الله تاک را بر من ثابت کرد که می گفت : من که می دانم خارج از مسجد نماز نمی خوانم، چرا از مسجد خارج شوم؟ من که می دانم بیرون از جبهه ،از خدا دور می شوم، چرا خارج شوم؟ و درک این مطلب را نشانم داد که باید در جبهه بمانم و خود را به مقام آمادگی برای شهادت برسانم وآنگاه با آمادگی کامل برای ملاقات خدای بزرگ به صحنه روم و هر کجا که باشم نیز راهم این باشد.

دلجویی از خانواده و تاکید بر ادامه راه رزمندگان.

در نوشته های خود به دوستان و خانواده، همواره بر ضرورت تداوم راه رزمندگان تاکید می کرد. هنگامی که در جبهه بود ، با طلبه ای ازحوزه علمیه قم به نام «ولی الله تاک» آشنا شد. ولی الله قبل از بسطامی به شهادت رسید.او به حدی شیفته اخلاق و معنویات شهید تاک شده بود که در اغلب محافل و ضمن صحبت با دوستان، روحیات او را بازگو می کرد و مقالات و وصیتنامه شهید تاک را برای دوستان قرائت می نمود. تاثیرپذیری شهید بسطامی از شهید تاک تا حدی بود که او وصیتنامه خود را همان وصیتنامه شهید تاک دانسته بود و این مطلب بیانگر جنبه های مشترک روحی و معنوی هر دو شهید بود. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بسطامیان، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالله بسطامیان : قائم مقام فرمانده گردان حضرت ولی عصر(عج)لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ۱۵ اسفند ۱۳۴۳ در زنجان به دنیا آمد . او دومین فرزند خانواده بود . هنگامی که به سن پنج سالگی رسید ، همراه پدربزرگش در جاسات قرآن شرکت می کرد و قرائت قرآن را به طور کامل فرا گرفت .در سن هفت سالگی در مدرسه صاحب مشغول به تحصیل شد . تکالیفش را به سرعت انجام می داد و سپس در کارهای خانه به مادرش کمک می کرد . در سال ۱۳۵۵ پا به دوره راهنمایی گذاشت ودرمدرسه فعلی شهید چمران تحصیلاتش را ادامه می داد .

بیشتر اوقـات فراغتش را به قرائت قرآن در مسـجد می گذرانـد . در خانه نیز به مطالعه کتابهای دینی و علمی می پرداخت . به شـنا و فوتبال علاقه داشت . او و برادرش اصـغر ، افرادی اجتماعی و فعال بودند . وقتی که انقلاب اسلامی آغاز شد لحظه ای آرام نداشتند . نیروهای امنیتی رژیم پهلوی چنـد بار در صدد دسـتگیری آنها بر آمدند ولی ناکام ماندند ، عبد الله و اصـغر در تظاهرات و حمله به مراکز پایگاههای مختلف رژیم پهلوی شـرکت می کردند . با پیروزی انقلاب اسـلامی ، در سال ۱۳۵۸ در دبیرستان شریعتی مشغول به تحصـیل شد و همزمان به خدمت سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی در آمد . با شروع جنگ تحمیلی در حالی که شانزده سال بیشتر نداشت به جبهه های جنگ شـتافت . ابتدا یک نیروی عادی بود اما با شـجاعت ، لیاقت و کاردانی که از خود نشان داد خیلی زود به سمت معاون گردان منصوب شـد . در عملیات محرم از ناحیه پا و شـکم به شـدت مجروح شـد اما وقتی او را برای مداوا فرسـتادند ، پس از چند روز دوباره به جبهه شتافت . یکی از

بسیار صـبور و بردبار بود و مشـکلات را با بردباری تحمل می کرد. یکی از دوسـتانش نقل می کنـد:روزی از دفتر فرماندهی با من تماس گرفتنـد و گفتنـد که پـدر عبـد الله فوت کرده است . او را به زنجان ببرید و در مسیر موضوع را به او بگویید تا شب هفت در زنجان بمانیـد و بعد بر گردید . عبد الله می تواند تا چهلم پدرش آنجا بماند . من نیز در طی مسیر منطقه تا زنجان موضوع را برایش گفتم . با وجود علاقه شدیدی که به پدرش داشت بسیار صـبورانه بر خورد کرد. به زنجان رسیدیم و دیدیم که پدر ایشان را آماده تشییع و دفن کرده اند . عبد الله گفت : لحظه ای صبر کنید تا من نماز بخوانم و بعد مراسم را انجام دهید . آنها نیز چنین کردند . به هر حال تا شب هفت پـدر عبـد الله در زنجان مانـدیم . آنگاه من آماده بازگشت به جبهه شـدم که دیدم ایشان نیز آماده شده است . هر چه دوسـتان و آشـنایان اصـرار کردنـد که فعلا در زنجان بمان ، زیرا روحیه مادرت چندان مناسب نیست ، در پاسخ گفت : طبق فرمان امام در جبهه بیشتر از خانه به من احتیاج دارند و ما به اتفاق به جبهه بازگشتیم .

عبد الله بسـطامیان از بی وفایی و عهد شـکنی متنفر بود و اگر به کسـی وعده ای می داد ، حتما آن را انجام می داد . بسیار مذهبی و علاقمند به امور دینی بود و علاوه بر انجام فرایض ، در امور مستحبی نیز سعی وافر داشت .

یکی از همرزمانش درخاطره ای از او چنین نقل کرده است :

پس از فتـح خرمشـهر درگیریهایی پیش آمـد که عبـد الله طی آنها شـجاعت زیادی از خود نشان داد و جانفشانی زیادی کرد ، حتی چندین شب نخوابید تا مبادا دشـمنان دوباره حمله کنند . بالا خره هنگامی که خسـتگی شدید بر او مستولی شد به دوستانش گفت : می خواهم چند دقیقه ای استراحت کنم تا خسـتگی از تنم بیرون رود . سپس سرش را روی چیز نرمی گذاشت و خوابید صبح که از خواب بیدار شد دید سـرش را روی شکم عراقی گذاشته است و آن عراقی از ترس اینکه مبادا تکان بخورد و کشته شود تا صبح بی حرکت مانـد در حالی که می توانست با اسـلحه ای که در کنار عبـد الله او را بکشد و فرار کند اما به خاطر ترسـی که بر او مسـتولی شده بود نتوانست چنین کاری را انجام دهد . عبد الله بعد از اینکه از خواب بیدار شد عراقی را اسـیر کرد و با خود به پشت جبهه برد .

عبـد اله بسـیار شـجاع بود و از عقب نشـینی از مقابل دشـمن به شـدت اکراه داشت . زمانی در جزیره مجنون ، دشـمن برای مقابله با حملات نیروهای خودی آب رود خانه را به روی نیروهای ایرانی باز کرد تا نیروهای رزمنـده مجبور به ترک مواضع خود شوند . در همین موقع از فرماندهی خبر رسـید که دژ را خالی نکنید ، زیرا هدف دشـمن خالی کردن دژ و اشغال آن است . عبد الله با وجودی که معاون فرماندهی گردان را بر عهده داشت در این راه پیشـقدم شد و گفت : من در دژ می مانم هر کسـی می خواهد برود . بنا بر این همه در دژ ماندند و دشمن نتوانست به هدف خود برسد .

عبد الله بسطامیان سر انجام در ۲۴ خرداد ۱۳۶۴ در منطقه ای بین دزفول و اندیمشک به شهادت رسید . یکی از همرزمانش در مورد نحوه شـهادت وی گفته است :عبد الله بسطامیان پیش از شروع عملیات به نزدم آمد و انگشترش را به من داد و گفت : این انگشتر از

فردا به دردم نمی خورد . به من توصیه کرد که به بچه ها بگویید پیشانی بند ها را به پیشانی ببندند . وقتی پرسیدم که چرا چنین رفتاری می کنید؟ گفت : فردا صدام به دزفول موشک خواهد زد و من از خداوند خواسته ام آن موشک به ما اصابت کند زیرا مردم غیر نظامی که تقصیری ندارند . ۲۴ خرداد ۱۳۶۴ بود که به طرف دزفول حرکت کردند گروهی با قایق رفتند و گروهی از راه خشکی و با ماشین حرکت کردند . عبد الله از همه جلو تر بود و با عجله حرکت می کرد به نحوی که به او گفتند : تو جلو تر از ما قرار گرفته ای و این خطرناک است . وقتی به منطقه بین دزفول و اندیمشک رسیدیم ماشین دیگری در مسیر به عبد الله برخورد کرد . راننده همراه عبد الله به نام زکریا بیات ، در دم به شهادت رسید آقای اصانلو یکی از همراهان با دیدن این صحنه خود را به عبد الله رسانده و او را در آغوش گرفت که عبد الله او را به روح پدرش قسم داد که مرا به حالت سجده رو به قبله بگذارید و آن شخص نیز چنین کرد . عبد الله در حالت سجده بیهوش شد او را به بیمارستان دزفول منتقل کردند ولی در بیمارستان به شهادت رسید .
آرامگاه او در گلزار شهدای شهرستان زنجان واقع است . بعد از شهادت عبد الله برادر وی اصغر بسطامیان نیز در عملیات کربلای ۵ در ۱۲ بهمن ۱۳۶۵ به شهادت رسید . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهیو وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بشارت، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فقیه

تولد: ۱۳۲۴، در دهاقان شهررضا.

شهادت: ۱۴ مرداد ۱۳۶۰، تهران.

حجت‌الاسلام محمدتقی بشارت، فرزند حاجی بابا، تا خارج فقه و اصول تحصیلات حوزوی داشت پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به کار تدریس مشغول بود و از طرف حضرت امام خمینی (ره) و جامعه مدرسین حوزه‌ی علیمه، در امور تبلیغ فعالیت داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نمایندگی امام در گچساران و نیز جهاد سازندگی را به عهده داشت. همچنین مدتی سرپرست بنیاد شهید و کمیته کهکیلویه و بویراحمد بود. وی از سوی مردم شهر سمیرم به نمایندگی مجلس خبرگان و سپس اولین دوره مجلس شورای اسلامی رسید.

علاوه بر مقاله‌های ایشان در جراید، کتاب خوارج از دیدگاه نهج‌البلاغه را تنظیم نمود و همچنین در ترجمه بخشی از مجموعه ورام نیز سهم داشت.

حجت‌الاسلام بشارت در چهاردهم مرداد ۱۳۶۰ به دست منافقین در جلوی درب منزلش به شهادت رسید. پیکرش در سمیرم به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

بشکوه، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان کمیل ناوتیپ۱۳ امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه «مجید بشکوه» در سا ل ۱۳۳۵ ،در بوشهر در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. دوران تحصیلاتش را در بوشهر گذراند و دیپلمش را گرفت.

او از اوایل انقلاب که جنبش و حرکت انقلاب اسلامی به رهبری امام عزیز ،عرصه ی حیات فرعونیان زمان را تنگ کرده بود ،مبارزات خود را شروع کرد و در راهپیمایی علیه جنایتکاران شرکت فعال داشت .اوعاشقانه به نماز و دعا می پرداخت و جوانمردی شجاع بود .در برابر وابستگان رژیم طاغوت مبارزه می کرد .مجید عاشق امام خمینی (ره) بود . اجرای فرمان امام خمینی (ره) را همچون دستورات حضرت رسول (ص) و امامان (ع)وا جب می دانست .

با پیروزی انقلاب ، او به همراه تعدادی از برادران انقلابی ،جمعیت فداییان اسلام را تشکیل دادند و شبانه روز از دستاوردهای انقلاب اسلامی محافظت می کردند .

با شروع جنگ تحمیلی ،وی به ندای «هل من ناصر ینصرونی »امام خمینی(ره) لبیک گفت و با جمعی از یاران فداکار انقلاب اسلامی از جمله ماهینی به گروه جنگ های نامنظم ،به فرماندهی دکتر چمران ،ملحق شد و تا زمان شهادت دکتر در کنار این شهید بزرگوار با شیطان بزرگ و نوکرش ،صدام جنگید و حتی برای لحظه ای دست از مبارزه با آنان بر نداشت .

او خود را مدیون امام ،مردم و انقلاب می دانست و همیشه از خدا می خواست که بتواند روزی ،دین خود را به امت حزب الله ادا نماید . او زندگی در سنگر های جبهه را بر ماندن در خانه و داشتن آسایش ظاهری ،ترجیح می داد و حیات دنیوی را یک زندگی موقت و وسیله ای بی ارزش جهت پرواز به سوی یک آرامش ابدی می دانست .

مجید در اکثر عملیات از جمله فتح المبین ،شوش ،بدر و رمضان به عنوان فرمانده ی گردان شرکت داشت و با لاخره پس از هفت سال حضور مداوم و بی وقفه در جبهه ها و شرکت در تمام عملیاتی که توسط رزمندگان اسلام انجام می شد ،در تاریخ ۴/ ۱۰/۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۴ به فیض عظیم شهادت نایل آمد و به آرزویش رسید .

منابع زندگینامه :

آخرین خلوت ،نوشته ی اسماعیل ماهینی،نشر نور گستر-۱۲۸۴

بشیری، سیاوش

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سیاوس بشیری متولد ۱۳۲۳ه.ش دارای دکترای رشته گیاه پزشکی و عضو هئیت علمی دانشگاه استکهلم با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات و آثاری پیرامون شناخت و درمان بیماریها و افات میوه های سردسیری می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکی تحصیلات رسمی و حرفه ای : سیاوش بشیری دارای کارشناسی رشته کشاورزی ازدانشگاه شیراز و دکتری رشته از دانشگاه استکهلم می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکترای آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی سیاوش بشیری بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : سیاوش بشیری در کنار تحصیل به مطالعه، پژوهش و تدوین کتبی درحوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : سیاوش بشیری پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشگی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه استکلهم در آمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا

مشغول به انجام خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سیاوش بشیری عضو هئیت علمی و دانشیار گروه گیاه پزشکی دردانشکده کشاورزی دردانشگاه استکهلم است.فعالیتهای آموزشی : سیاوش بشیری سالهاست که به عنوان عضو هئیت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشگاه استکهلم به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سیاوش بشیری درکنار تدریس به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : سیاوش بشیری از جمله گیاه پزشکانی است که پژوهشهای و تلاشهای علمی وسیعی درباره شناخت و درمان بیماریها و آفات میوه های سردسیری انجام داده است.

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

بصیر، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین بصیر : قائم مقام فرمانده لشگر۲۵ کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در شام غریبان عاشورای حسینی سال ۱۳۲۲ در یکی از روستاهای" فریدونکنار "به دنیا آمد. او اولین فرزند زوج" محمد حسن بصیر "و سیده" سکینه طیبی نژاد "بود که در دورهٔ ارباب و رعیتی به عنوان یک رعیت در زمین های ارباب کشاورزی می کردند. مادرش می گوید : «در آن دوره ما رعیت مردم بودیم و گندم و پنبه می کاشتیم. ما کار می کردیم و ارباب می برد. حتی خانه ای که زندگی می کردیم مال ارباب بود".» حسین "در مهر ماه ۱۳۲۹ در سن ۷ سالگی به مدرسه فرستاده شد و دوره شش ساله ابتدایی نظام قدیم را در مدرسه" سنایی "فریدونکنار گذراند.

بعد از اتمام دوره ششم ابتدایی نظام قدیم ترک تحصیل کرد و نزد یکی از بستگانش در" بابل "به آهنگری مشغول شد. در کنار این کار در امور کشاورزی به پدرش کمک می کرد.

اول شهریور ۱۳۴۱ برای انجام خدمت وظیفه به" تهران "اعزام شد و در آنجا به دلیل فعالیت های سیاسی و پخش اعلامیه های امام خمینی به پادگان منظریه قم تبعید گردید. شرایط سخت و دشوار خدمت سربازی را در اول شهریور ۱۳۴۳ به پایان رساند. در سال ۱۳۴۶ در بیست و چهار سالگی ـ با خانم" آمنه براری "ازدواج کرد.

در دوم مرداد ۱۳۵۰ در شرکت باطری سازی وزارت جنگ در تهران مشغول به کار شد ولی به علت فعالیتهای سیاسی در اول مهر ۱۳۵۳ اخراج گردید. به دنبال آن به زادگاهش" فریدونکنار "بازگشت و مشغول آهنگری شد. مدتی بعد به کمک پدرش یک کارگاه ساخت در و پنجره آلومینیومی راه اندازی کرد و مشغول کار شد. او در رژیم پهلوی به طور گسترده و همه جانبه مبارزه می کرد به همین خاطر چند بار دستگیر و روانه زندان شد درسال ۱۳۵۷ برنامه راهپیمایی" فریدونکنار "را با تظاهرات مردم در" تهران" هماهنگ می کرد و در شهر هسته مبارزه و راهپیمایی را سازمان داد.

تا ۳۰ دی ماه ۱۳۵۹ در جبهه حضور داشت و بعد از دو ماه مراجعت به زادگاهش بار دیگر در اول فروردین ۱۳۶۰ به جبهه اعزام شد.مدتی در منطقه" گیلان غرب" مسئول حفاظت از قله های" صدفی "،"ابرویی "و" کرجی "بود.

حسین از اول فروردین تا پنجم تیرماه ۱۳۶۰ در مناطق مرزی بود و در عملیات طریق القدس و فتح بستان شرکت داشت. پس از عملیات ها برای مدت کوتاهی بازگشت.اما بار دیگر در ۸ بهمن ۱۳۶۰ به جبهه اعزام و تا شهریر ۱۳۶۲ به عنوان بسیجی و به طور مستمر در جبهه ها بود. در این مدت به عنوان جانشین فرمانده گردان در لشکر ۲۵ کربلاـ انجام وظیفه می کرد و در عملیات فتح

المبین، بیت المقدس، رمضان، محرم و والفجر مقدماتی شرکت کرد.

در بیست و هشت شهریور ماه ۱۳۶۲ در منطقه جنگی به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد. از آن پس فرماندهی گردان یا رسول (ص) لشکر کربلا را عهده دار شد. یکی از همرزمانش می گوید : به ندرت لباس فرم سپاه را می پوشید و اکثر وقت ها لباس خاکی بسیجیان بر تن داشت. روزی در قرارگاه با فرماندهان عالی رتبه جنگ مانند محسن رضایی و علی شمخانی جلسه داشت. مشاهده کردم که با همان لباس خاکی بسیج می رود تا در جلسه شرکت کند. گفتم بهتر نیست تا لباس فرم سپاه را بپوشید ؟ در جوابم گفت : فرزندم ! من این لباس را دوست دارم و به آن افتخار می کنم و از خدا می خواهم که همین لباس را کفنم قرار دهد. دوست دارم لباس رزم کفنم شود و در آن روز بزرگ که همه در پیشگاه محبوب سرافکنده می ایستیم در قافله پر شور شهیدان سربلند بر حریر خویش مباهات کنم .

در عملیات والفجر ۴ به سمت جانشینی تیپ یکم ویژه ۲۵ کربلاـ منصوب شد.پس از عملیات الفجر ۴در عملیات والفجر ۶ نیز با همین مسئولیت شرکت کرد و بر اثر اصابت ترکش مجروح گردید. در سال ۱۳۶۳ با تقلیل بعضی از تیپهای لشکر فرماندهی گردان یا رسول (ص) را به عهده گرفت. در همین سال به زیارت بیت اللّه الحرام مشرف شد.

او همچون تمامی سرداران گمنام جنگ متواضع و فروتن بود. وقتی که عنوان و سمت وی در جبهه سوال شد، گفت : «مثل رزمندگان بسیجی من هم دارم می جنگم.»

وقتی ضرورت جبهه و عملیات اقتضاء می کرد آن را با هیچ چیزی عوض نمی کرد. حتی در جریان ازدواج دختر اولش با "مرتضی جباری "که رزمنده دایم الحضور جبهه بود و بعد ها شهید شد ـ شرکت نکرد و در جبهه بود.

حاج بصیر نسبت به حفظ بیت المال بسیار حساس بود. یکی از همرزمانش می گوید : قبل از عملیات بدر حاجی برای سرکشی به نیروهای پادگان بیگلو آمده بود و مشغول صحبت کردن با مسئولان گردان بود. ناگهان لامپ کوچکی را مشاهده کرد که در خاک ها افتاده بود خم شد و آن را برداشت و نگاهی به آن کرد و متوجه شد که سالم است و مسئول تدارکات گردان را خواست و به او گفت چرا لامپ را دور می اندازید. اگر چه این لامپ کوچک است ولی بیت المال است و باید در روز قیامت جواب دهید. در حفظ بیت المال کوشا باشید تا خدای ناکرده در روز قیامت سرافکنده نباشید. حاج بصیر در گردان تاکید داشت که در موقع اذان نیروها اذان دسته جمعی بگویند. او با نیروهای تحت امر بسیار صمیمی بود و گاهی اتفاق می افتاد نیروهای گردان اگر خواب می دیدند برای تعبیر آن به نزد حاجی می رفتند و او با صبر و حوصله خواب آنها را تعبیر می کرد. یکی از همرزمانش می گوید : صبح روزی در چادر فرماندهی مشغول خوردن صبحانه بودیم که به حاجی گفتم: یکی از دوستان خواب دید که یکی از انگشتان دستم قطع می شود. حاجی در تعبیر آن گفت : «یکی از بهترین دوستانت را از دست خواهی داد .» دیری نپایید که دوست عزیزم محمد تیموریان در عملیات بدر به شهادت رسید. وقتی حاجی خبر شهادت تیموریان را شنیدگفت : «شهید تیموریان فرزند من بود وشهادت او کمرم را شکست.» حاج حسین بصیر بعد از شرکت در عملیات بدر در عملیاتهای زنجیره ای قدس در سال ۱۳۶۴ شرکت داشت و با هدایت نیروهایش توانست پاسگاه" بلالیه "و" ابولیله "عراق را تصرف کند. پس از عملیات قدس، گردان یا رسول (ص) به عنوان گردان نمونه مأمور ادغام در لشکر ۷۷ خراسان شد. بعد از اتمام ماموریت، نیروهای گردان برای آموزش غواصی و کسب آگاهی برای انجام عملیات والفجر ۸ به منطقه" بهمنشیر "انتقال یافتند و بصیر شخصاً آموزش نیروها در رودخانه را به عهده داشت. در همین زمان به فراندهی یکی از تیپهای عملیاتی لشکر ویژه ۲۵ کربلا منصوب شد.

بعد از تصرف شهر فاو به فرماندهی محور عملیاتی منصوب شد و در حالی که شبانه روز دوشادوش رزمندگان در منطقه عملیاتی حضور داشت بر اثر اصابت ترکش به قفسه سینه و بازو مجروح شد. در سال ۱۳۶۴ در مازندران و فریدونکنار شایع شد که حاج بصیر به شهادت رسیده است. مطرح شدن این موضوع در صبحگاه سپاه مازندران به این شایعه قوت بخشید. اما بسیجیان فریدونکنار

در یک شب که برای اقامه نماز مغرب و عشا به مسجد جامع شهر رفته بودند با خبر شدند که حاجی به فریدونکنار آمده است. آنها با سردادن شعارهای حماسی به سوی منزل حاجی حرکت می کنند. در بین راه عده ای از مردم نیز به آنها پیوستند تا به خانه حاجی رسیدند و شعار می دادند «حاجی سرت سلامت.» جمعیت گرداگرد حیاط خانه به یاد شهیدان جنگ اقدام به نوحه سرایی کردند. سپس حاجی شروع به سخنرانی کردند و با ذکر آیه ای از قرآن مجید تشکر از حضار در حالی که قطرات اشک در چشمانش حلقه زده بود، گفت : « ای عزیزان من ! نور چشمان من ! چرا شعار سرت سلامت می دهید. من خسته و تنها شده ام ؛ دلم گرفته ؛ دوستانم همه رفتند و عزیزانم مرا تنها گذاشتند. شما نمی گذارید که به آنان ملحق شوم. همین شعارها و دعاهای شماست که مرا از آنان جدا کرده است. شما انسانهای بزرگی هستید و خدا به شما نظر دارد و حرف شما را اجابت می کند.»

در عملیات صاحب الزمان (عج) که در منطقه فاو در سال ۱۳۶۵ انجام گرفت حضور داشت. دشمن که با شروع عملیات متوجه حضور نیروها ی ایرانی شده بود اقدام به آتش سنگین روی مواضع رزمندگان کرد به طوری که نیروها در دویست متری خاکریز دشمن زمین گیر شدند و تلاش فرماندهان گردان برای به حرکت در آوردن و پیشروی نیروها ثمری نداشت. وضعیت با بی سیم به حاجی گزارش شد و او به سرعت خود را به خط مقدم رساند و با صدای خوش و ملایم اما استوار گفت : «فرزندان من، کربلا رفتن خون می خواهد.» بعد یا حسین گویان نیروهای زمین گیر شده را تشویق به پیشروی کرد و آنان که با حضور حاجی در جمع جانی دوباره گرفته بودند با ندای یا حسین (ع) به خاکریزه های دشمن یورش بردند و مواضع آنان را به تصرف در آوردند. بعد از اتمام عملیات که با شب نوزدهم ماه مبارک رمضان مصادف بود، حاجی به مقر پشتیبانی برگشت و وارد چادر تدارکات شد و تا صبح مشغول عبادت بود.

قبل از عملیات کربلای ۱ در سال ۱۳۶۵ و فتح مهران حاج بصیر خواب می بیند که در عالم رویا سیبی شیرین به او داده اند که مانند آن را هرگز نخورده بود. خودش این خواب را به شهادت تعبیر می کرد.

در عملیات کربلای ۱ بعد از فتح قله قلاویزان مشاهده کرد که بعضی از رزمندگان با اسرا با عصبانیت رفتار می کنند. با دیدن این منظره بسیار ناراحت شد و گفت : «اسرا هیچ وسیله دفاعی ندارند، پس با برخوردی مناسب با آنها رفتار کنید و کاری نکنید که خداوند ورق جنگ را برگرداند و پیروزی را به شکست مبدل نماید. » حاج بصیر در عملیات کربلای ۴ نیز حضور داشت. در ادامه عملیات کربلای ۵ یک دسته شانزده نفری به اتفاق حاجی که فرمانده محور عملیات بود برای نجات گردان نصر از محاصره دشمن به سوی نوک شمشیری دریاچه ماهی حرکت کردند. آنها در داخل کانال که عرض آن حدود سی سانتی متر بود با تمام توان جنگیدند تا اینکه مهماتشان به تمام رسید.

در این عملیات مرتضی جباری ـ داماد حاجی، فرمانده گردان عاشورا ـ در شلمچه به شهادت رسید. حاجی در مراسم بزرگداشت سومین روز شهادت در مجلس عزای او حضور یافت و در سخنان کوتاهی اعلام کرد : « خدا را شاهد می گیرم که به خاطر شرکت در این مجلس عزا برای اینکه در مراسم بزرگداشت دامادم شرکت کنم جبهه را ترک نکرده ام، بلکه به امر فرمانده لشکرم در اینجا حضور یافتم تا شما مردم شهید پرور و دوستان مرتضی و جوانان غیور این سامان را به سوی جبهه حماسه و شرف فراخوانم.» این سخنان باعث شد تا جمع کثیری از بسیجیان فریدونکنار به سوی جبهه اعزام شوند.

حاج بصیر در ۱۹ فروردین ۱۳۶۶ به قائم مقامی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا منصوب شد و در عملیات کربلای ۸ شرکت کرد. در این عملیات دو همرزم او سردار محمد حسن قاسمی طوسی و سردار حمیدرضا نوبخت به شهادت رسیدند.

حاج حسین بصیر قبل از هر عملیات موهای سر و صورت را اصلاح می کرد و گفت : «عملیات سعی در صفای مستی و طواف کعبه عشق است.» نقل است که روزی حاج بصیر از مادرش خواست به وی اجازه دهد بر سجاده اش دو رکعت نماز حاجت بخواند و پس از نماز خواندن به دعایش آمین بگوید. مادرش با قبول این درخواست بر دعای او آمین می گوید. حاجی بعد از دعا رو به

مـادرش کرده و پرسید مادر آیا می دانی دعایی که کردم چه بود ؟ مادر گفت : «حتماً پیروزی رزمنـدگان.» جواب داد : «بله آن به جای خودش ولی من از خدا طلب شـهادت کردم وچون می دانم دعایت مانع شـهادتم می شود امروز خواستم آمین تو را بر شهادتم بشنوم.» مادر در جواب فرزند می گوید : «پسرم من به خدا از شـهادت تو باك ندارم همچنان که برادرت اصـغر شهید شد و هادی در جبهه است. دوست دارم شما زنده بمانید و از امام و انقلاب دفاع کنید.»

قبل از شروع عملیات کربلای ۱۰ شبی که با نیمه شعبان مصادف بود، حاج بصیر خطاب به رزمندگان گفت : «انتظار یعنی حرکت و انتظار یعنی ایثار، یعنی خون؛ انتظاریعنی ادامه دادن راه شهیدان، انتظار برای این است که انسان در سکون آب گندیده نباشد، انتظار خیمه خروشـان استو دریـای مواج.» نقـل است که حـاجی قبل از هر عملیات یکی از معصومین را در خواب می دیـد و برای تقویت روحیه بسیجیان و رزمندگان آن خواب را برای آنان تقویت می کرد. بعد از آن نوحه ای می خواند تا رزمندگان با معنویت بیشتری در عملیات شـرکت نماینـد. قبل از عملیات کربلای ۱۰ برادرش هـادی به حـاجی می گویـد : «چرا در این عملیات برای رزمنـدگان خوابی را تعریف نکردی ؟» حاجی گفت : «قبل از این عملیات هیچ خوابی ندیدم و این نشانه آن است که این بار می خواهم خودم به کنـار امـام حسـین (ع) بروم و برای این لحظه روز شـماری می کنم .» غروب عملیـات حاجی به اتفاق تنی چنـد از رزمنـدگان در سنگر نشسته بود. دستی به محاسنش کشید . گفت : دیگر پیر و خسته شده ام و نیاز به استراحت دراز مدت دارم. برادرش هادی می گویـد : «من که هیچگاه کلمه خسـتگی را از حاجی نشـنیده بودم با تعجب گفتم : ان شاءاللّه بعد از عملیات به شـمال بروید و کمی استراحت کنید.» در شب عملیات شیشهٔ عطری ازجیبش بیرون آورد و به سر و صورت تک تک افرادی زد که با او وداع می کردند. به آنها می گفت : «اگر به فیض شهادت نائل شدید ما را فراموش نکنید؛ ما از شما التماس دعا داریم.»

حاج بصیر در سال ۱۳۶۶ در عملیات کربلای ۱۰ در ارتفاعات برفگیر ماووت حضور داشت. سرانجا در ۲ اردیبهشت ۱۳۶۶ در شب عملیات کربلای ۱۰ بر فراز ارتفاعات ماووت خمپاره ای بر سنگر او فرود آمد و حاج حسین بصیر در سن چهل و پنج سالگی بعد از هفت سال حضور مستمر در جبهه های نبرد به شـهادت رسـید. پیکر شـهید حاج حسین بصیر در میان انبوه جمعیت سوگوار تشییع و در گلزار شـهدای" فریـدونکنار "به خاک سپرده شـد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شـهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

بصیر، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان کوثر لشگر ۵ نصـر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی") محمد حسین بصیر" اولین پسر و دومین فرزند خانواده "بصیر" بود. او در آذر ماه سال ۱۳۳۷ در شـهر ری متولد شد. به علت علاقه زیاد خانواده به ائمه اطهار(ع) نام او را محمد حسین نهادند. در سن شش سالگی به دبستان امام حسن عسگری منطقه شهر ری رفت و تا کلاس چهارم آنجا تحصیل کرد. سپس به همراه خانواده به مشهد آمد؛ کلاس پنجم را در چهار راه میدان بار به اتمام رساند.

از ۸ سالگی نماز می خوانـد و در حد توان روزه می گرفت، به اجرای فرایض دینی اش اهمیت می داد و در جلسات مذهبی و دوره های قرآن شـرکت می کرد. دوره راهنمایی را به صورت شـبانه سپری کرد. از صـبح تا غروب در پارچه فروشـی به پـدر کمک می کرد و بعـد از برگشـتن از کـار، در کلاـس درس حاضـر می شـد. جـوانی معاشـرتی و در برخـورد بـا دیگران بسیار مؤدب بـود. با روحانیون و افراد مذهبی همنشین و اخلاقش متأثر از اخلاق آنها بود.

در سال سوم راهنمایی از طریق جلسات مذهبی با انقلاب آشنا شد و امام را شناخت. در جلسات سیاسی و مذهبی آیت الله خامنه ای و شهید هاشمی نژاد شرکت می کرد.

در پخش اعلامیه ها و نوارهای حضرت امام نقش فعال داشت. در اعتصابات، تحصنها و درگیریها حضور داشت و قبل از اینکه انقلاب اوج بگیرد، سعی داشت افراد خانواده و دوستان مشتاق به ایجاد تحول را با انقلاب آشنا کند و از امام و انقلاب برای ایشان صحبت می کرد.

تا سوم دبیرستان، درس را در کلاس های شبانه ادامه داد. پدرش در مورد خلوص و پاکدامنی و امانت داری او می گوید: یک بار که من در روستا حضور داشتم، از مادرش اجازه گرفت تا با موتوری که برایش خریده بودم، به دیدنم بیاید. وقتی به روستا رسید، من نبودم. موتور را همان جا گذاشت و ۵ کیلومتر پیاده آمد و وقتی رسید، دیدم عرق از سر و صورتش جاری است. گفتم: مگر پیاده آمدی؟ گفت: نه با موتور آمدم، اما چون اجازه موتور را فقط تا خانه مان در روستا گرفته بودم، موتور را همان جا گذاشتم و بقیه را پیاده آمدم. محمد حسین اولین بار در ۲۰ سالگی در سال ۱۳۵۷ در مبارزات مردمی علیه رژیم، مجروح شد.

درباره مجروح شدن ایشان چنین گفته شده است:

او در محدوه چهار راه خسروی سربازی را مشاهده می کند که یک روحانی را مورد ضرب و شتم قرار داده است. جلو می رود و به سرباز اعتراض می کند. سرباز تیری شلیک می کند که گلوله به ناحیه گیج گاه ایشان برخورد می کند. او را به بیمارستان امام رضا(ع) منتقل می کنند که ۹ روز بی هوش بود و سرانجام به هوش می آید و اولین چیزی که می گوید، این است: نمازم قضا نشود، قبله کدام طرف است و با همان حالت نمازش را به جا می آورد.

در روز فرار شاه، ازدواج می کند. محمد حسین این روز را میمون و موجب برکت می دانست. ثمره این ازدواج دو دختر است.

وی در جذب نیروهای جوان به سوی اهداف انقلاب فعال بود و عامل محرکی برای به جنبش در آوردن افراد بی اعتنا بود. با تشکیل بسیج، عضو پایگاه مسجد الجواد، واقع در خیابان جهانبانی و پایگاه مسجد ولیعصر (عج)، واقع در شهرک شهید مطهری شد و نیز پایگاه شهید محمدی را تاسیس کرد. او در کلیه برنامه های نظامی، فرهنگی و تبلیغی مذکور مشارک فعال داشت. همچنین عضو انجمن اسلامی و عضو فعال کتابخانه مسجد به شمار می رفت.

کتابخانه ای در منزل تشکیل داده بود که با جذب جوانان به آن محل، آنان را به مطالعه کتابهای مفید تشویق می کرد. در تشکیل اردوهای تفریحی، فرهنگی و زیارتی نقش مفید و موثری داشت. به خانواده شهدا سر می زد و شناسایی خانواده های محروم از جمله اقدامات او بود. وی در مسیر تکامل خود، در سال ۱۳۵۸ به سپاه پیوست. اوقات فراغت خود را در مسجد به آموزش بسیجی ها می گذراند و قرآن تلاوت می کرد. به کتابهای مذهبی و سیاسی علاقمند بود و نهج البلاغه می خواند.

در رویارویی با افراد ضد انقلاب، با آنها به بحث می نشست و سعی می کرد آنان را هدایت و ارشاد کند. یک بار توسط ضد انقلاب مورد سو قصد قرار گرفت، ولی به خواست خدا لطمه ای ندید. او می گفت: آنان فکر می کنند با کشتن من روند انقلاب کند می شود، در صورتی که اشتباه می کنند، زیرا زمانی که من به شهادت برسم، جوانان دیگری جای مرا خواهند گرفت و آنان هیچ غلط نمی توانند بکنند.

او که دلباخته امام بود، تصویر مقدس ایشان را همیشه بر سینه داشت و هر روز هنگام عزیمت به محل کار، عکس امام را از جیبش بیرون می آورد و می بوسید و به چشمانش می کشید. همسرش درباره رسیدگی او به یتیمان می گوید: در همسایگی ما بیوه زنی بود که چندین فرزند خردسال داشت؛ شهید با همه توان در رفع محرومیت های این خانواده بی سرپرست می کوشید.

شهید بصیر پس از طی یک دوره آموزش نظامی در سپاه مشهد، عازم کردستان شد و ۴۵ روز به مبارزه با ضد انقلابیون پرداخت. با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه شد و به همراه تیپ ۲۱ امام رضا (ع) در جبهه های غرب و جنوب کشور حضور داشت. اعضای

مختلف بدنش به دفعات مجروح شده بود که اکثراً سرپایی درمان می شد و دوباره بر اثر جراحات به بیمارستان منتقل می شد. یک بار در منطقه غرب بر اثر انفجار مهمات از ناحیه پشت به سوختگی سختی دچار شد که مدتی در بیمارستان صحرایی بستری و سپس به مشهد منتقل شد و در بیمارستان ۱۷ شهریور تحت عمل جراحی قرار گرفت و مدتی تحت درمان بود. بار دیگر از ناحیه سینه هدف گلوله قرار گرفت و در بیمارستان امام رضا(ع) مشهد بستری شد و مسئله شایان توجه این بود که شهید بصیری تا زمانی که مجروح نمی شد به مرخصی نمی آمد و قبل از اتمام آن دوباره به جبهه برمی گشت. به خواهر کوچکش که کلاس اول ابتدایی بود سفارش می کرد که برای رزمندگان به جبهه بدون ذکر نام نامه بنویسد و خسته نباشید بگوید.

او قبل از آخرین عملیات، دو تن از همرزمان شهیدش را در خواب می بیند که به وی می گویند: خیلی وقت است منتظرت هستیم، چرا نمی آیی؟ و او در جواب می گوید: به زودی به شما ملحق خواهم شد.

در آخرین وداع با خانواده اش چندین بار بر می گردد، همسر و فرزندانش را که به بدرقه اش آمده اند، می نگرد و می گوید: می خواهم خوب شما را ببینم.

شهید بصیر فرماندهی گردان کوثر را برعهده داشت و از گردان فلق پشتیبانی می کرد.

قبل از شروع عملیات بدر، یک نفر برای کوتاه کردن مو و سر و صورت نیروها به گردان آمده بود تا هنگام حمله شیمیایی، نیروها بهتر بتوانند از ماسک ضد گاز استفاده نمایند، اما بعضی از نیرو ها به خصوص نیروهای جوان این پا و آن پا می کردند و به راحتی نمی توانستند از موهایشان بگذرند. شهید در حالی که لنگ سلمانی به گردن بسته بود، با صدای بلند گفت: اگر امروز نتوانیم از موی سرمان بگذریم، فردا چگونه می توانیم از سرمان در راه خدا بگذریم؟ از آن لحظه به بد نیروها برای کوتاه کردن موی خود از یکدیگر سبقت می گرفتند.

هنگام عملیات بدر، نیروهای تحت امرش را برای گرفتن به خط مقدم سوار اتوبوس کرد تا از آنجا با قایق به جزیره مجنون منتقل شوند. او نوشته ای به این مضمون بر پشت اتوبوس قرار داده بود: دیدار امت حزب الله از جبهه ها. هدف وی از این اقدام، گمراه کردن ستون پنجم عراق بود تا متوجه نقل و انتقال نیروها نشوند.

سرانجام وی در حالی که به بهترین وجه نیروهای خود را هدایت و رهبری می کرد، در جزیره مجنون مورد اصابت ترکش از ناحیه صورت قرار گرفت و به آرزوی دیرینه اش که همانا شهادت بود، رسید.

تاریخ شهادت او را ۲۲ اسفند ۱۳۶۳ اعلام کردند، اما یکی از همرزمانش به نام محمدیان می گوید: به احتمال قوی شهید بصیر در ۲۱ اسفند ۱۳۶۳ به شهادت رسید اما پیکر مطهر ایشان تا ۲۲ اسفند در روی آب ماند به همین علت تاریخ فوق تاریخ شهادت ایشان اعلام شد. به یاد این شهید میدانی را در منطقه عملیاتی بدر به نام بصیر نامگذاری کردند. او را بنا به وصیتش در بهشت رضا (ع) در کنار سایر شهیدان دفن کردند.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

بطحائی، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اهل همدان، متولد ۱۳۰۲. تحصیلات خود را در همدان و تهران ادامه داد و در زبان و ادبیات فرانسه از دانشسرای عالی درجه‌ی

لیسانس دریافت کرد و در وزارت فرهنگ استخدام شد. پس از مدتی به دانشکده‌ی حقوق رفت، تحصیلات خود را ادامه داد و دکترای حقوق گرفت. چندی در سفارت فرانسه مترجم و مستشار بود، تا اینکه به وزارت فرهنگ بازگشت. ابتدا مدیرکل کارگزینی و سپس معاون آن وزارتخانه گردید و قریب شش سال در آنجا باقی ماند و تقریباً معاون اول بود. در ۱۳۵۳ به استانداری بوشهر منصوب شد. دو سالی در آنجا حکومت کرد. بعد از آن ظاهراً کاری به او ارجاع نشد و ایران را ترک کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بغداد خاتون

قرن:۸

جنسیت:زن

ملیت:ایران

- ربیع‌الاخر ۷۳۶ ق، ملقب به خداوندگار از زنان متنفد. وی دختر امیر چوپان (۷۲۸ ق) از امرای مغول بود و در سال ۷۲۳ ق به ازدواج امیر شیخ حسن جلایر، که بعدها به شیخ حسن بزرگ معروف شد، درآمد. سلطان ابوسعید (۱۳ -۷۱۷ ربیع‌الاخر ۷۳۶ ق) که بیش از بیست سال نداشت فریفته زیبایی او شد و از امیر چوپان خواست تا مطابق یاسای چنگیزی دخترش را طلاق گرفته و به ازدواج او درآورد. اما امیر چوپان دختر و دامادش را به قراباغ فرستاد تا سلطان از فکر وی منصرف شود. وقتی سلطان ابوسعید بی‌میلی امیر را احساس کرد نسبت به او و پسرش دمشق خواجه و دیگر پسران او که والیان چند ولایت بودند بدگمان شد و رکن صائن، وزیرش، نیز به این بدگمانی‌ها دامن زد. سرانجام دمشق خواجه (ظاهرا) به دلیل ارتباط پنهانی با همسر سلطان کشته شد و پدرش نیز که در خراسان بود درصدد مقابله برآمد اما بر اثر پیمان‌شکنی امرایش فرار کرد و به نزد ملک غیاث‌الدین امیرکرت پناهنده شد. اما وی ترسید و امیر چوپان را کشت و انگشتش را به نشانه آن به قراباغ نزد سلطان ابوسعید برد. در تمام این مدت ابوسعید بغداد خاتون را فراموش نکرد بلکه قاضی‌القضاة را نزد امیر شیخ حسن جلایر فرستاد و او را وادار به طلاق دادن بغداد خاتون کرد و پس از گذشتن عده‌ی او، با وی ازدواج کرد.

بغداد خاتون که نفوذ زیادی بر سلطان ابوسعید داشت، «صاحب اختیار کلی و جزوی امور» شد و انتقام خود را از قاتلان پدر و برادرش گرفت و جسد پدر و برادر دیگرش را با احترام تمام از خراسان به مدینه انتقال داد و در قبرستان بقیع دفن کرد.

بعضی از نزدیکان سلطان ابوسعید درصدد برآمدند تا با عنوان کردن ارتباط پنهانی بغداد خاتون با امیر حسن جلایر، همسر اولش، او را از نظر سلطان ابوسعید بیاندازند، اما چون بی‌گناهی او ثابت شد سلطان بار دیگر وی را مورد نظر خود قرار داد.

در سال ۷۳۲ ق سلطان ابوسعید گرفتار عشق دلشاد خاتون، دختر دمشق خواجه و برادرزاده بغداد خاتون شد و با او ازدواج کرد. اما این زناشویی طولی نکشید، زیرا سه سال بعد که سلطان ابوسعید با لشکری عظیم برای دفع ازبک خان پادشاه دشت قبچاق عازم اران و آذربایجان بود در اران بیمار شد و در حدود شروان درگذشت (۱۳ ربیع‌الاخر ۷۳۶ ق). پزشکان او در حال اختصار در مزاجش آثار سم مشاهده کردند. چون گمان می‌رفت که بغداد خاتون به دلیل هم‌چشمی با دلشاد خاتون و انتقام گرفتن از خون پدر و برادرانش به این کار دست زده باشد، لذا کمی پس از مرگ سلطان، وی توسط یکی از خواجه‌سرایان در حمام به قتل رسید.

کلامی مروزی شاعر، بغداد خاتون را مدح کرده است.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۹۹ -۱۹۵؛ تاریخ گزیده، ۶۲۱ -۶۱۸؛ تذکرةالخواتین، ۶۶؛ دایرةالمعارف اسلامی، ۲۹۰ / ۱؛ الذریعه، ۹۱۳ / ۹؛ ذیل جامع‌التواریخ، ۱۸۷؛ ریاحین‌الشریعه، ۸۰ / ۴؛ زن در ایران عصر مغول، ۱۵۵ -۱۵۴، ۷۶ -۷۵، ۳۶ -

۳۵؛ فارسنامه ناصری، ۱۰۶ / ۱؛ قاموس‌الاعلام، ۱۳۲۸ / ۲.

بغدادی اسفراینی، ابومنصور عبدالقاهر

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۴۲۹ ق)، فقیه اصولی، متکلم و ادیب شافعی. در بغداد به دنیا آمد و همان جا نشو و نما کرد. سپس همراه پدر ساکن نیشابور شد و در اثر فتنه غز مدتی نیشابور را ترک کرد. وی در هفده رشته علمی مدرس بود، بخصوص در زمینه‌ی علم حساب از صاحبنظران بود. او شعر نیز می‌گفت و اشعار زیادی به جای گذاشت. دستی گشاده داشت و آنچه از مال و ثروت داشت بر جویندگان علم و حدیث انفاق می‌کرد. ابومنصور در فقه شاگرد ابواسحاق اسفراینی بود و بعد از او بر مسند استادش نشست و در مجسد عقیل به املا پرداخت. ابوبکر بیهقی، ناصر مروزی، زین الاسلام ابوالقاسم قشیری و عبدالغفار شیرویی از جمله شاگردان وی بودند. ابومنصور در اسفراین از دنیا رفت و در جوار استادش ابواسحاق دفن شد. از آثارش: «بلوغ المدی فی اصول الهدی»، در اصول فقه؛ «التحصیل»، در اصول فقه؛ «تفسیر القرآن»؛ «تأویل متشابه الاخبار»؛ «التکمله»؛ در علم حساب؛ «الفرق بین الفرق»؛ «الملل و النحل»؛ «مشارق النور»، در کلام؛ «معیار النظر»، در عقلیات؛ «ناسخ القرآن و منسوخه».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۷۳/۴)، ایضاح المکنون (۴۸۵، ۳۷۵، ۲۳۴ /۲)، ریحانه (۲۷۸ -۲۷۷ /۷)، سیرالنبلاء (۵۷۳ -۵۷۲ /۱۷)، کشف الظنون (۱۹۷۰، ۱۹۲۱، ۱۸۳۹، ۱۸۲۰، ۱۷۶۹، ۱۴۳۲، ۱۴۱۸، ۱۴۰۱، ۱۳۹۲، ۱۲۷۴، ۱۲۵۲، ۱۰۳۹، ۴۷۱، ۴۶۳ -۴۶۲، ۴۴۱، ۳۹۸، ۳۳۵، ۲۵۴)، وفیات الاعیان (۲۰۳/۳)، هدیة العارفین (۶۰۶/۱).

بقایی، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجید بقایی : فرمانده قرارگاه یکم کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در بهمن ماه سال ۱۳۳۷ ه.ش. در خانواده‌ای معتقد و مذهبی در شهر« بهبهان» چشم به جهان گشود. هیچکس نمی‌توانست عظمت روحی نوزاد ناتوان آن روز را در ۲۲ سال بعد شاهد باشد، گرچه از همان ابتدا با رفتار متینش در خانواده و علاقه‌اش به مسائل مذهبی و رعایت آنها در سنین ۱۰-۱۲ سالگی رشد فکری و فرهنگی او مشخص و نمایان گردید. از تکبیر گفتن در مسجد محل آغاز کرد و تا آخر عمر از مسیر اسلام و پیروی از روحانیت متعهد خارج نشد. هوش سرشار و استعداد بالای وی باعث شد تا تحصیلات کلاس پنجم و ششم (نظام قدیم) را در عرض یک سال در یکی از مدارس« بهبهان» بگذارند و سپس رشته ریاضی را برای ادامه تحصیل در دبیرستان انتخاب کند.

پس از سپری کردن تحصیلات دبیرستان و گذراندن کنکور، در رشته مهندسی شیمی دانشگاه« اهواز» پذیرفته شد، اما این رشته نظرش را تامین نکرد و گفت: من باید کاری را به عهده بگیرم که واقعاً بتوانم خدمت به این مردم مستضعف بکنم. به همین دلیل سال آخر دبیرستان را مجدد طی کرد و دیپلم رشته طبیعی را اخذ نمود و این بار پس از شرکت درکنکور، در رشته فیزیوتراپی

دانشگاه اهواز قبول شد.

علاوه بر درس، مجید را می‌توان یکی از فعالترین دانش‌آموزان دبیرستان در زمینه‌های مختلف ورزشی، سیاسی، دینی و اجتماعی دانست. در سال ۱۳۵۴، فعالیتهای او در دانشگاه شکل گرفت و تماسهایش تشکیلاتی شد. وی برای مبارزه با رژیم شاه نقش تعیین کننده‌ای را در رهبری مبارزات دانشجویی دانشگاه اهواز و غیر دانشگاهیان به عهده گرفت. در سالهای ۵۵ و ۵۶ که مبارزات ملت مسلمان به اوج خود نزدیک می‌شد او از عناصر هدایت کننده تظاهرات علیه رژیم بود.

در همین هنگام با برادران گروه منصورون ارتباط بیشتری برقرار کرد. فعالیتهای این گروه در بهبهان عبارت بود از: آگاهی دادن به مردم، متشکل کردن برادران حزب‌الله، انجام عملیات نظامی علیه عمال رژیم شاه و ...

در بدو تشکیل این گروه وارد شاخه نظامی شد و رهبری برخی عملیات مسلحانه را در آن زمان به عهده گرفت.

او حتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برای جلوگیری از اقدامات احتمالی چماق به دستان شاه، تیمهای گشتی را برای حفظ و امنیت شهر و نوامیس مردم سازماندهی کرد و با همکاری برادران دیگر طرح تشکیل تعاونیهای امام را برای تامین مایحتاج مردم ارائه داد. نسبت به اصالت حرکتهای انقلابی تعصب داشت و در جریان انقلاب، در همه صحنه‌ها فعالانه شرکت می‌کرد و با هوشیاری خاصی ترفندهای دشمنان اسلام بویژه منافقین را شناسایی و در جهت خنثی نمودن آنها اقدام می‌نمود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دادگاه انقلاب اهواز مشغول به کار شد.

شهید «بقایی» در خنثی کردن و سرکوبی توطئه آمریکایی خلق عرب (که در خوزستان راه‌انداخته بودند) نقش چشمگیری داشت، به طوریکه با زحمات و فداکاریهای او، ضربات شدید و مهلکی به این گروه دست‌نشانده وارد شد.

کار نظامی او پس از انقلاب هم ادامه داشت. فعالیتش را در این زمینه با حضور در کمیته و شهربانی آغاز کرد و اقدامات همه‌جانبه‌ای را در جهت به دام انداختن سرسپردگان رژیم پهلوی که در آن زمان متواری بودند، انجام داد.

در کنار این فعالیتها او معتقد بود که جامعه بعد از پیروزی انقلاب احتیاج به کارهای فرهنگی دارد. به همین خاطر به تشکیل کانون نشر فرهنگ اسلامی در بهبهان پرداخت، که فعالیتهای این کانون در زمینه‌های فرهنگی – تبلیغی شهر بسیار موثر بود.

شهید بقایی به علت تبحر و ذوقی که به کارهای تبلیغاتی داشت در زمینه تهیه پوستر، نوار سخنرانی، فیلم، ویدیو، طراحی، نقاشی و خطاطی وارد عمل شد و نمایشگاهی از جنایات رژیم شاه و اسناد ساواک در شهر بهبهان را به نمایش گذاشت. او خود طراح و خطاط زبردستی بود و با خط زیبایش، احادیث اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را می‌نوشت و بر در و دیوار شهر نصب می‌کرد.

با گذشت مدتی از پیروزی انقلاب اسلامی به دانشگاه رفتو هنگامی که بنا به فرمان حضرت امام(ره) در خرداد سال ۱۳۵۸ جهاد سازندگی تشکیل به عضویت جهاد بهبهان درآمد و مدتی در آنجا مشغول فعالیت بود.

وی تا اوایل جنگ تحمیلی تقریباً با همه ارگانهای انقلابی در ارتباط بود و با حضور فعالانه خود و ارائه راه‌حلهای ابتکاری باعث حفظ روح امید، تحرک و نشاط در همگان می‌شد .پیش از آغاز جنگ تحمیلی به توصیه سردار محسن رضایی (فرمانده سابق سپاه) به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در واحد روابط عمومی (تبلیغات – انتشارات) سپاه «امیدیه» به فعالیت مشغول شد. با تشکیل دفتر هماهنگی و تحقیق و بازرسی در سپاه «خوزستان» وانتخاب شهید دقایقی به عنوان مسئول این دفتر، وی جهت همکاری با ایشان به «اهواز» منتقل شد.

ماههای اول جنگ بود که ایشان از طرف فرماندهی کل سپاه به عنوان نماینده سپاه در اتاق جنگ (که در آن زمان جلساتش در لشکر ۹۲ زرهی اهواز تشکیل می‌شد) معرفی گردید. یکی از فعالیتهای مهم او تلاش در جهت هماهنگی بین سپاه و ارتش بود. با اینکه بنی‌صدر خائن در این مورد به انحای گوناگون کارشکنی می‌کرد لیکن او در این ماموریت، به خوبی کارها و وظایف محوله را پیگیری می‌نمود.

اواخر آبـان ماه سال ۱۳۵۹ به ایشان ماموریت داده شـد برای جلوگیری از هجوم دشـمن که قصـد تسـخیر جاده شوش را داشت و در آن موقع در ۳ کیلومتری آن مسـتقر شده بود، به شهرسـتان شوش برود. ابتدا در کنار برادر مرتضـی صفار، سپاه آنجا را سازماندهی کرد و مدتی بعد مسـئولیت سپاه شوش به عهده ایشان گذاشته شد. در این مسئولیت ایشان علاوه بر طراحی عملیات و نبردهای موفق علیه دشـمن که در قالب گروههای رزمی کوچک به اجرا در می‌آمـد، به برادر دقایقی نیز در تشـکیل آموزشـگاه فرمانـدهی دسـته، گروهان و گردان کمک می‌کرد.

بتدریـج که سـیاست جنگی نیروهای خودی از حالت تـدافعی به تهاجمی تغییر یافت، به همین نسـبت نیز نقش ایشان در صـحنه‌های نبرد جـدی‌تر از هر زمـان شـد و در مقـاطعی از جمله عملیـات طریق‌القـدس (فتـح بسـتان) وی ماننـد یک رزمنـده تک‌ور وارد عمل گردید.

از آن پس به دلیل روح بلنـد و اشتیاق فراوانش برای درگیر شدن مسـتقیم با دشـمن و لیاقت و شایسـتگیهایی که در زمان فرماندهی سپاه شوش از خود نشان داده بود، از طرف فرماندهی کل سپاه به عنوان فرمانده قرارگاه لشکر فجر برگزیده شد.

شهیـد بقـایی در عملیـات فتـح‌المبین به عنوان فرمانـده قرارگـاه فجر در طرح‌ریزی و هـدایت یگانهای عمل کننـده جهت آزادسازی ارتفاعـات ابوصـلبی خـات (سـایت رادار) نقش بسـیار مـوثر و مهمی داشـت. در واقع آزادسـازی این محـور حسـاس و بـا اهمیت با همکاری و هماهنگی و هدایت مناسب این شـهید بزرگوار و شهید حسن باقری در فرماندهی قرارگاه نصر محقق شد. در شناسایی و طراحی عملیات بیت‌المقدس در کنار شـهید حسن باقری همچون دیگر نبردها نقش به‌سزایی داشت. در این عملیات او با برنامه‌ریزی دقیق و هماهنگ، توانست نیروهای تحت امر خود را با همیاری برادران جان برکف هوانیروز از شمال فکه به جنوب انتقال داده و به علت شایسـتگی بالایی که از خود در سـمت فرمانـدهی لشـکر نشان داد، قرارگاه تحت فرماندهی ایشان (فجر) در کنار قرارگاههای نصـر و فتح، مسـئولیت شکسـتن حصر دفاعی خرمشهر را به عهده گرفت و با عنایت الهی هر سه قرارگاه با نبرد دلاورانه تاریخی و با هماهنگی کامل، خونین شهر را به دامان میهن اسلامی بازگرداند.

ایشان پس از عملیات رمضان به سـمت معاونت شـهید باقری در فرمانـدهی قرارگاه کربلا منصوب شد. بعد از عملیات محرم بود که اوپس از آنکه شهید باقری جانشین فرماندهی نیروی زمینی سپاه گردید، مسئولیت قرارگاه یکم کربلا را به عهده گرفت.

زنـدگی پرافتخار این شـهید بزرگوار پیوسـته قرین با عبادت و زهـد و خـداجویی بود، او از کودکی به مسائل مذهبی علاقمند بود و چند سال قبل از اینکه به سن تکلیف برسد، نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و احکام دینی را به خوبی عمل می‌کرد.

از کودکی بـا مسـجد مـانوس بود و به طور فعـال در جلسات قرائت قرآن شـرکت می‌کرد و توجه زیادی به دعا و زیارت ائمه اطهار (ع) داشت، آنقدر برای ذکر مصائب اهل بیت(ع) اهمیت قایل بود که می‌گفت: همین مراسم روضه‌خوانی ما را نگه داشته است.

برای اقـامه نمـاز اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل بود. همواره تلاش می‌کرد نماز به جماعت خوانـده شود. در هنگام بجاآوردن فریضه نماز آنقدر خشوع داشت که وقتی برادران همرزمش او را در آن می‌دیدند به حالش غبطه می‌خوردند.

شهید بقایی علاقه زیادی به حضـرت امام خمینی(ره)، و روحانیت داشت و فقط با حرکتهایی که در خط امام بود و با کلام روحانی معظم‌له مطابقت داشت، همراهی می‌کرد.

معتقد بود که گروهگرایی برای انسان تعصب و عجز فکری بوجود می‌آورد و می‌گفت: شما فقط ببینید حضرت امام خمینی(ره) چه می‌گوید، از آن تبعیت کنید.

در مبارزات سیاسـی – مـذهبی هرگز خودسـرانه عمل نمی‌کرد و سـعی بر این داشت که مبارزاتش در مسـیر مکتب باشـد، در واقع، انقلابی بودن مجید با مکتبی بودنش قرین بود. و سعی می‌کرد در زندگی، کار و مبارزه، با جواز شرعی عمل کند.

شهیـد بقـایی علاقـه عجیبی به نیروهـای بسیج مردمی داشت و هرجا مشـکلی پیش می‌آمـد از آنها دفاع می‌کرد. رفتار او با نیروهای

بسیجی آمیخته با ملاطفت و مهربانی بسیار بود. با آنها نشست و برخاست می‌کرد و با آنها غذا می‌خورد. بارها مشاهده می‌شد وقتی در مسیرش بسیجیها را می‌دید، از ماشین پیاده شده و با آنها مصافحه می‌کرد. او می‌گفت: یکی از رمزهای موفقیت ما قدردانی از نیروهای مردمی است.

قبل از عملیات والفجر مقدماتی قرار شد که عده‌ای از مسئولین و فرماندهان نظامی جنگ، دیداری با حضرت امام خمینی(ره) داشته باشند، اما شهید بقایی گفته بود که باید برای شناسایی این عملیات در منطقه بمانیم، به همین دلیل او به همراه عده‌ای دیگر از جمله شهید حسن باقری در منطقه عملیاتی ماندند و صبح روز بعد به اتفاق ایشان و چند تن از فرماندهان دیگر با دو دستگاه جیپ جهت شناسایی منطقه به طرف محل مورد نظر حرکت کردند.

شهید بقایی در طی مسیر مشغول تلاوت قرآن و حفظ سوره والفجر بود. او به کمک یکی از دوستانش این سوره شریفه را از حفظ می‌خواند. پس از رسیدن به مقصد، همگی از ماشین پیاده شده و به طرف سنگر دیده‌بانی حرکت نمودند. ایشان در بین راه به برادران همراه می‌گوید: آیا می‌شود انسان به این درجاتی که خداوند در قرآن فرموده است، برسد که:

«یا اَیتهاالنَّفس المُطمَئنَّه ارجِعی الی ربِّکِ راضیَهً مرضیهً فَادخُلی فی عِبادی وَادخُلی جَنَّتی»

و آیا خدا توفیق این امر مهم را به انسان می‌دهد که به آن مرحله عالی نایل گردد؟

هنوز کلام مجید به انتها نرسیده بود که خمپاره دشمن به نزدیکی آنان اصابت کرد و او جواب سئوال خود را با فوران خون مطهر و قطع پاهایش دریافت نمود و بدین سان عاشقانه و خالصانه به سوی پروردگار خویش پرواز کرد و به درجه قرب و رضوان الهی دست یافت.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران اهوازومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بقائی کرمانی، شهاب‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۲ در کرمان. پدرش میرزا عبدالله قاضی در کسوت روحانیت بود. تحصیلات خود را در علوم قدیمه تا درجه‌ی اجتهاد انجام داد. در انتخابات دوره‌ی چهارم که مصادف با سال ۱۳۰۰ بود، از سیرجان به وکالت برگزیده شد. در دوره‌ی پنجم نیز به این سمت انتخاب گردید و در آن مجلس جزء اکثریت قرار گرفت و به انقراض سلسله‌ی قاجاریه و استقرار سلطنت رضاخان پهلوی رأی داد. در دوره‌ی ششم در انتخابات توفیق نیافت، متوسل به داور شد. داور او را به دادگستری برد و به وی شغل قضائی داد. آخرین سمت قضائی‌اش مستشاری دیوان عالی تمیز بود. روی هم رفته مردی با سواد، متقی، در کار قضا خوش‌فکر و کم‌نظیر بود. به فساد اشتهار نداشت و زندگانی خود را از محل حقوق تأمین می‌کرد. در ۱۳۱۳ درگذشت. مظفر بقائی کرمانی یکی از فرزندان اوست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بقائی کرمانی، مظفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۱، فرزند میرزا شهاب‌الدین کرمانی. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در ایران، جزء محصلین دولتی به اروپا اعزام شد و دوره‌ی دانشسرای مقدماتی و عالی پاریس را در رشته‌ی فلسفه طی کرد و درجه‌ی لیسانس گرفت و در دوره‌ی دکترا ثبت نام کرد. چون مدت تحصیل و توقف او در اروپا طولانی شده بود به تهران احضار و داخل وزارت فرهنگ گردید. مدارک تحصیلی او را معادل دکترا تشخیص دادند. با سمت دانشیاری وارد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران شد و در ۱۳۲۳ به ریاست فرهنگ کرمان منصوب گردید، ولی در این کار زیاد نماند و به مرکز احضار شد.

در ۱۳۲۵ قوام‌السلطنه در مقابل حزب دموکرات آذربایجان حزبی به نام حزب دموکرات ایران تأسیس کرد. مظفر بقائی کرمانی به این حزب پیوست و از اعضای فعال آن حزب شد. این حزب در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی ابتکار عمل را در دست گرفت و بقائی نیز با استفاده از قدرت قوام‌السلطنه و حمایت حزب، کاندیدای کرمان گردید و از همان جا وکیل شد. اکثریت قریب به اتفاق مجلس پانزدهم اعضای حزب دموکرات ایران بودند، ولی بعد از آنکه اعتبارنامه‌ها به تصویب رسید و مجلس کار خود را آغاز کرد، تدریجاً نمایندگان راه ناسازگاری با حزب را آغاز کردند؛ بقائی از پیشروان این عده بود. ابتدا با انتقاد از اعمال دولت در حزب و نوشتن مقالات در روزنامه‌ها و نطق‌های قبل از دستور، موجبات کنار رفتن خود را از حزب فراهم کرد، و هنوز چند ماهی از عمر مجلس نگذشته بود که از صف اکثریت خارج و در مجلس جزء منفردین شد. مجلس پانزدهم در کنار گذاردن خالق خود یعنی قوام‌السلطنه خیلی زود دست به کار شد. سرانجام قوام‌السلطنه از صحنه خارج گردید و بقائی در این اقدام نقشی حساس داشت.

پس از قوام‌السلطنه، حکیمی روی کار آمد، اما کابینه‌ی او زیاد دوام نیاورد. نوبت به عبدالحسین هژیر رسید که با شدیدترین حملات سیاسی مواجه گردید. افکار عمومی و مخصوصاً مردم بازار و طرفداران آیت‌اللّه کاشانی با زمامداری او موافق نبودند. تظاهراتی علیه وی شد که منجر به زد و خورد گردید. بقائی در اوضاع آن روز نقشی داشت. به آیت‌اللّه کاشانی و دکتر محمد مصدق که در افکار عمومی دارای احترام بودند نزدیک شد و یک اقلیت غیر رسمی تشکیل یافت، ولی هنوز آن طور که باید و شاید بقائی خود را در مجلس نشان نداده بود، تا اینکه در اواخر ۱۳۲۷ دولت ساعد را استیضاح نمود و طی چندین جلسه‌ی متوالی که حتی مجلس شب‌ها نیز تشکیل می‌گردید، بیانات بسیار مفصلی ایراد کرد و موارد زیادی را که دولت از حدود وظیفه و قانون پا فراتر گذاشته بود تذکر داد. در همین استیضاح بود که خطر حکومت رزم‌آرا را مشروحاً بیان کرد. مجلس چندین بار متشنج گردید و حتی گفتگوهای بسیار زننده‌ای بین او و بعضی از نمایندگان رد و بدل شد. به فاصله‌ی چند ماه مجدداً بقائی استیضاح دیگری از دولت به عمل آورد که مربوط به مواد الحاقی قرار داد نفت جنوب به مجلس بود. در این استیضاح، حسین مکی و حائری‌زاده هم دخالت داشتند و دامنه‌ی گفتگو آنقدر در مجلس کش آمد که عمر مجلس پایان یافت ولی بقائی را بین مردم معروف کرد.

در انتخابات دوره‌ی شانزدهم که هژیر وزیر دربار کارگردانی آن را به عهده داشت، دکتر مصدق و عده‌ای به عنوان اعتراض در دربار متحصن شدند. بقائی هم با آنها همراه شد. هژیر که به قتل رسید و در انتخابات دوره‌ی شانزدهم از آزادی نسبی برخوردار شد، بقائی از تهران با آراء قابل ملاحظه‌ای به وکالت رسید. در همین موقع بود که جبهه‌ی ملی به رهبری دکتر محمد مصدق تشکیل شد و بقائی در ایجاد و کارگردانی آن نقش مهمی ایفا می‌نمود. در مجلس شانزدهم، یک اقلیت قوی به رهبری دکتر محمد مصدق، تشکیل یافت. در این مجلس ساعد مراغه کنار رفت و جانشین او منصورالملک دوامی نکرد. سرانجام سپهبد رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید که مهمترین موضوع دولت او در مجلس، قضیه‌ی نفت بود. این اقلیت نگذاشت آب خوش از گلوی رزم‌آرا پائین برود. غیر از نفت موضوع طبقه‌بندی کارمندان دولت و تقسیم آنها در سه بند الف، ب، ج در مجلس غوغا بپا کرد. بقائی در تمام این مسائل نقش اول را بازی می‌کرد.

رزم‌آرا در اسفند ۱۳۲۹ ترور شد و همان روز لایحه‌ی ملی شدن صنعت نفت در کمیسیون خاص نفت به تصویب رسید. دولت زودگذر حسین علاء دو ماه بیشتر تاب نیاورد تا اکثریت مجلس به پیشنهاد جمال امامی، دکتر محمد مصدق را کاندیدای نخست‌وزیری کردند و او نیز بدون قید و شرط نخست‌وزیری را برخلاف دفعات قبل قبول کرد. از نخستین روزهای تشکیل هیئت دولت مصدق، اختلاف بین اعضاء جبهه ملی شروع شد. اولین کسی که از جبهه خارج شد و علیه مصدق اقدام کرد، عبدالقدیر آزاد بود و بعد از او تدریجاً حائری‌زاده و تنی چند انشعاب کردند، ولی بقائی همچنان ظاهر را حفظ می‌کرد، مخصوصاً به هنگام خلع‌ید از شرکت نفت ایران و انگلیس با آنکه دخالت مستقیمی نداشت، رعایت حزم و احتیاط و افکار عمومی را می‌نمود، ولی روابط او با مصدق و جبهه ملی به سردی گراییده و مشخص بود که آتشی زیر خاکستر وجود دارد.

او در ۱۳۲۸ برای ازدیاد قدرت خود، مبادرت به انتشار روزنامه‌ای به نام شاهد نمود. امتیاز روزنامه به نام علی زهری وکیل دادگستری بود، ولی تمام مطالب و خط مشی سیاسی آن را او تعیین می‌کرد. شاهد از روزنامه‌های تندرو و منقد و محکم آن روز بود. سرمقاله‌های آتشین بقائی لرزه بر اندام دولت می‌انداخت. روزنامه‌های دیگری نیز در اختیار داشت. اگر روزی شاهد توقیف می‌شد، به جای آن روزنامه‌های دیگری نیز در اختیار داشت. اگر روزی شاهد توقیف می‌شد، به جای آن روزنامه‌هائی به نام آهنگ، صفیر، ساغر، و چند نشریه‌ی دیگر منتشر می‌شد. رویه‌ی کار بدین صورت بود که در بالای این روزنامه‌ها با حروف درشت نوشته می‌شد «شاهد» و در زیر آن با حروف خیلی ریز می‌نوشتند: توقیف است، و فلان روزنامه به جای آن منتشر می‌شود. گروه بقائی در آن روزها قریب ۲۰ روزنامه در اختیار داشتند.

بدون شک چون مظفر بقائی داعیه‌ی مقامات بالای کشور را داشت، عوامل و اهرم‌های قدرت را می‌شناخت و برای در اختیار داشتن آنها از هیچ‌گونه اقدامی فروگذار نمی‌کرد. وقتی از جبهه‌ی ملی مأیوس شد و با بودن دکتر محمد مصدق در رأس حکومت، دیگر جائی برای خود نمی‌دید، به تشکیل حزب همت گماشت و حزبی به نام حزب زحمتکشان ملت ایران تشکیل داد. در جریان زمامداری قوام‌السلطنه در تیرماه ۱۳۳۱، این حزب صادقانه و صمیمانه کار کرد. در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی که در دوره‌ی زمامداری دکتر محمد مصدق انجام گرفت، بقائی مجدداً به وکالت انتخاب شد. این بار دوست خود علی زهری را نیز که صاحب امتیاز روزنامه‌ی شاهد بود، بر مسند وکالت نشانید. بقائی هم از تهران به وکالت رسید هم از کرمان. سرانجام وکالت تهران را پذیرفت. در دوره‌ی هفدهم مجلس که تعداد نمایندگان در حد اکثریت نسبی بود، تدریجاً شکاف بین دکتر محمد مصدق و همکاران سابق او از جمله مظفر بقائی که قدرت ملی آنها منبعث از وی بود، آشکار شد. بقائی خواستار نخست‌وزیری بود. میل داشت مصدق به عنوان یک شخصیت ملی در رأس حزب یا جمعیت جبهه ملی باقی بماند و او به نخست‌وزیری برسد. تنها او نبود که این ادعا را داشت، عجیب آنکه افراد دیگری چون حسین مکی و حائری‌زاده و عبدالقدیر آزاد نیز چنین هدفی داشتند.

اختلاف دکتر محمد مصدق و مظفر بقائی از شهریور ۱۳۳۱ علنی گردید. او که تمام هدف‌های خود را نقش برآب می‌دید، به تکاپو افتاد. به هیچ چیز جز مصالح شخصی خود فکر نمی‌کرد. ملت ایران از نظر او بازیچه بود. با چند نطق و چند شماره روزنامه، افکار ساده پسند مردم را جلب نموده بود. می‌خواست رئیس مملکت شود و مصدق را مانع کار خود می‌دانست. خود را به آیت‌اللّه کاشانی و نیروهای مذهبی منتسب نمود و سرانجام دست به اقدامات مختلف زد. در ربودن سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی مصدق نقش اساسی داشت. قبل از استعفای نمایندگان، زمانی که مجلس هفدهم دایر بود، پرونده‌ی قتل افشار طوس مراحل نهائی را طی کرد و بقائی در قتل رئیس شهربانی مسئول شناخته شد. عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری وقت در اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ خواستار سلب مصونیت او شد.

دکتر محمد مصدق با رفراندومی که در مرداد ماه ۱۳۳۲ انجام داد، موجبات انحلال مجلس را فراهم نمود و نمایندگانی که استعفا نداده بودند توقیف شدند. سخن از محاکمه و اعدام آنها در میان بود و شایع بود که دادگاه‌های نظامی آنها را محاکمه خواهند

کرد. حتی گفته می‌شد چوبه‌های دار هم آماده شده است، ولی وقایعی که بعداً پیش آمد تمام برنامه‌ها را نقش برآب کرد. این نخستین بار نبود که بقائی بازداشت می‌شد، قبلاً هم چند بار از طرف حکومت نظامی و طبق ماده‌ی ۵ به زندان افتاده بود. یک بار هم به علت انتشار سلسله مقالاتی در مورد ارتش، به دستور سپهبد رزم‌آرا و از طرف دادگاه‌های نظامی تحت تعقیب قرار گرفت. در محکمه‌ی بدوی محکومیت پیدا کرد، ولی بعداً او را تبرئه ساختند.

او مجموعاً پنج سال از بازیگران نقش اول صحنه‌ی سیاسی ایران آن روز بود. در آن مدت توانست به اوج قدرت و معروفیت برسد. برای ملی شدن صنعت نفت، مبارزات پیگیری کرده که اسناد تاریخ گواه آن است. نطق‌هایش در مجلس حاوی نکات مهم و حساسی بود و کمتر کسی جرأت می‌کرد در آن ایام این سخنان را بر زبان براند. او به معنای واقعی کلمه، بازیگر بزن‌بهادر میدان سیاست بود. به هیچکس رحم نمی‌کرد. حتی سردار فاخر حکمت رئیس مجلس را چند بار آماج انتقادهای شدید و حتی اهانت قرار داد. قبل از حکومت دکتر محمد مصدق چند بار برای وزارت دعوت شد. البته این دعوت برای این بود که تریبون مجلس را از او بگیرند و به همین دلیل قبول نکرد. روی هم رفته مبارزی سیاسی، پراطلاع، نطاق و سیاست‌پیشه بود. در عین حال لجوج، خودخواه، و بدسلیقه هم بود. برای رسیدن به هدف، مانند همه‌ی ماکیاولیست‌ها، از هیچ عملی روگردان نبود. پس از آنکه از صحنه‌ی سیاست خارج شد، به کار دانشگاهی پرداخت، ولی در تدریس و تحقیق توفیقی پیدا نکرد. نتوانست به درجه‌ی استادی دانشگاه برسد و با رتبه‌ی دانشیاری بازنشسته شد. در رشته‌ی تخصصی خود که فلسفه بود، هیچ اثر بااهمیتی انتشار نداد. اصولاً به کارهای دقیق علمی و تحقیقی زیاد علاقه نشان نمی‌داد. در بحبوحه‌ی مبارزاتش همسر خود را طلاق داد و از آن تاریخ به تجرد زندگی کرد. یک بار هم در اواخر حکومت دکتر منوچهر اقبال، با اشاره‌ی بعضی مقامات، حزبی در خیابان شیخ هادی دایر کرد، در خیابان‌ها به راه افتاد، ولی خود و حزبش در نطفه از بین رفت. در ۱۳۴۰ او را در دادرسی ارتش محاکمه کردند، ولی به اتفاق آراء تبرئه شد. در اواخر عمر رژیم پهلوی، بار دیگر سعی کرد با انتشار اعلامیه‌های سیاسی و پرخاش به رژیم شاه وارد صحنه‌ی سیاست شود، اما این بار نیز کسی چندان اعتنایی به او و دعاویش نکرد. بقائی از جمله کسانی است که به اوج شهرت می‌رسند و قبل از فرارسیدن مرگ طبیعی‌شان می‌میرند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بقائی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از گذراندن دوره‌ی دانشکده‌ی افسری تدریجاً درجات نظامی خود را طی کرد. در ۱۳۰۱ با درجه‌ی سرهنگی ریاست ستاد قوای آذربایجان را عهده‌دار بود. سرتیپ امان‌اللّه جهانبانی در آن سال که به سمت ریاست ارکان حرب کل قشون به فرماندهی قوای آذربایجان و استانداری تعیین شده بود، برای جنگ با سمیتقو و فتح قلعه‌ی چهریق از تبریز خراج شد و به جای خود سرهنگ بقائی را به کفالت استانداری تعیین نمود. بقائی قریب ۲۵ سال با درجه‌ی سرهنگی در واحدهای ارتش خدمت می‌نمود تا سرانجام درجه‌ی سرتیپی گرفت. مدتی دادستان ارتش بود، بعد رئیس دادرسی شد. در ۱۳۳۰ با درجه‌ی سرلشکری به ریاست شهربانی رسید. ریاست شهربانی او در ۱۳۳۰ با آمدن نماینده‌ی مخصوص رئیس‌جمهور آمریکا مصادف بود. در تهران تظاهراتی صورت گرفت و پلیس به زد و خورد پرداخت و چندین نفر مقتول و مجروح شدند. به دستور دکتر مصدق تحت تعقیب و محاکمه قرار گرفت و از کار برکنار گردید. در دوره‌ی دوم سنا سناتور شد و چهار دوره سناتوری را حفظ نمود. در ۱۳۵۲ در سن ۸۰ سالگی

درگذشت. مردی متمول و سرمایه‌دار بود. در اطراف تهران میلیون‌ها متر زمین داشت، ولی با این همه ثروت، بسیار ممسک بود. خیرش به احدی نمی‌رسید، حتی به خودش هم سخت می‌گرفت. پس از مرگش، فرزندش به نام سیروس بقائی، گنج بادآورده را برخلاف پدرش خیلی خوب خرج کرد. در دربار پهلوی مقام گرفت. صاحب زر بود، جزو صاحبان زور هم شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بلاش، ولخش

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بلاش پس از برادر به تخت نشست، و از ۴۸۴ تا ۴۸۸ م. سلطنت کرد. در آغاز کار به دفع فتنه‌ی هیاطله پرداخت و زرمهر (سوخرا) فرمانروای سکستان و مأمور ساخت که با اخشنوار داخل مذاکره شده قرارداد صلحی منعقد سازد. اخشنوار حاضر شد که اسیران را با غنایمی که از سپاه ایران گرفته بود پس دهد، مشروط بر اینکه پادشاه ایران سالیانه مبلغی خراج به دولت هیاطله بپردازد.

پروکوپیوس می‌نویسد که ایران دو سال به هیاطله باج می‌داد. از این به بعد قوم هیاطله دیگر هم‌پیمان ایران به شمار نمی‌رفت بلکه قوم مخدوم و سروری به شمار می‌آمد که علاوه بر دریافت خراج هنگفت سالیانه، در امور داخلی ایران و در مشاجرات و رقابتهای مدعیان تخت و تاج ایران نیز مداخله می‌کرد.

نویسندگان اسلامی نوشته‌اند که اخشنوار دختر فیروز را پس داد ولی در حقیقت این دختر مسترد نشد و پادشاه هیاطله از او دختری پیدا کرد که بعد زوجه‌ی قباد اول شد. پس از صلح با هیاطله بلاش توجه خود را به سوی ارمنستان معطوف داشته، و اهان ما میکونی سردار ارامنه برای انعقاد قرارداد صلح بین ایران و ارمنستان این شرایط را پیشنهاد کرد: اولاً: آزادی مذهب در ارمنستان اعلان شود، و ارامنه در اختیار دین آزاد باشند.

ثانیاً: آتشکده‌های ارمنستان ویران و خاموش گردد.

ثالثاً: اگر از ارامنه کسی دین زردشت را اختیار کند به او منصب و شغل دولتی ندهند.

رابعاً: شاهنشاه ایران شخصاً بدون واسطه امور ارمنستان را اداره کند.

مأمور مذاکره‌ی صلح با ارمنی‌ها سردار ایرانی موسوم به گشن اسپنداذ ملقب به نخوارگ بود، که زرمهر او را مأمور مذاکره با ارمنیان کرده بود. بلاش در جزو مواد شرایط صلح حاضر نبود موافقت کند که آتشکده‌ها در ارمنستان خاموش شود، ولی ناگهان زریر (به ارمنی زاره Zare) یکی از پسرها فیروز به دعوی تاج و تخت برخاست. واهان جوانمردی کرده با سواره نظام ارمنی به یاری بلاش شتافت، و زریر دستگیر و کشته شد. بلاش به پاس این خدمت با قرارداد صلح موافقت کرده واهان را مرزبان ارمنستان کرد.

بلاش ظاهراً مردی نیک نهاد بود و قصد داشت ملت خود را خوشبخت کند. گویند چون از ویرانی دهی آگاه می‌شد دهقان را مجازات می‌کرد، که چرا با روستاییان همراهی نکرده است، تا به سبب فقدان وسایل معاش ترک اوطان خود گویند. مورخان مسیحی نیز او را به حسن نیت ستوده‌اند. ولی در کتاب منسوب به استیلیس آمده که روحانیون زردشتی با او خوب نبودند زیرا او می‌خواست به تقلید گرمابه‌های یونانی در ایران گرمابه بسازد. زیرا به عقیده‌ی ایشان استحمام در آب گرم گناه محسوب می‌شد. و چون خزانه‌ی دولت هم تهی بود و بلاش پول برای پرداخت به لشگر نداشت بزرگان نیز از او رنجیده خاطر شدند و پس از چهار سال پادشاهی او را از شاهی انداختند و کور کردند. و کواذ (قباد) پسر فیروز را بر تخت نشانیدند (۴۸۸ م)

بلاشک محرک اصلی این انقلاب زرمهر بوده است، زیرا کواذ چندین سال پس از شکست پیروز در نزد پادشاه هیاطله به عنوان گروگان به سر برده بود، و روابط خوبی با آن قوم داشت و ایرانیان امید داشتند که انتخاب او به شاهی از فشار هیاطله بکاهد. در زمان بلاش بر صوما اسقف مسیحی در دربار تقرب داشت و سفری به قسطنطنیه کرد تا جلوس بلاش را رسماً اعلام کند.

(ولاش: ولخش، په.) پسر یزدگرد دوم و برادر فیروز است (جل. ۴۸۳- ف. ۴۸۷ م.) نوزدهمین پادشاه ساسانی. وی با خوشنواز صلح کرد و دین عیسوی را در ارمنستان به رسمیت شناخت.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

بلاشگانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران بلاشگان (بلاساغون) در مشرق ایران.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

بلاغی، شیخ حسن

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علامه شیخ حسن بلاغی

در روز چهارشنبه ای از ماه رجب ، در یکی از محله ها نجف (محله براق) در خانه دانشمند عامل و روحانی فاضل ، علامه شیخ حسن بلاغی ، ستاره ای چشم به جهان گشود که امید آن می رفت تا گمشدگان وادی شب گون نادانی را به کرانه های صبح امید رساند. این نورسیده را محمد جواد نام نهادند. و بدین سان در سال ۱۲۸۲ ق .(۸۰) خداوند نعمتی دیگر به جامعه شیعه عنایت کرد.

آل بلاغی یکی از خاندانهای نجیب ، شریف و قدیمی شهر نجف بوده اند. این دودمان پاک بسان چشمه ای پربرکت همواره جوشیده و طراوت بخشیده اند و تشنگان را سیراب کرده و همگی به جلال و بزرگی در علم و ادب شهرت داشته اند.

جرعه نوش علم و معرفت .

محمد جواد پس از آنکه نشو و نما یافت و دوران کودکی را پشت سر گذاشت در بوستان همیشه سبز حوزه قدم نهاد و شاگردی آن مکتب گردید. علوم مقدماتی را در حضور نورانی علمای نجف فراگرفت و تا ۲۴ سالگی از اساتید بزرگ آن حوزه عظیم ، استفاده های علمی و معنوی فراوانی برد.

روان پاک بلاغی که شیفته کسب معارف و درک فضایل بود او را در سال ۱۳۰۶ ق . مجبور به ترک زادگاهش کرد و او با دلی مالامال از عشق و علاقه به فراگیری دانش و خودسازی ، وارد شهر مقدس کاظمین شد تا بتواند در سایه اندیشه های بلند آن دیار، به اهداف عالیه اش نایل آید.

ایشان شش سال از عمر مبارکش را در این شهر صرف تحصیل و تهذیب نمود و تا سال ۱۳۱۲ ق . در کاظمین ماند. او در همان شهر با خانواده شریف عالم بزرگوار سید موسی جزایری وصلت نمود.

در سی سالگی به زادگاهش نجف اشرف بازگشت و در درس سرآمدترین استوانه های علمی و عملی عصر خویش حاضر شد و سرزمین سبز فکرش را با زلال آبهای با صفای آن حوزه طراوت بخشید و مدت ۱۴ سال در این دانشگاه بزرگ اسلامی ماند و از باغ و بوستانهای نجف خوشه های فراوان علم و معنویت چید.

شیخ محمد جواد بلاغی که سالهای متمادی را در پی علم و عمل گذرانده بود در سال ۱۳۲۶ ق . وارد شهر مقدس سامرا شد و در درس مرجع مجاهد و رهبر انقلابی ، میرزا محمد تقی شیرازی شرکت جست و ده سال بر سفره علمی این مجتهد سترگ و بیدار مهمان بود و با استفاده از جنبه های روحی و معنوی آن بزرگوار، خویشتن را تقویت کرد.

این دانشمند وارسته آنچنان شیفته دانش و یاد گرفتن بود که تا ۵۴ سالگی در درس میرزای شیرازی شرکت نمود.

راهنمایان رهرو خوبیها

اندیشمندان و فرزانگانی که علامه بلاغی در حضور نورانی آنان نشست و آموخت عبارت اند از:

۱. فقیه بزرگوار شیخ محمد طه نجف (متوفی ۱۳۲۳ ق .)

۲. فقیه محقق حاج آقا رضا همدانی (متوفی ۱۳۲۲ ق .)

۳. عالم و اصولی مدقق شیخ محمد کاظم خراسانی (متوفی ۱۳۲۹ ق .)

۴. علامه فقیه سید حسن صدرالدین کاظمی (متوفی ۱۳۵۴ ق .)

۵. فقیه بزرگ شیخ محمد حسین مامقانی (متوفی ۱۳۲۳ ق .)

۶. علامه محدث میرزا حسین نوری (متوفی ۱۳۲۰ ق .)

۷. فقیه عالیمقام سید محمد حسن هاشم هندی غروی (متوفی ۱۳۲۳ ق .)

۸. مرجع مجاهد میرزا محمد تقی شیرازی (متوفی ۱۳۳۸ ق .)(۸۱)

پیوند دانش و مبارزه

این متعهد وظیفه شناس از تبار روحانیتی بیدار و آگاه بود که در پی استقلال طلبی کشور عراق از یوغ استعمار انگلیس در سال ۱۳۳۶ ق . - برای بار دوم - آهنگ شهر کاظمین کرد و در جرگه جهاد و دفاع از ثغور اسلامی حضور یافت و به صف مجاهدان پیوست .

آینده ساز دلسوز

اینک نام تنی چند از پروردگان آن فقیه آینده ساز را ذکر می نماییم .

۱. آیة الله العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفی ۱۴۱۱ ق .)

۲. آیة الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خویی (متوفی ۱۴۱۴ ق .)

۳. آیة الله العظمی آقای حاج سید هادی میلانی (متوفی ۱۳۹۵ ق .)

۴. علامه ادیب آقای میرزا محمد علی اردوبای نجفی (متوفی ۱۳۸۰ ق .)

۵. علامه سید محمد صادق بحرالعلوم (متوفی ۱۳۹۰ ق .)

۶. آیة الله شیخ محمد رضا آل فرج الله نجفی (متوفی ۱۳۸۶ ق .)

۷. آیة الله شیخ محمد مهدوی لاهیجی (متوفی ۱۴۰۳ ق .)

۸. آیة الله شیخ نجم الدین جعفر عسکری تهرانی (متوفی ۱۳۹۵ ق .)

۹. حاج شیخ ذبیح الله محلاتی (متوفی ۱۴۰۵ ق .)

۱۰. آیة الله حاج شیخ محمد رضا طبسی نجفی (متوفق ۱۴۰۵ ق .)

۱۱. میرزا محمد علی مدرس خیابانی

۱۲. استاد ادیب علی خاقانی

۱۳. آیهٔ الله شیخ علی محمد بروجردی (متوفی ۱۳۹۵ ق .)

۱۴. شیخ مهدی بن داوودالحجار (متوفی ۱۳۵۸ ق .)

۱۵. علامه محقق حاج شیخ مجتبی لنکرانی نجفی

۱۶. آیهٔ الله سید صدرالدین جزایری (متوفی ۱۳۸۸ ق .)

۱۷. شیخ ابراهیم بن شیخ مهدی قریشی

۱۸. شیخ مرتضی مظاهری نجفی

۱۹. آیهٔ الله سید مرتضی لنگرودی (متوفی ۱۳۸۳ ق .)

۲۰. علامه میرزا محمد علی ادبی تهرانی

تراوش قلم

آثار سبز او در زمینه های فقه ، تفسیر، تاریخ ، اصول فقه ، عقاید و رد یهود و نصارا و مادیون و بابیت و بهائیت تدوین یافته است .

نشانه های ماندگار ایشان عبارت است از:

۱. تفسیر آلاءالرحمن ۲. رساله ای در پاسخ به پرسشهایی که از جبل عامل برای ایشان فرستاده و در آن شبهاتی درباره قرآن نموده بودند ۳. الرحلهٔ المدرسیهٔ یا المدرسهٔ السیارهٔ ۴. الهدی الی یدن المصطفی ۵. التوحید والتثلیث ۶. اعاجیب الاکاذیب ۷. انوارالهدی ۸. البلاغ المبین ۹. نصایح الهدی ۱۰. المسیح و الانجیل ۱۱. نسمات الهدی ۱۲. المصابیح فی بعض من ابدع فی الدین فی القرن الثالث عشر ۱۳. مصباح الهدی ۱۴. مسئلهٔ فی البداء ۱۵. نورالهدی ۱۶. اجوبهٔ المسائل البغدادیهٔ ۱۷. داعی الاسلام و داعی النصرانیهٔ ۱۸. تا ۴۵. مجموعه از تعلیقه ، حاشیه و رساله های فقهی ، در این میان رساله ای در احکام وضو به چشم می خورد که علامه خود آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است ۴۶. رساله ای درباره اوامر و نواهی در علم اصول ۴۷. رساله ای در نفی تزویج ام کلثوم با عمربن خطاب ۴۸. رساله ای درباره عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ۴۹. رد بر کتاب ((تعلیم العلماء)) نوشته غلام احمد قادیانی ۵۰ رد بر کتاب ((حیاهٔ المسیح)) نووشته غلام احمد قادیانی ۵۱ رد بر کتاب ((ینابیع الکلام)) ۵۲. رساله ای در رد جرجیس سائل و هاشم عربی (این چهار رساله در رد شبه های مخالفان اسلام بویژه مبلغان مسیحی نوشته است .)

۵۳. رساله ای در رد حسیون (رد بر فرقه قادیانیه است .) ۵۴. داروین و اصحابه .(۸۲)

مهتاب ادب

یکی از ویژگیهای شخصیت علمی علامه بلاغی ، جنبه ادبی ایشان است . او دانشمندی ادیب و ادیبی دانشمند بود. نوشته هایش را با قلم و سبکی ابتکاری و جدید و در قالبهای ادبی و شعر، داستان ، رمان و مناظره به رشته تحریر در آورده و برخی از مسائل عقیدتی و فلسفی را در قالب شعر سروده و شعرش حامل پیام بوده است .

ایشان در ثنا و رثای اهل بیت علیهم السلام چکامه هایی چند سروده است . یکی از آنها را که مرثیه ای برای امام حسین علیه السلام است مرور می کنیم :

یا تریب الخد فی رمض الطفوف

لیتنی دونک نهبا للسیوف یا نصیرالدین اذ عزالنصیر

و حمی الجار اذ عزالمجیر

و شدید الباءس والیوم العسیر

و ثمال الوفد فی العام العسوف

کیف یا خامس اصحاب الکسا

و ابن خیرالمرسلین المصطفی

و ابن ساقی الحوض فی یوم الظماء

و شفیع الخلق فی الیوم المخوف

یا صریعا ثاویا فوق الصعید

و خضب الشیب من فیض الورید

کیف تقضی بین اجناد یزید

ضامیا تسقی بکاسات الحتوف (۸۳)

- ای کسی که گونه هایت در سرزمین کربلا بر خاک گرم افتاد! ای کاش من به جای تو، جایگاه ضربه های شمشیر می شدم .
- ای یاور دین هنگامی که یاران اندک شدند! و ای امید بی پناهان هنگامی که پناه دهندگان کم شدند.
- ای کسی که در روز جنگ و سختی صبر بسیار داری و ای ملجاء وارد شدگان در سالهای خشکی و سخت .
- چه سان است ای پنجمین اصحاب کساء و ای فرزند بهترن رسولان (حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم)
- ای فرزند ساقی حوض (حضرت علی علیه السلام) در روز تشنگی ، شفاعت کننده مردم در روز ترسناک .
- ای کشته افتاده روی زمین و ای کسی که محاسنت با خون گلویت خضاب است .
- چگونه تشنه ماندی بین لشکر یزید، در حالی که سیرابت می کردند از جام مرگها.

چکاد تلاش

آموختن زبانهـای خارجی با امکانات محـدود آن روز، کاری بسـیار مشـکل بوده است . علامه بلاغی علاوه بر زبان عربی ، زبانهای عبری ، انگلیسی و فارسی (۸۴) را خوب می دانست و به آنها تسـلط داشت و فراگیری آنها به شخصیت علمی ایشان برجستگی ویژه ای بخشیده بود.

درباره چگونگی آموختن زبان عبری چنین نگاشته اند: ((زبان عبری را از یهود دوره گرد آموخته است . در آن روزگار گروهی یهودی در شهرهای عراق بودند که مقداری جنس ، پارچه و امثال آن ، بر دوش داشتند و در کوچه و بازار می گشتند و می فروختند. بلاغی از این فرصت استفاده می کرد و درباره مفردات و جمله بندی زبان عبری از آنان چیزهایی می پرسید. گاه مجبور می شد همه اجناس یک یهودی دوره گرد را بخرد تا از او درباره یک واژه یا ترکیب سخنی بشنود. چون یهودیان در آموختن لغت خود به دیگران بسیار بخل می ورزیدند. بلاغی گاه شیرینی و شکلات می خرید تا اگر بچه ای یهودی ببیند به او بدهد و چیزی از او بپرسد.))(۸۵)

شکوه گمنامی

گمنام زیست و بی هیاهو، ولی نامش در گمنامی اوست و هنرش در اخلاص والایش ...

شکوه گمنامی و حماسه اخلاص او در شعار معروفش تجلی کرده که می فرمود:

((انی لا اقصد الا الدفاع من الحق لا فرق عندی بین ان یکون باسمی او اسم غیری .))(۸۶): من جز دفاع از حق انگیزه ای نداشتم . بنابراین هیچ فرقی نیست که کتاب به نام من یا نام دیگری منتشر شود.

اسوه زهد

درباره ساده زیستی اش گویند:

((اتاقی کوچک داشت و محقر. در آن جز بوریایی و روفرشی یی که بر آن می نشست هیچ چیز نبود. در زمستان وسایل گرم کردن و در تابستان وسایل سرد کردن نداشت ؛ با اینکه مزاجی ضعیف داشت و بیمار بود. با این احوال ، هیچ گاه از این اتاق بیرون نمی رفت مگر برای نیازهای ضروری .))(۸۷)

بحقیقت که ایشان با بی پیرایگی اش اسوه برجسته زهد و پارسایی بود.

خنیاگر بیداری

حیاتش ترکیبی از دو عنصر عقیده و جهاد بود و حرکتش بر مبنای این دو عنصر هیچ گاه گوشه نشینی را نگزید و آرام نگرفت و پیوسته حریت آمیخته با حیات را بر سر و روی جامعه اسلامی می پاشید و خوابهای گران را بر می آشفت گویند:

((برخی از بهائیان جاسوس استعمار در محله ای در بغداد، مکانی را به نام حظیره برای اجتماع خود بنا نهادند. بلاغی با شنیدن این خبر دیگر آرام نگرفت و استراحت را بر خود روا نداشت تا با مراجعه به دادگاه و قانون آنان را به ترک آن محل واداشت و پس از مدتی آنجا را به مسجدی تبدیل کرد و در آن نماز و شعایر حسینی اقامه می شد.))(۸۸)

این روحانی آگاه ، مرز و بوم را همواره نگهبان بود و برای بیدار ساختن جامعه دل می سوزاند و تمام هستی خود را فدای خدمت به حق و خلق کرد.

وی برای چاپ کتاب ((الهدی)) (در رسوا سازی خدعه ها و توطئه های مبلغان مسیحی) پولی نداشت . بناچار هر چه در خانه داشت به قیمت ارزان فروخت و کتاب را به چاپخانه فرستاد تا خداوند اندک اندک اثاثیه خانه و زندگانی وی را فراهم ساخت (۸۹).

آخرین هجرت

آسمان شهر غم رنگ بود و اندوهبار. اشک هجران بر گونه های شهر جاری بود. زیرا خورشید اندیشه ای رو به غروب بود که هفتاد سال در آسمان علمی شیعه نور بخشیده بود. تقویم عمری رو به پایان می شد که برگ برگ وجودش را وقف خدمت کرده بود.

باد خزان بر باغ پرشکوفه رادمردی وزیدن گرفته بود که سراسر عمرش بهار بود و بیداری فصل فراق در گوش جان علامه آهنگ

وداع می نواخت و نسیم ((ارجعی))(۹۰) جانان در بوستان جانش وزیدن داشت و در حیاط ((حیاتش)) می رفت که با قفل مرگ بسته شود. او که عمری در وادی رضای حق قدم و قلم زد اکنون مجنون صفت مشتاق نوشیدن جام وصال بود.

سرانجام این چکاد تعبد و تخصص ، فقیه و ادیب فرزانه و مجاهد زاهد، شب دوشنبه بیست و دوم شعبان ۱۳۵۲ ق .(۹۱) ندای حضرت دوست را لبیک گفت و مرغ جانش با کوله باری از خدمت و خوبی و افتخار به سرای ابدی پر کشید و در آستان دوست جای گرفت . خاکیان را در سوگ و عرشیان را در سرور نشاند. حوزه های علمیه - بویژه طلاب نجف - در این فقدان ، غرق در ماتم شد. پس از تجلیل و تشییع ، پیکر پاکش را در حجره جنوبی سوم در سمت غربی صحن مبارک حضرت علی علیه السلام ، در کنار آرامگاه جواد بن محمد حسینی (مؤ لف کتاب مفتاح الکرامه) به خاک سپردند.

روحش شاد، راهش سبز و پر رهرو و تربتش از شمع رضای جانان نورانی باد.

آثار:

تفسیر آلاءالرحمن

الرحلة المدرسیة یا المدرسة السیارة

الهدی الی یدن المصطفی

التوحید والتثلیث

اعاجیب الاکاذیب

انوارالهدی

البلاغ المبین

نصایح الهدی

المسیح و الانجیل

نسمات الهدی

المصابیح فی بعض من ابدع فی الدین فی القرن الثالث عشر

مصباح الهدی

مسئلة فی البداء

نورالهدی

اجوبة المسائل البغدادیة

داعی الاسلام و داعی النصرانیة

رساله ای درباره اوامر و نواهی در علم اصول

رساله ای در نفی تزویج ام کلثوم با عمربن خطاب

رساله ای درباره عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام

رد بر کتاب ((تعلیم العلماء))

رد بر کتاب ((حیاة المسیح))

رد بر کتاب ((ینابیع الکلام))

رساله ای در رد جرجیس سائل و هاشم عربی

رساله ای در رد حسیون

بلباسی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان امام محمد باقر (ع)لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

"علی رضـا بلباسـی "در سال ۱۳۳۲ در روسـتای "آسور"در "فیروزکوه "به دنیا آمـد. دوره ابتـدایی را در شهرسـتان "فریـدونکنار" گذرانـد و آن را بـا موفقیت پشت سـر گـذاشت. در همین ایام پـدرش از دنیا رفت و او مجبور شـد برای امرار معاش خانواده عازم" تهران "شد و در نتیجه برای مدتی ترک تحصیل کرد. وی که ششمین فرزند خانواده بود در بازار تهران مشغول به کار شد و پس از مدتی در مدرسه شـبانه روزی به تحصـیل ادامه داد و دیپلم متوسـطه را اخذ کرد. پس از پایان تحصیل به سربازی رفت و در ۱۵ مهر ۱۳۵۳ بـا اتمـام دوره سـربازی در آزمونی که در آموزش و پرورش" قائمشـهر "برگزار شـد، شـرکت کرد. با کسب موفقیت در این آزمون به مدت دو سال در آموزس و پرورش مشـغول تدریس شد. به علوم و فنون هوایی علاقه بسـیار داشت. به همین سبب پس از گذراندن دوره آموزشـی مکانیک در باشاه هوایی ملی با عنوان تکنسـین پرواز در تاریخ سه آبان ۱۳۵۴ جذب هواپیمایی ملی ایران (همـا) شـد. او در حین خـدمت به آموزش زبان انگلیسـی پرداخت و در طول ۵ سـال خـدمت در هواپیمایی ملی ایران موفق به اخذ درجه مکانیک هواپیما شـد. در سال ۱۳۵۷ با آغاز امواج انقلاب اسـلامی، علی رضا بلباسـی در پخش نوار و اعلامیه های حضـرت امام (ره) فعالیت گسترده ای داشت. در حادثه جمعه سیاه تهران در میـدان ژاله حضور داشت و از اعتصابیون هواپیمایی ملی بود که به فرمان امام (ره) دست به اعتصاب زده بودنـد. در سال ۱۳۵۸ به واسـطه خواهرش با خانم" مریم صادقی "آشنا شد و زمینه ازدواج فراهم آمد. آنها در یک مراسم بسیار ساده زندگی مشترک خود را آغاز کردند. همسر وی درباره ویژگی های اخلاقی او می گوید: «نمـاز اول وقت علی رضـا هیـچ گـاه ترک نمی شـد در زنـدگی مشترک اگر از من اشـتباهی می دیـد با من صـحبت می کرد و با نصیحت درصـدد اصـلاح اشـتباه من بر می آمـد.» پس از تشـکیل سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی از محل خـدمت خود هواپیمایی جمهـوری اسـلامی ایران به مـدت دو سـال مرخصـی بـدون حقـوق گرفت و به قم رفت. به فراگیری فنون نظامی و دوره فرمانـدهی پرداخت و سـپس در سـپاه پاسداران قائمشـهر مشـغول به کار شد. در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۵۹ به سـمت مسئول عملیات سپاه شهرستان "نور "منصوب شد . دو ماه بعد، پس از ایجاد پایگاه مقاومت سـپاه در نور و جذب نیروهای رزمنده به قائمشهر بازگشت و در واحد عملیات سپاه قائمشهر مشغول به کار شد.

بـا آغـاز جنـگ تحمیلی از سوی سـپاه پاسـداران قائمشـهر به جبهه اعزام و در واحـد های عملیاتی مسـئولیت عملیات را از ۱۱ اسفند ۱۳۵۹ بر عهـده گرفت. پس از آن مسـئولیت آموزش عقیـدتی واحـد بسـیج قائمشـهر را از ۸ مهر ۱۳۶۰ تا ۱۹ بهمن ۱۳۶۲ بر عهده گرفت. در همین زمان در مقاطع مختلف در جبهه حضور یافت. با اعزام بسـیج سراسری طرح لبیک یا خمینی، علی رضا بلباسی پس از اعزام به جبهه در تاریـخ ۲۰ بهمن ۱۳۶۲ جانشـین فرمانده گردان مالک اشتر از لشکر ۲۵ کربلا شد. فرماندهی گردان مالک اشتر برعهده سـردار بابایی بود و وظایف عملیاتی و هدایت نیروها را برعهده داشت و علیرضا در تماسـی فشرده با نیروهای گردان بود. او با سـخنرانی های مهیج و تحلیل شرایط سیاسی و اجتماعی کشور،اطلاعات ارزشمندی را در اختیار رزمندگان می گذاشت. نگارنده که خود از نیروهـای مالـک اشتر بود شاهـد تلاـش هـا و دانش گسترده وی در موضوعات مختلف بخصوص احادیث و آیات قرآن

بود. فرمانده گردان سردار بابایی در جریان عملیات والفجر ۶ در منطقه چیلات در همان دقایق اولیه عملیات در کنار جاده اسفالته روبروی پاسگاه در مقابل شهر علی غربی عراق بر اثر اصابت ترکش و موج زخمی شد و فرماندهی گردان عملاً به عهده بلباسی گذاشته شد. درون کانالی نسبتاً بزرگ به همراه شهید بلباسی جمع بودیم که ناگهان صدای سوت خمپاره ما را به خود آورد. خمپاره ۱۲۰ میلی متری درست و سط ما درلای شن های رسی فرود آمد، ولی منفجر نشد. بلباسی فوراً دستور داد که نیروها پخش شوند. بعد از عملیات، حسرت و ناراحتی شهدا و مجروحان بر جای مانده را می خورد. یکی از کارها جالب توجه وی در گردان مالک اشتر نماز غفیله جمعی بود. چون نمی شد نماز مستحبی را با جماعت به جا آورد او با قراءت سوره ها پشت بلندگو نماز غفیله را به صورت جمعی برگزار می کرد. مهم تر از همه روحیه تعبد و بندگی و نماز شبهای طولانی وی مثال زدنی بود.

علی رضا هر گاه به پشت جبهه باز می گشت به دیدار خانواده های شهدا می رفت . وقتی از مرخصی به جبهه بازگشت همرزمان خود را جمع کرد و گفت : این بار که به مرخصی رفتم، ابتدا به دیدار خانواده شهید نور علی یونسی جانشین فرمانده گردان امام محمد باقر (ع) رفتم که سه دختر از او به یاد گار مانده است. وقتی بچه های یونسی را دیدم از دنیا سیر شدم و نمی خواستم چشمان نگران یتیمان شهید یونسی در چشمان من گره بخورد.

یکی از همرزمان علی رضا در این باره می گوید :

زمانی که علی رضا این حرف ها را می زد اشک در چشمانش حلقه زده بود و گفت : « اگر من شهید شدم مبادا در کنار بدنم حلقه بزنید، زیرا جنگ و ادامه آن مهمتر است و اسلام عزیز نباید در خطر باش. »

او در طول سال های حضور مستمر در مناطق عملیاتی عده ای از دوستانش را از دست داد از داد از جمله سرداران شهید حسین بصیر، علی اصغر خنکدار، جعفر شیر سوار، موسی محسنی، محمد حسن قاسمی طوسی و حمید رضا نوبخت. علی رضا به جانشینی فرمانده گردان امام محمد باقر (ع) از لشکر ۲۵ کربلا در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۶۳ و پس از دو ماه با به شهادت رسیدن فرمانده گردان شهید علی اصغر خنکدار ـ به فرماندهی گردان منصوب شد. با وجود مسئولیت های مختلف همواره از متانت و آرامش خاصی برخوردار بود. زمانی که همسرش از حضور دایم او در جبهه گلایه می کرد با آرامش او را دلداری می داد.

در مسائل عبادی بسیار دقیق بود. احادیث فراوانی را از حفظ داشت به خوبی سخنرانی می کرد و همواره معتقد به انضباط و مقررات بود. با نظمی که در گردان برقرار کرده بود. همه رزمندگان در نماز اول وقت و جماعت شرکت می کردند. در مراسم مذهبی و دعای کمیل و توسل حضور می یافتن و کسی اجازه سیگار کشیدن در گردان را نداشت. با وجود این، همواره سعی می کرد در کنار رزمندگان یک رزمنده عادی باشد . روزی لباس فرم نو آوردند تا لباس مندرس را از تن بیرون کند. زمانی که لباس را بر تن کرد متوجه شد که لباس همه رزمندگان کهنه است. برای اینکه بسیجی ها ناراحت نشوند سریع لباسش را آغشته به گل کرد تا نو بودن لباس به چشم نیاید.

"علی رضا "در عملیات والفجر ۸ در تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۶۴ ازناحیه پای چپ در فاو مجروح شد و بستری گردید اما به قدری احساس مسئولیت می کرد که حاضر نشد برای عمل جراحی در بیمارستان بماند.

در کنار بچه ها می نشست و برای آنان از روزقیامت و شهادت صحبت می کرد. به همسرش می گفت : «شما خواهر دو شهید هستی و این را بدان که لیاقت همسر شهید شدن را هم داری. پس در حق من دعای خیر کن تا به آرزویم برسم و این را بدان که اگر شهید شدم شما هم در ثواب آن شریک هستی. یادت باشد که بعد از شهادت فرزندانم را با قرآن و اهل بیت آشنا کن. به پسرم یاسر راه شهید مطهری را نشان بده و به دخترم آمنه بیاموز که حضرت زینب (س) چگونگی کرد.»

در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۶۵ در" مهران "در عملیات کربلای ۱ از ناحیه کتف ،گردن و دست راست به سختی مجروح شد ولی بلا فاصله پس از طی مراحل درمان دوباره به جبهه بازگشت.

سرانجام علی رضا بلباسی در عملیات کربلای ۸ در شلمچه در ۲۱ اسفند ۱۳۶۵ بر اثر اصابت خمپاره به سر و سینه به شهادت رسید. جنازه علی رضا بلباسی در منطقه عملیاتی به جا مانده و پس از ۹ سال در سال ۱۳۷۴ شناسایی شد و پس از انتقال به زادگاهش در گلزار شهدای" قائمشهر "به خاک سپرده شد. از وی یک پسر به نام یاسر و یک دختر به نام "آمنه "به یادگار مانده .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-

بلخی ابوزید، احمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۳۲۲ -۲۳۵ ق)، ادیب، متکلم، فیلسوف شیعه و جغرافیدان. در شامستیان، از روستاهای نزدیک بلخ خراسان به دنیا آمد. پدر او از سجستان و معلم کودکان بود. در جوانی به بغداد رفت تا در مذهب امامیه تحقیق کند. در آنجا به محضر یعقوب بن اسحاق کندی راه یافت و نزد او به کسب علوم عقلی پرداخت. وی هشت سال در عراق بسر برد، و در این مدت فلسفه، نجوم، طب، طبیعیات و علم کلام و دیگر دانشها را فراگرفت، سپس از راه هرات به بلخ بازگشت. ابوزید علاوه بر تألیفات گران قدر، شاگردانی نیز داشت از جمله: ابن فریغون، ابوالحسن محمد یوسف عامری، ابومحمد حسن وزیری. برخی از محققان، زکریای رازی را نیز در فلسفه از شاگردان او می‌دانند و رازی به سبب تعلیمات وی به فلسفه نو فیثاغوری متوجه گردید. ابوزید را سومین متکلم بزرگ عالم اسلام می‌دانند. و بعضی منابع وی را در عراق جاحظ خراسان لقب دادند. حدود هفتاد تألیف به او نسبت داده‌اند، از جمله: «صور الاقالیم الاسلامیه»؛ «جمل مصالح الانفس»؛ «العلم و التعلیم»؛ «تفسیر ابی زید بلخی»؛ «لغات القرآن»؛ «شرایع الادیان»؛ «رسالهٔ حدود فلسفه»؛ «فضیلهٔ علوم ریاضیات»؛ «الاسماء و الکنی و الالقاب»؛ «عصمت الانبیاء».[۱]

احمد بن سهل بلخی، متکلم و فیلسوف خراسان، از شاگردان مشهور کندی (یعقوب بن اسحاق). وی در آغاز قرن چهارم می‌زیست (ف. ۳۲۲ ه.ق.) گذشته از کتبی که در کلام تألیف کرد، کتابهای معتبری نیز در فسلفه و علوم به رشته تحریر درآورد، مانند: حدود الفلسفهٔ، مایصح من احکام النجوم، کتاب الاخلاق الامم، و کتاب مشهور صورالاقالیم در جغرافیا.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۱۳۱ /۱)، اعیان الشیعه (۲۱۹ -۲۱۶ /۳)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۱۷ /۱)، تاریخ فلاسفه‌ی ایرانی (۶۸ - ۶۵)، تاریخنگاران ایران (۴۴ -۴۳ /۱)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۱۰۴۴ -۱۰۴۳ /۸)، الذریعه (۳۳۰ /۱۸، ۲۵۵ -۲۵۳ /۴)، روضات الجنات (۵۰ -۴۹ /۴)، ریحانه (۱۲۰ /۷)، الفهرست ابن ندیم، ترجمه (۲۲۹ -۲۲۸)، کشف الظنون (۱۴۴۰، ۱۰۸۴، ۶۰۲، ۲۲۷)، الکنی و الالقاب (۸۱ /۱)، لسان المیزان (۲۷۷ /۱)، لغت‌نامه (ذیل/ ابوزید)، معجم الادباء (۸۶ -۶۴ /۳)، معجم المؤلفین (۲۴۰ /۱)، الملل و النحل (۳۶۵)، الوافی بالوفیات (۴۱۳ -۴۰۹ /۶)، هدیه العارفین (۵۹ /۱).

بلخی خراسانی، ابوالجیش مظفر

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۳۶۷ ق)، متکلم شیعی. از متکلمان و دانشمندان بنام شیعه در سده چهارم بود که در بلخ می‌زیست. او از شاگردان ابوسهل

نوبختی است. از وی آثار بسیاری به جای مانده است. نجاشی تمام آثار ابوالجیش را از طریق شیخ خود، شیخ مفید، نقل کرده و تصریح کرده که ابوالجیش از مشایخ و اساتید مفید بوده است. از جمله آثار وی: «الارزاق و الاجال»؛ «الاعراض و النکت» یا «النکت و الاغراض فی الامامه»؛ «الانسان»؛ «نقض العثمانیه علی الجاحظ»؛ «فدک».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۶۵/۸)، الذریعه (۳۸۹، ۳۳۸، ۳۳۷- ۲۳۶، ۲/ ۵۰۷/۱)، رجال النجاشی (۳۷۴ -۳۷۳ /۲)، هدیهٔ العارفین (۴۶۳/۲).

بلخی، سید اسماعیل

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید اسماعیل بلخی سال ۱۲۹۵ ش . در قریه ((سرپل بلخاب)) در یک خانواده روحانی زاده شد. بلخاب سرزمینی است خوش آب و هوا و کوهستانی که در قسمت جنوبی استان مزار شریف و در مسیر رودخانه ((بلخ آب)) که از ((بامیان)) سرچشمه می گیرد قرار گرفته است . این خطه از دیرباز مرکز تشیع و پایگاه ستارگان علم و ادب در ترکستان زمین بوده و امروز پس از گذشت قرنها نام ستارگانش چشم و چراغ ملت مسلمان به حساب می آیند اینک نیم نگاهی به گذشته این دیار می اندازیم .

فرزانگان بلخاب

بلخاب تا قبل از ورود ((میر سید علی فرزند میر سید جلال الدین بخارایی)) شهرت چندانی نداشته ولی بعد از سال ۸۱۰ ق . با ورود این عالم زبردست و دانشمند نام و آوازه این دره گمنام از ((سمرقند)) تا ((هرات)) پیچید. بدین مناسبت کاروانهایی از عالمان و دولتمردان به قصد زیارت و دیدار این عارف وارسته وارد بلخاب شدند. تا جایی که ((شاهرخ)) به این شخصیت علاقه مند شد و چندین بار وی را از بلخاب به مرکز حکومت خراسان یعنی ((هرات)) دعوت نمود و دخترش را به عقد او درآورد. و در آخرین سفر میرسیدعلی در حالی که شاهرخ در ((شهر ری)) دار فانی را وداع گفته بود بر طبق وصیتش جنازه او را به هرات حمل نمودند و میرسیدعلی ولی بر او نماز خواند!

بلخاب از دیر زمان با حوزه های بزرگ شیعه در نجف ، مشهد و قم در تماس بوده و در دشوارترین ایام این قافله از حرکت نیفتاد. بر همین اساس است که مدارس و روحانیت بلخاب از سایر مناطق پیشگام است . و نسبت به سایر مناطق شیعه نشین افغانستان بیشترین طلاب از این منطقه بوده اند.

در این بخش بیش از سی هزار نفر شیعه مؤ من و غیرت مند زندگی می کنند و بیش از دهها حسینیه و مسجد وجود دارد و تا قبل از انقلاب بزرگترین پایگاه فرهنگی مردم شمال به حساب می آمد.

برخی از بزرگان بلخاب به قرار ذیل است :

بنای اصفهانی، محمدرضا

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۱۰۲۸ ق)، طراح و معمار. از زبردست‌ترین معماران صفویه بود. وی طراح نقشه و معمار مسجد معروف شیخ لطف‌اللّٰه است که به امر شاه عباس اول ساخته شد. این بنای با عظمت و پر امتیاز، یکی از شاهکارهای معماری و کاشی کاری استاد محمدرضا است که ساخت آن شانزده سال به طول انجامیده و در داخل محراب کاشی کاری معرق مسجد، به خط نستعلیق چنین رقم نهاده است: «عمل فقیر... محمدرضا بن استاد حسین بناء اصفهانی ۱۰۲۸».

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :آثار ملی اصفهان (۷۰۰ ،۶۹۷)، احوال و آثار نقاشان (۷۲۱/ ۲)، تاریخ اصفهان (۳۵۳)، تاریخ هنرهای ملی (۹۳۶/ ۲)، سرآمدان فرهنگ (۱۶۰ -۱۵۹/ ۱)، کارنامه‌ی بزرگان (۲۱۲ -۲۱۱)، گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهان (۴۰۲).

بنای یزیدی، حسین معمار

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س سیزدهم ق)، معمار و شاعر، متخلص به بنا. وی در کار بنایی بسیار توانا بود و در سرودن شعر نیز هم از همین رهگذر به بنایی اشتهار یافت و در تذکره‌ها اشعاری از وی ذکر شده است.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تذکره‌ی سخنوران یزد (۶۲)، الذریعه (۱۴۱/۹)، سفینه المحمود (۱۷۹/۱)، فرهنگ سخنوران (۱۴۱)، مجمع الفصحا (۱۸۲/۴).

بنایی یزدی، علی اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهاردهم ق)، شاعر و معمار. کار وی عمران و آبادی بناها بود و در سرودن شعر نیز توانا. شعرهای وی بیشتر در قالبهای قصیده و غزل و در موضوعهای توحید و مدیحه و مصیبت است. از آثار وی: «گلستان راز»، شعر.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تذکره‌ی سخنوران یزد (۶۱ -۶۰)، مؤلفین کتب چاپی (۴۵۴ -۴۵۳ /۴).

بندار، هاشم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید هاشم بندار : فرمانده گردان لیله القدر لشکر ۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

بیست و دوم فروردین ماه سال ۱۳۴۴ در روستای حسین آباد متولد شد.

کودکی پر جنب و جوش بود و با صحبت های شیرین بقیه را می خنداند.

فاطمه بادل (مادرش) می گوید: «زمانی که چهار ساله بود می گفت: می خواهم به کربلا بروم. اغلب دوستان و همسایگان را وعده ی رفتن به کربلا و زیارت می داد. در ماه محرم و صفر در هیات های سینه زنی شرکت می کرد و از عزاداران امام حسین (ع) پذیرایی می کرد.»

در روز عاشورا و تاسوعا در تغزیه خوانی شرکت می کرد و به عنوان یکی از بچه های امام حسین (ع) و یا یکی از طفلان مسلم (ع) بود.

در پنج سالگی پدرش فوت کرد و او به همراه دیگر برادرانش در مغازه ی پدر مشغول به کار شد.

به مادرش بسیار احترام می گذاشت و در کارهای خانه به او کمک می کرد.

دوره ی ابتدایی را در مدرسه آستانه پرست فعلی و دوره ی دبیرستان را در مدرسه ی مدرس مشهد به پایان برد. به خاطر شروع جنگ تحمیلی تحصیلات دبیرستان را رها کرد و به جبهه های حق علیه باطل شتافت.

به خاطر علاقه به خواندن کتاب عضو کتابخانه بود. کتاب های مذهبی، شهید مطهری و محمود حکیمی را مطالعه می کرد.

اوقات فراغت به ورزش های شنا، فوتبال و کوهنوردی می پرداخت. عضو بسیج بود به مسجد می رفت. علاوه بر کار در مغازه ی پدرش درس نیز می خواند.

به نماز بسیار اهمیت می داد. در جلسات قرآن حضور می یافت. در دعای ندبه، توسل و کمیل شرکت می کرد و یکی از فعال ترین افراد حاضر در این جلسات بود.

مشکلات را تا جایی که می توانست حل می کرد. به مستضعفین کمک می رساند. مسائل دینی را رعایت می کرد. خمس می داد. صله ی رحم را به جا می آورد.

او از افرادی که در کنار خیابان می ایستادند و برای مردم مزاحمت ایجاد می کردند، ناراحت بود. با آن ها صحبت می کرد تا به راه راست هدایت شوند.

هاشم بندار فردی معاشرتی، اجتماعی، خوش اخلاق و خوشرو بود، به طوری که کسی از او ناراحت نبود.

مادر شهید می گوید: «اخلاق و رفتار او طوری بود که حتی پیرمرد ۷۰ ساله به او سلام می کرد.»

قبل از انقلاب در راهپیمایی ها شرکت می کرد. زمانی که دوازده ساله بود، همراه من در راهپیمایی ها شرکت می کرد. من او را با خود به تظاهرات می بردم. یک روز در تظاهراتی که در راه آهن بود، ماموران رژیم به طرف تظاهرکنندگان تیراندازی می کردند و گاز اشک آور می انداختند، به طوری که چشم هایمان باز نمی شد. او به من می گفت: مادر، نترسی چیزی نیست. و بعد ما توانستیم با کمک مردم از آن معرکه نجات پیدا کنیم.

او با این که دوازده ساله بود، در تظاهرات شرکت می کرد و به همراه دوستانش بر روی دیوارها شعار می نوشت. او در درگیری های نهم و دهم دی ماه و ۲۲ بهمن ماه حضور داشت. به پخش اعلامیه می پرداخت و شب تا صبح اعلامیه های امام را در داخل منازل می انداخت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در بسیج فعالیت می کرد و شب ها در خیابان به نگهبانی می پرداخت. مسئول آموزش بسیج بود و به نیروها اسلحه شناسی را آموزش می داد.

او با مخالفین انقلاب و اسلام صحبت می کرد تا آن ها را اصلاح نماید. با کسانی که عقیده ای مخالف با انقلاب داشتند معاشرت نداشت. با کسانی رفت و آمد می کرد که با او هم عقیده باشند. علاقه ی زیادی به امام داشت و به شدت از امام و انقلاب حمایت و پشتیبانی می کرد. با ضد انقلابیون درگیر می شد و به مخالفت با آن ها برمی خاست. برای مبارزه با منافقین و ضد

انقلابیون چندین بار به کردستان اعزام شد. مخالف ایده های بنی صدر بود.

در ۱۴ سالگی به جبهه رفت. سنش برای رفتن به جبهه کم بود، به همین خاطر کپی شناسنامه اش را دست کاری کرد تا بتواند به جبهه برود.

اودر مصاحبه ای در مورد جنگ گفته است: «جبهه و جنگ مانند قلب انسان است. اگر قلب از کار بیفتد، تمام اعضای بدن از کار می افتند. اگر در جنگ خللی وارد شود، کشور سقوط می کند. پس باید تلاش کنیم جبهه ها را پر کنیم و امام را تنها نگذاریم تا هرچه زودتر پیروز شویم.»

در بیشتر عملیات از جمله، عملیات ام الحسنین، طریق القدس، فتح المبین، فتح بستان، شکست حصر آبادان، آزادی سازی خرمشهر، رمضان، بدر، خیبر، والفجرها و کربلاها، چه در لباس یک بسیجی عاشق امام و چه به عنوان فرمانده ی گردان رزمی شرکت داشت. دوره ی آموزش فرماندهی را در تهران گذرانده بود.

در جبهه مدتی بی سم چی و مدتی فرمانده بود. در فتح قله های الله اکبر در کنار شهید چمران و همرزمان دیگر، بی سیم چی بود و بعد فرمانده ی گردان لیله القدر شد. همچنین فرماندهی گردان رزمی مخابرات را نیز برعهده داشت.

می گفت: «تا زمانی که جنگ باشد در جبهه می مانم.» او بسیار متواضع و فروتن بود. ذکر مسئولیتش او را رنج می داد. می گفت: «ذکر مسئولیت همراه اسم لزومی ندارد.»

او چه زمانی که بی سیم چی بود و چه زمانی که عنوان فرماندهی داشت، کارهایی فراتر از حد مسئولیتش انجام نمی داد. او بسیار متواضع بود. سنگر ها را جارو و چای درست می کرد.

محمد امیری (همرزم شهید) می گوید: «اولین بار اعزامم به جبهه در واحد مخابرات بودم. در منطقه ی حمیدیه ی اهواز شهید بندار را دیدم که فرماندهی مخابرات را برعهده داشتند و در حال شستن لباس های شخصی خود بودند. هرچه اصرار کردم که اجازه دهند من این کار را انجام دهم، نگذاشتند.»

در سال ۱۳۶۲ عضو رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد.

در عملیات بدر در منطقه ی هورالعظیم او فرمانده ی گردان لیله القدر بود. در شبیخونی که عراق زد، باعث شد که آن ها شکست بخورند و از ۳۰۰ ـ ۴۰۰ نفر نیرو فقط ۱۳ ـ ۱۴ نفر باقی مانده بود و نزدیک قریب بود که آن هم اسیر شوند و تنها یک قایق موتوری بود که توان حمل ۱۴ نفر را نداشت. ابتدا آن ها تمام بی سیم ها را از بین بردند تا رمزی به دست دشمن نیفتد. شهید به همراه ۵ نفر دیگر در آن محل ماندند و بقیه را به پشت جبهه منتقل کردند. سپس آن ها با یک قایق پارو زدند و خود را به نیزار رساندند. حدود ۱۸ ساعت در آن نیزارها ماندند و بعد با همان قایق به پشت جبهه برگشتند.»

هاشم در زمان عملیات از افراد آگاه و مقتدر دعوت می کرد تا خودشان را به عملیات برسانند. او با نیروها در خصوص عملیات مشورت می کرد و نیروها را از لحاظ قدرت بدنی می سنجید و بعد آن ها را گلچین می کرد و هر کدام را در واحدی که توانایی داشتند، قرار می داد. مثلاًـ عده ای در واحد تخریب، عده ای برای واحد اطلاعات و عده ای برای ادوات و برای هر کدام یک مسئول انتخاب می کرد.

او چندین مرتبه به طور سطحی مجروح شده بود. در یکی از عملیات ها شیمیایی شد. در سال ۱۳۶۲ در عملیات والفجر یک از ناحیه سر مورد اصابت ترکش قرار گرفت. با این که مسئولین اجازه ی ماندن او را در سپاه مشهد داده بودند ولی او قبول نکرد. می گفت: «این جا برایم مانند زندان است.»

به خانواده اش توصیه می کرد: «به جبهه بیایید و در جنگ شرکت کنید و از مملکت خود دفاع کنید. راه شهدا را ادامه دهید. از خط رهبری فاصله نگیرید. بچه هایتان را در این راه تشویق کنید. تقوای الهی را پیشه نمایید. حجابتان را رعایت کنید. امام را تنها

نگذارید. باید در جنگ پیروز شویم تا همه به کربلا برویم.»

هاشم منطقه ی جنگی را کاملاً می شناخت. زمانی که ماشین حمل اسلحه می رسید، سریع خودش را به آن جا می رساند و در پایین آوردن اسلحه کمک می کرد. بسیار فعال بود و فقط در زمان خواندن نماز کفش هایش را از پا بیرون می آورد. در شب های حمله نماز شب می خواند. سرش را روی خاک می گذاشت و آن قدر گریه می کرد که خاک خیس می شد. زمانی که نیروها از نگهبانی برمی گشتند و سرما خورده بودند، او لباس هایش را به آن ها می داد تا گرم شوند و اگر کفش کسی سوراخ بود، چکمه اش را به او می داد. گاهی خودش نگهبانی می داد. او از جبهه و جنگ و از پیشرفت آن تعریف می کرد. می گفت: «امام را تنها نگذارید او نایب امام زمان (عج) است. مبادا از حرف امام سرپیچی کنید. آرزو داشت شهید شود. به همین خاطر وصیت نامه اش را خیلی زود نوشته بود.

هاشم بندار در تاریخ ۱۶/۶/۱۳۶۶ در جزیره ی مجنون و در حال ساختن سنگر، بر اثر اصابت ترکش خمپاره از ناحیه ی سر و چشم به شدت مجروح شد. به طوری که یک چشمش از بین رفته بود و پس از مدتی در بیمارستان امدادی، در تاریخ ۱/۷/۱۳۶۶ به شهادت رسید. فاطمه بادل (مادر شهید) می گوید: «زمانی که در بیمارستان امدادی بستری بود و به ملاقاتش رفتم، در بخش بود. سرش را عمل کرده بودند، جراحات زیادی داشت یک چشمش را کاملاً از دست داده بود و یک طرف صورتش به شدت آسیب دیده بود. وقتی مرا دید، گفت: مادر، نگران نباشید من فقط سرما خورده ام و داخل چشمم خاک رفته است، با شستشو خوب می شود.

صغری بندار (خواهر شهید) نقل می کند: «زمانی که به ملاقاتی او رفتم، از شدت درد پاهایش را به هم می مالید. به او گفتم: «هاشم، درد داری؟ گفت: نه. می خواستم ملافه ام را درست کنم.»

هاشم بندار در تاریخ ۱۹/۶/۱۳۶۶ که در منطقه عملیاتی بر اثر اصابت ترکش مجروح شد. در تاریخ ۲۱/۶/۱۳۶۶ در بیمارستان شهید کامیاب بستری گردید. سرانجام در تاریخ ۱/۷/۱۳۶۶ به درجه رفیع شهادت نایل گشت. پیکر مطهرش در بهشت رضا (ع) دفن می باشد. بعد از شهادت او بسیاری از اقوام به خاطر این که نتوانستند عظمت روحی او را درک کنند، متاسف بودند.

منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

بندون

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران سرزمین کش در شمال سمرقند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

بنکدار، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از تجار و بازاریان معتبر صدر مشروطیت است و اصلاً از کاشان است، ولی سال‌های طولانی در بازار تهران از وزنه‌های معتبر و باارزش بود. در ۱۲۴۸ در کاشان متولد شد. از کودکی به تهران آمد و در بازار به شغل بنکداری پرداخت. از آغاز جوانی مردی جسور و ماجراجو و حراف بود و به علت داشتن همین صفات، مورد توجه اصناف تهران قرار گرفت و به طور غیررسمی نماینده‌ی آنها بود. در صدارت شاهزاده عین‌الدوله که مردم در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند و بعد در تحصن مردم در سفارت انگلیس برای تأسیس عدالتخانه و مجلس ملی، حاج محمدتقی نقش مهمی ایفاء کرد. وی با جمع‌آوری اعانه و استقراض از اصناف، کلیه هزینه‌های شام و ناهار متحصنین در سفارت انگلیس و سفارت عثمانی را تهیه و تأمین می‌کرد و به این ترتیب گرداننده‌ی اصلی تظاهرات آن روز بود. به همین دلیل معروفیت زیادی یافت و همه روزه حجره و منزل او مرکز تجمع افراد زیادی بود و به دستور وی آتش مشروطه شعله‌ور می‌شد. پس از صدور فرمان مشروطیت، در دوره‌ی اول مجلس از طرف بزازهای تهران وکیل مجلس شورای ملی گردید. در مجلس نیز خود را نشان داد و یک از افرادی بود که برای تأسیس بانک ملی تلاش می‌نمود. پس از توپ بستن مجلس و ظهور استبداد صغیر، به دستور محمدعلی شاه دستگیر و در باغشاه زندانی شد ولی کارش به محاکمه و مجازات نکشید. چندماهی زندان بود بعد آزاد شد. بعد از خلع محمدعلی شاه، مرجعیت کامل یافت. مشیر و مشار دولت‌ها بود و چون مردی با جوهر و جسارت بود، در تمام امور مملکت مدالخه می‌کرد و حرکت بازار تهران در ید اراده‌ی او بود. ابقاء و سقوط دولت‌ها به اشاره‌ی او صورت می‌گرفت. در سال ۱۳۲۹ هجری قمری که دولت روس به ایران اولتیماتوم داد، حاج محمدتقی بازار تهران را علیه روس‌ها بسیج کرد و گروه‌های زیادی در میدان بهارستان اجتماع کرده علیه مظالم روس‌ها دست به تظاهرات خشونت‌آمیز زدند و به واسطه‌ی همین تظاهرات شدید مردم، مجلس دوم اولتیماتوم روس‌ها را رد کرد ولی ناصرالملک نایب‌السلطنه و صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء اولتیماتوم را پذیرفته و در صدد بستن مجلس برآمدند و ابتکار این برنامه به عهده‌ی یپرم خان رئیس نظمیه قرار گرفت. یپرم برای ارعاب مردم و نمایندگان مجلس توسط مجاهدین خود دست به اقدامات حادی زد، از جمله علاءالدوله را به قتل رسانید و مشیرالسلطنه نیز مورد سوء قصد قرار گرفته به سختی مجروح شد. چون حاج محمدتقی نیز از مخالفین روس‌ها و حرکت‌دهنده‌ی بازار و اصناف تهران بود، مورد سوء قصد قرار گرفته پنج تیر به سوی او شلیک کردند و به سختی مجروح شد. مدتی تحت عمل جراحی قرار گرفته و سرانجام بهبود یافت و همچنان بدون داشتن مسئولیت سیاسی به عنوان لیدر تجار و اصناف در تمام امور دولتی با جسارت کامل مداخله می‌نمود. در تغییر سلطنت و انقراض قاجاریه با رضاخان مساعدت کرد و دستجات مختلفی را به تظاهرات علیه قاجاریه و له رضاخان بسیج نمود. بعد از آنکه رضاخان به رضا شاه تبدیل شد، مزد حاج محمدتقی نمایندگی مجلس بود و بدین ترتیب در دوره‌ی ششم وکیل مجلس شورای ملی از تهران گردید. در دوره‌ی هشتم نیز وکیل تهران گردید و در دوره‌ی نهم نیز کرسی تهران را در مجلس برای خود حفظ کرد. ولی از آن تاریخ به بعد به علت کهولت و تجاوز سن او از ۷۰ سالگی، دیگر به پارلمان راه نیافت. لقب بنکدار در بین مردم آن روز، حاج سفارتی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بنوی، قاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان امام حسن (ع)ناوتیپ ۱۳ امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه فرزند انقلاب اسلامی ،سردار دلاور و شهید در خون شناور ،پیرو سیره ی نبوی قاسم بنوی فرزند اسماعیل ،در تارخ ۱/ ۱/

۱۳۳۶ در «وحدتیه ی بوشهر» ،«بی براء »سابق چشم به دنیای خاکی باز کرد .

دوران کودکی را در مکتب خانه سپری کرد و به تعلیم و فرا گیری قرآن پرداخت .پس از آن ؛تحصیلات ابتدایی را تا پایان با موفقیت گذراند .در این دوران به علت عدم تمکن مالی ،روانه بوشهر گردید و در نانوایی مشغول کار شد پس از دو سال ،به براز جان بر گشت و در آنجا نیز در نانوایی کار می کرد و در کنار کار به تحصیل خود ادامه داد و مدرک پایان دوره راهنمایی خود را اخذ کرد .مشکلات زندگی از او کوهی از اراده ساخته بود .وی برای تامین معاش زندگی به کارهایی نظیر ،نانوایی ،بنایی ،کار باتاکسی و...دست زد .مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت خود کامه ستم شاهی که آغاز شد او که ظلم ، تبعیض ونابرابری حکومت رابا پوست وگوشت واستخوان خود حس کرده بود وارد عرصه مبارزه شد.

با وزش نسیم معطر انقلاب ،تلاش و همت خویش را در جهت حراست از کیان و حفظ موجودیت نظام جمهوری اسلامی ،معطوف داشت .سال ۱۳۵۹ از طرف بسیج به پادگان آموزشی نیروی دریایی اعزام شدو دوره پر مشقت تکاوری را پس از شش ماه با موفقیت به پایان رساند .پس از آن ،روانه ی جبهه ی آبادان شد و تا سال ۱۳۶۱ به طور مستمر در جبهه های جنوب و غرب به دفاع از میهن اسلامی پرداخت .

دراین سال بنا به علاقه ای که به حفظ دستاوردهای انقلاب داشت به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست .در تاریخ ۲۶/ ۵/ ۱۳۶۲ با خانم فرخنده محمدی ازدواج کرد .خانم محمدی در این مورد بیان می کند :

«آشنایی من و همسرم از طریق مادر قاسم صورت گرفت .چون قاسم پسر خاله ی مادرم بود .منزل ما در«کناره تخته» بود و به سبب خویشاوندی که با هم داشتیم همدیگر را دیده بودیم من از صداقت ،صمیمیت و مهربانی ،پر کاری و اخلاق نیکویش خوشم آمد و می دانستم که مرد بزرگی است ..پس از اینکه ازدواج صورت گرفت ،چند ماهی در کنار ما بیشتر نماند و به جبهه رفت. البته می دانستم که مرد جنگ است و می خواستم با دلاوری هایش شریک شوم .او دائما در جبهه بود.

به مرخصی که می آمد، می گفتم :قاسم !آنجا چه می کنید ؟تو چه کاره ای ؟می گفت :من هم یک بسیجی ام مثل همه بسیجی ها. با دشمن می جنگیم .هیچ وقت از زبانش نشنیده ام که فرمانده یا جانشین فرمانده است .»

پس از چند ماه جنگاوری ،یک روز قبل از تولد اولین فرزندش محسن .به خانه بر گشت و در کنار همسر مهربان و فداکارش بود. پس از دیدار همسر و فرزند بار دیگر عازم جبهه شد.

همسر شهید از آن روزها می گوید:

«هر وقت می خواست برود ،شور عجیبی در دل داشت .انگار همه چیزش آنجا بود .ما تا سه چهار ماه از حضور ایشان محروم بودیم .هر گاه هم به مرخصی می آمد بیش از سه یا چهار روز نمی ماند .»

آری ،عشق و علاقه اش به امام ،،میهن واسلام زبان زد بود .در نامه هایش همیشه این جمله را در پایان می نوشت .به امید پیروزی نهایی رزمندگان و طول عمر به امام عزیز ،امید مستضعفان .شهید بنوی بیشتر نامه را در طول مدتی که در جبهه حضور داشت به برادرش یوسف می نوشت و در آن به بیان حال و هوای جبهه و آن فضای معطر و معنوی می پرداخت ؛تا برادر در کنار تحصیل علم ،عشق به آن فضا را فراموش نکند . در یکی از نامه ها که گویا مصادف با تولد سومین فرزندش بوده به وی می نویسد :«...یوسف جان !اگر از حال خانواده بخواهید به قول نامه ای که نوشته ،همه خوب و سر حال هستند و به آمار خانواده امام یک بسیجی اضافه شده و دست بوس عموی خود می باشند .هنوز او را ندیدهام که امیدوارم با پیروزی نهایی رزمندگان اسلام ،همگی در کنار هم دیداری تازه کنیم ...ان شا الله ...»

سال ۱۳۶۴ از سپاه جدا شد .ماجرای جدا شدن او از سپاه از زبان همسرش :

«قاسم ،همان طور که گفتم ،دائما در جبهه بود .به حدی که بچه ها از چهره ی پدرشان چیزی به یاد نداشتند .به دنبال چیزی بودم

که نگذارم او زیاد به جبهه برود یا لااقل کمتر برود. از جبهه که بر گشت ،گفتم ،قاسم !اگر می شود سپاه را رها کن !آخر یک لحظه هم اینجا نمی مانی .همه اش جبهه ...تو زندگی ، زن و بچه هم داری و. ..»اوگفت :می دانم زجر می کشی ؛ولی در این برهه از زمان حضور ما در میدان جنگ ضروری است .گفتم ،تو حالا این یک چیز را به خاطر من انجام بده .گفت :نمی دانم برای چه می گویی ؛ولی مطمئن باش از جبهه نمی توانم دل بکنم .با لاخره با حرف های من و بر خی مسائل دیگر از سپاه جدا شد .من بی خبر از همه جا ؛دیدم که عشق و علاقه ی او به جبهه ،کم نشدکه بیشتر هم شد و من از این شور و هیجان به وجد می آمدم و با خود می گفتم :خوشا به حال من که شوهری چنین رزم آور و دلیر دارم .

آری ،قاسم تا بود در میدان نبرد بود و لحظه ای از آرمان مقدسش دوری نمی جست .نامش در جبهه های جنوب نامی آشنا بود . همه را شیفته ایثارو شجاعت خویش کرده بود .حتی اورا بیشتر از خانواده اش می شناختند .

بیشتر از هفت سال حضور و مبارزه بی امان در عملیات مختلف از او مردی کاردان و مملو از تجارب جنگی و نظامی ساخته بود .به رغم همین رشادتها که در سمت معاونت فرماندهی گردان امام حسن (ع) در جزیره ی مجنون بود ،در تاریخ ۴/ ۴/ ۱۳۶۷ در درگیری شدید نیرو های عراقی ،در حالی که تا آخرین نفس جنگید ،پیکر مطهرش تکه تکه گردید و مدال پر افتخار شهادت را از حضرت داور ،در یافت کرد .

منابع زندگینامه :

درکوی نیکنامی ۱،نوشته ی سید عدنان مزارعی،نشر نورالنور-۱۳۸۴

بنی پور، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالقاسم بنی پور در سال ۱۳۴۶ در خانواده مذهبی و کشاورز در بخش کوی شرقی شهرستان گناباد به دنیا آمد مقطع ابتدایی و دوره متوسطه و دبیرستان را در زادگاهش گذراند و رشته دکتری عمومی و تخصصی دامپزشکی خود را از دانشگاه شیراز اخذ کرد و در حال حاضر به عنوان متخصص علوم آناتومی (شامل گرایش های آناتومی بافت شناسی و جنین شناسی) و با درجه علمی دانشیار به تدریس مشغول است.گروه : کشاورزیرشته : دامپروریگرایش : علوم آناتومیوالدین و انساب : پدر ابوالقاسم بنی پور محمد علی بنی پور (بنی عباس، نام سابق) و مادر محترمشان سرکاخانم معصومه حبیبی است.خاطرات کودکی : ابوالقاسم بنی پور ۱ور طبیعت شهرستان زادگاهش و کمک پدر در انجام گارهای سخت کشاورزی بازی با هم سن و سالهایش در محیط سرسبز و پرطراوت زادگاهش از خاطرات فراموش نشدنی دوره کودکی ایشان است. این سبک زندگی که مختص زندگی در شهرستان هاست، ضمن ایجاد نشاط باعث برخورداری فرد از اراده قوی، پشتکار بالا و تحمل شرایط سخت میشود. همچنین بنی پور شرکت در مراسم مذهبی بویژه در ایام تاسوعا و عاشورا نیز از خاطرات خوب دوران کودکی خود نام میبرد.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : خانواده ابوالقاسم بنی پور خانواده ای مذهبی و کشاورز بودند که لازمه امرار معاش زندگی انجام کارهای سخت کشاورزی و تلاش مستمر را می‌طلبد و در عین حال که محیطی پر نشاط ، پر صفا و صمیمیت همیشه در خانواده و اعضای آن حکم فرما بود وی در این خصوص می گوید": من از این بابت همیشه دست پدرم را می‌بوسد".تحصیلات رسمی و حرفه ای : گذراندن دوره ابتدایی در دبستان مظفر گناباد دوره دبیرستان در مدارس خواجه نصیر و شهید بهشتی در رشته علوم تجربی در گناباد کسب دکترای حرفه ای در دانشگاه شیراز سال ۱۳۷۱ دکترای تخصصی دامپزشکی گرایش علوم آناتومی در دانشگاه شیراز سال

۱۳۷۵خاطرات و وقایع تحصیل : ابوالقاسم بنی پور شهادت برادرش غلامحسین بنی‌پور در زمان تحصیل در مقطع متوسطه سال ۱۳۶۲ را از وقایع تلخ آن دوران ذکر میکند وی در این باره میگوید": او دلاورانه و قهرمانانه در راه دفاع از اسلام و میهن خود جنگید و به درجه رفیع شهادت نائل آمد".استادان و مربیان : از استادان ابوالقاسم بنی پور در دانشگاه شیراز میتوان به دکتر سید رضا قاضی و دکتر سید هادی منصوری اشاره کرد.همسر و فرزندان : همسر ابوالقاسم بنی پور سرکار خانم زهرا رحمانی است که در رشته پزشک عمومی تحصیل کرده است و از این ازدواج وی دارای دو فرزند به نامهای رویا و علیرضا میباشد که در حال حاضر دختر وی در کلاس اول راهنمایی مشغول به تحصیل است و پسر کوچیکترش سه ساله است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : - مدیر گروه علوم پایه دانشگاه دامپزشکی دانشگاه فردوسی مشهد - عضو شورای پژوهشی دانشگاه دامپزشکی - عضو هسته کار آفرینی دانشگاه فردوسی مشهد - عضو قطب علمی سقط جنین و مرگ و میر نوزادان نشخوارکنندگان - عضو هیئت تحریریه مجله علمی تحقیقاتی Journal of Applied Animal Reseavch مجله گروه ISI - عضو انجمن دامپزشکی ایران از مسئولیت های دکتر بنی‌پور میباشد.فعالیتهای آموزشی : ابوالقاسم بنی پور در رشته های مختلف دامپزشکی در دانشگاه شیراز و فردوسی مشهد و نیز چند مرکز دانشگاهی دیگر مشغول له تدریس است.جوائز و نشانها : - استاد نمونه دانشگاه فردوسی مشهد - انتخاب طرح پژوهشی دکتر بنی‌پور تحت عنوان" مطالعه بافت شناسی هدایتی قلب در خوکچه هندی "به عنوان طرح برگزیده در جشنواره استانی فردوسی مشهد برگزیده شد.

بنی جمالی، شکوه السادات

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

دکتر شکوه السادات بنی جمالی تحصیلات دانشگاهی را در رشته روانشناسی آغاز کرد .پس از اخذ مدرک کارشناسی روانشناسی و کارشناسی ارشد مشاوره و راهنمایی به صورت مدعو در مدرسه عالی شمیران (دانشگاه علامه طباطبایی) ، مدرسه عالی پرستاری زینب و دانشگاه الزهرا تدریس نموده و سپس به عنوان عضو هیات علمی به تدریس و تحقیق پرداخت. که تاکنون ادامه دارد. در سال ۱۳۷۳ موفق به اخذ درجه دکترا در رشته روانشناسی از ایران شد. وی هم اکنون به جز تدریس ، در شورای پژوهشی ، شورای انتشارات و به عنوان مدیر مسئول مجله مطالعات روانشناختی (علمی ـ پژوهشی) دانشگاه الزهرا فعالیت می‌نماید. گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی تحصیلات رسمی و حرفه ای : شکوه السادات بنی‌جمالی لیسانس روانشناسی را در سال ۱۳۵۳ و فوق لیسانس مشاوره و راهنمایی را در سال ۱۳۵۷ از ایران دریافت نمود.در سال ۱۳۷۳ موفق به اخذ درجه دکترا در رشته روانشناسی از ایران شد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : شکوه السادات بنی جمالی عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا می باشد.وی هم اکنون به جز تدریس ، در شورای پژوهشی ، شورای انتشارات و به عنوان مدیر مسئول مجله مطالعات روانشناختی (علمی ـ پژوهشی) دانشگاه الزهرا فعالیت می‌نماید.فعالیتهای آموزشی : شکوه السادات بنی جمالی پس از اخذ درجه فوق لیسانس ابتدا به صورت مدعو در مدرسه عالی شمیران (دانشگاه علامه طباطبایی) ، مدرسه عالی پرستاری زینب و دانشگاه الزهرا تدریس نموده و سپس به عنوان عضو هیات علمی به تدریس و تحقیق پرداخت. که تاکنون ادامه دارد.چگونگی عرضه آثار : سوابق پژوهشی شکوه السادات بنی جمالی به قرار زیر است: ـ مجری دو طرح پژوهشی تحت عنوان « ریشه‌یابی علل از هم پاشیدگی خانواده‌ها در رابطه با ویژگی‌های روانی ـ اجتماعی دختران و پسران قبل از ازدواج و هنجاریابی آزمون جسمی ، خلقی و عاطفی P.T.A و همکاراصلی در : ۱ـ بررسی کتب دروس دوره راهنمایی از دیدگاه روانشناختی ۲ـ بررسی عوامل موثر در اختلالات رفتاری نوجوانان و

دانش‌آموزان در سطح کشور ۳ـ بررسی جایگاه روانشناختی در ایران ۴ـ بررسی رشد جسمی ، شناختی و عاطفی (از ۳ تا ۷ سالگی) ۵ـ استاندارد کردن تست هوشی ۶ EDLـ بررسی علل عقب ماندگی در ایران از ایشان چندین مقاله در مجله های علمی به چاپ رسیده است.که می توان به چند مورد از عنوان مقالات دکتر بنی جمالی اشاره کرد: مقالات ۱ـ مکتب ساخت‌گرایی ـ مجله پژوهش در مسائل روانی ـ اجتماعی (علمی ـ پژوهشی) ۱۳۶۹ ـ سال سوم ۲ـ سرشت و شخصیت انسان ـ مجله دانشنامه ـ (علمی ـ پژوهشی) ۱۳۶۹ ـ سال اول شماره ۲ ۳ـ فرهنگ و رشد شناختی ـ مجله دانشنامه (علمی ـ پژوهشی) ۱۳۷۵ـ سال دوم شماره ۴ ۴ـ پرخاشگری انسان ـ مجله دانشنامه (علمی ـ پژوهشی) ۱۳۷۵ ـ شماره ۲۰ و ۲۱ ۵ـ بررسی علل بروز اختلالات روانی نزدرزمندگان در جنگ عراق علیه ایران (علمی ـ پژوهشی) ۱۳۷۶ ـ شماره ۲۴ و ۲۶ آثار : بهداشت روانی و عقب‌ماندگی ذهنی ویژگی اثر : چاپ سوم ۱۳۷۵۲ تغییر و اصلاح رفتار کودک(راهنمایی برای معلمان ، پرستاران و والدین) ویژگی اثر : تالیف لوک- اس. واتسن- ترجمه شکوه السادات بنی جمالی- چاپ اول ۱۳۸۱ ۳ دینامیسم گروهی ویژگی اثر : ۱۳۷۳۴ علم‌النفس از دیدگاه دانشمندان و مقایسه آن با روانشناسی جدید ویژگی اثر : چاپ هشتم ۱۳۷۷ ۵ مفاهیم بنیادی در روانشناسی ویژگی اثر : رشد چاپ یازدهم ۱۳۷۸

بنی هاشمی، میر محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان حضرت علی اصغر(ع)لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «میر محمود بنی هاشمی» ، در ۱۰ خرداد ۱۳۳۷ در روستای ساحلی« سفلی» از توابع «مشکین شهر»در استان« اردبیل»و در خانواده ای کشاورز متولد شد .وی نخستین فرزند خانواده بود و در کودکی با راهنمایی مادرش (رقیه صطفوی) به یادگیری قرآن پرداخت .او تحصیلاتش را نخست در روستای «میران » در مجاورت زادگاهش ، گذراند و آنگاه به همراه خانواده به شهرستان «تبریز» نقل مکان کرد و در مدرسه شبانه روزی «قطران» ، مقطع دبستان را به پایان بر د . دوره ی راهنمایی را نیز درمدرسه ی «پاسارگارد» با نمرات عالی در سالهای ۱۳ ۵. – ۱۳۴۸ به اتمام رساند .اما مشکلات اقتصادی خانواده مانع از ادامه تحصیل اودر دبیرستان شد . با این حال عشق و علاقه به مطالعه ، او را به سوی کتابهای مذهبی و تاریخی و علمی سوق داد .

نوجوانی را با کار روزانه در قالیبافی و درس خواندن شبانه ، پشت سر گذاشت و دوره متوسطه را به صورت متفرقه پی گرفت .در سال ۱۳۵۴ به پیشنهاد والدینش به خواستگاری «سرحناز» دختر عمه اش ، می رود. به خاطر شناختی که «میر محمود» از همسر آینده اش داشت به این وصلت ، رضا داده با هم ازدواج می کنند .به هنگام ازدواج او شانزده و همسرش سیزده سال داشتند .مهریه یک جلد قرآن و سه هزار تومان معین و مراسم ازدواج بسیار ساده برگزار شد و آنها از سال ۱۳۵۴ زندگی مشترک را در خانه استیجاری پدر شروع می کنند .ثمره ازدواج آنها چهر فرزند به نام های« میر ولی» ، «میر علی» ،« فاطمه» و« زهرا »هستند .

در سال ۱۳۵۶ ، به سربازی رفت و در نیروی هوایی در«تهران» مشغول خدمت شد .تماس های او با افرادی چون پدر بزرگش که فردی متدین و آگاه بود بسیار موثر واقع شد و نگرشی ضد رژیم و استبداد پهلوی را به او می بخشد و حضور او در راهپیماییها و تظاهرات ، قبل از اعزام به سربازی ، ناشی از برخورد و آشنایی با این گونه افراد است .در طول خدمت سربازی نیزر او همچون قبل به مبارزاتش علیه حکومت خود کامه پهلوی ادامه می دهد، به طوری که پخش اعلامیه های حضرت امام در پادگان ، عمده ترین فعالیت اوست .

در این مورد ، خود چنین تعریف می کند :«روزی اعلامیه ای را به داخل پادگان بردم و به فکر چگونه نصب کردن آن بودم .

دوستی داشتم که اهل تبریز بود و چون شناخت کافی از او داشتم ماجرا را برای او گفتم .قرار شد که او نگهبانی بدهد و من اعلامیه بچسبانم .در حین انجام کار افسر نگهبان مرا دیـد و به طرف من آمـد ضـمن سوال و جواب متوجه اعلامیه شـد . من خیلی ترسیده بودم .او گفت زود باش اعلامیه ها را بچسبان و تمام کن .من فکر می کردم این یک خدعه است .تمامی اعلامیه ها را چسباندم فردا منتظر احضا ر بودم ولی خبری نشد .بعد از چند روز ایشان را دیدم .ماجرا را پرسیدم .او گفت :من هم این کار شما را می کنم ولی مخفیانه .»

اعلامیه ها را از پسر عمویش که روحانی مقیم قم بود دریافت و پخش می کرد تا اینکه فرمان امام (قـدس) مبنی بر فرار از پادگان صادر می شود و او نیز از پادگان فرار می کند .

بعـد از پیروزی انقلاب اسلامی ، و در سال ۱۳۵۹ به طور رسـمی به عضویت سپاه پاسـداران انقلاب اسلامی در می آیـد و بعد از سپری کردن دوران آموزش ، به جبهه اعزام می شود و ابتـدا به« سر دشت» می رود . در سال ۱۳۶۰ در منطقه« مهران» حضور پیدا می کنـد و به خاطر رشادت هایی که از خود نشان می دهـد مورد تشویق فرماندهان رده بالا قرار می گیرد . در همان سال به زیارت بیت الله الحرام مشرف می شود و پس از آن در عملیات بیت المقدس با پست فرمانـدهی گروهان در باز پس گیری « خرمشهر»از دشـمن شرکت می کند . او در عملیات والفجر ۲ و ۴ نیز در سـمت معاون گردان حضرت سید الشـهدا (ع) و در عملیات خیبر با سمت فرماندهی گردان حضرت علی اصغر (ع) شرکت فعال داشت که زخمی شد و به پشت جبهه منتقل گردید. اما بعد از دو روز استراحت در بیمارستان مستقیماً به جبهه باز می گردد و عصازنان فرماندهی گردان حضرت قاسم (ع) را بر عهده می گیرد . او در عملیات بدر ، فرمانده گردان حضرت قائم (عج) است که طی این عملیات از ناحیه سر به شدت مجروح می شود .

در این زمان از سوی فرماندهی سپاه ، مسئولیت بالا تری چون معاونت تیپ یا مسئول طرح عملیات تیپ به او پیشنهاد می شود اما« میر محمـود» به واسطه علاقه اش به گردان علی اصـغر (ع) نمی پـذیرد و در حـد فرمانـدهی این گردان در عملیـات کربلای ۸ و عملیات نصر ۷ شرکت می کند . علاوه بر حضور مستمر در خطوط مقدم ، او مسئولیت واحد بسیج« مشکین شـهر» و پایگاه های مقاومت را عهده دار بود و به هنگام مرخصـی نیز بیشتر وقتش را صـرف باز دید از خانواده شـهدا و رفع مشکل آنها می نمود . «میر محمود بنی هاشم »، گردان علی اضغر(ع) را با همراهی دو برادرش «میر مسلم» و« میر طاهر» اداره می کرد ولی نکته قابل توجه این که نیروهای گردان و حتی فرماندهان لشکر نسبت برادری آنها را نمی دانستد . برادرش در این باره می گوید :

((مـا سه برادر بودیم در یک گردان ولی نیروهای گردان نمی دانسـتند که ما سه نفر برادر هستیم . در لشـکر فکر می کردنـد که ما پسر عمو هستیم بعـد از شـهادت برادرمان میر مسلم (که فرمانده گروهان بود ، فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا،سردار« امین شریعتی» به منزل ما آمده بود . وقتی عکس شهید مسلم را دید تازه متوجه شد که ایشان برادر میر محمود بوده است .))

در سال ۱۳۶۵ بر اثر تصادف ، شدیداً آسیب می بیند و از ناحیه کمر دچار شکستگی می شود و به همین خاطر در عملیات کربلای ۵ شرکت نمی کنـد امـا برادرش «میر مسلم »در این عملیان به شـهادت می رسـد . سر انجام «میر محمود بنی هاشـمی»پس از سالها مجاهدت ومبارزه با ظلم واشغالگری وستم، در عملیات نصر ۷ در منطقه «سر دشت» و در ارتفاعات« دو پازا» ، در حالی که پیشاپیش نیرو ها در حرکت بود بر اثر اصابت تیر مستقیم به ناحیه سر و شکمش در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۶۶ به شهادت رسید .

او را علاو بر شـهامت ، به تـدین و ایمان توصیف کرده انـد .آنگونه که همسـر ایشان نقل می کند :«به هنگام تصادف میر محمود ، وقتی در خانه بستری و از حرکت منع شـده بود و به پشت در بستر آرمیده بود ، با خاک ، تیمم می کرد و با اشاره نماز می خواند و از اطرافیان خواسته بود خاک تیمم را طوری قرار دهند تا او بتواند شب هنگام نماز نافله بخواند .»

همچنین ، نزدیکـان و همرزمان میر محمود نیز خلق و خوی او را پسـندیده و در مورد او نقل می کننـد که بسیار متواضع و به هنگام عصبانیت خویشتندار بوده است .

بعد از شهادت میر محمود ، فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، که در آن زمان دکتر«محسن رضایی» بودند ،به مناسبت شهادت «میر محمود »پیامی صادر کرد .همچنین فرماندهی لشگر عاشورا و فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منطقه پنج باقر العلوم (ع) نیز پیام های جداگانه ای را به این مناسبت صادر کردند .

منابع زندگینامه :

منبع:پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بنیادی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد بنیادی : فرمانده تیپ حضرت معصومه (س)لشگر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۷ (ه.ش) در شهر مذهبی و مقدّس قم و در خانواده ای روحانی, پا به علم وجود گذاشت. دوران رؤیایی طفولیّت او با همه تلخی و شیرینی اش زود گذشت و او به دبستان قدم گذاشت. پس از گذراندن دورهٔ راهنمایی به دروس حوزوی روی آورد و به مدت ۳ سال به فراگیری این دروس اشتغال داشت . سپس به خدمت سربازی رفت.

دوران سربازی اش همزمان بود با دوران مبارزات مردم علیه حکومت طاغوت . پس از فرمان حضرت امام خمینی(ره)که از سربازان خواسته بود محل خدمت خودراترک کنند، بلافاصله از پادگان فرار کرد وبه صف مردم پیوست.ا و به طرف فرماندار شیراز تیراندازی کرد که به هدف نخوردوبعد از آن به قم گریخت و بطور جدّی به مبارزه با رژیم طاغوت پر داخت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران, ابتدا به عضویّت کمیته انقلاب اسلامی(سابق) در آمد. سپس عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. با ورود به سپاه در بخش مبارزه با مفاسد اجتماعی و قاچاق مواد مخدّر مشغول خدمت شد. آنگاه برای مدتی مسئولیت یگان حفاظت از شخصیتها را به عهده گرفت.

با شروع جنگ تحمیلی, به نبرد با بعثیان متجاوز بر خواست و در جبهه مسئولیّتهای گوناگونی از جمله: فرمانده گردان و فرماندهی تیپ را به عهده می گیرد. حضور مستمر و پیوستهٔ او در میادین جهاد, مانع ازدواجش می شود. سرانجام این سردار دلاور پس از سالها سنگر نشینی و مجاهدت در راه آرمان های اسلامی در عملیّات والفجر ۴ و در منطقهٔ پنجوین عراق, بر اثر اصابت ترکش به سر و صورت, به شهادت می رسد و زمین را به قصد آسمان ترک کرده و به جوار رحمت حق و روضهٔ رضوان دوست می شتابد.

او چنان به اخلاص در عمل توجه داشت که نمی گذاشت اعمال الهی اش به شرک و ریا آلوده گردد. هرگز از کارهای خود و فعالیتها و مسئولیتهایش سخن نمی گفت و چنان رازدار و کم حرف بود که حتی خانواده اش از کارها و تلاشهایش بی خبر بودند.

این انسان مخلص, هرگز به اسم و عنوان دل نداد. و پست و مقام هیچ گاه دیدهٔ علایقش را به سوی خویش نکشاند. وقتی پیشنهاد مسئوولیت فرماندهی تیپ به ایشان داده شد, از پذیرش آن امتناع ورزید و گفت: «دلم می خواهد اسلحه به دست بگیرم و درخط مقدم مبارزه کنم.» اگر چه اصرار مسئولین لشگر وی را وادار به پذیرش این مسئولیت کرد,اما محمد چنان مخلص بود که وقتی خانواده ایشان از کار و مسئولیت او سئوال می کردند در جواب می گفت: «من یک سرباز ساده هستم! اسلحه به دست می گیرم و می جنگم تا خدا توفیق بدهد این بدنم با گلوله سوراخ سوراخ شود!»

زمانی که شهید بنیادی فرماندهی گردان را به عهده داشت, وقتی از ایشان درخواست شد در جمع بسیجیان صحبتی داشته باشد, گفت: «برادران دیگر هستند و صحبت می کنند, فرقش چیست!» گفته شد: ولی شما فرمانده و مسئول اینها هستید. محمد, در حالی

که اندوه از سر و رویش می بارید و اشک در چشمش حلقه زده بود, با یک دنیا نگرانی گفت: «عزیزان! معافم کنید. می ترسم مرا حب ریاست بگیرید!»

کمتر سخن می گفت و بیشتر به عمل می اندیشید. او در صحنه های پر خوف و خطر قبل از انقلاب تا عرصه های پر التهاب پس از انقلاب, حضوری فعال داشت و برای خدمت کردن و از جان گذشتن, حاضر و آماده بود. کار و تلاشش بدون هیچ گونه چشمداشت مادی و طمع دنیا صورت می گرفت.

نکته قابل توجه این که او اصرار داشت, تا کارهایش را در راستای اطاعت از مقام رهبری و ولایت فقیه باشد, و به یقین می توان گفت که محمّد, فدایی کلام امام عزیز «ره» بود. او توصیه می کرد که همواره باید مطیع ولایت فقیه باشیم و تمام هم و غم ما عمل به کلام رهبری باشد؛ نه آن که اطاعت از امام را با زبان بیان کنیم و با قلم بنویسیم و در خیابان ها با شعار به نمایش بگذاریم, اما در واقع, پای عمل ما بلنگد.

فرماندهی پیشرو و مبارزی پیش گام بود و در میادین جهاد, از جان مایه می گذاشت. روح بلند و بی باکش, به بچّه های رزمنده, درس شهامت و شجاعت می آموخت.

قطار حیاتش, همواره بر ریل اخلاق و ادب اسلامی می خزید. در برخورد با پدر و مادر, نهایت احترام و ادب را به کار می گرفت و نسبت به آن ها مهربان و در برابر اوامر و نواهی آنان مطیع بود. او با بچه ها برخوردی ملایم و نرم و به دور از تحکم داشت. سخنش پیراسته از گزاف و بیهوده و آراسته به مسایل تربیتی و نصایح اخلاقی بود. رفتار و گفتارش چنان بر دل می نشست که پس از شهادتش, داغ و درد بر دل همهٔ دوستان و همسایگان و بستگان گذاشت. و به تعبیر پدر بزرگوارش بعضی از همسایه ها ناراحت تر و داغدارتر از خانواده اش بودند.

مادر بزرگوارش دربارهٔ ادب او در خانه می فرماید: «اگر حاج آقا – پدر شهید بنیادی– می گفتند در خدمت من سه روز بایست, ایشان خم به ابرو نمی آورد و اطاعت می کرد».

«گذشت» و «ایثار» دو واژهٔ نورانی از کتاب زندگیش بودند در رفتار و گفتار, فوق العاده اخلاقی بود و هرگز به دامن خشم و غضب نمی پیچید. سعی می کرد نیکی های دیگران را ببیند و بگوید و از خطاهایشان درگذرد. او به راحتی از حق خود می گذشت تا دیگری لذتی ببرد و آسودگی بچشد.

اوایل پیروزی انقلاب, که برای حفاظت از جان شخصیت ها, ساعت ها پست می داد, هرگز در قبال آن وجهی دریافت نمی نمود و تمام حق و حقوقش را به افراد نیازمند می داد.

چون در خانواده ای روحانی بزرگ شده بود. از همان ایام قبل از بلوغ, به فرایض دینی توجهی تمام داشت و در عمل به آن ها کوشا بود. پس از رسیدن به سن بلوغ, عبادت و بندگی او نیز به رشد و تعالی خاصّی رسید؛ تا جایی که هنگام تحصیل در مدرسه, بیشتر شبها برای نماز شب برمی خاست.

این حالت روحی و معنوی وی چنان اوجی به او داده بود که بعدها نیز نماز شبش ترک نشد. تذهیب نفس این فرمانده شهید چنان بود که رزمندگان تحت امرش را به سوی معنویت و سحرخیزی و شب زنده داری و خودسازی سوق می داد.

شهید بنیادی در فرازی از سخنانش از این حال عرفانی رزمندگان چنین یاد می کند:

«اگر در تمام حالات این بچه ها دقیق بشوید, شب بلند می شوند, نماز شب می خوانند, دعاهایشان و نماز جماعتشان ترک نمی شود. الآن موقعیتی است که ما باید خودمان را بسازیم. موقعیتی است که ما روی معنویت خودمان باید کار بکنیم».

نظم و انضباط او در زندگی بسیار چشمگیر بود. اگر برای کاری و برنامه ای, قول و قراری با کسی می گذاشت هرگز تخلف نمی کرد. در مصرف بیت المال مسلمین, نهایت احتیاط را به کار می بست. ابتکار و خلاقیتش در جنگ, از او فرمانده ای شایسته ساخته

بود. عشق به شهادت, به سان آتشی شعله ور, در نگاه احساسش زبانه می کشید و او چه بسیار در انتظار شاهد شهادت, به رصد ثانیه های صبور, نشسته بود! وی در خطابی پر تپش به مادرش چنین نوشته است:

«مادرم! می دانم که داغ جوان سخت است. ولیکن, من بسیار گناه کرده بودم و باید کشته می شدم. باید به جبهه می رفتم, تا خداوند مقداری از گناهان مرا می آمرزید!»

و سرانجام این شیر میدانهای جهاد, و عارف دلسوختهٔ پاک نهاد با سرکشیدن شربت وصل به آرامشی ابدی رسید و عقاب وار, گسترهٔ پر شکوه لاهوت را با بال بلند خون در نوردید. منابع زندگینامه : علمداران سرفراز(جلد۱)نوشته ی تقی متقی و...،نشر ستاد یادواره سرداران شهیدلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)

بنی‌آدم، احمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند شریف‌الدوله کاشانی، متولد ۱۲۹۲ در کاشان. تحصیلات خود را در کرمان و تهران به پایان برد و لیسانس حقوق گرفت و به وزارت کشور داخل شد. مراحلی را در آن وزارتخانه پیمود. مدتی فرماندار تهران و کفیل استانداری مازندران بود. دو نوبت در سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۴۱ به استانداری کرمان انتخاب شد. خیلی خوب کار کرد و مردم کرمان همیشه از او به نیکی یاد می کنند. مردی ادب‌دوست و ادب‌پرور بود. به فضلا و شعرا احترام می گذاشت و محافل ادبی را رونق می‌داد. چند بار سکته کرد. نیمی از بدنش فلج گردید و سال‌ها خانه‌نشین بود. با این حال از مصاحبت فضلا و ادب غافل نمی‌شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بنی‌آدم، علی‌محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به شریف‌الدوله، متولد ۱۲۵۶ ش در کاشان. از خانواده‌ی غفاری و از بنی‌اعمام صاحب اختیار و معاون‌الدوله بود. پدرش میرزا محمدعلی تعجب کاشانی نام داشت. قسمتی از تحصیلات خود را در کاشان به انجام رسانید و وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی گردید. پس از اخذ دانشنامه در وزارت خارجه داخل شد. مقارن مشروطیت کنسول بادکوبه بود. در ۱۳۲۷ قمری کارگزاری گیلان به عهده‌ی او قرار گرفت. با مردم خیلی خوب رفتار کرد و مورد علاقه و توجه آنها شد. در دوره‌ی دوم از طرف مردم فومنات به وکالت انتخاب گردید، ولی قبل از اینکه دوره‌ی مجلس تمام شود، به وزارت خارجه بازگشت و به ریاست اداره‌ی انگلیس که از اهم مشاغل وزارت امور خارجه بود، منصوب گردید. بعد معاون وزیر خارجه شد. از معاونت وزارت خارجه به معاونت وزارت جنگ رسید. حدود ۱۳۳۲ کارگزار کل آذربایجان شد. در این مأموریت هم خیلی خوب کار کرد و در آذربایجان محبوبیت یافت، بطوری که هیچکس در بین مردم به اندازه‌ی او محبوبیت نداشت. قرار بود به جای نظام‌الملک والی آذربایجان و پیشکار ولیعهد شود، ولی به تهران احضار و به معاونت وزارت داخله منصوب شد. در ۱۲۹۷ وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء که می‌خواست قدرت دولت مرکزی را در ایالات و ولایات مستقر سازد، وی را به حکومت کردستان که مدت‌ها بدون حاکم بود، مأمور نمود. پس از چندی

لرستان و بروجرد نیز به ابوابجمعی‌اش اضافه گردید. سه سال در آنجا حکومت کرد و تا حدی توانست به وضع آشفته‌ی آنجا سر و سامان بخشد. وقتی سردارسپه زمام امور کشور را در دست گرفت، او والی آذربایجان شد. هم مردم راضی شدند و هم دولت مرکزی. والی در آنجا با فرماندهان لشکر اختلاف پیدا کرد. بعد استاندار خراسان شد و چند سالی هم در خراسان حکومت کرد. در اواخر عمر، سامعه را از دست داده بود و به حالت انزوا می‌زیست. روی هم رفته مردم نیکنام و فعال بود. در ۱۳۲۴ در سن ۷۰ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بوجاری، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر بوجاری : مسئول آموزش نظامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شاهرود اولین فرزند خانواده بوجاری در بیست و هشتم شهریور هزار و سیصد و سی و یک که مصادف بود با اول محرم، در شهرستان شاهرود به دنیا آمد. به خاطر ارادت به شش ماهه‌ی امام حسین، او را علی اصغر نامیدند.

پدرش حسین نام داشت. تحصیلات را تا فوق دیپلم ادامه داد و از مدرسه عالی معدن فارغ‌التحصیل شد. در دوران تحصیلش با پخش اعلامیه و نوارهای امام، سعی در افشای چهره‌ی واقعی شاه و اطرافیانش داشت. دوران سربازی‌اش مصادف بود با سال‌های اوج انقلاب، سال‌های پنجاه و پنج پنجاه و شش. در همین دوران هم وظیفه‌اش را خوب شناخت و به فعالیت‌های خود ادامه داد. با پیروزی انقلاب ابتدا در حزب جمهوری به فعالیت پرداخت و همزمان در جهادسازندگی هم خدمت می‌کرد. به پیشنهاد دوستان وارد سپاه شد. در مدت کوتاهی که در سپاه بود به مأموریت‌های مختلفی رفت. به جهت آشنا بودن با اسلحه‌های مختلف، کلاس‌های آموزشی اسلحه در سطح شهر، مدارس و دانشگاهها تشکیل می‌داد و به خاطر تجربیاتش بعد از مأموریت خارک، شده بود مسؤول آموزش سپاه. برای گرامی داشت پیروزی انقلاب نمایشگاهی دایر کرد. هنوز چند روز از برپایی آن نمایشگاه باقی بود که علی‌اصغر به شهادت رسید.

در بیست و یکم بهمن پنجاه و هشت و در درگیری با گروههای ضدانقلاب در گنبد به شهادت رسید. مزار این شهید عزیز در شهرستان شاهرود می‌باشد. منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

بوذاردشیر

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران بوذاردشیر. ناحیه‌ی موصل امروز.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

بوذرجمهری، کریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۵ در یکی از قراء کاشان متولد شد. پدرش کشاورز ساده بود. کریم آقا وقتی به سن رشد رسید، به کارهای سرپائی و شاگردی مشغول شد. سپس حرفه‌ی بنائی آموخت و از آن طریق امرار معاش می‌کرد. در ۱۸ سالگی به تهران رفت، چند ماهی برای کار تلاش نمود تا سرانجام اطلاع یافت قزاقخانه سرباز پیمانی استخدام می‌کند، مشروط بر اینکه داوطلب یک رأس اسب داشته باشد. با استقراض از همشهریان خود اسبی به مبلغ سه تومان خریداری و به استخدام در قزاقخانه درآمد. پس از یک سال خدمت، وارد مدرسه‌ی گروهبانی شد، مختصر سواد خواندن و نوشتن فراگرفت و آئین سپاهیگری را آموخت.

در سال ۱۲۹۰ محمدعلی میرزا، شاه مخلوع قاجاریه با سپاهی عظیم به قصد تسخیر تهران و گرفتن تاج و تخت به پایتخت حمله کرد. در امامزاده جعفر ورامین بین لشکر محمدعلی میرزا به فرماندهی ارشدالدوله و قوای دولتی ایران که مرکب بود از قزاق و بختیاری و مجاهدین پیرم، جنگ سختی درگرفت. در این نبرد قزاقخانه یک مسلسل داشت که در اختیار سلطان رضاخان سوادکوهی (رضاشاه بعد) بود. گروهبان کریم آقا توبره‌دار مسلسل بود و فشنگ‌های آن را حمل می‌کرد، و در حقیقت در تیراندازی با مسلسل وی معاونت داشت. در این نبرد، مسلل نقش عمده‌ای داشت و سرانجام ارشدالدوله شکست خورد و قوای او یا کشته شدند یا فرار کردند. پس از خاتمه جنگ رضاخان به درجه‌ی یاوری و کریم آقا به درجه‌ی اسپیرانی (استوار) ترفیع یافتند. از این پس کریم آقا همواره جزء ابوابجمعی رضاخان بود و در مأموریت‌های کرمانشاه و گیلان در جنگ‌ها مشارکت می‌کرد. وقتی رضاخان با درجه‌ی سرتیپی فرمانده‌ی آتریاد (تیپ) همدان شد، کریم آقا را با درجه‌ی افسری اتاق‌دار و جامه‌دار خود نمود به طوری که در سفر و حضر ایام را با یکدیگر می‌گذراندند.

در ۱۲۹۹ که قوای قزاق به فرماندهی میرپنج رضاخان وارد تهران شد، کریم آقا از نزدیکترین همکاران او بود و همان روز درجه‌ی سروانی به او داده شد و ریاست زندان قزاقخانه را به او دادند. وی در این سمت مأموریت داشت طبق لیستی که به او داده شده بود، به جلب و بازداشت رجال ایران بپردازد و متجاوز از ۲۰۰ نفر از سران آن روز کشور را بازداشت نمود. ابتدا در زندان قزاقخانه و بعد در عشرت‌آباد از آنها نگهداری می‌کرد. در اواخر سال ۱۳۰۰ که میرپنج رضاخان سردارسپه وزیر جنگ بود، به کریم آقا درجه‌ی سرگردی اعطاء نمود و فرماندهی فوج (هنگ) بهادر را به او سپرد. در سال ۱۳۰۱ دو درجه دریافت کرد و سرهنگ شد و فرماندهی تیپ اول پیاده تهران را به او سپردند. او در این سمت در آموزش سربازان زحمات زیادی متحمل شد و چند مأموریت جنگی انجام داد. در لرستان هنگ وی در تنگ زاهد شیر موجب نجات سرتیپ شاه بختی و تیپ وی شد و بوذرجمهری نشان ذوالفقار دریافت کرد که عالی‌ترین نشان جنگی ایران بود. در سال ۱۳۰۲ از طرف احمدشاه قاجار، سردارسپه وزیر جنگ به مقام رئیس‌الوزرائی منصوب شد. او در نخستین روزهای انتصاب خود، سرهنگ کریم آقاخان را با حفظ سمت نظامی به کفالت بلدیه (شهرداری) تهران گمارد و به وی اختیار داد که در نوسازی شهر تهران قاطعانه عمل نماید.

در سال ۱۳۰۴ که سلسله قاجاریه منقرض و سردارسپه به سلطنت رسید، کریم آقا یکی از عوامل مؤثر بود. وی در همان روز به اتفاق سرتیپ یزدان‌پناه فرمانده لشکر مرکز و سرلشکر طهماسبی فرماندار نظامی تهران، مأمور اخراج ولیعهد و خانواده‌ی سلطان مخلوع از ایران بود. کریم آقا در همان روز تمام کاخ‌های سلطنتی را تحویل گرفته، خزائن را مهر و موم نمود.

در فروردین ۱۳۰۷ رضاشاه به او درجه‌ی سرتیپی اعطا نمود. وی در آن تاریخ همچنان شهردار تهران و فرمانده‌ی تیپ بود. در اواسط ۱۳۰۸ در کابینه‌ی حاج مخبرالسلطنه هدایت وزیر فوائد عامه شد. کلیه امور کشاورزی، صنعتی، راه و ساختمان و تجارت به عهده‌ی این وزارتخانه بود. سرتیپ کریم آقا نظم نوینی در آنجا ایجاد کرد. برای کارمندان لباس متحدالشکل و نشان مخصوص

تهیه نمود و کارمندان خاطی را مجازات می‌کرد و به زندانی که خود در وزارتخانه درست کرده بود می‌انداخت. تدریجاً اعمال نظامی و دیکتاتوری او به مطبوعات و مجلس کشیده شد. در یکی از جلسات مجلس دو نفر از نمایندگان (محمودرضا طلوع و فرخی یزدی) به اعمال وزیر فوائد عامه اعتراض کردند و در مجلس هیاهوی زیادی بلند شد و دولت تهدید به استیضاح شد. سرتیپ کریم آقا بوذرجمهری شش ماه وزیر فوائد عامه بود که آن وزارتخانه منحل گردید و به جای آن چند وزارتخانه‌ی جدید تشکیل شد. وی مجدداً به ریاست شهرداری تهران گمارده شد و علاوه بر فرماندهی تیپ پیاده اول تهران اداره‌ی نقلیه‌ی ارتش را نیز به او واگذار نمودند.

در فروردین ۱۳۱۲ از طرف رضاشاه به او درجه‌ی سرلشکری داده شد و به فرماندهی لشکر مرکز منصوب شد. در همان سال به علت فعالیت زیاد بیمار شد و از طرف رضاشاه برای معالجه به اروپا رفت. پس از معالجه و بازگشت از شهرداری تهران معاف شد و شغل وی فرماندهی لشکر و ریاست املاک شاه بود و تا مهرماه ۱۳۲۰ که رضاشاه از ایران خارج شد، وی همان دو شغل را عهده‌دار بود و فوق‌العاده رضاشاه به او توجه داشت.

سرلشکر بوذرجمهری در شهریور ۱۳۲۰ طرحی را که شورای عالی نظام برای مرخصی سربازان و استخدام سربازان پیمانی تهیه شده بود، امضاء کرد. در روز نهم شهریور تمام امضاءکنندگان طرح از طرف شاه به کاخ سعدآباد احضار شدند و مورد تغیر و غضب شاه واقع شده و سرلشکر بوذرجمهری هم مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفت. وی در مهر ماه ۱۳۲۰ بازنشسته شد و در ۱۳۳۱ در تهران درگذشت.

پس از استعفای رضاشاه، افکار عمومی نسبت به همکاران او و بدگوئی و انتقاد از آنها راه افراط را پیمود و بوذرجمهری بیش از همه مورد انتقاد بود و نسبت‌های زیادی به او می‌دادند ولی آنچه مسلم است وی مردی کم‌سواد و عامی ولی جدی و کاری و مبتکر بود. تحقیقاً مدت ده سال شهرداری تهران را تصدی می‌کرد. در این مدت در بازسازی و نوسازی و زیبائی شهر تهران زحمات زیادی متحمل شد. احداث خیابان‌های متعدد، سنگ‌فرش و آسفالت آنها، احداث میادین متعدد و ایجاد فضای سبز و درختکاری در تهران، ساختن بناهای عمومی از جمله کارهای اوست. به پاس خدماتش یکی از خیابان‌های معروف تهران که از جلو بازار عبور می‌کند به نام او نامیده شد. از اقدامات بد او خراب کردن دروازه‌های کاشیکاری تهران بود. بدون شك بوذرجمهری از لحاظ مدیریت و خدمت به شهر تهران از افراد نادرالوجود است. او از خود یك دختر و دو پسر باقی گذارد. هر دو فرزند ذکورش را به دانشکده‌ی افسری فرستاد، یکی تا درجه‌ی سرهنگی و دیگری تا درجه‌ی سرتیپی در ارتش ایران رشد یافتند. وی برای استحکام وضع خود و فرزندانش خواهرزاده‌ی همسر رضاشاه را برای یکی از فرزندانش به عقد نکاح درآورد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بوذری، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اهالی طالقان، متولد سال ۱۲۸۰. در جوانی در کسوت روحانیت بود و علوم قدیمه را تا حدی آموخت. بعد به مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی رفت و از آنجا فارغ‌التحصیل گردید. در سال ۱۳۰۴ وارد دادگستری شد. مدتی رئیس محکمه‌ی جزا بود. در ۱۳۱۲ به دادستانی تهران رسید. مجموعاً پنج سال دادستان تهران بود. دستگیری و محاکمه‌ی اصغر قاتل در زمان دادستانی او انجام گرفت. رئیس اداره‌ی نظارت و دادیار و مستشار دیوان عالی کشور شد. در ۱۳۲۷ به معاونت وزارت دادگستری و در ۱۳۲۹ در کابینه‌ی

رزم‌آرا به وزارت دادگستری معرفی گردید. و عده‌ی زیادی از قضات را تغییر داد، از جمله چند تن از رؤسای شعب دیوان کشور را به شهرستان‌ها منتقل نمود منجمله عبدالعلی لطفی را. چون این تغییرات خلاف قانون اساسی بود، در این مقام مورد انتقاد شدید وکلاء مجلس قرار گرفت. دو بار او را استیضاح کردند، ولی رزم‌آرا به حمایتش برخاست و مادام که حیات داشت، از او حمایت می‌کرد. در دوره‌ی چهارم سنا کاندیدای سناتوری تهران شد و به مجلس سنا راه یافت. در دوره‌های پنجم و ششم نیز سناتور انتخابی بود. از ۱۳۵۴ دیگر کاری به او ارجاع نشد. روی هم رفته در دادگستری از جمله‌ی قضات خوشنام بود. در ۱۳۶۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بوستانی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی بوستانی : فرمانده گردان نبی اکرم(ص)تیپ ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۷ در محله "کوشکنوی"شهرستان اردکان در خانواده ای متدین و قرآنی به دنیا آمد. با توجه به این که مادر گرامی اش یکی از مکتب داران متدین و ماهر اردکان بود در همان ابتدای کودکی فرزند خود را تحت سرپرستی ویژه به فراگیری قرآن و احکام قرار داد. وقتی به سن ۶ سالگی رسید قرآن و احکام را به طور کامل فرا گرفت و برای تحصیل در دبستان آماده شد.ا و به دبستان باباطاهر رفت و بعد از آن نیزدوره راهنمایی و دبیرستان را سپری نمود.

دوره دبیرستان ایشان همزمان با انقلاب اسلامی مردم بر علیه حکومت ستم شاهی بود. هیچ گاه از مبارزات انقلابی غافل نبود و برای پیشبرد انقلاب لحظه ای آرام نداشت. علاوه بر پشتکار در کارها از اخلاق اسلامی و رفتار عالی برخوردار بود و انسانی دوست داشتنی. به گفته ی دوستانش ,هیچ گاه کسی از دوستی با او احساس خستگی نمی کرد.

پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ وقتی حضرت امام خمینی فرمان تشکیل بسیج را در سراسر میهن اسلامی صادر کردند، شهید بوستانی نیز با مساعدت سایر دوستانش بسیج اردکان را راه اندازی کرد و بسیجیان را گرد خود جمع نمود و اولین گروه از رزمندگان را در اردکان آموزش داد و سازماندهی نمود.

او پس از خرابکاری نا آرامی های ضد انقلاب در غرب کشور همراه با این گروه به طرف منطقه قصر شیرین و پادگان ابوذر رهسپار شد .

بعداز آن همیشه یا خود در جبهه حضور می یافت و یا به بسیجیان آموزش می داد و آنها رادر گردان ها و دسته های منسجم به سوی مناطق جنگی اعزام می نمود. مدتی مسئولیت اعزام نیروهای بسیجی و رزمندگان شهرستان اردکان را بر عهده داشت و دفعات زیادی را نیز در جبهه ها گذراند.

وی در پادگان ابوذر و مناطق اطراف آن و به طور کلی سراسر منطقه قصر شیرین و بازی دراز را با فعالیت های نظامی، سیاسی و اجتماعی همراه با رزمندگان اردکانی پوشش می داد و شبانه روز تلاش می کرد.

این سردار دلاور سرانجام فرمانـدهی گردان نبی اکرم (ص) را بر عهده گرفت و در تاریخ ۱۵/۸/۱۳۶۱ در منطقه بازی دراز بر اثر اصابت ترکش مین به شهادت رسید.

او همیشه می گفت:جبهه به من احتیاج دارد و بچه ها منتظر من هستند. من نمی توانم در شهر خود باشم. منابع زندگینامه :پرونده

شهید دربنیاد شهید واموزایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بوشهری، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیرهمایون، متولد ۱۲۷۲، فرزند حاج محمد معین‌التجار بوشهری. تحصیلات او در اروپا در رشته‌ی تجارت و اقتصاد بود. از جوانی به شغل خانوادگی خود که تجارت بود پرداخت و در ضمن در محافل سیاسی تهران نیز رفت و آمد می‌نمود. در کودتای ۱۲۹۹ در زمره‌ی رجالی بود که بازداشت شد و در مدت حکومت سید ضیاء که صد روز طول کشید، در زندان بود. در دوره‌ی هفتم از تهران به وکالت مجلس انتخاب شد، ولی نتوانست در ادوار بعدی انتخاب شود. برای اولین بار در ۱۳۲۶ در ترمیم چهارم کابینه‌ی قوام‌السلطنه به وزارت پست و تلگراف و تلفن معرفی شد. در کابینه‌ی عبدالحسین هژیر وزیر کشاورزی بود. در کابینه‌ی دکتر محمد مصدق به وزارت راه برگزیده شد و در همین سمت بود که مهمانداری لرد اول خزانه‌داری و وزیر مشاور انگلیس که برای مذاکره به ایران آمده بود، به عهده‌ی او قرار گرفت. در دوره‌ی هفدهم از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در ادوار مختلف مجلس سنا، سناتور انتخابی تهران بود و از سال تأسیس مجلس سنا تا حین‌الفوت این سمت را دارا بود. دو دوره نیز نایب‌رئیس مجلس سنا گردید. ریاست جشن‌های ۲۵۰۰ ساله هم با او بود. در ۱۳۵۱ درگذشت. او گرچه از مال دنیا بهره‌ی کافی برده بود، ولی در خیرات و مبرات دست گشاده‌ای نداشت. در اواخر عمر دستش تهی بود. بانک ملی برای وصول مطالباتش علیه او اجرائیه صادر کرد و قسمتی را ملاک و اموال او را بابت اصل و بهره‌های دریافتی تصاحب نمود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بوشهری، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند معین‌التجار، بازرگان و تاجر معرف. تجارتش رونق زیادی داشت. مدتی در آلمان تجارتخانه دائر کرد و همسر آلمانی گرفت. یک دوره از تهران، گویا دوره‌ی هشتم، وکیل مجلس شد. وقتی که پسرش با اشرف پهلوی ازدواج کرد، کار پدر هم رونق گرفت. این بار به مقام سناتوری رسید و چند دوره در مجلس سنا عضویت داشت. حین‌الفوت حدود هشتاد سال سن داشت. در کار بازرگانی وارد بود و به صحت عمل و گفتار معروفیت داشت. در ۱۳۵۰ درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بوشهری، محمدباقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند معاون‌التجار بوشهری و نوه‌ی دختری حاج امین‌الضرب، متولد ۱۲۸۷ ش در تهران. برای انجام تحصیلات عالی به اروپا رفت و در رشته‌ی تجارت و اقتصاد از دانشگاه منچستر انگلستان لیسانس گرفت. مدتی هم در پاریس درس خواند. بعد از مراجعت به ایران، به تجارت اشتغال ورزید. یک بار با مشکل مالی روبه رو شد، بانک ملی علیه او اجرائیه صادر کرد و تمام دارائی‌اش را تصاحب نمود؛ حتی خانه‌ی موروثی و مجلل او را در خیابان لاله‌زار ضبط کردند. چون در تجارت شکست خورد، به سیاست روی آورد. در دوره‌ی هیجدهم به وکالت مجلس شورای ملی رسید. در ادوار نوزدهم، بیستم، بیست و یکم و بیست و دوم وکیل بود. در دوره‌ی هفتم مجلس سنا، سناتور فارس شد. در ۱۳۷۷ در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بوشهری، محمدصادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۸، فرزند معین‌التجار بوشهری. از جوانی به شغل تجارت پرداخت و در زمان خود از بازرگانان عمده‌ی ایران بود. سودای سیاست در سر داشت و به وکالت مجلس رسید. در ادوار چهاردهم، هیجدهم، نوزدهم و بیستم وکیل مجلس بود. در دوره‌ی پنجم و ششم مجلس سنا به مقام سناتوری رسید. وی در سال ۱۳۴۸ خودکشی نمود. متعاقباً یک پسر داشت که او هم انتحار کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

به پژوه، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر احمد به پژوه در سال ۱۳۲۷ در شهر تهران دیده به جهان گشود.در سال ۱۳۵۳ دانشنامهٔ لیسانس در رشتهٔ خدمات اجتماعی را دریافت کرد. آنگاه برای ادامه تحصیل راهی شیراز شد و در سال ۱۳۵۹ به دریافت دانشنامهٔ فوق لیسانس در رشتهٔ علوم تربیتی از دانشگاه شیراز نایل گردید و از همان سال به عنوان عضو هیأت علمی در دانشگاه شیراز مشغول به کار شد.در سال ۱۳۶۵ برای ادامهٔ تحصیل به انگلستان عزیمت کرد و در سال ۱۳۶۹ موفق به دکتری روان شناسی (کودکان استثنایی) از دانشگاه کیل شد .نامبرده هم اکنون عضو و هیئت علمی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران می باشد.گروه : علوم انسانیرشته : روان شناسیگرایش : کودکان استثناییتحصیلات رسمی و حرفه ای : احمد به پژوه در سال ۱۳۵۳ دانشنامهٔ لیسانس در رشتهٔ خدمات اجتماعی را دریافت کرد. آنگاه برای ادامه تحصیل راهی شیراز شد و در سال ۱۳۵۹ به دریافت دانشنامهٔ فوق لیسانس در رشتهٔ علوم تربیتی از دانشگاه شیراز نایل گردید و از همان سال به عنوان عضو هیأت علمی در دانشگاه شیراز مشغول به کار شد. در سال ۱۳۶۵ برای ادامهٔ تحصیل به انگلستان عزیمت کرد و در سال ۱۳۶۹ موفق به دکتری روان شناسی (کودکان استثنایی) از دانشگاه کیل شد .وقایع میانسالی : احمد به پژوه پس از اخذ مدرک کارشناسی ارشد رشته علوم تربیتی در سال ۱۳۵۹ از دانشگاه شیراز،در همان سال به عنوان عضو هیأت علمی در دانشگاه شیراز مشغول به کار شد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : احمد به پژوه در سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۲ در ستاد انقلاب فرهنگی سابق (شورای عالی انقلاب فرهنگی کنونی) فعالانه در کمیتهٔ برنامه ریزی علوم تربیتی اشتغال داشت

و در سال ۱۳۶۱ به دانشکدهٔ روان شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران پیوست. از دیگر خدمات علمی و اجرایی دکتر احمد به پژوه می توان به موارد زیر اشاره کرد • : ۱۳۸۲,معاونت تحصیلات تکمیلی,دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی • ۱۳۷۳,۱۳۷۳,مشاور معاون آموزشی دانشگاه و مدیر کل امور آموزشی ,دانشگاه تهران • ۱۳۷۲,۱۳۷۳,مشاور معاون آموزشی دانشگاه و مدیر کل امور آموزشی و سرپرستی اداره کل تحصیلات تکمیلی دانشگاه ,دانشگاه تهران • ۱۳۷۱,۱۳۷۴,مدیر گروه آموزشی مبانی روانی آموزش و پرورش ,دانشگاه تهران - دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی • ۱۳۷۰,استادیار,دانشگاه تهران دانشکده روان شناسی وعلوم تربیتی • ۱۳۶۹,۱۳۷۰,مربی • ۱۳۶۰,۱۳۶۲,عضو کمیته برنامه ریزی علوم تربیتی,ستاد انقلاب فرهنگی• ۱۳۵۸,مربی,دانشگاه شیراز (مامور در ستاد انقلاب فرهنگی سابق •) مسئولیت اداره کل امور آموزشی وتحصیلات تکمیلی دانشگاه تهران ,اداره کل امور آموزشی وتحصیلات تکمیلی دانشگاه تهران • کارشناس برنامه های خانواده سازمان صدا وسیما,صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران • همکاری با وزارت آموزش وپرورش - وزارت فرهنگ وآموزش عالی ,وزارت آموزش وپرورش وزارت فرهنگ وآموزش عالی • عضویت در شورای طرح جامع آموزش خانوادهٔ انجمن اولیا و مربیان • همکاری با وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ و آموزش عالی • دبیر علمی نخستین همایش بین المللی کودکان با ناتوانی هوشی فعالیتهای آموزشی : دکتر احمد به پژوه در سال ۱۳۶۹ موفق به دکتری روان شناسی (کودکان استثنایی) از دانشگاه کیل شد و از همان سال به ایران بازگشت و به خدمات آموزشی و پژوهشی خود ادامه داد. دکتر به پژوه هم اینک دانشیار دانشکده روانشناسی دانشگاه تهران است. عنوان دروس ارائه شده توسط ایشان : کارشناسی • : آزمونهای تشخیص عقب ماندگیها • آموزش پرورش کودکان استثنائی • آموزش عقب ماندگان ذهنی ۱ • آموزش عقب ماندگان ذهنی ۲ • اصول مددکاری اجتماعی • راهنمائی ومشاوره شغلی ونظریه • روانشناسی تربیتی • روانشناسی شخصیت • روانشناسی عقب ماندگیهای ذهنی • روش تهیه وتنظیم موادوبرنامه • روشهای مشاوره ومصاحبه • متون تخصصی • مددکاری اجتماعی • مددکاری اجتماعی • ناتواناییهای یادگیری کارشناسی ارشد • : بازپروری حرکتی • روان شناسی و آموزش کودکان استثنایی • روانشناسی کودکان استثنایی • روش تهیه وتنظیم موادوبرنامه • زبان تخصصی استثنائی • سمیناردرمسائل کودکان عقب مانده دکتری • : اختلال های عاطفی - رفتاری• خانواده و کودک استثنایی • روانشناسی و توان بخشی افراد نابینا • خانواده و کودک استثنایی مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : دکتر به پژوه راه اندازی و اجرای کارگاههای آموزشی مهارت تدریس در دانشگاههای کشور را بر عهده داشته است.جوائز و نشانها : ۱۳۸۶,جایزه کتاب خانوادهچگونگی عرضه آثار : از تألیفات دکتر احمد به پژوه می توان به کودکان چگونه رفتار می کنند؟ جوان و تشکیل خانواده، خانواده و فرزندان در دورهٔ ابتدایی، چه کسی، با چه نوع شخصیتی، کدام شغل را انتخاب می کند؟ چهار نوشتار دربارهٔ مددکاری اجتماعی، اصول برقراری رابطهٔ انسانی با کودک و نوجوان، کمک به رشد گفتار و زبان کودکان عقب مانده ذهنی، راهنمای زندگی نامه و نظریه های روان شناسان بزرگ و فرهنگ کودکان استثنایی اشاره کرد.آثار : اصول برقراری رابطه انسانی با کودک و نوجوان ویژگی اثر : پدیدآورنده: احمد به پژوه ناشر: نهضت پویا - ۲۶ اسفند، ۱۳۸۶ ۲ اصول برقراری رابطه انسانی با کودک و نوجوان ویژگی اثر : پدیدآورنده: احمد به پژوه ناشر: نهضت پویا - ۲۱ فروردین، ۱۳۸۴ پدیدآورنده: احمد به پژوه ناشر: نهضت پویا - ۲۱ فروردین، ۱۳۸۴ ۳ انتظارهای کودکان از مادران و پدران چیست؟ ویژگی اثر : پدیدآورنده: احمد به پژوه ناشر: پرنیان - ۱۳۸۳ ۴ بهبودبخشی مهارتهای اجتماعی کودکان: ارزیابی و آموزش ویژگی اثر : پدیدآورنده: جانی ماتسن، تامس اولندیک، احمد به پژوه (مترجم) ناشر: اطلاعات - ۰۴ تیر، ۱۳۸۴ ۵ بهداشت روانی خانواده ویژگی اثر : پدیدآورنده: محمدرضا افضل نیا، احمد به پژوه (ویراستار) ناشر: نسل نو اندیش - ۲۵ فروردین، ۱۳۸۶ ۶ چالش مشق شب: راهنمای مدیران، معلمان، مادران و پدران ویژگی اثر : پدیدآورنده: هریس کوپر، احمد به پژوه (مترجم)، فریده نوری (مترجم) ناشر: انجمن اولیاء و مربیان - ۱۰ تیر، ۱۳۸۶ ۷ چه کسی، با چه نوع شخصیتی، کدام شغل را انتخاب می کند؟ ویژگی اثر :

پدیدآورنـده: احمـد به پژوه، رجبعلی مظلومی (زیرنظر) ناشـر: انجمن اولیـاء و مربیـان – ۲۵ خرداد، ۱۳۸۷ ۸ خانواده و فرزنـدان: در دوره ی ابتـدایی ویژگی اثر : پدیدآورنـده: اسـتادان طرح جـامع آموزش خـانواده، محمـد پوریـان (ویراسـتار)، جعفر جوانبخت اول (ویراسـتار)، احمد به پژوه (ویراسـتار) ناشـر: انجمن اولیاء و مربیان – ۱۷ مهر، ۱۳۸۵ ۹ دانش آموزان بـا مشـکلات عاطفی و رفتاری ویژگی اثر : پدیدآورنـده: روی هووارت، پـام فیشـر، احمـد به پژوه (مترجم)، هـادی هاشـمی رزینی (مترجم) ناشـر: انجمن اولیـاء و مربیـان – ۱۷ فروردین، ۱۳۸۷ ۱۰ دانش خـانواده سـالم: جمعیت و تنظیم خانواده ویژگی اثر : پدیدآورنـده: احمـد احمـدی، محمد جهانفر، احمد به پژوه (ویراسـتار)، حسن سرایی (ویراسـتار)، شایسته جهان فر (ویراستار) ناشر: جهان فرهنگی – ۲۰ خرداد، ۱۳۸۶ ۱۱ راهنمـای زنـدگی نـامه و نظریه هـای روان شـناسان بزرگ ویژگی اثر : پدیدآورنـده: ورنـون نوردبی، کـالوین هـال، احمـد به پژوه (مترجم)، نجف علی دولتی (مترجم) ناشـر: منادی تربیت – ۰۴ شهریور، ۱۳۸۶ ۱۲ روش های مقابله با افسردگی نوجوانان: راهنمای والـدین ویژگی اثر : پدیدآورنـده: جـان شـری، کـارول فیتزپاتریـک، احمـد به پژوه (مـترجم)، فریـده نوری (مـترجم)، حمیرا ربیعی (ویراسـتار) ناشر: انجمن اولیاء و مربیان – ۲۹ مهر، ۱۳۸۷ ۱۳ فرهنگ توصـیفی کودکان استثنایی: آموزش و پرورش، روان شناسی، توانبخشـی و علوم وابسـته (انگلیسـی – فارسـی، فارسی – انگلیسی) ویژگی اثر : پدیدآورنده: فیلیپ ویلیامز، احمد به پژوه (مترجم)، حمید علیزاده (مترجم)، فریبا یادگاری (مترجم)، مجید یوسـفی لویه (مترجم) ناشر: بعثت – ۰۱ آبان، ۱۳۸۶ ۱۴ کمک به رشد گفتار و زبان کودکان کم توان ذهنی ویژگی اثر : پدیدآورنـده: دیوید ریان، تامار شـیلو، مایکل لوئیس گوردون، احمد به پژوه (مترجم)، غلامرضـا خجسـته مهر (مترجم)، بهرام روسـتایی (مترجم) ناشـر: دانژه – ۱۶ شهریور، ۱۳۸۷ ۱۵ گـام های نخستین به سوی خوانـدن ویژگی اثر : پدیدآورنـده: جودیت شـیکدانز، احمد به پژوه (مترجم)، محمدجعفر کندی (مترجم) ناشـر: انجمن اولیاء و مربیان – ۲۷ آذر، ۱۳۸۴

بهاءالدوله

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابونصر فیروز بن عضدالدوله دیلمی از حکمرانان دیالمه فارس است که در ۳۷۹ ه.ق./ ۹۸۹ م. حکومت داشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

بهاءالدوله ابوالحسن

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۴۴۰ ه.ق/ ۱۰۴۸ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسـله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سـلطنت این خانـدان را به دو قسـمت بایـد تقسـیم کرد: الف– دوره‌ی اول– در دوره‌ی پادشـاهی عبـدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسـس واقعی این خاندان سـبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شـهر غزنین حکومت و سلسـله‌ای ایجاد کرد که به مناسـبت پایتخت سلسـله در این شـهر، به غزنویان شـهرت یافته. جانشـین او محمود که

مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین‌گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

علی ابوالحسن بن مسعود بن مودود از خاندان غزنویان که در ۴۴۰ ه.ق./ ۱۰۴۸ م.حکومت کرده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

بهادر، اسماعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ماژور اسمعیل خان، متولد ۱۲۷۰ در آذربایجان. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی ژاندارمری شد و به درجه‌ی افسری نائل آمد. تا درجه‌ی سلطانی در آذربایجان خدمت می‌کرد و چون ذاتاً جوان رشید، وطن‌دوست و بی‌باکی بود، مأموریت‌های سختی به او محول می‌شد که همه را به خوبی انجام می‌داد. در جنگ بین‌الملل که عده‌ی زیادی از رجال و معاریف مهاجرت کردند و قدرتی در مقابل روس و انگلیس تشکیل دادند، با آنها بود و درجه‌ی نایب‌دومی داشت. در ۱۲۹۹ وقتی کلنل محمدتقی خان پسیان به ریاست ژاندارمری خراسان منصوب گردید، عده‌ای از افسران ژاندارمری را برگزید و با خود به خراسان برد. اسماعیل خان بهادر که درجه‌ی یاوری داشت. در کلیه‌ی امور امنیت منطقه قدم به قدم با کلنل همکاری داشت و ریاست انتظامات شهر مشهد با او بود.

در فروردین ۱۳۰۰ که از طرف سید ضیاءالدین رئیس‌الوزراء دستور توقیف و اعزام قوام‌السلطنه والی خراسان به کلنل پسیان داده

شـد، ماژور اسـماعیل خان بهادر را مأمور اجرای دسـتور مرکز نمود و او در روز ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ هنگامی که والی قصـد ورود به شهر را داشت، او را دسـتگیر و در ژاندارمری زندانی نمود. پس از اعزام قوام‌السـلطنه به تهران، ریاست ژاندارمری سبزوار و حفاظت خط مشـهد و سـبزوار و فرمانـداری نظـامی آن منطقـه بـه عهـده‌ی وی قرار گرفت. پس از سـقوط سـید ضـیاء و روی کـار آمـدن قوام‌السـلطنه، روابط ژاندارمری خراسان با دولت مرکزی تیره شد و کلنل از دسـتورات مرکز سـرپیچی نمود و اختیارات آن منطقه را در دست گرفت. یک هیئت نظامی به فرماندهی کلنل گلروپ و سـرتیپ حسن آقا خزاعی و قریب هزار سـرباز عازم مشـهد شدند تا کلنل پسیان را دستگیر نمایند. اسماعیل خان بهادر مأمور جلوگیری از حرکت این عده گردید و در شاهرود آنها را محترمانه توقیف کرد. تا فرمانده‌اش زنده بود، اجازه نداد یک نفر از آنها به سمت مشهد حرکت کند.

وقتی کلنـل پسیان در قوچـان کشـته شـد، دولت مرکزی کفـالت ایـالت را موقتاً به عهـده‌ی مـاژور محمودخان نوذری محول نمود. اسماعیل خان بهادر از شهادت رئیس خود بسیار خشمناک و عصبانی گردید. با افسران و ژاندارم‌های تحت فرماندهی خود به مشهد وارد شـد و در بیرون شـهر اردو زد. شـبانه به مقر حکومتی رفت و مـاژور محمودخـان را توقیف نمود و به اردوی خود اعزام داشت. ژانـدارم‌هایش در شـهر دست به تظـاهراتی زدنـد و به خونخواهی کلنل قیام نمودنـد. نطق‌های آتشـین و تنـد بهادر همه را سـخت به وحشت انداخت و قریب یک شـبانه روز حکومت در دست او بود. محمودخان نوذری در زندان با افسـران اردوی اسـماعیل خان از در سازش درآمد و آنها را طرفدار خود نمود. آنها به اتفاق هم به مشهد وارد شدند و مجدداً انتظامات را به نوذری سپردند. بهادر از ترس جان خود به منزل آقازاده پسر مرحوم آخونـد خراسانی پناه برد و بست نشـست. از تهران دسـتور رسـید که بهادر فوراً از ایران خـارج شود. به هندوسـتان رفت، چنـدی در آنجـا زیست تا اینکه به وسایلی تقاضای عفو و بازگشت به ایران را نمود که مورد قبول واقع شـد. ولی او را دیگر در ژانـدارمری نپذیرفتنـد و به وزارت کشور داخـل نمودنـد. در زمـان رضاشـاه به حکومت‌های شـهرهای درجه‌ی سوم و چهارم اعزام می‌شد. چندی فرماندار خوی بود، زمانی در بندرعباس و بندر بوشهر، مراغه و اردبیل حکومت کرد. در ۱۳۲۴ که قوام‌السـلطنه زمامدار شد، از این وحشت داشت که مبادا قوام‌السلطنه در مقام مبارزه و انتقام‌گیری برآید. وقتی قوام‌السلطنه از ماجرا مطلع شد دستور داد او را به حکومت شهرهای درجه‌ی اول منصوب نمایند. وزارت کشور فرمانداری یزد را به او سپرد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ به هنگام انتقال اسـتخوان‌های کلنل به حیاط مقبره‌ی نادر، او بر سـر آرامگاه رئیس خود نطق بسـیار مهیجی نمود و بار دیگر خواستار انتقام از کسانی شد که خون کلنل را ریخته بودند. در ۱۳۴۰ در ۷۰ سالگی در تهران درگذشت.

او مردی سخنور، با احساسات، وطن‌خواه، ساده‌دل و کم‌سواد و به معنای واقعی کلمه نظامی بود. با کلنل پیمان وفاداری بسته بود. به اندازه‌ای به رئیس خود علاقه داشت که هر وقت نام او بر زبان کسی جاری می‌شد، اشک از چشمانش سرازیر می‌گردید. تا واپسین لحظات عمر معتقـد بود اگر کلنل محمـدتقی خان باقی مانده بود، ایران امروز ایرانی دیگر بود. حافظه‌ای قوی داشت و تمام حوادث خراسـان را مو به مو بیـان می‌کرد. متأسـفانه کسـی پیـدا نشـد خـاطرات او را که بسـیاری از زوایـای تاریک قیام کلنل را در خراسان روشن می‌کرد، ضبط و تدوین کند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهادری، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۰، فرزنـد حـاج صـمصام یکی از ملاـکین بزرگ آذربایجـان. تحصـیلات در حـدود متعـارف داشت. در جـوانی به کـار

ملکداری و کشاورزی می‌پرداخت. بعدا داخل سیاست شد و برای اولین بار در دوره‌ی پانزدهم از تبریز به وکالت رسید و مجموعاً هفت دوره وکیل مجلس بود. در دوره‌ی چهارم سنا از تبریز سناتور شد و سه دوره سناتور انتخابی تبریز بود. در دوره‌ی هفتم سناتور انتصابی تبریز گردید. در ۱۳۵۶ در ۶۴ سالگی درگذشت.

سی سال تمام در قوه‌ی مقننه‌ی رژیم مشروطه‌ی ایران عضویت داشت (۱۵ سال در مجلس شورای ملی و ۱۵ سال دیگر در مجلس سنا). به شهادت صورت جلسات مجلسین، در این مدت طولانی هرگز نطقی ایراد نکرد و با هیچ لایحه و دولتی مخالفت ننمود. آرام به مجلس وارد می‌شد و آرام خارج می‌گردید. نظیر اینگونه افراد بهترین مهره‌های سیاسی برای کشور بودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهادری، کریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۵ ش در تبریز متولد شد. پدرش محمد بهادری فرزند حاج کریم خان عمده‌مالک آذربایجان و نماینده‌ی مجلس بود.

کریم پاشا پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه برای ادامه‌ی تحصیلات عالیه عازم آمریکا شد. ابتدا فوق لیسانس و بعد درجه‌ی دکترا در حقوق و علوم سیاسی گرفت و در ۱۳۳۵ به ایران بازگشت. در سال ۱۳۳۹ حسنعلی منصور کانون ترقی را تشکیل داد و عده‌ای از جوانان آمریکا رفته را به دور خود جمع کرد و شورای اقتصاد را تشکیل داد.

بهادری یکی از افرادی بود که جذب منصور گردید. در سال ۱۳۴۲ حزبی به نام ایران نوین در ایران شکل گرفت. رهبر حزب، منصور بود. در حزب مزبور، کریم پاشا بهادری به عضویت شورای مرکزی حزب برگزیده شد. علاوه بر آن، ریاست اداره دبیرخانه‌ی حزب هم به او واگذار گردید.

در اسفند ۱۳۴۳ حسنعلی منصور به نخست‌وزیری برگزیده شد و بهادری مدیرکل دفتر نخست‌وزیر شد. امیرعباس هویدا در ۱۳۴۳ او را به معاونت نخست‌وزیر منصوب نمود و سرانجام در سال ۱۳۴۶ رئیس دفتر فرح پهلوی شد و در ۱۳۵۵ در آخرین ترمیم کابینه‌ی هویدا، به وزارت اطلاعات منصوب گردید. پس از سقوط کابینه‌ی امیرعباس هویدا (مرداد ۱۳۵۶) به آمریکا سفر نمود. وی مردی ثروتمند و خودخواه و جاه‌طلب بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهارمست، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۶، فارغ‌التحصیل ۱۳۱۰ دانشکده‌ی افسری. در دانشکده در صنف پیاده رتبه‌ی اول شد. پس از ورود به ارتش و گذراندن دوره‌های آموزشی در ایران و آمریکا، در ۱۳۳۰ با درجه‌ی سرتیپی به فرماندهی لشکر رضائیه منصوب گردید و مدتی نیز فرماندهی لشکر خوزستان را عهده‌دار بود. چون نمره‌ی ارزشیابی خصوصیات اخلاقی‌اش به حد نصاب نرسید، نتوانست به درجات بالاتر ارتقاء پیدا کند و بناچار بازنشسته شد. به وکالت در دادگاه‌های نظامی پرداخت. در ۱۳۴۲ که محاکمه‌ی سران نهضت آزادی ایران

در دادگاه‌های ارتش شروع شد، وکالت آیت‌اللّه سید محمود طالقانی را قبول نمود. در جریان دفاع، شخصیت موکل خود را ستود و از افکار و عقاید او دفاع کرد و بازداشت و محاکمه‌ی او را خلاف قانون دانست. در همان سال که حاج طیب رضائی میداندار پس از وقایع ۱۵ خرداد تحت تعقیب قرار گرفت، وکالت او را در دادگاه‌های نظامی قبول نمود و مدافعات وی بسیار جامع و کامل بود. از جمله در مدافعات خود این جمله‌ی کنایه‌آلود را گفت که امروز محاکمه‌ای بین بزرگ ارتشتاران فرمانده و بزرگ میدان‌داران فرمانده پیش آمده است و باید به آن رسیدگی کامل بشود تا ببینیم حق با کیست. این مطلب و مطالب دیگر بر بعضی از مقامات گران آمد که در صدد تلافی و انتقام برآمدند. سرانجام پس از مدتی، به خصوص به جهت این گستاخی، پرونده‌ای برایش تدارک دیده شد و پای زنی به وسط کشیده شد و سرانجام برای او محاکمه‌ای در دادگستری ترتیب دادند و او را به سه سال زندان محکوم ساختند. پس از استخلاص از زندان، به سبب تضییقاتی که برایش فراهم آورده بودند و محرومیت‌هائی که دچارش ساخته بودند، به راه اعتیاد افتاد و پس از مدتی درگذشت. او از طرفداران جدی کاربرد واژه‌های فارسی در ارتش بود. به شاهنامه عشق می‌ورزید و به فردوسی عنوان سپهبدی اعطاء کرد. حین‌الفوت حدود ۶۰ سال داشت. در ۱۳۲۳ دو ماه حاکم نظامی تهران شد، ولی سوء رفتاری از او دیده نشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهارمست، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۸ در تهران. تحصیلات مقدماتی را در دارالفنون و مدرسه‌ی سن‌لوئی انجام داد و وارد مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله گردید. در ۱۲۹۹ درجه‌ی افسری گرفت. دو سال بعد از طرف وزارت جنگ برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا اعزام گردید و دانشکده‌ی افسری فونتن بلو را به پایان برد و در رسته‌ی توپخانه متخصص شد. پس از ورود به ایران، در واحدهای مختلف به آموزش فن توپخانه پرداخت، تا سرانجام با درجه‌ی سرهنگی به ریاست ستاد لشکر اول منصوب گردید. در همین سمت دانشگاه جنگ را تمام کرد و به فرماندهی تیپ توپخانه‌ی مرکز رسید. در ۱۳۲۰ با درجه‌ی سرتیپی رئیس واحد توپخانه‌ی ارتش شد و سپس به ریاست اداره‌ی سررشته‌داری منصوب گردید. پس از آن چندی فرمانده دانشکده افسری و چندی فرمانده دانشگاه جنگ بود و به مقام سرلشکری ارتقاء یافت.

به دنبال وقایع خونبار سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ که منجر به روی کار آمدن مجدد دکتر محمد مصدق با اختیارات کامل و قرار گرفتن وی در رأس وزارت جنگ گردید، بهارمست از طرف او رئیس ستاد ارتش شد. در اسفندماه ۱۳۳۱ دکتر محمد مصدق، بهارمست را کنار گذاشت و سرتیپ تقی ریاحی را به جای وی منصوب نمود. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خدمت دعوت شد، ولی قبول نکرد و انزوا و خانه‌نشینی را به قبول مسئولیت ترجیح داد. در ۱۳۵۶ در حالی که از دو چشم نابینا شده بود، در تهران درگذشت. او افسری تندخو، جدی، تحصیلکرده، پرکار و بددهن بود. با مقرری‌اش زندگی می‌کرد. علاقه‌ی شدیدی به واژه‌های فارسی سره داشت. سال‌ها در جمع‌آوری و تعمق در آنها وقت گذرانید. هزاران فیش واژه تهیه نمود، ولی معلوم نیست پس از مرگش بر سر آنها چه آمده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهاری، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد بهاری : فرمانده واحد تخریب تیپ ویژه شهدا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۳ در مشهد به دنیا آمد. در کودکی قرآن را در مکتبخانه آموخت و از ذهن خوبی برخوردار بود. در کارهای منزل کمک می کرد و بسیار پر جنب و جوش بود. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه شاوکن مشهد با نمرات خوب به پایان رساند. به مسجد می رفت و نمازش را می خواند در کنار درس به پدرش نیز در قنادی یاری می رساند.

مادرش می گوید: علاقه شدیدی به خدا و ائمه معصومین داشت و من چون از علاقه او به چنین موضوعاتی مطلع بودم، بیشتر از ائمه برای ایشان می گفتم.با شروع فعالیتهای انقلابی در سال ۱۳۵۷، فعالیتهای خود را آغاز کرد و شب و روز از دستاوردهای انقلاب پاسداری می کرد.

دوران نوجوانی محمد با پیروزی انقلاب مصادف بود. او با وجود استعداد خوب در درس خواندن، درس را رها کرد و روانه میادین جنگ شد، البته در کنار آن، درسش را در مقطع راهنمایی به اتمام رساند. وی کتابهای مذهبی را مطالعه می کرد. خادم و مؤذن مسجد بود. بسیار فعال و اهل معاشرت بود. علاقه خاصی به امام داشت و سخنرانی های امام را همیشه گوش می کرد.در ۱۵ سالگی وارد سپاه شد و همواره درهمه عرصه های جنگ حضور چشمگیر داشت. بزرگترین آرزویش شهادت بود و تنها هدفش جنگ و جبهه بود. مادرش می گوید: وقتی از جبهه برمی گشت بیشتر دعا و قرآن می خواند. در سال ۱۳۶۳ ازدواج اوبا مراسم ساده ای بر گزار شد. ثمره این ازدواج پسری است به نام روح الله که در سال ۱۳۶۵ به دنیا آمده است. محمد بیشتر دوران جوانی اش را در جبهه به سر می برد.

عارف، وارسته و دل آگاه بود. او فرمانده واحد تخریب تیپ ویژه شهدا بوداما از همه نیروهای واحد بیشتر زحمت می کشید . تواضع و فروتنی او بیش از همه بود. تسلط به کار و مدیریت داشت. شهید جدای از مسائل جبهه و جنگ به مطالعه نیز می پرداخت و در زمینه حفظ ادعیه و قرآن کار می کرد. همواره حضور در جبهه را یک تکلیف شرعی می دانست. وقتی در جبهه به نماز می ایستاد، شکوه نمازش دیگران را به توقف و توجه وا می داشت. محبوب دل همه رزمندگان در کلیه واحد ها و دسته ها بود. او مصداق جلوه الهی بود و ادبش زبانزد همه بود. اودر زمان آموزش، در یک شب زمستانی پس از تحمل مشقات فراوان رزم‌شبانه، در دمای ۱ درجه زیر صفر با کوله پشتی سنگین پس از عملیات تمرینی فتح قله و اجرای تاکتیک‌های مناسب و اجرای بیش از ۱۰ کیلومتر کوه نوری به حالت پیاده رو، پس از دویدن و عملیات عبور از گل و لجن، دستور داد نیروهای خسته وسرما زده با تمام تجهیزات و لباس وارد آب دریاچه اورمیه شوند و قبل از همه خودش این کار را انجام داد. وقتی به پایگاه برگشتیم ناگهان صدای نوحه اش بلند شد که می گفت: مهدی می آید با شما منزل به منزل، غمگین نباشید دوستان حل می شود مشکل. شبی هنگام حفر کنال و سنگر زنی با در دست گرفتن دیلم و کلنگ با وجود عوارض شدید جراحت از همه جلوتر بود و همه را به شوق می آورد و بقیه به او تأسی می کردند. شهید با وجود این که پاسدار بود همیشه لباس بسیجی بر تن داشت و تنها در عملیات با لباس فرم سپاه رو به روی دشمن قرار می گرفت. محمد بهاری در ۱۰/۶/۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۲ در منطقه حاج عمران، پس از ۶ سال حضور مستمر در جبهه ها، در ۲۲ سالگی در حین اجرای متهورانه این عملیات، با انفجار گلوله به مقام رفیع شهادت نایل آمد. پیکر مطهرش در مزار شهدای بهشت رضا مشهد، در مجاورت سردار رشید اسلام شهید محمود کاوه در آغوش خاک قرار گرفته است.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد،

تهران – ۱۳۸۶

بهاری، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروه تخریب لشگر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «مرتضی بهاری»، در اولین روز از اسفند سال ۱۳۴۷ در شهرستان «کاشمر» دیده به جهان گشود. در خانواده ای مذهبی، بالید و رشد کرد.

دوران تحصیلات ابتدایی را در دبستان «رودکی » گذراند و دوران تحصیلات راهنمایی او، مصادف با سالهای نخستین پیروزی انقلاب اسلامی و صدور فرمان جهاد سازندگی از سوی امام خمینی بود.

وی علاوه بر تحصیل، در پی فرمان امام خمینی، به روستاهای اطراف کاشمر می رفت و در امر کشاورزی، به آنها کمک می کرد. همچنین در انجمن اسلامی دانش آموزان، فعالیت چشمگیری داشت. در سیزده سالگی، با دست بردن در فتوکپی شناسنامه اش، تاریخ تولدش را تغییر داد و با این ترفندی توانست عازم جبهه شود.

مرتضی مدت پنج سال به طور مداوم در جبهه حضور داشت و در عملیات های بسیاری به عنوان تخریب چی لشگر پنج نصر شرکت نمود. وی با وجود مشغله و کار فراوان، انجام مستحبات و واجبات دین را فراموش نمی کرد. یکی از دوستانش می گوید:

با آن که از همه کوچکتر بود، ولی او ما را برای نماز شب بیدار می کرد.

گاهی آن قدر خسته بودیم که توان بیدار شدن را نداشتیم. برای همین به او می گفتیم: آقا مرتضی! ما هم جزو همان چهل خشاب ... اصلا همان آخریش

خلق و خوی پسندیده و بر خورد مودبانه، مرتضی را در بین دوستان و همرزمانش زبانزد کرده بود و به همین خاطر معمولا مورد توجه همه بود. حسین امیدوار می گوید:

مرتضی بهاری و مجتبی مطیع، هر شب در وقت های بیکاری، کنار هم حساب و کتاب می کردند. این امر باعث تعجب خیلی از بچه ها شده بود. پیگیر بودیم که از کارشان سر در بیاوریم و بالاخره هم فهمیدیم. از قرار معلوم، آن دو جدولی داشتند که کارهای روز مره شان را محاسبه می کردند و می شمردند که چند صواب و چند خطا دارند.

مرتضی در کنار سختیهای رزم، سعی در هر چه پاک تر شدن خویش داشت، تا اینکه مسئولیت گروه تخریب لشگر ۵ نصر را بر عهده داشت، در تاریخ ۲۸/ ۷ / ۱۳۶۵ در جزیره مجنون در حین انجام مأموریت به درجه رفیع شهادت نائل آمد و به یاران شهیدش پیوست.

پیکرش را در شهرستان «کاشمر» و در جوار آرامگاه شهید« مدرس» به خاک سپردند .

منابع زندگینامه" :مرز آسمان بین"نوشته ی راضیه ی رضاپور،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

بهبودی، ناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سلیمان در ۱۳۰۱ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشکده‌ی فنی تهران شد و در رشته‌ی مکانیک درجه‌ی مهندسی گرفت. سپس برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و در بلژیک ادامه تحصیل داد و سرانجام از دانشکده فنی بروکسل درجه دکتری دریافت کرد و در ۱۳۲۶ به ایران بازگشت. مدتی در راه آهن و بعد در اداره کل هواپیمائی مشغول کار شد. در ۱۳۳۶ که دو حزب در ایران تشکیل شد که عبارت بودند از حزب ملیون و حزب مردم، وی عضویت حزب مردم را که نقش اقلیت را داشت پذیرفت و مشغول فعالیت در آن حزب شد و در نتیجه در دوره‌ی نوزدهم از شهر ساوه به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در ادوار بعدی، دوره‌ی بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم هم وکیل مجلس شورای ملی بود.

هنگامی که لایحه‌ی مصونیت مستشاران نظامی امریکا و خانواده‌ی آنها در مجلس شورای ملی مورد بحث و مداقه قرار گرفت، بهبودی از مخالفین پروپا قرص آن لایحه بود و رأی به رد آن داد و در نتیجه مورد بی‌مهری قرار گرفت.

وی با توجه به سابقه‌ی خدمت در راه‌آهن، مشاغلی را در آن مؤسسه احراز کرد که عبارت بودند از: مدیریت کل اداری، عضویت هیئت مدیره، عضویت هیئت نظارت و عضویت شورای عالی. مهندس بهبودی چندی هم مشاور وزارت راه بود. در ۱۳۷۷ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهبهانی پور، عبدالحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالحسین بهبهانی پور

محل تولد : عماره

شهرت

تابعیت : عراق

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۸/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۹ دیپلم تجربی گرفتم در سال ۷۰ وارد حوزه علمیه شدم در سال ۱۳۷۴ وارد مؤسسه اما خمینی شدم . در سال ۱۳۸۰ پایان نامه ام را در موضوع اندیشه کلامی شهید صدر دفاع کردم. در سال ۷۸ کتاب تنبیه الامه و تنزیه امله اثر محقق نائینی را به عربی ترجمه کردم . با مرکز مطالعات حوزه علمیه مدتی در نوشتن مقاله در زمینه دین پژوهی (کلام) همکاری داشتم و سه مقاله نوشتم. حدود ۴ کتاب به عربی ترجمه کردم و ندین مقاله برای مجلات عربی به ویژه مجله التوحید ترجمه کردم.

هم اکنون در رشته مدرسی معارف اسلامی (مبانی نظری اسلام) در مقطع دکتری مشغول به تحصیل هستم البته در کنار تحصیل حوزوی در مقطع خارج فقه و اصول .

اساتید بنده در حوزه علمیه :

۱. استاد مددی.

۲. استاد کعبی.

۳. استاد احمد عابدی.

بهبهانی، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید محمد بهبهانی، متولد ۱۲۹۳ در تهران. بعد از تحصیلات متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران شد، درجه‌ی لیسانس گرفت و پس از ختم تحصیل سردفتر اسناد رسمی گردید. در حوزه‌ی بازار محضری دائر کرد و با استفاده از موقعیت و نفوذ پدرش توانست به کار خود رونق زیاد بدهد و از این راه عایدی خوبی نصیبش شود. بعد از ۱۳۳۲ و بازگشت شاه از اروپا و نشستن بر سریر قدرت، چون سید محمد بهبهانی قبلاً او را مورد حمایت قرار داده و با دکتر محمد مصدق به مبارزه پرداخته بود، با انتخاب سید جعفر بهبهانی پسر او به نمایندگی مجلس شورای ملی، خدمات وی را پاداش دادند. سید جعفر بهبهانی در دوره‌های هیجدهم و نوزدهم و بیستم وکیل تهران شد. در مجلس وزنه‌ی سنگینی بود و خیلی از امور با نظر و صلاحدید وی حل و فصل می‌گردید. از ۱۳۴۰ به بعد از سیاست کناره گرفت. غالباً در منزل خود از دوستان و ارباب رجوع پذیرائی می‌کرد و در عین حال به کسانی که در دولت نفوذ داشتند و با وی آمد و شد می‌کردند، نظرهای مشورتی می‌داد. در سن ۷۳ سالگی درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهبهانی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید عبداللّه بهبهانی روحانی و سیاستمدار و یکی از دو زعیم روحانی صدر مشروطیت است. وی فرزند سید اسماعیل مجتهد بهبهانی و متولد سال ۱۲۶۰ ه.ق. است. از کودکی تحصیلات خود را به سیره‌ی خانوادگی در مقدمات عربی و فقه و اصول آغاز نمود و در سن ۲۰ سالگی قریب‌الاجتهاد گردید. سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم نجف شد و در حوزه‌ی درس شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی حضور یافت و به مقام اجتهاد رسید. در سال ۱۲۹۵ به ایران بازگشت و تدریجاً مقام و موقعیت خاصی در دولت و دربار ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه پیدا کرد. از اواخر دوران سلطنت مظفرالدین شاه که وی مجتهدی متنفذ بود وارد مسائل سیاسی گردید و در کلیه مسائل سیاسی آن روز مداخله می‌نمود. در جریان مشروطیت و صدور فرمان آن سید عبداللّه نقش اساسی داشت. پس از فرمان مشروطیت، وی از طرف اقلیت یهود روانه‌ی مجلس شد و در مجلس به اوج قدرت و جلال رسید. بعد از آنکه محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست، سید عبداللّه بهبهانی به وسیله‌ی سربازان سیلاخوری و قزاق‌ها توقیف و به باغشاه برده شد. به دنبال توقیف نامبرده، انجمن‌های شهرستان‌ها نسبت به توقیف او اعتراض کردند و تلگرافات زیادی به تهران مخابره شد و محمدعلی شاه ناگزیر شد او را به حضور پذیرفته و عذرخواهی کند و با پرداخت دوازده هزار تومان، وی را وادار کرد که از ایران خارج شود. وی نزدیک به هشت ماه در عتبات اقامت داشت و سپس با اجازه‌ی دولت به ایران بازگشت. پس از خلع محمدعلی شاه و تشکیل مشروطیت دوم، بهبهانی به نمایندگی رسید و نفوذش در جامعه و محافل سیاسی ایران چند برابر شد. حزب

اعتدالیون که اکثریت را تشکیل می‌داد، از بهبهانی تبعیت می‌کرد ولی دموکرات‌ها که تندرو و انقلابی بودند، با بهبهانی مخالفت می‌کردند. در آنجا اختلاف دو دسته بالا گرفت و در روز جمعه هشتم رجب ۱۳۲۸ ه.ق او را در منزلش به ضرب سه گلوله کشتند. بهبهانی ملائی تیزهوش و متهور بود. در سخنوری و خطابت نظیر نداشت و به همین دلیل در بین مردم موقعیت خاصی داشت.

سید عبداللّه (آیۀاللّه) از روحانیون طراز اول تهران (مقت. ۱۲۸۸ ه.ش.) و رهبر شجاع آزادیخواهان در انقلاب مشروطیت. وی رهبری مشروطه طلبان را بر عهده داشت و با همکاری سید محمد طباطبائی با نیروهای استبداد مبارزه کرد و پس از پیروزی انقلاب و استقرار حکومت مشروطه در تیرماه ۱۲۸۸ ه.ش. به وسیله چند تن تروریست درخانه خود به قتل رسید.

محمد تقی‌بهار «ملک‌الشعرا» به سال ۱۲۶۵ خورشیدی در شهر مقدس مشهد دیده به جهان باز کرد. او فرزند حاجی میرزا محمدکاظم صبوری «ملک الشعرای آستان قدس رضوی» است.

محمدتقی بهار ابتدا در محضر پدر خود با علم و دانش آشنایی پیدا کرد و آن را نزد او آموخت و پس از فوت وی به محضر ادیب نیشابوری شاعر و ادیب زمان خود رفت و سال‌ها از محضر آن مرد فاضل بهره‌ور گردید، سپس به مدرسه نواب رفت و علوم عربی را در این مدرسه به پایان برد.

محمدتقی بهار، پس از چندی به تهران آمد و وارد کارهای سیاسی شد با انتشار مقالات سیاسی واشعار مهیج و حماسی و ترانه‌های ملی، هرچه بیشتر به بیداری مردم کمک کرد و چون علاقه و ذوق سرشار در موسیقی داشت، شروع به ساختن تصانیف و ترانه‌های ملی کرد که می‌شود گفت کلیه تصنیف‌های وی جنبه ملی و وطنی و آزادیخواهی دارد.

روی تصنیف‌های ملک‌الشعراء بهار، درویش‌خان، حسام‌السلطنه، رکن‌الدین‌خان و مرتضی‌خان نی‌داود آهنگ گذارده‌اند.

محمدتقی بهار را بنا به قولی بعد از جامی، بزرگترین سخنور و شاعر پارسی گوی زبان ایران می‌گویند. از آثار برجسته او، غیر از دیوان اشعار سبک‌شناسی تا تاریخ تطور نثر فارسی در سه جلد که گواهی وی بر احاطه و تسلط به فرهنگ و ادبیات و شعر پارسی است می‌کند.

ملک‌الشعرا بهار، چندین دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و سالیان متمادی استاد دانشگاه تهران و یک‌بار هم در کابینه احمد قوام (قوام‌السلطنه) وزیر فرهنگ شد.

محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، پس از آن همه خدمات پربار علمی و فرهنگی به میهن خود ایران، عاقبت در سال ۱۳۳۰ خورشیدی در سن شصت سالگی چشم از جهان فانی فروبست، روانش شاد.

«مرغ سحر»

مرغ سحر ناله سر کن

داغ مرا تازه‌تر کن

ز آه شرربار این قفس را

برشکن و زیر و زبر کن

بلبل پربسته ز کنج قفس درآ

نغمه‌ی آزادی نوع بشر سرا

وز نفسی عرصه‌ی این خاک توده را

پر شرر کن

ظلم ظالم، جور صیاد

آشیانم داده بر باد

ای خدا ای فلک ای طبیعت

شام تاریک ما را سحر کن

نوبهار است گل ببار است

ابر چشمم ژاله‌بار است

این قفس چون دلم تنگ و تار است

شعله فکن در قفس ای آه آتشین

دست طبیعت گل عمر مرا مچین

جانب عاشق نگه، ای تازه گل، ازین بیشتر کن

مرغ بی‌دل، شرح هجران مختصر مختصر کن

«در طواف شمع»

دل طواف شمع می‌گفت این سخن پروانه‌ای

سوختم زین آشنایان ای خوشا بیگانه‌ای

بلبل از شوق گل و پروانه از سودای شمع

هر کسی سوزد بنوعی در غم جانانه‌ای

گر اسیر خط و خالی شد دلم، عیبم مکن

مرغ جایی می‌رود کانجاست آب و دانه‌ای

تا نفرمایی که بی‌پروانه‌ای در راه عشق

شمع‌وش پیش تو سوزم گر دهی پروانه‌ای

پادشه را غرفه آبادان و دل خرم چه باك

گر گدایی جان دهد در گوشه ویرانه‌ای

کی غم بنیاد ویران دارد آن کس خانه نیست

رو خبر گیر این معانی را ز صاحب خانه‌ای

عاقلانش باز زنجیری دگر بر پا نهند

روزی از زنجیر از هم بگسلد دیوانه‌ای

این جنون تنها نه مجنون را مسلم شد بهار

باش کز ما هم فتد اندر جهان افسانه‌ای

شاعر، مورخ، محقق، روزنامه‌نگار، سیاستمدار و استاد برجسته‌ی دانشگاه، معروف به ملك‌الشعرا، فرزند میراز محمدکاظم صبوری، متولد ۱۳۰۴ ه.ق در خراسان. پدرش ملك‌الشعرای آستان قدس رضوی بود. بهار مقدمات ادبیات را نزد پدر آموخت و تحصیلات ادبی و عربی را نزد استاد ادیب نیشابوری که از ادباء و شعرای مشهور بود دنبال کرد و اصول ادبیات فارسی و عربی را در مدرسه‌ی نواب در خدمت اساتید فن زمان تکمیل نمود. هنوز سنش به بیست نرسیده بود که پدر خود را از دست داد و به جای پدر به خدمت آستان قدس رضوی درآمد. چون در شعر و شاعری با وجود کمی سن تبحر داشت، از طرف مظفرالدین شاه لقب ملك‌الشعرائی آستان قدس رضوی به او داده شد.

از ۱۳۲۳ ه.ق که آوازه‌ی مشروطیت و آزادی‌خواهی در سراسر ایران طنین‌انداز شد، به سلك آزادیخواهان پیوست و برای برچیدن

رژیم دیکتاتوری و حکومت مشروطه با سایر آزادیخواهان همداستان شد و اشعاری در این زمینه سرود که در جراید معتبر آن روز انتشار یافت. در ۱۳۲۸ ه.ق پس از خلع محمدعلی شاه از سلطنت، با کمک سایر دوستان خود حزب دموکرات را در خراسان تأسیس کرد و خود عضو کمیته‌ی مرکزی آن شد و روزنامه‌ی نوبهار را با اعتبار و مسئولیت خویش و به عنوان ناشر افکار حزب دموکرات در مشهد انتشار داد. به اقتضای جوانی و به اعتقاد آزادیخواهی در روزنامه‌ی نوبهار مقالات تندی علیه بیگانگان و دخالت آنان در امور ایران انتشار می‌داد؛ مخصوصاً پس از اولتیماتوم روسیه‌ی تزاری و اخراج شوستر مستشار آمریکائی و خزانه‌دار کل ایران، لحن این مقالات شدیدتر شد و سرانجام منجر به توقیف روزنامه‌ی نوبهار گردید، ولی پس از مدتی کوتاه به جای آن تازه‌بهار انتشار یافت که جنبه‌ی انتقادی آن بیش از روزنامه‌ی قبلی بود. تازه‌بهار نیز توقیف شد و مدیر جوان و پرشور آن به کلات تبعید گردید. هشت ماه این تبعید به طول انجامید. پس از مدتی دوباره نوبهار منتشر گردید.

در انتخابات دوره‌ی سوم قانونگذاری مردم در گز و کلات و سرخس، بهار را روانه‌ی مجلس نمودند. در مجلس اعتبارنامه‌ی او با مخالفت اعتدالیون مواجه شد، ولی سرانجام به تصویب رسید. جنگ جهانگیر اول مجلس را تعطیل نمود و قضیه‌ی مهاجرت را پیش آورد. بهار هم جزء مهاجران بود، ولی از قم به تهران بازگشت و روزنامه‌ی نوبهار را انتشار داد و برای بار دوم تبعید گردید و این بار بجنورد تبعیدگاه او شد.

در دوره‌ی چهارم مردم بجنورد او را به نمایندگی مجلس فرستادند. در دوره‌ی پنجم نماینده‌ی مردم کاشمر بود و در مجلس جزء اقلیتی بود که با سلطنت رضاشاه مخالفت می‌کرد. دوست و یار نزدیک مدرس بود. در دوره‌ی ششم از تهران انتخاب گردید. پس از پایان دوره‌ی ششم از کارهای سیاسی کنار رفت و به خدمات فرهنگی پرداخت و در دارالمعلمین عالی به تدریس ادبیات ایران قبل از اسلام مشغول شد و تا شهریور ۱۳۲۰ دور از کارهای سیاسی به تألیف و تدریس پرداخت و مدتی نیز در زندان، و تبعید در اصفهان به سر برد.

از ۱۳۲۰ مجدداً کارهای سیاسی را از سر گرفت و روزنامه‌ی نوبهار را انتشار داد. در ۱۳۲۴ در کابینه‌ی قوام‌السلطنه به وزارت فرهنگ رسید، ولی عمر وزارتش چندان نپائید و خیلی زود جای خود را به دیگری داد. در تشکیل حزب دموکرات ایران که قوام‌السلطنه آن را بنیان نهاد، نقش اساسی داشت و در این زمینه فعالیت بسیار نمود. در انتخابات دوره‌ی پانزدهم از تهران وکیل شد و ریاست فراکسیون حزب دموکرات ایران در مجلس با او بود. عده‌ای از نمایندگان به ریاست او تمایل داشتند، ولی حال مزاجی‌اش اجازه‌ی فعالیت بیشتر به او نمی‌داد. در اواخر دوره‌ی پانزدهم بیمار شد و برای معالجه به سویس رفت. معالجاتی نمود، ولی مؤثر نیفتاد و به ایران بازگشت. سرانجام در ۱۳۳۰ به مرض سل درگذشت.

شخصیت ملک‌الشعرا از جهات مختلف قابل بحث و مداقه است. او شاعری توانا، نویسنده و محققی دانشمند، روزنامه‌نگاری سرسخت، سیاستمداری بی‌باک و استادی مبرز بود. مجموعاً پنج دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود. جز در دوره‌ی پانزدهم که سنش مقتضی فعالیت‌های شدید نبود، در ادوار دیگر مجلس از متولیان و منقدان امور اجتماعی به شمار می‌رفت. نطق‌ها و خطابه‌هایش در مجلس دولت‌ها را دگرگون می‌کرد. در دوره‌ی پنجم و ششم رسماً جزو فراکسیون اقلیت بود و با سید حسن مدرس لیدر اقلیت، نزدیکی و همفکری داشت. در دوره‌ی چهارم اکثریت را اداره می‌کرد و روی کار آمدن قوام‌السلطنه در ۱۳۰۱ در نتیجه تلاش او و مدرس بود.

شاعری توانا بود. گرچه بیشتر قصیده‌سرا بود، ولی در غزل و رباعی نیز دست داشت. از این گذشته، افکار تازه را او در شعر فارسی وارد کرد و مضامین غیرایرانی را در شعر فارسی آورد. بهار محقق و نویسنده نیز بود. نثرش کمتر از نظم او نیست. شیوه‌ی نویسندگی‌اش مخلوطی از سنت قدیم و روش جدید ایران است. با آنکه به ساده‌اندیشی بیشتر گرایش داشت، ولی استحکام جملات و استعمال لغات فارسی و عربی در جای مناسب خود، شیرینی خاصی به نوشته‌هایش داد. نمونه‌ی سبک شیرین او کتاب

سبک‌شناسی است که در سه مجلد است. او در رونق بخشیدن به ادبیات نوین ایران سهم بسزائی دارد. گذشته از تأسیس مجله‌ی دانشکده به تأسیس و تشکیل انجمن ادبی ایران همت گماشت و عده‌ای از محققین و مؤلفین بزرگ ایران مانند عباس اقبال آشتیانی، غلامرضا رشید یاسمی، سعید نفیسی و بدیع‌ازمان فروزانفر از تربیت یافتگان مکتب او می‌باشند. مدت‌ها در دانشسرای عالی و دانشکده‌ی ادبیات در دوره‌ی لیسانس و دکترا تدریس می‌نمود. تألیفات بسیاری دارد که به صورت‌های مختلف به چاپ رسیده است. غیر از مقالات متعدد که در روزنامه‌های نوبهار و تازه‌بهار و مجله‌ی دانشکده انتشار داده است. در جراید مختلف نیز مقالاتی دارد. از آثار برجسته‌ی او تاریخ احزاب سیاسی در دو جلد است. سبک‌شناسی درباره‌ی تحول نثر فارسی از آغاز تا عصر حاضر است. علاوه بر تألیف کتب، در تصحیح و تحشیه‌ی کتب زیر نیز دست داشت: تاریخ سیستان، مجمل‌التواریخ والقصص، جوامع الحکایات و لوامع الروایات عوفی و ترجمه‌ی تاریخ طبری.

علاوه بر اینها در تألیف و نگارش کتب دبیرستانی نیز مشارکت داشت. در اواخر عمر به فعالیت‌های صلح‌جویانه میل زیادی نشان می‌داد و به همین دلیل ریاست جمعیت هواداران صلح را پذیرفت.

(۱۳۳۰ -۱۲۶۶ ش)، اندیشمند، نویسنده محقق، روزنامه‌نگار، استاد دانشگاه و شاعر، متخلص به بهار و ملقب به ملک‌الشعراء. در مشهد متولد شد، پدر وی ملک‌الشعرای آستان قدس رضوی بود. بهار تحصیلات مقدماتی را نزد پدر خود آموخت و علوم ادبی و عربی متداول زمان خود را از استادان مشهور خراسان چون ادیب نیشابوری فراگرفت. در نوجوانی پدر خود را از دست داد و از همان اوان شعر می‌سرود. بعد از مرگ پدر، به فرمان مظفرالدین شاه، لقب ملک‌الشعرایی آستان قدس رضوی را یافت. وی در نهضت مشروطه‌طلبان مجاهدتها کرد. در سال ۱۳۲۸ ق «روزنامه‌ی نوبهار» و در سال ۱۳۲۹ ق «هفته‌نامه‌ی تازه بهار» را نشر داد. در سال ۱۳۳۳ ق از طرف مردم مشهد به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و رهسپار تهران گردید. در سال ۱۳۳۶ ق انجمن ادبی دانشکده را با «مجله‌ی دانشکده» که منتسب به همان انجمن بود، تأسیس کرد و در همان سال به تجدید انتشار «روزنامه‌ی نوبهار» همت گماشت. در سال ۱۳۳۸ ق مدیریت روزنامه‌ی «ایران»، که نیمه‌رسمی بود، به وی محول گردید. از طرف مردم تهران دو بار به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و در سال ۱۳۲۴ ش به وزارت فرهنگ برگزیده شد. در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران تدریس می‌کرد. و تا پایان عمر در این خدمت باقی ماند. به منظور مداوا به سویس رفت و پس از چندی اقامت در آنجا، به تهران بازگشت و به تألیف و تحقیق و تصنیف پرداخت. وی واپسین قصیده سرای بزرگ فارسی است. در تهران وفات یافت و در گورستان ظهیرالدوله به خاک سپرده شد. از او آثار بسیاری به جای مانده است، از جمله: تصحیح «تاریخ سیستان»؛ «مجمل التواریخ والقصص» و «سبک‌شناسی»، در سه مجلد؛ «تاریخ احزاب سیاسی»؛ «چهار خطابه‌ی منظوم»؛ «ترجمه‌ی احوال محمد بن جریر طبری»؛ «رساله‌ی زندگی مانی»؛ «بهار و ادب فارسی»، مجموعه‌ی مقالات؛ تصحیح «جوامع الحکایات عوفی» و «تاریخ بلعمی»؛ «دیوان» اشعار، در دو مجلد.[۱]

(تو ۱۲۶۲/ ۱۲۶۰- شهادت ۱۳۲۸ ق)، مجتهد. اصلا از اهالی بحرین بود، و در نجف متولد شد. از شاگردان حوزه‌ی درس میرزای شیرازی و آیت‌اللّه کوه‌کمری بود. به درجه اجتهاد نایل شد. او در تهران از روحانیون بزرگ و در فقه از سرآمدان روزگار به شمار می‌آمد. در زمان مظفرالدین شاه به مخالفت با عین‌الدوله برخاست. وی در مقاصد خویش آقا سیدمحمد طباطبایی را که مورد اعتماد و احترام عامه بود، با خود موافق و همراه گردانید و بعد از به توپ بستن مجلس او و عده‌ای دیگر از سران نهضت به همراه چند تن از بستگان وی دستگیر و به کرمانشاه تبعید شدند و تا پایان سلطنت محمدعلی شاه در تبعید بودند. بعد از استعفای محمدعلی شاه، سید و همراهان وی به تهران بازگشتند، و به مبارزات خود ادامه دادند. سید به مخالفت با تقی‌زاده برخاست و مبارزه بین این دو شروع شد. سید به عدالت و آزادی معتقد بود، و حتی برای تربیت جوانان مدرسه‌ای هم تأسیسی کرد و با تحصیل دختران نیز مخالف نبود و برای ارشاد بزرگسالان نیز به تأسیس انجمن مقدس اسلامی مبادرت کرد. در استبداد صغیر به امر دولت

به مشهد رفت و در آنجا هر کمیته‌ای سری تشکیل داد و مشروطه‌خواهی را ترویج کرد. آیت‌اللّه بهبهانی در تنظیم مواد متمم قانون اساسی، از جنبه‌ی دینی، سهیم و شریک بود. وی در تهران در منزلش به ضرب گلوله شهید شد و جنازه‌اش به سال ۱۳۳۲ ق به نجف حمل و در صحن علوی دفن شد. از آثار وی «رسائل و مسائل»، در فقه، مجموعه‌ای مشتمل بر ۲۵ رساله که در هر رساله به یکی از مسائل فقهی پرداخته است.[۲]

برگرفته از کتاب :مردان موسیقی سنتی و نوین ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] از بهار تا شهریار (۱۳۹ –۱۱۶)، از نیما تا روزگار ما (۴۸۷ –۴۷۳)، با کاروان حله (۳۸۴ –۳۷۳)، تاریخ ادبیات ایران، دوره‌ی بازگشت (۲۴۲ –۲۴۰/ ۲)، تاریخ برگزیدگان (۴۵۲ –۴۴۹)، تاریخ جراید (۳۱۶ –۳۱۱/ ۴، ۲۷۲ –۱۷۰/ ۳، ۹۸/ ۲)، چشمه‌ی روشن (۴۵۹ –۴۴۹)، چون سبوی تشنه (۴۰ –۳۱)، الذریعه (۱۴۶ –۱۴۵/ ۹)، سخنوران نامی معاصر (۵۹۴ –۵۸۵/ ۱)، شرح حال رجال (۳۵۰/ ۴)، صد سال شعر خراسان (۱۵۵ –۱۳۳)، فرهنگ ادبیات فارسی (۹۵ –۹۳)، گلزار معانی (۱۶۹ –۱۶۱) گنج و گنجینه (۷۲۰ – ۷۱۰).

[۲] الاعلام (۱۹۹/ ۴)، تاریخ برگزیدگان (۱۴۱)، تاریخ بروجرد (۳۸۴)، تاریخ بیداری ایرانیان (صفحات متعدد)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۲۵۹ / ۱)، دایرةالمعارف فارسی (۴۷۶ / ۱)، شرح حال رجال (۲۸۹ –۲۸۴ / ۲)، شهیدان راه فضیلت (۵۳۱ –۵۲۸)، علماء معاصرین (۳۴۶ –۳۴۵، ۲۲۸)، فارسنامه ناصری (۱۴۷۸/ ۲)، گنجینه‌ی دانشمندان (۴۰۳/ ۴)، المآثر والآثار (۱۴۱).

بهبهانی، عنایت

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوالقاسم بهبهانی بازرگان و کارخانه‌دار معروف، در ۱۳۰۶ در تهران متولد شد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان البرز باتمام رسانید و برای ادامه تحصیل به آمریکا عزیمت نمود و از دانشگاه میشیگان در رشته‌ی ماشین‌آلات کشاورزی درجه‌ی مهندسی گرفت و از دانشگاه مریلند هم در رشته‌ی مهندسی مکانیک فارغ‌التحصیل شد.

پس از اتمام تحصیلات و بازگشت به ایران، در واحدهای صنعتی که پدرش احداث کرده بود مشغول کار گردید و سرانجام مدیریت عامل شرکت جنرال الکتریک را عهده‌دار شد و در توسعه‌ی آن واحد صنعتی تلاش بسیاری نمود. وی مدتی عضو انجمن شهر تهران بود. در ادوار بیست و سوم و بیست و چهارم مجلس شورای ملی از تهران به نمایندگی انتخاب گردید.

مهندس بهبهانی در سالهای پایانی رژیم پهلوی عهده‌دار ریاست اتاق بازرگانی تهران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهبهانی، محمدباقر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۳۷ –۱۳۳۲ ق)، عالم و متکلم. ساکن همدان بود و در آنجا معروف به آقایی. وی در همدان درگذشت. آثارش: «الرد علی الفادری (پادری) النصرانی»؛ «الرد علی الفضل بن روزبهان» دانشمند اشعری.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۲۱۶ -۲۱۴ /۱۰)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۱۴/۱۹۹)، معجم‌المؤلفین (۹۱/۹).

بهبهانی، محمدعلی

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۱۶ -۱۱۴۴ ق)، فقیه، متکلم و رجال‌شناس امامی. در کربلا رفت و چندین سال در آنجا با پدر خود به تدریس اشتغال داشت. بعد از ورود به عراق به علت شیوع طاعون و به جهت اصرار اهالی کرمانشاه به ایران آمد و بقیه ایام عمر را در آن ولایت به سر برد، چندان که به آقا محمدعلی کرمانشاهی معروف شد و اعقابش نیز به آن منسوب شدند. بهبهانی از سرآمدان علمای معقول و منقول و محققی بی‌نظیر در متون فروع و اصول و معارف و ادبیات عرب بود تا آنجا که پدرش او را بهاءالدین روزگار خود می‌دانست. آقا محمدعلی، پس از پدر، از مراجع بزرگ ایران بود و تا زنده بود فقیهی به شهرت و بزرگواری وی در ایران وجود نداشت. او در اجرای حدود و احکام، شخصاً اقدام می‌کرد. آقا محمدعلی با صوفیه سخت مخالف بود و در رد آنها «رساله‌ی خیراتیه» را نوشت. در سال ۱۱۹۲ ق به رشت رفت و با هدایت‌اللّٰه خان رشتی مصاحب شد و کتاب «مقامع» را به نام او تألیف کرد. آقا محمدعلی در کرمانشاه درگذشت، مقبره‌ی وی به نام سر قبر آقا معروف است. از آثار وی: «مقامع الفضل»، شامل هزار و دویست مسأله و حاوی مطالب مشکله بسیاری از فقه و تاریخ که حاکی از جامعیت و آگاهی بهبهانی در اکثر علوم و فنون متداول می‌باشد و هر یک از مطالب طرح شده در خور آن است که کتابی مستقل شود؛ «انتخاب الزاد»؛ «تاریخ الحرمین»؛ «سنهٔ الهدایهٔ لهدایهٔ السنهٔ»؛ «سهوالاقلام»؛ «الفائدهٔ فی مصرف رد المظالم»؛ «الفذالک فی شرح المدارک»؛ «رسالهٔ فی الفیض الالهی»؛ «قطع القال والقیل فی انفعال القلیل»؛ «قطع المقال فی رد اهل الضلال»، در رد صوفیه؛ «مساحهٔ البلاد»؛ «مشکاهٔالعارفین»؛ «مظهر المختار»؛ «معترک الاقوال»؛ «معرفهٔالائمهٔ»؛ «مفتاح/فتاح المجامع بمفاتیح الشرایع»؛ «خوان الاخوان».[۱]

دوانی در زندگانی وحید ص ۳۶۲ گوید: آقا محمدعلی آئینه تمام‌نمای پدر عالیقدرش وحید بهبهانی و نابغه عظیم‌الشأنی است که تاریخ رجال اسلام مانند او را کمتر بیاد دارد

کلیه تراجم‌نویسان و تاریخ‌نگاران قرن ۱۳ و ۱۴ وی را به عظمت و جلالت و نبوغ علمی و فکری ستوده و یاد نموده‌اند.

او اول فردیست که از فرزندان وحید از کربلاء به کرمانشاه روی فرمان والد ماجدش مهاجرت و عزیمت نمود و بیت آل آقا از او شروع گردید

معظم له در کرمانشاه خدمات بسیاری نموده از جمله مبارزه با فرقه صوفیه و دراویش (نعمت‌اللهی) و کشتن معصوم علیشاه قطب آن فرقه و غیر از آن که شرحش موکول بکتاب مبسوطی خواهد بود طالبین را ارجاع به کتاب وحید بهبهانی دوانی و مرآت‌الاحوال آقا احمد و غیره می‌نمایم

خلاصه آن بزرگوار با یک جهان عظمت و ریاست و مرجعیت و آقائی بتمام معنی در آخر عمر مبتلا به کسالت (اسهال) شده و در روز جمعه که مصادف با مبعث نبی اکرم صلی اللّٰه علیه و آله سال ۱۲۱۶ قمری بود در اثنای نماز ظهرین برحمت ایزدی پیوست

تألیفات و آثار علمی آن رادمرد از اینقرار است

۱- منع‌المنع در حلیت جمع بین دوزن فاطمی رد بر شیخ یوسف بحرانی که قائل به حرمت بوده است (نگارنده گوید و حق با شیخ یوسف است زیرا قطعاً و قهراً هر دو و یا یکی از آنها ناراضی و ناراحت خواهد شد و از ناراحتی آنها مادرشان حضرت فاطمه

سلام‌اللّه‌علیها اذیت خواهنـد شد و ایذاء آن مکرمه هم حرام خواهد بود) ۲- پنج رساله به فارسـی در مناسک حج ۳- مظهر المختار فی حکم النکـاح مع الاعسـار ۴- مقـامع الفضل ۵- فتاح المجامع شـرح مفاتیـح الشـرایع ۶- رسـاله در امـامت ۷- فذالک حاشـیه بر مدارک و مسالک ۸- (خوان الاخوان اخوا لکشکول والمخلات و ریاض الجنان) ۴ مجلد ۹- قطع‌المقال ۱۰- ملتقط الدر فی تحقیق الکر ۱۱- معترک المقـال فی علم الرجـال ۱۲- رسـاله علیه علویه در پاسـخ مسائـل جبلیه ۱۳- الرغـایب در فوائـد غریبه ۱۴- رساله تفضیلیه ۱۵- رساله خیاریه ۱۶- رساله خیراتیـهٔ در رد صوفیه ۱۷- تاریـخ حرمین شـریفین مکه و مدینه در دو جلد بنام ام‌القری ۱۸- الفوائد در اصول عقاید ۱۹- شرح تجرید و ده‌ها رساله دیگر

فرزندان آقا محمدعلی

آن مرحوم دارای ۹ فرزند چهار دختر و پنج پسر به اسامی ۱- آقا محمدجعفر ۲- آقا احمد ۳- آقا اسماعیل ۴- آقا محمود ۵- آقا محمد بوده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان‌الشیعه (۲۶ -۲۵ / ۱۰)، ایضاح‌المکنون (۵۰۷/۲). تاریخ بروجرد (۱۵۱ -۱۴۵ /۱)، الذریعه (۱۷۷/۲۵، ۱۴/۲۲، ۳۴۸، ۳۴۷، ۲۴۶، ۲۰۹، ۱۷۰- ۱۶۹، ۲۱/ ۵۹، ۳۷۵/۲۰، ۱۵۸/۱۷، ۴۰۵، ۱۳۰، ۱۰۱، ۱۶/ ۸۹، ۲۶۶، ۲۳۴/ ۱۲، ۹۵/۶، ۲۴۹/۳، ۳۵۹/۲)، روضات‌الجنات (۱۴۵ -۱۴۲ /۷)، ریحانه (۳۹۹ -۱۹۸ /۳)، شرح حال رجال (۴۲۳/۳)، طرائق‌الحقائق (۱۸۵ -۱۸۴ /۱)، فوائد الرضویه (۵۷۶ -۵۷۴)، الکنی والالقاب (۱۱۰ -۱۰۹ /۲)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۵۶ -۳۵۵ /۶)، مرآت‌الاحوال (مقدمه)، معجم‌المؤلفین (۴۴ - ۴۳ /۱۱)، مکارم‌الآثار (۵۶۷ -۵۶۱ /۲)، هدیهٔ‌الاحباب (۱۸۳ -۱۸۲)، هدیهٔ‌العارفین (۳۶۸/۲).

بهتویی، رجبعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروهان اول از گردان امام علی(ع)لشکرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیتنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوندی که هرآغاز وشروعی با نام اوست.

این جانب «رجب علی بهتویی»،متولد ۱۳۴۲، صادره از قزوین، روسـتای «شریف آباد».وصیت وپیامی به هم وطنان خود از کوه های سر به فلک کشیده غرب وفرسنگ ها دور از شهر ودیار خود می نویسم:

سلام به تو ای پیامبر خدا وشما ای جانشینان پیامبر(ص) وسلام بر تو ای امام عصر (عج) وهادی بشریّت وسلام ودورد برنایب بر حق ات،امام امّت،خمینی کبیر(س) وسلام بر شهیدانی که با اهدای خون (خود)درس آزادگی وشهادت رابه ما آموختند.

خدا را شکر که توفیق آن را یافتم تا رهرواین عزیزان باشم.

ای قلم تو گواه باش وای کوه های سـر به فلک کشیـده غرب وای ریگ های گرم سـنگرها شـما هم شاهد باشـید که من با گذشت بیش از ۱۳۰۰سال از انقلاب سرخ حسین (ع)کـه در دشت کربلا نـدا داد «هـل من ناصـر ینصـرنی؟»آیـا کسـی هست مرا یـاری کنـد؟آمـدم تـا دین حسـین (ع) را که اکنون توسط امام امت، خمینی کبیر و حسـین زمان رهبری می شود یاری نمایم وجهت اهتزاز درآوردن پرچم «لا اله الا الله»بر تمـام جهان، این مسیـر واین راه را انتخاب کردم واز شـما هم وطنان در پشت جبهه، انتظار دارم که بعد از من تفنگم را بر دوش گرفته ولباس رزمم را به تن کرده وسنگرم را خالی نگذارید.

آری ا حسین(ع) به ما درس آزادگی آموخت وما هم وظیفه داریم که این درس آموخته از حسین (ع) را به تمام مستضعفان جهان بیاموزیم وبه آنها راه آزادگی، شهامت وشهادت را یاد دهیم.

ای عزیزان ا شما وما رسالت بسیار سنگینی بر دوش داریم، که اگر کوچک ترین سستی به خود راه دهیم دشمن مجالی به ما نمی دهد. برادران همهٔ ما در برابر خداوند وخون شهیدان مسئول هستیم. مبادا خدای ناکرده بدون توجه به مسئولیت، به خون شهیدان واین انقلاب عظیم خیانت نماییم. والله اگر چنین باشد، نمی توانید فردای قیامت جوابگو باشید.

قرآن می فرماید: «یاایها الذین امنوالاتخونواالله والرسول وتخونواالماناتکم وانتم تعلمون» (نفال/۲۷)

ای کسانی که ایمان آوردید ا درکارهای دین به خدا ورسول ودردنیا به یکدیگر واماناتی که در دست شماست، خیانت نکنید.

مبادا به این امانت واین نعمت بزرگ، که خدا بر شما منّت نهاد وبه شما داد، خیانت کنید. قدر این انقلاب را بدانید وامام عزیزمان را تنها نگذارید. امام عزیزی که در جماران نشسته وپشت شرق وغرب را به لرزه در آورده است.

مبادا خدای ناکرده با کم کاری وغیره قلب امام را به درد آورید، که در نتیجه قلب امام زمان(عج) رابه درد آورده اید.

اطاعت کنید ازامام عزیزمان که قرآن در این باره می فرماید: «یا ایها الذین امنوا اطیعواالله واطیعواالرسول واولی الامرمنکم...»

(نسا/۵۲) ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت کنید از خدا واطاعت کنید از رسول خدا وولی امراو. طبق گفته قرآن «ولی امر» همان طور که می دانید امروز امام عزیزمان است.

برادران عزیز باید با وحدت ویکپارچگی به امام امّت بگوییم وبه مسئولین کشور اعلام کنیم که اگر این جنگ صد سال هم طول بکشد، با حضور داشتن در صحنه های نبرد ودر پشت جبهه با بیشترتولید کردن در کارخانه هاودر مزرعه بابیشتر کشت کردن وحضور داشتن در پایگاه های مقاومت وانجمن های اسلامی وبا بیشتر درس خواندن ودر راهپیمایی ها با شعارهای کوبنده ودر صفوف نماز جمعه با گفتن تکبیر و«مرگ بر امریکا»، ما ایستاده ایم ومشت محکمی بر دهان یاوه گویان شرق وغرب می زنیم.

وصیت دیگری به خانواده ام:

ای مادرم ا شب ها تا سحر بیداری کشیدی ومرا به این سن رساندی اما چه کنم که وظیفه است وباید در جبهه بمانم. اگر از من در این دنیا خبری ندیدی، متأسفم اما ناراحت نباش، که فردای قیامت در حضور حضرت زهرا (س)روسفید هستی.اگر جوانی به این سن رساندی وبه جبهه فرستادی، افتخار کن که در ردیف حضرت «ام البنین »قرار گرفته ای که در ماجرای کربلا،فرزندی چون «عباس» (ع) را به یاری حسین (ع) فرستاد.اگر صبور باشی وصبرکنی، همانند حضرت زینب(س) چون مادر«وهب» هستی که سر پسرش را آوردند واوبه سوی شان پرتاب کرد وگفت: «من چیزی راکه درراه خدا داده ام، پس نمی گیرم.» امیدوارم به وصیت فرزند خود عمل کنی وروز قیامت نزد زهرا(س) روسفید باشی.در شهادتم خم به ابرو نیاور، تابااین عمل مشت محکمی بردهان منافقان از خدا بی خبر بزنی.

وشما،ای برادرم بعداز من به مادرمان دلداری بدهید ونگذارید ناراحت شود. در شهادتم هیچ ناراحت نباشید چون من راهم را شناخته ودر آن راه جان داده ام.

وشما،ای برادرم محسن جان ,بسیار خوشحالم که در کنار برادرت سلاح بردوش گرفته وازکشور اسلامی مان دفاع می کنی.امیدوارم پس از من هم این لباس مقدس سپاه را برتن کنی وراهم را ادامه دهی.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته رجبعلی بهتویی ۱۰/۰۷/۱۳۶۲

بهدار، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا بهدار

محل تولد : دزفول

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۰/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد رضا بهدار در سال ۱۳۵۰هجری شمسی در شهرستان دزفول متولد شدم. تحصیلات ابتدائی و راهنمائی و متوسطه خود را در همان شهرستان محل سکونت به پایان رساندم. از همان دوران کودکی و نوجوانی اهتمام فراوانی به مسائل علمی و اعتقادی و دینی داشتم. از همین رو در همان دوران در مسجد محل خود برای کسب معارف دینی در جلسات قرائت قرآن شرکت دا ئم داشتم. و از اساتید و معلمین دینی کسب فیض می کردم و این خود سبب رشد علمی و اعتقادی فراوانی شد و خود دریچه ای شد برای ورود به حوزه علمیه و کسب معارف بیشتر . از این رو در سال ۱۳۶۶ به صورت غیر رسمی و متفرقه برخی کتب درسی و مقدماتی را پیش اساتید حوزه فرا گرفتم. در این بین مشغول گرفتن دیپلم بودم، که در سال ۱۳۶۹به صورت رسمی در حوزه آیت الله قاضی واقع در شهرستان دزفول درسهای مقدماتی حوزه را شروع کردم. در سال ۱۳۷۲برای ادامه تحصیل دروس سطح یک سال به قم مهاجرت کردم. اما به دلیل ازدواج و مشکلات خانوادگی برای ادامه تحصیل و تدریس به شهرستان برگشتم. بعد از سه سال یعنی سال ۱۳۷۶دوباره موفق شدم برای ادامه تحصیل به قم برگردم و دروس خارج اصول و فقه را دنبال کنم. درسال ۱۳۷۸در کنار درس خارج با قبولی در امتحان ورودی رشته تخصصی کلام اسلامی وارد موسسه امام صادق (علیه السلام)شدم و در سال ۱۳۸۱فارغ التحصیل سطح چهارم حوزه شدم و بعد از آن مشغول پایان نامه هستم. در بین سالهای ۱۳۷۹تاکنون با برخی از موسسات علمی از جمله پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه و مرکز مطالعات حوزه علمیه ارتباط داشته و مقالات و تحقیقاتی ارائه داده ام. از سال ۱۳۸۱تا حال به عنوان مدیر گروه کلام و فلسفه مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه مشغول همکاری و نظارت تحقیقات محققین هستم.

بهرام اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از برادرش هرمزد به تخت نشست نام او به پهلوی «ورهران» آمده. در روزگار او ملکه زنوبیا پادشاه تدمر در مقابل روم از ایران کمک خواست. و دولت ایران به جای آنکه جدا از او حمایت کند لشگریان مختصری به یاری او فرستاد که سودمند واقع نشد و قشون تدمر شکست یافت.

اورلین Aurelien امپراطور روم از دخالت پادشاه ایران در کار تدمر خشمگین شده به فکر جنگ با ایران افتاد. بهرام که پادشاهی ضعیف‌النفس بود برای اینکه دل امپراطور را به دست آورد، هدایایی از جمله جعبه‌ای ارغوانی رنگ برای او فرستاد. با وجود این در

سال ۲۷۵ میلادی، اورلین با سپاهی به قصد ایران حرکت کرد. او مردم آلان را که در قفقاز جای داشتند، واداشت که از سمت شمال به ایران حمله آوردند و خود به طرف بیزانس رهسپار گردید. در اینجا او حکم قتل عده‌ای از مأموران و سران عالی‌رتبه را صادر نمود. ولی حکم مزبور پیش از آنکه اجرا شود توسط یکی از دبیران به گوش محکومین رسید و آنان برای نجات خود اورلین را کشتند، و قتل او در زمان پادشاه ضعیف‌النفسی مانند بهرام از خوشبختیهای ایران بود. بهرام هم در همان سال بعد درگذشت (۲۷۶ میلادی).

نقش برجسته‌ای در سنگ شاهپور هست که بهرام اول را در حالی که او هرمزد (خدای) مقام شاهی را به او عطا می‌کند. نشان می‌دهد. بهرام اول مانی را گرفته بکشت و پوست او را نیز پر کاه کرده بر دروازه‌ای از دروازه‌های جندی شاپور بیاویخت، و از آن گاه، آن دروازه به دروازه‌ی مانی «باب مانی» معروف شد.

(وهرام، په.) بهرام یا «وهرام» بهرام اول. فرزند شاپور اول ساسانی و چهارمین پادشاه آن سلسله است (جل. ۲۷۲ ف. ۲۷۶ م.).

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

بهرام چوبین

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بهرام ششم) رئیس خانوداه مهران، سردار بزرگ ایران در دوره ساسانی. وی در زمان هرمز چهارم با ترکان جنگید و آنان را شکستی فاحش داد: خاقان ترک کشته شده و پسرش اسیر گردید و ترکان باج‌گزار ایران شدند. سپس بهرام عاصی شد و تاج و تخت را غصب کرد. (۵۹۰ م.) و چون خسرو پرویز به سلطنت رسید، وی به عصیان ادامه داد. خسرو به یاری رومیان بهرام را شکست داد (۵۹۱ م.) و او فرار کرده به خاقان ترک پناهنده شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

بهرام چهارم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از مرگ برادر به تخت نشست. بعضی او را پسر شاهپور سوم دانسته‌اند. این شاه به مناسبت آنکه در زمان پدرش فرمانروای کرمان بود او را کرمانشاه لقب داده‌اند و به قول برخی از مورخان اسلامی شهر کرمانشاهان در ماد از بناهای اوست در زمان پادشاهی او خسرو پسر وارازتاد که از طرف ایران امیر ارمنستان ایران بود، به پشت گرمی تئودوزیوس Theodose امپراطور روم بنای طغیان را گذاشت، ولی آن امپراطور چون می‌خواست صلح را نگهدارد، از وی حمایت نکرد از این رو وی به فرمان شاهنشاه ایران در ۳۹۲ م دستگیری شده در دژ فراموشی زندانی گردید. و برادرش ورام شاپوه (بهرام شاهپور) به جای او استاندار ارمنستان ایران شد. مورخان اسلامی نوشته‌اند که سبب مرگ بهرام شورشی بود که بر ضد او از طرف لشکریان روی داد، چنانکه او را در میان گرفته و به زخم تیر هلاک ساختند.

سیزدهمین پادشاه ساسانی مشهور به کرمانشاه (جل. ۳۸۸ ف. ۳۹۹) وی پیمان صلحی با «تئودور» امپراتور روم بست و ارمنستان بین

دو کشور تقسیم شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

بهرام دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از پدر به تخت نشست. گویند در آغاز کار مردی ستمگر و سخت‌کش بود؛ تا بدانجای که بزرگان کشور در برداشتن او از پادشاهی توطئه کرده می‌خواستند، او را بکشند. ولی موبد موبدان در میان افتاده او را اندرز بسیار داد، بهرام نیز رفتار خود را تغییر داده تا پایان عمر به دادگستری پرداخت.

جنگ با روم- در این زمان امپراطوری موسوم به کاروس Carus در روم سلطنت می‌کرد. وی سردار بزرگی بود. جنگ بزرگی با سارماتها که یکی از اقوام سکایی و آریایی نژاد ماوراء قفقاز بودند آغاز کرد و به مرزهای ایران رسید و با سپاه انبوهی به سوی ایران روی آورد. بهرام دوم چون صولت لشگر او را دید. سفرایی را برای مذاکره‌ی صلح فرستاد. ایشان با پیرمردی روبرو شدند که بر زمین نشسته غذایی مرکب از گوشت خوک نمک‌سوز و خشک شده و چند دانه نخود سفت می‌خورد؟ و این همان کاروس بود، که فقط به جبه‌یی ارغوانی که بر تن داشت شناخته می‌شد که امپراطور است. کاروس بدون آنکه فرصتی برای تعارفات معموله باقی بگذارد کلاه خود را که برای پوشانیدن سر بی‌موی خویش بر سر می‌گذاشت از سر برداشته سوگند یاد کرد، که هرگاه شاهنشاه ایران سر طاعت پیش نیارد، ایران را چنان عاری از درخت خواهم کرد؛ که سر من خالی از مو است! او به قول خود وفا کرد، و همه جا مقاومت ایرانیان را درهم شکست و سرزمین‌های بین‌النهرین را به تصرف درآورد، و تا تیسفون پیش رفت. اما ناگهان رعد و برق شدیدی درگرفت و فی‌الحال امپراطور را در خیمه‌اش مرده یافتند. او ظاهراً گرفتار برق‌زدگی شده بود. سربازان رومی مرگ او را علامت خشم خدا دانسته عقب نشستند، و ایران زمین با این معجزه‌ی شگفت‌انگیز از شر سردار جاه‌طلبی چون کاروس نجات یافت و نومیران Mumerian قیصر جدید متارکه جنگ را اعلام داشت.

در سال ۲۸۳. م پیمانی بین ایران و روم بسته شد، که به موجب آن ارمنستان و بین‌النهرین به تصرف روم درآمد، واگذاری این دو ایالت از طرف شاهنشاه در وقتی که ناتوان شده بود بی‌جهت نبود. و سبب آن شورش بزرگی بود که در مشرق ایران علیه حکومت مرکزی روی داده بود.

توضیح آنکه هرمزد برادر شاهنشاه که نیابت سیستان را داشت به قصد تصرف تاج و تخت عصیان کرده، و پادشاه کوشان که بر اثر مشاهده‌ی کمی قدرت شاهنشاه، در فکر کسب قدرت مجدد افتاده بود، به او یاری می‌کرد.

سکه‌های معروف به سکه‌های سکایی و ساسانی Scytho - Sassanide که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران یعنی خراسان ضرب شده بود، حاکی از این است که تا زمان بهرام دوم این ایالت بزرگ در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده‌ی سلطنتی ملقب به کوشان شاه بوده است. پیروز برادر شاهپور اول در سکه‌هایی که ضرب کرده خود را کوشان شاه بزرگ خوانده است. بعد از سال ۲۵۲ میلادی شاهپور اول پسرش هرمزد را که بعداً هرمز اول خوانده شد، به حکومت خراسان گماشت و لقب شاهنشاه بزرگ کوشان- که از القاب شاهزادگان پیشین بزرگتر بود- به او داده شد.

بهرام اول و دوم پیش از اینکه بر تخت ایران بنشینند، کوشانشاه خوانده می‌شدند. در زمان پادشاهی بهرام دوم برادرش هرمزد فرمانروای خراسان بود و در هنگام جنگ ایران و روم علم طغیان افراشت و به یاری سکاها و کوشانیان و گیلها می‌خواست در

مشرق ایران دولتی مستقل تأسیس نماید به همین جهت است که بهرام دوم با شتاب به جنگ با روم خاتمه داده، به سرکوبی شورشیان پرداخت و سکستان (سیستان) را دوباره مسخر کرد، و شاهزاده‌ای را که بهرام نام داشت و سپس بهرام سوم خوانده شد، لقب سکانشاه داد زیرا چنانکه هر تسفلد می‌نویسد: معمولاـ ولیعهد ایران را به حکومت مهمترین ایالت یا ایالتی که پس از دیگر ایالات تسخیر شده بود می‌گمارند.

در نقش رستم در کنار صورت تاجگذاری اردشیر اول سنگنبشته‌ای است کوچکتر از آن به فرمخان بهرام دوم کنده شده است و شاه را پیاده در میان خانواده‌اش نشان می‌دهد. بر سکه‌های او شاه و ملکه به طور نیمرخ منقوش شده‌اند، و در مقابل آنان صورت شاهزاده‌ی کوچکی دیده می‌شود. بهرام دوم در کوه شاهپور نقشی دارد که حاکی از پیروزی او بر دشمن است.

پنجین پادشاه ساسانی و فرزند بهرام اول است (جل. ۲۷۶– ف. ۲۹۳ م.)

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

بهرام سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بهرام سوم پس از پدر به تخت نشست. پادشاهی او بیش از چهار ماه دوام نیافت. و نرسه پسر شاهپور اول که عموی پدر این پادشاه جوان بود، سر به طغیان برداشته بهرام را از سلطنت خلع کرد (۲۹۳ میلادی). بهرام سوم لقب سکانشاه داشت. زیرا در زمان پدرش فرمانروای سیستان بود. ممکن است بهرام سوم پس از ۲۹۳ میلادی در برخی از قسمتهای ایران شرقی به شاهی باقیمانده باشد.

ششمین پادشاه ساسانی فرزند هرمز اول، در سال ۲۹۳، فقط چهار ماه سلطنت کرد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

بهرام گور

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یزدگرد سه پسر به جای گذاشت: شاهپور و رهرام (بهرام) و نرسی. شاهپور را پدر به پادشاهی بخشی از ارمنستان که از آن ایران بود برگمارد. ورهرام در نزد منذرین نعمان امیرعرب در حیره که خراجگذار شاهنشاه ایران بود پرورده می‌شد و به گفته‌ی طبری او را از کودکی بدانجا فرستاده بودند، تا در هوای خوش حیره پرورش یابد. بهرام از حیث حرکات و سکنات شباهت زیادی به عرب پیدا کرده بود. گویا اقامت طولانی این شاهزاده در کشور حیره در حکم تبعیدی بوده است که در نتیجه‌ی اختلاف نظر بین یزدگرد و آن فرزند پیش آمده بود. مورخان نوشته‌اند که بهرام در کشور حیره در قصر خورنق، که بنای آن را به نعمان لخمی به دست معماری سنمار نام نسبت داده‌اند، می‌زیست. و مربی او منذر پسر نعمان بود.

این منذر از جانب یزدگرد ملقب به «رام اوزود یزدگرد» یعنی رام افزود یزدگرد، کسی که شادی یزدگرد را می‌افزاید؛ و نیز لقب مهشت یعنی اعظم بود.

اما نرسی پسر سوم یزدگرد که از زن یهودی او بود، ظاهراً در زمان مرگ پدرش صغیر بوده است. زیرا بهرام هم در آن تاریخ بیش

از بیست سال نداشته است. پس از مرگ اسرارآمیز یزدگرد بزرگان و موبدان که از رفتار او در هنگام حیاتش راضی نبودند بر آن شدند تا همه پسران یزدگرد را از پادشاهی محروم کنند از این بزرگان نام و ستهم سپهبد بابل (کشور سواد) ملقب به هزا رفت، یزد گشنسب پاذکسبان، پرک از تخمه‌ی مهران، گودرز دبیر لشگر، گشنسب آذرویش ناظر مالیات ارضی، پناه خسرو روانگان دبیر (مدیر امور خیرات اموات) در کتاب اخبارالطوال دینوری دیده می‌شود.

با وجود آنکه یزدگرد بهرام را به سمت ولیعهدی خود تعیین کرده بود، پس از شنیدن خبر مرگ پدر شاهپور پادشاه ارمنستان برای گرفتن تاج و تخت به تیسفون شتافت، ولی بزرگان ایران او را گرفته کشتند و به جای او خسرونامی را که منسوب به شعبه‌ای از دودمان ساسانی بود بر تخت نشاندند. در این زمان بهرام از کشور دور بود، و در حیره می‌زیست، از پرورنده‌ی خود منذر برای گرفتن تخت شاهی یاری خواست، منذر که دو فوج سوار: یکی بنام دو سر از اعراب تنوخ و دیگری که مرکب از افراد ایرانی بود و سفید رخشان نامیده می‌شد نیرویی به سرداری پسرش نعمان با بهرام همراه کرد آنان را به سوی تیسفون فرستاد. بزرگان ایران به وحشت افتاده با بهرام و منذر به گفتگو پرداختند، عاقبت خسرو از سلطنت خلع و بهرام به پادشاهی نشست.

بنا به روایات ایرانی که به افسانه آمیخته است، بهرام نخست وعده داد که بدیهای پدرش یزدگرد را جبران کند و یکسال به عنوان آزمایش سلطنت نماید و سپس انتخاب پادشاه را به خواست خداوندی واگذار کند؛ یعنی تاج و قبای پادشاهی را در میان دو شیر گرسنه بگذارند. خسرو از گذراندن این امتحان سرباز زد. بهرام به میدان رفت و شیران را بکشت و تاج شاهی را بر سر نهاد. ظاهراً این افسانه را از آن جهت بایستی اختراع کرده باشند، تا این حادثه شرم‌آور را بپوشانند، که سپاهی حقیر از عرب توانسته است تصمیم بزرگان ایران را به هم زده پادشاهی را که مردود بزرگان بوده به تخت نشاند.

بهرام پنجم از پادشاهان محبوب ساسانی است. وی نسبت به همه کس نیکی روا می‌داشت، و قسمتی از مالیات اراضی را به مؤدیان بخشید. داستانهای بسیاری درباره‌ی جنگاوری و عشقبازیهای او در ادبیات فارسی و عرب آمده است که نمونه‌ای از آن هفت‌پیکر نظامی گنجوی است.

این داستانها نه فقط در ادبیات بلکه در نقاشی ایران هم رواج یافته است، و قرنهای متمادی موضوع نقش پرده‌های نقاشی و قالیها و انواع منسوجات گردیده است.

در تواریخ آمده که بهرام پادشاهی خوشگذران بود و دوست داشت که مردم هم در روزگار او به خوشی و شادمانی بگذرانند. نوشته‌اند که او به چندین زبان سخن می‌گفت و حتی به عربی هم شعر می‌سرود و به موسیقی علاقه‌ی بسیار داشت، بنا به یکی از داستانهای مشهور، این پادشاه گروهی از لوریان را که اجداد فیوج فعلی هستند از هند، به ایران خواند تا مردم عوام از لذتهای موسیقی بی‌بهره نمانند. طبع سرکش و بی‌آرام او باعث شد که او را ملقب به «گور» کردند. بعد این تسمیه را مربوط به این واقعه‌ای دانستند که روزی در شکار به یک تیر گورخر و شیری را که بر پشت او جسته بود به هم دوخت.

مورخان عهد ساسانی بهرام را از لحاظ شهوترانی و اسراف در ولخرجی و بی‌توجهی به امور کشور مورد ملامت قرار داده‌اند: ظاهراً این ایراد وارد است. زیرا او زمام امور را به بزرگان دولت واگذار کرد و مطبوع و محبوب نجبا و روحانیون شد شاید قسمتی از شهرت عظیم او مربوط به همین محبوبیت او نزد بزرگان باشد.

وزرگ فرمذار (صدراعظم) آن زمان مهر نرسه پسر ورازگ بود که لقب هزار بندگ (خداوند هزاربنده) داشت.

وی از دو دهان سپندیاذ بود که یکی از هفت خاندان برگزیده‌ی ایرانی بشمار می‌رفتند. مورخان عرب او را مردی هوشمند و دانا شمرده‌اند، ولی نویسندگان عیسوی از او با نفرت یاد می‌کنند، پیداست که وی زردشتی متعصبی بوده و نسبت به مسیحیان سختگیری روا می‌داشته است. وی مردی آبادگر بوده در زمینهای وسیعی که در بخشهای اردشیر خوره و شاپور پارس داشت کاخهای بسیار بنا کرد و آتشگاهی ساخت که به نام او مهرنرسیان خوانده شد. و در نزدیکی زادگاه خود آبروان، در ناحیه‌ی اردشیر

خوره، چهاردیه با آتشگاه بنا کرد: یکی برای خودش و سه تا دیگر را برای هر یک از سه پسرش: زرواناذ، ماه گشنسب و کاردار اختصاص داد، که ظاهراً تا روزگار طبری هنوز آباد بوده است.

در کنار راه کاروانی که شیراز را به دارابگرد و بندرعباس می‌پیوندند، ویرانه‌ی کاخی پیداست که سروستان نام دارد. هرتسفلد حدس می‌زند که آن از بناهای مهرنرسی باشد. سه پسر مهرنرسی در روزگار پدرشان دارای مشاغلی بزرگ بودند. چنانکه زرواناذ هیربدان هیربذ، ماه گشنسب ملقب به واستریوشان سالار و در حکم مدیر کل امور مالی کشور، و کاردار ارتیشتاران سالاریا فرمانده کل قوا بود.

وضع عیسویان در زمان بهرام پنجم خوب نبود و به طور کلی از اواخر سلطنت یزدگرد اول به طوری که نوشتیم بر اثر وقاحت عیسویان سیاست ملایم دولت ایران نسبت به ایشان تغییر یافت. به طوری که پس از بر تخت نشستن بهرام سکنه‌ی عیسوی ولایات مجاور مرزهای غربی دسته‌دسته به کشور روم می گریختند. مهر شاهپور قبایل عرب را بر ضد آنان تحریک کرد و بسیاری از عیسویان را به کشتن داد.

پس از مرگ شاهپور برادر بهرام پنجم که پادشاه ارمنستان و فرمانبردار دولت ایران بود. آرتاشس Artashes (اردشیر) اشکانی پسر ورام‌شاپوه مدت ده سال بر بر تخت ارمنستان نشست. سپس به دست بهرام پنجم از حکومت برکنار شد و از آن پس ارمنستان یکی از ایالات ایران به شمار آمد. و یکی از بزرگزادگان ایران به نام ویه مهر شاهپور به مرزبانی آنجا برگزیده شد.

جنگ با روم.

جهت این جنگ را مورخان آزار مسیحیان مقیم ایران دانسته‌اند که از بدرفتاری ایرانیان به روم می گریختند. بهرام از تئودوس امپراطور روم استرداد آنان را خواست. چون او از پس دادن ایشان سرباز زد بهرام فرمان داد کارگران رومی را که در معادن طلا و نقره‌ی ایران کار می‌کردند حبس و اموال رومیان را توقیف کنند. سپس جنگ آغاز شد (۴۲۱ – ۴۲۰ م). فرماندهی سپاه ایران با مهر نرسی بود. رومیان به سرداری آردابوریوس Ardaburius از دجله گذشته به بین‌النهرین حمله آوردند. سپس به محاصره‌ی نصیبین پرداختند، ولی چون بهرام به شخصه به میدان محار بشتافت، رومیان دست از محاصره کشیده عقب نشستند.

سپس بهرام تئودوسی پولیس Theodosipolis را که اکنون ارزروم نام دارد، محاصره کرد. اما یونومیوس Eunomius اسقف شهر از دفاع فروگذار نکرد، و مدافعین را به دفاع تشجیع می‌کرد، و حتی منجنیق بزرگی تعبیه کرده و یکی از شاهزادگان را با سنگی به دست خود کشت. بالاخره بهرام به پروکوپیوس سردار رومی پیغام داد که هر کدام از طرفین پهلوانی به میدان بفرستند و پهلوان هر کدام از دو طرف مغلوب شد آن طرف جنگ را برده است اتفاقا پهلوان رومی فاتح شد و بهرام طبق قولی که داده بود دست از جنگ کشید و در سال ۴۲۲ م صلحی بین دو دولت امضاء شد که به موجب آن ایرانیان در کشور خود به مسیحیان آزادی مذهب دادند و نظیر همین آزادی را هم رومیان درباره‌ی زرتشتیان مقیم بیزانس قائل شدند.

به قول گیبون مورخ انگلیسی اسقف شهر آمد که آگاسیون نام داشت تمام ظروف طلا و نقره‌ی کلیسای حوزه‌ی خود را آب کرده و فروخت، و از پول آن هزار تن اسیر ایرانی را بازخرید و برای نشان دادن حسن نیت و انسان دوستی از بند آزاد کرده، به نزد بهرام فرستاد. بر اثر این صلح موافقت نامه‌ی بین ایران و روم که از زمان شاپور سوم برای حفظ دربند قفقاز در مقابل هجوم وحشی‌ها بسته بود تجدید شد، و ایران مأمور حفظ دربند قفقاز گردید؛ و بنا شد کما فی‌السابق دولت روم پرداخت قسمتی از مخارج آن را تعهد کند.

در زمان بهرام مسأله‌ی مسیحیان ایران حل شد. بر اثر اختلافی که بین مسیحیان افتاد دادیشوع که در ۴۷۱ م به مقام جاثلیقی انتخاب شده و در دفاع از خراسان بر ضد اقوام وحشی به شاهنشاه خدماتی کرده بود، در مجمعی که از کشیشان تشکیل داد کلیسای ایران را از تابعیت بیزانس جدا کرده مستقل ساخت بدین وجه به سوءظنی که نسبت به ایرانیان مسیحی در متهم ساختن ایشان به جاسوسی

روم می‌رفت خاتمه داده شد.

نبرد بهرام با هونها- از حوادث زمان بهرام هجوم هیاطله یا هونهای سفید از مشرق به ایران است، این قوم در ۴۲۵ میلادی از جیحون گذشته به ایران حمله کردند، بهرام به ظاهر چنین وانمود کرد که از هجوم هیاطله خود را باخته است. وی با قوای کوچکی به قصد شکار بیرون شد، و به طرف آذربایجان رفت لکن خود را از راه البرز و طبرستان به خراسان رسانید و حرکت خود را از نظرها مخفی داشت چنانکه شبها راه می‌پیمود و روزها نهان می‌شد، چون دشمن غافلگیر شد، یکباره بر سر او تاخت و به سپاه هونها در مرزهای شرقی شبیخون زد، در این جنگ خاقان هونها کشته شد و زن او اسیر گشت و غنایم بسیاری به دست ایران افتاد. گویند که تاج خاقان که جزو غنایم جنگی بود زینت آتشکده‌ی آذر گشنسب در شهر شیز آذربایجان شد. در غیاب بهرام برادرش نرسی نیابت سلطنت ایران را داشت و پس از پیروزی بر خاقان نرسی به حکومت خراسان گمارده شد.

مرگ بهرام

بهرام پنجم در ۴۳۸ یا ۴۳۹ م به عقیده‌ی فردوسی به مرگ طبیعی درگذشت، ولی غالب مورخان اسلامی مرگ افسانه‌آمیز او را بر اثر شکار گورخر و با اسب فرورفتن در باتلاقی در میان اصفهان و شیراز دانسته‌اند. خیام گوید:

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

ممکن است وفات پیروز که در گودالی افتاد سبب جعل این افسانه بوده، و همچنین شباهت دو کلمه‌ی گور به معنی قبر و گور به معنی گورخر که لقب بهرام بود در ظهور این افسانه دخالت داشته باشد. همه‌ی سکه‌های بهرام خشن و بدریخت است.

و عموماً این عبارت بر آنها ضرب شاه: «مزدیسن بگ و رهران ملکا». سر بهرام در جلو و عقب تاجی دندانه‌دار دارد. و میان جلو و عقب یک هلال و یک دایره است که علامت ماه و آفتاب می‌باشد.

مشهور به بهرام گور، پانزدهیمن پادشاه سلسله ساسانی (جل. ۴۲۱- ف. ۴۳۸ م.). وی در دربار منذز از پادشاهان عرب تربیت شد و به طوری که مشهور است تاج سلطنت را از میان دو شیر ربود. این پادشاه تمامی ارمنستان را ضمیمه ایران ساخت و در ممالک تابعه آزادی مذهب داد.

(س پنجم م)، شاعر. وی از پادشاهان ساسانی و معروف به بهرام پنجم بود. از زندگی پر از تنعم و جنگاوریها و خوشگذرانیهای او داستانهای بسیار در کتابهای عربی و فارسی گرد آمده که قسمت بزرگی از آنها از کتب پهلوی نقل شده است. انتساب شعر عربی و یک بیت فارسی سرو دست شکسته به او هم، مثل رفتن به حیره و فراگرفته زبان عربی از قبیل افسانه‌هاست.[۱]

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ ادبیات در ایران (۱۷۸ -۱۷۶/ ۱)، جواهر العجائب (۱۱۸ -۱۱۷)، دایرةالمعارف فارسی (۴۷۸/ ۱)، رباعی و رباعی‌سرایان (۲۱)، لغت‌نامه (ذیل/ بهرا گور).

بهرامی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اسماعیل عمادالملک تفرشی (ف. ۱۳۲۶ ه.ش./ ۱۳۶۶ ه.ق.) برادر دکتر ابوالحسن‌خان و پدر عبداللّه بهرامی و فضل‌اللّه بهرامی، از رجال دوره رضا شاه پهلوی.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

بهرامی، احمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند فضل‌اللّه بهرامی، متولد ۱۲۹۸. پس از اخذ لیسانس حقوق از دانشگاه تهران به پاریس رفت و در علم حقوق درجه‌ی دکترا دریافت نمود. از ۱۳۲۵ در وزارت کار اشتغال ورزید. مدتی مدیرکل امور بین‌المللی آن وزارتخانه بود، بعد به معاونت وزارت کار رسید. در ۱۳۳۹ در کابینه‌ی مهندس جعفر شریف‌امامی به وزارت کار معرفی شد و تا اردیبهشت ۱۳۴۰ در این سمت باقی ماند. پس از ساقط شدن کابینه، او هم بیکار شد و به اروپا رفت. چند سالی بدون شغل بود تا اینکه با سمت سفیرکبیر، مأمور خدمت در مراکش شد، و بعد به سمت سفیر ایران در چین منصوب گردید.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهرامی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به احیاءالسلطنه، فرزند محمدعلی خان تفرشی. در ۱۲۵۵ متولد شد. پدرش طبیب مجاز بود. او هم کار پدر را تعقیب کرد. مدرسه‌ی پزشکی دارالفنون را به اتمام رسانید و سالی چند نیز در اروپا تحصیل طب کرد. بعد از مراجعت، در تهران مطب دایر نمود و ریاست چند بیمارستان دولتی را عهده‌دار گردید. به علت حذاقت در حرفه‌ی خود، خیلی زود در تهران معروفیت یافت و با رجال و اعیان و اشراف مجالست و حشر و نشر پیدا کرد. بعد از ۱۳۰۰ با علی‌اکبر داور و تیمورتاش که از علمداران تغییر سلطنت در ایران بودند دوست شد، به حزب رادیکال پیوست، در دوره‌ی پنجم از زنجان به وکالت رسید، یکی از آتش‌افروزان درجه‌ی اول تغییر رژیم شد و برای سردار سپه یقه‌درانی کرد. جریان جمهوری که پیش آمد و سید حسن مدرس در صف اول مخالفان سردارسپه در مجلس سخن می‌گفت، او برای خودشیرینی و جلب توجه بیشتر ارباب خود در مقام محاجه با مدرس برآمد و سیلی محکمی به گوش وی زد. این سیلی مردم ایران را آن چنان منقلب نمود که در تهران و شهرستان‌ها دستجات راه افتادند و به نفع مدرس تظاهرات دامنه‌داری کردند. عده‌ای از مورخین معتقدند همین سیلی باعث شکست جمهوری گردید. در دوران رضاشاه محبوب‌القلوب بود و مشاغلی به او ارجاع می‌شد. ریاست اداره‌ی کل احصائیه چند مدتی با او بود. زمانی هم به ریاست کل صحیه مملکتی منصوب شد. در آن تاریخ وزارت بهداری هنوز دایر نشده بود و همان اداره‌ی کل صحیه مملکتی، کار وزارت بهداری را انجام می‌داد. بهرامی در دوره‌ی نهم از خرم‌آباد وکیل شد. در ۱۳۱۹ درگذشت. از وی یک پسر و سه دختر باقی ماند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهرامی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان رزمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی« سوسنگرد» سردار شهید «حسین بهرامی» متولد روستای «ولشکلا»در شهرستان« ساری» است. او در ساری گمنام است امّا بچه های پیشروی مشهد و مدافعین جنوبی، رزمندگان اهوازی حسین را از مازندرانی ها بیشتر می شناسند. شنیده شد که سوسنگرد را شهر« حسین» می دانند. در سال ۱۳۵۵ جهت تحصیل در رشته ی ریاضی به دانشگاه فردوسی مشهد وارد شد.

پس از سه سال تحصیل در تاریخ ۳۰/۳/۵۹ به عضویت سپاه پاسداران مشهد نایل می گردد .حسین در روزهای آغازین جنگ چند روزی به همراه دوستان مشهدی اش وارد گروه حفاظت از بیت امام خمینی (ره) می شود. حسین از مورخ ۷/۷/۵۹ جهت اعزام به جبهه به سپاه اهواز اعزام می گردد. در خونین شهر تا آخر می ایستد. کارآمدی حسین موجب می شود او را به سمت فرماندهی گردان رزمی در طرح آزادسازی سوسنگرد منصوب نمایند. طرح حفر کانال در نقاطی از سوسنگرد جهت محاصره ی دشمن توسط ایشان نیز معروف است.

حسین اهل وعظ و خطابه و تحلیل هم بود و هر وقت فرصت اقتضا می کرد ، بمثابه یک مُبلغ وارد عمل می شد. امّا حسین در جنگیدن چالاک تر بود. آنجا که پای عمل به میان می آید می گویند او آنقدر در عملیات امام مهدی (عج) در سوسنگرد به دشمن نزدیک بود که در لابلای تانک ها به شهادت رسید.

در این عملیات فرماندهی او و سردار عزیز جعفری زبانزد است. سیمای حسین در شب آخر آنقدر نورانی بود که دوستان همگی از او طلب شفاعت می کردند و از او قول می گرفتند تا سلام آنها را به دوستان شهید برساند!

برادر حاج صادق آهنگران می گوید: بچه های مسجد جزایری اهواز عشق عجیبی به حسین داشتند. آن روزها؛ حسین «علم الهدی» و «حسین بهرامی» ضمن این که روحی واحد در دو کالبد بودند شمع محفل دوستان رزم به شمار می آمدند. حاج صادق آهنگران می گوید: علم الهدی؛ کشته و مرده ی حسین ولشکلایی بود؛ حسین بهرامی که شهید شد، بچه های مسجد پارچه ای بر محراب مسجد نصب کردند که این جمله نوشته شده بود؛ «حسین»! شهید غریب نام آشنا! حاج صادق آهنگران می گوید: جسد حسین چهل روز در محراب مسجد ماند و پس از آن به سمت «ولشکلا» تشییع شد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بهرامی، شاپور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند فضل‌اللّه بهرامی، در ۱۳۰۲ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه برای ادامه تحصیل عازم اروپا شد و درجه‌ی لیسانس و دکترای خود را در علوم سیاسی و اجتماعی از دانشگاه ژنو دریافت نمود و به ایران بازگشت و در وزارت پیشه و هنر مشغول کار شد و در ۱۳۳۲ به وزارت امور خارجه انتقال یافت و طبق معمول تمام مراحل اداری را در داخل و خارج طی کرد و به مقام معاونت آن وزارتخانه رسید. چندی در معاونت بسر برد تا به سمت سفیرکبیر ایران در قاهره منصوب شد و پس از آن سفیرکبیر ایران در فرانسه گردید. در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ که رژیم سلطنتی در ایران منقرض گردید، وی سفیر در فرانسه بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهرامی، عبداللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۷ در تهران متولد شد. پدرش میرزا اسمعیل خان تفرشی‌منشی احتشام‌السلطنه بود. عبداللّه تحصیلات خود را در مدارس افتتاحیه، شرف مظفری، تربیت، آلیانس و مدرسه‌ی آلمانی انجام داد. مدتی هم در انگلیس به تحصیل پرداخت.
خدمات اداری خود را از معلمی و دفترداری در مدرسه‌ی آلمان‌ها شروع کرد و پس از آنکه دولت برای اداره‌ی نظمیه از افسران سوئدی استخدام نمود، به آن اداره انتقال یافت. سمت وی ابتدا مترجمی و منشیگری بود ولی تدریجاً به کارهای اجرائی کشیده شد و در اداره‌ی تأمینات ترقی کرد. چندی معاون و بعد بالاستقلال به ریاست اداره‌ی تأمینات که از ادارات مهم اداره‌ی نظمیه بود، گمارده شد. بعد به ریاست نظمیه‌ی گیلان انتخاب گردید و قریب یک سال در رشت بود. وستداهل سوئدی رئیس نظمیه مجدداً او را به تهران احضار و ریاست اداره‌ی تأمینات را به او واگذار کرد.
در ۱۲۹۷ مأموریت یافت که کلیه‌ی افراد کمیته‌ی مجازات را که از چند سال قبل در تهران چندین فقره قتل انجام داده بودند دستگیر و زندانی نماید. عبداللّه خان به علت مناسبات نزدیک و دوستی که با غالب اعضای کمیته داشت، از این کار سر باز زد و به عللی از اجرای دستور رئیس نظمیه سرپیچی نمود. کلنل وستداهل رئیس نظمیه او را از کار برکنار ساخت و شخصاً به دستگیری اعضای کمیته پرداخت. او پس از چندی به ریاست نظمیه تبریز برگزیده شد و صلاح خود را در دوستی و رفاقت با شیخ محمد خیابانی دید. چند ماهی از مأموریت او در تبریز نگذشته بود که به دستور محمدحسن میرزا ولیعهد که در تبریز اقامت داشت، از کار برکنار و قزاقان او را دستگیر و در سرمای زمستان به تهران عزیمت دادند، ولی خیابانی و افراد او نزد محتشم‌السلطنه پیشکار ولیعهد رفته با سر و صدا بازگشت او را به تبریز خواستار شدند که ناگزیر دستور بازگشت او صادر شد. بهرامی چندی مجدداً در تبریز باقی ماند تا به تهران احضار شد. بعد از کودتا به علت همدرسی و دوستی با میرزا علی‌اکبر داور به او نزدیک شد و در تشکیل حزب رادیکال از اعضای مؤسس بود. داور او را به وزارت فوائد عامه انتقال داد و در آن وزارتخانه رئیس اداره‌ی کابینه شد. پس از چندی به وزارت معارف رفت و در آنجا مقام مدیرکلی گرفت. چند سالی هم در آن سمت بود تا به معاونت وزارت مالیه و سپس عدلیه منصوب شد. در ۱۳۱۰ برای مطالعات قضائی از طرف داور به اروپا اعزام شد و مدت دو سال به تحصیل و تمرین پرداخت. در عین حال در جامعه‌ی ملل سمت نمایندگی دولت ایران را دارا بود. پس از پایان تحصیلات، وزیرمختار ایران در بلژیک شد.
عبداللّه بهرامی مردی باسواد، جدی، مدیر و مدبر بود، به چند زبان خارجی تسلط داشت. قسمتی از خاطرات خود را از اوضاع ایران از سلطنت مظفرالدین شاه تا کودتای ۱۲۹۹ نوشته و انتشار داد که حائز نکات مهم و ارزنده‌ای است و برخلاف سایر خاطره‌نویسان لایحه دفاعیه نیست. وی در ۱۳۴۷ در تهران درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهرامی، فرج‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به دبیر اعظم، فرزند محمدعلی خان تفرشی، پزشک مجاز، در ۱۲۶۰ متولد شد. تحصیلات خود را نزد معلمین سرخانه آغاز نموده آنگاه در مدارس جدید مانند دارالفنون و آلیانس فرانسه و مدرسه‌ی ایران و آلمان تحصیلات خود را به اتمام

رسانید. زبان فرانسه و عربی را بخوبی فراگرفت و در زبان و ادبیات فرانسه تابع مکتب ویکتور هوگو شد و نثر فارسی را بسیار روان می‌نوشت. در ۱۲۸۵ مقارن مشروطیت، به استخدام در وزارت جنگ درآمد و مدارجی را در آن وزارتخانه پیمود. چندی هم در وزارت میرزا حسین خان علاء به وزارت فوائد عامه و تجارت انتقال یافت ولی خدمت در آن وزارتخانه دوام زیادی نکرد. مجدداً به وزارت جنگ بازگشت و سرانجام به ریاست کابینه‌ی آن وزارتخانه منصوب گردید. مقارن کودتای ۱۲۹۹ دارای همان سمت بود تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۰۰ سردارسپه رضاخان رئیس دیویزیون قزاق به وزارت جنگ معرفی شد. از همان روزهای نخستین وزارت جنگ رضاخان سردارسپه، فرج‌اللّه بهرامی مورد توجه قرار گرفت و علاوه بر نوشتن اعلامیه‌ها و نطق‌های سردارسپه، معلم او هم شد و همه روزه یکی دو ساعت به او درس می‌داد.

در ۱۳۰۱ پس از تشکیل قشون متحدالشکل، مجله‌ای بنام قشون تأسیس و انتشار یافت که مدیریت آن نشریه به بهرامی تعلق گرفت و عده‌ای از نویسندگان و مترجمین درجه اول را در هیئت تحریره‌ی آن مجله جای داد و در آن موقع نشریه‌ی جالب و آبرومندی بود.

رضاخان در سفر سوم احمدشاه به اروپا در خانقین برای فرج‌اللّه بهرامی لقب «دبیر اعظم» گرفت. در دوران وزارت جنگ و رئیس‌الوزرائی سردارسپه رضاخان، فرج‌اللّه بهرامی از نزدیکان او بود و همیشه در سفر و حضر با او به سر می‌برد. در مسافرت به خوزستان و برچیدن بساط شیخ خزعل همراه سردارسپه بود و شرح این مسافرت را با آب و تاب تمام در سفرنامه‌ی خوزستان که جنبه‌ی ادبی آن بر جنبه‌ی سیاسی و تاریخی آن رجحان دارد، نوشت. همچنین سفرنامه‌ی مازندران را نیز او تهیه کرد.

در دوره‌ی پنجم از طرف مردم تبریز به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد و جزء چند نفری بود که برای تغییر سلطنت تلاش می‌کرد.

در سال ۱۳۰۴ که مجلس شورای ملی به خلع قاجاریه و پادشاهی رضاخان سردارسپه رأی داد و مجلس مؤسسان با تغییر چهار اصل از اصول متمم قانون اساسی، سلطنت دائمی ایران را به رضاخان پهلوی و اعقاب ذکور وی سپرد. دبیراعظم بهرامی به ریاست دفتر مخصوص رضاشاه پهلوی برگزیده شد. بهرامی در این سمت نتوانست بر صمیمیت خود به شاه جدید بیفزاید زیرا نگاه وی به پادشاه جدید مانند سابق بود، شاید به دلیل آنکه به وزارت دربار منصوب نشده بود گله‌مند بود. به هر جهت در سال ۱۳۰۶ وی به سرپرستی محصلین قورخانه به اروپا رفت و در آنجا نیز دوامی نکرد و به تهران بازگشت. پس از مدتی حکمران اصفهان شد و در آنجا کار مهمی انجام نداد تا اینکه والی فارس شد. در فارس انجمن‌های ادبی تشکیل داد و بنای آرامگاه حافظ را تجدید کرد و بنائی که درخور آن شاعر بلندپایه باشد بنیاد نهاد و جشن بزرگی در مقام و منزلت حافظ برپا ساخت.

در ۱۳۱۱ به تهران احضار گردید و در آخرین ترمیم کابینه‌ی مخبرالسلطنه به وزارت پست و تلگراف معرفی شد و تا شهریور ۱۳۱۲ که دولت سقوط کرد در آن سمت بود. در ۱۳۱۲ فروغی او را برای جشن‌های هزاره‌ی فردوسی والی خراسان نمود و در

۱۳۱۳ که کنگره‌ی فردوسی در مشهد تشکیل گشت، وی عهده‌دار پذیرائی از مستشرقین و دانشمندانی بود که به ایران دعوت شده بودند. پس از خاتمه‌ی جشن‌های فردوسی، رضاشاه او را به تهران احضار نمود و چندی بیکار بود تا اینکه در ۱۳۱۴ فرج‌اللّه بهرامی، علی دشتی، زین‌العابدین رهنما و محمدرضا تجدد مورد بی‌مهری قرار گرفته به زندان شهربانی رفتند. در همان زمان عدل‌الملک دادگر رئیس مجلس نیز مورد خشم رضاشاه قرار گرفته بود و به توصیه‌ی فروغی سریعاً تهران را ترک کرد و در اروپا توطن نمود.

پس از چندی ظاهراً به توصیه و شفاعت مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، رهنما و تجدد به عراق تبعید شدند و بهرامی از زندان آزاد

و به ملایر تبعید شد و دشتی هم به همان سرنوشت دچار گردید. در ۱۳۱۹ بهرامی مجدداً بازداشت شد و بیم از بین رفتن او زیاد بود که شهریور ۱۳۲۰ آنها را نجات داد.

در سال ۱۳۲۱ احمد قوام نخست‌وزیر پس از وقایع ۱۷ آذر در کابینه‌ی خود تغییراتی داد و در آن تغییرات فرج‌اللّٰه بهرامی به وزارت کشور معرفی شد. هنوز چند روزی از وزارت او سپری نشده بود که خودسری‌هائی در کار خود آغاز کرد. قوام کسی نبود که اجازه دهد وزیرش بدون اجازه‌ی او با شاه ملاقات کند، از این رو بین او و دو گفتگوئی آغاز شد و قوام با وجودی که از مجلس رأی اعتماد گرفته بود استعفا داد و کابینه ساقط شد. مدت وزارت بهرامی حدود یک ماه بود. آخرین سمت سیاسی او استانداری اصفهان بود که توسط سهیلی نخست‌وزیر به وی ارجاع شد، آن هم دوام زیادی نکرد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ سلسله مقالاتی در روزنامه‌ها می‌نوشت ولی با نام مستعار. با دشتی و خواجه نوری نزدیک شد و خواجه نوری او را در زمره‌ی بازیگران عصر طلائی درآورد. در سال ۱۳۳۰ در تهران درگذشت. روی همرفته مردی موقر، خوش‌بیان، خوش‌قلم، هنردوست، اهل مبالغه، احساساتی، عهدشکن و خودپسند بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهرامی، فضل‌اللّٰه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا اسمعیل خان تفرشی، در ۱۲۷۳ متولد شد. در مدارس شرف، تربیت و آلیانس فرانسه و مدرسه‌ی آلمانی تحصیل کرد و در ۱۲۹۴ وارد شهربانی شد. ابتدا کارمند اداری و مترجم بود، بعدها درجه‌ی افسری دریافت کرد. از اهم مشاغل او در شهربانی، ریاست اداره‌ی زندان، ریاست اداره‌ی بازرسی و ریاست اداره‌ی سیاسی و تأمینات (آگاهی) بود. در ریاست شهربانی آیرم فوق‌العاده مورد توجه قرار گرفت و در ۱۳۱۲ وقتی سرلشکر بوذرجمهری شهردار تهران در اثر خستگی، از خدمت معاف و برای معالجه به اروپا رفت، در اثر اصرار و پافشاری سرلشکر آیرم، فضل‌اللّٰه بهرامی که در آن تاریخ درجه‌ی سرهنگی داشت، شهردار تهران شد. او در این سمت علاوه بر انجام کارهای جدی و سخت شهرداری، از طرف آیرم وظیفه داشت برای سلف خود پرونده‌سازی کند.

بهرامی توفیق یافت چند مورد از اعمال خلاف بوذرجمهری را توسط آیرم به عرض برساند. ولی چون رضاخان آشنائی کامل به روحیه و طرز کار بوذرجمهری داشت، پرونده‌سازی را قبول نکرد و در عوض یکی از خیابان‌های معروف تهران را به نام او نامگذاری کرد. بهرامی چند سالی شهردار تهران بود. در ۱۳۱۷ به ریاست ثبت احوال منصوب شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در آن سمت باقی ماند. در مهرماه آن سال برای بار دوم به شهرداری تهران منصوب گردید و قریب شش ماه در آن سمت بود تا در کابینه‌ی علی سهیلی به وزارت پست و تلگراف و تلفن معرفی شد.

بعد از وزارت، قریب ده سال در استان‌های کرمان، فارس، اصفهان، خوزستان و خراسان استاندار بود. پس از بازنشستگی به اروپا رفت و تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق ادامه داد. بهرامی مردی جدی، پرکار و لایق بود. چند زبان خارجی می‌دانست. مجله‌ی پلیس ایران را در شهربانی بنیان گذارد. در ۱۳۴۵ درگذشت. دو تن از فرزندانش به نام‌های احمد علی و شاپور، مدارجی از مقامات بالای مملکت را دارا شدند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهرامی، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۶، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی فلسفه و علوم تربیتی از دانشسرای عالی تهران در سال ۱۳۴۱، دکترا در رشته روانشناسی و علوم تربیتی از دانشگاه سوربن پاریس در سال ۱۳۴۷.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه ابوریحان در گروه روانشناسی، دانشیار دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

رشد و پرورش سنتی کودکان روستائی ایران، استاندارد کردن آزمون هوش کودکان برای جامعه ایران، استاندارد کردن آزمون تصاویر در هم حافظه آندره‌ری برای جامعه ایران، پایه‌گذاری روانشناسی بالینی و لابراتوار روانشناسی در دانشگاه علوم پزشکی ایران در سال ۱۳۶۲، نظارت بر ۱۸ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

روانشناسی کودک، روانشناسی نوجوان، هیپنوز و آزمونهای روانی (فرافکنی).

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۶، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

تأثیر وراثت و محیط در رشد کودکان، مسائل دوران بلوغ و نوجوانی، تأثیر خانواده بر روی رشد کودکان، سلسله مراتب کودکان در خانواده و تأثیر آن بر روی شخصیت آنان.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

بهرامیه، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد بهرامیه : مسئول واحد تعاون لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول دی ماه سال ۱۳۳۲ در روستای بهرامیه

بخشی جوین از توابع شهرستان سبزوار به دنیا آمد. در پنج سالگی به همراه پدر و مادرش به کربلا مشرف شد. بودن در جوار مرقد امام حسین (ع) را بسیار دوست داشت.

بعد از اتمام دوره ی ابتدایی، به جهت علاقه به تحصیل دروس حوزوی به مشهد مقدس رفت. می گفت: «تحصیل در مدرسه دروس حوزوی بهترین جایی است که انسان ساخته می شود و مسائل دینی را به خوبی فرا می گیرد. او همزمان با تحصیل دروس حوزه، توانست تحصیلات خود را تا دیپلم ادامه دهد که پس از آن به کار مشغول شد.

فردی مهربان، صادق و خوشرو و به دلیل سجایای اخلاقی اش مورد احترام دیگران بود.

به مدت چهار سال در گمرگ تهران به کار مشغول بود که پس از آن به مشهد برگشت.

در انجام فرایض دینی بسیار دقیق بود. در مراسم مذهبی شرکت می کرد و امر به معروف و نهی از منکر را سر لوحه ی کارش قرار داده بود. به خواندن نماز شب و قرآن اهمیت زیادی می داد.

نماز شب را با حالت خضوع و خشوع خاصی به جا می آورد.

در اوقات بیکاری کتاب های مذهبی از جمله: قرآن، مفاتیح، نهج البلاغه و رساله ی امام را مطالعه می کرد. صله ی رحم را نیز به جا می آورد و به دیدن اقوام می رفت.

به خواندن کتاب بسیار اهمیت می داد. کتاب هایش را در اختیار دیگران می گذاشت تا آن ها را مطالعه کنند. به پدر و مادرش احترام خاصی می گذاشت و از آن ها پرستاری می کرد.

محمد بهرامیه در ۲۳ سالگی با خانم مهین حسینی پیمان ازدواج بست، که مدت زندگی مشترك آن ها ۸ سال بود. همسرش می گوید: «ایشان فردی خوش اخلاق و با ایمان بودند.»

حاصل ازدواج آن ها سه فرزند به نام های: مهدی (متولد ۲۶/۹/۱۳۵۴)، مریم (متولد ۱۶/۳/۱۳۵۷) و احمد (متولد ۱۰/۷/۱۳۶۰) می باشد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی می گفت: «این بهترین حکومتی است که نصیب ما شد.»

در بسیج محله فعال بود. با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، با اهدا کردن دستگاه جوشکاری، به جهاد سازندگی در سپاه پیوست. در سال ۱۳۵۹ عضو رسمی سپاه شد. در قسمت تعاون سپاه بود که در آن جا بسیار فعالیت می کرد. تمام وقتش را صرف کار کرده بود و هفته ای چند شب بیشتر به منزل نمی رفت.

مدتی در قسمت کارگزینی سپاه بود که بسیجیان را برای رفتن به جبهه آماده می کرد.

اکبر سعیدی فاضل (دوست شهید) می گوید: «در سال ۱۳۶۰ ایشان مسئول تعاون بودند و من مسئولیت امور شهدا را بر عهده داشتم. از ابتکارات ایشان در مشهد تشکیل ستاد امور شهدا بود. در ماموریتی که ایشان به استان های شیراز و اصفهان داشتند و در آن جا این ستاد را دیدند و از نحوه کارش مطلع شده بودند، در مشهد نیز همین طرح را راه اندازی کردند. قبلاً امور مربوط به شهدا در مکان های مختلفی رسیدگی می شد، ولی ایشان با تشکیل ستاد ویژه شهدا در نزدیك ترین نقطه شهر و با مستقر کردن امکانات و نیروها در یك مکان مشخص، توانستند مشکلات بسیاری از خانواده های شهدا را رفع کنند. از دیگر کارهای ایشان ساختن تابوت های آلومینیومی بود. چون در آن مقطع خانواده های شهدا، شهیدان خود را به مساجد محل می بردند و مراسم شبی با شهدا را داشتند و تابوت های شهدا چوبی بود و دسترسی به تابوت های چوبی سخت بود، به همین منظور ایشان دستور ساختن تابوت های آلومینیومی را دادند تا برای خانواده های شهدا مشکلی پیش نیاید. از دیگر کارهایی که در ستاد ویژه شهدا انجام می دادیم، خدمات رسانی به خانواده های شهدا بود. از دیگر اقدامات شهید بهرامیه راه اندازی دعای ندبه برای خانواده های شهدا بود. همچنین بردن خانواده های شهدا در روزهای پنج شنبه به مزار شهدا که با اتوبوس های سپاه انجام می شد. از دیگر کارهای ایشان،

اردوهـای تفریحی ـ فرهنگی برای فرزنـدان شـهدا بـود کـه شـهید بهرامیه فرزنـدانش را بـا خـود به این اردوهـا می آورد و از آن ها خواسته بود، در حضور فرزندان شهدا ایشان را «بابا» صدا نزنند ،چون فرزندان شهید ناراحت می شدند.»

در آن مقطع حساس اطلاع رسانی برای خانواده های شـهدا بسیار مشـکل بود، هرچنـد کار مقدسـی به شـمار می آمـد، ولی عکس العمـل هـای خانواده ها در روحیات نیروهای سـتاد اثر می گـذاشت و آن ها سـعی می کردنـد طوری عمل کننـد که بی احترامی به خانواده های شهدا نشود.

شهید بهرامیه نیروهای سـتاد را بسیار صحبت می کردند. آن ها را توصیه به صبر و خویشتن داری می نمودند. از آن ها می خواستند با خانواده ها با متانت صـحبت کنند، چون در آن سـتاد افراد خاصـی مثل خانواده های شهدا، اسرا، جانبازان و مفقودالاثر در رفت و آمد بودند. شهید بهرامیه فردی فکور، فهیم، خوش برخورد و خوشرو بود. در کارها بسیار منظم بود. در انجام هرکاری از قبل برنامه ریزی می کرد، با نیروها برخورد بسیار خوبی داشت. فردی اهل تعقل و تفکر بود. مطالعات زیادی داشت. چون طرح های خاصی را به اجرا درمی آورد، مطالعـات عمیقی نیز داشت. در کارهـا بـا بچه هـا مشورت می کرد و نظرات آن ها را جویا می شـد. برخوردی دوستانه داشت و با نیروها مانند یک برادر رفتار می کرد.»

در جنگ تحمیلی بنابه مسـئولیتی که در قبال خون شـهدا و خانواده های آنان احساس می کرد و برای حفاظت از انقلاب اسـلامی و دفـاع از کیـان و شـرف میهن اسـلامی به جبهه هـای حق علیه باطل شـتافت. او مشاهـده می کرد که چه طور رزمنـدگان در جبهه به شهادت می رسند. به همین خاطر تحمل نکرد و جبهه را بر همه چیز ترجیح داد.

می گفت: « ما باید به جبهه برویم تا دانشجویان و طلبه ها به راحتی درس بخوانند.»

آرزو داشت در جبهه حضور داشـته باشد و بتواند دشـمنان را از کشور بیرون کند. مطیع اوامر امام بود. به جوانان آموزش اسلحه می داد و آن ها را برای مقاطع حساس آماده می کرد.

از مسئولیت تعاون سپاه استعفا داد و به جبهه رفت. می گفت: «مگر می شود انسان پاسدار باشد و جبهه را نبیند.»

مسئول تعاون لشکر ۵ نصر بود. یک بار بیشتر به جبهه نرفت و بعد از بیست روز به شهادت رسید.

به همسـرش توصـیه کرده بود: «به والـدینم احترام بگذارید. حجاب اسـلامی را رعایت کنید. محافظ انقلاب اسـلامی باشـید. راه مرا ادامه دهید. اگر به جبهه می روم برای جلب رضای حق تعالی است و نیمی از ثوابش از آن شـماست و در شهادت من گریه و زاری نکنید.»

همسـر شـهید می گوید: «قبل از شـهادتشان به من گفتند: می خواهم وصیت نامه بنویسم. من بسیار ناراحت شدم. بعد گفتند: بعد از من مثل حضـرت زینب (س) عمل کنید.در نزدیکی مرز عراق در شلمچه، او طرح کندن کانالی را داده بود که فاصله آن ها با عراق بسیار کم بود. دشـمن متوجه آن ها می شود و آر.پی.جی می زند که به سر شهید بهرامیه برخورد می کند و او به فیض شهادت می رسد.»

محمد بهرامیه در تاریخ ۱۸/۶/۱۳۶۱ در منطقه شـلمچه بر اثر اصـابت ترکش به درجه رفیع شـهادت نایل می گردد. پیکر مطهرش را پس از انتقال به مشهد تشییع و برای خاک سپاری به زادگاهش (روستای بهرامیه) منتقل کردند.

همسـر شـهید می گوید: «بعد از شـهادت ایشان احساس کردم، مسـئولیت سنگینی بر دوش من گذاشته شد و سعی کردم فرزندانم را طوری تربیت کنم که ایشان می خواستند.»

بعـد از شـهادت شـهید بهرامیه، عـده ای از مردم روسـتای بهرامیه عازم جبهه های حق علیه باطل شدنـد تا راه او را ادامه دهنـد. منابع زنـدگینامه" :فرهنگنـامه جـاودانه هـای تاریـخ(زنـدگینامه فرمانـدهان شهیداسـتان خراسـان")نوشـته ی سـید سـعید موسوی,نشر شاهد,تهران–۱۳۸۵

بهرنگی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا بهرنگی سال ۱۳۲۳ در شهر کرمانشاه در خانواده‌ای متوسط متولد شد. . دیپلم ریاضی اش را که گرفت . در آغاز معلمی را برگزید و به صورت خصوصی در دبیرستانی به تدریس پرداخت. در همین حین وارد بانک صادرات شد. پس از چهار ماه و نیم همکاری با آنها به بانک ملی رفت. کم کم در جریان شناخت استعداد های خود پی به این موضوع برد که بانک به درد او نمی خورد. . با آن که به دلیل کفالت، معاف از خدمت سربازی بود ناگهان تصمیم گرفت به سربازی برود. پس از بازگشت از خدمت، دوباره به بانک برگشت اما پس از چندی تصمیم گرفت به تهران بیاید و به دانشگاه برود. در امتحانات ورودی دانشگاه های علوم ارتباطات و تربیت معلم (که آن زمان دانشسرا بود) قبول شد و موفق به قبولی در پنج رشته دانشگاه تهران در مقطع فوق لیسانس می شود و از میان آنها، علوم تربیتی را برمی گزیند. پنج بورسیه هم دریافت می کند. از این موارد او به دانشگاه تربیت معلم روی خوش نشان می دهد و زمانی که برای اخذ دکتری به دانشگاه کالیفرنیای جنوبی می رود، نخستین فردی است که در تاریخ هشتاد ساله آن دانشگاه، موفق می شود در کوتاه ترین زمان دکتری کسب کند. در نخستین دوره سازمان جهانی آموزش علوم و تکنولوژی (۱۹۹۸ میلادی) به عنوان یکی از اعضای هیأت مدیره پذیرفته شد و این عضویت در سال های آتی یعنی ۲۰۰۰ ، ۲۰۰۲ ، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۶ نیز ادامه داشت که ضمن آن، مسئولیت کشورهای آسیای جنوب غربی به وی واگذار شد. اگرچه نمی توان کوشش و تلاش های شبانه روزی و سرسختانه بهرنگی را برای صعود به قله های موفقیت و نام آوری برای ایران در عرصه علم و دانش در سطح جهان نادیده انگاشت، اما خود، همه این پیشامدها را مرهون توجه و لطف الهی می داند و هر موفقیت تازه ای را دلیل دیگری برای شکرگزاری پروردگار می یابد. گروه : علوم انسانیرشته : علوم تربیتیتحصیلات رسمی و حرفه ای : - دکترای علوم تربیتی با گرایش مدیریت آموزشی، دانشگاه کالیفرنیای جنوبی (۱۳۵۸) - فوق لیسانس علوم تربیتی با گرایش مدیریت آموزشی از دانشگاه تهران - فوق لیسانس اقتصاد (دانشگاه تهران) - فوق لیسانس آموزش عالی از دانشگاه کالیفرنیا (لس آنجلس) - لیسانش مشاوره و راهنمایی (دانشگاه تربیت معلم ۱۳۵۰) - لیسانس مترجمی دانشکده علوم ارتباطات (دانشگاه علامه طباطبایی ۱۳۵۰) خاطرات و وقایع تحصیل : محمدرضا بهرنگی معتقد است اگر از حوادثی که در جریان زندگی برایش پیش آمده به سلامت گذر کرده، لطف الهی شامل حال او شده است. به عنوان نمونه از ماجرای سال ۵۲ یاد می کند که همراه با گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران به شمال کشور رفته بودند و بر اثر یک سهل انگاری، نزدیک بوده جان خود را در دریا از دست بدهد. وقایع میانسالی : در حدود ۹ سال پیش زمانی که محمدرضا بهرنگی همراه با خانواده و جمعی از بستگان به مشهد رفته بود، گروهی مرکب از آقای حسینی (مدیر منطقه ۳ مشهد)، آقای گنجی و دیگران به سراغ او می آیند و از او دعوت می کنند حالا که در مشهد هستند، کارگاهی آموزشی برای یادگیری و یاددهی برپا کنند: «گفتم ما فردا عازم تهران هستیم. گفتند بلیت هایتان را کنسل می کنیم و دوباره برایتان بلیت می گیریم. فقط شما یک هفته اینجا بمانید. اواخر شهریور بود و چون تا آغاز مهر فرصت داشتم، پذیرفتیم و آموزش را شروع کردیم. ۸۰ نفر معلم را به یک سالن آورده بودند. روزهای اول کمی بی حوصله و بی اشتیاق بودند، ولی به تدریج شوق گرفتند و روز چهارم نمایشگاه کارهای عملی معلم های ابتدایی و راهنمایی برپا شد و جالب بود که روز آخر که جمعه بود و معمولاً روزهای آخر کسی نمی آید، همه حضور داشتند و با تعهد بالایی هم آمده بودند و من فهمیدم چه معلم های باغیرتی داریم، اگر کسی بتواند با این ها کار کند.» هنگامی که بهرنگی به تهران بر می گردد، آقای حیدری (رئیس وقت

آموزش و پرورش استان خراسان که بعدها به ریاست آموزش و پرورش آستان قدس رضوی رسید) نامه ای به آقای نجفی (وزیر آموزش و پرورش) نوشته و در آن توضیح می دهد که شخصی به نام بهرنگی در ناحیه ۳ مشهد کارگاهی آموزشی برپا کرده که معلمان با استقبال پرشوری در آن شرکت کرده اند و با دیدن این وضع به وزیر آموزش وپرورش اعلام می کند به هر نحو ممکن از او برای آموزش در کل کشور استفاده شود. این نامه را برای بهرنگی فرستادند و ضمن تشکر از او دعوت کردند و برایش برنامه گذاشتند؛ برنامه ای که تمام معلمان کشور از هر استان ۲ نفر و در هر درس و هر یک از سطوح ابتدایی و راهنمایی، شرکت داشتند و این آموزش برای حدود ۵۰ـ۴۰ نفر حدود یک ماه و نیم به طول انجامید. این رفت و آمدهای طولانی درفصل گرما و کار مستمر، تأثیری مخرب در خشکاندن سوی چشم های دکتر بهرنگی داشت. به نحوی که بینایی اش را به سرعت از دست داد. او می گوید: «رفتم نزد مرحوم دکتر شرجردی که از متخصصان برجسته چشم بود. ایشان گفت اگر شده فرش منزلت را هم بفروشی برای درمان برو خارج از کشور. من با دانشگاه UCLA و بیمارستان آنجا که مرکز تحقیقات چشم بود آشنایی داشتم ولی امکانات برایم فراهم نبود. فکر کردم از طریق سخنرانی در یکی از کنفرانس های خارجی مقداری از هزینه های سفر به خارج را تأمین کنم. به هر حال به دلایلی نشد، تا این که مطلع شدم دکتر سیدمحمدرضا هاشمی، جراح حاذق چشم دستگاه مخصوص لیزر را به ایران آورده. یکی از شاگردانم مرا به ایشان معرفی کرد و رفتیم به کلینیک فوق تخصصی اش و ایشان ترتیب جراحی چشم من را در ایران داد. پس از جراحی بهترین لحظه زندگی ام همان لحظه بود که چشمم باز شد و دوباره دنیا را با نگاه و شکل جدید دیدم.» مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سوابق اجرایی و خدماتی محمدرضا بهرنگی چنان فهرست عظیم و طویلی را شامل می شود که در این شرح حال مختصر نمی گنجد. برخی از مهم ترین آنها عبارتند از فعالیت در ستاد انقلاب فرهنگی بعد از انقلاب. و به مدت دو سال ۱۳۶۰ تا ۶۲ وارد یونسکو میشود و نمایندگی بسته شده در ایران را دوباره فعال میکند و آنجا را سر و سامان میدهد. و نیز – عضو کمیته تخصصی گروه بنیادهای آموزش وپرورش از بدو تأسیس تاکنون – عضو هیأت مدیره سازمان جهانی آموزش علوم و تکنولوژی IOSTE و نماینده کشورهای آسیای جنوبی و کشورهای عربی (از سال ۱۹۹۹ تاکنون) – عضو شورای عالی آموزش وپرورش (۱۳۸۰ تاکنون) – عضو هیأت امنای مراکز تربیت معلم ایران – عضو هیأت تحریریه فصلنامه تعلیم و تربیت و مجلات نوآوری های آموزشی، کارآفرینی و... بوده است. فعالیتهای آموزشی : محمدرضا بهرنگی استاد پایه ۳۱ دانشگاه تربیت معلم است و همچنین از سال ۵۸ تاکنون عضو هیأت علمی گروه مدیریت آموزشی بوده استمراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : محمدرضا بهرنگی در راه اندازی، مدیریت و اجرای بیش از ۳۰۰ کارگاه آموزشی برای نخستین بار در ایران نقش داشته که معمولاً با شرکت بیش از یکصد نفر متقاضی آموزش الگوهای تدریس برای استادان دانشگاه، مربیان، دبیران و معلمان کشور در استان های مختلف و شهر تهران همراه بوده است. همچنین وی مؤسس نخستین دوره دکترای مدیریت آموزشی در ایران بوده است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : محمد رضا بهرنگی پس از انقلاب به قصد بازگشایی دانشگاه هایی که تعطیل شده بودند وارد ستاد انقلاب فرهنگی می شود و یکی از مهمترین کارهایی که آنجا صورت می دهد، تطبیق برنامه های درسی علوم انسانی است. کمیته های بسیاری توسط استادان متخصص تشکیل می دهد و جالب آن که از هر شخصی درخواست همکاری می کند، بدون مضایقه و چشم داشت مادی به کمک می آید و همگی برنامه ریزی های لازم را انجام می دهند. بهرنگی از آن زمان به عنوان دوران طلایی یاد می کند و می گوید: دیگر مثل آن دوره را ندیده که این قدر آدم ها و اساتید بی توقع می آمدند و خدمت می کردند. در سال ۱۳۶۰ تا ۶۲ وارد یونسکو می شود و همه چیز را در آنجا سر و سامان می دهد. نمایندگی یونسکوی بسته شده در ایران را دوباره فعال می کند، برایش قوانین و مقررات جدید می نویسد، طبقه بندی شغلی تهیه می کند و با نوشتن شرح شغلی، هر کس را موظف به کار مشخصی می کند. در این مدت دو ساله سازمان روی چرخش مناسبی افتاد و به تندی به کارایی نهایی رسید. حتی صدها هزار دلار از طرف یونسکو به نام خود بهرنگی برای چاپ مجلات و کارهای مشابه فرستاده شد که او با وجود تمام تلاش هایی که

کرده بود، همه پول ها را به حساب یونسکو گذاشت. خودش می گوید: «یک حسابداری شسته رفته که یک قران در آن خطا و خلاف پیدا نمی شد، تحویل وزیر علوم، آقای نجفی دادم که ایشان یک مجلس تودیع برقرار کردند. آقای طائب، معاون ایشان پس از بازدید از یونسکو به آقای نجفی گفت: «مرغ از قفس پرید». چون من قرارداد دو سال همکاری با آنها داشتم و پس از این مدت، به درخواست خود از مجموعه خارج شدم.» آرا و گرایشهای خاص : محمدرضا بهرنگی زیربنای تمام رشته های تربیتی و آموزشی را روانشناسی عنوان می کند و اذعان می دارد «روانشناسی یادگیری بخصوص در علوم تربیتی از اهمیت بالایی برخوردار است و در گرایش های علوم تربیتی، روانشناسی زمینه اصلی را به وجود می آورد.» در راستای یادگیری، او مجموعه ای از کتاب های «الگوهای تدریس» را ترجمه و منتشر کرده است که آخرین نمونه از این اثر «الگوهای تدریس ۲۰۰۴» است که با ویرایش جدید عرضه شده. این سری از کتاب ها از تألیفات بروس جویس، مارشال ویل و امیلی کالهون هستند که از سال ۱۹۸۶ و به ترتیب سال های ۹۲ ، ۹۶ ، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ توسط بهرنگی به فارسی برگردانده شده اند. بهرنگی معتقد است با آموزش می توان جامعه ای متحول، نوگرا و اصیل ساخت. الگوهایی که او معمولاً برای آموزش پیشنهاد می کند، ناشی از تحقیق و پژوهش های بسیار، ترجمه و ابداعاتی است که خود پدیدآورنده آنها بوده است. او می گوید: «ما در آموزش و پرورشمان توجهی به ویژگی ها و تنوع استعدادهای بچه ها نداریم و زیر بال و پر آنها را نمی گیریم تا به سمت شکوفایی استعدادهای ذاتی و فطری خودشان حرکت کنند و رابطه ای را که قبل از مدرسه بین فرد و خودش و استعدادها و شکوفایی استعدادهای خودش هست، قطع و او را مطیع رسمی انتظارات معلم می کنیم. امروزه بیان می کنند هر کس حق دارد طرح ذهنی خود را داشته باشد و معلم حق ندارد چارچوب فکری خودش را به شاگرد انتقال بدهد، البته حضور استاد الزامی است. او معتقد است مسیری که در آن گام برداشته، مسیر موفقی بوده و این موفقیت را مرهون خانواده اش بوده است. او می گوید:« بر این عقیده ام که همه باید در خدمت انسان برای افزایش شناخت شان کارکنند و برهمین اساس است که فرزندان من انگیزه ای قوی پیدا کردند و موفقیت شان هم تابع همین فلسفه بوده است. بنابراین چه الگویی بهتر از این که من توانستم در خانواده چنین فلسفه ای را پیاده کنم تا همه موفق شوند و به بالاترین مقام های علمی برسند؟ من این را برای همه جامعه می خواهم. برای فرزندان همه خانواده ها. من نشان دادم که این راه موفق می شود.» چگونگی عرضه آثار : محمدرضا بهرنگی مؤلف ۴ عنوان کتاب به زبان انگلیسی، ۴ عنوان کتاب به زبان عربی و ۸ عنوان به زبان فارسی از جمله : Comperehensive Thinking، الفکر الاجتماعی نموزج للا داره، ره آورد های نظری و تجربی، انتظار از دانشگاه، مدیریت آموزشی و آموزشگاهی و... – ترجمه بیش از ۱۰ عنوان کتاب مانند: الگوهای تدریس ۲۰۰۴، ذهنیت فلسفی در مدیریت آموزشی، سیستم ها و فنون اطلاعات مدیریت استراتژیک و ... بیش از ۵۰ عنوان مقالات علمی پژوهشی به زبان های انگلیسی، عربی و فارسی نگاشته است که غالب آنها در مجلات معتبر علمی به چاپ رسیده اند یا در همایش ها و کنفرانس های داخلی و خارجی ارائه شده اند. از آن جمله اند شناخت بهره وری تحقیقات و فرهنگ سازمانی حاکم بر آن (با همکاری احمدرضا سنجری)، خم نظام های اندیشه علمی در عهد عتیق، مدیریت آموزشی اولویتی پنهان، نارسایی های آموزشی ایران و...

بهروز، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا بهروز

محل تولد : استهبان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۸/۲

زندگینامه علمی

اینجانب محمدرضا بهروز در سال ۱۳۵۹ وارد حوزه علمیه شیراز شده و از محضر بزرگانی همچون آیت الله سید عبدالحسین دستغیب (شهید محراب) بهره وافر برده، دروس ادبیات را در محضر آقایان سید محمود و سید احمد آیت الهی از ادیبان متبحر آن دیار فرا گرفته و هم چنین دروس مقدماتی و مقداری از سطح را در محضر آقایان حج السلام سید محمد مهدی و سید علی محمد دستغیب فرا گرفته و در سال ۱۳۶۵ برای ادامه تحصیلا ت وارد حوزه علمیه قم شده و ادامه دروس سطح را در محضر آقایان حجج اسلام اعتمادی ، پایانی ، وجدانی فخر، ستوده ، قدیری . و اساتید دیگر فرا گرفتم. در سال ۱۳۶۸ دروس خارج فقه و اصول را شروع کرده و از محضر آقایان آیات عظام فاضل لنکرانی . وحید خراسانی . میرزا جواد تبریزی و مکارم شیرازی حضور پیدا کردم و دوره های فقه واصول را به پایان رسانده و هم چنین در سال ۱۳۷۰-۱۳۷۴ در رشته تخصصی کلام شرکت کرده و دوره چهار ساله آن را با موفقیت گذراندم و جزء شاگردان ممتاز آن موسسه بوده ام . در بحث فلسفه از محضر اساتید بزرگواری هم چون آیت الله جوادی آملی ، حسن زاده آملی ، مصباح زاده یزدی و هم چنین از محضر درس جناب آقای انصاری شیرازی بهره وافری برد ه و کتاب های بدایه و نهایه را از محضر آقایان فیاضی تلمذ نمودم و اشارات و تنبیهات را از محضر آیت گرامی و دکتر بهشتی تلمذ نمودم و دروس اسفار و الهیات اسفار را از بزرگانی هم چون آیت الله جوادی . حسن زاده . مصباح . و انصاری شیرازی تلمذ نموده ام . و در حال حاضر عضو هیئت علمی پژوهشگاه هستم. از نظر فعالیت های اینترنتی جزء فعالان اینترنتی هستم و فعلا بهعنوان مدیر بخش آنلاین مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی مشغول خدمتم . ودر سایت ها و مسنجرهای مطرح جهان به پاسخگویی و رفع شبهات دینی مشغولم. که می توان به مسنجر بیلوکس ،پال تاک، ال فور ای، ارتباط شیعی و یاهو اشاره کرد و هر روز کاربران زیادی با مراجعه به این سایت ها پاسخ های خود را در یافت می نمایند و از استقبال فراوانی برخوردار است در حالحاضر با همکاری دوستان زیرمجموعه در شبانه روز بیش از ژنجاه ساعت به ژاسخگویی به سوالات دینی اشتغال دارم و درگذشته نیز در مدت بیش از چهار سال در سایت های اینترنتی به فعالیت های اینترنتی می پرداختم . در مجموع درکلیه موضوهای اینترنتی حضور فعال داشته ام . در عرصه ژاسخ به سوالات کتبی نیز روزانه ایمیل های فراوانی به این مرکز ارسال می شود که تعداد زیادی از این سوالات که مسائل اعتقادی و فلسفی را تشکیل می دهد به کمک دوستان دیگر به ژاسخ آن می پردازیم.

بهروزه

قرن:۱۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

قرن دهم هجری، از همسران شاه اسماعیل اول صفوی (۹۳۰ -۹۰۷ ق). به نوشته برخی منابع فارسی و ترکی، وی در جنگ چالدران که در ماه رجب سال ۹۲۰ ق میان شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی (۹۲۶ -۹۱۸ ق) روی داد به همراه تاجلو خانم به اسارت سپاه عثمانی درآمد. وی به ازدواج قاضی عسگر عثمانی درآمد و پس از قتل وی، از آدرنه به استانبول آمد و از زندگی او دیگر اطلاعی در دست نیست. گویند شاه اسماعیل از خبر اسارت وی بسیار اندوهگین گردید و حاضر به پرداخت غرامتهایی در مقابل آزادی همسرش گردید. ولی به نوشته رحیم‌زاده صفوی در هیچ یک از نامه‌هایی که شاه اسماعیل به سلطان سلیم اول نوشته

اشاره‌ای به وجود چنین زنی نشده است. وی این زن را رقاصه‌ای در اردوی شاه اسماعیل معرفی می‌کند و نه همسر او و این اتهام را تبلیغات مغرضانه عثمانیها علیه صفویان می‌داند. داستان اسارت بهروزه خانم در سده اخیر موضوع رمان‌های تاریخی در ایران و اروپا گردیده است.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: پشت پرده‌های حرمسرا، ۲۴۷ -۲۴۶؛ تذکرةالخواتین، ۶۸؛ خیرات حسان، ۸۱ -۸۰؛ ریاحین‌الشریعه، ۹۳ / ۴؛ قاموس‌الاعلام، ۱۴۱۸ / ۲.

بهستون

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پس از وشمگیر زیاری، پسر بزرگش ابومنصور بهستون در طبرستان به جای پدر نشست ولی جمعی از بزرگان با پسر کوچکتر وشمگیر به نام قابوس بیعت کردند. بهستون ناچار به پناه رکن‌الدوله دیلمی رفت و از طرف او مأمور طبرستان شد و رکن‌الدوله دختر بهستون را به زنی گرفت و آن زن مادر عضدالدوله معروف است (۳۶۶ -۳۵۷ ه.ق.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

بهشتی مهر، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد بهشتی مهر

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۳/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۷ وارد حوزه شدم در سال ۱۳۷۴ وارد حوزه قم شدم و درکنار دروس حوزوی مقطع کارشناسی الهیات را در موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی آغاز کردم . در سال ۱۳۷۹ درس خارج مشغول شدم . در سال ۱۳۸۱ در موسسه رشته دین شناسی در مقطع کارشناسی ارشد پیوسته پذیرفته شدم و در سال ۱۳۸۵ با دفاع از پایان نامه و با رتبه عالی فارغ التحصیل شدم .دروس تحقیقا ت و پژوهشهای خود را هم پیش از این نام بردم. از سال ۱۳۷۷ با نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاهها همکاری می کنم و در ایام تبلیغ به تبلیغ در دانشگاهها می پردازم . پیش از سال ۷۷ هم در مراکز مردمی به تبلیغ می رفتم مناطق محرومی چون زابل و زاهدان و ایرانشهر را برای تبلیغ انتخاب کرده بودم .

بهشتی، حسین

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س نهم و دهم ق)، قاری، عالم و متکلم امامی. از مشاهیر عصر شاه اسماعیل بود. آنگونه که از «ریاض» نقل شده وی عالمی فاضل و متکلمی برجسته و از شاگردان شمس‌الدین محمد، پسر سیدشریف جرجانی، بود. از آثار وی: کتاب «تجوید القرآن»؛ «کتاب الحساب».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان‌الشیعه (۱۵۹/۶)، الذریعه (۶/۷، ۳۶۶/۳/)، ریحانه (۲۹۸/۱)، لغت‌نامه (ذیل/ حسین بهشتی).

بهشتی، خلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید خلیل بهشتی مسأله گو : فرمانده آموزش واحد اطلاعات لشکر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول فروردین ماه سال ۱۳۴۳ در مشهد به دنیا آمد. کودکی ساکت و آرام بود. به همراه خانواده در خانه مادر بزرگ خود زندگی می کرد و به ایشان انس بسیاری گرفته بود و او که زنی مومن و معتقد بود سعی می کرد بچه ها را مانند خودش بار آورد.

تحصیلات ابتدایی را در دبستان «رام» گذراند. تحصیلات پدرش ششم ابتدایی قدیم و مادرش خواندن و نوشتن بود. با این وجود ، خلیل بسیار موفق بود و معلمان همیشه از او راضی بودند. چندین بار نیز گواهی حسن اخلاق از مدرسه دریافت نمود.

قبل از رسیدن به سن تکلیف شروع به خواندن نماز کرد. زمانی که بزرگ تر شد، بیشتر به مساجد می رفت و در نمازهای جماعت شرکت می کرد. در منزل دوره ی قرآن داشتند و خلیل در این دوره ها قرآن را به خوبی فرا گرفته بود.

پس از اتمام دبستان به «مدرسه ی رضائیه» رفت که این دوران مصادف با آغاز جنبش های انقلابی در سطح شهرها بود. در بسیاری از تظاهرات و تحصنات حضور می یافت. در مراسم مختلف ادعیه شرکت می کرد و به زیارت ثامن الائمه (ع) و گاهی نیز به روضه خوانی ها می رفت. به ورزش فوتبال علاقمند بود که بعضی اوقات به آن می پرداخت. اهل نقاشی بود و روی پارچه نقاشی می کرد. خط خوبی نیز داشت.

از زمانی که توانست روی پای خود بایستد، کار کردن خارج از خانه را آغاز کرد. کارگر هتل خیام بود و خیاطی نیز می کرد و بدین ترتیب اوقات فراغتش را می گذراند.

با پیروزی انقلاب و بعد از این که عضو بسیج شد، در مسجد سنگی (واقع در بلوار طبرسی مشهد) به کار پلاکارد نویسی، خطاطی و ترسیم تصویر امام (ره) پرداخت. او روز به روز با انقلاب مانوس تر می شد.

با وجود همه این کارها، توجه به پدر، مادر و خانواده را نیز از یاد نمی برد. در کارهای منزل به مادرش کمک بسیاری می کرد. با پدر و مادرش خوش رفتار و با خواهرها و برادرهایش مهربان بود. بسیار دست و دلباز بود.

خواهرش می گوید: «یک سال که نزد یکی از اقوام کار می کرد، حقوقش را نمی گرفت و در عوض از آن جا برای مادر و خواهر

چیزی می خرید.»

پس از شروع جنگ تحمیلی (در حالی که محصل سال دوم دبیرستان دکتر شریعتی بود) درس را رها کرد و به میدان مبارزه شتافت. عقیده داشت: «اگر بر دشمن فایق آییم، برای درس خواندن فرصت هست.»

برای گذراندن خدمت سربازی خود را به سپاه معرفی کرد. پس از گذراندن دوره آموزشی در بجنورد جهت یاری رساندن به رزمندگان اسلام در جبهه های حق علیه باطل، راهی ایلام شد.

برای شرکت در هر عملیاتی داوطلبانه به خط مقدم می رفت. اواخر خدمتش بود که عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و بعد از آن به صورت پی در پی در جبهه ها حضور یافت. بیشتر در جبهه های جنوب بود و چند بار نیز به مناطق غرب و کردستان رفت.

هر بار که مجروح می شد در صورت سطحی بودن جراحات، در منطقه می ماند و برای درمان به شهر نمی رفت. یک بار در عملیات والفجر بر اثر اصابت گلوله به صورت به شدت مجروح شد. به طوری که بعد از چند روز بستری شدن در یکی از بیمارستان های یزد برای درمان به مشهد منتقل شد و تا بهبودی کامل آن جا ماند و پس از آن دوباره به منطقه بازگشت.

او توانست به تنهایی و بدون دیدن آموزش خاصی وارد اطلاعات شود. پس از گذراندن دوره کارآموزی، به سرعت پیشرفت کرد و پس از طی دوره ای بسیار کوتاه توانست به عنوان مربی واحد اطلاعات مطرح شود و مسئول آموزش واحد اطلاعات لشکر ۵ نصر گردید. علاوه بر این در غواصی نیز مهارت داشت.

فردی خالص، بی ریا و افتاده بود. در مقابل مسئولین مطیع و با زیر دستان مهربان و دوست بود. به اسرا نیز رحم می کرد. آهسته و اندک سخن می گفت. اما همین سخنان اندک، پر بار و مفید بود. با شیوایی خاصی در گفتار، از انقلاب و جنگ دفاع می کرد. بیشتر از آن که حرف بزند عمل می کرد. همیشه راحتی دیگران را به راحتی خودش ترجیح می داد. برای حل مشکلات دیگران تا حد توانش کمک می کرد.

خواهرش متانت و حجب را بارزترین خصیصه ی او می داند و می گوید: «او هم از نظر ظاهری بلند قد و خوش سیما بود و هم روحانیت و نورانیت خاصی در چهره اش داشت. به من در درس ها کمک می کرد. رفتارش به گونه ای بود که همه دوستش داشتند. او بین برادرانم تک بود.»

او در ادامه می گوید: «خلیل همیشه وقتی به مرخصی می آمد، در پاها و زانوانش زخم های عمیق داشت. حتی یک بار هم زخمش عفونی شده بود. وقتی دلیلش را می پرسیدیم، می گفت: فوتبال بازی کرده ام. اما بعدها همرزمانش می گفتند که خلیل شاید چیزی حدود ۴۸ ساعت، سینه خیز کرده که پاهایش چنین زخمی شده اند.»

عاشق خدمت کردن بود. از خدمت به خانواده گرفته تا خدمت به مردم و هرکس دیگر. فعال و پر تلاش بود و می کوشید که کارهای محوله را به بهترین نحو انجام دهد.

یکی از همرزمانش به نقل از او می گوید: «وقتی سعی می کنم حسن کارم را افزایش دهم، روحیه ام با نشاط تر می شود و انرژی بیشتری را در خود حس می کنم، چه در امور آموزشی چه در عملیات و غیره.»

هرگز به کسی با چشم حقارت نگاه نمی کرد صبور بود و خیلی کم عصبانی می شود. هرگز دروغ نمی گفت. نماز اول وقتش هیچگاه ترک نمی شد. به امام خمینی خیلی علاقه داشت و همیشه از ایشان سخن می گفت و شخصیت ایشان را توصیف می کرد. همواره به برادران و خواهرانش در مورد درس و انجام فرایض دینی سفارش می کرد و از خواهرانش می خواست که حجاب اسلامی را رعایت کنند.

در جبهه امام جماعت بود. در آن جا برای خودش خلوتی داشت که کمتر کسی متوجه آن می شد. به نماز که می ایستاد، انگار روحش به پرواز در می آمد و الله اکبر که می گفت، دیگر خلیل، خلیل قبلی نبود.

با خدای خود چنین راز و نیاز می کرد: «خدایا، مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات ده تا حقایق وجودم را ببینم و جمال زیبای تو را مشاهده کنم.» و آرزو می کرد که گمنام بمیرد. خصیصه ای که تمام آشنایان (از خواهر و مادر گرفته با دوستان و همرزمانش) به وجود آن در خلیل معتقدند، جذابیت اوست.

حسین حیدری (یکی از همرزمانش) می گوید: «خلیل جاذبه داشت و این جاذبه در چهره اش نبود، بلکه در درونش بود.»

اهل دوست و رفیق نبود. دوستان او، همان رزمندگان و بچه های جبهه و جنگ بودند. به مرخصی که می آمد نامه های همرزمانش را به خانواده هایشان می رساند. به صله رحم اهمیت می داد. به افراد پیر کمک می کرد و احترام زیادی برای آنان قایل بود.

هرگز از سختی کار خسته نمی شد. می گفت: «اگر در زیر رگبار مسلسل ها سوراخ سوراخ شوم، اگر تکه تکه شوم، اگر در خون خویش بغلطم، خواهم گفت که دست از این انقلاب نمی کشم، از دینم، از قرآنم، از وطنم و از انقلابم دفاع می کنم.»

تمام رفتار و اعمالش نشانگر روحیه شهادت طلبی او بود. او این عشق به شهادت را، در وصیت نامه اش این گونه بیان می کند:

«عروسی من در جبهه و روز شهادتم روز دامادی من است. عروس من شهادت است. صدای توپ و گلوله و خمپاره خطبه ی عقد مرا خواهند خواند. با خون سرخم خود را برای معشوقم آرایش خواهم کرد و در شادی مسلسل ها و بارش نقل های سربی در حجله سنگر، عروس شهادت را به آغوش خواهم کشید.»

قبل از شرکت در آخرین عملیات، برای مراسم عقد خواهرش به مشهد آمد و پس از آن بار دیگر به منطقه بازگشت، او خواب شهادتش را دیده بود، دیده بود که راه کربلا را پیدا کرده و به سوی آن پرواز می کند.

خطاب به خواهرش گفته بود: «به کوری چشم منافقین، در شب هفت من عروسی کن تا دشمن بداند که ما کیستیم و بداند که شهادت میراث ماست.»

توصیه کرده است: «برای از دست دادن من غصه یا افسوس نخورید که شهادت حد نهایی تکامل انسان است.»

همرزمش در باره آخرین خاطره خود را از خلیل می گوید: «آن شب خلیل به شکلی دعا می کرد که من واقعاً تعجب کردم. خیلی طولانی شده بود. سر به سرش گذاشتم و گفتم: دیگر نمی گذارم بروی. خلیل رو به من کرد و گفت: «من فردی گهنکار هستم و می خواهم که امشب خدا توبه ام را بپذیرد و اگر پذیرفت، من به سحر نرسم.»

خدا نیز چنین خواست و او را به سوی خود فرا خواند. در تاریخ ۲۲/۱۲/۱۳۶۳در جزیره مجنون و در حین عملیات بدر بر اثر اصابت ترکش به سر به شهادت رسید.

وصیت کرده: «در کنار عکسی که بر سر مزارم خواهید گذاشت، بنویسید: این است یکی از رهروان حسین (ع).

شهادت او اثرات مثبت و سازنده ای در اطرافیان داشت. بسیاری از آشنایان وی متحول و برادرانش در جهت ادامه راه او رهسپار میادین نبرد شدند. پیکر پاکش در بهشت رضای مشهد به خاک سپرده شد. او خطاب به خانواده و دیگر کسانی که وصیت نامه او را می خوانند می گوید:

«به روز مرگ چو تابوت من روان باشد

گمان مبر که مرا درد این جهان باشد

برای من مگری و مگوی دریغ دریغ

به دام دیو درافتی دریغ آن باشد

جنازه ام چو بدیدی مگوی فراق فراق

مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

بهشتی، محمدحسینی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فقیه.

تولد: ۱۳۰۷، اصفهان.

شهادت: ۷ تیر ۱۳۶۰، تهران.

آیت‌الله سید محمدحسین بهشتی در محله‌ی لومبان اصفهان چشم به جهان گشود. پدربزرگ وی، آیت‌الله میر محمدصادق مدرس خاتون‌آبادی، از مراجع عصر خود بود. آیت‌الله بهشتی تحصیلات خود را تا سال دوم دبیرستان در اصفهان گذراند و سپس در سال ۱۳۲۵ به قم رفت. حدود شش ماه در قم بقیه سطح مکاسب و کفایه را تکمیل نمود و از اوایل سال ۱۳۲۶ به درس خارج فقه و اصول در محضر آیت‌الله محقق داماد وارد شد. از اساتید دیگر وی آیات عظام بروجردی، خوانساری، کوه‌کمره‌ای و امام خمینی (ره) بودند.

برای پیگیری تحصیلات دانشگاهی، در سال ۱۳۲۷ با گرفتن دیپلم وارد دانشگاه معقول و منقول شد و تا سطح دکتری ادامه تحصیل داد. در فلسفه نیز پنج سال مستمر (۱۳۳۵ –۱۳۳۰) در درس علامه‌ی طباطبائی حضور یافت و علاوه بر بحث‌های اصول فلسفه و روش رئالیسم، اسفار و شفا را نیز فراگرفت.

در همان سالها به سبب آشنایی با زبان انگلیسی به عنوان دبیر به تعلیم این زبان در دبیرستان‌ها پرداخت.

در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ وارد عرصه‌ی فعالیت‌های سیاسی شد. تأسیس مدرسه‌ی منتظریه‌ی با همت آیت‌الله قدوسی و با نظارت ایشان از فعالیت‌های دیگری بود که از سال ۱۳۳۹ آغاز شد. از سال ۱۳۴۱ نیز در جریان‌های سیاسی حضور داشت. از جمله اقدامات وی همکاری در ایجاد «کانون دانش‌آموزان قم» بود که بعدها آیت‌الله دکتر محمد مفتح مسئولیت آن را پذیرفت. در زمستان سال ۱۳۴۲ او را مجبور کردند که از قم خارج شده و به تهران برود.

با ورود به تهران با جمعیت‌های مؤتلفه‌ی اسلامی رابطه سازمان یافته‌ای داشت. در همین جمعیت‌ها بود که به پیشنهاد شورای مرکزی، امام خمینی (ره) یک گروه چهار نفری را به عنوان شورای سیاسی و فقهی تعیین نمود که یکی از آنها آیت‌الله بهشتی بود. بعدها برنامه تغییر کتاب‌های تعلمیات دینی مدارس در رأس فعالیت‌های آنها قرار گرفت.

با دستگیری اغلب رهبران سیاسی نظامی جمعیت‌های مؤتلفه، آیت‌الله بهشتی در اوایل سال ۱۳۴۴ برای راهنمایی مسلمانان آلمان، از ایران به آن کشور رفت و در هامبورگ مستقر شد. در آنجا زبان آلمانی را یاد گرفت. اما فعالیت وی فقط منحصر به آلمان نبود و کشورهای آلمانی زبان (به ویژه اتریش) را نیز در برگرفت. آیت‌الله در این مدت در تشکیل اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و نشریه «اسلام مکتب مبارز» همکاری کرد و از ایشان در این دوره، سخنرانیها و جزوات چندی به زبان‌های فارسی، انگلیسی، عربی و آلمانی باقی مانده است. یک دوره تفسیر قرآن از آغاز تا سوره نساء نیز حاصل همین ایام است.

در سال ۱۳۴۹ به ایران بازگشت و با همکاری آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله محمد مفتح به تشکیل جامعه روحانیت مبارز نمود. در سال ۱۳۵۵ هسته‌هایی برای امور تشکیلاتی به وجود آمد و در سال ۱۳۵۶ روحانیت مبارز شکل گرفت.

در کنار فعالیت‌های دیگرش، از همان سال بازگشت به ایران (۱۳۴۹) کار تحقیقاتی و علمی را آغاز کرد که تا سالهای انقلاب با همکاری آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر محمد مفتح ادامه یافت و اهمیت این کار تحقیقاتی به حدی بود که حتی در سال ۱۳۵۳

در برگه یادداشت کارهای جاری، پنجاه درصد از وقت خویش را فقط به آن اختصاص داده‌اند و بقیه را به بیش از پانزده کار فرهنگی، تحقیقی و اجرائی دیگر. در سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ نیز، جلسه‌ای در روزهای دوشنبه در منزل ایشان برقرار بود که در آن با حضور چند تن از محققان و فارغ‌التحصیلان رشته‌ی اقتصاد، کتاب کاپیتال (سرمایه) کارل مارکس مورد بررسی قرار گرفت.

با عزیمت امام خمینی (ره) به پاریس، آیت‌الله دکتر بهشتی به حضور ایشان رفت و هسته‌ی شورای انقلاب تشکیل شد که وی یکی از اعضای آن بود.

علاوه بر مقاله‌ها و سخنرانی‌ها، تألیفات وی به شرح زیر است: بانکداری و قوانین مالی اسلام؛ عادت (ترجمه از انگلیسی)؛ قانون علیت در جامعه ما؛ نقش ایمان در زندگی انسان؛ کدام مسلک ؟؛ صدای اسلام در اروپا (به پنج زبان)؛ روحانیت در اسلام و در قرآن؛ یک قشر جدید در جامعه ما؛ حکومت در اسلام (حکومت از نظر اسلام) (۱۳۶۷)؛ نماز چیست؟ (۱۳۶۶)؛ اسلام و مکتب‌های معاصر؛ مباحث شناخت در اسلام (۱۳۶۹)؛ شناخت از دیدگاه قرآن؛ امر به معروف و نهی از منکر، آزادی از دیدگاه اسلام؛ مالکیت از نظر اسلام؛ تکامل از نظر اسلام؛ تخریب در اندیشه اسلامی؛ حقیقت و عرفان؛ اسلام دین واقع‌بین؛ قضای اسلامی؛ اقتصاد اسلامی (فارسی و عربی، ۱۳۶۲)؛ توحید در قرآن؛ حج در قرآن (۱۳۶۵)؛ نقش قیامتی انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات؛ با همکاری محمدجواد باهنر).

از آثار دیگر ایشان که چاپ نشده‌اند: ترجمه کامل تاریخ قرآن نولد؛ ترجمه بخشی از کتاب دانش منطق اثر هگل؛ تحقیق گسترده‌ای پیرامون وحی؛ تفسیر قرآن (نوار).

ضمنا تعداد معدودی نوار از جلسات درس دکتر بهشتی با عنوان (فلسفه‌ی هگل) که از سال ۱۳۵۵ برای طلاب آغاز کرد و نیز یادداشتهای آن به جا مانده است.

آیت‌الله دکتر بهشتی در بمب‌گذاری هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. پیکرش در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

استاد دکتر سید محمد حسینی بهشتی اصفهانی از افاضل دانشمندان و اکابر مدرسین و اساتید معاصر و مستخرجین با کمال حوزه علمیه قم است آقای دکتر بهشتی در حدود ۱۳۴۵ قمری در شهر اصفهان به دنیا آمده و پس از خواندن اولیات و قسمتی از سطوح را از مدرسین بزرگ حوزه فراگرفته و آنگاه به دروس خارج فقه واصول آیات عظام مرحوم آیت‌اللّٰه بروجردی و آیت‌اللّٰه محقق داماد و آیت‌اللّٰه العظمی نایب‌الامام خمینی و آیت‌اللّٰه العظمی آقای شریعتمداری حاضر و از دراسات آنان استفاده کامل نموده و معقول را هم از محضر علامه آیت‌اللّٰه طباطبائی آموخته و در رشته‌های مختلف علمی عقلی و نقلی یکی از ستارگان درخشنده حوزه علمیه گردیده و چند سالی از طرف مراجع بزرگ برای ارشاد و وظائف روحی و دینی به آلمان مهاجرت و در آنجا رهبری- مسلمین شیعی را نموده و خدمات چشمگیری انجام داده تا در این چند ساله اخیر که مراجعت به ایران و در تهران به تدریس و خدمات دینی پرداخته و هم برای تدریس و سخنرانی در دارالتبلیغ اسلامی قم به دعوت موسس بزرگوار آن حضرت آیت‌العظمی آقای شریعتمداری به قم آمده و ایفاء وظیفه نموده است.

معظم‌له نیز از مجاهدین به نام و مبارزین عیه امپریالیسم و رژیم منفور طاغوتی است که با تمام سخنرانیهایش مظالم و جرائم دولت را بیان و از اعمال ضد خلقی و مردمی و توحیدی آنان انتقاد نموده است.

استاد بهشتی در انقلاب ایران و پیروزی آن سهم ویژه‌ای دارند و هم اکنون یکی از علماء دولت موقت جمهوری اسلام و از نزدیکان و همکاران جناب آقای مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر می‌باشد سخنرانیها و اعلامیه‌های ایشان جالب و مجموع آن خود کتابی خواهد بود.

آثار و تالیفات عدیده علمی دارند که بعضی از آن مطبوع و برخی هم مخطوط مانده است از تالیفات مطبوع ایشان کتب زیر است.

۱- خدا از دیدگاه قرآن که در ۲۷ شهریور ۱۳۵۲ برابر ۲۵ شعبان ۱۳۹۳ ق به طبع رسیده است.

۲- نماز چیست.

۳- شناخت اسلام که به اتفاق دو نفر از افاضل آقای علی آقای گلزار غفوری- محمدجواد باهنر نوشته‌اند کتابهای دیگری که متاسفانه نام آنها را یاد ندارم.

بر گرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

بهمن بیگی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد بهمن‌بیگی، بنیانگذار آموزش عشایر در ایران، در سال ۱۲۹۹ در ایل قشقایی در شهرستان لارستان به دنیا آمد. پس از پایان دوره‌ی کارشناسی حقوق در دانشگاه تهران، کوشش خود را برای بر پایی مدرسه‌های سیار برای بچه‌های ایل آغاز کرد و با پی‌گیری‌ها و فداکاری‌ها خود توانست برنامه‌ی سوادآموزی عشایر را به تصویب برساند. او توانست دختران عشایری را نیز به مدرسه‌های سیار جلب کند و نخستین مرکز تربیت معلم عشایری را بنیان نهاد. بهمن‌بیگی برای کوشش پی‌گیر خود در راه سوادآموزی به هزاران نفر کودک ترک، لر، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن، برنده‌ی جایزه‌ی سوادآموزی سازمان یونسکو شد. او تجربه‌های آموزشی خود را در چند کتاب در قالب داستان نوشته است.

گروه : علوم انسانی

رشته : حقوق

والدین و انساب : پدر محمد بهمن‌بیگی که یکی از بزرگان تیره بهمن بیگی از ایل قشقایی بود در زمان حکومت رضاخان، وارد فعالیت های سیاسی شده و در منازعات ایلی با دولت اختلاف پیدا کرد که دولت وقت وی را مقصر شناخته و به تبعید محکوم کرد. خاطرات کودکی" : من در یک چادر سیاه به دنیا آمدم. زندگانی را در چادر با تیر، تفنگ و شیهه اسب آغاز کردم... تا ده سالگی حتی یک شب هم در شهر و خانه شهری به سر نبردم... زمانی که پدر و مادرم را به تهران تبعید کردند تنها فرد خانواده که خوشحال و شادمان بود، من بودم... نمی‌دانستم فشنگ مشقی و تفنگم را می گیرند و قلم به دستم می‌دهند... پدرم مرد مهمی نبود. اشتباهاً تبعید شد و دوران تبعیدمان بسیار سخت گذشت. چیزی نمانده بود که در کوچه ها راه بیفتیم و گدایی کنیم. مأموران شهربانی - رضاخان - مراقب بودند که گدایی هم نکنیم. از مال و منال خبری نمی رسید. خرج بیخ گلوی مان را گرفته بود. در آغاز کار کلفت و نوکر داشتیم ولی هر دوی آنان همین که هوا را پس دیدند گریختند و ما را به خدا سپردند.. به کتاب و مدرسه دلبستگی داشتم. دو کلاس یکی می کردم شاگرد اول می‌شدم. تبعیدی‌ها، مأموران شهربانی و آشنایان کوچه و خیابان به پدرم تبریک می گفتند و از آینده درخشانم برایش خیال‌ها می‌بافتند".

اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : محمد بهمن بیگی فرزند ایل، در سال ???? هجری شمسی در منطقه چاه کاظم در نزدیکی شهرستان لارستان در چادر عشایری به هنگام کوچ زاده شد.در زمان استبداد رضاخانی سرکوبی ایلات عشایر جنوب از مهمترین سیاستهای حکومت بود، چون روح جامعه عشایری آزاده تر ازآن بود که دربند آن همه بی عدالتی ونابرابری گرفتار آید. حکومت وقت در راستای سرکوبی ایلات، تبعید سران عشایر به تهران را بهترین راه می دانست. ایل قشقایی به عنوان یکی از بزرگترین ایلات جنوب از این قضیه مستثنی نبود. این ایل در آن زمان ایلخانی مقتدری به نام صولت الدوله قشقایی داشت. ترس حکومت

مرکزی از ایشان به حدی بود که نه تنها خود او بلکه همسر و فرزندان وچند خانواده ایلی را نیزبه تهران تبعید کردند. استاد بهمن بیگی درآن روزها کودکی حدودا ?? ساله بود که به همراه مادرش ، یکی از خانواده های تبعید شده به تهران بودند.

تحصیلات رسمی و حرفه ای : اگرچه تبعید ازایل به تهران برای استاد که آن ایام کودک ناتوانی بیش نبود، بسیار سخت و دردآور بود ولی همینکه سبب شد تا مدرسه برود و با جدیت درس بخواند، ازدرد و رنجها می کاست. پیشرفت او با وجود تمام کمبودها چشمگیر بود.اولین کودک قشقایی بود که در کلاسهای ابتدایی شاگرد اول می شد. هوش و نبوغ او آنقدر بود که از کمند همه کمی ها و کاستی ها بگریزد و با اخذ دانشنامه ای رنگین،به رسم آن روزها، به جهت پیشرفت عازم آنسوی دنیا شود. جذبه های زندگی درآنسوی آبها نتوانست که مانع از برگشت او به ایل شود و با اولین درخواست کسان و آشنایان با اشتیاق تمام به دامن پر مهر مهر و صفای ایل برگشت. وی از آن دوران چنین بیاد دارد":دو کلاس یکی می کردم شاگرد اول می‌شدم. تبعیدی‌ها، مأموران شهربانی و آشنایان کوچه و خیابان به پدرم تبریک می گفتند و از آینده درخشانم برایش خیال‌ها می‌بافتند. سرانجام تصدیق گرفتم. تصدیق لیسانس گرفتم .یکی از آن تصدیق‌های پررنگ و رونق روز ".محمد قبل از تبعید پدر، در سن ?? سالگی توسط معلمی که پدرش برای آموزش وی در زمان کوچ و ییلاق و قشلاق استخدام کرده بود به مدت دو سال، خواندن و نوشتن اولیه را فراگرفت و مادر وی شش روز پس از تبعید همسرش به جرم تهیه آذوقه برای عشایر مخالف دولت، مقصر شناخته شده و به تبعیدگاه همسرش (تهران) فرستاده شد و محمد نیز با مادر رهسپار تبعیدگاه شد و در همان جا به تحصیل ادامه داد و در سال ???? مقطع کارشناسی رشته حقوق قضایی را در دانشگاه تهران به پایان رساند. استاد بهمن بیگی از نحوه یادگیری زبان فرانسه چنین می گوید ": زبان فرانسه را در مدارس متوسطه و دانشکده حقوق تهران و بعد به علت سیر و سیاحت دو- سه ساله با چند فرانسه دان اروپایی آن را بهبود بخشیدم.قشقایی بودم و در جنگ بین المللی دون با آلمان ها همکاری داشتم. از جمله چند چتر باز به ایل ما آمده بودند و من تنها مترجم آنها بودم. به بعضی از آنها فارسی یاد دادم و از آنها آلمانی یادگرفتم. پس از یادگیری این دو زبان آموزش انگلیسی آسان بود. هم به صورت خصوصی و هم به صورت سفرهایی به خارج ،انگلیسی را هم آموختم"

خاطرات و وقایع تحصیل : محمد بهمن بیگی از اخذ مدرک کارشناسی خود و نحوه عکس العمل خانواده چنین اذعان می کند: "تصدیق لیسانس گرفتم. پدرم لیسانسم را قاب گرفت و بر دیوار گچ فرو ریخته اتاق مان آویخت و همه را به تماشا آورد. تصدیق قشنگی به شکل مربع مستطیل بود.مزایای قانونی تصدیق و نام و نشان مرا به خطی زیبا بر آن نگاشته بودند.تصویر رتوش شده ام با چشم های خندان ،کراوات عاریتی ،موهای سیاه،در گوشه تصدیق می درخشید و قلب پدرم را از شادی و شعف لبریز می کرد.آشنایی در کوچه و محله نماند که تصدیق مرا نبیند و آفرین نگوید.تبعیدی‌ها، مأموران شهربانی، کاسب‌های کوچه، دوره‌گردها، پیازفروش‌ها، ذرت بلالی‌ها و کهنه‌خرها همه به دیدار تصدیقم آمدند. من شرم می‌کردم و خجالت می‌کشیدم... من پس از خواندن نسخه فرانسوی یکی از تبعیدی ها و در مراجعت به خانه دیگر راه نمی‌رفت، پرواز می‌کرد... ملامتم می‌کردند که با این تصدیق گرانقدر، چرا در ایل مانده‌ای و چرا عمر را به بطالت می‌گذرانی؟ تو تصدیق داری و باید مانند مرغکی در قفس در زوایای تاریک یکی از ادارات بمانی و بپوسی و به مقامات عالیه برسی"

همسر و فرزندان : استاد محمد بهمن بیگی متاهل است و نام همسر ایشان سرکار خانم سکینه کیانی می باشد.

وقایع میانسالی : محمد بهمن بیگی از خاطرات پس از اخذ مدرک لیسانس حقوق اش چنین بازگو می کند": در پایتخت به تکاپو افتادم و با دانشنامه حقوق قضایی به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم. دلم گرفت و از ترقّی عدلیّه چشم پوشیدم. در ایل چادر داشتم، در شهر خانه نداشتم. در ایل اسب سواری داشتم، در شهر ماشین نداشتم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتم، در شهر آرام و قرار و غمخوار و اندوه‌گسار نداشتم. نامه‌ای از برادرم رسید. بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. ترقّی را رها کردم. تهران را پشت سر گذاشتم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود ....به

ایل رسیدم. ایل همانی بود که می خواستم و می پنداشتم .چادر پدرم ،بالای همان چشمه زلال و در میان همان دو کوه سبز و سفید افراشته بود و" ...

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمد بهمن بیگی در سال ???? مقطع کارشناسی رشته حقوق قضایی را در دانشگاه تهران به پایان رساند. محمد حدود دو سال به عنوان کارشناس واحد حقوقی بانک ملی در تهران مشغول به کار شد تا اینکه با اتمام دوران یازده ساله حبس و تبعید پدر همراه با خانواده به استان فارس و دامان ایل بازگشت و به زراعت و چوپانی مشغول شد. او با مشاهده بیسوادی و مشکلات ناشی از آن در اطراف خود به فکر آموزش دختران و پسران عشایر با همکاری افرادی از عشایر که تا حدودی از مهارت سواد برخوردار بودند افتاد و در سال ???? اولین مدرسه سیار عشایری را در محل زندگی خود راه اندازی کرد. با مشاهده اشتیاق پسران، دختران، زنان و مردان عشایر به سوادآموزی، بهمن بیگی با هدف گسترش فعالیت های آموزشی به وزارت آموزش و پرورش مراجعه کرده و خواستار حمایت دولت از این طرح شد. بابت حمایت های مردمی و همچنین کمکهای دولتی، مؤسسه دانشسرای عشایری در شیراز به عنوان مدرسه مرکزی آموزش عشایر تشکیل و آغاز به کار کرد. تاکنون هزاران نفر از افراد جامعه عشایری از این مؤسسه آموزشی فارغ التحصیل شده و مهارتهای آموزشی را فراگرفته اند.

مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : استاد محمد بهمن‌بیگی خوب می دانست فایده ای ندارد که به تاریکی لعنت بفرستد بلکه باید شمعی روشن کرد.اینگونه بود که با تاسیس نخستین دبستان سیار ایلی در سال ???? شمع کوچکی در دنیای تاریک آن روزهای جامعه عشایر روشن کرد. دبستانهایی که نه به کمک دستگاه آموزش وپرورش وقت بلکه فقط به همت استاد و مساعدت مردم شریف عشایر در چادرهای سفید دایر می گشتند. چادران سفید درمیان سیه چادران ایلی چون نگین می درخشیدنند تا نویدی بر پایان روزهای تیره و تار چادرنشینی باشد. دیری نپایید که سیلی از مشکلات گریبانگیر این چادر های دبستان شد. اکثر طوایف عشایر از پرداخت هزینه های ناچیز دبستان سیار ایلی عاجز بودند. آموزگاران ایلی تصدیق مورد نیاز برای تدریس را نداشتند وبه تبع آن نمی توانستند کارنامه معتبر برای دانش آموزان صادر کنند. تحرک دائمی ایل برای بقا وبعد مسافت بین قشلاق و ییلاق ومشکلاتی از این قبیل، مزید بر علت شده بودند تا پیمودن این مسیر پردردسر، سخت تر و پرماجراتر گردد. استاد که نمی خواست نهال نوپای آمورش کودکان ایل به این زودی پژمرده گردد، به هر دری می زد تا شاید چاره ای یابد. به زحمت مقامات وقت آموزش و پرورش را مجاب کرد تا تعدادی دانش آموخته های دیپلمه دانشسرای شیراز را در اختیار دستگاه آموزشی اش بگذارند. این حربه نیز کارساز نشد چون این آموزگاران از بطن ایل برنخواسته بودند که بتوانند با مشکلات آموزشی فرزندان ایل و زندگی ایلی کنار بیایند. دیگر بار این اسطوره خستگی ناپذیر عشایر دست به کار شد و چاره در پرورش آموزگارانی دید که از درون ایل برخواسته باشند تا با آشنایی کامل ازمصائب و مشکلات نوباوه گان عشایر، به آموزش آنها اهتمام ورزند.تاسیس دانشسرای عشایری برای تربیت آموزگاران ایلی وبه تبع آن راه اندازی اداره کل آموزش عشایر کشور کار آسانی نبود ولی به همت والای این مرد سختکوش ممکن شد. اینگونه بود که با تربیت عده کثیری از فرهیختگان عشایر چهره ایلات دگرگون شد.

سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : تسلّط استاد محمد بهمن بیگی به سه زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی که اغلب آثار نویسندگان خارجی را به زبان اصلی مطالعه می‌کرد و غور و تفحّص در متون ادبی، این اجازه را به وی می‌داد که با نثر دلنشین و جذّاب دست به تألیف زند. از آثار استاد بهمن‌بیگی بوی طبیعت و انسانیّت به مشام جان خواننده می‌رسد و نغمه دوستی و از خودگذشتگی می‌تراود. بخارای من ایل من؛ به اجاقت قسم؛ عرف و عادات در عشایر فارس؛ اگر قره‌قاج نبود... استاد با آثارِ خود انسان را آرام آرام با زیبایی‌ها، انسان‌دوستی‌ها و فداکاری‌های ایلیاتی آشنا می‌سازد و در زیر روشنایی ستارگان و در دامان زیبای طبیعت، از خودگذشتگی‌های مردانی که عمر خود را برای آموزش کودکان معصوم عشایری سپری ساخته‌اند، به تصویر می‌کشد. و گرم و صمیمی انسان را به قلّه‌های رفیع و مناظر بدیع طبیعت هدایت می‌کند و با خلق و خوی مردم عشایر آشنا می‌سازد و از آداب و رسوم

ایلات سخن به میان می‌کشد و چنان دلنشین می‌نویسد، که انسان هرگز از مطالعه آثار وی خسته نمی‌شود. و چون به حوزه موسیقی عشایری وارد می‌شود شور و شوق خود را با اشکی که بر گونه‌هایش می‌نشیند، نشان می‌دهد. او می‌گوید موسیقی در میان ایلات و عشایر قشقایی همانند سایر اقوامِ دیگر از احترام بسیار برخوردار است. استاد وقتی از موسیقی ایلیاتی سخن می‌گوید گویی نغمه می‌سراید و عاشقانه وصف موسیقی ایلی می‌کند و در این میان هشدار می‌دهد که «موسیقی ایل از چنگ اوباش هرزه‌سرا و عربده‌کش به دور است، موسیقی ایل با عیّاشی‌های رذیلانه آمیزشی ندارد. موسیقی ایل از پستان نجیب و سخاوتمند طبیعت شیر می‌نوشد و جان می‌گیرد». آری دامن طبیعت از دید استاد بهمن‌بیگی آشیانه هزاردستان است که در دامن خود ماه‌پرویزها، منصورخان‌ها، صمصام‌السّلطان‌ها و داوود نکیساها را پرورش داده است. اینک استاد بر فراز قلّه‌ها است و اگر امروز استاد بهمن‌بیگی ـ که عمرش دراز باد ـ این نغمه ایلیاتی را زمزمه می‌کند که: ای کوه‌های بلند، بر ایل ما چه گذشت ای قلّه‌های مه‌گرفته، بر ایل ما چه گذشت ای کوه‌های بلند و ای قلّه‌های مه‌گرفته بر آن ایل که در دامن شما خیمه می‌سازد چه گذشت ولی استاد به خوبی می‌داند که بر ایل و تبارش چه گذشت و چگونه در سایه تلاش وی مردانی فرهیخته، و استادانی گرانقدر و جوانانی برومند تربیت شدند و اینک هر کدام در گوشه‌ای از این کهن‌سرزمین ایران در اداره این مرز و بوم سهیم هستند و این برای استاد بزرگ‌ترین هدیه الهی است که به بار نشستن تلاش‌های بی‌وقفه و شبانه‌روزی خود را مشاهده می‌کند

آرا و گرایشهای خاص : این دانشی‌مردِ فرهیخته سرد و گرم روزگار چشیده به تجربه دریافته بود که تنها راه نجات عشایر در بالا بردن سطح سواد جمعیّت عظیم عشایری است. مردمی که با هرگونه ناملایمات زندگی می‌ساختند، شجاع و بخشنده بودند، با قناعت و صبوری زندگی می‌کردند، حلیم و صادق بودند، امّا روح لطیف خود را با مفاسد اجتماعی آلوده نمی‌کردند، غیور و ظلم‌ستیز بودند و تشنه معرفت و جویای دانش. چه کسی می‌بایست به این قشر محرومِ رنج‌کشیده توجّه می‌کرد. استاد بهمن‌بیگی که خود پرورده درد و رنج بود به خوبی می‌دانست که کسی آستین بالا نخواهد زد و دولتمردان را نیز در سر، سودای تعلیم و تربیت و پروراندن استعدادهای افراد ایلیاتی نیست؛ از این‌رو دست به کار شد. تصمیم گرفت به جای چوب شبانی، قلم در دست کودکان عشایری نهد و خواندن و نوشتن را به طریق خاصّ خود به میان عشایر بَرَد تا جهل و بی‌سوادی را ریشه‌کن کند. شاید خود نیز در آن زمان بر این باور نبود که قدمی که برداشته است چگونه به بار خواهد نشست امّا مصمّم بود و با تمام توان در این عرصه قدم گذاشت. کوره‌راه‌های ایلی را به خیابان‌های پر زرق و برق شهری برگزید و اسبان رهوار را به خودروهای گران‌قیمت ترجیح داد و گویی با خود این ترانه ایلی را زمزمه می‌کرد که: من این باغ خرّم را با اشک چشم سیراب کردم چرا گلش برای دیگران چرا خارَش برای من آری! استاد مصمّم بود که در بهار طبیعت و صفای کوهستان چراغ علم و معرفت را روشن کند و گلشنی از سوسن و سنبل بسازد که خار چشم دشمنان گردد. اگر استاد بهمن‌بیگی زمزمه‌گر این ترانه بود که: داغ اگر یکی و درد اگر یکی بود می‌شد چاره‌ای یافت با صد داغ و صد درد چه می‌توان کرد؟ ولی با همّت و اراده‌ای که داشت نشان داد که می‌توان صد داغ و درد را نیز چاره کرد، دست به کار شگرفی زد، با تشکیل کلاس‌های عشایری و تربیت معلّمان مؤمن و متعهّد برای تدریس، ایجاد کتابخانه‌های سیّار، دانش را به میان عشایر بُرد و از کودکان محروم، آینده‌سازانی بصیر و مطّلع ساخت. استاد، چون بنده عاشقی، شب و روز را به هم می‌دوخت تا بر تعداد مدارس عشایری افزوده شود، معلّم تربیت کند، از کمک‌های مالی دولتی و غیردولتی بهره‌مند شود تا کودکان مستعد امّا ستم‌کشیده، از حقّ مسلّم خود که تحصیل و تربیت بود، محروم نشوند. استاد بهمن‌بیگی در حالی که به راحتی می‌توانست به پست‌های مهم دولتی دست یابد پشت به همه چیز کرد، احساس درد و وظیفه در قبال هموطنان و هم‌عشیره‌های خود، او را به دامان طبیعت کشاند، زندگیِ شهری را به شهرنشینان واگذاشت، با غم و شادی و با رنج و محنتِ مردانِ خانه‌به‌دوشی که مدام در حرکت بودند، ساخت؛ و بیست و شش سال از عمر خود را صرف تعلیم و تربیت بچّه‌های عشایری نمود. استاد به خوبی دریافته بود که «کلید مشکلات عشایر در لابه‌لای الفبا است»، از این‌رو معتقد بود که باید قیام کرد؛ قیام همگانی، و

از این جهت، مردم را به یک قیام مقدّس دعوت کرد: قیام برای باسواد کردن مردم ایلات. خدمات استاد بهمن‌بیگی به زودی نتیجه داد. بچّه‌های محروم ایلیاتی، مراحل دبستانی و دبیرستانی را پشت سر گذاشتند و راهیِ دانشگاه شدند. به آماری از این حرکت علمی و فرهنگی (که در فصل‌نامه عشایری ذخایر انقلاب، زمستان ۱۳۶۷ درج شده است) توجّه کنیم: از تعداد ۳۶ نفر قبولی دیپلم در خردادماه سال تحصیلیِ ۵۲-۱۳۵۱، ۳۴ نفر وارد دانشگاه شدند و در سال ۵۵-۱۳۵۴ تمامی ۸۸ نفر قبول‌شدگان در مقطع دیپلم وارد دانشگاه‌های کشور شدند و در سال ۵۶-۱۳۵۵ نیز از تعداد ۸۵ نفر دانش‌آموز دیپلم تعداد ۸۴ نفر در رشته‌های مختلف دانشگاهی مشغول تحصیل شدند. بی‌شک این موفقیّت‌ها و آماده کردن کودکان برای فراگیری علوم و فنون و پرورش استعدادهای کودکان عشایری مدیون تحمّل رنج‌ها و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر استاد بهمن‌بیگی است. امّا در این میان، استاد را غم دیگری نیز بود. استاد همواره از ستم مضاعفی که بر دختران معصوم عشایری می‌رفت، رنج می‌برد و بر آن بود که دختران را نیز زیر پوشش تعلیم و تربیت قرار دهد؛ و به همین‌منظور تصمیم گرفت که با گسترش دانش در میان دختران، آنان را به حقوق خود آشنا سازد. اگرچه این امر در حال و هوای آن روزگار کار سخت و دشواری بود و تعصّب‌های ایلی و عشیره‌ای کار را بر استاد دشوار کرده بود، امّا استاد مصمّم بود و چاره‌ای جز این نداشت که در هر اجتماعی حاضر شود، از فواید دانش و سواد سخن گوید و با هرگونه تعصّب و خامی با صبوریِ تمام مبارزه کند. در اثر تلاش و کوشش، استاد سرانجام توانست در این مبارزه نیز موفق شود و دختران را نیز به دبستان بکشاند و به تربیت آنان همّت گمارد. اینک استاد هشتاد و پنجمین سال زندگی خود را سپری می کند و بدون تردید خود نیز از این همه تلاش و کوشش که ثمره آن، کشف استعدادها و بارور کردن آنان است خرسند است. استاد، حاصل تلاش خود را در وجود کودکانی که اینک بزرگ‌مردانی در عرصه علم و سیاست و مدیریت شده‌اند، می‌بینند و همین برای استاد کافی است. تلاش‌های استاد در همان سال‌ها مورد توجّه دانشمندان، اندیشمندان و دانشگاهیان داخل و خارج از کشور قرار گرفت

جوائز و نشانها : محمد بهمن بیگی در سال ۱۹۷۳ موفق به دریافت جایزه بین‌المللی یونسکو شد . مراسم گرامیداشت محمد بهمن بیگی، بنیانگذار آموزش و پرورش عشایر کشور با حضور جمع کثیری از اعضای انجمن فارغ التحصیلان عشایر منطقه جنوب کشور و راهنمایان تعلیمات عشایری در شیراز برگزار شد. در این مراسم بیش از ??? نفر از عشایر ایلات قشقایی، باصری، عرب، لر، بویراحمدو بختیاری که دوران تحصیل خود را در مؤسسه دانشسرای عشایر به مرکزیت شیراز گذرانده بود و در حال حاضر در مشاغل و مناصب مختلف سراسر کشور مشغول می باشند در کنار محمدبهمن بیگی حضور داشتند. در این نشست صمیمانه علاوه بر بررسی روند گذشته آموزش و پرورش عشایری، راهکارهایی در جهت بهبود کمی و کیفی و همچنین ترسیم افق روشن آموزش وپرورش عشایر ارائه شد. همچنین مراسم بزرگداشت استاد محمّد بهمن بیگی در ۳۰ آبان ماه سال ۱۳۸۴ از طرف انجمن آثار و مفاخر فرهنگی جهت تکریم وی برگزار شده است.

چگونگی عرضه آثار : تأمل و دقت استاد بهمن بیگی برای چاپ کتاب، علی‌رغم آن همه جوشش احساسات، تراکم خاطرات و تسلط عجیبی که او بر کلمه و کلام دارد، به راستی شگفت‌انگیز است. نخستین اثر او «عرف و عادت درعشایر فارس» درست ۶۰ سال پیش منتشرشد و سه اثر دیگرش: «بخارای من ایل من»، «اگر قره قاج نبود» و «به اجاقت قسم» به ترتیب با فاصله‌های ۴۴، ۶۵ سال پیش از یکدیگر به چاپ سپرده شده‌اند. به راستی اگر بهمن‌بیگی تنها «عرف و عادت درعشایر فارس» را نوشته بود، به عنوان پژوهشگری جست‌وجوگر، شایسته احترام و تقدیر بود. اگر او فقط مجموعه داستان‌های کوتاه و جذاب «بخارای من ایل من» را درسال ۶۸ و با فاصله‌ای طولانی از اولین اثر خود روانه بازار نشر کرده‌بود، لایق هرگونه بزرگداشت و تشویق بود. این اثر، همانند یک قطعه موسیقی با یک سمفونی زیبا، به دل می‌نشیند و خواننده را در جذبه نثری دلاویز و پرتصویر پرواز می‌دهد و با خود به سرزمین زیبای عشایر می‌برد وبا مسائل مردم این خطه از کشورمان آشنا می‌کند. انتشار «بخارای من ایل من» به راستی در سپهر ادب فارسی، یک حادثه بزرگ بود، آنچنان که همه نگاه‌ها را به سوی خود کشاند. بهمن‌بیگی در اثر سوم خود «اگر قره‌قاج نبود»

گوشه‌هایی از خاطرات و خطرات خویش را با نثری آهنگین و توصیفی به زیبایی به تصویر کشیده ودر واپسین اثرش «به اجاقت قسم» خاطرات آموزشی خود را در راه پرفراز ونشیبی که برای سوادآموزی عشایر این مرز وبوم پیموده، بیان کرده‌است. وی در حال حاضر به نگارش خاطرات متأخر خود مشغول است و امید می‌رود که در آینده‌ای نزدیک، شاهد اثر برجسته دیگری از بنیانگذار آموزش عشایر و به تعبیری «پدر آموزش عشایری» کشورمان باشیم. آنچه درپی می‌آید، تنها گزارش کوتاهی از چهار اثر منتشر شده استاد بهمن بیگی است. --

آثار :

۱ اگر قره قاچ نبود

ویژگی اثر : محمد بهمن بیگی، چاپ دوم، تهران، انتشارات باغ آینه، ۱۳۷۷(چاپ اول/ ۱۳۷۴)، ۲۰۶ص، رقعی. هفده خاطره و حکایتی که در این مجموعه فراهم آمده‌است، همچون اثر دیگر نویسنده: «بخارای من ایل من» هریک حاوی مطالبی جذاب است که قلم سحار نویسنده، رنگی از خیال و خاطره بر آن پاشیده‌است. نام کتاب از دهمین خاطره این مجموعه گرفته شده‌است. قره‌قاج رودخانه پربرکت و زیبایی درخطه فارس است که از ارتفاعات «بن رود» سرچشمه می گیرد و تا سواحل خلیج‌فارس گسترده‌است. بهمن بیگی در داستانواره اگر قره‌قاج نبود، ابتدا از ملال خود از ماندن در ایل و سپس از قصد خود برای سفر به سرزمین‌های دور خبر می‌دهد و به دنبال آن، به شرح جاندار و زیبایی از حکایت روزی می‌پردازد که سوار بر اسب محبوبش «سمند» دچار توفان می‌شود، به آب رودخانه «قره‌قاج» می‌زند و با دشواری به کمک سمند به ساحل سلامت می‌رسد، به شهر می‌آید، به اروپا و آمریکا می‌رود. زیبایی‌های طبیعی غرب را می‌بیند، اما هیچ گاه زیبایی قره‌قاج را از یاد نمی‌برد. نامه‌هایی که از خویشانش برایش ارسال می‌شود، بی‌تابی اورا برای بازگشت به وطن و به ایل صدچندان می کند و سرانجام به اندیشه حرکت از غرب و فرار به سوی ایل می‌افتد و درآخرین نامه‌اش از آمریکا خطاب به خانواده‌اش می‌نویسد: «... تاب و طاقت دوری شما را ندارم. تاب و طاقت دوری ایلم و وطنم را ندارم. با اولین بلیط هوایی که به دستم می‌آید حرکت می کنم. پیام مرا به گوش امواج قره‌قاج برسانید. قره‌قاج، تو می‌خواستی غرقم کنی ولی من دست از دامنت برنمی‌دارم. من ترا بیش از همه رودهای روی زمین دوست می‌دارم. من یک موج کوچک ترا به صدها الب، هودسن و پوتوماک عوض نمی کنم. قره‌قاج، می‌آیم ولی این بار می کوشم که بی گدار به آب نزنم و با کمک خداوند نهال‌های تازه‌ای در کنارت بنشانم و پل‌های استوار برایت دست و پا کنم.» پارچه سلیکا، هدیه گرگین خان/ آهنگ گرایلی/ داستان ما و «فریدون/ حساب حافظ از دیگران جداست/ پدر و پسر/ و «بستان کردستان» عناوین برخی از خاطره‌های داستانی این مجموعه است.

۲ ایل من بخارای من

ویژگی اثر : محمد بهمن بیگی، چاپ سوم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۹ (چاپ اول ۱۳۶۸)، ۳۴۸ ص، رقعی. بهمن‌بیگی در این اثر، غرض اصلی از نگارش کتاب را بازنمودن احوال ایلات فارس بویژه ایل قشقایی ذکر کرده‌است. بخارای من ایل من، از ۹ دستانواره کوتاه، جذاب و دلنشین تشکیل شده‌است. آغازین اثر این مجموعه «بوی جوی مولیان» است. موضوع این داستان مستند، سرگذشت مولف از دوران کودکی و تبعید پدر و مادر وی به تهران تا هنگام بازگشت او به ایل است. در یکی از روزهای گرم تابستان شهر که فکر یار و دیار و هوای خوش ییلاق ایل در ذهن نویسنده خلجان داشته، نامه‌ای پر مهر از برادر، او را دگرگون می کند و به تعبیر نویسنده، نامه برادر، با او همان می کند که شعر و چنگ رودکی با امیرسامانی کرد. چنین بود که بهمن بیگی به همه زرق و برق‌ها و جاذبه‌های شهر پشت پا می‌زند و به «بخارای خود» به «ایل» می‌پیوندد. موءلف دراین اثر، با نثری شیوا که به شعر پهلو می‌زند، طی دستانواره‌هایی پرکشش، ضمن توصیف طبیعت زیبای سرزمین عشایر قشقایی، خواننده را با آداب و رسوم،

معتقدات و مسائل و مشکلات مردم و بویژه زنان ایل و مصایب آنها آشنا می کند. آل/ ترلان/ ایمور/ وطن/ شکار ایلخانی و شیرزاد/ ملا بهرام/ گاو زرد و «آب بید» برخی از داستان‌های کوتاه این مجموعه جذاب است.

۳ به اجاقت قسم

ویژگی اثر : محمد بهمن‌بیگی، چاپ سوم. شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۲ (چاپ اول ۱۳۷۹)، ۲۷۱ ص، مصور، وزیری. «به اجاقت قسم» دربرگیرنده خاطرات آموزشی استاد بهمن بیگی بنیانگذار آموزش عشایر ایران است. این اثر از ۲۱خاطره آموزشی تشکیل شده و عنوان آن، از سیزدهمین خاطره این مجموعه انتخاب شده‌است. نویسنده در مقدمه این اثر تحت عنوان «چگونه به شرح چگونگی آموزش از آهنگ خویش به فرزندان عشایر و بیان تجربه‌هایش پرداخته و درحقیقت کلیدهای کامیابی خود را در راه دشوار تعلیم و تربیت عشایر به دست داده و می‌نویسد:«... یاران و دوستان من دست بردار نیستند و پیوسته می‌پرسند چگونه؟! من دراین کتاب سعی کرده‌ام که با گزارش پراکنده قسمتی از خاطرات آموزشی خودم، فراز و نشیب‌های راه رفته‌ام را به پرسندگان و دوستداران تعلیم و تربیت نشان دهم و به آنان بگویم چگونه!» بهمن بیگی در نخستین اثر خود«عرف و عادت در عشایر فارس» درباره اعتقاد افراد ایل به «اجاق» می‌نویسد:«در آتش‌پرستی ملل باستانی گیتی نیز آثاری درمیان ایلات وجود دارد. افراد ایلات به اجاق خانه و خانواده عقیده کاملی دارند و آن را گاهی منبع آثار و صاحب قدرت می‌پندارند و عده‌ای از خانواده‌ها را صاحب اجاق پرفروغ‌تر و قوی‌تری می‌دانند و نسبت به چنین خانواده‌هایی بویژه خیانت را خطرناک می‌شمارند... قسم به اجاق و به هر کانونی که در آن آتشی افروخته باشد معمول است و این قسم‌ها به اقتضای ایمانی که بدان دارند، می‌تواند مدعی یا منکر را قانع نماید. اجاق مردی را که فرزند نداشته‌باشد «کور» یعنی خاموش می‌دانند و به حال او تأسف فراوان می‌خورند...» معلم بی‌تصدیق/ آموزگار ایلی/ مقررات دست‌وپاگیر/ آموزش عشایر و زنان/ آموزش عشایر و سازمان برنامه/ خدمت و تهمت/ و «چگونه شیراز مرکز آموزش عشایر کشور شد» عناوین بخش‌هایی از خاطرات این مجموعه‌اند.

۴ عرف و عادت در عشایر فارس

ویژگی اثر : محمد بهمن بیگی، چاپ دوم، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۱ (چاپ اول، تهران ۱۳۲۴)، ۱۳۵ ص. رقعی. استاد بهمن‌بیگی اثر حاضر را درست ۶۰ سال پیش، زمانی که حدود جوانی ۲۰ ساله بود، نوشته‌است. کتاب از چنان اهمیتی برخوردار بوده که در همان سال انتشار، مورد توجه نویسندگان بزرگ و نشریات معتبر ادبی - علمی قرار گرفت. چاپ دوم اثر، در فاصله‌ای ۵۷ ساله و درسال۱۳۸۱ منتشر شد. بهمن بیگی در مقدمه این چاپ به علل تأخیر چاپ دوم کتاب اشاره کرد و مشکلات را بر شمرده‌است. نویسنده دراین کتاب، با نگاهی از درون، خواننده را با آداب و عادات و اخلاق و رسوم و همچنین دیگر جنبه‌های متنوع زندگی ایل بزرگ قشقایی در دوره تألیف کتاب آشنا می‌کند. از آنجا که موءلف، آگاه به مسائل حقوقی بوده، در مبحث اول کتاب، موضوع عرف و عادات را از نظر حقوق مدنی، کیفری، آیین دادرسی، حقوق اداری و سیاسی اجتماعی در بین ایلات و عشایر فارس مورد بحث قرار داده و در مبحث دوم که اندکی مختصرتر است، به ذکر عقاید وافکار عشایر فارس پرداخته و در برخی موارد، آداب و رسوم عشایر فارس را با قوانین و رسوم ملل قدیم مقایسه و تطبیق کرده‌است. استاد بهمن بیگی در این اثر، ضمن بیان بی‌سروسامانی عشایر جنوب در آن سال‌ها، درمان دردهای بزرگ عشایر را تنها در سایه مهر و محبت و تعلیم و تربیت دانسته و اعلام داشته: «برای جلوگیری از این همه سرگردانی و گمراهی، راهی جز ایجاد مدارس سیار و فراوان وجود ندارد.» .

بهمن، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۲ در تهران، فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی حقوق فرانسه. در ۱۲۸۷ وارد خدمت در وزارت امور خارجه گردید. اهم مشاغل او در وزارت امور خارجه عبارتست از: نایب اول کنسولگری استانبول، رئیس اداره‌ی حسابرسی، رئیس اداره‌ی دول غیرهمجوار، وزیرمختار در کشورهای بالکان، وزیرمختار در قاهره، وزیرمختار در بلژیک، سفیرکبیر در افغانستان، سفیرکبیر در مصر. غیر از مشاغلی که وزارت امور خارجه داشت، مدتی سرپرست محصلین ایرانی در اروپا بود و چند سالی نیز ریاست تشریفات دربار را عهده‌دار گردید. در سال ۱۳۱۳ مدتی در کابینه فروغی رئیس اداره‌ی کل تجارت بود. در ۱۳۲۰ که با سمت سفیرکبیر در قاهره اقامت داشت، جای خود را به محمود جم داد و از آن تاریخ به بعد کاری به او ارجاع نشد و یا خود وی کاری قبول نکرد.

او از رجال دانشمند و جدی دوران معاصر است. در مأموریت‌های مختلف نسبتی به وی داده نشده است. زمین‌های زیادی از راه ارث نصیب او شد که وراث او از آنها بهره گرفتند. در ۱۳۴۶ در ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهمنی، سعید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سعید بهمنی

محل تولد : باجیگران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از پایان تحصیلات متوسطه در سال۶۱-۶۰وارد حوزه علمیه قم شدم . ابتدا به مدت سه سال به طور آزاد درس های حوزه را از استادان مختلف آموختم و پس از سه سال در حوزه ثبت نام کرده و قبول شدم. دروس سطح را در سال ۶۹ به پایان رسانده و سپس دروس خارج را آغاز کردم . در سال ۷۱-۷۰ در دوره های تربیت محقق و مدیر و مبلغ مناطق اهل سنت شرکت کرده و به مدت دو سال دوره عمومی آن را گذراندم و پس از یک سال دوره تخصصی فقه و اصول را طی کردم . این دوره ها پس از مدتی به نام رشته های تخصصی فوق و مذاهب اسلامی از سوی حوزه علمیه قم به رسمیت شناخته شد.

بهمنی، فرامرز

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروهان دوم از گردان ۴۰۹حضرت ابوالفضل(ع)لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید« فرامرز بهمنی» در سال ۱۳۴۲ در شهر «زاهدان» در خانواده ای متوسط چشم به جهان گشود دوران دبستان و راهنمایی را در زادگاهش پشت سر گذاشت و در دوره دبیرستان به جبهه اعزام گردید . اودر مدت حضور در جبهه دوبار مجروح شد.مدتی بعددر رشته فیلمسازی تحصیلش را ادامه داد. اوقات فراغت خود را به تربیت جوانان شهر« زاهدان »و فعالیت در بسیج می گذراند و همواره به تشکیل کلاسهای فرهنگی مبادرت می ورزید. او مدتی نیز در اداره کل بازرگانی سیستان وبلوچستان به کار اشتغال داشت . سرانجام حدود یکسال پس از شهادت برادر بزرگوارش، «فرزاد» در عملیات «والفجر ده » در منطقه خرمال بر اثر برخورد بامین به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران زاهدان،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بهمنیار کرمانی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۴ -۱۲۶۸ /۱۲۶۲ ش)، استاد دانشگاه، مصحح، روزنامه‌نگار و شاعر، متخلص به دهقان. وی در کرمان متولد شد و در همان شهر نزد پدر خویش ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و فلسفه و ریاضیات را آموخت، ضمن تحصیل، زبان ترکی استانبولی و انگلیسی را نیز فراگرفت و در این دو زبان دست به تحقیقات و تألیفاتی زد. در آغاز مشروطیت به مبارزات سیاسی روی آورد و در سال ۱۲۸۹ ش روزنامه‌ی «دهقان» را برای اشاعه‌ی اندیشه‌های ملی خویش منتشر کرد که منجر به تبعید و زندانی شدنش به شیراز شد. در سال ۱۲۹۶ ش از شیراز به تهران آمد و از طرف وزارت دارایی مأمور خدمت در خراسان شد. در سال ۱۳۰۳ ش روزنامه‌ی «فکر آزاد» را در مشهد انتشار داد. در این هنگام از طرف وزارت فرهنگ به ریاست دارالمعلمین تبریز انتخاب گردید اما پس از یک سال به تهران مراجعت کرد. چندی هم با سمت وکیل عمومی مأمور قزوین و همدان شد. در سال ۱۳۱۳ ش که معلم دانشسرای عالی و دانشگاه تهران بود، سمت استادی‌اش تأیید گردید. بهمنیار در سال ۱۳۲۱ ش به عضویت پیوسته‌ی فرهنگستان ایران درآمد، و در سال ۱۳۳۲ ش به ریاست انجمن تألیف و ترجمه که از مؤسسات وابسته به دانشگاه بود، برگزیده شد. در تهران وفات یافت و در کربلا به خاک سپرده شد. از تألیفات وی: «تحفه‌ی احمدیه»، در شرح «الفیه‌ی ابن‌مالک»؛ «تصحیح و تحشیه‌ی منشآت محمد بن مؤید بغدادی»؛ «تصحیح اسرار التوحید»؛ «رساله‌ی املای فارسی»؛ «تصحیح تاریخ بیهق» «شرح حال صاحب بن عباد»؛ «تصحیح الابنیه عن حقایق الادویه»؛ «مجمع‌الامثال فارسی»؛ «رساله در حکمت و فلسفه»؛ «دیوان» اشعار.[۱]

احمد بن آقا محمد علی، ادیب و استاد دانشگاه تهران (و. کرمان ۱۲۶۲- ف. ۱۳۳۴ ه.ش.) وی علوم مقدماتی را در کرمان تحصیل کرد و در نهضت مشروطه در عداد آزادی‌خواهان درآمد و روزنامه «دهقان» را انتشار داد سپس از طرف مأموران انگلیس به شیراز تبعید شد و محبوس گردید. در سال ۱۳۳۵ ه.ق. رهایی یافت و در تهران وارد خدمت وزارت مالیه شد و مأمور خراسان گردید و در مشهد روزنامه «فکر آزاد» را منتشر کرد. در سال ۱۳۰۵ ه.ش. از طرف وزارت معارف مأمور تبریز شد و به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۰۶ وارد خدمت عدلیه شد و مأمور قزوین و سپس همدان گردید و مجددا در ۱۳۰۸ به معلمی مشغول شد. در ۱۳۱۰ برایس تدریس دارالمعلمین انتخاب گردید و در ۱۳۱۳ تدریس ادبیات عربی مدرسه معقول و منقول بدو محول شد و در ۱۳۱۵ عنوان استادی دانشگاه و در ۱۳۲۱ عضویت فرهنگستان یافت. از آثار او «تحفه احمدیه» در شرح الفیه ابن مالک، تصحیح التوسل الی الترسل، تصحیح تاریخ بیهق، تحصیل اسرار التوحید، ترجمه زبدهٔ التواریخ در تاریخ آل سلجوق، صرف و نحو عربی به فارسی (سه دوره)، ترجمه احوال صاحب بن عباد را باید نام برد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از نیمـا تا روزگار ما (۱۲۸ –۱۲۷)، تاریخ جراید (۸۴ –۸۲ /۴ ، ۳۱۰ –۳۰۷ /۲)، تذکره‌ی شاعران کرمان (۱۴۶ – ۱۴۴)، سـتارگان کرمان (۱۱۶ –۱۱۰)، سـخنوران نامی معاصـر (۱۳۹۰ –۱۳۸۵ /۲)، سـرآمدان فرهنگ (۱۳۱ –۱۲۷ /۱)، شرح حال رجال (۳۲ –۳۱ /۶)، فرهنگ سخنوران (۳۴۴)، مؤلفین کتب چاپی (۳۶۹ –۳۶۷ /۱)، یغما (س ۸، ش ۸، ص ۳۸۳، س ۳۰، ش ۱۱، ص ۶۸۴ –۶۷۹).

بهنام، اسداللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۵ ش متولـد شـد. پس از انجام تحصـیلات مقـدماتی و معمول زمان، وارد مـدرسه‌ی علوم سیاسـی شـد و از مـدرسه‌ی مزبور فارغ‌التحصیل گردید. در ۱۲۸۶ به اسـتخدام وزارت امور خارجه درآمد و کار خود را با منشی‌گری اداره‌ی انگلیس آغاز کرد. پس از چنـدی به معاونت آن اداره منصوب شـد. سـپس به نیابت اول و مأمور تذکره در قنسولگری بادکوبه منصوب گردید و پس از آن ویس‌قنسول ایروان شـد و بعـد قنسول باطوم و قنسول ایروان را برعهده گرفت. شـغل بعدی او مأمور سیاسـی در ارمنسـتان بود. دیگر مشاغـل وی در وزارت امور خـارجه عبارتنـد از: قنسول بمبئی بـا رتبه‌ی ژنرال قنسولی، ژنرال قنسول اسـتانبول با حفظ سـمت، مأمور رسیدگی به امور اتبـاع ایران در بالکـان. پس از پایان مأموریت خارج، چنـدی رئیس اداره‌ی کابینه‌ی وزارت امور خارجه و چنـدی هم رئیس اداره‌ی استخدام و بازرسی شـد. از دیگر مشاغـل وی، ریـاست دفتر محاکمات اداری و ریاست کتابخانه و ژنرال قنسولی استانبول با مقام وزیرمختاری بود. بهنام مدتی طولانی ریاست کتابخانه وزارت امور خارجه را عهده‌دار بود تا بازنشسته شد.

اسـداللّه بهنـام خط و ربطی عالی داشت و در ادبیات و فلسـفه مطالعات کافی کرده بود. هنگامی که به ریاست کتابخانه وزارت امور خـارجه منصوب شـد در توسـعه‌ی آن واحـد فرهنگی تلاـش زیادی بعمل آورد و نظم و ترتیبی در آنجا برقرار نمود. در اثر تلاش و فعـالیت او وزارت امور خـارجه همه‌سـاله اعتبـاری برای خریـد کتب اعم از داخله و خارجه در بودجه‌ی خود اختصاص داد. اسـناد و مدارک باارزش که در اثر بی‌اعتنایی در شرف انهدام بود سر و صورتی پیدا کرد. وی در سال ۱۳۳۰ بازنشسته شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهنام، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۲ ش متولـد شـد. تحصـیلات مقـدماتی را مطـابق معمـول زمـان انجـام داد و صـرف و نحو عربی و فارسـی و معـانی بیـان را فراگرفت و وارد مـدرسه‌ی علـوم سیاسـی گردیـد و دوره‌ی مـدرسه‌ی مزبـور را پایـان بخشـید و در ۱۲۸۶ در وزارت امـور خـارجه استخدام شد و تدریجاً مراحل اداری را پیمود و معاون دوم اداره‌ی انگلیس شد و بعد به نایب‌اولی قنسولگری ایران در باکو منصوب گردیـد. سـایر مشاغـل وی در طـول خـدمت عبارتنـد از: ویس‌قنسـول ایروان، قنسول بـاطوم، قنسول ایروان (برای بـار دوم)، نماینـده سیاسـی ایران در ارمنسـتان، قنسول بمبئی بـا رتبه‌ی ژنرال قنسولی. در سال ۱۳۰۸ ژنرال قنسول ایران در اسـتانبول گردیـد و در همین

سمت رسیدگی به امور اتباع بالکان نیز با او بود. این مأموریت مدت چهار سال طول کشید و پس از بازگشت به ایران به ریاست اداره کابینه‌ی وزارت امور خارجه برگزیده شد و بعد رئیس اداره کارگزینی و محاکمات گردید.

جواد بهنام در ۱۳۲۲ مجدداً سرکنسول ایران در استانبول شد. پس از بازگشت از این مأموریت به ریاست اداره کتابخانه انتخاب گردید و در همین سمت در ۱۳۲۶ بازنشسته شد. وی به زبانهای فرانسه، ترکی استانبولی و قدری انگلیسی تکلم می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهنام، فتح‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از افسران تحصیلکرده شهربانیی و فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی افسری سوئدی‌ها بود. در ۱۳۰۵ به ریاست شعبه تأمین عبور و مرور تهران منصوب شد و در ۱۳۰۹ با درجه‌ی یاوری معاون اداره کل زندان‌ها شد. چندی هم فرماندهی آموزشگاه عالی شهربانی را عهده‌دار بود. در ۱۳۲۱ سرکلانتر تهران شد و در ۱۳۲۵ ریاست پلیس انتظامی را عهده‌دار گردید. در ۱۳۲۶ در همین سمت درجه‌ی سرتیپی گرفت و سرانجام به معاونت کل شهربانی منصوب گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهنام، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمود، در ۱۲۹۷ متولد شد و تحصیلات ابتدائی را در دبستان ثروت و متوسطه را در دارالفنون و ایرانشهر به پایان رسانید و وارد دانشکده حقوق تهران شد و درجه‌ی لیسانس در حقوق قضائی گرفت. در ۱۳۲۰ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و مراحل اداری را تدریجاً پیمود و اولین سمت وی در خارج از کشور دبیر دوم سفارت ایران در بیروت بود. پس از دو سال توقف در بیروت با همان سمت به سوئد انتقال یافت. پس از پایان مأموریت اخیر به تهران احضار و به معاونت اداره سازمانهای بین‌المللی وزارت امور خارجه منصوب شد و پس از چندی معاون اداره کارگزینی گردید. در ۱۳۳۴ با سمت دبیر یکم سفارت کبرای ایران در امریکا به واشنگتن رفت و از آنجا مأمور خدمت در استکهلم شد. چندی هم رئیس اداره تابعیت و رئیس اداره دفتر کل وزارتی بود. تا در ۱۳۳۶ مأمور رایزنی سفارت ایران در واشنگتن شد و در همان سمت مقام وزیرمختاری گرفت. از دیگر مشاغل وی مدیرکلی وزارت امور خارجه و سفارت ایران در نروژ و سپس مجارستان بود. مدتی هم مشاور عالی وزیر و عضو شورای عالی وزارت امور خارجه بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهنیا، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند خلیل خان مشاورالسلطان، در ۱۲۸۹ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران پایان بخشید. در ۱۳۰۷ در مسابقه‌ی محصلین اعزامی به اروپا شرکت کرد و به فرانسه اعزام گردید و در پاریس در رشته‌ی مهندسی پل و شوسه درجه‌ی علمی گرفت. در ۱۳۱۵ به ایران بازگشت و در همان سال در وزارت راه استخدام شد و مأمور راه‌سازی در خوزستان گردید. پس از اتمام مأموریت خوزستان در وزارت راه رئیس منطقه‌ی مرکز و جنوب شد.

بهنیا در سال ۱۳۲۱ در دانشکده فنی با سمت دانشیار استخدام گردید و پس از پنج سال خدمت در دانشیاری به استادی رسید و در ۱۳۲۵ مدیرکل وزارت راه شد، سپس به عضویت در هیئت مدیره بنگاه مستقل آبیاری انتخاب شد و در ۱۳۲۹ مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره بنگاه مستقل آبیاری گردید.

مهندس بهنیا در ترمیم کابینه‌ی دکتر علی امینی چندی وزیر راه بود و پس از سقوط دولت دکتر امینی به سازمان برنامه رفت و رئیس دفتر فنی آن سازمان گردید. آخرین شغل دولتی وی ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی بانک رهنی ایران بود. چند جلد کتاب درسی در رشته‌ی تخصصی او که در دانشکده فنی تدریس می‌شد از طرف دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. صاحب ترجمه، مردی ملایم و مبادی آداب و با حسن نیت و بسیار مؤدب بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بهنیا، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدیرکل، بانکی، وزیر. متولد ۱۲۸۳، فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی علوم سیاسی. خدمات خود را از وزارت دارائی شروع کرد و تدریجاً مشاغلی از قبیل مدیرکلی دفتر وزارتی، مدیرکلی دخانیات، مدیرکلی خالصجات و مدیرکلی معاملات خارجی و مدیرکلی وزارت دارائی را طی نمود تا به معاونت وزارت دارائی منصوب شد. مدتی نیز کفالت آن وزارتخانه را عهده‌دار بود. در ۱۳۴۰ در کابینه‌ی دکتر علی امینی به وزارت دارائی و سرپرستی وزارت گمرکات و انحصارات منصوب شد. در اواخر کابینه از وزارت مستعفی گردید. پس از چند ماه مجدداً در کابینه‌ی امیر اسداللّه علم به وزارت دارائی معرفی شد و قریب یک سال وزیر دارائی بود تا کنار رفت. مدتی نیز ریاست بانک اعتبارات ایران و عضویت شورای عالی بانک ملی ایران را داشت. در ۱۳۴۷ در اروپا پس از یک عمل جراحی درگذشت. او کتابی تحت عنوان پشت پرده‌ی سیاست انتشار داد. در این کتاب مسائلی از قبیل حکومت رزم‌آرا، مصدق و زاهدی و نفت مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. به زبان فارسی و فرانسه تسلط داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بیات، عباسقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج علینقی نظام لشکر از مالکین بزرگ و عمده اراک، متولد ۱۲۳۵. دختر حاج مرتضی قلی خان وکیل‌الملک کرمانی از بطن خانم نجم‌السلطنه مادر دکتر محمد مصدق را به زنی گرفت و صاحب فرزندان متعددی شد که تمام آنها به مقامات مهم رسیدند. در دوره‌ی سوم به وکالت مجلس رسید و از ادوار بعد فرزندان خود را به وکالت رسانید و خود سال‌ها با عزت و ثروت زندگی کرد. در زمان حیات خود، دختر دکتر محمد مصدق را برای عزت‌اللّه بیات یکی از فرزندان خود به زنی گرفت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بیات، عزت‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۴، فرزند سهم‌الملک از بزرگان و متنفذین و مالکین اراک. مادرش دختر خانم نجم‌السلطنه و خواهر امی دکتر محمد مصدق بود. سال‌ها در اراک به ملکداری اشتغال داشت و برادر بزرگش سهام‌السلطان در ادوار مختلف به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شد. وقتی سهام‌السلطان به مقامات اجرائی دعوت شد، عزت‌اللّه بیات به نمایندگی پارلمان انتخاب گردید. در ادوار چهاردهم و پانزدهم وکیل مجلس شورای ملی گردید.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بیات، قامت

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قامت بیات : فرمانده تیپ مستقل الهادی (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
در روستای قره آغاج زنجان در سال ۱۳۴۰ به دنیا آمد . او دومین فرزند یک خانواده پر جمعیت بود ، دو خواهر و پنج برادر داشت . پدرش (یحیی) در قره آغاج ، کشاورزی می کرد . وقتی قامت یک ساله شد خانواده اش به زنجان مهاجرت کردند و پدر به شغل گاریچی و پس از مدتی به رانندگی مشغول شد . به این ترتیب وضع اقتصادی خانواده بهتر شد . مادر قامت مه پاره بیات ، نیز برای کمک به در آمد خانواده قالی بافی می کرد .
قامت قبل از ورود به دبستان مدتی به مکتبخانه نزد فردی به نام ملاعزت رفت و قرآن را فرا گرفت . تمام کوشش وی در مکتبخانه بر یادگیری سریع و بی وقفه قرآن بود . علاوه بر کلام قرآن ، پیش از رسیدن به سن هفت سالگی در کلاسهای شبانه مدرسه ابتدایی شرکت می کرد . پس از ورود به کلاسهای روزانه در کلاسهای شبانه هم با جدیت درس می خواند که پس از مدتی اولیا مدرسه از این مسئله اطلاع یافتند و از ثبت نام وی در کلاسهای شبانه خود داری کردند . او در کلاسهای روزانه درس خود را دنبال کرد . قامت در دبستان خاقانی دوره ابتدایی را به پایان برد و در مدرسه راهنمایی انوری و سپس دبیرستان شریعتی (کنونی) تحصیل خود را ادامه داد . او همواره دوستان کمی داشت . وقتی مادر علت این امر را سوال می کرد که چرا فقط با چند نفر از بچه های محل رفت و آمد می کند ؟ می گفت : همین حد که اینها اهل نماز هستند برای من کافی است که با اینها دوست شوم . مادرش می گوید :

قامت با دیگر فرزندان من خیلی فرق داشت . او پسری نظیف و مسئولیت پذیر بود . زمانی که من منزل نبودم به خوبی از خواهران و برادران کوچک تر از خود مواظبت می کرد و خانه را مرتب و تمیز می کرد و به خوبی از عهده کارها بر می آمد .علاوه بر این بسیار پر انرژی بود . وقتی پدرش به او و خواهر و برادرانش پول توجیبی می داد تنها کسی که آن را پس انداز می کرد قامت بود . او از همان پول توجیبی روزانه، یک دست کت و شلوار برای مدرسه اش به قیمت چهل تومان خرید .

با آغاز نهضت اسلامی مردم ایران برعلیه حکومت خود کامه شاه، قامت وارد مبارزه وسیاست شد . قامت و دوستانش به شیشه های سینما سنگ می زدند .آنها می گفتند :چرا باید سینما باز ولی مسجد بسته باشد . در درگیری با پلیس به طرف آنها آجر پرت می کردند و یا کوکتل مولوتف که شیشه را پر از بنزین بودرا آتش می زدند و از پشت بامها به طرف نیروهای انتظامی شاه ستمکار پرتاب می کردند . ا و به نوارهای سخنرانی امام خمینی گوش می داد . چون فعالیت قامت و برادرانش در انقلاب زیاد بود پدرشان تصمیم گرفت آنها را به روستا ببرد . با حیله های مختلف آنها را سوار ماشین کرد ولی قامت ، یوسف و کریم در اواسط راه از ماشین پیاده شدند و به شهر بازگشتند . وقتی مادرشان علت مراجعت شان را پرسید ، قامت گفت : همه در شهر می خواهند انقلاب کنند ، ما به روستا فرار کنیم ؟!

عاقبت شاه ستمکار مجبور شد تسلیم اراده مردم ایران شود ودر۲۶دی ماه ۱۳۵۷از کشور فرار کند.چند روز بعد از آن همبا آمدن امام خمینی به کشورانقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

قامت بیات حالا با خیال راحت تر درس می خواند .در خرداد ۱۳۵۸ دیپلم گرفت و پس از آن وارد سپاه پاسداران شد . بیشتر در سپاه بود، بقیه وقت خود را مطالعه می کرد .

مادرش می گوید :اغلب تا نیمه شب بیدار می ماند و کتاب می خواند . علی رغم اصرار خانواده هر گز به ازدواج تن نداد . او می گفت : در صورتی که ازدواج کنم نمی توانم به جبهه بروم . این امر ، مرا از پرواز به درگاه حق محروم می کند .نیمه دوم سال ۱۳۵۸ که دانشجویان پیرو خط امام به سفارت آمریکا که مرکزی برای جاسوسی وخرابکاری برعلیه انقلاب اسلامی تبدیل شده بود،هجوم بردند اوحضورداشت.

به دلایل امنیتی این گروگانها را در تهران نگه نداشتند و به صورت پراکنده به شهرهای مختلف فرستادند .

تعدادی از آنان را نیز به زنجان بردند . مسئول گروه حافظ گروگانها ،مرکب از عده ای از دانشجویان،پاسداران و افسران ، قامت بیات بود .

بیات در غائله کردستان در مبارزه با ضد انقلابیون تجزیه طلب نیز شرکت داشت و با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ به فرمان امام مبنی بر عزیمت به جبهه ها بدون آنکه منتظر اعزام بسیج و یا ستادی بشود به جبهه رفت .

بیات دو ماه بعد از اولین عزیمتش به جبهه به زنجان بازگشت و به منظور تشکیل بسیج فعالیت پرداخت . او از میان افراد سپاه زنجان برای آموزش مربیگری انتخاب و به تهران اعزام شد . پس از باز گشت از این دوره مدتی در جبهه سومار فرماندهی یک گروه از پاسداران را به عهده داشت . بیات به دلیل سوابق بسیار در جبهه و مدیریت بالا به فرماندهی رسید . او اولین فرمانده اعزامی از زنجان به منطقه جنگی بود و سایر نیروها زیر نظر او با دشمن می جنگیدند . او در میان افراد تحت فرماندهی اش از محبوبیت خاصی بر خوردار بود .

بیات ،در جبهه هم در اوقات فراغت را مطالعه می کرد . با آنکه اوسمت فرماندهی داشت ،به کارهای خدماتی وخدمت رسانی به نیروهای تحت امرش اقدام می کرد. در زمینه انجام فرائض دینی ، اکثر اعمالش را در خفا انجام می داد .

در عملیات محرم در منطقه سپنتا ، بیات فرماندهی عملیات را بر عهده داشت . در مرحله اول عملیات ، آتش دشمن بسیار سنگین بود و قامت از ناحیه چشم ، پشت و پا مجروح شد ؛ ولی هیچ شکایتی نداشت . همرزمان وی بعد از چند روز که درد شدید شده

بود از حرکات صورت وی متوجه درد و جراحت شدنـد و به اصـرار َ، او را به تهران اعزام کردنـد . پس از اینکه تا حدودی بهبودی یافت به منزل رفت اما از مجروحیت خود به خانواده چیزی نگفت و تنها به این جمله که زخمی شدم و در حال بهبودی است . اکتفا کرد .

بیات با حاج میرزا علی رستم خانی ؛ ابوالفضل پاکـداد ، حمیـد احـدی ، محمـد ناصـر اشتری ، مهـدی میر محمـدی ، محمود صدر محمـدی دوست بود . همه ی اینها شـهید شـده انـد.هر گاه اینها در مکانی جمع می شدنـد ؛ کشتی می گرفتنـد ، به طوری که افراد تحت فرمانـدهی آنها تعجب می کردند . بیات به محسن جزیمی که از نیروهای تحت امرش بود گفته بود تو به من کاراته یاد بده و من به تو مسائل عقیـدتی . بیات در عملیات بسیاری ماننـد طریق القدس ، فتح المبین و ... فرماندهی نیروها را بر عهده داشت . او در وصیت نامه اش خود را چنین توصیف می کند : من پاسدارم و وارث خون های پانزده قرن خط سـرخ شهادت تشیع که در عصری استثنایی و پر خاطره قرار گرفته ام و مسئولیتها بر دوشم سنگینی می کند .

قـامت بیات در عملیات والفجر مقـدماتی ، در منطقه رقابیه در ۱۸ بهمن ۱۳۶۱ به هنگام انجام عملیات شـناسایی به همراه چند تن از فرمانـدهان دیگر ، بر اثر اصـابت ترکش خمپـاره به سـرش به شـهادت رسـیدند . او اولین شـهید خانواده بود پس از شـهادت قامت ، برادرش رحیم که در منطقه جنگی حضور داشت روی چهار پایه ای رفت و خطاب به رزمندگان گفت : اگر برادرم شـهید شده من هستم .

او نیز بعـد ها در جزیره مجنون به شـهادت رسـید . جسـد قامت بیات بعـد از زیارت حضـرت معصومه به زنجان منتقل و در قبرسـتان پایین شـهدا به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شـهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

بیات، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۱۳۲۶.

درگذشت: ۱۳۶۷.

پارک ملی کویر (تهیه متن از حمیدرضا بیات، هنریک مجنونیان، فریبرز شکرایی؛ تهران، ۱۳۷۰)؛ منطقه‌ی حفاظت شده‌ی اشترانکو (با همکاری هنریک مجنونیان، تهران، ۱۳۶۷).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

بیات، مرتضی قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج عباسقلی خان سهم‌الملک اراکی، متولد ۱۳۰۶ ه.ق. تحصیلاتی در حد متوسط انجام داد، ولی سفرهای متعددی به اروپا کرد. کار اصلی او کشاورزی و ملکداری بود. با پدر خود همکاری می‌کرد، ولی جاه‌طلبی و غرور او باعث شد به کارهایی سیاسی

دلبستگی پیدا کند. وارد احزاب آن زمان شد و سرانجام در دوره‌ی چهارم مجلس که در ۱۳۰۰ افتتاح شد، به وکالت رسید. در دوره‌ی پنجم نیز وکیل بود. در مجلس مؤسسان اول که در ۱۳۰۴ تشکیل شد، نماینده و نایب‌رئیس مجلس بود.

در اولین کابینه‌ی دوران رضاشاه که به ریاست ذکاءالملک فروغی تشکیل شد، به عضویت دولت درآمد و وزیر مالیه شد. عمر این کابینه بیش از شش ماه طول نکشید، ولی بیات مجدداً به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و تا پایان دوره‌ی سیزدهم مجموعاً ده دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود و در غالب ادوار، نیابت ریاست را برعهده داشت. در دوره‌ی سیزدهم کاندیدای ریاست بود، ولی محتشم‌السلطنه اسفندیاری با چند رأی اضافی برای بار چهارم به ریاست مجلس شورای ملی رسید و او نیز نیابت را نپذیرفت.

در انتخابات دوره‌ی چهاردهم نتوانست کرسی نمایندگی را به دست آورد، ولی علی سهیلی انجام‌دهنده‌ی انتخابات، رضایت او را به نحو دیگری فراهم کرد و به او پست وزارت دارائی داد. پس از سقوط کابینه‌ی سهیلی، در دوره‌ی نخست‌وزیر ساعد مراغه، وزیر مشاور شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰، با همکاری سید محمد صادق طباطبائی و باقر کاظمی و امان‌اللّه اردلان و ابراهیم زند به تشکیل حزب مردم همت گماشت. سوابق آزادیخواهی طباطبائی موجب شد که عده‌ی زیادی به این حزب گرویدند و با توجه به این نکته که طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی نیز بود، حزب مزبور در مجلس طرفدارانی پیدا کرد. پس از سقوط کابینه‌ی ساعد، مجلسیان متوجه رجال صدر مشروطه بودند. صادق مستشارالدوله زمینه‌ی مساعدی برای نخست‌وزیری داشت، لیکن اقلیت ۵۰ نفری مجلس به لیدری دکتر محمد مصدق، به بیات توجه داشت. بیات توانست فراکسیون‌های میهن و اتحاد ملی را با خود همراه نماید. لاجرم با پشتیبانی اقلیت و بر اثر بی‌تفاوتی اکثریت، به نخست‌وزیری رسید. مستشارالدوله نیز ۴۵ رأی داشت.

دوران نخست‌وزیری بیات که چهار ماه به طول انجامید، از ادوار متشنج و ناراحت‌کننده بود. دخالت قوه‌ی مقننه در کار قوه‌ی مجریه از یک طرف و توقف نیروهای متفقین در ایران از طرف دیگر، مشکلات بزرگی بوجود آورده بود. سرانجام با استیضاح سید ضیاءالدین، کابینه‌ی بیات سقوط کرد. پس از چندی، به استانداری آذربایجان منصوب شد، ولی پیشرفت دموکرات‌ها در آنجا موجب شد پس از چند روز به تهران بازگردد. در اواخر دوره‌ی چهاردهم وقتی قوام‌السلطنه با ۵۲ رأی در مقابل ۵۱ رأی مؤتمن‌الملک به نخست‌وزیری رسید، بیات را وارد کابینه نمود و او وزیر دارائی و نایب نخست‌وزیر شد. مدت کوتاهی در این سمت بود. در انتخابات دوره‌ی اول سنا به سناتوری و نیابت مجلس سنا رسید و در ۱۳۳۱ پس از خلع‌ید از شرکت سابق نفت، به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت ملی نفت ایران منصوب شد و تا ۱۳۳۶ در آن سمت بود. در ۱۳۳۶ درگذشت و هنگام مرگ ۷۱ سال داشت. مردی بذال و خوشگذران بود. کلیه‌ی ثروت پدری را در این راه مصرف کرد؛ به طوری که در اواخر عمر چیز قابل توجهی نداشت. از فرزندانش فقط محمد بیات تا اندازه‌ای ترقی کرد و مدتی معاون وزارت کشاورزی و بعد مدیرکل بانک کشاورزی گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بیات، مصطفی قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به صمصام‌الملک، فرزند حاج عباسقلی خان سهم‌الملک اراکی و برادر کهتر سهام‌السلطان بیات، متولد ۱۲۶۷ در اراک. تحصیلات معمول زمان را نزد معلمین سرخانه فراگرفت. مدتی در روسیه به تحصیل پرداخت و پس از مراجعت به ایران، به کار

کشاورزی مشغول شد. در ۱۲۹۶ برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و مدت چهار سال رشته‌ی کشاورزی خواند و به ایران بازگشت و به وزارت فلاحت و تجارت و فوائد عامه داخل شد و از ۱۳۰۳ به مدت ۴ سال معاونت آن وزارتخانه را عهده‌دار بود. مدت کوتاهی نیز معاون وزیر کشور شد، ولی مجدداً به شغل سابق خود برگشت. در ۱۳۱۲ اداره‌ی کل کشاورزی به صورت مستقل تشکیل شد و بیات ریاست آن را عهده‌دار گردید. در ۱۳۱۶ در ۴۹ سالگی به مرگ زودرس وفات یافت. او یکی از بنیانگذاران کشاورزی نوین ایران است. دانشکده‌ی کشاورزی کرج را او بنیاد نهاد و در اصلاح وضع کشاورزی خدمات زیادی نمود. باغ نمونه‌ی کشاورزی کرج از اقدامات اوست. مجسمه‌ی نیم‌تنه‌ای از او در باغ کشاورزی کرج وابسته به دانشگاه تهران نصب است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بیاتی، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر بیاتی : فرمانده گردان امام صادق(ع) لشگر۲۵کربلا(سپاه پاسداران انمقلاب اسلامی)

سال ۱۳۲۹ در روستای" شهید آباد("تروجن)در شهرستان "بهشهر "چشم به جهان گشود. در سن پنج سالگی مادرش را از دست داد و از ۸ سالگی به دلیل مشکلات مالی به کار کردن پرداخت .اونزد پدر بزرگش به یادگیری خیاطی مشغول شد و این حرفه را تا سن ۱۹ سالگی زمانی که در سال۱۳۴۸ به خدمت سربازی اعزام گردید ادامه داد. پس از انجام خدمت سربازی به زادگاهش برگشت و از همین زمان مبارزاتش بر علیه رژیم طاغوت شروع شد . در سال ۱۳۵۲ ازدواج نمود که حاصل آن ۳ دختر و یک پسر می باشد . قبل از پیروزی انقلاب در مبارزات چه در شهر خود و چه در تهران حضوری فعال داشت.او با تهیه و توزیع کتب و نوراهای مذهبی به جنبه ی فرهنگی مبارزه هم توجه داشت. برای استقبال از امام (ره) هفته ها در تهران منتظر قدوم مبارکش بود و بعد از ورود آن بزرگوار به زادگاهش بازگشت و به فرمان امام مبنی بر تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یکی از بنیاد گذاران سپاه شهرستان "بهشهر"بود .او با پوشیدن لباس سبز خود را آماده حراست از انقلاب نمود.

در اواخر سال ۵۸ به قصر شیرین و از آنجا به کردستان شتافت و با تجربه ای که در فعالیتهای انقلاب و سپاه پاسداران کسب کرده بود در جنگ علیه ضد انقلابیون" کومله" و" دمکرات"که کمر به تجزیه کردستان وآزارو اذیت مردم شریف آن دیار بسته بودند شرکت نمود. بعد از پیروزی در جبهه مذکور به دیار سبز مازندران بازگشت و در درگیریهایی که گروه های چپ وکمونیستی در "گنبد "ایجاد کرده بود حاضر شد و به مبارزه پرداخت. اودر" گنبد"فرماندهی گروه اعزامی از" بهشهر "را قبول کرد. پس از پیروزی در" گنبد "عازم بندر"ترکمن "شد و به دنبال پاکسازی باقیماندهٔ گروهک های ضد مردمی وضد انقلاب بود .

در جهت سازماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بندر "ترکمن "تلاش زیادی نمود و در آنجا به عنوان فرماندهٔ عملیات مشغول به کار شد. پس از آن عازم" لاهیجان "شد و در سرکوبی گروهکها و تشکیل سپاه آنجا نیزنقش محوری داشت . در سال ۱۳۵۸ در پی فرمان امام (ره) مبنی بر تشکیل بسیج مستضعفین اقدام به تشکیل بسیج در شهرستان" بهشهر "نمود و این نیروی عظیم مردمی را برای سرکوبی منافقین به نقاط مختلف" مازندران "و" گیلان "از جمله" سیاهکل "هدایت کرد.

زمانی که منافقین به "امل"و"بابل "حمله کردند اورشادتها ی بی شماری از خود نشان دادودر خلق حماسه هزار سنگردر این شهرها سهم عمده ای داشت.

پس از آن وبا آغاز تجاوز عراق علیه کشورمان به جبهه" بازی دراز "شتافت وپس از ناحیه سر مورد اصابت گلوله دشمن قرار

گرفت . مـدتی بستری بود وبعـد از بهبودی مـامور تشـکیل بسـیج غرب " بهشـهر "گردیـد و بعـد از سازمانـدهی این نهـاد به منطقه "شوش "رفت و بـا سـمت فرمانـده عملیات رشادتها ی بیشـماری از خود به یادگار گـذاشت. او علاوه بر شـرکت در عملیات مامور حفاظت از مکانهای حساس و اشخاص مهم مملکتی نیز بود.

به علت مشکلات در قبل از انقلاب و مشغله کاری بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نتوانست ادامه تحصیل دهد اما با تجربه ای که از دوران جنگ داشت از درایت وبینش عمیقی برخوردار بود.

سر انجـام در ۲۹/۱۱/۱۳۶۰ تنگه چزابه در منطقه عملیـاتی بسـتان پیکر پاره پاره و آغشـته به خون این بسیجی و فرمانـده غیور را در آغـوش گرفت وپیکر پـاکش سه روز بعـد از شـهادت در تاریـخ ۲/۱۲/۱۳۶۰ طی مراسـمی باشـکوه تشیع و در زادگاهش روسـتای "شهید آباد "در جوار سایر همرزمان به خون خفته اش به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بیاتی، کریم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید کریم بیاتی : فرمانده گردان ویژه شهادت لشگر ۷۷پیروز ثامن الائمه (ع)(ارتش جمهوری اسلامی ایران)

در سال ۱۳۴۱ در روسـتای «اشکفتک» دراستان «چهارمحال وبختیاری» ودریک خانواده مذهبی ، متدین و زحمتکش چشم به جهان گشود . تحصیلات خود را در« شـهرکرد» وبا موفقیت تمام به پایان رسانید. او در محیط گرم خانواده با تعالیم اسـلامی آشـنائی پیدا کرد وهمین امر بـاعث شـد او در راه تبلیغ اهـداف انقلاب اسـلامی کوشـش و فعـالیت نمایـد که می‌توان کمـک به تشکیل اولین کتابخانه روسـتا و همچنین برگزاری مراسم مناسبت‌های مذهبی از جمله میلاد با سـعادت حضرت ولیعصر «عج» و دیگر ایام مذهبی رانامبرد. وی علاقه زیادی جهت خدمت به اسلام و میهن داشت با توجه به اینکه در رشته دندانپزشکی دانشگاه مشهد قبول شده بود بنـا به شـرایط جنگی کشور؛ دانشـکده افسـری را انتخـاب و بـا موفقیت و سـرعت دوران آموزش دانشـکده را سپری نمود و با درجه ستوان سومی از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل و بعد از تقسیم در« لشکر ۷۷ پیروز ثامن‌الائمه خراسان» شروع به کارنمود و بلافاصله داوطلبـانه عـازم جبهه‌هـای نبرد حق علیه باطـل شـد. در جبهه بـا توجه به فعالیت‌هـای بی‌وقفه و مخلصانه و رشادت‌های زیادی که از خود نشان داد؛ در عملیات پیروزمنـد بـدر شـرکت فعال داشت و در این عملیات مجروح گردید. در عملیات «ظفر ۴ »در تیرماه سال ۶۴ رشادت زیادی به خرج دادو پس از انجام مأموریت و در حالی که مجروح و زخمی شده بود با موفقیت کامل از محاصره دشمن رهائی یافت . این عمل او باعث تشویق‌هاازسوی فرمانـدهی وقت نیروی زمینی ارتش جمهوری اسـلامی ایران یعنی امیر سپهبدشـهید صیاد شـیرازی و فرماندهان لشکر ۷۷ پیروز ثامن‌الائمه(ع) خراسان شـد. شـهید بزرگوار ما در گردان ویژه شـهادت که یک گردان مشـترک از نیروهـای سپاه و ارتش تشـکیل شـده بود بـا اهـداف خـاص جنگی و بـا آمـادگی همیشـگی و کامـل ،به عنوان یکی از فرماندهان مقتدر و شـجاع و با تقوا در مأموریت‌ها و عملیات‌های زیادی از جمله عملیات بدر ـ ظفر۴ ـ آزادسازی تپه‌های ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ غرب کشور و عملیات والفجر ۸ و گشتی شناسائی‌های متعدد و بسیار شرکت کرد. جبهه‌های شمال غرب ـ غرب و جنوب کشور شاهـد رشادت‌هـا و دلاوری‌ها و از خودگذشـتگی ایشان است. در عملیات بزرگ والفجر ۸در فـاو؛ با توجه به اینکه ایشان به عنوان جانشین و فرمانده گردان ویژه شهادت بود با اصرار خودش علیرغم نظر فرماندهان به عنوان فرماندهی گروه غواص در حالی که سر و صورت، دست خود را حنـا بسـته و بعـد از قرائت زیارت عاشورا با غسل و وضو وارد عملیات شـد. پس از تسـخیر و شکسـتن خط

دشـمن با رشادت زیاد شـربت شـیرین شـهادت را به همراه ده تن از یارانش نوشـید .امیر سرافراز شهید «بیاتی» همیشه جلودار قافله و پیشـتاز میدان رزم علیه دشـمنان اسلام بود. شهید عزیز ما پس از چندین سال حضور در جبهه‌ها ،رشادت‌های فراوان از خود نشان دا د و به سـرعت مراحـل ترقی را طی کرد که به قول یکی از فرمانـدهان لشـکر درجه برای او اهمیتی نـداشت و آنچه برایش مهم بود، کسب درجه و منزلت در نزد خداوند باری‌تعالی و سرباز بودن در رکاب امام زمان «عج» و نائبش امام امت بود تا اینکه آخر الامر به نـدای حق لبیک گفت و به سوی معشوق خود شـتافت و در عملیات والفجر ۸ پس از تصـرف پاسگاه کوت سواری عراق در منطقه شلمچه و پیشـروی به سـوی نیروهـای دشـمن در مورخه ۲۰/۱۱/۱۳۶۴ ساعت ۲۳ شـب بر اثر آتش پرحجم و کمین‌هـای دشـمن در جنگ تن به تن به شـهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بیاتیان، منصور

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «سقز»

شهید «سـید منصور بیا تیان »در سال ۱۳۲۷ در روسـتای« دار غیاث» دربخش« خسـرو آباد» ودر شهرستان «بیجار »متولد شد .در سال ۱۳۳۴ به مد رسه رفت و تا پایان سال چهارم مقطع ابتدایی درس خواند .در سالهای نو جوانی پدر بزرگوار خود را از دست داد و سـر پرسـتی خـانواده را به عهـده گرفت . به همین علت نتـوانست ادامه تحصـیل دهـد .او درسن نوجـوانی مجبـور بود مخـارج خانواده اش را تامین کند.چندسال بعد از دواج کرد که ثمره آن پیوند دو فرزند پسر و یک فرزند دختر می با شد . وقتی که نهضت اسـلامی حضـرت امـام (ره)اوج گرفت او به حامیـان آن نهضت پیوست و ضـمن شـرکت در فعالیت های سیاسـی ،علیه رژیم منفور پهلوی به آگاه سازی مردم پرداخت. پس از آنکه این نهضت بزرگ به پیروزی رسـید به عضویت کمیته انقلاب اسـلامی شهرسـتان بیجار در آمـد . در سال ۱۳۵۸ با همکاری چند نفر از برادران دیگر سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی را در آن شهرسـتان بنیان نهاد و خود نیز به جمع نیرو های آن پیوست .بعد از مدتی فرمانده عملیات سپاه بیجار شد .در سال ۱۳۶۱ به سپاه سر دشت رفت و چند ماه در آنجا منشا خـدمات ارزشـمندی شـد .بعداز آن فر ماندهی اطلاعات و عملیات سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی شهرسـتان سـقز را پذیرفت و نز دیک به سه سال در آن سـمت به فعالیت پرداخت .در تاریخ ۴/۶/۱۳۶۳ طی یک در گیری با نیرو های ضد انقلاب در روسـتای(آیچی) سـقز از ناحیه سـینه مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شـهادت رسید . از شهید بیاتیان یک نسخه وصیتنامه به جا مانده است . مزار مطهر شهید در گلزار شهدای شهرستان بیجار می باشد

شهید سـید محمد بیاتیان بیش از اندازه خوش صورت و نورانی بود . خوش زبانی او مشهور بود .سخنان شیرین و سر شار از مهربانی او تلخی غربت را می زدود . سادگی و متانت در وجود او موج می زد .هنگامی که در جمع مردم یا نیرو های تحت امر خود حاضـر می شد در پایین ترین جای مجلس می نشـست .تواضع عجیبی داشت .هیچ گاه فرماندهی خود را وسیله ای برای ترقی مادی و غرور دنیـایی قرار نمی داد . قلب رئوفی داشت .به محرو مـان و تهیدسـتان عشق می ورزیـد . در کمـال مهربانی و عطوفت به درد دل آنان گوش می داد و همیشه تلاش می کرد که غبار تهیدستی و حرمان را از چهره آنان بزداید . شـجاع بود . در برابر دشـمنان اسلام و قر آن قا طعانه و با صـلابت به پا می خواست .نیرو ها و همرزمانش به وجود او افتخار می کردند .انس و عاطفه عمیقی با مردم داشت . وقتی مردم روستا در مورد ظلم و شـکنجه هـایی که گرو هکهـای ضـد انقلاب بر آنهـا اعمـال کرده بودنـد، سـخن می گفتنـد ؛ او

باعنایت به دلسوزی و مهربانی سر شاری که داشت به گریه می افتاد و اشک می ریخت .توان کاری و رزمی فراوانی داشت .با کمترین نیرو بیشترین فعالیت را انجام می داد و به بزرگترین پیروزی ها نایل می شد . علاقه و ارادت بسیاری به سالار شهیدان ،حضرت امام حسین (ع)داشت .وقتی از او سوال می کردند: چرا تا این اندازه به امام حسین (ع)علاقه نشان می دهد؟ در جواب می گفت : برای اینکه امام حسین (ع) در صحرای کربلا یاوری نداشت .ایثار و از خود گذشتگی او به اندازه ای بود که بیشتر حقوق ما هانه خود را به فقرا می داد .بطوری که در سپاه پاسداران شهرستان بیجار صندو قی را تحت عنوان صندوق کمک به فقرا تاسیس کرد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران سنندج ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

بیانی، خانبابا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۸ ش)، نویسنده و استاد دانشگاه. در همدان متولد شد. تحصیلات متوسطه و عالی خود را در مدارس دارالفنون و دارالمعلمین عالی به پایان رسانید. سپس برای تکمیل معلومات به اروپا رفت و موفق به اخذ گواهینامه دکترای تاریخ از دانشگاه سوربن پاریس شد. بیانی از سال ۱۳۱۶ ش در دانشکده‌ی ادبیات و دانشسرای عالی، مدیریت کل نگارش وزارت فرهنگ، ریاست دانشکده‌ی ادبیات و دانشگاه تبریز، مدیریت کل دانشگاه تهران، معاونت نخست‌وزیری و سرپرستی اداره‌ی کل تبلیغات و انتشارات، نمایندگی مجلس سنا، عضو شورای عالی فرهنگ و پیشاهنگی خدمت کرده است. آثار او از ترجمه و تألیف بدین قرار است: «روابط سیاسی ایران با دولتهای غرب اروپا در زمان صفویه»، به زبان فرانسه؛ «تاریخ مغول»؛ «تاریخ ایران از آغاز اسلام تا ظهور سلسله پهلوی و تاریخ اروپا از پطر اول تا بیسمارک»؛ «تاریخ دیپلماسی ایران»؛ «توسعه‌ی کتابخانه‌های عمومی»؛ «تارخی ژول مازارن صدر اعظم فرانسه»؛ «تاریخ عمومی»، در دو جلد؛ «تفوق و برتری اسپانیا»؛ «نهضتهای ایران بعد از اسلام»؛ «تاریخ اسلام»؛ «تاریخ ایران»؛ «مجمع‌التواریخ سلطانی»؛ «موسیقی در زمان ساسانیان».[۱]

متولد ۱۲۸۸ در همدان. تحصیلات متوسطه را در دارالفنون و تحصیلات عالی را در دارالمعلمین عالی در رشته‌ی تاریخ به پایان رسانید، سپس از طرف دولت برای ادامه‌ی تحصیلات عازم اروپا شد. پس از پنج سال اقامت در پاریس، از دانشگاه سوربن دکترای تاریخ دریافت کرد. در ۱۳۱۶ با عنوان دانشیاری در دانشکده‌ی ادبیات و دانشسرای عالی به تدریس اشتغال ورزید و مدتی نیز در دانشکده‌های حقوق و هنرهای زیبا و معقول و منقول به تدریس مشغول بود. در ۱۳۲۱ به درجه‌ی استادی رسید و ضمن تدریس مشاغلی را نیز تصدی کرده است که عبارتند از: معاونت دانشکده‌ی ادبیات و دانشسرای عالی، مدیرکلی نگارش وزارت فرهنگ، ریاست دانشکده‌ی ادبیات تبریز، ریاست دانشگاه آذربایجان، مدیرکلی دانشگاه تهران، معاونت نخست‌وزیر و ریاست اداره‌ی کل تبلیغات و انتشارات، ریاست دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ریاست دانشسرای عالی. در دوره‌ی دوم مجلس سنا از طرف مردم همدان به سناتوری انتخاب شد. بعد از خاتمه‌ی سنا به معاونت دانشگاه تهران منصوب شد. در رشته‌ی خود دارای تألیفاتی است که تاکنون چند جلد از آنها به چاپ رسیده است. او از اساتید بی‌سر و صدای دانشگاه تهران بود و در رشته‌ی تخصصی خود بسیار متبحر بود. وی داماد دکتر مهدی ملک‌زاده سناتور و فرزند ملک‌المتکلمین بود. همسر او به نام خانم ملکه ملک‌زاده و دختران او به نام شیرین بیانی و نوشین بیانی و دامادهای او همه استاد دانشگاه و از خادمین علم و فرهنگ بوده‌اند. دکتر بیانی پس از بازنشستگی، برای تشکیل آرشیو به وزارت امور خارجه دعوت شد و ضمن چند سال زحمت، آرشیو مجهز و منظمی بنیانگذاری کرد. در سال ۱۳۷۷ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] بزرگان و سخن‌سرایان همدان (۲۵۱ -۲۵۰ /۲)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۳۹/۲)، مؤلفین کتب چاپی (۸۶/۳).

بیانی، علیقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوالحسن بیانی، در ۱۲۹۲ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران فراگرفت و به زبان فرانسه آشنائی کامل یافت و آنگاه برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و در دانشکده سدسازی و آبیاری گرونوبل فرانسه مشغول تحصیل گردید. پس از اتمام تحصیلات در پاریس به انگلستان عزیمت نموده در دانشکده علوم و فنون لندن ادامه تحصیل داد و درجه‌ی فوق لیسانس در سدسازی گرفت.

مهندس بیانی پس از بازگشت به ایران در وزارت کشاورزی استخدام شد. اهم مشاغل وی در دوران خدمت عبارت بودند از: مدیرکل آبیاری و سدسازی سازمان برنامه، مدیر فنی سد گلپایگان، مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره بانک ساختمانی، مدیرکل اتحادیه شهرداری‌ها، معاون سازمان آب تهران و مدیرکل امور لوله‌کشی.

بیانی علاوه بر مشاغل مختلف فنی در رشته‌ی تخصصی خود در هنرسرای عالی به تدریس پرداخت و رشته‌ی هیدرولیک و توربین‌های آبی را تدریس می‌نمود. وی از محققین و مترجمین و نویسندگان بود و در کنار کارهای فنی خود به چاپ چندین کتاب مبادرت ورزید. کتابهای تحزب (دانش و آرمان) و مبادی مارکسیسم از آثار بجای مانده‌ی اوست. کتاب رام کردن قدرت اثر برتراند راسل از ترجمه‌های او می‌باشد.

مهندس بیانی در طول خدمات اداری خود مأموریت‌های زیادی به خارج از کشور داشته است. آخرین سمت وی مدیرعاملی سازمان آب و برق منطقه‌ی سپیدرود و عضویت کمیته‌ی خواروبار و کشاورزی جهانی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بیت اللهی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسماعیل بیت اللهی : قائم مقام رئیس ستاد تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

خورشید هنوز غروب نکرده بود. صدای آواز پرندگان از روی شاخه درختان شنیده می شد. شکوفه های سفید و صورتی منظره زیبا و دلنشین را در دل طبیعت به وجود آورده بودند. زهرا تازه از پختن نان فارغ شده بود. همین طور که دست به کمر برد تا قد بکشد و نفسی تازه کند، ناگهان دردی مزبور تمام وجودش را احاطه کرد. عرق سرد، سر تا پایش را خیس کرد. آهی از ته دل کشید. ربابه، دخترش با شنیدن صدای مادر، نگران و مضطرب خود را از داخل اتاق به بیرون رساند و به طرف مادر که از درد به خود می پیچید، دوید. با گوشه چارقدش، عرق مادر را پاک کرد و با دستپاچگی، او را آرام کرد و گفت:

چیزی نیست، الان می روم دنبال پدر.

بیا کمکت کنم برویم تو تا من بروم دنبال پدر. نگران نباش.

تا آن روز مادرش را این طور بـدحال ندیـده بود. نمی دانست کجا باید به سراغ پدر برود. دست و پایش را گم کرده بود. می دید گـاهی مـادر آرام می گیرد و گـاهی از درد به خود می پیچـد. فکری به ذهن رسیـد. به سـراغ همسـایه شان رفت و خواست که نزد مادرش برود تا او بتوانـد به دنبال پـدر برود. اما کجا، نمی دانست. با نگرانی به مغازه محل رفت، همان جایی که مردها بد از ظهرها جمع می شدند و با هم به گپ و گفتگو مشغول می شدند. آن جا هم نبود.

سراغ پدر را از مردم ده گرفت. او را در باغ پیدا کرد. خبر مریض شدن مادر را داد. پدر متوجه می شود همسـرش از چه چیزی رنج می برد، سریع خود را به خانه رساند.

قبل از این که پدر به خانه بیاید، زن همسایه خانم دکتر را بالای سـرش آورده بود. بعد از چند ساعتی، تازه ربابه متوجه شد که تمام حالات و بیماری مادرش که او را این قدر نگران و مضـطرب کرده، که هنگام وضع حملش رسیده و خدا برادری کوچك و زیبا به او هدیه داده است.

از خوشحالی در پوست خود نمی گنجد. خدا را شکر می کرد که دارای برادر شده. احمد، فرزند پسرش را بغل کرد و در گوش او اذان گفت. سپس نام او را اسماعیل گذاشت. از این که خداوند پسری به او داده، بسیار خرسند بود و همه فامیل را دعوت کرد.

اسـماعیل هر روز بزرگ و بزرگ تر می شد. دوران کودکی بسـیار شـیرینی داشت. او کودکی مهربان و شـیرین زبان بود. با این که کوچـك بـود امـا بـا هوش و زیرك بود و اختلاـف بین پـدر و مـادرش را احسـاس می کرد. می دانست این دو، از دو قشـر مختلف هستند. بعد ها متوجه اختلاف مذهبی پدر و مادر شد. کم کم به سمت مادر کشیده شد و انس زیادی به ائمه اطهار پیدا کرد.

در هفت سـالگی، آمـاده شـد تا به مـدرسه برود. او دانش آموزی درس خوان و مودب بود. تا یازده سالگی، در کنار مادر، زنـدگی آرام و با نشاطی را سپری کرد تا این که ناگهان مادر بیمار شـد و در بستر بیماری افتاد. او را نزد پزشـکان زیادی بردنـد اما فایده ای نداشت. هر کس از فامیل می آمد، دسـتور پزشکی خانگی می داد و آن ها را به امید این که حال مادر بهبود پیدا کند، هر کس هر چه می گفت، انجام می دادند اما مادر هر روز بدتر و بدتر می شد.

اسـماعیل مانند مرغ پر کنده ای می ماند. برای بهبود مادرش، دست به هر کاری می زد تا این که چراغ زندگی مادر رو به خاموشی رفت و در اوج نابـاوری، او را از دست دادنـد. احمـد که حالاـ دو دختر و یـك پسـر داشت، ناچار آن ها را نزد خاله شان در مشـهد فرستاد و خود نزد همسر دیگرش، در همان جا ماند اما سعی می کرد که سایه اش بر سر فرزندان باشد و هر از گاهی به آنان سر می زد، در نبود پدر، اسماعیل سر پرست خانواده بود.

در این میان، با یکی از پسـر خاله هایش به نام احمـد که از جوانان پر شور و انقلابی آن زمان بود، انس گرفت و مانند دو برادر، در کنار هم کار می کردنـد. آنان در پخش اعلامیه های امام و نوشـتن شـعار و در راهپیمایها، دوش به دوش هم بودنـد. آنها با شـنیدن صدای بهار، به هر سو می شتافتند تا بتوانند همه را بیدار کنند و نوید آمدن آن را بدهند.

او نوجوانی را در مساجـد و بسـیج طی کرد و بـا گرفتن دیپلم وارد سـپاه شـد. او پس از رشادت های زیادی که از خود نشان داد، با توجه به سن کمی که داشت، طولی نکشید که به عنوان معاون پرسنلی یگان محل خدمتش منصوب شد.

با وجود مخالفت پدر که عقیده داشت وجود اسماعیل در پشت جبهه ضروری تر است، وی برای نخستین بار در هجده سالگی عازم جبهه های جنوب شد و در عملیات میمك جزو خط شـکنان بود. در پی مجروحیت شیمیایی، مدتی به مشهد آمد و هرگز نگذاشت که خانواده اش از مجروح بودن او اطلاع پیدا کنند. پس از بهبود، دوباره به جبهه برگشت.

در آخرین بـاری که اسـماعیل به جبهه رفت، به هیـچ کس اجـازه نـداد که به بـدرقه او برود. تنهـا بـار سـفر را بست و رفت و چشـم

خواهرانش را تا ابد، در حسرت وداع آخر منتظر گذاشت. او که آن روز معاونت تیپ دو امام رضا (ع) از لشکر ۵ نصر بر عهده داشت، در روز بیستم اسفند ۱۳۶۳ در عملیات بدر که رمز آن یا فاطمه زهرا (س) در جزیره مجنون بود، به قلب حادثه شتافت تا حماسه ای دیگر آفریده شود.

در حالی که عملیات به حساس ترین مرحله ی خود رسیده بود، فرمانده لشکر، فرمانده هانش را جمع کرد و خبر داد که خط مقدم نبرد سقوط کرده و عده ای از برادران شان، در محاصره ی دشمن افتاده اند.

اسماعیل بیت الهی نیمه شب، در حالی که آسمان از انبوه گلوله های گداخته روشن بود، بی درنگ با تعدادی از نیروهای تحت فرمانش برای عقب راندن دشمن، در میان آب‌راه های مجنون به راه افتاد و در آن هیاهوی عظیم متوجه تیربار دشمن شد که مرتب همرزمانش را درو می کرد. او در حالی که قصد داشت تیربار را که نقطه ی اتکای دشمن بود، خاموش کند، ناگهان سوزشی را در پایش احساس کرد. زخم را با چفیه که بر گردن داشت، بست تا به کارش ادامه دهد. غافل از این که ترکش شریان اصلی پایش را دریده و نفس هایش به شماره افتاده بود. بعد از رفتن، تا چند روز، خبر شهادتش اعلام نشد تا این که، خانواده اش خبر رفتنش را شنیدند و روح ناآرام او را بازگشت از آخرین سفر، بعد از طواف به گرد شمع امام عاشقان علی بن موسی الرضا (ع) در جوار رحمت حق آشیانه کرد. بعد ها، وقتی وسایل شخصی و کتاب هایی که برای آمادگی در امتحانات کنکور با خود برده بود به خانواده اش برگردانده شد، در آن میان، ورق پاره ای بود که رویش با خط کج و معوج نوشته شده بود:

خدایا، همان طور که مرا پاک آفریدی، می خواهم پاک و خالص به پیشگاه خود وارد گردانی... توبه ام را بپذیر.

فقط همین!

منابع زندگینامه :هدیه خدا،نوشته ی عصمت دهقان نیری،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

بیدآبادی، محمّد باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به آقا محمد عماد الاسلام، فرزند حاج سید جعفر.

عالم فاضل، و شاعر ادیب کامل متخلّص به «فخر» در حدود سال ۱۲۰۸ متولّد شده، و در سال ۱۳۴۰ در شیراز وفات یافته، در مقبره حضرت شاه چراغ علیه السلام مدفون گردید.

کتب زیر از تألیفات اوست:

۱- فصول العلیّهٔ، در آداب نماز شب، مطبوع ۲- هدایهٔ السالکین، در احادیث اربعین، غیر مطبوع. نسخه آن در نزد نگارنده موجود است و در ۱۳۱۶ تألیف شده است.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

بیدی، غلامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامعلی بیدی : فرمانده لجستیک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کردستان
سال ۱۳۳۷ در سبزوار یکی از شهر های استان خراسان به دنیا آمد .در سال ۱۳۴۲ به مدرسه رفت وتا پایان مقطع راهنمایی درس خواند . آنگاه به خاطر فشار محرو میت و فقدان امکانات مالی خانواده، درس را رها کرد و در سال ۱۳۵۰ به تهران رفت . ابتدا در یک کار گاه تراشکاری شاگردی کرد .سپس به یک کار گاه خیاطی رفت و مشغول به کار شد . در آنجا بود که با نوروجود امام خمینی و انقلاب آشنا شد وتاآخر عمرش دست از همراهی وعشق به امام خمینی برنداشت.
غلامعلی با وجود فشار کاری و رنج ناشی از محرو میت در بیشتر تظاهرات و راهپیمایی هایی که بر علیه رژیم منفور پهلوی انجام می گرفت شرکت می کرد و انزجار خود رااز اعمال آن رژیم نشان می داد . او در یکی از راهپیمایی ها که به مقابله با نیرو های شاه پرداخته بود ،از ناحیه پا تیر می خورد و او را مخفیانه به منزل شهید آیت الله قدوسی انتقال می دهند .در آنجا تحت عمل جراحی قرار می گیرد و در پای او پلاتین می گذارند .وقتی که خبر آمدن حضرت امام (ره)را می شنود ساعتها قبل از تشریف فر ما یی ایشان در محل فرو گاه مهر آباد تهران حا ضر می شود و تا ورود حضرت امام (ره)در آنجا می ماند به خاطر خستگی و خوابیدن در سطح خیابان پای زخمی او عفونت می کند و برای بار دوم بستری می شود .بعد از آنکه حضرت امام (ره)به آغوش میهن باز گشت .غلامعلی توفیق خدمتگذاری ایشان را پیدا می کند و شش ماه محافظ امام (ره)می شود . در پی تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت آن نهاد مقدس درمی آید و در سال ۱۳۶۰ همراه شهید ناصر کاظمی به کردستان مهاجرت می کند و در دی ماه ۱۳۶۰ مسئول مدیریت اقشار و صنوف معاونت بسیج استان کردستان را می پذیرد .
در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱به فرماندهی گردان در تیپ یکم بوکان منصوب شد و دو سال و سه ماه دراین سمت باقی ماند . بعد به عنوان فرمانده گردان در تیپ مریوان انتخاب گردید .او در ار دیبهشت ماه سال ۱۳۶۴ مسئولیت امور قضایی سپاه کردستان را پذ یرفت و در آذر ماه همان سال مسئول مدیریت تغذیه معاونت لجستیک سپاه درآن استان شد . سه ماه از فعالیت او در این قسمت نگذشته بود که در عملیات والفجر ۹ شرکت کرد و در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۴ در منطقه عملیاتی پنجوین عراق مورد اصابت تیرنیروهای دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید .
مزار مطهر شهید در گلزار شهدای شهرستان سبزوار قرار دارد .
شهید بیدی پس از آمدن به کردستان با دختری از شهرستان سنندج ازدواج کرد که ثمره این پیوند یک فرزند دختر ویک فرزند پسر می باشد .
او چهره ی نورانی و زیبایی داشت . مشاهده چهره ی زیبا وروحانی او حالت خوشایندی رادر هر بیننده ای ایجاد می کرد. معنویت خاصی در وجود او حاکم بود .دعا و نیایش جزو برنامه های اساسی زندگانی او بود .بسیاری از شبها نماز شب می خواند .نماز های سر شار از خلوص او تعجب همگان را برمی انگیخت .ارادت خاصی به ابا عبدالله (ع)داشت ودر مجالس سوگواری آن حضرت با لباس سیاه و دلی پر گداز می نالید .هر سال هیئتی را به نام هیئت عاشو را در مرقد مطهر حضرت شاه عبد العظیم (ع)تشکیل می داد و از طریق آن هیئت به سو گواری و عزاداری می پرداخت.
از کمک کردن به محرو مان لذت می برد .جاذبه خاصی داشت .مردم خیلی زود تحت تاثیر رفتار او قرار می گرفتند .دلسوزی در وجود او موج می زد .در همه کار ها رضایت خدا را مد نظر داشت و هدف خود را فقط جلب رضای خدا می دانست .بسیار شجاع و نترس بود. به خطر ناکترین موقعیت ها می رفت و در سختترین در گیری ها شرکت می کرد .او تندیس شجاعت ؛اخلاص و پاکدامنی بود . منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶–تهران

بیرجندی، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: زبان و ادبیات خارجی، دانشکده: ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه: علامه طباطبائی

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

بیرجندی، محمد باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۲ -۱۲۷۶ ق)، عالم دینی، مجتهد و شاعر، متخلص به صافی، و صافی قاینی. در قریه‌ی گازار بیرجند متولد شد. تحصیلات خود را در قاین، مشهد و نجف به پایان برد و از حوزه‌های درسی استادانی چون میرزا علی رضا مدرس سبزواری، حاج میرزا هدایت الله مجتهد ابهری و حاج شیخ محمد تقی بجنوردی و سید مرتضی یزدی قاینی و حاج میرزا حبیب الله رشتی و فاضل ایروانی و حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی و سرانجام میرزای شیرازی بهره گرفت. وی پس از کسب اجازه‌ی اجتهاد و روایت به بیرجند مراجعت کرد. در بیرجند با آخوند ملا ابراهیم حنفی از افاضل اهل سنت در مسأله‌ی امامت مباحثه کرد و این جلسات سبب شهرت وی شد. او از مشایخ اجازه‌ی آیت الله مرعشی نجفی بود. محمد باقر بیرجندی در بیرجند وفات کرد. از آثار وی: «اکفاء المکائد و اصلاح المفاسد»؛ «زهر الریاض»؛ «فصل الخطاب»؛ «وثیقهٔ الفقهاء»، در شرح «الارشاد»؛ «نور المعرفهٔ»، در عقاید؛ «رساله رجبیه»؛ «ایضاح الطریق»؛ «فوائد الطوسیه»، در رجال؛ «وقایع الایام»؛ «کبریت الاحمر»؛ «عوائد الغرویه»؛ «فاکههٔ الذاکرین»؛ «ذخیرهٔ المعاد»؛ «ازاحهٔ الریبهٔ»؛ «مفتاح الفردوس»، در مواعظ و اخلاق.[۱]

حاج شیخ محمد باقر مجتهد بیرجندی اعلی‌الله مقامه الشریف، از معاریف علماء اعلام و فقهاء اسلام بود که صیت فقاهتش در اقطار و بلدان پیچیده و مقام درایتش در علوم اسلامی بهمه جا رسیده بود مصنفات و مؤلفات ایشان مطبوع خواص و عوام و محررات ایشان مورد توجه فضلاء عظام است. تبحرش در فقه برتبه‌ای بود که میفرمود از برای من میسر است بدون مراجعه به کتب مهمات فقه را از طهارت تادیات با اشاره بفتاوی معظم فقهاء در هر مسئله بنویسم.

در وقوف بر اقاویل ارباب ملل و نحل و کتب مذاهب عالمی بی‌بدیل بود پیوسته در مسائل دینی طائفه شیعه و فرقه حنفیه بایشان رجوع داشتند و در مرقومات دولتی هرات از آن جناب بمفتی‌الفریقین تعبیر میشد و نماز جمعه را در زمان غیبت واجب میدانست بوجهی که ترک نمینمود و غالبا بتدریس فقه و اصول و مطالعه کتب معقول و منقول و اقامه جمعه و جماعت و موعظه و جواب مسائل حلال و حرام عمر عزیز خود را گذرانید.

مؤلفات و مصنفات عدیده برشته تألیف و تصنیف آورد که از آنجمله است:

(نورالمعرفه) در معارف خمسه و در آن جمع کرده است مابین اخبار وارده از ائمه

۱- کتاب معصومین و کلمات محققین از حکماء و متکلمین

۲- کتاب صمصام مهدوی در رد رساله شمس‌الدین هروی در اثبات عقاید شیعه و رد عامه بهترین کتابیست که تألیف شده.

۳- کتاب اکفاءالمکائد در رد عقاید باطله بعضی از مشایخ صوفیه.

۴- کتاب زهرالریاض حواشی بر ریاض فقه است.

۵- کتاب فصل‌الخطاب در اثبات نبوت خاصه از کتاب سماویه.

۶- ذخیره‌المعاد جامع طرق و اجازات.

۷- کتاب بغیه‌الطالب دراثبات وجود امام غایب علیه‌السلام.

۸- رساله رجبیه شرح زیارت رجبیه مشاهد مقدسه.

۹- کتاب وثیقه‌الفقهاء در فقه استدلالی بر طریقه مدارک، عبادات آن تمام است.

۱۰- فوائد الکاظمیه در علم رجال.

۱۱- کتاب ایضاح الطریق در محاکمه بین اصولیین و اخباریین از فقها.

۱۲- فوائد الطوسیه در علوم رجال.

۱۳- عوائد الغرویه در شرح فوائد الغرویه مرحوم آقا سید ابوطالب قاینی در علم درایه الحدیث.

۱۴- کتاب ازاحه الریبه در وجوب صلوه الجمعه فی زمن الغیبه.

۱۵- نصح الاستغاثه در حرمت افیون و شراب و حشیش که از آن بملاعین ثلاثه تعبیر فرموده.

۱۶- کتاب کبریت‌الاحمر فی شرایط المنبر در سه مجلد که یکی از آنها بنام مکین الاساس در احوال حضرت ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام.

۱۷- کتاب مفتاح الفردوس در اخبار فضائل و مصائب ائمه طاهرین بر نهج کبریت الاحمر.

۱۸- وقایع الایام.

۱۹- فاکهه الذاکرین در ادعیه و زیارات.

۲۰- رساله‌ای در سیر و سلوک.

۲۱- سفینه‌القماش حاوی لطائف بسیار نظیر کشکول شیخنا البهائی و غیر از اینها و از این کتب هفت مجلد بطبع رسیده بقیه مخطوط مانده است.

مرحوم آیه‌الله بیرجندی طبعی روان و ذوقی فراوان داشته و بصافی تخلص مینموده و حدود دو هزار بیت از اشعار ایشان جمع‌آوری شده ولی بطبع نرسیده است.

آن جناب در سال ۱۲۷۶ ق در بیرجند متولد و در ۱۲ سالگی در تحت تربیت برادر بزرگش حاج ملا محمد علی برای تحصیل بقاین رفته و در مدرسه جعفریه مشغول تحصیل شده و در آنوقت چنان اتفاق افتاد که مرحوم خانلرخان اعتصام‌الملک که از برای تعدیل مالیات قاینات و سیستان از طرف دولت مأمور بود بمدرسه‌ی قائن رفته و از فضلاء و طلاب مدرسه سئوالاتی کرده و جماعت فضلاء از جواب عاجز مشارالیه با صغر سن از عهده‌ی جواب برآمده و جوابهای شافی و کافی داد که مرحوم خانلرخان ایشان را اعزام بمشهد مقدس نموده و در اثر مساعدت آن مرحوم در مدرسه میرزا جعفر در مدرس مرحوم شیخ‌الرئیس شاهزاده ابوالحسن میرزای قاجار ساکن گردید و چند سالی در آنجا اقامت داشت تا از سطوح فقه و اصول فراغت یافت و در خلال این احوال بدرس حکمت و معقول مرحوم میرزا علی رضا مدرس سبزواری نیز حاضر و امور عامه و طبیعیات و الهیات نزد آن مرحوم تلمذ کرده و نیز از محضر مرحوم حاج میرزا هدایت‌الله مجتهد ابهری و مدرس معروف خراسان استفاده نموده و آن مرحوم مکرر میفرمود که من فقط درس را از برای ایشان میگویم زیرا که شیخ بهائی در عالم خواب توصیه او را بمن فرمود، پس از مشهد مهاجرت بنجف اشرف نموده و بدرس مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و ملا محمد ایروانی و حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی حاضر شده و بعد منتقل بسر من رای گردیده و بدرس مرحوم آیه‌الله العظمی میرزای شیرازی شرکت نموده و علم حدیث را از مرحوم حاج میرزا حسین

نوری تکمیل کرده و در سال ۱۳۰۵ ق بعد از تشرف بمکه معظمه بایران مراجعت و در شهر بیرجند اقامت و تأهل اختیار کرده و در اوائل ورودش در مجلس امیر علم خان حکومت وقت با آخوند ملا ابراهیم حنفی که از افاضل نامی اهل سنت بوده در مسئله امامت و دیگر مسائل خلافیه مذهبی در جلسات عدیده مباحثه کرده و در تمام جلسات غلبه و پیروزی با ایشان بوده و این خود وسیله شهرت مقامات علمی ایشان گردیده و در آن شهرستان بوظائف دینی و روحانی قیام نموده تا در سال ۱۳۵۲ ق در شب جمعه ۱۴ ذی‌الحجه الحرام در وقت سحر داعی حق را اجابت گفته و در تشییع جنازه ایشان تجلیلی بعمل آمد که نظیر آن کمتر دیده شده است.

مقارن فوت ایشان کرامات عدیده بظهور پیوست و منامات عدیده دیده شد که بالجمله کاشف از علو- مقام و درجات اوست. معظم‌له از آیات عظام نجف چون حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی و حاج میرزا حسین نوری و آیه‌الله صدر اصفهانی و آیه‌الله سید حسن صدر کاظمینی و دیگر اعلام اجارات جامع اجتهاد و روایتی دارند.

نگارنده این سطور هم بیک واسطه از آن جناب اجازه دارم اعلی‌الله مقامه و رفع‌الله درجاته.

بر گرفته از کتاب :اثر آفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان الشیعه (۱۸۱/۹)، بهارستان آیتی (۳۱۸ -۳۰۵)، الذریعه (۱۲۷/۲۵، ۳۷۷/۲۴، ۹۷/۱۶، ۵۹/۳)، ریحانه (۳۰۴/۱)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۴۵، ۱۴۴، ۲/)، علماء معاصرین (۱۶۸ -۱۶۶)، فرهنگ سخنوران (۵۴۱)، فوائد الرضویه (۴۱۸)، گنجینه‌ی دانشمندان (۲۶۶ -۲۶۳ /۳)، مؤلفین کتب چاپی (۴۹ -۴۸ /۲)، معجم المؤلفین (۹۳ -۹۲ /۹)، مکارم الآثار (۲۱۰۴/۶).

بیرشک، بهروز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بهروز بیرشک در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد شد.وی پس از پایان دوره تحصیلات دبیرستانی در دانشگاه ملی به تحصیل پرداخت . در سال ۱۳۵۴ برای ادامه تحصیل در رشته روانشناسی مشاوره در دانشگاه ایلینوی به آمریکا رفت. پس از اخذ مدرک فوق‌لیسانس و دکتری در سال ۱۳۵۹ به ایران بازگشت. ایشان هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه علوم پزشکی ایران می باشد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی تحصیلات رسمی و حرفه ای : بهروز بیرشک پس از پایان دوره تحصیلات دبیرستانی در دانشگاه ملی به تحصیل پرداخت . در سال ۱۳۵۴ برای ادامه تحصیل در رشته روانشناسی مشاوره در دانشگاه ایلینوی به آمریکا رفت. پس از اخذ مدرک فوق‌لیسانس و دکتری در سال ۱۳۵۹ به ایران بازگشت.وقایع میانسالی : بهروز بیر شک پس از مراجعت به ایران به استخدام وزارت بهداری و بیمارستان روانی رازی در آمد و برای راه‌اندازی دو بیمارستان روانی وابسته به مرکز روانپزشکی رازی از طرف بیمارستان به فعالیت پرداخت. پس از جایگزینی وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی به جای وزارت بهداری در زمره نخستین افرادی بود که به عزیمت هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی ایران در آمد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : بهروز بیرشک بدو ورود به ایران به استخدام وزارت بهداری و بیمارستان روانی رازی در آمد .با آغاز دوره تحصیلات کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی و انیستیتو روانپزشکی وی همکاری در این دوره را آغاز نمود و مسوولیت آموزشی انیستیتو به وی محول گردید. سپس عنوان معاونت آموزشی انیستیتو و مدیریت گروه روانشناسی بالینی به وی داده شد. در حال حاضر نیز به عنوان دانشیار ، مسوولیت‌های فوق بر عهده ایشان می‌باشد. مسوولیتهای مورد تصدی و عضویت در انجمن های علمی بهروز بیر شک به قرار زیر

است : ۱ـ عضو هیات موسس انجمن روانشناسان ۲ـ عضو هیات موسس انجمن مشاوره ایران ۳ـ عضو هیات موسس انجمن روانشناسی ایران از بدو تاسیس و عنوان رئیس هیات مدیره از دی ماه ۱۳۷۸ به مدت دو سال ۴ـ عضو هیات موسس بورد تخصصی وزارت بهداشت ، درمان و آموزش پزشکی ۵ـ عضو هیات موسس کمیته‌های فنی ـ تخصصی مشاوره در زمینه ایدز (کمیته ملی مبارزه با ایدز) ۶ـ عضو هیات موسس هیات تحریریه در نشریه اندیشه و رفتار ۷ـ عضویت در انجمن روانشناسی آمریکا از سال ۱۹۷۶ (گروه تخصصی رواندرمانی و مشاوره روانی) ۸ـ عضو پیوسته ـ فرهنگستان علوم پزشکی مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : بهروز بیرشک در راه‌اندازی دو بیمارستان روانی وابسته به مرکز روانپزشکی رازی از طرف بیمارستان نقش بسزایی داشته استچگونگی عرضه آثار : تعدادی از مقالات بهروز بیرشک به قرار زیر است: ـ عقایدی درباره خصوصیات شخصیتی مشاوران و رواندرمانگران ، نشریه روانشناسی مرکز روانپزشکی رازی ، ۱۳۶۲ ـ مغز مرد ، مغز زن ، تفاوت‌های پنهان ، نشریه روانشناسی مرکز روانپزشکی رازی ، ۱۳۶۴ ـ بررسی اثر آموزش مادران در کاهش اختلال‌های رفتاری کودکان ، فصلنامه اندیشه و رفتار ، ۱۳۷۶ ـ بررسی عوامل روانی ـ اجتماعی در بیماران مبتلا به زخم اثنی‌عشر ، فصلنامه اندیشه و رفتار ، ۱۳۷۸ ـ پیشرفت در روانپزشکی ، گزیده‌ای از تازه‌های پزشکی ، فرهنگستان علوم پزشکی

بیژنی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان امام حسن (ع) ناوتیپ ۱۳امیرالمومنین(ع) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه

حسن بیژنی در سا ل ۱۳۴۱ در خانواده ای مذهبی در روستای «خیار زار» از توابع دشتستان پا به عرصه وجود گذاشت .وی تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش به پایان رسانید و جهت ادامه تحصیل به شهر شبانکاره هجرت نمود و دوران راهنمایی و دبیرستان را در آنجا با موفقیت پشت سر گذاشته و به اخذ دیپلم نایل آمد .

شهید در دوران تحصیل علاوه بر درس به فعالیتهای مذهبی نیز توجه خاص داشت و در اکثر جلسات دینی شرکت می کرد. پشتکار و استقامت وی در تمام جوانب زندگی و هنگام تحصیل مشهود و از نظر اخلاق و معنویات پایبند به اصول و احکام اسلامی بود .

شهید بیژنی درمبارزات و راهپیمایی ها یی که علیه رژیم ستم شاهی انجام می گرفت شرکت فعال داشت .با شروع جنگ تحمیلی این سردار ،برای شرکت در دفاع مقدس و پیوستن به صفوف مجاهدین فی سبیل الله سر از پا نمی شناخت. ایشان اولین بار در تاریخ ۱۱/ ۸/ ۱۳۶۰ راهی میادین نبرد گردید و در منطقه ی گیلان غرب به دفاع از حریم اسلام و قران پرداخت .

شهید بیژنی که همه ی وجودش در راستای لبیک به ندای مراد و مقتدایش خمینی کبیر متبلور بود، با شرکت در طرح «لبیک یا خمینی» در تاریخ ۴/ ۱/ ۱۳۶۱ به جبهه های شوش و عین خوش عزیمت و به یاری دلاورمردان ارتش اسلام شتافت .

وی در عملیات افتخار آفرین بیت المقدس شرکت و به عنوان فرمانده ی دسته در قسمت ولی عصر (عج) و غرب خرمشهر حماسه های جاودانه ای از خود به جای گذاشت .در همین عملیات بود که وی از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله ی دشمن بعثی قرار گرفت .او که درس شهامت و آزادگی را از سرور آزادگان جهان ،حسین بن علی (ع) آموخته بود ،با همان بدن زخمی خود به همسنگرانش دستور پیش روی و ادامه نبرد می داد .ایشان با بدنی خونی از میان گل و لای منطقه خود ،را به سپاه می رساند .وی پس از مدت ۴ ماه بستری بودن در بیمارستان پس از بهبودی به استخدام اداره ی بازرگانی گناوه در می آید .تا این که دگر بار

برای مبارزه با ام الفساد قرن ،آمریکای جنایت کار ،درتارخ ۱۸/ ۱۲/ ۱۳۶۲ راهی آبهای نیلگون خلیج فارس شد .ایشان در تاریخ ۴/ ۴/ ۱۳۶۷ با سری پر شور از عشق به الله و در دفاع از حریم قرآن کریم ؛در کسوت فرماندهی گردان امام حسن (ع) واقع در جزیره ی مجنون ،در نبرد جانانه با کفار بعثی به آرزوی دیرینه ی خود که شهادت در راه خداوند بود نایل آمد . منابع زندگینامه :بزم بهشتیان ،نوشته ی حبیب قاسمی،نشرنگین امین–۱۳۸۳

بیگلری، حیدرقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۵ در تبریز متولد شد. پدرش سرهنگ عباسقلی خان از افسران تحصیلکرده‌ی قزاقخانه بود. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در ۱۳۰۲ وارد مدرسه‌ی نظام شد و در ۱۳۰۴ به درجه‌ی افسری نائل آمد و مأمور خدمت در لشکر آذربایجان گردید. در ۱۳۰۵ در شورش فوج سلماس که منجر به کشته شدن سرهنگ ارفعی فرمانده‌ی فوج شد، بازپرس نظامی بود. بعد در غالب مأموریت‌های جنگی منطقه مشارکت داشت. در ۱۳۱۵ با درجه‌ی سرگردی فرمانده‌ی هنگ نادری لشکر دو تهران شد و در همین سمت دوره‌ی فرماندهی و دوره‌ی ستاد دانشگاه جنگ را گذرانید و درجه‌ی سرهنگی گرفت. در وقایع شهریور ۱۳۲۰، تنها فرماندهی بود که سربازان هنگ خود را مرخص ننمود و تا دقایق آخر در پادگان عشرت‌آباد کوشش بسیار نمود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ فرمانده‌ی تیپ پیاده لشکر دوم شد و پس از چندی تیپ خود را به خراسان انتقال داد و با سمت فرمانده تیپ به ناامنی‌های منطقه خاتمه داده بعد به فرماندهی تیپ رضائیه منصوب شد و طغیان عشایر منطقه را فرونشاند. در ۱۳۲۳ معاونت فرماندهی لشکر خراسان به او محول شد. در خلع سلاح اکراد نواحی شمال خراسان کوشش کرد. چندی هم فرمانده تیپ مهاباد و معاون لشکر کردستان بود و بعد همین سمت را در فارس برعهده گرفت و در عملیات علیه بارزانی‌ها رشادت زیادی به خرج داد. در ۱۳۲۶ سرتیپ شد. ابتدا فرماندهی لشکر خراسان را به او سپردند و بعد فرمانده لشکر رضائیه شد و در خلال عملیات نظامی خود مدتی هم ریاست ستاد بازرسی ناحیه‌ی پنج با او بود و مدتی کوتاه هم رئیس اداره‌ی راهنمائی و رانندگی گردید. در ۱۳۶۰ درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بیگی آغا، زهره

قرن:۱۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز اوایل قرن دهم هجری، وی مادر سلطانعلی گورکانی والی سمرقند بود. این زن به محمدخان شیبانی (۹۱۶ -۹۰۵ ق) تعلق خاطر یافت و از اینرو زمینه‌ای فراهم کرد تا پسرش که ضعف عقل داشت سمرقند را بدون جنگ و جدال تسلیم محمد خان شیبانی کرد. اما محمدخان بهانه‌ای به دست آورد و میرزا سلطانعلی و جمعی از بزرگان سمرقند از قبیل قطب‌الدین یحیی و غیره را کشت و سمرقند را فتح کرد بدون آنکه با زهره بیگی آغا ازدواج کند.
برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی
منابع زندگینامه :منبع: خیرات حسان، ۱۸ -۱۷ / ۲.

بینا، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی بینا اسفند ماه سال ۱۳۴۱ در" پشتکوه دوساری، "واقع در منطقه عشایرنشین" جبال بارز "جیرفت به دنیا آمد. پدرش همزمان با تولد علی دست از کوچ‌نشینی برداشت و در لوت سوزان ماندگار شد تا به زراعت بپردازد. در زمانه‌ای که پهلوی دوم با انقلاب سفید! ادعای برانداختن نظام ارباب و رعیتی را داشت، خانواده بینا ملعبه دست پس مانده‌های خوانین منطقه قرار گرفت و حاصل دسترنجش به تاراج رفت. پیروزی انقلاب اسلامی مرهم دل زخم خوردگانی چون بینا بود. و علی عهد کرد برای انقلاب جانفشانی کند. او سال سوم اقتصاد اجتماعی را می‌خواند که آتش جنگ خرمشهر و هویزه و را سوزاند پس روانه کارزار شد. در خیبر جنگید. در بدر به فرماندهی گردان حسین بن علی علیه‌السلام سوسنگرد از لشکر ثارالله رسید. در فاو و مهران حماسه آفرید و سرانجام در حالیکه فرماندهی گردان حسین بن علی (ع) از لشگر ۴۱ ثارالله را برعهده داشت کنار نهر جاسم به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

بینا، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان ۴۱۴حسین ابن علی (ع)لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«علی بینا» اسفند ماه سال ۱۳۴۱ در« پشتکوه ساری» ، واقع در منطقه عشایر نشین« جبال بارز »درشهرستان«جیرفت »به دنیا آمد .

پدرش همزمان با تولد علی دست از کوچ نشینی بر داشت و در لوت سازرن ماندگار شد تا به زراعت بپردازد .

در زمانه ای که شاه بی کفایت ودست نشانده با انقلاب سفید !ادعای بر انداختن نظام ارباب و رعیتی را داشت ،خانواده بینا ازدست پس ماندهای خوانین منطقه آرام و قرار نداشتند و حاصل دسترنجشان به تارج رفت .

پیروزی انقلاب اسلامی مرحم دل زخم خوردگانی چون بینا بود . علی بینا عهد کرد برای انقلاب جانفشانی کند .

او سال سوم اقتصاد اجتماعی را می خواند که آتش جنگ خرمشهر و هویزه و سوسنگرد را سوزاند .پس روانه کار و زار شد .در خیبر جنگید .در بدر به فرماندهی گردان حسین بن علی (علیه السلام) از لشکر ۴۱ثارالله رسید .در فاو و مهران حماسه آفرید .و سر انجام کنا نهر جاسم در عملیات کربلای پنج در۲۹/۱۰/۶۵ به شهادت رسید .

اومانند هزاران شهید ،چون ستاره ای گمنام در آسمان دوران دفاع مقدس می درخشد .

از علی بینا دو فرزند به نام« زینب »و «حسینعلی» به یادگار مانده است . منابع زندگینامه " :نان سرخ" نوشته ی محمدرضامحمدی پاشاک، ناشر لشگر ۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۷۶

بینا، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مدیرالسلطنه‌ی تبریزی، متولد ۱۲۸۵ در تبریز. در جوانی جزء محصلین دولتی به اروپا اعزام شد. در فرانسه درجه‌ی دکترا در تاریخ گرفت و به استادی دانشگاه برگزیده شد. مدتی ضمن استادی، معاون و رئیس دانشکده‌ی ادبیات بود. چند سالی نیز به ریاست دانشگاه ملی رسید و در ادوار هیجدهم و نوزدهم از تبریز به مجلس شورای ملی راه یافت. در دوره‌ی هفتم سنا، سناتور انتصابی تبریز شد. مدتی هم معاون فنی و حرفه‌ای وزارت فرهنگ بود. تألیفاتی دارد که تاریخ سیاسی ایران از جمله‌ی آنهاست. در ۱۳۵۵ درگذشت. حین‌الفوت ۷۰ سال داشت. از نظر هوش و استعداد و سواد در حد متوسط بود، ولی از زرنگی خاصی برخوردار بود. همیشه مصدر کار بود. از قبول مشاغل پر سر و صدا احتراز می‌کرد. چند بار برای وزارت دعوت شد، ولی نپذیرفت. در مجلسین مداح دولت بود. از روزی که از اروپا بازگشت تا هنگام مرگ، بر اثر همین خصوصیات مصدر کار بود. هرگز منشاء خدمات مؤثری نشد و در مشاغل خود هیچ کار تازه و با اهمیتی انجام نداد. او نمونه‌ی خوب کسانی بود که طرفدار وضع موجود بودند، از خود تصویر مبالغه‌آمیزی در اذهان بوجود می‌آوردند و با زرنگی از زیر بار هرگونه مسئولیتی شانه خالی می‌کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

بینا، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محسن بینا در سال ۱۲۹۰ه.ش در همدان زاده شد. وی پس از طی تحصیلات مقدماتی و متوسطه و فراگیری زبانهای عربی و انگلیسی وارد دانشگاه تهران شد و در رشته علوم عقلی و عرفانی لیسانس گرفت. از آن پس به استخدام اداره فرهنگ همدان در آمد و به عنوان دبیر در دبیرستانها مشغول به تدریس شد. وی رئیس کتابخانه آرامگاه ابوعلی سینا همدان است و تحقیقات بسیاری پیرامون علوم عرفانی و آثار ابوعلی سینا دارد.گروه : علوم انسانیرشته : ادیان خارجیاوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : محسن بینا درسال ۱۲۹۰ه.ش در همدان متولد شد. او در مکتب خانه های همدان شروع به تحصیل مقدمات علوم که چیزی جز قرآن و علوم دینی نبود، کرد.تحصیلات رسمی و حرفه ای : محسن بینا پس از گذراندن تحصیلات اولیه در مکتب خانه های همدان و ادامه تحصیل تا اخذ دیپلم، واردمدرسه آخوند همدان شد و به فراگیری زبان عربی و انگلیسی پرداخت. سپس وارد دانشگاه تهران شدو در رشته علوم عقلی و عرفانی لیسانس گرفت و از آن پس به تحقیق و تالیف آثاری درزمینه عرفانی اسلامی پرداخت.فعالیتهای ضمن تحصیل : محسن بینا درهنگام تحصیل در رشته علوم عقلی وعرفانی در دانشگاه تهران به مطالعه آثاری عرفانی گذشته ایران و نیز آثار شیخ الرئیس بوعلی سینا پرداخت.استادان و مربیان : محسن بینا در هنگام تحصیل دررشته علوم عقلی و عرفانی در دانشگاه تهران، از محضر اساتید برجسته ای چون مرحوم عصار، الهی قمشه ای، شهابی و ... بهره مند گردید.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محسن بینا پس از فراغت از تحصیل در رشته علوم عقلی و عرفانی از دانشگاه تهران، به استخدام اداره فرهنگ همدان در آمد و به عنوان دبیر در دبیرستانهای آنجا به تدریس پرداخت. وی در حال حاضر ریاست کتابخانه بوعلی سینا را برعهده دارد.فعالیتهای آموزشی : محسن بینا پس از فراغت از اخذ مدرک لیسانس، به عنوان دبیر در دبیرستانهای شهر همدان به تدریس مشغول شد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : محسن بینا به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری درزمینه عرفان اسلامی و نیز تصحیح متون گذشته عرفانی ایران بسیار علاقمند بوده و دراین زمینه فعالیت چشمگیری داشته است.آرا و گرایشهای خاص : محسن بینا در تصحیح متون عرفانی

و تحقیق در عرفان اسلامی ایران، به آثار خواجه عبدالله انصاری و شیخ شبستری توجه ویژه ای دارد.

آثار : ۱ اصول فراگیری قواعد زبان عربی ۲ البدایه و النهایه ۳ تعلیم و تربیت در محدوده های روستایی ۴ سراج الصعود لمعاریج الشهود ۵ عیسی از دیدگاه قرآن ۶ مجموعه گل ویژگی اثر : کتاب مجموعه گل، اثری است که استاد محسن بینا در آن شرح اشعار خواجه شمس الدین حافظ شیرازی را با دیدگاهی عرفانی ، در آمیخته است.۷ مرد مشرق ۸ مقامات معنوی ویژگی اثر : کتاب مقامات معنوی اثری است از استاد محسن بینا که در واقع ترجمه کتاب عربی منازل السائرین اثر خواجه عبدالله انصاری عارف ایران قرون چهارم و پنجم هجری است.۹ موسی از دیدگاه قرآن

بینش، عبدالعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسئو ل امور مالی تیپ سلمان فارسی(ره)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شهید «عبدالعلی بینش» در سال ۱۳۳۹ در روستای« ارباب» از توابع بخش« پشت آب»در« زابل»یکی از شهرستانهای استان «سیستان وبلوچستان» در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد و برای ادامه تحصیل به «زابل» رفت. سال چهارم دبیرستان بود که انقلاب اسلامی به اوج خود رسید. شهید «بینش» که از زمینه های انقلابی و مذهبی بسیار برخوردار بود، به خیل انقلابیون پیوست. با همکاری دوستان همفکرش انجمن اسلامی را تشکیل داد و با گروهها منافق و ضد انقلاب به مبارزه پرداخت.

پس از آن همکاری با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را آغاز کرد و از آنجا که فردی صادق و امین بود، مسئولیت واحد امور مالی زابل به وی سپرده شد.

در سال ۱۳۶۵ عازم جبهه گردید و در عملیات افتخار آفرین«کربلای پنج» شرکت جست. پس از مدتی خدمت در بخشهای مختلف سپاه ،در سال ۱۳۶۷ به «ایرانشهر» انتقال یافت و مسئولیت امور مالی سپاه آن شهرستان را عهده دار گشت. در سال ۱۳۷۰ به «زاهدان» آمد و معاونت امور مالی سپاه ناحیه ی مقاومت استان به وی سپرده شد. سرانجام در مأموریتی که عازم «کرمان» بود، بر اثر سانحه تصادف به شدت مجروح شد و به بیمارستان «بقیه الله (عج)»در«تهران» انتقال یافت. اما معالجات سودمند نیافت و آن پاسدار مخلص اسلام به ملکوت اعلی پیوست.

بی اعتنایی به دنیا، خوشرویی، امانتداری و صداقت از مهمترین ویژگیهای اخلاقی آن شهید عزیز است. نسبت به پدر و مادر احترام زیادی قائل بود. در ایام سوگواری سید الشهداء نوحه می خواند و در تهیه مقدمات پذیرایی از عزاداران حسینی فعالانه شرکت داشت. او که قرآن را در کودکی و در مکتبخانه فراگرفته بود، آرزو داشت قاری قرآن شود. از دیگر ویژگیهای مهم و آموزنده آن شهید عزیز دقت در حساب زندگی بود. دفترچه ای داشت که سیاهه طلبکاری و بدهکاریش را به طور دقیق در آن ثبت می کرد و هرگاه به سفر می رفت آن را به همکاران و یا خانواده اش می سپرد.

منابع زندگینامه" :کبوتران بهشتی(۱")نوشته ی،عبدالحسین بینش وسلطانعلی میر، نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

بیننده، محمد جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد جعفر بیننده : قائم مقام فرمانده گردان جندالله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) هشتم اسفند ماه سال ۱۳۲۷ در شهر کربلا چشم به جهان گشود. چون پدرش برای ادامه تحصیل به عراق مهاجرت کرده بود، او در کنار مزار علی بن ابیطالب (ع) به دنیا آمد. بعد از گذشت یک و سال و نیم از تولد محمد جعفر به ایران آمدند و در یکی از روستاهای سبزوار اقامت گزیدند. چهار سال پس از آن، به مشهد رفتند و چون اجازه بازگشت به عراق را به آن ها ندادند، در کنار مزار امام هشتم (ع) سکنی گزیدند.

حدود پنج سال نزد به پدرش که روحانی بود درس طلبه گی خواند. به پدر و مادرش احترام می گذاشت. در دوازده سالگی جریان بت شکنی حضرت ابراهیم را در مسجد بازگو کرد و گفت: «مردم باید ابراهیم وار عمل کنند.» طاغوتیان از سخنان این نوجوانان ترسیدند و دیگر اجازه سخنرانی را به او ندادند.

در ۱۵ سالگی لباس طلبه گی به تن کرد. عاشق اهل بیت (ع) بود و در راه رساندن پیام حق به مردم بسیار کوشید. پس از مدتی لباس را از تن بیرون کرد و با لباس عادی به کوشش خود ادامه داد. می گفت: «نمی توانم آن طور که شایسته است، حق این لباس را ادا کنم.» آرزوی زیارت بارگاه امام حسین (ع) را داشت، ولی موفق به زیارت نشد.

در ۱۷ سالگی با خانم سکینه بید خوری پیمان ازدواج بست. مدت زندگی مشترک آن ها ۱۲ سال بود. ثمره ی ازدواج آن ها چهار فرزند است، محمد جواد در ۱۵/۱۰/۱۳۴۸، محمد مهدی در ۳۰/۶/۱۳۵۰، نرجس در ۳۱/۶/۱۳۵۳ و روح الله در ۶/۱۱/۱۳۵۷ به دنیا آمد.

قبل از انقلاب به خاطر وضعیت جامعه، می گفت: «من دختر نمی خواهم، اما بعد از انقلاب می گفت: «خدایا هرچه می خواهی حالا به من دختر بده.»

در امور خانه با خانواده اش مشورت می کرد. سعی می کرد فرزندانش را مستقل و با اعتماد به نفس بزرگ کند و در امور درسی به آن ها کمک می کرد.

مناعت طبع داشت که این خصوصیت به همسر و فرزندانش نیز منتقل شده بود. قبل از انقلاب در پخش اعلامیه و نوارهای امام فعالیت می کرد. نقش سازماندهی تظاهرات را در راهپیمایی ها برعهده داشت.

او مقلد امام بود. در صنف ساعت فروشان جلسات مذهبی برپا می کرد.

در مسائل مذهبی ریاکار نبود. نماز می خواند. قرآن تلاوت می کرد. حج عمره را به جای آورده بود. در سفر حج با آقا مصطفی خمینی آشنا شده بود.

سنگ صبور همه بود. در بحران ها و مشکلات صبور بود و مشکل گشا. توکل به خدا داشت و یک اعتقاد عجیبی به امام رضا (ع) پیدا کرده بودند.

در کنار کار روزانه به تبلیغ احکام خدا نیز می پرداخت.بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وارد بسیج شد و بعد از مدتی به سپاه پیوست. او جزو موسسین سپاه در مشهد بود. زمانی که در سپاه بود، هر مزایایی را که می دادند او نمی گرفت، چون می خواست کارش خالصانه باشد.

بسیار متواضع بود. فخر فروشی نمی کرد. توکل به خدا داشت و همیشه موفق بود. در زمانی که بنی صدر کاندیدای ریاست جمهوری بود، به او رای نداد. می گفت: «او فردی است، که سیاست بازی می کند.»

بعد از انقلاب افراد ساواکی را پس از شناسایی به دادگاه انقلاب معرفی می نمودند.در سرکوبی ضد انقلاب شرکت می کرد. مدتی در کردستان، گنبد و مرز افغانستان حضور داشت. با شهید چمران و شهید رستمی فعالیت می کرد.

با شروع جنگ تحمیلی، برای پیروزی انقلاب و برقراری جمهوری اسلامی به جبهه های حق علیه باطل شتافت. انگیزه های اعتقادی و علاقه به امام، باعث رفتن او به جبهه شد.

می گفت: «باید جبهه ها را پر کنیم و به ندای امام لبیک بگوییم.» او با صیاد شیرازی نیز رابطه داشت.

مدتی در کردستان و سقز بود و در جنگ گنبد نیز حضور داشت و از طریق سپاه به مزارشریف افغانستان اعزام شدند.

ایشان برای خانواده های شهدا نفت و وسایل دیگر می برد.

همسر شهید می گوید: «در حضور خانواده های شهدا به ما کم توجه بود. می گفت: اگر به شما کم توجهم، برای این است که روی بچه های شهدا تاثیر نگذارد. ایشان لباس عید را یک ماه جلوتر می خرید و می گفت: بپوشید تا حالت نویی نداشته باشد که بچه های شهدا ببینند و ناراحت شوند.»

محمد جواد بیننده (فرزند شهید) نقل می کند: «پدرم به ما اجازه نمی داد که بیرون از خانه خوراکی دستمان باشد. رفتار پدرم برای من مقدس بود.»

شهید به خانواده اش توصیه می کرد: «زندگی را سخت نگیرید. امام را تنها نگذارید، نماز بخوانید. راه شهیدان را ادامه دهید و در زندگی پشتکار داشته باشید.»

همچنین می گفت: «فرزندانم، دست از مبارزه برندارید و اجازه ندهید که امام تنها بماند.» دعا می کرد: «خدایا، عمر من و فرزندانم را بگیر و بر عمر امام بیفزای.»

محمد جواد بیننده (فرزند شهید) می گوید: «در آخرین بار با یک گروه ۶۰ نفری به جبهه ایلام رفتند. ایشان سرپرست گروه بودند. وقتی که ما برای بدرقه به راه آهن رفته بودیم، من به پدرم گفتم: حتماً به آرزویتان می رسید. بعد از ۱۲ روز از این جریان خبر شهادت پدرم را آوردند.» در نماز حاجت، طلب شهادت می کرد.

برای سازماندهی به ایلام رفته بود. با رزمندگان قرار گذاشته بودند که اگر خطری حس کردند، سه بار «الله اکبر» بگویند. در هوای تاریک که دشمن خمپاره می زد، او متوجه خطر می شود. اما توانست تنها یک بار الله اکبر بگوید که بعد خمپاره به او اصابت می کند و به شهادت می رسد.

محمد جعفر بیننده در تاریخ ۱۴/۱۰/۱۳۶۰ در جبهه ایلام بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهرش پس از انتقال به مشهد، در بهشت رضا (ع) دفن گردید. منابع زندگینامه ":فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

بیهقی خسروجردی، ابوبکر احمد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۵۸ /۴۵۴ -۳۸۴ ق)، فقیه شافعی، حافظ، محدث، مفسر و متکلم اصولی. ملقب به فخرالزمان. در خسروجرد بیهق متولد شد، و در همان جا نشو و نما یافت. وی به بغداد و کوفه و مکه سفر کرد و در نیشابور رحل اقامت افکند، در همان جا درگذشت و در بیهق دفن شد. ابوبکر در علوم گوناگون دارای دستی توانا بود. امام الحرمین گوید که: شافعی بر گردن تمام شافعیان حق دارد جز بیهقی،

و این بیهقی است که با کثرت تصنیفاتش در حمایت مذهب شافعی بر او منت دارد. ذهبی گوید که اگر بیهقی می‌خواست قادر به تأسیس مذهب جدید بود. بیهقی از شاگردان ابو عبدالله حاکم نیشابوری و ابوالفتح ناصر مروزی و ابن فورک و ابو علی رودباری و عبدالله بن یوسف بن نامویه است. شیخ الاسلام ابو علی انصاری و ابو عبدالله فزاری و ابوالقاسم سحامی و ابوالمعالی محمد فارسی از شاگردان وی بوده‌اند. به خاطر گستردگی دانش و معرفتش به اختلاف، در حدود یکهزار ساله تصنیف کرد. از جمله‌ی آثار او: «السنن کبیر»، ده مجلد و «السنن صغیر»، دو مجلد، در حدیث؛ «دلایل النبوة»، در سه مجلد؛ «الجامع المصنف فی شعب الایمان»؛ «المبسوط فی نصوص الشافعی»، در ده مجلد؛ «الاسماء و الصفات»؛ «المعارف».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۱۳/۱)، اعیان الشیعه (۵۶۹ -۵۶۸ /۲)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۷۴/۱)، دائرةالمعارف اسلامیة (۴۳۰ -۴۲۹ /۴)، روضات الجنات (۲۶۴ -۲۶۰ /۱)، ریحانه (۳۰۸/۱)، سرآمدان فرهنگ (۹۳/۱)، سیرالنبلاء (۱۷۰ -۱۶۳ /۱۸)، الکامل (۱۰۴/۸)، کشف الظنون (۲۰۵۱ ،۱۹۵۷ ،۱۸۳۶ ،۱۷۳۹ ،۱۷۲۶ ،۱۶۲۱ ،۱۵۸۲ ،۱۴۵۵ ،۱۳۹۳ ،۱۳۹۱ ،۱۰۴۷ ،۱۰۰۷ ،۷۶۰ ،۷۲۱ ،۵۷۴ ،۴۰۰ ،۲۶۱ ،۱۷۵ ،۵۳ ،۹)، لغت‌نامه (ذیل/ احمد بن حسین)، معجم البلدان (۴۲۴/۲)، معجم المؤلفین (۲۰۷ -۲۰۶ /۱)، الوافی بالوفیات (۳۵۴/۶)، وفیات الاعیان (۷۶ -۷۵ /۱)، هدیة العارفین (۷۸/۱).

بیهقی، ابوالحسن علی

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۵۶۵ -۴۹۰ ق)، مورخ، ادیب، محدث، فقیه، متکلم، ریاضیدان و حکیم. مشهور به ابن‌فندق و فرید خراسان. در سبزوار به دنیا آمد، اما آنچنان که خود بیان می‌کند اصلش به خزیمة بن ثابت که از مشاهیر اصحاب پیامبر (ص) بوده، می‌رسد. ابوالحسن ابتدا فقه و ادب آموخت و سپس به فراگیری علوم حکمت و حساب و نجوم پرداخت. بسیاری از استادان بزرگ عهد خود را در بیهق و نیشابور و مرو و سرخس و دیگر بلاد خراسان دیده و از محضر آنان استفاده کرده است، از آن جمله حکیم عمر بن ابراهیم خیام که وی شرحی از ملاقات خود را با وی در کتاب «تتمة صوان الحکمة» آورده است. او از مشایخ ابن شهرآشوب بود. وی کتب بسیاری تألیف کرده و نخستین کسی است که کتاب «نهج‌البلاغه» را شرح کرده است. یاقوت در «معجم الادباء» در ترجمه‌ی حال او از هفتاد و چهار تألیف وی با اسم و رسم نام می‌برد ولی متأسفانه از آثار فارسی او جز «تاریخ بیهق» و کتابی مختصر در احکام نجومی موسوم به «جوامع الاحکام» و از آثار عربی او: شرحی بر «نهج‌البلاغه» موسوم به «معارج النهج»؛ جلد اول از «لباب الانساب» و «تتمة صوان الحکمة»، در تاریخ حکما که ذیلی است بر «صوان الحکمة» سجستانی. مهمترین کتاب فارسی بیهقی «تاریخ بیهق» است؛ این کتاب در تاریخ و جغرافیای ناحیه‌ی بیهق و ذکر رجال علم و ادب، کتاب، سادات و خاندانهای مشهور آن ولایت است و مشحون به فواید تاریخی است.[۱]

ابوالحسن علی ابن زید مشهور به ابن فندق و فرید خراسان (ف. ۵۶۵ ه.ق.)، حکیم و ادیب و ریاضی‌دان معروف قرن ششم از جمله آثار اوست: تاریخ بیهق (ه.م.)، لباب الانساب، تفسیر نهج‌البلاغه، جوامع احکام النجوم (ه.م.)، معرفةالکرة و ذات الحلق و الاصطرلاب، قواعد علوم الطب، مناهج الدرجات فی شرح کتاب النجات، تنبیه العلماء علی تمویه المتشبهین بالحکماء، عرائس النفایس فی اصناف العلوم، امثلة الاعمال النجومیة.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱]الاعلام (۱۰۱/۵)، ایضاح المکنون (۷۱۴، ۵۶۳، ۵۵۲، ۵۰۳، ۴۸۶، ۴۶۹، ۴۵۰، ۴۳۰، ۳۹۸، ۳۰۳، ۲۳۴، ۲۲۲، ۱۸۴، ۱۴۴، ۱۱۵، ۹۸، ۸۳، ۶۰ /۲، ۵۹۹، ۵۶۶، ۵۴۸، ۴۶۶، ۴۶۲، ۴۰۶، ۳۷۳، ۳۶۳، ۳۲۶، ۳۰۰، ۲۵۰، ۲۳۲، ۱۹۲، ۱۸۰، ۱۵۴، ۱۳۰، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۰۷، ۹۷، ۹۲، ۸۳، ۷۴، ۶۶، ۶۵، ۵۳، ۳۶، ۳ /۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۹۹۶ -۹۹۳، ۳۱۲ -۳۱۱ /۲)، تاریخ بیهق (مقدمه)، تاریخ در ایران (۱۷ -۱۶)، ترجمه‌ی تتمه‌ی صوان الحکمهٔ (مقدمه و ۷۲ -۷۱)، دائرهٔالمعارف الاسلامیهٔ (۴۳۱/۴)، الذریعه (۱۸۴ /۲۱، ۱۱۴، -۱۱۳ /۷، ۱۴۹ /۴)، ریاض العلماء (۳۸/۷)، ریحانه (۳۳۵ -۳۳۴ /۴)، سبک‌شناسی (۳۶۶ -۳۶۴ /۲)، سرآمدان فرهنگ (۶۲ -۶۱ /۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۹۰ -۱۸۹ /۶)، کارنامه‌ی بزرگان (۱۱۹ -۱۱۸)، کشف الظنون (۲۰۵۰، ۲۰۱۱، ۲۰۰۷، ۱۸۹۵، ۱۶۸۶، ۱۵۱۴، ۱۴۳۸، ۱۳۶۱، ۱۲۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۰، ۸۲۱، ۷۴۷، ۶۳۴، ۶۰۹، ۲۸۹)، لغت‌نامه (ذیل/ علی بیهقی)، مؤلفین کتب چاپی (۲۵۸ -۲۵۷ /۴)، معجم الادباء (۲۴۰ -۲۱۹ /۱۳)، معجم المؤلفین (۹۷ -۹۶/۷)، هدیهٔ العارفین (۷۰۰ -۶۹۹).

بیهقی، ابوالقاسم زید

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۵۱۷ ق)، فقیه و متکلم امامی. او پدر علی بن زید بیهقی، ابن‌فندق، صاحب «تاریخ بیهق»، شارح «النهج» است. ابوالقاسم بیهقی از مشایخ ابن شهرآشوب مازندرانی بوده است. از آثارش: «حلیهٔ الاشراف»؛ «لباب الالباب»؛ «حدائق الحدائق»؛ «مفتاح باب الاصول».
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۲۷ -۱۲۶ /۷)، تاریخ بیهق (۲)، الذریعه (۲۸۰/۱۸، ۸۰/۷، ۲۸۳/۶)، ریحانه (۳۰۹/۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۱۴ -۱۱۳ /۶)، فهرست منتجب‌الدین (۸۱).

پادشاه خاتون

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۶۹۴ ق، ملقب به صفوهٔ‌الدین و مشهور به لاله خاتون از زنان عالم، فاضل، شاعر و فرمانروا. پدرش سلطان قطب‌الدین محمد (۶۵۵ ق) حاکم کرمان و مادرش عصمت‌الدین قتلغ ترکان معروف به ترکان خاتون بود. او فضایل و کمالات فراوان داشت. ناصرالدین منشی کرمانی در سمط العلی للحضرهٔ العلیا- که بیست سال پس از مرگ پادشاه خاتون تألیف کرده- وی را زنی «عادله عاقله فاضله کریمه متفضله بلند نهمت والاهمت خوب صورت با طهارت و عفت» توصیف می‌کند. پدرش لباس مردانه بر تن او می‌کرد و وی را سلطان حسن شاه می‌نامید. درباره علت این کار گفته شده که چون پادشاهان مغول عادت داشتند دختران زیبا را از گوشه و کنار جمع نموده و به دربار خود می‌آوردند و پس از چندی آنها را به امرا و غلامان خویش می‌بخشیدند، از اینرو به این حیله دست یازید. اما پس از آنکه سلطان قطب‌الدین درگذشت ترکان خاتون به نیابت از طرف فرزند خردسالش حکومت کرد و برای تثبیت قدرت خود، دخترش را به ازدواج اباقاخان (۶۸۰ -۶۶۳ ق) درآورد. پادشاه خاتون پانزده سال با اباقاخان زندگی کرد و پس از مرگ او، با پسرش گیخاتو- بنابر رسم مغولی- ازدواج کرد و به همراه او رهسپار روم گردید. بعد از مرگ ارغون خان (۶۹۰ -۶۸۳ ق)، گیخاتو پادشاه شد و لذا به ایران آمد و با اجازه همسرش حکومت کرمان را در دست گرفت تا بدین وسیله انتقام مادرش را از

برادرش سیورغتمش بگیرد. پس از ورود به کرمان، برادر را به زندان افکند اما پس از چندی همسرش کرد و چین و دخترش شاه عالم او را نجات دادند.

سیورغتمش به عنوان عرض حال به دربار گیخاتو رفت ولی پادشاه خاتون مأمورانی در طلب وی فرستاد و او را به کرمان آوردند و سپس به فرمان پادشاه خاتون به قتل رسید (۶۹۲ ق). دو سال بعد گیخاتو درگذشت و بایدو، داماد سیورغتمش و همسر شاه عالم جانشین او شد. کردوچین برای گرفتن انتقام همسرش، حکومت کرمان را از دامادش گرفت و بدانسو رهسپار شد. پادشاه خاتون با بزرگان شهر مشورت کرد. برخی نظر دادند که وی و همراهانش راه خراسان پیش گرفته و به غازان خان پناه آورند ولی برخی دیگر او را به ماندن در کرمان و تحصن در قلعه توصیه کردند. چند روز بعد لشکر کردوچین به حومه‌ی کرمان رسید. چند روزی به جنگ و جدال گذشت ولی اکثر امرا و بزرگان به نزد کردوچین رفتند. کردوچین به شهر وارد شد. به دستور او پادشاه خاتون را با اهانت و خواری از قلعه فرود آوردند. و زندانی کردند و اموال وی و امرا و اعیانی که دستگیر شده بودند به غارت رفت. پس به اشاره کردوچین پادشاه خاتون را به قتل رساندند. او را در دهی به نام مسکین، در نزدیک کرمان دفن کردند. پس از آنکه سلطان مظفرالدین محمدشاه به حکومت کرمان رسید دستور داد تا جنازه او را با تشریفات تمام به شهر آوردند و عزاداری رسمی برپا شد و در مدرسه مادرش ترکان خاتون دفن کردند.

پادشاه خاتون به علما و ادبا توجه خاص داشت. به نوشته تاریخ کرمان «در زمان سلطنت او به کرمان، علما و فضلا را رعایت و احترام می‌فرمود و غالب اوقات در مجلس او صحبت علمی داشته می‌شد.» وی خط نسخ را به زیبایی تمام می‌نوشت و شعر را نیز نیکو می‌گفت. وی قرآن‌ها و کتابهای متعددی به خط خودش نوشت که پس از خودش در کرمان و دیگر ولایات موجود بوده و به گفته ناصرالدین منشی «بر فضل و هنروری و وفور کمال و دانشوری او دلیلی واضح است.»

در مدت کوتاه سلطنتش به عدل و داد رفتار کرد و مدارس و عمارات متعددی بنا کرد و اوقافی برای آنها منظور نمود. از اشعار اوست:

من آن زنم که همه کار من نکوکاری است

به زیر مقنعه من بسی کله‌داری است

درون پرده عصمت که تکیه‌گاه من است

مسافران صبا را گذر به دشواری است

نه هر زنی به دو گز مقنعه است کدبانو

نه هر سری به کلاهی سزای سرداری است

به هر که مقنعه‌ای بخشم از سرم گوید

همه جای مقنعه تاج هزار دیناری است

من آن شهم ز نژاد شهان الغ سلطان

ز ما برند اگر در جهان جهانداری است

جمال طلعت خود را دریغ می‌دارم

ز آفتاب که آن شهر کو؟؟؟؟؟ است

همیشه باد سر زن به زیر مقنعه‌ای

که تار و پود وی از عصمت و نکوکاری است

از رباعیات اوست:

سیبی که ز دست تو نهانی رسدم

زو بوی حیات جاودانی رسدم

چون نار دلم بخندد از شادی آن

کز دست و کف تو دوستگانی رسدم

بر لعل که دید هرگز از مشک رقم

یا غالیه بر نوش کجا کردستم

جانا اثر خال سیه بر لب تو

تاریکی و آب زندگانی است بهم[۱]

(وف ۶۹۴ ق)، خطاط و شاعر، متخلص به لاله خاتون. ملقب به صفوةالدین. از مغولان ساکن کرمان بود. پدرش حاکم کرمان و مادرش ترکان خاتون بود. پس از مرگ پدر، پادشاه خاتون به خواست مادر خود با اباقاخان ازدواج کرد و پانزده سال با وی زندگانی کرد. پس از مرگ همسرش، بنابه رسم مغولی، با پسر اباقاخان، گیخاتو، ازدواج کرد و رهسپار روم شد. بعد از مرگ ارغون خان، گیخاتو پادشاه شد و پادشاه خاتون نیز به ایران آمد و با اجازه‌ی همسرش، پادشاهی کرمان را به دست گرفت. در زمان حکومت، به قصد انتقام مادرش، فرمان قتل برادر خود، سیورغتمش، را صادر کرد، ولی دو سال بعد که همسرش، گیخاتو، درگذشت و داماد سیورغتمش، جانشین او شد، کردوچین، همسر برادرش، حکومت کرمان را به دست گرفت و پس از جنگ وارد کرمان شد و پادشاه خاتون را با خواری زندانی کرد و سپس به قتل رسانید. جسد وی را در مدرسه‌ی مادرش ترکان خاتون دفن کردند. او خط نسخ را به زیبایی تمام می‌نوشت و شعر را نیز نیکو می‌گفت. از آثار وی قرآن‌ها و کتابهای متعددی است با خط زیبا که پس از خودش در کرمان و دیگر ولایات موجود بود؛ مدارس و عمارات متعددی نیز بنا کرد و اوقافی برای آنها منظور کرد.[۲]

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :[۱] منابع: آتشکده آذر، ۳۵۹؛ «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شماره اول، ۵۲ -۵۰؛ از رابعه تا پروین، ۶۶ -۶۱؛ پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۹۲ -۱۹۱؛ تاریخ ادبیات ایران، ۶۵۸ / ۳؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، ۶۱۰ / ۱؛ تاریخ کرمان، تاریخ گزیده، ۵۳۴ -۵۳۳؛ تذکرةالخواتین، ۶۰؛ تذکره کاظم، ۵۸۲؛ جواهرالعجایب، ۲۸۹، ۱۲۲ -۱۲۱؛ حدیقةالشعراء، ۲۱۹۰ / ۳؛ حدیقه عشرت، ۱۲ -۱۱؛ خیرات حسان، ۴۷ / ۳، ۶۹ / ۱؛ الذریعه، ۹۳۸، ۶۱۳ / ۹؛ ریاحین‌الشریعه، ۴۶ / ۵؛ ریاض‌الجنه، روضه پنجم، قسم دوم، ۹۰۸؛ ریاض‌العارفین، ۲۱۷ -۲۱۶؛ زنان سخنور، ۶۵ -۵۷؛ زن در ایران عصر مغول، ۱۰؛ سمط العلی للحضرة العلیا، ۷۹ - ۷۰؛ ستارگان کرمان، ۳۱۹؛ صبح گلشن، ۳۵۲، ۱۴۷، صحف ابراهیم، حرف، عرفات العاشقین. لغت‌نامه دهخدا، الافکار، ۶۱۳ -۶۱۲، نقل مجلس. ک ۴۳ -۴۲.

[۲] از رابعه تا پروین (۶۶ -۶۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۶۵۸/ ۳)، تاریخ تذکره‌های فارسی (۶۱۰/ ۱)، تاریخ گزیده (۵۳۴ -۵۳۳)، تذکره‌ی شاعران کرمان (۴۲۶ -۴۲۴)، جواهر العجایب (۱۲۲ -۱۲۱)، حبیب السیر (۲۷۱ -۲۷۰/ ۳)، حدیقة الشعراء (۲۱۹۱ -۲۱۹۰/ ۳)، خیرات حسان (۴۸ -۴۷/ ۳، ۶۹/ ۱)، الذریعه (۹۳۸/ ۹)، رباعی و رباعی‌سرایان (۲۰۰ -۱۶۴)، ریاحین الشریعه (۴۶/ ۵)، زنان سخنور (۶۵ -۵۷/ ۱)، ستارگان کرمان (۳۲۱ -۳۱۹)، صبح گلشن (۱۴۷)، کارنامه‌ی زنان (۴۶ -۴۴)، لغت‌نامه (ذیل/ پادشاه خاتون)، مجمع الفصحا (۷۳/ ۱)، مخزن الغرائب (۸۱۰ -۸۰۹/ ۴، ۷۸/ ۲)، مشاهیر زنان (۴۳ -۴۱)، نشتر عشق (۴۹۷/ ۲).

پادوسیان

قرن:۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

لقب پادشاه اصفهان مقارن حمله عرب به ایران.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

پارسا پژوه، داود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۰، مرتبه علمی: استاد، رشته: صنایع چوب، دانشکده: منابع طبیعی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دیپلم مهندسی در رشته جنگل و مرتع از دانشکده کشاورزی کرج دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۴، کارشناسی ارشد بیولوژی گیاهی (چوب‌شناسی) از شهر نانسی فرانسه در سال ۱۳۴۷ و دکترای مهندسی تکنولوژی چوب از فرانسه در سال ۱۳۴۹.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۹، دانشیار دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۴ و استاد دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۳،استاد نمونه دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۱، استاد ممتاز دانشگاههای ایران در سال ۱۳۷۲.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

چوب‌شناسی، حفاظت چوب تکنولوژی چوب، استفاده از نی، نگهداری چوبهای واقع در آب، نگهداری تراورس چوبی، تیر چوبی، استاد راهنمای یک پایان‌نامه دکترا و ۱۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

ابداع:

جایگزینی روش روپینگ بجای روش بتل در تأسیسات حفاظت چوب (روش حفاظت چوب).

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

تکنولوژی چوب، چوب‌شناسی، اطلس چوب (تشریح میکروسکوپی چوب).

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۷

زمینه علمی مقالات:

چوب‌شناسی، حفاظت چوب و تکنولوژی چوب.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

پارسا، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۸ در گیلان متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی کشاورزی کرج شد و درجه‌ی لیسانس در امور کشاورزی گرفت و با سمت دبیر در فرهنگ مشغول تدریس گردید. چندی در کرمانشاه دبیر بود و مدتی هم سرپرست فرهنگ استان شد. در ۱۳۱۸ به وزارت کشاورزی منتقل گردید و پس از طی چند شغل، مدیرکل وزارت کشاورزی شد. در ۱۳۲۹ به سازمان برنامه انتقال یافت و به عضویت هیئت مدیره‌ی سازمان چای منصوب گشت و بعد مدیرعامل سازمان عمران دشت مغان شد.

پارسا در ۱۳۴۰ به استانداری سیستان و بلوچستان تعیین گردید و قریب دو سال استاندار بود. بعد به استانداری اصفهان تعیین گردید و قریب چهار سال در استان مزبور انجام وظیفه می‌کرد. در ۱۳۴۶ از طرف حزب ایران نوین کاندیدای نمایندگی مجلس سنا شد و از تهران به سناتوری انتخاب شد و در ۱۳۵۰ دوره‌ی سناتوری او تمدید شد و مجموعاً هشت سال در مجلس سنا عضویت داشت. وی در طول خدمات اداری خود، چند مأموریت مطالعاتی کوتاه‌مدت به اروپا و آمریکا گرفت. پارسا مردی مطیع و زرنگ بود و نان را به نرخ روز می‌خورد. به همین علت سالیان دراز در مسند مشاغل مهم جای گرفت. وی توانسته بود توجه امیر اسداللّه علم را به خود جلب کند و از این رو با استفاده از قدرت او در زمره‌ی بلندپایگان رژیم بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پارسا، بهمن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید بهمن پارسا : قائم مقام فرمانده گردان قدرت الله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در خانواده ای زحمتکش و متدین پارسا ، در هفتمین روز بهار سال ۱۳۳۷ آوای نوزادی طنین افکند که نام بهمن را برایش انتخاب کردند . وی تحصیلات ابتدایی را در روستای هم جوار به نام جودر به پایان رسانید .

در سال ۱۳۵۴ برای ادامه ی تحصیل به شیروان رفت و با دوستان خود اتاقی را اجاره کرد . در کنار مبارزات سیاسی ، در سال ۱۳۵۶ با نمرات متوسطی مدرک دیپلم را در رشته ی طبیعت اخذ نمود .

بهمن در سال ۱۳۵۲ با امام خمینی آشنا شد . یک سال بعد توسط یک سرباز پاسگاه روستایش به رساله ی امام خمینی دست پیدا کرد و برای این که کسی متوجه آن نشود جلدش را کند و به مطالعه ی دقیق آن پرداخت .

چند بار به بیت آیت الله شیرازی در مشهد مراجعه کرد و بعد از آشنایی با شخصیت والای حضرت امام مبارزات انقلابی خویش را آغاز کرد .

وی با توجه به داشتن زمینه های دینی وارد جریانات سیاسی شد . و مبارزات انقلابی را با پخش اعلامیه های امام و شرکت در

جلسات مخفی شرکت کرد .

چند بار از سوی ساواک مورد تعقیب قرار گرفت . ولی هیچ وقت موفق به دستگیری وی نشدند . با پیروزی انقلاب مدتی در کمیته ی انقلاب اسلامی فعالیت کرد و سپس برای گذراندن آموزش ویژه ی نظامی در ۲۷ مهر ۱۳۵۸ روانه ی مشهد گردید . بعد از آموزش نظامی ، مبارزات سختی را با بازماندگان حکومت پهلوی و منافقین آغاز کرد و نقش بر جسته ای در کشف و تسخیر خانه های تیمی در سطح شهر داشت .

بعد از شروع جنگ تحمیلی ، وارد تشکیلات بسیج شد . علاقه ی وافر بهمن به لباس مقدس پاسداری وی را به سپاه کشاند ، از این رو در سال ۱۳۶۱ وارد سپاه شد . گر چه در سپاه شیروان مسئولیت های مختلفی را تجربه کرد ولی روح نا آرام وی با این پست ها و مقام ها تسکین نمی یافت . او می خواست انسانیت و شجاعت خود را در میدان دفاع به تماشا بگذارد .

در سال ۱۳۶۲ با دختری متین و متدین به نام زهره نوروزی ازدواج نمود که ثمره ی آن تولد پسری به نام احسان می باشد .

پارسا بعد از ازدواج از هر فرصتی برای رسیدن به فیوضات جبهه و جنگ استفاده می کرد.او با حضور پی در پی در غرب و جنوب در عملیات های مختلفی مانند : کربلای ۲– ۴– ۵ ، والفجر ۸ و خیبر افتخار حضور پیدا کرد .

زمان و مکان عملیات و ماموریت ها برایش مهم نبود ، از این رو در جبهه ی جنگ به عنوان چشم امید بسیجیان شناخته شده بود .

وی معتقد بود: وابستگی به اهل خانواده و دوستان و خویشان ، خوب و پسندیده است ولی این دلبستگی نباید به حدی باشد که ما را از رسیدن به فیوضات جبهه و جنگ باز دارد .

پارسا وقتی سی و یکمین ماه حضورش در جبهه را سپری می کرد در یک تک دشمن در جزیره ی مجنون در تاریخ ۴/ ۴/ ۱۳۶۷ در حالی که جانشین گردان قدرت الله بود به درجه ی رفیع شهادت رسید و روحش در بهشت حمزه ی رضا (ع) روستای زیارت آرام گرفت .

انسانی متواضع ، صبور و منطقی بود . و جنب و جوش زیادی داشت و یک جا بند نمی شد . از کمک به همنوعان دریغ نداشت و در کارهای جمعی شاخص بود .

شاخص بودن وی در امور جمعی ، از دو جهت بود : یکی از بعد جسمی و فیزیکی که قوی جثه و فعال بود . دوم به لحاظ داشتن چهره ای جذاب و دوست داشتنی که موجب جذب بقیه می شد .

بهمن علی رقم با وقار و متین بودنش در مقابل بی عدالتی ها به هیچ وجه سکوت نمی کرد . از نظر وی انسان های خوب انسان هایی هستند که به عهد و پیمان خود وفادار باشند .

او از غیبت کردن و اسراف به شدت پرهیز می کرد و می گفت : استفاده از نعمت های الهی حق همه است ولی اسراف حق هیچکس نیست .

اوقات فراغتش را بیشتر با ورزش های فوتبال و شنا و مطالعه ی کتب مذهبی و نظامی سپری می کرد . وی به بسیجیان می گفت : سطح مطالعات ما بسیار پایین و ناچیز است از این رو باید تلاش کنیم آن را با لا ببریم .

به مسائل اعتقادی و دینی بسیار پایبند بود و همیشه سعی می کرد در چهار چوب عقایدش حرکت کند و از آن دوری ننماید ولایت پذیری او در حد کمال و آگاهانه بود . نسبت به امام عشق می ورزید . از این رو تلاش زیادی نمود تا به واسطه ی برادر شهیدش پرویز که در بیت رهبری خدمت می کرد چندین مرتبه به دیدار یار بشتابد .

دوره های قرآن و زیارت عاشورا را مداوم بین بچه های سپاه بر گزار می کرد . او می گفت در سختی ها مشکلات با تلاوت قرآن خودتان را تسکین دهید .

حضورش در مساجد و تکایا و هیئت ها چشمگیر بود . تکیه کلام وی در مراسم عزاداری و سینه زنی یا قمر بنی هاشم بود او با

خضوع سر نماز حاضر می شد . به رعایت حلال و حرام زیاد سفارش می کرد و می گفت : سقوط و عروج انسان بستگی به رعایت این اصل مهم دارد .

جوانی پر شور و درا نـدیشه ی خـدمت به مردم بویژه قشـر جوان بود . از این رو به عنوان یـک مـدیر شایسـته ، با درایت و شـجاعت خاصی در مسئولیت های مختلفی آزمایش شد .

خلق و خوی پارسا طوری بود که میل و رغبتی به پست و مقام دنیوی نداشت و اگر مسئولیتی را می پذیرفت فقط برای ادای تکلیف بود .

از بدو انقلاب تا شهادت ، در مسئولیت های مختلفی قرار می گرفت که مهترین آن ها عبارت اند از :

۱- خدمت افتخاری در کمیته ی انقلاب اسلامی شیروان

۲- عضو هیئت هفت نفره واگذاری زمین شهرستان شیروان

۳- مسئوول پایگاه بسیج روستای دوین شیروان

۴- مسئول اطلاعات مرزی سپاه شیروان

۵- مسئول پادگان آموزشی سپاه شیروان

۶- مربی تاکتیک و آموزش نیروی انسانی سپاه شیروان

۷- مسئوول ستاد گردان لشکر ویژه شهدا

۸- جانشین گردان قدرت الله لشکر ۵ نصر

پارسا در طرح و برنامه ریزی و سازماندهی نیروها سر آمد دیگران بود . در سال ۱۳۶۲ به عنوان یک مربی آموزش نظامی ، نقش بر جسته ای در آموزش ، سازماندهی و اعزام نیروها به جبهه داشت . در سال ۱۳۶۷ به عنوان جانشین گردان قدرت اله در هدایت . و کنترل نیروها نقش چشمگیری داشت .

وی بـا جـدیت و تواضع زیـاد بر کـار زیر دسـتان نظـارت می کرد و از مـافوق نیز تبعیت محض داشت . در بحث مـدیریتی پارسا به عنوان یک مدیر خوش فکر ، سه نکته وجود داشت :

۱- در انجام وظایف شجاعت داشت .

۲ زمان و مکان ماموریت برایش مهم نبود .

۳ از دستورات مافوق اطاعت پذیری داشت .

بسـیاری از دوسـتان و هم رزمان سـردار پارسا از وی به عنوان عابـد یاد کرده اند . راز و نیاز های شـبانه وی زبانزد همگان بود . تنها آرزرویش زیارت بارگاه آقا ابا عبد الله الحسین (ع) بود . یکی از دعاهایی که همیشه ورد زبانش بود ، این جمله بود : خدایا ما را با عزت از دنیا ببر .

به قـدری به شـهادت فکر می کرد که در آخرین تک دشـمن بعد از اسارت بسـیاری از نیروهایش ، وی شـجاعانه تا آخرین فشـنگ مبارزه می کرد و به شهادت رسید .او دو دعا را همیشه تکرار می کرد :

۱ – خدایا امام عزیز را برای ما نگه دار .۲

۲- خـدایا مرگ ما را شـهادت در راهت قرار بـده . منابع زنـدگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریـخ ،زنـدگی نامه فرمانـدهان شـهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

پارسا، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد پارسا : فرمانده محور عملیاتی لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۲ در شهرستان "ایرانشهر "به دنیا آمد. از همان آغاز رشد معنوی او در دامان پدر با فرهنگ و اندیشمندش، صورت گرفت.

از ۵ سالگی به مکتب رفت و قرآن را فرا گرفت، وی صوت زیبایی داشت و خیلی خوب قرآن می خواند و باره مورد تشویق قرار گرفت. کودکی کم حرف و آرام بود. تحصیلات ابتدایی را در دبستان کورش ایرانشهر به اتمام رساند. با علاقه زیاد به مدرسه می رفت و خوب درس می خواند واو می گفت: سرگرمی من باید کتاب باشد. هنگام باز کلك نمی زد و تقلب نمی کرد و به همیم علت همواره اورا به عنوان دور انتخاب می کردند. لاس ششم ابتدایی را در سال ۱۳۴۴ به اتمام رسانید. سپس وارد دبیرستان شد. سال اول را در ایرانشهر سپری کرد و از سال دوم – به علت باز نشسته شدن پدر و نقل مکان به مشهد – بقیه تحصیل خود را در شهر مشهد و در دبیرستان امیر کبیر گذراند. در سال چهارم دبیرستان با مسائل سیاسی آشنا شد. همکلاسی‌هایی نسبتاً آگاه داشت که از جمله کارهای اولیه آنها این بود که انشاهایی جهت دار می نوشتند و در کلاس می خواندند و تا آنجا پیش می رفتند که از جانب مسئول دبیرستان توبیخ و تهدید شدند. آن روزها کانون بحث و انتقاد دینی که توسط شهید هاشمی نژاد اداره می شد، در مشهد حال و هوایی داشت و جوانان پر شور و انقلابی را به خود جذب می کرد که محمد یکی از آنها بود.

در سال ۱۳۵۰ در رشته ریاضی دیپلم گرفت و در کنکور شرکت کرد، اما قبول نشد و تصمیم گرفت سال بعد شرکت کند. برای گذراندن کلاس کنکور مدتی در تهران به سر برد. او در این دوران به افراد متدین علاقه خاصی داشت و به مطالعه کتاب های شهید هاشمی نژاد، جلال آل احمد و شریعتی می پرداخت و در جلسات سخنرانی دکتر شریعتی شرکت می کرد. هنگامی که در روزنامه ها اعلام می کردند: تختی خودکشی کرد، محمد در خانه مطرح کرد که تختی را کشتند. او در این دوره افکار سیاسی داشت. در این مدت می توانست راحت تر زندگی کند، ولی از آنجا که روحیه‌اش از همان ابتدا با رفاه و راحت طلبی سازگاری نداشت به زندگی ساده و مختصری اکتفا کرد. در سال ۱۳۵۱ در رشته اقتصاد دانشگاه تهران قبول شد که در سال ۱۳۵۵ موفق به دریافت مدرک کارشناسی شد. در این دوران زمینه لازم برای ادامه دادن فعالیتهای سابق فراهم شد و از این سال تحولات و دگرگونی‌هایی در زندگی او شروع شد. محمد پارسا در ۲۹/۱۱/۱۳۶۰ به علت پاتک عراق در منطقه چزابه به شهادت رسید و پیکر مطهرش بر اثر حجم آتش زیاد به پشت جبهه انتقال نیافت. لذا شهید مفقود الاثر اعلام شده است. تنها فرزندش حسین بعد ا ز شهادتش در ۱۵/۱/۱۳۶۱ به دنیا آمد.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

پارساییان، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا پارساییان : فرمانده گردان امام علی (ع) تیپ ۱۸ الغدیر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

بیائیـد همگی یـک بـار دیگر هم، پای شـیرمردانی بنشـینیم که رفتنـد و با رفتنشان رسم پایـداری و جانفشانی به ما آموختنـد. آنها با رفتنشان شـهادت را امضا کردند و با عروجشان به ما خاکیان فهماندند که همسـفر نور بودن همت می خواهد. بیایید بر پاهای زنجیر شـده مـان رنـگ رهـایی بزنیم و چون لالـه های خفته در کویر سـرخ شویم. بیاییـد بگـذاریم باران ببارد و قطرات اشـکمان بر بیابان خشـکیده دلمان بماند و سـیلی از سـر جنون و دلدادگی جاری گرداند و نسیم بهاری وزیده و به دل های خسته جانی دوباره بخشد. بیایید به یاد شـهدا باشـیم و دلهایمان را عاشورایی کنیم و نگذاریم یزید نفسـمان بر حسـین قلبمان پیروزشود، چرا که با یاد شهدا هر خسته دلی آرام می گیرد و آرامش می یابـد. همان ها که همسـفر خورشـید گشـته و نور بودند. در یکی از روزهای سال ۱۳۴۳ در خانه ای محقر و باصفا و خانواده ای با تقوی کودکی چشم به جهان دوخت که نامش را محمدرضا گذاشتند. این کودک نو رسیده روز به روز با احکام و مسائل اسلامی توسط پدر و مادر خود آشناتر می شد و برای آغاز زندگی نوجوانی آماده تر می گشت.

در کودکی بـا شـرکت در مکتب خـانه روح متعـالی خود را بـا قرآن جلی داد و به فراگیری قرآن و روش بهره برداری آن پرداخت. دارای استعداد خوب و اخلاق پسندیده بود و آن چه را لازم بود فرا می گرفت.

در سن ۶ سالگی برای تحصـیل به دبسـتان رفت و به فراگیری علم و دانش مشـغول شـد و تمام مراحل تحصـیل خود را با پشـتکار و جدیت فراوان پشت سر نهاد.

در دوران دبیرسـتان بود که حرکت شـکوهمند انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره)به اوج خود رسید، وی چون سایر فرزندان این خطه کویری در اکثر محافل و مجالس انقلابی حضور می یافت و در راه پیمایی ها نقش فعالی داشت.

پس از پیروزی انقلاـب و آغـاز جنـگ تحمیلی در صف خـداجویان بسیجی قرار گرفت و بـا پایه گـذاری پایگاه مقاومت در محل خود، بسیجی وار به انقلاب خدمت نمود .

چون مانـدن در شـهر را جایز نمی دانست به منطقه کردسـتان رفت تا وظیفه خود را در جایی دیگر به عرصه ظهور نشانـد. سـپس به منطقه گیلانغرب رفت و در عملیات مطلع الفجر شرکت نمود و مجروح شد. پس از بهبودی نیز دوباره سراسیمه به جبهه شتافت و در علمیات رمضان و محرم به عنوان فرمانده گروهان به هدایت و فرماندهی نیروهای سـپاه اسـلام مشـغول شد. علاقه زیادی به تحصـیل داشت. در سال های پر حماسه دفاع مقدس هزمان با شـرکت در آزمون سراسـری در رشـته مهندسی دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد، ولی باز هم عشق به شـهادت و تکلیف الهی او را واداشت تا تحصیل را رها نموده و در عملیات والفجر مقدماتی والفجر یک و دو و چهار حضور یابد و دوشادوش سایر فرماندهان شجاع جنگ به حماسه آفرینی بپردازد.

چند نوبت مجروح شد و باز هم جهاد در راه خدا را فراموش نکرد. در نهایت این سـردار سرافراز در عملیات والفجر هشت در حالی که فرمانده گردان امام علی (ع) درتیپ ۱۸ الغدیر بود در منطقه ام الرصاص به شهادت رسید. سه سال بعدنیز برادرکوچکتر اومحمد حسین پارساییان در تاریخ ۶/۳/۱۳۶۷ در ۱۶سالگی در جبهه خرمشهر به شهادت رسید.

تمام دوستانش معترفند او خصلتهای زیر را در تمام عمرش داشت:

ـ بسیار متواضع و فروتن بود.

ـ در انجام امور، بسیار دقت داشت.

ـ سرعت عمل بالایی داشت.

ـ نظم و ترتیب او زبانزد بود.

ـ در کارها بسیار جدی و قاطع بود.

منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

پارسابیان، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدرضا در سال ۱۳۴۳ در خانه‌ای محقر اما با صفا، از نور الهی و ایمان، در شهر دارالعباده یزد دیده به جهان گشود. در کودکی آوای دلنشین قرآن بـا وجودش عجین شـد، و او را پرورش تا این که زمان تحصـیل علم فرا رسـید. به مـدد انس با قرآن آموزه‌های اجتماعی و مبارزاتی را فرار گرفت. همگام با تحصـیل، در جلسات مذهبی و انقلابی شـرکت کرد. در دوران دبیرسـتان با حضور در راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات، به پخش اعلامیه‌های حضرت امام (س) و آیت الله صدوقی همت گماشت.
وی پس از پیروزی انقلاب اسـلامی بـا کمـک جمعی از یـاران، پایگـاه مقـاومت بسیج محلـه را پایه‌گـذاری کرده، خـود به صـف خداجویان بسیجی پیوست. در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۲۰ به کردستان رفت، که آن روزها مرکز اغتشاشات و تمرکز ضدانقلابیون شده بود. پس از چند ماه مبارزه شـبانه‌روزی، دوباره به زادگاهش بازگشت، در آذرماه همان سال، همزمان با عاشورای حسـینی، به جبهه‌های گیلانغرب اعزام شـد و با شـرکت در عملیات مطلع‌الفجر، از ناحیه پشت و سـینه مجروح گردیـد. وی پس از مـداوا، دل دریایی‌اش هنوز با دریادلان بود و باز راهی دیار نور شـد و به عنوان فرمانده گروهان به هدایت نیروهای سـپاه اسـلام پرداخت. در این زمان باز هم از تلاش و تحصـیل علم بازنایستاد و در امتحان ورودی دانشگاه در رشته مهندسی صنایع دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد. اما دل بی‌تابش قرار ماندن نداشت و تکلیف الهی موجب شد تحصـیل را رها کرده و به جبهه، جایی که فقط در آن جا احساس راحتی می‌کرد، بازگردد. محمدرضا با شرکت در عملیات‌های متعدد، از ناحیه پا و دو دست مجروح شد و در این مدت، بار دیگر به سنگر علم شـتافت و به دانشگاه رفت. یک‌سال به تحصیل پرداخت. حال و هوای جبهه و جاذبه‌های معنوی آن، باعث شد که برای چندین بار در صف شاگردان مدرسه عشق قرار گیرد و به عنوان فرمانده گردان امام علی (علیه السلام) در جبهه خدمت کند.
محمدرضا جهاد اصغر را وابسته به جهاد اکبر می‌دانست و نسبت به مسائل دینی و تهذیب فکری و روحی خود، توجه شایانی داشت و در راه پر فراز و نشیب عشق، ثابت‌قـدم بود و رهروی نبود که گهی تنـد و گهی خسـته رود. آهسـته در میـدان‌های جنگ به پیش می‌رفـت و در سـنگر مبـارزه بـا دشـمن بیرونی، بـه جنـگ مـداوم بـا نیروهـای اهریمنی داخـل می‌پرداخـت. محمـدرضا در آخرین مـأموریتش در عملیـات والفجر هشت و تصـرف جزیره ام‌الرصاص، به همراه معاونش، برات وصال را به دست آورد و این گونه بود که عابدی عاشق، به مقام" ارجعی الی ربک "رسید.
برگرفته از کتاب :شهیدان

پازهر امامی، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامحسین پازهر امامی : قائم مقا م فرمانده گردان امام حسین(ع)تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بیستم مهرماه سال ۱۳۱۰ در شهرستان درگز چشم به جهان گشود.

پدر و مادرش به خاطر علاقه ی خاصی که به امام حسین (ع) داشتند نام او را غلامحسین گذاشتند. در سنین کودکی مادرش را از دست داد و به رنج و منت افتاد. پس از آن عمه و پدر بزرگش او را بزرگ کردند. در همان کودکی قرآن را یاد گرفت. به مراسم سینه زنی و قرائت قرآن می رفت. نوجوانی با ایمان بود. در اوقات بیکاری به کشاورزی و چوپانی پرداخت. با خانم مدینه دامغانی نژاد پیمان ازدواج بست. همسرش می گوید: «او فردی مومن و با خدا بود. دعای کمیل می خواند و نماز شبش ترک نمی شد.»

ثمره ازدواج آن ها پنج فرزند به نام های: گل صنم (متولد ۱۲/۲/۱۳۳۲)، حسین (متولد ۱/۴/۱۳۳۷)، حسن (متولد ۱/۵/۱۳۴۳)، مرضیه (متولد ۲۷/۶/۱۳۴۷)و آسیه (متولد ۲۰/۶/۱۳۵۴) می باشد.

علاقه ی خاصی به ائمه (ع) داشت. به همین خاطر نام فرزندانش را، از روی اسامی ائمه (ع) انتخاب کرد. در نامه ای به دخترش (مرضیه) چنین می نویسد: «از این رو نامت را مرضیه گذاشتم، چون بی بی فاطمه زهرا (س) را دوست دارم.» به فرزندش مراقب از حرمت شیعه بودن و حرمت حسین بودن را سفارش می کرد.

ایشان حق خود را نسبت به فرزندانش، از جمله نام نیک گذاشتن، درست تربیت کردن و نشان دادن راه اسلام را به خوبی ادا کرد.

با خانواده اش بسیار خوب رفتار می کرد. از غذای همسرش تعریف می کرد و بین فرزندان فرق نمی گذاشت.

در کارهای خانه به همسرش کمک می کرد. در خرید نیازهای خانه و در نگهداری از بچه ها بسیار تلاش می کرد و اکثر اوقات لباس هایش را می شست. در بسیاری از مسائل با آن ها مشورت می کرد. علاقه خاصی به فاطمه زهرا (س) داشت.

به خاطر مریضی فرزندش به مشهد رفت و در آن جا سکنی گزید. در محله ای که زندگی می کرد، مسجد و مدرسه ای نبود و او با کمک افراد دیگر توانست مسجد و مدرسه بسازد و مراسم سینه زنی و نوحه خوانی برگزار کند. یکی از اتاق های منزلش را برای درس دادن به بچه ها اختصاص داده بود.

زمانی که برف می آمد از انتهای کوچه تا مدرسه برف ها را پارو می کرد تا بچه ها بتوانند به راحتی عبور کنند. او لامپ های کوچه را که سوخته بود، با پول خود عوض می کرد. غلامحسین پازهر امامی از اولین کسانی بود که در محل، تظاهرات عمومی به راه می انداخت .بعد از انقلاب شب ها نگهبانی می داد, به توزیع نفت می پرداخت و محافظ امام جمعه بود.

بعد از آن عضو بسیج شد. یکی از افراد شورا بود و به عنوان بازرس شورا از سوی مردم انتخاب شد. و پس از تشکیل سپاه پاسداران عضو این نهاد مقدس گردید. در سال ۱۳۶۱ به استخدام سپاه درآمد. او با فرزندانش در سپاه خدمت می کرد.

عضو بسیج بود و فعالیت هایی داشت. در کارهایی مثل تقسیم زمین بین مستضعفان و با توزیع مواد غذایی شرکت می کرد. ایشان سهمیه ی نفت خود را به خانواده های فقیر و آبرومند می داد.

از بنی صدر و طرفدارانش بیزار بود و با آن ها برخورد می کرد. به خانواده اش توصیه می کرد: «انقلاب را فراموش نکنید، حجاب را رعایت کنید، راه و روش امام حسین (ع) را در پیش بگیرید.»

در زمان ازدواج پسرش، با لباس فرم بسیجی بود و عکس امام را هم بر روی سینه اش نصب کرده بود. او خود را با دستورات قرآنی وفق داده بود. هر چند از لحاظ تحصیلات در سطح پایین، ولی از نظر بینش در سطح بالایی و فردی خود ساخته بود.

اوقات بیکاری را در خدمت مردم بود و نوارهای شهید مطهری را گوش می داد و به مجالس سینه زنی می رفت. در بحران ها و مشکلات از خود ایثار و فداکاری نشان می داد.

سعی در برقراری عدالت داشت. هیچ گاه بین مردم و فرزندانش فرقی نمی گذاشت. برای امور شخصی از اموال مردم استفاده نمی کرد او را «حلال مشکلاتش» می دانستند، مشکلات و اختلافات مردم را حل و فصل می کرد. در مساجد هیات تاسیس می کرد و دعای ندبه و کمیل برگزار می نمود و هر جا نیازمندی بود سعی می کرد مشکلش را حل کند. او کارگری می کرد و پولش را برای ساخت مسجد می داد.

آرزو داشت به کربلا برود. به همسرش (مدینه دامغانی نژاد) می گفت: «شما را هم به کربلا می برم.»

در حرم مطهرامام رضا (ع) دعای کمیل می خواند. همراه با محمود کاوه به نماز پرداخت. اگر کسی نمازش را سبک می شمرد، بسیار عصبانی می گردید. با همسایه ها خوب رفتار می کرد. برای بی بضاعت ها نفت می برد. به فرزندانش نماز را می آموخت. به پسرش می گفت: «آتش روشن کن تا برای وضو گرفتن آب گرم کنیم و نماز بخوانیم.»

مردی قناعت پیشه بود. اعتقاد خاصی به امام داشت. مطیع اوامر محض امام بود و حاضر بود جانش را برای امام و راهش فدا کند.

با شروع جنگ تحمیلی برای رضای خدا به جبهه های حق علیه باطل شتافت. رفتن به جبهه را واجب می دانست.

در سال ۱۳۶۰ به منطقه الله اکبر رفت. در عملیات طریق القدس، در آزاد سازی بستان شرکت داشت. در سال ۱۳۶۱ به کردستان رفت و به طور دایم در تیپ ویژه ی شهدا بود. ابتدا به عنوان خدمه تیربار دوشکا انجام وظیفه می کرد و بعد به گردان پیاده رفت و معاون گردان شد. سپس به مدت دو سال فرمانده گروهان علی اصغر از گردان امام حسین (ع) بود. او بسیار کارایی داشت. ولی چون سوادش در حد خواندن و نوشتن بود، نمی توانست به درجات بالای نظامی، مانند معاون تیپ و فرمانده تیپ برسد. بارها فرمانده هان گردان ها از او تمجید کردند و در اکثر مواقع با او مشورت داشتند.

بسیار متواضع بود. با این که در جبهه فرمانده گروهان بود و بعد جانشین گردان شد، وقتی به مرخصی می آمد، نگهبان بیمارستان بنت الهدی می شد.

فرزند شهید (حسین پازهر امامی) می گوید: «بعد از شهادتشان فهمیدیم که ایشان در جبهه پست و مقامی داشته است، چون ایشان از این موضوع چیزی به ما نمی گفتند.

او فرزندانش را نیز به جبهه برده بود. حتی با خانواده اش به ارومیه رفت تا بتواند بیشتر در مناطق جنگی باشد و مدت دو سال در آن جا بودند.

امان الله حامدی فر می گوید: «در مناطق جنگی کسانی را می دیدم که فکرش را نمی کردم آن ها را در جنگ ببینیم. شهید آن ها را به جبهه دعوت کرده بود و روی آن تاثیراتی گذاشته بود.»

یک گروهان از جوانان محله شان را به جبهه برده بود و آن ها به تشویق و ترغیب ایشان به جبهه رفته بودند. زمانی که از جبهه برمی گشت، ابتدا برای زیارت به حرم مطهر می رفت و زیاد نمی ماند و دوباره به جبهه بازمی گشت. در زمان مرخصی ها به اقوام سرکشی می کرد و به اوضاع خانواده اش را سر و سامان می داد و دوباره به جبهه می رفت. می گفت: «خیالم از خانواده ام راحت شد، پس باید به جبهه بروم، چون در آن جا مسئولیت هایی دارم که باید انجام دهم.»

امان الله حامدی فر می گوید: «در عملیات قادر (که دشمن پاتک شدیدی زده بود) ایشان در گردان امام حسین (ع) بودند. در آن جا شهید امامی را دیدم و گفتم: این جا، جای ماندن نیست و باید به عقب برگردیم. ایشان بسیار عصبانی شدند و گفتند: جانبازان در این جا هستند و من باید بروم و در کنار رزمندگان باشم.»

به نماز اول وقت اهمیت می داد. امان الله حامدی فر نقل می کند: «در فصل بهار به هر جا که می رفتیم و زیبایی طبیعت را می دیدیم، می گفت: چه صفایی دارد که در این جا نماز جماعت بخوانیم. در آن زیبایی به حمد و شکر خدا می پرداخت و بعد افراد را توصیه به انجام فرایض دینی می کرد. یک ساعت قرآن می خواند و بعد به دیگران می گفت: قرآن بخوانید. در پادگان پیرانشهر نماز شب و صبح را به جا آورده بود و بعد من و فرزندشان (حسن) را برای نماز بیدار کردند.»

به مستحبات نیز توجه داشت. شهید غلامحسین پازهر امامی فردی متقی، صبور، فداکار و با گذشت بود. اعتقاد قلبی به دین و خدا داشت.

می گفت: «می خواهم خانه خدا و نجف را زیارت کنم. پس دعا کنید که من شهید شوم.»

در جنگ صلابتی خاصی داشتند. اما از روح لطیفی نیز برخوردار بودند. در زمان شهادت ۵۲ سال داشت و مثل یک جوان ۲۰ ساله به قله ها می رفت .

زمانی که همرزمانش شهید می شدند، می گفت: « من تنها ماندم.» دیگر طاقت ماندن در این دنیا را نداشت.

مدینه دامغانی نژاد (همسر شهید) می گوید: «خواب دیدم که هواپیمایی آمد و استخوان های ایشان را آورد که بعد خبر شهادت ایشان را آوردند.»

فرزند شهید (حسین پازهر امامی) می گوید: «جنازه ی پدرم ۶ سال در منطقه مانده بود. من در عملیات قادر ۲ و ۳ جنازه ی ایشان را پیدا کردیم.»

غلامحسین پازهر امامی در تاریخ ۲۴/۴/۱۳۶۴ در جبهه غرب به درجه رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر ایشان در بهشت رضا (ع) شهرستان مشهد به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

پاسبان، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس پاسبان : فرمانده گروهان دوم از گردان ۴۱۰امام حسین(ع) لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

روز اول آبان ماه سال ۱۳۴۷ در خانه ای محقر در خیابان شهید« باقری» سیروس (سابق)شهر «زاهدان» کودکی پا به عرصه وجود نهاد که پدر خانواده ،آقای «ابراهیم پاسبان» به سبب عشق و علاقه ای که به حضرت رسول (ص) داشت نام« احمد» را که یکی از نام های آن حضرت است ،برای فرزندش انتخاب نمود.

شهید پاسبان اصالتا از خانواده «رخشانی های» زابل است که شهرت «پاسبان »را اختیار کرده اند .پدر شهید کار گری ساده بود و مادرش خانه دار که در بسیاری از مواقع و مراحل زندگی مجبور بود برای امرار معاش فرزندانش به کارگری و رختشویی بپردازد .گرچه شهید پاسبان در خانواده ای ضعیف از لحاظ مادی به دنیا آمد اما با وجود فقر و تنگدستی در دامان پدر و مادری پاک و فداکار از مخلصان و مریدان ابا عبد الله الحسین (ع) و فاطمه زهرا (س) و با امرار معاش پاک و طیب ،پرورش یافت .در ایام کودکی شهید ،پدرش بر اثر سوختگی در کوره آجر پزی مریض و خانه نشین شد .در نتیجه ،سختی های زندگی شدت بیشتری گرفت و درد و مهنت به خانواده روی آورد .

در این روز گار سخت، مادر احمد مجبور به تلاش مضاعف برای گرداندن چرخ زندگی شد .

ایشان اظهار می دارند :در این سالهای سخت که احمد یکی دو ساله بود ،من مجبور بودم بیشتر کار کنم و زمانی که برای کارگری می رفتم احمد را نیز با خود می بردم .او بازی می کرد و من کار می کردم تا زندگی سپری گردد و فرزندانم رشد نمایند .

شهید پاسبان دوران طفولیت را در محرومیت و فقر سپری نمود گر چه زندگی آنان با کمترین امکانات می گذشت اما قلبها در آن خانه محقر و خاکی بسیار بزرگ و رئوف پرورش می یافت .این امر را در خصوص شهید پاسبان می توان از گفته های تمامی همرزمانش در یافت .او قلبی داشت به وسعت آسمان آبی ،مملو از صفا و صمیمیت و کمک به هم نوع و سر شار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت .او در خانه ای پرورش یافته بود که ذکر دعا و درس قرآن و مصیبت ابا عبد الله (ع) و...در آن طنین انداز بود . این امر در شکل گیری شخصیت مذهبی ایشان کاملاموثر بود و از او انسانی معتقد به اسلام و فرائض مذهبی ساخت .

احمد تحصیلات ابتدایی را در مدرسه« طالقانی» زاهدان گذراند ،نمرات تحصیلی ایشان در این دوره از توانایی و استعداد درخشان او حکایت می کند .معلمان همه از او راضی بودند و احمد را کودکی پر انرژی ،سریع الانتقال ،زرنگ و چابک معرفی می کنند .مربیان نیز او را کودکی سازگار ،بهنجار ،اجتماعی ،محبوب، مهذوب و دارای فضایل و سجایای خوب ،ارزشیابی می نمایند که این امر نشا نگر آن است که شهید پاسبان در ایام کودکی از تعادل روحی و روانی و توانایی های قابل توجهی بر خوردار بوده است .
خانواده او را کودکی با استقامت ،صبور ،با گذشت ،پر تحمل ،مهربان نسبت به خانواده و همبازی ها و همسا لان معرفی می نمایند و اذعان دارند که شهید نسبت به همسالان خود بسیار کم توقع و مهربان و با گذشت بود . این صفات را در دوران جوانی وی بیشتر می توان دید و اکثر دوستان دوران جوانی او خصوصا همرزمانش از روحیه عیاری و جوانمردی شهید صحبت می کنند و عنوان می نمایند که او در دوستی یک دل و یکرنگ و صمیمی بود .نسبت به دوستانش ناجوانمردی روا نمی داشت و از دروغ پر هیز می کرد .لذا مورد توجه محبوب دیگران بود .
شهید پاسبان از کودکی با فرهنگ و معارف اسلامی مانوس بود .از سه سالگی سوره های کوچک قرآن توسط خانواده به ایشان تعلیم داده می شد .و در مجالس مذهبی در روز های عاشورا و تاسوعای حسینی و مراسم دهه اول محرم و نماز جماعت و عید قربان و دیگر اعیاد و مراسم مذهبی همراه خانواده شرکت می کرد که این گونه مراسم بیشتر در مسجد
«حضرت صاحب الزمان (عج)» که در نزدیکی منزل ایشان قرار داشت ،بر گزار می شد .
قرآن را در مسجد و مکتب خانه فرا گرفت و از همان کودکی سعی داشت با فرهنگ نماز آشنا گردد .در پنج سالگی نماز را کامل فرا گرفته بود و همراه والدین در اجتماعات و مراسم مذهبی شرکت می نمود .براین اساس ،فرهنگ و روحیه مذهبی از خرد سالی در وی نشو و نما یافته بود.
شهید پاسبان همزمان با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی دوران کودکی خود را سپری نمود .زمانی که ایشان وارد دوره راهنمایی تحصیلی گردید، انقلاب به پیروزی رسید .ایشان در برخی از صحنه های انقلاب در شهر زاهدان حضور داشت و با وجود خرد سالی شوق و اشتیاق زیادی از خود نشان می داد تا انقلاب به پیروزی کامل برسد .
شهید پاسبان مصداق کامل آن جمله امام عزیز و بزرگوار و رهبری انقلاب می باشد که عنوان شده در سال ۱۳۴۲ هنگامی که آن حضرت را بازداشت کرده بودند از آن حضرت سوال شد :شما که ادعای مبارزه با شاه و رژیم شاهنشاهی را دارید کو سربازانت و چه کسانی از شما حمایت خواهند کرد ؟و امام در جواب فرموده بودند :
«سر بازان من در صلب پدرانشان هستند .بزودی به دنیا خواهند آمد و رژیم شاهنشاهی را از بین خواهند برد» . شهید پاسبان از جمله آن پاسداران امام بود که در زمان انقلاب سرباز کوچکی بود و در زاهدان نظاره گر صحنه های انقلاب و پایین کشیدن مجسمه شاه بود .بنا بر اظهار مادر گرامی شهید ،احمد در این زمان از ذوق و شوق در پوست نمی گنجید .دائما اخبار انقلاب را دنبال می کرد .همراه با مردم در راهپیمایی ها شرکت می کرد و شعارهایی در حمایت از جمهوری اسلامی سر می داد .
یکی از خواهران شهید نقل می نماید :
احمد با اینکه سن و سالش خیلی کم بود اما مانند بزرگان فکر می کرد .در تمامی راهپیمایی ها شرکت می کرد .در پخش اعلامیه های حضرت امام فعال بود و اعلامیه های امام را شب ها مخفیانه پخش می کرد .در جریان شهادت شهید رزمجو مقدم و مراسم تشییع جنازه آن شهید حضور داشت .دستهایش را در دستانش حلقه می زد و پا بر زمین می کوبید و شعار مرگ بر شاه سر می داد .
با شنیدن این نقل قول به یاد گفته« توسیدید» مورخ بزرگ یونانی افتادم که عنوان می کند :
«ملتی که تاریخ و فرهنگ خود را مطالعه می کند و به آن توجه دارد ،کودکانشان مانند بزرگان فکر می کنند و ملتی که تاریخ و فرهنگ خود را مورد توجه قرار ندهد بزرگانشان مانند کودکان فکر می کنند .»

درک حقیقی این کلام آن است که واقعا این انقلاب به کودکان ما نیز رشد داد . آنها را نسبت به مسائل اخلاقی ،دینی ،سیاسی و اجتماعی آشنا و حساس ساخت که این امر در نهایت باعث رشد و سیاسی جامعه گردید .

شهید پاسبان در حادثه ای که به شهادت شهید رزمجو مقدم در مسجد جامعه و اطراف آن منجر گردید ،شرکت داشت .آن روز که نیروهای شاه در مسجد جامع زاهدان ،گاز اشک آور ریختند و سعی داشتند مردم را متفرق کنند .شهید احمد جنب و جوش خاصی داشت و کسانی که همراه وی بودند، معتقدند با اینکه در آن زمان ایشان ده سال بیسشتر نداشت اما دارای روحیه ای مبارزه جویانه بود و جلو می رفت تا با مامورین در گیر شود .با اینکه اطرافیان و برادرانی که همراه وی بودند سعی داشتند مراقب وی باشند او از این مسئله ناراحت بود که چرا اجازه نمی دهند فعالیت خودش را انجام دهد .

در آن مقطع ،شهید از طریق کتاب ،نوار و اعلامیه با تفکر انقلابی و اسلامی امام آشنا شد و درتوزیع کتاب ها و اعلامیه ها بسیار فعال و علاقمند بوده است .مرکز تجمع بچه های حزب الهی در آن زمان ،کتابخانه مسجد جامع زاهدان بود .بچه های مسجد در سخنرانی های گوناگون ،تفسیر قرآن و فعالیت های مذهبی شرکت می کردند .شهید پاسبان نیز با آن جمع همراه بود و تا پیروزی کامل انقلاب فعالیت های شهید بیشتر در همین زمینه ها بود تا اینکه فصل جدیدی در زندگی پر تحول او گشوده می شود . شهید پاسبان در سال ۱۳۵۹ وارد مدرسه راهنمایی« ابوذر غفاری» زاهدان گردید و دوران بلوغ و تکامل وی آغاز شد . دوره ای که توام با تحولات جسمی و روحی است و سبب جهش های بسیار سریع فکر و عقل نوجوان می گردد و در این دوره حساس ،عقیده و اعتقاد مذهبی در نوجوان نقش بسیار مهمی ایفا می کند .کسانی که در دوره کودکی از لحاظ اعتقادی و مذهبی خوب پرورش نیافته باشند در دوره نوجوانی نسبت به مسائل شرعی ،اجتماعی و اخلاقی بی توجه هستند و رفتارهای نابهنجار اجتماعی از آنها سر می زند .شهید پاسبان که در خانواده ای با ایمان و معتقد پرورش یافته بود .در این دوره نه تنها مشکلی نداشت بلکه باعث افتخار جامعه بود و پدر و مادر می توانستند بر چنین فرزندی ببالند و احساس آرامش نمایند .چرا که آنان جوانی را تحویل جامعه داده بودند که شخصیت اجتماعی اش زود شکل گرفت .زود تر از بسیاری هم سن و سالان خویش احساس مسئولیت کرد و وظیفه خود را نسبت به خدا و مردم به خوبی تشخیص داد و به طور صحیح و اصولی راه خود را انتخاب کرد .

ایام جوانی ایام شکفتن گل زندگی است، همان طراوت و محبو بیت که در گل وجود دارد در جوانی نیز هست در این دوره اگر قوای سر شار جوانی تلف نشود و از بین نرود .حلاوت و شیرینی شایسته ای دارد .نظر به اهمیت حیاتی این دوران از زندگی باید پدر و مادر به موقعیت حساس جوان خود واقف باشند و او را با مسئولیت های شرعی ،اجتماعی ،اخلاقی و اعتقادی آشنا و پایبند سازند .اگر جوانان پایبند عفت و عصمت و حیا گردند و مسائل در قالب احکام دینی بر ایشان بیان گردد ،راه بهتری را در زندگی انتخاب خواهد کرد .پایه های این گونه طرز فکر و عمل به آن از کودکی به وجود می آید و چنان چه وظایف جوان از خرد سالی تحت عنوان «شرعیات» آموخته شود ،در جوانی و نوجوانی فرزندی ارشاد شده و هدایت یافته خواهیم داشت .که در باب اصلاح امور مسلمین و خدمت به جامعه اسلامی گام بر خواهد داشت .این الگوی رفتاری در هر خانواده ای می تواند وجود داشته باشد .شیوه نوین تربیتی نمی خواهد بلکه در سنتی ترین خانواده های مسلمان وجود دارد .چنانچه پدر و مادر مقید به احکام اسلامی و تکالیف شرعی باشند خود به خود فرزندانی از لحاظ روحی و اخلاقی متعادل تحویل جامعه خواهند داد.

شهید پاسبان در دامان پدر و مادری مومن و مسلمان پرورش یافته و از کودکی به خوبی با وظایف خود در قبال امور مسلمین آشنا گردیده بود .لذا در ایام جوانی با حضور در صحنه های سیاسی و اجتماعی و فعالیتهای فرهنگی ،ورزشی و حضور در اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان و فعالیت در بسیج و گشتهای داخل شهری و غیره نشان داد که از شخصیت اجتماعی سالمی بر خوردار است .او خود را در مقابل جامعه مسئول می دانست و تلاش وی در رابطه با جبهه و جنگ که از دوران نوجوانی آغاز شده بود در ایام جوانی با شدت و مردانگی و جانفشانی بیشتر ادامه می یابد .از همان اوایل تشکیل بسیج به همکاری با این نهاد خود

جوش و بر خاسته از بطن ملت بر خواسته و عموما او قات فراغت خود را در بسیج مرکزی زاهدان می گذرانید . شهید پاسبان در بعد اجتماعی بسیار فعال بود ،چرا که معتقد بود راه وصول به مقصد عالی حیات از متن جامعه می گذرد و این همانا معنای عمیق اجتماعی بودن انسان است .ایشان در بعد اجتماعی از نوع دوستی و یاری به مظلو مان و امر به معروف و نهی از منکر گذشت و به جهاد و پیکار در راه خدا به منظور حفظ نوامیس اسلام و مسلمین پیوست و به با لاترین درجه از شرف اجتماعی یعنی فیض عظمای شهادت نایل گردید . این همان راه وصول به مقصد عالی حیات بود که از تربیت اسلامی در خانواده اش آغاز شد از متن اجتماع گذشت و در این راستا هستی خویش را فدا کرد . شهید در اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان فعالیت داشت و چندین سال در انجمن اسلامی مدرسه را هنمایی و دبیرستان خود فعالیت فرهنگی داشت .ایشان در دفتر اتحادیه انجمن های اسلامی به عنوان یکی از اعضای شورای مرکزی اتحادیه مشغول فعالیت بود و مسئولیت امور اجتماعی اتحادیه را بر عهده داشت .مدتی را در دبیرستان طالقانی زاهدان مسئول انجمن اسلامی بود و علاقه بسیاری در کارهای جمعی و گروهی از خود نشان می داد .از روحیه اجتماعی با لایی بر خور دار بود و در اکثر گردهمایی ها یی که تشکیل می شد شرکت می نمود .حتی زمانی که از جبهه های جنگ بر می گشت و در دوران مرخصی ها ،فعالانه در اردوهایی که تشکیل می شد شرکت می نمود .بسیاری از کارهای مدیریتی و بر نامه ریزی در انجمن با ابتکار و خلاقیت این شهید صورت می پذیرفت. لذا در بر نامه ریزی ها منشاء بر کات زیادی بود .

شهید پاسبان در اوایل تشکیل بسیج مستضعفان به این نهاد مردمی پیوست ،در حالی که دانش آموز اول راهنمایی بود اوقات فراغت خود را بعد از کلاس و درس و مشق در بسیج می گذراند و اصرار زیادی در گرفتن مسئولیتها و ماموریت های با لاتر از سن و سال خود داشت .همیشه سعی می کرد جزو نیروهایی باشد که برای نگهبانی ،گشت و غیره می روند ،در رزمهای شبانه و آموزش و غیره با جثه ضعیفی که در آن زمان داشت ،مرتب شرکت می کرد و با دلسوزی که نسبت به نقلاب داشت سعی می کرد در همه حرکتها پیشتاز باشد .در آن زمان نیروهای نوجوان بسیج زاهدان پنجاه یا شصت نفر بیشتر نبودند که نیروی ویژه بسیج زاهدان از همین ها تشکیل شد و شهید پاسبان نیز جزو این گروه بود که بعد ها در عملیات در جبهه های غرب وجنوب کشورتعدادی از آنها به فیض شهادت نایل شدند .

تشکیل جلسات دعای توسل و کمیل و جلسات قرآن به منظور ارتباط بیشتر جوانان با هم و ایجاد جو تفاهم و انسجام در بین رزمندگانی که از جبهه بر می گشتند از ابتکارات شهید پاسبان بود . این جلسات به صورت دوره ای در خانه ها صورت می پذیرفت و شهید از میزبانان اصلی و مجریان این طرح بود .بنابر قول همرزمان ،شهید فعالیت های قرآنی خود را در جبهه نیز انجام می داد و در این راستا سعی در ایجاد مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم در جبهه داشت و چون در این زمینه فعالیتهایی در اتحادیه انجمن های اسلامی انجام داده بود مهارت خوبی در بر گذاری مسابقات از خود نشان می داد . عملکرد شهید در مسئله امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با مفاسد اجتماعی و مظاهر تهاجم فرهنگی دشمن دارای اهمیت بسیاری است .با اینکه در آن زمان جنگ از اهمیت زیادی بر خور دار بود، شهید پاسبان رسالت خود را در ارتباط با مبارزه با مفاسد اجتماعی نیز انجام می داد .خصوصا اینکه محل زندگی ایشان «شهر زاهدان »به دلیل مشترکاتی که با آن سوی مرز داشت جزو مراکز اصلی پخش مبانی فرهنگ غرب و بیگانه بوده است .ایشان که می دید شبکه های مخفی و آشکار با ترویج فساد و توزیع مواد مخدر و القاء افکار و اندیشه های مسموم و انحرافی سعی در گسترش دنیا گرایی ،مد پرستی و مصرف گرایی دارند به مبارزه بر خاست .

او می دانست انقلاب اسلامی ارزان به دست نیامده ،بلکه برای تحکیم و تثبیت آن خونهای بسیاری ریخته شده است. او که در دشت های سوخته جنوب سینه بر آفتاب داغ شلمچه و هورالعظیم و ...نهاده بود .هم او که از قله های بلند غرب سوزش شب های تار و سرد را به همراه داشت ،درک می نمود که اسلام استمداد می طلبد ،انقلاب یاری می خواهد ،پیامبران از آدم تا خاتم نظاره گرند ،لذا زمانی که از جبهه بر می گشت خود را رسول سنگر داران بی سنگر و سنگر نشینان عارف و پاکباز می دانست .او که از

سر بـازان گمنـام مـدرسه عشق و گم شـده هـای بـا تلاـق هـا ،هورهـا و رود خـانه هـا بـا خبر بود ،نمی توانست نظاره گر باشـد که دسـتاوردها و حاصل خون شـهدای راه فضیلت به دست مارهای زخم خورده جهان استکبار نابود گردند .ایشان ملاحظه می کرد که دشـمن غـدار و روشـنفکران و غرب گرایـان خود بـاخته بـا نیرو و امکانـات خود در جبهه فرهنگی متمر کز شـده انـد و بـا نوار های ویـدئوئی جوانان را نشانه گرفته انـد و با انتشار و پخش انواع عکسـها و نوارها و کتاب های مبتذل سـعی در ویران کردن خانه ایمان دارند .او ملاحظه می نمود که ارزشـهایی که برای آمنان زحمت کشیده مورد شبیخون فرهنگی قرار گرفته اند لذا زمان بازگشت از جبهـه بیکـار نمی نشست و به عنـوان آمر به معروف و نـاهی از منکر آسـتین بـا لاـ زده و وارد عمـل می شـد . این اسـطوره جـاوید وسرداراسـلام ناب محمدی سـرانجام بعد از سالها مبارزه ومجاهدت در راه اسلام درعملیات کربلای ۴ درجزیره «ام الرصاص)عراق بـه شــهادت رسـید وپیکر مطهر او پس از ۱۱سال درسال۱۳۷۶توسـط کمیته ی جستجوی مفقـودین شـناسایی وبه ایران بزرگ بـاز گردانده شد.

منابع زندگینامه :درياتبار نوشته ی،عباس سرافرازی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان– ۱۳۷۷

پاشایی، حبیب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حبیب پاشایی : فرمانده محور عملیاتی تیپ سوم لشکرمکانیزه۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سوم اردیبهشت سال ۱۳۳۹ در یک خانواده مذهبی در روسـتای" ترکمن پور "بستان آباد چشم به جهان گشود او دومین فرزند بود یک خواهرداشت وتنها فرزند پسر خانواده بود. دوران کودکی را با شیطنت های کودکانه وتیز هوشی سپری کرد .

در مهر ماه سال ۱۳۴۶ در دبستان قانع واقع در انتهای خیابان شهید محمد منتظری عزیز آباد (مارالان سابق) آغاز به تحصیل نمود و دوران راهنمائی را در مدرسه بدر به اتمام رساند.

تحصیلات متوسطه را نیز در دبیرستان ۲۹ بهمن (فعلی) آغاز کرد.مدتی از این دوران نگذشته بود که مبارزات انقلابی مردم ایران با حکومت شاه ,وارد مرحله جدیدی شد.

او در تمـام مراحـل مبـارزات انقلـاب بسیار فعال وکوشا بود ,در حالیکه هنوز ۹۹ درصـد از همکلاسـی هایش از انقلاب ومبارزات گروهای انقلابی بی خبر بودند, او فعالیتهای خود را در راه پیروزی انقلاب شروع نمود .

با حضور دائم در مساجد و جلسات مذهبی همچون انجمن اسـلامی تبریز دیگران را هم به فعالیت در راه پیروزی انقلاب تشویق می کرد.

همزمان با شعله ور تر شدن آتش قهر مردم ایران بر علیه ظلم وستم شاه خائن, او نیز به فعالیتهای خود افزود . قبل از فرا رسیدن واقعه ۲۹ بهمن تبریز او از آن واقعه باخبر بود .این بار نوبت تعطیلی مدارس رسیده بود .تمام مدارس ایران رو به بسته شدن بودند.

اعراضـات وتظـاهرات مردم بر علیه حکومت پهلوی به خیابانهـا کشـیده شـد . در یکی از روزهای تظاهرات در مقابل دانشگاه تبریز سنگی از طرف نیروهـای رژیم شـاه به چشم وی اصـابت می کنـد و چشم او از حـالت عادی خارج می شود اما او این موضوع را از خانواده خود پنهان می کند .

انقلاب اسـلامی به پیروزی رسـیدواوبه تحصـیل خود ادامه داد تا با موفقیت دوره دبیرسـتان را به پایان رساند .بعد از آن به فعالیتهای پرداخت و در روزنامه جمهوری اسـلامی و روزنامه ها ی دیگر به فعالیت پرداخت.چیزی از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که

توطئه های ضدانقلاب ودشمنان داخلی وخارجی شروع شد.

اختشاش وناآرامی هایی که توسط حزب خلق مسلمان جنایتکار در آذربایجان انجام شد ,آغاز این حرکتها بود. حبیب مثل همیشه با فعالیت خود از آگاه نمودن گرفته تا درگیری های فیزیکی, همراه با امت حزب الله ونهادهای انقلاب تلا زیادی در خنثی سازی این توطئه حزب خلق مسلمان انجام داد .

بعد از چندی او پا به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گذاشت وعضو سپاه شد.

همیشه سفارش می کرد:

"عزیزان سعی کنید در برابر مشکلات صبر و استقامت وتقوا را پیشه خود سازید و به مبارزه با نفس بپردازیدکه به فرموده پیامبر(ص) این عمل جهاد اکبر است".

او پس از ورود به سپاه به مناطق بحران زده وجنگی رفت .هرجا می دید دستاوردهای انقلاب در معرض خطر قرار دارند,پیش قدم می شد وبا جانفشانی هرآنچه در توان داشت را به کار می گرفت تا به دفع خطر بپردازد. جبهه های غرب ,جنوب وجای جای مرزهای ایران بزرگ شاهد مجاهدات بی نظیر اوست.

روز اول که حبیب پاشایی وارد جنگ شد یک رزمنده عادی بود اما طولی نکشید که او پست های فرماندهی را یک به یک طی کرد تا به فرماندهی محور عملیاتی تیپ سوم لشکرمکانیزه۳۱عاشورا رسید.

سال ۱۳۶۱ وعملیات مسلم ابن عقیل (ع)نقطه پایانی بود بر حیات زمینی این سردار ملی ,او در این عملیات به شهادت رسید وپیکر پاکش در۲۲خرداد ۱۳۸۶ توسط جستجوگران نور شناسایی وبه تبریز منتقل شد تا در وادی رحمت این شهر قهرمان در کنار همرزمان دیگرش آرام بگیرد ونشانه ای باشد تا آیندگان راه راست را بشناسند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

پاشائی اول، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: استاد، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: شهید چمران اهواز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای خاک‌شناسی و متخصص در پیدایش و طبقه‌بندی و شیمی خاک از کشور آلمان غربی.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

پیدایش و طبقه‌بندی خاک و شیمی خاک، تثبیت تپه‌های ماسه‌ای و کویرزدائی، مسائل مربوط به شوری خاک، اثر بهره‌برداری از اراضی بر روی خصوصیات میکرومورفولوژیکی، مدل اراضی کشت صنعت نیشکر هفت تپه، بررسی تغییرات شرایط جوی از عصر قبل از تاریخ در ایران به کمک مطالعه خاکهای فسیلی، اثر نیشکرکاری بر روی خصوصیات فیزیکی و شیمیائی خاک، بررسی و نقشه‌برداری اراضی شمال اهواز، راوه تپه، گلی داغ و آق قلعه.

ابداع:

دستگاه اندازه‌گیری نفوذپذیری خاک در آلمان به نام Constantometer.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

زمین‌شناسی کشاورزی، فیزیک خاک، کویرهای ایران، سابقه تاریخی جنگلهای ایران.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱۲

زمینه علمی مقالات:

مسائل مربوط به زهکشی اراضی و خصوصیات فیزیکی فیزیکو شیمیائی خاک، مسائل مربوط به شوری خاک، دینامیک آبهای زیرزمینی، حفاظت خاک و آبخیزداری، اثر بهره‌برداری متراکم از خاکها بر روی خصوصیات میکرومورفولوژیکی، اثر شوری خاک بر روی میزان محصول چغندر قند.

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

پاک سرشت، محمدجعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش و پرورش، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: شهید چمران اهواز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی روان‌شناسی از دانشسرای عالی تهران، کارشناسی ارشد روان‌شناسی از دانشگاه آمریکائی بیروت و دکترای روان‌شناسی و تعلیم و تربیت از دانشگاه ایلینویز آمریکا.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده علوم تربیتی دانشگاه شهید چمران اهواز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

مطالعه علل خودکشی در استان خوزستان و مطالعات روانی- اجتماعی.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

مبانی و نظریه‌های تعلیم و تربیت.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مبانی تعلیم و تربیت، نظریه‌های تعلیم و تربیت و برنامه‌ریزی درسی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

پاکپور، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی پاکپور

محل تولد : رشت

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

بعد از اخذ دیپلم اقتصاد، در سال ۱۳۶۳ دروس حوزه را در مدرسه علمیه جلالیه آستانه اشرفیه آغاز نمودم.

سال ۶۴ برای ادامه تحصیل به قم آمدم و در مدرسه امام صادق(ع) (نیروگاه) پذیرفته شده به مدّت چهار سال دوره مقدّماتی را به پایان رساندم. ادامه تحصیل در مدرسه امام باقر(ع) (نیروگاه) و ورود به موسسه در راه حق همزمان با دروس موسسه، در سال ۷۳ دروس سطح حوزه را به پایان رساندم. بعد از دوره پنج ساله اول موسسه در راه حق، (موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی) در مقطع کارشناسی ارشد رشته دین‌شناسی پذیرفته شده و در طول مدت چهار سال پایان نامه خویش را به عنوان «وظیفه‌گرایی از دیدگاه کریستین ام کرسگارد» دفاع کردم. دو سال آخر دوره کارشناسی ارشد در گروه کاورزی فلسفه اخلاق موسسه زیر نظر استاد محمود فتحعلی فعالیت پژوهشی داشته‌ام، همزمان با کار پایان‌نامه در گروه اخلاق مرکز برنامه‌ریزی و تدوین کتب درسی نهاد فعالیت نموده و چند سالی است که به عنوان مسئول گروه اخلاق مشغول فعالیت هستم. بعد از اتمام دوره سطح حوزه چند سالی در درس خارج آیات عظام جوادی آملی، سبحانی، لاریجانی و... شرکت کردم. در طول سال ۸۵ با گروه اخلاق و تربیت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم در غالب پروژه اخلاق کاربردی، همکاری داشته و از فضای علمی آنجا بهره کافی برده‌ام. اکنون در ضمن فعالیت در گروه اخلاق مرکز تدوین نهاد رهبری، در رشته مدرسی معارف اسلامی گرایش اخلاق و عرفان اسلامی در مقطع دکتری مشغول به تحصیل می‌باشم.

پاکداد، ابوالفضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالفضل پاکداد : قائم مقام فرمانده گردان ویژه عملیاتی لشگر۸نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ۱۰ شهریور ۱۳۴۰ در خانواده ای مذهبی و متوسط در زنجان به دنیا آمد . مادرش می گوید :

پس از تولدش در خواب دیدم که حضرت زهرا) س)و امام حسین(ع) به منزل ما آمدند ، حضرت زهرا (س)کودک مرا در آغوش گرفت و صورتش را بوسید و به من گفت : که نام کودک را ابوالفضل بگذارید .

ابوالفضل ، تحصیلات ابتدای را در دبستان خاقانی و دوره راهنمایی را در مدرسه راهنمایی انوری به پایان برد . در دوره راهنمایی بود که عکس شاه و تزییناتی را که برای مراسم جشن روز چهارم آبان (روز تولد شاه) در مدرسه نصب کرده بودند به همراه دوستانش پاره کرد . به همین دلیل پدرش را به شهربانی احضار کردند و خواستار تحویل دادن ابوالفضل به شهربانی شدند که با اصرار او از دستگیری ابوالفضل صرفه نظر و به گرفتن تعهد از پدرش اکتفا کردند . ابوالفضل از مدرسه اخراج شد و او را در آن سال مردود اعلام کردند . وی دوره متوسطه را در دبیرستان (شریعتی فعلی) گذراند . در این دوره که با سالهای آخر حکومت پهلوی مقارن بود با گروه های مذهبی آشنا شد و با شرکت در جلسات مذهبی مختلف در زنجان و تبریز و نیز مطالعه کتب مذهبی به ویژه کتابهای شهید مطهری بر آگاهی های دینی خود افزود .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به مدت سه ماه در دوره ای که از طرف شهید محمد علی رجایی در دوران وزارت آموزش و پرورش و تربیت مربیان پرورشی برگزار شده بود ، در تبریز شرکت کرد . وی چنان به امام علاقه داشت که خود را آزاد شده امام خمینی می دانست و به این اعتقادش می بالید . از این رو در پی صدرو امام (ره) مبنی بر تشکیل نهضت سواد آموزی به همکاری با نهضت سواد آموزی پرداخت . قبل از شکل گیری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، حفظ امنیت شهر بر عهده گروه های ضربت بود و وی فعالانه با این گروه ها همکاری می کرد .

خرابکاری های ضد انقلاب که در کردستان آغاز شد او تصمیم گرفت نهضت سواد آموزی را رها کرده و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آید. در مقابل مخالفت دوستانش ساعتها با آنان درباره این موضوع بحث و استدلال می کرد که :

اگر تاکنون با قلم و در عرصه فرهنگی مبارزه می کردیم ، امروز تکلیف فرق می کند و باید عملا وارد مبارزه شویم و در کنار آن به امر تعلیم و تربیت نیز ادامه دهیم .

پس از عضویت در سپاه و گذراندن دوره آموزش نظامی به مریوان اعزام شد و در آنجا مسئولیت دفاع از یک تپه را به عهده داشت . در این ماموریت از ناحیه پا مجروح شد و به زنجان باز گشت .

پس از آن در واحد حراست زندان سپاه زنجان مشغول خدمت شد . در مدت خدمت در زندان ، با زندانیان سیاسی ، دلسوزانه بر خورد می کرد و این رفتار باعث علاقمندی برخی از زندانیان به وی شده بود .

ابوالفضل به مطالعه علاقه بسیار داشت و با وجود مشغله زیاد هر گاه فراغتی در منزل یا محل کار می یافت به مطالعه می پرداخت . همچنین یک دستگاه پخش صوت واکمن خریده و در محل کار به سخنرانی های علمی و مذهبی گوش می داد . در این اواخر هم بیشتر به تلاوت قرآن گوش می کرد . در سالهای اوج فعالیت های منافقین در جهت ترور نیروهای متدین و طرفدار انقلاب ، با به تن کردن لباس سپاه در ملاء عام که خطر ترور شدن را در بر داشت،حضورمی یافت ، با این اعتقاد که لباس پاسداری کفن اوست و همیشه باید آن را بر تن داشته باشد . با لباس پاسداری در بیرون از منزل ظاهر می شد و این خطر را به جان می خرید . او پیوسته خود را برای شهادت آماده می کرد . وقتی که والدینش از عزیمتش به جبهه اظهار ناراحتی می کردند در پاسخ می گفت :

پدرم ،مادرم ،جبهه سفره شهادتی است که به واسطه امام گسترده شده و صاحب احسان خداست ، به بازار خدا می روم ، خریدار خداست ، چرا نروم ؟

ابوالفضل وقتی از ماموریت مریوان بر گشت ، آقای محجوب – فرمانده عملیات و آقای خردمند – فرمانده سپاه زنجان – در صدد

بودنـد تا مسـئولیت یکی از واحد ها ی سپاه را به او واگذار کنند ولی او نپذیرفت . همچنین وقتی به او پیشـنهاد شد در دوره ای که برای آموزش فرماندهی بود شرکت کنـد ، چون می دانست این دوران طولانی خواهـد بود و مانع شرکت او در جبهه می شود از پذیرش آن خود داری کرد . قبل از عملیات فتح المبین نیز وقتی یک گروهان مستقل از زنجان به جبهه اعزام شد ، زیر بار مسئولیت گروهان نرفت و حتی در مصاحبه ای که با نیروهای اعزامی ، قبل از عملیات ترتیب داده شده بود ، شرکت نکرد .

ابوالفضل در دومین اعزامش به جبهه ، به منطقه عملیاتی فتح المبین به شوش رفت . قبل از شروع عملیات فتح المبین فرماندهان رده بالای لشکر نجف در جلسه ای تصـمیم گرفتنـد با طراحی یک عملیات ایـذایی ، توجه نیروهای عراقی را از عملیات اصلی منحرف کننـد . قرار بر این شـد که گردانی به فرمانـدهی اصـغر محمـدیان و دو معـاون او این مـاموریت را در محـدوده سایت واقع در جبهه رقابیه انجام دهند . از آنجا که فرماندهان پیش بینی می کردند کسی از نیروهای شرکت کنند ه در این عملیات زنده نماند . شـهید اصـغر محمدیان و دوسـتانش تصـمیم گرفتند این تعداد را از افراد داوطلب جمع آوری کنند ، ابوالفضل پاکداد ، معاون اول فرمانده گردان مـذکور بود . از آنجـا که منطقه مـذکور ، بسـیار هموار و عـاری از هر گونه جـان پنـاه بود ، نیروهـا کاملا در تیر راس آتش شدید دشمن قرار می گرفتند . در جریان عملیات ، اصغر محمدیان فرمانده گردان در اثر اصابت گلوله دوشکا به پا مجروح شد و از ابوالفضل خواست که هـدایت حمله را به عهـده بگیرد گردان مـذکور ماموریت خود را با موفقیت به انجام رساندنـد اتما ابوالفضـل پاکـداد در ۵ فروردیـن ۱۳۶۱ در اثر اصـابت ترکش خمپـاره بـه شـهادت رسـید . به علت درگیری شدیـد در منطقه اجسـاد شـهدای عملیات حـدود سه روز بر زمین مانـد . پس از پایان موفقیت آمیز عملیات فتـح المبین و عقب نشـینی نیروهای عراقی ، پیکر او را در آن سوی میـدان مین دشـمن یافتنـد . همیشه می گفت : یک پاسـدار بیش از یازده ماه زنـده نمی ماند . او هم خود شاهد صدق این سخن شد و دقیقا یازده ماه پس از ورود به سپاه به شـهادت رسـید . همکاران او در حراست زندانیان سیاسی نقل کرده اند که وقتی خبر شـهادت وی به زندانیان رسـید ، آنان نیز گریستند . ابوالفضل به هنگام شهادت ۲۱ ساله بود و پیکرش در گلزار شـهدای زنجان به خاک سپرده شد .

وصـیت نامه او مفقود شده ولی یک صـفحه از وصـیت نامه ای که در اوایل ورود به سـپاه نوشته بود در لابه لای صحیفه سجاده اش پیدا شد . پدر و مادرش را برای آخرین وداع به دیدار پیکر فرزند بردند . مادرش در کنار جنازه اش نشـست و با چشمانی اشک بار و سینه ای پر سوز گفت : خداوندا این قربانی را از ما بپذیر .

آنگاه پدر پیرش دست همسرش را گرفت و هر دو با بوسه ای بر پیکر ش از او وداع کردند .

منـابع زنـدگینامه :فرهنـگ نـامه جـاودانه هـای تاریـخ (زنـدگینامه فرمانـدهان شــهید اسـتان زنجـان)نوشـته ی یعقـوب تـوکلی،نشـر شاهد،تهران،۱۳۸۲

پاکروان، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند فتح‌اللّه پاکروان، در ۱۲۹۰ ش متولد شد. پس از انجام تحصـیلات مقدماتی و متوسـطه، برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و وارد دانشـکده‌ی افسـری پواتیه و فونتن‌بلو شد و در رشـته‌ی توپخانه فارغ‌التحصیل گردید. در سال ۱۳۱۲ به ایران بازگشت و مـدت هشت سال مربی و معلم دانشـکده‌ی افسـری بود و سـپس به ستاد ارتش منتقل شد و فرماندهی پادگان بوشهر و بنادر جنوب ایران را عهده‌دار گردید. پس از بازگشت از بوشهر، افسر رکن دوم ستاد ارتش شد و در ۱۳۲۸ با درجه‌ی سرهنگی وابسته‌ی نظامی ایران در

پاکستان گردید و در ۱۳۳۰ رئیس رکن دوم ستاد ارتش شد و چندی هم وابسته‌ی نظامی ایران در هندوستان بود. در ۱۳۳۴ با درجه‌ی سرتیپی فرماندهی مرزبانی کل کشور را برعهده گرفت و پس از مدت کوتاهی به معاونت سازمان اطلاعات و امنیت کشور برگزیده شد و معاون عملیاتی شد. در اسفندماه ۱۳۳۹ با برکناری سپهبد تیمور بختیار، به ریاست ساواک منصوب شد.

پاکروان مردی ملایم و خونسرد و اهل مطالعه و کتاب بود و با تندروی و شدت عمل و خشونت موافق نبود و برخلاف تیمور بختیار سلف خود، مال‌اندوز و شکنجه‌گر و شهوت‌ران هم نبود. پایه‌ی اصلی ساواک، افسران فرماندار نظامی و تیپ ۳ کوهستانی و لشکر دو زرهی بودند که بختیار با آنها همکاری داشت. پاکروان تدریجاً افسران تندرو و خشن را به واحدهای نظامی منتقل کرد و در عوض از سایر وزارتخانه‌ها افرادی را به ساواک منتقل نمود. به دستور دکتر علی امینی نخست‌وزیر وقت، نظارت بر مطبوعات و سانسور آنها را از ساواک منتزع و ضمیمه‌ی اداره‌ی تبلیغات ساخت.

در نخستین ماه‌های اشتغال پاکروان در ساواک، شاه متوجه شد که او مرد این میدان نیست و کارهای امنیتی را می‌خواهد با نصیحت و کدخدامنشی فیصله دهد. شاه برای رفع این منظور، حسین فردوست را که در آن تاریخ درجه‌ی سرلشکری داشت، به قائم‌مقام ساواک منصوب نمود و او مأمور مراقبت کامل در آنجا بود.

در وقایع سال ۱۳۴۱ که لوایح ششگانه‌ی محمدرضا پهلوی به دست امیر اسداللّه علم نخست‌وزیر وقت، به رأی عمومی گذارده شد، روحانیت به زعامت امام خمینی، فرمان به تحریم آن دادند و مبارزه‌ی روحانیت با شاه شدت یافت.

در فروردین سال ۱۳۴۲ هنگام عید نوروز، امام خمینی اعلامیه‌ای که مبین جنایات رژیم پهلوی بود انتشار دادند و متذکر شدند امسال ملت ایران عید ندارد. این اعلامیه هنگام تحویل سال نو در صحن مطهر و داخل حرم و مسجد بالاسر و مسجد اعظم بین هزاران نفر توزیع شد. روز دوم فروردین چهره‌ی قم تغییر کرد و ده‌ها اتوبوس شرکت واحد مسافران جدیدی را در شهر قم پیاده کرد. بعد از ظهر آن روز، به مناسبت شهادت امام صادق علیه‌السلام، در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم مجلس روضه‌خوانی و عزاداری مفصلی برپا شد. جمع کثیری از مردم قم و زوار در آن مجلس حضور یافتند و وعاظ و خطباء مشغول عزاداری و ذکر مصیبت شدند. در اواسط مجلس سوگواری مدرسه‌ی فیضیه، به طور ناگهانی مأمورین امنیتی و انتظامی که به قم آمده بودند وارد مدرسه شده، به مردمی که برای استماع سخنان وعاظ در مدرسه گرد آمده بودند حمله نمودند. در همین هنگام، طلاب مدرسه به دفاع پرداخته، با سنگ و آجر پاسخ حمله‌کنندگان را می‌دادند. در همان هنگام مأمورین امداد و پلیس انتظامی وارد معرکه شدند و زد و خورد بین قوای دولتی و طلاب شدت گرفت. مأمورین به تخریب مدرسه پرداختند و در نتیجه عده‌ای مقتول و مجروح شدند و جمع زیادی هم بازداشت شدند. عده‌ای از بازداشت شدگان به تهران انتقال یافته، تحویل سازمان امنیت گردیدند. همزمان با حمله به مدرسه‌ی فیضیه در قم، مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز نیز مورد تهاجم و حمله‌ی مأمورین امنیت و پلیس قرار گرفت.

از طرف علماء و روحانیون، حمله به مدارس فیضیه‌ی قم و طالبیه‌ی تبریز تقبیح گردید و به آیت‌اللّه خمینی تسلیت و تعزیت گفتند. آیت‌اللّه خمینی در پاسخ علماء، اعلامیه‌ی مفصلی صادر و متذکر شدند دولت خاطرات مغول را تجدید کرد.

روز سیزدهم خرداد ماه ۱۳۴۲، به مناسبت عاشورای حسینی در قم مردم تظاهرات بسیار وسیع و پرشوری ترتیب دادند. امام خمینی عصر آن روز در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم نطق آتشین و تندی علیه شاه ایراد کردند.

ساعت سه بامداد روز ۱۵ خرداد، ده‌ها کماندو و چترباز و سرباز گارد که مسلح به سلاح‌های سرد و گرم بودند، منزل آیت‌اللّه خمینی را در قم محاصره کرده و سپس داخل منزل شدند و در جستجوی امام پرداختند. در همین هنگام، آیت‌اللّه که در منزل فرزندشان استراحت می‌فرمودند به بیرون خانه آمده خود را معرفی کردند. مأمورین به سرعت معظم له را به تهران منتقل ساخته و در باشگاه افسران جای دادند. به مناسبت دستگیری آیت‌اللّه خمینی، شهر قم تعطیل شد. اصناف و بازاریان از باز کردن مغازه‌ها خودداری کردند و دسته دسته به تظاهرات پرداختند. دقیقه به دقیقه تظاهرات مردم ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد و تیراندازی آغاز شد.

شهر تهران و غالب شهرها به مناسبت شنیدن خبر دستگیری آیت‌اللَّه خمینی، منقلب شد. مغازه‌ها تعطیل شدند و جمع زیادی از دانشجویان از رفتن سر کلاس خودداری نمودند و جنبشی علیه رژیم آغاز شد. بازاریان تهران یکپارچه به خیابان ریختند و تظاهرات شدید آنها آغاز شد. بارفروشان تهران به زعامت طیب حاج رضائی مسلح به چوب و آهن و کارد، تظاهرات خشمگین خود را آغاز کردند. شهر تهران تبدیل به میدان جنگ شد. مردم اداره‌ی رادیو و ساختمان‌های دولتی و اتوبوس‌های شرکت واحد، قرارگاه پلیس، سازمان فرهنگی ایران و آمریکا و ده‌ها ساختمان دیگر را به آتش کشیدند و به سوی کاخ مرمر حرکت کردند ولی ناگاه سلاح‌های سنگین به کار گرفته شد و عده‌ی زیادی کشته و مجروح شدند.

برای حل بحران، علم نخست‌وزیر، اختیاراتی گرفت و در تهران حکومت نظامی اعلام شد. سپهبد نصیری رئیس شهربانی، با حفظ سمت فرماندار نظامی گردید و در همان روز سرلشکر پاکروان رئیس سازمان امنیت، در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی پرده از بازداشت روحانیون برداشت. این مصاحبه مورد قبول علم واقع نشد و خود در جمع خبرنگاران خارجی گفته بود پانزده نفر از بزرگترین پیشوایان مذهبی به زودی تسلیم محکمه‌ی نظامی خواهند شد و محکمه‌ی نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام داشته باشد.

بازداشت آیت‌اللَّه خمینی، در ایران و خارج از کشور بازتاب بسیار وسیعی پیدا کرد و عده‌ی زیادی از آیات عظام و علماء و روحانیون به تهران آمده و خواستار آزادی آیت‌اللَّه خمینی شدند. پلیس تهران عده‌ای از روحانیون مهاجر را بازداشت کرد ولی در اثر فشار جامعه‌ی روحانیت، پس از مدت کوتاهی آزاد شدند ولیکن همچنان آیات عظام خمینی، قمی و محلاتی در بازداشت باقی ماندند.

روز ۳۱ مرداد ماه در تهران و شیراز و چند شهرستان دیگر تظاهرات موضعی علیه دولت به مناسبت ادامه‌ی بازداشت آیات عظام بخصوص امام خمینی، صورت گرفت و متعاقب آن آیت‌اللَّه میلانی اعلامیه‌ی شدیداللحنی علیه دولت انتشار دادند و آیت‌اللَّه رفیعی قزوینی طی اعلامیه‌ای عمل دولت را تقبیح نمودند. سرانجام روز ۱۱ مردادماه سرلشکر پاکروان در پادگان عشرت‌آباد به دیدار آیت‌اللَّه خمینی رفت و اظهار کرد شما آزاد هستید. آنگاه سرهنگ مولوی آیت‌اللَّه خمینی و آیت‌اللَّه قمی را به داوودیه به خانه‌ای که مربوط به ساواک بود، منتقل کردند.

خبر آزادی آیت‌اللَّه خمینی از زندان عشرت‌آباد و انتقال به داوودیه، فوراً در تهران و سایر شهرها منتشر شد و همان روز اول عده‌ی کثیری از مردم و روحانیون به دیدار آیت‌اللَّه شتافتند. این دیدارها تا چند روز تکرار شد و هزارارن نفر از مردم شهرستان‌ها به تهران آمده تا آیت‌اللَّه خمینی را دست‌بوسی کنند. خبرنگاران و عکاسان خارجی، پس از دیدار آیت‌اللَّه خمینی، خبر را به دنیا مخابره کردند و در رسانه‌های گروهی خبر انتشار یافت و سیل تلگراف سرازیر شد ولیکن مأموران امنیتی و پلیس، منزل آیت‌اللَّه را در داوودیه محاصره نمودند و از رفت و آمد مردم جلوگیری کردند.

در همان ایام، از طرف سرلشکر پاکروان اعلامیه‌ای بشرح زیر در جراید انتشار یافت: چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد و از این تفاهم اطمینان کامل حاصل گردیده است که آقایان برخلاف مصالح کشور عملی انجام نخواهند داد، علیهذا آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند!!!

آیت‌اللَّه سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی طی اعلامیه‌ی شدیداللحنی اطلاعیه‌ی سازمان امنیت را که روز ۱۲ ماه جاری صادر و در جراید منتشر شده بود مورد حمله و انتقاد قرار دادند و متذکر شدند متن اطلاعیه ساختگی و بکلی بی‌اساس است. اینگونه اعتراضات در دولت علم کم و بیش در شهرستان‌ها ادامه داشت و دولت به شدت معترضین را سرکوب می‌نمود.

روز هفدهم اسفند ماه ۱۳۴۲ علم از ریاست دولت برکنار شد و حسنعلی منصور عهده‌دار نخست‌وزیری گردید. نخست‌وزیر جدید پس از معرفی اعضاء دولت و در دست گرفتن زمام امور، در صدد جبران اشتباهات علم برآمد و در مرحله‌ی نخست تصمیم به آشتی با روحانیت گرفت. در هفته‌ی دوم نخست‌وزیری خود، به زیارت مرقد حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام شتافت تا بدین طریق

خود را مسلمان نشان دهد. آنگاه با چند تن از روحانیون به مذاکره نشست و وعده داد بزودی مشکلاتی که برای بعضی از مراجع تقلید پیش آمده است برطرف خواهد شد. منصور پس از مراجعت از سفر مشهد، با شاه به مذاکره پرداخت تا فشار از روی روحانیون برداشته شود و آیت‌اللّه خمینی از تبعید اجباری به قم بازگردد. شاه این تصمیم را به عهده‌ی هیئت وزیران قرار داد و این هیئت دولت نیز موافقت خود را اعلام نمود و قرار شد که جواد صدر وزیر کشور که از اهالی محلات و فرزند صدرالاشراف بود، بهترین کس برای دیدار با آیت‌اللّه خمینی خواهد بود. از این رو وی به قیطریه رفت و گفته بود حضرت آیت‌اللّه مختارند به هر نقطه‌ای از مملکت که میل دارند تشریف‌فرما شوند. آیت‌اللّه خمینی پس از شنیدن این جمله، کوچکترین تغییری در چهره‌ی خود ظاهر نساختند و فقط اظهار کردند مگر غیر از این بود؟

روز هیجدهم فروردین ماه ۱۳۴۳ آیت‌اللّه خمینی نزدیک نیمه شب وارد قم شدند و به منزل خویش رفتند. روزنامه‌ی اطلاعات در سرمقاله‌ی خود نوشت: چقدر جای خوشوقتی است که جامعه‌ی روحانیت نیز اکنون با همه‌ی مردم همگام در اجرای برنامه‌های انقلاب شاه و مردم شده است.

روز نوزدهم فروردین شهر قم به مناسبت تشریف فرمائی آیت‌اللّه خمینی، چراغانی شد و مدرسه‌ی فیضیه مرکز جنب و جوش شد. سیل مردم از شهرهای مختلف برای دیدار آیت‌اللّه خمینی به قم سرازیر شد. آیت‌اللّه خمینی در دیدار با دانشجویان دانشگاه تهران که به قم رفته بودند، سرمقاله‌ی اطلاعات را تکذیب و ضمن انتقاد شدید از سرمقاله‌ی روزنامه گفتند اگر خمینی را دار بزنند تفاهم نخواهد کرد.

مجلس بیست و یکم مهمترین کاری که در پیش داشت، رسیدگی به تصویب‌نامه‌هائی بود که در دوران فترت در کابینه‌های علی امینی و امیر اسداللّه علم صادر شده بود و جمعاً ششصد لایحه از طرف علم به مجلس داده شد.

در میان لوایحی که در دوره‌ی علم تهیه شده بود و علم جرئت نکرد آن را به مجلس تقدیم نماید و منصور ناگزیر آن را تقدیم مجلس نمود، لایحه‌ی اعطای مصونیت به مستشاران نظامی آمریکا بود. این لایحه سرانجام به تصویب مجلسین رسید و خشم عمومی را علیه نخست‌وزیر و حزب ایران نوین به منتهای درجه رسانید. گرچه دولت موضوع مصونیت مستشاران آمریکائی را در پرده‌ی استتار نگه داشت و به هیچ وجه از رسانه‌های عمومی پخش نشد، مع‌الوصف خبر آن در بین مردم سریعاً انتشار یافت و موضوع بحث و مذاکره‌ی مردم گردید. خبر آن در حوزه‌ی علمیه‌ی قم بیش از هر شهری با تعجب و تأسف تلقی شد و خشم عمومی جامعه‌ی روحانیت را برانگیخت.

در روز چهارم آبان ماه ۱۳۴۳ آیت‌اللّه خمینی نطق معروف خود را در مخالفت با لایحه‌ی تصویبی ایراد نمودند. در سخنان آن روز ایشان شاه، دولت آمریکا و اسرائیل را مورد حمله شدید قرار دادند و با صراحت کامل مسائل را مطرح کردند. این نطق طوفان‌زا به سرعت در ایران انعکاس یافت و شاه و منصور و هیئت وزیران سخت به تلاش افتادند. سرانجام تصمیم به تبعید آیت‌اللّه خمینی گرفته شد و سرلشکر حسن پاکروان مأمور اجرای این تصمیم گردید. شب ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ ده‌ها کماندو و چترباز مسلح وارد خانه‌ی آیت‌اللّه خمینی شدند. پس از انجام شرارت‌ها، ایشان را با اتومبیل به تهران انتقال داده و از فرودگاه مهرآباد به ترکیه تبعید کردند. به دنبال تبعید حضرت آیت‌اللّه، حاج سید مصطفی خمینی بازداشت و به زندان قزل‌قلعه منتقل شد. عده‌ی زیادی از طلاب و روحانیون نیز جلب و زندانی شدند. بازار قم و تهران برای تبعید آیت‌اللّه خمینی تعطیل شد و بازاریان عکس‌العمل شدید نشان دادند. روحانیون و مراجع و علمای اعلام در مقام اعتراض برآمدند و درس حوزه‌های علمیه و نمازهای جماعت به عنوان اعتراض تعطیل شد.

روز اول بهمن ماه ۱۳۵۷ ساعت ده بامداد، منصور در جلوی مجلس شورای ملی ترور شد و پس از چند روز درگذشت و امیرعباس هویدا وزیر دارائی کابینه به جای وی به نخست‌وزیری تعیین گردید. محمدرضا پهلوی روی هم رفته از طرز کار سرلشکر پاکروان

راضی نبود، از این رو او را تغییر داد و نصیری را به جای او نشانید.

سرلشکر پاکروان در کابینه‌ی هویدا به سمت وزیر اطلاعات تعیین گردید. مدت این وزارت طولانی نشد و در شهریور ماه ۱۳۴۵ به سمت سفیرکبیر ایران در پاکستان منصوب شد و تا مهرماه ۱۳۴۸ در آن سمت مستقر بود. در مهرماه آن سال به سمت سفیرکبیری ایران در فرانسه انتخاب گردید و تا آبان ۱۳۵۲ آن سمت را داشت. پس از بازگشت به تهران، سرپرست امور مالی دربار شد و تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ در آن سمت مستقر بود. چند روز بعد از انقلاب، دستگیر و پس از محاکمه، اعدام شد. در کیفرخواست دادستان، یکی از موارد اتهامی نامبرده، توقیف و سپس تبعید امام خمینی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پاکروان، فتح‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مشیر حضور، در ۱۲۹۷ ه.ق در تبریز تولد یافت. پدرش حاج میرزا کاظم‌خان مشیرلشکر و جدش خان مؤتمن بود. مادرش دختر میرزا تقی خان امیرکبیر بود. پاکروان پس از انجام تحصیلات مقدماتی و مطابق معمول زمان، برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و مدرسه‌ی نظامی سن‌سیر پاریس را به اتمام رسانید و به ایران بازگشت. در ۱۲۸۰ ش به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. پس از چندی ژنرال قنسول ازمیر شد. در انتخابات دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی از طرف مجلس به جای وثوق‌الدوله که مقام وزارت گرفته بود، به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. پس از اتمام دوره‌ی مجلس، وابسته‌ی نظامی ایران در ترکیه و بعد روسیه‌ی تزاری شد. پس از آن ژنرال قنسول استانبول گردید. مدتی هم در مصر و بعد در جده شارژ دافر بود. در ۱۳۰۱ وزیرمختار در مصر بود. بعد از مأموریت مصر به تهران آمد و به ترتیب مدیرکل و معاون وزارت خارجه شد. از اوایل ۱۳۰۷ تا پایان ۱۳۰۸ کفیل وزارت امور خارجه بود. در آن سال وزیرمختار در اتریش و ایتالیا شد و علاوه بر آن دو کشور، امور مربوط به کشورهای مجارستان و چکسلواکی نیز توسط او اداره می‌شد یعنی در حقیقت وزیرمختار در چهار کشور اروپائی بود. در ۱۳۱۰ به سمت سفیرکبیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی تعیین گردید و علاوه بر آن سفیر در لتونی و استونی نیز بود. در اواسط سال ۱۳۱۳ به تهران احضار شد و به سمت استانداری خراسان تعیین گردید. در ۱۳۱۴ که موضوع تغییر کلاه پیش آمد، در مشهد بین پاکروان استاندار و اسدی نایب‌التولیه اختلاف نظر ایجاد شد و اسدی معتقد به این نکته بود که در مشهد موضوع کلاه فرنگی در بوته اجمال باقی بماند، ولی پاکروان اعتقاد داشت اجرای آن مشکلاتی ایجاد نخواهد کرد. اسدی به علت نزدیکی به رضاشاه در عقیده‌ی خود پافشاری کرد غافل از اینکه پاکروان هم مورد علاقه‌ی شاه وقت بود. سرانجام در اثر اجرای طرح کلاه، وقایعی در مشهد رخ داد و قیام مسجد گوهرشاد بوجود آمد که عده‌ی زیادی از مردم مشهد و زوار شهید شدند و پس از رسیدگی، محرک واقعه اسدی را تشخیص دادند که محاکمه و اعدام شد. پس از اعدام اسدی، امور نیابت تولیت نیز به عهده‌ی پاکروان قرار گرفت و در حقیقت ذوالریاستین شد.

پاکروان بلامنازع تا مهرماه ۱۳۲۰ در سمت‌های مزبور بود، تا اینکه به تهران احضار شد و پس از چندی به علت قتل اسدی و قتل شهید سید حسن مدرس تحت تعقیب دیوان کیفر قرار گرفت و به زندان رفت. پس از رسیدگی به پرونده‌های مربوطه، اتهامی متوجه او نشد و از زندان خلاصی یافت. چندی بدون شغل در تهران گذرانید تا به همت رجال آذربایجانی به سفارت کبرای ایران در ایتالیا منصوب شد. در دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی عده‌ای از نمایندگان طالب نخست‌وزیری او بودند ولی صدارت او

انجام نگرفت تا در ۱۳۳۰ درگذشت. پاکروان مردی با کفایت، جدی، تحصیلکرده و دیکتاتور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پاکنژاد بنایی، سیروس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سیروس پاکنژاد بنایی : فرمانده گردان شهید درخشی لشگرمکانیزه۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) به عمار معروف بود. سال ۱۳۳۹ ، در مراغه به دنیا آمد . پدرش درجه دار شهربانی بود . او در شروع خدمت ، با تنگدستی روزگار می گذرانید .سال تحصیلی ۱۳۴۷ به دبستان امیرکبیر در محلهٔ فوران مراغه وارد شد و تا پایان سال ۱۳۵۱ ، در این مدرسه تحصیل کرد . یادآوری خاطرهٔ اولین روز ثبت نام سیروس ، هنوز هم نشاط را بر چهرهٔ پدر می نشاند .

با گذشت زمان ، وضع اقتصادی خانوادهٔ پاک نژاد بهتر شد و آنها منزلی در محلهٔ شیخ تاج مراغه خریدند ، و سیروس در سال ۱۳۵۱ ، در این محله به مدرسهٔ راهنمایی دکتر شفق (ابوذر فعلی) رفت و تا سال ۱۳۵۴ به تحصیل ادامه داد . در این دوره به جمع هنرمندان تئاتر پیوست و علاقه زیادی به این هنر پیدا کرد ، عشق و علاقه ای که تا پایان عمر ، در سینه داشت . سیروس سال ۱۳۵۴ ، در دبیرستان امام خمینی فعلی مراغه دوره متوسطه را آغاز کرد و در سال ۱۳۵۸ ، با مدرک تحصیلی دیپلم فرهنگ و ادب ، فارغ التحصیل شد .

با پیروزی انقلاب اسلامی ، سیروس فعالیت خود را در پایگاه بسیج از سر گرفت و دیری نپایید که انجمن اسلامی مسجد شجاع الدوله را تأسیس کرد . در دعاهای کمیل ، توسل و نماز جمعه ، و در اعیاد مذهبی ، فعالانه شرکت می جست . او که با پیروزی انقلاب اسلامی به کلی دگرگون شده بود ، مسجد را خانهٔ دوم خود می دانست و بیشتر وقت خود را در آنجا می گذراند .

سیروس با اتمام دورهٔ دبیرستان به خدمت سربازی رفت . ابتدا در مرکز آموزشی عجب شیر دوره آموزش نظامی را گذراند ، و سپس تمام طول خدمت نظام وظیفه را در مراغه بود . پدرش می گوید: « آشنایی سیروس با واحد سیاسی ایدئولوژی ارتش ، تحولات بیشتری در شخصیت و روحیهٔ او پدید آورد . » به گفتهٔ مادرش :

دقیقاً به خاطر دارم بعد از این که سیروس خدمت سربازی را تمام کرد ، پیش من آمد و گفت : « مادر جان می خواهم به عضویت سپاه پاسداران درآیم و می خواهم آخرت خودم را بخرم . » گفتم : خودت می دانی .

او ابتدا در تعاون لشکر عاشورا مشغول به کار شد ، و پس از مدتی ، به صورت نیروی رزمی و خط شکن درآمد ، و سپس تک تیرانداز و آر.پی.جی زن شد . مدتی بعد ، مسئول دسته شد و به تدریج مسئولیت های بیشتری به او واگذار گردید . تا اینکه فرماندهی گردان شهید درخشی را به عهده گرفت .

اودر عملیات بدر و در پی پیشروی رزمندگان اسلام با مشاهدهٔ رودخانه دجله ، شادمانه به مهدی باکری – فرماندهٔ لشکر عاشورا – بی سیم زد و گفت : « ما اینجا را فتح کردیم و شما را به آرزویتان رساندیم . »

بعد از بیست و چهار ماه حضور در جبهه ، سرانجام در ۲۱ اسفند ۱۳۶۳ ، در عملیات بدر ، در موقع پیشروی در کنار رودخانهٔ دجله ، بر اثر اصابت تیر مستقیم دشمن با تفنگ سیمینوف ، به فیض شهادت نائل آمد . پیکر سیروس را در گلشن زهرا (س) مراغه به خاک سپرده اند .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر

شاهد,تهران-۱۳۸۴

پاک‌نژاد، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پزشک، مؤلف.

تولد: ۱۳۰۳، یزد.

درگذشت: ۷ تیر ۱۳۶۰، تهران.

سید رضا پاک‌نژاد، فرزند ابوالقاسم، پس از اخذ دیپلم در رشته‌ی طبیعی، زمانی را به تجارت و روزگاری را به دبیری دبیرستان ایران شهر یزد گذراند. از آن پس چون به علم پزشکی علاقه داشت تحصیلات خود را تا درجه‌ی دکترای طب به پایان رسانید. وی پیش از انقلاب اسلامی، علاوه بر آموزگاری، ریاست بهداری و ریاست هیئت مدیره‌ی یک بیمارستان در یزد را بر عهده داشت. پس از انقلاب مدتی استاد دانشسرای عالی بود. مشاغل دیگر او عبارت بودند از: ریاست بهداری سازمان بیمه‌های اجتماعی، ریاست هیئت مدیره‌ی گروه فرهنگی علوی در یزد و ریاست مرکز پزشکی شماره یک یزد.

دکتر پاک‌نژاد ذوق ادبی داشت و گاهی به سرودن اشعار می‌پرداخت. از تألیفاتش می توان به قهقهرایی دو هزار سال اشاره نمود. وی همچنین مقاله‌های متعددی برای روزنامه‌ها و مجله‌ها به رشته‌ی تحریر درآورده است.

دکتر پاک‌نژاد در اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده‌ی مردم یزد فعالیت داشت. وی در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در حادثه‌ی بمب‌گذاری حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. مدفن وی در یزد قرار دارد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

پاکی خطیبی، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید پاکی خطیبی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین (ع)لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سومین فرزند خانواده خطیبی ، در سال ۱۳۴۱ ، در خانواده ای مذهبی و متمکن ، در شهر تبریز به دنیا آمد . پدرش به کار تهیه مواد اولیه و بافت فرش اشتغال داشت و از این راه زندگی مرفهی برای خانواده فراهم کرده بود. دورهٔ ابتدایی را در مدرسهٔ کمال خجندی (شهید تیزقدم فعلی) تبریز گذراند و پا به پای برادر بزرگترش – حسن – درس می خواند . در این ایام ، حمید در کار تهیهٔ مواد اولیه قالی به پدرش کمک می کرد و همزمان زیر نظر آقای فریدی – دایی خود – قرائت قرآن کریم را فرامی گرفت . بعد از پایان دورهٔ ابتدایی ، به مدرسهٔ راهنمایی آذرآبادگان(سابق) و پس از آن به هنرستان طالقانی(فعلی) تبریز رفت و به تحصیل ادامه داد . در این دوره علاقهٔ زیادی به فوتبال در او پیدا شد .

با اوج گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ، حمید که فعالانه در تظاهرات و درگیری های مختلف نظیر حمله به سینماها و کارخانه پپسی تبریز شرکت داشد . در حالی که کلاس دوم دبیرستان را با موفقیت گذرانده بود ، ترک تحصیل کرد . پس از پیروزی

انقلاب اسلامی به همکاری با پایگاه مقاومت بسیج میرزا باقر زادگاهش پرداخت . سپس به پایگاه راه آهن پیوست ، و پس از آن در کسوت اعضای رسمی اطلاعات سپاه تبریز درآمد .

با شعله ور شدن آتش جنگ ایران و عراق ، حمید به سوی جبهه شتافت و در خلال عملیاتهای مختلف ، از جمله عملیات والفجر ۴ ، پنج بار مجروح شد . بعد از عملیات والفجر ۴ ، حمید از ناحیهٔ دست به شدت مجروح شد . گرچه توصیهٔ پزشکان باید در بستر استراحت می کرد ، ولی شوق حضور در جبهه او را از بستر دور کرد و دوباره با تنی مجروح به جبهه کشاند . اواخر سال ۱۳۶۲ ، عملیات خیبر شروع شد . حمید ، معاون فرمانده گردان امام حسین (ع) را بر عهده داشت که فرماندهی آن بر عهده محمدباقر مشهدی عباس بود و این گردان در جزیره مجنون مستقر بود . همه نیروهای گردان در این عملیات تا آخرین گلوله جنگیدند و سرانجام ، حمید پاکی خطیبی در ۷ اسفند ۱۳۶۲ به شهادت رسید . آزادگانی که بعدها از عراق بازگشتند ، تعریف کردند : « زمانی که گردان امام حسین (ع) در محاصره بود ، صدای دعاهای حمید و دوستانش را می شنیدیم . »

پیکر حمید پاکی خطیبی در جزیره مجنون ماند ، تا این که بعد از پایان جنگ ، بقایای پیکر او توسط گروه جستجوی مفقودین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کشف شدو در سال ۱۳۷۴ ، به شهر تبریز انتقال یافت و در گلزار شهدای خطیب تبریز به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

پالیزی، عطاءاللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج عبدالرحیم وکیل‌الدوله عمده‌مالک، در سال ۱۲۷۱ در کرمانشاه متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و مقدماتی تحت نظر معلمین خصوصی، تحصیلات خود را در ادبیات فارسی و عربی و حساب و فقه و اصول ادامه داد و تا حد مدرسی به پایان رسانید و زبان انگلیسی را نیز بخوبی فراگرفت.

در نهضت مشروطیت در سنین نوجوانی از طرفداران نهضت شد و فعالیتی دامنه‌دار آغاز کرد و سرانجام در قنسولگری انگلیس در کرمانشاه تحصن نمود و پس از صدور فرمان مشروطیت و خروج از قنسولگری عضویت کمیسیون عالی را در کرمانشاه پیدا کرد. عطاءاللّه خان پالیزی که ابتدا لقب سالارالسلطان داشت و بعد معروف به وکیل‌الدوله چهارم شد، تا سال ۱۳۰۴ شمسی تابعیت دولت عثمانی را داشت. پس از انقراض قاجاریه و آغاز سلسله پهلوی، به تابعیت دولت ایران درآمد و نام خانوادگی پالیزی برای خود انتخاب نمود. وی و خانواده‌اش پس از واگذاری املاک وسیعی در آن منطقه به رضاشاه، مورد توجه و عنایت قرار گرفتند و در دوره‌ی ششم مجلس شورای ملی به نمایندگی کرمانشاه انتخاب شد و در دوره‌ی هفتم همچنان وکیل کرمانشاه بود و مجدداً در ادوار یازدهم و دوازدهم و سیزدهم نیز وکالت کرمانشاه را برعهده داشت.

وی در جوانی با فروغ‌الملوک دختر علی خان ظهیرالدوله حکمران کرمانشاه ازدواج کرد. این پیوند زناشوئی دوام زیادی نکرد و بین آن دو متارکه انجام گرفت. پالیزی بعداً با صبیه علی خان زنگنه (امیر کل) ازدواج نمود. عطاءاللّه پالیزی در سال ۱۳۳۱ درگذشت و در نجف اشرف مدفون گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پالیزی، هدایت‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج عبدالرحیم وکیل‌الدوله عمده‌مالک، در ۱۲۷۸ در کرمانشاه متولد شد. پس از رسیدن به سن رشد، تحصیلات خود را تحت مراقبت معلمین سرخانه انجام داد و مطابق معمول زمان در حد متعارف تحصیلاتی نمود. پس از خلع قاجاریه این خانواده که تبعه‌ی عثمانی (ترکیه) بودند ولی املاک وسیع آنها در ایران بود، به تابعیت ایران درآمدند و چون قسمتی از املاک خود را به رضاشاه بخشیدند، مورد توجه قرار گرفته به نمایندگی مجلس انتخاب شدند.

وی در ادوار دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، پانزدهم و شانزدهم از کرمانشاه به سمت نمایندگی انتخاب گردید. در سال ۱۳۳۲ از کرمانشاه نماینده‌ی مجلس سنا شد و در دوره‌ی سوم نیز سناتور انتخابی بود. هدایت‌اللّه پالیزی که از احمدشاه لقب رفعت‌السلطنه گرفته بود، در سال ۱۳۴۴ در تهران درگذشت. او نیز مانند برادرش با یکی از دختران میرزا علی خان زنگنه (امیر کل) وصلت نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پانوسی، استفان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

پایدار، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اهل کلهر کرمانشاه، در سال ۱۲۸۱ تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی پلیس که توسط سوئدی‌ها در تهران تأسیس شده بود گردید و دوره‌ی دو ساله‌ی مدرسه‌ی مزبور را گذرانید و به درجه‌ی افسری نائل آمد. وی مجموعاً چهل سال در شهربانی کل کشور با درجات مختلف خدمت کرد. چندی در شهرستانها و زمانی در تهران با سمت ریاست کلانتری خدمت نمود. چندین بار ریاست کلانتری میدان بهارستان را که از اهم مقامات انتظامی بود، عهده‌دار گردید. وی چندی ریاست اداره آمار شهربانی را عهده‌دار بود و مدتی نیز ریاست کارآگاهی را برعهده داشت. آخرین سمت وی در شهربانی، ریاست اداره گذرنامه بود که درجه‌ی سرتیپی خود را نیز در این شغل دریافت کرد و در ۱۳۴۰ بازنشسته شد. سرانجام در ۱۳۴۹ دار فانی را وداع گفت. وی افسری جدی و لایق و درستکار و مردم‌دوست بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پایدار، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود در سال ۱۳۴۳ در روستای" سرطاقین جبال بارز "از توابع شهرستان جیرفت بدنیا آمد با گذشت دو بهار از زندگیش برای همیشه از آغوش پرمهر مادر محروم شد. دانش‌آموز دوره ابتدایی بود که به همراه خانواده به جیرفت مهاجرت کردند. او مجبور بود در کنار درس به کار و تلاشی سخت بپردازد تا چرخ زندگی مشقت‌بار خانواده به گردش درآید، با این وجود در سراسر دوران تحصیل از شاگردان نمونه بود و لحظه‌ای از وظایف خود غفلت نمی‌کرد. حضور روحانیان و مبارزین تبعید شده در شهرستان جیرفت موجب آشنایی او با راه و رسم مبارزه شد. و از او فردی ظلم‌ستیز ساخت.

پانزده سال بیشتر نداشت که به خاطر فعالیتهای سیاسی دستگیر شد اما هیچ چیز موجب روی گردانی او از اهداف نبود. پس از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه شد. هیچکس نمی‌توانست باور کند این بسیجی ساده اما هوشیار و شجاع پس از دو سال به فرماندهی گردانی منصوب شود که در نیرومندی و معنویت شهره بود. اسفند ماه سال ۱۳۶۳ در عمیات خیبر نقطه رهایی او به سوی آسمان بود. گردان ۴۱۹ محرم از لشکر ۴۱ ثارالله خاطره محمود پایدار فرمانده دلاور خود را هرگز از یاد نخواهد برد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

پایدار، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان ۴۱۹لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «محمود پایدار »در سال ۱۳۴۳ در روستای «سر طاقین »در بخش«جبال بارز »در شهرستان« جیرفت »به دنیا آمد . دو ساله بود که از نعمت مادر محروم شد .او و برادر بزرگش ، محمد در پناه دستان پر نوازش مادر بزرگ قرار گرفتند .

هنوز دوره ابتدایی را در روستای دستکوچ به پایان نبرده بود که به جیرفت آمدند . محمود کار و درس را در کنار هم قرار داد تا چرخ زندگی مشقت بار را به چرخاند .او در سالهای تحصیل شاگرد نمونه بود و در کارهایی که به او سپرده می شد لحظه ای کوتاهی نمی کرد . ضور روحانیون تبعید شده از سوی حکومت پهلوی به شهرستان جیرفت ،اولین قدمهای مبارزه را به محمود آموخت . اوپانزده سال بیشتر نداشت که به خاطر فعالیتهای سیاسی اش دستگیر شد و لی این بازداشت ها نمی توانست مانع مبارزه این جوان روستایی و فقر چشیده باشد .

وقتی شکوفه های انقلاب روی شاخه های کهنسال ایران جوانه زد ،میدان تلاش و جانفشانی برای پیشبرد این هدیه الهی باز تر شدمحمود در هر مکانی که نیاز بود باشد ،بود و این بودنها از او مردی ساخت تا بحرانها و حادثه های بزرگی مثل جنگ تمام قد بایستد و از انقلابش که انقلاب پا برهنه ها بود دفاع کند .

یک سال از جنگ گذشته بود که محمود به عنوان رزمنده ای ساده پای به میدان نبرد گذاشت .

کسی نمی دانسن این بسیجی هوشیار بعد از دو سال فرماندهی گردانی نیرو مند می شود که نفس دشمن را می گیرد .

محمود پایدار بعد از سه سال نبرد بی امان و رهبری گردانی که به دلاوری و معنویت شهره بود در اسفند ماه ۱۳۶۳ در عملیات خیبر به شهادت رسید .او از جوان ترین فرماندهان دوران دفاع هشت ساله ما بود . منابع زندگینامه :کتاب گردان نیلوفر نوشته محمد رضا عارفی ناشرلشگر ۴۱ثارالله-۱۳۷۶

پایدار، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ احمد پایدار افسر شهربانی کشور، در ۱۳۰۸ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و در ۱۳۲۸ از مدرسه‌ی علمیه دیپلم ادبی دریافت کرد و وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد. پس از اخذ لیسانس به خدمت وزارت دادگستری درآمد و تمام مراحل قضائی مانند دادیاری، بازپرس، رئیس دادگاه جنحه در تهران و شهرستانها را طی نمود و سرانجام به معاونت دادستانی تهران و سرپرستی صغار تعیین گردید. مدتی هم دادستان استان تهران بود. از دیگر مشاغل وی مدیریت کل بازرسی وزارت دادگستری بود. چند هم به معاونت وزارت دادگستری تعیین گردید. و سرانجام در روز نهم آبان ماه ۱۳۵۷ به سمت وزیر مشاور در امور اجرائی در کابینه‌ی شریف‌امامی تعیین شد. در کابینه‌ی ارتشبد ازهاری که روز هفدهم آبان معرفی شد، کماکان دارای همان سمت وزیر مشاور در امور اجرائی بود. دکتر مصطفی پایدار ضمن انجام خدمات قضائی، دکترای حقوق خود را از دانشگاه تهران دریافت کرد. وی از قضات جدّی و پاکدامن و شریف دادگستری بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پاینده، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار، داستانسرا، مترجم.

تولد: ۱۲۹۲، نجف‌آباد.

درگذشت: ۱۸ مرداد ۱۳۶۳.

ابوالقاسم نجف‌آبادی مشهور به ابوالقاسم پاینده، فرزند رضا، در اصفهان از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۹ به تحصیل علوم قدیم (صرف و نحو عربی، فقه اسلامی و فلسفه یونان) پرداخت.

خدمت مطبوعاتی خود را از سال ۱۳۰۸ در روزنامه‌ی «عرفان» (اصفهان) آغاز کرد. از سال ۱۳۱۱ به تهران آمد و روزنامه‌نگاری را ادامه داد مدت‌ها با روزنامه‌های «شفق سرخ» و «ایران» همکاری داشت. مدتی نیز مدیر مجله‌ی «تعلیم و تربیت» بود. در سال ۱۳۲۱ مجله «صبا» را بنیاد نهاد و تا سال ۱۳۳۰ انتشار داد. ضمنا با مجلات دیگر از جمله مجله‌ی «معارف اسلامی» نیز همکاری می‌کرد.

ابوالقاسم پاینده در سال ۱۳۳۶ به سبب ترجمه‌ی قرآن مجید به دریافت جایزه نایل آمده است. از ترجمه‌های دیگر او می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: التنبیه و الاشراف (علی بن حسین مسعودی، ۱۳۴۹)؛ تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک (اثر محمد بن جریر طبری در شانزده جلد، ۱۳۵۲)؛ اسرار نیک‌بختی (اوریزان ماردن، ۱۳۳۳)؛ تاریخ سیاسی اسلام از آغاز ظهور تا انقراض دولت اموی

(دکتر حسین ابراهیم حسن، سه جلد، ۱۳۱۸)؛ چرا فرانسه شکست خورد (آندره موروآ، ۱۳۱۹)؛ در آغوش خوشبختی (لرد آوری بوری، ۱۳۱۳)؛ زندگانی محمد (ص) (دکتر محمد حسنین هیکل، دو جلد، ۱۳۱۷)؛ مروج الذهب (از مسعودی، دو جلد، ۱۳۴۴)؛ تاریخ عرب (از فیلیپ حتی، دو جلد، تبریز، ۱۳۴۴)؛ نهج الفصاحه (س) (کلمات قصار حضرت رسول، جلد اول: ۱۳۲۶)؛ سخنان محمد (ص) (کلمات قصار با ترجمه، ۱۳۱۸)؛ عشق و زناشویی (نیکلا حداد، ۱۳۳۵).

در سال ۱۳۲۶ به ریاست اداره‌ی تبلیغات برگزیده شد و در دوره‌ی دوم مجلس مؤسسان نامزد نجف‌آباد بود.

ابوالقاسم پاینده داستان هم می‌نوشت. داستان‌هایش ترکیبی از خاطره و موعظه‌اند و بیشتر به انتقاد از زندگی اداری در سال‌های پیش از ۱۳۲۰ اختصاص دارند. در چند داستان نیز به نشان دادن جنبه‌های مضحک زندگی روستایی و خاطرات دوران کودکی می‌پردازد. از جمله آثار داستان وی می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: رمان قاتل (اصفهان، ۱۳۱۳)؛ در سینمای زندگی (مجموعه داستان، ۱۳۳۷)؛ دفاع از ملا نصرالدین (۱۳۴۷)؛ جناب آقای دکتر ریش (۱۳۴۸)؛ مرده کشان جوزان و هفده داستان دیگر (۱۳۵۷)؛ داستان‌های برگزیده (۱۳۵۲)؛ و ظلمات عدالت (۱۳۵۴).از آثار دیگر او می‌توان به دستور نوشتن (اصفهان، ۱۳۰۹) و تمدن اسلام (از مجلدات تاریخ ویل دورانت) اشاره نمود.

در ۱۲۹۰ در نجف‌آباد اصفهان متولد شد. تحصیلات جدید و قدیم را به خوبی ادامه داد و به ادبیات زبان فارسی و عربی تسلط پیدا کرد. زبان فرانسه را هم فراگرفت. به خدمت دولت درآمد، ولی کار اصلی او ترجمه و نویسندگی بود و کارهای ادبی و علمی اولیه‌ی او نشانگر ذوق و تسلط او به زبان فارسی است. چندی در مطبوعات اصفهان به کار ترجمه و نویسندگی اشتغال داشت، بعد به تهران آمد و مدتی به اتفاق علی دشتی و عبدالرحمن فرامرزی در اداره‌ی راهنمای نامه‌نگاری شهربانی اشتغال داشت. بعد از ۱۳۲۰ مستقلاً به انتشار مجله‌ی هفتگی صبا که روزهای چهارشنبه منتشر می‌شد مبادرت نمود. این مجله در نوع خود جالب بود و در آن مسائل اجتماعی برای اولین بار در ایران به طور عریان مطرح می‌شد. حتی از لحاظ چاپ عکس‌های لخت و نیمه‌لخت نیز بی‌سابقه بود. داستان‌های عشقی که تحریک‌کننده‌ی جوانان است، هر هفته با آب و تاب تمام انتشار می‌یافت. مخصوصاً عکس‌های ستارگان معروف سینما همه هفته روی جلد و داخل صفحات، و اخبار سینمایی جلب توجه می‌کرد. این مجله خیلی زود با استقبال روبرو شد و تیراژ آن سرسام‌آور بالا رفت و مدیر آن از لحاظ اجتماعی موقعیتی پیدا کرد؛ مخصوصاً تبلیغات مجله هم بی‌سابقه و جالب بود. مجله‌ی صبا در عین حال مخالفین سرسختی هم داشت و با تمام قدرت می‌خواستند از انتشار آن جلوگیری کنند، ولی میسر نمی‌شد. مجله‌ی صبا چندین سال انتشار می‌یافت تا تدریجاً تازگی خود را از دست داد و تعطیل شد.

پاینده در بین مردم وجهه‌ی زیادی نداشت و دشمنان سرسختی پیدا کرده بود. نسبت‌هائی به او دادند. هرچه تلاش کرد بدنامی مجله را از خود دور کند، نشد. سرانجام به ترجمه‌ی قرآن پرداخت و ترجمه‌ای از قرآن به دست داد که در زمان خود بهترین ترجمه‌ی فارسی بود. در دوره‌ی بیست و یکم پس از چندین سال تلاش، نماینده‌ی نجف‌آباد شد. در مجلس تک‌روی کرد. گاهی عوام‌فریبی می‌کرد. پس از آن دوره، دیگر به مجلس راه نیافت، از او کتاب‌های زیادی انتشار یافته است که هر یک در حوزه‌ی خود درخور توجه است. ترجمه‌های او روان است. ترجمه‌ی کتاب در آغوش خوشبختی یکی از ترجمه‌های سلیس اوست. حیات محمد (ص) و ترجمه‌ی کلمات حضرت رسول (ص) تحت عنوان نهج‌الفصاحه از دیگر کارهای علمی و ادبی او می‌باشد.

مهمترین کار پاینده، ترجمه‌ی قرآن و ترجمه‌ی تاریخ طبری در ۱۶ مجلد است. پاینده قصه و طنز نیز می‌نوشت. در ۷۳ سالگی در تهران درگذشت. از وی کتابخانه‌ی معظمی باقی ماند که غالب کتب آن به زبان‌های فرانسه و عربی بود. ظاهراً این کتابخانه از طرف وراث به فروش رفت و گویا علی‌رغم میل صاحب آن، در اختیار مؤسسات دانشگاهی و علمی قرار نگرفت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

پذشخوار

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران پذشخوارگر (سواد کده) در طبرستان.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

پرتو اعظم، امیرحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند دکتر علی‌خان حکیم‌اعظم، در سال ۱۲۹۹ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران انجام داد و برای ادامه تحصیل عازم اروپا شد و در دانشگاه پاریس وارد دانشگاه پزشکی گردید و دوره‌ی دانشکده‌ی مزبور را گذرانید و تخصص گرفت. پس از مراجعت به ایران با سمت دانشیاری وارد دانشگاه شد و پس از پنج سال توقف در دانشیاری به مقام استادی رسید. چندی هم معاون دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شد و زمانی هم معاونت دانشگاه تهران را عهده‌دار بود.

دکتر امیرحسین پرتواعظم بیشتر اوقات خود را صرف مؤسسات بهداشتی و عام‌المنفعه می‌نمود و در بسیاری از اینگونه سازمانها مجاناً تلاش و فعالیت داشت. او در دوره‌ی بیست و دوم مجلس شورای ملی کاندیدای نمایندگی از تهران شد و به مجلس راه یافت و در دوره‌ی بیست و سوم نیز نماینده‌ی تهران در مجلس شورای ملی بود.

مادر صاحب ترجمه که در جوانی فوت کرد یکی از دختران میرزا محمدتقی خان مجدالملک ثانی بود امیرحسین پرتواعظم در جوانی با دختر علی معتمدی ازدواج کرد و صاحب سه فرزند شد. در ۱۳۵۸ این خانواده برای تدفین مرحوم معتمدی عازم مشهد شدند. هنگام بازگشت، هواپیما در حوالی شمشک سقوط کرد، کلیه مسافرین از بین رفتند از جمله خانم پرتواعظم مرحوم شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پرتو اعظم، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۵۵ در اصفهان متولد شد. پدرش حاج ابوالقاسم اصفهانی منشی و صندوقدار حاج محمد حسن امین‌الضرب بود. علی پس از انجام تحصیلات مقدماتی در اصفهان و تهران، از طرف امین‌الضرب برای ادامه‌ی تحصیلات عازم اروپا شد و در پاریس به تحصیل طب پرداخت و چند سالی در بیمارستان‌های فرانسه به کارآموزی پرداخته، در رشته‌ی پزشکی متبحر شد. ضمناً در مدت اقامت خود در پاریس، با علیقلی خان سردار اسعد رابطه‌ی کامل پیدا کرد و جزو دوستان آن مرحوم شد.

پس از فتح تهران و ورود سردار اسعد به تهران و دخالت او در تمام امور، دکتر علی خان اصفهانی از طرف مجلس به وکالت دوره‌ی دوم انتخاب گردید. پس از تعطیل مجلس، نامبرده به ریاست کل معارف و اوقاف ایران و همچنین ریاست مجلس

حفظ‌الصحه منصوب گردید و در همین سمت از طرف احمد شاه لقب «حکیم‌اعظم» گرفت و ضمناً در مدرسه‌ی طب دارالفنون به تدریس پرداخت و تقریباً در آن ایام پزشک معروف تهران و در فن پزشکی بی‌رقیب بود. چندی نیز ریاست مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی با او بود.

در زمان رضاشاه ریاست بیمارستان دولتی که از بزرگترین بیمارستان‌های تهران بود، به او واگذار شد و قریب ۱۵ سال ریاست آنجا با او بود. در ۱۳۱۴ به عضویت پیوسته فرهنگستان ایران انتخاب گردید و ریاست کمیسیون قضائی به او واگذار شد و ضمناً چند ساعتی هم در دانشکده‌ی پزشکی تدریس می‌کرد. وفات او در ۱۳۱۷ اتفاق افتاد. هنگامی که انتخاب نام خانوادگی در ایران اجباری شد، او «پرتواعظم» را برای خود انتخاب کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پرتو، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۲، لیسانسیه‌ی حقوق از دانشگاه تهران. خدمات خود را از دادگستری شروع کرد. مدتی در آبادان و تهران به دادیاری و بازپرسی اشتغال داشت. بعداً به معاونت بازرسی کل کشور منصوب شد. در وزارت دکتر هدایتی به دادستانی تهران رسید. در این مقام محکم و جدی کار کرد. مدام با رئیس و سایر مقامات شهربانی کشمکش داشت. بعد به دادستانی دیوان کیفر منصوب شد و زمانی هم دادیار دیوان عالی کشور بود. در ۱۳۴۵ به معاونت پارلمانی وزارت دادگستری معرفی شد و پس از کنار رفتن جواد صدر، وزیر دادگستری گردید و تا ۱۳۵۳ در آن سمت باقی ماند. پرتو پس از مدتی کوتاه سناتور انتصابی شد. پس از اتمام دوره‌ی سنا در ۱۳۵۴، کاری به او ارجاع نشد.

غالب کارهایش با جنجال و سر و صدا توأم می‌شد. مردی متفرعن، قدرت‌طلب، ستیزه‌جو و قمارباز بود. در دوران خانه‌نشینی، صفاتی را از خود نشان می‌داد که عکس صفات او در دوره‌ی اشتغالش به کار بود. در ۱۳۶۸ در اروپا در حال تنگدستی و بیماری درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پرژاد قراگوزلو، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به احتشام‌الدوله، فرزند غلامرضا خان احتشام‌الدوله و نوه زین‌العابدین خان امیرافخم قراگوزلو است. مادرش خانم قمرالسلطنه دختر مظفرالدین شاه قاجار بود. وی در سال ۱۲۷۸ در همدان متولد شد. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در همدان و تهران ادامه داد و به زبان فرانسه مسلط شد و برای ادامه تحصیل به اروپا رفت. چندی در سوئیس و مدتی در فرانسه به تحصیلات خود ادامه داد. پس از بازگشت به ایران شغل دولتی نپذیرفت و اداره املاک پدر را عهده‌دار گردید.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که سپهبد زاهدی حکومت را در دست گرفت و انتخابات دوره‌ی هجدهم را انجام داد،

احتشام‌الـدوله از همدان کاندیدای نمایندگی مجلس شد و با روابط حسنه‌ای که از قدیم بین خانواده ایشان و زاهدی وجود داشت، سرانجام سر از صندوق انتخابات درآورد و نماینده مجلس شورای ملی در دوره‌ی هیجدهم شد. در دوره‌ی نوزدهم در انتخابات توفیقی پیدا نکرد. در عوض در دوره‌ی بیستم از طرف حزب مردم کاندیدای نمایندگی از رزن شد و وکیل مجلس شد. عمر مجلس بیستم بسیار کوتاه بود. پس از دو ماه که از عمر مجلس گذشت، دکتر علی امینی به نخست‌وزیری منصوب و مجلسین را منحل نمود. پس از انحلال مجلس، احتشام‌الدوله وضع مالی خوبی نداشت و اصلاحات ارضی تمام املاک او را تقسیم کرد. وی برای معاش خود در زحمت افتاد و ناگزیر در بانک رفاه کارگران استخدام گردید و حقوق ناچیزی دریافت می‌کرد. سرانجام در ۱۳۵۵ در سن ۷۷ سالگی درگذشت.

صاحب ترجمه در سال ۱۳۲۲ به جرم ژرمانوفیلی از طرف متفقین بازداشت شد و قریب یک سال در اراک بازداشت بود. تعداد کسانی که در این حرکت بازداشت شدند متجاوز از دویست نفر بودند که بین آنها نخست‌وزیران و وزراء سابق و امراء ارتش و دولتمردان ایران بودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پرگار شیشوان، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید پرگار شیشوان : فرمانده گردان امیر المومنین(ع)لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

زمستان سال ۱۳۴۵ ، در مراغه به دنیا آمد . پدرش با میوه فروشی روی چهارچرخه ، مخارج خانواده را تأمین می کرد . او ابتدا خانه ای در نزدیکی راه آهن مراغه خرید ، اما هنگامی که حمید چهار ساله بود ، مجبور شد به خاطر مشکلات مالی آن را بفروشد و خانهٔ دیگری در محله سبزیچی بخرد .

حمید ، تحصیلات دوره ابتدایی را در سال ۱۳۴۶ ، در دبستان بدر (فعلی) آغاز کرد . او پس از بازگشت از مدرسه و انجام تکالیف ، به پدرش در میوه فروشی کمک می کرد . تحصیلات دورهٔ راهنمایی را در سال ۱۳۵۱ پی گرفت . اما بضاعت ناچیز خانواده سبب شد به ناچار برای امرار معاش ، در کوره پزخانه ها و یا کارگاههای سبزی پاک کنی به کار بپردازد . پس از پایان تحصیلات دوره راهنمایی در سال ۱۳۵۴ ، به اتفاق دوستانش محمدرضا پوررستم ، رضا قادری ، مقصود لحدی ، و حمید محمدی درخشی ، اقدام به تأسیس انجمن اسلامی مکتب قرآن در مسجد طویقون دیزج مراغه کردند و کتابخانه ای در مسجد محل دائر نمودند . پرکار در راستای اهداف انجمن اسلامی ، کلاسهایی را برگزار می کرد و با تدریس اخلاق و عقاید اسلامی می کوشید زمینه شکوفایی اندیشه دین در بین نوجوانان را فراهم آورد . در همین ایام ، بعد از فراغت از تحصیل ، به همراه خواهر بزرگترش – حقیقه – به فرشبافی می پرداخت . در سال دوم نظری رشته فرهنگ و ادب بود که انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ آغاز شد ، و حمید را نیز وارد عرصه مبارزه کرد . او با نوشتن شعار بر دیوارها و پخش اعلامیه به فعالیت پرداخت . او به کمک چند تن از دوستانش ، توانست چند قبضه اسلحه را در جریان تظاهرات به دست آورند و در جایی مناسب در منزل پنهان کنند .

با اوج گیری نهضت ، پدر حمید به منظور جلوگیری از حضور وی در تظاهرات ، او را در اتاق حبس کرد ، اما حمید از دیوار بالا رفت و از اتاق فرار کرد و به مردمی که برای تصرف زندان مراغه در حال حرکت بودند ، پیوست . با پیروزی انقلاب اسلامی ، در سال ۱۳۵۸ ، حمید تصحیلات خود را رها کرد و به عضویت بسیج درآمد و پس از آن به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

درآمد . در این سال ، در حالی که بیش از هجده سال نداشت ، به کردستان اعزام شد و در پاکسازی مناطق بانه ، شاهین دژ و مهاباد شرکت جست .

حمید به هنگام مرخصی و حضور در مراغه ، در جهت اهداف انجمن اسلامی مکتب قرآن ، و جذب جوانان و نوجوانان با جدیت تلاش می کرد . در اثر فعالیت های او ، کوچه محل اقامت حمید ، بیشترین شهید را در سطح شهر مراغه داشته است .

همزمان با فعالیت در انجن اسلامی ، به منظور کمک به افراد مستمند ، اقدام به تأسیس صندوق تعاونی کرد . این صندوق ، بهانه ای بود تا نوجوانان را بیش از پیش به فعالیت مذهبی و اجتماعی بکشاند و برای تشویق آنان و کمک مالی به صندوق ، جایزه ای برای کسانی که بیشترین کمک را می کردند ، در نظر گرفت . در همین راستا ، برای اولین بار نمایشگاهی از عکسهای نوجوانان هنرمند عضو انجمن بر پا کرد . با شروع جنگ تحمیلی در شهریور ۱۳۵۹ ، حمید به جبهه ها شتافت و در عملیاتهای گوناگون شرکت کرد . لیاقت و شایستگی او سبب شد که مهدی باکری - فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا - مسئولیت گردان امیرالمؤمنین را در عملیات « والفجر مقدماتی » به عهده او بسپارد . حمید با شنیدن این خبر به نزد فرماندهی رفت و درخواست کرد که مسئولیت پایین تری در سطح دسته یا گروهان در اختیار او گذاشته شود . فرمانده لشکر بعد از شنیدن درخواست حمید ، به تصمیمی که اتخاذ کرده بود ، اطمینان یافت و گفت : « در این باره بعد تصمیم می گیریم . » سرانجام ، حمید با پذیرش مسئولیت گردان امیرالمؤمنین(ع) ، نیروهای آن را به گروه هایی تقسیم کرده و از روحانیون و افراد صاحب قلم برای آموزش قرآن و عقائد دعوت می کرد . با ادامه حضور در مناطق عملیاتی ، تحصیل خود را پی گرفت و موفق به اخذ دیپلم در مناطق عملیاتی شد . او در کارهای کوچک و بزرگ جبهه پیشقدم بود و در این راه از هیچ کاری فروگذاری نمی کرد ، تا حدی که اگر فرد غریبه ای به محل استقرار گران امیرالمؤمنین می آمد ، فرمانده گردان را نمی شناخت. او در گردان تحت فرماندهی خود ، دسته های نظافت تشکیل داد و خود نیز در یکی از این دسته ها حضور داشت و هیچ فرصتی را برای نظافت چادرها و ملزومات از دست نمی داد . او شهید چمران را الگوی خود و رزمندگان معرفی می کرد .

حمید پرکار ، همچنان در جبهه بود تا این که در سال ۱۳۶۲ ، عملیات خیبر آغاز شد و او به عنوان فرمانده گردان امیرالمؤمنین(ع) ، در ابتدای عملیات مجروح شد و در بیمارستان بستری گردید . در عملیات خیبر ، جزایر مجنون آزاد شد ، اما ارتش عراق تمام تلاش خود را برای بازپس گیری آن مصروف داشت و توان زیادی را وارد منطقه کرده بود . به ناچار مهدی باکری - فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا - گردان امیرالمؤمنین را که حمید پرکار را در بین خود نداشت ، در جزایر مجنون مستقر کرد ، اما در اثر فشارهای عراق ، دستور برگشت گردان به مقر را صادر کرد . یکی از نیروهای گردان در خصوص حوادث این زمان می گوید :

در اولین مراحل عملیات خیبر بود که حمید به شدت مجروح شد و به بیمارستان انتقال یافت . دو روز از استقرار گردان در جزایر مجنون نگذشته بود که بنا به دلایلی ، به دستور فرمانده لشکر - مهدی باکری - نیروهای گردان به مقر خود در دزفول برگشتند . وقتی به مقر رسیدیم ، حمید را دیدیم که با سر و دست باندپیچی شده ، به محل گردان آمده است . وقتی علت مراجعت وی را جویا شدیم ، گفت : « چون شندیم که گردان عازم منطقه است پنهانی از بیمارستان خارج شدم تا با شما به منطقه اعزام شوم ، ولی گویا بخت با ما یار نبود . »

او پس از پایان عملیات خیبر ، به زادگاهش بازگشت و بار دیگر کار در پایگاه بسیج ، انجمن اسلامی و ... را با جدیت دنبال کرد . از این که دوستانش یک به یک به صف شهدا پیوسته و او جا مانده بود ، احساس دلتنگی می کرد . نقل است روزی در پایگاه بسیج والفجر مسجد الله وردی ، با تنی چند از دوستان نشسته بودند که حمید نگاهی به عکسهای شهدای نصب شده بر دیوار پایگاه انداخت و خطاب به آنان گفت:

تا چند وقت دیگر تمام دیوارهای پایگاه با عکسهای شهدا پر می شود و برای ما دیگر جایی نمی ماند و باید عکسهای من و

محمدرضا عادل نسب (از دوستان حاضر در جمع) را به سقف آویزان کنند .

حمید چنان دلبسته جبهه و جنگ بود که وقتی مسئولیت اداره یکی از فرمانداری ها یا شهرداری های استان به وی پیشنهاد شد ، نپذیرفت و گفت : « انسان هر آنچه را که خدا صلاح بداند ، باید قبول کند و خداوند رحمان و رحیم صلاح می بیند که حمید به جبهه بازگردد . » در نتیجه حمید ، بار دیگر به جبهه ها بازگشت و پس از مدتی ، مرخصی گرفت تا مادر بیمارش را به زیارت امام رضا (ع) ببرد . در تدارک سفر بودند که نامه ای از لشکر ۳۱ عاشورا به دستش رسید و در آن از او خواسته شده بود هر چه سریعتر خود را به لشکر معرفی کند . صبح روز بعد حمید پرکار آماده شد تا به جبهه بازگردد . به هنگام وداع ، مادرش خطاب به او می گوید : « من شب گذشته سیدی را در خواب دیدم که سفارش می کرد به هنگام رفتن قرآنی را به شما بدهم . » در جواب مادر گفت : « قرآن دارم . » ولی مادرش اصرار سید در رویا را گوشزد کرد و حمید به ناچار پذیرفت و گفت : « اگر چه قرآن دارم ، با وجود این قرآن شما را می برم . »

حمید پرکار پس از اتمام هر مرخصی و به هنگام بازگشت به مناطق جنگی ، وصیت نامه قبل را از مادرش می گرفت و وصیت نامه جدیدی را جایگزین می کرد . اما در دفعه آخر ، زمانی که وصیت نامه قدیمی را گرفت ، وصیت نامه جدید را به او نداد . وقتی مادرش علت را جویا شد ، جواب داد :

مادر ، بگویید با خانواده من همانطور رفتار کنند که با خانوادهٔ دیگر شهدا می کنند و وصیت نامهٔ من همان وصیت شهداست .

او پس از آخرین وداع ، در عملیات کربلای ۵ ، در منطقه شلمچه ، در سال ۱۳۶۵ شرکت کرد و هدایت گردان امیرالمؤمنین(ع) را در این عملیات به عهده داشت . او باید نیروهای گردان را در داخل کانالی « به ستون » جلو هدایت می کرد . نیروهای گردان با تجهیزات کامل در کانال آماده اجرای مأموریت بودند . صبح روز ۴ دی ۱۳۶۵ بود که با اذان عادل محمدرضا نسب ، نیروهای مستقر در کانال از خواب بیدار شدند و برای اقامه نماز صبح به امامت فرمانده خود آماده شدند . ناگهان صدای انفجاری از جلوی کانال توجه همه را به آن سو جلب کرد . هنوز صدای اذان به گوش می رسید که عده ای از بچه ها به طرف کانال دویدند و حمید را به همراه سه نفر از کادر فرماندهی غرق در خون دیدند . آنها مورد اصابت گلوله خمپاره قرار گرفته بودند . حمید از ناحیه کمر مورد اصابت ترکش واقع شده بود ، و پس از خواندن شهادتین به شهادت رسید . پیکر او را به همراه جنازه سه رزمنده دیگر – عاصمی ، خدایی و امامی – در گلشن زهرا (س) مراغه به خاک سپردند .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

پروانه، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا پروانه : فرمانده گردان رعد تیپ ۲۱امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

حسین آباد شامکان، روستایی است حوالی سبزوار. مردما نش دام دارند و زمین خدا را برای گل و گندم و زعفران شخم می زنند. در سال ۱۳۳۸ در این سامان به دنیا آمد.

پدرش، رجب و مادرش نیکو کار، چند فرزند داشتند. و زمین خدا بخیل نبود و نان هشت نفر را در سفره ی خانه کوچک می نهاد. پدر مرد. پدر زمانی مرد که رضا نوجوان بود. درس می خواند. دید، او می بایست به داد مادر می رسید. شوق یاد گرفتن را از دل

کلاس به دل صحرا برد و روزگار سپری شد. غلامرضا به داد مادر رسید و توانست عباس و چند خواهر را در مدرسه ببیند. وقت سربازی رضا پروانه بود. او زمزمه هایی شنیده بود. در پادگان بیرجند آموزش دید. حتی آموزش فنون رزم را. روزهای شکفتن انقلاب بود. غلامرضا به یک اشاره امام خمینی پادگان را گذاشت و به صف مردم رفت. در آن روزها، او و دوستانش را به تهران فرستاده بودند تا با خیال خود وادارشان کنند مردم را به تیر ببندند. نتوانستند دل نرم و مهربان سربازان مردم را سنگ کنند و خار نفرت در آن دل ها بکارند. غلامرضا از مردم بود، خود خود مردم.

سپس غائله در گرفت: از خراسان تا کردستان، تا جنوب تا حواشی خزر و سواحل خلیج فارس. عده ای پوتین خصم به پا کرده بودند تا انقلاب مردم را لکه دار کنند. در این روزها، غلامرضا و دوستانش بی قرار بودند. بایست مقابل کسانی می ایستاد که باطنی منافق گونه داشتند.غلامرضا تا توش و توانی داشت، جواب سیلی آنها را با سیلی نداد. سر انجام گروهی حیله کردند، در لباس آشنا حیله کردند.

او به جبهه های نبرد روانه شد، در لباس بسیجی و سپاهی. در مریوان جنگید. در هور، میمک، چزابه و هوالی دجله. به روزی که به تیر مستقیم دشمن افتاد، فرمانده گردان رعد از تیپ امام رضا (ع) بود. در عملیات خیبر، به سال ۱۳۶۱.

وصیت داشت در بیابان ها پنهان بماند و کسی جنازه اش را پیدا نکند همان شد و پس از سال ها، کسی نشانه ای از غلامرضا پروانه به شامکان سبزوار آورد. منابع زندگینامه :صخره های مریوان،نوشته ی محمدرضا محمدی پاشاک،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

پرور، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اسماعیل پرور

محل تولد : شیراز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در سال ۱۳۶۲ پس از اخذ دیپلم ریاضی ، وارد شهر مقدس قم شده و تحصیل علوم حوزوی را نزد برخی از اساتید این شهر آغاز کردم . از سال ۱۳۷۵ توفیق شرکت در دروس خارج حضرت آیت الله جوادی آملی را یافتم و پاره ای از ابواب فقهی و معارف تفسیری را از این استاد فرزانه فرا گرفتم . همزمان با تحصیل علوم فقه و اصول ، به پژوهش در مباحث عقلی پرداختم و در سلسله جلسات پژوهشی مرحوم حجت الاسلام سید منیرالدین حسینی شیرازی - بنیانگذار فرهنگستان علوم اسلامی- شرکت کردم و از نزدیک با اندیشه های ایشان در زمینه ضرورت تدوین و طراحی علوم اسلامی و لزوم دست یابی به مدل اداره جامعه بر پایه احکام دین آشنا شدم و در این میان با برخی از مراکز پژوهشی دیگر مانند مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما نیز همکاری خود را آغاز نموده و چند کتاب و مقاله به رشته تحریر درآوردم .

پروشانی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسین مالک و تاجر، در ۱۲۸۸ در اصفهان متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشکده کشاورزی کرج گردید و دوره‌ی سه ساله دانشکده مزبور را به پایان رسانید و در بانک جدیدالتأسیس فلاحت استخدام شد و تدریجاً مراحل ترقی را گذرانید. چندی ریاست بانک کشاورزی را در شهرهای رضائیه، اراک، مشهد و خرم‌آباد عهده‌دار بود و مدتی هم ریاست ادارات مرکزی از قبیل کارگزینی، اعتبارات، بازرسی کل را تصدی می‌کرد و سرانجام به معاونت بانک انتخاب گردید.

در انتخابات دوره بیست و یکم قانونگذاری که به طریقی خاص انجام گرفت، کاندیدای همایون‌شهر (سده) شد و به مجلس راه یافت و در آن دوره راه و رسم نمایندگی را به خوبی فراگرفت و مورد توجه دولت قرار گرفت و در دوره‌ی بیست و دوم هم از حوزه انتخابی قبلی خود به وکالت رسید و در دوره‌ی بیست و سوم هم به همان نحو وکیل سده و ماربین شد و مجموعاً ۱۲ سال در مجلس شورای ملی عضویت داشت. پس از پایان دوره‌ی بیست و سوم به بانک کشاورزی بازگشت و بازنشسته شد و روی همرفته مردی ملایم و بی‌سر و صدا و مطیع بود. در احزاب ایران نوین و رستاخیز فعالیت داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پرویز، مسعود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مسعود پرویز : فرمانده گردان قدس لشکر۱۷ علی ابن ابیطالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

واژه ها راباید ازجوهر عشق وشور احساس لبریز کرد تا شاید بتوان قصه ای از ایثار وشجاعت شهیدان را نوشت, سخنی از حماسه ی خونینشان به زبان آورد ویا شعری در رثایشان سرود.

شهیدانی که آرمانهای مقدسشان آنان را وا داشت تا از هر چه غیر دوست گذشتند وسر در قدم معبود نهادند. آنان همان دم که از سرچشمه ی عشق وضو ساختند ,چهار تکبیر به هر چه هست زدند واز سروجان ومال وهمسر وفرزند گذشتند وبه سوی حق شتافتند . آنان نه تنها فراتر از ماديات ومقولات دنیایی می اندیشیدند بلکه با بصیرتی الهی وچشمانی پاک پشت صحنه ی آفرینش را به نظاره ایستادند وبا بینش و ژرف اندیشی راهی را انتخاب کردند که در حقیقت نزدیک ترین راه وصول به منشأ کمالات معنوی وپسندیده ترین شیوه ی مورد نظر معشوق ازلی ست.

آری آنان راه کوتاه ومیانبر شهادت را برگزیدند وبارسفربستند وازخاک رستند وبه وسعتی بی واژه که فراتر ازافلاک است رحل اقامت افکندند. خوشا به حال آنان که ازخاک گذشتندوبه خدا رسیدند. خوشا به حال کسانی که مرگشان را از ازل با شهادت رقم زدند ودرنهایت درجوار بهشت رضای الهی آرمیدند.

مسعود پرویز فرمانده ی خط شکن گردان قدس از لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) از جمله این بندگان بر گزیده خداست.

سال ۱۳۳۱ در قزوین کودکی پا به عرصه وجود گذاشت که با آمدنش زمین به خود بالید, آسمان به وجد آمد و خورشیدبرای لحظاتی به درنگی عمیق فرو رفت؛ ستارگان به حیرت آمدند.

دیری نپایید که احساس او با ذهن سبز درختان گره خورد وباغ از بلوغش جشن گل به راه انداخت. کودکی او درنگی از جلوه گری یک شبنم گل نداشت و او می رفت تا لحظه لحظه ی حیاتش راهمانند شبنم به خورشید درخشان بسپارد.

او با گلگشت در باغ زندگی به راز سرسبزی درختان پی برد .برای همین مانند نسیم مهربان بود وبه هر کجا قدم می گذاشت شکفته شدن را به ارمغان می آورد .

پرنده را دوست داشت وزمزمه ی رود را می فهمید .دستانش نور قسمت می کردند وکلامش چشمه سار روشن معرفت بود.

او برگزیده شده بود. اخلاق ورفتارش نمونه ی بارز یک اخلاق ورفتار متعالی بود. همه خود را به او نزدیک احساس می کردند.

مقید به نمازشب بود. همیشه ودر همه حال توکلش به معبود بودوبه همه سفارش میکرد که کارها را به دست خدابسپارند.

والا‌ترین آرزویش قرب الی الله وشهادت در راه خدا بود. اوبرای رسیدن به آرزویش از هیچ تلاشی فروگذاری نمی کرد. قبل ازاینکه شهیدشود ۳بار مجروح شده بود. دوستانش می گویند: مسعود در حقیقت چندبار شهید شده است نه یکبار.

وقتی او با پیکری که زخم دارد به خاک می افتد ,همرزمانش با توجه به بازماندنش از آنان و گرفتار شدن در منطقه استقرار دشمن اینگونه می پندارند که او به شهادت رسیده است به همین خاطر اینگونه می پندارند که او به شهادت رسیده است، به همین خاطر اندوهی عمیق همه را فرا می گیرد ودرحالیکه خبر شهادتش را به خانواده اش می رسانند در شهر تابوتی خالی به عنوان نشانه وسمبل او تشییع می شود.

اما ازآنجا که مشیت الهی حکمی دیگر دارد,او را پس از مدتی در یکی از بیمارستانهای ایلام زنده می یابند.

جواد حضرتی از دوستان نزدیک ویکی از همرزمان شهید درباره او چنین می گوید:

او از جمله مبارزانی بود که سابقه ی مبارزه آنان به قبل ازانقلاب اسلامی برمی گردد.

آشنایی من با شهید پرویز زمانی بود اودر سبزه میدان سه راه خیام ویا در مسجدنبی (ص)مبادرت به فروش کتابهای سیاسی ـ مذهبی که در آن روزگار هر کسی جرأت حتی دست گرفتن آنان را نداشت می کرد ضمن اینکه اعلامیه های حضرت امام را هم در اختیار افراد مورد اعتماد می گذاشت. البته کتابهای خاصی را هم که اصطلاحاً در آن روزگا ربه آنها کتابهای زیر زمینی گفته می شد را نیز در اختیار کسانی که به آنان اطمینان کامل داشت قرار می داد.

ازجمله کارهای به یادماندنی اوتکثیر وفروش عکسهای حضرت امام (ره) بود ودرواقع جزء اولین کسانی بود که عکسهای امام را به قزوین آورد ودراختیار جوانان پرشورانقلابی گذاشت.

شهید پرویز از لحاظ مذهبی وعبادی فردی بسیار مقید بود. یکی از اقوام نزدیک ایشان هم به نام آقای خلج زمینه کارهای اخلاقی وعرفانی داشت وهمین در شهید پرویز روحیه ی خاصی ایجاد کرد ه بود. که بسیار پایبند به مسائل شرعی واخلاقی بود ودرمسیر سیر وسلوک عرفانی هم به نوعی وارد شده بود.

نماز را دراول وقت ادا می کرد ونسبت به خواندن اذکار ودعاهای مخصوص و نیز پرهیزاز محرمات وحتی مکروهات دقت زیادی داشت. ازافرادی بودکه روی مسئله ولایت وپایبندی به اصول اعتقادی اسلام تأکید زیادی داشت وبا اطلاعات کافی وجامعی که حاکی ازعمق آگاهیش بود,معمولاً به عنوان یک راهنما برای بچه های سپاه محسوب می شد.

از قدر ت انظباطی فوق العاده ای برخوردار بود و ازمعدود افراد قدیمی سپاه بود که به نظم سازمانی وانضباط تشکیلاتی معتقد بود و به جرأت می توان گفت که جزء اولین کسانی بود که شیوه ای از مدیریت ونظم را به پیکره ی سپاه حاکم کرد.

مراسمی که در آن زمان برگزار می کرد بسیار حساب شده مرتب ودقیق بود و روز به روز پاسداران را به شرح وظایفشان بیشتر آشنا می کرد. درهمان اوائل دهه ی ۶۰ودر شورشهای منافقین در صف اول مبارزه بانفاق وکفر قرارگرفت. شیوه ی مدیریت ونظم خاص او با خونسردی وآرامشی که نشات گرفته از روح بلندش بود گره خورده بود. همین شیوه مدیریت باعث می شد که درلحظات

سخت وبحرانی معمولاً عاقلانه ترین تصمیمات را اتخاذ کند.

در این ماموریت خطیر شهدایی مانند اصغرمظفری و خوئینی که از افراد هم ردیف شهید پرویز به حساب می آمدند ودر اول جنگ در جبهه میمک به فیض شهادت نائل آمدند.

همیشه تبسمی روی لبانش نقش بسته بود یک خونسردی وآرامش منحصر به فردی داشت که بسیار عجیب بود.

همه ی رزمنده ها خالصانه او را دوست داشتند وبه اوعشق می رزیدند. رفتارش به گونه ای بود که همه را جذب خودش می کرد.

یکی از همرزمانش می گوید:

یک شب قبل از شهادت ایشان خطی که بچه ها بودند با اینکه تثبیت شده بودولی چند جای خاکریز گسستگی داشت وعراقیها در پاتکهایی که می زدند معمولاً بیشترین فشاررا متوجه آن نقاط می کردند. عصرروزی که فردایش شهید شد با توجه به تحرکات وسیعی که از ناحیه دشمن مشاهده می شد شهید پرویز با تشخیص درستش متوجه شد که عراق به زودی جهت بازپسگیری مناطقی که در عملیات رمضان از دست داده بود حمله ی گسترده را آغاز خواهدکرد. این درحالی بود که با آن وضعیتی که خاکریز ماداشت احتمال سقوط خط مابسیار زیاد بود. بافرماندهی تیپ تماس گرفت وچون به لحاظ امنیتی امکانش نبود که موضوع را دقیقاً بافرماندهان درمیان بگذارد به من گفت بیا برویم مقر فرماندهی تیپ.

متعاقب آن موتور را برداشت وبا هم حرکت کردیم وقتی به مقر فرماندهی رسیدیم همه به گرمی ازاو استقبال کردندوبه ما اصرار می کردند که داخل سنگر برویم امااو در پاسخ به تعارف آنان گفت الان نیروهای من در سنگرهای بدون سقف هستند و تا وقتی این طور هست من برای یک لحظه هم که شده داخل سنگر سقف دار نمی شوم او خطاب به آنان ادامه داد: مشکلی که ما الان داریم خاکریزی است که از چند جاگسستگی دارد وعراق فردا پاتک می کند وتمام زحمات و خونهایی که ریخته شده همه هدر می رود. باید به هر نحو ممکن به ما تجهیزات مهندسی بدهید تا ما ببریم وخط را ترمیم کنیم.

ظاهرا امکانش نبود یا اینکه تهیه اش درآن موقع مشکل بود گفتندخب باشد برای فردا ما آن را روبراه می کنیم. شهید پرویز گفت : فردانه همین امشب باید این کار انجام شود او از شدت فعالیت عرق کرده بود ولباس پاسداری که به تن داشت خاکی وبعضی ازقسمتهایش گل آلود بود. درنهایت اصرار برسر این که تجهیزات مهندسی را همان شب برایش فراهم کنند با پرخاش وعصبانیت همراه شد که این موضوع برای شخص من تازگی داشت. خیلی با احساس ودلسوزی تمام فریاد می زد بچه ها آنجا وضعیت خوبی ندارند ما برای گرفتن این مناطق خون داده ایم واگر بنا باشد به خاطر دو تا لودر نتوانیم خط را حفظ کنیم تمام زحمات وخونهای ریخته شده هدر رفته است.

اصرارها وفریادهایش بالاخره نتیجه داد آن شب با هر زحمتی که بود چند دستگاه لودر آماده شدند تا خاکریز را متصل نمایند. عملیات اتصال خاکریز با موفقیت انجام گرفت. وهنگامی که نیزوهای خودی متوجه گردیدند که خاکریز متصل ومحکم شده است,درنهایت با مقاومت جانانه ای که بچه ها از خود نشان دادند دشمن را وادار به عقب نشینی کردند. ولی در همان صبح پاتک شهید پرویز ازجمله کسانی بود که مزد جهادش را گرفت درحقیقت این شهید باتوجه به چندبارمجروحیت شدید که هرکدام جریانی مختص به خود را دارد نه یکبار بلکه چندین بارشهید شده بود.

سردار عراقی فرمانده سابق لشگر ۱۷ علی ابن ابیطالب ازنحوه ی شهادت شهید چنین می گوید.

شهید پرویز درمیدان نبردودر لحظات نفس گیر هرگز خود را نمی باخت ,لحظه ای آرام وقرار نداشت به نقطه نقطه ی استقرار نیروهایش سرکشی می کرد وضمن دلجویی ازآنان رأسا با هرسلاحی که در دسترس بود به مقابله با نیروهای دشمن می پرداخت.

بعد ازعملیات رمضان بود و ما در گردانی بودیم که شهید پرویز فرماندهی آن گردان را به عهده داشت. تقریباً منطقه وسیعی را گردان ما تحت پوشش خود داشت . دشمن با توجه به شکست سنگینی که در طی چند روز قبل از نیروهای ما خورده بود قصد

داشت با جمع آوری نیرو وتجهیز دوباره بر علیه مااقدام به پاتک نمایـد. همین طورهم شد از ساعات اولیه بامداد حمله ی دشـمن با انواع ادوات جنگی آغاز شـد. شـهید پرویز همه بچه ها را در جاهای مشخصـی قرار داد. دشـمن هرلحظه به خط مانزدیک ونزدیکتر می شـد اما بچه ها که از روحیه ی بالایی برخوردار بودنـد به شـدت به مقابله با دشـمن پرداختند. نبرد در تمام طول خط بافداکاری وازخود گذشـتگی بچه ها می رفت که به نفع ما تمام شود بالاخره مدیریت صـحیح وتلاشـهای بی وقفه ی رزمندگان نتیجه بخشـید ودشـمن بـا حـالتی شـکست خورده پس نشـست تـا اینکه صـبح زود وقتی پاتک دشـمن تقریباً تمام شـده بود ناگهان خمپاره ای در نزدیکی شـهید پرویز فرود آمـد وترکش آن درسـت بـه قلبش خـورد وآن را شـکافت. مـا بالای سـریش آمـدیم و او را در آغـوش کشیدیم اما او دیگر به شهادت رسیده بود.

او به دنیا تعلق نـداشت قفس تن را شـکست ومرغ روحش را در بیکرانه ها به پرواز درآورد .آخر او با آن بلنـدی روحش تا کی می توانست مانند پرنده ای بی قرار دراین قفس زندانی باشد.

همسر شـهید دربـاره ی نحوه ی آشـنایش وچگونگی شـکل گیری ازدواجش می گویـد: یکی ازفامیلهای شـهید جهت طرح مسئله ازدواج به منزل ما آمـد وبعـد برای اولین بار خود شـهید به همراه خانواده اش جهت صـحبت نهایی و روشن شـدن مسئله به خانه ما آمدند .من هم چون حدود یک ماه پیش ایشان را درخواب دیده بودم ونیز اسـمشان را درخواب شـنیده بودم بی هیچ تأمل ودرنگی ازدواج با ایشان را پذیرفتم.

جالب اینجاست که خود شهید نیز خوابی مشابه خواب همسرش قبل از ازدواج با او دیده بود همسر شهید در ادامه میگوید.

شناخت من ازاو همین مقـداربود که می دانسـتم فقط به جبهه می رونـد وازآنجا که تمایل داشـتم شوهر آینـده ام مردی باشد که در آن مقطع حساس که انقلاب به شـدت نیازمنـد یاری وپاسداری بود ایثارگری نماید و ازاینکه من نیز می توانسـتم دراین امتحان ایثار سهمی داشته باشم خوشحال بودم.

ولی اصـل پافشـاری وپاسـخ مثبتم بـا درخواست ازدواج با او فقط وفقط به خاطر همان خوابی بود که دیـده بودم. حتی طرز نشسـتن شهیـد در روزی که به خانه ما آمدنـد درست به همان صورتی بود که من درخواب دیـده بودم با همان لباسـهایی که به تن داشت .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیادشهید وامورایثارگران قزوین ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

پرویزی، رسول

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۸ در بوشـهر. پس از تحصیلات مقدماتی به آموزگاری پرداخت و مدت‌ها در بوشهر معلم بود. پس از اخذ دیپلم دبیر شد و چند سالی هم در شـغل دبیری گذرانید، تا اینکه جلای وطن کرد و در تهران سکنی گزید. در چند شرکت خصوصی مشغول کار شـد. سـرانجام به اسـتخدام شـرکت تلفن درآمـد. بعـد از مـدتی رئیس حسابـداری شـد و بالاـخره به عضویت هیئت مـدیره منصوب گردیـد. در انتخابات دوره‌ی بیست و یکم از دشتسـتان وکیل شـد و در ادوار بیست و دوم و بیست و سوم هم به وکالت رسـید و در ۱۳۵۴ سناتور فارس شد.

از جوانی بـا مطبوعات همکاری می‌کرد و مقالات طنزآمیزی در زمینه‌های مختلف انتشار می‌داد. کتاب شـلوارهای وصـله‌دار او را به عنوان نویسـنده به شهرت رساند. با بزرگان آشنا شد و به محافل و مجالس ادبی راه پیدا کرد. بالاخره با امیر اسداللّه علم دوست شد و در دوسـتی بـا وی تـا جـائی پیش رفت که علم وقتی رئیس‌الوزراء شـد او را به معـاونت خود برگزیـد و چون میـل او را به مجلس

می‌دانست، از معاونت نخست‌وزیری او را به مجلس فرستاد و تا زمانی که حیات داشت، از هیچ کوششی برای نگه داشتن او فروگذار نمی‌کرد. گذشته از مقاماتی که برای او گرفت، منزل و تجهیزات مناسبی از جیب مقامات عالیه برای او تدارک دید.

رسول پرویزی روی همرفته نویسنده‌ای اندیشمند و خوش‌قلم بود. در نوشتن داستان‌های طنز گاهی معجزه می‌کرد ولی بسیار تنبل بود، مخصوصاً در سنین بالا حوصله‌ی نوشتن نداشت. در سال ۱۳۵۶ هنگامی که سناتور بود، بیمار شد و چندی در بیمارستان بستری گردید. برای بهبود وی تلاش زیادی به عمل آمد ولی نتیجه نداد و در سن ۵۸ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پروین گنابادی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۲ در خراسان متولد شد. تحصیلات خود را در مدارس قدیم مشهد گذرانید و از محضر دانشمندان بزرگی مانند ادیب نیشابوری استفاده کرد. در ادبیات فارسی و عربی سرآمد اقران شد. کار اداری خود را از معلمی آغاز نمود و مدت‌ها بدین شغل اشتغال داشت. ریاست چند دبیرستان و دانشسرای مشهد با او بود. در ۱۳۲۲ از طرف مردم سبزوار به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و جزء نمایندگان دوره‌ی چهاردهم قرار گرفت. در آن مجلس فراکسیون‌های مختلفی به وجود آمد، از جمله فراکسیون حزب توده که هشت عضو داشت و محمد پروین گنابادی به لحاظ مردم‌دوستی و عواطف شدید اجتماعی و به خیال اینکه آن حزب مدافع زحمتکشان است، به آن فراکسیون پیوست. فراکسیون حزب توده ماجراهای زیادی در مجلس آفرید. مشاجرات تندی بین اعضای آن و بعضی از نمایندگان و اعضای دولت در تمام مدت عمر مجلس چهاردهم وجود داشت، ولی گنابادی در این مشاجرات هیچ‌گاه وارد نمی‌شد و فقط در رأی تابع آن بود.

پس از ختم مجلس، از سیاست به کلی گسست و به وزارت فرهنگ بازگشت و از نو به همان کار تدریس اشتغال ورزید، تا عضویت مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا را قبول کرد و تا آخر عمر در آن مؤسسه‌ی علمی اشتغال داشت. در طول عمر خود دست به تألیف چندین کتاب مفید زد و در تصحیح متون کهن تلاش بسیار نمود. ترجمه‌ی مقدمه ابن‌خلدون در دو جلد از کارهای سترگ اوست. کتاب‌های راهنمای مطالعه، پرورش اراده، دستور زبان فارسی، شیوه‌ی نگارش و فن مناظره از آثار دیگر او به شمار می‌رود. دانشگاه تهران به پاس خدمات فرهنگی وی، در ۱۳۵۵ درجه‌ی دکترای افتخاری به او داد. او همیشه از نظر مالی در مضیقه بود و زندگی را به سختی می‌گذرانید. چون علو طبع داشت، از کسی چیزی قبول نمی‌کرد و با مختصر حقوق بازنشستگی امرار معاش می‌نمود. مردی صالح، زحمتکش و محققی بی‌مدعا بود. حقی که او در تکمیل و تتمیم لغت‌نامه‌ی عظیم دهخدا دارد، بسیار گران است و زحمات هیچ‌کس دیگر شاید به پای زحمات وی نرسد. پروین گنابادی در ۱۳۵۷ در ۷۵ سالگی درگذشت. شاگردان، هواخواهان و ارادتمندانش مجموعه‌ی مقاله‌ای تهیه کرده‌اند و به نام او به خود او تقدیم داشته‌اند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پرهام، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر یوسف پرهام متولد ۱۳۲۳ ش دارای دکترای رشته باغبانی عضویت هیئت علمی دانشگاه لسینگ با درجه دانشیار باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون شیوه های محافظت از مرکبات در کانتینر های کشتی می باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر یوسف پرهام دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه تهران دکترای رشته باغبانی ازدانشگاه لسینگ میباشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته باغبانی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر یوسف پرهام بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر یوسف پرهام د ر کنار تحصیل به مطالعه ،پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر یوسف پرهام پس از اخذ مدرک دکتری در رشته باغبانی به عضویت هیئت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه لسینگ در آمد وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر یوسف پرهام عضوهیئت علمی و دانشیار گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه لسینگ است.فعالیتهای آموزشی : دکتر یوسف پرهام سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی لسینگ به تدریس دروس تخصصی رشته باغبانی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر یوسف پرهام در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر یوسف پرهام از جمله دانشمندان علم باغبانی است که تحقیقات و پژوهشهای و تلاشهای علمی عمیق و وسیعی درباره شیوه های محافظت از مرکبات در کانتینر های کشتی انجام داده است.آثار : شیوههای محافظت از مرکبات در کانتینر های کشتی

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

پزشکی شیرازی، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شاعر، روزنامه‌نگار.

تولد: ۱۲۹۲، شیراز.

درگذشت: ۸ آذر ۱۳۶۴، تهران.

کاظم پزشکی شیرازی فرزند محمدتقی حکیم پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه در شیراز در مدارس رحمت و شعاعیه ابتدا در شهرداری شیراز به کار مشغول شد. سپس به استخدام وزارت دارایی درآمد و در اداره‌ی دارایی شهرستان‌ها از جمله اداره‌ی دارایی مشهد خدمت کرد. بعد به تهران منتقل شد. از سال ۱۳۲۱ در دوره‌ی جدید روزنامه انتقادی (خورشید ایران) با بهاءالدین حسام‌زاده پازارگاد به همکاری پرداخت و اشعار و مقاله‌های خود را در آن روزنامه منتشر کرد و مقاله‌هایی ضد دولت انگلستان که ایران را اشغال کرده بود نوشت. به همین علت دستگیر و زندانی شد. پس از آزادی از زندان به شیراز منتقل شد. در سال ۱۳۲۳ امتیاز روزنامه‌ی «آیینه‌ی پارس» را گرفت و تا سال ۱۳۲۵ مرتب هفته‌ای سه شماره از آن را منتشر کرد. در این روزنامه، به سیاست استعماری انگلیس می‌تاخت ولی به علت بروز غائله جنوب و طغیان قشقاییها در شهریور ۱۳۲۵ روزنامه تعطیل شد و پزشکی به تهران آمد و تا پایان عمر در این شهر زیست. در سال ۱۳۳۹ به سمت نمایندگی مردم لار در مجلس شورای ملی انتخاب شد. وی همچنین در سازمان امور اداری و استخدامی کشور کار می‌کرد.

از پانزده سالگی به سرودن شعر و مقاله‌نویسی در روزنامه پرداخت. در بیست سالگی نامه‌ای نوشت و اشعاری سرود و برای ملک‌الشعرای بهار که در اصفهان به حال تبعید به سر می‌برد، فرستاد. بهار در جواب او قصیده‌ای گفت که از خط و شعر و ادب او تمجید کرده است. وی پیش از شهریور ۱۳۲۰ در انجمن سالار شرکت داشت و پس از آن تا زمانی که در شیراز بود، در انجمن ادب فارس و در تهران هم در «شب‌های شیراز» معدل شرکت می‌کرد. پزشکی در سال‌های آخر عمر به شیراز می‌آمد و در انجمن‌های کانون دانش و صدر شرکت می‌جست و اشعار خود را می‌خواند.

او در سال ۲۳۴۳ اشعار بلند طنزآمیزی به صورت مسمط با ترجیع «کلوخ انداز را پاداش سنگ است» درباره‌ی قتل حسنعلی منصور، نخست وزیر وقت، سرود و در آن وکلای دو مجلس را به باد تمسخر گرفت. این اشعار در محافل ادبی تهران دست به دست می‌گشت و چون نسخ تکثیر شده بود، پزشکی تحت تعقیب ساواک بود و به او دستور داده شده بود که از نوشتن مقالات و سرودن اشعار خودداری نماید. اشعار پزشکی ساده و روان است و آنچه می‌اندیشید به زبان شعر بیان می‌کرد. هرچند طبع او بیشتر مایل به غزل‌سرایی بود ولی در گفتن قصاید و قطعات و به خصوص رباعیات نیز از خود مهارت نشان داده است.

پزشکی مدت چهل سال مقالات سیاسی و اجتماعی خود را در روزنامه‌های «عصر آزادی» و «پارس» منتشر می‌کرد. اشعار او در روزنامه‌های شیراز: «اقیانوس»، «پارس» و «بهار شیراز» و روزنامه‌ها و مجلات تهران: «خورشید ایران»، «کیهان»، «گوهر»، «یغما»، «وحید» و «خاطرات وحید» انتشار می‌یافت.

پزشکی در بامداد جمعه هشتم آذر ۱۳۶۴ به سبب بیماری سرطان در تهران درگذشت و در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

پزشکی، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۱ در شیراز. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در موطن خود انجام داد و به استخدام دولت درآمد. از نوجوانی چون در خود طبع شاعری و نویسندگی دید، آن را تقویت نمود و با مطبوعات آن زمان همکاری کرد. آثار وی اعم از نظم و نثر در جراید فارس انتشار می‌یافت. در انجمن‌های ادبی عضو شد و در شیراز که مرکز شعر و ادب بود، با فضلا و دانشمندان حشر و نشر پیدا کرد. چون اشعارش سلیس و روان و دارای مضامین بکر بود، مورد استقبال واقع شد؛ به طوری که در جوانی جزء شعرای معروف شیراز قرار گرفت. زمانی که ملک‌الشعرای بهار به دستور رضاشاه در اصفهان زندانی و تبعید بود، پزشکی اشعاری سرود و برای او فرستاد. ملک‌الشعرا پاسخ را به شعر داد و قسمتی از این مشاعره در دیوان او چاپ شده است.

بعد از شهریور ۱۳۲۰، دست به کار مطبوعاتی زد. گذشته از اینکه مقالاتش در جراید فارس و تهران انتشار می‌یافت، مستقلاً روزنامه‌ای به نام آئینه‌ی فارس دایر کرد. در فعالیت‌های سیاسی هم وارد شد. در چند حزب عضویت یافت. هدف او از این فعالیت‌ها، راه یافتن به مجلس یا به دست آوردن شغل آبرومند بود. در ۱۳۲۷ که کارمندان دولت از داشتن روزنامه محروم شدند، کار اداری را بر کار مطبوعاتی مرجح دانست و به تهران آمد و در وزارت دارائی مشاغلی را احراز کرد. ضمناً در روزنامه‌ی کیهان که صاحب و مدیرش هر دو شیرازی بودند، صاحب حقوق و مواجب شد. گاهی مقاله می‌نوشت، زمانی شعر می‌سرود و در انجمن‌های ادبی شرکت می‌کرد و اندک اندک نظم و نثر او در میان مردم جایی پیدا کرد. در دوره‌ی بیستم قانونگزاری کاندیدای نمایندگی لار شد و بدون اینکه دیناری خرج کند، وکیل مجلس گردید، ولی از بخت بدش آن مجلس دیری نپائید و منحل شد و

پزشکی که بار دیگر سرگردان شده بود، روی به ادارات آورد و مشاغلی در حد عضو هیئت مدیره و بازرس دولت شرکت‌ها، یعنی مشاغلی که بتواند معاش او را تأمین کند، به وی واگذار می‌شد. گاهی به مناسبتی شعری می‌سرود و انتشار می‌داد، ولی معمولاً این شعرها موجب برکناری‌اش می گردید.

مهمترین و بهترین اثر منظوم او چکامه‌ای است که پس از کشتن حسنعلی منصور سرود. این قطعه‌ی مفصل حاوی نکات بسیاری درباره‌ی کارگردانان سیاسی آن روز بود. چکامه که سروده شد، فقط چند نسخه‌ی ماشینی آن منتشر گردید، ولی پس از چند بار مردم به تعداد زیادی از آن در شهر توزیع کردند. در این شعر نامی از شاعر برده نشده بود و دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی در صدد یافتن و دستگیری شاعر بودند. نصراللّه اهورهوش شیرازی که خود شاعر و روزنامه‌نگار بود و سال‌ها روزنامه‌ی جوشن کبیر را انتشار می‌داد، این شعر را در دفتر خود تکثیر و شخصاً آن را توزیع می‌نمود. بالاخره او را گرفتند و به زندان افکندند، ولی نام شاعر را نبرد. پس از مدتی که آب از آسیاب افتاد، عبدالرحمن فرامرزی سردبیر روزنامه‌ی کیهان، مقاله‌ای در این باره نوشت و شعر و فکر و مضمون چکامه را مورد تجلیل بسیار قرار داد. نوشت تا تاریخ ایران باقی است، این شعر هم باقی خواهد ماند.

پزشکی مردی صبور و بردبار و تهیدست و رفیق‌باز بوده است. هرگز شعر سرودن را وسیله‌ی اخاذی یا جمع مال قرار نداده است. همیشه با حداقل درآمد و مناعت‌طبع زیسته و دست طلب سوی احدی دراز نکرده است. در ۱۳۶۴ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پژویان، جمشید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد، دانشکده: علوم اقتصادی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای اقتصاد و متخصص در اقتصاد بخش عمومی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده علوم اقتصادی دانشگاه علامه طباطبائی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

آغاز مباحث جدید اقتصاد بخش عمومی در مباحث مالیاتی، حمایت از اقشار آسیب‌پذیر (توزیع درآمد، خط فقر، سوبسید)، مالیاتها، تقاضا و قیمت گذاری اتومبیل، انجام چند کار تحقیقی در زمینه سیستم‌های جهانی و مسئله توزیع درآمد، مدرس اقتصاد خرد در سطح کارشناسی ارشد و دکترا، راهنمائی مشاوره و نظارت بر ۹ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

اقتصاد بخش عمومی، اقتصاد خرد.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

اقتصاد بخش عمومی، توزیع درآمد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

پستی، عمران

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان حبیب ابن مظاهرلشگر۲۷ محمد رسول الله(ص) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«عمران پستی » در ۱۹ آذر ۱۳۳۸ در« هشتچین »در شهرستان« خلخال» به دنیا آمد .پدرش کشاورز بود .دوره ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش به پایان رساند و به عنوان شاگرد ممتاز برای ادامه تحصیل از طرف دولت به شهر «اردبیل» رفت و دوره متوسطه را طی سالهای ۱۳۵۵– ۱۳۵۲ در دبیرستان «شاه عباس» به پایان برد و در رشته ریاضی دیپلم گرفت . او در کنار تحصیل ، در هر فرصت پیش آمده به کمک خانواده می رفت .

پس از اخذ دیپلم ؛ در سال ۱۳۵۵ در رشته جامعه شناسی دانشگاه« تهران »پذیرفته شد و به تحصیل پرداخت .

بـا اوج گیری انقلاب اسـلامی ، او نیز به فعالیتهای سیاسـی و مـذهبی در دانشـگاه روی آورد و در خوابگاه ، جلسات درس اخلاق و قرآن بر پا می کرد . پس از تعطیلی دانشـگاهها در سال ۱۳۵۶ برای اسـتمرار مبارزه با رژیم پهلوی به شهرستان «خلخال» باز گشت و درمبارزه بر علیه حکومت طاغوت شـروع به فعالیت کرد. پخش اعلامیه های حضـرت امام وبر پا کردن مجالس سـخنرانی علیه رژیم شـاه از جمله اقـدامات او در مبـارزه بر علیه حکومت خائن پهلوی بود. با افزایش فعالیتهای «عمران» ساواک جلوی سـخنرانیهایش را گرفت و بارها او را تهدیـد به مرگ کردند .اما او از پای ننشسـت . اکثر اوقاتش را در مساجد و مراسم مذهبی سپری می کرد . یا به مطـالعه کتابهـای اسـتاد «مطهری» و سـایر آثـار مربوط به انقلاب می پرداخت .خواهرش می گویـد :قبل از انقلاب ، عمران در اتاقی مشـغول مطالعه می شد و می گفت :حکومت شاه نباید از موضوع با خبر شود و شـما ها هم بعدا می فهمید که چرا این کتابها را می خوانم .

همزمان با پیروزی انقلاب اسـلامی و ورود حضرت امام به ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ ، او از اعضای کمیته استقبال از حضرت امام در «تهران» بود .پس از پیروزی انقلاب ، از دانشـجویان پیرو خط امام بود که لانه جاسوسـی آمریکا را در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ تسخیر کردند .پس از تشـکیل سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی به این نهاد پیوست و در واحد گزینش این نهاد در« تهران» مشغول به کار شد و هم زمان در تشکیل جهاد سازندگی «خلخال» ایفای نقش کرد .

با شـروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران سـعی بسـیار کرد که در جبهه ها حضور یابد ولی مانع شدند .سر انجام با تهدید به استعفا و اصـرار فراوان ، با اعزام وی به جبهه موافقت شـد . مـدتی معاون گروهانی از گردان جعفر طیار بود و در عملیات والفجر مقـدماتی ، والفجر ۱ و والفجر ۴ شرکت کرد .

پس از عملیات والفجر ۱ طی حکمی از سوی سـردار «محمد ابراهیم همت » فرمانده لشگر ۲۷ محمد رسول الله (ص) مسئول تشکیل گردان حبیب ا بن مظاهر شد.ا و گردانی تشکیل داد که از گردان های نمونه لشگر بود . شعار هر چه خدا خواست همان می شود را

چنان در میان نیروهایش جا انداخته بود که در هر موقعیتی ،آن را با صدای بلند تکرار می کردند .«عمران» در جمع نیروهایش و سایر رزمندگان به« فرمانده عبد الله» معروف بود .او محبوب همه بسیجیها بود به طوری که وقتی در بین آنها حاضر می شد همه یکصدا فریاد می زدند صل علی محمد ، فرمانده گردان خوش آمد .
در عملیات والفجر ۴ در منطقه« پنجوین »، گردان حبیب ابن مظاهر در قله ۱۸۶۶ از ارتفاعات «کانی مانگا» ، به سمت دشمن پیشروی کرد و سنگرهای آنها را یکی پس از دیگری به تصرف در آورد .تنها یک سنگر دشمن سرسختانه مقاومت می کرد .به طوری که گردان زمین گیر شد و دلهره ای در بین رزمندگان پدید آمد . در اینحال فرمانده عبد الله ؛ سینه خیز به سوی دشمن رفت و با پرتاب نارنجك به آنان حمله ور شد .نیروهای دشمن در صدد پرتاب نارنجك دیگری بودند که یکی از بسیجیها خود را به عمران رساند و خود را بر روی آن انداخت و سپر فرمانده خود شد و در اثر انفجار نارنجك به شهادت رسید . نیروهای گردان بدن مجروح فرمانده خود را به عقب آوردند اما فرمانده اصرار می کرد که او را به حال خودش رها کنند و به پاکسازی منطقه عملیاتی ادامه دهند . بعد ها وقتی از او سوال شد که چرا به تنهایی به طرف سنگر دشمن حمله کرده است ، گفت :یک فرمانده باید موقعیت شناس باشد .وقتی دید عملیات به مرحله ای رسیده که نیروهایش دچار تزلزل شده اند باید خودش دست به کار شود .
با این اعتقاد که اگر بعد از ازدواج به شهادت برسد اجرش بیشتر خواهد بود با خانم« اکرم جندقی زاده »، ازدواج کرد .خطبه عقد آنها توسط مقام معظم رهبری ودر تاریخ ۱۸/ ۶/ ۱۳۶۲ خوانده شد و او فردای روز عقد به جبهه رفت و دو ماه در جبهه ماند . پس از اینکه در عملیات والفجر ۴ مجروح شد ، مدتی را برای مداوا در منزل بود و در دوازدهم بهمن ماه ۱۳۶۲ زندگی مشترک خود را آغاز کرد .اما در حالی که هنوز نه روز از زندگی مشترک با همسرش نگذشته بود و به طور کامل بهبود نیافته بود ، از نزدیک بودن آغاز عملیات آگاه شد و بار دیگر برای فرماندهی گردان حبیب ابن مظاهر در عملیات خیبر به سوی جبهه شتافت .
یکی از همرزمانش درباره شخصیت عمران پستی می گوید :«در کارهای جمعی ، خود را کوچک ترین فرد گروه در نظر می گرفت ودر شستن ظروف و .. . پیشقدم بود و در مسائل گردان حتی الامکان سعی می کرد با نیروها یش مشورت کند .»
در عملیات خیبر در تاریخ ۹/ ۱۲/ ۱۳۶۲ گردان حبیب ابن مظاهر تحت فرماندهی« عمران» در منطقه عملیاتی طلائیه به محاصره دشمن افتاد و بالگرد های دشمن روی پل طلائیه رزمندگان را به رگبار بستند .«عمران پستی» مورد اصابت گلوله های دشمن قرار گرفت ولی با وجود جراحت ، الله و اکبر گویان نیروهایش را به پیشروی فرا خواند و به معاونش دستور حرکت داد .گردان به پیشروی ادامه داد ولی پس از چند ساعت که مجبور به عقب نشینی شد اثری ازفرمانده عبد الله به دست نیامد و او از آن زمان جاوید الاثر است .
قبل از شهادت به مادرش توصیه کرده بود :
اگر به شهادت رسیدم بلند گریه نکنید و اگر جنازه ام آمد شیرینی پخش کنید و مجلس مرا با شادی برگزار نمایید و اگر جنازه ام به دستتان نرسید هر فاتحه ای که برای شهدا می خوانید به من هم می رسد . منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ"نوشته ی ،یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

پسیان، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سرهنگ محمدتقی خان پسیان، معروف به کلنل محمدتقی خان، متولد ۱۲۷۱. او از یک خانواده‌ی سپاهی آذربایجان برخاسته است

و تمام بستگانش در نظام بودند. پدر او نیز یاور محمدخان عنایت‌السلطان نام داشت.
تحصیلات ابتدائی را در تبریز انجام داد و بعد به تهران آمد و وارد مدرسه‌ی صاحب‌منصبی شد و در سن ۲۰ سالگی درجه‌ی ستوانی گرفت. ظرف یک سال بر اثر ابراز رشادت در جنگ‌های داخلی، دو درجه ارتقاء گرفت و در ۲۳ سالگی سرگرد شد. مدتی برای معالجه به اروپا رفت و در آنجا در قسمت هوانوردی وارد شد و در قشون آلمان نیز زمانی کارآموزی کرد. در ۱۲۹۹ به ایران بازگشت و ریاست ژاندارمری خراسان به او واگذار شد. برای ژاندارمری تشکیلات منظمی به وجود آورد. در فروردین ماه ۱۳۰۰ به دستور سید ضیاءالدین طباطبائی رئیس دولت، قوام‌السلطنه والی خراسان را بازداشت و اموال او را مصادره نمود. پس از دستگیری و اعزام قوام به تهران، کفالت استانداری به عهده‌ی کلنل قرار گرفت. حکومت صد روزه‌ی سید ضیاءالدین پایان یافت و قوام‌السلطنه از زندان خارج و در کاخ فرح‌آباد فرمان نخست‌وزیری خود را از سلطان احمدشاه قاجار دریافت کرد. با روی کار آمدن قوام، تلگرافی به مشهد مخابره شد و کلنل از کفالت ایالت برکنار گردید و شخصی به نام نجدالسلطنه به کفالت استانداری برگزیده شد. پس از چند روز، پسیان نجدالسلطنه را از کار برکنار و خود شخصاً کار استانداری را برعهده گرفت و از مرکز تقاضا نمود استاندار لایقی برای خراسان تعیین نمایند و به او نیز اجازه دهند با شرایطی برای ادامه‌ی تحصیلات نظامی از ایران خارج شود. دولت، نجف قلی صمصام‌السلطنه را برای این سمت انتخاب نمود و مکاتباتی بین صمصام‌السلطنه و کلنل رد و بدل شد. سرانجام صمصام‌السلطنه قبل از حرکت، از استاندرای مستعفی شد.
در خلال این احوال، کلنل گلروپ فرمانده کل ژاندارمری، مأمور رسیدگی به کار کلنل پسیان شد و به اتفاق عده‌ای از افسران عازم مشهد گردید، ولی کلنل دستور داد تمام آنها را در شاهرود بازداشت و به مرکز اعزام دارند. با این اقدام، برای حکومت مرکزی مسلم شد که او علیه حکومت مرکزی قیام کرده است و حاضر به اجرای دستورات نیست. قوام‌السلطنه به رؤسای ایلات متوسل شد و به وسیله‌ی شجاع‌الدوله و امیر شوکت‌الملک علم تقاضا کرد کلنل را دستگیر نمایند. قوائی از طرف ایلات جمع‌آوری و به سمت مشهد حرکت داده شد. کلنل برای دفع خطر، به استقبال آنها رفت و در جعفرآباد قوچان جنگ سختی بین ایلات و قوای ژاندارم درگرفت. پس از چندی زد و خورد و وارد کردن تلفات سنگین به قوای چریک، مهمات قوای کلنل تمام شد و خود وی به قتل رسید و سرش را از بدن جدا ساختند. هنگام شهادت بیش از سی سال از عمرش نگذشته بود. تحصیلات نظامی‌اش را در ایران و آلمان انجام داده بود. فوق‌العاده رشید بود. در چند جنگ داخلی شرکت کرد و چندین بار زخمی شد. به زبان و ادبیات فارسی نیز دلبستگی داشت و گاهی شعر می‌سرود. مقبره‌اش در مشهد در باغ نادری است. چند سال پیش جنازه‌ی وی را از قبرستان عمومی خارج و در باغ نادری مدفون ساختند. بر سنگ مزار او این عبارت نوشته شده است: «آرامگاه فرزند رشید ایران شادروان سرهنگ محمدتقی خان پسیان، سال تولد هزار و سیصد و نه قمری، سال شهادت غره صفر هزار و سیصد و چهل قمری».
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پشنگ

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پسرزاده تور بن فریدون، پدر افراسیاب تورانی (داستان).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

پشنگ، اتابک شمس الدین

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اتابک شمس‌الدین بن احمد بن یوسف شاه عم‌زاده و داماد اتابک نورالورد بن سلیمان شاه از اتابکان لر بزرگ است. امیر مبارزالدین محمد مظفری در سال ۷۵۷ ه.ق. پس از سرکوبی اتابک نورالورد، پشنگ را به فرماندهی لرستان برگزید و او به محاصره قلعه‌ای که نورالورد در آن شخصا اختیار کرده بود پرداخت و آن را تصرف نمود و چشم نورالورد را میل کشید. پشنگ تا ۷۹۲ ه.ق.اتابک بود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

پشوتن

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(است. محکوم تن) پسر کی گشتاسب، که طبق سنت زردتشتیان، زردشت او را شیر و درون (نان مقدس) داد و فنا ناپذیر و جاویدانش کرد. وی از یاوران جاودانی سوشیانت (موعود زردشتی) است و با یاوران جاودانی دیگر در رستخیز خواهد برخاست و با سوشیانت در کار نو کردن جهان یاری خواهد کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

پلیان، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی پلیان : فرمانده واحد طرح عملیات تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اول دی ماه سال ۱۳۴۲ در شهرستان مشهد چشم به جهان گشود. پدرش می گوید: «در شب مبعث حضرت رسول (ص) به دنیا آمد. همه اقوام می گفتند: بروید و تمام شهر را چراغانی کنید.»

همچنین نقل می کند: «تقریباً ۲۰ روز از تولد ایشان می گذشت، که من او را در بغل داشتم و در یکی از راهپیمایی ها ،بودم که بسیار شلوغ شد. در همان زمان امام خمینی را دستگیر کرده بودند و به ایشان گفته بودند: چرا کسی برای شما کاری نمی کند؟ امام فرموده بودند: سربازان من در گهواره هستند. همان طور هم شد و او را در راه خدا و امام، شهید گردید.»

کودکی فعال بود. دوره ابتدایی را در سال ۱۳۴۸ آغاز کرد. در جبهه درسش را ادامه داد. زمانی که پدرش در مدرسه برای او خوراکی می برد، بسیار ناراحت می شد. ایشان با نوه های آقای سبزواری و خامنه ای فوتبال بازی می کردند. با افراد ثروتمند ارتباط نداشت. با افراد با ایمان و با تقوا رابطه داشت و بسیار صبور بود. قبل از انقلاب با تعطیل کردن مدرسه در زیرزمین مواد

منفجره درست می کرد و به دوستانش می داد. اعلامیه پخش می کرد. والدینش می گویند: «ما از طریق پسرم با انقلاب آشنا شدیم.»

همچنین می گوید: «ما رادیو و تلویزیون نداشتیم. به خانه ی اقوام که تلویزیون داشتند می رفتیم و فیلم نگاه می کردیم. شهید به ما می گفت: این فیلم ها را نگاه نکنید، درست نیست. ما را بسیار نصحیت می کرد.»

در راهپیمایی ها شرکت می کرد. در مدرسه مسئول توزیع شیر و کیک بود. او با بچه های دیگر، شیرها را داخل جوی ها می ریختند و بر روی دیوارها شعار می نوشت.

در تظاهرات «یکشنبه خونین» در صف جلو تظاهرکنندگان بود که عکسش در روزنامه چاپ شده بود. در روز «یکشنبه خونین» با مواد منفجره به اتفاق مردم، فروشگاه ارتش را آتش زدند که در همان درگیری زخمی شده بود. بعد از پیروزی انقلاب در خیابان ها کشیک می داد. جذب بسیج شد و به مسجد می رفت و فعالیت می کرد. محمد علی پلیان به منظور حفظ و تداوم انقلاب وارد بسیج شد. سربازی را در سپاه خدمت کرد.

کتاب های مذهبی، شهید مطهری، شهید مفتح و زندگی نامه حضرت فاطمه (س) را می خواند. می گفت: «دنیا پوچ است، اصل، آخرت است. دنیا ارزشی ندارد، سعی کنید برای آخرت توشه ای داشته باشید.» به خواهرانش توصیه می کرد: «حجاب را رعایت کنند.» می گفت: «پیرو قرآن و نماز باشید.» به مسائل مذهبی اهمیت می داد. به خواهرانش می گفت: «بدون چادر از خانه بیرون نروید و تا زنده هستید باید انقلاب را ادامه دهید.»

نماز شب می خواند، قرآن گوش می داد. پدر به نقل از مادر شهید می گوید: «در دوران مجروحیتش نماز شب می خواند. یک بار در پشت بام نماز شب می خواند و همسایه ها فکر کردند او از پشت بام آن ها را نگاه می کند، اما بعد متوجه شدند که او نماز می خواند. وقتی به پسرم گفتم: او گفت: دیگر بالای پشت بام نمی خوابم، چون نمی خواهم مزاحم دیگران شوم.»

آرزو داشت که راه کربلا باز شود. ثبت نام کرده بود که موفق نشد برود. می گفت: «می خواهم به مکه بروم تا خود خدا را ببینم.» در یکی از عملیات ها، رفتن به سوریه و یا دیدن امام را تشویقی گرفته بود، که دیدن امام را ترجیح داد.

پدر شهید می گوید: «به او گفتم: ازدواج کن، چون ما آرزو داریم. می گفت: تا زمانی که جنگ باشد، ازدواج نمی کنم.»

رفتن به جبهه را وظیفه شرعی و یک تکلیف می دانست. در جبهه فرمانده طرح و عملیات بود. علاقه ی زیادی به یادگرفتن سلاح های گوناگون داشت، به همین دلیل برای آموزش سلاح ثبت نام کرد. بعد از گذراندن آموزش نظامی به کردستان اعزام شد. مدت شش ماه در کردستان با ضد انقلابیون و جریان های انحرافی مبارزه کرد. مدت هفت سال در جبهه های حق علیه باطل جانفشانی کرد.

والدین شهید می گویند: «او شناسنامه اش را دست کاری کرده بود تا بتواند به جبهه برود. ما او را از این کار منع کردیم، ولی او در مسجدی دیگر، پرونده درست کرد و به جبهه رفت. در منطقه ی سقز و بانه خدمت می کرد.»

در مدتی که در جبهه بود، چهار بار زخمی شد. اولین بار ترکش به سر او اصابت کرده بود. چون زخمش سطحی بود، بدون اطلاع به خانواده در جبهه مداوا شد. دومین بار در عملیات والفجر چهار، تیر به بازوی دست چپ او اصابت کرده بود، که برای پیوند عصب دست، تحت عمل جراحی قرار گرفته بود. در عملیات والفجر هشت، ترکش خمپاره به دست راست او برخورد کرده بود که با عمل جراحی ترکش را از دست او خارج کردند. در عملیات مهران، ترکش خمپاره به پای چپ او برخورد کرده بود که پس از مداوا دوباره روانه جبهه شد.

پدر شهید می گوید: «پایش زخمی شده بود و در گچ بود. ما در منزل نبودیم. وقتی که برگشتیم، دیدیم او پتویی روی پایش انداخته است که ما نفهمیم. بعداً متوجه مجروحیت پایش شدیم.»

از جبهه که برمی گشت به دیدن اقوام و گاهی به منزل شهید محمود کاوه می رفت. در آن جا نماز می خواندند، با هم صحبت می کردند و برای جبهه برنامه هایی پیاده می کردند.

در جبهه بسیار فعال بود. گاهی به وسیله آر.پی.جی تانک های دشمن را منهدم می نمود. گاهی با گذاشتن زخمی ها بر روی موتورسیکلت آن ها را به پشت جبهه منتقل می کرد. در عملیات هایی شرکت کرد، که هیچ کس امیدی به بازگشتن نداشت. همه می گفتند: «او شهید می شود.» بعد از اتمام عملیات بسیار گریه می کرد. وقتی دوستانش علت گریه او را می پرسیدند، می گفت: «چرا من شهید نمی شوم؟ مگر هنوز لیاقت شهادت را پیدا نکردم؟»

پدر شهید می گوید: «آخرین بار می خواست با هواپیما و با قطار برود، اما نشد، که مجبور شد با اتوبوس برود و دیگر برنگشت.»

محمدعلی پلیان در تاریخ ۲۱/۸/۱۳۶۵ و در شب مبعث حضرت رسول (ص)، هنگامی که به وسیله ماشین برای شناسایی در منطقه آبادان به دشمن نزدیک می شود، تیر دشمن به ناحیه سینه او اصابت می کند، که به درجه رفیع شهادت نایل می گردد. پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش در بهشت رضا (ع) مشهد، در جنب مزار شهید محمود کاوه به خاک سپرده شد.

شهید در وصیت نامه خود می گوید: «واقعاً این قدر شهادت شیرین و آرام بخش. بلی، شهادت مانند ستاره ای دنیای تاریک ما را روشن می کند و از افقی به افق دیگر می رود. آنان مشتاق زیارت خدا و شهادت در راه اویند، آنان در مقابله با دشمن به سختی می جنگند ومجریان امر خدایند و به مقابله با سپاه خصم می پردازند.

همچنین می گوید: این دنیا فانی است و چه خوب است که خدا را مانند یک دوست ناظر بر اعمال خود بدانیم. پدر و مادر عزیزم، مرا حلال کنید. اگر شما را اذیت کردم، ببخشید. مادر مهربانم، مثل فاطمه زهرا (س) باش. گریه مکن که دشمنان خوشحال می شوند و من هم ناراحت می شوم. برادرهای بسیجی، با قدرت الله، قدرت سیاسی امریکا را در هم شکستند، ولی نبرد ما با استعمار و استکبار جهانی، نبردی طولانی است. اگر ما به انحراف کشیده شویم ، انقلاب شکست می خورد. بیایید خودمان را تزکیه کنیم و با مال و جان خود، جهاد کنیم که خدا وعده پیروزی داده است.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

پناهی، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج ابراهیم آقا بازرگان و سرمایه‌دار معروف آذربایجان. در ۱۲۸۲ در تبریز تولد یافت. چند سالی در آنجا تحصیل کرد. بعد به سوئیس فرستاده شد و تحصیلات متوسطه و عالی خود را در رشته‌ی علوم سیاسی در سوئیس و فرانسه پایان داد. در ۱۳۰۹ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. قریب هیجده سال در آن وزارتخانه شاغل مقامات مهمی بود. مدتی کنسول بمبئی شد، بعد سرکنسول نیویورک گردید. در تهران هم اداره‌ی کل سازمان ملل متحد را اداره می‌کرد. در ۱۳۲۷ به سازمان برنامه منتقل شد و در تشکیل آن سازمان دخالت داشت. در ۱۳۳۲ سپهبد زاهدی وزارت کار را به او سپرد. چند ماهی در وزارت کار بود تا اینکه به مدیرعاملی سازمان برنامه منصوب شد. در ۱۳۳۳ در همین سمت ۵۱ سالگی درگذشت. مردی تحصیلکرده، ثروتمند، متعین و بذال بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پناهی، اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج ابراهیم پناهی تاجر و ملاک بزرگ آذربایجان، در ۱۲۸۰ در تبریز متولد شد. تحصیلات مقدماتی و ابتدائی را در تبریز فراگرفت و در سن دوازده سالگی به اتفاق سایر برادران خود تحت سرپرستی علی‌اکبر داور برای تحصیل عازم اروپا شد و در سوئیس ادامه تحصیل داد. چندی در مدارس شبانه‌روزی بسر برد و دیپلم گرفت و برای تحصیلات عالی رشته‌ی مهندسی ساختمان را انتخاب نمود و دوره‌ی مزبور را با موفقیت کامل گذرانید و در ۱۳۰۵ ش به ایران بازگشت. از استخدام در سازمان‌های دولتی امتناع نمود، به تأسیس شرکت‌های بزرگ ساختمانی پرداخت و سرانجام مقاطعه‌کار شد و کارهای بسیاری از طرف راه‌آهن به او واگذار شد و از این رهگذر سود زیادی عاید او شد و در حقیقت ارث قابل ملاحظه‌ی پدر را چندین برابر کرد.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد سیاست شد و برای دوره‌ی چهاردهم خود را کاندیدای نمایندگی مجلس از تبریز نمود. در آن هنگام حزب توده در آذربایجان نفوذ زیادی داشت. مبلغ قابل ملاحظه‌ای به حزب توده داد تا نام او را به عنوان مؤتلف در لیست خود آوردند و در نتیجه وکیل تبریز شد ولی به فراکسیون حزب توده وارد نشد و غالباً به صورت منفرد عمل می‌کرد. در ادوار بعد دیگر پا به میدان وکالت نگذاشت و به ازدیاد ثروت خود پرداخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پناهی، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج ابراهیم پناهی مالک و بازرگان، در ۱۲۸۰ در تبریز تولد یافت. توضیح آنکه با برادرش مهندس اصغر توأمان بدنیا آمدند. وی تحصیلات متعارف روز را در تبریز فراگرفت و حاضر به ادامه تحصیل در اروپا نشد و به شغل تجارت و ملکداری پرداخت و خیلی زود در جامعه‌ی تجار و مالکان تبریز معروفیت پیدا کرد بطوری که در سن سی سالگی کاندیدای عضویت مجلس شورای ملی شد و در دوره‌ی نهم از اردبیل و خلخال به مجلس رفت و در ادوار دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم وکیل بود. به هنگام وکالت در تهران هم تجارتخانه‌ای دایر نمود و فعالیت اقتصادی می‌کرد. او نیز مانند پدر و عمو و سایر برادران صاحب ثروت کلانی شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پناهی، علی احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی احمد پناهی

محل تولد : اراک

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب علی احمد پناهی فرزند شمس الله تحصیلات ابتدایی و راهنمایی خود را در فراهان اراک گذرانده و بعد از اتمام تحصیلات راهنمایی ،در سال ۱۳۶۶ وارد حوزه علمیه قم گردیدم.دروس مقدماتی وسطح را در مدرسه علمیه امام علی (ع)و مدرسه معصومیه به پایان بردم و دروس سطح عالی و خارج را در مدرسه آقای گلپایگانی و مسجد اعظم،ادامه دادم.و الآن حدود ۹سال است که در درس خارج شرکت می کنم.هم زمان با تحصیلات حوزوی ،دروس جدید را از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)پی گیریی کردم.و دوره کارشناشی ارشد معارف را در این مؤسسه به پایان بردم و سپس در اداره کارشناسی ارشد روانشناسی شرکت کرده و آن را در سال ۸۲به پایان بردم و الآن به عنوان محقق در مؤسسه امام خمینی مشغول هستم.ضمنا حدود ۱۵ سال است که از مراکز روستایی،سپاه،و بیشتر در مراکز دانشگاهی هم(در ایام رمضان،محرم،و غیره)به تبلیغ می پردازم.

پورافکاری، نصراللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۲، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: اصفهان

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی جامعه‌شناسی از دانشسرای عالی دانشگاه تبریز، دکترای جامعه‌شناسی در رشته پژوهشگری.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

پروژه تحقیقی برای فولاد مبارکه، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۴ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۲، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

جامعه‌شناسی شهری و روستایی، خانواده.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

پورامینی، محمد باقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد باقر پور امینی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

آقای محمد باقر پور امینی در سال ۱۳۴۷ متولد شد . تحصیلات ابتدائی تا دبیرستان را در قم گذراند و به سال ۱۳۶۶ مقدمات دروس حوزوی را آغاز کرد . سپس دروس سطح را خدمت اساتید بزرگواری همچون آیات و حجج الاسلام طالقانی (لمعه) ، محمدی خراسانی (لمعه) ، حسینی بوشهری (اصول فقه) ، احمدی میانجی (مکاسب) ، استادی (مکاسب) ، پایانی (مکاسب) ، موسوی تهرانی (رسائل و کفایه) و بیگدلی (کفایه) فرا گرفت . در سال ۱۳۷۲ کارشناسی علوم سیاسی را اخذ نمود . وی از سال ۱۳۷۶ در درس خارج فقه آیت الله زنجانی و اصول آیت الله کوکبی شرکت کرد و از سال ۱۳۷۹ تا کنون نیز در درس خارج فقه آیت الله تبریزی و اصول آیت الله وحید خراسانی حضور دارد و همزمان با تحصیلات حوزوی و دانشگاهی ، به فعالیت های تبلیغی ، تدریس و تالیف نیز پرداخته است .

پوراندخت

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۶۳۰- سپتامبر ۶۳۱ م، از زنان فرمانروا. وی دختر خسرو پرویز (۶۲۸ -۵۹۰ ق)، پادشاه ساسانی و خواهر آزرمیدخت بود. پس از اینکه خسرو پرویز به دست پسرش شیرویه کشته شد، دربار ایران دچار آشفتگی و هرج و مرج شد و به مدت دو سال، پنج نفر به پادشاهی رسیدند. پس از کشته شدن جوانشیر، پسر خسرو پرویز، چون به گفته فردوسی:

که از تخم ساسان همو مانده بود

بسی دفتر خسروان خوانده بود

پوراندخت را به تخت پادشاهی نشاندند.

به نوشته دکتر زرین‌کوب «سلطنت پوران هم چندان دوام نیافت و او که وزارت خویش و در واقع فرماندهی سپاه را به پس فرخ- قاتل شهربراز- داد، موفق نشد به آشفتگی‌ها پایان دهد. ظاهراً بعد از یک سال و چند ماه استعفا کرد. روایتی هست که سالها بعد از استعفا زنده ماند و به قولی در همان ایام خفه‌اش کردند (سپتامبر ۶۳۱ م). آنچه درباره حکمت و دانش او در روایات آورده‌اند. چنان با قراین و احوال ناسازگار می‌نماید که به نظر می‌آید آن روایات را بدان قصد بر ساخته باشند تا وهن و خفتی را که در چشم همسایگان را انتخاب وی به سلطنت ناشی می‌شد بپوشانند. در هر حال در این ایام، فرمانروایی واقعی در دست موبدان و نجبا بود که زنان و کودکان را همچون بازیچه‌ای بر صحنه می‌آوردند و خود از پشت پرده آنها را به میل خود به حرکت درمی‌آوردند.»

فردوسی نیز دوران پادشاهی پوران را چنین وصف می‌کند:

چو تاج کیانی به پوران رسید

شکوهی در آن خاندان کس ندید

به یادآور این قول سنجیده را

بخوان قول مرد سخن دیده را

شکوهی نماند در آن خاندان

که بانگ خروس آید از ماکیان

به نوشته شاهنامه و نیز منابع کهن تاریخی و از جمله تاریخ بلعمی، «چون پوراندخت به پادشاهی بنشست عدل و داد کرد و جور و ستم برگرفت.» برخی منابع، مصالحه با هراکلیوس، امپراتور روم و نیز استرداد صلیب مقدس رومیان را به پوراندخت نسبت می‌دهند. در زمان پادشاهی او بود که پیامبر اکرم (ص) رحلت کردند. برخی غذای بورانی را منسوب به او می‌دانند. مدت پادشاهیش را شش ماه، یک سال و چهار ماه و یک سال و شش ماه نیز نوشته‌اند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: ایران در زمان ساسانیان، ۳۵۵؛ تاریخ گزیده، ۱۲۵؛ تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام، ۵۲۹؛ شاهنامه فردوسی، ۵۳۸؛ فرهنگ فارسی، ۲۹۱ / ۵؛ لغت نامه دهخدا، ۵۰۶ -۵۰۵ / ۲۵؛ مجمل التواریخ والقصص، ۳۷.

پورتقی، سید محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد پورتقی : قائم مقام فرمانده گردان سیف الله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) چهارم دی ماه سال ۱۳۳۵ در خانواده ای مذهبی، در شهر علم و تقوی، نجف اشرف، متولد شد.

به علت همزمان شدن تولد او با روز جمعه، نامش را محمد گذاشتند. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را همان جا در مدرسه ی علوی (که مخصوص ایرانیان بود) سپری کرد. هنگامی که دولت عراق تصمیم به بیرون راندن ایرانی ها از عراق گرفت. خانواده وی از نجف به وطن اصلی خودشان، ایران، بازگشتند و در مشهد اقامت گزیدند. در این هنگام (که مصادف با اوایل دوره راهنمایی او بود) سید محمد در مدرسه حاج تقی شروع به تحصیل کرد. اما به دلیل جابه جایی محل سکونت، با مشکلات متعددی از جمله مسائل اقتصادی روبرو شدند. به همین دلیل در مغازه خرازی پدر نصف روز کار می کرد. گاهی اوقات هم کش بافی می

کرد و هر آن چه را که به دست می آورد، به خانواده می داد تا کمک خرجی باشد. حتی اگر مهمان داشتند، با آن ها به نماز می رفت و جلسات قرآن شب های جمعه را هیچ گاه تعطیل نمی کرد.

اوقات فراغتش را به کتابخانه حضرت رضا (ع) می رفت و کتاب های مذهبی و تاریخی می خواند. پدرش می گوید: «در یکی از زمان های بودنش در مغازه، خانمی به او اعتراض می کند که چرا پول به دستم ندادی و روی میز گذاشتی؟ وقتی که من موضوع را از آن خانم جویا شدم، گفت: چه پسر خوبی تربیت کرده ای.»

سال اول متوسطه را در دبیرستان روزانه حاج تقی و سال های بعد را در دبیرستان شبانه جلیل نصیرزاده گذراند. چون تنها شاغل خانواده پدرش بود و افراد تحت سرپرستی ایشان زیاد بودند و در آن موقع نیز فقر شدیدی بر جامعه حاکم بود، او شبانه به تحصیل پرداخت تا بتواند روزها کار کند. او مدت زیادی در کش بافی شب و روز کار می کرد. شب ها پس از اتمام کلاس درس مستقیماً به سرکار می رفت. تا این که در سال ۱۳۵۵ دیپلمش را در رشته طبیعی گرفت.

علاقه زیادی به ادامه تحصیل داشت. در کنکور ورودی دانشگاه شرکت کرد، ولی چون وقت کافی برای مطالعه، نداشت، نتوانست در رشته دلخواهش قبول شود. در همان سال برای خدمت سربازی به ارتش رفت و دوران سربازی را با درجه گروهبان سومی تا بهمن ماه ۱۳۵۷ ادامه داد.

سال دوم خدمتش با آغاز اوج گیری فعالیت های انقلاب اسلامی همراه بود. با وجود پیام امام خمینی، مبنی بر فراز از پادگان ها (که شرایط برایش مهیا بود) اما او تصمیم گرفت فرار نکند و از داخل ارتش به مقابله با ارتش برخیزد و خبرهایی را از داخل نظام به مردم برساند. فعالیت هایش قبل از انقلاب منظم نبود، ولی تا حد امکان با بیان حقایق، به مبارزه با رژیم برمی خاست. با این که درجه دار ارتش بود اما در سازماندهی اعتصاب غذای ۴۸ ساعتی، لشکر ۷۷ را نقش مهمی داشت. در شعار نویسی و بردن وسایل تبلیغاتی و دادن آن به درجه داران و سربازان فعالیت داشت.

در این مدت، که در ارتش خدمت می کرد، نیروهایی را که رهبری و کشتار مستقیم مردم مشهد را در «یکشنبه خونین» بر عهده داشتند پس از شناسایی، می خواست آن ها را به هلاکت برساند ، که خدمت سربازیش تمام شد. در این هنگام انقلاب اسلامی نیز به پیروزی رسید. در سال ۱۳۵۹ عضو سپاه شد. پس از این، احساس مسئولیت بیشتری می کرد. از همان ابتدا با خط غرب زده ها «بنی صدر و لیبرال ها» و شرق زده ها «چپی ها و منافقین» مخالفت داشت و این زمانی بود که هنوز ماهیت آن ها به درستی مشخص نشده بود.

فعالیت های مختلفی در زمینه های سیاسی و مذهبی برعهده داشت. از خصوصیات اخلاقی شهید می توان: صبر زیاد، استقامت، اخلاص و سادگی را بیان کرد.

برادر شهید می گوید: «به ایشان پیشنهاد ازدواج دادیم و حتی پدر گفت: هر فردی را شما بگویی قبول است. چندین بار از طرف خانواده های دختر پیشنهاد داده بودند، ولی سید محمد در جواب گفت: تا جنگ تمام نشود من ازدواج نمی کنم.»

در ۲۵ سالگی برای بار اول به جبهه غرب اعزام شد و ۲۰ روز در سر پل ذهاب و قصرشیرین بود. شهید انگیزه اصلی خود را از رفتن به جبهه به مادرش این گونه تفهیم می کند: «ما از علی اکبر امام حسین (ع) برتر نیستیم و پیروزی انقلاب، هدف اصلی ماست.» در جبهه فرماندهی گروهی را به عهده داشت و همه او را دوست داشتند.

دفعه دوم و سوم به جبهه الله اکبر خوزستان، در اطراف بستان، اعزام شد و ۱۲۰ روز آن جا بود. مدت زیادی از اعزامش گذشته بود، که قرار بود به مرخصی بیاید. برادرش در این باره می گوید: «برگه مرخصی را امضا کرده بودند. ولی بعد که مطلع می شود، چهار روز دیگر عملیاتی در پیش است، از آمدن به مرخصی منصرف می گردد. و تصمیم می گیرد. بعد از عملیات به مرخصی بیاید. شب قبل از عملیات به خانه یکی از بستگان در اهواز می رود و این گونه تعریف می کند: با ماشین جیپ در منطقه بودیم که ماشین

چپ می شود ولی چون سرعت کم بود، اتفاقی نیفتاد.»

در تاریخ ۱۱/۶/۱۳۶۰، عملیاتی انجام شد و محمد پیشاپیش همرزمان بود و آن ها را هدایت می کرد. همیشه در جبهه لباس کار می پوشید، ولی در روز عملیات، لباس تمیز و مرتب فرم سپاه را پوشید و همراه با غسل شهادت عازم عملیات شد.

یکی از دوستانش می گوید: «به شوخی به سید محمد گفتیم: مگر می خواهی شهید شوی؟ با جدیت تمام جواب داد، بله. می خواهم شهید شوم.»

در سال ۱۳۶۰، ساعت ۱۲ شب، عملیات شروع شد. شهید که خود فرماندهی را بر عهده داشت، پیشاپیش حرکت می کرد. کم کم که هوا روشن می شود، تیری به پایش اصابت می کند، ولی با این حال به نبرد ادامه می دهد. گلوله ای دیگر به سمت راست بدنش اصابت می کند و در سپیده دم روز ۱۳/۶/۱۳۶۰ در جبهه ی الله اکبر خوزستان به مقام رفیع شهادت نایل می شود. برادرش می گوید: «ما حدود بیست روز از شهادت ایشان بی اطلاع بودیم. بعد از اطلاع، شهادت ایشان برای ما غیر قابل قبول بود، چون جنازه ای ندیده بودیم. گفتند: جنازه مانده بین دو کانال و چون سید محمد پیشاپیش همه بود، امکان انتقال آن به عقب نبود. تا این که بعد از سه ماه و ده روز جنازه ایشان را آوردند و هیچ قسمتی از جنازه متلاشی نشده بود.»

آرامگاه این شهید بزرگوار در بهشت رضا (ع) گلزار شهدا می باشد.

شهید سید محمد پورتقی در قسمتی از وصیت نامه خود می نویسد: «از ملت ایران می خواهم که کوچک ترین غفلتی در اطاعت از اوامر امام ننمایند و بدانند که پیروزی از آن ماست. با چنگ و دندان از این انقلاب و جمهوری اسلامی دفاع نمایند و همیشه در صحنه حاضر باشند و نگذارند که بی خدایان و منافقین، آبرو و حیثیت جمهوری اسلامی را لکه دار نمایند.» منابع زندگینامه

:"فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۸۵

پورجم، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابراهیم پور جم در سال ۱۳۳۸، در آباده به دنیا آمد. او در سال ۱۳۶۳ لیسانس علوم زراعی را در دانشگاه شیراز به پایان رساند. پس آن از وارد دانشگاه تربیت مدرس شد و کارشناسی ارشد را با گرایش بیماری شناسی گیاهی در سال ۱۳۶۷ و دوره دکتری را با گرایش نماتد شناسی در سال ۱۳۷۷ از این دانشگاه اخذ نمود. دکتر پورجم با اتمام تحصیلات خود، ضمن تدریس در دانشگاه، به گسترش فعالیت تحقیقاتی و پژوهشی پرداخت و با چاپ مقالات مختلف علمی و حضور در کنفرانسها و همایشهای تخصصی بر تجربیات خود افزود.گروه : کشاورزیرشته : بیماری شناسی گیاهیگرایش : بیماریهای گیاهی

آثار: Borhani, A. Kheiri, A., Okhovat, M., Eshtiaqi, H. and Pourjam, E. (۲۰۰۱). Effect of Fusarium Solani on Population of Pratylenchus Vulnus in Acer Seedlings. Proceeding of Asian International Mycological Congress, P. ۷۸ POURJAM, E. & TAHERI, A. (۲۰۰۱). Scanning Electron Microscopy Study of Aprutides Guidettii and Pratylenchus Vulnus (Nematoda: Tylenchida) from Iran. Proceeding of Fourth International Nematology Symposium in Russia. Moscow, Russia, pp. ۳۳-۳۴ POURJAM, E., Bert, W. and Karimi, M. (۲۰۰۰). A new

Anguinid from Iran. Proceeding of ۵۲nd International Symposium on Crop Protection Gent, Belgium, P. ۱۸۶ Pourjam, E., Geraert, E, and Alizadeh, A. (۲۰۰۰). Some Pratylenchids from Iran. International Nematology ۲: ۸۵۵ – ۸۶۹ ۵ POURJAM, E., GERAERT, E. and Alizadeh, A. (۱۹۹۹). Some Pratylenchides from Iran. Proceeding of ۵۱st International Symposium on Crop Protection Gent, Belgium, P.۱۸۶ ۶ POURJAM, E., GERAERT, E. KHEIRI, A., and Alizadeh, A. (۱۹۹۹). The Genus Pratylenchus from Iran with notes on Pratylenchus neglectus and P. thornei. Proceeding of ۵۱st International Symposium on Crop Protection Gent, Belgium, P. ۵۸ POURJAM, E., JAMALI, S., KHEIRI, A., DAMADZADEH M. & BERT, W. (۲۰۰۱). Aphelenchoides Species Associated with Cereals in Isfahan (Iran). Proceeding of Fourth International Nematology Symposium in Russia. Moscow, Russia. pp. ۱۳۴-۱۳۵ ۸ POURJAM, E., JAMALI., KHEIRI, A., DAMADZADEH M. & BERT, W. (۲۰۰۱). Tylenchs (Nematoda: Tylenchina) Associated with Cereals in Center of Iran. Proceeding of Fourth International Nematology Symposium in Russia. Moscow, Russia, pp. ۸۴-۸۵ POURJAM, E., KHEIRI, a., and GERAERT, E. (۱۹۹۷). The Genus Pratylenchus Filip jev, ۱۹۳۶ (Tylanchida: Pratylenchidae) from north of Iran – Mededelingen Faculteit Landbouwkundige en Toegepaste Biologische Wetenschappen, Universiteit Gent ۶۲/۳a: ۷۴۱-۷۵۶ POURJAM, E., KHEIRI, A., and GERAERT, E. (۱۹۹۷). The Genus Pratylenchus Filip jev, ۱۹۳۶ (Tylanchida: Pratylenchidae) from north of Iran. Proceeding of ۴۹th International Symposium on Crop Protection Gent, Belgium, P. ۱۴۶ POURJAM, E., Moens, M. Waeyenberge, L., and GERAERT, (۱۹۹۹). Morphpological, Morphometrical and Mulecular Study of Pratylenchus Coffeae and P. Loosi (Nematoda: Pratylenchidae). Mededelingen Faculteit Landbouwkundige en Toegepaste Biologische Wetenschappen, Universiteit Gent ۶۴ (۳a): ۳۹۱- ۴۰۱ ۱۲ POURJAM, E., Moens. M. Waevenberge. L., and GERAERT, E, (۱۹۹۹). Morphpological, Morphometrical and Mulecular Study of Pratylenchus Coffeae and P. Loosi (Nematoda: Pratylenchidae). Proceeding of ۵۱st International Symposium on Crop Protection Gent, Belgium, P. ۱۸۶ ۱۳ POURJAM, E., Seraji, A. and Kheiri, A. (۲۰۰۰). Occurrence of Some tylenchds (Nematoda: Tylenchida) In Iran. Proceeding of Seventh Arab Congress of Plant Protection Amman, Gordan, P. ۳۷۱ برهـــانی، ع، خیری، ا، اخــوت، م، پـــورجم ا و اشتیـــاقی ح (۱۳۷۹). اثرات متقابـل نماتـد مولـد زخم Pratylenchus Vulnus، بـا قارچ Fusarium oxsysporum در گیـاه جنگلی افرا پلت. خلاـصه مقالاـت چهاردهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحهٔ ۱۶۶ برهانی، ع، خیری، ا، اخوت، م، پورجم ا و اشتیاقی ح (۱۳۷۹). اثرات متقابل نماتد مولد زخم Pratylenchus Vulnus، بـا قارچ Fusarium oxsysporum در گیـاه جنگلی افرا پلت. خلاـصه مقالاـت چهاردهمین کنگره گیاهپزشـکی ایران. صفحهٔ ۱۶۶ برهـانی، ع، خیری، ا، و پـورجم ا (۱۳۷۹). تکثیر نماتـد مولد زخم ریشه Pratylenchus Vulnus . در محیـط کشت دیسک هویـج و به منظور تهیه مایع تلقیـح و اسـتفاده از آن رای اثبات بیماریزائی در افراپلت. خلاصه

مقالات اولین کنگره بیوتکنولوژی کاربردی ایران. صفحه ۱۰۴ برهانی، ع، خیری، ا، و پورجم ا (۱۳۷۹). تکثیر نماتد مولد زخم ریشه Pratylenchus Vulnus . در محیط کشت دیسک هویج و به منظور تهیه مایع تلقیح و استفاده از آن رای اثبات بیماریزائی در افراپلت. خلاصه مقالات اولین کنگره بیوتکنولوژی کاربردی ایران. صفحه ۱۰۴ برهانی، ع، خیری، ا، و پورجم ا (۱۳۷۹). افرا پلت و شیردار دو میزبان جدید برای نماتد مولد زخم Pratylenchus Vulnus. خلاصه مقالات چهاردهمین کنگره گیاهپزشکی ایران صفحهٔ ۳۵۸. برهانی، ع، خیری، ا، و پورجم ا (۱۳۷۹). افرا پلت و شیردار دو میزبان جدید برای نماتد مولد زخم Pratylenchus Vulnus. خلاصه مقالات چهاردهمین کنگره گیاهپزشکی ایران صفحهٔ ۳۵۸. برهانی، ع، خیری، ا، و پورجم ا (۱۳۷۹). بررسی علت ضعف و مرگ و میر نهالهای افراپلت و شیردار در نهالستان شرکت نکاچوب و روشهای کنترل آن. خلاصه مقالات دومین اجلاس بین المللی جنگل و صنعت. صفحه ۲۲. برهانی، ع، خیری، ا، و پورجم ا (۱۳۷۹). بررسی علت ضعف و مرگ و میر نهالهای افراپلت و شیردار در نهالستان شرکت نکاچوب و روشهای کنترل آن. خلاصه مقالات دومین اجلاس بین المللی جنگل و صنعت. صفحه ۲۲. پدرامفر، ح، خیری، الف و پورجم، الف (۱۳۷۷). پیدایش نماتد Heterodera oryzae در مزارع برنج استان گیلان و مطالعه خصوصیات ظاهری و مرفومتری آن. خلاصه مقالات سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحه ۸۷ پورجم، ابراهیم (۱۳۶۸). پیدایش قارچ Tilletia triticoides در ایران. خلاصه مقالات نهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحه ۱۲۶ پورجم، الف و محمدی، الف (۱۳۷۴). تاثیر درجه حرارت بر روی بیماریزایی و تولید مثل دو گونه نماتد قارچ خوار. خلاصه مقالات اولین سمپوریوم قارچ خوراکی ایران، صفحه ۱۰. پورجم، الف، خیری، الف، گرارت، ای و علیزاده، ع (۱۳۷۷). Hirschmaniella anchoryzae و Aprotides guidettii دو گزارش جدید برای ایران. خلاصه مقالات سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحه ۳۱۷. پورجم، الف، خیری، الف، گرارت، ای و علیزاده، ع (۱۳۷۷). پیدایش چند گونه Pratylenchus در ایران. خلاصه مقالات سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحه ۳۱۸ پورجم، الف، خیری، الف، گرارت، ای و علیزاده، ع (۱۳۷۷). تغییرات در دو گونه نماتد Pratylenchu thornei و P. neglectus جمع آوری شده از ایران. خلاصه مقالات سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحه ۳۱۶ پورجم، الف، خیری، الف، گرارت، ای و علیزاده، ع (۱۳۷۸). وجود تغییرات در دو گونه نماتد Pratylenchus thorneiو . neglectus P جمع آوری شده از ایران. مجله بیماریهای گیاهی، ۳۵ : ۴۷ – ۷۰ پورجم، الف، خیری، الف، گرارت، ای و علیزاده، ع (۱۳۷۸). وجود تغییرات در دو گونه نماتد Pratylenchus thorneiو . neglectus P جمع آوری شده از ایران. مجله بیماریهای گیاهی، ۳۵: ۴۷– ۷۰ پورجم، الف، کریمی و خیری، الف (۱۳۷۹). Serratula latifolia یک میزبان جدید برای افراد خانوادهٔ Anguinidae . خلاصه مقالات چهاردهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحه ۱۸۷. سراجی، ع، پورجم، ا و خیری، ا (۱۳۷۹). شناسایی نماتدهای انگل گیاهان مهم زراعی منطقهٔ سیستان. خلاصه مقالات چهاردهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحهٔ ۳۸۹. قنبرنیا، خیری، الف و پورجم، الف (۱۳۷۹). شناسایی نماتدهای انگل گیاهی مزارع پنبه گرگان مجلهٔ علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان، ۴: ۵۹– ۷۱ قنبرنیا، خیری، الف و پورجم، الف (۱۳۷۹). شناسایی نماتدهای انگل گیاهی مزارع پنبه گرگان مجلهٔ علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان، ۴: ۵۹– ۷۱ قنبرنیا، ک، خیری، الف و پورجم، الف (۱۳۷۷). شناسایی نماتدهای انگل گیاهی مزارع پنبه گرگان و ورامین. خلاصه مقالات سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحه ۱۱۵ محمدی الف. و پورجم، الف. (۱۳۷۳). اصول پرورش قارچهای خوراکی. انتشارات دانشگاه تربیت مدرس محمدی الف. و پورجم، الف. (۱۳۷۳). اصول پرورش قارچهای خوراکی. انتشارات دانشگاه تربیت مدرس محمدی الف. و پورجم، الف. (۱۳۸۰). اصول پرورش قارچهای خوراکی (چاپ دوم). انتشارات دانشگاه تربیت مدرس محمدی الف. و پورجم، الف. (۱۳۸۰). اصول پرورش قارچهای خوراکی (چاپ دوم). انتشارات دانشگاه تربیت مدرس محمدی الف، علیزاده، ع و پورجم، الف. (۱۳۷۴). بیماریهای غلات دانه ریز (ترجمه). انتشارات دانشگاه تربیت مدرس محمدی الف،

علیزاده، ع و پورجم، الف. (۱۳۷۴). بیماریهای غلات دانه ریز (ترجمه). انتشارات دانشگاه تربیت مدرس ۴۱ محمدی، الف و پورجم، الف (۱۳۷۳). ارزش غذایی قارچ خوراکی. مجله پژوهش و سازندگی، ۲۲: ۵۵- ۶۴. ۴۲ محمدی، الف و پورجم، الف (۱۳۷۳). ارزش غذایی قارچ خوراکی. مجله پژوهش و سازندگی، ۲۲: ۵۵- ۶۴. محمدی، الف و پورجم، الف (۱۳۷۴). بیماری سوختگی قارچ خوراکی دکمه ای (Agaricus bisporus) در ایران. خلاصه مقالات دوازدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران. صفحه ۳۸۹. محمدی، الف و پورجم، الف (۱۳۷۴). فرمولاسیون کمپوست برای تولید قارچ خوراکی دکمه ای (Agaricus bisporus) در سطح تجاری. خلاصه مقالات اولین سمپوریوم قارچ خوراکی ایران، صفحه ۱۲. محمدی، الف و پورچم، الف (۱۳۷۳). مقایسه عملکرد سویه های مختلف قارچ خوراکی دکمه ای برای کاشت در سطح تجاری. مجله پژوهش و سازندگی، ۲۴: ۶۰- ۶۴ محمدی، الف و پورچم، الف (۱۳۷۳). مقایسه عملکرد سویه های مختلف قارچ خوراکی دکمه ای برای کاشت در سطح تجاری. مجله پژوهش و سازندگی، ۲۴: ۶۰- ۶۴

پوررضا، حبیب‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند غلامرضا پوررضا، متولد ۱۲۷۹ در تهران. پس از انجام تحصیلات متوسطه در ایران برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و در رشته‌ی حقوق از دانشگاه پاریس درجه‌ی لیسانس گرفت. بعد از مراجعت به ایران، به حرفه‌ی وکالت دادگستری پرداخت. تا ۱۳۲۰ در کار وکالت شهرتی نداشت و از آن تاریخ به بعد به علت همکاری با روزنامه‌ی رعد امروز که مقدمات ورود مجدد سید ضیاءالدین طباطبائی را به ایران فراهم می‌کرد، شهرتی به سزا یافت؛ مخصوصاً در محاکمه‌ی متهمین شهربانی، او وکالت صولت‌الدوله قشقائی و سردار اسعد و نصرت‌الدوله را به عهده گرفت و مدافعات مفصلی از موکلین و حملات شدیدی به متهمین شهربانی کرد. دفاع از نصرت‌الدوله آنچنان در دادگاه و تماشاچیان مؤثر واقع شد که همه به گریه افتادند؛ مخصوصاً نامه‌ای را که نصرت‌الدوله در روزهای آخر عمر خود برای مادرش نوشته بود، پوررضا در دادگاه قرائت کرد. بعد از آن محاکمه، در دوره‌ی چهاردهم خود را کاندیدای مجلس نمود و با کمک قشقائی‌ها از فیروزآباد فارس به وکالت انتخاب گردید، ولی در ادوار بعد نتوانست یا نخواست کرسی پارلمان را برای خود حفظ نماید. از آن تاریخ به بعد به علت قبول وکالت‌های بزرگ، مخصوصاً وکالت دو بانک درجه‌ی اول، ثروتمند شد و مستغلات زیادی فراهم نمود. در کار وکالت دادگستری، مخصوصاً وکالت پرونده‌های جزائی مدت‌ها بهترین وکیل ایران محسوب می‌شد. در اواخر عمر از حلیه‌ی بینائی محروم بود، ولی با همان وضع کارهای وکالتی خود را تعقیب می‌نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پورزند، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از افسران ژاندارمری قدیم، در حدود ۱۲۵۶ متولد شد پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی افسران ژاندارمری شد و

درجه‌ی افسری گرفت و چندی در واحدهای مختلف به فرماندهی دسته و گروهان امرار وقت می کرد. در جنگ بین‌الملل اول که موضوع مهاجرت پیش آمد و دولت موقتی ایران در کرمانشاه به ریاست نظام‌السلطنه مافی تشکیل شد، عده‌ی زیادی از افسران ژاندارمری با واحدهای تحت فرماندهی خود به مهاجرین پیوستند، از جمله سلطان ابوالحسن خان با گردان خود به قم رفت و چون اطلاع پیدا کرد قوای روسیه به سمت قم در حرکت است، با واحد خود از قم حرکت کرده در شورآباد مستقر گردیده، با نیروی قزاق روس به جنگ پرداخت و حرکت روس‌ها را برای چند روز به قم به تعلیق انداخت تا مهاجرین از قم خارج شوند. در این نبرد، از طرف سلطان ابوالحسن خان رشادت زیادی بروز کرد و تلفات سنگینی به روس‌ها وارد نمود و با قوای خود به سمت کرمانشاه حرکت کرد. در کنگاور یکبار دیگر با قوای روسیه مواجه شد و جنگ سختی بین آن دو صورت گرفت. در این نبرد ابوالحسن خان به سختی مجروح شد و برای مداوا به آلمان اعزام گردید و پس از چند عمل جراحی، سلامت خود را بازیافت و یک پای او کوتاهتر از پای دیگر شد و تا آخر عمر این نقیصه در او وجود داشت. در ۱۳۰۰ پس از انحلال ژاندارمری و ادغام آن در ارتش، با درجه‌ی سرهنگی وارد قشون شد و در جنگ با سمیتقو و فتح قلعه‌ی چهریق او فرمانده واحد نظامی در شرفخانه بود و حمله از جناح راست را او شروع کرد.

ابوالحسن پورزند در ۱۳۰۲ درجه‌ی سرتیپی گرفت و فرمانده تیپ لرستان شد. در سال ۱۳۰۳ در سفر جنگی سردارسپه به خوزستان، وی با تیپ خود برای فعالیت از الحاق احتمالی والی پشتکوه به شیخ خزعل، به آن سامان اعزام شد. در ۱۳۰۷ در ابتدای شروع شورش عشایر فارس، فرمانده تیپ مستقل فارس گردید و در چند مرحله با عشایر به جنگ پرداخت ولی به طور ناگهانی تغییر کرد و سرتیپ شاه‌بختی جای او را گرفت. آنگاه فرماندار نظامی لارستان و خمسه شد. در این مأموریت هم دیری نپائید تا اینکه در ۱۳۱۱ حکمران لرستان شد، تا سال ۱۳۲۰ مأموریت‌های نظامی او بیشتر در غرب کشور بود. در ۱۳۲۰ فرمانده لشکر آذربایجان گردید، سپس ریاست دادرسی ارتش، ریاست قورخانه و ریاست اداره اصلاح نژاد اسب را برعهده گرفت. در ۱۳۲۲ درجه‌ی سرلشکری گرفت و در شهریور همان سال از طرف متفقین به جرم طرفداری از آلمان‌ها دستگیر در اراک زندانی گردید. مدت یک سال در زندان بود و هرگز حاضر نشد به افسران متفقین بازجوئی پس بدهد. در سال ۱۳۲۴ پس از تسلیم لشکر آذربایجان به پیشه‌وری و توقیف سرتیپ درخشانی، وی فرمانده لشکر آذربایجان شد و با چند واحد به سمت تبریز حرکت کرد. در شریف‌آباد قزوین قوای نظامی روسیه از حرکت لشکر به سمت آذربایجان جلوگیری و آنها را متوقف ساخت. سرلشکر پورزند ستاد لشکر را در قزوین تأسیس نمود و از طریق دیپلماسی مشغول مذاکره با شوروی‌ها شد ولی توفیقی نیافت و به تهران بازگشت و جای خود را به سرتیپ شعری داد. وفات او در سال ۱۳۲۶ اتفاق افتاد. پورزند هنگام مرگ از مال دنیا چیزی نداشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پورسرتیپ، جهانگیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقاجان یکی از مالکین رشت، در ۱۲۸۴ ش متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شهر رشت فراگرفت. در ۱۶ سالگی به نهضت جنگل پیوست و از مریدان میرزا کوچک خان جنگلی شد. پس از مرگ میرزا کوچک خان مدتی تحت تعقیب بود ولی به علت نفوذ خانوادگی جان به سلامت برد و به کارهای اجتماعی پرداخت. ابتدا در رشته‌ی تئاتر تلاشی درخور تحسین انجام داد و بخشی از تاریخ کهن و افتخارآمیز گذشته‌ی ایران را بروی صحنه درآورد و درآمد حاصله از این نمایش‌ها را صرف

تأسیس بیمارستان و زایشگاه نمود.
وی به علت خدمات شهری مورد توجه مردم گیلان بود. چهار دوره عضویت انجمن شهر رشت را بر عهده داشت و چندی هم شهردار انتخابی رشت شد.
هنگام اشغال آذربایجان توسط فرقه دموکرات، نهضت مقاومت گیلان را تشکیل داد و موجبات اتحاد عشایر گیلان و شاهسون را فراهم نمود و در موقعی که قشون فرقه دموکرات به طرف طالش پیش آمدند، قوای نهضت مقاومت گیلان با حملات مسلحانه از ورود این بیگانه‌پرستان جلوگیری کردند.
پورسرتیپ در انتخابات دوره‌ی بیست و یکم کاندیدای شهر رشت شد و به نمایندگی مجلس انتخاب شد و هنگام طرح لایحه‌ی دولت مبنی بر اعطاء کاپیتولاسیون به افسران و درجه‌داران آمریکائی، سخت در مجلس ایستادگی کرد و نطق شدیدی ایراد نمود. وی در دوره‌ی بیست و دوم هم نماینده‌ی مجلس بود. اهل تحقیق و مطالعه و تاریخ بود و کتابی تحت عنوان نام‌ها و نامداران گیلان در اواخر عمر خود به چاپ رسانید. گفته می‌شود تألیفات دیگری هم دارد. در آذرماه ۱۳۷۱ در تهران درگذشت و در کنار مرقد میرزا کوچک خان دفن شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پورشریفی، بهروز

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید بهروز پورشریفی : فرمانده مهندسی رزمی وزارت جهاد سازندگی(سابق)

یکی دو روز پس از ولادت بهروز همسر اکبر آقا متوجه موضوع مسرت بخشی شده، با خوشحالی آن را به اکبر آقا خبر داد.
« اکبر آقا ! باور می کنی که سینه هایم پر از شیر شده است. خواست خدا، این بچه با خودش برکت آورده است. حالا آنقدر شیر دارم که حتی به سعید هم می رسد.» اکبر آقا با ناباوری به نوزاد نگریست: « بهروز با خودش بهروزی آورده است باید به فامیل ولیمه بدهیم.»
چشمهایش از اشک پر شد ؛ ولی آن را از همسرش که هنوز از بستر برنخاسته بود پنهان کرد. رفت تا سور و سات قربانی و ولیمه را فراهم کند. هیچ کس روز ولادت فرزند را فراموش نمی کند, حتی اگر روز ازدواجش را فراموش کند. به خود می گفت نظر خدا با ماست. این شیر علامت نعمت و برکت است که به ما رو کرده است. شیری که بیشتر از نیاز بهروز است. حتی سعید هم از آن استفاده می کند. وقایع آنچنان امیدوار کننده بودند که اکبر آقا علاوه بر مشاهده شادمانی و بهبودی همسر رنجورش با امیدواری شور و هیجان کار می کرد. و گاهی از خودش متعجب می شد. یک دستگاه جوراب بافی تهیه کرده بود و پس از بازگشت از اداره، با آن کار می کرد و به لطف خداوند و نظر او امیدوار بود.
دو سالگی بهروز با یک بیماری سخت همراه شد. اکبر آقا، شبانه سراسیمه و نگران کودک بی رمق را به آغوش گرفت و به مطب چندین دکتر سرکشید. روزهای تعطیلی، شبهای سوت و کوری دارند. جز چراغ های مطب دکتر بزمی چراغی را روشن نیافت. همسرش که با چهره ای برافروخته و مضطرب به دنبال او کفش می کشید و می دوید. دلی به گذرگاه هفتم بست: « یا فاطمه زهرا ! خودت نظر کن»

دکتر بزمی استقبال شایانی از بیمارش کرد و با مهربانی تمام به معاینه و معالجه اش پرداخت.

خدا با شما بود که زود متوجه مریضی بچه شدید. دیفتری قابل معالجه ولی کشنده است . آن شب نه بیمار خوابید و نه دکتر چشم بر هم نهاد. پدر و مادر هم دست به دعا بودند و گوشه چشم عنایت ملکوت را می طلبیدند.

صبح روز بعد که مداوای دکتر موثر افتاد، بهروز در آرامشی شفا بخش به خواب رفت و در آغوش مادر به خانه بازگشت.

زن پرسید: « چرا با دکتر حساب نکردی؟»

می خواستم حساب کنم ولی هر چه اسرار کردم نپذیرفت. ولی تعهد اخلاقی از من گرفت که هر از گاهی با بهروز به مطبش سر بزنم.

اکبر آقا چندین سال درخواست دکتر را اجابت می کرد. او از روی قدرشناسی و سپاس، هر از چندگاه، دست بهروز خردسال را می گرفت و به سلام دکتر بزمی می رفت. تا اینکه یک روز متوجه شد که دکتر هجرت کرده است. این رفت و آمدها، روحیه سپاسگزاری و قدردانی بهروز را تقویت می کرد و به او – که هنوز عملا وارد اجتماع نشده بود ۰ راه و رسم زندگی در بین مردم را می آموخت.

بعد از ۴-۵ سال، حالا- دیگر به او لقب بچه آرام و سر به زیر داده اند و چون مطیع پدر و مادرش بود و به بچه های دبستان هم سفارش می کرد که حرف پدر و مادرشان را گوش کنند، در بین بچه ها و اولیاءشان به « ملای دبستان» مشهور شده بود. بابای دبستان، صبح ها با دوچرخه به دنبالش می آمد و ظهر با دوچرخه، او را از دبستان باز می گرداند و تحت مغناطیس معصومیت و مهر کودکانه بهروز، از این کار لذت می برد.

سالها گذشت وحالا بهروز مرد شده بود ,یک مرد بزرگ.

پس از اخذ دانشنامه مهندسی راه و ساختمان به خدمت سربازی رفت. دوره آموزش او و برخی از دوستان هم دوره اش در شهر بروجرد گذشت. یک بار اکبر آقا برای دیدن پسرش به بروجرد رفت. به هنگام بازگشت، بچه ها مرخصی گرفتند و به همراه او، به راه افتادند. برف سختی می بارید و سرمای کشنده ای، استخوان آدمی را می آزرد. شب بود و جاده ها برف آلود. چرخ اتومبیل اکبر آقا پنچر شد، مجبور به تعویض چرخ شدند. سرما آنقدر سوزناک بود که هر کس بیشتر از چند دقیقه نمی توانست بیرون اتومبیل بماند.

اکبر آقا به هنگام برداشتن چرخ یدک متوجه بسته ای که در شکاف بین چرخ و بدنه اتومبیل پنهان شده بود، گردید. پوشش بسته پاره شده و تعدادی ورق کاغذ از آن بیرون آمده بود. با خود گفت: « این بچه ها در سربازی هم دست از خواندن بر نمی دارند.» چرخ را برداشت و باز اندیشید، « ولی انگار عکس یک روحانی روی آنها بود.» برگشت و یکی از ورقه ها را نگاه کرد. آنچه که دید، چنان حیرت زده اش کرد که سوز سرما را از یاد برد. این بار با صدای بلند از خود پرسید: « اینها اعلامیه آیت الله خمینی است؟» و به خود جواب داد: « بچه ها دست به کارهای بزرگی زده اند. این کارهای بزرگ بی خطر نیستند.»

حتی وقتی فرزندان پدری پیر می شوند، پدر کهنسال مثل بچه ای نگران آنها می شود. هیچ پدری، وقتی فرزندش دست به کار خطرناکی می زند، نمی تواند به توانایی او اعتماد کند. اکبر آقا خود را در همین شرایط می دید. ولی کار انجام شده بود و می بایست سرانجام لازم را می یافت که البته یافت. پس از دوره آموزش برای ادامه خدمت به سراب منتقل شد.اولین روزهای خدمت در سراب. !

سرهنگ... با خود گفت: « این روزها، همه چیز علیه شاه است. اگر غفلت کنم، ممکن است سربازان کار دستم بدهند» چشم بر مجسمه شاه در خود فرو رفت: « اگر بلایی که بر سر مجسمه های شاه در تهران آمد اینجا هم تکرار شود...؟» وحشت زده و هراسان یکی از افسران وظیفه را احضار کرد و آمرانه گفت: « چند سرباز بردار و دور مجسمه اعلیحضرت را سیم خاردار بکش».

باید تمام ساعات شبانه روز هم نگهبان مسلحی کنارش بایستد.»

افسر وظیفه پایی کوبید و عقب گرد کرد و رفت.

دو سه روز بعد، سرهنگ... به یاد دستوری که داده بود افتاد. از اینکه هنوز سیم خارداری کشیده نشده بود و کسی هم پای مجسمه کشیك نمی داد، برافروخته و خشمگین شد و باز هم همان افسر وظیفه را احضار کرد.

« پورشریفی ! مگر دستور نداده بودم که دور مجسمه سیم خاردار بکشی و شبانه روز برایش نگهبان بگذاری؟»

مهندس پورشریفی خبردار ایستاد و گفت: « قربان ! من هم می خواستم همین کار را بکنم: ولی دیدم که پادشاهان فقط در پناه عدل و اعمال حسنه خود می توانند حکومت کنند و کاری از سیم خاردار بر نمی آید ! این بود که دیگر لازم ندیدم سیم خاردار به دور مجسمه بکشم.»

گفتن این سخن مهندس را راهی حصار آهنین زندان کرد.

اکبر آقا، برای آزادی بهروز به هر دری زد، ولی حتی همسایه قدیمیشان که در پادگان سراب خدمت می کرد هم کاری برایش نکرد. بنابراین بهروز تا پایان محکومیت خود در زندان ماند.

چند ماه بعد جدیدترین اعلامیه های حضرت امام رسید و آخرین پیام رهبر دهان به دهان در پادگان ها منتشر شد: « سربازان باید از پادگان ها فرار کنند.»

هنوز چندی از انتشار این پیام نگذشته بود که شبی، افسری به همراه چند نظامی دیگر، پشت در خانه آقای پورشریفی توقف کرد و زنگ در خانه را به شدت نواخت. اکبر آقا سراسیمه از خواب برخاست و خود را به در رساند. با خود گفت: « این وقت شب چه کسی در می زند؟»

« کیه؟!»

منم پدر در را باز کن.

اکبر آقا در را گشود: « چی شده؟ تو که تازه به مرخصی آمده بودی؟!»

دیدن نظامیان دیگر نگرانی او را بیشتر کرد.

« فعلا اجازه بده وارد شویم.»

خود را به داخل خانه انداختند و صدای بسته شدن در به گوش همسر اکبر آقا رسید:

« کی بود اکبر آقا؟»

« بهروز.»

« بهروز؟!»

مهندس توضیح داد که طبق فرمان امام از پادگان فرار کرده اند و دیگر به آنجا باز نخواهند گشت. برای همراهان بهروز لباس تهیه شد. صبح روز بعد، آقای پورشریفی به مقصد چند شهر مختلف بلیط تهیه کرد و دوستان بهروز به سوی ولایت خود رهسپار شدند. تا چند روز، مهندس پورشریفی به طور نیمه مخفی در تبریز ماند ؛ ولی یك روز ناگهان به خانه آمد و لباس سربازی را دوباره بر تن کرد و گفت:

« من به پادگان بر می گردم !»

گفتند: یعنی چه؟ پس برای چه آمدی؟ دستور امام چه می شود؟ ولی او تصمیم خود را گرفته بود. به پادگان برگشت. سرهنگ... که بهروز را از روی سخن حکیمانه اش می شناخت، از او استقبال کرد. ۱۵ روز انفرادی به علت فرار از پادگان نصیب بهروز گردید تا افکار خود را به نفع شاه تغییر دهد !

سرهنگ... نمی دانست برای مردانی از جنس پورشریفی سختی زندان موجب سختی ایمانشان می شود و دل مردان مومن در سیاهی زندان و تاریکی شب، روشن می گردد.

بهروز در زندان و مادر نگران و چشم بر در و پدر همچون بزرگ قبیله ای تارج رفته، غمزده اما مصممم و معتقد به درستی راهی که بهروز انتخاب کرده بود.

باز هم شبی – از نیمه گذشته – در خانه اکبر آقا را زدند. مادر از جا جست، خواهران نمی خواب در حال چشم ساییدن و پدر، فکورانه و نگران، به سمت در روان شدند. در را که گشودند، با چند نظامی رو به رو شدند. مادر پشت در پنهان شد. پدر خشکش زده بود.

« آقایان کاری دارند.»

یکی از نظامیها، نامه ای از جیب خود در آورد و آن را به سمت اکبر آقا گرفت. اکبر آقا نامه را که باز کرد. چشمش به دست خط پسرش روشن شد. رو به همسرش کرد و گفت:

« نگران نباش دستخط بهروز است و آقایان هم دوستان او هستند و بلافاصله تعارف کرد که نظامیان داخل شوند.»

مادر هنوز حیرت زده و مضطرب گاه به میهمانان ناخوانده و گاه به چهره فکور اکبر آقا می نگریست. ولی از این نگاهها، هیچ چیز خوانده نمی شد.

نظامی ها وارد خانه شدند. اکبر آقا همسرش را به گوشه ای کشید و دستخط پسرش را برای اوشرح داد.

« اینها عده ای افسر و سرباز هستند که از پادگان فرار کرده اند. بهروز آنها را به اینجا فرستاده که پس از تغییر لباس، به شهرهای خودشان بروند.»

مادر به میان حرف اکبر آقا پرید:

« این چه کاریست؟ این بچه نمی گوید که ممکن است اینها قصد شناسایی ما را داشته باشند. فردا اگر...»

اکبر آقا به همسرش سفارش کرد که صبور باشد. او به پسرش ایمان داشت. با این حال، شبانه از همسایگان و اقوام، برای سربازان لباس تهیه کرد و پس از خرید بلیط، آنها را از ترمینال، به سمت دیار خودشان بدرقه نمود.

برای مدتی، این کار، یکی از اموری بود که فکر اکبر آقا را مشغول می داشت. او که خود مدتها در شهربانی خدمت کرده بود، اکنون رو در روی همکاران قدیمی خود به سربازان فراری از خدمت کمک می کرد. این کار را با احساس رضایت انجام می داد واز این که پسرش پس از فرار از سربازی دوباره با جسارت و شجاعت – برای تحریک دیگر سربازان – به پادگان مراجعه کرده بود، به خود بالید.

خوشبختانه این کار خطرناک، هیچ خطری برایشان ایجاد نکرد. تا زمانی که باز هم شبی در خانه به صدا درآمد. دیگر – مثل سابق –مادر از زده شدن در، آنقدر که قبلا وحشت زده می شد. نگران نبود. اکبر آقا در را گشود. باز هم نظامیان بودند که در تاریکی شب انتظار می کشیدند. تعارف کرد که داخل شوند. افسری هم از بیرون، نظامیان را به خانه راهنمایی می کرد. همه وارد شدند. اکبر آقا در را بست. وقتی بازگشت، بهت زده افسری را دید که در فاصله کمی از او ایستاده و با نگاهی پر معنی می گوید: « سلام، شبتان به خیر!.»

اکبر آقا با ناباوری نگاهی چرخاند: « بهروز بالاخره آمدی...»

و بعد آهی از سر راحتی خیال و شادمانی کشید و بی توجه به این که شب از نیمه گذشته است داد زد: « ای خانوم، پسرت بازگشته است، کجایی؟!»

مهندس پس از چاق سلامتی با اهل منزل، شرح داد که چون دیگر امیدی به فرار دیگر سربازان نداشت، خودش هم پادگان را رها

کرده است.

بهروز پس از فرار از پادگان، لحظه ای از فعالیت های انقلابی و ضـد رژیم غافل نبود. ارتباط خود را با شـهید مهندس مهدی باکری و شهید آل اسحاق حفظ کرده بود و به کمک هم برنامه های مفیدی برای پیشبرد انقلاب اجرا می کردند.

نتیجه این فعـالیت هـا چیزی جز پیروزی انقلاـب اسـلامی نبود و این پیروزی تنها حق الزحمه و قابل قبول برای تلاشـهای جانانه و بی شـائبه دینی مجاهـدان را ه خـدا بود. انقلاـب اسـلامی پیروز شـده بود وبهروز هرجـا که احسـاس می کرد به حضورش نیاز است بی تکلف وصادقان مشـغول خدمت می شد: مسؤول شـهرداری جلفا،مسؤول واحد عملیات مهندسـی جنگ سـتاد مرکزی وزارت جهاد سازنـدگی(سـابق)،مشـاور فنی و عمرانی اسـتاندار آذربایجان شـرقی ، رئیس هیات مـدیر عامل شـرکت سازه پردازایران،عضو هیات مدیره شرکت پناه ساز و رئیس هیات مدیره شرکت انصارآذر تبریز .

علاوه بر اینها نقش موثری در راه اندازی و تشکیل کمیته انقلاب اسلامی(سابق) استان آذربایجان شرقی وجهاد سازندگی شهرستان جلفـا داشت .شـهید پور شـریفی بزرگ مردی بود که در دشوار ترین و سـخت ترین شـرایط جنگی و وجود موانع طبیعی در منطقه ، سعی می کرد بـا خلاـقیت خـود و دوسـتانش به بهـترین و سـریع ترین طراحی برای عبـور و مـرور رزمنـدگان اسـلام دست پیـدا کند ابتکـارات و نوآوری هـا و خلاـقیت های مهندسـی رزمی از کوههای سـر به فلک کشـیده شـمال غربی کشور تا دشت های گلگون خوزسـتان و جزایر خلیـج فـارس ، طراحی پـل خیبر در عملیات خیبر ، احـداث پل بعثت برای تثبیت عملیات والفجر ۸ بر روی اروند رود و پل های قادری در عملیات های کوهستانی و ده ها طرح دیگر ، همه با نام مهندس پور شریفی عجین شده است .

حـاج بهروز بـا لبخنـدهایش پلی بـه مراتب خیـبری تر از پـل خیـبر بر دلهایمـان زد و در سـی امین روز فروردین ۱۳۷۴ بر اثر سـانحه راننـدگی، عارفانه عروج کرد. گوشه ای از فعالیت های مهنـدس حاج بهروز پورشـریفی، به نقل از نشـریه پیام سازنـدگی، شـماره ۸ خرداد ۱۳۷۴:

پل شناور خیبر۱

پل های قادری در مناطق کوهستانی غرب.

پل عظیم بعثت بر روی اروندرود.

پل سریع النصب نصر در مناطق کوهستانی غرب با دهانه ۵۱ متر.

پل شناور فجر.

پلهای کابلی نفر رو تا دهانه ۱۲۰ متر.

سنگرهای پیش ساخته فلزی و بتنی وسنگرهای ویژه.

طرح سینی خمپاره انداز در مناطق باتلاقی،

زرهی کردن ماشین آلات سـنگین وسبک که در کربلای ۵ از آنهـا بهره کافی برده شـد؛ تخلیه کمپرسـی با سیسـتم جاروبی برای مناطق در دید دشمن،

سطحه شناور برای نصب بیل مکانیکی ۹۱۲ جهت کار در هور،

شناور حامل خمپاره انداز ۱۲۰ میلی متری معروف به رعد،

پناهگاههای شهری و پناهگاههای طرح v i p.

طراحی دکل به ارتفاع ۳۰۰ متر جهت تاسیسات مهم کشور،

طراحی سازه « فانوس دریایی» رفلکتورهای حفاظ کشتی ها در جنگ خلیج فارس.

این سازه ها و طرح مشابه آن،« شـناور خضـر» برای ایجاد تردد مجازی در آبها ساخته شدند، تا دشـمن از شـناسایی کشتی ها و تردد

های حقیقی عاجز شود.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز,مصاحبه با خانواده ودوستان شهیدوپایگاه kheibar.org

پورصمد بناب، احمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد علی پورصمد بناب : قائم مقام فرمانده گردان اباعبدالله الحسین(ع)لشگرمکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سومین فرزند خانواده بود. ۲۱ مهر ۱۳۲۱ ، در شهرستان بناب ,یکی از شهرهای آذربایجان شرقی متولد شد .

ده روزه بود که پدرش از دنیا رفت و دو سال بعد با ازدواج مادرش تحت سرپرستی شوهر مادرش قرار گرفت . هاشم ، مغازه مسگری و مزرعه کشاورزی داشت . احمدعلی ، هنگامی که طفل کوچکی بود ، در مزرعه یاور هاشم بود و به کارهای سبک چون جمع کردن علوفه می پرداخت . هاشم می گوید : « احمدخیلی فعال بود ، اما اگر کسی با احساساتش بازی می کرد ، تا دو روز غذا نمی خورد . روحیه خیلی عجیبی داشت . »

احمد در سال ۱۳۲۸ ، وارد مدرسه غفارخان (مولوی فعلی) شد و تا مقطع سیکل به تحصیل ادامه داد .

او به درس و مدرسه بسیار علاقه مند بود ، اما به خاطر کمک به پدرخوانده اش ، دست از تحصیل کشید و در سال ۱۳۳۳ ، به مسگری مشغول شد . او اوقات فراغتش را به مطالعه ، نجاری ، کمک به درس برادران و خواهرانش و رفتن به مسجد می گذراند . برادران و خواهران تنی و ناتنی اش را یکسان دوست می داشت .

پس از مدتی به خدمت سربازی رفت و در شهرستان مهاباد دو سال خدمت کرد . وی هر گاه به بناب بازمی گشت ، دوستانش را جمع می کرد و در مسجد شیخ ، کلاسهای قرآن و موعظه برپا می کرد . در کارهای دسته جمعی و پسندیده ، همیشه پیش قدم بود و از کمک به دیگران لذت می برد . کمک به خانواده های نیازمند و بی بضاعت از جمله کارهای او محسوب می شد .

به ندرت عصبانی می شد . به گفته دوستانش ، تنها با دیدن بساط های فساد و فسق و فجور ، ناراحت می شد و اگر کسی به شخص او بی احترامی می کرد ، به راحتی از آن می گذشت . از جمله اکبر دیبایی که در این باره می گوید :

به آن صورت عصبانی نمی شدند ، خیلی خونسرد بودند و حتی به بنده دلداری می دادند و می گفتند عصبانی نشو . عصبانیت ابزارآلات این دنیاست و هیچ ارزشی ندارد .

پس از مدتی تصمیم به ازدواج گرفت؛پس از صحبت با مادرش به خواستگاری دختر دایی اش - خانم فاطمه آتشبهار - رفت وبا او ازدواج کرد . حاج احمد بعد از مدتی به کار سیم کشی مشغول شد و مدتی هم به کار خرید و فروش نخود پرداخت و با زحمت بسیار ، وضعیت مالی مناسبی برای خانواده ایجاد کرد . او تا مدت مدیدی خود غذا می پخت و در کارهای سنگین خانه ، یاور همسرش بود . احمدعلی ، صاحب چهار فرزند به نامهای علیرضا ، جعفر ، سمیه و مرتضی است و همواره درباره تربیت آنها به همسرش سفارش می کرد که : « بچه ها را چنان تربیت کن که مضر جامعه نباشند و به کسی زور نگویند . »

او با بچه هایش به سادگی و با زبان خود آنها سخن می گفت و رابطه بسیار نزدیکی با فرزندانش برقرار می کرد ... . معتقد بود که با این شیوه می توان فرزندان سالم و مؤمن و خداشناس تحویل جامعه داد .

در جریان پیروزی انقلاب اسلامی بسیار فعال بود . وی به اتفاق برادر خانمش - محرم علی آتشبهار - در جریان انقلاب ، فعالیت چشمگیری داشت . در تظاهرات شرکت می جست و با مساجد محله همکاری می کرد . زمانی که نیروهای رژیم پهلوی به

دنبالش بودند ، او شیشه های اسید آماده کرده تا در صورت روبرو شدن با مأموران ، از آنها استفاده کند . پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، احمدعلی ، داوطلب عضویت در سپاه پاسداران شد ، اما چون برادرش – محمد ارجمندی فرد – پیشتر به سپاه پیوسته بود ، از ثبت نام او ممانعت کرد . احمدعلی به برادر خانمش پیشنهاد کرد تا به سپاه بپیوندند . در تیرماه همان سال ، محرم علی آتشبهار ، عضو رسمی سپاه شد و چند ماه بعد ، احمدعلی نیز با اصرار و سماجت فراوان ، به عضویت سپاه پاسداران درآمد .

در اوایل تشکیل ، سپاه از جنبه مالی در مضیقه بود ؛ به همین دلیل ، حاج احمد میزان قابل توجهی پول به سپاه قرض داد .

احمدعلی که فرمانده واحد عملیات سپاه پاسداران بناب بود ، پیش از آغاز جنگ ، در مبارزه با منکرات و فسق و فجور و دستگیری اشرار و قاچاقچیان ، تلاش بسیاری کرد .

خیلی مقید بود,همرزمش می گوید :

روزی به من گفت تو باید با دشمنان خدا دشمن باشی و با دوستانش دوست . » پرسیدم دوستان و دشمنان خدا چه کسانی هستند ؟ گفت " : افرادی که نماز نمی خوانند ، روزه خوار هستند و خمس و زکات نمی دهند ، دشمن خدا هستند . نباید به این قاچاقچیان رحم کرد . » گاهی من رحم می کردم . به من می گفت : « اگر به اینها رحم کنی انقلاب از دست خواهد رفت . در این دوران هیچگاه او را بیکار نیافتیم" .

در اوایل انقلاب ، گروههای ضد انقلاب شبانه فعالیت می کردند و شعارها و پوسترهای ضد انقلابی بر در و دیوار شهر نصب می کردند . احمدعلی نیز شبها تا دیروقت به همراه یک راننده ، خیابانها را گشت می زد .

با شروع جنگ ، به اتفاق برادرش – محمد – بلافاصله به جبهه عازم شد . هنگامی که برای اولین بار از جبهه نبرد بازگشت ، گفت : به عالم دیگری وارد شده ام و اصلاً فرزند ، همسر ، خواهر ، مادر و ... به چشمم نمی آید و تنها خواسته ام رسیدن به لقاءالله است .

احمدعلی ، هر کجا که می رفت مردم را به حضور در جبهه تشویق می کرد . گاه چند روز زودتر از به پایان رسیدن مرخصی اش به جبهه باز می گشت . در طول عملیاتهای مختلف ، احمدعلی هیچ گاه از دوست صمیمی اش حاج محمود امیررستمی دور نشد و همیشه در کنار او بود .

پس از ورود به جبهه , ابتدا مسئول امور شهدا (تعاون) سپاه بود و مدتی بعد ، به سمت معاون گردان اباعبدالله (لشکر ۳۱ عاشورا) منصوب گردید . احمدعلی ، آرزو داشت به مکه برود و سرانجام ، به این آرزوی دیرینه خود رسید .

وقتی به زیارت حرم امن الهی مشرف شد وبعد از بازگشت ، اقوام درصدد برآمدند تا از رفتن او به جبهه جلوگیری کنند . احمدعلی در جواب گفت : « به تمام آرزوهایم رسیده ام و الان آرزو دارم شهید شوم . »

او در طول جنگ ، سه بار مجروح شد ؛ در عملیاتی تیری به پای او اصابت کرد و مجبور شد یک ماه بستری شود .

احمدعلی ، هنگامی که می خواست از آخرین مرخصی خود به جبهه بازگردد ، به فرزندانش گفت : « هیچ وقت پدر برای شما خدا نخواهد شد ؛ از خدا یاری جویید و به او امیدوار باشید . » در آخرین مرتبه ای که به جبهه رفت ، با دوستش حاج محمود امیررستمی خلیلی عهد بست که اگر هر کدام شهید شدند ، دیگری به خانه بازنگردد تا به شهادت برسد . حاج محمود در آزادسازی فاو به شهادت رسید . حاج احمد با شنیدن خبر شهادت او به گریه افتاد و گفت :

حاج محمود ! من با تو عهد و پیمان بستم . خدایا من بدون او نمی توانم از اینجا بروم . عنایتی کن تا من هم به شهادت برسم .

چند روز بعد ، احمدعلی پورصمد بناب ، در طی مراحل بعدی عملیات والفجر ۸ ، به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۶۴ ، در منطقه فاو ، در اثر اصابت ترکش توپ به دست و پشت به شهادت رسید . آرامگاه آن شهید در گلشن امام حسن (ع) در شهرستان بناب است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

پورقاسم، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر پورقاسم : فرمانده گروهان یکم گردان ادوات(ضد زره)لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۲۹ در خانواده ای متوسط در روستای" ماهفروجک "از توابع شهرستان" ساری "به دنیا آمد و به دلیل عدم امکانات تحصیلی نتوانست راهی مدرسه شود و لذا در کارهای روزمره کمک خانواده اش بود تا اینکه به سن نوجوانی رسیده و به کار در کارگاههای ساختمانی روی آورد .از اینجا عشق و علاقهٔ شدیدی به مکتب و فرایض مذهبی داشت و به خاطر استعداد سرشاری که در اکثر زمینه ها داشت خیلی زود توانست در رشتهٔ بنّایی مهارت کسب کند و لذا به شهر آمده با مشکلات فراوان زمان کار موفق به خرید قطعه زمینی در راه آهن ساری شد و واحد مسکونی اش را در آنجا بنا کرد .علاقه اش به اسلام بیشتر شده و به زیارتگاههای مختلف کشور رفته و با دعاهای خالصانه اش تزکیهٔ نفس و خودسازی را آغاز کرده بود تا اینکه در سال ۱۳۵۰ به خدمت سربازی رفته و در نیروی هوائی در"شیراز "به مدت دو سال خدمت کرد .پس از خدمت مجدداً به ساری برگشته و کار قبلی را پی گرفته بود .چندی که گذشت ازدواج کرده که ثمرهٔ آن سه فرزند به نامهای مهدی ،معصومه و زینب می باشد .وی در کارش فردی منصف و دلسوز بود .بارها مشاهده شد که برای خانواده های بی سرپرست کارهای زیادی انجام داده است و از طرفی ضمن انجام کامل فرایض ، اموال خود را پاک کرده و در منطقهٔ راه آهن او را کاملاً می شناختند .می دانستند که وی چقدر پای بند به اسلام بود .در جلسات قرآن ،دعای ندبه و دیگر جلسات مذهبی شهر فعالانه حضور داشته و با نزدیک شدن به نیروهای مؤمن و متعهد توانست قرآن مجید را یاد بگیرد و آنگاه رشد در زمینهٔ خواندن و نوشتن بالا رفته به حدی که بدون حضور در کلاس درس در امتحانات متفرقه شرکت کرده و موفق به گرفتن قبولی پنجم ابتدایی می شود . او همانطوری که برای خانواده اش فرزندی عزیز و خوب بود برای مؤمنین برادری متقی و برای اسلام سربازی مطمئن محسوب می شد .چنانچه با اخلاق برخاسته از مکتب ،صفا دهندهٔ هر جمعی می شد و حدود سه سال قبل از انقلاب بود که با دو نیروی مؤمن ارتش و چند نفر مسجدی دیگر فعالیتهای علیه رژیم را به طریق حساب شده شروع نمود و در حد نوشتن نامه ها و انتقادات همراه با تهدید به عناصر سرسپردهٔ رژیم و تشکیل جلسات مذهبی و جذب نیروهای خوب دیگر و نیز انتشار اعلامیه های دست نویس و نصب در محلات شهر بوده است که نویسنده ی متن از جزئیات آن کاملاً اطلاع دارد ولی عنوان آن طولانی خواهد شد. از اولین روزهای تظاهرات امت مسلمان در ساری وی باخط شکسته اش اولین پلاکارت های دستنویس را با نوشتن شعارهای اسلامی در جلوی صف که آن موقع تعداد تظاهرکنندگان از صد نفر تجاوز نمی کرد و نیز در درگیری اول" ساری "در میدان شهدا وقتی که می بینید برادری در کنارش از ناحیه ی سر توسط مزدوران رژیم مجروح می شود با پاره های سنگ و آجر به پلیس حمله کرده و شدت درگیری در این مکان بیشتر می شود که با تیر اندازی متقابل کماندوها مردم موفق به فرار می شوند .اینگونه تلاش هایش تا ۲۲ بهمن ادامه داشت و با سقوط رژیم به مدت یک الی دو ماه درکمیته ی انقلاب اسلامی" ساری "انجام وظیفه نمود ولی بعدها با سر و سامان گرفتن نیروهای نظامی در شهر به کار بنائی می پردازد .وقتی که جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران که تقارن داشت با روزهای آخر شهریور سال ۵۹ وی دست از کار کشیده و با نوشتن وصیت نامه و گرفتن برگ پایان خدمت سربازی عزم رفتن به جبهه را می کند. بستگان نزدیکش او را متقاعد کردند تا ضمن ثبت نام در بسیج از طریق ارگان و نهاد مشخصی به جبهه راه یابد و لذا به بسیج رفته و جهت اعزام به جبهه ثبت نام می کند . پس از طی یک دوره ی کوتاه مدت آموزش در ساری به همراه دیگر نیروهای بسیج جزو اولین گروه اعزامی به جبهه

شـده و به غرب کشـور می رود .پس از اتمـام مـأموریت سه مـاهه اش در جوان رود همانجـا به عضویت سـپاه غرب درمی آیـد و با تأسیس پدافند سپاه و طی آموزش دوره ی تخصصی به اتفاق چند تن دیگر از برادران بسیج یک قبضه توپ ۲۳ میلیمتری را تحویل و به ارتفاعات" ریجاب "و "دالاهو "می رود. کمتر از یک ماه در آنجا مانده که به تپه های مشـرف به" گیلانغرب "نقل مکان می کنند و به همراه همرزمانش به مدت ۸ ماه در این منطقه انجام وظیفه نموده در طی این مـدت در یکی از روزها دو هواپیمای عراقی با تجاوز به حریم هوائی جمهوری اسـلامی قصد تخریب را داشتند که او با توسل به خدای بزرگ و ائمهٔ اطهار با آخرین گلوله های ضد هوایی موفق به شـکار یکی از آن دو می شود .خلبانی که به اعتراف خودش ۱۲ بار مأموریت موفق آمیز در ایران داشت اسیر و به دست رزمنـدگان اسـلام می افتاد ،در این ارتباط برایش جایزه در نظر گرفته شد ولی او معتقد بود جایزه را باید از خدا گرفت .از آنجـائی که کوچکـترین و کمـترین دلبسـتگیهای مـادی و دنیـایی در او دیـده نمی شود ،وقتی که متوجه می شود برای خـانواده اش مشـکلاتی در نبودش به وجود می آیـد ،خـانه ای در گیلاـنغرب اجـاره کرده و خـانواده اش را برای چنـد ماهی به آنجا برد .پس از اتمـام آن مأموریت در اواسط سال ۶۰ برای اولین بار تقاضای انتقالی کرده و به سـپاه ساری می آیـد ،با سه ماه فعالیت چشـمگیر در واحـد عملیات عناصـر مزدور گروهک ها هنگام حمله به مقر سـپاه، او را به نام صدا زده و با دادن ناسـزا برایش موشک آر پی جی می فرسـتاده انـد ،ولی او که نظر دیگر رزمنـدگان حـق جوی خـدا را داشت و در سـنگرش جز مناجـات وصوت قرآن چیزی نبود و همین بس بود برای از بین بردن دشـمن زبون .وی این بار هم توانست با موفقیت پس از اتمام مأموریت ،مجدداً به" ساری "برگردد و از آنجائیکه از سالهای پیش از انقلاب معتقـد بود زنـدگی در شـهرهای مذهبی نظیر مشـهد و قم انسان را به خدا و اسـلام نزدیکتر می کند و وقتی هم که با فعالیت چند ماهه در" ساری "مدتی از جبهه دور گشـته بود ،به خاطر قصد قبلی اش حضور بیشتر در جبهه ها و یا زندگی در شـهر "قم "و نیز اسـتفاده از کلاس های آیت ا... مشکینی و دیگر علمای اسلام تقاضای انتقالی به" قم "را کرد و در واحـد عملیات آنجا مشـغول فعالیت می شود .پس از دو ماه خدمت در آن واحد به جبههٔ جنوب می رود و این بار در موسـیان و در مرحلهٔ مقدماتی عملیات محرم با اصابت ترکش خمپاره به پایش به منزل می آید .هنوز بهبودی نیافته و به خوبی نمی توانست راه برود که سخت بی تابی کرده و می گوید :برادران گروهان وضع نابسامانی دارند و من باید بروم تا در مراحل بعدی عملیات حضور داشـته بـاشم . در مرحلهٔ سوم از ناحیـهٔ صورت تیر می خورد .پس از ۱۶ روز بستری در بیمارسـتان اندیمشک در حالی که شـنوائی خود را از دست داده و سـرگیجهٔ عجیبش سـبب آن می شـد که نتوانـد راه برود به منزل انتقال داده شـد و پی از بهبودی نسبی به قم برای ادامـهٔ خـدمت مراجعه می کنـد . به خاطر سـرمای شدید قم او را به ساری اعزام و ۳ ماه دیگر را در اهواز می گذرانـد .بعـد از مأموریت در اهواز به قم آمـده وبعداز سه الی پنج روز برای مدت ۶ ماه به جبهـهٔ جنوب اعزام می شود .چون احتمال حمله را داده و از طرفی امـام بزرگوارش در خصوص مانـدن نیروهای رزمنـده در ایام سال نودرجبهه ،آن پیام با ارزش را می پـذیرد .او می خواهد لبیک گوی صدیقی باشد ،از این جهت در جبهه مانده و در مراحل ۵ و۶ عملیات والفجر شرکت کرده که احتمالاً نقش واحدش در لشگر علی ابن ابیطالب پشتیبانی بوده است که وی برای شرکت در نبردهای خط مقدم داوطلب می شود و جهت شرکت در عملیات خیبر به آن منطقه اعزام و سـرانجام پس از بیست و هفت مـاه نبرد خالصـانه و بـا به نمـایش گذاشـتن اطاعت از امام در حـد والایش رزمنده ای که خود بارها و بارها شاهد و نظاره گر به خون نشستن گلوهای سرخ در غرب وجنوب میهن اسلامی مان بوده است ؛در منطقـهٔ عملیاتی خیبر واقع در جزیرهٔ مجنون عراق در تاریخ ۱۶/۱۲/۶۱ با اصابت ترکش به سـرش چون مجنون حق به خیل کاروانیان عاشق بسته و روانهٔ منزل نور می گردد .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

پورمحمد، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محسن پور محمد

محل تولد : --

شهرت

تابعیت : ایران

زندگینامه علمی

بنده از یک خانواده متوسط روستایی هستم. پدرم کشاورز و مادرم خانه دار است. سه فرزند دارم به ترتیب فاطمه متولد ۱۳۶۸ ، حسین متولد ۱۳۷۳ ، محمّد مهدی متولد ۱۳۸۱ و همسرم نیز معلّم هستند. در رشته خدمات بازرگانی در سال تحصیلی ۶۲ ـ ۶۳ دیپلم گرفتم. بلافاصله به حوزه علمیّه قم رفتم و در مدرسه علمیّه رسول اکرم (ص) به تحصیل علوم حوزوی پرداختم. تحصیلات حوزوی را در مدرسه امام باقر علیه السلام ادامه داده ، سطح را تمام کردم و در دروس خارج آیات عظام: فاضل لنکرانی (حج) جوادی آملی (صوم و خمس) و مکارم شیرازی (حدود و ارتداد) سبحانی (نماز و طهارت) واز درس خارج اصول اساتید معظم سبحانی و لاریجانی بهره بردم. البته از درس های آیت الله محفوظی و مرحوم آیت الله خاتم یزدی(ره) نیز استفاده کرده ام. و اسفار را در محضر استاد مصباح یزدی و استاد فیاضی آموختم. در کنار تحصیل در حوزه در این دوره به مدت یک سال در جبهه های نور علیه ظلمت داوطلبانه حضور داشته ام. بعد از جنگ در سال ۱۳۶۸ با شرکت در کنکور سراسری در رشته فلسفه دانشگاه تهران پذیرفته شدم و در سال ۱۳۷۳ از دانشگاه تهران کارشناسی فلسفه غرب را دریافت نمودم. در سال ۱۳۷۳ در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) در رشته دین شناسی در مقطع کارشناسی ارشد پذیرفته شدم و در این دوره به عنوان دانش پژوه ممتاز شناخته شده و پایان نامه خود را نیز در سال ۱۳۷۶ در موضوع«روح القدس در کتاب مقدس ادیان ابراهیمی» با درجه ممتاز دفاع کردم. همزمان در گروه تحقیقات ادیان به مدّت ۵ سال در محضر استاد حسین توفیقی و دکتر لگنهاوزن فعّالیّت داشتم.

با توجه به اینکه از دروس اسفار آیت الله مصباح یزدی بهره مند می شدم از طرف ایشان در سال ۱۳۷۳ ماموریت یافتم تا گزارش جامعی در خصوص فعّالیّت های علمی در عرصه های علوم عقلی در سطح کشور تهیه نمایم. در نهایت با جمعی از شاگردان ایشان طرح دایرة المعارف علوم عقلی اسلامی تهیه گردید و بنده به عنوان مسئول گروه های علمی در آن فعّالیّت داشتم. این کار زیر نظر آیت الله مصباح به مدیریت حجّت الاسلام و المسلمین محسن قمی آغاز شد. با توجه به مأموریت حاج آقای قمی به عنوان ریاست نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، بنده نیز به حسب وظیفه در آن شرایط حساس، مسئولیت نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه علوم پزشکی گیلان را بر عهده گرفتم و با توجه به موفّقیّت هایی در کار، از سال ۱۳۸۲ باحفظ سمت به عنوان دبیر منطقه ۲ کشوری انجام وظیفه می نمایم و نیز از سال ۱۳۸۱ به عنوان امام جمعه موقت شهرستان ما سال توفیق خدمت دارم.

پورمیرزا، علی اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اصغر پورمیرزا متولد تهران و دارای مدرک دکتری رشته حشره شناسی گرایش سم شناسی در سال ۱۳۶۸ از دانشگاه کاردیف انگلستان است. ایشان هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه ارومیه می باشد.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیگرایش : سم شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : مدارج علمی علی اصغر پورمیرزا به ترتیب زیر است : کارشناسی : حشره شناسی گرایش سم شناسی در تاریخ ۱۳۵۰از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد:حشره شناسی گرایش سم شناسی در تاریخ ۱۳۵۳ از دانشگاه تهران دکتری: حشره شناسی گرایش سم شناسی در تاریخ ۱۳۶۸ از دانشگاه کاردیف انگلستان عنوان پایان نامه در مقطع کارشناسی ارشد : بررسی حساسیت لاروهای کرم غوزه در برابر سموم سوپراسیدواندوسولفان . عنوان پایان نامه در مقطع دکتری : STUDIES ON THE SUSCEPTIBILITY OF HELIOTHIS ARMIGERA TO BACILLUS THURINGIENSIS AND ALPHA CYPERMETHRIN AND THE EFFECT OF HOST PLANT ON THE SUSCEPTIBILITY مشاغل و سمتهای مورد تصدی : علی اصغر پورمیرزا عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه ارومیه است. ایشان هم اکنون مدیرگروه گیاهپزشکی و در گذشته : ریاست دانشکده ، معاون آموزشی دانشکده - مدیرگروه گیاهپزشکی را برعهده داشتند.فعالیتهای آموزشی : فعالیتهای آموزشی علی اصغر پورمیرزا به قرار زیر است : تدریس دروس کارشناسی : سم شناسی ، آمار ، طرح آزمایشات تدریس دورس کارشناسی ارشد یا دکترای حرفه ای : سم شناسی تکمیلی - آمار حیاتی ـ روش تحقیق تدریس دوره دکتری : به عنوان استاد مدعو سم شناسی تکمیلی - مدل سازی کامپیوتری در حشره شناسی در دانشگاههای تهران و تربیت مدرسآرا و گرایشهای خاص : زمینه های تحقیقاتی مورد علاقه علی اصغر پورمیرزا به قرار زیر است: ۱-فرمولاسیون سموم شیمیایی ۲-فرمولاسیون سموم میکروبی ۳-بررسی اثرات سموم از نظر کشندگیچگونگی عرضه آثار : - تعداد مقالات چاپ شده در مجلات علمی و پژوهشی :۷۶ مقاله - راهنمای پایان نامه های دوره کارشناسی ارشد و یا دکتری عمومی :۱۸ پایان نامه طرحهای تحقیقاتی در دست اجرا و پایان یافته دکتر پور میرزا به ترتیب زیر است: ۱-بررسی تولید نیمه صنعتی سوشهای بومی NPV موثر روی هیلیوتیس و کارادرینا ۲- بررسی امکان فرموله کردن نماتدهای STEINERNEMATIDAE جهت مبارزه بیولوژیکی با أفات ۲-جمع أوری و شناسایی فون حشرات آذربایجانغربی ۳-بررسی مقایسه‌ای تاثیر نماتد STEINERNEMATIDAE و باکتری باسیلیوس تورنژیننیس برروی لارو پشه ها آثار : درمان مسمومیت های حاد ویژگی اثر : ۱۳۷۴ - ناشر جهاد دانشگاهی دانشگاه ارومیه۲ زراعت غلات ویژگی اثر : ۱۳۸۲ ، ناشر جهاد دانشگاهی دانشگاه ارومیه به طور مشترک با آقای دکترمهدی تاجبخش۳ سم شناسی ویژگی اثر : ناشر دانشگاه بوعلی سینا به طور مشترک با آقای دکترمحمدخانجانی۴ طرح های آزمایشی در علوم کشاورزی ویژگی اثر : ۱۳۷۳ ، ناشر جهاد دانشگاهی دانشگاه ارومیه

پوروالی، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۹ ش متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه و عالی را در تهران انجام داد و از مدرسه‌ی علوم سیاسی و بعداً دانشکده حقوق تهران لیسانس گرفت و در ۱۲۹۳ وارد خدمت وزارت امور خارجه شد و پس از طی مراحل مقدماتی، اولین سمت خارج از کشور وی نایب‌اولی و شارژ دافری سفارت ایران در بلژیک بود و بعد نایب‌اول سفارت ایران در ایتالیا گردید. در ۱۳۰۹ به وزارت جدیدالتأسیس اقتصاد ملی مأمور خدمت شد و به ریاست اداره جواز صادرات و واردات منصوب گردید. دو سال بعد به وزارت

امور خارجه بازگشت و ریاست اداره تابعیت و تذکره و سجلات به عهده‌ی او واگذار شد. سایر مشاغل وی در وزارت امور خارجه عبارتند از: مستشاری سفارت برلن، ژنرال قنسول‌هامبورگ، رئیس اداره کارگزینی، ریاست اداره دوم سیاسی، ریاست اداره یکم سیاسی، شارژدافر دائمی در سوئیس با مقام وزیرمختاری در سال ۱۳۲۵ به وزیرمختاری در سوئیس منصوب گردید و سه سال بعد وزیرمختار دولت ایران در لبنان شد و آخرین سمت وی سفیرکبیری در کشور آرژانتین بود.

پوروالی از اعضاء مطلع وزارت امور خارجه بود و به زبان‌های فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و چندین بار به نمایندگی دولت ایران به کنفرانس‌های بین‌المللی تجارت و گذرنامه و تجارت و حقوق بشر و خوار و بار و اتحادیه کمک مالی صلیب سرخ شرکت داشته است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پورهمایون، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۱. تحصیلات خود را در ایران و اروپا به اتمام رسانید و در حقوق و اقتصاد دکترا دریافت کرد. از ۱۳۱۹ به استادی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد برگزیده شد. ابتدا تدریس آیین دادرسی مدنی و بازرگانی و بعد اقتصاد را عهده‌دار گردید. در ۱۳۲۹ به معاونت وزارت بازرگانی انتخاب شد و سال بعد به ریاست اداره‌ی حقوقی بانک ملی رسید و در ۱۳۳۱ ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت سهامی بیمه‌ی ایران به عهده‌ی او قرار گرفت. در کابینه‌ی سپهبد زاهدی وزیر اقتصاد ملی و در کابینه‌ی مهندس شریف‌امامی، وزارت بازرگانی را بر عهده داشت. در ۱۳۴۰ دکتر علی امینی نخست‌وزیر، او را به ریاست بانک مرکزی ایران منصوب نمود و قریب دو سال در این سمت باقی بود. از ۱۳۴۴ به عنوان نماینده‌ی یکی از بانک‌های خصوصی به اروپا رفت و در ۱۳۵۳ درگذشت. تألیفات متعددی از خود به یادگار گذاشته است که از همه مهمتر دوره‌ی اقتصاد را می‌توان نام برد. مردی خلیق، مطلع و صحیح‌العمل بود. در کار دانشگاهی خود فوق‌العاده جدی و در عین حال باگذشت بود. او نمونه‌ی خوبی از استادان دانشگاه بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پوستی، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: بافت‌شناسی، دانشکده: دامپزشکی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای دامپزشکی از دانشگاه تهران، دکترای تخصصی از دانشگاه بریستول انگلستان در رشته بافت‌شناسی.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۷.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بافت‌شناسی، کالبدشناسی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۱۰ پایان‌نامه دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

بافت‌شناسی، هیستوتکنیک.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۷، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۶

زمینه علمی مقالات:

بافت‌شناسی، کالبدشناسی و آسیب‌شناسی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

پولادین، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۴ ش متولد شد. پدرش حسن خان در قزاقخانه درجه‌ی سرهنگی داشت. محمود پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی قزاقخانه شد ولی قبل از اینکه تحصیلات خود را به پایان برساند، از مدرسه اخراج شد. علت اخراج وی از مدرسه‌ی نظامی دیویزیون قزاق، فعالیت او و پدر و برادرش برای مشروطیت بود. در استبداد صغیر، پولادین جذب نیروی یپرم خان شد و عازم رشت گردید و همکاری صمیمانه‌ی خود را با اردوی گیلان آغاز کرد. در تصرف رشت و قتل آقابالاخان حاکم گیلان و بعد در فتح قزوین و جنگ در بادامک که منجر به شکست قوای محمدعلی شاه شد، فعالیت داشت و در همین نبرد چند گلوله خورد و چندی بستری بود. پس از خلع محمدعلی شاه، سپهدار تنکابنی رئیس‌الوزراء، سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ و یپرم خان رئیس نظمیه شدند. یپرم خان به نظمیه سر و صورتی داد و محمود پولادین را با درجه‌ی سلطانی به ریاست نظمیه‌ی قزوین گمارد. پولادین به انتظامات قزوین توجه نموده بود و کلانتری تأسیس کرد. پس از یک سال خدمت به تهران احضار شد و اواکیم ارمنی بجای او رئیس نظمیه‌ی قزوین شد. وی پس از ورود به تهران، وارد مدرسه‌ی افسری ژاندارمری گردید و پس از طی مدرسه‌ی مزبور با درجه‌ی سلطانی وارد فوج سرباز شد. پس از چندی به ژاندارمری دولتی انتقال یافت و مأمور در فوج ژاندارم اصفهان گردید و فرماندهی یکی از گروهان‌ها به او سپرده شد. این گروهان به دو مأموریت جنگی اعزام گردید. چندی سرگرم سرکوبی لرهای یاغی در بروجرد بود که سرانجام آنها را تار و مار کرد. سپس برای دستگیری سید محمد نامی در خوانسار که عده‌ای تفنگچی به دور خود جمع کرده بود، مأموریت یافت. در این مأموریت نیز محمودخان پولادین و گروهانش فاتح شدند و در خوانسار امنیت کامل برقرار گردید.

با آغاز جنگ بین‌الملل اول و هجوم قوای بیگانگان به ایران، عده‌ای از رجال و نمایندگان مجلس ابتدا به قم و بعد کاشان و

اصـفهان و کرمانشـاه رفته، دولت موقت ملی به ریاست نظام‌السـلطنه تشـکیل دادنـد. در اصـفهان فوج ژانـدارمری به فرمانـدهی یاور چیلندر سوئدی با مهاجرین همراه شد. افسـران ایرانی فوج اصـفهان عبارت بودند از سلطان عبدالعلی اعتماد مقدم، سلطان مهدی قلی خان تاجبخش، سـلطان حسن خان ملکزاده، ماژور صادق خان کوپال، سـلطان سیار، نایب تقی آلپ و سـلطان محمودخان پولادین. عـده‌ای از روحانیون و معاریف نیز با این نیروی ژانـدارم همراه شدنـد و سـرانجام به قصـر شـیرین و کرمانشاه رسـیدند. محمود خان پولادین به سـمت حاکم نظامی کرمانشاه منصوب گردیـد. از جمله اعمالی که به پولادین در این ایام نسـبت داده شـده است، اعدام پنـج نفر ایرانی بی‌گناه بـدون محاکمه و اجازه از مقامات مربوط برای خوش‌آمد ترک‌ها در قریه‌ی قزلچه می‌باشد. در قصـر شـیرین بین افسـران ژانـدارمری اختلاف نظر ایجـاد شـد و در نتیجه فرمانـدهان عثمانی جانب دسـته‌ای را گرفتنـد که فرمانـدهی آن با کلنل محمدتقی خان پسیان بود و در نتیجه افسـران دسته‌ی دیگر را که عبارت بودند از اعتماد مقدم، تاجبخش، سیار و پولادین به موصل تبعیـد نمودنـد. این عـده پس از چنـدی توسط انورپاشا وزیر جنگ عثمانی آزاد شدنـد و به اسـتانبول عزیمت نمودنـد. پس از پایان یـافتن جنگ بین‌الملل اول، وثوق‌الـدوله رئیس‌الوزرای وقت، فرمان عفو عمومی برای افسـران و مقاماتی که بـدون اجازه‌ی دولت به مهـاجرین پیوسـته بودنـد صـادر نموده، از افسـران ژانـدارمری خواست که به خـدمت بازگردنـد. محمودخان پولادین به ژانـدارمری بازگشت و با درجه‌ی ماژوری (سـرگرد) به فرماندهی گردان قزوین تعیین شد و قریب سه سال در این مأموریت بسـر برد. وی علاوه بر فرمانـدهی ژاندارمری، ریاست ایلات قزوین را نیز بر عهده داشت و گردنکشانی چون محمد حسن خان ظفرنظام و عباس سـلطان ضیاءآبادی را که از یاغیان بنام قزوین بودند، سرکوب نمود.

پس از کودتـای سوم حوت ۱۲۹۹، سـید ضـیاءالدین برای سـرکوبی اکبر میرزا صارم‌الـدوله والی کرمانشاه که امکان حمله‌ی وی به تهران می‌رفت، ماژور محمودخان پولادین را با اختیارات کامل به آن منطقه فرسـتاده و دستور داد فوج ژاندارم کرمانشاه تحت اوامر مشـارالیه قرار بگیرد. پولاـدین در نیمه‌ی دوم فروردین ماه ۱۳۰۰ با قوای خود ارک دولتی و محل سـکونت صارم‌الدوله را محاصـره کرد و جنگ سـختی بین قوای محلی و ژاندارم‌ها آغاز شد و تلفات سـنگینی به طرفین وارد آمد و سرانجام صارم‌الدوله دستگیر و به تهران اعزام گردید.

پولادین پس از انجام این مأموریت به تبریز اعزام شـد و به فرماندهی فوج ژاندارم مقیم شـرفخانه منصوب گردید. افراد این هنگ از افراد باقیمانـده‌ی چنـد گردان ژانـدارمری بودنـد که سـمیتقو آنها را تار و مار کرده بود. علاوه بر آنکه ماهها حقوق خود را دریافت ننموده بودنـد، جیره نیز به آنهـا مرتباً داده نمی‌شـد و رفتار ماژور پولادین با آنها نه تنها رفتار انسانی نبود بلکه از هرگونه توهینی به آنها خودداری نمی‌کرد. در همان هنگام ماژور لاهوتی افسـر سابق ژاندارم که در اثر اعمال خلاف و قتل، متواری و غیاباً محکوم به اعـدام شـده بود، به شـفاعت حـاج مخبرالسـلطنه هـدایت والی آذربایجان، مورد عفو قرار گرفته با همان درجه‌ی ماژوری به خـدمت ژانـدارمری پـذیرفته شـد و به معاونت پولادین منصوب گردیـد. افسـران فوج ژانـدارم که در شـرفخانه اردو زده بودند، به علت سوء رفتـار پولاـدین همـدست شـده، دست به کودتائی زدنـد و لاهوتی را به رهبری خود انتخاب کردنـد. لاهوتی ابتـدا ماژور پولادین و آجودانش را توقیف نمود و پس از قطع سـیم‌های تلگراف، به شهر تبریز حمله برده ضمن توقیف مخبرالسلطنه و ساعدالسلطنه معاون والی، شـهر را تصـرف کردنـد و زد و خورد شدیـد بین قزاق‌هـا و ژانـدارم‌ها آغـاز شـد. پس از یک شـبانه روز، لاهوتی به شوروی گریخته و همدسـتان او بازداشت گردیدند. پس از فرار لاهوتی، ماژور پولادین از زندان آزاد شده و درجه‌ی سرهنگ دومی گرفت و فرمانده فوج ژاندارمری آذربایجان گردید. در نیمه دوم سال ۱۳۰۰ ش سمیتقو قلعه‌ی چهریق را پایگاه خود قرار داده و قصد حمله داشت. قوائی تحت فرماندهی سرتیپ امان‌اللّه میرزا جهانبانی تشکیل گردید که از ۷ ستون تشکیل می‌شد. ستون چهارم این قوا فوج ژاندارم تبریز و سواران چریک محلی به فرماندهی محمودخان پولادین بود که در نتیجه قلعه چهریق فتح و سمیتقو متواری شد.

در اواخر سال ۱۳۰۰ پس از ادغام قزاقخانه و ژاندارمری، محمودخان پولادین به قشون انتقال یافت و ریاست سـتاد لشـکر غرب به او

واگذار شد. در آن موقع امیر احمدی متصدی لشکر غرب بود و با الوار می‌جنگید. پولادین علاوه بر ریاست ستاد نیروی غرب، مدتی حاکم نظامی بروجرد و مدتی هم حکومت نظامی خرم‌آباد را عهده‌دار گردید و در غالب جنگ‌های امیر احمدی با الوار مشارکت داشت و در حقیقت بازوی راست فرمانده لشکر بود. پولادین در اواخر ۱۳۰۴ به تهران بازگشت و با ارتقاء به درجه‌ی سرهنگی، فرمانده فوج پیاده پهلوی شد. این هنگ پیاده حفاظت از کاخ‌های سلطنتی را نیز بر عهده داشت. پولادین در تاجگذاری رضاشاه، عنوان آجودانی شاه را گرفته و از افسران نزدیک به شاه تلقی می‌شد.

سرهنگ پولادین روی همرفته افسری فعال، جنگجو، قدرت‌طلب، حساس و فحاش بود. ترقیات سریع بعضی از افسران ژاندارمری و قزاقخانه مانند: محمد درگاهی، عبدالرضا افخمی، محمدحسین فیروز، حبیب‌اللَّه شیبانی، فرج‌اللَّه آق‌اولی، حیدرقلی پسیان، کریم بوذرجمهری و محمد محتشمی او را سخت آزرده خاطر ساخته بود و به هیچ وجه تحمل عقب‌ماندگی خود را نداشت، مخصوصاً با خدماتی که در نبردهای لرستان انجام داده بود انتظار پاداش بیشتری داشت و از این رو فکر کودتا در مغز او به وجود آمد و چون به تنهائی قادر به اجرای چنین تصمیمی نبود، تدریجاً عده‌ای از افسران لشکر مرکز و چند نفری از خارج از نظام را با خود همراه ساخت که عبارت بودند از: نایب سرهنگ نصراللَّه خان کلهر، یاور احمد همایون، یاور روح‌اللَّه خان (مشکین قلم)، یاور احمد پولادین، حیم کلیمی (نماینده‌ی دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی)، شیخ‌العراقین‌زاده (محمدرضا تجدد)، سید کاظم اتحاد و آقا میرنامی. سه روز قبل از انجام کودتا، نقشه‌ی کودتا توسط یکی از همراهان (آقامیر) نزد رئیس نظمیه فاش شد و به دستور رضاشاه، پولادین و کلیه‌ی همراهان بازداشت و خلع درجه شدند. حیم کلیمی و احمد پولادین را برای تعقیب به عدلیه سپردند و سرهنگ پولادین و بقیه‌ی افسران، تحویل دادگاه نظامی شدند. یک دادگاه فوق‌العاده نظامی به ریاست سرتیپ جعفرقلی آقا بیگلرپور فرمانده تیپ سوار و عضویت سرهنگ محمد محتشمی و سرهنگ ابوالقاسم گرانمایه تشکیل گردید. پولادین در دادگاه صراحتاً اقرار به چنین کاری کرد و علت چنین تصمیمی را سوء رفتار سرهنگ بوذرجمهری و تبعیضات زیاد در قشون قلمداد کرد. سرانجام دادگاه در روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۰۶ حکم خود را به شرح زیر صادر نمود:

۱- سرهنگ محمود پولادین محکوم به اعدام، ۲- یاور احمد همایون ۱۵ سال حبس، ۳- سرهنگ نصراللَّه کلهر ۷ سال حبس، ۴- یاور روح‌اللَّه خان ۵ سال حبس.

در آن تاریخ مرسوم بود که احکام دادگاه‌های نظامی بایستی به امضای رئیس ارکان حرب قشون برسد. وقتی حکم صادره را نزد سرتیپ حبیب‌اللَّه شیبانی رئیس ارکان حرب بردند، وی از امضای حکم خودداری کرد و آن را صحیح ندانست. عمل سرتیپ نامبرده موجب تغیر شاه شد و وی را از سمتی که داشت خلع نمود و به جای وی سرتیپ محمد نخجوان رئیس مدارس کل نظام را انتخاب کرد.

اجرای حکم اعدام درباره‌ی سرهنگ پولادین در نیمه‌های شب ۲۴ بهمن ماه ۱۳۰۶ در میدان تیر لشکر مرکز با فرمان سرهنگ احمد زاویه انجام گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پویان، انوشیروان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالرسول پویان مستشار دیوان عالی کشور، متولد ۱۳۰۸. پس از اخذ دیپلم برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و در رشته‌ی

پزشکی درجه‌ی دکترا گرفت و در جراحی عمومی عالی‌ترین درجه‌ی علمی، که پروفسور اگرژه باشد، نصیب او شد. این موقعیت علمی ممکن است هرچند سال یک بار نصیب یک خارجی شود. در میان صدها داوطلب، او بدین موفقیت ممتاز عالی نائل شد و دولت فرانسه حاضر شد او را به استادی دانشگاه پاریس برگزیند و به وی اجازه‌ی دایر کردن مطب و عمل جراحی در فرانسه بدهد. ولی او در ۱۳۳۹ به ایران آمد. در آن تاریخ دانشگاه ملی تازه تشکیل شده بود. او را به ریاست دانشکده‌ی پزشکی برگزیدند. چند سالی که رئیس دانشکده‌ی پزشکی بود، همه روزه چند عمل جراحی مهم انجام می‌داد. ادب و طرز برخورد خوب و مهارت در عمل جراحی، او را مشهور خاص و عام کرد و از این طریق به ثروت موروثی خود مبالغ قابل ملاحظه‌ای افزود. در ۱۳۴۵ به ریاست دانشگاه ملی منصوب شد. در زمان تصدی او، دانشگاه ملی بسیار توسعه یافت. چند دانشکده‌ی جدید تأسیس شد و کادر علمی دانشگاه ملی رو به ازدیاد چشمگیری گذاشت. موفقیت او در این سمت بر شهرت و محبوبیتش افزود و موجب شد به فکر مشاغل دیگری بیفتد. وزارت بهداری مناسب‌ترین شغل برای او بود. تلاش او و کمک‌های بازی‌گردانان سیاسی بالاخره او را در رأس وزارت بهداری قرار داد. هنوز چهل ساله نشده بود که پست وزارت گرفت. بودجه‌ی هنگفت وزارت بهداری و مقام وزارت، راه او را عوض کرد. بعد از انقلاب دستگیر و مدتی زندانی بود، پس از آزادی به اروپا رفت و در پاریس مطبی دائر نمود و سرانجام در ۱۳۷۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پهلوانیان، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد پهلوانیان

محل تولد : یزد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب احمد پهلوانیان در سال ۱۳۷۲ بعد از اخذ دیپلم در رشته ریاضی به حوزه علمیه قم مشرف و مشغول به تحصیل شدم ، در مدت ۵ سال سطح مقدماتی و عالی را پشت سر گذاشته و بعد از آن به درس خارج اشتغال پیدا کرده و در کنار آن در رشته های ارتباطات و پس از آن فلسفه و کلام اسلامی در دانشگاه های صداو سیما و باقر العلوم در مقطع کارشناسی ارشد تحصیل کردم .

از جمله دوره های آموزشی غیر رسمی که گذراندم می توان به دوره تربیت مربی کودک و نوجوان ، فیلم نامه نویسی ، نقد فیلم ... اشاره کرد . تاکنون کتب و مقالات متعددی در زمینه ها ی ادبیات ، داستان ، روانشناسی و ارتباطات و فلسفه ، نگارش در آورده ام و در رشته های ادبیات عرب (حوزه) ارتباطات (مبانی جامه شناسی) و فیلم نامه نویسی در دوره های متعددی تدریس کرده ام .

پهلونژاد، چراغعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بزرگ‌مالک، درباری، مقتول شاه. معروف به امیر اکرم اهل الشت سوادکوه، پسرعموی رضاشاه. از ملاکین و متولین مازندران بود وقتی پسرعمویش به سلطنت رسید، مدتی حکومت مازندران با او بود، سپس به تهران فراخوانده شد و معاونت وزارت دربار و پیشکاری ولیعهد به او سپرده شد. چند بار در غیاب تیمورتاش، سرپرست وزارت دربار شد و نزد شاه خیلی مقرب بود. هنوز چند سالی از صعودش به قدرت نگذشته بود که با وضع وخیمی برای معالجه به اروپا رفت و در همان جا فوت شد. روزنامه‌ها فوت وی را مولود بیماری سرطان نوشتند، ولی حقیقت مطلب این بوده است که یک روز شاه عصبانی شده و با چکمه چند لگد به شکم او کوبیده بود. همین ضربات او را از پای درآورد. چندی در تهران تحت معالجه بود و چون بهبود نیافت او را به اروپا فرستادند، ولی معالجات سودمند نیفتاد و در همان جا از بین رفت.

چراغعلی خان سواد کوهی ملقب به امیر اکرم پیشکار محمدرضا شاه در ایام ولایت عهد، پسرعم رضا شاه. وی مدتی والی مازندران بود (ف. برلین ۱۳۰۹ ه.ش.) جنازه‌اش در حضرت عبدالعظیم مدفونست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پهلوی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضاشاه پهلوی در ۲۴ اسفندماه ۱۲۵۶ ش مطابق ربیع‌الاول ۱۲۹۵ ه.ق و برابر ۱۶ مارس ۱۸۷۸ م در قصبه آلاشت از توابع سوادکوه مازندران متولد شد. پدرش عباسعلی خان معروف به داداش‌بیک با درجه‌ی یاوری، افسر فوج سوادکوه بود و پدربزرگش مرادعلی خان باوند از افراد همین فوج بود که در جنگ هرات کشته شد. آخرین درجه‌ی نظامی او نایب‌اولی بود.

عباسعلی خان در ۱۲۵۴ در یک مأموریت موقت در تهران، با دختری به نام زهرا که پدرش در تهران خیاطخانه داشت و به تازگی فوت نموده بود و دختر در حضانت برادرش ابوالقاسم خان قرار داشت، ازدواج نمود. خانواده‌ی این دختر از مهاجرین گرجستان بودند که بعد از قرارداد ترکمانچای به ایران آمده بودند.

عباسعلی خان با تازه عروس چندماهی در تهران به سر برد و چون مأموریتش در تهران به اتمام رسید، به الشت بازگشت و به علت نامساعد بودن وضع مالی، نتوانست مسکن مستقلی برای او تدارک ببیند و ناگزیر او را به خانه‌ی همسر اولش برد. طبعاً خانواده‌ی اصلی او از این میهمان ناخوانده نه تنها خشنود نبودند بلکه به عناوین مختلف در مقام آزار و زجر وی برمی‌آمدند، مخصوصاً از زمانی که مشخص شد زهرا باردار است، فشار بر او بیشتر شد. هنوز چند روزی از تولد نوزاد جدید سپری نشده بود که یاور عباسعلی خان به بیماری فجأه درگذشت و همسرش الشت را ترک و با طفل چند روزه‌ی خود عازم تهران گردید و با قافله‌ای که مرکوب آنها قاطر بود، حرکت کرد. در سرگدوک فیروزکوه، طفل چند روزه از سرما و برف سیاه شد و به حال اغما رفت و مادر پنداشت که نوزاد مرده است. او را به چاروادار سپرد تا جسد را دفن کند. چاروادار طفل مرده را در آخور یکی از طویله‌ها با قنداق بر جای گذاشت و خود و قافله به راه افتادند. ساعتی دیگر قافله‌ی تازه‌ای می‌رسد و یکی از آنها آواز گریه‌ی طفلی را می‌شنود و می‌رود کودکی را در آخور می‌بینند. او را برده، گرم می‌کند و شیر می‌دهد و همراه خود می‌آورند. در فیروزکوه به قافله‌ی قبلی

می‌رسند و ماجرای طفل را بیان می‌کنند. در همین هنگام مادر طفل از ماجرا مطلع شده و کودک خود را بازمی‌ستاند.

توقف این خانواده چند ماهی در تهران طول نکشید و مجدداً به الشت سوادکوه بازگشتند. حضانت و قیمومیت بچه به سرهنگ نصراللّه خان عمویشان که در همان فوج سوادکوه فرمانده‌ی دسته‌ی پیاده بود داده شد و مادرش نیز به تهران بازگشت و شوهر کرد. رضا تا چهارده سالگی آموزشی ندید و حتی سواد خواندن و نوشتن را یاد نگرفت. از ده سالگی آثار گردنفرازی و سرکشی در او پدید آمد. در چهارده سالگی نصراللّه خان عمویش او را به عنوان قزاق پیاده به فوج سوادکوه سپرد و قرار بر این شد هر قزاقی که بیمار یا غایب می‌شود، به جای او رضا وارد صف شود. رضا فقط دو جیره غذا دریافت می‌کرد و حقوقی به وی پرداخت نمی‌شد. دو سال بدین منوال در فوج سوادکوه خدمت می‌کرد. بیباکی و رشادتش مورد توجه واقع شد و به طور رسمی در فوج با ماهی سه تومان استخدام گردید و فوج، اسبی در اختیار او قرار داد. غالباً حفاظت راه‌سازی و فیروزکوه با او و سه قزاق دیگر بود.

در ۱۳۱۳ ه.ق که ناصرالدین شاه در زاویه‌ی مقدسه‌ی حضرت عبدالعظیم به قتل رسید، میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم برای حفظ پایتخت تدابیری اتخاذ نمود، از جمله فوج سوادکوه را که ابوابجمعی او بود، به تهران فراخواند. فوج سوادکوه پس از سه روز وارد تهران شد و حفاظت سفارتخانه‌ها و بانک‌های خارجی و مؤسسات دولتی به این فوج سپرده شد. رضاخان تابین سرکش و تندرو هرچند مدتی محافظ یکی از سفارتخانه‌ها بود. قریب سه سال در سفارت هلند و همین مدت در سفارت بلژیک نگهبانی می‌داد.

رضاخان در ۱۳۱۹ ه.ق در اثر جدیت در کار و خدمات نظامی، وکیل‌باشی شد و به مشهد انتقال یافت و سرپرست محافظین بانک استقراضی روسیه شد. سختگیری‌های او در مورد ارباب رجوع بانک موجب گردید تجار نزد والی شکایت برند. والی نیز دستور تنبیه و تعویض مستحفظین بانک را داد. رضاخان به تهران بازگشت و به آتریاد قزاق تهران معرفی شد و محل خدمت او، گروهان شصت‌تیر شد.

مظفرالدین شاه در سفر اول خود به اروپا چند عدد شصت‌تیر وارد کرده بود، از آن جمله یکی به قزاقخانه داد. ماژور سرهنگ عبداللّه خان فرمانده گروهان شصت‌تیر شد و رضا قزاق پیاده وکیل‌باشی آن گروهان گردید. رضاخان وکیل‌باشی در تعلیم تابین‌های زیردست خود جدیت زیادی به خرج داد به طوری که نفرات زیردست او بسیار ورزیده و تیرانداز ماهر بودند و از اینرو با وجودی که درجه‌ی گروهبانی داشت، اسمش در قزاقخانه سر زبان‌ها افتاد سهل است، در محافل تهران مخصوصاً بین لوطی‌ها و قمه‌کش‌ها و ورزشکاران شهرت یافت. مرحوم ملک‌الشعرای بهار در جلد اول تاریخ احزاب سیاسی چنین نوشته است:

«طبق تحقیقی که کرده‌ایم در قزاقخانه مدرسه‌ای بود که اتاق‌های بالاـ ویژه اولاد صاحب‌منصبان قزاق و سایر محترمین و اتاق‌های پائین خاص اطفال افراد قزاق و اولاد فقراء بود. در آن اوقات از روسیه معلمی برای ورزش جدید به ایران آمد که شاگردان قزاق را مشق ورزش بدهد و گروهانی که رضاخان، وکیل‌باشی آنجا بود و شصت‌تیر داشتند و ریاست آن با عبداللّه خان سرهنگ بود، از شاگردان پائین بودند و این شاگردان در ورزش بهتر از شاگردان مدرسه بالا از کار درآمدند و همه‌ی آنها از بچه‌های شیطان و ورزیده و تابین‌های رضاخان بودند. اول صاحب‌منصبان مشق ورزش می‌کردند و سپس به تابین‌های خود تعلیم می‌دادند و رضاخان نیز از جمله آنها بود. بدین لحاظ که از ورزش خوب از کار درآمد و به تابین‌های خود خوب تعلیم داد و در کار شصت‌تیر نیز امتحان‌های خوب داد.»

رضاخان وکیل‌باشی گروهان شصت‌تیر همه روزه پس از خدمت در سربازخانه، در قهوه‌خانه حاج صفر واقع در محله‌ی سنگلج حضور پیدا می‌کرد و گاهی پاتوق او عکاسخانه‌ی میرزا جعفر خادم بود و غالباً عده‌ای از نظامیان و ورزشکاران نیز عصرها همین رویه را اتخاذ می‌کردند و هنگام گفتگوهای عادی، گاهی بین آنها اختلاف نظر حاصل می‌شد که منجر به شوشکه‌کشی می‌گردید.

مرحوم عبداللّه مستوفی در جلد سوم زندگانی من در صفحه‌ی ۲۳۴ درباره‌ی رضاخان و گردنکشی و شرارت او چنین نوشته است:

«در میان قزاق‌ها دو نفر بودند که از همه بیشتر در شوشکه‌کشی تظاهر داشته و افراد عادی قزاق از عهده‌ی آرام کردن آنها برنمی‌آمدند و هر وقت یکی از این دو نفر مشغول این بی‌مزگی می‌شد، باید آن دیگری را مأمور کنند که بتواند آقای وکیل‌باشی را مغلوب و شوشکه‌ی او را غلاف کند.

این دو نفر یکی رضا و دیگری علیشاه بودند. رضاشاه پهلوی اثر زخم یکی از این مبارزه‌ها را بر صورت خود داشت. ولی من که علیشاه را در مقام سرتیپی و رئیس تیپ مستقل کرمان دیدم، اثری از مقابله به مثل از طرف رضا در صورت او به جا نیاوردم و این خود مدلل می‌دارد که رضا بیشتر از علیشاه، رعایت هم قطاری را می‌نموده است والّا تلافی و معامله متقابله در نوبت دیگر که گزک دست رضا می‌افتاده، کار مشکلی نبوده است. ولی از وقتی که رضا، رضاخان شد و به مقام افسری ارتقاء یافت، دیگر از این قماش کارها نمی‌کرد».

رضاخان تا ۱۳۲۴ ه.ق در آتریاد تهران در گروهان شصت‌تیر مشغول کار بود. در این سال مردم ابتدا برای تأسیس عدالتخانه در اماکن متبرکه متحصن شده و عزل عین‌الدوله صدراعظم را که مردی مستبد و سختگیر بود، خواستار شدند و سرانجام به سفارت انگلیس رفته تقاضای حکومت مشروطه نمودند. مظفرالدین شاه در مقابل خواسته‌ی مردم تاب مقاومت نیاورد، عین‌الدوله را عزل و میرزا نصراللّه خان مشیرالدوله را به جای او نشانید و فرمان مشروطیت را صادر کرد. مظفرالدین شاه رشوه‌ی دیگری هم به مردم داد و آن تبعید عین‌الدوله به فریمان ملک شخصی او بود. عین‌الدوله از شاه تقاضا کرد برای حفظ جان او و همسرش (مهد علیا) که دختر شاه بود، عده‌ای قزاق همراه او روانه‌ی فریمان نماید. شاه خواسته‌ی عین‌الدوله را به قزاقخانه ابلاغ کرد و در نتیجه یک دسته قزاق به فرماندهی رضا وکیل‌باشی در معیت عین‌الدوله عازم فریمان شدند. در همان چند روز اول عین‌الدوله طرز کار و انضباط و دیسیپلین فرمانده قزاقان محافظ خود را پسندیده و با او گاهی به مذاکره می‌نشست. والی خراسان وجود عین‌الدوله را در فریمان به مصلحت نمی‌دانست و از اینرو از شاه خواست تا محل او را تغییر دهد و سرانجام عین‌الدوله به مازندران رفت و رضاخان و قزاقان را همراه خود برد. در مازندران، به توصیه و صلاحدید عین‌الدوله، رضاخان ایام فراغت خود را به تحصیل اختصاص داد و ظرف چند ماه خواندن و نوشتن را فراگرفت و همین چند ماه تحصیل مایه‌ی اولیه‌ی سواد رضاخان شد و بعدها نزد دبیر اعظم بهرامی‌منشی خود کار را ادامه داد.

توقف رضاخان نزد عین‌الدوله زیاد طولانی نشد. پس از مرگ مظفرالدین شاه به تهران احضار گردید و به همان گروهان شصت‌تیر معرفی شد. در همان موقع عبداللّه خان فرمانده گروهان شصت‌تیر درگذشت و رضاخان با ارتقاء به درجه‌ی افسری، فرمانده گروهان شد و کریم آقاخان بوذرجمهری وکیل‌باشی گروهان گردید.

در شهریور ماه ۱۲۸۸ ش در زنجان حاج ملا قربانعلی متنفذ و مستبد زنجان علیه حکومت مشروطه قیام نمود و در همان موقع رحیم خان چلبیانلو و شاهسون‌ها شهر اردبیل را محاصره نمودند و پس از تصرف آن شهر، اموال مردم را غارت کردند. از تهران عده‌ای از سواران بختیاری به ریاست جعفرقلی خان سردار بهادر (بعدها سردار اسعد) و عده‌ای مجاهد ارمنی به فرماندهی یپرم خان و تعدادی قزاق به فرماندهی نایب رضاخان فرمانده گروهان شصت‌تیر عازم آذربایجان شدند. ابتدا غائله‌ی زنجان سپس مسئله‌ی شاهسون‌ها با فتح نیروی دولتی خاتمه یافت. رضاخان و گروهانش در این دو جنگ از خود رشادت‌ها به خرج دادند. در سفر اردبیل، رضاخان جان یپرم‌خان را نجات داد.

ملک‌الشعرای بهار در این مورد چنین می‌نویسد:

«شبی در مدرسه ارامنه نمایش بود. سردارسپه وزیر جنگ و سردار بهادر که آن وقت سردار اسعد لقب یافته بود و جمعی دیگر از رجال نیز دعوت داشتند من هم بودم.

... در یکی از فواصل پرده‌های نمایش در اتاقی هدایت شدیم که مخصوص مهمان محترم تهیه و چیده شده بود. سردارسپه مرا هم

دعوت کرد و در آن اتاق سر میز نشسته بودیم و صحبت‌های متفرقه به میان آمد، منجمله سردار اسعد اشاره به سفر اردبیل کرد و گفت در سفری که ما در رکاب حضرت اشرف به اردبیل رفتیم. سردارسپه نگذاشت سخنش تمام شود و گفت خیر من در رکاب شما بودم... و بعد از آن گفت:

من در آن سفر (یپرم) را از مرگ نجات دادم زیرا اشرار دره‌ای را از دو طرف گرفته بودند و تا ته دره و کوهها را در دست داشتند و ما در جلگه مقابل آن دره اردو زده بودیم و تا میدان جنگ فاصله‌ی زیادی نداشت و به دره‌ی مزبور نزدیک بود.

روزی از دشمن خبری نشد. یفرم سوار شد برای تحقیق از مواضع مقدم دشمن تنها پیش رفت و من ملتفت خبط او شدم و نگران بودم. یفرم رفت و داخل دره شد و بلافاصله صدای شلیك تفنگ شنیده شد و یفرم برنگشت.

من به عجله سوار شده به سوی دره راندم. به دهنه دره که رسیدم دیدم که در دو طرف دره اشرار پشت سنگ‌ها موضع گرفته‌اند. یفرم غفلت کرده مسافتی به داخل دره رانده است و از دو سو هدف قرار گرفته و اسبش را زده‌اند و خود او به خاکریز سرقناتی پناه برده و تا فشنگ داشته از خود دفاع کرده و سپس با ماوزر به دفاع پرداخته و فشنگ در لوله ماوزر گیر کرده است و چند نفر پشت‌خم به طرف و کشاله کرده‌اند و او با لوله ماوزر مأیوسانه به آنها نهیب می‌دهد.

من پیاده شدم و با تفنگ چند تیر به اطراف و جلو او تیراندازی کردم. یفرم را از آن مخصمه نجات دادم... و آن روز کاری مهم صورت دادیم».

پس از مراجعت به تهران، ضمن استقبال باشکوهی که از هر سه واحد جنگی به عمل آمد، رضاخان فرمانده گروهان شصت‌تیر به درجه‌ی سلطانی ارتقاء پیدا کرد.

در ۱۲۹۰ ش محمدعلی میرزا، شاه مخلوع ایران، به اتفاق ملك منصور میرزا شعاع‌السلطنه و سالارالدوله دو برادرش وارد ایران شدند و هر کدام با گردآوری سپاهی عظیم به قصد تصاحب تهران به تلاش افتادند. طلایه‌دار این قوا به فرماندهی میرزا علی خان ارشدالدوله پس از تصرف شاهرود به سمت تهران حرکت کرد و در جعفرآباد ورامین آرایش جنگی گرفت. سردار بهادر و یپرم‌خان مأمور مدافعه از پایتخت شدند و گروهان رضاخان نیز با شصت‌تیرش در این جنگ شرکت داشتند. رضاخان در این جنگ با شصت‌تیرش رشادت و جلادت زیادی به خرج داد. با وجودی که قوای ارشدالدوله چندین برابر قوای دولتی بود، پس از یک روز زد و خورد مغلوب و به دست قوای دولتی اسیر گردید و سپس اعدام شد.

در همان موقع سالارالدوله با چهل هزار سوار از ایل کلهر به سمت تهران پیش آمد و پس از تصرف اراک و ملایر، در ساوه اردو زد و قوائی از تهران به سرپرستی یپرم و سردار بهادر عازم ساوه شد. رضاخان با گروهانش در آن جنگ شرکت داشت.

در اردیبهشت ماه ۱۲۹۱ ش بار دیگر ابوالفتح میرزا سالارالدوله به ایران حمله کرد و پس از تسخیر کردستان و کرمانشاه، آهنگ همدان نمود. از طرف دولت، عبدالحسین میرزا فرمانفرما مأمور دفع حملات شد و جنگ سختی بین دو گروه آغاز شد. در این جنگ یپرم‌خان و دکتر سهراب در شورجه به قتل رسیدند. در این نبرد رضاخان با شصت‌تیرش شرکت داشت و از کسانی که در آن جنگ بودند، شنیده شد که می‌گفتند رضاخان کمال شجاعت و رشادت را به خرج داده بود و یکی از عوامل عمده شکست اشرار توپخانه و مقاومت رضاخان بود.

سلطان رضاخان در ۱۲۹۲ ش مأمور سرکوبی اشرار و راهزنان تربت جام و باخزر شد و این مأموریت جنگی را انجام داد و درجه‌ی یاوری گرفت و به آتریاد آذربایجان انتقال یافت. در این مأموریت با چند نفر افسران روسی که قصد ربودن زنی را در تبریز داشتند برخورد شدید پیدا کرد و گذشته از زخمی نمودن نظامیان روس، زن را از دست آنها نجات داد. امیر پنجه محمدخان (بعدها سردار عظیم) در حفظ یاور رضاخان جد و جهدی معمول داشت و محرمانه او را به تهران فرستاد و از طرف فرمانده دیویزیون قزاق به فرماندهی باطالیون تیراندازان آتریاد همدان منصوب شد و پس از چندی فرمانده گردان پیاده همدان شد و در همین سمت یک

برخورد نظامی با سلطان محمدتقی خان پسیان فرمانده ژاندارمری همدان پیدا کرد. در ۱۲۹۴ ش درجه‌ی سرهنگی گرفت و در همان سال با گردانش به تهران احضار شد و در بیرون دروازه‌ی قزوین اردو زد.

در همین سال، ژنرال مایدل از فرماندهی لشکر قزاق عزل شد و از طرف کرنسکی رئیس حکومت موقتی روسیه، سرهنگی به نام کلرژه به فرماندهی لشکر قزاق منصوب و به ایران آمد. از این تغییر، افسران روسی و افسران ایرانی ناراضی شدند و سرانجام سرهنگ رضاخان حاضر شد این مهمان ناخوانده را از ایران اخراج نماید. سرهنگ رضاخان ابتدا به وسیله‌ی گردان پیاده خود محل قزاقخانه را تصرف کرد، سپس وارد اتاق فرمانده دیویزیون شد و به وی اخطار کرد چون افسران ایرانی از شما راضی نیستند باید استعفا نموده از ایران خارج شوید. کلرژه چون راهی نداشت و استقامت را بی‌فایده دید، استعفای خود را به سرهنگ رضاخان داده و کلنل استاروسلسکی را به قائم‌مقامی خویش تعیین کرد و به این ترتیب کودتای اول رضاخان در قزاقخانه انجام گرفت. اقدام رضاخان در اخراج فرمانده‌ی روسی لشکر قزاق، موقعیت او را در بین قزاقان افزایش داد.

در اردیبهشت ۱۲۹۷ ش سرهنگ رضاخان به فرماندهی فوج تیراندازان همدان تعیین شد و در همان موقع حمایل و نشان سرتیپ‌سومی گرفت. فرمان وی به شرح زیر از طرف سلطان احمد شاه صادر شد.

«نظر به پاس خدمت و مراتب لیاقت که از رضاخان سرهنگ بریگاد قزاق معروض افتاده است به تصویب جناب اشرف امجد اکرم مهین‌دستور معظم وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء و استدعای جناب مستطاب اجل اکرم افخم سپهدار اعظم وزیر جنگ معزی‌الیه را به اعطاء حمایل و نشان سرتیپ‌سوم قرین افتخار فرمودیم.

امضاء»

سرتیپ رضاخان در آن مأموریت در چند جنگ داخلی شرکت کرد از جمله در محاربات گیلان با میرزا کوچک خان مشارکت نمود ولی توفیقی نیافت. در ۱۲۹۹ فرمانده فوج پیاده آتریاد تهران شد و بعد به فرماندهی آتریاد همدان منصوب گردید و درجه‌ی سرتیپ‌دومی گرفت. متن فرمان به این شرح است:

«نظر به پاس خدمت و مراتب لیاقت که از معتمدالسلطان رضاخان سرتیپ‌سوم قزاق معروف افتاده است به تصویب جناب مستطاب اشرف امجد اکرم افخم مهین‌دستور معظم میرزا حسن خان مشیرالدوله رئیس‌الوزراء و استدعاء جناب مستطاب اجل اکرم افخم وثوق‌السلطنه وزیر جنگ معزی‌الیه را به اعطاء منصب سرتیپ‌دومی قرین افتخار فرمودیم».

سرتیپ رضاخان هنگامی که فرمانده فوج پیاده تهران بود، مأمور سرکوبی بلشویک‌ها در بندر انزلی و غازیان شد. قبل از حرکت عده قرار شد خانواده‌ی افراد هنگ برای دیدار و تودیع در محوطه‌ی پادگان حضور یابند و این دستور بلافاصله اجرا شد. در موقع ملاقات نفرات هنگ با خانواده‌ی خودشان یک سرهنگ روسی به نام خایاروف برای بازدید وارد پادگان شد. سرتیپ رضاخان برای سرهنگ روسی فرمان خبردار داد ولی سرهنگ بدون اعتناء به احترامات نظامی نسبت به ملاقات افراد هنگ با خانواده‌شان عصبانی شده، دستور اخراج آنها را داد. ولی سرتیپ رضاخان بشدت به عمل سرهنگ روسی اعتراض نموده، گفتگوی آنها به مناقشه تبدیل شد و رضاخان با شوشکه به صاحب منصب روسی حمله کرد و در نتیجه سرهنگ از معرکه گریخت و رضاخان پاگون‌های خود را کنده، قصد ترک خدمت نمود. در همین موقع سرهنگ استاروسلسکی فرمانده قزاقخانه وارد پادگان شده، در مقام دلجویی از رضاخان برآمد و قضیه ظاهراً فیصله یافت. این فوج پس از چند روز راهپیمائی، به رشت و بندر انزلی رسید. در همان لحظات اولیه، قسمت اعظم افراد فوج کشته شدند و بقیه‌ی افراد به زحمت جان خود را نجات دادند. پس از شکست واحد رضاخان، استاروسلسکی فرمانده قزاقخانه با دو گردان پیاده و تیرانداز عازم رشت شد و در نخستین روزهای زد و خورد، جنگلیان را عقب راند و روس‌ها نیز رشت را تخلیه کردند. در اول مهرماه به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس قزاقخانه در ایران، استاروسلسکی به درجه‌ی سرداری رسید و عده‌ای از صاحب‌منصبان نیز ترفیع درجه گرفتند و سرتیپ رضاخان نیز میرپنج شد.

اولین اقدامی که از طرف سپهدار رشتی رئیس‌الوزراء جدید انجام گرفت، اخراج استاروسلسکی و کلیه صاحب‌منصبان روسی بود. این اقدام می‌بایستی در کابینه‌ی قبلی صورت گیرد ولی مشیرالدوله به هیچ وجه زیر بار تحمیل انگلیس نرفت و علت اصلی استعفای او همین موضوع بود. با اخراج افسران روسی کلیه‌ی فرماندهان قزاق از میان افسران ایرانی انتخاب شدند. سردار قاسم والی از طرف سلطان احمد شاه به فرماندهی دیویزیون قزاق تعیین گردید و میرپنج رضاخان نیز فرمانده آتریاد همدان شد. آتریاد همدان پس از شکست از قوای جنگل، عقب‌نشینی کرد و به جای استقرار در همدان، به قزوین آمد و در قریه‌ای به نام آقابابا در جاده‌ی رشت اردو زد.

انتصاب سردار همایون والی در میان افسران ارشد قزاقخانه حسن اثر نبخشید. گرچه او از خانواده‌ای اصیل و باسابقه بود و در سن‌سیر فرانسه تحصیل کرده بود، ولی غالباً در مشاغل اداری خدمت کرده و در میدان جنگ هرگز حاضر نشده بود. یکی از کسانی که با انتصاب سردار همایون علناً به مخالفت پرداخت، میرپنج رضاخان بود که در گراند هتل قزوین طی نطقی این انتصاب را بدون جهت خواند و از همین جا بود که فکر فرماندهی نیروی قزاق در مخیله‌ی او بوجود آمد. در میان افسرانی که در آتریاد همدان با رضاخان همکاری داشتند، بیش از همه سرتیپ احمد آقاخان صاحب نفوذ بود. زیرا غیر از پدرش، بیشتر افسران ارشد قزاقخانه از اقرباء نزدیک او بودند. رضاخان از سرتیپ احمدی خواست تا سفری به تهران کرده، با سرداران مذاکرده کند و از آنها اجازه بگیرد تا داوطلب فرماندهی دیویزیون قزاق گردد. احمد آقاخان این مأموریت خود را انجام داد و پس از بازگشت، میرپنج رضاخان ظاهراً برای دیدار خانواده‌ی خود و باطناً برای پی‌گیری کارش به تهران رفت و توسط امیر تومان عبداللّه خان (امیر طهماسبی) فرمانده گارد شاه، وقتی برای ملاقات با احمدشاه تعیین شد و بین میرپنج و احمد شاه مذاکرات انجام گرفت که از کم و کیف آن کسی مطلع نیست و پس از این ملاقات و چند دیدار دوستانه با بعضی از سرداران، رضاخان به محل خدمت خود بازگشت.

در دی ماه ۱۲۹۹ ژنرال آیرونساید فرمانده کل قوای انگلیس در ایران و عراق، در معیت چند نفر از افسران ارشد برای بازدید اردوهای متوقف در قزوین به آن شهر عزیمت نموده و در اجتماع افسران سخنرانی می‌کند که توسط سروان کاظم خان ترجمه می‌گردد. پس از سخنان ژنرال انگلیسی، میرپنج رضاخان سخنان تندی ایراد می‌کند و می‌گوید ما سربازان پادشاه ایران هستیم و با شما کاری نداریم. شاید، همین ژست و رشادت رضاخان در آن روز باعث انتخاب وی به اهرم نظامی گردید و بعد از آن روز چند ملاقات بین ژنرال آیرونساید و رضاخان انجام یافت و گفته شد از طرف ژنرال انگلیسی به وی تأکید شده بود که همه‌گونه کمک به شما خواهیم کرد.

در اوایل بهمن ماه ۱۲۹۹ واقعه‌ای در قزوین اتفاق افتاد که نام میرپنج رضاخان ورد زبان مردم آن شهر شد و آن، کتک زدن یک افسر روسی بود.

توضیح آنکه کسارملسکوف افسر روسی قزاقخانه‌ی قزوین که مانند سایر افسران روسی از قزاقخانه‌ی ایران اخراج شده بود، هنوز قزوین را ترک ننموده و با لباس افسری روسی در خیابان‌ها تردد می‌کرد. روزی در نزدیکی عمارت عالی‌قاپوی قزوین، میرپنج رضاخان با وی مواجه می‌شود. افسر روسی سعی می‌کند خود را از دید میرپنج مخفی نماید ولی رضاخان با عجله به سمت وی رفت و با شلاقی که در دست داشته، چند ضربه به سر و صورت او نواخته و فریاد می‌زند شما دیگر رسمیت ندارید و یک فرد عادی هستید و در همان جا پاگون‌های او را می‌کند و لباس نظامی را از تن افسر روسی خارج می‌سازند. این اقدام رضاخان نزد مردم قزوین او را قهرمان ساخت.

احمدشاه که در تابستان ۱۲۹۸ به اروپا سفر کرده بود، در اواخر بهار ۱۲۹۹ به تهران بازگشت و بلافاصله وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء از کار کناره‌گیری کرد و مشیرالدوله جانشین او شد. مشیرالدوله نیز در مقابل مداخلات دولت انگلیس تاب مقاومت نیاورده و پس

از چهار ماه کنار رفت و در نتیجه احمدشاه به توصیه‌ی سفارت انگلیس فتح‌اللّه خان سپهدار رشتی را به رئیس‌الوزرائی برگزید. انتخاب آن شخص به رئیس‌الوزرائی طلیعه‌ی آن بود که قرارداد ۱۹۱۹ قابل اجرا نبوده و فکر دیگری جانشین آن شده است که اولین قدم فکر و برنامه‌ی جدیدی، اخراج افسران روسی از قزاقخانه بود. دولت سپهدار زمینه را برای یک کودتای سیاسی و نظامی فراهم ساخت و آیرونساید برای فرماندهی نظامی این کار، میرپنج رضاخان را انتخاب کرد و عامل سیاسی و اصلی سید ضیاءالدین مدیر روزنامه‌ی رعد بود که برای اجرای قرارداد ۱۹۱۹ جانفشانی می‌نمود.

مقدمات کودتا که از هر جهت در ماه‌های دی و بهمن فراهم شده بود از ۲۵ بهمن در آتریاد همدان مقیم آقابابای قزوین به مرحله‌ی اجرا درآمد. قوای تحت فرماندهی میرپنج رضاخان عبارت بود از فوج سوار به فرماندهی سرتیپ دوم احمد آقاخان، فوج پیاده به فرماندهی سرهنگ مرتضی خان و گردان پیاده سلطان‌آباد عراق به فرماندهی سرهنگ جان‌محمد خان که مجموع این قوا هزار و چهارصد نفر بودند. علاوه بر این قوا، چهار توپ صحرائی به فرماندهی یاور رستم‌وند، نیرو را پشتیبانی می‌کرد. طلایه‌دار اردو که هنگ سوار بود، روز ۲۵ بهمن ماه ۱۲۹۹ ش از قزوین به حرکت درآمد و بالاخره با تمام قوا در دوم اسفندماه در شاه‌آباد نزدیک تهران اردو زدند. در این مدت چند بار از طرف احمد شاه به اردو پیغام داده شده به قزوین بازگردند ولی طبق دستوری که قبلاً داده شده بود، فرامین صادره از تهران مورد اجرا قرار نگرفت.

بعدازظهر روز دوم حوت سید ضیاءالدین مدیر روزنامه‌ی رعد در حالی که عبا و عمامه را تبدیل به سرداری و کلاه‌پوستی نموده بود، به اتفاق ماژور مسعودخان در شاه‌آباد حضور یافتند و با میرپنج رضاخان و سایر افسران اردو آشنائی پیدا کردند. آنگاه سید ضیاءالدین، قرآنی از جیب خود بیرون آورده و روی میز می‌گذارد و قسم نامه‌ای را که قبلاً ـ تنظیم کرده بود، به شرح زیر قرائت می‌نماید:

«ما سید ضیاءالدین، میرپنج رضاخان، سرتیپ احمد آقاخان، ماژور مسعودخان و کاپیتان کاظم‌خان قسم یاد می‌کنیم که در راه مملکت وفادار بوده و در طریق سعادت و ترقی و تعالی کشور و ملت ایران گام برداریم و در انجام مقصود و آنچه لازمه فداکاری است فروگذار نکنیم.»

پس از امضای قسم‌نامه، سید ضیاءالدین مقادیری پول در اختیار میرپنج رضاخان قرار می‌دهد تا کلیه حقوق معوقه‌ی سربازان و درجه‌داران و افسران پرداخت شود. هنوز چند لحظه از تقسیم مواجب سپری نشده بود که یک اتومبیل از تهران به شاه‌آباد رسید و سرنشینان آن عبارت بودند از معین‌الملک رئیس دفتر شاه، ادیب‌السلطنه معاون رئیس‌الوزراء و یک نفر انگلیسی. این هیئت تقاضای ملاقات با میرپنج رضاخان را نمودند ولی بلافاصله به دستور سید ضیاءالدین هر سه توقیف و تحویل رئیس دژبان شدند.

در نخستین دقایق روز سوم حوت اردوی اعزامی بدون کوچکترین مقاومتی وارد تهران شد و یکسر به قزاقخانه رفت و برای ارعاب مردم چند تیر توپ شلیک شد. از طرف دو سه کمیسری مقاومت کوچکی به عمل آمد که به شدت سرکوب شد. درب زندان برای زندانیان گشوده شد و زندانیان آزاد شدند. در آن شب مجموعاً پنج نفر به قتل رسیدند.

هنگامی که اردوی قزاق با هزار و چهارصد سرباز وارد تهران شد، سه فوج کامل ژاندارم در باغشاه آماده‌باش بودند. این افراد از این لحاظ در باغشاه آماده شده بودند که چنانچه در مقابل نیروی قزاق مقاومتی انجام گرفت، ژاندارم‌ها وارد کار شوند. نیروی ژاندارم کاملاً در اختیار سید ضیاءالدین بود. در همان ساعات اولیه تمام مراکز حساس به تصرف نیروی قزاق درآمد و اعلامیه‌ای که تحت عنوان «حکم می‌کنم» به امضای رضا فرمانده دیویزیون قزاق که قبلاً در چاپخانه‌ی روزنامه‌ی رعد چاپ و آماده شده بود، به در و دیوار چسباندند. عجیب آنکه وقتی رضاخان اعلامیه را دید، مدتی به آن نگریست. در همان اعلامیه آمده بود که کاپیتان کاظم‌خان حاکم نظامی تهران است و اینکه جز نانوائی و قصابی، تا اطلاع ثانوی همه جا باید تعطیل باشد.

اقدام دوم کودتاچیان لیستی قریب ۱۵۰ نفر بود که سید ضیاءالدین به دست میرپنج رضاخان داد و قاطعانه گفت همه‌ی آنها باید

ظرف چند ساعت بازداشت شوند و رضاخان از خواندن نام بعضی از آنها وحشت کرد ولی چاره‌ای جز انجام برنامه نداشت.

احمدشاه و محمدحسین میرزا هنگام ورود نیرو به تهران، بنا به گفته‌ی امیرتومان عبداللّه خان قصد فرار داشتند، ولی با نصایح امیرتومان از این فکر منصرف شدند و در اولین فرصت با نرمان وزیرمختار انگلیس تلفنی تماس گرفتند و نرمان به آنها از هر جهت اطمینان داد و توصیه نمود آنچه می‌خواهند انجام دهید.

روز چهارم اسفند ماه ۱۲۹۹ سلطان احمدشاه دو فرمان صادر کرد: یکی فرمان ریاست وزرائی سید ضیاءالدین و دیگری فرمان ریاست دیویزیون قزاق برای میرپنج رضاخان با لقب جدید سردارسپه بود.

سید ضیاءالدین روز هشتم اسفند دو اعلامیه صادر کرد، یکی با امضای خود و دیگری با امضای سردارسپه رئیس دیویزیون قزاق. هر دو اعلامیه بشارت از اقدامات انقلابی و تند می‌داد.

روز دهم اسفند، وزیران کابینه معرفی شدند و وزارت جنگ نصیب ماژور مسعودخان شد. ولی از همان روزهای اول عرفی کابینه، آب ماژور مسعودخان و سردارسپه در یک جوی سرازیر نشد. برای سردارسپه فرمانبرداری از احکام یک جوان سی‌ساله با درجه‌ی سرگردی که نه جنگی دیده بود و نه شغلی داشت، گران بود. از این رو شکاف بین آن دو آغاز و عمیق شد، به طوری که سید ضیاء ناچار شد سمت وزارت جنگ را به سردارسپه تفویض کند و ماژور مسعودخان را وزیر مشاور نمود.

سردارسپه در اواخر فروردین ماه یک مانور نظامی در بیرون دروازه دولت انجام داد که احمدشاه و محمدحسن میرزا و وزراء مختار و هیئت وزیران برای بازدید دعوت شده بودند. این مانور طلیعه‌ی قدرت‌نمائی سردارسپه و معرفی قشون بود. در همان ایام بریگاد مرکزی را که واحدی مستقل بود، ضمیمه‌ی دیویزیون قزاق نمود و حاکم نظامی تهران را که از دوستان و نزدیکان سید ضیاء بود، تغییر داد. تمام این اقدامات نشانگر این بود که سردارسپه دنباله‌روی سید ضیاء نیست و خود خط مشی دارد و فعلاً کارهای خود را با نظر و صلاحدید شاه انجام می‌دهد.

سید ضیاءالدین پس از صد روز صدارت، برکنار و از ایران تبعید شد و قوام‌السلطنه جای او را گرفت و سردارسپه در سمت وزارت جنگ تثبیت شد. در تابستان ۱۳۰۰ دولت مخصوصاً وزیر جنگ، با چند مسئله‌ی مهم و بغرنج نظامی مواجه شد.

کلنل محمدتقی خان پسیان فرمانده ژاندارمری و حاکم نظامی خراسان، سر از اطاعت حکومت مرکزی پیچیده و آن منطقه را تحت قبضه‌ی خود درآورد.

امیر مؤید سوادکوهی در مازندران علم طغیان برافراشت و قسمت اعظم مازندران را تصرف کرد. ساعدالدوله فرزند سپهسالار تنکابنی با حمایت عده‌ای از متنفذین شهر تنکابن را تصرف نموده و سپاهی برای حمله به تهران تدارک دید.

حاج بابای اردبیلی که از یاغیان و گردنکشان معروف بود، شهر زنجان و اطراف را متصرف و به قتل و غارت مردم پرداخت.

میرزا کوچک خان و جنگلیان، جانی تازه یافته مجدداً اوضاع گیلان را منقلب نمودند. سردارسپه نیروئی حدود هشتصد نفر مرکب از قزاق، ژاندارم و امنیه تحت سرپرستی میرپنج حسین آقا خزاعی، کلنل گلروپ، سالار نظام و سرهنگ عزیزاللّه ضرغامی برای مقابله با کلنل پسیان فرستاد و در خط سبزوار ماژور اسمعیل خان بهادر رئیس خط مشهد و سبزوار جلوی آنها را گرفت و فرماندهان را چند روزی بازداشت کرد و امر به بازگشت داد. پس از اینکه نیروی دولتی موفق به شکستن حصار کلنل نگردید، قوام‌السلطنه شخصاً شکست قیام کلنل را بر عهده گرفته با همراهی امیر شوکت‌الملک علم و شجاع‌الملک هزاره و سایر عشایر خراسان، غائله را خاتمه داد.

برای سرکوبی امیر مؤید سوادکوهی، سرتیپ احمد آقاجان با تیپ سوار انتخاب گردید و سریعاً به سوادکوه رفت و در یک حمله‌ی گازانبری، امیر مؤید فرار کرد و خانه و آشیانه‌ی او به آتش کشیده شد. امیر مؤید پس از چندی مورد عفو واقع گردید.

برای خاموش ساختن غائله‌ی تنکابن و سرکوبی ساعدالدوله، سرتیپ محمد زکریا با دو گردان سوار و پیاده، به محل قیام حرکت

کرد و با کمک ماژور فضل‌اللّه خان حاکم نظامی تنکابن، قوای ساعدالدوله را درهم شکست. محمد زکریا پس از خلع سلاح قوای ساعدالدوله و به دست آوردن غنائم جنگی فراوان به تهران بازگشت و ساعدالدوله هم با شفاعت سردار کبیر عموی خود که چندی وزیر جنگ بود، مورد بخشش سردارسپه قرار گرفت و او را با درجه‌ی سرهنگی در ارتش استخدام نمود و در سفرهای جنگی، وی را با خود همراه می‌ساخت. مسئله‌ی گیلان و میرزا کوچک خان و پاکسازی آن منطقه را سردارسپه شخصاً متقبل گردید و قوائی با خود به گیلان برد، ولی زد و خوردی به وقوع نپیوست و میرزا کوچک خان به کوه‌های اطراف پناه برد. سرانجام از سرما خشک شد. خالوقربان هم تسلیم گردید.

حاج بابای اردبیلی هم با هنگ پیاده تهران به فرماندهی سرهنگ محمد محتشمی چون برف در تابستان آب شد.

تمام این اقدامات و پیروزی‌ها برای سردارسپه موقعیت ممتازی فراهم ساخت، مخصوصاً حمایت قوام‌السلطنه از او و تأمین اعتبارات لازم موجبات فتح و پیروزی او گردید. سردارسپه برای تثبیت خود به فکر ایجاد قشون متحدالشکل افتاد و سرانجام در نیمه‌های دی ماه ۱۳۰۰ از ادغام قزاقخانه، ژاندارمری و بریگاد مرکزی قشون متحدالشکل را به وجود آورد و پنج لشکر برای حفظ امنیت سرتاسر کشور پیش‌بینی کرد که عبارت بودند از لشکر مرکز تحت فرماندهی مستقیم سردارسپه، لشکر غرب، لشکر شرق، لشکر شمال، لشکر جنوب.

در همین موقع قوام‌السلطنه به حمایت از وزیر مالیه‌ی خود از کار کناره‌گیری کرد و مجلس، مشیرالدوله را به ریاست وزرائی برگزید و مشیرالدوله در کابینه‌ی خود، وزارت جنگ را کماکان به رضاخان سردارسپه سپرد. در این کابینه، سردارسپه برای مخارج وزارت جنگ، اداره کل غله و نان و خالصجات را که درآمد مستقیم داشتند، تحت نظر گرفت. در همین هنگام یاور لاهوتی افسر ژاندارم مقیم شرفخانه با افراد تحت فرماندهی خود علیه حکومت مرکزی قیام نمود. شهر تبریز را متصرف و مخبرالسلطنه والی آذربایجان را به زندان انداخت و مدت ۴۸ ساعت شهر تبریز در تصرف لاهوتی بود که در نتیجه حمله و جنگ لشکر تبریز غائله تمام شد و لاهوتی به شوروی فرار کرد و یازده تن از افسران وی در دادگاه نظامی محکوم به اعدام شدند که بعدها با شفاعت سید حسن مدرس از زندان آزاد گردیدند.

روز دوم اسفندماه ۱۳۰۰ ش رضاخان سردارسپه طی اعلامیه‌ای، خود را مسبب کودتا معرفی کرد و افزود: آیا با حضور من، مسبب حقیقی کودتا را تجسس کردن مضحک نیست!؟

در خرداد ماه ۱۳۰۱ ش دولت مشیرالدوله سقوط کرد و مجلس مجدداً قوام‌السلطنه را به ریاست وزرائی برگزید و قوام‌السلطنه همچنان وزارت جنگ را به سردارسپه داد. در همین موقع اسمعیل آقا سمیتقو بار دیگر منطقه‌ی آذربایجان را مورد تجاوز و کشت و کشتار قرار داد و قلعه‌ی چهریق را مرکز کار خود نمود. لشکر آذربایجان مأمور سرکوبی او شد ولی توفیقی نیافت. سرانجام رتیپ امان میرزا رئیس ارکان حرب، مأمور دفع سمیتقو شد و با قوای تازه نفسی که در لشکر مرکز تدارک شده بود، به سمت آذربایجان حرکت کرد و از سه طرف سمیتقو را مورد حمله قرار داد و سرانجام سمیتقو شکست خورده و خاک ایران را ترک کرد و قلعه‌ی چهریق به تصرف قوای دولتی درآمد. سردارسپه از نتیجه‌ی این توفیق قشون بهره‌برداری کرد و تمام روزنامه‌ها به مدح و ستایش او پرداختند و جشن‌ها تشکیل شد و تهران چراغانی گردید و مؤتمن‌الملک رئیس مجلس، این موفقیت را به سردارسپه و قشون در جلسه‌ی علنی مجلس تبریک گفت و احمد شاه نیز از اروپا از سردارسپه تمجید کرد. چند روز پس از تجلیل از سردارسپه، معتمدالتجار نماینده‌ی تبریز در مجلس طی ایراد نطقی، شدیداً سردارسپه را مورد حمله قرار داد و او را قانون‌شکن و قلدر خواند و از اعمال نظامیان انتقاد کرد. مدرس نیز در تأیید اظهارات معتمدالتجار، شرحی بیان نمود و افزود ما قدرت داریم که شاه را برداریم، طبعاً سردارسپه را نیز می‌توانیم برکنار سازیم. حمله‌ی معتمدالتجار و مدرس به رضاخان وزیر جنگ، مولود دخالتهای او در امور مالیه و شهربانی و خالصجات بود. علاوه بر آن، با برپا ساختن حکومت نظامی در شهرها از جمله آذربایجان، موجبات آزار و اذیت

مردم را فراهم می‌ساخت.

رضاخان برای اینکه خود را از بودجه‌ی دولت نجات دهد، دو اداره‌ی مهم وزارت مالیه را که عبارت بودند از اداره کل مالیات مستقیم و اداره کل خالصجات، ضمیمه‌ی وزارت جنگ نموده بود و درآمد آن را اختصاص به قشون داده بود و در تهران و شهرستان‌ها نظامیان را در رأس آن دو اداره قرار داد و با جبر و زور، از تجار و اصناف مالیات را وصول می‌نمود و مخصوصاً حاکم نظامی تبریز در این مورد عده‌ای از تجار تبریز را کتک زده و آنها را به زندان انداخته بود. دیگر که جراید در تهران جرأت انتقاد از قشون و وزیر جنگ را نداشتند و با مختصر انتقادی که از او می‌شد، روزنامه‌نویس به شدت تنبیه می‌شد.

در همان روزها حسین صبا مدیر روزنامه‌ی ستاره ایران به اتهام انتقاد ملایمی که از سردارسپه نموده بود، دستگیر و در میدان مشق او را به سه پایه بسته و کتک مفصلی زده بودند.

فلسفی مدیر روزنامه‌ی حیات جاوید به اتهام نصیحت به سردارسپه به وزارت جنگ احضار و رضاخان با مشت، دندان او را شکسته بود و مدیر و سردبیر روزنامه را در دژبان حبس نموده بودند. نظیر اینگونه حوادث موجب نطق شدید معتمدالتجار شده بود. سردارسپه پس از حمله معتمدالتجار در جمع افسران نطقی ایراد نمود و خدمات خود را برشمرد و استعفای خود را اعلام کرد و از حضور در وزارت جنگ خودداری نمود. به تبعیت از سردارسپه، محمودخان امیر اقتدار حاکم نظامی تهران از کار کناره‌گیری نمود و امنیت شهر مختل شد و چند نفر به وضع مرموزی به قتل رسیدند. تظاهرات مردم در شهرها علیه معتمدالتجار که به تحریک نظامیان صورت گرفت، دولت را موظف ساخت تا در برگرداندن سردارسپه اقدام کند. در جلسه‌ای که در کاخ گلستان با حضور ولیعهد و قوام‌السلطنه و سردارسپه تشکیل شد، سردارسپه آمادگی خود را برای بازگشت اعلام نمود و دو روز بعد در مجلس برای اولین بار نوشته‌ای را قرائت نمود و اعلام کرد منبعد حکومت نظامی منحل خواهد شد و اداره‌های مالیات مستقیم و خالصجات از وزارت جنگ منتزع خواهند شد.

در بهمن ماه ۱۳۰۱ ش قوام‌السلطنه از ریاست دولت کناره‌گیری کرد و مجلس، میرزا حسن مستوفی‌الممالک را به جای او تعیین نمود. در این کابینه همچنان سردارسپه وزیر جنگ شد. کابینه‌ی مستوفی‌الممالک بیش از چهار ماه دوام نکرد و ساقط شد. مشیرالدوله جانشین او شد و کماکان در آن کابینه هم رضاخان سردارسپه، وزارت جنگ را عهده‌دار بود.

انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی در تابستان ۱۳۰۲ ش انجام پذیرفت. بجز شهر تهران، انتخابات در تمام حوزه‌ها زیر نظر نظامیان قرار داشت. هشتاد درصد از نمایندگان پس از بیعت با سردارسپه، با کمک نظامیان سر از صندوق‌ها درآوردند.

مجلس چهارم در تابستان ۱۳۰۲ ش پایان یافت و شاه اعلامیه‌ی سفر سوم خود را به اروپا انتشار داد و مشیرالدوله هم در اثر بی‌اعتنائی‌های سردارسپه و بعضاً اهانت‌های او نزد شاه رفت و استعفای خود را تقدیم کرد و اصرار شاه در تثبیت وی ثمری نداد. علت اصلی استعفای مشیرالدوله، توقیف قوام‌السلطنه بود که یک هفته قبل سردارسپه، قوام‌السلطنه را به وزارت جنگ احضار و به جرم سوء قصد نسبت به خودش، بازداشت نمود. این مسئله در روحیه‌ی مشیرالدوله محافظه‌کار و حیثیت‌طلب اثر نامطلوبی گذاشت و به سرعت خود را از معرکه بیرون کشید. سلطان احمدشاه سرانجام در اثر توصیه‌ی سوسیالیست‌ها، سردارسپه رضاخان را به رئیس‌الوزرائی برگزید و خود راهی اروپا شد. سردارسپه پس از احراز مقام ریاست دولت که توأم با وزارت جنگ بود، اعلامیه‌ای انتشار داد و پروگرام خود را به دو جمله‌ی زیر محدود نمود: ۱) حفظ حقوق مملکت ۲) اجرای قانون. هنوز چند روزی از مسافرت احمدشاه به اروپا نگذشته بود که در کشور همسایه‌ی ما عثمانی، رژیم حکومتی از سلطنتی به جمهوری تبدیل شد و ژنرال مصطفی کمال پاشا به ریاست جمهوری انتخاب گردید و این تخم لق در کشتزار مغز سردارسپه پرورش یافت.

سردارسپه در روزهای نخستین صدارت خود، نظمیه را به تصرف درآورده و ژنرال وستداهل سوئدی را از ایران اخراج نمود و سرهنگ محمدخان درگاهی را به جای او نشانید و سرهنگ بوذرجمهری را نیز به ریاست بلدیه منصوب کرد و حکومت تمام

شهرهای بزرگ را به نظامیان داد.

مجلس پنجم روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۰۲ افتتاح شد و چند روزی سرگرم مسائل داخلی بود تا رسمیت یافت. در همان هنگام در تهران و تمام شهرهای ایران نغمه‌ی جمهوریت بلند شد. سپس طومار و تلگراف به سوی مجلس سرازیر شد. نظامیان در حالی که لباس قرمز پوشیده بودند، ضمن دفیله در خیابان‌های تهران خواستار جمهوری شدند. ادارات و مؤسسات دولتی تعطیل عمومی نموده، در نهضت جمهوری شرکت کردند. تدین و قائم‌مقام عدل در مجلس علیه قاجاریه سخن‌ها گفتند و سرانجام طرح قانونی مبنی بر تغییر رژیم مشروطه به جمهوریت را تقدیم مجلس کردند. وکلای موافق داد سخن دادند. مدرس و اقلیت شجاعانه در مقام رد جمهوریت برآمدند و سرانجام مدرس از احیاءالسلطنه بهرامی سیلی خورد ولی در حقیقت این سیلی به صورت جمهوریت نواخته شد و عده‌ای به طرفداری مدرس و عقیم کردن جمهوریت در تهران و شهرستان‌ها دست به تظاهرات زدند. رهبری مخالفت با اعلام جمهوریت با روحانیون بود. سردارسپه چون برنامه‌ی خود را نقش برآب دید، به خواسته‌ی روحانیون تمکین کرد و روز یازدهم فروردین ماه ۱۳۰۳ ش عازم قم شد و با علماء ملاقات نموده، به پاس مخالفت علماء، انصراف خود را از جمهوریت اعلام نمود و در این زمینه اعلامیه‌ای داد.

وقتی خبر طرح جمهوریت به گوش احمدشاه در پاریس رسید، پس از مشورت با مشاورین خود، رضاخان سردارسپه را تلگرافی از رئیس‌الوزرائی خلع نمود و به جای وی مستوفی‌الممالک را پیشنهاد کرد و وزارت جنگ را نیز توصیه کرد به محمودخان امیراقتدار بسپارند. پس از وصول تلگراف احمدشاه، رضاخان سردارسپه از سمت رئیس‌الوزرائی و وزیر جنگی استعفا داده قصد خروج از ایران نمود که به توصیه‌ی دوستان قرار شد موقتاً به بومهن ملک شخصی خود برود و او نیز چنین کرد.

پس از استعفای رضاشاه، یکباره تمام مطبوعات طرفدار او به صدا درآمدند و ضمن حمله‌ی شدید به احمدشاه، خواستار ترضیه خاطر او شدند. تندترین مقالات سرمقاله‌ی روزنامه‌ی شفق سرخ به مدیریت شیخ علی دشتی بود که تحت عنوان «پدر وطن رفت» علیه احمدشاه و مدرس انتشار داد. همزمان با سر و صدای روزنامه‌ها، نظامیان در تهران و شهرستان‌ها به رژه پرداخته، تظاهرات نمایشی کردند و تمام فرماندهان لشکرها تلگرافات تندی به مجلس مخابره و تهدید کردند که اگر رضایت سردارسپه حاصل نشود، به تهران حمله خواهیم کرد و اثری از مجلس و وکلاء باقی نخواهیم گذارد. احمد آقا امیرلشکر غرب و حسین آقا امیرلشکر شرق در تلگرافات تند خود به مجلس برای اخذ تصمیم فقط دو روز مهلت دادند.

روز ۲۱ فروردین ماه ۱۳۰۳ جلسه‌ی فوق‌العاده و سری مجلس تشکیل شد و رضاخان سردارسپه با ۹۲ رأی موافق مجدداً به رئیس‌الوزرائی تعیین گردید. مجلس تلگرافی نظریه و رأی تمایل خود را به احمدشاه در پاریس اعلام کرد و احمدشاه در پاسخ تلگراف مجلس تلگرام زیر را مخابره نمود:

«مجلس شورای ملی- با اینکه قانون اساسی به ما حق می‌داد که سلب اعتماد خودمان را از رئیس‌الوزراء وقت بنمائیم، معذلک صلاح‌اندیشی مجلس شورای ملی را رد نکرده به ولیعهد امر شد اعلام دهد کابینه را تشکیل و معرفی نماید. (شاه)»

سردارسپه پس از استقرار در سمت نخست‌وزیری و وزارت جنگ، به امیرلشکر طهماسبی فرمان داد تا اقبال‌السلطنه ماکوئی را که سال‌ها سرحددار قسمتی از آذربایجان بود، دستگیر و به زندان بیندازد و گنجینه و خزائن گرانبهای او را به تهران نزد او ارسال دارد. طهماسبی این مأموریت را با ظرافت انجام داد. با اینکه اقبال‌السلطنه در زندان به بیماری فجأه درگذشت، ولی خزائن گرانبهای او بدون تصرف، تحویل سردارسپه شد.

در تیر ماه ۱۳۰۳ ش برای ارعاب مطبوعات و مخالفین، دستور قتل میرزاده عشقی شاعر انقلابی و مدیر روزنامه‌ی تندروی قرن بیستم صادر شد و او در منزل خود توسط چند ناشناس ترور شد. به دنبال قتل عشقی، مدیران جرائد مخالف دولت، در مجلس متحصن شدند. هنوز دو هفته از قتل عشقی نگذشته بود که ماژور ایمبری ویس کنسول آمریکا در تهران، هنگام عکسبرداری از سقاخانه‌ی

آشیخ‌هادی که در آن روزها معجزاتی به آن نسبت داده می‌شد، به دست عده‌ای ابتدا مضروب و سپس در بیمارستان شهربانی با داس و چکش و آب گرم به قتل رسید و سردارسپه به محض اطلاع از این واقعه، حکومت نظامی اعلام کرد و عده‌ای از مخالفین خود را بازداشت کرده، شدت عمل نشان داد. در مقابل عمل سردارسپه و تندروی‌های او، مدرس و اقلیت مجلس سردارسپه را در مجلس استیضاح کردند و در روز استیضاح، مدرس و اقلیت از دست طرفداران سردارسپه کتک خوردند و نتوانستند در مجلس حضور یابند و استیضاح خود را بیان کنند. فقط ملک‌الشعراء علت عدم حضور یاران خود را توضیح داد و مجلس به اتفاق آراء به سردارسپه رأی موافق داد.

سردارسپه رضاخان در آبان ماه ۱۳۰۳ بدون اطلاع مجلس، از طریق قم و اصفهان و شیراز عازم خوزستان شد تا کار شیخ خزعل را یکسره نماید. قبل از حرکت سردارسپه ۵ تیپ اطراف خوزستان را محاصره نموده بودند. شیخ خزعل طی تلگرافی از سردارسپه اظهار ندامت نموده و تقاضای عفو کرد و سردارسپه به شرط تسلیم قطعی ندامت او را پذیرفت و وارد خوزستان شد. سرتیپ زاهدی را به حکومت نظامی اهواز و چند تن دیگر از افسران خود را حاکم نظامی شهرهای خوزستان تعیین کرد. سردارسپه پس از تسلیم خزعل و گذاردن چند تیپ نظامی در آنجا، اهواز را ترک نموده عازم عتبات شد و پس از زیارت اعتبات مقدسه و ملاقات با روحانیون، به تهران بازگشت.

سردارسپه پس از ورود به تهران، به تکاپو افتاد تا امتیازی برای خود بگیرد و سرانجام به این اندیشه رسید که فرماندهی کل قوا را که در قانون اساسی به شاه اختصاص دارد، به خود انتقال دهد و از این رو به فعالیت پرداخت و مدرس را با خود همراه ساخت و سرانجام با کمک مدرس، طرح قانونی زیر به تصویب مجلس شورای ملی رسید:

«ریاست عالیه کل قوای دفاعیه و تأمینیه مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردارسپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نماید و سمت مزبور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نخواهد شد.»

در حقیقت باید از این تاریخ سلطان احمدشاه را پادشاه مخلوع ایران دانست و رضاخان پهلوی را پادشاه جدید ایران خواند.

در اوایل ۱۳۰۴ ش سردارسپه با مساعدت مدرس، قانون نظام اجباری را به تصویب رسانید ولی اجرای آن را به بعد موکول کرد. در همین اوان، با مدرس نزدیکتر شد و یاران او را به کابینه خواند و قرار شد دو تن از وزیران کابینه توسط مدرس تعیین شوند. مدرس، شکراللّه خان قوام‌الدوله را برای وزارت داخله و نصرت‌الدوله فیروز را برای وزارت مالیه معرفی کرد. سردارسپه هر دو را وارد کابینه کرد. در همین ایام، احمدشاه طی تلگرافی اعلام نمود قصد ورود به کشور را دارد و سردارسپه جوابی شایسته و مطیعانه داد، ولی فردای آن روز، نان در تهران کمیاب شد و دستجات ناراضی در خیابان‌ها راه افتاد و تظاهرات و کمبود نان ابعاد گسترده گرفت. در این تظاهرات زنان نیز فعالانه شرکت داشتند. خبر شلوغی شهرها و اجتماع مردم به اطلاع احمدشاه رسید و طی تلگرافی انصراف خود را از بازگشت به ایران به علل ادامه‌ی معالجات اعلام نمود و سردارسپه نیز تمامی دوستان خود را به کار گرفت تا کار قاجاریه را یکسره سازند. ابتدا امیرلشکر طهماسبی فرماندار نظامی تهران به دنبال رسیدگی به کار بلوای نان، عده‌ای از درباریان را توقیف نموده و آنان را محرک واقعه معرفی کرد ولی یکمرتبه در همه جا صحبت از خلع قاجاریه و پادشاهی رضاخان به میان آمد. در انتخابات هیئت رئیسه‌ی مجلس، مؤتمن‌الملک ریاست را نپذیرفت و با انتخاب مجدد حاضر به قبول ریاست مجلس نشد تا حداقل دست دوستان سردارسپه در حرکت بعدی در مجلس باز باشد. مجلس پس از یأس از مؤتمن‌الملک، به مستوفی‌الممالک رأی داد. او نیز زیر بار مسئولیت نرفت و شفاهاً و کتباً از قبول ریاست اعراض نمود. از اواخر مهرماه، تظاهرات علیه قاجاریه شکل گرفت. همه جا چادر زدند و خواستار خلع قاجاریه شدند. تلگراف و طومار از هر طرف سرازیر شد و مردم شهرها وکلای مجلس را دعوت به مخابره حضوری نمودند و در میان مخابرات خواستند تا هرچه زودتر تکلیف قاجار روشن شود. کارگردانی این تظاهرات در همه جا با نظامیان بود و به قصد ارعاب اقلیت، تصمیم به قتل ملک‌الشعرای بهار گرفته شد ولی اشتباهاً واعظ قزوینی شهید شد.

سرانجام روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ ش جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی به ریاست سید محمد تدین نایب‌رئیس مجلس تشکیل شد و طرحی را که از دو روز قبل تهیه و توسط نمایندگان در منزل سردارسپه به امضاء رسیده بود، به قید سه فوریت به مجلس دادند. به ترتیب مدرس، تقی‌زاده، علاء، مصدق و دولت‌آبادی به عنوان مخالف صحبت کردند. از طرف اکثریت علی‌اکبر داور و یاسائی پاسخ دادند و سرانجام ماده‌ی واحده به شرح زیر با ۸۰ رأی موافق از ۸۵ نفر به تصویب رسید:

«مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت ایران، انقراض سلسله‌ی قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود».

مقارن ظهر روز ۹ آبان ماه ۱۳۰۴، پس از تصویب ماده‌ی واحده خلع قاجاریه، مردم تهران با شنیدن شلیک دوازده توپ از آن مستحضر شدند. بلافاصله هیئتی مأمور تحویل گرفتن کاخ‌های سلطنتی و اخراج محمدحسن میرزا ولیعهد و حرمسرای احمدشاه شدند. عصر همان روز محمدحسن میرزا به مرز عراق حرکت داده شد و درباریان نیز کاخ‌های سلطنتی را تخلیه کردند و برخی از آنان به زندان رفتند و تمام کاخ‌ها و اثاثیه‌ی سلطنتی مهر و موم شد. وزیر خارجه و وزیر داخله، خلع قاجاریه را به نمایندگان سیاسی کشورها در تهران و ولات و حکام ابلاغ کردند و فروغی وزیر مالیه، به کفالت نخست‌وزیری برگزیده شد و زندانیان سیاسی آزاد شدند و مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان فراهم گردید. در مقابل تصمیم مجلس شورای ملی مبنی بر خلع قاجاریه، سلطان احمدشاه در پاریس عکس‌العمل نشان داد و خلع خود را غیرقانونی دانست و حکومت رضاخان را متکی به اسلحه اعلام کرد.

مجلس مؤسسان در ۱۵ آذرماه تشکیل شد و سرانجام در روز ۲۳ آذرماه اصول ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی را تغییر داد و به موجب این اصلاح، سلطنت دائمی ایران به رضاخان پهلوی و اعقاب ذکور وی تفویض گردید.

مجلس مؤسسان در قانون اساسی و متمم قانون اساسی و سایر قوانین موضوع مملکتی پیش‌بینی نشده بود و معلوم نشد چگونه و بر اساس چه قانونی در طرح نمایندگان آن را مطرح نمودند. اساساً واضعین قانون اساسی و متمم آن پیش‌بینی لازمه را برای تجدید نظر در قانون اساسی و متمم آن ننموده بودند. هر دو قانون در مجلس اول به تصویب رسید و سلب فرماندهی کل قوا از سلطان احمدشاه و تفویض آن به رضاخان پهلوی نیز در مجلس پنجم تصویب گردید. ولی معلوم نشد بر مبنای چه اصلی، مجلس مؤسسان که در قوانین ما پیش‌بینی نشده بود، به میان آمد و هنوز غیرقانونی بودن آن مورد بحث و گفتگوی حقوقدانان می‌باشد.

رضاخان پهلوی در روز ۲۲ آذر ماه، رضاشاه پهلوی شد و سلطنت دائمی نصیب او گردید و کارگردانان خلع قاجاریه پاداش گرفتند. محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) رئیس‌الوزراء و سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) وزیر دربار شد و دیگران نیز به فراخور فعالیت خود دستمزد خود را دریافت داشتند. محمدرضا فرزند شش ساله‌ی رضاخان نیز به ولیعهدی تعیین و معرفی گردید.

روز ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ ش رضاخان پهلوی مراسم تاجگذاری را انجام داد و در سرتاسر مملکت جشن و چراغانی برپا گردید و بلافاصله محمدعلی فروغی که برای انجام کارهای خاصی به رئیس‌الوزرائی انتخاب شده بود، از کار کناره‌گیری نمود و رئیس‌الوزرائی ایران به عهده‌ی حسن مستوفی قرار گرفت و فروغی در کابینه‌ی او وزیر جنگ شد. تیمورتاش وزیر دربار، برای رفع اختلافات اقتصادی و مرزی به شوروی اعزام شد و در همین مأموریت مقدمات حل اختلافات با ترکیه را فراهم ساخت. انتخابات دوره‌ی ششم مجلس شورای ملی پایان گرفت. مدرس و یاران او و دکتر مصدق از تهران به وکالت رسیدند و سید محمد تدین ریاست مجلس را عهده‌دار شد.

در تیرماه ۱۳۰۵ ش آشوب وناامنی و طغیان، قسمت اعظم کشور را فراگرفت. سربازان و درجه‌داران فوج سلماس به علت نرسیدن حقوق شورش کردند و سرهنگ یوسف ارفعی فرمانده خود را قطعه قطعه نموده، پس از غارت پادگان و اسلحه‌خانه، به سوی خوی حرکت کردند. نفرات پادگان مراوه تپه به فرماندهی لهاک باوند (سالار جنگ) به علت سختگیری‌های سرتیپ جان‌محمد خان

فرمانده لشکر شرق و ندادن حقوق و جیره به افراد پادگان، شورش و طغیان کرده، مسلحانه وارد بجنورد شدند و پس از تصرف آن شهر، به افسران ساخلوی آنجا تکلیف همکاری کردند و چون از طرف آنها جواب مساعد داده نشد، عده‌ای از صاحب‌منصبان و درجه‌داران را اعدام نموده، با گرفتن غنیمت به سمت قوچان و مشهد حرکت کردند و در مشهد و شهرهای دیگر خراسان به علت سوء رفتار فرمانده لشکر و کشتارهای بی‌جهت و غارت اموال مردم و تصرف گنجینه و مخازن سردار معزز بجنوردی، مردم به ستوه آمده و هر آن بیم انفجار در پیش بود. در بلوچستان، دوست محمدخان بلوچ سر به طغیان برداشت و از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچی نموده، ادارات و مؤسسات را در دست گرفت. سختگیریهای امیرلشکر امیراحمدی در لرستان، جبهه‌ی ضد مخالفت دولت بوجود آورد.

رضاخان پهلوی، سرلشکر حسین خزاعی را مأمور رسیدگی به وضع فوج سلماس نمود. خزاعی پس از ورود به سلماس با همکاری لشکر آذربایجان کلیه افراد پادگان را دستگیر و محاکمه و محکوم به اعدام نمود ولی به توصیه‌ی رضاشاه، عده‌ای مورد عفو قرار گرفته و ۵۶ نفر از آنها اعدام شدند و سرتیپ محمدحسین آیرم فرمانده لشکر آذربایجان از کار برکنار و بلاشغل ماند. رضاشاه برای خاموش ساختن خراسان، شخصاً اقدام نمود و لدی‌الورود در جمع افسران، سرتیپ جان‌محمد خان امیرعلائی را خلع درجه نموده به زندان انداخت و از موجودی حساب او حقوق معوقه‌ی افسران و درجه‌داران را پرداخت و عده‌ای از افسران لشکر را مضروب و به زندان انداخت و سرتیپ امان‌اللّه میرزا جهانبانی را به سمت فرمانده لشکر شرق تعیین نمود. آنگاه با واحدهایی که همراه او به خراسان آمده بودند، به سمت قوچان و بجنورد حرکت کرد. سلطان لهاک خان باوند فرمانده پادگان مراوه تپه، چون خود را از هر طرف در محاصره دید، از مرز باجگیران وارد خاک شوروی شد و عده‌ای از نفرات هم به او تأسی کرده وارد خاک شوروی شدند. رضاشاه به محض ورود به بجنورد، دستور تشکیل دادگاه نظامی داد و عده‌ی زیادی از همکاران لهاک خان محاکمه و ۱۲ نفر از آنها اعدام گردیدند.

آنگاه قصد بلوچستان کرد و طی تلگرافی، دوست محمدخان را از این طغیان برحذر داشت. دوست محمدخان تسلیم شد و به تهران انتقال یافت. سرتیپ شاه‌بختی نیز به جای امیراحمدی به لرستان اعزام گردید و تدابیری برای ترضیه خاطر الوار به عمل آمد.

در آبان ماه همین سال، سید حسن مدرس نماینده‌ی روحانی مجلس و مخالف سلطنت پهلوی، در بامداد روز هفتم آبان مورد سوء قصد قرار گرفته و از چند ناحیه به شدت مجروح شد و در مجلس غوغایی برخاست و مدرس نیز پس از دو ماه سلامت خود را بازیافت.

در بهمن ماه ۱۳۰۵ ش دولت مستوفی استیضاح شد و مستوفی پاسخ استیضاح را کتباً به مجلس فرستاد و رأی اعتماد گرفت و رئیس مجلس و سه نفر از وکلای متنفذ را وارد کابینه کرد. سید محمد تدین به وزارت فرهنگ، عمادالسلطنه فاطمی به وزارت داخله و علی‌اکبر داور به وزارت عدلیه و نصرت‌الدوله فیروز به وزارت مالیه تعیین شدند. داور بلافاصله عدلیه‌ی تهران و شهرستان‌ها را منحل نمود و از مجلس تقاضای اختیارات تشکیلاتی و وضع قوانین گرفت. دو ماه بعد عدلیه‌ی جدید شروع به کار نمود و از طرف پهلوی فرمان لغو کاپیتولاسیون صادر شد.

اولین عکس‌العمل روحانیت نسبت به رضاشاه، در فروردین ماه ۱۳۰۶ نشان داده شد. برای تحویل سال نو عده‌ای از درباریان از جمله همسر شاه به قم رفته و در بالای غرفه‌های رواق جا گرفتند. ابتدا یکی از روحانیون به بانوان درباری تذکر داد که حجاب خود را مطابق شئون اسلامی نمایند و چون از طرف زنان درباری، توصیه‌ی او پذیرفته نشد، شیخ محمدتقی بافقی که از روحانیون متنفذ و رشید قم بود، به بانوان اخطار کرد که یا به اصلاح حجاب خود بپردازند و یا از رواق خارج شوند و در نتیجه بانوان درباری از رواق خارج شده و در منزل تولیت سکنی گزیدند و تلفنی ماجرا را به رضاشاه اطلاع دادند. فردای آن روز رضاشاه با تجهیزات کامل نظامی و زره‌پوش وارد قم شد و یکسره به سمت حرم رفته و دستور ضرب و شتم روحانیون را داد و خود شخصا در ایراد

ضرب مشارکت نمود. در این جریان رئیس شهربانی قم به شدت مضروب گردید و عده‌ای از روحانیون دستگیر و به زندان افتادند. یکی از کسانی که مضروب گردید، شیخ محمدتقی بافقی بود که پس از ایراد ضرب به زندان افتاد و مدتها نیز در تبعید به سر می‌برد.

نخست‌وزیری حسن مستوفی بیش از یک سال به طول نینجامید و آن هم همیشه با تحریک و سر و صدا مواجه بود. در خرداد ماه ۱۳۰۶ رضاشاه استعفای مستوفی را پذیرفت و اختیار تعیین رئیس‌الوزرای جدید را به تیمورتاش وزیر دربار داد و او نیز مخبرالسلطنه هدایت را برای این منظور معرفی کرد. مخبرالسلطنه ظاهراً رئیس‌الوزراء شد ولی در باطن تمام کارها با صلاحدید و موافقت تیمورتاش انجام می‌گرفت. اولین اقدام در این کابینه، سلب اختیارات از دکتر میلیسپو مستشار مالی و بعد لغو کنترات او بود. زیرا میلیسپو با سمتی که داشت، به آسانی با اعتبارات وزارت جنگ موافقت نمی‌کرد و پهلوی از او ناراضی بود، به طوری که وقتی شاه برای عزیمت به خراسان و رسیدگی به وقایع آنجا یکصد هزار تومان از میلیسپو پول خواست، نداد.

در همین سال، دومین برخورد روحانیت با شاه، سنگین‌تر از برخورد اولیه بود. در آذرماه ۱۳۰۶ به علت اجرای قانون نظام اجباری، علماء و روحانیون به آن اعتراض کردند و در شهرها سر و صدا بلند شد. علماء و مردم اصفهان پیشقراول این مخالفت شدند و حاج آقا نوراللّه، رهبری مخالفت با دولت را در دست گرفت و بازار اصفهان تعطیل شد. تدریجاً شهرهای ایران به اصفهان تأسی نموده به حال تعطیل درآمدند و سرانجام حاج آقا نوراللّه نجفی و آقا جمال و سیدالعراقین با عده‌ی زیادی از روحانیون به قم مهاجرت کردند. از سایر شهرها نیز دستجات روحانی و بازاری به آنها پیوستند و بازار شهرها تعطیل شد و اعتصابات ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد. از تهران مخبرالسلطنه رئیس‌الوزراء و تیمورتاش وزیر دربار، به اتفاق سید محمد امامی امام جمعه تهران و سید جواد ظهیرالاسلام به قم رفته، با علماء به مذاکره و گفتگو نشستند. علمای مقیم قم خواسته‌های خود را در چهار ماده بیان نمودند، از جمله تجدید نظر در قانون نظام اجباری بود. تقاضای آنها کلاً پذیرفته شد و علماء متفرق شدند ولی چند روز بعد حاج آقا نوراللّه نجفی که از اجله علماء و محل توجه توده مسلمین بود، درگذشت. در تمام شهرهای ایران مراسم سوگواری عظیم برگزار گردید و چند روز ادارات دولتی تعطیل گردید ولی مرگ این روحانی عالیقدر، بطور طبیعی تلقی نگردید و سخن‌ها در این مورد به میان آمد.

در ۱۳۰۶ ش رضاشاه پهلوی اولین شدت عمل را نسبت به کسانی که قصد برهم زدن تاج و تخت و وراثت او را داشتند، اجرا نمود و سرهنگ محمود پولادین را اعدام و یاران او را حبس‌های طولانی داد.

از قوانین مهم و قابل ذکری که در اوایل سلطنت پهلوی به تصویب رسید، می‌توان قوانین زیر را نام برد: قانون تأسیس راه‌آهن سراسری، قانون تشکیل بانک ملی ایران، قانون ورزش اجباری، قانون محاکمات مختلسین دولتی، جلد اول قانون مدنی، قانون اعزام محصل به خارج، قانون محاکمه‌ی وزراء، قانون انحصار تریاک، قانون توحید لباس، قانون منع فروش برده، قانون سلب اجازه‌ی نشر اسکناس از بانک شاهی، قانون تأسیس بانک رهنی، قانون تشکیل دیوان انتظامی قضات، قانون جزا، قانون تجارت، قانون ثبت اسناد و املاک، قانون توسعه معابر، قانون مبارزه با قاچاق، قانون تابعیت، قانون نظارت در امر اسعار، و قانون وکالت دادگستری.

در مرداد ماه ۱۳۰۷ ش دوره‌ی ششم مجلس پایان پذیرفت و دوره‌ی هفتم آغاز به کار کرد. سه تن از وکلای تهران، مشیرالدوله پیرنیا، مؤتمن‌الملک پیرنیا و حسن مستوفی وکالت را نپذیرفتند (و شیخ علی مدرس نوری نیز از حضور در مجلس خودداری نمود). یکی از شرایط عضویت در این مجلس، خارج شدن از کسوت روحانیت بود.

هنوز چند روزی از اختتام دوره‌ی ششم مجلس سپری نشده بود و مدرس همچنان در مدرسه عالی سپهسالار به تدریس معارف اسلامی و الهیات اشتغال داشت که دستگیر شد.

در اوایل شب ۱۶ مهرماه ناگهان سرتیپ محمد درگاهی رئیس شهربانی، به اتفاق عده‌ای صاحب‌منصب و آژان و مأمور وارد منزل

سید حسن مدرس شدند تا وی را دستگیر نمایند. بین مدرس و درگاهی ابتدا مشاجره‌ی لفظی پیش آمد و کار به زد و خورد کشید و مدرس چند سیلی به صورت درگاهی نواخت. مأمورین به کمک درگاهی آمده، با ضرب و شتم، سید عالیقدر را دستگیر و از خانه بیرون برده، سوار یک اتومبیل نمودند و پارچه‌ای نیز به سر او کشیده تا کسی او را نبیند. چند مأمور با اتومبیل او را از تهران خارج و به سمت خراسان عزیمت کردند و سرانجام در شهر سرحدی خواف که بدهواترین شهرهای شرق ایران بود، تحویل شهربانی دادند. مدرس قریب ۹ سال در زندان خواف در نهایت سختی به عبادت مشغول بود ولی باز هم رضاشاه از این پیرمرد نحیف که فقط پوست و استخوانی از او باقی مانده بود، صرفنظر نکرد. او را به زندان کاشمر انتقال دادند و سرانجام او را از بین بردند (۱۳۱۶ ش).

همزمان با دستگیری سید حسن مدرس، قانون توحید لباس به مرحله‌ی اجرا درآمد و پوشیدن لباس روحانیت، مخصوص طبقات خاصی گردید و از طرف دولت قرار شد کسانی که مجاز به پوشیدن لباس روحانیت می‌باشند، باید جواز دولتی داشته باشند و از طرفی قانون ثبت املاک و اسناد در بین روحانیت با حسن قبول تلقی نشد و تدریجاً نارضائی عمومی بین مردم حکمفرما گردید. خلع سلاح عشایر نیز مزید بر علت گردید و سرانجام جنبش علیه حکومت پهلوی از فارس آغاز شد.

در اسفند ماه ۱۳۰۷ ش کلیه افراد ایل قشقائی که در تمام نقاط باختر فارس پراکنده بودند، اجتماع نموده و تحت ریاست سالار حشمت تمام راه‌های ارتباطی را مسدود نموده و علیه تصمیمات دولت و مصوبات مجلس بنای مخالفت را گذاردند. قشون سالار حشمت اغلب قراء و قصبات را غارت نموده و غالب آنها را به تصرف خود درآوردند. ظرف چند روز شورش عشایر ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد و ایلات بهارلو، اینانلو، بویراحمدی، دره شوری، عرب و نفر از هر گوشه فارس سر به طغیان و شورش برداشتند و قلمرو خمسه فارس در حیطه تاخت و تاز قرار دادند و نیروی نظامی مقیم فارس با زد و خورد موضعی عقب‌نشینی کردند. تقاضای عشایر فارس عبارت بود از: عدم خلع سلاح، عدم اعزام جوانان به نظام وظیفه، مخالفت با قانون توحید لباس، مخالفت با سجل احوال و چند مورد دیگر. ظرف یک هفته، تمام فارس به تصرف ایلات درآمد و شهر شیراز محاصره گردید و از ورود خوار و بار به آن جلوگیری شد. رضا پهلوی، اکبر میرزا صارم‌الدوله را به استانداری فارس برگزید؛ سرتیپ زاهدی رئیس ژاندارمری و سرتیپ نخجوان فرمانده نیروئی هوائی را به شیراز فرستاد؛ ولی نه تنها اوضاع بهبودی نیافت بلکه شورش عشایر به منطقه‌ی بختیاری هم سرایت کرد و خوانین بختیاری به سمت دهکرد روان شدند؛ دره شوری‌ها به ارتفاعات مشرف بر پل خان حمله کرده، عده‌ی زیادی از نظامیان را به قتل رسانیدند؛ شیخ ابوالحسن سرکوهی، نیریز را تصرف کرد؛ شهر لار به تصرف شورشیان درآمد؛ شهر دهکرد هم به دست شورشیان بختیاری سقوط نمود؛ شهر فسا زیر سلطه‌ی بهارلو قرار گرفت و به طور کلی منطقه‌ی فارس و جنوب ایران از تصرف حکومت مرکزی خارج گردید. رضا پهلوی، استاندار و فرماندهان نظامی مقیم فارس را به تهران احضار و همه را به زندان افکند و سرتیپ حبیب‌اللّه شیبانی را با ارتقاء به درجه‌ی سرلشکری، فرمانده قوای جنوب و والی نمود و از تهران نیز چند هنگ برای تقویت نیروی نظامی فارس به آن منطقه عزیمت کرد. امیر لشکر حبیب‌اللّه شیبانی با تعدادی زره‌پوش و دو گردان سوار و موتوریزه به سمت فارس حرکت کرد و در نزدیکی‌های شیراز، قوای او مورد حمله قرار گرفته و تماماً تار و مار شدند. ولی چند زره‌پوش توانستند وارد شیراز شوند. شیبانی نیز توسط همین زره‌پوش‌ها خود را به شیراز رسانید. اولین کار وی، عفو عمومی بود و بعد صولت‌الدوله قشقائی را که در تهران و در زندان بسر می‌برد، به شیراز احضار و آزاد نمود. دومین کار وی، نجات شهر شیراز از محاصره بود که عشایر از تصرف شیراز منصرف و قوای خود را عقب کشیدند. از تهران نیروی هوائی به کمک رسید و عشایر را به گلوله بست ولی ثمری نداد و تهاجم عشایر بیشتر شد. افواج نادری، پهلوی و رضاپور از تهران به سمت فارس حرکت کردند و مأمور سرکوبی عشایر بویراحمدی و ممسنی شدند ولی در یک حمله، بویراحمدی‌ها به فرماندهی لهراسب، عده‌ی زیادی از قوای دولت مقتول شدند. شورش عشایر فارس قریب دو سال طول کشید و سرانجام در تنگ تامرادی عده‌ی زیادی

از قوای دولتی کشته شدند. رضاشاه ناچار متوسل به سردار اسعد بختیاری شد و وی با عده‌ای سوار و پیاده وارد فارس شد و در اثر تلاش او و صولت‌الدوله قشقائی، عشایر دست از جنگ کشیدند، به مناطق خود بازگشتند و روی همرفته این شورش دو سال طول کشید. پس از ایجاد آرامش در منطقه‌ی فارس، شیبانی که طغیان و شورش را خوابانده بود، به تهران احضار گردید و به علت خبط نظامی در محاصره‌ی تنگ تامرادی تحویل دادگاه نظامی شد و دو سال محکومیت یافت و پس از ختم محکومیت به اروپا رفت.

رضاشاه پهلوی از روزی که به سلطنت رسید، درصدد بود که سهم ایران را از نفت جنوب افزایش دهد. ولی در سال‌های اول سلطنت، مذاکرات او به نتیجه‌ای نرسید. چندین بار تیمورتاش وزیر دربار، به اروپا عزیمت نمود. با مقامات شرکت نفت به مذاکره پرداخت ولی نتیجه‌ای حاصل نشد و چندین بار نیز مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس به ریاست سرجان کدمن مدیرعامل شرکت، به تهران آمدند و هیچگونه نتیجه‌ی مثبتی حاصل نشد. آخرین سفر تیمورتاش به لندن در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۱۰ ش بود. در ۱۳۱۱ ش به طور ناگهانی سهم ایران کاهش یافت و مجموعاً مبلغ پرداختی به ایران سیصد هزار پوند بود که نسبت به سنوات قبل، کمتر از نصف شده بود. چون انگلیس‌ها به هیچ وجه زیر بار افزایش نمی‌رفتند، به دستور رضاشاه، دولت اقداماتی را آغاز نمود. از جمله در روز ۴ دی ماه ۱۳۱۱ ش علی دشتی نماینده‌ی مجلس، در جلسه‌ی علنی نطقی ایراد کرد و بر شرکت نفت سخت اعتراض نمود و عمل آنها را مضحک خواند. تقی‌زاده وزیر مالیه وقت، در همین جلسه توضیحاتی داد و انعقاد قرارداد دارسی را ناشی از عدم اطلاع و به صورت مصادره اموال دانست و افزود اگر مذاکرات به نتیجه‌ی مطلوب نرسید، برای احقاق حق خود به وسایل دیگری توسل می‌جوئیم. به دنبال این گفتگو در مجلس، جراید محدود کشور به بحث و انتقاد پرداخته و عمل شرکت نفت را به شدت مورد انتقاد قرار دادند. باز هم هیچگونه اقدامی از طرف کمپانی به عمل نیامد تا اینکه در جلسه‌ی هیئت وزیران که در ۶ آذر ماه ۱۳۱۱ تشکیل گردید، رضاشاه وارد هیئت دولت شد و پرونده‌ی نفت را خواست و آن را در بخاری انداخته و سوزاند و به هیئت دولت اخطار کرد که از اینجا نمی‌روید تا قرارداد نفت را لغو نمائید.

هیئت وزیران در همان جلسه امتیاز نفت و قرارداد دارسی را لغو کرد. فردای آن روز جراید فوق‌العاده انتشار داده و در تهران و سایر شهرها چراغانی شد و مردم جشن گرفتند. در جلسه‌ی ۱۰ آذر مجلس شورای ملی، تقی‌زاده وزیر مالیه، لغو امتیاز دارسی را اعلام کرد و پس از نطق‌های تملق‌آمیز نمایندگان به اتفاق آراء اقدام هیئت وزیران را تأیید کردند. شرکت نفت ایران و انگلیس بلافاصله اقدام دولت ایران را در لغو قرارداد دارسی غیرقانونی خواند و پیشنهاد کرد بهتر است دولت ایران از تصمیم خود عدول کند. در تاریخ ۲۳ آذر ماه، دولت انگلستان یادداشت شدیداللحنی برای محمدعلی فروغی وزیر خارجه‌ی ایران فرستاد و ایران را تهدید کرد که از طریق سازمان‌های بین‌المللی، اقدام به ابطال تصمیم دولت ایران خواهند نمود.

فردای آن روز دولت انگلستان به استناد ماده‌ی ۱۵ اساسنامه‌ی جامعه‌ی ملل، شکایت خود را از دولت ایران به علت فسخ قرارداد دارسی، تسلیم دبیرخانه‌ی جامعه‌ی ملل نمود و در نهم دی ماه ۱۳۱۱ ش دولت ایران هیئتی به ریاست علی‌اکبر داور وزیر دادگستری و عضویت حسین علاء، انوشیروان سپهبدی و نصرالله انتظام، برای پاسخگوئی به شکایت دولت انگلستان به جامعه‌ی ملل فرستاد.

در جلسات جامعه‌ی ملل، به مسئله‌ی شکایت انگلیس از ایران رسیدگی شد. سرجان سیمون وزیر امور خارجه‌ی انگلستان، در چندین جلسه به ایراد سخن پرداخت و اقدام ایران را خلاف مقررات بین‌المللی و مواد قرارداد دانست. داور رئیس هیئت نمایندگی ایران، طی نطق‌های مفصلی از اقدام دولت ایران دفاع نموده و متذکر شد اختلاف بین دولت ایران و یک کمپانی انگلیسی است. اگر کمپانی شکایتی دارد، باید شکایت خود را در محاکم ایران مطرح سازد و اصولاً ـ دخالت دولت انگلستان در این موضوع صحیح و درست نیست. و بالاخره در روز ۱۴ بهمن ماه ۱۳۱۱ ش جامعه‌ی ملل به پیشنهاد دکتر بنش نماینده‌ی دولت چکسلواکی، قرار موقت صادر کرد که به موجب آن، شرکت نفت وارد مذاکره‌ی مستقیم به دولت ایران گردد و اگر چنانچه مذاکرات مستقیم به نتیجه نرسید، موضوع مجدداً در جلسه‌ی جامعه‌ی ملل مطرح و اتخاذ تصمیم گردد. بر اساس این تصمیم، هیئت نمایندگی ایران به

تهران بازگشتند ولی داور سه کارشناس نفت درجه اول از فرانسه و آمریکا و انگلستان استخدام کرد و با خود به ایران آورد.
در نیمه‌ی اول فروردین ماه ۱۳۱۲ سرجان کدمن مدیرعامل شرکت نفت، در رأس هیئتی وارد تهران شد تا در اجرای نظر جامعه‌ی ملل، مستقیماً با دولت ایران مذاکره کند. از فردای آن روز مذاکرات آغاز شد. نمایندگان ایران عبارت بودند از: داور وزیر عدلیه، فروغی وزیر امور خارجه، و تقی‌زاده وزیر مالیه. مذاکرات قریب به بیست روز ادامه یافت. طرفین در اصول و فروع به نتیجه رسیدند ولی هنگام تنظیم قرارداد، سرجان کدمن اظهار کرد در مقابل امتیازات زیادی که کمپانی به دولت ایران داده است، باید در مقابل آن امتیازی هم بگیرد و آن امتیاز این است که قرارداد جدید برای مدت ۶۰ سال دیگر باید باشد. این تقاضا مورد موافقت نمایندگان ایران واقع نشد و نمایندگان کمپانی نفت آماده برای ترک ایران شدند و برای خداحافظی نزد رضاشاه رفتند و رضاشاه به آنها تکلیف کرد چند روز دیگر باقی بمانند تا با دخالت او در این قرارداد، مسئله فیصله یابد. فردای آن روز رضاشاه به نمایندگان ایران تکلیف کرد که تقاضای کمپانی انگلستان را بپذیرند و قرارداد را بر مبنای ۶۰ سال تهیه کنند. سرانجام قرارداد مطابق میل کمپانی نفت تنظیم گردید و مدت آن ۶۰ سال تعیین شد. مجلس شورای ملی در روز ۵ خرداد ۱۳۱۲ قرارداد را که مشتمل بر یک مقدمه و ۳۷ ماده بود، با ۱۰۵ رأی موافق از ۱۱۳ نماینده به تصویب رسانید و این مسئله گفتگوهائی در بین مردم ایجاد کرد که حاصل آن عدم رضایت بود.
سید حسن تقی‌زاده وزیر مالیه‌ی وقت که گرداننده‌ی مذاکرات و امضاءکننده‌ی قرارداد بود، برای دفاع از امضاء خود در مجلس پانزدهم، در پاسخ یکی از نمایندگان نطقی ایراد کرده و توضیحاتی داد از جمله گفت: «من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بود، تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود (یعنی رضاشاه) که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد. او خود هم راضی به تمدید مدت نبود و در بدو اظهار این مطلب از طرف حضرات روبروی آنها به تحاشی و وحشت گفت" عجب این کار به هیچ وجه شدنی نیست، می‌خواهید که ما که سی سال بر گذشتگان برای این کار لعنت کرده‌ایم، پنجاه سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم، "ولی عاقبت در مقابل اصرار تسلیم شد».
به هر کیفیتی، قرارداد نفت با امتیازات تازه‌ای برای مدت ۶۰ سال تمدید شد و نقطه‌ی سیاهی در تاریخ سیاسی ایران ثبت گردید.
پس از امضاء قرارداد نفت، مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) پس از شش سال و چند ماه از رئیس‌الوزرائی برکنار شد و محمدعلی فروغی به ریاست دولت برگزیده شد.
آغاز نخست‌وزیری دوم محمدعلی فروغی مقارن است با آغاز دیکتاتوری مطلق رضاشاه پهلوی و هجوم به دین و مذهب و روحانیت و انجام یک سلسله اقدامات برخلاف موازین مذهبی و گسترده‌تر شدن سایه‌ی پلیس سیاسی بر سر مردم.
هنوز چند روزی از رئیس‌الوزرائی فروغی نگذشته بود که عبدالحسین تیمورتاش وزیر مقتدر دربار، در زندان قصر به طرز دلخراشی به قتل رسید و متعاقب آن جعفرقلی اسعد وزیر جنگ و ارشد وزیران کابینه که در معیت شاه به شمال رفته بود، توسط پلیس سیاسی دستگیر و زندانی شد. همزمان با دستگیری اسعد، از قوام‌الملک شیرازی، محمدتقی اسعد و امیرحسین ایلخان نمایندگان مجلس سلب مصونیت شد و به زندان افتادند. عده‌ی زیادی از سران بختیاری و قشقائی نیز دستگیر و زندانی شدند.
در دهم فروردین ۱۳۱۳ سردار اسعد در زندان قصر به قتل رسید و بامداد همان روز عده‌ی زیادی از سران بختیاری و بویراحمدی در زندان قصر به دار آویخته شدند و عده‌ی زیادی نیز به حبس‌های طویل‌المدت محکومتی یافتند که برخی از آنها در زندان جان سپردند.
در اوایل ۱۳۱۳ ش رضاشاه بنا به توصیه‌ی فروغی و دعوت کمال آتاتورک، برای بازدید مظاهر تمدن اروپائی و ارمغان گرفتن آنها برای ایران به ترکیه رفت. این مسافرت قریب یک ماه طول کشید و عواقب خونباری برای کشور داشت که بدان اشاره خواهد شد.
اولین سوغات ترکیه استعمال کلاه فرنگی (شاپو) و دیگری کشف حجاب بود.

در اوایل ۱۳۱۴ ش به دستور رضاشاه پهلوی، کلاه مردم ایران تغییر و استعمال کلاه پهلوی ممنوع گردید و دولت طی اعلامیه‌ای متذکر شد تمام افراد کشور مقیدند کلاه بین‌المللی استعمال نمایند و وزیر کشور نیز به کارمندان دولت دستور داد چنانچه از کلاه شاپو استفاده نشود مأمورین دولت منتظر خدمت می‌شوند.

در همین موقع به دستور رضاشاه، مقرراتی برای انعقاد مجالس ختم سوگواری و روضه‌خوانی وضع گردید و مجالس ختم موظفاً بایستی در مساجدی که دولت تعیین می‌کند، منعقد شود و حداکثر مدت آن هم از دو ساعت تجاوز نکند و برای برپا ساختن مجالس روضه‌خوانی و سوگواری نیز مردم موظف شدند از پلیس قبلاً کسب اجازه نمایند و وعاظ و منبریها نیز هنگام وعظ در چارچوب معینی که پلیس معین خواهد کرد بایستی صحبت نمایند و از طرفی، پلیس به آسانی اجازه‌ی برپا ساختن مجالس سوگواری و روضه‌خوانی را نمی‌داد و عملاً مجالس ذکر مصیبت ممنوع شد.

محمدولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس که از مقربین درگاه و کاملاً مورد اعتماد رضاشاه بود، طی گزارش محرمانه‌ای به دربار یادآوری کرد که مسئله‌ی تغییر کلاه و کشف حجاب و محدود ساختن مجالس روضه‌خوانی در شهر مذهبی مشهد که دارالعلم بزرگ اسلامی است، مصلحت نیست و بهتر آن است که تدریجاً و با تدابیری خاص این مسائل در این استان پیاده شود و ممکن است در اثر اجرای این برنامه در خراسان مخصوصاً مشهد، قیامی از طرف مردم مسلمان به وقوع بپیوندند. دفتر مخصوص رضاشاه نظریه‌ی نایب‌التولیه‌ی آستان قدس رضوی را با چهار مقام مؤثر خراسان در میان می‌گذارد و نظریه‌ی آنها را خواستار می‌گردد. فتح‌اللّه پاکروان استاندار، سرتیپ ایرج مطبوعی فرمانده لشکر، و سرهنگ بیات رئیس شهربانی گزارش می‌دهند که اجرای برنامه با مشکل و کوچکترین مقاومتی مواجه نخواهد شد. تنها عبدالعلی لطفی رئیس استیناف خراسان نظریه‌ی اسدی را تأیید می‌نماید و بر همین اساس از دفتر مخصوص شاه ابلاغ می‌شود که تمام دستورات قبلی باید به عمل آید. پس از انتشار اعلامیه‌های دولت در مورد کلاه و مجالس ختم و روضه‌خوانی، در شهر مشهد با عکس‌العمل جامعه‌ی روحانیت و بازاریان مواجه شد و تدریجاً دکان‌ها تعطیل گردید و از طرف روحانیون و وعاظ سخنانی در این زمینه ایراد گردید و شهر مشهد آماده برای یک قیام عمومی شد. روز ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴ ش تظاهرات مردم علیه تصمیمات دولت شکل گرفت و مردم در مسجد گوهرشاد اجتماع نموده، به عمل دولت اعتراض کردند. شیخ بهلول واعظ در اجتماع چند هزار نفری مسجد گوهرشاد، بی‌پروا سخن گفت و آنها را به پایداری و استقامت در مقابل دولت تشویق کرد. ابتدا مأمورین انتظامی به تیراندازی هوائی پرداختند ولی ثمری نداد و مردم متفرق نشدند. سرانجام لشکر شرق وارد میدان شد. مسجد گوهرشاد و اطراف صحن مطهر از طرف سربازان هنگ پیاده مشهد محاصره گردید و یکباره صدای صفیر گلوله و خمپاره و توپ، شهر مشهد را به لرزه درآورد. عده‌ای از مسجد گوهرشاد به صحن مطهر آمدند که شاید از خطر مصون باشند ولی ناگهان گلوله‌ها به سمت آنها به غرش درآمد و ظرف مدت کوتاهی چندین هزار نفر کشته و زخمی باقی ماند و نظامیان به جمع‌آوری اجساد مقتولین و مجروحین پرداختند و همه‌ی آنها را در گودالی ریخته زیر خاک پنهان نمودند. به دنبال واقعه‌ی اسفناک گوهرشاد، عده‌ی زیادی از علماء و فقهاء شهر مشهد دستگیر و بازداشت شدند. آیات عظام سید یونس اردبیلی، آقازاده، شیخ آقا بزرگ شاهرودی، سید عبداللّه شیرازی، شیخ‌هاشم قزوینی و دستغیب توقیف و به زندان رفتند. علاوه بر روحانیون، قریب دویست نفر از اصناف و طلاب علوم دینی دستگیر و در زندان‌ها جای گرفتند.

یک هیئت نظامی از تهران برای رسیدگی به قیام گوهرشاد به مشهد رفت و بازجویی از اسدی آغاز شد و سرانجام او را مقصر تشخیص دادند. دیوان حرب فوق‌العاده به ریاست سرتیپ البرز در مشهد تشکیل شد و سرانجام اسدی محکوم به اعدام گردید و حکم در روز ۲۹ آذر ماه ۱۳۱۴ ش در خارج شهر مشهد به اجرا درآمد. همان روز فرزندان اسدی توقیف و به زندان افتادند و کلیه اموال منقول و غیرمنقول آنها غارت شد و سال‌ها فرزندان او در زندان و یا تبعید به سر بردند.

در سال دوم نخست‌وزیری فروغی، به دستور رضاشاه یک سلسله اقدامات فرهنگی انجام گرفت که اهم آنها عبارتست از تأسیس

دانشگاه تهران و تصویب قانون اجازه تأسیس دانشسراهای مقدماتی و دانشسرای عالی به منظور تربیت دبیر و آموزگار. همچنین در این سال جشن هزارمین سال تولد فردوسی با شرکت عده‌ی زیادی از مستشرقین در تهران و مشهد تشکیل شد و آرامگاه باشکوهی برای فردوسی در طوس بنا گردید و افتتاح شد. در همین سال آرامگاه خیام نیز به صورت آبرومندی درآمد. قبر حافظ و سعدی در شیراز به صورت زیبا و باارزش بنیاد گرفت.

در اوایل ۱۳۱۴ ش برای توسعه و تکمیل زبان فارسی و وضع واژه‌های جدید فارسی و جایگزین نمودن آنها به جای لغات بیگانه، سازمانی به نام فرهنگستان تأسیس یافت و نخبه‌ی دانشمندان در رشته‌های مختلف عضویت آن را پذیرفتند. این سازمان تحولی در زبان فارسی ایجاد کرد ولی بعداً به علت تندروی‌های بیجا و عجله در وضع لغات غیرمأنوس، برای معلم و متعلم زحماتی ایجاد نمود.

رضاشاه پهلوی برای تحکیم رژیم استبدادی خود در ۱۳۱۰ ش سرتیپ محمدحسین آیرم را که مردی سفاک و حیله‌گر و از دست‌پرورد‌گان افسران روسی قزاقخانه بود، در رأس شهربانی قرار داد و از وی خواست تا همه‌کس و همه چیز را تحت مراقبت قرار دهد. آیرم، شهربانی را توسعه داد و اداره‌ای به نام اداره‌ی سیاسی که بعد کارآگاهی نام گرفت، تأسیس کرد و جمع کثیری از مأمورین شهربانی را در آن اداره جای داد و تمام مقامات و دولتمردان و نمایندگان مجلس تحت نظر قرار گرفتند. همه روزه گزارش‌های زیادی درباره‌ی افراد به دربار می‌فرستاد و به اشخاص اتهاماتی راست یا دروغ وارد می‌کرد و نامه‌های بی‌امضائی جعل و به دربار ارسال می‌نمود و خود مأمور تحقیق آنها می‌شد. خشونت رضاشاه نسبت به تیمورتاش، مولود همین گزارش‌های خلاف واقع آیرم بود.

قبل از آیرم، سرتیپ محمد درگاهی نیز نظیر اینگونه اعمال را انجام می‌داد و علیه افراد مؤثر توطئه‌هائی را افشاء می‌نمود. پس از محاکمه و محکومیت فیروز فیروز (نصرت‌الدوله) نوبت به تیمورتاش وزیر دربار رسید. پس از عزل و تحت نظر بودن، دستگیر و در دادگستری به اتهام سوء استفاده محاکمه و به زندان و غرامت سنگین محکوم شد و پس از چهار ماه تحمل زندان، از بین برده شد. متعاقب او صولت‌الدوله قشقائی و سردار اسعد بختیاری و جمع زیادی از سران عشایر در زندان معدوم شدند. در دوران رئیس‌الوزرائی فروغی، شاه نسبت به عده‌ای از رجال و مقامات ظنین شد. حسین دادگر رئیس مجلس شورای ملی مورد خشم قرار گرفت و به وی ابلاغ شد ایران را ترک گوید والّا به سرنوشت فیروز اسعد و تیمورتاش دچار خواهد شد. او نیز به فوریت تهران را ترک نمود. در همان ایام زین‌العابدین رهنما مدیر روزنامه‌ی دولتی ایران و برادرش به زندان افتادند و پس از مدتی به عراق تبعید شدند. علی دشتی نماینده‌ی مجلس و مدیر روزنامه‌ی دولتی شفق سرخ و بازیگر عصر طلائی نیز دستگیر و زندانی و تبعید شد. فرج‌اللّه بهرامی رئیس دفتر مخصوص شاه که از افراد مؤثر و نزدیکان پهلوی بود، به زندان افتاد. عمادالسلطنه فاطمی وزیر کابینه‌های قبل و بعد از قاجاریه، تا شهریور ۱۳۲۰ در زندان به وضع نامطلوبی به انتظار اعدام روزشماری می‌کرد. آیرم در کنار جنایاتی که مرتکب می‌شد، به جمع‌آوری مال و منال پرداخت و از هر طرف برای خویش عوایدی تازه تدارک می‌دید و در حساب محرمانه‌ی خود در بانک شاهی آنها را اندوخته می‌کرد و خوب می‌دانست به زودی پرده از روی اعمال خلاف او برداشته خواهد شد و به کیفر اعمالش خواهد رسید. لذا تدابیری برای نجات خود اندیشید و خود را سخت بیمار نشان داد به طوری که اطباء ایران از علاجش عاجز ماندند. به هر ترفندی بود، اجازه‌ی خروج برای معالجه گرفت و به اروپا رفت و دیگر به ایران بازنگشت. سرپاس رکن‌الدین مختاری جانشین او، همان صفات آیرم را داشت، نهایت دامن خود را آلوده به مسائل مالی نکرد ولی در شدت عمل و پرونده‌سازی و به دام انداختن مردم ید طولائی داشت. نفوذ شهربانی در دوره‌ی او به حد اعلا رسید تا جائی که در مقابل هر صندوق پست، یک مأمور شهربانی کشیک می‌داد و نامه‌ها را کنترل می‌کرد. مسافرت از شهری به شهری اجازه‌ی خروج داشت و در دوران او جمع کثیری از مردم عادی و بی‌گناه در زندان‌ها به سر می‌بردند و گناه آنها این بود که همسر یا دخترشان حاضر به

کشف حجاب نبود و در مقابل سؤال پاسبان که چرا چادر داری، اظهار می‌کردند که پدر یا شوهرمان اجازه‌ی برداشتن حجاب را نمی‌دهد. همان کافی بود که آن افراد بی‌گناه را به جرم اقدام علیه امنیت کشور، بازداشت کنند.

فروغی در آذرماه ۱۳۱۴ ش به اتهام پشتیبانی از محمدولی اسدی نایب‌التولیه آستان قدس رضوی، از کار برکنار شد و تحت مراقبت مأموران شهربانی قرار گرفت. ریاست فرهنگستان را نیز از او گرفته به وثوق دادند. فروغی مجاز به معاشرت و ظاهر شدن در مجامع عمومی نبود و کوچکترین حرکتی از او از دیدگاه پلیس مخفی دور نمی‌ماند. یک روز پس از برکناری فروغی، محمود جم وزیر داخله به نخست‌وزیری منصوب شد و همان وزیران کابینه‌ی قبلی را در دولت خود تثبیت نمود و مجری اوامر شد. جم بهترین و مطلوب‌ترین نخست‌وزیر دوران دیکتاتوری بود و جز اصغاء اوامر! و اجرای آن از جانب خود، کاری را انجام نمی‌دادند. در سال اول نخست‌وزیری او، یکی از پایه‌گذاران سلطنت پهلوی از وحشت و ترس رضاشاه خودکشی کرد. داور وزیر مالیه‌ی کابینه‌ی فروغی و جم که مورد بی‌مهری رضاشاه واقع شده بود، می‌دانست به زودی مانند تیمورتاش و اسعد و فیروز در کنج زندان با خفت و خواری از بین خواهد رفت. لذا خود با مصرف مقداری تریاک به حیات خود خاتمه داد. داور چون در وزارت دادگستری خود مرد موفقی بود، رضاشاه او را به وزارت دارائی فرستاد تا در آن وزارتخانه نیز تحولی به وجود آورد در حالی که آن کار مورد میل و رغبت او نبود.

رضاشاه پهلوی پس از بازگشت از سفر ترکیه، تصمیم به کشف حجاب در ایران گرفت و همیشه این مطلب را در هیئت دولت مطرح و مورد مذاکره قرار می‌داد و فروغی به او قول داده بود که این خواسته‌ی شاه را به مرحله‌ی اجرا درخواهد آورد. ولی وقایع اسفبار مشهد و قیام گوهرشاد که منجر به برکناری او شد، فرصت انجام این کار را نیافت و محمود جم در نخستین روزهای نخست‌وزیری خود، پرچم آن را در دست گرفت. علی‌اصغر حکمت وزیر معارف وقت، در یادداشت‌های خود در این باره چنین می‌نویسد:

«جلسه‌ی تاریخی رفع حجاب از زنان ایران روز چهارشنبه ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ ش منعقد شد، بعد از ظهر که آسمان صاف و آفتاب درخشان و هوا در کمال اعتدال بود در دو تالار فوقانی عمارت دانشسرای تهران (خیابان روزولت) مراسم پذیرائی به عمل می‌آید و رؤسای مدارس عالیه، خانم‌های مدیر دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دختران فارغ‌التحصیل در سالن شرقی حاضر بودند. در سالن غربی جمعی از رجال و محترمین هیئت وزراء و مدیرهای دبیرستان‌ها و صاحب‌منصبان وزارت معارف قرار گرفتند. درست در ساعت سه و نیم بعد از ظهر، اتومبیل شاهنشاه به صحن باغ دانشسرا وارد شد. وزیر معارف خیرمقدم عرض کرد. شاهنشاه به اتفاق نخست‌وزیر و هیئت دولت به سمت سالن غربی راهنمائی شدند و در آنجا برابر میزی بزرگ که دیپلم‌ها و جوایز حاضر شده بود، قرار گرفتند. وزیر معارف لایحه‌ی مختصری در گزارش و عرض سپاس قرائت کرد و بعد از آن، شاهنشاه دیپلم‌ها را به دست خود به یکایک مدیران آموزشگاه‌ها اعطاء کردند و جوایز شاگردان برجسته را مرحمت فرمودند. آنگاه وزیر معارف استدعا کرد که اکنون به تالار دیگر تشریف‌فرما شوند. در آنجا تمام خانم‌ها لباس‌های متحدالشکل که عبارت از جامه بلند سورمه‌ای رنگ بود بر تن داشتند و همه نشان شش‌گوش معارف را بر سینه‌ی خود نصب نموده و در صف منظمی ایستاده بودند. شاهنشاه پس از توزیع دیپلم‌ها و جوایز، به طرف خانم‌ها آمدند. خانم هاجر تربیت که مدیره دانشسرای دختران بود، لایحه‌ای عرض کرد و اعلیحضرت در جواب، سخنانی دائر بر اهمیت مقام زن در اجتماع و عقب‌افتادگی زنان ایران و تشویق آنان به برابری و هم‌شأنی با مردان بیان فرمودند.»

کشف حجاب در روز ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ ش به مرحله‌ی اجرا درآمد. در آن روز غیر از فرهنگیان، تمام مدعوین با همسران خود بدون حجاب شرکت کرده بودند. رضاشاه پهلوی نیز با همسر و دو دخترش بدون حجاب در مراسم شرکت کردند. از فردای آن روز وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی موظف شدند برای این اقدام مجلس، جشن و سرور برپا سازند و در هر وزارتخانه و سازمان دولتی کارمندان بالاجبار با همسران خود بدون حجاب شرکت کنند. حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی،

مقدم بر این کار شد. در کافه‌ها و کاباره‌های تهران عده‌ای رقاصه که از چندی پیش آماده شده بودند، نه تنها بدون حجاب بلکه عریان و لخت به پایکوبی و شادمانی پرداختند و آهنگ‌هایی را که قبلاً برای رفع حجاب ساخته شده بود، با صدای خوش و ناخوش می‌خواندند. پلیس با خشونت مأمور برگرفتن چادر از سر بانوان بود. در اجرای این دستور، مذهب و عاطفه نبایستی مدخلیت داشته باشند. ضرب و شتم و پاره کردن چادر و روسری و اهانت به آنان، از وظایف عادی پلیس شده بود. تنها به این هم اکتفا نمی‌شد، شوهران و پدران زنان غیرمکشوفه را به کلانتری جلب نموده، به زندان می‌بردند و برای آنها پرونده اقدام علیه امنیت کشور می‌ساختند. ولی با تمام این سختگیری‌ها، عده‌ی زیادی از زنان، چادر از سر نکشیدند و خود را داخل منزل زندانی ساختند.
پلیس سیاسی در ۱۳۱۶ ش یک شبکه‌ی کمونیستی را در ایران کشف کرد که در رأس آن دکتر تقی ارانی قرار داشت. در این رابطه ۵۳ نفر بازداشت شدند. تحقیقات اولیه و اخذ اقرار توأم با شکنجه‌های شدید توسط پلیس انجام گرفت و پرونده ساخته و پرداخته پلیس به دادگاه جنائی تهران ارجاع شد. برای تمام دستگیرشدگان، وکیل تسخیری تعیین گردید و غالباً دفاع آنها از متهم نبود بلکه از ادعانامه دادستان بود. یکی دو نفر از وکلاء که وظیفه‌ی وکالت خود را انجام داده بودند، حتی مورد ملامت قرار گرفته و مدتی از وکالت محروم شدند. سرانجام دادگاه جنائی دستگیرشدگان را از سه تا ده سال محکوم به زندان نمود ولی تا زمانی که رضاشاه در ایران بود، حتی آن افرادی که مدت زندانی آنها پایان گرفته بود، آزاد نشدند و تا استعفای رضاشاه و عفو عمومی که به تصویب رسید، از زندان رهائی یافتند. دکتر تقی ارانی در ۱۳۱۸ ش در زندان به بیماری تیفوس درگذشت. در همان سال محمد فرخی یزدی مدیر روزنامه‌ی طوفان و منوچهر اسعد و عبدالحسین دیبا در زندان به قتل رسیدند.
در نهم شهریور ماه ۱۳۱۸ آدولف هیتلر در پارلمان آن کشور نطقی ایراد کرد و به بهانه‌ی اینکه لهستان در مرزهای آلمان دست به تجاوز زده است، به لهستان حمله کرد و با اعتراض شدید دولت‌های فرانسه و انگلیس مواجه شد و آن دو دولت نیز علیه آلمان اعلان جنگ دادند و بدین ترتیب جنگ بین‌المللی دوم آغاز شد. دولت ایران در نخستین روزهای جنگ طی اعلامیه‌ای اعلام بی‌طرفی کرد و دو ماه بعد به هنگام افتتاح مجلس دوازدهم، رضاشاه محمود جم نخست‌وزیر را از خدمت معاف نمود و دکتر احمد متین دفتری را به ریاست دولت برگزید. انتخاب متین دفتری به ریاست دولت که تحصیلکرده‌ی مدرسه‌ی آیران و آلمان معروف به ژرمانوفیلی بود، به خوبی روشن می‌ساخت که رضاشاه در جنگ جهانی، دولت آلمان را برنده‌ی جنگ تشخیص داده بود. در آن ایام، گذشته از آنکه عده‌ی زیادی از مهندسین آلمانی در خدمت دولت ایران بودند، بیشتر کارخانجات و صنایعی که در ایران بنیاد گرفته بود از آلمان‌ها خریداری و توسط آنها مونتاژ می‌شد. از همه بالاتر، بین ایران و آلمان قرارداد پایاپای به امضاء رسیده بود و طرفین به کشور یکدیگر کالا- صادر می‌کردند. در آن ایام، ایران بازار بسیار خوبی برای دولت آلمان بود. به علت شروع جنگ، بیشتر کارخانجات آلمان به جای تولیدات صنعتی، به ساختن ابزارهای جنگی پرداخته و از اجرای تعهدات خود نسبت به دولت ایران خودداری نمودند و از طرفی در اوایل جز شوروی راهی برای ارسال صنایع و کالاهای تولیدی آلمان به ایران وجود نداشت که آن هم با حمله‌ی آلمان به شوروی مسدود گردید. دولت آلمان غیر از تعهداتی که به دولت ایران داشت، تعهدات سنگینی نسبت به تجار ایران داشت و قبل از جنگ عده‌ای از بازرگانان ایرانی با افتتاح اعتبارات اسنادی برای کالاهای سفارشی خود مبلغ چهل میلیون مارک در آلمان ذخیره داشتند که بایستی یا کالا- تحویل بگیرند و یا اعتبارات آنها عودت داده شود. انتخاب متین دفتری که معروف به داشتن حسن روابط با آلمان‌ها بود، از این انگیزه سرچشمه می‌گرفت. جنگ خیلی زود در ایران اثر بخشید. تمام صنایع به علت نرسیدن قطعات یدکی متوقف شدند و عده‌ای تجار ورشکسته شده، مرتباً از دولت کمک می‌خواستند. تلاش متین دفتری برای رفع مشکلات موجود به جائی نرسید و آشفتگی وضع اقتصادی ایران، به انفجار نزدیک شد و شاه ناگزیر پس از ۸ ماه، متین دفتری را عزل و تحت تعقیب قرار داد و مجدداً یکی از مهره‌های قدیمی دولت انگلستان را به نخست‌وزیری برگزید. علی منصور در تیرماه ۱۳۱۹ ش از طرف رضاشاه نخست‌وزیر شد، بدون آنکه در کادر وزیران تغییری بدهد. در ۱۳۱۹ ش جنگ اروپا

شدت بیشتری یافت و سرانجام آلمان به شوروی حمله کرد و تمام راه‌های ارتباطی ایران قطع شد. تدریجاً رادیوهای خارجی مسائلی را دربـاره‌ی نقش ایران در جنـگ عنـوان نمودنـد و سـرانجام دولـت انگلسـتان از دولـت ایران تقاضـا کرد که برای حمـل سـلاح به شوروی راهی جز ایران وجود نـدارد و چون ایران این تقاضا را نپذیرفت، متفقین وجود عده‌ای از اتباع آلمان و ایتالیائی را بهانه قرار داده و از دولت ایران خواسـتند تا نسـبت به اخراج آنها اقـدام شود و دولت ایران پاسـخ داد که رفتار اتباع بیگانه در این کشور تحت کنترل است و طبعاً هیچ خطری برای متفقین ایجاد نخواهد نمود.

ایـدن وزیر خارجه‌ی انگلسـتان در اواخر مرداد در مجلس مبعوثان نطقی ایراد کرده و متذکر شد عده‌ی زیادی متخصـص آلمانی در ایران خطر بزرگی برای آن کشور ایجاد کرده است و رضاشاه هم روز ۲۸ مرداد ماه در جشن دانشکده‌ی افسری در نطق کوتاه خود اشاره به وقایع قریب‌الوقوع نموده و افسران را هشدار داد.

سپیده‌دم روز سوم شـهریور ماه ۱۳۲۰ ش قوای نظامی شوروی از شـمال و مشـرق و قوای نظامی انگلسـتان از جنوب، مرزهای کشور ایران را مورد حمله شدید زمینی، هوائی و دریائی قرار دادند و در همان هنگام سـفرای آن دو کشور، علی منصور نخست‌وزیر ایران را از جریان امر آگاه ساختند و علی منصور هم بلافاصـله شاه را در جریان قرار داد. جلسه‌ی هیئت وزیران در همان موقع تشکیل شد و به دستور شاه، یک ستاد جنگی بوجود آمد. در همان روز رضاشاه سفرای دو دولت شوروی و انگلستان را احضار و علت حمله به خاک ایران را جویا شد. سفراء پاسخ دادند که علت، وجود همان اتباع آلمانی در ایران است.

در نخستین حمله‌ی قوای انگلیس به ایران، نیروی دریائی ایران مضـمحل گردیـد و فرماندهان آن به شـهادت رسـیدند و چند کشتی غرق شد و شهر اهواز هم به شدت بمباران گردید. قوای شوروی شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، اهر، رشت و قزوین را مورد حمله‌ی هوائی و زمینی قرار داد و لشـکرهای شـمالی و شرقی ایران در همان روزهای اول متلاشی شدند. سرانجام روز پنجم شهریور ماه، منصور از ریاست دولت کناره‌گیری کرد و پس از صلاح‌اندیشی شاه، فروغی را که مدت شش سال خانه‌نشین و تحت نظر بود، به نخست‌وزیری برگزید و اولین تصـمیم فروغی، اعلام ترک مخاصمه بود. پس از اعلام ترک مخاصمه، دولتین شرایط سنگین خود را بیان نموده و دولت ایران آن را پذیرفت. در نتیجه، جنگ متوقف گردید و طرح مرخص نمودن سـربازان به تصویب شورای عالی جنگ رسـیده، به مرحله‌ی اجرا درآمد و کلیه‌ی سربازان در ۱۸ لشـکر مرخص شدند. سربازخانه‌ها مورد غارت قرار گرفتند و آنچه در آنجا وجود داشت به یغما رفت. در شهر تهران حکومت نظامی اعلام شد و مردم از ترس جان خود، تهران و سایر شهرها را ترک نمودند. مذاکرات فروغی با سـفرای دو کشور ادامه یافت و صحبت از پیمان سه‌جانبه بود ولی دولتین رژیم آن روز را قبول نداشتند. شوروی تمایل زیادی به برقراری رژیم جمهوری داشت و انگلسـتان نظر به قاجاریه دوخته بود و حمید میرزا فرزند محمدحسن میرزا ولیعهـد سابق را کاندیدای پادشاهی ایران ساخت. ولی سـرانجام تصـمیم بر این گرفته شد که رضاشاه پهلوی از سـلطنت کناره‌گیری نماید و سلطنت ایران به جانشین قانونی تحویل گردد.

روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ ش رضاشاه از سـلطنت کناره‌گیری و عازم اصفهان گردید و به دنبال کناره‌گیری او، محمدرضا پهلوی به سلطنت نشست. رضاشاه در اصفهان طبق اسناد رسمی، کلیه اموال خود را اعم از منقول و غیرمنقول و نقدینه به محمدرضا پهلوی در مقابل یک سیر نبات هبه کرد و از طریق یزد و کرمان، وارد بندرعباس شد و روز پنجم مهرماه به وسیله‌ی یک کشتی باری به اتفاق خانواده‌ی خود، آبهای ایران را ترک کرد و بعـد از مدتی در جزیره‌ی موریس او را پیاده کردند. چندی در آن جزیره بود که در اثر اقـدامات فرزنـدانش به شـهر ژوهانسـبورگ که آب و هوای بهتری داشت، انتقـال داده شـد و بالاخره در روز ۴ مرداد ماه ۱۳۲۳ ش درگـذشت و جنازه‌ی وی را به مصـر انتقال داده و به صورت امانت در آنجا نگهداری کردند و بالاخره در اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ ش جنازه را به تهران انتقال داده و در مقبره‌ای که در حضرت عبدالعظیم شهر ری احداث شده بود، دفن کردند.

رضاشاه پهلوی مردی طماع و آزمند و مال‌اندوز بود و در طول سـلطنت نسـبتاً کوتاه خود، از جمع‌آوری مال و منال کوتاهی نکرد و

املاک و کارخانجات زیادی برای خود تـدارک دید. به طوری که برای اداره‌ی املاک، سازمان بزرگی به نام «املاک اختصاصـی» تشکیل داد. به دست آوردن این املاک به طرق مختلف انجام گرفت. بعضی از آنها به صورت پیشکشی تقدیم شد، قسمتی به زور و جبر از مالکین آنها سلب مالکیت گردیـد و قسـمت اعظم آن به ثمن بخس خریداری شد. آز و طمع شاه از نیمه‌ی دوم سلطنتش افزایش یـافت و تقریبـاً قسـمت اعظم مازنـدران متعلق به او بود. در خراسـان و سیسـتان و خوزسـتان و فـارس و اصـفهان هم املاکی تدارک دید به طوری که تعداد املاک او به ادعای دکتر مصدق در دادگاه بدوی نظامی به ۵۲۰۰ رقبه رسید. کارخانجات و هتل‌ها نیز تعـداد قابل ملاحظه‌ای بودنـد. به طوری که در حساب جاری او مبلغ ۶۸۰۰۰۰۰۰۰ ریال موجودی نقدی بود و همه را به جانشین خود هبه کرد که صرف امور خیریه و بهداشتی و عام‌النفعه شود ولی عملاً این کار در سطح بسیار کوچکی انجام گرفت.

دیگر از صـفات زشت رضاشـاه، شـقاوت و بی‌رحمی او بود. تمـام کسانی که در دوران او به قتل رسـیدند، از دوسـتان و نزدیکان و پایه‌گذاران حکومت او بودند ولی به محض آنکه از آنها رفع نیاز نمود، همه را از دم تیغ گذرانید و یا به حبس و تبعید فرستاد.

رضاخان پهلوی از نخستین روزهائی که به قدرت رسـید و مقام وزارت جنگ را احراز کرد، برای آنکه هرچه زودتر به مقصود خود نائـل شود، با روحانیون نزدیک شـد و با آنها حشـر و نشـر پیـدا کرد و در مراسم سوگواری و عزاداری شـرکت می‌نمود و در صـف مقـدم عزاداران قرار می‌گرفت و حتی در قزاقخـانه مجـالس مفصـل روضه‌خوانی دائر نموده خود جزء صاحبان عزا از مردم پـذیرائی می‌کرد و در جریان جمهوریت به خواسـته‌ی روحانیون، از آن صـرفنظر کرد ولی تـدریجاً که به قدرت رسـید، برای تضـعیف آن از هیچ اقدامی کوتاهی نکرد.

رضاشاه مردی بلنـدبالا، رشیـد، درشت‌اسـتخوان و باجبروت و هیبت بود. چشـمان نافذی داشت به طوری که هیچکس نمی‌توانسـت دیده به چهره‌ی او بدوزد. آثار دو ضربه شمشیر در صورتش به چشم می‌خورد که نشانگر سرکشی‌ها و گردنفرازیهای او بود. بسیار بددهن و هتاک بود و در دشـنام دادن به اشـخاص از الفاظ بسـیار رکیک اسـتفاده می‌کرد. بسـیار بی‌عاطفه بود و حس جبران در او وجـود نـداشت. وقـتی بـه سـلطنت رسـید، کوچکـترین کمکی بـه منسوبـان خـود نکرد. در زنـدگی نظـم و ترتیـب خاصـی داشت و فوق‌العـاده دقیق و وقت‌شـناس بود. همه‌ی کارهـای خود را در ساعـات معینی انجام می‌داد. خسّت او به انـدازه‌ای بود که برای کم و کـاست یک نـخ سـیگار یا یک اسـتکان چای، نوکران خود را بازخواست و یا کتک می‌زد. از زنـدگی خصوصـی گرفته تا سـطوح مختلف مملکت، خسّت خود را اعمال می‌نمود به طوری که از ابتـدا تا انتهای سـلطنت خود، دیناری به حقوق‌های اداری و نظامی و مقامات کشور اضافه نکرد.

ساده لباس می‌پوشیـد و ساده زنـدگی می‌کرد و از زن و شب‌نشـینی و خوشـگذرانی پرهیز می‌نمود. ظاهراً چهار زن به حباله‌ی نکاح خود درآورد و از آن چهار زن صاحب یازده فرزند شد.

اولین فرزنـد وی که ابتدا فاطمه و بعد همدم‌السـلطنه نام گرفت، در ۱۲۸۹ متولـد شد و طبعاً ازدواج رضاخان با اولین همسـر خود در سنین جوانی بوده است. از خانواده‌ی این زن اطلاعی به دست نیامده و مسـلماً یک شـخص عادی و معمولی بوده است. زمانی که به درجه‌ی سـرهنگی رسـید و در قزاقخـانه اسم رسـمی پیـدا کرد، بـا تـاج‌الملوک دختـر زشت میرپنـج تیمورخـان آیرملو ازدواج کرد. تیمورخـان شـش دختـر و سه پسـر داشت و نـام خـانوادگی تیمـوری را برای خود انتخـاب نمود. فرزنـدان ذکور او رشـدی نکرده و کوچکترین پسر او که هنوز حیات دارد، چندی معاون شهرداری اصفهان بود.

دختر اول تیمورخان به زوجیت اجلال‌الدوله داستان درآمد و یک پسر و چهار دختر آورد.

دامادهای او به ترتیب عبارت بودند از سرلشـکر فرهاد دادستان، سپهبد ایرج محوی، سپهبد سیف‌اللّه ضرغامی و سرتیپ زین‌العابدین بوذرجمهری. پسرش به نام اکبر دادستان در ارتش درجه‌ی سرتیپی داشت.

دختر دوم تیمورخان به همسری رضاخان درآمد و مجموعاً چهار فرزند آورد به نام‌های شمس، اشرف، محمدرضا و علیرضا.

دختر سوم تیمورخان، زن نصراللّه خان مین‌باشیان شد که رئیس موزیک ارتش بود و چهار پسر و دو دختر داشت. مهرداد پهلبد، ارتشبد مین‌باشیان و نصرت‌اللّه عضو شرکت نفت و مهندس عزت‌اللّه فرزندان ذکور او بودند.

دختر چهارم تیمورخان همسر پسر سرلشکر آیرم گردید.

دختر پنجم به همسری دکتر محسن حجازی درآمد و دکتر حجازی از برکت این ازدواج چند دوره از خراسان سناتور شد.

دختر ششم تیمورخان را حاج محتشم‌السلطنه‌ی اسفندیاری برای یکی از پسران خود به نام دکتر حسینعلی اسفندیاری عقد نمود. این داماد نیز از برکت این ازدواج ، مدتها وابسته‌ی فرهنگی ایران در آمریکا بود و چند دوره نیز سناتور شد و بعد از انقلاب توسط خدمتگزارش به قتل رسید.

سومین همسر رضاشاه، ملکه توران امیر سلیمانی دختر مصطفی مجدالسلطنه بود که در ۱۳۰۰ این ازدواج صورت گرفت و یک فرزند به نام غلامرضا آورد. پس از چند ماه بین آنها جدائی افتاد.

همسر چهارم رضاشاه، عصمت‌الملوک دولتشاهی بود. پدرش مجلل‌الدوله دولتشاهی از نواده‌های دولتشاه فرزند فتحعلی‌شاه قاجار بود و پنج فرزند آورد به نام‌های عبدالرضا، احمدرضا، محمودرضا، حمیدرضا و فاطمه پهلوی.

رضاشاه اعتیاد به تریاک داشت و روزی دو نوبت آن را استعمال می‌کرد. ظاهراً هنگام مرگ، سن او ۶۷ سال طبق شناسنامه اعلام گردید ولی بدون تردید حداقل ده سال سن خود را کمتر از واقعیت ثبت کرده بود. در اواخر سلطنت، کهولت او کاملاً مشهود بود. روز تولد او هم (۲۴ اسفند) صحیح نبود و خود آن روز را تعیین نموده بود.

پهلوی، نخستین پادشاه سلسله (۱۳۲۰ -۱۳۰۴ ه.ش.) (پهلوی ۱) وی در قشون ایران درجات نظامی را یکی پس از دیگری احراز کرد، و پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ه ش. سردار سپه و فرمانده کل قوی گردید. و سپس در آذرماه ۱۳۰۴ بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد و پس از ۱۶ سال- در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰- هنگامی که کشور ایران از طرف متفقین (آمریکا، انگلیس و روسیه شوروی) اشغال شده بود- از سلطنت مستعفی شد و تخت شاهی به فرزند ارشد او محمدرضا پهلوی سپرده شد، وی بلافاصله از تهران به سوی اصفهان و یزد و کرمان و بندرعباس حرکت کرد، و با کشتی به جریزه موریس واقع در شرق جزیره ماداگاسکار در اقیانوس هند رهسپار گردید. و در روز چهارشنبه ۴ مرداد ۱۳۲۳ ه.ش. / ۵ شعبان ۱۳۶۲ ه.ق./ ۲۶ ژویه ۱۹۴۴ م. در شهر بوهانسبورگ در افریقای جنوبی بدرود زندگانی گفت. در ۶ آبان ۱۳۳۲ ه.ش./ ذی‌القعده ۱۳۶۳ ه.ق. کالبد شاه را از یوناهانسبورگ به بندر سوئز و از آنجا به قاهره حمل کردند و در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹ ه.ش. به تهران آوردند و در مقبره اختصاصی جنب زاویه حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند آرامگاه پهلوی.

(دوم) پهلوی فرزند ارشد محمدرضا شاه پهلوی (و. ۹ آبان ۱۳۳۹ ه.ش.)

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پهلوی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ذکور ارشد رضاشاه و دومین و آخرین پادشاه از سلسله‌ی پهلوی. در تاریخ ۴ آبان ماه ۱۲۹۸ ش توأمان با خواهرش اشرف در محله‌ی سنگلج تهران متولد شد. مادرش دختر میرپنج تیمور آیرملو بود. در ۱۳۰۴ ش و در ۶ سالگی به سمت ولیعهد ایران تعیین گردید. در ۱۳۰۵ ش تحصیلات رسمی خود را در مدرسه‌ی نظام تهران آغاز کرد. در شهریور ۱۳۱۰ پدرش او را برای تحصیل به

کشور سوئیس فرستاد. در نیمه‌های سال ۱۳۱۵ ش به ایران بازگشت و وارد دانشکده‌ی افسری شد. دوره‌ی دو ساله‌ی آن را به پایان رسانید و با درجه‌ی ستوان دومی در بازدیدها و مسافرت‌های پدرش او را همراهی می‌کرد. در ۱۳۱۸ ش به دستور پدرش با فوزیه دختر ملک فواد و خواهر ملک فاروق پادشاه مصر ازدواج کرد. در شهریور ماه ۱۳۲۰ ش که کشور ایران مورد هجوم و حمله‌ی نیروی نظامی شوروی و انگلستان قرار گرفت، آنها موافقت کردند تا محمدرضا جانشین پدرش گردد. رضاشاه روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ ش استعفا داد و عازم اصفهان شد. محمدعلی فروغی نخست‌وزیر، در همان روز در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی مجلس شورای ملی استعفای رضاشاه و پادشاهی محمدرضا پهلوی را اعلام کرد. روز ۲۶ شهریور ماه، شاه جدید طی نطقی که توسط محمدعلی فروغی تهیه و با اصلاح هیئت وزیران تصویب شده بود، ضمن اجرای مراسم سوگند، در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی مجلس متذکر شد که او یک پادشاه قانونی خواهد بود و طبق اصول قانون اساسی و متمم آن سلطنت خواهد کرد و افزود اگر در گذشته به مردم ایران اجحافی شده باشد، برطرف و جبران خواهد شد. در همان روز فرمان عفو عمومی زندانیان سیاسی و عادی صادر شد و کلیه‌ی اتباع آلمانی و ایتالیائی، ایران را ترک کردند و اقداماتی چند در جهت خواست مردم انجام گرفت. تشکیل احزاب آزاد شد و حزب توده‌ی ایران به رهبری سلیمان محسن اسکندری، موجودیت خود را اعلام کرد. با مرخص شدن سربازان و بازنشسته شدن عده‌ی زیادی از امراء و افسران ارشد، دوره‌ی آرامش ظاهری که تحت لوای سرنیزه در تمام نقاط کشور به چشم می‌خورد، رخت بربست و عشایر فارس و آذربایجان و خراسان و بلوچستان، سر به شورش برداشتند. افزایش قیمت‌ها به نحو چشمگیری همه چیز را تحت‌الشعاع قرار داد و قانون افزایش حقوق کارمندان و قانون استرداد املاک مغصوبه از مردم تصویب شد. در همان اوان عمر مجلس دوازدهم پایان یافت. روز پایانی مجلس، شیخ‌الاسلام ملایری به عنوان وصی از شهادت سید حسن مدرس سخن گفت و تقاضا نمود عاملین این قتل فجیع محاکمه و مجازات شوند. روز ۲۲ آبان ماه مجلس سیزدهم افتتاح شد و با وجود آنکه وکلای این دوره در دوران دیکتاتوری انتخاب شده بودند، ولی معلوم شد که می‌خواهند از قدرت قانونی خود استفاده کنند. در تاریخ ۳۰ آذر ماه طی ماده‌ی واحده‌ای پیمان‌نامه‌ی اتحاد بین دولت ایران و دولتین شوروی و انگلستان در مجلس مورد بحث واقع شد و با بیانات نمایندگان موافق و مخالف بالاخره در روز ششم بهمن ماه ۱۳۲۰ با ۸۰ رأی موافق از ۹۳ نفر عده‌ی حاضر، به تصویب رسید. فروغی در مقابل تحریکات نمایندگان و روزنامه‌ها و احزاب، تاب مقاومت نیاورد و از سمت خود استعفا نموده و مخفی شد. مجلس پس از یأس از فروغی، علی سهیلی را به اتفاق آراء به نخست‌وزیری برگزید. مدت نخست‌وزیری او بیش از چهار ماه طول نکشید. سهیلی رفت و به جای او احمد قوام نشست. محاکمه‌ی عده‌ای از عمال نظمیه از جمله سرپاس مختاری در دیوان کیفر کارکنان دولت منجر به صدور حکم حبس گردید و در مورد سید حسن مدرس و سردار اسعد و نصرت‌الدوله فیروز فقط شخصی به نام پزشک احمدی که در زندان توسط آمپول هوا عده‌ای را به قتل رسانیده بود محکوم به اعدام شد و سرپاس مختاری رئیس شهربانی نیز پس از دو سه سال تحمل زندان مورد عفو شاه واقع شد. در نیمه‌ی دوم ۱۳۲۱ وضع کمیابی غله و نان و خواروبار شدیدتر شد. روز هفدهم آذر ماه ۱۳۲۱ مردم در تهران قیام کردند. آن روز میدان بهارستان اولین جایگاه مردم برای اجتماع بود و خواسته‌ی آنها توسط نمایندگان مجلس به جائی نرسید و محمدرضا پهلوی هم نتوانست دردی را دوا کند. پلیس و نظامیان به روی مردم آتش گشودند. چون اوضاع شهر هر لحظه وخیم‌تر می‌شد، شاه و نخست‌وزیر، حاکم نظامی و رئیس شهربانی را مقصر قلمداد نموده، آنها را عزل کردند. سپهبد امیراحمدی با اختیارات کامل به فرمانداری نظامی تهران و فرماندهی سپاه مرکز منصوب شد و شدت عمل او موجب گردید مردم از صحنه خارج شوند. ولی اقدامات احمد قوام برای اعاده‌ی امنیت و وفور خواروبار به جائی نرسید و بالاخره پس از شش ماه زمامداری، از کار کناره‌گیری نمود. محمدرضا پهلوی با مشورت عده‌ای از نمایندگان مجلس، علی سهیلی را برای بار دوم به نخست‌وزیری برگزید. از حوادث مهم این دوره، اعلان جنگ دولت ایران به آلمان است. در اواسط ۱۳۲۲ ش نیروهای نظامی متفقین خبر از ستون پنجم آلمان در ایران دادند و تعداد زیادی از رجال، امراء و افسران عالی‌مقام و کارکنان راه‌آهن و مالکین و

روزنامه‌نگاران را توقیف کردنـد و جمعی را در اراک و جمعی را در رشت بـه زنـدان انداختنـد. روز شـشم آذر مـاه ۱۳۲۲ ش روزولت، چرچیل و استالین به اتفاق جمع کثیری از سیاستمداران و نظامیان سه کشور، کنفرانسی در تهران تشکیل داده و تصمیماتی اتخاذ کردند. محمدرضا پهلوی به دیدار روزولت و چرچیل رفت و چند لحظه‌ای با آنها سخن گفت ولی استالین برای دیدار شاه به کاخ اختصاصـی آمد و ساعتی به مذاکره نشـست. در اعلامیه‌ی پایانی کنفرانس تهران، سه کشور حفظ استقلال و حاکمیت ایران را تصدیق نموده و مقرر گردید با ایران طبق منشور ملل متحد عمل شود. به مناسـبت اختتام دوره‌ی سیزدهم مجلس شورای ملی، فرمان انتخابـات دوره‌ی چهـاردهم صـادر گردیـد و علی سـهیلی نخسـت‌وزیر، مـأمور اجرای آن شـد. انتخابـات دوره‌ی چهـاردهم مجلس شورای ملی از رویـدادهای مهم مجلس در طول تاریـخ مشـروطیت ایران است. انتخابـات این دوره پس از هشت بار انتخابات که در دوره‌ی دیکتاتوری انجام گرفته بود، به مردم فرصت داد تا رأی خود را به هرکس که مایل باشـند بدهنـد. متنفذین و مالکان و تجار و دولتمردان با حربه‌هائی که در دست داشتند، وارد مبارزات انتخاباتی شدند. محمدرضا پهلوی و دولت نیز کاندیداهائی داشتند که بـا تمـام نیرو آنهـا را تقویت می‌کردنـد. سـرانجام، انتخابـات در تهران و شهرسـتان‌ها انجـام گرفت. حزب توده‌ی ایران ۸ کرسی در مجلس به دست آورد. در تهران و شهرسـتان‌ها عده‌ای رجال که در دوران رضاشاه در تبعید یا انزوا بسـر می‌بردند مانند دکتر محمد مصدق، سید محمدرضا فیروزآبادی، سید ضیاءالدین طباطبائی و حسین پیرنیا انتخاب گردیدند.

فراکسیون حزب توده‌ی ایران و دکتر محمد مصدق با اعتبارنامه‌ی سید ضیاءالدین به مخالفت برخاستند. دکتر مصدق عنوان کرد که مخالفت با اعتبارنامه‌ی سید ضـیاءالدین واجب کفائی است و با مخالفت من از دیگران سلب مسئولیت می‌شود. حزب توده مخالفت خود را پس گرفت. نطق طولانـی مصـدق از یک طرف و پاسـخ سـید ضـیاءالدین از طرف دیگر و توضـیحات ضـیاءالملک فرمنـد، حقـایقی از کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ش را روشن ساخت. ولی باز قسـمتی از آن گفته نشد و بالاخره اعتبارنامه‌ی سید ضـیاءالدین مورد تأیید قرار گرفت. در همین مجلس، اعتبارنامه‌ی سید جعفر پیشه‌وری نماینده‌ی اول تبریز که در تمام دوره‌ی رضاشاه در زندان به سر می‌برد و پس از شـهریور ۱۳۲۰ روزنـامه‌ی آژیر را منتشـر می‌سـاخت، رد شـد. پس از رسـمیت مجلس چهاردهم، طبق عرف پارلمانی، علی سـهیلی استعفا داد ولی مجلس محمد ساعد را به نخست‌وزیری برگزید. دولت ساعد از همان نخستین روزهای شروع به کار، با مشکلات عدیده‌ای مواجه شد. کارگران کارخانجات دست به اعتصاب زدند، حزب توده با تشکیل کنگره فعالیت خویش را تشدیـد کرد و هیئتی تحت ریاست کافتارادزه معاون کمیساریای خارجه‌ی شوروی وارد ایران شـد تا امتیاز نفت شـمال ایران را به دست بیاورد. به دنبال ورود این هیئت، حزب توده در خیابان‌های تهران تظاهرات نمایشـی راه انداختند و خواستار اعطای نفت شمال ایران به شوروی شدند. دکتر مصدق ضمن نطق مهمی در مجلس شورای ملی، طرحی راجع به نفت به تصویب رسانید که به موجب آن هیـچ یک از مقامات کشور حق نداشـتند راجع به نفت با خارجی‌ها مـذاکره یا قرارداد منعقـد سازنـد و کسانی که مرتکب چنین کاری شونـد، ضـمن انفصال دائم از خـدمات دولتی، سه تا هشت سال حبس مجرد خواهند داشت. هیئت کافتارادزه، تهران را ترک کردند و بعد کابینه‌ی ساعد سقوط نمود و سهام‌السلطان بیات روی کار آمد و به دولت ژاپن اعلان جنگ داد و پس از چهار ماه نیز از کـار کنـاره گرفت و ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملـک) ظرف چنـد روز و محسن صـدر (صدرالاشـراف) چنـد مـاهی دوام نیاورده، اسـتعفا دادند و هرج و مرج در بعضی نقاط کشور مخصوصاً در آذربایجان با قیام جعفر پیشه‌وری و تشکیل حزب دموکرات و اعلام خودمختاری آذربایجان به پشتیبانی ارتش شوروی بالا گرفت. ابراهیم حکیمی برای بار دوم نخست‌وزیر شـد (مهر ۱۳۲۴ ش) و پس از اعلام شـکایت علیه شوروی به شورای امنیت، کناره گرفت و احمـد قوام (قوام‌السـلطنه) در بهمن ۱۳۲۴ ش به جـای وی منصوب گردید. قوام ضـمن مذاکرات خود در مسـکو، قول واگذاری نفت شـمال ایران را به شوروی داد و ارتش شوروی نیز بعضی از نقاط آذربایجان را تخلیه کرد ولی در بعضـی نقاط دیگر باقی ماند و موجب شـکایت مجدد ایران علیه شوروی به شورای امنیت گردید و سفیر تام‌الاختیـار شوروی در ایران بر اثر شـکایت ایران و فشار آمریکا، ناچار اعلامیه‌ای مشترک با ایران صادر کردنـد مبنی بر اینکه

قوای شوروی ظرف یک ماه و نیم دیگر آذربایجان را ترک می‌کنـد و قرارداد ایجاد شـرکت نفت ایران و شوروی تا هفت ماه دیگر به مجلس تسلیم خواهـد شـد و مسئله‌ی آذربایجـان چون امری داخلی است، با مسالمت حل و فصل گردد. دولت قوام با بازی‌های مختلف سیاسـی از قبیل انتخاب سه وزیر توده‌ای و توقیف عده‌ای از طرفداران انگلیس، دولت خودمختار آذربایجان را ساقط نمود و امنیت را در کردستان و فارس بازگردانید و حاکمیت ایران را در سرتاسر کشور استقرار داد و در ۱۳۲۶ ش مجلس پانزدهم را افتتاح نمود و قرارداد نفت ایران و شوروی را به مجلس برد و این قرارداد به اتفاق آراء رد شـد و دولت شوروی ایران را عهدشـکن نامیـد. کابینه‌ی قوام به تحریک محمـدرضا پهلوی ساقط شـد و برای بار سوم حکیمی روی کار آمـد. شاه، عبدالحسین هژیر را کاندیـدای نخست‌وزیری نمود و مصراً از نماینـدگان خواست تا به او رأی اعتماد دهنـد. مجلس هژیر را به ریاست دولت برگزید ولی از همان نخستین ساعـات نخست‌وزیری وی، آیت‌اللَّه کاشـانی و دکتر مصـدق و یـاران او در مقام مبارزه با دولت جدیـد برآمدنـد و فـدائیان اسلام در این مبارزه نقش اساسی داشتند. دولت عبدالحسین هژیر تاب مقاومت نیاورد و پس از چهار ماه ساقط شد و ساعد از طرف مجلس عهـده‌دار نخست‌وزیری گردید. بعد از ظهر ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ش محمدرضا پهلوی در دانشگاه تهران توسط ناصر فخرآرائی، هـدف پنـج گلوله واقع شـد. ولی گلوله‌ها به هـدف اصابت نکرد و ضارب در همان هنگام به ضـرب چنـد گلوله از پای درآمـد. به دنبال حادثه‌ی دانشـگاه تهران، حکومت نظامی اعلام شـد و هیأت وزیران، حزب توده را غیرقانونی اعلام نمود و دسـتگیری سـران و تصـرف مراکز و کلوپ‌های حزب در تهران و شهرسـتان‌ها آغاز گردید و آیت‌اللَّه سید ابوالقاسم کاشانی نیز در آن روز بازداشت و به خرم‌آبـاد تبعیـد گردیـد. محمـدرضا پهلوی پس از واقعه‌ی دانشـگاه، در فکر افزایش بیشتر قـدرت افتـاد. دولت ساعـد، در اجرای خواسـته‌ی شاه، مجلس مؤسـسان را تشـکیل و اصل ۴۸ قـانون اساسـی را اصـلاح و یـک اصل الحاقی نیز به تصویب رسانیـد. شاه با کسب حق انحلال مجلسـین، قدرت بیشتری به دست آورد. انتخابات دوره‌ی اول مجلس سـنا و دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی در همین ایام انجام گرفت و در نتیجه اقلیتی قوی به رهبری دکتر مصـدق به مجلس شانزدهم راه یافت. ساعد در پایان سال ۱۳۲۸ از کار کناره‌گیری نمود و محمـدرضا پهلوی بـدون مراجعه به رأی تمایل نمایندگان، علی منصور را به نخست‌وزیری برگزید و پس از معرفی وزیران، منصور در مقابل سؤالات نمایندگان راجع به نفت سـکوت اختیار کرد و نمایندگان مجلس تصمیم گرفتند کمیسیون خاصی برای رسیدگی به امر نفت تشکیل دهند که ۱۸ نفر عضو آن باشند. پس از انتخاب اعضاء کمیسیون، دکتر مصدق به ریاست کمیسیون انتخاب گردید.

روز پنجم تیرماه به طور ناگهانی علی منصور اسـتعفا داد و سپهبد رزم‌آرا فرمان نخست‌وزیری گرفت. در همان روز آیت‌اللَّه کاشانی و جبهـه‌ی ملی اعلامـیه‌ای علیه نخست‌وزیری رزم‌آرا صـادر کردنـد و هنگـام معرفی وزیران، مجلس به شـدت متشنـج گردیـد. ولی سرانجـام دولت رزم‌آرا رأی اعتمـاد گرفت. حال آنکه غالب سـناتورهای انتصابی به دولت رأی ندادنـد و این خود دلیل بر این نکته بود که شاه در اثر فشار سیاست‌های خارجی، به نخست‌وزیری رزم‌آرا تمکین نموده است. نماینـدگان جبهه‌ی ملی بعـد از چند ماه، رزم‌آرا را به علت تعلـل در استیفای حقوق ملت ایران در مورد نفت، استیضاح کردنـد. سـرانجام پیشـنهاد ملی کردن صـنعت نفت از طرف عده‌ای از نمایندگان تسـلیم مجلس شد. رزم‌آرا در جلسه‌ی خصوصی مجلس با ملی کردن صنعت نفت مخالفت کرد و آن را خیـانت بـه کشـور دانست. بحران نفت ضـمن تشـکیل اجتمـاع عظیمی از طرف آیت‌اللَّه کاشـانی شـدت گرفت تـا اینکه در روز ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۹، رزم‌آرا در مسـجد سـلطانی (امام خمینی) به ضـرب چند گلوله به وسـیله‌ی خلیل طهماسبی از فدائیان اسلام، از پای درآمد و در دم جان سپرد و کمیسـیون خاص نفت، ملی شدن صـنعت نفت را در سراسـر کشور تصویب کرد. حسین علاء جانشـین رزم‌آرا، با به هم خوردن وضع عمومی خوزستان و اوج‌گیری اعتصاب در آنجا، روز ششم اردیبهشت ۱۳۰۰ از کار کناره‌گیری کرد و در جلسـه‌ی فوق‌العـاده‌ی مجلس کـه روز هفتـم اردیبهشـت تشـکیل شـد، بـه دکـتر مصـدق پیشـنهاد نخست‌وزیری شـد و او نیز نخست‌وزیری را پـذیرفت. دکتر مصدق برنامه‌ی کار خود را بر دو اصل اسـتوار ساخت: ۱) اجرای قانون ملی شدن صـنعت نفت؛ ۲)

اصلاح قانون انتخابات. دولت از مجلسین رأی اعتماد گرفت. دولت انگلستان پس از تهدیدهای مکرر به شورای امنیت شکایت کرد و شورای امنیت پس از دفاع دکتر مصدق از ملی شدن صنعت نفت، قطعنامه‌ی انگلستان را در مورد نفت مسکوت گذارد تا اینکه حکم دیوان داوری لاهه صادر شود. دکتر مصدق برای توازن بودجه به تقلیل هزینه‌ها پرداخت و مبلغ معتنابهی از بودجه‌ی دربار را کسر نمود و اختلافات پنهانی شاه و مصدق آشکار گردید. تحریکات دربار و عده‌ای از امراء و افسران ارتش موجب درخواست دکتر مصدق از شاه برای واگذاری وزارت جنگ به خود شد و شاه این تقاضا را نپذیرفت و مصدق از ریاست دولت استعفا نمود. به دنبال استعفای مصدق، مجلس شورای ملی با ۴۰ رأی به احمد قوام ابراز تمایل کرد و محمدرضا فرمان او را با اعطای مجدد لقب «جناب اشرف» صادر کرد و مردم علیه شاه و قوام تظاهرات نموده خواستار بازگشت دکتر مصدق شدند. از طرف تمام دستجات، روز ۳۰ تیر برای تظاهرات همه‌جانبه تعیین شد. در آن روز در تهران و شهرستان‌ها تظاهرات عظیمی برپا شد و نیروی انتظامی برای شکست تظاهرات به روی مردم آتش گشودند که عده‌ی زیادی کشته و مجروح شدند. سرانجام مردم پیروز شدند و قوام برکنار شد و شاه با تمایل مجلس، فرمان نخست‌وزیری مصدق را صادر کرد. مصدق با اختیاراتی که از مجلس گرفت، در وزارت جنگ دست به تصفیه‌ی دامنه‌داری زد و عده‌ی زیادی از امرای ارتش را بازنشسته نمود و همین بازنشستگان، شروع به فعالیت و کارشکنی علیه مصدق نمودند. در مهرماه ۱۳۳۱ ش مصدق روابط سیاسی با دولت انگلستان را قطع کرد. عده‌ای از یاران و نزدیکان مصدق، روی از او برتافته به جمع مخالفان پیوستند و برای نابودی دولت مصدق از هیچ تلاشی روی برنگردانیدند. دستگیری و به قتل رسانیدن سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی، پیوند نامیمونی بین یاران سابق مصدق و افسران بازنشسته‌ی ارتش بود. مجلس هفدهم در سال ۱۳۳۲ ش چهره‌ی نامطلوبی نشان داد و ۵۲ نفر از نمایندگان از نمایندگی استعفا دادند و بدین ترتیب عملاً ـ کار مجلس تعطیل گردید و برای انحلال آن، مصدق متوسل به مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) شد. در همین ایام توافق انگلستان و آمریکا برای ساقط کردن حکومت مصدق که قبلاً طرح‌ریزی شده بود به مرحله‌ی اجرا درآمد. شاه در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ ش حکم عزل مصدق و نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی را صادر نمود و خود پس از صدور فرمان، به رامسر عزیمت نمود. ساعت ۲ بامداد ۲۵ مرداد، سرهنگ نصیری فرمانده گارد، فرمان را به مصدق ابلاغ نمود، ولی هنگام خروج از منزل بازداشت شد و رادیو تهران این اقدام را کودتا خواند و شاه و همسرش با یک هواپیما از طریق عراق عازم ایتالیا شدند. روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد در سرتاسر ایران اجتماعات بزرگی تشکیل شد و دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه خواستار لغو نظام سلطنتی شد. تمام حوادث و اتفاقات به نفع دکتر مصدق پیش می‌رفت تا اینکه طبق نقشه‌ی آمریکا و انگلستان، اوضاع از بامداد روز ۲۸ مرداد تغییر یافت و عده‌ای در پناه نظامیان، به نفع شاه به تظاهرات پرداختند و دامنه‌ی آن تدریجاً وسعت گرفت. زاهدی از مخفیگاه خود خارج شد و با عده‌ای اداره‌ی رادیو را اشغال کرد. خانه‌ی مصدق مورد حمله‌ی شدید واقع شد و مصدق و چند نفر از همکاران او به خانه‌ی مجاور پناه بردند. در شهر تهران و سایر شهرها حکومت نظامی اعلام گردید. مأموران نظامی به جلب و بازداشت همکاران مصدق پرداختند. مصدق خود را در اختیار دولت جدید قرار داد و در باشگاه افسران بازداشت شد. کودتاچیان به ترفیع درجه و گرفتن پاداش مفتخر شدند. روز ۳۱ مرداد، شاه به ایران بازگشت و به زاهدی درجه‌ی سپهبدی و نشان درجه‌ی اول تاج اعطاء نمود و زاهدی نیز اعضای کابینه‌ی خود را تعیین و معرفی کرد و دولت آمریکا نیز مبلغ ۴۵ میلیون دلار به دولت زاهدی کمک مالی کرد. دادستان ارتش برای دکتر مصدق و سرتیپ تقی ریاحی از دادگاه نظامی تقاضای اعدام کرد و دادگاه بدوی و تجدید نظر، آن دو را به سه سال حبس محکوم کردند.

نمایندگان مجلس هیجدهم و دوره‌ی دوم مجلس سنا انتخاب شدند. دولتین آمریکا و انگلستان برای مذاکره و حل مسأله‌ی نفت، نمایندگانی به طور غیررسمی به ایران اعزام کردند و آنتونی ایدن وزیر خارجه‌ی انگلستان، از تجدید روابط دو کشور سخن گفت و دولت ایران از آن سخنان استقبال کرد و روابط سیاسی دو کشور تجدید شد و سفارتخانه‌ها در تهران و لندن گشایش یافتند. مذاکرات برای حل مسأله‌ی نفت در تهران آغاز شد و با گذشت قریب چهار ماه مذاکره، اعلامیه‌ی موافقت در مورد واگذاری نفت

به کنسرسیوم بین‌المللی صادر گردید و قرارداد آن با وجود اعتراض جمع کثیری از علما و اساتید دانشگاه و رجال که آن را مخالف مصالح ملی می‌دانستند، در مجلسین به تصویب رسید و روز بعد نیز شاه قانون را توشیح و دستور اجرای آن را داد. در همین ایام دکتر حسین فاطمی که اولین پیشنهاددهنده‌ی ملی شدن صنعت نفت در کمیسیون مخصوص نفت بود، تیرباران شد و لطفی وزیر دادگستری مصدق در منزلش مورد ضرب و شتم قرار گرفت. در آذرماه ۱۳۳۳ ش شاه عازم آمریکا گردید و این مسافرت قریب دو ماه به طول انجامید و توافق کامل بین شاه و کاخ سفید به عمل آمد. مستشاران نظامی آمریکا برای بازسازی ارتش به ایران آمدند و بالاخره شاه موفق شد تا با جلب آمریکا، اختیار اداره‌ی کشور را خود به دست گیرد. زاهدی بر اثر فشار شاه، از نخست‌وزیری استعفا داد و حسین علاء وزیر دربار، به جای او منصوب شد. علاء وزیران کابینه‌ی خود را با نظر شاه تعیین نمود و از آن جمله امیر اسداللّه علم سمت وزارت کشور را گرفت. پیمان همکاری در شهریور ماه ۱۳۳۴ ش بین ایران و ترکیه و عراق که دولت‌های پاکستان و انگلستان نیز به آن ملحق شدند به صورت ماده‌ی واحده به مجلس سنا داده شد. دولت شوروی و کشورهای اروپای شرقی، دولت ایران را مورد حمله و اعتراض شدید قرار دادند و در داخل کشور نیز اعتراض آشکار و پنهان به این اقدام شروع شد به طوری که در روز ۲۵ آبان ماه ۱۳۳۴ ش در شبستان مسجد شاه، حسین علاء که در مجلس ختم مصطفی کاشانی شرکت کرده بود، مورد حمله‌ی یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام قرار گرفت. به دنبال این سوء قصد، شاه دستور دستگیری و مجازات اعضای فدائیان اسلام را صادر کرد. در روز ۲۷ آبان، نواب صفوی، خلیل طهماسبی، مظفر ذوالقدر و سید محمد واحدی در لشکر دو زرهی تیرباران شدند و به بهانه‌ی پرونده‌ی قتل رزم‌آرا، آیت‌اللّه کاشانی و عده‌ی دیگری توقیف و زندانی شدند. دوره‌ی نوزدهم مجلس در بهار سال ۱۳۳۵ ش شروع به کار کرد و شاه با اجازه‌ای که از مجلس مؤسسان گرفته بود، در کنگره‌ای، اصولی از قانون اساسی را تغییر داد و از جمله مدت و تعداد نمایندگان افزایش یافتند و شاه هم در مقابل لوایح مالی دولت، حق وتو گرفت. لایحه‌ی تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور از تصویب مجلسین گذشت. مدت دو سال نخست‌وزیری حسین علاء با تحکیم پایه‌های قدرت شاه سپری شد و دکتر منوچهر اقبال از نزدیکان شاه، به نخست‌وزیری مبعوث گردید و تشکیل حزب اکثریت را به نام ملیّون اعلام کرد و علم نیز موجودیت حزب اقلیت را به نام حزب مردم اعلام نمود. در ایام نخست‌وزیری دکتر اقبال، سیاست داخلی کشور به طور کلی تحت نظر شاه و در اختیار سازمان امنیت اداره می‌شد. سیاست خارجی را نیز طبق میل و سلیقه‌ی شاه طرح و پیاده می‌کردند و در این هنگام روابط ایران و شوروی به نهایت تیرگی رسیده بود. شاه طی یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی اظهار کرد که ایران مدت‌ها پیش اسرائیل را به رسمیت شناخته است. بلافاصله جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر، ضمن نطق خود، شاه را همدست استعمارگران نامید و شدیدترین حملات را به وی نمود و در نتیجه روابط مصر با ایران قطع شد. در سال ۱۳۳۹ ش انتخابات دوره‌ی بیستم مجلس با مشارکت حزب ملیّون، حزب مردم، و منفردین آغاز شد و با تقلب خاتمه یافت و مردم سخت از آن ناراضی شدند. اعلام جرم‌های متعدد موجب گردید تا شاه تقصیر را متوجه اقبال دانسته و او را برکنار نماید و کلیه‌ی وکلای انتخابی به صورت دسته‌جمعی از وکالت استعفا نمودند. مهندس جعفر شریف‌امامی وزیر صنایع و معادن همان کابینه، به نخست‌وزیری منصوب گردید. دانشجویان دانشگاه تهران به علت عدم رضایت از مسائل جاری سیاسی و رویه‌ی شاه در کلیه‌ی شئون مملکت، تظاهرات شدیدی نمودند. اوضاع متشنج کشور ایران که از سوء سیاست شاه سرچشمه می‌گرفت، دولت آمریکا را نگران ساخت و اورل هریمن فرستاده‌ی ویژه‌ی رئیس‌جمهوری آمریکا، برای مطالعه و بررسی اوضاع وارد تهران شد و پس از مراجعت، مقامات کاخ سفید را از اشتباهات شاه آگاه نمود. از نیمه‌ی دوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰، فرهنگیان کشور به علت کمی حقوق، در سراسر ایران دست به اعتصاب و تظاهرات زدند و در یکی از اجتماعات، یک فرهنگی به نام دکتر خانعلی در میدان بهارستان به قتل رسید و عده‌ای مجروح شدند. شریف‌امامی که مورد استیضاح دو نفر از وکلای مجلس نیز قرار گرفته بود، در مقابل مشکلات تاب مقاومت نیاورده، از کار کناره‌گیری کرد. دکتر علی امینی که مورد اعتماد رئیس‌جمهور آمریکا بود، به

ریاست دولت منصوب و به شاه تکلیف شد که از دخالت در امور مملکت خودداری نماید. دکتر امینی، وزیران خود را بدون مداخله‌ی شاه انتخاب و فرمان انحلال مجلسین را از شاه دریافت کرد و مجلسین منحل شدند. دکتر امینی، ضمن نطقی وضع کشور را به علت وجود فساد، اسفناك و راه حل آن را مبارزه با فساد اعلام و مردم را به جهاد دعوت کرد. هیئت وزیران برنامه‌ی خود را اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد و تنزل هزینه‌ی زندگی اعلم نمود و دست به اقداماتی زد. دکتر امینی برای مبارزه با فساد، یکی از قضات شریف به نام نورالدین الموتی را در رأس دادگستری قرار داد و او هم دادگستری را خانه‌تکانی کرد و دو تن از قضات پاکدامن را در سمت دادستانی دیوان کیفر و دادستانی تهران مستقر ساخت و آنها عده‌ای از امراء ارتش و افراد کشوری را بازداشت نمودند و پرونده‌های متعددی در دادسرای تهران و دیوان کیفر تشکیل گردید. اعتصاب فرهنگیان پایان یافت و اجرای قانون اصلاحات ارضی شروع شد.

در همان روزها جبهه‌ی ملی فعالیت خود را از نو آغاز کرد و نهضت آزادی که تا آن موقع به نام نهضت مقاومت ملی به طور زیرزمینی فعالیت می‌کرد، موجودیت خود را اعلام نمود. محمدرضا در دوران حکومت دکتر امینی، مسلوب‌الاختیار بود و این موضوع موجب گردید که تدریجاً مخالفت خود را با دولت آغاز کند و عده‌ای را نیز تحریك به مخالفت نمود. امینی کاری از پیش نبرد و محمدرضا پهلوی نیز سفری به آمریکا رفت و عدم توفیق دکتر امینی را گزارش داد و تعهد نمود در صورتی که اختیارات مجدداً به وی واگذار شود، نظریات کاخ سفید را به نحو مطلوب انجام خواهد داد. شاه موفقانه از سفر آمریکا بازگشت. امینی راهی جز کناره‌گیری نداشت و در ۲۶ تیر ماه ۱۳۴۱ استعفای کابینه را به شاه داد و امیر اسداللّه علم جانشین وی گردید. در شهریور ۱۳۴۱ ش هیئت وزیران علم لایحه‌ی جدید تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تصویب کرد و به زنان حق انتخاب داد و در آن قید «اسلام» از شرایط انتخابات حذف و به جای سوگند به قرآن، سوگند به «کتاب آسمانی» قید گردید. از طرف علماء و روحانیون حوزه‌ی علمیه‌ی قم مخالفت‌های بی‌سابقه‌ای آغاز شد. و هریك از مراجع تقلید، طی تلگرافی از شاه خواستند تا نسبت به لغو تصویب‌نامه اقدام نماید. شاه در پاسخ، تصویب‌نامه را چیز تازه‌ای ندانسته و تلگراف را برای دولت ارسال نمود. آیات عظام پس از دریافت تلگراف شاه، تلگراف شدیداللحنی به علم مخابره و دولت را شدیداً مورد حمله قرار دادند. بین ایلات و عشایر فارس برای حمایت از روحانیت جنبش‌هائی ایجاد شد. گرچه دولت تصویب‌نامه‌ی مصوب خود را لغو نمود، ولی آیت‌اللّه خمینی به مناسبت آغاز درس رسمی حوزه، سخنرانی ایراد نمود و دولت را به شدت مورد انتقاد قرار داد. شاه در اجرای خواسته‌ی دولت آمریکا، اصول شش‌گانه‌ای را به نام اصلاحات اجتماعی به رفراندوم گذاشت و آنها عبارت بودند از: ۱) الغاء رژیم ارباب رعیتی؛ ۲) ملی کردن جنگل‌ها؛ ۳) فروش سهام کارخانجات دولتی؛ ۴) سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها؛ ۵)اصلاح قانون انتخابات؛ ۶) ایجاد سپاه دانش.

حضرت آیت‌اللّه خمینی حکم به تحریم رفراندوم صادر کردند. پس از انتشار فتوای ایشان، بازار و اصناف دکان‌ها را تعطیل نموده و مردم به خیابان‌ها ریختند و تظاهرات دامنه‌ی گسترده‌تری پیدا کرد و اعلامیه‌ی تحریم رفراندوم از طرف مراجع دیگر صادر و در اجتماع مردم قرائت شد. در همین موقع پلیس برای متفرق ساختن مردم وارد عمل شد و زد و خورد آغاز گردید و بالاخره پلیس موفق شد از اجتماع مردم در بعدازظهر آن روز در مسجد سید عزیزاللّه جلوگیری نماید. به دنبال این تظاهرات عده‌ی زیادی بازداشت شدند. در شهر قم تظاهرات مردم بسیار گسترده بود و زد و خورد بین قوای نظامی و مردم ادامه یافت. عده‌ی زیادی از کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و مأموران امنیتی به شهر قم وارد شده، نقاط حساس شهر را اشغال نمودند و شهر قم به تصرف نظامیان درآمد. در تهران نیز تظاهرات دانشجویان دانشگاه سرکوب شد. چهارم بهمن ماه ۱۳۴۱ ش شاه وارد قم شد و ضمن نطق تندی علیه علماء اعلام، اسناد مالکیت کشاورزان را اعطاء کرد. در همین روز جمع کثیری از جمله آیت‌اللّه طالقانی و سران نهضت آزادی در تهران بازداشت شدند. روز ششم بهمن، رفراندوم در سراسر ایران انجام گرفت و به زنان نیز اجازه‌ی شرکت داده

شد. جان اف. کندی طی تلگرافی رفراندوم ششم بهمن را به محمدرضا پهلوی تبریک گفت. امام خمینی عید نوروز ۱۳۴۲ ش را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر (عج) اعلام نمودند. بعدازظهر روز دوم فروردین به مناسبت شهادت امام جعفر صادق (ع) در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم مجلس روضه‌خوانی و عزاداری مفصلی برپا شد و جمع کثیری از مردم و زوار در آن مجلس حضور داشتند. در اواسط روضه، عده‌ای از مأمورین امنیتی و افراد گارد و عده‌ای ماجراجو که به قم آمده بودند، به حاضرین در مدرسه‌ی فیضیه حمله‌ور شده و با کمک نیروی امدادی جمعی را کشته و عده‌ای را زخمی نمودند و قسمتی از ساختمان مدرسه تخریب شد و مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز نیز سرنوشتی بهتر از فیضیه نداشت. روز بعد نیز این زد و خورد در فیضیه و طالبیه تکرار شد. با صدور اعلامیه‌ی امام خمینی و ادامه‌ی سخنرانی‌های شدیداللحن ایشان علیه شاه و دولت و تظاهرات مردم و علماء و روحانیون، شاه دستور دستگیری امام خمینی را صادر نمود و ساعت ۳ بامداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ش چند کامیون سرباز و مأمورین امنیتی، ایشان را دستگیر و تحت‌الحفظ به تهران آورده در باشگاه افسران جای دادند و در نتیجه بازار و دکّاکین تعطیل شد و مردم خشمگین با تظاهرات شدید به ساختمان قرارگاه‌ها حمله برده و دست به تخریب زدند که این امر موجب کشته شدن بیش از ۵ هزار نفر و زخمی شدن عده‌ی زیادی و دستگیری و بازداشت افراد کثیری از جمله آیت‌اللّه طالقانی و سران نهضت آزادی گردید و چند نفر از دستگیرشدگان ظرف چند روز محاکمه و اعدام و آیت‌اللّه طالقانی و بقیه به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند.

پس از ایجاد آرامش صوری، برای انجام انتخابات دوره‌ی بیست و یکم مجلس شورا و دوره‌ی چهارم مجلس سنا، طبق خواست و دستور شاه کنگره‌ای به نام آزادزنان و آزادمردان در تهران تشکیل و صورت کاندیداها را منتشر نمود (شهریور ۱۳۴۲ ش) و بدین ترتیب انتخابات مجلس شورا و سنا خاتمه یافت و مجلسین شروع به کار کردند و ۶۰۰ فقره تصویب‌نامه‌ی دوره‌ی فترت و اصول شش‌گانه‌ی انقلاب سفید شاه (که بعد به ۱۸ اصل افزایش یافت) به تصویب مجلسین رسید. تصویب اصول انقلاب سفید و سرکوب روحانیون و اصناف آنچنان غرور و نخوتی در محمدرضا پهلوی ایجاد نموده بود که هرگز حاضر به شنیدن نصیحت و تذکر و حتی مشورت دیگران نبود و به محض اطلاع از خیراندیشی رجالی که در دربار جلسه‌ای تشکیل داده بودند، دستور داد تمام آنها از جمله حسین علاء و انتظام مدیرعامل شرکت نفت، از مشاغل خود برکنار و خانه‌نشین شوند و عده‌ای از امراء ارتش را که در مقام صلاح‌اندیشی و نصیحت به او بودند، با خفت و خواری به زندان افکند. امیر اسداللّه علم نخست‌وزیر مطلوب شاه، به دستور او در اسفندماه ۱۳۴۲ ش مجبور به استعفا گردید و بلافاصله فرمان نخست‌وزیری برای حسنعلی منصور رهبر حزب جدیدالتأسیس ایران نوین که سیاست آمریکا متوجه او بود، صادر شد. اولین اقدام منصور، اعلام آزادی امام خمینی از طرف شاه و دولت بود. لایحه‌ی مصونیت مستشاران آمریکائی (نوع کاپیتولاسیون) به تقاضای منصور نخست‌وزیر، در مرداد ماه ۱۳۴۳ ش در مجلس سنا و در مهرماه همان سال در مجلس شورا به تصویب رسید و این امر موجب جلب رضایت کاخ سفید گردید به طوری که آمریکا آمادگی خود را برای اعطای دویست میلیون دلار به ایران اعلام کرد. امام خمینی در ۴ آبان ماه نطق کوبنده‌ی شدیداللحنی علیه شاه و آمریکا و اسرائیل ایراد کرد که در نتیجه در ۱۳ آبان، امام خمینی را در قم بازداشت کرده و پس از انتقال به تهران، به ترکیه تبعید نمودند. عده‌ی زیادی از روحانیون و مردم که در تهران و شهرستان‌ها به این اقدام اعتراض کردند، بازداشت شدند. روز اول بهمن ۱۳۴۳ ش حسنعلی منصور جلوی مجلس شورای ملی به ضرب گلوله بخارائی از پای درآمد و روز ۶ بهمن درگذشت و شاه طی نطقی او را بی‌گناه خواند و امیرعباس هویدا را به جانشینی او انتخاب کرد. بامداد روز ۲۱ فروردین ماه ۱۳۴۴ ش محمدرضا پهلوی در کاخ مرمر توسط سرباز وظیفه‌ای به نام رضا شمس‌آبادی به مسلسل بسته شد ولی هیچیک از گلوله‌ها به شاه اصابت نکرد و دو نفر از محافظین شاه کشته شدند.

محمدرضا پهلوی در اواخر سال ۱۳۴۵ ش به فکر تشکیل مجلس مؤسسان افتاد و دولت لایحه‌ی آن را به مجلس داد و مورد تصویب واقع شد و انتخابات آن همزمان با انتخابات بیست و دومین دوره‌ی قانونگزاری برگزار شد و مجلس مؤسسان سوم روز ۲۸

مرداد ماه ۱۳۴۶ ش در کاخ مجلس سنا افتتاح شد و دولت لایحه‌ی تغییر چهار اصل از متمم قانون اساسی را تقدیم مجلس نمود که به تصویب رسید. به موجب مواد اصلاحی چنانچه شاه فوت کند و ولیعهد به سن قانونی نرسیده باشد، فرح پهلوی نایب‌السلطنه خواهد شد. روز چهارم آبان مراسم تاجگذاری محمدرضا پهلوی، فرح و رضا در کاخ گلستان با هزینه‌ی سنگین انجام پذیرفت. شاه در دی ماه ۱۳۴۷ در دهلی نو اعلام کرد که در صورت تمایل مردم بحرین و به شرط تصویب شورای امنیت، ایران از حاکمیت خود بر آن مجمع‌الجزایر صرفنظر می‌کند. در اردیبهشت ۱۳۴۹ ش شورای امنیت گزارش هیئت اعزامی مشعر بر خواست مردم بحرین برای استقلال آن را تصویب کرد و دولت نیز آن را به تصویب مجلسین رسانید. شاه برای تثبیت بیشتر مقام خود، در سال ۱۳۵۰ ش جشن ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی ایران را برگزار نمود و عده‌ای از سلاطین و رؤسای جمهور و نمایندگان کشورها و خبرنگاران در این جشن شرکت کردند. هزینه‌ی سنگین جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در رادیو و تلویزیون‌های کشورهای غربی بازتاب بدی پیدا کرد و ضمن نشان دادن فیلم‌های جشن، گوشه‌هائی از زندگانی رقت‌بار جنوب تهران و مردم روستاها نیز به نمایش گذاشته می‌شد به طوری که وزیر دربار طی مصاحبه‌ای هزینه‌ی جشن را هفده میلیون دلار اعلام کرد، در حالی که هزینه‌ی جشن متجاوز از پانصد میلیون دلار شده بود.

شاه در ادامه‌ی نقش خود به عنوان ژاندارم خلیج‌فارس و به توصیه‌ی آمریکائی‌ها، ابتدا در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ طبق یک موافقتنامه‌ی سری، به سلطان‌نشین عمان افزار جنگی ارسال نمود و در سال ۱۳۵۲ نیروهای کمکی با وسایل پیشرفته به ظفار اعزام داشت و در اواخر ۱۳۵۳ ش نیروهای ایرانی صلاله‌نشین ظفار را تصرف کرده، شورشیان را پراکنده نمودند. در همین ایام، شاه به اختلافات چند ساله‌ی خود با عراق که از طریق زد و خوردهای مرزی و نیز تقویت کردهای بارزانی تشدید شده بود، با انعقاد قراردادی که به وساطت بومدین رئیس دولت الجزایر، در پایتخت آن کشور به امضاء رسید، خاتمه داد. در خرداد ۱۳۵۲ ش مذاکرات شاه برای تجدید قرارداد با کنسرسیوم به نتیجه رسید و قرارداد جدیدی با لغو قرارداد ۱۹۵۴ منعقد شد و شاه آن را به عنوان حاکمیت مطلق خود بر صنایع نفت جلوه داد. در سال ۱۳۵۳ ش اقدام مهم دیگر شاه، اعلام تشکیل حزب رستاخیز طی کنفرانس مطبوعاتی بود که دو حزب قبلی را به یک حزب فراگیر تبدیل نمود و امیرعباس هویدا دبیرکل آن شد و مردم مجبور به قبول عضویت حزب یا خروج از کشور بودند. این تصمیم عدم رضایتی بزرگ در جامعه فراهم ساخت که در شتاب انقلاب علیه شاه و رژیم تأثیر فراوانی داشت. قیمت نفت در بازار بین‌المللی از سال ۱۳۵۰ به بعد افزایش یافت و افزایش بهای نفت بیش از حد ایران، هیچ دلیلی جز خواست ایالات متحده‌ی آمریکا نداشت و با بند و بستی که بین شاه و نیکسون به عمل آمده بود، با انجام معاملات کلان اسلحه در ازاء نفت، دلارهای نفتی به جیب آمریکا سرازیر می‌گردید و از این رهگذر اقتصاد بحران‌زده‌ی آمریکا بهبود یافت. افزایش قیمت نفت موجب شد که درآمد ایران در سال از منابع طبیعی تا ۲۲ میلیارد دلار برسد. بیشتر این درآمد صرف خرید اسلحه شد و در مرحله‌ی اول، دولت آمریکا و سپس انگلستان و دولت فرانسه دلال‌های خود را به تهران فرستادند و بخش عظیمی از این درآمد نصیب آنها شد. غیر از خرید اسلحه، شاه به تقسیم درآمد ایران پرداخت و مبلغ معتنابهی از درآمد نفت را بین بعضی از کشورها به صورت وام و یا بلاعوض پرداخت نمود. شاه در عین انجام یک سلسله بازی‌های سیاسی داخلی و خارجی، مخالفین خود را در داخل و خارج کشور به حساب نمی‌آورد و با احدی از مصادر امور نیز به مشورت نمی‌نشست (خاطرات فردوست و اسداللّه علم). ولی مبارزه‌ی مردم با رژیم سلطنت همچنان مخفیانه و آشکارا ادامه داشت و بعضی از مخالفین شاه مبارزه‌ی مسلحانه را آغاز کردند. واقعه‌ی سیاهکل سرآغاز یک دوره‌ی تازه از فعالیت‌های مخالف بود که جاذبه‌ای برای سایر گروه‌ها ایجاد نمود و هسته‌های مستقل چریکی دیگری علیه شاه به وجود آورد قتل سرلشکر فرسیو رئیس دادرسی ارتش، سرتیپ زندپور رئیس کمیته‌ی مشترک و سرتیپ ظاهری و چند افسر بلندپایه‌ی آمریکایی و کشته شدن عده‌ی زیادی از مأمورین انتظامی در گشت‌های شبانه نشانگر مبارزه‌ی گروه‌های مختلف با شاه و رژیم بود. در خارج از کشور نیز عده‌ی زیادی از دانشجویان با تشکیل جناح‌های مختلف مبارزات مداومی علیه

رژیم انجام می‌دادند. انتخابات دوره‌ی بیست و چهارم مجلس شورای ملی و دوره‌ی هفتم مجلس سنا که به دوره‌ی رستاخیز معروف است، عدم رضایت مردم را چند برابر کرد. افزایش هزینه‌ی زندگی که نسبت به دو سال قبل ۵۰ درصد افزایش یافته بود، بحران مسکن در سرتاسر کشور، عدم تعادل درآمدها در بین طبقات مختلف و صحبت‌های درگوشی از اعمال خاندان سلطنتی و نزدیکان شاه به عدم رضایت مردم کمک می‌کرد. در تمام این مدت، سخنرانی‌های امام خمینی که از ترکیه به نجف اشرف منتقل شده بود، تکثیر می‌شد و به گوش مردم می‌رسید. عدم رضایت مردم تدریجاً شاه را به اندیشه انداخت که راهی برای ترضیه‌ی خاطر مردم فراهم سازد. روی کار آمدن کارتر در آمریکا و فشار به اجرای حقوق بشر در ایران که به طور جدی تعقیب می‌شد، شاه را ناگزیر کرد تغییراتی در کادر کشور به وجود آورد. سرانجام هویدا نخست‌وزیر مطلوب شاه، پس از نزدیک به سیزده سال نخست‌وزیری، به شغل وزارت دربار انتقال یافت و جمشید آموزگار که چندی رئیس حزب رستاخیز بود، نخست‌وزیر شد. اولین اقدام آموزگار، اعلام فضای باز سیاسی بود و به مطبوعات آزادی داد تا آنچه را که میل دارند بنویسند. فشار آمریکا هر روز جهت اعمال حقوق بشر بیشتر می‌شد و شاه ناگزیر بود برای حل مشکل خود به آمریکا برود و در آبان ماه ۱۳۵۶ ش وارد واشنگتن شد و مذاکرات خود را با کارتر آغاز کرد. در روز ۲۵ آبان ماه در مراسم سخنرانی شاه و کارتر، تظاهرات دانشجویان ایرانی مخالف رژیم شدت گرفت و پلیس آمریکا مجبور به استعمال گاز اشک‌آور شد. در روزهائی که شاه در آمریکا و اروپا بسر می‌برد، در تمام شهرهای ایران تظاهرات ملایم و اعلامیه‌ی مخالفت با رژیم نضج می‌گرفت. نماز روز عید فطر در همان ایام نمایانگر تحولاتی در آینده‌ی نزدیک بود. ساواک و مأمورین گارد، متوسل به خشونت بیشتر شدند. در اجتماع آرامی که در یکی از باغات کاروانسراسنگی واقع در جاده‌ی کرج و تهران بود، تظاهرکنندگان غالباً در زیر ضربات چوب و قمه و شلاق مأمورین، مصدوم و مجروح شدند. روز هشتم دی ماه ۱۳۵۶ ش در انجمن فرهنگی ایران و آمریکا افنجاری روی داد در حالی که قرار بود فردای آن روز کارتر وارد ایران شود. جیمی کارتر به اتفاق سایروس ونس وزیر خارجه و برژینسکی مشاور امنیت ملی، در روز نهم دی ماه وارد تهران شدند. ملک حسین شاه اردن نیز قبلاً در تهران حضور یافته بود. کارتر در تهران اعلام کرد اتحاد نظامی آمریکا و ایران ناگسستنی است و شاه از دوستی بسیار استوار ایران و آمریکا سخن گفت. در میان تظاهرات پر سر و صدای تمام شهرها، شهر تبریز در روز ۲۹ بهمن ماه شاهد بزرگترین تظاهرات علیه رژیم شاه بود. مردم بپاخاسته‌ی تبریز مخصوصاً دانشجویان، اصناف و بازاریان حماسه آفریدند. اعلام حکومت نظامی و تغییر استاندار تبریز و تعویض و تنبیه رؤسای انتظامی و امنیتی، هیچگونه تأثیری در رویدادهای بعدی نگذاشت. روز بیستم مرداد مردم اصفهان مانند مردم تبریز با تظاهرات عظیم و گسترده‌ی خود سینماها، بانک‌ها، هتل شاه‌عباس، ساختمان‌های دولتی و ساختمان حزب رستاخیز را به آتش کشیدند. در این درگیری عده‌ی زیادی کشته و زخمی باقی ماند. به دستور شاه، در اصفهان حکومت نظامی اعلام شد. به دنبال اصفهان، در نجف‌آباد و همایونشهر و شهرضا نیز حکومت نظامی اعلام گردید. در همین ایام، سینما رکس آبادان به آتش کشیده شد و ۳۷۷ زن و کودک و جوان در میان درهای بسته‌ی سینما سوختند که تأثر عمومی آن غیرقابل توصیف بود. آموزگار پس از سیزده ماه زمامداری استعفا داد و جعفر شریف‌امامی یکی از مهره‌های رژیم، به نخست‌وزیری برگزیده شد. شریف‌امامی خود را از خانواده‌ی روحانیت می‌دانست و تاریخ شاهنشاهی را به هجری شمسی تبدیل نمود. دولت وی به یک سلسله اقدامات نمایشی دست زد و وعده‌های زیادی داد ولی تظاهرات مردم همچنان شدت می‌یافت. به طوری که دولت در تهران و ۱۱ شهر حکومت نظامی برقرار کرد. در روز جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ که مردم در میدان ژاله اجتماع کرده بودند، مورد حمله‌ی مأموران حکومت نظامی قرار گرفتند و عده‌ی زیادی کشته و زخمی شدند و این روز در تاریخ انقلاب ایران، «جمعه‌ی سیاه» نام گرفت. شاه در تسکین افکار عمومی، هویدا وزیر دربار را تغییر داد و دکتر اردلان را بدان سمت منصوب نمود. در دوران حکومت شریف‌امامی، اعصابات آغاز شد و تدریجاً تولیدات کشور به صفر رسید و شب‌ها شهرهای ایران در تاریکی فرومی‌رفت. شریف‌امامی در اوایل حکومت خود، موجباتی فراهم کرد تا دولت عراق، تضییقاتی برای امام خمینی فراهم

نماید و سپس او را از خاک عراق بیرون راندند. امام ناگزیر به پاریس رفت و رهبری انقلاب را ادامه داد. شریف‌امامی در آبان ماه ۱۳۵۷ کنار رفت و شاه یک دولت نظامی به ریاست ارتشبد غلامرضا ازهاری سر کار آورد و خود در صفحه‌ی تلویزیون ظاهر شد و نطقی استرحام‌آمیز ایراد نمود و خطاب به مردم گفت که صدای انقلاب شما را شنیدم و از آیات عظام ملتمسانه درخواست کرد که مردم را هدایت نمایند و قول همه‌گونه آزادی داد ولی نه دولت نظامی و نه نطق شاه، بازدارنده‌ی روند انقلاب نبود و شاه متوسل به سران جبهه‌ی ملی و رجال سالخورده شد و هیچکس نخست‌وزیری را نپذیرفت. سرانجام شاهپور بختیار از سران درجه دوم جبهه‌ی ملی، پیشنهاد شاه را پذیرفت و بنا به خواسته‌ی او مجلسین ابراز تمایل به نخست‌وزیری بختیار نمودند و فرمان گرفت و کابینه را به مجلس معرفی کرد. اما دیگر نه عضو جبهه‌ی ملی بود و نه دبیر حزب ایران، زیرا از هر دو سمت برکنار شده بود. شاه پس از اینکه مجلسین به دولت بختیار رأی اعتماد دادند، در روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ ش تهران را با چشمانی گریان به سوی مصر ترک کرد و از نخست‌وزیر و فرماندهان ارتش خواست دیگر گزارشی برای او ارسال ندارند. روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی، از طریق فرودگاه مهرآباد با استقبال باشکوه و بی‌سابقه وارد تهران شد و نطق معروف خود را در بهشت زهرا ایراد نمود و سلطنت پهلوی را غیرقانونی خواند و سرانجام روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ ش آخرین سلسله‌ی سلطنتی و ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران منقرض گردید.

محمدرضا چند روزی در مصر بسر برد، بعد به مراکش رفت، آنگاه چندی در پاناما بسر برد و مجدداً برای معالجه به مصر بازگشت. وی در سوم مرداد ماه ۱۳۵۹ ش در همان جا درگذشت.

(۱۳۵۹ -۱۲۹۷ ش). در تهران به دنیا آمد. وی دومین شاه از سلسله‌ی پهلوی بود. پس از پایان تحصیلات ابتدایی، برای ادامه‌ی تحصیل، به سوئیس رفت و در ۱۳۱۵ ش به ایران بازگشت و در ۱۳۱۷ ش از دانشکده‌ی افسری فارغ‌التحصیل شد. در ۱۳۲۰ ش، با کنار رفتن پدرش از سلطنت، عهده‌دار امور کشور گردید تا اینکه در ۱۳۵۷ ش متعاقب تظاهرات گسترده و اعتصابات سراسری کشور و پیروزی انقلاب اسلامی مجبور به ترک ایران شد. از آثار وی: «مأموریت برای وطنم»؛ «ایران جاوید»؛ «انقلاب سفید»؛ «پاسخ به تاریخ»؛ «سیاست بین‌المللی ایران»؛ «به سوی تمدن بزرگ».[۱]

شاه سابق ایران، فرزند رضاخان سر سلسله‌ی پهلوی. دومین و آخرین پادشاه از خاندان پهلوی. (و. ۱۲۹۸ ه.ش) در شهریور ۱۳۲۰ به دنبال حمله‌ی نیروهای روس و انگلیس به ایران، رضا شاه روز ۲۵ شهریور از سلطنت استعفا کرد و وی عهده‌دار سلطنت شد. پس از سی و هفت سال و اندی سلطنت، به دنبال قیام یکپارچه و سراری مردم ایران، تحت رهبری آیت‌اللّه خمینی، در دی ماه ۱۳۵۷ مجبور به ترک ایران شد و پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، روز پیروزی ملت بر ارتش دست نشانده‌ی او، برقراری نظام جمهوری اسلامی به رفراندوم گذاشته شد و روز دهم فروردین ۱۳۵۸ از تصویب اکثریت قاطع ملت گذشت.

****

ماخذ

[۱] دایرةالمعارف فارسی (۲۶۹۴ -۲۶۹۳ /۲)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جلد اول)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۲۸۲ - ۲۹۸۶ -۲۹۲۷ -۲۸۶۶ -۱۹۹۵ -۱۹۴۲ -۱۷۳۴ -۱۷۳۳ /۲ -۱۴۹۳ -۳۷۹ /۱)، مؤلفین کتب چاپی (۱۴۴ -۱۴۳ /۳).

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پیچک، غلامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامعلی پیچک روز هشتم مهر ماه سال ۱۳۳۸، مصادف با سالروز تولد حضرت صاحب الزمان (عج) اولین فرزند خانواده متدین و رنج کشیده پیچک دیده به جهان گشود. او را غلامعلی نام نهادند. در سن پنج سالگی وارد دبستان شد و تا کلاس اول راهنمایی را، چون دیگر همسن و سالانش به درس و بازی گذراند و در این ایام بود که توسط یکی از معلمینش با مسائل سیاسی زمان خود آشنا شد و به ماهیت دستگاه جابر پهلوی پی برد. از آن پس، قسمتی از وقت خود را به تحقیق و جستجو درباره نهضت اسلامی مردم به رهبری امام خمینی و ظلم و فساد دستگاه حاکم اختصاص داد و پس از مدتی، خود دست به کار شد و به کار تهیه و توزیع اعلامیه ها و شعار نویسی پرداخت. در سال ۵۵ وارد کلاسهای تفسیر قرآن شهید شرافت شد و در کلاس های آقای مهذب و آقای کاظمی که از اساتید اصول عقاید و قرآن به شمار می رفتند، شرکت کرد. وی در کنار ادامه تحصیل کلاسیک به یادگیری دروس حوزوی نیز همت گماشت و دروس مقدماتی را به اتمام رسانده و به تحصیل فقه و فلسفه پرداخت.

پس از اخذ دیپلم ریاضی، در کنکور ورودی دانشگاه ها شرکت کرد و در دانشکده انرژی اتمی قبول شده، تحصیلات عالی خود را در این دانشگاه آغاز کرد. در همین ایام با ورود به گروههای اسلامی مبارز، به فعالیتهای ضد رژیم خود وسعت بخشید و گام به جبهه مبارزه مسلحانه نهاد. برادرش از این ایام می گوید:

بهمن سال ۵۶ بود که روزی من به سراغ کتابخانه غلامعلی رفتم و مشغول جستجو در میان کتاب ها شدم. یک کتاب را که باز کردم، دیدم که یک کلت کمری را با مهارت جاسازی کرده است. این مسئله را در خفا به او گفتم و او شروع کرد به دادن زمینه های سیاسی به من و گفت که بچه ها دارند برای مبارزه مسلحانه آماده می شوند. بعد ها دیگر جریان فعالیتهای نظامی اش را از من پنهان نمی کرد. سه ماه بعد با یک مسلسل به خانه آمد.

یکی دیگر از اقدامات او، طراحی ترور خسرو داد، فرمانده هوانیروز بود که آن را با دقت آماده کرده بود، اما در مرحله آخر، پیش از انجام ترور، برای دریافت اجازه از حضرت امام با نماینده ایشان تماس گرفت و پس از بررسی جوانب و عواقب کار و اطلاع از عدم رضایت نماینده حضرت امام غلامعلی بدون هیچ اصراری طرح را لغو کرد. در زمان ورود حضرت امام به کمیته استقبال پیوست و با توجه به آموزشهایی که دیده بود، چند شب قبل از ورود آن حضرت به بهشت زهرا رفت تا در مقابل هر گونه تحرکات احتمالی دولت بختیار، و پس مانده های رژیم طاغوت در جهت اخلال و خرابکاری، از آنجا محافظت کند. پس از آن نیز اسلحه اش را برداشت و در زد و خورده های سه روزه انقلاب از ۱۹ تا ۲۲ بهمن، در خیابان تهران نو و پادگان نیروی هوایی، به صورت شبانه روزی حضور پیدا کرد و به مقابله مسلحانه با آخرین عوامل رژیم پهلوی پرداخت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، با فرمان تشکیل جهاد سازندگی، بدون مطلع ساختن خانواده و به بهانه سفری به حوالی تهران، راهی سیستان و بلوچستان شد و در آنجا ضمن کارهای بدنی، به شغل معلمی نیز مشغول شد. با تشکیل سپاه پاسداران، غلامعلی جزو اولین نیروهایی بود که به این نهاد انقلابی پیوست و در سپاه خیابان خردمند در کنار عزیزانی چون حاج احمد متوسلیان، شهید رضا قربانی مطلق، شهید محمد متوسلی و شهید حاج علی اصغر اکبری مشغول به فعالیت شد و فرماندهی پاسداران مستقر در این مقر را به عهده گرفت و در همین حال، به تدریس در مدارس یکی ازر مناطق محروم تهران (شمیران نو) نیز مشغول بود. مدتی هم مسئولیت حفاظت از جان شهید مطهری را برعهده داشت و در زمان حیات او و پس از شهادتش، سه بار مورد سوء قصد گروه های چپ قرار گرفت.

با شروع قائله کردستان، غلامعلی هجرت بزرگ زندگی خویش را انجام داد و به همراه سرداران همرزمش عازم مبارزه با ضد انقلاب شد. در پاکسازی شهر سنندج و شکستن محاصره باشگاه افسران، نقش عمده ای را ایفا کرد و پس از آن به بانه شتافت. این شهر در معرض سقوط بود و پادگان آن تحت محاصره ضد انقلاب قرار داشت. پس از چند هفته سرانجام او و یارانش، موفق به شکستن این محاصره و پاکسازی شهر بانه شدند. در جربان این پاکسازی، غلامعلی پس از یک در گیری با ضد انقلاب به طرز

معجزه آسایی نجات یافت و از ناحیه دو دست و پا مجروح شـد و به تهران اعزام گردید. ارتباط بیسیم با مرکز قطع شده بود؛ به این ترتیب بایـد برمی گشـتیم و فعلاً ـ قیـد پاکسازی روسـتای مورد نظر را می زدیم. منتظر بودیم دو نفر از بچه هـا را که فرسـتاده بودیم بالای تپه برگردنـد تا ما هم راه بیفتیم. بیست دقیقه ای فرصت داشتیم، خیلی نگران بودم. بیست دقیقه برایم مثل یک سال گـذشت. سعی کردم خودم را بـا تماشـای منـاظر اطراف سـر گرم کنم. کوههـا و تپه هـا و حتی تخته سـنگها و خورده سـنگها، عجیب داشـتند نگاهمان می کردنـد و هر چه بیشتر می دیدند، تعجب شان افزون تر می شد، تقصیـری هم نداشـتند آخر برای اولین بار بود که ما را می دیدنـد و برای اولین مرتبه بود که چشـمشان به پاسـدارها افتـاده بود. گرچه این تعجب ذره ای در آرامش و متـانت طبیعت تـأثیر نگذاشـته و همچنـان ثابت و صـبور سـر جایش ایسـتاده بود و این بزرگترین درسـی است که طبیعت می توانـد به انسان بیاموزد. آیه المومن کا لجبل الراسـخ (مومن هماننـد کوه اسـتوار است) مصـداق همین صبر و ثبات و ایسـتادگی و اسـتقامت در مقابل رخـدادها است.

عادت داشـتم هر موقع حـدیث یا آیه ای یادم می آمـد، آنرا به غلامعلی می گفتم تا بـدانم او در این مورد چه می داند و برداشـتش چیست. بعضـی وقت ها سر همین کار ساعت ها به بحث می نشستیم اما همیشه به نتیجه واحدی می رسیدیم. رو به غلامعلی کردم و صدایش زدم غلامعلی!

بله

می گم المومن کالجبل الراسخ یعنی چه؟

تو هم خوب ذوقی داری هـا! هر برنـامه ای که پیش می یاد یه چیزی تو آستینت داری که بگی! یادته رو تپه ابوذر هم که بودیم اون خطبه حضرت علی رو گفتی؟ خیلی جالب بود.

اما تو این جمله ای که گفته ای مطلب اصـلی جبل راسـخ هسـتش که باید معنیش رو فهمید. عقیده تو هم حتماً این نیست که منظور معنی تحت اللفظی کلمه یعنی کوه اسـتوار است؟ آخه اگه همین کوههـای بظـاهر اسـتوار که مثـل شـاخ شـمشاد اینجا وایسـتادن رو بخـوای بـبری تـوی یـک صـحرای بی آب و علـف، و آب را هم بروشـون ببنـدی دیگه از اسـتواری می افتن. اگه انبوهی از دشـمن محاصره شون کنند از استواری می افتن، اگه طفل شش ماهشون رو جلو شون شهید کنی از استواری می افتن، اگه نوجوان چهار ده سالشون رو شهید کنی از استواری می افتن، اگه دست های برادرش رو قطع کنن و بعد هم به شهادتش برسانن از استواری می افتن، اما امام حسین (ع) نه تنها اینها رو داد بلکه...

بچه های دیگر هم داشتند همراه من به دقت به حرفهای غلامعلی گوش می دادند.

هر کدوم از یاران امام حسین (ع) که شهید می شدن، چهره امام بشاش تر و بر افروخته تر می شد و چون حس می کرد داره به خدا نزدیک تر می شه، سـبکبال تر و پر تحرک تر می شد. تازه آخرش هم نوبت خود امام حسـین رسـید و تن بی سـرش رو لشـگر یزید بخیال خودشون فاتحانه زیر سم اسـبهاشون گرفتنـد و خیمه های اهل بیت نشون داد که جبل راسـخ یعنی چه! و صـحنه کربلا و روز عـاشورا رو همه بحق بزرگترین پیروزی تمـام تاریـخ اسـلام میدوننـد. گرچه اون موقع همه مسـلمونها فکر می کردنـد فـاتحه اسـلام خونـده شده و دیگه ابر کفر جلوی خورشـید حق رو گرفته و کار تموم شده اما می بینید که جوشـش همون خون بعد از ۱۳۰۰ سال الان چطور داره اثر خودش رو می کنه! حـداقلش اینه که ما هر کدوم از یه گوشه ای و از سـر یه کاری بلند شدیم، اومدیم اینجا که بگیم ما اومدیم به ندای هل من ناصر ینصرونی حسین (ع) لبیک بگیم، مگه نه؟

الله اکبر... خمینی رهبر. صـدای یکپـارچه بچه هـا دشت و کوهسـتان را پر کرد و الله اکبر هـا چنـد مرتبه بین کوههـا پیچیـد و هر بار صدایش بگوشـمان رسـید، تکبیر کوه ها از تکبیر بچه ها خیلی ضـعیف تر بود و انگار از صـحبتهای غلامعلی شرمنده شده و دریافته بودند که جبل الراسخ کیست.

غلامعلی رو به بچه ها کرد و ادامه داد: اگر تکبیر شما برای تایید حرفهای من است، باید بگویم نتیجه گیری صحبتهایم هنوز مانده! اگر ما به این حرکت امام حسین مومن هستیم و معتقد هستیم که در خط امام حسین حرکت می کنیم، باید واقعا حسینی باشیم نه یکذره کمتر و نه یکذره بیشتر. زمان را باید همیشه محرم فرض کنیم و همه زمین را کربلا و هر روز را عاشورا و در این عاشوراهای مکر، شتابان به دنبال رویارویی با جبهه کفر و ظلم باشیم. در هر چهره اش جلویش بایستیم، یا شکستش دهیم و یا اینکه حسین (ع) گونه خونمان را بر زمین بریزیم و فریادگر مظلومیت خودمان و ظالم بودن طرف مقابل باشیم. الان هم که اینجا هستیم همین است. ممکنه در راه کمین بخوریم و هر ۴۵ نفرمان را هم سر ببرند و این را ضد انقلاب بگذارد توی بوق و بگوید که ما داغونشان کردیم و ۴۵ نفرشان را کشتیم و چه و چه! اما این برای آنها پیروزی نیست! شکست است، چرا که کردستان آن قدر در حاکمیت طواغیت بوده که همه چیز و حتی دین هم در اینجا مسخ شده و این خونهای ماست که خاک کردستان را تطهیر می کند و فضا و هوایش را عطر آگین می کند. و لاله هایی که در کردستان می پروراند، جوان های آینده کرد هستند که راهشان را اسلام اصیل قرار خواهند داد و ادای حق این خونهایی که همه جای کردستان را رنگین کرده است.

خلاصه بگم! حسینی هستیم و حسینی عمل می کنیم، مقاومت و جنگ مردانه و با شرافت تا آخرین گلوله و اگر گلوله ها هم تمام شد با سلاح اصلی و آخرین، یعنی خونمان، خط جهاد را متصل می کنیم به خط شهادت.

این بار دیگر فریاد تکبیر بچه ها انگار می خواست سقف آسمان را سوراخ کند و بالاتر برود.

حرفهای غلامعلی خیلی گرم و شیرین بر فطرت بیدار و پاک بچه ها می نشست و روحشان را به آتش می کشید.

گرچه صحبتهای غلامعلی کمی طولانی شد، اما هنوز بچه هایی که بالای تپه رفته بودند، به پایین نرسیده و در نیمه راه بازگشت بودند. بعد از این که بچه ها را کاملاً توجیه کردیم، دستور حرکت صادر شد. یکی فریاد زد: برادران قدر این لحظه های خوب را بدانید که با زبان روزه، زیر آفتاب داغ، آمده اید تا برای اسلام فداکاری کنید، این توفیق هر کسی نمی شود. برادران خدا نصیب هر کسی نمی کند که مثل حضرت علی روزه اش را با شربت شهادت افطار کند. هر کس نصیبش شد، بقیه را از یاد نبرد و شفیع همه باشد پیش ائمه معصومین و پیش خدا.

قطار خودروها کم کم داشت آخرین پیچ منتهی به ده بویین سفلی را پشت سر می گذاشت. احساس کردم انجا چیزی که مدتی بود در پی آن بودم، بسیار نزدیک شده است. ماشین ما پیچ را طی کرد و پس از ماشین ما نوبت ماشین زیل بود که داشت به پیچ نزدیک می شد. ناگاه با صدای یک انفجار، تیراندازی به طرف ستون شروع و یک باره همه جا مثل جهنم زیر و رو شد. تا آن موقع، درگیری به آن شدت ندیده بودم. با همه نوع سلاح و آتشبار به اطافمان آتش می ریختند.

بچه ها به سرعت از ماشین ها بیرون پریدند و کنار جاده موضع گرفتند. با چند تا تیری که به بدنه ماشین ها خورد، ما هم به دنبال راه نجات بودیم. ناگهان سوزش و درد عجیبی در بدنم احساس کردم. خونم روی لباس های غلامعلی ریخت و از لای چشمهای نیمه بازم غلامعلی را می دیدم که داشت داد و فریاد می زد، اما اصلاً نمی فهمیدم چه می گوید.

غلامعلی داخل ماشین بود و سعی می کرد لوله تیربار گرینوفش را که بین شیشه جلو و بدنه ماشین گیر کرده بود، بیرون بیاورد. گلوله ها نیز بدون لحظه ای درنگ و بی محابا با ماشین اصابت می کرد.

غلامعلی بالاخره موفق شد لوله تیربارش را خلاص کند و بیرون جهید. او در کنارم روی زمین نشست. هنوز حرف نزده بودم که صدای انفجار شدیدی هر دوی ما را به کناری پرت کرد. تا چند لحظه دود و غبار به حدی بود که هیچ چیز دیده نمی شد. وقتی هوا کمی صاف شد، دیدم صورت غلامعلی خونین شده است و از گوش او نیز خون می آید. غلامعلی بلند شد که وضعیت بچه ها را بررسی کند. به محض برخاستن، تیری که به دست راستش خورد او را بر جای خود نشاند. دستش را گرفت و نشست و اصلاً به روی خود نیاورد. همه بچه ها پشت ماشین زیل سنگر گرفتند.

تیراندازی دشمن خیلی سبک شده بود و چون توانسته بودند ستون را متوقف کنند، فقط تک تیراندازی می کردند.

به غلامعلی گفتم: وضعیت بچه هایی که توی ماشین سیمرغ بودند، چطور است؟ آیا می توانی آنان را ببینی؟ غلامعلی برخاست که عقب را نگاه کند و وضعیت ماشین سیمرغ را بفهمد، باز هم به محض این که بلند شد، یک تیر دیگر به همان دستش اصابت کرد. انگار تیری بود که به جگر من خورد! فریاد زدم غلام چرا حواست را جمع نمی کنی؟

فریاد من بی جا بود، آخر غلامعلی تقصیر نداشت. با این حال او هیچ نگفت و سرش را پایین انداخت و گفت: به چشم!

در همین لحظه صدای بلندگویی بلند شد و خطاب به ما گفت: برادران پاسدار! ما می دانیم شما روزه هستید؛ ما هم روزه هستیم! بیایید تسلیم شوید تا با هم برویم و افطار بخوریم.

تازه یادم افتاد که همه روزه هستیم.

غلامعلی سرش را از شیار بالا آورد و تیربارش را روی لبه گذاشت و رگبار گلوله ها را به طرفی که صدای بلندگو می آمد، روانه ساخت. این اولین و بهترین واکنش ما بود.

پیراهن غلامعلی را کشیدم و گفتم: اگر بتوانی بچه ها را پخش کنی تا حلقه بزنند و نگذارند محاصره شویم، خیلی عالی است!

گفت پس من می روم پیش بچه ها. راستی تو چکار می کنی؟ گفتم برو من هم پشت سرت می آیم!

گفت خیلی خوب پس معطل نکن!

غلامعلی این را گفت و جستی زد و از درون شیار بیرون رفت و شروع کرد به دویدن. صدها گلوله در آن مسیر بیست متری او را بدرقه کردند! به لطف خدا توانست خود را به بچه ها برساند.

تقریبا یک ساعت از درگیری گذشته بود که ناگهان صدای حرکت یک ماشین سیمرغ از دور به گوش من رسید که داشت به طرف ما می آمد. ماشین سیمرغ خیلی نزدیک شده بود. جای آن همه ترس و ناراحتی را امید و خوشحالی گرفت. راننده ماشین سیمرغ، برادر شهبازی بود که با سه چرخ پنچر، با سرعت زیاد به طرف بانه در حرکت بود. گلوله ها در رفتن به طرف او مسابقه گذاشته بودند! این حرکت برادرمان سبب شد تا همه مطمئن شوند، نیروی کمکم از راه خواهد رسید و از این لحظه به بعد حالت تدافعی شان به یک حالت تهاجمی بدل شد. شدت گرفتن تیراندازی ها حکایت از وحشت بیشتر و بیش از اندازه دشمن از حرکات برادران داشت.

تقریبا پس از چهار ساعت درگیری، از دور، آمدن ستون نیروهای کمکی را احساس کردم. با ورود آن ستون به صحنه نبرد، برای چند دقیقه، درگیری بسیار شدیدی در گرفت، اما این ضد انقلاب بود که صحنه نبرد را خالی کرد و گریخت و تیراندازی ها آرام آرام کم شد.

اولین مجروحی که به طرف بانه منتقل شد، من بودم. یک ساعت بعد از من، غلامعلی را که کاملاً هم بی هوش بود، به بیمارستان آوردند. شهید پیچک پس از اندک معالجه ای به سر پل ذهاب رفت و بر اساس لیاقت و صلاحیت و ایمانی که از خود نشان داده بود، به سمت فرماندهی منطقه سر پل ذهاب منصوب شد. بعد از مدت کوتاهی، شهید بزرگوار، محمد بروجردی که بسیار شیفته ابتکار عمل و تسلط وی بر امور نظامی شده بود، مسئولیت فرماندهی عملیات سپاه غرب را به عهده این معلم جوان پاسدار گذاشت. روح بلند او و منش بزرگوارانه اش، باعث جذب بسیاری از نیروهای لایق و کار آمد به سپاه غرب شد که با کمک آنان عملیات بزرگی چون کلینه، سید صادق و در دنباله آن، عملیاتی بازی دراز را که شخصاً در طراحی آن نقش اصلی را بر عهده داشت با موفقیت هدایت نمود. در تمامی جلساتی که با ارتش داشت، نظراتش همواره از سوی فرماندهان ارتش مورد قبول و تحسین قرار می گرفت و همین امر باعث همکاری بسیار موثر ارتش با سپاه شده بود.

شهید پیچک، در اوایل سال ۶۰ به فکر انجام عملیاتی گسترده برای آزادسازی بخش وسیعی از ارتفاعات میهن اسلامی، از اشغال

رژیم بعثی عراق افتاد و به همراه شهید بزرگوار حاج علی موحد دانش، طی حدود ۵ ماه به شناسایی خطوط دشمن و طراحی این عملیات چرمیان، سر تنان، شیا کوه؛ دیزه کش، بر آفتاب دشت شکمیان، اناره دشت گیلان و مناطق دیگری در دشت گیلان غرب بود. برادرها، شما امشب به جنگ با صدام می روید، برای اینکه حقی را بر جهان ثابت کنید. حق دفاع از اسلام و سرزمین اسلامی ما که مورد هجوم کفار و بیگانگان واقع شده و شما امشب برای اثبات این حق، راهی تنگه قاسم آباد می شوید. با توکل به خدا و استعانت از آقا ابا عبدالله امان دشمن را ببرید. برادرها با وجود این که برای فتح این ارتفاعات خونهای زیادی داده شده، ولی ما هنوز نتوانسته ایم آنها را از وجود دشمن پاک کنیم. انشاالله در این عملیات با آزادی این ارتفاعات استراتژیک، قلب امام را شاد خواهیم کرد.

به محض اینکه غلامعلی برای سومین بار دعای طلب شهادت را تکرار کرد، به طرفش رفتم و بی مقدمه بغلش کردم و با تمام قدرت در آغوشم فشردم. اشک از چشمانم سرازیر بود. با زحمت خودش را از من جدا کرد و با همان لبخند همیشگی گفت:

چه خبرته برادر، معلوم هست چه شده؟

غلام! هر جا که بری باهات می آیم. باید مرا با خودت ببری، تو را به خدا رویم را زمین نزن. با همان خنده جواب داد: اتفاقاً این دفعه فقط من و حاج علی می رویم. آمدنت تو هیچ لزومی ندارد، باشد برای دفعه بعد، اگر عمری باقی بود.

با بغض گفتم: آخه غلام، الان تو هم مجبور نیستی بری، دیگه به تو ربطی نداره.

اخم هایش رفت توی هم و خنده روی دو لبش خشکید. با دلخوری گفت: نزدیک به ۵ ماهه که من و علی و بر و بچه های دیگر داریم روی طرح این عملیات کار می کنیم، حالا می خواهی به خاطر یک همچین موضوعی کار را نصفه کاره رها کنیم. با استفاده از امکانات بیت المال و به خطر انداختن جان بچه های مردم کار را به اینجا رساندیم، حالا می خواهی چون یک عنوان را که به من امانت داده بودند، از من پس گرفته اند، همه چیز را فراموش کنم. نه برادر من، من از اولش هم یک بسیجی ساده بودم و بس.

در همین زمان، حاج علی با چهره های خندان به سمت ما آمد، با دست قطع شده اش، به حسین که لنگ لنگان خودش را به دنبال او می کشید، اشاره کرد و گفت: غلام، این با پای چلاغش یقه من را گرفته که من هم با شما می آیم. این که همه جا به ما آویزون بوده، بگذار این دفعه هم بیاد، منطقه را هم می شناسد، ضرری ندارد. خونش به پای چلاغ خودش.

لبهای غلامعلی دوباره به خنده باز شد و در حالی که به طرف حسین می رفت، گفت: اگه توانست پا به پای ما بیاد اشکالی ندارد. می توانی برادر من؟ متوجه نشدم حسین به او چه گفت که غلامعلی با صدای بلند خندید و حسین را در آغوش گرفت و از زمین بلند کرد و سر و صدای حسین بلند شد: ای بابا پدرم را در آوردی غلام! این پا دیگه برای ما پا بشو نیست. امشب غلامعلی خیلی عوض شده بود. تا به حال چنین احساسی نسبت به او پیدا نکرده بودم، احساس این که این آخرین باری است که می بینمش، دیوانه ام می کرد. غرق در افکار خود بودم که دستی به شانه ام خورد:

اخوی ما رفتیم اگه ما را ندیدی عینک بزن... فعلا عزت زیاد، حلالمان کن. بار دیگر همدیگر را در آغوش گرفتیم. انگشترم را از انگشت در آوردم، کردمش به انگشت غلامعلی و در یک فرصت مناسب بی هوا دستش را بالا کشیدم و بوسیدم، تا دستش را عقب کشید، بوسه ای هم به پیشانی اش زدم و گفتم: تو را خدا مراقب خودت باش. دستانم را در دستان نرمش فشرد. ناگهان چیزی به خاطرم رسید، عکس کوچکی از امام را که همیشه در جیب پیراهنم داشتم، در آوردم و به غلامعلی دادم. آن را بوسید و به پیشانی اش گذاشت. اشک از چشمانم سرازیر بود، گفتم: تحفه درویش، یادگاری داشته باش.

نمی دانم چرا این کار را کردم، انگار مطمئن بودم که در این رفتن، برگشتی نیست. صدای حاج علی در سنگر پیچید: بجنب غلام، داره دیر می شه صبح شد.

سر انجام در روز ۲۰ آذر ماه سال ۶۰ علی رغم اینکه شهید پیچک دیگر مسئول عملیات منطقه را برعهده نداشت. پس از اعزام

نیروها به نقطه رهایی به همراه شهید حاج علی رضا موحد دانش و یکی دو نفر از همرزمانش برای انجام آخرین شناسایی، عازم ارتفاعات «برآفتاب» شد که در آنجا مورد اصابت دو گلوله از ناحیه سینه و گردن قرار گرفته و به شهادت رسید.

پیکر پاک شهید پیچک در عمق خاک عراق و درست زیر دید دشمن قرار گرفت. سرانجام پس از دو روز تلاش مستمر از سوی رزمندگان و شهادت دو تن از دوستانش هنگام تلاش انتقال پیکر او، جسم پاکش به میهن اسلامی بازگردانده شد. منابع زندگینامه ":ستارگان آسمان گمنامی "نوشته ی محمد علی صمدی،نشر فرهنگسرای اندیشه،تهران-۱۳۷۸

پیراسته، بهمن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر بهمن پیراسته دارای دکترای رشته ژنتیک گیاهی و عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان دانشکده کشاورزی با درجه دانشیار می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیفعالیتهای ضمن تحصیل : استادان و مربیان : فعالیتهای آموزشی : سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : شاگردان : آثار : تولید سبزی ویژگی اثر : ور، جورج، دبلیو ۱۳۷۳ (ترجمه)مصطفی مبلی و بهمن پیراسته ،انتشارات دانشگاه صنعتی اصفهان

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

پیراسته، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اهالی اراک، فرزند حاجی معتمد روحانی اراکی، متولد ۱۲۹۸. تحصیلات خود را در دانشکده‌ی حقوق انجام داد و در ۱۳۲۱ به خدمت دادگستری درآمد. پس از احراز مشاغلی مانند دادیاری و بازپرسی اراک، دادستان ساوه شد و سپس به ریاست شعبه‌ی دادگاه بخش در تهران منصوب شد. مدتی مستشار استیناف و زمانی نیز رئیس کل دادگاه‌های بخش تهران بود. در ۱۳۲۶ به دادستانی تهران منصوب شد و بعد دادستان دیوان کیفر کارکنان دولت گردید. قتل محمد مسعود روزنامه‌نگار معروف، مدیر روزنامه‌ی مرد امروز در زمان دادستانی او انجام گرفت. در دوره‌ی شانزدهم برای وکالت مجلس از ساوه انتخاب شد و در دوره‌ی هیجدهم نیز وکیل مردم زرند در مجلس شورای ملی بود. پس از اختتام مجلس با سمت دادیاری دیوان عالی کشور به اروپا رفت و دکترای حقوق خود را اخذ نمود. پس از مراجعت به ایران، به ترتیب معاون وزیر کشور، استاندار فارس و استاندار خوزستان شد و بالاخره در کابینه‌ی علم به وزارت کشور منصوب گردید. چندی سفیر ایران در بغداد و زمانی سفیرکبیر ایران در بلژیک بود. از افراد بسیار زرنگ و باهوش بود و در جوانی ترقیات زیادی نمود. در کارهای مالی نیز موفقیت‌های زیادی حاصل کرد و دارای زمین و ثروت زیادی شد. دختر همایون سیاح را در حباله‌ی نکاح داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پیرامی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین پیرامی : قائم مقام فرمانده گردان امام علی (ع)لشگر ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
دومین روز ازسال۱۳۴۱ در شهرستان نهبندان متولد شد. در کودکی در خانه با دوستانش بازی می کرد و به والدینش کمک می کرد. دوره ابتدایی را در سال ۱۳۴۷ در دبستان هدایت شهرستان نهبندان آغاز کرد و در سال ۱۳۵۲ به پایان برد. به درس و مدرسه علاقه زیادی داشت. دوران راهنمای را در مدرسه دکتر مبین زابل و دوران دبیرستان را در زاهدان سپری کرد. و موفق به اخذ دیپلم در رشته اتوماتیک شد. در مبارزات دوران انقلاب شرکت فعال داشت.سال ۱۳۵۹ وارد سپاه شد و برای خدمت به ایران به منطقه سیستان و بلوچستان رفت. پس از ۹ ماه خدمت دچار بیماری مالاریای مغزی شد، لذا منطقه بلوچستان را ترک کرد و به سپاه بیرجند معرفی شد. پس از اندک بهبودی عازم جبهه ها شد. حسین تمایلی به ماندن در پشت جبهه نداشت و سعی او بر این بود که هر طور شده خود را به جبهه رساند. به خصوص اگر عملیاتی در پیش بود، این تلاش چندین برابر می شد. او توانایی های بسیار بالایی برای مدیریت داشت. هرگز خود را به عنوان مسئول مطرح نمی کرد. همیشه می گفت: هر کاری دارید، بفرمایید تا برایتان انجام دهم، ولی اسم مسئول و رئیس و مانند آن را بر من نگذارید. حسین مجرد بود. مادرش می گوید: نام هر دختری را از آشنایان و اقوام که برای ازدواج با او بر زبان می آوردم، می گفت: برای من حیف است. می گفتم: چرا حیف است، مگر تو چی کم داری؟ می گفت: من مرد جبهه و جنگ هستم. دوست ندارم همسری برگزینم که با شهادت من داغدار شود.
او انسانی فوق العاده وارسته و پاک بود. به نحوی برخورد می کرد که گویی با همه مردم دوست است و به همه علاقه داشت. رابطه و برخورد های او صمیمانه، همراه با تبسم و به دور از هر گونه غرور بود. اخلاق شایسته داشت و از قاطعیت برخوردار بود. از لجبازی گریزان بود. در جواب حرفهای گوناگون مردم طالب دلیل بود. با خانواده و مردم در نهایت نیکویی و حسن خلق رفتار می کرد. بیشتر به عمل اهمیت می داد تا حرف. با پدر و مادر خود خیلی با ملایمت و مهربانی رفتار می کرد. از ویژگی‌های خاص او احترام بسیار زیاد به مادرش بود. حسین در بحران‌ها و مشکلات سخت و خطرناک، بر خدا توکل می کرد. به مشکلات به دیده تحقیر نگاه می کرد و با حوصله و صبری که داشت، کارها را به نحو احسن انجام می داد. در امور خیر تا حد توان کمک می کرد اغلب در نماز جمعه شرکت داشت. از مهم ترین خصوصیات او اینکه در انجام دادن کارها قاطع بود. او عاقل و فهمیده و ی خاضع و متواضع بود.
حسین به امام بسیار علاقه داشت و هرگاه نام ایشان را می شنید اشکهایش سرازیر می شد. او همیشه به افراد توصیه می کرد که از امام پیروی کنند و به سخنان ایشان گوش دهند و در هر موردی امام را الگوی خود بدانند. مادر شهید می گوید: حسین با آن که در علاقه به پدر و مادر سر آمد بود اما آن قدر که به امام علاقه داشت به ما علاقه نداشت.
اوقات فراغت خود را به کسب علم می گذراند و به آموزش دیگران می پرداخت و یا به کارهای بنایی مشغول بود. او هر گاه از جبهه بر می گشت به دنبال جذب نیرو برای جبهه بود و محل فعالیت او، اغلب در مسجد عاشورا خانه یا مسجد گلستان خانه بود. در عملیات رمضان، فتح بستان، والفجر ۹ و کربلای ۲ شرکت داشت و قبل از شهادت مجروح شده بود. بزرگ ترین آرزوی او شهادت بود و همیشه قاطعانه می گفت: آرزو دارم به نحوی شهید شوم که بدنم پودر شود تا مخارج جمع آوری و حمل آن برعهده دولت نباشد و برای من متحمل زحمت نشوند.
حسین در تاریخ ۳۰/۲/۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۲ در منطقه حاج عمران بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید و بدن او مفقود شد،

اما در ۸ شهریور سال ۱۳۶۵ جسدش در همان محل پیدا شد و در گلزار شهدای شهرستان نهبندان به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

پیرزاده، ابوالفضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسئول آموزش واحد عقیدتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی « اردبیل»

«ابوالفضل پیرزاده» در سال ۱۳۳۴ در اردبیل متولد شد .پس از تحصیلات دبیرستانی ،تا حد« سطح» در حوزه علمیه« قم» به تحصیل ادامه داده ،ملبس به لباس روحانیت گردید .در سال ۱۳۶۰ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و در تاریخ ۸/ ۹/ ۱۳۶۰ به دست منافقین کور دل ،حین خروج از مدرسه ترور و به شهادت رسید .

وی مسئول آموزش عقیدتی سپاه ناحیه اردبیل بود .از شهید «پیر زاده »فرزندی به نام «ابوالفضل» به یادگار مانده است .

او پرورده ی کار و بالیده فقر و پرهیز بود .هر لحظه دوران نوجوانی اش با تلاش سپری می شد .بر سینه سبز میدانهای عمومی و پارکهای شهری ،دستان کوشای او بود که به مزدی ناچیز سبزینگی حیات می افشاند .پایان سال تحصیلی ،آغازی بود برای کار و تلاش وی .

تابستانها ،مناسب سن و سال خود کارهایی ست و پا می کرد تا ضمن آشنایی با رنج کار ،نیروی پرهیز و امساک خویش را نیز می آزماید .اگر سراغ او را می گرفتی در آن انگشت شمار فضاهای سبز موجود شهر می یافتی اش که بر گلوی سبزه ها ،قطره قطره آب زندگی فشرد .

ظهر گاه ،به بانگ دلنشین اذان ،شلنگ آب بر زمین می گذاشت ،آبیاری را رها می کرد و پر شتاب بر سجاده ی چمن ،نماز خویش اقامه می نمود .و این زمانی است که وقاحت از شیپورهای اهریمن طاغوت سر ریز می کند .نغمه نا ساز تبلیغات میان تهی دریده دهنان را نعره می زند و بلند گوهای آلوده ی نظام ،سبزینه روح جوانان را به ویران سرای بی توجهی های دینی تبدیل می کند .

نماز« ابوالفضل» تمام کوشش های تبلیغی رژیم را نقش بر آب می کند و رشته های روشنفکرانه اش را پنبه می کند .

زنگ تعطیلی مدرسه به صدا در آمد .بر خلاف معمول که عده ای از شاگردان کلاس چهارم در حیاط مدرسه ،منتظر خروج ایشان می شدند و پروانه سان دور شمع وجودش حلقه می زدند و او را همراهی می کردند ،امروز از سر کلاس دیر تر بیرون آمد .او عقیده داشت معلمی شغل نیست ،هنر است و معلم باید به شاگردان خویش عشق بورزد و خود چنین بود .

موعد لقا با معشوق یکتا ، که عاشقانه در فراقش می سوخت ، فرا رسیده بود .بعد از ظهر روز ۷ آذر سال ۱۳۶۰ ،به روال همیشه با تعدادی از دانش آموزان مدرسه را ترک نمود .کوردلان مسلح ،منتظرش بودند .بناگاه تیری شلیک می شود .«ابوالفضل» فریاد می زند :بچه ها زود از اطراف من پراکنده شوید تا آسیبی نبینید .اینها قصد ترور مرا دارند .با اصرار آنها را کنار می زند و شاگردان ،نقل می کردند که اگر وقت او بدین ترتیب به هدر نمی رفت ،بی گمان از پس آن کور دل بی رحم که دچار ترس و واهمه نیز شده بود بر می آمد .مزدوری که صورتش زیر نقاب پنهان بود ،با مسلسل به سوی او شلیک می کند و ۱۳ گلوله بر پیکرش اصابت می کند .شاگردان و اهالی محل و کار کنان مدرسه به تعقیب ضارب می پردازند و آن مزدور پلید را دستگیر می کنند .رئیس

دبیرستانی که شهید پیرزاده را به آنجا منتقل می کنند، نقل می کند :بلافاصله همراه دو تن از شاگردان و به کمک یکی دیگر از همکاران ،او در اتومبیل گذاشته و به اورژانس بیمارستان رساندیم .در داخل ماشین به سیمای مظلومش نگاه می کردم .همان تبسم آشنای همیشگی را بر لب داشت .آهسته پلک خویش را گشود و نگاهم کرد .گویی دنیایی از رضایت و اطمینان خاطر در چشمانش موج می زد .از لا بلای انگشتانش که روی شکم گذاشته بود خون به سرعت جاری می شد .در راهرو بیمارستان روی برانکارد دستش را ازروی شکم بر داشته و به روی زانویش گذاشت و قامت خویش را راست گردانید .لحظه ای چشمانش را گشود ،به آسمان خیره شده و با صدایی مرتعش گفت :یا الله و دوباره چشم بست و روحش آرام گرفت .

او پاسدار ارزشهای والای اسلامی و معلم انقلاب بود .پیوسته سخن امام را سرمشق عمل خویش قرار می داد و عاشق حضرتش بود .وقتی به دیدارش نایل آمد در خلوت اندرون به قدری به امام نزدیک شد که زانو به زانوی حضرتش چسبانده بود و خود را سیراب می کرد .چنان گرم حضور یار بود که حسرت یاران را بر انگیخته بود ،هر گز ندانستیم که میان آن دو چه گذشت که حاضرین نقل می کنند امام از شنیدن آن سخنها تبسم نمودند . منابع زندگینامه" :روایت سی مرغ"نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

پیرمحمدی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی پیر محمدی : فرمانده گردان ولی عصر(عج)(لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۵ در زنجان ودر خانواده ای مذهبی و مستضعف متولد شد . او پنجمین فرزند و تنها پسر خانواده پیر محمدی بود . دوران کودکی مهدی به سادگی و بدون واقعه ای خاص گذشت . بیشتر اوقات او در خانه کنار مادر سپری می شد و گاهی اوقات هم برای تفریح و بازی به بیرون از خانه می رفت . در این ایام بیش از همه به مسابقه دو علاقه داشت .

دوران تحصیل را با آموزش قرآن آغاز کرد . پدر ، فرزندش را به مکتبخانه فرستاد تا با آموختن قرآن ، روح ایمان و اعتقاد را در او تقویت نماید . جدیت مهدی در فراگیری قرآن باعث تشویق او در مسجد و هیئتهای مذهبی شد . نقی ارغوانی یکی از افراد مومن ومذهبی زنجان، مداد و دفتری به او هدیه داد و این ، مهدی را بیشتر تشویق کرد . پس از آموزش کامل قرآن به مدرسه رفت . او دوران ابتدایی را درسال ۱۳۴۲ در دبستان فرهنگ آغاز کرد و با وجود کمبود امکانات رفاهی درخانواده این دوره را با موفقیت پشت سر گذاشت . در سال ۱۳۴۷ دوره ی راهنمایی را در مدرسه شهید منتظری فعلی زنجان پی گرفت و با به پایان رساندن این مقطع ، در سال ۱۳۵۰ وارد هنرستان صنعتی این شهر شد . در این دوران مهدی علاوه بر تحصیل در رشته معماری به منظور کمک به معیشت خانواده ساعاتی از روز را در کنار پدر به ساختن جعبه می گذراند . عشق به ماد،پدرو اعضای خانواده ، مهربانی نسبت به خویشان و همسایگان ؛ رسیدگی به حال محرومان و حتی معتادین ، صبر و شکیبایی در برابر مشکلات ، رازپوشی و تنفر از دروغ و دروغگویی از جمله خصوصیات بارز مهدی به شمار می رفت . آشنایی و انس با قرآن و اسلام باعث شکل گیری شخصیت مذهبی و انقلابی در آغاز دوران جوانی در او شد.پیش از انقلاب با همفکری دوستانش و بنا به فرمان حضرت امام از رفتن به سربازی خود داری کرد و اوقات فراغت خود را با مطالعه کتب دکتر شریعتی و استاد مطهری و همچنین رفتن به مسجد و شرکت در هیئتهای مذهبی و نوحه خوانی می گذراند .

نهضت اسلامی مردم ایران بر علیه حکومت پهلوی در سالهای ۱۳۵۶و ۱۳۵۷ وارد مرحله جدی وسختی شد.اوبا گروهی از دوستان

به صف مردم انقلابی پیوست و عملیات انقلابی از قبیل حمله به ادارات و نظامیان رژیم شاه با فلاخن را اجرا کرد . به شعار نویسی در سطح شهر پرداخت واز انجام هر کاری برای به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی فروگذار نبود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی به همراه همان دوستان ، سپاه زنجان را تشکیل داد و با آغاز شورشهای ضد انقلاب در کردستان؛ حدود یک سال به مناطق جوانرود ، اشنویه ، بوکان و مهاباد رفت . با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه های نبرد شد و تا آخرین لحظه دست از تلاش و کوشش بر نداشت . در تمام مدت فعالیت در سپاه و جبهه با داشتن مسئولیت و سمتهای مختلف هر گز سخنی از آنها به میان نمی آورد . با وجود تمایل زیاد والدین به ازدواج معتقد بود تا زمانی که جنگ ادامه داشته باشد تشکیل خانواده نخواهد داد .

مهدی پیر محمدی در سمت فرماندهی ، فردی شجاع بود و به نظم و انضباط نیروهای تحت امر و برنامه ریزی در امور نظامی بسیار اهمیت می داد . در انتخاب نیروها همواره در پی افراد کار آمد ، زبده ، مومن و مخلص بود . به نظر او وجود نظم ، برنامه و انسجام بین نیروها باعث بالا رفتن کارایی آنها می شود و در این راه ، خود بیش از دیگران رعایت می کرد . از صدور مستقیم دستور به افراد تحت امر خود خودداری می کرد و در صورتی که با بی نظمی و یا مشکلی در بین نیروها مواجه می شد ، از بر خورد نامطلوب خود داری و به تذکری اکتفا می کرد و یا در صدد حل آن در می آمد . او همانند سایر فرماندهان دوران دفاع مقدس، اوقات فراغت کمی داشت و در صورت فراغت به قرائت قرآن و مفاتیح و عبادت می پرداخت . در بازگشت از جبهه ابتدا به ملاقات خانواده شهدا و دیدار اقوام و دوستان می رفت و در صورت لزوم در جهت حل مشکلات آنان اقدام می کرد . نسبت به افراد خانواده از جمله فرزندان خواهر مرحومه اش به خصوص دختر او توجه و عنایت خاصی دلاشت .

در عملیات محرم ، شهید حسن باقری معاون اول و شهید ناصر اشتری معاون دوم مهدی بودند . پس از شناسایی منطقه عملیاتی ، به مهدی پیرمحمدی و تعدادی از بسیجیان دستور اعزام به محل داده شد . پس از طی مسافتی با نیروهای بعثی رو به رو شدند . مهدی پیر محمدی ابتدا اجازه شلیک به نیرو ها نمی داد ولی سر انجام به ناچار با نیروهای عراقی درگیر می شوند و به نیروهایش دستور می دهد توپهای جدید را به غنیمت بگیرند . با ادامه درگیری وقتی از نیروهای کمکی خبری نشد ، طی تماسی با فرمانده لشکر متوجه شد که از هدف تعیین شده پیشتر رفته و در حلقه محاصره دشمن افتاده اند . صبح روز بعد بدون آنکه توجه دشمن را جلب کنند اقدام به عقب نشینی کردند ولی در همین هنگام گلوله ای به پای مهدی اصابت کرد و او مجروح شد .

مهدی محمدی طی چهار سال و نیم حضور در جبهه دو بار مجروح شد : یک بار از ناحیه سینه و سر و صورت و بار دیگر از ناحیه بالای زانو زخمی شد .

بنا به گفته پدرش ، مهدی جهت معالجه به تهران انتقال یافت و پس از بهبودی نسبی طی دوران نقاهت به زیارت امام رضا(ع) رفت و بعد به زنجان بازگشت .

پس از بهبودی ، در کنگره فرماندهان سپاه شرکت کرد و در قدردانی از زحماتش اورکتی به وی اهدا شد . این اورکت را به هنگام شهادت به تن داشت .پس از کنگره فرماندهان ، همراه با نیروهای اعزامی راهی جبهه شد . فرمانده لشکر ، مهدی پیر محمدی را فاقد توانایی لازم برای فرماندهی گردان می دانست ولی مخالفت حسن باقری با این نظر و حساسیت عملیات خیبر سبب شد که فرمانده لشکر ، وی را در سمت فرماندهی گردان ابقا کند .مهدی پیر محمدی در عملیات خیبر؛پس از رشادتهای بی شماری که در جای جای جبهه های دفاع از آزادگی واقتدار ایران اسلامی به یادگار گذاشته بود،پرواز کرد وتا عرش الهی صعود نمود. منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاوادنه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران- ۱۳۸۲

پیرمحمدی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی پیرمحمدی : فرمانده گردان ولی عصر(عج) لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۵ در زنجان ودر خانواده ای مذهبی و مستضعف متولد شد . او پنجمین فرزند و تنها پسر خانواده پیر محمدی بود . دوران کودکی مهدی سپری شد . بیشتر اوقات او در خانه کنار مادر سپری می شد و گاهی اوقات هم برای تفریح و بازی به بیرون از خانه می رفت . در این ایام بیش از همه به مسابقه دو علاقه داشت .

وی دوران تحصیل را با آموزش قرآن آغاز کرد . پدر ، فرزندش را به مکتبخانه فرستاد تا با آموختن قرآن ، روح ایمان و اعتقاد را در او تقویت نماید . جدیت مهدی در فراگیری قرآن باعث تشویق او در مسجد و هیئتهای مذهبی شد . از جمله فردی به نام نقی ارغوانی ، مداد و دفتری به او داد و این ، مهدی را بیشتر تشویق کرد . پس از آموزش کامل قرآن به مدرسه رفت . او دوران ابتدایی را درسال ۱۳۴۲ در دبستان فرهنگ آغاز کرد و با وجود کمبود امکانات رفاهی خانواده این دوره را با موفقیت پشت سر گذاشت . در سال ۱۳۴۷ دوره ی راهنمایی را در مدرسه شهید منتظری فعلی زنجان پی گرفت و با به پایان رساندن این مقطع ، در سال ۱۳۵۰ وارد هنرستان صنعتی این شهر شد . در این دوران مهدی علاوه بر تحصیل در رشته معماری به منظور کمک به معیشت خانواده ساعاتی از روز را در کنار پدر به ساختن جعبه می گذراند . عطوفت نسبت به والدین ، مهربانی نسبت به خویشان و همسایگان ؛ رسیدگی به حال محرومان و حتی معتادین ، صبر و شکیبایی در برابر مشکلات ، رازپوشی و تنفر از دروغ و دروغگویی از جمله خصوصیات بارز مهدی به شمار می رفت . آشنایی و انس با قرآن و اسلام باعث شکل گیری شخصیت مذهبی و انقلابی در آغاز دوران جوانی در او شد . پیش از انقلاب با همفکری دوستانش و بنا به فرمان حضرت امام از رفتن به سربازی خود داری کرد و اوقات فراغت خود را با مطالعه کتب دکتر شریعتی و استاد مطهری و همچنین رفتن به مسجد و شرکت در هیئتهای مذهبی و نوحه خوانی می گذراند .

با آغاز نهضت اسلامی در سالهای ۱۳۵۶و ۱۳۵۷ با گروهی از دوستان به صف مردم انقلابی پیوست و عملیات انقلابی از قبیل حمله به ادارات و نظامیان رژیم شاه رابه اجرا گذاشت و به شعار نویسی در سطح شهر پرداخت . پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی به همراه همان دوستان ، سپاه زنجان را تشکیل داد و با آغاز ناآرامی های ضدانقلاب در کردستان حدود یک سال به مناطق جوانرود ، اشنویه ، بوکان و مهاباد رفت . با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه های نبرد شد و تا آخرین لحظه دست از تلاش و کوشش بر نداشت . وی در تمام مدت فعالیت در سپاه و جبهه با داشتن مسئولیت و سمتهای مختلف هر گز سخنی از آنها به میان نمی آورد . با وجود علاقه ی زیاد والدینش به ازدواج ،اومعتقد بود تا زمانی که جنگ ادامه داشته باشد تشکیل خانواده نخواهد داد .

مهدی پیر محمدی در سمت فرماندهی ، فردی شجاع بود و به نظم و انضباط نیروهای تحت امر و برنامه ریزی در امور نظامی بسیار اهمیت می داد . در انتخاب نیروها همواره در پی افراد کار آمد ، زبده ، مومن و مخلص در گروهای تحت فرماندهی خود بود . به نظر او وجود نظم ، برنامه و انسجام بین نیروها باعث بالا رفتن کارایی آنها می شود و در این راه ، خود بیش از دیگران رعایت می کرد . از صدور مستقیم دستور به افراد تحت امر خود خودداری می کرد و در صورتی که با بی نظمی و یا مشکلی در بین نیروها مواجه می شد ، از بر خورد نامطلوب خود داری و به تذکری اکتفا می کرد و یا در صدد حل آن در می آمد . وی مانند سایر فرماندهان دوران دفاع مقدس، اوقات فراغت کمی داشت و در صورت فراغت به قرائت قرآن و مفاتیح و عبادت می پرداخت . در

بازگشت از جبهه ابتدا به ملاقات خانواده شهدا و دیدار اقوام و دوستان می رفت و در صورت لزوم در جهت حل مشکلات آنان اقدام می کرد . او نسبت به افراد خانواده از جمله فرزندان خواهر مرحومه اش به خصوص دختر او توجه و عنایت خاصی داشت .

در عملیات محرم ، شهید حسن باقری معاون اول و شهید ناصر اشتری معاون دوم مهدی بودند . پس از شناسایی منطقه عملیاتی ، به مهدی پیرمحمدی و تعدادی از بسیجیان دستور اعزام به محل داده شد . پس از طی مسافتی با نیروهای بعثی رو به رو شدند . مهدی پیر محمدی ابتدا اجازه شلیک به نیرو ها نمی داد ولی سر انجام به ناچار با نیروهای عراقی درگیر می شوند و به نیروهایش دستور می دهد توپهای جدید را به غنیمت گیرند . با ادامه درگیری وقتی از نیروهای کمکی خبری نمی شود ، طی تماسی با فرمانده لشکر متوجه می شود که از هدف تعیین شده پیشتر رفته و در حلقه محاصره دشمن افتاده اند . صبح روز بعد بدون آنکه توجه دشمن را جلب کنند اقدام به عقب نشینی کردند ولی در این هنگام گلوله ای به پای مهدی اصابت کرد و او مجروح شد .

مهدی محمدی طی چهار سال و نیم حضور در جبهه دو بار مجروح شد ، یک بار از ناحیه سینه و سر و صورت و بار دیگر از ناحیه بالای زانو زخمی شد .

بنا به گفته پدرش ، مهدی جهت معالجه به تهران انتقال یافت و پس از بهبودی نسبی طی دوران نقاهت به زیارت امام رضا(ع) رفت و بعد به زنجان بازگشت .

پس از بهبودی ، در کنگره فرماندهان سپاه شرکت کرد و در قدردانی از زحماتش اورکتی به وی اهدا شد . این اورکت را به هنگام شهادت به تن داشت .پس از کنگره فرماندهان ، همراه با نیروهای اعزامی راهی جبهه شد . فرمانده لشکر ، مهدی پیر محمدی را فاقد توانایی لازم برای فرماندهی گردان می دانست ولی مخالفت حسن باقری با این نظر و حساسیت عملیات خیبر سبب شد که فرمانده لشکر ، وی را در سمت فرماندهی گردان ابقا کند . شهید محمد ناصر اشتری می گوید :

من و دونفر دیگر به کنار دجله رفتیم ولی قایق نبود . مهدی به من گفت :اطراف را نگاه کن شاید حسن باقری را پیدا کنی . من تا دنبال حسن باقری بروم مهدی با یک فروند هلی کوپتر برای شناسایی رفته بود .نجم الدین تقی لو نقل می کند :

در حدود دویست قدمی دشمن بودیم . گلوله ای شلیک شد و ناگهان مهد ی به زمین افتاد با خود گفتم شاید برای استتار از اثرات سلاح شلیک شده به زمین افتاده است ، ولی وقتی نزدیک تر شدم ، دیدم به مهدی گلوله اصابت کرده است . مرتب به من می گفت : مرا بگذار و دنبال کار خودت برو . او را به هلی کوپتری رساندم . خون زیادی از او می رفت ولی در هلی کوپتر به من گفت : مرا تنها بگذار . و در همان جا ، جان به جان آفرین تسلیم کرد .

منابع زندگینامه :

فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

پیرنظر، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۴ در تهران. پس از انجام تحصیلات مقدماتی از مدرسه‌ی سیاسی دیپلم گرفت و وارد وزارت امور خارجه شد. از اهم مشاغل وی قنسول بمبئی، ژنرال قنسول بادکوبه، مستشار سفارت قاهره، مدیرکل و معاونت وزارت امور خارجه بود. در ۱۳۲۷ مدتی کوتاه سرپرست وزارت امور خارجه گردید، سپس با سمت وزیرمختار، مأمور خدمت در یوگسلاوی گردید و در این مأموریت از طرفداران پروپا قرص مصدق شد و تبلیغات دامنه‌داری در محل مأموریت خود به نفع مصدق انجام داد. بر اساس توصیه‌های او،

بعضـی از روزنامه‌های یوگسلاوی علیه شاه مطالبی منتشر می‌کردند. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از کـار برکنار و به ایران احضار و تحت تعقیب قرار گرفت. در ۱۳۴۰ در منزل خویش واقع در چهـارراه یوسف‌آبـاد جنب بیمارسـتان نجمیه، توسط نوکرش به لحاظ مسائل داخلی به قتل رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پیرنیا، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به معاضدالسـلطنه، فرزنـد میرزا محمـدباقرخان نائینی ملاک، متولد ۱۲۴۸. در کودکی و جوانی تحصـیلات جدیـد و قـدیم را توأماً فراگرفت و با کمک میرزا نصـراللّه خان مشـیرالدوله به وزارت خارجه داخل شـد. مشاغلی را طی نمود تا سـرکنسول ایران در بادکوبه شد و در همان سـمت متمول گردید. در ابتدای مشروطه با آزادیخواهان همداستان شد و برای مشروطیت جد و جهد زیادی نمود. در دوره‌ی اول به نمایندگی برگزیده شد و جزء وکلای پر سـروصدا و مصـلح بود. بعد از به توپ بستن مجلس، به اروپا رفت و ایرانیـان مقیم خـارج را علیه حکومت محمـدعلی میرزا تحریـک می‌کرد و کلیه هزینه‌های مخالفین محمـدعلی شاه توسط او تأمین می‌شد. بعد از خلع محمدعلی میرزا و اسـتقرار حکومت مشـروطه به ایران آمد و از گیلان به وکالت رسید، ولی قبل از اتمام دوره‌ی وکالت به کابینه دعوت شد و صمصام‌السلطنه بختیاری او را وزیر پست و تلگراف کرد. در سه ترمیم کابینه همان شغل را داشت.

پس از سقوط کابینه به حکومت یزد منصوب شد و چند سالی در آن سمت بود تا در ۱۳۰۲ در دو کابینه‌ی سردارسپه، پست وزارت دادگستری را عهده‌دار شد. در دوره‌ی پنجم مجدداً به وکالت رسید و در دوره‌ی هشتم هم وکیل مجلس بود. در ۱۳۰۳ والی کرمان و بلوچسـتان شد. یک سال در آن سمت بود که تغییر یافت. مجدداً در ۱۳۱۴ به والیگری کرمان رفت و این دفعه دو سال در کرمان اقـامت نمود. از کرمان والی ایالت فارس شـد. در ۱۳۱۸ به صورت ناگهانی در شـیراز درگـذشت. به همین علت عده‌ای شایع کرده بودنـد کـه وی را کشـته‌اند، ولی آنچه مسـلم است، معاضدالسـلطنه از بیمـاری قلبی درگذشـته است. خـدمات معاضدالسـلطنه برای اسـتقرار مشـروطیت ایران بسـیار ارزنده و قابل ستایش است. وی معلوماتی نداشت، ولی مردی ساده و عفیف و صحیح‌العمل بود. در جوانی بـا دختر مبشرالسـلطنه نبوی ازدواج کرد. دو پسـر و چهـار دختر از او بـاقی مانـد. حسـین نواب و پیرنظر از جمله دامادهـای او بودند.

(۱۳۱۸ –۱۲۴۸ ش)، روزنامه‌نگار. ملقب به معاضد السلطنه. وی پس از گذراندن تحصیلات، در سنین جوانی به سمت کنسول ایران در بادکوبه معین شد. در هنگام آغاز نهضت مشـروطیت از روسـیه به تهران آمد و به مشـروطه‌طلبان پیوست و عضو کمیته‌ی انقلاب شـد. هنگام تشـکیل اولین دوره‌ی مجلس نماینده شد و پس از مدتی به پاریس رفت. چون برای انتشار افکار آزادی خواهانه‌ی خود در پـاریس رفت. چون برای انتشـار افکـار آزادی خواهـانه‌ی خود ر پـاریس توفیق نیافت، به سویس رفت و در آنجا چنـد شـماره از روزنامه‌ی «صور اسـرافیل» را منتشـر کرد. وی مدتی نیز به همراه علی‌اکبر دهخدا به استانبول رفت و در آنجا به فعالیت پرداخت و به سمـت ریـاست انجمـن سـعادت برگزیـده شـد. بعـد از فتـح تهران توسـط مشـروطه‌خواهان، به ایران آمـد و از طرف مردم گیلاـن به نماینـدگی مجلس انتخـاب شـد. مشاغـل وی تـا زمـان مرگ از این قرار است: وزیر پست و تلگراف در کـابینه‌ی صمصام‌السـلطنه، حکومت یزد، وزیر عـدلیه در کـابینه‌ی سـردار سپه، نماینـدگی مجلس در دوره‌های پنجم، هشـتم و نهم از طرف مردم نایین و والی کرمان و فارس. اثر وی: انتشار چند شماره از روزنامه‌ی «صور اسرافیل».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۱۴۵ -۱۴۴ /۳)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۱۰ -۲۰۸ /۲)، شرح حال رجال (۳۹ -۳۸ /۱).

پیرنیا، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به اعتلاءالسلطنه، از بنی‌اعمام مشیرالدوله پیرنیا، در حدود سال ۱۲۹۲ ه.ق متولد شد. مدتی در دارالفنون تهران به تحصیل اشتغال داشت، چندی نیز در اروپا درس خواند. هنگامی که میرزا نصراللّه خان مشیرالدوله صدر اعظم بود، او را وارد دفتر خود نمود و سمت منشیگری داد. تدریجاً ترقی کرد تا به مقام ریاست دفتر نخست‌وزیری رسید. در سال ۱۲۹۹ میرزا حسن خان مشیرالدوله در کابینه‌ی خود به وی مقام وزارت فوائد عامه داد. مشیرالدوله در کابینه‌ی دیگر خود او را وزیر پست و تلگراف کرد. در ۱۳۰۲ در آخرین دولت مشیرالدوله، کفیل وزارت کشور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پیرنیا، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند معاضدالسلطنه، متولد ۱۲۹۸، فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران. بعد از اخذ لیسانس در اداره کل انتشارات استخدام شد و سپس به وزارت دارائی رفت و مدارج ترقی را طی نمود. مدتی رئیس حسابداری وزارت کار و چند سالی نیز ریاست حسابداری وزارت امور خارجه را بر عهده داشت. در شهریور ۱۳۳۲ خزانه‌دار کل کشور شد و پس از چهار سال با حفظ سمت به معاونت وزارت دارائی رسید. در ۱۳۳۷ وزیرمختار اقتصادی ایران در آمریکا شد. در ۱۳۴۰ به تهران بازگشت و با سمت مشاور در وزارت امور خارجه اشتغال ورزید. در ۱۳۴۲ در کابینه‌ی امیر اسداللّه علم، به استانداری فارس منصوب شد و پس از چهار سال توقف در فارس، با سمت استانداری و نیابت تولیت عظمی به خراسان رفت و مدتی نیز در آنجا خدمت کرد. پیرنیا در استانداری فارس و خراسان، منشاء خدماتی گردید؛ مخصوصاً برای شهرسازی و عمران و آبادی شهرها کوشش بسیار نمود. به وضع آستان قدس رضوی سر و صورتی داد. در ۱۳۵۰ جای خود را به حسن زاهدی داد و از آن تاریخ به بعد در تهران به شغل آزاد اشتغال ورزید. در اواخر حکومت وی در خراسان، بین او و رئیس دولت اختلاف نظر حاصل شد. پیرنیا داوطلب نخست‌وزیری بود و آشکار و نهان این خواسته‌ی خود را بیان می‌کرد و دیگران نیز این اختلاف را دامن می‌زدند. بالاخره حریفش موفق شد و برای همیشه او را کنار گذاشت. پیرنیا مردی جدی، باسواد، خوش‌رو، در ظاهر متواضع و عوام‌فریب بود. در ۱۳۶۶ در آمریکا به بیماری سرطان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پیرنیا، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۹۱ ش)، استاد دانشگاه و نویسنده. در تهران متولد شد. تحصیلات متوسطه را در رشته‌ی علمی و ادبی به پایان رسانید و در سال ۱۳۱۱ ش به کمک حکیم‌الملک برای تکمیل تحصیلات به اروپا رفت و از دانشگاه کمبریج به اخذ درجه‌ی دکترا در علوم مالی و اقتصادی نایل شد. در سال ۱۳۱۹ ش وارد خدمت وزارت دارایی و دانشگاه تهران شد و چندین سال ریاست ادارات نفت و معادن را عهده‌دار بود و بعد به معاونت وزارت دارایی رسید. پیرنیا در دوره‌ی هجدهم از نایین به وکالت مجلس انتخاب شد. از آثار وی: «انتقاد از بودجه‌ی دولت»؛ «ده سال کوشش در راه حفظ و بسط حقوق ایران در نفت»؛ «عقاید بزرگترین علمای اقتصاد»؛ «مالیاتها و حقوق مالی»؛ «نفت در اقتصاد ایران».[۱]

متولد ۱۲۹۲، فرزند ابوالحسن معروف به معاضدالسلطنه، از بنی‌اعمام مشیرالدوله، مادرش دختر مبشرالسلطنه‌ی نبوی از خاندان‌های کهنسال و قدیمی ایران بود. پیرنیا پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه عازم اروپا شد. نخست در پاریس علم اقتصاد تحصیل کرد و درجه‌ی دکترا گرفت. سپس به انگلستان رفت و در آنجا در رشته‌ی فنی و پلی‌تکنیک ادامه تحصیل داد و درجه‌ی علمی دریافت نمود. در ۱۳۱۹ به ایران آمد و به استادی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی برگزیده شد. همزمان با کار استادی، در وزارت دارائی مشغول شد و سالیان دراز در رأس اداره‌ی نفت و امتیازات وزارت دارائی قرار داشت. در ۱۳۲۵ از طرف قوام‌السلطنه به معاونت نخست‌وزیری منصوب شد. در ۱۳۲۸ معاون وزیر دارائی شد و تحقیقاً در آن روز یکی از کارشناسان نفتی درجه‌ی اول ایران بود. در مذاکرات با کنسرسیوم که در ۱۳۳۳ صورت گرفت، چهره‌ی اصلی در مذاکرات نفتی بود. در دوره‌ی هیجدهم به وکالت مجلس برگزیده شد. در دوره‌ی نوزدهم هم وکیل گردید ولیکن از مرز خود تجاوز کرد و در نتیجه مورد بی‌مهری قرار گرفت و از کار معاف شد. غالباً به کار تدریس اشتغال داشت. پس از آنکه دانشکده‌ی اقتصاد مستقل شد، به ریاست آنجا انتخاب گردید و در رشته‌ی تخصصی خود به تألیف و ترجمه پرداخت. مانند تمام افراد خانواده‌ی خود مردی صحیح‌العمل و نیکنام بود. یادداشت‌های پدرش در صدر مشروطه و استبداد صغیر، به همت او به چاپ رسیده است. آثاری که او در رشته‌ی اقتصاد تألیف و ترجمه کرده، بسیار است.

فرزند میرزا نصرالله خان نائینی، آخرین صدراعظم دوره‌ی استبداد. تحصیلات مقدماتی و فارسی و عربی را در تهران فراگرفت. سپس برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت. رشته‌ی حقوق را در پاریس، فلسفه و ریاضی را در انگلستان آموخت و در ۱۳۱۷ ه.ق به تهران وارد شد و جزء معلمین مدرسه‌ی سیاسی قرار گرفت. چون پدرش وزیر امور خارجه بود، در کابینه‌ی وزارتی معاونت برادر خود میرزا حسن خان مشارالملک را که بعدها مشیرالدوله لقب گرفت، عهده‌دار شد؛ ضمناً نزد میرزا طاهر تنکابنی فلسفه‌دان معروف، به تحصیل حکمت الهی پرداخت. از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ ه.ق مستقلاً رئیس کابینه‌ی وزارت خارجه بود. مدتی نیز ریاست مدرسه‌ی سیاسی را بر عهده گرفت. در تنظیم قانون اساسی و انطباق آن با قوانین اروپائی دخیل و دست‌اندرکار بود.

در ۱۲۸۶ در کابینه‌ی ناصرالملک برای اولین مرتبه به وزارت فوائد عامه منصوب شد. در ترمیم کابینه‌ی نظام‌السلطنه وزارت معارف بر عهده‌ی او قرار گرفت. مشیرالسلطنه او را به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب نمود، ولی به زودی از این سمت استعفا داد. در کابینه‌ی دوم ناصرالملک که به سرپرستی سعدالدوله اداره می‌شد، وزیر معارف بود، ولی قبل از سقوط کابینه که با فتح تهران به وسیله‌ی سپهدار و سردار اسد صورت گرفت، او و برادرش از وزارت استعفا کردند. در انتخابات دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی به وکالت مردم تهران به مجلس رفت و کاندیدای ریاست مجلس شد، ولی قبل از او ممتازالدوله و مستشارالدوله و فروغی هر کدام چند صباحی به ریاست رسیدند تا سرانجام در اواخر دوره‌ی ریاست به مؤتمن‌الملک رسید. پس از ختم دوره‌ی دوم مجلس که با

اولتیماتوم روس‌ها برای اخراج مستشاران آمریکائی تعطیل گردید، در کابینه‌ی علاءالسلطنه به وزارت تجارت منصوب شد. در انتخابات دوره‌ی سوم به وکالت و ریاست مجلس رسید، ولی این دوره به علت جنگ جهانی تعطیل و عده‌ای از وکلاء مهاجرت کردند و مجلس از اکثریت افتاد.

در ۱۲۹۶ در دو کابینه‌ی علاءالسلطنه وزیر تجارت و در ترمیم همان کابینه وزیر فوائد عامه و در کابینه‌ی عین‌الدوله وزارتخانه‌های تجارت و فوائد عامه را توأماً عهده‌دار گردید. در همان سال، مستوفی او را به وزارت معارف برگزید و سرانجام در ۱۲۹۹ در کابینه‌ی برادر خود مشیرالدوله، وزیر مشاور گردید. در انتخابات دوره‌ی چهارم به وکالت رسید و رئیس مجلس شد. این مجلس به علت جریانات روز و مسائلی که در شرف تکوین بود و با در نظر گرفتن وجود افراد تندرو و با برنامه‌ای که به پارلمان راه یافته بودند، نیاز به قدرت و مدیریت صحیح داشت. وی با قدرت و تسلط تمام، مجلس را اداره کرد و در زمره‌ی مقتدرترین رؤسای مجلس درآمد. در دوره‌ی پنجم نیز به وکالت و ریاست رسید، ولی در اواخر دوره به علت مخالفت با انقراض قاجاریه و روی کار آمدن سلسله‌ی پهلوی، از ریاست استعفا داد و مستوفی به جایش انتخاب شد؛ او هم نپذیرفت و سرانجام سید محمد تدین نایب‌رئیس، به مقام ریاست رسید. در انتخابات دوره‌ی ششم به وکالت رسید. ابتدا تدین رئیس مجلس بود، ولی در کابینه‌ی مستوفی به وزارت معارف معرفی شد و مؤتمن‌الملک مجدداً به ریاست مجلس انتخاب شد. در انتخابات دوره‌ی هفتم که با الغاء القاب، نام خانوادگی پیرنیا را برای خود انتخاب نموده بود، وکیل هفتم تهران شد. ادیب‌السلطنه حاکم تهران طی نامه‌ای قبولی او را خواستار شد، ولی در ذیل نامه‌ی حکومتی چنین نوشت: «از انجام این مأموریت معذورم» و وکالت دوره‌ی هفتم را رد کرد.

از آن تاریخ دور از کارهای سیاسی وقت خود را به مطالعه و مذاکره با دوستان و دانشمندان می‌گذرانید. حتی برخلاف برادرش، از انجام کارهای فرهنگی و اجتماعی هم اعراض داشت و حتی‌المقدور در هیچ کمیسیون و اجتماعی حضور نمی‌یافت. غالباً ادبا و فلاسفه نزد او می‌رفتند و از هر دری و مقوله‌ای جز سیاست سخن گفته می‌شد. با ثروت سرشاری که از پدرش به او به ارث رسیده بود، در خانه‌ی خود واقع در لاله‌زار نو به طرزی اشرافی زندگی می‌کرد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که توجه به رجال ملی زیاد شد، مجلس سیزدهم به نخست‌وزیری او ابراز تمایل کرد و نمایندگان به اتفاق آراء تمایل خودشان را نسبت به او اعلام نمودند؛ ضمناً آقایان عبدالحسین اورنگ و بیات صدر و دکتر طاهری مأمور ملاقات با مؤتمن‌الملک و ابلاغ تمایل مجلس شدند. این ملاقات در همان روز انجام گرفت و پس از شش ساعت مذاکره، مؤتمن‌الملک همان جوابی را داد که در ابتدای ملاقات داده بود و آن جواب این بود: «توانایی انجام این خدمت را ندارم». نمایندگان پس از این ملاقات، به مجلس بازگشتند و عدم قبولی پیرنیا را به مجلس اطلاع دادند. فردای آن روز بحث تمام مطبوعات تهران در این مورد بود. اطلاعات سرمقاله‌ی مفصلی نوشت و حق را به مؤتمن‌الملک داد. در همان دوره که اوضاع آذربایجان و فارس و خراسان مشکلات بزرگی فراهم کرده بود، مردم تهران او را به وکالت انتخاب کردند، ولی از قبول آن اعراض کرد، باز مورد تمایل مجلس قرار گرفت ولی مانند گذشته زیر بار نرفت. در بهمن ۱۳۲۴ که قوام‌السلطنه کاندیدای نخست‌وزیری بود، مخالفین قوام مخصوصاً فراکسیون حزب توده، مؤتمن‌الملک را کاندیدا کردند و پس از اخذ رأی، مؤتمن‌الملک ۵۱ رأی و قوام ۵۲ رأی داشت؛ یک رأی اضافی قوام‌السلطنه مربوط به رئیس مجلس بود که می‌دانست مؤتمن‌الملک آن سمت را قبول نمی‌کند. بعد از شهریور ۱۳۲۰، مؤتمن‌الملک در امور سیاسی مرتباً مورد مشورت قرار می‌گرفت و در این مورد به هیچ وجه مضایقه نداشت. وقتی قوام‌السلطنه در مسکو با بن‌بست مذاکرات مواجه شد، نظر مشورتی مؤتمن‌الملک را خواست. او با جمله‌ی کوتاه «تأمل کنید!» قوام را به پایداری تشویق و ترغیب نمود.

در تاریخ نهم شهریور ۱۳۲۶ در ۷۳ سالگی درگذشت و در امامزاده صالح در تجریش مدفون گردید. مجلس شورای ملی به مناسبت خدمات مؤتمن‌الملک و به پیشنهاد دکتر معظمی، ماده‌ی واحده‌ای گذرانید و او را در شمار یکی از فرزندان خدمتگزار ایران محسوب نمود. به مناسبت درگذشت آن مرد، یک روز تعطیل عمومی اعلام شد. مؤتمن‌الملک یک همسر انتخاب نمود، و او

دختر محمدولی خان آصف‌السلطنه از بطن دختر مظفرالدین شاه قاجار بود. از این همسر صاحب پنج اولاد شد. پسر بزرگ او خسرو وارد وزارت خارجه شد، پسر دیگرش در اروپا حرفه‌ی دندانپزشکی را تعقیب کرد. دو فرزند ذکور دیگرش نه در علم پیشرفت کردند و نه در سیاست. یگانه دختر او همسر سپهبد زاهدی شد که به زودی به متارکه انجامید و سپس به همسری سرهنگ سیف درآمد. ابراهیم صفائی در کتاب رهبران مشروطه درباره‌ی خصوصیات مؤتمن‌الملک چنین نوشته است: «مؤتمن‌الملک از رجال تحصیلکرده و وطن‌خواه ولی محافظه‌کار و راحت‌طلب ایران بود. با تقوی و پاکی زندگی می‌کرد و به ناپاکی هم نیازی نداشت، زیرا از ثروت موروثی پدر سرمایه‌ی کافی داشت.»

مورخ‌الدوله سپهر در یادداشت‌های خود درباره‌ی مؤتمن‌الملک چنین نوشته: «در هر حال حسین پیرنیا یکی از رجال معروف و موجه و دانشمند ایران است. متجاوز از ۲۰ سال در صحنه‌ی سیاسی ایران نقش اساسی داشت، به قانون احترام می‌گذاشت، در اداره‌ی مجلس قدرت زیادی از خود نشان می‌داد. زمانی که در مدرسه‌ی سیاسی تدریس می‌کرد، یادداشت‌هائی تنظیم نمود که بعدها چاپ شد. مهمترین اثر او قراردهای ایران با خارجه است که هنگام ریاست کابینه‌ی وزارت خارجه آن را تنظیم و انتشار داد».

(میرزا) حسین مؤتمن الملک (و. ۱۲۵۴- ف.۱۳۲۶ ه.ش./ ۱۳۶۶ ه.ق.) پسر دوم میرزا نصراللّه خان مشیرالدوله از تحصیل کردگان پاریس و لندن. وی چند بار وکیل مجلس و وزیر بود و مدتی ریاست مجلس شواری ملی را به عهده داشت و مؤلف «مجموعه معهدات ایران با دول خارجه» است. وی به مرض سرطان فقرات در تهران درگذشت. نواده عم آنان ابوالحسن ملقب به معاضدالسلنطه، سیاستمدار ایرانی.وی مکرر در ممالک خارجه سمت سفارت داشته (ف.۱۳۱۸ ه.ش.)

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] مولفین کتب چاپی (۷۱۱ -۷۱۰ /۲).

پیرنیا، داوود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهاردهم ش)، موسیقیدان و حقوقدان. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در منزل و نزد استادان و معلمان وقت فراگرفت و پس از آن برای ادامه‌ی تحصیل به سویس رفت و در رشته‌ی حقوق فارغ‌التحصیل شد. او در ضمن تحصیلات عالی به زبانهای آلمانی، فرانسه، انگلیسی تسلط کامل پیدا کرد و با موسیقی کلاسیک نیز آشنا شد و نواختن پیانو را فراگرفت. پیرنیا کانون وکلا را در وزارت دادگستری، و اداره‌ی احصائیه (آمار) را در وزارت دارایی، تاسیس کرد. پیرنیا در وزارت دادگستری و وزارت دارایی، یک چند خدمت کرد و به ریاست بازرسی کل کشور و معاونت نخست‌وزیری نیز منصوب شد. او پس از سالها خدمت در مشاغل سیاسی و قضایی و اداری، از همه‌ی آنها کناره گرفت و به کارهای فرهنگی روی آورد. پیرنیا، مبدع و مبتکر روشی بود که قبل از او کسی به آن توجهی نداشت و آن روش تلفیق شعر و موسیقی و کمک گرفتن از یکی برای تفهیم و تاثیر ارزش دیگری بود. از آثار وی: آهنگهای «گلهای جاویدان» (در سال ۱۳۳۵ ش)، «ارکستر گلها» برنامه «گلهای رنگارنگ»؛ «برگ سبز»؛ «گلهای صحرایی»؛ «شاخه گل»؛ تنظیم «برنامه‌ی کودک».[۱]

فرزند ارشد حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، متولد ۱۲۸۰، تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی حقوق در سوئیس دنبال کرد و پس از مراجعت به ایران، به خدمت دادگستری و دارائی درآمد و چند شغل اداری از جمله ریاست اداره‌ی آمار و اداره‌ی کانون وکلاء را

متصدی شد. در ۱۳۲۵ قوام‌السلطنه او را به مدیرکلی بازرسی نخست‌وزیری و سپس به معاونت اداری خویش برگزید. بعد از سقوط دولت، به کارهای آزاد پرداخت و زندگی مرفه او از طریق ارث قابل ملاحظه‌ای که از پدرش باقی مانده بود، اداره می‌شد. از ۱۳۳۵ با اداره‌ی رادیو همکاری خود را آغاز کرد و یک سلسله آهنگهای اصیل ایرانی را با همکاری نوازندگان و خوانندگان کشور به سبک جالبی عرضه کرد. وقتی این برنامه‌ها از رادیو پخش می‌شد و نام او را به عنوان تهیه‌کننده و تنظیم‌کننده ذکر می‌کردند، مادرش که دختر علاءالدوله بود و در آن تاریخ حیات داشت، عصبانی می‌شد و می‌گفت: «بالاخره پسر مشیرالدوله مطرب از آب درآمد». او از این کار فرزند خود سخت ناراحت بود و بعضی از نزدیکانش معتقدند که از غصه‌ی همین کار دق کرد.

داود پیرنیا به اعتبار پدر و عموی خود مؤتمن‌الملک، در محافل مختلف راه داشت. با علی دشتی در اواخر عمر زیاد حشر و نشر داشت. در ۷۳ سالگی در اثر بیماری در تهران درگذشت. تا حدی از نیکنامی و سلامت نفس برخوردار بود، ولی هوش و پرکاری پدرش را نداشت.

داود پیرنیا، بنیانگذار برنامه‌ی «گلها» در تهران، خیابان ایران در یک خانواده‌ی بزرگ و قدیمی چشم به جهان گشود. دوران طفولیت را در تحت توجهات پدر بزرگوارش حسن پیرنیا (مشیرالدوله) که از رجال خوشنام و روشنفکر آن زمان بود گذراند.

تحصیلات ابتدایی را طبق سنن و آداب آن زمان در منزل و نزد استادان و معلمین وقت فراگرفت، سپس برای ادامه‌ی تحصیلات و فراگیری دروس زبان و غیره به مدرسه ی سن‌لوئی که زیر نظر معلمین و استادان فرانسوی اداره می‌شد قدم نهاد. پس از گذراندن تحصیلات متوسطه بنا به تمایل پدرش مشیرالدوله جهت فراگیری تحصیلات عالیه به کشور سوئیس سفر نمود. پس از گذرانیدن تحصیلات عالیه در رشته حقوق به وطن مراجعت نمود و به خدمت در وزارت دادگستری مشغول گردید.

داود پیرنیا بنیانگذار و مؤسس کانون وکلا بود. در وزارت دادگستری تا رتبه‌ی یازده قضائی مدارج را طی کرد و سپس به وزارت دارائی منتقل شد و در این وزارتخانه اقدام به تأسیس اداره‌ی احصائیه (آمار) نمود که برای اولین‌بار در ایران چنین اداره‌ای به وجود آمد.

داود پیرنیا در حین فراگیری تحصیلات عالیه با موسیقی کلاسیک آشنایی کامل پیدا کرد و نواختن پیانو را به خوبی فراگرفت و ادبیات و موسیقی ایران را نیز از خاطر نبرد. به زبانهای فرانسه، آلمانی، انگلیسی تسلط کامل داشت و در زبان فرانسه تا حد ادبیات عالیه این زبان پیشرفت کرده بود بعد از چندی در نخست‌وزیری به سمت رئیس بازرسی کل در سطح کشور و سپس عهده‌دار پست معاونت نخست‌وزیری گردید.

پیرنیا همواره در فکر احیای موسیقی سنتی و اصیل ایرانی و زنده نمودن فرهنگ و ادبیات ایران بود و همین فکر باعث شد که به فکر ایجاد برنامه‌های «گلهای جاویدان» و سپس «گلهای رنگارنگ» و دیگر برنامه‌های ارزنده بیافتند و همواره در این راه با استادان بنامی چون: کلنل‌وزیری، روح‌اللّه خالقی، ابوالحسن صبا، مرتضی محجوبی، حسین‌یاحقی، احمد عبادی، مهدی خالدی، علی تجویدی، جواد معروفی و غیره تبادل‌نظر و همفکری داشت. و این علاقه شدید باعث شد که مشاغل دولتی را کنار گذارده و با جدیت، هدف والای خود را دنبال کند و برنامه‌هایی ارزنده که امروزه همچون گنجینه‌ای گرانبها به یادگار مانده است از خود باقی گذارد و موسیقی اصیل ایرانی و ادبیات و فرهنگ غنی این کشور را نه تنها به مردم ایران بلکه به مردم سایر ملل نیز معرفی نماید و به این امر مهم که تا قبل از ایجاد برنامه‌های «گلها» نه تنها توجهی نمی‌شد بلکه در بوته فراموشی سپرده شده بود بپردازد.

داود پیرنیا یکی از خدمتگزاران بزرگ موسیقی و ادب ایران در دوره‌ی معاصر است و ارزش والای خدمات او بخصوص از آن جهت است که او مبدع و مبتکر روشی بود که قبل از او کسی به آن توجهی نداشت و آن روش تلفیق شعر و موسیقی و کمک گرفتن از یکی برای تفهیم و تأثیر ارزش دیگری بود.

پیرنیا بعد از سالها اشتغال در مشاغل سیاسی و قضائی و اداری از همه‌ی آنها کناره گرفته بود و وقت خود را مصروف به مطالعه،

بخصوص بررسی اشعار فارسی می‌کرد.

وقتی یکی از فرزندان او در دبیرستان جم قلهک سرگرم تحصیل بود، دکتر معین افشار که یکی از دبیران آن دبیرستان بود و به موسیقی آشنایی و علاقه خاص داشت، ارکستر کوچکی از دانش‌آموزان هنرمند تشکیل داده بود و در یکی از جشنهای دبیرستان، این ارکستر قطعاتی اجرا می‌کرد. پیرنیا که در آن هنگام رئیس انجمن خانه و مدرسه بود کار آنان را بسیار پسندید و یک روز آنها را به اداره‌ی کل هنرهای زیبا برد و نواری از آهنگهای آنان ضبط کرد و یک روز عصر این نوار از رادیو پخش شد.

کسی نمی‌داند که پیرنیا چگونه به رادیو راه یافت، ولی بعضی از شبها مردم برنامه‌ای از رادیو می‌شنیدند که «گلهای جاویدان» نام داشت و همراه با موسیقی که مثنوی همایون بود آغاز می‌شد و ضمن آن اشعاری بر روی سازی تنها به وسیله گوینده‌ای خوش‌صدا به لحنی که در شنونده تأثیری عمیق می‌بخشید قرائت می‌شد و یکی از خوانندگان نیز اشعار دیگری را به آواز می‌خواند. در بعضی از برنامه‌ها، شرح احوال شاعر و اظهارنظر درباره‌ی اشعار و افکار او نیز قسمت دیگری از برنامه بود. برنامه با جمله «این هم گلی بود جاویدان از گلزار بی‌همتای ادب ایران- همیشه شاد و همیشه خوش باشید» پایان می‌یافت.

«گلهای جاویدان» در سال ۱۳۳۵ شروع شد و همزمان با آن پیرنیا برنامه‌ای برای کودکان نیز تنظیم کرد که صبحها با صدای فرزندش «بیژن» پخش می‌شد و هر دو برنامه به شدت مورد استقبال مردم بود.

به تدریج این اندیشه به ذهن پیرنیا راه یافت که «موسیقی ضربی» ایران نیز می‌باید در برنامه‌ی «گلها» جایی داشته باشد، به خصوص که ترانه‌ها و تصنیفهایی که در رادیو ساخته و پخش می‌شد غالباً تحت تأثیر و نفوذ موسیقی بیگانه و فاقد اصالت کافی بود. تشکیل ارکستری از هنرمندان صاحب نام که بتوانند نظر او را اجرا کنند نیاز به تأمین بودجه‌ای داشت که از توانایی «اداره‌ی کل انتشارات و رادیو»ی آن زمان خارج بود. پیرنیا با کوشش و زحمات طاقت‌فرسا موفق شد نظر مقامات «سازمان برنامه و بودجه» را به اهمیت موضوع جلب و اعتباری برای این منظور تحصیل کند و به این ترتیب ارکستر «گلها» تشکیل گردید و برنامه‌ی «گلهای رنگارنگ» حاصل کار بود. برنامه با موسیقی ضربی و ارکستره که آهنگ بی‌کلام یک ترانه‌ی اصیل و سنگین بود آغاز می‌شد. خانم «روشنک» گوینده‌ی خوش‌صدای برنامه‌ی «گلها» بر روی این آهنگ چند شعر زیبا، دل‌انگیز با معنی و مضمونی دلکش و عمیق قرائت می‌کرد. پس از آن اشعار دیگری بر روی سازهای تنها قرائت می‌شد، یا خواننده چند بیت شعر که غالباً قسمتی از یک غزل بود به آواز می‌خواند و در پایان آهنگ با کلام به وسیله خواننده همراه با ارکستر اجرا می‌شد.

مدت دو سال از آغاز برنامه‌ی «گلها» گذشته بود که پیرنیا برنامه کودک را به «دکتر معین افشار» همان دبیر دبیرستان پسرش محول کرد و با فراغت بیشتر تمام هم خود را صرف برنامه‌ی «گلها» کرد.

در این زمان، وضع مالی کشور بهتر شده بود و ارکستر «گلها» بزرگ و بزرگتر شد و از حالت «یک صدایی» بیرون آمد. هنرمند ارجمند «جواد معروفی» آهنگ را به تدریج و تا حدی که گوش شنونده‌ی ایرانی آمادگی قبول داشت به صورت چند صدایی می‌نوشت و به رهبری روح‌اللّه خالقی اجرا می‌شد، «برگ سبز» و «شاخه گل» و «گلهای صحرایی» برنامه‌های دیگری بودند که به بخش «گلها» تنوع و جاذبه می‌بخشیدند.

«برگ سبز» از سلو و اشعاری عرفانی با صدای خواننده که «سید جواد ذبیحی» یکی از آنان بود در شبهای جمعه اجرا می‌شد. در آغاز برنامه این دو بیت قرائت می‌شد:

«چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار

به تجلی است از در و دیوار»

این تماشا چو بنگری گویی

لیس فی‌الدار، غیره دیار»

و پیرنیا که یکی از ارادتمندان مولاـ علی (ع) بود در پایان برنامه این جمله را منظور کرده بود: «این هم برگ سبزی بود، هدیه‌ی درویش، علی نگهدارتان».

«شاخه گل» یک برنامه ربع ساعته بود که به معرفی کوتاه یک شاعر و ذکر چند بیت از اشعار او و اجرای یکی از ترانه‌های «گلهای رنگارنگ» که خواستار فراوان داشت می‌پرداخت و «گلهای صحرایی» خاص معرفی آهنگهای محلی ایران بود.

این سؤال همواره برای مردم مطرح بود که در برنامه‌های «گلها» چه رمز و رازیست که تا این حد در اعماق قلب و روح مردم نفوذ می‌کند، در حالی که از همان هنرمندان و همان شاعران و همان ترانه‌سرایان، برنامه‌های دیگری نیز در رادیو به وجود می‌آید، ولی نه تأثیر برنامه‌های «گلها» را داشت و نه به آن حد مورد استقبال عامه‌ی شنوندگان و تمامی طبقات مردم بود. علت واقعی این امر در حقیقت یکی شناخت کامل و دقیقی بود که پیرنیا از شعر و ادب و موسیقی ایران داشت و دیگر دقت و وسواس عجیبی بود که او در انتخاب قطعات موسیقی و اشعار به خرج می‌داد. به کرات یک قطعه موسیقی را می‌شنید و قسمتهایی از آن را انتخاب و قسمتهایی را حذف می‌کرد، سپس برای شعری که روی آن قطعه باید قرائت شود دیوانهای اشعار و تذکره‌های متعدد را مطالعه می‌کرد. در سالهای آخر، مرحوم «رهی معیری» را به کمک گرفت و پس انتخاب اشعار آنها را با موسیقی تلفیق و نوار ضبط شده را به دفعات می‌شنید و حتی برای کسانی که به دیدنش می‌آمدند پخش می‌کرد و تأثیر آن را بر روی آنان بخصوص افراد صاحب نظر امتحان می‌کرد و نظر آنان را جویا می‌شد و شاید به این ترتیب یک برنامه را بیش از سی‌بار می‌شنید. به همین دلائل کار کردن با پیرنیا مشکل بود و فقط افراد پرحوصله می‌توانستند خواسته‌های او را به مرحله اجرا و عمل درآورند.

برنامه‌ی «گلها» فقط یک نوازندگی و ساز سلوی تنها نبود، بلکه مسأله فرهنگ و ادبیات مملکت بود، مسأله‌ی موسیقی غنی و پربار گذشته‌ی کشور بود، مسأله‌ی لباس فاخر پوشیدن به موسیقی ملی، اصیل و سنتی مملکت بود و به دلیل همین توجهات شادروان پیرنیا بود که برنامه‌ی «گلها» طوری شده بود که موسیقیدان آرام‌آرام، ارج و احترام واقعی خودش را در جامعه به دست آورده بود، این نبود جز ارائه‌ی برنامه‌های خوب و ارزشمند، برنامه‌های والاـ و لباس فاخر و در خور شأن آن پوشیدن، یعنی نه یک چیز مصنوعی، یعنی آن چیزی که واقعاً قدر این کار را داشت، سزاوار بود که این موسیقی به این صورت عرضه بشود.

وقتی «سکته‌ی قلبی» به سراغ پیرنیا آمد و خانه‌نشین شد. دیگران بسی کوشش کردند که راه او را ادامه دهند، ولی «گلهای» آنان رنگ و بوی «گلهای» پیرنیا را نداشت و هرگز جای برنامه‌هایی را که او می‌ساخت نگرفت.

در یکی از دفعاتی که پیرنیا دچار «سکته‌ی قلبی» و در بیمارستان بستری شده بود، دکتر معین افشار دوست صمیمی و باوفای او که تا پایان مدت خدمت او در رادیو با او همکاری داشت سبدی گل برای او برد و بر روی کارت همراه آن این رباعی را نوشته بود:

تا مهر درخشنده و مه تابان باد

عمر تو چو «گلهای» تو جاویدان باد

چون آن همه شاخه‌های گل کز نو شکفت

«پیوسته دلت شاد و لبت خندان باد»

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] مردان موسیقی (۵۱۵ –۵۰۹ /۱)، تاریخی موسیقی (۶۷۳/۲).

پیرنیا، محمد کریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد کریم پیرنیا در سال ۱۲۹۹ شهر یزد متولد شد . وی پس از اخذ دوره دبستان و دبیرستان با یک آزمو ن در دانشکده هنر های زیبا در رشته معماری قبول شد و شرو ع به کسب علم نمود .

گروه : هنر

رشته : معماری

والدین و انساب : محمد کریم پیرنیا در سال ۱۲۹۹ از پدری نائینی و مادری یزدی درشهر یزد متولد شد .

اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : محمد کریم پیرنیا دردورا ن کودکی به این علت که پدرش به یزد تبعید شده بود و اجازه خروج از این شهر را نداشتند تا بعد که این امکان فراهم شد وبرای کارهایی که باید انجام می دادبه اکثر نقاط کشور مسافرت کرد . یزد زمستانهای بسیار سرد وتابستانهای گرمی دارد . درآن زمان مردم اعم از اعیان و طبقه پایین از پانزدهم اردیبهشت به کوهستانهای اطاف می رفتند که هوای مطلوبی دارد و تا آخر تابستان آنجا می ماندند . اکثر مردم از خودشان جایی برای این مدت اسکانشان نداشتند و معمولاـ باغهایی را اجاره می کردند . پدر بزرگ او هم مثل سایر مردم باغی را اجاره می کرد وبه آنجا می رفتند .یزد واقعا یکی از شهر های آرام دنیاست ، اما به علت کمبود آب دراین منطقه ، بین مردم در گیری پیش می آمد و حتی گاهی قتل هایی هم اتفاق می افتاد . در همان باغی که اجاره می کردند ، کنار جوی آب ، چاهی درست کرد و به تقلید از قناتها ی یزد ،با درست کرد ن چند پشته ، آب را به بالا می کشاند و به قول مقنی ها ،آ ب آفتابی شد . در آنجا باغ و خیابانی درست کرده بود و به جای درخت ،عدس کاشت و با قوطی کبریت شروع به خشت زدن کرد و با همین خشت ها استخری درست کرد .به قدری این عمل مورد توجه قرار گرفت که مردم برای تماشای آن می آمدند . اواخر تابستان هم که ما باغ را ترک می کردند ، صاحب باغ اطراف مزرعه ای را که اومی ساخت ،خارکریز کرد تا آب آن را از بین ببرد . خلاصه طوری بود که علاوه بر بچه ها ،بزرگتر ها هم از این کار او خوششان می آمد .

تحصیلات رسمی و حرفه ای : محمد کریم پیرنیا دوران دبستان را درمدرسه اسلام و بعد از تاسیس مدرسه دولتی به دلیل با لا بودن کیفیت این گونه مدارس نسبت به مدرسه های قدیمی ، «در مدرسه نمره دو »ادامه تحصیل داد . دوران تحصیل را در «دبیرستان ایرانشهر » یزد که فقط دوره علمی داشت گذراندم . بعد از طی دوره علمی دریزد برای ادامه تحصیل به تهران آمد .در کنکور اولین دوره «دانشکده هنرها زیبا » به دلیل علاقه ای که به هنر معماری کشور خود داشت شرکت کرد و قبول شد .

خاطرات و وقایع تحصیل : تمام دوستان محمد کریم پیر نیا که در دانشگاه با وی بودند بعد ها جزو هنرمندان ممتاز نه تنها ایران ، بلکه در جهان بودند .محل دانشکده آن موقع در «مدرسه هروی » (علوم قدیمه) و مدرسه سپهسالار بود . این دو مدرسه را با تغییراتی که در آنها انجام شده بود ، به دانشکده هنر های زیبا تبدیل کرده بودند . دانشکده هنرهای زیبا در آن سالها فقط سه رشته معماری ، نقاشی ،مجسمه سازی داشت و برای شرکت در دوره معماری ، دیپلم کامل متوسطه لازم بود اما برای رشته نقاشی و مجسمه سازی سیکل اول متوسطه کافی بود .مجسمه سازی به دلیل اینکه داوطلب زیادی نداشت ، به تدریج تعطیل شد . باوقوع مسائل شهریور ۲۰ دانشکده به زیر زمین دانشکده فنی منتقل وبعد ها به ساختمان فعلی انتقال داده شد که البته سا ختمان آن هنوز تکمیل نشده وبه شکل فعلی که وجود دارد ، نبود . شخصی بودبه اسم استاد مندلی که چون با سواد بود به او مندلی می گفتند . ایشان اهل میبد بود . ملا مندلی اطلاعات عجیب و غریبی درسینه اش داشت . بعد ازاینکه از مدرسه بر می گشتنددور ایشان جمع می شدندو اوبه قول خودش «نکیر » می کرد ، یعنی با سر انگشت یا چوب خطهایی روی زمین می کشید و توضیحاتی خاصه در مورد «هنجار »می داد . هنجار واقعا مثل یک کامپیوتر کارهای عجیب و غریبی می کرد .به هر حال از ملا مندلی کسب اطلاعات می کردو گاهی هم می شد که پاسبانی می آمد و جمع آنهارابه هم می زد و ازملامندلی می خواست که دیگر معرکه نگیرد ولی

هیچ کس اجازه نمی داد و درمکانی دیگر جمع شان را تشکیل می دادنـد و از وجود ملامنـدلی اسـتفاده می کردند . وی وقتی که همین موضوع هنجـارو کاربرد آن را برای مرحوم دکتر محسن هشترودی گفت ایشان خیلی تعجب کرد و می دانیـد که ایشان هم به ریاضیات غربی و هم ریاضیات شرقی مسلط بود . دکتر هشترودی می گفت که چنین چیزی رانه در ریاضیات غرب و نه درشرق ندیـده اسـت ،و این رامختص معمـاران قـدیمی ایران می دانست که سـینه به سـینه نقـل شـده است .ایشـان علاقمنـد بـود که برای به جاماندن هنجار ،به طور مشترک کاری انجام دهند ولی متاسـفانه به علت فوت ایشان این کار میسـر نشد . بعد از این باز هم به دنبال کسـی بود که اینکـار را پی گیری کنـد تـا دکتر پیرنیـا ی ریاضـی دان ، برای این کـار اعلاـم آمادگی کرد ولی متاسـفانه ایشان هم مرحوم شد .

هم دوره ای ها و همکاران : از همـدوره ایهای محمد کریم پیرنیا می توان به مهندس زهره بزرگمهر و مهندس معماریان که زحمت چاپ بعضی از کتابهای او را کشیده بودند اشاره کرد .

وقایع میانسالی : محمـد کریم پیرنیا از این دوران چنین یاد می کنـد: بعـد از بازنشسـته شـدن تجربیات و تحقیقات چنـدین ساله ام را خواسـتم روی کاغـذ بیـاورم ، ولی متاسـفانه به علت لرزش دست و بعـد هم از کـار افتـادن آن ، میسـر نشـد .امـا تعـدادی زیـادی از نوارهای صـحبتهای بنـده در دانشـگاههای تهران ، شـهید بهشتی و فارابی و «میراث فرهنگی » موجود است که دوسـتان زحمت پیاده کردن آنها را کشیده اند .

زمان و علت فوت : محمد کریم پیرنیا درسال ۱۳۷۶ دارفانی را وداع گفت .

مشاغل و سـمتهای مورد تصـدی : محمـد کریم پیرنیا مـدتها معاونت «حفاظت آثر باسـتانی »را به عهـده داشـتم و کار ترمیم و تعمیر آثارباستانی بود .

جوائز و نشانها : گرفتن سه مدال که در طول دانشـگاه به دلیل نوشتن سه رساله گرفته بود . ---

آثار :

۱ آشنایی با معماری اسلامی ایران « ساختمان درون شهری و برون شهری»

ویژگی اثر : ایـن اثر در ۱۳۷۱ انتشارات دانشـگاه علم وصـنعت ایران به چاپ رسـیده است این کتاب شامل ده بخش و پنج پیوسـت است همراه با واژه نامه و فهرست منابع . که این مجموعه ای از سـخنرانیها، مقالات و مواد درسـی اسـتاد است که توسط غلامحسـین معماریان جمع آوری و تنظیم وتدوین شده است .

۲ اثر

ویژگی اثر : ایـن فصـلنامه علمی ، فنی ، هنری سازمـان میراث فرهنگی کشـور شـماره ۲- زمستان ۱۳۷۰ به چـاپ رسـیده است . این فصلنامه بیستمین شماره است و استاد مطالب خود را به تقریرات استاد کریم پیرنیا درزمینه معماری سنتی و هنر های وابسته اختصاص داده است . مطـالب این کتاب که در خقیقت سلسـله درسـهای اسـتاد در طول سالیان متمادی برای دانشـجویان واهل فن بوده، تحت عنوان «گنبد های ایران » جمع آوری شده است . در یک بخش به چگونگی ساخت گنبد ها و در بخش دیگر به طرح خصوصـیات هندسی وفنی گنبد ها اشاره شده است .

۳ اثر

ویژگی اثر : درفصـلنامه علمی ، هنری سازمان میراث فرهنگی کشور پائیز۱۳۷۳به چاپ رسـیده است . بیست و چهارمین شماره اثر . سومین دفتر از تقریرات اسـتاد پیرنیا درزمینه معماری است که توسط زهره بزرگمهر تنظیم و تدوین شده است . مطالب این مجموعه «چفدها و طاقها » بخشی دیگراز مبحث «ساخت وسازه »و روش عملی کاربست آن در معماری ایرانی است .

۴ ارمغانهای ایران به جهان معماری «جناغ وکلیل »

ویژگی اثر : این اثر در مجله هنر ومردم به شماره ۱۴۲ در سال دوازدهم ۱۳۵۳ به چاپ رسیده است که این مقاله تحت عنوان شرح تاثیرات معماران ایرانی است در کار معماران خارجی .

۵ ارمغانهای ایران به جهان معماری گنبد

ویژگی اثر : این اثرد ر مقاله هنر ومردم به شمارهای ۱۳۶و۱۳۷ در سال ۱۲به چاپ رسیده است . دراین مقاله به شیوه های کار معماران ایرانی درساخت گنبد و کاربردو ویژگیهای بناهای گنبدی پرداخته و در ادامه تاثیرات این گونه معماری را درروند کار معماران خارجی مورد بررسی قرار می دهد .

۶ ارمغانهای معماری ایرا ن به جهان معماری «پادیاو»

ویژگی اثر : این اثر در هنر و مردم در سال ۱۲ و شماره ۱۳۹،۱۳۵۳به چاپ رسیده است که در رابطه با مکانی برای شست وشوی و طهارت بود که به آن پادیاو می گفتند و طشت آب که در آن شست شوی انجام می شد پادیاب دان می نامیدند .

۷ بادگیر و خیشخان

ویژگی اثر : این در مجله هنر و معماری به شماره ۱۰ و ۱۱ به چاپ رسیده است . این مقاله ،به بررسی جنبه های تاریخی و نیز کیفیت فنی بادگیر و نقش آن در زندگی مردم نواحی مختلف ایران می پردازد .

۸ بازار ایران

ویژگی اثر : این اثر در باستان شناسی و هنرایران به شماره ۳ درسال۱۳۴۸ به چاپ رسیده است که در باره خصوصیات نیکو و پسندیده پیشه وران و بازاریان و زندگی و کسب مسالمت آمیز آنها در کنار هم و مشخصات معماری و ساختمان بازارهای ایرانی و بر شمردن ویژگیهای منحصربه فرد هر دکان که کالایی خاص را به فروش می رساند ه است .

۹ بناهای تاریخی هر کشور درحکم شناسنامه های فرهنگی است

ویژگی اثر : در مجله هنر و معماری شماره ۱۷ این اثر استاد به چاپ رسیده است .در این مقاله ،بناهای تاریخی و معماری اصیل ایرانی را از دیدگاه هویت فرهنگی مورد بررسی قرار داده است .وی ضمن بر شمردن برخی از خصوصیات معماری ایرانی و تناسب آن با شرایط اجتماعی ، اقلیمی و فرهنگی مردم ، آثار مثبت این قرابت را در تاریخ معروفی چون مساجد ، کاخها ، آتشکده ها ،مزارها و .... اشاره شده و دروصف هرکدام از آنها به تفضیل سخن رانده شده است .

۱۰ بیماری بو لو ار

ویژگی اثر : این مقاله در مجله هنر ومردم در سال ششم به شماره ۶۹ به چاپ رسیده است که دریک کلام شکوائیه نویسنده از تخریب بناهای سنتی و زیبا که هر کدام انبوهی از خاطرات تلخ وشیرین را با خود دارند و رشد بی رویه بلوارها و خیابانها و آسمان خراشها است که با ویرانی و نابودی بناهای کهن ، ابزار وجود می کنند .

۱۱ تویزه ـ قوس ـدور

ویژگی اثر : این اثر در هنر ومعماری درشماره ۸ و در سال ۱۳۴۹ به چاپ رسیده است. مطالب آن تحت عنوان بررسی نقاط ضعف و قوت سبکهای قدیم پارتی و پارسی و سبکهای جدید خراسانی و رازی و آذری و اصفهانی که با ذکر دلیل در رابطه با هر کدام بررسی های انجام داده است

۱۲ خیز و اندام گنبد های ایرانی

ویژگی اثر : در مجله هنر و معماری شماره ۱۰و ۱۱ به چاپ رسیده است . در این مقاله به بررسی ویژگیهای گنبد و خصوصیات آن و نیز انواع مختلف گنبد درسیر تاریخی زندگی مردم ایران پرداخته شده است و در جای جای مقاله مثالهای ازگنبد های معروف

ایرانی چون گنبد : حرم مطهر امام رضا (ع) ، آرامگاه سلطان محمد خدابنده در سلطانیه ، مقبره شاه نعمت الله ولی در ماهان کرمان ، جامع قزوینی و. ..... همراه با تصاویری از این مکانها آورده شده است .

۱۳ در درگاه و کتیبه آستانه حضرت عبدالعظیم (ع)

ویژگی اثر : در باستان شناسی و هنر ایران در شماره دوم و در سال ۱۳۴۸ بهار به چاپ رسیده است . که دررابطه با تاریخ و قدمت این بنای معماری است

۱۴ درو پنجره درمعماری ایران

ویژگی اثر : این مقاله در بهار ۱۳۴۸ و شماره ۲ و در مجله باستان شناسی و هنر ایران تحت عنوان چگونگی استفاده معماران از در و پنجره در معماری بنا ها اشاره رفته است .

۱۵ راه و رباط

ویژگی اثر : این اثر وی درانتشارات امین ، تابستان ۱۳۷۰ به چاپ رسیده است. راه و رباط در دوبخش یکی راه و بناهای وابسته به آن در دوره پیش از اسلام و در بخش دوم راه ورباط های دوره های اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است .

۱۶ سبک آذری

ویژگی اثر : این اثردرفرهنگ ومعماری ایران درسال ۱۳۵۴ به شماره اول به چاپ رسید ه است که دارای خصوصیات و نشانه هایی است که نگارنده مقاله ، به شکلی مبسوط به آنها پرداخته و با در نظر گرفتن تمامی جووانب ، به شرح آن مبادرت کرده است .

۱۷ شیوه های معماری ایرانی

ویژگی اثر : موسسه نشر هنر اسلامی وابسته به معاونت امور فرهنگی اجتماعی و هنری بنیاد مستضعفان و جانبازان ، در هشت بخش ، که چاپ اول در زمستان ۱۳۶۹ است . این کتاب د ررابطه به منطق و حکمت کارهایی که در زمینه معماری در طول تاریخ انجام شده است و نیز تحولاتی که درمدت سه یا چهارهزار سال ، این پدیده دستخوش آن بوده و همچنین نقاط اوج ، فواید ، ایرادها و ...پرداخته شود .و بخشهای هشت گانه آن عبارتند از : ـ اصول معماری ایرانی – شیوه های معماری ایرانی – شیوه اصفهانی –شیوه های پارسی – شیوه های پارتی – شیوه های آذری – شیوه های خراسانی ـ شیوه های رازی

۱۸ طاق گنبد

ویژگی اثر : این مقاله که در حقیقت ادامه ای بر مقاله« خیز و اندام گنبد های ایرانی »استاد می باشد ، به مساله طاق گنبد توجه کرده و اقسام مختلف طاقهای ایرانی را از لحاظ شکل و طرز اجرا بر می شمارد .

۱۹ طاق و چف

۲۰ مردم ورای در معماری ایران

ویژگی اثر : در فرهنگ و زندگی به شماره ۲۴ و در سال ۱۳۵۵ تحت عنوان خصوصیات مردم ورای درمعماری ایران که نویسنده به جوانب آن اشاره کرده است.

۲۱ مروری بر کتاب (نظری اجمالی بر شهر نشینی و شهر سازی ایران)

ویژگی اثر : که این مقاله در مجله اثربه شماره ۱ درسال ۱۳۵۸ به چاپ رسیده است . در این مقاله استاد به چگونگی و ویژگیهای معماری ایران د ر رابطه با خصوصیتهای اجتماعی مردم می پردازد .

۲۲ مساجد

ویژگی اثر : این مقاله در خصوص معرفی مسجد به عنوان یک مرکز مهم مردمی و همچنین مشخصات مساجد اسلامی از بدو پیدایش و سیرتحولی آنها در طول زمان نگاشته شده است . دراین مقاله همچنین قسمتهای مختلف یک مسجد بصورت تفکیکی

مدرد بررسی قرار گرفته و در هر مورد مثالهایی پیرامون مساجد معروف اسلامی به میان آورده شده است .

۲۳ معماری مساجد ایران راهی به سوی ملکوت

ویژگی اثر : این اثر در فصلنامه هنر و به شماره سوم درسال ۱۳۶۲ به چاپ رسیده است که عنوان این مقاله است سیر مسجدسازی در ایران و ویژگیهای معماری هر مسجد در ادوار مختلف و جمع بندی خصوصیات تمامی مساجد ، مطلبی است که نویسنده در این مقاله بازبانی روان و سلیس و دیدی مو شکافانه و دقیق و تحلیل به آن پرداخته است .

۲۴ هندسه در معماری ایران

ویژگی اثر : این کتاب در اسفند ماه سال ۱۳۶۰ در نشریه سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران به چاپ رسیده است .

پیرنیا، مشیرالدوله، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۵۱ ش، فرزند میرزا نصرالله مشیرالدوله. تحصیلات مقدماتی و معمول زمان را به اتفاق برادرش حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملک) تحت مراقبت و نظارت پدر انجام داد و علوم متداول زمان را فراگرفت. سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم روسیه گردید و در رشته‌های نظام و حقوق فارغ‌التحصیل شد. بعد مدتی هم در فرانسه به تحصیل اشتغال ورزید و به خدمت در سفارت ایران در روسیه درآمد و عنوان مستشار سفارت یافت. در ۱۳۱۷ ه.ق پدرش به وزارت امور خارجه رسید و او را به تهران احضار و با لقب مشیرالملک به ریاست دفتر وزارت امور خارجه و منشی مخصوص خود تعیین نمود. در سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا، مترجم زبان روسی شاه بود و در این مأموریت توانست لیاقت و کیاست خود را ثابت کند. پس از بازگشت از اروپا، به پیشنهاد پدر و موافقت اتابک صدراعظم، به جای میرزا رضاخان ارفع‌الدوله به وزیرمختاری ایران در روسیه تعیین گردید.

در ۱۳۲۰ ه.ق در مقام وزیرمختاری ایران در روسیه به آن کشور رفت، ولی در مدت توقف خود در تهران کار عمده‌ای صورت داد و آن تأسیس مدرسه‌ی علوم سیاسی بود که به همت میرزا نصرالله خان وزیر امور خارجه این کار انجام یافت. و چهار هزار تومان بودجه‌ی سالیانه‌ی آن از محل معدن فیروزه تأمین گردید. در سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا، در مسکو اقامت داشت. در این سفر نیز موجب رضایت شاه و اتابک را فراهم نمود و خدمات وی مورد رضایت و تقدیر واقع شد. در ۱۳۲۴ ه.ق که زمزمه‌ی مشروطیت در ایران بلند بود، به تهران آمد. پدرش مقام صدارت یافته و از طرف پدر و با موافقت شاه، مأمور تدوین نظام‌نامه‌ی مجلس گردید و از اعضای برجسته‌ی کمیسیون بود.

پس از صدور فرمان مشروطیت و برقراری حکومت قانون از کار کنار رفت و متعاقباً وزیر افخم و اتابک، عهده‌دار نخست‌وزیری گردیدند. مشیرالسلطنه پس از قتل اتابک، به زمامداری رسید و برای اولین بار میرزا حسن خان مشیرالملک به عضویت کابینه دعوت شد. پست وی در کابینه، وزارت عدلیه بود. این کابینه دوام زیادی نداشت و مشیرالسلطنه در ۴ آبان ۱۲۸۶ ش جای خود را به ناصرالملک داد. در آن هنگام میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدر مشیرالملک درگذشت و محمدعلی شاه چند روز پس از فوت میرزا نصرالله خان، لقب مشیرالدوله را به پسرش میرزا حسن خان داد و در کابینه‌ی ناصرالملک وزیر امور خارجه گردید. در همان موقع قرارداد ۱۹۰۷ یا تقسیم ایران به دو منطقه‌ی نفوذ به وزارت خارجه‌ی ایران ابلاغ یا اعلام گردید. ناصرالملک نیز در مقابل اختلاف مجلس و شاه دوام نیاورد و جای خود را به نظام‌السلطنه مافی داد.

نظام‌السلطنه در کابینه‌ی نخستین خود از مشیرالدوله دعوت ننمود، ولی در دو ترمیم کابینه، او را به وزارت امور خارجه برگزید. در

خرداد ۱۲۸۷ در کابینه‌ی میرزا احمدخان مشیرالسلطنه وزارت علوم و اوقاف به وی سپرده شد و در ترمیم همان کابینه همچنان وزیر علوم و اوقاف بود. در اردیبهشت ۱۲۸۸ در کابینه‌ی ناصرالملک که با سرپرستی سعدالدوله اداره می‌شد، وزارت عدلیه را بر عهده داشت، ولی چون کشور در حال بحران بسر می‌برد، با سایر وزیران استعفا نمود.

پس از فتح تهران و تشکیل دولت جدید به ریاست سپهدار تنکابنی، مشیرالدوله در کابینه‌ی دوم و سوم وزیر عدلیه بود. در کابینه‌ی چهارم وزیر تجارت گردید. در اسفند ۱۲۸۹ در دو کابینه‌ی سپهدار تنکابنی وزیر عدلیه بود و در ترمیم کابینه به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب گردید. در مرداد ۱۲۹۰ در هیئت صمصام‌السلطنه بختیاری، وزارت عدلیه به عهده‌ی او محول گردید و در ترمیم همان دولت نیز شغل خود را حفظ نمود.

علاءالسلطنه مازندرانی در کابینه‌ی خود که در دی ماه ۱۲۹۱ تشکیل داد، مشیرالدوله را به وزارت علوم و معارف و اوقاف معرفی کرد. در اسفند ماه ۱۲۹۳ به نخست‌وزیری رسید و وزارت جنگ را نیز عهده‌دار شد. در سال ۱۲۹۶ در کابینه‌ی دیگر علاءالسلطنه، وزیر جنگ بود و این سمت را همچنان در کابینه‌های عین‌الدوله و مستوفی‌الممالک حفظ کرد و امور وزارت جنگ را بر عهده داشت. در تیرماه ۱۲۹۹ برای بار دوم زمامدار گردید و مدت پنج ماه در سمت نخست‌وزیری انجام وظیفه کرد تا بالاخره در آبان ۱۲۹۹ جای خود را به سپهدار رشتی داد. در سوم بهمن ۱۳۰۰ به جای قوام‌السلطنه از طرف مجلس چهارم به نخست‌وزیری رسید و در کابینه‌ی خود وزارت کشور را شخصاً عهده‌دار بود. در خرداد ۱۳۰۲ برای بار چهارم به نخست‌وزیری رسید. در این بار هم وزیر کشور بود. در ادوار دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم نماینده‌ی مردم تهران در مجلس شورای ملی بود، دو نوبت وزیر کشور، هشت بار وزیر عدلیه، سه دفعه وزیر امور خارجه، سه بار وزیر علوم و شش بار وزیر جنگ و یک مرتبه وزیر تجارت و یک نوبت وزیر پست و تلگراف (یعنی روی هم رفته ۲۴ بار وزیر بوده) و پنج دوره‌ی نمایندگی مجلس را بر عهده داشته است. از مورخین و محققین معاصر است که تألیفات ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته است. مشهورترین اثر وی تاریخ ایران باستان است. در ده سال آخر حیات خود، غالباً به کارهای فرهنگی و علمی اشتغال داشت. در دوران وزارت دادگستری، قوانین مهمی به تصویب رسانید. در ۱۳۱۴ در ۶۳ سالگی درگذشت. فرزندان او نیز مانند پدر نام خانوادگی پیرنیا را برای خود انتخاب نمودند. هیچ یک از فرزندانش به مقام سیاسی مهمی نرسیدند. از دیگر خدمات او تأسیس مدرسه‌ی نظام بود.

(میرزا حسن‌خان مشیرالدوله (و. ۱۲۵۲ ه.ش./ ۱۲۹۱ ه.ق.- ف. تهران ۱۳۱۴ ه.ش./ ۱۳۵۴ ه.ق.) پسر اول میرزا نصراللّه خان مشیرالدوله نائینی (مشیر الدوله)، از رجال دوره اخیر قاجاریه و اوایل پهلوی. وی تحصیلات نظامی و حقوقی خود را در مسکور به پایان رسانید و مؤلف «ایران باستانی» و تاریخ «ایران باستان» (۳ جلد) و «داستانهای قدیم ایران» است. او مکرر سمت سفارت، وزارت و نخست وزیری داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

پیرنیا، نصراللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۵۸ ه.ق در نائین، فرزند آقامحمد که زندگانی خود را از طریق زراعت تأمین می‌نمود ولی ذوق و مشرب‌درویشی داشت و فرزند خود را از کودکی به تحصیل واداشت. نصراللّه خان مطابق معمول زمان و امکانات موجود در نائین تحصیل کرد و روی همرفته خط و ربط متوسطی یافت. محیط نائین را برای وجود خود مناسب ندید و به تهران آمد. چندی به شغل عریضه و

کاغذنویسی اشتغال داشت. سپس وارد دستگاه آصف‌الدوله گردید. سرانجام در ۱۲۸۵ ه.ق با معاضدت میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه، به آن وزارتخانه وارد شد. اولین شغلی که در وزارت امور خارجه گرفت، معاونت کارگزاری آذربایجان بود. بعد به تهران منتقل شد و نایب سوم وزارت خارجه گردید و لقب مصباح‌الملک گرفت. تدریجاً نائب دوم و اول وزارت خارجه ارتقاء مقام یافت تا سرانجام در سال آخر سلطنت ناصرالدین شاه، معاون وزیر خارجه شد و به او لقب مشیرالملک داده شد. یک سال بعد وزیر لشکر (دارائی ارتش) گردید و بالاخره در ۱۳۱۷ ه.ق با لقب مشیرالدوله به وزارت امور خارجه منصوب شد. در تمام مدتی که میرزا علی‌اصغر خان اتابک صدراعظم بود، مشیرالدوله وزارت امور خارجه را داشت و در صدراعظمی عین‌الدوله هم شغل خود را حفظ کرد.

در ۱۳۲۴ که فشار مردم برای تأسیس عدالتخانه به اوج رسیده بود، عین‌الدوله در مقابل افکار عمومی تاب و توان خود را از دست داد و از صدراعظمی کنار رفت و میرزا نصراللّه خان مشیرالدوله صدراعظم ایران گردید. در دوران صدارت او فرمان مشروطیت صادر شد و انتخابات مجلس اول انجام گرفت. وی به عنوان اولین نخست‌وزیر مشروطه به مجلس شورای ملی معرفی شد. پس از مرگ مظفرالدین شاه، مدتی کوتاه در دوران محمدعلی شاه، نخست‌وزیر بود. ولی اوضاع زمان اجازه‌ی زمامداری او را نمی‌داد و لاجرم از کار کنار کشید و پس از مدتی کوتاه درگذشت. مشیرالدوله مردی ثروتمند، زیرک، سرنگهدار، مطیع و مدیر بود. در مدتی که تصدی وزارت امور خارجه را داشت، به تأسیس مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی همت گماشت و همان مدرسه مقدمه‌ای برای تشکیل دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی گردید. او به آداب و سنن مذهبی پای‌بند بود و تکالیف شرعی خود را انجام می‌داد. در بین مردم وجاهت ملی داشت و مشروطه‌خواهان را یاری و یاوری نمود. به هنگام تنظیم قانون انتخابات، اصرار داشت به جای مجلس شواری ملی، مجلس شورای اسلامی نوشته شود. درباره‌ی مرگ وی سخن زیاد رفته است و برخی اعتقاد دارند او را مسموم کرده‌اند، ولی به حسب قراینی که در دست است، بایستی بر اثر عارضه‌ی سکته درگذشته باشد. حین‌الفوت ۶۸ سال داشت.

مشیرالدوله اول یا مشیرالدوله بزرگ، میرزا نصراللّه‌خان صدراعظم ایران از رجال دوره اخیر عهد قاجار (ف. تهران ۱۳۲۵ ه.ق). وی از اهل نائین بود و به تهران آمد و مورد توجه میرزا علی‌اصغرخان اتابک شد و به وزارت لشکر رسید. در ابتدای کار وزارت خارجه (۱۳۹۹ ه.ق) و لقب مصباح‌الملک داشت. در ۱۳۰۸ به مشیرالملک ملقب شد. پس از قتل ناصرالدین شاه محسن‌خان مشیرالدوله که وزارت خارجه را داشت و برای معالجه به اروپا رفته بود در پاریس درگذشت. اتابک میرزا نصراللّه‌خان را از وزارت لشکر به وزارت خارجه آورد و در سال ۱۳۱۷ وزارت خارجه و لقب مشیرالدوله را بدو دادند و اولین دولت قانونی مشیرالدوله در شعبان ۱۳۲۴ ه.ق تشکیل شد. پس از فوت مظفرالدین شاه وی همچنان منصب صدارت داشت تا محمدعلی شاه اتابک را از اروپا احضار کرد و مشیرالدوله تمارض کرد و از کار کنار رفت (محرم ۱۳۲۵ ه.ق) وی در شعبان همان سال مجدداً به ریاست وزراء رسید، ولی در همین اوان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پیروز

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(فیروز) پیروز اول. هیجدهمین پادشاه ساسانی (۴۸۴ -۴۵۹ م.) وی بر برادر خود هرمزد سوم طغیان کرد و به یاری هپتالیان بر او غالب شد ولی سلطنت او چندان به آسایش نگذشت.

دفاع از سرحدهای شمال و مشرق مستلزم اعمال نظامی بود و قحطی طولانی پدید آمد و بر مصایب جنگ افزود. وی در سال ۴۸۴ در جنگ با هپتالیان مغلوی و مقتول شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

پیروز دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بیست و نهمین پادشاه ساسانی. وی پس از «بوران» چند روز از سال ۶۳۰ م. سلطنت کرد و پس از او آزرمیدخت بر تخت جلوس نمود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

پیروز سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پسر یزدگر سوم وی پس از قتل پدر به تخارستان رفت. امپراتور چین از سال ۶۲۲ م.او را به پادشاهی شناخت و او به چین رفت ولی توفیقی نیافت و در ۶۷۷ م. درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

پیروز، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی شد و سرانجام درجه‌ی لیسانس در حقوق قضائی گرفت و در شرکت نفت استخدام شد. چندی در تهران و مدتی در آبادان به کار اشتغال داشت تا کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد. چون قبلاً فعالیت‌های سیاسی داشت، به اروپا رفت و قریب یک سال در اروپا وقت گذرانید و موجباتی فراهم نمود که بدون پاسخ‌گوئی به فعالیت‌های سیاسی سابق خود به ایران بازگردد و به کار اشتغال ورزد. در سال ۱۳۳۷ که امیرعباس هویدا از طرف عبداللّه انتظام، به مدیریت اداری شرکت نفت تعیین گردید، عده‌ای از جوانان تحصیلکرده‌ی شرکت نفت را به دور خود جمع نموده و با آنها همکاری و همفکری می‌نمود. یداللّه شهبازی و منوچهر پیروز دو تن از فعالین آن جمعیت بودند.

وقتی هویدا به نخست‌وزیری رسید، دوستان شرکت نفتی خود را به کار گرفت و هرکدام از آنها را به سمتی در سطح کشور منصوب کرد. اولین سمتی که به منوچهر پیروز ارجاع شد، معاونت شهرداری تهران بود و پس از مدت کوتاهی به قائم‌مقامی

شهردار تهران برگزیده شد. در ۱۴ شهریور ۱۳۴۷، سرتیپ محمدعلی صفاری از سمت شهرداری تهران مستعفی شد و وزیر کشور، منوچهر پیروز را به سرپرستی شهرداری تهران منصوب نمود و قرار بر این گرفت که پس از تشکیل انجمن شهر که انتخاب شهردار بعهده‌ی آن سازمان قرار گرفته بود، برای مدت سه سال شهردار تهران شود. روز پانزدهم آبان ماه ۱۳۴۷ اولین جلسه‌ی انجمن شهر تهران به ریاست دکتر حسین فرهودی تشکیل گردید. کاندیدای نخست‌وزیر منوچهر پیروز و کاندیدای عطاءاللّه خسروانی دبیرکل حزب ایران نوین، مهندس جواد شهرستانی بود. منوچهر پیروز بامداد همان روز که قرار بود شهردار تهران تعیین شود یک گزارش تلفنی به هویدا نخست‌وزیر داد مبنی بر اینکه انجمن شهر مهندس شهرستانی را انتخاب خواهد کرد ولی هویدا این خبر را قبول نکرد و سبدگلی برای پیروز فرستاد و شهرداری تهران را به وی تبریک گفت. سرانجام انجمن شهر تهران تشکیل گردید و به اتفاق آراء جواد شهرستانی به شهرداری تهران انتخاب گردید.

مبارزه‌ی پنهانی و بعد علنی امیرعباس هویدا نخست‌وزیر و عطاءاللّه خسروانی وزیر کار و دبیرکل حزب ایران نوین از همان روزهای اول نخست‌وزیری هویدا آغاز گردید. وقتی منصور درگذشت، در جلسه‌ی فوق‌العاده‌ی هیئت وزیران، شاه خطاب به هویدا اظهار کرد شما دولت را اداره کنید و سپس خسروانی را مورد خطاب قرار داد و گفته بود شما هم حزب ایران نوین را اداره خواهید کرد و هر دو مستقیماً از من دستور خواهید گرفت. عطاءاللّه خسروانی در سابقه‌ی وزارت بر امیرعباس هویدا ارشدیت داشت. خسروانی از اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ در کابینه‌ی دکتر علی امینی به وزارت منصوب گردید و این سمت را در کابینه‌های امیر اسداللّه علم و حسنعلی منصور که قریب دو سال بود، به عهده داشت، در حالی که امیرعباس هویدا در اسفندماه ۱۳۴۲ در کسوت وزارت قرار گرفت و خسروانی طبعاً خود را ارشد بر امیرعباس هویدا می‌دانست. در این مبارزه که بین نخست‌وزیر و دبیرکل حزب ایران نوین انجام گرفت، نخست‌وزیر بازنده‌ی بازی سیاسی شد.

چند روز پس از انتخاب مهندس جواد شهرستانی به شهرداری تهران، وزیر آب و برق به افتخار شهرستانی که از مدیران وزارت آب و برق بود و چندی ریاست سازمان آب و برق خراسان را عهده‌دار بود در هتل ونک ضیافتی برپا ساخت که نخست‌وزیر هم در آن شرکت نمود. هویدا در آن جلسه نطق کوتاهی ایراد نمود و از خدمات پیروز در شهرداری تهران تجلیل کرد و اضافه نمود قریباً پست حساسی در سطح کشور به وی ارجاع خواهد گردید. نخست‌وزیر پس از ایراد سخنان کوتاه خود در حالی که دست پیروز را در دست خود قرار داده بود، بدون خداحافظی جلسه را ترک کرد. چند ماه بعد در حالی که دبیرکل ایران نوین در سمت وزیر کشور قرار گرفته بود، منوچهر پیروز به سمت استانداری بنادر و سواحل خلیج‌فارس تعیین گردید و قریب دو سال در آن سمت انجام وظیفه کرد و بعد به استانداری استان فارس تعیین گردید. پیروز قریب شش سال استاندار فارس بود و برخلاف استانداران سابق فارس، بسیار ساده و بدون تکلف وظایف خود را انجام می‌داد و به هیچ وجه تابع تشریفات نبود. پیروز در سال ۱۳۵۶ به تهران احضار شد و در دستگاه اشرف پهلوی مدیرعامل خانه‌سازی مهستان شد.

روز بیست و نهم آبان ماه ۱۳۵۷ منوچهر پیروز به یکی از شعب بازپرسی دادسرای تهران احضار شد و سرانجام قرار بازداشت او صادر شد. چند روزی در زندان بود و قرار وی تبدیل به وجه‌الضمان شد و پس از سپردن وجه‌الضمان از زندان آزاد شد و چند ساعت بعد طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت گردید. روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ درب غالب زندان‌ها گشوده شد و عده‌ای فرار کرده و خود را مخفی ساختند که از جمله فراریان، منوچهر پیروز بود که چندی در اختفاء بسر برد و سرانجام به خارج از کشور عزیمت نمود و برای تأمین زندگانی خود به تلاش افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پیشداد، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا پیشداد : فرمانده گروهان دوم گردان۴۰۹ حضرت ابوالفضل العباس(ع) لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در اسفند ماه سال ۱۳۴۳ در شهرستان «زاهدان»،مرکزاستان« سیستان وبلوچستان» ،نوزادی چشم به جهان گشود .

با توجه به علاقه و عشق فراوان والدینش به« حضرت امام رضا (ع)»،« غلامرضا» نامیده شد .دوران کودکی را در خانواده ای صمیمی ،مهربان و مذهبی گذراند و به دوران دبستان رسید .در سال ۱۳۵۰ وارد تحصیلات ابتدایی شد. با توجه به استعداد درخشان و ویژگی های اخلاقی نیکو مورد توجه مربیان قرار گرفت و همه به او علاقه مند شدند .او دوره ابتدایی را با رتبه ممتازی به پایان رساند و وارد مدرسه راهنمایی «دکتر محمد معین» گردید و آن دوره را نیز با موفقیت کامل و به عنوان شاگرد ممتاز به اتمام رساند .

جهت ادامه تحصیل رشته ریاضی فیزیک را بر گزید و در دبیرستان شهید دکتر« با هنر» مشغول به تحصیل شد .همزمان با تحصیل همکاری با انجمن اسلامی دانش آموزان را آغاز نمود و یکی از فعالین انجمن گردید .سال دوم دبیرستان را که می گذراند در اردوی یک ماهه اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان سراسر کشور در تهران شرکت نمود .پس از باز گشت به زاهدان ضمن تعمیق همکاری و فعالیت با اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان ،وظیفه جدید بر عهده گرفت ،یعنی به عنوان خبر نگار مجله آینده سازان فعالیت اجتماعی و فرهنگی دیگری را آغاز نمود .

او در دوران تحصیل نه فقط در زمینه درس ،بلکه به لحاظ اخلاقی نیز همیشه ممتاز بود ،به گفته صحیح تر ،هم در بعد علمی و هم در بعد اخلاقی و تربیتی و آنچنان که بعد ها عملا ثابت کرد ،در بعد ایمان نیز نمره ممتاز گرفت و نشان داد که یک انسان ترازاول درآیین اسلام است .

در هر سه بعد پیشرفت واقعی یعنی :علم– اخلاق – ایمان گام بر می داشت .علاوه بر اینها تلاش نمود به نحوی به صدور انقلاب اسلامی به خارج بپردازد ،لذا با به دست آوردن نشانی افراد مورد نظر در کشور های مختلف آسیایی و اروپایی ،از جمله : «هندوستان »، «پاکستان» ، «نروژ»، «سوئد»، «انگلستان» و ...با آنان ارتباط مکاتبه ای بر قرار نموده و از این طریق در بسط و گسترش اندیشه دینی و انقلابی ،فعالیتی خیره کننده به ظهور رساند .وقتی در سال سوم دبیرستان درس می خواند ،مسئولیت« اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان استان سیستان و بلو چستان» به او سپرده شد و او تا پایان دوره دبیرستان در این مسئولیت خطیر ،در راه تعمیق آگاهی های دینی و رشد بینش سیاسی جوانان ،سعی بسیار نمود .او عاشق علوم دینی و تحصیلات حوزوی بود ،و به خاطر همین علاقه شدید ،پس از اتمام دوره متوسطه در کنکور دانشگاه ها شرکت نکرد .

و در سال تحصیلی ۱۳۶۲– ۱۳۶۱ وارد حوزه علمیه« امام جعفر صادق(ع) زاهدان» گردید و در محضر اساتید ارجمند آن حوزه به یادگیری علوم دینی پرداخت تا به خواست دیرین و قلبی اش که مطالعه گسترده و ژرف در امور دینی و پژوهشی در آنها بود جامه عمل بپوشاند .

تحصیل او در حوزه مقارن با سال آغازین جنگ عراق علیه ایران اسلامی بود ،در جبهه ها کمبود نیروی انسانی احساس می شد .در این اثنا دل بی قرار شهید« پیشداد» عزم جبهه کرد وخواست حضور پر رنگ و عاشقانه ای در جبهه های خون و آتش یابد و آن را مرام خویش عملی سازد چرا که آنرا مرحله ای اساسی در تکامل عقیدتی می دانست .

در ابتدا ،به عنوان نیروی رزمی عازم شد ،به مرور که از حضورش در جنگ می گذشت آبدیده تر شد و ضمن مهارت های

گوناگون و به همراه داشتن خمیر مایه وجودی و تقوا ،به سرعت مدارج گوناگون را طی نموده و مسئولیت های مختلفی در رسته های مورد نیاز به او سپرده شد ،از جمله ،بیسیم چی گردان ،فرمانده گروهان ،معاونت گردان ،پیک فرمانده تیپ ولشگر.او در تمام مسئولیتها به خوبی وظایف محوله را انجام داد . عارفی بود که گویا برای گذر از بعضی منازل سیر و سلوک عاشقانه ،جنگ را بر گزیده و تکامل اخلاق عملی خویش را در آن وادی جستجو می کرد .آن عارف مجاهد به الگو و اسوه ای تبدیل شده بود که بسیاری از رزمندگان و مجاهدین طریق حق ،رفتار و اخلاق اورا سرمشق خود قرار داده بودند .

آخرین حضور جسمانی او در جبهه های جنگ هنگامی بود که مسئولیت فرماندهی گروهان« حضرت ابوالفضل العباس(ع) »را عهده دار بود .در عملیات« والفجر هشت» در ساحل« اروند» ،پرنده روح بلند پرواز عاشق و بی قرارش ،قفس تنگ تن را تاب نیاورده و سبک بال ،لبریز از تمنای آزادی و پرواز ،رقص کنان به شوق دیدار در سماع عشق پرواز کرد تا بر شاخسار طوبی نشیند و ذکر دوست ،دوست را با لبخند های شیرین چه چه زند . منابع زندگینامه :تبسم آسمانی،نوشته ی مسعود خندان بارانی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

پیشقدم، مصطفی حامد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی حامد پیشقدم : فرمانده گردان امام حسین (ع)لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۳ ، در تبریز به دنیا آمد . در کودکی پدر خود را از دست داد و مادرش سرپرستی خانواده را به عهده گرفت . درآمد حاصل از آسیاب و دو قطعه باغ میوه به ارث مانده از پدر ، زندگی مرفهی را برای خانواده فراهم می آورد . مصطفی ، ششمین فرزند خانواده بود .

سال ۱۳۵۰ ، مصطفی مدرسه قاآنی (شهید هوشیار فعلی) تبریز شروع به تحصیل کرد و شاگرد موفقی بود . در همان سنین در کنار تحصیل ، دورهٔ فراغت خود را در باغ به همراه کارگران کار می کرد . سپس تحصیلات راهنمایی را در سال ۱۳۵۵ در مدرسهٔ تبریز گذراند و در سال ۱۳۵۸ ، دبیرستان را در هنرستان بازرگانی شهید بهشتی شروع کرد . دوران دبیرستان او با انقلاب اسلامی مصادف شد و مصطفی که بیشتر از پانزده سال نداشت ، به جریان انقلاب پیوست و درس را رها کرد و تا سال اول دبیرستان بیشتر درس نخواند و با واحد اطلاعات سپاه شروع به همکاری کرد . تشدید فعالیت مافقین در تبریز به همراه دیگر نیروهای اطلاعاتی درصدد خنثی کردن نقشه های آنان برآمد . در همین زمان به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب درآمد و پس از طی دوره های نظامی به جبهه اعزام شد .

پس از مدتی حضور در جبهه ، به عنوان محافظ در بیت امام خمینی مشغول به خدمت شد و همزمان مسئولیت پایگاه مقاومت شهید مسلم مهروانی مسجد آیت الله شهیدی را بر عهده گرفت . از این پس فعالیت های گسترده ای را جهت اعزام نیروها و تقویت بنیهٔ بسیج در پیش گرفت و در جهت جذب نوجوانان و جوانان به مسجد و پایگاه نهایت تلاش و تواضع را به خرج می داد و به شدت نسبت به حفظ احترام خانواده های شهیدان و ارزشهای اسلامی حساسیت داشت .

سپس بار دیگر به جبهه اعزام شد و در سوسنگرد حضور یافت و در حالی که بیش از هجده سال نداشت ، به شدت مجروح گردید و حدود یک سال دورهٔ نقاهتش طول کشید . در همین هنگام در ۴ خرداد ۱۳۶۲ ، برادرش - مهدی حامد پیشقدم - در کردستان به شهادت رسید . مصطفی پس از بهبودی با لشکر ۳۱ عاشورا به جبهه اعزام شد . ابتدا فرماندهی گروهان ۱ و پس از مدتی فرماندهی

گردان امام حسین (ع) را بر عهده گرفت .

۲۸ خرداد ۱۳۶۳ ، پدر مصطفی از دنیا رفت ، اما این واقعه سبب نشد تا او دست از جبهه بکشد . در عملیات والفجر ۸ و کربلای ۴ ، گردان امام حسین (ع) با فرماندهی مصطفی ، مأموریت شکستن خط دفاعی عراق را به عهده داشت و این مأموریت را به بهترین نحو انجام داد . بلافاصله مأموریت دیگری به این گردان محول گردید و پس از انجام آن ، با وجود این که از نیروهای گردان فقط یک گروهان باقی مانده بود ، مأموریتی را قبول کرد و به انجام رساند . یکی از همرزمان مصطفی نقل می کند :

در عملیات کربلای ۵ بعضی از گردانها مأموریت محوله را به درستی انجام ندادند و یا به طور کامل به پایان نرساندند . ولی گردان امام حسین (ع) نه تنها مأموریت خود را به بهترین نحو به پایان رساند ، بلکه در هنگام بازگشت برای تکمیل مأموریت دیگر گردانها به کمک آنها رفت .

فارغ از جنگ و نبرد ، مصطفی به فوتبال بسیار علاقه مند بود و در کنار آموزش نظامی ، اعضای گردان را به ورزش تشویق می کرد . در همین راستا ، تیم فوتبال منسجمی تشکیل داد و هر گاه که فراغتی پیش می آمد ، مسابقه فوتبال ترتیب می داد . در عین حال ، از شوخی زیاد خوشش نمی آمد و همواره ساکت بود و از خوشگذرانی بیهوده و دور هم نشستن بی فایده بیزار بود . در حفظ اموال بیت المال بسیار دقت داشت . او نه تنها در حفظ اموال بسیار سختگیر بود ، حتی اجازه نمی داد خرده نانها نیز هدر رود . نسبت به سلاح هایی که از دشمن به غنیمت گرفته می شد در سخت ترین شرایط حفاظت و حراست می کرد . در عملیات فاو ، از دشمن غنائم زیادی به جا مانده بود که بعضی از این غنائم سلاح های کلاشینکف بود که در شوره زارها باقی مانده بود ؛ دمای هوا هم حدود ۵۰ درجه بود . نیروها در حالی که نشسته بودند ناگهان دیدند مصطفی ۸-۷ قبضه اسلحه را جمع کرده و می آورد . وقتی نیروها این مسئله را دیدند ناخودآگاه به طرف اسلحه ها رفتند و آنها را جمع آوری کردند . یکی از همرزمان در خصوص حساسیت وی نسبت به امور ناشایست می گوید :

در گردان امام حسین (ع) یکی از بچه ها عادت داشت قلیان بکشد . یک بار قلیان خود را به « دسته » آورده بود و من اطلاعی از این موضوع نداشتم . مصطفی مرا صدا زد و گفت : « هیچ خبر داری در دستهٔ شما چه می گذرد ؟ » گفتم : خیر بی اطلاعم . گفت : « یکی از بچه ها قلیان آورده است ، می ترسم فردا چیز دیگری در اینجا باب شود ، دوست ندارم باب این گونه مسائل در گردان ما باز شود . به ایشان بگویید قلیان را به کسی در شهر امانت بدهد تا وقتی که به مرخصی می رود با خودش برگرداند .

سرعت عمل و شجاعت مصطفی پیشقدم سبب شده بود که مسئولیت های محول شده را به خوبی به انجام رساند . یکی از همرزمان وی در خصوص سرعت عمل وی چنین نقل می کند :

در عملیات والفجر ۸ ساعت دوازده شب بود که خط شکست و غواصان از آب خارج شدند . قرار بود گردان امام حسین (ع) به جاده قدس (فاو - بصره) که یک و نیم کیلومتر از محل استقرار فاصله داشت نفوذ کند . زمانی که ساعت دو بامداد را نشان می داد به جاده رسیدیم فرماندهان عملیات باور نمی کردند که دو ساعته جاده را گرفته باشیم وقتی به ستاد اطلاع دادیم مصطفی گفت : « بپرس اگر مقدور باشد جلوتر هم می رویم و جلوتر را هم شناسایی می کنیم . » وقتی دستور رسید در ساعت دو بامداد جاده ای را که از فاو به ام القصر می رفت و پایگاه موشکی عراق در آنجا بود ، شناسایی کردیم متوجه شدیم دشمن استحکامی ندارد . صبح همان روز با اجازه فرمانده لشکر عملیاتی را انجام دادیم .

صبح فردای عملیات والفجر ۸ عملیات « یا مهدی » در منطقه فاو بود . در کانال گشت می زدم که ناگهان متوجه شدم آقا مصطفی فرمانده گروهان در کانال نشسته است و پشتش را به خاکریز می ساید . نزدیک رفتم و موضوع را جویا شدم . در پاسخ گفت : « چیزی نیست یک ترکش جزئی به پشتم خورده است . می خواهم رنگ خون را از بین ببرم تا نیروها با دیدن آن روحیه شان تضعیف نشود . »

کسانی که با مصطفی پیشقدم بودند ، می گویند,او از عملیات والفجر ۸ به بعد روحیه اش تغییر کرده بود . نقل می کنند که از آن پس مصطفی ناراحت بود و می گفت : « لیاقت شهادت نداشتم . » پس شروع به خودسازی و عبادت بیشتر کرد . وقفه یک ساله ای که بین عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵ پدید آمد سبب شد تمام تلاش خود را صرف خودسازی نماید طوری که تغییر روحیه او در عملیات کربلای ۵ کاملاً مشهود بود . سرانجام مصطفی پیشقدم در ۲۰ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه هلالی شلمچه در اثر اصابت ترکش به گردن و جدا شدن سر از بدن به شهادت رسید . درباره چگونگی شهادت وی همرزم او که در کنارش حضور داشت ، چنین نقل می کند :

عملیات کربلای ۵ در منطقه هلالی شلمچه انجام می شد در نوک کانال ماهی که حدود یک کیلومتر بود . کانالی در حدود ده متر منشعب می شد که تا اروندرود ادامه داشت . برای اینکه ارتباط دو طرف پل برقرار باشد بین آنها ده تا پانزده پل زده شده بود که گردان علی اکبر (ع) مأموریت داشت امنیت آنها (حدود سه پل) را تأمین کند . آتش دشمن به قدری شدید بود که بچه ها عاجز مانده بودند و هیچ کاری صورت نمی گرفت . وقتی به فرمانده عملیات اطلاع دادیم ، تصمیم گرفته شد که گردان امام حسین(ع) با گردان علی اکبر(ع) تعویض شود . من به همراه مصطفی پیشقدم گردان را به نوک کانال ماهی بردیم . بلافاصله نوک کانال ماهی را گرفتیم و علاوه بر آن هفت پل را تأمین کردیم و به سمت جلو پیشروی کردیم . شب همان روز دو گردان دیگر گردانهای سجاد (ع) و امام زمان (عج) به منطقه هلالی اعزام شدند تا منطقه را پاکسازی کنند ولی شدت آتش دشمن به حدی بود که این دو گردان پراکنده شده و مجبور به عقب نشینی شدیم . فردای آن روز اقدام به پیشروی کردیم . عملیات به قدری سریع بود که توپخانه خودی هم لشکر ما را هدف قرار می داد . وقتی به مصطفی پیشقدم رسیدم اطراف او پر از شهید و مجروح بود و صورتش را گرد و غبار گرفته بود . با حالت خسته و مظلومانه ای به من گفت : « علاوه بر این که دشمن ما را هدف قرار داده توپخانه خودی هم ما را هدف گرفته و تلفات ما بسیار زیاد شده است . هلالی ها به شدت کلید شده اند و باید برای ما نیرو بفرستید . » رفتار او با وجود ناراحتی و خستگی آنچنان متین بود که وقتی بی سیم را به او دادم تا با فرمانده عملیات صحبت کند با اینکه گردان وی دو روز به شدت درگیر بود و شهید و مجروح فراوان داشت ، به جای اینکه بگوید ما توان نداریم و خسته هستیم با متانت و آرامش فراوان گزارش خود را به فرمانده داد و چنان صحبت کرد که به فرمانده هم روحیه داد . پس از آن منطقه هلالی را برای آوردن نیرو ترک کردم . با آغاز پاتک های دشمن مصطفی به همراه تعدادی از نیروهای باقی مانده در محاصره افتاد به گونه ای که دشمن نیروهای زخمی را تیر خلاصی می زد .

در این هنگام بود که مصطفی پیشقدم در اثر اصابت ترکش به گردنش پس از شصت ماه حضور در جبهه در ۲۰ دی ۱۳۶۵ به شهادت رسید و خانواده حامد پیشقدم دومین شهید خود را تقدیم انقلاب و امام (ره) کرد .

پیکرمطهر او را در وادی رحمت در گلزار شهدای تبریز به خاک سپرده اند .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

پیشه وری، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرجواد، متولد ۱۲۷۱، در قصبه‌ی زاویه از قراء خلخال. در عنفوان جوانی به روسیه رفت و تحصیلات متوسطه را در آنجا به

اتمام رسانید و از نظر افکار و عقاید پیرو بلشویک‌ها شد. روس‌ها که به رشت و گیلان حمله بردند، گویا هدایت آنها را عهده‌دار بوده و پس از شکست روس‌ها به باکو رفته است. مدتی که در آنجا به شغل معلمی اشتغال داشت، در مدرسه‌ی ایرانیان شرعیات درس می‌داد. در اوایل سلطنت رضاشاه، به ایران آمد و مشغول ترویج مرام و مسلک خود شد، ولی پس از مدت کوتاهی دستگیر گردید. پس از محاکمه به پانزده سال زندان محکوم شد و به زندان قصر انتقال یافت. مدت یازده سال در زندان قصر به سر برد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که محمدعلی فروغی نخست‌وزیر وقت، به جبر زمان، برای زندانیان سیاسی عفو عمومی گرفت، او نیز از زندان آزاد شد و پس از چندی روزنامه‌ای به نام آژیر در تهران تأسیس کرد. مرام کلی روزنامه همواره حمایت از شوروی و حمله به انگلیس و آمریکا بود. این نشریه در تهران و آذربایجان و شهرهای شمال طرفدارانی داشت و در سیاست روز مؤثر بود؛ مخصوصاً با حضور نیروی شوروی در ایران، مدیر آن از حمایت کامل برخوردار می‌شد. همزمان با فعالیت‌های مطبوعاتی به جبهه‌ی آزادی پیوست که طرفدار اعمال سیاست روسیه در ایران بود.

در انتخابات دوره‌ی چهاردهم که در ۱۳۲۲ به هنگام نخست‌وزیری علی سهیلی انجام گرفت، از تبریز کاندیدا شد و با حمایت حزب توده و جبهه‌ی آزادی، آرای معتنابهی به دست آورد و وکیل اول تبریز شد. به تهران آمد، و به مجلس رفت، ولی متنفذین و مالکین آذربایجان ساکت ننشستند؛ صف‌آرائی در مجلس شروع شد و سرانجام اعتبارنامه‌ی او را رد کردند و برای اینکه او تنها نباشد، چند اعتبارنامه‌ی دیگر هم از تبریز مردود شناخته شد. در شهریور ۱۳۲۴ در حالی که روزنامه‌اش هم توقیف شده بود، پیشه‌وری مأیوس از تهران و مجلس چهاردهم وارد تبریز شد و با همکاری علی شبستری و صادق پادگان اساس حزب دموکرات آذربایجان را پی‌ریزی کرد. در یادداشت‌های خود راجع به تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان اینطور می‌نویسد: «در آن موقع در آذربایجان جز حزب توده تشکیلات سیاسی دیگری وجود نداشت. این سازمان در نتیجه‌ی مبارزه‌ی چند ساله‌ی خود فرسوده و بدنام شده بود. جبهه‌ی آزادی که بر اثر زحمات من و شبستری بوجود آمده بود و عده‌ای از آزادی‌خواهان قدیمی و مشروطه‌چی‌ها عضویت آن را داشتند، با آنکه آلودگی نداشت، معهذا فاقد قدرت مبارزه بود. پس از مذاکرات مفصلی که سه روز تمام بین من و علی شبستری و صادق پادگان ادامه یافت، بالاخره تصمیم گرفتیم فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را ایجاد کنیم و قبل از همه صادق پادگان را مأمور کردم با رؤسای حزب توده و اتحادیه‌ی کارگران آذربایجان وارد مذاکره شود و مقدمات الحاق آنها را به این فرقه فراهم آورد. روز دوازده شهریور بیانیه‌ی معروف فرقه را صادر کردم. در این بیانیه دو ماده یکی مربوط به زبان ترکی و دیگری مربوط به خودمختاری آذربایجان بود. در بین فارس‌ها و طرفداران آنها اثر سوئی کرد.»

در جای دیگر چنین اضافه می‌کند: «روز ۲۲ شهریور هیئت مؤسسان را تشکیل دادم. در این کمیسیون با اکثریت آرا من به سمت صدر فرقه و علی شبستری به سمت معاونت انتخاب شدیم. بی‌ریا صدر شورای متحده در این روز وابستگی شورای متحده را به فرقه اعلام داشت. هرچند او از خود ما بود ولی رسمیت این عمل خیلی به نفع ما تمام شد. عصر این روز هم پادگان و قیامی در جلسه عمومی حزب توده از طرف فرقه دموکرات صحبت کردند و چون زمینه حاضر بود حزب توده نیز الحاق خود را به ما اعلام و تشکیلات مزبور منحل گردید.»

حزب دموکرات آذربایجان بالاخره به لطائف‌الحیل تشکیل شد و پیشه‌وری به ریاست آن انتخاب گردید و شخص مقتدر آذربایجان شد. دست به تشکیل کنگره‌ی ایالتی زد و از دولت مرکزی درخواست تشکیل انجمن ایالتی نمود. چون حکومت مرکزی به تقاضای او ترتیب اثر نداد، حزب دموکرات مسلح شد و دست به اقدامات مسلحانه زد. با تمام تلاشی که در تهران به عمل آمد و موضوع به شورای امنیت ارجاع گردید، نتیجه‌ای حاصل نشد. حتی سهام‌السلطان بیات استاندار جدید را به تبریز راه ندادند و پادگان تبریز و رضائیه و اردبیل و سایر واحدهای نظامی و شهربانی و ژاندارمری به دست حزب دموکرات افتاد و بعضی از نمایندگان دولت مرکزی در آذربایجان توقیف شدند. دولت لشکری به فرماندهی سرلشکر ابوالحسن پورزند برای مقابله با پیشه‌وری عازم

آذربایجان نمود، ولی در شریف‌آباد قزوین (۶ کیلومتری قزوین) شوروی‌ها لشکر را متوقف کردند و با استفاده از قوای خود که قسمتی از خاک ایران را در اشغال داشتند، از هر جهت رابطه‌ی تهران و آذربایجان را قطع کردند. پیشه‌وری خودمختاری آن خطه را اعلام نمود و نام حکومت خود را «دولت جمهوری آذربایجان» نهاد. مجلس تشکیل داد و نماینده انتخاب کرد و مجلس او در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ توسط نظام‌الدوله رفیعی افتتاح شد و علی شبستری به ریاست آن انتخاب گردید و مجلس پیشه‌وری، وی را به ریاست دولت تعیین کرد. او نیز در همان روز نه وزیر معرفی نمود و رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل را انتخاب کرد و از مجلس تأییدیه گرفت. برای ارتش به سرعت سازمانی به وجود آورد. عده‌ای از افسران ارتش به آنها پیوستند. به هر افسری که به آنها ملحق می‌شد، دو درجه ترفیع مقام می‌دادند و اینگونه تشویق‌ها در افزایش عده‌ی نظامیانی که به ارتش او می‌پیوستند، مؤثر بود. زبان رسمی آذربایجان را ترکی کردند. جعفر کاویان با درجه‌ی ژنرالی به وزارت جنگ و غلام یحیی دانشیان که از مهاجرین قفقازی بود، با درجه‌ی ژنرالی به فرماندهی فدائیان فرقه و جنگ‌های نامنظم تعیین شد.

ابراهیم حکیمی نخست‌وزیر وقت ایران که توانائی مقابله با وقایع آذربایجان را نداشت، تاب مقاومت نیاورد و جای خود را به سیاستمدار کارکشته‌ای چون قوام‌السلطنه داد. قوام‌السلطنه برای رفع غائله‌ی آذربایجان، به مسکو سفر کرد، ولی توفیقی نیافت. از پیشه‌وری دعوت کرد برای مذاکره به تهران بیاید. مظفر فیروز معاون سیاسی قوام‌السلطنه، کارگردان اصلی وقایع آذربایجان بود. پیشه‌وری در رأس یک هیئت سیاسی و نظامی به تهران آمد و در باغ جودیه‌ی ارباب مهدی یزدی واقع در تهران پارس کنونی سکونت گزید. سرانجام قراردادی با او منعقد شد و دولت مرکزی استقلال داخلی آذربایجان را به رسمیت شناخت و با آن قرارداد، مجلس ملی آذربایجان به انجمن ایالتی تبدیل شد و خود پیشه‌وری از دعوی نخست‌وزیری صرفنظر نمود و به ریاست فرقه اکتفا کرد. دکتر سلام‌اللّه جاوید وزیر داخله‌ی آذربایجان، از طرف دولت مرکزی به استانداری آذربایجان منصوب گردد و با شاه ملاقات کرد و برای لوله‌کشی تبریز مبلغ معتنابهی پول گرفت، ولی این قرارداد روی کاغذ اعتبار داشت و مدعیان حکومت آذربایجان آنچه در قرارداد به نفع آنها بود، مطالبه می‌کردند و از تعهداتی که خود بایستی انجام دهند، تحاشی می‌نمودند.

بالاخره قوام‌السلطنه پس از آنکه مقدمات کار را خوب فراهم کرد و افکار عمومی را آماده نمود، از سیاست کج‌دار و مریز صرفنظر کرد و قاطعیت پیش گرفت. نخست، وزیران توده‌ای را که به کابینه‌ی خود راه داده بود، کنار گذاشت. مظفر فیروز را نیز از صحنه‌ی سیاسی ایران خارج کرد. مجلس هم در آن وقت وجود نداشت، زیرا که با ایام فترت بین مجلس چهاردهم و پانزدهم مصادف بود. قوام‌السلطنه از پشتیبانی شورای امنیت و دولت‌های انگلیس و آمریکا استفاده نمود و به تسلط یک ساله‌ی پیشه‌وری و دار و دسته‌ی او بر آذربایجان پایان داد. ماجرای سقوط پیشه‌وری از این قرار بود که چند واحد نظامی از راه‌های مختلف به طرف آذربایجان حرکت کردند. فرماندهی واحد مرکزی با سرهنگ حسین هاشمی بود که پس از ورود به زنجان درجه‌ی سرتیپی گرفت. بدون اینکه از طرف پادگان‌های حزب دموکرات مقاومتی به عمل آید، قوای ارتش ایران وارد آذربایجان شد. بعضی از افراد فرقه به دست مردم قتل عام شدند و عده‌ای فرار نمودند. جمعی دستگیر و پس از محاکمه، اعدام گردیدند یا به حبس افتادند. خود پیشه‌وری عصر ۲۰ آذر ۱۳۲۵ به قفقاز رفت و قریب یک سال در آنجا اقامت داشت تا در یک سانحه‌ی اتومبیل- که البته چگونگی آن هنوز روشن نیست- کشته شد.

سوای همه‌ی اینها، این حقیقت را، که اسناد تاریخ گواه آن است، نبایستی از نظر دور داشت که پیشه‌وری و یارانش در آذربایجان مدت کوتاهی دست به کارهای عمرانی زدند. از جمله دانشگاه تأسیس کردند، در تبریز ایستگاه رادیو برقرار نمودند، چند ساختمان برپا کردند، غالب خیابان‌ها را مرمت و آسفالت نمودند و به بهداشت و فرهنگ مردم رسیدگی کردند؛ البته مفاسد بسیاری هم به بار آوردند. در کتاب رجال آذربایجان درباره‌ی پیشه‌وری چنین نوشته شده است: «شخص پیشه‌وری مردی متوسط بود. با اینکه مدت‌ها در سیاست وارد بود، در این قسمت اطلاعات عمیق نداشت. در اثر یازده سال زندان نسبت به جامعه بدبین بود. آنچه

نگارنده (منظور مؤلف کتاب رجال آذربایجان) فهمیده است، آرزوی او این بود در آذربایجان حکومت دموکراتیک (متمایل به کمونیسم) به اصول یوگسلاوی و آلبانی در تحت حمایت روسیه تشکیل دهد، بدون اینکه به روسیه ملحق شود. خود مثل مارشال تیتو و انور خوجه مورد توجه آزادی‌خواهان دنیا واقع گردد. وی به چیزهای جزئی اهمیت می‌داد و از چیزهای بزرگ غافل بود. همواره دم از آزادی می‌زد ولی آزادی را نه تنها از آذربایجانی‌ها بلکه از رفقای خود نیز دریغ می‌داشت.»

نویسنده‌ی کتاب رجال آذربایجان در جای دیگر می‌نویسد: «اطرافیان او اشخاص غیر متجانس بودند. مهاجرین که تکیه‌گاه او بودند بعضی کمونیست صرف بعضی آرزومند الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان قفقاز و تشکیل یک حکومت مستقبل و سواد اعظم‌شان بی‌سواد و بی‌معلومات ولی ایده‌آل قیام بودند و نهضت را عبارت از تصاحب خانه‌های مردم و بدست آوردن پول می‌دانستند. غیر مهاجرین که عده‌شان قلیل بود، کار پیشه‌وری را متمم نهضت مشروطیت می‌دانستند و بعضی فقط از راه تنفر از حکومت مرکزی به دموکرات‌ها پیوسته بودند...».

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

پیغامی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابراهیم پیغامی دارای دکترای رشته گیاهپزشکی و عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز دانشکده کشاورزی با درجه دانشیار می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیاوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : وقایع میانسالی : ابراهیم پیغامی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاهپزشکی به عضویت هیئت علمی گروه گیاهپزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز در آمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : ابراهیم پیغامی عضو هیئت علمی و دانشیار گروه گیاهپزشکی در دانشگاه تبریزاست.آثار : اصول قارچ شناسی ویژگی اثر : پدیدآورنده: کنستانتین جان آلکسوپولوس، چارلز میمس، مردیت بلک ول، ابراهیم پیغامی (مترجم)، حسین صارمی (مترجم)، مقصود پژوهنده (مترجم)ناشر: جهاد دانشگاهی (واحد مشهد) - ۲۳ بهمن، ۱۳۸۴۲ اصول مبارزه با بیماریهای گیاهی ویژگی اثر : مولف: ابراهیم پیغامی ۹۲ صفحه سال انتشار: ۱۳۷۸ انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد۳ بیماریهای درختان میوه ویژگی اثر : مولف: ابراهیم پیغامی ۲۰۰ صفحه سال انتشار: ۱۳۷۲ انتشارات عمیدی تبریز ۴ بیواکولوژی عوامل بیماریزای خاکزاد گیاهان ویژگی اثر : پدیدآورنده: ابراهیم پیغامی ناشر: دانیال - ۱۳۸۲۵ قارچ شناسی تکمیلی ویژگی اثر : پدیدآورنده: ابراهیم پیغامی ناشر: احرار - ۱۳۸۱۶ ویژه نامه ناظر شماره ۱ ویژگی اثر : تالیف

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

پیکری، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده بهداری لشگر ۱۴امام حسین (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
عباس پیکری رزمنده ای بود که در شبگیر ، گوشه ، گوشه خاک جبهه محراب سجودش می گردید و در پگاه ، غریو تکبیر و رشادتش شکافنده دل دشمن بود . او سرداری از بهداری لشکر امام حسین (ع) بود که خاضعانه آمد و عارفانه رفت . در این بخش برگی از زندگی ا و را با هم می خوانیم .
سال ۱۳۴۱ در شهر اصفهان ، محله نو خواجو ؛ در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود .او از اوان کودکی در اثر راهنمایی های پدر و مادرش با مسجد و مراسم مذهبی ، انس و الفت گرفت و به زودی به عنوان موذن و مکبر مسجد محل شناخته شد .
عباس از هفت سالگی کخه پا به دبستان گذاشت به فراگیری قرائت قرآن و تکالیف مذهبی از قبیل نماز و روزه و ادعیه و ... پرداخت ، به گونه ای که در ده سالگی ، در روزهای طولانی و طاقت فرسای تابستان ؛ همپای دیگر اعضای خانواده ، روزه های ماه مبارك رمضان را به طور کامل می گرفت و اصرار خانواده اش مبنی بر خودداری از گرفتن روزه را به جایی نمی برد .
با اوجگیری نهضت مقدس اسلامی ، عباس ، با شور و اشتیاق فراوان به صف جوانان پر شور و انقلابی اصفهان پیوست و حضور او در مراسم و فعالیت های مذهبی و انقلابی بیشتر و پر هیجان تر گردید و در راهپیمایی ها و مبارزات مردمی نقش موثرتری را عهده دار شد .
پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، عباس با جان و دل به حفظ و حراست از دستاوردهای نهضت اسلامی پرداخت و هنگامی که بیگانگان وطن فروش به خیال خام خود ، استان کردستان را عرصه تاخت و تاز شرورانه خویش قرار دادند ؛ عباس در مصاف با آنان لحظه ای درنگ نکرد و با شتاب ، خود را به پاسداران ارزشهای الهی در آن منطقه ملحق ساخت و به مبارزه بی امان با خائنین به دین و ملت پرداخت
با تجاوز ددمنشانه مزدوران حزب بعث به میهن اسلامی ، عباس پیکری از خطه خونرنگ کردستان به لاله زار جنوب شتافت و به دفاع جانانه از تمامیت ارضی مملکت امام زمان پرداخت و در همان روزهای اول حضور در جبهه جنوب در جاده ماهشهر – آبادان از ناحیه پا به شدت مجروح شد و تنها ممانعت مصرانه او ، پزشکان را از قطع کردن پایش منصرف ساخت .
مقاومت دلیرانه ،مجروحیت و درد و اتکال خلل ناپذیرش به خداوند منان ، موجب شد که سلامتی خود را باز یابد و باز هم در جبهه جنوب حضور پیدا کند .
او برای بار دوم و سوم نیز از ناحیه پا و سینه به شدت آسیب دید ، ولی این صدمات مانع از انجام وظیفه او در خط مقدم نبرد گردید و در ادامه فعالیتهای خود ، عهده دار جانشینی فرماندهی بهداری لشکر امام حسین (ع) گردید و توانست با مدیریت والای خود و با کمک دیگر نیروهای پر توان و مخلص ،تحولی چشمگیر در امور بهداری لشکر ایجاد کند .
سرانجام در عملیات والفجر ۸ ، هنگامی که بلا تعدادی از پزشکان و امداد گران در سنگر اورژانش مشغول مداوای مجروحان عملیات بود بر اثر اصابت گلوله مستقیم دشمن به آرزوی دیرینه خود رسید و با لبخندی راز آمیز دعوت حق را لبیک گفت . منابع زندگینامه :فرشتگان نجات،نوشته ی ،مرتضی مساح،نشرلشگر۱۴امام حسین(ع)،اصفهان-۱۳۷۸

پیله وران، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا پیله وران : فرمانده اطلاعات وعملیات لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دهم شهریور ماه سال ۱۳۴۵ در

شهرستان گناباد چشم به جهان گشود.

کودکی آرام و ساکت بود و بیشتر وقت خود را صرف بازی می کرد.

دوران ابتدایی را تا سال ۱۳۵۵ در مدرسه قهرمانی در گناباد گذراند. دانش آموزی ساعی بود و تکالیفش را به خوبی انجام می داد.

دوره ی راهنمایی را در مدرسه ی راهنمایی ابن سینا در سال ۱۳۵۹ به پایان برد.

ایام بیکاری را به مغازه پدرش می رفت و به ایشان کمک می کرد. عضو انجمن اسلامی بود. کتاب های مذهبی مثل کتب استاد شهید مطهری و شهید دستغیب را مطالعه می نمود. به کارهای خطاطی و نقاشی علاقمند بود.

علی اکبر اثباتی (دوست شهید) می گوید: «از خط بسیار خوبی برخوردار بود. بر روی دیوار شعار می نوشت. در گلزار شهدا بر روی دیوار شعار «شهید نظر می کند به وجه الله» توسط ایشان نوشته شده است و هنوز آن خط باقی است.»

حجت الله ردائی (دوست شهید) نقل می کند: «در دوران جوانی من به همراه آقای پیله وران در نمازهای جماعت شرکت می کردیم و امام جماعت قرائت نمازمان را تصحیح می کردند.»

علاقه خاصی به ائمه ی اطهار (ع) داشت. در مراسم شب های قدر، ماه محرم و صفر شرکت می کرد. نسبت به غیبت حساس بود، دوست نداشت کسی غیبت کند.

از افراد بی بند و بار و افرادی که مذهب و دین را به بازی می گرفتند متنفر بود. به کسانی که بدحجاب بودند گوشزد می کرد که حجاب خود را رعایت کنند.

به افراد توصیه می کرد: «نماز را سر وقت بخوانید.» و به خواهران می گفت: «حجاب را رعایت کنید.»

قبل از انقلاب در جلسات دعای ندبه و کمیل شرکت می کرد و علاقه ی شدیدی به این گونه جلسات داشت. در دوران انقلاب بر روی دیوار شعار می نوشت. در مساجد به عنوان مکبر فعالیت داشت و همچنین به تکثیر نوارهای آقای کافی و پخش نوارهای مذهبی می پرداخت. در تظاهرات شرکت می کرد و به پخش اعلامیه می پرداخت.

بعد از انقلاب در فعالیت های انجمن اسلامی مسجد شرکت فعالی داشت. از موسسین انجمن اسلامی بود و کارهای سطح پایین را خودش انجام می داد.

با فعال شدن بسیج جذب این نهاد شد و کارهای قبلی را در سطح وسیع تری برگزار می کرد و به تشکیل کلاس های اخلاق و پخش فیلم از جبهه و تکثیر سخنان بزرگان مملکت می پرداخت. با تشکیل بسیج از بنیان گذاران پایگاه شهید مفتح بود.

محمدرضا پیله وران تحت تاثیر سخنان امام، شهید مطهری و بهشتی در مورد پیشبرد اهداف انقلاب قرار گرفت و بعد از انقلاب با آزاد شدن فعالیت های مذهبی و سیاسی به تبلیغ انقلاب پرداخت.

در فعالیت های سیاسی شرکت داشت. از همان ابتدا که بنی صدر رئیس جمهور شد به او اظهار بدبینی می کرد.

با کارهای منافقین مخالف بود و تنها راه مبارزه با آن ها را کشف حقایق از طریق کتاب های مذهبی چون آثار شهید مطهری می دانست.

دوران دبیرستان را در مدرسه ی طالقانی شهرستان گناباد آغاز کرد، اما سال ۱۳۶۰ در سال دوم دبیرستان ترک تحصیل نمود و به جبهه رفت. در این زمان پانزده سال داشت که ابتدا در جبهه های کردستان حضور پیدا کرد.

برای خدمت به اسلام، انقلاب، رهبری و دفاع از مملکت به جبهه های حق علیه باطل شتافت.

به خاطر این که امام جهاد را مقدس شمردند، به تبعیت از حرف امام جبهه را بر همه چیز مقدم شمرد. رفتن به جنگ را یک تکلیف می دانست.

در مورد جنگ معتقد بود: «تا زمانی که جنگ باشد، ما هم در جبهه هستیم و چون در جبهه به ما نیاز هست نباید امکانات مادی را

مثل درس و غیره بهانه قرار دهیم و به جبهه نرویم. فعلاً جنگ واجب تر است.»

پدر شهید می گوید: «به او گفتم: درست را بخوان. گفت: درس و مدرسه همیشه هست ولی جنگ و جبهه تمام می شود و فعلاً جنگ مهم تر است.»

می گفت: «جبهه ها را خالی نگذارید. همه به جبهه بیایید.» افراد را برای رفتن به جبهه تشویق می کرد.

علی اکبر اثباتی می گوید: «فردی خوش برخورد بود و افراد را به طرف خودش جذب می کرد. به آن ها خدا، قرآن و اسلام را گوشزد می کرد و بعد آن ها را به طرف جبهه می کشاند.» صدام را دست نشانده ی استکبار جهانی می دانست که برای ضربه زدن به انقلاب، جنگ تحمیلی را به وجود آورد.

محمدرضا پیله وران زندگی را در جبهه دید و جبهه را برای زندگی کردن انتخاب نمود.

در جبهه در قسمت های مختلفی فعالیت می کرد، به عنوان یک رزمنده ی عادی حضور داشت تا موقعی که به سمت فرماندهی اطلاعات عملیات رسید. به خاطر مدیریت بالایی که داشت، او را به عنوان مسئول گروه انتخاب کردند. در پشت جبهه به کارهای تبلیغاتی با مسجد همکاری داشت.

زمانی که از جبهه به مرخصی می آمد، به دیدن اقوام و خویشان می رفت. اگر آن ها از لحاظ مالی در مضیقه بودند، مشکل آن ها را رفع می کرد.

خانواده ی شهیدی نقل می کند: «هنگامی که شهید به دیدن ما آمده بود از نظر مالی مشکل داشتیم. او متوجه موضوع شده بود و مقداری پول در زیر فرش ما گذاشته بود بدون این که به کسی بگوید.»

چند روزی که به مرخصی می آمد، دوست داشت از همه بستگان دیدن کند.

در سال ۱۳۶۰ به جبهه اعزام شد و تا سال ۱۳۶۵ در جبهه و در اکثر عملیات های مهم حضور داشت، از جمله: عملیات والفجر هشت در سال ۱۳۶۴، کربلای چهار و کربلای پنج رد سال ۱۳۶۵ و عملیات بدر و میمک. در عملیات والفجر هشت در منطقه ی فاو غواص بود.

ایشان علاقه ی شدیدی به بعد مذهبی جنگ داشت و جنگ را عبادت می دانست. علاقه ی خاصی به امام داشت. به توصیه ها و سخنان حضرت امام که می فرمود: «جوانان باید جبهه ها را پر کنند.» عمل می کرد و توصیه های ایشان را فتوا می دانست.

شهید در مصاحبه ای در زمان حیات گفت: «از تمام خانواده ها و دوستان می خواهم که پیرو کامل دستورات امام باشند. یکی از مسایل که امام زیاد تاکید دارند، مقدم بودن جبهه بر بقیهٔ کارهاست و ما نباید کارهایی مانند درس و غیره را بهانه قرار دهیم و به جبهه نرویم. اگر دشمن بر ما مسلط شود حتی تخصص ما بی فایده است. به فرمایش امام که فرمودند: تنور جنگ را گرم نگهدارید. از شما مردم می خواهم که جبهه ها را پر کنید. امام را اولین و آخرین مامن و سرپناه خود می دانست.

اگر کسی بی احترامی و یا توهینی نسبت به امام و انقلاب می کرد، آن مکان را به نشانه ی اعتراض ترک می نمود. در تمام زمینه ها به حرف های امام گوش فرا می داد. حتی در وصیت نامه اش مردم را به تبعیت از امام دعوت کرده است. دوست داشت هرچه زودتر راه کربلا باز شود تا رهبر خوشحال شود او با افراد مذهبی و روحانیت ارتباط داشت.

کارهای عبادی را به دور از جمع و خودنمایی انجام می داد و فقط در جهت کسب رضای خدا بود. نماز شبش را به دور از چشم همرزمانش می خواند.

به نماز اول وقت بسیار اهمیت می داد. در مراسم دعا شرکت می کرد و نماز شب های او مورد توجه دوستانش بود.

از ریا و تظاهر به دور بود. حتی زمانی که می خواست به جبهه برود، از شهرستان گناباد اعزام نشد، بلکه از شهرستان های اطراف به جبهه می رفت، چون دوست نداشت رفتنش به جبهه ریایی باشد.

در زمان عملیات بسیار فعال بود. سعی می کرد که حد و حدود هر چیزی را رعایت کند تا کار به خوبی صورت گیرد و سعی بر این داشت که کاری که به او محول شده است به خوبی انجام دهد. فردی بسیار شجاع بود و در جنگ از خود رشادت های فراوانی نشان داد. کسی بود که در درگیری های اولیه بر خودش مسلط بود و ترسی نداشت. به خاطر برخورداری از ایمان قوی بسیار شجاع بود.

در عملیات کربلای چهار (در سال ۱۳۶۴) مجروح شد که دوران نقاهت را در اهواز گذراند و بدون این که پدر و مادرش متوجه شدند، پس از پایان آن دوران دوباره به جبهه رفت.

او یک رزمنده ی به تمام معنا و یک تحلیل گر خوبی بود. اگر خلافی از کسی می دید با یک منطق و روش درست او را توجیه می کرد.

اوقات فراغت را در منطقه بیشتر به مطالعه کتاب های شهید مطهری خواندن قرآن و ورزش شنا می پرداخت.

در بحران ها و مشکلات صبور بود و بقیه را نیز به صبر و استقامت در مقابل مشکلات دعوت می کرد. مشکلاتش را نزد کسی عنوان نمی کرد.

در کارهای جمعی پیش قدم بود. در انجام کارها با دیگران مشورت می کرد.

از خصوصیات بارز ایشان، وقار، صبر، سکوت و در عین حال فردی اجتماعی بود بیشتر عمل می کرد و کمتر حرف می زد.

آخرین صحبت هایش این بود از ریا به دور باشید. برای انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تلاش کنید.»

علی اکبر اثباتی می گوید: «آخرین باری که ایشان را دیدم، در جبهه بود. عملیات تمام شده بود و من می خواستم به مرخصی بیایم. به او گفتم: شما کاری ندارید؟ گفت: سلام مرا به خانواده ام برسانید و به مردم بگویید که جبهه و پشت جبهه را حفظ کنند.»

حجت الله ردائی (همرزم شهید) می گوید: «در مهران در منطقه کله قندی که از طرف لشکر ۲۱ اعزام شده و در قسمت دیده بانی بودم. در آن جا تنها بودم که متوجه شدم از طرف عراقی ها چند تا رزمنده می آیند و در بین آن ها شهید پیله وران را دیدم، بسیار خوشحال شدم، چون بعد از ماه ها ایشان را می دیدم. بعد از این که به منطقه ی ما رسیدند بسیار با هم صحبت و درد دل کردیم. او از کسانی که به جبهه نمی آمدند و بهانه های مختلفی را برای نیامدن به جبهه می آوردند، گله مند بود. این آخرین دیدار ما بود.»

عباسعلی پور یعقوب (همرزم شهید) نقل می کند: «۲۴ ساعت مانده به عملیات بدر بود که به منطقه ی هور رسیدیم. در آن جا رزمندگان غسل شهادت می کردند. محمدرضا پیله وران از کسانی بود که در آن جا غسل شهادت کرد. با وجودی که هوا بسیار سرد بود، به او گفتم: هوا سرد است سرما می خورید. گفت: اشکالی ندارد اگر سرما خوردم تحمل می کنم.»

مادر شهید از نحوه شهادت فرزندش به نقل از یکی از دوستان شهید می گوید: «در عملیات کربلای پنج، فرمانده خط شکن بود. پیشاپیش همه نیروها حرکت می کرد. بعد از این که موانع را از سر راه برمی داشت، به بقیه ی اجازه عبور می داد. در حین عملیات از ناحیه ی پهلو مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت، ولی هیچ چیزی نمی توانست مانع ادامهٔ رزمش شود. وقتی آخرین قوایش را از دست داد و حلقه ی محاصره ی دشمن تنگ تر شد، به نیروها دستور عقب نشینی داد. رزمندگان می خواستند او را با خود به عقب ببرند، ولی او قبول نکرد و به ما دستور داد او را پشت به کوه و رو به دشمن بنشانیم و خود سریعاً به عقب برگردیم. ما دستور فرمانده خود را اطاعت کردیم و سریعاً منطقه را ترک نمودیم. من نگران ایشان بودم و با دوربین او را نگاه می کردم. همچنان که روی زمین دراز کشیده بود، تا آخرین فشنگ دفاع کرد. و وقتی مهماتش تمام شد، برای این که اسیر نشود با سنگ و کلوخ به مقابله با دشمن پرداخت. بالاخره در حالی که یک نقطه ی سالم در بدنش نمانده بود و در خون غوطه می خورد، به درجه رفیع شهادت نایل گردید.»

محمد رضا پیله وران در شب شهادت حضرت فاطمه ی زهرا (س) و در تاریخ ۲۴/۱۰/۱۳۶۵ در عملیات کربلای پنج، و درمنطقه

شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر به درجه ی رفیع شهادت نایل آمد. و پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش، در بهشت قاسم شهرستان گناباد به خاک سپرده شد.

محمد حسن پیله وران می گوید: «شهادت او باعث شد که ما راه او را ادامه دهیم و انتقام خون او را از دشمنان بگیریم.»

علی اکبر اثباتی می گوید: «شهادت او ما را به آن هدفی که داشتیم پای بند کرد و باعث شد حضوری فعال تر در جبهه داشته باشیم.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

پئوروچیستا

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(به معنی پردانش، بسیار دانا)، کوچکترین دختر زردشت و زن جاماسب وزیر مشهور گشتاسب. شرح سخنان زردشت در روز ازدواج وی و انتخاب جاماسب حکیم برای همسری و آزاد گذاردنش در انتخاب همسر، نشانه علاقه و احترام خاص زردشت به این دختر است. در بند ۴ یسناگات ۵۳، از زبان جاماسب چنین آمده است: «آری این (پئوروچیستا) را به دلگرمی به دین رهبری کنم تا که او پدر را خشنود تواند ساخت و شوهر، برزگران، آزادگان، پاک‌دینان... را، تا اهورمزدا برای دین نیکش بدو پاداش نیک دهد، همواره جاودان باشد...»

«... او را به دین راهنمایی کنم آنچنانکه پدر و شوهر و همه مردان از کشاورزان و آزادگان و پاکدینان از وی خشنود گردند، مزدا از برای نهاد ستوده‌اش منش نیک را جاودان بدو ارزانی دارد.»

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: زن در ایران باستان، ۶۷ -۶۶.

تاج‌الدوله خسرو

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۵۵۵ ه.ق/ ۱۱۶۰ م.- ف. ۵۸۲ ه.ق/ ۱۱۸۶ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «البتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد البتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر

سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

تاجبخش، مهدیقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بعد از مشروطیت افسران سوئدی ژاندارمری را تأسیس کردند و عده‌ای از جوانان را به مدرسه‌ی صاحب‌منصبی فرستاده و تحت تعلیم و تربیت قرار دادند. تاجبخش از اولین دسته از افسران ژاندارمری است که زیر دست سوئدی‌ها تربیت شد و به تدریج مراحل درجات را طی کرد. چندی رئیس ژاندارمری قزوین و زمانی رئیس ژاندارمری اصفهان بود. در مأموریت اخیر به جبهه‌ی غرب رفت و قریب یک سال با اکراد یاغی به جنگ پرداخت و امنیت را در آن مناطق برقرار نمود. در جنگ بین‌الملل اول جزء افسرانی بود که به کرمانشاه و بعد موصل و استانبول مهاجرت کرد. در این سفر چند بار با قوای روسیه در حال جنگ درآمد. در ۱۲۹۹ فرماندهی گردان ژاندارمری اراک با او بود. در ۱۳۰۰ در اتحاد شکل قشون، با درجه‌ی سرهنگی وارد ارتش شد و به مأموریت لرستان اعزام گردید و چون در خلع سلاح عشایر رشادت زیادی به خرج داد، رضاشاه به او درجه‌ی سرتیپی داد و فرمانده تیپ لرستان شد. در ۱۳۰۸ در شورش عشایر فارس با تیپ خود به شیراز رفته و سرلشکر شیبانی را از محاصره نجات داد. چندی فرمانده تیپ مکران و چندی هم تیپ کرمان را اداره می‌کرد. در ۱۳۱۸ در کابینه‌ی دکتر احمد متین دفتری رئیس کل کشاورزی شد ولی در آن سمت دوامی نکرد و حاکم لرستان و بروجرد شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ ابتدا فرمانده لشکر لرستان و سپس فرمانده سپاه جنوب گردید. تاجبخش افسری فوق‌العاده شجاع، جدی و به تمام معنی نظامی بود. در حدود ۱۳۳۰ در سنی قریب ۷۰ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تازیانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران سرزمین تازیان (عربستان)

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

تبریزی بناء، شمس‌الدین محمد

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س نهم ق)، معمار. از بناهای وی، مسجد شاه مشهد است که دارای گنبد بزرگ کاشی‌کاری و ایوان و دو مناره می‌باشد. از متن کتیبه‌ی ایوان بنا معلوم است که ساختمان آن در ماه رجب سال ۸۵۵ هجری پایان یافته است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی (۷۲).

تبریزی، محمدجواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۸ در کاشان. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد هنرسرای عالی شد و در رشته‌ی برق و مکانیک، درجه‌ی مهندسی گرفت. ابتدا در وزارت پیشه و هنر استخدام شد. چند سالی در آنجا بود تا اینکه در معیت حبیب نفیسی و چند نفر دیگر وزارت کار را تأسیس کردند. در تشکیلات اولیه‌ی وزارت کار، چندی ریاست کار آبادان و ریاست کار خوزستان با او بود. سپس به وزارت کشور انتقال یافت و مدارجی را در آن وزارتخانه طی کرد. اهم مشاغل وی عبارت است از: فرمانداری اراک، فرمانداری شمیران، فرمانداری کل لرستان، فرمانداری تهران، مدیرکلی وزارت کشور و استانداری استان هرمزگان. در زمان استانداری وی، جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک به تصرف ایران درآمد. در مأموریت اخیر خود با دریابُد رسائی فرمانده‌ی نیروی دریائی که در بندرعباس مقیم بود، اختلافاتی پیدا کرد که سرانجام به برکناری‌اش منجر گردید. از جوانی با مطبوعات همکاری داشت و مقالاتی در زمینه‌های مختلف می‌نوشت. پس از بازنشستگی، خاطرات علی‌اکبر ارداقی عضو مؤسس کمیته‌ی مجازات و پدر زن خود را به رشته‌ی تحریر کشید و بسیاری از مطالبی را که برای مورخین مجهول بود، روشن ساخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تجار، راضیه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

راضیه تجار در ۵ آذر ۱۳۲۶ در تهران متولد شد.وی دارای مدرک کارشناسی روانشناسی است.. ایشان از فعالان عرصه نویسندگی هستند و همچنین تاکنون مسئولیتهای ادبی ـ هنری زیادی را بر عهده داشته‌اند.از آن جمله اند :دبیر انجمن قلم ایران ، عضو شورای سردبیری فصلنامه ادبیات داستانی به مدت ۶ سال ، مدرس داستان نویسی در دانشکده صدا و سیما ، عضو شورای سیاستگذاری واحد ادبیات حوزه هنری ، عضو شورای ادبی بنیاد حفظ آثار و نشر دفاع مقدس، مسئول صفحه شهرزاد روزنامه جام جم .گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : داستان نویستحصیلات رسمی و حرفه ای : تجار دارای مدرک کارشناسی روانشناسی استمشاغل و سمتهای مورد تصدی : راضیه تجار از فعالان عرصه نویسندگی هستند و همچنین تاکنون مسئولیتهای ادبی ـ هنری زیادی را بر عهده داشته‌اند. حضور در شورای بررسی داستان و کارگاه قصه و رمان حوزه هنری، ارشاد، بنیاد شهید، بنیاد جانبازان، مدرس داستان‌نویسی (دانشگاه صدا و سیما)، مسئولیت جلسات نقد و بررسی داستان (سه‌شنبه‌ها در حوزه هنری) به مدت ۱۶ سال، همکاری با روزنامه جام‌جم، مجله زن روز، مجله سروش، عضو شورای هنر، تدریس در خانه داستان فرهنگسرای انقلاب، هلال احمر و سردبیری ادبیات داستانی و دبیری انجمن قلم ایران از بدو تأسیس از جمله فعالیتهای ایشان در عرصه فرهنگی ـ هنری است.جوائز و نشانها : رمانهای «کوچه اقاقیا»، «نرگسها» و «هفت بند» از این نویسنده به‌عنوان رمان برتر یک دهه در آموزش و پرورش انتخاب شدند.همچنین راضیه تجار به‌عنوان نویسنده زن برگزیده ادبیات هشت سال دفاع مقدس از سوی حوزه هنری برگزیده شدندآثار : آرام شب بخیر! (مجموعه داستان) ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: سوره مهر – ۰۵ اردیبهشت، ۱۳۸۴ ۲ آواز پرواز ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: نشر شاهد – ۰۱ مرداد، ۱۳۸۷ ۳ بانوی آبی ها: زندگینامه ی داستانی خلبان شهلا ده بزرگی ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: نهاد ریاست جمهوری، مرکز امور زنان و خانواده – ۳۰ مرداد، ۱۳۸۷ ۴ بانوی رنگین کمان: زندگینامه ی داستانی اشرف قندهاری (بهادرزاده) ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: نهاد ریاست جمهوری، مرکز امور زنان و خانواده – ۳۰ مرداد، ۱۳۸۷ ۵ جای خالی آفتابگردان ها ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: خورشید باران – ۰۴ اردیبهشت، ۱۳۸۴ ۶ سه شنبه های عزیز، داستانهای کوتاه کوتاه ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: پنجره ای به روشنایی – ۱۳۸۱ ۷ شهید شیرودی ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: مدرسه – ۲۸ آبان، ۱۳۸۶ ۸ فانوسی بیفروز (مجموعه داستان) ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: سوره مهر – ۰۴ اردیبهشت، ۱۳۸۵ ۹ کوچه اقاقیا، رمان ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: سوره مهر – ۱۳۸۳ ۱۰ گمان مبر که شعله بمیرد، براساس زندگینامه شهید محمد سلیمانی ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار ناشر: نسل کوثر – ۱۳۸۱ ۱۱ هم سیب، هم ستاره ویژگی اثر : پدیدآورنده: راضیه تجار، ریحانه مولوی () ناشر: توسعه کتاب ایران – ۰۶ مرداد، ۱۳۸۷

تجدد، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به شیخ‌العراقین‌زاده، در ۱۲۶۷ در عراق متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی کربلا و نجف شد و علاوه بر تحصیل زبان و ادبیات فارسی و عربی، معالم و رسائل و فقه و اصول را نزد اساتید به خوبی آموخت و چندی نیز

دروس خـارج فقه و اصول را تلمـذ نمود. در ۱۲۹۸ به اتفـاق برادرش زین‌العابـدین رهنمـا، به ایران بازگشت و در محافل و مجالس سیاسـی ایران رفت و آمـد پیـدا کرد. رهنمـا امتیـاز روزنـامه‌ی ایران را گرفته، به انتشار آن مبادرت کرد. تجـدد که در آن تاریـخ به شیـخ‌العراقین‌زاده مازنـدرانی معروف بـود، روزنـامه‌ای بـه نـام تجـدد دائر نمـود. در انتخابـات دوره‌ی چهـارم مجلس شـورای ملی، شیخ‌العراقین‌زاده از ساری به وکالت انتخاب شـد و از همان روزهای اول، وکیل پرتلاش و فعال و جنجالی بود ولی تدریجاً راه خود را پیدا کرد و جزو طرفداران سردارسپه وزیر جنگ شد و در راه موفقیت او قدم برداشت.

روزنامه‌ی تجدد در ۱۳۰۲ در جهت سردارسـپه انتشار یافت و یک هیئت تحریریه قوی که همه‌ی آنان نماینده‌ی مجلس شورای ملی بودند، روزنامه را اداره می‌کردند. آن عده عبارت بودند از: تدین، عدل‌الملک دادگر، سرکشیک‌زاده، علی‌اکبر داور، شریعت‌زاده، مشاراعظم و دبیراعظم بهرامی. این روزنامه که در آغاز تغییر و خلع سلطنت از قاجاریه تأسیس شده، ارگان فرقه‌ی دموکرات مستقل ایران بود.

شیخ‌العراقین‌زاده در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی مجدداً از ساری به وکالت مجلس انتخاب شد و یکی از طرفداران پروپا قرص سردارسپه بود. در اسفند ۱۳۰۲ در روزنامه‌ی خود قطعنامه‌ای را مشتمل بر چهار ماده انتشار داد که عبارت بود از خلع احمد میرزا از سلطنت، تغییر قانون اساسـی از طرف مجلس شورای ملی، اجرای مفاد قطعنامه توسط حکام و اجرای مفاد قطعنامه به وسیله‌ی وکلای مجلس. این قطعنامه که مقدمه‌ی خلع احمدشاه از سـلطنت و تغییر رژیم از سـلطنتی به جمهوری بود، با مخالفت سید حسن مدرس و عده‌ی زیادی از روحانیون روبرو شد و جنجال بزرگی در کشور پیش آورد که سردارسپه ناچار شد تغییر رژیم را منتفی نماید.

تجـدد در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی، از نمایندگان برجسـته و از طرفداران انقراض قاجاریه بود و در این راه مجاهدت زیادی معمول داشت. پس از خلع احمـدشاه و تفویض سـلطنت به رضاخان، روزنامه‌ی تجـدد تعطیل شد و صاحب آن بنا به دعوت مرحوم علی‌اکبر داور، به خـدمت قضا دعوت گردید و با رتبه‌ی ۹ قضائی، چنـدی رئیس استیناف کرمان و زمانی رئیس دادگستری خراسان و مدتی مسـتشار دیوان کشور شد. در ۱۳۱۴ رضاشاه به عده‌ای از رجال کشور بدبین شد و آنها را دسـتگیر و زندانی نمود، از جمله همین محمدرضا تجدد و برادرش زین‌العابدین رهنما مدیر روزنامه‌ی ایران و وکیل مجلس بود. چندی در زندان بسر بردند تا هر دو برادر به عراق تبعیـد شدنـد. پس از اسـتعفا و خروج رضاشـاه، هر دو برادر به ایران بازگشـتند و مجـدداً فعالیت سیاسـی خود را آغاز نمودنـد. محمـدرضا تجدد در ۱۳۲۰ در کـابینه‌ی محمـدعلی فروغی، به معـاونت وزارت فرهنـگ انتخـاب شـد و چنـدی هم معاون وزارت دادگستری بود تا در دوره‌ی چهاردهم از ساری به وکالت مجلس شورای ملی برگزیده شد.

تجـدد مردی دانشـمند و باسواد بود. او با ترجمه‌ی کتاب معروف الفهرست ابن‌نـدیم بغـدادی از عربی به فارسـی، خدمت فرهنگی و علمی بزرگی انجام داد. در ۱۳۵۲ در ۸۵ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تجدد، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۷، فرزند محمدرضا شیخ‌العراقین‌زاده مازندرانی. تحصیلات مقدماتی خود را در تهران انجام داد و ابتدا به خدمت وزارت دادگستری درآمـد و بعـد به بانک ملی منتقل شد. در ۱۳۱۲ به اروپا رفت و در رشـته‌ی اقتصاد و حقوق در آلمان تحصـیل کرد. در ۱۳۲۰ به ایران بازگشت و در بانک صنعتی و معدنی ایران استخدام شد و به معاونت مالی آن بانک انتخاب گردید. در ۱۳۲۸ بانک

بازرگانی ایران را که اولین بانک خصوصی در تاریخ بانکداری ایران است، تأسیس نمود و شعب ساختمان‌های بانک شاهنشاهی سابق را به ثمن بخس (سه میلیون و پانصد هزار تومان) خریداری نمود. در دوره‌ی هیجدهم از طرف مردم ساری به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. در ۱۳۳۶ دکتر منوچهر اقبال او را به سمت وزیر بازرگانی معرفی کرد و قریب یک سال در این سمت باقی ماند. دبیرکلی شورای عالی اقتصاد نیز با وی بود. علت برکناری‌اش از وزارت بازرگانی اختلاف نظری بود که بین شاه و او در مورد ایجاد هتل هیلتون وجود داشت. تجدد با ایجاد چنین تأسیساتی جداً مخالف بود. چون مخالفت خود را پس نگرفت، شاه به او تکلیف استعفا نمود. در دوره‌ی چهارم سنا، سناتور مازندران شد و چهار دوره‌ی متوالی در این سمت باقی بود. وی اولین کسی بود که بانک خصوصی را در ایران تشکیل داد و در کار بانکداری توفیق زیادی پیدا کرد. خوش‌فکر، اقتصاددان و به معنای واقعی بانکدار بود. در جنب سیاست و بانکداری، شخصاً به امور تجاری و شهرک‌سازی هم مشغول بود. در سن ۷۱ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تجلایی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی تجلایی : قائم مقام فرمانده قرارگاه ظفر وفرمانده طرح وعملیات قرارگاه خاتم الانبیاء(ص) (ستاد کل نیروهای مسلح)

سال ۱۳۳۸ در شهرستان تبریز به دنیا آمد . پس از سپری کردن دوران دبستان ، راهی دبیرستان تربیت تبریز شد ، و دیپلم خود را در رشته ریاضی گرفت . تجلایی در همین دوران ، توسط ساواک احضار شد ، چرا که از امضاء برگه عضویت حزب رستاخیز امتناع ورزیده بود . با آغاز حرکت مردم علیه رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۷ ، تجلایی نیز فعالیت خود را شروع کرد . او در تمامی تظاهرات و اجتماعات مردمی علیه رژیم پهلوی حضور فعال داشت و به چاپ و پخش اعلامیه ها مشغول بود .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، تجلایی در سال ۱۳۵۸ ، به عضویت سپاه پاسداران درآمد و یک دوره آموزشی نظامی پانزده روزه را زیر نظر سعید گلاب بخش – معروف به « محسن چریک » – در سعد آباد تهران گذراند .

تجلایی که در امر آموزش فنون رزمی مهارت زیادی کسب کرده بود ، پس از مدتی ، در پادگان سیدالشهداء به عنوان مربی آموزشی مشغول به کار شد . او در آموزش نظامی بسیار جدی و سخت گیر بود و می گفت :

من در عمر خود پانزده روز آموزش دیده ام و فردی به نام محسن چریک به من آموزش داده و گام از گام که برداشته ام ، تیری زیر پایم کاشته است . اکنون می خواهم با پانزده روز آموزش ، شما را به جنگ ضد انقلاب در کردستان ، پاوه و گنبد آماده کنم و اگر در اثر ضعف آموزشی یک قطره از خون شما بریزد ، من مسئولم و فردای قیامت باید جوابگو باشم .

سختگیری وی در آموزش به حدی بود که در میان نیروها به « علی رگبار » معروف بود . نقل است که روزی حاج مقصود تجلایی – پدر علی – در میان داوطلبان آموزش نظامی بود و هر بار که چشمان علی به پدر که در خار و خاشاک سینه خیز می رفت ، تلاقی می کرد ، بدنش سست می شد و بغض گلویش را می فشرد .

علی تجلایی به کارش عشق می ورزید . وقتی به منطقه جنگی می رفت ، شرایط را به دقت می سنجید و برحسب نیاز و نوع منطقه عملیاتی ، آموزش های لازم را ارائه می کرد و طرح های نو در امر آموزش تدوین می کرد . او می گفت :

قصد دارم طی پانزده روز آموزش ، نیرویی تربیت کنم که نه تنها جسارت روبرو شدن با خطرهای بزرگ را داشته باشد ، بلکه

بتواند در میدان رزم با لشکر مجهز و دوره دیده دشمن حرف اول را بزند .
پس از مدتی به کردستان رفت و به مبارزه با ضد انقلاب منطقه پرداخت . بعد از آن ، مأموریت یافت به اتفاق چند تن راهی افغانستان شود ، تا علیه نیروهای متجاوز شوروی ، مردم مسلمان آن کشور را یاری کند . او برای ورود به افغانستان که مرزهایش تحت کنترل شدید ارتش سرخ بود ، از شناسنامه افغانی استفاده کرد . در پاکستان ، تجلایی برای تأسیس مرکز آموزش فرماندهی برای مجاهدین افغانی ، حفاظت از نماینده امام در افغانستان ، و حمل وجه نقد برای مجاهدین ، برنامه دقیقی تهیه کرد . در افغانستان ، حدود سیصد نفر از مجاهدین افغانی که اغلب سطح علمی بالایی داشتند ، زیر نظر تجلایی آموزش دیدند . به ابتکار او ، در چندین نقطه افغانستان ، راهپیمایی هایی علیه آمریکا ترتیب داده شد . او اغلب اوقات به مناطق پدافندی مجاهدین می رفت و چگونگی گسترش خط پدافندی ، آرایش سلاح و نیرو و حدود ارتش را برای آنها تشریح می کرد . تجلایی و یارانش چهار ماه تمام به آموزش فرماندهان افغانی پرداختند و به ایران بازگشتند ، چرا که جنگ ایران و عراق آغاز شده بود . تجلایی بلافاصله پس از ورود به ایران ، راهی جبهه های جنوب شد و در نبردهای دهلاویه شرکت جست و پس از آن در حماسه سوسنگرد ، حضور فعالی داشت . در همین زمان ، مرتضی یاغچیان و یارانش ، سه شبانه روز در بستان با سلاح سبک در مقابل نیروهای زرهی عراق مقاومت کردند . با نزدیک شدن نیروهای دشمن ، قرار شد شهر را تخلیه کنند تا هواپیماهای خودی شهر را بمباران کنند . چنین اتفاقی رخ نداد و شهر بستان به دست نیروهای عراقی افتاد . رزمندگان پس از درگیری با تانکهای عراقی و منهدم کردن عده ای از آنها ، پیاده به سوی سوسنگرد عقب نشینی کردند و عازم دهلاویه (یکی از روستاهای نزدیک سوسنگرد) شدند تا در آنجا ، خط پدافندی ایجاد کنند تا دشمن نتواند از پل سابله عبور کند . با ورود علی تجلایی و یارانش ، نیروهای رزمنده جانی دوباره گرفتند . ابتدا به ارزیابی موقعیت دشمن و نیروهای خودی پرداخت و طرح های خود را ارائه کرد . ابتدا تصمیم این بود که دشمن پیشروی کند و رزمندگان دفاع کنند ، اما علی تجلایی طرح دیگری داشت . بر طبق نظر او ، رزمندگان می بایست نظم و سازمان دشمن را بر هم زنند . همان شب با فرماندهی تجلایی ، اولین شبیخون به دشمن انجام شد و این کار تا چند شب ادامه یافت . عراقی ها با تمام ادوات سنگین خود ، دهلاویه را زیر آتش گرفتند . تجلایی در فکر عقب نشینی نبود و می خواست تا آخرین نفس بجنگد . عملیات عراقی ها به دهلاویه در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۵۹ آغاز شد . در طی این عملیات ، دشمن تا نزدیکی پادگان حمیدیه پیش رفت و دهلاویه را در محاصره کامل قرار داد . در سوسنگرد هیچ نیروی کمکی وجود نداشت . هدف اصلی دشمن ، تصرف سوسنگرد بود . تجلایی پس از بررسی مجدد منطقه ، بر آن شد تا نیروها را به عقب برگرداند و به دستور او ، نیروها به سوسنگرد عقب نشینی کردند . توپهای عراقی آتش سنگینی را روی شهر می ریختند . مرتضی یاغچیان به شدت زخمی شده بود ، با این حال او رزمندگان را به مقاومت تا پای جان دعوت می کرد و از آنها خواست اسلحه ای برایش فراهم کنند تا در لحظه ورود عراقی ها به شهر ، با تن زخمی دفاع کند ؛ و تجلایی درصدد بود تا در اولین فرصت ، زخمی ها را از سوسنگرد خارج کند . سرانجام تمامی مجروحان با قایق به آن سوی کرخه منتقل شدند . از حمیدیه فرمان رسید شهر را تخلیه کنند . از ۱۸۰۰ نیروی مسلحی که تجلایی سازماندهی کرده بود ، حدود ۱۵۰ نفر باقی مانده بودند . تجلایی به آنها گفت : « هر کس می خواهد سوسنگرد را ترک کند ، همچون شب عاشورا می تواند از تاریکی استفاده کند و از طریق رودخانه و جاده خاکی ، به اهواز برود . » دشمن هر لحظه پیشروی می کرد و از بی سیم اعلام عقب نشینی می شد . نیروهای عراقی تا کنار کرخه رسیده بودند که تجلایی در عرض رودخانه طنابی کشید تا نیروها از رودخانه عبور کنند . فقط چند تن باقی مانده بودند . تجلایی برای شناسایی مسیر رودخانه ، از بقیه جدا شد و در کنار رودخانه به تکاوران عراقی برخورد . آنها می خواستند او را زنده دستگیر کنند و برای گرفتن اطلاعات ، به آن طرف کرخه ببرند . وی به سوی آنها شلیک کرد و یک نفر را کشت و بقیه فراری شدند . در این زمان تجلایی و نیروهایش تصمیم می گیرند در سوسنگرد بمانند و به شهادت برسند . او با خونسردی و اطمینان به ساماندهی نیروها پرداخت . به دستور او نیروهایی که

در اطراف شهر پراکنده بودند ، جمع شدند و در گروه های نه نفری ، در مناطق مختلف شهر مستقر شدند . تجلایی برای نیروهایی که سی و پنج نفر بیش نبودند ، صحبت کرد و به آنها گفت : « آیا حاضرید امشب را بخریم ؟ بیایید بهشت را برای خود بخریم . » رزمندگان از لحاظ آب در مضیقه بودند و به ناچار از آبهای کثیف گودالها استفاده می کردند و تانکهای عراقی از سمت بستان و حمیدیه به طرف شهر در حال پیشروی بودند . از هر طرف باران خمپاره می بارید . تجلایی دستور داد تا نیروها به حوالی دروازه اهواز بروند ، چرا که دشمن وارد شهر شده بود . در یکی از کوچه ها ، با نیروهای عراقی درگیر شدند . پس از رهایی از این درگیری ، نیروهای باقیمانده از یکدیگر حلالیت طلبیدند . عراق با چهار تیپ زرهی و پیاده وارد شهر شده بود ، در حالی که تعداد رزمندگان مدافع شهر ، به دویست نفر نمی رسید . در این حین ، تجلایی از ناحیه کتف زخمی شد ، ولی با بستن یک تکه پارچه سفید روی زخم ، به فعالیت خود ادامه داد و عملاًـ فرماندهی عملیات شهر سوسنگرد را به عهده داشت . با ادامه درگیری ، موشکهای آر.پی.چی و مهمات رزمندگان تمام شد ، به طوری که رزمندگان روی زمین در جستجوی فشنگ بودند . تجلایی گفت : « شهر در آتش می سوخت ... صدای ناله زخمی ها از مسجد و خانه ها در شهر می پیچید . » تانکهای عراقی بسیار نزدیک شده بودند . تجلایی سه راهی و کوکتل درست می کرد . مقداری مهمات در ساختمان های سازمانی وجود داشت و رسیدن به آنجا با توجه به آتش دشمن ، امری غیر ممکن می نمود . تجلایی ، تویوتایی را که لاستیک نداشت و بسیار آهسته حرکت می کرد ، سوار شد و به وسط چهار راه رفت . سیل رگبار دوشکا به طرفش سرازیر شد . نیروهای عراقی به داخل خانه های سازمانی نفوذ کرده بودند . وی پس از رسیدن به آنجا چهل دقیقه یک تنه با آنها جنگید و مهمات را برداشت و به سوی رزمندگان بازگشت . همرزمانش می گویند :

با چشم خود عنایت و لطف خدا را دیدیم . گویی حایلی نفوذناپذیر از هر طرف ماشین را حفاظت می کرد .

وقتی از ماشین خارج شد ، غرق در خون بود . گلوله کالیبر ۷۵ به رانش خورده بود . وی را به مسجد انتقال دادند و گلوله را از رانش بیرون آوردند . تجلایی با زخمی که در بدن داشت ، دوباره به راه افتاد . تلفن سالمی پیدا کرد . به تبریز زنگ زد و با آیت الله سیداسدالله مدنی صحبت کرد و از کوتاهی فرمانده کل قوای وقت (بنی صدر) و تنهایی نیروها سخن گفت .آیت الله مدنی که پشت تلفن می گریست ، بلافاصله خود را به امام رساند و به دنبال آن فرمان داد سوسنگرد هر چه سریعتر باید آزاد شود و نیروهایی که در آنجا هستند از محاصره خارج شوند . ارتش به دستور بنی صدر وارد عمل نمی شد . نیروهای رزمنده در حالی که بسیار خسته بودند و در شرایط سختی به سر می بردند ، شش روز تمام مقاومت کردند ، به گونه ای که عراقی ها را به شدت خسته و عصبانی کرده بودند . از نیروهای حاضر ، تنها سی نفر باقی مانده بودند . در ۲۶ آبان ۱۳۵۹ ، توان رزمی رزمندگان به پایان رسید ، تا این که نیروهای سپاه وارد عملیات شدند و همراه هوانیروز و توپخانه ارتش ، به نیروهای عراقی یورش بردند . نیروهای خسته همپای نیروهای تازه نفس ، شهر را از عراقی ها پاکسازی کردند . بدین ترتیب ، سوسنگرد آزاد شد . زخمهای تجلایی عفونت کرد و او را به تهران اعزام کردند .

در عملیات محور دهلاویه فرمانده و در عملیات سوسنگرد معاون عملیات سپاه بود .

تجلایی در سال ۱۳۶۰ ، با خانم انسیه عبدالعلی زاده ازدواج کرد ، اما این تحول در زندگی هم نتوانست او را از حضور در جبهه دور سازد .

بعد از آن به عنوان فرمانده گردان های شهید آیت الله قاضی طباطبایی و شهید آیت الله مدنی (نیروهای اعزامی آذربایجان) به جبهه اعزام شد . ابتدا در جبهه های نبرد پیرانشهر ، مسئول عملیات بود . پس از آن در عملیات فتح المبین ، در فروردین ۱۳۶۱ ، با سمت فرماندهی گردانهای آیت الله مدنی و آیت الله قاضی طباطبایی شرکت جست . تجلایی پیش از عملیات ، با نیروها بسیار صحبت می کرد و از تشکیل محافل دعا و توسل غافل نمی شد . وی مدام نگران این بود که مبادا پیش از عملیات ، نیروها بمباران

شوند . لذا به شدت مسئله استتار را برای همه رزمندگان توجیه می کرد . گردان تجلایی در عملیات فتح المبین ، در ارتفاعات میش داغ موضع گرفت تا هنگام درگیری دیگر گردانها ، نیروهای احتیاط دشمن را در هم بکوبند . این طرح توسط تجلایی ریخته شده بود . نیروهای دشمن با دیدن گردان تجلایی آتش سنگین را به روی آن ریخت . با این حال دشمن نیروهای تازه نفس خود را به منطقه اعزام کرد . تجلایی تصمیم گرفت برای ایجاد رعب و به هم ریختن سازمان نیروهای دشمن ، یک سری کارهای ایذایی انجام دهد و برای این منظور با دو دسته نیروها به خاکریز عراقی ها زد . این کار تجلایی در آن روزها بسیار با اهمیت بود . در یک عملیات ایذایی ، تجلایی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و از ناحیه پا مجروح شد . ولی با آنکه زخمش کاری بود ، تا اتمام مدت مأموریت گردان در منطقه ماند . تجلایی و یارانش پس از بازگشت به تبریز مورد استقبال مردم قرار گرفتند . او مدتی بعد دوباره عازم جبهه شد و در عملیات بیت المقدس با سمت جانشین تیپ عاشورا شرکت جست . در طی این عملیات ، علی تجلایی ، خاکریزی طراحی کرد که به هنگام یورش دشمن ، مانع از پیشروی آن می شد . پس از عملیات بیت المقدس ، عملیات رمضان شروع شد . تیپ عاشورا مأموریت خود را به شایستگی در منطقه پاسگاه زید به انجام رساند . بعد از آن ، در تیرماه ۱۳۶۱ ، مأموریت یافت که در اجرای مرحله ای دیگر از این عملیات در شلمچه وارد عمل شود . تجلایی به همراه برادر کوچکترش - مهدی - در بهمن ماه ۱۳۶۱ ، در عملیات والفجر مقدماتی شرکت داشت و مهدی در منطقه عملیاتی در میدان مین به شهادت رسید . علی بر آن بود که پیکر برادر را برگرداند ، همانطوری که اجساد بسیاری از شهدا را برگردانده بود . پس از شهادت برادر ، به اصغر قصاب عبداللهی گفت : این چه سری است که برادران کوچکتر ، برادران بزرگ خود را اصلاً در شهادت مراعات نمی کنند ، سبقت می گیرند و زودتر از برادر بزرگشان به مقصد می رسند .

و این در حالی بود که اصغر قصاب عبداللهی نیز از پیشدستی برادر کوچکترش - مرتضی - گله مند بود . علی برای آوردن جنازه برادر که در منطقه دشمن افتاده بود ، شبانه راهی شد . وقتی که با زحمات و خطرات زیاد جنازه شهید را آورد ، متوجه شد نامش مهدی است و بسیار به برادرش مهدی شبیه است ، اما خود او نیست . با این حال خوشحال شد و گفت : « او را که آوردم انگار برادر خودم مهدی را آوردم . »

علی تجلایی در سال ۱۳۶۲ ، به سمت معاونت آموزشهای تخصصی سپاه منصوب می گردد و در تنظیم و تدوین دستاوردهای عملیات کوشش بسیار می کرد .

در سال ۱۳۶۲ ، در عملیات والفجر ۲ شرکت کرد و بعد از آن به تهران اعزام گردید تا دوره دافوس را بگذراند . در همین زمان دخترش حنانه به دنیا آمد . با وجود کار بسیار و تحصیل و مباحث فشرده ، همه وظایف خانه را خود انجام می داد .

در عملیات خیبر نیز شرکت کرد . پس از آن مسئولیت طرح و عملیات قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) به او واگذار شد .

علی تجلایی ، صبحدم روز ۲۹ بهمن ۱۳۶۳ ، عازم جبهه شد و قبل از حرکت همسرش را به حضرت فاطمه (س) قسم داد و حلالیت طلبید و گفت :مرا حلال کنید . من پدر خوبی برای بچه ها و همسر خوبی برای شما نبوده ام . حالا پیش خدا می روم .... مطمئنم که دیگر برنمی گردم .

همیشه می گفت : « خدا کند جنازه من به دست شما نرسد . » گفتم : چرا ؟ گفت :

برادران ، بسیار به من لطف دارند و می دانم که وقتی به مزار شهیدان می آیند ، اول به سراغ من خواهند آمد اما قهرمانان واقعی جنگ ، شهیدان بسیجی اند . دوست ندارم حتی به اندازه یک وجب از این خاک مقدس را اشغال کنم . تازه اگر جنازه ام به دستتان برسد یک تکه سنگ جهت شناسایی خودتان روی مزارم بگذارید و بس .

در این عملیات ، تجلایی به سمت جانشین قرارگاه ظفر منصوب شد . قبل از عملیات بدر به یکی از همرزمانش گفت که دیگر نمی خواهد پشت بی سیم بنشیند و می خواهد همچون یک بسیجی گمنام در عملیات شرکت کند . او همچون یک بسیجی گمنام همراه

سایر بسیجیان راهی خط مقدم شد . تصور می کردند وی به خاطر مسائل امنیتی با شکل و شمایل یک بسیجی ساده برای ارزیابی کیفیت نیروها یا به خاطر یک سری مسائل محرمانه در خط مقدم حضور یافته است ، غافل از این که او آمده بود تا مثل یک بسیجی در عملیات شرکت کند .

تجلایی سوار بر پشت کمپرسی با گروهان ۳ گردان امام حسین (ع) ، با فرماندهی گروهان شهید خلیلی نوبری ، عازم هورالعظیم شد . در جنگ از خود رشادت های بسیار نشان داد ، به گونه ای که آنهایی که او را نمی شناختند ، نام و نشانش را از هم می پرسیدند و آنهایی که می شناختند ، از جرئت و جسارتش به شگفت آمده بودند . از قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) گروهی را فرستاده بودند تا هر طور شده او را پیدا کنند و برگردانند اما او را نیافتند .

نیروهای اصغر قصاب عبداللهی ، فرماندهٔ گردان امام حسین از لشکر عاشورا ، تصمیم داشتند اتوبان بصره – العماره را تصرف نمایند . تجلایی با آنها به راه افتاد . اصغر قصاب برای بچه ها صحبت می کرد و پس از او علی تجلایی به سخن آمد .

امشب مثل شبهای گذشته نیست . امشب ، شب عاشورا را به یاد بیاورید که حسین چگونه بود و یارانش چگونه بودند ... امشب من هم با شما خواهم رفت و پیشاپیش ستون حرکت خواهم کرد .

اصغر قصاب تلاش بسیار کرد تا او را بازگرداند ، اما او رضایت نداد . همه با آب دجله وضو ساختند و از دجله گذشتند . اتوبان از دور نمایان شد . عده ای از رزمندگان و پیشاپیش همه علی تجلایی به خاکریز دشمن زدند و از آن گذشتند و به آن سوی اتوبان رفتند . یکی از نیروهای گردان امام حسین (ع) می گوید ، نیروهای دشمن در کانال مستقر بودند . با فرمان تجلایی ، رزمندگان به جای پنهان شدند به سوی آنها یورش بردند و همه را از پا درآوردند . تجلایی بی امان می جنگید و پیشاپیش همه بود . گردان سیدالشهداء قرار بود از طرف روستای القرنه پیشروی کند ، اما خبری از آنها نبود . عده ای به سوی روستا روان شدند اما بازنگشتند و عده ای دیگر اعزام شدند که از آنها هم خبری نشد . اصغر قصاب و علی تجلایی تصمیم گرفتند به طرف روستا حرکت کنند . تانکهای دشمن از اتوبان می آمدند و نیروهای رزمنده عملاً در محاصره دشمن قرار گرفته بودند . به طرف روستای القرنه حرکت کردیم . خاکریزی بلند در نزدیکی روستا بود ، در پشت آن پنهان شدیم و مدتی بعد درگیری آغاز شد . روستا پر از نیروهای عراقی بود که در پشت بامها مستقر بوده و بر همه جا مسلط بودند . نیروهای عمل کننده تمام شد . اصغر قصاب در شیب خاکریز تیری به دهانش اصابت کرده و از پشت سرش درآمده و به شهادت رسید . تجلایی بسیار ناراحت بود اما با اطمینان کار می کرد . بی سیم چی گردان سیدالشهدا از راه رسید و گفت : « گردان نتوانست از روستا عبور کند و فقط من رد شدم . » صدای تانکهای دشمن از طرف اتوبان هر لحظه شنیده می شد . تعداد نفرات خودی تنها شش نفر بودند و با خاکریز بعدی حدود پانزده متر فاصله داشتند . تجلایی به سوی خاکریز بعدی رفت . او لحظه ای بلند شد تا اطراف را نگاه کند که ناگهان تیری به قلبش اصابت کرد . خیلی آرام و آهسته دراز کشید ، بی آنکه دردی از جراحت بر رخسارش هویدا باشد . با دست اشاره کرد که آن اشارت را درنیافتیم . تجلایی پیش از حرکت به همه گفته بود : « با قمقمه های خالی حرکت کنید چون ما به دیدار کسی می رویم که تشنه لب شهید شده است . » آرام چشمانش را بست و صورتش گلگون شد .

مهدی تجلایی در بهمن ۱۳۶۱ ، در عملیات والفجرمقدماتی به شهادت رسید و جنازه او در منطقه عملیاتی باقی ماند . در سال ۱۳۷۳ ، پیکرمطهرش کشف و به زادگاهش انتقال یافت ، اما پیکر علی ...

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

تدن یا خذین

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران ناحیه شاش یا چاچ در شمال جیحون

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

تدین، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید محمدتقی روضه‌خوان بیرجندی، متولد ۱۲۶۰ در بهلگرد یکی از دهات بیرجند. جامع‌المقدمات، قرآن و شرعیات را در موطن خود فراگرفت و برای تکمیل تحصیل به مشهد رفت، در سلک طلاب علوم دینی قرار گرفت و به تحصیل در فقه و اصول پرداخت. از حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد کاملاً استفاده کرد. مخصوصاً در منطق و علم کلام و بیان در میان طلاب جوان آن روز شهرتی بسزا یافت. در ۲۳ سالگی برای درک محضر علمای دیگر به تهران آمد تا پس از توقفی کوتاه، به نجف مشرف شود، ولی وجود چند تن از مدرسین برجسته را در تهران مغتنم دانست و به درک فیض محضر آنان پرداخت. در مدرسه‌ی سید نصرالدین به تحصیل علوم عقلی و همچنین ریاضیات پرداخت و مدتها نزد سرتیپ عبدالرزاق بغایری ریاضی تحصیل می‌نمود. ضمناً به تأسیس مدرسه‌ای به نام مدرسه‌ی تدین در بازار همت گماشت. استعداد و پشتکارش باعث شد که به زودی در فقه و اصول و ادبیات عرب و ریاضی و منطق پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نماید. خود نیز در چند حوزه‌ی درسی به تدریس می‌پرداخت.

در اوایل مشروطیت، به اقتضای جوانی، رشته‌ی تحصیل و تدریس را موقتاً کنار گذاشته، در صف مجاهدین قرار گرفت و در ماجرای بـه تـوپ بستن مجلس با جمعی از شاگردان خود، از مجلس و مشروطیت دفاع کرد. پس از استبداد صغیر وارد حزب دموکرات شد و در زمره‌ی مبلغین و خطبای آن حزب درآمد و برای پیشرفت حزب در مجلس به موعظه و تبلیغ پرداخت. در ۱۲۹۵ به انتشار روزنامه‌ی صدای تهران همت گماشت و یکی از موافقین جدی حکومت وثوق‌الدوله و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بود و در محاسن و منافع قرارداد مقالات متعددی می‌نوشت. در انتخابات دوره‌ی چهارم کاندیدای مردم تهران شد و از طرف حزب دموکرات نماینده‌ی مجلس گردید. اطلاعات وسیع و تسلط او بر نطق و بیان موجب شد که به زودی جای خود را در مجلس باز کند و مورد توجه دولت و ملت قرار بگیرد. در وزارت معارف آن روز به عضویت شورای عالی برگزیده شد. در انتخابات دوره‌ی پنجم از طرف مردم بیرجند به وکالت رسید و در انتخابات هیئت رئیسه، مؤتمن‌الملک به ریاست و او به نیابت انتخاب شدند. در انتخابات دوره‌ی ششم از بیرجند به وکالت رسید و رئیس مجلس شد. در آبان ۱۳۰۴ مؤتمن‌الملک از ریاست مجلس کناره‌گیری کرد. به مستوفی‌الممالک مراجعه شد و او کتباً و شفاهاً رد کرد و اداره‌ی مجلس به عهده‌ی تدین قرار گرفت. هنگام خلع حکومت قاجاریه و تصویب ماده‌ی واحده و تفویض حکومت موقتی به رضاخان، جلسات را با سمت نایب‌رئیس اداره می‌کرد. پس از خاتمه‌ی کار قاجاریه، به ریاست مجلس انتخاب گردید. در بهمن ماه ۱۳۰۵ که مستوفی‌الممالک در کابینه‌ی خود تغییراتی داد، او را به سمت وزیر معارف معرفی کرد. حاج مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیر بعدی نیز وزارت معارف را به عهده‌ی او گذاشت. قریب یک سال وزیر معارف بود. با قدرتی که در انجام امور داشت، جنب و جوش زیادی در آنجا پدید آورد. دست به یک سلسله اقدامات اصلاحی زد؛ از جمله امتیاز حفریات مملکت را که به فرانسوی‌ها داده شده بود، لغو کرد. قانون ورزش اجباری را در

مدارس به تصویب رسانید. مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی را ضمیمه‌ی وزارت فرهنگ کرد. مدارس خارجی در ایران ملزم شدند دروس فارسی و تاریخ ایران را جزء برنامه‌ی خود منظور دارند. قریب دویست باب مدرسه در دهات تأسیس کرد و بالاخره دارالمعلمین شبانه را تشکیل داد.

پس از وزارت معارف، دو سال بیکار بود تا اینکه در ۱۳۰۹ به سمت والی کرمان تعیین گردید و قریب یک سال در این سمت باقی بود. آنگاه به تهران احضار شد و تا شهریور ۱۳۲۰ دور از کارهای سیاسی به خدمات فرهنگی اشتغال داشت. در ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران بنیاد گرفت، عده‌ای از جمله سید محمد تدین برای تدریس دعوت شدند. او برای تدریس ادبیات عربی انتخاب گردید و با نوشتن رساله‌ای دکتر شناخته شد و مقام استادی گرفت و سپس به عضویت فرهنگستان ایران برگزیده شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ بار دیگر وارد صحنه‌ی سیاسی گردید و با مساعدت داماد محمدعلی فروغی، در کابینه‌ی دوم ذکاءالملک، وزیر فرهنگ شد و تا اسفند ۱۳۲۰ در این سمت باقی بود. در بهمن ۱۳۲۱ در کابینه‌ی دوم سهیلی، وزیر مشاور گردید و در اسفند همان سال وزارت خواروبار به عهده‌ی او قرار گرفت و در تیرماه سال ۱۳۲۲ وزیر کشور شد. در دوران وزارت کشور او دو اتفاق مهم به وقوع پیوست: یکی آنکه عده‌ی زیادی از ایرانیان به دست نیروهای متفقین بازداشت و به اراک تبعید شدند و وزیر کشور طی اعلامیه‌ای انتساب آنها را به آلمان رسماً تأیید نمود؛ دوم اینکه انتخابات دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی در زمانی که او تصدی وزارت کشور را داشت، صورت گرفت. مجلس چهاردهم در اسفند ۱۳۲۲ افتتاح و شروع به کار نمود، ولی علی سهیلی خالق مجلس، رأی اعتماد نیاورد و کابینه‌اش سقوط کرد. تدین نیز به دنبال رئیس دولت از کار بی‌کار شد. محصول انتخابات دوره‌ی چهاردهم برای سهیلی و تدین، اعلام جرمی بود که سید مهدی فرخ نماینده‌ی دوره‌ی چهاردهم مجلس از زابل و عضو کابینه‌ی سهیلی، تسیلم داشت. از اتهامات آنها در اعلام جرم، دخالت در انتخابات بندرعباس و بلوچستان بود. البته در تاریخ مشروطیت ایران، انتخابات دوره‌ی چهاردهم از لحاظ آزادی نسبی و عدم دخالت دولت قابل توجه بوده است. سهیلی و تدین تحت تعقیب قرار گرفتند، ولی پرونده‌ی هرکدام جداگانه تنظیم گردید. تدین در اوایل ۱۳۲۶ با حضور کلیه‌ی مستشاران تمیز به ریاست میرزا شفیع جهانشاهی و دادستانی علی هیئت در دیوان عالی کشور تحت محاکمه قرار گرفت و در مدت محاکمه بازداشت بود. پس از بیان ادعانامه‌ی دادستان، تدین به دفاع پرداخت و ضمن حمله به دادستان، درباره‌ی خدمت خود در ادوار مختلف مشروطیت شرح مبسوطی بیان نمود و جریان روی کار آمدن رضاشاه را تشریح کرد. سرانجام دیوان عالی تمیز با اکثریت آراء وی را از اتهامات منتسبه تبرئه نمود. تدین پس از برائت فقط به کار تدریس اشتغال داشت و کمتر گرد کارهای سیاسی می‌گردید.

پس از تشکیل مجلس سنا در ۱۳۲۸، از طرف مردم خراسان سناتور انتخابی مشهد گردید و در انتخابات هیئت رئیسه کاندیدای ریاست مجلس سنا بود ولی از سید حسن تقی‌زاده شکست خورد و طرفدارانش آراء خود را به تقی‌زاده دادند. تدین هنگام نخست‌وزیری رزم‌آرا، با برنامه‌ی دولت به مخالفت پرداخت و رسماً اعلام نمود که نقش اقلیت را در مجلس سنا بازی خواهد کرد.

در ۱۳۳۰ به سرطان دچار گردید. او را به آمریکا بردند، ولی معالجات مؤثر واقع نشد، در ۷۰ سالگی درگذشت و در مقبره‌ی خانوادگی واقع در امامزاده صالح تجریش مدفون شد. تا اوایل سلطنت رضاشاه در کسوت روحانیت بود. عضویت وی در کابینه منوط به تغییر لباس گردید. روزی که در مسند وزارت قرار گرفت، لباس خود را تغییر داد تا شاید بتواند وضع خود را برای همیشه تثبیت کند. ولی پس از چند سال، رضاشاه او را از گردونه‌ی سیاست خارج ساخت. عده‌ای شفاعت او را کردند. مخصوصاً ذکاءالملک فروغی چند بار از رضاشاه درخواست کرد کاری به سید سپرده شود. رضاشاه گفته بود پولی از ما گرفت و کاری انجام داد، من به او بدهکار نیستم. گویا در موقع تغییر سلطنت، تدین برای اینکه طرح خلع قاجاریه را به تصویب برساند، مبلغ قابل ملاحظه‌ای از رضاشاه پول گرفته بود. البته جز این مطلب منقول ظاهراً سند مکتوبی در دست نیست که صحت یا کذب مدعای رضاشاه را ثابت کند. روی هم رفته مردی هوچی، زرنگ، باهوش، خوش‌قریحه، مالدوست، جاه‌طلب، پرمدعا و قلدر بود. تدریس

وی در دانشگاه صرفاً برای تأمین معیشت بود، زیرا پس از سال‌ها سیاست‌بازی طبعاً نمی‌توانست مرد تحقیق و تتبع یا استادی علاقه‌مند و مسلط به درس باشد.

تدین، نامی بود که او روی مدرسه‌ای که در اوایل مشروطیت تأسیس کرده بود، گذاشته بود. اما پس از تصویب قانون شناسنامه آن نام را به عنوان نام خانوادگی خود انتخاب کرد. در میانسالی زبان فرانسه و انگلیسی فراگرفت و به هر دو زبان به خوبی تکلم می‌کرد. وفات او در سال ۱۳۳۰ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ترابی همت آبادی، غلامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان کوثرلشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) "غلامعلی ترابی همت آبادی" در اول فروردین ماه سال ۱۳۳۷ در روستای "همت آباد"استان خراسان رضوی متولد شد. کودکی بسیار فعال بود و به والدینش کمک می کرد. دوران ابتدایی را در روستای محل تولد سپری کرد.

غلامعلی پس از چندین سال زندگی در روستا به اتفاق خانواده به"

مشهد "مهاجرت کرد و وارد حوزه علمیه حسینقلی خان شد و مدت دو سال به کسب مهارت علوم دینی پرداخت. پس از آن به شغل خیاطی روی آورد.

قبل از انقلاب در تمام مجالس شرکت می کرد و نوارهای امام و اعلامیه های ایشان را پخش می کرد و در درگیری های میدان شهدا و چهار راه شهدا حضور گسترده ای داشت.

او قرآن آموزش می داد. صدای بسیار دلنشینی داشت و در سال ۱۳۶۲ در مسابقات قرآن در سطح کشور اول شد ، اورا به پاس این موفقیت به مکه فرستادند. همه را به فراگیری قرآن توصیه می کرد. جنگ که شروع شد اوبی هیچ چشم داشتی روانه ی جبهه شدو ۵ سال در مناطق جنگی حضور داشت .او با سمتهای فرمانده گردان امام محمد تقی (ع) در تیپ ویژه شهدا،فرمانده گردان کوثر و فرمانده طرح و عملیات ، در لشگر ۵نصر نقش تعیین کننده ای در جبهه ها داشت. مدتی هم در پایگاه دریایی لشگر ۵ نصر بودودرعملیات خیبر، و والفجر ۹ نیزشرکت داشت.

اوصبح روز دوشنبه ۵/۱۲/۱۳۶۴ برای برگزاری جلسه ای با فرماندهان گردانهای رزمی از جمله شهید کاوه عازم قرارگاه تاکتیکی شد، اما جلسه لغو شده بود. هنگام بازگشت بر اثر اصابت ترکش گلوله توپ به پشت و سر و پهلوی راست، در مرحله مقدماتی عملیات والفجر ۹ در منطقه مریوان به شهادت رسید. پیکر مطهر او در روز پنج شنبه ۱۵/۱۲/۱۳۶۴ در "مشهد "تشییع و در بهشت رضا (ع) به خاک سپرده شد.

شهید ترابی همیشه توصیه می کرد که امام، انقلاب و جنگ را فراموش نکنید و حتماً روزی چند آیه هم که شده قرآن بخوانید.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

ترابی، نصرالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید نصرالله ترابی : فرمانده گردان سیف الله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دوم بهمن ۱۳۴۲ در روستای حسین آباد از توابه شهرستان نهبندان به دنیا آمد. در کودکی مادر خود را از دست داد. از خردسالی به دامداری و کشاورزی مشغول بود.

دوران ابتدایی را در مدرسه حسین آباد گذراند. بعد از آن به علت نبودن مدرسه راهنمایی در روستا و مشکلات اقتصادی خانواده، ترک تحصیل کرد.

اوبرای کار به شهرهای بیرجند، کرمان و تهران رفت و در آنجا به کارگری و مدتی به دست فروشی مشغول بود. بسیار صمیمی و خاضع بود. از دوران کودکی در مراسم مذهبی از جمله در عزاداری سرور شهیدان ابا عبد الله الحسین (ع) شرکت می کرد و اشتیاق زیادی هم برای شرکت در این مراسم داشت. در فعالیتهای مذهبی و اجتماعات مذهبی از قبیل نمار جمعه و برنامه های مذهبی دیگر فعالانه شرکت می کرد.

در دوران انقلاب از اولین کسانی بود که به مبارزه با حکومت ستمکار شاه پرداخت ،عکسهای امام را به روستا می آورد و به در و دیوار نصب می کرد و اعلامیه ها و فرامین امام را پخش می کرد. دوران سربازی خود را در سپاه گذراند و بعد از آن عضو رسمی این نهاد شد. در سن ۲۱ سالگی ازدواج کرد که پس از عقد فقط سه ماه با هم بودند و پس از آن به جبهه رفت. هدف و انگیزه او رفتن به جبهه، دفاع از مملکت اسلامی و احساس وظیفه شرعی بود. در این مورد قصد قربت و اخلاص را در سرلوحه کارش داشت. جبهه که رفت هرجا نیاز به جانفشانی بود،اوحضورداشت. نصر الله ترابی در ۲۵دیماه۱۳۶۳ در عملیات بدر، در منطقه هور الهویزه به شهادت رسید.

پیکر او در منطقه عملیاتی جا ماند تا در اول اسفند ۱۳۷۳ کشف و به بیرجند انتقال یافت و پس از تشییع باشکوه توسط مردم قدر شناس، در مزار سید الحسین (ع) روستای حسین آباد به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

ترابیان، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا ترابیان فرمانده گردان جندا لله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «سقز»

شهید« محمد رضا ترا بیان» در سال ۱۳۳۹ در شهرستان« بیجار» به دنیا آمد تا پایان مقطع دبیرستان به تحصیل ادامه داد و در شهریور ماه سال ۱۳۶۱ موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته خدمات اداری و بازرگانی شد .در مقطع راهنمایی درس می خواند که با افکارامام خمینی(ره)و انقلاب رهایی بخش آن رهبر فرزانه آشنا شد وتا آخرین نفس همراه ویارامام وانقلاب نور شد.ا و برای تحقق آن از هر تلاشی فرو گذار نکرد .در آخرین روز های عمر رژیم منفور پهلوی در حالی که فریاد دشمن شکن الله اکبر، خمینی رهبر را سر می داد مجسمه ننگین شاه را بر زمین انداخت. اندکی بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در پستهای نگهبانی

ازمراکز مهم به فعالیت پرداخت و پس از مـدتی فرمانده گشت شـبانه شد .در سال ۱۳۵۹ به عنوان پاسدار ذخیره همکاری خود را با سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی شهرسـتان بیجار آغاز کرد .در سال ۱۳۶۱ به عضویت رسـمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سقز در آمـد و در واحـد عملیـات آنجا مشـغول به کار شـد. به دلیل شـجاعت و کار دانی شایسـته ای که از خود نشان داد به عنوان یکی از فرمانـدهان برجسته عملیاتی سـپاه سـقز معرفی گردید . به طوری که در همان راسـتا مورد تشویق مسـئو لین قرار گرفت و به سو ریه اعزام شد . در شـهریور ماه سال ۱۳۶۲ جانشـین فرمانده گردان جندالله تیپ سقز شد و در اسفند ماه همان سال فر ماندهی گردان مذ کور را پـذیرفت . در تاریخ ۱۲/۱ /۱۳۶۳ طی یـک در گیری شـجاعانه با نیرو های ضـد انقلاب از ناحیه گوش راست مورد اصابت گلو له قرار گرفت و به شهادت رسید. شهید« محمد رضا ترابیان» بسیار صمیمی و خونگرم بود ؛همه کسانی که او را می شناختند بر مهربـانی و دلسوزی وی صـحه می گذارنـد ،صورت متبسم و نگاههـای نافـذ او حکـایت ازبرخورداری اوازاخلاـق متعـالی اسـلامی داشت. بیشتر اوقات می خندید و کمتر عصبانی می شدو پشتکار عجیبی داشت .

وقت خود را گرانمـایه می دانست و از کمترین زمان نهایت اسـتفاده را می کرد .طرز تفکر عجیبی داشت . هر چیزی را کور کورانه و بـدون آگـاهی نمی پـذیرفت . در نهـایت آگاهی و بینش نسـبت به انجام کاری اقـدام می کرد .بیش از انـدازه ساده و خا کی بود .خود را با نیرو های تحت امرش برابر می دانست و هیـچ گاه فرمانـده بودن رابه رخ دیگران نمی کشـید .پوشـیدن لباس سبز سپاه را منوط به داشـتن لیاقت و شایسـتگی می دانست و کمتر با آن لباس حاضـر می شـد . وقتی برای آخرین در گیری اعزام می شـد لبس سبز سـپاه را پوشـید و بـا همان لباس هم به شـهادت رسـید .نفوذ کلام خاصـی داشت .موجب تقویت روحیه بچه ها می شـد . در هر عملیاتی که حضور می یافت نیرو ها با قوت قلب بیشتری به مبارزه می پرداختند .صبور بود و زیر بار ظلم نمی رفت . از انسانهای بی تفاوت خوشـش نمی آمد . خیر خواه بود ؛برای کسانی که کو چکترین کاری را برای او انجام می دادند، قدر و ارزش خاصـی قایل می شد.

منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶تهران

ترازخداه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران تراز یا اترار در ترکستان

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

تربتی نژاد، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن تربتی نژاد

محل تولد : گرگان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب بعد از اخذ مدرک دیپلم در رشته ی فنی ماشین افزار با وجود قبولی در کنکور سراسری در رشته مهندسی وارد حوزه علمیه امام خمینی شهرستان گرگان که زیر نظر نماینده ولی فقیه در استان گلستان بود شدم. ادبیات عرب ، منطق مظفر و مختصر المعانی را به مدت چهار سال در نزد اساتیدی چون حجج اسلام رضمان پور ، برقرار، افضلی و ... پشت سر نهادم و فقه و اصول فقه مظفر ر ا نیز در نزد اساتیدی همچون حجج اسلام میر بهبهانی ، افضلی و مرحوم سید علی رئیسی گذراندم. و همچنین مکاسب محرمه را نزد آیت الله محمدرضا میبدی و رسائل و کفایه را نزد آیت الله نور مفیدی شاگردی نمودم. و در سال تحصیلی ۷۲-۷۱ برای ادامه تحصیل به حوزه علیمه قم مشرف شدم و در این سال کفایه ۲ را نزد استاد آیت الله موسوی تهرانی و بقیه ی مکاسب را محضر اساتیدی مثل حجهٔ الاسلام بیگدلی به اتمام رساندم. بعد از اتمام سطح سوم حوزه به مدت ۲ سال دردرس خارج اصول آیت الله سبحانی شرکت نمودم و به مدت ۱۱ سال در درس خارج فقه حضرت آیت الله مکارم شیرازی نیز شاگردی نمودم و همچنین لازم به ذکر است که به مدت ۷ سال نیز در درس خارج اصول حضرت آیت الله وحید خراسانی نیز شاگردی کرده ام.

اما اینجانب دروس دانشگاهی را در سال ۷۳ با قبولی در کنکور سراسری و پذیرفته شدن در امتحاناتت اختصاصی دانشگاه مفید (مصاحبه ی علمی) در رشته علوم سیاسی مشغول به تحصیل شده ام. در سال ۷۶ کارشناسی را به اتمام رسانده و ۲ سال بعد یعنی سال ۷۸ با شرکت در کنکور ارشد و کسب رتبه یازدهم در گرایش اندیشه ی سیاسیی مجددا در دانشگاه مفید پذیرفته شده و ادامه تحصیل داه ام و در سال ۸۱ با دفاع از پایان نامه فارغ التحصیل شدم. ولی برای ادامه تحصیل در دکتری تا بحال اقدامی نکردم.

تربتی، اسحاق

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۳۷ -۱۱۵۷ ق)، فقیه و متکلم امامی. وی در تربت حیدریه به دنیا آمد و در آن شهر و مشهد رضوی تحصیل کرد تا در فقه و اصول و معقول و منقول استادی یافت. پس از آن به تدریس و ارشاد شاگردان پرداخت. تا سالها در آن شهر ساکن بود، در اواخر عمر به سفر حج رفت، اندکی پس از بازگشت از سفر حج از دنیا رفت. از جمله آثارش: حاشیه بر «الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه» شهید ثانی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۹۱/۶)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۲۲ -۱۲۱ /۱۳)، فوائد الرضویه (۴۲)، مکارم الآثار (۱۰۴۲/۴)، منتخب التواریخ (۶۲۵ -۶۲۴).

تربتی، عماد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج ملا عبدالرضا واعظ خراسانی، متولد ۱۲۷۸ در تربت حیدریه. در جوانی به سیره‌ی خانوادگی به کسوت روحانیت ملبس شد و پس از آموختن مقدمات زبان و ادبیات عرب، به تحصیل معارف اسلامی پرداخت و تا درجه‌ی اجتهاد پیش رفت. در تشکیلات عدلیه‌ی داور خدمت قضاوت را پذیرفت و چند سالی به شغل قضائی اشتغال داشت. بعد پروانه‌ی وکالت دادگستری گرفت و وکیل آستان قدس رضوی شد و تدریجاً صاحب املاک و مستغلات گردید و در مشهد اسم و رسمی پیدا کرد. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم در ۱۳۲۲ که با جنگ بین‌الملل دوم و اشغال ایران توسط نیروهای خارجی مصادف بود، از تربت حیدریه به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. در تهران سوراخ دعا را خیلی زود پیدا کرد و با اعیان و اشراف و رجال تهران حشر و نشر یافت و زمینه‌هائی برای هدف‌های آینده‌اش فراهم آورد. در ادوار پانزدهم، شانزدهم، هیجدهم، نوزدهم و بیستم نیز به مجلس راه یافت. در مجلس از مداحان دولت‌ها بود و همیشه از برنامه و لوایح دولت وقت دفاع می‌نمود. در خوش‌رقصی و ازدیاد مال و منال تلاش شبانه‌روزی داشت. به مناسبت همین حسن ارتباط، مدتی به نیابت ریاست مجلس برگزیده شد. در ۱۳۴۲ سنگر سیاسی خود را تغییر داد و این بار کاخ سنا را انتخاب کرد و با عنوان سناتوری، بازیگری سیاسی خود را دنبال کرد. عجیب آنکه در مجلس اعیان هم عصای دست دولت‌ها و مفتاح تصویب لوایح و حل مشکلات دولت بود. در آنجا هم نیابت ریاست مجلس سنا نصیب او شد. مجموعاً شش دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملی و چهار دوره سناتور بوده است. در امور حقوقی و سیاسی نسبتاً با سواد و مطلع بود و در توسعه‌ی املاک و جمع‌آوری اموال و بهره‌گیری از آنها و دخالت در صنایع خراسان و گرفتن سهام بدیل نداشت. او در جوانی با دختر آیت‌اللّه‌زاده خراسانی ازدواج کرد و همین ازدواج در پیشرفت او تأثیر بسزائی داشت. در ۱۳۶۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تربیت، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۱۸ -۱۲۵۶ ش)، نویسنده و روزنامه‌نگار. در تبریز متولد شد و به کسب علوم و فنون، از جمله هیات و طبیعیات و طب پرداخت. در سال ۱۲۷۶ ش آموزشگاه تربیت را در تبریز بنیان نهاد. وی از همفکران و همگامان سید حسن تقی‌زاده بود. در شش دوره از تبریز به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد. او به مصر و استانبول و برلن سفر کرد. دو سال رئیس فرهنگ گیلان و چهار سال رئیس فرهنگ آذربایجان بود. کتابخانه و قرائتخانه‌ی عمومی آبرومندی در تبریز دایر کرد و با همت فراوان کتابهای نفیس و سودمندی در آنجا گرد آورد. وی در سال ۱۲۸۱ ش مجله‌ی «گنجینه‌ی فنون» و در سال ۱۳۰۱ ش مجله‌ی «گنجینه‌ی معارف» را در تبریز منتشر کرد. سرانجام در تهران وفات یافت. از آثار او: «دانشمندان آذربایجان»؛ «تقویم تربیت»؛ «زاد و بوم در جغرافیای ایران»؛ «تاریخ مطبوعات ایران»؛ «تصحیح رباعیات خیام»؛ «فهرست کتابخانه و قرائت خانه‌ی تربیت»؛ «کلمات قصار امیرالمومنین»؛ «مشاهیر عالم با لوحه‌ی رنگین».[۱]

متولد ۱۲۵۶ در تبریز، فرزند میرزا صادق خان، از نواده‌های میرزا مهدی استرآبادی وزیر نادرشاه و صاحب کتاب دره نادری و تاریخ جهانگشای نادری. تحصیلات جدید و قدیم را در تبریز توأماً انجام داد و علومی چون هیئت و طبیعیات و طب را به طور کامل آموخت، سپس ادبیات عرب و منطق و حکمت و فقه را نزد آخوند ملا زین‌العابدین به حد کمال رسانید. مدتی نیز تحصیل علم نجوم کرد. ابتدا به شغل داروفروشی و کتابفروشی اشتغال ورزید، کم‌کم حرفه‌ی داروفروشی را رها کرد و صرفاً به کار

کتابفروشی اکتفا نمود؛ ضمناً کتابفروشی او مرکزی برای توزیع نشریات کشورهای اروپائی و عربی بود و خود وی با خواندن آن نشریات، با افکار آزادی‌خواهان آشنا می‌شد. تدریجاً در اثر معاشرت با سید حسن تقی‌زاده و میرزا یوسف اعتصامی و نزدیک بودن افکارشان، به تأسیس و انتشار مجله‌ی گنجینه‌ی فنون پرداختند. چندی هم به تدریس هیئت و جغرافیا در مدرسه‌ی لقمانیه‌ی تبریز پرداخت.

تربیت در قضایای مشروطیت در صف مقدم آزادی‌خواهان قرار داشت. در دوره‌ی استبداد صغیر که در خارج اقامت داشت، آزادی‌خواهان را نیز در اروپا یاری می‌نمود و در انتشار مجله‌ی کاوه با تقی‌زاده همکاری داشت. پس از خلع محمدعلی میرزا، در دوره‌ی دوم به وکالت مجلس رسید و پیرو مشی تقی‌زاده بود. در ادوار هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم نیز وکیل مجلس بود. ریاست کمیسیون معارف و فرهنگ همیشه با او بود. غیر از شش دوره نمایندگی مجلس، چند سمت اجرائی نیز داشت که عبارتند از: ریاست معارف گیلان، ریاست معارف آذربایجان و شهرداری تبریز. در ۱۳۱۸ درگذشت. از وی کتابی به نام دانشمندان آذربایجان باقی است. تألیفات دیگری هم دارد مانند زاد و بوم در جغرافیای ایران. همسر دوم وی به نام هاجر تربیت، در دوران اخیر در صحنه‌ی سیاسی ظاهر شد و دو دوره نماینده‌ی مجلس بود. یک دوره هم سناتور شد. تربیت در مأموریت‌های خود در آذربایجان آثار نیکوئی به یادگار گذاشت. چند مدرسه تأسیس کرد و چندین خیابان احداث نمود. در کتاب‌شناسی بسیار مسلط و خوش‌حافظه بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۱۷۲ -۱۶۷ /۴)، شرح حال رجال (۴۲۴/۳)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۶۶ -۲۶۵ /۲)، مولفین کتب چاپی (۱۵۴ -۱۵۲ /۴)، یادگار (س ۳، ش ۴، ص ۱۱ -۱۰).

ترحمی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین ترحمی : قائم مقام فرمانده گردان سلمان فارسی(ره)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سومین فرزند خانواده ترحمی در بیست و هفتم شهریور ماه چهل و یک به دنیا آمد. به پیشنهاد پدربزرگش نام او را ناصر گذاشتند. مادرش در خواب دیده بود که امام حسین نام فرزندش را حسین گذاشته ولی هنگام تولد بزرگترها اسم ناصر را برایش انتخاب کردند. والدین با نظر بزرگترها مخالفت نکرده بودند.

بعد از مدت کوتاهی ناصر مریض شد. مریضی او مدتها طول کشید. تصمیم گرفتند برای شفای حال او نامش را حسین بگذارند. این کار را کردند ومدتی بعد اوشفا گرفت.

حسین دوره دبستان را در مدرسه بوعلی‌سینا درس خواند و برای گذراندن مدرسه راهنمایی وارد دبیرستان داریوش که امروز به آن آیت‌الله کاشانی می‌گویند، شد. دبیرستان کوروش کبیر یا دکتر علی شریعتی هم پذیرای حسین در چهارساله متوسطه بود.

او در سالیان قبل از انقلاب در مجالس و محافل مذهبی شرکت می‌کرد. از جمله با جمع دوستان جهادیه‌ای روزهای جمعه به اردو می‌رفت یا در ساختن خانه برای مستمندان فعالانه شرکت می‌کرد.همزمان با انقلاب اسلامی ایران برای سرنگونی رژیم پهلوی، ناصر نیز به جمع انقلابیون پیوست و برای پیروزی انقلاب خیلی تلاش کرد.

گروهک‌های منحرف روزهای اول پیروزی انقلاب که مثل قارچ درآمده بودند سعی فراوانی در جذب و انحراف ناصر داشتند اما

هیچ‌کدام از آنها موفق نشدند. ناصر همچنان در خط امام خمینی رضوان الله تعالی علیه ماند.

قبل از جنگ تحمیلی در امتحان اعزام به خارج شرکت کرد و در رشته پزشکی قبول شد. برای آموزش زبان به تهران رفت. چند روزی از آموزش نگذشته بود که جنگ آغاز شد. علیرغم علاقه زیادی که به درس داشت کلاس را رها کرد و به گروه جنگهای نامنظم شهید دکتر چمران پیوست.

او جنگ را با جانشینی گروهان در جبهه‌های جنوب و عملیات طریق‌القدس ادامه داد. با تشکیل لشکر۱۷ علی‌ابن‌ابیطالب به عنوان جانشین گردان منصوب شد.

هنگامی که گردان به پشت جبهه می‌آمد ,ناصر به کمک برادران واحد اطلاعات عملیات می‌رفت و زمینه را برای عملیات آینده فراهم می‌کرد.

در نهایت در تاریخ ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ در عملیات بدر هنگام هدایت نیروهای عملیاتی به شهادت رسید.جنازه مطهرش را مردم سمنان با شکوه تشییع کردند و در امامزاده یحیی به خاک سپردند.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

ترخان، قاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قاسم ترخان

محل تولد : بن جی کول ، نوشهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

ایشان در سال ۱۳۴۶ ش در روستایی از توابع نوشهر استان مازندران به نام بن جی کول ، دیده به جهان گشود و بعد از طی دوره راهنمایی در سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیّه شهرستان نور گردید و همزمان به دروس دبیرستان هم پرداخت و تا مقطع کارشناسی ارشد در رشته الهیات با گرایش فلسفه و کلام ادامه تحصیل داد و با درجه عالی از دانشگاه قم فارغ التحصیل گردید . ورود به حوزه و اشتغال به کار علمی مانع از فعّالیّت های وی در عرصه انقلاب اسلامی و جنگ نگردید. طولی نکشید که به حوزه علمیّه قم وارد شد و از آن زمان تاکنون که ۲۳ سال به طول انجامید ، خوشه چین خرمن بزرگان بوده است و از اساتید و آیات عظام همچون : وجدانی فخر ، پایانی ، استادی ، طاهری خرم آبادی ، وحید خراسانی ، فاضل لنکرانی ، شیخ جواد تبریزی ، گرامی ، جوادی آملی ، حسن زاده آملی ، صالحی مازندرانی ، مصباح یزدی ، فیاضی و ... بهره های فراوانی برد . فقه ، اصول ، تفسیر ، کلام ، فلسفه ، عرفان و زبان انگلیسی از جمله موضوعات و گرایشاتی بود که به صورت تخصصی در حوزه علمیّه قم به آن پرداخته شد و محصول این تلاش ۲۵ ساله در حوزه و دانشگاه ، ارائه مقالات متعددی است که در مجلات ، کنگره ها و سایتهای اینترنتی ارائه شده است و تعداد زیادی هم از آنان در آینده عرضه خواهد شد .

ترک جوکار، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی ترک جوکار : قائم مقام فرمانده گردان نازعات تیپ ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ششم فروردین ۱۳۳۳ در روستای جوکار شهرستان ملایر متولد شد .در ۷ سالگی به مدرسه رفت و تحصیلات ابتدایی خود را در خرداد ۱۳۴۶ در دبستان سنایی ملایر به پایان رساند .در ۲۲ سالگی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج سه دختر به نام های سمانه، سمیه و آسیه می باشند .علی قبل از انقلاب در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت فعال داشت .در تهران قبل از انقلاب در مغازه محل کارش ، نوار سخنرانی امام را گوش می داد و همیشه صدای نوار را تا آخر بلند می کرد تا بقیع هم گوش دهند ، به همین خاطر او را دستگیر کردند و چند روز در زندان بود .او همیشه سخنرانی‌های آیت اله فلسفی ، آقای حجازی و افراد بر جسته را برای پخش کردن بین افراد ضبط می کرد .

در تاریخ ۷/ ۷/ ۱۳۶۲ وارد سپاه شد . در بحرانها و مشکلات سخت ، با دوستانی که تجربه بیشتری داشتند ؛ مشورت می کرد و از آنها کمک می گرفت .اگر بی نظمی مشاهده می کرد ، ناراحت می شد .اما عصبانیتش را هیچ گاه بروز نمی داد .آدم کینه‌ای نبود و هیچ گاه کینه ای را از کسی به دل نمی گرفت با جمع هماهنگ بود و خودش را برتر از دیگران نمی دانست .علی ترک جوکار در تاریخ ۲۸/ ۶/ ۱۳۶۵ ، در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به قلب به شهادت رسید .

هادی نعمتی دوست وهمرزم او شهادتش را اینگونه بیان می کند:

بعد از اینکه جراحاتش مداوا شد ؛ دوباره به جبهه باز گشت .از آمدن او به گردان جدید هنوز یک روز نگذشته بود و به جلسه معارفه هم نرسیده که خط در آتش سنگینی حاکم شد و در این شرایط دشمن هم به ما دید داشت ؛ ما از علی خواستیم که با این شرایط در حال حاضر برگردد ؛ تا خط کمی آرام تر شود و ما بچه ها را جمع کنیم و ایشان را به انان معرفی کنیم .او هم قبول کرد و گفت :به دیدن بچه های قدیمی می روم – در آن موقع در خط شلمچه بودیم که تا خرمشهر فاصله ای نبود – علی با موتور به خرمشهر رفت تا بنزین بزند ، در نزدیک شلمچه بر اثر انفجار گلوله توپ و اصابت ترکش به شهادت رسید .عصر که شد ما منتظر علی بودیم اما از او خبری نشد .من از برادر شریفی که پشت سر ایشان به خرمشهر رفته بود پرسیدم که شما خبری از جوکار ندارید ؟

قرار بود بود بیاید با هم برای جلسه معارفه به خط برویم .ایشان که روحیه خیلی خوبی داشت ، خندید و گفت :دیگر جوکار پیش تو نمی آید .من اول متوجه نشدم و فکر کردم ایشان می خواهد جوکار را پیش خودش ببرد و گفتم :نه ،حاج آقا ، این کار را نکنید .ایشان باید پیش ما باشند .شریفی خندید و گفت :او نمی آید ، اگر عرضی داری ، تو برو پیش او .حرف ایشان کمی مرا مردد کرد و گفتم چی شده؟ خندید و گفت :جوکار الان دو ساعت است که به بهشت رفته است .

پیکر شهید در صحن آزادی حرم مطهر امام رضا (ع) به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

ترکاشوند، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن ترکاشوند

محل تولد : نهاوند

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۶/۷/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۷۰ پس از اخذ سوم راهنمائی به دلیل سکونت خانواده در کرمانشاه وارد حوزه علمیه امام صادق (ع) آن شهر شدم و در محضر اساتیدی همچون استاد محسنی، شریفی ، نظری، به تحصیل ادبیات عرب ، منطق ، معانی، تفسیر مشغول شدم و البته مدتی نیز اصول را در محضر حضرت آیت الله نجومی تلمذ نمودم .

در سال ۱۳۷۴ به تهران عزیمت نموده و در حوزه علمیه مروی به ادامه تحصیل پرداختم لمعه را در نزد استاد قاسمی و اصول را در نزد استاد سعیدی تلمذ نمودم و سپس رسائل را در نزد استاد شریف زاده ، مکاسب را در نزد آیت الله مقتدایی و آیت الله هاشمی تبریزی، فلسفه را در نزد استاد طبرستانی تلمذ نمودم و در این مدت در تهران نیز به امور تبلیغی و امامت جماعت اشتغال داشتم.در سال ۱۳۸۰ توفیق سکونت و تحصیل در بلده طیبه قم نصیب گردید و دوره سطح را در نزد اساتیدی همچون آیت الله استادی و مرحوم استاد روستا ارسنجانی و استاد موسوی تهرانی به پایان رساندم. در سال ۸۱ همزمان با ورود به دوره خارج و بهره گیری از محضر آیات عظام مکارم شیرازی و سبحانی تبریزی در مرکز تخصصی علم کلام به عنوان دانش پژوه مقطع سطح ۳ مشغول به تحصیل شدم و از محضر اساتیدی همچون ربانی گلپایگانی مومنی ،خسرو پناه، توفیقی بهره مند شدم و پس از پایان دوره به تدوین پایان نامه با عنوان" بررسی مبانی فکری و اعتقادی معاویه "مشغول شدم.

از سال ۱۳۸۱ همزمان با تحصیل به امور پژوهشی و تحقیقی نیز مشغول شده و با مراکزی همچون مرکز مطالعات و پژوهشهای حوزه ، موسسه تحقیقاتی ولی عصر ، موسسه تحقیقاتی طه و ... همکاری داشته و مقالاتی را تدوین نمودم. در سال ۱۳۸۳ ضمن تدوین و آمده سازی یک متن درسی اعتقادی جهت تدریس در حوزه علمیه علوی به تدریس در آن حوزه شریفه نیز مشغول شدم که این همکاری هنوز نیز ادامه دارد و همچنین به تدریس در مرکز جهانی علوم اسلامی و جامعۀ الزهرا نیز مشغول می باشم. همچنین از سال تحصیلی ۸۵ نیز به صلاحدید مسئوولین و بزرگان مرکز تخصصی علوم کلام به عنوان معاونت آموزشی این مرکز مشغول به خدمت گزاری می باشم. از خداوند تبارک و تعالی حسن عاقبت و توفیق شناخت و عمل به تکالیف را خواستارم.

ترکان مریم

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

قرن هفتم هجری، از زنان خیر و فرمانروا. وی همسر ابومنصور سپهسالار ابن لنگر و مادر قطب‌الدین محمود شاه (۶۳۷ ق)، از

اتابکان یزد بود. به نوشته تاریخ یزد، وی مدتی سلطنت کرد و آثار و ابنیه‌ای از خود به جای گذاشت که می‌توان از مریم‌آباد و تأسیسات آن از جمله قنات، مسجد جامع، دروازه و بازار نام برد که دو تای اخیر را به نام دروازه مادر امیر و بازار مادر امیر می‌خوانند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: تاریخ یزد، کارنامه زنان، ۵۲.

ترکستانی قمی، فخرالدین

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۱۰۶۵ ق)، متکلم، فقیه، ادیب و شاعر امامی. وی از اهالی ترکستان ماوراءالنهر و سنی مذهب بود. سپس به مشهد مقدس هجرت نمود و پس از اخذ مقدمات و فنون ادب نزد علمای مشهد در اوایل جوانی به تشیع گروید. سپس در قم ساکن شد و مدارج عالی علمی را تا اجتهاد گذرانید و از ائمه فتوی در قم شد. از جمله آثار وی: ترجمه‌ی «توحید المفضل»، به فارسی؛ شرح «حدیث البساط» یا شرح «حدیث الغمامه»، شامل معجزات امیرالمومنین علی (ع)؛ شرح «حدیث الاحتجاج و منهاج الکرامه»؛ «دیوان» شعر.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۱۹۲ -۱۹۱ /۱۳ ،۹۱/۴)، ریاض العلماء (۳۳۲ -۳۳۱ /۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۴۳۳/۱۱).

ترکی، حسینعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسینعلی ترکی : فرمانده محورجبهه شوش تیپ ۴۴قمربنی هاشم (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۲۷ شمسی روستای «هرچگان» شاهد تولد کودکی بود که در همان دوران کودکی رفتارهایش امید را در خانواده و آشنایان به وجود می آورد. خانواده ای که شهید «ترکی» در آ ن متولد شد و رشد نمود مانند تمام خانواده های متدین و مومن روستای «هرچگان» مملو از نور معنویت ویاد خدا بود. تا کلاس پنجم را در زادگاهش تحصیل کرد اما به دلیل محرومیت های ناشی از حکومت پهلوی و نبود امکانات و مدرسه پس ازآن مجبور شد در روستای نافچ که پانزده کیلومتر از روستای هرچگان فاصله داشت به تحصیل ادمه دهد. فاصله زیاد و آب وهوای سرد زمستان استانی که به بام ایران معرف است نتوانست کمترین خللی در اراده آهنین شهید ترکی ایجاد کند. راه خاکی و صعب العبور روستای هرچگان تا نافچ هر روز شاهد دوچرخه ای بود که شهید ترکی با آن به مدرسه می رفت.باآن همه تلاش وکوشش، مشکلات زندگی اجازه ا دامه تحصیل به او را ندادواومجبورشد تامدتی تحصیل راکنارگذارد. پس از اینکه مدرک ششم ابتدای را گرفت به ناچار درس خواندن را برای مدتی کنار گذاشت و به کار کشاورزی پرداخت اما سیاست های ر ژیم شاه عرصه را برای خانواده شهید ترکی مثل تمام کشاورزان آن روز گار تنگ کرده بود . در حالی که نوجوانی بیش نبود خانواده را ترک کرد و به خرمشهر رفت تابا کارگری به کمک خانواده بشتابد. سال ۱۳۴۷ به خدمت سربازی رفت و دوران خدمت سربازی را در گارد جاویدان گذراند . او که فقر و بیچارگی مردم زادگاهش و سایر نقاط کشور را

دیده بودبا دیدن رفتار های متکبرانه و عیاشی شاه و اطرافیانش وسایر مسئولین نظام فاسد شاهنشاهی بیش از پیش در مبارزه با این رزیم فاسد مصمم شد.اودرباره ی خدمت سربازی چنین می گو ید: زندگی من از سربازی شروع شد آن جا حس کردم ودیدم که چه خیانتی درکشورمیشودوآن زاغه نشینها واین کاخ نشینها وآن مردم محروم روستاهاواین مستشاران آمریکایی که دسته دسته برای مکیدن خون ملت مظلوم ایران وارد این کاخها می شوند. در این باره درس های زیادی من آموختم و این سربازی برایم همچون دانشگاهی بود که من حس کردم خودم را از آنها جدا نمی دیدم . در این دوران بیش تر به ورزش می پرداخت . تا دوره ی تکاوری را گذراند . پس از سربازی ازدواج کرد و در سازمان برنامه و بودجه تهران استخدام شد علاقه اش به کسب علم و تحصیل باعث شد روزها کار کند و شبها درس بخواند . سه سال در این سازمان کار کرد وبا تحصیل شبانه موفق شد درکلاس سوم متوسطه قبول شود . داشتن چنین شغلی وبرخورداری از این سطح تحصیلات برای هر جوان ایرانی در آن دوره موفقیت ممتازی بود. که میتوانست زندگی خوبی را برای خودش فراهم سازد . اماشهید ترکی از سازمان برنامه و بودجه ی تهران استعفا داد . این شهید بزرگوار در مورد استعفایش میگوید"نمی توانستم بی تفاوت درمقابل دزدی های سران طاغوت باشم. جایی که من خدمت میکردم خدمت به اسلام نبود ،خدمت به یک عده از خدا بی خبر ووطن فروش بود. پس از استعفا به زادگاهش برگشت و یک دستگاه مینی بوس خرید .تا از این طریق مخارج زندگی اش را تامین کند. مدتی بعد مینی بوس را فروخت ویک دستگاه اتوبوس خرید ودر ذوب آهن اصفهان هم مشغول کارشد اما هیچ کدام از این ها مانع از کارهای اجتماعی شهید ترکی نشد. حدود بیست سال از زمانی که شهید ترکی مجبور بود برای ادامه ی تحصیل با دوچرخه مسافت پانزده کیلومتر ی روستای هرچگان تانافچ را بپیماید گذشته بود، اما هنوز روستای هرچگان از مدرسه ی راهنمایی بی بهره بود و همین امر باعث ترک تحصیل بچه ها میشد. شهید ترکی روز ها درکارخانه ی ذوب آهن اصفهان کار میکرد و شبها هم با همکاری اهالی روستا اقدام به ساخت مدرسه ی راهنمایی میکرد.عوامل حکومت که از محبوبیت روز افزون او در میان اهالی روستا ناراضی بودند شروع به مانع تراشی کردند. شهیدترکی بی توجه به این مزاحمتها به ساخت مدرسه ادامه داد. وقتی عوامل رژیم شاه موفق به ممانعت از ساختن مدرسه نشدند با دسیسه چینی وایجاد اختلاف ودرگیری شهیدترکی رازندانی کردند . با زندانی شدن او کار ساخت مدرسه هم متوقف شد. اما پس از مدتی شهیدترکی از زندان آزاد شدو با فروش اتو بوس و حتی لوازم منز لش، مدرسه را ساخت و آن را افتتاح کرد.این مدرسه، پل و خدمات عمرانی دیگری که شهید ترکی در هرچگان انجام داد هنوز مورد استفاده مردم قرار میگیرد. سال۱۳۵۶که انقلاب اسلامی مردم ایران اوج گرفت اوهم به فعالیتها ی ضدرژیم طاغوت شدت بیشتری داد.

باکانونهای انقلابی دراصفهان ارتباط برقرارکردوباپخش اعلامیه های حضرت امام(ره)درزادگاهش وبخشهای دیگر استان چهارمحال وبختیارینقش مهمی درآگاهی دادن به مردم ازستمهاومفاسدشاه داشت.حضورفعال درراهپیمایی هاوتظاهرات ضدرژیم وشرکت درتحصن کارگرانکارخانه ذوب آهن اصفهان ازجمله کارهای شهید ترکی درراه به ثمررساندن انقلاب اسلامی بود.

انقلاب که پیروزشداودرهرجاکه نیازبه فعالیت وایثاربودحضورداشت.ابتدا به عضویت شورای اسلامی روستای هرچگان درآمداماحضوردرشورای روستا روح پرعطش وفعل اورا ارضاء نمیکرد پس واردسپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد.

چیزی از ورود او به سپاه نگذشته بود که لیاقت و شایستگی اش به فرماندهان اثبات میشود . و به فرماندهی سپاه بازفت دربلندترین وصعب العبور ترین نقطه ی استان چهارمحال و بختیاری منصوب میشود.اوکه حالافرصت طلایی خدمت به مردم را که سالها به دنبالش بود پیدا کرده با تمام تلاش وتوان خدمت به مردم محروم و عشایر این منطقه راآغاز میکند.

باگذشت حدود سی سال از آن دوران اگرگذری به منطقه ی بازفت وکوهرنگ داشته باشید و از شهید ترکی بپرسید از خدمات بی شمارآن شهید بزرگوار حرف های زیادی را خواهید شنید.

جنگ که آغاز شداو حتی یک لحظه به خود تردید راه نداد وبااولین گروه از رزمندگان که از شهرکرد عازم جبهه بودند اعزام و

وارد جبهه شوش شد.
یک سال در جبهه ی شوش با مسئولیت فرماندهی محور این جبهه مشغول خدمت شد وپس از آن به شهرکرد برگشت تا فرماندهی عملیات سپاه را در این استان به عهده بگیرد. او همزمان گوینده ی رادیویی برنامه های سپاه در استان نیز بود. اما تمام این تاشها او را قانع نمی کرد و دوباره به جبهه برگشت و سه بار مجروح شد اولین بارپس از ده روز معالجه دوباره به جبهه برگشت و بار دوماز ناحیه ی پا مجروح شد که پس از ده روز معالجه مجددا به جبهه برگشت. سومین بارو براثراصابت ترکش خمپاره از ناحیه ی پاهاوسینه زخمی شد طوری که بیرون آوردن ترکش ازسینه اش ممکن نشد اما بااین وجود پس از یک هفته معالجه دوباره به جبهه برگشت این در حالی بود که تنها پسر او روح الله به دلیل ابتلا به بیماری سختی دربیمارستان بستری بود وتشخیص پزشکان معالج این بود که باید روح الله را به اصفهان ببرند تا شایدبشود آنجا کاری برای معالجه ی او کرد. و او پسر بیمار وهمسرش را به پدرو مادرش می سپاردوعازم جبهه میشودسه روزپس از این تقدیر خدا بر این قرار می گیردکه روح الله از این دنیا بار سفر ببندد و شهید ترکی از این امتحان اللهی سربلند بیرون بیاید.
او در جبهه فقط فرماندهی نمی کرد،درکنار جنگ با دشمن به تربیت نیرووتربیت کادر قوی از نیروهای رزمنده نیز می پرداخت.آموزش جرئت و جسارت به نیروهاعلاوه بر آموزش نظامی از جمله کار های شهیدترکی در جبهه است
شهیدترکی فرماندهی بودکه با تلاشهایش خستگی را خسته میکرد هیچ گاه نشد که او قبل از عمل به کاری آن را به نیروهای تحت امرش دستور دهد فردی بود پر از فضایل و اخلاق حسنه هنوز هم اعضای خانواده اش امر به معروف و نهی از منکروسفارشات مهربانانه ی او را از یاد نبرده اند که همواره آنها رابه حفظ حجاب برپایی نماز اخلاق نیک و توجه به رضایت اللهی دعوت میکرد.
اویک نمونه و سرمشق کامل در اطاعت از ولایت فقیه است او در یکی از نوشته هایش درباره ی ولایت چنین می نویسد":ای کسانی که به جان هم افتاده اید واین تحفه ی شهدا را به اینجا آنجا میکشیدو صاحبانش را می آزارید به خود آیید و به وظایفتان عمل کنید.چون مالک آن نیستید رها کنید وبه مالکان آن واگذارید که در رأس آن ولایت است امامت است وآ نچه او صلاح بداند ، به خدا قسم اگر بر خلاف آن عمل کنید هم دراین دنیا و هم در آن دنیا پس خواهید داد ".شهید ترکی پس از افتخار آفرینی های بی شمار درچهارم بهمن ماه ۱۳۶۰درجبهه شوش وبراثراصابت ترکش خمپاره به شهادت رسیدوپیکرمطهراودرگلزارشهدای روستای هرچگان به خاک سپرده شدتاسندی باشدبرای سربلندی وافتخارابدی ایران بزرگ.ازاین شهیدبزرگوارسه فرزند دختربه یادگارمانده است. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

تریفون یادیودتس

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۱۴۲ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریبا جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله

گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن و الیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد.

در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

تسلیمی، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ در قزوین متولد شد. تحصیلات ابتدائی و قسمتی از متوسطه را در قزوین به اتمام رسانید و دوره‌ی دوم متوسطه را در مدرسه‌ی فیروزبهرام طی کرد. پس از اخذ دیپلم برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و در پاریس وارد دانشکده‌ی برمن شد. لیسانس و دکترای فلسفه گرفت و به ایران بازگشت و دانشیار دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی شد. وقتی که دانشسرای عالی از دانشکده‌ی ادبیات منفک شد و واحد فرهنگی مستقلی شد، دکتر تسلیمی به ریاست دانشسرای عالی منصوب گردید و چندی ریاست آنجا را عهده‌دار بود. در ۱۳۴۶ به معاونت وزارت اطلاعات منصوب شد و چند سالی در آن سمت بود تا به ریاست دانشگاه تبریز منصوب گردید. دانشگاه تبریز در آن هنگام بعلت مدیریت ضعیف، وضع اسفناکی داشت. دکتر تسلیمی با جدیت خستگی‌ناپذیر به وضع دانشگاه آذربایجان سر و صورتی شایسته داد. کلاسهای شبانه دائر کرد و سطح معلومات را بالا برد و بالاخره عدم رضایتی که در آن دانشگاه وجود داشت از بین برد. تسلیمی پس از سه سال خدمت در دانشگاه تبریز، به تهران بازگشت و بزرگترین کار صنعتی به او واگذار شد و آن سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران بود و او می‌بایستی قریب دویست واحد صنعتی را سر و صورتی بدهد. اولین قدم وی جلب مدیران لایق و درستکار برای واحدهای صنعتی بود. وقتی در آن کار توفیق یافت، در بهمن ماه ۱۳۵۴ به وزارت بازرگانی منصوب گردید. وی بلافاصله تغییراتی در سطح آن وزارتخانه داد. دو تن از معاونین وزارت بازرگانی را که در معاملات شکر متهم به سوء استفاده بودند، برکنار نمود و تعدادی از پرونده‌های شرکت معاملات خارجی را به دیوان کیفر فرستاد.

دکتر تسلیمی تا مرداد ۱۳۵۶ در کابینه عضویت داشت. پس از کناره‌گیری امیرعباس هویدا او نیز کنار رفت و سرانجام روز پانزدهم آبان ماه ۱۳۵۷ طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت شد و در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ از زندان خارج و مدتی در انزوا بسر می‌برد تا به اروپا عزیمت نمود.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تفضلی، جهانگیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

داستان نویس، شاعر.

تولد: ۱۲۹۳.

درگذشت: ۱۳۶۹.

جهانگیر تفضلی دوره دانشسرای عالی را در رشته‌ی ادبیات گذراندن و پس از شهریور ۱۳۲۰ به نویسندگی سیاسی پرداخت و اغلب با نام‌های مستعار «مازیار»، «آسمان»، «نگین»، «رامین» در روزنامه‌ها و مخصوصا روزنامه «پیکار» (ناشر افکار حزب پیکار) مقاله می‌نوشت. پس از آن در سال ۱۳۲۲ اجازه‌ی انتشار روزنامه‌ی «ایران ما» را همراه با غلامعلی پرویزی گرفت. بعدها همراه قوام‌السلطنه به مسکو رفت و چندی معاون عبدالحسین هژیر (در دوره نخست وزیری) شد. در دوره‌ی مصدق پیرو آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی شده بود. پس از آن به ریاست اداره‌ی تبلیغات و سرپرستی دانشجویان در اروپا و وکالت مجلس شورای ملی و وزارت و سفارت (افغانستان و الجزایر) رسید. کتاب‌هایی که از وی چاپ شده بر روی شن‌های ساحل (داستان) و هایده (داستان) و زهره (شعر) است.

در ۱۲۹۱ در شهر مشهد تولد یافت. پدرش غلامرضاخان مصدق‌السلطان از اهل علم و عرفان و یکی از مریدان و تربیت یافتگان حاج ملا سلطانعلی گنابادی بود و در عرفان و ادب فارسی و عربی مقامی شامخ داشت. جهانگیر پس از انجام تحصیلات مقدماتی و ابتدائی دوره‌ی مدرسه‌ی متوسطه را در مشهد پایان داد و به تهران عزیمت نمود و وارد دارالمعلمین عالی شد و در ۱۳۱۴ لیسانس تاریخ و جغرافیا اخذ نموده به خدمت فرهنگ درآمد و در مدارس آن روز تهران زبان فرانسه و تاریخ و جغرافیا تدریس می‌نمود.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ و آغاز بحران دموکراسی، به فکر روزنامه‌نگاری افتاد و سرانجام با خسرو اقبال و تنی چند از یاران، روزنامه‌ی تندرو و منقد نبرد را انتشار دادند. نبرد پس از چند ماهی در محاق توقیف قرار گرفت و سپس نبرد ما جای آن را گرفت و سرانجام در ۱۳۲۲ امتیاز روزنامه‌ی چپ‌رو و مخالف دولت به نام ایران ما صادر شد. اعضاء هیئت تحریریه و سردبیران مجله عبارت بودند از: اسمعیل پوروالی، محمود تفضلی، خسرو اقبال، محمود هرمز و دکتر دهنائی. این روزنامه روزانه بود و تدریجاً حسن ارسنجانی و سید جلال شادمان هم در زمره‌ی نویسندگان آن قرار گرفتند. روزنامه‌ی ایران ما مرتباً توقیف می‌شد ولی بجای آن امتیازاتی تحصیل نموده بودند که به جای ایران ما منتشر می‌گردید.

در شهریور ماه ۱۳۲۲ دو تن از گردانندگان روزنامه‌ی ایران ما توسط نیروهای متفقین به جرم ژرمانوفیلی دستگیر و به زندان اراک منتقل شدند. جهانگیر تفضلی و خسرو اقبال ابتدا در زندان اراک و سپس زندان رشت مدتی در اسارت قوای بیگانه بودند ولی بازداشت آنها طولانی نشد و زودتر از یک سال از زندان مستخلص شدند.

جهانگیر تفضلی در سال ۱۳۲۴ موضع خود را تغییر داد و خود را به حزب آزادی قوام‌السلطنه متمایل نمود و همین موضوع سبب شد که قوام که در اواخر سال ۱۳۲۴ به نخست‌وزیری رسید و در رأس هیئتی برای مذاکره به مسکو رفت، جهانگیر تفضلی یکی از اعضای میسیون بود و در آن سفر مورد توجه و محبت قوام‌السلطنه قرار گرفت. تفضلی پس از مسافرت به مسکو به ایران بازنگشت و به فرانسه رفت و مدتی در آن کشور بسر برد. در ۱۳۲۵ روزنامه‌ی ایران ما، که توسط محمود تفضلی اداره می‌شد پس از ائتلاف حزب توده و حزب ایران، به حزب توده پیوست و چند ماهی با حزب توده همکاری داشت ولی سرانجام در دی ماه ۱۳۲۶ از وابستگی به حزب توده کنار رفت.

بطور کلی روزنامه‌ی ایران ما از روز انتشار تا پایان حیات خود نشریه‌ای معتبر و مورد توجه تمام طبقات بود و حتی محمدرضا

پهلوی و اشرف پهلوی بدان توجه خاص داشتند بطوری که شاه با هیئت تحریریه‌ی روزنامه‌ی ایران ما جلسات ماهیانه داشت و اشرف پهلوی هم با جهانگیر تفضلی حشر و نشر زیادی پیدا کرد و او را جز محارمین خود قرار داد.

احمد قوام سرانجام پس از مقاوله‌نامه‌ی نفت شمال، به سرعت در سراشیبی سقوط قرار گرفت و در آذر ماه ۱۳۲۶ با رأی عدم اعتماد نمایندگانی که حزب دموکرات تعیین کرده بود، ساقط شد و ابراهیم حکیمی برای بار سوم به زمامداری رسید و از همان نخستین روزهای نخست‌وزیری او معلوم بود که محلّلی بیش نیست. در کابینه‌ی حکیم‌الملک، علی سهیلی و عبدالحسین هژیر وزیران مشاور بودند و برای جانشینی او تلاش می‌کردند.

در خرداد ماه ۱۳۲۷ اشرف موفق شد تا عبدالحسین هژیر را به کرسی صدارت برساند. بدون تردید در این کابینه، اشرف پهلوی نقش اول را عهده‌دار بود. از اینرو از نخستین روزهای نخست‌وزیری هژیر، جلسات مداوم شبانه در پل رومی (سفارت آلمان) که مقر نخست‌وزیری بود، با شرکت اشرف پهلوی، عبدالحسین هژیر و جلال شادمان تشکیل می‌شد. تمام وزیران کابینه‌ی هژیر توسط اشرف تعیین شدند و بالاخره به دستور اشرف، جهانگیر تفضلی به معاونت سیاسی نخست‌وزیر تعیین شد. این انتصاب در آن روز که عده‌ی زیادی از رجال صدر مشروطه هنوز حیات داشتند، با تعجب تلقی شد. یک روزنامه‌نویس جوان در سن ۳۵ سالگی در یک سمت حساس قرار گرفت. کابینه‌ی هژیر با مخالفت شدید آیت‌اللّه کاشانی و فدائیان اسلام دوام زیادی نکرد ولی قبل از سقوط کابینه، جهانگیر تفضلی از کار کناره‌گیری نمود و به سمت بازرس دولت در بانک صنعتی و معدنی قرار گرفت. در حکومت دکتر مصدق هم کار مهمی به او ارجاع نشد، فقط چندی مدیرعامل بیمه کارگران بود تا در انتخابات دوره‌ی هیجدهم که پس از کودتای ۲۸ مرداد انجام گرفت، به نمایندگی مجلس از زابل تعیین شد. در سال ۱۳۳۴ در نخست‌وزیری حسین علاء، مورد توجه علم وزیر کشور قرار گرفت و به عنوان سرپرست محصلین به اروپا رفت و قریب پنج سال در آن سمت باقی بود. تفضلی علاوه بر سرپرستی محصلین، سفیرکبیر ایران در یونسکو نیز بود. در ۲۹ بهمن ماه ۱۳۴۱، علم و وزیران کابینه‌ی او استعفا دادند و علم مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد و در روز سی‌ام بهمن کابینه‌ی جدید را معرفی کرد. در این کابینه، جهانگیر تفضلی وزیر مشاور و سرپرست اداره کل تبلیغات و انتشارات شد.

اصولاً کار سانسور مطبوعات از بدو تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت با آن سازمان بود. به ترتیب سرهنگ هژبر کیانی و سرهنگ ابوالحسن سعادتمند و سرهنگ فرهنگ شاهین، کار سانسور را انجام می‌دادند. در اوایل نخست‌وزیری دکتر علی امینی، سانسور مطبوعات از ساواک منفک و ضمیمه‌ی اداره تبلیغات و انتشارات و بعد وزارت اطلاعات گردید. جهانگیر تفضلی در مقام سرپرستی تبلیغات و انتشارات، رویه‌ی خشن و تندی را اتخاذ نمود. از جمله حداقل تیراژ روزنامه‌ها در تهران بایستی پنج هزار شماره باشد و این امر در آن ایام که روزنامه‌ها با بهای آگهی‌های دولت اداره می‌شدند، امکان‌ناپذیر بود و لذا قریب ۵۰ روزنامه و مجله را در تهران تعطیل و محل انتشار آن را در شهرستان‌ها تعیین کردند که طبعاً مدیران آن دسته به شهرستان‌ها نرفتند.

جهانگیر تفضلی روز ۱۸ خرداد ماه ۱۳۴۲ پس از وقایع خونبار ۱۵ خرداد، از سمت رئیس اداره انتشارات و تبلیغات و وزارت مشاور استعفا داد. پس از آن چندی عضو هیئت نظارت سازمان برنامه بود تا اینکه در فروردین ماه ۱۳۵۰ با سمت سفیرکبیر عازم کابل گردید و تا مرداد ماه ۱۳۵۴ در آن سمت باقی ماند.

صاحب ترجمه مردی جسور، صحنه‌ساز، بی‌بندوبار و خوشگذران بود و به زبان و ادبیات فارسی و فرانسه تسلط داشت. نویسنده‌ای متفکر و در عین حال منقد بود. بیشتر مقالات او با نام مستعار «مازیار» در ایران ما و سایر جراید منتشر می‌شد. در جریان اصلاحات ارضی و اصول ششگانه‌ی انقلاب سفید، مشاور محمدرضا پهلوی بود و بیشتر نطق‌های شاه را او تهیه می‌کرد. در اواخر عمر خاطرات خود را با مدد گرفتن از حافظه تدوین نمود. این خاطرات سرانجام در سال ۱۳۷۶ از حوزه‌ی هنری دفتر ادبیات انقلاب اسلامی به کوشش یعقوب توکلی با مقدمه‌ی محققانه‌ای و زیرنویس‌های لازم، چاپ و انتشار یافت.

جهانگیر تفضلی در سال ۱۳۷۰ دست به خودکشی زد. این فکر از چندی پیش در مخیله‌ی او وجود داشت و همواره با دوستان نزدیک خود این مطلب را بیان می‌نهاد. آنقدر در این مورد سخن گفته بود که دوستانش او را مسخره می‌کردند. ولی سرانجام فکر خود را جامه عمل پوشانید. پس از چندی، دختر او استاد دانشگاه شهید بهشتی بود نیز خودکشی نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تفضلی، عنایت الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عنایت‌الله تفضلی دارای دکتری باغبانی از دانشگاه ردینگ انگلستان در سال ۱۳۵۴ است. وی هم اکنون با رتبه علمی استادی در دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز به تدریس و تحقیق مشغول است.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : عنایت‌الله تفضلی دارای دکتری باغبانی از دانشگاه ردینگ انگلستان در سال ۱۳۵۴ است. خاطرات و وقایع تحصیل : تحصیل در رشته باغبانی و اخذ مدرک دکترای آن رشته و سفر به کشور های آمریکا و انگلستان از خاطرات و وقایع مهم زندگی علمی عنایت‌الله تفضلی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : عنایت‌الله تفضلی در کنار تحصیل به یادگیری زبانهای انگلیسی و آلمانی می پرداخت.هم دوره ای ها و همکاران : وقایع میانسالی : عنایت‌الله تفضلی پس از حراز دکتری باغبانی در دانشگاه شیراز مشغول به تدریس شد . وی پس از طی مراتب علمی استادیاری و دانشیاری به رتبه علمی استادی دانشگاه شیراز درآمد.وی در کنار تدریس به تحقیق در زمینه مقایسه اثر تنک دستی و شیمیایی بر خصوصیات خرما و اثر تنظیم کننده های رشد در زمان گل انگیزی بر کیفیت و کیفیت انگور وغیره ...می پردازد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : عنایت‌الله تفضلی عضو هیات علمی و استاد دانشگاه شیراز است.فعالیتهای آموزشی : عنایت‌الله تفضلی به تدریس دروس های مختلف زیردر دانشگاه شیراز می پردازد: تنظیم کننده های رشد ،میوه های گرمسیری و نیمه گرمسیری ،میوه های دانه ریز ،اصول باغبانی ،سبزیکاریچگونگی عرضه آثار : عنایت الله تفضلی آثار خود را در قالب تالیف و ترجمه کتب و مقاله و همچنین با انتشار آنها در مجلات معتبر علمی بین المللی ارائه میکند. ایشان بیش از ۱۰ پایان نامه کارشناسی ارشد را راهنمایی و مشاوره و نظارت کرده است. وی همچنین دارای چندین طرح تحقیقاتی پایان یافته است که در زیر به چند عنوان از آنها اشاره می شود: مقایسه اثرات و ساخت ایرانی CCC و مقایسه با مشابه خارجی – مجری مقایسه اثر تنک دستی و شیمیایی بر خصوصیات خرما- مجری اثر تنظیم کننده های رشد در زمان گل انگیزی بر کمیت و کیفیت انگور – مجری آثار : ۱ اصول باغبانی ویژگی اثر : پدیدآورنده: مرتضی خوشخوی، ایرج روحانی، بیژن شیبانی، عنایت الله تفضلی ناشر: دانشگاه شیراز – ۱۳۸۳۲ انگور ویژگی اثر : دانشگاه شیراز – فارسی ۱۳۷۱۳ فرهنگ کشاورزی و منابع طبیعی (شامل تعریف و معادل فارسی واژه های علمی): علوم باغبانی ویژگی اثر : پدیدآورنده: مرتضی خوشخوی، عنایت الله تفضلی، احمد خلیقی، وازگین گریگوریان، علیرضا سپاهی، محمدرضا داهی (ویراستار)، سیدمحمد اشکان (ویراستار)، غلامرضا ستوده (ویراستار) ناشر: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ – ۲۶ اردیبهشت، ۱۳۸۵

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

تقدیری بشرویه، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی تقدیری بشرویه

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۶/۳

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۳ به حوزه علمیه ولیعصر (عج) شهرستان خوانسار وارد شدم و علوم مقدماتی را در نزد ابوی مرحوم حضرت آیت الله شیخ هاشم تقدیری سبزواری (ره) تلمذ نمودم. سطح فقه و اصول را در نزد اساتید بزرگوار حضرت حجهٔ السلام والمسلمین نیازی خرم آبادی و حجهٔ السلام و المسلمین رفیعان نیشابوری و دیگراستادان آن حوزه استفاده نمودم. در سال ۱۳۶۹ برای تکمیل دروس حوزه به شهر قم عزیمت نمودم و سطوح عالی رسائل و مکاسب و کفایه را در محضر حضرات اساتید حجهٔ الاسلام موسوی تهرانی، مرحوم آیهٔ الله پایانی (ره) ، مرحوم آیهٔ الله صالحی مازندرانی (ره) ودروس خارج حوزه را در محضرحضرات اساتید آیهٔ الله وحید خراسانی، آیهٔ الله شیخ جواد تبریزی، آیهٔالله جوادی آملی و دیگر بزرگواران بسیاری بهره بردم.در حین تحصیل به جهت علاقه وافربه تربیت نسل جوان در مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان از محضر استاد هنرمند حضرت حجت الاسلام و المسلمین راستگو؛ شیوه های مهارتی تربیتی و پرورشی را آموختم که تا کنون ازسرمایه های علمی آن مرکز در راه تبلیغ و تربیت نسل جوان بسیار بهره مند شده ام وهمچنین به عضویت گروه پژوهش کودک و نوجوان صدا وسیمای قم و دوره های نقد ادبی حوزه از محضر استادان حجهٔ الاسلام والمسلمین جواد محدثی و دهنوی درراه خدمت به فرهنگ علمی جامعه از شیوه های نگارش و ویرایش استفاده کردم. وپس از مدتی کوتاه به مؤسسه فرهنگی دار الحدیث توفیق تحقیق و مصدریابی یافتم و چندین سال از علوم حدیث و معارف اهل بیت هم در راه رشد فکری خویش از آن مؤسسه فرهنگی بهره ها بردم.ازتوفیقات بنده در راه خدمت به معارف اهل بیت علهیم السلام، ورود به مؤسسه مذاهب اسلامی جهت شرکت در دوره های آموزشی وتخصصی مذاهب اسلامی بوده است. ودرتبلیغ و اطلاع رسانی به ویژه در مناطق اهل سنت و مرزی واجرای برنامه ی کلاسی و اردویی ونویسندگی در خدمت بوده ام.

تقدیری، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد تقدیری

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در ۵ مسیر دارای فعالیت بوده‌ام:

۱- تحصیل: تحصیلات دبیرستان تا دیپلم در رشته ریاضی و فیزیک در دبیرستان امام صادق(ع) قم گذراندم پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیه مدرسه رسالت شدم و تا لمعتین در آن مدرسه تحصیل کردم از حضور اساتید معظم نکونام، طالقانی(ادبیات)، فشارکی (سیوطی)، (اصول)، کریمی، صالحی افغانی، نکونام، حائری، لمعه (اشتهاردی، محامی وجدانی فخر) استفاده کردم و رسائل را خدمت استاد اعتماد و موسوی تهرانی و مکاسب را خدمت استاد مرحوم پایانی، اشتهاردی، ستوده استفاده کردم و هم زمان فلسفه و بدایه و نهایه را خدمت استاد فیاضی تلمذ نمودم و سپس وارد درس خارج اصول آیت الله وحید خراسانی و آیت الله هاشم شاهرودی شدم و فقه را نزد آیت الله تبریزی و مکارم و مددی و سید کاظم حائری استفاده کردم و خارج بیع را نزد آیت الله هاشمی شاهرودی گذراندم و اکنون مدت ۵ سال است در درس خارج مکاسب محرمه نزد رهبر معظم انقلاب در تهران مشغول هستم همزمان با تحصیل حوزه کارشناسی ارشد الهیات رشته کلام در تربیت مدرس دانشگاه قم گذراندم و موضوع افسردگی و حزن و اندون (مقایسه تطبیقی) در قرآن، سنت و متون دینی و روانشناسی پایان‌نامه‌ام بود همچنین دو سال و نیم دوره معارف در دانشکده باقرالعلوم (ع) وابسته به دفتر تبلیغات گذراندم.

۲- تحقیق: به طور رسمی از سال ۱۳۷۲ در مؤسسه دارالحدیث جزو محققین همکار در تدوین میزان الحکمه قرار گرفتم که موضوعات تربیتی و اخلاقی و روانشناسی مانند اخلاق، خانواده، حزن، خیر و برکت، محبت و عناوین دیگر را تحقیق کردم که دو عنوان آن محبت در قرآن و حدیث، خیر و برکت در قرآن و حدیث منتشر شده است.

۳- تدریس: همزمان با دو عنوان قبل به تدریس دروس منطق، فقه و اصول، کلام، اخلاق و تفسیر اشتغال داشته‌ام مباحث روش تحقیق و روش تبلیغ از مباحث تدریسی بوده است.

۴- تألیف: علاوه بر کتب چاپ شده در تحقیق مقالاتی برای سمینارها و کنفرانسها ارسال می‌داشتم که بعضاً در همان سمینار قرائت شده و سپس چاپ شده است.

۵- تبلیغ: پس از اتمام لمعتین تبلیغ در مدارس، روستاها، سپس دانشگاهها را شروع کردم که مجموعاً ۲۰ سال تبلیغی سابقه دارم و تا سال ۱۳۷۹ که جهت معاونت فرهنگی آستان حضرت عبدالعظیم به تهران آمدم در ۶ دانشگاه کشور و خوابگاههای آن فعالیت داشته‌ام بدلیل آموزش و پرورش کار با کودکان و نوجوانان و تحصیلات دانشگاهی توانستم در تبلیغ مدارس و دانشگاهها اثرات مؤثری داشته باشم. هم اکنون نیز در مساجد شهرری و تهران دانشگاه شاهد و مراکز و مجالس به سخنرانی و تبلیغ اشتغال دارم.

در سال ۱۳۷۹ به عنوان معاون فرهنگی آستان حضرت عبدالعظیم(ع) در خدمت آن امامزاده وارد شدم که علاوه بر کارهای مدیریت ریاست مرکز نجوم آستان مقدسی، مسئول حوزه علمیه حضرت عبدالعظیم (خواهران و برادران —) تدریس در این دو حوزه و تحصیل درس خارج درس مقام معظم رهبری شرکت دارم. و علاوه بر تبلیغ مجموعه ای از خواهران و برادران را برای تبلیغ در مدارس آموزش داده‌ام که در مناسبت‌ها به تبلیغ اعزام می‌شوند. همچنین به عنوان استاد راهنما راهنمایی بیش از ده پایان‌نامه در موضوعات اخلاقی — تربیتی روانشناسی راهنمایی کرده‌ام.

تقوی قزوینی، محمدتقی

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علامه حاج سیدمحمدتقی تقوی قزوینی به سال ۱۱۵۹ هـش (هـ.ق) ، در قزوین دیـده به جهان گشود. پس از آموختن مقدمات ، ادبیات عرب ، ریاضیات ، فقه و اصول به فراگیری علوم کلام و حکمت نزد استادان زمان خود پرداخت. آن گاه به زیارت بیت الله الحرام مشرف شد و برای تکمیل علوم دینی به عتبات عالیات سفر کرد و به کسب کمالات معنوی و طی مراحل عرفانی همت گماشت. سیدمحمدتقی قزوینی علاوه بر کسب علوم زمان خود و مطالعات بسیار ، به تالیف آثار متعددی نیز دست زد که آثار قلمی او به سی و دو عنوان می رسد. وی سرانجام در سال ۱۲۷۰ هجری قمری دیده از جهان فروبست.گروه : علوم انسانی رشته : الهیات و معارف اسلامی تحصیلات رسمی و حرفه ای : علامه حاج سیدمحمد تقی قزوینی پس از آموختن مقدمات ، ادبیات عرب ، ریاضیات ، فقه و اصول به فراگیری علوم کلام و حکمت نزد استادان زمان خود پرداخت. آن گاه به زیارت بیت الله الحرام مشرف شد و برای تکمیل علوم دینی به عتبات عالیات سفر کرد و به کسب کمالات معنوی و طی مراحل عرفانی همت گماشت.استادان و مربیان : سیدمحمد تقی تقوی قزوینی علوم کلام و حکمت را از محضر علامه مازندرانی معروف به «جدلی» فراگرفت. وی همچنین از محضر سیدمحمد مجاهد که در اصفهان عهده دار تدریس فقه و اصول بود و نیز از محضر شیخ ابراهیم کرباسی بهره های فراوان برد. او پس از آنکه از اصفهان به موطن خود بازگشت ، وارد مدرسه صالحیه شد و در محضر درس بزرگانی چون شهید ثالث و شیخ محمد صالح برغانی حائری و نیز ملاآقا حکمی قزوینی حاضر شد ، و بعد از آن عازم عتبات عالیات گردید. او ابتدا در کربلا از حوزه درس شریف العلما مازندری حائری (م ۱۲۴۶ق) و سپس از محضر سیدباقر بن سیداحمد قزوینی و ملا اسماعیل عقدایی و سید سلیمان طباطبایی یزدی بهره مند گشت و در کاظمین به حوزه درس سیدعبدالله شبر و دیگران ملحق گردید و به مقام عالی علمی نائل گردید و از مشایخ خود و همچنین شیخ احمد احسایی اجازه دریافت کرد.زمان و علت فوت : وفات علامه حاج سید محمدتقی تقوی قزوینی در سال ۱۲۷۰ هجری قمری اتفاق افتاد. جسد وی را پس از تشیع با شکوهی به کربلا حمل نموده و در آنجا به خاک سپردند.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سیدمحمدتقی تقوی قزوینی علاوه بر کسب علوم زمان خود و مطالعات بسیار ، به تالیف آثار متعددی نیز دست زد که آثار قلمی او به سی و دو عنوان می رسد. او همچنین به شعر و شاعری نیز نزدیک بود ، مجموعهٔ از سروده های فارسی او در جنگ نفیسی متعلق به کتابخانه امام صادق (ع) قزوین وجود دارد که در آنها با نام « رفیع » و گاه « موفق » تخلص کرده است.آرا و گرایشهای خاص : شیخ جابرکاظمی در کتاب خود سلوه الغریب در مورد سیدمحمدتقی تقوی چنین می گوید: « وی در حکمت و فقه و اصول و فنون اسلامی به سرحد کمال رسیده بود و مردم از اقصی بلاد جهت اخذ دعا به زیارت وی می شتافتند... » آثار : ارجوزه هایی در صرف و نحو ، فقه ، معانی و بیان ، کلام ، منطق و عرفان ، التجلیات ، انوار الاشراق ، برهان العصمه ، تذکرهٔ انبیای بنی اسرائیل مدفون در قزوین ، ترجمه نهج البلاغه ، خلاصه التفاسیر، ظرایف الحکمه ، نهایه التحریر فی شرح التجرید

منابع زندگینامه :دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی ، به کوشش بهاء الدین خرمشاهی ، ج ۱ ، تهران: دوستان و ناهید ، ۱۳۷۷ ، ص۸۰۲۲ستایش امیر المومنین (در سروده های سخنوران قزوین) ، پژوهش: محمدعلی حضرتی ، قزوین: بحرالعلوم

تقوی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی تقوی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

زندگینامه علمی

او در سال ۱۳۵۱ در خانواده ای روحانی در قم متولد شد. در سال ۱۳۵۷ در حالی به مدرسه رفت که پس از چند ماه مدارس تعطیل شد. پس از گذراندن سیکل وارد حوزهٔ علمیهٔ قم شد و همزمان با دروس حوزوی در دبیرستان شبانه مشغول به تحصیل شد و پس از أخذ دیپلم در دانشگاه پیام نور موفق،به أخذمدرک لیسانس در رشتهٔ جغرافیا(برنامه ریزی شهری و روستایی) شد.

او دروس سطح را در محضر اساتیدی همچون علیدوست، محمدی، موسوی تهرانی، فقیهی و پایانی به پایان رساند و دروس فلسفه را در محضر آقای اسحاق نیا فرا گرفت. پس از گذراندن دورهٔ سطح در دروس خارج آیات عظام وحید خراسانی ، شیخ جواد تبریزی، کرباسی و هادوی تهرانی شرکت نمود و همزمان در مؤسسهٔ تخصصی کلام اسلامی موفق به گذراندن دورهٔ سطح ۴ حوزه شد. او از سال ۱۳۸۰ به بعد به پژوهش در فقه، اصول و کلام پرداخت و با مؤسساتی مانند مرکز مطالعات و پژوهشهای حوزهٔ علمیه قم، معاونت تبلیغ حوزهٔ علمیه، مجلهٔ تخصصی مبلغان، مؤسسه امام صادق زیر نظر آیت الله سبحانی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) همکاری نموده و می نماید.

تقوی، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۱۶ -۱۲۴۲ ش)، شاعر، محقق و مصحح. در تهران متولد شد. فقه و اصول و حکمت را در جوانی نزد حاج میرزا حسن آشتیانی و میرزا ابوالحسن جلوه در تهران فراگرفت، و برای تکمیل تحصیلات به عتبات رفت، و در حوزه درس علمای آنجا حاضر شد و موفق به اخذ تصدیق و اجازه روایت و استنباط احکام شرعی گردید. تقوی در ادبیات پارسی و عربی نیز متبحر شد، شعر هم خوب می‌سرود. وی پس از اتمام تحصیلات سفری به مکه کرد و در مراجعت از مکه به اروپا رفت و در قوانین موضوعه‌ی اروپا تحقیقاتی انجام داد. نصرالله به هنگام جنبش مشروطه‌خواهی به آزادی خواهان پیوست و از سران انقلاب مشروطه شد. در سال ۱۳۲۳ ق به اتفاق ملک المتکلمین و نصرهٔالسلطان کتابخانه ملی را تاسیس کرد و در دوره‌ی اول و سوم مجلس شورای ملی وکیل تهران شد. او سالهای متمادی نیز عضو و رئیس دیوان عالی کشور بود. وی در تهران درگذشت. از آثار وی: «هنجار گفتار»، در معانی و بیان؛ تصحیح «اوصاف الاشراف» و «تازیانه سلوک»، مکتوب احمد غزالی به عین القضاه و «دره التاج»؛ ترجمه‌ی «اشارات» با همکاری سید حسن مشکان طبسی.[۱]

(حاج سید) نصراللّه اخوی (و. تهران ۱۲۸۲ ه. ق- ف. تهران ۱۳۶۷ ه.ق./ ۱۳۲۶ ه. ش.). از رجال دانشمند دوره اخیر قاجاریه و اوایل پهلوی، وکیل دوره اول و دوم مجلس شورای ملی از تهران، مدعی‌العموم و رئیس دیوان عالی تمیز و مدرس دانشکده‌های حقوق و معقول و منقول و رئیس دانشکده اخیر. از تألیفات وی «هنجار گفتار» در معانی و بیان فارسی است و متن دیوان ناصر خسرو نیز توسط وی تصحیح شده و به طبع رسیده. کتابخانه‌ای نفیس نیز از او به جای مانده است.

معروف به سادات اخوی تهرانی، فرزند سید محمدرضا سادات اخوی، متولد ۱۲۴۲ در تهران. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به آموختن معارف اسلامی و فلسفه پرداخت. علوم منقول را نزد میرزا حسن آشتیانی و علوم معقول را در محضر میرزا ابوالحسن جلوه تحصیل نمود. سپس عازم نجف شد. چند سالی از محضر علمای بزرگ درس خارج گرفت و به مقام اجتهاد رسید. پس از مراجعت به ایران، در مدرسه‌ی سپهسالار قدیم به تدریس فلسفه پرداخت. در نهضت مشروطیت در زمره‌ی آزادیخواهان بود و برای استقرار حکومت قانون، از هیچ اقدامی فروگزاری نمی‌کرد. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی اول، از طرف طلاب و روحانیون و اهل علم به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. به علت تسلط به سخنوری، در مجلس گل کرد و در ردیف چند نماینده‌ی متنفذ درآمد. به هنگام تاجگذاری محمدعلی شاه، خطابه‌ی بسیار شیوا و غرائی در مجلس ایراد کرد. اقدامات او و عده‌ای دیگر از وکلاء، نتوانست روابط مجلس با محمدعلی شاه را التیام دهد. مجلس به توپ بسته شد، عده‌ای دستگیر شدند، و تعدادی فرار کردند. او هم در دوران استبداد صغیر در اختفا بسر می‌برد. پس خلع محمدعلی میرزا و رفع بحران، فعالیت خود را از سر گرفت. در انتخابات دوره‌ی دوم از تهران وکیل شد و به نیابت ریاست مجلس منصوب گردید. در دوره‌ی سوم وکیل و نایب‌رئیس بود.

پس از انحلال آن مجلس، به دعوت مشیرالدوله وزیر عدلیه وقت، وارد دادگستری گردید و رئیس شعبه‌ی دیوان عالی کشور شد و سال‌ها در همان سمت باقی ماند. در ۱۳۰۶ که داور دادگستری جدید را بنیاد نهاد و از قدمای عدلیه چند نفری را به خدمت پذیرفت، او با رتبه‌ی ۱۰ قضائی، رئیس یکی از سه شعبه‌ی دیوان عالی کشور شد. در آن تاریخ، داور به یک نفر رتبه‌ی ۱۱ و به ۶ نفر رتبه‌ی ۱۰ قضائی اعطاء کرد. رتبه‌ی ۱۱ قضائی به میرزا رضاخان نائینی که مقام دادستان کل را داشت تعلق گرفت، رتبه‌ی ۱۰ را به نیرالملك کفیل دیوان کشور، محمدرضا وجدانی، حاج سید نصرالّله تقوی، صدرالاشراف و شیخ محمد عبده و سید محمد فاطمی داد. در ۱۳۱۲ که صدرالاشراف از دادستانی کل به وزارت دادگستری منصوب شد، جای خود را به تقوی سپرد. در ۱۳۱۵ به ریاست دیوان عالی کشور رسید و مدت ده سال در رأس قوه‌ی قضائیه کشور قرار داشت.

در کنار کارهای قضائی خود مدتی عضو و نایب‌رئیس فرهنگستان بود و سال‌ها در سمت ریاست دانشکده‌ی معقول و منقول، به امر دریس در آن دانشکده و مدرسه‌ی حقوق و مدرسه‌ی سپهسالار اشتغال داشت. در ۱۳۲۵ تقاضای بازنشستگی نمود و در این امر اصرار داشت. سرانجام قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت، در ذیل تقاضای بازنشستگی او شرحی به این مضمون نوشت: «برای اینجانب و دولت و کشور نهایت تأسف حاصل است که از خدمات گرانبهای جناب مستطاب عالی محروم می‌مانیم، لیکن چون زحمات و خستگی ممتد حضرت عالی را مجبور به تقاضای تقاعد نموده، از این جهت که ملاحظه‌ی مزاج و حفظ صحت و سلامت عالی برای ارادتمندان فوق‌العاده مأمول و مطلوب است، ناچار با درخواست حضرت عالی موافقت می‌شود؛ مشروط به اینکه از تجربیات و نظرات اصلاح‌طلبانه در پیشرفت امور دریغ نفرموده، دولت و مملکت را از این جهت قرین مزید قدردانی و تشکر فرمایید.»

تقوی در ۱۳۲۶ در ۸۴ سالگی درگذشت. مردی ادیب، دانشمند و حقوقدان بود. در زبان و ادبیات فارسی و عربی استاد بود. تألیفاتی از خود به یادگار گذاشت: از جمله کتاب سیاست، هنجار و گفتار در علم معانی و بیان. دیوان ناصرخسرو را نیز تصحیح کرده و مقدمه‌ی فاضلانه و مبسوطی بر آن نوشته است. شعر نیز نیکو می‌سرود. در بحبوحه‌ی دیکتاتوری رضاشاه، قصیده‌ای طولانی در مدح رضاشاه و ذم احمدشاه انشاء نموده است. از لحاظ سیاسی جزو افراد محافظه‌کار و مؤید دولت‌های وقت بود. زمانی که به عضویت دیوان کشور پذیرفته شد، به فراماسونری پیوست و تدریجاً از ارکان و بزرگان آن گردید.

وی از جوانی علاقه‌ی خاصی به جمع‌آوری کتب خطی منحصر به فرد و خطوط خوشنویسان معروف داشت و همین علاقه باعث شد کتابخانه و گنجینه‌ی بزرگی از خطوط خطاطان معروف جمع‌آوری کند. به طوری که مجموعه‌ی او فوق‌العاده جالب و منحصر به فرد بود. بعد از مرگش به فرزندش جمال اخوی رسید و معلوم نشد که آن گنجینه‌ی گرانبها که از مواریث بزرگ فرهنگی ایران

بود، به چه سرنوشتی دچار شد. مرحوم تقوی در تمام عمر زندگی مرفهی داشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ انقلاب مشروطیت (۱۲۹۷/۶، ۲۱۰/۱)، الذریعه (۱۱۹۴/۹)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۶۹/۲)، سخنوران نامی معاصر (۹۰۷/۲)، شرح حال رجال (۳۱۵/۵)، مولفین کتب چاپی (۵۷۷ -۵۷۵ /۶).

تقی‌پور ظهیر، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: تعلیم و تربیت، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

تقی‌زاده، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۴۷ -۱۲۵۶ ش)، مورخ، نویسنده و روزنامه‌نگار. در تبریز متولد شد. اجدادش در قریه‌ای به اسم وند، از توابع قصبه‌ی اردوباد، به دنیا آمده بودند. پدرش پس از تحصیل در نجف در شهر خود مدت بیست و چهار سال حوزه‌ی درس و مقام مقتدایی روحانی داشته است. تقی‌زاده در چهارده سالگی شروع به تحصیل کرد، ابتدا کتابهای فارسی معمول آن زمان و مقدمات عربی و بعد منطق و فقه و اول را نزد علمای تبریز آموخت. وی در بین سنین چهارده تا هجده سالگی به تدریج تحولی در رشته‌ی تحصیلات و افکار او پدید آمد. نخست شوق زیاد به علوم ریاضی قدیم پیدا کرد و بعد به علم کلام و حکمت و طب قدیم روی آورد، و دور از چشم پدر در راه علوم خفیه و تصوف و عرفان قدم نهاد؛ و در بعضی مسلکهای دینی خلاف مشهور، مانند طریقه‌ی شیخیه و غیره، مطالعه و تحقیق کرد. بعد از فوت پدر، در هجده سالگی آزادانه به تحصیل علوم جدید پرداخت و طب و تشریح و غیره را ابتدا نزد میرزا نصرالله سیف الاطبا و بعد نزد دکتر محمد کرمانشاهی، معروف به کفری، آموخت و هم به قدر کافی در زبان فرانسه پیشرفت کرد. در این اوقات در مدرسه‌ی دارالفنون مظفری تحصیل می‌کرد و در آنجا فیزیک نیز درس می‌داد. تقی‌زاده در سال ۱۳۱۶ ق با همدستی چند نفر، مدرسه‌ای به نام تربیت تاسیس کرد. وی در سالهای ۱۳۱۸ ق و بعد از آن در مدرسه‌ی آمریکایی تبریز به فراگرفتن زبان انگلیسی پرداخت و نزد یکی از معلمان آمریکایی قدری از درجات عالیه‌ی علوم طبیعی را از روی کتابهای انگلیسی فراگرفت. در سال ۱۳۲۰ ق به همراهی میرزا محمدعلی خان تربیت و میرزا سید حسین خان عدالت و میرزا یوسف خان آشتیانی اعتصام مجله‌ای علمی و ادبی، به اسم «گنجینه‌ی فنون» که ماهی دو شماره منتشر می‌شد و یک سال دوام یافت، تاسیس کرد. تقی‌زاده پس از امضای فرمان مشروطیت چندین دوره به وکالت مجلس از طرف مردم تبریز برگزیده شد و بعد از به توپ بستن مجلس به اروپا رفت و مجله‌ی «کاوه» را در آلمان منتشر ساخت. او با انتقال حکومت از قاجاریه به پهلوی مخالف بود، اما بعد از انتقال حکومت از قاجاریه به خانواده‌ی پهلوی، چندین مرتبه به وزارت‌های مختلف منصوب شد. تقی‌زاده مدتی نیز در دانشگاه کمبریج و مدرسه‌ی مطالعات شرقی زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌کرد. بالاخره در تهران وفات یافت. از آثار وی: «مقدمه‌ی

تعلیم عمومی یکی از سرفصلهای تمدن»؛ «از پرویز تا چنگیز»؛ «گاه‌شماری در ایران قدیم»؛ «بیست مقاله»؛ «تمدنات قدیمه»؛ «مانی و دین او»؛ «تاریخ انقلاب ایران»؛ «تحفه الملوک»، یکی از متون قدیم مجهول المولف؛ «تاریخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور اسلام».[۱]

فرزند سید تقی، متولد ۱۲۵۶ در تبریز. پدرش در کسوت روحانیت بود. تقی‌زاده از پنج سالگی به تحصیل پرداخت و علاوه بر زبان فارسی و عربی و معارف اسلامی، ریاضیات و فلسفه نیز خواند و تحصیلات رایج مدرسی را خیلی زود پایان برد. مدتی نیز در مدرسه‌ی آمریکائی تبریز به آموختن زبان انگلیسی پرداخت. در بیست سالگی با کمک چند تن از دوستان خود مدرسه‌ی تربیت و کتابخانه‌ای در تبریز دایر کرد. نشریات کشورهای عربی و مخصوصاً عثمانی آن روز در آن کتابخانه توزیع می‌شد. در اوایل ۱۳۲۰ ه.ق مجله‌ای به نام گنجینه‌ی فنون انتشار داد. مقالات این مجله که غالباً ترجمه از نشریات خارجی بود در تنویر افکار عمومی و ایجاد فکر آزادی در مردم تأثیر بسزائی داشت. تقی‌زاده مدتی نیز به سیر و سیاحت پرداخت و از قفقاز و استانبول و مصر و بیروت دیدن نمود و در تمام این مسافرت‌ها بر دانش خود افزود. در وقایع مشروطیت، فعالیت بسیار زیادی داشت و از بارزترین مبارزان راه آزادی و مشروطه در آذربایجان بود.

بعد از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی، از طرف تجار تبریز به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در آن تاریخ بسیار جوان بود. در خاطرات خود نوشته: «در همان روز که به مجلس وارد شدم، مرحوم حاج محمد صراف نماینده‌ی مجلس به مرحوم حاج سید مرتضی مرتضوی به شوخی گفت: در تبریز شما آدم حسابی قحط بود که این پسر را به عنوان نماینده به مجلس فرستادید! اما مرحوم حاج سید مرتضی گفت صبر کنید تا همین آقا پسر به حرف بیاید آنوقت خواهی فهمید که تبریزی‌ها چه کسی را به نام نماینده‌ی خود به مجلس اول روانه کرده‌اند.» تقی‌زاده با احاطه به نطق و بیان و افکار روشن و منظم و دقیق خیلی زود در مجلس گل کرد و در مدت کوتاهی توانست خود را بشناساند و مورد توجه مردم قرار گیرد. اقدامات مجلس اول علیه محمدعلی شاه که بالاخره منجر به توپ بستن مجلس شد، تا اندازه‌ی زیادی مولود اقدامات تقی‌زاده و چند نفر دیگر بود. چون در این وقایع جانش کاملاً در خطر بود، ناچار شد به سفارت انگلیس پناه برد. پس از مدتی به اروپا رفت و در آنجا برای سقوط محمدعلی شاه فعالیت کرد و با نشر مقالات متعدد به زبان‌های مختلف، افکار عمومی مردم و دولت‌های بعضی از کشورها را متوجه ایران ساخت. بعد از استبداد صغیر، به ایران بازگشت و در انتخابات دوره‌ی دوم از تهران و تبریز وکیل شد ولی وکالت تبریز را پذیرفت. بعد از خاتمه‌ی انتخابات به اروپا و آمریکا سفر نمود و در ۱۳۳۴ ه.ق به انتشار مجله‌ی کاوه در برلن مبادرت کرد و مدت شش سالی که این مجله به زبان فارسی در برلن انتشار می‌یافت، حاوی مقالات بسیار سودمندی بود.

در دوره‌ی سوم نیز وکیل شد، ولی در مجلس شرکت نکرد. در انتخابات دوره‌ی چهارم که همزمان با قرارداد ۱۹۱۹ در زمان نخست‌وزیری وثوق‌الدوله بود، بار دیگر از طرف مردم تبریز به نمایندگی مجلس انتخاب شد. ولی مجلس در دوران نخست‌وزیری مشیرالدوله، سپهدار رشتی و سید ضیاءالدین تشکیل نشد تا سرانجام قوام‌السلطنه در ۱۳۰۰ به تشکیل مجلس چهارم مبادرت ورزید. در ادوار پنجم و ششم هم نماینده‌ی مجلس بود، ولی دیگر آن شور و احساس جوانی را نداشت و به استقبال ماجرا نمی‌رفت. در دوره‌ی پنجم از مخالفین تغییر سلطنت بود. مستوفی‌الممالک در ۱۳۰۵ او را برای وزارت خارجه در نظر گرفت ولی از قبول وزارت عذر خواست و نمایندگی مجلس را ترجیح داد.

در ۱۳۰۷ ش والی خراسان شد و کمتر از یک سال در این سمت انجام وظیفه نمود. سپس وزیرمختار ایران در انگلستان شد و تا اواسط ۱۳۰۸ در لندن بود. در آن سال مخبرالسلطنه هدایت، رئیس دولت تغییراتی در کابینه‌ی خود داد؛ از جمله وزارت فوائد عامه را منحل و به جای آن وزارت طرق و شوارع و وزارت اقتصاد ملی را تشکیل داد. ذکاءالملک فروغی به وزارت اقتصاد و تقی‌زاده به وزارت طرق منصوب شدند. یک سال بعد پس از کنار رفتن مشارالملک از وزارت دارائی، تقی‌زاده وزیر دارائی و سرپرست

وزارت راه شد و مهذب‌الدوله کاظمی را از جانب خود کفیل وزارت راه نمود. تا پایان کابینه‌ی حاج مخبرالسلطنه، در وزارت دارائی بود. ولی در شهریور ۱۳۱۲ پس از سقوط کابینه‌ی مزبور، او هم بالطبع از عضویت دولت کنار رفت و به سمت وزیرمختار ایران در پاریس تعیین گردید و تا ۱۳۱۳ در آن سمت بود. در آن تاریخ از مشاغل دولتی معاف شد و برای تدریس به انگلستان رفت و به تدریس زبان و ادبیات فارسی و عربی در مدرسه‌ی السنه شرقی پرداخت.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ بار دیگر وارد میدان سیاست شد. در کابینه‌ی ذکاءالملک فروغی با کمک منشی سابق خود علی سهیلی که وزیر امور خارجه بود، به وزیرمختاری ایران در لندن برگزیده شد. علت انتخابش به آن سمت، بیشتر برای استفاده از حسن روابط او با کارگردانان حکومت انگلستان بود، زیرا شخصیت علمی و وجهه‌ی سیاسی تقی‌زاده علت معروفیت او در بین رجال انگلیس و در وزارت امور خارجه‌ی انگلستان بود. در ۱۳۲۱ قوام‌السلطنه او را به عنوان وزیر امور خارجه معرفی نمود، ولی تقی‌زاده تلگرافی عذر خواست و در سمت وزیرمختاری در لندن همچنان باقی ماند. بعد از آنکه نمایندگی‌های سیاسی ایران و انگلیس در دو کشور به سفارتخانه تبدیل شد، تقی‌زاده به مقام سفیرکبیری ارتقاء یافت. اقدام برجسته‌ی او در سفارت ایران در لندن، مربوط به وقایع آذربایجان و تخلیه‌ی ایران از قوای متجاوز ارتش شوروی است. او چون رجلی ملی و نامدار، در صدد استیفای حقوق ملت ایران برآمد و با طرح شکایت در سازمان ملل، حقانیت ایران را به ثبوت رسانید و از این طریق بار دیگر در محافل سیاسی ایران، نام وی به عنوانی یکی از رجال سیاسی و ملی ایران بر سر زبان‌ها افتاد. با وجودی که مخالفین وی در همان هنگام انگشت روی اشتباهات سیاسی وی می‌گذاشتند، ولی مع‌الوصف اقدام او در کشور حسن اثر داشت.

در دوره‌ی پانزدهم، به پاس خدماتش در سازمان ملل، از طرف مردم تبریز به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در آن تاریخ منصورالملک استاندار آذربایجان و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر بود، و در غالب نقاط کاندیداهای حزب دموکرات ایران از صندوق‌ها بیرون می‌آمدند. ولی تقی‌زاده عضو آن حزب نبود و مردم تبریز او را به عنوان یک شخصیت برجسته‌ی آذربایجانی و مستقل، به مجلس فرستادند. تصویب اعتبارنامه‌اش با جنجال توأم بود. عباس اسکندری نماینده‌ی همدان، درباره‌ی صلاحیت و سوابق سیاسی او، پناهنده شدنش به سفارت انگلیس و تمدید قرارداد نفت جنوب در دوره‌ی وزارت دارائی‌اش، به تفصیل سخن گفت و او را برای نمایندگی صالح ندانست. عباس مسعودی در مقام دفاع از شخصیت تقی‌زاده، نطق مفصلی ایراد کرد و به ایرادها جواب گفت. سرانجام مجلس درباره‌ی اعتبارنامه‌ی او تصمیم به اخذ رأی نمود و اعتبارنامه‌اش با اکثریت قاطعی به تصویب رسید. در انتخابات هیئت رئیسه از طرف نمایندگان آذربایجان کاندیدای ریاست شد. سردار فاخر حکمت و ملک‌الشعرای بهار هم کاندیدای حزب دموکرات ایران بودند. ملک‌الشعرا به توصیه‌ی قوام‌السلطنه کنار رفت و حزب دموکرات ایران یک کاندیدا پیدا کرد که سردار فاخر بود. پس از اخذ رأی، سردار فاخر با اکثریت ناچیزی بر کرسی ریاست نشست. تقی‌زاده در دوران نمایندگی در دوره‌ی پانزدهم، دو یا سه نطق مهم ایراد کرد که در یکی از نطق‌هایش خود را از بعضی اشتباهات سیاسی که به او نسبت می‌دادند، مبرّا دانست.

در انتخابات دوره‌ی اول سنا که مصادف با انتخابات دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی بود، سناتور شد. و در دوره‌ی دوم سنا نیز ریاست داشت. در دوره‌ی سوم و چهارم سنا زیر بار مسئولیت نرفت و غالباً فقط ریاست کمیسیون خارجه‌ی مجلس را عهده‌دار می‌شد. در اواسط دوره‌ی چهارم سنا، بیمار شد و ناچار از صندلی چرخدار استفاده می‌کرد. در جلسات سنا مرتباً شرکت می‌نمود، ولی از نطق و خطابه‌های شورانگیز که در جوانی ایراد می‌کرد، دیگر آثاری هویدا نبود.

متجاوز از هفتاد سال در صحنه‌ی سیاسی ایران حضور داشت. از روزی که با انتشار مجله‌ی گنجینه‌ی فنون در ۱۳۲۰ ه.ق وارد سیاست شد، تا سال‌های آخر عمر همواره دست‌اندرکار سیاست بود. در صدر مشروطیت و ادوار اول و دوم مجلس شورای ملی، به عنوان نماینده‌ای پرشور و انقلابی عمل می‌کرد و از همه حیث محبوب مردم بود، ولی مخالفین وی پناهندگی‌اش را به سفارت انگلیس نکوهش کرده‌اند و حتی بعضی از ترورهای سیاسی آن ایام را منسوب به او دانسته و چهره‌ی سیاسی‌اش را زشت و سیاه

ترسیم کرده‌اند. هرچه که باشد، نقش او در حیات سیاسی، ملی، علمی و فرهنگی ایران به اندازه‌ای مؤثر و گسترده بوده است که بررسی دقیق و کامل آن محتاج یک اثر مستقل است.

در طول هفتاد سال فعالیت سیاسی، هیچگاه از فعالیت علمی و ادبی غافل نبوده است. لقب علامه را به لحاظ وسعت دامنه‌ی دانش و عمق و دقت اطلاعات علمی‌اش به وی داده‌اند. در ابتدای جوانی فقط تحصیلات قدیمه داشت، ولی این تحصیلات را عمیقاً انجام داده بود. حافظه‌ی بسیار قوی، هوش سرشار، مطالعات مختلف، پی گیری و دقت او، وی را در زمره‌ی محققین و دانشمندان طراز اول ایران و در شمار یکی از علمای جهان قرار داد. به زبان‌های ترکی، عربی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی تسلط کامل داشت. گذشته از تکلم به آن السنه، در زبان و ادبیات آنها تتبع و تعمق نموده بود. گرچه فعالیت‌های سیاسی مجال زیادی برای مطالعه به او نمی‌داد، ولی مع‌الوصف به واسطه‌ی اقامت طولانی در کشورهای خارجی و استفاده‌ی دقیق، منظم و با برنامه از کتابخانه‌های معتبر دنیا، در زمینه‌ی تحقیق در تاریخ و تمدن ایران، به یکی از صاحب‌نظران کارکشته‌ی معاصر تبدیل شد.

در جنگ بین‌الملل اول با کمک چند تن از دوستان خود، از جمله علامه دهخدا و علامه قزوینی، در آلمان دست به انتشار مجله‌ای زدند که کاوه نام داشت. کاوه که شش سال انتشار یافت، حاوی نکات بسیار سودمند تاریخی و علمی و اجتماعی و سیاسی است. بعضی از مقاله‌های تحقیقی آن مجله در همان تاریخ به صورت کتاب انتشار یافت که مجلس ملی ایران و کشف تلبیس از جمله آنهاست. کتاب‌های گاه‌شماری در ایران قدیم، محاکمات تاریخی تاریخ، از پرویز تا چنگیز، مقدمه‌ی دیوان ناصرخسرو که با مشارکت علامه قزوینی و حاج میرزا نصرالله تقوی تنظیم شده است، مانی و ایران، جنگ فرنگستان و چند اثر دیگر از تحقیقات انتشار یافته‌ی خود اوست.

چند سال قبل درباره‌ی تاریخ مشروطیت سه خطابه در باشگاه مهرگان ایراد نمود که در همان موقع در روزنامه‌های عصر انتشار یافت و بعد نیز به صورت کتابی منتشر شد. سال‌هایی که در لندن به تدریس اشتغال داشت، متجاوز از پنجاه سخنرانی و خطابه‌ی عالمانه و محققانه درباره‌ی تاریخ و تمدن اسلام در کشورهای مختلف جهان و دانشگاه‌ها ایراد نمود که هرکدام در حد خود یک رساله‌ی محققانه است. در ادوار اخیر در دوره‌ی دکترای الهیات و معارف اسلامی تدریس می‌نمود و کلاسش مرکز تجمع شیفتگان علم و ادب و دانش‌پژوهان بود. رویه‌ی اداره‌ی کلاس او بر اساس دموکراسی کامل بود و شاگردان در حین درس استاد، حق داشتند به بحث و سؤال بپردازند. در هر دانشجوئی که مایه و علاقه‌ای می‌دید، از هیچ‌گونه کمکی به او دریغ نمی‌ورزید. به مبانی مذهبی و ملی اعتقاد داشت. در جوانی با یک خانم آلمانی ازدواج کرد و تا آخر عمر با او زندگی می‌کرد. صاحب اولادی نشد و در ۱۳۴۹ در ۹۲ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از نیما تا روزگار ما (۱۲۱ –۱۱۲)، تاریخ جراید (۱۳۱ –۱۲۵ /۴)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۹۰ –۲۷۷ /۲)، شرح حال رجال (۶۹ –۶۶ /۵)، نقد حال (۵۳۳ –۴۷۰)، یادنامه‌ی تقی‌زاده، یغما (س ۲۶، ش ۴، ص ۱۹۶ –۱۹۳، س ۳۰، ش ۷، ص ۴۰۴ –۳۹۶، ش ۸، ص ۴۷۹ –۴۷۲).

تندگویان، محمد جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد جواد تندگویان : وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران

در سپیده‌دم روز ۲۶ خرداد سال ۱۳۲۹ هجری شمسی پا به عرصه هستی نهاد. قدمش مایه برکت و خیر برای خانواده بود و وجودش روشنی بخش جانشان. قبل از اینکه به مدرسه برود، پدرش او را به مسجد برد و با قرآن آشنا کرد. پدرش از هواداران آیت الله «کاشانی» روحانی مبارز و مشهور نهضت ملی شدن نفت ایران بود. جواد در محیط ساده خانواده آموخت که معیار اصلی و هدف واقعی زندگی تجمل و رفاه نیست، بلکه غیر از مادیات، ارزشهای والاتر و برتر دیگری نیز وجود دارد. به همین دلیل در طول زندگی خود هیچ‌گاه اجازه نداد، وسیله برای او هدف شود.

شوق آموختن و علاقه به اینکه جواد بتواند خودش کتاب بخواند و خط بنویسد، باعث شد که پدر زودتر او را در دبستان نام نویسی کند. دبستان اسلامی که جواد درآن درس می خواند، از شهرت خاصی در خانی‌آباد برخوردار بود. مدیر و معلمان مدرسه به این کودک لاغر اندام اما با هوش که می‌توانست بیشتر آیات و سوره‌های کوچک قرآن را که از پدرش آموخته بود، بخواند؛ علاقه شدیدی داشتند و تا پایان دروه ابتدایی اجازه ندادند، خانواده‌اش او را از آن مدرسه به مدرسه دیگری منتقل کنند.

قبل از ورود به مدرسه، نام شهید« نواب صفوی» را شنیده بود، نام «غلامرضاتختی» را نیز در دبستان از سایر دانش‌آموزان شنید. این دو الگوی کودکی جواد بودند و اگرچه جواد نتوانست جسم خود را پرورش دهد اما از نظر روحی، روحیه‌ای مقاوم و نیرومند پیدا کرد.

یک شب جواد در مسجد محله شگفتی آفرید. ماجرای آن شب را، بعد از گذشت سالها، هنوز قدیمی‌ترهای خانی‌آباد به یاد دارند. در آن ایام، معمولاً سرشب برق محلات تهران قطع می‌شد و مومنین مجبور می‌شدند قبل از وقت مسجد را ترک کنند. آن شب به محض اینکه برق قطع شد، جواد بلافاصله باصدای کودکانه خود شروع به خواندن دعای کمیل کرد و مانع ترک مسجد شد.

در دوره دانش‌آموزی جواد در دبستان، در فاصله بین سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور نیز دگرگون شد و حوادثی روی داد که زمینه‌ساز قیام خونین ۱۵خرداد ۱۳۴۲ در ایران شد. البته این وقایع در جنوب شهر بیشترین تاثیر را بر جای گذاشت و بر وضع خانواده تندگویان نیز تاثیر مستقیم داشت.

در چنین وضعیتی، جواد با معدل بیست، دوره دبستان را پشت سر گذاشت و آماده ورود به مراحل بالاتر تحصیلی شد. در حالی که نفر دوم با معدل ۱۶ قبول شده بود و اصولاً در آن زمان خصوصاً در مدارس جنوب شهر، سطح نمرات دانش‌آموزان بالا نبود. لذا معدل بالای جواد در منطقه سروصدا به راه انداخت و جواد تندگویان در سراسر مناطق جنوب شهر تهران نفر اول شناخته شد و جایزه گرفت.

وضع مالی پدر جواد همچون بقیه مردم نجیب جنوب شهر بود. از یکسو رکود کسب و کار و از سوی دیگر مخالفت با رژیم و بحران مالی شدید، او را به شدت تحت فشار قرار داده بود.

دوران کودکی و نوجوانی جواد، چه در دبستان و چه در هنگام تحصیل در دبیرستان و دانشکده رنگی از رفاه نداشت. او بیشتر خرج تحصیل خود را در دوران دبیرستان، از راه کارکردن و تدریس خصوصی ریاضی، عربی و زبان انگلیسی تأمین می کرد.

جالب اینجاست که با همان بدن ضعیف در حد مقدورات خود هیچ‌گاه اجازه نداد ظالمی برمظلومی بتازد و همیشه مدافع مظلومان بود و با همان بدن شکننده، مقاومتی حیرت‌انگیز در مقابل دژخیمان ساواک از خود نشان داد و بازجویان و شکنجه‌گران خود را، بعد از تحمل هشت ماه شکنجه، مجبور کرد به شکست خود اعتراف کنند.

تحصیل او در دبیرستان اسلامی «جعفری» مصادف با قیام خونین پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بود. شاه قصد داشت به آمریکا امتیازات بیشتری برای غارت منابع ایران بدهد و هستی ملت را یکسره بر باد دهد. او این کارها را به بهانه رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ صورت می‌داد. از جمله برای اتباع آمریکا، حق کاپیتولاسیون یا حق قضاوت کنسولی داده بود و قصد داشت تحت عنوان آزادی زنان و اعطای حقوق به آنان، بعضی از مواد قانون مشروطه را ملغی و به جای آن قوانین دلخواه آمریکا و مخالف با اسلام را

جایگزین کند.

در تاریخ دهم ذیقعده‌الحرام ۱۳۸۲ اعلامیه‌ای از سوی امام خمینی(ره) در مخالفت با رژیم منتشر شد. پدر جواد طبق معمول تعدادی از این اعلامیه‌ها را به دست آورد و در بازار تهران پخش کرد و نسخه‌ای از آن را نیز به خانه آورد و به جواد داد.

این اعلامیه و تلگرافی که به مناسبت چهلم فاجعه قم از طرف امام خمینی(ره) انتشار یافته بود، تحول عمیقی در روحیه این نوجوان سیزده ساله به وجود آورد و او را یکسره دگرگون کرد.

دگرگونی که باعث شد او تا آخرین نفس و آخرین قطره خونش سربازی فداکار و رزمنده ای شجاع برای امام خمینی(ره) باشد و جانش را فدای عقیده الهی اش کند.

اکثر شبها، با قدم‌های کودکانه‌اش همراه پدر و پدربزرگ به مسجد بینایی و هیات بنی‌فاطمه و فاطمیون درخانی‌آباد می‌رفت. ساکت و آرام در گوشه‌ای می‌نشست و به نماز خواندن مومنان نگاه می‌کرد و گوش او به تدریج با دعا و گفتار عالمان دین آشنا شد. هنوز به دبستان نرفته بود که در صف نماز جماعت در کنار پدر و پدربزرگ خود ایستاد و نماز خواند و درس خضوع و خشوع در برابر حق و ایستادگی در مقابل هرچه غیرخدایی، را آموخت. در کنار پدر و پدربزرگش در جلساتی که بعد از هیات به گونه‌ای خصوصی برگزار می‌شد، شرکت داشت و با مبارزه مکتبی آشنا شد و تا آخرین دقایق حیات پرافتخارش از مبارزه دست نکشید و مسجد و هیات را ترک نکرد.

مهندس «تندگویان» با وجود اینکه امتیاز لازم را برای اعزام به خارج به عنوان سهمیه بانک ملی به دست آورده بود، در مصاحبه به دلیل اینکه مذهبی ومتعصب شناخته شد، کنار گذاشته شد واز اعزام او به خارج از کشور برای تحصیل ممانعت به عمل آمد. ایشان با توجه به علاقه‌ای که داشتند، در سال ۱۳۵۴ به تحصیل در دانشکده «نفت» در «آبادان» مشغول می‌شوند و فعالیت‌های اسلامی و انقلابی خود را در انجمن اسلامی این دانشکده دنبال می‌کنند. پس از انقلاب با توجه به سوابق انقلابی مهندس تندگویان، ایشان از سوی شهید رجایی به عنوان وزیر نفت به مجلس معرفی شدند. ۴۰ روز بعد شهید تندگویان که به قصد تشویق و تقدیر کارکنان شجاع تاسیسات نفتی از یک راه فرعی عازم آبادان بودند، مورد تهاجم مزدوران صدام قرار گرفتند و به اسارت دشمن درآمدند. او پس از تحمل سالها اسارت وسخت ترین شکنجه ها در زندانهای مخوف عراق در حکومت دیکتاتوری صدام به درجه رفیع شهادت نائل آمد. منابع زندگینامه" :shohda.gov.ir

تنکابنی، سلیمان

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۱۲۵۰ ق)، فقیه، ادیب، متکلم و پزشک ایرانی. مقدمات علوم را در زادگاهش فراگرفت. در جوانی به همراه برادرش، ملا عبدالمطلب، رهسپار عتبات عراق گردید و چندی در شهرهای مقدس آن سرزمین به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. سپس راهی اصفهان شد و بیست و دو سال در خدمت آخوند ملاعلی نوری مازندرانی شاگردی کرد و کتب ملاصدرا را نزد وی فراگرفت. «شرح لمعه» را نزد ملا محمدعلی نوری آموخت. پس از آن خود به تدریس روی آورد و در اصفهان «تجرید الکلام»؛ «شوارق»؛ «شرح لمعه» و «تفسیر قاضی بیضاوی» را درس می‌گفت. میرزا سلیمان به آموختن دانش پزشکی پرداخت و در رشته‌ی پزشکی شاگرد میرزا اسماعیل اعرج اصفهانی بود. میرزا اسماعیل به تنکابنی طب آموخت و خود نیز نزد او شرح «تجرید الکلام» فرا می‌گرفت. میرزا سلیمان در اصفهان به ملامحراب، عارف گیلانی، دست ارادت داد. میرزا سلیمان تنکابنی پدر میرزا محمد تنکابنی،

مولف «قصص العلماء»، است. از جمله آثار وی: حاشیه بر «مطول» تفتازانی؛ حاشیه بر «مفاتیح الشرائع» ملامحسن فیض کاشانی؛ حاشیه بر «الفوائد الضیائیه» جامی، حاشیه بر «شرح الاسباب»، در پزشکی؛ حاشیه بر «حکمه العین»؛ حاشیه بر «حیوه القلوب»؛ حاشیه بر «تذکره الائمه»؛ رساله‌ای در وبا و طرز معالجه‌ی آن.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :قصص العلماء (۷۳ -۷۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۶۰۹/۱۳).

توتونچی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۰ -۱۲۹۰ ق)، فقیه و متکلم شیعی. وی در تبریز به دنیا آمد و مقدمات علوم را همان جا فراگرفت. در سال ۱۳۱۴ ق به نجف کوچ کرد و در خدمت استادانی چون محمدحسن مامقانی و شیخ‌الشریعه‌ی اصفهانی به تکمیل دانشهای دینی خود پرداخت. در سال ۱۳۲۴ ق به زادگاهش بازگشت و به تدریس و تصنیف و امامت و ارشاد مردم روی آورد. توتونچی از بزرگان علمای تبریز بود. از جمله آثار وی: «ازاله الوساوس و الاوهام عن قدس ساحه الاسلام»، در رد نصارا و ابطال؛ «بحر الفوائد»، به فارسی؛ «الادله العقلیه»، در اصول؛ حاشیه بر «مکاسب» شیخ مرتضی انصاری؛ «هدایه الانام الی حقیقه الایمان و الاسلام»، به فارسی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۱۷۳ -۱۷۲ /۲۵، ۴۴/۳، ۵۳۰/۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۵۹۷/۱۴)، معجم المولفین (۱۸/۴).

توتونچیان، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد، دانشکده: علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه: الزهرا (س)

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی، کارشناسی ارشد اقتصاد از آمریکا، دکترای اقتصاد با درجه ممتازی از آمریکا.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد دانشگاه الزهرا.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

کاربرد توابع مطلوبیت بهم پیوسته در سیستم اقتصاد اسلامی و مقایسه با سیستم سرمایه‌داری، مالیات، ارز، پول و بانکداری در اقتصاد اسلامی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۶ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

تئوری رفتار مصرفی مسلمانان، پول و بانکداری در اقتصاد اسلامی، اقتصاد خرد.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی:۳، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

پول و بانکداری در اقتصاد اسلامی، اقتصاد بخش عمومی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

تور

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(است.– تورانی) یکی از سه پسر فریدون پادشاه پیشدادی. فریدون ممالک خود را به سه بخش تقسیم کرد: ایران را به ایرج و توران را به تور و شام را به سلم داد. سلم و تور بر ایرج حسد بردند و او را کشتند منوچهر پسر ایرج به خون‌خواهی پدر سلم و تور را به قتل رسانید و خود پادشاه شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

تورانی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان عملیاتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مازندران

شهید "محمد تورانی" متولد سال ۱۳۳۶ طلبه حوزه علمیه "ساری" در مسجد "مصطفی خان" و سایر حوزه های علمیه ،فردی با سواد بود.او در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان" ساری "پیوست و در تمام مراحل خدمت اعم از برخورد با دشمنان داخلی و خارجی بسیار فعال و کوشا بود . از جمله آن نفوذ در تشکیلات گروهک منافقین در شهرستان ساری می باشد که این شهید با اجازهٔ مسئولین وقت سردار متولیان ،سردار شهید طوسی ،سردار شهید محمدیان ،با مراعات تمام جوانب امنیتی جهت نفوذ به تشکیلات منافقین به طور سوری از سپاه اخراج گردید .این اخراج به طوری انجام گرفت که آبرو و اعتبارشهید در بین افراد حزب اللّهی و پاسداران رفت به طوری که هر کس به ایشان می رسید ،می گفت :منافق از سپاه برو و سپاه جای شما افراد منافق نیست ،حتی بعضی از مواقع از دست برادران سپاه کتک هم می خورد .البته آن برادران حق داشتند که فرد مشکوک را به سپاه راه ندهند گرچه یکی از منافقین باشد.

ذات اله محمدیان از آن روزها چنین می گوید:روزی به اتفاق این شهید بزرگوار در آسایشگاه سپاه مشغول استراحت بودیم که

یکی از برادران پاسـدار به ایشان گفت: منافق برو بیرون ! این جا جای شـما نیست .ایشان گفتند: باشد من بیرون می روم اما شـمائی که حزب اللهی هستید، ولایت فقیه را برایم تعریف کنید یعنی چه ؟ چرا بدت می آید که می گویم بهشتی در لانه جاسوسی پرونده دارد ،در این موقع بود که آن برادر پاسـدار با عصـبانیت تمام ایشان را از آسایشـگاه بیرون کرد .با هم به خارج از سپاه رفتیم .گفتم :آقای تورانی این چه حرفی است که شـما می زنید که بهشتی در لانه جاسوسـی پرونده داشته ،ایشان گفتند بهشتی که هیچ حضرت امـام در لانـه جاسوسـی پرونـده دارنـد .این دیگر زمـانی بود که به قول معروف آمپر ما بالا رفته بود و با عصـبانیت سـرش داد زدم : چرت و پرت می گوئی ! ایشان با حالت لبخنـد گفتنـد :آن پسـر نفهمیـد، شـما هم نفهمیدی من چه می گویم ،یقیناً حضـرت امام و آقای بهشتی و دیگر بزرگان در لانه جاسوسـی دارای پرونده می باشـند. اما نه به نفع آمریکا بلکه به ضرر آمریکا ،حال تازه فهمیدم که ایشان علیه حضرت امام حرف نزده است .

ایشان داماد ما بودند یعنی شوهر خواهرمان و پس از اینکه قضیه نفاق ایشان مطرح شد ،چندین مرحله خواهرمان آمد که من دیگر با ایشان نمی توانم زنـدگی کنم و می خواهم درخواست طلاق بـدهم .این موضوع را وقتی با حاج آقامحمدیان در میان می گذاشتیم، می گفت: حال کمی صبر کنید شاید خداوند چاره سازی کند و مشـکل حل شود .انشاءاللّه عقل بر سـرش می آید و از این افراد بی وطن جدا می شود .

در آن زمـان در و دیوارهـای خـانه توسـط خواهرمان مملو از مرگ بر منافق و مرگ بر ضـد ولایت فقیه نوشـته می شـد و ایشان هم مظلومانه در منزل سوت می کرد . موضوع از آنجایی شروع می شد که ایشان متوجه شدند که چند نفر از دوستان و آشنایان گذشته در بیرون مشـغول جمع آوری سـلاح و مهمات غیر قانونی می باشـند و این موضوع را با شهید محمدیان و شهید طوسی در میان می گذارند که این عزیزان با مشورت فرمانده محترم جناب آقای مصـطفی متولیان تصمیم می گیرند که ایشان را به عنوان منافق از سپاه اخراج کنند .

این کار هم برای سـپاه اهمیت داشت و هم برای شـخص شـهید تورانی و هم برای خانواده ما حائز اهمیت بود . لذا فرماندهان محترم وقت می بایست ترتیبی اتخاذ می کردند که با برنامه فراگیری بتواند همه اهمیت ها را تحت پوشش قرار بدهد و آنگاه اقدام کنند . در مرحله اول شـایعه اخراج در سپاه مطرح شـد در یـک جونابـاوری همه برادران سـپاه و خـانواده محترم و همه آنهایی که خانواده تورانی را می شـناختند متوجه شدنـد که تورانی آخرت خود را به دنیـای دیگران فروخته است .بـا همه نابـاوری و حیرانی ،این خـبر سریع و جدی مطرح شد که همه باور کردند حتی همسر و بستگانش ،لذا تورانی مظلومانه با سپاه خداحافظی کرد .

اما فرماندهان بی کار ننشسـتند ،قدم بعدی او ارتباط با کتابخانه رسالت بود که یکی از برادران پاسدار مسئول آنجا بود .فصل بهار و تابسـتان و با توجه به شرایط با پول سپاه یـک دستگاه آبمیوه گیری و شربت سازی و ماشین بستنی و یخچال به طور غیر مستقیم برای ایشان خریـداری گردید و با اشاره سـپاه ایشان برق مغازه خود را از خانه رسالت تامین می کرد و پس از مدتی به دسـتور فرماندهان سپاه برای عادی جلوه دادن موضوع نفاق این شهید برق این دستگاه یخچال سیار را قطع کردند و ایشان مجبور شدند مثلاً دستگاه را به نصف قیمت خریداری شده بفروش برسانند .

در مرحله بعـد فرماندهان محترم سپاه تصـمیم می گیرند که یکدسـتگاه موتور سـیکلت برای شـهید محمدیان خریداری کنند که از طریق ایشان به شهید تورانی فروخته شود .این معامله انجام می شود و پس از مدتی که مثلاً سپاه متوجه این معامله می شود ،به شهید محمدیان تذکر داده می شود که به لحاض پاسدار بودنتان حق معامله با افراد منافق (شـهید تورانی) را نداشـته و باید این معامله را به هم بزنیـد ،شـهید محمدیان نیز موتور سـیکلت را از ایشان پس گرفته و به دیگری می فروشد .البته تمام این ها فشارهائی برای عادی سازی مسائل و تحلیل جهت انجام مأموریت شهید تورانی بوده است .

شهیـد بزرگوار تورانی فردی تیز هوش و دارای شم اطلاعـاتی بسـیار بالائی بود . ایشان گفته بودنـد که من این توانائی را دارم که با

آنها (منافقان)ارتباط برقرار کنم .در هر حال ایشان در این راه زحمات بسیار زیادی را متحمل شده است .

پس از شهادت ایشان روزی دادستان انقلاب وقت آقای جمعه ای در سپاه در سخنرانی خود گفته بود که این شهید یک الگو و یک اسوه برای نسل آیند می باشد .من به خاطر دارم ایشان چندین بار همراه افراد منافق دستگیر می شدند و کتک هم می خوردند و در بازداشتگاه هم بازداشت می شدند حتی چند بار هم در دستشوئی بازداشت بودند ولی به خاطر رضای خداوند این همه بی احترامی و مشکلات را تحمل می کردند .

لازم به توضیح است که شهید تورانی در آن بحران ترور منافقین در چندین مرحله برادران را از عملیاتهائی که از آنها مطلع شده بود با خبر می کردند به طور نمونه روزی در خیابان انقلاب برادر پاسداری که قرار بود مورد ترور منافقین واقع شود ،شهید تورانی وقتی آن برادر پاسدار را می بیند به ایشان اطلاع می دهد که مواظب باشید که می خواهند شما را بزنند ،اما آن برادر پاسدار با توهین به این شهید می گوید شما مواظب خودت باش ،پس از اینکه چند قدمی از ایشان دور می شود مورد حمله قرار می گیرد ،اما گلوله به ایشان اصابت نمی کند .

این شهید بزرگوار در روستا چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب جوانان را جمع می کرد و آنان را در مسیر قرآن و انقلاب و امام (ره) قرار می داد و این امر باعث شد که در روستای" ایلال "که بالای یکصد خانواده جمعیت داشت حتی یک نفر هوادار منافق یا اعضای منافق نداشته باشد ،بلکه چندین جوان بسیج و پاسدار شهید در این روستا هم داشته باشیم .

قبلاً توضیح دادم اینجانب هم از وضعیت این شهید که به صورت نفوذی وارد تشکیلات منافقین شده بود با خبر نبودم .اما در تاریخ ۲۶/۶/۶۰ که اینجانب عازم جبهه بودم برادر شهیدم رحمت ا. . . که خود از بزرگواران بود به من گفت با توجه به اینکه عازم جبهه هستید باید موضوعی را به صورت محرمانه به اطلاع شما برسانم و آن اینکه تورانی منافق نیست بلکه همچنان به عنوان پاسدار انقلاب اسلامی و با توجه به مصلحت فرماندهان محترم سپاه ساری وارد تشکیلات منافقین شده است .همچنین ایشان گفتند که این موضوع را به جزء آقای طوسی ، متولیان و من هیچ کس از آن مطلع نیست و تمام موضوعات و مواردی که علیه تورانی مطرح شده اولاً به خواست قبلی خودشان بوده ،ثانیاً برای مصلحت انقلاب اسلامی و ما امت مسلمان می باشد . چون ما از طریق تورانی مطلع شدیم که عده ای جهت مقابله با امام و انقلاب در حال تهیه اسلحه هستند و قصد دارند دست به اسلحه ببرند ،لذا خود ایشان جهت این مأموریت انتخاب شد ،گفتم چرا به همسرش نگفتید و چرا زندگی اش را خراب کردید که گفتند انشاءاللّه درست می شود و خداوند به زندگی آنها سامان می دهد .

در هر حال ما در تاریخ ۲۶/۶/۶۰ به اتفاق سردار کمیل ،شهید ورجی ،شهید بردبار ،شهید آهنگر و دیگر برادران در گروه ۲۰ نفره به عازم غرب کشور شدیم و در مهاباد رفتیم .

ً تاریخ ۱۵/۷/۶۰ بود که با همکاری این شهید بزرگوار تیم منافقین و خانه تیمی آنها را به همراه چندین قبضه اسلحه و مهمات و تعداد زیادی از ضد انقلاب به دست مردان سپاه دستگیر و منهدم شد ،ما این خبر را در روزنامه یا رادیو شنیدیم تورانی این مظلوم انقلاب اسلامی مأموریت خود را به پایان رسانیده بود اما به چه قیمتی ؟همان طور که حضرت امام (ره) فرمایش کرده بود در قبول قطع نامه که من آبروی خود را با خدا معامله کردم ،این شهید عزیز نیز آبروی خود را با خدا معامله کرد .

پی از این قضیه ،با توجه به ارتباطی که با (دمکرات وکومله برقرار کرده بود به اتفاق شهید طوسی ،شهید محمدیان ،برادر کریم کریمی و برادر سورکی آزاد به ارومیه رفت.

ایشان توانسته بود چندین قبضه اسلحه از آنان خریداری کند و با یکی از فروشندگان سلاح ،آنرا با اتوبوس تا تهران بیاورد که در یکی از ایست بازرسی ها توسط اسکورت نا محسوس توسط برادران طوسی ،محمدیان ،سورکی آزاد و کریمی فروشنده سلاح دستگیر می شود .

در تاریخ ۲۳/۸/۶۰ بود که خبر شهادت تورانی از طریق سردار کمیل در مهاباد به ما رسید و این بود عمر با برکت تورانی عزیز که با تمام توان از مقام جمهوری اسلامی ایران و حضرت امام (ره) دفاع جانانه ای را به انجام رساند و سرانجام در مصاف با ضد انقلاب داخلی در جنگل سرسبز و انبوه آمل به لقاء حق پیوست ،اما از این شهید بزرگوار چه گونه تشییع جنازه گردید خود داستان دیگری دارد .

جریان شهادت ایشان بدین قرار است : پس از اینکه شهید تورانی به دو مأموریت خود پایان داد در اواخر مهر ماه سال ۶۰ رسماً وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ساری شده و مجدداً لباس سبز پاسداری را به تن کرده و یکبار دیگر دوستان و همرزمان او با شادمانی و شرمندگی او را به آغوش گرم خود گرفتند . شادمانی از محبت و لطف خدا که دشمن نتوانسته بود یکی از برادران پاسدار را از جمع خانواده سپاهی جدا کند و سنگ بی دفاعی یاران امام علی (ع) در عصر و زمانه ما پایه گذاری نشده است .اما شرمندگی از آن جهت که چرا آنقدر به این شهید عزیز توهین کردند و آبرویش را بردند و کتکش زدند و آرزوی مرگش را داشتند .اما این شادی و شرمندگی خیلی به طول نینجامید .پایان مهر ماه تا ۲۲ آبان خیلی کم بود که یک دفعه خبر شهادت این عزیز در محوطه سپاه ساری پیچید .سالن عملیات آن وقت ،و محوطه لشکر ۲۵ کربلای فعلی پر از غم شد . خاطره غم انگیز روز تشیع جنازه شهید تورانی و با آن صدای گرم نوحه سرائی برادر جانباز حاج مصطفی شیرزاد را کسی فراموش نمی کند . واقعاً برای کسی که این قضیه برای او تازگی دارد قِصه است ،اما برای کسانی که با این شهید بزرگوار مأنوس بودند قُصه است ،لذا پس از اینکه شهید عزیز به جمع خانواده سپاه باز می گردد مأموریت می یابد که دوره اطلاعات را طی کند و برای موفقیت های بعدی از تجربیات علمی نیز بهره مند گردد .لذا پس از خبر چند روز گذشت در جنگل عازم چالوس (منطقه ۳ سپاه گیلان و مازندران) می شود که پس از چند روز ماندن ایشان در چالوس مصادف می شود با حمله گروه ضد انقلاب موسوم به" سربداران جنگل "در" آمل . "گروه هائی برای مقابله با این ضد انقلاب از اطراف به منطقه عازم می شوند که گروههای اعزامی به دو دسته تقسیم می شوند .دسته اول چند گروه است به عنوان چکش و گروه دوم سندان عملیات را شروع می کند که گروه شهید طوسی و گروه تورانی و چند گروه دیگر به عنوان گروه چکش عملیات را آغاز می کنند و گروه شهید محمدیان و چند گروه دیگر به عنوان گروه سندان از قسمت برنامه ریزی شده عملیات را پی می گیرند . با غروب افتاب روز ۲۲ آبان ماه ۱۳۶۰ آفتاب عمر شهید محمد تورانی به همراه دوست همرزمش شهید شعبان کاظمی غروب کرده و از جمع پاسداران ساری جدا می شوند و به لقاء حق پیوستند. جنازه پاک و مطهر شهید کاظمی پس از انتقال به بیمارستان به ساری منتقل می شود و تشیع گردید اما جنازه پاک شهید تورانی همچنان مظلومانه در جنگل" آمل "باقی مانده و به دست ضد انقلابیون کور دل افتاد .از تاریخ شهادت ایشان در ۲۲/۸/۶۰ تا مورخه ۱۱/۱۱/۶۰ کسی خبری از جنازه مطهر این شهید نداشت و پس از اینکه ضد انقلابیون موسوم به "سربداران جنگل" حمله به شهر آمل "را شروع کردند و آن به سر آنها آمد که امام (ره) فرمود :دیدید که مردم "آمل "چه بر سر شما آوردند ،مردم "آمل "و اطراف با همکاری برادران پاسدار و ارتش و بقیه نیروهای مسلح آنها را منهدم کردند ،عده ای از آنها کشته و عده ای هم به اسارت رسیدند و در بازجوئی که از آن مزدوران به عمل آمد معلوم شد آنها جنازه بی جان یا نیمه جان شهید تورانی را گرفتند و پس از جدا کردن سر از بدنش ،جنازه اطهرش را به آتش کشاندند و با راهنمائی آنها تکه هایی از جنازه آن بزرگوار که ۲ کیلو هم نمی شد ، روی دست ملائک و دوستان و آشنایان و همرزمان ساروی از مسجد" ساری "به گلزار شهداتشیع گردید .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

تورج

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(په. از «تور» قس. ایرج) یکی از سه پسر فریدون تور.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

تورجی زاده، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زندگی نامه شهید محمد رضا تورجی زاده شهید محمد رضا تورجی زاده در سال چهل و سه در شهر شهیدان اصفهان به دنیا آمد . در همان دوران کودکی عشق و ارادت به خانـدان نبوت و امـامت داشته و با شور وصف ناپـذیر در مجالس عزا داری شرکت می نمود . در کودکی بسیار با وقار نظیف و تمیز بوده به گونه ای که در میان همگنان ممتاز بود. ایشان دوران تحصیل را همراه با کار و همیاری در مغازه پدر آغاز نمود . پدرش به دلیل علایق مذهبی برای دوره ی راهنمایی به مدرسه ی مذهبی احمدیه ثبت نام نمود . کلاس سوم راهنمایی شهید مقارن با قیام مردم قم شده بود که شهید با جمعی از دوستان هم کلاسی ،چند نوبت تظاهراتی در مدرسه تدارک دیده و از رفتن به کلاس خودداری کرده بودند . با اوج گرفتن انقلاب ، شهید با چند تن از دوستان فعالیت های سیاسی خود را در مسجد ذکر الله آغاز نمود و در تظاهرات ضد حکومت شرکت می نمود که چند بار مورد ضرب و شتم ماموران قرار گرفت . شب ها را شعار نویسی و چاپ عکس حضرت امام روی دیوار ها اقدام می نمود . با پیروزی انقلاب فعالیت های خود را در مسجد ذکر الله و حزب جمهوری اسلامی و دیگر پایگاه های انقلابی پیگیری نمود . وی که از فعالان مبارزه با گروهک های ضد انقلاب و بنی صدر بود بار ها مورد ضرب و شتم طرفداران بنی صدر و اعضای این گروهک ها قرار گرفت . ایشان به شهید مظلوم بهشتی و آیت الله خامنه ای علاقه ی فراوانی داشتند . شهید تورجی زاده مداحی و روضه خوانی را در دبیرستان هاتف با دعای کمیل آغاز کرد شبهای جمعه در جمع دانش آموزان زیبا ترین مناجات را با خدای خویش داشت . در سال شصت و یک به جبهه عزیمت نمود و در تیپ نجف اشرف به خدمت مشغول شد . و در عملایات های محرم والفجر ها و کربلا ها شرکت نمودند .پس از عزیمت به جبهه در جمع رزمندگان به مداحی و نوحه سرایی پرداخت و بسیاری از رزمندگان جذب نوای گرم و دلنشین او می شدند و در وصیت نامه های خود تقاضا داشتند در مراسم هفته ی آن ها ایشان دعای کمیل را بخوانند . این علاقه و تقاضا های رزمندگان بود که باعث شد ایشان هیئت گردان یازهرا را تاسیس کنند که هر دوشنبه در جبهه در محل گردان و در هنگام مرخصی در اصفهان برگذار می شد . که این هیئت بعد ها به هیئت محبان حضرت زهرا و هیئت رزمندگان اسلام شهر اصفهان تغییر نام داد. شهید به حضرت زهرا سلام الله علیه علاقه ی وافری داشتند و در غالب مداحی هایشان از مصائب ایشان می خواندند . همچنین ایشان وصیت نمودند که بروی سنگ قبر ایشان بنویسند : یا زهرا ایشان به نماز اول وقت اهمیت فراوانی می دادند . و قران کریم را بسیار تلاوت می نمودند . همیشه دو ساعت قبل از نماز صبح به راز و نیاز می پرداختند . صدای گریه های ایشان بعضا موجب بیدار شدن دیگران می شد . این عبادت و راز و نیاز با معبود تا طلوع آفتاب ادامه داشت . ایشان در جبهه بار ها مجروح شدند به گونه ای که در میان دوستان به شهید زنده معروف شدند . و هر بار پیش از بهبودی کامل باز به جبهه عزیمت کردند . سر انجام این مجاهد خستگی ناپذیر در پنجم اردیبهشت سال شصت و شش در ارتفاعات شهر بانه در استان کردستان در ساعت هفت و سی دقیقه صبح حین فرماندهی گردان یا زهرا در سنگر فرماندهی به شهادت رسیدند . جراهتی که موجب شهادت ایشان شد همچون حضرت زهرا

بود : جراحاتی بر پهلو و بازو و ترکش ها یی مانند تازیانه بر کمر ایشان منابع زندگینامه :پایگاه شهید محمد رضا تورجی زاده

توسلی، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده ناو گروه از ناوتیپ۱۳ امیرالمومنین(ع) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه

پاسدار شهید غلامحسین توسّلی فرزند محمّدحسن و بدری‌خانم در تاریخ ۱۴/۱۱/۱۳۴۴ در خانواده‌ای متدین و پرهیزکار به عنوان ششمین و آخرین فرزند خانواده، در روستای بحیری دیده به جهان گشود. شهید در کودکی بسیار پر جنب و جوش بود و بهرهٔ بالایی از هوش و کیاست داشت و تحت تأثیر تربیت ارجمند خانوادگی، خلقیات فردی و اجتماعی‌اش منطبق بر آموزه‌های ارزندهٔ اسلامی، ساخته و پرداخته گردید. او در سال ۱۳۵۱ راهی دبستان شفیق شهریاری در زادگاه خود شد و تحصیلات ابتدایی را در شهریورماه سال ۱۳۵۸، به پایان رسانید. به دلیل عدم وجود مدرسهٔ راهنمایی در روستای بحیری، او ناگزیر شد جهت ادامهٔ تحصیل، در مدرسهٔ راهنمایی شهید آستروتین خورموج ثبت نام نماید. وی به مدت دو سال، پایه‌های اول و دوم راهنمایی را با رفت و آمدِ روزانه ازروستای بحیری تا شهر خورموج ودر فقر شدید مالی گذرانید. پس از آن علیرغم اشتیاق فراوان به علم‌آموزی، غالباً به دلیل عدم توانایی در تأمین مخارج تحصیل و مشکلات خاصّ تحصیل در خارج از روستای محل سکونت، به ناچار ترک تحصیل نمود. شهید پس از ترک تحصیل، بیش از پیش به خصوص در کار کشاورزی به کمک پدرش پرداخت و بدین ترتیب توانست او را در تأمین معیشت زندگی، به نحو مؤثّری یاری رساند. در این هنگام او نوجوانی شانزده ساله بود و وقایع زمان خود به خصوص پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و تحمیل جنگ ظالمانهٔ عراق علیه میهن عزیز اسلامیمان را به خوبی درک می‌کرد. در حالیکه فقط شانزده سال داشت، تصمیم به حضور در میدانهای نبرد حق علیه باطل گرفت، به همین خاطر در تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۶۰ عازم کازرون شد و به مدّت پانزده روز آموزش جبهه را در پادگان آموزشی شهید دستغیب این شهر گذرانید. سپس از تاریخ ۱/۱/۱۳۶۱ تا ۱۲/۱/۱۳۶۱ در جبههٔ شوش حضور یافت و آموزشهای عملی نبرد جنگی را نیز به خوبی آموخت. پس از پایان آموزش که مجموعاً ۲۸ روز به طول انجامید، بدون اینکه مرخّصی بگیردو به منزل بازگردد، از کازرون، مستقیماً عازم جبهه و مناطق عملیاتی فتح المبین شد و در این عملیات پیروزمندانه به عنوان تک‌تیرانداز شرکت کرد. شهید پس از گذشت نزدیک به چهار ماه دوری از خانه، در مورّخهٔ ۲۰/۰۳/۱۳۶۱ به خانه بازگشت. پس از بازگشت از جبهه، با علاقه و اشتیاق فراوانی که به سپاه داشت، به عنوان نیروی ویژه، وارد این نهاد مقدّسِ انقلابی گردید و سپس برای دومین بار، در قالب طرح لبیک یا امام، در مورّخه ۲۹/۴/۱۳۶۱، عازم جبهه شد و تا مورّخهٔ ۱۱/۷/۱۳۶۱ به عنوان تک‌تیرانداز در جزیرهٔ مجنون، دوشادوش رزمندگان اسلام با دشمنان جنگید. پس از آن به خورموج بازگشت. در این هنگام نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در حال شکل‌گیری بود و شهید توسّلی مقارن با زمان تشکیل این نیرو، جهت گذراندن آموزشهای ویژهٔ مبارزه با قاچاقچیان به جزایر شمالی خلیج فارس و بندرعبّاس اعزام شد و مدتی را نیز در آنجا به انجام خدمت پرداخت. پس از اتمام این مأموریت، عضویت او از نیروی ویژه به نیروی رسمی ارتقا یافت و بدین ترتیب در مورّخهٔ ۱۷/۷/۱۳۶۲، به استخدام رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. او پس از استخدام رسمی در سپاه، در واحد تبلیغات بسیج سپاه خورموج مشغول به خدمت شد و اندکی بعد، در تیپ المهدی(عج) از لشکر ۱۹ فجر، فرماندهی گروهان را عهده‌دار گردید و به همین خاطر آموزشهای لازم را از مورّخهٔ ۱۹/۹/۱۳۶۲ تا مورّخهٔ ۷/۱۰/۱۳۶۲ در پادگان آموزشی

شهید دستغیب کازرون فرا گرفت. او در کسوت پاسدار رسمی ، مأموریتهای مختلفی را چه در داخل و چه در خارج از استان انجام داد و شایستگی های فوق‌العادهٔ خود را بیش از پیش به منصهٔ ظهور رسانید. او با نهادهای انقلابی نیز همکاری و مساعدت فراوانی داشت که در این راستا می‌توان به مشارکت او با کمیتهٔ عمران جهاد سازندگی در چندین طرح عمرانی اشاره نمود. پس از حدود دو سال دوری از میدانهای نبرد، بار دیگر در مورّخهٔ ۱/۷/۱۳۶۴، داوطلبانه عازم جبهه‌های جنوب شد و در ابتدا به مدت دو هفته در ناوتیپ امیرالمؤمنین(ع) آموزشهای لازم را در زمینهٔ جنگ دریایی فرا گرفت و پس از اتمام آموزش و کسب مهارتهای لازم، در تیپ ۹ بدر وابسته به مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، مأمور به خدمت شد و در طی این مأموریت، تجربیات ارزنده‌ای در زمینهٔ نبرد آبی ـ خاکی و رزم دریایی کسب کرد؛ تجربیاتی که بعدها در نبرد دلاورمردانه‌اش با آمریکای جنایتکار در خلیج فارس به خوبی از آن بهره برد. با شروع عملیات عاشورای ۴، به عنوان قایقران در آن شرکت کرد و پس از پایان عملیات، جهت آموزش مربیگری نظامی به تهران اعزام گردید و به مدت سه ماه این دوره را نیز با موفّقیت سپری نمود. پس از اتمام دورهٔ مذکور، تنها به مدت ۲۴ ساعت به خانه بازگشت و مجدّداً راهی میدانهای نبرد حق علیه باطل شد و به عنوان فرماندهٔ گروهان در محور عملیاتی دریاچهٔ نمک، در عملیات پیروزمندانهٔ والفجر۸ شرکت جست. در این عملیات به محاصرهٔ نیروهای عراقی درآمد و تا سرحد شهادت پیش رفت اما با رشادت و مردانگی تمام، موفّق شد محاصرهٔ دشمن را شکسته، خود را نجات دهد. شهید توسّلی، در عرصهٔ جنگهای دریایی حالا ـ دیگر به تجربیات ارزنده‌ای دست یافته بود و به همین خاطر به عنوان مدرّس و متخصّص در تاکتیکهای نظامی، تخریب، نقشه‌خوانی و قطب‌نما، به آموزش نیروهای اسلام پرداخت و به آنان اصول و مبانی یک جنگ دریایی را آموخت. مدت اندکی بعد از آموزش دادن نیروها، عملیات کربلای۴ آغاز گردید و شهید در گروهان ضد زره و با مسؤولیت آرپی‌جی‌زن در این عملیات شرکت نمود. او در این عملیات با کمال شجاعت و دلاوری، سنگرها و تانکهای دشمن را منهدم و تجمّعات آنان را تار و مار می‌کرد. در همین عملیات و در منطقهٔ فاو، دچار موج‌گرفتگی ناشی از انفجار خمپاره شد و بر اثر اصابت ترکش خمپاره، شدیداً مجروح گشت و به بیمارستان شهید بقایی اهواز انتقال یافت و مدتی را جهت مداوا در آنجا گذرانید. پس از کسب بهبودی نسبی، بار دیگر راهی میدانهای نبرد شد و به رزم بی‌امان خود، علیه دشمنِ متجاوز ادامه داد. در اواخر شهریورماه ۱۳۶۵ بود که از جبهه‌های جنوب به جزیرهٔ مهم و استراتژیک خارک منتقل گردید و در آنجا به آموزش نیروهای بسیجی در زمینهٔ جنگ دریایی پرداخت.

پس از آن به ویژه از تاریخ ۲۸/۶/۱۳۶۵ به بعد، حضوری دائمی در نبردهای دریایی با آمریکای جهانخوار داشت و در جریان انفجار نفت‌کش کویتی بریجتون، از همرزمان و همراهان سردار شهید مهدوی بود و پس از این رخداد بود که به زیارت امام امّت (ره) نائل آمد.شهید توسلی در شامگاه روز ۱۶/۷/۱۳۶۶ که به عنوان سکاندار ناوچهٔ طارق و به فرماندهی سردار شهید نادر مهدوی در عملیات مقابله به مثل با متجاوزان آمریکایی شرکت کرده بود، پس ار بیست دقیقه نبرد جانانه، هدف اصابت آتش‌باری بالگردهای MS۶ آمریکایی قرار گرفت و جسم پاک و مطهرش به ابدیت پیوست و روح بی قرار و متلاطمش در جوار قرب الهی آرام گرفت. در جریان تشییع جنازهٔ سردار شهید نادر مهدوی، لباس پاسداری شهید توسلی به عنوان یادگار جسمِ به ابدیت‌پیوسته‌اش در مزاری نمادین، به صدف خاک سپرده شد.

شهید فردی بسیار خوشرو بود. کسی از مصاحبت با او سیر نمی‌شد چون بسیار خوش‌صحبت و شیرین‌بیان بود. همواره با روحیه‌ای باز و گشاده با مردم برخورد می‌کرد و در رفتارش ذرّه‌ای کبر و خودبزرگ‌بینی دیده نمی‌شد. از خصوصیات بارز او شوخ‌طبعی او بود که جذّابیت خاصی به خلق و خوی او بخشیده بود. البته شوخ‌طبعی او، همراه و توأمان با متانت بود و بسیار مختصر و حساب‌شده مزاح می‌کرد و سعی می‌نمود از این طریق، گرفتگی و کدورت را از روابط اجتماعی خود با دیگران زایل سازد و در این زمینه بسیار هم موفّق بود.

فردی بود بزرگ‌منش و با سعهٔ صدر؛ به همه اعم از کوچک و بزرگ، احترام می‌گذارد و با آنان گرم می‌گرفت. هیچ‌کس را از خود آزرده نمی‌ساخت. بسیار صبور و پرحوصله بود و به خستگی ناشی از کار، اعتنایی نمی‌کرد.

شهیدتوسلی، به خواندن نمازاول وقت، بسیار مقید بود. این خصلتِ شهید، آنچنان بارز بود که به خاطر آن، نزد خانواده، دوستان و همکاران، زبانزد شده بود. با اینکه در کسوت پاسدارِ رسمی، مشغولیتهای فراوانی داشت و همواره پرمشغله بود، اما موقع فرا رسیدن وقت نماز، دست از هر کار و فعالیتی می‌کشید و با روحیه‌ای شادمان و بشّاش، به ادای این فریضهٔ بزرگ دین می‌پرداخت. یکی از همکارانش در سپاه ناحیهٔ دشتی می‌گوید: «یادم هست زمانی که شهیدتوسلی در واحد بسیج سپاه خورموج، خدمت می‌کرد، مسؤولیت تبلیغات را به عهده داشت و اکثر اوقات، در کنار دستگاه تکثیر دیده می‌شد. در تمام مدتی که همکار او بودم، به یاد ندارم که حتی یک‌بار، نمازش را به خاطر کار، به تأخیر انداخته باشد؛ به عنوان مثال، مواقعیکه مشغول تکثیر بود، اگر حتی در وسط کار، صدای اذان را می‌شنید، بی‌هیچ اتلاف وقت، دست از کار می‌کشید و خود را جهت ادای فریضهٔ نماز آماده می‌کرد.» آقای حیدر توسلی، برادر شهید نیز در این‌باره می‌گوید: «برادرم همیشه نماز را اول وقت و در مسجد به جای می‌آورد و به ما نیز کراراً توصیه می‌نمود که اینگونه باشیم.» مادر شهید هم دراین‌باره می‌گوید: «فرزندم دارای روحیات مذهبی بزرگی بود. او نماز را در مسجد می‌خواند و تقید بالایی به خواندن نماز اول وقت داشت.»

شهیدتوسلی در کارهای عام‌المنفعه نیز حضور پررنگی داشت. به عنوان مثال، با مشاهدهٔ مشکل بزرگ کم‌آبی در روستای خود، مبادرت به احداث یک‌باب آب‌انبار نمود که هم‌اکنون، به عنوان باقیات‌الصّالحات، از وی به یادگار مانده است. از دیگر اقدامات مهم او، راه‌اندازی کتابخانهٔ مسجد روستا است. پس از احداث مسجد روستای بحیری، شهیدتوسلی با بینش عمیق و آینده‌نگر خود، وجود کتابخانه در مسجد را ضروری دید. لذا نسبت به راه‌اندازی و تجهیز آن، همّت گماشت و با شور و اشتیاق فراوان، تمام کارهای مربوط به آن را به تنهایی انجام داد. شهید، به لحاظ اجتماعی بسیار فعال بود.

در مواقع تشییع جنازهٔ شهدا، از کسانی بود که بیشترین مشارکت را در غسل و تکفین و تدفین شهدا انجام می‌داد. در جریان شهادت دوست صمیمی‌اش شهید غلامحسین قامشی‌پور، در حالیکه هنوز هیچکس حتی والدینش از شهادت آن شهید اطلاعی نداشتند، او خبردار شده بود. به همین منظور با اینکه سراسر وجودش را اندوه و غم فراگرفته بود، به تنهایی مبادرت به آماده کردن مقدمات تشییع جنازه و بزرگداشت آن شهید کرد و در این راه، بسیار زحمت کشید. از آرزوهای قلبی شهید توسلی، شهادت در راه خدا بود که خداوند بزرگ نیز این آرزوی او را که به راستی مستحق آن نیز بود، برآورده ساخت.

شهیدتوسلی، اهل ورزش هم بود و در تیم فوتبال روستا عضویت داشت. حضور او در میدانِ بازی، گرمی و صفای خاصی را به فضای بازی می‌بخشید. چرا که فردی خوش‌خلق و شوخ‌طبع بود و با صحبتهای شیرین خود، همه را به وجد می‌آورد. تک تک بازیهایی که او در آن حضور داشت، هم‌اکنون برای دوستان و همبازیهای وی، دنیایی از خاطره است که در اذهان آنان به یادگار مانده است.

شهیدتوسلی، در تمام مراسمات انقلابی و مذهبی حاضر بود و شرکت در آنها را بر خود، فرض می‌شمرد. او خود، از برگزارکنندگان مراسمات مختلف انقلابی بود و در همهٔ آنها، حضور پرشوری داشت. مادر شهید در خصوص حضور ایشان در برنامه‌های مذهبی می‌گوید: «فرزندم، از محبان و دوستداران اهلبیت(ع) بود. سابقاً در روستای ما مسجدی وجود نداشت که در آن مراسم عزاداری برای اهلبیت(ع) شود. لذا در ایام محرم و صفر به طور مرتب به روستاهای همجوار می‌رفت و در دستجات عزاداری حضور پیدا می‌کرد.»

از خصوصیات بارز شهیدتوسلی، بی‌باکی و شهامت بالای او بود. او تا زمان شهادت، در عملیاتهای مختلفی شرکت کرد و شرایط جنگی بسیار سخت و دشواری را تجربه نمود. شرایط جنگی جبهه و هنگامه‌های نفسگیر نبرد نظامی، ذرّه‌ای هراس در دل او ایجاد

نمی کرد و او همچون شیر می‌غرّید و چون کوهی سترگ، در برابر حملات دشمن می‌ایستاد. یکی از همرزمان شهید در عملیات بدر، نقل می‌کند که در این عملیات، شهید توسلی قایقران بود. در آن زمان هیجده سال داشت. آنچه که واقعاً قابل توجه است، این است که به تنهایی و در دل شب، در بین نهرها در حالیکه در نزدیکی دشمن بود و هرآن، احتمال می‌رفت که دشمن به او کمین نماید، با قایق حرکت می کرد و به نیروهای حاضر در خط مقدم، کمک می‌رساند.

مادر شهید می گوید: «یک‌بار غلامحسین، همراه با برادرش به جبهه رفته بود. برادرش مسؤولیت توزیع غذا بین نیروها را به عهده داشت. در هنگامی که او مشغول غذا دادن به نیروهای رزمنده بوده، یک مرتبه تمام منطقه، هدف گلوله‌باران سنگین دشمن واقع می‌شود. برادر شهید خیلی می‌ترسد ولی خود شهید، با روحیه‌ای قرص و محکم به او می گوید: اصلاً نترس و نباید بترسی؛ در اینجا ترس، معنا ندارد؛ ما خودمان را برای مقابله با هر حمله‌ای آماده کرده‌ایم.»

شهید، تمام زندگی خود را وقف خدمت به انقلاب، امام و ارزشهای والای انقلاب اسلامی کرد. از خدمت در سپاه، احساس رضایت و آرامش خاصی می‌نمود و تمام مشکلات و خستگی‌ها را در این‌راه، با همهٔ وجود به جان می‌خرید. او از روزی که به عضویت بسیج درآمد، تا روزی که به شهادت رسید، لحظه‌ای از انجام فعالیتهای انقلابی نیاسود. حضرت امام(ره) را به عنوان الگو و مراد خود مراد خود می‌دانست و سمت و سوی زندگی خود را متناسب با منویات آن بزرگوار تنظیم می کرد. بعد پیروزی انقلاب تا زمان شهادت، از مهمترین معیارهای دوستی و رفاقتش با افراد، میزان وفاداری آنان به امام و انقلاب بود و از کسانیکه میانهٔ درستی با انقلاب عزیز اسلامی و ارزشها و آرمانهای والای آن نداشتند، دوری می‌جست.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید بوشهر،مصاحبه با خانواده ،دوستان وهمرزمان شهید

توسلی، غلامعباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: علوم اجتماعی، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

توسلی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد توسلی : قائم مقام فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پاوه

آنچه از محمد در اذهان دوستان و همرزمانش باقی مانده، آنقدر مختصر و اندک است که چه بسا ممکن است بخش بسیار کوچکی از ابعاد وجودی او را نیز روشن نکند. اغلب دوستان وی یا به شهادت رسیده اند و یا نشانی از آنان نیست، اما نتوانستیم از این اندک نیز بی تفاوت بگذریم.

"محمد توسلی "در سال ۱۳۳۳ در" تهران "به دنیا آمد و در هشتم مهر ماه سال ۱۳۵۹ در تنگه گاران – محور مریوان – به دست شقی ترین افراد به شهادت رسید و مقدر این شد که چون دیگر همسفران سبکبا رش «سید ولی جناب غلامرضا قربانی مطلق،

علیرضا مهر آیینه، علیرضا ایران دوست، احمـد چراغی، عثمان فرشـته. .. سـتاره درخشان خیل شـهدای گمنام این مرز و بوم باشد. از محمد توسلی بدون ذکری از حاج احمد متوسلیان نمی توان سخنی گفت. اولین روزهایی که محمد را شناختم در کنار حاج احمد بود. از زمانی که در سپاه خردمند – پشت لانه جاسوسـی – از اعضای تیم غلامعلی پیچک بود، تا زمان شـهادت محمد، بسیار کم پیش می آمـد که این دو از هم جدا باشـند. محمد از بچه های با حال خانی آباد بود؛ قد بلند، هیکل ورزیده و چهره جذابی داشت؛ با آن موهای مجعد و در هم بر همش، ریش انبوه و چشمان درشت و نافذش، در همان نگاه اول مرا هم شیفته خودش کرد.

زیاد طول نکشید که با او صـمیمی شـدم و فهمیـدم در ۱۶ سـالگی، پـدرش را از دست داده و از آن زمـان تنهـا نـان آور خانواده ۵ نفرشان بوده و ضـمن کار در مغازه شـیشه بری، به درسـش هم ادامه داده است و در حال حاضـر، دانشجوی رشته عکاسی و طراحی دانشگاه تهران است. برایم تعریف کرد که در روزهای انقلاب، هنگام پخش اعلامیه و شـعار نویسـی، بارها تا مرز دستگیری توسط مـامورین رژیم پیش رفته و چطور بـا زحمت از دست آنـان فرار کرده و در ایـام پس از ورود حضـرت امـام در درگیری مسـلحانه با سربازان گارد شاهنشاهی به شـدت مجروح شـده است. می گفت که از اولین روزهای تشـکیل سپاه وارد آن شده و در دوره اول با برادر احمـد آشـنا شده است و حسابی با هم رفیق هسـتند. خیلی به حاج احمد علاقه داشت و از اخلاق و روحیه او تعریف می کرد. یک کلام، عاشقش بود.

در سنندج، بانه، بوکان و پاوه با هم بودیم ولی نکته قابل ذکری از آن ایام در خاطرم نیست، الا اینکه همیشه به ارتباط تنگاتنگی که بین او و حاج احمد بود، غبطه می خورم.

بعد از اینکه حاج احمد برای اولین بار فرماندهی گروهی از نیروهای سپاه را بر عهده گرفت، محمد حکم دست راست او را داشت تا زمانی که از پاوه به سمت مریوان حرکت کردیم.

یادم می آید خدا بیامرز، صبح روز شهادتش به جنگلهای اطراف نگاهی طولانی کرد و گفت: فلانی، امروز این جنگل ها یک جور عجیبی چشـمک می زند. پس از پاکسازی شـهر حاج احمد فرمانده سـپاه مریوان شد و محمد توسلی هم مثل همیشه معاون و دست راست او.

اولین عملیاتی که پس از اسـتقرار در پاوه، انجام دادیم «عملیات نور یاب» بود. با هـدف آزاد سازی قلعه ای به همین نام، فرمانـدهی این عملیات را محمد برعهده گرفت.

فراموش نمی کنم که وقتی بعـد از چند ساعت درگیری، روی قله مسـتقر شدیم، پیاده هایی که با ما بودند، غنائم باقی مانده را روی دوش گرفته و راه افتادنـد به سـمت عقب. محمد عصـبانی شد و گفت: کجا راه افتادین؟ الان این لا مذهب ها برمی گردن... هر چه گفت نروید، فایده ای نکرد، می گفتند: ما با برادر احمد هماهنگ کرده ایم، شما قلعه را حفظ کنید، ما باید برویم عقب؛ و رفتند.

محمـد بیسـیم را برداشت و با حاج محمـد تماس گرفت، عادت داشت تند تند صـحبت کند، با عصـبانیت و تندی چند تایی تیکه به پیاده ها انـداخت و گفت: برادراحمـد! این فلان فلان شـده ها اومـدن پایین، همه چیز را هم برداشـتند، با خودشان بردنـد. گفتند که شما گفتید.

حاج احمـد هم جوش آورد و داد زد: من نگفتم، الان هم می آیم بالا خـدمت این ترسوها می رسم. محمد گفت: نمی خواهد شـما بالا بیایید، الان است که ضد انقلاب برای پس گرفتن قله با ما درگیر شود، شـما پایین بمانی بهتر است، ما هم یک فکری می کنیم. بعد برگشت و رو به ما گفت: چیکار کنیم بچه ها؟ با این وضـعیت بمونیم، یا برگردیم پایین؟ سـید رضا دستواره با بی خیالی گفت: کی حـال داره این همه راه را برگرده عقب، می مونیم؛ آخرش یک چیزی می شه دیگه. در همین حین ضـد انقلاب ما را زیر آتش گرفت، چنـد نفری بیرون آمـدیم و به طرفشان تیرانـدازی کردیم. بعـد از مـدتی یک دفعه تیرانـدازی آنها قطع شـد. همانطور که در تاریکی شب حرکت می کردیم، محمـد گفت: احتمالا ما را دور زده انـد، حواسـتون حسابی جمع باشه. توی کوه و کمر همین طور

بدون اینکه حتی جلوی پایمان راببینیم، جلو می رفتیم و گه گاه رگباری به رویشان شلیك می كردیم، در همین حال یکبار دیگر محمد با خنده گفت: راستی بچه ها یعنی بهشت اینقدر می ارزه که ما داریم توی این سرما و کوه و کمر دنبالش می گردیم؟ هیچ وقت آن شب را از یاد نخواهم برد. مدتی بعد متوجه شدیم، همان شب با تیراندازی های ما یکی از سرگردان ضد انقلاب به صورت اتفاقی کشته شده و بقیه هم بعد از مرگ او فرار کرده اند و ما از خطر محاصره و قتل عام نجات پیدا کرده ایم.

نماز شب خواندن های محمد را فراموش نمی کنم. توی جمع بچه های آن زمان، محمد تنها کسی بود که خیلی نماز شب می خواند و معنویتش از همه بچه ها بیشتر بود. با این حال وقتی طی روز او را می دیدی با شوخی کردن و تو سر و کله بچه ها زدن، به همه روحیه می داد؛ توی حیاط سپاه دنبال هم می کردیم و مثل بچه ها از در و دیوار بالا می رفتیم. در آن لحظات از یاد نمی بردیم که این محمد، همان کسی است که در همه عملیات ها و درگیری ها با ضد انقلاب نفر اول ستون است و در اقتدار و روحیه تفاوت چندانی با حاج احمد ندارد. یك دفعه برمی گشت و می گفت: من دلم هوس جوجه سوخاری کرده، بریم دلی از عزا در بیاریم.

و در آن ناامنی و خطر حاکم بر کردستان، سه چهار نفری راه می افتادیم از مریوان می رفتیم کرمانشاه و به قول محمد جوجه سوخاری را می زدیم تو رگ و بر می گشتیم. محمد بیشتر حقوقش را برای خانواده اش می فرستاد و باقی مانده آن را این گونه برای بچه ها خرج می کرد.

یکبار پایش مجروح شد و یك بار هم دستش، ولی حاضر به ترك منطقه نمی شد. مادرش هر بار که برمی گشت خیلی به او اصرار می کرد که در تهران ماندگار شود تا یك دختر خوب برایش پیدا کند و دامادی او را ببیند. او هر بار وعده بازگشت قریب الوقوع خود را می داد. خاطر مادرش را خیلی می خواست و بالاخره برای این که دل مادرش نشکند، قبول کرد اما در آن هنگام حاج احمد از او خواست تا یك بار دیگر با هم به مریوان بروند و محمد هم آمد و این بار...

هر وقت فشار کار خسته اش می کرد و یا از موضوعی عصبانی می شد اخمهایش را در هم می کشید و می گفت: آه، شیطون می گه همشون رو ول کن برو زن بگیر و خنده ملایمی صورت پر هیبتش را تلطیف می کرد.

زمانی که برای اعضای خانواده اش مشکلی پیش می آمد غم وجودش را فرا می گرفت و می گفت: فلانی، اینها دست من به امانت سپرده شده اند، فکر نمی کنم تا به حال امانت دار خوبی برایشان بوده باشم.

روز های آخر حسابی عوض شده بود. آرامش عجیبی در تمام رفتار و اعمالش دیده می شد، یك بار به خود گفتم: محمد چی شده، نکنه قراره زن بگیری که اینقدر تو خودت هستی؟ و او در پاسخ تنها می خندید.

بعد از این محمد را تنها نیمه شب ها هنگامی که به آرامی برمی خاست و در گوشه ای نماز می خواند، می دیدم. دائما در حال تردد در محور و سرکشی به نیروها بود، تا اینکه روز هشتم مهر ماه قرار شد یك ستون نظامی از مریوان به کرمانشاه برود. حاج احمد، محمد را به همراه تعدادی از ارتشی ها و چند نفر از پاسداران برای تامین جاده فرستاد، محمد آن روز حال عجیبی داشت، از صبح خنده از لبش محو نشده بود. حرف های عجیبی می زد. حرف هایش دقیق در خاطرم نیست اما خوب به یاد دارم که آن روز هنگام خداحافظی با او، از حرف زدن و شوخی هایش نگرانی بی سابقه ای وجودم را فرا گرفت. یك دفعه هوس کردم او را در آغوش بگیرم و ببوسم، اما خجالت کشیدم و به بوسه ای در پیشانی اش اکتفا کردم. با این وجود، زمانی که خبر کمین زدن به نیروها در تنگه گاران و اینکه تعداد شهدا قابل توجه است در شهر پیچید، اصلا به فکر محمد و اینکه ممکن است برای او اتفاقی افتاده باشد، نیفتادم.

وقتی وانتی که حامل شهدا و مجروحین بود سر رسید، خود را به بیمارستان رساندم تا برای تخلیه و انتقال آنان کمك کنم. منظره جان سوزی بود. شهدا و مجروحین را با عجله روی هم انداخته بودند و خون از قسمت بار وانت سرازی بود.

یك به یك شروع کردیم به انتقال شهدا؛ دو الی سه پیکر بیشتر نمانده بود که متوجه جسم بی جان محمد شدم که کف وانت دراز

شده و تمام صورت و محاسنش را خون پوشانده بود. روی جسد خم شدم تا از اشتباه خود مطمئن شوم ولی همان طور خشکم زد تا اینکه صدای یکی از برادران مرا به خود آورد. دیگر نتوانستم بایستم و همان جا کف وانت نشستم. نمی دانم چه کسی مرا پایین آورد و برد جلوی در ورودی بیمارستان نشاند، و چه مدت بهت زده سر به دیوار گذاشته بودم. گوشم پر بود از صدای هیاهو و گریه که ناگهان کسی در حالی که با دست بر سرش می زد یا حسین گویان و به سرعت از مقابلم گذشت و وارد بیمارستان شد. حاج احمد بود، برگشت. بلند و محکم گفت: محمد شهید شده. بغضم ترکید.

حاج احمد همان جا به دیوار تکیه داد و نشست، سرش را میان دستش گرفت و بلند ناله کرد. من برای اولین بار بود که گریه او را می دیدم؛ بی پروا هق هق می کرد. به کمک چند نفر از بچه ها بلندش کردیم؛ نمی توانست سر پا بایستد، دائم می گفت: محمد! جواب مادرت را چی بدم.

و یک دفعه خودش را از دست ما رها کرد و به سمت سردخانه دوید. هنگامه عجیبی بود، هر کس در گوشه ای به دیوار تکیه داده بود و زاری می کرد. احمد دست برد و کشوی سردخانه را بیرون کشید، تمام شهدا را به دلیل کمبود جا روی هم گذاشته بودیم و محمد هم در بین آنها بود، دستانش را بر دور آنها حلقه کرد و سرش را روی صورت محمد گذاشت و بلند و سوزناک گریه کرد. همه گرد سردخانه جمع شده بودیم، حتی کردهایی که آنجا بودند با دیدن این صحنه به ما پیوستند و همگی با هم اشک می ریختیم. دیگر هیچگاه ندیدم که احمد برای شهادت کسی چنین کاری را تکرار کند. با وجود اینکه همیشه به ما تذکر می داد برای شهدا در مقابل مردم محلی گریه نکنیم آن روز بی ملاحظه بر پیکر خونین محمد نوحه سرایی کرد و اشک ریخت.

هنگام خروج از بیمارستان چشم حاج احمد به جنازه محمد چهار چشم افتاد. یکی از سرکردگان ضد انقلاب که در جریان همین کمین کشته شده بود که گوشه حیاط بیمارستان درازش کرده بودند، در حالی که با دستش جلوی دهان و بینی خود را گرفته بود، رفت بالای سر جسد او و نگاهی به آن انداخت، نفرت و انزجار را به راحتی می شد از چشمانش خواند، برگشت رو به ما و گفت: اگه کسی جنازه این بی دین را ببرد به سردخانه ای که محمد آنجاست، با من طرف است. ولش کنید همین جا، خوراک سگها شود این بی شرف.

بعد از آن هر بار به تهران می آمدیم و به بهشت زهرا می رفتیم، حاج احمد بر مزار محمد می رفت و آرام اشک می ریخت، به خصوص آخرین مرتبه ای که پیش از سفر بی بازگشتش به لبنان به بهشت زهرا رفتیم، مدت زیادی در کنار قبر او زانو زد و گریه کرد.

حالا هم هر وقت دلم برای حاج احمد با محمد تنگ می شود، سری به قطعه ۲۴ می زنم و با محمد درد دل می کنم، شاید احمد هم در کنار او باشد. منابع زندگینامه" :ستارگان آسمان گمنامی "نوشته ی محمد علی صمدی،نشر فرهنگسرای اندیشه،تهران-۱۳۷۸

توسلی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۲، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: شهرسازی، دانشکده: هنرهای زیبا، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد در رشته معماری از دانشگاه تهران، معادل کارشناسی ارشد در رشته برنامه‌ریزی از دانشگاه ادیمبورد اسکاتلند،

کارشناسی ارشد هنر در طراحی شهری از دانشگاه منچستر انگلستان.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

شهرسازی به طور عام، معماری شهرسازی در ارتباط با اقلیم، شهرسازی ایران، طراحی فضای تهران، تدریس دروس مختلفی در زمینه معماری شهرسازی در دانشگاه تهران، انجام نخستین بررسی درباره مطالعات اقلیم و معماری و ساخت شهرهای ایران در مناطق گرم و خشک، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر تعداد زیادی پایان‌نامه کارشناسی و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فاری: ۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

هندسه احجام، معماری و شهرسازی در ارتباط با مسائل اقلیمی، طراحی شهری و طراحی فضای شهر ایرانی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۸، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

معماری ایران، شهرسازی ایران، طراحی شهری و بحث شهر اسلامی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

توسلی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر مجمود توسلی متولد ۱۳۱۸ هـش دارای دکترای رشته باغبانی و عضو هیئت علمی دانشگاه ایالتی آلاباما با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات و آثاری پیرامون آبیاری ترکیبی بارانی و زهکشی درختان چوب صنعتی کالیفرنیا می باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر محمود توسلی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه فردوسی مشهد کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه فردوسی مشهد و دکتری رشته باغبانی از دانشگاهایالتی الاباما می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته باغبانی و اخذ مدرک دکترای آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده و زندگی علمی دکتر محمود توسلی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر محمود توسلی در کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکترمحمود توسلی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته باغبانی به عضویت هیئت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه آلاباما در آمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر محمود توسلی عضو هیئت علمی و دانشیار گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه آلاباما است.فعالیتهای آموزشی : دکتر محمود توسلی سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه باغبانی در دانشگاه آلاباما به تدریس درونی تخصصی رشته ماشین آلات کشاورزی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه

هـای روزمره : دکتر محمود توسلی در کنـار تـدریس به مطـالعه، تحقیق و تـالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول بوده است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر محمود توسلی از جمله دانشمندان علم باغبانی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی دربـاره آبیـاری ترکیی بارانی و زهکشـی درختان چوب صـنعتی کالادونیا انجام داده است.آثار : ۱ آبیـاری ترکیبی باران و زهکشی درختان چوب صنعتی کالدونیا

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

توفیقی، سعید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان حضرت رسول(ص) تیپ ۳۹بیت المقدس (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید حاج «سعید توفیقی »در سال ۱۳۲۷ در روستای« اشکفتان »از توابع بخش« نران»درشهرستان« سنندج» به دنیا آمد .تا پایان مقطع ابتـدایی درس خوانـد .در همان دوران پدر بزرگوار خود را از دست داد وبا این که نوجوانی بیش نبود، نان آور خانواده شد .بعد ها در شورای روحانیت شعبه شهرسـتان سـنندج به فرا گیری علوم اسلامی پرداخت . او در حد سطح دردروس حوزوی به تحصیل می پردازد و به علت علاـقه ای که به کارهـای نظـامی داشت وارد ارتش می شود . اوبعـد از ورود به ارتش به خـاطر مشاهـده اوضاع نا بسامـان کشور و وجود ظلم و اختنـاق در جامعه به مشاجره و برخورد با فرمانـدهان ارتش و مسئولین نظامی رژیم می پردازد و چون نمی توانـد فشار روحی ناشـی از اعمال خشونت رژیم شاه، با مردم سـتم کشیده را تحمل نمایـد به کشور عراق پناهنـده می شود اما دولت عراق از پذیرفتن او خود داری کرده و او راتحویل مقامات دولت ایران می دهد.

او به چهار سال زندان محکوم می شودودر زندانهای مخوف سـتمشاهی شـکنجه های زیادی را متحمل می شود . شعله های فروزان انقلاـب که افروخته می شـود او به مبـارزین می پیونـدد وبرعلیه حکـومت ظلم وجور به مبـارزه بر می خیزد. پس از پیروزی انقلاـب اسلامی و پیدایش گروهک های ضد انقلاب در «سنندج» به مقابله با آنان پرداخت . بعد از تا سیس سازمان پیشمرگان مسلمان کرد شاخه سـنندج مسئول اطلاعات آن سازمان شدو در سال۱۳۶۱ که بسیـج مستضـعفین در سراسر کشور به سوی تشکل و نظم خاصی پیش می رفت ؛مسئولیت بسیج بـازار شهرسـتان «سـنندج »راپـذیرفت .در سـال ۱۳۶۳ بـه میـدان جهـاد بـاز گشت و برای پاکسـازی روستاهای سنندج از لوث نیرو های ضد انقلاب قدم پیش گذاشت. در سال ۱۳۶۶ به سمت فرماندهی گردان ضربت حضرت رسول (ص)شهرستان «سنندج» منصوب شد .در سال ۱۳۶۸ بـا توجه به وفور تجارب کاری و نیز وجود ارتباط معنوی با مردم از سوی سپاه به فرمانداری شهرسـتان «سـنندج »ماموریت یافت و مسئول رسیدگی به شکایات مردم در آنجا شد در تاریخ ۷/۷/۶۹ هنگامی که از فرمانـداری برمی گشت جلوی در منزل خود توسط نیرو های ضد انقلاب ترور شد و به شـهادت رسـید .از شـهید توفیقی یک فرزند دختر و یک فرزند پسر به یادگار مانده است .مزار مطهر شهید در بهشت محمدی «سنندج»می باشد.

اولین خصیصه ای که با شنیدن نام حاج« سعید »در ذهن همه کسانی که او را می شناختند متواتر می شود، مهربانی و سادگی اوست .حـاجی بسیـار ساده و بی تکبر بود .با همه به نرمی و عطوفت رفتار می کرد .کمترکسـی ازاو ناراحتی به یاد دارد. خیر خواه بود و از اینکه دوستان و همرزمان اوبه پیشرفتی دست می یافتند احساس خوشحالی می کرد . قبل از شهادت او، تعدادی از همرزمانش راهی دانشگاه شده بودند؛ از خوشـحالی در پوست خود نمی گنجید . مبارزی شـجاع و رشـید بود او نه تنها یک مبارز ورزمنده بود بلکه هنرمندی با ذوق و احساس بود که دارای آثار زیبا و دل انگیز ونقاشـی های زیبایی است که روحیه عرفانی و معنوی حاج سـعید سر

چشمه می گیرند .او قهرمان جبهه های نبرد بود ,شلمچه را می شناخت ،سنگرهای بانه و مریوان و نیز کوههای سر به فلک کشیده کردستان به شجاعت و اخلاص حاجی ایمان داشتند .خاکریز هاو سنگر ها با آوای دلنشین قرآن او آشنا بو دند .حاجی مرد مبارزه و عشق به مردم بود ؛هر جا که می رفت اخلاص و صداقت به یاری او می شتافت .حاجی در روستا ها هم رزمنده بود و هم مربی ؛او سنگر ها و مقر های مبارزه را به کلاس های درس مبدل کرده بود .از خدمت به محرومان دریغ نمی ورزید ؛از تلاش برای احداث حمام ،مدرسه؛لوله کشی آب و برق رسانی گرفته تا رسیدگی به امور بهداشت مردم جزو وظایف او شده بود. همیشه بخشی از وقت خود را صرف همکاری با جهاد سازندگی می کرد .او خود روستایی بود ؛به روستایی بودن افتخار می کرد و درد روستاییان را می فهمید . منابع زندگینامه "اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶-تهران

توکلی خواه، حسینعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسینعلی توکلی خواه : فرمانده گردان الحدید تیپ ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دوازدهم فروردین ماه سال ۱۳۳۷ در روستای دوله چشم به جهان گشود. بسیار خوش روزی و کودکی آرام و مظلوم بود.

غلامحسین توکلی خواه (پدرش) می گوید: «در دوران کودکی، وقتی به مسجد می رفتم همراه من می آمد، وضو می گرفت و نماز می خواند.» در حدود نه سالگی شروع به خواندن نماز کرد.

دوره ی ابتدایی را به پایان رساند و بعد برای کمک به خانواده اش ترک تحصیل نمود. سپس به کشاورزی و بعد به شغل بنایی پرداخت تا کمک پدرش باشد. در کارهای کشاورزی به پدرش و در کارهای خانه به مادرش کمک می کرد.

به پدر بزرگش بسیار علاقه داشت. به پدر و مادر، خواهر و برادر بزرگترش و نیز بچه های کوچکتر از خودش احترام می گذاشت. هنگام صحبت کردن با والدینش بسیار آرام سخن می گفت و صدایش را بلند نمی کرد. دوست داشت همیشه خانواده اش خوشحال و شاد باشند.

مریم توکلی خواه (خواهر شهید) می گوید: «به کتاب خواندن بسیار علاقه داشت و ما را هم به خواندن کتاب تشویق می کرد. برای من کتاب قصص الانبیا خرید تا بخوانم.»

اوقات فراغت به مسجد و یا حرم مطهر امام رضا (ع) می رفت.

کتاب های شهید مطهری را مطالعه می کرد. و بیشتر اوقات برای ثواب بیشتر از منزل تا حرم را پیاده می رفت. خادم افتخاری مسجد بود. معمار بود و در عرض سی روز در یک روستا حمام ساخت.

صله ی رحم را به جا می آورد و به دیدن اقوام می رفت. حتی به پدر و مادرش گوشزد می کرد: «رفتن به خانه ی اقوام واجب است.»

بدون اطلاع قبلی به دید و بازدید اقوام می رفت، می گفت: «دوست ندارم که کسی به زحمت بیفتد.»

به نماز اول وقت بسیار اهمیت می داد. موقع نماز در مسجد بود، ابتدا نماز را به جماعت می خواند، سپس به خانه می آمد. به انجام مستحبات بسیار مقید بود. ارادت خاصی نسبت به امام حسین (ع) داشت و هر وقت اسم امام حسین (ع) داشت و هر وقت اسم امام حسین (ع) را می شنید، بسیار گریه می کرد. از افراد دورو و غیبت کننده بیزار بود.

مشکلات را با توکل به خدا و اعتماد به نفس حل می کرد. مریم توکلی خواه (خواهر شهید) می گوید: «زمان سربازی همسرم به

ما سر می زد و هر احتیاجی که داشتیم رفع می کرد. برای ما نفت می آورد. هنگامی که همسایه ها با هم دعوا می کردند، او پادر میانی می کرد و آن ها را آشتی می داد. در یکی از درگیری ها دستش با شیشه بریده بود، وقتی به او اعتراض کردم، گفت: فرد مسلمان باید به همسایه کمک کند و فقط نامش مسلمان نباشد.»

نظرش را به دیگران تحمیل نمی کرد. به ایده ی دیگران هم احترام گذاشت. قبل از انقلاب در راهپیمایی ها شرکت و اعلامیه پخش می کرد. در راهپیمایی ها «یکشنبه خونین» حضور داشت. از رفتن به سربازی در زمان رژیم طاغوت خودداری کرد.

امام را بسیار دوست داشت. هنگامی که امام از پاریس به تهران آمدند، به استقبال امام رفت. بعد از پیروزی انقلاب در پایگاه مسجد شروع به فعالیت کرد و شب ها به نگهبانی می پرداخت. به روحانیون علاقه داشت.

بعد از تشکیل بسیج جزو اولین نفراتی بود که عضو این نهاد شد. در بسیج به طور افتخاری و فعال کار می کرد. بعد از مدتی به سپاه پیوست.

می گفت: «این وظیفه ی من است که در جهت پیروزی انقلاب و اسلام قدمی بردارم.»

حسینعلی توکلی خواه در بیست سالگی با خانم زهرا خندان (در شب عید غدیر خم) پیمان ازدواج بست. ثمره ی ازدواج آن ها سه فرزند است. عباس در سال ۱۳۵۸، فاطمه در سال ۱۳۵۹ و مهدی در سال ۱۳۶۱ متولد شدند.

غلامحسین توکلی خواه (پدر شهید) می گوید: «در جشن عروسیش گفته بود کسی کف نزند و سروصدا نکنند.»

اگر در خارج از خانه ناراحتی داشت، وقتی به خانه می رسید ناراحتی خود را پنهان می کرد. در زمان جنگ تحمیلی، خانواده اش را با خود به دزفول برد تا در کنار هم باشند.

شب های جمعه با خانواده اش به حرم می رفت و دعای کمیل را در آن جا می خواند. در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان افطاری می داد و بعد مراسم احیا برگزار می کرد.

زهرا خندان (همسر شهید) می گوید: « فردی خوش قول بودند. در یکی از سال ها در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان، با وجودی که افطاری داشتیم و هم مراسم احیا، ولی چون ایشان به من و خواهرشان قول داده بودند که ما را به حرم ببرند، در آن شب، با این که بسیار خسته بودند، ولی ما را به حرم بردند تا به قولشان عمل کرده باشند.»

فردی بود که گرایشات مذهبی قوی داشت. در مراسم سینه زنی ماه محرم حضور می یافت. از تمام اقشار جامعه در مهمانی دعوت می کرد. در ساختن مسجد فقط برای رضای خدا و بدون ریا کمک می کرد.

از خصوصیات بارز او این بود که هرکاری از دستش برمی آمد برای دیگران انجام می داد، حتی اگر کسی به او بدی کرده باشد.

با شروع جنگ تحمیلی برای خدمت به اسلام و به فرمان امام به جبهه های حق علیه باطل شتافت.

در عملیات بدر، خیبر، ثامن الائمه (ع) و فاو حضور داشت. مسئول گروهان، معاون گردان، و فرمانده گردان بود. فرماندهی گردان الحدید از تیپ ۲۱ امام رضا (ع) را برعهده داشت.

بسیار شجاع و نترس بود. با آر.پی.جی تانک های دشمن را منهدم می کرد. در کارهای سخت و مشکل همیشه پیشقدم بود. با دیگران مشورت می کرد و نظر دیگران را جویا می شد. او برای جبهه نیرو جمع می کرد. مریم توکلی خواه (خواهر شهید) می گوید: «شهید بیشتر وقتش را در جبهه سر می کرد. و خیلی کم به مرخصی می آمد. به ایشان گفتم: مردم می گویند: چرا برادر شما مدام در جبهه است؟ ایشان گفتند: هدف ما رضایت خداوند است و شما به حرف مردم اهمیت ندهید، بلکه به جبهه کمک کنید.»

زهرا خندان (همسر شهید) می گوید: «ایشان دیگران را برای رفتن به جبهه دعوت می کردند، پدر و پسر دایی شان را هم با خود به جبهه بردند. می گفتند: اگر ما به جبهه نرویم، پس چه کسی باید به جبهه برود؟»

عباس توکلی خواه (فرزند شهید) می گوید: «زمانی که پدرم از جبهه برمی گشتند، من در کوچه بازی می کردم و ایشان از پشت

سر، چشم های مرا می گرفتند و من گرمی دست های ایشان را حس می کردم.»

چیزی از جبهه تعریف نمی کردند. حتی در خواب می جنگیدند و خواب جبهه و جنگ را می دیدند. ایشان نمادی از جبهه وجنگ بودند. در این جا احساس دلمردگی و کسالت می کردند.»

هر دفعه که از جبهه برمی گشت، می گفت: «جبهه حال و هوای دیگری دارد، زمانی که به مرخصی می آیم گویی از خدا دور می شوم.»

وقتی اطرافیان به او می گفتند: «به حد کافی به جبهه رفته اید، دیگر بس است. می گفتند: دفاع از دین واجب است. ما در زمان امام حسین (ع) نبودیم که به آن امام کمک کنیم، حالا وقت عمل کردن است.»

آرزوی پیروزی اسلام را داشت. می گفت: «با این نظامی که ما داریم، حتماً به این حقیقت دست پیدا می کنیم.»

در جبهه چندین بار مجروح شد، یک بار از ناحیه دست و بار دیگر در عملیات خیبر از ناحیه ی پا.

زهرا خندان (همسر شهید) نقل می کند: « زمانی که ایشان از ناحیه ی پا مجروح بودند، من بسیار ناراحت بودم. ایشان به من گفتند: چرا ناراحت هستید؟ من که هنوز شهید نشده ام. شما باید آمادگی شهادت مرا داشته باشید.»

حسین توکلی خواه در تاریخ ۲۱/۱۱/۱۳۶۴ در جبهه ی خرمشهر بر اثر اصابت ترکش به سر به درجه رفیع شهادت نایل گردید. و پیکر مطهرش پس از انتقال به مشهد در بهشت رضا (ع) دفن گردید.

مریم توکلی خواه (خواهر شهید) می گوید: «بعد از شهادت ایشان ، هر خواسته ای که داشتم، در خواب خواسته ام را برآورده می کرد. زمانی که باردار بودم و ماه مبارک رمضان بسیار تشنه بودم که در خواب او یک لیوان آب خنک به من داد.»

عباس توکلی خواه (فرزند شهید) نقل می کند: «پدرم در تمام مراحل زندگیم مرا کمک می کنند. اگر مشکلی داشتم خواب ایشان را می دیدم و مشکلم حل می شد. حتی در مورد ازدواج، تحصیل و شغلم، ایمان دارم ابتدا لطف و عنایت خداوند و بعد توجهات پدرم شامل حال من می شود.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

توکلی، خیرالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید خیرالله توکلی : فرمانده گردان ابوذرتیپ۵۷ ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در مرداد سال ۱۳۳۹ در شهر الیگودرز دیده به جهان گشود. دوران کودکی و نوجوانی را تحت تعلیم و سرپرستی پدر بزرگوارش سپری نمود و از محضر روحانیت معظم آنزمان از جمله شیخ احمد کروبی، حجت الاسلام کرمانی نماینده ، آیت اله گلپایگانی بهره زیادی برد.

این تربیت یاقته روحانیت در همان زمان با ظلم و ستم و فساد رژیم فاسد شاهنشاهی آشنا شد .با بلوغ سنی و فکری به فعالیت سیاسی از قبیل تهیه و تکثیر و پخش نوارها و اعلامیه هایی از امام خمینی(ره) پرداخت و روز به روز هر چه بیشتر نفرت انزجار خود را نسبت به رژیم ستم شاهی ابراز می داشت . مدتها تحت تعقیب بود و چندین بار هم مورد ضرب و شتم نیروهای نظامی شاه قرار گرفت.

انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ص) ثمر گرفت و پیروز شد. در همان اوایل انقلاب با تاسیس کمیته انقلاب اسلامی(سابق)

در ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ در این نهاد به فعالیت پرداخت. در سال ۱۳۵۸ به خاطر شورشهای ضد انقلاب در کردستان به عنوان بسیجی عازم این منطقه شدوبا دشمنان ایران به مبارزه بر خاست.

با شروع جنگ نابحق و تحمیلی عراق علیه ایران در شهریور ماه ۱۳۵۹آرام نگرفت وبه جبهه های جنگ شتافت.

او در مدت حضور در جبهه به مناطق بستان، دهلران، سوسنگرد، کوسور، کرخه نور،چزابه، حمیدیه، هویزه و...رفت و در عملیات متعددی شرکت داشت.

در عملیات فتخ المبین و بیت المقدس با سمت فرماندهی گردان حماسه های بی شماری ازخود به یادگار گذاشت و از ناحیه پا مجروح گردید.

مجروحیت او باعث نشدکهاز جبهه غافل شود. پس از بهبودی به دفعات مکرر در جبهه های حق علیه باطل شرکت نمود.

در نیمه دوم سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد که ثمره این ازدواج یک دختر است. در این دوران در شهرستان الیگودرز فرماندهی اطلاعات سپاه را عهده دار بود ولی به خاطر رفتن به جبهه این سمت را رها کرد و در دی ماه ۱۳۶۲ به جبهه برگشت .

او در اسفند سال ۱۳۶۲ در جبهه جنوب به شهادت رسید تاپاداش مجاهدتهایش را از خدای متعال بگیرد.

تاریخهائی که شهید در جبهه بوده به شرح ذیل می باشد.

۱۶/۱۲/۱۳۵۸تا ۲۰/۲/۱۳۵۹در جبهه کردستان.

۲۵/۷/۱۳۵۹ تا۲۵/۱۰/۱۳۵۹درجبهه سوسنگرد.

۲۶/۱۰/۱۳۵۹تا ۳۱/۲/۱۳۶۰در جبهه نوسود و پاوه.

۲۰/۶/۱۳۶۰ تا ۱۸/۱۰/۱۳۶۰ در عملیات طریق القدس، ثامن الائمه و محمد رسول الله (ص.)

۱/۱۲/۱۳۶۰ تا۱۹/۱۲/۱۳۶۱با سمت فرماندهی گردان ابوذر .

در جبهه های جنوب ،عملیات فتح المبین و...

۲۹/۴/۱۳۶۲ تا ۲۷/۵/۱۳۶۲درجبهه مهران و حاج عمران.

۱/۹/۱۳۶۲تا ۳/۱۲/۱۳۶۲ درعملیات خیبر و شهادت .

قبل از انقلاب فعالیتهای سیاسی عمده ای داشت از جمله پخش و تهیه و تکثیر نوارها و اعلامیه های حضرت امام خمینی(ره)وشرکت در مبارزات بر علیه حکومت فاسد شاه.

بارزترین خصوصیات اخلاقی شهید، خونسردی در برابر ناملایمات زندگی دنیوی است. حیا و تواضع، همت، ایثار، گذشت، تقوا، اراده راسخ از برجسته ترین خصوصیات این شهید است. همیشه به یاد خدا و ذکر کلامش حسین(ع) بود. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

توکلی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروهان اول از گردان حزب الله لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی") سید علی توکلی "دومین فرزند خانواده "سید هاشم توکلی" در تاریخ ۱۶/۱۲/۱۳۴۱ در شهر" مشهد" در خانه کوچکی واقع در کوچه کربلا، خیابان تهران به دنیا آمد. بر اساس علاقه و اعتقاد به ائمه اطهار (ع)، او را "علی" نامیدند.

علی در دو، سه سالگی هنگامی که پـدرش مشـغول نماز بود، خم می شد و همپای او به نماز می ایسـتاد و در ۵ سالگی با پدرش به مسجد علم الهدا و گاهی اوقات، مسجدی در کوچه کربلا می رفت.

در ۷ سالگی، به مـدرسه ملی نقویه واقع در خیابان تهران رفت و دوره ابتـدایی را در آن مـدرسه به اتمام رساند. در این مدت از نظر اخلاقی، رفتار بسیار شایسته ای داشت و مربیان از وی راضی بودند. در درس هایش کوشا بود، ولی به فرا گرفتن قرآن و قرائت آن، علاقه بیشتری داشت. در جلسه ها و دوره های قرآن حاضر می شد و با عشق زیاد در آموختن آن می کوشید.

به والـدین احترام زیـادی می گـذاشت و مطیع امر آنـان بود. از مـدرسه که برمی گشت سـلام می کرد، کتابهایش را می گـذاشت، ناهـارش را می خـورد و گـاهی وقت هـا دست مـادر را می بوسـید و از کارهـایی که او برایش انجـام می داد، تشـکر می کرد. او به بزرگتر هـا احترام می گـذاشت و نسبت به کوچـک ترهـا ترحم خاصـی داشت. بـا دوسـتان مهربان بود و کسـی نبود که آزارش به دیگران برسد.

او از همان کودکی با اسـلام آشـنا شد و از همان ایام به مسائل و فرایض دینی اش اهمیت می داد. بچه های کوچکتر یا افراد بزرگتر را ارشاد می کرد و با سن کم، از درک و شعور بالایی برخوردار بود.

پس از تحصـیلات ابتـدایی داوطلب کار شـد و با شور و شوق زیادی به آن پرداخت. بعد از پیروزی انقلاب عضو بسـیج و در بسـیج مسجد آل عبا واقع در سمرقند به فعالیت مشغول شد. او عاشقانه به کار می پرداخت و برای خدمت سربازی لحظه شماری می کرد. اوقـات فراغتش، بـا مطالعه کتابهای مـذهبی از جمله کتابهای آیات الله مطهری، آیت الله دسـتغیب، آیت الله مظاهری پر می شـد. در نماز جمعه شـرکت می کرد. فوتبال و تکواندو از ورزش های مورد علاقه اش بود و عیادت بیماران و دیدار اقوام نیز برای او اهمیت داشت.

بزرگ تر های فامیل، از دید او بسیار قابل احترام بودند و وجود آنها را برکتی برای فامیل می دانست و در مورد خواهر و برادرانش، محبت و مهربـانی از خود نشـان می داد و مشـکلات آنها را به هر طریقی که می شـد، حل می کرد. خود خواهی و غرور از مواردی بود که علی به هیچ وجه گرفتار آنها نمی شد.

از دسـتمزدی که داشت با اجازه والـدین به نیازمندان کمک می کرد و رفتارش با همسایه ها از خصوصـیات بارز او بود. چند فرزند یتیم در همسـایگی آنهـا بودنـد که علی همواره نگران آنـان بود و مرتب از خـانواده اش می پرسـید: سـراغی از آنها گرفته ایـد؟ آیا شامی برای خوردن دارند؟ و دائم می گفت: از آنها خبر بگیرید. یک روز هم تمام پس انداز خود را به مادر بچه ها داد.

در انجام وظایف کوتاهی نمی کرد و دل رحمی او همیشه جلب توجه می کرد.

تحصـیل در مـدرسه ملی نقویه بـاعث شـده بود پـایه ایمـانی و عبـادی مسـتحکمی در علی به وجود بیایـد. در هنگام عبادت، تضـرع خاصـی به درگاه خداوند داشت و اغلب روزه مسـتحبی می گرفت. نمازهای شبش ترک نمی شد و قرآن را با صوت زیبایی تلاوت می کرد. شب های جمعه بسـیاری را در مسـجد برای عبادت و خـدمت می گذرانـد. در جلسات دعای کمیل، توسل و ندبه شـرکت می کرد و فرازی از دعاها را با لحن بسـیار زیبایی می خوانـد. در ایام محرم و صـفر در هیئت های سـینه زنی و روضه خوانی حضور داشت و بسیار مقید بود که در سوگ ابا عبد الله الحسین (ع) لباس مشکی به تن کند. او بسیار مومن و معتقد به اصول دینی بود.

گر چه در قبل از انقلاب سن کمی داشت، ولی هر گاه جلسه ای علیه رژیم تشکیل می شد در آن شرکت می کرد. با شروع انقلاب و اوج گیری آن، علی هم ماننـد دیگر جوانـان این مرزو بوم در تظاهرات حضور داشت و اکثر اوقاتش را با دوسـتانش به فعالیت در زمینه انقلاب می گذراند و اعلامیه ها و پوستر های امام را پخش می کرد و بر روی دیوار شعار می نوشت. بعد از پیروزی انقلاب و شکل گیری بسیج، کارهای فرهنگی، تبلیغاتی و جمع آوری کمکهای نقدی و جنسی مردم برای جبهه را به عهده داشت.

او در دسـتگیری عوامل ضـد انقلاب و برملا شـدن خانه های تیمی نقش بسـزایی را ایفا می کرد. با اجازه پدر، عضو سـپاه پاسداران

انقلاب اسلامی شد. و ایشان از خداوند خواست تا هر چه صلاح باشد برای فرزندش پیش آورد. قبل از انقلاب، علی به مسائل دینی اش پایبند بود، ولی پیروزی انقلاب بر روحیه او تاثیر بسزایی گذاشت و او را در عقیده اش، راسخ تر کرد.

استخدام رسمی او در سپاه، باعث دوری او از بسیج محل نشد و گشتهای شبانه را به طور افتخاری انجام می داد.

شوق پیوستن به برادرانش در جبهه، او را از خود بی خود می کرد. این شور و شوق هنگامی پیدید آمد که ثبت نام برای جبهه در مسجد شروع شد. علی با حالتی وصف ناپذیر به منزل آمد و از مادر خواست تا اجازه رفتن به جبهه را به او بدهد. با شروع جنگ، او احساس می کرد جایش در جبهه خالی است. تحول عجیبی در شخصیت او به وجود آمده بود.

علی نهایت هدف خود و انقلاب را در جنگ می دید و رفتن به جبهه را وظیفه خود می دانست. و در حالی که معمولاـ بغض گلویش را می گرفت، می گفت: زمانی می توانیم دینمان را به انقلاب ادا کنیم که بجنگیم و قطعه قطعه شویم. شهادت تنها آرزوی او بود.

در تاریخ ۲/۹/۱۳۶۰ به طور داوطلبانه عازم گیلان غرب شد و تا تاریخ ۱۸/۱۱/۱۳۶۰ مشغول خدمت بود. سپس به تیپ ویژه شهدا در منطقه کردستان منتقل شد.

گاهی برای زیارت امام هشتم (ع) و دیدن خانواده به مرخصی می رفت و خیلی زود برمی گشت.

نمازهایش را به موقع و با حالت خوشی به جا می آورد. از نماز جمعه به خوبی استقبال می کرد و بعد از نماز، تعقیبات را انجام می داد. روزه هایش را با حوصله و شادی تمام می گرفت. روزهای تشییع جنازه، صبح زود عازم ستاد شهدا می شد.

شهادت ۷۲ تن از یاران امام برایش خیلی ناگوار بود و بعد از نماز به یادشان گریه می کرد و به ارواح پاك یکایك آنها درود می فرستاد و آه می کشید. به یاد همه شهدا اشك می ریخت و می گفت: بارخدایا! پس از سپری شدن چهارده قرن، تو به ما نعمت بزرگی عنایت فرمودی و سایه پر برکت اولاد پیغمبر خود را بر سر ما گستردی، شگر گزارم، ولی این بی خبران و منافقین قدر این نعمت بزرگ را نشناخته و به فکر خرابکاری و شهادت یاران صدیق امام هستند، به زودی آنها را از بین ببر.

سید علی در مقابل کسانی که علیه امام و انقلاب سخن می گفتند، ایستادگی می کرد و آنان را متقاعد می کرد و همیشه با استدلال و منطق با آنان برخورد می کرد. او همیشه مشکلات دوران انقلاب را با سختیهای دوران صدر اسلام مقایسه می کرد. وی می گفت: در صدر اسلام نیز کار شکنی و مشکلات زیاد بود.

هنگام مرخصی، از خانواده های همرزمانش احوال پرسی می کرد و مژده سلامی و پیغام آنها را می رساند و به عیادت معلولین نیز می رفت.

در هر نامه و تلفن سفارشش این بود که در جوار حضرت رضا (ع) امام را دعا کنید و هنگامی که خودش در سحرگاه به نماز می ایستاد، برای پیروزی اسلام و ولایت فقیه و سلامتی امام (ره) دعا می کرد و از خدا می خواست تا ظهور حضرت مهدی (عج) امام را سالم و پیروز نگه دارد. شبها نیز به یاد برادران همسنگرش بود و یکایك آنها را دعا می کرد.

سید علی سعی می کرد امام و شخصیت او را آن طور که خودش شناخته است، به دیگران بشناساند.

می گفت: انقلاب شکست ناپذیر است، زیرا امام زمان (ع) پشتیبان انقلاب است. در مورد جنگ هم، به تحمیلی بودن آن اذعان داشت و می گفت: باید از کشورمان دفاع کنیم. هدف از رفتن به جبهه را پیروزی اسلام و پیروی و حمایت از امام (ره) و انقلاب می دانست، ولی در هیچ حال اهل ریا نبود و می گفت: اصل خدمت است.

سید علی در اواخر سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ در جبهه بود و در مناطق جنگی زیادی حضور داشت و سمتهای مختلفش به خاطر رشادتهایی بود که از خود نشان داده بود.

او هنگام رفتن به جبهه روحیه بسیار بالایی داشت و آماده شهادت بود و می گفت برای شهادتم دعا کنید. همواره می گفت: دعای

مادر در مورد فرزند مستجاب می شود. از مادش می خواست برای شهادتش دعا کند تا به آرزویش برسد. می گفت: اگر لیاقت شهادت داشتم و به شهادت رسیدم تحمل کنید و گریه نکنید و با گریه خود دشمن را شاد نکنید.

صوت زیبای شهید، خاطره های بسیاری را در دل دوستان و همرزمانش زنده می کند.

دوستانی نظیر شهید گل ختمی و حاج آقای ابراهیمی، که پیمان جدا نشدنی با هم می بندند که هرگز تا پایان جنگ از یکدیگر جدا نشوند. سید علی می گفت: اگر شهید شدم؛ صبر کنید، گریه نکنید و تحمل داشته باشید تا دشمن شاد نشود. امام را دعا کنید. با انقلاب موافق باشید. بگذارید برادرم درس مذهبی بخواند و سنگر مرا پر کند. (آرزوداشت برادرش روحانی شود) خواهرانم، محجوب و خوب و مومن تربیت شوند و مرا دعا کنید تا خدماتم مورد قبول واقع شود.

در تاریخ ۲۱ ماه مبارک رمضان ۱۴۰۴ مطابق ۱ تیر ۱۳۶۳ در نبرد با منافقین و کومله ها در عملیات لیله القدر، بر اثر اصابت گلوله، شربت شهادت را نوشید و به آرزویش رسید. جنازه او را پس از مراسم باشکوهی در بهشت رضا در کنار دیگر همرزمانش دفن کردند.

بی سیم چی شهید می گوید:

شهید وقتی می خواست در عملیات لیله القدر شرکت کند، بسیار خوشحال بود. علت را جویا شدم و او در جواب گفت: می خواهم به میهمانی بروم. دیشب خواب دیدم که حضرت علی (ع) فرمود: سه روز دیگر شما به میهمانی من خواهی آمد. می دانم و به من الهام شده است که به زودی به میهمانی حضرت علی (ع) خواهم رفت. مادر شهید بعد از شهادت ایشان نیز خوابی دیده بود که آن را این گونه تعریف می کند.

شبی خواب دیدم که فرشته هایی در میان آسمان هستند و کارتهایی با حاشیه خط طلایی و سبز به نام شهید پخش می کنند و می گویند: حضرت زهرا (س) این کارتها را برای فرزندشان علی داده اند که پخش کنیم. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

تولیت، ابوالفضل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محمدباقر متولی‌باشی، متولد ۱۲۷۳ در قم. پدرش سال‌ها تولیت آستانه‌ی حضرت معصومه (س) را بر عهده داشت؛ ضمناً از مال و مکنت هم بی‌بهره نبود. تولیت مطابق معمول زمان تحصیل کرد و تا زمانی که پدرش حیات داشت، او را معاونت می‌نمود. پس از مرگ پدر، متولی‌باشی شد و هوس وکالت به سرش افتاد. در اوج دیکتاتوری رضاشاه، وکیل مجلس شد و در ادوار یازدهم تا هفدهم وکیل مجلس بود. معذالك در دوره‌ی هفدهم، تولیت آستانه را از او گرفته و به سید محمد مشکوة واگذار کردند. او از جبهه‌ی ملی طرفداری کرد و جزو طرفداران مصدق شد. پس از ۱۳۳۲ مغضوب مقامات قرار گرفت. نه تنها دیگر به مجلس راه نیافت، بلکه دولت در امر تولیت مداخله کرد و او را مسلوب‌الاختیار نمود. از آن پس، کارش رسیدگی به املاك و مستغلات شخصی بود. پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی، ناراضی‌تر شد. دولت برایش مشکلاتی تولید کرد و چندی نیز او را بازداشت کرد و تحت نظر قرار داد. سرانجام رفع تعرض از او شد و به زندگی عادی ادامه داد. حدود سن ۸۰ سالگی در قم درگذشت و در صحن آستانه مدفون گردید. از وی ثروت هنگفتی باقی ماند که بخش نسبتاً معتنابهی از آن وقف امور خیریه است. بنیاد طاهر، که ظاهراً به نام یکی از همسران محبوبش به نام «طاهره» نامگذاری شده است، در زمینه‌های علمی و فرهنگی فعالیت

داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

توماج، عبداللَّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند علی‌بیک از مالکان گنبد کاوس در ۱۲۶۹ ش متولد و پس از رسیدن به سن رشد وارد مدرسه‌ی علمیه شد و سپس مدرسه‌ی الیانس فرانسه را گذرانید و وارد مدرسه‌ی نظام دیویزیون قزاق گردید و در ۱۲۸۷ با درجه‌ی نایب سومی داخل قزقخانه شد و بعد مدرسه‌ی افسری ژاندارمری را که سوئدی‌ها تأسیس کرده بودند طی نمود و با درجه‌ی نایب‌دومی وارد ژاندارمری شد و درجات نظامی خود را دریافت نمود. در اتحاد شکل قشون به درجه‌ی یاوری رسید و سرانجام در ۱۳۱۴ درجه‌ی سرهنگی گرفت. مشاغل وی در قشون و ژاندارمری به شرح زیر بوده است: فرماندهی هنگ ۱۰ روئین در تیپ گرگان، فرماندهی هنگ‌های ژاندارمری در خراسان، کرمان و مرکز، ریاست ناحیه‌ی ایلچی آذربایجان، ریاست دادگاه تجدید نظر و دادرسی ژاندارمری.

سرهنگ توماج در دوره‌ی هیجدهم قانونگزاری نماینده مجلس شورای ملی شد و سرانجام از گنبد کاوس به نمایندگی انتخاب شد و در دوره‌ی نوزدهم نیز از همان حوزه انتخاب گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تومانیانس، الکساندر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدیر و صاحب تجارتخانه‌ی تومانیانس و برادران. تجارتخانه‌ی او یکی از عوامل مهم اقتصادی ایران قبل از سال ۱۳۰۰ بود. اغلب صادرات ایران به روسیه و نیز واردات از روسیه، عملیات بانکی و صرافی و ملکداری و تجارت تریاک توسط این مؤسسه انجام می‌گرفت. تومانیانس در اغلب نقاط شمالی کشور دارای شعب و کاروانسرا و انبارهای بزرگ و تشکیلات مفصل بود. غالب رجال و سرمایه‌داران ایران پول خود را در آن مؤسسه می‌سپردند. گذشته از املاک و تأسیسات در ایران، در روسیه نیز دارای سازمان عریض و طویل بود. در جریان انقلاب روسیه مقدار زیادی از سرمایه‌ی آنها در قفقاز از بین رفت و در همان هنگام بانک شاهی در مقام مطالبه‌ی طلب خود از این تجارتخانه برآمد. در نتیجه از دو طرف به تومانیانس فشار وارد شد. مخصوصاً در همان سال برای بدست آوردن تحدید تریاک مبلغی در حدود ششصد هزار تومان خرج کرده بود. همه‌ی این عوامل دست به دست داد و این تجارتخانه را ورشکست کرد. گذشته از مبلغ معتنابهی که دولت طلبکار بود، افراد زیادی نیز نزد مؤسسه پول داشتند. ورشکستگی برادران تومانیانس در وضع اقتصادی ایران اثر بسیار بدی گذاشت.

سید ضیاءالدین که به ریاست وزرائی رسید، دستور داد کمیسیونی به کار آنها رسیدگی کند. سرانجام دولت قراردادی با تومانیانس منعقد نمود و مانده‌ی دارائی او را قبول کرد و مطالبات مردم را پرداخت. الکساندر تومانیانس بعد از تصفیه‌ی کار خود به اروپا رفت و در ۱۳۱۶، در حالی که در یک تجارتخانه پادو شده بود، در پاریس درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تونی، موسی

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۰۹۸ ق)، متکلم، عالم و حکیم امامی. وی از فحول متکلمان و اکابر علما و حکمای امامیه بود. پس از اخذ مقدمات متداوله و علوم اسلامی فقه و حدیث را از مولی محمد مومن که از شاگردان شیخ بهایی بود فراگرفت و از ائمه فتوی و تقلید در مشهد شد. سپس به تدریس پرداخت و عالمان بسیار از محضر وی بهره می‌بردند. مولا محمد صادق نیشابوری از شاگردان وی بود که از وی اجازه داشت. از آثار وی: رساله‌ای در «زکاه»، به فارسی؛ تعلیقات بر کتاب «الاحتجاج» طبرسی؛ حواشی بر «تفسیر صافی» ملامحسن فیض کاشانی؛ شرح مجلس ابن‌بابویه با رکن‌الدوله.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :ریاض العلماء (۲۲۰/۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۶۰۵ -۶۰۴ /۱۱).

تهامی، مجتبی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجتبی تهامی : مسئول واحد نیروی انسانی(پرسنلی)تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

مجتبی تهامی در تاریخ ۱/۱۰/۱۳۴۰ مصادف با شب ولادت امام حسن مجتبی در روستای سر مزده خلیل آباد به دنیا آمد و خانه را غرق شادی کرد. او با چشمان آبی اش، آسمان را به خانه ی محمد حسین تهامی آورد.

خانه ی قدیمی آن ها، مدتهاست به جای دیگری منتقل شده، ولی هنوز در خاطره ی دیوار های آن، شوق و سرشار و کودکانه مجتبی موج می زند.

از سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ به صحنه ی مبارزه علیه رژیم طاغوت وارد شد و در دوران انقلاب، با پخش نوارهای امام، شعار نویسی و انتقال و توزیع اطلاعیه های امام و شخصیت های انقلاب، به فعالیت پرداخت و هسته های دانش آموزی ضد انقلاب را منسجم نمود.

او در اولین راهپیمایی دانش آموزی کاشمر که منجر به درگیری با نیروهای رژیم منحوس پهلوی گردید، نقش به سزایی داشت و در سازماندهی تظاهرات مردمی به همراهی شهید سبیلیان، شهید عاصمی، شهید توانگر، شهید رضا حیدری و... سر از پا نمی شناخت.

مجتبی تهامی، قدرت زیادی در سخنوری داشت و بلاغت کلام او، شهره ی شهر و روستا بود. او این اندیشه و توان را مدیون مطالعات گسترده و دائمی و سعی وافری بود که از دوران نوجوانی به کار بسته بود، او بارها به خاطر سخنرانی های تندش علیه رژیم، تهدید شد ولی جان سالم به در برد.

نقش موثری در بیداری فکری و اعتقادی مردم روستای سر مزده و اطراف داشت به طوری که مردم روستای او، همواره از پیشگامان

عرصه های جهاد و شهادت بودند. او یکی از بنیان گذاران جلسات مذهبی در شهرستان خلیل آباد و حومه بود.

با پیروزی انقلاب اسلامی، به همراهی شهید سید محمود سبیلیان و چند نفر از همفکرانش، انجمن اسلامی دانش آموزان کاشمر را پایه ریزی نمود و خود به عنوان مسئول تشکیلات و آموزش انجمن، نقش بسزایی در شکل گیری انجمن های اسلامی دبیرستانها ایفا نمود. سالهای ۱۳۶۰ – ۱۳۵۹ که نظام نوپای جمهوری اسلامی هدف تهدید های متعددی از درون کشور و بیرون از مرزها بود، در شهر کاشمر، گروهک منافقین، فعالیت گسترده ای داشت و مخصوصا برای انحراف افکار جوانان، برنامه ریزی گسترده ای کرده بود. در این دوران، مجتبی تهامی با تمام وجود برای اصلاح و بازسازی فضای جامعه، از خود گذشتگی کرد و برای خفظ نظام، از خواسته های شخصی و احساس گرایانه اش گذشت.

مجتبی در روزهای آخر تابستان ۱۳۶۲ و در آخرین اعزام، به عنوان مسئوول پرسنلی (مسئول معاونت نیروی انسانی) تیپ ۲۱ امام رضا (ع) از همان قرارگاه همیشگی بچه های جنگ، عازم جبهه شد.

قرار بود مجتبی در سمت مسئولیت پرسنلی تیپ۲۱ امام رضا (ع) فعالیت کند، اما خیلی زود خود را به علی عاصمی فرمانده تخریب قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) رساند تا واسطه او باشد برای رسیدن به خط مقدم.

مجتبی تهامی به خلوت های عرفانی و لحظات درک معنویت اتصال به دریای بی کران ربوبی، اهمیت بسیاری می داد. هیچ کس او را ندیده بود مگر اینکه مشغول ذکر و یا مطالعه باشد و خلوت او، سرشار از جاذبه های عمیق معنوی بود.

در دوران جنگ، شهید علی عاصمی پارتی تعدادی از بچه های کاشمر بود برای شهادت.

مجتبی که تاب ماندن در قسمت های اداری را نداشت، به محض اطلاع از انجام عملیاتی در غرب کشور، به بهانه دیدار با خانواده، تقاضای دو روز مرخصی نمود و بلافاصله خود را به نیروهای تخریب قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) رساند.

او در شب عملیات والفجر ۳ در تاریخ ۲/۸/۱۳۶۲ در منطقه عملیاتی مریوان، پس از رشادت های فراوان، با اصابت ترکشی به پشت سرش و در حال وضو گرفتن به شهادت رسید و سرود:

من همان دم که وضو ساختم از خون جگر

چار تکبیر زدم یک سره بر آنچه که هست

علیرضا ، برادر کوچکتر مجتبی در عملیات والفجر ۱ مفقود الاثر شده بود. پس از چند ماه، هنگامی که مادر به زیارت حضرت معصومه (س) و شاه عبد العظیم حسنی (ع) رفته بود، به او خبر دادند که برای تشییع جنازه ی فرزندش به کاشمر برگردد. مادر، تا آخرین لحظه ی مواجهه با چشمان آبی مجتبی، فکر می کرد جنازه ی مفقود الاثر علیرضا را خواهد دید، اما در سپاه کاشمر، ناگهان با پیگر مجتبی رو به رو می شود.

پیکر شهید علیرضا تهامی برادر کوچکتر شهید مجتبی تهامی که مدتها مفقود الاثر بود، چند سال پش از تشییع مجتبی، پیدا شد و در جوار آرامگاه شهید آزاده آیت الله سید حسن مدرس در کنار برادر بزرگش مجتبی به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه :چشمهای آسمانی،نوشته ی قاسم رفیعا،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

تهماسب

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(طهماسب (ه.م.) از: تهم، پب،است. قوی، نیرومند+ اسب، دارنده اسب نیرومند) آخرین پادشاه سلسله داستانی پیشدادی.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

تهمتن

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تهم، است، پب. قوی، نیرومند + تن، دارنده تن نیرومند) لقب رستم بن زال رستم.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

تهمورث

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(طهمورث است.- جزو اول به معنی دلیر و نیرومند و جزو دوم جداگانه در اوستا به معنی قسمی سگ آمده) پادشاهی از سلسله داستانی پیشداری. وی که ملقب به به «دیو بند» است، پس از کشته شدن هوشنگ پادشاهی یافت و بر دیو غلبه کرد و چون در زمان او قحطی عظیم روی داد حکم کرد اغنیا غذای روز خود را به فقرا دهند و هر دو طبقه شبانه‌روز یک بار غذا بخورند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

تیرداد

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اشک دوم، پادشاه اشکانی (۲۱۴ -۲۴۸ ق.م.). وی پس از اشک اول به تخت نشست و با سلوکوس کالی نیکوس جنگید و او را مغلوب کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

تیمور

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تر. مغ. آهن). (امیر) سردار و پادشاه بزرگ مغول (و. کش. ۷۳۶ ه.ق.- جل. ۷۷۱- ه.ق./ ۱۳۶۹ م.- ف. ۸۰۷ ه.ق./ ۱۰۴۰۴ م.). وی پسر امیر ترغای بود و در ترکستان و میان طایفه براساس پرورش و در سواری و تیراندازی مهارت یافت. در جوانی حکومت شهر «کش» به او واگذار شد، و پس از ازدواج با دختر خان کاشغر او را کورگان یعنی داماد نامیدند. در جنگ با والی سیستان نیز

چند زخم برداشت و دو انگشت دست راستش افتاد و پای راستش چنان صدمه دید که تا پایان عمر می‌لنگید و بدین جهت او را تیمور لنگ خواندند. وی در سن ۲۴ سالگی نامبردار شده و ده سال بعد هنگامی که رقیب خود امیر حسین را مغلوب و مقتول ساخت به لقب «صاحبقران» ملقب گردید. تیمور بین سالهای ۷۷۳ و ۷۸۱، چهار بار به خوارزم لشکر کشید و عاقبت آنجا را ویران کرد، دشت قفچاق و مغولستان را فتح نمود. در ۷۸۲ پسر چهارده ساله خود میرانشاه را با سپاهی مأمور تسخیر خراسان کرد و خود نیز بدانان پیوست. نیشابور و هرات را گرفت و در هرات از کله‌های مردم مناره‌ها ساخت. سپس مازندران را که تا سال ۷۵۰ به دست ملوک باوند بود تسخیر کرد، و در یورش سه ساله که از ۷۸۸ تا ۷۹۰ طول کشید، آذربایجان، لرستان، ارمنستان، گرجستان و شروان را مسخر کرد و در اصفهان با هفتاد هزار سر بریده مناره‌ها ساخت. سپس به شیراز شتافت و آن را تسخیر کرد. در سال ۷۹۳ خوارزم را قتل عام نمود. یورش پنجساله وی بین سالهای ۷۹۴ تا ۷۹۸ صورت گرفت و پس از آن حکومت هر شهری را به یکی از فرزندان یا خویشاوندان خود داد. سپس مسکو را مسخر ساخت و در سال ۸۰۱ هندوستان را فتح کرد و صد هزار تن بکشت. تیمور پس از تقسیم شهرها و نواحی به سمرقند بازگشت. لشکرکشی وی را به ایران که از ۸۰۲ تا ۸۰۷ طول کشید یورش هفت ساله گویند. در ۸۰۳ با عثمانیان جنگ کرد و چند شهر را گرفت. در همین هنگام سفرائی به مصر فرستاد ولی چون نتیجه نگرفت مصمم شد به مصر حمله کند و حلب و دمشق و سپس بغداد را تسخیر کرد. در ۸۰۴ با یزید سلطان عثمان را مغلوب و اسیر کرد و سپس قصد فتح چین نمود و به کنار سیحون رسید ولی در اترار بیمار شد و در سال ۸۰۷ به سن ۷۱ سالگی درگذشت. تیموریان.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

تیمورتاش

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تر.- مغ. تمرتاش: طمرتاش: دمرداش) فرزند امیر چوپان (مقت.۷۲۸ ه.ق.) ابوسعید بهادرخان چون به سلطنت رسید (۷۱۶) امیر چوپان را به منصب امیرالامرائی باقی گذاشت و پسر او تیمورتاش را هم به حکومت ولایت روم (آسیای صغیر) فرستاد. در محرم سال ۷۲۰ تیمورتاش در روم عصیان کرد و سکه و خطبه به نام خود زد. امیر چوپان شخصا به آن بلاد رفت و به حسن تدبیر پسر را مطیع کرده به خدمت ابوسعید آورد. ابوسعید پس از مدتی او را مورد نوازش قرار داده بار دیگر به حکومت سابق فرستاد. وی پس از اطلاع از قتل پدر در یکی از قلاع روم تحصن اختیار کرد و سپس با الملک‌الناصر پناهنده شد ولی وی او را تحویل سفیر ابوسعید داد و ضمنا جماعتی از کردان را واداشت که او را در راه ایران به قتل رسانند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

تیمورتاش، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به «معزالملک، سردار معظم خراسانی»، فرزند کریمداد خان امیر منظم، در حدود ۱۲۶۰ ش در بجنورد متولد شد. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی و یاد گرفتن سواری و تیراندازی، در ۱۶ سالگی به عشق‌آباد اعزام شد و مدت یک سال به آموزش زبان

روسی پرداخت. بعد به اتفاق پدرش عازم پطرزبورگ شدند. در آن تاریخ میرزا رضاخان ارفع‌الدوله، وزیرمختار ایران در روسیه بود و موجباتی فراهم کرد که وی را در مدرسه‌ی نظام نیکلا- که مخصوص شاهزادگان و فرزندان اعیان و اشراف بود بپذیرند. عبدالحسین خان قریب شش سال در مدرسه‌ی نظام در رسته‌ی سوار تعلیم دید و در ۱۳۲۳ با درجه‌ی ممتاز از آن مدرسه فارغ‌التحصیل گردید و به ایران بازگشت. ابتدا به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و شغلش مترجم زبان روسی و فرانسه بود. پس از جلوس محمدعلی میرزا به تخت سلطنت، عضو هیئتی بود که می‌بایستی پادشاهی محمدعلی شاه را به چند کشور اروپائی اعلام نمایند. ریاست هیئت با میرزا محمودخان علاءالملک بود. پس از مراجعت، چندی در وزارت امور خارجه گذرانید ولی محیط آنجا را مطابق میل و سلیقه‌ی خود ندید و از کار کناره‌گیری نمود و به بجنورد رفت. پدرش که در آن ایام حاکم بجنورد بود، فرزندش را نایب‌الحکومه‌ی بلوک جوین کرد و قریب دو سال حکومت جوین که بالغ بر هشتاد پارچه آبادی بود، توسط عبدالحسین خان اداره می‌شد. پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه، انتخابات دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی در سرتاسر کشور آغاز شد. عبدالحسین خان که ملقب به معززالملک شده بود، کاندیدای نمایندگی خراسان شد و سرانجام به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در مجلس دوم با اعتبارنامه‌ی او مخالفت شد و عده‌ای سن او را مقتضی وکالت ندانستند، ولی معززالملک با تهیه‌ی استشهاد محلی، این موضوع را حل کرده و اعتبارنامه‌اش به تصویب رسید. در انتخابات هیئت رئیسه‌ی مجلس، معززالملک به سمت منشی انتخاب شد و در اواسط مجلس که ذکاءالملک به ریاست انتخاب شد، او نایب‌رئیس مجلس شد ولی پس از سه ماه از سمت نیابت استعفا داد. معززالملک در مجلس دوم با ایراد چندین سخنرانی، در زمره‌ی وکلای متنفذ قرار گرفت. دفاع جانانه‌ی وی از قوام‌السلطنه وزیر جنگ در مورد خلع سلاح مجاهدین هنوز از خطابه‌های معروف مجلسین در عصر مشروطیت است. در این مجلس به هنگام اعلام اولتیماتوم روس به ایران، معززالملک نقش مهمی ایفا نمود.

در فترت مجلس دوم و سوم، وی از طرف میرزا حسین خان نیرالدوله والی خراسان به فرماندهی قشون تعیین شد و برای وی لقب سردار معظم گرفته شد. در انتخابات دوره‌ی سوم هم به وکالت رسید. پس از تعطیل قهری مجلس سوم، مدت‌ها بیکار ماند تا در دوره‌ی رئیس‌الوزرائی وثوق‌الدوله، به حکمرانی گیلان برگزیده شد و قریب یک سال در آنجا اقامت داشت. روی هم رفته بیلان کار وی رضایتبخش نبود و نام نیکی از خود باقی نگذاشت. در کودتای ۱۲۹۹ به دستور سید ضیاءالدین بازداشت شد و چندی در زندان تهران و چندی در تبعید قم بسر برد تا اینکه قوام‌السلطنه زمام امور را به دست گرفت و مجلس دوره‌ی چهارم را که سردار معظم نماینده‌ی آن بود در تیر ماه ۱۳۰۰ افتتاح کرد. مدرس و تیمورتاش که عضو برجسته‌ی مجلس چهارم بودند و با یکدیگر همکاری نزدیک داشتند، ابتدا در مجلس به قلع و قمع طرفداران سید ضیاءالدین پرداختند. در نتیجه اعتبارنامه‌های سلطان محمد عامری، عدل‌الملک دادگر و معتصم‌السلطنه فرخ را مردود نمودند. در انتخابات هیئت رئیسه مجلس چهارم، مدرس و سردار معظم نواب رئیس مجلس شدند.

در بهمن ماه ۱۳۰۰ کابینه قوام‌السلطنه در اثر برخورد شدید سلیمان محسن با دکتر مصدق‌السلطنه وزیر مالیه، دچار بحران گردید و با وجودی که از اکثریت کافی برخوردار بود، مستعفی شد. سردار معظم برای جانشینی قوام سراغ مشیرالدوله رفت و او را آماده برای قبول مسئولیت دید. به سراغ دوستان پارلمانی خود از جمله مدرس رفته و زمینه را برای رئیس‌الوزرائی او آماده نمود. نمایندگان در یک جلسه‌ی خصوصی، ابراز تمایل به مشیرالدوله نمودند و فرمان رئیس‌الوزرائی او صادر شد.

مشیرالدوله در کابینه‌ی خود پست وزارت عدلیه را برای سردار معظم در نظر گرفت و او را به شاه و مجلس معرفی کرد. یک هفته بعد از معرفی وزیران، وزیر عدلیه ماده‌ی واحده‌ای به مجلس تقدیم نمود که به موجب آن به وزیر عدلیه اختیار داده می‌شد عدلیه را منحل و عدلیه‌ی جدیدی بنیان گذارد. شیخ‌الاسلام وکیل اصفهان با وزارت عدلیه‌ی سردار معظم و اختیارات وی به شدت مخالفت نمود ولی دفاع مشیرالدوله و سردار معظم موجب گردید لایحه‌ی اختیارات وزیر عدلیه به تصویب برسد. در همان روز سردار معظم،

محاکم تهران و شهرستان‌ها را منحل گردانید و عده‌ی زیادی از قضات را برکنار کرد و مشغول مطالعه پیرامون یک عدلیه مدرن اروپاپسند شد. طبق معمول این بار هم رئیس‌الوزرائی مشیرالدوله از چهار ماه تجاوز نکرد و استعفا داد. تنها حاصل نخست‌وزیری او، منحل کردن عدلیه بود. تیمورتاش قصد داشت مجدداً به مجلس بازگردد ولی قوام‌السلطنه جانشین مشیرالدوله، طی ملاقاتی از وی خواست تا شغل اجرائی بپذیرد. سردار معظم میل به والیگری خراسان داشت ولی قوام به جهاتی او را از این فکر منصرف نمود و در عوض او را والی کرمان و بلوچستان کرد. این مأموریت نزدیک به دو سال طول کشید. در همان مدت سردار معظم به نمایندگی دوره پنجم از نیشابور انتخاب شد؛ ولی طبق دستور رئیس دولت مقرر شد تا افتتاح مجلس در کرمان باقی بماند.

در اواخر ۱۳۰۲ مجلس افتتاح شد و سردار معظم خود را به تهران رسانید و هنگام طرح اعتبارنامه‌ی او، ناصرالاسلام ندامانی وکیل رشت، با اعتبارنامه‌اش به مناسبت اقداماتی که در حکومت گیلان کرده بود، مخالفت کرد. سردار معظم در مقام مدافعه برآمد و سرانجام اعتبارنامه‌ی او به تصویب رسید.

مجلس پنجم از نخستین روزهای افتتاح، پس از مخالفت با جمهوریت در فکر پادشاهی رضاخان بود و تیمورتاش در مجلس در صف مقدم طرفداران سردارسپه قرار داشت. در شهریور ۱۳۰۳ سردار معظم به عضویت کابینه‌ی سردارسپه منصوب شد و وزارت فوائد عامه و تجارت و فلاحت را به او دادند. در تمام بازی‌های سیاسی که در ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ برای خلع احمدشاه صورت گرفت، سردار معظم مدخلیت داشت، مخصوصاً در واگذاری فرماندهی کل قوا به سردارسپه، تلاش سردار معظم نزد مدرس مؤثر بود. در روزهای ۹ آبان ۱۳۰۴ و ۲۲ آذر همان سال، تکلیف روشن شد و بالاخره سردارسپه رضاخان با نام رضاشاه پهلوی، به تخت سلطنت رسید و سردار معظم نیز که با نام خانوادگی تیمورتاش فعال مایشاء بود، پست حساس و مهم وزارت دربار را گرفت و مشغول تهیه‌ی مقدمات تاجگذاری شد. در اردیبهشت ۱۳۰۵ با مساعی شبانه‌روزی او، تاجگذاری انجام گرفت و ذکاءالملک فروغی از ریاست دولت کناره‌گیری کرد و حسن مستوفی رئیس‌الوزراء شد.

در آن ایام روابط تجارتی ایران و شوروی در نهایت تیرگی بود و اصولاً شوروی اجازه‌ی ورود کالاهای تجار ایرانی را به کشورشان تحریم کرده بود و حتی تجار قفقازیه نیز مجاز نبودند بهای کالاهای تحویلی را به ایرانیان بدهند. در اثر چنین تصمیمی، عده‌ی زیادی از تجار گیلانی و آذربایجانی ورشکست شده بودند و در بازار ایران نیز اثرات بسیار نامطلوبی به جای گذارده بود. علت این تصمیم شوروی‌ها، از این لحاظ بود که دولت فروغی اولین قرارداد تجارتی و ودادیه را با ترکیه منعقد نموده بود، در حالی که شوروی‌ها با توجه به قرارداد ۱۹۲۱ چنین انتظاری نداشتند. رضاشاه که در نخستین ماه‌های پادشاهی خود دچار چنین مشکلی شده بود، تیمورتاش وزیر دربار را با اختیارات کامل برای حل و فصل امور تجاری بین دو کشور به مسکو فرستاد. این مأموریت قریب شش ماه به طول انجامید و روابط تجاری دو کشور به حال عادی برگشت. تیمورتاش پس از بازگشت از شوروی، وضع کابینه‌ی مستوفی را متزلزل دید. مجلسیان بنای ناسازگاری را آغاز نموده، او را استیضاح کرده بودند و مستوفی نیز از کار کناره‌گیری نموده بود. تلاش تیمورتاش برای التیام روابط مجلس و دولت به ثمر نشست و مستوفی تثبیت شد و قرار شد عده‌ای از وکلای مجلس وارد کابینه شوند، در نتیجه سید محمد تدین رئیس مجلس، علی‌اکبر داور نصرت‌الدوله فیروز و عمادالسلطنه فاطمی در رأس وزارتخانه‌های حساس قرار گرفتند و داور دست به اصلاح دادگستری زد. در خرداد ماه ۱۳۰۶، مستوفی از کار کنار رفت. تلاش تیمورتاش به جائی نرسید و سرانجام قرار شد در جلسه‌ی خصوصی مجلس اظهار تمایل نمایندگان نسبت به نخست‌وزیر آینده جلب شود. در جلسه‌ی خصوصی مجلس، نمایندگان با اکثریت قریب به اتفاق، ابراز تمایل به نخست‌وزیری تیمورتاش نمودند.

تیمورتاش نتیجه‌ی رأی نمایندگان را به اطلاع رضاشاه رسانید. رضاشاه پس از مختصر مکثی، اظهار کرد «تیمور تو را نخست‌وزیر نمی‌کنم ولی اختیار انتخاب نخست‌وزیر را به تو می‌دهم، چون تو دست راست من هستی و رابط منی با دولت، برو هر که را می‌خواهی پیشنهاد کن، می‌پذیرم». تیمورتاش مطالعات خود را انجام داد و حاج مخبرالسلطنه را برای رئیس‌الوزرائی پیشنهاد کرد.

مخبرالسلطنه رئیس‌الوزرای مطلوب تیمورتاش بود.

فرمان نخست‌وزیری مخبرالسلطنه صادر شد. ظاهراً به سمت رئیس دولت معرفی شد ولی در حقیقت رئیس دفتر تیمورتاش بود و تمام امور کشور با صلاحدید و موافقت وزیر دربار انجام می گرفت.

تیمورتاش تا ۱۳۱۰ بعد از شاه، شخص اول کشور بود. در جلسات هیئت وزیران شرکت می کرد، تعیین سفرا، وزرای مختار، مقامات حساس و استانداران تمام از طرف او انجام می گرفت. تیمورتاش نمایندگان را نیز تحت سلطه‌ی خود قرار داده بود و با تشکیل جلسات منظمی اصول عقاید خود را در تصویب قوانین و رویه‌ی مجلس به آنها تفهیم می کرد. وزیر دربار همه ساله یک سفر دو ماهه به اروپا داشت و در این سفرها با سلاطین و رؤسای جمهور و مقامات بلندپایه‌ی کشورهای اروپائی مذاکره می کرد. تیمورتاش در شهریور ۱۳۱۰ در معیت ولیعهد که برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا بود، همسفر شد و ضمن انجام وظایف مربوط به تحصیل ولیعهد، به انگلستان رفت و مذاکرات خود را با کدمن رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس و سایر مدیران و مقامات سیاسی انگلستان آغاز نمود. رضاشاه از روز اول سلطنت خود در صدد بود سهم ایران را از نفت افزایش دهد. مذاکرات تیمورتاش در این سفر با تلخی به نتیجه نرسید و قرار شد کدمن در رأس هیئتی به ایران آمده، در تهران مذاکرات را ادامه دهد. پس از شکست مذاکرات در لندن، امنای دولت انگلیس و شرکت نفت به این نتیجه رسیدند که تمام فشار دولت ایران برای ازدیاد سهم نفت از جانب تیمورتاش است و اوست که باید در این مورد تصمیم بگیرد و شاه و دولت تحت نفوذ او قرار دارند. لذا در مقام نابودی او برآمدند. ابتدا جراید انگلستان و بعد جراید سایر کشورها که زیر نفوذ سیاست انگلیس بودند، مطالبی درباره‌ی ایران منتشر کردند، ظاهراً از پیشرفت‌های ایران تجلیل نموده، اظهار تأسف نمودند که چون شاه مسن و ولیعهد کودک است سرنوشت ایران پس از مرگ شاه چه خواهد شد، ولی در اواخر مقاله اظهار مسرت نمودند که تیمورتاش این خلأ را پر خواهد کرد و مملکت را اداره می‌نماید. تلویحاً در این مقالات، این مسئله مطرح شده بود که تیمورتاش جانشین رضاشاه خواهد شد. تیمورتاش در ۱۳۱۰ از طریق شوروی به ایران بازگشت و در مسکو مذاکراتی با روس‌ها پیرامون نفت انجام داد و چند ملاقات محرمانه با ورشیلف وزیر جنگ شوروی، به عمل آورد و به ایران بازگشت و نتیجه‌ی مذاکرات خود را به شاه گزارش داد. انگلیس‌ها در غیبت تیمورتاش، با واسطه‌های متعدد، اسنادی که همان روزنامه‌ها بودند در اختیار سرلشکر آیرم رئیس شهربانی قرار دادند و سفر او را در مسکو و ملاقات‌های محرمانه‌اش را با پیرایه‌هایی گزارش دادند و سرانجام تمام این شیطنت‌ها را آیرم به اطلاع شاه رسانید و بالاخره شاه در کمین انتقام از تیمورتاش، خود را مهیا کرد.

تیمورتاش پس از مراجعت از اروپا، احساس کرد شاه آن توجه سابق را به کارهای او ندارد و غالباً در جلسات هیئت دولت با او به درشتی سخن می گوید. در همین ایام موضوع اختلاس رئیس آلمانی بانک ملی آفتابی شد و حسینقلی نواب رئیس هیئت نظارت، گزارش آن را به شاه داد. انگشت تیمورتاش در تمام خلاف‌های رئیس بانک هویدا بود.

تیمورتاش در تابستان ۱۳۱۱ اوضاع را مساعد ندید، لذا تقاضای مرخصی و استراحت در کنار دریا نمود. شاه چهل روز به او مرخصی داد. وی روانه‌ی بندر چمخاله شد و قریب دو هفته با همراهان در آنجا بسر برد. رئیس دفتر شاه ضمن تلگرافی او را به تهران احضار کرد و شاه پس از تفقد به او، خواستار ادامه‌ی کارش در دربار شد. در پائیز ۱۳۱۱ رضاشاه دستور برکناری وکیل‌الملک دیبا رئیس حسابداری دربار و دوست نزدیک تیمورتاش را داد و پرونده‌ای برایش در دادگستری علم شد. در همین ایام، شاه پرونده‌ی نفت را سوزاند و هیئت دولت مکلف شد قرارداد نفت را لغو کند. پس از چند روز، تیمورتاش از وزارت دربار معزول شد و تحت نظر شهربانی قرار گرفت و بالاخره دو پرونده برای او تدارک دیدند. در دیوان کیفر کارکنان دولت محاکمه شد و حاصل کار پنج سال زندان و مبلغی سنگین جریمه و غرامت بود. در زندان قصر چند ماهی در منتهای ذلت و بدبختی روزشماری کرد تا روز نهم مهرماه ۱۳۱۲ او را تلف کردند.

تیمورتاش مردی باهوش، پرکار، خطیب، نویسنده و کتابخوان بود. قدرت تصمیم گیری او زیاد بود و از بذل و بخشش و کمک به مستمندان خودداری نمی کرد. به علماء و دانشمندان احترام می گذاشت و زبان‌های روسی، فرانسه و انگلیسی را کاملاً فراگرفته بود و به شعر و ادبیات دلبستگی خاصی داشت. بسیاری از اشعار قدما را به حافظه سپرده بود و در محاورات، عنداللزوم شاهد مثال می آورد. پرکار، خستگی‌ناپذیر و بی‌رحم بود. زن و مشروب در زندگی او نقش اول را بازی می کردند. در زمان قدرت، به تمام مقامات بی‌اعتنا بود. حتی در مجامع عمومی مخبرالسلطنه را احضار و با وی تندی می کرد. ریخت و پاش او از بودجه‌ی دربار خارج از اندازه بود. مع‌الوصف قسمت اعظم املاک موروثی را فروخت و صرف ولخرجی‌های جبلی خود نمود. اشتباهات و گناه او در آن حد نبود که از وی به آن صورت هتک حیثیت شود و به آن وضع فجیع معدوم گردد.

تیمورتاش در جوانی با خانم سرورالسلطنه دختر خازن‌الملک که نوه‌ی دختری حسین میرزا نیرالدوله والی خراسان بود، ازدواج کرد و صاحب چهار فرزند شد که عبارت بودند از: ایران، منوچهر، هوشنگ و مهرپور. در زمان قدرت تیمورتاش، ایران به حباله‌ی نکاح حسینقلی قره گوزلو فرزند ناصرالملک درآمد ولی پس از سقوط تیمورتاش این ازدواج به جدائی انجامید. ایران زنی فاضل، ادیب و مبارز بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ روزنامه‌ی رستاخیز ایران را انتشار داد که وابسته به حزب توده بود. دشمنان پدرش را سخت مورد انتقاد قرار داد و تقاضای مکرر محمدرضا شاه را برای ملاقات و مذاکره رد کرد.

ایران در نیمه‌های ۱۳۷۰ درگذشت. مهرپور بعد از شهریور ۱۳۲۰ در یک تصادف اتومبیل کشته شد. هوشنگ و منوچهر نیز در ۱۳۶۵ و ۱۳۶۹ از دنیا رفتند.

تیمورتاش در ۱۳۰۰ همسر دیگری انتخاب کرد که تاتیانا نام داشت و قفقازی بود و همسر اولش اسکندر تومانیانس بود. صاحب دو دختر شد که هر دو در قید حیاتند و در آمریکا زندگی می کنند.

عبدالحسین (خان) سردار معظم بجنوردی خراسانی، وزیر دربار و از مقربان رضا شاه پهلوی (ف. تهران ۱۳۱۲ ه.ش.) وی در اواخر عمر مغضوب شاه و محبوس گردید و او را محاکمه و محکوم کردند و پس از اندکی مرگ او را اعلام داشتند. وی از فضل و ادب بهره داشت و بسیار فعال و مدبر بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تیمورتاش، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نماینده‌ی مجلس، فرزند عبدالحسین تیمورتاش وزیر مقتدر دربار رضاشاه پهلوی، متولد ۱۲۹۰. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به اروپا رفت و در رشته‌ی نظام وارد شد. قبل از آنکه تحصیلاتش تمام شود. پدرش دستگیر شد و در زندان به قتل رسید. منوچهر در زمان رضاشاه حال و وضع خوبی نداشت؛ غالباً در تبعید به سر می‌برد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ محمدرضا شاه برای جبران مافات به او توجه کرد. البته این توجه منحصر به او نبود، بلکه کلیه‌ی کسانی که پدرشان در زمان رضاشاه کشته شده بود، مورد توجه قرار گرفتند. منوچهر تیمورتاش در دوره‌ی چهاردهم وکیل مجلس شد. در ادوار شانزدهم، هیجدهم و نوزدهم نیز وکالت داشت. زمانی کوتاه هم معاون وزارت اقتصاد گردید. گرچه از نظر ظاهر شباهت زیادی به پدرش داشت، ولی از لحاظ هوش، ذکاوت، سواد و استعداد و سخنوری از پدر هیچ بهره‌ای نبرده بود. املاکی که در دوره‌ی رضاشاه از آنها گرفته بودند، به خودشان پس دادند، ولی منوچهر نتوانست در حفظ آنها اقدام کند. چندین همسر انتخاب کرد. ابتدا با دختر سیف‌السلطنه افشار ازدواج کرد

بعـد مـدتی داماد منصورالملك شـد، چنـدی دختر صارم‌الدوله را به زنی گرفت، ولی با هیچکدام کنار نیامد. در ۱۳۶۹ در خارج از کشور درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

تیموری، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مرتضی تیموری : فرمانده واحد تخریب لشگر ۱۴ امام حسین (ع) و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

آثار منتشر شده درباره ی شهید

اندکی پس از شـروع جنگ، دشـمن در اثر مقاومت دلیران سپاه توحید، از پیشروی در خاك میهن اسلامی بازمانده و زمینگیر شد و ناچار در سراسـر جبهه ها از حالت آفنـدی در آمـده و حالت پدافنـدی به خود گرفت و مجبور شد برای حفاظت از خطوط پدافندی خود و جلوگیری از نفوذ دلیر مردان لشـکر اسـلام، تـدابیری را اتخاذ کند که تصـمیم به ایجاد موانع و اسـتحکامات، از جمله میادین مین، سیمهای خاردار، بشکه های فو گاز و غیره در جلوگیری خطوط پدافندی خود گرفت. از طرف دیگر نیروهای اسلام نیز جهت نفوذ به خطوط دشمن بعثی از سرزمین‌های ایران اسلامی، می بایست این ترفند نظامی را خنثی کنند، تا بتوانند به مواضع آنها رسیده و بـا نبردی بی امـان، آنهـا را مجبور به عقب نشینی سازنـد. بـا توجه به مطـالب ذکر شـده، فرمانـدهان جنگ به این فکر افتادنـد که افرادی مسـئولیت این کار خطیر و حساس را به عهده بگیرند و اقدام به خنثی سازی میادین مین و ایجاد معبر در اسـتحکامات دشمن کنند.

نقطه شـروع واحد تخریب در جبهه دار خوین بود که برادر مرتضـی تیموری، مسئول قسمت شناسایی و تخریب منطقه دار خوین که به گشت و شـناسایی می رود، ناگهان چشـمش به یک رشـته سـیم خاردار می افتـد و با احتیاط جلو رفته و متوجه می شود که اینجا میدان مین است. مین هایی که دشـمن در آن منطقه کاشـته بود. از نوع ضد تانك بود که به طور کامل استتار نشده بودند. ایشان در آن گشت، موفق به خنثی سازی آن نمی شود و به عقب می آید و این کار را دو سه روز ادامه می دهد و به داخل میدان مین رفته و سعی می کنـد آن را خنثی سـازد، ولی در این کار توفیقی حاصل نمی شود، لـذا مین را برداشـته و پشت خاکریز خودی می آورد و در آنجـا موفق به خنثی سازی آن می شود. ناگفته نمانـد که مرتضـی تیموری با مین آشـنایی مختصـری داشـته است، ولی چون نوع مینهـایی که دشـمن بعثی به کـار می برد، با مینهای ایرانی تفاوت داشت، ایشان خنثی سازی مین را با کمی تاخیر انجام می دهـد. از آن پس برادر تیموری نه تنها مسـئولیت گروه تخریب جبهه دارخوین را داشت، بلکه در هر منطقه ای از جنوب که رزمندگان اسلام می خواستند برای حمله و ضربه زدن به دشمن بعثی اقدام به باز کردن معبر در میدان مین کنند، از ایشان کمک می گرفتند.

وظیفه مهم گروه تخریب، در جنـوب، ابتـدا بـا هشت نفر شـروع شـد و بـا گـذشت زمـان، تعـداد دیگری از رزمنـدگان به این گروه پیوسـتند و از این پس گروه تخریب به واحـد تخریب تغییر نـام داد و کار آنها گسترده تر شـد و در جریان عملیاتهای سپاه، وظایف متنوعی را تقبل کردند.

با تغییر نام تیپ مقدس امام حسـین (ع) به لشکر، این لشکر دارای سه تیپ عملیاتی شد که هر کدام از این تیپها دارای واحد تخریب جـداگانه شدنـد و به انجام وظیفه پرداختنـد. در کنار واحـد های تخریب لشـکر نیز هماهنگ کننده واحدهای تخریب، تاسـیس شد.

واحد تخریب لشکر امام حسین (ع) در طول هشت سال دفاع مقدس، سهم زیادی در جریان عملیات سپاه اسلام داشت و توانست با باز کردن معبر حساس در عملیاتهایی چون فرمانده کل قوا، ثامن الائمه، طریق القدس، فتح المبین، رمضان، محرم، والفجر ها، خیبر، طلائیه، کربلای ۴ و ۵ و دیگر عملیات، حماسه هایی جاویدان بیافریند. برادران پر تلاش و مخلص واحد تخریب، علاوه بر باز کردن معابر در میادین مین دشمن بعثی، وظایفی چون ایجاد استحکامات در جلوی نیروهای اسلام، جهت جلوگیری از نفوذ احتمالی دشمن و همچنین انهدام تاسیسات، جاده ها و پلهای مواصلاتی برای جلوگیری از پاتکهای نیروهای عراقی را به عهده داشتند و توانستند با توکل به خدا، این وظیفه خطیر را به نحو احسن به انجام برسانند و نقشه های دشمن بعثی را نقش بر آب سازند.

منابع زندگینامه :

تاریخچه واحد تخریب لشکر ۱۴ امام حسین (ع)،نشر کنگره بزرگداشت سرداران،امیران و ۲۳۰۰۰شهید اصفهان

تیموریان، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد تیموریان : فرمانده گردان یا رسول‌الله (ص) لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) صدای گوش نواز برخورد باران با شیروانی حلبی و پنجره ی مه گرفته و اتاق دم کرده ازهُرم بخاری هیزمی سرخ شده و ابر خوش بویی که از قابلمه بر می خواست پلک ها را به بسته شدن ترغیب می کرد . ولی اضطراب تولد کودک همه را هوشیار نگاه داشته بود . صدای قوقو لی قوقوی خروس بی محل ، چرت همه را پاره کرد . ولی از آن مهم ترصدای گریه هایی بود که خود را از درب اتاق مجاور بیرون کشید و به گوش مردها و زن ها رساند . شوق زندگی خانه را پر کرد و پدر برای این که آن را با هوای بیرون ماه فروردین سال ۱۳۴۵ آمل پیوند بزند ، پنجره را باز کرد .

لباس های مرتب و تمیز را یکی یکی برداشت و پوشید . با آن سر تراشیده اش بزرگ تر به نظر می رسید . شوق مدرسه در چشم هایش موج می زد . به درب مدرسه که رسید از این همه ازدحام مبهوت شد . کمی مکث کرد و تمام جرأتش را به خدمت گرفت و با یک قدم بلند به داخل حیاط رفت .

باورش نمی شد حالا باید از این دبستان دل می کند . خاطره ی روز اول ، صحنه به صحنه در ذهنش تداعی شد . مدرسه راهنمایی تحصیلی هم خیلی با دبستان فرق نمی کرد ولی فهم سال های نوجوانی به او اجازه می داد تا کتاب های مذهبی را بخواند و بفهمد و طعم شیرین جلسات قرآن و کلاس های مذهبی شبانه ی کودکی اش را درک کند .

سال های انتهای راهنمایی مصادف با شروع انقلاب شد و صدای گلوله های پراکنده و فریادهای مبهمی که از دور شنیده می شد فضا را پر کرده بود . بوی سوختگی لاستیک ها و گاز اشک آور، بیشتر نفس محمد را بند می آورد. نفس نفس زنان سعی می کرد تا گام هایش کند نشود . سر کوچه ی خاور محله که رسید ، احساس کرد کسی پشت سر او می دود . رو که برگرداند دید سربازیست . خشکش زد . سرباز سریع رو زانو نشست و نشانه گرفت . انگار زمان متوقف نشده بود نوری از لوله ی تفنگ مشاهده شد و بعد صدای مبهمی به گوش رسید . محمد چشم هایش را بست و منتظرشد تا گلوله قلبش و یا مغزش را از حرکت بیاندازد ولی انگار گلوله باید خطا می رفت . چیزی با شتاب از کنار گوشش گذشت و به دیوار روبرو اصابت کرد و صدای کمانه کردنش در کوچه ی باریک پیچید . محمد چشم هایش را گشود و به چشم سرباز مبهوت خیره ماند اما انگار چیزی او را به حرکت در آورد و چند ثانیه بعد او در خم کوچه ناپدید شد .

سال ۵۸ پر بود از غرور آموزش های سخت نظامی در کوه و جنگل پنجه های که رنگ مردی گرفته بودو قبضه ی سنگین برنو و ام یک و ژ۳ را در خود می فشرد و سینه ی ستبر و مردانه ای که بـا خـار و کلوخ و سنگ زمین ، همـدم شـده بود . نظـام جمع ها و خیزهای ۵ ثانیه ،۳ثانیه و تیرانـدازی به سیبل مقابل و سنگر گرفتن و مانوردادن ، همه و همه لذت های وصف نشدنی جوانی بود و سال ۵۹ سختی نشاط آور آموزشی های سنگین ویژه . صدای جنگ که آمد او با حرم امام رضا عجین شده بود ولی از او دل کند و به آمل آمـد ، دوسـتان را جمع کرد و به سوی جبهه شـتافت . حملات رمضان و بعـد محرم !و بعـد از آن هم والفجر ۴ و ... او را با جنگ پیوندی هماره زد و در شامگاه ۲۱ /۱۲/۱۳۶۳ عملیات بدر پروازی عاشقانه از میان نی های سوخته به آسمان آبی کرد .

همیشه بعـد از هر عملیات به مشـهد می رفت ، این بار هم رفت ، با این که شـهید شده بود روح مشـتاقش راضـی نشد که دل بکند . دست تقدیر وی را در یک اشتباه به همراه شهدای مشهد به حرم مطهر رضوی کشاند تا یک بار دیگر هم شده به آقایش سلام کند . منابع زندگینامه" :نشریه سبز سرخ "شماره ۴۳-کنگره ی بزرگداشت سرداران و۱۰۰۰۰شهید مازندران

ثابت خواه، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین ثابت خواه : مسئول تعاون قرارگاه رمضان(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پنجم مرداد مـاه سال ۱۳۴۵ در شهرسـتان مشـهد چشم به جهـان گشـود. کودکی آرام و سـاکت بود. برای یـادگیری قرآن به مکتب رفت. به قرآن علاقه داشت و شاگرد زرنگی بود.

مقطع ابتدایی را در مدرسه ی ولی عصر (عج) و دوره راهنمایی را در مدرسه پاسداران گذراند. پس از آن ترک تحصیل نمود.

بسیار خوش اخلاـق و خوش برخورد بود. محبت و گـذشت را سـر لوحه ی کـارش قرار داده بود و دیگران را برای انجـام کارهـای خوب تشویق می کرد.

در اوقـات فراغت به مسـجد می رفت و کتـاب هـای علمی، کتـاب هـای شـهید مطهری و کتاب های مربوط به انقلاب را مطالعه می نمود. در مسجد همچنین به بچه ها قرآن یاد می داد.

فاطمه رجبی (مادر شـهید) می گوید: «کتاب های شخصی زیادی داشت که آن ها را مطالعه می کرد. پس از شهادت ایشان کتاب هایش را به کتابخانه اهدا کردیم.»

به سالخوردگان احترام می گذاشت و می گفت: «باید به آن ها کمک کنیم، دستشان را بگیریم و به آن ها احترام بگذاریم.»

به پدر و مادرش احترام می گذاشت. مادرش می گوید: «در ماه مبارک رمضان مریض شدم. او از من پرستاری می کرد و در موقع افطار برایم آب میوه می آورد. می گفت: شـما باید استراحت کنید تا هرچه زودتر حالتان بهتر شود. من نمی توانم زحمت های شما را جبران کنم. دوست دارم شما را به مکه ببرم.»

به اقوام و فامیل سـر می زد و به آن ها کمک می کرد. می گفت: «احترام به فامیل واجب است.» در درس ها به بچه ها کمک و آن ها را به خوانـدن درس تشویق می کرد. حتی در مسائل مـذهبی، مثل روزه، آن ها را تشویق می کرد و هر کس که روزه می گرفت به او جـایزه می داد. بـا این کـار بچه هـا به نمـاز و روزه اهمیت می دادنـد. از افراد بـدحجاب و دروغ گو متنفر بود. با کسانی که با مسـجد ارتبـاط نداشـتند، با صـحبت و راهنمایی سـعی داشت تا به راه راست هـدایت شونـد. با عوامل فساد، فحشاء و ضـد انقلابیون

برخورد قاطعانه داشت.

بسیار مهربان بود. به مردم کمک می کرد. حقوقش را به خانواده های محروم می داد و از آن ها سرکشی می کرد.

فاطمه رجبی (مادر شهید) می گوید: «نماز صبح را که می خواند، در نماز بلند بلند گریه می کرد. به او می گفتم: چرا گریه می کنی؟ می گفت: با خدای خودم راز و نیاز می کردم.»

نماز را سروقت می خواند. نماز شب او ترک نمی شد. در جلسات دعای توسل و دعای کمیل شرکت می کرد و برادرهایش را هم با خود به این مجالس می برد.

علاقه خاصی به دعای توسل داشت. هر شب چهارشنبه دعای توسل را در حرم مطهر امام رضا (ع) می خواند.

در اوایل انقلاب (زمانی که فقط ده سال داشت) شب ها در خیابان اعلامیه پخش می کرد، شعار برروی دیوارها می نوشت و در راهپیمایی ها شرکت می کرد. با روحانیون و با کسانی که در خط امام بودند رابطه داشت.

امام را دوست داشت. اگر کسی کوچک ترین حرفی علیه امام می زد، بسیار ناراحت می شد. مرتب به نماز جمعه می رفت و در جلسات و مراسم مذهبی شرکت می کرد توجه کامل به حقوق بیت المال داشت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وارد بسیج شد و دوره ی تیراندازی دید. لباس بسیجی می پوشید و در تئاترهای جنگی بازی می کرد. جوان های دیگر را هم به بسیج می برد.

در سال ۱۳۶۰ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست. هشت سال در سپاه خدمت کرد که در بخش تعاون سپاه بود. محمد ثابت خواه (پدر شهید) می گوید: «برای این که بتواند وارد سپاه شود یک سال شناسنامه اش را بزرگ کرده بود.»

در کتابخانه ی بسیج فعالیت می کرد. خدمت به مردم را دوست داشت. عشق و علاقه او به بسیج باعث شد که وارد تشکیلات سپاه شود. ولی به دلیل کمی سن نمی توانست عضو رسمی تشکیلات شود. بدین منظور چند سالی را به طور افتخاری در سپاه خدمت کرد تا این که به سن قانونی رسید. مسئولیت های زیادی در سپاه داشت. از جمله، مسئول رسیدگی به خانواده های ایثارگران در قسمت تعاون سپاه بود. همچنین در انجمن اسلامی شهید بهشتی به همراه چند تن از دوستانش فعالیت داشت. و در آن جا به وضع خانواده های مستضعف رسیدگی می کرد. همچنین اقدام به تاسیس موسسه ی خیریه ای کرده بود تا بتواند افراد زیادی را تحت پوشش قرار دهد.

مشکلات دیگران را تا جایی که می توانست حل می کرد مریم ثابت خواه ـ خواهر شهید می گوید: «همسر یکی از دوستانش مریض بود. چون خانواده ی پر جمعیتی بودند، برای آن ها یک ماشین لباسشویی خرید تا آن ها راحت باشند. تظاهر و ریا در کارش نبود.»

همچنین می گوید: «ما نمی دانستیم که ایشان مسئول تعاون سپاه هستند، بعداً فهمیدیم. چیزی نمی گفتند. در ساختمانی که ما زندگی می کردیم (چون تازه ساخته بودیم) شیشه نداشت و پلاستیک زده بودیم. همسرم در جبهه بودند. یک روز به برادرم گفتم: شما که در تعاون سپاه هستید، می توانید برای این ساختمان شیشه فراهم کنید. ایشان بسیار ناراحت شدند و گفتند: من از شما توقع نداشتم، چون آن وسایل مال بیت المال است و نمی توانم کاری انجام دهم. چند روز بعد عده ای از خواهران سپاه برای سرکشی به منزل ما آمدند که اگر کمبودی است برایمان رفع نمایند، ولی من به آن ها گفتم: کمبوی نداریم. وقتی که این ماجرا رابرای برادرم تعریف کردم، بسیار خوشحال شد. گفت: آفرین. در زندگی قانع باشید. آن وسایل باید به دست خانواده هایی که احتیاج بیشتری دارند برسد. او از مسئولیتش هیچ وقت سوء استفاده نمی کرد.»

به مادیات توجهی نداشت. زمانی که در سپاه بود و می توانست وجه مربوط به نسخه های دکتر را دریافت کند، آن را دریافت نمی کرد و می گفت: «ارزشی ندارد.»

با شروع جنگ تحمیلی برای رضای خدا به جبهه رفت. می گفت: «رفتن به جبهه تکلیف است. باید همه به جبهه بروند و جبهه را خالی نگذارند باید از مملکت دفاع کنیم و به فکر اسلام و دین باشیم. اگر ما به جبهه نرویم پس چه کسی باید به جبهه برود؟» هرجا که عملیات بود، سریع خودش را به آن جا می رساند. خیلی کم در مرخصی می ماند و دایم در منطقه بود. آرزوی سلامتی امام و پیروزی اسلام را داشت. آرزو داشت امام را ببیند.

در عملیات های مختلفی چون: عملیات میمک، بدر، کربلای دو، کربلای چهار و فتح پنج حضور داشت. در کربلای دو بر اثر اصابت ترکش به شدت مجروح شده بود که پس از بهبودی نسبی دوباره به جبهه رفت.

حدود دو سال در مهاباد با شهید کاوه بود. بعد از مدتی برای خدمت به مردم مستضعف و محروم کرمانشاه به عنوان مسئول قرارگاه رمضان به آن جا رفت. در بانه آموزشگاهی نظامی به نام ایشان نامگذاری شده است. جای جای کردستان شاهد حضور فعال اوست.

توصیه می کرد: «برای امام و برای رزمندگان دعا کنید. ما از شهادت نمی ترسیم. حتی برای شهادت آماده هستیم.»

با دوستانش محبت آمیز برخورد می کرد و خوش رفتار بود. اگر کسانی با فکر او جور در نمی آمدند مطابق آیه ی: «اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً.» برخورد اسلامی با آن ها داشت. همه از صفا و صمیمیت او صحبت می کردند. جواد توکلی (همرزم شهید) می گوید: «روز اولی که ایشان را دیدم، وقتی با او صحبت می کردم، از روی محبت به سرم دست می کشید و بسیار متواضع بود.»

خواهر شهید (مریم ثابت خواه) می گوید: «در زمان جنگ نمایشگاه هایی درست می کردند. موضوع یکی از این نمایشگاه ها منطقه جنگی بود. در یکی از قسمت ها نوشته بود: شهید حسین ثابت خواه. من وقتی این نوشته را خواندم، گریه کردم. و به ایشان گفتم: چرا این کار را کردی؟ چرا نوشته بودی شهید حسین ثابت خواه؟ گفت: این ها برای سازندگی است. باید بیایید و این صحنه ها را ببینید تا ساخته شوید و تحملتان زیاد شود و اگر این اتفاق افتاد، بتوانید به راحتی آن را قبول کنید.»

همچنین می گوید: «دوست دارم آقای بیت اللهی که شهید شدند و برای تعزیت به منزل آن ها رفتیم، خواهر شهید بسیار گریه می کرد. به برادرم گفتم: اگر شما شهید شوید، من خودم را می کشم. برادرم گفت: شما باید آن ها را راهنمایی می کردید و دلداری می دادید. می گفتید: خوشا به حال ایشان که شهید شدند، این افتخار است. یک شب برادرم در خانه ما خوابیده بود. رفتم بالای صورتش تا خوب نگاهش کنم که اگر ایشان شهید شدند، من از صورت ایشان نشانه ای داشته باشم. گریه می کردم که اشک هایم روی صورت ایشان ریخت. از خواب بیدار شدند و گفتند: چرا گریه می کنید؟ گفتم: یک لحظه فکر کردم که اگر شهید بشوید، من چه کار کنم؟ گفت: اگر سعادت شهادت را داشتم، باید خوشحال باشید که این یک افتخار است. شما باید راه امام را ادامه دهید. جبهه را پر کنید و بر ضد انقلاب غلبه کنید. ایشان ما را برای شهادت خودش آماده کرده بود.»

شهادت را افتخار می دانست. اگر از همرزمانش کسی شهید می شد، او به خانواده اش تبریک می گفت.

خواهر شهید (مریم ثابت خواه) می گوید: «دفعه ی آخری که می توانست به جبهه برود، به ایشان گفتم: ازدواج کنید. گفتند: اگر این دفعه به جبهه رفتم و برگشتم ازدواج می کنم. اما دیگر برنگشت.»

در جبهه با توجه به این که شیمیایی شده بود، ماسکش را به دوستانش داده بود و هشت کیلومتر را سینه خیز رفته بود تا به آب برسد.

حسین ثابت خواه در تاریخ ۱۰/۲/۱۳۶۶ در منطقه ی بانه بر اثر عوارض بمب شیمیایی به شهادت رسید. پیکر مطهر شهید پس از انتقال به زادگاهش، در بهشت رضا (ع) مشهد دفن گردید.

منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

ثابتی، مسعود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از مالکین عمده خراسان و فرزند سید سعید نایب‌التولیه آستان قدس رضوی، در ۱۲۷۶ در شهر مشهد پا به عرصه‌ی وجود نهاد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در زادگاه خود به آلمان عزیمت نمود و تحصیلات خود را در برلن ادامه داد و دیپلم دریافت نمود و به ایران بازگشت و به امور کشاورزی پرداخت. در دوره‌ی هشتم مجلس شورای ملی از بجنورد به وکالت انتخاب گردید و در دوره‌ی نهم نیز همان سمت را بدست آورد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً وارد سیاست شد و در حزب دموکرات ایران قوام‌السلطنه عضویت یافت و خود را کاندیدای نمایندگی مجلس از مشهد نمود. سرانجام به وکالت دوره‌ی پانزدهم انتخاب گردید.
ثابتی روی همرفته انسانی شریف و مردم‌دوست بود و در انجام خیرات و مبرات ضرب‌المثل بود. وی در جوانی با صبیه مرحوم نصرت‌السلطنه فرزند مظفرالدین شاه ازدواج کرد و صاحب چند فرزند شد و در ۷۵ سالگی درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ثامنی، محمد کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد کاظم ثامنی : فرمانده گردان رزمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اراک در کردستان او در راه دفاع از اسلام ,ایران و ولایت فقیه تمام سدها را از جلوی راه خود برداشت و در مقابل آنها با تلاشی پی گیر و خالصانه ایستاد.
موقعیت زمان خویش را تا اعماق قلب و با تمام وجودش درک نمود.معتقد بود که این انقلاب، انقلابی خدایی و زمینه ساز حکومت مهدی (عج) است .اصرار داشت , نباید لحظه ای ایستاد باید که جهاد نمود، جهاد در سطحی وسیع و با تمام قوا وبه مصداق آیه ی شریفه ی واعدوااللهم ما استطعتم من قوه. باید که در راه الله جهاد نمود تا زمین از آن مستضعفین گردد.
در خانواده ای فقیر متولد شد. نام او را کاظم گذاشتند. نامی که با زندگی و خصوصیات اخلاقی و چهره آرام ولی پر دردش مترادف بود. از کودکی روحی مقاوم داشت و از ده سالگی روزه می گرفت. دوران دبستان را با موفقیت پشت سر گذاشت.
چهار ده ساله بود که در گرمای طاقت فرسای تابستان ها مشغول کارگری شد. او مجبور بود به همراه برادرش برای امرار معاش خود و خانواده کار کند چون درآمد پدرش که مغازه ای کوچک داشت کفاف زندگیشان را نمی داد.
دوران تحصیل را تا دوران متوسطه پشت سر گذاشت.
سال ۱۳۵۴ به خدمت سربازی رفت و با درجه گروهبان سومی در تهران خدمت سربازی را پشت سر گذاشت .
این دوره را باید از شاخص ترین دوران زندگی محمد دانست .او نه تنها در تهران آن روز, آلوده گناه و فساد نشد بلکه با ورود به جلسات مذهبی کمک شایانی به شکل گیری ورشد شخصیت خدایی اش کرد.
در هر فرصت در جلسات مذهبی و سخنرانی روحانیان شرکت می کرد . با این که نظامی بود, اعلامیه ها و نوارهای افشاگرانه امام (ره) را که برعلیه رژیم شاه بود, برای دوستانش به اراک می فرستاد.

بعد از خدمت سربازی دیگر دنبال کار شخصی نرفت, اوخود را وقف انقلاب اسلامی و آرمانهای جهانی آن کرد.
سال ۱۳۵۶ که مبارزات ملّت ایران شکل می گرفت او به فعالیت های خود افزود و در مبارزاتی که علیه رژیم صورت می گرفت بدون هیچ ترسی شرکت می کرد و جوانان را به مقاومت در برابر ظلم وستم حکومت خود کامه پهلوی فرا می خواند.
سرانجام با تلاش ومجاهد تهای مردم ایران انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷به پیروزی رسید.
دشمنان مردم ایران ودر راس همه ی آنها ؛آمریکای جنایتکار که از شکست ونابودی انقلاب اسلامی با وجود صدها توطئه نا امید شده بودند ,شورشهای داخلی را توسط مزدوران خود در داخل کشور آغاز کردند.
محمد کاظم پس از شدت گرفتن این توطئه ها به کردستان رفت. اودر آن جا فرمانده گروهی از رزمندگان اعزامی از استان مرکزی بود.در آن روزها وروزهای اول جنگ به دلیل اینکه نیروهای مردمی سازمان و تشکیلات منظمی نداشتند ,به صورت گروه های خود جوش به مقابله با دشمن می پرداختند.
هفدهمین روز از شهریور سال۵۹ ۱۳ محمد کاظم ثامنی در جاده بانه ـ سردشت در درگیری که با ضد انقلاب ودشمنان مردم ایران داشت به شهادت رسید,تا از خون پاکش هزاران هزار محمد دیگر بروید وحافظ اسلام ناب محمدی باشد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

ثامنی، محمد مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد مهدی ثامنی : مسئول روابط عمومی وتبلیغات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اراک سال ۱۳۳۰ در اراک پا به عرصه وجود گذاشت .اما تولد او را باید سال ۱۳۵۷ دانست.با طلوع آفتاب درخشان انقلاب اسلامی او نیز مانند هزاران هزار انسانی که برای تنفس در جامعه ی بدون طاغوت لحظه شماری می کردند ؛ حیاتی دوباره یافت وبا تلاش زیاد توانست وارد دانشگاه تربیت معلم شود .
در رشته ریاضی ودردوره شبانه شروع به تحصیل کرد در اولین فرصت پس از ورود به دانشگاه به انجمن اسلامی دانشجویان پیوست و شب و روز به فعالیت مشغول شد .محمد مهدی از اعضای صدیق و خالص انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تربیت معلم بود.
دوستانش او را تشنه شهادت و برخوردار از روحیه ای بی تاب و ناآرام و پرجوش توصیف می کنند. آنها می گویند: با وجود روحیه ماجراجو و مسئولیت پذیر و ایثارگر و نیز با حضور دائمی اش در صحنه درگیری ها و جبهه ,و.مبارزه همیشگی اش با باطل، از تنهایی عجیبی برخوردار بود و همواره مشتاق نیایش بود.
در عین رابطه با خدا، با مردم و با سرنوشت امت اسلام پیوندی عمیق و صمیمی داشت. او با روحیه ای معترض و پرخاشگر ابوذر وار تاب تحمل کوچکترین انحراف در انقلاب اسلامی و خونبار ایران را نداشت و با خشم و نفرتی مقدس و خدایی با شمشیر کلام سرخ و آتشینش بر منحرفین چپ و راست می شورید و فریاد حسین وارش پشت منحرفین و قاسطین را می لرزاند .
همواره بر حاکمیت مزدوران آمریکا می تاخت و زمانی که با ساز شکاری های لیبرال ها و فتنه انگیزهای مزدوران و کافران، کردستان در آتش و خون می سوخت او با همه وجود پر شور خود و رها کردن تمامی تعلقات دنیوی عاشقانه به کردستان رفت و حماسه ها آفرید و جان پاک و زلالش را صیقل و صفای بیشتری بخشید .

پس از درگیری های اول انقلاب با گروهکهای ضد انقلاب به نیروهای جان برکف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در کمال ایثار وبا شجاعت تمام در بخشهای مختلف این نهاد فداکاری کرد.

مهدی هم چنان در آتش مقدس عشق الهی خود می سوخت تا این که به قصد تهاجمی جسورانه و بی باک به جبهه مقدس جنگ با کفار بعثی در بستان رفت تا قربانی شدن در پیشگاه عشق الهی را بیاموزد و ضربه مهلک دیگری به دشمنان پلید ایران وارد آورد. بسیاری از مزدوران متجاوز به کشور اسلامی را به سزای تجاوزشان رساند و آن گاه با قلبی آرام و جسمی رستگار و نفسی مطمئن به وصال معشوق خود نائل آمد.

قلب پر عطوفت و فکر پر خروشش هیچ گاه ذره ای تحمل رنج و ناراحتی امام امّت را نداشت، همیشه می گفت که در خواب می بینم در حال فدا شدن برای حفظ سلامتی وجود امام هستم. و او سرانجام فدای اسلام عزیز شد. منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

ثابت رای، محمد خلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروهان سوم از گردان۴۰۹لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«سید محمد خلیل ثابت رای» در خانواده ای مومن و مذهبی در یکی از محله های شهرستان «کاشان»و در سا ل ۱۳۴۱ چشم به جهان گشود .در دامن پر مهر و عطوفت پدر و مادر با عشق به اهل بیت عصمت و طهارت پرورش یافت .پدرش از کسبه معروف و سر شناس و از مومنینی بود که خانواده اش را پایگاهی برای نشر اسلام قرار داد .مادر مکرمه اش «سیده حاجیه خانم موسویان» از زنان بر جسته ای بود که فدا کاری و بزرگ منشی بسیاری در دوران انقلاب و جنگ از خود به یادگار گذاشته است .او همواره مشوق فرزندان در امور دینی بود .پخش اعلامیه ها و عکسهای حضرت امام، تشکیل جلسات بانوان و حضور مستمر در صحنه های انقلاب از او شیر زنی گرانقدر و مبلغی توانا ساخت .در دوران جنگ تحمیلی این بانوی بزرگوار منزل را به پایگاه پشتیبانی از انقلاب و جبهه تبدیل کرده بود و همواره گروهی از زنان در خانه او به کار تهیه مربا ،بسته بندی آجیل ،امور تبلیغاتی ،دوزندگی و ...مشغول بودند .

در دامن چنین پدر و مادر پاکدامنی دو فرزند برومند پرورش یافتند .«سید علی» پیکر پاکش را در مصاف با بعثیان تقدیم انقلاب نمود و روح بلند «سید محمد خلیل» از سرزمین تفتیده سیستان به ملکوت اعلی پیوست .

«سید محمد خلیل ثابت رای» با اولین جرقه ای انقلاب در سال ۱۳۵۶ در تمامی صحنه های انقلاب حضوری فعال داشت .وی در چاپ و تکثیر و توزیع اعلامیه های حضرت امام بسیار جدی و مصمم بود ،از مواجهه با خطر هراسی نداشت .در دوران انقلاب همواره زیر پیراهنش اعلامیه و عکس حضرت امام(ره)را حمل می کرد .وقتی به او گفته می شد در مقابل نیروهای پلیس مواظب باش !پاسخ می داد :در هنگام بر خورد با دشمن با صلوات چشم آنان کور می شود .او با نوشتن شعار بر در و دیوار و ساختن« کوکتل مولوتوف» و بمب های دست ساز رعب و وحشت در دل ماموران ایجاد می کرد .هنوز از عمر درخت نوپای انقلاب مدتی نگذشته بود که ابر قدرتها حرکتهای اخلال گرانه را در مناطق مختلف ایران آغاز کردند .یک روز در «کردستان» و زمانی در «مازندران» و روزی دیگر در« بلوچستان» عناصر وابسته به بیگانه به بهانه استقلال طلبی و آزادی خواهی دستهای خود را به خون جوانان مومن و فداکار انقلاب آغشته کردند .

در یکی از روزهای تابستان سا ل ۱۳۵۹ چند تن از جوانان پر شور در محله ای از شهرستان« کاشان» گرد آمدند .یکی از دشت های «بلوچستان» و دیگری از دامن کوههای سر به فلک کشیده کردستان آمده بود .هر کس از گوشه ای می گفت و عرض حالی داشت .سر انجام وصف حال« بلوچستان» و فعالیت گروههای یاغی و محارب آن سامان توجه دوستان یک دل را به خود جلب کرد و همه بر آن شدند تا برای جلو گیری از انعقاد نطفه «کردستانی» دیگر در مرزهای شرقی ایران در لباس بسیجی و دانش آموزی وارد آن سرزمین شوند .

در اواخر شهریور همان سال از آموزش و پرورش« کاشان» چند گواهی انتقال به شهرستان« ایرانشهر» گرفته شد ،آن جوانان در دبیرستان« فارق» آن شهر ثبت نام کردند و سپس ارتباط با سپاه آغاز شد .کلبه محقر برادران در حاشیه شهر طی مدت نه ماه زندگی مخفیانه ،زندگی در «شعب ابو طالب» را تداعی می کرد که چوپان دلسوخته آن «سید محمد خلیل ثابت رای» نام داشت . او همواره با لباس مبدل و خود رو ناشناس مواد غذایی را از سپاه به طور مخفیانه به بچه ها می رساند .«محمد خلیل» منطقه« دلگان» ،نا امن ترین و دشوار ترین منطقه در اطراف« ایرانشهر »را برای خدمت بر گزید .ناحیه «دلگان» با وسعتی بیش از ۷۲۰۰ کیلومتر مربع و وجود بالغ بر ۹۳ روستا از مناطق دور افتاده «ایرانشهر» و همجوار با استا نهای «هرمز گان» و« کرمان» است در این منطقه به سبب شنهای روان و تپه های فراوان، راههای صعب العبور وجود دارد .در این مکان نا امن که پایگاه اشرار بود او و همرزمش برادر« طوقکش »توانستند دو نفر ه پایگاه بسیج دایر کنند و حتی بنایی و ساخت و ساز ساختمان را نیز خودشان انجام دهند .با گذشت چند ماه او با تلاشهای فراوان توانست در منطقه پایگاههای زیادی تاسیس کند و همیشه حضور فعال خویش را در مناطق« چاه الوند» ،«ده زیر» ،«کلا کنتک» ،«گلمورته گر گر» ،«هیرمند» ،«هودیان» و ...به نمایش بگذارد .او تعداد زیادی از عشایر منطقه را با امور نظامی آشنا کرد و از میان آنها چندین گروه رزمی پرورش داد .وسعت تلاش های او برای دشمن خارجی و اشرار داخلی خطر بزرگی بود. آنها بار ها بر سر راهش کمین زدند تا این خار چشم را از سر راهشان بر دارند اما« سید محمد خلیل» با ایمان قوی و شیوه های نظامی بارها از صحنه های خطر ناک با ماشین سوراخ شده جان سالم به در برد. فروتنی و خضوع از ویژگی های بارز او بود. هر گز با لحن تند سخن نمی گفت .در هر کاری با گشاده رویی پیشگام می شد .اگر عشق نباشد در کویر تفتیده «بلوچستان »چه وجود داشت که« ثابت» و ثابت ها از« کاشان» و« قزوین» و «اصفهان» به کپر و ریگزار های منطقه «دلگان» سفر کنند و در لابه لای شن های روان و هوای داغ که وزش باد صحنه های وصف نا شدنی را پدید می آورد در کپر ها ماوا گزینند. جلوی کپر را هموار نموده ،آبی بپاشند تا بدینکار اندکی از خشونت طبیعت بکاهند و بهتر به خدمت خویش ادامه دهند .بسیاری از برادران ترجیح می دادند .در غرب وجنوب با بعثیان متجاوز پیکارکنند،اما« ثابت» و یارانش را عقیده بر این بود که «بلوچستان» به منزله «تنگه احد ایران» است و احتمال دارد دشمن از این ناحیه نفوذ خطرناکی کرده باشد .آری ثابت بود و عاشق خدمت بود او وظیفه دیدار از خانواده را در کنار پیگیری امور منطقه به جا می آورد و در هرباز گشت مادر مهربانش محموله ای از پوشاک و خوراک و مواد مصرفی جهت تقسیم میان مستمندان و محرومان روانه می کرد .

ثابت همچنان که در صحنه های نبرد رزم آوری جسور و در مقابل پرخاشگریهای بعضی دوستان نا آگاه ،صبور و در میان رنجدیدگان و بیابان نشینان فردی رئوف بود .در تمامی صحنه های فرهنگی نیز حضوری فعال داشت ،گاهی در« بمپور» بر جوانان بیدار دل بلوچ تاثیر اعتقادی می گذاشت و آنها را با فطرت خویش آشنا می کرد و دیگر گاه با تلاش خستگی ناپذیر خود در راه چاپ و نشریه فرهنگی منطقه (مودک مسلمان بلوچ)سر از پا نمی شناخت .تا نیمه های شب و گاه تا صبح بیدار می ماند و به تهیه و گرد آوری مطالب ،مرتب کردن و سایل مواد مربوط به نشر مشغول بود .

او از این سرای فانی برای جهان باقی آنچنان بنای مشید و سرای مجللی برپا نمودکه دوستان و یاران آگاه از حسرت مقام او وجایگاهش ،انگشت به دندان گزیدند.

او که در کمین جمعی از نوکران و سر سپردگان اجانب در منطقه «دلگان» بارها از آن جان سالم به در برده بود در سا ل ۱۳۶۳ دردرگیری با دشمنان مردم محروم «بلوچستان» ودر راه دفاع از آرمانها مقدس انقلاب اسلامی به عرش اعلی شتافت اما با لبخند خویش به روی معبود سیلابی از اشک بر دیده یاران همرزمش پدید آورد .

منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

ثقةالسلام

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(میرزا) علی آقا تبریزی بن (حاج میرزا) موسی، از علمای آذربایجان (و. تبریز ۱۲۷۷- مقت. ۱۳۳۰ ه.ق.). وی در نظم و نثر فارسی مهارت داشت و از تألیفات او «مرآة الکتب» در اسامی مؤلفات شیعه است. او از مشروطه طلبان و آزادیخواهان بود و در تبریز به دست روسهای تزاری به دار آویخته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ثقةالملک، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمدعلی خان ثقةالملک، در ۱۲۷۵ ه.ق در تهران متولد شد. تحصیلات خود را طبق معمول زمان در مقدمات زبان فارسی و عربی و سیاق و ریاضیات و تاریخ و جغرافی، در مدارس تهران و تبریز ادامه داد و سپس برای تکمیل تحصیلات، عازم استانبول گردید و چند سالی در آن شهر به خواندن حقوق و جغرافیا و علوم سیاسی مشغول بود. زبان فرانسه و ترکی استانبولی و عربی را فراگرفت و به تهران بازگشت و در ۱۲۹۶ ه.ق به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و تدریجاً مراحل ترقی را پیمود. مدتها ریاست اداره کابینه‌ی وزارت امور خارجه را عهده‌دار بود بعد رئیس اداره‌ی محاکمات گردید. از دیگر مشاغل وی، ریاست اداره‌ی عثمانی و ریاست اداره‌ی انگلیس بود.

میرزا اسمعیل خان مقارن نهضت مشروطیت، مدیرکل وزارت امور خارجه گردید و پس از استبداد صغیر به معاونت آن وزارتخانه منصوب شد و چند سالی در آن مقام مستقر بود تا اینکه در ۲۴ ماه محرم ۱۳۲۸ علاءالسلطنه وزیر امور خارجه به واسطه‌ی استیضاح مجلس شورای ملی معزول شد و میرزا اسمعیل خان ثقةالملک به کفالت آن وزارتخانه منصوب گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ثقفی، خلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۲۳ -۱۲۳۹ ش)، پزشک، نویسنده و مترجم. ملقب به اعلم‌الدوله. وی به شیوه‌ی پدر، که از اطبای مشهور ناصرالدین شاه بود، ابتدا طب را در دارالفنون فراگرفت، سپس برای تکمیل تحصیلات به پاریس رفت و در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه به تهران بازگشت و در دستگاه شاهی، مقامی عالی یافت و از سوی شاه به اعلم‌الدوله ملقب شد. پس از فوت مظفرالدین شاه، طبیب مخصوص ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه شد. اعلم‌الدوله در زمان محمدعلی شاه، به اجبار به فرانسه رفت و در پاریس، به کمک برادرش، دکتر جلیل‌خان ندیم‌السلطان، انجمنی به نام ایران جوان دوم تاسیس کرد و به فعالیت بر ضد محمدعلی شاه پرداخت. پس از فتح تهران، دکتر اعلم‌الدوله به ایران بازگشت و رئیس اولین بلدیه‌ی قانونی تهران شد. سپس با سمت ژنرال کنسول به سویس رفت. در این ماموریت سی تن از جوانان بختیاری را به منظور ادامه‌ی تحصیل به اروپا برد. ثقفی در زمان رضاشاه مدتی مدیر کل و سپس وزارت معارف و اوقاف بود. وی در اواخر عمر از کارهای دولتی کناره گرفت و انجمنی به نام انجمنی معرفه‌الروح تجربتی ایران تاسیس کرد. خلیل‌خان طبیبی حاذق و نویسنده‌ای توانا بود. او به زبان فرانسوی تسلط داشت و مقالات و رسایلی به آن زبان نوشته است. سرانجام در تهران وفات یافت و در امامزاده عبدالله در آرامگاه سعدالدوله دفن شد. تالیفات به جای مانده از وی: «باغ سرور»؛ ترجمه‌ی داستانهایی از ادبیات فارسی به فرانسه؛ «کنت مونت کریستو»، جلد دوم ترجمه از فرانسه به فارسی؛ «فرائد اللغه»؛ «خردنامه جاودان»؛ «هزار و یک حکایت»؛ «کلید زندگی»؛ «کلید شناسایی در علم غیرمرئی هفتاد و یک مقاله‌ی معرفه‌الروح»؛ «مقالات گوناگون»، شامل حوادث و وقایع تاریخی عهد قاجاریه، به ویژه در دوران سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، که در اغلب آنها خود وی شاهد عینی و حاضر و ناظر بوده است.[۱]

معروف به اعلم‌الدوله، فرزند میرزا عبدالباقی حکیم‌باشی، متولد ۱۲۳۶. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در تهران، به پاریس رفت و در رشته‌ی پزشکی درجه‌ی دکترا گرفت. بعد از مراجعت به ایران به استادی رشته‌ی طب دارالفنون برگزیده شد. مدت‌ها در آن سمت به تعلیم پزشکان ایرانی مشغول بود. در دوران سلطنت مظفرالدین شاه، به جای میرزا محمودخان حکیم‌الملک که ابتدا وزیر دربار و بعد والی گیلان شد، به سمت پزشک مخصوص شاه انتخاب گردید و تدریجاً شاه را عمیقاً زیر نفوذ خود قرار داد و از طرفی چون به حکومت قانون و مشروطه علاقه‌مند بود، در هر فرصت شاه را تشویق به صدور فرمان مشروطیت می‌کرد. مساعی او در تسریع صدور فرمان مشروطیت به گواهی تاریخ بر اهل تحقیق مکتوم نیست. بعد از صدور فرمان مشروطیت، همچنان به کار طبابت و استادی دارالفنون اشتغال داشت. مدتی رئیس انجمن بلدی تهران (انجمن شهر) و زمانی نیز کنسول ایران در سوئیس شد. در ۱۳۲۳ ش در سن ۸۷ سالگی درگذشت. او از مشاهیر و پزشکان دوره‌ی قاجاریه و مشروطیت ایران به شمار می‌رود. مردی بود بسیار فاضل، اهل تحقیق و تتبع، نویسنده‌ای توانا با سبکی روان و شیرین و جذاب. در عمر طولانی خود آثار گرانبهائی از خود به یادگار گذارد که مهمترین آنها عبارتند از: ۱- هزار و یک حکایت؛ ۲- صد و پنجاه مقاله یادگار عصر جدید؛ ۳- خردنامه‌ی جاویدان؛ ۴- مقالات گوناگون؛ ۵- فوائدالنصایح؛ ۶- تحفه‌ی نوروزی؛ ۷- هزار و یک نصیحت و چند اثر دیگر.

اعلم‌الدوله یکی از معتقدان جدی احضار ارواح بود. در تهران، انجمنی به نام انجمن معرفۀالروح تشکیل داد. از لحاظ اخلاقی و انسانی از افراد کم‌نظیری بود که سال‌ها می‌گذرد و نظیرشان پیدا نمی‌شود. فرزندش حسین اعزاز ثقفی در حفظ و نگهداری و ازدیاد کتب و آثار عتیقه‌ی او جدیتی به تمام معمول داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] دایره المعارف فارسی (۷۱۳/۱)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۲۳ -۲۱۵ /۱)، سرآمدان فرهنگ (۲۴۹/۱)، شرح حال رجال (۴۸۹ -۴۸۷ /۱)، لغت‌نامه (ذیل/ خلیل ثقفی)، مولفین کتب چاپی (۲۸ -۲۴ /۳)، یادگار (س ۳، ش ۵، ص ۴۸ ، ۴۵)، یادداشتهای قزوینی (۱۷۸ -۱۷۶ /۸).

ثقفی، عبدالحمید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به متین‌السلطنه، فرزند حاج میرزا عبدالباقی و برادر دکتر اعلم‌الدوله ثقفی. قسمتی از تحصیلات خود را در تهران انجام داد، بعد به لندن رفت و چند سال در علوم مختلف تحصیل کرد. پس از مراجعت به ایران، در اداره کل گمرک استخدام شد و به بوشهر رفت. قبل از مشروطیت در آنجا روزنامه‌ی طلوع را انتشار می‌داد. از بوشهر مأمور مشهد شد. در انتخابات دوره‌ی دوم به وکالت مجلس برگزیده شد و مدتی نایب‌رئیس مجلس بود. مجلس که پایان یافت، به وزارت مالیه رفت و خزانه‌دار کل شد. در این سمت در مظان اتهام قرار گرفت. محاکمه‌ای برایش ترتیب دادند که در نتیجه از خدمت دولتی منفصل شد. پس از مدتی روزنامه‌ای به نام عصر جدید انتشار داد. این روزنامه برخلاف سایر جراید همزمان خود حاوی مطالب جدی بود. بسیاری از فضلا و دانشمندان در آن نشریه مقاله می‌نوشتند. دکتر اعلم‌الدوله در هر شماره چند مقاله می‌نوشت. در هر حال، روزنامه‌ی عصر جدید در محافل سیاسی آن روز تأثیر زیادی می‌گذاشت و دولت‌ها به مطالب آن با حساسیت توجه داشتند. در سال ۱۳۳۵ عده‌ای از افراد کمیته‌ی تروریستی مجازات به دفتر او ریختند و به ضرب چند گلوله او را از پای درآوردند. از متین‌السلطنه دو فرزند باقی ماند. یکی از آنها منوچهر ثقفی است که هم‌اکنون از مدیران بازنشسته‌ی وزارت دارائی است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

ثنائی، شاه حسین

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شاعر و ادیب بوده، سابقا در سلک نواب بلند جناب حضرت درمش خان منتظم بوده، و شاه اسماعیل صفوی منصب وزارت بدو ارزانی داشته (زمستان ۹۲۰).

در آثار الشیعهٔ گوید: از اولاد شیخ محمد بن یوسف بنای صوفی معروف است، و خود عارف و عاقل بوده، در اوایل عمر بنایی می‌کرده، در اثر استعداد ذاتی، ترقی نموده تا به مقام وزارت رسیده.

در روز ۴ شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۹۲۹ به دست یکی از نوکران خود مقتول گردید.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

ثنائی‌ذاکر، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۴، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مشاوره و راهنمایی، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: تربیت معلم تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد مشاوره و راهنمایی از دانشگاه تهران و دکترای مشاوره از دانشگاه کلورادو آمریکا.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تربیت معلم تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

طرح عوامل مؤثر در افت تحصیلی، رفتار بیماران و مراجعین در جلسات درمان، تأسیس سالنامه نمایه‌ها و چکیده‌های علوم تربیتی و روانشناسی ایران، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۱۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۶

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

مشاوره و روان درمانی خانواده، مشاوره و روان درمانی گروهی، فنون مشاوره، مبانی مشاوره و راهنمایی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: متعدد، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مسائل مختلف روان‌شناسی و روان درمانی، مشاوره و روان درمانی خانواده، درمان آسیب‌های روانی جنگ، درمان اعتیاد، نظریه‌های روان‌شناسی و درمانی مشاوره گروهی با کودکان.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

جابرانصاری، همایون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۰۷ در اصفهان متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه برای ادامه تحصیلات عازم انگلستان شد و در رشته‌ی برق و الکترونیک و صنایع فوق لیسانس گرفت و به ایران بازگشت و در شرکت ملی نفت ایران استخدام شد. وقتی امیرعباس هویدا به عنوان مدیر اداری شرکت نفت تعیین گردید، عده‌ای از جوانان تحصیلکرده و اروپارفته را به دور خود جمع کرد و باندی تشکیل داد. غالب افراد این باند در زمان نخست‌وزیری هویدا غالباً مقام وزارت و استانداری گرفتند. یکی از آنها جابرانصاری بود.

اولین شغلی که به جابرانصاری ارجاع گردید، مدیرکلی نفت و امتیازات وزارت دارائی بود و بعد به مدیرعاملی شرکت مخابرات ایران تعیین شد و مدتی طولانی در آن سمت قرار داشت. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ هویدا در هیئت وزیران تغییرات عمده‌ای انجام داد و در این تغییرات جابرانصاری به سمت وزیر مسکن و شهرسازی تعیین گردید و تا پایان حکومت هویدا (مرداد ماه ۱۳۵۶) در آن سمت قرار داشت.

مهندس همایون جابرانصاری در سال ۱۳۷۸ به بیماری سرطان در خارج از کشور درگذشت.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جابری، الله یاری

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید الله یار جابری : فرمانده گردان امام علی (ع) لشگر ویژه ی شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
در دوم فروردین ماه سال ۱۳۳۹، در روستای" سید ماد "شهرستان" بیرجند" چشم به جهان گشود. دوران کدوکی را در زادگاهش سپری کرد و در ۷ سالگی، همراه خانواده اش به روستای "ابراهیمی" مهاجرت کرد. او در آنجا به مکتبخانه رفت و نزد آقای" عید محمد جابری "در طول ۶ ماه قرآن را فرا گرفت.
در جوانی و همزمان با مبارزات قبل از انقلاب، در مشهد به حرفه خیاطی مشغول بود. زودتر از دیگران به محل برگزاری راهپیمایی ها و مراسم می رفت و دیرتر از آنها باز می گشت. در سال ۱۳۵۷ ازدواج کرد. و در شهرستان بیرجند زندگی مشترکشان را شروع کردند. پس از پیروزی انقلاب با تاسیس سپاه پاسداران در اوایل ۱۳۵۸ عضو سپاه شد و برای حفاظت نقاط مرزی تربت جام و صالح آباد اعزام شد. در سال ۱۳۵۹ داوطلبانه به جبهه رفت و جزء اولین نیروهایی بود که از استان خراسان به اهواز شتافتند.
در پشت جبهه مدتی فرمانده پادگان منتظران شهادت که مراکز آموزش نیروها بود، شد و در امور جمع آوری و سازماندهی نیرو فعالیت داشت. مدتی نیز فرمانده بسیج شهرستان" بیرجند "را بر عهده داشت. در جبهه گاهی در لشگر ۵ نصر خدمت می کرد و گاهی در شبهای عملیات همراه نیروهایی که آموزش داده بود، شرکت داشت.
اولین بار پس از پنجاه روز نبرد، از ناحیه دست راست مجروح شد و برای معالجه به مشهد و بیرجند منتقل شد. سپس به خاطر علاقه به فنون نظامی و فرماندهی به تهران رفت و در یکی از پادگانهای آنجا دوره تخصصی را گذراند و سپس عازم شهرستان بیرجند شد. دومین بار در جبهه که به عنوان فرمانده گروهان در عملیات والفجر ۲ در ارتفاعات کله قندی شرکت کرد، از ناحیه کمر و دست چپ مجروح و به بیمارستان منتقل شد.
تقوا و اخلاص و مدیر بودن او باعث شد تا سردار فاتح کردستان شهید کاوه، زمانی که به منظور جذب و شناسایی نیروهای فداکار استان و برای تکمیل کادر رزمی لشگر به بیرجند مسافرت کرده بود، درخواست کند که او را از فرماندهی پایگاه به جبهه اعزام کنند. بنابراین عازم کردستان شد و از طرف شهید کاوه به فرماندهی گردان امام علی (ع) منصوب شد. در سال ۱۳۶۳ صاحب فرزند پسری شد؛ همسرش می گوید: از جمله صحبت هایش این بود که اگر فرزندی داشتیم و پسر بود، نامش را مسلم بگذاریم، زیرا در خواب دیده بود سیدی این توصیه را به ایشان کرده. سرانجام این سردار ملی پس از ۶ سال حضور در جبهه، در شهریور ۱۳۶۵ و در منطقه عملیاتی کربلای ۲ – حاج عمران – در شب اول عملیات و هنگام پیشروی، مورد اصابت تیربار کالیبر ۵۰ قرار گرفت و در ارتفاعات ۲۵۱۹، به مقام رفیع شهادت نایل آمد. پیکر پاک فرمانده شهید الهیار جابری پس از ۹ ماه در ۳۱ اردیبهشت ۱۲۶۶ در زادگاهش به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

جام شهریاری، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر جام شهریاری : فرمانده گردان امام سجاد(ع)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
سال ۱۳۳۸ در امام زاده اسماعیل از توابع شهر مقدس قم متولد شد. در کانون خانواده ای معتقد و مذهبی تربیت یافت و دل و جانشین با محبت اولیای خدا خو گرفت. هوش و ذکاوت و کنجکاوی، از خصلت های بارز دوران کودکی او بود در سالهای کودکی با همین ویژگی ها پا به مدرسه گذاشت. او در محیط معنوی روستا کنار پدر زندگی آمیخته به تلاش و سرشار از صفا داشت اما این دوران زود سپری شده و با وجود همه مشکلات برای ادامه تحصیل به شهر آمد. در این دوران بود که پدرش را از دست داد. او به دلیل فقر مادی نتوانست ادامه تحصیل دهد ولی با روح بلند و مقاوم، مشکلات زندگی را با تلاش و کوشش از میان برداشت.

در ایام انقلاب نیز، به عنوان جوانی پر شور و متعهد، در حماسه اسلامی مردم شرکت داشت، او فشارهای دوران طاغوت را دیده بود و به آزادی و عزت می اندیشید. ناصر با پخش اعلامیه های حضرت امام (ره) دستگیر شد و به زندان افتاد و مدتی بعد از کار اخراج گردید. سربازی و خدمت زیر پرچم را با فرمان امام (ره) مبنی بر فراز از پادگان ها نیمه کاره گذاشت و به خیل عظیم مردم در تظاهرات پیوست. و تا پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در صحنه های مبارزه شرکت کرد با آغاز جنگ تحمیلی مدتی مسئولیت اعزام نیروهای داوطلب به جبهه های نبرد را به عهده گرفت و نقش مهمی را در اعزام نیرو ایفا کرد. اما مدتی بعد روح بلندش او را به صف جوانمردان غیور پیوند داد و به پای خاکریزهای عزت و شرف کشاند. او در جبهه های نبرد با شهامت و شجاعت فرماندهی نیروهای سپاه اسلام را به عهده داشت.

ناصر در عملیات رمضان فرماندهی گردان مالک اشتر و تا قبل از عملیات والفجر چهار فرماندهی گردان امام سجاد (ع) را عهده دار بود و عاقبت در منطقه سرپل ذهاب به فیض شهادت نایل آمد. او یک فرزند پسر و یک فرزند دختر از خود به یادگار گذاشته است.

منابع زندگینامه :ستارگان خاکی،نوشته ی ،محمد خامه یار،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۷۵

جامی خراسانی، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جواد جامی خراسانی : فرمانده گردان فلق تیپ ۲۱ امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سومین فرزند خانواده خراسانی در تاریخ ۲۶/۳/۱۳۳۹ در شهر مشهد به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در مدرسه دکتر علی شهرستانی سپری کرد. به درس علاقه داشت و تکالیفش را به خوبی انجام می داد و همان کودکی فعال و پر جنب و جوش بود، اما از حد اعتدال خارج نمی شد. اخلاقش خوب بود و به والدینش احترام می گذاشت. دوره راهنمایی را در همان مدرسه به پایان برد و سپس وارد دبیرستان آقا مصطفی خمینی شد. از این زمان فعالیتهایش بیشتر شد و غیر ازدرس، تمام فکرش انقلاب بود. در راهپیمایی‌ها و تظاهرات شرکت می کرد و در پخش اعلامیه‌های حضرت امام نقش فعال داشت. پدرش درباره فعالیت های او می گوید:

در دوره دبیرستان چند نفر به ما گفتند: به جواد تذکر دهید از کارهای انقلابی دست بردارد، چون تصمیم دارند او را کتک بزنند و ما گفتیم: او راه خودش را انتخاب کرده است. جنبه مذهبی او بسار قوی بود. در نماز جمعه و جماعت شرکت می کرد. همین که

اذان را می گفتند، اول نماز را به جماعت می خواند بعد غذا می خورد و مسائل مذهبی را سرسری نمی گرفت بلکه پیگیری می کرد و نظر علما را جویا می شد. کتابهای شهید مطهری و شهید دستغیب را زیاد می خواند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و با تشکیل سپاه پاسداران عضو سپاه شد. با شروع جنگ تصمیم گرفت به جبهه برود. پدرش در این باره می گوید: پیوسته تقاضا می کرد به جبهه برود، اما من از او می خواستم که اول دیپلمش را بگیرد. سرانجام یک شب جواد با لب خندان و با جعبه شیرینی وارد اتاق شد و گفت: شیرینی دیپلم را آوردم. من نیز همان جا اجازه رفتن به جبهه را به او دادم. او به همراه تیپ ۲۱ اما رضا (ع) عازم جبهه شد. در مدت حضور در جبهه ۴ بار مجروح شد و حتی تا هنگام شهادت ترکش در بدنش وجود داشت.

بزرگترین آرزویش شهادت بود. یکی از دوستانش که روضه خوان و مداح اهل بیت بود در این باره می گوید: چند بار نزد من آمد و گفت آرزوی شهادت دارم، برایم دعا کنید.

مدتی که از حضور او در جبهه گذشت، در ۲۳ تیر ۱۳۶۲ ازدواج کرد و پس از مدتی با همسرش به جبهه بازگشت. خودش در جبهه و همسرش در پشت جبهه فعالیت می کرد. جواد جامی خراسانی سرانجام در تاریخ ۲۳/ ۱/ ۱۳۶۳ در جزیره مجنون به شهادت رسید و پیکر پاکش پس از تشییع با شکوه در صحن مطهر امام هشتم به خاک سپرده شد. چند روز پس از شهادتش، یکی از اقوام خواب می بیند جواد و اکثر شهدای همرزمش در نماز هستند، می گوید. مگر شما شهید نشدید ؟و آنها جواب می دهند: مگر نشنیده اید که شهیدان زنده اند ؟ پس به آنها بگویید: آیا شهیدان نسبت به زحماتی که کشیده اند مقامی هم دارند ؟ می گویند مگر می شود نداشته باشند ؟ مثلا در بین شما کدام یک از مقامتان بالاتر است ؟آنها به طرف جواد اشاره می کنند. تنها فرزندش زینب در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۴ — ۵۰ روز پس از شهادت پدرش به دنیا آمد.

در فرازهایی از وصیت نامه شهید آمده است: برادران و خواهران، امروز اسلام در لحظه خاصی از تاریخ قرار گرفته است. تمامی اسلام در مقابل تمامی کفر است و خداوند متعال حجتش را بر ما تمام کرده است وخون شهدا دیگر نقطه ابهام و تردیدی برای ما باقی نگذارده است. اگر خدای ناکرده در انجام مسئولیت‌هایتان که ادامه دادن راه شهدا وحفظ اسلام و دادن آن به صاحب اصلی اش امام زمان (عج) است، کوتاهی کنیم، در قیامت جلوی ما را خواهند گرفت.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

جان احمد گل، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروهان سوم از گردان کوثر لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی") اسماعیل جان احمد گل "در سال ۱۳۴۴ در روستای" گل "در شهرستان بیرجند به دنیا آمد. دوران کودکی را در زادگاهش گذراند و مدتی را به مکتبخانه رفت.

راستگویی، ایمان و اطاعت پذیری و محبت در مورد پدر و مادر از اهم مشخصات رفتاری وی بود. مادرش، مهربانی و تواضع را دو خصوصیت اصلی اسماعیل می داند.

دوره ابتدایی را در مدرسه روستای گل در سال ۱۳۵۰ آغاز کرد.

به افرادی که اهل نماز و اهل دین بودند و مسجد را فراموش نمی کردند علاقه و دلبستگی داشت. علت این علاقه هم این بود که خودش دارای صفات و روحیات بود.

در دوران نوجوانی به مدرسه راهنمایی رفت و همراه با آن به کارهای بنایی می پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی شخصیت و رفتار او همواره در حال رشد و تعالی بود و خانواده و دیگران را ارشاد می کرد.

مطالعات" اسماعیل "بیشتر حول کتابهای مذهبی بود. با اینکه نوجوان ساکت و آرامی بود بسیار فعالیت می کرد و در پایگاه بسیج به امور فرهنگی می پرداخت.

در جوانی عضو رسمی سپاه شد و نیز در پایگاه بسیج به فعالیتش ادامه داد.

اسماعیل در سال ۱۳۶۳ و در ۱۹ سالگی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو فرزند به نام های" مهدی "و" راضیه "می باشد.

سلامتی امام و سر نهادن به فرمانهای ایشان بزرگ ترین خواست او بود. اولین بار زمانی که در سال دوم دبیرستان تحصیل می کرد به دنبال پیام امام مبنی بر دعوت مردم به ویژه جوانان به شرکت و حضور در جبهه های نبرد حق علیه باطل، عازم جبهه ها شد.

به نظر ایشان جنگ همان گونه که امام فرموده اند یک مسئله اصلی بود و می گفت: تا جنگ تمام نشود باید به جبهه ها برویم و جنگ را تا پیروزی بر کفر جهانی ادامه دهیم.

فعالیتهای مذهبی و عبادی وی، شرکت در مراسم تشییع پیکرهای شهدا، نماز جمعه و جماعت و دعای کمیل بود.

از زمانی که برای اولین بار به جبهه رفت، دیگر تقریبا مدام در جبهه بود و کمتر به پشت جبهه می آمد و همواره می گفت: در جبهه از نظر روحی و معنوی بسیار راحت تر و خوشحال تر هستم.

انگیزه وی از حضور در جبهه، حفظ نظام و اطاعت از رهبری و ادامه دادن راه شهدا و خط سرخ حسین بن علی (ع) بود. از جمله خصوصیات اسماعیل سفارش خانواده به امر به معروف و نهی از منکر بود.

اسماعیل جان احمد گل، قبل از شهادت یک بار مجروح شده بود و با اینکه هنوز چهلمین روز شهادت برادرش رجب جان احمد گل سپری نشده بود، برای دومین بار به صورت داوطلب و بسیجی عازم جبهه ها شد تا اینکه در تاریخ ۲۷/۱/۱۳۶۶ در حین عملیات نصر ۱ در منطقه سلیمانیه مفقود الاثر شد.

سرانجام در ۲۱/۱۲/۱۳۷۳ بعد از کشف پیکر مطهرش، در بیرجند تشییع و در روستای محل زادگاهش به خاک سپرده شد.

همسر ایشان می گوید: بعد از شهادت متوجه شدیم که او فرمانده گروهان است. قبل از آن هر موقع از ایشان سوال می کردیم که در جبهه چه سمتی دارید؟ ایشان می گفتند:

من یک خدمتگذار ساده در جبهه هستم.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

جان نثار، کمال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید کمال جان نثار : فرمانده تیپ مهندسی رزمی جهاد سازندگی(سابق)استان زنجان

سال ۱۳۳۱ در شهر زنجان به دنیا آمد . زمانی که شش سال بیشتر نداشت پدرش را که باغبان بود از دست داد و مسئولیت سر پرستی خانواده بر عهده مادر و برادر بزرگ ترش ، قرار گرفت .

دوره ابتدایی را در دبستان هنر زنجان و دوره ی راهنمایی را در مدرسه رزاق افشار چی گذراند . در تمام این دوران برای کمک به

خانواده پس از تعطیلی از مدرسه در قهوه خانه یکی ازآشنایان کارمی کرد . همچنین برای مدتی در یک دارو فروشی مشغول به کار شد .

کمال،دوره دبیرستان را در هنرستان امیر کبیر زنجان گذراند و در همان ایام نزد مادرش که درهتل مقدم زنجان مشغول به کار بود ، اشتغال یافت . وی علی رغم تحصیل وکار در سنین نوجوانی ، بسیار به مطالعه کتابهای رمان و قصه علاقه داشت و همواره یک سیر مطالعاتی را دنبال می کرد که از سالهای ۱۳۵۰ به بعد ، این سیر مطالعه به سمت کتابهای مذهبی و زندگی ائمه (ع) سوق یافت .

کمال پس از اخذ دیپلم ریاضی فیزیک دوره سربازی را در شیراز سپری کرد و پس از اتمام دوره سربازی در سازمان دامداری زنجان دوره شش ماهه ای که معادل فوق دیپلم بود گذراند . پس از آن به استخدام اداره کشاورزی تهران در آمد و تا سال ۱۳۵۷ در آنجا مشغول به کار بود . وی در سالهای قبل از پیروزی انقلاب با شرکت در جلسات مذهبی و سخنرانی های علما و واعظین مختلف با آرمانها و افکار حضرت امام آشنا شد .

از فعالیتهای دیگر کمال اجرای نمایش سیاهان حبشه و نمایشهای مختلف مذهبی به همراه یک گروه مذهبی هنری با عنوان پیام هنر بود که سهم موثری را در پررنگ کردن وجه ی مذهبی و اسلامی مردم با زبان هنر و نمایش در آن زمان داشت.

در ابتدای سال ۱۳۵۷ در جریان فعالیتهای انقلابی خود به واسطه خواهر کوچکش با خانواده ای مذهبی آشنا شد و از طریق آشنایی با این خانواده زمینه ای برای ازدواج وی با خانم اکرام اعرابی فراهم آمد . وی که در آن زمان بیست و هفت سال داشت مراسم خواستگاری و ازرواج خود را به نحوه ساده ای بر گزار شد و از این پس به همراه همسرش به فعالیت اجتماعی می پرداخت .

در فعالیتهای انقلابی جزء اولین افرادی بود که با اسلحه وارد خیابانها می شد و مردم را به مبارزه تشویق می کرد . معمولاـ در راهپیمایی ها به عنوان یک نیروی قوی فعالیت می کرد و چندین بار نیز در جریان این درگیری ها مجروح شد .

زمانی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید ، در ابتدای سال ۱۳۵۸ وقتی مردم از نظر اقتصادی با مشکلات زیادی مواجه شده بودند ، وی جهت رفع نیازهای روز مره مردم به همراه چند نفر اقدام به تاسیس یک سری شرکتهای تعاونی کرد.

وقتی مطلع گردید ضد انقلاب در کردستان خرابکاری می کند به کردستان رفت.با آغاز جنگ ، با توجه به تخصص خود از اداره کشاورزی به اداره جهاد سازندگی معرفی شد و در قسمت تدارکات جهاد مشغول به کار شد . پس از مدتی به سپاه قیدار پیوست و سپس با تشکیل دو گرهان رزمی و جهادی فعالیت خود را در جبهه ادامه داد . وی جهت آمادگی رزمی و دفاعی و جهادی فعالیت خود را در جبهه ادامه داد . او دو گروهان رابه مدت سه ماه یکی را به انگوران و دیگری را به قیدار اعزام نمود و پس از کسب آمادگی برای اولین بار از استان زنجان این دو گروهان را به جبهه سومار اعزام کرد .

در زمانی که فقدان واحد مهندسی رزمی را در جبهه ها احساس کرد ، به همراه دیگر رزمندگان خود را به برنامه ریزی دقیق در قالب فعالیتهای رزمی مهندسی ، اقدام به ساخت جاده ، کارخانه یخ سازی ، حمام و ... کرد . پس از آن به صورت یک رزمنده عادی به خط مقدم جبهه رفت . وی مرتب در فکر رفع مشکلات جهاد سازندگی در پشت جبهه و رزمندگان در خطوط مقدم بود . یک بار که در سال ۱۳۶۱ در منطقه حضور داشت بچه ها ی رزمنده حمام نداشتند و مجبور بودند جهت استحمام به منطقه میمک بروند . وقتی از این مسئله مطلع شد یک نفر را به عنوان معمار انتخاب کرد و خود دوشادوش کارگران شروع به کار کرد و حمام را ساخت . همچنین جهت تامین آب شرب مردم لرستان به ایجاد کارخانه یخسازی صالح آباد اقدام کرد . به خاطر همین سخت کوشی و مسئولیت پذیری از سوی وزارت جهاد سازندگی (سابق)و ستاد نیروی زمینی سپاه مورد تقدیر قرار گرفت و لوح تقدیری به او اعطا شد .

او در جبهه به عنوان مسئول مهندسی رزمی جهاد زنجان و سپس به عنوان معاونت مهندسی رزمی فعالیت داشت و در پشت جبهه به

امر تبلیغات جنگ یاری می رساند . این مسئولیتها سبب شده بود که وقت کمتری را صرف امور خانه و خانواده بکند.
حاج کمال بدون اینکه به سمت خود توجهی بکند هر کاری را به عهده می گرفت . یک بار که در حال پوست گرفتن بادمجان بودم ، گفت : ما نیز در حج از این وسیله جهت پوست گرفتن بادمجان ها استفاده می کنیم . گفتم مگر شما در حج آشپزی هم می کنید ؟ و ایشان گفت : در اوقاتی که بیکار هستم در آشپزخانه کمک می کنم و این درحالی بود که همسرم مسئولیت مهمی را بر عهده داشت .
یک بار به ایشان گفتم : جهاد واجب کفایی است نه عینی ، پس چرا این همه به جبهه می روی . او پاسخ داد : درست است که جهاد واجب کفایی است ولی نمی خواهم بعد از جنگ وقتی فرزندانم سوال کردند پدر ! زمان جنگ چه کردی ؟ برای آنها جوابی نداشته باشم .
کمال چون جزء اقشار محروم جامعه بود از این رو در مناطق جنگی نیز با افراد کم سن و سال و محروم دوست می شد ، با شوخی پولشان را از جیبشان در می آورد مقدار بیشتری سر جایش می گذاشت و وقتی آنها متوجه جیبشان می شدند می دیدند پول هایشان زیاد شده است متوجه عمل حاج کمال می شدند .
یکی از دوستان کمال نقل می کند :
حاجی تنها یک فرمانده نبود بلکه در هر کاری کمک می کرد . روزی می خواستیم قطعات یک پل را که عراق منهدم کرده بود ، از داخل آب بیرون بیاوریم و مجددا بازسازی کنیم هوا به شدت سرد و آب سردتر از هوا بود . وقتی به نزد ما آمد و متوجه مشکل شد ، لباسهایش را در آورد و داخل آب شد و با زحمت زیاد قطعات فلزی را از آب خارج نمود .و ما آن را دوباره ساختیم . زمانی که از جبهه باز می گشت همراه نیروهای سپاه در سطح جامعه فعالیت می کرد .
در طول جنگ معمولا در جبهه حضور داشت ، در عملیات خیبر از ناحیه سر ترکش خورد ولی چون در آن عملیات ، جهاد زنجان مسئول حفاظت از پل سید الشهدا بود به عقب باز نگشت و با سر باند پیچی شده در خط مقدم ماند و حتی برای ساعتی استراحت نکرد .
کمال با دیگران مخصوصا افراد رده پایین بسیار صمیمی بود و با دیگران در کارها مشارکت می کرد و حتی اگر با کسی صمیمی هم بود ، نمی گفت فلان کار را برای من انجام بده . زمانی هم که می خواست کاری را بر عهده کسی بگذارد با شوخی از آنها کاری را می خواست نه اینکه مستقیما بگوید کاری را انجام بده . مثلا برای اینکه بداند طرف مقابل کار محول شده را انجام داده است یا نه ، می گفت : خب فلانی تعریف کن چه کارهایی امروز انجام داده ای . و او هم که متوجه منظور حاجی می شد می گفت : بیش از این شرمنده ام نکن .
وی به علت علاقه شدید ی که به شهید چمران داشت همواره عنوان می کرد که دوست دارد مانند وی شهید شود و همانطور شد که آرزو داشت .
درباره چگونگی شهادت کمال جان نثار یکی از دوستانش می گوید :
آخرین دیدار من با حاج کمال یک روز قبل از شهادت وی بود . سال ۱۳۶۵ قبل از شروع عملیات والفجر ۹ در منطقه سقز بودیم و یک گردانی تحت عنوان قائم تشکیل شده بود که از طرف استانداری و سپاه افرادی را به خط مقدم می فرستادند ، تا از نیازهای رزمندگان مطلع شوند . مسئول پشتیبانی ، حاج کمال و احمد یوسفی بودند که شب قبل به سقز آمده بودند و تا صبح به نیایش پرداختند . صبح موقع حرکت به حاج کمال گفتم : منافقین وضد انقلابیون اطراف را گرفته اند و موقعیت خطر ناک است . ولی ایشان قبول نکرد و با اشتیاق و چهره ی خندانی از من خداحافظی کرد . شب هنگام خبر دادند که حاج کمال جان نثار و احمد یوسفی با هم به شهادت رسیده اند . خبر شهادت او مانند پتکی بر سر قرارگاه بود به نحوی که همه احساس بی پناهی می کردند .

آن شب کار ما از گریه گذشته بود و ضجه های سوزناک نیز نمی توانست آراممان کند .
به این ترتیب حاج کمال جان نثار در تاریخ ۶ مهرماه سال ۱۳۶۵ در ماه محرم ، در ارتفاعات لاری بانه در منطقه شیلر و هزار قله منطقه غرب ، در اثر اصابت گلوله توپ به شهادت رسید . وی سه فرزند پسر از خود به یادگار گذاشته است . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران،۱۳۸۲

جاودان، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد جاودان

محل تولد : میناب

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد جاودان، صرفاً به دلیل تقاضای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی این زندگینامه را تحریر می‌نمایم و خود را در موقعیت تحریر «زندگینامه علمی» نمی‌دانم.در سال ۱۳۴۸هجری شمسی در خانواده‌ای روحانی و تازه از نجف بازگشته، در حوالی رودان، از شهرهای کوچک و شرقی استان هرمزگان به دنیا آمدم.پدرم حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای شیخ عبدالله جاودان، نخستین معلم و استاد علمی و اخلاقی من، به گفته خود، از حدود چهار سالگی به علم من مبادرت نمودند. تا حدود هفت سالگی خواندن، نوشتن، قرائت قرآن، اشعاری از سعدی و حافظ، کتب مقدماتی «جامع المقدمات» یعنی، امثله و شرح آن، صرف میر و التصریف را نزد ایشان فراگرفتم.از هفت سالگی وارد دبستان شده و معلم مدرسه مرا به عنوان دانش‌آموز کلاسم دوم ابتدایی ثبت نام کردند، هر چند نظر او کلاس پنجم بود و گویا مدیر مدرسه موافق نبود. از کلاس چهارم تا سوم راهنمایی را در مدارس قم و پس از آن مجدداً به رودان بازگشته و از مدرسه شهید بهشتی رودان در سال ۱۳۶۷ دیپلم علوم تجربی را اخذ نمودم.
بحمدالله در تمام مدت تحصیل دانش‌آموز موفقی بودم. در تمام این دوران دو گونه فعالیت داشتم: ۱. فعالیت‌های قرانی و شرکت در مسابقات قرآن، که در قم مقام اول کسب نمودم و نیز در استان مرکزی دوم شدم. در استان هرمزگان نیز چندین بار به مقام اول رسیدم و در مسابقات کشوری نیز در دوره دبیرستان به مقام ممتاز دست یافتم.۲. ادامه تحصیلات حوزوی در ایام فراغت و در نتیجه تا اخذ دیپلم کتب حوزوی مثل جامع المقدمات (تماماً)، سیوطی، مختصر المعانی، حاشیه ملاعبدالله (در منطق)، معالم الاصول، بخشهایی از لمعتین. در همین مدت البته کتب مختلف جامع المقدمات و بخش‌هایی از سیوطی و گاهی کتبی در منطق را نیز تدریس می‌نمودم. بیشتر کتب مذکور را نزد ابوی معظم و بخش‌هایی از کتاب حاشیه ملا عبدالله و نیز کتاب الارث شرح لمعه را نزد استاد فاضل و متقی حضرت حجت الاسلام عبدالعلی جاویدان، که در آن ایام امام جمعه شهر رودان و نماینده مردم حضرت امام خمینی(ره) بودند فراگرفتم. خداوند خیر دنیا و عقبا را نصیبشان گرداند. انشاء الله.قصدم آن بودم که با اخذ دیپلم و ورود به دانشگاه، همزمان علوم حوزوی را نیز ادامه دهم. همان سال اخذ دیپلم (۶۷) در کنکور شرکت نموده و برای تحصیل در تهران قبول شدم.

اما به دلیل حضور در جبهه‌های جنگ امکان ورود به دانشگاه سلب شد و در همان سال وارد حوزه علمیه بندرعباس گردیدم و همزمان به تحصیل و تدریس مشغول گردیدم. البته در سطح شهر بندرعباس نیز با قرائت قرآن در مجالس عمومی و نیز دایر کردن جلسه تعلیم فنون تجوید و قرائت قرآن به ترویج قرآن در جامعه پرداخته و بحمدالله برکات معنوی قابل توجهی داشت و برخی از شاگردان آن جلسات اکنون به عنوان استاد مشغول ترویج قرآن هستند.سال ۱۳۷۲ وارد حوزه علمیه قم و نیز دانشگاه مفید قم (در رشته فلسفه غرب) شده دروس حوزوی را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه دادم و در تمام امتحانات کتبی و شفاهی ظرف ۳ الی ۴ سال شرکت نموده و با موفقیت پیش رفته.در سال ۱۳۷۶ به اخذ لیسانس فلسفه غرب و در ۱۳۷۹ به اخذ فوق لیسانس در همان رشته از دانشگاه مفید موفق شده و در همان سال در رشته کلام (گرایش فلسفه دین و کلام جدید) در مقطع دکترای تربیت مدرس قم، دانشگاه قم، قبول شده و اکنون در آستانه دفاع هستم.

از سال ۱۳۷۶ وارد مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب گردیده و در گروه مذاهب اسلامی (بیشتر با گرایش تشیع اسلامی) به تحصیل و تحقیق پرداختم. و به عضویت هیئت علمی آن مرکز پذیرفته شده و مقالات متعددی را در آن مرکز تحریر یا ترجمه نمودم.در سال ۱۳۸۴ به عنوان فلوشیپ (Felowship) دانشگاه هاروارد در آمریکا پذیرفته شده و به مدت یک سال در آن دانشگاه، به عنوان عضو هیئت علمی آن دانشگاه، به همراه خانواده حضور یافتم. در آنجا به تحقیق، تدریس برای برخی از دانشجویان ایران (به عنوان سخنرانی نه تدریس) مشغول بودم. همچنین به مدت یک سال در مرکز اسلامی شهر Boston (مرکز ایالت ماساچوست) به سخنرانی دینی ـ علمی (تفسیر سوره حشر) و نیز آموزش قرآن و تدریس یک دوره کامل تجوید پرداخته.

سخنرانی‌ها و برنامه قرآن با استقبال فراوان مواجه گردید.اعتبار علمی فلوشیپ یاد شده، فوق دکتر است. آنچه عامل اصلی این توفیق بود، پس از لطف خداوند مساعی استاد مکرم جناب استاد آیت الله دکتر مدرسی طباطبایی، استاد تمام دانشگاه پرینستون در نیوجرسی آمریکا بود که با معرفی اینجانب به آن دانشگاه زمینه پذیرش مرا در آن دانشگاه فراهم نمود. حضور من در آمریکا تجارب علمی، معنوی و آفاقی و اجتماعی ارزشمندی برایم به همراهداشت. به ویژه حضورم در مرکز اسلامی در جمع شیعیان ایرانی و پاکستانی. استقبال آنان از برنامه‌های این جانب فوق‌العاده بود و اصرار زیادی بر ماندن من حداقل برای یک سال دیگر را داشتند. هنوز نیز با آنان در ارتباط هستم. انسان‌های پاک، مومن، خداخواه و ایران دوست. خدایشان خیر دهد.در این سال‌ها علاوه بر تدریس در موضوعاتی چون کلام اسلامی، کلام جدید و فلسفه دین، فرق اسلامی، تشیع امامی و فرق تشیع و مذاهب اسلامی، فلسفه اسلامی و... پروژه‌های تحقیقی متعددی اعم از مقاله و کتاب را به انجام رسانده‌ام که بسیاری از آنها منتشر شده‌اند. چندین پایان نامه را نیز مشاوره یا داوری نموده‌ام.هم اکنون عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه مفید هستم. همچنین به صورت نیمه وقت با مرکز ادیان همکاری دارم که زعم از تدریس و پژوهش است (عضو هیئت علمی نیمه وقت مرکز هستم).متأسفانه بیش از دو سال است به علت مشغله علمی دانشگاهی و سفر خارج از کشور وقفه‌ای در تحصیلات حوزوی‌ام پیش آمده است که امیدوارم در سال آینده مجدداً آن دروس را از سر گیرم و البته بیشتر قصد تدریس دارم. امیدوارم خداوند توفیق دهد.از خداوند منان که همواره مددکارم بوده است می‌خواهم توفیق بیشتری را در جهت اهداف انسانی ـ الاخص به حقیر عنایت فرماید.

جاهد الوار علیاء، صمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید صمد جاهدالوار علیا : قائم مقام فرمانده گردان بعثت لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۵ اسفند ۱۳۳۸ در تبریز به دنیا آمد . او چهارمین فرزند خانواده مذهبی و مستضعف جاهدالوار بود . والدین صمد او را از کودکی با مسائل دینی از جمله نمازهای یومیه و جماعت و حتی نماز آیات و ... آشنا کردند . از آنجا که خانواده اش در تنگنای مالی شدید به سر می برد ، صمد از اوان کودکی مجبور به فرشبافی شد و بیشتر اوقات را در کنار خانواده به فرشبافی می گذراند . وی که طعم محرومیت را چشیده بود به دوست یتیمش که از نعمت پدر و مادر محروم بود ، نهایت محبت و کمک را مبذول می داشت .

دوره دبستان را با رفتن به مدرسه شبانه روزی هاجر (فعلی) در سال ۱۳۴۵ آغاز کرد . او برای همیاری در تأمین معاش خانواده ، روزها فرشبافی و شبها تحصیل می کرد . چهار سال اول دبستان را در مدرسه هاجر و کلاس پنجم را در مدرسه قطران (تیر) گذراند . علی رغم علاقه به فراگیری دانش ، کار همراه با تحصیل مانع از انجام تکالیف و پرداختن کامل به دروس می شد . لذا با پایان دوره ابتدایی ، در سال ۱۳۵۰ ، مجبور به ترک تحصیل و ادامهٔ کار فرشبافی در خانه شد . این کار تا حدود پانزده سالگی ادامه یافت و از آن پس به شغل جوشکاری ، آهنگری و در و پنجره سازی روی آورد .

با آغاز مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی ، او نیز به صف مردم پیوست و به همراه برادر بزرگترش به مبارزه با طاغوت جبار روی آورد.

پخش و نصب اعلامیه های حضرت امام (ره) که تا پاسی از شب به این کار مشغول بود ,ازجمله کارهی اودر دوران مبارزات انقلاب اسلامی بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، او که هجده سال از عمرش می گذشت ، به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد . دوره آموزش نظامی را در اواخر سال ۱۳۵۸ و اوایل ۱۳۵۹ پشت سر گذاشت و از همین جا مورد توجه آقای غلامحسین سفیدگری - فرمانده آموزشی خود - قرار گرفت .

پس از این دوره ، او به کار آموزش نظامی در سپاه مشغول شد . صمد اگر چه قبل از انقلاب هم جوانی مؤمن بود ، ولی پیروزی انقلاب اسلامی باعث تحولی دو چندان در روحیات او شد . کار نظامی او با خودسازی معنوی توأم بود و در کنار حضور در واحدهای احتیاط و گشت ، نگهبانی می داد و به مطالعه کتابهای اسلحه شناسی و مذهبی می پرداخت .

با آغاز جنگ تحمیلی ، در سن بیست و یک سالگی به سوی جبهه های نبرد شتافت . در اواخر سال ۱۳۵۹ ، در مأموریتی به سوسنگرد در جمع گروه دکتر چمران به عنوان آر.پی.جی زن در مأموریتهای محوله شرکت داشت و در تمام حملات نیروهای خودی با اصرار حضور می یافت . اصراری که منشأ صمیمیتی بین او و دکتر چمران شد . در آبان ۱۳۶۰ ، در اعزامی سراسری از شهرستان تبریز بار دیگر به جبهه های غرب اعزام شد و در گیلانغرب سمت معاون فرمانده گروهان را به عهده گرفت .در هنگامهٔ نبرد بسیار شجاع بود . به عنوان مثال در عملیات مطلع الفجر ، با جمعی از رزمندگان پس از شش ساعت پیشروی در عمق خاک عراق در محاصره قرار گرفتند و عده ای از نیروها مفقود ، اسیر یا شهید شدند . صمد در موقعیتی قرار داشت که می توانست از معرکه فرار کند ، ولی چون بعضی از رزمندگان را می دید که در محاصره مانده اند ، همانجا ماند و چند روز پس از شکسته شدن محاصره و رهایی آنها ، بازگشت .

اجتماعی ، شوخ طبع ، متین ، مؤدب ، متواضع ، با اخلاص ، با گذشت و اهل محبت بود ، به گونه ای که همه او را دوست داشتند . در هنگام برخورد با مشکلات و یا ناراحتی ها بسیار صبور و شکیبا بود و مسائل را به قضا و قدر الهی نسبت می داد ؛ به خصوص هنگامی که کسی به شهادت می رسید ، دیگران را به تسلیم در برابر قضای الهی دعوت می کرد و حل مشکلات و ناراحتی ها را از خداوند طلب می نمود .در کارهای دسته جمعی از جمله نظافت چادرها و شستشوی ظروف و ... ، منتظر کمک دیگران نمی ماند . حتی در احداث یک حلقه چاه برای رفع کمبود آب در نزدیک کرخه اولین قدم را برداشت و با حفر چاه ، آب لازم را برای مصارف غیر آشامیدنی تأمین کرد . اما همه اینها باعث نمی شد که در هنگامه کار و نبرد جدی نباشد . او پیش از عملیات ، به

نیروهایش آموزش می داد و چنان جدی بود که همه از او حرف شنوی داشتند .

اوقات بیکاری خود را به فوتبال و یا حرکات ژیمناستیک می پرداخت یا لباسها و پوتینش را وصله می کرد و از دوخت و دوز لباس دیگران هم ابایی نداشت . بعضی از اوقات را نیز به دور از چشم دیگران به قرائت قرآن و دعا می گذراند . او با همه صادق و یکرنگ بود و از افراد متکبر و مغرور تنفر داشت .

کمتر از خود و فعالیت هایش در جبهه صحبت می کرد و در مرخصی ها نیز به مساجد رفته و درباره انقلاب و جنگ سخن می گفت . کودکان محل را در مسجد جمع می کرد و به آنان آموزش نماز می داد . طی بیش از دو سال حضور در جبهه ، سه بار زخمی شد . در یکی از این موارد دچار سوختگی شدید شد و در دوران نقاهت هنگامی که پدرش قصد خرید دارو داشت ، از این کار ممانعت به عمل آورد و معتقد بود خداوند خودش شفای او را می دهد .

معاون فرمانده گردان بعثت درلشکر ۳۱ عاشورا بود وسرانجام در همین مقام در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۶۱ ، در منطقه عملیاتی شلمچه در عملیات رمضان به شهادت رسید .

پیکر شهید صمد جاهدالوار علیا پس از انتقال به زادگاهش ، در گلزار شهدای تبریز در وادی رحمت به خاک سپرده شد . پس از شهادت صمد ، رسول - برادر کوچکتر او - نیز به شهادت رسید .

از شهید صمد جاهدالوار علیا وصیت نامه ای برجای مانده که در

آن به تبیین عقاید خود پرداخته است.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

جبرئیلی، محمدصفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد صفر جبرئیلی

محل تولد : بیجار

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد صفر جبرئیلی در سال ۱۳۶۲ تحصیلات حوزوی را در کرج و سپس شهرری آغاز کرده و در قم ادامه داده ام که هنوز هم اشتغال دارم. طبق سنت حوزه از سال های آغازین تحصیل به تدریس نیز اشتغال داشته ام.و لذا کتاب های ادبیات، منطق، فقه و اصول نیز در شهرری، کرج و قم تدریس کرده ام.با اینکه با سیکل وارد حوزه شدم اما در کنار آن چهار سال دبیرستان را ادامه دادم و با اینکه به جهاتی زمینه ورود به دانشگاه را داشتم اما علاقه به حوزه و دروس آن موجب نرفتن به آن مرکز علمی شد.با شروع مراکز تخصصی حوزه به جهت علاقه و دغدغه ای که در مباحث کلامی داشتم در مرکز تخصصی کلام شرکت کردم و مدت چهار سال در سطح چهارم اشتغال به تحصیل داشتم و از اساتید بزرگواری چون آیت الله سبحانی، حجج اسلام ربانی

گلپایگانی، فیاضی و دیگران استفاده کردم.بعد از گذشت یک سال از اتمام تحصیل برای تدریس در آن مرکز دعوت شدم. اکنون سومین سال است که در آنجا برای سطح ۲ و ۳ تدریس دارم.به علاوه در مرکز جهانی مرکز تخصصی فلسفه، و فرق و مذاهب نیز اشتغال به تدریس دارم. در بعضی مدارس حوزه نیز این توفیق را داشتم که به جهت کثرت اشتغال از ادامه آن محروم شدم.به جهت علاقه ای که به تحقیق داشتم از دهه هفتاد رسما "به نوشتن و تحقیق پرداختم که بعضی از مقالات در مجلات علمی چاپ شده است. با توجه به احساس نیاز در کنار درس در زمان های خاص به تبلیغ و منبر و از جمله در دانشگاه اشتغال دارم.با مراکز علمی و تحقیقی نیز ارتباط و همکاری داشته و دارم.در خارج اصول حضرت آیت الله سبحانی و در خارج فقه در درس آیت الله شبیری زنجانی بهره برده ام که دومی هنوز ادامه دارد.

جبلی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا جبلی : قائم مقام فرمانده گردان حضرت علی اکبر (ع)لشگرمکانیزه۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ ، در خانواده ای متوسط و مذهبی در تبریز به دنیا آمد . پدرش فروشنده قند و شکر بود و وضع اقتصادی متوسطی داشت و مستأجر بودند . علیرضا دوره آموزش را با رفتن به کودکستان آغاز کرد . دوران دبستان را در مدرسه دانش تبریز گذراند و در تمام این دوران ، در انجام تکالیف خود فعال و کوشا بود .

اوقات فراغت را با فروش تنقلاتی که مادرش تهیه می کرد ، می گذراند و یا با برادر بزرگترش بازی می کرد . از همان دوران کودکی فعال بود و اجازه نمی داد کسی در حقش اجحاف کند . تحصیلات راهنمایی را در مدرسه رازی و دبیرستان را در مدرسه دهخدای تبریز گذراند و موفق به اخذ دیپلم در رشته ریاضی فیزیک شد .

با شروع انقلاب ، فعالیت خود را با پخش اعلامیه و شرکت در راهپیمایی ها و تظاهرات آغاز کرد و در مجالس سخنرانی مسجد شعبان که توسط شهید آیت الله قاضی طباطبایی برگزار می شد ، حضور می یافت . پس از حمله نیروهای نظامی شاه به تظاهرکنندگان مسجد قزلی او را با چشمان اشک آلود ناشی از گاز اشک آور به خانه بازگرداندند . در تظاهرات ۲۹ بهمن تبریز از مدرسه نیمه تعطیل خارج شد و در راهپیمایی شرکت کرد . همچنین در فعالیت های مسجد جامع برای تهیه کوکتل مولوتف ، فعالیت چشمگیری داشت و تمام این کارها را وظیفه خود می دانست و می گفت که آرزوی پیروزی انقلاب را دارد .

بعد از پیروزی انقلاب ، وارد سپاه شد و تغییرات روحی او از همین زمان یعنی در سن هجده سالگی آغاز شد . او جزو اولین افرادی بود که در سپاه نام نویسی کرد و به عضویت آن درآمد . دوران آموزش نظامی را در کوه های شاهین دژ گذراند و بعد از آن در پادگان آموزشی سپاه خاصبان استان آذربایجان شرقی ، به آموزش سیاسی و نظامی سپاهیان و بسیجیان پرداخت . با شروع جنگ تحمیلی ، در مسجد زادگاهش کلاس قرآن و اسلحه شناسی دایر کرد و بعد از آن تصمیم گرفت عازم جبهه شود .

از جزء اولین گروه از افراد اعزامی به جبهه ها (سوسنگرد) بود . نقل است که در دهلاویه مخزن آبی بود که نشانه عراقی ها شده بود و با استفاده از آن نشانه خط را می زدند و از همین طریق هم بود که شهید چمران را به شهادت رساندند و این علیرضا بود که با نارنجک منبع آب را که خطرساز بود منفجر کرد و نشانهٔ عراقی ها را از بین برد . او از جمله نیروهایی بود که تا پایان محاصرهٔ سوسنگرد ، در منطقه حضور داشت و با حداقل نیرو توانست بعد از هشت روز مقاومت به همراه شهید علومی و مرتضی یاغچیان

نجات یابد .

در بازگشت از جبهه ، خانواده او را کمتر می دیدند . به گلزار شهدا (وادی رحمت) می رفت ؛ در مسجد محلهٔ عمو زین الدین تبریز به اتفاق آقای انصاری به کودکان و نوجوانان آموزش قرآن می داد . برنامه های قرآنی و تواشیح او چندین بار از تلویزیون پخش شد . در امر کمک رسانی به جبهه فعال بود و سایر اوقات را در سپاه می گذراند .

با هر انحرافی از خط امام و اسلام مقابله می کرد . در جریان توطئه حزب خلق مسلمان تبریز و تسخیر بعضی از پایگاه های آن فعالیت داشت . برای مقابله با شورشهای ضد انقلاب داخلی درکردستان به آنجا رفت و در درگیری ها حضور مستقیم داشت . همواره به خانواده و دوستان و همکاران توصیه می کرد : « امام را تنها نگذارید و از انقلاب اسلامی که حافظ ارزشهای اسلام است محافظت کنید و با ضد انقلاب همراهی نکنید و از آنها که به ظاهر در لباس حزب اللهی و یا روحانی تظاهر می کنند دوری کنید . دفاع شما از روحانیت به حق باشید . »

علیرضا اوقات فراغت خود را بیشتر با مطالعه کتابهای شهید مطهری ، ورزش و تلاوت قرآن پر می کرد . محمدرضا بازگشا نقل می کند :

علاقهٔ او به قرآن بسیار بود تا جایی که در عملیات بدر به همراه ایشان که معاون گردان بود به جایی می رفتیم و او در حال تلاوت قرآن بود تا آن را ختم کند . در این هنگام برای من وضعیتی پیش آمد که لاعلاج شدم و علیرضا آیات باقی مانده را قرائت کرد و ختم قرآن کرد و بعد به کمک من شتافت . حتی زمانی که گردان درگیر عملیات بدر بود ، فاصله زمانی که سوار ماشین بودیم تا به سوی قایقها برویم را به تلاوت قرآن پرداخت . به خودسازی و رعایت فرائض دینی اهمیت خاصی می داد و حتی در جبهه نوارهای ویدئویی آیت الله شیخ حسین مظاهری را دربارهٔ خودسازی برای بچه های گردان تهیه کرده بود تا از آن استفاده کنند .

علیرضا جبلی قبل از عملیات والفجر مقدماتی ، فرماندهی یک گردان رزمی را بر عهده داشت . روزی مشاهده کرد بعضی از افراد در ادای فریضهٔ صبح کوتاهی می کنند . ناراحت شد و زمانی که در یادگیری مسائل زرهی نیز از آنها کوتاهی دید بسیار عصبانی شد و با آنها برخورد جدی کرد . به همین سبب فرماندهٔ لشکر – مهدی باکری – او را برکنار کرد . او سعی می کرد شأن و اعتبار پاسداری از اسلام و انقلاب را در بالاترین حد آن حفظ کند .

در طول حضور در جبهه ها چهار بار مجروح شد ؛ در عملیات رمضان ، مسئول گروهان دو بود که با دوشکا به بالای سرش زده بودند و زخمی شده بود . وقتی دوستان برای عیادت به منزلش رفتند ، خندید و تعریف کرد : « وقتی زخمی شدم یک لحظه دیدم بالای سرم ستاره ها می چرخند همان طور که در کارتونها یک نفر می افتد پایین و بالای سرش ستاره ها می چرخند . » با این گونه حرفها بچه ها را می خنداند .علیرضا جبلی ، سرانجام در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۶۳ ، در عملیات بدر به شهادت رسید .

او چهل و هشت ماه در جبهه های نبرد حضوری مستمر داشت و در عملیاتهای مختلفی چون خیبر ، والفجر ، رمضان ، بیت المقدس و بدر در قسمت های مختلف جنگید . جنازه او را تاریخ ۴ فروردین ۱۳۶۴ ، در گلزار شهدای تبریز به خاک سپردند .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

جدبابائی، محمدجعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۱۶ متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی و متوسط وارد دانشکده‌ی نفت آبادان شد و لیسانس فنی در رشته‌ی مهندسی پالایشگاه گرفت و برای ادامه تحصیل به آمریکا عزیمت نمود و از دانشگاه کیس آمریکا مهندسی شیمی گرفت و از همان دانشگاه دکترای شیمی نیز دریافت کرد. پس از مراجعت به ایران در شرکت ملی نفت ایران استخدام شد و سرمهندس پالایشگاه آبادان شد. پس از آن به استادیاری و ریاست بخش مهندسی شیمی دانشگاه شیراز برگزیده شد. سایر مشاغل او عبارتند از: ریاست مرکز محاسبات دانشگاه، معاون دانشکده مهندسی و ریاست دانشکده صنعتی (پلی تکنیک تهران).

دکتر جدبابائی در سال ۱۳۵۱ به معاونت وزارت علوم و آموزش عالی انتخاب گردید و در ۱۳۵۴ به ریاست دانشگاه زاهدان منصوب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جراذینی رازی، علی

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهارم ق)، متکلم، فقیه و محدث امامی. وی از مردم خراذین یا جراذین ری بود. از زندگی وی و روزگاری که در آن بوده، چیزی نمی‌دانیم. نجاشی (م ۴۵۰ ق)، با چهار واسطه از وی روایت می‌کند. بیشتر رجال‌نویسان شیعه وی را به غلو متهم و نکوهش کرده‌اند و احادیثی را که از وی روایت شده ضعیف دانسته‌اند. علامه حلی نام وی را خراذینی آورده و در دیگر کتب رجال تحت عنوان خرادینی نیز آمده. وی در ری مقیم بود و در همان جا درگذشت. از جمله آثار وی: «آداب و المروات»؛ «الرد علی سلمانیه» یا «سلیمانیه» که یکی از فرق غالی شیعه است. این کتاب که ردی بر غلات شیعه است غالی بودن وی را نفی می‌کند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۲۰۱/۱۰، ۱۲/۱)، رجال ابن داود (قسم ۴۸۴ /۲)، رجال النجاشی (۷۹ -۷۸ /۲)، ریحانه (۱۲۳/۲ -۳۹۹/۱)، ری باستان (۳۳۱/۲)، الفهرست للطوسی (۲۲۳)، لغت‌نامه (ذیل/ جراذینی)، معجم رجال الحدیث (۶۸/۱۲).

جرجانی اصفهانی، ابوعبدالله محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهارم ق)، عالم و متکلم امامی. وی اصلا از مردم جرجان بود که در اصفهان سکنی داشت. او در ابتدا معتزلی بود که به دست عبدالرحمان بن احمد جیرویه رجوع به مذهب امامیه کرد. نجاشی در کتاب «رجال» حود وی را ستوده و می‌نویسد: از اصحاب جلیل و عظیم‌القدر است. از جمله آثار وی «الجامع فی سائر ابواب الکلام کبیر»؛ «المسائل و الجوابات فی الامامه»؛ «موالید الائمه (ع)»؛ «مجالس مع ابی‌علی الجبائی»؛ «الامامه»؛ «النقض علی الجبائی»، در امامت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۲۸۹/۲۴، ۲۳۶/۲۳، ۳۶۶/۱۹، ۳۳۵/۲)، رجال النجاشی (۲۹۸ -۲۹۷، ۴۷ /۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۸۲ -۲۸۱، ۱۴۷ /۴)، الفهرست ابن‌ندیم، ترجمه (۳۳۲)، معجم رجال الحدیث (۲۴۶/۱۶).

جرجانی، جمال‌الدین

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۹۲۹ ق)، دانشمند، فقیه، متکلم، ادیب و محدث امامی. وی در استرآباد به دنیا آمد و مقدمات علوم را در این شهر فراگرفت، سپس به هرات رفت و نزد ملاحسن حسابی به تحصیل علوم دینی پرداخت و شرح «اللوامع» و کتابهای دیگری را در محضر درس او فراگرفت. وی چندی به وزارت رسید، گویا با امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی مجادله و درگیری داشت، گویند وی با محقق کرکی مجالست و موانست داشت و از محقق کرکی «شرح قوشچی» را آموخت. از جمله آثار وی، شرح «تهذیب الاصول» علامه می‌باشد که در ۹۲۹ ق از تالیف آن فراغت یافت. این شرح در میان اصولیان شیعه بسیار معروف است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۱۶۶/۱۳)، روضات الجنات (۲۱۱/۲)، فوائد الرضویه (۸۴).

جرجانی، شریف‌الدین، علی

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۸۱۶ -۷۴۰ ق)، شاعر، متکلم، حکیم و محدث حنفی. در قریه‌ی طاعون استرآباد تولد یافت. در همان جا به کسب علوم پرداخت و برای تکمیل تحصیلات به شیراز رفت و در آنجا نزد قطب‌الدین رازی و محقق دوانی بود و از استادش قطب‌الدین روایت کرد. پسرش و جلال‌الدین محمد بن عبدالعزیز الشافعی و شیخ منصور بن حسن کازرونی نیز از او روایت کرده‌اند. قاضی نورالله به گواهی شاگردان جرجانی، سید محمد نوربخش و شیخ محمد بن ابی‌جمهور احسایی، او را شیعه می‌داند. شاه شجاع در سال ۷۷۹ ق او را به شیراز برد و در مدرسه‌ی دارالشفاء به تدریس گماشت. جرجانی بعد از فتح شیراز به دست تیمور گورکانی به سمرقند فرستاده شد و در این شهر با سعدالدین تفتازانی محاورات و مباحثاتی داشت. بعد از مرگ تیمور به شیراز آمد و در همان جا درگذشت. از جمله آثار وی: «الاصول المنطقیه»؛ «المترجمان فی لغات القرآن»؛ «حاشیه بر شرح مطالع»؛ «حاشیه‌ی شرح حکمه العین»؛ «حاشیه آداب البحث»؛ «رساله‌ی القدر»؛ «حاشیه شرح شمسیه»؛ «حاشیه مشکاه المصابیح»؛ «رساله در تقسیم علوم»؛ «رساله در وجود»؛ «شرح التذکره النسیریه»؛ «تعریفات».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۶۰ -۱۵۹ /۵)، تاریخ ادبیات در ایران (۹۲، ۹۱، ۸۸ /۴، ۲۹۲ -۲۹۱ /۳)، تاریخ نظم و نثر (۱۹۱ -۱۹۰)، حبیب السیر (۵۴۷ -۵۴۶ /۲)، رشحات عین الحیات (۱۹۰ -۱۸۶ /۱)، روضات الجنات (۲۹۴ -۲۸۷ /۵)، دایره المعارف فارسی (۷۳۴/۱)، الذریعه (۱۸۵، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۵، ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۰ /۶، ۴۲/۱۵، ۷۳/۲۳، ۲۲۲/۲۴، ۳۲۴، ۳۰۸ /۱۹، ۲۰۵/۵، ۳۸۴/۲۲، ۵۶/۲۵، ۴۹/۱۷)، ریحانه (۲۱۷ -۲۱۳ /۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۹۰/۹)، فرهنگ ادبیات فارسی (۱۶۲ -۱۶۱)، کشف الظنون (۲۲۹)، الکنی والالقاب (۳۶۰ -۳۵۸ /۲)، لغت‌نامه (ذیل/ جرجانی)، مجالس المومنین (۲۲۰ -۲۱۷ /۲)، معجم المولفین (۲۱۶/۷)، هدیه الاحباب (۱۶۱)، هدیه العارفین (۷۲۹ -۷۲۸ /۱).

جرجانی، شمس‌الدین، محمد

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۸۳۸ ق)، ادیب نحوی، متکلم و نویسنده. ملقب به میر سید شمس‌الدین و معروف به ابن شریف. در شیراز متولد شد. وی پس از تحصیل دانش، برخلاف مذهب پدر، تشیع اختیار کرد. شمس‌الدین ادیب و حکیمی زبده بود و آثار بسیاری تالیف و تصنیف کرد، از جمله: شرح «هدایه الحکمه» ابهری؛ شرح «ارشاد الهادی» تفتازانی، در نحو؛ شرح «الفوائد الغیاثیه»، «غره» و «دره» در منطق.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۸۰/۷)، الذریعه (۱۷۵/۱۴، ۸۱/۱۳، ۷۷/۷)، ریحانه (۲۴۶/۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۹/ ۱۲۰)، لغت‌نامه (ذیل/ جرجانی)، مجالس المومنین (۲۲۱ -۲۲۰ /۲)، هدیه العارفین ۱۸۹/۲).

جرشانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران جرشان دراران.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

جزایری شیرازی، محمد مؤمن

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۱۳۰ -۱۰۷۴ ق)، عالم، محقق، متکلم، محدث، فقیه و شاعر امامی. وی در شیراز به دنیا آمد و در آن شهر به کسب علم و تحصیل معارف پرداخت، سپس به دیگر شهرها سفر کرد و از محضر بزرگانی چون مولی شاه محمد شیرازی و مولی مسیح‌الزمان فسوی و حکیم محمدهادی بهره گرفت و از علامه مجلسی و شیخ حر عاملی و امثال آنها به دریافت اجازه نایل شد. سید عبدالحیّ در «نزهۀ الخواطر» استادان وی را در هر رشته به تفصیل آورده است. محمدمحسن شیرازی از شاگردان او است. تألیفات و آثار وی بالغ بر سی و نه کتاب و رساله است که برخی از آنها به چاپ رسیده. از جمله: «مجالس الاخبار و مجالس الاخیار» در هفت جلد؛ «خزانۀ الخیال المشحونۀ من طرق المعانی والالفاظ الموزونۀ بامثال اللال»، در سه مجلد؛ «طیف الخیال فی مناظره بین العلم والمال»، و شرح آن «تعبیر طیف الخیال»؛ «تمیمه لفوائد»؛ «دیوان» شعر.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۴۵/۱۰)، ایضاح المکنون (۵۳۶، ۴۲۹ /۲، ۴۲۸، ۳۴۷ -۳۲۲ /۱)، الذریعه (۳۵۸ -۳۵۷ /۱۹، ۱۹۶/۱۵، ۱۵۶/۷، ۴۳۵، ۲۱۰ -۲۰۸ /۴)، فوائد الرضویه (۶۰۰ -۵۹۹)، معجم المؤلفین (۶۹/۱۲)، هدیه العارفین (۳۱۰/۲).

جزایری، شمس‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدرس، مؤلف.

تولد: ۱۲۹۲، تهران.

درگذشت: اواخر مهر ۱۳۶۹.

سید شمس‌الدین جزایری، فرزند سید حسن شوشتری، تحصیلات ابتدایی خود را در تهران به پایان رساند و سپس وارد مدرسه‌ی دارالفنون گردید. پس از فراغت از تحصیل از دارالفنون به اروپا رفت و در رشته‌ی حقوق بین‌الملل تحصیل و به درجه‌ی دکتری نایل گشت. رساله‌ی وی در مقطع دکتری بحران اقتصادی و تأثیرات آن بر ایران نام داشت که در پاریس در سال ۱۹۳۸ به چاپ رسید.

دکتر شمس‌الدین جزایری پس از مراجعت به ایران به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد. وی در سال ۱۳۲۹ به عنوان وزیر فرهنگ دولت رزم‌آرا معرفی شد (که از ۶ تیر الی ۱۷ بهمن همان سال وزیر فرهنگ بود). وی همچنین در دوره‌ی هیجدهم قانونگذاری نیز به مجلس شورای ملی راه یافت.

دکتر شمس‌الدین جزایری بیشتر اوقات زندگی خود را به تدریس دروس مالیه، اقتصاد سیاسی، حقوق کار و بیمه‌های اجتماعی در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران گذرانید و تألیفاتی نیز دارد که عبارتند از اقتصاد اجتماعی (تهران، ۱۳۳۵، نشریه‌ی ۳۵۶ دانشگاه) حقوق کار و بیمه‌های اجتماعی، قوانین مالیه و محاسبات عمومی و مطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا به حال (تهران، ۱۳۳۵، نشریه ۳۲۳ دانشگاه).

دانشگاهی، وزیر، نماینده‌ی مجلس، استاندار، امیرالحاج، مؤلف. فرزند حاج سید حسن شوشتری، متولد ۱۲۸۳. تحصیلات متوسطه را در دارالفنون تهران و تحصیلات عالی را در مدرسه‌ی حقوق پایان برد و به خدمت فرهنگ درآمد. چندی در تهران و رشت دبیر بود، بعد به نظامت و مدیریت دبیرستان رسید. در ۱۳۱۲ از طرف دولت برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا شد. در پاریس در علم اقتصاد درجه‌ی دکترا گرفت. در ۱۳۱۷ به تهران آمد و در دانشکده‌ی حقوق دانشیار شد. همزمان با تدریس در دانشگاه، ریاست دبیرستان شرف را عهده‌دار گردید. پس از آن ریاست فرهنگ تهران به عهده‌اش قرار گرفت. مدتی در وزارت دارائی صاحب مقاماتی شد، از جمله ریاست کارخانجات مؤسسه‌ی دخانیات و اداره کل باربری. پس از تأسیس سازمان برنامه، به عضویت شورای عالی برگزیده شد.

در ۱۳۲۹ سپهبد رزم‌آرا نخست‌وزیر، او را به سمت وزیر فرهنگ معرفی کرد، ولی پس از چند ماه به دنبال غوغای نفت که غلامحسین فروهر وزیر دارائی، در مجلس اظهاراتی کرد که مورد تصویب هیئت وزیران قرار نگرفت، به نطق وزیر دارائی شدیداً اعتراض کرد و کار آن دو به مشاجره کشید. جزایری در مجلس به اظهارات فروهر پاسخ گفت. در مطبوعات نیز وزیر دارائی را به خودسری متهم کرد و از عضویت دولت کناره گرفت. در انتخابات دوره‌ی هیجدهم از تهران به وکالت رسید، بعد به استانداری خراسان اعزام شد. جزایری در جوانی در کسوت روحانیت بود. هنگام سفر به اروپا تغییر لباس داد. در سال ۱۳۴۱ با عنوان امیرالحاج به مکه معظمه سفر کرد. همیشه چند شغل را یدک می‌کشید. در رشته‌های اقتصاد و مالیه تألیفاتی دارد. متجاوز از سی سال استاد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران بود. در ۱۳۶۹ در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جزایری، علیرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر علرضا جزایری در سال ۱۳۳۳ در تهران بدنیا آمد. ایشان مدرک دکتری روانشناسی بالینی را از دانشگاه سندیاگو-کالیفرنیا در سال ۱۳۶۴ اخذ کرده است. وی هم اکنون عضو هیئت علمی و استادیار دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی - گروه روانشناسی بالینی می باشد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روانشناسی بالینی تحصیلات رسمی و حرفه ای : سوابق تحصیلی علیرضا جزایری : دکتری در روانشناسی بالینی از دانشگاه سندیاگو ـ کالیفرنیا ۱۹۸۵ ، فوق لیسانس در مشاوره و خانواده درمانی از دانشگاه سندیاگو ـ کالیفرنیا ۱۹۸۰ ، لیسانس در روانشناسی بالینی از کالج پاریس تهران ۱۹۷۷ آموزش تخصصی در دوره‌های پیشرفته PSYCHO-DIAENOSES سندیاگو ۱۹۸۳ ، دوره پیشرفته تست رورشاخ EXNER سندیاگو ۱۹۸۴ ، برنامه‌ریزی‌های تحقیقات کشوری در زمینه آسیب‌های اجتماعی (خصوصاً اعتیاد) سندیاگو ۱۹۹۹ ـ همسر و فرزندان : علیرضا جزایری متاهل و دارای دو فرزند ۳ و ۱۵ ساله است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : علیرضا جزایری استادیار گروه روانشناسی بالینی ازسال ۱۳۷۳ تا کنون می باشد. شایان ذکر است ، در حال حاضرایشان عضو اولین شورای مرکزی سازمان نظام روانشناسی و مشاوره کشورمی‌باشند. فعالیتهای آموزشی : فعالیت آموزشی علیرضا جزایری بدین قرار است: استادیار گروه روانشناسی بالینی ازسال ۱۳۷۳و مدرس دروس بالینی در مقطع دکترا از سال ۱۳۷۶ در دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی ، مدرس دروس روانشناسی بالینی ازسال ۱۳۶۸تا۱۳۷۴ ومدرس دروس بالینی‌درمقطع دکترا ازسال۱۳۷۶درانستیتو روانپزشکی تهران ، مدرس دروس روان‌شناسی بالینی دانشگاه آزاد اسلامی تهران در مقطع کارشناسی از سال ۱۳۶۸تا ۳۷۴ ، مدرس دوره‌های آموزش آزاد- آموزش کوتاه مدت دفتر آموزش ضمن خدمت دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی از ۱۳۷۴ تا زمان حاضر مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : مراکزی که علیرضا جزایری از بانیان آن است به ترتیب زیر می باشد: بنیان گذار پنج مرکز، مداخله در بحران‌های فردی ، زوجی و خانوادگی در سندیاگوکالیفرنیا ۱۹۸۰ ، ارائه سرویس و ایجاد مراکز HOT-LINE (خط بحران) درمرکزدرمانی-TURNING POINT ۱۹۸۰ ، کار با کودکان مورد سوءاستفاده قرارگرفته وخانواده‌هایشان ، مرکزHALCYON سندیاگو ۱۹۸۱، درمان بیماران با اختلال شخصیت مرزی۱۹۸۲ UCLAچگونگی عرضه آثار : سوابق تحقیقاتی علیرضا جزایری بدین قرار است: مجری طرح‌هایانطباق وهنجاریابی وکسلر کودکان ۱۳۷۶ WISC III تا ۱۳۷۹، نگرش دانش آموزان دبیرستانی شهرتهران نسبت به پدیده‌های اعتیاد ـ معتاد و مواد مخدر ۱۳۸۰ تا۱۳۸۱، تعیین شاخص‌های ازمان در بیماران مزمن ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳، تعیین عوامل خطرآفرین وحفاظت کننده‌درسو مصرف مواد برای دانش آموزان دبیرستان کشور برای U.N.D.C.P. از ۱۳۸۰ ، تعیین شاخص‌های بررسی کننده دانش آموزان در معرض خطر ابتلاـ به اعتیاد، تدوین ماتریس‌های تحقیقاتی پیگیری و آگاه سازی در سوء مصرف مواد ، همکار اصلی تحقیقاتی در تحقیق بررسی نیمرخ روانی اجتماعی بیماران با کمردرد بدون ضایعه عضوی ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ ، و پژوهش نیمرخ روانی اجتماعی دختران فراری در شهر تهران ۱۳۷۹ تا۱۳۸۱و هم چنین مشاوردر امور آسیب‌های اجتماعی موسسه بنیاد نیکوکاری مهر تهران۱۳۸۰ ، فعالیت درسازمان غیرانتفاعی غیردولتی NGO از سال ۱۳۷۵ آثار : راهنمای عملی کمک به بیماران اسکیزوفرنیک ویژگی اثر : جزایری وپورشهباز۱۳۷۹۲ کتاب زندگی فروید ویژگی اثر : ۱۳۸۳ زیر چاپ۳ کتاب وکسلر و هوش ویژگی اثر : جزایری و پور شهباز ۱۳۷۸۴ کتاب۶۱راه مبارزه باSTRESS ویژگی اثر : به همراه دکترمهریارودکترمجتبی‌جزایری ۱۳۷۷،۵ واژه‌نامه روان‌شناسی همراه با جمعی از نویسندگان ویژگی اثر : ۱۳۸۱ زیر چاپ

جزری، شمس‌الدین، ابوالخیر محمد

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۸۳۴/۸۳۳ ق)، محدث، متکلم شافعی، قاری و مورخ. معروف به ابن جزری. در دمشق به دنیا آمد و همان جا نشو و نما یافت. وی در زهد و تقوی معروف بود و در سیزده سالگی قرآن را حفظ کرد و بعد از آن اوقات خود را صرف تحصیل حدیث کرد. جزری در نوزده سالگی به قاهره رفت و در سیزده قسم قرائت، مهارتی به دست آورد. از ابوالفدا و ضیاءالدین و شیخ‌السلام بلقینی اجازه‌ی فتوی گرفت. او در دوره‌ی تیموری به سمرقند دعوت شد و تا زمان امیرتیمور در ماوراءالنهر ماند و بعد از مرگ وی به دارالسلطنه هرات شتافت و در آخر عمر به شیراز رفت و متصدی قضاوت شیراز شد و همان جا درگذشت. برخی از آثار وی: «المقدمه الجزریه»، در تجوید؛ «التمهید فی علم التجوید»؛ «النشر فی القرآت العشر»؛ «غایه النهایه فی طبقات القراء»؛ «اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب»؛ «الهدایه فی علم الروایه»؛ «المصعد الاحمد فی ختم مسند الامام احمد»، در حدیث؛ «التاریخ»؛ «عقداللألی فی الاحادیث المسلسلهٔ العوالی».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۷۵ -۲۷۴ /۷)، ایضاح المکنون (۷۲۳، ۵۴۴، ۴۸۱، ۴۴۷، ۲۲۷، ۱۱۰ /۲ ،۵۳۹، ۳۱۵، ۱۶۸، ۱۵۱، ۸۱، ۲۶، ۸ /۱)، حبیب السیر (۵۴۸/۳)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۴۷۶ -۴۷۵ /۳)، دایرهٔالمعارف الاسلامیه (۱۲۰ -۱۱۸ /۱)، روضات الجنات (۱۰۷ -۱۰۶ /۸)، ریحانه (۴۱۰ -۴۰۸ /۱)، کشف الظنون (۲۰۴۲، ۲۰۲۸، ۱۹۵۲، ۱۸۵۹، ۱۸۰۳، ۱۷۹۹، ۱۶۹۹، ۱۴۹۷، ۱۳۲۳، ۱۱۵۰، ۱۱۳۲، ۱۱۱۸، ۱۱۰۵، ۷۴۳، ۶۶۹، ۶۲۱، ۵۲۰، ۴۸۴، ۴۲۱، ۳۸۹، ۲۹۵، ۲۹۰، ۲۷۷، ۲۱۱، ۲۰۰، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۲۸، ۱۱۴، ۵۳)، الکنی و الالقاب (۱۴۶/۲)، لغت‌نامه (ذیل/ جزری)، معجم الموفین (۲۹۲ -۲۹۱ /۱۱)، هدیه الاحباب (۱۱۹)، هدیه العارفین (۱۸۸ -۱۸۷ /۲).

جعفر زاده، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سردار سپاه اسلام فرمانده تیپ الغدیر (یزد) برادر ابراهیم جعفر زاده، در سال ۱۳۳۹ در شهر شهید پرور اصفهان به دنیا آمد. او از همان دوران دبیرستان، پی به ماهیت رژیم منفور پهلوی برد و مبارزه خود را با آن آغاز کرد. چنانچه در این رابطه، چندبار دستگیر شد و مورد آزار و اذیت عمال رژیم شاه قرار گرفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به عضویت سپاه پاسداران در آمد و با آغاز جنگ تحمیلی، در صحنه‌های نبرد اسلام و کفر، درعملیات‌های مختلفی، از جمله ثامن الائمه (علیه السلام) طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، والفجر مقدماتی یک، دو، چهار و شش خیبر و بدر شرکت کرد به ترتیب فرمانده اولین گردان زرهی سپاه اصفهان، فرماندهی یکی از قسمت‌های لشکر مقدس امام حسین (علیه السلام) مسؤولیت نیروی زرهی قرارگاه نصر، فرماندهی تیپ ۲۱ رمضان، مسؤولیت طرح و برنامه لشکر زرهی سپاه فرماندهی تیپ زرهی ۲۸ صفر را به عهده داشت و یکی از مسؤولان واحد طرح و برنامه عملیات قرارگاه خاتم الانبیا (علیه السلام) به شمار می‌آمد آخرین مسؤولیت ایشان، فرماندهی تیپ الغدیر بود، که پس از گذراندن عمری پر از تلاش و کوشش در راه حق، در ۱۳۶۳/۱۲/۲۲ در عملیات بدر در منطقه استرتژیک

الصخره در خاك عراق، با اصابت ترکش توپ بعثی به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

جعفر زاده، امامقلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرماندار شهرستان «شهرکرد» خاطرات

عبدالله تراکمه :

آقای جعفرزاده فردی تحصیل کرده و مومن بود. هنگامی که بچه بودیم در صحرا ودر کوهها با هم درکارهای کشاورزی مثل درو وباکارهای دیگر با هم کارمی کردیم.با وجود مشکلات ونبود وسیله مقداری آب برای رفع تشنگی باخود می آوردیم. ایشان باآبی که آورده بود وضو می‌گرفت ونگران این نبود که درآن گرمای طاقت فرسا وکارسخت درتابستان تشنگی بکشد. آقای جعفرزاده فشار می‌آوردند برای اینکه صرفه‌جوئی در مصرف آب شود وایشان بتواندوضوبگیرد ونماز بخواند. کاسه را از آب پر می‌کرد و می‌گفت: من این آب را نمی‌خورم، می‌خواهم با آن وضو بگیرم و نماز بخوانم. اواز دوران کودکی فردی مقید بود . پس از آنکه مدرك سیکل را در سامان گرفت توانست در اصفهان مدرک دیپلم را بگیرد.

به خاطر اینکه با هم فامیل بودیم همیشه همدیگر را می‌دیدیم و در جریان انقلاب خیلی بیشتر با هم ارتباط داشتیم. تقریباً سال ۵۲ ازدواج کردم غیر از اینکه با خودشان فامیل بودیم، با همسرم نیز نسبتی داشتند (پسرخاله مادرم بودند) اکثر مواقع با هم بودیم.

بعد از سالهای ۵۲ که دیگر ایشان به ذوب‌آهن رفتند و ازدواج کردند. با بچه‌های آن موقع که مقلد حضرت امام(ره) بودند و گروههای مختلفی در اصفهان فعالیت می‌کردند و دعاهایشان همیشه امام بود. از جمله آقای دکتر صلواتی و چند تن از نمایندگان مجلس مثل شهید رحمان استکی که از دوستان نزدیك بودند و در آموزش و پرورش نفوذ زیادی داشتند، چون کارهای ویژه‌ای را می‌خواستند انجام دهند. مجموعاً کارش به خاطر خدا و انقلاب بود و پایگاه‌های فعالیتشان هم فولاد شهر اصفهان بود تا این اواخر هم در سال ۶۰ بیشتر با امام جمعه زرین شهر– آقای میرزایی بود که با ایشان ارتباط زیادی داشتند. با بچه‌هایی که در استانداری شهرکرد کار می‌کردند و با ایشان گروه‌های مذهبی را تشکیل داده بودند و فعالیت می‌کردند ،نیزارتباط داشت. هنوزمبارزات علنی بارژیم طاغوت شروع نشده بود،سالهای اوائل دهه پنجاه؛ ایشان خیلی مُصّر بر ایجاد انقلاب بود. شاید این حرف در آن زمان سنگین بود. شاید نمی‌توانستیم بپذیریم که مثلاً ظرف چند سال آینده به قول آقای جعفرزاده انقلاب می‌شود !! ایشان به صراحت می گفتند : طولی نمی‌کشد که امام می‌آیند و انقلاب اسلامی می‌شود. شاید برای من این حرف سنگین بود. اگر چه نظام شاهنشاهی یک نظام پوشالی بود. ولی با این همه ما فکرمی کردیم ساواك و گارد شاهنشاهی باآن همه اختناق ورعب و وحشت ،مگر می گذارند این اتفاق بیفتد. ولی یادم هست زمانی که فدائیان اسلام به رهبری روحانی مبارز ،نواب صفوی ،نخست وزیر خود فروخته شاه؛ منصور را ترور کردند، ایشان جشن گرفتند. زمانی که عنبر سادات از مصر به اسرائیل رفت ،ایشا ن خانه ما بودند من احساس شادی و شعف کردم که سادات چه شهامتی دارد که به اسرائیل رفته. ایشان گریه کردند!! گفتم: چرا گریه می‌کنید ؟ گفت: شما نمی‌دانید. اطلاعات مذهبی ندارید. این همه من با شما حرف می‌زنم شما هنوز نمی‌فهمید که سادات نباید به اسرائیل برود. سادات باید مهرهٔ مذهبی باشد. نباید با صهیونیست‌ها ارتباط برقرار کند.(زمانی که سادات بعد از ۳۰ سال از اورشلیم دیدن کردند)شهید جعفرزاده اطلاعات مذهبی خوبی داشت. تا اینکه انقلاب شد و ما به فولاد شهر رفتیم و یک شب آقای جعفرزاده گفتند : قرار است

من به فرمانداری بیایم. من به خاطر اینکه در شهرکرد کار می‌کردم و شناخت داشتم؛ گفتم: در شهرکرد گروه‌های سیاسی فعال هستند، آمدن شما به آنجا صحیح نیست!! کمی ناراحت شد. فکر کرد که من می‌گویم او ریاست طلب است ومی‌خواهد فرماندار شود. اسرار کردم که منظورم این نیست. منظورم این است که آقائی مثل شما اگر شناخته شود به آن حدی که در شکل گیری نظام جمهوری اسلامی نقش داشتید، نمی‌تواند با توجه به جو حاکم در این شهر کار کند. قبل از آن اومسئولیت حفاظت کارخانه ذوب‌آهن اصفهان را داشت. به هر حال این مسئولیت را پذیرفت ؛ یک هفته قبل از رفتن به جبهه که با آقای تقوی و آقای استکی و گروهی بودند که برای بازدید به جبهه رفته بودند.

آقای جعفرزاده قبل آنکه عازم جبهه شود، زنگ زد اداره و خداحافظی کرد. چند روز طول نکشید که خبر شهادتش را آوردند و ماخیلی متأثر شدیم. به هر جهت تمام استان بخاطر شهادت آقای استکی و آقای جعفرزاده متأثر بودند. یادم هست زمانی که برای تحویل گرفتن جسد رفته بودیم، شب را در خانه آقای صفاری یکی از بچه‌های خوب آن روز بودند که مسئولیت مدیریت بازرگانی را داشتند، ماندیم. صبح که به فرودگاه رفتیم و جسدها را آوردیم. من که دوستش بودم جسد جعفرزاده و استکی را با اینکه منافقان کوردل بدنشان را سوراخ سوراخ کرده بودند به کمک برادران غسل دادیم. تمامی جمعیت استان برای تشییع جنازه دو برادر عزیز حضور داشتند. شهید استکی را به خاک سپردند. و شهید جعفرزاده را به سامان آوردیم و به خاک سپردیم . خدایش قرین رحمت کند. من یادم هست که شهید بزگوار امامقلی جعفرزاده وقتی که درسمت فرماندار شهرکرد بودند با آقای مهندس محسن نیلی احمدآبادی که معاون سیاسی در همین استان بودند ؛رهسپار جنگ شدند . در واقع آقای میری آن را تعریف می‌کرد. می گفت : وقتی من می‌خواستم عازم جبهه شوم آقای جعفرزاده هم می‌گفتند که من هم همراه شما می‌آیم. من گفتم که شهرکرد کسی نیست من که معاون سیاسی هستم می‌روم. شهرکرد هم که بزرگترین شهرستان هست کسی نیست بالاخره کسی به عنوان مسئول باید بماند.اما او اصرار داشت که بیاید. بالاخره اصرارهای ایشان کارساز شدوقرارشدایشان نیز به جبهه بروند. باپسرش حسین تماس گرفت واز او خواست به محل کار ش بیاید.وقتی پسرش آمد او اسلحه ی کمری را که همراهش بود، به پسرش داد و گفت : من می‌روم و برگشتنی در کار نیست !! من شهید می‌شوم. حسین گفت: این چه حرفی می‌زنید؟!گفت: به من الهام شده که شهید می‌شوم !بعد از اینکه از جبهه به مشهد رفتیم ایشان با شهید استکی توسط منافقین ترورشدند وبه شهادت رسیدند.

قدرت الله تراکمه:

شهید امامقلی جعفرزاده فرماندار شهید شهرکرد ، روزی که برای فرزند امام حاج آقا مصطفی در مسجد سید اصفهان مراسم چهلم گرفته بودند، با اتفاق دوستش مرحوم آقای فولادی همراه خانواده‌ها در محل مسجد سید اصفهان در مراسم شرکت می‌کنند. مأموران ساواک که از قبل در کمین بودند و افراد را شناسایی کرده بودند شهید را بهمراه چند نفر دیگر دستگیر کرده و به حفاظت و اطلاعات اداره ساواک می‌برند و زندانی می‌کنند. ایشان هرچه مدرک پیش خودشان بود می‌جوند و می‌خورند تا مدرکی دست آنها نیفتد. ساعت مچی خود را که ساعت شرعی بود و تغییر نداده بودند، عوض می‌کنند. وقتی مأموران او را از سلول به محل محاکمه می‌برند ، مدرکی از ایشان نمی‌توانند بگیرند . ایشان همه چیز را از بین برده بود، آزاد می‌کنند و تا مدتها خانه و مکالمات تلفنی ایشان تحت نظر بود. عبدالله تراکمه:

روزی یکی از منافقین که جعفرزاده و استکی را ترور کرده بود به پسرآقای جعفرزاده : حسین که سن کمی داشت، گفت: پسرم بیا ببوسمت. حسین از روی احساسات به طرف منافقین آب دهان انداخت.منافق گفت: پسرم تو از من ناراحت نباش !!من پدرت و آقای استکی را به این دلیل کشتم که پدرت و آقای استکی در تحکیم مبانی جمهوری اسلامی ایران نقش بسیار مهمی داشتند. او با حسین خیلی مؤدبانه برخورد می‌کرد.

فضل‌اللهی:

سابقهٔ آشنایی ما با شهید جعفرزاده بر می‌گردد به زمان انتخاب ایشان به عنوان فرماندار شهرکرد . به لحاظ اینکه من آن زمان بخشدار شهرستان کیار بودم و این شهرستان یکی از بخشهای تابعه شهرستان شهرکرد بود .یعنی حدود سال ۶۱-۶۰ شهرستان شهرکرد شامل دو بخشدار بود و یکی بخشداری مرکزی و دیگری بخشداری کیار که خوب افتخار آشنایی ما از آن زمان و به لحاظ این ارتباط کاری بود.

شهید جعفرزاده از همان روز اول که وارد کار اداری و فرمانداری شد روش و منش خاص خویش را به اجرا گذاشت. با هر کس با هر سن و هر طایفه‌ای به اصطلاح اتمام حجت می‌کرد. من یادم هست که یک روز بعدازظهر و قتی از شلمزار به شهرکیان آمدم، به جهت کاری که در فرمانداری برایم پیش آمده بود، به آنجا رفتم . با اینکه وقت اداری تمام شده بود، دیدم که جلسه‌ای در فرمانداری دایر شده است. از بچه‌هایی که دم در ایستاده بودند، پرسیدم: جلسه در رابطه با چیست؟ گفتند: آقای جعفرزاده، فرماندار، قصاب‌های شهر را جمع کرده و برای آنها صحبت می‌کند . برنامه‌ای اساسی برای اکثر صنوف داشت. من به لحاظ اینکه ببینم بحث در مورد چه چیزی است و در جریان کار قرار بگیرم در زدم و وارد شدم . در گوشه‌ای نشستم. ایشان مشغول صحبت بود و صحبتهای خودش را با لحنی زیبا ادامه می‌داد .او توصیه‌های خوبی به قصاب‌ها می‌کرد و به آنها هشدار می‌داد که فرق بین غنی و فقیر نگذارید، گوشت خوب را به پولدارها و گوشت بد را به فقرا ندهید. چون همهٔ ما در مقابل مردم مسئولیم و غنی و فقیر نباید در نظر ما فرق داشته باشند . هر کسی مشتری شما بود و در مقابل گوشت پول به شما داد باید سعی کنید که اولاً همه را به یک چشم و با یک دید ببینید و نهایتاً جنس خوب به مشتری بدهید . بعد به این شکل استدلال می‌کرد که فکر نکنید که اگر جعفرزاده فرماندار یا مأمور فرمانداری در مغازهٔ شما نیست ؛کس دیگری به عنوان ناظر نیست .عین کلام ایشان را شاید بتوانم بگویم. اوگفت: ما ناظری مثل خدا، ائمه و شهدا داریم .ملائکه موکلی که، هر شخص دو ملائکه موکلشان است و کارهایشان راکه انجام می‌دهند ،اینها شاهد هستند. فکر نکنید که اگر بازرس نیست اگر کسی نیست که کار شما را درآن لحظه مورد بازرسی قرار دهد؛ شما آزاد هستید. وقتی چاقوی قصابی را بدست می‌گیرید و می‌خواهید برای کسی گوشتی وزن کنید و به آن تحویل دهید، از همان لحظهٔ اول قصد قربت کنید و به نیت اینکه خدمت به خدا و خلق خدا می کنید؛ وارد شوید. او بحث‌های مفصلی کرد و حدود یک ساعت، یک ساعت و نیم که این جلسه طول کشید در جهت راهنمایی این صنف صحبت کرد. و از سؤال و جواب، قیامت و خدا، پیر و پیغمبر و مسائل اعتقادی که فکر می‌کنم تا آن زمان آنها در رابطه با این مسائل چیزی نشنیده بودند، برایشان گفت .این نشان می‌داد که تا چه حد شهید به اوضاع شهر آشناست و از طرفی تا چه حد دوست دارد که عدالت در همه جا برقرار شود و حتی قصاب‌های شهر هم عادلانه برخورد کنند و همهٔ مشتریان خود را به یک چشم ببینند.

قاسم بهرامی:

او از سجایای اخلاقی، تواضع واخلاق حسنه زیادی برخوردار بود. من یادم نمی‌رود که ایشان به سمت فرمانداری منصوب شده بود و در یک کوچه‌ای پایین‌تر از کوچهٔ ما منزل مسکونی را می‌ساختند روز جمعه‌ای با یکی از کارگرهای ایشان کار داشتیم و به محل کار آنها رفته بودم .دیدم ایشان درساخت خانه کار می‌کنند و سنگ می‌آوردند و کمک می‌کنند. این یک الگوی بسیار مناسبی می‌تواند باشد. یک الگویی که یادآور یک بازخوانی و بازنگری به زندگی شهید رجائی بود. در آن زمان هم که ما کوچکتر بودیم و به یاد نداریم و چیزهایی می‌شنیدیم در زمان طاغوت نیز نجف آباد تنها شهری بود که درآن نماز جمعه برپامی شد. ایشان

با یک وانت قدیمی (پیکان) که با آن مواد غذایی را حمل می کردند، صبح روز پنج‌شنبه حرکت می کرد تا به نماز جمعه این شهر برسد .با آن مشکلاتی که داشت. با وجود آنکه تنها فرزند خانواده بود و پدرش را در اوان کودکی از دست داده بود و مادرش به قول او هزینه زندگی شان را با نگهداری مرغ و قالیبافی و هزاران زحمت مختلف تامین می کرد.

این بزرگواریکی از مبارزینی است که عنوان می کنند در زمان طاغوت فعالیت‌های سیاسی وزیرزمینی زیادی انجام می‌داد. همان موقع با آقائی به نام مداح که بعد از انقلاب شد مدیر عامل فولادشهر فعالیت می کردند.

یادم هست موقعی که آمده بودند در سامان دستگیرش کنند. کتابهای حضرت امام (ره)را تبلیغ می کردند. وبه خاطرآن تحت تعقیب مقامات امنیتی بودند.

برخورد و معاشرت شهید بزرگوار با دوستان خیلی با تواضع و ایثارگرانه بود.اینکه دیگران را به خودش ترجیح می‌داد و شدیداً با منیت و انحصار مخالف بود. وقتی شهدای سامان را تشییع می‌کردند، ایشان با پای پیاده در مراسم شهدا با وجود داشتن سمت فرمانداری شرکت می کردند. همیشه با مردم همراه و غمخوار بودند. خود را تافته جدا بافته نمی‌دیدند. مسئولیتها یشان ایشان را به خودشان وانگذاشت. خود را برتر از دیگران ندانستند. روح ایثار، روح تواضع، روح تعاون در ایشان متبلور بود.

از وصایای این شهید این بود که این منیت‌ها را بشکنیم، از این منیت‌ها خارج شویم. عین جمله‌اش نیست ولی بحث بود که اگر می‌خواهید آن سوی افقها را ببینید، پرده‌ها را بردارید. این منیت‌ها بازدارنده‌اند. اینها عامل بزرگی در بین مردم نخواهد بود. ممکن است این چهار روز جبران کند ولی ممکن است با یک موج از بین برود . آن واقعیتها پندار می‌شوند.

در مورد مسائل مذهبی همین قدر که در زمان خفقان با آن وضع مالي و با آن بگیر و ببندها و تدابیر شدید امنیتی، ایشان در زمان طاغوت برد نداشت. در این قضایا از لحاظ سیاسی بسیار بالا- بودند. با بچه‌های آن روز سپاه، بسیجی‌ها در دل گرمیشان و در جذبشان، بچه‌ها را هدایت می کردند. هر جا همه به هر بهانه‌ای از هر فرصتی استفاده می کردند. برای اینکه بچه‌ها را روشنگری بدهد. یادم هست آقای آخوندوند روحانی بسیار بزرگی بود. همین آقای محمد تقی رهبر که امام جمعه اصفهان است و آقای جوادی که امام جمعه فولادشهر بودند و به رحمت خدا پیوستند، ایشان از دوستان ایشان بودند. در دوران خفقان که صحبت کردن،نامبردن از شعائر مذهبی جرم حساب می‌شد وپیگرد قانونی داشت؛ ایشان هیچوقت از از نمازش و دینداری دست برنمیداشت به معنی واقعی یک انسان خود ساخته بود.

عبدالله تراکمه:

تمام دغدغه ایشان امورات مذهبی و قرائت قرآن بود. بیشتر هم معتقد به بچه‌هائی بود که قرآن را می‌خواندند و تفسیر می کردند و به تفسیرش عمل می‌کردند، نه اینکه قرآن را به همین صورت بخوانند. در فولادشهر جلسه‌ای بود همه نشسته بودند و آنها به ترتیب قرآن می‌خواندند. یک نفر با صوت خیلی قشنگ قرآن را قرائت می کرد. من به او گفتم: آقای جعفرزاده: ایشان چقدر زیبا قرآن می‌خوانند. گفت: خدا بکشدش این خوب قرآن می‌خواند ولی به قرآن خوب عمل نمی کند.

به هر حال زندگی ایشان همه در جهت اسلام و خدا و قرآن بود.

فکر نمی‌کنم نمازشان قضا شده، تا آن جا که من او را می‌شناختم یک ضرورتی پیش بیاید یا اینکه اتفاقی بیفتد یا اینکه حالت فراموشی به او دست دهد که نمازش قضا شود، در این صورت او را به خوبی می شناختم محال بود.

برای انقلاب هم زحمات زیادی را تحمل کرد. تهمتهای زیادی به او زدند به هر حال او دست از انقلاب نکشید. ایشان جلسات زیادی تشکیل می‌داد. حتی در خیابان‌ها بر علیه گروهکها سخنرانی می کرد. یکی از جملاتش در سال ۵۸ این بود: (مردم و لایت فقیه یک واقعیت است. بپذیرید این واقعیت را) خب آن روز اکثر مردم نمی دانستند ولایت فقیه چیست. حالا بیائیم ادعا کنیم آن روز می‌دانستند یا نه، اگر امروز بگوئیم می‌دانستند درست نگفته‌ایم. چون مردم آن روز به مسائل اسلامی آگاهی نداشتند.

آن زمان بیشتر سیاسیون، مذهبی بودند. که حکومت اسلامی را بر مبنای ولایت فقیه می‌دانستند.ا و آن روز فریاد می‌زد « ولایت فقیه»

گروه‌های مخالف این ایده هم گروه‌هایی بودند که کم و بیش اطلاع دارید، بخصوص منافقین در چهره‌های مختلف ازجمله چریکهای فدائی خلق بودند. به هر حال گروه‌هائی بودند که آن روز خیانت‌ها کردند و قدر این انقلاب را ندانستند . واقعاً اگر اینها قدر امام(ره) را می‌دانستند. یک جوری به کنار می‌آمدند و به مملکت خدمت می‌کردند. نباید این طور بدبخت می‌شدند و یک عده را بیچاره می‌کردند. ترورهائی که انجام دادند و استاد مطهری و مفتح و امثال اینها را به شهادت رساندند.

آقای جعفرزاده از همان روزهای اول اینها را منافق می‌دانستند. عین جملهٔ امام می‌فرمایند :« منافقین بدتر از کفارند» قرآن و نماز خواندنشان همه حالتهای مارکسیسمهای اسلامی را داشت.

خلاصه ایشان به شهادت رسیدند و بچه‌های خوبی از ایشان به جای مانده.

مادرش بسیار زن مهربان و با تقوی، که از همان اوایل با بیچارگی آقای جعفرزاده را بزرگ کرد. یادم هست مادرش نذری داشت که موهای جعفرزاده را قیچی کرد و به مشهد برد. اواخر هم همراه مادرش به مشهد رفتند. علاقهٔ خاصی به امام رضا (ع)داشتند. شاید این فطرت درونی این بندهٔ خدا بود که ایشان را بعنوان زائر حرم امام رضا(ع) به آنجا کشاند و در آنجا به شهادت رسید.

آقای جعفرزاده با روحانیت ارتباط زیادی داشتند و آنها به منزل ما هم رفت و آمد داشتند. آقای جوادی که امام جمعهٔ فولادشهر بودو آقای گنجی که بعدها رئیس بنیاد شهید شهرکرد شدند.

آقای جوادی مفسر قرآن کریم بود که برای امامت جمعهٔ فودلاشهر انتخاب شد ودر یک سانحهٔ تصادف روبروی بیمارستان فولاشهر به لقاءا... پیوست. پدرخانم آقای جوادی که شیخ حسین بود ودر حسین‌آباد اصفهان سکونت داشت، امام جمعهٔ فولادشهر بود. پایگاه ومرکز فعالیت سیاسی‌شان در سامان بود، دوستان و رفقای زیادی در آنجا داشت. من از منافقان چیزهایی شنیده بودم به هر تقدیر هیچ کس نمی‌توانست استکی را بشناسد ولی وقتی بدن مطهر استکی را شستم و غسل دادم خیلی ناراحت شدم. بدن جعفرزاده نیز سوراخ سوراخ شده بود و غیر از آنها خیلی دیگر از شهدا که به سامان می‌آوردند آنچه که از دستم برمی‌آمدبرایشان انجام می دادم. رزمنده نبودم ولی بعنوان شهروند انجام می‌دادم. برادر خانمم دانشجو بودند او نیز به جبهه رفته بود. زمانی که به جبهه رفت مفقودالاثر شد. من با زنی زندگی کردم که ۱۴ سال چشمش به در بود هر وقت در می‌زدند زود بلند می‌شد و دم در می‌رفت . می‌گفتم دنبال چیزی می‌گردی؟و بعد از ۱۴ سال استخوانهایش را آوردند. جعفرزاده اینها را آنقدر دوست داشت که حد نداشت. اینها از شاگردان جعفرزاده بودند. زمانی به من گفتند که از آبادان کتاب مذهبی بیاور و بین مردم توزیع کن. قبل از انقلاب یک سری کتابهایی آورند که الان در مسجد جامع و مسجد حسینه خدابنده سامان هست ، فهرست آن را نیز دارم.کتابها بیشتر از عبدالرضا حجازی، محمدتقی جعفری و مبارزین دیگر بود.

آن روز به راننده اتوبوس دو برابر کرایه می‌دادیم تا اینکه چهار جعبه کتاب را از آبادان به سامان بیاورد. قبول نمی‌کرد. شهیدجعفرزاده می‌گفتند: کتابها را بیاورید و در بین مردم پخش کنید. شاگردانش نیز این کار را انجام می‌دادند. سیامک کریمی از جملهٔ آنها بود که شهید شد. خیلی از شاگردان جعفرزاده شهید شدند. محمدرضا باباخانی که الان در آموزش و پرورش هستند او نیز در انقلاب خیلی اذیت شدند.

باباخانی از شاگردان شهید جعفرزاده بودند. زمانی که ایشان مدرک دیپلم را گرفتند. انقلاب شد و او همراه جعفرزاده بود و کارهای حفاظتی را انجام می‌دادند. و همیشه توی جاده‌ها بودند و او شش ماهی را از طرف ذوب آهن مأموریت داشت تا به عنوان یک تکنسین مأمور به خدمت به شوروی برود. صحبت خاصی نمی‌کرد که آنجا کارهای مذهبی انجام می‌دادیم ، چیزی در این مورد از او نشنیده یا بپرسیدم تا حداقل جوابی بدهد.

بعد از اینکه در اصـفهان در منزل پدرخانمم ساکن شد. من بیشتر با ارتباط داشتم ومی دیدم که با دوستان نزدیکش ؛ آقای پرورش، دکتر صلواتی، آقای نیلی، مهندس حسن‌زاده که به شـهادت رسید؛فعالیتهای ضد رژیم شاه انجام می دادند. اینها گروهی بودند که کارهای مـذهبی انجام می‌دادند،آن هم در زمانی که صحبت ازمذهب ودین جرم بود.یادم هست هروقت سـراغش را ازمادرش می گرفتم اظهار بی اطلاعی می کرد ومی گفت:اوبا این کارهایی که می کند سرش رابا باد می دهد.انگار برای مادرش قطعی شده بود که اوشهید خواهد شد!

جعفرزاده، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابراهیم جعفر زاده : فرمانده تیپ ۱۸ الغدیر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۹ در خانواده ای مذهبی دراصـفهان دیده به جهان گشود . دوران کودکی را با آشـنایی آداب و احکام اسـلامی پشت سـر گـذاشت. در شـش سالگی برای تحصـیل قدم به دبسـتان نهاد و با اسـتعداد خوبی که داشت تمام مراحل تحصـیل خود را با موفقیت پشت سر گذاشت .

در سن نوجوانی بود که وارد مبـارزه بـا حکومت پهلوی شـد, بـا زمینه ای که از خانواده متـدین خود داشت دست از تلاش و مبارزه علیه ظلم و ستم پهلوی نکشید تا شاهد فرار خفتبار دیکتاتورشد و همراه با مردم ایران پیروزی انقلاب اسلامی را جشن گرفت.

در قبـل وبعـد از پیروزی انقلاـب اسـلامی در فعـالیت های مختلف حضور داشت و در ایجاد نهادهای انقلاب در شـهر خود نقش به سزایی ایفاء نمود.

پس از پیروزی انقلاب و شـروع جنگ تحمیلی به عضویت سپاه درآمد . در سال ۱۳۶۰ در دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان مسئولیت تحقیقات را به عهده گرفت و پس از مدتی به کردستان رفت تا در برابر دشمنان

درعملیات فرمانده کل قوا، ثامن الائمه، طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، والفجر مقدماتی و والفجر (۶،۴،۲،۱) خیبر و بدر شـرکت نمود .ا سـمت های فرماندهی اولین گردان زرهی سپاه اصفهان، فرماندهی یکی از قسمت های لشکر امام حسین (ع)، مسئولیت نیروی زرهی قرارگاه نصر، فرماندهی تیپ ۲۱ رمضان، مسـئولیت زرهی سپاه، فرماندهی تیپ ۲۸ صفر، و یکی از مسئولین واحـد طرح و برنامه عملیات قرار گاه خاتم الانبیاء و آخرین مسـئولیت ایشان فرمانـدهی تیپ ۱۸ الغدیر ؛کارنامه زرین او را تشـکیل می دهد.

او در عملیـات بـدر در حـالی که آر.پی.جی ۷به دست گرفته و در مقابـل نیروهـای بعثی می جنگیـد بر اثر اصـابت ترکش توپ به شهادت رسید.

اودر بخشی از وصیت نامه اش می نویسد:

امیدوارم شـهادت ما مقارن با رضای حق و نصـر اسـلام و شـکست کفر باشد. در صورت توفیق شـهادت و نیل به فیض الهی از شـما تقاضا دارم وحدت بین خودتان را حفظ کنید. منابع زندگینامه :پرونده شـهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

جعفرنیا، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد جعفرنیا : فرمانده تیپ یکم لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در اول فروردین سال ۱۳۳۷، در شهرستان قم دیده به جهان گشود و تحصیلات خود را تا سال اول راهنمایی در همین شهرادامه داد. پس از آن به پیشه پدرش بنایی روی آورد و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی ، در اکثر راهپیمایی های شهرستان های اراک و قم ، فعالانه حضور یافت.

به محض شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ عازم جبهه شد و جنگ های نامنظم، یکی از نیروهای تحت امر دکتر مصطفی چمران گردید؛ لیکن پس از شهادت چمران، به تیپ ۲۵ کربلا پیوست و تا مرحله فرماندهی گردان پیش رفت ، پس از آن به لشکر ۵ نصر خراسان رفت وتا سمت فرمانده تیپ ، ارتقا درجه یافت.

او در عملیات طریق القدس ، فتح المبین ، بیت المقدس ، رمضان ، محرم ، والفجر مقدماتی و والفجر ۳ شرکت داشت و پس از چندین بار مجروحیت شدید ، سرانجام به تاریخ دوازدهم مرداد ۱۳۶۲ به درجه رفیع شهادت نایل گشت.

شهید محمد جعفرنیا در وصیت نامه اش از مردم خواسته است که عظمت امام خمینی (ره) را درک کرده و مطیع امرش باشند. منابع زندگینامه :شیدایی ،نوشته ی مریم صباغ زاده ایرانی،نشر ستاره،قم-۱۳۷۹

جعفری صمیمی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد جعفری صمیمی در سال ۱۳۳۱ در مشهد بدنیا آمد.وی پس از اخذ دیپلم از دبیرستان بامداد مشهد ،وارد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۵۰ فارغ التحصیل شد. ایشان برای تکمیل معلومات دانشگاهی به امریکا سفر کرد و در دانشگاه واشنگتن به تحصیل پرداخت و موفق به اخذ دکتری رشته اقتصاد در سال ۱۳۶۲ شد. نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه مازندران می باشد.گروه : علوم انسانیرشته : اقتصادگرایش : اقتصاد ونظریوالدین و انساب : حاج غلامرضا جعفری پدر احمد ، در سال ۱۳۶۵ دارفانی را وداع گفت ".وی در طول ۶۴ سال عمر خود فردی پرتلاش و زحمت کش و شغل اصلی او رانندگی بود. مادر اینجانب خانم معصومه سفیدک تهرانی متولد ۱۳۰۸ و درقید حیات می باشد. .من نیز دو برادر بنامهای عباس و محمدرضا و یک خواهر نیز دارم .برادر بزرگترم کارمندبازنشسته دیوان محاسبات خراسان و کوچکتر نیز دارای شغل آزاد می باشد".خاطرات کودکی" : یکی از بهترین خاطرات اینجانب مربوط به دوره کودکی است.اینجانب در کلاس اول ابتدایی دبستان دولتی شاگرد اول نشدم آما به توصیه پسرخاله ام که یکی از روحانیون معروف بود با موافقت مرحوم پدرم به دبستان مذهبی نقویه منتقل شده و به دلیل اینکه مدرک دبستان دولتی مورد قبول آنها نبود مجددا به کلاس اول رفتم که برایم سخت بود زیرا دانش آموزان ضعیف تر از من در دبستان دولتی به کلاس دوم رفته بودند و من که شاگرد اول آنها بودم در دبستان نقویه مجدد کلاس اول را شروع کردم.از انجایی که سطح ای مدرسه پائین بود در سال چهارم ابتدایی دبستان نقویه را ترک گفته و با کمک مادرم به دور از چشم پدر به اداره فرهنگ رفته و نحوه ورود به دبیرستان را جویا شدیم.من کلاسهای چهارم و پنجم را نخوانده بودم ولی در امتحان کلاس ششم شرکت کرده و قبول شدم که این مهمترین موفقیت من در طول تحصیل تلقی می شود"تحصیلات رسمی و

حرفه ای : مدارک تحصیلی : - تحصیلات ابتدایی در مدرسه نقویه (یک مدرسه دینی بود) - تحصیلات متوسط ه در دبیرستان بامداد مشهد در رشته ریاضی بسال ۱۳۵۰ با مدل ۱۹/۵ - کارشناسی اقتصاد – دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران , ۱۳۵۴ با معدل ۱۹/۵ از ۲۰ (فارغ‌التحصیل رتبه اول). - کارشناسی ارشد علوم اقتصادی , دانشگاه امریکایی واشنگتن , ۱۳۵۷ با معدل ۳/۹۴ از ۴ (فارغ‌التحصیل رتبه اول). - دکتری علوم اقتصادی , , دانشگاه امریکایی واشنگتن , ۱۳۶۲ با معدل ۳/۸۶ از ۴ (فارغ‌التحصیل رتبه اول). فرصت‌های علمی مطالعاتی خارج از کشور : ۱- کشور انگلستان – دانشگاه ردینگ ۱۳۷۲-۱۳۷۳ . ۲- کشور استرالیا– دانشگاه نیوکاسل ۱۳۷۹ . خاطرات و وقایع تحصیل" : مهمترین خاطره من کسب رتبه اول در هر سه مقطع کارشناسی ،کارشناسی ارشد و دکتری بوده است.این موضوع مخصوصا در دوره کارشناسی ارشد و دکتری که در امریکا اتفاق افتاد بسیار جالب و پرخاطره بود. همچنین یکی از داوران رساله دکتری من پروفسور پل ساموئلسون برنده جایزه نوبل اقتصاد و یکی از معروفترین اقتصاددانهای جهان بود که این موضوع یکی از خاطرات شیرین دوره دکتری اینجانب بوده است".فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر جعفری صمیمی در حین تحصیل به عنوان کمک استاد و سپس به عنوان عضو هیئت علمی در دانشگاه واشنگتن تدریس می کرد.استادان و مربیان : استاد دکتر تمدن جهرمی ،استاد مهندس علی مدنی از اساتید دانشگاه تهران،از مربیان و اساتید احمد جعفری صمیمی بوده اند.هم دوره ای ها و همکاران : دکتر علی آهنی (معاون وزارت امور خارجه) از همدوره ایهای دکتر احمد جعفری صمیمی می باشند.همسر و فرزندان : احمد جعفری صمیمی در سال ۱۳۶۳ یعنی پس از وردش به ایران با همسر خود سرکار خانم مهناز قادری ازدواج کرد.ایشان دارای مدرک کارشناسی ارشد می باشند که به صورت پاره وقت در دانشگاه مازندران و پیام نور بابل به امر تدریس مشغول می باشند.ماحصل این ازدواج دو فرزند بنام های ندا ،دانشجوی سال آخر رشته مهندسی عمران دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل و محمد حسین ،دانشجوی سال اول رشته IT دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر است.وقایع میانسالی : دکتر احمد جعفری صمیمی مهمترین وقایع میانسالی خود را ازدواجش در سال ۱۳۶۳ می داند.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مسئولیت های اجرایی: ۱- استادیار گروه اقتصاد دانشگاه مازندران ۱۳۶۲-۱۳۶۹ . ۲- دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه مازندران ۱۳۷۰-۱۳۷۳ . ۳- استاد گروه اقتصاد دانشگاه مازندران ۱۳۷۴- تاکنون. ۴- عضو جامعه بین‌الملل کاربرد آمار در اقتصاد. ۵- مدیر گروه اقتصاد نظری سالهای ۱۳۷۰-۱۳۷۳،۱۳۷۱-۱۳۷۹و ۱۳۸۱ تا کنون . ۶- رئیس دانشکده اقتصاد دانشگاه مازندران ۱۳۶۲-۱۳۶۳ . ۷- مدیر تحصیلات تکمیلی دانشگاه مازندران ۱۳۷۷-۱۳۷۹ و۱۳۸۳ - ۱۳۸۵ ۸- سردبیر مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران ۱۳۷۸- تاکنون. ۹- عضو هیات تحریریه مجله دانش و توسعه دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۸۰- تاکنون. ۱۰- عضو هیات تحریریه فصلنامه تحقیقات مالی، دانشگاه تهران-۱۳۸۱. ۱۱- عضو هیات ممیزه دانشگاه مازندران ۱۳۷۸- تاکنون. ۱۲- عضو کمیته تخصصی علوم انسانی هیات ممیزه دانشگاه مازندران ۱۳۷۸- تاکنون. ۱۳- عضو کار گروه آمایش، جمعیت و محیط زیست استان مازندران ۱۳۸۰- تاکنون. ۱۴- مشاور حقیقی، اقتصاد مدیریت و سیستم، سازمان مدیریت و برنامه ریزی اسفند ۱۳۸۰-تاکنون. ۱۵- عضو ستاد درآمد و تجهیز صنایع استان مازندران اردیبهشت ۱۳۸۱- تاکنون. ۱۶- مشاور اقتصادی استاندار مازندران- ۱۳۸۲. ۱۷- معاون پژوهشی دننشگاه مازندران- خرداد ۱۳۸۵ تا کنون فعالیتهای آموزشی : فعالیت آموزشی احمدجعفری صمیمی به ترتیب زیر است: ۱- اقتصاد کلان در مقطع کارشناسی - کارشناسی ارشد و دکتری علوم اقتصادی . ۲- اقتصاد ریاضی در مقطع کارشناسی و دکتری علوم اقتصادی. ۳- اقتصاد سنجی کاربردی در مقطع کارشناسی _ کارشناسی ارشد. ۴- اقتصاد مهندسی در مقطع کارشناسی_ کارشناسی ارشد. ۵- زبان تخصصی در مقطع کارشناسی_ کارشناسی ارشد و دکترا . ۶-اقتصاد بخش عمومی در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد. ۷- تدریس درس اقتصاد کلان و اصول علم اقتصاد در دانشگاه امریکایی واشنگتن در سالهای ۱۳۶۰-۱۳۶۲ . ۸-موضوعات انتخابی در اقتصاد – نظریه‌های پولی پیشرفته – سیاستهای پولی- اقتصاد کلان پیشرفته – زبان تخصصی. و سیراندیشه های اقتصادی در مقطع دکترا. مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : احمد جعفری صمیمی یکی از

بانیان موسسه آموزش عالی غیرانتفاعی و غیر دولتی راه داش در بابل است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر جعفری صمیمی در کنار فعالیت های آموزشی به تحقیقات و پژوهش در پیرامون رشته تخصصی خود می پردازد.جوائز و نشانها : جوایز علمی ۱- فارغ‌التحصیل رتبه اول دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران ۱۳۵۴ (معدل ۱۹/۵ از ۲۰). ۲- دریافت بورس تحصیلی برای ادامه تحصیل در دوره دکتری . ۳- جایزه بهترین دانشجوی دکتری علوم اقتصادی دانشگاه امریکایی واشنگتن در سال ۱۹۸۱ ۴- جایزه بهترین پایان نامه دکتری علوم اقتصادی دانشگاه امریکایی واشنگتن. ۵- استاد نمونه دانشگاههای کل کشور برای سال تحصیلی ۷۳-۷۴ . ۶- پژوهشگر نمونه استان مازندران در سال ۱۳۸۲ . ۷- پژوهشگر نمونه استان مازندران در سال ۱۳۸۴ ۸- پژوهشگر برگزیده کل کشور در سال ۱۳۸۵چگونگی عرضه آثار : - تعداد مقالات فارسی و لاتین : ۱۲۰مورد - تعداد طرح های پژوهشی اجرا شده :بیش از ۱۶ مورد –راهنمای پایان نامه: ۱- استاد راهنمای ۱۴۰پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم اقتصادی دانشگاه مازندران و علوم و فنون مازندران. ۲-استاد راهنمای ۷ پایان‌نامه دکتری در دانشگاه مازندران- دانشگاه تهران و دانشگاه علامه طباطبایی (رشته مدیریت مالی).و دانشگاه آزاد اسلامی. آثار : آدام اسمیت به مسکو می‌رود ویژگی اثر : ترجمه،نویسندگان والتر آدمس و جیمز بروک _انتشارات موسسه فرهنگی انتشاراتی وثقی _ چاپ اول _ ۱۳۷۵۲ ارزیابی نقش اصناف در طرح ضربتی اشتغال استان مازندران ویژگی اثر : مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی— تهران-۱۳۸۳۳ اقتصاد بخش عمومی (۱) ویژگی اثر : انتشارات ((سمت)) وزارت فرهنگ و آموزش عالی _ چاپ هفتم -۱۳۸۴۴ اقتصاد ریاضی ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه مازندران-۱۳۸۵۵ اقتصاد ریاضی ویژگی اثر : کاربرد ریاضیات در اقتصاد و بازرگانی به زبان ساده انتشارات دانشگاه مازندران_ چاپ دوم ۱۳۶۸۶ اقتصاد سنجی به زبان ساده ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه مازندران _ ۱۳۷۸۷ جهانی شدن — شاخصها و جایگاه اقتصاد ایران ویژگی اثر : مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی— تهران-۱۳۸۵۸ ریاضیات و کاربرد آن در اقتصاد, مدیریت و علوم اجتماعی ویژگی اثر : ترجمه،نویسنده ادوارد دولینگ ترجمه اینجانب با همکاری دکتر اسماعیل ابونوری _ انتشارات اردیبهشت _ چاپ اول ۱۳۷۳ . ۹ سیاستهای قیمت‌گذاری در کشور های در حال توسعه، ویژگی اثر : ترجمه،نویسنده فلیکس پاکرت _انتشارات دانشگاه مازندران _ چاپ اول ۱۳۷۱۱۰ قتصاد خرد و کلان (مجموعه مقالات) ویژگی اثر : ترجمه،ترجمه اینجانب با همکاری دکتر غلامعلی فرجادی _ انتشارات دانشگاه مازندران چاپ اول ۱۳۷۸۱۱ مبانی اقتصاد مهندسی ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه علوم و فنون مازندران _ چاپ اول ۱۳۷۶۱۲ مبانی اقتصادسنجی ویژگی اثر : انتشارات دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی تهران _ چاپ اول ۱۳۶۷۱۳ نظریه و مسائل اقتصاد کلان ویژگی اثر : ترجمه،نویسنده : اوجین آ. دیولیو _ ترجمه اینجانب انتشارات دانشگاه مازندران _ چاپ هفتم - ۱۳۸۵۱۴ نظریه و مسائل پول و بانکداری ویژگی اثر : ترجمه،نویسنده: اوجین آ . دیولیو _ ترجمه اینجانب با همکاری آقای سید فضل ریاضی انتشارات آذر چاپ اول ۱۳۷۱ ۱۵ هزار مسئله اقتصادی با پاسخ ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه مازندران_ چاپ دوم_ ۱۳۶۸۱۶ واژه‌نامه اقتصادی و برنامه‌ریزی ویژگی اثر : با همکاری دکتر غلامعلی فرجادی انتشارات دانشگاه مازندران _ چاپ سوم-

منابع زندگینامه :تکمیل پرسشنامه فرهیختگان توسط دکتر احمد جعفری صمیمی بنا به درخواست بنیاد ایرانشناسی ،زمستان ۱۳۸۷

جعفری، ابوالقاسم زید

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س ششم ق)، محدث و متکلم امامی. معروف به جعفری. پس از تکمیل مقدمات و فنون ادب نزد افاضل علمای خاندان خود، فقه

و حدیث را از حوزه‌ی درس امام شمس‌الاسلام ابومحمد حسن ابن بابویه معروف به حسکا، جدّ شیخ منتجب‌الدین، فراگرفت و به مقام علمی نائل شد. سپس به تألیف و تدریس پرداخت و کرسی فتوی را به دست گرفت و جمعی از علمای امامیه در حوزه‌ی او تربیت یافتند. از جمله آثار وی: «الدعوات عن زین‌العابدین (ع)» که این کتاب غیر از ادعیه‌ی «صحیفه‌ی سجادیه» است؛ «المغازی والسیر».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۲۹۱ /۲۱، ۲۰۲/۸)، فهرست منتجب الدین (۸۰)، معجم رجال الحدیث (۳۳۵/۷).

جعفری، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید جعفری : فرمانده گردان حضرت بقیه الله (عج)لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ ، از خانوداده ای کم درآمد و مذهبی در شهرستان میانه به دنیا آمد . مادرش شکوفه رحیمی نام داشت و پدرش - توکل - کارگر ساختمان بود که بعدها در بیمارستان امام خمینی (ره) میانه مشغول به کار شد . حمید که اولین فرزند خانواده بود ، دوره دبستان را در سال ۱۳۴۵ ، آغاز کرد و در سال ۱۳۵۰ ، با موفقیت به پایان برد . مقطع راهنمایی را در سالهای ۵۴-۱۳۵۰ در مدرسه شهید مطهری (کوروش کبیر سابق) گذراند و از نظر درسی در حد متوسط بود . در این زمان حمید اوقات فراغت خود را نزد شوهر خاله اش کارگری و بنایی می کرد . پدرش نقل می کند :

حمید وقتی از سر کار برمی گشت ، دستمزدش را به من می داد و می گفت : « این پول نزد شما باشد هر وقت پول توجیبی خواستم از این پول به من بدهید . »

حمید دوره دبیرستان را در سالهای ۱۳۵۸-۱۳۵۴ در مدرسهٔ بوعلی سینا گذراند . سالهای پایانی تحصیل وی ، با پیروزی انقلاب اسلامی مقارن شد و او با همکاری دوستانش انجمن اسلامی دبیرستان را تشکیل دادند . با تأسیس انجمن اسلامی ، فعالیتهای اجتماعی حمید جعفری پررنگ تر شد و در واقع ، این حرکت سرآغاز فعالیتهای انقلابی او بود . در این زمان مقابله با حضور و فعالیت منافقین و سایر گروه ها و سازمان های ضد انقلابی در دبیرستان و شناسایی اعضای این گروه ها به همراه خنثی کردن اهداف و نقشه های آنها و تنظیم و هماهنگی راهپیمایی ها و فعالیت های گروهی - مذهبی از مهمترین فعالیت های او به شمار می رفت . در این حال برای کسب آمادگی رزمی ، در بسیج ثبت نام کرد و آماده فراگیری آموزش نظامی شد . فعالیت و توانایی او در حدی بود که در مدت کوتاهی مسئول پایگاه بسیج زادگاهش شد . این گونه فعالیتهای اجتماعی سبب شد که حمید جعفری در امتحانات سال چهارم دبیرستان شرکت نکند و از ادامهٔ تحصیل به طور موقت بازماند . پس از آن به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب درآمد و به جبهه اعزام شد . یکی از دوستان حمید درباره فعالیتهای دوران جنگ وی در پشت جبهه چنین نقل می کند :

یک بار در سپاه به برادران پاسدار خبر دادند که منافقین قصد راهپیمایی از میدان نماز به سمت میدان آزادی را دارند . وقتی با خبر شدیم ، با لباس شخصی به جمع راهپیمایی کنندگان پیوستیم . زمانی که به میدان آزادی رسیدیم ، به سرعت با منافقین درگیر شدیم و پس از زد و خورد ، همه را دستگیر کردیم و سوار ماشین های سپاه که از قبل هماهنگ شده بود و در میدان مستقر بودند ، کردیم . در واقع ، حضور و رهبری حمید جعفری در بین ما سبب شد که ما به درستی و با کمترین مشکلی این توطئه منافقین را خنثی کنیم .

در دوران جنگ ، حمید تمام آمال و آرزوهای خود را در جبهه جستجو می کرد و به دنیا و مادیات تعلقی نداشت .

حمید جعفری به دلیل علاقه ای که به مطالعه داشت ، سعی می کرد به هر طریقی که شده است تحصیلات خود را ادامه دهد . به همین منظور ، پس از اعزام به جبهه ، در مدرسهٔ ایثارگران ثبت نام کرد و دیپلم گرفت و به دنبال آن دورهٔ عالی فرماندهی را در دانشگاه امام حسین (ع) گذراند . حمید به ورزش خصوصاً فوتبال علاقهٔ زیادی داشت و عضو تیم فوتبال بنیاد شهید میانه بود و هر گاه از جبهه به مرخصی می آمد ، در این تیم بازی می کرد . در سال ۱۳۶۳ – در سن بیست و چهار سالگی – با دختر خاله اش ، فرزانه مقیمی ازدواج کرد . مراسم ازدواج در نهایت سادگی و با چهارصد هزار تومان مهریه انجام شد . همسرش که به هنگام ازدواج هجده سال بیش نداشت ، با یاری و تشویق وی مدرک فوق دیپلم خود را در رشته ادبیات گرفت و با تشویق حمید ، به شغل معلمی و تدریس روی آورد .

حمید در کارهای جمعی نهایت همکاری را داشت و از هیچ کاری کوتاهی نمی کرد . به طور مثال ، زمانی که برای آموزش نظامی ، افراد تحت نظر خود را به اردو می برد در تهیه غذا همکاری می کرد و حتی ظرفها را می شست . در عین حال بسیار بی باک و شجاع بود . یکی از دوستان همرزم او در این باره می گوید :

در علمیات کربلای ۵ ، دشمن خاکریزی به شکل "U" زده و تجهیزات و نیروهایش را در آن مستقر کرده بود . در این زمان حمید جعفری فرماندهٔ گردان بقیه الله بود . درگیری با دشمن چنان سخت شد که فقط باید خاکریز را از دشمن می گرفتیم . حمید جعفری به همراه چند نفر از بچه ها با هم به توافق رسیدند که این خاکریز را آزاد کنند و سرانجام توانستند موقعیتی را که چند گروهان موفق به فتح آن نشده بودند با حداقل نیروها در روز روشن فتح کنند . حمید پس از این رشادت ، در حالی که پایش ترکش خورده بود ، هر چه اطرافیان اصرار کردند که به عقب برگردد ، نپذیرفت و به پیشروی ادامه داد . فتح خاکریز "U" چنان سخت بود که وقتی خبر آزادسازی آن را به سردار امین شریعتی – فرماندهٔ وقت لشکر ۳۱ عاشورا – دادند باور نکرد و گفت : « چنین کاری ناممکن است . »

حمید جعفری در سازماندهی و آماده سازی گردان بقیه الله تلاش فراوانی کرد و با آن گردان در عملیات کربلای ۵ دلاورانه جنگید . در حالی که قبل از عملیات به هنگام مراجعت از مناطق غرب ، در اثر تصادف با ماشین مصدوم و از مأموریتهای رزمی قدغن شده بود ، ولی با همان وضع جسمانی به همرزمان خود پیوست . یکی از همرزمان در خصوص شخصیت و روحیه حمید می گوید :

عملیات بیت المقدس ۲ در منطقه ماووت در دی ماه ۱۳۶۶ انجام می شد . مسیر عملیات به صورتی بود که باید ارتفاع ۲۰۰۰ متری « گرده رش » را پیاده طی می کردیم . بعد از سه چهار ساعت پیاده روی به بالای ارتفاع رسیدیم . هوا به قدری سرد بود که مجبور بودیم حرکت کنیم . حدود ساعت چهار نیمه شب بود که یکی از بچه ها آمد و گفت : « حمید جعفری گریه می کند . به نزدش رفتم تا از او دلجویی کنم . هر چه پرسیدم چرا گریه می کنی ، پاسخ نمی داد . ولی وقتی اصرار مرا دید گفت : « بیا اینجا بنشین . » رفتم و کنارش نشستم . در روبرو جاده ای بود که ماشینها از آنجا رفت و آمد می کردند و گل و لای از بالای جاده جاری بود . یک بسیجی کم سن و سال (حدود چهارده ساله) از بس خسته بود در میان گل و لای خوابش برده بود و آب گل آلود از روی شکم او پل زده ، می گذشت . حمید جعفری گفت : « به مظلومیت این بسیجی گریه می کنم ؛ او الان می توانست در بستر گرم خانه خوابیده باشد و مادرش با ناز او را از خواب بیدار کند ، ولی الان اگر بیدارش کنم با وجود این که خیلی خسته است بلافاصله بیدار می شود و راه را ادامه می دهد و خستگی از یادش می رود و من اصلاً دلم نمی خواهد او را بیدار کنم . به مظلومیت این بسیجی ها و به مظلومیت اسلام گریه می کنم . »

حمید جعفری پس از بیست و چهار ماه حضور در جبهه ، در عملیات بیت المقدس ۲ در حالی که فرماندهی گردان بقیه الله (عج) را

بر عهده داشت به شهادت رسید . نحوه شهادت او را یکی از همرزمان – که تا آخرین لحظات در کنار وی بود – چنین بیان می کند :

عملیات بیت المقدس ۲ در ماووت عراق انجام می شـد و گردان ما در رشـته کوه الاغلو ، عمل می کرد . قرار شـد یک گروهان از گردان بقیه الله در عملیات شـرکت کنـد . گروهان در تنگه دوربش ، مابین دو ارتفاع بمانـد و گروهان سوم نیز در همان مکان برای پـدافنـد باقی بمـاند . با بچه ها مشورت کردیم و قرار شد چون حمید جعفری به تازگی ازدواج کرده است او را در خط پدافند نگه داریم . به هنگام حرکت به حمید گفتم تو اینجا ماندنی هستی . قبول نمی کرد تا این که سـرانجام پس از صحبت فراوان راضی شد که بمانـد . گردان امام حسین (ع) قبل از گردان بقیه الله عملیات را آغاز کرده بود . از ساعت پنج صبح تا ساعت چهارده ، گردان بقیه الله با دشمن درگیر بود و حمید جعفری در پایین قله چند بار پاتک دشمن را رفع کرد . چون مدام با ما در تماس بود اصرار می کرد که به بالای قله بیایـد . وقتی اصـرار بیش از حد او را دیدیم برایش شـرط گذاشتیم و گفتیم اگر با خودت یک گونی مهمات (آر.پی.جی.) بیاوری قبول می کنیم . حمید جعفری از پایین ارتفاع تا بالا را که ما شب قبل چهار ساعته طی کرده بودیم ، نیم ساعته با مهمات طی کرد و به ما رسید و در کنار ما شـروع به جنگیـدن کرد . درگیری هر لحظه شدیـدتر می شد و طوری که ارتباط ما با گروهانی که چنـد صـد متری جلوتر بودنـد ، قطع شد . قرار شد آذوقه ای را که برای ما رسیده بود به گروهان جلویی هم برسانیم . یکی از نیروهـای تـدارکات گـونی را برداشت و هنـوز چنـد مـتری نرفته بود که خمپـاره ای در کنـارش منفجر شـد و او دچـار موج گرفتگی گردید . از نیروهای گردان فقط من و حمید مانده بودیم و بقیه شـهید شده بودنـد . حمیـد گفت : « دیگر چاره ای نیسـت خودم می روم و زود برمی گردم . » او آذوقه هـا را در آن شـرایط سـخت به گروهـان جلویی رسانـد . به هنگام برگشت به ارتفاعی رسـید که دشمن در آنجا به شدت مقاومت می کرد و آتش سنگینی را روی آن متمرکز کرده بود . به سنگری رفت تا آتش دشمن خاموش شود که در این حین ، خمپاره ای به سنگر خورد و در همان جا شهید شد .

جنازه شـهید حمیـد جعفری سالها در همان جا باقی ماند تا این که پس از چند سال کشف و در گلزار شـهدای میانه به خاک سپرده شد .

منـابع زنـدگینامه" :فرهنـگ جـاودانه هـای تاریـخ("زنـدگینامه فرمانـدهان شـهید آذربایجـان شـرقی)نوشـته ی یعقـوب توکلی,نشـر شاهد,تهران-۱۳۸۴

جعفری، شعبان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شعبان جعفری در سال ۱۳۰۰ش درمحلهٔ سنگلج تهران متولد شد. او پس از تحصیل کوتاه مدت در مدارسی چون عنصری، بصیرت و اسلام به علت شـرارت، تحصیل را رهـا کرد و در همـان دوران به شـعبان بی‌مـخ معروف شـد. پس از ترک تحصـیل به کارهای مختلفی روی آورد ولی در آنها نیز موفق نبود و به علت علاقهٔ زیاد به ورزش باسـتانی روی آورد. شـعبان که در محلهٔ خود دسته ای از اوبـاش را همراه خود کرده بود، در سن پانزده سالگی به خاطر شـرارت به زنـدان رفت. در سال ۱۳۱۹ به علت اجباری بودن نظام وظیفه، به سربازی رفت و به خاطر فرار مکرر از خدمت سربازی، دوران دو سالهٔ سربازی او چهار سال به طول انجامید. پس از ورود متفقین به ایران، او نیز بـا فرار از پادگـان به دوران سـربازی خود پایـان داد و پس از چنـدی به همراه یکی دیگر از کشتی‌گیران در میـدان شاهپور باشـگاه ورزشـی به نام باشـگاه آهن راه‌انـدازی کرد و در مسابقات قهرمانی ورزشـهای باسـتانی کشور سال ۱۳۲۲ به

قهرمانی در رشتهٔ کباده و چرخ دست یافت. جعفری از سال ۱۳۲۶ش با بر هم زدن نمایش "مردم" به کارگردانی عبدالحسین نوشین در تئاتر فردوسی، برای حاکمیت محبوب شد و به جای آنکه به جرم ایجاد آشوب و اخلال در نظم عمومی محبوس گردد با دریافت وجه دستی بنابه دستور ادارهٔ آگاهی مدتی از تهران به لاهیجان رفت. در لاهیجان زورخانه‌ای را اداره می‌کرد و پس از یک سال به تهران بازگشت. دههٔ سی، برای این لمپن بی‌مخ، دههٔ طلایی بود. در سال ۱۳۲۹ پس از آنکه به استقبال آیت‌الله کاشانی که از تبعید بازمی‌گشت رفت، در بین جمعیت طرفداران آیت‌الله، شایع شد که وی به قصد قتل او در این مراسم حضور یافته است و همین مسئله باعث شد تا از سوی طرفداران آیت‌الله کاشانی مورد ضرب و جرح قرار گیرد و مدتی نیز در بیمارستان بستری بود. سپس به حمایت از نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق برخواست. او به همراه گروه اراذل و اوباش خود در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰، به دفتر روزنامه‌های چپ و توده‌ای و مخالف دولت دکتر مصدق مانند چلنگر، مردم، شورش، بدر و... حمله کرده و این دفاتر را غارت و ویران کردند. این آشوب برای او مدتی حبس در زندان قصر را به ارمغان آورد. پس از آزاد شدن بار دیگر راه خود را در پیش گرفت، در جریان ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به فعالیت برای بازگرداندن دکتر مصدق بر مسند نخست وزیری پرداخت اما به فاصلهٔ کوتاهی از مصدق روی برگرداند و ماجرای ۹ اسفند ۱۳۳۱ پیش آمد. در این روز به پیشنهاد دکتر مصدق، شاه قصد خروج از کشور و سفر به عتبات را داشت که شعبان به همراه گروهی از اراذل و اوباش خود با تجمع در مقابل کاخ مرمر از این امر جلوگیری کردند و با تهدید بازاریان، بازار تعطیل شد و این گروه به مقابل خانه دکتر مصدق رفته و اقدام به شکستن در منزل وی نمودند. این ماجرا منجر به حبس وی تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد و در ظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به حکم زاهدی از زندان آزاد شد و جریان هدایت اوباش را به عهده گرفت. پس از کودتای ۲۸ مرداد به تاجبخش شهرت یافت. پس از این خدمت، بنابه پیشنهاد تیمسار زاهدی با شاه ملاقات کرد و زمینی برای تاسیس باشگاه ورزشی به وی اهدا شد، در ضمن در همین ملاقات از شاه اجازه گرفت تا جمعیتی به نام جمعیت جوانان جانباز تشکیل دهد تا در مواقعی ضروری از آنان استفاده شود. ساخت باشگاه جعفری سه سال طول کشید و محمدرضا پهلوی خود آن را افتتاح کرد. مدتی نیز تیمور بختیار ریاست افتخاری آن را برعهده داشت. هزینه‌های باشگاه از دربار و اطرافیان شاه و ساواک تامین می‌شد. گرچه او منکر دریافت هرگونه وجهی از دربار است ولی اسناد تقاضای پول از دربار توسط وی موجود می‌باشد. در اسفند ۱۳۳۲، دکتر حسین فاطمی دستگیر شد و شعبان جعفری که خصومتی خاص با وی داشت با دستهٔ خود به مقابل شهربانی رفت و زمانی که دکتر فاطمی از شهربانی خارج شد به وی حمله کرد و او را مورد ضرب و شتم قرار داد و به روایتی با چاقو مورد حمله قرار داد. او در خاطرات خود به صراحت منکر این مسئله است و آن را امری ناممکن از سوی خود می‌خواند. در مراسم ۴ ابان هر سال جعفری به نمایش ورزشهای باستانی در ورزشگاه امجدیه، در مقابل شاه می‌پرداخت. بسیاری از مهمانان خارجی حکومت به باشگاه او دعوت می‌شدند و در آنجا ورزش باستانی اجرا می‌شد. در جریان وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، باشگاه جعفری آتش زده شد. جعفری نیز با جمعیت جوانان جانباز خود به تلافی در روز ۱۶ خرداد به خیابانها ریختند و ایجاد رعب و وحشت کردند. حضور او در چنین روزهایی آنچنان زننده بود که وزارت اطلاعات و امنیت کشور خواهان آن بود که هرچه کمتر در محافل ظاهر شود. از دیگر اقدامات وی برگزاری مراسم روضه خوانی در دهه ماه محرم در تکیهٔ دباغخانه بود که هزینه آن را از ساواک هر ساله دریافت می‌کرد. با آغاز انقلاب اسلامی، جعفری نیز احساس خطر کرد و به اسرائیل گریخت ولی مجدداً به ایران بازگشت و همزمان با خروج شاه از کشور به ژاپن رفت. از ژاپن به آلمان، اسرائیل، فرانسه، انگلیس و ترکیه رفت. در ترکیه با گروه ارتشبد آریانا و بر علیه حکومت جمهوری اسلامی به فعالیت پرداخت و در حال حاضر با دریافت تابعیت امریکایی، در کالیفرنیا زندگی می‌کند و به تازگی خاطرات وی به کوشش هما سرشار منتشر شده است. برگرفته از کتاب :پایگاه یاد یاران

جعفری، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده سپاه بخش دهگلان شهرستان قروه شهید محمد جعفری معروف به(حه مه رابی) در سال ۱۳۳۳ در بخش دهگلان از توابع شهرستان قروه زاده شد .تا اواسط مقطع ابتدایی به تحصیل ادامه داد .در همان سال بود که با نهضت چشمگیر حضرت امام (ره)آشنا شـد و به جمع عاشـقان آن رهبر فرزانه پیوست .پس از پیروزی شـکوهمندانه انقلاب اسـلامی و پیدایش گرو هک های ضد انقلاب در منطقه دهگلاـن، به مبـارزه قاطعانه باآنان برخواست .در سال ۱۳۵۸ به عضویت سازمان پیشـمرگان کرد شاخه دهگلان در آمـد . این سازمـان در پی صـدور فرمـان تـاریخی حضـرت امـام (ره)مبنی بر ایسـتادگی در مقابل گرو هکهای ضـد انقلاب در سال ۱۳۵۸ تشـکیل شـد ،به گونه ای که عـده زیادی از مردان غیور کرد به صورت داوطلب سـلاح در دست گرفتنـد و با عزم قاطع و اسـتوار به مقابله با ضـدانقلاب پرداختنـد .این سازمان وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی بود و بیشتر به جذب نیروهای بومی همت می گماشت.

پس از مـدتی به خاطر شایسـتگی و لیاقتی که از خود نشان داد به فرماندهی آن سازمان منصوب شد .در تاریخ ۸/ ۵ /۱۳۵۹ هنگامی که به منظور باز دید از محور موچش- بلبان آباد رفته بود در روستایی به نام هوار پان مورد کمین نیرو های ضد انقلاب قرار گرفت و همراه دو نفر از همرز مان دلاور خود به شهادت رسید. از شهید جعفری یک فرزند پسر و یک فرزند دختر به یا دگار مانده است بی نهـایت سـاده و بی تکبر بود ؛اخلاـص عجیبی داشت ؛میشـد خلوص و سـادگی را در اعمـال و رفتـار او به وضوح مشاهـده کرد .دلسوز بود .در آنچه که به او محول می گردیـد خیانتی روا نمی دیـد .خود را وقف انقلاب و اهداف نظام می دانست و از مبارزه با دشـمنان اسلام و قران لذت می برد .گروهکهای ضد انقلاب از دست او به ستوه آمده بودند و می خواستند به هر طریقی او رااز سر راه خود بردارنـد و چون در این راسـتا موفق نمی شدنـد خـانوادهی او را مورد آزار قرار می دادنـد ,به طوری که او به خاطر آن که بتوانـد بـا خیال آسوده به مبارزه باآن اشـرار پلیـد بپردازد ،خانواده ی خود را از دهگلان به قروه انتقال داد. نیرو های ضـد انقلاب به حدی با او عداوت و دشمنی داشتند که او رابسیار ناجوانمردانه به شهادت رساندند و بدنش را تکه تکه کردند .

از این اسـناد محکم و معتبر که بتواند شـقاوت و سـنگدلی آن بی رحمان خود فروخته را به مر حله اثبات برساند ،بسـیار است. شهید محمد جعفری نماز را وسیله ای برای رسیدن به شهادت می دانست.

و همیشه در نماز خاضـعانه از خداوند می خواست که شـرف شـهادت را نصیب او نماید .روزه داری بود که با لذت یک پیروزی و خسـتگی طـاقت فرسـای مبارزه با اشـرار افطار می کرد و در فرجام زنـدگی دنیایی خود هم با گلوله و خون افطار ساخت که بهترین نوع روزه گشـادن است .او بسـیار صـبور و شـکیبا بود .از سـختی مبـارزه و جهـاد احسـاس و ملالت نمی نمود .قلبی صاف و مهربان داشت .در وجود او کینه و عـداوت حضور نـداشت.همیشه می خواست که دیگران را از کـار هـای بـد باز دارد و به سوی کار های حسـنه سوق دهـد .بی ادعا بود /در برابر آن همه رنـج و مشـقتی که متحمل می شـد، توقع چیزی را نداشت .خیر خواه دیگران بود و آنها رامورد راهنمایی و ارشاد قرار می داد . منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶-تهران

جعفری، محمد صابر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد صابر جعفری

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۰/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۴ وارد حوزه شدم، مدرک تحصیلی ام سیکل بود . کمی بعد، در کنار دروس حوزه، دیپلم گرفتم، در رشته علوم سیایی دانشگاه باقر العلوم ثبت نام کردم ولی انصراف دادم. درس های حوزه را با شرکت در رشته تخصصی کلام (موسسه امام صادق علیه السلام) ادامه دادم . با پایان تحصیل آنجا جزء گروه اولی بودم که در مرکز تخصصی مهدویت شرکت جسته و کم کم حوزه فعالیتم را بیشتر به این موضوعات اختصاص دادم. چند مقاله در مجله تخصصی کلام اسلامی و چند مقاله هم در فصلنامه تخصصی انتظار ارائه دادم. هم اکنون معاون پژوهشی مرکز تخصصی مهدویت و بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) هستم، ضمنا جزء هیئت تحریریه فصلنامه علمی تخصصی انتظار از بدو تشکیل بوده ام. اکنون جزء هیئت تحریریه فصلنامه شرق موعود (فارسی)، الموعود (عربی) و Bright future (انگلیسی) هستم.

جعفری، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی جعفری : فرمانده گروهان حضرت ابوالفضل(ع)از گردان کربلای تیپ۱۲حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اولین روز تابستان هزار و سیصد و چهل و یک به دنیا آمد .همه انتظار چنین روزی را می‌کشید تا یک بار دیگر نام ائمه را در خانواده خود زنده کنند. از قبل با مشورت همسر نام‌هایی را برای پسر یا دختر بودن انتخاب کرده بودند. محمدعلی برای این پسر نام زیبنده‌ای بود.چهار پنج ساله شد که مادرش را از دست داد و سایه پر مهر و محبت او از خانه رخت بربست.

دو برادر و یک خواهر دارد. از نظر تحصیل تا سوم دبیرستان خواند و با شروع انقلاب وارد عرصه فعالیت اجتماعی شد. در رونق بخشیدن به کتابخانه باغزندان نقش داشت. با دوستان و برادرش در پخش اعلامیه‌های انقلابی و شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها سهم خوبی را در پیروزی انقلاب داشت.

با تشکیل بسیج با این نهاد همکاری کرد و از این طریق به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شاهرود درآمد. چهار بار و بیش از پانزده ماه در جبهه حضور پیدا کرد. از تک تیراندازی تا فرمانده گروهان نقش ایفا کرد.

در سال هزار و سیصد و شصت و دو ازدواج کرد و در سال شصت و چهار صاحب دختری شد. مدتی از خدمتش در سپاه محافظ امام جمعه شاهرود و حدود یک سال هم محافظ آیت‌الله مشکینی در قم بود.

آخرین بار در سی‌ام شهریور هزار و سیصد و شصت و پنج به منطقه اعزام و مسؤولیت فرماندهی گروهان ابوالفضل به او سپرده شد. در عملیات کربلای پنج شرکت داشت و در سخت‌ترین محور عملیاتی وارد عمل شد. در همین عملیات و در منطقه شلمچه در بیست و یکم دی هزار و سیصد و شصت و پنج مفقودالاثر شد. پس از پنج هزار و دویست و پنجاه روز پیکرش در منطقه شلمچه

توسط گروه تفحص شناسایی و تحویل خانواده شد.پس از تشییع باشکوه در گلزار شهدای باغزندان شاهرود در کنار دیگر دوستان شهیدش آرام گرفت. منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

جعفری، وهاب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

گذری بر زندگی نامه حجةالاسلام جعفری دانشمند محترم حضرت حجةالاسلام و المسلمین میرزا وهاب جعفری از فضلا و نویسندگان حوزه علوم دینی در سن ۷۶ سالگی در شهر قم بدرود حیات گفت.

ایشان در ذی قعده ۱۳۵۳ ق / ۱۲ اسفند ۱۳۱۳ ش در روستای بیلوردی از توابع شهرستان هریس (استان آذربایجان شرقی) دیده به جهان گشود. پدرش حاج خلیل فرزند محمد از کشاورزان و پارسایان بود. میرزا وهاب مقدمات را در شهر تبریز نزد میرزا عمران علیزاده، شیخ مصطفی اعتمادی و شیخ حسین نجفی فرا گرفت و شرح لمعه را نزد میرزا محمد توتونچی و سید محمد کاظم طباطبائی(مفید)به پایان رساند. وی پس از پنج سال توقف در تبریز در حدود سال ۱۳۵۵ ش رهسپار حوزه قم شد و در مدرسه حجتیه سکنی گزید و دروس سطوح را نزد حضرات آیات شیخ احمد پایانی اردبیلی، سید محمد باقر سلطانی طباطبائی، سید جواد خطیبی تبریزی وشیخ ابوالفضل علمائی سرابی سپری کرد و به درس خارج حضرات آیات سید کاظم شریعتمداری و سید محمد شیرازی راه یافت. در ضمن علوم عقلی را نزد سید حسن قاضی طباطبائی، شهید شیخ مرتضی مطهری و دکتر مهدی حائری یزدی و دروس تفسیری را از محضر سید محمد حسین تبریزی (علامه طباطبائی) استفاده نمود.

جعفری از استادش شیرازی اجازه اجتهاد و از سید شهاب الدین مرعشی، سید عبدالله موسوی شبستری و سید صادق شیرازی اجازات روایی دریافت کرده بود. آثار قلمی ایشان عبارتند از:

۱-ترسیمی از شخصیت بزرگ اسلامی عبدالله بن عباس، چاپ شده در قم؛

۲-داستان های مروج الذهب، قم، ۱۳۷۶ش؛

۳-اهل بیت (علیه السلام) در نهج البلاغه، قم،۱۳۸۱ش؛

۴-عبرت های تاریخ، قم، ۱۳۸۱ش؛

۵-ذکر در قرآن و نهج البلاغه، قم، ۱۳۸۵ش؛

۶-ده فرمان قرآن، نشر اندیشه هادی قم، ۱۳۸۶ش؛

۷-چهل حدیث، تاکنون مخطوط می باشد؛

۸-تقریرات درس فقه، نیز مخطوط است.

شایان ذکر است نامبرده نیم قرن درحوزه علمیه قم سکونت داشته و در طول این سال ها علاوه بر تدریس مقدمات و برخی از کتب سطح در خدمت اسلام مرجعیت و مشغول ترویج مذهب و تقدیم خدمات اجتماعی نیز بوده است.

حجةالاسلام جعفری در پی بیماری در غروب روز سه شنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۴۲۹ ق/ ۱۳ فروردین ۱۳۸۷ش درسن ۷۶ سالگی در شهر قم دیده از جهان فرو بست. پیکرش صبح روز پنجشنبه تشییع و در جوار علی بن جعفر (علیه السلام) به خاک سپرده شد.

نویسنده: عبدالحسین جواهر الکلام

منابع زندگینامه :آینه پژوهش شماره ۱۱۲.

جعفریان، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحدمخابرات تیپ ۲۱ امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «مهدی جعفریان» چهارم اسفند ماه سال ۱۳۴۲ در شهرستان «خلیل آباد» در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. از همان کودکی، هوش و ذکاوتش زبانزد خاص و عام بود. قبل از ورود به مدرسه، در مکتب و در محضر پدر و مادر، قرآن را فرا گرفت.

دوران ابتدایی را در دبستان شهید هلالی(فعلی) و راهنمایی را در مدرسه ی شهید نجفیان (فعلی) گذراند. از نوجوانی به عنوان فردی مذهبی و متفکر، صاحب نام شده بود، به همین دلیل در بین اهالی محل و اقوام و خویشان، از محبوبیت خاصی بر خوردار بود.

مهدی برای ادامه تحصیل تا مقطع دیپلم، رشته ی فنی صنایع اتومبیل را انتخاب کرد و وارد هنرستان فنی شهید مدرس کاشمر شد.

با شروع جنگ تحمیلی، پس از کسب دیپلم، راهی جبهه شد. هم زمان با حضور در جبهه، در آزمون تربیت معلم شهید اندرزگو (تهران) در رشته ی دینی و عربی در مقطع کاردانی پذیرفته شد.

پس از اتمام تحصیلات، به عنوان معلم کار خود را در روستای« کندر »مرکز بخش «ششطراز »شهرستان «خلیل آباد »آغاز نمود. شور شیدایی باعث شد چندین بار به جبهه اعزام و به درجه ی جانبازی نایل گردد. در مدت حضور در جبهه، در عملیات های متعددی شرکت کرد. با شهادت برادر و جانباز شدن برادر دیگر، انگیزه ی او برای حضور در جبهه، مضاعف گردید.

در مراسم تشییع جنازه ی برادرش طی سخنانی گفت: جای بسی شرمندگی است که برادر کوچکم از من سبقت گرفت. حضور در جبهه از همه چیز واجب تر است، حتی از مدرسه و معلم بودن.

مهدی سرانجام در عملیات کربلای ۳ در حالی که به عنوان فرمانده مخابرات محور تیپ ۲۱ امام رضا(ع) انجام وظیفه می کرد، در ارتفاعات قلاویزان منطقه ی مهران به شهادت رسید.

پیکر مطهرش از تشییعی با شکوه، در زادگاهش خلیل آباد و در جوار مزار برادر شهیدش به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه" : بالابلندان "نوشته، حمید رضا بی تقصیر، نشر ستاره ها، مشهد-۱۳۸۵

جفرودی، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مقاطعه‌کار، استاد دانشگاه، نماینده‌ی مجلس و سناتور. متولد ۱۲۹۳. برای تحصیلات عالی عازم اروپا شد و در پاریس درجه‌ی مهندسی راه و ساختمان گرفت. بعد از ورود به ایران، به دانشیاری دانشکده‌ی فنی انتخاب شد. بعد درجه‌ی استادی گرفت و مدتها در آن دانشکده تدریس می‌کرد. در ادوار هیجدهم و نوزدهم و بیستم، وکیل مجلس شد و در ۱۳۴۶ سناتور گیلان گردید. با دوستان خود چند شرکت ساختمانی تأسیس کرد. غالباً برنده‌ی مناقصات دولتی می‌شدند. در طول سال‌ها چندین ساختمان به وسیله‌ی شرکت آنها ساخته شد و از این راه عایدی سرشاری یافتند. در جوانی افکار تندی داشت و در بعضی از احزاب فعالیت

می‌نمود. در ۱۳۳۷ به حزب مردم پیوست و در مجلس همیشه به ظاهر از کار دولت‌ها انتقاد می‌نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جلال علاء، غفار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به جلال‌السلطنه، خواهرزاده‌ی علاءالسلطنه، پدر حسین علاء، از مأمورین عالی رتبه‌ی وزارت امور خارجه. در ۱۲۵۸ متولد شد، در ۱۲۸۰ وارد خدمت گردید. در طول خدمات خود مقامات مهمی را احراز کرد. مدتی مستشار سفارت لندن بود. بعد وزیرمختار در سوئد شد. از سوئد به ایتالیا رفت و مقام وزیرمختاری داشت. چندی هم در مصر بود. آخرین سمت وی وزیرمختاری ایران در آمریکا بود. در مأموریت آمریکا اتفاقی به وقوع می‌پیوندد که موجب قطع روابط ایران و آمریکا می گردد و موضوع در مطبوعات دنیا به وضع عجیبی منعکس می گردد. ماجرا از این قرار بوده است:

آقای وزیرمختار به اتفاق همسر انگلیسی خود، به مهمانی رسمی خارج از شهر واشنگتن می‌رفتند. چون دیر کرده بودند، به راننده دستور سرعت می‌دهند. از بخت بد، همان شب به پلیس راهنمائی برخورد می کنند که به آنها دستور توقف می‌دهد. متأسفانه راننده بر اثر اصرار خانم وزیرمختار، به امر پلیس اعتنائی نمی کند و بر سرعت خود می‌افزاید. طولی نمی کشد که پلیس آنها را متوقف می‌نماید و علت این گستاخی را از راننده جویا می‌شود. خانم وزیرمختار به جای عذرخواهی، به پلیس اهانت می کند و پلیس در صدد جلب راننده برمی‌آید. در این هنگام خانم وزیرمختار به سگ درنده‌ای که در داخل اتومبیل همراه آنها بود، دستور حمله می‌دهد. به مجرد حمله‌ی سگ، پلیس از اسلحه‌ی خود استفاده می کند. سپس به اطمینان اینکه سرنشینان اتومبیل به دروغ خود را مأمور سیاسی معرفی کرده‌اند و مسلماً دزد و قاچاقچی هستند، به آنها دستبند می‌زند و هر سه را به کلانتری جلب می‌نماید.

پس از اطلاع دولت ایران از این قضیه، روابط ایران و آمریکا قطع می گردد و وزیرمختار به تهران احضار و بازنشسته شد. در ۱۳۲۶ در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جلال‌الدوله محمد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. وف. ۴۳۳ ه.ق/ ۱۰۳۱ م) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری،

سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

جلالی سندی، جلال

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر جلال جلالی سندی در سال ۱۳۳۸ در فومن متولد شد.ایشان مدرک دکتری رشته حشره شناسی رااز دانشگاه بنارس هندوستان در سال ۱۳۷۰ اخذ کرده است.وی هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه گیلان می باشد.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیگرایش : حشره شناسی کشاورزیوالدین و انساب : پدر جلال جلالی سندی مهدی جلالی سندی (معلم) و نام مادر محترمشان فاطمه صفوی است.ایشان نیز ۴ برادر و یک خواهر دارد.خاطرات کودکی : دوران کودکی جلال جلالی سندی در روستای سندی از توابع شهر فومن سپری شد .تا کلاس چهارم ابتدایی در فومن به تحصیل پرداخت و بعد از آن برای ادامه تحصیل به رشت عزیمت کرد.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : خانواده جلال جلالی سندی در خانواده ای مذهبی ،فرهنگی و متوسط بدنیا آمد.تحصیلات رسمی و حرفه ای : جلال جلالی سندی تا چهارم ابتدایی را در شهر فومن گذراند و پس از آن تا دوره متوسطه در رشت به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۵۷ دیپلم تجربی را از دبیرستان نوربخش رشت اخذ کرد.تحصیلات دانشگاهی ایشان در هندوستان بوده است. کارشناسی کشاورزی از دانشگاه بنگلور هندوستان در بین سالهای ۱۳۵۸-۱۳۶۲ کارشناسی ارشد گیاهپزشکی گرایش حشره شناسی از دانشگاه آترا هندوستان دربین سالهای ۱۳۶۲-۱۳۶۵

دکتری رشته حشره شناسی از دانشگاه بنارس هندوستان در بین سالهای ۱۳۶۵–۱۳۷۰ دوره میکروسکوپ الکترونی–دانشگاه بنارس هندوستان در سال –۱۹۸۹ دوره کاربرد الکترو فورز در کشاورزی– دانشگاه گیلان در سال –۱۳۷۸ همسر و فرزندان : جلال جلالی سندی متاهل و دارای همسر و یک فرزند می باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مشاغل و سمتهای مورد تصدی جلال جلالی سندی به قرار زیر است: – سرپرست موزه جانورشناسی دانشکده علوم کشاورزی از سال ۱۳۷۲ الی ۱۳۸۲ – مدیر گروه گیاه پزشکی از سال ۱۳۷۸ الی ۱۳۸۰ – معاون آموزشی و دانشجویی دانشکده کشاورزی از سال ۱۳۸۰ –۱۳۸۵ – عضو انجمن حشره شناسان ایران – شورای آموزشی و پژوهشی دانشکده کشاورزی از سال ۱۳۷۸الی۱۳۸۵ – شورای آموزشی دانشگاه گیلان از سال ۱۳۸۰ الی۱۳۸۵ – شورای دانشگاه از سال ۱۳۸۴الی۱۳۸۵ فعالیتهای آموزشی : دروس ارائه شده توسط جلال جلالی سندی در دانشگاه گیلان به شرح زیر است: الف) دوره کارشناسی زیست شناسی–جانور شناسی–حشره شناسی و دفع آفات–حشره شناسی تخصصی–نرمتنان و مهره داران زیان اور کشاورزی ب) دوره تحصیلات تکمیلی مرفولوژی حشرات–فیزیولوژی حشرات سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : جلال جلالی سندی در کنار تدریس به تحقیق و نقاشی می پردازد.آرا و گرایشهای خاص : زمینه های مورد علاقه جلال جلالی سندی : فیزیولوژی تولید مثل در حشرات– استفاده از مواد گیاهی در کنترل حشرات چگونگی عرضه آثار : مقالات انگلیسی چاپ شده در مجلات علمی و پژوهشی : ۷ مقاله مقالات فارسی چاپ شده در مجلات علمی و پژوهشی : ۱۶ مقاله شرکت در کنفرانسها و مقالات ارائه شده :۳۴ مقاله پروژه های تحقیقاتی انجام یافته : الف) پروژه های انجام شده در پنج سال اخیر ۱–بررسی تاثیر حشره کشی ،عقیم زایی و هورمون جوانی از گیاهان هرز رو منطقه گیلان علیه حشرات باغی و زراعی. ۲–بررسی نوسانات فصلی تریپس توت در مزرعه تحقیقاتی مرکز تحقیقات کرم ابریشم ایران– پسیخان. ۳–فون حشرات پارازیت و پرداتور استان گیلان ۱۳۸۰(همکارمجری). Puricularia grisea۴–ارزیابی عصاره چند گونه از گیاهان بومی در جلوگیری از رشد قارچ عامل بیماری بلاست برنج.۱۳۸۵.(مجری) ب) پروژه های جاری (در دست اجرا) ۱–غربال چند گونه از گیاهان دارویی مهم ایران برای فعالیت ضد حشره ای علیه چهار گونه آفت انباری ۲– جمع آوری و شناسایی فون بال ریشکداران استان گیلان آثار : تنظیم کننده های رشد در حشرات ویژگی اثر : انتشارات حق شناس ۱۹۳ صفحه منابع زندگینامه http://iranologyfo.com/:

جلالی نائینی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق و نویسنده و حقوقدان، در ۱۲۹۵ در نائین پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خویش آموخت و دوره‌ی متوسطه را در اصفهان به پایان رسانید و وارد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی شد و در ۱۳۱۷ درجه‌ی لیسانس حقوق قضائی دریافت کرد. مدت کوتاهی شغل قضائی گرفت و چون این شغل را با روحیه‌ی خود سازگار ندید، از کار قضا چشم پوشید و به کار وکالت دادگستری پرداخت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد مطبوعات شد و عضو هیئت تحریریه روزنامه‌ی ستاره شد. ارسلان خلعتبری و مظفر فیروز و ابوالحسن عمیدی نوری هم در زمره اعضای هیئت تحریریه بودند.

جلالی نائینی در سال ۱۳۲۳ امتیاز روزنامه‌ی کشور را گرفت و اولین شماره‌ی آن در آبان ماه همان سال انتشار یافت. موضع این روزنامه ارگان حزب اراده ملی سید ضیاءالدین طباطبائی بود.

کشور روزنامه‌ای تندرو بود و با روزنامه‌های مخالف سید ضیاء پنجه در پنجه می‌افکند و در نتیجه ظرف یک سال سه بار توقیف

شد. روزنامه‌های سرگذشت، نسیم صبا و کاروان به جایش منتشر شدند. سرانجام در اوایل فروردین ماه ۱۳۲۵ که قوام‌السلطنه، سید ضیاءالدین را زندانی کرد، روزنامه‌ی کشور و تمام روزنامه‌های طرفدار سید ضیاءالدین توقیف شدند. در اواخر ۱۳۲۵ کشور از محاق توقیف درآمد و به حیات سیاسی خود ادامه داد.

در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی که حزب دموکرات ایران بازیگر آن بود، جمعیتی به زعامت دکتر مصدق، ضمن اعتراض شدید به دولت و حزب دموکرات قوام‌السلطنه در دربار متحصن شدند، جلالی نائینی هم جزو متحصنین در دربار بود که پس از چند روز توقف بدون نتیجه به تحصن خاتمه دادند.

در انتخابات دوره‌ی شانزدهم که به کارگردانی دکتر منوچهر اقبال وزیر کشور ساعد انجام گرفت، دکتر مصدق و عده‌ی زیادی از رجال و روزنامه‌نویسان به علت اعتراض به انتخابات، چند روزی در دربار تحصن اختیار کردند و عده‌ای از روزنامه‌نگاران از جمله جلالی نائینی مدیر روزنامه‌ی کشور در زمره‌ی آنان بود. در همین تحصن بود که مقدمات تشکیل جبهه ملی بوجود آمد و در همان ایام مرحوم حسین فاطمی از مسافرت اروپا بازگشت و روزنامه‌ای بنام باختر امروز انتشار داد که سخنگوی جبهه ملی بود و جلالی هم با این روزنامه همکاری نزدیک داشت. پس از روی کار آمدن مصدق و ملی کردن صنعت نفت و استقرار دکتر فاطمی در مقامات معاونت نخست‌وزیری، نمایندگی مجلس و وزارت امور خارجه، همکاری جلالی نائینی با این روزنامه بیشتر شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ جلالی نائینی هم مورد بی‌مهری و تعقیب واقع گردید و مدت‌ها از صحنه‌ی سیاسی دور ماند و سرانجام به همان شغل اصلی خود که وکالت دادگستری بود پرداخت و وکیل وزارت کشور و بانک ملی شد و پس از چندی عضو هیئت مدیره کانون و سرانجام به ریاست کانون وکلاء دادگستری برگزیده شد و یک دوره بر آن کانون ریاست داشت.

جلالی در انتخابات رستاخیزی دوره‌ی بیست و چهارم مجلس شورای ملی و هفتمین دوره مجلس سنا کاندیدای سناتوری تهران شد و سرانجام به مجلس سنا راه یافت.

جلالی نائینی در سال ۱۳۵۷ نقش اقلیت را در مجلس سنا بازی می‌کرد و با دولتهای زودگذر آن روز مبارزه می‌نمود و از دادن رأی اعتماد به آنها اعراض می‌کرد و این رویه را تا سقوط رژیم ادامه داد.

محمدرضا جلالی نائینی به علت مسافرت‌های مکرر به هندوستان، به فرهنگ و آداب آن کشور علاقه‌ی تام و تمامی پیدا کرد و کتب زیادی در این زمینه انتشار داده است. از جمله: اوپانیشادها که اولین کتابی است که در زمینه‌ی هندشناسی به تصحیح ایشان با همکاری دکتر تارا چند فیلسوف و مورخ هندی به چاپ رسیده است. فرهنگ سانسکریت به فارسی، لغات سانسکریت در تحقیق ماللهند بیرونی و مجمع‌البحرین که راجع به دین اسلام و مذهب هندو است. رزمنامه مهابهارات با همکاری پروفسور شوکلا از دیگر آثار مشارالیه در فرهنگ هندی است. دانشگاه هندوی بنارس در سال ۱۳۵۰ با عنایت به تحقیقات جلالی نائینی در زمینه‌ی هندشناسی، به وی درجه‌ی دکترا اعطا کرد و نامبرده را به عضویت مجمع علمی این دانشگاه برگزید.

آخرین تألیف دکتر محمدرضا جلالی نائینی کتابی است تحت عنوان هند در یک نگاه. این کتاب عبارتست از مردم‌شناسی، تاریخ سیاسی هندوستان، تاریخ مذهب هندو، پیدائی جهان هستی، سرودهای ودا، نوشته‌های اوپانیشادی و مکتب‌های فلسفی هند. ترجمه‌ی سرودهای ریگ ودا که قدیمی‌ترین سند زنده قوم آریائی هند است تاکنون چندین چاپ از آن منتشر شده است.

از دیگر آثار و تحقیقات ارزنده‌ی جلالی نائینی، شرح زندگانی حضرت علی علیه‌السلام را می‌توان نام برد. دیوان حافظ از یک نسخه معتبر قدیمی و نایاب با مقدمه‌ای محققانه از طرف ایشان انتشار یافته است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جلالی نوری، فضل‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند علی جلال‌العلماء از ملاکین و اعیان کاشمر و خواهرزاده عبدالحسین تیمورتاش، در ۱۳۰۵ در کاشمر تولد یافت. تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خود باتمام رسانید و وارد کالج آمریکائی تهران شد و به اخذ دیپلم نائل آمد سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و دوره‌ی عالی مهندسی نفت را به پایان رسانید. پس از بازگشت به ایران در شرکت ملی نفت استخدام شد و آخرین سمت وی ریاست آزمایشگاه‌های صنعتی در شرکت نفت بود.

در سال ۱۳۴۲ در انتخابات دوره‌ی بیست و یکم از طرف کنگره آزادمردان و زنان! کاندیدای نمایندگی مجلس شد و از کاشمر به وکالت مجلس رسید. در ادوار بیست و دوم و بیست و سوم هم همچنان نماینده‌ی کاشمر در مجلس شورای ملی بود. چندی هم در دانشکده‌ی صنعتی تهران به تدریس اشتغال داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جلالی، شمس‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به فطن‌الملک، فرزند حاج میرزا علی‌خان آشتیانی، متولد ۱۲۵۵. تحصیلات خود را در تهران انجام داد. داخل خدمات دولتی شد. مدتی در نظمیه و زمانی در وزارت جنگ اشتغال داشت و چندی نیز امور مربوط به ارباب جمشید را اداره می‌کرد. در جوانی از مشروطه‌خواهان پروپا قرص بود. به همین جهت در جنگ بین‌الملل اول با ملیّون به کرمانشاه و استانبول رفت و برای آزادی ایران مبارزه کرد. پس از مراجعت، در وزارت دارائی داخل شد و مراحل ترقی را در آنجا پیمود تا به معاونت وزارت دارائی رسید. در ۱۳۰۹ ش، حکومت اصفهان به عهده‌ی او قرار گرفت و یک سال بعد به استانداری فارس منصوب شد و دو سالی در شیراز اقامت داشت که به تهران احضار شد و ریاست دیوان محاسبات از طرف داور به او داده شد. مدتی طولانی در این سمت بود و ضمناً در شورای عالی بانک ملی نیابت ریاست داشت. یک بار هم سناتور شد. از نیکنامی و حسن شهرت برخوردار بود. در مأموریت‌های خود با درستی عمل می‌کرد. اهل لفت و لیس و جمع‌آوری مال نبود. همیشه در مأموریت‌هایش ترک را بر فعل ترجیح می‌داد تا مشکلی برایش فراهم نشود. در ۱۳۳۶ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جلالی، نظام

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید نظام جلالی : قائم مقام فرمانده طرح وعملیات لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۲ در شهر محلات فرزندی از سلاله پاک رسول الله قدم به عرصه گیتی نهاد عزیزی که از همان کودکی مقدمه عروجش

را فراهم کرد تا روزی آسمانی شود اخلاق و رفتارش زبانزد همگان بود و متانت شرمنده نگاه باوقارش .

انقلاب اسلامی ایران سرآغاز فصلی جدید از زندگی سید نظام جلالی بود .

او دیگران را به مبارزه علیه رژیم طاغوت دعوت می نمودو خود نیز به تکثیر اعلامیه ها و پخش آنها در اماکن مختلف اقدام می کرد . از اعضای موسس بسیج در دلیجان بود در جریان فعالیتهای منافقین در شهر ، روزها به مدرسه می رفت و شبها در بسیج به پاسداری از آرمانهای انقلاب و مقابله با منافقین مشغول بود .

در سال ۱۳۶۰ بود که به جمع دلاور مردان سپاه پیوست.او باگذراندن فنون نظامی ، به عنوان فرمانده سپاه دلیجان انتخاب شد .بی قراری اش او را از دلیجان به خطه سر سبز کردستان وشهر سقز کشاند. وقتش را به ارشاد مردم و شناساندن انقلاب به آنان، می گذراند و از مبارزه با منافقین و کومله و دمکرات فروگذار نبود .در سپاه سقز به عنوان فرمانده عملیات فعالیت می کرد. نیروهایی که در آن منطقه خدمت کرده اند ، مهربانی و محبت او را به یاد دارند .

سید نظام خیلی کم صحبت می کرد. انسانی متدین و وارسته و عارف بود. دلش برای خدا می تپید . متانت و زلالی روحش باعث شد تا دیگران جذب او شوند .

ساده و صمیمی بود، مثل یک نیروی ساده. شاید کسی تصور نمی کرد او جانشین فرمانده طرح و عملیات لشکر باشد.با تشکیل کلاس و جلسات قرآن و احکام ،تعالیم اسلام را در کام رزمندگان می نشاند و چهره نورانی اش حاکی از سجده های طولانی او در نماز شب بود.

زیارت عاشورا ، روح بلند او را شیفته خود کرده بود . راز سر به مهر و زمزمه های عاشقانه اش گشوده نشد. اما قطرات زلال اشکش نشانگر اخلاص و تواضع او در نزد خدا بود عاشق و دلداده امام (ره) بود . آرزویش شناخت دیگران از اسلام صدور و پاسداری انقلاب اسلامی بود.

در وصیت نامه اش از فرزندش مقداد خواسته است تا سلاح بر زمین افتاده او را بردارد و از اسلام و ارزشهای انقلاب پاسداری کند. پایان عملیات بدر ، مصادف شد با برگزاری اولین دوره ستادو فرماندهی سپاه ؛سید نظام بعد از گذراندن دوره ۶ ماهه رتبه اول این دوره را به دست آورد ، به پاس این لیاقت لوح سپاه و سکه ای را به عنوان هدیه دریافت کرد که سکه را تقدیم جبهه های نبرد حق علیه باطل نمود. اخلاص و ایثار او درسی بود برای دلهای تشنه معرفت .

عملیات والفجر ۱و۲و۸ کربلای ۴، ۵ و عملیات خیبر ، خاطرات سبز سید نظام را فراموش نکرده اند .والفجر ۸ شاهد زخمی است که پیکر او را رنجور ساخت .در عملیات بدر تیری که به کتفش نشست درد جسمش را دو چندان کرد .

سید نظام ، دلاوری بود که یکی از فاتحین جزیره بوارین نام گرفت در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه ، بر اثر اصابت گلوله خمپاره از خاک به افلاک پرکشید .

برای مدتی پیکر مطهرش در منطقه مانده و آماج ترکشهای زیادی شد . آن گونه که تنها قسمتی از کتف راستش سالم مانده و بوسه گاه مادر شد . پیکر مطهرش را از ساعت و انگشتری شناختند که مونس و همراه همیشگی او بود . منابع زندگینامه :شعله در عشق،نوشته ی راضیه تجار،نشر ستاره،قم-۱۳۷۹

جلایی، رسول

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید رسول جلایی : فرمانده گردان مهندسی رزمی لشگر ۱۹ فجر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهریور سال ۱۳۳۴ در خانواده ای مذهبی و تلاش گر در محله" گل کاران "ابرکوه در استان یزد به دنیا آمد و با تربیت اسلامی توسط والدین خود رشد یافت . در ۶ سالگی به تحصیل پرداخت و تا سال اول دبیرستان تمامی دروس خود را با موفقیت پشت سر گذاشت. بر اثر مشکلات اقتصادی از ادامه تحصیل محروم ماند و برای کار به شیراز عزیمت نمود .مدت۷ سال در آن جا به کار و فعالیت پرداخت. علاوه بر جدیت در کسب تامین معاش خود و خانواده در امور دینی هم کوشا بود و در انجام عبادت و تقوی الهی سعی و تلاش زیادی داشت ,به گونه ای که جامعه فاسد دوره ی حکومت شاه نتوانست اورا آلوده سازد.

لحظه ای از یاد پروردگار خویش غافل نمی شد و نیروی ایمانش به او آموخته بود که جز در سایه همت عالی و قطع از خلق و پیوستن به خداوند نمی توان به یک زندگی خوب دست یافت.

در فعالیت ها ومبارزات انقلابی حضوری چشمگیر داشت. اودر تمام عرصه ها برای پیروزی انقلاب تلاش می کرد وحضوری فعال داشت. پس از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۱ به سبزپوشان سپاه اسلام پیوست و به جبهه ها رهسپار شد . در عملیات رمضان، محرم، والفجر ۱ تا ۸، خیبر، بدر و قدس ۳ حضوری فعال داشت.

در عملیات والفجر ۸ گردان مهندسی رزمی لشگر ۱۹ فجر را رهبری می کرد که با تلاش فراوان مورد تشویق مسئولین جمهوری اسلامی قرار گرفت.

آن قدر در جبهه حضور داشت که ناچار خانواده خود را نیز در اهواز مستقر کرد . در نهایت در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه شرکت کرد و در تاریخ ۱۷/۱۰/۱۳۶۵ به دیدار حق شتافت.

در بخشی از وصیت نامه ا ش آمده:

پدر و مادر امیدوارم که این فرزند کوچک خود را ببخشید. پسرم پس از من دلم می خواهد راه من را ادامه دهید. همسرم امیدوارم که فرزندانمان که کوچک هستند و احتیاج به محبت دارند هر چه لطف داری در حق این نوگلان بکنی. از تمام دوستان و آشنایان همگی طلب بخشش می کنم.

منابع زندگینامه :

"همسفران خورشید"نوشته ی مهدی واحدیان اردکانی، نشر کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۷۰۰شهیداستان یزد-۱۳۸۱

جلائر، عباسقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مدحت‌الممالک و سردار مدحت، از افسران قدیمی قزاقخانه، در حدود ۱۲۴۰ متولد شد. مدرسه‌ی دارالفنون و مدرسه‌ی قزاقخانه را طی کرد. چندی در تبریز و زمانی در همدان و مدتی در کرمانشاه خدمت می‌کرد. در استبداد صغیر، درجه‌ی میرپنجی و در ۱۲۹۵ درجه‌ی سرداری از احمد شاه گرفت. در ۱۳۰۱ که قزاقخانه و ژاندارمری ادغام و ارتش جدید تشکیل شد، به خدمت دعوت شد و با درجه‌ی امیرلشکری به عضویت شورای عالی نظام منصوب گردید. چندی بعد ریاست بازرسی مالی را رضاخان به او سپرد و تا حین‌الفوت (۱۳۰۹) دارای همان سمت بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جلیلوند رضائی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج جعفرقلی سهام‌الدوله ملاک بزرگ ملایر، در سال ۱۳۰۵ ش پا به عرصه وجود نهاد. وی سه‌ساله بود که پدر خود را از دست داد و تحت قیمومیت مرحوم مؤتمن‌الملک پیرنیا قرار گرفت. تحصیلات ابتدائی را در ملایر و تحصیلات متوسطه را در تهران در مدرسه‌ی البرز گذرانید و وارد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی شد و لیسانس گرفت ولی شغلی نپذیرفت و از درآمد املاک زیادی که توارثاً به او رسیده بود، زندگی مرفهی را می‌گذرانید. گاهی در تهران و زمانی در اروپا و آمریکا زندگی راحتی را سپری می‌ساخت.

در انتخابات دوره‌ی هیجدهم مجلس شورای ملی کاندیدای مجلس در ملایر شد و در حالی که فقط بیست و هفت سال داشت، به وکالت مجلس رسید. د دوره‌ی نوزدهم نیز همچنان به وکالت منصوب گردید و در دوره‌ی بیستم هم در انتخابات تابستانی و هم زمستانی وکیل شد.

در سال ۱۳۴۰ در حکومت دکتر علی امینی که قانون اصلاحات ارضی به مرحله‌ی اجرا درآمد، قسمت اعظم املاک او در ملایر و تویسرکان به زارعین واگذار شد ولی مع‌الوصف مستغلات وی جوابگوی نیازهای زندگی او بود. در ۱۳۵۴ در انتخابات حزب رستاخیزی، جلیلوند کاندیدای مجلس سنا از همدان شد و سرانجام سناتور انتخابی همدان و ملایر و تویسرکان گردید.

جلیلوند مردی دانشمند و مطلع و کتابخوان بود و کتابخانه‌ی معتبری برای خود تدارک دیده بود. در خانه‌ی او بروی همه باز بود. سفره‌ی گسترده‌ای داشت. با نویسندگان و شعرا جلسات متعددی داشت و اکثراً از اخوان نعمت او بهره‌مند می‌شدند. در سال ۱۳۷۴ در سن ۶۹ سالگی بالعقبه درگذشت و اموال خود را در زمان حیات به دو برادرزاده‌ی خود انتقال داده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جلیلوند، جعفرقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سهام‌السلطان، از رجال متمول و مالکین بزرگ بود. در ۱۲۳۰ متولد شد. پدرش حاج قنبر علیخان سعدالدوله، در دستگاه کامران میرزا نایب‌السلطنه رئیس قراولان بود. جعفرقلی پس از انجام مقدمات تحصیلی، از طرف ناصرالدین شاه ملقب به اعتضاد نظام شد و به فرماندهی فوج ملایر منصوب گردید. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، درجه‌ی امیرتومانی گرفت و چند سال بعد لقب سهام‌الدوله به او اعطاء گردید و تدریجاً از امناء و بزرگان دولت شد. بعد از استبداد صغیر که فارس دستخوش ناامنی گردید، سهام‌الدوله با اختیارات کامل فرمانروای کل فارس و بنادر شد و چند سالی با قدرت کامل به ناامنی‌های منطقه پایان داد. پس از آن به تهران احضار گردید و حکومت تهران را به او سپردند. وفات او در ۱۳۰۸ ش اتفاق افتاد. پس از مرگ، اوصیاء او مرحومین مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک بودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جلیلی، ارفع الملک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج ارفع الملک جلیلی – از اعیان تبریز بود و در خدمات دولتی متصدی مشاغل درجه دوم می شد. یک دفعه رئیس بلدیه تبریز گشت. سپس از خدمات دولتی برکنار بود تا در سال ۱۳۱۴ سیل بزرگی که اسباب خرابی تبریز شد آمد او را با اختیارات رئیس بلدیه تبریز کردند. امیرلشکر عبدالله خان طهماسبی هنگامی که در تبریز فرمانده لشکر شمالغرب بود، اقدام در عمران تبریز و ایجاد خیابان کرد. پس از آنکه وی مغضوب شد و از کار برکنار گشت، عمران شهر چندی به تعویق افتاد، تا میرزامحمدعلی خان تربیت متصدی بلدیه تبریز شد و با عشق و علاقه خاص، اقدامات امیرلشکر طماسبی را تعقیب کرد و می توان گفت که صورت ظاهری تبریز را تا اندازه ای تغییر داد. پس از او اشخاص نالایق را از طهران برای مدت های کوتاه به ریاست بلدیه می فرستادند و آنان کاری انجام نمی دادند، چنانکه اهالی هر قدر تأکید می کردند که باید برای جلوگیری از خطر سیل اقدام کرد، اقدامی از ناحیه آنان به عمل نیامد، تا در سال فوق الذکر سیل مهیبی به طرف تبریز سرازیر شد. سد غیر محکم را شکست و خرابی بسیار وارد آورد. حکومت مرکزی صلاح دانست که رئیس بلدیه ای از خود تبریزیها انتخاب شود. این بود که حاج ارفع الملک را به ریاست بلدیه انتخاب کردند. حاج ارفع الملک که هم درستکار بود و هم کار خود یعنی ریاست بلدیه را جدی تلقی می کرد، با نهایت صرفه جوئی سد تبریز را ایجاد کرد. رودخانه مهرانرود را که از وسط شهر می گذرد، در بعضی جا سه برابر و در بعضی جا چهار برابر وسعت داد. برای این امر بزرگ که از عهد امیر جهانشاه قراقویونلو اقدامی به آن عظمت در تبریز نشده بود کمتر از یک میلیون تومان (فقط از محل عایدات خود بلدیه) خرج کرد. یک شهر را از خطر سیل برای همیشه نجات داد. حاج ارفع الملک در ایام ریاست بلدیه خویش عمارت بلدیه تبریز را که از عمارات معتبر تبریز است با کمتر از صد و پنجاه هزار تومان خرج بنا کرد. این بنای رفیع آبروی تبریز است۱. در ایام پیشه وری مرکز انعقاد انجمن ایالتی بود. صرفه جوئی حاج ارفع الملک اسباب تعجب رضاشاه پهلوی گردید. جلیلی در اواخر سلطنت رضاشاه در موقعی که رئیس بلدیه تبریز بود وفات کرد. تشیع مجللی از جنازه او به عمل آمد. پس از فوت او فعالیت بلدی تبریز تقریبا تعطیل گردید تا دمکراتها پس از روی کار آمدن در این قسمت اقداماتی کردند. ذیل: هنگامی که سیل اسباب خرابی تبرز شد، عده ای از تجار تبریز به وزارت داخله تلگرافی کردند به این مضمون: تبریز خراب، کیهان سلامت. کیهان آن وقت رئیس بلدیه تبریز بود. می گویند هنگام توسعه دادن رودخانه مهرانرود و تغییر مسیل آن، شاهسونی به تبریز وارد شد و در مراجعه به ایل گفت پادشاه می خواهد تبریز را برگرداند. بعضی از ظرفای تبریز می گفتند که حاج ارفع الملک را سیل آورده است.

منابع زندگینامه :پایگاه یاد یار

جلیلی، سید کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مرشد، متولد ۱۲۵۳، فرزند ابوالحسن جلیلی تحویلدار که وی از مالکین عمده‌ی یزد بود. تحصیلاتی بسیار اندک داشت. در دوره‌ی چهارم قانونگذاری، از طرف مردم یزد وکیل شد و در ادوار بعد نیز این سمت را به دست آورد و مجموعاً یازده دوره وکیل مردم یزد در مجلس شورای ملی بود. در دوره‌ی پانزدهم، قوام‌السلطنه از انتخاب او جلوگیری کرد. در ۱۳۲۸ که مجلس سنا افتتاح شد، سناتور انتخابی اصفهان و یزد بود. دو دوره در سنا عضویت پیدا کرد. در ۱۳۳۶ درگذشت. در طول مدت نمایندگی در مجلس یکی از کارگردانان اصلی بود. به همین دلیل به وی عنوان مرشد داده شده بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که پارلمان ایران قدرت فوق‌العاده‌ای به دست آور، در وضع دولت‌ها تأثیر زیادی داشت و غالباً نخست‌وزیران برای تثبیت خودشان متوسل به او می‌شدند. در تمام مدت نمایندگی مجلس و سناتوری، هرگز نطقی نکرد، ولی نفوذ معنوی زیادی داشت. می‌گویند رضاشاه از لحاظ سیاسی به وی عمیقاً اعتقاد داشته است و نظر او را در مسائل مهم سیاسی جویا می‌شده است. سید کاظم جلیلی یزدی روی اکثر رجال سیاسی کشور نفوذ داشت. با اینکه تحصیلات قابل توجهی نداشت و درس سیاست را جائی نخوانده بود، با شم خداداد بسیار تیزی که در او بود حوادث و مسائل را پیش‌بینی می‌کرد. به همین دلیل و نیز به جهت اینکه مردی بود درست کردار، متدین و بی‌غرض، همواره مورد مشورت رجال سیاست قرار می‌گرفت. یکی از فرزندان سید محمود جلیلی به نام دکتر ابوالحسن جلیلی، به استادی دانشگاه و ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی برگزیده شد. وی یکی از مبرزترین استادان فلسفه‌ی معاصر غربی در ایران است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جلیلی، سید محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۱، فرزند میرزا جلیل تاجر و برادرزاده‌ی سید کاظم جلیلی یزدی معروف به مرشد. تحصیلات خود را در همان شهر یزد به پایان برد و وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و از این دانشکده درجه‌ی لیسانس گرفت و به کار تجارت و ملکداری پرداخت. مدتی نیز در وزارت دارائی شاغل بود و مقامات نازلی در آن وزارتخانه داشت. در دوره‌ی هفدهم مجلس که انتخابات در زمان دکتر محمد مصدق انجام گرفت، از یزد به نمایندگی انتخاب شد. در مجلس تدریجاً جزء مخالفین دکتر محمد مصدق قرار گرفت. در ادوار هیجدهم و نوزدهم و بیستم همچنان وکیل یزد بود. در ۱۳۴۲ در انتخابات دوره‌ی چهارم سنا، از اصفهان و یزد به سناتوری منصوب گردید و تا حین‌الفوت سناتور انتصابی یا انتخابی بود. در ۱۳۵۶ هنگام عبور از خیابان، اتومبیلی او را زیر گرفت و بر اثر این سانحه در بیمارستان درگذشت. مردی محافظه‌کار، متمول، دست و دل باز و طرفدار وضع موجود بود. حین‌الفوت برای وراث ثروت قابل ملاحظه‌ای باقی گذارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جم، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمود جم از مهره‌های اساسی و نزدیک حکومت رضاشاه و محمدرضا پهلوی، متولد ۱۲۹۳ ش در تبریز. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران و پاریس به اتمام رسانید، سپس دانشکده‌ی افسری سن‌سیر پاریس را گذرانید. دوره‌ی دانشکده‌ی افسری تهران را نیز به پایان برد. دوره‌ی دانشگاه جنگ انگلستان و چند دوره‌ی کوتاه‌مدت را نیز در آمریکا گذرانید. در ۱۳۱۶ به درجه‌ی افسری رسید و یک سال بعد داماد رضاشاه شد. این ازدواج فرمایشی بود و شاه میل داشت قبل از اینکه ازدواج فوزیه و محمدرضا شاه سر بگیرد، دختران خود را هم شوهر داده باشد. لذا فریدون جم فرزند نخست‌وزیر وقت و علی قوام فرزند قوام‌الملک شیرازی که هر دو افسر ارتش بودند، برای این کار انتخاب گردیدند. مطلعان می‌گویند هیچ نوع رضایتی در طرفین وجود نداشت. به همین دلیل ابتدا اشرف پهلوی از علی قوام طلاق گرفت و بعد از مرگ رضاشاه نیز شمس پیوند زناشوئی خود را گسیخت.

فریدون جم درجات خود را در ارتش پیمود و با درجه‌ی سرتیپی، فرمانده دانشکده‌ی افسری شد. پس از آن درجه‌ی سرلشکری و بعد از آن سپهبدی گرفت. مدتی معاونت ارتش غرب با او بود و چندی فرماندهی ارتش شرق را تصدی می‌کرد. سرانجام به قائم‌مقامی ستاد بزرگ ارتشتاران رسید و بعد از ارتشبد بهرام آریانا با درجه‌ی ارتشبدی رئیس ستاد شد. چند سال در رأس ستاد قرار داشت. به طور ناگهانی از ریاست ستاد برکنار و با سمت سفیر به مادرید رفت. درباره‌ی برکناری وی سخن زیاد گفته‌اند. یک مقام مطلع از زبان خود جم چنین می‌نویسد:

«مستشاران نظامی آمریکا در ایران همیشه در گفتگوها و مذاکرات خودشان با شاه از من تعریف می‌کردند، ولی یک روز ژنرال زایتس فرمانده مستشاران آمریکا در ایران، با لبخندی به من گفت که" امروز بوسه‌ی مرگ را نثارت کردم "و موقعی که مفهوم این جمله را از او پرسیدم، جواب داد در ملاقات با شاه به او گفتم که جم بهترین ژنرال در ارتش ایران است. از آن روز به بعد اوضاع دگرگون شد و به صورتی درآمد که دست به هر کاری می‌زدم به در آن کار به بن‌بست می‌رسیدم. شاه هر روز به دلیلی انگشت روی نارسائی‌های موجود در ارتش می‌گذاشت، ولی البته در هر مورد نیز موقعی که برای یافتن علت نارسائی تحقیق و بررسی می‌شد، همیشه این نتیجه به دست می‌آمد که تقصیر از من نبوده و یا اگر هم دخالتی در آن داشته‌ام صرفاً به دلیل مواردی بوده که قبلاً به تصویب شخص شاه رسیده است. ولی علیرغم این مسائل، پیوسته شاهد بودم که جو نامساعدی علیه من رو به گسترش است و وضع به شکلی درمی‌آید که دیگر قادر نیستم به سهولت دست به کاری بزنم. تا اینکه یک روز در جمع فرماندهان نظامی موقع صحبت راجع به نارضایتی شاه از بعضی از واحدهای ارتش خطاب به فرماندهان نظامی گفتم: ناخشنودی شاه از چنین مسائلی هم از نظر شغلی و هم از نظر احساسی برایم فوق‌العاده زجرآور است. چون من نه تنها شاه را فرمانده خود می‌دانم بلکه به او به عنوان برادر خود نیز عشق می‌ورزم. روز قبل از شرفیابی، علم وزیر دربار، در باب این بی‌مبالاتی که شاه را برادر خطاب کرده‌ام تذکر شدیدی داد و تکلیف استعفا کرد.»

جم بعد از برکناری بازنشسته شد و به مأموریت اسپانیا رفت. چهار سال در آنجا بود. وقتی مأموریتش پایان یافت، دیگر شغلی به او ارجاع نشد و در لندن اقامت گزید. رویه‌ی شاه در بیست سال آخر سلطنتش در برابر افسرانی که نیرومند و مغرور و جدی بودند، بدین صورت بود که پس از برکنار کردن آنها از ارتش، یک شغل سیاسی موقت در داخل یا خارج برای مدت کوتاهی به آنها واگذار می‌کرد و پس از اتمام آن مأموریت، برای همیشه آنها را به بایگانی راکد می‌سپرد. نمونه‌های زیادی وجود دارد: مانند سرلشکر پاکروان که به سفارت فرانسه رفت، سپهبد مالک به مأموریت در آلمان اعزام شد، سپهبد محوی، سپهبد نصراللهی، سرلشکر مقبلی، سپهبد اسکندر آزموده که از جمله افراد خارج شده از ارتش بودند.

فریدون جم در ۱۳۵۷ چند بار برای عضویت در هیئت دولت دعوت شد، ولی حاضر به پذیرفتن هیچ‌گونه سمتی نشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جم، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به مدیرالملک، متولد ۱۲۵۸ در تبریز. پدرش کارمند دولت بود و برای پیشرفت و ترقی فرزندان خود توجه کافی مبذول می‌داشت. او با توجه مخصوص پدر تحصیلاتی انجام داد و علاوه بر طی دوره مدارس جدید که تازه در تبریز دائر شده بود، در حسن خط و شیوه‌ی نگارش و آموختن زبان فرانسه کوشش بسیار نمود. در اوایل ۱۲۸۰ به دربار ولیعهد محمدعلی میرزا وارد شد و با سمت مترجم دکتر کوپن رئیس داروخانه‌ی سلطنتی، مشغول خدمت گردید. پس از استبداد صغیر، به تهران آمد و با کمک شوهر خواهرش حسینقلی نواب وزیر خارجه‌ی کابینه‌ی مستوفی‌الممالک، منشی ایرانی سفارت فرانسه شد. در جنگ بین‌الملل اول در سفارت فرانسه خدمت می‌کرد و غالباً بین سفیر فرانسه و رجال ایران پیغامبر و واسطه بود. در ۱۲۹۶ سفارت فرانسه را ترک و به خدمت در ادراه کل گمرک درآمد. در کابینه‌ی وثوق‌الدوله ابتدا رئیس اداره کل غله و سپس خزانه‌دار کل شد و تا کودتا ۱۲۹۹ در این سمت باقی بود. در اواخر ۱۲۹۸ از سلطان احمد شاه لقب مدیرالملک گرفت.

روز سوم حوت ۱۲۹۹ از افرادی بود که به قزاقخانه جلب گردید. در اولین برخورد، آمادگی خود را برای همکاری اعلام نمود و با توجه به سمتی که داشت، در تهیه‌ی پول کوشید. سید ضیاءالدین از توقیف او صرفنظر کرد و او را به عضویت کابینه دعوت نمود. در همان روز کودتا، مبلغ قابل ملاحظه‌ای پول خزانه را در اختیار میرپنج رضاخان گذاشت. در کابینه‌ی سید ضیاءالدین طباطبائی، به مقام وزارت خارجه رسید، ولی یک ماه بعد جای خود را به معززالدوله نبوی داد و سمت وزارت مالیه یافت. در حکومت قوام‌السلطنه کاری به او رجوع نشد، ولی مشیرالدوله در بهمن ۱۳۰۰ به توصیه‌ی سردارسپه رضاخان او را به وزارت مالیه برگزید. در کابینه‌ی مجدد قوام و مستوفی، ریاست اداره کل غله و نان را عهده‌دار بود. در آبان ۱۳۰۲ در کابینه‌ی سردارسپه، برای بار سوم وزیر دارائی شد و در ترمیم همان کابینه همچنان وزیر دارائی بود. سپس به معاونت رئیس‌الوزراء (سردارسپه) برگزیده شد. در ۱۳۰۵ والی کرمان شد. در دی ماه ۱۳۰۷ به جای سرتیپ شیبانی به وزارت فوائد عامه رسید و در شهریور ۱۳۰۸ به کمک تیمورتاش وزیر دربار و مساعدت محمدولی اسدی نایب‌التولیه‌ی آستان قدس رضوی، به استانداری خراسان رسید. در مأموریت خراسان با اسدی نایب‌التولیه مناسبات بسیار خوبی داشت و هر دو مشترکاً در اجرای برنامه‌های استان دست اتحاد و اتفاق داده بودند.

در ۴ شهریور ۱۳۱۲ ش مخبرالسلطنه هدایت پس از شش سال و سه ماه نخست‌وزیری، جای خود را به ذکاءالملک فروغی داد. فروغی قبلاً نیز یک بار نخست‌وزیر بود و در دوران مخبرالسلطنه عضو علی‌البدل کابینه‌ی او محسوب می‌شد. جز مدتی کوتاه که سفیر ایران در ترکیه بود، با سمت‌های وزیر جنگ و وزیر امور خارجه و اقتصاد ملی در کابینه عضویت داشت. ذکاءالملک فروغی، محمود جم را وزیر کشور کرد. کابینه‌ی او مدت و سال و سه ماه سر کار بود. در آذر ماه ۱۳۱۴ فروغی از کار کنار رفت و محمود جم وزیر کشور کابینه‌ی او، مأمور تشکیل هیئت وزیران گردید و همکاران خود را انتخاب نمود. امور وزارت کشور را عهده‌دار شد و تا مهرماه ۱۳۱۶ وزیر کشور نیز بود تا اینکه ابوالقاسم فروهر به کفالت آن وزارتخانه رسید. محمود جم پس از چهار سال نخست‌وزیری، در آبان ۱۳۱۸ به وزارت دربار پهلوی منصوب شد. در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه به اتفاق خانواده‌ی سلطنتی، تهران را ترک نمودند، همراه آنها بود. در شهرهای اصفهان، یزد، کرمان و بندرعباس در خدمت رضاشاه آخرین تلاش خود را به عمل آورد. در مهر ماه ۱۳۲۰ به سمت سفیر ایران در مصر تعیین شد و چون در آن تاریخ بین ایران و مصر روابط خانوادگی و حسنه وجود داشت، در قاهره بین دو کشور نزدیکی بیشتری ایجاد کرد و خود او از دوستان نزدیک ملک فاروق محسوب می‌شد. پنج سال در سمت سفیرکبیر در مصر اقامت داشت.

در ۱۳۲۶ به ایران آمد و در شهریور همان سال در اثر اختلافی که بین سپهبد امیراحمدی وزیر جنگ و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر پیش آمد، که منجر به کنار رفتن سپهبد امیراحمدی از کابینه شد، جم به وزارت جنگ برگزیده شد، ولی این کابینه دوام زیادی نیافت. در آذر ماه ۱۳۲۶ حکیمی نخست‌وزیر شد و جم بار دیگر به وزارت دربار رسید. او در سقوط کابینه‌ی قوام‌السلطنه به دستور محمدرضا شاه، نقش اساسی داشت. وزراء کابینه را او وادار کرد به هیئت اجتماع از عضویت دولت کناره‌گیری کنند. تنها وزیری که باقی ماند و استعفا نداد سید جلال‌الدین تهرانی بود. در اواخر ۱۳۲۷ عبدالحسین هژیر به دربار آمد و جم به سفیرکبیری ایران در ایتالیا منصوب شد و تا اواخر همان سال در آنجا اقامت داشت. در انتخابات دوره‌ی دوم سنا سناتور انتخابی کرمان شد. در ادوار سوم و چهارم و پنجم نیز این سمت را احراز نمود، ولی در دوره‌ی اخیر به عنوان سناتور انتصابی به مجلس رفت و غالباً ریاست کمیسیون‌های کشور و امور خارجه‌ی مجلس سنا با او بود.

محمود جم کسی بود که از روز اول کودتا تا روزی که رضاشاه از ایران خارج شد، از نزدیکان و همکاران نزدیک او بود. مدتی هم در حزب ملیّون، ریاست شورای مرکزی حزب را بر عهده داشت.

از خود یک پسر و یک دختر باقی گذاشت. پسرش ارتشبد فریدون جم و دخترش همسر دکتر ملائکه کارمند بانک ملی بود. به سلسله‌ی پهلوی خیلی نزدیک بود، ولی از این وابستگی سوء استفاده‌ی مالی نکرد و مال و منالی نیندوخت. پنجاه سال تمام در رأس مقام‌های مهم و حساس سیاسی بود. از لحاظ سیاسی محافظه‌کار، بازیگر و زیرک بود. هیچگاه دست به عملی نزد که خصومت یا حتی مخالفت شدید گروه‌های سیاسی را علیه خود برانگیزد. در سال ۱۳۴۸ در تهران درگذشت. وی با سفارت انگلیس روابط بسیار حسنه‌ای داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جمال واعظ، جمال‌الدین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۲۷۹ ق.

فوت: ۱۳۲۶ ق.

القاب: صدرالواعظین- صدرالمحققین-.

آثار: لباس التقوی- رویای صادقه (با همکاری مجدالاسلام کرمانی و میرزا نصراللّه ملک‌المتکلمین)

سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی پسر سید یحیی در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در همدان متولد شد وی از کوشندگان و سخنرانان بنام جنبش مشروطه‌خواهی بود و با سیاهکارینهای ظل‌السلطان پیکار می‌کرد. سید جمال پس از بمباران مجلس، با لباسی ناشناس به سوی عتبات رفت و در همدان دستگیر، و به امر محمد علیشاه او را به بروجرد بردند و به زندان انداختند و در سال ۱۳۲۶ هجری قمری وی را به قتل رساندند.

برگرفته از کتاب :موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

جمال‌الدوله فرخزاد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۴۴۴ ه.ق/ ۱۰۵۲ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

جمالی، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مصطفی جمالی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱۲/۱

زندگینامه علمی

دوران دبستان و راهنمایی را به خوبی گذرانده و در دوران ابتدایی به جهت هوش و حافظه بالا ـ دو سال ابتدایی را در یک سال گذرانده و همواره در مدرسه جزو شاگردان خوب بودم .کار علمی جدی بنده از هنرستان کارآموز واقع در منطقه نارمک تهران آغاز شد . در اینجا به جهت فضای حاکم آنوقت که فضای جبهه و جنگ بود در کنار درسهای هنرستان که بنده در رشته برق مشغول به تدریس بودم ، به عضو انجمن اسلامی هنرستان در آمده و در سالهای اولیه در کلاس درس اعتقادی و اخلاقی درون انجمن با اساتید و واعظان شهر تهران شرکت می کردم .

در آن ایام در سال سوم و چهارم هنرستان نوعا با دوستان جلسات مباحثه و مطالعات آثار شهید مطهری را داشتیم و از همان ایام به بیان بعضی از مباحث استاد شهید در جلسات می پرداختم .در همان ایام عازم به جبهه شده و در آنجا هم به مطالعات و مباحثات در جمع دوستان مشغول بودم . درسال پایانی هنرستان در کنکور دانشگاه شرکت کرده و قبول شدم و در همان ایام به جهت علاقه به مباحث مذهبی و اعتقادی قصد آمدن به حوزه را هم داشتم . لذا در آن ایام بر اساس ضرورت عمل به وظیفه راه حوزه را انتخاب کرده و با عنایت امام زمان (عج) به سربازی این مکتب جهاد و مبارزه نایل شدم .

در سال ۱۳۶۵ وارد حوزه علمیه قم شده و در مدرسه رضویه مشغول به درس و بحث طلبگی شدم و با داشتن حجره در اتاق مدرسه بصورت ممحض دروس مقدمات را آغاز نموده و از اساتید متعددی از جمله استاد عرفان ، استاد علیدوست ، استاد عالمی و دیگر اساتید استفاده کرده ام . در کنار دروس متداول حوزوی به مطالعات بیرونی هم مشغول بوده و در کلاس های جنبی و آزاد همچون کلاس های نهج البلاغه و تفسیر و اخلاق شرکت کرده و از اساتیدی همچون آیت الله مظاهری در اخلاق استفاده نموده و البته در کلاس های خصوصی اخلاق هم شرکت می کردم .

در این ایام با مباحث حضرت استاد حاج آقای صفاری آشنا شده و توفیق شرکت در مجالس این استاد گرانسنگ را پیدا کرده و استفاده های زیادی از مباحث و افکار این استاد بردم .پس از گذراندن دوران مقدمات ، دوران سطح حوزه را از اساتید حوزه به خوبی استفاده کرده و دروس لمعه و اصول مرحوم مظفر را پشت سر گذاشته و سپس دروس رسائل و مکاسب و سپس کفایهٔ الاصول را پشت سر گذاشتم و با جدیت در فرا گرفتن مباحث و مباحثه مستمر توانستم به خوبی تمامی دروس سطح را طی کنم .

پس از دروس سطح ، وارد درس خارج شده و حدود ۷ سال دروس خارج فقه واصول را درمحضر بزرگانی همچون آیات و حجج اسلام آقایان : وحید خراسانی ، تبریزی ، جوادی آملی ، سبحانی و میرباقری گذرانده و دلیل این تعدد استاد در درس خارج هم به جهت آشنایی با سبک درس این اساتید بود ، چرا که معتقد بودم هدف درس خارج آشنایی با شیوه اجتهاد است نه گذراندن یک دوره کامل مباحث فقه و اصول . در کنار درس اصول و فقه به مباحث فلسفه هم پرداخته و در سال ۸۲ به جهت کامل کردن مباحث به دانشکده تربیت مدرس قم رفته و در آنجا با مباحث فلسفی غربی آشنا شده و در رشته فلسفه و کلام مقطع کارشناسی ارشد را گذراندم .از مهمترین فراز زندگی علمی بنده آشنایی با تفکرات دفتر فرهنگستان و مخصوصا استاد بی نظیر حضرت آیت الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی بوده است . بنده به جهت روحیه وظیفه مداری با موسسات گوناگون مطرح در قم ارتباط برقرار کرده و پس از سنجش و مقایسه آنان با توجه به نیازمندیهای نظام اسلامی تشخیص دادم که این موسسه به دنبال حل مسائل مهم نظام اسلامی می باشد . لذا از سال ۷۱ با این موسسه آشنا و در کلاسهای آموزش آن شرکت کرده و کم کم جزو محققین این موسسه شروع به کار کرده و مستقیما در جلسات مباحث حضرت استاد سید منیر، در موضوعات مختلفی همچون فلسفه ، مدل ،

روش تحقیق ، موضوعات کاربردی و ... شرکت و استفاده فراوانی برده ام .

البته بنده در کنار کار تحقیقاتی در دفتر فرهنگستان ، کارهای علمی و مقالات متعددی در مجلات و همایش ها ارائه داده و به تالیف چندین کتاب مبادرت داشته ام و در کنار تحقیق به کار تبلیغ و سخنرانی های تخصصی در دانشگ ه ها مشغول می باشم .

جمشید

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در اوستا نام او Yima Xshaeta یماخشئیت یعنی جم درخشنده و نورانی آمده که جزء اخیر صفت اوست. صفت دیگر او در اوستا Srira سریره است که به معنی زیبا و خوشگل است و پسر ویونگ هوانت Vivang havant است که به فارسی و پهلوی و یونگهان می‌شود. پس از تهمورث به تخت نشست. مردم در روزگار او آسوده خاطر بودند بیماری و مرگ و گرسنگی و تشنگی و رشک و حسد در زمان وی وجود نداشت. از اینرو سکنه‌ی گیتی افزون شد. جمشید تنها از پهلوانان اساطیری و ملی ایرانیان نیست بلکه متعلق به آریاهای هندی نیز می‌باشد. در ادبیات سانسکریت نام جمشیدیما Yama آمده و نام پدرش ویوسوانت Vivasvant است. در وداومها بهاراته داستان یم شباهت بسیاری به یمای اوستایی دارد. این پهلوان داستانی بین دو ملت آریایی هند و ایران مشترک است شاید او کسی بوده که در تحکیم مبانی مدنی نژاد ایرانی زحمات بسیار کشیده است. از کتاب ریگ ودا معلوم می‌شود که داستان جمشید از دوره‌های بسیار قدیم و قبل از مهاجرت آریاهای ایرانی به ایران است. در وندیداد آمده که زرتشت از اهورمزدا پرسید: ای خرد پاک در میان نوع بشر به جز من برای نخستین بار با کدامین کس مکالمه نمودی و دین اهورایی را به که سپردی. اهورا مزدا گفت: ای زرتشت من به غیر از تو نخستین با رباجم زیبا و دارنده‌ی رمه‌ی خوب مکالمه کردم و دین اهورایی را به او سپردم و گفتم ای جم زیبا پسر و یونگهان، من آیین خویش را به تو می‌سپارم جم گفت ای اهورامزدا من از برای اینکار ساخته نشده‌ام پیغمبری و دین‌گستری از من نیاید. من به او گفتم که تو آن به که جهان را به پیرایی و به گیتی فزایش و گشایش دهی. جم زیبا گفت پذیرفتم به شرط آنکه من به جم دو چیز دادم یکی نگین زرین و دیگری عصای زرنشان. سیصد زمستان از پادشاهی وی گذشت زمین از چهارپایان خرد و بزرگ پر شد و جای بر همه تنگ گشت. پس به خواهش وی اسپندارمذ فرشته موکل زمین یک ثلث زمین را بزرگتر کرد. سیصد زمستان دیگر از سلطنت او گذشت زمین بار دیگر از چهارپایان خرد و بزرگ و مردم و سگها و مرغان و شعله‌های سرخ آتش پر شد و جای بر همه تنگ گشت. باز به خواهش وی اسپندارمذ یک ثلث دیگر بر زمین بیفزود. سومین بارجم به ترتیب مذکور یک ثلث دیگر زمین را فراخ‌تر نمود و در ایرانویج اهورامزدا با ایزدان مینویی انجمنی بیاراست و جم را گفت به جهان زمستان سختی خواهد رسید و برف به چندین ارش ببارد یک ثلث از جانوران هلاک شوند برای جلوگیری از آن و بقای نسل جانداران باید باغی بنام وره vara بنا کنی که از هر چهارسوی به بلندی یک میدان اسب باشد، در آنجا چهارپایان خرد و بزرگ و سگها و مرغان و شعله‌های سرخ آتش را گردآوری، اصطبلی به بلندی هزار گام برای ستوران بسازی و در آنجا آب روان کنی و چراگاه فراهم نمایی و مردان و زنانی را که در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آنجا جمع کنی و اشخاص و حیوانات ناقص‌الخلقه را در آنجا راه ندهی. جم پرسید که این باغ را چگونه بسازم اهورامزدا گفت خاک را با پاشنه‌ی پای خویش نرم کن و با دستهای خویش گل بساز. آنگاه بدین ترتیب باغ ساخته شد و در هر سال یکبار ستارگان و ماه خورشید و در آنجا طلوع و غروب می‌کردند و به نظر ساکنان وره یکسال مانند یکروز بود و در هر چهل سال از هر

یک جفت مخلوقات وره یک جفت دیگر به عمل می‌آمد. این باغ را به زبان پهلوی وره‌جم کرت می‌گفتند یعنی وری که جم کرده است.

پس از برطرف شدن طوفان سرما جم و ساکنان وره بیرون آمده زمین را دیگر باره آبادان نمودند در کتاب سوم دینکرد آمده جمشید مردمان را به چهار طبقه‌ی روحانیون، جنگجویان، کشاورزان و پیشه‌وران تقسیم کرد. این چهار طبقه را فردوسی کاتوزیان و نیساریان و نسودی واهنوخوشی می‌نویسد.

به قول شاهنامه جمشید پسر تهمورث بود و پس از او به تخت نشست و به ساختن آلات جنگ پرداخت و ذوب آهن را به مردم بیاموخت. خود وزره ساخت و در این کار پنجاه سال رنج برد پنجاه سال دیگر رشتن و بافتن و دوختن جامه را به آدمیان آموخت و خانه ساختن را دیوان به امر او معمول کردند. کشتی‌رانی را به مردمان آموخت و در اینها نیز پنجاه سال رنج برد و تختی ساخت که چون می‌خواست دیو برمی‌داشت و از هامون به گردون برمی‌افراشت و در روز هر مزد از ماه فروردین بر تخت بنشست و مردم آن روز را نوروز خواندند و از آنگاه در سر هر سال در آن روز جشن می‌گرفتند. جمشید در آخر کار از فرط عزت مغرور شد و خویشتن را خدای جهان دانست و چون چنین گفت فرکیانی از او دور شد و سرانجام ضحاک تازی بر ایران چیره شد. جمشید از ضحاک زخم برداشت و صد سال متواری بود تا اینکه در کنار دریای چین ضحاک بر او دست یافت و او را با ارّه بدو نیم کرد و دو خواهر جمشید را که یکی از نواز و دیگری شهرناز نام داشت به زنی گرفت و بعدها فریدون آن دو را از چنگ ضحاک نجات داد. سلطنت جمشید در داستانها ۶۵۰ و به قولی ۷۰۰ سال نوشته شده است.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

جمشیدی مازندرانی، عبدالباقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج ملا محمدزمان سوادکوهی آلاشتی، از منسوبین رضاشاه پهلوی، متولد ۱۲۶۹ در آلاشت. تحصیلات خود را در مقدمات زبان و ادبیات عرب و فارسی و بعداً فقه و اصول پایان داد، در عدلیه حرفه‌ی قضاوت پیشه گرفت، با علی‌اکبر داور دوستی و آشنائی یافت و عضو مؤثر و فعال حزب رادیکال شد و برای روی کار آمدن سردارسپه کوشش بسیار کرد. در مجلس مؤسسان که سلطنت را به خانواده‌ی پهلوی انتقال داد، عضوی مؤثر بود. پس از استقرار رضاشاه، داوطلب وکالت مجلس شد. در دوره‌ی ششم از بابل نماینده شد و در ادوار هشتم، نهم و دهم نیز وکیل مجلس بود. در ۱۳۱۶ مجدداً به دادگستری بازگشت و مستشار دیوان عالی کشور شد. در ۱۳۲۷ در ۵۹ سالگی در تهران درگذشت. مدتی هم ریاست اداره‌ی نظارت را داشت. از قضات باسواد دادگستری بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جمهیری، غضنفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان امام حسین (ع)ناوتیپ۱۳امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه فرمانده شهید ،«غضنفر جمهیری» در سال ۱۳۴۰ در روستای« چاخانی»در استان بوشهر به دنیا آمد .رشدونمو در خانواده ی مذهبی ومومن باعث شده بود،او از هما ن کودکی عشق زیادی به ائمه ودین اسلام داشته باشد و در مراسم مذهبی شرکت نماید .برخورداری ازاین شرایط وروحیه ی عال مذهبی باعث شد او هر چه داشت فدای اسلام کند .در دوران مبارزات مردم ایران با حکومت ظالم شاهنشاهی او نقش انکار ناپذیری در سازماندهی این مبارزات داشت.انقلاب که پیروز شد او لحظه ای از کار وخدمت رسانی به مردم واهداف انقلاب باز نایستاد.

شهید جمهیری با شروع جنگ تحمیلی درنگ را جایز ندانست و بارها به جبهه رفت .

ایشان در عملیات بیت المقدس به عنوان فرمانده گردان امام حسین (ع) شرکت کرد .او در ۲۱ سالگی در اردیبهشت ۱۳۶۱ در جبهه خرمشهر به شهادت رسید و در گلزار شهدای بهشت صادق بوشهر به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه :

سرداران سرافراز،نوشته ی اسکندر میگلی،نشرنگین امین-۱۳۸۴

جنابان، محمدابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد ابراهیم جنابان : قائم مقام فرمانده گردان امام سجاد(ع)لشگر۱۷علی ابن اب طالب (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در یازدهم خرداد ۱۳۴۲ در بحبوحه قیام خونین مردم قم و در خانواده ای متدین و معتقد، دیده به جهان گشود. سالهای کودکی و نوجوانی اش در التهابات سیاسی گذشت.

شروع جوانیش همزمان شد با پیروزی انقلاب اسلامی. لذا او که در کلاس سوم دبیرستان مشغول تحصیل بود، درس و کتاب را رها کرده به صف نیروهای بسیج پیوست و تا آخرین روز عمر کوتاه خود، یک بسیجی باقی ماند، بطوری که وقتی در عملیات کربلای یک در بلندی های قلاویزان به درجه رفیع شهادت نایل آمد، فرماندهی گروهان را در لشکر علی بن ابی طالب (ع) به عهده داشت. این شهید سعید، یک بار از ناحیه دست راست و شکم به شدت مجروح شد که پس از بهبودی دوباره به خط بازگشت.

او در عملیات بیت المقدس، والفجر مقدماتی و کربلای یک از خود رشادتهایی داشت که به یاد ماندنی است. اگرچه کربلای یک برای او پایان حیات زمینی است، ولی در روز دهم تیرماه سال ۱۳۶۵، برای محمد ابراهیم جنابان ، حیاتی تازه رو به سوی آسمانها آغاز می شود. منابع زندگینامه :شیدایی،نوشته ی مریم صباغ زاده ایرانی،نشر ستاره،قم- ۱۳۷۹

جندقیان، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده تیپ سلمان فارسی(ره) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

محمد جندقیان در سال ۱۳۴۲ در شهرستان« آران بیدگل» ،در خانواده ای مذهبی متولد شد .وی دوران کودکی اش را در زادگاهش سپری کرد وبا کودکان محل و فامیل ،ارتباط خوبی داشت و اوقات فراغت خود را به بازی و ورزش کشتی می گذراند . آثار و علائم شخصیتی وا لا و بر جسته ای را از همان دوران کودکی بروز داد ،به طوری که مادرش از چشم زخم دیگران بیمناک بود .در این رابطه برادر شهید می گوید :مادرم گاهگاهی از ترس چشم زخم دیگران ،وی را نز نظرها دور نگه می داشت و همواره نگران او بود . پدرش نیز از همان کودکی پیش بینی می کرد که در آینده فردی بسیار شجاع و قوی خواهد شد و در همان کودکی نمونه هایی از شجاعت و اقتدار او را مشاهده کرده بود . وضع اقتصادی خانواده در سطح پایین بود و برای انجام کارهای روز مره سختی و مشقت زیادی متحمل می شدند .مادر شهید علاو بر نگهداری از فرزند در زمینه اقتصاد به خانواده کمک می نمود .

وضع فرهنگی خانواده شهید در شرایط خوب و مساعدی قرار داشت ،پدرش مسجد رو و مادر وی زحمتکش و فداکار بود . دبستان «صباحی بیدگلی» . هنوز گام های کوچك و کلام خوش و دلنشین وبی را به یاد دارد و هنوز کلاس و نیمکتش بوی عزت ،افتخار ،شهادت و از خود گذشتگی می دهد .در دوره ی ابتدایی همیشه شاگرد ممتاز بود و از لحاظ انضباطی ،الگوی دوستانش بود و معلمان و همکلاسی هایش ارادت خاصی به او داشتند .

وقتی به خانه می آمد علاو بر انجان تکالیف ،به اقتصاد خانواده کمك می کرد ،اوقات فراغتش را به کار قالی بافی اشتغال داشت و برای رفع خستگی به مطالعه یا به بازی فوتبال می پرداخت .با دوستانش رفتار خوب و محبت آمیزی داشت سعی می کرد مشکلاتشان را بر طرف کند .حاضر نمی شد دیگران به او زور بگویند در عین حال احترام بزرگتر ها را می کرد و مطیع امر پدر و مادر بود .در کارهای اجتماعی و مراسم مذهبی شرکت می کرد .

نوجوانی با گسترده تر شدن حجم درس در دوره ی راهنمایی ،از کمك به اقتصاد خانواده دست نکشید .رابطه صمیمانه با والدین خود داشت و از احسان و نیکی به آنها دریغ نمی کرد . سن ۱۵ سالگی او مقارن با دوران انقلاب و تحولات مربوط به آن بود .شهید همراه با سیل مردم انقلابی ،در صحنه های انقلاب خروشید .حضور و جسارت شهید در راهپیماییها ،به حدی بود که باعث نگرانی خانواده اش شده بود و به خانواده خبر می رسید که محمد دز صف اول راهپیمایی ها شرکت می کند و احتمال شهید شدن او زیاد است .بسیار اتفاق می افتاد که دوان دوان به خانه پناه می آورد تا از دست ماموران بگریزد .شهید در پخش اعلامیه و عکس های حضرت امام نیز فعال بودند .بعد از پیروزی انقلاب همراه با بچه های محل ،شب های زیادی را دور از خانه به سر می برد ،تا از انقلاب اسلامی پاسداری کند .(از دوستان او در این دوره افراد زیر به شهادت رسیده اند :جواد عنایتی ،عباس صلاحی پور ،علیرضا و احمد جندقیان)در این دوره ،شهید به تحصیل خود ادامه داد و مدرك سوم راهنمایی خود را گرفت .

با شروع جنگ تحمیلی ،شهید مدرسه را رها کرده و کوله بار عشق را بر دوش گذاشت و دیار پار را با قافله نور در پیش گرفت و با تشکیل بسیج مستضعفان ،برای گذراندن دوره آموزش نظامی ،زادگاه خود را به مقصد پادگان« امام حسین(ع) در« تهران» ترك کرد و سپس عازم جبهه «گیلان غرب» شد .وی در کنار سردار شهید .جواد عنایتی ،به حماسه سازی پرداخت و لیاقت هایی از خود نشان داد به طوری که به فرماندهی گروه ها و اکیپ هاای تازه اعزام شده به جبهه ،بر گزیده شد . سپس عازم جبهه های جنوب شد و در عملیات بزرگ «فتح المبین» و عملیات« بیت المقدس» شرکت داشت .در یك عملیات به سختی مجروح شد و پس از بهبودی مختصر به توصیه دوستان ،عازم جبهه« سیستان و بلوچستان» شد . پدر ایشان د ر سال ۱۳۶۳ به دیار ابدی شتافت ،شهید چند روزی برای مراسم ترحیم ،به زادگاهش بر گشت وبا وجود اینکه خواهر و مادرش به وجودش نیاز داشتند ،شهید احساس کرد «سیستان و بلوچستان» به وجودش بیشتر نیاز دارد و به آنجا بر گشت و تا زمان شهادت در این استان فعالیت داشت .

شهید در سال ۱۳۶۸ به پیشنهاد و اصرار مادر ،تصمیم به ازدواج گرفت ،که ثمره ی این ازدواج دو فرزند به نام محدثه و محسن است که در زمان شهادت پدرشان محدثه سه سال و نیمه و محسن سه ماه داشت .

این سردارملی در تاریخ ۱۰/ ۸/ ۱۳۷۳ در منطقه ی« آورتین — مارز» از حوزه «کهنوج »در استان «کرمان» دردرگیری مستقیم با اشرار و ضد انقلاب به شهادت رسید . شهید محمد جندقیان ساحشوری بود که از اوان جوانی (اوایل انقلاب) درگیری پیکار با دشمنان انقلاب بود و معتقد بود جنگ و منطقه جنگی بیشتر به وی نیاز دارد لذا وقتی از طرف خانواده به وی پیشنهاد ازدواج داده شد قبول نمی کرد و جواب می داد :فعلاـ حضور مستمر در میادین ضروری است و فرصت پرداختن به این مساله نیست .وی می گفت :شهادت من عروسی من است .

با لاـ خره بعد از جنگ به اصرار خانواده در سال ۱۳۶۸ تصمیم به ازدواج با همسری که دارای ملاکها و ارزشهای انسانی باشد ،گرفت .مراسم عقد خوب و ساده بر گزار شد .

تفاهم اخلاقی خوبی با همسرش داشت .زندگیشان با حقوق سپاه اداره می شد و در خانه اجاره ای زندگی می کردند .قبل از شهادت با فروختن خود رو شخصی خود ،خانه صد متری خرید و به همسر خود گفت :همسرم اکنون این خانه را خریدم ،تنها به خاطر تو وبچه ها ،تا بعد از من سر گردان و بدون سر پناه نباشید .آخرین باری است که با شما هستم و آخرین باری است که به منطقه اعزام می شوم و دیگر به اینجا باز نخواهم گشت. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیادشهید وامور ایثارگران زاهدان،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

جنگجویان، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محسن جنگجویان : فرمانده گروهان دوم از گردان ۴۰۹لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۲ وقتی دژخیمان و کوردلان پهلوی امام راحل را تبعید می کردند، به او می گفتند:« تو چطور می خواهی بی یار و یاور در مقابل قدرت همایونی ایستادگی کنی؟» امام فرمود: «سربازان من یا هنوز متولد نشده اند و یا در گهواره اند.» محسن جنگجویان یکی از آن سربازان بود که در اسفند ۱۳۴۲ در خانواده ای مومن و مذهبی در« اصفهان» پا به روی کره خاکی گذاشت. مادرش قبل از تولد او خواب دیده بود بانویی سیاهپوش به بالین او آمده، او را به تولد پسری بشارت می دهد و از او می خواهد نام پسرش را محسن بگذارد. او سومین فرزند و تنها پسر خانواده بود. در سه سالگی همراه پدر خود به نماز می ایستاد و حرکات نماز را تقلید می کرد. در شش سالگی در مدرسه «ده خدا»در« اصفهان» مشغول تحصیل گردید. با شروع قیام گسترده مردمی ایران وی که در سال سوم راهنمایی بود، فعالیت گسترده داشت و تا مقطع دبیرستان به پخش نوار و اعلامیه های امام می پرداخت. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی در حالیکه در کلاس دوم هنرستان در رشته برق تحصیل می کرد، دست از تحصیل کشید و در سپاه پاسداران ناحیه سیستان و بلوچستان جهت خدمت به میهن و اسلام نام نویسی کرد و در سپاه نیکشهر به خدمت مشغول شد. محسن جنگجویان بارها از طریق سپاه زاهدان به مناطق جنگی اعزام شد و در این راه سه بار زخمی شد. بار اول در سال ۱۳۶۱ در عملیات« بیت المقدس»و در منطقه« دشت عباس» از ناحیه شانه زخمی شد. بار دوم در فروردین سال ۱۳۶۲ در عملیات« والفجر مقدماتی» در منطقه عملیاتی« فکه» از ناحیه شانه و فک مجروح گشت و سومین بار در عملیات« والفجر ۴ »در جبهه« مریوان» از ناحیه سر جراحت برداشت و سرانجام در تاریخ ۲۲/ ۱۲/ ۱۳۶۲ در بهار جوانی در حالیکه تنها ۲۰ سال داشت، در منطقه «طلاییه» جاویدالاثر گشت. یعقوب گر به پیرهنی داشت دلخوشی از یوسفم نداد به من پیرهن کسی

منابع زندگینامه :سرداران سپیده، نوشته ی مریم شعبان زاده، نشر کنگره بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان و بلوچستان –

۱۳۷۷

جنگی، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا جنگی : فرمانده تدارکات لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول بهمن ماه سال ۱۳۲۶ در روستای ساغشک چشم به جهان گشود.

دوره ی ابتدایی را در شاندیز گذراند. شاگرد زرنگ و باهوشی بود. دیگران را هم به خواندن درس تشویق می کرد. تا اول دبیرستان درس خواند. به پدرش بسیار محبت می کرد. قرآن، کتاب های شهید مطهری و آیت الله دستغیب را مطالعه می نمود و بیشتر وقتش را در کتابخانه به سر می برد.

در سال ۱۳۵۲، در بیست و چهارسالگی با خانم شهربانو حصاری ازدواج کرد. مدت زندگی مشترک آن ها ۱۴ سال بود. همسرش می گوید: «ایشان فردی صادق و با ایمان بودند. زمانی که با هم صحبت می کردیم، ایشان به من می گفتند: من از مال دنیا چیزی ندارم، فقط ایمان کاملی دارم. و من هم به جز ایمان و اخلاق توقع دیگری نداشتم.»

ثمره ی ازدواج آن ها چهار دختر است، فهیمه در ۱/۱۱/۱۳۵۳، فرشته ۳۰/۶/۱۳۵۶، فاطمه ۹/۱/۱۳۶۱ و سوسن در ۲۶/۲/۱۳۶۳ متولد شدند.

بسیار مهربان و رئوف بود. از راننده ای که باعث تصادف همسرش شده بود، گذشت کرد.

او تمام کارهایی را که برای خدا انجام می داد، پنهانی بود. دوست نداشت کسی بفهمد. نماز را در مسجد و به طور جماعت می خواند. به دیدن اقوام، فامیل و همسایه ها می رفت و صله ی رحم را به جا می آورد. در منزلش هر ماه یک مرتبه جلسه قرآن می گذاشت تا اقوام با هم آشنا شوند.

در کارها با دیگران مشورت می نمود. با افراد مومن و با ایمان رفت و آمد می کرد. حلال مشکلات بود. اختلافات خانوادگی را حل و فصل می کرد. جزو شورای محلی بود. اگر کسی مشکل مالی داشت، حل می کرد. از بسیج و مسجد کمک می گرفت تا مشکلات مردم را فیصله دهد.

با کسانی که مخالف با دین بودند، با ملایمت و خوشی صحبت می کرد تا آن ها را به راه راست هدایت کند. خشونت در کارش نبود.

از اسراف بیزار بود. دوست داشت درمهمانی ها غذای کم و ساده درست می شود.

قبل از انقلاب به پخش اعلامیه و نوار می پرداخت و در تمام تظاهرات ها شرکت می نمود و جلسات خانوادگی علیه رژیم طاغوت برگزار می کرد. چندین بار توسط ساواک دستگیر شد. با آیت الله شیرازی رابطه داشت و اسلحه سرد تهیه می کرد.

در گشت های شبانه در مسجد حضور داشت. تاکید زیادی به نماز جمعه می کرد. پایگاه مسجد آزاد شهر به نام شهید جنگی است. امام جماعت مسجد را انتخاب می نمود. سعی می کرد کسانی امام جماعت باشند که در خط امام و ولایت قدم بردارند. اگر کسی بر خلاف ایده امام بود، آن را برکنار می کرد. به خانواده اش توصیه می کرد: «نماز جماعت را ترک کنند.» او حتی یک اتاق از منزلش را برای برگزاری نماز جماعت اختصاص داده بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان رئیس شورای محل به خدمت مشغول شد. در کارهای فرهنگی ـ اجتماعی، مانند برگزاری جشن ها و اعیاد ائمه اطهار (ع) تزیین در و دیوار و نوشتن شعار با

موضوع انقلاب می پرداخت، به طوری که رگ های گردنش حرکت می کرد. او نسبت به انقلاب، دین و عقیده اش احساس مسئولیت می کرد. برادران را یا در منزل و یا در مسجد گرد هم می آورد و در مورد مسائل انقلاب، اهداف و برنامه ها صحبت می کردند. با شروع جنگ تحمیلی برای دفاع از اسلام ناب محمدی و پیاده شدن احکام دینی به جبهه رفت.

در جبهه مسئول تدارکات و ملزومات لشکر پنج نصر بود.

غلامرضا جنگی می گفت: «دوست دارم به عنوان یک رزمنده انجام وظیفه کنم.» اگر برای او مقام و یا درجه ای پیشنهاد می شد، قبول نمی کرد.

او خودش را یک بسیجی معرفی می کرد. از افرادی که وضعیت مالی خوبی داشتند، می خواست تا کمک مالی به جبهه ها نمایند.

علی اکبر دشتبانی (همرزم شهید) می گوید: «زمانی که برای اولین بار به جبهه رفتم، شهید جنگی مرا بسیار تشویق کردند. در عملیات والفجر هشت، عملیات کربلای پنج و در منطقه ی کردستان در خدمت ایشان بودم.»

در حدود ۱۵ عملیات چه در غرب و چه در جنوب حضور داشت.

چندین بار در جبهه شیمیایی شده بود. ضد انقلاب و منافقین بارها قصد ترور او را داشتند. می گفت: «منافق از کافر بدتر است.»

با چهره ی بشاش با رزمندگان برخورد می کرد. اگر کسی مشکلی داشت، با شوق آن مشکل را حل می کرد. زحمات رزمندگان را نادیده نمی گرفت، بلکه از آن ها قدردانی و تشکر می کرد. از جمله حمل مهمات (که کار بسیار حساس و با ظرافتی بود) که رزمندگان با احتیاط و سرعت عمل بالا این کار را انجام می دادند.

نسبت به نماز حساس بود. هرجا که می شد، نماز جماعت را برپا می کرد. در نیمه های شب، نماز شب می خواند و با خدای خودش راز و نیاز می نمود.

اوقات بیکاری، قرآن، کتاب و یا روزنامه می خواند. ورزش می کرد و افراد را هم به ورزش کردن تشویق می نمود. او دوست داشت افراد سیگار را کنار بگذارند و به ورزش بپردازند. می گفت: «هزینه هایی که صرف دخانیات می شود، اگر صرف مسائل فرهنگی و ورزشی شود، جوانانی پر شور و با نشاط خواهیم داشت.»

در مراسم دعا شرکت می کرد و افراد را هم تشویق می نمود. گروه سرود تشکیل داده بود. علاقه ی عجیبی به جبهه داشت. زمانی که به او می گفتند: «از این جبهه دست بردار.» می گفت: «تا فتح کربلا در جبهه می مانم.»

او آرزوی پیروزی اسلام و زیارت امام حسین (ع) را داشت. دوست داشت زحماتش در جبهه مورد قبول و رضای خداوند قرار گیرد.

به خانواده اش توصیه می کرد: «غیبت نکنید. نمازتان را اول وقت بخوانید. از حضرت زهرا (س) الگو بگیرید. پیرو خط امام باشید.»

او موسس مسجد امیرالمومنین در منطقه آزاد شهر است، در تمام کارها، از جمله: تهیه مصالح، بنا و غیره شرکت داشت. بعد از شهادتش، مسجد به نام شهید جنگی نامگذاری شد. شهید در نامه ای به خانواده اش می نویسد: «سلام به شما همسر مهربانم که راه زینب (س) را ادامه می دهید. امیدوارم که بتوانید فرزندانی شایسته تربیت کنید که راه شهدا را ادامه دهند. برای اسلام دعا کنید. ناسپاسی نکنید. در این جا عشایر فرزندان خود را با غذایی کم سیر می کنند و شما باید شکرگزار خداوند باشید و اسراف نکنید.»

فاطمه جنگی (خواهر شهید) می گوید: «برادرم به دید و بازدید اقوام بسیار اهمیت می دادند. آخرین بار ایشان در ماه مبارک رمضان نزد ما آمدند. نزدیک افطار بود. می خواستم غذای بهتری برای افطار تهیه کنم که برادم نگذاشتند. در نیمه شب متوجه شدم که ایشان در طبقهٔ پایین در حال خواندن نماز شب هستند و دعایشان این بود: خدایا مرگم را شهادت در راه خودت قرار بده.»

اونیم ساعت قبل از شهادتش می گوید: «خداوندا، مرگ مرا شهادت در راهت قرار بده.»

همیشه می گفت: «دوست دارم از ناحیه ی قلب و یا مغز در راه خدا شهید شوم.» و همان طور که آرزو داشت تیر هم به ناحیه ی

قلب و هم به مغز اصابت می کند.

غلامرضا جنگی در تاریخ ۱۲/۵/۱۳۶۶ در جبهه ی سقز به علت درگیری با ضد انقلابیون به درجه رفیع شهادت نایل شد. جسد مطهرش در بهشت رضا (ع) مدفون می باشد.

فاطمه جنگی (خواهر شهید) می گوید: «اوایل که برادرم شهید شده بودند، من ناراحتی قلبی و اعصاب گرفته بودم، به طوری که با همسرم بدرفتاری می کردم. یک شب شهید را در خواب دیدم که با لباس سپاه به خانه ی ما آمدند و همان طور که در زندگی ما را نصیحت می کردند، به من گفتند: اگر تو به خاطر من همسرت را اذیت می کنی، من از تو راضی نیستم. از آن روز به بعد من آرامش پیدا کردم. هر وقت مشکلی دارم، ایشان به خوابم می آیند. ایشان همیشه به عنوان یک فرد زنده به خوابم می آیند. خیلی دوست داشتم که بفهمم آیا آن ها واقعاً شهید هستند؟ که یک شب به خوابم آمدند. زنگ در حیاط را زدند. در را باز کردم، برادرم را دیدم که برای دیدن من آمده بود و بسیار عجله داشت. هرچه اصرار کردم که پیشم بمانند، قبول نکردند. گفتند: ما با چند مامور آمده ایم و باید به چند جای دیگر سر بزنیم. وقتی پشت در را دیدم، ملائکه ای بلند بالا و مشعل به دست آن جا بود. برادرم به من توصیه کرد: غیبت نکنید. وقتی از خواب بیدار شدم، می لرزیدم. اتفاقاً یکی از همسایه ها (که خواهر شهید نیز بود) همچنین خوابی را دیده بود.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

جوادی آملی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد فرزانه و حکیم متأله، حضرت آیت‌اللّٰه جوادی آملی در سال ۱۳۱۲ (ه.ش) در خانواده‌ای روحانی در شهرستان آمل متولد شدند. پدر ایشان از علما، وعاظ و زهاد مشهور آمل بودند. پس از گذران تحصیلات دوران ابتدایی در سال ۱۳۲۴ (ه.ش) شوق پدر و فرزند به دروس دینی موجب شد تا ایشان در حوزه‌ی علمیه آمل مشغول تحصیل شوند. وی در مدت پنج سال نزد اساتید مبرز و متقی که بعضاً شاگرد مرحوم آخوند خراسانی بودند تا حدی سطوح عالیه‌ی مقدمات، فقه، اصول و حدیث را فراگرفتند. سپس در سال ۱۳۳۰ (ه.ش) از آمل به تهران هجرت نموده و با راهنمایی پدر بزرگوارشان به حضور آیت‌اللّٰه شیخ محمدتقی آملی (ره) که از اعاظم عصر بود، رسیدند و از آن طریق به مدرسی مروی راهنمایی گردیدند و سطوح عالیه و معقول را در آن محضر شریف فراگرفتند. این سیر علمی تا سال ۱۳۳۵ (ه.ش) ادامه یافت و در آن دوره، کتابهای منظومه، اشارات و بعضی از اسفار را نزد اساتید مبرزی همچون آیت‌اللّٰه شعرانی (ره) و آیت‌اللّٰه الهی قمشه‌ای (ره) فراگرفتند و نیز مقداری از خارج فقه و اصول را نزد استاد والامقام، آیت‌اللّٰه شیخ محمدتقی آملی (ره) تلمذ کردند و در سال ۱۳۳۵ (ه.ش) به دلیل جامعیت حوزه‌ی علمیه قم، وارد قم، شهر کریمه‌ی اهل‌بیت، حضرت معصومه (سلام‌اللّٰه‌علیها) شدند و در آنجا از محضر آیت‌اللّٰه العظمی السید محمدحسین البروجردی بهره بردند و نیز از درس فقه فقیه نامدار، آیت‌اللّٰه محقق داماد (ره) به مدت سیزده سال، و از محضر استاد، امام خمینی (ره) یک دوره‌ی اصول به مدت هفت سال را درک کردند. همچنین ایشان به حضور استاد مسلم، علامه طباطبایی (ره) رسیدند و مباحث تکمیلی اسفار، خارج حکمت متعالیه عرفان اسلامی و مباحث عالیه‌ی تفسیر حدیث و قرآن را در جلسات خصوصی از محضر آن استاد گرانقدر فراگرفتند. ایشان از اوان حضور در تهران و نیز پس از هجرت به قم و تاکنون که حدود چهل سال می‌باشد، انواع دروس معقول و منقول را تدریس کرده‌اند؛ به گونه‌ای که اکنون از بزرگترین رهبران فکری جهان اسلام، در ابعاد مختلف اسلامی به شمار

می‌آیند و شاگردان فراوانی در علوم مختلف اسلامی برای عالم اسلام تربیت نموده‌اند.

از توفیقات الهی ایشان، مداومت با معارف الهی خصوصاً قرآن مجید است که انواع حقایق دینی را از طریق تفسیر قرآن در جهان اسلام منتشر کرده‌اند.

آیت الله جوادی آملی و وقف :

واقف بزرگوار، حکیم متأله و اندیشمند گرانقدر استاد آیت‌اللّه جوادی آملی است که نامشان ما را از هرگونه تعریف و توصیفی در ابعاد شخصیتی ایشان بی‌نیاز می‌کند و چهره معنوی و علمی ایشان در قلمرو فرهنگ و معارف اسلامی درخشان‌تر از آن است که این قلم را توان تصویر باشد. دیدگاهها، مقاصد و منویات واقف محترم که در قالب عبارات بلیغ و مشرب عمیق عرفانی در وقف‌نامه مطرح شده است قابل توجه و تعمق است. بویژه توجه دادن خواننده گرامی به این نکته مفید و لازم به نظر می‌رسد که در این وقف‌نامه یکبار دیگر آیین و سنت نیکوی وقف‌نامه‌نویسی که به عنوان یک سند فقهی، حقوقی و تاریخی همواره در گذشته مورد توجه واقع می‌شده است مدّنظر قرار گرفته و علاوه بر آن به ظرایف وقف و اهمیت آن در شریعت نبوی (ص) و نیات واقف و خصوصیات عین موقوفه و تکلیف آینده و سایر موارد فقهی و حقوقی آن به سبکی آموزنده اشاره شده است؛ اموری که متأسفانه در وقف‌نامه‌های جدید یا متروک مانده و یا به صورت ناقص بدان پرداخته می‌شود. در هر صورت اصل وقف‌نامه خود مشکی است عطرافشان و از بیان عطار بی‌نیاز. سردبیر وقف نامه حضرت آیت الله جوادی آملی بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و ایّاه نستعین الحمدللّه الّذی یأخذ الصدقات و یُربیها و صَلّی‌اللّه‌علی رسولهِ الّذی یُطهّر نفوسَ المتصدّقین و یُزَکّیها بها، و علی اهل بیته الذین استنّوا بسنته (ص) فیها، واللعن علی اعدائهم الّذین نَبَذوُها وراء ظهورها. بعد از ثنا و تحیّت چنین گوید، عبد محض خدایی که حق مطلق و هستی صرف است: هیچ موجود امکانی مالک چیزی نبوده. ذاتا، وصفا و فعلاً بلکه اثرا، فانی در ذات، صفت، فعل و اثرخداوند می‌باشد، اسناد هر گونه هستی به غیر خداوند مجاز است؛ و اگر اسناد شأنی از شؤون هستی به غیر خدا صحیحا بررسی شود، سبک مجاز از مجاز می‌باشد؛ زیرا وقتی اسناد اصل هستی به غیر خدا، مجاز بود، اسناد شأنی از شؤون آن به غیر خدا، مجاز مضاعف خواهد بود. این مطلب عمیق توحیدی، در دنیا برای موحّدان راستین، چونان رسول گرامی (ص) حلّ شد، قل لااملک لنفسی نفعا ولا ضرّا،... لیس لک من الامر شیءٌ...، و برای دیگران در معاد، روشن می‌گردد، یوم لاتملک نفس لنفسٍ شیئا. زیرا، قیامت، ظرف ظهور چنین حقیقت توحیدی است، نه وعائی برای حدوث آن. البته، در دنیا برای حفظ نظام انسانی، بسیاری از امور، به غیر خدا اسناد مالکانه داده می‌شود، و بر همین اساس، اشخاصی مالک، و اشیائی مملوک، و عقود و ایقاعاتی، ممضی، و عهودی ایفاء می‌گردد. انسان مؤمن که به خداوند هستی ایمان آورد و با او بیعت نمود، یعنی جان، مال و همه شؤون مجازی خود را به خداوند بیع کرد، بعد از آن هرگونه تصرّفی را در ذات، وصف، فعل و اثر خود، مسبوق به اذن خدا قرار داده و تصرّف در شأنی از شؤون هستی خویش را بدون اذن او غاصبانه می‌داند، و از خود چیزی ندارد، تا آن را مورد معامله قرار دهد، و اگر چنین کرد، حتما به عنوان امتثال فرمان مالک حقیقی خواهد بود. لذا اینجانب عبداللّه واعظ جوادی معروف به جوادی آملی، نه به عنوان مالک و ولیّ، و نه به عنوان خلیفه مالک یا وکیل و نائب او، بلکه به عنوان عبد آبق که به مولای شفیق و رفیق خود برگشت، درباره خانه ملکی و متصرّفی شهر قم، عهد و قراری با مولای غیب و شهودم بستم که ذیلاً بعد از فصول دهگانه، مشروح می‌شود. ۱ـ مهم‌ترین هدف بعثت، تزکیه نفوس و تعلیم کتاب آسمانی و حکمت است، نمونه‌های وافری از هر دو رشته علمی و عملی در قرآن مجید بیان شد، یکی از بارزترین مصداق تزکیه همانا تأدیه صدقه می‌باشد، و کاملترین مصداق صدقه، وقف است که اصل آن ثابت و فرع آن با دوام اصل مزبور، جاری خواهد بود، و هیچ صدقه‌ای چون وقف، چنین مزیّت جاودانه را واجد نیست. اطلاق صدقه بر وقف، حبس، سکنی، عمری، رقبی، و نیز بر زکات مال و زکات فطر و نظائر آن برای آن است که امور مزبور، نشانه صداقت ایمان و صدق متصدّق و واقف می‌باشد. ۲ـ فضیلت صدقه که وقف مصداق بارز آن است، در این است که خداوند شخصا او را می‌پذیرد، و دریافت می‌نماید

چنانکه فرمود: اَلَم یَعلَموُا اَنّ اللّه هُوَ یَقبَلُ التَّوبَهَ عَن عِبادِهِ وَ یَأخُذُ الصَّدَقاتِ، بنابراین دریافت رسول اکرم (ص)، مَظهر اَخذ خدا خواهد بود، و جمع بین آیه مزبور و آیه خُذ مِن اَموالِهِم صَدَقَهً تُطهّرهُم وَ تُزکّیهِم بها، آن خواهد شد که، و ما اَخَذتَ اذ اَخَذتَ، ولکنّ اللّه اَخَذَ. ۳ـ چون صدقه که، وقف، فرد کامل آن می‌باشد، مُطَهّر نَفس از اوساخ، و مُزَکّی روح از ادناس و اقذار است، امید آن خواهد بود که چنین روح طاهر از دَرَن و رَین، توانای ادراک صحیح وحی الهی باشد، زیرا، سروش غیب را جز طاهران طائر باغ ملکوت و طائران طاهر از دَنَس مُلک، مسّ نمی‌کنند،... لایمسّه الا المطهّرون. ۴ـ از آن‌جهت که صدقه و وقف، که مصداق بارز آن است، بسیار ظریف و شفّاف می‌باشد، با اندک غبار گردِ منّت و اذیّت، غبارین و متوسخ شده، و شایسته صعود به بارگاهی که جز، کلم طیّب، چیزی به اوج عروج آن بار نمی‌یابد، الیه یصعد الکلم الطیّب، نخواهد بود، لذا ندای قرآن مجید چنین است: یا ایّها الّذین آمنوا لاتبطلوا صَدَقاتِکم بالمنّ و الاَذَی. ۵ ـ چون صدقه جاری همانند سنّت ساری از آثار سودمند می‌باشد، و تا برقرار است، روح صاحب آن در دارالقرار قریرالعین خواهد بود، و خداوند، قادم را چون غابر می‌نگارد، نَکتُبُ ماقَدَّموا و آثارَهم، و جزء اَعمال برّ متوفی محسوب می‌گردد، اجر جزیل آن در قرآن و سنّت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام کاملاً بیان شد،... والمتصدّقین والمتصدّقات... اَعَدّ اللّه لَهُم مَغفِرَهً وَ اَجرا عَظیما... یُضاعَف لَهُم و لَهُم اَجرُ کَریم ـ لیس یتبع الرجل بعد موته من الاجر، الاّ ثلاث خصال: صدقهٔ اجراها فی حیاته، فهی تجری بعد موته، و سنّهٔ هدی سنَّها، فهی یعمل بها بعد موته، او ولد صالح یدعو له ـ و چون معیار در ثواب، همان اثر صالح است، ذکر امور سه‌گانه در این حدیث یا امور شش‌گانه در حدیث دیگر، از باب تمثیل است، نه تعیین، لذا علم صائب، فرزند صالح، سنّت صحیح، وقف جاری، سیرت ساری و مانند آن مایه روح و ریحانِ روح رائح الی اللّه خواهد بود. ۶ ـ چون اثر نافع صدقه که وقف مصداق روشن آن می‌باشد، همانند دیگر واقعیت‌های دینی، هنگام احتضار ظاهر می‌شود، محرومان از چنین فیض فوزآوری، درخواست ارتجاع به دنیا را بجای تسریع رجوع الی اللّه، و رجعت به وطن اصلی، مطرح می‌کنند، و به شیوه نکوهیده اَتَستَبدِلوُن الَّذی هُوَ اَدنی بِالَّذی هُوَ خَیرُ، انّا للّهِ وَ انّا اِلَیهِ راجِعوُنَ را، به، رَبِّ ارجِعوُنِ...، مبدّل ساخته، و تمنّی کاذب را به جای رجای صادق، در سقیفه خیال و قیاس و گمان و وهم نشانده، آنگاه چنین می‌گویند:... فَاَصَّدَّقَ وَ اَکُن مِنَ الصّالِحینَ ـ و به منظور پرهیز از چنین استبدال ناپسند، صاحب ولایت کبری، حضرت علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین، علیه افضل صلوات المصلّین فرمود: الصَّدقهُ والحبسُ ذخیرتان فدعوهما لیومهما. ۷ـ از آن جهت که اهل بیت طهارت و عصمت صلوات‌اللّه علیهم اجمعین، قرآن ناطق‌اند، و در تمام حسنات، امامت امّت را به عهده دارند، و قبل از دیگران به وحی الهی مؤمن و به حِکَم آن معتقد، و به احکام آن عامل‌اند، لذا رسول گرامی (ص) و اهل بیت معصوم (ع) آن حضرت (ص) اقدام به وقف کرده‌اند، درباره پیامبر گرامی (ص) چنین آمده است: تصدّق رسول‌اللّه (ص) باموالٍ جَعَلَها وقفا، وَ کانَ یُنفِق مِنها عَلی اَضیافِهِ، وَ اَوقَفَها عَلی فاطِمَهَ عَلیهَاالسلام... ـ و درباره حضرت امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، آمده است: کان عبدا للّه، قد اَوجَبَ اللّه له الجنهٔ، عمد الی ماله فَجَعَله صدقهً مبتولهً تجری بعده للفقراء و قال: اللّهم انما جعلت هذا لتَصرِفَ النارَ عن وجهی و لتصرفَ وجهی عن النار، و حضرت صدّیقه کبری، فاطمه زهرا صلوات‌اللّه علیها، اموالی را وقف فرموده و تولیت آن را به حضرت امیرالمؤمنین (ع)، آنگاه به امام مجتبی حسن بن علی علیهماالسلام، سپس به سیّد شهدا حضرت حسین بن علی علیهماالسلام، روحی لمضجعه الشریف الفداء و بعد از آن حضرت به فرزند بزرگ‌تر که علوی و فاطمی باشد، نه علوی محض، سپرد، و همچنین از سائر معصومین علیهم‌السلام رسیده است که مال خود را به عنوان وقف، صدقه جاری قرار داده‌اند، حتی درباره حضرت سید شهدا (ع) رسیده است که نواحی قبر شریف خود را از اهل نینوی و غاضریّه به شصت هزار درهم ابتیاع فرمود، و آن را بر ایشان تصدق نمود. ۸ ـ چون اصحاب متعهد اهل بیت طهارت و عصمت، هماره، به آن ذوات مقدّس اتّساء داشته‌اند، لذا هر صحابی متمکن، اقدام به وقف می‌نمود، چه اینکه از جابر روایت شده لم یکن من الصحابهٔ ذو مقدرهٍ الاّ وقف وقفا. ۹ ـ همان‌طوری که وقف، فضیلت فراوان دارد، هدم آن به فروختن، هبه کردن، ارث بردن و مانند آن، رذیلت وافری را به همراه دارد که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره وقف چشمه یَنبُع چنین

فرمود:... هی صدقهٔ، بتهً بتلاً فی حجیج بیت‌اللّه و عابری سبیلٍ، لاتُباع و لاتوهب و لاتورث فمن باعها او وهبها فعلیه لعنهٔ اللّه والملائکهٔ والناس اجمعین، لایقبل اللّه منه صرفا و لا عدلاً. ۱۰ ـ شرح صدر، سعه نظر، جامعیت اسلام و همگانی و همیشگی بودن آن، ایجاب می‌نماید که جهانی بیندیشد، و سراسر گیتی را مشمول لطف خود قرار دهد چنانکه رسول گرامیِ چنین دینی، رحمهٔ للعالمین معرفی شد. لذا وقف بر جامعه بشری، اعم از مسلم و کافر، ذمّی و حربی مادامی که اعانت بر عصیان و تعاون بر اثم نباشد، جایز است و آیه مبارک و کریم، لاینهاکم اللّه عن الّذین لم یقاتلوکم فی الدّین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبرّوهم و تقسطوا الیهم انّ اللّه یحبّ المقسطین، گواه آن می‌باشد. اکنون که خطوط کلّی صدقه جاری، طی ده فصل بیان شد، به اصل مطلب می‌پردازم، و آن اینکه وقف صحیح شرعی ـ جامع همه شرایط واقف، موقوف‌علیه، موقوف و وقف ـ نمودم خانه ابتیاعی، ملکی و متصرفی خودم را که واقع است در: قم، خیابان ارم (آیهٔ‌اللّه نجفی مرعشی) پشت مسجد آیهٔ‌اللّه گلپایگانی، جنب مدرسه علمیه سعادت (جنوب و جنوب شرقی) برای مدرّسان، محقّقان، مؤلّفان، پژوهشگران علوم و معارف الهی مانند تفسیر، فلسفه الهی، کلام، فقه، اصول و سائر دانش‌های دینی، الی ان یرث‌اللّه الارض و من علیها. تولیت آن مادامت‌الحیوهٔ، در اختیارم می‌باشد، و بعد از توّفی و ادراک لقاء اللّه، به فرزندم جناب حاج شیخ مرتضی واعظ جوادی است، چنانکه تولیت مدرسه علمیه سعادت را که در اختیارم است و تعیین متولّی بعد از من نیز به اختیارم می‌باشد، بعد از وفاتم، در اختیار مشارالیه خواهد بود، و تولیت مدرسه و خانه وقفی بعد از عمر طولانی نامبرده، به فرزند روحانی از خاندان اینجانب می‌باشد، و اگر خدای نخواسته، از این خاندان، کسی روحانی نشد، به فرزند بزرگ این خاندان خواهد بود. تمام کتاب‌ها و سائر لوازم کتابخانه و تلفن، در اختیار مرکز تحقیقاتی اسراء است. ایجاب و قبول، اقباض و قبض، حاصل، و صیغه وقف به طور جامع همه مطالب لازم اعم از مرقوم و غیر آن جاری شد، ربّنا تقبل منّا و خذه منّا و طهّرنا به والحمدللّه ربّ العالمین، الّذی یرث الارض و من علیها. منبع:میراث جاویدان

بر گرفته از کتاب :موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

جوادی، اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اکبر جوادی : فرمانده گردانهای آموزش نظامی وتخریب لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۴ ه ش در تبریز متولد شد. از کودکی نشانه های معرفت و ذکاوت در رفتار ش هویدا بود . تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با جدیت تمام طی کرد و وارد دبیرستان ثقه الاسلام تبریز شد .او در دوران جوانی فعال و مذهبی بود و با حضور گسترده در مراسم عزاداری امام حسین (ع) پایبندی خود را نسبت به مسائل دینی و شرعی نشان می داد . اکبر در آغاز نهضت اسلامی مردمن بر علیه حکومت خود کامه پهلوی ,مسجد حاج مصطفی را که یکی از مراکز هدایت جریانهای انقلابی بود به عنوان سنگر اصلی مبارزه خود قرار داد و همگام با جوانان پر شور و انقلابی باحضور چشمگیر در تظاهرات بر علیه رژیم طاغوت وارد صحنه های سیاسی شد و به فعالیت پرداخت . بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با حضور در مساجد و پایگاه های مقاومت دامنه فعالیت های خود را گسترش داد و با تشکیل هسته های مقاومت به فعالیت هایش انسجام بخشید.

پس از آنکه سایه شوم جنگ بر کوی و برزن این مرز و بوم سایه افکند و دشمن دست تجاوز به حریم میهن اسلامی گشود او تاریخ ۱۲ / ۱۲/ ۱۳۵۹ پس از سپری کردن یک دوره آموزش نظامی به عنوان تخریب چی رهسپار جبهه های نبرد شد .مدتی به صورت بسیجی در عملیات بزرگی چون بیت المقدس پنجه در پنجه دشمن تجاوز گر انداخت.

او یک بسیجی عاشق و مخلص بود که در واحد تخریب تیپ عاشورا خدمت می کرد فداکاری و سلحشوری او در همه عملیات خیلی زود بر همه آشکار شد و شهید والامقام مهدی باکری در یک انتخاب شایسته او را به عنوان مسئول واحد تخریب لشکر عاشورا برگزید وچند روز قبل از عملیات رمضان به تخریبچی ها معرفی کرد.

اکبر جوادی در عملیات رمضان به طور معجزه آسا از میدان مین دشمن می گذشت و بر قلب متجاوزان به میهن اسلامی می تاخت . او و یاران عاشقش دلباختگانی بودند که میدان مین را عرصه گاه شهادت تلقی می کردند و در رفتن به روی مین از همدیگر سبقت می گرفتند . آنها پس از هر پیروزی نماز شکر به جا می آوردند .در موقع شهادت پیکرهای مطهرشان مثل گل یاس در هوا پرپر می شد و فریاد یا مهدی ادرکنی فضای جبهه را لبریز از یاد خدا می کرد .

با وجود اینکه فرمانده واحد تخریب بود در موقع عملیات پیشاپیش نیروهایش به شناسایی و پاکسازی مناطق مین گذاری شده می رفت و منطقه را برای مراحل بعدی عملیات آماده می کرد .در عملیات والفجر مقدماتی به اتفاق همرزمانش برای باز کردن معبری برای عبور نیروها پیش از آغاز عملیات جلوتر از همه حرکت می کرد. اولین معبر پیاده را در منطقه فکه با کمال رشادت گشود ولی با توجه به عمق زیاد میدان مین و نیز وجود کانال های متعدد حداکثر توان خویش را در کمترین زمان ممکن به کار می گرفت و شروع به خنثی سازی موانع به کار گذاشته شده کرد و در اثر اصابت ترکش خمپاره زخمی و به پشت جبهه انتقال یافت.

شهید جوادی در عملیات والفجر یک نیز با اراده آهنین و عزمی پولادین به داخل کانالهای مین گذاری شده رفت و از سیم خاردارهایی به عمق چهار متر گذشت و راه معبر را برای شروع عملیات گشود. چندی بعد جهت حضور در عملیات والفجر دو به منطقه پیرانشهر در ارتفاعات حاج عمران در خاک عراق رفت و از زیر بمباران و آتش دشمن گذر کرد و شرر بر خرمن هستی دشمن انداخت. در سال ۱۳۶۲ برای آمادگی لشکر در عملیات جدید نیروهای تخریب را از ماهیدشت با شرایط خاص و بسیار دشوار به منطقه کاسه گران در گیلانغرب رساند. فرمانده لشگر با توجه به توان ورشادتهایش او همزمان به مسئولیت آموزش نظامی لشکر عاشورا نیز منصوب کردند .

او حضور در کنار حماسه ساز بزرگ جبهه های جنگ, شهید مهدی باکری را افتخاربزرگی برای خود می دانست.

در عملیات خیبر به همراه گردانهای پیاده عمل کننده وارد عملیات شد و چون آذرخشی سرکش بر سر دشمن باریدن گرفت. در این عملیات فشار دشمن بعد از شهادت سرداران رشید اسلام , حمید باکری و مرتضی یاغچیان, فرمانده وقائم مقام فرمانده لشگردر حین عملیات زیاد شده بود ولی او در طنین گامهایش مفهوم استقامت را منتشر می ساخت و چون کوهی پابرجا و استوار و نستوه ,شکست دشمن را به نظاره می نشست .

در عملیات بعدی نیز با کوله باری از عشق و صفا و مردانگی و تجربیات پربار چندین ساله جنگ ,رهسپار منطقه عملیات گردید تا به تکلیف الهی خویش عمل کرده باشد .

او چشمه سار ایمان بود , بسیجی پاکبازی بود که در خیبر در کنار نیروهای وفادارش بی مهابا به دژهای مستحکم دشمن حمله برد و آنان را به ورطه شکست کشاند. شهید جوادی بعد از چهار سال مبارزه و جهاد در میادین نبرد با دشمنان خدا و اسلام سرانجام در تاریخ ۲۵/۱۲/۱۳۶۳ در ششمین عملیات بزرگ رزمندگان اسلام ؛عملیات بدر در شرق دجله بر اثر بمباران جنگنده های رژیم بعثی عراق به درجه رفیع شهادت نائل آمد و به دیدار دوست شتافت و در منزلگه حق آرمید. او به خاکیان عالم نشان داد که راه سرخ شهادت برترین راه رسیدن به کمال است . پیکر پاک و مطهر این شهید گرانقدر در کنار ۴۴ نفر دیگر از پرندگان حریم الهی باشکوه ویژه ای تشیع و در تبریز به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

جوادی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۵. پس از آنکه از مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله فارغ‌التحصیل شد، از طرف وزارت جنگ برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا اعزام شـد. چنـد سـالی در رشـته‌ی جغرافیـای نظامی در اروپا درس خوانـد. پس از ورود به ایران، درجات نظامی را طی کرد. در ۱۳۲۱ با درجه‌ی سـرهنگی فرمانده لشـکر تبریز شد. در ۱۳۲۴ با درجه‌ی سـرتیپی به ریاست کارگزینی رسـید، بعد رئیس سررشـته‌داری شد. مدتی هم دادسـتان و رئیس دادرسی ارتش بود. در ۱۳۳۰ درجه‌ی سرلشـکری گرفت و ریاست بازرسی مالی ارتش به او سپرده شد. در اوایل ۱۳۳۲ کریم‌پـور شـیرازی در روزنـامه‌ی شـورش اتهامـاتی به وی وارد کرد و او را سوء اسـتفاده‌چی خوانـد. جوادی از این اتهامات سـخت آزرده خاطر شـد و چون دامانش از اینگونه اتهامات مبرّا بود، در مقام انتقام برآمد. روزی به دفتر روزنامه‌ی شورش واقع در خیابـان اکباتـان رفت و به روی کریم‌پور شـیرازی اسـلحه کشـید، ولی قبـل از آنکه گلوله شـلیک شود، کریم‌پور فرار کرد. جـوادی به دادگسـتری شـکایت برد و علیه روزنـامه‌نویس اعلاـم جرم کرد. پرونـده در شـعبه‌ی ۷ بازپرسـی تهران تحـت پیگرد قرار گرفت.

سرلشکر جوادی در ۱۳۳۳ به معاونت اول سـتاد ارتش منصوب شـد و در همان ایام رئیس دادگاه تجدیـد نظر دکتر مصدق گردید. وفات او در سال ۱۳۶۳ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جوادی، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۵ در خوانسار متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در موطن خود به حوزه علمیه‌ی اصفهان وارد شد و علوم منقول و معقول را فراگرفت. در ۱۲۹۹ در تهران وارد عـدلیه گردیـد و مقامات قضائی را طی کرد. در ۱۳۱۶ به دادسـتانی دیوان کیفر رسید. چنـدی در این سـمت بود که به ریاست ثبت کل منصوب گردید. بعد مدیرکل بازرسـی وزارت دادگستری شد. مجدداً در ۱۳۲۳ به مدیرکلی ثبت برگزیده شد. چندی در آنجا بود تا به معاونت وزارت دادگستری رسـید. در سال ۱۳۳۰ او را از معاونت تغییر دادند و به جـای وی دکتر سـمیعی معـاون شـد؛ او هم مسـتشار دیوان کشور گردیـد. جوادی در کار قضائی خشونت داشت. سال‌ها بازپرس دیوان کیفر بود. مطـابق میـل وزیر عمل می‌کرد و به همین دلیل او را ارتقاء دادنـد و دادسـتان شـد. روی هم رفته تعریفی نـداشت و حرف‌هایی درباره‌ی او زده می‌شد. در طول خدمت قضائی، از حمایت سید محمد بهبهانی برخوردار بود. در ۱۳۳۵ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جوان نامی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین جوان نامی : فرمانده محور عملیاتی لشگر ۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در تاریخ ۲/۷/۱۳۳۶ در" چناران "متولد شد. کودکی آرام بود. از ۵ سالگی به مکتب رفت و قرآن را فرا گرفت. ۶ ساله بود که به اتفاق خانواده به" مشهد "آمد. تا کلاس ششم ابتدایی در مدرسه" ثامن "درس خواند.

اوقات فراغت خود را قرآن می خواند یا به حرم امام رضا (ع) می رفت و یا به والدینش کمک می کرد. در ۱۱ سالگی به کار قالی بافی مشغول شد.

۱۸ ساله بود که برای خدمت سربازی به ارتش پیوست. دوره آموزش خود را در تربت حیدریه گذراند و بعد به "مشهد "آمد.

بعد از پیروزی انقلاب به بسیج پیوست. او می خواست در سپاه استخدام شود، اما باید برای استخدام به یکی از شهرستان ها می رفت. برای همین به" بجنورد "رفت و در آنجا به استخدام سپاه در آمد و دو، سه سالی در آنجا ماند. در سن ۲۵ سالگی ازدواج کرد و حاصل سه سال و نیم زندگی مشترک آنها دو فرزند بود، یکی به نام" روح الله" و دیگری به نام" زینب". حسین جوان نامی "یکی از فرماندهان جوان وشجاع ایرانی است که با حضور در جنگ و جانفشانی فراوان به دفاع از اسلام وایران بزرگ پرداخت و در ۷/۱۱/۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵، در منطقه شلمچه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید و در بهشت رضا (ع) به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

جوان هوشیار، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جعفر جوان هوشیار

محل تولد : لیلان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب بعد ازاخذ مدرک دیپلم در رشته ریاضی و فیزیک وارد حوزه علمیه ولی عصر(عج)شهرستان بناب شدم و شش پایه حوزه را درعرض پنج سال تمام کرده وارد حوزهٔ علمیهٔ قم شدم و همزمان با دروس حوزوی در مؤسسه امام خمینی در رشتهٔ روانشناسی پذیرفته شدم و در سال ۱۳۸۴از مؤسسهٔ امام خمینی(ع) با مدرک کارشناسی فارغ التحصیل شدم والآن مشغول تحصیل دروس حوزوی خارج فقه و اصول هستم.

جوان، علی

قرن:۲۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی جوان (زاده ۹/۱۰/۱۳۰۵ در تهران از پدر و مادری آذری الاصل) دانشمند و مخترع ایرانی است. وی اولین لیزر گازی دنیا که ترکیبی از دو گاز هلیوم و نئون است و به همین نام نیز معروف است را اختراع کرد. این لیزر از نوع لیزرهای بی خطر به حساب می‌آید و رنگ آن سرخ است. این لیزر در آزمایشگاه‌های دانشگاه‌ها برای بررسی پدیده‌هایی مانند تداخل امواج و آزمایش دو شکاف یانگ کاربرد دارد.

پیشینه:

علی جوان پس از گذراندن تحصیلات در دبیرستان البرز، تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشگاه تهران داد. سپس در سال ۱۹۴۸ به ایالات متحده آمریکا مهاجرت می کند و تحصیلات خود را در مقطع دکترای فیزیک در دانشگاه کلمبیا ادامه می‌دهد. وی در سال ۱۹۶۴ با درجه دانشیاری به عضویت هیات علمی موسسه فناوری ماساچوست (MIT)در آمد. وی در حال حاضر استاد بازنشسته موسسه فناوری ماساچوست در ایالات متحده آمریکا می‌باشد. گرایش وی در فیزیک، اتمی – مولکولی و اپتیک است.

او در MIT یک تحقیق بزرگ را پایه گذاری کرد که باعث ایجاد بزرگترین تحقیق لیزری در دهه های شصت و هفتاد میلادی شد. بسیاری از بنیان های اولیه در استفاده از لیزر در آنجا به وقوع پیوست. این بنیان ها شامل؛ ابداعات زیادی در زمینه اسپکتروسکوپی لیزری بصورت Sub-Doppler ؛ اولین استفاده از لیزر برای آزمایش دقیق نسبیت و ایزوتروپی در فضا؛ ابداع تکنولوژی اندازه گیری فرکانسی دقیق در طیف نوری و اولین ساخت ساعت های اتومیک لیزری می باشند.

پروفسور جوان در زمینه های تازه تحقیق مانند پژوهش اخیرش برای جستجوی اثرات هدایت نورهای هم جهت شونده توسط یک آنتن نوری به سوی اندازه نانو از ماده فعال است.

او در تحقیقات گسترده ای از لیزرهای پرانرژی و رادارهای مولتی استاتیک

لیزری که توسط ساعت های نوری دقیق کنترل می شود، گرفته تا لیزرهای تشخیصی پزشکی شرکت داشته است. پایان نامه های تحقیقاتی بسیاری از دانشجویان فیزیک تحت نظر او بوده است.

برای تحقیقات در زمینه لیزرهای گازی، پروفسور جوان در سال ۱۹۶۴ مدال Stewart Ballentine، در سال ۱۹۶۶ مدال Fany & John Hertz Foundation در سال ۱۹۷۵ مدال Fredrick Ives و در سال ۱۹۹۳ مدال جهانی آلبرت انیشتین را دریافت کرد.

او عضوی از آکادمی ملی علوم و آکادمی هنر و علم آمریکا و عضو افتخاری موسسه Trieste برای ترویج علوم می باشد. در سال ۱۹۶۶ او به عنوان Guggeheim Fellow و در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۹۵ به عنوان Humbolt Foundation Fellow شناخته شد.

افتخاراتپ:

•در سال ۱۹۶۰ وی موفق به اختراع لیزر گازی شد.

•این فیزیکدان ایرانی در سال ۱۹۷۵ مهم‌ترین نشان انجمن نورشناسی آمریکا یعنی مدال فردریک ایوز را دریافت کرد. در جمله‌ای که در کنار این نشان حک شده‌است از آقای جوان به خاطر «پدید آوردن یک دستگاه نورشناختی (لیزر گازی) با کاربردهای بی‌سابقه در پژوهش‌های علمی» قدردانی فراوان شده‌است.

•علی جوان در سال ۱۹۹۳ جایزهٔ علمی جهانی آلبرت اینشتین را دریافت نمود.

•او همچنین در سال ۲۰۰۷ رتبه دوازدهمین آدم باهوش را در جهان کسب کرد.

جوان، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا جوان : فرمانده واحد عملیات تیپ۳۳المهدی(عج) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زنـدگینامه در دوم دی ماه ۱۳۴۳ در خـانواده ای کوچک ،اما با صـفا و معنوی در شـهر برازجان کودکی پا به عرصه وجود نهاد که والدین گرامی اش به واسطه عشق و محبتی که به اهل بیت (علیه السلام) داشتند ،نام نیکوی «غلامرضا» را بر وی نهادند تا غلامی و نوکری ا مـام رضا (ع) همیشه آویزه ی گوشـش باشـد .پـدر و مادر به رغم کمبود مادی ،از عشق به معصومین (ع) ،هر آنچه در دل داشتند ،به فرزند می آموزند واز این رهگذر،غلامرضا از فقر به غنا می رسد .

غلامرضا تازه پا به پای مادر و دست در دست پـدر شیوه ی راه رفتن را آموخته بود و پاهای کودکانه اش قـدرت جست و خیز پیدا کرده بود که تقـدیر الهی ،پـدر را از دیـدن جمال صورت و سیرت غلامرضا محروم کرد .پدر که نعمت بینایی را از دست داده بود در خانه و بیرون از خانه زندگی اش دگر گون شد .غلامرضا که رنج و اندوه پدر را از سیمایش می خواند ،کنار پدر می نشست و از پـدر دور نمی شـد .با همان زبان کودکانه اش به پـدر امیـد می داد و می گفت :با غصه نخور که نابینا هستی .پدر که حالا دنیا در چشـمش تیره و تار شده بود ،با حرف های غلامرضا نور امید و برق شادی را در دل خود حس می کرد .دو باره غلامرضا شیرین زبانی می کرد و می گفت :اگه با نابینا هستی ،من، هم چشم تو هسـتم ،هم دست و پای تو .با این حرف ها به پـدر امید و دلداری می داد .بعدها همه دیدند چگونه غلامرضا پای حرفش

ایستاد و عصا کش پدر گردید .به قولی ،رفیق گرمابه و گلستان پدر بود .

دست پـدر را می کشـید و برای خریـد به بـازار می برد .حتی بـا هم سر کـار می رفتنـد تـا برای کسب روزی حلال و تـامین معاش خانواده کوشش نماید .

خـدا خواسـته بود روح و جسم غلامرضا در کوره ی حوادث وسـختی های زندگی ساخته شود تا روز امتحان سـر بلند و عزیز بیرون بیایـد .او با همه تنگناهای مادی که در زنـدگی داشت با توکل بر خداونـد در سایه عزم و اراده ی اسـتوارش پا به مـدرسه گذاشـت .دوره ی ابتدایی را در دبستان معرفت و دوره ی راهنمایی را درمدرسه ارشاد برازجان با موفقیت به پایان رساند .

دوره ی راهنمایی درآغاز دوره ی نوجوانی قرار داشت و مبارزات مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره)به پیروزی خود نزدیک می شـد .او نیز عاشـقانه بـه صـفوف مسـتحکم مبـارزان پیوست .و تـا زمـانی کـه انقلاـب اسـلامی به پیروزی رسـید در همه مبـارزات ، راهپیمایی ها وصحنه های مبارزه که در شهر برازجان بر گزار می شد فعالانه حضور داشت .

بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی وبا شکل گیری و آغاز رویش شجره ی طیبه بسیج در فهرست مسافران بهشت اسم نوشت .در پایگاه بسـیج تمام ماموریتهای محوله را به بهترین نحو انجام می داد .او که سـر شار از ایمان و شجاعت بود ،در تعقیب و دستگیری منافقین که دل خونی از آنها داشت شـرکت می کرد .در یکی از درگیریهایی که بین او و تعدادی از منافقین رخ داد تا آسـتانه شهادت قدم بر داشت که با حضور به موقع دایی و دوستان دیگر از چنگ افراد ضد انقلاب نجات یافت .

با آغاز جنگ تحمیلی فصل دیگری از دل باختگی و عاشـقی در کارنامه پربارش گشوده شـد .دفاع مقدس مردم ایران دربرابرصدام نوکرائتلاـف شـیاطین جهـانی ،دریچه ای از نور و عرفان به رویش گشوده بود .اوبا حضور تاثیر گـذار در جبهه ها مراتب وفاداری و

اخلاص خود به امام و نظام الهی را به اثبات رساند .

حضور سبزش در جبهه نور علیه تاریکی ، آغاز و پایانی نداشت .تقریبا در بیشتر عملیات برعلیه دشمنان ایران بزرگ، از غرب تا جنوب کشور شرکت داشت و از خود رشادتها و حماسه هایی به یادگار گذاشت .

غلامرضا اولین بار از طرف بسیج به پادگان آموزشی کازرون اعزام شد و بعد از دو ماه فرا گیری آموزش نظامی به منطقه ی جنگی اعزام شد .از اوایل جنگ ،غلامرضا نبرد خود را با متجاوزین در شهرهای خرمشهر و سپس آبادان را آغاز کرد .بعد از آن به دهلران اعزام شد و در واحد تخریب که خالص ترین و شجاع ترین نیروهای رزمنده را به خود جذب می کرد ،مشغول خدمت گردید و به کار پاک سازی میادین مین پرداخت .غلامرضا در تیپ فاطمه (س) بود و سپس به تیپ المهدی آمد و مسئولیت واحد تخریب این یگان را به عهده گرفت .

یکی از همرزمان شهید نقل می کند :دریک عملیات شناسایی در حوالی ۲۰ متری سمت چپ دکل دیده بانی دشمن ؛به ساحل دشمن رسیدیم .به دلیل انحرافی که داشتیم از پایین دست سنگر های دشمن حرکت می کردیم و به طرف محور شناسایی خودمان می رفتیم .درون سنگر های دشمن سر و صدای زیادی بود ،ولی ما شنا کنان و به راحتی از زیر سنگر های آنها عبور کردیم .تقریبا ۶ سنگر نگهبانی را پشت سر گذاشتیم تا به محور «فرمان» رسیدیم .به اولین موانع دشمن که دو ردیف میله ضربدری بود و سیم خار دار حلقوی نیز پشت آن نصب شده بود ،رسیدیم و از آن عبور کردیم . در اینجا به پنج متری سنگر دشمن رسیدیم ،استراق سمع کردیم و متوجه شدیم سنگر خالی است .جلوتر مانع دیگری نبود ولی چون زمین باطلاقی بود و رد پای ما بر جای می ماند و آسمان هم صاف شده بود ،تصمیم بر گشت گرفتیم .

سرانجام در تاریخ ۲۸ / ۱۱/ ۱۳۶۴ غلامرضا به آرزوی دیرین خود رسید . او پس از سالها مجاهدت وتلاش در این تاریخ در عملیات والفجر ۸به شهادت رسید.پیکر مطهرش تا سیزده سال مفقود الاثر بود تا اینکه توسط گروه تحقیق و تفحص پیکر مطهرش که چند استخوان و پلاکی از او به یادگار مانده بود ،کشف شد و به زادگاهش برازجان منتقل شد و در میان حزن و اندوه شدید دوستان و خانواده و سایر مردم قدر شناس و شهید پرور به طرز باشکوهی تشییع شد ودر بهشت سجاد برازجان به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه :سجاده بهشت ،نوشته اسکندر میگلی،نشر نگین امین- ۱۳۸۳

جوان، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۷۷ -۱۲۷۵ ش)، حقوقدان و نویسنده. در تبریز به دنیا آمد. وی تحصیلات عالی خود را در تهران به پایان رسانید و موفق به دریافت درجه‌ی دکترا در علوم قضایی از دانشکده حقوق پاریس شد. علاوه بر آن در محضر میرزامهدی آشتیانی حکمت آموخت و به زبانهای روسی، انگلیسی، فرانسه و عربی آشنایی پیدا کرد. جوان در دوره‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم نماینده مجلس بود. از آثار او: «افسانه‌های دینی در مصر قدیم»؛ «تاریخ اجتماعی ایران باستان»؛ «رد کتاب تصوف و رد حکمت‌الاشراق»؛ «مبانی حقوق».[۱]

فرزند شیخ علی مجتهد تبریزی، متولد ۱۲۷۵ در تبریز. تحصیلات قدیم و جدید را فراگرفت و از مدرسه‌ی حقوق تهران درجه‌ی لیسانس دریافت کرد. در ۱۳۰۴ به اروپا رفت، در پاریس به تحصیل حقوق پرداخت و درجه‌ی دکترا گرفت. پس از مراجعت به تهران، مشغول خدمات قضائی شد. بعد به وزارت کشور رفت و به شهرداری شهر مشهد انتخاب گردید. پس از چندی، از مشاغل

دولتی صرفنظر نمود و حرفه‌ی وکالت دادگستری را انتخاب کرد و در تهران ابتدا به عضویت انجمن بلدیه انتخاب شد و به مقام نایب‌رئیسی انجمن ارتقاء مقام یافت. در همین سمت موجبات معروفیت خود را کاملاً فراهم نمود. در دوره‌ی دهم از شهر ری به وکالت مجلس انتخاب شد. در دوره‌های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هم وکیل مجلس بود. در دوره‌ی سیزدهم به علت مخالفت با پیمان سه‌گانه که فروغی و سهیلی آن را به تصویب رسانیدند، استعفا داد. در همان دوره طرحی تهیه و به مجلس تقدیم نمود که به موجب آن بایستی به وضع دارائی و ثروت کارمندان دولت در بیست سال گذشته رسیدگی می‌شد. این طرح در مجلس رد شد.

از او تألیفاتی باقی مانده که مهمتر از همه مجلدات مبانی حقوق در پنج مجلد است. کتاب دیگری به نام تاریخ اجتماعی ایران باستان نوشت که مورد انتقاد شدید سعید نفیسی قرار گرفت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۸/۳)، مؤلفین کتب چاپی (۳۳۴ -۳۳۳ /۶).

جوانان، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین جوانان : قائم مقام فرمانده محور عملیاتی لشگر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) او فرزند روستا بود. در سال ۱۳۳۶ و در خانواده ای مومن و زحمتکش متولد می شود. سالهای کودکی اش در روستای «بهمن جان علیا» از توابع چناران مشهد می گذرد. او فرزند اول خانواده و در کشاورزی و دامداری همراه پدر است.

قرآن را در مکتب خانه روستا فرا می گیرد. سال سوم ابتدایی را در مدرسه روستا – بی بی جان آریا – می خواند و پس از آن، کلاس درس او، کار گاه قالی بافی است. خیلی زود با چهره ی فقر آشنا می شود.

در نوجوانی، همراه خانواده از چناران به مشهد می آید. روزها در کارگاه قالی بافی می کند و شبها در مدرسه ی شبانه درس می خواند. سه تومان مزد روزانه اش، صرف تحصیل او و کمک خرج خانواده است.

مهمترین اتفاق زندگی حسین نوجوان، رفتن به جلسه ی قرآن خیابان عامل است. دوستان نوجوان هم محل، او را با این جلسه ها آشنا می کنند. دوستانی که در سال های جنگ همرزم و همسنگر او هستند. او در طول هفته، همزمان با کار و درس، هوش و حواسش به این جلسه است.

دوران خدمت سربازی او، همزمان با اوج گیری نهضت اسلامی مردم کشورش علیه حکومت ظالمانه ی پهلوی است. او از سالهای نوجوانی و در جلسات قرآن، با رهبر انقلاب آشنا شده است. اکنون با پخش تصاویر امام خمینی (ره) و اعلامیه های رهبرش، در صف اول مبارزه قرار می گیرد. به این بهانه، دستگیر و بازجویی و شکنجه می شود.

با پیروزی انقلاب، وارد بسیج می شود. سپس به عضویت رسمی سپاه پاسداران بجنورد در می آید. در سالهای آغازین پیروزی انقلاب، در مبارزه با گروه های مخالف، حضوری فعال دارد.

با آغاز جنگ تحمیلی، روانه ی جبهه می شود. اولین مسئولیت از فرماندهی دسته ی یکم از گروهان شهید بهشتی تیپ ۲۱ امام رضا (ع) است. با شرکت در عملیات یازده بار مجروح می شود.

آخرین مسئولیت وی جانشین محور لشگر ۵ نصر است. در دوران مجروحیت، در قرارگاه عملیاتی ثامن الائمه (ع) سپاه پاسداران در شرق کشور و در تربت حیدریه فعال است. در مبارزه با اشرار و قاچاقچیان و ضد انقلاب در مرزهای شرقی کشور (پاکستان و

افغانستان) حضور دارد. در شناسایی و برآورد مناطق مرزی و تهیه کلک و دستور العمل و عکس برداری، با بدنی مجروح شرکت می کند.

حسین جوان معتقد است که سپاه پاسداران برای موفقیت در کار خود نیازمند به گسترش بسیج است. در دوران مرخصی – که اکثرا به دلیل مجروحیت اوست – به پایگاه های بسیج مساجد سر می زند و آنان را به دفاع از مرزهای میهن اسلامی دعوت می کند.

مهمترین حادثه ی زندگی حسین جوانان، در دوران جنگ، آشنایی با شهید عبد الحسین برونسی است. برونسی نه تنها فرمانده ی او، بلکه معلم اخلاق و الگوی زندگی فردی اجتماعی وی است.

تنها آرزوی حسین، عاقبت به خیری است. پس از سالها حضور در جبهه و نبرد خستگی ناپذیر، سرانجام به آرزوی دیرینه خود دست می یابد. با ترکش گلوله خمپاره ی دشمن و در عملیات کربلای ۵ با فرمانده شهید خود و دوستان همرزمش در بهشت رضا (ع) آرامشی بی پایان را تجربه می کند.

ثمره ی زندگی خانواده گی اش، دو فرزند به نام روح اله و زینب است. زینب، پس از شهادت پدر به دنیا آمد. همسر حیین روایتگر زندگی پر افتخار است او. زندگی ای سراسر رنج و مبارزه و مسئولیت پذیری و فداکاری و مظلومیت. منابع زندگینامه :دلتنگی،نوشته ی محمد شجاعی،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

جوانشیر، عبداللّٰه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۰۲ در کرمانشاه متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد و در رشته اقتصاد لیسانس گرفت و وارد سازان برنامه شد در سال ۱۳۳۷ به فرانسه رفت و در مؤسسه همکاری‌های فنی وابسته به دانشگاه سوربن به تکمیل تحصیلات پرداخت و به اخذ گواهینامه تخصصی در رشته اقتصاد روستائی و شرکت‌های روستائی نائل آمد. پس از مراجعت به ایران، وارد وزارت کار شد و مدیرکل شرکت‌های تعاونی وزارت کار گردید و در زمینه تعاونی‌های کارگری، قدم‌هائی برداشت.

جوانشیر از اعضاء فعال وزارت کار و امور اجتماعی بود و در حزب ایران نوین فعالیتی داشت. در سال ۱۳۴۶ در بیست و دومین دوره‌ی قانونگزاری از تهران به وکالت مجلس انتخاب گردید و در دوره‌ی بیست و سوم نیز نماینده‌ی مجلس شد.

در سال ۱۳۵۴ به مدیرعاملی تعاونی کل کشور و معاونت وزارت تعاون و امور روستاها منصوب شد. وی در زمینه‌های اقتصاد تعاونی و اثرات اقتصادی آن در کشورهای توسعه نیافته و جامعه‌شناسی تعاونی تألیفاتی دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جوانی، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اصغر جوانی : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوکان سال ۱۳۴۰ در اصفهان به دنیا آمد. محیط مذهبی خانواده و تقید

والـدین به رعـایت موازین اسـلامی از عوامـل موثری بودنـد که موجب تمایـل او به سوی اعتقـادات پـاک اسـلامی گردیـد. د وران دبستان را در مدرسه ابوالفرج اصفهان گذراند. در کنار درس در کارگاه استیل سازی به پدر خود کمک می کرد. اشتغال به کار د ر بازار اصفهان در دورانی که هنوز به سن ده سالگی نرسیده بود او را به سرعت با واقعیات تلخ و شیرین زندگی و محرومیتها و ظلم و ستم اجتماعی و اقتصادی حاکم بر کشور آشنا ساخت.

در همین د وران بـا حضور مرتب د ر نمـاز جمـاعت و معاشـرت بـا اهل مسـجد اساس انـدیشه های پاک اعتقادی و مـذهبی خود را تقویت می کرد.

با سپری شـدن د وره دبستان؛ مقطع راهنمایی را در مـدرسه راهنمایی ابومسـعود اصـفهان گذ راند و همچنان در کنار درس در کار کردن با پد رش مساعدت داشت و با ساختن وسایلی ابتکاری و کارهای دستی، نبوغ و خلاقیت و استعداد خود را نشان می داد.

اودر انجام تکالیف درسی و پیشرفت تحصیلی هر گز کوتاهی نمی کرد و یکی از شاگردان ممتاز مدرسه محسوب قرآن و تفسیر در محله جاوان بالا شـرکت فعال داشت. این جلسات در پرورش روحیه اسـلامی و انقلابی او و جوانان محل نقش بسیار مهمی داشت و آنها را بلا جو حاکم و مسائل دینی و سیاسـی دیگر آشـنا ساخت. حاج اصـغر جوانی با موفقیت دوره راهنمایی را گذراند و در سال ۱۳۵۴ برای ادامه تحصـیل در دبیرسـتان جامع سـعدی ثبت نام نمود. او ضـمن تحصـیل در دبیرستان با سرمایه مختصر خود و یکی از دوسـتانش مغازه الکتریکی باز کرد ند و در مناسبتهای مهم اسلامی، چه اعیاد و چه سوگواری ها به چراغانی ابتکاری محل مبادرت می کردند. شهید جوانی د ر کلاس دوم دبیرستان با یکی از طلاب علوم دینی که برای تبلیغ از قم به اصفهان آمده بود، آشنا شد. از این طریق او با مسائل و مشکلات سیاسی و مبارزه روحانیت با رژیم شاه بویژه مبارزات حضرت امام (ره) آشنا گردید.

بـا گـذشت زمان برخی مسائل از جمله، عمق دشـمنی و کینه رژیم شاه نسبت به اسـلام و قرآن برای او روشن شـد و او را در تلاش برای اهداف پاک اسـلامی مصـممتر ساخت. او به کمک چند تن از دوسـتان اقدام به تشـکیل کتابخانه مسـجد محمد یه اصفهان در محله جاودان نمود و برای خریـد کتاب با دو نفر از دوستان خود و یکی از روحانیون انقلابی به قم سـفر نمودند و این سـفر آغازی بود برای آشـنایی بهتر و بیشتر شـهید بـا رونـد مبـارزات روحانیت بر علیه رژیم شاه. در این سـفر آنها از حملات ساواک به مـدارس علمیه، به خصوص مـدرسه فیضـیه و تبعید و شـکنجه روحانیت مبارز و د هها مساله سیاسـی و اجتماعی دیگر اطلاع پیدا کردند و در تاثیر گـذاری بر فکر و انـدیشه بچه های محل بسـیار کوشا تر عمل کردند. با پیروزی انقلاب اسـلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ و باز گشایی مدارس برای تمام تحصیلات دبیرستان وارد مدرسه می شود و در کنار درس و تکالیف مدرسه، به فعالیت در امور سیاسی و مـذهبی ادامه می دهد. از جمله اقدامات برادر جوانی د ر اوایل ورود به دبیرسـتان، تشـکیل انجمن اسـلامی به کمک دوسـتان دیگر بود. در آن ایام، دبیرسـتانها و دانشـگاه ها محل فعالیت گروههای منحرف سیاسـی از قبیل چریکهای فدایی و منافقین در آمده بود و شهید جوانی با هوشیاری و جدیت با این گروهها مبارزه می کرد.

انجمن های اسـلامی در اولین روزهای تحصـیلی بعـد از انقلاب تاسـیس شـد و نقش بسـیار موثری در هدایت دانش آموزان و ارائه افکار و اندیشه های ناب حضرت امام داشت.

شهادت بهترین پاداشـی بود که خـدا به این مجاهـد سـلحشور اعطا کرد تا اجر سالها مجاهـدت خود را بگیرد. درتاریـخ ۲۶/۴/۱۳۶۲ توسط گروهکهای ضد انقلاب در کردستان به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران اصفهان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

جوکار، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین جوکار : مسئول واحد فرهنگی تیپ ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

بیایید از حنجره سبزمان فریاد سر دهیم که ای ره یافتگان وصال ما هم چون یک خانواده و یک پیکر از شماییم. بیایید با همسفران خورشید همراه شویم و شرح حماسه آفرینی آنها را چراغ راه آینده خویش قرار دهیم و یک بار دیگر با اهداف و آرمان هایشان تجدید میثاق کرده و از رفتنشان درس بگیریم. اگر نتوانستیم با آنها همسفر شویم، به عهدی که با آنها بسته ایم پای بند بوده و خونشان را پاس داریم. چرا که آن ها یاران واقعی امام بوده و قفس تنگ دنیا را زندانی دانسته که لحظه به لحظه در فکر رهایی از آن بودند و در آخر هم همسفر نور گشتند و به معراج پر کشیدند.

سال ۱۳۲۷ در محیطی آکنده از تقوی و تعهد و تدین در خانواده ای زحمتکش در خیرآباد یکی از بخشهای استان یزد به دنیا آمد و با حضور خود روشنی خاصی به خانواده جوکار بخشید.

دوران کودکی را با تربیت والدین خود پشت سر گذاشت و در کودکی با آداب اسلامی آشنا شد. تمامی مراحل تحصیل را با جدیت و پشتکار پشت سر گذاشت و برای ورود به دانشگاه آماده شد و موفق شد دانشنامه ی کارشناسی خود را بگیرد.

در طول تحصیل از فعالیت های انقلابی غافل نبود و همواره در فعالیت های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پیشقدم بود. بر اثر مبارزات و فعالیت های که برای پیشبرد انقلاب داشت، توسط مزدوران پهلوی دستگیر شد و مدت ۱۳ ماه را در زندان های دژخیمان پهلوی سپری نمود. پس از آزادی از زندان دوباره فعالیت های فرهنگی و اسلامی خود را آغاز نمود . با پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی لحظه ای از فکر اسلام و مسلمین غافل نبود. در مسئولیت های مختلف انجام وظیفه نمود .مدتی به عنوان معاون سیاسی امنیتی استانداری یزد در خدمت مردم و انقلاب بود .

با شروع جنگ تحمیلی ماندن در شهر را صلاح ندید و به یاری رزمندگان اسلام شتافت و به عنوان معاون فرهنگی تیپ ۱۸ الغدیر منصوب شد و همواره در جبهه های نبرد حضور داشت .

او با اینکه مسئول فرهنگی یگانش بود و بر اساس ماموریتش باید در پشت جبهه جنگ انجام وظیفه می کرد اما در عملیات مختلف به حماسه آفرینی پرداخت.

وظیفه خود می دانست دوشادوش رزمندگان چون یک بسیجی مخلص به اسلام و مسلمین خدمت کند.

محمد حسین جوکار در سال ۱۳۶۶ در راه دفاع از اسلام ناب محمدی و حیثیت و تمامیت ارضی ایران بزرگ شربت شهادت نوشید و به سوی اباعبدالله الحسین (ع) شتافت.

درفرازی از وصیت نامه اش آمده:

آیا می شود من هم روزی افتخار رزمیدن در کنار این عزیزان را داشته باشیم. خدایا به حق توابین درگاهت ما را جزء متقین و مخلصین راهت قرار بده.

خداوندا به ما توفیق با ثبات ماندن در راهت عنایت فرما، پروردگارا گناهان ما را ببخش و ما را بیامرز. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

جوکار، یعقوب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر یعقوب جوکار متولد ۱۳۲۳ ش دارای دکترای رشته گیاه پزشکی عضویت هیئت علمی دانشگاه مارسی با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون شیوه انتقال بیماری از گیاهان به انسان می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر یعقوب جوکار دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه شیراز کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه شیراز ودکترای گیاه پزشکی از دانشگاه مارسی فرانسه میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر یعقوب جوکار بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر یعقوب جوکار د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر یعقوب جوکار پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشکی زراعی به عضویت هیئت علمی گروه کشاورزی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه مارسی درآمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر یعقوب جوکار عضوهیئت علمی و دانشیار گروه گیاه پزشکی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه مارسی است.فعالیتهای آموزشی : دکتر یعقوب جوکار سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشگاه مارسی به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر یعقوب جوکار در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر یعقوب جوکار از جمله گیاه پزشکانی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی درباره شیوه های انتقال بیماری از گیاهان به انسان انجام داده است.آثار : شیوه انتقال بیماری از گیاهان به انسان

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

جهان آرا، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد جهان آرا : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی«خرمشهر» در سال ۱۳۳۳ در خانواده‌ای مستضعف، مسلمان، متعهد و دردکشیده در« خرمشهر» متولد شد.

پایبندی خانواده او (بویژه پدرش) به اسلام عزیز باعث گردید که از همان کودکی عاشق به خدا و خاندان عصمت و طهارت(ع) در جان و قلب محمد ریشه دواند. از همین ایام وی تحت نظر پدر بزرگوارش به فراگیری قرآن مجید پرداخت.

فعالیتهای سیاسی – مذهبی او از شرکت در جلسات مسجد امام صادق(ع) خرمشهر شروع شد. در سال ۱۳۴۸ در سن ۱۵ سالگی- تحت تاثیر جنبش اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی(ره) همراه عده‌ای از دوستان فعال مسجدی‌اش وارد مبارزات سیاسی شد. ابتدا به برپایی جلسات تدریس و تفسیر قرآن در مساجد پرداخت؛ ضمن آنکه در مبارزات انجمنهای اسلامی دانش‌آموزان نیز شرکتی فعال داشت. در اواخر سال ۱۳۴۹ همراه برادرش به عضویت گروه مخفی حزب‌الله خرمشهر درآمد.

افراد این گروه با هم میثاقی را نوشته و امضاء کردند و در آن متعهد شدند که تحت رهبری حضرت امام خمینی(ره) تا براندازی رژیم منفور پهلوی از هیچ کوششی دریغ نکرده و از جان و مال خویش برای تحقق این امر مضایقه نکنند.

بعد از آن، برای عمل به مفاد عهدنامه و به منظور خودسازی، روزه می‌گرفتند و به انجام عباداتشان متعهد بودند.

این گروه برای انجام نبردهای چریکی، یکسری از ورزشها و آمادگیهای جسمانی را در برنامه‌های روزانه خود قرار داده بودند تا در

ابعاد جسمانی و روحانی افرادی خود ساخته شوند.

در سال ۱۳۵۱ این تشکل به وسیله عوامل نفوذی از سوی رژیم منحوس پهلوی شناسایی شد و شهید جهان‌آرا، به همراه سایر اعضای آن دستگیر گردیدند. پس از مدتی شکنجه و بازجویی در ساواک خرمشهر، سید محمد به علت سن کم به یکسال زندان محکوم و به زندان اهواز منتقل گردید. مدتی که در زندان بود در مقابل شدیدترین شکنجه‌ها مقاومت می‌کرد، به همین جهت دوستانش همیشه از طرف او خاطر جمع بودند که هرگز اسرار و اطلاعات را فاش نخواهد کرد. ایشان با اخلاق و رفتار پسندیده و حسن برخوردش، عده‌ای از زندانیان غیرسیاسی را نیز به مسیر مبارزه و سیاست کشانده بود.

پس از آزادی از زندان، پرتلاشتر از گذشته به فعالیت خود ادامه داد و ساواک او را احضار و تهدید کرد تا از فعالیتهای سیاسی و اسلامی کناره‌گیری کند. تهدیدی بی‌نتیجه، که منتهی به نیمه مخفی شدن فعالیتهای او و دوستانش گردید.

پس از اخذ دیپلم (در سال ۱۳۵۴) برای ادامه تحصیل راهی مدرسه عالی بازرگانی تبریز شد و برای شکل‌گیری انجمن اسلامی این مرکز دانشگاهی تلاش نمود. در این زمان در تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام امت(ره) و نیز انتشار جزوه‌ها و بیانیه‌های افشاگرانه علیه سیاستهای سرکوبگرانه رژیم فعالیت می‌کرد.

در سال ۱۳۵۵ به دلیل ضرورتی که در تداوم جهاد مسلحانه احساس می‌کرد به گروه منصورون پیوست. از همین دوران بود که به دلیل ضرورتهای کار مسلحانه مکتبی، ناچار به زندگی کاملاً مخفی روی آورد.

سال ۱۳۵۶ مامور جابجایی مقادیری سلاح از تهران به اهواز شد. در حالی که گروه توسط عوامل نفوذی ساواک شناسایی شده و گلوگاههای جاده تهران – قم توسط مامورین کمیته مشترک ضدخرابکاری کنترل می‌شد، وی ماهرانه خودرو حامل سلاحها را از تور ساواک عبور داد و به اهواز رساند با همین سلاحها محمد و دوستانش دست به اجریا تعدادی عملیات مسلحانه (هماهنگ با اعتصاب کارگران شرکت نفت در اهواز) زدند.

در کنار فعالیتهای مسلحانه، امور سیاسی – تبلیغی را نیز از یاد نمی‌برد و دامنه فعالیتهایش را به شهرهای تهران، قم، یزد، اصفهان و کاشان گسترش داد.

در تاریخ ۲/۲/۱۳۵۷ سیدعلی جهان‌آرا، برادر سیدمحمد نیز توسط ساواک به شهادت می‌رسد. در بهار و تابستان سال ۱۳۵۷ محمد تصمیم می‌گیرد تا به منظور گذراندن آموزش و کسب تجارب نظامی بیشتر همراه با عده‌ای از دوستان خود به سوریه و اردوگاههای مقاومت فلسطین برود. شهید حجت‌الاسلام سیدعلی اندرزگو مسئولیت اعزام سید محمد و دوستانش را عهده‌دار می‌شود. پس از اعزام گروهی از یاران محمد و همزمان با راهی شدن خود او، کشتار مردم تهران در میدان ژاله سابق توسط رژیم صورت می‌گیرد که محمد را از رفتن به خارج منصرف می‌نماید. او تصمیم می‌گیرد در ایران بماند و به مبارزه در شرایط حاد آن دوران ادامه دهد.

در پاییز سال ۱۳۵۷ در پی اعزام تانکهای ارتش رژیم شاه به خیابانهای اهواز و کشتار مردم، سید محمد و دوستانش تصمیم به دفاع مسلحانه از مردم تظاهر کننده می‌گیرند. در یک درگیری سنگین با نیروهای زرهی رژیم، حدود ۳۰ نفر از مزدوران و چماقداران شاهنشاهی را مجروح می‌کنند و سالم به مخفی‌گاه خویش باز می‌گردند.

با پیروزی انقلاب اسلامی در بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ سید محمد پس از دو سال و نیم زندگی مخفی به خرمشهر باز می‌گردد. به منظور حراست از دست‌آوردهای فرهنگی، سیاسی انقلاب اسلامی و تلاش در جهت تعمیق و گسترش آنها و جلوگیری از تحقق توطئه‌های عوامل بیگانه، که با طرح مساله قومیت و ملیت سعی در ایجاد انحراف در ادامه مبارزه و مسیر انقلاب داشتند، شهید جهان‌آرا همراه عده‌ای از یاران خویش کانون فرهنگی نظامی انقلابیون خرمشهر را تشکیل داد تا با بسیج مردم و نیروهای جوان و تشکل حرکت سیاسی‌شان، آنان را در دفاع از انقلاب و مقابله با توطئه‌های دشمنان آماده نماید.

شهید جهان‌آرا خود مسئولیت شاخه نظامی کانون را عهده‌دار گردید و با توجه به تجربیات و آگاهیهای نظامی، به آموزش برادران و سازماندهی آنان پرداخت و با عنایت به اطلاعاتی که از جنگ چریکی و شهری داشت، شهر را به چندین منطقه تقسیم کرد و مسئولیت حفاظت از هر منطقه را به عهده تیمهای مشخص نظامی گذارد که شاخه نظامی کانون به عنوان واحد اجرایی دادگاه انقلاب عمل می‌کرد. کانون توانست به یاری دادگاه انقلاب، عده‌ای از عمال حکومت نظامی و برخی از سرمایه‌داران بزرگ را، که عوامل مزدور بیگانه توسط آنان کمک مالی می‌شدند، دستگیر و به مجازات برساند. در شکل‌گیری سپاه« خرمشهر» نقش فعال و اساسی داشت و ابتدا مدتی مسئولیت واحد عملیات را به عهده گرفت.

در آن زمان با توجه به ضعف عملکرد دولت موقت در تامین خواسته‌های طبیعی و اولیه مردم محروم منطقه، گروهکهای چپ و راست تلاش داشتند تا با طرح ضعفهای ناشی از حکومت ستمشاهی، نظام و کل حاکمیت آنرا زیر سئوال برده و مردم را نسبت به انقلاب و رهبری آن بدبین و به مقابله با آن بکشانند. جریان منحرف و وابسته «خلق عرب» نیز به عنوان یکی از ابزارهای استکبار جهانی، در منطقه قد علم کرده بود تا برای اشاعه اهداف استکبار، با پشتیبانی حزب بعث عراق، اعلام موجودیت نماید و عملاً با طرح اختلفا شیعه و سنی، برای تجزیه خوزستان و رویارویی همه جانبه با نظام جمهوری اسلامی ایران برخیزد. شهید جهان‌آرا در این شرایط به فرماندهی سپاه خرمشهر منصوب شد.

شهید جهان‌آرا با بکارگیری پاسدارن انقلاب و همکاری مردم، این آشوب را سرکوب و با عناصر فرصت‌طلب قاطعانه برخورد کرد و به لطف خدای تبارک و تعالی بساط این گروهک ضدانقلابی برچیده شد.

از اقدامات مهم و حیاتی شهید در این زمان، تشکیل یک واحد عمرانی در سپاه بود؛ زیرا جهادسازندگی در این شهر هنوز راه‌اندازی نشده بود.

ایشان برادران سپاه را برای حفاظت از دست‌آوردهای انقلاب و ایستادگی در مقابل عوامل بیگانه تشویق و ترغیب می‌کرد تا به خدمت و امداد برادران روستایی و عرب ساکن در نقاط مرزی که در معرض تهاجم فرهنگی عوامل بیگانه قرار داشتند، بشتابد و با کار عمرانی و فرهنگی زمینه‌های عدم پذیرش در مقابل نفوذ دشمن را در مردم تقویت کنند. در واقع وی دو عامل فقر و جهل را زمینه اساسی فعالیت ضدانقلاب در منطقه می‌دانست و با درک این مساله ضمن تکیه بر مبارزه پیگیر علیه عوامل بیگانه، به ضرورت کار فرهنگی و تامین نیازهای مردم منطقه اصرار فراوان داشت. شهید جهان‌آرا در جریان کودتاه نوژه به منظور جلوگیری از هرگونه حرکت و اقدام ضدانقلاب در پایگاه سوم دریایی خرمشهر، از سوی شورای تامین استان خوزستان به سمت فرماندهی این پایگاه منصوب گردید و به کمک نیروهای مومن و معتقد، تا تثبیت اوضاع و کشف بخشی از شبکه کودتا در میان عناصر نیروی دریایی، این مسئولیت را عهده‌دار بود.

ایشان ضمن اینکه با زیرکی و درایت در خنثی کردن این توطئه عمل می‌کرد، در بین پرسنل نیروی دریایی نیز از مقبولیت خاصی برخوردار بود و همه مجذوب اخلاق، رفتار و برخوردهای اصولی وانقلابی او شده بودند. در غروب روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ عراقیها شهر خرمشهر را زیر آتش گرفتند و مطمئن بودند که با دو گردان نیرو ظرف مدت ۲۴ ساعت خواهند توانست آن را به تصرف خود درآورند و بعد از آن، از طریق پل ذوالفقاریه، به آبادان دسترسی پیدا کنند و در فاصله کوتاهی به اهواز رسیده و خوزستان عزیز را از کشور جمهوری اسلامی جدا نمایند. اما پیش‌بینی متجاوزین بعثی بهم ریخت و آنها در مقابل مقاومت دلیرانه مردم خرمشهر، مجبور شدند بخش زیادی از توان نظامی خود را (بیش از دو لشکر) در این نقطه، زمین‌گیر کرده و ۴۵ روز معطل شوند و در نهایت پس از عبور از دو پل کارون و بهمنشیر، آبادان را به محاصره در آورند.

شهید جهان‌آرا در مورد یکی از صحنه‌های این حماسه عاشورایی می‌گوید:

«امیدی به زنده ماندن نداشتیم. مرگ را می‌دیدیم. بچه‌ها توسط بی‌سیم شهادتنامه خود را می‌گفتند و یک نفر پشت بی‌سیم

یادداشت می کرد. صحنه خیلی دردناکی بود. بچه‌ها می‌خواستند شلیک کنند، گفتم: کا که رفتنی هستیم، حداقل بگذارید چند تا از آنها را بزنیم، بعد بمیریم. تانکها همه اطراف را می‌زدند و پیش می‌آمدند. با رسیدن آنها به فاصله صد و پنجاه متری دستور آتش دادم. چهار آرپی‌جی داشتیم، با بلند شدن از گودال، اولین تانک را بچه‌ها زدند. دومی در عقب‌نشینی بود که به دیوار یکی از منازل بندر برخورد کرد. جیپ فرماندهی پشت سر، به طرف بلوار دنده عقب گرفت، با مشاهده عقب‌نشینی تانک، بلند شدم و داد زدم: الله اکبر، الله اکبر، ... حمله کنید؛ که دشمن پا به فرار گذاشته بود ...»

جانباز عزیز جنگ، برادر محمد نورانی در این باره می گوید:

«وارد حیات مدرسه شدم. بوی باروت شدید می‌آمد. درداخل ساختمان دیدم قتلگاه روز عاشواست. همین طور بچه‌ها در خون خودشان می‌غلطند. اسلحه‌ام را برداشتم آمدم بیرون، شهید جهان‌آرا با جیپ تازه رسیده بود. گفتم: دیدی همه بچه‌ها را از دست دادیم! در حالی که شدیداً متاثر شده بود، مثل کوه، استوار و مصمم گفت: اگر بچه‌ها را دادیم اما امام را داریم، ان‌شاءالله امام خمینی(ره) زنده باشد.»

آنها با دست خالی در حالی که اسلحه و مهمات نداشتند و سیاست بازانی چون بنی صدر ملعون و مشاورین جنگی او معتقد بودند که خرمشهر و آبادان ارزش سیاسی – نظامی ندارد، باید زمین داد تا از دشمن، زمان گرفت و ... با چنگ و دندان شجاعانه قدم به قدم و کوچه به کوچه با مزدوان بعثی جنگیدند و به فرمان رهبر و مقتدای خود، مردانه ایستادگی کردند و با توجه به اینکه پاسداران سپاه خرمشهر کم بودند با عده‌از مردم مسلمان و مومن، مانع اشغال شهر شدند. تا اینکه رزمندگان، خودشان را در گروههای کوچک (در حد دسته و گردان) به آنها رسانده و تحت فرماندهی این سردار دلاور اسلام علیه دشمن وارد عمل شدند.

در این مرحله شهید جهان‌آرا با سازماندهی مناسب نیروهای سپاه و مردمی و بکارگیری به موقع رزمندگان اسلام، عرصه را بر نیروهای عراقی تنگ کرده بود. اما فشار دشمن هر روز بیشتر می‌شد و ادوات و تجهیزات جنگی زیادی را وارد عمل می کرد.

برادری تعریف می کند:

«روزهای آخر این مقاومت بود که بچه‌ها با بی سیم به شهید جهان‌آرا اطلاع دادند که شهر دارد سقوط می کند. او با صلابت به آنها پیام داد که باید مواظب باشیم ایمانمان سقوط نکند.»

شهید جهان‌آرا می گفت:

«آرزو می کنم در راه آزاد کردن خونین‌شهر و پاک کردن این لکه از دامان جوانان شهید شوم.»

او و همرزمانش با توکل به خدا، خالصانه جانفشانی کردند. در برابر دشمن ایستادند و با فرهنگ شهادت‌طلبی در برابر دشمن تا دندان مسلح، مقاومت کردند و زیر بار ذلت نرفتند و یکبار دیگر حماسه حسینی را در کربلای ایران اسلامی تکرار نمودند.

سردار غلامعلی رشید در ارتباط با این حماسه به لحاظ نامی می گوید:

«مقاومت در خرمشهر نه تنها در وضعیت مناطق مجاورش مثل آبادان اثر مستقیم داشت، بلکه در سرنوشت کلی جنگ نیز تاثیر گذاشت و باعث تاخیر حمله عراقیها به اهواز گردید و آنها توانستند در ادامه جنگ، به اهداف خود برسند. برادر عزیز شهید جهان‌آرا با الهام از سرور آزادگان جهان حضرت اباعبدالله الحسین(ع) و یارانش به ما آموخت که چگونه باید در برابر دشمن مردانه جنگید.» شهید «جهان‌آرا» در کنار فعالیتهای گسترده نظامی، به مسئله خودسازی و جهاد با نفس و کوششهای عرفانی در جهت تقرب هرچه بیشتر به خداوند با تلاوت پیوسته قرآن، دعا و تلاش برای افزایش میزان آگاهیهای سیاسی و اجتماعی توجه ویژه‌ای داشت.

از قدرت تجزیه و تحلیل بالایی برخوردار بود و نفوذ کلام عجیبی داشت.

خوش خلقی، قاطعیت، خلوص، تقوی، توکل، فداکاری، اعتماد عمیق به ولایت فقیه و حضرت امام(ره) و خستگی‌ناپذیری از

خصوصیات بارز وی بود.

به برادران می گفت:

«انقلاب بیش از هرچیز برای ما یک امتحان الهی و یک آزمایش تاریخی و اجتماعی است و در جریان آن امتحان باید رنج، محرومیت، مصایب و ناملایمات را با آغوش باز بپذیریم و در برابر آشوبها و فتنه‌ها با خلوص و شهامت، محکم بایستیم و از طولانی شدن دوران امتحان و افزایش سختیها و ناملایمات نهراسیم، زیرا علاوه بر اینکه خود را از قید افکار شرک‌آلود و وابستگیها، پاک و خالص می کنیم، ریشه و نهال انقلابمان عمیق و استوارتر می‌شود و از انحراف و شکست مصون می‌ماند.»

در مبارزات، هیچ‌گاه به مسیر انحرافی گام ننهاد و همیشه از محضر علما و روحانیون کسب فیض می کرد. عشق و علاقه زیادی به حضرت امام خمینی(ره) داشت و تکلیه کلامش این بود: من مخلص و چاکر امام هستم. از جمله سخنانش این بود که: مادامی که به خدا اتکال داریم و رهبریت بزرگی چون امام داریم، هیچ غمی نداریم.

سید محمد دارای روحیه‌ای عرفانی بود و بسیاری از اوقات دیده می‌شد که در حال راز و نیاز با خدای خود است. زمانی که در زندان به سر می‌برد، از نماز شب غفلت نمی کرد.

تواضع و فروتنی در سید موج می‌زد. با وجود اینکه فرماندهی سپاه خرمشهر را به عهده داشت خود را یک بسیجی می‌دانست و در حالی که فرماندهی قاطع بود اما رابطه عاطفی و برادرانه خود را با نیروهای تحت امر حفظ کرده بود.

او به تربیت کادرهای کارآمد توجه خاصی داشت و در رشد دادن نیروهای مردمی، تلاش چشمگیری نمود. صبر و استقامت، فداکاری و شهادت‌طلبی از خصایص بارزی بود که وجود سید را بسان شمعی در انقلاب ذوب نمود و جان شیرینش را فدای جانان کرد در ساعت ۳۰/۱۹ دقیقه سه شنبه هفتم مهرماه ۱۳۶۰ (بعد از عملیات ثامن‌الائمه) یک فروند هواپیمای سی-۱۳۰ از اهواز به مقصد تهران در حرکت بود تا بدن پاک و مطهر شهدا را به خانواده‌هایشان و مجروحین عزیز جنگ را به بیمارستانها برساند، که در منطقه کهریزک تهران دچار سانحه شد و سقوط کرد. از جمله شهدای این سانحه تیمسار سرلشکر شهید ولی الله فلاحی (جانشین رئیس ستاد مشترک آجا)، سرتیپ شهید موسی نامجو (وزیر دفاع)، سرتیپ خلبان شهید جواد فکوری (مشاور جانشین رئیس ستاد مشترک آجا)، سردار سرلشکر پاسدار شهید یوسف کلاهدوز (قائم مقام فرماندهی کل سپاه) و سردار سرلشکر پاسدار شهید سید محمد علی جهان‌آرا (فرمانده سپاه خرمشهر) بودند.

شهید سید محمد علی جهان‌آرا پس از سالها مبارزه، تلاش و فداکاری خالصانه در سخت‌ترین شرایط، به آرزوی دیرین خود رسید و به شرف شهادت نایل آمد. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران اهوازومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

جهان مدهنی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد جهان مدهنی : فرمانده گردان انبیاء(ع)تیپ ۵۷ حضرت ابوالفضل(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در میان تمام محرومیت ها و کمبودها و در روستائی دور افتاده دیده به جهان گشود . همانند تمام روستائیان در فقر و کمبود و در مضیغه مالی زندگی را آغاز نمود . در محیطی بسیار صادقانه و پر از مهر و محبت رشد کرد و از همان اوان زندگی شریک سختی ها و مشقت های پدر و مادر خویش بود . او در حقیقت دنیائی بجز دنیای محرومیت را نمی شناخت با این توصیف روحیه ای بسیار

قوی و ضمیری خود آگاه نسبت به مسائل اسلامی و مکتبی داشت . دوران ابتدائی را در روستای با سختی های فراوان سپری نمود پس از فراغت از دوران تحصیل ابتدائی مادرش را از دست داد ایشان به علت عدم وجود مدرسه راهنمائی و فقر مالی تا مدتی از تحصیل علم باز ماند . پس از مدتی بناچار روستا را به قصد تحصیل رها و به شهر عزیمت نمود خلاصه با مشکلات فراوان توانست مقطع راهنمائی را نیز به پایان برساند که در این بحبوحه موج انفجار انقلاب فراگیر شد و ایشان نیز یکی از عاشقان و یاران امام (ره) بود که به خیل آزادگان پیوست . گام به گام با انقلاب اسلامی همراه بود و به ندای امام در هر برهه از زمان لبیک میگفت تا اینکه جنگ تحمیلی علیه ایران توسط عراق آغاز گردید و ایشان از اولین نیروهائی بود که وارد بسیج شد که با طی کردن دوره های نظامی به جبهه های حق علیه باطل عازم گردید و تا سال ۶۰ جانفشانی های فراوانی نمود . پس از آن به خیل سبز پوشان سپاه پاسداران پیوست .بعد از طی مراحل آموزش نظامی و غیره به جبهه بستان اعزام شد و یکی از نیروهائی بود که افتخار حضور در عملیات آزاد سازی رودخانه بستان را داشت . پس از اتمام ماموریت در منطقه بستان با توجه به رشادتها و از جانگذشتگیهای وی وظیفه سنگین حفاظت از شخصیت های مجلس شورای اسلامی را عهده دار گردید. ایشان بنا به علاقه و عشقی که به جبهه های حق علیه باطل داشت مجددا عازم میدان شد و مدتی در تیپ۱۵ زرهی حضرت امام حسن (ع) به خدمت مشغول شد . بنا به شناختی که مسئولین از وی داشتند لشگر ۷حضرت ولی عصر (عج) نامبرده را دعوت به همکاری نمود ودر عملیات والفجر فرماندهی یکی از گروهانهای عمل کننده را به وی واگذار نمودند .پس از مدتی با توجه به لیاقتها و شایستگی ها ی وی ایشان را به عنوان فرمانده گردان در عملیات والفجر ۱ منصوب شد که ماموریت پدافند در منطقه شیب نیسان را عهده دار بود. بعد از تشکیل تیپ ۵۷ ابولفضل (ع) لرستان وی به عنوان فرمانده یکی از گردانهای این تیپ منصوب گردید . به گفته یکی از همرزمانش شهید مدهنی در عملیات والفجر ۶ فرماندهی یکی از گردانهای عمل کننده را به عهده داشت که در آن شب بسیار تاریک توانست با درایت و کاردانی فراوان نیروهای بسیج و سپاه را از میدان مین عبور داده و به خط دشمن برساند . در آخرین تماسی که با ایشان داشتیم و در حالیکه دشمن شدیدا منطقه را زیر آتش توپ و خمپاره و رگبار گلوله بسته بود و عملیات نیز داشت به پیروزی کامل میرسید وی در هنگام عبور از میدان مین از ناحیه دو پا و گردن شدیدا زخمی شد و با اینکه جراحت عمیق داشت رزمندگان را به ادامه عملیات تشویق مینمود . با اصرار و پا فشاری همرزمانش جهت بردن او به پشت خط جهت مداوا ایشان میگفت گودالی حفر کنید و من را دران بیاندازید تا از اصابت گلوله مجدد در امان باشم و زیاد وقت خودتان را صرف من نکنید و راه را ادامه بدهید و بدین ترتیب سردار رشید و فداکار اسلام محمد جهان مدهنی شربت شهادت را نوشید و به آرزوی دیرینه اش که همانا دیدار یار بود رسید .

منابع زندگینامه :

پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

جهانبانی، حبیب‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند جهانگیر میرزا، فرزند سیف‌الدوله میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار، در ۱۲۵۰ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و مقدماتی به سیره خانوادگی وارد مدرسه‌ی قزاقخانه شد و به درجه‌ی افسری نائل آمد. در قزاقخانه که تحت نظر صاحب منصبان روسی بود، مدارج ترقی و درجات نظامی را پیمود. سرانجام به منصب سرداری و لقب «سردار منتخب» مفتخر شد. در تشکیل قشون جدید، رضاخان او را به خدمت دعوت کرد و با درجه‌ی امیرلشکری در ارتش جدید پذیرفت و ریاست اداره‌ی

سررشته‌داری و مباشرت قشون را به او سپرد.

در مراسم تاجگذاری رضاشاه نیز در زمره‌ی چند افسری بود که پشت سر شاه حرکت می‌کرد و حامل کمان نادری بود. در ۱۳۰۶ به علت سوء جریانی که در اداره‌ی مباشرت قشون پیش آمد، متهم به اهمال و سستی گردید و از کار اخراج شد. در ۱۳۱۷ که ستاره‌ی بخت خانواده‌ی جهانبانی رو به افول نهاد و دستور اخراج همه‌ی آنها از ارتش صادر شد، این خانواده فوراً نام خود را از جهانبانی به کیکاووسی تغییر دادند. سرلشکر روح‌اللّه کیکاوسی فرزند ارشد سردار منتخب بود. سردار منتخب در ۱۳۲۱ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جهانبانی، شوکت‌الملک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبداللّه میرزا از نواده‌های فتحعلیشاه قاجار، در ۱۲۸۶ در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در تهران باتمام رسانید و به شغل فرهنگی اشتغال ورزید. پس از مدتی کار فرهنگی مدرسه‌ای به نام ایران (دخترانه) در خیابان مولوی بین چهارراه شاپور و خانی‌آباد دائر کرد که سطح این مدرسه از مدارس مشابه بیشتر بود. از اینرو اسم و رسمی پیدا کرد. شوکت‌الملك همزمان با خدمات فرهنگی، در کانون بانوان و جمعیت‌های مختلف زنان و احزاب سیاسی مشارکت داشت. وی در سال ۱۳۴۲ از طرف حزب ایران نوین کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی از تهران شد و به مجلس راه یافت و در دوره‌های بیست و دوم و بیست و سوم هم نماینده‌ی مجلس شد و شرایط لازم برای سناتوری پیدا کرد و بالاخره در انتخابات دوره‌ی هفتم مجلس سنا که در سال ۱۳۵۴ انجام گرفت، سناتور شد.

وی در جوانی با یکی از فرزندان ضیاءالدوله جهانبانی ازدواج کرد و صاحب یك دختر به نام ایران شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جهانبانی، منصور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

منصور میرزا فرزند امان‌اللّه میرزا ضیاءالدوله، در ۱۲۸۰ در تبریز تولد یافت. طبق سیره‌ی خانوادگی پس از انجام تحصیلات مقدماتی، وارد مدرسه‌ی نظام شد و پس از طی مدرسه‌ی مزبور، افسر شد. در ۱۳۰۱ با درجه‌ی سروانی برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا اعزام گردید و مدت سه سال دانشکده‌ی نظامی سن‌سیر را در پاریس طی کرد و پس از مراجعت در واحدهای نظامی فرماندهی داشت. در ۱۳۱۷ که برادرش سرلشکر امان‌اللّه جهانبانی مورد غضب رضاشاه واقع و خلع درجه و زندانی شد، او را نیز از ارتش اخراج کردند. نهایت خدمات خود را در وزارت راه ادامه داد و رئیس اداره‌ی راه شوسه شد و نام خانوادگی خود را به شه‌بنده تغییر داد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً با درجه‌ی سرهنگی به ارتش بازگشت و مأمور خدمت در شهربانی شد و به ریاست پلیس راه‌آهن منصوب گردید و درجات سرتیپی و سرلشکری را در همین سمت به دست آورد. پس از بازنشستگی، به علت قرابت با دربار به مقام سناتوری رسید و سه دوره سناتور بود. یکی از دختران او همسر غلامرضا پهلوی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جهانزاده، ابوالفضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالفضل جهانزاده : قائم مقام فرمانده گردان ۴۰۵ امام محمد باقر (ع)لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
«ابوالفضل جهانزاده» در تاریخ ۹/ ۲/ ۱۳۴۱ در شهرستان« بیرجند» در خانواده ای متدین ،و مستضعف دیده به جهان گشود .از همان اوان زندگی به خاطر عشق و علاقه پدرش نسبت به اهل بیت و مداحی ،ایشان شیفته اهل بیت شده ،پیوسته پرچم ارادت و علاقه اهل بیت را بر فراز قلبش بر افراشته بود و همواره با پدرش به مساجد و حسینیه ها و اماکن مقدس می رفت .
در سالهای کودکی به خاطر پار ه ای تحولات زندگی به همراه خانواده اش از «بیرجند» به «مشهد مقدس» مهاجرت کرد.« ابوالفضل» تا سن هفت سالگی در« مشهد» به اتفاق خانواده اش روزگار را به خیر و خوشی سپری می کرد تا اینکه مرحله رشد و بالندگی را با رفتن به دبستان آغاز کرد.ا وضمن تحصیل در او قات فراغت جهت کمک خرجی پدر و خانواده اش دست فروشی می کرد .تا سال سوم دبستان کماکان در همان شهر اقامت داشت و سال چهارم را در شهرستان« زاهدان» در دبستان شهید «سید علی اندرز گو»(فعلی) به تحصیل مشغول شد ،دوره ابتدایی را در همین دبستان به اتمام رساند. از سن ده سالگی شروع به مداحی« امام حسین (ع) »کرد و زیر نظر پدر بزرگوارش به فرا گیری اصول مداحی و مدیحه سرایی پرداخت .پس از دوره ابتدایی در مدرسه راهنمایی شهید« رجایی»(فعلی) تحصیل کرد و در سال ۱۳۵۶ دوره راهنمایی را با موفقیت به پایان رساند. در سال ۵۷ ۱۳وارد دبیرستان شد که همزمان بود با مبارزات انقلابی مردم بر ضد حکومت ستم شاهی .ایشان نقش خطیر و ارزنده ای در جهت آگاهی دادن به مردم و پخش اعلامیه بر عهده داشت . پس از پیروزی انقلاب اسلامی در انجمن های اسلامی مدارس ،خصوصا دبیرستان «امام خمینی (ره) »شروع به فعالیت فرهنگی و سیاسی نمود .در بر خورد با گروهک های الحادی منافقین و جریانات چپ موثر بود و در بحث های خیابانی با گروهکها مبارزه می کرد و در در گیری ها به همراهی حزب الله با جریانات چپ و نفاق شرکت فعال داشت .

در سال ۱۳۵۸ به صورت افتخاری وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در« زاهدان» شد و با گروهی از برادران سپاه، حفاظت صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در« زاهدان» را بر عهده گرفت. روزها به مدرسه می رفت و شبها به نگهبانی از محل فوق الذکر می پرداخت .در سال ۱۳۵۹ رسما وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و به طور کلی از مدرسه جدا شد. او شبانه روز تمام وقت خود را وقف پاسداری از ارزشهای مقدس انقلاب اسلامی و مبارزه با گروهکهای ضد انقلاب و منافقین و قاچاقچیان مواد مخدر و اشرار مسلح نمود .در همین رابطه از سپاه« زاهدان» به مدت نه ماه به سپاه پاسداران «ایرانشهر» و «نیک شهر» اعزام شد .بعد از مدتی خدمت در سپاه «نیک شهر» به« زاهدان» باز گشت و در گردان« سوم» سپاه پاسداران انقلاب اسلامب در« زاهدان»و در واحد «عملیات» مشغول به کار شد . همزمان با شروع جنگ تحمیلی چندین مرتبه تقاضای اعزام به جبهه نبرد حق علیه باطل نمود ولی به دلیل نا امنی منطقه «بلو چستان» با تقاضای وی مخالفت شد . در سال ۱۳۶۰ یکی از نزدیک ترین دوستان وی به نام شهید «محمد علی جعفری» به شهادت رسید که تاثیر زیادی در روحیه شهید گذاشت، به طوری که تصمیم قطعی گرفت تا عازم جبهه شود و در همین سال چند مرحله به همراه نیروهای اعزامی از استان به« اهواز» اعزام شد و در یک عملیات از ناحیه دست مجروح گردید .
او با شور و اشتیاق خاصی همواره می گفت :من حنجره ام را وقف بی بی زهرا (س) و امام حسین (ع) منموده ام تا زنده باشم برای

اهـل بیت مـداحی خواهم کرد .از اوایل سال ۱۳۶۲ وارد حفاظت سپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی« زاهدان» شد و مدتی در حفاظت فرودگـاه مشغول بود تـا اینکه مسـئولیت حفـاظت امـام جمعه« زاهـدان» و نماینـده ولی فقیه حجت الاسـلام و المسـلمین حـاج آقای «عبادی» را به عهده گرفت و مدتی مسئول گروه حفاظت از ایشان بود .

در سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و در سال ۱۳۶۳ خداوند اولین فرزند را که به شـهید عطا کرد و ایشان با علاقه با حضـرت ولی عصر نام فرزنـد خود را« مهدی» گذاشت . مهدی پا به عرصه وجود و زندگی گذاشت تا کانون گرم خانواده را گرمتر از پیش سازد. بیش از ده روز از تولد فرزندش نگذشته بود که برای بار دوم به جبهه اعزام شد و خبر تولد فرزندش را به پدرش که در جبهه بود رساند .

دراین عملیات حاج «ابوالفضل» به سختی زخمی شد و موج گرفتگی هم باعث شده بود شنوایی گوش چپ خود را از دست بدهد . مـدت یک ماه در بیمارسـتان شـهید «هاشـمی نژاد» بستری و از« اهواز» با هواپیما به «مشـهد مقدس» اعزام گشت . در صورتی که در این مـدت خـانواده وی هیـچ اطلاعی نداشـتند .خودش هم به خانواده اطلاع نمی داد .پس از بهبودی نه چنـدان کامل از بیمارسـتان مرخص شده و به «زاهدان» مراجعت کرد .

پس از مدتی ،وقتی که اندک بهبودی برایش حاصل شد ،مجددا در بیت امام جمعه به حفاظت از ایشان مشغول شد . در سال ۱۳۶۴ خداونـد فرزنـد دومی که دختر بود به ایشـان عطـا کرد که نـام او را« مطهره» نهـاد . در سال ۱۳۶۶ توفیق زیارت مکه معظمه نصـیب ایشـان گردیـد و به مکه مشرف شـدکه همزمان بود با جمعه خونین مکه، توسط« آل سـعود»و با همکاری آمریکای جهان خوار که مسلمانان را به خاک و خون کشیدند و شهید یکی از حاجیانی بود که در بر خورد با

سر بـازان« آل سـعود» نقش فعـال داشـت .او چنـد مرحله بـا نیروهـای پلیس« عربسـتان» در گیر شـد چـون از طرف بعثه« مقـام معظم رهبری» مسـئولیت سازماندهی بخشـی از راهپیمایی برائت از مشرکین را عهده دار بود . در همین بر خورد پلیس «عربستان» ،شهید را از ناحیه کتف مضروب و زخمی کرد .

پلیس «عربسـتان» شـهید «جهانزاده» و تعدادی از مردم را دسـتگیر و با خود رو به طرف بیرون شـهر «مکه »حرکت می دهند و ضـمن اینکه تمـام پول و کفشـهایشان را می گیرنـد آنهـا را در بیابـان رهـا می کننـد .به طوری که مجبور می شونـد پیـاده و با پای برهنه با تحمل رنج و مرارت بسیار خود را به شـهر «مکه» برسانند . به خاطر گرما و سنگهای تیز بیابان پاهای شهید تاول زده بو د و تا مدتی از آن رنج می برد .این امر به حق یاد آور ظلم و ستم مشرکین صدر اسلام بر اصحاب با وفای رسول الله(ص) چون« بلال» ،«عمار» و دیگران در بیابانهای سوزان« عربستان» بود .

پس از مراجعت از «مکه» اقوام و بسـتگان همه به اسـتقبال او آمـده بودنـد بـا توجه به اینکه حجـاج شـهید را از مکه به طرف ایران و سپس به شهرسـتان می آورنـد .خانواده «جهانزاده» نگران و مضـطرب ،منتظر خبر شـهادت یا سـلامتی ایشان بودنـد که در فرودگاه «زاهـدان »هواپیمـای حامـل حجاج به زمین نشـست و شـهید به آغوش خانواده باز گشت . در سال ۱۳۶۶ برادر کوچک شـهید حاج ابوالفضل جهانزاده به جبهه رفت و در عملیات «شلمچه» مفقود الاثر شد .در همین عملیات برادر خانم حاج ابوالفضل «حسن جعفری » هم مفقود الاثر شد و مسئولیتهای شهید با توجه به اطلاعاتی که از جبهه داشت ،جهت تو جیه و خنثی نمودن ناراحتی های خانواده سنگین تر گشت.

در سال ۱۳۶۷ یک حادثه معنوی دیگری پیش آمد و آن آشـنایی وی با حاج آقا« نوری صـفا »بود که به عنوان نماینده ولی فقیه در سپاه پاسـداران استان« سیسـتان و بلو چسـتان» مشـغول به کار شـده بودند .آشـنایی اولیه زمانی بود که یک روز هنگام اقامه نماز در مسـجد سـپاه ،شهید« ابوالفضل» ذکری گفت و سجده ای طولانی داشت .آنگاه حاج آقای نوری صفا پیش شهید می آید و قبا روی دوش او می گـذارد و می گویـد :این هـدیه را قبول کنید و او قبول می کند و از اینجا یک رابطه دوستی و نزدیکی با هم برقرار می نمایند .از این به بعد حاج آقا« نوری صـفا» ازحاج« ابوالفضل» می خواهد که در موعظه ها و سخنرانی ها پای منبر ایشان به مداحی و

نوحه سرایی اهل بیت بپردازد . حاج «ابوالفضل» خانواده و همسر خود را در یک اردو همراه خانواده شهید برده بود و به بچه هایش گفته بود در طول سفر به هیچ عنوان مرا با صدا نزنید مبادا فرزندان شهید ان ناراحت و اندوهگین شوند . منابع زندگینامه :نوحه خوان نینوا،نوشته ی ابراهیم اعتصام،نشر کنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

جهانشاهی قاجار، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ویراستار.

تولد: ۱۳۰۵، تهران.

درگذشت: ۲۹ تیر ۱۳۷۰، تهران.

ایرج جهانشاهی قاجار تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهرهای ملایر و اهواز انجام داد. سپس به دریافت لیسانس جغرافیا و تعلیم و تربیت از دانشکده‌ی ادبیات دانشسرای عالی نایل آمد. در سال ۱۳۳۸ از مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران درجه فوق لیسانس گرفت و دوره‌ی یک ساله را در رشته‌ی آموزش بزرگسالان در دانشگاه منچستر انگلستان گذراند. همچنین در دوره‌های کوتاه مدتی در کشورهای آمریکا، پاکستان و تایلند درباره‌ی ادبیات کودکان به مطالعه پرداخت. و از سال ۱۳۲۴ به عنوان معلم در آموزش وپرورش مشغول به کار شد. سپس مدتی نیز به دبیری و ریاست دبیرستانی رسید.

از جمله فعالیت‌های وی، تأسیس مرکز تهیه خواندنی‌های نوسوادان بود که بعدها به مرکز انتشارات آموزشی تغییر نام داد. نشر مجله‌های «پیک کودک»، «پیک معلم و خانواده»، «پیک نوآموز»، «پیک دانش‌آموز»، «پیک نوجوانان»، «پیک جوانان» از ابتکارات او بود. چندی هم مدیریت مجله‌ی «آموزش و پرورش» را بر عهده داشت. از سال ۱۳۵۷ سرپرستی شورای ویراستاری فرهنگنامه کودکان و نوجوانان را در شورای کتاب کودک به عهده گرفت. در سال ۱۳۶۱ همکای خود را به عنوان مشاور گزینش و تألیف و ترجمه و ویرایش کتاب‌های ادبیات کودکان و نوجوانان با انتشارات فاطمی و واژه آغاز کرد و تا آخرین لحظات زندگی نسبت به تهیه‌ی آثاری برای کودکان و نوجوانان فعال بود. کتاب‌های بخوانیم و بنویسیم هم یادگار اوست. تألیف او عبارتند از: گل‌های وحشی (۱۳۲۵)، شاخ‌های ملوس (۱۳۴۵)، ازوپ در کلاس درس (۱۳۶۱) قلم موی جادو(۱۳۶۲)، چشم چشم دو ابرو (۱۳۶۳)، بازی‌های ورزشی (۱۳۶۳)، قصه‌های من و بابام (کتاب برگزیده شورای کتاب کودک در (۱۳۶۲).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

جهانشاهی، امیر حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید امیر حسین جهانشاهی : فرمانده گردان حضرت علی اصغر (ع)لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سالروز شهادت امام حسن(ع) در ۲۸صفر سال ۱۳۳۷ در تهران به دنیا آمد . پدرش پیمانکار ساختمان بود و در باره وضعیت اقتصادی خانواده می گوید : ما در اتاقی واقع در خیابان خواجه نظام کوچه بلد النجات مستاجر بودیم و ماهی ۱۳ تومان اجاره می

دادیم. زندگی سختی را می گذراندیم،حتی فرش نداشتیم تا زیر پایمان بیندازیم .

امیر حسین دوره ی ابتدایی را با موفقیت پشت سرگذاشت. در تابستانها برای فرا گیری قرآن به مکتبخانه می رفت . رو خوانی قرآن را به خوبی و به سرعت فرا گرفت .دوره دبیرستان را در مدرسه دانشپور گذراند . پدرش با وجود تنگدستی ، شهریه مدرسه مذکور را که ماهی سیصد تومان بود می پرداخت تا از این طریق آینده فرزندش را تامین کند . امیر حسین پس از اتمام دوره متوسطه در سال ۱۳۵۶ در رشته حقوق قضایی در دانشگاه تهران پذیرفته شد ولی با اوجگیری فعالیتهای سیاسی در دانشگاهها و تعطیلی آن موفق به ادامه تحصیل نشد . در دوران انقلاب ، به طور فعال در جهت پیروزی انقلاب اسلامی تلاش می کرد ، از جمله به همراه چند تن از دوستانش و پسر عموهایش روز ۲۷ دی ماه پاسگاه ژاندارمری حصارک را مورد هجوم قرار دادند و آن را تصرف کردند در حالی که هنوز در جایی پاسگاهها و پایگاه نظامی و انتظامی مورد حمله واقع نشده بود . اقدام مهم دیگر آنها این بود که در روزهای آخر حاکمیت رژیم پهلوی که قرار بود ارتش تانکها را از اطراف برای سرکوب مردم به تهران بیاورد ، مردم کرج با بستن راه به طول یک کیلو متر مانع حرکت تانکها شدند. امیر حسین جهلانشاهی در انجام این کار نقش فعالی داشت . این درگیری در کرج آن قدر ادامه داشت تا این که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی به پیروزی رسید .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به همراه خانواده از تهران به زنجان نقل مکان کرد و دو سال در فرمانداری زنجان کار کرد . سپس به عضویت سپاه پاسداران در آمد و در سپاه کرج مشغول خدمت شد و حقوقی را که از سپاه دریافت می کرد به خانواده می داد . او حدود شش ماه مسئولیت حراست از کاخ شمس پهلوی را بر عهده داشت و با تمام وجود در جهت حفظ بیت المال فعالیت می کرد . در پایان پس از تهیه لیست اموال کاخ و تقدیم آن به خدمت حضرت امام از این مسئولیت کناره گیری کرد .

او در کرج منزلی نداشت و هنگامی که معاون فرمانده سپاه کرج بود در ساختمان سپاه اقامت داشت و هر ماه برای دیدار خانواده به زنجان می رفت . با وجود داشتن پست معاونت در بسیاری مواقع به جای آبدار چی در آبدار خانه کار می کرد تا آبدار چی بتواند به خانواده اش سر کشی کند . نسبت به غیبت ، بسیار حساس بود و هر گاه زمینه چنین گناهی پیش می آمد ازآن جلو گیری می کرد .زمانی که در سپاه کرج خدمت می کرد مسئولان سپاه ، به نوبت در جبهه ها حضور می یافتند اما او در بسیاری موارد با اصرار زیاد خارج از نوبت به جبهه اعزام می شد . وقتی که پدرش به همکارانش اعتراض می کند که چرا او را به نوبت به جبهه نمی فرستید و هنگام اعزام به جبهه به ما اطلاع نمی دهید ، در پاسخ گفتند : او به جای همه به جبهه می رود و از این که به شما اطلاع دهیم مانع می شود .

او مدتی در کردستان در مبارزه با ضد انقلابیون حضور داشت و سپس به جبهه های جنوب رفت و مدت ۴ ماه در آنجا بود . در طول حضور در جبهه دو با ر به طور سطحی و یک بار از ناحیه انگشتان دست و بار دیگر پیشانی و ابروان زخمی شد .

امیر حسین جهانشاهی برای آخرین بار در ۸ آذر ۱۳۶۰ جهت عزیمت به جبهه با خانواده وداع کرد و در ۱۴ آذر ماه به جبهه اعزام شد .در آنجا به همراه دو پسر عمویش اسماعیل و اسفندیار جهانشاهی در یک گردان خدمت می کردند اسماعیل جهانشاهی نقل می کند :

قبل از عملیات می خواستیم به همراه امیر حسین و برادرم اسفندیار روی پل کارون در اهواز عکس بیندازیم . امیر حسین گفت : ما سه تا پسر عمو هستیم و از ما سه نفر یک نفر بر نمی گردد و آن یک نفر من هستم . صبر کنید من به حمام بروم بعد بیایم عکس بیندازیم . هر چه گفتیم ۱۷۰ نفر منتظر ما هستند قبول نکرد و با اصرار منتظر شدیم تا بر گردد پس از بازگشت و گرفتن عکس ، وصیت نامه اش را نوشت و بعد یک سنگ قبر را هم به ما نشان داد و گفت : از این نوع سنگ قبر برایم بخرید . شب عملیات در جبهه "طراح" از هم جدا شدیم و هر یک به همراه گروهی جداگانه وارد عملیات شدیم . گروهی که امیر حسین فرماندهی آن را به عهده داشت در محور میانی عمل می کرد . مدتی از عملیات نگذشته بود که از طریق بی سیم متوجه شدیم امیر حسین مجروح

شده و با هلی کوپتر او را به اهواز منتقل کرده اند .

اما او در اثر اصابت گلوله به سرش به شهادت رسیده بود . امیر حسین جهانشاهی در ۲۱ دی ۱۳۶۰ در سن ۲۳ سالگی در حالی به شهادت رسید که پیش از عزیمت به جبهه ، موافقت خانواده یکی از آشنایان را برای خواستگاری جلب کرده بود و قرار بود پس از بازگشت از جبهه به خواستگاری بروند .

پیکر او را پس از تشییع در کرج و زنجان در گلزار شهدای زنجان به خاک سپردند . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران،۱۳۸۲

جهانشاهی، ربیع

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مصدق‌الملک، فرزند قوام‌العلماء از قضات دادگستری تبریز و مالک. در ۱۲۶۱ ش در تبریز متولد شد. پس از آنکه به سن رشد رسید، تحصیلات خود را طبق معمول زمان پس از فراگرفتن مقدمات زبان‌های فارسی و عربی، دروس حوزه‌ای را آغاز کرد و پس از مقدمات صرف و نحو و ادبیات عرب، فقه و اصول، منطق و معانی بیان و کلام را تا حد سطح فراگرفت و به شغل قضا مشغول شد.

میرزا ربیع جهانشاهی که در میان مردم تبریز به حسن شهرت معروفیت داشت، در دوره‌ی هفتم به نمایندگی از تبریز انتخاب و به مجلس شورای ملی رفت. در ادوار، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم مجموعاً شش دوره نمایندگی مجلس را از تبریز عهده‌دار بود. دوره‌ی چهاردهم طوعاً از نمایندگی صرفنظر کرد و پس از مدتی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جهانشاهی، شفیع

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا مهدی مجتهد، در ۱۲۶۰ متولد شد. تحصیلات مقدماتی را نزد معلمین خصوصی آغاز کرد و سپس دروس حوزوی را از فقه و اصول و ادبیات عرب و منطق و علم کلام و درایه را در حد سطح فراگرفت و در سال ۱۲۹۳ ش به خدمت قضا اشتغال ورزید و مشاغل مختلف قضائی را در آذربایجان طی کرد. در ۱۳۰۶ که علی‌اکبر داور عدلیه‌ی نوین را تشکیل داد، میرزا شفیع با رتبه‌ی هشت قضائی به ریاست کل محاکم بدایت تهران منصوب شد ولی در آن کار دوام زیادی نکرد. به دیوان عالی تمیز منتقل شد و مقام دادیاری دیوان عالی تمیز را پیدا کرد.

در سال ۱۳۱۲ که صدرالاشراف به وزارت دادگستری منصوب گردید، به جای خود حاج سید نصراللّٰه تقوی را به دادستانی کل برگزید و مرحوم تقوی نیز جهانشاهی را به معاونت خویش انتخاب نمود. در ۱۳۱۵ حاج سید نصراللّٰه تقوی به ریاست دیوان عالی کشور منصوب شد و میرزا شفیع جهانشاهی به ریاست شعبه‌ی دوام دیوان عالی کشور تعیین شد.

در سال ۱۳۲۵ حاج سید نصراللّٰه تقوی بازنشسته و از طرف قوام‌السلطنه نخست‌وزیر، میرزا شفیع به ریاست کل دیوان کشور رسید و

در همان سال که انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی انجام گرفت، میرزا شفیع به ریاست هیئت نظارت در انتخابات تهران تعیین گردید و لیست دوازده نفری حزب دموکرات ایران قوام از صندوق تهران بیرون آمدند و این انتخابات تا حدی به حیثیت و مقام قضائی جهانشاهی لطمه وارد کرد.

پس از واقعه‌ی ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ و نخست‌وزیری دوم دکتر محمد مصدق، شیخ عبدالعلی لطفی به وزارت دادگستری تعیین گردید و با استفاده از اختیارات نخست‌وزیر که از مجلس گرفته بود، در عدلیه کودتائی انجام داد، از جمله دیوان عالی تمیز را منحل نمود و میرزا شفیع جهانشاهی را بازنشسته کرد و محمد سروری را به جای او برای ریاست دیوان عالی کشور برگزید.

در ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ با کودتای آمریکائی، دولت دکتر مصدق ساقط شد و یکی از اقدامات اولیه‌ی سپهبد زاهدی نخست‌وزیر، ابطال کلیه تغییراتی بود که توسط مرحوم لطفی در دادگستری به عمل آمده بود و طبعاً جهانشاهی مجدداً به ریاست دیوان عالی کشور منصوب گردید ولی فقط یک روز در آن سمت برقرار بود که در اثر سکته‌ی قلبی درگذشت.

خانواده‌ی جهانشاهی از قرن هشتم به بعد از ارکان آذربایجان بودند و به درستی و فضل اشتهار داشتند.

وقتی ناصرالدین شاه عدلیه اعظم را در آذربایجان تشکیل داد، اکثر افراد این خانواده که مجتهد و روحانی بودند، به شغل قضا اشتغال ورزیدند. میرزا محمدتقی صدر جهانشاهی عموی میرزا شفیع، اولین صدر دیوانخانه آذربایجان بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جهانشاهی، عبدالعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۴، فرزند شفیع جهانشاهی رئیس دیوان عالی کشور. تحصیلات خود را در دانشکده‌ی حقوق تهران انجام داد و برای ادامه‌ی تحصیلات به پاریس رفت و درجه‌ی دکترا گرفت. کار اداری خود را از دادگستری شروع کرد. مدتی مستشار دیوان کیفر بود. در ۱۳۳۷ از دادگستری به دانشگاه منتقل شد و درجه‌ی دانشیاری گرفت. ضمناً مشاور اقتصادی بانک ملی شد. در ۱۳۳۹ پس از تأسیس بانک مرکزی به ریاست اداره‌ی دبیرخانه و حقوقی بانک مرکزی رسید. پس از مدتی به معاونت بانک مرکزی ارتقاء مقام یافت. در کابینه‌ی حسنعلی منصور وزیر فرهنگ شد، ولی چند ماهی بیش در این سمت نبود و به علت بیماری کنار رفت و وزیر مشاور شد. در کابینه‌ی هویدا هم همان سمت را داشت. در ۱۳۴۶ رئیس دانشگاه ملی شد و مدتی بعد در بانک بین‌المللی اشتغال ورزید. در ۱۳۵۰ به ریاست بانک مرکزی منصوب شد، ولی به علت بیماری ادامه‌ی کار برای وی میسر نبود و سرانجام سفیر اقتصادی ایران در اروپا گردید. او در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران سمت استادی داشت. تألیفاتی نیز دارد. تاریخچه‌ی سی ساله‌ی بانک ملی ایران را او تدوین و منتشر کرده است. در ۱۳۶۷ در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جهانشاهی، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا شفیع جهانشاهی تبریزی، متولد ۱۲۹۹. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه، وارد دانشکده‌ی حقوق شد و در علم اقتصاد درجه‌ی لیسانس گرفت و به وکالت دادگستری پرداخت. سپس عازم پاریس شد و از دانشگاه پاریس درجه‌ی دکترای اقتصاد دولتی دریافت کرد. بعد از مراجعت به ایران، مدتی وکیل دادگستری بود. بعد در کابینه‌ی علاء که دکتر سجادی وزیر دارائی شد، به مدیریت کل دفتر وزارتی رسید. در انتخابات دوره‌ی نوزدهم، کاندیدای وکالت مجلس شد و از تهران به نمایندگی انتخاب گردید.

در دوره‌ی بیستم نیز این سمت را حفظ کرد. در کابینه‌ی امیر اسداللّه علم که در ۱۳۴۱ تشکیل یافت، وزیر بازرگانی بود. مدتی هم نیابت تولیت بنیاد پهلوی را عهده‌دار شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

جهانگیری، یحیی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یحیی جهانگیری

محل تولد : سهرورد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۹/۱/۱

زندگینامه علمی

یحیی جهانگیری سهروردی به سال ۱۳۵۹ در سهرورد زنجان دیده به جهان گشود روستایی که مهد پرورش عرفان ، فلسفه و هنر اسلامی است شیخ اشراق سهروردی شیخ عمر شهاب الدین سهروردی و احمد خطاط سهروردی از زادگان این دیارند.ایشان به خاطر نبوغ علمی هماره مورد تحسین اهالی و معلمان بود علی رغم علاقه معلمان به تحصیر او در دبیرستانهای نمونه وی راه مطالعه علوم حوزوی را آغاز نمود .سال سوم به دعوت مسئولین حوزه خدابنده به تدریس رسمی نیز مشغول شد، در حالیکه ۱۷ سال بیشتر نداشت.

تدریس همزمان با تحصیل او را از آگاهی یابی به علوم جدید باز نداشت لذا همگام با حوزه دبیرستان را نیز تمام نمود و به یادگیری زبان انگلیسی پرداخت. با پایان دوره مقدمات عازم قم شد و افزون بر دروس رسمی ضمن قبول شدن در مرکز تخصصی کلام اسلامی در آنجا مشغول شد و فارغ التحصیل گشت.اینك ایشان فارغ التحصیل رشته ادیان از دانشگاه در مقدطع ارشد و خارج حوزوی بوده و به زبانهای انگلیسی و عربی مسلط میباشد .مصاحبه با مطبوعات و شبکه سحر به زبان انگلیسی و کسب جوائز در مسابقات شعر از سوابق ایشان است .ایشان علاوه بر اینها به تبلیغ درمناطق محروم و دبیرستانها و پایگاههای بسیج و کانونها مشغول بوده و با سایت شخصی پاسخگوی پرسشها می باشند.

جهانی، مجتبی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجتبی جهانی دشت بیاض : قائم مقام فرمانده مخابرات تیپ امام کاظم(ع)از لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) نهم شهریور ماه سال ۱۳۴۴ در شهرستان مشهد متولد شد. کودکی آرام و خوش خو بود. قبل از دبستان مدتی به مکتب رفت و توانست به خوبی قرآن را قرائت کند و بخش هایی از آن را به حافظه بسپارد. دوره دبستان را در مدرسه ملی تدین گذراند و از ده سالگی فرایض دینی را انجام می داد.

در اوقات فراغت به پدرش در کار بنایی کمک می کرد. به روحانیت علاقه خاصی داشت و به طور مداوم در جلسات دعا، قرآن و مجالس مذهبی دیگر شرکت می کرد و در کلاس های آموزش و کلاس هایی که توسط حوزه علمیه برای عموم برگزار می شد، حضور می یافت. سحرهای ماه مبارک رمضان را اغلب در حرم مطهر رضوی به عبادت مشغول می شد و عضو جلسه ی احکام متوسلین به حضرت رضا (ع) بود، که از این جلسه و همچنین مسابقات قرآنی چندین بار موفق به اخذ رتبه و کسب جایزه شد.

از خصوصیات بارزی که تا پایان عمر در وی متجلی بود، سازگاری با شرایط، تقوی، گذشت در برابر خطاهای دیگران و احترام به بزرگ ترها، به خصوص والدینش بود.

پدر شهید در این رابطه می گوید: «مجتبی از همان ابتدا خیلی آرام و با تربیت بود و از نظر معرفت، ما باید از او درس می گرفتیم. او معلم ما بود و ما طرز صحیح وضو گرفتن و قرائت نماز را از او می آموختیم.»

و مادر شهید هم می گوید: «از افرادی که به مسائل دینی بی اهمیت بودند، دوری می کرد و سعی می کرد معاشرت های اسلامی داشته باشد. برای بچه ها هدیه، کتاب می خرید و اگر خطایی از آن ها سر می زد، با استفاده از نصایح کتاب، روایات و احادیث آنان را ارشاد می کرد.» موضوعات مورد مطالعه وی اغلب زندگانی ائمه اطهار (ع)، مسائل مذهبی و کتاب «داستان راستان» بود.

در زمان گسترش انقلاب، مجتبی ۱۳ سال داشت و به همراه برادر بزرگترش و همسایه و دوست مشترکشان محمود کاوه، اقدام به پخش اعلامیه های حضرت امام خمینی (ره) می کرد و به طور مستمر در تظاهرات مردمی حضور می یافت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عضو بسیج محله شد و شب ها به گشت زنی و حراست می پرداخت و روزها درس می خواند و در مغازه کوچک لوازم خانگی (که بخشی از درآمد خانواده را تامین می کرد) به کار مشغول بود.

مادرش می گوید: در کسب و کارش به حلال و حرام بسیار مقید بود.

با شروع جنگ تحمیلی، پس از پدر و برادر بزرگ ترش تصمیم گرفت که به جبهه برود. مادرش خاطره آن روز را این چنین بیان می کند: «شناسنامه اش را مخفی کرده بودم تا مانع رفتنش شوم. یک روز آمدم، دیدم، چمدان را به هم ریخته تا آن را پیدا کند. آن موقع به من گفت: اگر شناسنامه ام را ندهی، فردا نزد حضرت زهرا (س) شکایتت را می کنم. این راه عشق من است و من مرگ بی برکت نمی خواهم.»

در پانزده سالگی علاوه بر ادامه تحصیل به صورت شبانه در دبیرستان دکتر علی شریعتی، در پایگاه بسیج محل نیز فعالیت داشت و از طریق همان پایگاه به منطقه گیلان غرب اعزام گردید. از دیگر فعالیت های وی در آن دوران، کمک به پایگاه بسیج در اعزام نیروها و تشکیل یک کانون کوچک فرهنگی ـ مذهبی با همکاری پسر خاله و همرزمش (شهید احمد بسکابادی) بود، که در آن به برگزاری جلسات قرآنی، دعا و احکام اقدام می نمودند.

در سال سوم دبیرستان در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی عضو شد و پس از چندی به عنوان معاون تیپ مخابراتی امام موسی کاظم (ع) انتخاب گردید و در عملیات های مختلفی از جمله: بیت المقدس و والفجر سه شرکت داشت.

خواهر شهید در باره وی، در آن دوران می گوید: «آرزوی شهادت داشت و در دفترش نوشته بود: دوست دارم سرباز امام زمان

(عج) باشم و در رکاب ایشان شمشیر بزنم. همیشه در مورد حفظ حجاب و امر به معروف و نهی از منکر و به خصوص نماز تاکید می کرد. به یاد دارم وقتی به مرخصی می آمد، در نهایت خستگی سعی می کرد، طوری که ما متوجه نشویم، نماز شب بخواند. اما به جهت این که اتاق های ما نزدیک هم بود، من بعضی شب ها، او را در حال نماز و دعا می دیدم.»

وی در ابتدای دست نوشته ها و خاطرات خود به عنوان مقدمه، چنین آورده است: «دنیا پلی است که انسان برای رسیدن به آخرت باید از آن عبور کند و در این مسیر حوادث تلخ و شیرین زیادی را تجربه می کند، که ثبت آن از یک جهت می تواند به آیندگان در پیمودن راه زندگی کمک کند. اما باید بگویم که هرچه قدر قلم ها بنویسند و کاغذها سیاه شوند و مغزها به کار افتند، مسلماً نخواهند توانست، صحنه واقعی را به تصویر بکشند. به قول معروف، شنیدن کی بود مانند دیدن.»

مجتبی جهانی دشت بیاض در تاریخ ۱۲/۱۲/۱۳۶۲ در عملیات خیبر مفقودالاثر گردید.

پدر وی از قول همرزم شهید نقل می کند: «ایشان چون بی سیم چی بودند، باید جلوی لشکر قرار می گرفتند. پس از مدتی که دستور عقب نشینی صادر شد، بعضی ها با قایق عقب آمدند. دست یکی از رزمندگان را گرفتم و از آب بالا کشیدم، ولی چون آتش دشمن زیاد بود، نتوانستم او را برگردانم. با مشخصاتی که همرزمش می داد، حدس زدیم که آن رزمنده پسر ما بوده است.

مادر شهید به نقل از برادران بنیاد شهید می گوید: «در عقب نشینی گروهی آن طرف آب روی خاکریز می مانند و اسیر می شوند و چون حاضر نمی شوند علیه انقلاب و امام شعار بدهند، همان جا زنده به گورشان می کنند.»

پس از ده سال، در سال ۱۳۷۲ از سوی بنیاد شهید انقلاب اسلامی دستور تشیع روحش صادر گردید. مادر شهید می گوید: «هیچ وقت در مورد کارش صحبت نمی کرد و می گفت: این ها اسرار نظامی اند. وقتی از سمتش در جبهه سوال می کردیم. می گفت: یک بسیجی ساده هستم. بعد از شهادتش دیدم روی عکس هایش نوشته بودند: معاون مخابرات تیپ امام کاظم (ع). هر وقت به جبهه می رفت، می گفت: می رویم تا راه کربلا را باز کنیم. خیلی آرزو داشت که به زیارت کربلا برود.»

او در فرازهایی از وصیت نامه اش چنین نوشته است: «پروردگارا، تو خود شاهد باش در راه تو قدم برداشتم و به عشق تو لباس رزم پوشیدم و با امام خمینی میثاق بستم و به او وفا دارم، زیرا او به اسلام وفادار است و اگر هزار بار مرا بکشند و زنده ام بکنند، دست از او نخواهم کشید.

خدایا، با آرزوی رسیدن به تو، به میدان شتافتم و از تو می خواهم که این بنده ی حقیرت را به سوی خود فراخوانی. امید آن دارم که شهادت من خدمتی به اسلام باشد و چند قطره خون ناقابل من، در تداوم آن موثر باشد.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

جهانیان، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن جهانیان : قائم مقام فرمانده گردان یاسین لشگر۵نصر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

خاطرات

احمد علی رضائی :

گروهی از خواهران برای خواندن دعای توسل در محل زینبیه مجلس گرفته بودند چون روز جمعه بود، دعای سمات در آن محل خوانده شد. از شهید جهانیان خواسته بودند که به آنجا بروند و ایشان هم به آنجا آمدند و پس از خواندن دعا و توسلات و روضه

ای از روز عاشورا و حضرت زینب (س) برای پیروزی رزمندگان سلامتی امام و پیدایش مفقودین و آزادی اسرا دعا کردند. این دعا را هم در حق خودشان کردند که: خدایا بمن توفیق بده که خبر سلامت یا شهادت مفقودالاثر ها را به خانواده های ایشان برسانم، یا مراهم به آنان ملحق کن که دیگر از روی مادران و پدران آنها خجالت نکشم. در این باره خدا را به درهای دل زینب (س) قسم دادند و دیدیم که چگونه خداوند دعای ایشان را اجابت کرد که هیچگونه اثری بعد از شهادت به ما نرسید عباس اخلاقی پور :

یک روز داخل اتاق نشسته بودیم. پدری آمد و به شهید جهانیان گفت: پسر من مفقودالأثر است. اگر اجازه می دهید. من خودم برای پیدا کردن جسد او به جبهه بروم. وی با چهره ای غمگین گفت: پدرجان فرزندتان در راه خدا رفته است، شما باید در راه خدا صبر داشته باشید . بعد از اینکه آن پدر رفت شهید جهانیان به من گفت: به خدا قسم خیلی برای من سنگینی است که یک پدری این طور با من حرف می زند از من چنین خواهش را می کند، بعد از شهید جهانیان برای جستجو و پیدا کردن مفقودالاثر در جبهه مأمور شد عباس جهانیان :

چند شب قبل از عملیات والفجر یک به همراه شهید به شهر شوش، رفته بودیم در خانه یکی از بچه های بشرویه بنام استاد علی شریفی بودیم. حسن آقا، به من گفتند: چند روز بیشتر به عملیات نمانده، بهتر است یک تماسی با خانواده بگیریم و یک غسلی هم بکنیم، چون ممکن است بعداً جایی برای غسل شهادت پیدا نکنیم وقتی غسل کرد دعا کرد و گفت: خدایا مرا جزء مفقودالأثرها قرار بده و در همان عملیات ایشان مفقودالأثر شد. چند ساعت قبل از عملیات والفجر یک داخل کانال در کنار حسن خوابیده بودم. ناگها ن حسن آقا از خواب پرید و گفت: نمی دانم کدام یک از بچه ها عطر به سر و صورتم پاشید تو کسی را ندیدی؟ من گفتم که نه کسی را ندیدم که اینجا باشد از هر کدام از بچه ها سؤال کردند، آنها هم اظهار بی اطلاعی می کردند، ایشان فکر کردند شاید معاونش که بچه شوخ طبعی هم بود این کار را کرده است. بلا فاصله او را صدا زدند و گفت: حاج آقا قدیانی این جا هم دست از شوخی برنمی داری آقای قدیانی هم از این مسأله بی اطلاع بودند. عباس اخلاقی پور :

یک شب بنده نگهبان بسیج بودم، شهید حسن جهانیان به من گفتند: شما اینجا باش من بر می گردم، دیر وقت بود که ایشان برگشتند، بنده سؤال کردم که تا این موقع شب کجا بودید ؟ ایشان گفت: رفته بودم از خانواده های شهدا سرکشی کنم.که اگر مشکلی دارند شریک و غمخوارشان باشم. یک بار موقعی که به منطقه نیرو اعزام داشتیم . پیرمردی را در میان جمعیت بدرقه کننده دیدم که به شدت گریه می کرد . جلو رفتم و از او پرسیدم : پدر جان چرا این قدر گریه می کنید اگر رفتن فرزندت آن قدر برایت سنگین است من از آقای جهانیان خواهش کنم که از رفتن فرزندت جلوگیری کند پیرمرد با بغضی که در گلو داشت گفت : گریه من برای فرزندم نیست بلکه برای غمخوارمان است گفتم : منظورت کیست .گفت : منظورم برادر جهانیان است چون بعد از خدا او امید ما روستاییان است او هر ماه به ما سر می زند و برایمان برنج و روغن می آورد . اگر او شهید بشود ما دیگر امیدی نداریم . صدیقه جهانیان:

یک بار در محل زینبیه، بشرویه مجلس روضه ای گرفته بودیم و چون روز جمعه بود شهید حسن جهانیان را دعوت کرده بودیم که آنجا دعای توسل بخوانند. ایشان آمدند و دعای توسل را خواندند و پس از اتمام دعای توسل برای سلامتی رزمندگان اسلام دعا کردند. ایشان درباره خودشان اینطور دعا کردند که: خدایا به من توفیق بده که خبر سلامت یا شهادت، تمام مفقودالأثرها را به مادرانشان برسانم و یا مرا هم به آنها ملحق کن، که دیگر از روی مادران و پدرانی که خبر مفقود الأثرانشان را از من می گیرند، خجالت می کشم و خدا را به دردهای دل حضرت زینب قسم دادم که توفیق شهادت را نصیبشان کند. عباس اخلاقی پور:

شب قبل از شهادت حسن جهانیان، ما در خدمت ایشان مراسم زیارت عاشورا داشتیم. ایشان بعد از دعا تا نیمه های شب مشغول رازو نیاز بود، بنده گفتم: فردا عملیات داریم و الأن هم دیر وقت است شما باید استراحت کنید، ایشان گفت: عشق امام حسین (علیه السلام) و امیر المؤمنین مرا بی تاب کرده است و آرزویم زیارت قبر سالار شهیدان است من نمی توانم بخوابم. علی طاووسی :

یک شب نیمه های شب در منطقه با بچه ها یک جایی نشسته بودیم، دیـدیم در تاریکی شب یکی می آید، وقتی جلو تر آمد دیدم حسن جهانیان است یک ساک مشکی هم دستش بود پرسیدم: حسن آقا چه آورده ای؟ گفت: بیایید برایتان پول آورده ام. پرسیدم: از کجا؟ گفت: مساعـده است که برایتان فرسـتاده انـد. به هر یک از بچه ها مقـداری پول داد و گفت: برویـد به خانواده هایتان سـر بزنید. بعدها فهمیدم که مبلغ زیادی از این پولها مال خودش بود و بقیه را از بین مردم جمع آوری کرده بود و برای ما آورده بود.

سکینه مرادی :

شهید حسن جهانیان موتوری داشـتند که اغلب بچه های بسـیج از آن استفاده می کردند. بنده به ایشان گفتم: شما که موتور را لازم ندارید، آنرا بفروشـید. ایشان گفت: من اگر این موتور را بفروشم بچه های بسـیج فکر خواهند کرد. بخاطر اینکه آنها از آن استفاده می کنند آنرا فروخته ام. پس بگذارید بچه ها از آن استفاده کنند. علی طاووسی :

در عملیات والفجر یک بر اثر اصابت مستقیم گلوله به قلبش به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

جیهانی، ابوعبداللّٰه احمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۳۸۵ ق). ادیب و جغرافیـدان. اهـل جیهـان از توابع ماوراءالنهر بود و به مـدت دو سال وزیر منصور بن نوح سامانی. ابوعبـداللّٰه کتابی در جغرافیا، نام: «المسالک والممالک»، به عرب تألیف کرده که مقدسـی وصف مفصلی از آن کرده است. از دیگر آثار وی: «آیین»؛ «مقامات کتب العهود والخلفاء والامراء»؛ «کتاب الزیادات فی کتاب الناسی فی المقالات» و «رسائل».[۱]

ابوعبـداللّٰه احمـد بن محمـد بن نصـر، از رجال ادب وسیاست اواخر قرن چهارم ه. وی از سال ۳۶۵ ه.ق. به وزرات منصـور بن نـوح سامانی انتخاب شد و در ۳۶۷ از وزارت معزول گردیـد و عتبی (ه.م.) به جای او منصوب شـد. جیهانی کتابی در جغرافیا تألیف کرد به نام کتاب «المسالک والممالک» (ه.م.) و «کتاب رسائل» نیز از اوست.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ ادبیات ایران (۳۵۱/۱)، ریحانه (۴۴۸/۱)، سرآمدان فرهنگ (۱۲۰/۱)، الفهرست ابن‌نـدیم ترجمه (۲۲۸)، کشف الظنون (۱۶۶۴)، لغت‌نامه (ذیل/ احمد)، المسالک والممالک (۳۰۴)، معجم المولفین (۱۶۵/۲).

چدانی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین چدانی : فرمانده گردان المهدی(عج) تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت‌نامه

بسم رب الشهداء و الصدیقین تاریخ : ۵/۸/۶۳

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

قرآن کریم

حمـد و سپاس خـدای عزوجل را که توفیق داد تا توانسـتم قـدمی در راه او بردارم و برای رضای او و در راه دفاع از مظلومین شـرکت

کنم و حال که این توفیق نصیبم شد، چند کلمه‌ای را به عنوان وصیت بر روی کاغذ می‌آورم :

بار خدایا ! تو شاهد باش که من برای تو و برای دفاع از دینت به جبهه‌ها می‌روم و خودت ناظر به اعمال هر کس و هر موجودی هستی.

حال هر چند احمق‌هایی می‌گویند که برای پول و یا برای اینکه به آنها چیزی بدهند به جبهه می‌روند اگر برای پول هست چرا شما نمی‌روید شما که زرنگتر از ما هستید.

من در اینجا از مسئولین سپاه می‌خواهم تا بیشتر به مظلومین برسند همین جبهه‌ها را مظلومین و مستضعفان پر کرده‌اند و چرا در این اواخر دچار کمبود نیرو شده‌ایم، آیا با خودتان فکر کرده‌اید یا شکم‌هایتان را پرمی‌کنید و به هیچی فکر نمی‌کنید، اگر فکر می‌کنید چرا در بعضی از ادارات که حتی مسئولین همان اداره‌ها طوری حرف می‌زنند که هر کس نشناسد می‌گوید اینها پیش مرگ انقلاب هستند ولی آنقدر نمی‌فهمند که چطور با یک نیروی بسیجی که از جان و مال خود می‌گذرد برخورد کنند تا برسد به آن کارمند آن اداره که حتی حرف زدن خود را نمی‌داند و لایق آن نیست که با یک نیروی بسیجی صحبت کند, در اداره‌ها دارد کارشکنی می‌کند به این دلیل است که اگر یک نفر از نیروهای یک اداره به جبهه می‌رود وقتی برمی‌گردد کارمندان همان اداره او را سرزنش می‌کنند و می‌گویند برای که رفتی به جبهه و همان نیرو وقتی پارتی بازیهای آنها را می‌بیند چطور به جبهه برود، چرا باید این طور باشد.

من در اینجا از مسئولین می‌خواهم که بیشتر به جنگ توجه کنند و بیشتر چشمهایشان را باز کنند . اگر خودت می‌دانی که لایق این نیستید که در حد یک مسئول باشید چرا برای حب ریاست مسئولیت قبول می‌کنی و مردم را بدبخت که می‌کنی هیچ آنها را به انقلاب بدبین می‌کنی. از مادیات دنیا کناره گیری کنید حال هر کاری که بکنید کسی نیست از شما که مسئول اداره و یا کارمندان اداره و یا کارمند و یا بازاری و یا غیره هستید بپرسد ولی روزی خواهد شد که باید جواب پس بدهید که برای یک پاکت سیمان و یا برای یک امضا چند روز مردم را علاف کرده‌اید ,جواب خون شهیدان را چطور می‌خواهید بدهید؟ شماهایی که تمام خون این انقلاب را مکیده‌اید و از اموال همین انقلاب شکم‌هایتان را پر کرده‌اید چرا بر علیه انقلاب شایعه پراکنی می‌کنید و حرف انقلاب را می‌زنید. من در اینجا باز از مسئولین و یا افرادی که انقلاب را درک کرده‌اند می‌خواهم که جدا افرادی که لایق نیستند در اداره کار کنند و یا تا اسم از جبهه می‌برند اول استعفا می‌نویسند پیش از آنکه آنها خواسته باشند استعفا پر کنند شما اخراجشان کنید تا یک نفر متعهد به اسلام و انقلاب جایش را پر کند.

در پایان از تمامی مردم شهید پرور تشکر می‌کنم و از آنهایی که واقعا پیرو اسلام و قرآن هستند می‌خواهم راه را بر روی ضد انقلابیون باز نکنند و به جبهه‌ها بروند تا چشم دشمنان اسلام کور شود.

به مادرم می‌گویم که بر تو بشارت باد که خداوند این سعادت را نصیب تو کرد که فرزندت شهید شد البته اگر خدا قبول در راه خدا و برای تحقق آرمانش کند و دعا کنید که خداوند فنا شدن این جسم بی‌ارزش را مورد قبول قرار دهد.

مادر مهربانم، پدر بزرگوارم، برادران و خواهرانم، آیا می‌دانید هدف خدا از خلقت ما چه بوده است؟ می‌دانید زندگی این دنیا ابدی نیست؟ و بالاخره می‌دانید که همه رفتنی هستیم؟ پس چرا وقت را تلف می‌کنیم، چرا با توجه به جنایت فجیعی که آمریکا و عمالش انجام می‌دهند ساکت نشسته‌ایم. عزیزان من، مگر بچه‌های شما با دیگران فرق دارند؟ این را بدانید اگر انسان خواسته باشد قدمی در راه معبود بردارد باید با قلبی آغشته از صفات عالیه انسان باشد و این توجه را داشته باشید برای اینکه انسان بتواند با خداوند متعال رابطه برقرار کند باید جانش را در اختیار او قرار دهد و رابطه‌اش را با او خیلی نزدیک کند و این جز با راز و نیاز با او راهی دیگر نیست و خیلی مواظب باشید که سیم ارتباطی با خداوند خیلی باریک است و اگر انسان اندکی غفلت کند این سیم ارتباطی قطع می‌شود و آن موقع است که دیگر انسان از درگاه خداوند رانده می‌شود . باید مواظب باشید که جهاد اکبر خیلی از

جهاد اصـغر بزرگتر است که پیغمبر اکرم (ص) جهاد اکبر را جهاد با نفس و جهاد اصـغر را جهاد با دشـمنان اسلام خواند . حالا که خداوند توفیق داد که به جهاد اصـغر بروم از شـما می‌خواهم که جهاد اکبر را که خیلی مهمتر از جهاد اصغر عمل کنید و از هواهای نفسانی خود پیروی نکنید و ارتباط خود را با خدا محکم کنید که همیشه خداوند پشتیبان همه افراد است.

الآن موقع آن رسیده که باید به ندای هل من ناصر ینصرنی حسین زمان لبیک گفت و راهی جبهه‌های نور شوم و اگر لایق بودم که در این راه قطره خونی از من بر زمین بریزد و بـا معبـود خود ملاقـات کنم. دشـمنان بایـد بداننـد که بـا دیـده‌ای بـاز به این راه قـدم گذاشـتم و والـدینم نباید از اینکه فرزندشان در راه خدا فدا شده ناراحت باشـند چونکه هدیه‌ای را به خداوند تحویل داده که با تنی خونین داشـته و در روز قیامت در نزد خداوند و پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) رو سـفید باشـید. اگر از من ناراحتی دیده‌اید مرا ببخشید.

همسرم، امیدوارم صبر را پیشه کنید و هیچگونه ناراحتی نداشته باشید و مرا ببخشید و از برادرانم می‌خواهم که مرا ببخشند و راهم را ادامه دهنـد که راه خوبی است و از طرفم از کلیه اقوام و خویشان طلب بخشـش بکنید و از خواهرانم می‌خواهم که زینب گونه صبر را پیشه کنند و ناراحتی نداشته باشند.

و پـدر عزیزم، نسبت به همسـرم بـد رفتاری نکنیـد و طبق قوانین اسـلام با او رفتار کنیـد و مهریه او را از آنچه دارم پرداخت کنید و دیگر همیشه برای طول عمر امام امت و پیروزی رزمندگان اسلام دعا کنید.

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسـلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته اینجانب : حسـین چدانی، فرزند : علی محمد، شـماره شناسنامه: ۸، صادره از : حوزه ۲ قاینات، تاریـخ تولد : ۱۳۴۴، وصـی صالـح خود قرار می‌دهم : علی محمـد چـدانی، را و نـاظر بر آن : خلیل چـدانی. تاریـخ : ۳۰/۹/۱۳۶۵ – حسین چدانی

چراغچی مسجدی، ولی الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ولی الله چراغچی مسجدی : قائم مقام فرمانده لشگر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

ولی الله چراغچی مسـجدی در تاریـخ ۱/۶/۱۳۳۷ در "مشـهد" متولـد شـد. در کـودکی بـه یکی از مـدارس علمی – مـذهبی به نـام "مقویه" رفت و مـدت ۳ سال در آنجا به تحصـیل پرداخت. سـپس برای گذرانـدن دوره ابتدایی پا به مدرسه نهاد و مجدداً شـروع به درس خواندن از پایه اول کرد. پس از پایان دوره ابتدایی، تحصـیلات متوسـطه خود را در دبیرسـتان دانش بزرگ نیا – فردوسـی– در رشـته ریاضـیات آغـاز کرد. او هر سـال بـا دریـافت بهترین نمرات و اخـذ بهترین رتبه، دبیرسـتان را به پایان برد. در سال ۱۳۵۷– ۱۳۵۶ پس از شرکت در کنکور، در رشته مهندسی علوم دانشگاه بیرجند پذیرفته شد.

با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) فعالیت سیاسی مذهبی خود را قوت بخشید و در صحنه مبارزه با رژیم منفور پهلوی مشتاقانه گام نهاد.

در سال ۱۳۵۸– ۱۳۵۷ با تعطیلی دانشـگاه ها فعالیت خود را در ارتش آغاز کرد و در کلاس های نظامی به تعلیم افراد می پرداخت. در همین سالها بود که با تشکیل سپاه به این ارگان انقلابی – اسلامی رو نهاد و درس و دانشگاه را رها کرد. با آغاز اولین خیانتهای ضـد انقلاب داخلی در گنبد، به این منطقه رفت و از خود در آنجا دلاوریها به جا گذاشت. با شـروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

به جبهه های نبرد شتافت.

مسئولیت های او در جبهه عبارتست از: فرمانده گردان، مسئول طرح و عملیات منطقه ۶ سپاه، مسئول طرح و عملیات نصر ۵ خراسان و قائم مقام فرمانده لشکر ۵ نصر. به اعتراف برادران همسنگرش پستها و مقامهایی که به او تفویض می شد، از او انسانی مصمم تر می ساخت.

ولی الله از قدرت برنامه ریزی و طراحی بی نظیری برخوردار بود. در عملیات بستان، طرح او برای تصرف آنجا مورد توجه و تصویب تمامی فرماندهان قرار گرفت.

در مورد خصوصیات اخلاقی او باید گفت که تواضع و فروتنی بیش از حدش خیلی از دوستان و حتی بیگانه ها را بارها و لارها خجل و شرمنده کرده بود.

خویشتن داری، توکل و خونسردی اش حتی در اوج مشکلات و فشار زیاد کار زبانزد همسنگرانش بود. نماز شب های پر شور و مداوم او در نیمه شبان جبهه ها یا در خلوت های پشت جبهه زبانزد همه بود. علاقه ایشان به امام خمینی بسیار زیاد بود و مطیع و مطاع امر ایشان بود.

در سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد و ثمره این ازدواج دختری به نام" فاطمه" است که در تاریخ ۷/۷/۱۳۶۳ به دنیا آمد. او در پی اصرار های بسیار خانواده اش در مورد ازدواج شرط کرده بود، تنها همسری خواهد گرفت که حضور همیشه او را در جبهه بپذیرد. در حقیقت برای همیشه خود را پذیرای شهادت کرده بود. پس از ازدواج که توفیق حضور در خدمت امام را نیز یافته بود، در حالی که فقط سه یا ۴ روز از ازدواجش گذشته بود به جبهه برگشت. در جبهه هرگاه با اعتراض همرزمانش رو به رو می شد که چرا به خانواده ات تلفن نمی زنی؟ پاسخ می داد: چون هر وقت با خانواده تماس می گیرم، بخشی از فکر مرا که باید تماما در خدمت جنگ باشد، مشغول می کند. به همین خاطر تماس نمی گیرم تا این حالت از بین برود.

در عملیات چزابه از ناحیه دست و پا مجروح شد، ولی با این وجود به استراحت نپرداخت و به هیچ قیمتی حاضر نود به پشت جبهه برود تا اینکه از شدت جراحات وارده حالش وخیم شد و او را به اجبار به پشت جبهه انتقال دادند. در یکی از حمله ها نیز ترکش به او اصابت کرد و به پشت دریچه قلبش رسیده بود و پی در پی می گفت: چیزی نیست. من حالم خیلی خوب است. شما بهتر است به فکر جنگ و بچه های بسیجی در خط مقدم باشید. محمد امیر زاده – دوست و همرزم شهید – خاطره خود را از آن دوران چنین بیان می کند: بعد از عملیات رمضان بود که به تعدادی از یگانهای رزمی سپاه ماموریت داده شد، سریعا از جنوب کشور عازم جبهه میانی در محور سومار بشوند. لشگر ۲۱ امام رضا (ع) که در آن روزها تیپ مستقل بود، عامل این ماموریت شد وفرمانده این تیپ را شهید ولی الله چراغچی برعهده داشت، بنده هم به عنوان بسیجی راننده این سردار بودم. این عملیات با عنوان مسلم بن عقیل در سال ۱۳۶۱ آغاز شد. محور یکم تیپ امام رضا (ع) قرار بود عمل کند. ارتفاعات بسیار بلندی را که مشرف به دشت اطراف شهر مندلی عراق بود، بچه ها هنگام شب و در موعد مقرر تمام آنها را تصرف کرده بودند و به هدف اصلی دست یافته بودند، ولی دشمن در پایین ارتفاعات – که تپه های کوچکی بود – استقرار داشت و احتمال ترض او می رفت. لذا با هماهنگی فرمانده گردان آن محور با فرمانده تیپ شهید چراغچی، قرار شد آن تپه های پایین ارتفاعات هم از دشمن گرفته شود. وقتی گردان حمل کرد عراقی ها سریع موضع را ترک کردند. بعد از ظهر همان روز که روز اول عملیات بود، تصمیم گرفتند به همراه عده ای از عزیزان از جمله: شهید رمضان علی عامل، شهید حسینیان، شهید نعمانی، شهید عرفانی و شهید شریفی بروند پایین و منطقه را ببینند که بنده راننده ایشان بودم و آنها را همراهی می کردم. وقتی رسیدیم پایین، بعد از ظهر حدود ساعت ۵ بود. به محض اینکه رسیدیم پایین، دشمن شدیدا پاتک کرد و با امکانات بسار زیاد و یک لشکر نیرو قصد تصرف مواضع از دست داده را داشت. در این زمان گردانی که شهید چراغچی و ما در آن حضور داشتیم به محاصره دشمن در آمدیم که آن موقع هوا کاملا تاریک شده بود و دشمن محاصره را

خیلی تنگ کرده بود. شهید چراغچی به همراه گردان خیلی سریع نیروها را سازماندهی و تقسیم کرد. سپس توصیه می کردند مهمات موجود را خیلی با صرفه و دقت مصرف کنید که تمام نشود تا اینکه گردان کمکی برسد و محاصره شکسته شود.

یکی دو ساعت شب گذشته بود که شهید چراغچی به افراد گردان دستور دادند که سریع دعای توسل برگزار کنید تا اینکه از طرف خداوند متعال و ائمه معصومین (ع) شاید فرجی شود. بلافاصله دعا برگزار شود و به نیمه های دعا نرسیده بودیم که بالای سر ما یک ابر سیاهی فرا گرفت و بلافاصله شروع به باریدن کرد و چنان باران شدیدی بارید که ماشین جنگی دشمن از کار افتاد و سر و صدا کم شد، در همین حال فرمانده گردان اطلاع داده بودند، مهمات در شرف اتمام است. زیر باران نشسته بودیم و خدا را شکر می کردیم که سر و صدایی بلند شد. یکی از برادران با سرعت آمد و گفت: از دور دو سیاهی به طرف ما می آیند. دو نفر از برادران بسیج را که جلوتر فرستاده بودند، آمدند و گفتند: آن دو سیاهی دو قاطرند که حامل مهمات می باشند این قاطر ها به محض اینکه رسیدند، در میان بچه ها زانو زدند و روی زمین دو زانو خوابیدند و سرشان را روی زمین گذاشتند و بچه ها سریع بار آنها را تخلیه کردند. سپس آن دو حیوان از شدت جراحات زیاد و تیرهایی که به آنها اصابت کرده بود از بین رفتند. شهید چراغچی با چشمان پر از اشک گفت: من در سخت ترین اوضاع و گرفتاری متوسل به دعای توسل شدم که این چنین نتیجه هایی داشته باشد. بعد که از گردان بالا سوال شد، گفتند: ما هیچ گونه قاطری نفرستادیم و خبر نداریم و بدون شک امدادهای غیبی بود که دائما به یاری رزمندگان می شتافت.

ولی الله چراغچی در عملیات ظفر آفرین بدر بر اثر اصابت گلوله به ناحیه سر مجروح می شود و در بیمارستان شهدای تهران بستری می گردد. بعد از ۲۳ روز بی هوشی، سرانجام در ۱۸ فروردین ماه سال ۱۳۶۴ به درجه رفیع شهادت نایل گشت و پیکر مطهرش در گلزار شهدای بهشت رضا (ع) مشهد آرام گرفت.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران–۱۳۸۶

چرخنده، غلامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامعلی چرخنده :مسئول امور مالی تیپ ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

بیست و پنجم اسفند ماه سال ۱۳۴۳ در شهرستان گرگان به دنیا آمد. مادرش می گوید: «قبل از تولدش یک شب خواب دیدم بچه ام به دنیا آمده و من قنداق بچه را بغل می کنم. برای مادرم تعریف کردم، گفت: ان شاءالله خیر است.»

در کودکی به مکتب خانه رفت و بعد از آن وارد مدرسه ی ابتدایی شد. در دوازده سالگی و در سال ۱۳۵۶ به عنوان دانش آموز نمونه مدرسه انتخاب شد ،که برگزیده های هر مدرسه را به کنگره حزب رستاخیز شاه می فرستادند. او در بین بچه های دیگر کوچک ترین جثه را داشت. در آن کنگره دانش آموزان را برای ناهار دعوت کرده بودند اما او حاضر نشد. آن جا شروع به انتقاد از وضع موجود و وضعیت فلاکت بار مردم کرده بود، چرا که به بچه ها اجازه حرف زدن داده بودند و به دنبال صحبت های او، پدرش را به ساواک بردند و از او بازجویی کردند.

در رشته ریاضی فیزیک ادامه تحصیل داد. او بیشتر کتاب های علمی، دینی و کتاب های شهید مطهری را مطالعه می کرد. دعا و

قرآن بسیار می خواند. دعای کمیل را از حفظ بود و با صوت بسیار عالی می خواند و هرشب جمعه برای خواندن دعای کمیل به حرم امام رضا (ع) می رفت.

در کودکی به حل جدول و ورزش های فوتبال، کشتی، کاراته و ژیمناستیک علاقه خاصی نشان می داد. این علاقه باعث شد که عضو تیم دست دوم، فوتبال شهید آزاد مشهد شود و در مسابقات کشتی ناحیه یک مشهد مقام قهرمانی را کسب کند.

در سال ۱۳۵۴ به اتفاق برادر و جمعی از دوستانش جلسه دوره قرآنی را تشکیل دادند که مربی قرآن فردی روحانی به نام آقا سعیدی بود. این جلسات به طور مخفیانه برگزار می شد، چرا که آقای سعیدی تحت تعقیب بود و بعد از اتمام جلسه، یکی، یکی جلسه را ترک می کردند. همزمان با انقلاب و رفت و آمد در راهپیمایی ها و فعالیت هایش در این زمینه، یک سال مانده به اخذ دیپلم ریاضی و با وجود شاگرد اول بودن، مدرسه به خاطر انقلاب ترک تحصیل کرد.

اولین حضورش در صحنه انقلاب، شرکت در تظاهرات بود. شاید اولین راهپیمایی در مشهد بود که بعد از راهپیمایی خواهران، در رابطه با کشف حجاب، صورت می گرفت.

شهربانو تقی پور (مادر شهید) می گوید: «روزی که همبستگی اعلام شد. تانک ها در خیابان ها مستقر شده بودند. او به اتفاق دوستانش در داخل دبیرستان نماز وحدت برپا کرده بودند و شهید آمد و گفت: وانت آورده ام تا موکت ها را برای مدرسه ببرم و با خود برد و بعد ما به جلوی دبیرستان رفتیم و دیدیم که تمام تانک ها به طرف دبیرستان هدف گرفته اند، ولی آن ها نماز وحدت را خواندند.»

بعد از انقلاب عضو بسیج شد و در مسجد ابوالفضلی های عامل و مسجد امام خمینی فعالیت می کرد. همچنین مسجد الزهرا (س) واقع در مطهری جنوبی را لحظه ای ترک نکرد و شبانه روزش، وقف مسجد و خانواده های شهدا بود.

برای افشای گروهک ها بسیار فعالیت می کرد. از سال ۱۳۶۲ عضو رسمی سپاه شد و به دلیل لیاقت هایی که از خود نشان داد، مسئول امور مالی منطقه پنج ثامن الائمه (ع) گردید.

در تاریخ ۲۱/۴/۱۳۶۱ به جبهه رفت. ابتدا در گردان جندالله شروع به فعالیت کرد. در سال ۱۳۶۱ جهت شرکت در عملیات رمضان (در حالی که یاد عموی شهیدش رجبعلی چرخنده به او نیرو می بخشید) عازم سرزمین خوزستان شد و با ابراز رشادت های فراوان و به گفتهٔ هم سنگرانش تنها به مدد عنایت های غیبی بازگشت.

با گردان جندالله در قسمت دوم عملیات رمضان حضور یافت. شهید در دفترچه خاطراتش می نویسد: «به ما خبر رسید که شب حمله است و ما در موضع پدافندی قرار گرفتیم و باید در خاکریز می ماندیم. من ناراحت شدم، ولی با دیدن بسیجی ها از شدت ناراحتی مان کاسته شد و یک خاکریز برای احتیاط در ۱۰۰۰ متری ما ساخته بودند، که اگر حمله موفقیت آمیز بود، بچه ها آن جا موضع بگیرند. حمله شروع شد و گلوله و خمپاره بود که به زمین می رسید و ماشین مهمات را به آتش کشید. صبح آن روز همه خسته بودند، ولی خوشحال از این که شکست نخوردیم، بلکه از امتحان الهی سربلند بیرون آمده بودیم. مسئول امدادگر به من گفت: باید به خط مقدم، به گردان یدالله بروم. در آن زمان گردان یدالله دژ دوم بود و ما آن شب در سنگر فرماندهی خوابیدیم و فردایش با بقیه به خط مقدم رفتیم. نیمه های شب بود که از خواب بیدارمان کردند و گفتند که آماده باش است. چون عراقی ها به شدت خاک ما را مورد هدف قرار داده بودند، بلند شدیم. دو نفری یک اسلحه گرفتیم و تا صبح این درگیری ادامه داشت تا این که صبح درگیری تمام شد و من و دوستم بالای خاکریز ایستاده بودیم و به محل درگیری دیشب نگاه می کردیم. ناگهان سه گلوله به فاصله چند متری از بالای سرمان گذشت و پشت سرش ۵ الی ۶ خمپاره ۱۲۰ زدند که واقعاً در آن حالت معجزه رخ داد و تمام ترکش ها در خاکریز فرو رفت و من هیچ آسیبی ندیدم. و یک خمپاره به شدت به سنگر ما برخورد کرد، ولی به خواست خداوند عمل نکرد.»

وی قبل از اعزام آخرش، ممیز امور مالی منطقه ۵ سپاه بود و در رابطه با خراسان، سمنان و مازندران فعالیت داشت.
پس از آن مسئول امور مالی تیپ ۲۱ امام رضا (ع) گردید و در پشت جبهه، کارهای سپاه را نیز انجام می داد. با وجود تصدی امور مالی ، لحظه ای خطوط مقدم را ترک نمی کرد و تنها در مواقع ضروری این کار را انجام می داد. زمان حمله دشمن به مهران، همان شب به همراه جمعی از فرماندهان دیگر به آن جا رفت و تا آزاد شدن مهران آن جا را ترک نکرد.
در آخرین ماموریت برای تامین وجه و پرداخت حقوق رزمندگان عازم باختران شد و در بازگشت مقابل پاسگاه ژاندارمری ماهی دشت دچار سانحه گردید. غلامعلی چرخنده در تاریخ ۲۷/۵/۱۳۶۵ در جبهه ماهیدشت کرمانشاه به علت تصادف و ضربه مغزی و خونریزی داخلی به درجه رفیع شهادت نایل گردید.
شهربانو تقی پور (مادر شهید) می گوید: «پدر شهید آمد و گفت: من و شما پدر و مادر شهید هستیم. بسیار خوشحال بودند، اما من بیهوش شدم. اورژانس آمد و من را به هوش آورد. یک لحظه خوابم برد و دیدم که هادی با لباس سفید آمد و دستش را روی صورتم گذاشت و می گوید: ماما‌ن، ماما‌ن، گفتم: جان ماما‌ن، شما که شهید شدی؟ گفت: بلند شوید، ببینید چه لباسی خریده ام؟ این لباسی است که با قطره قطره خونم خریده ام. شما دوست دارید؟ تا خواستم فریاد بزنم، گفت: ماما‌ن، هر زمان که یاد من افتادید دستتان را روی قلب تان بگذارید. سوره والعصر را سه مرتبه بخوانید، قسم می خورم که خدا به شما صبر می دهد.»
شهید قبل از عملیات مهران در وصیت نامه خود چنین می نویسد: «خدایا، خدایا، تکه تکه ام کن و تکه هایم را به مادرم نرسان که او مادر وهب است و بدنم را بسوزان و خاکسترم را به صبا بده تا چون صحابه عزیز پیامبر (ص) به فرات و دجله بپیوندم.»
قبل از عزیمت به منطقه، در اسفند ماه ۱۳۶۴ در وصیت نامه دیگرش چنین می نویسد:
«به دوستان می گویم که غم بودنم ، با ماتم نبودن عزیزان بسیار سنگین تر است از غم نبودن در بین شما. آن چه به شما کردم جز ستم نبود و طلب عفو و رحمت از همگان را دارم و همه را بخشیدم. سعی کنید در همه لحظات عمر، خدا و مصلحت خدا را در نظر داشته باشید، چرا که آن هنگام که خداوند از ما نظر لطف خود را بازگرانـد، دیگر ما را توان یاری نخواهد بود.» منابع زندگینامه ":فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

چغان‌خداه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران چغانیان در شمال ترمذ.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

چلبی تبریزی، محمدحسین

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س یازدهم ق)، شاعر و معمار. از بزرگان تبریز و در محله‌ی عباس‌آباد اصفهان که مرکز تبریزیان بود مسکن داشت. چلبی در نظم و نثر توانا بود. مجلس او هیچ وقت از علما و شعرا و فضلا و اربابان کمال خالی نمی‌شد. وی سفری به هندوستان داشت و در دربار

جهانگیر پادشاه مجالست یافت. چلبی حمام و مسجد و بازاری در جنب خانه خود ساخت که به... او مشهور است. از وی «دیوان» شعری بر جای مانده است.

بر گرفته از کتاب :اثر آفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تذکره‌ی شعرای آذربایجان (۱۶۰/۲)، تذکرهٔ القبور (۳۲۶-۳۲)، تذکره‌ی نصرآبادی (۱۱۸)، دانشمندان آذربایجان (۱۰۶)، الذریعه (۲۵۱، ۲۱۵/ ۹)، سخنوران آذربایجان (۳۰۶-۳۰۴)، کاروان هند (۳۱۱-۳۰۹/ ۱).

چمران، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عارف، سیاستمدار.

تولد: ۱۳۱۱، تهران (محله‌ی سرپولک).

شهادت: ۳۱ خرداد ۱۳۶۰، جبهه‌ی سوسنگرد.

مصطفی چمران تحصیلات خود را در مدرسه‌ی انتصاریه، نزدیک پامنار آغاز کرد و در دارالفنون و البرز دوران متوسطه را گذراند، در دانشکده‌ی فنی ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۳۶ در رشته‌ی الکترومکانیک فارغ‌التحصیل شد و یک سال به تدریس در دانشکده‌ی فنی پرداخت. درسال ۱۳۳۷ با استفاده از بورس تحصیلی شاگردان ممتاز به آمریکا اعزام شد و پس از تحقیقات علمی از دانشگاه برکلی کالیفرنیا موفق به اخذ دکترای الکترونیک و فیزیک پلاسما گردید. از پانزده سالگی در درس تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت و در درس فلسفه و منطق استاد مرتضی مطهری و بعضی اساتید دیگر شرکت می‌کرد، از اولین اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بود. در مبارزات سیاسی دوران دکتر محمد مصدق از مجلس چهاردهم تا ملی شدن صنعت نفت شرکت داشت، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا زمان مهاجرت از ایران به مبارزه پرداخت. در آمریکا با همکاری بعضی از دوستانش، برای اولین بار انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا را پایه‌ریزی کرد. از مؤسسان دانشجویان ایرانی در کالیفرنیا و از فعالان انجمن دانشجویان ایرانی در آمریکا، به شمار می‌رفت که به دلیل این فعالیت‌های سیاسی، بورس تحصیلی‌اش از سوی دولت قطع شد. پس از قیام پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ رهسپار مصر شد و مدت دو سال در زمان عبدالناصر، در مصر دوره‌های چریکی پارتیزانی را آموخت و سپس مسئولیت تعلیم چریکی مبارزان ایرانی به عهده او واگذار شد. بعد از فوت جمال عبدالناصر به ایجاد پایگاه مستقل برای تعلیم مبارزان ایرانی در لبنان پرداخت. او به کمک امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان، سازمان «امل» پی‌ریزی نمود. دکتر چمران با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بعد از ۲۳ سال به ایران بازگشت. تربیت اولین گروه‌های پاسداران انقلاب در سعدآباد از جمله نخستین فعالیت‌های وی بود. سپس در شغل معاونت نخست وزیر در امور انقلاب به فعالیت ادامه داد. در جریان رخدادهای کردستان در سال ۱۳۵۸، فرماندهی منطقه پاوه به عهده‌ی دکتر چمران بود. پس از این جریان از طرف امام خمینی «ره» به وزارت دفاع منصوب گردید. دکتر مصطفی چمران در اولین دور انتخابات مجلس شورای اسلامی از سوی مردم تهران به نمایندگی انتخاب شد. سپس به نمایندگی امام خمینی (ره) در شورای عالی دفاع منصوب شد و مأموریت یافت که به طور مرتب گزارش کار ارتش را ارایه نماید. دکتر چمران بعد از حمله‌ی ارتش عراق به مرزهای ایران و با اجازه‌ی امام به همراهی آیت‌الله خامنه‌ای به اهواز رفت. شب بعد از ورود، اولین حمله‌ی چریکی را علیه تانک‌های عراقی که تا چند کیلومتری شهر در حال سقوط اهواز پیشروی کرده بودند، آغاز کرد. او با کمک گروهی از رزمندگان ستاد جنگ‌های نامنظم را در اهواز تشکیل داد.

ایجاد واحد مهندسی برای این ستاد یکی از برنامه‌های دیگر چمران بود که به کمک آن، جاده‌های نظامی در نقاط مختلف ساخته شد و با نصب پمپ‌های آب کنار رود کارون و احداث یک کانال به طول حدود بیست کیلومتر و عرض یک صد متر در مدتی حدود یک ماه، آب کارون را به طرف تانک‌ها دشمن روانه ساخت که مجبور شدند چند کیلومتر عقب‌نشینی کنند و سدی مقابل خود بسازند و با این عمل فکر تسخیر اهواز را برای همیشه از سر به دور بدارند. یکی از کارهای مهم چمران از همان روزهای اول، ایجاد هماهنگی بین ارتش، سپاه پاسداران و نیروهای داوطلب بود. دکتر چمران برنامه‌ی عملیاتی مشترک از جانب جاده‌ی اهواز-سوسنگرد برای یورش به سوسنگرد سازماندهی نمود. در جریان این حمله، از دو قسمت پای چپ زخمی شد وی پس از آزادسازی شهر سوسنگرد در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ در دهلاویه به شهادت رسید.

از مصطفی چمران دست نوشته‌هایی بر جای مانده است. همچنین مقالاتی به قلم او در روزنامه‌ها و مجلات به چاپ رسانده است.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

چوبکار، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد چوبکار : فرمانده بهداری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در غرب کشور

در ۲۹ دی ماه ۱۳۳۹ در بروجرد و در جایگاهی از علم و تقوا، پسری پا به عرصهٔ وجود گذاشت که او را محمد نام نهادند. همزمان با گذراندن دوران دبستان و دبیرستان از محضر جد بزرگوارش بهره‌ها برد و استفاده‌ها نمود. دوران جوانی او مصادف با اوجگیری انقلاب شکوهمند اسلامی بود. محمد که روحی صادق و عقیده‌ای کامل داشت، تاب دیدن سایهٔ شوم ظلم و ستم را بر هم‌کیشان خود نداشت و بر پایهٔ جوشش چشمه‌های غیرت و تعهد، خود را در رود جاری و خروشندهٔ ملت روان ساخت تا چون سیلی بنیان‌کن سدهای فساد و تباهی را پر کند. صحنه‌های تظاهرات و راهپیمایی‌ها شاهد حضورش بودند.

بعد از اخذ دیپلم در سال ۵۷ او که استعداد و نبوغ فوق‌العاده‌ای داشت، بلافاصله وارد دانشگاه اهواز شد و در رشتهٔ پزشکی مشغول به تحصیل شد.

با آغاز تحصیلات دانشگاهی او نه تنها خود را، بلکه دوستان خویش را به صحنه‌های فریاد علیه نامردی‌ها می‌کشاند و در دانشگاه و برون از آن صلای نبرد و ستیز علیه خودکامگی‌ها را همگام با دیگر یارانش سر می‌داد و در این مبارزه علیه بیماری‌های جامعه شرکت می‌کرد و خواهان این بود که خود و دوستانش تجربهٔ طبابت را نخست در آزمایشگاه تاریخ و دروس عملی آن را در عمل خویش و جامعهٔ خویشتن پیاده کند و به زدودن عفونت‌های تباهی و بیداد از پیکره جامعه همت گمارد. وی آن زمان از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اهواز بود. پس از تعطیلی دانشگاه‌ها او شیفتهٔ خدمت به انقلاب و محرومین جامعه بود، فعالیت خود را به نحو دیگری شروع کرد و عضو رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و از آنجا که معتقد بود قرآن بر هجرت مومنان تاکید دارد، شهر کرمانشاه را برای خدمت و یاری دادن انتخاب کرد و علیرغم کمبود امکانات و مشکلات زیاد به کار پر ارج تدریس نیز همت گماشت.

با شروع جنگ تحمیلی او احساس نمود که بیگانگان همچون ویروس‌های خطرناک، سلامت انقلابش را مورد تهدید قرار داده‌اند و با شور و شعف به جبهه‌های نبرد از پهنهٔ غرب تا جنوب شتافت. او ضمن حضور مکرر در جبهه‌ها در پذیرش سپاه نیز فعالیت داشت. در همان سال بنا بر احساس وظیفه و تکلیف ازدواج نمود که ثمرهٔ آن دو دختر می‌باشد. بعد از انقلاب فرهنگی، در جبهه دانشگاه

فعالیت خود را در دو جهت اساسی ادامه داد، از یک طرف تحصیل بود تا خدمت خود را مفیدتر انجام دهد و از طرفی دانشجویان تازه‌وارد را هدایت و ارشاد می‌نمود و همواره آنان را از خطر لغزش در درهٔ انحراف غربزدگان که با نقاب خدمت به خلق‌ها خود را نمایان می‌کردند، برحذر می‌داشت و خطوط رنگین، ولی رسوای منافقین را برایشان می‌شناساند.

همزمان با تحصیل در دانشگاه، فعالانه با سپاه همکاری داشت و اوقات فراغت را در بهداری سپاه می‌گذراند و همواره به این عضویت افتخار می‌کرد و در ضمن سنگر جبهه را نیز ترک نکرد و در اکثر عملیات‌ها، خصوصاً کربلای ۵ حضور داشت و به درمان مجروحین پرداخت.

محمد به روحانیت علاقهٔ زیادی داشت و آنان را هدایتگران جامعه به سوی نور الهی می‌دانست. او اطاعت از امام را اطاعت از خدا می‌دانست و بارها گفته بود که فرمانبرداری از دستورات ایشان وظیفهٔ همگانی ماست. او قرآن را سرلوحهٔ حیات خویش قرار داده بود و علاوه بر این با صوت زیبایی آن را می‌خواند. آیات بسیاری را از حفظ داشت و بر اساس قوانین حیاتبخش، خلق و خوی خود را پرورش می‌داد.

امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان اصلی عملی از احکام الهی جاری می‌ساخت. از خصوصیات بارز این شهید، اخلاق نیک، تقید به نماز اول وقت در مسجد، تقوی، تواظع و اخلاص بود و به جرات می‌توان گفت که نمونهٔ یک کامل یک مومن متعهد بود.

سرانجام محمد در بهمن‌ماه ۱۳۶۶ با درجهٔ دکترا از دانشگاه فارغ التحصیل شد و در این هنگام آهنگ هجرتی دیگر کرد و با وجود این که می‌توانست در پناه شهرها زندگی کند و محیط آرام و بی‌دغدغه‌ای را برای خود فراهم نماید، اما دوباره به جبهه‌های خطرخیز شتافت، زیرا قلب او همواره به یاد خدا بود و جنگ را وسیله‌ای برای رسیدن به معبود خویش می‌دانست، پس چگونه می‌توانست خود را قانع کند که در پشت مرزها، دور از هر گزند و فارغ از هر مسئولیتی، به آرامش ظاهری دنیا روی آورده و عزم بر خطر در راه هدف ننماید.

محمد اگر چه از دانشگاه فارغ التحصیل شد، ولی هیچ گاه خود را از دانشگاه جهاد و مبارزه فارغ نمی‌دید و بر پایهٔ همین باور دوباره رهسپار حماسه‌دار ترین صحنه‌های تاریخ شد. او همیشه می‌گفت:

«من بر ساس رسالت و مسئولیتی که احساس کرده‌ام، در راه ا... و برای پاسداری و حراست از انقلاب اسلامی در این مقطع حساس به جبهه‌ها می‌روم و چون تکلیف شرعی است، باید بروم تا در این راه به شهادت برسم».

این بار در اردیبهشت ۱۳۶۷ د ربهداری سپاه غرب شروع به فعالیت کرد و علاوه بر کارهای قبلی مسئولیت راه‌اندازی بخش ش. م.ر را که وظیفهٔ درمان مصدومین شیمیایی را داشت به عهده گرفت.

پس از آنکه دشمن بعثی و نقابداران رسوای منافقین منطقهٔ مهران را مورد هجوم شیطانی و تجاوزکارانهٔ خود قرار دادند، محمد با وجود داشتن مسئولیت‌های ستادی در شهر، داوطلبانه به منطقه اعزام می‌شود تا از نزدیک به درمان مجروحین بپردازد و به خطوط مقدم می‌شتابد و تا مرزهای درگیری تن به تن پیش می‌رود تا شاهد خویش را از نزدیک ببیند، به همگان بفهماند که برای حراست از مرزهای عقیده باید بی‌باکانه به نبرد پرداخت که: اعتقاد را این قدر ارزش هست تا بهترین سرمایه‌های زندگانی را برایش به کار گفت و در فرجام این حرکت و هجرت در آخرین روزهای بهار ۶۷ بهاران دیگری می‌شتابد. او از شاهدانی بود که شهد شیرین عشق به لقا الله را سر کشید و به سوی معشوق شتافت و در حالی دنیای فانی را وداع می‌گفت که لبخندی رضایتمندانه بر لب داشت و به آرزوی همیشگی‌اش رسید.

جاودان و بی‌انتها، سرسبز و با طراوت و با انبوهی از دشت‌های لاله که انتظارش را می‌کشیدند تا از کوثر شهادت جرعه‌ای بنوشد و تا اوج آسمان‌های معنویت پر کشید تا با ملکوتیان جاودانه شود. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

چول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران دهستان در سرزمین گرگان تا خلیج حسینقلی در کنار دریای خزر.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

حاتمی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۵، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مهندسی معماری، دانشکده: هنرهای زیبا، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

درجه دیپلم مهندسی در رشته معماری از دانشکده معماری دانشگاه کارلدرهم آلمان غربی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

مشارکت در طراحی فولاد شهر اصفهان، مشارکت در طرح یک شهرک مسکونی در هامبورگ، طراحی تالار شهر رشت، طرح اداره مرکزی فولاد مبارکه اصفهان، بازسازی محله قلعه، احیاء بافت شهری و معماری آن در ارتباط با مسکن و خدمات شهری و شبکه ارتباطات، برنده جایزه در طرح نمازخانه در دوران تحصیل در شهر کارلدرهم آلمان غربی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۷ پایان‌نامه کارشناسی و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

جایگاه‌ها در استادیوم ورزشی، کار کارگاهی، مسکن، خدمات، ارتباطات در بافت شهری، نظری تصویری بر طراحی معماری و مسکن.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

معرفی یک روش تنظیم‌کننده عملکردی، ساختاری و فضائی در معماری و طراحی بافت شهری، نظری بر تئوری معماری،

پیش‌ساختگی و خصوصیات معماری صنعتی شده.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

حاتمی، فریدون

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده خدمات رزمی لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«فریدون حاتمی ،» در سال ۱۳۴۳ در روستای «مجنده »درشهرستان «اردبیل» به دنیا آمد وتا کلاس اول راهنمایی ،در اردبیل به تحصیل پرداخت .

فریدون با مشاهده ی تبعیض های آشکاری که حکومت شاه روا می داشت ،ناراحت می شد.او می دید که حکومت ایران که باید نماینده مردم ایران باشد ،نوکر آمریکا وکشور های اروپایی است واین را بدترین اهانت به مردم وطنش می دانست.

صبر مردم ایران پایان یافته بود وبا شروع انقلاب نشانه های فروریزی پایه های حکومت ظالمانه ی شاه آشکار و آشکار تر می شد.

او نیز مانند تمام هموطنانش وارد میدان شده بود تا حکومتی را که جز ننگ،فقروفساد دستاوردی برای کشور نداشته ؛از بین ببرند.

با تلاشهای مردم حکومت شاه سرنگون شد ونسیم آزادی در ایران بزرگ شروع به وزیدن کرد.

«فریدون»خوشحال از نابودی ظلم وستم در هر جایی که احساس می کرد نیاز است وارد میدان می شد.

جنگ شروع شده بود وجوانمردانی نیاز بود تا در مقابل کفتارها که برای تاراج ونابودی ایران به بیشه ی شیران وارد شده بودند ؛بایستند ودر این میان فریدون همدوش فریدونهای دیگر رفت تا با خشم مقدسش کفتار ها را فراری دهد؛چنانچه تا ابد هیچ کفتاری جرات وارد شدن به ایران، قلمرو شیران را نداشته باشد.

او در جبهه ماند تا به سمت فرمانده خدمات رزمی لشکر ۳۱ عاشورا منصوب شد . در سال ۶۶ در حالی که در خاک عراق در تعقیب متجاوزین به خاک ایران بود وتلاش داشت با عقب راندن آنها شهرهای مرزی ایران را نیز از تیر رس آتش توپخانه ی دشمنان خارج کند بر اثر اصابت ترکش توپ به شهادت رسید .

تا فریدون حاتمی با نسل ضحا کان در افتاد پای در میدان نهاد و شور عشقش در سر افتاد

صر صر شوم خزانی تا وزید از دره مرگ لاله خونین ما بر خاک گلشن ،پر پر افتاد

منابع زندگینامه :

"روایت سی مرغ"نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

حاج امینی، عباسعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباسعلی حاج امینی : فرمانده محور عملیاتی لشگر زرهی ۸ نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۳ در نجف آباد متولد شد. او پس از گرفتن دیپلم ریاضی وارد دانشگاه اهواز شده با عنوان مهندس کشاورزی فارغ

التحصیل گردید. وی به فرمان امام از پادگان خدمت وظیفه گریخت ولی پس از پیروزی انقلاب سلاح های موجود در پادگان ذوب آهن را جمع آوری کرده، کمیته انقلاب اسلامی نجف آباد را سازماندهی کرد. با شروع فعالیت گروهک های ضد انقلاب در شهر کرد، مهندس حاج امینی به عنوان یک معلم و جهادگر در تنویر افکار جوانان آن دیار کوشید.

در سال ۶۰ به جبهه اعزام شد و در اندک مدتی، نبوغ و استعداد خود را در فرماندهی نیروها به تماشا گذاشت. او در عملیات رمضان جانشین و در عملیات محرم فرماندهی گردان را بر عهده داشت.

عباس علی در جبهه برای نیروهایش علاوه بر فرماندهی شجاع معلمی دلسوز و فداکار بود، او چنان به نیروهای بسیجی ابراز علاقه می کرد که نیروهایش از دل و جان او را دوست داشتند و همین امر باعث شده بود گردان حاج امینی یکی از بهترین گردان های خط شکن لشگر ۸ باشد.

در عملیات والفجر مقدماتی گردان او سه مرتبه خطوط دفاعی دشمن را در هم شکست و خود عباس علی نیز مجروح گردید. شهید حاج امینی در عملیات والفجر چهار فرماندهی یکی از محورهای عملیاتی را عهده دار بود و پس از آن که گردان او به تمامی اهداف مورد نظر رسید در تاریخ ۲۸/۷/۶۲ به آرزوی دیرینه اش شهادت رسید.

منابع زندگینامه :

"پرندگان مهاجر "نوشته ی محمد رضا یوسفی کوپایی،نشرلشگر۸زرهی نجف اشرف،-۱۳۷۵

حاج امینی، عباسعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباسعلی حاج امینی : فرمانده محور عملیاتی لشگر زرهی ۸ نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۳ در نجف آباد متولد شد. او پس از گرفتن دیپلم ریاضی وارد دانشگاه اهواز شده با عنوان مهندس کشاورزی فارغ التحصیل گردید. وی به فرمان امام از پادگان خدمت وظیفه گریخت ولی پس از پیروزی انقلاب سلاح های موجود در پادگان ذوب آهن را جمع آوری کرده، کمیته انقلاب اسلامی نجف آباد را سازماندهی کرد. با شروع فعالیت گروهک های ضد انقلاب در شهر کرد، مهندس حاج امینی به عنوان یک معلم و جهادگر در تنویر افکار جوانان آن دیار کوشید.

در سال ۶۰ به جبهه اعزام شد و در اندک مدتی، نبوغ و استعداد خود را در فرماندهی نیروها به تماشا گذاشت. او در عملیات رمضان جانشین و در عملیات محرم فرماندهی گردان را بر عهده داشت.

عباس علی در جبهه برای نیروهایش علاوه بر فرماندهی شجاع معلمی دلسوز و فداکار بود، او چنان به نیروهای بسیجی ابراز علاقه می کرد که نیروهایش از دل و جان او را دوست داشتند و همین امر باعث شده بود گردان حاج امینی یکی از بهترین گردان های خط شکن لشگر ۸ باشد.

در عملیات والفجر مقدماتی گردان او سه مرتبه خطوط دفاعی دشمن را در هم شکست و خود عباس علی نیز مجروح گردید. شهید حاج امینی در عملیات والفجر چهار فرماندهی یکی از محورهای عملیاتی را عهده دار بود و پس از آن که گردان او به تمامی اهداف مورد نظر رسید در تاریخ ۲۸/۷/۶۲ به آرزوی دیرینه اش شهادت رسید.

منابع زندگینامه :

"پرندگان مهاجر "نوشته ی محمد رضا یوسفی کوپایی،نشرلشگر۸زرهی نجف اشرف،-۱۳۷۵

حاج خدا کرم، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جواد حاج خدا کرم : فرمانده ناحیه ی انتظامی «سیستان وبلوچستان »

در سال ۱۳۴۳ در یکی از نقطه های جنوب شهر تهران و منطقه مذهبی به دنیا آمد و ارادت به اهل بیت(ع) را از پدر مرحومشان حاج «محسن حاج خداکرم »که یکی از افراد هیئتی محل و پیر غلام ابا عبدالله الحسین بود آموخت . از همان دوران طفولیت ضمن تحصیل با برادر شهیدش« ابراهیم حاج خداکرم» مبارزات را به صورت تهیه و پخش اطاعیه های حضرت امام و تهیه و توزیع رساله امام شروع کردند ،تا اینکه انقلاب شکوهمند اسلامی و آن انفجار نور صورت گرفت . این دو عزیز و برادر هر دو به فیض شهادت نائل شدند و دو پرنده ای بودند که پرواز کردند و به سوی حق رفتند. با هم کار می کردند و افراد شاخصی بودند. به لحاظ اینکه راهپیمائی اول انقلاب و تظاهرات های محلی را ساماندهی می کردند و مردم را تشویق می کردند به کارهایی که منجر به سرنگونی رژیم طاغوت شود. البته در طول انقلاب من خاطره ای از ایشان دارم، آن زمانی که شرکت نفت اعتصاب کرده بود و مردم مشکل سوخت داشتند ایشان و برادر شهیدش از یکی از شهرستان های ظاهراً «قزوین» مقدار زیادی ذغال و خاکه ذغال تهیه کرده بودند و دستور مصرف اینها و تهیه کرسی برقی به وسیله لامپ را توی اعلامیه هایی تنظیم کرده بودند به مردم می دادند که در نبود سوخت استفاده کنند . ایشان و برادر شهیدش از همان ابتدای انقلاب در «کمیته انقلاب اسلامی»(سابق) مشغول خدمت شدند . مقدار زیادی در کردستان فعالیت کردند که زبانزد خاص و عام هست و بعد با شروع جنگ تحمیلی به جبهه ی «خرمشهر» آمدند و در آغاز به عنوان معاون گردان در خدمت برادر شهیدش که در آن زمان فرمانده گردان «میثم» بود به صف عراقی ها زدند که سردار شهید« ابراهیم حاج خداکرم» به شهادت می رسد و جنازه این سردار عزیز را به تهران آوردند و پس از مراسم هفت برادرش مجدداً به جبهه برگشت و اسلحه برادر را برداشت و ادامه کار ایشان را در جبهه پی گرفتند و از خصوصیات اخلاقی و بزرگوار ایشان بگویم که از نظر فرماندهی همانند امیرالمؤمنین الگو گرفته بودند و پیشاپیش بچه ها در جبهه ها بودند. در اخلاقیات همانند پیامبر اسلام صلوات الله علیه و مسلم بودند و ایشان با اخلاق محمدی و رویی خوش و گشاده با پرسنل و با خانواده برخورد می کرد که بنده احساس می کنم در طول این ۲۰ سال خدمت در انقلاب همین مطالب را نشان داده که در فرماندهی مانند حضرت علی(ع) شجاع و در جلوی صف قرار داشت و در خلق و اخلاق مانند حضرت محمد سلام الله با مردم برخورد می کرد و مردم از روی گشاده ایشان خیلی خوشحال و خوش برخوردی ایشان موجب رضایت مردم قرار گرفت. درعملیات« کربلای۵ »قرار شد که بین بچه ها قرعه کشی شود و آنهایی که اسمشان درمی آید توی یک گردان به نام« قمر بنی هاشم(ع)» وارد عملیات شوند که خود سردار آن موقع معاونت فرماندهی آموزش لشکر «روح الله» را داشتند که اسم خودشان را هم مانند نیروها در قرعه کشی شرکت دادند که قرار شد اگر اسم ایشان توی قرعه کشی درمی آید مانند رزمندگان دیگر توی این عملیات شرکت کنند و قرعه کشی شد و اسم ایشان در قرعه کشی درنیامد، اسم حقیر درآمد و ما آن شب را وارد آن منطقه، شلمچه شدیم و قرار شد به همراه این گردان عملیات کنیم. وقتی که وارد عملیات شدیم، صبح شد که خاکریز دشمن را تصرف کردند. دیدیم که سردار شهید حاج خداکرم دارد از روبرو می آید و ایشان با گردان تخریب جلوتر از ما وارد عمل شده بود و داشت از محور جلویی بر می گشت که من ایشان را دیدم و گفتم که قرار شد قرعه کشی شود و هر که اسمش در قرعه کشی درنیامده توی عملیات شرکت نکند ولی ایشان با لحاظ فرماندهی علی وارش همیشه در صف مقدم حضور پیدا می کرد و باعث روحیه و توان نیروی تحت امرش می شد و متعاقباً مدت دو سالی که ما

در خدمت ایشان بودیم در جبهه رشادت ها و از خود گذشتگی ها و ایثارهای خاصی از این سردار شهید دیدیم که قابل ذکر است. ایشان عاشق شهادت بود و شهادت هم زیبنده چنین افرادی، که قرب الی الله آنها به قدری در جامعه نمونه می شود که می توانند سکان آن را با خون شهادت و شهادتی که نصیب آنها می شود، سکاندار حرکت انقلاب باشند و ما از خداوند می خواهیم که ادامه دهنده راه این عزیزان باشیم.

مأموریت جبهه شان که به اتمام رسید مدت دو سال و اندی را در« ارومیه» و در «کردستان» مشغول خدمت شدند و بعد به« قم» رفتند و حدود دو سال و اندی را هم در «قم» خدمت کردند. از ایشان خواسته شد به لحاظ اینکه منطقه «سیستان و بلوچستان» نیاز به فرمانده ای مقتدر داشت به ایشان پیشنهاد دادند که به آن منطقه برود و ایشان هم چون دستور ولایت فقیه بود پذیرفت و وارد کار شد. در ابتدا بنده به لحاظ ارادتی که به ایشان داشتم خدمت ایشان عرض کردم که سردار شما چیزی حدود چند سال در جبهه ها بودی و در «کردستان» و« ارومیه» و« قم »هم فعالیت های خاصی کردی خوب است حالا که دیگر سن مادر هم بالا رفته، دیگر این مأموریت را انجام ندهی و یک مقدار به کار خانواده و زندگی بپردازی. ایشان گفت که خدمت در جاهائیکه سخت است ثوابش بیشتر است و ما باید آنجا حضور پیدا کنیم چون امر ولایت فقیه است و کار را شروع کنیم . در منطقه «سیستان و بلوچستان» وارد خدمت شدند و کارهای خاصی انجام دادند و در طول دو سال و نیمی که آنجا بودم قضاوتش را به خود مردم «سیستان و بلوچستان» که مردمی شهیدپرور و مردم غیوری هستند به آنها واگذار می کنم و در نهایت از عزیزانی که زحمت کشیدند و ما را مورد لطف قرار دادند و در آن تشییع جنازه بسیار به یاد ماندنی و با شکوه که حضور مردم واقعاً به نظر بی سابقه بود چرا که خدمتگزار خودشان را شناخته بودند به این صورت آمدند من تشکر می کنم و از خدا توفیق و موفقیت برای این عزیزان را خواستارم.

زمانی که از آنجا می آمد از رشدی که منطقه ی «سیستان »کرده خیلی خوشحال می شد در بخش دولتی و دانشگاه و آن جمعیتی که ایشان می گفت حدود ۳۰ هزار نفر در دانشگاه ها مشغول تحصیل بودند، بسیار خرسند می شد. حتی در بخش خصوصی اگر در داخل شهر زاهدان پاساژی یا مغازه ای یا جایی برای تجارت یا کار سالم و رزق حلالی تشکیل می شد ایشان به قدری خوشحال می شد، انگار که این ساختمان متعلق به خودش است یا بچه های خودش دارند در دانشگاه های آنجا تحصیل می کنند .اگر خدای ناکرده کسی نسبت به «سیستان و بلوچستان» دید منفی داشت ایشان ناراحت می شد و به خروش درمی آمد و می گفت:« آنجا مردم شهیدپروری دارد، مردم قهرمانی دارد. شماها متأسفانه آگاهیتان نسبت به این استان کم است .» از رشد و شکوفائی این استان خوشحال می شد و خیلی هم دوست داشت که در این رشد و شکوفائی شرکت داشته باشد و شرکت داشت و موفق بود. در معرفی مردم سیستان و بلوچستان به افراد جامعه یا استان های دیگر که اگر نظرش ادامه پیدا می کرد این استان همانطور که نمونه است .

این سردار بزرگ وقهرمان ملی پس از سالها مبارزه ودفاع از ایران بزرگ، در راه مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر به شهادت رسید.

مسئولیتهای زیادی داشت از جمله:

فرمانده کمیته انقلاب اسلامی مسجد علی‌ابن ابیطالب (ع)

عضو شورای فرماندهی ستاد ۶ منطقه ۱۰ تهران

فرمانده ستاد چهار منطقه ۱۰ تهران

فرمانده ستاد ۲ منطقه ۲ کمیته انقلاب اسلامی تهران

فرمانده ستاد امر به معروف و نهی از منکر کمیته انقلاب اسلامی استان تهران

فرمانده اداره مرزگلوگاههای کشور وفرمانده دژبان کل کمیته انقلاب اسلام کشور

فرمانده پادگان قوامین و معاونت آموزش لشکر ۲۸ روح الله و ...

فرمانده عملیات کمیته انقلاب اسلامی آذربایجان غربی و کردستان

بعد ازادغام نیروها معاونت هماهنگ کننده استان تهران و فرمانده نیروی انتظامی کرج

فرمانده منطقه انتظامی شهرستان قم تا سال ۷۴

جانشین ناحیه سیستان و بلوچستان سال ۷۴

فرمانده ناحیه انتظامی استان سیسان و بلوچستان از سال ۷۵ تا تاریخ شهادت در آبانماه سال ۷۶

در قطعه ۲۴ بهشت زهرای تهران در جوار شهید دکتر چمران دو برادرم آرامیده‌اند که هر شب جمعه وعده گاه دوستان و یارانشان می‌باشد .روح مطهر ابراهیم و حاج جواد حاج خدا کرم و تمامی شهدای عالیقدرغریق رحمت الهی.

منابع زندگینامه :منبع :مصاحبه با برادر شهید

حاج رسولیها، شاپور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: استاد، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: صنعتی اصفهان

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی کشاورزی از دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز در سال ۱۳۳۹، کارشناسی ارشد و دکترای خاک‌شناسی از دانشگاه کالیفرنیا آمریکا.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

انجام طرحهای متعدد تحقیقاتی در زمینه‌های اصلاح اراضی، شوری خاک، کیفیت آب برای آبیاری، شیمی آب و خاک، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۲۴ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:–

زمینه علمی تألیفات:

کیفیت آب برای کشاورزی (ترجمه).

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱۲

زمینه علمی مقالات:

تغییرات فاصله‌ای مشخصات خاک با استفاده از علم زمین آمار، اثر شوری ویون‌های ویژه روی رشد گیاه، اصلاح اراضی، شیمی آب و خاک.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

حاج سید جوادی، سید ضیاءالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۱ در قزوین، فرزند حاجی سید مصطفی روحانی واعظ. او نیز به سیره‌ی خانوادگی به کسوت روحانیت درآمد و در حوزه‌ی علمیه‌ی قزوین به تحصیل اشتغال ورزید. چندی هم در حوزه‌ی علمیه‌ی قم درس خواند. واعظ بود و از منبری‌های سرشناس و معروف قزوین شد. در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی، کاندیدای وکالت مجلس بود. با رأی واقعی مردم به وکالت رسید. در تهران بعضی از تجار، خانه‌ای برایش خریداری کردند و بین مردم تهران بسیار معزز و محترم شد. در مجلس، خیلی زود خود را نشان داد. از وکلای پرسروصدا و جنجالی و شوخ‌طبع بود. به دکتر محمد مصدق عشق می‌ورزید. با وجودی که روحانی بود، در اختلاف بین مصدق و کاشانی جانب مصدق را گرفت و تا دقیقه‌ی آخر با او بود. بعد از ۲۸ مرداد چند مدتی به زندان افتاد. سرانجام از زندان بیرون آمد و به همان شغل سابق خود بازگشت. سال‌ها در تهران مورد توجه مردم بود و برای وعظ و خطابه به مجالس بزرگ دعوت می‌شد. واقعاً در منبر بدون پرده‌پوشی حقایق را می‌گفت. چند بار مشکلاتی برایش فراهم کردند. از منبر رفتن منع شد. در سن پنجاه سالگی به بیماری فجاه درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حاج سید جوادی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید علی اکبر حاج سید جوادی : فرمانده گردان حضرت رسول (ص)لشکر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۲ در خانوادهای متوسط و مذهبی در شهرستان قزوین به دنیا آمد .از نه سالگی به ادای فرایض دینی پرداخت و با همین عشق و علاقه مذهبی هنگامی که مبارزه مردم بر علیه ظلم وستم حکومت پهلوی شروع شد,همگام با آنان در تظا هرات خیا بانی شرکت نمود.

اوپس از پیروزی انقلاب اسلامی از اولین کسانی بود که به عنوان نیروهای ذخیره سپاه آموزش دید . با آغاز در گیریهای خیابانی منافقین و گروهکهای دیگرفعالیتهای چشمگیری در سر کوبی آنان داشت , چندین بار قصد ترورش را کردند که همگی نا موفق ماند .همزمان با شروع جنگ تحمیلی درس را رها کرد و به جزیره مینو رفت. بعد از بازگشت از جزیره مینودر سال ۱۳۶۰ به عنوان فرمانده گروهی از برادران بسیج و سپاه به مهاباد اعزام شد.

از آنجا به جبهه جنوب رفت ودر عملیات فتح المبین,بیت المقدس وچند عملیات دیگر شرکت کرد.

عملیات بدر شاهد حماسه آفرینی های بی شمار این فرمانده جوان وجسور بود او با هدایت وفرماندهی گردان حضرت رسول (ص) نقش بارزی در انجام این عملیات داشت و در همین عملیات نیز به شهادت رسید. دشمن که تاب مقاومت در برابر رزمندگان پرتوان ایران بزرگ را نداشت با شلیک صدها هزار گلوله توپ سعی در عقب راندن رزمندگان شجاع اسلام را داشت اما در کار

نیز شکست خورد .

پیکر مطهر شهید سید جوادی در زیر خاکهای حاصل از انفجارات پی در پی گلوله های توپ و خمپاره دشمن مدفون می شود و ده سال بعد با کوشش جستجوگران نور آن پیکر نورانی به قزوین منتقل و پس از تشییع ,در گلزار شهدای این شهر آرام می گیرد تا نشانه ای باشد برای نسلهای آینده این مرزو بوم کهن وهمیشه جاوید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیادشهید وامورایثارگران قزوین ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

حاجبی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی حاجبی : فرمانده واحد مخابرات وسرپرست واحد یگان دریایی لشگر ۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۴۱ در خانه ای محقر و مذهبی در رو ستای رودخانه دیده به جهان گشود. در همان ایام نوجوانی سبقت را از همه ربوده بود و نسبت به همه هم سن و سالانش امتیازاتی بسیار عظیم داشت از نظر روحی قوی و شجاع و مقاوم در برابر مشکلات و در عین حال صبور و بردبار بود. دوران تحصیلاتی بس دشوار پشت سر می گذراند. در دوران راهنمائی بود که بر اثر فقر مادی مجبور بود برای ادامه تحصیل تابستانها را به کار مشغول شود تا مخارجی هرچند ناچیز برای خود ذخیره کند تا بتواند ادامه تحصیل بدهد. او در این دوران از جهاتی می توان گفت شاگردی ممتاز، با هوش کلاس شناخته می شد.

در سال ۱۳۵۷ در اوج گیری انقلاب اسلامی در تمام تظاهرات مردم مسلمان ایران برای برکناری رژیم طاغوت شرکت فعال داشت. در این ایام سر از پا نمی شناخت و کلاً عاشق انقلاب شده بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باز هم احساس آرامش در خود نمی دید تا اینکه تصمیم می گیرد ترک تحصیل کند و در سال ۱۳۵۹ به عضویت سپاه پاسداران در آمد از اول شروع جنگ تجاوزگرانه رژیم مزدور بعث عراق به فرمان امامش وارد جنگ و مبارزه در راه خدا شد و از زمانی که هنوز سپاه در جنگ شکل نگرفته بود.

در جنگهای نامنظم شرکت فعال داشت. مدت ۵ سال بود به طور مداوم در جبهه حق علیه باطل مشغول خدمت به اسلام بود و دلیرانه در تمام عملیاتها در خط مقدم جبهه پیروزمندانه انجام وظیفه می نمود.

از خصوصیات اخلاقی ایشان یکی این بود که در تصمیم گیری قاطع و در راه هدف مقدسی که داشت مقاوم و سرسخت بودند و همیشه از روی شناخت و تحقیق کار را انجام می دادند بحق میتوانیم بگوئیم حاج علی پیرو مولایش امیر المومنین علی(ع) بود با همه گفتگو می کرد و با همه نشست و برخواست داشت و هیچ وقت خود را برتر از دیگران نمیدید. ساده می پوشید، ساده می زیست و غذایش نیز خیلی ساده و مختصر بود و در حقیقت علی بازوی پرتوان لشکر غیور ثارا... بود. در این مدت همه مسئولین لطف و عنایت خاصی نسبت به حاج علی داشتند هیچ وقت حب دنیا و مادیات نتوانست او را جلب کند و علی از تمام این مسائل مبرا و پاک بود. یادمان هست در جلساتی که برای حل و تصمیم گیری در امور جنگ تشکیل می شد چنان شیوا سخن می گفت و طرح می داد که برادران را به شگفت وا می د اشت و علی یار گمنام امام بود. همه همرزمانش می گویند حاج علی در تمام مأموریتهای محوله موفق بود و همه از او رضایت کامل داشتند و به همین سبب بود که چندین مسئولیت به این شهید بزرگوار داده بودند. چند سال مسئولیت مخابرات لشکر را به عهده داشتند و همچنین مسئولیت یگان دریائی و به دنبال آن مسئولیت قائم مقام لشکر را به عهده داشت. به حق علی خوب انجام وظیفه کرد. و علی بزرگ و دلیر در عملیات پیروزمندانه کربلای یک در منطقه مهران با اینکه مرحله اول زخمی شده بود مجدداً روانه پیکار می شود و این بار خود می دانست که شهادت نصیبش می شود و

پیوسته به سوی خدا پرواز می کند.

منابع زندگینامه ":ماه نشان "نوشته ی،حمید رضا شاه آبادی، ناشر لشگر ۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۷۶

حاجی ابراهیمی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضا حاجی ابراهیمی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه تحصیلاتم را در مدارس دولتی گذرانده ، در شانزده سالگی دیپلم ریاضی گرفته ، در همان سال وارد دانشگاه شدم. در اثنای انقلاب فرهنگی به حوزه قم آمدم و تحصیلات طلبگی را به صورت غیر رسمی شروع کردم ، با بازگشایی دانشگاهها به ادامه تحصیل پرداخته ، درسال ۱۳۶۵ در رشته مهندسی شیمی (گرایش پتروشیمی) از دانشگاه صنعتی اصفهان فارغ التحصیل شدم و در سال ۱۳۶۶ در کارشناسی ارشد مهندسی هسته ای در دانشگاه صنعتی شریف وارد شدم و در کنار دروس حوزه به ادامه تحصیل پرداختم؛ در سال ۱۳۶۸ به طور رسمی وارد حوزه علمیه قم شده و رسما طلبه شدم از آن زمان به این سو عمده وقتم به تحصیلات حوزوی طی شده و در اثنای تحصیلات حوزوی مجددا دوره کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی را در دانشکده تربیت مدرس قم و سپس دوره دکترای فلسفه و کلام اسلامی را در دانشکده الهیات دانشگاه تهران طی کردم. در سالهای تحصیلات حوزوی در کنار تحصیل ، تدریس نیز جزو اصلی ترین کارهای علمی حقیر بوده است ، این تدریس مشتمل بر صرف، نحو، بلاغت منطق، اصول و فلسفه بوده است و هم اینک نیز عمده وقت حقیر به تدریس و تدوین می گذرد.

حاجی بیگ

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

برادر امیر نوروز، از امرای معروف عهد غازان‌خان (مقت. ۶۹۶ ه.ق.). امیر نوروز صدرالدین زنجانی را از وزارت عزل کرد و جمال‌الدین دستجردانی را به جای او گذاشت و مصالح حل و عقد امور دیوانی و تهیه سیورسات لشکر را به عهده برادر خود حاجی بیگ گذاشت. صدرالدین زنجانی نامه‌هایی مزور ساخت خطاب به سلطان مصر مبنی بر تحریک او به فتح ممالک غازان، و بر اثر این توطئهٔ غازان در شهر وان حاجی بیگ و برادران دیگر امیر نوروز را بکشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

حاجی زاده، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس حاجی زاده : فرمانده گردان تاسوعا لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۲ در زیر سایه گنبد طلایی کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه (س) دیده به جهان گشود. دوران دانش آموزی را در قم سپری می کرد که پدر دچار سانحه تصادف شد و در بستر بیماری افتاد، این امر موجب شد او مسئولیت اداره زندگی را به عهده گیرد و جوانی را با مشقت و تلاش پشت سر گذارد.

اما آنچه زندگی او را رنگ خدایی می داد، این بود که هرچه شرایط بر او سخت تر می شد، ارتباط او هم با خدا بیشتر می شد.

در ایام جوانی که مصادف با سالهای مبارزه با طاغوت بود، با شور ایمان به صف مبارزه پیوست و از همان زمان حنجره اش را به فریادهای شور و شعور و شعارهای دوران تظاهرات سپرد و گام های استوارش را وقف راه انقلاب نمود.

در این راه بود که بارها مورد ضرب و شتم ماموران رژیم منفور ستم شاهی قرار گرفت و به زندان افتاد. اما هیچ گاه دم نیاورد و شکوه ای به زبان جاری نکرد.

همسر شهید از او چنین می گوید:

در سال ۱۳۵۸ بود که خانواده حاجی زاده به خواستگاری من آمدند. مراسم عقد برگزار شد. به علت کمی سن من، دو سال عقد کرده ماندم بعد از آن عروسی کردیم. حدود یک ماه از زندگی مشترک ما گذشته بود که عباس برای دفاع از اسلام و ارزشهای انقلاب اسلامی آماده شد. از همه چیز خود گذشت و راهی جبهه های حق علیه باطل شد. چون هنوز جوان بودم، به او اصرار کردم که ما تازه زندگی مشترک خود را آغاز کرده ایم، اما او با سخنانی که بسیار برایم ارزشمند بود، مرا قانع کرد و بالاخره به جبهه رفت. هر بار دوماه در حسرت دیدار او می ماندم و بازگشت او را انتظار می کشیدم. اگر عملیاتی می شد قلب من به طپش می افتاد.

چون هر بار با بدنی مجروح برمی گشت و به مجرد این که بهبودی نسبی می یافت، دوباره راهی جبهه می شد. به او می گفتم:

حالا مدتی را استراحت کن اما چون عاشق بود، در راه خدا، عشق به امام (ره) و آرمانهای او آرام نمی گرفت. به جبهه که می رفت در مراسم نماز جماعت و دعای کمیل شرکت می جستم و همیشه دعای خیر بدرقه راه او می کردم در مدتی که زندگی مشترک داشتیم او با من بسیار مهربان بود و کوچکترین بی احترامی به من نمی کرد.

همه اینها برای من خاطره است از بزرگی و مهربانی هایش هرچه بگویم، کم گفته ام چون از سادات هستم مرا بسیار مورد احترام خود قرار می داد. او در کمال ادب با من رفتار می کرد. سرانجام پس از چهار سال و نیم زندگی که بیشتر از نیمی از آن را در جبهه گذرانده بود در جزیره مجنون به شهادت رسید. زندگی با او برای من خیلی شیرین و دوست داشتنی بود. او به من درس زندگی و فداکاری و گذشت داد. من سعادت نداشتم که در کنار او به زندگی باصفا و گذشت ادامه دهم چون او دارای روح بلند و بزرگی بود. هرچه بگویم نمی توانم ذره ای از خوبی ها و مهربانی های او را روی کاغذ بیاورم.

عباس نسبت به پدر و مادر خود احترام زیادی قایل بود. همیشه در مقابل آنان دست ادب به سینه داشت و کاملاً متواضع بود. هیچ گاه او با آنان به تندی سخن نگفت. بی شک موفقیت او را باید مرهون دعای خیر پدر و مادر دانست. زندگی اش سراسر توفیق و سعادت بود. به نماز اول وقت، اهمیت می داد، نمازهای مستحبی را فراموش نمی کرد. او اهل جمکران، دعای توسل و کمیل بود.

با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به خیل دور اندیشان سپاه پیوست و حفظ ارزشهای انقلاب را سرلوحه زندگی خود قرار

داد.

حفاظت از بیت حضرت امام (ره) را به عهده گرفت و با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه های نبرد شد و در عملیات زیادی با مسئولیت های مختلفی شرکت کرد و هر بار با بدنی مجروح، زخم دیده و جراحت چشیده به شهر بازمی گشت. او در آخرین مسئولیت خود فرماندهی گردان تاسوعا را عهده دار بود و در ادامه عملیات بدر به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :ستارگان خاکی،نوشته ی ،محمد خامه یار،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۷۵

حاجی غلامزاده، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر حاجی غلامزاده : قائم مقام فرمانده واحد طرح وعملیات تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۰ در شهرستان مشهد چشم به جهان گشود. مادرش (بی بی فاطمه سیدنژاد) می گوید: «با چشمان باز به دنیا آمد. وقتی که سه روزه بود، به دستانش توجه کردم و یادم ز حضرت ابوالفضل (ع) افتادم، که دستانش را در راه خدا از دست داد و من فکر کردم که این بچه دستش را در راه خدا از دست خواهد داد که همان طور هم شد.»

کودکی آرام بود. در شش ماهگی سلام کردن و در یک سالگی «بسم الله الرحمن الرحیم» را آموخت. در پنج سالگی نمازش را می خواند. در شش سالگی قرآن و دیوان حافظ را می خواند. اصول و فروع دین را یاد داشت و به بچه های دیگر نیز یاد می داد. در کارهای خانه به والدینش کمک می کرد.

مادرش می گوید: «در کلاس اول دبستان که معلم از بچه ها می خواهد یک سرودی را بخوانند، کسی یاد نداشت و فرزندم (علی اصغر) شعری از حافظ را می خواند.»

در سال ۱۳۵۵ دوره ابتدایی را در مدرسه عبداللهیان و در سال ۱۳۵۵ دوره راهنمایی را در مدرسه رستاخیز و در سال ۱۳۵۹ دوره دبیرستان را در هنرستان سید جمال الدین اسد آبادی در رشته اتومکانیک به اتمام رساند.

در تعطیلات کار می کرد و با پولش برای خودش کتاب و دفتر می خرید. از نظر درسی شاگرد ممتازی بود. معلم ها او را بسیار دوست داشتند و در بسیاری از موارد جایزه می گرفت.

مادرش مکتب دار بود و در خانه کلاس قرآن می گذاشت. وقتی وارد منزل می شد، چون دخترها در حال یاد گرفتن قرآن بودند چشم هایش را می بست و سریع داخل خانه می رفت و پرده ی اتاق را می انداخت. به دستورات قرآن عمل می کرد. وقتی مدادش کوچک می شد آن را دور نمی انداخت. می گفت: «اسراف است و خداوند اسراف کاران را دوست ندارد.»

بسیار ریز می نوشت تا زیاد کاغذ مصرف نشود. پس از اخذ دیپلم در رشته الکترونیک دانشگاه تبریز مشغول به تحصیل شد و با شروع جنگ تحمیلی ترک تحصیل نمود و به جبهه رفت. حضور در جبهه را لازم و ضروری می دانست و به عنوان پاسدار خدمت کرد. می گفت: «من به شغل پاسداری علاقه دارم.»

اوقات فراغت را به ورزش «کونگ فو» می پرداخت و مسجد می رفت. در زمان طاغوت به سینما نمی رفت، می گفت: «رفتن به سینما حرام است.»

کتاب های حلیه المتقین و رساله ی امام خمینی را مطالعه می کرد. قرآن می خواند. نمازش را مرتب انجام می داد. زمانی که نماز می خواند از خوف خدا دست هایش می لرزید. همچنین نماز شب می خواند.

مادر شـهید می گوید: «در نیمه شبی متوجه شدم که او در حال خواندن نماز است. بعد از مدتی که در قنوت بود دیدم دست هایش می لرزد. بعـد از اتمـام نماز از او پرسـیدم: چرا در قنوت دست هایت می لرزیـد؟ گفت: آیا کاری کرده ام که شـما از خواب بیـدار شده اید؟ گفتم: نه. گفت: در مورد نماز شبم به کسی چیزی نگویید.»

اقدس حاجی غلامزاده سبزیکار (خواهر شـهید) می گوید: «سـر تا سر ماه مبارك رمضان نماز را در مسجد خواندم و وقتی این خبر را به برادرم گفتم، بسیار خوشحال شد.»

در دوران انقلاب در صف مخالفین رژیم قرار گرفت و تمام وقتش را صرف مبارزه با رژیم کرد. به پخش اعلامیه و نوارهای امام می پرداخت. با پیروزی انقلاب اسـلامی در گشت های شـبانه شـرکت می کرد. در بسـیج و سپاه حضور داشت. در بسیج مدرسه نیز فعالیت می کرد. کلاس عقیدتی دایر می نمود. با منافقین همیشه در ستیز بود.

با شـروع جنگ تحمیلی به جبهه های حق علیه باطل شـتافت. رفتن به جبهه را تکلیف می دانست. می گفت: «پیروزی از آن ماست.» او برای محفوظ نگه داشتن درخت انقلاب از گزند دشمنان، جبهه را بر همه چیز ترجیح داد.

بی بی فاطمه سـید نژاد (مادر شـهید) می گوید: «از سربازی معاف شده بود و برگه کفالت را گرفته بود و از این کار بسیار ناراحت بود. می گفت: با این کار من از رفتن به جبهه بازماندم. یک روز آمد و گفت: وارد سپاه پاسداران شدم و می خواهم به جبهه بروم. اگر برای تحقیقات آمدنـد، آبروی مرا حفظ کنید. در تحقیقات محلی، ما هرچه از او دیده بودیم، گفتیم که او هم بسـیار خوشـحال شد.»

برای محافظت از بیت امام انتخاب شده بود. حدود شش ماه در بیت امام بود.

مادر شـهید می گویـد: «یک روز گفت: می خواهم به جبهه بروم. گفتم: تو صبح و شب صورت امام را می بینی و ایشان را زیارت می کنی، این که از جبهه بهتر است. گفت: می خواهم به امـام و مردم خـدمتی کرده باشـم. او مردم را برای رفتن به جبهه تشویق می کرد. مدت کمی را در مرخصی می گذراند و مدت زیادی را در جبهه بود.»

با شجاعت خود توانسته بود چاه های نفتی را (که عراق آتش زده بود) مهار کند.

در جبهه با وجودی که یک رزمنده احتیاج به تغذیه و انرژی دارد، او به بیماران خون اهدا می کرد.

بی بی فاطمه سـید نژاد (مادر شهید) می گوید: « به مرخصی که آمده بود، بسیار ناراحت بود. می گفت: در جلوی چشم من یازده نفر شـهید شدنـد. عـده ای آب می خواسـتند. عـده ای زخمی بودنـد و باید سـریع آن ها را به بیمارسـتان منتقل می کردیم، ولی من نتوانستم به آن صورت کاری انجام دهـم.»

در جبهه سـعادت داشت که امام زمان (عج) را زیارت کند و طرح یک عملیات را از ایشان دریافت نماید.این موضوع شـهید حاجی غلامزاده سبزیکار در نامه ای به خانواده اش می نویسـد: «خـدمت والـدین عزیز و مهربانم سـلام عرض می کنم. امیدوارم که حالتان خوب باشـد. پـدر و مادر عزیز، در هنگام تحویل سال نو برای فرج امام زمان (عج) و سـلامتی امام امت و پیروزی رزمندگان اسـلام حتماً دعا کنید.»

مادر شـهید می گویـد: «در یکی از ماموریت ها به سـمت قوچان رفته بود که در آن جا برف سـنگینی باریـده بود. به همین خاطر به غاری که در همان نزدیکی بوده پناه می برنـد و ماشـین پاسـگاه مجهز به زنجیر چرخ نبود و ایشان برای آوردن زنجیر به پاسـگاه می رود و ماشـین را از برف هـا بیرون می آورنـد. در آن هـوای بسـیار سـرد ایشـان بـه شـدت مریض می شـود. چنـد روزی را در خـانه استراحت کرد، ولی بهبود نیافت. او را به بیمارستان منتقل کردیم. بدنش عفونت کرده بود و بیماریش واگیر دار بود. به همین خاطر دعا کردم که «یا ابالفضل (ع) پسـرم را شـفا بـده.» و گوسـفندی را برایش نذر کردم. روز بعد حالش بهتر شده بود. بعد از چند روز استراحت در منزل، به جبهه رفت. زمانی که به جبهه می رفت، گفت: در روی تخت بیمارسـتان دعا کردم که خـدایا، اگر عمرم سـر

آمده، مرا در جبهه شهید کن.»

در جبهه مجروح شده بود و به خانواده اش چیزی نگفته بود. مجروحیت دستش به حدی بود که دستش قطع شد. به خانواده اش توصیه می کرد: «حجاب را رعایت کنید. نماز بخوانید، نماز را سروقت به جا بیاورید.»

آخرین صحبتش با مادر این بود: « در شهادت من گریه نکنید.»

بی بی فاطمه سید نژاد (مادر شهید) می گوید: « آخرین باری که می خواست به جبهه برود یک اسلحه به منزل آورد و گفت: این اسلحه مال بیت المال است. مال جبهه. من این اسلحه را پیدا کردم، اگر شهید شدم این اسلحه را به دفتر کارم بدهید. مجوز نگه داری اسلحه را هم گرفته بود. بعد ازشهادتش اسلحه را به دفتر کارش بردم و تعدادی از طرح های عملیات را به همکارانش دادم. او مسئول طرح و عملیات بود.»

همچنین می گوید: «قبل از شهادتش خواب دیدم که می خواهم به کربلا بروم و یک چادر سفیدی بر سر کردم. بعد که از خواب بیدار شدم خبر شهادت فرزندم را به من دادند. وقتی گفتند: او شهید شده است. گفتم: الحمدالله رب العالمین که سعادت داشت شهید شود. در جبهه جان پانصد نفر از رزمندگان را نجات می دهد و بعد خودش به درجه رفیع شهادت نایل می گردد. علی اصغر حاجی غلامزاده سبزیکار در تاریخ ۲۱/۱۱/۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۸ در اروند رود، بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر مطهر شهید پس از حمل به زادگاهش، در بهشت رضا (ع) مشهد به خاک سپرده شد.

اقدس حاجی غلامزاده سبزیکار (خواهر شهید) می گوید: «زمانی که در قید حیات بودند، مرا اذیت کرده بودند. بعد از شهادتش به خواب یکی از همسایه ها آمده و گفته بود: به خواهرم بگویید مرا ببخشد. گفتم: ای کاش زنده بود و مرا اذیت می کرد. من او را بخشیده ام. بعد از شهادت برادرم خواب دیدم در یک باغی هستم که یک قسمت از باغ نورانی است و قسمت دیگر پر از درخت. به قسمت نورانی باغ رفتم که صدای برادرم را شنیدم. گفت: آن جا مال آقاست. در ماه مبارک رمضان هم خواب دیدم که به من خرما می دهد.»

مادر شهید می گوید: «بعد از شهادت پسرم خواب دیدم که در کنار دریا هستم. نصفی از بدن شهید در آب است و نصفی دیگر در خشکی و سرش در دامن آقایی که سر در بدن ندارد و در حال خواندن نوحه است و دو پسر عموی شهید آن جا بودند که از خواب بیدار شدم.»

شهید در وصیت نامه خود می گوید: «به برادران همرزم سلام عرض می کنم و امید سرافرازی اسلام را به دست توانمند شما عزیزان دارم. به والدین گرامی درود می فرستم که مرا در دامن پر مهر و محبت خود پرورانده اند، تا در این ایام حساس بتوانم اندکی یار و طرفدار اسلام باشم و به ندای سرور شهیدان (که امروز از حلقوم فرزند عزیزشان بیرون می آید) پاسخ مثبت دهم.

عزیزان بدانید درخت تنومند اسلام نیاز به حراست دارد.

اگر انشاءالله خداوند شهادت را نصیب من کرد نگران نباشید زیرا ثمره آن را به زودی خواهید دید. ما باید توصیه حضرت علی (ع) را سر لوحه کار خود قرار دهیم که فرمودند: «اوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم.»

ای رزمندگان هیچ کس قادر به تشکر و تمجید کارهای شما نیست به جز خداوند یکتا. پس مواظب باشید که از حرف بعضی از مسئولین نرنجید که شما را از جنگ برگردانند. صبور باشید که خداوند با صابرین است، چون جنگ است و عزت و شرف ما در گرو همین جنگ است، ما باید بجنگیم، شهید شویم و همه این ها برای هدفی مقدس است که رضای خدا در آن است. باید از خدا بخواهیم که اگر روزی عمر ما سرآمد و خواستیم ترک دنیا کنیم، با عشق به او و شهادت در راه او به سویش بشتابیم.

مادرم، اگر مشیت خدا بر این شده که شهید شوم، تو نیز راضی باش، مانند مادران دیگر شهدا. پدرم، هرگز بر دوری من گریه نکن. صبور باش. خواهرم، غم از دست دادن برادرت را نخور، شاد باش و طلب مغفرت کن. برای امام حسین (ع) گریه کنید و از ایشان

بخواهید که شما را از یاران خودش قرار دهد.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

حاجی مهدی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود حاجی مهدی : فرمانده عملیات قرارگاه صراط المستقیم (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در یزد دیده به دنیا آمد. در سن هفت سالگی قرائت قرآن را به خوبی فرا گرفت. در دوره ابتدایی و متوسطه سرآمد همکلاسان خود بود. استعداد فراوانی در زمینه دروس ریاضی و مسائل فکری داشت. در همان زمان در مسابقات علمی مقام اول به دست آورد. در سال ۱۳۵۷ موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد و با شرکت در آزمون سراسری، در رشته مهندسی عمران دانشگاه صنعتی اصفهان پذیرفته شد. در دانشگاه همزمان با درس، به مبارزه علیه رژیم طاغوت پرداخت ودر این راه سختی های زیادی را متحمل شد.

بعد از پیروزی انقلاب با نشاطی وصف ناپذیر به عضویت انجمن اسلامی درآمدوآماده به وجود آوردن محیطی اسلامی در دانشگاه شد. با تعطیلی دانشگاه ها، به عضویت جهاد سازندگی اصفهان درآمد و پس از آن مدتی در جهاد سازندگی یزد و در روستاهای «پشتکوه» مشغول خدمت به محرومین شد.

همزمان با اختشاشهای دشمنان داخلی وضد انقلاب به پاوه رفت وبا به دست گرفتن اسلحه به پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی پرداخت.

با شروع جنگ تحمیلی عازم خوزستان شد. وقتی به اهواز قدم نهاد شهر را خاموش و متروك دید که در آن فقط صدای تیراندازی و غرش هواپیماها و تردد خودروهای نظامی به گوش می رسید. عزم خود را جهت مقابله با دشمن راسخ نمود و جهت طی دوره آموزش نظامی به یزد بازگشت در همان ایام خبر شهادت برادرش را شنید هنوز مراسم اربعین برادرش تمام نشده بود که به تهران رفت تا سلاح به جای مانده بر دوش را برگیرد و سنگرش را خالی نگذارد، بدین طریق در همان پادگان به عضویت رسمی سپاه درآمد. به درخواست برخی از مسئولین و پس از طی دوره آموزش نظامی به عضویت در تیم حفاظت از ریاست دیوان عالی کشور درآمد و تا زمان بازگشایی دانشگاه ها به این مهم همت گماشت.

در اوایل سال ۱۳۶۱ ازدواج نمود که حاصل آن سه فرزند بود. از دی ماه ۱۳۶۱ مجدداً برای ادامه تحصیل راهی اصفهان شد و در حین تحصیل با پایگاه بسیج دانشگاه همکاری مستمر و موثر داشت. در همین دوران چندین بار به جبهه عزیمت کرد و در چند عملیات مختلف شرکت نمود. در اواخر تحصیلاتش همراه با همسر و فرزندش به اهواز رفت و همکاری با قرارگاه صراط المستقیم را شروع کرد . سد خاکی و پل روی بهمنشیر از جمله فعالیت های او به شمار می رود. مدتی در مقر حضرت صدیقه (س) در اجرای پروژه های مختلف قرار گاه مهندسی رزمی صراط المستقیم گذراند که به جهت پشتکار و جدیتی که داشت به معاونت عملیاتی قرار گاه انتخاب شد و قریب یک سال در این جایگاه به احداث جاده ها، سنگرها، پل ها و کارهای اجرایی گوناگون همت گماشت.

در این راه همسر و برادر همسرش نیز او را یاری می دادند و پا به پای او در اهواز و جبهه های جنوب و غرب همدوش و همراه او

انجام وظیفه نمودند. او در عملیات کربلای دو و پنج حضور فعال داشت، پس از عملیات کربلای پنج تشکیلات لشکری قرار گاه را پی ریزی و سازماندهی نمود.سرانجام سردار شجاع سپاه اسلام به همراه برادر همسرش در ۲۸/۷/۱۳۶۶ به شهادت سید.

درفرازی از وصیت نامه ا ش آمده:

وصیت نامه های شهدا را مطالعه و جداً عمل نمایید که این مطالب از قلب های صاف و پاک و الهام گرفته و از سرچشمه فیض و در لحظات حساس و روحانی نوشته شده است.

هرچند خود را لایق شهید شدن نمی دانم، ولی از کلیه دوستان، آشنایان و برادران تقاضای عفو و بخشش و حلالیت داشته و دارم.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

حاجی میرزا، حسین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن خلیل حاجی میرزا مجتهد معروف (ف. نجف ۱۳۲۶ ه.ق.) وی یکی از ارکان سه‌گانه مشروطه در عتبات عالیات است. وی در حدود ۹۰ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

حاجی نوروز خاتون

قرن:۸

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز ۷۸۱ ق، از زنان باتدبیر. وی همسر عادل آقا، رئیس شحنه بغداد بود. وی در سال ۷۸۱ ق در سلطانیه به هواداری سلطان حسین جلایر (۷۸۴ -۷۷۶ ق) قیام کرده به فکر حکومت و به خیال دست‌اندازی به ممالک آل مظفر افتاد. شاه شجاع (۷۸۶ -۷۶۵ ق) به عزم سرکوبی او با سپاهی عظیم از شیراز و اصفهان به سمت تبریز آمد. چون به نزدیک سلطانیه رسید، عادل آقا به تبریز رفت و همسر و جمعی از نزدیکانش را در قلعه لطانیه گذاشت. شاه شجاع خواست که با ایشان بجنگد، اما، حاجی نوروز خاتون پیغام فرستاد و گفت: «من عورتی‌ام در خانه خود نشسته‌ام و سایه پادشاهان سنگی باشد و پیش شما آمدن من عیب باشد. اگر پادشاهان به عورتی التفات نفرمایند حاکم باشند و تصور فرمایند که اگر به تسخیر این خانه مشغول شود و میسر نگردد پادشاه را چه ناموسی قایم بماند و اگر کلی معامله از پیش ببرد این خانه و ما کجا خواهیم شد... و شاه شجاع را سخن او معقول افتاد و از آنجا متوجه تبریز گشت.»

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: ذیل جامع‌التواریخ، ۲۰۵ -۱۹۹.

حاجیان، یدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یدالله حاجیان فرمانده واحد عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی« سردشت »

مادر ش می گوید که قبل از تولد او فرزندی نداشته . هر چه فرزند به دنیا آورده به گونه ای از دنیا رفته است .او برای اینکه فرزندش زنده بماند نذر می کند و با گریه و زاری از خداوند توسل می جوید . شهید« حاجیان» در سال ۱۳۳۱ به دنیا می آید .تولد ش ؛شادی و شاد مانی سراسر خانه را در بر می گیرد .پدر و مادر ش تمام تلاش خود رابرای سلامتی او به کار می گیرند. طفل نو رسیده روز به روز بزرگتر می شود وپس از مدتی به مکتب می رود تا قرآن یاد گیرد .بعد از آنکه در زادگاه شهید مدرسه تاسیس می شود او به مدرسه می رود و مقطع ابتدایی را به پایان می رساند .علی رغم علاقه خاصی که به درس و مدرسه داشت ؛ چون خانواده او وضعیت مالی خوبی نداشتند، مجبور می شود مد رسه را ترک کند و در کنار پدرش به کار های کشاورزی و کارگری مشغول شود . وجود اودرکنار پدرپشتوانه بزرگی است تا مشکلات زندگی راتحمل کند. اودرسن نوجوانی و بامشاهده فقرومشکلات ناشی از خیانتهای حکومت شاه که برزندگی آنها وسایر روستاییان سایه افکنده بود ،به پدرش دلداری می دهدومی گوید:

پدر جان دیگر ناراحت نباش .من بزرگ شده ام و دیگر نمی گذارم شما زیاد کار کنید و خسته شوید . اومدتی به عنوان شاگرد راننده مشغول به کار می شود .درچهارده سالگی پدرش از دنیا می رود و تامین مخارج خانواده به دوش او می افتد .به همین دلیل او از خدمت سر بازی معاف می شود ..طولی نمی کشد که یک وانت بار خرید و علاوه بر انجام دادن کارهای کشاورزی ،با وانت هم کار می کند . در سن ۲۴ سالگی ازدواج می کند .مراسم عقد و عروسی او بسیار ساده و ابتدایی انجام می شود و او در کنار همسرش زندگی ساده ای راشروع می کند. .جریان زندگی اوهمچنان ادامه داشت تا انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی می رسد . طولی نمی کشد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به فرمان حضرت امام (ره)تاسیس می شود .او به همراه ۷۰نفرازجوانان دیگربه دعوت شهید بروجردی به واحدپیشمرگان مسلمان کرد درسپاه می پیوندد .

پس از عضویت در این واحد به کامیاران وکرمانشاه می روند تا برای پاکسازی منطقه از دست گروهکهای ضد انقلاب وارد عمل شوند .بعد از مدتی درگیری سختی شروع می شود .با قدرت نمایی ومبارزات شهید حاجیان ودیگر همرزمانش ضد انقلاب فراری می شود. .شهید حاجیان در آن وقت عضو واحد عملیات سپاه قروه بوده است.او به خاطر تلاش و شجاعت زیادی که در راه مبارزه با گروهکها از خود نشان می دهد از سوی مسئولان عالی رتبه سپاه به فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در شهرستان کامیاران منصوب می شود. .پس از این کار به پاکسازی تمام روستاهایی که در منطقه کامیاران قرار دارند می پردازد و از این کار هم موفق بیرون می آید .بعد از آن فرمانده گردان عملیاتی جندالله سر دشت می شود. در زمستان سال ۱۳۶۱ به منطقه بوکان می رود. بعد از آنکه ما موریت او در بوکان تمام می شود باز به سر دشت می آید .پس از چند روزقصد می کندبه مرخصی برود.ا و همراه دو نفر از نیرو های خود که هر دو نفر آنها همشهری اوبودندبه مرخصی می روند .نیرو های ضد انقلاب خبر مرخصی رفتن شهید حاجیان رامی شنوند و مسیر حرکت او را به طور کامل بررسی می کنند .دشمنان مردم ایران در پشت سخره بزرگی که در مسیر جاده دیواندره– سنندج قرار دارد کمین می گیرند و به محض اینکه خودروی شهید حاجیان را می بینند شروع به تیر اندازی می کنند و به طور بسیار فجیعی هر سه نفر آنهارابه شهادت می رسانند . او جزواولین نیرو هایی بود که در سپاه مشغول به خدمت شد ؛خدمت او درسپاه خدمتی شجاعانه ؛متواضعانه و خالی از هر گونه ادعایی بود .شجاعت در راس خصو صیات او قرار داشت.در بحرانی ترین شرایط در گیری ها وارد عمل می شد .شب هنگام در بحبوحه وحشت تاریکی شب به قلب نیرو های دشمن می زد

؛فرصت را از دست نمی داد کاری را که باید انجام می گرفت انجام می داد .هیکل زیبای او نشان از سر بلندی و شجاعت او داشت . روحیه بسیار خوبی داشت .هیچ گاه از نیرو های دشمن نمی تر سید ترس از دشمن با او کاملا بیگانه بود .علاقه عجیبی به جبهه و مبارزه داشت .هر وقت که می گفتند در فلان محل نیرو های ضد انقلاب کمین زده اند ،بلافاصله اسلحه اش را برمی داشت و در حالی که این جمله را می گفت:(.هر که دارد هوس کربلاـ بسم الله) بر می خواست و به محل کمین می رفت .خستگی برای او معنایی نداشت ؛در سخت ترین شرایط و به دنبال ساعتها در گیری و مبارزه ؛خور شید خنده از روی لبهای او افول نمی کرد .سر مای طاقت فرسای منطقه هم او را از مبارزه و نبرد باز نمی داشت و در سر مای سخت و با وجود برف سنگین باز هم مبارزه و شجاعتی را که می بایست انجام دهد انجام می داد. هیچ گونه غروری در وجود او نبود با وجود آنکه فر مانده بود اما سخت ترین و پر مخاطره ترین کار ها را انجام می داد .چندان به خورد و خوراک اهمیت نمی داد .بعضی اوقات به چند تکه نان خشک هم بسنده می کرد .به رزمندگان اسلام عشق می ورزید .به گفته یکی از همرزمان او وقتی که در پایگاههای دهگلان بلبلان آباد و گز گزاره خدمت می کرد؛به دانش آموزانی که ایام تابستان را به آنجا می آمدند علاقه زیادی نشان می داد و آنان را از صمیم قلب دوست می داشت .امام (ره)راخیلی دوست داشت ؛همیشه یک عکس از حضرت امام (ره)رادر جیب خود نگهداری می کرد . بعضی وقتها هنگامی که می خواست بخوابد عکس امام را از جیب خود بیرون می آورد و روی سینه خود می گذاشت و بعد می خوابید .

نیرو های خودش را از هر نظر مورد تفقد قرار می داد . اگر می دید یکی از نیرو هایش زیاد به مرخصی نمی رود پیش او می رفت و اگر مشکل مالی داشت به او کمک می کرد . در بعضی اوقات از بچه ها پول جمع می کرد و به شخص مورد نظر می داد ،بدون آنکه کسی متوجه شود. وجود او برای مردم ودوستداران انقلا ب مایه امید وبرای دشمنان وگرو هکهای ضد انقلاب باعث وحشت ودلهره بود.ضد انقلاب به تمام مناطقی که شهید حاجیان در آنجا خدمت می کرد اعلامیه داده بود که هر کس شهید حاجیان را چه به صورت زنده و یا کشته شده نزد آنها بیاورد ؛ مبلغ بسیار زیادی پول و جایزه به او می دهند. شهید حاجیان نقش قابل توجهی را در سازماندهی نیرو ها طراحی عملیات و در نهایت سر کوبی گرو هکهای ضد انقلاب داشته است .شهید حاجیان به خوبی می دانست که گرو هکهای ضد انقلاب نمی توانند با او رو به رو شوند و این گفته را بار ها در میان نیرو های خود تکرار کرده بود :

گرو هکهای ضدانقلاب نمی توانند او را رو به رو مورد هدف قرار دهند که نحوه ی شهادت اونشان دهنده این واقعیت است.

منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد، ۱۳۸۶تهران

حاذقی جهرمی، ابوالفضل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا شکراللّه طبیب، در سال ۱۲۸۹ در جهرم تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز پایان برد و در تهران دانشکده‌ی حقوق را به اتمام رسانید. پس از پایان تحصیلات به شغل فرهنگی پرداخت. مدتی در جهرم و زمانی در شیراز در دبیرستان‌ها تدریس می‌کرد. در دوره‌ی چهاردهم، از جهرم به وکالت انتخاب شد. در دوره‌های پانزدهم و شانزدهم نیز وکالت داشت. در سال ۱۳۲۸ ش به عنوان معاون امیرالحاج به مکه رفت. چندی در سمت وابسته‌ی فرهنگی ایران در افغانستان و چند سالی در همان سمت در هندوستان اقامت داشت. در میانسالی در اروپا تحصیلات خود را ادامه داد و درجه‌ی دکترای حقوق از دانشگاه سوربن گرفت. در ادوار بیست و یکم و بیست و دوم مجدداً از لار به وکالت رسید. نماینده‌ی مجلس مؤسسان سوم هم بود. حاذقی

مدتی سردبیر روزنامه‌ی کوشش و مجله‌ی اسلام بود. کتابی به نام حقوق زن در اسلام نوشته است. سال‌ها عضو انجمن تسلیحات اخلاقی بود و برای آن انجمن تبلیغات زیادی نمود و به غالب کشورهای جهان سفر کرد. به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و عربی تسلط داشت. در سال ۱۳۴۸ ش درگذشت. وی در خلال مشاغل سیاسی و فرهنگی خویش، به وکالت دادگستری می‌پرداخت. چندی نیز در وزارت پیشه و هنر اشتغال داشت و ریاست هنرستان نساجی شاهی با او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حارثی عاملی، عزالدین حسین

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۹۸۴ –۹۱۸ ق)، فقیه امامی، مفسر، محدث، متکلم و محقق. پدر شیخ بهایی بود. اصلاً از جبل عامل و ساکن اصفهان و قزوین بود. نسبت او به حارث اعور هَمْدانی، از خواص امیرالمؤمنین علی (ع) می‌رسد. حارثی با خانواده خود به دعوت شاه طهماسب صفوی از موطن اصلی به اصفهان آمد و مدتی در آن شهر به تدریس و افادات علمی مشغول شد و بعد به درخواست شاه صفوی در قزوین متوطن شد. عزالدین در پایان عمر به بحرین رفت و در آنجا مسکن اختیار کرد و همان جا درگذشت و در دیه مصلی، از توابع هجر بحرین، دفن شد. وی از شاگردان برتر شهید ثانی و سید حسن بن جعفر کرکی بود و در اکثر علوم اسلامی روزگار خود توانا و یگانه دهر بود. فرزندش شیخ بهایی و شیخ حسن بن شهید ثانی، صاحب «المعالم»، و سید حسن بن علی بن شدقم حسینی و شیخ رشیدالدین اصفهانی و بسیاری دیگر از شاگردان شیخ حسین می‌باشند. از آثار وی: شرح «الفیه» الشهید؛ «مناظرة مع بعض علماء حلب»، در امامت؛ «دیوان» شعر؛ شرح «قواعد الاحکام» علامه، «درایة الحدیث» یا «وصول الاخیار الی اصول الاخبار»؛ «تحفة اهل الایمان»، در قبله؛ کتاب «الاربعین»، در اخلاق؛ رساله‌ی «الوسواسیة»؛ رساله‌ی «الرضاعیة»؛ «الغرر والدرر»؛ «جوابات الاعتراضات العشره»؛ «رساله فی الاعتقادات حقة».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۶۰/۲)، اعیان الشیعه (۵۶/۶)، ایضاح المکنون (۵۱۶، ۳۴۶ /۱)، تکمله امل الآمل (۱۸۶ –۱۸۲)، الذریعه (۷۰/۱۵، ۳۸/۱۱، ۲۴۹/۹، ۱۶۳ –۱۶۲ /۶، ۱۷۵/۵، ۴۱۴/۱)، روضات الجنات (۳۳۶ –۳۹۲ /۲)، ریحانه (۱۳۰ –۱۲۶ /۴)، فوائد الرضویه (۱۴۰ –۱۳۸)، الکنی والالقاب (۱۰۵ –۱۰۲ /۲)، لغت‌نامه (ذیل/ حسین)، معجم المؤلفین (۱۷/۴)، هدیة العارفین (۳۲۰/۱).

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبداللّه

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۸۳۴/۸۳۳ ق)، مورخ و جغرافیدان. اصلش از بهدادین خواف بود، و علت اینکه بعضی او را هروی خوانده‌اند شاید بدین خاطر است که مدت زیادی را در هرات زیست. تربیت و تحصیل وی در همدان صورت گرفت. وی از همان دوران جوانی به خدمت امیر تیمور گورکان پیوست و مورد التفات امیر قرار گرفت. بعد از تیمور ملازم شاهرخ میرزا و بایسنقر میرزا شد و به نام آنان به تألیف و تصنیف پرداخت. او از مورخان موثق دور تیمور بود و در ضبط دقق وقایع و صحت گفتار معروف. شهاب‌الدین در شهر زنجان

وفات یافت و نزدیکان مزار اخی فرج زنجانی دفن شد. آثار او عبارت‌اند از: «ذیل جامع التواریخ رشیدی»؛ «ذیل تاریخ طبری»؛ «تاریخ آل کرت»؛ «تاریخ طغاتیمور»؛ «تاریخ سربداران»؛ «تاریخ امیرارغون شاه»؛ «تاریخ شاهرخ»؛ که تمامی کتابهای تاریخی مذکور و چند کتاب دیگر مجموعه‌ای تاریخی را تشکیل می‌دهند به نام «مجموعه حافظ ابرو» و شامل تاریخ جهان از آغاز آفرینش تا سال ۸۳۰ ق است، به نام «مجمع التواریخ سلطانی» و «زبدهٔ التواریخ».[۱]

شهاب‌الدین عبداللّه بن عبدالرشید مورخ نامی دوره تیموری (ف. ۸۳۴ ه.ق.). وی در دربار امیر تیمور بود و در سفرها نیز در رکاب او حرکت میکرد و پس از تیمور نزد شاهرخ پایه ارجمند یافت و مقرب شاه گردید و همواره در سفر و حضر ملازم بود. حافظ ابرو به رموز و آیین تاریخ نویسی آگاه بود و مخصوصا از احوال و امور روزانه سیاست زمان خود اطلاع کافی داشته و در نوشته‌های خود تا حد امکان آنچه را که می‌دیده یا از اشخاص موثق می‌شنیده معتبر دانسته و کمتر به افسانه و حکایت پرداخته است و در منقولات خود غالبا جانب حقیقت و راستی را گرفته. وی زبانهای عربی و ترکی را می‌دانسته و در سرودن شعر نیز به دست داشته.

آثار مهم او عبارتند از: کتاب جغرافا (۸۱۷)، ذیل ظفرنامه شامی، تاریخ شاهرخ، ذیل جامع التواریخ رشیدی.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ ادبیات در ایران (۴۸۹ -۴۸۶ /۴)، تاریخ در ایران (۹۴ -۹۳)، تاریخ نظم و نثر (۲۳۸ -۲۳۷)، حبیب السیر (۸/۴)، دایرةالمعارف فارسی (۸۲۷/۱) الذریعه (۲۳/۱۲، ۴۹/۱۰، ۱۱۵/۵)، ریحانه (۱۰ -۹ /۲)، سرآمدان فرهنگ (۲۹۶ -۲۹۵ /۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۸/۹)، کشف الظنون (۹۵۱)، الکنی والالقاب (۱۶۶/۲)، گلستان هنر (۳۰)، لغت‌نامه (ذیل/ حافظ ابرو)، هدیهٔ الاحباب (۱۲۲ -۱۲۱).

حافظی عسگری، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی حافظی عسگری : فرمانده گردان یاسین لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

درسوم تیرماه۱۳۳۱ در مشهد به دنیا آمد. خواهر محمد علی می گوید: مادرم هر بچه ای که می آورد، از بین می رفت. لذا رفت بچه ای را به عنوان دایه شیر داد و از امام رضا(ع) خواست که یک بچه به ایشان بدهد و امام رضا(ع) هم این بچه را به مادرم داد.

همچنین او می گوید: محمد علی مدرسه نمی رفت و پیش خودم خواندن قرآن را فرا گرفت. بعد به صورت شبانه تا کلاس ششم درس خواند، اما دیگر ادامه نداد. او معمولاً اوقات فراغت خود را قرآن می خواند و همراه پدرش به مسجد می رفت. او علاقه زیادی به گل داشت. مرتب گلها را آب می داد و خاک آنها را عوض می کرد. محمد علی تا ۱۵- ۱۶ سالگی به شغل قالی بافی مشغول بود و پس از آن به شغل صافکاری خودرو پرداخت.

در ۱۹ سالگی ازدواج کرد و حاصل ۱۲ سال زندگی مشترک آنها دو فرزند دختر و دو فرزند پسر است. او نسبت به تربیت بچه ها سخت گیر و حساس بود.

همسرش می گوید: درباره تربیت بچه ها خیلی تاکید می کردند و می گفتند: من که اصلا نیستم، شما هم مادرید و هم پدر، طوری فرزندتان را تربیت کنید که من چه باشم و چه نباشم به آنها افتخار کنم. در دوران انقلاب، فعالیتهای انقلابی داشت. شبها در مسجد کرامت کشیک می داد و در بیمارستان امام رضا (ع) نیز کمک می کرد.

یک سال در بسیج محل عضو بود و بعد، از همان طریق وارد سپاه پاسداران شد. و در عملیاتهای مختلفی شرکت کرد. از جمله:

عملیات بازی دراز، حاجیان، مسلم بن عقیل، والفجر ۳ و میمک. او در عملیات سومار، والفجر مقدماتی، والفجر ۱ و عملیات والفجر ۳ مسئول گروهان بود. در عملیات های والفجر ۳، والفجر ۵ و والفجر ۶ معاون گردان یاسین بود و در عملیات میمک به فرماندهی گردان یاسین منصوب شد. چندین بار در عملیات مجروح شد که در عملیات خیبر از ناحیه دست و در عملیات میمک از ناحیه دست و پا مجروح شد. در حفظ اسرار شغلی بسیار رازدار بود و تا اواخر عمر کسی از مسئولیت شهید در جبهه با خبر نبود. یکی از خصوصیات بارز شهید که زبانزد همگان بود انجام صله رحم بسیار توسط ایشان بود. و همچنین به بچه ها خیلی علاقه داشت. یتیمان را نوازش می کرد و آنان را به همراه خود به مسجد می برد. تنها خاطره ای که کودکان خود و بستگانش از او دارند، خاطرات روزهای جمعه و به نماز جمعه بردن آنهاست. در مورد نحوه شهادت او، رضا زهرایی یکی از همرزمان شهید می گوید:
او با دوربین در حال بازدید از مناطق دشمن بود که با اسلحه سیمینوف هدف قرار گرفت و به شهادت رسید. شهادت او در تاریخ ۲۳/۱۲/۱۳۶۳ در عملیات بدر و در جزیره مجنون به ثبت رسیده است. و پیکر مطهرش نیز در ۳/۱/۱۳۶۴ پس از تشییع، در خواجه ربیع دفن شده است.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

حافظی، محمدحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معمار.

تولد: اول فروردین ۱۳۰۹، تبریز.

درگذشت: ۱۴ دی ۱۳۶۲، تهران.

محمدحسن حافظی تحصیلات ابتدایی را در تبریز و تحصیلات متوسطه را در تهران به پایان رساند. سال ۱۳۳۲ تحصیلات عالی را در رشته‌ی معماری دانشکده‌ی هنرهای زیبا در دانشگاه تهران آغاز کرد. در دی ۱۳۴۱ به دریافت درجه‌ی مهندسی معماری با رتبه‌ی عالی نایل شد. موضوع پایان‌نامه‌ی فارغ‌التحصیلی او (کشتارگاه و سردخانه)بود. بورس تحصیلی دولت فرانسه برای دانشجوی رتبه اول معماری به او تعلق گرفت. مدت پنج سال در مدرسه‌ی عالی هنرهای زیبای پاریس به تحصیل در رشته‌ی معماری در شهرسازی ادامه داد. سال ۱۹۶۹ به دریافت مدرک دکترای معماری نایل شد. مدت نه ماه در آمریکا در دانشکده‌ی هنرهای زیبا در دانشگاه تهران اشتغال داشت. در سال تحصیلی ۱۳۵۹ –۱۳۵۸ بار دیگر تدریس معماری در دانشکده‌ی هنرهای زیبا پرداخت. از سال ۱۳۵۳ به کار حرفه‌ای مهندسی مشاور معماری و شهرسازی اشتغال داشت.

از آثار اوست: ترجمه‌ی کتاب هستی، فضا و معماری (نوشته کریستن نوربرگ شولتز، ۱۳۵۳)؛ تاریخ جهانی معماری و شهرسازی مدرن (نوشته‌ی میشل راگون، دو جلد، ۱۳۶۱).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

حاکم حسکانی، ابوالقاسم، عبیدالله

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۴۷۰ ق)، متکلم، فقیه، محدث و قاضی. مشهور به ابن حداد یا ابن حذاء. او از نوادگان عبداللّٰه بن عامر، فاتح خراسان، بود. برخی وی را حنفی پنداشته‌اند، اما بیشتر رجال‌نویسان شیعی بر تشیع وی حکم کرده‌اند. او معاصر صدوق دوریستی بود و از جد خود و از ابوالحسن علوی و ابوعبداللّٰه حاکم و ابوطاهر بن محمش و ابن فنجویه دینوری و همطبقه‌ی آنان روایت می‌کرد. وی از ملازمان ابوبکر بن حارث اصفهانی نحوی بود و از احمد بن علی بن منجویه نیز بهره گرفت، اما فقه را از قاضی ابوالعلاء صاعد بن محمد آموخت. ابن شهرآشوب در «معالم العلماء» به شرح حال او پرداخته است. از آثار وی: «تصحیح خبر ردالشمس لعلی (ع)»؛ «خصایص علی بن ابی‌طالب (ع) فی القرآن» و «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»؛ «دعاء الهداة الی اداء حق الموالات»، ذکر حدیث غدیر خم.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۳۷ -۱۳۶ /۸)، الذریعه (۲۴۳ -۲۴۲ /۱۴، ۱۹۶/۸، ۱۶۶/۷، ۱۹۵ -۱۹۴ /۴)، ریاض العلماء (۲۵۷ -۲۵۶ /۳)، سیر النبلاء (۲۶۹ -۲۶۸ /۱۸)، الغدیر (۱۴۶/۱)، معجم رجال الحدیث (۷۵ -۷۴ /۱۱)، هدیة الاحباب (۱۱۶).

حامد حسین، محمدتقی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۰۶ -۱۲۴۶ ق)، عالم امامی، فقیه، محقق، مفسر، محدث، متکلم و ادیب. وی را با نسبتهای موسوی نیشابوری، کنتوری، هندی و کلهنوی نوشته‌اند. حامد حسین در لکهنو به دنیا آمد. وی از ارکان علمای امامیه بوده است. کلام را در محضر پدرش، مفتی سید محمدقلی، و فقه و اصول را نزد سید حسین بن دلدار علی نقوی، و معقول را در خدمت سید مرتضی بن سید محمد و ادب را در حوزه‌ی مفتی سید محمد عباس فراگرفت. او تصنیفات فراوانی دارد با مراجعه به کتاب «عبقات» وی معلوم می‌شود که کسی به پایه او در فن کلام بخصوص در باب امامت بدان منوال کار نکرده است. کتابخانه‌ی ارزشمند میرحامد حسین یکی از خزاین گرانبهای شرقی در دوران اخیر است. این کتابخانه حاوی هزاران جلد کتاب است که برخی از آنها از دستنویسهای قدیمی است. از آثار وی: «عبقات الانوار فی امامة الائمه الاطهار»؛ «اسفار الانوار عن وقایع افضل الاسفار»؛ «استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی رد المنتهی الکلام»؛ «الشریعة الغراء»، در فقه: «الشعلة الجوالة»؛ «شمع المجالس»، قصاید عربی و فارسی در مراثی؛ مثنوی «شمع و دمع»، به اردو؛ «الظلل الممدود والطلح المنضود»؛ «افحام اهل الیمن فی رد ازالة الغین».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۸۱/۴)، ایضاح مکنون (۹۲/۲)، الذریعه (۲۱۵ -۲۱۴ /۱۵، ۲۳/۱۰، ۲۵۷، ۳۱ /۲)، ریحانه (۳۷۹ -۳۷۷ /۳)، فوائد الرضویه (۹۲ -۹۱)، لغت‌نامه (ذیل/ حامد حسین)، معجم المؤلفین (۷۱۷/۳).

حامدی استخر سر، الیاس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید الیاس حامدی : قائم مقا م فرمانده گردان صاحب الزمان(عج) لشکر ۲۵ کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دربهار ۱۳۴۰ در روستای « استخر سر » از توابع بخش« پل سفید»درشهرستان« سوادکوه»و در یک خانواده مذهبی و مستضعف چشم به جهان گشود . تا دوم راهنمایی به تحصیلات ادامه داد ، اما به علت فقر مادی ناچار به ترک تحصیل شد و به عنوان کارگر در شرکت راه سازی به فعالیت پرداخت .

دردوره مبارزه با حکومت طاغوت ، رفتار و کردارش تجسم عینی یک مسلمان وارسته ، چهره اش جلوه گاه نور ایمان و دلش سرشار از عشق به امام و اسلام بود . پس از پیروزی انقلاب شکوهمند به صف پاسداران انقلاب اسلامی پیوست . اولین ماموریت او مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدروسوداگران مرگ وخوانین منطقه سیستان و بلوچستان بود . با شروع جنگ کردستان به مقابله با مزدوران داخلی آمریکا در مریوان پرداخت . درسال ۶۲ به اهواز رفت و به عنوان جانشین گردان صاحب الزمان انجام وظیفه نمود . پس از آن به مدت سه ماه سر پرستی بسیج کارگری سپاه سوادکوه را به عهده گرفت ، اما روح بی قرار او پشت جبهه بودن را برنمی تابید . دوباره ، برای مبارزه با تاریکی ها با کاروان نور به جبهه ها شتافت تا سر انجام در سال ۶۴ در منطقه فاو به آرزوی دیرینه اش رسید . پیکر مطهرش در میان خاک های فاو سال ها ناپدید بود تا این که بعد از ۱۲ سال به آغوش گرم خانواده برگشت . جز پلاک و استخوان و راهی ناتمام چیزی از او باقی نمانده بود . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

حامدی، فیض الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید فیض الله حامدی : فرمانده گردان جند الله لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) خاطرات

برگرفته از خاطرات شفاهی خانواده ودوستان شهید

شب بالهایش را گسترده و بر همه جا سایه انداخته بود .ستارگان درخشان در دل تاریک شب سو سو می زدند و جلوه خاصی به آسمان بخشیده بودند .رزمندگان برای دفاع از کیان این سرزمین الهی در زیر این آسمان پر ستاره دور هم جمع گشته و به گفتگو مشغول بودند .من نیز همراه آنان در خلوتی ذوق انگیز کنارشان نشسته بودم .

فیض الله نزد من نشسته و به فکر فرو رفته بود .ناگاه بر گشت و با شور خاصی از من پرسید :دوست داری در یک ماموریت شناسایی شرکت کنی ؟

گفتم :کی ؟

گفت :همین امشب .با تکان سر رضایت خود را اعلام کردم و منتظر ساعت حرکت شدم .پس از مدتی همراه فیض الله به راه افتادیم .کار ما شناسایی میدانهای مین و خنثی سازی آنها بود .او در این کار مهارت ویژه ای داشت .با دقت تمام مشغول شدیم .بعد از هر مینی که خنثی می شد با خوشحالی به هم نگاه کرده ،مشتاقانه کارمان را دنبال می کردیم .ناگهان صدای انفجار مینی ،همه ما را بر جای میخکوب کرد .بلافاصله از جا بر خواستم و به طرف محل انفجار دویدم .فیض الله را دیدم که بر روی زمین افتاده و گل وجودش پر پر شده. پیکر پاکش را به پشت خط منتقل کردیم .پس از چند روز خبر شهادتش ،در شهر پیچید و مردم قهرمان گرمی در سوگ از دست دانش به عزا نشستند .

در حالی که مشغول نظاره ی صحنه های فراموش نشدنی تشییع پیکرش بودم ،بی درنگ و برای لحظه ای نگاهم در تصویر چشمانش گره خورد .چشمانم را بستم و به گذشته بر گشتم .زندگی فیض الله همچون پرده سینما از مقابل دیدگانم گذشت .مثل این که همین دیروز بود که در خیابانها قدم می زدیم و راه می رفتیم .زمان چقدر با سرعت سپری شده بود .یادم آمد زمانی که ۷ ساله بودیم و در مدرسه ی ابتدایی درس می خواندیم ؛پدرش هر روز او را با خود به مدرسه می آورد .کشاورز بود و در آمدی جزیی داشت .

فیض الله در سال ۴۰ در دامان این خانواده چشم به جان گشود ه بود . زندگی متوسطی داشتند و اعتقادات دینی ،پایه فکری آنان بود .این شهید وارستگی و بلند همتی را از همان اوان کودکی در چنین محیطی یاد گرفت و در دوران ابتدایی به علت آموزش صحیح خانواده و داشتن هوش و استعداد زیاد همواره از شاگردان ممتاز کلاس بود .افسوس که مشکلات مالی امکان ادامه تحصیل را از او گرفت و وی مجبور شد که درس و مدرسه را رها کند .

تحت تاثیر بینش پویای اسلامی ،از همان دوران کودکی با تبعیض های اجتماعی و ستم حاکم بر جامعه ،شدیدا مخالف بود .

همزمان با شروع انقلاب اسلامی به صف انقلابیون پیوست .سعی می کرد در تمام راهپیمایی ها شرکت داشته باشد .پیام ها و سخنان امام را در بین مردم پخش می کرد ودر آگگاه ساختن مردم نقش عمده ای داشت .انقلاب تازه پیروز شده بود که به خدمت مقدس سربازی اعزام شد .در طول خدمت در جبهه های کردستان ،همواره با گروه های فریب خورده در جدال بود .

وقتی دوران سربازی اش را به پایان برد به بسیجیان پیوست و در سال ۶۲ بود که برای نخستین بار با لشکر آزادی قدس به جنوب اعزام شد .پس از پایان عملیات و بازگشت از جبهه علاوه بر این که عهده دار فرماندهی یکی از ستادهای ناحیه مقاومت بسیج بود به عضویت سپاه در آمد .چندی بعد برای گذراندن دوره ی آموزشی اعزام شد . پس از پایان آن دوره ،مدتی در سپاه منطقه بیله سوار به خدمت مشغول شد .

در نیمه اول سال ۶۴ با یکی از کاروانهای اعزامی برادران پاسدار به منطقه کردستان عزیمت کرد .نزدیک ۲ سال در اشنویه با دشمنان انقلاب به مبارزه پرداخت .بارها فرماندهی عملیاتن کمین را به عهده گرفته بود .گروهکهای کور دل دل این شهید بزرگوار را تهدید به مرگ کرده بودند اما او از آن هراسی نداشت و پیوسته با آرزوی شهادت به جبهه می رفت .در روزهای مرخصی آرام و قرار نداشت و برای بازگشت مجدد به صحنه های نبرد روز شماری می کرد .اخلاق عجیبی داشت ؛هر دفعه که به زادگاهش می آمد ،موقع خدا حافظی از یکایک اعضای خانواده می خواست که برای شهادتش دعا کنند و می گفت :می خواهم با مرگ سرخ ،با شهیدان جوان کربلا محشور و همنشین شوم .با چنین روحیه ای بود که مشتاقانه به میدانهای نبرد می شتافت ؛اما این بار پیکر خونین او بود که بوسیله یاران به زادگاهش بازگشته و روح بلندش در ملکوت اعلی جای گرفته بود .

به خودم آمدم و دیدم که همراه با مردم تشییع کنند ه به محل دفن این شهید رسیده ام .پس از مراسم خاکسپاری ،به خانه اش بازگشتیم .مادرش در سوگ فرزند داغدار بود .آن روز او را به حال خود گذاشتیم .چند روز بعد پای صحبتش نشستیم .او از خاطرات پسرش صحبت می کرد .

هنوز هم سخنانش در گوشم طنین انداز است :روزی گفت که مادرجان اگر می خواهی در برابر حضرت زهرا رو سفید باشی ،در دعاهای خویش از خداوند بخواه که من شهید شوم . از دوران کودکی دل درگرو بودن با معنی داشت .عشق و علاقه خاندان عصمت خاندان عصمت و طهارت در دلش موج می زد .آخرین باری که برای مرخصی آمده بود با دیدنش شور و شوق مادری دگرگونم ساخت و گفتم : فیض الله چرا از جبهه بر نمی گردی ؟ بیا مدتی هم به خانه و زندگی ات برس .در حالی که کاملا معلوم بود عواطفم را درک می کند گفت :مادر !چرا در روز عاشورا گریه می کنیم ؟فلسفه قیام حسین چیست ؟مگر نشنیدی که همه عاشقان و شیعیان راستین اسلام می گویند که ای کاش در روز عاشورا بودیم و در رکاب آن حضرت با یزیدیان می جنگیدیم

.نگاهش کردم و گفتم :مدتی بمان بر می گردی .جواب داد :نه اکنون زمان آن رسیده است که به گفته های خود عمل کنیم و تا پای جان با دشمنان اسلام بجنگیم .خون ما که رنگین تر از خون علی اکبر (س) نیست !دیگر حرفی نزدم و لحظه ای چند به صورت دوست داشتنی اش خیره شدم شوق دیدار محبوب در قیافه اش موج می زد .

وقتی سخنان مادرش به اینجا رسید .سکوت کرد و من به یاد دوران کودکی مان افتادم .فیض الهی سر انجام شامل حال او شد و فیض الله به آرزوی خویش ،نایل آمد .ببین که این روح بی قرار در شورستان لحظه های جوانی خویش ،چگونه بذر ایمان افشانده که چنین به بار نشسته است و ما امروز از خرمن پر برکت عمر کوته او چه خوشه ها را بر می چینیم و کوله بار وجدان خویش را از توشه های بر گرفته از این خرمن می انباریم !بشود که نیک دریابیم پیام او را و بشناسیم راه آشنای مقصد او را .بشود که نسل دوم فرزندان انقلاب پیوسته در گمراهه های هستی ،یاد او را ستاره هدایت خویش سازند .

حامی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۸ به دنیا آمد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه از طرف دولت برای ادامه‌ی تحصیلات عازم اروپا شد و در دانشگاه فنی دولتی سوئیس در شهر زوریخ به آموختن مهندسی ساختمان پرداخت و در ۱۳۱۶ فارغ‌التحصیل شده، به ایران بازگشت و در وزارت راه و دانشکده‌ی فنی تهران استخدام شد. پس از پنج سال خدمت در دانشکده‌ی فنی، مقام استادی گرفت و در وزارت راه نیز مراحل ترقی را پیمود و مدتها معاونت وزارت راه با او بود. در سال ۱۳۲۷ به سازمان برنامه رفت و جزء بنیانگذاران آن سازمان بود.

حامی در طول خدمات دانشگاهی خود، علاوه بر دانشگاه تهران در دانشگاه‌های امیرکبیر و آذربایجان و اصفهان نیز تدریس نموده است و خیلی از مهندسین از شاگردان او هستند. حامی علاوه بر تحقیق و تتبع در رشته‌ی تخصصی خود، انتشار چند جلد کتاب در مورد زبان فارسی و ریشه‌ی آن و تاریخ ایران، مطالعات عمیقی به عمل آورده که قسمتی از آن تحقیقات به چاپ رسیده است. در یکی از کتابهای خود از جمله مدعی شده که اسکندر مقدونی هرگز به ایران نیامده و طبعاً تخت جمشید را آتش نزده است. او منکر فتح ایران به دست اعراب است. سرانجام در ۱۳۷۹ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حائری شاهباغ، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۶ در اصفهان متولد شد. پدرش حاج سید ابراهیم فشارکی از علماء و مجتهدین بانفوذ اصفهان بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی فقه، اصول، فلسفه و منطق را در حد سطح به اتمام رسانید، سپس برای ادامه‌ی تحصیلات عالیه عازم نجف گردید و قریب دوازده سال در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف به تحصیل و تتبع اشتغال داشت و از بعضی مراجع تقلید در نجف درجه‌ی اجتهاد گرفت. پس از مراجعت از نجف، در تهران تحصیلات جدید را ادامه داد و معلمین او در تهران عبارت بودند از ذکاءالملک فروغی، دکتر

محمودخان شیمی و سرتیپ عبدالرزاق بغایری که به ترتیب فیزیک، شیمی، هندسه و هیئت تدریس می‌کردند. در سال ۱۲۹۰ در دوره‌ی وزارت دادگستری مشیرالدوله، به خدمت قضائی وارد شد و ابتدا حکومت یک شعبه‌ی ابتدائی را به او دادند و بعد تدریجاً رئیس شعبه و مستشار و رئیس شعبه‌ی استیناف گردید. در تشکیلات عدلیه‌ی داور، در ۱۳۰۶ با رتبه‌ی ۹ قضائی به خدمت دعوت گردید و به ریاست کل محاکم بدایت تهران منصوب شد. پس از مدتی، مدعی‌العموم دیوان عالی جزای عمال دولت شد و سپس به ریاست شعبه استیناف رسید. چندی هم دادستان استان اصفهان و رئیس استیناف غرب بود. در ۱۳۱۵ ابتدا دادیار و بعد مستشار دیوان عالی کشور و در ۱۳۲۵ رئیس شعبه‌ی دیوان عالی کشور شد. در ۱۳۲۹ به جای میرزا علی هیئت که به وزارت دادگستری تعیین شده بود، دادستان کل کشور شد. در ۱۳۳۰ پس از خلع‌ید از شرکت سابق نفت، اسناد و مدارکی در منزل سدان رئیس روابط عمومی آن شرکت کشف شد و قسمتی از آنها به دست بعضی از نمایندگان مجلس افتاد و وسیله‌ای برای کوبیدن دیگران شد، دکتر مصدق برای جلوگیری از اینگونه هوچی‌گری‌ها و هتک حیثیت دیگران به دادستان کل دستور داد اسناد مزبور زیر کلید او قرار گرفته و رسیدگی به اسناد و تعیین صحت و سقم آن از طرف مقامات قضائی تعیین شود. حائری با قاطعیت کامل توسط یکی از بازپرسان تهران مشغول رسیدگی شد. در این رهگذر بین او و دکتر بقائی که اسناد مزبور را وسیله‌ی هتک حیثیت دیگران قرار داده بود، اختلاف شدیدی ایجاد شد و بقائی او را سازشکار خوانده ولی حائری به هیچ وجه مرعوب سخنان بقائی نشده کار خود را روی اصول انجام داد. وکلای تندروی مجلس برای تغییر او دست به اقدامات زدند و سرانجام در اواخر ۱۳۳۰ از دادستانی تغییر کرد و مجدداً به ریاست شعبه تمیز انتخاب شد. در نیمه دوم ۱۳۳۲ عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری با استفاده از اختیارات دکتر مصدق، عدلیه را زیر و رو کرد، از جمله دیوان کشور و دادگاه انتظامی قضات را منحل نمود و مجدداً سازمان جدیدی با افراد تازه به وجود آورد، حائری شاهباغ به جای شیخ محمد عبده به ریاست دادگاه انتظامی قضات تعیین شد. در شهریور ۱۳۳۲ سازمان قضائی لطفی غیر قانونی اعلام شد و طبعاً حائری جای خود را به عبده داد و بازنشسته شد.

از آن مرحوم چند اثر حقوقی باقی مانده است که عبارتند از: شرح قانون مدنی، شرح قانون مجازات عمومی و بالاخره آئین دادرسی کیفری. در ۱۳۵۴ در تهران درگذشت. در جوانی با دختر آقا شیخ محمدحسین یزدی ندوشنی ازدواج کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حائری قمی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج شیخ محمد علی حائری قمی، یکی از مدرسین و علمای بزرگ قم در قرن اخیر است، فقیهی محقق و مجتهدی اصولی، دانشمندی زاهد و متقی با معاصر با مرحوم حاج شیخ بود. مرحوم حائری قمی در سال ۱۲۹۹ در شهرستان قم متولد شد و پس از پیمودن مقدمات علوم وارد تهران شد و مدتها از محضر آیت الله آشتیانی بزرگ استفاده نمود و سپس عازم نجف اشرف گردید و سالها از محضر آخوند خراسانی، علامه یزدی و اعلام دیگر بهره مند بود و بعد از آنکه به درجه اجتهاد و استادی رسید حدود ۲۵ سال در کربلا و سامرا از مدرسین و مروجین مکتب بود. وی با مرحوم میرزای مجاهد خیلی مأنوس بود و با همدیگر اخوت و صمیمیت زیادی داشتند و سالها از همکاران میرزا محمد تقی در سامرا بود.

نوشته اند در سال ۱۳۴۹ به قصد زیارت ثامن الحجج روحی له الفداء عازم ایران شد و بعد از زیارت به زادگاه خویش آمد و در جمله همکاران آیت الله حائری قرار گرفت. مرحوم قمی شخصیت جامع و مرجعی کامل و مجتهدی مدرس بود. از دیدگاه علما و

فقها پس از فوت مرحوم حاج شیخ تنها معظم له لایق زعامت و اعلمیت بود که متأسفانه اجل مهلتش نداد، بعد از ماهها کسالت سرانجام در سال ۱۳۵۸ وفات نمود و در مسجد بالا سر جنب علما مدفون شد.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

حائری مجد، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی حائری مجد

محل تولد : قم

شهرت : حائری

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۴/۴/۲۸

زندگینامه علمی

سال ۱۳۷۴اخذ دیپلم و ورود به دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی .سال ۱۳۷۷و ۱۳۷۸انتشار هفته نامه (نورٌعلی نور)در موضوع فرهنگ قرآنی در بیست شماره. سال ۱۳۷۸پایان تحصیلات کارشناسی . فروردین ۱۳۷۹ورود به مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما با انجام پژوهش معراج در محراب ویژه آیت الله اشرفی اصفهانی وشمیم تربیت اسلامی در خانواده. اسفند ۱۳۸۱پس ازبه دست گیری پروژه ای ناتمام روز شمار در این زمان اولین مجله از پروژه روز شمار با نام روز شمار قمری ویژه رجال و وقایع اسلامی منتشر شد. آبان ۱۳۸۲در ادامه کار روز شمار در این تاریخ روز شمار شمسی با محوریت تاریخ ایران از اواخر قاجار تا سال ۱۳۸۲ در بحث آزاد و رویدادهای گوناگون به چاپ رسید.

آذر ۱۳۸۴سومین مجله روز شمار تاریخ تحت عنوان روز شمار میلادی به سرانجام رسید لازم به ذکر است هر چند این سه جلد کاری گروهی بود ولی کلیه مراحل نظارت و ارزیابی بازنویسی و تطبیق مجدد تاریخ ها و درستی محتوای آنها را شخصا"انجام دادم جمع سه کار در حدود ۱۳۳۰صفحه چاپی و نزدیك به ۴۰۰۰صفحه تایپی بود؛ این سه کار همزمان در همان سال به صورت نرم افزار تاریخ ایران،جهان و اسلام برنامه ریزی و تولید گردید که کار رابرای بهره برداران آسان کرده است.در حال حاضر از یک سال قبل با کمک چند محقق همکار به تصحیح و اضافه روز شمار قمری که دارای نقص های محتوایی و تاریخی است مشغول هستیم. از دی ماه ۱۳۸۰تا اردیبهشت ۱۳۸۴به همکاری با ماهنامه گنجینه که در زمینه برگزیده متون کهن فارسی اخلاق عرفان قرآن تاریخ و معرفی شخصیت های فرهنگی و فعالیت می کرد پرداختم و در ابتدا ۱۵شماره مقالات قرآنی تاریخی و رجال را هر شماره در حدود ۴۰الی ۵۰صفحه تهیه و گردآوری می کردم از ابتدای سال ۱۳۸۲تا اردیبهشت ۱۳۸۴بخش قرآن و تفسیر هر شماره ۲۰الی ۳۰صفحه موضوعات مربوطه را ارائه می دادم که چاپ و نشر یافت.

حائری، عبدالهادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۲، مرتبه علمی: استاد، رشته: مطالعات اسلامی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: فردوسی مشهد

زندگینامه

دکتر شادروان عبدالهادی حائری استاد برجسته‌ی تاریخ معاصر ایران در سال ۱۳۱۲ هجر شمسی به دنیا آمد. وی که نوه‌ی حضرت آیت‌اللّه حائری یزدی بود سالها در خارج از کشور و در دانشگاههای کانادا و آمریکا مشغول تدریس و تحقیق بود و در سال ۱۳۵۷ به ایران مراجعت نمود و در دانشگاه فردوسی مشهد به عنوان استاد و رئیس گروه تاریخ مشغول به تدریس و تحقیق شد.

ایشان در زمینه‌های تاریخی، بخصوص تاریخ معاصر ایران دارای آثار ارزشمند و مهمی است که در محافل علمی و دانشگاههای داخل و خارج از کشور معروف می‌باشد.

تألیفات گوناگون وی در زمینه مسائل تاریخی به زبانهای انگلیسی و فارسی به بیش از ۴۰ مورد می‌رسد.

مرحوم دکتر حائری یکی از مردان نامی دانشگاههای کشور بوده و مهمترین آثار فارسی او «تشیع و مشروطیت در ایران»، «رویاروئی اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب»، «تاریخ جنبش و تکاپوهای فراماسیونری در کشورهای اسلامی»، «ایران و جهان اسلام»، «آنچه گذشت»، «نقشی از نیم‌قرن تکاپو» (خاطرات خود استاد) و... نام برد. از وی بیش از ۳۶ مورد ملاقات ارزشمند تاریخی به زبان انگلیسی در نشریات داخلی و خارجی به چاپ رسیده است.

دکتر حائری سرانجام بعد از یک دوره بیماری طولانی ۲ ساله در سن ۶۰ سالگی در تاریخ بیست و چهارم مرداد ۱۳۷۲ چشم به جهان فروبست.

مدرس، مورخ.

تولد: ۱۳۱۴، قم.

درگذشت: ۲۳ تیر ۱۳۷۲، مشهد.

عبدالهادی حایری، فرزند میرزا احمد حائری (و نوه‌ی دختری آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی بنیانگذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم) پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، لیسانس خود را در رشته‌ی الهیات از دانشگاه تهران گرفت. پس از آن چند سال در اداره‌ی بهداشت مشهد مشغول به کار بود. در همان دوران بود که وی کتابی تحت عنوان ابن مقفع که به قلم حنا الفاخوری عرب نوشته شده بود و از زبان عربی به فارس ترجمه و توسط انتشارات زوار چاپ کرد. در سال ۱۳۴۳ با کسب یک بورس دانشگاهی به کانادا رفت.

عبدالهادی حائری در دانشگاه مگیل کانادا مقاطع فوق لیسانس و دکتری را در رشته‌ی اسلام و خاورشناسی گذراند و علاوه بر دو سال تدریس در این دانشگاه مدت چهار سال در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی به تدریس و تحقیق مشغول شد و در کنفرانس‌ها و کنگره‌های بین‌المللی از جمله در بلژیک، کانادا، آمریکا، مکزیک و آلمان نتایج تحقیقات خود را در قالب مقاله‌های مختلف ارائه داد.

دکتر حائری در سال ۱۳۵۷ به ایران آمد و با عنوان دانشیار در گروه تاریخ دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد به تدریس تاریخ دو سده‌ی اخیر ایران، خاورمیانه و دیگر سرزمین‌های اسلامی پرداخت.

تخصص اصلی دکتر حائری در زمینه‌ی انقلاب مشروطیت و نقش علمای شیعه در آن بود که نتیجه تحقیقاتش در این زمینه در قالب کتاب تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق به دو زبان انگلیسی و فارسی منتشر شد.

از آثار دیگر دکتر حائری می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویه‌ی تمدن بورژوازی در

کشورهـای اسـلامی؛ ایران و جهـان اسـلام؛ پژوهش‌هـایی تـاریخی پیرامون چهره‌هـا؛ انـدیشه‌ها و جنبش‌ها؛ نقشـی از نیم قرن تکاپو (خاطرات ایشان). مقاله‌های وی به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مجله‌های گوناگون و از جمله در فصلنامه‌ی «مطالعات تاریخی» به چاپ رسیده است.

کتـاب نخستین رویارویی‌هـای انـدیشه‌گران ایران با دو رویه‌ی تمـدن بورژوازی غرب در هفتمین دوره‌ی کتاب سال کشور برنـده‌ی جایزه شد.

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: خاورشناسی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: فردوسی مشهد

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

حائری، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۵ در کربلا. پدرش شیخ عبداللّه از بزرگان و رؤساء و اقطاب سلسله‌ی معروف صوفیه بود. علوم قدیمه را از منطق، اصول، فقه و فلسـفه در خدمت اساتید فن فراگرفت و مدارس عالی دارالفنون و حقوق را گذرانید. متجاوز از شصت سال به معارف خدمت کرد. سال‌هـا ریاست مـدارس مهم تهران با او بود قریب ۲۰ سـال مقام مـدیرکلی داشت. از لحاظ اداری همپایه‌ی مقام دکتر ولی‌اللّه نصـر پدر دکتر سـید حسـین نصـر بود. مدتی هم بالاجبار او را رئیس سازمان اوقاف و معاون وزارت فرهنگ نمودند، ولی تمایلی به اینگونه مشاغل نـداشت. در عرفان صاحب نظر بود. چند سـخنرانی در مجامع مختلف درباره‌ی مولوی ایراد نمود که مدتها ورد زبان مثنوی‌شـناسان بود. قریب نود و چنـد سـال عمر کرد. هرگز حـافظه و توانـائی خود را از دست نـداد. خود را به دیـدار دوسـتان مقید می‌دانست. همه روزه صـبح‌های زود به دیدار رفقا می‌رفت و اگر مشکلی داشتند، در رفع آن می‌کوشید. اصلاً اهل خراسان بود و با خـانواده‌ی کفـائی و رهنما و تجـدد قرابت نزدیک داشت. حمیـد و مجیـد و نیما رهنما خواهرزاده‌های او هسـتند. فرزنـدانش هم جز یکی مراتب علمی و اجتماعی را پیمودند. در ۱۳۵۶ در ۹۱ سالگی درگذشت. از فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی عالی سیاسی مشیرالدوله بود. تألیفـات وی یـک دوره اخلاق جدیـد و قـدیم و یک دوره فلسـفه متضـمن معرفـهٔ‌النفس و از همه مهمتر کتاب تاریـخ فلسـفه و فلاسفه و شرح حال فلاسفه‌ی دنیا و عقاید آنها است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حائری‌زاده، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۷ و فرزنـد سـید علی حـائری روحـانی است و او هم طبعاً در این زمینه تحصـیل نمود و در یزد و اصـفهان نزد علمای روز تحصیلاتی انجام داد. چون عنفوان جوانی او همزمان با مشروطیت ایران بود و از همه بالاتر در اصفهان با سید حسن مدرس روحانی و سیاستمدار معروف آشنائی یافت، سودای سیاست در مغز

او قوت گرفت و تدریجاً در محافل سیاسـی داخل شد و چون به سن سـی سال رسـید، خود را کاندیدای مجلس شورای ملی نمود و

سرانجام در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی از یزد به پارلمان راه یافت. او در آن تاریخ سی و چند سال بیشتر نداشت ولی به علت آشنائی با مدرس از حمایت‌های او بهره‌مند بود و در مجلس از او تبعیت می‌کرد. در دوره‌ی چهارم که مدرس زمانی لیدر اکثریت و مدتی لیدر اقلیت بود، حائری‌زاده که در هر حال شاگرد او محسوب می‌شد، نتوانست خود را معرفی کند ولی در دوره‌ی پنجم که مجدداً از یزد وکیل شد، رسماً با مرحوم مدرس و ملک‌الشعرای بهار و زعیم و چند تن دیگر به تشکیل اقلیت پارلمانی پرداختند و حائری‌زاده از این رهگذر اسم و رسم زیادی یافت. در دوره‌ی ششم نیز وکیل مجلس بود ولی داور او را به دادگستری دعوت کرد و مستشار دیوان کشور شد. زمانی نیز مدیر ترکه و صندوق صغار دادسرای تهران با او بود.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ مجدداً حائری‌زاده وارد سیاست شد و خود را کاندیدای انتخابات از یزد نمود ولی وجود افرادی مانند سید کاظم جلیلی و دکتر طاهری و سید ضیاءالدین طباطبائی مانع از این بود که حائری‌زاده وارد مجلس شود.

قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۵ حزب دموکرات ایران را تشکیل داد و حائری‌زاده نیز در آن حزب از مؤسسین بود. در انتخابات دوره‌ی پانزدهم از طرف حزب مجری انتخابات در خراسان شد و خود کاندیدای سبزوار گردید. مجلس پانزدهم که مخلوق قوام‌السلطنه بود، خیلی زودتر از آنچه تصور می‌رفت، چهره‌ی واقعی خود را نشان داد و در اولین مقاومت مجلس در مقابل رئیس دولت، حائری‌زاده نیز کم‌کم از او روی برگردانید و مشغول اجرای سیاست‌های خاص خود شد. در دوره‌ی پانزدهم، قوام‌السلطنه به زودی جای خود را به حکیم‌الملک داد و حکیم‌الملک نیز کابینه را به هژیر سپرد و هژیر هم تحویل ساعد داد. حائری‌زاده در حکومت این افراد در نقش یک اقلیت تندرو قرار گرفت و با چند تن دیگر از وکلان به استیضاح و ساقط کردن دولت‌ها پرداختند و نام حائری‌زاده از این جهت برای مردم یک نماینده‌ی دلسوز و تا حدی مصلح قلمداد شد. در انتخابات دوره‌ی شانزدهم قانونگذاری با کمک و مساعدت سرلشکر زاهدی، چند تن از افراد جبهه ملی از تهران به پارلمان راه یافتند، از جمله حائری‌زاده هم که عضو این جبهه بود وکیل مردم تهران در مجلس شورای ملی شد.

دوره‌ی شانزدهم مجلس را در تاریخ مشروطیت ایران باید یکی از ادوار متشنج دانست و اقلیت هفت نفری که حائری‌زاده هم عضو آن بود، دولت‌ها را شدیداً تحت فشار قرار داده بودند، مخصوصاً فکر ملی شدن صنعت نفت در این دوره قوت گرفت و ظاهراً اقلیت آن را تعقیب می‌کرد و نطق‌های حائری‌زاده در این دوره علیه ساعد و منصور و رزم‌آرا نخست‌وزیران وقت، بسیار تند و تحریک‌آمیز بود. در اواخر دوره‌ی شانزدهم، رزم‌آرا نخست‌وزیر کشته شد و چند روزی علاء حکومت کرد تا سرانجام رهبر جبهه ملی به پیشنهاد لیدر اکثریت (جمال امامی) به نخست‌وزیری رسید و پس از مدت کوتاهی انتخابات دوره‌ی هفدهم به طور نیم‌بند انجام گرفت و حائری‌زاده این بار هم وکیل تهران شد. در این دوره، جبهه ملی متلاشی شد و حائری‌زاده نیز در صف مخالف قرار گرفت و مبارزات او علیه دولت شروع شد. حائری‌زاده میل داشت با عنوان سفیر فوق‌العاده و سیار به کشورهای اروپائی برود ولی دولتی که خود او یکی از بنیانگذاران آن بود، به این تقاضا اعتنا نکرد. حائری‌زاده هم در صف مخالفین جدی قرار گرفت. بعد از برهم خوردن دوره‌ی هفدهم، حائری‌زاده تحت تعقیب بود ولی ۲۸ مرداد او را نجات داد و مورد توجه سپهبد زاهدی قرار گرفته و به آن مأموریت سفارت سیار اعزام شد. در انتخابات دوره‌ی هیجدم مجلس شورای ملی، وکیل اول تهران گردید، ولی به علت خوی مخالفتی که با همه‌ی دولت‌ها داشت، با زاهدی نیز نساخت و در سلک مخالفین او قرار گرفت. مخصوصاً هنگام طرح مسئله‌ی نفت، به وزیر دارائی کابینه (دکتر علی امینی) حملات زیادی نمود. حائری‌زاده تا پایان دوره‌ی هیجدهم، در مجلس بود. بعد از آن دیگر کاری نتوانست انجام دهد و با حقوق بازنشستگی رتبه‌ی یازده قضائی امرار معاش می‌کرد. حائری‌زاده در طول حیات سیاسی خود، مدتی توقیف و زندانی شد و زمانی نیز در تبعید به سر برد. وفات او در سن ۸۴ سالگی در ۱۳۵۱ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حبرانی، پرویز

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید پرویز حبرانی : فرمانده گروهان اول از گردان ۱۴۸لشگر۷۷ پیروز خراسان(ارتش جمهوری اسلامی ایران)
سال ۱۳۱۴ در شهرستان" قوچان" دیده به جهان گشود.تلاوت قرآن کریم را توسط پدرش آموخت. او قات فراغت خود را به بازی های کودکانه و کمک به پدر و مادر سپری می کرد. مقطع ابتدایی را در مدرسه ملی گذراند و شاگرد ممتازی در این دوران بود. او دوره راهنمایی و دبیرستان را نیز در قوچان گذراند و همچنان شاگرد ممتازی به حساب می آمد، سپس وارد دانشکده افسری شد.

شهید حبرانی به مطالعات علمی، مذهبی و تاریخی می پرداخت، ورزش می کرد و به مسجد می رفت. او بسیار فعال، اجتماعی و معاشرتی بود. طبق سنت پیامبر ازدواج نمود. که ثمره این ازدواج دو فرزند به نام های "پریا "و "امیر رضا" می باشند. در دوران انقلاب چون در ارتش بود نمی توانست علناً در تظاهرات شرکت کند، اما از راهپیمایی ومبارزات مردم خوشحال بود. آرزو ها و خواسته های وی به حفظ ناموس و وطن و نهایت شهادت ختم می شد. ایشان با شروع جنگ به جبهه رفتند و فرمانده بودند. او می گفت: عراق تجاوزگر است. و بر این اساس در اکثر مناطق جنگی هم به دلیل تکلیف و هم ماموریت حضور پر رنگی داشت. وی همگی را به دین داری و احترام به حقوق والدین سفارش می کردند. او همواره به همسرش سفارش می کرد که فرزندان را با فکر و تربیت اسلامی پرورش دهد و تاکید می کرد که برای موفقیت آنها در تحصیلات و اجتماع از هیچ کوششی دریغ نکند.

شهید اعتقاد داشت که: انسان یک مرتبه از دنیا می رود و چه بهتر که در راه دین اسلام و وطن اسلامی از دنیا برود.در مورد شهادت می گفت: شهادت یک تولد دوباره است و شما نباید فکر کنید که نبودن من باید در زندگی شما تغییری ایجاد کند. وی در آخرین اعزامش از روحیه بسیار خوبی برخوردار بود. پرویز حبرانی در تاریخ ۸/۶/۱۳۶۰ در عملیات ثامن الائمه در محور عملیاتی آبادان، ماهشهر بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نایل آمد و در خواجه ربیع مشهد دفن شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

حبلرودی رازی، نجم‌الدین خضر

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۸۵۰ ق)، متکلم و فقیه امامی. در حبلرود ری متولد شد و در نجف ساکن. وی از شاگردان شمس‌الدین محمد بن سید شریف جرجانی بود و معاصر با علامه دوانی و شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی. از آثار وی: «التحقیق المبین فی شرح نهج المسترشدین»، در اصول؛ «جامع الاصول»، در شرح کتاب «الفصول فی الاصول»؛ «حقایق العرفان فی خلاصه الاصول و المیزان»؛ «توضیح الانور»؛ «تحفه المتقین فی اصول‌الدین»؛ «جامع الدقائق»، در منطق؛ «القوانین»؛ «جامع الدرر»، در شرح «الباب الحادی عشر» علامه، خلاصه‌ی آن: «مفتاح الغرر».

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۲۳/۶)، الذریعه (۳۳۷ -۳۳۶ /۲۱ ،۴۱/۵ ،۴۹۱/۴، ۴۸۴/۳)، روضات الجنات (۲۵۱/۳)، ریاض العلماء (۲۳۹ -۲۳۶ /۲)، ریحانه (۱۳۸ -۱۳۷ /۶)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۵۶ -۵۵ /۹)، لغت نامه (ذیل/ خضر)، معجم المولفین (۱۰۲/۴).

حبیب اصفهانی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۱۵ ق)، ادیب، نویسنده، زبان‌شناس و شاعر، متخلص به دستان. در قریه‌ی بن از توابع چهارمحال اصفهان متولد شد. در اصفهان به تحصیل علوم پرداخت. بعد از تحصیل ادبیات و فقه و اصول در بغداد، به تهران آمد و پس از چندی به استانبول رفت و در آنجا مقیم شد. میرزا حبیب با شیخ احمد روحی و یاران او معاشرت داشت و در نهضت آزادمردانی که برای بیداری ایرانیان در کوشش بودند همکاری داشت. وی بیشتر اوقات خود را به تدریس و آموزش زبان فارسی در استانبول می گذراند و علاوه بر زبان فارسی به زبان ترکی و فرانسه مسلط بود. گاهی نیز به سرودن شعر می‌پرداخت. در اواخر عمر برای معالجه به آبهای بورسا رفت و همان جا درگذشت و در گورستان چکرگه دفن شد. از آثار وی: «برگ سبز»؛ «خط و خطاطان»؛ «دستور سخن»؛ «دبستان پارسی»؛ «رهنمای فارسی»؛ «غرائب عقائد ملل»؛ «دیوان» اشعار؛ ترجمه‌ی کتاب «حاجی بابا».[۱]

اصفهانی (میرزا) متخلص به دستان، دانشمند ایرانی (ف. بورسه ۱۳۱۱ ه.ق.) وی به جرم دهری بودن و اتهام سیاسی از ایران به استانبول تبعید شد و تا سال فوت غالبا در مکتب سلطانی آن شهر به تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول بود. از آثار او دستور سخن، تصحیح و طبع دیوان اطعمه ابواسحاق حلاج شیرازی، تصحیح و طبع دیوان البسه قاری، منتخب کلیات عبید زاکانی با مقدمه فرانسوی فرته، غرائب عوائد ملل، برگ سبز، خط و خطاطان (ترکی)، دبستان فارسی، خلاصه رهنمای فارسی، رهبر فارسی، ترجمه مولیر به فارسی به نام «مردم گریز» و ترجمه «جاحی بابا» است و دیوان شعری هم دارد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از صبا تا نیما (۴۰۵ -۳۹۵ /۱)، تاریخ تذکره‌های فارسی (۵۹۹/۲)، تذکره‌ی القبور (۲۴۷)، شرح حال رجال (۳۱۴ -۳۱۳ /۱)، مولفین کتب چاپی (۴۷۰ -۴۶۹ /۲).

حبیب اللهی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود حبیب اللهی

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی در شهر اصفهان درخانواده ای روحانی به دنیا آمدم. مرحوم پدرم از شاگردان بنام مرحوم آیت الله خادمی اصفهانی محسوب می شدند . با تشویق ایشان بعد از اخذ مدرک دیپلم در سال ۱۳۶۲ بلافاصله وارد حوزه علمیه اصفهان شدم و با جدیت تمام دروس مقدمات را نزد مرحوم پدر فراگرفتم و سپس دروس سطح را نزد اساتیدی همچون مرحوم آیت الله امامی گذراندم. در سال ۱۳۶۹ علاقه شدید به فراگیری علوم اسلامی در سطح بالاتر مرا به شهر مقدس قم کشانید و ادامه دروس سطح را نزد اساتیدی همچون آیت الله پایانی ، وجدانی و حجه الاسلام موسوی تهرانی گذراندم .در سال ۱۳۷۵ وارد درس خارج فقه و اصول شده و از محضر اساتیدی همچون آیت الله مکارم شیرازی و مرحوم آیت الله تبریزی در فقه و از محضرآیت الله سبحانی در اصول بهره بردم همزمان با شروع درس خارج در سال ۱۳۷۶ در رشته کارشناسی ارشد مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم پذیرفته شدم و بعد از دو سال به عنوان نفراول آن دوره پس از دفاع پایان نامه فارغ التحصیل گردیدم . هم اکنون علاوه برتحصیل در خارج فقه و اصول به تدریس فلسفه و کلام در مدرسه عالی امام خمینی(ره)نیز مشغول هستم .

حبیب، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید کاظم حبیب : فرمانده آموزش نظامی لشکر۴۳امام علی (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۰ در شهرستان شیروان به دنیا آمد.

پدر ش می گوید: «قبل از تولد فرزندم، پسر دیگری داشتیم که در حوض آب افتاد و غرق شد. با فوت او ما بسیار غمگین بودیم و با به دنیا آمدن کاظم قوت قلب گرفتیم. در سه ، چهار سالگی مریضی سختی گرفت که با مداوای زیادی بهبودی پیدا کرد.»

کودکی پر جنب و جوش بود. به قرآن و کتاب های دینی علاقه داشت. از همان کودکی پشت سر پدر و مادرش می ایستاد و با آن ها نماز می خواند. به تکلیف نرسیده بود، ولی نمازش را به طور مرتب می خواند.

به درس خواندن بسیار علاقه داشت. دوره ی ابتدایی و راهنمایی را در مدرسه مجتمع مهدوی و دوره ی دبیرستان را در شیروان و در رشته ی علوم تجربی به پایان برد. به خاطر علاقه اش به کشاورزی می خواست در آینده در رشته مهندسی کشاورزی تحصیل نماید. به پدر و مادرش احترام می گذاشت. تا پدرش اجازه نمی داد نمی نشست. در حضور آن ها حتی اگر خوابیده و یا مریض بود، پاهایش را دراز نمی کرد. پدرش را پدر خطاب نمی کرد و می گفت: «حاج آقا.» در کارهای خانه به مادرش کمک می کرد. در سه ماه تعطیلی تابستان به کارخانه قند نزد پدرش می رفت و به او کمک می کرد.

به ورزش فوتبال، شنا و کوهنوردی می پرداخت. همچنین به طراحی و خوش نویسی علاقه مند بود.

اوقات بیکاری به مسجد می رفت، کتاب های شهید مطهری، شهید طالقانی، آیت الله دستغیب و کتاب های مذهبی را مطالعه می کرد.

در مسجد بسیار فعال بود. در ماه مبارک رمضان که در مسجد افطاری می دادند، او در آشپزخانه و آبدارخانه بسیار کمک می کرد.

با افراد فهمیده و با ادب رابطه داشت. در انتخاب لباس بسیار حساس بود. به افراد صادق علاقه مند و از آدم های دورو و منافق بیزار بود و با کسانی که به نماز، روزه و حجاب مقید نبودند صحبت می کرد تا آن ها را به راه درست هدایت کند. به خواهرش توصیه می کرد: «حجاب را رعایت کنید.» به همسایه ها بسیار کمک می کرد. برای آن ها فرش می شست. و همه از او راضی بودند.

به افراد مریض و بی بضاعت کمک می کرد و سهمیه ی غذایش را برای آن ها می برد. پول توجیبی اش را جمع می کرد و به افراد مستحق می داد. طوری به مردم کمک می کرد که کسی متوجه نمی شد.

از ویژگی های بارز ایشان از خودگذشتگی و ایثار بود. آرزو داشت به مکه برود و زمانی که می توانست به مکه برود، او این سفر را به دوستش هدیه کرد.

در جلسات دعای ندبه و کمیل شرکت می کرد. در ماه محرم به سینه زنی و عزاداری می پرداخت. به نماز جمعه می رفت و دیگران را هم تشویق می کرد. نمازش را سر وقت می خواند. در سال ۱۳۶۳ از شیروان به مشهد مقدس مهاجرت کرد.

قبل از انقلاب در راهپیمایی ها شرکت می کرد. شعار «الله اکبر» و «مرگ بر شاه» را می گفت. در تظاهرات مورد ضرب و شتم ماموران شاه قرار گرفت و مجروح شد.

در دورانی که به مدرسه می رفت، عکس شاه را از صفحه ی اول کتاب پاره کرد در کارخانه قند عده ای شعار «جاوید شاه» را سر می دادند که او و دوستانش با آن ها درگیر شدند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و با تشکیل بسیج در شیروان، عضو این نهاد شد و به فعالیت پرداخت.

به دستور امام روزهای پنج شنبه را روزه می گرفت. به نماز جمعه می رفت. در دفتر امام جمعه شیروان همکاری می کرد. به منزل افراد ثروتمند می رفت و آن ها را نسبت به مسایل دینی آگاه می کرد. با این که می دانست آن ها فیلم و نوارهای مبتذل در منزل دارند، ولی امر به معروف می کرد. می گفت: «همین یک ساعتی را که در کنار من هستند و نوار موسیقی گوش نمی دهند، ارزش دارد.» او حتی پول غذایش را به عنوان خمس و یا زکات به مستمندان می داد.

از ضد انقلابیون و به خصوص بنی صدر متنفر بود. می گفت: «او یک ضد انقلاب است.» علاقه ی زیادی به روحانیون داشت. پدر خانمش روحانی بود. هروقت ایشان نماز می خواند، او هم به ایشان اقتدا می کرد.

با شروع جنگ در سال ۱۳۵۹ و در ۱۷ سالگی درس را رها کرد و جزو اولین گروه هایی بود که به جبهه های حق علیه باطل شتافت. می گفت: «باید کشور را از دست دشمنان خارج کنیم.»

به کسب علم و دانش علاقه داشت. می گفت: «بعد از اتمام جنگ ادامه تحصیل خواهم داد.»

به خاطر دین، رضای خدا و اطاعت از امر رهبری قدم در راه جبهه گذاشت. او خانواده اش را برای رفتن به جبهه تشویق می کرد.

در قسمت بهداری به عنوان امدادگر خدمت می کرد. مدتی با شهید کاوه در تیپ ویژه ی شهدا بود. برای آموزش نظامی به نیروها پادگان امام رضا (ع) در مشهد اعزام شد. معاون گردان بود. مسئولیت آموزش نظامی لشکر ۴۳ امام علی (ع) در کرمانشاه را برعهده داشت و برای تکمیل دوره ی آموزش نظامی مدتی به لبنان رفت. به آموزش نظامی افغان ها در مرز افغانستان و ایران می پرداخت. همچنین مسئول آموزش سپاه بود، ولی هیچ گاه از سمت و موقعیت شان صحبت نمی کردند و ما بعد از شهادت ایشان فهمیدیم که ایشان چه سمتی داشتند. زمانی که عده ای از همرزمان ایشان از اهواز و کرمانشاه برای تشییع پیکر مطهرش به مشهد آمدند، می گفتند: «ما جانمان را مدیون شهید هستیم.» به خاطر این در باختران ورزشگاهی را به نام شهید کاظم حبیب ساخته اند. همرزمانش می گفتند: «ایشان در جبهه غذایش را نمی خورد و به رزمندگان می داد.» زمانی که رزمندگان را آموزش می داد و آن ها خسته می شدند، برای رفع خستگی آن ها لطیفه تعریف می کرد.

زمانی که سمت آموزش نظامی را برعهده داشت، همیشه نگران و منقلب بود می گفت: «هر روز صدها جوان برای آموزش نزد من می آیند و بعد مثل گل پرپر می شوند و به شهادت می رسند. جنگ ما سفره ای است که پهن شده است و خداوند از هر کسی که راضی باشد، او را از این سفره متنعم می کند و توفیق شهادت را به او می دهد. آرزو می کنم خداوند مرا هم مثل بقیه شهدا قبول نماید.»

کاظم می گفت: «الان جبهه به همه نیاز دارد و تا زمانی که جنگ باشد، من در جبهه می مانم.»

او دوستدار همسری متدین و از یک خانواده ای روحانی بود. کاظم حبیب در نیمه شعبان سال ۱۳۶۲، ـ در ۲۲ سالگی ،با خانم عفت خداداد حسینی پیمان ازدواج بست که مدت زندگی مشترک آن ها ۴ سال بود.

حاصل ازدواج آن ها دو فرزند است. زهرا در ۱۲/۲/۱۳۶۵ و محمد حسین در ۲۱/۵/۱۳۶۶ به دنیا آمدند. به خاطر اعتقادی که به حضرت امام حسین (ع) و حضرت زهرا (س) داشت، نام فرزندانش را هم زهرا و حسین گذاشت. زمانی که دخترش به دنیا آمد بسیار خوشحال شد. آرزو داشت دخترش دکتر و پسرش روحانی شود.

زهرا حبیب (فرزند شهید) می گوید: «پدرم دوست داشتند که من تحصیلات عالیه داشته باشم، پزشک شوم. می گفتند: اگر تحصیلات عالیه داشته باشیم، کشور پیشرفت می کند و افراد جامعه معتقد و مسئولیت پذیر می شوند. ایشان نسبت به پاکیزگی مقید بودند. مادرم را بسیار تشویق می کردند تا ادامه تحصیل دهند.»

بی بی عفت خداداد حسینی (همسر شهید) می گوید: «ایشان در شستن لباس، غذا پختن و تزیین منزل به من کمک می کردند. ما دفترچه ی سپاه داشتیم ولی از آن استفاده نمی کردیم. ایشان می گفتند: این مال بیت المال است، ما که محتاج نیستیم. افراد نیازمندی هستند که باید از آن استفاده کنند. ایشان صادق، راستگو، فعال و پر جنب و جوش بودند، اگر مهمانی داشتیم، سعی می کردند نهایت پذیرایی را انجام دهند. همیشه آراسته و پاکیزه بودند. به ایشان گفتم: کارهای معنوی شما در جبهه و این شیک پوشی چندان سازگاری با هم ندارند. می گفتند: به نظر من این ها هیچ منافاتی با هم ندارند. مومن همیشه باید آراسته و پاکیزه باشد.»

به خانواده اش توصیه می کرد: «صبور باشید، مثل حضرت زینب (س) عمل کنید، حجابتان را رعایت کنید و نمازتان را سر وقت بخوانید.»

اخلاق و رفتار خوبی داشت. با همه مهربان بود. زمانی که پدر خانمش مریض بود و به او گفتند: «کاظم آمد.» گفت: «الحمدالله»، خوب شد که ایشان آمد.» و حالش بهتر شد.

زمانی که به لبنان رفته بود، دوستان بسیار زیادی را پیدا کرده بود و وقتی آن ها به مشهد آمدند او را به عنوان مهماندار انتخاب کردند.

از جبهه که برمی گشت، به دیدن اقوام می رفت. به خانواده های شهدا سر می زد. احترام خاصی برای خانواده ای شهدا قایل بود.

هر هفته به معراج شهدا می رفت. سنگ شهدا را با گلاب می شست. می گفت: «چون مادران شهدا صورت فرزندانش را می بوسند باید بوی گلاب بدهد و خوش بو باشد.»

اوکارهای بسیار بزرگی انجام داده است. به خاطر علاقه زیادش به گل و گیاه در پادگان امام رضا (ع) درخت و گل و گیاه زیادی کاشت که هنوز یادگاری هایش به جا مانده است. جاده های خرمشهر به همت ایشان آسفالت شد. او تمام این کارها را فقط برای رضای خدا و بدون هیچ چشم داشتی انجام داد.

مطیع اوامر محض امام بود. اگر کسی به انقلاب و امام حرفی می زد ناراحت می شد. امر به معروف و نهی از منکر می کرد تا وظیفه اش را انجام داده باشد. می گفت: «امر به معروف واجب است.» هر وقت تصویر امام را در تلویزیون می دید، می گفت: «امام قلب من است. من فدای امام می شوم. حاضرم چند سال از عمرم را به امام خمینی بدهم.» هر وقت سخنرانی امام پخش می شد او با دقت گوش می داد.

با شهید چراغچی دوست بود. در زمان تشییع پیکر شهید چراغچی او در صف اول تشییع جنازه بود.

در جبهه از ناحیه ی دست آسیب دیده بود. برای این که خانواده اش متوجه نشوند، برای مداوا به تهران رفت و بعد از بهبودی نسبی

عازم جبهه شد و بعداً خانواده اش از اثری که روی دستش مانده بود، متوجه مجروحیت او شدند.

به خانواده اش توصیه می کرد: «قانع و پرهیزگار باشید. نماز را سر وقت بخوانید و دخترم زینب وار بزرگ کنید.»

کاظم حبیب در تاریخ ۲۹/۱۱/۱۳۶۶ در حال انجام ماموریت بر اثر تصادف و ضربه مغزی در نیشابور به درجه رفیع شهادت نایل و پیکر مطهرش پس از انتقال به مشهد در بهشت رضا (ع) دفن گردید.

او آرزو داشت زمانی که به شهادت می رسد ذکر «امام حسین (ع)» را بگوید و زمانی که ماشین چپ می کند او «یاحسین» «یا حسین» می گوید و بعد به شهادت می رسد.

خواهر شهید نقل می کند: « در روز تشییع پیکر مطهرش هوا بسیار بارانی بود. جمعیت زیادی برای تشییع آمده بودند. حتی عده ای بودند که به زبان عربی صحبت می کردند، زیر تابوت را گرفته بودند و به خاطر جمعیت زیاد تابوت به سختی حرکت می کرد.

فرزند شهید (زهرا) را جلو بردم و او به تابوت دست زد و بلافاصله تابوت به سرعت حرکت می کرد. در بهشت رضا (ع) قبری را که برای شهید در نظر گرفته بودند کوچک بود. چون شهید رشید و قد بلند بود. مادرم اصلاً گریه نکرد. لباس سیاه نپوشید. اما در شب عاشورا تا صبح در حجله ی شهید گریه کردیم.»

همچنین نقل می کند: «بعد از شهادت شهید خواب دیدم او در یک خانه بزرگ و زیبا است. گفت: این خانه متعلق به من است. من هر وقت مشکل و یا درد دلی دارم، در بهشت رضا (ع) به مزار شهید می روم و یک سوره ی قرآن و یا صلوات نذر می کنم و سریع مشکلم حل می شود. حتی ایشان را در خواب دیدم که به من گفتند: هر مشکلی که داری بیا و به من بگو. گفتم: مگر شما می فهمید. گفتند: شهدا زنده هستند و ما همه چیز را می فهمیم.»

بعد از شهادت او همه افسوس می خوردند که فردی مهربان، دلسوز و مردم دار را از دست داده اند. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

حبیبی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن حبیبی در سال ۱۳۱۶ در یکی از محله های قدیمی تهران به دنیا آمد. او تحصیلات ابتدایی خود را به صورت فشرده آغاز کرد و در کنار آموزش دروس مدرسه به درسهای حوزه علمیه هم گرایش پیدا کرد. وی عضو و سخنگوی شورای انقلاب بود و به عنوان های مختلف مثل معاون اول رییس جمهوری در دورهٔ جناب آقای هاشمی رفسنجانی در کشور فعالیت داشته است. حسن حبیبی رئیس و موسس بنیاد ایران شناسی می باشد و به عنوان عضو پیوسته فرهنگستان زبان وادب فارسی هم فعالیت دارند. ایشان در طول خدمت و تحصیل خود به ترجمه و تالیف اثر های مختلفی در زمینه های حقوق ، جامعه شناسی، فلسطین ، جنگ و . . . را انجام داده است. در دومین جشنواره برگزیدگان فارابی که در هفتم دی ماه ۱۳۸۷ برگزار شد، از حسن حبیبی تقدیر به عمل آمد.

گروه : علوم انسانی

رشته : حقوق

تحصیلات رسمی و حرفه ای : حسن حبیبی پیش از آن که به سن مدرسه برود، خواندن و نوشتن را آموخته و خواندن قرآن را شروع کرده بود و از اشعار فردوسی، سعدی و حافظ ابیاتی را در حفظ داشت. کلاس اول و دوم را در یکسال خواند و در سالهای بعد در کنار درس مدرسه، درسهای دیگر را که در حوزه های علمیه معمول بود ، بخصوص در تابستان نزد پدرش و یکی دو تن از

مدرسان حوزهای فرا گرفت.

فعالیتهای ضمن تحصیل : حسن حبیبی نوجوان بود که پدرش ضمن تشویق به درس خواندن ، از او خواست تا حرفهای نیز بیاموزد تا در صورت لزوم برای گذراندن زندگی خود کاری بلد باشد. از این رو قرار شد که جوراب بافی یاد بگیرد و تابستانها به آن مشغول شود. از آنجا که مادر و پدرش جوراب بافی میدانستند، یادگیری کار آسان بود، محل کار نیز خانه بود و برای تهیه نخ و رنگ کردن آنها و باز کردن کلافها ، بافتن جورابها و به بازار بردن آنها و... کارهایی را باید میآموخت و و اطلاعاتی باید بدست میآورد. این تجربه باعث گردید که از آغاز نوجوانی با محیط کار و برخی از انواع آن ، روابط و برخی از دشواریها آشنا شود. وی در نخستین سال درس در دانشگاه هم به دانشکده حقوق و هم به دانشکده ادبیات می رفت، دو کتاب کوچک و متوسط را برای تمرین زبان عربی ترجمه کرد و یک جستجوی مختصر را درباره ادبیات کودکان به پایان رسانید.

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : از مسئولیتهای اجرائی حسن حبیبی می توان به از حوزه مطالعات علمی وی اشاره کرد: عضو و سخنگوی شورای انقلاب وزیر فرهنگ و آموزش عالی نماینده تهران در دوره اول مجلس شورای اسلامی وزیر دادگستری عضو شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و عضو هیات رئیسه آن (۱۳۶۸) عضو حقوقدانان شورای نگهبان (۱۳۸۰-۱۳۶۸) معاون اول رئیس جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۰-۱۳۶۸) نخستین رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی رئیس کمیسیون فرهنگ تعلیمات و تحقیقات مجلس شورای اسلامی (دو سال اول و دوره اول) عضو شورای عالی آموزش و پرورش (در سمت وزیر فرهنگ و آموزش عالی) استاد دانشگاه عضو ستاد انقلاب فرهنگی رئیس کمیسیون لوایح و رئیس کمیسیون فرهنگی هیات دولت رئیس هیات امناء فرهنگستانهای جمهوری اسلامی ایران عضو هیات نمایندگی ایران در کنفرانس عمومی یونسکو (۱۹۸۷) عضو کمیته دهه جهانی توسعه فرهنگی یونسکو (۱۹۸۹-۱۹۸۷) موسس و رئیس بنیاد ایران شناسی عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام عضو شورایعالی انقلاب فرهنگی عضو هیات امنای فرهنگستان های جمهوری اسلامی ایران عضو هیات امنای کتابخانه مجلس شورای اسلامی عضو کمیسیون ملی یونسکو (ایران) عضو دیوان دائمی داوری (لاهه)

مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : حسن حبیبی موسس و رئیس بنیاد ایران شناسی است.

سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : حسن حبیبی فعالیت اجتماعی خود را از آذر ماه سال ۱۳۲۹ آغاز کرد.

جوائز و نشانها : از نشانها و جوایزی که به حسن حبیبی اهدا شده است می توان به موارد زیر اشاره کرد: دکتری افتخاری جامعه شناسی دانشگاه تهران نشان عالی استقلال استادی افتخاری دانشگاه دولتی ترکمن (ترکمنستان استادی افتخاری دانشگاه علوم انسانی بیشکک (قرقیزستان) مدال دانشگاه دولتی تفلیس (گرجستان) دکتری افتخاری آکادمی علوم ارمنستان دکتری فخری (افتخاری) دانشگاه دولتی تاجیکستان تقدیر از حسن حبیبی در دومین جشنواره برگزیدگان فارابی ویژه تحقیقات علوم انسانی و اسلامی

چگونگی عرضه آثار : حسن حبیبی مقالات زیادی در زمینه هایی مانند سینمای کودک و نوجوان ، گفتار درباره پیاژه و یا زبان حقوقی تحریر نموده است که در دانشگاهها و آکادمی های کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز مطرح و برخی در مجلس ها عنوان و به چاپ رسیده است ولی هنوز در یک جا جمع آوری نشده است. --

آثار :

۱ اسلام و بحران عصر ما

ویژگی اثر : این کتاب ترجمه چند فصل کتاب کشف اسلام از روژه پاسکیه در سال ۱۳۶۳ است.

۲ امامت در حقوق شیعه

ویژگی اثر : در رشته حقوق عمومی تحقیق و رساله خود همین اثر بود که به مبانی نظری حقوق یا فقه اسلامی در زمینه حکومت اسلامی و ولایت امام معصوم و سپس فقها.

۳ ترجمه تقسیم کار اجتماعی

ویژگی اثر : این کتاب رساله دکترای دورکیم است . در این کتاب بخصوص دو وجه جامعه شناسی اخلاقی و جامعه شناسی حقوقی را می تان ملاحظه کرد.

۴ ترجمه کتاب آداب المتعلمین

ویژگی اثر : اولین ترجمه حسن حبیبی کتاب آداب المتعلمین بود که منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی و از جمله جزوه های جامع المقدمات می باشد .

۵ ترجمه کتاب اخلاق نظری و علم آداب

ویژگی اثر : این اثر به بررسی امکان و شرایط وجودی این دو و خصوصا اخلاق نظری می پردازد.

۶ ترجمه کتاب استعمار صهیونیستی در فلسطین

۷ ترجمه کتاب استعمار صهیونیستی در فلسطین

۸ ترجمه کتاب اسلام و مسلمانان در روسیه

ویژگی اثر : این کتاب ترجمه کتاب امپراتوری متلاشی است که در اواسط مهرماه ۱۳۵۷ به چاپ رسید، حسن حبیبی با اضافه کردن مقدمه ای به نامه تفکیک مصنوعی دین از سیاست به اول کتاب آن را به چاپ رسانید. این اثر درآذر ماه ۱۳۵۷ چند هفته پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در اروپا منتشر شد و سپس در سالهای بعد از انقلاب در تهران انتشار یافت.

۹ ترجمه کتاب المنقذ من الضلال

ویژگی اثر : این کتاب نوشته غزالی است.

۱۰ ترجمه کتاب دو سرچشمه اخلاق و دین

ویژگی اثر : چاپ اول ترجمه کتاب در سال ۱۳۵۸ منتشر شد.

۱۱ ترجمه کتاب دیالکتیک و جامعه شناسی

۱۲ ترجمه کتاب سون تزو

ویژگی اثر : در نیمه دوم سال ۵۹ ترجمه این کتاب را آغاز کرد و در بهمن ماه ۵۹ چاپ اول آن منتشر شد.

۱۳ ترجمه کتاب عهدین، قران و علم

ویژگی اثر : این کتاب نوشته یک پزشک فرانسوی است که در اواخر سال ۱۹۷۶ منتشر شد . حسن حبیبی در مردادماه سال ۱۳۵۷ در تهران آن را به چاپ و منتشر کرد. این اثر دو بحث عمده را پی گیری می کند یک اصالت این کتاب از لحاظ ارتباط با وحی و دیگری مطابقت نمونه هایی از محتوای آنها با هم.

۱۴ ترجمه کتاب منیه المرید فی آداب المفید و المستفید

ویژگی اثر : این کتاب نوشته شهید ثانی است دریک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه و یک تتمه می باشد. این کتاب جهات گوناگونی در تعلیم وتربیت دارد. درمقدمه درباره اهمیت و ارزش علم و در باب اول دربارهٔ آداب و وظایف معلم و شاگرد، در باب دوم و سوم و چهارم به ترتیب درباره آداب فتوا و وظایف فتوا دهنده و استفتاء کننده – مناظره و شروط و آداب آن– آداب نگارش و مسائل مربوط به کتاب سخن می گوید و در خاتمه به بیان مطالبی دربارهٔ علوم و اقسام و ترتیب آنها و در تتمه سفارش به

دانشجویان را نشان می دهد.

۱۵ ترجمه مبانی جامعه شناسی حقوقی گورویچ

ویژگی اثر : این اثر در رابطه به مباحث نظری جامعه شناسی حقوقی می پردازد.

۱۶ جامعه ایران بر اساس و از منظر رویه قضائی

ویژگی اثر : این اثر موضوع رساله دکترای جامعه شناسی حسن حبیبی بود. رویه قضایی در بحث های حقوقی و کلاسهای درس حقوق به معنی اخص و عام به کار می رود.

۱۷ جامعه شناسی حقوقی

ویژگی اثر : با تاکید بر بررسی و توصیف و تحلیل جامعه شناسی و مردم شناختی و آماری اسناد ازدواج و طلاق محضر خندق آبادی ها در تهران در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۱۳ ق به قلم ایشان به چاپ رسیده است.

۱۸ جامعه، فرهنگ ، سیاست

ویژگی اثر : اولین مجموعه مقالات حسن حبیبی است که در سال ۶۳ چاپ شده و در برگیرنده مقالات مربوط به زمان اقامت او در اروپا بوده است.

۱۹ کتاب حسبحال یا دو کوه

ویژگی اثر : این کتاب به فرهنگ و تمدن غربی می پردازد نوشته ای آهنگین دارد .

۲۰ مجموعه کرامه

۲۱ مجموعه مقالات در آئینه حقوق

ویژگی اثر : در سال ۶۷ منتشر شده در زمینه حقوق . این مجموعه بخش عمده مقالاتی است که نوشته و یا ترجمه شده و به مدت سه سال و در دوازده شماره فصل نامه حق به چاپ رسیده است. حاوی سه بخش است در زمینه های حقوق بین الملل، حقوق تطبیقی، جامعه شناسی حقوقی.

۲۲ مقاله انقطاع فرهنگی

۲۳ مقاله فرهنگ استعماری و روابط بین المللی

۲۴ مقاله نظام اسلامی بر مبنای فقاهت یا التقاط

ویژگی اثر : این اثر متن سخنرانی وی در دو سمینار اتریش و آلمان به سالهای ۴۹ و ۵۰ بوده است.

۲۵ مقاله یادداشتهایی درباره هنر

۲۶ منطق حقوقی و انفورماتیک

ویژگی اثر : آخرین کتابی است که در سال ۷۳ چاپ و منتشر شده و مجموعه ای از مقالات ترجمه شده است.

۲۷ مولوی انسان متعهد

حبیبی، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۶، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: شهرسازی، دانشکده: هنرهای زیبا، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد شهرسازی از ایران در سال ۱۳۵۵، کارشناسی ارشد در رشته شهرسازی و تحرک فضائی از فرانسه در سال ۱۳۵۷، دکترا در شهرسازی و ساماندهی فضائی از فرانسه در سال ۱۳۵۸.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

شهرسازی و معماری شهری، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر بیش از ۱۸ رساله کارشناسی ارشد در هر سال.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

شهرسازی و معماری، ساختمانهای آموزشی معلولین و الگوی ساخت مسکن در شهرهای خوزستان.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

شهرسازی، جامعه‌شناسی شهری و معماری شهری.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

حجارود، قربانعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قربانعلی حجارود دارای دکتری گیاه پزشکی از دانشگاه پلی تکنیک زونیخ,سوئیس است. وی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران(کشاورزی) با درجه استاد است.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : قربانعلی حجارود دارای دکتری گیاه پزشکی از دانشگاه پلی تکنیک زونیخ,سوئیس است.وقایع میانسالی : قربانعلی حجارود پس از احراز دکتر ی رشته گیاه پزشکی به عضویت دانشکده کشاورزی/گروه گیاهپزشکی دانشگاه تهران در آمد. وی هم اکنون با رتبه علمی استادی مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : قربانعلی حجارود استاد و عضو هیئت علمی دانشگده کشاورزی ،گروه گیاه پزشکی دانشگاه تهران است.فعالیتهای آموزشی : عناوین دروس آموزشی ارائه شده قربانعلی حجارود به شرح زیر است: کارشناسی ارشد • قارچ شناسی تکمیلی • قارچشناسی • قارچشناسی تکمیلی چگونگی عرضه آثار : قربانعلی حجارود به موازات تدریس به تحقیق در زمینه های گونه جدیدی از قارچهای Frysiphaceae از ایران ،مارچهای مولد پوسیدگی ریشه چغندرقند بعداز برداشت در کرمانشاه ،کمک به شناسائی گونه های puccinia در ایران و بررسی اثر آفتاگونیست چند جدا شده Triehoderma روی phytophthora erythrose ptiea عامل بیماری پوسیدگی صورتی غده سیب زمینی می

پردازد.آثار : ۱ مقالات ارائه شده در همایشها •:حجا رود قربانعلی",بررسی مقاومت چند رقم برنج نسبت به بیماری کله قهوه ای,"دومین همایش ملی استفاده بهینه از کود و سم در کشاورزی,کرج/ایران ,۰۲-,بهمن,۱۳۷۹ • حجا رود قربانعلی",بیماریزائی یا سفیدشدن گیاهچه های مرکبات," دومین کنگره علوم باغبانی ایران,کرج/ایران ,۰۲-,شهریور,۱۳۷۹ • حجا رود قربانعلی","تنوع شدت بیماریزائی جرایه های قارچ Ascochyta rabia جمع آوری شده از مناطق مختلف استان کرمانشاه بر روی ارقام نخود معمولی,"هشتمین کنفرانس سراسری زیست شناسی,دانشگاه رازی / ایران ,۰۹-,شهریور,۱۳۷۸ • حجا رود قربانعلی",معرفی دو قارچ جدید روی برگ زرشک در خراسان,"سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",معرفی گونه های قارچی جدا شده به عنوان لکه قهوه ای ذرت در استان های مازندران و گیلان,"سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",بیماریهای قارچی بعد از برداشت ریشه چغندر قند در استان خوزستان," سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",مطالعه فلور قارچهای کرج,"سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",چرخه زندگی بیماری پوسیدگی طوقه برنج ناشی از giberella fijikuroi در گیلان," سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",بررسی بیماری سفیدک داخل یونجه و شرایط اقلیمی مؤثر در بروز اپیدمی آن در استان همدان,"سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",مطالعه تابستانگذرانی و جستجوی اسپور عامل بیماری سفیدک داخلی خیار در منطقه جیرفت," سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",گونه جدیدی از قارچهای erysiphacea از ایران,"سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",بررسی اثر چند قارچکش و قارچ انتاگونیست روی قارچ عامل بیماری پوسیدگی گل آذین خرما,"سیزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",بررسی مقاومت سه رقم پیاز ایرانی در برابر پوسیدگی سفید پیاز," دومین سمینار تحخقیقات سبزی وصیفی,کرج/ایران ,۲۱-,مرداد,۱۳۷۴• حجا رود قربانعلی",اولین گزارش از جداسازی و شناسایی قارچ paecilomycs farinosu از سیستمهای نماتد و بررسی یاثرانتاگونیستی آن روی تخمهای نماتد در ایران,"دوازدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • حجا رود قربانعلی",بررسی شانکر سیتو سپورایی درختان سیب در استان همدان,"دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • حجا رود قربانعلی",شناسایی قارچ های خانواده erisiphacea در منطقه حفاظت شده گلستان,"دوازدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • حجا رود قربانعلی",معرفی قارچ عامل پوسیدگی ساقه برنج در گیلان,"دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • حجا رود قربانعلی",معرفی pestalotiopsis smilacis به عنوان گونه جدید برای میکوفلور ایران," دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴• حجا رود قربانعلی",معرفی چندعامل قارچی بیماری پوسیدگی غلات برنج در گیلان,"دوازدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • حجا رود قربانعلی",مطالعاتی در مورد زنگهای خانواده cyperacea در ایران,"دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • حجا رود قربانعلی",گزارشی از وجود قارچ انگل نماتدهای ماده در ایران,"دوازدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • حجا رود قربانعلی",جداسازی fusarium solani از سیستمهای نماتد و بررسی اثر انتاگونیستی آن روی تخم های نماتد," دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • حجا رود قربانعلی",بررسی میکوفلور زعفران,"دومین گرد همائی زعفران و زراعت گیاهان داروئی ,گناباد / ایران ,۱۷-,آبان,۱۳۷۳ • حجا رود قربانعلی",بررسی اثر آنتاگونیسی جدا شده تریلودر ماروی قارچ selerotinia sclerotiorun (Lib)de bary عامل اسکلروتینیائی بادنجان,"یازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران ,رشت /

ایران ب ,۰۶-,شهریور,۱۳۷۲ • حجا رود قربانعلی",بررسی اثر چند قارچ کش در کنترل بی»اری گموز پسته در اثر phydophthora spp," یازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران ,رشت / ایران ,۰۶-,شهریور,۱۳۷۲ • حجا رود قربانعلی",بررسی بیماری پوسیدگی سفید سیر در اثر قارچ scl۲ مقالات چاپ شده در مجلات خارجی •:Hajarood Ghorbanali,"aesedium scorzonorae lalifoliae sp nov.and puceinia dore matis ammoniaci sp.two new species of uredinales in iran", lidia,۳, ۱۲۲-۱۱۹ ,۲۶۱۵ • Hajarood Ghorbanali,"two taxa new to the iranian rust flora", lidia,۳, ۷۶-۷۳ ,۲۶۱۴ • Hajarood Ghorbanali,"la maladie des taches bumes du tournesol", phytofathologiche eatseherift,۷۸, ۲۷۷-۲۷۴ ,۲۵۹۴ • Hajarood Ghorbanali,"etudes taxonomiques sur les phoatoloje miyake et leurs formes moisines", sydowia,۲۲, ۱۰۷-۵۷ ,۲۵۸۹ • Hajarood Ghorbanali,"Genetic structure of Iranian Pyricularia grisea populations based on rep-PCR fingerprinting.",European Journal of Plant Pathology,۱۱۰,۹۰۹-۹۱۹ ,۲۰۰۴ • Hajarood Ghorbanali,"Fertility status and distribution of mating type alleles of the Rice Blast Fungus, Magnaporthe grisea in northern Iran",comm. APPl.Biol . Sci, جلد ۶۹ شماره ۴,۵۳۷-۵۳۹, ۲۰۰۴ • Hajarood Ghorbanali,"Olive Verticillium wilt or dieback olive in Iran.",Comm.Appl.Biol, جلد ۶۹ شماره ۴,۴۳۳-۴۴۲, ۲۰۰۴ • Hajarood Ghorbanali,"Evaluation of chickpea resistance against some isolates of Ascochyta rabiei, the causal agent of Ascochyta blight.",Comm. Appl. Biol. Sci. Ghent Universit, جلد ۶۹ شماره ۴,۶۶۳-۶۶۵, ۲۰۰۴ مقالات چاپ شده در مجلات داخلی •:حجا رود قربانعلی",مطالعه اثر اسپینزلار-اس-متیل در کنترل بیماری سفیدک پودری خیار," مجله علوم کشاورزی ایران ,۳۵ (۲),۲۹۲- ۲۸۵ ,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی",تاکسونومی Puccinia coronata s. l. عامل زنگ تاجی در ایران,"رستنیها,۵ (۱),۱۰۷ - ۸۹ ,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی",شناسائی نژادهای فیزیولوژیک قارچ عامل بیماری سفیدک داخلی آفتابگردان در استان مازندران و دشت گرکان,"مجله علوم کشاورزی ایران,جلد۳۱شماره۱,۹۰-۸۵ ,۱۳۷۹ • حجا رود قربانعلی",اطلاعاتی جدید از فلورقارچهای میکرومیست ناحیه کرج (۱,")رستنیها ,جلد۱,۱۳۰-۱۰۳ ,۱۳۷۹ • حجا رود قربانعلی",مطالعه رنگهای گیاهان تیره cyperacaae در ایران," رستنیها ,جلد۱,۴۱-۲۳ ,۱۳۷۹ • حجا رود قربانعلی",تحققی درزمینه شناسائی قارچهای تیره Erysiphacaae در استان گیلان (۱,")رستنیها ,جلد۱,۱۴۹-۱۳۱ ,۱۳۷۹ • حجا رود قربانعلی",گونه جدیدی از قارچهای Frysiphaceae از ایران," مجله بیماریهای گیاهی,جلد۳۵ شماره ۴-۱,۱۲۴-۱۲۲ ,۱۳۷۸ • حجا رود قربانعلی",اولین گزارش از تشکیل تلئومورف قارچ rhizocdonia solani جدایه چغندر قند در ایران,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد۳۵شماره ۴-۱,۱۸۰-۱۷۹ ,۱۳۷۸ • حجا رود قربانعلی",بررسی پوسیدگی ساقه برنج در گیلان,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد۳۴شماره۱و۲,۸۳-۷۶ ,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",مارچهای مولد پوسیدگی ریشه چغندرقند بعداز برداشت در کرمانشاه," مجله بیماریهای گیاهی,جلد۳۴شماره۱و۲,۹۱-۸۴ ,۱۳۷۷ • حجا رود قربانعلی",جداسازی قارچهای paecilomycos spp وFusarium solani از Heterodera schacahtii و کارآئی آنها در کنترل بیولوژیکی تخم های نماقد در شرایط آزمایشگاه,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد ۳۴شماره۳و۴,۱۹۶-۱۸۶ ,۱۳۷۷• حجا رود قربانعلی",بروز بی»اری پوسیدگی سفید روی کلزا در استان گیلان," آفات وبیماریهای گیاهی ,جلد۶۶شماره۱و۲,۱۴۳ ,۱۳۷۶ • حجا رود قربانعلی",کمک به شناسائی گونه های puccinia در ایران,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد۳۲شماره۳و۴,۲۶۷-۲۴۴ ,۱۳۷۵ • حجا رود قربانعلی",پیدایش gibbere lla zede patch فرم جنسی عامل پوسیدگی غلاف برنج در گیلان

,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد۳۲شماره۳و۴,۲۹۲ ,۱۳۷۵ • حجا رود قربانعلی","بررسی اثرچند قارچکش در کنترل بیماری پوسیدگی طوقه برنج در گیلان," مجله بیماریهای گیاهی,جلد۳۲شماره۳و۴,۲۷۷-۲۶۸ ,۱۳۷۵ • حجا رود قربانعلی","بررسی اثر آفتاگونیست چند جدا شده Triehoderma روی phytophthora erythrose ptiea عامل بیماری پوسیدگی صورتی غده سیب زمینی," مجله علوم کشاورزی ایران,جلد۲۵شماره۲,۷۲-۶۱ ,۱۳۷۳ • حجا رود قربانعلی","Pestalatiapsio mattrassii عامل بیماری سوختگی خاکستری برگ چای و یک نمونه جدید برای میکوفلور ایران," مجله بیماریهای گیاهی,جلد۳۰شماره۴-۱,۸۰-۷۹ ,۱۳۷۳ • حجا رود قربانعلی","بررسی بیماریزائی برخی از گونه های بذر زاد روی گیاهچه پنبه," مجله بیماریهای گیاهی,جلد ۲۹ش۱و۲,۴۱-۳۵ ,۱۳۷۲ • حجا رود قربانعلی","مطالعه گونه های septoria در ایران, "مجله بیماریهای گیاهی,جلد ۲۹ش۱و۲, ۷۵-۵۳ ,۱۳۷۲ • حجا رود قربانعلی","بررسی میکوفلور بذر پنبه در ایران," مجله بیماریهای گیاهی,جلد۲۹ شماره۳و۴,۱۳۹-۱۳۲ ,۱۳۷۲ • حجا رود قربانعلی","معرفی یک قارچ جدید جداشده از درختان سیب," مجله بیماریهای گیاهی,جلد ۲۹ شماره۱و۲,۸۳-۷۷ ,۱۳۷۲ • حجا رود قربانعلی","کمک به شناسائی سیاهکهای ایران,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد۲۹شماره۱و۲,۱۰۶-۱۰۵ ,۱۳۷۲ • حجا رود قربانعلی","معرفی قارچ fusaiem solani به عنوان عامل پوسیدگی سیاه ریشه نخود ایرانی در ایران,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد۲۹شماره۳و۴,۱۴۸-۱۴۷ ,۱۳۷۲ • حجا رود قربانعلی","شناسائی و پراکندگی گونه های Tilletia روی گندم در غرب و شمالغرب ایران,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد۲۸شماره۴-۱,۹۶-۸۵ ,۱۳۷۱• حجا رود قربانعلی","بررسی بیماری پوسیدگی طوقه وریشه (گموز) درختان پسته درمنطقه رفسنجان,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد۲۶ شماره۴-۱,۱۱-۱ ,۱۳۶۹ • حجا رود قربانعلی","بررسی اثر چند قارچکش درمبارزه با عوامل بیماری پوسیدگی طوقه وریشه پسته," مجله بیماریهای گیاهی,جلد۲۶شماره۴-۱,۵۶-۴۷ ,۱۳۶۹ • حجا رود قربانعلی","بررسی تأثیرعوامل جوی در اسپرزائی pyricularia orgzae,"مجله بیماریهای گیاهی,جلد۲۵ ش۴-۱,۵۸-۴۹ ,۱۳۶۸ • حجا رود قربانعلی","جداسازی phytophthora citrophthora از طوقه وریشه درختان پسته دامغان," مجله بیماریهای گیاهی,جلد۲۵سماره۴-۱,۷۳ ,۱۳۶۸ •حجا رود قربانعلی","بررسی تاکسونومیک و پاتولوژیک در باره قارچهای شبه جنس sytosporaehrb و اشکال جنسی آنها روی درختان میوه ایران . قسم۴ مقالات چاپ شده در همایشها •:حجا رود قربانعلی","رده بندی عامل زنگ قهوه ای,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","جداسازی Gaeumannomyces graminis var. graminis از غلاف طوقه برنج در مازندران,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","مقاومت چند رقم نخود در برابر تعدادی از جدایه های قارچ Ascochyta rabiei در استان کرمانشاه,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","اثر عصاره برگ Reynoutria sachalinensis بر واکنش های دفاعی بوته خیار در جریان ابتلاء به بیماری سفیدک پودری," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","شناسایی دودمان کلونی در جمعیت قارچ Magnaporthe grisea و بررسی نحوه پراکنش آنها به کمک rep-PCR در گیلان,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","شناسایی گونه های جنس) .Ganoderma Karst Basidiomycota در شمال ایران,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","گزارش Gibberella zeae تلئومورف Fusarium graminearum از مازندران,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","کنترل بیولوژیکی قارچ Sclerotinia sclerotiorum عامل بیماری پوسیدگی ریشه آفتابگردان بوسیله سودوموناسهای فلورسنت,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","استخراج و شناسایی مواد ضد باکتری از کارپوفور) Ganoderma applanatum

Basidiomycota) جمع آوری شده از شمال ایران," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳• حجا رود قربانعلی","مطالعه برخی خصوصیات بیولوژیکی و کشت و پرورش مصنوعی گونه های Ganoderma lucidum و Basidiomycota (G. applanatum) جمع آوری شده از شمال ایران,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","نقش حرارت درمانی قلمه های زیتون در کاهش آلودگی انها به بیماری پژمردگی ورتیسیلیومی," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • حجا رود قربانعلی","بررسی اثر چند ترکیب شیمیایی در القاء مقاومت خیار علیه بیماری سفیدک پودری," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳• حجا رود قربانعلی","بررسی اثر چند آنتاگونیست بر Phytophthora citrophthora عامل بیماری گموز (پوسیدگی طوقه و ریشه) پسته," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • Hajarood Ghorbanali,"Olive Verticillium wilt or dieback of Olive in Iran",۵۶th International Symposium on Crop Protection ,بلژیک ,۰۵-۰۶,may,۲۰۰۴ • Hajarood Ghorbanali,"Fertility status and distribution of mating type alleles of the rice blast fungus, Magnaporthe grisea in northern Iran",۵۶th International Symposium on Crop Protection ,بلژیک ,۰۵-۰۶,may,۲۰۰۴ • Hajarood Ghorbanali,"Seed born fungi of rice (Oryza sativa) in Mazandaran",۵۶th International Symposium on Crop Protection ,بلژیک ,۰۵-۰۶,may,۲۰۰۴ • Hajarood Ghorbanali,"Evaluation of chickpea resistance against some isolates of Ascochyta rabiei blight",۵۶th International Symposium on Crop Protection ,بلژیک ,۰۵-۰۶,may,۲۰۰۴

منابع زندگینامه :http://www.iranologyfo.com

حجازی، ایرج

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ایرج حجازی

محل تولد : لردگان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب ایرج حجازی در سال ۱۳۵۳ در روستای تل ماران از توابع شهرستان لردگان (استان چهارمحال و بختیاری) در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمدم. دوران کودکی را همانند بیشتر کودکان روستایی گذراندم. درسال ۱۳۶۸ برای تحصیل علوم دینی راهی اصفهان شدم و در مدرسه علمیه ذوالفقار که دارای برنامه‌ها و نظم خاصی بود مشغول به تحصیل شدم و از محضر بزرگان و اساتیدی همچون آیت‌الله مرحوم سید احمد امامی، آیت الله سید حسن امامی ، حجج اسلام آقایان حجت ابطحی، مصطفی بهرمن، سید ابوالحسن درخشان (حسینی) و ... و در قم از محضر بزرگانی همچون سید هاشم حسینی بوشهری، حسینی خراسانی، علی

محمـد خراسانی، احمـد عابـدی، نجف لک زایی، غلامرضا بهروزلک، محمدجواد ارسطا بهره بردم. در سال ۱۳۷۷ در دوره تاریخ اسلام شرکت کردم و در سال ۱۳۷۹ وارد دانشگاه باقرالعلوم(ع) شدم و در رشته علوم سیاسی مشغول به تحصیل شدم و در سال ۱۳۸۳ دردوره کارشناسی ارشد علوم سیاسی با گرایش مسائل ایران به تحصیل ادامه دادم.و در سال ۱۳۸۶ فارغ التحصیل شدم.

حجازی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۳، فارغ‌التحصیل دومین دوره‌ی دانشکده‌ی افسری در ۱۳۰۲. مدتی برای تکمیل تحصیلات در فرانسه اقامت داشت. دانشکده‌ی نظامی سن‌سیر و دانشگاه جنگ فرانسه را طی نمود. پس از مراجعت به ایران، ابتدا در ژاندارمری خدمت کرد و بعد به ارتش آمد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مورد توجه واقع و به فرماندهی لشکر خوزستان منصوب شد. در این سمت متهم شد که در غائله‌ی بختیاری‌ها دخالت داشته است. به دستور رئیس دولت (قوام‌السلطنه) از کار معزول و تحت تعقیب قرار گرفت. در شهربانی مورد بازجوئی مظفر فیروز معاون نخست‌وزیر واقع شد، ولی در این بازجوئی معاون نخست‌وزیر را مضروب نمود و کار بالا گرفت. پس از رهائی از این ماجرا، فرماندار نظامی تهران شد و بعد با احراز رتبه‌ی سرتیپی، فرماندهی لشکر کرمان را به عهده گرفت. در ۱۳۲۸ فرمانده دانشکده‌ی افسری شد و پس از مدتی، معاونت ستاد ارتش نیز بدو محول گشت. در ۱۳۳۰ با درجه‌ی سرلشکری به ریاست شهربانی و فرماندار نظامی تهران رسید. دو ماه بعد، مشاغل خود را از دست داد و دولت دکتر محمد مصدق وی را به جرم فعالیت علیه دولت بازداشت کرد. در ۱۳۳۲ فرمانده سپاه فارس شد. با مهدی فرخ استاندار فارس، سخت به هم زدند، در نتیجه سپاه به اصفهان منتقل شد و مدتی نیز فرماندهی دانشگاه جنگ را بر عهده گرفت. بعد سفیرکبیر ایران در پاکستان شد. در ۱۳۳۷ به درجه‌ی سپهبدی ارتقاء یافت و معاون ستاد کل و فرمانده نیروی زمینی شد و سرانجام با درجه‌ی ارتشبدی به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران رسید، ولی در این سمت دیری نپائید و برکنار شد و چند سال بعد در ۱۳۴۸ خودکشی کرد.

حجازی بعد از مرگ رزم‌آرا خیلی زود مورد توجه قرار گرفت و تقریباً همه‌کاره‌ی ارتش شد. در یک زمان چهار پست مهم را اشغال کرده بود: ریاست شهربانی، فرمانداری نظامی، معاونت اول ستاد ارتش و فرماندهی دانشکده‌ی افسری. در ۱۳۴۱ بعد از برکناری عبداللّه هدایت از ستاد، جانشین او شد و به تصفیه حساب در ارتش پرداخت. خیلی از مخالفین خود را بازنشسته کرد و مشغول زمینه‌سازی شد که حداقل ده سال در آن سمت بلامعارض باقی بماند، ولی برنامه‌اش درست از آب درنیامد و زودتر از آنچه تصور می‌کرد، از صحنه خارج شد. روزی که در تهران خودکشی کرد، شایعات زیادی سر زبان‌ها بود و هرکس چیزی می‌گفت. روزنامه‌ها یک خبر چند سطری نوشتند که معلوم بود متحدالمال است. خبر بدین صورت تنظیم شده بود: «هنگام پاک کردن اسلحه‌ی خود ناگهان گلوله‌ای از لوله خارج شده و او را از پای درآورده است.» پس از خودکشی او، واقعه‌ی بسیار بدی برای دخترش پیش آمد. شخصی به نام رزاق‌منش که کارمند وزارت امور خارجه بود، او را به قتل رساند.

حجازی مردی قلدر و کج‌سلیقه بود. به هیچ وجه قدرت فرماندهی نداشت. در اواخر عمر هوش و حواس خود را تا حدی از دست داده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حجازی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۷۹ ش)، نویسنده و روزنامه‌نگار. ملقب به مطیع‌الدوله. پدرش مستوفی دربار قاجار بود. محمد تحصیلات مقدماتی را در مدرسه‌ی سن‌لویی به پایان رساند و بعد از آنکه مدتی در اروپا به سر برد، به ایران آمد و عهده‌دار سمتهای مختلفی شد، از جمله مدیر مجله‌ی «ایران امروز» و «پست و تلگراف و تلفن» شد و مقالات خود را در نشریات آن زمان بخصوص «بابا شمل» به چاپ می‌رساند. حجازی صاحب سبک نو و مطلوبی در نویسندگی است که همین امر او را در زمره‌ی نویسندگان درجه‌ی اول قرار می‌دهد. از جمله آثار او: «آیینه»؛ «آهنگ»؛ «اندیشه»؛ «پریچهر»؛ «حجازی و سخنان جاوید او»؛ «حکمت ادیان»؛ «ساغر»؛ «نمایشنامه‌ی حافظ »؛ «کمال‌الملک»؛ «خلاصه‌ی تاریخ ایران تا انقراض قاجاریه»؛ «رشد شخصیت»؛ «روانشناسی یا جبر و اختیار»؛ «زیبا».[۱]

معروف به مطیع‌الدوله، متولد ۱۲۸۰ در تهران. پدر و مادرش در اصل از مردم تفرش بودند. قسمتی از تحصیلات خود را در تهران انجام داد و قسمتی دیگر را در فرانسه تکمیل نمود. در فرانسه در رشته‌های علوم سیاسی و الکتریسیته و بی‌سیم تحصیل نمود و با زبان و ادبیات فرانسه آشنائی یافت. بعد از مراجعت به ایران، به عنوان مترجم وارد وزارت پست و تلگراف شد و مراحل ترقی را در آن وزارتخانه پیمود. مدتی ریاست اداره‌ی کارگزینی با او بود، بعد به وزارت دارائی منتقل و ریاست دفتر علی‌اکبر داور را عهده‌دار شد. چندی هم نمایندگی تبلیغات در فرانسه با او بود. از مشاغل دیگرش: عضویت در فرهنگستان، ریاست انتشارات و تبلیغات، معاونت نخست‌وزیر در ۱۳۳۰ در کابینه‌ی علاء و مدت کمی هم در کابینه‌ی دکتر محمد مصدق و سناتوری تهران به مدت ۱۸ سال.

شهرت و معروفیت او به لحاظ نویسندگی اوست. از جوانی به نوشتن پرداخت. اولین کتابی که انتشار داد زیبا بود که تا سال‌های سال موضوعش مطرح بود، و داستان نیمه‌واقعی آن که حاکی از اوضاع اجتماعی ایران در اواخر دوره‌ی قاجاریه است، برای خواننده‌ی ایرانی گیرائی داشت. کتاب دیگری به نام اندیشه انتشار داد که داستان‌های کوتاه آن خیلی مورد توجه قرار گرفت؛ مخصوص باباکوهی آن سر و صدای زیادی ایجاد کرد. از آثار دیگر او هما، آهنگ، ساغر، پریچهر، پروانه و سرشک را باید نام برد که هرکدام در نوع خود جالب و خواندنی بود. برخی از این کتابها به زبان‌های دیگر هم ترجمه و چاپ شده است. حجازی در نمایشنامه‌نویسی هم دست داشت. چند نمایشنامه‌ی او به روی صحنه آمد که مشهورترین آنها «محمد آقا را وکیل کنید» بود. معروفترین، و به نظر عده‌ای بهترین اثری که نوشته است، کتاب آئینه است.

حجازی از نویسندگان فرانسه، به خصوص نویسندگان رمانتیك الهام گرفته است شیوه‌ی داستان‌نویسی‌اش هم ملهم از نویسندگان مکتب رمانتیک بود. زمانی هم به کار نامه‌نگاری پرداخت. در ۱۳۱۷ امتیاز روزنامه‌ی دولتی ایران امروز را به او سپردند. تمام امکانات در اختیارش قرار گرفت. نشریه‌ی هفتگی خوش ظاهری که از لحاظ کاغذ و چاپ ممتاز بود انتشار می‌داد. بیشتر هدف از انتشار این نشریه، ارائه و معرفی پیشرفت‌های دوران پهلوی بود. چند صفحه از این روزنامه به زبان فرانسه تنظیم می‌شد. چون با سرپاس مختاری رئیس شهربانی وقت نزدیك و حشر و نشر داشت، از تمام امکانات در کار روزنامه استفاده می‌کرد. عضویت او در فرهنگستان در اثر انتشار این روزنامه و حمایت مختاری بود. دوستی بین آن دو تا آخر عمر مختاری ادامه داشت.

حجازی بعد از ۱۳۳۲ به طور کامل به سیاست و حمایت از دولت‌های وقت روی آورد. در ارکان دولت از اجله متنفذین شد. گذشته از این که خود بر کرسی سنا جلوس کرده بود، خیلی از افراد به وسیله‌ی او صاحب جاه و جلال شدند. گویا نطق‌های

محمدرضا شاه را می‌نوشته و در جلسات متعدد مشورتی دستگاه شرکت می‌کرده است. از آن تاریخ به فکر مال و منال هم افتاد و مقادیری زمین از دولت گرفت. از بین زمین‌های خود خیابانی عبور داد و نام آن خیابان را با اعمال نفوذ حجازی گذاشت. بعدها این زمین‌ها را با قیمت گزافی فروخت. خود او گفته است سود هر متر زمین از فروش ۵۰ جلد تألیفات من بیشتر بوده است. با کمال‌الملک نقاش بزرگ معاصر هم حشر و نشر داشت و شرح حالی از او تهیه کرد و انتشار داد، اما اثری است بی‌رمق که اصلاً درخور شخصیت ممتاز آن استاد نقاش نیست. در ۱۳۵۲ در حالی که به کلی از صحنه‌ی ادبیات بیرون رفته و شهرت خود را به عنوان نویسنده از دست داده بود، درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

منابع زندگینامه :[۱] از نیما تا روزگار ما (۲۵۷ -۲۴۳)، تاریخ جراید (۷۱ -۶۹ /۲)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۸۰ -۷۸ /۳)، مولفین کتب چاپی (۳۸۶ -۳۸۱ /۵).

حجازی، میرجلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر میرجلیل حجازی،دانشیار گروه آموزشی گیاه پزشکی دانشگاه تبریز ،درسال ۱۳۳۴ در شهرستان مرند بدنیا آمد.نامبرده در سال ۱۳۶۴ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی را از دانشگاه دیویس - امریکا با موفقیت اخذ کرد. و از سال ۱۳۶۴ به عنوان عضو هیات علمی در گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی مشغول خدمت شد.این فعالیت در دانشگاه مذکور تا کنون ادامه دارد. گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : میر جلیل حجازی تحصیلات ابتدایی را در دبستان فرمانفرمائیان به پایان رسانده و دیپلم خود را در سال ۱۳۵۲ از دبیرستان فردوسی اخذ کرده‌اند. ایشان مدرک کارشناسی در رشته گیاه پزشکی را از دانشگاه تبریز و کارشناسی ارشد حفاظت گیاهان و مدیریت آفات را در سال ۱۳۵۹ از دانشگاه دیویس - امریکا دریافت نموده اند و در سال ۱۳۶۴ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی را از دانشگاه دیویس - امریکا با موفقیت اخذ کرده‌اند. عنوان پایان نامه : الف - کارشناسی ارشد : Weed control by tarping the soil with clear polyethylene plastic ب - دکتری: Effect of Benzoylphenylureas on Platynota stultana Walsingham:life table studies and ovicidal activity وقایع میانسالی : میر جلیل حجازی در سال ۱۳۶۴ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی را از دانشگاه دیویس - امریکا با موفقیت اخذ کرد. و از سال ۱۳۶۴ به عنوان عضو هیات علمی در گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی مشغول خدمت شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سمتهای اجرایی و مدیریتی دکتر حجازی: قبلی : عضویت در کمیته اجرایی و کمیته تحصیلات تکمیلی گروه گیاهپزشکی ، مدیریت گروه گیاهپزشکی ومعاونت گروه گیاهپزشکی فعلی: عضو کمیته تحصیلات تکمیلی گروه گیاه پزشکی-عضو هیئت علمی و دانشیار گروه آموزشی گیاه پزشکی دانشگاه تبریز فعالیتهای آموزشی : فعالیتهای آموزشی میر جلیل حجازی به قرار زیر است: تدریس ۱-دوره کارشناسی: سمشناسی - علفهای هرز و کنترل آنها ۲-تحصیلات تکمیلی:سمشناسی تکمیلی-مدیریت آفات- فیزیولوژی علفکشها- روش تحقیق وآفتکشهاومحیط زیست چگونگی عرضه آثار : تعداد مقاله های منتشرشده : ۱۳ مورد تعداد مقاله های ارایه شده در کنفرانسها: ۲۳ مورد تعداد پایاننامه های کارشناسی ارشد : راهنمایی (۷ فقره پایان یافته - ۴مورد در حال انجام) مشاوره: ۶ فقره پایان یافته - ۱ فقره در حال انجام تعداد پایاننامه های دکتری: راهنمایی (۱ فقره انجام یافته - ۲ فقره در حال انجام)

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

حجازی، میرجلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر میرجلیل حجازی،دانشیار گروه آموزشی گیاه پزشکی دانشگاه تبریز ،درسال ۱۳۳۴ در شهرستان مرند بدنیا آمد.نامبرده در سال ۱۳۶۴ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی را از دانشگاه دیویس - امریکا با موفقیت اخذ کرد. و از سال ۱۳۶۴ به عنوان عضو هیات علمی در گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی مشغول خدمت شد.این فعالیت در دانشگاه مذکور تا کنون ادامه دارد. گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : میر جلیل حجازی تحصیلات ابتدایی را در دبستان فرمانفرمائیان به پایان رسانده و دیپلم خود را در سال ۱۳۵۲ از دبیرستان فردوسی اخذ کرده‌اند. ایشان مدرک کارشناسی در رشته گیاه پزشکی را از دانشگاه تبریز و کارشناسی ارشد حفاظت گیاهان و مدیریت آفات را در سال ۱۳۵۹ از دانشگاه دیویس - امریکا دریافت نموده اند و در سال ۱۳۶۴ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی را از دانشگاه دیویس - امریکا با موفقیت اخذ کرده‌اند. عنوان پایاننامه : الف - کارشناسی ارشد : Weed control by tarping the soil with clear polyethylene plastic ب - دکتری: Effect of Benzoylphenylureas on Platynota stultana Walsingham:life table studies and ovicidal activity وقایع میانسالی : میر جلیل حجازی در سال ۱۳۶۴ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی را از دانشگاه دیویس - امریکا با موفقیت اخذ کرد. و از سال ۱۳۶۴ به عنوان عضو هیات علمی در گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی مشغول خدمت شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سمتهای اجرایی و مدیریتی دکتر حجازی: قبلی : عضویت در کمیته اجرایی و کمیته تحصیلات تکمیلی گروه گیاهپزشکی ، مدیریت گروه گیاهپزشکی ومعاونت گروه گیاهپزشکی فعلی: عضو کمیته تحصیلات تکمیلی گروه گیاه پزشکی-عضو هیئت علمی و دانشیار گروه آموزشی گیاه پزشکی دانشگاه تبریز فعالیتهای آموزشی : فعالیتهای آموزشی میر جلیل حجازی به قرار زیر است: تدریس ۱-دوره کارشناسی: سمشناسی - علفهای هرز و کنترل آنها ۲-تحصیلات تکمیلی:سمشناسی تکمیلی-مدیریت آفات- فیزیولوژی علفکشها- روش تحقیق وآفتکشهاومحیط زیست چگونگی عرضه آثار : تعداد مقاله های منتشرشده : ۱۳ مورد تعداد مقاله های ارایه شده در کنفرانسها: ۲۳ مورد تعداد پایاننامه های کارشناسی ارشد : راهنمایی (۷ فقره پایان یافته - ۴مورد در حال انجام) مشاوره: ۶ فقره پایان یافته - ۱ فقره در حال انجام تعداد پایاننامه های دکتری: راهنمایی (۱ فقره انجام یافته - ۲ فقره در حال انجام)

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

حجت الاسلام، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حجت‌الاسلام سید محسن فرزند سید محمد باقر صدرالعلماء و داماد سید عبدالله بهبهانی در ۱۲۹۵ ه.ق در تهران متولد شد. طبق معمول آن روز پس از تحصیلات مقدماتی، علوم متداول زمان خود را در حدود سطح فرا گرفت و تدریجا در تهران اسم و رسمی

پیدا کرد. پس از صدور فرمان مشروطیت در دوره اول مجلس شورای ملی از طرف طلاب و روحانیون تهران به نمایندگی مجلس تعیین گردید. در همان موقع به موجب فرمانی که صادر شد مظفرالدین شاه امتیاز روزنامه‌ی مجلس را به او واگذار کرد و روزنامه‌ی مزبور طبق فرمان شاه می‌توانست در تمام مسائل اظهارنظر کند و در حقیقت آزادی کامل داشت. سید محسن عملا در کار اداره‌ی روزنامه دخالتی نداشت و مدیریت آن با سید محمد صادق طباطبائی و سر دبیری آن با ادیب‌الممالک فراهانی بود.

بعد از قتل سید عبدالله بهبهانی میرزا محسن تقریبا جای او را گرفت و مرجعیت کامل پیدا کرد و در کلیه امور دولتی و ملی مداخله داشت. با رجال و صاحبان قدرت نزدیک بود و در حل مشکلات مردم و دولت وزنه مهمی گردید و طبعا مورد حسد و بخل عده‌ای قرار گرفت. در اواسط ۱۲۹۶ ش هنگامی که میرزا محسن بر خر خود سوار و برای انجام فرائض مذهبی به مسجد می‌رفت نزدیک منزل خود واقع در بازار تهران هدف گلوله قرار گرفته و چند تیر پیاپی به او شلیک شد و در دم جان سپرد. این قتل توسط کمیته مجازات طرح‌ریزی و به مرحله اجرا درآمده بود. یک سال پس از قتل سید محسن و عده‌ای بی‌گناه دیگر وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء دستور دستگیری اعضاء کمیته مجازات را داد و عده‌ای اعدام و عده‌ای به حبس‌های طولانی محکوم شدند. سید محسن از باهوش‌ترین روحانیون دوره خود بود و با وثوق‌الدوله محرمیت و دوستی نزدیک داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

حجت، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سید حسین حجت در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در تهران بدنیا آمد. ایشان دارای مدرک دکتری رشته حشره شناسی از کالج امپریال لندن – انگلستان در سال ۱۳۴۱ است. وی عضو هیئت علمی و استاد بازنشسته دانشگاه شهید چمران اهواز می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیگرایش : حشره شناسیوالدین و انساب : پدر سید حسین حجت فضل الله حجت است و مادر محترمشان پس از ازدواج با پدرش احترام السادات لقب گرفت.ایشان دارای سه خواهر بنامهای صدیقه (کارمند بازنشسته شهرداری) ،فاطمه (فرهنگی بازنشسته در آمریکا) و خدیجه حجت (بازنشسته بانک کشاورزی) و یک برادر بنام سید محمد حسن حجت بازنشسته سازمان صنایع نظامی کشور می باشد.خاطرات کودکی : دوران کودکی سید حسین حجت همچون دوران کودکی دیگران به بازی و تفریح سپری شد. ایشان از خاطرات خود در این باره از فلک و تنبیه با ترکه یا چوب بدست زدن ترس داشت.او همچنین از دیو و جن و موجودات خیالی و داستانی هم می ترسید.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : سید حسین حجت در خانواده ای از نظر مالی متوسط بدنیا آمد. هر چند که در بعضی از دوره های زندگی با وجود کمبودهایی با مشکلاتی مواجه می شد ولی از آن دوران به نیکی یاد می کند.تحصیلات رسمی و حرفه ای : سید حسین حجت تحصیلات ابتدایی را دبستان عنصری تهران در سال ۱۳۱۸ و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شرف تهران به پایان رسانده و در سال ۱۳۳۴ موفق به اخذ دیپلم متوسطه در رشته علوم طبیعی گردید. دوره کارشناسی ارشد پیوسته را در دانشکده کشاورزی در رشته دفع آفات کشاورزی در سال ۱۳۳۸ و دوره دکتری را در کالج امپریال لندن واقع در کشور انگلستان در رشته حشره شناسی در سال ۱۳۴۱ گذرانید. عنوان پایان نامه دوره دکتری ایشان : اثرات تراکم جمعیت و مقایر کم سموم حشره کش بر سن پنبهخاطرات و وقایع تحصیل : سید حسین حجت از خاطرات خود در این دورن چنین می گوید: با وجود مخالفت پدرم علاقه زیادی به موسیقی به خصوص سنتور داشتم. ضمن تحصیل نواختن این ساز را بخوبی آموختم و در جشن های دانشکده کشاورزی در ارکستر می نواختم. دکتر حجت در دوران تحصیل در مقاطع دانش آموزی

جزء دانش آموزان و شاگردان متوسط و خوبی بود.فعالیتهای ضمن تحصیل : سید حسین حجت در کنار تحصیل به آموختن موسیقی (سنتور) و شرکت در کلاسهای شبانه (مکانیکی اتومبیل) دانشکده فنی دانشگاه تهران می پرداخت.استادان و مربیان : آقی قریب (معلم ادبیات دبیرستان شرف)مرحوم عباس دوراچی ،مرحوم دکتر جلال افشار ،دکتر محمود شجاعی ،پروفسور ریچاردو و غیره از استادان دکتر حجت بودند.هم دوره ای ها و همکاران : مهندسین عبدالله ابراهیمی ،ضیاء ابطحی ، داریوش عطاء الله اشرافیان ، عطاء الله سالور ، محمود امین ،رحیم بابا خانی ،هوشنگ بردمند ، محمد جوادی ، جواد شاه حسنی ، جمشید خیرابی ،خسرو زاهدی،محمد رهقی ،غلامرضا رجبی و غیره از همدوره ایهای و همکاران سید حسین حجت بشمار می روند.همسر و فرزندان : سید حسین حجت متاهل و دارای همسر بنام سرکار خانم سودابه زعیمی و دو فرزند پسر بنامهای بابک و سیامک حجت (در آمریکا موسسه رایانه ای دارند) و یک فرزند دختر بنام سارا حجت دارای کارشناسی مترجمی انگلیسی می باشد.وقایع میانسالی : از وقایع میانسالی سید حسین حجت می توان به فرار از اهواز بعلت شرایط جنگی و ترک منزل سازمانی در دانشگاه شهید چمران اهواز و مسافرت بخاطر فرصت های مطالعاتی به آمریکا ،سویس و انگلستان، اشاره کرد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سید حسین حجت در اسفند ۱۳۴۲ با مرتبه استادیاری در دانشگاه شهید چمران اهواز مشغول به خدمت گردید در اردیبهشت سال ۱۳۵۲ به مرتبه دانشیاری و در بهمن سال ۱۳۸۵ به مرتبه استادی ارتقاء پیدا کرد.از دیگر مشاغل مورد تصدی ایشان بدین قرار است: مدیر گروه گیاهپزشکی اهواز در دوره جنگ تحمیلی ، مدیر کل پژوهشی دانشگاه شهید چمران اهواز ، عضو کمیته ترفیعات دانشگاه شهید چمران ،سردبیری مجله علمی کشاورزی دانشگاه شهید چمران و عضو هیئت تحریریه مجله علمی کشاورزی .فعالیتهای آموزشی : سید حسین حجت در دانشگاه شهید چمران اهواز به تدریس دروس حشره شناسی و دفع آفات و دروس وابسته می پردازدمراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : سید حسین حجت از بانیان تاسیس گروه گیاهپزشکی در دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سید حسین حجت در کنار تدریس به تحقیق و پژوهش و تالیف مقالاتی در زمینه اثر استرس بر موجودات زنده ،تئوری اثر استرس بر گیاهان و جانوران و غیره می پردازد.شاگردان : از شاگردان سید حسین حجت می توان به آقای سمیع و آقای دوستی اشاره کرد.جوائز و نشانها : سید حسین حجت در سال ۱۳۵۶ برنده جایزه نشان پژوهنده همراه با ۱۰ سکه طلا می باشد.چگونگی عرضه آثار : سید حسین حجت مولف ۵ کتاب فارسی چاپ شده و در حال حاضر مشغول تالیف یک جلد کتاب دیگر بزبان فارسی است. ایشان مترجم ۲ جلد کتاب چاپ شده و در حال ترجمه یک جلد کتاب دیگر می باشد. دکتر حجت مولف ۱۸ مقاله کامل چاپ شده بزبان فارسی در مجلات ،یک مقاله چاپ شده بزبان فارسی در مجموعه مقالات سمینارها ،۴ خلاصه مقاله چاپ شده بزبان فارسی در مجموعه خلاصه مقالات سمینارها ،۵ مقاله چاپ شده بزبان انگلیسی در مجلات ،یک خلاصه مقاله چاپ شده بزبان انگلیسی در مجموعه خلاصه مقالات سمینارها ،یک مقاله ترجمه شده بزبان فارسی در مجلات ،۴ خلاصه مقاله چاپ شده بزبان فارسی در مجلات و یک نشریه فنی ترویجی می باشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

حداد ایرانی نژاد، کریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر کریم حدادایرانی نژاد،استاد گروه آموزشی گیاه پزشکی دانشگاه تبریز ،درسال ۱۳۳۰ در تبریز بدنیا آمد.نامبرده در سال ۱۳۷۷

مدرک دکتری در رشته حشره شناسی کشاورزی را از دانشگاه تربیت مدرس با موفقیت اخذ کرد. وی از سال ۱۳۵۸ به عنوان عضو هیات علمی در گروه گیاهپزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز مشغول خدمت شد.این همکاری دکتر حدادایرانی نژاد تا کنون با دانشگاه مذکور ادامه دارد. گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : کریم حدادایرانی نژاد تحصیلات ابتدایی را در دبستان بدر به پایان رسانده و دیپلم خود را در سال ۱۳۴۸ از دبیرستان منصور اخذ کرده‌اند. ایشان مدرک کارشناسی در رشته گیاهپزشکی را از دانشگاه تبریز و کارشناسی ارشد حشره شناسی را در سال ۱۳۵۸ از دانشگاه مریلند - امریکا دریافت نموده اند و در سال ۱۳۷۷ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی کشاورزی را از دانشگاه تربیت مدرس با موفقیت اخذ کرده‌اند. عنوان پایاننامه : الف - کارشناسی ارشد : ارزیابی خسارت طبیعی و تقلیدی سوسک برگخوار غلات Oulema melanopus در مراحل مختلف رشدی گندم و اریته پتوماک ب - دکتری: بررسی فون کنه های مزارع پنبه دشت مغان و ارزیابی اثرات صفات مرفولوژیکی ارقام مختلف پنبه در بیولوژی کنه دو نقطه ای Tetranychus articae وقایع میانسالی : کریم حدادایرانی نژاد در سال ۱۳۷۷ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی کشاورزی را از دانشگاه تربیت مدرس با موفقیت اخذ کرد. وی از سال ۱۳۵۸ به عنوان عضو هیات علمی در گروه گیاهپزشکی دانشکده کشاورزی مشغول خدمت شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سمتهای اجرایی دکتر حدادایرانی نژاد به ترتیب زیر است: قبلی:معاون اداری ومالی دانشکده کشاورزی- رئیس اداره آموزش دانشکده کشاورزی - معاون گروه گیاهپزشکی فعلی:۱ - مدیر داخلی مجله دانش کشاورزی ۲ - عضویت در کمیته تحصیلات گروه ۳ - مسئول کمیته چاپ و انتشارات شانزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران ۴- عضو هیئت علمی و استاد گروه آموزشی گیاه پزشکی دانشگاه تبریز ۵-ناظر طرح تحقیقاتی از صندوق حمایت از پژوهشگران جوان نهاد ریاست محترم جمهوری فعالیتهای آموزشی : فعالیتهای آموزشی کریم حدادایرانی نژاد به قرار زیر است: تدریس: ۱-دوره کارشناسی: ۱- آفات مهم درختان میوه ۲-آفات مهم گیاهان زراعی ۳- کنه شناسی مقدماتی ۲-تحصیلات تکمیلی: ۱- کنه شناسی تکمیلی ۲- کنه شناسی پیشرفته ۳ - روشهای پژوهش در کشاورزی جوائز و نشانها : دریافت لوح تقدیر از دانشگاه تبریز به مناسبت انتخاب پژوهشگر دوم نمونه دانشکده کشاورزی چگونگی عرضه آثار : تعداد مقاله های منتشرشده : ۳۰ مورد‌داخلی - ۸ مورد خارجی تعداد مقاله های ارایه شده در کنفرانسها : ۱۵ مورد تعداد کتابهای ترجمه شده : ۲ مورد تعداد پایاننامه های کارشناسی ارشد : ۲۰ مورد تعداد پایاننامه های دکتری : ۴ مورد تعداد طرحهای تحقیقاتی مصوب تمام شده : ۱ عدد تعداد طرحهای تحقیقاتی مصوب در حال اجرا : ۱ عدد آثار : آفات سبزی و صیفی ایران ویژگی اثر : دیدآورنده: محمد خانجانی، علی اصغر پورمیرزا (ویراستار)، کریم حدادایرانی نژاد (ویراستار)، فرشاد دشتی (ویراستار) ناشر: دانشگاه بوعلی سینا - ۲۳ مرداد، ۱۳۸۶ ۲ آفات گیاهان زراعی ایران ویژگی اثر : دیدآورنده: محمد خانجانی، یوسف آرام (ویراستار)، کریم حدادایرانی نژاد (ویراستار)، نسرین درویشی (ویراستار) ناشر: دانشگاه بوعلی سینا - ۲۸ اسفند، ۱۳۸۴ ۳ کنه های زیان آور محصولات کشاورزی ایران ویژگی اثر : پدیدآورنده: محمد خانجانی، کریم حدادایرانی نژاد ناشر: دانشگاه بوعلی سینا - ۱۳ آذر، ۱۳۸۵ منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

حداد زاده، رسول

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رسول حداد زاده : فرمانده واحد دیده بانی لشگرمکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۱۵ خرداد ۱۳۴۴ دو سال پس از قیام ۱۵ خرداد مردم ایران علیه رژیم مزدور پهلوی به رهبری امام خمینی (ره) , در یک خانواده مذهبی در تبریز به دنیا آمد

. دوران کودکی را در محیطی مذهبی و با آموزشهای دینی به سر برد .در سن ۶ سالگی وارد مدرسه شد و دوره دبستان را در مدرسه کوزه کنانی (شهید ستارزاده فعلی) و تحصیلات راهنمائی را در مدرسه امیر کبیرفعلی با نمرات ممتاز به پایان رساند . دوران تحصیلات ابتدایی اش قبل از انقلاب اسلامی بود ولی با راهنمائی های خانواده در مجالس قرآنی و دینی از جمله کلاسهای مکتب قرآن در مسجد قالیچلو شرکت کرد وتعالیم دینی را آموخت.

این مسجد در دوران قبل از انقلاب و در دوران جنگ تحمیلی کانون حضور مردم متدین تبریز بود وآن مکان مقدس در آگاه سازی مردم و حمایت از انقلاب اسلامی نقش به سزائی داشت.

دوران تحصیلات راهنمائی اش همزمان با وقوع بزگترین پدیده سیاسی قرن بیستم یعنی شکوفایی انقلاب اسلامی ایران بود وآوردگاهی دیگر برای نمایش عظمت اسلام .

دراین زمان رسول ۱۳ ساله بود و از طرف خانواده به سبب سن پایین از رفتن به تظاهرات منع می شد اما به طور مخفیانه از خانه بیرون می رفت و در تظاهرات علیه رژیم پهلوی شرکت می کرد . در مواقعی که اجازه خروج از خانه به ایشان داده نمی شد د ر خانه می نشست و با نوحه خوانی و سرودن شعرهای انقلابی در برابر عکس حضرت امام (ره) می گریست و با رهبر خود درد دل می کردو از اینکه هنوز به سن تکلیف نرسیده تا در راه رهبرش جهاد کند تاسف می خورد .

با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل پایگاه مقاومت بسیج در مسجد قالیچلو ، ایشان در این نهاد انقلابی عضو شد و در آموزشها و اردوهای تشکیل شده شرکت نمود .او شبها با نگهبانی در محل علیه فعالیتهای مخرب ضد انقلاب فعالیت می کرد. این دوران همزمان با شروع تحصیلات متوسطه او بود و ورودش به دبیرستان فردوسی تبریز, محلی که در آن زمان ، صحنه فعالیتهای سیاسی و گروههای مختلف سیاسی بود .

اوبا همکاری بسیجیان دیگر ، علیه گروهکهای الحادی و منحرف فعالیت نمود و در این راستا سختی های زیادی متحمل شد. هم زمان با درگیری های موجود در کردستان و نیز تشکیل واحد احتیاط کمیته انقلاب اسلامی(سابق) در این نهاد عضو شدو فعالیت هی زیادی از خود یادگار گذاشت.

با شروع جنگ تحمیلی توسط صدام وبه نمایندگی از دنیای ستم و دورویی ؛ در دل ایشان غوغایی به پا شد . پس از یک سال از شروع جنگ تحمیلی با تلاش زیاد, درس و تحصیل را به قصد دفاع از دین ، ناموس و وطن رها نمود و در سال ۱۳۶۰ برای اولین بار به جبهه های نبرد اسلام با کفر اعزام شد .

از اولین حضورش در جبهه های جنگ تا شهادت به طور مستمردر جبهه حضور داشت. او در جبهه دارای مسئولیتهای زیر بود: آرپی چی زن , تیربارچی ,فرمانده دسته پیاده و فرمانده گروهان پیاده .اوبا این مسئولیتها در عملیات طریق القدس , بیت المقدس , رمضان , مسلم بن عقیل (ع) , والفجر مقدماتی , والفجر یك , خیبر و بدر شرکت نمود.

د ر سال ۱۳۶۴ در دوره آموزشی دیدبانی توپ خانه د راصفهان شرکت کرد و با کسب رتبه سوم این دوره را به پایان رساند .با احراز این رتبه ,پیشنهاد اعزام به یکی از کشورهای خارجی برای تکمیل آموزشهای دیدبانی توپ خانه به ایشان شد .اما او به دلیل احساس نیاز به حضور در جبهه های جنگ و نزدیك بودن زمان عملیات علیه دشمن از قبول این قبول ان پیشنهاد خو داری کرد و به جبهه های نبرد اعزام شد.

اودر طول ۳ سال آخر حضور در جبهه مسئولیتهای زیر را به عهده گرفت. دیده بان توپخانه لشگر ۳۱ عاشورا , معاون واحد دیده بانی لشگر ۳۱ عاشورا , فرمانده واحد دیدبانی لشگر ۳۱ عاشور و فرمانده اطلاعات عملیات دیده بانی قرارگاه نجف در

محور شلمچه .او د راین مدت با رشادتهای وصف ناپذیری در عملیات یا مهدی یا صاحب الزمان (عج), کربلای ۴ , والفجر ۸ , کربلای ۵ , کربلای ۸ شرکت نمودند .

ده روز از بهار سال ۱۳۶۶ گذشته بود ؛رسول حدادزاده دربازدید از پستهای دیدبانی منطقه عملیاتی کربلای ۸ مورد اصابت ترکش موشک کاتیوشا قرار گرفت و با جراحات از ناحیه چشم و جمجمه به آرزوی دیرین خود رسید و به یاران شهیدش پیوست.

اودر در طول ۶سال حضور در جبهه های نبرد حق علیه کفر ۸۴ مرتبه مورد اصابت گلوله و ترکش قرار گرفت و چند بار نیز با گازهای شیمیایی به کار رفته از طرف دشمن مسموم شد . بارها در بیمارستان بستری شد .هفده مرتبه از بیمارستان به قصد ادامه عملیات فرار کرد وبا داشتن جراحات التیام نیافته در ادامه عملیات شرکت کرد در موقع شهادت جانباز ۴۰ ٪ بود.

در پایان فقط به یکی از رشادتهای او اشاره می شود:

در عملیات والفجر ۸ ایشان هدایت و دیدبانی ۲۴ آتش بار که در مجموع ۱۴۴ قبظه توپ وخمپاره انداز بود را بر عهده داشت.این آتشبارها باید بر روی یکی از تیپهای دشمن در منطقه فاو که برای ضد حمله آمده بودند آتش می کرد تا آنها توان وامکان رسیدن به نیروهای پیاده را نداشته باشند. درنتیجه هدایت خارق العاده و شگفت انگیز آتش آتشبارهای خودی بر روی این یگان دشمن اثری از آن تیپ باقی نماند . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

حداد عادل، مجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شاعر.

تولد: اسفند ۱۳۳۰، تهران.

شهادت: ۷ تیر ۱۳۶۰، دارخوین.

مجید حداد عادل بعد از تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۴۸ پس از اخذ دیپلم ریاضی وارد دانشگاه صنعتی شریف شد و در رشته مهندسی متالوژوی به تحصیل پرداخت. در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ به سبب فعالیت‌های مذهبی و سیاسی به زندان افتاد ت. در سال ۱۳۵۳ از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. دوره‌ی سربازی را در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ در شیراز و مشهد گذراند. در سال ۱۳۵۷ برای گذراندن یک دوره مدیریت به انگلستان رفت. با پیروزی انقلاب اسلامی دروس و تحصیل را رها کرد و به ایران بازگشت. وی تا زمان شهادت در مشاغل زیر را دارا بود: مسئولیت در دفتر نخست وزیری، مسئولیت بخش فرهنگی جهاد سازندگی، نظارت بر انتشار مجله‌ی «جهاد سازندگی»، عضویت در شورای مدیریت تولید رادیو، همکاری با شورای عالی دفاع، معاونت سیاسی- اداری استانداری کرمانشاه، سرپرستی استانداری کرمانشاه.

مجید حداد عادل در جریان سرپرستی یک گروه خبرنگاران اعزامی به جبهه، در عصر روز سه شنبه هفتم مهر ۱۳۶۰ در جبهه دارخوین بر اثر اصابت ترکش کاتیوشا از ناحیه‌ی سر مجروح شد و به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

حداد، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۸ متولد شد. پس از طی دوره‌ی مقدماتی و متوسطه وارد دارالمعلیمن عالی شد و در رشته‌ی تاریخ و جغرافیا لیسانس گرفت و به خدمت در وزارت فرهنگ درآمد. چندی دبیر دبیرستان‌های تهران بود. مدتی ناظم دبیرستان ثروت و چندی ریاست مدرسه‌ی تجارت را عهده‌دار گردید. در ۱۳۱۸ به ریاست فرهنگ فارس منصوب شد و در آن سمت در توسعه‌ی مدارس فارس جدیتی تمام به کار برد. بعد به تهران انتقال یافت و به ریاست دبیرستان البرز (کالج آمریکائی) منصوب شد. بعد از مدتی ریاست دبیرستان دارالفنون را که از بزرگترین مدارس تهران بود به او سپردند و سالیانی چند در آن سمت باقی ماند. در ۱۳۲۵ دکتر کشاورز وزیر فرهنگ وقت، تغییرات زیادی در شئون فرهنگ داد، از جمله محسن حداد را از ریاست دارالفنون تغییر داد و اسمعیل امیرخیزی را به جای او نشانید. ولی پس از سقوط کابینه و تغییر دکتر فریدون کشاورز، مجدداً به ریاست دارالفنون منصوب گردید. در سال ۱۳۳۲ به مدیرکلی وزارت فرهنگ منصوب شد و پس از مدت کوتاهی معاون کل آن وزارتخانه گردید و چند سالی در آن سمت بود تا سرپرست محصلین ایران در آمریکا شد. پس از پایان این مأموریت بازنشسته شد.

حداد بعد از شهریور ۱۳۲۰ ضمن خدمات فرهنگی به کار مطبوعاتی پرداخت. ابتدا به انتشار روزنامه‌ی دعوت مبادرت کرد. این روزنامه عضو جبهه استقلال و طرفدار دولت بود. مدتی نیز روزنامه‌ی جهان دانش و امیرکبیر را منتشر می‌نمود. روی همرفته مردی وارسته، باسواد، وطن‌پرست، عاقل و دانا بود. از مال دنیا طرفی نبست و ایام بازنشستگی را با عسرت و تنگدستی می‌گذرانید. در سال ۱۳۷۶ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حدادی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین حدادی: فرمانده گروهان سوم از گردان امام محمد باقر(ع)لشکر۲۷محمد رسول الله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیّت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام بر مهدی (عج) ، درود بر نائبش امام خمینی و سلام بر شهیدان و درود فراوان بر تمامی مسلمانان جهان.

سلام بر پدرو مادر و برادران و خواهرانم.

اگر من در جبهه ی جنگ به شهادت رسیدم برایم گریه نکنید، برایم مجلس عزا نگیرید چون من خودم خواستم و وظیفه ام بود. خدا من را به شما داده و وظیفه ی شما بود که مرا تربیت کنید و کردید. پس ناراحت نباشید چون نگه دار من همان کسی است که شیشه را در کنار سنگ نگه می دارد. اگر قسمت من باشد آن را فقط خدا می داند. پدر،مادر، خواهر و برادر عزیز راهم را زینب وار ادامه دهید.

پیام من به ملت ایران:

با گروهک های مسلمان نما بجنگید و نابودشان کنید. نگذارید عزیزان و یاران امام را از بین ببرند و راه شهیدان را ادامه بدهید.

پیام من به دولت:

امام و شخصیّت های مملکتی را از هر نظر حفظ کنید تا ریشه ی آمریکا از زمین کنده شود.

پیام من به سپاه:

برادران سپاه موظفند که امام را تنها نگذارند و در داخل کشور بر علیه کفر بجنگند.

پیامم به جوانان:

گول این گروهک ها را نخورید امام و روحانیت را تنها نگذارید. تمام ملت باید گوش به فرمان امام باشند که نائب امام زمان است. امام زمان را فراموش نکنید که در جبهه ها به فرزندانتان سر می زند.

عاشقم عاشق روی مهدی شیفته ام شیفته ی روی مهدی

ای صبا از سر کوی مهدی بر مشامم رسان بوی مهدی

امیدوارم که تا به حال اگر گناهی کرده باشم خدا مرا ببخشد و مرا جزء یاران امام زمان(عج) قرار دهد. حسین حدادی عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قزوین

حره ختلی

قرن:۵

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز ۴۲۱ ق، از زنان سیاستمدار و ادیب. وی خواهر سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ -۳۸۸ ق) و عمه سلطان مسعود غزنوی (۴۳۲ -۴۲۱ ق) بود. پس از آنکه سلطان محمود در غزنین درگذشت. امرای دربار محمد را حسب وصیت پدرش، محمود بر تخت سلطنت نشاندند (۴۲۱ ق). حره که از این تصمیم آگاه شد نامه‌ای به شرح زیر برای مسعود نوشت و ضمن اعلام خبر مرگ پدرش، از او خواست تا هر چه زودتر به غزنین رفته و بر تخت سلطنت نشیند: «خداوند ما سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع‌الاخر گذشته شد رحمت‌اللّه‌علیه، و روز بندگان پایان آمد و من با همه حرم به جملگی بر قلعت غزنین می‌باشیم و پس فردا مرگ او را آشکارا کنیم و نماز خفتن، آن پادشاه را به باغ دیروزی دفن کردند و ما همه در حسرت دیدار وی ماندیم و هفته‌ای بود که تا ندیده بودیم و کارها همه بر حاجب علی می‌رود و پس از دفن سواران مسرع رفتند، هم در شب به گوزگان تا برادر محمد به زودی اینجا آید و بر تخت ملک نشیند و عمت به حکم شفقت که دارد بر امیر فرزند هم درین شب به خط خویش ملطفه نبشت و فرمود تا سبکتر دور کابدار را که آمده‌اند پیش از این به چند مهم نزدیک امیر نامزد کنند تا پوشیده با این ملطفه از غزنین بروند و به زودی به جایگاه رسند. و امیر داند که از برادر این کار بزرگ برنیاید. این خاندان را دشمنان بسیارند و امیر داند ماهورات و خزاین به صحرا افتاده‌ایم. باید که این کار به زودی پیش گیرد که ولیعهد پدر است و مشغول نشود بدان ولایت که گرفته است و دیگر ولایت بتوان گرفت که آن کارها که تا اکنون می‌رفت بیشتر به حشمت پدر بود و چون خبر مرگ او آشکار گردد کارها از لونی دیگر گردد و اصل غزنین است و آنگا خراسان و دیگر همه فرع است، تا آنچه نبشتم نیکو اندیشه کند و سخت به تعجیل بسیج آمدن کند تا این تخت ملک و ما ضایع نمانیم و بزودی قاصدان را بازگرداند که عمت چشم به راه دارد و هر چه اینجا رود سوی او نبشته آید.»

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: تاریخ بیهقی، ۱۴ -۱۳؛ دایرةالمعارف آریانا، ۲۳۶ / ۵؛ زن در ایران عصر مغول، ۶ -۵.

حسابی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۷۳ –۱۲۸۱ ش)، فیزیکدان و استاد دانشگاه. در تهران متولد شد. در سال ۱۲۸۶ ش به بیروت عزیمت کرد و تحصیلات خود را تا سال ۱۲۹۷ ش در مدارس شبانه‌روزی فرانسویها و سپس آمریکاییها گذراند و به دریافت درجه‌ی کارشناسی نایل شد، سپس در رشته‌ی مهندسی راه فارغ‌التحصیل شد. وی برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت، ابتدا در رشته‌ی برق، در مدرسه‌ی عالی الکتریسیته تحصیل کرد، پس از آن از دانشگاه سوربن به اخذ درجه‌ی دکتری فیزیک نایل شد. سپس به ایران آمد و به خدمات مهمی پرداخت، از جلمه: تاسیس درالمعلمین عالی، ایجاد اولین ایستگاه هواشناسی، نصب و راه‌اندازی اولین دستگاه رادیولوژی در ایران، واژه گزینی علمی، نوشتن قانون دانشگاه و تاسیس دانشگاه تهران، تاسیس دانشکده‌ی علوم و ریاست آن، پایه‌گذاری مدارس عشایری، تاسیس اولین رصد خانه‌ی تعقیب ماهواره در شیراز، شرکت در پایه‌گذار مرکز مخابرات اسدآباد همدان، تصدی وزارت فرهنگ در دولت مصدق، تعیین ساعت ایران، پایه‌گذاری موسسه‌ی ژئوفیزیک دانشگاه تهران، تاسیس مرکز اتمی، پایه‌گذاری مرکز تحقیقات و رآکتور اتمی دانشگاه تهران در زمان ریاست دانشکده‌ی علوم. حسابی استاد ممتاز دانشگاه تهران و مرد سال از سوی انستیتوی زیست نگاری بین‌المللی در سال ۱۳۶۹ ش بود. وی علاوه بر تحقیق و انتشار مقاله و کتابهای علمی در دوره‌های اول تا سوم مجلس سنا، نماینده‌ی انتصابی شهر تهران بود. در تهران درگذشت. در تفرش دفن شد. برخی از آثار وی: «دارالفنون آمریکایی بیروت»؛ «نامهای ایرانی»؛ «دیدگانی فیزیکی»؛ کتابی در «الکترودینامیک»؛ «نگره کاهنربایی»؛ کتاب «دیدگان گوانتیک»؛ کتاب «فیزیک حالت جامد»؛ کتاب «وندها و گهواژه‌های فارسی»؛ «فیزیک دوره‌ی اول متوسطه».[۱]

متولد ۱۲۸۲، فرزند معزالسلطان است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدارس فرانسوی و آمریکائی بیروت به اتمام رسانید و از دانشکده‌ی آمریکائی بیروت در رشته‌ی ریاضیات فارغ‌التحصیل گردید. مدتی در پاریس و شیکاگو ادامه‌ی تحصیل داد و درجه‌ی مهندسی راه و ساختمان و دکترای فیزیک دریافت کرد. در آمریکا مدتی دستیار اینشتین ریاضیدان و فیزیکدان معروف بود و رابطه‌ی خود را تا آخر عمر او حفظ کرد. پس از مراجعت به ایران، به استادی دانشگاه جدیدالولاده‌ی تهران برگزیده شد و تدریجاً به معاونت و ریاست دانشکده‌ی علوم رسید. مدتی هم ریاست دانشکده‌ی فنی تهران با او بود. در ۱۳۳۰ در کابینه‌ی دکتر محمد مصدق به وزارت فرهنگ منصوب شد، ولی دوران وزارت او طولانی نبود. مجدداً به دانشگاه بازگشت و به تدریس پرداخت. در انتخابات دوره‌ی اول سنا که در ۱۳۲۸ انجام یافت، سناتور انتصابی تهران شد. او از رجال دانشمند و از فیزیکدانان خوب ایران است. علاوه بر این، در مجامع بین‌المللی نیز شهرت داشته است. او در فارسی‌نویسی سلیقه‌ی خاصی دارد و نظریات خود را در این باره نوشته است. در زمینه‌ی فیزیک تألیفاتی دارد که در دانشگاه تدریس می‌شد. خیابان و چهارراه حسابی در شمیران به نام او نامگذاری شده است. در ۱۳۷۱ درگذشت.

محقق، فیزیکدان.

تولد: ۱۲۸۱، تهران.

درگذشت: ۱۲ شهریور ۱۳۷۱، ژنو.

محمود حسابی، فرزند عباس معزالسلطنه اهل تفرش، در سن چهار سالگی که سفارت ایران در بغداد به پدربزرگ ایشان واگذار شده بود به همراه خانواده به آن شهر رفت. پس از دو سال اقامت در بغداد به همراه خانواده به دمشق رفت و پس از یک سال به شهر بیروت عزیمت نمود. در سن هفت سالگی در مدرسه‌ی فرانسوی در بیروت به طور شبانه‌روزی مشغول تحصیل شد.

محمود حسابی تحصیلات ابتدایی را در همان مدرسه به پایان رسانید. با آغاز دوره‌ی متوسطه که مقارن با شروع جنگ جهانی اول

بود مدرسه‌ی فرانسویان در بیروت تعطیل شد و از آن پس در منزل از یک معلم خصوصی درس گرفت و از مادر زبان فارسی آموخت و از جمله قرآن، گلستان و بوستان سعدی و غزلیات حافظ و منشآت قائم مقام فراهانی را مطالعه نمود. وی پس از دو سال برای ادامه‌ی تحصیل به مدرسه‌ی آمریکایی بیروت وارد شد. ابتدا به دلیل عدم آشنایی به زبان انگلیسی وی را در کلاس اول ابتدایی ثبت نام کردند ولی در آخر سال تحصیلی زبان انگلیسی را به خوبی فراگرفت و در امتحانات عمومی مدرسه شرکت و مربیانش پذیرفتند که به کلاس پنجم ارتقا یابد. پس از آن در کالج آمریکایی بیروت ثبت نام کرد. وی موفق شد که پس از اتمام کالج تحصیلات عالی خود را شروع کند. در سال ۱۲۹۹ لیسانس علوم و ادبیات خود را از آنجا دریافت کرد. سپس در دانشکده‌ی مهندسی بیروت به تحصیل مشغول شد و مدرک مهندسی راه و ساختمان خود را از آن مدرسه در سال ۱۳۰۱ دریافت کرد. وی همچنین به تحصیل علوم پزشکی و نجوم و ریاضی در دانشگاه آمریکایی بیروت پرداخت و در رشته‌های زیست‌شناسی و برق به تحصیل مشغول شد. وی سپس در سال ۱۳۰۵ در مدرسه‌ی عالی معدن در پاریس مدرک خود را دریافت و در سال ۱۳۰۶ دکترای فیزیک خود را از دانشگاه سربن پاریس اخذ نمود. از جمله فعالیت‌های وی پیش از آن که به ایران باز گردد، میتوان به این موارد اشاره کرد: تعیین نقشه‌ی راه‌های لبنان، ۱۹۲۱ م.؛ انجام وظیفه به عنوان مهندس راه و ساختمان در اداره‌ی راه سوریه، ۱۳۰۲؛ مهندسی برق در راه‌آهن برقی دولتی فرانسه، ۱۳۰۴. دکتری حسابی در سال ۱۳۰۶ به ایران بازگشت و در ابتدا در وزارت فواید عامه از دی ماه همان سال استخدام گردید. از جمله‌ی فعالیتهای وی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: تأسیس مدرسه‌ی مهندسی وزارت راه و تدریس در آن در سال ۱۳۰۷؛ نقشه‌کشی و نقشه‌برداری راه‌های ساحلی ایران میان بنادر خلیج فارس از بوشهر تا بندر لنگه در سال ۱۳۰۷؛ تأسیس دارالمعلمین عالی (دانشسرای عالی) (۱۳۰۷)؛ ایجاد اولین ایستگاه هواشناسی (۱۳۱۰)؛ تأسیس اولین بیمارستان خصوصی ایران (گوهرشاد)، ۱۳۱۲؛ تهیه‌ی نقشه راه تهران به شمشک؛ نصب و راه اندازی اولین دستگاه رادیولوژی کشور (۱۳۱۰)؛ شروع واژه‌گزینی علمی (۱۳۱۲)؛ تأسیس و همکاری در قانونگذاری دانشگاه تهران (۱۳۱۳)؛ تأسیس دانشکده‌ی فنی (۱۳۱۳)؛ و به عهده‌گیری ریاست آن تا سال ۱۳۱۵ و تدریس آن را به عهده گرفت و به تدریس فیزیک در آن پرداخت)؛ تأسیس نخستین رصدخانه برای پی‌گیری اطلاعات ارسالی از ماهواره‌ها در شیراز؛ تعیین ساعت ایران؛ تأسیس مؤسسه‌ی ژئوفیزیک دانشگاه تهران؛ تأسیس مرکز اتمی ایران؛ پایه‌گذاری اولین مدارس عشایری، کردستان، ۱۳۳۰؛ اولین رییس هئیت مدیره‌ی خلع ید از شرکت نفت انگلیس در دوران نخست وزیری دکتر محمد مصدق؛ مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران؛ وزیر فرهنگ در دولت دکتر محمد مصدق؛ تدریس در دانشگاه تا سن نود سالگی؛ عضو دائمی شورای اتمی شیکاگو؛ عضو آکادمی علوم نیویورک؛ عضو پیوسته شورای دانشگاه؛ عضو شورای عالی فرهنگ؛ عضو انجمن اصطلاحات علمی؛ رییس انجمن پژوهش فضای ایران (هنگام تشکیل آن)؛ رییس انجمن ژئوفیزیک ایران (هنگام تشکیل آن) پایه‌گذاری انجمن موسیقی ایران، تشکیل فرهنگستان زبان ایران؛ تدوین قانون و تشکیل مؤسسه‌ی استاندار؛ تحقیق و مطالعات علمی در دانشگاه‌های جهان در کنار دانشمندانی نظیر پروفسور انیشتن، شرودینگر، بورن، فرمی و چند فیزیکدان دیگر و تبادل نظر با برتراند راسل و آندره ژید. وی تنها ایرانی شاگرد پروفسور آلبرت انیشتن بود و با زبان‌های فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و عربی آشنایی و نسبت به زبان‌های سانسکریت، یونانی، لاتین، پهلوی، اوستا، ترکی و ایتالیایی اشراف داشت، علاوه بر نگارش مقاله‌ها و رساله‌هایی و قرائت برخی از آنها در کنفرانس‌های بین‌المللی، از جمله تألیفات وی می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: حساسیت سلول‌های فتوالکتریک؛ رساله‌ی راه ما به زبان فرانسوی، ۱۹۳۵ م.؛ نام‌های ایرانی (۱۳۲۹)؛ فیزیک جدید و فلسفه ایران باستان (۱۳۴۳)؛ توانایی زبان فارسی (۱۳۵۰)؛ کتاب فیزیک دوره‌ی اول متوسطه (۱۳۱۸)؛ دیدگانی فیزیک (مبحث تداخل و پراش نور، گردآورنده نیره حمزه و مهدی خاتمی، جلد اول، ۱۳۴۱، نشریه‌ی ۷۲۴ دانشگاه)؛ الکترودینامیک، فیزیک، نگره‌ی کاهنربایی؛ فیزیک حالت جامد؛ دیگانی کوانتیک؛ دارالفنون امریکایی بیروت (بیروت، ۱۲۹۴، م.).

در سال ۱۳۶۶ در کنگره‌ی شصت سال فیزک ایران از خدمات دکتر حسابی به عنوان «پدر فیزیک نوین ایران» قدردانی شد، جوایز دیگر استاد عبارتند از: استاد ممتاز دانشگاه تهران، ۱۳۵۰، دریافت نشان افتخار «کومان دو لژیون دونور»، بالاترین نشان علمی فرانسه، به مناسبت ارائه‌ی فرضیه بی‌نهایت بودن ذرات، نامزدی دکتر حسابی به عنوان مرد سال از سوی مؤسسه‌ی زیست نگاری بین‌المللی (آمریکا).

پروفسور محمود حسابی در ۱۲ شهریور سال ۱۳۷۱ هنگام معالجه‌ی بیماری قلب در بیمارستان دانشگاه ژنو بدرود حیات گفت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۹۰ -۳/ ۸۸)، کیهان فرهنگی (س ۴، ش ۷، ص ۱۵ -۴)، مولفین کتب چاپی (۲۴ -۲۳ /۶)، میراث ماندگار (۳ و ۹۸ -۴/ ۸۳).

حسام‌السلطنه، محمدتقی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدتقی میرزا بن فتحعلی شاه متخلص به شوکت (و. ۱۰۱۶- ف. ۱۲۸۰ ه.ق.). وی در ۱۲۲۴ حاکم بروجرد و سیلاخور و جاپلق شد. در ۱۲۴۶ و ۴۷ با برادرزاده خود محمدحسین میرزا حشمهٔ‌الدوله والی کرمانشاه جنگ کرد و هر دو بار شکست خورد. سپس به تهران آمد و تا چهار ماه مغضوب بود و عاقبت شاه او را بخشود و باز به حکومت بروجرد فرستاد. در سال ۱۲۸۰ که به زیارت مشهد رفته بود همانجا درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

حسام‌السلطنه، مراد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. شمشیر پادشاهی) سلطان مراد میرزا بن عباس میرزا نایب‌السلطنه (و ۱۲۳۳- ف. ۱۳۰۰ ه.ق.) وی فتنه سالار را در ۱۲۶۵ دفع کرد، و در همان سال پس از فوت محمدتقی میرزا پسر فتحعلی شاه حسام‌السلطنه لقب یافت. هموست که هرات را فتح کرد (۱۲۷۲). در ۱۲۷۳ والی فارس گردید. در ۱۳۰۰ هنگامی که مجددا نامزد ایالت خراسان شده بود در تهران وفات یافت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

حسن بگی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی حسن بگی

محل تولد : اراک

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۱

زندگینامه علمی

آقای علی حسن بگی در سال ۱۳۴۸ در شهر علم و صنعت، در خانواده‌ای مذهبی، دوستدار اهل بیت علیهم السلام قدم به عرصه گیتی گذاشت، دوران تحصیلات متوسطه را با موفقیت به پایان رساند که در کنار تحصیلات متوسطه از شرکت در جلسات مذهبی و هیئتها را غافل نماند و با عشق هرچه تمامتر به خدمت گذاری و تبلیغ در امر دین پرداخت. لذا با این مقدمه و شوق فراوان به فراگیری علوم دینی سبب شد در سال ۱۳۶۱ وارد حوزه علمیه اراک گردید پس از مدتی شوق ادامه تحصیل بیشتر او را به قم کشاند و پس از اتمام موفقیت آمیز دروس سطح در سال ۱۳۷۰ در پای درس اساتید بزرگی چون آیت الله مکارم و وحید خراسانی حاضر گشت و از محضر این بزرگان کسب فیض کرد. در کنار تحصیل به تدریس دروس دینی در حوزه علمیه قم و اراک مشغول تدریس شد و طلاب فراوانی از تدریس ایشان بهره های علمی بردند.

حسن بیگی، خلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید خلیل حسن بیگی : جانشین رئیس ستاد تیپ ۱۸الغدیر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در دوازدهمین روز از مرداد ماه سال ۱۳۵۸ به سبز پوشان پاسدار پیوست . همگام با پاسداری تحصیلات را ادامه داد و در رشته علوم طبیعی دیپلم خود را گرفت .در فکر ورود به دانشگاه بود اما شرارتهای ضد انقلاب در کردستان تصمیم اورا عوض کرد, به آن منطقه هجرت نمود و با دشمنان ایران اسلامی وارد جنگ شد .

او ابتدا به عنوان یک رزمنده عادی وارد جنگ شد اما چیزی نگذشت که براساس لیاقت و شجاعت های زیادی که از خود نشان داد به عنوان مسئول انتظامات منطقه غرب انتخاب شد .

مدتی بعد از کردستان بازگشت و ازدواج کرد .

هنوز کردستان در آتش فتنه ی گروهکهای ضد انقلاب ومزدوران آمریکا می سوخت که یکی دیگر از نوکران آمریکا با حمله همه جانبه به مرزهای زمینی ,دریایی وهوایی قصد براندازی حکومت جمهوری اسلامی را نمود.با شروع جنگ تحمیلی و تهاجم عراقی به نمایندگی از ۳۶کشور به ایران بزرگ ؛اودر جبهه ها حضور یافت .

ابتدا در ستاد لشکر ۸ نجف اشرف مشغول به خدمت شد اما مدتی بعد با تاسیس تیپ ۱۸ الغدیر به عنوان جانشین رئیس ستاد این تیپ انتخاب شد.

از روزی که به جبهه رفت تا زمانی که به شهادت رسید در جبهه ها حضور مداوم و همیشگی داشت . سخنرانی توانا بود و با اطلاعات وسیعی که از جبهه و جنگ داشت به کتاب کهنه جنگ معروف بود.

خلیل حسن بیگی پس از سالها مجاهدت وتلاش در راه پیروزی و تثبیت انقلاب اسلامی سرانجام در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۳۶۵ در عملیات کربلای پنج درمنطقه شلمچه به شهادت رسید.

از او سه فرزند به نام های ابوالفضل، ابوذر و ابراهیم به یادگار مانده است.

دربخشی از وصیت نامه این سردار بزرگ اسلام چنین آمده است:

دنیا فناپذیر و مرگ در پی همه ماست, بکوشید تا کوله باری پر از معنویت بر دوش داشته باشید تا مرگ را استقبال کنید.

آن قدر نامه های شهداء را خوانده ام و آن قدر مصاحبه خانواده هایشان را گوش نموده ام که دیگر از زنده ماندن خود خجالت می کشم.

فرزندان مرا طوری تربیت نمایید تا انشاءالله در آینده ای نزدیک اسلحه مرا برداشته و بر ارتفاعات جولان بتازند .

به پیر و جوان صهیونیستها رحم نکنید .

کار شما برای کسی باشد که همه به خاطر او عاشقانه رفتند. منابع زندگینامه" :خلیل"نوشته ی کرامت یزدانی،نشر کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۷۰۰شهیداستان یزد-۱۳۷۸

حسن پور، ابوالحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده سپاه ناحیه ی «آبپخش »دراستان بوشهر

«ابوالحسن حسن پور» در سال ۱۳۴۳ در روستای «قلایی»در استان بوشهر و در خانواده ای مومن دیده به جهان گشود. ا و در سن هفت سالگی وارد دبستان شدو پس از گذراندن دوره ابتدایی وارد مدرسه راهنمایی امام خمینی «درواهی» شد.

در اوج گیری انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) یکی از مبارزین فعالی بود که در تظاهرات و راهپیمایی که بر ضد رژیم طاغوت برگزار می شد، شرکت داشت .

بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی او به نگهبانی و پاسداری از انقلاب ودستاوردهای آن پرداخت. پس از فرمان امام(ره) و تشکیل بسیج به عضویت این نهاد مردمی در آمد و در سال ۱۳۶۱ وارد نهاد مقدس سپاه شد . سپس جهت آموزش فنون نظامی به پادگان شیراز اعزام شد و بعد از گذراندن دوره آموزشی به مرخصی آمد ومدتی بعد راهی جبهه های نور علیه ظلمت شد و در چندین عملیات شرکت داشت. از آن جمله عملیات پیروزمندانه« فتح المبین» ،« بیت المقدس» . پس از پایان مأموریت در جبهه، مسؤلیت فرماندهی ستاد ناحیه« آبپخش »را به عهده گرفت.

این شهید بزرگوار در سال ۱۳۶۲ ازدواج نمود که حاصل این ازدواج دو فرزند می باشد.

او مؤمن بود و خوش رفتار ، با تمام مردم. برای بار آخر مأموریت یافت تا دستاوردهای شهیدان را حافظ باشد و در عملیات پیروزمندانه «والفجر ۸ »شرکت نمود که پس از رشادتها و فداکاری های زیاد در تاریخ ۲۰/۲/۱۳۶۵ درآن هنگام که روحش لیاقت حضور یافته بود، به فیض عظیم شهادت نایل گشت. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران بوشهر،مصاحبه با خانواده،دوستان وهمرزمان شهید

حسن پور، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن حسن پور : فرمانده گردان علی ابن ابی طالب (ع) لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم اللّه الّرحن الرحیم

وصیتنامه هایی که این عزیران می نویسند ،مطالعه کنید .پنجاه سال عبادت کردید ، خدا قبول کند ،یک روز هم یکی از این وصیتنامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و فکر کنید . (سخنان امام امت در باب وصیتنامه های رزمندگان اسلام)

اینجانب حسن حسن پور فرزند حاتم ،شمارهٔ شناسنامه ۵۷۴۳ صادره از ولشکلاء .

سلام به خون ،سلام به شهید ،سلام به شهادت ،سلام به کربلای ایران و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران ،جان جانان ،قهرمان قهرمانان ،نائب امام ،روح ا . . . الموسوی الخمینی ،سلام بر روحانیت و سلام بر رزمندگان اسلام ،و سلام بر مهدی (عج). سلام بر شما پدرم و خواهرم و برادرم و همسرم .یک تقاضای عاجزانه از شما دارم که اگر این سعادت نصیب من شد که شهید شدم برایم سیاه نپوشید و جلوی نامحرمان گریه نکنید که نامحرمان صدای گریهٔ شما را بشنوند . از همهٔ شما تقاضا دارم که فقط و فقط در خط امام حرکت و به دستورات امام گوش دهید .مبادا کاری کنید که قلب امام را درد آورید .در ضمن همسرم ،امیدوارم که آن صحبت هایی که برای شما کردم عمل کنید . اگر بچه ام پسر بود ،اسمش را حسن و یا روح ا . . . بگذارید و اگر دختر بود فاطمه .در ضمن همسرم اگر بچه ام زنده بود و بزرگ شد حتماً او را پاسدار کن ،البته بعد از اتمام تحصیلات .دیگر عرضی ندارم ،عزیزان ،من فقط از شما التماس دعا دارم چون من زیاد گناه کردم دعا کنید که خدا گناهان مرا ببخشد . در ضمن پدر و مادرم ،من هیچ موقع فرزند خوبی برای شما نبودم و همسرم من ، شوهر خوبی برای شما نبوده ام .امیدوارم که به بزرگی خودتان مرا ببخشید ،التماس دعادارم .

۴/۱/۶۱ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ساری حسن حسن پور

حسن پور، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده لشگر ۱۷علی بن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر ،الله اکبر،اشهدان لا الله الا الله،اشهدان محمد ارسول الله

سلام،سلامی گرم از میان دود وآتش، سلامی گرم از میان غرش توپ وتانک، سلامی گرم از میان ترکش خمپاره ها، سلامی گرم وپر محبت، سلامی گرم از میان قلبهای پاک وصاف وساده وجانهای برکف نهاده جوانان رزمنده، سلام بر مردم همیشه در صحنه سلام بر مردم همیشه بیدار وهشیار وخنثی کننده نیرنگ منافقان وکفار ومشرکین، سلام برمردمی که همیشه به یاد خدا وهمیشه به یاد رزمندگان جبهه های جنگ حق علیه باطل فرمایند: از غذای خود می برید و به رزمندگان می بخشید، که این خود از نشانه های

مؤمنان است.

نمی دانم من به نوبه خود چگونه از شما تشکر کنم، نمی دانم چگونه این بخشش وایثار شما را جبران کنم ونمی دانم چگونه پس از بر گشت از جبهه در میان شما سر بلند کنم چرا که تا به حال آن طوری که سربازان امام حسین(ع) برای اسلام کار کردند من کار نکردم وهیچ کاری نیز از دستم بر نمی آید جز این که دعا کنم: خدایا مراپهلوی امام مهدی (عج)ونایب برحقش امام خمینی واین مردم فداکار وبا ایثار روسیاه مگردان، ای خدا دیگر بیش ازاین خجالتم مده که دیگر گوشهایم توانای شنیدن این را ندارد که بشنود یک پیر زن هشت عدد تخم مرغ خانه اش را برای رزمنگان جبهه فرستاده است.

ای مردم همیشه در صحنه، ای دوستان وآشنایان وای خانواده ام همه این را می دانید وبدانید که من خودم اختیاراً به خدمت سپاه در آمدم وباز خودم داوطلبانه به جبهه رفتم واین مطالب را برای تکبر وغرور ومنّیت نمی گویم که شنیده بودم عده ای از افراد مال پرست شایعه پراکنی می کنند که این جوانهارا به زوربه جنگ می برند. در جواب به این افراد باید بگویم: وقتی که من دراینجا از گناهانم کم می شود وبه لقاالله می رسم پس چرا به زور بیایم یا از اینجا فرارکنم، اگر سعادت داشته باشم چه جایی از اینجا بهتر. این را همه بدانید که من جنگ نیامده ام به خاطر غرور وتکبر ونه به خاطر ترس از آتش دوزخ ونه به خاطر خوب وراحت بودن بهشت ونه به خاطر شهید شدن که این نوع طرز فکر، شرک است. من به خاطر رضای خدا به جنگ آمده ام، همین وبس.

در ضمن پدر یا برادرم مسئول گرفتن حلالیت از طرف دوستان وآشنایان می باشند. هر کسی هم که از بنده طلبی دارد می تواند به خانواده اینجانب مراجعه کند وطلب خود را دریافت کند. اینها را می گویم به علت این که وقت تنگ است، چون امشب شب عملیات می باشد. به امید پیروزی رزمندگان اسلام بر کفر. رضا حسن پور

حسن پور، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده لشگر ۱۷علی بن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر ،الله اکبر،اشهدان لا الله الا الله،اشهدان محمد ارسول الله

سلام،سلامی گرم از میان دود وآتش، سلامی گرم از میان غرش توپ وتانک، سلامی گرم از میان ترکش خمپاره ها، سلامی گرم وپر محبت، سلامی گرم از میان قلبهای پاک وصاف وساده وجانهای برکف نهاده جوانان رزمنده، سلام بر مردم همیشه در صحنه سلام بر مردم همیشه بیدار وهشیار وخنثی کننده نیرنگ منافقان وکفار ومشرکین، سلام برمردمی که همیشه به یاد خدا وهمیشه به یاد رزمندگان جبهه های جنگ حق علیه باطل فرماید: از غذای خود می برید و به رزمندگان می بخشید، که این خود از نشانه های مؤمنان است.

نمی دانم من به نوبه خود چگونه از شما تشکر کنم، نمی دانم چگونه این بخشش وایثار شما را جبران کنم ونمی دانم چگونه پس از بر گشت از جبهه در میان شما سر بلند کنم چرا که تا به حال آن طوری که سربازان امام حسین(ع) برای اسلام کار کردند من کار نکردم وهیچ کاری نیز از دستم بر نمی آید جز این که دعا کنم: خدایا مراپهلوی امام مهدی (عج)ونایب برحقش امام خمینی واین مردم فداکار وبا ایثار روسیاه مگردان، ای خدا دیگر بیش ازاین خجالتم مده که دیگر گوشهایم توانای شنیدن این را ندارد که

بشنود یک پیر زن هشت عدد تخم مرغ خانه اش را برای رزمنگان جبهه فرستاده است.

ای مردم همیشه در صحنه، ای دوستان وآشنایان وای خانواده ام همه این را می دانید وبدانید که من خودم اختیاراً به خدمت سپاه در آمدم وباز خودم داوطلبانه به جبهه رفتم واین مطالب را برای تکبر وغرور ومیّت نمی گویم که شنیده بودم عده ای از افراد مال پرست شایعه پراکنی می کنند که این جوانهارا به زوربه جنگ می برند. در جواب به این افراد باید بگویم: وقتی که من دراینجا از گناهانم کم می شود وبه لقاالله می رسم پس چرا به زور بیایم یا از اینجا فرارکنم، اگر سعادت داشته باشم چه جایی از اینجا بهتر. این را همه بدانید که من جنگ نیامده ام به خاطر غرور وتکبر ونه به خاطر ترس از آتش دوزخ ونه به خاطر خوب وراحت بودن بهشت ونه به خاطر شهید شدن که این نوع طرز فکر، شرک است. من به خاطر رضای خدا به جنگ آمده ام، همین وبس.

در ضمن پدر یا برادرم مسئول گرفتن حلالیت از طرف دوستان وآشنایان می باشند. هر کسی هم که از بنده طلبی دارد می تواند به خانواده اینجانب مراجعه کند وطلب خود را دریافت کند. اینها را می گویم به علت این که وقت تنگ است، چون امشب شب عملیات می باشد. به امید پیروزی رزمندگان اسلام بر کفر. رضا حسن پور

حسن زاده آملی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حجه‌الاسلام والعلم الاعلام آقا شیخ حسن حسن زاده آملی متولد ۱۳۰۷ شمسی از افاضل ممتاز حوزه علمیه صاحب تقویم رسمی و تألیفات ارزنده است. تولدش در آمل واقع شده و در مهد علم و تقوا تربیت یافته و دروس مقدماتی را تا متوسطه خوانده و بدروس علمیه عربی پرداخته و سپس بتهران عزیمت نموده و از اساتید بزرگ تهران چون مرحوم آیه‌الله آملی و آیه‌الله شعرانی و آیه‌الله حاج میرزا احمد آشتیانی و آیه‌الله حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و دیگران در رشته‌های علوم عقلی و نقلی استفاده نموده آنگاه بقم مهاجرت و رحل اقامت افکنده و از محضر آیات عظام حوزه علمیه چون آیه‌الله آملی حاج میرزا هاشم و دیگران بهره‌مند گردیده و در مدرسه علمیه سعادت بتدریس فقه و اصول اشتغال دارد.

دارای تألیفات عدیده‌ای مانند تقویم حسن زاده و ۵ جلد شرح نهج‌البلاغه مرحوم میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی از جلد ۱۵ تا جلد ۱۹ میباشد. و کتابی در ولایت و غیره دارند که ۱۵ مجلد آن بطبع رسیده و بقیه آماده برای طبع میباشد.

مرحوم آیه‌الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی تقریظ مفصلی برای شرح ایشان مرقوم که در اول جلد ۱۵ شرح نهج‌البلاغه خوئی مذکور میباشد و در آخر جلد ۱۴ شرح مزبور درباره‌ی معظم له چنین نوشته‌اند:

(ثم ان حضره الفاضل الادیب العالم الاریب الجامع بین العلوم العقلیه والنقلیه والحائز للملکه العلمیه والعملیه الشیخ المؤتمن الشیخ حسن الاملی ضاعف‌الله قدره و اجزل اجر له تصدی لشرح باقی کتاب نهج‌البلاغه و هوالحری به والمتوقع منه و هو کما قال بعض الانصار کما قیل عذیقها المرجب و جذیلها المحکل فقد جربته سنوات عند قرائه مختلف العلوم علی حاز الرتبه القصوی و فاز بالقدح المعلی و نرجو من‌الله له التوفیق و لنا.

العبد ابوالحسن الشعرانی

تألیفات و تصحیحات

آثار عرفانی و اخلاقی

لقاء الله

وحدت از دیدگاه عارف و حکیم

انه الحق

ولایت تکوینی

عرفان و حکمت متعالیه

الهی نامه متن الهی نامه

انسان در عرف عرفان

کلمه علیا در توقیفیت اسماء

اصول و امّهات حکمی و عرفانی

تصحیح رساله مکاتبات

تصحیح و تعلیق تمهید القواعد

تصحیح . تعلیق شرح فصوص قیصری

تصحیح و تحشیه رساله تحفهٔ الملوک فی السیر و السلوک

مفاتیح المخازن

شرح فصوص الحکم

مشکاهٔ القدس علی مصباح الأنس

شرح طایفه ای از اشعار و غزلیات حافظ

نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور

باب رحمت

نامه ها برنامه ها

قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند

آثار فلسفی و منطقی

اتحاد عاقل به معقول

نصوص الحکم بر فصوص الحکم

رساله جعل

صد کلمه

تصحیح اسفار اربعه

تصحیح و تعلیق کتاب نفس شفاء

رساله ای در تضاد

رساله ای در اثبات عالم مثال

رساله ای در حرکت جوهری

ممدّ الهِمَم فی شرح فصوص الحِکَم

رساله نفس الأمر

نهج الولایه

درر القلائد علی غررِ الفَرائد

النور المتَجَلّی فی الظّهور الظِّلّی

مفاتیح الاَسرار لسلّاك الأسفار

سرح العیون فی شرح العیون

گشتی در حرکت

الحجج البالغهٔ علی تجرد النفس الناطقهٔ

گنجینه گوهر روان

رساله ای در اثبات عالم مثال

رساله مُثُل

تصحیح و تعلیق شرح اشارات

ترجمه و شرح سه نمط آخر اشارات

تصحیح و تعلیق شفا

ترجمه و تعلیقِ الجمع بین الرّأیَین

رساله اعتقادات

الأصول الحکمیّهٔ

رساله رؤیا

من کیستم

رسالهٔ فی التضاد

دروس معرفت نفس

نثر الدراری علی نظم اللئالی

آثار فقهی

رساله ای در مسائل متفرقه فقهی

تعلیقات علی العروهٔ الوثقی فی الفقه

وجیزه ای در مناسك حج

آثار تفسیری

تصحیح خلاصهٔ المنهج

انسان و قرآن

آثار کلامی

خیر الأثر در رد جبر و قدر

تقدیم و تصحیح و تعلیق رساله قضا و قدر محمد دهدار

لیلهٔالقدر و فاطمه علیها السلام

رسالهٔ فی الإمامهٔ

رساله ای در کسب کلامی

فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب ربّ الأرباب

رسالهٔ حول الرؤیا

آثار روایی

تصحیح نهج البلاغه

تصحیح سه کتاب (ابی الجعد ، نثر اللئالی ، طب الأئمّهٔ)

تکملهٔ منهاج البراعهٔ

مصادر و مأاخذ نهج البلاغه

انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه

شرح چهل حدیث در معرفت نفس

رساله ای در اربعین

آثار ریاضی و هیوی

دروس معرفهٔ الوقت و القبلهٔ

رساله کلّ فی فلک یسبحون

رساله ای در تناهی ابعاد

تصحیح کتاب الإستیعاب فی صنعهٔ الأصطرلاب للبیرونی

تعیین سمت قبله مدینه

الصحیفهٔ العسجدیّهٔ فی آلاتٍ رصدیّهٔ

الکوکب الدرّی فی مطلع التّاریخ الهجری

رساله سی فصل

تعلیق تحفهٔ الأجِلّهٔ فی معرفهٔ القبلهٔ

رساله قطب نما و قبله نما

تعلیقه بر رساله مولا مظفر

رساله میل کلّی

رساله ظِلّ

رساله تکسیر دایره

تصحیح کتاب المناظر فی کیفیّهٔ الابصار

رساله ای در اختلاف منظر و انکسار نور

رسالهٔ فی تعیین البُعد بین المرکزین و الأوج

رسالهٔ فی الصّبح و الشّفق

رساله ای پیرامون فنون ریاضی

رساله ای در مطالب ریاضی

دروس هیأت و دیگر رشته های ریاضی

تصحیح و تعلیق شرح جغمینی

تصحیح و تعلیق تحریر اصول اقلیدس

تصحیح و تعلیق اُکَرِ مانالاؤس

تصحیح و تعلیق تحریر اُکَرِ ثاوذوسیوس

شرح زیج بهادری

تصحیح و تعلیق شرح بیرجندی بر زیج الغ بیک

تصحیح و تعلیق شرح بیرجندی بربیست باب

تصحیح و تعلیق تحریر مجسطی

استخراج جداول تقویم

تصحیح و تعلیق الدّرّ المَکنون و الجوهر المَصون

دروس معرفت اوفاق

شرح قصیده کُنوز الأسماء آثار ادبی

تقدیم و تصحیح و تعلیق نصاب الصِّبیان

تصحیح کلیله و دمنه

تصحیح و اعراب اصول کافی

دیوان اشعار

قصیده یَنبوع الحیاة

مصادر اشعار دیوان منصوب به امیر المؤمنین

تعلیقه بر باب توحید حدیقة الحقیقة

تصحیح گلستان سعدی

تعلیقه بر قسمت معانی مطوّل

امثال طبری

آثار متفرقه

تقدیم و تصحیح و تعلیق خزائن

هزار و یک نکته

هزار و یک کلمه

مجموعه مقالات

ده رساله فارسی

کشیکل

مصاحبات مناجات علامه حسن زاده

- الهی، تا تو لبیک نگویی من کجا الهی گویم؟

- الهی، همه گویند: بده و حسن گوید: بگیر

- الهی، همه از تو دوا خواهند و حسن از تو درد

- الهی، همه، حیوانات را در کوه و جنگل می بینند و حسن در شهر و ده

- الهی، عمری آه در بساط نداشتم و اینک جز آه در بساط ندارم
- الهی، شکرت که دنیایم آخرتم شد
- الهی، من در ذات خود متحیرم چه رسد به ذات تو
- الهی، شیدایی جانان را با حور و غلامان چه کار
- الهی، روزم را چون شبم روحانی بگردان و شبم را چون روز نورانی
- الهی، در جوانی شکستم که پیری، خود شکستگی است
- الهی، آن که تو را دوست دارد، چگونه با خلق ات مهربان نیست؟
- الهی، اگر من بنده تو نیستم، تو که مولای من هستی!
- الهی، گرگ و پلنگ را می توان رام کرد با نفس سرکش چه کنم؟
- الهی، اگر ستارالعیوب نبودی، ما از رسوایی چه می کردیم؟!
- الهی، قربان لب و دهانم بروم که به ذکر تو گویایند

توصیه‌هایی از علامه حسن‌زاده آملی

دهان روح و تن

انسان دو دهان دارد: یکی گوش که دهان روح او است و دیگر دهان که دهان تن او است. این دو دهان خیلی محترم‌اند. انسان باید خیلی مواظب آن‌ها باشد. یعنی باید صادرات و واردات این دهنها را خیلی مراقب باشد. آن‌هایی که هرزه خوراک می‌شوند، هرزه کار می گردند. کسانی که هرزه شنو می‌شوند، هرزه گو می گردند. وقتی واردات انسان هرزه شد، صادرات او هم هرزه و پلید و کثیف می‌شود. یعنی قلم او هرزه و نوشته‌هایش زهرآگین خواهد داشت. حضرت وصی، امیرالمؤمنین، علیه السلام فرمود: عمل نبات است و هیچ نبات از آب بی‌نیاز نیست و آب‌ها گوناگون‌اند. هر آبی که پاک است، آن نبات هم پاک و میوه‌اش شیرین خواهد بود ;و هر آبی که پلید است، آن نبات هم پلید و میوه او تلخ است.* خود عمل، حاکی است که از چه آبی روییده شده است. وقت اندک و کار بسیار

بدان که باید تخم و ریشه سعادت را در این نشأ، در مزرعه دلت‌بکاری و غرس کنی. این‌جا را دریاب، این‌جا جای تجارت و کسب و کار است ;و وقت هم خیلی کم است. وقت‌خیلی کم است و ابد در پیش داریم. این جمله را از امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کنم، فرمود: «ردوهم ورود الهیم العطاش ;» یعنی شتران تشنه را می‌بینید که وقتی چشمشان به نهر آب افتاد چگونه می کوشند و می‌شتابند و از یکدیگر سبقت می گیرند که خودشان را به نهر آب برسانند، شما هم با قرآن و عترت پیغمبر و جوامع روایی که گنج‌های رحمان‌اند این چنین باشید. بیایید به سوی این منبع آب حیات که قرآن و عترت است. وقت‌خیلی کم است و ما خیلی کار داریم. امروز و فردا نکنید. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر پرده برداشته شود و شما آن سوی را ببینید، خواهید دید اکثر مردم به علت تسویف، به کیفر اعمال بد این‌جای خودشان مبتلا شده‌اند .» تسویف یعنی سوف سوف کردن، یعنی امروز و فردا کردن، بهار و تابستان کردن، امسال و سال دیگر کردن. وقت نیست، و باید به جد بکوشیم تا خودمان را درست‌بسازیم.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد سوم)

حسن زاده، رمضان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر رمضان حسن زاده تحصیلات عالیه خود را با قبولی در دوره کارشناسی رشته روان شناسی بالینی از دانشگاه علامه طباطبایی تهران آغاز کرد و کارشناسی ارشد در رشته روان شناسی تربیتی از دانشگاه تربیت معلم تهران و دکترای تخصصی(PhD) رشته روان شناسی ازدانشگاه آزاد اسلامی به پایان رسانید. حسن زاده در سمت های مختلف فعالیت خود را با دانشگاه آزاد اسلامی ساری آغاز کرد و از ایشان بارها به عنوان پژوهشگربرگزیده و برتر دانشگاه آزاد اسلامی ساری تقدیر به عمل آمد. با تدریس در دانشگاه های داخلی و عضویت در کمیته علمی همایش ها و کنفرانس ،شرکت در سخنرانی های علمی و تخصصی و ارائه مقالات متعدد به این همایشها از فعالیتهای وی می باشد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی تحصیلات رسمی و حرفه ای : ۱- کارشناسی(لیسانس) رشته روان شناسی بالینی از دانشگاه علامه طباطبایی تهران، سال ۱۳۶۹. ۲- کارشناسی ارشد(فوق لیسانس) رشته روان شناسی تربیتی ،گرایش آمار وروش تحقیق، از دانشگاه تربیت معلم تهران، سال ۱۳۷۳. ۳- دکترای تخصصی(PhD) رشته روان شناسی ازدانشگاه آزاد اسلامی،واحد علوم و تحقیقات، سال ۱۳۷۸. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : ۱-قائم مقام حوزه معاونت پژوهشی، دانشگاه آزاد اسلامی ساری،۱۳۷۶ تا۱۳۷۸. ۲- معاون پژوهشی ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری،۱۳۷۸تا ۱۳۸۲. ۳- مدیر گروه مدیریت آموزشی کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۷۹تا ۱۳۸۱. ۴- مدیر گروه مدیریت آموزشی کارشناسی ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۸۳تا ۱۳۸۵. ۵- مدیر گروه روان شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۸۵تا۱۳۸۶. ۶-عضو شوای پژوهشی ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۷۶ادامه دارد. ۷- عضو شوای تحصیلات تکمیلی ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۷۶ادامه دارد. ۸-عضو شورای جذب و بورس ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۸۱تا۱۳۸۴. ۹-عضو مرکز مشاوره ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۷۵ادامه دارد. ۱۰-دبیر هم اندیشی استادان ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۸۳تا ۱۳۸۴. ۱۱- مدیریت پژوهش و نگارش معاونت فرهنگی ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر استان مازندران. ۱۲- عضو شوای پژوهشی منطقه سه ، دانشگاه آزاد اسلامی ، ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲. ۱۳-بازرس ویژه در امتحانات کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۷۹. ۱۴-عضو سازمان نظام روان شناسی و مشاوره جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۵ ادامه دارد. ۱۵-عضو هیات علمی پاره وقت مرکز تحقیقات روان پزشکی و علوم رفتاری دانشگاه مازندران، ۱۳۸۵ ادامه دارد. ۱۶-نماینده تام الاختیار، دانشگاه آزاد اسلامی ساری جهت شرکت در جلسات کار گروه بانوان و جوانان استان مازندران،۱۳۸۲ادامه دارد. ۱۷-عضو کار گروه اجتماعی استان مازندران،۱۳۸۴ادامه دارد. ۱۸-رئیس مرکز مشاوره، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۷۸. ۱۹-عضو گروه علمی تخصصی رشته روان شناسی منطقه سه دانشگاه آزاد اسلامی،۱۳۸۳ ادامه دارد. ۲۰- عضو کار گروه فرهنگ وهنر و تربیت بدنی استان مازندران،۱۳۸۴ادامه دارد. ۲۱- عضو شورای تحقیقات سازمان آموزش و پرورش استان مازندران،۱۳۷۳ تا ۱۳۸۵. ۲۲- عضو کمیته تخصصی تحقیقات سازمان آموزش و پرورش استان مازندران،۱۳۷۳ تا ۱۳۸۵. ۲۳- عضو کمیته تحقیقات،آموزش و ترویج اداره کل تعاون استان مازندران.۱۳۸۰. ۲۴- عضو کمیته منتخب گروه غیر پزشکی منطقه سه دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۵ ادامه دارد. ۲۵- عضو شوای انتشارات ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۷۸ادامه دارد. ۲۶- عضو هیات ممیزه سازمان آموزش و پرورش استان مازندران، ۱۳۸۲ تا۱۳۸۴. ۲۷- عضو کار گروه پژوهش ، آمار و فناوری اطلاعات استان مازندران، گروه تخصصی آموزش و پرورش،۱۳۸۳. ۲۸- عضو کار گروه پژوهش ، آمار و فناوری اطلاعات استان مازندران، گروه تخصصی محیط زیست،۱۳۸۳. ۲۹- عضو شوای فرهنگی ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۸۱ادامه دارد. ۳۰- رئیس شوای انتشارات ، دانشگاه آزاد اسلامی ساری، ۱۳۸۲. ۳۱-عضو گروه فرهنگ و علوم انسانی، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان مازندران،۱۳۸۳. ۳۲- عضو خدمات مشاوره پژوهشی ، سازمان آموزش و پرورش استان مازندران، ۱۳۸۳ . ۳۳- عضو روان شناسی بالینی ایران،۱۳۸۵ ادامه دارد. ۳۴-عضو

کمیسیون آسیب های اجتماعی استانداری مازندران ، ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳. داوری و نظارت طرح های پژوهشی: داوری و نظارت طرح های پژوهشی،در دانشگاه ها و مراکز آموزشی و پژوهشی، حدود ۵۰ مورد. عضو کمیته علمی و دبیر همایش ها و کنفرانس های ایران: عضو کمیته علمی همایش ها و کنفرانس های ایران، حدود ۱۵مورد . فعالیتهای آموزشی : ۱-دانشگاه پیام نور گنبد کاوس(از ۱۳۷۰تا ۱۳۷۴) . ۲- دانشگاه پیام نور بهشهر(از ۱۳۷۳تا ۱۳۷۴). ۳- دانشگاه آزاد اسلامی گرگان (از ۱۳۷۳تا ۱۳۷۴). ۴- دانشگاه آزاد اسلامی ساری (از ۱۳۷۴ ادامه دارد). ۵- مرکز آموزش عالی فرهنگیان ساری (از ۱۳۷۴تا ۱۳۷۸). ۶- مرکز آموزش مدیریت دولتی مازندران (از ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۶) . ۷- دانشگاه پیام نور ساری (از سال ۱۳۷۷ تا سال ۱۳۷۹). ۸- مرکز آموزش عالی شهید فروزنده مازندران (از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱). ۹- دانشگاه آزاد اسلامی نکا (از سال ۱۳۸۵ ادامه دارد). ۱۰- دانشگاه آزاد اسلامی بندر گز (از سال ۱۳۸۵ ادامه دارد). ۱۱- دانشگاه امام حسین(ع) مازندران (از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۶) . ۱۲- دانشگاه امام حسین(ع)گلستان (از سال ۱۳۸۶ ادامه دارد). سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : رمضان حسن زاده بعنوان مربی گروه روان شناسی دانشگاه آزاد اسلامی ساری (از سال ۱۳۷۴تا ۱۳۷۸)، استاد یار گروه روان شناسی دانشگاه آزاد اسلامی ساری(از سال۱۳۷۸تا۱۳۸۴)، دانشیار گروه روان شناسی دانشگاه آزاد اسلامی ساری(از سال ۱۳۸۴تا) فعالیت داشته است. از دیگر فعالیتهای رمضان حسن زاده می توان به برگزاری کارگاههای آموزشی و شرکت در این کارگاه ها را اشاره کرد.جوائز و نشانها : ۱-احراز مقام برتر در بین پژوهشگران منطقه (۳) دانشگاه های آزاد اسلامی(و تشرف به خانه خدا و حج تمتع)،سال ۱۳۸۲ . ۲- پژوهشگربرگزیده و برتراولین همایش علمی – کاربردی پیشگیری از سوء مصرف مواد مخدر استان گیلان،سال ۱۳۸۳ . ۳- پژوهشگربرگزیده و برتراولین جشنواره بزرگ قلم استاد،مشهد مقدس،سال۱۳۸۴ . ۴- پژوهشگر برگزیده و برتر دانشگاه آزاد اسلامی ساری،سال ۱۳۸۳ . ۵- پژوهشگربرگزیده و برتر دانشگاه آزاد اسلامی ساری،سال ۱۳۸۴ . ۶- پژوهشگربرگزیده و برتر دانشگاه آزاد اسلامی ساری،سال ۱۳۸۵ . ۷- پژوهشگربرگزیده و برتر دانشگاه آزاد اسلامی در همایش بین المللی نهضت تولید علم، جنبش نرم افزاری و آزاد اندیشی ،سال ۱۳۸۴. ۸- پژوهشگر نمونه دانشگاه های استان مازندران،سال ۱۳۸۱. چگونگی عرضه آثار : از جمله آثار رمضان حسن زاده می توان به ۲۷ مقاله چاپ شده در مجلات داخلی، ۴۵ مقاله ارائه شده در سمینارها و همایش های علمی ، ۱۴ مقاله خارجی ارائه شده در سمینارها و کنفرانسهای جهانی، ۵ مقاله چاپ شده در مجلات خارجی، ۲ مقاله چاپ شده در ISI و شرکت در ۱۶ طرح تحقیقاتی می باشد. و همچنین نظارت بر طرح های تحقیق ، حدود ۱۰ مورد، راهنمایی یا مشاوره پایان نامه های کارشناسی، حدود ۲۰۰مورد، راهنمایی یا مشاوره پایان نامه های کارشناسی ارشد ، ۱۳۲ مورد، راهنمایی یا مشاوره پایان نامه های دکترای تخصصی، ۲ مورد. آثار : تالیف اقدام پژوهی: راهبردی برای بهبود آموزش و تدریس ویژگی اثر : با همکاری گروه نویسندگان، انتشارات پژوهشکدهٔ تعلیم و تربیت، تهران، ۱۳۸۳.۲ تالیف بررسی موانع و عوامل کاربست یافته های پژوهشی در دستگاههای اجرایی، دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ویژگی اثر : تهران، ۱۳۸۳.۳ تالیف روانشناسی اجتماعی در تعلیم و تربیت ویژگی اثر : با همکاری آقای دکتر حمزه گنجی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۸.۴ تالیف روش های آماری در علوم رفتاری ویژگی اثر : با همکاری آقای محمد تقی مداح، انتشارات ویرایشف تهران ،۱۳۸۵.۵ تالیف روشهای تحقیق در علوم رفتاری (راهنمای عملی تحقیق) ویژگی اثر : انتشارات ساوالان، تهران، ۱۳۸۲.۶ ترجمه انگیزش برای یادگیری ویژگی اثر : با همکاری خانم نرجس عموئی، انتشارات دنیای پژوهش، مشهد، ۱۳۸۰. (تألیف دیبورا، جی استیپک).۷ ترجمه رفتار سازمانی ویژگی اثر : با همکاری آقایان دکتر مجتبی طبری و منوچهر نوری، و خانم ترانه عنایتی، انتشارات ساوالان، تهران، ۱۳۸۱. (تألیف رابرت بی، لاوسُن و زنگ شن).

منابع زندگینامه : تکمیل پرسشنامه فرهیختگان توسط آقای دکتر رمضان حسن زاده بنا به درخواست بنیاد ایران شناسی پاییز ۱۳۸۶

حسن زاده، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین حسن زاده : فرمانده گردان امام سجاد(ع)لشگر۸نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۷ در خانواده ای متدین و سخت کوش در فیروز آباد یکی از روستاهای شهرستان میبد به دنیا آمد. دوران کودکی خود را با تربیت اسلامی و احکام الهی پشت سر گذاشت و برای تحصیل به دبستان فیروز آباد قدم نهاد . پس از آن مراحل تحصیل خود را در راهنمایی و دبیرستان مفید میبد به پایان رسانید و موفق شد با بهترین نمرات، دیپلم خود را اخذ نماید.

وی در طول دوران تحصیل خود علاوه بر جدیت در امر تحصیل به کار و فعالیت علاقه فراوانی داشت و لحظه از کار و تلاش خسته نمی شد. در جریان انقلاب در صف اول مبارزین، علیه رژیم ستم شاهی قرار گرفت و در اکثر محافل و مجالس سیاسی، اجتماعی و مذهبی حضوری چشمگیر و در پیروزی انقلاب سهم به سزایی داشت . به انجام عبادات علاقه شدیدی نشان می داد و لحظه ای دست از اطاعت خدا و عبادت نمی کشید. پس ازدوران تحصیل در یک شرکت راهسازی مشغول به کار شد.

پس از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی وارد سپاه شد و به جبهه رفت.او چند نوبت در جبهه حضور یافت و در جبهه ها وعملیات مختلفی شرکت نمود .

روزی که وارد جنگ با دشمن شد یک نیروی ساده بود اما شجاعت ودرایت اودر لحظات سخت ,فرماندهان را بر آن داشت تا در مدیریت وفرماندهی از وجودش استفاده کنند.

او مراحل فرماندهی را از رده های پایین شروع کرد ومدتی قبل از شهادتش به فرماندهی گردان امام سجاد (ع)رسید.سمتی که سختترین وپر مسئولیت ترین وظایف را در دفاع مقدس بر عهده داشت.

در همین مسئولیت بود که در عملیات والفجر مقدماتی در منطقه فکه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

حسن نیا، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا حسن نیا : فرمانده واحدتخریب لشگر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۱ بود. بهار، با روحی پر نشاط، شادی را مهمان دل محمد حسن و فاطمه کرد. او چهارمین فرزند خانواده بود و علیرضا نامیده شد.

پدرش ارتشی و مادرش خانه دار بود. علیرضا در خلیل آباد متولد شد و در همان جا بالید و رشد کرد. تحصیلاتش را در هفت سالگی آغاز نمود و با دیپلم خاتمه داد. او برای ادامه تحصیل در هنرستان راهی کاشمر شد و در آن مقطع؛ با سیل عظیم مردمی به پا خاسته آشنا شد.

سال ۱۳۵۷ بود و مدارس در اعتصاب. به این جهت علیرضا به خلیل آباد بازگشت و به کار و فعالیت پرداخت. مادرش می گوید: اوقات تعطیلی را کار می کرد. می رفت به باغ و کارهای باغ را انجام می داد. گاهی هم گوسفند ها را به چرا می برد، اما چون

دوست دار ورزش بود، گاهی اوقات آنها را به کسی می سپرد و خودش می رفت برای ورزش.

علیرضا به ورزش علاقه داشت تا آنجا که به عنوان یکی از منتخبین تیم استانی والیبال شناخته شد. با پیروزی انقلاب و سرو سامان گرفتن اوضاع، در سال ۱۳۵۸ مدارس بازگشایی شد و علیرضا دوباره راهی کاشمر گشت. در آن روزها انجمن اسلامی دانش آموزی پا گرفته بود. علیرضا نیز به این تشکل روی آورد و توانست در آن برهه زمانی با مطالعه کتب شهید دستغیب، شهید مطهری و... قدمی به سوی شناخت انقلاب و اهداف اسلام بر دارد.

او برای تزکیه باطن بیش از پیش تلاش می کرد. سکوت و آرامش خاص او هنوز هم در یاد و خاطره دوستانش مانده است. محسن قصابی یکی از دوستان شهید می گوید:

همیشه آرام بود؛ آرام و متین. صبر و گذشتش مثال زدنی بود. گاهی در برابر افراد بی منطق و زور گو چنان خونسرد و صبورانه رفتار می کرد که ما عصبانی می شدیم و آنها شرمنده.

مدتی گذشت تا این که سر و صدای جنگ به در آمد و عده ای، از جمله محمد رضا برادر بزرگتر، روانه جبهه شدند. علیرضا تب یار داشت اما پدر مخالف حضور علیرضا در جبهه بود.

مادرش می گوید:

محمدرضا آمده بود مرخصی. علیرضا داشت کفش هایش را واکس می زد. علیرضا را که دید. پرسید: مادر! چرا علیرضا به جبهه نمی آید؟ آنجا به فرد فرد ما نیاز است!

محمد رضا برادر بزرگتری بود که با شهادتش چگونه مردن را به علیرضا آموخت و او را روانه دیار عاشقان نمود. علیرضا که به عضویت بسیج در آمده بود؛ برای گزراندن دوره آموزی راهی پادگان سید مرتضی شد و پس از طی دوره آموزشی، تخریب، چندی بعد وارد گردان تخریب شد.

مادرش می گوید:

به مرخصی نمی آمد مگر آن که قصد روزه می کرد. تمام روزهایی را که در خانه بود، روزه می گرفت و پیش خدا اشک می ریخت. نمی دانم چه گناهی بود که این طور باید به خدا التماس می کرد!

بالاخره التماس های علیرضا نتیجه داد و آرزوهایش شکفت. در روز ۴/۱۲/۱۳۶۲ سردار علیرضا حسن نیا، مسئول محور تخریب لشگر ۵ نصر، در جزیره مجنون و عملیات خیبر به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

پیکر مطهرش، سال ها دور از وطن در غربت باقی ماند تا این که پس از سالها دوباره به آغوش زادگاهش بازگشت. یکی از دوستانش می گوید:

از او پرسیدم دلت می خواهد چطور بمیری؟ گفت: دوستدارم مفقودالاثر شوم. دلم نمی خواهد جنازه ام را به دوش بگیرند و سنگینی این جسم مردم را اذیت کند! منابع زندگینامه" :مرز آسمان بین "نوشته ی راضیه ی رضاپور،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

حسنک

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوعلی حسن بن محمد میکال مشهور به حسنک (مقت. ۴۲۵ ه.ق.) چون در سال ۴۱۶ احمد ابن حسن میمندی از وزارت معزول

شـد سـلطان محمود حسـنک را وزارت داد. وی مردی فاضل و دانشـمند بود و چون سـلطان مسـعود به سـلطنت رسـید به بهانه اینکه خلیفه بغداد حسنک را قرمطی خوانده بود اموال او را مصادره کرد و خود او را به دار آویخت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

حسنی آملی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید علی حسنی آملی

محل تولد : آمل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۴/۱/۱

آدرس اینترنتی

زندگینامه علمی

فرزنـدی از پدر و مادری متدین در سال ۱۳۵۴ دیـده به جهان گشود او را علی نامیدنـد او فرزند سوم خانواده بود دوران کودکی و نوجوانی را در فضـایی بی آلا-یش روسـتا سپری کرد و بـا اتمام دوره راهنمایی عازم شـهری بزرگ و معروف که تاریـخ طولانی در تشیع داشت و مرکز حوزه های علمی شـیعه به حساب می آمد (قم) گردید و در مدرسه شـهیدین (بهشتی و قدوسـی ره) مشغول به تحصـیل در علوم دینی شـد. در حـدود ده سالی که در این مدرسه ساکن بود مراحل مقدمات و سـطح دروس حوز های علمیه را به پایان برد و هم زمان با شـروع به تحصـیل کتاب مکاسب و رسائل شیخ اعظم انصاری ره در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی مشـغول به تحصـیل در دوره کارشناسـی معارف اسـلامی گردیـد.بعـد از اتمام دروس سـطح حوزه در دوره تخصصـی فقه و اصو ل مدرسه شهیدین شرکت کرده واز سوی دیگر همزمان با آن در دوره کارشناسی ارشد دین شناسی مؤسسه امام خمینی قبول شده که ادامه آن منجر به قبولی در رشـته ادیان در سـطح دکتری همان مرکز شد.لازم به ذکر است او از زمانی که توانایی تبلیغ را پیدا کرده است به مدت ده سال هر زمان که فرصتی حاصل می شد به تبلیغ در جامعه و دانشگاهای کشور نیز می پرداخت

حسنی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اکبر حسنی

محل تولد : لنگرود

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۱۷/۱۲/۴

زندگینامه علمی

اینجانب علی اکبر حسنی فرزند حبیب الله ، اسفند ماه ۱۳۱۷ در لنگرود گیلان متولد شدم و تا کلاس هفتم دبیرستان را همان جا گذراندم . در سال ۱۳۳۲ پدرم مرا به قم فرستاد و در مدرسه علمیه خان ، حجره ای برایم فراهم شد. به سرعت و با پشتکار ، مقدمات از امثله ، صمدیه ، سیوطی ، مغنی ، مطول ، معالم ، قوانین و لمعتین را نزد علما و مدرسین آنروز خواندم ؛ رسائل و مکاسب شیخ انصاری (ره) را نیز خوانده و امتحان دادم .

در سال ۱۳۳۹ با اتمام کفایتین بمدت یکماه و نیم در درس خارج علمی و استدلالی آیت الله شیخ عباسعلی شاهرودی(ره) و نیز آیت الله اراکی(ره) شرکت کردم و همه مطالب را به عربی نوشته و مورد تشویق واقع شدم که متاسفانه در حملات ساواک به فیضیه ، در دوم فروردین ۱۳۴۲ از بین رفت .بعد از فوت آیت الله بروجردی (ره) در درس امام خمینی (ره) شرکت کردم . بعد از سه سال که تبعید ایشان به ترکیه و عراق پیش آمد ، به درس مراجع آن زمان آیات عظام گلپایگانی(ره) ، شریعتمداری(ره) ، حائری(ره) ، محقق داماد(ره) و میرزا هاشم آملی(ره) می رفتم. برخی از کتب آیت الله حکیم(ره) و آیت الله خوئی(ره) را استفاده و مطالعه می کردیم ؛ اسفار را نزد علامه طباطبائی (ره) خواندم و فلسفه تطبیقی را نزد آقای مهدی حائری(ره) و برخی دروس تکمیلی را نزد مراجع فعلی خواندم .

حسنی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا حسنی : فرمانده محور عملیاتی لشگر ۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

آثار باقی مانده از شهید

انسان امانتی است که خداوند به مهرشان می سپارد و روزی هم آنرا از وی پس می گیرد. مرگ غیر قابل اجتناب است و از آن گریزی نیست . قبل از اینکه سپاه مرگ به بند زمانی حیات کسی یورش آورد او را در خانه ضعف و ذلت اسیر خویش سازد. چه زیبایی که وی با سلاح ایمان و شجاعت به سوی لشکر مرگ بتازد و با بهترین آن که مرگ سرخ است دست پنجه در هم افکنده و با ایثار خویش، درجه رفیع شهادت را تسخیر و از این راه به سربلندی تمام به صحرای ابدیت وارد شود.حرکتش را به سوی قله ادامه دهد و خلاصه، کنار گذاشتن منیت در وجودش، به لقاءا... برسد.

درخواست من از خدا این است که لیاقت انتخاب مرگ سرخ را که نوید دهنده حیات جاودان است را به من عطا فرماید تا با تقدیم خونم و جانم امرش را(جاهد فی سبیل الله باموالهم و ...) اجرا و رضایش را جلب لقاء اش برسیم.

در جایی این یادداشت را می نویسم که هیچ امیدی به بازگشت ندارم و از خدا می خواهم تا ما را نصرت و پیروزی نداده به خانه

هایمان باز نگرد اند و در این لحظات هیچ خواهشی و درخواستی از کسی ندارم و اگر شایسته گی شهادت داشتم بازماندگانم را در مرگم به صبر و پایداری دعوت می کنم و انتظارم این است که ادامه دهنده ی راهی باشندکه خواست خداست و خوشنودی خدا در آن است .

حسنی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید علیرضا حسنی : فرمانده گروهان شناسایی در لشگر ۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اول تیرماه۱۳۳۹ در شهرستان بیرجند به دنیا آمد.برای فراگیری قرآن به مکتب خانه رفت. کودکی فعال و پر جنب و جوش بود. دوره ابتدایی را در دبستان پرویز شهرستان زادگاهش گذراند و پس از پایان آن، برای ادامه تحصیل در مدرسه راهنمایی حافظ شهرستان بیرجند ثبت نام کرد که پس از موفقیت وارد دوره متوسطه، در دبیرستان شریعتی همان شهرستان شد. تحصیلات متوسطه او همزمان با شروع حرکت‌های انقلابی بود و به همین سبب علی رضا با وارد شدن در مبارزات و فعالیت‌های انقلابی دست از تحصیل کشید و در هر فرصتی در پایگاه‌های بسیج و مساجد مشغول فعالیت و خدمت بود.در ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۰ به خدمت سربازی اعزام شد و دوره آموزشی را به مدت سه ماه در کرمان گذراند و سپس به شیراز انتقال یافت و در تیپ ۵۵ هوابرد ودر رسته توپخانه، مشغول انجام وظیفه شد.

سید علی رضا در اواخر خدمت سربازیش در گروهان‌های قدس ثبت نام کرد. پس از پایان دوران سربازی در ۱۵ خرداد ۱۳۶۲ و بازگشت به بیرجند، مجدد از طریق بسیج عازم جبهه‌ها شد.عشق عجیبی به جبهه ها داشت و دفاع از کشور و کیان اسلامی را ادامه نهضت کربلا‌ـ می دانست و می گفت: من همیشه ندای هل من ناصر ینصرونی را به گوش می شنوم.علی رضا در بیش از ۲۲ عملیات شرکت داشت. عزت، شجاعت، تواضع و فروتنی از خصوصیات او بود. به انجام وظایف دینی پای بند بود و دیگران را نیز به این امر تشویق می کرد و از بزرگ ترین آرزوهایش دیدار حضرت امام بود. درباره انگیزه حضور در جنگ، در وصیت نامه اش می‌نویسد...

هدف من همان خدمت کردن به اسلام و لبیک گفتن به ندای هل من ناصر ینصرونی حسین زمان و یاری رزمندگان اسلام است.

حاضر نشد قبل از پیروزی در جنگ، ازدواج کند. همواره می گفت: من جشن ازدواجم را همراه با پایان جنگ و حصول پیروزی خواهم گرفت.

در زمان حضورش در جبهه بسیار فعال بود و تخصص‌های مختلفی داشت. در زندگی نامه‌اش آمده است: ... او خط شکن، چریک، جزء مردان قورباغه‌ای، مسئول گروه ویژه، معاون گردان، تکاور و دیده‌بان، آرپی‌جی زن، نارنجک‌انداز و کوهنوردی بی باک و راهنمای دیگران بود. به جهت دلاوری‌هایش در جنگ، بارها مورد تشویق قرار گرفت. در مدت حدود ۵ سال حضور در جبهه، دوباره مجروح شد.

در تب شهادت می سوخت. در آخرین مرخصی وقتی فهمید که چه خوابی برایش دیده‌اند در حالی که چند روز از مرخصی‌اش مانده بود، به بهانه فراخوان سریع فرمانده‌اش سرگرد نقره ای، خانه و کاشانه‌اش را ترک گفت و به سوی جبهه شتافت و در عملیات سرنوشت ساز والفجر ۸ در غروب ۲۱ بهمن ماه سال ۱۳۶۴، در آن سوی اروند رود، بر اثر اصابت ترکش به ناحیه پشت به شهادت رسید.پیکر پاکش پس از انتقال به شهرستان بیرجند و تشییع باشکوه، در گلزار شهدا به خاک سپرده شد.

منابع زنـدگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شـهید خراسان "نوشـته ی سـید سـعید موسوی، نشـر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

حسنی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محسن حسنی : فرمانده گردان روح الله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال هزار و سیصد و چهل و سه در مشهد الرضا (ع) کودکی پا به عرصه وجود نهاد که خانواده حسنی، نام مبارک محسن را برایش برگزید.

محسن چهارمین فرزند خانواده بود. اما هر بار دست تقدیر، فرزندان قبل از او را از دامان پدر و مادر به خاک سرد می سپرد. این امر سبب شد تا خانواده حسنی با به دنیا آمدنش گوسفندی ذبح کرده نو رسیده را به حرم طواف دهند و مجلس روضه برپا کنند. او که با نـذر و نیاز متولـد شـد، در سایه پـدری زحمتکش و مادری پاکدامن رشد نمود. به خاطر تربیت بدنی او را به مدرسه عسگریه که مـدیریتی متـدین داشت سپردنـد و بـدین ترتیب دبسـتان را به شایسـتگی گذراند. از همان اوان کودکی، هم پای در مجالس مذهبی حضور می یافت. از آن جا که پدر با شـغل بنایی روزگار می گذراند، اوقات فراغتش را به کمک او شتافت، تا آجر بر آجر نهاده و مرهمی باشد بر زخم های روزگار، بر پیکر خانواده. پس از پایان دوره ابتدایی، مقطع راهنمایی را نیز به اتمام رساند.

همزمان با آغاز شکوهمند انقلاب اسلامی، با شور و اشتیاق پای به عرصه سیاسی و اجتماعی گذاشت. همراه پدر در جلسات علمای متعهـد و مبـارز همچون آیت الله خـامنه ای حضور می یـافت. با اینکه در طوفان انقلاب هنوز نوجوانان بود، پس از پایان جلسات به توزیع اعلامیه و رساله امام خمینی می پرداخت.

سید محسن که فردی رنج دیده از دوران سـتم شاهی بود، بدون هیچ چشم داشتی در صف می ایسـتاد و نفت را به منزل پیرزن های محـل حمـل می کرد. بـا ورود امـام امت و پیروزی انقلاـب، دل در گرو رهـبر سپرد و بـا مطـالعه کتابهـای شـهید مطهری و آیت الله دسـتغیب به سـیر فکری خود جهت داد. تحرکات مذبوحانه ضد انقلاب در کردستان سید محسن را واداشت تا درس و مدرسه را ها کنـد و پس از عضـویت در بسـیج و گذرانـدن دوره آموزش، داوطلبـانه به کردسـتان اعزام شود. بـا تصـرف لاـنه جاسوسـی آمریکا تعـدادی از جاسوسان به مشـهد منتقل شدنـد. سـید محسن از جمله عناصـر فعال حفاظت از جان این افراد به شـمار می رفت. پس از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، با گرفتن رضایت از خانواده، راهی مناطق جنگی شد و در عملیات متعددی شرکت داشت. از آنجا که دشـمن تا بن دنـدان مسلح از حامیان جهانی برخوردار بود به تشـخیص فرمانـدهان برای گذراندن دوره به مشـهد مراجعت کرد. پس از چهار ماه دوره فشـرده علوم و فنون نظامی، به عضویت سـپاه درآمد و به عنوان مربی تاکتیک به آموزش نیروهای پاک باخته بسیجی در پادگان قدس مشغول شد.

از آن پس در تربیت و سازمانـدهی نیروهـای توانمنـد بـا در هم آمیختن نظم و تقـوا در تـامین نیروی عرصه نـبرد ایفـای نقش نمود. هرگاه در پشت جبهه خـدمت می کرد به سرکشـی و کمک رسانی خانواده های رزمندگان می پرداخت. با وجود داشـتن مسـئولیت آموزش در مشـهد برگه مرخصی گرفته و در عملیات بیت المقدس حضور یافت. اولین باری که درجبهه مجروح شد، مدتی طولانی در بیمارسـتان بستری بود. امـا پس از طی دوران نقـاهت، اقـدام به راه انـدازی جلسه دعـای توسـل در منزل خـانواده شـهدا نمود. او همواره فریضه امر به معروف و نهی از منکر را سـر لوحه اعمالش قرار می داد و با راه اندازی بسـیجی پویا در مسـجد محل به جذب

نیروهای جوان و مستعد همت گماشت. با قابلیت و دور اندیشی سنگرهای نبرد را محراب مسجد ساخت و شیرینی حضور در جبهه را به کام جوانان نشاند. در مرحله اول عملیات کربلای یک، ایثار و تهور را به منصه ظهور رساند و هنگام آوردن ماسک برای نیروهای تحت امرش به شدت در معرض گازهای شیمیایی قرار گرفت. او که عشق به ولایت را پیشه خود ساخته بود پس از یافتن بهبودی نسبی، مجدداً به جبهه بازگشت.

می رفت و ز دل خدا خدا داشت به لب

امید شهادت و دعا داشت به لب

همرزمانش می گویند: سید محسن فرمانده گردان روح الله بود. روزها در چادر به سر می برد و غروب، زمانی که نور به حداقل ممکن می رسید، در منطقه ظاهر می شد و به توجیه نیروها می پرداخت. شهید غزنوی فرمانده ارشد ایشان در تشریح شب شهادت سید محسن چنین می گفت: از آن جا که سینه بسیجی صندوق اسرار الهی است. خدا دست رد بر چنین سینه ای نخواهد زد. با حمایت خداوند مهران به تصرف نیروهای اسلام درآمد. بچه ها با چنگ و دندان از شهر محافظت می کردند. شب عملیات شهید حسنی اجازه خواست تا به رودخانه رفته و غسل شهادت کند و چنین هم کرد. هنگام کارزار چنان چهره اش برافروخته شده بود و ذکر آقا عبدالله را زمزمه می کرد که حین عملیات با صدای بلند گریه می کردیم. سید محسن حسنی با تمام وجود به امام عشق می ورزید و در شب وداع تنها سفارشش این بود: عزیزان امام را تنها نگذارید. به پاس زحمات مخلصانه اش در جنگ از سوی فرماندهی برای اعزام به سفر حج انتخاب شد، اما لباس رزم را بر لباس احرام ترجیح داد و خدای کعبه را در جهاد یافت. سرانجام سید محسن حسنی پس از شش سال حضور در جبهه های نبرد، در حالی که مسرور از آزادی مهران و انجام فرمان امام بود در چهارمین ماه از سال شصت و پنج خواب عاشورایی اش تعبیر شد و در حین فتح ارتفاعات قلاویزان مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفت و به اجداد بزرگوارش پیوست. پیکر زلالش به وصیت خودش، پس از قرائت زیارت عاشورا در تربت بهشت رضا جاودانه جای گرفت و از همان دیار به جایگاه ربانی صعود کرد.

آن دم که به خون خود وضو می کردم

دائی ز خدا چه آرزو می کردم

ای کاش مرا هزار هزار جان بود به تن

تا آن همه را فدای او می کردم منابع زندگینامه" :جرعه عشق"نوشته ی خدیجه ابوال اولا،نشرستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

حسنیه

قرن:۲

جنسیت:زن

ملیت:ایران

قرن دوم هجری، از زنان فاضل، عالم و متکلم. وی از کنیزانی بود که به اسارت مسلمانان درآمد و در زمان هارون‌الرشید (۱۹۳ – ۱۷۰ ق) مسلمان شد و در اخبار، روایات و اصول اعتقادات، معلومات فراوانی کسب کرد. شیخ ابوالفتوح رازی (۵۲۵ – ۴۸۰ ق) مناظره‌ای که او در مجلس هارون کرده در رساله فارسی خود آورده است. به نوشته رازی وی مذهب اهل سنت را طبق عقاید خودشان رد کرد و مذهب شیعه را ثابت نمود. برخی نویسندگان بر این نظرند که اصولا شخصیتی به نام حسنیه وجود خارجی نداشته است و رازی برای طرح نظرات کلامی مذهب شیعه، چنان داستانی را ساخته و پرداخته کرده است، چنانکه سید بن طاووس در کتاب طرائف خود از زبان یک نفر اهل ذمه چنین کاری نموده است.[۱]

(ز ۱۹۳ ق)، دانشمند، عارف، متکلم و حکیم. وی از زنان ایرانی تبار بود که به اسارت مسلمانان درآمد و بعضی او را تربیت شده‌ی خاندان عصمت و طهارت (ع) دانسته‌اند که از محضر امام صادق (ع) بخصوص بهره‌مند گردیده است. وی در اخبار مذاهب چهارگانه عامه و علم کلام وقوف کامل داشته است. حسنیه در حضور هارون‌الرشید با شیخ ابواسحاق نظام معتزلی و محمد بن ادریس شافعی و ابویوسف قاضی مناظره کرد و بر آنها پیروز شد. شیخ آقا بزرگ تهرانی در «احیاء الداثر» هنگام شرح حال شیخ ابراهیم استرآبادی می‌نویسد: وی در ۹۸۵ ق در سفر حج رساله‌ی این مناظره را نزد بعضی از سادات علوی دمشق یافت و به ایران آورد و به نام شاه طهماسب ترجمه کرد. علامه مجلسی ترجمه‌ی این رساله را به فارسی در انتهای کتاب «حلیه المتقین» خود به طور کامل ذکر کرده است.[۲]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] منابع: اعلام‌النساء، ۲۶۴ / ۱؛ ریحانۀالادب، ۴۵ / ۲؛ زنان سخنور، ۱۱۴ / ۱؛ النساءالمؤمنات، ۳۰۲ -۳۰۰.

[۲] اعیان الشیعه (۴۰۹/ ۵)، تاریخ نظم و نثر (۱۲۰/ ۷،۹۷/ ۴)، روضات الجنات (۱۶۳/ ۱)، ریاحین الشریعه (۱۴۸/ ۴)، ریاض العماء (۴۰۶/ ۵)، ریحانه (۴۵/ ۲)، لغت نامه (ذیل/ حسنیه)، مشاهیر زنان (۷۵).

حسیبی، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۲۸۵.

درگذشت: آبان ۱۳۶۹، تهران.

کاظم حسیبی پس از تحصیلات متوسطه، مدرسه‌ی علوم سیاسی تهران را برای ادامه‌ی تحصیل برگزید و در سال ۱۳۰۷ جزو محصلین اعزامی به فرانسه رفت. رشته‌های مهندسی راه‌آهن و ذوب آهن و مس را گذرانید و چون به ایران آمد در دانشگاه جنگ و دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد. چندی هم در اداره‌ی معاون و بنگاه آبیاری و بانک صنعتی کار می‌کرد. در دوره‌ی هفدهم از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. در تمام دوران فعالیت‌های سیاسی دکتر محمد مصدق از او پیروی می‌کرد. او از اعضای فعال حزب ایران بود و در ملی شدن صنعت نفت فعالیت داشت. چند خطابه و رساله هم در همین موضوع از او چاپ شده است. رساله‌ای هم درباره‌ی خط و رسم‌الخط به چاپ رسانید و در آن از تغییر خط طرفداری کرد. رساله‌ی مذکور چگونه خط را باید اصلاح کرد نام دارد (آذر ۱۳۴۵).

فرزند حاج محمدعلی تاجر چای، در ۱۲۸۵ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی کمالیه و تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی دارالفنون به پایان رسانید و در ۱۳۰۴ ش به اخذ دیپلم با احراز رتبه اولی نائل آمد. آنگاه وارد مدرسه‌ی عالی حقوق گردید و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان بخشید و در آن مدرسه هم شاگرد اول شد.

کاظم حسیبی در ۱۳۰۷ ش در مسابقه اعزام محصل به اروپا شرکت کرد و نفر اول شد و به فرانسه اعزام گردید و پس از طی دو سال دوره‌ی عمومی وارد دانشکده‌ی پلی‌تکنیک پاریس شد و دوره‌ی مذکور را به پایان رسانید و بعد، دو سال هم دوره‌ی مدرسه‌ی معدن را گذرانید و در ۱۳۱۸ به ایران بازگشت و در اداره کل معادن وزارت پیشه و هنر استخدام گردید و در همان سال به خدمت نظام وظیفه رفت (یادنامه‌ی صفحه‌ی ۱۱۴). چندی هم در بنگاه آبیاری و بانک صنعتی و معدنی ایران اشتغال داشت.

مهندس حسیبی در ۱۳۲۰ وارد دانشگاه تهران شد و با سمت دانشیار در دانشکده فنی مشغول تدریس گردید و بعد به مقام استادی رسید و علاوه بر تدریس در دانشگاه تهران، در دانشگاه جنگ هم تدریس می‌نمود.

مهندس کاظم حسیبی پس از شهریور ۱۳۲۰ کانون مهندسین ایران را با همکاران دیگر مهندس خود تشکیل داد و بدین ترتیب وارد مسائل سیاسی شد. اعضاء کانون مهندسین بعداً حزب ایران را تشکیل دادند. در دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی که لایحه دولت در مورد نفت به مجلس داده شد، حسیبی بیلان کامل ۴۵ ساله شرکت سابق نفت ایران و انگلیس را تهیه کرد که توسط حسین مکی در چند جلسه مجلس ایراد گردید و در نتیجه‌ی این نطق طولانی، عمر مجلس پانزدهم پایان پذیرفت و لایحه‌ی دولت به تصویب نرسید.

پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، مهندس حسیبی چندی معاون و قائم‌مقام وزارت دارائی بود. در سفر نخست‌وزیر به شورای امنیت و دیوان دادگستری لاحیه، مهندس حسیبی جزو هیئت بود و در تمام مدت زمامداری مصدق، وی مشاور امور نفتی نخست‌وزیر بود. در دوره‌ی هفدهم مجلس، حسیبی از تهران به وکالت مجلس انتخاب شد و غیر از عضویت کمیسیون نفت از طرف مجلس شورای ملی عضویت خلع‌ید را عهده‌دار گردید.

در کلیه مذاکراتی که بین دکتر مصدق و هیئت‌های مختلف پیرامون نفت انجام می‌گرفت، حسیبی دخالت کامل داشت و نظریه‌ی نهائی تصمیم‌گیری از طرف او صادر می‌شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مهندس حسیبی تحت تعقیب قرار گرفت. مدتی به حالت اختفاء در تهران بسر برد و سرانجام در قم دستگیر و به زندان انتقال یافت. قریب یک ماه در زندان بسر برد تا آزاد شد. پس از آزادی از زندان به کاری دعوت نشد حتی تدریس او را در دانشگاه لغو کردند. وفات وی در ۱۳۶۹ در تهران پس از یک بیماری ممتد اتفاق افتاد. دوستان و یاران وی پس از مرگش یادنامه‌ای برای او انتشار دادند که مبین مقام علمی و انسانی و مذهبی او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حسین ابراهیمی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی حسین ابراهیمی : فرمانده گروهان دوم گردان ۵۰۳ شهید بهشتی ازتیپ یکم امیر المومنین (ع)لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) خاطرات

محمد کریم لطفی :

همیشه می گفت :بایدکشور عزیزمان را بسازیم و از خدا می خواهم که عمر من را به امام بدهد تا این انقلاب سر بلند به راهش ادامه دهد. او به امام خیلی علاقه داشت و تکیه کلام شهید علی حسین ابراهیمی در هر محفل و مجلس قسم به جان امام بود و انقلاب را یک هدیه الهی می دانست و امام را پیام آور ازادی و همیشه در این فکر بود و می گفت آیا دشمنان می گذارند این انقلاب رشد کند، او به جهانی شدن انقلاب می اندیشید.

از گروههای ضد انقلاب افراد مفسد و افرادیکه به امام و انقلاب بدگویی می کردند خیلی بدش می آمد و نفرت داشت. شهید علی حسین یک نماد و الگوی به تمام معنا برای بنده در فعالیتهای مذهبی و عبادی بودند بنده خیلی کوچکتر از آنم که خصوصیات اخلاقی ایشان را به زبان بیاورم و این چند خط شعر را نثار روح بلند آن شهید می کنم:

باز هم می شود از باران گفت

قصه آینه و قرآن گفت

باز هم تربت و سجاده شدن

یاعلی گفتن و آماده شدن

تیغ مرحب کش خونین بودن

با علی در صف صفین بودن سردار نورالهی:

هر گاه سوره فجر را تلاوت می کنم قامت فجرآفرینان والفجرها بالاخص والفجر ۳ در جلوی دیدگانم مجسم و بی واسطه به تماشایشان می نشینم اما فقط حسرت سخن گفتن به سان روزهای با هم بودن با آنان را دارم گویا زمان هرچه به جلوتر می رود تشعشع انوار آیات الهی شهدا افزون تر و عجز و حقارت ما بیشتر هویدا می گردد.

آنگاه که سیمای شهید علی حسین ابراهیمی فرمانده گروهان در شب قبل از حمله به یادم می آورمو مصاحبه و معانقه آن شب بیاد ماندنی را تار و پود استخوانهایم به شعله ای از درد تبدیل می شوند زیرا خسته و کوفته از بررسی منطقه عملیاتی مهران برگشته بودم ناگهان علی حسین آمد.

شب مهتابی بود ولی ماه در مقابل روی او تابش نداشت بلکه تلالو نور چهره معنوی علی حسین بر ماه غلبه می کرد . از او پرسیدم این نیمه شب از کجا آمدی؟ گفت از شهرمان ایلام ، گفتم چرا امشب ؟ گفت زیرا شب دیگر فرصت نیست. گفتم مگر خبری است. گفت چه خبری خوش تر از آن . گفتم علی الظاهر دیروز نامزدی کردی . گفت آری و سپس با تبسمی پر معنی حلقه نامزدیش را به من نشان داد و فاصله را کوتاه کرد و به سان گذشته صورت در صورتم کشید و گونه های چین و چروکم را غرق در بوسه ساخت.

شب حمله در محور پاسگاه دوراجی عراق چون شیر می غرید و نقش ویژه ای در سقوط آن پایگاه دشمن ایفا کرد. در اول صبح عملیات وقتی که یک لحظه در هنگام شلیک گلوله های آر پی جی هفت با شهید شیر خانی دیدم که تانکهای دشمن را تار و مار می کردند به وجودشان افتخار کردم و به خود بالیدم. محمد کریم لطفی:

فعالیتهای ایشان در پیشبرد انقلاب جانانه بود و مواضع آن همانند مردان انقلابی که در تمام صحنه ها حضور داشتند جز به کلام و دستور امام به هیچ چیز فکر نمی کرد .

در اوایل انقلاب و دفاع مقدس فراغت و بی کاری وجود نداشت تمام هم و غم فرزندان امام و انقلاب حفظ و حراست از انقلاب و مقابله با دشمن در هر کوی بود. شهید علی حسین یک لحظه او را ندیدم که احساس خستگی کند او همیشه در تلاش بود و هر مأموریتش اعلام می شد او پیش از همه ما آماده و پا به رکاب بود اوقات فراغت او همیشه مبارزه بود و با ضد انقلاب و دشمنان بعثی عراق در ستیز بود.

در اوایل فروردین ماه ۱۳۶۰ بنده توفیق پیدا کردم در خدمت شهید یکماه در ارتفاعات برای گروه خمپاره انداز دیده بانی کنم او همیشه به مسائل عبادی و معنوی پای بند بود توصیه شهید به بنده نماز خواندن در اول وقت و احترام به پدر و مادر بود و خیلی تاکید برای این موضوع می کرد.

شهید شهید علی حسین جز دفاع از انقلاب و امام و دستورات امام انگیزه دیگری نداشت. یک روز قبل از عملیات والفجر ۳ در منطقه امیر آباد در قرارگاه او را زیارت کردم. چند لحظه ای با هم بودیم یک عدد فانسقه عراقی به عنوان یادگاری به من داد و گفت اگر شهید شدم هر وقت که این فانسقه را دیدید یک یادی از من بکنید. بنده در جواب گفتم انشالله پیروز بر می گردید و در جشن عروسیت شرکت می کنم. آخر شهید قبل از شروع عملیات والفجر ۳ نامزدی کرده بود.

شهید علی حسین ابراهیمی هر چند سن و سالی از ایشان نگذشته بود ولی از منش و روحیات فوق العاده ای برخوردار بود او به هیچ وجه پشت به مشکلات نمی کرد و در خطر هراسی نداشت. خیلی با تدبیر بود . در عملیات شناسایی در سال ۱۳۵۹ در داخلا خاک عراق در منطقه دهلران ایشان درس مقاومت و ایثار و بردباری به من در یک مأموریت حساس آموخت.

ایشان روحیه و اخلاق شاد داشتند من ندیدم که شهید بی خودی ناراحت یا عصبانی شود مگر در مواقعی که با ایشان بدقولی می کردید که خیلی ناراحت می شدند آن هم برای یک لحظه و با یک تبسم که همیشه در چهره ایشان موج می زد و همه چیز را فراموش می کرد.

وقتی از بدقولی ها و خلاف وعده ما عصبانی می شد می گفت فلانی برویم بیرون، بایستی با هم چرخی بزنیم و برگردیم. در سال ۱۳۶۰ شهید علی حسین ابراهیمی و تعدادی از برادران از جمله سردار نور الهی، سرهنگ تنهایی، اسماعیل زنگنه و حیدر تقوایی تعداد سه قبضه خمپاره ۱۲۰ و ۱۰۶ را داشتیم که مستقر بودیم شهید علی حسین ابراهیمی بسیار خوش اخلاق و مهربان بودند. شهید علی حسین ابراهیمی یک رزمنده خستگی ناپذیر بودند در تمام مأموریت های حساس و خطیر مبارزه با گروههای ضد انقلاب گشت و شناسایی دیده بانی به عنوان یک نیروی تک رو در عملیاتهای ایضایی همیشه نقش داشتند و یک نقطه از مرز ایلام نبود که نمی شناخت از مهران به دهلران به چنگوله و ... به عنوان دیده بان در فعالیت بود و به عنوان فرماندهی جنگنده در فعالیت بود.

شهید علی حسین ابراهیمی قبل از پیروزی انقلاب همانندجوانان مخلص این مرز و بوم در به ثمر رساندن این انقلاب نقش مؤثری داشت به محض پیروزی انقلاب به عنوان نیروی مسلح در حفظ و نگهبانی از کیان این انقلاب پرداخت تا اینکه سپاه به دستور امام تشکیل گردید و ایشان جز اولین گروهی بودند که به عضویت رسمی سپاه در آمدند.

شهید علی حسین ابراهیمی احترامی خاص برای پدر و مادر قائل بودند و همیشه از مادر و دلسوزیهای او صحبت می کرد و می گفت فلانی مادرم خیلی به من احترام می کند و من جز زحمت برای او چیزی نداشتم و یکی از آرزو های ما در این بود که او زن بگیرد تا بتواند گوشه از زحمات مادر را جبران کند. همت شریعتی:

او به بزرگتر ها احترام می گذاشت. او اخلاق نیکو و همیشه خنده رو بود با صداقت و ابهت کارهایش و مأموریت خود را انجام می داد.

در طول ایام جنگ و دیگر ایام هیچ وقت احساس خستگی از خود بروز نکرد و او به راستی خسته را خسته کرده بود

آیین شهادت ز تو آموخته ایم

در دل ز غمت شعله برافروخته ایم

در هجر عزیزان زکف رفته مان

چون لاله دل سوخته دل سوخته ایم

من یکی شرمنده و وامانده از قافله شهیدان عزیز والامقام لیاقت صحبت در وصف شهید را نداشته و ندارم. امیدوارم خداوند به عزت و احترام شهیدغاقبت ما را ختم به خیر گرداند تا در آن دنیا شرمنده آن عزیزان نباشم. نمی دانم چگونه سخن را آغاز کنم و به خودم اجازه دهم که از شهید و شهادت چیزی به زبان آورم و بر صفحه کاغذ بنگارم ولی در مقابل شهیدی که همه چیز خود را داد تا اسلام زنده بماند و قرآن همیشه پایدار و راهنمای امت اسلام باشد دانستن و چیزی نگفتن خطا است.

باید خاطره و یاد شهدا همیشه زنده شود و بر اعمال ما نظاره گر و شاهد باشند، آری سخن از شهیدی است که آزادانه راه خود را انتخاب نمود و به حق هم به آن عمل کرد. سخن از شهیدی است که فقط به گفتن اکتفا نکرد بلکه مردانه لباس پاسداری از انقلابی را پوشید که همان ادامه قیام حسین (ع) است و رهبری انقلاب هم فرزند پاک رسول الله و یگانه رهبر بیدار و آگاهی است که یکه و تنها به بتهای شرق و غرب هجوم آورده و پایه سست آنها را هر روز سست تر و پرچم اسلام را هر روز برافراشته تر بر جهان

امروزی به اهتزاز در آورد و نـدا بر می آورد هیهات من زله و به راستی راه رهبر دنباله قیام حسـین (ع) و راه پاسداران انقلاب دنباله راه علی اکبر و علی اصغر و... می باشد.

سخن از شـهید علی حسـین ابراهیمی است. شـهیدی که مثل امام اولش علی (ع) رشـید و دلاور و در برابر باطل نترس و شجاع و بی باک و از طرف دیگر خاشع و خاضع و فروتن و باوقار و مثل حسـین (ع) بر علیه کفر و باطل به قیام برخواسته و شعار هیهات من ذله را سـر داده و لباس شهادت را بر خود پوشیده است و از دین خدا و آیین پیامبربه قیام برخاسته است و مثل ابراهیم تفنگ را بر دوش گرفته و با عزمی راسخ جهت نابودی بتهای زمان وجاهلان نادان و منافقان بی همه چیز به پیش تافته و دین مولایش حسین را زمزمه کرده است که اگر دین محمد (ص) با کشتن من پایدار می ماند پس ای شمشیر ها بر بدن من فرود آیید، آری.

شهیـد علی حسـین ابراهیمی دفاع از انقلاب نو پای اسـلامی را در این دید که لباس پاسداری را به تن پوشده تا به مخالفان اسـلام و انقلاب هشـدار دهـدکه عاشـقان حسـین (ع) هنوز زنـده انـد و انقلابی که بـا خون صـدها هزار شـهید و مجروح بـدست آورده اند حاضرند چندین برابر این را فدا کنند تا هر روز درخت اسلام و انقلاب بارور تر و استوار تر بماند.

شهید علی حسـین ابراهیمی در سال ۱۳۵۷ به عضویت سـپاه ناحیه ایلام در آمد و در میان پاسداران انقلاب به خاطر اخلاق حسـنه و خلـق و خـوی اسـلامی خود الگو و نمونه بود به کـار فرهنگی علاقه زیـادی داشت و به همین خـاطر در واحـد روابـط عمومی سپاه مشـغول خـدمت گردید در حمله رژیم بعثی عراق به اطراف مهران و ارتفاعات ۳۴۲ و کله قنـدی و رضا آباد فعالانه در آنجا حضور داشـته و یـک بار که همراه هم در منطقه و ارتفاعات ۳۴۲ مشـغول خدمت بودیم تا مرز شـهادت پیش رفت و خمپاره مزدوران بعثی در چنـد متری ما به زمین خورد که خوشـبختانه به کسـی آسـیبی نرسـید و همچنین در جبهه های شور شـیرین و میمک و جبهه ذیل مهران شرکت فعال داشته است. سردار عبدالرضا حیدری:

رزم شـهیدان در جبهه هـای حق علیه باطل همان رزم یاران حسـین (ع) است و شـهید علی حسـین ابراهیمی یکی از نیرومنـد ترین و قوی ترین و شـجاع ترین و با صـداقت ترین پاسـداران انقلاب اسـلامی است که از هیـچ سـختی حراص نداشت. علی حسـین دارای اخلاقی پسـندیده و خشـرو و همیشه لبخنـد می زندو هر بار که با وی همسـفر می شدیم خیلی کارها و مأموریتها به آسانی انجام می گرفت شـهید ابراهیمی جز اولین کسانی بود که لباس سبز و مقدس پاسداری را پوشـید شهید ابراهیمی خیلی دلسوز و با اخلاق بودو همه همرزمانش وی را به خاطر خوشرویی و اخلاق حسنه ای که داشت او را دوست داشتند.

او فردی متعهـد و متـدین و با ایمان و با وفا بود و او ارزنـده ترین پاسدار ایلام بود. او ما را به عمر به معروف و نهی از منکر توصـیه می کرد. او علاقه زیـادی به نمـاز اول وقت داشت. او همیشه به جـان امـام قسم می خورد و بـا زبـانش بـا آیـات قرآنی و حـدیث و روایات دم می زد و همیشه قران می خواند و ما را به خواندن قرآن سـفارش می کرد. او شـخص خستگی ناپذیر جبهه های حق علیه باطل بود.

در دوره آموزشـی در کرمانشاه من از یک بلندی افتادم و غلط خوردم و پایم زخم شد و نقش بر زمین شدم شهید علی حسین اولین کسـی بود که به من رسـید و من را بلنـد کردو خیلی برای من ناراحت شـد من در آن زمان فهمیدم که شـهید علی حسـین شخصـی استثنایی است و از لحاظ دوستی، رفیقی کم نظیر است.

او در عملیاتهای مختلف شرکت داشت و همیشه عاشق جبهه و جنگ و شهادت بود. او در آرزوی شهادت بود که به آرزوی دیرینه خود رسید او می گفت خدمت به اسم بالاترین سعادت است و بالا ترین خدمت را انجام داد.

برادر شهید:

بـه خـدا قسـم نمی دانـم از کجـا شـروع کنـم. از تقـوایش از بزرگیش از شـجاعتش از متـانتش از دوسـتیش ازوفـای بـه عهـدش از امانتداریش از صداقتش از از ایمانش و...ولی می دانم که او یک رزمنده بسـیار باوقار و پیشـرو و ممتاز بود و با دوستان دوست و با

دشـمنان دشـمن. او همیشه می خندیـد وزیر لب برای امـام دعـا می کرد. او همیشه از امام یاد می کرد و از دعا های بعـد از نماز می گفت: خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

او برادران و خواهران و پـدر و مـادر و اقوام را خیلی دوست می داشت او همیشه من را بـاقر جـان و یـا محمـد جان صـدا می زد. او قلوب همه مـا بـود او دردآشـنایی مردم بـود بـا فقرا دوست بود. اوهمیشه می گفت داداش چطوری داداش خـداحافظ، علی حسـین همیشه اقوام و دوستان و همه اهل خانه را به نماز و تقوا و جهاد در راه خدا و به امر به معروف و نهی از منکر دعوت می کرد او می گفت وظیفه مردم در قبال خون شهدا این است که صلاح افتاده شهیدان را بدست گرفته و به نبرد با آمریکا بپردازند.

شهیـد علی حسـین به خـدمت در سـپاه و کمـک به محرومین افتخـار می کرد. چنـد روز قبـل از عملیـات والفجر ۳ مقدمات ازدواج برایش فراهـم کردیـم که ازدواج او یکی از آرزوهـای دیرینه مـادرم بـود که پیـک شـهادت وی را مهلت نـداد بـا وجـود اینکه همه مسئولین و فرماندهان شـفارش کردندکه به جبهه نرود ولی هیچوقت عقب نشینی نکرد. او همیشه با من شوخی می کرد و با لقبهای بلنـد صـدایم می کرد. قبـل از عملیـات به او گفتم حالاـ که در عملیات شـرکت می کنیـد ریشت را کوتاه کن. گفت: نه او با همین ظـاهرو بـا لبـاس یونی فرم سبز و بـا آرم سـپاه و با ریش انبوه آغشـته به خون گریـد. او در عملیاتهای مختلف در عملیات محور ؟؟؟ میمک، عملیات ۳۰ شهریور ۵۹ اولین روز هجوم دشـمن به مهران ؟؟؟ در عملیات کردسـتان آزادسازی جاده بانه سردشت، عملیات والفجر مقـدماتی، عملیات؟؟؟ عملیاتهای چریکی در محور میمک، مهران و شـرکت در عملیات ولفجر ۳ به عنوان فرمانده گروهان که منجر به شهادت آن سردار قهرمان شد.

خلاصه شـهید علی حسـین ابراهیمی به عنوان فرمانـده ای خط شـکن ودلاوری خسـتگی ناپذیر در تاریخ۱۲/۵/۶۲ پس از اقـامه نماز مغرب و اعشا شربت شهادت را نوشید و بر بال ملکوت اعلی علین نشست.

حسین بر، فیض محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روحانی مبارز واز چهره های شاخص اهل سـنت درسیسـتان وبلوچسـتان زندگینامه «فیض محمد حسـین بر» در سال ۱۳۲۵ در بخش «گشت»در شهرسـتان «سـراوان» و در خانواده ای مـذهبی و بلوچ اهل سـنت دیـده به جهان گشود. پس از دوران ابتدایی در مدرسـه دولتی زادگاه خویش ،وارد حوزه علمیه گشت و بعد از آن دارالعلوم «زنگیان» سراوان شد و به تحصیل علوم دینی و مذهبی مشغول گردید. سپس برای تکمیل تحصیلات حوزوی به پاکستان رفت و به تحصیل پرداخت و بعد از چند سال، فارغ التحصیل شد و درجه روحانی «مولوی» را اخـذ کرد. آن گاه به زادگاه خویش بازگشت. در سال ۱۳۴۶ با دختر عمویش ازدواج کرد که به لطف خداوند ثمره آن پنج فرزند صالح است.

وی فردی مـومن، متعهـد و پایبنـد به قـوانین دین اسـلام بود و کمـک به افراد مستضـعف را سـرلوحه زنـدگی خود قرار داده بود. به مسائل شـرعی، واجبات و مسـتحبا ت اهمیت بسـیار می داد و خود نیز عامل بود. هیچگاه تلاوت قرآن مجیـد و خوانـدن نماز شب را ترک نمی کرد. به مطالعه کتاب های دینی ،مـذهبی ،علوم جدید ،تدریس ،تحقیق و پژوهش علاقمند بود و اوقات فراغت خود را به مطالعه و تحقیق و پژوهش اختصاص می داد.

مبـارزه بـا طاغوت را در سالهای پیش از انقلاب آغاز نموده بود. در سال ۱۳۵۶ که زمزمه های انقلاب اسـلامی بلند شد ،شهید برای دانش آموزان و آشـنا ساختن آنها با ارزشـها و آرمانهای اسـلام ،به بهانه تدریس قرآن ،به مدارس دولتی نفوذ کرد و از همان جا به

کودکان آگاهی های اسلامی می داد. مولوی در زمان تحصیل از محضر اساتید دانشمندی که توان علمی بالایی داشتند ،از جمله استاد علامه حضرت« محمد یوسف حسین پور »در «گشت» ،استاد علامه« عبدالمجید سعادتی» در «سراوان» و نیز از اساتید مجرب و گرانقدر پاکستان . روابط شهید با استادانش بر اساس رابطه اسلامی شاگرد و استاد استوار بود؛ در مقابل آنان بسیار مودبانه و با احترام رفتار می کرد، به اوامر و نواحی شان توجه خاصی داشت. همیشه سعی می کرد رضایت خاطر آنان را فراهم کند و اگر در خانه ،مدرسه و یا بازار لازم بود خدمتی برای استادی انجام دهد، دریغ نمی کرد. فروتنی ،ادب اسلامی و احترام به اساتید را هیچگاه فراموش نمی کرد.

او در دوران اغتشاش و اوج گیری انقلاب با استفاده از منابر نماز جمعه مردم را به انقلاب و اسلام دعوت می کرد و به همین علت و از همان زمان عده ای از اشرار، با او سر ناسازگاری و دشمنی نهادند .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ،یار و یاور صدیق حضرت امام (ره) در منطقه و در دوران جنگ تحمیلی نیز حامی و یاور رزمندگان بود و برای دفاع از میهن اسلامی در مقابل تجاوز دشمنان تبلیغات می کرد. او اعتقاد داشت که باید برای حفظ و صیانت کشور از جان و دل جنگید . به کمک نهادها و ارگانهای انقلابی ،اقشار مستضعف و محروم را مورد حمایت قرار داد؛ کمک های جهاد سازندگی و کمیته امداد را بین تهیدستان منطقه محروم بلوچستان توزیع می کرد. کمی پیش از شهادت تصمیم گرفته بود به جبهه های نبرد برود و دیگران را هم به این کار دعوت می نمود؛ اما خفاش صفتان سنگدل وجود مبارك او را نتوانستند تحمل کنند و تصمیم بر ترور ناجوانمردانه او گرفتند . سرانجام شبی در ساعت دوازده شب به خانه اش یورش بردند و او را در جلوی چشم همسر و فرزندانش ناجوانمردانه به شهادت رساندند تا با از میان برداشتن یکی از حامیان انقلاب ورزمندگان اسلام در خطه ی قهرمان سیستان وسدی باشند در برابر اسلام ناب محمدی اما غافل از این بودند که «دست خدا بالا تر از همه دستهاست .»

منابع زندگینامه :لاله وتفتان ،نوشته ی محمود حسن آبادی،نشر کنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

حسین پور برزشی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر حسین پور برزشی : فرمانده واحد مخابرات تیپ جواد الائمه(ع)از لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) حاج خانم از این که پسرش بعد از سه سال هنوز نمی توانست روی پا بایستد، ناراحت بود. می نشست و می گفت:

حسین اقا، بچه را ببریم به یک دکتر دیگر هم نشان بدهیم.

حسین آقا که از آن همه دکتر و درمان بی نصیب به خانه برگشته بود، به هیچ درمان دیگری اعتماد نداشت. اما نمی خواست دل مادر فرزندش را بکشند. حاج خانم یک بار گفته بود:

بچه ام بزرگ شود نتواند راه برود، گریبان مان را می گیرد و می گوید شما من را نبردید دوا و درمان.

این حرف او، حسین آقا را نگران کرده بود. پس باید او را می برد. باید بچه را می برد دکتر تا فردا که جوانی شد، نخواهد جوابگوی کاری که نکرده، باشد. آن دکتر هم مثل دکتر های دیگر گفت:

بچه ی شما مشکلی ندارد، اگر صبر کنید حتما راه می افتد.

حاج خانم گریه می کرد و معتقد بود که دکترها راستش را به او نمی گویند.

حسین آقا، علی اکبر را گرفت توی آغوشش و رو به روی زن نشست روی زمین.

زن، مگر خودت نگفتی که پیش از تولـد علی اکبر خواب دیـدی؟ مگر نگفتی در عالم خواب کسـی گفته این بچه، سه نشانه دارد. دیـدی که نشـانه ها درست بود. پس دلیلی برای دلواپسـی نمی مانـد. این طور بی تابی نکن. بچه ام سه سالش است، هوشـیار است، می فهمد، ناراحت می شود.

امـا این حرف هـا نمی توانست مادر را که فرزنـد دومش، سه سال نتوانسـته راه برود، تسـلی بدهـد. پس بایـد غمگین و دلنگران می متند.

انتظار حاج خانم یک سال دیگر هم طول کشید و درست در پایان زمانی که از هر گونه دروا و درمان ناامید شده بود، دل به ضریح امام هشـتم گره زد و پسـرش را به او سپرد. علی اکبر چهار ساله بود که خاک مشـهد توانست ضرب آهنگ گام های کودکانه او را حس کند، خاک یکی از کوچه های جنوب شـهر در محله پایین خیابان. بی راه نیست اگر بگوییم آغاز راه رفتن کودک گام نهادن در مسیر مکتب خانه، به مقصد آموختن قرآن بود. زیرا درست در آغاز سال پنجم زندگی، شروع به آموختن قرآن کرد.

مدرس مکتب خانه از پذیرفتن کودکی به این خردسالی امتناع می کرد. می گفت:

او هنوز چیزی نمی فهمد. بچه های مکتب خانه من همگی از او بزرگترند.

اما حاج خانم نمی خواست بی نصیب باز گردد. مقابل امتناع او، اصرار کرد تا موفق شد پسر خود را بنشاند پشت رحل قرآن.

هنوز چنـد روزی نگذشـته بود که مکتب دار پیر پیغام داد به پـدر یا مادرت بگو بیایند این جا، کارشان دارم. وقتی حاج خانم رفت، مکتب دار با عذر خواهی از پیشداوری خود، گفت:

علی اکبر باهوش است. او خیلی زودتر از بچه های دیگر یاد می گیرد.

حـاج خـانم، خوشـحال، از این پیشامـد، سه ماه صبر کرد تا علی اکبر قرآن را تمام کنـد و بتوانـد سوره های جزء سـی ام را از حفظ بخواند.

داشتن پسری با این میزان هوش و استعداد، برای زن و مردی که خانه ی اجاره ای داشتند و ارتزاق شان به نان کارگری و بنایی بود، افتخـاری بود غیر قابـل انکار. علی اکبر شـش ساله که شـد، در دبسـتان جوادیه در محله پایین خیابان مشـهد، آغاز به تحصـیل کرد. مدرسه ی جوادیه یکی از معدود مدارسـی بود که در شـهر مشـهد با موازین و شـعائر اسـلامی اداره می شد و این فرصت خوبی بود برای فرزندی که باید سال ها بعد پرچمدار اسلام باشد.

زمـانی که علی اکبر دوران ابتـدایی خود را تمـام کرد، اتفاقـات متعـددی در خـانواده افتـاد. خـانواده با زحمات روز و شب پـدر، از مستاجری رها شدند و با خریدن قطعه زمینی، توانستند خانه محقری در همان محله پایین خیابان درست کنند.

برادر ها و خواهر هایش به دنیا آمـده بودند. چرخاندن چرخ زندگی خانواده ای با چند سر عائله، شـرایط دشواری را برای حاج آقا پیش آورده بود. مرد، خودش را به آب و آتش می زد لقمه حلال روزی خانواده، به حرام آلوده نشود.

بنـایی شـغلی کم در آمـد و نـا منظم بود. شـش مـاه کار و شـش ماه بی کاری، جواب خرج خانواده را نمی داد. بی تردیـد این هم سعـادتی بود که حاج آقا با پسـر بزرگش ابراهیم، برای کار به سـرزمین ابراهیم (ع) مکه معظمه مهاجرت کردنـد و شـش ماه آن جا ماندند. بازگشت شان، پسر بزرگ خانواده را به فکر وا داشت تا پدر را ترغیب کند تا برای رهایی از بی کاری، شغلش را تغییر دهد و مغازه الکتریکی کوچک دایر کنند. مغازه ای که توانست جرقه های نبوغ دومین پسر خانواده یعنی علی اکبر را شعله ور کند. حالا علی اکبر آن قـدر بزرگ شـده بود که بتوانـد کنار پـدر و برادر بزرگش شانه زیر بار مخارج خانواده بدهد. همین امر باعث شد که تصـمیم بگیرد در رشـته الکترونیک ادامه تحصـیل بدهـد. همه ی معلمان هنرسـتان سـینا تصدیق کردند که علی اکبر حسـین پور در رشـته الکترونیک، ذهنی خلاق دارد. همین نبوغ دلیلی بود که اهالی محله پایین خیابان، پسر حاج آقا حسین پور را به نام بشناسند و کارهـای برقی اگر چـه کـم و بیش وسـیله الکـتریکی داشـتند کـه خراب می شـد، در خـانه ی آنهـا را بزننـد. البته آن زمـان وسـایل

الکتریکی در خانه ها کم یافت می شد و اگر بود، محدود می شد به یک دستگاه رادیو ترانزیستوری، پنکه و ضبط صوت. یکی از همین دستگاه های کم یاب ضبط صوت شخصی علی اکبر بود که ده ها بار آن را باز کرده و با دستکاری قطعات آن توانسته بود به اختراع جدیدی دست پیدا کند.

در آن سال های دبیرستان، توسط حاج آقا موسوی یکی از روحانیون مشهد با نام امام خمینی آشنا شده و نوارهای ایشان را گوش می کرد. از همین جا بود که نوای دلنشینی از بلندگوی ضبط صوتش به گوش او می رسید که او را مصمم می کرد تا پای جان، با این حکایت همراه شود.

اندکی بعد، با پخش اعلامیه های آقا در مسجد جواد الائمه، گام بلندتری بر داشت و به صف نیروهای انقلابی پیوست.

سرانجام، به اختراعی که انتظار داشت، دست یافت. ساخت وسیله ای با حساسیت جذب فرکانس بسیم های ساواک و شنود و گفت و گوهای آنان. همین امر باعث شد که بارها کوچه ی آن ها را زیر نظر بگیرند و مغازه و خانه حاج آقا حسین پور را بازرسی کنند. اما هیچ وقت موفق به پیدا کردن سر نخی نشدند.

هنوز مردم محله پایین خیابان، شب های حکومت نظامی را به یاد دارند. شب هایی که علی اکبر، با ساخت فرستنده رادیو، با همه ی همسایه ها ارتباط برقرار کرده بود تا مبادا همسایه ای به علت منع رفت و آمد دچار مشکل باشند یا احتیاج به کمک داشته باشند.

حکومت نظامی، نفس های آخر نظامی حکومت طاغوت بود.

هنگامی که خورشید انقلاب طلوع کرد، اولین کمیته انقلاب اسلامی مشهد در مسجد کرامت مشهد گشایش یافت و بلافاصله دومین جوانه در مسجد جواد الائمه پایین خیابان، درست رو به روی خانه ی آقای حسین پور به بار نشست. کمیته ای با اعضای شیفته ای نظیر شهید بابا نظر، شهید علی مردانی و شهید علی اکبر حسین پور.

پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، علی اکبر وارد سپاه شد و در بخش تبلیغات مشغول فعالیت شد. کسانی که از توانایی و خلاقیت او مطلع بودند، به توانمندی در بخش مخابرات، بیش از تبلیغات اعتقاد داشتند. بدین ترتیب، علی اکبر به قسمت مخابرات تیپ ۱۸ جواد الائمه، فعالیت ماندگاری را بروز داد.

حضور در جبهه ها، منتهای آرزوی او بود و به آن دست یافت.

حصور در عملیات فتح بستان، والفجر مقدماتی، والفجر یک، والفجر ۴ و... و نیز پشتیبانی مخابراتی سپاه در سایر عملیات دفاع مقدس، کارنامه ی زرینی از علی اکبر به یادگار گذاشت.

زمانی پدر، عمو و دو برادرش شانه به شانه او با خصم جنگیدند و زمانی دیگر برادر کوچک ترش به فیض شهادت نایل آمد.

علی اکبر در سال ۱۳۶۳ با نوه ی دایی خود ازدواج کرد و ثمره ی این ازدواج پسری بود که به تبرک، نام برادر شهیدش را برای او برگزید.

منطقه ی عملیاتی والفجر ده در منطقه خرمال و حلبچه، ناظر عروج قهرمان ما به جانب آسمان بود. ساعت هشت صبح روز بیست و ششم اسفند ۱۳۶۶ همزمان با مبعث رسول اکرم بر اثر اصابت ترکش به مرتبه ی رفیع شهادت نایل و در مشایعت چشم های گریان مردم مشهد، در محوطه ی بقعه خواجه ربیع به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه :روی موج اف-ام،نوشته ی کرامت یزدانی،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

حسین پور رهبر، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر حسین پور رهبر : فرمانده گردان سیدالشهداء(ع)لشگرمکانیزه۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۳ ، در تبریز متولـد شد و در خانواده ای مرفه و متدین تربیت و پرورش یافت . علی اکبر تا کلاس ششم ابتدایی تحصیل کرد ، و بعد از آن در کارگاه نجاری پـدر (بیوک آقا) مشغول به کار شـد . حضور پـدری مـذهبی در خانواده ، علی اکبر را انسانی مقید و علاقه مند بار آورد و از همان دوران نوجوانی و جوانی اوقات زیادی را به عبادت و انجام وظایف مذهبی در مسجد محل صرف می کرد . در این دوران علی اکبر حسین پور رهبر بیشتر آثار آیت الله دستغیب را مطالعه می کرد . و به صورت خودجوش به آموزش و یادگیری و خودسازی اهتمام می ورزید . با اوج گیری انقلاب اسلامی ، در سال ۱۳۵۷ ، به همراه خواهر و برادرهایش در تظاهرات شرکت می کرد و از طریق مسجد محل ، وارد عرصه جدی مبارزه علیه رژیم شد . از جمله فعالیت های این دوران پخش شبنامه در در سطح شهر و برپایی جلسات متعدد در مسجد ، تشکیل گروه سیاسی متشکل از بچه های محل و کنترل و اداره مسجد بود . در زمانی که حکومت نظامی بود و سربازان مسلح در خیابانها پراکنده بودنـد ، به هنگام سخنرانی آقای سید ابوالفضل موسوی ، به همراه چنـد تن دیگر برقراری انتظامات و حفاظت مسجد را بر عهـده می گرفتند . آنها به بازوان خود پارچه ای مزین به کلمه حزب الله می بستند . شبها در مسجد سید حمزه تبریز جمع می شدند و برای روز جمعه برنامه ریزی می کردند . جمعه ها در آن مسجد بعد از نماز صبح دعای توسل توسط حاج بیوک آسایش خوانده می شد و بعد از آن آقای ارصلانی صحبت می کرد . در این دوران علی اکبر حسین پور رهبر ، اوقات فراغت خود را در کارگاه نجاری پدر و یا به ورزش می پرداخت .

او روحیه ای آرام و مهربان داشت . از افرادی که در قید مسائل دین اسلام نبودنـد ، همچنین از آدم هـای لاابالی و بی قیـد که به مسجد بی توجه بودند بیزار بود . به افراد با ایمان و متدین و کسانی که به انقلاب و اسلام و امام عشق می ورزیدند ، از صمیم قلب احترام می گـذاشت . شکل گیری و رشـد شخصیت اخلاقی علی اکبر در دوران محافظت از شهید محراب آیت الله مـدنی به اوج خود رسید . از همان زمان رفتارش نسبت به دیگران تغییر محسوس کرد .

مهمترین خصوصیت علی اکبر ، نحوهٔ رفتار با والدین بود . همیشه احترام و اطاعت از آنها را مد نظر داشت و سعی می کرد رضایت ایشان را جلب نماید .

علی اکبر با شکل گیری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، از طریق بسیج به سپاه پیوست . در سال ۱۳۵۸ ، پنجمین دوره آموزشی سپاه را طی کرد و بعـد از خـدمت در واحـد عملیات سپاه ، با شـروع جنگ در سـمت فرمانـده واحدهای مختلف و گروه های اعزامی به جبهه ، مشـغول به خدمت شد . از این زمان دوران کار و تلاش شبانه روزی او آغاز گردید . انضـباط اخلاقی و رفتاری مشخصهٔ او در جبهه بود . بخصوص در گردان تحت امرش این انضـباط کاملاً مشهود بود . همیشه دور گردان را حصار می کشید و نگهبان می گـذاشت ؛ ترددهـا را کنترل می کرد و شـبها به چادرها سـر می زد . شـدت کار و تلاش ایشان به حـدی بود که در آخرین روزها ، حدود چهارده یا پانزده کیلو لاغر شده بود .

همزمان با انجام وظایف و مسئولیت هایی که به عنوان یک فرمانده به عهده داشت ، دو مسجد برای گردان به دست خود ساخت . از آنجـا که با حرفه نجاری آشـنا بود ، با جمع آوری پلیت ، از سـنگرهای قـدیمی در دشت عباس و در زمینهای فتـح المبین از میان سنگرهای عراقی ، لوازم کار را مهیا می کرد و بعـد با نقشه ای مناسب از این مصالـح مسـجدی به سـبک بدیع می ساخت که بعدها روش کار او در دیگر گردانها رایج شد .

با اینکه فردی از خانواده ای مرفه بود ، اما همه چیز را کنار گذاشت و از آغاز جنگ در کنار شهید چمران بود .

با تشـکیل لشـکر عاشورا به این لشـکر پیوست و نقش مهمی در آن داشت تا جایی که مهدی باکری - فرمانده لشـکر - شدیداً به او علاقه منـد بود و زمـانی گفته بود که علی اکبر رهبر در گردان سـید الشـهدا لشـکر عـاشورا کمک بنـده هسـتند . در آن زمان افراد

زیادی فرماندهی گردان سیدالشهدا را قبول نکردند اما علی اکبر آستین بالا زد و این وظیفه سنگین را به عهده گرفت .
هیچ موقع از مشکلات یا سختی کار حرفی نمی زد . دائماً آیه های صبر و استقامت را زمزمه می کرد . هر وقت کسی شهید می شد می گفت : « انـا لله و انا الیه راجعون » نمونه « اشـداء علی الکفار و رحماء بینهم » بود . با دوسـتان خـدا دوست و با دشـمنان خـدا به شدت برخورد می کرد .
علی اکبر رهبر در مدت سی و شش ماه حضور مستمر در جبهه ، پنج بار زخمی شد . تنها ایام دوری ایشان از جبهه ، دوران نقاهت بود . در عملیـات مسـلم ابن عقیل مجروح شـد و برای مـداوا به بیمارسـتانی در باختران انتقال یافت . در بیمارسـتان دفترچه هایی در اختیار مجروحین می گذاشـتند تا خاطرات خود را از عملیات و جبهه برای آیندگان بنویسـند . علی اکبر به پرسشـهایی که تمایلی به دادن پاسخ صـریح به آنها نداشت ، پاسـخهای خاصـی را آماده کرده بود . از جمله به سؤال میزان تحصیلات می نوشت : بی سواد ؛ وقتی از معنویات سؤال می شد ، می نوشت : گناهکار . به این سؤال که در چند عملیات شـرکت داشـته اید جواب می داد : شرمنده ام .
یک بار دیگر که زخمی شده و در بیمارستان تحت مداوا قرار گرفته بود ، برادر بزرگش به ملاقاتش رفت . او نقل می کند که : به تمام قسـمت های بدن علی اکبر ترکش خورده بود . قسـمتی از سر انگشت سبابه اش نیز زخم برداشته بود . از علی اکبر پرسیدم : آیـا احسـاس درد داریـد ؟ در جواب گفت : « به جز سـر انگشـتم در جـایی احساس درد نمی کنم . » و بعـد گفت : « زخمی شـدن انگشـتم جریـان مفصـلی دارد . » و نقل کرد که : « در یکی از روزها در زمان عملیات ، موقعی که رزمنـدگان جهت حمله به صـف حرکت می کردند ، متوجه شدم که دو نفر در بین رزمنده ها غریبه به نظر می رسـند . نزدیک رفتم تا آنها را بشـناسم . دیدم دو نفر عراقی در میان رزمندگان هسـتند . در این میان دیدم یکی از آنها برای اینکه عملیات لو برود می خواست فریاد بکشد . متوجه شدم و در حـالتی که می خواسـتم عراقی را خفه کنم انگشت سـبابه ام را گـاز گرفت و این زخم مربوط به این ماجراست . » به دنبال این ماجرا رزمندگان به او علی اکبر خفه کن می گفتند .
علی اکبر رهبر چنـد روز بعـد فرمانـدهی گردان سیدالشـهدا که مأموریت پدافنـد منطقه هور را داشت ، به عهده گرفت . در عملیات پدافندی ، زمانی که گردان خسته برای استراحت به قرارگاه بازمی گشت ، علی اکبر با خبر شد که در خط مقدم نیرو نیاز است . در همـان حال خسـته بازگشت ولی قبل از رفتن به حاج بیوک آسایش گفت : « این بار که می روم دیگر برنمی گردم . » و همین طور هم شد . در هور در اثر اصابت ترکش گلولهٔ توپ از ناحیه کمر مجروح شد . آقای مصـطفی شهبازی به بالای سر وی رفت و گفت : « طوری نیست الان آمبولانس می آید و تو را به بیمارسـتان می رسانیم . » علی اکبر در پاسخ آقا مصـطفی می گوید : « این حرفها را مـا به همه یاد دادیم . » سـرانجام علی اکبر حسـین پور رهبر در تاریـخ ۲۰ بهمن ۱۳۶۳ ، بعد از سـی و شـش ماه حضور مستمر در جبهه های جنگ ، پس از انتقال به بیمارسـتان اهواز به شـهادت رسـید . در حالی که خانواده اش نمی دانستند ایشان فرمانده گردان هستند . بنا به گفته مادر شهید :
شهیـد علی اکبر علاـوه بر خصوصـیات مهربـانی و تواضع و شـجاعت ، می توانم از رازنگهـداری ایشان برایتان صـحبت کنم . ایشان دربـاره کـارش در جبهه هیچگـاه سـخن نمی گفت . هر وقت می پرسـیدم که در جبهه چه کـار می کنی ، جـواب می داد : « من در آشپزخانه هستم . » و ما بعد از شهادتش فهمیدیم که ایشان فرمانده گردان بودند .
شهید علی اکبر حسـین پور رهبر به هنگام شهادت سی ساله بود . پنج سال در سپاه خدمت کرد که سه سال آن در جبهه های جنگ گذشت . وی علی رغم اصرار خانواده و دوستان ازدواج نکرد .
منـابع زنـدگینامه" :فرهنـگ جـاودانه هـای تاریـخ("زنـدگینامه فرمانـدهان شـهید آذربایجـان شـرقی)نوشـته ی یعقـوب توکلی,نشـر شاهد,تهران-۱۳۸۴

حسین خانی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود حسین خانی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین (ع) لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران النقلاب اسلامی) وصیت نامه

بسم رب الشهداء و الصدقین

ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عندربهم یرزقون.

گمان می کنید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه آنان زنده اند و نزد خدا روزی می خورند. قرآن کریم

با درود فراوان و بی کران به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران خمینی بت شکن, نایب امام زمان (عج) ؛و با درود بر شهیدان راه حق و آزادی از صدر اسلام تا کربلای خمینی که جان خود را به کف نهادند و درسی به ما دادند که راه آنها را ادامه دهیم.

اینجانب محمود حسین جانی فرزند عباس علی حسین جانی وصیت می نمایم که اگر خدا شهادت را نصیب من کرد , مادرم و پدرم برای من اشک نریزید و برایم لبخند بزنید و برای پیروزی اسلام و قرآن دعا کنید و یک الگوی تمام معنا باشید تا اینکه کوردلان و منافقان بدانند که این راهی که آنها می روند باطل است .

بیایند در جبهه های جنگ ونبردحق و باطل را ببینند ؛ببینند چقدر علی اکبرها و چقدر حبیب ابن مظاهرها هست .

مادرجان من که از علی اکبر حسین عزیزتر نیستم اگر خدا این هدیه ناقابل را از شما قبول کرد مختصر ختمی برایم بگیرید و به مردم بگویید که کسی مرا مجبور نکرده که به جبهه بیایم بلکه خود وظیفه خودم دانستم .

اسلام در خطر است و از هر طرف دشمنان اسلام بر او حمله می کنند. امام عزیزمان از این نظر که از اسلام دفاع می کند هدف حمله های دشمنان اسلام قرار گرفته و می خواهند بدین وسیله امام و اسلام و جمهوری اسلامی نوپای ما را نابود کنند ؛ غافل از خدایند که این انقلاب رهبرش امام زمان است .

بدانید که این انقلاب خون بهای هزاران شهید و جانباز می باشد. پیام من به شما مادر و پدر و خواهران و برادرانم این است که دست از حمایت اسلام و رهبری امام یا همان ولایت فقیه که خار چشم دشمنان اسلام است برندارید و قدر امام این روح خدا که به تمام معنا روح خداست را بدانید.

امروز حفظ اسلام بر تمام ما مسلمین و هر فرد مسلمان واجب است و حتی از نماز و روزه نیز واجب تر است و همیشه طرفداری خود را از روحانیّت مبارز که مثل طبیبی هستند در پیکره اجتماع اعلام کنید.

در هر زمان از چهره ها و جبهه هایی که بر علیه ولایت فقیه پدیدار می شود آگاه شده و بر علیه آنها قیام نمائید . برادر و خواهرانم جای خالیم را در خانه پر کنید و نگذارید مادرم گریه کند به مادرم روحیه بدهید و به او مژده دهید که در روز قیامت پیش فاطمه زهرا (ع) و ام لیلا که جوان رشیدش علی اکبر که تمام دختران عرب آرزوی همسری او را داشتند ؛در راه اسلام فدا کرد.

مرگ حتمی است و ما همه باید برویم چه بهتر که راه پر افتخار شهیدان را دنبال کنیم و در جبهه جهاد از دنیا برویم .

ای خواهرانم چادر سیاه شما از خون سرخ من با ارزش تر است زیرا دشمنان اسلام از حجاب شما می ترسند ,پس حجاب خود را حفظ کنید که سنگر شما حجاب شماست و زندگی زینب علیهم السلام را سر منشاء خود قرار دهید و پیام خونم را به دنیا برسانید و همیشه برای حفظ امام عزیز دعا کنید .

شعار لااله الاالله، محمـد رسول الله را با همت خود و یاری خـدا به تحقق برسانیـد و شـعار «خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهـدار» و «شـهیدان زنده اند الله اکبر» « نه شـرقی، نه غربی، جمهوری اسـلامی» را سـرلوحه کارهایتان قرار دهیدکه دشـمنان از این شعار ما حراس دارند .

سعی کنیم هرچه بیشتر به انسجام خودمان بیفزائیم.

پدر و مادر و خواهر و برادران عزیزم، اینک وقت آن است که از شما حلالیّت بطلبم و اگر رضای خدا در شهادتم باشد وشهید شوم , از همه می خواهم که مرا حلال نمائیـد و اگر حقی بر گردن من دارنـد ادا نموده و یـا حلال نماینـد و چنـد بیت از اشـعار انقلابی خدمتتان عرضه می کنم:

شهید گلگون کفنم مادرم

مگر عزیزتر ز علی اکبرم مادرم

شهید دین و وطنم مادرم

کفن بدوز بحر تنم مادرم

آماده جهاد با کافرم، مادرم

به رهبرم روح خدا حامیم، مادرم

شهید در هر دو جهان نامیم مادرم

شهید جمهوری اسلامیم مادرم

گرچه به خون فتاده این پیکرم مادرم

شادم از این شهادتم مادرم

خون دلم گرچه روان شد به خاک مادرم

شادم از این مسافرت مادرم

کفن بود نمونه شادیم مادرم

کفن بود لباس دامادیم مادرم

زبس تو رنج کشیدی بهر من مادرم

حلالیت می طلبم مادرم

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار محمود حسین جانی وصیت نامه ای دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤمنین مردانی هستند که صادقانه به آن چه با خدای خویش عهد بسته بودند وفا کردند. پس برخی از آنان شربت شهادت نوشیدند و شهید شدند و برخی دیگر در انتظار شهادت و لقاءالله هستند و تغییر راهی و عهد اجرند. (احزاب ـ ۲۳)

خـدایا مرا ایمـان عنـایت فرمـا که در ایـام جوانی عروس پاک شـهادت را در آغوش بگیریم و لباس دامادی (کفن سـرخ) را بپوشم.

حمد و سپاس بیکران بر خداوند باری تعالی که همه هستی و جان و مال ما از اوست . حمد و سپاس بیکران بر خدای بزرگ حافظ انقلاب جهانی اسلام و رهبریت پیامبر گونه اش امام عزیز خمینی بت شکن .

شکر خـدا را که بر این بنده حقیر منت نهاد و راه را برایم هموار نمود تا بتوانم به پیشـروی خود در این راه ادامه بدهم و به مقصود و منزلگاهم برسم .

امّت عزیز حزب الله اینک که کاروان کربلائیان و مشتاقان لقاءالله به سوی معشوق خود به پیش می رونـد ,بنـده حقیر هم چند کلمه

ای به عنوان وصیت نامه به عرضتان می رسانم:

اما وصیت اولم به پدر و مادر مهربانم می باشد پدر و مادری که یک عمر اذیتشان کردم و نتوانستم حقی را که بر گردنم داشتند به خوبی ادا نمایم.

پدر و مادر عزیزم اولاً از شما می خواهم که پس از شهادتم حال که خدای مهربان لطفی نمودند و در خانه ما را هم به صدا در آوردند ناراحت نباشید. برای من گریه نکنید اگر خواستید گریه کنید به یاد سرزمین داغ کربلا و لب تشنه حسین (ع) بیافتید. پدر و مادر عزیز به محض شنیدن خبر شهادتم دو رکعت نماز شکر به جای آورید و اصلاً ناراحت نباشید چون من یک امانتی بیشتر در دست شما نبودم و بالاخره امانت می بایست به صاحب اصلی خود برگردد که آن روز فرا رسیده است. از شما می خواهم که اگر جنازه ای داشتم خودتان در قبر بگذارید ومرا حلال کنید . از خواهران و برادرانم می خواهم که پس از شهادت من به هیچ وجه برای من گریه نکنند و از خواهرانم می خواهند که به جای گریه برای من به مسائل دینی شان برسند و حجاب خود را کاملاً حفظ کنند. و از برادرم احمد می خواهم هرگز سپاه را ترک نکند و راه شهدا را ادامه بدهد. بار دیگر پدرجان از شما می خواهم که به برادرم محسن و خواهرم قرآن را آموزش بدهید و بگذارید درسشان را ادامه بدهند.

اما توصیه ام به شما امّت عزیز حزب الله این است که همیشه پیرو خط ولایت فقیه باشید مبادا این خط را که همان خط انبیاء است رها کنید .شما باید بدانید که ما این انقلاب را از خون شهدا و روحانیّت متعهّد با سلام داریم باید همواره در صادر کردن این انقلاب بکوشیم تا تمام مستضعفین روی زمین را از قید ابرقدرت ها و جهان خواران و جیره خوارانشان آزاد نمائیم.

وصیت دیگرم به شما امّت عزیز حزب الله این است که همواره کمک های خود به جبهه های جنگ همان طور که تاکنون کمک کردید ادامه بدهید و مسئله اصلی ,همان جنگ را فراموش نکنید .

اما عزیزان از منافقین کور دل داخلی هم غافل نباشید منافقینی که دیگر آخرین نفس های عمر ننگین سیاه خود را می کشند.

آخر شما طرفدار کدام خلقید که پیرزن و کودک سه ساله اش را می کشید؛ خلقی را که هر روز جوان های مثل نخل خرما بر روی دستش است و این خون ها را می دهد تا تمام وابستگی ها را از خود دور کند .شما هم مشترکاً با آمریکای جنایتکار همکاری می کنید برای از بین بردن این خلق .

ای کوردلان منافق، کور خوانده اید که با این اعمال جنایت کارانه بتوانید امّت ما را و جوان های ما را از هدفشان که همان رسیدن به الله است بازدارید .

بار خدایا اگر این انسانها قابل هدایتند هدایتشان کن و اگر نیستند، نیست و نابودشان گردان .

دیگر از وصیت من این است که با بی حجابی که عامل فحشا در جامعه است تا می توانید مبارزه کنید. ای پدران و مادران به دخترانتان بیاموزید طریقه زینب گونه زندگی کردن را و تو ای خواهرم بدان که سیاهی چادر تو کوبنده تر از سرخی خون من دیگر بیش از این مزاحم تان نمی شوم.

چند وصیت کوچک دیگر دارم که حتماً به آنها عمل نمائید در حدود یک سال نماز و روزه قضا برایم بگیرید. اگر جنازه ای داشتم مرا در شهرستان اراک در کنار بقیه برادران شهیدم دفن نمائید. اگر مجلس برایم گرفتید مرا ناکام معرفی ننمائید چون من به کام خود که همان شهادت است رسیده ام برای من حجله نزنید و کسانی که مایل به این کار بودند می توانند هزینه اش را صرف جبهه های جنگ یا مستضعفین نمایند. دعا به امام عزیز یادتان نرود. خدا نگهدارتان باد

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار از عمر بکاه و به عمر او بیافزا

محمود حسین جانی

حسین زاده حجازی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید احمد حسین زاده حجازی : قائم مقام فرمانده سپاه ششم(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شبهای مهتابی تابستان یاد خاطره ای زلال بسان آیینه ای شفاف از پس غبار سالیان در ذهنم رخ می نماید. گویی همین د یروز بود که از روزنه به دنیای بزرگ فرزندان نوجوان خود را یافتم. شبی به طور اتفاق متوجه نوعی رفتارخاص از جانب آنها شدم. حس کنجکاوی بر آنم داشت جوری از مساله سر در بیاورم. دوراد ور موضوع را تحت نظر قرار دادم، تا مگر اصل آن روشن شود. بهترین شروع، پی گیری از سر نخ کار بود که آن انتخاب زمان خواب و نحوه رفتار قبل از به بستر رفتن آن د و بود. ابتدا با دقت و مواظبتی که در حرکاتش داشت چیزی دستگیرم نشد. با این حال دست بردار نبودم. یکی از شبها که قرص کامل ماه همه جا را روشن کرده بود، برنامه آنها طبق روال شبهای گذشته ادامه پیدا کرد. از دور مثل این بود که به هم چیزی می گفتند. ولی ارتباط حرف زدن با شبهای مهتابی در چه بود؟ این سری بود که بایستی آشکار شود. همچنان در کمین خود ماندم.

دیگر پاسی از شب گذشته بود و آرام آرام خواب چشمانشان را فرا گرفته بود. قبل از این که سر بر بالینم گذاشته و به خواب بروند برای چند لحظه احمد در میان بستر خود نشسته و بعد از نگاهی به دور و بر، بالشش را جا به جا و مرتب می کند. از حرکت او پی بردم باید چیزی را زیر بالش خود پنهان کرده باشد. کمی تامل کردم که خوابشان ببرد. آهسته بالای سرشان قرار گرفتم. به آرامی دست زیر بالش احمد بردم. آنچه را که مخفی کاری از همه پنهان می داشتند، یافتم.

کتابی بود. آن را بر انداز کردم. از جلد آن چیزی مشخص نبود، چون با روز نامه پوشیده شده بود. کتاب را باز کرده و شروع به ورق زدن آنها نمودم. خیلی متعجب شدم. کتابی که آنها می خواندند کتاب حکوکت اسلامی حضرت امام بود. کتابی که چاپ و انتشار، خرید و فروش و نگهداری آن جرم سنگینی داشت. هنوز در حیرت بودم که احمد چگونه و از کجا توانسته بود آن را به د ست بیاورد. راستی خواندن کتاب حکومت اسلامی حضرت امام، در این سن و سال کم آن هم بین سالهای ۴۸ – ۴۹ با این شیفتگی چه جذابیتی برای آنها داشت؟ مگر گم کرده آنها چه بود؟ در پی یافتن کدامین در د ر دل شب به جستجو بودند؟ غوطه ور در این افکار بودم که گلبانگ روح بخش اذان از گلدسته مسجد، سکوت سنگین شب را در هم ریخت و با طنین خود فضا را آکنده از عطر دعوت خداو ندی ساخت. هنگامی که به عزم نماز از جا برخاستم احمد را دیدم. پیش از همه بستر را ترک گفته و در کنار حوض، آبی زلال به قصد وضو بر چهره می زند. استقبال

به تازگی از منزل قبلی شان که در حاشیه شهر قرار داشت به خانه ای در محله های وسط شهر یعنی حوالی پهار باغ پایین نقل مکان نمود. همزمان در دبستان جد یدی که د ر همان نزدیکی بود مشغول به تحصیل می شوند. آن زمان برادر کوچکتر محمد کلاس چهارم و برادر بزرگتر احمد کلاس پنجم دبستان بود. از ورود آنها به این آموزشگاه چندی نگذشته بود که خبر مسافرت قریب الوقوع شاه به اصفهان مطرح می شود. آن طور که پیش بینی شده بود، دانش آموزان می بایست خود را برای شرکت د ر این مراسم آماده می کر دند و با هیاتی منظم در طول مسیر و محل های استقرار حضور می یافتند. بدین منظور کلیه دانش آموزان به حیاط مدرسه فرا خوانده می شوند و ضمن بیان تذکرات لازم؛ همگی تحت نظارت و به شکلی خاص به طرف مسیر ها و جایگاه های تعیین شده حرکت می کنند. پس از طی مسافتی کوتاه وارد خیابان سپه اصفهان می شوند ولی محمد که موافق حضور در این مراسم نیست در پی فرصتی مناسب و بهانه ای موجه است که به نحوی به اصطلاح جیم شود. بالاخره در یک موقعیت مناسب به معلم خود نزدیک شده و با تظاهر به احتیاج به رفتن دستشویی از وی اجازه می گیرد و. با عجله از صف بیرون می رود و یک

راست به طرف منزل حرکت می کند. موقع رسیدن به خانه چیزی را می بیند که متعجب می شود مثل اینکه برادرش احمد زود تر خود را از رفتن مراسم معاف کرده بود. با پرس و جو از وی متوجه می شود احمد نه فقط به خیابان سپه نرفته بلکه از همان ابتدا حضور نمی یابد. حال چگونه و چطور، معلوم نبود.

این روحیه ضدیت با رژیم از همان کودکی به لحاظ شرایط حاکم بر محیط خانواده در روی وی شکل گرفته و با آن همراه بود و این نبود مگر به واسطه خیانتها و جنایات رژیم مزد ور و دیکتاتور پهلوی. بویژه در جریان فاجعه پانزدهم خرداد ۴۲ که پرده ای دیگر از چهره کریه آن رژیم جنایتکار کنار رفت و ماهیت مخالف با اساس دین و حوزه های دینی، روحانیت و مرجعیت آن را بیش از پیش بر ملا ساخت.

آتش زنه

مخالفت او با رژیم شاه چه در قول و چه در عمل از همان دوران نوجوانی به وجود آمده بود. نسبت به سن و سالش جسور و از شهامت و جرات خوبی بر خودار بود. از بچه های مطرح و رهبر گروه همسال خود محسوب می شد. در آن سالها موقعی که رژیم تحت عناوین یا مناسبتی جشنی بر پا می کرد، به مقتضای سن خود شیطنتی می کرد. یکی از این موارد به هم ریختن و از بین بردن آذین بندی ها و چراغانی های فرمایشی سطح شهر بود که به اتفاق دوستان هم فکر خود، متشکل و ضربتی انجام می گرفت. اوج آن مناسبت بر گزاری دهه به اصطلاح انقلاب کذایی شاه و بر پایی جشن های مصیبت بار مرتبط به آن بود که تقریباً همه مراکز و دوایر دولتی بایـد آذین بندی و چراغانی می شد. انجام چنین برنامه هایی برای مدارس از ویژگی خاص تری نسبت به سایر جاها بر خوردار بود. یعنی هر مدرسه ای بخصوص کلاس های آن باید توسط محصلین تزئین می شد. با نزدیک شدن به د هه به اصطلاح انقلاب شاه، فعالیتهای مربوط به تزئین در و دیوار کلاس ها با عکس های مختلف شروع و حد اکثر تا روز قبل از آغاز دهه کامل می شد. این کار انجام شده بود. زمستان بود و هوای کلاس سرد و اتفاقاً بخاری هم خاموش بود. یکی بایـد بخاری را روشن می کرد تا هوای کلاس گرم شود. بله. بهانه خوبی بود. در فرصتی مناسب آتش زنه بخاری را روشن و علاوه بر بخاری، همه تزئینات کلاس هم روشن می شود. اندکی نمی گذرد که همه آن رنگ و نیرنگها در شعله یک خشم مقدس مبدل به خاکستر می شود.

دود و آتش، کار خودش را کرد و همه را دستپاچه به محل کشاند. بعد از اندکی تحقیق توسط مسئولین دبیرستان، احمد به عنوان تنها متهم، احضار و از وی باز جویی به عمل می آید، زیرا چهره او به عنوان یک فرد مذهبی مخالف با رژیم شناخته شده بود. اولین بار نبود که در خصوص مسائل سیاسی تحت باز جویی قرار می گرفت. برای مسئولین دبیرستان کاملاً محرز بود که او عامل آتش سوزی عمدی است، با این حال اثبات آن بعید بود. کشدار شدن مساله چندان هم به صلاح نبود و به دلیل حیثیتی بودن دبیرستان، می بایست ماجرا سریعاً ختم می شد. در نهایت به این جمع بندی می رسند که موضوع سهل انگاری و اشتباه کاری تلقی شود.

هدیه

این حکایت مربوط به دوران دبیرستان اوست. اوایل آن سالها بود که تازه یک موتور گازی خریده بود تا با آن کارها و رفت و آمدنش سهل تر شود. مدت زیادی نگذشته بود که متوجه شدم انگار با آن رفت و آمد نمی کند! کنجکاو شدم تا علت را جویات شوم ولی چطور؟

خیلی تبعیز بود و نمی شد همین طوری از جریان سر در آورد. به مجرد به صدا در آمدن زنگ کلاس، خودم را گذاشتم توی محوطه. از کلاس که خارج شد، زدم سر شانه اش و گفتم: اخوی جان سلام. امروز مسافر داری، اونم در بست. کسی دیگر را هم سوار نمی کنی. عجله کن که وقت نگذره. جز جواب سلام چیزی نگفت. تا درب خروجی دبیرستان به همین منوال طی شد. دو

قدمی مانده به بیرون گفتم موتور کجاست؟ خیلی ساده گفت: نیاوردم. پرسیدم به کسی قرض دادی؟ با شنیدن این حرف احساس کردم یه جوری شد. مثل اینکه مایل نبود راجع به این مساله حرفی زده شود. با این حال پرسید چطور مگه؟ در جواب گفتم: نکنه خراب شده باشد؟ گفت: نه! با پیش کشیدن قضیه ای خارج از بحث، حرف تو حرف آورد و موضوع را عوض کرد. این طوری بی میلی خودش را نسبت به مساله نشان داد. من هم ادامه ندادم. خلاصه با همه این تمهیدات، ابهام همچنان باقی بود. لابد صلاحی در کار بود. با این حال، حدس این که چرا از پاسخ دادن طفره رفت برای من چندان مساله غامضی نبود. روحیات و خصوصیات اخلاقیش را کاملاً می شناختم و از آن نمونه های زیادی سراغ داشتم. تبلوری از گشاده دستی و سخاوت بود. دلی رئوف و روحی حساس و درد آشنا داشت. به شدت علاقمند به امور خیر بود. همکاری با انجمنهای خیریه و مدد کاری تا پاسی از شب به منظور سر کشی و یاری رسانی به ایتام و خانواده های بی سر پرست و دلجویی از مستمندان و تقسیم و توزیع مواد غذایی و پوشاک بین آنها و دستگیری از ضعفا و همد ری با آنها حتی همسفر شدن با آنان برایش از لذت بخش ترین کارها بود. مدتی از این قضیه گذشت تا روزی به طور اتفاقی مساله برایم مکشوف شد و علت آن همه پنهان کاری که در این مورد بود؛ معلوم شد. بله، درست همان موتور بود. همان موتور گازی که مدت زیادی نبود آن را خریده بود. از آن روز که دیگر آن را ندیدم در حقیقت؛ ، هدیه شده بود! فردی که هم اکنون موتور احمد را در اختیار داشت، بچه یتیمی بود بسیار فقیر و بی بضاعت، ولی فردی متد ین و نماز خوان.

شعار نویسی

در طول سالهای مبارزات هیچ گاه از ایان کارها و ماموریتهای انجام یافته و آنهایی که باید انجام می شد موردی وجود نداشت که به خا طر عدم امکانات، معطل مانده و صورت نپذیرد. و این به جهت داشتن روحیه خلاق، جست و جو گر و پر تلاش و خستگی ناپذیر احمد بود که با به کار گیری شیوه هالی مناسب و در عین حال ساده؛ از هر چیزی که در دسترس او بود بهترین و بیشترین بهره را می برد. از جمله موضوعاتی که دستگاه های امنیتی رژیم را به خود مشغول کرده و با دقت ویژه ای به تعقیب آن پرداختند، اتفاقات و مسائلی بود که در محیط کوهستان رخ می داد. کوه از مناسب ترین جاهایی بود که انقلابیون مسلمان از آن نفع اهداف مبارزاتی خود استفاده می کردند. بدین علت ساواک این گونه محلها را به طرق مختلف تحت نظارت و کنترل قرار می داد. کار آموزشی که عبارت بود از آموزشهای مکتبی، اعتقادی، رزمی و نظامی کمی مشکلتر ولی با قوت ادامه می یافت، هر هفته هم شعار های جدید و تند و تیز روز که عمدتاً خود احمد به نوشتن آن اهتمام می ورزید، بر جای جای کوه نقش می بست و این خود تحریک و حساسیت بیشتر ساواک را در پی داشت و آنها را مصممتر به صحنه می کشاند تا به نحو ممکن عوامل این اتفاقات را شناسایی کنند. تمهیداتی را در جهت ایجاد پست های ثابت و سیار گشت و بازرسی در میادی خروجی شهر بود که به خصوص در روزهای تعطیل به طور فعالتر حضور می یافتند. آنها با دقت خاصی مشغول بازرسی و تفتیش وسائل نقلیه، کوله پشتی، ساک و وسایل شخصی مردم می شدند تا شاید موفق به یافتن ردی از ابزار یا وسایل مربوطه (قلم مو؛ رنگ) شوند. با شرایط موجود همراه داشتن وسایل مذکور کار چندان درستی نبود. می بایست چاره ای اندیشیده شود. پس از استقرار چاد ر ها و انجام برنامه های آموزشی که احمد برای اردو در نظر گرفته بود؛ ، چون گذشته با انتخاب چند دیوار مناسب که دسترسی به آن هم چندان آسان نباشد، با ذغالهایی که آورده بود مشغول به شعار نویسی شد. هفته بعد اثری از شعار های نوشته شده نبود. ولی با این حال پس از اتمام برنامه ها، احمد باز اقدام به نوشتن شعار های تند و تیز رژیم می کرد. بچه های تیم انجام این کار را بی فایده منی دانستند و مطلب را بله احمد گفتند. ولی او همچنان به نوشتن ادامه می داد. گویا فکری در این باره داشت. به بچه ها می گفت: کمی صبر کنید. پس از برنامه های آموزشی چند نفر از برادران با ذغال و بوته های خشک همان اطراف، بساط چایی را به راه انداختند. بعد

از صرف چای بچه ها هر کدام مشغول جمع آوری چادر ها و وسایل می شدند. در این فاصله کار شعار نویسی احمد تمام شده بود. او چند نفر از بچه ها را دعوت به همکاری می کند. آنها سراغ کوله مخصوص مواد غذایی که معمولاً از سایر کوله ها سنگین تر بود، می روند. احمد مقداری دنبه از کوله بیرون آورد. بچه ها با تعجب به احمد و دنبه هایی که بین آنها تقسیم کرده بود، نگاه می کردند. احمد به طرف دیوار شعار نویسی شده می رود و از بچه ها می خواهد که با او همکاری نمایند. او مشغول مالیدن دنبه ها بر روی نوشته های ذغالی می شود. تازه بچه ها فهمیده بودند که دنبه ها برای چیست و چرا باید آن را روی شعار ها بمالند؟ البته به کیفیت رنگ نمی شود ولی همراه داشتن ذغال و دنبه چیزی نبود که بهانه ای دست ساواکی ها بدهد! نام چشمه

محیط های کوهستانی برای گروه ها و تشکل های انقلابی مخالف رژم از دامنه های مطمئنی بود که تحت پوشش تفریح یا ورزش، برخی فعالیت های مبارزاتی خود را از آنجا سازمان داده و هدایت می کرد ند.

ساواک هم با حضور سایه وار خود در این گونه محیط ها به شدت ماموریت های خود را دنبال می کرد. این تهدیدی بود جدی برای روند کار تشکل ها و گروه های فعال که لاجرم آن ها را ناگزیر می ساخت مکانهای خود را تغییر دهند. در خصوص این مساله نقش موثر در یافتن، تعیین موقعیتها را احمد به عهده داشت. هر بار که از باب حفظ مسائل امنیتی نیاز به تغییر مکان بود، مشکل جدی در این باره وجود نداشت. چند باری تنها به کوه های شمال شهر اصفهان رفته بود. با مشخصاتی که از آنجا می گفت: معلوم بود محل را به طور دقیق مورد ارزیابی و بررسی قرار داده است. آن طوری که توصیف می کرد جای دنج و مناسب برای برنامه های گروه بود، ولی در نظر داشت قبل از حضور و آغاز به کار، قدری به آنجا رسیدگی کند. تصمیم داشتن با استفاده از درخت، فضای سبز مناسبی ایجاد کند. جمعه روزی وعده کردیم. روز موعود، کله سحر؛ درست سر وقت همیشگی با اتومبیلی که صندوق عقب آن را پر از درخت کرده بود، به طرف مقصد حرکت کنیم. مسیر سر راستی نبود و مسافت تقریباً قابل ملاحظه ای را هم در پیش رو داشتیم. پس از رسیدن به مقصد هنوز تا روشن شدن هوا زمان زیادی بود. سریعاً د ست به کار شدیم، چون برای رساندن درختها و وسایل به نقطه مورد نظر می بایست فاصله نه چندان کوتاه پایین کوه تا پای چشمه را چند ین بار طی می کردیم. بیل به دوش و کلنگ به دست و درخت بر پشت، بی درنگ راه چشمه را در پیش گرفتیم. در طی پیمودن مسیر، احمد باب گفتگو را باز کرد. از امتیارات محل تازه می گفت: اینکه از آن جاهای خیلی ناب است و برای کار از هر لحاظ مناسب. باید خیلی زود کار را تا قبل از ظهر تمام کرد تا از نماز جمعه باز نمانیم. ان شا اله جلسه هفته آینده تیم همین جا تشکیل می شود. حالا تا ساواک رد اینجا را پیدا کند، مدتی راحتیم. تعریف های او اشتیاقم را برای رسیدن به چشمه و د یدن محل بیشتر می کرد و. بالاخره پس از پیمودن مسیری پر شیب و فراز به چشمه رسیدیم. درست همان طور که می گفت جای دنج و مناسبی بود.. وسایل و درخت ها را در کناری گذاشتیم و دوباره سرازیر شدیم. هوا کم کم روشن شده بود و کار گودبرداری جای درختها هم تمام بود. با پایان آمدن کار، آفتاب هم بالا آمده بود. حاصل تلاش قبل از سحر گاه تا پهن شدن آفتاب، فضای سبز و زیبایی بود که محیط را ملاحتی دو چندان بخشیده بود. کمی استراحت کردیم. برای اینکه گپی زده باشیم. گفتم: سید خسته شدی؟ جواب داد نه. البته درست می گفت. در کار بسیار جدی بود. سخت کار می کرد و هیچ گاه احساس خستگی نمی کرد، چه رسد به اظهار آن. هر چه بیشتر کار می کرد سر حال تر می شد. گویی آرامش او تنها در کار و تلاش بود. از پاسخی که داد قانع نشدم. انگاری دنبال چیزی باشد. یک مرتبه از جا برخاست و به طرف تخته سنگ بزرگی که از بالای چشمه قرار داشت رفت و با احساس غریبی این عبارت را بر صفحه پهن نوشت:

به یاد مجاهدتهای شهید آیت الله غفاری.

ارادت و علاقه عجیب احمد نسبت به این شهید بزرگوار از جمله دلبستگی های او بود. هر بار با تنظیم برنامه های خود بعه قصد زیارتن و فاتحه خوانی بر سر تربت پاک شهیدان بزرگوار آیت اله غفاری و آیت اله سعیدی حضور می یافت و این گونهه عزم

خود را در ستیز با رژیم سفاک پهلوی قوتی می بخشید. با آراستن آن مکان به زیور نام شهیدی والاتبار، از آن پس همه آنجا را به نام چشمه غفار می شناسند.

اجرای فرمان

مدتی بود که تو. نخ آنها بودند. بویژه یکی دو نفر را بیشتر. البته هوای همه را داشتند. ولی آسیاب به نوبت. دیر و زود داشت ولی سوخت و سوز نداشت. و همه آنهایی که به هر طریق ممکن مراتب خوش خدمتی، سر سپردگی و نوکر صفتی رخود را به دستگاه جبار و دست نشانده به اثبات می رساند ند و در نشان دادن وفاداری خود هیچ موقعیتی را از دست نمی دادند، اعمال و رفتارشان، به طور دقیق ثبت بود. در این میان نقش روحانی نمایان درباره ی که با حضور خود خود رونق بخش مجالس و محافل درباره ی و پادگان های نظامی بوده و با مدح و ثناگویی سعی در خواب جلو دادن ماهیت کریه و ضد انسانی رژیم وابسته پهلوی داشتند، بیش از سایر کاسه لیسان نمود داشت. در واقع این تعداد معدود از آخوند خای درباری با در آمدن د ر سلک روحانیت، به طمع جایگاه معنوی علمای دینی و احترام و اعتماد خاص آنها نبرد با مردم و با جعل واقعیتها، سعی می نمودند مردم را در مسیر مطالع مورد نظر و بیراهه جمود و غفلت، بی خبری و خمودی و بی تفاوتی و تقد یر سوق دهند. این حرکتها در شرایطی صورت می گرفت که استعمارگران و دستهای پنهان و آشکار آنها از خارج و داخل در طیفی گسترده و همه جانبه، تهاجم خود را در همه ابعاد متوجه موجودیت فرهنگ ناب و اصیل ایرانی، اسلامی و ارکان استقلال نموده بود ند. مظاهر بارز آن اشاعه فرهنگ ضد دینی و ترویج فساد و بی بند و باری در همه شئونات و اقشار جامعه بود. استمرار چنین وضعیت تهدید کننده و اسف بار، بیش از پیش به تهی شدن و خلع موجودیت و هویت ارزشی جامعه منجر گشته بود. در این وانفسای سیاه هجوم، تنها وجدانهای بیدار انسانهای با ایمان و آگاه بود که با الهام از مکتب ثار اله، راه مبارزه را از بی راهه ها یافته و با عزمی آرمانی، خود را یکسره وقف مبارزه نموده بودند.

این بار هم چون گذشته؛ یاران حضرت امام را در پی تحقق فرمان او بودند. فرمانی که ظاهراً در سال ۵۲ صادر شده و در آن امر به تبیه افراد ساواکی به خصوص روحانی نمایان درباری شده بود. با شرایط موجود چندان هم کار ساده ای نبود. زیرا کسانی که این فرمان شامل حالشان می شد، بعضاً افرادی بودند صاحب نام و احتمالاً مسلح. برای هر گونه اقدام، تمهیداتی در نظر گرفته می شد تا کار، انجام مطلوبی داشته باشد. به منظور اجرا، اطلاعات موجود طی جلسه ای مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. ابتدا قرار شد مسیر رفت و آمد مجدداً بررسی و موقعیت مناسب برای یک اجرای غافلگیر کننده تعیین گردد. اکنون کار از هر جهت آماده بود. چند تن از براد رانی که در این باره مامور شده بودند، در موقعیت های خود قرار گرفتند. مرحله اصلی و آخر را خود احمد بر عهده داشت. با توجه به کنترل قبلی رفت و آمد و ساعت آن، چیزی به بازگشت سوژه مورد نظر که یکی از آخوند های درباری بود باقی نمانده بود. شرایط از نظر دوستان مناسب بود، فقط در حین انجام، نمی بایست هیچ عابری در محل پیش بینی شده وجود داشته باشد. در همین زمان سر و کله یکی از بچه ها که حدوداً ۸۰۰ متر جلو تر از موقعیت اجرا کشیک می داد پیدا می شود. او می بایست به محض رویت سوژه سریعاً با موتور ما رزا مطلع می نمود. با چراغ، رمز را علامت می دهد که معنای آن این بود؛ سوژه با خود رو و بد ون همراه می باشد. بلافاصله بعد از دریافت علامت ، موانع از قبل آماده شده، در مسیر انداخته می شود. این طوری، عبور را برای خود رو کمی مشکل می کرد. خودرو بلا مانع عمدی، مجبور به کم کردن سرعت خود می گردد. احمد که شکار را در کمند خود غافلگیر و گرفتار می بیند، چون تیری از چله کمان جسته، به طرف اتومبیل حمله می برد. راننده را پایین می کشد و با برداشتن عمامه از سرش، پذیرایی مفصلی از وی به عمل می آورد. او که غافلگیر شده بود، وحشت زده از ترس جان،افتان و خیزان، فرار را بر قرار ترجیح می د هد. تیم عمل کننده پس از انجام موفقیت آمیز کار، سریعاً محل را ترک کرده و هر کدام به موقعیتهای خود مراجعه می کنند. در راه بازگشت، احمد پارچه بازشده از سر آن خود فروخته را، در جای مناسبی معدوم می نماید.

تاکتیک

با تلاش شبانه روزی اعلامیه هایی که حاوی پیام های حضرت امام؛ اطلاعات و اخبار سیاسی ضد رژیم بود با بکار گیری چندین ماشین پلی کپی که در مخفی گاههای مختلف کار می کرد. به تعداد زیادی تکثیر و به همت بچه ها در کمد های تعیین شده بسته بندی و آماده برای توزیع شده بود. برای اینکه محموله های یاد شده در سطح شهر حساب شده توزیع بشوند، می بایستی از روشهای گوناگون و مناسبی استفاده می شد. شیوه هایی که توجه مراقبین و مامورین ساواک را به نحوه کار جلب نکند و بتوان در حد اکثر سرعت و با ساده ترین روش بیشترین پوشش اطلاع رسانی را داد. کسی که با این برگ از این اعلامیه ها گرفتار ساواک می شد با پای خودش روی خط اعدام رفته بود و همه زحمات هم به هدر می رفت. برای دور بودن از این اتفاق یا به حد اقل رساندن آن، باید مرتب روشهای قبلی را تغییر می دادیم و تاکتیکهای جدید تری را به کار می گرفتیم. در این زمینه چون همیشه راه کارهای احمد مناسب و موثر و کار گشا بود و تا حد ود زیادی موفقیت کار را تضمین می کرد. هر چند که همه شیوه های اتخاذ شده ریسک مختص خود را داشت. این بار با توجه به شرایط، طرحی تحت پوشش شیر فروش دوره گرد تنظیم شد. به نظر می رسید ضریب اطمینان بیشتری را داشته باشد. تعدادی از برادران فعال گروه، با محوریت احمد، بر اساس طرح مورد نظر، با چرخ و موتور گازی و با یک خورجین جاداری که داخل آن پر از اعلامیه می شد و تعداد زیادی شیشه های شیر بر روی ترک و پوشیدن لباس متعارف این کار، عملیات مورد نظر شروع و همان طور که انتظار می رفت کار توزیع بدون هیچ مشکلی، در تمام نقاط از قبل تعیین شده به انجام می رسید. برای مدت زیادی از همین شیوه ساده برای انجام فعالیت های ضد رژیم استفاده می شد. در طول سالهای مبارزه بدون نقش کار ساز و کلیدی احمد و حضور تعیین کننده او در روند کار خلل ایجاد می شد. او به دلیل شناخت افراد و داشتن توان برقراری ارتباط در تمام نقاط کشور که کار بسیار حساس و حساب شده ای بود و همچنین از لحاظ جرات و شهامت در اجرا تحت هر شرایطی، فر د کم نظیری بود.

شیر فروش دوره گرد

بعد از ظهر بود. پیک گروه با عجله خود را به محل کار احمد رساند. با توجه به داشتن سابقه فعالیتهای سیاسی مبارزاتی و محکومیت در این باره ، کلیه تحرکات او از طرف ساواک با حساسیت ویژه ای به شدت تحت نظر و مراقبت قرار داشت. بدین لحاظ ضروری بو.د. پس از آزادی، ادامه فعالیتها، مبارزات، تماسها و نوع ارتباطات؛ متفاوت از گذشته و با رعایت بیشتر اصول امنیتی و بسیار محدود انجام پذ یرد. در این قرار، علامت رمز در قالب چند تک سرفه بلند تعیین شده بود که به محض دریافت، به بهانه ای از محل کار خارج شده و در محل ملاقات در جریان خبر قرار می گرفت و خبر های رسیده حاتکی از این بود که یکی از بچه های آشنا ولی غیر مرتبط با گروه تشکیلاتی که فعالیت های سیاسی داشت، به شکلی لو رفته و در دام ساواک گرفتار می آید. دوستان کم کم گرد هم آمده بودند. از زمان اطلاع تا حضور در محل قرار زمان زیادی نمی گذشت. همه افراد حاضر بودند. بلافاصله جلسه تشکیل شد. ضمن طرح موضوع و مرور بر آخرین وضعیت و تحلیل اطلاعات موجود، احمد از باب توضیح کامل تر جزییات و روشن شدن جوانب مساله گفت: ما باید با رعایت احتیاط در حد اقل زمان، خیلی سریع وارد عمل می شدیم. در صورت گرفتن اقرار، یقیناً ساواک زود تر از ما به هدف زده و کار را تمام خواهد کرد. البته اگر تا حال کار لو نرفته باشد.

وی در ادامه توضیحات گفت: برادران صحبت از ماشین تکثیر است که ممکن است در منزل او باشد. هر چند صد در صد مطمئن نیستیم، لیکن باید در این مورد مطمئن شده و بدون فوت وقت ماشین را از محل به جای امنی انتقال دهیم. ضمناً چند نکته دیگر را هم باید توجه داشت و آن این که طبق اطلاع ما در این خانه فعلاً کسی نیست، که این موضوع می تواند خوب باشد و یا خطر ناک.

مساله بعـد این که از آن منزل، کلیـدی در دست نـداریم. برای ورود مسلماً در بـدو امر نمی توان از در وارد شد و می بایست بنا به موقعیت محل و بـدون جلب توجه همسایگان و عابرین، به روش همیشگی عمل شود. چنانچه ساواک زود تر از ما به محل یاد شده دست یـافته باشـد. مطمئناً دام گسترده است. یقیناً برای سر و گوش آب دادن یا بردن ماشین و مـدارک یا امضاء آن سـری به آنجا خواهـد زد. با توجه به این مسائل، ریسک این کار چند برابر بیشتر شده، از این رو چون همیشه برای حصول اطمینان؛ ابتدا قبل از هر گونه اقدام، محل و اطراف خانه از حیث عاری بودن از هر گونه موارد مشکوک بررسی شده و مورد ارزیابی ایمنی قرار می گیرد و سپس مراحل بعدی به ترتیب ادامه می یابد. آن هم در حد اکثر سرعت عمل.

تا این جای مساله برای برادران حاضر کاملاً توجیه شده بود، مانده بود تقسیم کار، مشخص کردن افراد عمل کننده، نحوه عملیات و زمـان آن. احمـد گفت: برای اجرای عملیات به نظر می رسـد روش قبلی خودمان نسبت به روش های دیگر از مزیت و قابلیت های خوبی برخوردار باشـد، زیرا هم براد ران نسبت به آن کاملاًـ توجیه و هماهنـگ هسـتند و هم نیـازی به تمرین یا کار تازه ای قبل از عملیات نخواهد داشت. پیشـنهاد او از جنبه های مختلف بهترین بود، این را اتفاق نظر دوسـتان هم تایید می کرد. با فرا رسیدن شب؛ مسیر کار هم به مراحل نهایی و عملی خود نزدیک می شد. شـیوه عملیات با پوشـش شیر فروش د وره گرد طراحی شد. مسئول این کار مشـخص بود. حال موعد انتخاب سایر افراد و تقسیم وظایف هر کدام و آغاز عملیات بود. بچه های تیم همه در آمادگی خوبی بودنـد. یکی دو نفر از بچه های زبـده به منظور ارزیابی و دیـده وری به محل اعزام می شونـد. آنها وظیفه دارند کل مسـیر بویژه راه اصـلی را تا محل مورد نظر از لحاظ موارد مشکـوک تایید نمایند. شـروع مرحله یا مراحل بعدی عملیات مشـروط به تایید این مرحله می بود. در همین فاصـله شیر فروش دوره گرد دست به کار شده، لباس مخصوص را پوشیده و موتور گازی خود را به همین منظور درست شده بود آماده کار می نماید. خورجین را روی ترک انداخته و جعبه ها را با کش محکم روی ترک می بندد.

تنی چند از برادران با احمد همکاری می نمایند. تعدادی در مسیر ها و جاهای حساس به عنوان مراقب اوضاع را زیر نظر گرفتند. هر چنـد مـدت زیـادی از رفتن آنها نگذشـته بود ولی بچه ها لحظه شـماری می کردنـد که هر چه زود تر کار را به شـکل مطلوب تمام کنند. گذشت زمان همچنان حساسیت کار را بیشتر و خطر را هم چند برابر می کرد. در کنار همه این مسائل چیزی که جالب توجه بود، حس اعتماد به نفس بچه های تیم بویژه احمد بود که همیشه متمسک به آیه شریفه «والذین جاهدوافینا لنهدینهم سبلنا »بودند.

بلاخره سر وکله د یـده ورهای اعزامی پیدا شد و عادی بودن وضـعیت ظاهری را اعلام نمودند: در این مرحله نوبت شـیر فروش بود که بایستی به خانه های نزدیک منزل مورد نظر مراجعه می کرد و به اصـطلاح شیر به آنها می فرخت. بعد سراغ آن منزل می رفت و در می زد. در صورتی که کسـی در را بـاز نمی کرد در همان نزدیکی به عنوان خرابی موتور خود را سـر گرم می نمود و اوضاع را تحت نظر می گرفت. چنـانچه به مـورد مشـکوکی بر خـورد می کرد، شیشه هـای شـیر یـک جـا بر زمین خـورده و می شـکنند. این علامتی بود به معنای وضعیت غیر عادی که طبیعتاً انجام مرحله بعدی متوقف می شد. در وضعیت منتصب، فرد دیگری به شیر فروش ملحق گشته و سریعاً وارد منزل می شوند و ضمن امضاء کلیه اسناد و مدارک، ماشین تکثیر را از آنجا بر می دارند.

شیر فروش بدون تامل پس از اعلام وضـعیت عادی به طرف محل ماموریت حرکت می کند. هوا کمی تاریک شده بود. بعد از چند توقف و تظاهر به فروش شـیر به خانه مورد نظر می رسد. از دور نحوه رفتن داخل خانه را بر انداز می کند. زیر لب ذکری زمزمه می کنـد و به آرامی دست را به طرف کوبه در می برد. دیگر یاران که قرار است به او ملحق شونـد در انتظاری پر هیجان لحظه شـماری می کننـد. برای بار دوم کوبه را به صدا در می آورد. این بار بلند تر ولی ظاهراً کسـی در منزل نیست. برای حصول اطمینانم کامل با نگـاهی به اطراف برای بار سوم در زده می شود و با دادن علامت، برادران به او می پیمودنـد. با زحمت از دیوار بالا می رونـد و در را باز می کنند و داخل خانه می شوند. همه جا را جست و جو می کنند. برای اطمینان وارد آشپز خانه می شوند. به نظر می رسد که از ماشـین خبری نباشد. به پیشـنهاد یکی از بچه ها، خاکستر اجاق متروکه را عقب می زنند، پس از کندن اجاق به ماشـین دست پیدا

می کنند. کار به مرحله نهایی خود نزدیک شده و درنگ جایز نبود. دستگاه سریعاً در پارچه ای که قبلاً پیش بینی شده بود، پیچیده و روی ترک موتور محکم بسته می شود. با احتیاط از منزل خارج شـده و به طرف مخفیگاه به حرکت در می آیند. نکته جالب این بود که پس از پایان کار دوسـتان، سـر و کله تعدادی از مامورین ساواک پیدا می شود که در حوالی خانه مذکور مشغول پرسه زدن می شوند ولی کمی دیر شده بود.

تنها نخسه باقی مانده

حالشان را نمی فهمید ند. به هر جایی که کمترین ظنی داشتند یورش می برد ند. خیلی مضطرب و دستپاچه، هر کسی را دستگیر می کردنـد. البته بایـد اذعان داشت که عکس العمل آن چندان هم بی حساب و دور از انتظار نبود، چون حتی گذشت لحظه ها برایشان بسـیار گران تمام می شد. مساله را محکم چسبیده بود ند که هیچ یک از جزو ها فرصت انتشار و حتی دست به دست شدن را نیابد. رسیدن به نتیجه مورد نظر و بستن این پرونده، آنها را ناگزیر می کرد هر لحظه بر گسترش، سرعت و عمق عملیات خود بیفزاید بلکه ردی از دو جزوه مهمی که از خارج کشور وارد اصـفهان شـده بود، بیابند. با تعقیب سایه وار، همه جا و همه کس را زیر نظر گرفته بودند. البته وارد عمل نمودن نیروهای ویژه و گستردگی دامنه عملیات تجسسـی و دستگیری ها در هر کوی و برزن چندان بی نتیجه هم نبود. توسل به شـیوه های گشـتا پویی بالاخره آنها را به بخشی از هد ف مورد نظرشان نزدیک نمود. با به چنگ آوردن یکی از آن دو جزوه ظاهراً به تیمی از موفقیت دست یافته بودند. ولی با این همه، کار ناتمام بود و اوضاع هنوز هم به نفع ساواک پیش نمی رفت. در شرایطی که یکی از جزوه هالو رفته و به دست یاواک افتاده بود، انجام هر گونه فعالیت و اقدامی از جانب گرو ها و تشکل هـای انقلابـی ریسـک خطر ناکی به حساب می آمـد. بـد یهی بود که تا فرو کش تب و تاب و التهاب موجود، رونـد جاری فعالیت هـای آنـان در برخی امور بـا محـدودیت بیشـتری انجـام پـذیرد و یـا بعضـاً به طور موقت متوقف شود. به دلیـل محتوا و مطـالب مهم آموزشـی، این جزو که تنها نسخه هم بود، می بایست به هر شکلی تکثیر شده و در اختیار سایر نیروهای مبارز و انقلابی حزب اللهدر کشور قرار گیرد تا آنها هم بتوانند از تازه ترین و آخرین اطلاعات آن که ویژه تعلیمات رزمی و آموزش فن مقابله و مبارزه با پلیس بود؛ استفاده کنند. گفتنی است که اهمیت این جزوه در کارایی آن و ارتقای بخشیدن به سطح کیفی مبارزات بود.
چنـدی نگذشت که با تلاش احمد و سایر برادران تیم، جزوه یاد شده با یک برنامه ریزی دقیق و موفق در تیراژ قابل توجهی تکثیر و توسط رابط هایی که د ر سراسر کشور با احمد در ارتباط بود ند. توزیع و در اختیار نیروهای حزب الهی مبارز قرار گرفت.
این طور با خودتان عهد کنید.

میهمانـان خودشـان را برای خـداحافظی آمـاده می کردنـد. مثل بعضـی از مجالس که تازه موقع خـداحافظی حرفها شـروع می شود، صحبت از نذ ر و دعوت از افراد برای صرف آش نذری و موضوعاتی از این قبیل به میان آمد. شخصی که مشغول دعوت کردن ا ز حاضـرین بود گفت: مـدتی بود که میسر نمی شـد نذ رم را ادا کنم و از این بابت خیلی ناراحت بودم. خدا را شـکر، امشب فرصـت خوبی دست داد. احمـد که جریـان را از ابتـدا تعقیب می کرد گفت: در این زمینه یک پیشـنهاد دارم. آیا بهتر نیست این نـذ ر ها را جهت دیگری همو برایش در نظر بگیریم تا سود مند تر و اجر و اثر معنوی آن هم چند برابر شود؟ در این موقع بقیه هو توجه شان به این مطلب جلب شـد که چطور؟ احمد گفت: مثلاً به جای این چیزها، منظورم آش و سـفره و کاچی پختن است؛ اگر بیایید این طور بـا خودتـان عهـد کنیـد که اگر خـدای نخواسـته مسـاله یا پیشامـدی برایمان اتفاق افتاد یا حاجتی داریـد که برای رسـیدن به آن می خواهیـد نـذری در نظر بگیریـد؛ عهـد کنیـد. یک هفته نمازتان را اول وقت بخوانید یا یک هفته دروغ نگویید و یا کار خیری را که توان انجـام آن را داریـد به قصـد قربت انجـام دهیـد، مطمئناً اجرش بیشتر خواهـد بود و انشا الله نتیجه هم بهتر می گیریـد. او خود به آنچه دیگران را بدان دعوت یا سفارش می کرد از قبل پیش گرفته بود.

نگهبان ها

زنگ خانه به صدا در آمد و یکی از بچه ها برای باز کردن در، از اتاق خارج می شود. اندکی بعد، از حیاط سر و صدایی به گوش می رسد. سر و صدایی نه چندان آشنا و کمی هم دور از انتظار. اهل خانه به کنجکاوی از اتاق بیون آمده و همگی توی ایوان به موجوداتی که با حرکات شلوغ، حیاط را به قرق خود در آورده بودند نگاه می کنند. احمد که این منظره را می بیند اطمینان می دهد که آنها مشکلی را ایجاد نخواهند کرد و به مرور زمان به این جا و افراد آن عادت خواهند کرد و به مرور زمان به این جا و افراد آن عادت خواهند کرد. ظاهرا نظر بعضی از حاضرین غیرذ از این بوده و به دلایلی حضور آنها را مانع از آزادی عمل خود در محوطه حیاط می دانند. یکی از بچه ها می پرسد حالا تا اهلی شوند تکلیف چیست؟ مانوس نبودن بوقلمون ها با محیط و افراد تازه آنها را نا آرام نمود و موجب شده بود از خودشان سر و صدا در آورند. با این همه، حضور این موجودات بویژه خلق بد قلقشان چندان هم خالی از فایده نماند، بلکه بالعکس بسیار هم بجا و موثر واقع شد. گویا احمد آنها را برای مطلبی پیش بینی کرده بود. در واقع چندی بود که به لحاظ برخی اتفاقات، تعقیب و مراقبت ساواک شدت گرفته بود. همه جا سایه وار او را تحت نظر داشتند. بر اوواضح بود که این روال به باز داشت و ریختن در خانه برای به چنگ آوردن مدارک منتهی شود. احمد به محض احساس خطر جدی باید سریعاً اقدام به جمع آوری مدارک موجود در خانه که شامل کتب و اعلامیه های حضرت امام و شب نامه ها بود؛ نماید و ضمن بسته بندی مناسب با چال کردن در جای مخصوص یعنی همان باغچه آخری حیاط درست زیر پای بوقلمونها آنها را ظاهراً از دسترس خارج کند. همان گونه که انتظار می رفت. زمانی چند از اختفای مدارک نمی گذشت که سر و کله مامورین پیدا شد. برای یافتن مدارک همه جا را زیر و رو کرده و در هم و بر هم می کنند. این به اصطلاح جست و جو و بارزسی با وجود تقسیم نیروها در بخشهای مختلف ساختمان و تلف شدن مدتی از وقت شان بدون دست یافتن به نتیجه، با بازرسی از محوطه حیاط ادامه یافت. در این مرحله باغچه ها بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. یکی از آنان از ایوان پایین آمده به طرف باغچه روبروی ایوان رفته و با دقت بررسی می کند که خاک آن دست نخورده باشد. موقعی که به طرف باغچه آخری می رود بوقلمونها با سر و صدای عجیبی به او حمله می کنند که از ترس به عقب بر می گردد. باز اقدام به نزدیک شدن به محل می کند که این بار هم با شدت بیشتر از مرحله اول، با حمله آنها رو به رو می شود و فرار می کند. مثل اینکه سر وصداها و حملات، کار خودش را کرده بود. چون آنقد ر ترسیده بود که از کند و کاو آن باغچه صرف نظر می کند به خواست خدا وند مدارک از چنگ مامورین ساواک در امان می ماند.

پایداری در عقیده

دوران نسبتاً طولانی و طاقت فرسای محکومیت و شکنجه و آزار در زندان ساواک به پایان رسیده بود. و بعضی از خویشان و اقوام که از این مساله مطلع شده بودند. به دیدن او آمدند. بعد از ظهر همان روز جمعی را به همین منظور در منزل پذیرایی کردیم. در میان آنها پیرمرد محترم و مسنی حضور داشت که بعد از احوالپرسی خطاب به احمد گفت: خوب عموجان؛ حالا چی می گید؟ احمد که متو.جه منظور او بود گفت: والا حاج آقا همان را قبلاً می گفتیم حالا هم می گیم. پیرمرد کمی جا به جا شد و با تغییری در لحن خود گفت: یعنی چه؟!

احمد گفت: هیچی حاج آقا، می گیم شاه باید بره.

پیرمرد که انتظار شنیدن این پاسخ را نداشت و مثل اینکه کمی جا خورده باشد. با لحنی اعتراض آمیز رو به سایر حضار کرد و گفت:

اینها کله شون به حساب نیامده. هنوز هم میگن شاه باید بره. هنوز حرف خودشون رو می زنن.

زندان

توی افکارم غوطه ور بودم که صحنه ای در راهرو مقابل ، مرا متوجه خودش کرد. ظاهراً یک زندانی تازه به جمع محکومین در بند اضافه شده بود. طرف سن و سالی نداشت. از سر و وضعش پیدا بود که پذیرایی خوبی از لاو به عمل آمده. چهره اش داد می زد که از قماش خلافکار ها و چپی ها، نیست. بیشتر قیافه اش به مذهبی ها می ماند. اینجا چکار می کذرد؟ برای چی او را آورده بودند؟ تازه وارد، نظر بچه های دیگر را هم به خودش جلب کرده بود. چند نفر از دوستان بند خودمان که جریان تازه وارد را زیر نظر داشتند خیلی زود او را شناسایی کردند. درست فکر می کردم. از بچه مذهبی هایی بود که با وجود سن و سال کمش در کارهای سیاسی خیلی فعال بوده. او همان سید احمد بود. احمد حجازی. اکثر اوقاتی که به کوه می رفتم او را با یک گروه از بچه های تقریباً هم سن و سال خودش می دیدم. اما چگونه سر از ساواک در آورده بود؟! این را هنوز نمی دانستیم. از اینکه هنوز توی راهرو و معطل بود معلوم بود برایش نقشه ای داشتند. رفته رفته شب شده بود و بچه ها همچنان با حساسیت، کار را دنبال می کرد ند. گویا او از رفتن به داخل بند امتناع می کرد. کاری که او قصد انجام آن را داشت، نوعی سنت شکنی بود و بر خلاف اهداف مورد نظر ساواک محسوب می شد. او اینکه تازه وارد این گونه محیط ها شده بود از ارامش و اعتماد به نفس خوبی بر خوردار بود. با شروع شب سرمای بیرون بند گزنده تر می شد، ولی او همچنان برای نرفتن داخل بند مقاومت می کرد. این ماجرا در طول شب با قوت ادامه یافت. صبح روز بعد، بچه ها او را استوار و مقاوم بیرون از بند د ر همان جای دیشبش دید ند. این صحنه چنان همه را به هیجان آورده بود که نا خود آگاه همگی برای او هورا کشیدند و کف زد ند. مهم این بود که او تسلیم شرایطی که آنها قصد داشتند برایش به وجود بیاورند؛ نشد؛ نتیجه این شد که آنها مجبور شدند با یک عقب نشینی او را به بند سیاسیون منتقل نمایند.

مستخدم

آشنایی با دوستان میثمی و بر قراری ارتباط با برادران شهرستان شهر رضا در آن مقطع، روند کار مبارزات را سرعت و گسترش بیشتری می بخشید. این برهه از مبارزات را وارد مرحله ای پر ماجرا و حساستری نمود. بخشی از آن، قضیه خرید ماشین پلی کپی از یکی از فروشگاه های شهررضاست. یکی از برادران آن سامان ماشین پلی کوپی را د ر فروشگاهی می بیند. هر گونه اقدامی برای تهیه آن به دلیل محلی بودن وی ممکن نبوده، موجب درد سر می شد. در اینجا احمد وارد عمل می شود. به لحاظ اینکه د ر آن زمان خرید و فروش و استفتاده از این دستگاه ها با محدودیت ها ی شد یدی همراه بود، بایستی علاوه بر جمع آوری اطلاعات مورد نیاز، پوشش مناسبی هم برای آن د ر نظر گرفته می شد. اطلاعات به دست آمده حاکی از آن بود که این دستگاه بیشتر به مدارس فروخته می شود. احمد تحت پوشش و عنوان مستخدم مدرسه به فروشگاه مورد نظر مراجعه و ضمن گفتن نام مدیر آن و ابلاغ سلام گرم و صمیمانه ایشان به فروشنده، د ر یک نمایشی کاملاً طبیعی و اغوا کننده، دستگاه را خریداری نموده و به طرف یکی از مخفی گاهها در اصفهان حرکت می کند. این محل در واقع زیر زمین مخروبه ای بود د ر خانه ای قدیمی و متروک که کلید آن در اختیار خانواده احمد بود و درست در مقابل منزل آنها قرار داشت.

مدتی بعد تعدادی از گروه، از جمله فردی به نام محبوبیان دستگیر می شوند. در باز جویی اولیه تقریباً به کلیه موارد حتی دستگاه پلی کپی اعتراف می کند. با این اعترافات عمو هادی عضو دیگری از این گروه هم دستگیر می شود. به محض این اتفاق، احمد خبر دار می شود. دستگیری

قبل از ظهر کوبه در به صدا در می آید. احمد و محمد تنهخا درون خانه هستند و کس دیگری آنجا نیست. محمد از باز کردن در با چند نفر غریبه رو به رو می شود. قیافه ها داد می زد که باید از مامورین ساواک باشند. از او می پرسند کلید خانه رو به رو پیش شماست؟ محمد به لحاظ اینکه همسایگان محل همه می دانند کلید این خانه نزد آنان است می گوید: بله مامورین از او می خواهند

کلید را بیاورد. چند نفر از آنها اطراف را زیر نظر دارند. د و نفر به درون خانه رفتند و ضمن تهد ید، ، از محمد سراغ دستگاه پلی کپی را می گیرند. محمد نسبت به موضوع اظهار بی اطلاعی می کند. این کار موجب می شود برای به حرف آورد نش کتک مفصلی به او بزنند. وقتی از این کار نتیجه ای نمی گیرند، او را از خانه بیرون آورده و به طرف خود رویی که چند نفر داخل آن نشسته اند می برند. محمد را با یکی از افراد دستگیر شده که اعتراف کرده بود رو به رو می کنند. از ظاهرش معلوم بود بد جوری او را زده بودند. وقتی چشمش به محمد می افتد به مامورین می گوید:

شخص مورد نظر او نیست و کسی که باید دستگیر شود برادرش می باشد. مامورین مجدداً د ر خانه را می زنند و هنگامی که احمد د ر را باز می کند او را از خانه بیرون آورده محمد را به داخل می فرستند.

احمد را همراه با فرد دستگیر شده به خانه ای که دستگاه پلی کپی د ر آن مخفی شده بود می برند. بالاخره هر د و ماشین پلی کپی را از زیر سنگها بیرون آورده و همراه با احمد به ساواک می برند.

پس از دستگیری احمد، محمد فرصت را غنیمت شمرده و با جا به جا کرد اکثر اعلامیه ها و نوارها؛ کلیه مدارک موجود در منزل را از دسترس خارج می کند. اعترافات محبوبیان و قضیه دستگیری احمد، تازه اول ماجرا بود. همانطور که انتظار می رفت خیلی زود محمد دستگیر می شود و با چشمان بسته روانه کمیته مشترک ساواک و شهربانی می شود. به محض ورود، به یکی از بازداشتگاهها هدایت شده و در آنجا چشمانش را باز می کنند. برای مشخص نشدن رفت و آمدها، رو به دیوار نگه داشته می شود. از ایستادن او زمانی می گذ رد و در این فاصله مبایل متعددی ذ هن او را به خود معطوف کرده؛ مایلی از قبیل عدم اطلاع از اینکه چه چیزهایی تا حالا ـ لو رفته. ناگهان ماموری دست او را گرفته و برای باز جویی به اتاق قبادی از عناصر ساواک می برد. در باز جویی؛ ضرب و شتم زیادی می شود. ولی آن طور که باید پیش نرفته و چیزی ازآن عاید نمی شود در این موقع قبادی با وقفه کوتاه و سکوت معنی داری یکی از نگهبانان را احضار می کند و دستور می دهد احمد را بیاورند. سنگینی سکوت حاکم بر فضای اتاق باز جویی با صدایی که از دور به گوش می رسد، شکسته می شود. قبادی به منظور تضعیف روحیه محمد، رو به همکار خود کرده و می گوید: تو صدای خش خشی نمی شنویی؟ با نزدیک شدن صدای خش خش به سمت در دوخته می شود. اندکی بعد د ر حالی که مامورین دستهای احمد را گرفته و او را کشان کشام می آورند، در آستانه ظاهر می شوند. صدای خش خش مربوط به کشیده شدن پاهای خون آلود و ورم کرده احمد بود که از شدت ضربات کابلها بر آن متورم و بزرگ شده بود. به همین دلیل نمی توانست آنها را از روی زمین بلند کند. در این حال باز هم شکنجه ها ادامه می یابد. قبادی می کوشد به ضرب سهمگین کابل که مدام بر سر و تن احمد فرود می آورد محمد را مجبور به اعتراف کند. احمد با این عبارت که محمد چیزی نمی داند و اطلاعی هم از این مسائل ندارد و همه اینها مربوط به من است، همه را به عهده می گیرد. در طول باز جویی؛ آنها مجبور بود ند پشت به پشت یکدیگر بوده تا نتوانند با نگاه چیزی رد و بدل نمایند. احمد مطالبی که نباید محمد به عهده بگیرد ودر هنگام شلاغ خوردن به بهانه درد وبه خود پیچیدن چند مرتبه به فرصت یک نگاه با اشاراتی به او منتقل کرده و در حین ضرب و شتم ها با گفتن اینکه فلانی اعلامیه مربوط به من است و محمد کار ایی نیست او را متوجه عهده دار نشدن این اتهام می کند. با به عهده گرفتن همه موارد توسط احمد، از فشارهایی که بر روی محمد آورده می شد تا حد ودی کاشته می شود و چندی بعد محمد تبرئه شده و آزاد می گردد.

از او سر مشق بگیرید

دیگر شبها صدای کار کردن ماشین تکثیر و گفت و شنیدهای آهسته احمد و دوستانش که همگی مشغول تکثیر اعلامیه های انقلابی حضرت امام بودند، از آن طرف حیاط شنیده نمی شد. سکوت سنگین معنی داری سایه خود را بر همه جای خانه گسترده

بود. با عشق و شور وافری که در کارها از خودش بروز می داد، نبود نش نمود زیادی داشت. مدتی از دستگیری اش توسط ساواک می گذشت. کمترین خبری به کسی نمی دادند. با تلاش های زیاد بالاخره وقت ملاقاتی حاصل شد که او را به روایت ماد رش می خوانیم. آن روز وقتی او را از پشت دیوار شیشه ای دیدم، هیچ باورم نمی شد که این احمد است. خیلی زرد و انجور شده بود. در چشمانش رمقی باقی نمانده بود. آثار زجر و شکنجه هایی که در این مدت تحمل کرده بود؛ از چهره اش کاملاً هویدا بود، ولی گویی که هیچ اتفاقی رخ نداد. رو به رو شدن با این وضعیت مرا بی اختیار متاثر کرده بود. موقعی که احمد ناراحتی مرا احساس کرده با لحن جدی و اعتماد به نفس همیشگی اش به من گفت: مادر جان ناراحت شدید؟ شما خودتان همیشه مشوق من بودند. شما داستان وهب و مادرش را که در یکی از جنگهای صد ر اسلام شرکت می کند و در جریان آن مبارزه قهرمانانه پسرش به شهادت می رسد را در نظر بگیرید. این نکته را که دشمن پس از شهادت رساندن او باز دست بر دار نیست و مساله را تمام شده نمی داند. در حرکتی مذبوحانه دست به خباثتی دیگر می زند تا شاید بدین وسیله کاری در جهت تقویت روحیه لشکریانش کرده باشد و نمکی هم بر زخم مادرش پاشیده باشد. پیکر بی جان را سر می برند و آن را به سوی مادرش پرتاب می کنند. در مقابل؛ آن شیر زن در واکنشی غریب و د ور از انتظار هیمنه آن شبه مردان نامرد را در هم می شکند و به خلاف تصور خام د شمن حتی حیرت کشیدن یک آه را هم به دل آنها می گذارد و فرا تر از این با آفرینش حماسه ای افتخار آمیز و بی نظیر، سر بریده فرزند را از زمین برداشته و به طرف د شمن می اندازد. با صلابتی چون کوه بر سر دشمن زبون فریاد بر می آورد که در قاموس ما چیزی را که در راه خدا هدیه کرده اند پس نمی گیرند. ماد ر اینها برای ما الگو هستند و شما هم از آنها باید سر مشق بگیرید. اعتقاد و پایداری در جهت تحقق یافتن آرمانهای بلند حاکمیت احکام و فرامین الهی اسلام در قالب حکومتی حقه، حقیقتی بود که از ژرفای عشق و ایمانش مایه می گرفت.

جدایی طلب

احمد در زندان ماجراهایی داشت که همه حکایت از آن می کرد ند که گویا در آنجا هم به گونه ای دیگر جریان مبارزات را دنبال می کند. جدایی طلب عنوانی بود که چپی ها و منافقین توی زندان به احمد داده بودند. شهید سید احمد حجازی از افراد سرد مداری بود که در مقابل عناصر چپ و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) که آن روز به اصطلاح انگیزه های اسلامی داشتندولی به لحاظ نوع تفکر و مبانی جهان بینی و شناخت انحرافیشان از اسلام و نداشتن ریشه اصیل اعتقادی، با چپی ها در زندان هم سو و هم داستان بودند. به شدت موضع گرفت. او عملاً د ر بند خودش و دیگر بندها؛ جبهه بچه مسلمانها را از چپی هنا و منافقین جدا کرذد. این حرکت انقلابی موجب بر انگیخته شدن خشم باند چپ و منافق توی زنداتن شده بود. دوست احمد می گفت یکی از سران چپ از او می پرسد: تو این احمد حجازی را می شناسی؟ گفتم چطور؟ گفت با شما هم پرونده بود؟ من کمی ترسیدم و در ذهنم آمد که او احتمالاًـ در صدد گرفتن اطلاعات از من است تا برای ساواک گزارش کند، لذا تجاهل کرده و در جواب گفتم: نه. او شروع کرد بـه بد و بیراه گفتن به احمد و اینکه او رفته چرت و پرت گفته و من گفته ام ترتیبش را بدهند. روشن بود حضرات از احمد خیلی عصبانی بودند و آن طور که می گفت برنامه ای را هم برایش تدارک دیده بودند. او می گفت برنامه ای را هم برایش تدارک دیده بودند. او می گفت: احمد بچه ها را تحریک کرده که بیایید جدا شویم. او جمع جدا تشکیل داده و با این کارش اتحاد زندان را بله هم ریخته است.

تهدید

در کمین بود. بالاخره توی راهروی دستشویی زندان او را گرفتار می کند. . یقه او را می گیرد و محکم به سینه دیوار می چسباند.

گلویش را با دست گرفته تا حد مرگ می فشارد. شدت فشار به حدی است که رنگ صورتش سیاه می شود. احمد خیلی جدی او را تهدید به مرگ کرده و می گوید: اگر فلان مطلب را لو بدهی بیرون که آمدم بدان؛ تو را می کشم. او ملتمسانه تعهد کرده و قول می دهد در آن باره حرفی نزند. با این بر خورد دیگر جرات نمی کند از آن بابت حرفی به میان آورد. انجام این کار جرات زیادی می خواست. اگر همین حرکت را محبوبیان داشت. در آن شرایط همه می خواستند طوری وانمود کنند که همه حرف را گفته اند و مطلبی باقی نمانده و آدم سر به راهی شده و قصد مبارزه ندارند. احمد با وجود این مسائل با یک چنین صلابتی بدون توجه به عواقب مساله دست به انجام این کار می زند تا بلکه او را از لو داد نهای بیشتر بر حد ر دارد.

محمد محبوبیان که احمد را لوداده و اعتراف زیادی نمود، در زندان به کفر پیوست و مرتد شد. پس از انقلاب به گروهکهای ضد انقلاب پیوست و در سال ۶۰ به جرم مبارزه مسلحانه به اعدام محکوم شد.

متن آزادی

از طرف ساواک پیشنهادی مطرح شد. مبنی بر اینکه زندانی ها می توانند با نوشتن متن نامه ای از کرده و خطای خود اظهار پشیمانی کنند. در آن صورت می توانند از امتیازاتی که برای آنها در نظر گرفته شده از قبیل جدا کردن آنها از دیگر زندانیها؛ تخفیف مجازات و عفو و آزادی استفاده کنند. در پی این پیشنهاد احمد دست نوشته ای تنظیم کرد که محتوای آن را به یاد ندارم ولی بعد از اینکه مامورین ساواک در جریان متن قرار گرفتند، بسیار عصبانی شده بودند. به دلیل مطالب نوشته شده، احمد را شدیدا مورد غضب قرار دادند. چند تا مامو.ر آمدند و احمد را کتک زدند و بعد هم به جرم نوشتن این مطالب او را انداختند توی بند انفرادی.

ملاقات

دو ماه از اولین دستگیری اش گذشته بود. تازه به پ درش ملاقاتی دادند. قبادی شکنجه گر معروف ساواک در آن ملاقاتها از روی عصبانیت و برای تحقیر به پدربه احمد گفت: این کیست که تو. تربیت کرده ای؟ چطور از کارهایی که می کرده خبر نداشته ای؟ می خواسته فلسطین برود. می خواسته مامورین را ترور کند. هنوز اطلاعاتش را به ما نداده. این قد ر لجوج و خیره سر است که مات نمی توانیم به او ارفاق کنیم. باید ۱۵ سال زندانش کنیم. تا در زندان بپوسد. این هنوز از راه خود بر نگشته است. اگر بخواهد این طور ادامه بدهد. سرش را به باد می دهد.

بی اعتنا

در اولین شبی که به زندان شهربانی وارد شده بود، بر سر مساله ای با مامورین دعوا کرده بود. او را در ابتدای ورود، چند روز به انفرادی فرستادند. او در طول زندان چندین بار به انفرادی رفت، در ملاقات با خانواده د ر زندان که به صورت تلفنی از پشت شیشه انجام می شد و. تلفنها کنترل می شد ، حرفهایش را در مخالفت با رژیم پهلوی می گفت. چندین بار افسر نگهبان آمد و به خانواده اش پرخاش کرد. گویا بار ها به او تذکر دادند که حرفهای سیاسی نزند ولی او نسبت به این حرفها بی اعتنابود.

روز سکوت

صحبت از خود سازی و تزکیه نفس بود که احمد گفت: من دیروز روزه سکوت گرفته ام. آن را از د وران زندان یاد گرفته ام. از او پرسیدم یعنی چه؟ گفت: روزه سکوت یعنی از سحر که بیدار می شویم تا نماز مغرب و عشاء جز نماز حرفی نمی زنیم، این

موجب می شود که انسان بر اراده خود مسلط شود و در امر تزکیه نفس توفیق پیدا کند.

صحنه خشونت آمیز

بیش از دو سال از ماجرای اولین دستگیری او می گذرد. هنوز جای جای تن نحیف و رنجورش نشان از زخمهای زندان را دارد. با روحی صبور و قلبی اکنده از ایمان و عشق به مجاهدت، ایام پس از آزادی را تحمل می نمود. به واسطه سابقه سیاسی اش نه فقط حرکات او مورد توجه مردم قرار گرفته بود، بلکه ساواک هم مرتباً او را تحت مراقبت و کنترل داشت. از سوی دیگر عافیت طلبان دنیا خواه با اندرزهای کوته بیانیه خود به امر به معروف و نهی وی می پرداختند. بایستی طوری رفتار کرد تا وانمود شود او فردی سر به راه شده و چون دیگر مردان عادی سر در لاک کار و زندگی نموده. از اینکه نمی توانست از تمام وقت خود در جهت اهداف مبارزات استفاده نماید، خون دل می خورد. او کسی نبود که تسلیم شرایط شود، هجرت، اندیشه او را معطوف خود نموده و مهیای سفر به خارج از کشور می نماید. در حالی که می رفت تا ایده او محقق شود دستگیری گروهی از دانشجویان یکباره شرایط موجود را دگر گون می نماید. در اعترافات گروه دستگیر شده؛ از برنامه کوهنوردی و آموزشهای رزمی که احمد برای آنها ترتیب می داد، صحبت به میان می آید. بیان این موارد گمانی را در ساواک قوت می بخشد که این اعترافات سندی محکم و غیر قابل انکاری است دال بر رهبریت این گروه توسط احمد. بدون فوت وقت تصمیم به دستگیر کردن احمد. بدون فوت وقت تصمیم به دستگیر کردن احمد گرفته و با سازماندهی چندین تیم عملیاتی به طور همزمان و از چندین نقظطه محل وی وارد عمل شده و ضمن تیر اندازی هوایی مبادرت به بستن کلیه مبادی ورودی و خروجی بازار کرده و حلقه محاصره خود را کامل می نمایند. احمد که از اول متوجه موضوع شده به گمان اینکه شاید در رابطه با تهیه مقدمات سفر مساله ای رخ داده باشد، به نحوه فرار فکر می کند ولی دیگر خیلی دیر بود. در حین فرار به چنگ مامورین می افتد. در حالی که او را از محل به بیرون منتقل می کنند به طرز وحشیانه و ناجوانمردانه زیر ضربات مشت و لگد ساواک قرار می گیرد. این صحنه آنقدر خشن است که همه مردم و مسبه بازار را به شدت متاثر کرده تا جایی که نسبت به این رفتار دردمنشانه به آنها اعتراض می نمایند. بعد از دستگیری به دلیل پر خاش و دعوایی که احمد با یکی از مامورین در حین دستگیری کرده است، او را بله انفرادی محکوم کرده و پس از گذ راندن چند روزی به بند ۲ زندان منتقل می شود.

عزم و اعتقاد

تازه از زندان و شکنجه های قرون وسطای ساواک خلاصی پیدا کرده بود. بد یهی بود با توجه به سابقه اش نبایستی آشکارا در فعالیت های سیاسی ضد رژیم شرکت داشته باشد و لازم بود بیشتر جانب احتیاط را رعایت نماید. عزم او در شروع مجدد مبارزه آن هم پس از آزادی به منزله مسخره گرفتن همه هیمنه آن تشکیلات جهنمی و مبین آب دیده تر شده فولاد اراده او بود. همان روز با قرار نموده ارتباط و ملاقلات با همرزمان، مقدمات برپایی تظاهرات خیابانی بر علیه رژیم، آماده و سازمان می یابد. حضور سراسیمه و سریع مامورین در محل یورش مسلحانه آنان به جمعیت حاضر موجب گرفتار شدن یکی از تظاهر کنندگان با سابقه سیاسی می گردد. لحظاتی بعد از شروع دستگیری ها احمد هم توسط یکی ازط مامورین ساواک مورد شناسایی قرار گرفته که قبل از هر گونه اقدامی توسط آنان با زرنگی خاص خود می گریزد.

هجرت، حج؛ مجاهدت

حجه الاسلام هادی غفاری در مراسم هفتمین روز شهادت احمد بر سر مزار شهیدان به خون خفته اصفهان در گلستان شهدا

سخنرانی نمود و جریان آشنایی خود را با احمد و شرحی از فعالیت های او را در سوریه و عربستان باز گفت. در قسمتهایی از سخنرانی او آمده است:

وقتی به سوریه رفته بودم، به کنار قبر حضرت زینب رفتم. جوانی آمد، سلام کرد و گفت: اسمم احمد است. بیایید برویم خانه ما. من به لحاظ رعلیت مسائل امنیتی باید اول سوال می کردم که تو کی هسیتی؟ گفت: آقا اینجا این خبر ها نیست. مبادا ذهنتان مشوش شود. من احمد هستم. فامیلم این است. من مدتی است که اینجا هستم. بیایید برویم خانه ما. اتاقی بود ۳ در ۲. وقتی آمدم خانه، عده ای از دیگر دوستان هم آنجا بودند. از جمله وزیر نفت، مهندس غرضی. وریز نفت شما در این اتاق، براد رمان احمد حجازی در این اتاق. این اتاق کوچکی بود که همه ما نمی توانستیم بخوابیم. ماهیانه اجاره خانه هفت نفر بودیم ۳۷۰ تومان بود. یک اتاق بسیار کوچکی در فقیر نشین ترین محله های شام. اتاقی که نم آب دیواره اش را تا نیمه پوشانده بود وقتی آمدیم آنجا، این جمع مهربان بسیار عزیز شروع به کار کرده بود ند. ما عهم به اتفاق، کارها را آغاز می کردیم. برادرمان احمد در ارتباط با برادران فلسطینی مان کار می کرد. ما تازه آمده بودیم که خبر دار شدیم امام را از عراق بیرون کرده اند. احمد به ما گفت: امام قرار است امشب به کویت بروند. تعبیر ما این است که طبعا کویت امام را راه نخواهد داد. فردا صبح احمد آمد و گفت: امام رفتند پاریس. بلافاصله این جمع نظمش به هم خورد. یک عده ای برای ادامه کار ماند ند. عده ای برای ادامه کار ماندند. عده ای مثل من و برادرمان غرضی بلافاصله عازم پاریس شدیم. من کارهایم را انجام دادم و به دلیل خاصی احساس کردم که باید به کار ادامه بدهم. با همه اشکالات بر گشتم به سوریه. با احمد و خانمم و د و بچه به طرف حج حرکت کردیم. احمد برای رفت و بر گشت، یک عدد از این کوزه های کوچک ماست برداشت و با پنیر قاطی کرد، با نان لواش. این کل غذایی بود که احمد از حرکت در مکه و مدینه با خود داشت. من به حق اینجا می گویم و آشکار هم. می گویم؛ امسال ۱۳۶۰ هیئتهای عظیم از ایران برای حج به عنوان تبلیغات رفتند. به جرات می گویم؛ سال ۵۷، کاری را که احمد یک تنه و یک نفره در رابطه با انقلاب در عر بستان انجام می داد، این ۴۰۰ نفر نتوانستند انجام دهند ، می رفتیم کاغذ بخریم برای چاپ اعلامیه در عربستان، آن هم قبل از پیروزی انقلاب، کاغذ نمی فروختند. خانه ای هم در آن ساکن بودیم یک خانه ای بود تقریباً قسمت فقیر نشین مکه. پله می خورد و بلند بود، آدم به طور طبیعی نمی توانست برود. احمد بعد از ظطهر که می شد می رفت در بازار و کاغذ می خرید. ۲۰ برگ ۲۰ برگ. ۳۰ برگ ۳۰ برگ. جمع می شد. ۲۰۰۰برگ یا ۳۰۰۰ برگ. یک بار یادم هست از یک مغازه ای ۲۰۰۰برگ خریده بود. در یک چادر نماز، روی دوشش. آدم به طور عادی سربالایی کوه را نمی تواند بالا برود. گذاشته بود روی دوشش و عاشقانه می برد. شب تا صبح یا می نوشت یا تایپ می کرد یا استنسیل. شب تازه آغاز کار بود. احمد هر جا خطر ناک بود، نمی گذاشت من دست به کار بگذارم. می گفت: اینجا شما را می گیرند. ما اینجا ها بلدیم. احمد و یک دانشجوی مسلمان ما در آمریکا، رضا علوی؛ نوه آیت اله بروجردی و احمد، تمام در و دیوارهای مکه را اعلامیه می چسباندند. کسانی که در سال ۵۷ مکه رفتند، دیدند. هنوز بر دیوارهای مکه و مدینه و شام و عراق خط احمد هست. با چه عشق عجیبی شعار به زبان فارسی و عربی و انگلیسی می نوشت. بارها مامورین او را گرفتند و زدند. پلیس سعودی آنقد ر احمد را می زند. چیه احمد؟ چیزی نیست. بیایید برویم اسپری بخریم و به دیوار ها شعار بنویسیم. یک شب احمد گفت: برویم توی اداره او.قاف، زیر عکس شاه شعار بنویسیم؟ گفتم: توی تاداره اوقاف؟ اوقاف که مرکز ساواک است. خدا می داند، ساعت ۳ – ۲/۵ بعد از نیمه شب بود، تا آن موقع بیدار می ماند. شب آمدیم به اتاق. آرام دیوار ها را نوشت و گفت: آقای غفاری یک جایی می نویسیم که وقتی اینها بیدار شدند، بیش از پیش بسوزند. من د و صندلی را با فشار نگه داشتم. آن وقت روی اتاق نوشت که پلیس سعودی هنم نتواند پاک کند. اینها کارهای سیاسی اش بود. روزی که ما از منی بر می گشتیم دیگر توقفمان تمام شده بود. قرار بود بیاییم طواف نشاء و خود طواف حج را به جا بیاوریم. احمد ۲۰ تا ۳۰ پلاکارد جور کرده بود. می خواست این پلاکارد ها را با چوب بلند کند. چوب نبود. احمد افتاد توی بازار و هر کس می دید خیال می کرد او از

این بزازی دارد خرید می کند. احمد می رفت توی بزازی؛ می ایستاد یک گوشه. وقتی بزاز توپش خالی می شد چوبش را جمع می کرد. یادم هست ۲۰، ۳۰، ۴۰ توپ مخمل که سوزن سوزن بود، بر دوش گرفته بود که کمرش زخم شده بود. یک مامور امنیتی سعو دی جلویش را گرفت. گفت: اینها را برای چه می خواهی؟ احمد گفت: می خواهیم با اینها کباب درست کنیم و از دستش گریخت. احمد امکانات نداشت، می نشست دانه دانه این میخها را صاف می کرد و این چوب هال را به شکل خاصی در می آورد. برای روز حرکت از منی، با یک چشم بر هم زدن، پلاکارد ها را بالا گرفت. پلیس احمد را محاصره کرد. توی خیابان زیر لگد او را له کرد ند. فرصتی بود که من بتوانم از دست مامورین بیرون بیایم. احمد هم آمد بیرون اما ما همدیگر را گم کردیم. وقتی آمدم توی خانه، دیدم احمد افتاده اما افتادنی که ممکن است از بین برود. احمد را داغون کرده بودند. گفت: هیچ مساله ای نیست، فردا صبح خوب می شوم. به شما بگویم از عمل دینی اش، منهای کارهای سیاسی اش که آن هم در خط دینی اش و به دلیل دینی اش بود، شب می آمد، لباس های معمولی را در می آورد. یک پیراهن بلند سفید می پوشید و به حرم می رفت. سعی می کرد از ما مخفی برود. چون می دانستیم احمد شب می رود حرم، می رفتیم حرم. احمد طواف می کرد. علی الدوام طواف می کرد. نصف شب شروع می کرد، صبح طواف تمام می شد. من نمی دانم چند دفعه طواف می کرد. می گفت: آقای غفاری شما در را ه بیسن دو کوه صفی و مروه می بینی آنهایی را که بایئد ببینی می بینی؟ یا نه؟ منظور حضرت حجه بن الحسن است) می دوید و عاشقانه هم می دوید. دو تا بچه همراه ما بودند. احمد برای اینکه برای ما سنگین نباشد بچه ۷، ۸ کیلویی را می گذاشت روی دوش، از صفا به مروه و از مروه به صفا می رفت. ما اصلاً احساس نمی کردیم که بچه همراه ماست. وقتی از مکه بر می گشتیم، گفتم: احمد کی بر می گردی؟ گفت به سرعت بر می گردم ایران. او دیگر به پاریس نیامد. گفتم: احمد مواظب باش با خودت اسحله نبری. رژیم شاه اگر تو را مسلحانه دستگیر بکنند، تکه تکه ات می کنند، گفت: مساله ای نیست. من مسلحانه وارد ایران خواهم شد. در اوج خفقان، احمد مسلحانه به کشور آمد. هنوز هم اسلحه اش اینجاست. این اسلحه ای است که احمد در لبنان با او تمرین می کرد. در پایگاه های فلسطینی، قبل از انقلاب مواد منفجره را می آموخت. هنر احمد این بود که مواد منفجره را به د قت تدریس می کرد. مسئولیت آموزش تخریب را به عهده داشت. شاید بدانید عمرش را روی همین کار گذاشت. احمد در اوج یک شخصیت سیاسی بودن و سیاسی اندیشیدن بود. از معدود کسانی بود که از آغاز که من او را دیدم تا لحظه ای که شهید شود در خط فکری و عملی او کمترین تغییر و تزلزلی به وجود نمی آمد. احمد در آن شرایط که بسیاری گول می خوردند و بسیاری راه را اشتباه کردند، همچون کوه استوار بود.

یک روز به احمد گفتم: مایلی ازدواج کنی؟ گفت: فرصت نیست. می ترسم ازد واج بکنم و از کار بمانم. گفتم: چه کاری؟ گفت آقای غفاری تا الان توی شهر بودم، توی جبهه ها رفتم اما راستش این است که من آرزو دارم بروم سیستان و بلوچستان. آنجا که نان گیر نمی آید. مردم آب ندارند و مردم علف می خورند. می خواهم بر وم آنجا ها کار بکنم. اگر خواستی برای من زن بگیری، می گردی دنبال کسی که بتواند در چنین شرایطی زندگی بکند. گفتم: احمد توی شهر هم می شود کار کرد. گفت: آنهایی که توی شهر کار کنند زیادند. امام گفته است باید به مردم گرسنه و محروم و مظلوم و مستضعفان در روستاها کمک کنیم. زندگی اش را رها می کرد، یک ماه؛ دو ماه از احمد خبری نبود. احمد کجایی؟ زن را با یک بچه شیر خوار رها می کرد و علی الدوام توی این روستا و توی آن روستا. یکی دو بار احمد را دیدم، قیافه اش قابل شناسایی نبود. درست شبیه کسی که الان از توی چاه مغنی گری بیرون آمده باشد. سر و صورت و مو پر از کاه و گل. یک دفعه به من گفت: آقای غفاری، من هوای پیوستن به مسلمانان قهرمان افغانستان را کرده ام. امکانات هست؟ گفتم: بله. ماشین را پر از سلاح کرد. پر از فشنگ کرد و رفت افغانستان. رفت تا به مسلمانان مظلوم و محروم که زیر چنگال دژخیم شوروی دارند مظلومانه می جنگند کمک کند. یک روز در این اواخر گفت: آقای غفاری من احتمال نمی دهم که خیلی بمانم. من زن و بچه شیر خواره دارم. مواظب باشید بچه کوچک من هنگام بلوغ

راه ما را برود. با عشق عجیبی رفت افغانستان و بر گشت. گفتم: احمد در افغانستان چه دیدی؟ گفت سراسر صفا از مسلمان ها و مملو از جلادی روسها. همین روسهایی که اینک سنگ دفاع از انقلاب را به سینه می زنند. همین هایی که دارند در افغانستان جنایت می کنند. همین هایی که در بسیاری از کشورهای دیگر خفقان را به اوج بردند. از لهستان، لهستان درست می کنند تا به به له شدن مردم لهستان سرمایه اند وزی کنند و قدرت مداری کنند. احمد رفت تا به برادران قهرمان و مسلمان افغانیش کمک کند. این اواخر می گفت: می آیم تهران. د لم می خواهد بیایم تهران. به او گفتم: احمد کی قرار است بیایی؟ گفت: منصرف شدم. زندگی در جمع مظلومان، زندگی در جمع گرسنه ها، زندگی در جمع برادر و خواهر مهربان روستایی شیرینی دارد. لطافتی دارد که هر گز حاضر نخواهم شد بیایم در شهر زندگی کنم. این اواخر مد تها بود هوای جبهه به سرش زده بود. چند روز پیش حاج آقا حجازی تلفن زد که آقای غفاری احد شهید شد. مثل دستگاهی که یک د فعه برق نامربوطی به آن مربوط می شود بد نم صدا می زد. احمد برادری که مهربان بود. خدا می داند که اگر بخواهیم مهربانی را تجسم کنیم، اگر می خواستیم یکرنگی را تجسم کنیم احمد بود.

بگذارید من جمله خودش را به کار ببرم. می گفت: من برای اسلام حمالی خواهم کرد. به جان خود شما و بچه هایم قسم، توی مکه گفتم: احمد چکار می کنی؟ چه کاری حاضری بکنی؟ گفت حاضرم فقط برای اسلام حمالی بکنم.. حاضرم برای اسلام کار بکنم. اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. آقای حجازی به من گفتند که وقتی احمد می رفت من به او گفتم: احمد معلوم نیست من شرف شهادت داشته باشم اما اگر رفتی و به شرف شهادت نایل شدی، سلام مرا به امام حسین برسان.

ماجرای عکس

هنوز از گرد راه نرسیده و رنگ شعار ها که با آن در و دیوار هر کوی و بر زن و حتی کوه های مکه را پر کرده بود خشک نشده ش، بی درنگ برنامه بعدی را در دستور کار قرار داده بود. به محض یافتن مجالی هر چند اندک، فکر های نو و غیره منتظره ای به سرش می زند. کارها و برنامه هایش غیر قابل پیش بینی بود. حرف هایی از کارهای بزرگ که تصورش بعید بلود و فقط از فردی پر جرات و با شهادت و هدفدار می توانست سر بزند. کمی قرار گرفت و بی مقدمه گفت: راستی عکسی از شاه می خواهم. باید حتماً آن را گیر بیاورم. ابتدا کمی او را نگاه کردم و پس از آن متعجب گفتم: توی این کشور و شهر غریب حالا عکس را از کجا گیر بیاوریم؟ تو هم هوسهایی می کنی. با اطمینان خاصی در جواب گفت : من الان آن را دارم می بینم تو چطور؟ همین طوری نمی گفت. یقیناً جایی که عکسی از شاه در آن یافت می شد را از قبل نشان کرده بود. به او گفتم: مثلاً کجا؟ گفت کجا بهتر از دفتر اوقاف شاه؟ تو خود بهتر می دانی آنجا در حقیقت مقر ساواک است. فکر نمی کنمک مساله مهمی باشد. فقط یک روز از آنها قرض می گیریم. می دانستم پای انجام این کار ایستاده. تو کارهایش بی رغم مزاحی که می کرد، بسیار جدی بود و بیشتر به انجام کار فکر می کرد. احمد گفت: فرصت چندانی برای گفت و گو نیست. اجازه بدهید که زود تر وارد عمل شویم زیرا نصب آن هم کار دارد. گفتم: چی و کجا؟ گفت مگر فردا روز رمی و جمرات نیست؟ هر طور بود عکس را با ترفندی از اوقاف تک زدیم و آن را کهنه پیچیده از محل گریختیم. همان نیمه شبی،؛ یکراست رفتیم به طرف جمره. به محل که رسیدیم رفت به طرف ستون شیطان عکس شاه را کنار ستون شیطان گذاشت و گفت: جای واقعی و محل نصب اصلی اینجاست. ببین چقدر به او می آید.

باز گشت

پس از باز گشت از هجرت و زیارت عتبات، بد ون سر و صدا و حتی اطلاع خانواده در اصفهان به سر می برد. و آن موقع، ابتدای کار تظاهرات بود تلفنی به من زد و با هم قرار گذاشتیم. سر وعده گتاه همدیگر را پیدا کنیم. به من گفت: باید یک سری از مواد

منفجره تهیه کنیم. او مواد منفجره ساخت و به دست برو بچه ها می رسید تا در قضایای مبارزات و حملات خود در مواقع حکومت نظامی مورد استفاده قرار دهند. شبها مشغول به تهیه و تکثیر نوار های حضرت امام بود. این در حالی بود که هنوز خانواده از باز گشت ایشان اطلاعی نداشتند. تااینکه روزی به پیشنهاد خود او با منزل تماس گرفته و اینطور گفتم: خبر دار شدم احمد آقا از کربلا می آید. بالاخره پس از آنکه خانواده او مطلع شدند به منزل رفت. تا مدتی برای دیدن او به منزلش می آمدند و زیارت قبولی می گفتند.

کمیته استقبال

روزها، روزهای شور و التهام و انتظار است. انتظاری که در آن واپسین روزهای زوال رژیم ستمشاهی می گذرد. ایران یکپارچه آغوش گسترده تا پس از سالها محبوب خود را چون نگینی در میان گیرد. دوستان انقلاب و نیروهای مومن و حزب الهی در جای جای سرزمین لالبه ها خود را مهیای قدوم امام لاله ها می کنند. در تهران با تشکیل کمیته استقبال، از دیگر استانها می خواهند نیروهای زبده خود را به منظور حفا ظت از امام خمینی به مرکز گسیل دارند. در این میان افرادی که سلاح دارند از اولویت بیشتری بر خوردارند. به محض طرح این در خواست، احمد به اتفاق تنی چند از دوستان با سابقه و هم بند خود گروهی رزا از بین افراد داوطلب تشکیل می دهند. در حدود بیست روز قبل از تشریف فرمایی امام خمینی راهی تهران شده و د ر قالب گروه های ویژه به حفاظت و دفاع از بیت حضرت امام می پردازند.

عقب نشینی تانک های گارد

روز پیروزی انقلاب، باقیمانده عوامل رژیم در واپسین لحظات اضمحلال خود، بسان غریقی گرفتار در گرداب، دست به انجام تحریکاتی مذبوحانه با هدف حفظ اماکن مهم و استراتژیک در سطح شهر می زنند. حضور هوشیارانه و به موقع نیروهای مردمی و مبارز حزبالهی آنها را با شکستی سخت وادار به ترک صحنه می نمایند. از جمله این وقایع، جریان حرکت تانک های لشکر گارد است که در شب، ماموریت می یابند به منظور دفاع و جلو گیری از سقوط رادیو تلویزیون وارد عمل شوند. انجام این ماموریت با موانع متعدد خیابانی و مقاومت های مردمی که غالباً منجر به درگیری شده؛ همراه است. احمد به اتفاق همرزم دیگری؛ خود را به سرعت بر بام یکی از ساختمان های مشرف به محل تانک ها که کم کم در حال نزدیک شدن به مقر رادیو و تلویزیون هستند، می رساند. از آنجا با مسلسل کلاشینکفی که در اختیار دارد باک اضافی بنزین یکی از تانک ها را مورد هدف قرار می دهد. با اصابت گلوله، باک منفجر شده و شعله های آتش یکباره اتک را در کام خود فرو می برد. این صحنه دیگر تانک ها را به وحشت انداخته و همگی با عجله عقب نشینی می نمایند. در این هنگام بود که برادران امکان آن را یافتند تا صدا و سیما را تسخیر نمایند. اولین ها احمد جزو اولین نفراتی بود که پس از سقوط رژیم، ساختمان ساواک را به تصرف در آورده و همراه عده ای از دوستان هم بند دیگر همرزمان در آن مستقر شدند. در آن شرایط بسیار حساس، همه سلاحی که آنها در اختیار داشتند؛ ، تنها سه قبضه مسلسل و یک کلت بود که مسلسلها عبارت بود اند از کلاشینکف و یوزی که این قبضه هم فاقد خشاب بود. به علت عدم نیروی کافی، امکان تعویض شیفتهای افراد در پست های تعیین شده میسر نبود. نیروهای موجود دائما در حال نگهبانی و آماده باش بودند. شبهای اول پیروزی؛ احتمال حمله از جانب وابستگان به ساختمان ساواک مسئله ای کاملاً جدی و بدیهی بود.

اکیپی به مسئولیت احمد

اولین روزهای انقلاب بود و اولین روزهای استقرار نیروهای مومن و حزب اللهی انقلاب در ساختمان ساواک. جریان برنامه ها و

ماموریت ها کم کم شکل گرفته و تا حد ودی چهار چوب تعریف شده ای یافته بودند واکیپ هایی با هدف ماموریت گشت زنی در سطح شهر و اکیپی هم به مسئولیت احمد تشکیل می گردد تا به تعقیب و دستگیری ساواکیها و عوامل وابسته به رژیم و کشف خانه های آنها بپردازد. بازم بود تیم مربوطه به طور دایم در حال آماده باش به سر برزده تا به محض وصول اخباری از محل اختفای ساواکیها ی فراری سریعا وارد عمل شوند. شب و رو.ز این اکیپ و بویژه احمد، درگیر جنگ و گریز های مهیجی بودند که خانه به خانه، در کوچه باغ های اطراف شهر و حتی دیگر نقاط کشور د ر جریان بود. با یاری خداوند متعال اغلب این عملیات ها با نتایج خوبی همراه بود و تعداد زیادی از این عوامل دستگیر می شوند.

شوخ طبعی

فرزند احمد تازه به دنیا آمده بود. یک روز، یک مارمولک بزرگ که معمولاً در کوهستانها بیشتر پیدا می شود را گرفته و می خشکاند و بعد به طرز ماهرانه ای آن را در داخل جعبه ای جاسازی می کند. فردای آن روز با خود به محل کار می آورد. هر کسی که تازه وارد جمع می شد، جعبه به اصطلاح گز را به عنوان تعارف جلوی او می گرفت. اغلب بی خبر از اصل موضوع قبل از اینکه اقدام به برداشتن کنند، مناسبت آن را سوال می کردند. احمد خوشحال و خیلی آرام می گفت: شیرینی بچه من است، بفرمایید. وقتی آن بنده خدا می خواست گزی از جعبه بر دارد می گفت: حالا که تعارف می کنی لااقل درش را باز کن. در این موقع احمد با لحن خاصی می گفت: چون یک وقت همه می بینند اینها گز است، د رش را باز نمی کنم. تو دستت را داخل جعبه بگیر و یکی بردار. وقتی از لای جعبه دست خود را داخل آن می برد تا گزی بردارد با احساس غریبی ناگهان د ر جعبه را می انداخت و با دیدن مارمولک، هول می کرد. از اینجا به بعد شلیک خنده حاضران بود که تا دقایقی ادامه داشت و کمی بعد هم خود او هم به جمع آنان می پیوست. این هم یک نوع شیرینی بچه دار شدن بود.

پیشتاز

به محض شروع درگیری در هر نقطه ای از کشور؛ بی درنگ در آنجا حضور داشت. در غائله گنبد و بویژه د ر قضیه کردستان، او جزئی از گروه هایی بود که اول از همه و به عنوان پیشتاز در باز پس گیری شهر سنندج شرکت داشت. در شرایطی که مشکلات و تنگناهاتی پشتیبانی و تدارکاتی برای رزمندگان اسلام و سپاهیان به عنوان یک مشکل اساسی، امور را مختل کرده بود و جریانات لیبرالی از این ابزار، اهرم فشاری ساخته بودند تا سپاه را در هم بشکنند، احمد کار پشتیبانی را به عهده گرفت. در مسئولیت پشتیبانی و تدارکات در کردستان، به عنوان محور و پل ارتباطی بین کمک های مردمی و مسئولین حزب الهی در جهت تامین تدارکات رزمندگان اسلام کوشش بسیار نمود و توانست در حد امکان و به نحو موثر و کار سازی ایفای نقش نماید.

اولین شناورها

از موقعی که احمد به عنوان مسئول تدارکات و عضو شورای فرماندهی منطقه ۶ کشور (استان های کرمان، سیستان و بلوچستان و هرمزگان) معرفی شده بود، کارهای موثری انجام داده شده بود. این استانها جزو مناطق محروم کشور بوده و هر از چند گاهی از سوی اشرار و باندهای بزرگ قاچاق بین المللی نا امن می شد. لذا تلاش و جدیت دلسوزانه ای را طلب می کرد تا همراه با تدبیر و برنامه ای اصولی پاسخگوی ضرورت های انقلاب یعنی مبارزه با قاچاق و دفع شرارت های اشرار در آن خطه از سرزمین پهناور اسلامی باشد. به محض قرار گرفتن در مسئولیت جدید، اقدام به تهیه یک دستگاه وانت می کند و با ساخت اطاقکی در پشت آن، در حقیقت نه فقط تطاق ریاست بلکه محل زندگی شبانه روزی خود را فراهم می سازد. با پیش بینی ملزوماتی برای آن همانند تعدادی نوار کاست از سخنرانی های شهید مطهری و آیت الله مشکینی، یک عدد پیک نیک، کتری، قوری و کیسه خواب، تلاش

بی وقفه خود را آغاز می کند. برای انجام کار لازم بود، مسیر های چابهار به زابل، زابل به زاهدان و از آنجا به هرمزگان و از هرمزگان به کرمان را مدام در تردد باشد. برای هماهنگی با مرکز با قرار گرفتن پشت فرمان، شبهایی از بندر عباس یکسره تا اصفهان می آمد. در آنجا به فاصله یکی دو ساعت استراحت، حرکت دوباره ادامه می یافت تا تهران و سپس مشهد. بدین گونه برای حل مشکلات از هیچ کوششی مضایقه نمی کرد. به لحاظ محدودیت های موجود سپاه و ناکافی بودن برخی امکانات تدارکاتی که بعضاً نواقصی را موجب شده بود، با برقراری ارتباط با افراد ی نفوذ در بازار و جذب کمک های مردمی تا حدی به رفع کمبود ها و مشکلات می پرداخت. همراه با پی گیری روند جاری، مطالعه و بررسی بر روی مسائل و معظلات منطقه به عنوان یک برنامه زیر بنایی و دراز مدتا در دستور کار قرار داشت. تعدد، حجم و کیفیت آن با توجه به طول مدت نسبتاً کوتاه ماموریت او جای بسی تامل دارد. طی بررسیهای انجام شده طرح تشکیل گشت های آبی را با هد ف رفع نارساییهای موجود در خصوص عدم حضور بایسته در آبهای ساحلی بر خورد موثر با مسئله قاچاق و خود اتکایی به مسولین کشور ارائه می نمایند. بدین ترتیب در زمانی که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هنوز صاحب یگان آبی، خاکی و فعالیت های دریایی نبود، با همت او اولین سری شناورها تهیه می گردد. تعدادی موتور مرکوری ۲۰۰ از طریق منطقه ۶ و به تشخیص احمد خریداری می شود که شاید اولین خرید خارجی سپاه در خصوص تهیه اقلام مورد نیاز دریایی محسوب گردد. این اقلام بعد از خرید همه تحویل منطقه ۶ گردیده که تعدادی به بندر عباس و تعدادی دیگر بیه چابهار فرستاده می شود. پس از مدتی در عملیات خیبر که ابتدای فعالیتهای یگانهای آبی ف خاکی سپاه بود، از انبارهای شهید حجازی تحویل منطقه عملیاتی می شود تا مورد استفاده رزمندگان اسلام قرار گیرد. پس از پشت سر گذاشتن ۶ ماه تلاش بی وقفه در این پهنه از کشور اسلامی، برای عهده دار شدن مسئولیت سنگین تری به ستاد مرکزی فرا خوانده می شود.

رساندن مهمات

در عبور از دره ای در کردستان ف درگیری سنگینی رخ می دهد. نیروهایی که برای کمین رفته بودند بایستی از یک دره که تنگ هم بود؛ عبور می کردند. آتش بی امان و باران گلوله ها بدون وقفه از پشت سر و دو طرف ارتفاعات بر روی بچه ها می بارید. تقریباً نیروها زمین گیر شده بودند. این وضعیت تا مدتی با تبادل آتش بین طرفین ادامه می یابد. مدتی بعد نیروهای خودی در قسمت جلو، با گرفتن آرایشی مناسب کمی وضعیت را به نفع خود تغییر می دهند. بایستی به طریقی مهمات به آنان می رسید تا بتوانند به پیشروی خود ادامه داده و در موقعیت برتری قرار گیرند. در این شرایط کار رساندن مهمات به نیروهای خط حمله، تنها با از خود گذشتگی و ایثار واقعی امکان پذ یر بود. در اینجا احمد جلو تر از دیگر همرزمان، با بستن قطار فشنگ به دور خود و به کول کشیدن جعبه های فشنگ ، کار رساندن مهمات را به نحو تحسین بر انگیزی انجام می دهد.

حکم ویژه

همیشه به دنبال پیزی هایی بود که به گونه ای دارای ویژه گی خاص و یا خصوصیت منحصر به فردی باشد. این روحیه از دوران مبارزات قبل از انقلاب همچنان با او بود. با شروع جنگ تحمیلی به عنوان مسئول هماهنگی مناطق پشتیبانی رده ها در مرکزیت شپاه مشغول به کار شده بود. آن موقع علاوه بر عهده دار بودن این مسئولیت سنگین، حکم ویژه ای هم از فرماندهی کل سپاه گرفته بود تا در زمینه جمع آوری سلاح ها و مهمات و تجهیزات مدرنی که معمولاً در عملیات های مختلف به غنیمت رزمندگان اسلام در می آمد، بتواند فعالانه وارد عمل شود. از اهداف مهم تعقیب این ماموریت، کار برد روز افزون و متنوع این گونه سلاح ها و تجهیزات عمدتاً جدید و پیشرفته توسط رژیم بعث عراق در عملیات های مختلف بود که ضرورت و لزوم انجام سریع تحقیقاتی فرا

گیر در خصوص نحوه عملکرد این تجهیزات را اهمیت خاصی می بخشید. ماحصل تحقیقات انجام شده در اشکال گوناگون سریعا در اختیار رزمندگان اسلام قرار می گرفت تا در شرایط مقابله یا به کار گیری علیه دشمن بیش از پیش از تسلط و ابتکار عمل کافی بر خوردار بوده باشند. تحقیق این مهم به لحاظ نوع ارتباط نزدیک وی با امو.ر پشتیبانی، تدارکاتی جبهه های جنگ این امکان را فراهم کرده بود تا با توجه به تخصص خود در رشته تخریب و انفجارات، آخرین مینها و تجهیزاتی که از جنگ جمع آوری کرده بود را به منظور نمونه سازی آموزش، خنثی سازی و مقاصد دیگر در اختیار مراکز تحقیقات نظامی، علمی قرار دهد.

بهانه

مدت زیادی می شد که از او تقریباً بی خبر بودیم. روزی به طور غیره منتظره دیدار تازه شد. از اینکه او بعد از مدتی در جمع ما بود طبعاً خوشحال بودیم. هر چند هر بار هم سری می زد، صرف دیدار نبود. گویا دیدار بهانه کار بود. بعد از احوالپرسی، رفت سراغ اصل مطلب و بدون مقدمه گفت: تعداد قابل توجهی چراغ با قیمت بسیار ارزان پیدا کردم. باید هر چه زود تر آنها را خریداری کرده و به جبهه بفرستیم. برای تهیه پول آن توی بن بست قرار گرفتم. کل مبلغ بایستی قبلاً به طور نقد به حساب واریز شود. از طرح این مطلب معلوم بود اصل کار، در خواست پول است. بعد از مکث کوتاهی گفت: حاج آقا، شما فعلاً کار را حل کنید تا بعدا با هم تسویه کنیم. احمد برای تهیه و تامین مایحتاج، جبهه ها، دلسوزانه تمام سعی خود را به کار می برد.

پدر شهید حاج احمد حجازی لحظه های پایانی

در ادامه فعالیت ها و تلاش های بی وقفه و با شروع جنگ تحمیلی به تدارکات و پشتیبانی مرکزیت سپاه فرا خوانده شده و در مسئولیت هماهنگی مناطق و پشیبانی رده ها مشغول به کار می گردد. با عهده دار شدن این ماموریت مهم و حساس، بلافاصله کار هماهنگی و تهیه امکانات به منظور رفع نیاز و تامین کمبودها ی رزمندگان اسلام را آغاز می کند. در آن شرایط دشوار که تحریمهای اقتصادی، فشارهای کمر شکن و خرد کننده ای را بر جریان پشتیبانی و تامین امور تدارکاتی جبهه ها تحمیل می کرد، با تلاش پیگیر و هماهنگی های متعدد او، امور جبهه های جنگ در تهران و سایر مراکز، تشکل فعال و خاصی می یابد. با توجه به رشته تخصصی دیر آشنای خود در مسائل تخریب و انفجارات، کار جمع آوری تازه ترین و آخرین نوع مینهای به کار گرفته شده توسط دشمن را در خطوط مقدم، شخصا دنبال می نمود. در خلال کار، تحقیقات درباره تهیه امکانات، مهمات و سلاحها و دیگر ملزومات مورد نیاز از کشورهای مختلف با جدیت پیگیری و دنبال می گردید. از این به بعد تپش لحظه های پایانی یک آغاز شمارش معکوس پرواز جاودانگی را شروع می کند. بعد از شهادت محسن موهبت پس از مدتی نسبتاً طولانی طولانی که به واسطه گرفتاری هایب کاری نتوانسته بودیم یکدیگر را ببینیم، به طور اتفاقی به همدیگر بر خوردم. بسیار خوشحال بود. می گفت: برای پیدا کردنم خیلی سراغ گرفته است، البته خبر داشت که در پشتیبانی خدمت می کنم. خود او هم در تدارکات ستاد کل در رابطه با تهیه امکانات و مایحتاج جنگ و جبهه در معیت آقای رفیق دوست مشغول به فعالیت شده بود. در این مجال برخی دیگر از دوستان قدیمی را نیز د ید و از موقعیت خدمتی آنها سوال نمود. وقتی دانست آنان در سوسنگرد هستند گفت: بیا با هم برویم. کارهایی دارم که باید در جریان قرار بگیری. به اتفاق راهی سوسنگرد شدیم. د ر طول راه از مشکلات و کمبودها سوال نمود و من کلیه مسائل و مشکلات موجود را به وی منتقل نمودم. خیلی صحبت کردیم. از بابت مسائل تهران و بر خوردهای سیاسی درباره جنگ خیلی دلش گرفته بود. این بر خوردها و از طرف دیگر موقعیت هایی درد ناک جبهه ها بود که به واسطه تحریم های اقتصادی شرایط بسیار سختی از از جهت مسائل پشتیبانی بوحجود آورده بود. احمد برای کاهش دادن اثرات این فشار ها اندیشیده بود و برنامه داشت و از من خواست که بدون چون و چرا با جمع و جور کردن کارهایم به او بپیوندم. می گفتن باید را برای برنامه هایی که در نظر گرفته ام آماده نمایی. در حین گفت و گو بودیم که ناگهان سر و کله هواپیماهای عراقی پیدا شد و هم زمان صدای

غرش توپهای ضد هوایی و انفجار بمباران های دشمن رشته کلام را پاره کرد. بعد از بمباران، ساعت ۱۰/۵ دقیقه صبح بود که او در سوسنگرد از ما جدا شد و به طرف اهواز حرکت نمود. من همان جا ماندم. چند ساعت بعد از رفتن از تعدادی از بچه های تدارکات که برای انجام کار به اهواز رفته بودند، بر گشتند. ساعت تقریبا ۳/۵ بعد از ظهر بود. یکی از آنها به من گفت: امروز یکی از انبارهای مین منفجر شد. بعد در ادامه گفت: توی این قضیه یک نفر به نام حجازی هم شهید شد. پرسیدم کدام حجازی؟ گفت: نمی دانم ، فکر می کنم احمد بود. به مجرد شنیدن این حرف، دیگر نتوانستم آنجا بند شوم. پریدم پشت فرمان. ساعت ۴ بعد از ظهر بود، به سرعت تا محل حادثه رفتم. به محض اینکه بچه ها مرا دیدند به طور خلاصی به یکدیگر نگاه می کردند. گویا سعی داشتند. چیزی را از من پنهان کنند. دیگر طاقتم طاق شده بود. چیزی به شدت می فشرد. پرسیدمن چطور شده؟ بالاخره آنها جریان حادثه را گفتند دیگر حس حرکت از من سلب شد و قادر به هیچ کاریب نبودم. وقتی به خود آمدم، به آنها گفتم: حادثه چگونه رخ داد؟ گفتند بعد از نماز، ناهارش را خورد. توی اطاق نشسته بود که یکی از بچه های تخریب آمد و گفت: مین هایی که از چند عملیات جمع آوری شده، بایستی خنثی شود و تکلیفش معلوم گردد، تا بتوان برای استفاده، آنها را منظم کنیم، اما مسئول خنثی سازی حاضر به این کار نیست. ظاهراً مینهای جمع آوری شده از مناطق عملیاتی آزاد شده، برای اولین بار بود که توسط عراق به کار گیری می شد و رزمندگان از نحوه خنثی سازی آن چندان اطلاعی نداشتند. ضمن آنکه رطوبت خاک، بعضی از آنها را دچار زنگ زدگی کرده و حساس نموده بود در این موقع احمد بدون این که در نظر داشته باشد انجام این کار به عهده او هست یا نه؟! می گوید: من می روم تا خنثی کنم. بعد از خنثی نمودن چند مین، یکی از آنها که زنگ زدگی بیشتری داشته منفجر می شود و احمد به اتفاق د و سه نفر دیگر از رزمندگان به فیض عظیم شهادت نایل می شوند.

لایق شهادت

همیشه د ر حرف هایم می گویم این مقام خودش بود که بر سر این سفره راه یافت. من همیشه به مقام او غبطه می خورم. همیشه حرف هایش نصیحت بود. وقتی توی متن آن توجه می کردی، آن طوری نبود که بخواهد نصیحتمان کند. در حقیقت او با حرف زدن به ما نشاط می داد. حرف او همیشه این بود، بهشت را مجانی به کسی نمی دهند، تا کسی زحمت نکشد، لایق بهشت نمی شود. ما پدر و مادری نبودیم که به او بگوییم برو. خودش رفت. ان شا ا... شفاعت ما را هم بکند. ما هیچ کاره بودیم. در واقع ما مشوق جدی برای او نبودیم. او راه خودش را شناخته بود. ما اصلاً قابل نبودیم. خودش خوب بود. از کودکی هم همین طور بود. این راه انتخاب خود او بود. او لایق شهادت بود. ان شا ا... دست ما را هم بگیرد. دیدار دوست

احمد را از د وره دبستان که تمام شد دیگر ندیده بودم. اما چندان هم از وضعیت او بی خبر نبودیم. به خصوص اینکه شنیدم به علت مسائل مبارزاتی د رس و مدرسه را رها وکشور را به مقصد نامعلومی ترک کرده اسیت. انقلاب اسلامی که به پیروزی رسید، وارد کمیته دفاع شهری شدم. با کمال تعجب آقای حجازی را در آنجا دیدم. از د یدار او پس از سالیسان دراز بسیار خوشحال شدم و از اینکه دوباره دوستی قدیمی را د ر کنار خود می دیدم، احساس شعف کرده و به وجد آمده بودم. در اکثر ماموریتها همراه او بودم. با راهنماییها و رعایت اصول مربوطه، ماموریت ها را به خوبی اجرا می کردیم. موفقیت آن را مرهون اعمال و مدیریت او می دانستیم. یک روز از او پرسیدم: تو که مدتها د ر ایران نبودی، خدمت سربازی هم که یقیناً نرفته ای، پس چطور با مسائل نظامی به خوبی آشنا هستی؟ اول در جواب دادن طفره رفت ولی وقتی با اصرار من مواجه شد گفت: بعد از اینکه ایران را ترک کردم مستقیماً به لبنان رفتم و مدت زیادی را در آنجا مشغول آموزش نظامی شدم و به مسائل چریکی به خوبی توجیه شده تا حدی که خود مربی آن شدم. در چندین عملیات شرکت کردم و چند بار هم زخمی شدم. پس از آنکه انقلاب اسلامی در شرف پیروزی بود به ایران باز گشته و در کمیته استقبال از امام همکاری و فعالیت داشتم. وقتی این موارد را شنیدم بیشتر شیفته او شدم و در ماموریت

های بعدی او را رها نکردم. با شکل گرفتن سپاه او نیز وارد پادگان آموزشی شده و به عنوان مربی تخریب مشغول خدمت شد. با رفتن او من هم مجبور شدم از او جدا شوم تا اینکه خود برای آموزش به آن پادگان رفتم. دوره آموزشی که سپری شد دوباره به محل کار قبلی خود بر گشته و در یکی از ماموریتها که آشوبی در منطقه سمیرم به پا شده بود، بله اتفاق برادر حبیب خلیفه سلطانی و. برادر حسام (که در همین ماموریت به شهادن رسید) و برادر حجازی یا یک فروند چرخ بال به پادنا رفتیم. وقتی به محل رسیدیم هنوز چرخ بال بر زمین نشسته بود که برادر حجازی خود را به بیرون پرتاب کرده و با تسلط خاصی به راحتی به زمین آمد، که موجب تعجب همان شده بود. در آن درگیری نیز کمکهای قابل توجهی کرد و از خود رشادت ها و شهامت های قابل وصفی بروز داد.

بعد از این ماموریت که با موفقیت به اتمام رسید، کم و بیش با او در ارتباط بودم. تا اینکه بعد از عملیات بستان جویای حال او شدم. از خب شهادت او بسیار متاثر شدم. به نظرم آمد خیلی زود جبهه اسلام یکی از نیروهای با ارزش خود و ما، یاری با وفا را از دست داده ایم، ولی به راستی لباس فاخر شهادت برازنده قامت استوار او بود. منابع زندگینامه" :سبکبال "نشر کنگره بزرگداشت سرداران ,امیران و ۲۳۰۰۰شهید اصفهان-۱۳۷۶

حسین زاده، علی محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی محمد حسین زاده

محل تولد : آبادان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

آبادان، جایی بود که در سال ۱۳۵۹ دیپلم گرفتم، عشق فراگیری به معارف دین من را به کیلومترها آن طرف‌تر، به قم کشاند. در ابتدا در مدرسه رسالت مشغول به تحصیل شدم، اما چند ماهی از شروع درس نگذشته بود که آژیر جنگ نواخته شد. وظیفه و تکلیف شرعی خود دیدم که به جبهه بروم، حدود سه سال پی‌در پی در منطقه جنگی حضور داشتم.در سال ۱۳۶۲ مجدد به قم بازگشتم مقدمات را در مدرسه رضویه و دوره سطح را در نزد اساتید بزرگواری همچون هادوی، آل‌غفور، استادی، طاهری خرم آبادی، شب‌زنده‌دار، پایانی، اعتمادی، گنجی و غیره گذراندم و از حضور آنان حداکثر استفاده را بردم.بعد از آن یک دوره خارج اصول و برخی از مباحث فقهی را در نزد آیت الله سبحانی دام عزه فراگرفتم در ضمن در درس خارج فقه و تفسیر آیت الله جوادی آملی دام عزه شرکت داشتم و بهره‌های فراوان از آن بردم.در سال ۱۳۷۶ به دوره تخصصی کلام رفتم و در سال ۱۳۸۰ با نمره عالی فارغ التحصیل شدم و پایان‌نامه سطح چهار را به نام «رابطه فقه و کلام» دفاع کردم فعالیت پژوهشی خود را از سال ۱۳۶۹ آغاز کردم و در مراکز متعددی همچون مرکز تحقیقات جامعه مدرسین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، مرکز مدیریت خواهران و موسسه امام صادق(ع) بوده‌ام. آثاری از آنها به چاپ رسیده است. از سال ۱۳۷۴ تاکنون در دانشگاه‌های مختلف به عنوان استادیار گروه معارف اسلامی و در حوزه‌های علمیه مختلف تدریس نموده‌ام.

حسین زاده، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد حسین زاده

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

محمد حسین زاده در مرداد ۱۳۴۰ در شهر مقدس قم به دنیا آمد . پس از اتمام دوزه راهنمایی حدود سالهای ۱۳۵۳.۵۴دروس حوزه را دنبال کرد و در طی پنج سال و اندی در سال ۱۳۵۹ توانست به درس خارج فقه و اصول راه یابد . در دوره تحصیل سطح علاوه بر دروس رایج . فلسفتنا . اقتصادنا. عربی جدید . انگلیسی و نیز اخلاق و تفسیر را در محضر اساتیدی فرهیخته آموخت . فقه و اصول را در مقطع عالی سطح از محضر بزرگانی همچون آیت الله پایانی و آیت الله اعتمادی و آیت الله قافی فرا گرفت . از سال ۵۹تا ۷۴ به مدت ۱۵ سال در درس خارج فقه و اصول اساتید بر جسته ای چون حضرات آیات عظام مظاهری . شبیری زنجانی . و... مشارکت فعال داشت در طول تحصیل و پژوهش به طور مستمر در دروس اخلاق و فلسفه و تفسیر و عقاید حضرت آیت الله مصباح شرکت کرد و از آغاز تحصیلات حوزوی بلکه پیش از آن از راهنمایی های معظم له بهره بسیاری برد به علاوه او در درس های اسفار حضرت آیت الله جوادی نیز چند سالی حضور داشت و از دروس عرفان ایشان نیز استفاده کرد . حدود سال ۱۳۶۵ به عضویت در گروه تخصصی فلسفه باقرالعلوم(ع) به ریاست استاد مصباح در آمد و به تحقیق در حوزه فلسفه پرداخت . از جمله ثمرات این تلاش آماده ساختن درس های اسفار ج ۶ و نیز شناخت شناسی استاد آیت الله جوادی آملی بود در سال ۱۳۷۱معادل دکترای فقه و اصول معارف مدرک داخلی موسسه امام خمینی و بالاخره دکترای معرفت شناسی را از حوزه دریافت نمود. در سال ۱۳۶۹برای شرکت در کنفرانس مربوط به فلسفه و نیز گذراندن دوره ای غرب شناسی . همراه با هیئتی به کانادا مسافرت کرد. دولت آمریکا از دادن ویزا خودداری کرد و نتوانستند در آن نشست شرکت کنند . اما دوره ذکر شده در کانادا برگزار شد. در سال ۱۳۷۴ علاوه بر تحقیق در رشته فلسفه در بنیاد باقر العلوم . تدریس خارج فقه و اصول را شروع کرد که تاکنون ادامه دارد . در سال ۱۳۷۷ عضو هیئت علمی گروه فلسفه موسسه امام خمینی(ره) گردید . او اکنون در سمت دانشیار به پژوهش و تدریس اشتغال دارد.

حسین زاده، محمد حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسن حسین زاده : فرمانده گردان سیف الله لشگر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در چهارم آبان ماه سال ۱۳۴۲ در شهرستان "بیرجند" به دنیا آمد. برای فراگیری قرآن به مکتبخانه مادربزرگش رفت. پدرش می گوید: کودکی زرنگ و فهمیده بود و با دیگر کودکانمان بسیار متفاوت بود. از همان کودکی ما را نصیحت می کرد. دوران ابتدای را در دبستان ۱۷ شهریور" بیرجند "گذراند. وقتی از مدرسه می آمد با اینکه کودکی بیش نبود، اول وضو می گرفت و نماز می خواند، سپس غذا می خورد و بعد از آن تکالیفش را انجام می داد. دوران راهنمایی را ابتدا در مدرسه راهنمایی تدین بیرجند در سال ۱۳۵۴ شروع کرد، ولی به علت بحث با یکی از معلمانش مجبور شد مدرسه اش را تغییر دهد و به مدرسه حافظ رفت. بعد از گذراندن دوره راهنمایی ترک تحصیل کرد. در مغازه با پدرش کار می کرد و گاهی به کارهای بنایی می پرداخت.

دبیرستانش جبهه بود. به او می گفتم: چرا مدرسه نمی روی؟ برو درس بخوان. می گفت: مدرسه من فعلا بسیج است. اول به بسیج رفت و پس از مدتی که در آنجا بود، به سپاه پیوست. در دوران انقلاب با شرکت در راهپیمایی ها، اعلامیه ها را بین دوستانش توزیع می کرد.

در اوایل انقلاب برای کمک به مستضعفین در ستادی به نام ستاد حمایت از مستضعفین که عده ای از جوانان مخلص و مؤمن بودند، کمک های مردم را جمع آوری می کردند و شبها به خانه محرومین می بردند.

به روحانیت به جهت تقدس مذهبی که داشتند، علاقه زیادی داشت و در پای منبرشان حاضر می شد و از روضه آنها بهره می برد. اوقات فراغت خود را ورزش می کرد و به نماز جماعت می رفت. بسیار به مسجد می رفت و در روضه خوانیها شرکت می کرد.

خدمت سربازی را در سپاه گذراند. مسئول پایگاه اسدآباد بود. بین اهل تسنن و تشیع انس و الفت برقرار می کرد. خیلی دوست داشت به مستضعفین کمک کند و آرزو داشت هیچ مستضعفی باقی نماند. موقعی که می خواست غذا بخورد به مادرش می گفت: اول مقداری غذا بدهید برای همسایه ها ببرم. خودش بعد از اینکه غذا را می برد، غذا می خورد. با شروع جنگ تحمیلی به جبهه رفت. شهید درباره جنگ می گوید: ما باید برای اسلام و انقلاب بجنگیم، امام در سال ۱۳۴۲ فرمودند که سربازان من اکنون در شکمهای مادرانشان هستند، من هم که در سال ۱۳۴۲ متولد شده ام از همان سربازان امام هستم. او در بیشتر عملیات از جمله: عملیات بدر، خیبر، میمک، فتح المبین، بیت المقدس و والفجر ۸ حضوری فعال داشت. مسئولیت او در جبهه فرماندهی گردان سیف الله از لشکر ۵ نصر بود.

برادر شهید می گوید: حسن در جمع فرماندهان که آقای محسن رضایی نیز در آنجا حضور داشتند، پس از پذیرش یک مسئولیت خطیر که دیگران حاضر به پذیرش آن نبودند، در مورد فتح یک منطقه بسیار مشکل اظهار داشت که پذیرش این مسئولیت به مصداق این است که انقلاب کردن آسان است، ولی انقلاب را حفظ کردن و انقلابی ماندن مهم است.

او در جبهه غرب از ناحیه پا و در عملیات خیبر از ناحیه گوش و در عملیات رمضان از ناحیه دست و در عملیات بدر از ناحیه پهلو مجروح شد.

مادر شهید می گوید: وقتی صدای قرآن خواندن حسن را می شنیدم، قلبم روشن می شد. شبها دور لامپ اتاقش دستمال می پیچید تا ما بیدار نشویم و در اعماق شب برای خود، دعا و قرآن و نماز شب می خواند و نمازش هیچ وقت ترک نمی شد. یک چراغ قوه مطالعه را با طلق به نحوی درست کرده بود که وقتی روشن می شد، مشخص نمی شد که کسی در خانه هست یا نه!

به من می گفت: مادر لباس هایم را با وضو بشویید چون بر روی آن آرم سپاه است.

شهید در نوشته هایش از خوابی که دیده بود، این گونه نقل می کند: انشاالله خوابی که دیده ام خیر باشد. خواب این بود: فرشته ای که به شکل یکی از برادران سپاه با لباس فرم سپاه در آسمان در حال پرواز بود، دیدم. من بر روی زمین بودم و نگاهش می کردم و بلند می خندیدم و به او می گفتم: بیا پایین، می افتی. ناگهان یک گلوله توپ از طرف دشمن به طرفش شلیک شد، ولی به وی

آسیبی نرسید و گلوله در هوا منفجر شد و این فرشته سریع به روی زمین در کنار ما پایین آمد. من با صدایی بلند خنده می کردم که حتی کسانی ک در اتاق کنارم بودند، خنده را بر لبم دیدند. ناگهان در همین موقع از خواب پریدم و برادران گفتند: در خواب خنده می کردی. من خوابم را تا کنون تعبیر نکردم، ولی وقتی که به کتاب تعبیر خواب مراجعه کردم و خوابم را خوب تعبیر کردم، طبق جواب کتاب، تعبیر کردم که خیر است، انشاالله. یعنی اینکه اگر سعادت را پیدا نمایم، مرگم نزدیک است. از خداوند می خواهم که مرگم را شهادت در راهش قرار بدهد و خداوند از گناهانم در گذرد و از تمام کسانی که مرا می شناسند، طلب بخشش دارم.

محمد حسن حسین زاده در ۲۲ بهمن ۱۳۶۳ در عملیات والفجر ۸ در بندر فاو عراق بر اثر اصابت گلوله به سر، به شهادت رسید. پیکر شهید حسین زاده بعد از انتقال به زادگاهش در گلزار شمار ه ۱ "بیرجند "به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

حسین زاده، نصرالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نصرالله حسین زاده

محل تولد : آمل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در سال ۱۳۴۱ در شهر آمل دیده به جهان گشودم و در سال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیه شدم و در مدارس گرگان،آمل و قم مشغول به تحصیل شدم و در سال ۱۳۷۰ شروع به خواندن درس خارج نمودم که از محضر اساتیدی همچون حسینی بوشهری، ذکر نام، جوادی آملی و مکارم بهره بردم.

حسین میرزا

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(سلطان) ابوالغازی، بن سلطان منصور میرزا از سلسله تیموری. وی در قسمتی از خراسان و گرگان و مازندران سلطنت داشته (جل. ۸۷۳- ف. ۹۱۱ ه.ق.)

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

حسینی ابراهیم آبادی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید علی حسینی ابراهیم آبادی : فرمانده تیپ ۳۱۳ حر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«سید محمود» وقتی خبر تولد فرزندش را شنید ،خیلی خوشحال شد .خبر را پسرش محمد آورد .سید محمود هم از صاحب کار اجازه گرفت تا به خانه برود .

وقتی برای اولین بار ،فرزندش را در آغوش گرفت ،گفت :الله اکبر .بعد ادامه داد :اسمش را می گذاریم« علی» تا یاد آور جدم باشد .

اذان را خودش در گوش« علی» خواند .

تولد «علی» برای خانواده «سید محمود» برکت آورد .آن سال ،کارهای ساختمانی پر رونق بود .زندگی سخت بود اما« سید محمود» تلاش می کرد تا خانواده راحت زندگی کنند .

«سید علی» کم کم بزرگ می شد .در شش سالگی به مکتب خانه محل شان رفت .رو خوانی قرآن را در همان جا یاد گرفت .بعد هم به دبستان «خواجه ربیع» رفت .

«سید محمود» سواد چندانی نداشت اما کتاب خواندن را دوست داشت .کتاب« امیر ارسلان نامدار» را خریده بود و همیشه اصرار می کرد بچه ها برایش بخوانند .بعضی شب ها «سید علی» برای پدر چند صفحه ای از آن را می خواند .

دوران راهنمایی را در مدرسه« جلیل نصیر زاده» گذراند .

صبح ها درس می خواند و بعد از ظهر ها کار می کرد .گاهی همراه پدرش برای کار می رفت و گاهی در مغازه ای کار پیدا می کرد .

مشکلات زندگی ،«سید علی» را در دوراهی انتخاب قرار داد . یا باید فقط درس می خواند و شاهد فشار بیشتر به پدرش بود یا با تمام علاقه ای که به درس داشت ،برای کمک به خانواده کار می کرد .همین طورهم شد .در همان ماه های اولیه دوران تحصیل در هنرستان ،درس را رها کرد و مشغول کار شد .

تعدادی از دوستانش برای پیدا کردن کار به شهرهای دیگر رفته بودند .چند تایی هم می خواستند به ارتش بروند .او هم با چند نفر از دوستانش ،رفتند برای نیروی هوایی ارتش نام نویسی کردند .مراحل ثبت نام انجام شد و آن ها را برای آموزش به پادگان فرستادند .

چند روزی که گذشت و« سید علی» بیشتر از روابط داخل ارتش آگاه شد ،پشیمان شد .چند روز به خانه بر گشت .وقتی پدر و مادر از او سوال کردند چرا بر گشته ،گفت :نمی توانم با اعتقاداتی که دارم ،درارتش بمانم .

دوباره مشغول کار شد .اما نداشتن کارت پایان خدمت ادامه کار را مشکل ساخته بود .مجبور بود به سربازی برود .متی خودش را به لال بازی زد تا بتواند معافی بگیرد .برای معاینه هم یکبار به کمیسیون ارتش رفت .یکی از اقوامش که دوستانی در ارتش داشت ،به پدرش گفت :من می روم و سفارش او را به دوستانم می کنم تا او را معاف کنند .

اما سفارش او کار را خراب کرد .او به پزشک معاینه کننده ی سربازها ماجرا را گفت و توضیح داد که علی باید کمک خرج خانواده باشد ،برای همین هم خودش را به لال بازی زده .اما از آنجا که پزشک ارتش از این کار «سید علی» ناراحت شده بود ،زیر برگه علی نوشت :«سید علی حسینی ابراهیم آبادی ،فرزند سید محمود ،اعزامی از مشهد سالم است .»

در اسفند ۱۳۵۵ به پادگان لشکرک« تهران» برای آموزش نظامی دوران خدمت اعزام شد .او روزهای سختی را در ارتش گذراند .اعتقادات مذهبی او نمی گذاشت بسیاری از مناسبات داخل ارتش را بپذیرد .

سال دوم سربازی «سید علی» ،همزمان شد با شروع اعتراضات مردم علیه شاه .«تهران» مرکز انقلاب بود و به همین دلیل ،می توانست از همه ی اخبار انقلاب آگاه شود .وقتی به «مشهد» بر می گشت ،حرف های زیادی از فعالیت انقلابی مردم «تهران» برای دوستانش داشت .

اولین هسته های انقلابی مردمی در شهر ،با حضور جوانانی مثل او شکل گرفت در سخنرانی ،پخش اعلامیه و شعار نویسی از جمله کارهای او بود .

پادگان ها برای ارتش ،پایگاه مطمئن بودند. «سید علی» بارها اطلاعیه امام را در پادگان لشکرک پخش کرد .نیروهای امنیتی بار ها و بارها کمد و ساک ها را گشتند و چند نفری را دستگیر کردند اما با آگاه شدن سربازان دیگر توسط «سید علی» ،پخش اعلامیه و شعار نویسی ادامه پیدا کرد .

خبر دستور امام به سربازان که به «سید علی» رسید ،فعالیت تازه ای آغاز شد .او با چند نفر از دوستانش ،کار فرهنگی برای فرار سربازان را انجام می داد و چون مرخصی ها لغو شده بود ،«سید علی» راه های فرار از پادگان را شناسایی کرد .هر شب ،چند نفر با راهنمایی سید فرار می کردند .خودش هم با لاخره در یکی از شب های زمستان از پادگان فرار کرد .

توان جسمی و تجربه نظامی که سید علی در دوره آموزش نظامی پیدا کرده بود ،مقدمه ای برای تشکیل اولین هسته های مبارزه در مشهد شد و در تسخیر بسیاری از مراکز نظامی و امنیتی نقش پر اهمیتی داشت .

روزهای اول انقلاب ،اهل خانه« سید علی» را کمتر می دیدند .شکل گیری اولین هسته های نظامی برای سامان دادن مبارزه با بازمانده های رژیم شاه و دستگیری خیانت کنند گان به مردم ،کار سشبانه روزی او بود .

با تشکیل کمیته ها «سید علی» کار خود را آغاز کرد و در مدت کوتاهی وارد سپاه شد .به دلیل تجربه و دانش نظامی ،مسئولیت آموزش نظامی به عهده اش گذاشته شد . بسیاری از فرماندهان نظامی جنگ در استان «خراسان» از نیروهای آموزش دیده او بودند .

با آغاز شورش های ضدانقلاب در استان «کردستان» که به تحریک «عراق» انجام می شد ،«سید علی» به «کردستان» اعزام شد و همراه با« رستمی» و دکتر« چمران »،اولین گروه های مقاومت مردمی در« کردستان» را سامان دادند .

در روزهای آخر شهریور ۱۳۵۹ با بمباران فرود گاه های« ایران» ،جنگ تحمیلی آغاز شد .با هجوم وحشیانه ارتش عراق به مرزهای جنوبی کشور و تصرف چند شهر ،نیروهای مردمی برای مقاومت در برابر ان ها سامان گرفت .

«سید علی» اولین مسئولیت خود را در همان سا ل ،با تشکیل گردانی در منطقه تپه های الله اکبر بر عهده گرفت .کار این گردان شناسایی های شبانه و انجام تک علیه نیروهای دشمن در منطقه بود .

از آنجا که آن روز ها سامان دهی نظامی وجود داشت ،سید علی تجهیزات انفرادی و گروهی گردانش را با غنایم به دست آورد حتی نیروهای تحت امر او سلاح های انفرادی را باید در حمله از عراقی ها می گرفتند .

پس از گذشت دو ماه از تجربه مسئولیت گردان ،به دلیل فعالیت های چشمگیر و رشادت افراد گردان ،به سمت معاونت اطلاعات و عملیات نیروهای خراسان مستقر در جبهه های جنوب بر گزیده شد .

در سال ۱۳۵۹ مادرش به خواستگاری یکی از دختران همسایه رفت .مراسم عقد کنان در حرم مطهر امام رضا انجام شد ،با مهریه شصت هزار تومان .این ازدواج هم «سید علی» را از جبهه جدا نکرد بلکه با همسرش به منطقه ی جنگی نقل مکان کرد و همچنان به فعالیت پرداخت .

او نخستین کسی بود که پیشنهاد استقلال یک تیپ از استان خراسان به نام« امام رضا(ع)» را مطرح کرد که همان سال پذیرفته شد .از آن پس ،کلیه فعالیت های چریکی و نامنظم در سازمان های رسمی گردان و تیپ طراحی شد .

فعالیت او در درون مرزهای ایران خلاصه نشد و با ماموریت به« لبنان» ،درس ایثار و از خود گذشتگی را به جوانان لبنانی آموخت . در چند ماهی که در«لبنان» بود ،بسیاری از فرزندان انقلابی آن مرزو بوم را با شیوه اطلاعاتی خود آشنا کرد و جمله «الحیاه فی موتکم قاهرین » را در عمل به آنان آموزش داد .

تلاش او در رسته اطلاعات عملیات زبانزد رزمندگان بود .او بار ها دردل نیروهای عراقی ،برای کسب اطلاعات نظامی ،پیش رفت .تجربه نظامی او در یک منطقه خلاصه نمی شد .از منطقه کوهستانی و پر برف« کردستان» در غرب و رمل ها و دشت گرم و سوزان جنوب ،او زمینه ساز عملیات نظامی پر افتخار بود .«سید علی» در عملیات بزرگی چون« بستان» و« فتح المبین» مسئولیت های خطیر اطلاعات عملیات را بر عهده داشت .

سازمان دادن آموزش نیروهای مخصوص برای اطلاعات عملیات از دیگر ابتکارات «سید علی» بود .

در سال ۱۳۶۴ مسئول اطلاعات عملیات منطقه هور شد .در سال ۱۳۶۶ سه خواسته او بر آورده شد اول آن که در خرداد ۱۳۶۶ خانه ای به او واگذار شد . در مرداد همان سال به خانه خدا مشرف شد و در مهر ۱۳۶۶ خداوند فرزندی به او عطا کرد .

سر انجام در اسفند ۱۳۶۶ هنگامی که برای سامان دادن خط پدافند منطقه ،به خط رفته بود ،بر اثر اصابت ترکش توپ مجروح شد ..ارتفاعات پر برف و ـش شدید توپخانه عراق ،مانع از رسیدن به موقع به بیمارستان پشت خط شد و به دلیل جراحت و خونریزی شدید ،به شهادت رسید .

منابع زندگینامه" :مثل صدای پرنده"نوشته ی ،میترا صادقی،نشر ستاره ها-۱۳۸۵

حسینی ادیب، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمود حسینی ادیب : فرمانده گردان سیف الله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

بیست و پنجم شهریور ماه سال ۱۳۳۸ در شهر درود از توابع شهرستان نیشابور چشم به جهان گشود. دوران کودکی او مثل تمام بچه ها به صورت طبیعی سپری شد. شش ماه به مکتب رفت و قرآن را فرا گرفت.

دوران ابتدایی را در مدرسه لامعی درود نیشابور گذراند. سال پنجم را در شیروان بود. سال اول راهنمایی را به صورت متفرقه در شهرستان شیروان خواند و سال دوم را در جبهه گذراند و ادامه تحصیل داد تا موفق به اخذ دیپلم شد. پس از آن به حوزه علمیه قدم گذاشت و از آن جا که اشتیاق زیادی به فراگیری علوم دینی در خود احساس می کرد، مشغول خواندن دروس دینی و عربی در حوزه شد.

علاقه ی خاصی به خواندن کتاب داشت. کتاب های شهید مطهری، دکتر علی شریعتی، آیت الله نوری، گناهان کبیره شهید دستغیب، اصول کافی و دیگر کتاب های مذهبی را مطالعه می کرد.

در ۱۳ سالگی با همکاری بچه های هم سن و سالش، نوارها و عکس های امام را جمع می نمود و نیمه شب در روستاهای باغشن، چناران، گرینه، حریم آباد و مجد آباد پخش می کرد. نوارهای امام را گوش می داد و آن ها را در باغچه پنهان می نمود.

در فاصله سال های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ با تشکیل کلاس های قرآن و احکام در مساجد و فاطمیه، با جمعی از جوانان پیرو خط امام به

نشر افکار امام و پخش رساله های ایشان اقدام می کرد. در سال ۱۳۵۵ به خاطر پخش اعلامیه علیه رژیم شاه دستگیر شد.

بی بی زهرا حسینی(خواهر شهید ـ) می گوید: «دردوران انقلاب، توسط ما و دوستان شهید اعلامیه ها پخش می شد. در طی این جریان سید اسماعیل حسینی به شهادت رسید. از مشهد و نیشابور ارتشی ها آمده بودند تا اجاره ندهند، مجلس ختم برگزار شود. ولی در چهلمین روز شهادت او، برادرم خیابان پشت خانه را سنگر بست و مواد منفجره حاضر نمود تا اگر در مراسم چهلم درگیری پیش آمد، ما آماده باشیم و از خود دفاع کنیم.» قبل از انقلاب موفق به تاسیس کتابخانه قائم شد که یکی از مراکز فعالیت انقلابیون بود. او جلسه فاطمیه (که به تفسیر قرآن می پرداخت) را بنیان گذاری کرد.

رهبری برنامه های مذهبی از جمله: دعوت از روحانیون معظم مثل آیت الله نوری، حجت الاسلام سادات حسینی، شهید هاشمی نژاد و شخصیت های بزرگوار دیگر را برعهده داشت. از مشعل داران مبارزه در دوران انقلاب و پیرو و مقلد امام و شاگرد مکتب او بود. از اولین نیروهای بسیجی بعد از انقلاب بود که بعد از دوران سربازی عضو سپاه پاسداران شد. با کسانی که پیرو ولایت فقیه بودند، ارتباط داشت.

در هر دعای توسل، کمیل و جلسات قرآن شرکت می کرد و مداح اهل بیت (ع) نیز بود. قرآن تفسیر می کرد و نهج البلاغه را بسیار می خواند. در بحران ها و مشکلات به ائمه اطهار (ع) متوسل می شد و امام حسین (ع) را الگوی خود قرار داده بود. به نماز جماعت و نماز شب بسیار اهمیت می داد. صبور بود، وجدان کاری و مسئولیت پذیری بالایی داشت، به پدر و مادرش بسیار احترام می گذاشت.

محمود حسینی در ۲۲ سالگی با خانم ثریا حسینی ازدواج نمود که مدت زندگی مشترک آن ها سه سال بود. حاصل این ازدواج یک دختر و یک پسر می باشد.

همسر شهید می گوید: «بعد از خوانده شدن خطبه عقد، ایشان به خاطر این که در مسجد خاتم الانبیاء (ص) سخنرانی داشتند، مجلس عروسی را ترک نمودند تا به سخنرانی خود برسند و بدقولی نشود.»

با شروع جنگ تحمیلی جبهه را بر همه چیز ترجیح داد. در مورد جنگ می گفت: «وظیفه هر ملتی است که از کشور خود دفاع کند و اکنون که برای ما جنگ پیش آمده است، باید به دفاع از کشور بپردازیم و نگذاریم ابرقدرت ها بر ما مسلط شوند.»

هدفش از رفتن به جبهه، اطاعت از امر رهبری بود. در پشت جبهه به تشویق مردم برای رفتن به جبهه می پرداخت و با سخنرانی، مردم را جذب جبهه و جنگ می کرد و به دیدن خانواده هایی که همسرانشان در جبهه بودند، می رفت.

در جبهه به عنوان معاون گروهان، فرمانده گروهان، معاون گردان و فرماندهی گردان و در زمان شهادت فرماندهی گردان سیف الله را برعهده داشت. در سپاه شیروان به عنوان فرمانده عملیات سپاه بود. همچنین در لشکر ۵ نصر خدمت می کرد .در کارهای سخت همیشه پیش قدم بود. در گروه اطلاعات عملیات حضور داشت. بعد از برگشتن از خط مقدم، دوباره داوطلب برای رفتن به خط مقدم می شد.

در یکی از عملیات ها با دو نفر از رزمندگان در محاصره نیروهای مزدور بعثی قرار می گیرند، که با آن ها وارد جنگ تن به تن می شوند و بسیاری از دشمنان را به هلاکت می رسانند.

حمیدرضا سیرجانی به نقل از خود شهید می گوید: «در عملیات کربلای ۵، برای شناسایی رفته بودیم و زمین پر از خار و خاشاک بود. در پنج متری دشمن بودیم. اگر بر روی خارها راه می رفتیم، با ایجاد سر و صدا دشمن متوجه حضور ما می شد. در همین اثنا باران گرفت. همگی ما از بارش باران تعجب کردیم چون بعد از باران هنگامی که قدم بر روی خار و خاشاک می گذاشتیم، دیگر سر و صدا نمی شد و از طرف دیگر با بارش باران، دشمن سرگرم کشیدن پلاستیک بر روی سنگرهایشان بودند و متوجه حضور ما نمی شدند و این از امدادهای غیبی الهی بود.»

در عملیات خیبر از ناحیه ساق پای راست مجروح شد. ترکشی نیز به دستش اصابت کرده بود که عصب آن قطع شده بود و کارایی چندانی نداشت، ولی با وجود این به جبهه می رفت و می گفت: «به حضور من در جبهه نیاز است.»

سید حسین حسینی (همرزم شهید) می گوید: «ایشان به شهادت خیلی اهمیت می دادند. می گفتند: خوب است انسان زمانی به شهادت برسد که در راه آن تلاش و کوشش نماید و آمادگی کامل برای شهید شدن را در خود احساس کند.»

حمیدرضا سیرجانی (همرزم شهید) می گوید: «ایشان فرمانده گردان در لشکر ۵ نصر بودند. آخرین باری که ایشان را دیدم، چهره ای عرفانی و روحانی داشت و ۴۸ ساعت قبل از عملیات کربلای چهار و پنج توصیه می کردند: باید پیرو ائمه (ع) اطهار باشیم. باید طوری عمل کنیم که لیاقت در رکاب امام زمان (عج) را در خود احساس کنیم. در زمان جنگ حال و هوای خاصی داشت. در هنگام دعا بسیار اشک می ریخت. در لحظه آخر به هم قول دادیم که هرکس زنده ماند، راه امام را ادامه دهد.»

ثریا حسینی (همسر شهید) می گوید: «قبل از شهادت همسرم خواب دیدم که ایشان می گویند: اگر سالم برگشتم، گوسفندی را نذر مسجد جمکران می کنم. زمانی که همسرم به شهادت رسیدند، فرزندم (که دو سال داشت) ناگهان فریاد زد. مهدی جان بیا و من حدس زدم که پدرش شهید شده است.»

شهید در نامه ای به همسرش می نویسد: « صبور باشید. من و شما وارث خون انبیاء امامان و کسانی که در راه انقلاب شهید شدند، هستیم و باید از انقلاب اسلامی پاسداری کنیم.

سید محمود حسینی در تاریخ ۷/۱۱/۱۳۶۵ در عملیات کربلای پنج به درجه رفیع شهادت نایل گشت و در زادگاهش درود نیشابور به خاک سپرده شد.

شهید در وصیت نامه خود می نویسد: « پدر و مادر عزیزم، به خدا سوگند اگر شرک نبود به پای شما سجده می کردم و از این که گاهی نادانی کردم و شما را ناراحت نمودم، مرا عفو کنید. از شما طلب بخشش می کنم. از خواهرانم می خواهم که در عزای من گریه نکنند. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۸۵

حسینی خلخالی، ملا حسین

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۰۱۴ ق)، متکلم و مفسر. از شاگردان بنام میرزاجان شیرازی بود و استاد عبدالکریم بن سلیمان کورانی. تالیفاتی چند به فارسی و عربی از وی به جای مانده، از جمله: حاشیه بر «انوار التنزیل» بیضاوی؛ «رساله فی المبدا الاول و صفاته»؛ حاشیه بر رساله «اثبات الواجب» دوانی؛ حاشیه بر «شرح العقاید العضدیه‌ی» دوانی؛ حاشیه بر «شرح تهذیب المنطق» دوانی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تاریخ نظم و نثر (۳۹۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۶۶ -۱۶۵ /۱۱)، کشف الظنون (۱۱۴۴ ،۸۸۸، ۵۱۶، ۱۹۲)، معجم المولفین (۳۱۹، ۲۲۱ /۳)، هدیه العارفین (۲۹۱/۱).

حسینی زاده، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد اطلاعات لشگر ۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سردار شهید «سید کاظم حسینی زاده» در سال ۱۳۳۷ در«یزد» ودر خانواده ای مذهبی و سختکوش پای به عرصه خاک نهاد .دست های پر مهر خانواده از همان خرد سالی او را به آغوش مهربان مساجد سپرد تا با صدای گرم خود گلدسته ها را به آوای اذان بنوازد و ندای توحید و دعوت به« خیر العمل» را در همه جا سر دهد .

از کودکی با قرآن مانوس بود و در اوقات فراغت به تلاوت قرآن یا شنیدن آوای روحبخش قاریان می پرداخت و جان شیفته خود را با کلام الهی سیراب می کرد .

در بحبوحه انقلاب اسلامی که قرآن از طاقچه های گرد گرفته خانه ها به بطن جامعه آمد . فشار طاغوت که با روشهای گوناگون قرائت قرآن و رعایت بسیاری از مسائل اسلامی را صرفا پوسته ای ظاهری بدل کرده بود با اوجگیری انقلاب از دوش مردم بر داشته شد . نقشه های استعماری بر ملاشد ،مردم حقایق را در یافتند و فضای آزاد سیاسی تا حدودی فراهم گشت .رویکرد مردم به قرآن بیشتر شد .سید کاظم نیز چون شیفتگان و مشتاقان دیگر که همواره از قبل از انقلاب به معنای اصلی قرآن توجه داشت و دستورات آن را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت می کرد ،توجه بیشتری به قرآن نشان داد و کوشید تا همپای دیگر امت مسلمان و انقلابی بیش از پیش به دستورات قرآن عمل کند .او در مسابقات قرآنی شرکت جست و جوایزی نیز در یافت کرد .

وی از دوران کودکی و نوجوانی فعالیتهای سیاسی و مبارزه با طاغوت را با راهنمایی و تشویق خانواده آموخت و در جریان انقلاب در نشر و پخش اعلا میه های حضرت امام و شعار نویسی حرکت فعال داشت تا اینکه به زندان افتاد .ولی با عنایت الهی و درایت اطرافیان رهایی یافت .با صوت خوش قرآن و اذان جوانان را به مساجد می کشاند و با تبلیغات اسلامی و کردار شایسته آنان را تربیت می کرد .

در زمینه کارهای هنری نیز تبحر داشت و با کشیدن تصاویر حضرت امام و شخصیت های مذهبی از هنر در جهت پیشبرد اهداف انقلاب سود می جست .مهربان و صمیمی بود .به این ترتیب بذر محبت را در دل همه کاشته بود .خانواده اش از بی ریایی و فروتنی و تقوای او خاطره ها دارند و تربیت و سادگی از ویژگیهای بارزاو بود .

بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۹ با خانواده ای متدین وصلت کرد او شرط انتخاب همسر را پس از ایمان و اطاعت از ولی فقیه ملقب بودن به یکی از القاب حضرت فاطمه زهرا (س) قرار داده بود .مراسم ازدواج با ایثار و فدا کاری همسر به صورتی بسیار ساده و با صداقی به اندازه کابین حضرت فاطمه زهرا (س) بر گزار شد .

زوج جوان به خانه ای محقر و استیجاری نقل مکان کردند و با جهیزیه ای که چون جهیزیه ی فاطمه زهرا (س) اندک بود زندگی را با موجی از نور سعادت و ایمان آغاز نمودند .

«سید کاظم» که همواره قرآن و عمل به احکام اسلام سر لوحه زندگی او بود همواره احترام به همسر و همکاری با او در خانه و رعایت بزرگداشت خانواده و بزرگتر ها می کوشید.

اصرار او همواره بر عمل به فرایض بود .لذا برای انتخاب خانه نیز تاکید داشت که نزدیک مسجد باشد تا بتواند فریضه نماز را به جماعت بر پای دارد .

حاصل این زندگی پر برکت سه فرزند به نامهای «محسن» ،«مریم السادات» و« سیده منصوره» است .

حس همکاری و مسئولیت پذیری در وجوداو موج می زد و به صله رحم و پاسداری از حرمت خانواده های بی سرپرست تاکید فراوان داشت .آرزوی شهید خدمت به اسلام و شهادت بود .

او حضور در جبهه شرق و مبارزه با قاچاقچیان را وظیفه شرعی خود می خواند ولی در همه حال حضور در جبهه های غرب وجنوب و جنگ با بعثی ها را نیز ضروری می دانست .در اواخر سال ۱۳۶۲ به عنوان مسئول اطلاعات به جبهه رفت .

امانتداری و رازداری ویژگی خاص او بود و به همین دلیل هر گز پستها و مسئولیتهای خود را باز گو نمی کرد .وقتی خانواده دلیل این همه تلاش و مجاهده و دیر آمدن و فعالیت شبانه روزی را از او می پرسیدند، فقط با لبخندی شیرین پاسخ می داد :با زحمات شبانه روزی او و سایر برادران ،منطقه «سراوان» که روزی مقر اشرار بود به منطقه ای امن مبدل شد .

وی نسبت به استفاده از اموال بیت المال بسیار حساس بود و چون مولایش امیر المومنین(ع) هر گز از اموال عمومی برای استفاده شخصی بهره ای نمی گرفت .

آخرین توصیه او به همسرش قبل از شهادت این بود که حضرت زینب (س) را الگوی صبر و استقامت و پاکدامنی قرار دهد .زینب وار زندگی کند و صبور باشد .ایشان در دهم آذر ماه ۱۳۶۵ به دست اشرار کوردل در«سیستان وبلوچستان» به شهادت رسید .

کجا سراغ دارید ؛

مردی در گاه رفتن به عروج عشق

تبسم پر شکوهش

لرزه بر اندام دشمن انداخته باشد

کجا سراغ دارید ؟ منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

حسینی سروری، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۰۸، مرتبه علمی: استاد، رشته: تعلیمات متوسطه، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: شیراز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

تحصیل مقدمات و بخشی از سطح در محضر استادان بزرگ در دو مدرسه حجتیه و فیضیه قم، کارشناسی فرهنگ اسلامی از دانشکده الهیات دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی از دانشگاه ایندیانا آمریکا، دکترای تعلیمات متوسطه از دانشگاه ایندیانا آمریکا.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه شیراز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

تدریس و تحقیق در دانشگاه شیراز، طرح ارزیابی عملکرد فارغ‌التحصیلان، طرح مشکلات تحصیلی دانشجویان، استاد راهنمای ۲۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۶

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی تألیفات:

مباحث قرآنی، مبانی و فلسفه تعلیم و تربیت، تعلیم و تربیت اسلامی، تاریخ تعلیم و تربیت اسلامی، آموزش برنامه‌ای، انتخاب دانشجو.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳۸، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱۳

زمینه علمی مقالات:

مسائل دانشجوئی، کنکور و انتخاب دانشجو، نقد روان‌شناسی و علوم اجتماعی معاصر، حقوق فطری کودکان و نوجوانان از دیدگاه اسلام، جبر و اختیار و برخی از مسائل اسلامی در این باب، نقد کتاب، کیفیت آموزش، مسائل مربوط به تدریس، تربیت معلم.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

حسینی شاهرودی، ناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر ناصر حسینی شاهرودی متولد ۱۳۱۸ ش دارای دکترای رشته باغبانی عضویت هیئت علمی دانشگاه ردینگ انگلستان با درجه دانشیار باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون دگرگونی ژنتیکی و رابطه آن با پیوند زدن در گیاهان می باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر ناصر حسینی شاهرودی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه فردوسی مشهد کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه فردوسی مشهد دکترای رشته باغبانی ازدانشگاه لندن میباشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته باغبانی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی ناصر حسینی شاهرودی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر ناصر حسینی شاهرودی د ر کنار تحصیل به مطالعه ،پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر ناصر حسینی شاهرودی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته باغبانی به عضویت هیئت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه ردینگ انگلستان در آمد وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر ناصر حسینی شاهرودی عضوهیئت علمی و دانشیار گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه ردینگ انگلستان است.فعالیتهای آموزشی : دکتر ناصر حسینی شاهرودی سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی ردینگ انگلستان به تدریس دروس تخصصی رشته باغبانی و کشاورزی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر ناصر حسینی شاهرودی در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر ناصر حسینی شاهرودی از جمله دانشمندان علم باغبانی است که تحقیقات و پژوهشهای و تلاشهای علمی عمیق و وسیعی درباره دگرگونی ژنتیکی و رابطه آن با پیوند زدن در گیاهان انجام داده است.آثار : دگرگونی های ژنتیکی حاصل از پیوند زدن گیاهان

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

حسینی شهرستانی، عبدالرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم علوم دینی.

تولد: ۱۳۳۹ ق.، کربلا.

درگذشت: ۱۱ مرداد ۱۳۷۶، مشهد.

آیت‌الله حاج سید عبدالرضا حسینی شهرستانی، فرزند حجت‌الاسلام سید زین‌العابدین شهرستانی، بود. وی پس از پست سر نهادن دوران کودکی به سال ۱۳۴۶ ق. وارد مدرسه‌ی جعفریه شد و به یادگیری خواندن و نوشتن و علوم ابتدایی پرداخت و پس از آن به تحصیل علوم دینی روی آورد و مقدمات و سطوح را نزد حضرات آیات شیخ علی‌اکبر سیبویه و شیخ جعفر رشتی فراگرفت. سپس به یادگیری رسائل و مکاسب و کفایهٔ و علوم هیئت و ریاضیات نزد حضرات آیات شیخ محمد رضا اصفهانی و سید محمد طاهر بحرانی پرداخت و خارج فقه و اصول را نیز در محضر آیات عظام سید محمدهادی میلانی، میرزا مهدی شیرازی، سید عبدالحسین حجت و شیخ مرتضی آشتیانی آموخت. ایاشن در کنار تحصیل به تدریس سطوح عالیه پرداخت و پس از سالیان فراوان تدریس سطح، در سال ۱۳۹۲ ق. تدریس خارج فقه را آغاز کرد. سپس به مشهد هجرت کرد.

آیت‌الله حسینی شهرستانی علاوه بر تحصیل و تدریس، به اقامه‌ی جماعت در صحن حسینی (ع) پاسخگویی به مسائل دینی پرداخت. وی در برابر نفوذ و تبلیغات فکری و سیاسی و ایجاد شبهات دینی از سوی کمونیست و چپگرایان عراق سخت ایستادگی کرد و به منظور استحکام بنیان‌های فکری جوانان، اقدام به تأسیس مجله‌ی «اجوبهٔ المسائل الدینیه» کرد و در آن- با همیاری و همکاری حضرات آیات سید محمدباقر صدر، سید حسن شیرازی، سید عبدالصاحب حکیم و استاد احمد امین- به صدها پرسش فکری و اعتقادی جامعه پاسخ داد و حوزه‌ی خوانندگان خود را به فراسوی مرزهای عراق گسترانید. دامنه نفوذ این مجله در آن سال‌های پر اختناق عراق باعث شد تا رژیم بعث، پس از آزار و اذیت‌های فراوان و زندانی ساختن فرزندش جلو انتشار آن را بگیرد و او را هم از عراق بیرون نماید.

ایشان به جز تدریس، تألیف، اقامه‌ی جماعت و تبلیغ شعائر دینی، با همیاری و مساعدت گروهی از علمای بزرگ و تجار کربلا دست به بنیاد مؤسسات خیریه و عام‌المنفعه‌ای زد که برخی از آنها عبارتند از مدرسهٔ الامام الصادق. (این مدرسه برای دانش‌آموزان بر مبنای تعالیم اسلامی در سال ۱۳۷۱ ق. تأسیس شد و تا سال ۱۳۹۵ ق. ادامه یافت)؛ مدرسهٔ اسلامیه (در این مدرسه به دانش‌آموزان دروس فقه؛ حدیث تفسیر و عقاید آموزش داده می‌شد)؛ درمانگاه کودکان؛ الجمعیهٔ الهریهٔ الاسلامیهٔ؛ المکتبهٔ الجعفریهٔ (این کتابخانه با پنج هزار کتاب چاپی و خطی در مدرسه هندی گشایش یافت)؛ لجنهٔ الثقافهٔ الدینیهٔ (که پاسخگویی به شبهات و پرسشهای دینی را بر عهده داشت و در خلال پانزده سال فعالیت خویش، توانست صدها سئوال را پاسخ دهد).

از تألیفات آیت‌الله حسینی شهرستانی می‌توان این آثار را نام برد: مقالید الهدی فی شرح العروهٔ الوثقی (هفت جلد، که سه جلد آن به چاپ رسیده است)؛ حیاهٔ الامام الحسین بن علی (ع)، الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، السجود علی التربهٔ الحسینیهٔ؛ صلاهٔ الجمعهٔ فی عصر الغیبهٔ؛ النوروز فی السلام نوروز در تاریخ و دین؛ اجوبهٔ المسائل الدینیهٔ (چهارده جلد که دو جلد آن به نام امید جوان ترجمه و چاپ شده است)؛ اجوبهٔ المسائل فی التفسیر (دو جلد)؛ اجوبهٔ المسائل فی العقائد؛ تقویم هجری (از سال ۱۳۶۳ تا ۱۴۶۳ ق.). تألیفات مخلوط ایشان عبارت است از: المهدی الموعود و دفع الشبهات عنه؛ الطریق القویم الی جنهٔ النعیم (پیرامون امامت)؛ دفع الشبهات و حل المشکلات؛ غایهٔ التقرب فی شرح منظومهٔ التهذیب؛ حاشبه بر مکاسب؛ حاشیه بر رسائل؛ حاشیهبر معالم؛ حاشیه بر قوانین؛ حاشیه بر شرح لمعه؛ الطریق المستقیم فی بیان اصول‌الدین؛ عقاید المؤمنین فی اصول الدین.

در سال ۱۳۹۷ ق. به علت فشارهای رژیم بعثی، وی عراق را به قصد ایران ترک کرد و در مشهد اقامت گزید و به تدریس سطوح عالیه و عقاید، امامت جماعت (در مسجد الحمید) و تأسیس مجله «الارشاد»- که از آن هفت شماره منتشر گردید پرداخت. اما در سال ۱۴۰۰ ق. به دنبال سکته‌ای ناقص توان کار و کوشش از او سلب شد و تا پایان عمر خانه‌نشین شد.

آیت‌الله حسینی شهرستانی سرانجام پس از هفتاد و هفت سال زندگی در یازدهم مرداد ۱۳۷۶(۲۷ ربیع‌الاول ۱۴۱۸ ق.) چشم از جهان فروبست و پیکرش در روز سه شنبه بیست و هشتم ربیع‌الاول، پس از تشییع و نماز آیت‌الله شیخ حسنعلی مروارید بر آن، در صحن آزادی حرم امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

حسینی طباطبایی، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فقیه.

تولد: ۱۳۰۷، زابل.

شهادت: ۷ تیر ۱۳۶۰، تهران.

حجت‌الاسلام سید محمدتقی حسینی طباطبایی، فرزند سید علی، تا سطح اجتهاد به تحصیل پرداخت و موفق شد که همچنین فوق لیسانس خود را در رشته‌ی فلسفه اسلامی از دانشکده الهیات اخذ نماید. پیش از انقلاب اسلامی معلم بود و در حوزه‌ی علمیه‌ی زابل نیز تدریس می‌کرد. بعد از انقلاب اسلامی در ادامه کار تدریس خود، مسئول کمیته انقلاب اسلامی زابل بود. ایشان در اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی به نمایندگی از مردم زابل انتخاب شد. تألیفات وی عبارتند از منطق و منظوم؛ منتهی المیزان؛ احسن البیان و جزوه‌ای به عربی در مدح حضرت علی (ع).

حجت‌الاسلام حسینی طباطبائی در بمب‌گذاری هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. پیکر وی در زابل به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

حسینی قلعه بهمن، اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید اکبر حسینی قلعه بهمن

محل تولد : شهرری

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب سید اکبر حسینی قلعه بهمن فرزند سید غفار در سال ۱۳۴۸ در شهری متولد شدم. بعداز دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی در سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه ورامین شدم. در سال ۱۳۶۷ به حوزه علمیه شهری و سپس در سال ۱۳۶۸ به حوزه علمیه قم منتقل گردیدم. از حدود سال ۱۳۷۱ در دروس خارج فقه و اصول اساتید گرانقدری چون آیات عظام وحید خراسانی، فاضل لنکرانی(ره) و جوادی آملی بهره وافری برده ام. در سال ۱۳۷۱ وارد دوره کارشناسی الهیات و معارف اسلامی موسسه امام خمینی(ره) شدم و در سال ۱۳۶۷ در دوره کارشناسی ارشد در رشته دین شناسی پذیرفته شدم و در سال ۱۳۸۱ با ارائه پایان نامه واقع گرایی اخلاقی در نیمه دوم قرن بیستم با نمره عالی(۱۹) فارغ التحصیل گردیدم. در سال ۱۳۸۳ وارد دوره دکتری فلسفه دین گردیدم و هم اکنون نیز به تدوین پایان نامه خود با عنوان واقع گرایی دین در قرن بیستم مشغول هستم. در این ایام در مقاطع مختلف(کارشناسی و کارشناسی ارشد) به تدریس اشتغال داشته‌ام و نیز کتب و مقالاتی را نیز تالیف و ترجمه نموده ام.

حسینی محراب، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر حسینی محراب : فرمانده تیپ۸۸انصارالرضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

توی محله طلاب مشهد ،همه آقا ماشاالله خواربار فروش را می شناختند .مرد با خدایی بود . هم خواربار فروش محله بود و هم میوه فروش .غروب یکی از روزهای تابستان ۱۳۴۰ بود که پسر بزرگش سراسیمه تا مغازه پدر آمد و خبر داد که خدا به او برادری داده است .

از گلدسته های مسجد صدای اذان می آمد آقا ماشاالله دست هایش را بلند و خدا را شکر کرد .بعد وضو گرفت و به مسجد رفت و نماز خواند و همان جا دعا کرد تا پسرش از سربازان امام زمان باشد .بعد از روحانی محل خواست تا روز بعد برای نامگذاری و خواندن اذان در گوش پسرس به خانه ی آن ها بیاید . فردای آن روز ،وقتی پیش نماز اذان را در گوش بچه خواند ،آقا ماشاالله از او خواست که به یاد فرزند امام حسین (ع) نام کودک را علی اصغر بگذارند .همه برایش دعا کردند که سر بلند باشد و در راه حق قدم بر دارد .

علی اصغر کوچک کم کم بزرگ شد .روز ها وقتی که از مدرسه حاج تقی بر می گشت ،می ایستاد کنار پدرش و در خواروبار فروشی به او کمک می کرد .بعد با هم به مسجد می رفتند و نماز می خواندند . آن جا بود که با قرآن آشنا شد .

علی اصغر مهربان و فعال بود. تابستان ها ،هر کس کاری داشت ،می دانست که می تواند از او کمک بگیرد . صبح های زود ،به میوه فروشی برادرانش می رفت و به آن ها کمک می کرد . عصر ها هم همیشه کنار پدرش بود .

آغاز ورود علی اصغر به دبیرستان ،همزمان بود با مبارزات مردم برای سرنگونی رژیم شاه .علی اصغر محراب ،به همراه دوستانش ،در مسجد تلاش زیادی برای آماده کردن دانش آموزان داشت .او همدوش دیگر دانش آموزان ،در تظاهرات شرکت می کرد .شب ها ،اعلامیه ها را به همراه برادرانش در کوچه ها پخش می کردند و روی دیوار ها شعار می نوشتند و همراه با آن ها در شادی پیروزی انقلاب سهیم شد .

وقتی جنگ تحمیلی شروع شد ،علی اصغر محراب در دبیرستان آیت الله کاشانی درس می خواند .سال سوم متوسطه بود .بارها و

بارها شنیده بود که انقلاب نیازمند نیروهای متخصص است . بارها با خود گفته بود باید حالا درس بخواند تا بتواند به انقلاب و مردم خدمت کند اما با شروع جنگ ،دانست که جایی برای فکر کردن نیست .تصمیمش را همان روزهای اول گرفته بود .وقتی از دبیرستان تا خانه پیاده می آمد ؛به مسجد محل سر می زد .نیرهای بسیجی مشغول ثبت نام بودند .توی شبستان رفت نماز خواند .بعد به خانه رفت و گفت که می خواهد به جبهه برود .

همان روز هم ثبت نام کرد و فردای آن روز ،به کردستان اعزام شد .

در کردستان با شهید کاوه آشنا شد . کاوه که شجاعت و دلاوری محراب را در باز پس گیری شهر بوکان دیده بود .او را به سمت فرمانده عملیات منصوب کرد .

در آن سال ها ،عضویت در سپاه کار مشکلی بود .کاوه لباس فرم سپاه را به محراب پوشاند و به این ترتیب محراب به عضویت سپاه پاسداران در آمد .

در سال ۱۳۶۲ در ۲۲ سالگی با دختر یکی از همسایه های قدیمی ازدواج کرد و به همراه همسرش ،عازم کردستان شد . روز های سخت جنگ و تنهایی همسرش ،او را وا داشت که بخواهند از جنگ دست بکشد و برگردد .اما محراب گفت که سال های جنگ ،تجربیات پرباری را برای او به ارمغان آورده که حالا وقت استفاده کردن از آن هاست و روا نیست این تجربیات در خانه هدر شود .

علی اصغر محراب ،در سال های جنگ ،یک بار از ناحیه دست و بار دیگر در عملیات پنج مجروح شیمیایی شد .

اما حاضر نبود به مدت طولانی استراحت کند .حتی حاضر نشد برای مداوا به تهران برود و خیلی زود به جبهه برگشت .

در سال ۱۳۶۵ به خا نه خدا مشرف شد و یکی از آرزوهای دیرینه اش به حقیقت پیوست .

علی اصغر محراب ،در طول سال های جنگ ،با شجاعت و دلاوری در عملیات مختلف شرکت کرد و توانایی او به عنوان فرمانده اطلاعات عملیات ،زبانزد نیروهای رزمنده بود . او در سال ۱۳۶۵ در شهر دوییچی عراق به شهادت رسید .اثری از جنازه اش به دست نیامد و از آن جا که خودش خواسته بود ،آرامگاه او را در بین شهدای مجاهد عراقی ،در بهشت رضای مشهد قرار دادند .

منابع زندگینامه" :پرنده آبی مجنون"نوشته ی، میترا صادقی،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

حسینی نایینی اصفهانی، بهاءالدین محمد

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۱۳۳ -۱۰۸۰ ق)، متکلم، محدث، فقیه امامی و ادیب. در اصفهان ساکن بود و با فاضل هندی معاصر. او از شیخ حر عاملی اجازه روایت داشت. در اصفهان درگذشت. از آثار وی: «ارتشاف الشافی» و «صفوه الصافی من رغوه الشافی»، تلخیص «الشافی» علم الهدی؛ «اناره الطروس فی شرح عباره الدروس»؛ «تعلیقات اشباه و نظایر سیوطی»؛ «رساله فی صیغ العقود»؛ «تفریج القاصد لتوضیح المقاصد»؛ «تعلیقات شرح صحیفه‌ی سید علی خان»؛ «زواهر الجواهر فی نوادر الزواجر»، نظیر «مقامات» حریری؛ شرح «بدایه الهدایه» شیخ حر عاملی؛ «شرح صمدیه‌ی شیخ بهایی».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :ایضاح المکنون (۶۱۵/۱)، تذکره القبور (۴۷۷)، الذریعه (۱۹۴/۲۴، ۳۶۲/۱۳، ۶۱/۱۲، ۱۵۳/۴)، روضات الجنات (۱۱۶ -۱۱۵ /۷)، ریحانه (۳۹۰/۱)، فوائد الرضویه (۶۰۱)، معجم المولفین (۱۹۶/۱۱)، هدیه الاحباب (۱۰۹)، هدیه العارفین (۳۱۶/۲).

حسینی نایینی، شمس‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فقیه.

تولد: ۱۳۱۲، سلطان نصیر نایین.

شهادت: ۷ تیر ۱۳۶۰، تهران.

شمس‌الدین حسینی نایینی، فرزند سید رضا، تا مقطع سطح به تحصیل حوزوی پرداخت. وی همچنین موفق شد که دکترای خود را در رشته‌ی الهیات اخذ کند. پیش از انقلاب اسلامی تدریس می‌کرد. بعد از انقلاب اسلامی کارشناس مسائل دینی در امور تربیتی و سازمان تحقیقات و برنامه‌ریزی آموزشی بود. در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، نماینده‌ی مردم نایین می‌شود. تألیفات وی عبارتند از مقایسه نیایش شیعه با سایر ادیان؛ جهاد در اسلام. از وی مقالات تربیتی در مجلات به چاپ رسیده است.
شمس‌الدین حسینی نایینی در بمب‌گذاری هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. پیکر وی در بهشت زهرا به خاک سپرده شده.
برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

حسینی نسب، داوود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۴، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: علوم تربیتی، دانشکده: علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه: تبریز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی روانشناسی دانشگاه مشهد، کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی، دکترای روانشناسی تربیتی از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه تبریز در سال ۱۳۶۱، دانشیار دانشگاه تبریز در سال ۱۳۷۲ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

کارآیی رشته تحصیلی آموزش و پرورش با نیاز جامعه، رضایت شغلی کارکنان صنعت، رشد اجتماعی کودکان، روانشناسی تربیتی، روش‌های تحقیق، سنجش و اندازه‌گیری، روانشناسی و آموزش کودکان استثنایی، رابطه ورزش‌های هوازی با میزان کلسترول و تری گلیسرید خون، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۲ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

گسترش کاربرد کامپیوتر در آموزش و پرورش، روانشناسی تربیتی، روشهای تحقیق.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۸، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی مقالات:

کامپیوتر و کودکان استثنایی، معرفی شاخص‌های آموزش عالی، تکنولوژی اطلاعات، روانشناسی تربیتی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

حسینی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید احمد حسینی : قائم مقام فرماندهی لشگر ۴۲قدر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ستاره درخشان دیگری از آسمان خونرنگ انقلاب اسلامی ایران غروب کردوفضای جبهه های خون وشرف میهن اسلامی ایران را مسخریاد ونام گیرایش نمود.سید احمد حسینی منبع تقواء ایثار واخلاص وتواضع،قایم مقام لشگر ۴۲قدر بود.

سید،که تا کنون شوق شهادت رادر خود به بند کشیده بود دیگر مقاومت نمی توانست. شهادتهای پی درپی عزیزان ویارانش این اشتیاق رادر وجودش تقویت می کرد زیرا که در فرازی از نیایشهای خود از معلم شهادت اینچنین خواسته بود.

احمد در سال ۱۳۳۹در خانواده ای معتقد از تبار حسین (ع)در شهر اراك به دنیا آمد . دوران تحصیل خود را تا مقطع دبیرستان در ابراهیم آباد و اراك به پایان رساند.در زمان تحصیل دانش آموزی فعال وکوشا بود . او علاوه بر تحصیل در فعالیتهای مذهبی ,سیاسی واجتماعی نیز فعال بود.با آغاز نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی سیداحمد با تمام توان خود، به یاری انقلاب شتافت.او همراه با جمعی از دوستان و همکلاسانش در تظاهرات علیه رژیم ستمگر شاه شرکت می کرد.

احمد در بهمن ماه سال ۱۳۵۹با تعدادی از دوستان خود به خدمت مقدس سربازی رفت. دوران آموزشی رادر پادگان شاهرود به اتمام رساند وسپس به تیپ مستقل ۸۴ خرم آباد منتقل شد.او از آنجا به جبهه دشت عباس رفت تا به مقابله با دشمنان ومتجاوزان به حریم مقدس ایران بپردازد. سیداحمد در اولین نوبت ورود به جبهه به عنوان سقا (آبرسانی به رزمندگان)فعالیت می کرد ,او ارزش خاصی برای آبرسانی به رزمندگان اسلام قائل بود.

در کنار مسئولیت خود،در واحد عقیدتی سیاسی یگان نیزفعالیت چشمگیری داشت ,اما با همه ی اینها او شرکت در عملیات را هیچ چیزی عوض نمی کرد .در عملیات محرم داوطلبانه به عنوان آر.پی.جی زن شرکت کرد ودر مرحله دوم عملیات مجروح شد .کمتر به مرخصی می آمد وهر وقت هم به مرخصی می آمد چند روزی مانده به پایان مرخصی به جبهه بر می گشت.

اواخر خدمت سربازی خود را می گذراند که گمشده اش را در بسیج یافت .اوقبل از اتمام خدمت وگرفتن کارت پایان خدمت، مقدمات کار را در مهندسی رزمی لشگر محمد رسول الله (ص) فراهم نمود .

به محض پایان خدمت سربازی شروع به کار پرتلاش با برادران بخش مهندسی این لشگرنمود.سید با عشق وایمان به کار وبا توانی که از خود نشان داده بود در مدت کوتاهی به عنوان معاون مهندسی لشگر منصوب شد. کوههای سربه فلك کشیده غرب در

عملیات والفجر دو،والفجر سه ووالفجر چهار هیچگاه خاطره حماسه ها وتلاشهای شبانه روزی سیداحمد را از یاد نخواهد برد. سید احمد تلاش بیشتردر جهت ارتقاءمهندسی جنگ وجبران کمبودها ونارسایی ها که بر اثر محاصره نظامی واقتصادی به وجود آمده بود را احساس می کرد. کار خود را در مهندسی قرارگاه نجف ادامه داد وبه عنوان معاون مهندسی قرارگاه نجف اشرف منصوب شد .اوبا برنامه ریزی برای عملیات غرور آفرین خیبر از معدود کسانی بود که دو ماه پیش از عملیات برای شناسایی کارهای مهندسی به منطقه عملیاتی رفت.

در عملیات خیبر با فرماندهان مهندسی و یاران دیرینه خود فعالانه شرکت کرد وپس از فتح جزایر مجنون برای حفظ آنها که به گفته امام ,حفظ اسلام بود تا پای جان تلاش کرد.

سید احمد،امام را شناخته بود ومخلصانه ولایت او را قبول کرده بود به گونه ای که در وصیت خود, اساسی ترین مسأله را ولایت مطرح می کند.

احمد که در جای جای جبهه با تعهّد و تلاش شبانه روزی درخشندگی خاصی داشت با ارج نهادن به معیار های الهی و دور از هر گونه گرایش لغزاننده مادی به مأموریتهای سخت مهندسی در قرار گاه کربلاـ ادامه می داد ,این دوران همزمان بود با عملیات حماسه ساز بدر در شرق دجله ,سید احمد به اتفاق دیگر همرزمان و با تلاش و ابتکار خود پل چهار کیلو متری را از جزایر مجنون به شرق دجله متصل نمود و هزاران رزمنده سلحشور هجوم خود را از روی آن انجام دادند.

در سال ۱۳۶۳ازدواج کرد که در کمال سادگی ودور از هر نوع تشریفاتی انجام شد وثمره این پیوند مقدس فرزندی بود که نامش را محمد حنیف گذاشت . دلبستگی اوپس از ازدواج به جنگ بیشتر شد طوری که خانواده اش را به اهواز برد.

با تشکیل لشگر مهندسی ۴۲قدر احمد با حفظ مسئولیت در قرارگاه مهندسی کربلا مسئولیت معاون فرماندهی لشگر را نیز به عهده گرفت واین زمانی بود که برنامه ریزی برای عملیات دشمن شکن والفجر هشت در حال انجام بود. چندماه قبل از عملیات با دیگر حماسه سازان مهندسی جنگ ،منطقه مورد نظر را برای هجوم رزمندگان اسلام آماده می کردند.در این عملیات هم سیداحمد ودیگر همرزمان اودر بخش مهندسی, اولین کسانی بودند که به این منطقه پا نهادند وپس از عملیات آخرین کسانی بودند که منطقه را ترک کردند.

نیمه دوم سال ۱۳۶۵ برنامه ریزی برای پیروزی نهایی واز کارانداختن ماشین جنگی دشمن انجام گرفت.در این زمان بعد جدیدی از زندگی احمد آغاز شد. او گمشده خود را یافته بود, در این مدت دعای توسل وزیارت عاشورایش ترک نمی شد. سید عاشقانه در عملیات کربلای ۴شرکت نمود. در هیچ زمان ومکانی نمی شد سید را دید که خنده بر لب نداشته باشد. پس از عملیات کربلای چهار مقدمات عملیات کربلای پنج آماده می شد. وبعد از مدت کوتاهی عملیات کربلای ۵ با رمز یا فاطمه الزهرا(س) آغاز شد .سید احمد حال وهوای دیگری داشت.

اودر آزمون ورودی دانشگاه پذیرفته شده بود .بعد از پایان مرحله سوم عملیات برای نام نویسی در دانشگاه به تهران رفت وبلافاصله برگشت .اومی دید که دانشگاه علم وصنعت وامثال آن برای عظمت روحش چقدر حقیر ند.

به این باور رسیده بود که:علم اصلی علم عاشقی است.

به جبهه برگشت چون کار در خط شلمچه نیمه تمام مانده بود .او درطول شش سال نبرد آموخته بود که علم عاشقی را باید در دانشگاه امام حسین (ع) آموخت.

اواخر عمر با برکتش همیشه از شهید وشهدا سخن می گفت.

سرانجام روز موعود فرارسیدواو پس از وضو در حالیکه برای عزیمت به نماز جمعه آماده می شد در تاریخ ۸/۱۲/۱۳۶۵ به دیدار معبود شتافت.

در پارچه نوشته ای که در منزل شهید نصب شده بود ،چنین نوشته شده بود:
شهادت سردار رشید سپاه اسلام ،قائم مقام فرمانده لشگر ۴۲ قدر،دانشجوی دانشگاه علم وصنعت و مقلّد خالص روح الله به امام زمان ونائب بر حقش تبریک وتسلیت باد.
سید رفت چون نمی توانست کربلای اباعبدالله (ع)را در زنجیر کافران ببیند. سید احمد رفت تا دین محمدی(ص)باقی بماند. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

حسینی، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید جواد حسینی : معاون هماهنگ کننده ی حوزه ی نمایندگی ولی فقیه در لشگر ۴۱ ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
پدر ما از عشایر بود و زندگی مان بیشتر در مهاجرت می گذشت. جمعا شش نفر بودیم، چهار برادر و دو خواهر. مهاجرت تحول مدام است در عرصه حیات و ما همیشه در حال کوچ از جایی به جای دیگر به سر می بردیم.
دشت های سبز «ساردوئیه» با آن وسعت بی نظیر، منظری وسیع به آدم هدیه می کرد. روزهای کودکی ما با عدم وابستگی به مکانی مشخص می گذشت. زندگی ساده ای داشتیم. غذای ما معمولا نان جو و گندم و بعضی وقت ها اشکنه بود، ولی یاد گرفته بودیم با کمترین امکانات بیشترین استفاده را از زندگی خدادادی ببریم. از همان اوان کودکی افرادی مذهبی بار آمده بودیم.
پدرم دوست داشت سید جواد روضه خوان باشد و انجام تکالیف مذهبی دغدغه ای بود که تقریبا همیشه با ما همراه بود.
یادم هست در روستای فراش ساردوئیه بودیم. سید جواد کلاس اول دبستان بود. یک روز مادرمان سخت بیمار شد و ما همه نشسته بودیم به گریه و زاری. امید همه قطع شده بود. یک لحظه نگاه کردم دیدم سید جواد نیست؛ بلند شدم و راه افتادم دنبالش تا این که در گوشه ای از خانه پیدایش کردم. گوشه خلوتی گیر آورده بود، زانو زده بود و دست هایش به طرف آسمان بلند بود. زیر لب چیزی می گفت حالت خاصی داشت، بی تحرک دست هایش رو به آسمان بود.
شگفت زده آمدم بالای سرش و به او گفتم:
مادرمان دارد جان می دهد و تو اینجا بی خیال نشسته ای و هیچ ناراحت هم نیستی.
آرام سرش را تکان داد و گفت:
آنچه را من می دانم شما می دانید.
و باز مشغول شد، دعایش که تمام شد، برگشتیم. چیزی نگذشت که حال مادر خوب شد؛ انگار نه انگار که بیمار بوده است. از آن روز به بعد سید جواد تسلط روحانی خاصی روی ما داشت. چیزی داشت. چیزی در او بود که آدم را بی اختیار به احترام وا می داشت.
زندگی عشایری را کم کم کنار گذاشتیم و در روستای حسین آباد زیرکی کنار روستای چمن ساکن شدیم. کپری ساختیم و زندگی از سر گرفته شد. پدر بر رفتار ما کاملا نظارت داشت. فصل مدرسه، من و سید جواد در شهر اتاقی اجاره کردیم؛ ماهیانه ۱۲ تومان. روز های پنجشنبه می آمدیم حسین آباد و مادرمان مقداری نان تیری (لواش)، روغن و کشک همرهمان می کرد. بعد برمی گشتیم البته پیاده و کوله بارمان تقریبا جیره یک هفته مان می شد. تا اینکه دوباره پنجشنبه هفته دیگر برمی گشتیم و این نحوه مدرسه رفتن ما بود. به هر صورت در شهر مشکلت زیادی را برای درس خواندن داشتیم. برای تهیه نفت با مشکل مواجه می شدیم.

با قوطی چراغی درست کرده بودیم که روشنایی اندک داشت، اما دود می کرد. و آب و نفت قاطی کردیم و ریختیم توی قوطی حلبی برایش فیتیله گذاشتیم و با همین روشنایی مختصر می ساختیم. چاره ای نبود.

خرج ما در هفته تقریبا ۵ تومان بود. سالهای ۴۱ – ۴۲ بود کارها را با هم تقسیم کرده بودیم که اکثر اوقات کارهای من را هم سید جواد انجام می داد.

دوران ابتدایی سید جواد در روستاهای اطراف جیرفت گذشت. ۱۱- ۱۰ ساله بود. روحیه عرفانی و مذهبی داشت و افراد را مجذوب می کرد. بیشتر دوران تحصیل او در روستای درياچه و جیرفت سپری شده بود.

دوران ابتدایی را با هم بودیم از صبر و حوصله خاصی بر خوردار بود. در مقابل برخورد های خشن و تندی که معمولا در مدرسه و بیرون ازمدرسه از جانب همکلاسی ها سر می زد، خونسرد بود که خیلی هم این رویه کار ساز بود.

در اتاقی که گرفته بودیم هر وقت از بیرون می رسیدیم، می دیدم که غذا آماده شده، ظرف ها و لباس ها شسته و همه جا از تمیزی برق می زند و خوشحال بود.

سید جواد آدم منحصر به فردی به شمار می رفت. از آینده نگری و تیز بینی خاصی بر خوردار بود. او با اینکه ۴- ۵ سال از من کوچکتر بود، الگوی ما بود. چه در خانواده و چه در بیرون.

در روابط و برخوردهایش چند سال از من بزرگتر نشان می داد و ما هر چه داشتیم از تجربه، پختگی و اخلاق پسندیده سید جواد منشاء می گرفت.

به طور مرتب جلسه روضه هفتگی در منزل ما بر پا می شد، پدر هر جا روضه خوانی داشت، ما را با خودش می برد. جبالبارز، ساردوئیه و... مرتب روضه می خواند. صدای گرمی داشت.

روستای ما بسیار بد آب و هوا بود. پشه و حشرات موزی زیادی داشت.

کوچکترین عمران و آبادی نداشت و به مکافات از گل زار و نیزارات وحشی عبور می کردی.

حیوانات درنده وحشی مثل گراز هم زیاد بود. راه روستا از مسیر مرداب می گذشت که عبور و مرور واقعا مشکل می شد. ناچار می شدیم پا برهنه خیلی از مسیر ها را طی کنیم.

گرمای خفه و آزار دهنده ی روستا را در خود پیچیده بود. دریغ از کمترین وسایل بهداشتی و درمانی. پدرم بیشتر اوقات برای تهیه خرجی به شهر می آمد؛ این رفت و آمد ها و سختی راه فشار زیادی به پدر وارد می کرد به طوری که یک بار سخت مریض شد. دو ماهی طول کشید تا اینکه بهبودی پیدا کرد. خلاصه شرایط سختی در روستای حسین آباد متحمل شدیم.

تا سال دوم راهنمایی با سید جواد یک جا بودیم. با توجه به سن پایین سید جواد در حالی که هم سن و سالهایمان به دنبال بازی و سرگری های دوران نوجوانی بودند، او به معنویات بیشتر توجه می کرد. به نماز اول وقت بها می داد. هر کاری داشت هر چند مهم را وقت نماز کنار می گذاشت و به مسجد می رفت.

به کوهنوردی خیلی علاقه داشت. همین طور به کشتی و فوتبال که در آن موقع می گفتند توپ بازی. بعضی وقت ها هم بچه ها جمع می شدند و سنگ هایی می گذاشتند روی هم و با سنگ کوچکی آنها را نشانه می گرفتند و هر کس نشانه گیری اش بهتر بود، برنده می شد. که البته آداب خاصی داشت و همیشه موفق تر از همه بود.

در سال ۱۳۴۹ که با سید جواد در جیرفت درس می خواندیم، با شخصی به نام محمد عراقی اهل تهران آشنا شدیم که برای اولین بار در سپاه ترویج خضر آباد مشغول کار شده بود. اکثر اوقات که به جیروفت می آمد، به مسجد جامع می رفت و بچه های مذهبی و مسجدی را شناسایی می کرد. برای اولین بار در همان سالها از طریق آقای عراقی با مبارزات و تفکرات امام آشنا شدیم و متوجه شدیم که در سال ۱۳۴۲ در قم علیه شاه سخنرانی کرده اند، فاجعه ای رخ داده و ایشان را به جرم حمایت از اسلام و قرآن تبعید

کرده اند!

سید جواد، با هوشیاری خاصی که داشت این موضوع را گرفت و از همان سال در خط مبارزات سیاسی و ضد سلطنتی افتاد.

بـا آقـای عراقی روابـط پنهانی و سـری داشت. تیزبین بود و به همین خاطر همیشه موفق بود. رساله امام را به این طریق از قم دریافت می کرد و در جیرفت میان دوستان و آشنایانی که مورد اعتماد بودند، پخش می کرد.

کتابهـای دیگری هم بود که در آن شـرایط ممنوع شـده بودنـد و خوانـدن آنها جرم محسوب می شـد؛ مثل کتاب حکومت اسـلامی تالیف امام خمینی که آن را سال ۱۳۵۱ در کرمان پیدا کرده بودیم و ذهن ما را گستره عظیم اسلام آشنا کرده بود. توزیع اطلاعیه و نوارهای سخنرانی امام نیز به همین منوال صورت می گرفت.

سید جواد کلاس دهم بود و در هنرستان آرشام سابق درس می خواند.

آن روزها افتاده بود توی خط تبلیغ دین و مـذهب و مسـئولان هنرسـتان هم خیلی حساس شده بودند. بارها با سـید جواد برخورد می کردند. یک بار از مدرسه اخراج شد، به خاطر اینکه روی بچه ها نفوذ داشت و طرفداران انقلاب روز به روز زیادتر می شدند.

روزهای شکنجه و زندان

خانه ما امکانات زیادی نداشت اما زندگی خوب و سالمی داشتیم. پدرم به سید جواد تاکید می کرد که باید روضه خوان شوی.

پدرم قرآن را کاملا بلد بود. سید جواد هم قرآن را در مکتب پدر یاد گرفت. دوران ابتدایی را به مدرسه فردوسی می رفت ولی بعد ها به مدرسه امیر کبیر رفت. در مدرسه فردوسی معلم ایشان آقای شریفی پدر بزرگوار شهید احسان شریفی بود.

رابطه سـید جواد با من بیشتر و بهتر از دیگران بود. ما دو نفر کوچکتر از بقیه بودیم. مـدرسه می رفتیم و من کلاس پنجم بودم. یک روز به من گفت تـو دیگر نبایـد به مـدرسه بروی. زمـان منـاسبی برای مـدرسه رفتن نیست، خداونـد راضـی نمی شود که تو در این شرایط و با این وضع بد حجاب درس بخوانی. ناراحت شدم و اعتراض کردم.

گفت: خواهرم انشاالله حکومت اسـلامی روی کار می آیـد و برای درس خوانـدن فرصت هست. من هم قانع شدم. من و سـید جواد بیش از اندازه صمیمی بودیم و نمی توانستم روی حرفش حرف بزنم.

سه روز قبل از اینکه توسط ساواک دستگیر شود، پیش من که در روستا کار می کردم آمد و گفت: می خواهند مرا دستگیر کنند و اگر پیش شـما آمدند و تهدید کردند که اعدامش می کنیم، ناخن هایش را می کشیم و یا قول آزادی مرا دادند و در قبال آن از تو خواستند که دوستان مرا معرفی کنی، باور نکن. من خودم از پس اینها بر می آیم، شما نگران نباشید.

مـا نـاراحت بودیم اما او با خنـده و شوخی دلـداریمان داد و رفت تا دسـتگیرش کردنـد. سه ماه در زنـدان ساواک بود. شـکنجه اش کرده بودنـد. هر روز برایمان خبرهای ناگواری می آوردنـد. هر کس چیزی می گفت: یکی می گفت اعـدامش می کننـد: خلاصـه مردم یک کلاغ، چهل کلاغ می کردند و ما ذره ذره آب می شدیم. دق مرگ شده بودیم تا اینکه یک روز در خانه زده شد و سید جواد وارد حیاط شد.

می خندید انگار نه انگار که در زندان بوده است! همیشه همین طور بود؛ یعنی با رفتار و برخوردش همه را شگفت زده می کرد.

تـوی خـانه که بـود تـا دیر وقت نوارهـای امـام خمینی را گـوش می داد و بررسـی می کرد. بـا دکـتر آیین خیلی دوست بـود و به او پیشـنهاد ازدواج با خواهرشان را داده بود، با شـنیدن این خبر خیلی خوشـحال شده و خواسـتگاری رفتیم. سـید جواد در شب عروسی اش نوار قرآن گـذاشت. گفت: می خواهم اول زنـدگیمان بـا قرآن آغـاز شود. سـاواک خـانه را محاصـره کرده بود و ما همه منتظر بودیم که بریزند و همه را دستگیر کنند او زمان ازدواج ۲۰ ساله بود.

مراسم عقد و عروسـی شان بسیار ساده بود. مهریه عروس خانم هم یک کلام الله مجید بود. در تامین هزینه ازدواجشان پدرم کمک

موثری بودند.

خانمش پا به ماه بود و بچه ای در راه داشت که ساواک سید جواد را دستگیر کرد.

کلامهای قرآن

هر ساله در ماه محرم، مراسم عزاداری سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام در روستای خاتون آباد برگزار می شد. پدران و بزرگان ما هر سال روحانیانی را از مشهد و قم برای سخنرانی و روضه خوانی دعوت می کردند.

به نظرم سال ۱۳۵۰ یا ۵۱ بود که سید کمال قریشی گفت: امسال سخنرانی داریم که چندان دور از دسترس هم نیست و سید جواد آمد و روضه و سخنرانی کرد و این جلسات باب آشنایی من با او بود.

سید کمال یک شب آمده بود منزل ما. یک روحانی هم برای سخنرانی از مشهد آورده بودند. گفت: سخنران خودی هست. مسلط است و قبلا یکی، دو شب حرف زده بود.

صدای پدرم را شنیدم: سید جواد علیه شاه علنا حرف می زند، تند روی هم می کند، ممکن است فردا مشکل ساز شود و همین مجلسی را که با همین روحانی با مکافات می توانیم اداره کنیم، از دست می دهیم.

پدرم به سید جواد گفته بود بیایید، اما طوری سخنرانی نکنید که مشکل درست شود. اصلا سیاسی حرف نزنید، چون نیروهایی هستند که به ساواک و ژاندارمری گزارش می کنند و این رسالت من است.

بعد از اتمام این ماجرا ها بود که رابطه ما نزدیک تر شد.

در بحبوحه انقلاب دوران راهنمایی را می گذراندیم. روحانیونی بودند که می آمدند ساردوئیه و کلاس قرآن تشکیل می دادند و با حرارت تدریس می کردند ما هم که چشممان به دنیای تازه ای گشوده شده بود، عاشقانه شرکت می کردیم. این کلاس ها حال و هوایی داشتند که هیچ وقت فراموش شدنی نیست. روحانیون را سید جواد و سید ناصر حسینی می آوردند. به ما هم سرودهایی یاد داده بودند که رنگ و بوی سیاسی داشت و ورد زبان ما شده بود. از همین سال بود که تقریبا قرآن را یاد گرفتیم و اکثر بچه هایی که اکنون مشغول خدمت در سپاه هستند، در همان سالها پایه اعتقاد مذهبی شان بنا گذاشته شد. علاقه عجیبی به این کلاس ها نشان می دادیم. یکی از روحانیون به نام حجه الاسلام رنجبر که به ساردوئیه آمده بود، شعری سیاسی یادمان داده بود که ورد زبان همه شده بود. رئیس پاسگاه منطقه، آن روحانی را خواست و وادارش کرد ساردوئیه را ترک کند. فردا که سر کلاس آمدیم. او با گریه خدا حافظی کرد و رفت.

ما خیلی ناراحت شده بودیم. سید ناصر و سید جواد آمدند و به ما گفتند: روحانی دیگر برای شما آوردیم. نگران نباشید. کلاس ها را جدی بگیرید که البته رئیس پاسگاه موافقت نکرد.

تحت تاثیر سید جواد از کنار وقایع بی تفاوت رد نمی شدیم. درگیر می شدیم و واکنش نشان می دادیم. خود باور شده بودیم. چه در بیرون و چه در مدرسه هدفمند حرکت می کردیم.

سال ۵۶ دانش آموز دبیرستانی بودم. معلمی داشتیم که عربی درس می داد. یک روز موقع درس، تاریخ شاهنشاهی را که جایگزین تاریخ هجری شمسی شده بود، امضا کرد. من ناراحت شدم و اعتراض کردم که به جای ۲۵۳۵ بنویسد ۱۳۵۶. او عصبانی شد و ما به اعتراضمان ادامه دادیم، بدون اینکه بترسیم. از این موارد بسیار اتفاق می افتاد. این انگیزه قوی توسط سید جواد در ما ایجاد شده بود.

ساواک سید جواد را تحت مراقبت شدید گرفته بود. او کتابهای مذهبی – سیاسی را از شهرستانهای انقلابی به ساددوئیه می آورد. مثلا ـ رساله حضرت امام را از تهران و قم آورده و در حوالی بهشت زهرا زیر خاک پنهان کرد. بعد سر فرصت آنها را بیرون می آورد و بین مردم توزیع می کرد. شجاعت عجیبی داشت.

سیـد جواد نترس بود؛ واقعا نترس! همیشه در سـخنرانی هایش بیش از حـد به مسائل عبادی و معنوی تاکیـد می ورزیـد و در خدمت دین سـخنرانی می کرد. توصـیه می کرد طرفـدار روحانیت و پیرو ولایت فقیه باشـید و هر جا که دیدید به ولایت توهین شده، بدون واهمه مبارزه کنید.

پیمانکار ساواکی

سید جوادی در همسایگی ما مستاجر بود. سال ۱۳۵۱ بود و من سـیزده سال بیشتر نداشتم و ایشان از همان زمان در راه تبلیغ اسلام و مبارزه با رژیم پهلوی فعالیت می کرد. او در هنرسـتان صـنعتی درس می خواند و من محصل هنرستان کشاورزی بودم. مجبور بودیم سخت کار کنیم. تابستانها در کرمان کار می کرد و آنچه عایدش می شد را خرج فعالیتهای سیاسی و مذهبی می کرد.

تشـکیلاتی راه انـداخته بود و شـاخه هـای زیـادی در این رابطه تشـکیل داده بود، دوسـتانی که هر کـدام از این شاخه ها فعالیت می کردند، همدیگر را نمی شناختند و این محصول درایت و تدبیر بی نظیر سید جواد بود.

بعضـی از عملیات های شـهر مثل آتش زدن مراکز فساد و... را دوسـتان توضیح دادند. البته من ماموریت های دیگری هم داشتم. در رابطه با دسـتگیری هر کـدام از دوسـتان، برای پیدا کردن آنها و تهدید ساواك یک سـری نامه از شهرسـتان های مختلف به جیرفت پست می کردم. به عنوان مثـال سـید جواد را که دسـتگیر کردنـد، من نامه ای را که خودش با امضای حزب الله تهران نوشـته بود، از کرمان پست کردم و چون تاثیر آنچنان نداشت، رفتم تهران و نامه را به آدرس ساواك شهربانی فرستادم.

ارتبـاطی بـا دوسـتان در کرمان و قم داشت که کتاب می فرسـتادند. تا سال ۱۳۵۵ من هم نمی دانسـتم فرسـتنده کتاب ها چه کسانی هستند.

کتاب ها که می رسـید دوسـتان توزیع آنها را در سـطح شـهر بر عهده داشتند و کتاب ها بین افرادی که از قبل شناسایی شده بودند، توزیع می شد.

یادم هست که در توزیع کتاب ها حسـین رکن آبادی، محمود محمودی نژاد، ناصـر مقدس زاده و... حضوری پر رنگ داشـتند. این ها پنهان کردن کتاب، رساله، نوار و... در خانه هایشان را به عهده داشتند.

به سید جواد خبر داده بودند امشب احتمال محاصره و بازرسی منزل شما زیاد است. یکی از رساله ها یادم است که رساله ای درباره فحشـا بود و چنـد تن از علمـای مشـهور فتوا داده بودنـد. باغی در حوالی بلوار هلیل بود به نام باغ قاسم بیگی، به اتفاق رفتیم آنجا و چاله ای کندیم و رساله ها را پنهان کردیم که بعد ها نتوانستیم جایشان را پیدا کنیم و هنوز هم که هنوز است پیدا نشده اند.

بیشتر برای روضه خوانی و شـناسایی نیروهایی که گرایش مذهبی و اسلامی داشتند، به روستاها رفت و آمد داشت. کلاس قرآن می گـذاشت و معتقـد بود در گروه بنـدی، گروههـا نبایـد از چهار – پنـج نفر بیشتر باشـند، چرا که لو رفتن تشـکیلات بالا می رود و با درایت خاصی که داشت این مورد هیچ وقت اتفاق نیافتاد.

یک بار قرار شد به اتفاق شـهید محمد مشایخی، عباسـعلی رستمی و ابراهیم مشایخی برویم پشت دشت کوچ در حومه جیرفت برای تمرین تیراندازی؛ اسلحه کمری داشتیم و مربی هم شهید مشایخی بود. زمستان و سوز سردی می وزید. بارندگی شدیدی شده بود و رودخـانه راه نمی داد. کارهـا بایـد طبق برنـامه پیش می رفت و این عادت مخصوص سـید جواد بود. به ناچار قرار شـد دو نفر روی شانه های دو نفر دیگر سوار شدند تا سـنگینی باعث شود بتوانیم از رودخانه بگذاریم. رود دیوانه شده بود و سـرمای سـیاه زمسـتانی هم از طرف دیگر. به همان شکل گذشتیم و برگشتن هم به همین منوال آمدیم.

سیم کشـی ساختمـان اوقـات، واقع در خیابان ابوالحامـد کرمان را به عهـده گرفته بود. یک روز پیمانکار ما روحانی ای را که خیلی جوان به نظر می رسید سر کار آورد. شگفت زده شد بودم و کنجکاوی مان گل کرده بود. او لباسش را در آورد و گذاشت کنار و شروع کرد به حفر یـک کانـال. ظهر که شـد برای ناهار تعطیل کردیم. پیمانکار آن روحانی را در اتاقی بازداشت کرد و تا آنجا که

می توانست کتک زد. سید جواد گفت:

بچه ها مواظب باشید، پیمانکار ساواکی است.

پرسیدم: از کجا معلوم!؟

گفت: این روحانی قطعا از دستگیر شده هایی است که برای شکنجه و کار تحویل پیکانکار شده است.

بعد که فرصتی دست داد و با آن روحانی آشنا شدیم، متوجه شدیم تشخیص سید جواد درست بوده است؛ چرا که پیمانکار از مهره های اصلی ساواک بود و زندانی ها را هم برای کار و هم برای اینکه مرتب شکنجه کند، سر کار آورده.

روزهای داغ مبارزه

سال ۱۳۵۵ بود که توسط شهید تربیتی، با سید جواد آشنا شدم. شاگرد مغازه حاج محمد رضا کلانتری که در حال حاضر پدر همسرم می باشند، بودم. جمعه ها معمولا دعای ندبه برگزار می کرد و تقریبا همه جا می توانستی حضور پر جنب و جوش سید را ببینی.

خوش رو و مهربان. هر وقت که ملاقاتی دست می داد، نمی توانستی از او دل بکنی و بعضی وقت ها دعا را در مناطق دور افتاده بر پا می کرد.

همه جا بود و با انرژی عجیبی راه مبارزه را در پیش گرفته بود پشتوانه و دلگرمی جیرفتی ها شده بود. رفته رفته بر محبوبیتش در بین بچه های حزب اللهی افزوده می شد. روضه خوانی اش می چسبید، داغ بود و تا مغز استخوان نفوذ می کرد. گیرا می خواند و حرفهایش هم گیرا بود. اسلام را خوب می شناخت. سید جواد یک پدیده بود.

روز به روز رابطه ما صمیمی تر می شد؛ خیلی ها از حضورش استفاده می کردند. سید را خوب فهمیده و درک کرده بودیم. او چشمه ای بود که تشنگی ما را رفع می کرد.

در بازار اگر اتفاقی می افتاد و خط و خبر گیر می آوردم با ایشان در جریان می گذاشتم و اطلاعات هم می گرفتم. بعد با افرادی که هم فکر ایشان بودند، مثل آقای روز پیکر، باغبانی، محمود مشایخی و... آشنا شدم.

در شهر مرکز فساد دایر بود که تعدادی مشتری هم داشت و عده ای از جوانان به این مراکز رفت و آمد می کردند و سینما، مشروب فروشی، کندو و...، وجود این مراکز دوزخی بود که عذابمان می داد.

از اینکه دست روی دست بگذاریم و شاهد دایر بودن این مراکز باشیم؛ زجر می کشیدیم. جایگاهمان را شناخته بودیم و اسلام خورشیدی بود که در ظلمات بچه مسجدی ها تابیدن گرفته بود.

یک روز رفتم پیش سید و گفتم می خواهم سینما و مشروب فروشی ها را آتش بزنم نظر شما چیست؟ آرام سر تکان داد و گفت: فعلا صبر کنید تا شرایط مهیا شود؛ خبرتان می کنم.

دلگرم شدیم. معلوم بود که از قبل نقشه ای کشیده و منتظر فرصت است.

چند ماهی گذشت تا اینکه یک روز گفت: زمینه لازم برای کاری که می خواستید انجام بدهید، فراهم است.

کتابی به من داد و گفت: سر نوشت یک زن الجزایری است.

محمد مشایخی و آقای محمود نژاد را به من معرفی کرد و گفت: شما با هم کار کنید. این کار هم به پول و هم به وقت احتیاج داشت. پول را همه با هم تهیه کردیم و دادیم دست محمود نژاد و مشایخی که وسایل مورد نیاز را از کرمان تهیه کنند.

این آقایان رفتند کرمان و با دو اسلحه اسباب بازی شبیه لودر های شهربانی – که فشنگ مشقی می خورد و بعد از شلیک دود می کرد – و چند جفت کفش رول بر گشتند. مقداری طناب و چند دست لباس نظامی که به لباس های فرم شهربانی شباهت داشت نیز تهیه کرده بودند تا در رویارویی با مامورین شهربانی بتوانیم از خودمان دفاع کنیم.

درست یادم هست که در تمرین ها به سید جواد حمله می کردیم و سعی می کردیم تا چند نفر را دستگیر کنیم.

ما فقط شاخه نظامی و عمل کننده بودیم و تقریبا هیچ اطلاعی از شورای تصمیم گیرنده و عملکرد شاخه های دیگر که مشغول فعالیت در حوزه خاص خود بودند، نداشتیم. چند بار از سید جواد خواسته بودیم که ما را با بچه های دیگر شاخه ها آشنا کند اما زیر بار نمی رفت. وقتی اصرار زیاد ما را دید گفت: هدف ما متعالی است و راه پر مشقت. اگر شما خدای ناکرده دستگیر شوید و نتوانستید زیر شکنجه های آنان دوام بیاورید؛ هیچ اطلاعی از کسی نداشته باشید، بهتر است تا آنها نتوانند با ترفندهایی به درون بچه ها نفوذ کنند و تشکیلات لو برود.

برای ساعت سه نیمه شب قرار انجام عملیات را گذاشتیم و شب طبق قرار و نقشه رفتیم سینما. برای آتش زدن سینما حدود ۵۰ لیتر بنزین و گازوئیل همراه داشتیم.

ترس آتش گرفتن نگهبان که داخل سینما کشیک می داد، برنامه هایمان را عوض کرد و نتوانستیم موفق شویم. شب عجیبی بود. اضطراب، اندوه و هر چه بود، شیرین بود. دلشوره ای شیرین داشت. باوری که به ما انرژی می داد.

آدم برای انجام عملی که انگیزه آسمانی و خدایی دارد، انرژی عجیبی می گیرد، احساس می کند که می تواند کوه ها را هم از سر راه بردارد.

ترس که نه، چیزی شبیه احتیاط بر قلمرو وجودمان حاکم شده بود. گفتیم نمی شود و برگشتیم.

به آتش کشیدن مشروب فروشی به عهده مشایخی بود که با دلایلی موفق نشده بود فقط کار آتش زدن کندو باقی مانده بود و بعد که تاسوعا بود، عملیات با موفقیت انجام شد.

قرار بود در صورت موفق بودن عملیات؛ سید جواد از جیرفت خارج شود. طوری که ساعت هفت صبح حرکت کند و چهار عصر به کرمان برسد.

و فردای روز بعد بلیط جیرفت و قبض مسافر خانه را داشته باشد.

سید در شهر شناخته شده و زیر نظر بود. همه نگاهها به طرف او می رفت. بعد از عدم موفقیت در آتش زدن سینما؛ من و محمود نژاد مامور آتش زدن مشروب فروشی های واقع در خیابان شهربانی شدیم.

محل برنامه ریزی منزل آقای پوریان، دبیر دبیرستان ثریا (فاطمیه کنونی) بود. توسط شهید مشایخی با پوریان آشنا شده بودیم و یاد آور شوم که سید مامور تمام مناسبات بود.

پوریان مستاجر مشایخی بود و اکثر مشورتها و برنامه ها در منزل او صورت می گرفت. بعد از برنامه ریزی های دقیق، آن شب قرار شد مشایخی پوریان را بردارد و کار را تمام کند.

قرار شد ماشین را ببرد و در محل مورد نظر پارک کند. کوچه که کاملا خلوت شد، داخل صندوق عقب بخوابد و ساعت سه بعد از نیمه شب از صندوق عقب بیرون بیاید. پس از انجام ماموریت دوباره برمی گشت داخل صندوق پیکان می خوابید تا اینکه صبح پوریان می رفت و ماشین را به بیرون از شهر منتقل می کرد. مشایخی نیز از صندوق بیرون آمده و با هم برمی گشتند.

به هر حال مشایخی نتوانسته بود به علت تنهایی کار را تمام کند. من هم سخت دچار زکام شده بودم و پیاپی عطسه می کردم و این وضعیت کار را مشکل می کرد، برای انجام چنین عملی سکوت محض لازم بود اما با وضعیت من احتمال لو رفتن عملیات زیاد می شد.

کار باید تمام می شد و اگر سید جواد از کرمان برمی گشت و کار را ناقص می دید، اساس برنامه ریزی ها به هم می خورد و شاید از آن همه انرژی و دلگرمی تشکیلات می کاست.

خلاصه، شب خوابیدیم و ساعت سه نصف شب گذشته بود که بیدار شدیم. فکر می کنم اذان گفته شده بود. زمان سریع می

گذشت. دیر شده بود. به سرعت وسایلمان را برداشتیم داخل ماشین گذاشتیم و راه افتادیم.

کوچه خلوت بود و کارگرهای شهرداری تازه شروع به کار کرده بودند. به محل مورد نظر رسیدیم. همه جا خلوت بود و پرنده ای پر نمی زد. سحرگاه پر تشویشی به خیابان چنگ انداخته بود. اطراف را بررسی کردیم. در یک آن ظرف نفت را بیرون آوردیم و از در کوچک مشروب خوری که به داخل باز می شد، ریختیم داخل مغازه. مشایخی کبریت کشید و انفجار سنگینی سکوت سحرگاه را شکست. با آخرین سرعت دویدیم. کوچه ها را گذشتیم و خودمان را رساندیم به کرانه هلیل و حاشیه رود را تا منزل مشایخی که در محله صاحب آباد بود، یک نفس دویدیم. آن روز چه طلوع دلچسبی بود.

سبک شده بودم. سرشار از رضایت. به باور تازه ای در خودمان رسیدیم؛ یک نوع کشف عمیق درونی، یک نوع شوق داپذیر و لذتبخش. نماز خواندیم؛ چه نمازی. وسایلی را که از کرمان تهیه کرده بود، ریختیم داخل چاه فاضلاب و تقریبا ۸ صبح متوجه شدیم که مشایخی در کارش نتوانسته موفقیتی کسب کند.

از شهر خارج شدیم و رفتیم ده برای مراسم عزاداری که هر ساله بر گزار می کردیم. شب بعد محمودی نژاد و محمد مشایخی تصمیم به ادامه این روند می گیرند.

مشایخی تعریف می کرد:

به محمودی نژاد گفتم بیا برویم ببینیم صاحب مشروب فروشی چه حالی دارد ؟ همین طور که از توی کوچه می آمدیم، ماشین شهربانی کنارمان ایستاد و رئیس شهربانی وقت دستور بازرسی داد. آقای پور هنری راننده شهربانی پیاده شد و رفت سراغ صندوق عقب و همه جا را خوب زیر و رو کرد. بعد نوبت خودمان که رسید، من فکر کردم که کار تمام است.

اطلاعیه هایی را که در جیب من و محمودی نژاد بود، بیرون کشید و بدون اینکه نگاهشان کند، به همان شکل تا شده گذاشت سر جایشان !اطلاعیه ها مربوط به آتش زدن مشروب فروشی و بستن سینما بود که خدا را شکر لو نرفت. راه افتادیم قرار شد کندو را به آتش بکشیم. برنامه ریزی ها قبلا در منزل پوریان انجام شده بود. آن شب خیابان کاملا کنترل شده بود. قرار بود موقع اذان صبح دست به کار شویم. پوریان گفت:

شما ماشین را در را کوچه کندو پارک کنید. من از سمت خیابان لر می آیم. اگر ماموری پیدایش شود، به بهانه حمام کشیده می شوم سمت حمام شهرداری و در غیر این صورت می آیم و می نشینم پشت رل و شما دست به کار شوید.

پوریان سر کوچه مکث کوتاهی کرد و کشیده شد سمت ماشین و علامت داد. وسایل مورد نیاز را قبلا کنج خرابه ای پشت مغازه گذاشته بودیم.

نفت، بنزین و صابون قاطی هم بود. پریدیم پشت بام و از کانال کولر مواد را که حدودا بیست لیتر می شد، ریختیم داخل. فورا پایین پریدیم. دیوار درز کوچکی داشت. روی شانه های محمودی نژاد ایستادم. کبریت که کشیده شد، انفجار عجیبی صورت گرفت. کولری که روی سقف مغازه بود به هوا رفت و سقف مغازه پایین ریخت.

فردا صبح که برای سر کشی آمدیم، درب مغازه توی خیابان پرت شده بود.

بدین ترتیب مراکز فساد در شهر تخریب شد. بعد از این ماجرا اطلاعیه های چاپ و منتشر شد از ناشرش خبر نداشتیم. بعدها فهمیدم مشایخی که دانشجوی زبان دانشگاه کرمان بود، همان جا این اطلاعیه ها را چاپ کرده است. سید جواد اصلا در این باره حرفی نزد. بعدها معلوم شد که توسط شهید مشایخی، همسر ایشان و باغبانی پور پخش شده است.

بعد از ماجرای آتش زدن مشروب فروشی ها و سینما، به خدمت سربازی رفتیم. برادر نوزایی هم خدمت ما بود. او اخبار اتفاقاتی را که در سطح کشور می افتاد برایمان می آورد که مثلاـ در تبریز چهلم شهدای قم گرفته شده است و یا تبریزی ها مراسم اربعین شهدای قم را بر گزار کرده اند و عده ای شهید شده اند.

سه، چهار ماه آموزش تمام شد و به اصفهان رفتیم. یک سال شد که نتوانستیم سید جواد را ببینیم. پس از اینکه ساواکی ها نتوانسته بودند علیه اش مدرکی درست کنند، آزاد شده بود.

بعد از اتمام آن ماجرا ها تعریف می کرد که شکنجه های سختی را تحمل کرده است. دست بند قپانی به دستهایش زده اند و اکثر اوقات از فرط شکنجه بیهوش می شده، بدون اینکه کوچکترین چیزی را لو داده باشند و در نهایت بعد از آن همه شکنجه طاقت فرسا رئیس ساواک گفته بود:

می دانم که کار شماهاست، ولی بروید.

امام دستور داده بود که سربازان از سرباز خانه ها فرار کنند. به محض شنیدن این فتوا از پادگان فرار کردیم. به جیرفت که رسیدیم، بی درنگ رفتیم سراغ سید جواد سید جواد که تازه فرار کرده بود. شهید قریشی هم با وجود اینکه یک ماه بیشتر به پایان خدمتش باقی نمانده بود فرار کرده بود. به سید گفتم:

ما در خدمت شما هستیم. هر تصمیمی که شما اتخاذ کنید ما حاضریم. هر چند رژیم روی پرونده های ما حکم اعدام زده است.

جواب داد: من آماده ام اما جیرفت جای فعالیت نیست؛ شهر کوچک است و همه زیر نظریم. باید کوچ کنیم.

گفتیم کجا ؟

گفت: کرمان. دستمان در کرمان بازتر است و از همان جا می توانیم فعالیتهای بچه ها را ساماندهی کنیم.

حرکت کردیم. دوستی داشت در کرمان به نام محمد نژاد ملایری که به منزل وی می رفتیم. دوست دیگری به نام شعاع هم داشت که بساز بفروش بود. روبه روی سیلو خانه ای نو ساز داشت. خانه نمور بود و فصل زمستان. کرمان هم که زمستان خشکی دارد و سوز عجیبی می آمد.

به سختی نفت تهیه کردیم. قشنگ یادم هست، خدا شاهد است موکتی داشت و چراغ والورو مختصری وسایل ساده. بیشتر با مشقت سر می کردند که مادرش همراهش کرده بود.

خانواده آقای ملایری هر چه طلا داشتند داده بودند دست سید جواد که بفروشند و خرج انقلاب کنند. جواهرات را برد و داد به دست کسی به نام شمسی و مقداری پول گرفت که خرج کارهای انقلاب شد و یک ریال از این پول را برای خانواده اش در آن شرایط سخت و طاقا فرسا خرج نکرد.

ظهر ها که گرسنه و خسته از تظاهرات یا جلسات می آمدیم، می دیدیم باز همان نان ها را آب زده و در سفره می گذاشتیم. من که ناراحتی معده داشتم، برایم بد بود و مریض می شدم.

یک روز گفتم: بابا آخه چه خبره، مردیم حداقل نان و پنیری بدهید که به درد جایی بخورد و گرنه از پا می افتم. من ناراحتی معده دارم.

گفت: باید به شکمت سنگ ببندی. این پولها، پول هایی نیست که صرف چلو کباب شود، باید صرف پیروزی انقلاب شود و این قدر هم نق نزن.

مانده بودم چکار کنم ؟!

خانواده ام حدود ۴۴۰۰ تومان پول برایم فرستاده بودند. سید جواد به من ماموریت داد تا بروم قم پیش آقای محمد حسین قاسمی. او طلبه ای بود که در سالهای ۵۶- ۵۵ تشکیلات فعالی داشت و باید یک سری تصمیم گیری و برنامه ریزی می شد.

در رابطه با سفری به پاکستان برای تهیه اسلحه، قبل از سفر گفت: جیبهایت را خالی کن !

بست غذایی محلی است که از گندم درست می شود.

گفتم: چشم.

می دانستم که چنین اتفاقی می افتد برای همین ۵۰۰ تومان پنهانی در جیب بغلم گذاشته بودم. باقی را دادم به سید جواد صد تومان پس داد و گفت: خرج سفر.

گفتم سید آخه.

گفت: آخه نـدارد !کرایه به قم ۲۴ تومـان که بیشتر نیست. بـا هزینه بر گشت می شود ۴۸ تومان. باقی هم خرج چنـد روزی که می مانی. غذا هم فقط نان و ماست. خلاصه پانصد تومانی به ما رسید و گر نه هلاک می شدم.

بر گشـتم کرمان. دوباره برای شام از همان بست ها آوردند سـر سفره و باز همان درد معده لعنتی عود کرد. مرا به بیمارستان کرمان برد. برای درمـان من ۷۰ تومـان خرج کرد و در راه بر گشت مرا به کافه برد و گفت امشب اسـتثنائا خوش بگـذران و خنديـد. گفتم: شما !

گفت: من نمی خورم.

اصرار کردم نپذیرفت. بر گشتم. غذایی هم گیر ما نیاد و سر کار من افتاد به همان پست های همیشگی.

مـدتی در نایین و اصـفهان آموزش نظامی دیده و با ساختن کوکتل مولوتف. و تیر کمان آتش زا آشـنا شده بودم. مرا بسـیار تشویق کرد تـا بـا کمـک سـید توانستیم مین بسـازیم. یـک روز به جـایی خلوت و پرت و دور از آبـادی رفتیم و در دره ای کـار گـذاشتیم وامتحانش کردیم.

زحمـت هـای اصـلی را همیشـه سـید جـواد بـه عهـده داشـت. یـک روز دو، سـه کـارتن وسیله برای مـا آوردنـد کـه شامـل شیشـه آزمایشـگاهی، الکین و کرومـات بود. وسایـل مورد نیاز به انـدازه کافی بود که هم قبل از انقلاب و هم در اوج انقلاب اسـتفاده می کردیم و واقعا به دردمان خورد. بعد از پیروزی انقلاب یک روز آمد و گفت:

باقیمانده وسایل هر چه هست جمع کنید و بر گردانید به همان مدرسه ای که قبلا از آنجا آورده شده، مال بیت المال است که ما هم بردیم و گذاشتیم مدرسه.

ایشان مسـئول اطلاعات عملیات سپاه جیرفت بودند. منافقین و کمونیست ها و گروهک های دیگر به شدت مشغول فعالیت بودند. و شهر در تب هیجان عجیبی می سوخت. هر کدام از این گروهک ها در تیمچه کتابفروشـی داشـتند. سـپاه نمی خواست مستقیما وارد عمل شود و می خواست مبارزه با آنها انگیزه کامل مردمی داشته باشد.

اوایل انقلاب گروهک ها و همه بچه ها آزادانه تبلیغ می کردنـد. سـید جواد برای براندازی گروهک ها، بچه ها را منسـجم کرد، به من گفت: از همان اسلحه هایی که قبلا تهیه می کردید؛ تهیه کنید.

اسلحه ها را با همیاری سید جواد از بافت وارد می کردیم. این بار با برادران روز پیکر برای تهیه اسلحه به اصفهان رفتیم و به جیرفت اسلحه آوردیم. بچه ها را جمع کرد و تحت عنوان حرکت مردمی مسلح کرد. یادم هست آقای صیفی که الان روحانی است و جواد انصاری از بچه هایی بودند که کتاب می فروختند.

حاج آقا طارم امام جمعه فعلی شـهرمان را به اتفاق شـهید سید جواد دیدم. پرسیدم: ایشان کی باشن؟ گفت: طارم اهل الله آباد است و از مخلصـین خیلی خوب. ذهن آماده و عالی دارد. او مأموریتی داشت برای شـناسایی منافقین که شب می رفت و روی درختی در حیاط خانه تیمی منافقین تا صبح می نشست و همه چیز را زیر نظر می گرفت و شناسایی می کرد.

در جهاد سازندگی، کمیته ای تشـکیل داده بودند و تعدادی از بچه ها برای جاده سازی به اسـلام آباد می رفتند. وسایل مدرن جاده سازی نبود. بیل برمی داشتند و راه می افتادند. جاده می ساختند. حمام می ساختند و مردم رابه تلاش تشویق می کردند.

از خواهران فکر می کنم آن روزها خانم زیـدآبادی هم بودند. انقلاب هنوز برای بسـیاری از مردم محروم جا نیفتاده بود. سـید جواد چون کمیته ای بود، همیشه اسـلحه ای حمل می کرد. خوانین مخالف انقلاب و تشـکیلات تهدیدی جدی و خطر آفرین به شمار می

آمدند.

سید جواد تعریف می کرد: با موتور سیکلت از روستایی عازم روستای دیگر بودم. چند نفر اشرار راه را بسته بودند. از ترک موتور افتادم توی شنزار. چهار، پنج موتور سوار تعقیبم کردند. پیراهنم سفید بود و برق می زد و شب دید داشت. آن را در آوردم و اسله را چال کردم. تا سپیده صبح در بیابان های اطراف سرگردان بودم. از اسلام آباد تا بهادر آباد پیاده آمدم و بعد ماشین گرفتم و خودم را به نیرو ها رساندم.

برای کمک به مردم اگر لازم بود حتی جانش را به خطر می انداخت.

زحمت می کشید بی آنکه به منافع خود بیندیشد.

شب ملکوتی

سال ۱۳۵۲ با سید جواد آشنا شدم. آن روزها از افراد سرشناس مذهبی بود و من مثل خیلی از کسانی که آن روزها از تشنه این گونه مسائل بودند دنبال کسی می گشتم. تحقیق کردم تا توانستم گم شده ام را پیدا کنم. بعد ها هم قسمت شد که نزدیک تر شویم و با خواهرش ازدواج کنم.

او اولین کسی بود که در جیرفت جریانات سیاسی و مذهبی را رهبری می کرد. امام را خوب می شناخت و با نمایندگان امام ارتباط داشت. آن روزها حضرت آیت الله خامنه ای، زبانی شیرازی و یکی دو تن از بزرگان دیگر در جیرفت تبعید بودند که سید با ایشان ارتباط عمیق برقرار کرده بود و از روحانیت خط مشی می گرفت. علی رغم اینکه ارتباط با این بزرگان ممنوع بود اما نترسی و هوشمندی سید جواد همیشه مانع از دستگیری اش می شد.

سال ۱۳۵۶ در منوجان معلم بودم. آمده بود سری به من بزند. یکی از بومی های منطقه روضه خوانی داشت و به واسطه دوستی که با من داشت، از بانی خواستم که سید جواد روضه بخواند. روضه امام حسین (ع) را خواند و درباره حادثه کربلا سخنرانی کرد. سخنرانی اش گیرا بود و آتشین. با زبانی ساده که همه فهم بود و هر چند نمادین، اما همه منظورش را فهمیدند.

شب دوم بانی روضه که خیلی از روضه سید جواد و جسارت او خوشش آمده بود، به اصرار خواست که شب دوم هم روضه خوانی را سید برگزار کند.

آشوبی شده بود. مردم بسیار گریه کردند و آن شب اصلا یک شب ملکوتی بود. سید جواد رفت اما مردم تا مدت ها از این جریان حرف می زدند و هر وقت مرا می دیدند، به اصرار می خواستند که سید جواد را دوباره دعوت کنم. سید جواد می رفت و محبوب مردم می شد.

سید بیشتر اوقات خود را به مطالعه کتب مذهبی می گذراند؛ نقاشی هم می کرد و قبل از انقلاب با اینکه دیپلم برق داشت، استخدام نشد.

برق کشی ساختمان انجام می داد. یادم هست که از صبح تا شب زحمت می کشید او از راحتی فراری بود و به همین خاطر می توانست با هر شرایطی سازگار باشد.

در جنگ بارها شیمیایی شد. ترکش داخل پایش بود. هر وقت می خواست نماز بخواند، پایش را دراز می کرد و به هیچ کس هم نمی گفت.

شوخی

در دوره راهنمایی با سید جواد آشنا شدم. سال ۱۳۵۶ برای اولین بار نوار سخنرانی امام را در منزل سید جواد که در کوچه دامپزشکی واقع بود، شنیدیم، بعد اطلاعیه هایی را که آورده می شد، سید تحویل من می داد و با ماشین تکثیر که شهید مشایخی از شیراز آورده بود، در روستای تمگاوان در حومه جیرفت تکثیر می کردیم. ما مسئول چاپ بودیم و آقای باغبانی پور مسئولیت پخش

را به عهده داشت.

در آن سالها سعادت نصیب من شده بود که مقام معظم رهبری و آیت الله شیرازی در همسایگی ما مستاجر بودند و ما به راحتی خدمتشان می رسیدیم. سید جواد سرباز بود و برای مرخصی به جیرفت آمده بود با هم رفتیم خدمت این بزرگان و سید را معرفی کردیم که اگر حرکتی و جنبشی در جیرفت مشاهده می فرمایید، از برکت وجود سید است و از همان روز قرار شد که با هم هماهنگ کنیم و از روحانیت مشی بگیریم.

سید، محور دو مرکز ارتباط بچه ها در شهر بود. خیلی از بچه ها که در این تشکیلات فعالیت می کردند، همدیگر را نمی شناختند و این تدبیر سید جواد بود و نشان می داد به فنون مبارزه مسلط است.

او خیلی خودمانی و صمیمی برخورد می کرد و مورد اعتماد همه بود. مناسبات، رسمی و خشک نبود. یادم هست که ما در خانه ابراهیم مشایخی مستاجر بودیم. یک روز سید جواد آمد و مرغی زیر دستش گرفته بود. گفت: تا برگردم؛ مرغ همین جا باشد شما نان و ماست بخورید.

بیرون که رفت، شیطنت بچه ها گل کرد. مرغ را پختیم و با بچه ها خوردیم. ساعت نه و نیم با بچه هایش آمد که مرغ را ببرد. هر چه گشت، پیدا نکرد. خندیدم و گفتم:

مرغ خورده شد، شما نان و ماست بخورید.

خندید و گفت: فعلا اشکالی ندارد؛ خوب کاری کردید ولی انقلاب که پیروز شد از دلتان در می آورم.

بچه ها با سید جواد راحت بودند. دلخوری پیش نمی آمد و صمیمیت سید جواد خیلی به محبوبیتش افزوده شد.

کتابفروشی تیمچه

اوایل انقلاب به همت شهید حسینی برای جذب جوانان مذهبی دو مکتب راه اندازی شده بود. مکتب علی (ع) و مکتب زهرا (س) و همین نقطه عطفی برای آشنایی من و سید جواد بود. در همین روزها هم او با یکی از اقوام نزدیک ما ازدواج کرد. این مساله ما را به هم نزدیک تر کرد.

همیشه به خانواده های بی سرپرست و نیازمند کمک می کرد. ما در آن موقع پدرمان را از دست داده بودیم و علی رغم مشکلات مالی که خودش داشت، از کمک های ایشان بی نصیب نبودیم.

برای مثال در سطح شهر یک کتابفروشی راه اندازی کرد و مرا برد که آنجا کار کنم. خیلی به آنجا سر می زدند. من پول کتابهایی را که فروخته بودم به سید جواد می دادم که نمی پذیرفت. کتابها، کتابهای شهید مطهری و دکتر شریعتی و روزنامه جمهوری اسلامی بود. گروهک ها هم یک کتابفروشی در تیمچه راه اندازی کرده بودند. سید جواد به کوری چشم دشمنان، کتابفروشی را از خیابان شهربانی به تیمچه انتقال داد. گروهی می آمدند و مدام از من سوال می کردند و مسخره می کردند. وقتی به سید جواد می گفتم، می گفت: به این مسائل توجه نکن، باید تحمل کنی اینها مثل کف روی آب می مانند.

همیشه برای ازدواج دیگران پیشقدم بود و هیچ وقت برای خودش تصمیم نمی گرفت. یک روز دکتر آیین به سید می گوید: شما که این قدر دنبال ازدواج من هستی، چرا برای خود فکری نمی کنی؟ سید جواد پاسخ می دهد: اگر زیاد مایلی، پیش خانواده ات از من خواستگاری کن!

دکتر آیین با خوشرویی پذیرفته بود و مراسم عروسی خیلی ساده ای برگزار شد.

بعد از شهادت برادر کوچکم شهید محمد آرزمان، پشتوانه ما سید جواد بود. حکم برادر بزرگم را داشت و شهادت سید جواد واقعا غیر قابل باور و سنگین بود.

به موقع اذان می گفت. حتی در همان اردوهایی که اوایل انقلاب با هم می رفتیم، سردار سلیمانی به او لقب سجاد را داد.

حمله چماق به دست ها

حوالی سال ۱۳۵۴ در ارتباط با مسائل سیاسی و فعالیتهای مذهبی علیه رژیم طاغوت، با سید جواد آشنا شدم. مشغول تحصیل در دانشگاه شیراز بودم و در رفت و آمد به جیرفت که سید را با جنب و جوش می دیدم.

روابط ما صمیمی شده بود. جزیی از هم بودیم تا جایی که بعد ها سید با خواهرم ازدواج کرد.

برادران دیگری هم مثل سردار محمد مشایخی، اکبر افشاری، سردار شهید صفر عناصری بودند که جدی فعالیت می کردند و سید تقریبا تنها کسی بود که آشنایی کامل با قرآن، کتب مذهبی، روایات و احادیث داشت و معلم و محرک، باقی برادران جیرفتی بود. کلاس هایی هم در سطح شهر مخفیانه برای کسانی که تشنه مسائل مذهبی بودند، برگزار می شد. اداره این کلاس ها به عهده خود سید بود. ما کسی را جز او نداشتیم که به مسائل مذهبی کاملا مسلط باشد. آشنایی ایشان با خواهر بنده که منجر به ازدواج شان گردید، در یکی از همین کلاس های قرآنی بود که برای برادران و خواهران جداگانه تشکیل می داد.

او هسته اصلی بچه های مذهبی و سیاسی شهر جیرفت از سال ۵۴ تا ۵۷ بود. با تلاش خستگی ناپذیر زحمت می کشید. سالی دو، سه بار برای تهیه کتب سیاسی مذهبی که ممنوع بودند، می آمد شیراز. بعضی از این کتاب ها را هم از یزد و اصفهان و قم تهیه می کرد و با برنامه ریزی ماهرانه و مخفیانه به جیرفت انتقال می داد.

سردار شهید محمد مشایخی هم در این جریان نقشی اساسی و موثر داشت. او راننده کامیون بود و گواهینامه پایه یک داشت. کتاب ها و اعلامیه ها را معمولا شهید مشایخی به جیرفت می رساند و فوق العاده در کارش مهارت داشت.

آبان ماه ۱۳۵۷ بود. من در شیراز بودم. اطلاع دادند عده ای چماق به دست با هدایت و برنامه ریزی ساواک که از کانال ژاندارمری وقت از روستاهای اطراف جیرفت به خصوص از دهات حاشیه بلوک که توسط کدخداهای آن مناطق جمع آوری و هماهنگ شده بودند، به عنوان طرفداری از رژیم به شهر حمله ور شده و موقعیت شهر را به خطر انداخته اند تا زهرچشمی از افرادی که فعالیتهای سیاسی و مذهبی داشتند، بگیرند.

بیش از صد نفر را با پول راضی می کردند و برای تظاهرات به شهر می آورند، به خانه امام جمع شهر حمله می کنند و او را مورد اهانت و کتک کاری قرار می دهند و زخمی می کنند. به خانه چند نفر افراد شناخته شده مذهبی از جمله حاج نجف افشاری نیز هجوم می برند، شیشه های خانه اش را می شکنند و فحاشی می کنند. تمام این کارها تحت فرماندهی ژاندارمری وقت صورت می گیرد.

خودم را به جیرفت رساندم. به برادران پیوستم و در جلسه ای که با هم داشتیم به این جمع بندی رسیدیم که برای حفاظت از شهر، یک انتظامات مردمی و اسلامی تشکیل دهیم. علیرغم اینکه ژاندارمری بیکار نمی نشست و اسلحه هم داشت، سید جواد نقش برجسته ای در این قضیه ایفا کرد. بخصوص در برنامه ریزی حدود ۱۰۰ الی ۲۰۰ نفر سازماندهی شدند و ساختمانی که فکر می کنم هنرستان بود، در حاشیه شهر برای این کار در نظر گرفته شد. در آن شرایط هر کسی که می توانست اسلحه تهیه کند، حالا چه شکاری و چه کمری مسلح می شد. از اوایل آذر ماه ۱۳۵۷ تا پیروزی انقلاب به مدت سه ماه، شهر و جاده های اطراف شهر تحت کنترل بچه ها بود.

شهر آبستن حادثه بود و همه چیز رنگ و بوی خاصی گرفته بود.

زندگی به طرز نشاط آوری در خیابان شهربانی جریان داشت. مردم منتظر اتفاقی خوشایند بودند. روزها روزهای عشق و حماسه بود. اضطراب و حادثه انقلاب از بیرون می تپید و آن همه انرژی عصیانگرانه فراموش شدنی نبود.

نقش سید جواد که تازه از زندان فرار کرده بود و به مسائل نظامی هم اطلاع کافی داشت، نقش تعیین کننده بود.

به هر حال در طول سه ماه، اتفاقات زیادی افتاده که به پاره ای از آنها اشاره خواهم کرد. به سران و رهبران چماق به دست پیغام

دادیم، اگر وارد شهر شوید و قصد تظاهرات داشته باشید، در مسیرتان تله های انفجاری می گذاریم و ماشین هایتان را منفجر می کنیم و درگیری می شود و هر چه دیدید از چشم خودتان دیدید و در این راستا تبلیغات وسیعی انجام شد. که در این تبلیغات مثل همیشه سید جواد نقش زیر بنایی داشت. نهایتا ترسیدند و به این اکتفا کردند که از حاشیه شهر عبور کنند و به عنبر آباد بروند و وارد شهر نشوند.

تنها اتفاقی که روی داد، انفجار سه راهی برای ایجاد رعب و وحشت در نزدیکی کاروان چماق به دستها بود که صدای مهیبی داشت و بیشتر صوتی بود و تاثیر خودش را هم گذاشت.

حادثه بعدی جریان خوانین بود که امنیت منطقه کهنوج را بر عهده داشتند. کهنوج شهرستان نبود و خوانین مسلح تا بعد از پیروزی انقلای یعنی در این دوره سه ماهه از طرفداران نیروهای اسلامی بودند و اعلام کردند که می خواهیم با یک کاروان هزار نفری از افراد مسلح به شهر بیاییم و از نیروهای مسلمان و انقلابی جیرفت و از رهبر انقلاب اعلام پشتیبانی کنیم.

سید در اجرای هماهنگی و نظارت انتظامی زحمت کشید. در نهایت بعد از پیش بینی یک مسیر خاکی که دو خیابان را شامل می شد، کاروان خوانین پشتیبانی و آمادگی خود را از انقلاب اسلامی نشان دادند.

شلیک های هوایی هم به جهت حمایت از ما توسط آنها صورت گرفت که البته کاملا کنترل شده بود. با برنامه ریزی و پیشنهادات دقیق سید جواد، برنامه به خوبی به اتمام رسید و مردم کوچکترین صدمه ای ندیدند و درگیری با مقر شهربانی و ژاندارمری پیش نیامد.

اسلح هایی که نیروهای خوانین با آن طرف استانداری برای حمایت از نظام مسلح شده بودند، بعدها علیه خود نظام بکار بردند. تشکل مسلحانه خوانین منطقه کهنوج، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی انگیزه های کاملا مذهبی نداشت. در دوران طاغوت با اجرای اصلاحات ارضی سالهای ۴۰- ۳۹ مقداری از زمین های مالکین و خوانین بزرگ منطقه کهنوج بین کشاورزان تقسیم شده بود. با شکل گیری انقلاب بخصوص در ماه های آخر عمر رژیم طاغوت، باز پس گرفتن زمین های تقسیم شده آغاز شد. آنها تمرد کردند و درگیری هایی بین برادران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و خوانین مسلح افتاد که بعضی از آنها کشته شدند. هر چند ما هم تعدادی شهید داشتیم اما در نهایت، پیروزی با ما بود، بعضی از آنها خلع سلاح شدند و یا از منطقه بیرون رانده شدند.

از اوایل آذر ماه ۵۷ انتظامات و امنیت شهرستان جیرفت دست برادران انقلابی و مذهبی بود. حوالی روز نوزدهم و بیستم بهمن ماه از طرف امام دستور شکستن حکومت نظامی و عدم رعایت حکومت نظامی توسط مردم تهران صادر شد. درگیری های مردم با نیروهای مسلح شروع شد. اکثر پادگان های نظامی و بعضی از استان ها و شهرستان های دیگر توسط مردم خلع سلاح شدند.

سلاح ها به دست مردم افتاد و بعد مشکلاتی در رابطه با جمع آوری اسلحه ها به وجود آمد. با صدور جمع آوری اسلحه ها از طرف امام این اسلحه ها با مشکلات زیادی از بین مردم جمع گردید. خیلی از این اسلحه ها هم در اختیار ضد انقلاب بود که تحویل ندادند و بعدها متاسفانه علیه انقلاب بکار بردند اما در جیرفت چون سازماندهی انتظامی و امنیتی قوی با زحمت زیاد بچه های حزب اللهی در طی این سه ماه به وجود آمده و همه چیز کنترل شده بود، اتفاق خاصی نیفتاد.

یک روز با سید جواد و چند نفر از برادرانی که رهبری جریانات امنیتی را در شهر بر عهده داشتند، صحبت شد و در نهایت تصمیم گرفته شد که برای اسلحه های موجود در شهربانی و ژاندارمری چاره ای اندیشیده شود تا به دست مردم و نیروهای مخالف انقلاب نیفتد. در جلسه ای که با حضور شهید سید جواد حسینی و سردار شهید محمد مشایخی و تنی چند از برادران که رهبری این طرح را به عهد داشتند، برگزار شده بود، قرار شد با فرمانده وقت شهربانی و ژاندارمری برای تحویل سلاح ها مذاکره کنیم که البته قدری مقاومت کردند و در نهایت کار به جایی کشید که شهربانی و ژاندارمری توسط برادران مسلح محاصره شد و بعد که متوجه محاصره شدند، قبول کردند طی صورت جلسه ای اسلحه ها را تحویل ما بدهند. با هماهنگی و کمک سید جواد این طرح به انجام

رسید و اسلحه و مهمات تحویل انبار نیروی انتظامی شد. حتی یک فشنگ هم از سلاح های بیت المال به هدر نرفت و به دست کسی نیفتاد.

این هسته انتظامی که قبل از پیروزی انقلاب به وجود آمده بود، با در اختیار گرفتن تمام سلاح های ژاندارمری و شهربانی، به شکل نیروی انتظامی و امنیتی بسیار قوی در شهرستان جیرفت در آمد که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تغییر پیدا کرد و کمیته انقلاب اسلامی نام گرفت. گوشتان را می برم

از سالهای ۵۳- ۵۴ با سید آشنا شدم. آشنایی ما از طریق کلاس های قرآن که در مسجد جامع برگزار می شد، صورت گرفت. تقریبا از سال دوم راهنمایی سید نقش اساسی در رهبری فعالیتهای مذهبی و سیاسی آن دوران داشت.

در شهریور ۵۷ که رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای و آیت الله ربانی در جیرفت تبعید بودند، سعادتی نصیب ما شده بود که اکثر اوقات خدمتشان برسیم و جلساتی داشته باشیم و رابطه با برگزاری مراسم راهپیمایی در تظاهرات و جلساتی داشته باشیم. در رابطه با برگزاری مراسم راهپیمایی در تظاهرات نقش اصلی را سید جواد بر عهده داشت.

آشنایی ما هنگام رفتن به جبهه بیشتر و عمیق تر شد. برای آمادگی در عملیات رمضان که به اتفاق آقای رئیسی به اهواز رفتیم و در آن جا حاج قاسم سلیمانی برای ما برنامه بازدید گذاشت. معمولا ماه ها با سید جواد در کلاس های نقشه خوانی شرکت می کردیم تا اینکه سید جواد فرمانده عملیات رمضان و آقای کهن هم معاون وی شد.

روزهایی زیبایی بود. زندگی واقعا طعمی لذت بخش داشت. جنگ شور داشت. شوخی و خنده ها زیر بارش یکریز تیر و اندوهی نرم که پنهانی قلب آدم را می گرفت. یادم هست سید جواد مخالف سیگار کشیدن شهید خانعلی و شهید سیر فر بود. سر کلاس های آموزشی اگر بچه ها سیگار می کشیدند، آب می پاشید روی سر و صورتشان و شهید سیر فر می رفت دور تر می نشست و کنار ما نمی آمد.

تکیه کلامی داشت. همیشه هم چاقوی کوچکی داشت و می دوید دنبال بچه ها و صدا می زد، وایستا می خواهم گوشت راببرم. طعم این شوخی ها هنوز با آدم هست، هیچ وقت هم جدا نمی شود. در سخت ترین شرایط زیر رگبار گلوله سر خوش و بی محبا.

در جمع ما تنها سید متاهل بود. دیگران مجرد بودند. حتی حاج قاسم سه روز قبل از اینکه به اهواز بیاید، ازدواج کرده بود و برای ما قابل قبول نبود که بعد از ازدواج مستقیما به جبهه بیایند.

روزها، روزهای به یاد ماندنی بود. شهدایی که از جمع ما رفتند، پاره ای از تن ما بودند که همیشه حسرت دیدنشان آدم را عذاب می دهد و چقدر دل آدم برای آن روز تنگ می شود! شهادت

همسایه بودیم و آشنایی ما تقریبا از همان جا شروع شد. در مراودتی که بعضی وقت ها پیش می آمد، از اسلام حرف می زد و ما تا می آمدیم به خود بجنبیم، دیدم تحت تفکر و گرایش متعالی سید جواد یک شخصیت سیاسی و مذهبی پیدا کرده ام.

فعالیت ما داشت دامنه می گسترد. برقراری کلاس های دینی، مذهبی. سید همچنان پر جوش و خروش بود؛ همیشه در حال تردد بین روستاهای اطراف؛ درياچه و... بود. سخنرانی علیه نظام ملعون شاهنشاهی و ترویج احکام اسلام سرش را شلوغ کرده بود. الگوی مناسب معنوی برای دیگران شده بود.

سید جواد جریانات را رهبری می کرد و تقریبا کسی روی حرفش حرف نمی زد. سید واقعا اهل مشورت بود ولی جایی که مساله کاملا سری بود، تنها عمل می کرد و با دیگران در میان نمی گذاشت.

در سال ۵۵- ۵۴ دستگاه تکثیری به طور قسطی به هزار زحمت خریده بود. این دستگاه چقدر خیر و برکت داشت. سید خیلی صبور بود و همیشه آرزوی حکومت اسلامی داشت که بعد ها بحمد الله اسلام پیروز شد و سید در پیروزی انقلاب واقعا نقش موثری داشت.

چند ماهی می شد که به ما سر نزده بود و تقریبا همدیگر را ندیده بودیم.

آن روز ساعت دوازده از پله ها بالا آمدم، زنگ خانه به صدا در آمد.

گفتم: کیه؟

گفت: حسینی هستم.

به سرعت پایین آمدم؛ همدیگر را ندیده بودیم. خوش و بش کردیم و آمد بالا. گفتم: پدر جان دلمان برایت تنگ شده کجایی؟! خندید. همیشه همین طور بود. خلاصه ناهار ماند و بعد از نماز گفت: باید بروم کرمان، کلاس دارم. رفتنم قطعی است. یکی، دو تلفن به آشنایان زد. آقایی به نام مولوی از پشت خط اصرار داشت شما که می خواهید بروید کرمان؛ بیایید پرتقال ببرید. سید به ما گفت: شما حمام را گرم کنید، باید دوش بگیرم و ساعت چهار راه می افتم، چون ساعت شش کلاس دارم. رفتند ولی بعد از مدتی برگشتند. گفتم: شما که نرفتید! گفت: میسر نشد، یک جلسه روضه خوانی توی ده بود و من به ناچار ماندم.

هر چه برای شام اصرار کردم، گفت: باید صبح زود حرکت کنم، طوری که نماز را در مسجد ابارق بخوانم.

به آقای زاد سر تلفن زد و رفت پیش زاد سر.

صبح زود ساعت چهار راه افتاد و نرسیده به ابارق حادثه تصادف به وقوق می پیوندد.

پرسیده بودم از کجا می آیی؟!

گفته بود: دو سه روز قبل برای مشکلات بسیجی ها رفتم کهنوج. دو روز هم کهنوج بودم. یک روز هم مشکلات بسیجی ها را برسی کرده ام و عازم کرمان هستم. بعد خبر ناگوار تصادف را آوردند. سرداری از این شهر رفته بود. سرداری که وجب به وجب کوچه های خاکی جیرفت می شناختندش. تشییع جنازه با شکوهی بود. به قول سردار سلیمانی: سردار سجاد لشگر ثار الله رفت. منابع زندگینامه" :سجاد لشگر "نوشته ی فاطمه سعادت نصیری؛نشرصریر؛تهران-۱۳۸۵

حسینی، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید جواد حسینی

محل تولد : تربت جام

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

در اواخر سال ۱۳۵۷ وارد حوزه علمیه کاشان شدم . بعد از اتمام لمعه در سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه قم شده به ادامه تحصیل پرداختم . مکاسب را نزد استاد پایانی و رسائل را نزد استاد اعتمادی و کفایتین را نزد استاد مازندرانی به اتمام رساندم .همزمان با تحصیل در همان کاشان از سال ۵۸ به تدریس مقدمات پرداختم و تا سال ۶۲ صمدیه و بخشی از سیوطی را نیز تدریس کردم .با ورود به قم به صورت آزاد ، شرح لمعه و حلقات را و در مدرسه امام باقر (ع) معالم را تدریس می کردم و بعد از شرح لمعه و معالم به تدریس بدایه المعارف ، تفسیر ، و مکاسب پرداختم که هنوز هم در مدرسه مذکور و به صورت آزاد ادامه دارد .در تاریخ

۳/۲/۱۳۷۱ موفق به اخذ رتبه دوره اول خارج از دفتر تبلیغات اسلامی شدم .
درس های خارج را هم ازمحضر آیات عظام : فاضل لنکرانی ، میرزا جواد تبریزی (یک دوره اصول) و فقه ادامه دارد وحید خراسانی بهره برده و می برم .در سال ۱۳۷۳ در دوره تخصصی کلام شرکت نموده و بعد از چهار سال موفق به اخذ مدرک سطح چهار کلام شدم .از سال ۱۳۷۸ به صورت رسمی دست به قلم بردم و در مرکز مطالعات و پژوهش های حوزه بخش کلام و تفسیر مشغول پاسخگویی به شبهات شدم که تا کنون بیش از ۴۰۰ پرسش ، پاسخ داده شده است .قابل ذکر است گاه به جهت تعدد مقالات در مجله مبلغان از اسم مستعار جواد خرمی، حسین تربتی و ... استفاده شده است .

حسینی، داوود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

داوود حسینی

محل تولد : دستجرد آشتیان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱۰/۱

زندگینامه علمی

درسال۱۳۶۰وارد حوزه علمیه آیت الله مجتهدی تهرانی شدم و دروس صرف و نحو را در تهران گذراندم. از درس اخلاق آیت الله مجتهدی بهره بردم و در درس اخلاق آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی شرکت می کردم.
درس فقه لمعتین را از اساتید بزرگوار آیت الله ضیاء آبادی و رئوفی بهره بردم. در سال۱۳۶۷وارد حوزه علمیه قم شدم و در درس رسائل آیت الله اعتمادی و مکاسب آیت الله پایانی و دوزدوزانی بهره مند شدم. همزمان در دوره های آموزشی موسسه در راه حق که زیر نظر آیت الله مصباح یزدی برقرارمی شد شرکت می کردم.دو جلد کفائتین را از آیت الله تهرانی وحجهٔ اسلام والمسلمین گنجی استفاده کردم.
با پایان دوره پنج ساله آموزشی موسسه در راه حق و تبدیل این موسسه به موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره) درکنار دروس خارج آیات عظام آیهٔ الله مکارم شیرازی و جعفر سبحانی وجوادی آملی دوره کارشناسی ارشد روانشناسی را در موسسه امام خمینی(ره) به پایان رساندم ودر سال ۸۲ فارغ التحصیل شدم.

حسینی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

«سید رضا حسینی» در ۱۷ خرداد ماه سال ۱۳۳۹ در« تهران» دیده به جهان گشود .در شش سالگی وارد دبستان شد و بعد از دوران راهنمایی ،در رشته اتومکانیک هنرستان شماره ۳ به ادامه تحصیل پرداخت .سن ۱۸ سالگی او مصادف بود با اوج انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری حضرت امام خمینی . وی که در آن زمان در حال تحصیل بود ،بر فعالیت های سیاسی خویش افزود و در امر تهیه و تکثیر و توزیع اعلامیه و نوارهای سخنرانی حضرت امام و شعار نویسی و شرکت در تظاهرات مردمی ، نقش فعالی را ایفا نمود .

پس از پیروزی انقلاب ،در مسجد محل خود ،آغاز به فعالیت نمود و دست به تشکیل کلاس های اسلحه شناسی و عقیدتی زد .همچنین پس از فرمان امام مبنی بر تشکیل ارتش بیست میلیونی ،بسیج« مسجد خاتم الانبیا (ص) »را سازماندهی نموده و مسئولیت آن را بر عهده گرفت . در مهر ماه سال ۱۳۶۱ تاهل اختیار نمود .صیغه عقد او و همسرش را حضرت امام خمینی جاری ساخت و مراسم ازدواجش در مسجد جامع بر گزار شد .زندگی مشترك او و همسرش شش ماه به طول انجامید و ثمره این وصلت فرزندی پسر به نام« محمد رضا» می باشد که پس از شهادت پدر پا به عرصه وجود نهاد .

همسر شهید می گوید :

همین که متوجه شغل و اینکه محیط کارش در کردستان است شدم ،چون خودم قبلا با کردستان حدودا آشنایی داشتم ،احتمال شهادت او را می دادم و زمانی هم که با ایشان صحبت کردم ،به من گفتند که به احتمال نود درصد مدت زندگی من کوتاه است و بدین ترتیب من مطمئن به شهادت دیر و یا زود سید شدم و با کمال آگاهی از شهادت ایشان با او ازدواج کردم و این برای من یکی از امتیازات ایشان بود و خبر شهادتشان برایم غیر قابل انتظار نبود .آشنایی با روحیات و اخلاقیات چنین فردی با این همه کمالات نیاز به روح پاك دارد تا در صفحه پاك خود این کمالات را ثبت کند ،که متاسفانه من عاری از این روح پاك بودم ودر ظاهر درك کدم ،این بود که او ذاتا صاحب اخلاقیات عالیه بود .البته از جهت علمی نیز مقام بالایی داشت که خود بارها شاهد تفسیر بعضی از زیارت نامه ها و دعا های او و مطالعاتش بودم ،اما کسی متاسفانه به مقام علمی او پی نبرد بلکه بیشتر ضمیر پاك و اخلاق حسنه او بود که جاذب دوستان و علاقمندانش بود ،در مدت شش ماهه زندگی مشترکمان کوچکترین عمل خلافی از او ندیدم .در حال زیارت و دعا حال عجیبی داشت .در سفری که به مشهد داشتیم با او هر شب ساعت ۲ به حرم مطهر می رفتیم و سید تا اذان صبح نماز شب می خواند و از اذان صبح تا ساعت ۹ نیز دعا و زیارت نامه می خواند و در سراسر دعا آنچنان اشک می ریخت که برای من عجیب بود ،چون تا آن زمان انسانی چنین خاضع و عابد ندیده بودم . از ادامه تحصیلات دانشگاهی خود غافل نبود و ضمنا در یکی از مدارس« تهران» نیز به تدریس تعلیمات دینی و فرهنگ اسلامی مشغول بود . در همین ایان بود که انقلاب فرهنگی به وقوع پیوست و دانشگاه های کشور تعطیل گردید .«سید رضا »که از مدتها پیش در پی فرصت مناسب برای عزیمت به سوی منطقه محروم و بحران زده «کردستان» بود لحظه ای درنگ نکرد و بار هجرت به سوی غرب کشور بست .

ابتدای وارد شهرستان« دیواندره» شد و معاونت آموزشی و پرورشی و مسئولیت امور تربیتی این سازمان را به عهده گرفت .همزمان مدیریت مدرسه شبانه روزی این شهر را که خود از پایه گذاران آن بود و عضویت در هیئت پاکسازی آموزش و پرورش «دیواندره» نیز ،بر عهده او گذاشته شد .حدود یک سال از استقرار« سید رضا »در کردستان می گذشت که یك شب محل سکونت ایشان و رییس آموزش و پرورش دیواندره (شهید نجف یوسفی) مورد حمله ضد انقلاب قرار گرفت .برادر یوسفی در همان لحظات اول مجروح شد .اما شهید حسینی به تنهایی چندین ساعت در مقابل ضد انقلاب مقاومت می کند و پس از به هلاکت رساندن و زخمی کردن چند تن از آنان با سلاح کمری درگیری پایان گرفت ،اما متاسفانه روح بلند شهید« یوسفی» به دلیل خونریزی بسیار از کالبدش پر کشید .در آخرین لحظات شهید «یوسفی» توصیه هایی به «سید رضا» می نمود که از آن جمله ،پیوستن به سپاه پاسداراران بود .شهید «حسینی» در اجرای وصایای همسنگر خود تعلل نکرد و بلافاصله عازم «تهران» شده و در سپاه

ناحیه مزکز مشغول به کار شد .

پس از مدتی بر اثر احساس نیازی که به وجود شهید« حسینی» در منطقه« کردستان» می شد مجددا بار سفر بست و این بار به شهر شهیدان گمنام یعنی «سقز»گام نهاد و بلافاصله به سمت قائم مقام فرماندهی سپاه این شهر منصوب گردید .چندی بعد طی عملیات محور بانه – سر دشت ،فرمانده سپاه «سقز» ،یعنی شهید« طیاره »شربت شهادت نوشید و پس از ایشان« سید رضا» این مسئولیت را عهده دار گردید .

یکی از همرزمانش در باره او سخن می گوید :«در برنامه هایی که می ریخت و عمل می کرد واقعا شگفتی و تعجب همه را بر می انگیخت .ایشان شخصی بود که کمتر آموزش نظامی دیده بود و با این حال توانست یک چنین نیروی عملیاتی زبده ای شود و در تمامی ابعاد عمل کند .در مدت فرماندهی او که نزدیک به دو سال بود در قسمت های بسیج ،عملیات و اطلاعات ،سپاه سقز یگان موفقی بود و به خاطر توان ایشان و نقشی که در مردم داری و بسیج مردم داشت ،در ابتدای تشکیل قرار گاه حمزه ،از وجودش در واحد بسیج عشایری استفاده کردیم که منشا ء خدمات ارزنده ای شد و بسیج عشایری از پشتکار ایشان به راه افتاد و حرکت و روح جدیدی در واحد بسیج دمیده شد که اگر ادامه می یافت ،شاید قسمت اعظم مسائل ما در بسیج نیروهای بومی و عشایر حل شده بود ،اما مقدر چنین بود که این عزیز در شهر سقز به شهادت برسد .»

یکی دیگر از همرزمان شهیدحسینی از وی این گونه یاد می کند :«با خصوصیات و اخلاق اسلامی که داشت ،مردم را جذب خود می کرد و طی برنامه هایی ،قشر جوان شهر را به سپاه نزدیک و زمینه همکاری با آنان را فراهم می نمود .خدمات او در این مسئولیت زیاد است .یکی از آنها طرح تسلیح روستا بود که از طرح های بسیار موفق در سطح منطقه بود و طبق ضوابطی اهالی روستا ها را مسلح می نمود و نتیجه این بود که خود مردم با ضد انقلاب در گیر شوند و از انقلاب دفاع کنند .بد نیست این خاطره را برایتان نقل کنم :

شبی وارد اتاق کارش شدم و دیدم تعدادی کیسه برنج گوشه اتاق کنار هم قرار گرفته ،پرسیدم که این ها برای چیست ؟

جواب داد :کار نداشته باش .ولی بعد که زیاد اصرار کردم گفت :اگر قول بدهی با کسی مطرح نکنی می گویم :و گفت :امشب تعدادی از دانش آموزان فقیر مدرسه می آیند و این برنج ها را به منزلشان می برند .دلیل این که گفتم شب بیایند این است که این فقرا خجالت نکشند و مردم دیگر هم از این موضوع مطلع نشوند .این خاطره مربوط به زمانی است که ایشان مدیر مدرسه شبانه روزی در دیواندره بود .به یاد می آورم که بعد از شهادت او وقتی من مسئله را در کلاس مطرح کردم .دانش آموزان دختر چادر هایشان را به سر کشیده و اشک می ریختند .با این که دو سال بود ایشان به سقز رفته بود و او را ندیده بودند ،به جرات می گویم که این گونه گریه کردن را من در کردستان برای کسی جز حسینی ندیدم .

دانش آموزان دختر ایشان ،همگی محجبه بودند ،به طوری که برای معلمانی که بعد از« حسینی» آمده بودند بی سابقه و عجیب به نظر می آمد و ما توانستیم از شاگردان او به خوبی بعد از فارغ التحصیل شدن ،به عنوان معلم استفاده کنیم .

شهید« نجف یوسفی» حق داشت که به او لقب (محجوب القلوب) بدهد . بعد از ظهر ۲۱ فروردین ماه سال ۱۳۶۲ ،«سید رضا» از قرار گاه حمزه به سقز آمد و به اتاق مخابرات ،که اکثرا اوقات خود را در آن بسر می برد رفت و جهت تجدید قوا و استراحت چند دقیقه ای خوابید .در همین حین خبر درگیری ضد انقلاب با نیروهای سپاه مخابره شد و او بدون تامل بر خاسته و خود را مجهز نموده و به سمت محل درگیری حرکت کرد .ضد انقلاب به قصد پیشروی به منطقه بانک ملی «سقز» ،که سپاه را به پایگاه عملیاتی «حر» متصل می ساخت ،حمله کرده بودند ،سید رضا خود را به منطقه رساند و در پشت بام منزل یکی از پیشمرگان شهید موضع گرفت و مدت طولانی ای در برابر مهاجمین مقاومت نمود و تنی چند از آنان را به هلاکت رساند ،در همین هنگام گلوله ای جسم پر تکاپوی سید را شکافت و خون سرخ بر زمین یخ زده «کردستان» جاری گشت .بدین ترتیب« سید رضا حسینی» در شهری بر

خاک افتاد که عقیده داشت ،باید با وضو وارد آن شد ،که آغشته به خون دوستان خداست . او در حالی پا در رکاب براق عشق نهاد و معراج ابدی را آغاز کرد که شعار «خدایا ،خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار » بر لب داشت .

منابع زندگینامه" :ستارگان آسمان گمنامی "نوشته ی محمد علی صمدی،نشر فرهنگسرای اندیشه،تهران-۱۳۷۸

حسینی، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید عبدالله حسینی : مسئول ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی(سابق)استان «چهارمحال وبختیاری»

سال ۱۳۲۸ شهر« فرادنبه» دراستان «چهارمحال وبختیاری» شاهد تولد کودکی مبارک از سلالۀ پیامبر(ص) بود. او کسی نبود جز «سیدعبدالله» که در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود و زیر نظر پدری متدین و در دامان مادری مؤمنه پرورش یافت.

دوران کودکی را پشت سرگذاشت و بعد از اتمام تحصیلات ابتدایی به دلیل مشکلاتی که خانواده اش داشت، از ادامه تحصیل منصرف گردید و به کارهای فنی روی آورد.

هوش و ذکاوت بالای وی موجب شد که در شغل ساختمان و راه‌سازی که اوانتخاب کرده بود، سریعاً پیشرفت نماید. توجه خاص او به فرایض دینی و رعایت مسائل شرعی زبانزد خاص و عام بود .به گونه‌ای که به عنوان الگویی برای جوانان و همشهریان خود تبدیل شده بود.

همزمان با شروع انقلاب اسلامی در بسیج مردم محل علیه ستمگریهای نظام منحوس پهلوی نقش مؤثری داشت و سازماندهی راهپیمائیها و تظاهرات علیه رژیم طاغوت، غالباً بر عهده این شهید بزرگوار بود. با توجه به مسئولیتی که نسبت به انقلاب احساس می‌کرد پس از تشکیل نهاد مقدس جهادسازندگی در سال ۱۳۵۸ به جمع جهادگران پیوست و با توجه به سوابق کاری در کمیته عمران این نهاد در استان مشغول به کار گردید و پس از مدت کوتاهی مسئولیت این بخش را در جهاد استان برعهده گرفت.

با شروع جنگ تحمیلی این سید وارسته درنگ را جایز نشمرد و برای یاری رساندن به رزمندگان دلیر اسلام راهی جبهه‌ها گردید. تمام قله های سربه فلک کشیده کردستان و مردم زحمت کشیده کرد و خطه‌های خونرنگ جنوب، خاطره ی رشادتها و ایثارگریهای این شهید بزرگوار را در سینه خود به خاطر داشته و دارند.

به عنوان نمونه یکی از کارهای خطیر این شهید مسیریابی جادۀ بزرگ سیدالشهدا در جزایر مجنون بود که بسیاری انجام آنرا غیرممکن می‌دانستند.

به دلیل همین رشادتها به عنوان فرمانده گردان مهندسی رزمی تیپ۴۴قمر بنی هاشم(ع) برگزیده شد . این مسئولیت وپست برای او که به دنبال گمشدۀ خویش می‌گشت، اموری بی‌ارزش بود.بعد از این عملیات بودکه به خانۀ خدا تشرف یافت وتوفیق راهیابی به مقام عندالهی را ازمعبودش دریافت نمود .

پس از بازگشت از مراسم حج، مجدداً عاشقانه به جبهه‌ها شتافت و در تاریخ ۱۳/۴/۶۴ به آرزوی دیرینه خود که شهادت بود، رسید .او در منطقۀ اورامانات از توابع کردستان به مولایش امام حسین(ع) اقتدا نمود و به خیل عظیم شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی پیوست .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهیدوامورایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

حسینی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید علی حسینی : فرمانده اطلاعات و عملیات سپاه هشتم ثامن الائمه(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

به امیر محسن معروف بود .در سال ۱۳۳۴ در مشهد به دنیا آمد. در کودکی به همراه پدر به مکتبخانه رفت و قرآن را فرا گرفت. در سال ۱۳۴۱ وارد مدرسه ابتدایی هروی شد و تحصیلات ابتدایی را در سال ۱۳۴۶ در مشهد یه پایان برد. از همان کودکی به مسائل مذهبی علاقه زیادی داشت.

شهید با تلاش و علاقه، دوره راهنمایی را پشت سر گذاشت و وارد دبیرستان جلیل نصیر زاده شد. اوقات فراغتش را با کارهای فنی یا شرکت در مجالس مذهبی مساجد سپری می کرد و گاهی کمک مادرش در کارهای منزل بود. او تحصیل را تا سوم دبیرستان ادامه داد و سپس به استخدام نیروی هوایی در آمد اما به خاطر برخورد بعضی از فرماندهان از خدمت در نیروی هوایی انصراف داد و به کارهای ساختمانی مشغول شد.

در سال ۱۳۵۵ عازم خدمت سربازی شد و بر اثر تعالیم اسلام و شناختی که از دستگاه ستم شاهی داشت فعالیت های خود را با تشکیل هسته هایی از جوانان آغاز کرد، به طوری که در حین خدمت در تهران مبارزه مخفی را سامان داد. در سال ۱۳۵۷ در حالی که دو ماه به پایان خدمتش بیشتر باقی نمانده بود، به فرمان امام از پادگان فرار کرد و به صفوف مستحکم امت حزب الله پیوست.

با پیروزی انقلاب اسلامی، سید علی جزء اولین کسانی بود که به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و پس از طی دوره های آموزشی در مدتی کوتاه در زمره مسئولان آموزش سپاه به حساب آمد.

شهید در سن ۲۷ سالگی ازدواج کرد که مدت زندگی مشترک آنها ۵ سال بود. ثمره این ازدواج تنها یک دختر به نام فاطمه السادات است که در ۳۰ شهریور ۱۳۶۶ متولد شد.

او در شورش های کردستان همراه گروهی به سرپرستی شهید گرانقدر دکتر چمران عازم آنجا شد و در این راه، ماموریتهای موفقیت آمیزی به اجرا گذاشت.

پس از مراجعه از کردستان، برای ادامه آموزش نظامی رهسپار تهران شد. با شروع جنگ تحمیلی و علی رغم نیاز به وجود او در مشهد، بلافاصله پا به عرصه پیکار گذاشت.

اخلاص، ایمان و مدیر بودن او با حضورش در جبهه های نبرد بیش از پیش آشکار گشت و به مسئولیت‌های مهمی از جمله، فرماندهی تیپ برگزیده شد.قداست روحی، اخلاص، ایمان، مهارت در میان همرزمانش مشخص کرد و شایستگی قبول مسئولیت‌های مهم را در او به وجود آورد.

مسئولیتهای مهم و حساس او از ابتدای جنگ تحمیلی بدین ترتیب بود. مسئول اطلاعات و عملیات ستاد خراسان، مسئول اطلاعات و عملیات تیپ ۲۱ امام رضا (ع)، مسئول اطلاعات و عملیات لشگر قدس، مسئول عملیات سپاه هشتم ثامن الائمه(ع) خراسان نیروی زمینی سپاه ، فرمانده تیپ در لشگر۵نصر،وبا حفظ مسئولیت ،فرمانده اطلاعات و عملیات سپاه هشتم ثامن الائمه(ع) خراسان.حضور بی وقفه سید علی در جبهه های نبرد آن چنان پیوند محکم و استواری بین او و جبهه به وجود آورد که هیچ چیز جز شهادت نتوانست این پیوند را بگشاید. آری شیر جبهه های در عملیات بیت المقدس۲، در نیمه شب ۲۴ بهمن ۱۳۶۶ در ماووت عراق با ترکش خمپاره به ناحیه شکم و ران به شهادت رسید و در بهشت رضا (ع) دفن شد.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد،

تهران – ۱۳۸۶

حسینی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد حسینی : فرمانده گردان سیف الله لشکر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) پنجم دی ماه سال ۱۳۳۱ متولد گردید. به مکتب خانه جعفری در شمیران رفت و قرآن را فرا گرفت و دوره ابتدایی را در تهران گذراند.

سید مهدی حسینی , پدر شهید می گوید: «در آن زمان چون پسر و دختر با هم درس می خواندند و شهید نسبت به این مسائل مقید بود. از رفتن به مدرسه امتناع ورزید و من هم قبول کردم.

او هیچ وقت از نداشتن پول شکایت نکرد. کار می کرد، پول می گرفت و خرج می کرد. او مسیر مکتب خانه را پیاده طی می کرد. در زمان طاغوت به سینما نمی رفت. در جلسات قرآن شرکت می کرد و به مسجد می رفت. در اوقات فراغت کتاب های مذهبی و زندگی نامه دوازده امام (ع) را مطالعه می کرد. زمانی که عصبانی می شد، می نشست تا عصبانیتش فروکش کند. در تسلیحات ارتش استخدام شد ولی پس از مدتی به خاطر عدم رضایت از موقعیت کاری در زمان قبل از انقلاب استعفا داد و به شغل آزاد پرداخت.

سید محمد حسینی در سال ۱۳۵۲ با خانم زکیه حسینی ازدواج کرد. ثمره ازدواج آن ها ۵ فرزند است. سید کمال در بیست و هفتم دی ماه سال ۱۳۵۴، اشرف السادات در دوم مرداد ماه ۱۳۵۶، سید حسین در بیست و ششم خرداد ماه سال ۱۳۵۹، سید محمد مهدی در سال ۱۳۶۰ و اعظم السادات در یازدهم آبان ماه سال ۱۳۶۱ متولد شدند. شهید در ۳۰ سالگی با خانم زهرا همت آبادی مجدد پیمان ازدواج بست که زندگی مشترک آن ها ۹ ماه بود.

زکیه بیگم حسینی (همسر شهید) می گوید: «شهید از من خواست که حضرت زینب (س) را الگوی خود قرار دهیم. در برابر مشکلات صبور باشیم. در تربیت فرزندان از هیچ کاری دریغ نکنیم. از یاد خدا غافل نشویم و در تمام طول زندگی به خدا توکل کنیم.»

زهرا همت آبادی نیز می گوید: «سید محمد شب ها بلند می شد، نماز می خواند، اشک می ریخت و دست هایش را به سوی خدا بلند می کرد. گریه می کرد. «الهی العفو، الهی العفو» می گفت: به او گفتم: چرا این قدر طلب مغفرت می کنی؟می گفت: آدم جایز الخطاست. شاید قدمی که برمی داری گناه باشد. نماز شب می خواند. همیشه با وضو بود.»

از زمانی که امام در زمان انقلاب فرمودند: « توی خیابان ها بریزید.» تصمیم گرفت به راه شهدا و راه امام برود. نوارهای امام را که از پاریس می آمد، توی خانه ها تقسیم می کرد. عکس بنی صدر را از دیوار می کند و می گفت: «او آدم فاسدی است.»

اوقات فراغت به نیایش می پرداخت و در دعاها شرکت می کرد. اغلب اوقات نماز شب می خواند. کتاب های شهید مطهری و آیت الله دستغیب را مطالعه می کرد. از افراد دروغگو، چاپلوس و تنبل متنفر بود. اگر حق کسی ضایع می شد، بسیار ناراحت می گردید و سعی می کرد حق مظلوم را بگیرد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شیشه بری را کنار گذاشت و تصمیم گرفت به سپاه ملحق شود. به همین خاطر به پدر خود گفت: «استخاره کنید.» که استخاره بسیار خوب آمد. پدر شهید می گوید: « وقتی به او گفتم: چرا به سپاه می خواهی بروی؟ گفت: چون ناموس ما در خطر است.»

زمانی که از تلویزیون اسیر شدن تعدادی از خواهرها را توسط دشمن دید، گفت: «اگر در خانه بنشینم، فردا زن و بچه ما اسیر می شوند. من برای حقوق به سپاه نمی روم، می روم که دشمن را سرکوب کنم.»

او برای رضای خدا، اطاعت از فرمان امام و دفاع از میهن و ناموس به جبهه های حق علیه باطل شتافت. همچنین آرزو داشت به دفاع از مسلمانان لبنانی برود و در برابر اسرائیل بایستد. در زمان جنگ در قسمت اطلاعات فعالیت می کرد. در خلیج فارس با هواپیما و قایق های تندرو برای حمله به ناوهای آمریکایی داوطلبانه شرکت کرده بود. می گفت: «آمریکا فکر کرده است که ایران نمی تواند با او مقابله کند. بلکه ما بهتر از کار ژاپن در هیروشیما انجام می دهیم. زیرا هزاران ایرانی برای از بین بردن آمریکا داوطلب شده اند.»

معاون گردان سیف الله بود و سپس فرمانده گردان شد. همسر شهید (زهرا همت آبادی) می گوید: «وقتی از او می پرسیدم که در سپاه چه کاره هستید؟ می گفت: یک سرباز معمولی هستم. بعد از شهادت او فهمیدیم که فرمانده بوده است.»

در پشت جبهه به جمع آوری نیرو برای جنگ می پرداخت.

محمدرضا سلیمانی (همرزم شهید) می گوید: «در عملیات والفجر سه که مسئله صعود به کله قندی بود و ما در خدمت شهید حسینی در گردان سیف الله بودیم. عملیات انجام شد. صبح زود هنوز هوا روشن نشده بود، قرار شد به محدوده ای که شب عملیات را انجام داده بودیم، برویم و آن جا را پاکسازی کنیم، که اگر مجروحی و یا شهیدی هست او را به پشت خط انتقال دهیم که بعد مشکلی پیش نیاید. در آن جا یک شهید و یک مجروح بود. شهید حسنی آن شهید را به دوش گرفت. آن شهید را طوری بغل گرفته بود که انگار چیزی در دست ندارد. ما مجروح را برداشتیم. مدت کمی که راه رفتیم، حسینی گفت: اگر آن مجروح سنگین است او را هم به من بدهید. در صورتی که آن شهید بسیار سنگین بود. او از استقامت خوبی برخوردار بود.»

همچنین می گوید: «مدتی بود که شهید سیگار می کشید. ما به شوخی به او گفتیم: اگر سیگار را کنار نگذارید، شما را به گردان دیگر می فرستیم. بسیار عصبانی شد. همچنین به او گفتیم: اگر شما سیگار را ترک کنید، ما عهد بستیم که هر کدام که شهید شدیم، دیگری را در روز قیامت شفاعت کنیم. او با این شرط سیگار را ترک کرد.»

زهرا همت آبادی همسر دوم شهید می گوید: «هوا بسیار گرم بود. در خانه پنکه نداشتیم. به او گفتم: از سپاه یک دستگاه پنکه بگیرید. گفت: هر موقع که پول داشتم می خرم. از سپاه چیزی نمی گیرم. مال بیت المال است.»

همچنین می گوید: «او تازه از جبهه آمده بود که در خیابان شهیدی را تشییع می کردند. بلافاصله خود را برای رفتن به جبهه مهیا کرد. به او گفتم: تازه آمده ای. خجالت می کشم که من توی خیابان راه بروم و این شهدا بر روی دوش مردم تشییع شوند.»

سید علی حسینی (برادر شهید) می گوید: «در سال ۱۳۶۲ که در جبهه بودیم، شهید به منطقه ما آمد و به من گفت: تو برو. یکی از ما باید این جا باشد و یکی پیش خانواده.»

محمد ناصر فرهادی (همرزم شهید) می گوید: «در زمان جنگ تمام نیروها از بسیجی و سپاهی دور هم بودیم. قرار بود ناهار را با هم بخوریم. آن جا همه یک جور بودند. این طور نبود کسی که مسئولیتی دارد و یا پست بهتری دارد غذایش بهتر باشد. از فرمانده گردان تا سرباز معمولی همه سر یک سفره بودیم. شهید حسینی از همه زودتر از سرسفره بلند می شد و در جمع کردن سفره پیشقدم بود.»

همچنین می گوید: «آخرین باری که شهید برای خداحافظی پیش من آمد. مجروح بود و شکمش بخیه خورده بود، به او گفتم: تو مجروح هستی بمان و به خانواده ات رسیدگی کن. گفت: دنیا ارزشی ندارد. رفت و دیگر برنگشت.»

سید محمد حسینی در نامه ای خطاب به همسرش می گوید: «حضور همسر و دخترعموی خودم سلام می رسانم. امیدوارم که با صبر و بردباری جواب دندان شکنی به دشمنان انقلاب اسلامی بدهی و مرا خوشحال کنی و خودت را از نعمت های الهی بهره مند

سازی.

در نامه ای به فرزنـد خود می گویـد: «نوردیـده ی عزیز و فرزنـد مهربانم، اشـرف السادات، سـلام علیکم. من برای تو و دیگر دانش آموزان و همکلاسـی هایت دعای خیر می نمایم. خوب درس بخوانید و از اسـلام و انقلاب اسـلامی پاسداری کنید. ما هم در جبهه ها از مرزهای میهن اسـلامی پاسداری می نماییم. چند کلمه ای با شما معلم و مربی گرامی دارم، با نهایت تشکر و سپاس از زحمات و کوشش هایی که برای تربیت و تعلیم نونهالان اسلام و امیدهای امام متحمل می شوید.

شهید سـید محمد حسینی در ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ در جزیره مجنـون به علت اصـابت تیر به ناحیـهٔ قلب به درجه رفیـع شـهادت نایـل و پیکر مطهر ایشـان پس از تشـییع توسـط مردم انقلابی در بهشت فضـل نیشـابور آرام گرفت. منـابع زنـدگینامه" :فرهنگنـامه جـاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

حسینی، محمد تقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد تقی حسینی : نماینده مردم زابل در مجلس شورای اسلامی زندگینامه

زمسـتان طبیعت بود و خزان ایمان و اندیشه، باد معروف نیمروز سوز و سـرمای دیماه را از سطح هامون بر همه جای سیستان پراکنده می کرد و تاریکی دهشت زا و یأس و ترس ناشی از حکومت جابرانه رضا خان بر همه جا سایه افکنده بود.

اما روسـتای «چلنگ» در بخش « شیب آب » در« زابل » حال و هوای دیگری داشت. گویا در انتظار صبح خجسته و سپیده ی امید به سر می برد. در کلبه ساده و به ظاهر محقر و کوچک «آقا سید علی » شور و شوق دیگری بود .

سر انجـام انتظـار پایـان یـافت و آن روز — اول دی ماه ۱۳۰۷ ه ش در آن خـانه سـاده امـا مصـفا و منور به نور آیـات و معطر به عطر احـادیث و آمیخته بـا بوی خوش ذکر و دعـا، نوزادی چشم به عرصه دنیـا گشود که بعـد هـا از پیـام آوران و پیروان نهضت جـدش حسـین بن علی (ع) شـد. او که اولین پسر خانواده بود، با تولـد خود فضای خانه و زاد گاه خویش را پر از شور و شادی کرد، نسیم امید و سعادت بر دلها وزید و غنچه تبسم بر لبها شکفت .

«سید علی » به عشق جواد الائمه (ع)، این ذریه زهرا (س) را «محمد تقی » نام نهاد .

پـدر این نوزاد، «سـید علی »، که از سلسـله جلیله سادات حسـینی و از تبار مشـعل داران هـدایت و نور بود و خانه اش پناهگاه مردان مظلوم بشمار می رفت، علاوه بر تبلیغ و فعالیت دینی به کشاورزی روزگار می گذراند .جد پدری «سید محمد تقی »، مرحوم حجت الاسـلام والمسـلمین، سـید حسـین حسینی معروف به «سید حسین چلنگی » از روحانیون مشهور و فاضل و مبارز سیستان و تنها کسی بود که در منطقه از مرجع تقلیـد آن زمان «آیت الله العظماءسـید حسـین صدر»اجازه نامه داشت .وی همواره درمقابل خود کامگی و ظلم رضا خان و عوامل محلی آن، آشکارا به مخالفت و مبارزه می پرداخت، لذا از سوی «شوکت الملک »، عامل جابر رضا خان در منطقه بارها ممنوع المنبر شـده و یکبار به بیرجند تبعید گردید، اما در تبعید گاه نیز با آنکه تحت نظارت شدید بود، از مبارزه خود با طاغوت و عوامل متجاوز آن دست برنداشت.

مـادر سـید محمـد تقی، بی بی خـدیجه، زنی سیده وعفیف پاکـدامن بود و در انجـام فرائض شـرعی مقیـد و در آداب و دسـتورات اسلامی دقت نظر داشت. این بانوی پرهیزگار برای دیگر زنان آبادی خویش، معلم و الگو به حساب می آمد. وی در تربیت فرزندان خویش حساس و کوشا بوده، با شیر پاک و دامن مطهر خود توانست چنین بزرگواری را به جامعه تحویل دهد تا مردم از فیوضات و

برکاتش بهرمند گردند. جدی مادری ایشان مرحوم آیت الله میرسید علی علی آبادی از انسانهای عالم و فاضل و با تقوا و با کرامت و فردی مبارز و ظلم ستیز بود. در آن ایام ایشان درعلی آباد زابل مدرسه علمیه ای داشتند که بسیاری از علما و روحانیون بعدی سیستان در آنجا درس می خواندند؛ و از برکت حضور اساتید و مدرسین بنامی کسب دانش می کردند. حضرت آیت الله سید جلیل الدین حسینی سیستانی که یکی از اساتید شهیر حسینی (ره) بوده اند و اینک در مشهد مقدس مقیم می باشند از طلاب همین مدرسه بوده اند .

سید جواد در سن ۱۸ سالگی یعنی در سا ل ۱۳۲۵ ه ش پس از کسب اجازه از محضر پدر، خود را آماده سفر کرد. آن شب خواب به چشمان آقا سید محمد تقی نمی آمد، فردا روز حرکت بود و او غرق تفکرات خویش. گاهی خود را در حرم حضرت امام رضا (ع) می دید؛ گاهی مشغول خواندن زیارت نامه و زمانی در جلسه درس و... صبح زود از خواب بیدار شد؛ توشه سفر را برداشت و از همه خداحافظی کرد، و همراه کاروان زائران حضرت رضا (ع) راهی کوی دوست گردید. بعد از چند روز خود را در جوار کعبه دلها و بارگاه قدس غریب الغربا دید. آقا سید محمد تقی که اینک در وادی ایمن رضا (ع) آمده بود تا داروی شیفتگی خویش را به علوم مکتب اهل بیت (ع) در جواربارگاه ملکوتی اش بیابد، ابتدا به زیارت ضریح نورانی و شفا بخش شتافت و بوسه بر درو دیوار و ضریح و پنجره های معطر ولایت زد و راز و نیاز و درد دل خویش را به محضر دوست اظهار کرد؛ آنگاه توفیق خود را از جد باکرامتش مسئلت نمود و آن را مایه وصول به اهداف عالیه خویش کرد. سپس همانگونه که پدرش سفارش کرده بود به سراغ آقا سید جلیل الدین حسینی که از آشنایان و اقوام ایشان بود، رفت و با راهنمایی ایشان در حجره ای سکنی گزید و مشغول تحصیل شد. این سید بزرگوار علاوه بر آنکه یکی از اساتید آقا سید محمد تقی بودند، همیشه مرشد و راهنما و پشتیبان او نیز بودند.

مشهد الرضا (ع) که یکی از شهرهای مهم و مذهبی ایران است. از نظر موقعیت علمی، تاریخ درخشانی دارد و در طول تاریخ خاستگاه دانشمندان بزرگی بوده است.

حوزه های علمیه این شهر قدمت طولانی دارد و پس از قم، پررونق ترین مرکز علمی شیعه به شمار می رود؛ مخصوصاً از زمانی که حضرت آیت الله میلانی (ره) در سال ۱۳۳۴ ش در مشهد مقیم شد و رشد و اصلاح قابل توجهی در آن بوجود آورد، این مرکز علمی رونقی مضاعف پیدا کرد و شکوفا شد.

یکی از مدارس قدیمی این شهر، «بالاسر» بود که در نزدیکی و چسبیده به حرم امام هشتم (ع) قرار داشت و از فضای روحانی و ملکوتی ویژه ای برخوردار بود و اینک، آن مکان در طرح توسعه حرم قرار گرفته و یکی از رواقهای حرم آن حضرت می باشد.

آقا سید محمد تقی در حجره ای ساده و کوچک در مدرسه بالاسر سکنی گزید و مشغول تحصیل شد و با دوستانی چون مقا م معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه ای، و تعدادی دیگر از شخصیتهای عالم و مبارز،آشنا شد. این آشناییها زمینه ای گردید برای پرورش روح حماسی و ظلم ستیزی او تا پایان عمر که در رفتار و کردار ایشان متبلور بود.

در محضر ابرار، سید محمد تقی از اساتید ارزشمند و پرآوازه آن روزگار بهره ای وافر برد و در اندک زمانی در علوم مختلف حوزوی، خلاقیت و استعداد خود را ظاهر ساخت. بر اساس دست خط آن بزرگوار که موجود است، ایشان در مدت ۱۲ سال یعنی تا سال ۱۳۳۷ ش که آن نوشته را تقریرکرده دروسی را به شرح ذیل فرا گرفته است :

دروس و نحو و معانی و بیان و بدیع ومنطق و قوانین را نزد شیخ حسین مصباح و فقه را نزد آیت الله سید جلیل الدین حسینی آموخت؛ منطق عالی را در محضر «شیخ جعفر » و فقه و اصول را از محضر آیت الله العظمی میلانی (ره) که از مراجع تقلید زمان بودند، فیض وافر برد و تا زمانی که از مشهد به زابل مراجعت کرد، در کلاس درس ایشان حضور فعال داشت. همچنین حکمت و اعتقادات و معارف فقه را از محضر آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی آموخت و نیز در آموختن فقه و اصول در درس آیت الله شیخ

کاظم دامغانی شرکت می نمود.

ایشان در مدت ۱۶ سالی که در مشهد بسر می برد علاوه بر آنچه ذکر شد، از محضراساتیدی چون آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی (ره)، فقیه سبزواری، آیت الله شیخ غلامحسین تبریزی (ره)، میرزا احمد مدرس یزدی و اد یب نیشابوری، علم و عرفان و ادب کسب نمود.

منابع زندگینامه :همراه آفتاب، نوشته ی دادخدا خدایار،نشر کنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

حسینی، محمدتقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمد تقی حسینی

محل تولد : شاهرود

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال تحصیلی ۶۱-۶۰ وارد حوزه علمیه قم شدم و بعد از شش ماه در مدرسه مبارکه رضویه نزد اساتید آنجا مشغول به تحصیل گردیدم و اتمام مقدمات تا سطح در آنجا گذراندم و سطح را نزد اساتید بزرگواری چون مرحوم پایانی آیه الله استادی . موسوی گرگانی . تهرانی .گنجی . میر باقر به اتمام رساندم و بیشتر در دروس خارج فقه و اصول آیۀ العظیمی مرحوم شیخ جواد تبریزی شرکت کردم و بعد از آن در دو موسسه فقه و کلام وارد شدم و به حول و قوه الهی هر دو را به پایان رساندم و به نوشتن پایان نامه دوره فقه و اصول اشتغال دارم و ضمناً در دفتر همکار ، حوزه دانشگاه (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه) در گروه فلسفه علوم اجتماعی یک دوره در این زمینه با دیگر دوستان در گروه به مطالعه و پژوهش حول موضوع فلسفه علوم اجتماعی پرداختم و نیز برای تدریس در دانشگا ه امتحان معارف دادم و در مرکز مطالعات نمایندگی ولی فقه در جهاد کشاورزی ضمن کمک به آن مرکز برای تألیف مجله جهاد با همکاری دیگر همکاران کتاب جلوه ها ی خدا محوری در زندگی را در زمینه اخلاق تألیف نموده ام و نیز مقالاتی چاپ نشده از قبیل دین کار و کتاب ناتمامی را تحت عنوان شادی و سرور در اسلام و نیز آسیب شناسی تربیتی در خانواده را دارم . (ذکر حج ، مهشر) و (ارکان استصحاب) و (ضرورت یابی ریشهای پژوهشهای فقهی) و تفسیر موضوع مقاله) نسخ در قرآن) فارق بین علوم اجتماعی و تجربی و... را نوشته و در حوزه تدریس به تدریس سطح بصورت نا منظم پرداخته و دو سال به تدریس در دروس عمومی (روش مناظره) مدرسه مجید (مرکز جهانی) اشتغال داشته ام و نیز یک دوره کلام جدید را در بنیان امام رضا علیه السلام گذرانده ام و کار می کنم .

حسینیان، سیمین

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

سیمین حسینیان سال ۱۳۳۱ در تهران متولـد شد وی پس از پایان دوره دبیرستان بی درنگ در کنکور سراسری رشته علوم تربیتی دانشگاه تهران پـذیرفته شـد و پس از گرفتن مـدرک کارشناسی بـا پـذیرش از سوی بهترین دانشگاه های کالیفرنیا و لس آنجلس (UCLA) راهی آمریکـا و موفق به دریـافت مـدرک کارشناسـی ارشـد و دکـترا در رشـته مشاوره شـد. بـا ورود به وطن، در گروه روانشناسـی دانشگاه الزهرا (س) مستقر شد و در طول خدمت افزون بر تدریس و پژوهش به کارهای اجرایی مختلفی پرداخت و هم اکنون در مقـام معـاون پژوهشـی دانشـگاه مشغول به خـدمت است.گروه : علوم انسـانی رشـته : روان شناسـی گرایش : روانشناسـی مشاوره اوضاع اجتماعی و شـرایط زنـدگی : پدر سـیمین حسـینیان یک حسابدار خبره و مسلط به زبان عربی وانگلیسی بود و مادرش علاقه مند به کتاب و مطالعه. پدر و مادر هر دو از اصلـی ترین مشوقان فرزندان در تحصـیل علم و دانش بودندتحصـیلات رسـمی و حرفه ای : - دکترای مشاوره از دانشگاه UCLA (کالیفرنیا- لس آنجلس) آمریکا - کارشناسی ارشد مشاوره از دانشگاه UCLA - کارشناسـی مشاوره از دانشـگاه تهران مشاغل و سمتهای مورد تصدی : - معاون پژوهشی دانشگاه الزهرا (س) درحال حاضر - مدیر گروه مشاوره دانشـگاه الزهرا (س) از سال ۱۳۸۲ تاکنون - مدیرتحصـیلات تکمیلی دانشگاه الزهرا (س) در سال های ۷۶ و ۱۳۷۷ - معاون آموزشـی دانشـکده علوم تربیتی و روانشناسی، ۷۶- ۱۳۷۵ - عضو مؤسـس و عضو هیأت مـدیره انجمن مشاوره ایران - عضـو سازمـان نظـام روانشناسی و مشـاوره - عضو کمیسیون هـای تخصصـی و نظامنـامه اخلاقی شورای عالی سازمان نظام روانشناسـی و مشاوره کشور - عضو شورای بررسـی متون درسـی و منابع روانشناسـی کشـور - عضو کمیته تخصصـی طرح هـدایت اسـتعدادها در سازمـان سـنجش و آموزش کشور - عضو انجمن روانشناسـی ایران - عضو انجمن ایرانی تعلیم و تربیت - عضو شورای قلم اندیشـی امور بـانوان شـهرداری تهران - عضو هیـأت مـدیره کلینیـک روانشناسـی و مشـاوره دانشـگاه الزهرا(س) و همکـاری با مرکز مشاوره دانشـجویی - عضو کمیته علمی چنـدین سـمینار و همـایش سراسـری و بین المللی - عضو هیأت تحریریه مجلات علمی - پژوهشـی «اندیشه های نوین»، «تازه ها و پژوهش های مشاوره»، «پژوهش های تربیتی و روانشـناختی» فعالیتهای آموزشـی : تدریس در سـطوح مختلـف آموزشــی در دانشــگاه الزهرا بعـد از احراز مـدرک دکـتری و دانشــگاه هـای مختلـف و راهنمـایی بیش از ۷۰ پایـان نامه کارشناسـی ارشـد و دکترا از فعـالیت هـای سیمین حسـینیان بوده است.سـایر فعالیتها و برنـامه هـای روزمره : - همکـاری با وزارت آموزش و پرورش برای تهیه و نمره گذاری نخستین آزمون رغبت سـنجی تحصیلی، شغلی که از سال ۷۵ تاکنون مورداستفاده دانش آموزان کـل کشور قرارگرفته - همکـاری با شورای عالی برنامه ریزی (شاخه مشاوره) سـیمین حسـینیان علاوه بر فعالیت و تحقیقات گسترده اش در مسائـل خـانواده و کار در کلینیک، در رابطه با «فرسودگی شـغلی» پژوهش های بسـیاری داشـته است. یکی دیگر از فعـالیت هـای علمی وی تحقیق روی نظریه «هالنـد» [روانشنـاس و نظریه پرداز معاصـر شـغلی و حرفه ای] است که علاوه بر تأییـد در دیگر کشورهـای جهـان، در ایران نیز مورد تأییـد قرار گرفته است. حسـینیان حـدود ۱۵ سـال است روی این موضوع کـار تحقیقاتی انجـام داده که کماکـان ادامه دارد. برخی از این تحقیقـات در آموزش و پرورش، دانشگاه هـا و بـازار کـار انجام شـده است. آرا و گرایشهای خاص : سیمین حسینیان در مقدمه مقاله ای با عنوان «کاربرد پذیری نظریه تصمیم گیری شغلی هالند در مدارس، دانشگاه هـا و بـازار کـار ایران، بررسـی موانع و ارائه راهکارها» آورده است: «تصـمیم گیری درباره انتخاب شـغل و حرفه یکی از مهمترین و سرنوشت سازترین موضوع ها در زندگی هر فرد به حساب می آید. امروزه پیچیدگی و دگرگونی دنیای کار، سـرعت فزاینده رشـد تکنولـوژی، تقاضاهـای روزافزون برای ورود به برخی مشاغـل و نیـاز به کسب دانش و مهـارت هـا بـا تـوجه به تفـاوت هـای فردی، موجب بر هم خوردن تعـادل آموزش و بازارکـار شـده و مشـکلاتی را در چگونگی هـدایت اسـتعدادها، راهنمایی شـغلی و تصـمیم گیری حرفه ای به وجودآورده است.» او در مورد علم روانشناسـی امروز و جایگاه آن نزد مردم ایران زمین می گوید : «امروزه مردم

ما واقعاً به مشاور و روانشناس نیازمندند و تقریباً نسبت به سال هایی که آنها را نمی شناختند و از مراجعه به آنها واهمه داشتند، مشاوران و روانشناسان را بیشتر می شناسند. تبلیغات خوبی روی این مسأله شده. منتهی لازم است مسأله اخلاق در مشاوره و روانشناسی و ضوابط و استانداردهای آن کمی روشن تر بیان و در واقع رعایت شود. یعنی فردی که می آید روانشناس و مشاوره می شود، صلاحیت این کار را داشته باشد، دوره های کارآموزی و به روز کردن معلوماتش را گذرانده باشد و علمی - تخصصی کار کند و اگر به مطلبی آگاهی ندارد فرد را ارجاع دهد به منابع آگاه. خودش را ملزم ندانند که حتماً باید راجع به هر چیزی نظر بدهد یا هر کسی را درمان کند.» جوائز و نشانها : - استاد نمونه کشوری در سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴ از طرف وزارت علوم، تحقیقات و فناوری - پژوهشگر نمونه و برتر دانشگاه الزهرا (س)، چندین سال متوالیچگونگی عرضه آثار : - ارائه ۸۰ مقاله پژوهشی - تحلیلی در مجلات علمی و سمینارهای داخلی و خارجی - نقد و بررسی بیش از ۱۲ کتاب در موضوع های گوناگون روانشناسی و مشاوره اجرای ۱۰ طرح تحقیقاتی ازجمله: هنجاریابی آزمون شغلی - شخصیتی، بررسی سلامت روان فرزندان و مادران باتوجه به موضوع حضانت، بررسی عملکرد خانواده و سلامت روانی نوجوانان فراری از خانه و نوجوانان عادی، روش های توانمندسازی زنان سرپرست خانوار و... - ترجمه و تألیف ۷ عنوان کتاب . اخرین اثر دکتر حسینیان کتاب" اخلاق در مشاوره و روانشناسی "است که یک نظامنامه روانشناسی محسوب میشود. وی در این کتاب، منشور اخلاقی روانشناسان و مشاوران را که به نوعی سوگند نامه سازمان نظام روانشناسی و مشاوره محسوب می شود در ۷ بند ارائه کرده است. آثار : ۱ اخلاق در مشاوره و روانشناسی ویژگی اثر : آخرین اثر تألیفی دکتر سیمین حسینیان، در زمستان، ??به دنبال تأسیس سازمان نظام روانشناسی و مشاوره (به ریاست دکتر غلامعلی افروز)، دکتر حسینیان فعالیت های گسترده ای را روی طرح نظامنامه اخلاقی مشاوران و روانشناسان ایران آغاز کرد و این نخستین نظامنامه اخلاقی است که برای روانشناسان و مشاوران نوشته می شود. در حدود ? سال پیش در مجلس شورای اسلامی لایحه ای تصویب شد مبنی بر آن که روانشناسان و مشاوران می توانند نظامنامه و چارچوب استاندارد و مهر داشته باشند. حسینیان به همراه گروهی از همکاران خود در این عرصه شروع به تنظیم استانداردهای لازم و نگارش نظامنامه اخلاقی کردند که این موارد در کتاب مورد نظر به چاپ رسیده است. به عقیده مؤلف کتاب، «از ویژگی های یک حرفه آن است که دارای اصول و قوانینی است که متخصصان می پذیرند به عنوان شرط عضویت از آن پیروی کنند. این اصول در واقع ارزش های شغلی یک حرفه را نشان می دهند. قوانین حرفه ای برای این ایجاد می شوند که رفتاری بی طرفانه، شایسته و همراه با مسئولیت پذیری و تعهد در انسان ایجاد شود و افراد در هنگام تصمیم گیری های اخلاقی، چارچوبی برای تصمیم گیری مناسب داشته باشند. اتخاذ تصمیمات اخلاقی در شرایطی که میان تعهدات و مسئولیت ها تعارض وجود دارد، کار آسانی نیست.» حسینیان که با شور و علاقه عجیب و فراوانی درباره دستاورد تلاش ها و تحقیقاتش در این رابطه سخن می گوید، با اشاره به این کتاب، می گوید: «ممکن است در حال حاضر بسیاری از روانشناسان و مشاوران ما در ایران، مشاور و روانشناس واقعی نباشند. شخصی جغرافیا خوانده ولی به خودش اجازه می دهد کار مشاور یا روانشناس را انجام دهد! در این کتاب یکسری ملاک ها مشخص شده که به طور مثال ، در این حرفه باید چه مدرکی داشته باشند یا باید چه دوره هایی را- حتماً- برای کارآموزی گذرانده باشند، زیرا آموزش مشاور باید طبق برنامه ریزی خاصی باشد، هر آموزشی نمی تواند آموزش مشاور باشد، مشاور باید به مسائل روز و تفاوت های فردی توجه کند. از طرفی در کشور ما هیچ نظارتی بر کار مشاور نیست. اما در خارج از کشور، کار مشاور یا روانشناس زیر نظر قرار می گیرد. نبود نظارت یکی از ضعف های مهم و عمده ماست و از این روست که می گویم اخلاق در مشاوره در ایران کار جدیدی است و برای نخستین بار مطرح شده. ما می گوییم مشاور و روانشناسمان باید صلاحیت داشته و بر کارش نظارت باشد، باید آموزش متناسب دیده باشد. یعنی کسی که آموزش دیده چطور الآن هم اجازه مشاوره دارد؟ آموزش باید به روز باشد.» حسینیان در کتاب اخلاق در مشاوره و روانشناسی، منشور اخلاقی روانشناسان و مشاوران را که به نوعی سوگند نامه سازمان نظام روانشناسی و مشاوره محسوب می شود

در ? بند ارائه کرده است. ۲ حرفه مناسب شما چیست ویژگی اثر : حسینیان با همکاری دکتر سیده منور یزدی در کتاب «حرفه مناسب شما چیست» نوشته «جان. ال. هالند» را به فارسی برگردانده که این اثر در زمینه تصمیم گیری شغلی نوشته شده است و پنجمین و آخرین تجدیدنظر هالند را در مورد نظریه حرفه و شخصیت توضیح می دهد. از منظر هالند، شخصیت فرد می تواند نقش مهمی در انتخاب شغل و به طور کلی در زندگی او داشته باشد. او ? تیپ شخصیتی و مدل محیطی را در نظریه خود به کار گرفته و افراد و محیط ها را با توجه به این الگوها طبقه بندی می کند. به اعتقاد مترجمان، این کتاب برای اشخاصی مناسب است که قصد دارند شغل مناسب شان را انتخاب کنند یا افرادی که از حرفه خود ناراضی اند و تصمیم به تغییر شغل گرفته اند. هم اکنون در مدارس و برخی سازمان ها از پرسشنامه شغلی این کتاب استفاده می شود که آموزش و پرورش کشور برای انتخاب رشته تحصیلی دانش آموزان دبیرستانی از این پرسشنامه بهره می برد. زیرا، متأسفانه امروزه بسیاری از نوجوانان و جوانان کشور ما سرگردانند و بر سر چند راهی قرار گرفته اند، نه به توانایی های واقعی خود واقفند، نه اطلاعات کافی درباره مشاغل جامعه دارند و نه قادر به پیش بینی مشاغل مورد نیاز جامعه در زمان آینده هستند. ۳ ناسازگاری و مشکلات هیجانی و رفتاری کودکان ، واقعیت مجازی در روان درمانی

حسینیان، علی محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی محمد حسینیان : فرمانده واحد اطلاعات وعملیات تیپ۴۶ الهادی(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دهم فروردین ۱۳۴۶ در محله" درب قلعه"در شهرستان ابرکوه در خانواده ای متدین و زحمتکش چشم به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت خانواده اش تربیت اسلامی یافت و با احکام و مسائل اسلامی در دوران کودکی آشنا گشت.

در سن ۶ سالگی برای کسب علم راهی دبستان شد و پس از موفقیت برای گذراندن دوره راهنمایی در مدرسه امام خمینی فعلی ثبت نام نمود و با نمرات عالی و کسب موفقیت، تحصیل خود را در این مقطع به پایان رساند. اوعلاوه بر امر تحصیل در کسب معارف اسلامی هم کوشا بود و با جدیت تمام احکام و دستورات دین را فرا می گرفت و در انجام عبادت سعی و تلاش فراوانی داشت. در تمام عرصه های مبارزه با طاغوت حضوری فعال داشت و برای پیشبرد انقلاب در بیشتر مبارزات و تظاهرات شرکت می کرد.

در کنار تحصیل و در ایام فراغت از درس در مزرعه به کمک پدر می شتافت و در تامین هزینه ها به خانواده اش کمک می کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی با گذراندن دوره آموزش نظامی رهسپار جبهه های نبرد شد و در عملیات محرم فعالانه شرکت جست .او در بیشتر عملیاتی که از سوی ایران برای بیرون راندن متجاوزین واحقاق حقوق خود انجام می گرفت حضوری فعال وتاثیر گذار داشت.

پس از ورود به جبهه به گردان رزمی رفت و پس از آن در واحد رزمی لشکر ۱۹ فجر مشغول خدمت شد.

پس از مدتی به عضویت سپاه درآمد, درحالی که هیچ گاه حضور در جبهه را فراموش نکرد و در عملیات والفجر مقدماتی، والفجر یک، خیبر و بدر نقش فعالی ایفاء نمود. از ابتدای سال ۱۳۶۴ مسئولیت واحد رزمی تیپ ۱۸ الغدیر را به عهده گرفت وپس از آن در عملیات والفجر هشت حضور یافت ,در حالی که مسئولیت اطلاعات علمیات تیپ ۴۶الهادی را برعهده داشت .در تاریخ ۲۲/۱۱/۱۳۶۴ در حالیکه مردم ایران سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی را جشن گرفته بودند او به میهمانی خدا رفت تا پاداش عمری

مجاهدت وتلاش مقدس خود را بگیرد .

دربخشی از وصیت نامه ا ش آمده:

همسر مهربانم، من رفتم اما شما رسالتم را به دوش گیر، انشاء الله که خدا به شما صبر و اجر عظیم عنایت کند. مرا ببخشید و انشاءالله که خداوند تمام گنهکاران را ببخشد و شهدا را با شهدای کربلا محشور فرماید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

حسینیان، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین حسینیان : فرمانده محور عملیاتی لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۲ در روستای سر جام در استان خراسان به دنیا آمد. قرآن را در خانه فرا گرفت و تا کلاس پنجم درس خواند، سپس به علت کمک به پدر در کار کشاورزی تحصیل را رها کرد. به خواندن قرآن علاقه داشت. در نوجوانی بیشتر کتابهای مذهبی مخصوصا نهج البلاغه را مطالعه می کرد. کم حرف بود و تا سوالی از او نمی کردند، جواب نمی داد. در سال ۱۳۵۰ ازدواج کرد. مادرش می گوید: شهید می گفت: با همسری ازدواج می کنم که با تقوا و با نماز باشد و ما همسرش را بر اساس معیارهای او انتخاب کردیم. او یک مومن واقعی بودوداشتن زن وفرزند هرگز خللی در اراده الهی اش در راه مبارزه وجهاد در راه خدا ایجاد نکرد.

قبل از جنگ تحمیلی در کردستان به عنوان فرمانده دسته و در گنبد کاووس به عنوان فرمانده پایگاه با ضد انقلابیون مبارزه می کرد. با شروع جنگ تحمیلی از طریق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به جبهه اعزام شد. اوایل جنگ و در جبهه الله اکبر به مدت چند ماه بی امان با دشمن بعثی جنگید و در این نبرد سر پرست گروه خمپاره ۱۲۰ بود در همین جبهه مجروح شد و مدت سه ماه در بیمارستان سینای تهران بستری بود. بعد از بهبودی مجددا عازم جبهه شد.

در آخرین دیدار خود به پدرش گفته بود: پدر، اگر من شهید شدم ناراحت نباشید و بدانید که ما پیروز هستیم و از اینکه فیض عظیم شهادت نصیبم شده خوشحال باشید و افتخار کنید و سعی کنید امام امت را تنها نگذارید و مثل مردم کوفه نباشید و در نماز جماعت و جمعه شرکت کنید و فرزندان خود را انقلابی و طبق دین مبین اسلام تربیت کنید و در حفظ حجاب بکوشید. به گفته یکی از همرزمانش رجب صمدیان وی در آخرین لحظات زندگی با روحیه ای قوی و با هر کس برخورد اسلامی داشت و تمامی دوستان و خانواده اش را به خواندن نماز جماعت در مسجد و رفتن به جبهه ها توصیه می کرد.به اجرای فرائض دینی و مذهبی و احکام اسلامی بسیار مقید بود و در جلسات مذهبی و ادعیه و مراسم عزاداری شرکت می کرد و برای ارتباط عمیق با خدا نیمه های شب بر می خواست و به راز و نیاز مشغول می شد و دیگران را نیز به این عبادت پر فضیلت دعوت می کرد.

می گفت: جبهه یعنی بهشت، در آنجا حتی پدر و مادر را فراموش می کنی و فقط به فکر اسلام و مملکت هستی. آخرین بار به غرب کشور و به جبهه سومار اعزام شد و مسئولیت خط ۳ گردان را برعهده داشت. محمد حسین حسینیان در ۲۲ مهر ۱۳۶۱ براثر اصابت گلوله سیمینوف به سرش و ترکش به سر و پا به درجه رفیع شهادت نایل آمد. و پس از انتقال به مشهد در بهشت رضا (ع) به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد،

تهران - ۱۳۸۶

حسینیان، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید مهدی حسینیان : فرمانده ناحیه ۶مقاومت بسیج تبریز سال ۱۳۴۰ در تبریز به دنیا آمد و در میان محیط مذهبی پرورش یافت .تحصیلات ابتدائی خود را دردبستان ساسان (سابق)گذراند و اطلاعات عمومی را از طریق مطالعه , بحث و شرکت در مجالس و جلسات مذهبی کسب نمود .

چند سالی نیز کار صنعتی انجام می داد تااینکه در سال ۱۳۵۹ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وارد سپاه شد .مدتی در واحد تبلیغات و انتشارات و بخش فیلم وعکاسی فعالیت می کرد پس از آن به دلیل ابراز لیاقت و شایستگی به فرماندهی ناحیه ۶ مقاومت بسیج تبریزمنصوب شد .یکسال و نیم ,روزها در مدرسه ولی عصر(عج) به تحصیل دروس طلبگی اشتغال داشت و مسئولیت خود را در بسیج به خوبی ایفاء می کرد .

مهدی در هدایت وفرماندهی ناحیه سخت کوشی نشان می داد . همکارانش نقل می کنند در مدت حضور وفرماندهی او در ناحیه ,۶ تمام پایگاههای تابعه جان گرفته و روح تازه ای در آنها دمیده شده بود .

مدیریت و رسیدگی حضوری و همه جانبه او به امور حتی در دورافتاده ترین پایگاها زبانزد بود . در مدت عمر کوتاه اما پربرکتی که داشت ویژگیهائی را به دست آورد که تنها از پیروان واقعی امام و فرزندان راستین انقلاب ساخته است .

مبارزه با نفس ، تن دادن به سختیها ، یاری رساندن به مستمندان تا جایی که جان بگیرند و به نوائی برسند ,قدرت جذب نیروهای جوان؛ مدیریت و راهنمائی و حل مشکلات ، تحصیل روزانه وکار شبانه ، قرائت قرآن ,سخنرانی و بالاخره جنگیدن و پیش بردن نیروها در شب تیره ودردل دشمن ، این همه شایستگی او بود که بروز می داد و در نهایت با مرگ سرخ خونین , همه این جانبازی ها را مهرتایید نهاد .

وقتی دانش آموز دبیرستان بود ,عوامل رژیم شاه برای تبلیغات به آنها شیر و موز و پرتغال میدادند. او غذاهایش را به دیگران می داد تا هم از فقرا حمایت کرده باشد وهم خود را آلوده هدایای حکومت فاسد شاه نکرده باشد.

درپشت جبهه که بود برروی فرش خالی استراحت می کرد . وقتی علت این کار را از او می پرسیدند ؛ رزمندگان یاد آور می شد که در جبهه بات کمترین امکانات و وسائل راحتی در مقابل دشمنان ایستادگی می کنند.او هرگز در شهر وپشت جبهه برادران رزمنده اش را فراموش نمیکرد.

مهدی مدتها بود که خود را به قبله آمال وآرزوهایش ,جبهه برساند ؛با هزار زحمت ورنج توانست موافقت مسئولین را به دست آورد و به عبارتی از دست آنها فرار کند وبه جبهه برود. یکسال در جبهه بود و در دو عملیات بزرگ شرکت کرد . شرکت او در عملیات خیبر بیش از پیش او را متحول کرد. حماسه های شجاعانه و عارفانه همرزمانش را دید .به خصوص استقامت و عرفان و عبادت همسنگرشهیدش حسین پارسا که برایش محرک بود .وقتی در جزیره مجنون در محاصره دشمن قرار گرفته بودند و ارتباط با نیروهای خودی قطع شده بود و دشمن هر لحظه محاصره را تنگ تر می کرد ؛نماز حسین با قامتی استوار در برابر دید گان دشمن و شهادت او همواره در ذهنش مجسم می شد.

مهدی در جزیره مجروح شد و پس از هلی برن نیروهای کمکی به پشت خط منتقل گردید. در عملیات بدر که دومین و آخرین

عملیات او بود فرمانده دسته بود, معاون او که در این عملیات مجروح شده بود ,می گفت وقتی نیروها را از قایق پیاده کردیم ,ساعت۵/ ۱۲ نصف شب بود .من از شهادت حسینیان مطلع شدم و در فکر این بودم که چکار باید بکنم . نیروها را جلو می بردم .وقتی در جلو دسته بودم برادران می پرسیدند :حسینیان کو ؟ میگفتم :در پشت دسته حرکت می کند و موقعی که به عقب می رفتم ,می پرسیدند: حسینیان کو؟ میگفتیم :پیشاپیش نیروها را هدایت می کند . نبود مهدی در دسته یک خلا بزرگی بود. بارها در مواقع سخت که دیگر نمی توانستم حمله کنم و پیش بروم سید مهدی در ذهنم مجسم می شد. گوئی او را می دیدم که در پیش رو قراردارد و با صدای بلندش و حرکتهای شجاعانه خود اشاره کنان می گوید بیا بیا جلو , نترس . بله او همچنان در حیات بود ودر جلو حرکت می کرد ونیروها را جلومی برد پس از شهادتش نیز نقش فرماندهی را داشت و قوت برادران بود .

مهدی عاشق الله بود گویا در طول زندگی , خود را برای چنین روزی ساخته بود .دنیا برایش تنگ بود. او از عالم خاکی گریزان بودو دنیای پهناور و مادی گنجایش روح با عظمت او را نداشت .

علاقه زیادی به عرفان و اشعار عرفانی داشت . کتاب مناجات عارفان را به همراه داشت . علاقه مهدی به مولایش حضرت مهدی (عج) بیش از وصف بود. اشعار زیر در خطاب به آن حضرت ؛زمزمه زبانش بود و از سوز دل می سرود .

هزار بار بهار آمد و گذشت, هنوز

توئی به گوشه خلوت سرای راز بیا

بگو تو ای وفا از من ای حبیب مرنج

ظهور کن زپس این شب دراز بیا

او منتظر حقیقی حضرت حجت (عج) بود ؛منتظری که به خانه جاروب زد ه و سپس میهمان می طلبید و به این انتظارصادقانه با نثار خونش شهادت داد .شهادتی که در عملیات بدر اورا آسمانی کرد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

حشمةالدوله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبداللّه میرزا بن عباس میرزا نایب‌السلطنه از رجال قرن سیزدهم ه. (ف. ۱۲۶۹ ه.ق.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

حشمت الاطباء، ابراهیم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر ابراهیم حشمت الاطباء، یکی از مردان آزاده، خدمتگزار و نیک نامی بود که در جنبش مشروطیت از مجاهدین صدیق و در قیام جنگل از سران فداکار و نزدیک به میرزا کوچک خان جنگلی بود. وی در جریان نهضت جنگل، به واسطه خدمات پزشکی‌اش، محبوبیت زیادی در لاهیجان کسب کرده بود و در آنجا یک گروه چند صد نفری به نام نظام ملی گرد آورده بود. وی

پس از مـدت‌ها که به همراه نهضت جنگل مشـغول مبارزه بود، از جانب مقامات نظامی دولت، به تسـلیم دعوت شد. مقامات نظامی برای دکتر امان نامه‌ای در پشت جلد قرآن نوشـتند و برای او ارسال کردند. دکتر حشمت نیز که به مبانی دینی ایمان داشت، سوگند مقامـات نظـامی را باور کرد و به همراه ۲۷۰ نفر از مجاهـدین تحت فرمانش، خود را به قزاقان تسـلیم نمود اما بـدرفتاری فرمانـدهان نظامی، در همان لحظات اولیه، دکتر را متوجه اشـتباهش نمود. پس از مـدت کوتاهی جلسه محاکمه نظامی ترتیب داده شـد و بدون اینکه حق دفـاعی برای دکـتر حشـمت قائـل شونـد، حکمی را که از پیش انشـا نمـوده، قرائت و دکـتر را به اعـدام محکوم ساختنـد. سرانجام دکتر حشمت در روز ۲۱ اردیبهشت ۱۲۹۸ ش برابر با یازدهم شعبان ۱۳۳۷ ق در رشت به دار آویخته شد و در همان شـهر مدفون گردید.

حشمتی فر، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی حشمتی فر : فرمانده گردان ید الله لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

یکم آذر ماه سال ۱۳۳۶ مصادف با ولادت حضـرت قائم(عج)در شـهر سبزوار متولد شد. به مناسـبت این همزمانی خجسته، نام او را مهدی گذاشتند.

در چهـار سالگی به مکتب رفت و از پیشـرفتی که در این زمینه داشت، راضـی بودنـد. دوره ابتـدایی را در مـدرسه اسـرار شهرسـتان سبزوار گذراند و در ایام تعطیلات به برادرش در ساختن خانه کمک می کرد و با فروش کالا به روسـتاییانی که به شـهر می آمدند، در آمدی کسب و پس انداز می کرد. دروه متوسطه را در دبیرستان اسرار شهرستان سبزوار در رشته ریاضی و فیزیک گذراند.

فعالیتهای سیاسـی و مذهبی را از سال سوم دبیرسـتان با مقاله خوانی در مجالس پنهانی که در منزل خود و دوسـتان بود، آغاز کرد و همواره نقش سـرپستی و مسئولیت جلسـات را برعهـده داشت. در مسـجد صـاحب الامـر واقع در خیابـان اسـرار سبزوار کتابخانه ای تاسـیس کرد و جوانان را جـذب کرد، ولی از طرف دسـتگاه امنیتی رژیم به تعطیلی کشانـده شـد. دست از هدف بر نداشت و همان کتـاب هـا را به مسـجد امـام علی در انتهـای خیابـان اسـرار جنـوبی منتقـل کرد و شـروع به تبلیغ کرد، امـا بـار دیگر آن را به تعطیلی کشاندنـد. سـپس کتابهـا را به مسـجد امـام حسـین برد، بعـد از سـخنرانی هایی که در سبزوار انجام داد آنجا را ترک کرد و به سوی تهران، قم و اردکان حرکت کرد و سرانجام نزد آیت الله صدوقی، نماینده امام رفت و با نامه ای برای روحانیت سبزوار عازم شهرش شد که با این عمل تحرک بیشتری در مردم و روحانیت به وجود آورد.

در مـاه مبارک رمضان سال ۱۳۵۷ در مهـدیه عطارهـای سبزوار سـخنرانی کرد و اولین دعای وحـدت را در بین نماز جماعت ظهر و عصر خواند که با دادن شعار های انقلابی و اسلامی شهر به شلوغی کشیده شد و چند نفری دستگیر شدند . او برای خلاصی آنها از بازداشتگاه شهربانی کوشش بسیار کرد.

در دانشـگاه کار سبزوار تربیت معلم فعلی به تحصـیل مشـغول شـد سپس دانشـجویان این دانشـگاه جذب سایر دانشـگاه های کشور شدند و او در دانشگاه خواجه نصیر الدین طوسی به ادامه تحصیل پرداخت. مادرش می گوید: آن زمان کتاب های ممنوعه را پخش و جـا به جا می کرد. روزی در حین پخش کتابها دسـتگیر شـد. وقتی ریاست دادگاه به او گفته بود: تو نان دولت را می خوری، در دانشگاه دولت درس می خوانی، چرا علیه دولت کار می کنی؟ گفته بود: حرف حق گفتنی است، باید حق را گفت. ریاست دادگاه تشویقش کرده بود و به او التماس دعا گفته بود و سپس آزادش کرده بود.

وی کتابهای مربوط به انقلابی ها، مثل انقلاب کوبا را مطالعه می کرد تا از تاکتیکهای آنها مطلع شود و از طریق جلسات ادعیه همفکران خود را پیدا می کرد و آموزش می داد.

در دانشگاه به ایجاد انجمن اسلامی همت می گماشت. با انجمن اسلامی دانشجویان سراسر کشور تماس برقرار می کرد تا با وحدت هماهنگ و کامل تحت فرماندهی امام به سقوط رژیم سرعت بخشند. کتابهای مورد علاقه اش، نهج البلاغه و نهج الفصاحه بود. کتابهای مذهبی را تحلیل می کرد و مطالبی را می نوشت و برای چاپ به نشریات می داد.

هنگام پیروزی انقلاب دانشجو بود و خدمت سربازی انجام نداد. بعد از انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ها به فرمان امام (ره) جذب جهاد سازندگی شد.پس از پیروزی انقلاب، برای کار ورزی عازم محروم ترین نقطه ایران شد و پس از ورود به زاهدان، بر دامنه فعالیتهای سیاسی – عقیدتی افزود. به دستور امام و جهت اطاعت از امر ایشان، راهی جبهه شد. گفتم: وجود تو در اینجا ضروری تر است، دانشگاه تو تمام نشده، گفت: جبهه دانشگاه است.

سه بار مجروح شد و هر بار مصمم تر از دفعه قبل به مصاف با دشمن رفت و همیشه بدنش پر از ترکش بود. برادرش می گوید: در منطقه آسیب دیده بود و بیست روزی بستری بود و ما از جریان بی اطلاع بودیم.او در کنار فعالیت‌های جنگی، به جمع آوری کمکهای رزمندگان برای آسیب دیدگان می پرداخت. آنها از امکاناتی که مختص به خودشان بود، به هموطنان نیازمندشان ایثار می کردند. از امکانات غذایی که متعلق به خودش بود به ساکنین شهر که مجبور به ترک خانه و کاشانه شده بودند کمک می‌کرد و دیگران را نیز به این کار تشویق می کرد.

مهدی حشمتی فر در سپیده دم پنجشنبه ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۶۰، وقتی دشمن از طرف رودخانه نیسان حمله کرد، به عنوان فرمانده گردان دستور داد پلهای روی آن را بر دارند، پس از جمع کردن پلها خود در پشت خاکریز قرار گرفت و با آرپی جی به تانک های دشمن حمله کرد که پس از نابود کردن چند تانک بر اثر اصابت گلوله سیمینوف به ناحیه گردن به درجه رفیع شهادت نایل شد و در مصلی سبزوار به خاک سپرده شد. دوستانش می گویند: پس از عملیات سپهبد شهید، صیاد شیرازی به آنجا آمد و گفت: اگر پلها را جمع نمی کردید، عراق تا اهواز پیش می رفت و این از هوشیاری فرمانده گردان بوده است. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

حشمتی، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مالک بزرگ، نماینده‌ی مجلس، استاندار، فرزند نصرت‌اللّه سردار حشمت، در ۱۲۸۷ در محلات متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی، به اروپا رفت و وارد دانشکده‌ی نظامی سمور فرانسه شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان برد و به ایران بازگشت و با درجه‌ی افسری در دانشکده‌ی افسری، مربی سواری گردید. وی تدریجاً درجات نظامی خود را دریافت کرد و با درجه‌ی سرگردی در دانشکده‌ی افسری، مربی سواری ولیعهد وقت و سایر فرزندان رضاشاه شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ از ارتش مستعفی شد تا اینکه در ۱۳۲۲ در انتخابات چهاردهمین دوره‌ی قانونگذاری، از محلات به مجلس شورای ملی رفت. پس از خاتمه‌ی دوره‌ی چهاردهم، به مشاغل اجرائی برگمارده شد. چندی استاندار گیلان و مدتی هم استاندار کرمانشاه بود. در انتخابات دوره‌ی هیجدهم، بار دیگر به وکالت رسید و در دوره‌ی نوزدهم نیز وکالت مجلس از محلات را داشت تا اینکه در سال ۱۳۴۶ درگذشت. وی مردی ثروتمند و تحصیلکرده و بذال بود. چند همسر انتخاب کرد. یکی از همسران وی خواهر سپهبد رزم‌آرا بود که در جوانی در اثر اختلاف با

همسرش، خودکشی کرد. از فرزندن وی دکتر بهروز حشمتی حرفه‌ی طبابت را انتخاب کرد. فرزند دیگرش کامبیز در وزارت کشور مراحل نسبی ترقی را پیمود. مدتی فرماندار آبادان و چندی مدیرکل آنجا بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حشمتی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حشمتی : قائم مقام فرمانده گردان پدافند هوایی لشکرمکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «من با امام خمینی میثاق بسته ام و به او وفا دارم. زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است. اگر بارها مرا بکشند و زنده ام کنند، دست از او بر نخواهم کشید.

اینها سطوری از وصیت نامه توست و ما مردانی مثل تو را، در عاشورا سراغ داریم. در وقایع عاشورا خوانده ایم که، امام فرمان داد که چراغ ها را خاموش کنند تا آنان که عاشورایی نیستند، در تاریکی شب، راه عافیت در پیش گیرند و میدان خون و خطر را به جراحت طلبان واگذارند. از هزاران تن، تنها هفتاد و تن بر سر میثاق ماندند. آنان که گفتند: اگر هزاران بار کشته شویم و باز زنده شویم، دست از حسین (ع) برنخواهیم داشت. اینک وصیت نامه تو را می خوانیم: «من با امام خمینی میثاق بسته ام...»

تو صدها سال بعد از عاشورا به دنیا آمده بودی، در دیاری دورتر از کربلا. در سال ۱۳۳۹ شمسی و در مراغه. اما ما می دانیم که تو در عاشورا متولد شده بودی و در سرزمین کربلا، که: کل یوم عاشورا، کل ارض کربلا....

تو عاشورایی بودی و عاشورایی ها جز کربلا آرام نمی گیرند. گویی آن همه بیقراری و شب زنده داری حکایت از اشتیاق سفر داشت، سفری به کربلا.....

«شب امتحان بود. پاسی از شب گذشته بود و من هنوز بیدار بودم و دروس خود را مرور می کردم. اندك اندك خستگی و خواب به سراغم آمد. چراغ را خاموش کردم تا به بستر بروم. در این لحظات محمد را دیدم که به حیاط رفت. وضو گرفت و به اتاق خود برگشت. بعد از دقایقی زمزمه ها و ناله های عاشقانه اش خواب را از چشمانم ربود. در پرتو چراغ شبی که در اتاق او روشن بود، چهره نورانی اش را می دیدم. نوشته ای در دست گرفته و آرام آرام آن را زمزمه می کرد و می گریست. تا حوالی صبح راز و نیاز امتداد داشت و چون راز و نیازش به انتها رسید، به حیاط رفت و ورقی که در دست داشت، آتش زد...

از ماجرای آن شب به او چیزی نگفتم. گویی این راز را یکی از دوستانش نیز دریافته بود. به او گفته بود: «چرا این مطالب دلنشین را که با خط زیبای خود نوشته ای، می سوزانی؟» و محمد گفته بود: «زیبایی مطلق از آن خداست، این سری است که هرگز فاش نخواهد شد!»

روزی نیز ورقی از نوشته های او را پیدا کردم. بر آن نوشته شده بود: «الهی! من چه باشم در برابر تو؟ چون کاهی بر خشت بام، تن خاکی ام مشحون از آلام..»

آن زمان من سیزده چهارده سال بیشتر نداشتم و نمی دانستم بر محمد چه می گذرد. اما اکنون می دانم که ... »

اکنون می دانیم که اشتیاق سفر به سمت کربلا روح محمد را می گداخت. محمد! ما اکنون می خواهیم تو را بشناسیم. اکنون می خواهیم بدانیم تو کیستی. ناز پرورده تنعم نبودی. در خانواده ای به دنیا آمده بودی که غبار ثروت و سیم و زر، آینه اصالتش را مکدر نکرده بود. با مادری مهربان تر از باران و نسیم و پدری سرشار از غیرت مسلمانی. از همان کودکی با دردها و رنج ها در

آمیختی. هنوز کـارگردان کارخـانه قالیبـافی سـیمای معصوم طفلی را به یـاد دارنـد، که از بـام تا شام پشت دار قالی می نشـست و با انگشت هـای نحیف خود گره در گره فرش می بافت و شامگاه در «کمیته های پیکار با بیسوادی» الفبا می آموخت. هنوز خیابان ها و کوچه هـای مراغه تو را به یـاد دارنـد، تـازه جوانی را که در روزهـای پر آشوب انقلاب پیشـاپیش صـفوف راهپیمـایی گام برمی داشت.

هنوز بچه های «مکتب توحید» از تو می گویند، از حمید پرکار، از رزاقی، از قادری، از شـماها که در خون به توحید رسـیدید. هنوز بچه های مکتب توحید از کتابی سـخن می گویند که قرار بود چاپ شود: «بچه های مکتب» و این کتاب به قلم تو رقم خورده بود... حکـایت شـگفتی بود حکایت آخرین اعزامت به جبهه. پیش از آن بارها به میـدان رفته بودی، اصـلاً تو لباس پاسـداری به تن کرده بودی که برای همیشه در میـدان باشـی، می گفتی: «لباس پاسـداری، کفن معطر است». در لشـکر انگشت نما شده بودی: «آرپی‌جی زن!» حال آن که تو از شهرت و از شناخته شدن می گریختی. در والفجر مقدماتی، آوازه ات در لشکر پیچید و حکایتی که حکایت نبود، حقیقت بود: تانک های غول پیکر به پیش می آمدنـد. غرش تانک ها اسـتخوان ها را می لرزاند و محمد و یارانش تکبیر زنان به مصاف تانک ها می رفتند، رود در رو...

اما خیلی ها از واپسـین اعزام تو چیزی نمی گوینـد. می گویند، اما از چگونه رفتنت نمی گویند: در ارشادگاه زندانیان مراغه خدمت می کردی. مسؤول ارشادگـاه بـا خودروی بیت المـال به مسافرت شخصـی رفته بود. و تو این کارها را تحمل نمی کردی. رفتی و به مسؤول مافوق گفتی و او چنین گفت: به من مربوط نیست!

ـ اگر به تو مربوط نیست، پس چرا جایی را که به تو مربوط نیست، اشغال کرده ای؟

این فریاد صادقانه تو بود. اما صـراحت و راستی تو را طاقت نداشـتند. پس بر آن شدنـد تا تو را تبعید کنند. اما تو پیش از آن که بار دیگر با عافیت طلبان روبرو شوی، کوله بارت را بستی. می دانستی به کجا می روی.

ـ پدرجان! دیگر جای درنگ نیست، می روم... مطمئنم که این آخرین دیدار ماست، حلالم کنید...

و پدر در حالی که اشک عاطفه از چشمانش می جوشید، با صدای مردانه اش جواب داد:

ـ پسرم! تو جگر گوشه من هسـتی، امـا هم چنـان که ابراهیم، اسـماعیل خود را به قربانگـاه برد، تو را به جبهه می فرسـتم، چون دین اسلام فقط و فقط یک بار در خانه مسلمان را می کوبد...

پـدر این گونه گفت. مـادر زمزمه کرد: «شـیرم حلالـت بـاد...» و تو گـام به گـام از مـا دورتر شـدی. گام به گام به جبهه نزدیک تر شدی. در خم کوچه سربرگرداندی و چشم در چشم همه ما خندیدی....

به جبهه می رفتی و سه روز بود که دامـاد شـده بودی. پیش تر از آن که جانشـین گردان پدافنـد هوایی لشـکر باشـی، مسـئول دسـته آرپی‌جی زن بودی. هیچکس در لشـکر نمی دانست که محمد حشـمتی دوران خدمت سربازی اش را در نیروی هوایی سپری کرده است. هیچکس نمی دانست که تو با توپ های ضـد هوایی آشـنایی دیرینه ای داری. در این مورد با کسـی چیزی نگفته بودی. نمی خواستی پشت توپ بنشـینی و در انتظار آمدن هواپیماهای دشـمن باشـی. می خواستی در مقدم ترین خط نبرد با دشمن روبرو شوی. اما عاقبت این راز نیز آشکار شد:

در نزدیکی بانه مسـتقر بودیم و تو فرمانده دسـته ما بودی، دسـته آرپی‌جی زن. ناگهان غرش هواپیماهای خصم وضعیت ما را به هم ریخت. بمب ها فرو ریختند. در میان آتش و انفجار بمب ها سـرها بی پیکر شد و پیکرها بی سـر. ضد هوایی های ما شروع به آتش کردند. اما هواپیماها سـمج تر از آن بودند که در بروند. به سوی توپ های ضد هوایی حمله بردند. آتش توپ های ما خاموش شد. تنها یکی از توپ ها کار می کرد، هواپیماهای دشـمن دیوار صوتی را بر فراز توپ شکست، خدمه های توپ شوکه شدند و آخرین توپ نیز خاموش شـد. حیران و مبهوت به هواپیماهای عراقی می نگریسـتم. دیگر همه توپ های ما خاموش شـده بودنـد و هواپیماها

بازمی گشتند تا دوباره.... در این هنگام تو را دیدم که سبکتر از باد به سوی توپ ضد هوایی دویدی. لحظاتی طول نکشید که تو را در پشت توپ دیدم. برایم عجیب بود. نمی دانستم که می توانی با توپ ضد هوایی تیراندازی کنی. اما از آتشی که مدام از گلوی لوله های توپ بیرون می جهید، فهمیدم که می توانی. آتشی به پا کردی و آبی بر دل شعله ور ما ریختی. اکنون تنها یک توپ از توپ های ما کار می کرد. هواپیماهای عراقی در ارتفاع پایین بازگشتند، لحظاتی دیگر تنها یکی از هواپیماها در آسمان بود. دیگری با آتش تو سقوط کرده بود. فریادهای تکبیر رزمندگان در آسمان پیچید. هواپیماهای عراقی نیز گریخت و در آن دورها گم و گور شد. جمعی از بچه ها تو را بر دوش گرفتند و فریاد پیروزی سر دادند. چند روز بعد آقا مهدی باکری سراغت را گرفت و فریاد پیروزی سر دادند. چند روز بعد آقا مهدی باکری سراغت را گرفت. تو یکی از گمشده های آقا مهدی بودی. جانشینی گردان پدافند هوایی را بر عهده ات نهاد. نمی پذیرفتی. می گفتی: «اغلب اوقات نیروهای پدافند در پشت جبهه می گذرد...» اما این تکلیفی بود که فرمانده لشکر بر عهده ات نهاد و تو به تکلیف خود عمل کردی: «چشم آقا مهدی!»

امروز، هشتم آبان ماه ۱۳۶۲ است. آسمان شهر رنگ دیگر به خود گرفته است. کوچه ها پر از شمیم دلکش شهادت است. خیابان در خیابان جمعیت موج می زند. ۱۳ شهید تشییع می شود. محمد حشمتی جانشین پدافند هوایی لشکر و ۱۲ تن از همرزمانش، «گلشن زهرا» در انتظار است...

جمعیتی غریب است، انبوه در انبوه. و من به تو می اندیشم که می گفتی: «هر توپ پدافند بر فراز ارتفاعی است. نیروهای پدافند پراکنده اند و ما نمی توانیم نماز جماعت بخوانیم...» و دریغ می خوردی.

چشمانم بی اختیار خیس می شود. خدایا! ما در کجا هستیم؟ محمد حشمتی را کجا می برند. ما دیروز با هم بودیم، درست یازده روز پیش، درست ۲۸ مهر... می جنگیدیم. عملیات والفجر چهار شروع شده بود. دشمن زخم خورده پاتک سنگین خود را آغاز کرده بود. قریب ظهر، فشار دشمن بیشتر شد. حدود شش قبضه توپ ۵/۱۴ از دشمن به غنیمت گرفته شده بود. داد زدی: «باید یکی از توپ ها را به جلو ببریم...»

یکی از توپ های ۵/۱۴ را روبروی دشت پنجوین و نزدیک خط دشمن مستقر کرده بودی. چرخ بال های دشمن بچه ها را اذیت می کردند اما گلوله های توپ ۵/۱۴ به چرخ بال ها نمی رسید. با عجله آمدی پیش من:

ـ چند ساعت زحمت کشیدم و توپ مستقر کردم. کار ساز نشد...

ـ توپ را که بیش از این نمی توانیم به جلو بکشیم، تانک ها می زنندش...

نگران بچه ها بودی. با عجله گفتی: «یکی از توپ های غنیمتی را با خودرو به خط لجمن می بریم. شاید بتوانیم جلو هلی کوپترها را بگیریم.»

آتش دشمن هر لحظه سنگین تر می شد. یکی از توپ های ۵/۱۴ را سوار وانت کردیم. نیرویی در کار نبود. «خدمه توپ نداریم.» من گفتم و تو بیقرار و محکم گفتی: «خودمان خدمه ایم!»

به خط که نزدیک تر شدیم. اوضاع غریبی بود. تانک های دشمن تا هفتصد متری خاکریزهای ما آمده بودند. آتش بود که سینه خاکریزها را می شکافت. نمی توانستیم توپ را در خاکریز مستقر کنیم. چرخ بال های دشمن می زدند و تو همانطور توپ را در پشت وانت به کار گرفتی. همچنان می زدی و چرخ بال ها را ـ که تانک ها را حمایت می کردند ـ از رو می بردی. یکی از بچه های لشکر نجف آمد پیش ما:

ـ یک قبضه توپ ۵/۱۴ داریم، گیر کرده، نمی توانیم راه اندازی کنیم.... و تو رفتی با شتاب دست او را گرفتی: «کجاست؟ نشان بده...» تو با او رفتی و من هم در پی ات دویدم. رسیدیم به نفربر. پیش تر از تو داخل نفربر شدم. انفجاری نفربر را تکان داد. داخل نفربر از گرد و خاک و دود پر شد. داشتم خفه می شدم. از نفربر بیرون آمدم. دو نفر دم نفربر پاره پاره شده بودند. فکر کردم تو

هستی محمـد! اما تو نبودی. حالتی مثل حیرت مرا در خود گرفته بود. حوالی را گشـتم اما اثری از تو نبود. آمـدم به جایی که شـهدا بودند، تا من برسم آمبولانس حرکت کرد. «چه کسی مجروح شده بود؟» کسی جواب داد: «یک پاسدار بود، از سینه ترکش خورده بود.»

شایـد تو بودی محمـد!... تنور نبرد هر لحظه داغ تر می شـد. بچه هـا بی امان می جنگیدنـد. من هم می جنگیـدم. اما تو در کنار من نبودی. دیگر از تو خبری نداشـتم. حوالی غروب بود که بـا پای مردی رزمنـده ها پاتک دشـمن شکسـته شـد و بار دیگر نیروی های خصم رو به هزیمت نهادنـد. بی تامـل بـا خودرو پدافنـد به عقبه لشـکر برگشـتم. دنبـال تو بودم. به اورژانس رفتم. از تو خبری نبود. گفتنـد: «شاید به شـهر اعزامش کرده اند» اما در برگ اسامی اعزامی ها هم نامی از تو نبود. دلم بی قرار بود، بی قرار تر. هرکسـی را که می دیدم، سراغ تو را می گرفتم، اما هیچکس خبری از تو نداشت. به سراغ ورقه اسامی شهدا رفتم، شاید خبری از تو بازیابم. نام های شهیدان را یک به یک می خواندم. در ردیف هفتم نوشته شده بود: محمد حشمتی....

منابع زندگینامه" :گل های عاشورایی۲"نوشته ی جلال محمدی,نشرکنگره ی شهدا وسرداران شهیدآذربایجان شرقی,تبریز-۱۳۸۵

حصاری، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حصاری : فرمانده گردان امام حسین (ع) لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۲۰ در روسـتای الاجگرد نیشابور به دنیا آمـد. او پنجمین فرزنـد خانواده بود. پـدرش فردی مذهبی و روحانی و اهل منبر بود کـه مکتب خـانه داشت. محمـد از همـان دوران خردسـالی ، در مکتب پـدر حضـور یـافت و به مطـالعه ی کتابهـای مـذهبی و قرآن علاقمنـد شـد ، به نحوی که این علاقه تـا پایـان عمرش همراهش بود. او چنـد سـالی در مکتب پـدر به تحصـیل پرداخت و تا پنجم ابتدایی نیز در مدرسه به تحصیل مشغول شد.

پس از آن ، به دلیل مشـکلات و گرفتاری زندگی ، از ادامه تحصـیل باز ماند. او همانند دیگر برادرانش به کار و فعالیت روی آورد و مانند آنان به کار موتور بانی چاه های عمیق مشغول شد.

در سال ۱۳۳۷ ، هنگامی که هفده سال داشت ؛ با دختری از اهالی روسـتا که سیزده سال داشت ، ازدواج کرد و زندگی سالم و بی غل و غشـی را بنا نهاد که ثمره ی آن ده فرزنـد بود. زنـدگی مشترک آنان بیست و شـش سال طول کشـید که در این مدت همسـر وفادارش نقش عمده ای در حفظ ارکان آن داشت.

اخلاق نیکو ، پر از صـمیمیت و مهربانی محمد ؛ اهالی روسـتا و خانواده اش را مجذوب خود کرده بود. او که با مشـکلات و سختی ها دست و پنجه نرم کرده بود ؛ در راه کمک به مردم و اعضاء خانواده ، لحظه ای کوتاهی نمی کرد. محمـد که از کودکی عشق به مسائـل دینی امامـان به سـرش آمیخته بود ، روز به روز علاـقه اش به این امور بیشترمی شـد. تـا جـایی که در مراسم مـذهبی حضور داشت و پای منبر سـخنرانان حاضـر می شد. حضور در این سـخنرانی ها و مراسم ، محمد را با افکار و اندیشه های امام خمینی آشـنا کرد و این افکار تاثیر عمیقی بر روح و جانش باقی می گذارد.

او که مطالعات مذهبی زیادی داشت ، به تشـریح احکام رساله برای اهالی روسـتا اقدام می کرد و از هر فرصتی برای آشنایی مردم با امور دینی و مـذهبی سود می برد. رفته رفته جـذب مسائل انقلابی شـد و برای بچه های روسـتا جلسات قرآنی ترتیب می داد. با اوج گرفتن انقلاـب ، به شـرکت و حضور فعـال در تظاهرات روی آورد که در این میان گاه فرزنـدا ن نوجوانش را نیز با خود همراه می

کرد.

پس از انقلاب و تشکیل سپاه پاسداران ، از نخستین افرادی بود که با حضور و ثبت نام به عنوان پاسدار ، حافظ امنیت و آسایش منطقه شد. در اوایل انقلاب ، با توجه به حضور برخی اشرار و خرابکاران در منطقه و عدم فعالیت نیروهای شهربانی و ژاندارمری ، محمد توانست با قدرت جلوی آنان بایستد و آنان را از منطقه بیرون کند.

با شروع جنگ ، به عنوان مسئول آموزش پادگان شهید هاشمی نژاد نیشابور ، به آموزش نیروهای بسیجی و آماده سازی آنها برای حضور در جبهه مشغول شد. اما این فعالیت ؛ روح او را ارضاء نمی کرد. بنا بر این ، علی رغم داشتم ده فرزند ، راه جبهه ها را در پیش گرفت و از طریق سپاه نیشابور به منطقه اعزام شد.

در مدت حضور طولانی خود در جبهه در عملیات مختلفی مانند شکست حصر آبادان ، فتح المبین ، والفجر. مقدماتی ، والفجر یک ، والفجر سه و چهار ، ثامن الائمه ، میمک ، خیبر و بدر شرکت کرد. فرماندهی گردان امام حسین (ع) از تیپ امام موسی (ع) از لشکر نصر را بر عهده گرفت و این گردان را به یکی ازبهترین و خط شکن ترین گردان ها در جنگ تبدیل کرد.

او در طول حضور در میدان های جنگ ، دو بار مجروح شد. در عملیات والفجر سه از ناحیه ی پا به شدت آسیب دید ، به طوری که آثار آن تا هنگامی که در قید حیات بود ، او را از لحاظ جسمانی می آزرد. با این وجود ؛ نه تنها جبهه را ترک نکرد بلکه فرزندان خود را نیز با خود همراه کرد و آن ها نیز در کنار پدر در جبهه حضور پیدا کردند.

محمد اگر چه جثه قوی داشت اما رفتار و کردارش چنان با نرمی و مهربانی آمیخته بود که نیروهایش را به شدت مجذوب می کرد او با وجودی که تحصیلات بالایی نداشت اما از چنان نفوذ کلامی برخوردار بود که همه را تحت تاثیر قرار می داد.

عملیات بدر یکی از گسترده ترین عملیات آبی خاکی بود که به علت جنگ آبی ، از حساسیت های ویژه ای بر خوردار بود. گردان امام حسین (ع) به فرماندهی محمد حصاری ، به خاطر سابقه ی درخشانی که در عملیات قبلی به عنوان گردان خط شکن داشت ، برای نفوذ به خاک دشمن و باز کردن معبر برای حضور نیروها در نظر گرفته شد.

نیروهای گردان بعد از تمرینات فشرده غواصی و قایق رانی ، در ۲۳ اسفند ۱۳۶۳ در منطقه ی عملیاتی هور الهویزه وارد عمل شدند و توانستند با تسخیر استحکامات دشمن ، خط را برای عملیات رزمندگان آزاد کنند.

محمد حصاری فرماندهی و دلیر گردان که در سازماندهی و هدایت نیروها و کسب این پیروزی نقشی به سزا داشت ، در همان شب ، مورد اصابت چند تیر قرار گرفت و به شهادت رسید. منابع زندگینامه :آن روزها رفتند،نوشته ی منیژه نصراللهی،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

حفید تفتازانی، سیف‌الدین، احمد

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۹۱۶ ق)، فقیه، محدث، مفسر و متکلم شافعی. معروف به شیخ‌الاسلام. چون از نوادگان محقق تفتازانی بود، به احمد حفید نیز شهرت داشت. وی مدت سی سال در زمان سلطان حسین بایقرا عهده‌دار قضای هرات بود. شاه اسماعیل صفوی، او را با پنج تن از علماء هرات در مرو کشت. وی در بیشتر علوم زمان، بویژه فقه و حدیث و تفسیر یگانه‌ی زمان و فرید عصر بود. از آثار وی: «شرحی بر تهذیب المنطق و الکلام»؛ «تعلیقه بر شرح عقاید نسفیه»؛ «حاشیه بر مختصر»؛ «حاشیه بر مطول»؛ «الفوائد و الفرائد» و «شرح فرائض السراجیه»؛ «حاشیه بر شرح الوقایه لصدر الشریعه».

بر گرفته از کتاب :اثر آفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :حبیب السیر (۳۴۹/۴)، روضات الجنات (۳۵۳ -۳۵۲ /۱)، کشف الظنون (۲۰۲۳ ، ۱۴۸۰، ۱۲۴۷، ۱۱۴۴، ۵۱۶، ۴۷۵)، الکنی و الالقاب (۱۲۲ -۱۲۱ /۲)، لغت نامه (ذیل/ احمد)، معجم المولفین (۲۰۶ -۲۰۵ /۲)، هدیه العارفین (۱۳۸/۱).

حق شناس، محمد ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد ناصر حق شناس : فرمانده اطلاعات و عملیات تیپ مسلم‌بن عقیل ازلشگرمکانبزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) واحد تخریب! دو کلمه، اینک به سهولت تمام بر صفحه کاغذ رقم زده می‌شود. اما به راستی واحد تخریب یعنی چه؟ واحد تخریب را کسی می‌شناسد که شب عملیات، در میدانی سرشار از مین زمینگیر شده باشد و در آن لحظه‌های شگفت، دلاورانی را بنگرد که پیشتر از آن نه نامشان را شنیده و نه رویشان را دیده است؛ با توکل به خدا گام پیش می‌نهند و معبر می‌گشایند... و ناگهان فریاد یا حسین با صدای انفجاری درمی‌آمیزد، خورشید پاره پاره می‌شود و تخریبچی به نهایت سرخ خود می‌رسد. معبر گشوده شده است. نیروها از میدان می‌گذرند...

محمدناصر حق‌شناس آنگاه که در آبانماه سال ۱۳۶۱ برای نخستین‌بار به جبهه آمد، ۱۹ سال بیشتر نداشت. در همین نخستین حضور به تخریب پیوست. زیرا واحد تخریب نزدیک ترین معبر برای رسیدن به آسمان بود.

ای مرد! آن همه شتاب و تلاش و تپش برای چه بود؟ آن همه به میدان رفتن‌ها، در میان مین‌ها زندگی کردن...

با تو در سر پل ذهاب آشنا شدم.)مین (یکی از حلقه‌های مشترک اخوّت ما بود. اما تو از)مین(، از زمین به آسمان رسیدی و من هنوز در زمین مانده‌ام، در زمینی که دیگر در آن به دنبال مین نمی‌گردم، اما از فراق تو، از داغ تو، هر لحظه مینی در سینه‌ام منفجر می‌شود و قلبم را پاره پاره می‌کند.

ما با هم به)فکه(رفتیم. در والفجر مقدماتی قلب میدان‌های مین را شکافتیم و معبر زدیم. تو در میدان مین، حیثیت مرگ را به بازی می‌گرفتی، در والفجر ۱، والفجر ۲، والفجر ۴... در والفجر ۴ مسوولیت گروهان تخریب را به تو سپردند، اما تو تخریب را نیز وانهادی و به سراغ دکل‌ها رفتی. چنین می‌دانم که رازهای زمین را دریافته بودی و دیگر دنبال کشف رازهای آسمان بودی. دیده‌بانی را برگزیدی؛ سلام بر دیده‌بانی که خدا را دید!

در دیده‌بانی بودیم، بر فراز تپه‌ای در فکه. ناصر از ما جدا شد و به پایین تپه رفت. دیر شد، اما ناصر برنگشت. قدری نگران شدم. با دوربین به منطقه پایین تپه نگریستم، ناگهان... اضطراب بر جانم چنگ انداخت. دو نفر عراقی ناصر را می‌بردند، دیر شده بود. عراقی‌ها دورتر از آن بودند که بتوانیم به آنها برسیم، تیراندازی هم ممکن نبود، احتمال داشت تیرهای ما به ناصر اصابت کند. دوربین را از چشم برنمی‌داشتم، این تنها وسیله‌ای بود که با آن می‌توانستم آخرین لحظات ناصر را ببینم. عراقی‌ها ناصر را به شدت می‌زدند.

عراقی‌ها ناصر را بُردند. اما همه می‌گفتند: ناصری که ما می‌شناسیم به راحتی اسیر نخواهد شد، عراقی‌ها را راحت نمی‌گذارد. شهیدش می‌کنند.

لحظه‌ها با اضطراب و آشوب می‌گذرد. خیال ناصر یک لحظه آرامم نمی‌گذارد. خود را ملامت می‌کنم. چرا زودتر سراغش را نگرفتی، چرا زودتر نگرانش نشدی. اگر زودتر می‌دیدیمشان می‌توانستیم ناصر را از چنگشان رها کنیم... اما ملامت خود هم

فایده‌ای ندارد. دیگر ناصر را برده‌اند. دیگر از چشم دوربین هم نمی‌توان ناصر را دید. عراقی‌ها گم و گور شده‌اند. دیگر کاری از دست ما برنمی‌آید. موضوع را به هر نحوی که شده، به برادرِ ناصر که در منطقه است، اطلاع می‌دهیم. بچه‌هایی که ناصر را از نزدیک می‌شناسند، می‌گویند: شاید او تا حالا شهید شده است. به برادرِ ناصر می‌گوییم که به مراغه برگردد و موضوع را به خانواده اطلاع دهد. او را راهی مراغه می‌کنیم. بعد از دو سه روز برمی‌گردد: من نتوانستم بگویم!

پانزده روز از اسارت ناصر می‌گذشت که خبری در منطقه پیچید: ناصر آمده است! می‌گفتند ناصر باز آمده است با لباس‌های پاره پاره و پیکری سراسر خونین و زخم‌آلود. با عجله سراغش را می‌گیرم. می‌گویند: ناصر را با هلی‌کوپتر بردند.

ناصر در بیمارستان است. به ملاقاتش می‌شتابیم. حالش کم‌کم رو به راه می‌شود.

اولین چیزی را که می‌پرسم، قضیه اسارت است. هنوز به پایین تپه نرسیده بودم که صدای گفتگوی عربی عراقی‌ها را شنیدم، و قبل از اینکه بتوانم عکس‌العملی نشان بدهم، به اسارت درآمدم. بی‌هیچ مقدمه‌ای با مشت و لگد به جانم افتادند و تا می‌خواستند زدند. سپس مجبورم کردم که همراهشان حرکت کنم. چاره‌ای نبود. کوچکترین بی‌احتیاطی منجر به کشته شدنم می‌شد. همراه آنها حرکت کردم و در بین راه متوجه شدم که این دو نفر عراقی موقعیت خود را گم کرده‌اند. دیگر می‌دانستم که ما گم شده‌ایم، دو نفر عراقی مسلح و من که اکنون اسیر آنها به حساب می‌آمدم. راه می‌پیمودم و آنها به دقت مواظب من بودند. اما راهپیمایی پایانی نداشت. شاید حدود شش ساعت به طور مداوم راه رفتیم اما باز هم به جایی نرسیدیم. کم‌کم خستگی فشار می‌آورد. عراقی‌ها بیشتر از من خسته شده بودند. گویی آنها قبل از آنکه مرا اسیر کنند، ساعت‌ها راهپیمایی کرده بودند و اکنون کم‌کم از پا درمی‌آمدند. من هم خود را خسته‌تر از آنها نشان می‌دادم. عراقی‌ها از پای می‌افتادند و چنین تصور می‌کردند که من هم دارم از پای می‌افتم. به عیان می‌دیدم که از خستگی یارای سر پا ایستادن را ندارند. وضعشان طوری شد که ادامه راهپیمایی برایشان ممکن نبود. نشستند و لحظاتی بعد دراز کشیدند. طاقت برخاستنشان نبود. در یک آن اسلحه یکی از آنها را از چنگش بیرون کشیدم و لحظاتی دیگر هر دو به هلاکت رسیده بودند. دیگر تنها بودم. تاکنون تنها به آزادی و کشتن عراقی‌ها فکر می‌کردم، اما اکنون تنها در فکربازگشت بودم، بازگشت به خط خودمان. قطب‌نمایی هم در کار نبود تا از مسیر حرکت خود مطمئن باشم. به راه افتادم و هنوز قدری راه نرفته بودم که با صدای انفجاری بر زمین افتادم. چشمم که باز کردم غرق در خون بودم. به تله انفجاری برخورد کرده بودم. سراسر بدنم پر از ترکش بود. سر و صدا می‌آمد. سرم را اندکی بلند کردم. اردوگاه تکاوران عراقی بود و چند نفر به طرف من می‌آمدند. نای حرکت نداشتم. چشمانم را بستم لحظاتی بعد از سر و صدایشان فهمیدم که بالای سرم رسیده‌اند. تصور می‌کردند که من مرده‌ام. یکی از آنها با پوتین چند ضربه محکم به بدن زخمی‌ام زد. حرکت نکردم. لحظاتی بعد رهایم کردند و رفتند. آنها که رفتند کشان کشان خود را از میدان مین بیرون کشیدم و در مسیر دیگری حرکت کردم. رمقی در تن نداشتم و سراسر پیکرم زخم‌آلود بود با این همه با توکل به خدا حرکت می‌کردم. خونی که از جراحت‌هایم رفته بود، تشنگی‌ام را افزونتر می‌کرد. غذایم علف بیابان بود. چندین روز شبانه‌روز با این حال راه می‌پیمودم و در آن لحظات که دیگر لحظه‌های آخر بود، به خط خودمان نزدیک شدم...

صحبت‌ها که تمام می‌شود می‌خواهیم از ناصر خداحافظی کنیم و به خط برگردیم.

– کجا؟ صبر کنید...

صدای ناصر است. آماده می‌شود که همراه ما به خط بازگردد: من هم با شما می‌آیم، یک هفته است که در این بیمارستان افتاده‌ام، دیگر بس است. هر چه اصرار می‌کنیم، فایده‌ای ندارد، عصایش را برمی‌دارد و همراه ما از بیمارستان خارج می‌شود. به منطقه که می‌رسیم، عصایش را نیز می‌اندازد. زندگی ناصر در جبهه‌ها می‌گذشت. خود را وقف جهاد کرده بود. در آبانماه ۱۳۶۲ به کسوت پاسداری درآمد و این خود مرحله‌ای دیگر در حیات او بود. او مرحله به مرحله پله‌های حیات حقیقی را می‌پیمود. در دوران

تخریب، معبرهای آسمان به رویش گشوده شد، و در دوران دیده‌بانی دیدنی‌هایی دید که از دیده دنیاطلبان پنهان است. آنان که در عملیات خیبر بوده‌اند، هنوز از دیده‌بانی سخن می‌گویند که مهارتش در هدایت آتش، صفوف خصم را متلاشی کرد. بعد از آن به اطلاعات و عملیات پیوست، هنوز چندی نگذشته بود که کارایی و توانایی‌اش در اطلاعات و عملیات آشکار شد، چنانکه سخت‌ترین و خطرناک‌ترین کارهای اطلاعات و عملیات و شناسایی به او محول می‌شد. در این دوران بود که مسوولیت اطلاعات و عملیات تیپ مسلم‌بن عقیل را برعهده‌اش نهادند و او با کوله‌باری از تجارب عملیات‌های والفجر مقدماتی و ... والفجر ۸، خیبر و بدر، در این مسوولیت نیز با شایستگی و شجاعت تمام انجام وظیفه می‌کرد. اشتیاق به جهاد و شهادت در راه خدا، وجود او را لبریز کرده بود، چنانکه پس از سال‌ها نبرد از جبهه دل نمی‌کند و اگر برای صله رحم و انجام امورات خانواده به شهر باز می‌آمد، اغلب کارهای مربوط به جبهه و جنگ را انجام می‌داد. با همه از جبهه می‌گفت، از پیروزی‌ها و ایثارها، از عنایات و امدادهای خداوندی...

وقتی به مراغه می‌آمد، تنها بود، اما وقتی از شهر عازم جبهه می‌شد، جمعی نیز برای عزیمت به جبهه با او همراه می‌شد. همه او را می‌دیدند که وقتی به پشت جبهه می‌آید، روز و شبش در پایگاه‌های مقاومت و مراکز بسیج می‌گذرد. می‌دیدند که او در مسیر جهاد و در راه خدا از همه چیز خود گذشته است.

در غرب که دیدمش ابتدا جا خوردم، آخر او همیشه در جنوب بود. بالاخره پرسیدم: ناصر! چرا به غرب آمدی؟ خندید. به شوخی گفت: به دنبال شهادت آمده‌ام!... گاهگاهی از این شوخی‌ها داشت. جدّی نگرفتم، شاید هم خودش این را به شوخی گفت تا حرفش را جدّی نگیرم.

آخرین باری که به جبهه اعزام می‌شد، پدر و مادرش به او می‌گویند: آخر تو کی از جبهه برمی‌گردی که سر و سامان بگیری؟ و ناصر می‌گوید: اگر این بار برگشتم، حتماً به حرف شما عمل خواهم کرد. اگر این بار برگشتم...

- شما برگردید!...

صدای ناصر است. محکم و با صلابت. و من می‌اندیشم چگونه برگردیم؟

- برادر ناصر! باید تو را هم ببریم.

- او را ببرید...

اشاره می‌کند به نوجوان بسیجی. لحظات با شتاب می‌گذرد. ما در منطقه حایل بین نیروهای خودی و نیروهای دشمن قرار داریم. هر لحظه ممکن است گشتی‌های دشمن سر برسند. «آخر چطور شد که ما به این تله انفجار برخوردیم؟» سؤالی است که جوابش هم فایده‌ای ندارد. دو نفر زخمی داریم و تنها یک نفر را می‌توانیم با خودمان ببریم. نظر ما این است که ناصر را ببریم. آخر او فرمانده است، سال‌ها تجربه نبرد دارد...

- او را بردارید و بروید...

صدای محکم ناصر، بی‌اختیار به حرکتمان وا می‌دارد. نوجوان بسیجی را برمی‌داریم و حرکت می‌کنیم. گامی به جلو برمی‌دارم و سر برمی‌گردانم و به ناصر نگاه می‌کنم. تنهاست. زخمی است. در منطقه حایل بین نیروهای خودی و نیروهای دشمن.

- بروید...

شتاب می‌کنیم.

- برمی‌گردیم آقا ناصر! منتظر باشید.

گویی لبخند می‌زند. از ناصر دور می‌شویم و دورتر ... و اکنون همان مسیر را برمی‌گردیم. برمی‌گردیم تا ناصر را با خودمان ببریم. به نقطه مورد نظر که نزدیک می‌شویم، دل در سینه‌ام می‌تپد. نزدیک‌تر می‌شویم. ناصر را می‌بینم. تنهاست. زخمی در میان منطقه

حایـل نیروهـای خودی و دشـمن. آرام خوابیـده است. بـا صورتی گلگون. جنازه‌اش را برمی‌داریم. شایـد در همان روز شـهید شـده است. ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۵.

حق شناس، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی حق شناس : فرمانده کمیته انقلاب اسلامی(سابق)اراک

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند جان و مال مومنین را به بهای بهشت می خرد.

در راه خـدا جهاد کنیـد و کشتـه شویـد، این وعـده حتمی خـدا در تورات و انجیل و قرآن است . پس به خود بشارت دهید که، این معاهده با خدا به حقیقت سعادت و پیروزی بزرگی است. (قرآن مجید)

آن هایی که در مقابل مسلسل های دشـمن، مستحکم تر و شجاعانه تر ایستادگی کردند و شهید شدند ، باور داشتند، که شهید زنده است.

شهیـد بر هر فرد مسئول فریاد می زند، که چرا تن به ذلّت و خواری داده ای ؟ برخیز و قیام کن! ببین ،که ما از ذلّت به عزّت رسیده ایم و از حسین (ع) آموختیم: انّی لا اری الموت الا السعاده.

شهید قلب تاریخ است . شـهید باعث تداوم و استمرار انقلاب است و شهید خون به رگ جامعه می فرستد. شهید زنده است و شهید با ایثار خون خویش، درخت اسلام را آبیاری می کند.

اکنون در این لحظه حسـاس و مقطع زمـانی خاص، که انقلاب اسـلامی ، در خطر قرار گرفته است ، وظیفه شـرعی خود دانسـتم، که ناقابل ترین نعمت وجود خود را که همان جان و کالبـدم می باشد را برای اسـتقرار حکومت الله و تداوم اسـلام و اسـتمرار جمهوری اسلامی ایران به رهبری مرجع عالم تشیع و جهان اسلام امام خمینی ایثار نمایم، تا ابر قدرت های شرق و غرب بدانند، ملّتی که شعار و عملش شهادت است ، از هیچ نیرو و قدرت ظاهری، ترس و واهمه ای ندارد و پیروزی، از آن مسلمانان و اسلام می باشد.

امّـا ملّت قهرمان و پیرو خط امام، همان طوری که تا به حال ثابت نموده ایـد ، از امام بت شـکن ، خمینی کبیر، حمایت و پشتیبانی و اوامر معظم له را به مرحله اجرا در آوریـد ؛ رمز تمام این پیروزی های درخشان ما، بعد از عنایت و لطف خداوند، بسـتگی به رهبری های امام خمینی داشته است و بایستی همانند گوهری بی نظیر و گرانقدر از او مواظبت به عمل آید.

امام را از هر گونه بلا و خطری، با فضل خـدا حفظ و از وی پشتیبانی نماییـد. وحدتتان را حفظ و از تفرقه پرهیز کنید، که بزرگترین مانع برای تداوم انقلاب اسلامی، همانا از هم گسیختگی مردم می باشد.

همسرم! بر تو باد که از فرزندانم: عبّاس، فاطمه و عطیه سرپرستی نمایی و با تمام قوا اسلام را در هر زمان و مکانی یاری نمایی.

مبـادا فقـدان من در روحیه و اراده شـما اثر بگـذارد! زینب وار به وظـایف شـرعی خود عمـل نمـا و در تمام مراحل زنـدگی، همانند زندگی مشترکمان، وظایف شـرعی و اجتماعی خود را به نحو کامل انجام ده. برای پیروزی انقلاب و اسلام سعی و تلاش کن ، دنیا هیچ گونه ارزشی ندارد؛ فقط گذر گاهی است ، برای تلاش و فداکاری، برای رسیدن به دنیای جاوید و ابدی.

در هر صورت، شهادت فجر و سعادت است و چنانچه به این فوز عظیم نائل گردم، جنازه ام را در وطنم، قزوین، در جوار شهدای انقلاب در امامزاده حسین(ع) دفن نمائید. از شهادتم مسرور باشید و از گریه کردن بپرهیزید، که دشمن از این گریه ها شاد نگردد. کلیه اموال منقول و غیر منقولم، هر چه هست متعلق به همسر و فرزندانم می باشد : (ماشین شماره اراک ۱۲۸۲۲۱۱ گالانت)، هشتاد هزار تومان پول، به عنوان قرض الحسنه نزد پدر خانمم (آقای احد آشوری) و اموال داخل منزلم همه متعلّق به همسر و فرزندان عزیزم می باشد. دو دختر دارم که بعد از من ،راهم را ادامه دهند .پسرم! از مادر و دو خواهر خود مراقبت کن . این عمل تو باعث دلگرمی و تسکین مادرت می شود .

الهی! به حق مقربان درگاهت، به حق شهیدان راهت، به حق شرف و جلالت، بر عمر و عزّت رهبر عزیز انقلاب بیفزای و دشمنان اسلام و دولت جمهوری اسلامی ایران را از صفحه روزگار محو بفرما و پرچم اسلام را به دست توانای امام زمان(عج) بسپار.

پیروزی و سر افرازی امت اسلامی را در تمام زمینه ها از درگاه خداوند منان مسئلت دارم .

همسرم ! تا آن جا که به یاد دارم، دستورات مذهبی و فرامین اسلامی را در حدّ فهم و درک خود انجام داده ام. منتها دو ماه نماز و روزه برایم انجام دهید.

پدرم، مادرم و برادران عزیزم! مرا حلال کنید و به یادم باشید.

رسیدگی به مسائل اداری و مالی این جانب بر عهده آقای ابوالفضل خوشحال است.

۷۰۰۰ ریال از پول فروش بلیط های فیلم، که در کانون اسلامی شهر صنعتی نمایش داده شده و متعلق به کتابخانه کانون اسلامی می باشد، نزد این جانب است.

مصطفی حق شناس

حق نظری، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین حق نظری: فرمانده گردان آر پی جی ۷لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در خانواده ای مذهبی ، در مراغه متولد شد . او چهارمین فرزند خانواده بود . مادرش خانه دار و پدرش کارمند بود . حسین از همان دوران کودکی با قرآن آشنا شد و نماز را فراگرفت . او از کودکی به مجالس مذهبی و زیارت قبول امامان و معصومین علاقه داشت . از پنج سالگی با دوستان و آشنایان در سفرهای زیارتی همراه می شد و چندین بار به مشهد مقدس رفت . تحصیل خود را در دبستان شمشیری آغاز کرد و در مدرسه راهنمایی دکتر شفق (ابوذر فعلی) و دبیرستان امام خمینی فعلی در رشته علوم تجربی ادامه داد . در تمامی مراحل تحصیل از شاگردان موفق بود .

مطالعه کتاب و توجه به مسائل تربیتی و اخلاقی سبب شد از همان دوران نوجوانی ، بسیاری از مسائل را رعایت کند . در اقامه نماز ، انضباط در کارها ، کوتاه سخن گفتن ، کم خندیدن و پرهیز از حرکات ناشایست بسیار دقیق بود . حسین در سال ۱۳۵۶ ، با جریانات سیاسی روز آشنا شد و با آغاز قیام مردم علیه رژیم پهلوی به مبارزات مردمی علیه شاه پیوست . او در تظاهرات شرکت فعال داشت و یک بار در جریان درگیری با مأموران رژیم مجروح شد . در بحبوحهٔ انقلاب در مسجد شهدا در مجالس سخنرانی آقای ارومیان حضور می یافت .

حسین به پدر و مادرش علاقه فراوان داشت و به آنان احترام بسیار می گذاشت . چندین بار آنان را به زیارت امام رضا (ع) برد .

رفتار و اخلاق او بسیار شایسته و متناسب با دستورات اسلامی بود . با تجملات و مصرف زیاد مخالف بود .

پس از پیروزی انقلاب با همکاری گروهی از دوستانش پایگاه حمزه سیدالشهداء را تأسیس کرد و در همین پایگاه ، کتابخانه ای برای استفاده عموم دایر نمود . در این زمان ، اوقات فراغت او با مطالعه کتابهای استاد شهید مرتضی مطهری ، آیت الله سید محمود طالقانی ، آیت الله دستغیب ، دکتر علی شریعتی و آیت الله ناصر مکارم شیرازی می گذشت . با شروع غائله کردستان ، به این منطقه اعزام شد . با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب به عضویت رسمی این ارگان درآمد ، و در مهاباد فرماندهی نیروهای پاکسازی کننده را به عهده گرفت . همواره سعی داشت مأموریتهایش را به بهترین نحو انجام دهد . حق نظری همیشه دوستان و همرزمان خود را به برگزاری نماز جماعت ، شرکت در نماز جمعه و در جلسات دعاهای کمیل و توسل توصیه می کرد و خود نیز در این گونه اجتماعات حضور می یافت . زمانی که پس از عملیات پاکسازی برای اولین بار نماز جمعه در مهاباد برگزار شد به دوستانش گفت :

ما باید با لباس فرم سپاهی در نماز جمعه حاضر شویم تا بتوانیم حضور خود را در صحنه نشان داده و با این حضور به منافقین ضربه بزنیم و قدرت جمهوری اسلامی را نشان دهیم .

پس از پایان عملیات پاکسازی مهاباد وقتی ویرانی شهر را دید اظهار تأسف کرد و مرتب می گفت : « باید تلاش کنیم با اخلاق و رفتار درست ، ضد انقلاب را به طرف خود جذب کنیم تا بیش از این به منطقه آسیب نرسد . »

با شروع جنگ تحمیلی ، حق نظری جزء اولین افرادی بود که در جبهه ها حضور یافت . او با گذراندن یک دوره آموزش مربی گری ، آموزش سلاح در واحد آموزش سپاه پاسداران در پادگان ابوذر مراغه را آغاز کرد . همواره سعی می کرد تمامی نکات لازم را به افراد تحت تعلیم آموزش دهد و می گفت که چون این افراد بلافاصله به جبهه اعزام می شوند بایستی تمامی مسائل را به آنان آموزش داد .

در همین دوران در کنار مطالعه کتابهای مذهبی ، کتابهای آموزشی نظامی را نیز مطالعه می کرد و به دیگران هم سفارش می کرد کتابهای نظامی مطالعه کنند و تاکتیکهای نظامی را فراگیرند تا از این طریق جبران کمبودها بشود .

یکی از همرزمان حق نظری می گوید :

در اوایل جنگ ، زمانی که آبادان در محاصره دشمن قرار گرفت من و حسین به همراه یک گروه سیصد و پنجاه نفری پس از طی یک دوره آموزش فشرده به جبهه اعزام و در ایستگاه ۷ آبادان مستقر شدیم ، در ایستگاه ۷ آبادان نزدیک ترین فاصله با عراقی ها ۶۰۰ متر بود . حق نظری تا نزدیک ترین نقطه به عراقی ها می رفت و از آنها هیچ هراسی نداشت . چنان با استقامت و خوددار و بردبار بود که وقتی زخمی شد و در بیمارستانی در تهران بستری گردید ، به خانواده اش اطلاع نداد و پس از بهبودی بلافاصله در جبهه حضور یافت . در اوقاتی که از جبهه به زادگاهش بازمی گشت ، به خواهران کوچکتر خود نماز و قرآن می آموخت و جلسات تفسیر و احکام تشکیل می داد .او در سپاه پاسداران آموزش خمپاره ۱۲۰ میلیمتری دید و مدتی خمپاره چی سپاه بود .

همرزم حق نظری می گوید :

از خصوصیات بارز حق نظری ، تواضع و مهربانی بود که اغلب دوستان و همرزمانش به آن معترفند . نقل است که در اوج عملیات ، زمانی که جزیره مجنون در محاصره دشمن بود و یکی از عراقی ها را اسیر گرفته بودند ، دوست ایشان تصمیم می گیرد ، اسیر را بکشد ولی حق نظری با وجود مشکلات بسیار در انتقال اسیر به پشت جبهه از این کار جلوگیری کرده و گفته بود : « اگر می خواهی او را بکشی اول مرا بزن بعد او را . » و خود اسیر را با موتورسیکلت به پشت جبهه انتقال داد .

حسین در پادگان امام رضا (ع) معاونت پادگان را بر عهده داشت و در این زمان آموزش اسلحه می داد . سپس در منطقه سرپل ذهاب در پادگان ابوذر فرماندهی گردان توحید را بر عهده گرفت . اولین مأموریت گردان تحت فرماندهی او ، حفظ قله ابوذر بود .

این قله موقعیت خطرناکی داشت چرا که عقبه نداشت و دارای گذرگاه های خطرناك و نزدیك به عراقی ها بود . حسین ، شبها از گذرگاه ها عبور و به افرادش سرکشی می کرد .

در عملیات بزرگ آبی خاکی خیبر ، گردان آر.پی.جی زن ها را فرماندهی می کرد . در شب عملیات به همراه گردان خود در عقبه ، پشت خاکریزهای پاسگاه برزگر منتظر بود تا به محض اعلام نیاز حرکت کند . وقتی رمز عملیات خیبر « یا رسول الله » از بی سیم اعلام شد و نیروهای آر.پی.جی زن برای آغاز عملیات لحظه شماری می کردند و فرمانده خود را درباره زمان ورود به عملیات آماج سؤالات قرار می دادند , حسین برای آن که به پرسشهای مکرر آنها جواب ندهد ، خودش را مشغول می کرد و یا از آنها دور می شد . روز اول و دوم در انتظاری جانکاه سپری شد . در غروب روز سوم حسین و یارانش دعای توسل خواندند . شب هنگام حق نظری به نماز و عبادت مشغول شد . در هنگام عبادت روحیه ای خاص داشت به طوری که دوستانش متوجه تغییر حالتهای روحی وی شدند . روز چهارم عملیات دستور حرکت گردان آر.پی.جی زن ها به فرماندهی حسین صادر شد و همه افراد به سرعت به سوی محل پرواز بالگردهای شنوك دویدند . در این زمان چون تمامی قایقها توسط دشمن هدف قرار گرفته بود ، افراد مجبور بودند با بالگرد به منطقه عملیاتی وارد شوند . پس از آن که دو گروه از گردان آر.پی.جی زن ها وارد منطقه شدند در محل « بنه تدارکات » استقرار یافتند . نزدیک غروب بالگرد سوم ، حامل نیروهای گردان بر فراز منطقه نمودار شد اما ناگهان جنگنده های عراقی ظاهر شدند و به طرف آن حمله کردند ، در حالی که چشمان بسیاری از افراد گردان به آسمان دوخته شده بود . هلیکوپتر حامل افراد ، هدف چند موشك عراقی قرار گرفت و در هاله ای از آتش قرار گرفت و در آب سقوط کرد . این صحنه اندوه و نگرانی بسیاری در افراد گردان ایجاد کرد و حسین خود نیز تحت تأثیر این صحنه بسیار اندوهگین بود ، ولی فردای همان روز با قاطعیت فرمان حرکت داد و افراد با کامیون و خودرو به شهرك جزیره مجنون رفتند در حالی که تعداد افراد فقط نوزده نفر بود . پس از پیاده شدن از خودروها وضو گرفتند . برای رسیدن به خط مقدم به صورت ستونی در داخل کانال بزرگی حرکت کردند . در این زمان مهدی باکری – فرمانده لشکر عاشورا – در منطقه حضور داشت و حسین به افرادش دستور داد پس از رسیدن به محل استقرار ، خود را به فرمانده لشکر معرفی کنند و خود برای انجام کاری به عقب برگشت . گروه پس از معرفی به آقای باکری در پشت خاکریزی مستقر شد و به پدافند از منطقه پرداخت اما تعداد افراد نسبت به طول خاکریز کم بود به همین دلیل افراد مجبور شدند هر ده تا پانزده متر یک یا دو نفر بایستند . چون گردان آر.پی.جی زن بودند می بایستی به صورت ضدزره عمل می کردند . حدود ساعت دو بعد از ظهر عراقی ها با هشت تانك تی ۷۲ و ده قبضه توپ ۱۰۶ پاتك کردند . حق نظری دستور داد کسی تیراندازی نکند و دو نفر از افراد را به انتهای خاکریز فرستاد ؛ چون انتهای خاکریز باز بود و باید از آن محافظت می شد . در همین موقع یکی از تانکها به دویست متری نیروهای حق نظری رسید . یکی از افراد بلافاصله آر.پی.جی شلیك کرد ولی موشك در برابر تانك تی ۷۲ کارگر نشد و تانك به پیشروی خود ادامه داد اما در یك لحظه تانك مذکور اقدام به عقب نشینی کرد و این مسئله برای افراد گردان تعجب آور بود . در عین حال که حملات از جهت های مختلف ادامه داشت و هر لحظه گلوله توپی به خاکریز اصابت می کرد و صحنه ای از خون و دود و آتش به وجود آورده بود . تعداد نیروهای خودی بسیار کم بود و خمپاره های موجود امکانات پیشرفته ای نداشت و فاقد زاویه یاب بود و گلوله ها شلیك نمی شد . تا جایی که حق نظری چند گلوله را با دست پرتاب کرد و آنها نیز در کنار خودروهای عراقی فرود می آمد و عمل نکرد . چون تعداد افراد کم بود و امیدی به نیروی کمکی وجود نداشت مجبور بودند صبر کنند تا تانکها به نزدیك ترین فاصله برسند ، سپس آن را با تیربار هدف قرار دهند . در پاتك دوم ، عراقی ها با قدرت بیشتری به سمت خاکریز پیشروی کردند . عراقی ها ۷ تیپ در آن منطقه وارد عملیات کرده بودند و فکر می کردند یك لشکر پشت خاکریز مستقر است . یکی از همرزمان حسین می گوید :

حسین به من گفت : « وقتی یکی از تانکهای عراقی جلو آمد و پهلو گرفت آر.پی.جی را آماده کن . من می روم بالای خاکریز

نگاه می کنم . هر وقت اشاره کردم برخیز و شلیک کن . » حسین به بالای خاکریز رفت و با دست به من اشاره کرد بیا . وقتی به نزدیک وی رسیدم دیدم از سمت چپ ترکش به گیجگاه او اصابت کرد و خون با فشار به ارتفاع نیم متر فوران می کند و آرام سرش را بر روی خاکریز گذاشت . آر.پی.جی را انداختم و به نزدیک او رفتم و سرش را بلند کردم و روی پایم گذاشتم و دو دفعه گفتم شهادتین را بگو اما او با چهره ای آرام به شهادت رسیده بود .

حسین حق نظری ، آثار هنری در زمینه خطاطی و نقاشی نیز داشت که متأسفانه باقی نمانده است . جسد شهید حق نظری در محل گلشن زهرا (س) در شهرستان مراغه به خاک سپرده شده است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

حق نگهدار، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن حق نگهدار : فرمانده محور عملیاتی در لشگر۱۹فجر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) درسال ۱۳۳۶در«شیراز»ودرخانوادهایی متدین دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در این شهر و در جوار آستان منور احمدبن موسی (ع) گذارند و پس از طی مراحل تحصیل و در بحبوحه مبارزات ملی علیه رژیم ستم شاهی موفق به اخذ دیپلم طبیعی شد. شهید «حقنگهدار» از عناصر فعال در برپایی تظاهرات و راهپیمائیهای مردمی به شمار می‌رفت و با دانشجویان مسلمان و انقلابی نیز فعالیت و همکاری مستمر داشت. پس از پیروزی انقلاب و در آستانه تشکیل نیروی خود جوش و مردمی سپاه پاسداران, شهید حق نگهدار جزء اولین کسانی بود که به خیل سبزپوشان جان برکف و انقلابی سپاه پیوست. با شروع جنگ تحمیلی سلاح برگرفت تا این بار در جبهه‌ای دیگر به مبارزه خود با دشمنان اسلام ادامه دهد شهید حق نگهدار در عرصه های نبرد حضور فعال داشت و به دلیل مدیریت و مسئولیت پذیری و رشادتهایی که از خود نشان داد وظایف مهمی از جمله فرماندهی محور را در بسیاری از عملیاتها برعهده او سپردند.

او با قرآن و اهل بیت علیهم السلام موانستی خاص داشت و خالصانه به مولاـ و مقتدای خویش آقا اباعبدالله الحسین (ع) عشق می‌ورزید, وی فردی لایق و کارآمد و فعال بود که علیرغم تمام مشکلاتی که در حیطه مسئولیت با آن درگیر بود لحظه‌ای گل خنده از لبانش جدا نمی‌شد و با همین شوخ طبعی و اخلاق نیکو به نیروهای خستگی ناپذیر تحت امر خود روحیه می‌داد. شهید حق نگهدار بارها از نواحی مختلف بدن مجروح شده بود و هر بار تشنه تر از پیش تن مجروح خود را در آستان وصال به تماشا نشسته بود. سرانجام آن جان نثار آئین حق در منطقه شلمچه بسوی میعادگاه ابدی عاشقانه بال گشود و به دیدار حضرت دوست شتافت. پیکر مطهر او آنسوی خط در گلستانی از اشک تنها ماند تا نام بلند او در دفتر سرخ شهادت برای همیشه ماندگار و جاودان بماند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شیراز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

حقانی، ابوالحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالحسن حقانی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۱

زندگینامه علمی

تحصیلات کلاسیک را تا سوم دبیرستان در دبیرستان جعفری اسلامی تهران ادامه دادم. اکثر اوقات فراغت خود را در آن دوران بویژه تابستان در کتابخانه مرحوم آیت الله حسن سعید واقع در مسجد جامع بازار تهران می‌گذراندم. همچنین عصرهای پنجشنبه از محفل درس اعتقادات آیت الله سبحانی در همان کتابخانه استفاده می کردم.در سال ۱۳۵۴ وارد حوزه علمیه قم شده و پس از موفقیت در آزمون ورودی در مدرسه منتظریه(حقانی)تحت اشراف شهید قدوسی به تحصیل علوم دینی پرداختم و از محضر آیت الله قدوسی، آیت الله بهشتی، آیت الله جنتی،آیت الله خزعلی، آیت الله مقتدایی، آیت الله حائری شیرازی، آیت الله معرفت و .... استفاده نمودم.همچنین از اساتید خارج از مدرسه تا سطوح عالیه چون استاد ستوده،استاد اعتمادی، استاد خرازی و استاد پایانی استفاده نمودم و یک دوره اصول و بخشی از فقه چون صلاة، حج و ... را در محضر حضرت آیت الله مظاهری فرا گرفتم. در سال ۱۳۵۹ وارد مؤسسه در راه حق شده و از برنامه‌های درسی آنجا تحت اشراف حضرت آیت الله مصباح یزدی استفاده نمودم و علاوه بر گذراندن دروس عمومی دانشگاهی در رشته تخصصی روان شناسی تا حد کارشناسی ارشد تحصیل نمودم و از محضر اساتید حوزوی و دانشگاهی ا ستفاده نمودم که به دلیل آنکه آن زمان مدرکی داده نمی‌شد فقط به گذراندن دوره اکتفا شد.در این دوره از محضر استاد معظم آیت الله مصباح در زمینه‌های فلسفه، علوم قرآنی و اخلاق بهره‌ها بردم.

در سال ۱۳۷۰ از دانشگاه مک گیل واقع در شهر مونترآل از کشور کانادا پذیرش گرفته و کارشناسی ارشد را در رشته عرفان دریافت نمودم.در سال ۱۳۷۳ از دانشگاه لنکستر انگلستان در مقطع دکتری پذیرش گرفتم که به عللی ترک تحصیل نموده و به ایران اسلامی بازگشتم.در مدرسه شهیدین، جامعهٔ الزهراء، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)،دانشگاه تهران تدریس دارم.تألیفاتی نیز داشته که برخی از آنها چاپ گردیده است. برخی از آنها نیز با همکاری دیگر برادران نوشته شده است. آخرین اثرصلح در اسلام به دو زبان فارسی و انگلیسی نگاشته شده است.

حقانی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین حقانی

محل تولد : زنجان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۱۳/۱۲/۱

زندگینامه علمی

اینجانب حسین حقانی اوّل اسفند سال ۱۳۱۳ شمسی در شهرستان زنجان در یک خانواده مذهبی به دنیا آمدم.پدرم به نام علی از تجّار زنجان بوده، علاقه شدیدی به اسلام و تشیّع و ائمه اطهار (علیهم السلام) داشت و در اول سال ۱۳۶۲ شمسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سن ۸۶ سالگی دار فانی را وداع گفتند و از اهمّ برکات وجودی او مدرسه (المنتظر) معروف به مدرسه منتظریّه حقّانی بود که در سال ۱۳۳۹ شمسی در شهرستان (مذهبی) قم در حوزه علمیّه با نفقه خود و با اخلاص خاصی آنرا تاسیس و بنیان نهاد. دوره ابتدایی را در شهرستان رنجان در مدرسه ای بنام (توفیق) که زیر نظر استادی فرزانه و فاضل و با تقوا بنام رضا روزبه (رضوان الله تعالی علیه) اداره می شد به پایان رساندم و با رتبه ممتاز در کلاس ششم قبول شدم.

همان اوان مصادف بود با بلیّه بزرگی که ایران آنروز در اثر بی کفایتی و بی لیاقتی زمامداران طاغوت گرفتار آن شده بود و آن بلیّه، بلیّه تسلّط حزب توده و نوکران زمامداران شوروی به دبیری مردی بنام (پیشه وری) بود که از ناحیه شمال غربی منطقه آذربایجان به ایران نفوذ کرده تا زنجان و ابهر و نزدیکی های قزوین پیشروی کرده و حکومت خود مختاری را در داخل مملکت ایران آنروز تشکیل داده بود.این جریان بی دینی، زندگی مذهبی ودینی را بر متدیّنین تنگ کرده بود، آنان ناچار به طرف تهران و سایر نقاط امن ایران مهاجرت می کردند. ابوی اینجانب نیز چون در بازار زنجان تاجر نسبتاً مشهوری بود و همواره مورد اذیّت و تعّرض مسئولین حزب توده قرار داشت مقدمات مهاجرت خود را از زنجان به تهران فراهم نمود ودر سال ۱۳۲۷ شمسی این مهاجرت انجام پذیرفت. من نیز در تهران تحصیلات خود را در دبیرستان فرّخی تا سیکل (کلاس نهم آنزمان) به پایان رساندم از آنجا که پدرم از خانواده علم بود و پدران وی واجداد امی همه از علمای قریه خوئین زنجان بودند بسیار مایل بود که فرزندان او نیز در رشته علوم اسلامی به حوزه های علمیّه وارد شده، راه پدران خود را ادامه دهند و از طرفی هم تعصّب خاصّ مذهبی ودینی داشت و از وضع بی دینی حاکم بر مدارس آنروز تهران بسیار ناراحت بود حتّی در زمان ما سالیان سالی تا زمان فتوای مرحوم آیهٔ الله حکیم در نجف اشرف برای اولین بار در عالم فقه و فقاهت آنروز طی حکمی خرید وفروش رادیو را جایز اعلام کردند رادیو نداشتیم چون پدرم آنرا مایه فساد و تربیت غیر سالم ودینی می دانست.

از اینرو از ادامه تحصیل اینجانب بعد از خاتمه دوره دبیرستان شدیدا مخالفت می کرد صریحا به من می گفت: شما یا اینکه به بازار بیائید ومثل ما به تجارت مشغول گردید ویا به قم بروید و سیره پدران خود را در ادامه علوم اسلامی تعقیب نمائید راه سوّمی که ادامه تحصیل کلاسیک دبیرستانها می باشد وجود ندارد زیرا این راه شما را از دین ودینداری وتقوا وکمالات انسانی دور و موجب فساد است. من نیز چون علاقه به تجارت وکسب نداشتم راه ادامه تحصیل علوم اسلامی را در قم انتخاب کردم و در اوائل تیر ماه ۱۳۳۰ شمسی بعد از خاتمه امتحانات کلاس نهم در تهران وارد حوزه علمیه قم شدم. در این هنگام حوزه علمیه قم تازه تعطیلات تابستانی خود را شروع کرده بود که من تحصیلات علوم اسلامی را در هوای گرم تابستان سال ۱۳۳۰ هجری شمسی در قم شروع نمودم وبرای اینکار مستقیماً به منزل یکی از طلاب آنروز قم که از نزدیکان و خویشاوندان ما محسوب می شد وارد شده تا موقتاً ایام تابستان را مشغول به درس و بحث باشم و ایشان نیز مثل اکثریت طلاب آنروز قم وضع مالی خوبی نداشت و صاحب منزل نیز به ییلاقی به شیراز رفته بود و منزل خود را به عنوان اینکه خالی نباشد به ایشان واگذار کرده بود و طلاب بی بضاعت نیز برای اینکه حداقل در ایام تابستان آزادی بیشتری در منزل با بچه ها داشته باشند به این کار علاقه نشان می دادند.

دوره مقدماتی علوم اسلامی را در عرض سه سال(یعنی دوره نحو وصرف ومنطق ومعانی بیان وعلوم بلاغت در حد کتاب معمول حوزه های آنروز) نزد اساتید فن خواندم.و بعد از طی دوره مقدمات دوره سطح را شروع و در عرض شش سال آنرا به پایان رساندم. در این دوره از اصول فقه معالم الاصول مرحوم شیخ حسن فرزند شهید ثانی و کتاب قوانین الاصول تالیف مرحوم میرزای قمی جلد اول تا آخر باب نواهی و بعد از آن (شرح لمعتین) تالیف مرحوم شهید ثانی را که یک دوره کامل ومختصر فقه اسلام

است در عرض ۵/۲ سال خواندم و سپس (فرائد الاصول) شیخ انصاری (ره) و مجدد الاصول تالیف مرحوم آیهٔ الله آخوند خراسانی را نزد اساتید فن از جمله مرحوم آیهٔ الله مجاهدی گذراندم. این کتاب های متن در فقه و اصول در سطح عالی را نزد اساتیدی بزرگ از قبیل مرحوم آیهٔ الله مجاهدی و آیهٔ الله طباطبائی وغیر این دو از اساتید بزرگ آنروز تلمذ کردم ودر عرض این دروس مربوط به فقه واصول، (لئالی منظومه) مرحوم حکیم سبزواری (رحمه الله علیه) را (منطق وحکمت) را نزد اساتید بزرگ فلسفی آنروز گذراندم. بعد از خاتمه سطح، دروه خارج سطح را نزد مراجع بزرگ آنروز متجاوز از ۲۲ سال شرکت کردم.

در این بیست و دو سال مراجع و فقهاء ومدرسین بنام و معروفی بودند که ازمحضرشان استفاده نمودم. سه سال در اواخر عمر با برکت مرحوم آیهٔ الله العظمی بروجردی در مسجد اعظم قم که مبحث قضا را شروع کرده بودند و بزرگان و اساتید و علماء بزرگ وقت در پای دروس این عالم فقیه متبحر شرکت می کردند و نوشته همه این دروس را به زبان عربی در اختیار دارم. در عرض این سه سال و بعد از آن نیز یک دوره اصول فقه را در محضر درس امام عزیز وراحل حضرت آیهٔ الله العظمی خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در مسحد سلماسی واقع در آخر کوچه آقازاده صبح ها شرکت میکردم و بسیار محضر با برکت و درس مفیدی بود و ضمنا در خارج اصول فقه مرحوم آیهٔ الله محقق داماد در مسجد اعظم قم جلد ثانی (کفایهٔ الاصول) سالها شرکت کردم و از محضر پرفیض ایشان نیز استفاده بردم و نیز یک دوره کامل در دروس اصول فقه مرحوم آیهٔ الله آقای شیخ هاشم آملی (لاریجانی) (قدس سره) شرکت نمودم چون ایشان از نجف آمده و از شاگردان خاص و مستقیم مرحوم آیهٔ الله آقا ضیاء عراقی که یکی از بزرگترین اساتید فن اصول فقه بشمار میرفت و تقریرات مرحوم آقا ضیاء عراقی را نیز به نام (نهایهٔ الافکار) به رشته تحریردر آورده بود و در این دروس اصول فقه ایشان نیز سالها شرکت کردم و بهره ها بردم و نوشته های دقیق این دو درس موجود است به طوری که چند سال قبل از وفات ایشان در منزل خودشان به من فرمودند که نوشته ها را بیاورید من آن را اصلاح و به چاپ برسانم حتی می فرمودند که من هنوز زنده ام اصلاح می کنم و من چون به نوشته های دروس اشتغال داشتم وقت اینکه آنرا دقیقاً آماده بسازم و حتی پیدا نکردم و لذا دوره کامل دروس ایشان از استصحاب تا استصحاب به زبان عربی هنوز موجود است تا إن شاء الله موفقیتی باشد آنها را به چاپ برسانیم. و نیز در حدود ۲۳ سال در دروس فقه مرحوم آیهٔ الله العظمی آقای سید محمد کاظم شریعتمداری شرکت کردم و نیز سالیان متمادی در دروس فقه مرحوم آیهٔ الله بروجردی شرکت کردم و همه درسهای ایشان دقیقا به زبان عربی نوشته شده و موجود است.

در عرض این دروس فقه و اصول در دروس فلسفه مرحوم آیه الله علامه طباطبائی (ره) در درس اسفار ملا صدرا فلسفه متعالی سالها در مسجد سلماسی شرکت کردم و از بزرگان و اساتید حوزه علمیه قم نیز در آن شرکت داشتند و فیض ها بردم (رحمت خدا و درود فراوان بروان پاک او باد). وهیئت قدیم را همراه جمعی از فضلا در مدرسه فیضیه پیش حضرت آیهٔ الله حاج شیخ محمد علی اردبیلی که در این علم گرچه قدیمی بود اما تبحری داشتند تلمذ کردم و متن درسی آن(کتاب شرح چغمینی) بود که همراه برخی از آلات و ادوات مربوط به تصویر کرات و منظومه شمسی و غیر آن تدریس می نمود. اصل علمی و پژوهشی اینجانب در عرض ۵۴ سال متجاوز از ۷۰۰ دفترچه ۲۰۰ برگی علمی وتاریخی و فقهی و اصولی و کلامی فلسفی بقرار ذیل بود: دروس خارج اصول فقه از کفایهٔ الاصول محقق خراسانی یک دوره کامل از مباحث الفاظ و مباحث عقلی و یک دوره نیز اصول فقه تقریرات مرحوم آیه الله شیخ هاشم آملی (لاریجانی) (قدس سره) از استصحاب تا استصحاب و یک دوره کامل اصول فقه تقریرات امام راحل و در فقه نیز مباحث کثیری از عبادات (طهارت ، صلاهٔ ، صوم ، زکوهٔ ، حج ، خمس و . .) و از معاملات (مکاسب محرمه و بیع تا آخر خیارات از محضر درس مرحوم آیه الله العظمی شریعتمداری که فقه را ایشان با قلم خود تصحیح نموده موجود است بصورت آثار گرانبهایی باقی مانده است و مقدار بیشتری از مباحث فقه تقریری از امام راحل مکاسب بیع تا عقد صبی و مقدار بیشتری از مباحث فقه را اساتید گرامی شخصا بازنگری کرده و در آنروز با خط مبارک خود تصحیح فرموده اند که بسیار با ارزش می باشد. روی

همین تحقیقات وتقریرات بود که اجازه اجتهاد از طرف مرحوم حضـرت آیهٔ العظمی آقای شـریعتمداری به اینجانب به عنوان تقریظ بر کتاب طهارت که در آسـتانه چاپ بود داده شـده و متن آن نیز دقیقا موجود است و اصل متن ورقه اجتهاد را نیز حضـرت آیـهٔ الله سبحانی نوشـته وآن متن به امضاء و مهر حضـرت مرحوم آیه العظمی آقای شریعتمداری رسیده است و باز روی ملاحظات بالا بنا به تقاضای دانشگاه الزهراء از مرتبه علمی به اینجانب از دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم رتبه خارج دوم را که مساوی با اجتهاد مطلق است به اینجانب نیز اعطا کرده است و متن آن نیز موجود است (البته این اجازه اجتهاد با مطالعه دقیق دروس حضرات مراجع عظام نامبرده تحقیق و بررسـی علمی متجاوز از ۱۵۰ دفترچه ۲۰۰ برگی می باشـد که با وسواس شدیدی مورد بررسـی حوزه علمیه قم قرار گرفته است) و چنـد سـال قبـل نیز رتبه اسـتادیاری را که مساوی با دکتری است از وزارت آموزش عالی به اینجانب اعطاء شـد و اینک به عنوان هیئت علمی دانشکده الهیات دانشگاه الزهرا به تدریس دروس اختصاصـی آن دانشـکده (فلسـفه – کلام – منطق – عرفان و اصول فقه و فقه و تفسیر و فلسفه اخلاق و نیز به تدریس متون اسلامی در دانشگاه تهران – دانشکده علوم سالهاست که اشتغال دارم و اینک متجاوز از ۴ سال است که مسئولیت دانشـکده علوم انسانی و ادبیات و الهیات دانشگاه الزهراء که توسط رئیس دانشگاه آن وقت الزهرا جناب آقای دکتر کوهیان تفویض شـده ادامه دارد و ضـمنا مـدیریت گروه معارف دانشگاه الزهراء نیز بر عهده اینجانب است و در حوزه علمیه اشـتغال دارم به طلاب مـدرسه منتظریه حقـانی نیز برخی از دروس از قبیـل تفسیر قرآن و ... را تـدریس می نمایم. و در مدت اشـتغال به دروس اسـلامی از فقه و اصول و فلسفه و عرفان و متون اسلامی و تفسیر به عنوان محبت و تشویق، چند لوح تقـدیر از عملکرد دانشگاهی و تـدریس و تالیفـات و تحقیقـات علمی و دینی در دانشـگاه الزهراء و دانشگاه تهران (دانشـکده علوم) به اینجـانب اعطـا گردیـده است و اخیرا در جلسه مجمع مـدیران گروه معارف در نیمه شـعبان (سال ۱۴۲۰ مطابق ۳ آذر سال ۷۸) به مناسـبت میلاـد مسعود امام زمان (عـج) در مـدرسه دارالشـفاء قم با حضور متجاوز از ۲۰۰ اسـتاد و اساتیـد گروه معارف که توسط نهاد محترم نمایندگی ولی فقیه حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (دام ظله) در گروه معارف در دانشگاهها برپا گشته بود از طرف نهاد نمایندگی به عنوان اسـتاد موفق در تدریس معرفی شده و مورد تقدیر قرار گرفتم که من خود را شـخصا ناقابل می دانم و در عین حال از همه بزرگان و مسئولین و اساتید گرامی کمال تشکر را دارم.

حقدان، رحمت

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۱۷ متولد شد. پس از انجام تحصـیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشسرای عالی شد و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانس گرفت و برای ادامه تحصـیل به لنـدن رفت و فـوق لیسـانس در رشـته‌ی زبانشناسـی از دانشـگاه لنـدن گرفت و به ایران بـازگشت و دکترای زبانشناسـی همگانی و زبان‌های باستانی از دانشگاه تهران دریافت کرد و پس از تصویب رساله‌ی خویش، به عنوان استادیار در دانشسرای عالی مشغول تدریس شد.

اولین سمتی که به وی ارجاع گردید، دبیرکلی شورای هماهنگی امور دانشجویان ایرانی در خارج از کشور بود و پس از طی مراحل دانشیاری به مقام اسـتادی رسـید و در ۱۳۵۱ معـاون دانشـجوئی وزارت علوم و آموزش عالی گردیـد. آخرین سـمت دکتر حقـدان، استانداری اصفهان بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حقشناس، جهانگیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۸۶ در تهران تولد یافت. بعد از اخذ دیپلم، از طرف دولت برای انجام تحصیلات عالیه عازم اروپا شد و مدت شش سال در فرانسه در رشته‌ی مهندسی راه و ساختمان تحصیل کرد. پس از بازگشت به ایران، در دانشکده‌ی فنی استخدام شد و سمت استادی گرفت. بعد از ۱۳۲۰ که عده‌ای از جوانان تحصیلکرده، حزبی به نام حزب ایران تشکیل دادند، غالب استادان دانشکده‌ی فنی و فارغ‌التحصیلان این دانشکده جذب حزب مزبور شدند و طبعاً حقشناس نیز از بنیانگذاران حزب مزبور شد و فعالیت خود را در آن حزب آغاز کرد و سرانجام در ۱۳۳۱ در کابینه‌ی دکتر محمد مصدق به وزارت راه معرفی شد و قریب یک سال وزیر بود تا در اثر کودتای ۲۸ مرداد از وزارت ساقط و به زندان افتاد. چند ماهی در زندان بود تا بازپرس قرار منع تعقیب او را صادر نمود. حقشناس چند سالی در تهران به مشاغل آزاد اشتغال داشت تا به اروپا رفت و در انگلستان اقامت گزید و در همان جا درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حقنویس، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا جواد، متولد ۱۲۵۰ در قم. تحصیلات متعارف زمان را در قم انجام داد، درجه‌ی اجتهاد گرفت و وارد درسه‌ی سیاسی مشیرالدوله شد. پس از فراغت از تحصیل، به شغل قضا پرداخت. در ۱۳۲۹ ه.ق حسن پیرنیا که در عدلیه تغییراتی داد، ذکاءالملک فروغی را به ریاست تمیز و صدرالاشراف را به ریاست استیناف و میرزاعلی حقنویس را به ریاست محاکم ابتدائی برگزید و او سال‌ها در شغل قضا بود. در ۱۲۹۵ به سید ضیاءالدین طباطبائی نزدیک شد و در روزنامه‌ی رعد به کار پرداخت و سردبیری آن روزنامه را عهده‌دار گردید. در سال‌های ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ که سید ضیاء کارگردان اصلی سیاست شده بود، روزنامه‌ی رعد را حقنویس به تنهائی اداره می‌کرد. وقتی سید به مقام ریاست وزرائی رسید، حقنویس معاون وزارت عدلیه شد و چون وزیر تعیین نشده بود، کفالت هم با او بود. در دوره‌ی ششم از قم به وکالت مجلس انتخاب گردید. پس از خاتمه‌ی مجلس، با رتبه‌ی قضائی در ثبت اسناد اشتغال داشت و بعد رئیس بازرسی وزارت راه شد و در آن تاریخ تحقیقاً مردی فراموش شده بود. در ۱۳۲۸ که مجلس سنا رسمیت یافت، قرار بود سید ضیاءالدین سناتور بشود، اما قبول نکرد و جای خود را به همکار و دوست قدیم خود واگذار نمود و به این ترتیب حقنویس در دوره‌ی اول سناتور شد. در دوره‌ی بعد هم سناتور گردید. سرانجام در ۱۳۳۵ در ۸۵ سالگی درگذشت. روی هم رفته مرد بدی نبود، با فضل و مروت و منیع‌الطبع بود. به جاه نیاز داشت، ولی به مال توجه نداشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حق‌نیا، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: فردوسی مشهد

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

حقوقی راد، ناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: انگل‌شناسی، دانشکده: دامپزشکی، دانشگاه: شهید چمران اهواز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای دامپزشکی از دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد انگل‌شناسی از دانشکده طب گرمسیری لیورپول انگلستان، گذراندن واحدهای دکترای بهداشت در دانشکده بهداشت جانز هاپکینز آمریکا.

مرتبه علمی:

دستیار گروه میکروبیولوژی دانشکده پزشکی شیراز به مدت دو سال و نیم، استادیار دانشکده پزشکی اصفهان در سال ۱۳۵۳، دانشیار دانشگاه شهید چمران اهواز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بیماریهای انگلی نظیر هیداتیدوز، آسکاریدوز، ژیاردیوزو توکسوپلاسموز، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۱۱ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

تشخیص آزمایشگاهی بیماریهای انگلی روده، بیماریهای انگلی شایع در اهواز و استان خوزستان و اصول پیشگیری از این بیماریها.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۹

زمینه علمی مقالات:

اپیدمیولوژی و تشخیص بیماریهای انگلی نظیر بیماری کیست هیداتیک، آسکاریدوز، کاپیلاریوز روده‌ای، توکسوپلاسموز، مالاریا، کریپتوسپوریدیوز، ژیاردیوز.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

حکمت، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار فاخر، فرزند حاج حسام‌الدین شیرازی، متولد ۱۲۶۹ است. تحصیلات مقدماتی و متوسطه و آموختن زبان فرانسه را در شیراز انجام داد. در ابتدای مشروطیت، چندی در اروپا اقامت گزید ولی تخصصی نگرفت. بعد از استبداد صغیر به ایران آمد و تدریجاً سیاست‌پیشه شد و در حزب دموکرات فارس فعالیت نمود. برای آزادی و مشروطه تلاش بسیاری نمود و با متنفذین و مستبدین به مبارزه برخاست. چند بار تبعید شد، به هنگام انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ توسط وثوق‌الدوله، وی از مخالفین جدی قرارداد در فارس بود. در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی، از طرف مردم آباده به وکالت رسید. در دوره‌ی پنجم نیز وکالت آباده را حفظ کرد و در مجلس پنجم از طرفداران انقراض قاجاریه و روی کار آمدن رضاخان پهلوی بود. در دوره‌ی ششم نتوانست کرسی وکالت را حفظ کند، ولی در دوره‌های هفتم و هشتم با کمک برادرش که از ارکان دولت و نزدیکان رضاشاه پهلوی بود، بر کرسی وکالت تکیه زد. وی در چهار دوره نمایندگی خود اسم و رسمی پیدا نکرد و ظاهراً جزء اکثریت خاموش بود و به لوایح دولت بدون تعمق رأی می‌داد. بعد از انقضای دوره‌ی هشتم، حکومت یزد را به او سپردند که از اهم مشاغل روز بود. چندی در آنجا گذرانیده تا به حکومت استرآباد (گرگان) منصوب شد. چند سال با اختیارات در آن منطقه حکمرانی می‌کرد. در توسعه و آبادی شهر گرگان در حد توانائی خود قدم‌هائی برداشت، مخصوصاً در پائیز هر سال رضاشاه برای مسابقات اسب دوانی به گرگان می‌رفت و انتظار داشت شهر نسبت به سال قبل، معمور و آبادتر شده باشد. در سال ۱۳۱۴ حکمت از فرمانداری گرگان کناره گرفت و به انتظار شغل جدید، سال‌ها خانه‌نشین بود تا سرانجام علی‌اصغر حکمت وزیر وقت کشور (۱۳۱۹) به دکتر متین دفتری نخست‌وزیر متوسل گردید و او نیز نزد شاه شفاعت کرد تا فرمانداری کرمان را به او سپردند. یک سال بیش در این مأموریت نماند تا به تهران احضار شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ چندی به ریاست اداره کل آمار و ثبت احوال برگزیده شد ولی چشم و دل او به سوی مجلس شورای ملی بود. در دوره‌ی چهاردهم، حکمت از شیراز به کرسی وکالت نشست و با سوابقی که در پارلمان داشت، جزء متولیان مجلس قرار گرفت و در آوردن و بردن رؤسای دولت چون سهیلی، ساعد، بیات، حکیمی، صدر و قوام‌السلطنه نقشی اساسی داشت. او در دوره‌ی چهاردهم جزء اقلیت چهل نفری مجلس بود. غالباً با دکتر محمد مصدق و وکلای حزب توده هم‌فکری و هم‌رائی داشت. در این دوره حکمت توانست حیثیت سیاسی و قدرتی برای خود کسب کند، حزبی به نام سوسیالیست با همکاری سید محمد صادق طباطبائی و سهام‌السلطان بیات و دیگر دولتمردان آن روز به وجود آورد.

وقتی در ۱۳۲۵ قوام‌السلطنه بنیاد حزب دولتی دموکرات ایران را ریخت و ظاهراً حزبی در مقابل حزب دموکرات آذربایجان به وجود آورد، سردار فاخر از ارکان و بنیانگذاران حزب مزبور بود و در تمام موارد از یاری و کمک قوام مضایقه نکرده و قدماً و قلماً او را مساعدت می‌کرد. در ۱۳۲۵ به استانداری کرمان و بلوچستان منصوب شد. یک سال در آن استان حکمرانی کرد. در همان سال که طغیان عشایر فارس پیش آمد، حکمت در خاموش کردن طغیان سهمی پیدا کرد و پایه‌های حزب دموکرات ایران را در آنجا محکم نموده، توسعه بخشید. در ۱۳۲۶ به تهران آمد و مجدداً فعالیت‌های حزبی خود را تندتر از سابق ادامه داد. مقارن انتخابات دوره‌ی پانزدهم، جلسات حزبی غالباً به صورت مشاجره درآمده گاهی رهبر حزب را مورد ملامت قرار می‌دادند مخصوصاً کسانی که از انتخاب خود مأیوس بودند، حزب را تخطئه کرده و قوام را به باد انتقاد می‌گرفتند. در یکی از این جلسات، قوام متأثر گردیده به صورت قهر حزب را ترک کرد. عده‌ای از جمله سردار فاخر، به دلجوئی و ستایش قوام پرداخته و او را مجدداً به حزب بازگردانیدند. در آن جلسه سردار فاخر حکمت سخنانی در تمجید و تعریف قوام‌السلطنه ایراد کرد و آنچنان سخن گفت که اگر قوام از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند، مملکت هم به دنبال او خواهد رفت. حکمت افزود هنگام قهر جناب اشرف، من به حدی

منقلب شدم که باید مصداق این شعر را در خود ببینم:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

سرانجام انتخابات دوره‌ی پانزدهم آغاز شد و جز تعداد معدودی، همه کاندیداهای عضو حزب دموکرات ایران و سرسپردگان قوام‌السلطنه بودند. اکثریت قریب به اتفاق اعضای حزب به کرسی مجلس رسیدند. سردار فاخر حکمت نیز از شیراز به وکالت مجلس رسید و عضو فراکسیون حزب دموکرات ایران گردید. فراکسیونی که قبل از تصویب اعتبارنامه‌ها نود درصد آراء را در اختیار داشت. لیدری فراکسیون دموکرات به عهده‌ی ملک‌الشعرای بهار بود. پنهانی بین قوام‌السلطنه و سردار فاخر این توافق به عمل آمده بود که وی به ریاست مجلس مخلوق قوام‌السلطنه برگزیده شود. در حزب دموکرات، ملک‌الشعرای بهار ریاست مجلس را با توجه به سوابق آزادیخواهی و مبارزات خود علیه رضاشاه که در کنار مدرس هم انجام گرفته بود، از آن خود می‌دانست. غیر از بهار و تقی‌زاده، کاندیدای نمایندگان آذربایجان، قائم مقام‌الملک رفیع و ملک‌مدنی نیز سودای ریاست مجلس را داشتند.

وقتی مجلس پانزدهم افتتاح و قوام گرفت، ملک‌الشعرای بهار به صلاحدید رئیس دولت، از ریاست به نفع سردار فاخر کناره گرفت. تقی‌زاده نیز هنوز از مأموریت اروپا مراجعت نکرده و اعتبارنامه‌ی وی نیز با مخالفت عباس اسکندری سرنوشی نامعلوم داشت. طبق نظام‌نامه‌ی داخلی آن روز مجلس، ابتدا یک نفر را به ریاست موقت انتخاب می‌کردند تا اکثریت اعتبارنامه‌ها به تصویب برسد. آنگاه به انتخاب رئیس دائمی مبادرت می‌نمودند. در انتخاب رئیس موقت، سردار فاخر حکمت از ۱۱۲ نماینده‌ی حاضر در جلسه صاحب ۷۱ رأی گردید. قائم‌مقام و ملک‌مدنی هم آرائی به دست آوردند. عصر آن روز که حکمت به ریاست مجلس انتخاب شد، در منزل قوام‌السلطنه حضور یافت. هنوز به درگاهی نرسیده بود که تعظیم بلندبالائی به جناب اشرف نمود و روی پای او افتاد.

قوام از ادب و تواضع و فروتنی سردار، غرق در مسرت و شادی گردید. دو بار گونه‌ی او را بوسید و گفت ان‌شاءاللّه تمام حق‌دارها به حق خود خواهند رسید. دو ماه بعد، انتخابات رئیس دائمی انجام گرفت. این بار سردار ۷۳ رأی و تقی‌زاده ۳۶ رأی داشتند.

سردار در خلال این مدت کوتاه، چند بار با شاه ملاقات کرد و هر بار که به دربار می‌رفت، استنباط او مبنی بر نفرت و انزجار شاه نسبت به قوام، قوت می‌گرفت و سرانجام تصمیم گرفت برای بقاء خود یکی از دو نفر را انتخاب کند؛ یا نسبت به قوام‌السلطنه وفادار بماند یا تابع نظرات شاه باشد.

سردار شق دوم را انتخاب کرد و خیلی زود در مقام تضعیف قوام برآمد. علی‌الخصوص که به وی وعده‌ی صدارت هم داده شده بود. وی ماهرانه عده‌ای از وکلای مجلس را به سوی خود کشید و موجبات تفرقه بین نمایندگان عضو فراکسیون را فراهم ساخت و در توطئه‌ای که در دربار شاه با حضور کلیه وزیران تشکیل شده بود و جملگی به هیئت اجتماع جز سید جلال‌الدین تهرانی استعفا دادند، مشارکت داشت و آن راه‌حلی بود که سردار پیشنهاد نموده بود. قوام‌السلطنه پس از استعفای وزیران، به اتفاق سید جلال تهرانی به مجلس رفت و سردار فاخر محرمانه و مغرضانه به او توصیه نمود که تقاضای رأی اعتماد نماید و اکثریت قریب به اتفاق به او رأی خواهند داد و لاجرم قوام در آتیه با قدرتی بیشتر می‌تواند به زمامداری خود ادامه دهد. قوام‌السلطنه تسلیم سردار فاخر شد و هرگز تصور توطئه از طرف وی را نسبت به خود نمی‌دانست. در آن جلسه، قوام پس از تقاضای رأی اعتماد مواجه با رأی عدم اعتماد گردید و از نخست‌وزیری ساقط شد.

برای جانشینی قوام و تعیین نخست‌وزیر آینده، وکیلان در جلسه‌ی خصوصی نشستند و برخاستند و سردار فاخر نزد شاه رفت و اظهار کرد مجلسیان جز من به کسی اعتماد ندارند. بلافاصله فرمان نخست‌وزیری سردار فاخر صادر شد. چند روزی سردار در رأس قوه‌ی مقننه و اجرائیه قرار داشت ولی سرانجام به توصیه‌ی دوستان، ریاست قوه‌ی مقننه را بر صدارت ترجیح داد و انصراف خود را از نخست‌وزیری به شاه اعلام نمود. مجلس پانزدهم مجدداً به نخست‌وزیر آینده ابراز تمایل کرد. حکیم‌الملک و مصدق‌السلطنه هر

یک ۵۳ رأی داشتند. طرفداران قوام‌السلطنه آراء خود را به دکتر مصدق واگذار نمودند. حکمت می‌دانست شاه با روی کار آمدن دکتر مصدق موافقتی ندارد، لذا رأی خود را به آراء حکیم‌الملک افزود و فرمانی نخست‌وزیری او با ۵۴ رأی در مقابل ۵۳ رأی صادر شد.

در تمام دوره‌ی پانزدهم، سردار فاخر در کرسی ریاست استوار بود. در انتخابات دوره‌ی شانزدهم، سردار فاخر مجدداً از شیراز انتخاب شد و پس از تشکیل مجلس، بلافاصله به ریاست برگزیده شد. اقلیت تندرو مجلس شانزدهم به رهبری دکتر مصدق، او را در فشار شدید قرار داد. او در اداره‌ی مجلس شانزدهم گاهی ناتوانی از خود نشان می‌داد و زمانی با خواهش و تمنا، نمایندگان را به سکوت دعوت می‌کرد. در این مجلس، وقتی لیست کارمندان دولت و تقسیم‌بندی آنها به سه بند الف، ب و ج انتشار یافت، رئیس مجلس در زمره‌ی بند ج بود، یعنی صالح برای انجام کار نیست. او در دفاع از خود سخن‌ها گفت و خدمات خود را به آزادی و مشروطه برشمرد. سرانجام با چند قطره اشک، اظهارات خود را ثبت در تاریخ نمود ولی یکی از نمایندگان، اشک او را اشک تمساح دانست.

سردار فاخر در دوران حکومت دکتر مصدق خانه‌نشین بود. گاهی در تهران و زمانی در شیراز ایام را مطابق میل خویش سپری می‌ساخت. در بازی‌های سیاسی روز و دسته‌بندی‌ها مداخله نمی‌کرد و سعی او بر این قرار داشت که از تعرض مصون بماند.

پس از کودتای ۱۳۳۲ مجدداً کارگردان سیاسی شد. به دولت وقت مشورت می‌داد. در انتخابات دوره‌ی هیجدهم، وکیل و باز رئیس شد. در انتخابات دوره‌ی نوزدهم همچنان وکیل و رئیس بود. ادوار اخیر بیشتر شباهت به مدرسه داشت و در اداره‌ی آن سردار، زحمتی بر خود تحمیل نمی‌کرد. در انتخابات دوره‌ی بیستم اعم از انتخابات تابستانی و زمستانی، وی با وجودی که سنتش از هفتاد تجاوز کرده بود، به وکالت رسید و در آن مجلس نیز مقام ریاست را برای خویش دست و پا کرد، در حالی که نظر بر آقا جمال اخوی وکیل اول تهران بود.

مجلس بیستم که خالق آن شریف‌امامی بود، او را از کار برکنار کرد. شاه، دکتر علی امینی را به نخست‌وزیری برگزید. نخست‌وزیر جدید قبل از اینکه رأی نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا را اخذ کند، فرمان انحلال مجلسین را از شاه گرفت و مجلسین در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ منحل شدند.

در دوران فترت بین مجلس بیستم و بیست و یکم، سردار رئیس هیئت مدیره مجلس بود ولی عنوانی نداشت و او را به بازی نمی‌گرفتند. در انتخابات دوره‌ی بیست و یکم هم سن او متجاوز از هفتاد سال بود و هم بازیگران صحنه‌ی سیاس می‌بایستی عوض شوند. در همان ایام، صدرالاشراف رئیس سنا درگذشت و سردار آن پست را برای خویش پیش‌بینی می‌کرد که آن هم اشتباه از آب درآمد.

سردار فاخر حکمت مردی خرّاج و بدون عقل معاش بود. ثروت پدر را تماماً از بین برد. در تمام دوران زندگانی رویه‌ی اشرافی داشت. درب خانه‌اش به روی همه باز بود و از ریخت و پاش و انفاق و کمک به مردم مستمند دریغ نمی‌ورزید. غالباً حقوق مجلس خود را به افراد بی‌بضاعت حواله می‌داد و خود از طریق استقراض از بانک‌ها و با فروش املاک خویش گذران می‌کرد. منزل مسکونی خود را به چند برابر قیمت به دربار فروخت و هرچند سال یک بار که هزینه‌ی زندگی افزایش می‌یافت، او ما به‌التفاوت قیمت خانه‌ی خود را مطالبه می‌کرد و شاه نیز دستور پرداخت آن را می‌داد. در سال ۱۳۴۲ وی قرار بود به مقام سناتور انتصابی برگزیده شود. شرط قبول این سمت را موکول به ریاست مجلس سنا نمود. شاه زیر بار نرفت و از اینگونه رجال که در زمان جوانی و بی‌قدرتی وی صاحب جاه و مقام بودند، دل‌خوشی نداشت. به غلام حلقه به گوشی نیاز داشت که قرعه به نام جعفر شریف‌امامی اصابت کرد. سردار از آن تاریخ به بعد دوران بازنشستگی خود را آغاز نمود و با حقوق نخست‌وزیر بازنشسته امرار معاش می‌کرد. گاهی به دربار می‌رفت و در مقام موعظه و نصیحت شاه برمی‌آمد ولی تدریجاً اجازه‌ی ملاقات به او نمی‌دادند. او خیلی زود فهمید

که دیگر در دربار راهی ندارد، از حضور در سلام‌های شاه هم خودداری نمود و ایام را به خاطرات گذشته و نظارت بر اوضاع روز سپری می‌ساخت. تدریجاً به علت کهولت، وضع مزاجی او از اعتدال خارج شد. حتی در اواخر عمر حافظه و شناسائی را از دست داده، در خیابان‌ها بدون هدف راه می‌رفت و زمانی با خود سخن می گفت، تا سرانجام در سال ۱۳۵۶ در سن ۸۷ سالگی درگذشت. تنها فرزند ذکور سردار فاخر به نام دکتر عماد حکمت در اروپا رشته‌ی پزشکی تحصیل نمود و پس از مراجعت به ایران، چندی به طبابت اشتغال داشت، بعد به معاونت وزارت بهداری رسید. یک دوره هم سناتور شد. طبع شعری هم در او متجلی بود. گاهی بر حسب تفنن شعر می‌سرود ولی اشعارش ملال‌آور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حکمت، سعید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۲ در تبریز تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به اروپا رفت و تحصیلات خود را در رشته‌ی پزشکی در فرانسه به اتمام رسانید و تخصص خود را در جراحی پایان داد و بعد از مراجعت به ایران، چندی در تبریز به مداوای بیماران پرداخت، سپس به تهران آمد و سالیان دراز ریاست پزشکی قانونی با او بود. در دوره‌ی هیجدهم مجلس شورای ملی، از ارسباران به وکالت رسید و مجموعاً هفت دوره قریب ربع قرن وکیل مجلس شورای ملی بوده است. وی در رشته‌ی تخصصی خود از افراد متخصص و با استعداد بود. مدت‌های طولانی در دانشکده‌ی حقوق رشته‌ی جرم‌شناسی و دانشگاه پلیس تهران و دوره‌ی فوق لیسانس حقوق جزای دانشگاه ملی تدریس می‌نمود. وی تألیفاتی نیز دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حکمت، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مورخ، شاعر، مترجم.

تولد: ۱۲۷۱(۱۳۱۰ ق.)، تهران.

درگذشت: ۳ شهریور ۱۳۵۹، تهران.

علی‌اصغر حکمت فرزند احمد علی مستوفی (حشمت‌الممالک شیرازی) بود. اجداد وی از علمای شیراز بودند و از طرف مادر نیز نوه‌ی حسن فسایی نویسنده‌ی کتاب فارسنامه ناصری بود و جد او سید علیخان کبیر صاحب شرح صحیفه نام داشت.

علی‌اصغر حکمت تحصیلات علوم قدیم (مقدمات علوم و ادبیات فارسی و عربی) را در شیراز (در مدرسه‌ی علمیه و منصوریه) فراگرفت. سپس در تهران در دبیرستان کالج آمریکایی به تحصیل ادامه داد. در تاریخ ۱۳۳۷ ق. در وزارت معارف مشغول به کار شد. در سال ۱۳۴۶ ق. به وزارت دادگستری انتقال یافت و در سال ۱۳۰۹ به منظور تکمیل تحصیلات خود به فرانسه و انگلستان عزیمت کرد و از دانشگاه سربن پاریس در رشته‌ی ادبیات فارغ‌التحصیل گردید و به تهران بازگشت.

مشاغل و فعالیت‌های وی به این شرح است: رییس بازرسی وزارت معارف، ۱۲۹۹؛ رییس اداره‌ی کل معارف، ۱۳۰۷؛ مأمور مطالعات در تعلیم و تربیت و قوانین ثبت اسناد در اروپا، ۱۳۱۲ -۱۳۰۰ (بازگشت به تهران در شهریور ۱۳۱۲)؛ کفیل وزارت معارف، ۱۳۱۲؛ وزیر فرهنگ، ۱۳۱۷ -۱۳۱۳؛ رییس دانشگاه تهران، ۱۳۱۷ -۱۳۱۴؛ وزیر کشور ۱۳۱۸؛ وزیر بهداری، ۱۳۲۰؛ وزیر دادگستری، ۱۳۲۲؛ رییس کمیسیون ملی یونسکو در ایران از سال ۱۳۲۵؛ وزیر مشاور؛ ۱۳۲۶ و ۱۳۳۲ وزیر امور خارجه، ۱۳۲۸ - ۱۳۲۷؛ استاد کرسی تاریخ مذاهب و ادبیات ایران در دانشگاه تهران از سال ۱۳۲۹؛ رییس هیئت نمایندگی ایران در دانشگاه تهران از سال ۱۳۲۹؛ رییس هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس عمومی یونسکو منعقد در فلورانس (۱۹۵۰) و دهلی نو (۱۹۵۶)؛ سفیر کبیر ایران در هند ۱۳۳۶ -۱۳۳۲؛ وزیر مختار در تایلند، ۱۳۳۵؛ وزیر امور خارجه، ۱۳۳۸ -۱۳۳۷؛ رییس هیئت مدیره انجمن آثار ملی، ۱۳۳۳ -۱۳۲۴؛ رییس هیئت مؤسسان انجمن آثار ملی و ریاست انجمن، ۱۲۴۴؛ از نخستین اعضای فرهنگستان ایران؛ بنیانگذاری مجله «تعلیم و تربیت» (این مجله از انتشارات وزارت فرهنگ بود و شماره‌ی اول آن در فروردین ۱۳۰۴ منتشر شد)؛ حکمت در بیست و یکم خرداد ۱۳۵۱ کتابخانه شخصی خود را شامل پنج هزار جلد کتاب چاپی، تعداد زیادی نسخ خطی و مجموعه‌های روزنامه (از زمان ناصرالدین شاه تا زمان معاصر) و مجموعه‌های کتاب‌های تفسیر و کتاب‌های مربوط به قرآن (از عربی و فارسی و انگلیسی و تعدادی مرقعات) به کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران اهدا کرد که در مخزنی به نام او نگاهداری می‌شود، شرکت در جلسات کانون دانش پارس (به هنگامی که وی برای تدریس و سخنرانی در دانشکده‌ی ادبیات به شیراز می‌آمد، به پیشنهاد علی سامی ریاست افتخاری کانون دانش به او واگذار شد)، شرکت گابیگاه در جلسات «شب‌های شیراز» در تهران.

از جمله نشان‌های اوست: نشان درجه اول وزارت فرهنگ، ۱۲۹۹؛ نشان لژیون دونور از دولت فرانسه؛ نشان درجه اول همایون، ۱۳۲۵؛ نشان درجه اول نیل از دولت مصر، ۱۳۱۸؛ نشان درجه‌ی اول الکوکب الاردنی از دولت هاشمی اردن؛ ۱۳۲۸، نشان درجه‌ی اول سردار اعلا از دولت افغانستان، ۱۳۲۹؛ نشان رسمی درجه‌ی اول از دولت‌های هلند، دانمارک، انگلستان، ژاپن و ایتالیا.

فهرست آثار او به شرح زیر است: امثال قرآن مجید (فصلی از تاریخ قرآن کریم، ۱۳۳۳)، حروف مقطعه‌ی قرآنیه یا فواتح صدور و فصلی از تاریخ قرآن (۱۳۳۱، نشریه مجله «مهر»)؛ تفاسیر بوعلی سینا از قرآن مجید؛ تصحیح و تحشیه کشف الاسرار و عدهٔ الابرار خواجه رشیدالدین میبدی معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری؛ سعدی تا جامی (ترجمه‌ی جلد سوم دوره‌ی تاریخ ادبیات ادوارد براون، در منبع دیگر به این صورت از آن یاد شده است: ترجمه‌ی جلد سوم تاریخ ادبی ایران و در منبع دیگری آمده است: چهارمین جلد از تاریخ ادبیات ایران، (۱۳۲۷)؛ شادباش نوروزی (مجموعه اشعار، ۱۳۲۶)؛ پارسی نغز (مجموعه آثار پارسی سره از نویسندگان ایران قدیم و جدید، ۱۳۲۳)؛ امین و مأمون (ترجمه عربی آثار جرجی زیدان)؛ پنج حکایت از شکسپیر (دو جلد، لاهور، ۱۹۵۷ م.)؛ پنج درام از شکسپیر (دو جلد، تهرن، ۱۳۳۳)؛ دوستداران وطن، تقویم معارف از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ (تحصحیح و تحشیه)؛ جام جهان نما؛ رساله‌ی قضایای عامه در «علوم طبیعی» ترجمه از انگلیسی؛ رساله در باب علیشیر نوایی (۱۳۲۶)؛ ایران در فرهنگ جهان (۱۳۲۶)؛ شعر معاصر؛ رستاخیز (اثر لئون تولستوی، ۱۳۳۹)؛ راه زندگی (اثر نیکلا حداد مصری، ۱۳۴۶ ق.)؛ شرح حال و منتخب جامی (ظاهرا همین کتاب با نام زندگی جامی شاعر ایرانی در سال ۱۳۲۰ هم به چاپ رسیده است)؛ مطالعاتی در باب حافظ (با عنوان دیگری: درسی از دیوان حافظ نیز به چاپ رسیده است، ۱۲۲۰ -۱۳۱۹)؛ مطالعه تطبیقی رومئو و ژولیت با لیلی و مجنون نظامی (۱۳۱۷)؛ مقدمه و تحشیه و تصحیح مجالس النفائس علیشیر نوایی؛ رساله در احوال «اثر» پرشکفتی شاعر معروف فارسی؛ نقش فارسی بر احجار هند (کلکته، ۱۹۵۷ م.، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۸)؛ شکونتلا یا انگشتر گمشده (کالیداس، ترجمه، بمبئی، ۱۳۳۶)؛ نه گفتار در تاریخ ادیان (شیراز، نشریه دانشگاه، تهران، ۱۳۴۱)؛ الواح بابل (اثر ادوار شی‌یر، ۱۳۴۱)؛ اسلام از نظرگاه دانشمندان غرب (۱۳۴۰، چاپ دوم)؛ اصول فن مناظره (۱۳۱۶)، افسانه دلپذیر (اثر ویلیام شکسپیر، ۱۳۲۱)، الف لیله و لیله (مقدمه کتاب به قلم حکمت، ۱۳۱۵)؛ گلزار حکمت جلد اول؛ مجله‌ی «تعلیم و تربیت»؛ مجله‌ی رسمی وزارت معارف از سال ۱۳۰۴ تا

۱۳۰۵. سخن حکمت شامل سه هزار و پانصد بیت از اشعار حکمت با مقدمه‌ی سید حسن سادات ناصری به خط نستعلیق ابراهیم بوذری، سرزمین هند (۱۳۳۷، نشریه‌ی ۵۱۵ دانشگاه تهران)، تاریخ ادیان، دیوان جامی (با مقدمه و تصحیح و اهتمام ایشان). گذشته از این مجموعه مقالاتی که به قلم وی در مجلات مختلف ایران منتشر شده و همه شامل مباحث ادبی و تاریخی است.

علی‌اصغر حکمت روز دوشنبه سوم شهریور ۱۳۵۹ برابرچهاردهم شوال ۱۴۰۰ ق. در تهران وفات یافت و در شیراز در مقبره‌ی خانوادگی در حضرت عبدالعظیم «باغ طوطی » به خاک سپرده شد.

فرزند احمدعلی خان حشمت‌الممالک است که در ۱۲۷۲ در شیراز تولد یافت. حشمت‌الممالک از مستوفیان شیراز بود. حکمت تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز گذرانید و در رشته‌های ادبیات فارسی و عربی مطالعاتی نمود و سپس برای ادامه‌ی تحصیل به تهران وارد شد و ضمن گذراندن مدرسه‌ی آمریکائی، تحصیلات ادبی و فقه و اصول را ادامه داد و نزد حکما و فقهاء درجه اول آن روز مانند مرحوم میرزا طاهر تنکابنی تلمذ کرد.

در ۱۲۹۷ وارد خدمات فرهنگی گردید و با نشر مقالات محققانه و تدریس زبان انگلیسی در مدارس متوسطه، کسب شهرت نمود و وارد فعالیت‌های سیاسی شد و با کمک عده‌ای از دوستان و همفکران خود، به زعامت علی‌اکبر داور حزب رادیکال را بنیانگذاری کردند. تا ۱۳۰۹ در وزارت معارف خدمت می‌نمود و مشاغلی مانند ریاست کارگزینی، بازرسی و اداره کل معارف را تصدی می‌نمود. در این سال به تشکیلات جدید داور در دادگستری وارد شد و پس از چندی برای مطالعه در امور قضائی و ثبتی به اروپا اعزام گردید.

حکمت در اروپا وارد دانشکده‌ی حقوق و ادبیات گردید و درجه‌ی لیسانس از هر دو رشته گرفت. مأموریت دیگر حکمت در اروپا، مطالعه در امر آموزش و پرورش دانشگاه بود. وی در این مدت تحقیقاتی درباره‌ی امر تعلیم و تربیت به عمل آورده و مرتباً گزارش آن را به تهران ارسال می‌داشت.

حکمت در شهریور ۱۳۱۲ به تهران احضار شد و در کابینه‌ی ذکاءالملک فروغی ابتدا کفیل و بعد وزیر معارف و رئیس دانشگاه گردید. حکمت در کابینه‌ی جم نیز وزیر فرهنگ بود تا اینکه در شهریور ماه ۱۳۱۷ از خدمت معاف شد.

دوران پنج ساله‌ی وزارت فرهنگ علی‌اصغر حکمت را باید دوران تحول فرهنگی در ایران نام نهاد. تأسیس دانشگاه تهران، تأسیس دانشسراهای مقدماتی در سراسر کشور، برگزاری جشن هزاره‌ی فردوسی، تأسیس فرهنگستان ایران، بوجود آوردن پیشاهنگی و تغییر برنامه‌های مدارس به اصول تعلیماتی کشورهای خارج، ایجاد تحول در زبان و ادبیات پارسی، توجه به آثار باستانی و تشکیل موزه‌ی ایران باستان و تربیت کادر آموزشی و انتشار نشریات سودمند و توجه به امر ورزش در مدارس، توسعه و تکمیل مدارس ابتدائی و متوسطه از جمله کارهای او بود.

حکمت پس از معافیت از وزارت فرهنگ، شش ماه بلاشغل بود تا اینکه در اسفند ۱۳۱۷ در ترمیم کابینه‌ی محمود جم، به وزارت کشور منصوب شد. در کابینه‌ی دکتر متین دفتری نیز سمت وزارت کشور را عهده‌دار بود. در خرداد ۱۳۱۹ بار دیگر از خدمت معاف گردید و به کار تحقیق و مطالعه پرداخت.

در ترمیم کابینه‌ی فروغی در سی‌ام شهریور ۱۳۲۰، حکمت وزیر بازرگانی و پیشه و هنر شد. در ترمیم دیگر کابینه‌ی فروغی، وزارت بهداری را بر عهده گرفت. در کابینه‌ی سهیلی نیز همچنان وزیر بهداری بود.

در ۱۳۲۲ در نخست‌وزیری دوم علی سهیلی، وزارت دادگستری بر عهده‌ی حکمت قرار گرفت. در کابینه‌ی قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۶ وزارت مشاور یافت. در کابینه‌ی ساعد در ۱۳۲۷ وزیر امور خارجه گردید و در دولت زاهدی وزیر مشاور بود. در ۱۳۳۷ در کابینه‌ی دکتر اقبال مجدداً وزیر امور خارجه شد و آنگاه به سفارت ایران در هند مأمور گردید. علی‌اصغر حکمت گذشته از اینکه پنج سال در سه کابینه وزیر فرهنگ و رئیس دانشگاه تهران بود، دو نوبت وزیر کشور، دو مرتبه وزیر امور خارجه، یک بار وزیر

دادگستری، دو بار وزیر پیشه و هنر، دو بار وزیر بهداری، سه دفعه وزیر مشاور و یک بار سفیرکبیر بوده است.
حکمت در سال ۱۳۱۴ که وزیر فرهنگ بود، کشف حجاب را اجرا کرد و در روز ۱۷ دی ماه جشنی در دانشسرای عالی منعقد نمود و چادر و حجاب از سر عده‌ای از فرهنگیان برداشت و شاه نیز حجاب همسر و دختران خود را برداشته، در آن مجمع شرکت کرد. معلمین و دانش‌آموزان مجبور شدند در مدارس بدون حجاب شرکت نمایند و همین مسئله موجب اشاعه‌ی کشف حجاب گردید. اقدام حکمت در این مورد درخور سرزنش بسیار است. وی در کتابی به نام سی خاطره از عصر پهلوی، اقدام خود را در این زمینه نوشته است و نقش خود را در آن دوران به نمایش گذاشته است. پاداش حکمت در این خوشرقصی، این بود که از کفالت وزارتخانه به وزارت منصوب شد.
حکمت در دو نوبت وزارت امور خارجه‌ی خود دست به یک اقدام فرهنگی زد و آن انتشار مجله‌ی وزارت امور خارجه بود که مقالات تحقیقی و تاریخی زیادی در آن به چاپ می‌رسید و یکی از منابع مهم سیاست خارجی ایران می‌باشد. حکمت در اواخر عمر ریاست یکی از مدارس عالی را بر عهده داشت. وی در جوانی با خواهر سردار فاخر حکمت ازدواج کرده و صاحب سه دختر شد.
او از روز تأسیس دانشگاه تهران، یکی از اساتید و مدرسین دانشکده‌ی ادبیات و علوم معقول و منقول بود و پیوسته با داشتن مشاغل سیاسی، دقیقه‌ای از حضور در سر کلاس غفلت نمی‌ورزید.
دارای تألیفات و تحقیقات بسیاری است که قسمتی از آن به چاپ رسیده است. ترجمه و تحشیه‌ی تاریخ ادبیات ایران تألیف پروفسور ادوارد براون تحت عنوان از سعدی تا جامی- پارسی نغز، سرزمین هند، نه گفتار در تاریخ ادیان، دو تفسیر یکی از ابوالفتوح رازی و دیگری از خواجه عبداللّه انصاری در ده مجلد است. تاریخ ادیان هم از دیگر تألیفات اوست.
برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

حکمت، نظام الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نظام‌الدین مشارالدوله شیرازی (و. ۱۲۶۶- ف. ۱۳۱۵ ه.ش.) حاکم اصفهان و کردستان و کفیل وزارت معارف و وزیر پست و تلگراف. وی در تهران به سن ۴۹ سالگی درگذشت.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

حکمت، نظام‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۲ در شیراز، فرزند حاج میرزا حسام‌الدین مشارالدوله شیرازی که از ملاکین و متنفذین شیراز بود. دو فرزند خود نظام‌الدین و رضا (سردار فاخر) را تحت تربیت و مراقبت دقیق قرار داد و در تحصیل آنها کوشش بسیار نمود. نظام‌الدین پس از فراغت از تحصیل، در نهضت مشروطیت با مشروطه‌خواهان هم‌آهنگ شد و چون جوانی پرشور و مطلع بود، مورد توجه

آزادیخواهـان قرار گرفت. در ۱۲۹۰ برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت. چنـد سالی در آنجا بود و لیسانسیه حقوق شـد. در شـروع جنـگ بین‌المللـ اول به ایران بـازگشت و در انتخابـات دوره‌ی سوم بـا کمـک حزب دموکرات از شـیراز به وکالت رسـید و پس از تعطیـل مجلس، جزء مهاجرین بود. مـدتی در کرمانشاه و مـدتی هم در اسـتانبول زنـدگی کرد. پس از مراجعت به ایران، به معاونت وزارت فوائـد عـامه منصوب شـد. مـدتی نیز معـاون وزارت معارف و معاون وزارت جنگ بود و در فروردین ماه ۱۳۰۳ در کابینه‌ی سوم سردارسـپه به کفالت وزارت فوائـد عامه منصوب گردیـد و پس از چهار ماه، تیمورتاش وزیر شـد و نظام‌الـدین که تازه پس از فوت پـدرش، مشارالدوله لقب یافته بود، به حکومت کردسـتان رسـید و چند سال در آنجا حکومت کرد. رفتار و برخورد او با مردم کردسـتان موجبات رضایت اکراد را فراهم کرد و سال‌ها در آنجا با محبوبیت حکومت می‌کرد. چنـدی هم حاکم بنادر و کرمان بود تا اینکه در مهرماه ۱۳۱۳ محمدعلی دولتشاهی وزیر پست و تلگراف کابینه‌ی فروغی، بدرود حیات گفت و نظام‌الدین حکمت وارد کـابینه شـد و به سـمت وزیر پست و تلگراف معرفی شـد. در کـابینه‌ی جم نیز همچنـان عهـده‌دار وزارتخانه‌ی مزبور بود تا اینکه در ۱۳۱۵ در ۵۴ سالگی در اثر سـکته‌ی قلبی درگـذشت و در باغ طوطی در زاویه‌ی مقـدس حضـرت عبـدالعظیم مدفون گردید. مردی نیک‌نفس و لایق بود و به شیوه‌ی اشراف زندگی می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حکیم الهی لواسانی ثانی، شمس‌الدین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۳۶ ق)، کلامی، حکیم و ریاضـیدان. در تهران متولـد شـد. تحصـیلات وی در سبزوار، نزد حاج ملاهادی سبزواری بود. در سال ۱۲۷۶ ق بـه تهران مراجعـت کرد و در همیـن شـهر درگـذشت و در صـفاییه دفـن شـد. وی در علم کلاـم و حکمت و ریاضـی مهارت تمام داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :شرح حال رجال (۱۵۲/۲).

حکیم شاه قزوینی، محمد

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س دهم ق)، حکیم، متکلم، طبیب، نحوی و شاعر. مشهور به حکیم شاه محمد. نخست در شیراز می‌زیست. اجدادش پزشک بودند و خود نیز در پزشـکی دست داشت. وی مدتی نیز در مکه زندگی کرد و بنا به تعریف و تحسـین مولی ابن الموید که از علمای بنام دربـار بایزیـد دوم، پادشـاه عثمـانی بود، توسـط پادشـاه مـذکور به اسـتانبول دعوت شـد و پزشک دربار گشت و تـذکره‌ی «مجالس النفائس» امیرعلیشیر نوایی در سالهای ۹۲۹ -۹۲۷ ق به نام سـلطان سلیم بن بایزید عثمانی ترجمه کرد. او از شاگردان علامه‌ی دوانی بود و در اکثر علوم زمـان خود دست داشت. حکیم مولفـات خود را به دو زبـان فارسـی و تـازی تـالیف می‌کرد. برخی از آثـار وی عبارت‌اند از: «تفسیر سوره‌ی النحل تا آخر قرآن»؛ «ربط السور و الآیات»؛ حواشـی بر «تهافت» مولی خواجه‌زاده مصـطفی بن یونس،

حواشی بر «شرح العقاید نسفی» تفتازانی؛ ترجمه‌ی فارسی و ترکی «حیوه الحیوان» دمیری، به نام «حیوه الانسان» که برای سلطان سلیمان نگاشته؛ ترجمه‌ی «مجالس النفائس» امیرعلیشیر نوایی یا «ذیل تذکره الشعراء»؛ «شرح عقاید ملاجلال دوانی»؛ شرح «ایساغوجی»، در منطق؛ شرح «کافیه‌ی» ابن‌حاجب؛ «نصیحت نامه»، به فارسی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تاریخ ادبیات در ایران (۱۱۵/۴)، تاریخ تذکره‌های فارسی (۱۲۳ -۱۲۰ /۲)، تاریخ نظم و نثر (۲۷۷ -۲۷۶)، الذریعه (۱۰۲/۹)، ریحانه (۴۵۵ -۴۵۴ /۴)، فرهنگ ادبیات فارسی (۴۴۵)، کشف الظنون (۱۹۵۸، ۱۸۹۳، ۱۳۷۱، ۱۱۴۶، ۱۱۴۴، ۸۳۲، -۲۰۸)، لغت نامه (ذیل/ حکیم شاه)، مجالس النفائس (مقدمه، لا- مج)، معجم المولفین (۱۷۰/۱۱)، هدیه العارفین (۲۲۹/۲).

حکیم یزدی، علی‌اکبر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۲۲ ق)، فقیه اصولی و متکلم. در یزد و تهران درس خواند، در معقول شاگرد آقا محمدرضا قمشه‌ای در منقول شاگرد میرزا ابوالقاسم کلانتری و میرزا محمد حسن آشتیانی بود و از میرزای آشتیانی اجازه اجتهاد داشت. پس از پایان تحصیلات در قم ساکن شد و به تدریس پرداخت. بیشتر آوازه‌ی شهرت او به خاطر مهارت او در حکمت بود. شیخ محمد علی، فرزند محمد جعفر قمی، از شاگردان اوست که «رسائل» شیخ مرتضی انصاری را در خدمت وی فراگرفت. حکمی در قم درگذشت و پیکرش در مقبره‌ی شیخان به خاک سپرده شد. از آثار وی: «الرساله الرضاعیه» یا «الرضاعیات»، به فارسی؛ شرح «الشواهد الربوبیه» ملاصدرا؛ شرح «رسائل» شیخ مرتضی انصاری؛ حاشیه بر «بدایع الاصول».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۷۶/۸)، خدمات متقابل اسلام و ایران (۶۱۱)، الذریعه (۱۹۲/۱۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۶۰۷/۱۴).

حکیم، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید علی حکیم

محل تولد : نجف

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

در یازده سالگی پس از شرکت در اولین جلسه تعلیم قرآن که از طرف حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی در سراسر قم بود

شرکت کردم در تابستان بعدی اولین تدریس قرآن را آغاز کردم. پس از آن در همان سال تحصیلی علاقمند به حوزه شدم و در سن ۱۲ سالگی وارد حوزه علمیه قم شدم و کنار درس به مسائل رفتاری توجه خاصی داشتم و قبل از آغاز جنگ به مطالعه روانشناسی روی آوردم پس از دو سال جبهه که مسئولیتهای نسبتاً سنگین مانند قائم مقامی سازمان تبلیغات استان خوزستان و مسئولیت توزیع روحانیان به سپاه و ارتش برعهده اینجانب بود که به خاطر مسئله تربیت کادر و نیروی آینده احساس تکلیف کردم به قم برگردم (در اثر اصرار برخی از اساتید) و طرح تربیت الگو و مدرسه آزمایشی راه انداختم هدف از طرح انتقال رفتار و تغییر سریع رفتار در نوجوانان از طریق الگوی همسن طرح بسیار موفق و جامعی بود و کاملاً علمی در کنار اجرای طرح طراحی مدرسه نمونه نیز مد نظر بود ولی متأسفانه جو عمومی علمی نبود این طرح را سازمان تبلیغات قم پوشش حمایتی می‌داد و آموزش و پرورش همکاری می‌کرد به هرحال خیلی بار علمی و عملی داشت تا سال ۱۳۶۶ ادامه یافت و برخی خروجی‌های آن اکنون در حوزه و دانشگاه که برخی پزشک نمونه کشور شدند و سایر رشته‌ها و برخی که در دولت کنون افغانستان در وزارت آموزش و پرورش آن در حد برنامه ریزی درسی مدیرکل و معاون وزیر شدند به هرحال تأسف آور این است که این تجربه مدفون ماند در حالیکه کشور به آن نیاز داشت وضع تربیت اکنون نتیجه عدم برنامه‌ریزی علمی است و تربیت آشفته دینی ما هم از همین امر ناشی می‌گردد.

در کنار دروس حوزه که حتی در جبهه قطع نشد درقم کنار حوزه و مطالعات رفتاری به بررسی متدهای تغییر رفتار در از مدت در بزرگسالان و بحث روان درمانی هم نیز پرداختم در بیمار اضطراب حاد و بسیار وسواس داشتیم و نتایج فوق‌العاده جالب بود و حاکی از اهمیت تغییر رفتار پیش از بلوغ و تا ۲۱ سالگی بود در حوزه از روش‌های هم دروس قدیم اصول و دروس حلقات اصول همزمان پیش می‌بردم در سال ۶۸ وارد بحث خارج شدم و در آن زمان نیز اولین تدریس دانشگاه را آغاز نمودم که به اصرار آیت الله اراکی بود چندان مشتاق نبودم و تاکنون بیش از ۱۷۰۰۰ هزار دانشجو را در زمینه‌های مختلف معارف تفسیر قرآن اخلاق و تربیت عقاید و دفع شبهات هر مقطع پرداختم که در هر دانشگاه همیشه از نظر دانشجویی رتبه اول را داشتم در کنار آن بحث خارجم تا سال ۸۲ قطع نشد و پس از آن به خارج اعزام شدم و نزدیک یک سال در فنلاند امامت جمعه و تبلیغ و تدریس داشتم و فوق‌العاده با جوانان مسلمان رابطه صمیمانه و با خانواده ما برقرار شد ولی محیط غرب را اصلاً تحمل نکردم برای من حکم زندان را داشت در سال‌های ۱۳۷۶ مدیر گروه کلام واحد کلام و فلسفه را داشتم.

و در سال ۱۳۷۹ مدیر گروه فلسفه و کلام مرکز مدیریت حوزه علمیه خواهران را برعهده‌ام گذاشتند و در همان سال نیز مدیریت گروه اخلاق و تربیت برعهده داشتم که تا سال ۱۳۸۲ ادامه داشت یعنی تا سفر خارج کشور در کنار آن سه دوره تدریس کلام استدلالی در سطح عالی برای تربیت مدرس خواهران داشتم که از نظر روش تدریس از اساتید بزرگ دیگر نیز پیشی گرفته بودم و در دوره سطح سه کلام و فلسفه دفتر تبلیغات تدریس متون قدیم کلام و تدریس عقاید استدلالی را داشتم.و از سال ۱۳۷۵ یا ۷۶ اولین کارهای علمی در اینترنت در کتب با وهابیان و مسیحیان عرب زبان بود شروع و تاکنون ادامه دارد هر وقت فرصت کنم به چت های داغ و علمی رفته و مدت چهارماه برای مجمع اهل بیت هم نظارت و هم اداره علمی مباحث اینترنت را برعهده داشتم که استقبال بسیاری داشت والحمدالله رب العالمین.

حکیمی – محمد رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد حکیمی در چهاردهم فروردین ۱۳۵۴ (۱۳۱۴ ق) (استاد، تاریخ درگذشت خویش را به اصحاب سرش گفته است (و «سر اهل السر مما لا یباح»)؛ اما امید است که با دعای همان اصحاب سر، آن تاریخ به تأخیر افتد و استاد دیرتر بزید. ان ذلک علی الله یسیر.)، در مشهد زاده شد. پدرش، حاج عبدالوهاب حکیمی (م ۱۳۶۹ ش)، که از یزد به آستان امام رضا –ع – پناه برده بود، از محترمین بازار مشهد و متشرع و اهل مراقبه بود و از شبهات می گریخت. حکیمی در سال ۱۳۲۰ به مکتب و سپس به مدرسه رفت. پس از فرا گرفتن قرآن و صد کلمه (از کلمات قصار امیرالمؤمنین علی –ع– با ترجمه‌ی منظوم)، و نیز مقداری از دیوان حافظ، درسهای دوره‌ی ابتدایی را در مدرسه فرا گرفت. درسال ۱۳۲۶ به حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد وارد شد و بیست سال در آنجا به علم اندوزی و خود سازی پرداخت. هشت سال به درسهای مقدمات و سطح و دوازده سال به درس خارج اشتغال داشت و در جنب آن، پانزده سال به تحصیل فلسفه و کلام پرداخت.

ادبیات عرب را نخست در نزد چند تن از طلاب فاضل، و بار دیگر در نزد شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری، معروف به ادیب ثانی (م ۱۳۵۵ ش)، فرا گرفت و تقریرات همه‌ی دروس او را نوشت. اصول فقه و فقه را در محضر آیت الله میرزا احمد مدرس یزدی (م ۱۳۵۰ ش)، که خویشاوندش بود، و آیت الله علی نمازی شاهرودی (م ۱۳۶۴ ش)، و دیگر دروس سطح و مقداری از خارج را، از جمله خارج کفایه، در محضر آیت الله شیخ هاشم قزوینی (م ۱۳۳۹ ش)، آموخت. همچنین دوازده سال از افاضات آیت الله شیخ مجتبی قزوینی (م ۱۳۴۶ ش)، بهره برد و جلدین کفایه و خارج فقه و نیز درس معارف اعتقادی و اجتهادی و فلسفه (شرح اشارات و اسفار) و نقد فلسفه را از محضر او فرا گرفت و ضمن تماشای رواق اشراق، همراه مشائیان تمشی کرد. ده سال نیز در درس خارج فقه واصول آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی (م ۱۳۵۴ ش)، حاضر شد و تقریرات درس اصول وی را بتفصیل و تقریرات برخی از دروس فقه را باختصار نوشت.

شرح باب حادی عشر را از بعضی از فضلا، و شرح تجرید را در محضر شیخ عبدالنبی کجوری (م ۱۴۱۹ ق)، و شرح منظومه را از شیخ غلامحسین محامی بادکوبه‌ای (م ۱۳۳۳ ش)، آموخت، در پی آموختن علوم مرسوم حوزه، در سری هم در علوم دیگر کشید که مبادا چیزی را فروهشته باشد: نجوم و تقویم را در نزد حاج شیخ اسماعیل نجومیان (م ۱۳۵۶ ش)، و اوفاق و رمل را از محضر حاج سید ابوالحسن حافظیان (م ۱۳۶۰ ش)، و حاجی خان مخیری (م ح ۱۳۵۰ ش)، و شیخ مجتبی قزوینی فرا گرفت.

گزافه نیست اگر بگویم از کوچکی آثار بزرگی در مشی حکیمی نمایان بود و: بالای سرش ز هوشمندی می‌تافت ستاره‌ی بلندی. شاهد اینکه در نوزده سالگی، هنگامی که درسهایش در نزد ادیب ثانی پایان یافته بود، قصیده‌ای به عربی، در بیش از چهل بیت، پاس مقام استاد را، سرود و در شب نوروز ۱۳۳۳، به وی پیشکش کرد. آنکه که آن ادیب اریب، آن قصیده‌ی عربی را، از آن طلبه‌ی نوجوان دید، انگشت تعجب به دهان گرفت و او را، علی رؤوس الاشهاد، برکشید و «متنبی جوان» خواند. (شرح این موضوع خواهد آمد.).

نیز گفتنی است که استاد حکیمی دو جلد کفایه را در طی یک سال تحصیلی در نزد شیخ مجتبی قزوینی فرا گرفت. شیخ استاد چندان از ذکاوت وسرعت انتقال وی شگفت زده شده بود که گفت: «تاکنون کسی با این استعداد ندیدم که جلدین کفایه را در یک سال بخواند». (معاد جسمانی در حکمت متعالیه، ص ۴۰۲.).

این را هم بگوییم چندی پس از آنکه حکیمی شرح منظومه را به صورت اجتهادی و انتقادی، در نزد محامی بادکوبه‌ای فرا گرفت، وی دیگر او را نه «حکیمی»، که «حکیم» می‌خواند و می گفت: «یا»ی نسبت را از نام حکیمی بردارید؛ او دیگر نه «حکیمی»، که «حکیم» است.

همچنین روزی آیت الله میلانی، در هنگام درس اصول، پس از اینکه بسمله گفت و خطبه خواند، چشم چرخاند و شاگرد جوانش

را، که در گوشه‌ای نشسته بود و در دیدگاه استاد نبود، ندید. سکوت کرد و سکوت مجلس را فرا گرفت که مگر چه شده آقا درس را متوقف کرده است! آنگاه فرمود: آقای حکیمی نیستند. افلاطون تا ارسطو حاضر نمی‌شد درس را شروع نمی‌کرد؛ می‌گفت عقل در مجلس درس حاضر نیست.

آری، آن «متنبی جوان»، در نزد ادیب ثانی، و آن «حکیم»، در نظر محامی بادکوبه‌ای، «ارسطوی دوم» و «عقل مجلس درس»، در نزد آیت الله میلانی بود. و دانستنی است که حکیمی جوانترین فرد در درس میلانی بود و همگان از او پیشنه‌ی علمی و حوزوی دیرینه‌تری داشتند. حتی در آن جمع، فاضلانی بودند که حکیمی برخی از متون مقدمات و سطح را نزد آنان خوانده بود.

این را نیز بگویم که استاد حکیمی قدم در سی سالگی نگذاشته بود که علامه شیخ عبدالحسین امینی (م ۱۳۴۹ ش)، در نامه‌ای که از نجف برایش نوشت، وی را بـا عنوان «العلامـة الجلیل» مورد خطاب قرار داد. در این نامه، که با عبارت «با هزاران شوق دیـدار» آغاز شده، استاد حکیمی به همکاری مطبوعاتی دعوت گردیده و در آن آمده است:

زیاد از حد مایلم که از قلم و قدم شـما خدمات شایانی نسبت به مولا بوده باشد و شـما شریک این اعمال گردید که تحقیقا موجب توفیق است. لذا این زحمت را به عهده‌ی جناب عالی می‌گذارم؛ والا رفقای زیادی در تهران هست که با جان و دل حاضرند که این خدمات را عهده‌دار شوند. و این تصدیع، رمز محبت حقیر است نسبت به شـما. (این نامه‌ی بدون تاریخ در حدود ۱۳۴۱ نوشته شده و تصویری از آن در نزد اینجانب هست.).

در همین سالهـا بود که شـیخ آقا بزرگ تهرانی (م ۱۳۴۸ ش)، در ضـمن اجازه‌ی روایی به اسـتاد حکیمی، از وی با القاب «الفاضـل الکامل البارع الاریب والاستاد المحقق الماهر الادیب» یاد کرد. (شیخ آقا بزرگ تهرانی، ص ۶۷. تاریخ ابن اجازه رجب ۱۳۸۲، برابر با آذر ۱۳۴۲ است.) و این اجازه کتبی، پس از اجازه‌ی شـفاهی‌ای بود که شیخ در حرم مطهر امام رضا -ع- در جمادی الاول ۱۳۸۲ به استاد حکیمی داده بود.

هیچگـاه اسـتاد حکیمی از زنـدگی آموزشـی خود حکـایت نکرده است؛ فقـط در یک - دو جا، آن هم جایی که می‌خواسـته است خاطر نشان کند که با علم اصول مخالف نیست، بناچار، از تحصیلاتش، آن هم فقط تحصیلات اصولی خویش، سخن گفته است:

در ایام تحصـیل، کفایه و مقـداری از درس خارج را نزد آیت الله حاج شـیخ مجتبی قزوینی خوانـدم، و مقـداری خارج کفایه را نزد آیت الله حـاج شـیخ هاشم قزوینی. و هفت سال در درس خارج اصول آیت الله العظمی حاج سـید محمـد هادی میلانی (۱۳۱۳ ق - ۱۳۹۵ ق)، حاضـر می‌شدم و همه‌ی درس را با دقت می‌نوشـتم؛ به طوری که هیچیک از شاگردان ایشان در آن دوره به این تفصـیل نمی‌نوشـتند. سـپس مقـداری از مطـالب را (از بـاب «اوامر»)، به عربی برگردانم و در صـدد تنظیم و تـألیف تقریرات اصول ایشان بر آمدم. بخشـی از مقدار عربی شده را نزد ایشان بردم، دیدند و پسـندیدند و بسـیار تشویق و ترغیب کردند که همه، به همان صورت، آمـاده شود تا به چاپ برسـد. و خود اظهار می‌داشـتند که اگر این تقریرات تـدوین یابـد و تعریب گردد و به چاپ برسـد، در شـمار بهترین و مهمترین کتب علم اصول جای خواهد گرفت...

بـاری، این امور بود، لیکن اینجـانب پس از تأمـل در اینکه در علم اصول فقه کتابهـای بسـیاری نوشـته شـده است، و اصول آیت الله میلانی نیز مفصـل اسـت، و همچنین پس از اینکه اسـتاد دیگر، مرحـوم حـاج شـیخ مجتبی قزوینی، به چـاپ کتابهـایی در اصـول و تقریرات اصولی، افزون بر آنچه هست، رضایت خاطری ندارنـد، از ترجمه‌ی کامل و چاپ و عرضه‌ی آن تقریرات منصـرف گشتیم. (مکتب تفکیـک، ص ۳۶۹-۳۶۸. همچنین اسـتاد در همین بـاره مرقـوم داشـته‌اند: «کتـاب اصـولی را که از افاضـات مرحوم آیت الله العظمی میلانی (م ۱۳۹۵ ق)، با تحریراتی از خودم، شـروع به نوشـتن کردم و مقـداری را خـدمتشان بردم، پس از ملاحظه فرمودند: «اگر این کتاب را تکمیل کنید و چاپ شود کفایه را نسخ می‌کند.» معاد جسمانی در حکمت متعالیه، ص ۴۰۳.).

استاد حکیمی سالها در لباس روحانیت بود، (حکیمی تا سال ۱۳۴۵، که در حوزه‌ی مشهد بود، کسوت روحانیت داشت، اما لباسش

را سنگین نکرده بود. به جای قبا یک پالتوی ساده می‌پوشید و عمامه‌اش به دستار شبیه بود.) اما هرگز روحانیت را حرفه‌ی خود نکرد. زیرا پس از آنکه لباس روحانیت به تن کند، لباس زهد و اعراض به تن کرده بود. سرانجام در سال ۱۳۴۵، با رضایت استادش، شیخ مجتبی قزوینی، از حوزه و لباس روحانیت بیرون آمد، اما همواره نگاهش به حوزه است و مخاطبش، نسلهای جوان.

حکیمی جوان، در حوزه علمیه‌ی خراسان، در محضر استادانی زانو زد که، همه و همه، پروا پیشه بودند و از دنیا رسته و پشت کرده به جاه و مقام. هر یک، جهانی در گوشه‌ای بودند و همنشین خدا (گفته‌اند: «رسد آدمی به جای که بجز خدا نبیند»، اما از این برتر هم در امکان است و می‌توان گفت رسد آدمی به جایی که همنشین خدا شود. این، ادعایی از جانب انسان نیست، بلکه ارتقایی است که خداوند به آدمی ارزانی داشته و فرموده است: انا جلیس من ذکرنی.) و خدازی («خدازی»، از ساخته‌های استاد حکیمی است و آن را معادل کلمه‌ی «متألّه» نهاده و در توضیح آن نوشته است: «انسانی که در شناخت خدا و توجه به خدا و عبادت خدا غرق است؛ برای خدا هست و برای خدا زندگی می‌کند...» خورشید مغرب، ص ۱۹۲. به عبارت دیگر، خدازی کسی است که ترجمه‌ی این آیه باشد: قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین. سوره‌ی انعام (۶)، آیه‌ی ۱۶۲.) و به دور از تعلقات دنیوی و مرید بازی و آقا منشی و اشرافیگری علمی. استاد حکیمی، حکایتهایی از مشی و منش ساده و مردمی آنان نقل می‌کند که امروزه افسانه و مثل شده است و مانند آنها را در کتابهای گذشتگان می‌توان یافت. (شرح حال شماری از این استادان در کتاب مکتب تفکیک آمده است.).

از میان آن استادان، آنکه بیش از همه بر حکیمی تأثیر گذاشت و در معماری شخصیت علمیش نقش داشت، شیخ مجتبی قزوینی بود. وی، به گفته‌ی استاد حکیمی، یکی از سه رکن مکتب تفکیک (مکتب تفکیک به نظریه‌ای گفته می‌شود که قائل به تفکیک دین از فلسفه و عرفان است. شرح آن بیاید.) در قرن چهاردهم هجری بود و صاحب کشف و کرامات و مشرف شده به آستان حضرت ولی عصر -عج- و داری اخلاق باطنی و اهل عبادات و ریاضات و مسغرق در خلسات. (برای تحقیق بیشتر درباره‌ی وی رجوع شود به: محمد علی رحیمیان، متألّه قرآنی شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، مقدمه‌ی محمد رضا حکیمی (چاپ اول: قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۲).) حکیمی دوازده سال از محضر او درس آموخت، اما چهل سال است که به مکارم اخلای او رطب اللسان است و هنوز خود را مرید وی می‌داند.

استاد حکیمی در کتاب خورشید مغرب، از چهار تن از متقدمان و چهار تن از معاصران یاد کرده است که به محضر آن حضرت مشرف شدند. چهار فرد اخیر عبارتند از: سید موسی زر آبادی (م ۱۳۵۳ ق)، میرزا مهدی اصفهانی (م ۱۳۶۵ ق)، شیخ علی اکبر الهیان (م ۱۳۸۰ ق) و شیخ مجتبی قزوینی (م ۱۳۸۶ ق). (ر.ک: خورشید مغرب:، ص ۲۰۵.) از این چهار تن، دو فرد اخیر، استاد حکیمی بودند و دو فرد نخست، استاد استادان او.

به هر رو، حکیمی در محصر استادانی زانوی ادب زد که، به یافت او، به محضر حضرت ولی عصر -عج- حضور یافته بودند. از این روست که وی، شاهکار خویش را (جلد سوم تا ششم الحیاة (کتاب مزبور، تألیف استاد حکیمی و محمد حکیمی و علی حکیمی، از دانشوران حوزه‌ی علمیه‌ی خراسان، است. این کتاب همواره به استاد نسبت داده می‌شود و ما نیز در کتاب حاضر، برای رعایت اختصار، گاه چنین کرده‌ایم؛ اما به گفته‌ی استاد، الحیاة «تألیف مشترک» است.)، به این چهار چهره تقدیم و از آنان چنین یاد کرده است: «عالمان بزرگ ربانی»، «متألهان سترگ قرآنی»، «سره سازان معارف وحیانی»، «پیرایندگان بنیادهای تعقل قرآنی»، «متعقلان ژرفکاو» و «مربیان تأثیر آفرین». (ر.ک: ترجمه‌ی الحیاة، ج ۳، ص ۴-۳. گفتنی است از آنجا که ترجمه‌ی الحیاة را استاد حکیمی، با دقت بسیار، ویراسته و با متن آن تطبیق داده، در سراسر این کتاب بدان ارجاع داده شده است. به هر حال، ترجمه‌ی الحیاة، اعتبار اصل کتاب را دارد و، مضافا اینکه، گاه مطالبی افزون بر اصل، به خامه‌ی استاد حکیمی، در آن آمده است.).

هنگامی که حکیمی مدارج عالی علمی را در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد گذراند، دو راه در پیش داشت: یا مانند دیگر همدرسان خود

در حوزه بماند و به تدریس فقه و اصول بپردازد و، النهایه، سر از مرجعیت در آورد، و یا اینکه پلی از حوزه به جامعه و جوانان بزند و خوراک فکری برای آنان فراهم آورد و، النهایه، به آنجا برسد که اینک رسیده است.

گذشت که استاد حکیمی، مانند همدرسان خود، در حوزه نماند و پلی از حوزه به جامعه زد و، به عبارت خویش، «هجرت الی التکلیف» کرد. وی در خرداد ۱۳۴۵، هنگامی که از سی سالگی گذشته بود، از حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد به تهران آمد، و در واقع، از همه‌ی القاب و مقامات و مزایا و عناوین حوزه چشم پوشید.

استاد حکیمی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ در چند مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی در تهران، از جمله بنیاد فرهنگ ایران، شرکت سهامی انتشار و مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین، اشتغال داشت. (برخی از همکاران حکیمی در انتشارات فرانکلین عبارت بودند از: احمد آرام، احمد سمیعی گیلانی، ابوالحسن نجفی، نجف دریابندری، جهانگیر افکاری، اسماعیل سعادت، عبدالمحمد آیتی، غلامعلی حداد عادل و عبدالحسین آذرنگ. کریم امامی، از مسؤولان این انتشارات، در مصاحبه‌ای گفته است: برخی از کارکنان فرانکلین کسانی بودند که به علت فعالیتهای سیاسی به زندان رفته بودند و در سازمانهای دولتی نمی‌توانستند شاغل شوند. مؤسسه‌ی فرانکلین این افراد را می‌پذیرفت و ساواک هم تقریبا راضی بود که اینها در فرانکلین مشغول به کار شوند. زیرا می‌خواست در جایی کار کنند که آمد و رفت و روابطشان زیر نظر باشد. یکی از کسانی که تحت نظر ساواک بود، آقای محمدرضا حکیمی بود. عبدالحسین آذرنگ و علی دهباشی (به کوشش)، «سلسله گفت و گوها پیرامون نشر نو فرهنگ»، بخارا (شماره‌ی ۲۲-۲۱، آذر ذ اسفند ۱۳۸۰)، ص ۱۵۷.) او، بدرستی و از سر اجتهاد، تشخیص داده بود که باید در مؤسسه‌های فرهنگی داخل شد و تا آنجا که می‌توان «تعالی اندیشه‌ی اسلامی را روشن ساخت.» همچنین محض احتیاط و برای اطمینان بیشتر، از دو مرجع تقلید (آیت الله خمینی و آیت الله خوئی)، اجازه گرفت. پس از چند سال فعالیت هم که می‌خواست کناره بگیرد، با استاد مطهری مشورت کرد و او نه تنها کناره‌گیری را صلاح ندانست، بلکه «حرام» شمرد. بدین ترتیب با اطمینان بیشتر به کار مشغول شد و در آن مدت با صحیح محتوایی شماری آثار و تعلیقه نگاری بر چند کتاب مهم، ضمن کار اداری، «تعالی اندیشه‌ی اسلامی را روشن ساخت.»

همکاران حکیمی در آن مؤسسه‌ها، او را یک روحانی بی عمامه می‌دانستند که بر نمی‌تابد کتابی منتشر شود و کلمه‌ای خلاف دین در آن باشد. به گفته‌ی یکی از همکاران او در انتشارات فرانکلین: «محمدرضا حکیمی همه‌ی دانش و تجربه‌ی خود را معطوف به این می‌کرد که هیچ اصلی از اصول اسلام نقض نشود و نکته‌ای خلاف واقع در نوشته نباشد.»

در خود ذکر است که تدریس استاد حکیمی در دانشگاه تهران، در دوره‌ی دکترای ادبیات، از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷، و بنا به دعوات دکتر عبدالحسین زرین کوب بود. در آغاز در حدود سی نفر در این دوره ثبت نام کردند؛ اما دیری نگذشت که بیش از سیصد نفر در کلاسهای استاد حضور می‌یافتند. وی برای نخستین بار به جای متونی چون تاریخ ابن خلکان، که رایج بود، نهج البلاغه را متن درسی قرار داد. استقبال دانشجویان از این کلاس و مرعوبیت ساواک از این ازدحام، منجر بدان شد که با دخالت پلیس و ساواک، تعطیل شود.

همچنین گفتنی است که استاد حکیمی، در پی هجرت تکلیفی از حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، به جرم فعالیت علیه رژیم شاه، در سال ۱۳۴۵، چند بار در وی و مرند و سلماس و ارومیه بازداشت و زندانی شد. وی آخرین بار در سال ۱۳۵۷ دستگیر و در کمیته‌ی تهران زندانی گردید.

در آثار حکیمی، تا سال ۱۳۵۷ (پیروزی انقلاب اسلامی ایران)، بیشتر از قیام و پیکار سخن رفته و از موضوعات دیگری هم که سخن گفته شده، قیام و پیکار نتیجه گیری و بدان دعوت شده است. (از جمله رجوع شود به: فریاد روزها، سرود جهشها، بیدارگران اقالیم قبله و امام در عینیت جامعه.) آهنگ و جهت کلی کتابهای او، تا آن تاریخ، «قیام» است و گفته‌ها و نوشته‌های دیگر مقدمه و زمینه و برای آن است. اما از سال ۱۳۵۷ بدین سو، آهنگ و جهت کتابهای حکیمی تغییر کرد و به «قسط» تبدیل شد. (از جمله

رجوع شود به: کلام جاودانه، قیام جاودانه، جامعه سازی قرآنی و الحیاة (بویژه جلد سوم تا ششم).) وی از آن هنگام همواره از قسط سخن گفته و سخنهای دیگر را همچون مقدمه‌ی آن قرار داده و، در واقع، قسط را ترجیع بند سخنان خود ساخته است. بنابراین چکیده‌ی همه‌ی نوشته‌های حکیمی و آهنگ و پیام آن، در یک عبارت، عبارت است از: «قیام به قسط».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

حکیمی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به حکیم‌الملک، در ۱۲۸۶ ه.ق در تبریز پا به عرصه‌ی وجود گذاشت و از شش سالگی تحت نظارت پدرش میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی طبیب مخصوص ولیعهد (مظفرالدین میرزا) تحصیلات خود را آغاز نمود و تا سن ۱۶ سالگی در تبریز به تحصیل علوم مختلف اشتغال داشت. در سال ۱۳۰۶ ه.ق به تهران وارد شد و به مدرسه‌ی دارالفنون ناصری رفت و مقدمات طب و زبان فرانسه و ادبیات فارسی را به طور کامل آموخت و در ۱۳۱۰ برای ادامه‌ی تحصیل و تخصص در رشته‌ی پزشکی از طریق قفقاز و روسیه به پاریس عزیمت نمود و مدت هفت سال دانشکده‌ی پزشکی پاریس را طی نمود ولی به اخذ دیپلم دکترا نائل نگردید.

در سال ۱۳۱۷ ه.ق که مظفرالدین شاه به اتفاق میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم به اروپا رفت، ابراهیم خان به حضور شاه رسید و به علت سوابق خدمتگزاری خانواده‌اش و با توجه به این نکته که عمویش حکیم‌الملک وزیر دربار بود مورد توجه و عنایت شاه قرار گرفته، جزء ملتزمین رکاب شد.

حکیمی به اتفاق مظفرالدین شاه به ایران بازگشت و طبیب مخصوص شاه شد. در سفرهای دوم و سوم مظفرالدین شاه جزء همراهان و ملتزمین رکاب بود. در سال ۱۳۲۲ ه.ق بعد از فوت عمویش که در گیلان والی شده بود، لقب حکیم‌الملک گرفت و دائماً در دربار به سر می‌برد و یک بار نیز در اثر تجویز داروی اشتباهی، جان شاه را به مخاطره انداخت و از اطرافیان کتک مفصلی خورد.

تا زمانی که مظفرالدین شاه حیات داشت، حکیم‌الملک در دربار صاحب مقامات مهمی بود و مدت‌ها پیشخدمت‌باشی سلام بود و چون به علت اقامت طولانی در اروپا دارای افکار مشروطه‌خواهی و آزادی شده بود، عنداللزوم از ترویج و اشاعه‌ی اینگونه افکار در دربار مضایقه نمی‌کرد. پس از فوت مظفرالدین شاه، حکیم‌الملک از دربار خارج شد و به دایر کردن مطب پرداخت ولی پس از مدتی کوتاه، از طرف مجلس به نمایندگی انتخاب شد.

بالاخره عدم سازش بین مجلس و محمدعلی میرزا منجر به توپ بستن مجلس گردید و حکیم‌الملک هم که در زمره نمایندگان آزادیخواه و تندرو بود، تحت تعقیب قرار گرفت و به اتفاق ممتازالدوله رئیس مجلس به سفارت فرانسه پناه برد.

در انتخابات دوره‌ی دوم از تبریز و تهران وکیل شد ولی چون وکیل اول تهران شده بود، نمایندگی مردم تهران را در مجلس قبول نمود. در همین دوره مجلس به حکیم‌الملک مأموریت داد تا به وضع دربار رسیدگی نموده و تربیت سلطان احمد میرزا را بر عهده بگیرد. حکیم‌الملک پس از اصلاح دربار، مرحومین فروغی و برادرش ابوالحسن فروغی و کمال‌الملک و خان‌ملک ساسانی و عده‌ای از دانشمندان را مأمور تعلیم شاه نمود. حکیم‌الملک برای اولین بار در مشروطیت دوم در دوران زمامداری مستوفی‌الممالک خلعت وزارت پوشید و در مرداد ۱۲۸۹ وزیر مالیه کابینه شد. در تیرماه ۱۲۹۰ در کابینه‌ی سپهدار تنکابنی، وزارت معارف بر عهده‌ی او قرار گرفت و از اول مرداد ۱۲۹۰ تا اول دی ماه همان سال در سه کابینه‌ی صمصام‌السلطنه وزیر مالیه بود. در انتخابات دوره‌ی سوم قانونگذاری، بار دیگر نماینده‌ی مردم تهران در مجلس شورای ملی گردید. در اسفند ۱۲۹۳ در کابینه‌ی مشیرالدوله بار

دیگر به وزارت معارف منصوب شد و متوالیاً در کابینه‌های عین‌الدوله، مستوفی‌الممالک، علاءالسلطنه و صمصام‌السلطنه وزارت معارف را بر عهده داشت. در خرداد ماه ۱۲۹۷ ش در کابینه‌ی صمصام‌السلطنه از وزارت معارف به وزارت دارائی رفت و در کابینه‌ی بعدی که ریاست آن با حسین پیرنیا (مشیرالدوله) بود وزیر معارف شد. حکیم‌الملک نیز در زمره‌ی رجالی بود که در کودتای ۱۲۹۹ بازداشت گردید و قریب صد روز در زندان به سر برد. در بهمن ۱۳۰۰ ش در کابینه‌ی مشیرالدوله به سمت وزیر امور خارجه برقرار گردید و در کابینه‌ی بعدی مشیرالدوله که در سال ۱۳۰۲ تشکیل یافت، وزیر عدلیه بود. وی از این تاریخ به بعد وارد مشاغل دولتی نشد و به مطالعه و تحقیق پرداخت و کتاب نفیسی درباره‌ی لغات طبی تهیه و تدوین نمود که هنوز به چاپ نرسیده است. گاهی نیز در این دوره فعالیت‌های فرهنگی و ورزشی از وی مشاهده گردید که زیاد چشم‌گیر نیست. حکیم‌الملک پس از شهریور ۱۳۲۰ بار دیگر وارد صحنه‌ی سیاسی ایران گردید و از طرف عده‌ی زیادی از نمایندگان دوره‌ی سیزدهم کاندیدای نخست‌وزیری شد ولی قوام‌السلطنه با استفاده از آراء حکیمی در سال ۱۳۲۱ به نخست‌وزیری رسید و حکیم‌الملک در کابینه، وزیر مشاور بود ولی طبعاً در تصمیمات رئیس دولت دخالت زیادی داشت.

در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۴ نمایندگان مجلس به ابراهیم حکیمی ابراز تمایل کردند و فرمان نخست‌وزیری او صادر شد و کابینه‌ی خود را تشکیل داد و پست وزارت کشور را شخصاً عهده‌دار گردید و برنامه‌ی مفصلی برای اصلاح امور تهیه نمود ولی چون تحمیلات بعضی از نمایندگان را قبول نکرد کابینه‌ی او رأی اعتماد نگرفت و ساقط شد. حکیمی بار دیگر در ۱۲ آبان ۱۳۲۴ به نخست‌وزیری رسید. وزارت کشور و بازرگانی و پیشه و هنر نیز با او بود. دوران پراضطراب و متلاطم آن روز و غائله آذربایجان و اغتشاش جنوب هرکدام به نوبه‌ی خود مشکلی بزرگ بودند. حکیم‌الملک در مورد آذربایجان شکایت به سازمان ملل برد ولی در اواخر بهمن همان سال، جای خود را به قوام‌السلطنه داد و خود به وزارت دربار منصوب شد. سومین زمامداری حکیمی در دی ماه ۱۳۲۶ صورت گرفت و شش ماه در مسند صدارت تکیه زد ولی تحریکات هژیر و سهیلی در این دوره نیز نگذاشت حکیمی موفق به پاره‌ای از اصلاحات مورد علاقه‌ی خود گردد.

ابراهیم حکیمی در سال ۱۳۲۸ مجدداً به جای هژیر، وزیر دربار شد و در انتخابات مجلس سنا، سناتور گردید و به ریاست مجلس سنا برگزیده شد. پس از آنکه دوست قدیم و ندیمش تقی‌زاده از سفر بازگشت، به نفع او از ریاست مجلس کناره‌گیری نمود و خود در زمره‌ی سناتورهای بی‌سر و صدا قرار گرفت. حکیم‌الملک در ادوار اول و دوم و سوم سنا، سناتور انتصابی بود و سال‌ها نیز ریاست هیئت مدیره شیر و خورشید را بر عهده داشت. در سال ۱۳۳۸ ش در سن ۹۲ سالگی در اثر سرماخوردگی درگذشت و با احترامات کامل به خاک سپرده شد. از حکیمی فقط یک پسر باقی ماند که در پاریس زندگی می‌کرد و تابعیت آن کشور را داشت. در طول قریب نیم قرن زندگانی سیاسی خود دارای مشاغل حساس و بسیار مهمی بود. سه مرتبه نخست‌وزیر، دو نوبت وزیر دربار، مدتی ریاست مجلس سنا، سه دوره نماینده‌ی مجلس و سه دوره نماینده‌ی مجلس سنا، هشت مرتبه وزیر معارف و پنج نوبت وزیر مالیه و دو بار وزیر کشور و یک بار هم وزیر خارجه و عدلیه و مشاور و پیشه و هنر بوده است. حکیم از رجال نیکنام و صحیح‌العمل بود و مورخین درباره‌ی او به نیکنامی یاد می‌کنند. در تمام عمر به قناعت زندگی کرد و هرگز به مال دنیا نیازی نداشت و همیشه مورد احترام مردم بود.

حکیم‌الملک در زمانی که در اروپا به تحصیل اشتغال داشت، یک همسر فرانسوی اختیار کرد و از وی صاحب یک فرزند ذکور شد که دو نام بر او نهادند. پدر او را یوسف خطاب می‌کرد، مادر وی را ژوزف می‌نامید. یوسف حکیمی در فرانسه تحصیلات خود را در رشته‌ی دندانپزشکی ادامه داد و درجه‌ی پروفسوری گرفت و در دانشگاه‌های فرانسه به تدریس اشتغال داشت. در زمان حیات پدر هرگز به ایران نیامد و در پاریس زندگی می‌کرد. پس از فوت حکیم‌الملک، به تهران آمد تا ارثیه و ماترک پدر را تصاحب کند. چون در این رهگذر چند روزی بیش در تهران قصد اقامت نداشت، به حراج و بخشیدن اموال پدرش پرداخت، از جمله

کتابخانه‌ی مفصل او را که متجاوز از پنج هزار جلد کتاب خطی و چاپی بود، به انضمام چندین قطعه تابلوهای کمال‌الملک به یک کتابفروش قدیمی تهران به ثمن بخس فروخت به طوری که کتابفروش مورد نظر فقط از فروش یک قطعه تابلو، هزینه‌ی پرداختی را تأمین کرد.

ابراهیم ملقب به حکیم‌الملک، از رجال دوره اخیر قاجاریه و عهد پهلوی (ف. ۱۳۳۸ ه.ش.) وی مکرر به نخست وزیری و نمایندگی مجلس شوری و سنا انتخاب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حکیمی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد حدود ۱۳۰۰ ه.ق فرزند میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی از مردان خیر و نیکوکار. چند سالی در دارالفنون قدیم تحصیل نمود. در ابتدای مشروطیت وارد وزارت فوائد عامه شد. مراحلی از ترقی را در آن وزارتخانه پیمود تا اینکه در ۱۳۰۹ سازمان مستقلی به نام اداره کل فلاحت بوجود آمد و به ریاست آنجا منصوب گردید و چند سالی در آن سمت بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ چند ماهی در کابینه‌ی ذکاءالملک فروغی به وزارت کشاورزی منصوب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حکیمی، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مشروطه‌خواه، حاکم معروف به نظم‌السلطنه، برادر بزرگ ابراهیم حکیمی، متولد ۱۲۴۳ در تبریز. مدتی در تبریز به تحصیل پرداخت، سپس وارد مدرسه‌ی دارالفنون گردید و در رشته‌ی توپخانه تخصص گرفت و وارد قزاقخانه شد. چندی ریاست توپخانه‌ی تبریز با او بود. در اوان مشروطیت که درجه‌ی میرپنجی داشت، به مشروطه‌طلبان ملحق شد و با آنها همکاری می‌کرد. بعد از به توپ بستن مجلس، چندی متواری بود تا سرانجام از ایران خارج شد و با دیگر مشروطه‌خواهان که در اروپا فعالیت داشتند همکاری نمود. پس از خلع محمدعلی شاه به ایران بازگشت و به حکمرانی خمسه و زنجان منصوب شد. در جنگ بادامک علیه محمدعلی میرزا و سالارالدوله از فرماندهان بود. در قزاقخانه به حاجی میرپنج شهرت داشت. از ۱۳۰۰ به بعد کاری به او ارجاع نشد و هیچ نوع درآمدی نداشت و به سختی گذران می‌کرد. در ۱۳۲۰ فروغی اقداماتی به عمل آورد تا به او حقوق بازنشستگی پرداخت شود، ولی اجل مهلت نداد و در همان سال درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حلاجی، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر موسی حلاجی متولد ۱۳۲۱ ه.ش دارای دکترای رشته باغبانی و عضو هئیت علمی دانشگاه فردوسی مشهد با درجهٔ دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات وآثاری پیرامون طراحی باغهای کشت صنعتی و شرکتهای کشت و صنعت می باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر موسی حلاجی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه آرگان آمریکا کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه آرگان و دکتری رشته باغبانی از دانشگاه شفلید انگلستان می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته باغبانی و اخذ مدرک دکترای آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر موسی حلاجی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر موسی حلاجی درکنار تحصیل به مطالعه، پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر موسی حلاجی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته باغبانی به عضویت هئیت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه فردوسی مشهد درآمد. وی هم اکنون دانشیار در آنجا مشغول به انجام خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر موسی حلاجی عضو هئیت علمی و دانشیار گروه باغبانی، در دانشکده کشاورزی در دانشگاه فردوسی مشهد است.فعالیتهای آموزشی : دکتر موسی حلاجی سالهاست که به عنوان عضو هئیت علمی گروه باغبانی در دانشگاه فردوسی مشهد به تدریس دروس تخصصی رشته باغبانی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر موسی حلاجی در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر موسی حلاجی از جمله دانشمندان علم باغبانی است که پژوهشها و تلاشهای علمی و سیعی دربارهٔ طراحی باغهای کشت صنعتی و شرکتهای کشت و صنعت انجام شده است.آثار : شهرکهای کشت و صنعت طراحی باغهای کشت صنعتی

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

حلبی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آقای حاج شیخ محمودین صدیق المحدثین مرحوم حاج شیخ غلامرضا معروف به حلبی واعظ از دانشمندان مبرز و وعاظ نامی معاصر است در تهران تولد ایشان در روز یکشنبه ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۱۸ قمری در مشهد مقدس واقع شده و تحصیلات مقدماتی قرآن و کتب فارسی را در مکتبهای بعضی از معلمین نموده و ادبیات نحو و اشتقاق و معانی

بیان را خدمت مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و منطق را خدمت مرحوم حاجی محقق و شرح لمعه را خدمت مرحوم میرزا محمدباقر مدرس رضوی و مقداری از قوانین را خدمت مرحوم حاج میرزا جعفر شهرستانی که از مشاهیر مدرسین مشهد بودند تحصیل نموده آنگاه مدت دو سال دروس عقلی را نزد اساتید بزرگ فلسفه مانند مرحوم شیخ حسن کاشانی و مرحوم شیخ اسدالله یزدی و مرحوم حاج فاضل خراسانی خوانده سپس مدت چهار سال خدمت یگانه استاد فیلسوف عصر مرحوم آقا بزرگ شهیدی قدس سره اشارات و اسفار و بعضی دیگر از کتب فلسفه را تحصیل کرده.

پس از آن سطح کفایه را خدمت مرحوم آیت‌الله آقاشیخ محمد نهاوندی و مرحوم آیت‌الله حاج میرزا احمد کفائی و دروس خارج فقه و اصول را از محضر مرحوم آیت‌الله حاج میرزا محمد آقازاده خراسانی و آیت‌الله العظمی آقای حاج آقا حسین قمی قدس سره

تحصیل نموده و پس از آن مدت چهار سال در محضر مرحوم آیت‌الله العظمی آقا میرزا محمدمهدی غروی اصفهانی حاضر شده و از اقیانوس علم و عرفان آن بزرگوار اغترات غرفه‌ای نموده و پس از واقعه جان گداز مسجد گوهرشاد که در سال ۱۳۱۳ شمسی واقع گردید مدت هشت سال مشغول امور فلاحتی شده و پس از انقلاب محور و آزادی محراب و منبر مجددا مراجعت به شهر نموده و از تحصیل و تدریس محروم فقط به امر منبر قناعت نموده تا در سال ۱۳۳۱ شمسی که به تهران هجرت و تاکنون که سال ۱۳۵۲ خورشید پست ساکن تهران و از طریق منبر به خدمات دینی و ترویج معارف اسلامی و سایر خدمات دینی اشتغال دارند.

مولف گوید. علامه حلبی از گویندگان نامی و خدمتگذاران سامی عصر حاضر است و اخلاص شدیدی بساحت مقدس حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه الشریف دارد و مبارزات علمی بسیاری با فرق ضد ولایت و منحرفین نموده و با مجادلات حسنه جماعت زیادی را برگردانیده و هدایت به پیروی از ائمه اثناعشر علیهم‌السلام نموده‌اند از آثار ایشانست انجمن جوانان که برای جلوگیری کردن از تبلیغات سوء فرقه ضاله و مبارزه کردن با آنها تاسیس و افراد بسیار مبرزی تربیت که بحمدالله تاکنون صدها نفر از منحرفین از طریقه حقه را به راه حق هدایت نموده‌اند.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد دوم)

حلی، ابوالقاسم، نجم الدین جعفر

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(علامه) ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن بن یحیی معروف به محقق اول یا محقق حلی، از بزرگان فقیهان شیعه (ف. ۶۷۶ ه.ق.). وی معاصر نصیرالدین طوسی بود و از او و پدر خویش اجازه گرفت. از تألیفات او شرایع الاسلام، نافع، معتبر، مسالك (در اصول دین)، نکت النهایة (شرح نهایه شیخ طوسی)، معارج (اصول فقه)، تنبیه (منطق)، و نهج الاصول را باید نام برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

حمایتی، عبدالحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده عملیات کمیته انقلاب اسلامی(سابق)استان بوشهر

زندگینامه شهید «عبد الحسین حمایتی» در تاریخ ۱۵/ ۳/ ۱۳۴۵ مطابق با اربعین حسینی در بوشهر به دنیا آمد .دو ساله بود که همراه خانواده اش به زیارت کربلای حسینی رفت و آستان مقدس آن حضرت را بوسید و پیمان خونین وفا را با مولایش ابا عبد الله (ع) امضا کرد .

حسین دوره ی ابتدایی را در مدرسه سعادت و دوران راهنمایی را در مدرسه شهید پاسدار گذراند .از همان خرد سالی در راهپیمایی ها شرکت می کرد و پس از پیروزی انقلاب نیز ،با یارانش به پاسداری از انقلاب مشغول شد .

حسین ،سال اول متوسطه را در دبیرستان شریعتی گذراند و در همین زمان بود که جنگ تحمیلی آغاز شد .او بلا فاصله به عضویت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و در انجمن اسلامی دبیرستان های عباد الله و شهید مختار فعالیتهای خود را گسترش

داد .ایشان به دلیل علاقه شدید ی که به انقلاب داشت ،راهی جبهه های نبردنور علیه ظلمت شد و در عملیات والفجر ۲ در سمت فرمانده گروهان همراه با همرزمانش به دشمن بعثی حمله ورشد.ا و تا سه شبانه روز به اتفاق ۱۵ نفر از یارانش در محاصره دشمن بودند و آن قدر جانانه مقاومت نمودند تا به لطف خداوند از محاصره دشمن خارج شدند وپادگان حاج عمران رانیز فتح کردند .

شهید حسین حمایتی ،بارها و بارها به جبهه شتافت و در عملیات بزرگ خیبر نیز شرکت کرد .

در خرداد ۱۳۶۳ با اعلام آغاز عملیات فتح ۳ ،مجددا به سوی جبهه شتافت و در گردان مصطفی خمینی لشکر فجر مشغول خدمت گردید .حسین ،پس از بازگشت از جبهه به پیشنهاد تعدادی از همرزمان خود ،در کمیته انقلاب اسلامی(سابق)در شیلات استان بوشهر به عنوان جانشین فرمانده آن کمیته منصوب شد و مدت زیادی خدمت نمود و سپس در کمیته انقلاب اسلامی بوشهر به عنوان مسئول واحد مبارزه با مواد مخدر انجام وظیفه نمود .او همچنین مدتی نیز مسئولیت واحد مبارزه با مواد مخدر شهرستان خور موج را عهده دار بود .

با آغاز عملیات والفجر ۸ ،بنا به در خواست فرمانده لشکر ۱۹ فجر ،حسین بی درنگ و با عجله فراوان خود را به جبهه رساند و در این عملیات نیز شرکت کرد .وی در عملیات آزاد سازی بندر استرا تژیک فاو جزو اولین نفراتی بود که همراه با فرمانده گردان حضرت فاطمه زهرا (س) ،در آن بندر پیاده شد .شهید حسین حمایتی پس از پیروزی عظیم ،با سر بلندی به بوشهر باز گشت و به خدمت در کمیته انقلاب اسلامی ادامه داد.

او همچنین مسئولیت گروهی از امداد رسانان به سیل زدگان استان بوشهررا درسال ۱۳۶۵به عهده داشت و با تمام توان به نجات و یاری سیل زدگان شتافت .او اگر چه فرماندهی گردان دریایی کمیته انقلاب اسلامی بوشهر را عهده دار بود الما با دیدن مشکلات مردم کارهای خود را رها کرد و به کمک مردم سیل زده استان رفت .

حتی هنگامی که از صدا و سیما هم موضوع سیل اعلام شد و مردم حزب الله بوشهر به بسیج بوشهر هجوم آوردند ،ایشان با حدود ۱۵ نفر به طرف خور موج و پل مند به راه افتادند و توانستند ماموریتشان را با تلاش فراوان وموفقیت آمیز به پایان برسانند .

حسین در معاشرت با خانواده ،آشنایان و دوستان ،متین ،مودب و در عین حال جدی و پر جاذبه ونمونه ی کامل اخلاق اسلامی بود .وی ،تجسم عینی عدالت اسلامی بود و نه تنها در مصرف بیت المال صرفه جویی می کرد بلکه با سوء استفاده گران نیز برخورد قانونی می کرد .تا جایی که می توانست ،کسی را از خود نمی آزرد ؛اما دشمنان انقلاب و اسلام را نیز تحمل نمی کرد .اشداء الکفار بود .خلاصع ،شهید حسین ،همه وقت با دشمنان اسلام در ستیز بود ،تا اینکه سر انجام در تاریخ ۶/ ۶/ ۱۳۶۶ در یک درگیری نابرابر با اشرار و قاچاقچیان مواد مخدر در کوهستانهای اطراف گاوبندی به درجه ی رفیع شهادت نایل آمد .

عمر پر برکت شهید حسین ،پر از تلاشهای وقفه نا پذیر بود و تمام زندگی کوتاه خود را در دفاع از اسلام عزیز گذراند . منابع زندگینامه :نردبان توحیدجلد۱،نوشته ی اسماعیل ماهینی،نشرشروع-۱۳۸۳

حمزاوی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۸ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل عازم انگلستان شد و از دانشگاه لندن درجه‌ی علمی علوم سیاسی دریافت کرد.

در سال ۱۳۰۷ ش به عنوان عضو محلی در سرکنسولگری و سفارت ایران در لندن و سرپرستی محصلین ایرانی در انگلیس مشغول

خدمت شد. در ۱۳۲۶ با سمت رایزن مطبوعاتی سفارت کبرای لندن برگزیده شد. در سال ۱۳۳۴ کارمند رسمی کادر سیاسی وزارت امور خارجه شد و سرکنسول نیویورک با مقام وزیرمختاری گردید. پس از پایان این مأموریت در تهران به ریاست اداره‌ی اطلاعات منصوب شد. چندی هم مشاور فنی امور ترجمه و تحریرات انگلیسی وزارت امور خارجه بود و سرانجام به معاونت وزارت امور خارجه رسید.

در سال ۱۳۴۰ با سمت سفیرکبیر عازم برزیل گردید و قریب چهار سال در این مأموریت بسر برد. پس از آن سفیر ایران در تایلند گردید و آخرین سمت وی، سفیرکبیری ایران در ژاپن بود که تا ۱۳۵۶ به طول انجامید.

حمزاوی مورد حمایت حسین علاء قرار گرفت و در زمان نخست‌وزیری او به استخدام رسمی وزارت امور خارجه درآمد و مراحل ترقی را به سرعت طی کرد. زبان و ادبیات انگلیسی را به حد کامل آموخته بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حمزه وی گوراشکی، قنبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قنبر حمزه وی گوراشکی : فرمانده گردان ولی الله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

زندگی نامه شهید به روایت خودش:

در بهمن ماه ۱۳۳۴ در روستای گوارشک متولد شدم. در پنج سالگی به مکتب قرآن و از هفت سالگی تا چهار ده سالگی به مدرسه رفتم، همچنین در این مدت به کار کشاورزی مشغول بودم که کمکی باشد به خانواده ام. چون پای پدرم سیاتیک داشت و به کمک من احتیاج بود که کار کنم تا امور زندگی اداره شود. در هجده سالگی ازدواج کردم. در نوزده سالگی به خدمت سربازی اعزام شدم و در سال ۱۳۵۵ خدمت سربازی را به پایان رساندم. در مشهد به کار سنگ کاری مشغول شدم و مدت دو سال طول کشید تا به این کار مهارت یافتم و برای خودم کار کردم. این کار را به مدت دو سال ادامه دادم تا این که انقلاب، در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید. از ابتدای پیروزی انقلاب به گشت شبانه می رفتم. پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به فرموده امام امت خمینی کبیر و امید محرومین جهان عضو سپاه و به پاسداری از اسلام مشغول شدم. در جنگ گنبد شرکت کردم که با پیروزی برگشتم و پس از آن به جنگ با مزدوران امریکا در کردستان اعزام شدم که مدت سه ماه به طول کشید. پس از بازگشت، در واحد عملیات سپاه به خدمت مشغول شدن و با شروع جنگ عراق علیه ایران به جبهه اهواز اعزام شدم که پس از سازماندهی به عنوان آرپی‌جی زن به خط مقدم عزیمت کردم و در این حال شبها برای جلوگیری از نفوذ دشمن تا حد امکان به دشمن نزدیک می شدیم و تمام حرکتهای آنها را زیر نظر داشتیم. در یک درگیری با مزدوران صدام، تعداد ۲۵ نفر از مزدوران را به هلاکت رساندیم که یکی از برادران به شهادت رسید.

مدت ۲۰ شب به کمین دشمن رفتیم. پس از آن به دستور فرمانده، شبها به مین گذاری در سر راه دشمن اعزام شدیم که در مدت ده شب، و حدود پنج هزار مین ضد تانک در سر راه دشمن کار گذاشتیم؛ پس از آن آب اطراف ما را فرا گرفت که وجود ما دیگر در آنجا لازم نبود. پس به جبهه الله اکبر رفتیم که بنده جزء گروه شناسایی انتخاب شدم. شبها با کوله باری از مهمات و غذایی اندك و با یک قمقمه آب، به نزدیک دشمن می رفتم که دشمن را بدون دوربین، به طور کامل می دیدیم و در شب برای دیده بانی سنگر می کندیم و خاك آن را مثل بذری که بر زمین می پاشند، می پوشاندیم و با بوته هایی که آنجا بود، استتار کامل می

کردیم که در روز برای دشمن قابل دید نبود. در این هوای گرم اهواز، در مدت ۲۴ ساعت با یک قمقمه آب به خاطر اسلام سر می کردیم و چه قدر مشکل ولی لذت بخش بود که با گرای دقیقی که به توپخانه و خمپاره اندازها می دادیم، منتظر آتش گرفتن تانکها و انبار مهمات دشمن می ماندیم. من این ماجرا را – اصابت بسیار دقیق گلوله های ما به نیروهای دشمن – هرگز فراموش نخواهم کرد. در آن هوای گرم و بی آبی، از ریشه گیاهان به جای آب استفاده می کردیم ولی با این سختیها، باز هم چه قدر جبهه اسلام لذت بخش است که هرگز فراموش نخواهم کرد. یادم نمی رود روز عید را که هدایای ملت مبارز و مسلمان میهنمان که به جبهه فرستاده بودند به دست بنده رسید که هدیه بنده مقدار دو یا سه سیر پسته بود و نامه ای هم توی پاکت بود. نامه را برای دوستانم با چشم گریان که گریه ای از شوق بود، خواندم: امیدوارم این هدیه ناقابل من مورد توجه شما و عنایت شما قرار بگیرد. برادر رزمنده ام، من پیر زنی هستم که پول این پسته را چند وقت است که پس انداز کرده ام، این را خدمت شما می فرستم، شاید این هدیه من موجب حمایت سربازان اسلام باشد. امیدوارم که جواب نامه مرا که توسط فرزندم نوشته شده است؛ از کربلای حسین بفرستید. و مدت سه ماه در جبهه اهواز بودم، سپس به شهر برگشتم و در واحد عملیات سپاه مشغول شدم. پس از یک ماه خدمت، به شهر سقز برای از بین بردن منافقین و مزدوران امریکا، حزب دمکرات و کومله و دیگر گروهک‌ها رفتم. مدت ۱۰ روز در آنجا بودم که خبر انفجار حزب جمهوری اسلامی را از اخبار شنیدم؛ با شنیدن خبر شهادت آقای دکتر بهشتی و هفتاد و دو تن دیگر از یاران امام (ره) بسیار ناراحت شدم، ولی باز گفتم که دیگر جان من ارزشی ندارد در برابر این عزیزان و بیش از پیش عاشق شهادت شدم. مدت سه ماه در ماموریت گفته شده بودم. در شب کمین می رفتم و چند درگیری داشتم و چند درگیری در سه راهی بوکان –سقز با گروهک ها که سر پرستی افرادی که در تپه مستقر بودند بر عهده من بود. در این مدت چند درگیری داشتیم که حدود ۵۰ مزدور آمریکایی کشته شدند، ولی خوشبختانه در این درگیری ها، هیچ گونه آسیبی به ما نرسید. مدت سه ماه در این ماموریت بودم، ولی باز هم شهادت نصیبم نشد، به مشهد مراجعه کردم و حالا مشغول خدمت می باشم.

(تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۶) در ۴ فروردین ۱۳۶۱ در جبهه نبرد حق علیه باطل هستم، اگر برگشتم که دنباله خاطراتم را ادامه می دهم و اگر شهید شدم، خاطراتم را سربازان اسلام خواهند نوشت. در ۷ فروردین ۱۳۶۱ به اهواز رسیدیم و پس از چند روز به بستان اعزام شدیم و تا دو روز در آنجا بودیم. در ۱۸ فروردین ۱۳۶۱ به تنگه چزابه اعزام شدیم که آتش دشمن خیلی شدید و زیاد بود. در حالی که به لطف خدا با این همه آتش، پس از گذشت مدت ۹ روز ما کمترین شهید و مجروح را داشتیم. سپس در شب ۲۶ فروردین ۱۳۶۱ در ساعت ۴ صبح آتش دشمن به طور کامل قطع شد و بنده که فرمانده دسته بودم، افراد دسته را آماده باش دادم و در سنگر ها مستقر شدند و منتظر دشمن ماندیم، صبح متوجه شدیم که دشمن از آنجا فرار کرده است.

رفتیم جلو و جنازه های پوسیده عراقی ها را دیدیم؛ اینها ناکامان عملیات ۱۸ بهمن سال ۱۳۶۰ بودند که می خواستند، دوباره بستان را بگیرند و رزمندگان اسلام به آنها و اربابانشان درس خوبی داده بودند. در حدود دو هزار جنازه عراقی در منطقه دیده می شد. این بود جزای آنهایی که به حریم مقدس جمهوری اسلامی تجاوز می کنند. در ۲۸ فروردین ۱۳۶۱ به جبهه هویزه رفتیم که در شب جمعه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۱، حمله با رمز «یا علی بن ابی طالب» (ع) آغاز شد. ما در آن شب در خط مقدم به عنوان پشتیبان بودیم. حمله مرحله اول بیت المقدس، با موفقیت تمام شد سپس ما را به جاده اهواز – خرمشهر بردند تا برای مرحله دوم عملیات آماده شویم. عملیات در شب جمعه، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱ انجام شد که پس از رسیدن به هدفهای معلوم، در ساعت ۹ صبح روز جمعه ۱۷ اردیبهشت از ناحیه ران و ساق پا مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفتم که بلافاصله پس از جلوگیری از خون ریزی و بستن محل زخم به پشت جبهه انتقال یافتم و با پانسمان موقت، با هلیکوپتر به اهواز و بعد از عکس برداری به تهران اعزام شدم.

سه روز در تهران بستری بودم. با اصرار خودم، دکتر مرا مرخص کرد و حالا در مشهد هستم و زخم پایم به حمد الله رو به بهبود است، تا که انشاالله پس از خوب شدن به جبهه اعزام شوم. در ۸ تیر ۱۳۶۱ به جبهه نبرد حق علیه باطل عازم هستم، اگر برگشتم که

دنباله خاطرات را خواهم نوشت و اگر برنگشتم، تاریخ خاطرات رزمندگان اسلام را خواهد نوشت. در ۱۰ تیر ۱۳۶۱ به اهواز رسیدیم و پس از سازماندهی، بنده به عنوان معاون فرمانده گردان انتخاب شدم. به جبهه شلمچه در مجاورت پاسگاه «کود سواری» عراق حالت تدافعی داشتیم و پس از چند روز، در ساعت ۱ شب ۲ مرداد ۱۳۶۱ برای حمله، آماده باش صادر شد که گروهان ما به عنوان اولین گروهان خط شکن تعیین شد و در ساعت ۳۰/۹ دقیقه شب، به خاکریزهای دشمن رسیدیم، پس از گذشتن از میدانهای وسیع مین و خاکریزهای احتیاط دشمن که به درگیری و نابود شدن انجامید – به خاکریز اصلی دشمن تا حدود یکصد متری نزدیک شدیم، در آنجا – که یک کانال آب به عرض ده متر وجود داشت – مستقر شدیم. دو دسته از گروهان ما از ما عقب مانده بودند و یک دسته با فرمانده گروهان که از کانال آب گذشته بودند، شهید و مجروح شدند. ما از گردان کمک خواستیم که گروهان ۳ به کمک ما بیاید تا که خط اصلی دشمن را بشکنیم. فرمانده گروهان ۳ به من گفت: تو به عنوان راهنما، در جلوی گروهان حرکت کن تا که ما پشت سر تو بیاییم. من این پیشنهاد را قبول کردم و تصمیم گرفتم از کانال آب که در فاصله هشتاد الی صد متری خاکریز اصلی دشمن بود، عبور کنم. تیر بارهایشان در آنجا استقرار داشت و آتش آن قدر شدید بود که گذشتن از پشت خاکریز آب احتمال شهادت صد در صد را داشت، چون دشمن می دانست فقط از بریرگی کانال آبی، که به عرض ده متری بود – امکان عبور است. دشمن پیوسته آتش می ریخت. با این حال با بردن نام مبارک آقا امام زمان (عج) و کمک خواستن از آقا، خودم را به خاکریز دشمن رساندم. پس از رسیدن به خاکریز، پشت سرم را نگاه کردم و متوجه شدم که هیچ کس پشت سر من نیست و نیروها نیامده بودند. با خود گفتم: اگر برگردم، امکان دارد در حال برگشتن شهید شوم. پس من که تا به اینجا به دشمن نزدیک شده ام و سنگر تیربار دشمن را که در مقابل من است شناسایی کرده بودم، یک نارنجک از توی جیب نارنجکم برداشتم و ضامن آن را کشیدم و از سمت راست سنگر تیربار، به حالت سینه خیز جلو رفتم. لحظه های حساس زندگی در حال گذشتن بود. تا فاصله یک متری به سنگر تیربار که نزدیک شدم، بلند شدم و پای راستم را جلو گذاشتم که نارنجک را توی سنگر بیندازم، تیر بار به ناحیه ران پای راست من اصابت کرد و افتادم. در حالی که ضامن نارنجک را کشیده بودم، هر چه تلاش کردم که از حالتی که به شانه راست توی خط رابط افتاده بودم بلند شوم، نتوانستم. سپس با خود گفتم: نارنجک را جایی بیندازم که لااقل توی دست من منفجر نشود. خون زیادی از من می رفت و در همان حال نگاه کردم ک تاریکی را دیدم که جلوی چشمم است، متوجه شدم که سنگر است، نارنجک را توی آن انداختم و پس از منفجر کردن سنگر متوجه شدم که سنگر مهمات بوده است. موشک آرپی جی و خرجهای آنها که بهشان بسته بود، آتش گرفت. حالا در این دل شب، در فاصله یک متری دشمن قرار داشتم و خون به شدت از پایم می ریخت. تیربار دشمن بر روی سرم تیراندازی می کرد، انبار مهمات دشمن می سوخت و هیچ کس از نیروهای ما نبود که مرا کمک کند.

از چه کسی باید کمک خواست؟ به یاد این افتادم که آخر ما به خاطر چه چیزی می جنگیم؟ مگر غیر از این است که به خاطر حفظ اسلام است؟

آخر فرمانده سربازان اسلام و پاسداران اسلام کیست؟ سپس به یاد مولا و فرمانده مان، امام زمان افتادم و گفتم:

آقا جان، اگر من سرباز تو باشم، غیر از خدا و تو که فرمانده ما هستی دیگر از چه کسی کمک بخواهم؟ این را که گفتم، دیدم نوری به طرف من نزدیک شد و دور مرا نور فرا گرفت. وقتی به خود آمدم که توی خط رابط سر پا ایستاده بودم. نارنجک دیگری از توی جیب نارنجم برداشتم و توی سنگر تیربار دشمن انداختم و سنگر تیربار منهدم شد؛ سپس یک خشاب ۴۰ تیری که روی اسلحه ام بود، پشت خاکریز رگبار زدم که اگر نفراتی از دشمن در پشت خاکریز هستند، از بین بروند. پس از آن خشاب خالی را برداشتم و یک خشاب پر روی آن گذاشتم و مسلح کردم، آمدم پایین خاکریز و نشستم.

پایم را از قسمت بالای زخم بستم و جلوی خونریزی تا به اندازه ای گرفته شد. عقب برگشتم، دیدم به نیروهایی که پشت سر من

بودنـد، دسـتور عقب نشـینی دادند، مقدار شـش کیلومتر راه را من با این زخم عمیق پیاده آمدم تا که به خاکریزی که آمبولانس در آنجا برای تخلیه مجروحین می آمـد، رسـیدم. در آنجا منتظر آمدن آمبولانس بودم که یک خمپاره در فاصـله چند متری من خورد، موج انفجار آن مرا در حدود پنج متری پرت کرد که ترکشـی به دست و شانه من اصابت کرد. خمپاره دیگری در سـمت راست من خورد که از سـاق پای راست و شانه مجروح شـدم. پس از بسـتن محل های جراحت، به خرمشـهر و از آنجا به آبادان و از آبادان به ماهشـهر و پس از ماندن ۲۴ ساعت از ماهشـهر با هواپیما به تهران انتقال یافتم و در بیمارسـتان الونـد به مـدت ۱۰ روز بستری شدم؛ سپس به اصرار خودم دکتر مرا مرخص کرد و الان مشهد می باشم. امیدوارم که هر چه زودتر حالم خوب شود تا که دوباره به جبهه بروم.

تاریخ ۱۸/۶/۱۳۶۱

امروز ۲۹/۶/۱۳۶۲ به جبهه اعزام شدم و در ۳۱/۶/۱۳۶۲ به ایلام رسیدم. پس از ماندن چند روز در پایگاه لشگر در ایلام، به پادگان امـام خمینی برای آمـاده کردن نیروها و شـناسایی مناطق مورد نظر برای حمله رفتیم که از نظر مسائل سـری نظامی، محل پادگان که در آنجا واقع است را نمی گویم و در مـدتی که در پادگان یاد شده بودم، به نقاط مختلف برای شـناسایی رفتم. و البته وظیفه معاون اول فرمانده گردان را داشتم. پس از شناسایی، برای حمله اعلام آمادگی کردیم و به مریوان و داخل خاک عراق اعزام شدیم. حمله به قصد تصـرف کوه های استراتژیک مشرف بر شهر پنج وین عراق آغاز شد و گردان ما نقش پشتیبانی را داشت. عملیات بحمد الله با پیروزی رزمندگان اسـلام در مرحله سوم عملیات والفجر ۴ به پایان رسـید. پس از آن در تاریخ ۵/۹/۱۳۶۲ به ایلام برگشتیم و در تاریخ ۸/۹/۱۳۶۲ برای مرخصی به مشهد آمدم و حالا در مشهد مقدس می باشم و به تاریخ ۱۱/۱۱/۱۳۶۲، پس از پایان مرخصی، به جبهه نبرد حق علیه باطل عازم خواهم بود. اگر برگشـتم خاطراتم را می نویسم و اگر شـهادت نصـیبم شـد، تاریخ خاطرات سـربازان اسلام را خواهد نوشت.

در تاریخ ۲۰/۱۱/۱۳۶۲ به مدت ۴ ماه از جبهه به مشـهد آمـدم و در پایگاه ۲ سـپاه مامور به خـدمت شدم. در تاریخ ۱/۱۲/۱۳۶۲ با موافقت پاسـگاه، ناحیه ای به نام ناحیه ۶ در مشـهد تشـکیل دادم. پس از پیـدا کردن جای مناسب و اجاره کردن جای مورد نظر که محل اسـتقرار فعلی ناحیه است، چند پایگاه که به ناحیه شـهر متصل بود از آنها تحویل گرفتم و تا حد امکان مشغول فعال کردن آن شدم تا اینکه در تاریخ ۲۰/۱۲/۱۳۶۲ برای برگزاری اردو، طی جلسه ای که با مسـئولان نواحی و پاسگاه گذاشته شده بود، اقدامات لازم را انجام دادم. برنامه اردو در تاریخ ۱۲/۱/۱۳۶۳ برای ناحیه ما گذاشته شد. از آن پس بنده برای هر چه بهتر برگزار کردن اردو مشغول شدم، تا اینکه ۱۲ فروردین سال ۱۳۶۳ رسید، در آن روز که روز استقرار جمهوری اسلامی بود، کلیه نیروهای طرح لبیک یا جبهه رفته، برای رژه در محل تعیین شده، من به اتفاق یکی از برادران که رابط پایگاه امیر آباد بود، به نام برادر علی اکبر رحیمی، با موتور ایشان برای آماده کردن نیروهای اردو عازم شدیم، ولی متاسـفانه در جاده قدیم قوچان بر اثر تصادف با وانتی که جلو ما دور زد، این برادر عزیزم شـهید و من به بیمارستان اعزام شدم و مدت دو ماه در بیمارستان تحت درمان بودم. امروز که تاریخ ۴/۴/۱۳۶۳ است، عـازم جبهه نبرد حق علیه باطـل هسـتم. اگر برگشـتم دنبـاله خـاطرات جبهه را می نویسم، ولی اگر برنگشـتم تاریـخ ،خاطرات سربازان اسلام را خواهد نوشت.

والسـلام به امید پیروزی اسـلام بر سراسر جهان. در سال ۱۳۵۴ و در سن هجـده سـالگی ازدواج کرد که مراسم عقـد و ازدواج او با خانم طیبه شجاع گوراشک بسیار ساده همان طور که در روستا رسم بود، انجام شد.

همسـر ایشان نیز در مورد خصوصیات اخلاقی شهید می نویسد: ایشان در جلسات قرآن و جلسات مذهبی شرکت فعال داشت. شهید بعد از ازدواج به مشهد منتقل شد و در همان سالها به صورت مستمر در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت داشت.

اولین فرزندش فاطمه در ۱ شهریور ۱۳۵۶ در روستای گوراشک متولد شد.

دومین فرزند حمزه وی «حمیده» در سال ۱۳۵۸ در مشهد متولد شد.

چهارمین فرزند شهید به نام مصطفی، در سال ۱۳۶۱ در مشهد متولد شد و وی همچنان در جبهه حضور فعال داشتند.

پس از شصت ماه حضور در جبهه ومبارزه بی امان با ضد انقلاب در غرب و ارتش متجاوز عراق ،در ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در عملیات بدر و در منطقه هور الهویزه، بر اثر جراحات وارده به مقام رفیع شهادت نایل آمد و پیکر مطهرش به مدت ده سال مفقود الاثر که سرانجام در ۱ تیر ۱۳۷۸ در مشهد تشییع و در بهشت رضا (ع) به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

حمزه‌تاش، معصوم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدعلی که از مالکین و تجار مازندران بود، در ۱۲۶۸ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و معمول زمان به کار تجارت و ملکداری پرداخت. در جوانی از مشروطه‌خواهان تندرو بود و عضویت حزب دموکرات را بر عهده داشت. در سال ۱۳۰۰ در بابل رئیس بلدیه شد و چندی هم شغل قضائی گرفت و چون نیازی به استخدام نداشت، مشاغل دولتی را رها نمود و بیشتر وقت وی صرف خدمات اجتماعی می‌شد. در دوره‌ی نهم مجلس شورای ملی کاندیدای نمایندگی بابل شد و سرانجام در انتخابات موفق گردید و در ادوار دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم جمعاً پنج دوره، نماینده مجلس شورای ملی بود. حمزه‌تاش از مالکین عمده مازندران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حمیدی، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۷ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشکده افسری شد و دوره‌ی دو ساله‌ی دانشکده‌ی مزبور را طی کرده به درجه‌ی افسری نائل آمد و به لشکر دو مرکز معرفی شد. قریب دوازده سال در ارتش خدمت کرد و بعد مأمور خدمت در شهربانی شد و اولین شغلی که به وی سپردند معاونت اداره گذرنامه بود. در ۱۳۳۲ که موجبات ساقط کردن دکتر مصدق از نخست‌وزیری بصورت جدی تعقیب می‌شد، وی به گروه سرلشکر زاهدی پیوست و در فعالیت‌های پنهانی مشارکت داشت و در نتیجه در ۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۲ در باشگاه افسران سرهنگ حمیدی بازداشت و به زندان دژبان منتقل شد. دو سه روزی در زندان بود که ورق برگشت و زاهدی مسلط بر امور شد و تمام زندانیان آزاد شدند. پس از بازگشت شاه وی پاداش خود را دریافت کرد. اولین پاداش او، آجودانی شاه بود، سپس رئیس اداره گذرنامه شد و بعد هم سپهبد زاهدی به هر یک از کسانی که در سقوط مصدق با وی همکاری داشتند، یک قطعه زمین چند هکتاری در کرج واگذار کرد. در نتیجه قطعه‌ای هم به سرهنگ حمیدی داده شد که بعدها به باغ زیبائی تبدیل گردید. وی در دوران ریاست شهربانی سپهبد علوی مقدم محبوب‌القلوب بود و مشاغل حساس به او ارجاع می‌شد و سرانجام به فرماندهی دانشکده پلیس منصوب گردید و درجه‌ی سرتیپی گرفت. پس از چندی به معاونت و

قائم‌مقامی شهربانی رسید و درجه‌ی سرلشکری و سپهبدی دریافت نمود و سودای ریاست شهربانی را در سر داشت. وقتی که سپهبد جعفرقلی صدری به ریاست شهربانی منصوب شد او را رقیبی سرسخت برای خود دید، لذا مقدماتی برای بازنشستگی او فراهم نمود و سرانجام بازنشسته شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

حمیدی، محمد مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد مهدی حمیدی : قائم مقام فرمانده گردان زرهی لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در اول فروردین ۱۳۴۶ در روستای حسن آباد دربخش میان جلگه شهرستان نیشابور به دنیا آمد. در کودکی توسط پدرش در منزل قرآن را آموخت و با آن آشنا شد. دوران ابتدایی را در مدرسه نوید مشهد مقدس از سال ۱۳۵۲ شروع کرد و در سال ۱۳۵۸ به اتمام رساند.

خواهرش در مورد خصوصیات اخلاقی وی در دوران کودکی می گوید: او همه را دوست داشت و خیلی مهربان بود در منزل با همه شوخی می کرد و با این که کودک بود تمام مسائل را درک می کرد. تحصیلات راهنمایی را در مدرسه خواجه نصیر الدین طوسی آغاز کرد. به علت فقر مجبور شد سر کار برود. به طوری که به کار بیشتر علاقه نشان می داد و دوست داشت به هزینه خانواده کمک کند. روزها به کار گلدوزی و خیاطی می پرداخت و شبها وقت فراغت خو را در مسجد می گذراند. به قرآن و نماز علاقه داشت و زیاد به جلسات مذهبی رفت و آمد می کرد و بیشتر نمازش را با دوستانش در مسجد می خواند. بعد از انقلاب با وجود سن کم گاهی در تظاهرات شرکت می کرد.به مطالعه کتابهای علمی و مذهبی و تاریخی علاقه خاصی داشت و کتابهای به یادگار مانده از ایشان، بیشتر کتابهای پند و اندرز است.

برادرش محمد علی در مورد علت جبهه رفتنش می گوید: شهید از زمانی که برادرم رضا در سال ۱۳۶۱ به جبهه کردستان رفت و من به جبهه خرمشهر و نیز دو تا از دامادهایمان نیز به اتفاق پدرم در جبهه بودند، علاقمند شد که او هم به جبهه بیاید.مهدی از زمانی که خودش را شناخت، اکثرا با بچه های جبهه و جنگ بود و با غیر اینها سابقه دوستی نداشت. رابطه اش با همسایگان و خویشان خیلی خوب بود. مردی معاشرتی، خوش برخورد و با افراد مزاح می کرد. به پاسداری و خدمت به اسلام علاقه خاصی نشان می داد. با دختر عمویش ازدواج کرد. پدرش در مورد ازدواج وی می گوید: بنا به خواست خود به خواستاری رفتیم. گفت: من دختر عمویم را می خواهم. این مسئله با عمویش در میان گذاشته شد و ایشان بدون مشورت با کسی و فقط با استخاره موافقت کرد. به ما گفت استخاره کردم و این آیه آمد: من المومنین رجال صدقو ما عاهد الله علیه...

شهید با وجود سن کم و تحصیلات پایین در مدت کوتاهی توانست خودش را به پست معاونت فرماندهی گردان زرهی در لشر ۵ نصر رساند که اینها همه به عشق و علاقه او به خانواده و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بر می گردد. در عملیات کربلای ۵ در جاده شلمچه که زیر آتش مستقیم دشمن بود، زیر آن آتش با راحتی و آرامش، تانکها را جا به جا می کرد. در همان عملیات مجروح شد که هیچ اهمیتی به مجروحیتش نمی داد و در همان حال کار می کرد. اولین بار در سیزده سالگی به جبهه اعزام شد. حدود پنج ماه بسیجی و سیزده ماه به عنوان پاسدار رسمی حضور داشت که در این مدت پنج مرتبه مجروح شد. با برادران بسیجی و پاسدار رابطه خوبی داشت و از فرماندهان اطاعت پذیری زیادی داشت. رفتارش مردانه و دوستانه بود. از نظر عقیدتی و مذهبی در

حـد بالایی بود. دعای توسل او قطع نمی شـد. گریه های او دیگران را به گریه می انـداخت. موقع کار دعا را هم همان جا انجام می داد. او در تشـکیل جلسات مذهبی فعالیت زیادی داشت. هنگامی که در مشـهد بود، از خانواده سربازانی که در جبهه بودند خبر می گرفت و خبر خـانواده هایشـان را به آنهـا می رسانـد. سـرانجام این سـردار ملی وافتخـار آفرین در ۳ اردیبهشـت ۱۳۶۶ در عملیـات کربلای ۱۰ در جبهه بـانه بر اثر اصابت ترکش به پهلوی چپ و پای راست به شـهادت رسـید. مادرش می گویـد: بعـد از اینکه خبر شهادت مهـدی را شـنیدم، دو سه بار گفتم برویم به سـردخانه. ما را غروب به سـردخانه بردند. وقتی رفتم دیدم انگشترش به دسـتش است، انگشـتر را در آوردم و به پسـر بزرگم دادم. رویش را بوسـیدم و گفتم خـدایا! قبول کن این را. در راه تو و امـام حسـین دادم. خودت قبول کن.

پیکر شـهید حمیـدی به بهشت رضای مشـهد انتقال یافت و در آنجا به خاک سپرده شد. از وی فرزندی به یادگار نمانده است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شـهید خراسان "نوشـته ی سـید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

حویزی اصفهانی، قوام‌الدین جعفر

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۱۱۵ ق)، فقیه امامی، مفسر اخباری و متکلم. اصلا از حویزه بود و در کمره مولد شد و در اصفهان مسکن گزید. علم حدیث و اخبار را از محمدتقی مجلس فراگرفت و در علوم معقول و منقول از شاگردان آقا حسـین محقق خوانساری و محقق سبزواری بود. سیـد صـدر قمی شارح «وافیه» و محمد اکمل بهبهانی، پدر علامه وحید بهبهانی، نیز از شاگردان صاحب عنوان بودند. وی در تمامی عمر شیخ‌الاسـلام و قاضـی اصـفهان بود به همین جهت در میان علماء به شـیخ جعفر قاضـی شهرت یافت. او داماد محقق خوانساری بود. از آثار وی: «اصول‌الدین»؛ حاشـیه بر «شرح لمعه»؛ حاشیه بر «الروضه البهیه»؛ «ذخائر العقبی»، در تعقیبات نماز؛ حاشیه بر «کفایه» محقق سبزواری.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۱۵ -۱۱۴ /۴)، الذریعه (۶/۱۰، ۹۳ -۹۲ /۶)، روضات الجنات (۱۹۲ -۱۸۸ /۲)، ریحانه (۸۷ -۸۵ /۲)، معجم المولفین (۱۴۱ - ۱۴۰ /۳).

حویزی، خلف

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۰۷۴ ق)، متکلم، محدث، ادیب و شاعر امامی. معروف به سـید خلف. وی از معاصـران شـیخ بهایی و میرزا محمد استرآبادی بود و والی حویزه، حویزی مردی زاهدپیشه و در انجام فرائض و نوافل بر خود سخت‌گیر بود. در نجف دفن شد. از آثار وی: «الاثنی عشـریه فی الصـلوه»؛ «برهـان الشـیعه»، در امـامت؛ «الحق المبین»، در منطق؛ «البلاـغ المبین»، در احـادیث قدسـی؛ «الحجه البـالغه»، در کلاـم؛ «سـفینه النجـاه»؛ «الموده فی القربی»؛ «النهـج القویـم»، در کلمـات امیرالمومنین علی (ع)، «حق الیقین»، در کلام؛ دو «دیوان» به

فارسی و عربی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۳۴ –۳۳۰ /۶)، الذریعه (۱۶۸/۲۱، ۳۰۰/۹، ۴۰/۷، ۲۵۸/۶)، روضات الجنات (۷۰۴ –۶۹۹ /۳)، ریحانه (۸۹ –۷۸ /۲)، فرهنگ سخنوران (۲۸۰)، معجم المولفین (۱۰۵/۴).

حویزی، فرج اللّٰه

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۱۰۰ –۱۰۳۱ ق)، متکلم، مفسر، ادیب، شاعر و مورخ امامی. از مردم حویزه خوزستان بود و معاصر با شیخ حر عاملی. وی در بیشتر علوم روزگار خویش دست داشت و تالیفاتش دامنه‌ی گسترده‌ای داشت. اکثر رجال‌نویسان او را به داشتن فضل ستوده‌اند. از آثار وی: «ایجاز المقال فی معرفه الرجال» درباره‌ی رجال، در دو مجلد؛ «تذکره العنوان» که به پیروی «عنوان الشرف» شرف‌الدین اسماعیل یمنی است، در نحو و منطق و عروض؛ «التفسیر»؛ «الغایه»، در منطق و کلام؛ «الصفوه»، در اصول؛ شرح «خلاصه الحساب» شیخ بهایی؛ «المناسک الشاهوردیه»، در فقه؛ «دیوان» شعر؛ شرح «تشریح الافلاک» شیخ بهایی؛ «تاریخ».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۳۴۱/۵)، اعیان الشیعه (۳۹۵/۸)، ایضاح المکنون (۴۹۹، ۲۷۵ /۱)، الذریعه (۲۷۶/۲۲، ۸۱۸/۹، ۴۸۷/۲)، روضات الجنات (۳۴۱ –۳۹۹ /۶)، ریاض العلماء (۳۳۷/۴)، ریحانه (۹۴/۲)، فوائد الرضویه (۳۴۹)، لغت نامه (ذیل/ فرج اللّٰه)، معجم المولفین (۵۹/۸)،هدیه العارفین (۸۱۶/۱).

حیدرپور، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد حیدر پور

محل تولد : شهرضا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب احمد حیدر پور در سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیه قم شدم و دروس سطح را نزد اساتید مانند آقایان مدرس افغانی، صالحی افغانی، مهدی زاده ، اعتمادی،وجدانی فخر و استاد پایانی به پایان رساندم. سپس در درس خارج فقه و اصول آیات عظام وحید خراسانی، سبحانی،جوادی آملی تلمذ نمودم. به دلیل علاقه شدید به علوم عقلی و به ویژه فلسفه در رشته تخصصی کلام و فلسفه حوزه شرکت نمودم و در سال ۱۳۷۶ دوره را به پایان رساندم. در دروس فلسفه استاد فیاضی حضور مستمر داشتم و در سال ۱۳۷۸

در مدرسه معصومیه مشغول به تدریس عقاید شدم و از آن هنگام تاکنون به صورت مستمر به تدریس کلام و فلسفه مشغول هستم. در سال ۱۳۷۷ با مرکز دایرهٔ المعارف علوم عقلی شروع به همکاری کردم و از آن زمان تاکنون مشغول تحقیق در کلام و فلسفه اسلامی هستم.ضمناً در سال ۱۳۸۰ از نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاها اجازه تدریس اخذ کرده ام .

حیدری نژاد، قاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قاسم حیدری نژاد : فرمانده گردان یاسین تیپ ۲۱ امام رضا (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در چهارم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ در روستای حسین آباد از توابع شهرستان فریمان به دنیا آمد. دوران کودکی را در روستای محل تولدش سپری کرد و همان جا هم به مدرسه رفت، اما در هفت سالگی به علتناامنی در روستا، مجبور به مهاجرت به شهر مشهد شد. در مدرسه نوید واقع در کوی طلاب به تحصیل ادامه داد و در کنار تحصیل در مغازه عقیق تراشی کار می کرد، شب ها نیز نزد پدرش قران را فرا می گرفت.

دوره راهنمایی را در مدرسه موثق عاملی گذراند و با نمرات عالی این دوره را به پایان برد. سپس در هنرستان سید جمال الدین اسد آبادی و در رشته برق پذیرفته شد و در سال ۱۳۵۹ موفق به اخذ دیپلم شد. به گفته پدرش او در دوران انقلاب به مجالس و محافلی که توسط روحانیت بر پا می شد می رفت و همیشه دنبال اخبار تازه بود و پس از آنکه اعلامیه ای از حضرت امام به دست می آورد سریعا آن را به دوستانش می رساند، او همچنین در به تعطیلی کشاندن هنرستان و مدارس دیگر برای شرکت در را هیپمایی ها نقش مهمی داشت. در چهارم آبان ماه سال ۱۳۵۶ او به همراه دانشجویان دیگر تابلوی سر در هنرستان را که به نام رضا شاه بود، پایین کشید و تظاهرات عظیمی به راه انداخت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قاسم در مسجد المهدی سی متری طلاب مشغول فعالیت شد و سپس به مسجد رضوی رفت و در بسیج منطقه یک مشهد بود و با دادگاه ویژه مبارزه با مواد مخدر همکاری نزدیکی داشت و همچنین با جهاد سازندگی همکاری می کرد.

او یکی از مخالفین سر سخت منافقین و ضد انقلابیون بود و سعی می کرد ماهیت آنها را به مردم بشناساند. وقتی آنها اعلامیه پخش می کردند، او با مهری که خودش ساخته بود اعلامیه های آنها به جا عبارت مجاهدین خلق، منافقین خلق حک می کرد.با شروع جنگ در سال ۱۳۵۹، او اولین رزمنده بسیج مسجد رضوی بود که به جبهه اعزام شد و در جبهه «سراب گرم» و پادگان ابوذر مشغول به خدمت شد. او در اولین اعزام سه ماه در جبهه حضور داشت و سپس عضو سپاه سرخس شد. قاسم شادمانه به سوی جبهه شتافت و هر بار که به جبهه می رفت بیشتر مشتاق می شد. در عملیات والفجر مقدماتی، والفجر ۱ و والفجر ۳ شرکت داشت و با سمت فرمانده گردان یاسین توانست ارتفاعات حساسی را از دشمن بگیرد. در عملیات والفجر مقدماتی دچار موج گرفتگی شد، در عملیات والفجر ۲ نیز از ناحیه گردن جراحاتی برداشت.

او ازدواج نکرد و هر وقت به او پیشنهاد می شد که ازدواج کند امتناع می کرد و می گفت: من الان کسی را اسیر خود نمی کنم و تا زمانی که جنگ تمام نشود، من ازدواج نمی کنم چون می دانم شهید می شوم. از دوستان او می توان شهید کاوه، شهید چراغچی و شهید حسینی محراب را نام برد.

قاسم حیدری نژاد – فرمانده گردان یاسین تیپ ۲۱ امام رضا (ع) و معاونت ادوات این تیپ – عاقبت در ۸ مرداد ۱۳۶۲ در منطقه مهران و در حین عملیات والفجر ۳ بر اثر اصابت ترکش به سر، به شهادت رسید. پیکر پاکش پس از پنج روز انتقال به مشهد، در گلزار شهدای بهشت رضا (ع) دفن شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان" نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

حیدری، اسدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسدالله حیدری : قائم مقام فرمانده گردان المهدی تیپ ۱۹ فجر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

از خانواده ای متوسط بود.در سال ۱۳۴۱ در روستای سلطانیه واقع در استان زنجان به دنیا آمد . پدرش به کار بنایی و نجاری اشتغال داشت . او را در ۴ سالگی برای فرا گیری قرآن به مکتبخانه فرستادند و پدرش چون سواد قرآنی داشت بر پیشرفت فراگیری وی نظارت داشت . مادر ش درباره او می گوید :

او از همان کودکی به آداب و دستورات دینی و نیز نمایشهای مذهبی مانند تعزیه خوانی علاقمند بود .گاه با همراهی دیگر بچه ها به اجرای چنین نمایشهایی می پرداخت . همچنین در ایام عزاداری با کمک همسالان خود هیئت و تکیه ای تشکیل می داد و به اجرای مراسم عزاداری می پرداخت .

اسدالله دوره ابتدایی را با چند سال تاخیر از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ در مدرسه زادگاهش گذراند . در اوقات فراغت در کشاورزی و دامداری کمک می کرد و تابستانها برای بهبود در آمد خانواده در کارخانه ایران ترانسفو به کار می پرداخت .

در سال ۱۳۵۲ در حالی که یازده ساله بود و در کلاس دوم ابتدایی تحصیل می کرد ، پدرش را از دست داد . تحصیل او در مقطع راهنمایی با مبارزات مردم دردوران انقلاب اسلامی همزمان شد . در این زمان تقریبا شانزده ساله بود و با جسارت در رساندن پیام انقلاب به زادگاهش فعالیت می کرد . او عکسهای امام خمینی را با کمک اعضای خانواده می فروخت و در آمد آن را صرف تهیه اعلامیه و چسب برای چسباندن آنها به دیوارهای شهرمی کرد . همچنین نوارهای سخنرانی حضرت امام را تهیه و پخش می کرد و برای مردم در خصوص انقلاب اسلامی سخن می گفت . فعالیتهای او به حدی رسید که موجب نگرانی برادر بزرگترش شد . مادرش می گوید :

برادرش یک روز به من گفت : به اسد بگویید چنین نکند ، می آیند و او را می گیرند . اسد الله هم در جواب گفته بود : ما برای کشته شدن آماده ایم .

او به تلاشهای خود ادامه داد و روزی نوار سرود خمینی ای امام ... را از بلند گوی مسجد فاطمه الزهرا در روستا پخش کرد . در مدرسه با معلمانی که تفکر مخالف با جریان انقلاب داشتند مودبانه به بحث می پرداخت و این امر موجب شد در درس مربوطه نمره قبولی نگیرد . روزی یکی از مسئولان مدرسه ، گروه زیادی از بچه ها و جوانان انقلابی را به پاسگاه فرستاد . او با مشاهده این صحنه گفت : روزی خانه تان را ویران می کنیم و همین طور هم شد . پس از پیروزی انقلاب آن فرد را به جرم همکاری با رژیم سابق و ارتباط با فرقه بهائیت دستگیر و اموالش را ضبط کردند .

اسد الله در آستانه ورود حضرت امام به ایران ، برای شرکت در مراسم استقبال عازم تهران شد . مادرش در این باره می گوید :

اسد الله هنگام رفتن چنان ذوق و شوق داشت که گفتم به پیشباز پدرش می رود در جواب گفت شما چه ساده اید ! پدر و پدر

بزرگ کجا و امام کجا ؟

در مدتی که برای استقبال از امام در تهران بود ، خانواده اش حدود یک هفته از او بی خبر بودند . خاله اش که در تهران ساکن بود گفته بود آن قدر این مسیر ها را رفت و بر گشت که کفش هایش پاره شد و مجبور شد پوتین تهیه کند .

در بازگشت ، نوار سخنرانی حضرت امام در بهشت زهرا را به روستا آورد .پس از بازگشت با بروز کمبود نفت با کمک برادرش به جیره بندی و تقسیم عادلانه آن بین مردم پرداخت . در همین زمان با تشکیل گروهی متشکل از دوستان خود ، به کمک محرومین و روستاییان در کار کشاورزی و اقدامات فرهنگی شتافتند . پس از پیروزی انقلاب و اتمام دوره ی راهنمایی ، حدود سه ماه در چلو کبابی در تهران مشغول به کار شد ؛ ولی پس از مدتی به پیشنهاد برادر بزرگش ، حجت الله ، که عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود ،از این کار دست کشید و در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران پیوست . همزمان با خدمت در سپاه ، تحصیلات خود را ادامه داد و تا سال دوم دبیرستان را در دبیرستان علامه حلی گذراند .ولی به دلیل اشتغال بسیار در سپاه پاسداران انقلاب موفق به ادامه تحصیل نشد . در سال ۱۳۵۹ برای مقابله با ضد انقلاب به بانه و سپس به پاوه و دیواندره اعزام شد . وقتی برای مرخصی از کردستان به منزل آمد ، به هنگام مراجعه به جبهه ، مادرش از او خواست تا بازگشت برادرش حجت الله از جبهه صبر کند ، در پاسخ گفت : ما در اگر ما نرویم ، پس چه کسی باید برود ؟ در مدت حضور در جبهه بیشتر در جبهه کردستان خدمت می کرد اما مدتی نیز به جبهه های جنوب به منطقه دارخوین رفت که فرمانده آن سردار رحیم صفوی فرمانده سابق سپاه بود .

با آشکار شدن خیانت وفرار بنی صدر ، در اولین عملیات سپاه با فرماندهی امام خمینی و رمز "فرمانده کل قوا خمینی روح خدا "شرکت کرد .پس از آن در مهر ماه مدتی به زنجان بازگشت . در سال ۱۳۶۰ در عملیات ثامن الائمه (ع) که برای شکستن محاصره آبادان شرکت داشت . قبل از آن با شروع ناآرامی های ضدانقلاب در کردستان ، در اولین اعزام به بوکان رفت و در گروهی که از رزمندگان زنجانی تشکیل شده بود به جنگ با ضد انقلاب پرداخت .اوآنجا در محاصره افتاد و دستگیر شد ولی بعد از مدتی آزاد شد و در پاکسازی شهرهای سنندج ، دیواندره و تکاب نقش موثری ایفا کرد .

در مدت حضور در سپاه از فعالیت در زادگاه خود غافل نبود . از جمله برای ترغیب کتابخوانی ، کتابخانه عمومی سلطانیه را احداث کرد و کتابهایی را به آنها اهدا کرد. این کتابخانه هنوز دایر است و علاقمندان از آن استفاده می کنند .

علاوه بر این به جمع آوری کمکهای مردمی برای جبهه می پرداخت و مراقب اوضاع بود و برای مقابله با فعالیتهای گروهک منافقین و فرقه بهائیت تلاش می کرد . از این رو مورد خشم عناصر این گروهکها بود . روزی که با موتور سیکلت از خیابانی در زنجان عبور می کرد ، افرادی او را با خودرو تعقیب کردند و از عقب به موتور سیکلت او زدند و او را به جوی کنار خیابان انداختند .

یک روزاو یکی از افراد گروهک منافقین را به سپاه تحویل داد . به هنگام خارج شدن از سپاه ، مادر آن شخص با مشاهده اسد الله او را به باد نفرین گرفت . اسد الله وقتی بر گشت به مادرش گفت : امروز مادر یک زندانی به قدری برایم دعا کرد که حد نداشت ؛ می گفت : انشا الله مقابل گلوله قرار بگیری ، مادرت به عزایت بنشیند و ... مادرش گفت : این دعا کردن است ؟ جواب داد : بله ، برای زود تر شهید شدن من دعاست . در چنین ماموریت هایی سعی می کرد از حد اعتدال خارج نشود و در برخورد با افراد ، در عین رعایت ادب و احترام ، وظیفه خود را انجام می داد . محمد رضا حیدری ، برادرش نقل می کند :

در یک مورد اسد الله مجبور بود برای پیگیری قضیه ای به محل خاصی برود . در آنجا دو پیرمرد را دید و برای آن که اهانتی به آنها نشود ، آن دو را با احترام به بیرون هدایت کرده بود تا به راحتی ماموریتش را به انجام برساند ، این رفتار وی تاثیر مثبتی روی آنان بر جای گذاشته بود ، به طوری که آن دو پیرمرد هر گاه ما را می دیدند از ادب و احترام اسد الله می کردند .

او همیشه با نهایت احترام با مادرش رفتار می کرد ؛ هیچگاه پایش را در حضور مادرش دراز نمی کرد ؛ در عین حال می کوشید در

ضمن گفتگو ، مادرش را برای تحمل شهادتش آماده کند . مادرش نقل می کند :

از شهادت دوستانش بسیار سخن می گفت . به او می گفتم چرا این قدر از شهادت می گوید ؟ در جواب گفت : شهادت نصیب هر کسی نمی شود . گفتم اگر شما زنده بمانید و خادم اسلام باشید هم خدمت کرده اید . جواب داد : مادر ، شهادت چیز دیگری است و اگر قسمت باشد نصیب می شود .

روزی در ضمن صحبتهایش گفت : حضرت امام بعد از شنیدن خبر شهادت فرزندش ، سجده شکر به جا آوردند ولی شما در شهادت من آبروی مرا می برید . گفتم : نه چنین نمی کنم ؛ هر چند دلم نمی خواهد شهید شوی ولی در صورت شهادتت برایت گریه و زاری نمی کنم و چنین هم کردم . اسد الله با شنیدن این حرف ، بسیار شاد شد و گفت : مادران باید چنین باشند تا فرزندان شهید از آنها به وجود بیاید .

اسد الله قبل از آخرین اعزام به جبهه ، در سال ۱۳۶۰ به همراه مادر و یکی از دوستانش (آقامیری ، که بعدها به شهادت رسید) به زیارت امام رضا (ع) شتافت .

با طراحی عملیات فتح المبین ، پیرو سیاست دعوت سپاه از نیروهای کار آمد ، به خاطر شناختی که از توانایی های اسد الله حیدری وجود داشت ، از او و تقی لو برای حضور در عملیات دعوت به عمل آمد . برادر رحیم صفوی پس از حضور آنان در منطقه آنها را به تیپ فجر شیراز معرفی کرد و گردان المهدی را به دست آنان داد . تقی لو ، فرماندهی و اسد الله حیدری ، معاون فرماندهی گردان را به عهده گرفتند که نیروهای آن از شهرستان کازرون بودند . با آغاز عملیات در منطقه کوههای میش داغ و سایت ۵ ، گردان المهدی در ۸ فروردین ۱۳۶۱ وارد عملیات شد . در همین عملیات بود که اسد الله حیدری پس از خلق حماسه های جاودانه به شهادت رسید .

درباره چگونگی شهادت او دوستانش چنین روایت کرده اند :

در عملیات فتح المبین ، گردان المهدی به خط دشمن زد . از یک سنگر تیر بار عراقی مدام به سوی نیروهای در حال پیشروی تیر اندازی می شد . حیدری می گوید : خودم به جلو می روم و تیر بار را خاموش می کنم . خود را به کنار سنگر رساند و نارنجک را به داخل آن انداخت اما همین که برای انداختن نارنجک بلند شد ، تیر بارچی سینه و قلبش را نشانه گرفت . نارنجک منفجر شد و تیر بار چی کشته شد اما حیدری نیز به شهادت رسید .

وی به هنگام شهادت ۲۰ سال داشت . پیکر اسد الله حیدری را در گلزار شهدای سلطانیه به خاک سپرده اند . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

حیدری، حبیب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حبیب حیدری دستجردی

محل تولد : آبادان

شهرت : حیدری

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در شهرستان آبادان و اصفهان به پایان رساندم و در سال ۱۳۶۱ وارد حوزه علمیه اصفهان شدم و پس از دو سال جهت ادامه تحصیل به قم عزیمت نمودم و از اساتید بزرگواری همچون جناب آیت الله استادی در فقه و گرگانی در ادبیات ، مدرس افغانی در ادبیات عرب و آیت الله سبحانی و جوادی املی و تبریزی و محمدی استفاده نمودم.

و پس از شرکت ۴ سال در خارج اصول و فقه به تخصصی کلام در موسسه امام صادق ع تحت اشراف آیت الله سبحانی مشغول به تحصیل شدم و پس از پایان تحصیلات به عنوان محقق دائر المعارف کلام اسلامی با این موسسه همکاری نمودم. در سال ۱۳۸۴ جهت سامان دادن به حوزه علمیه آبادان با جمعی از دوستان به آنجا رفتیم که ضمن تدریس اصول و منطق به اصلاح سیستم آموزشی نیز مبادرت کردم. و همکنون با نهاد رهبری در معاونت امور اساتید معارف اسلامی در بخش ارزشیابی اساتید معارف همکاری می نمایم.

حیدری، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عباس حیدری بهنوثیه

محل تولد : شهر بابک

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

عباس حیدری بهنوثیه در سال ۱۳۴۴ در یکی از شهر های تابع استان کرمان ، به نام شهر بابک متولد شده پس از اخذ مدرک دیپلم در رشته علوم تجربی در سال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیه قم شد . دوره مقدمات و سطح حوزه را طی کرده و مدت دوازده سال درس خارج فقه و اصول را گذرانده است. اساتید او در فقه و اصول عبارتند از آیت الله وحید خراسانی، آیت الله میرزا جواد آقا تبریزی و آیت الله سید محمد رضا مدرسی مشار الیه همزمان با فقه و اصول از مباحث فلسفی نیز بهره برده است ، منظومه سبزواری را نزد حجةالاسلام و المسلمین دکتر پرنده غیبی و نهایة الحکمة را نزد آیت الله موسوی گرگانی گذرانده است مباحثی از اسفار ملا صدرا را نزد آیت الله جوادی آملی و آیت الله حسن زاده آملی تلمذ نموده است. همزمان با مباحث حوزوی ، زبان انگلیسی را تا سطح عالی آن فرا گرفته است. وی پس از شرکت در آزمون سراسری سال ۱۳۷۴ و به دست آوردن رتبه هفتاد و هفت ، همزمان در دو رشته پزشکی و علوم سیاسی (به صورت نیمه متمرکز) پذیرفته شد اما تحصیلات خود را در رشته علوم سیاسی ادامه داد و اکنون دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه تهران و مشغول تدوین پایان نامه است.علاوه بر پایان نامه دکتری با عنوان «زبان، سیاست و دولت در عصر مشروطه» دو پایان نامه در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد با عناوین «نظام سیاسی از دیدگاه فارابی» و «تحول نظری فقه سیاسی شیعه از مشروطیت تا انقلاب اسلامی» را تدوین و دفاع نموده است.

حیدری، فتح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید فتح الله حیدری : فرمانده گردان دریایی علی ابن ابی طالب(ع)لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شب چهار شنبه چهارم مهرماه ۱۳۴۳ در خانواده ای مذهبی در روستای" سرخکلاء"درمنطقه ی "دشت سر "در شهرستان" آمل" به دنیا آمد. پدرش کشاورز و مادرش خانه دار بود. او پس از پشت سر گذاشتن دوران طفولیت در مهرماه سال ۱۳۵۱ به مدرسه رفت و دوران ابتدایی را در دبستان امیر کبیر روستای محل سکونت گذراند. به تحصیل بسیار علاقه مند بود و با همکلاسی هایش درسها را مرور می کرد. دوچرخه سواری و فوتبال از بازیهای مورد علاقه او بود. فتح اللّه همانند سایر بچه های روستا از همان سنین کودکی در کار کشاورزی به خانواده کمک می کرد و گاهی در کوره پزخانه در خشت زدن به یاری پدر می رفت. تکلیف خود را معمولاً در مدرسه انجام می داد و چون زمین کشاورزی به مدرسه نزدیک بود به آنجا می رفت و مشغول به کار می شد.

بعد از اتمام دوران راهنمایی و شروع جنگ تحمیلی فعالیتهای خود را معطوف به امور فرهنگی وسیاسی کرد. در نتیجه به خاطر فعالیتهای گسترده از ادامه تحصیل بازماند. در چهاردهم آذر ماه ۱۳۶۰ برای گذراندن آموزش نظامی به همراه بسیجیان دیگر به پادگان آموزشی منجیل اعزام شد. پس از اتمام دوره آموزش یک ماهه در ۱۵ دی ماه به جبهه های غرب کشور اعزام گردید و تا ۲۵ اسفند ماه ۱۳۶۰ به عنوان تک تیرانداز در مریوان بود. با پایان یافتن اولین تجربه در جبهه های جنگ به زادگاهش بازگشت اما چند ماهی نگذشته بود که در ۱۱ خرداد ۱۳۶۱ به منطقه جنگی جنوب رفت و با لشکر ۲۵ کربلا ـ در عملیات رمضان (۲۲ مرداد ۱۳۶۱) شرکت کر. در این مرحله قریب به سه ماه در جبهه ها حضور داشت. در دهم آبان ۱۳۶۱ برای گذراندن آموزش امدادگری به هلال احمر رفت و بعد از یک دوره آموزش یک ماهه در ۱۱ آذر ۱۳۶۱ از سوی هلال احمر به عنوان امدادگر به جبهه اعزام شد. در عملیات والفجر مقدماتی (۱۸ بهمن ۶۱) شرکت کرد و تا سوم اسفند ۱۳۶۱ در جبهه حضور داشت. فتح اللّه در ۲۲ آذر ۱۳۶۲ به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد.

در اسفند ۱۳۶۳ در عملیات والفجر ۶ شرکت کرد. در ۱۳ فروردین ۱۳۶۳ با خانم" مریم محمدی "ازدواج کرد و چند روز بعد از ازدواج عازم جبهه شد و از آن طریق به پادگان امام حسین (ع) تهران برای آموزش فرماندهی اعزام گردید. چند ماهی مشغول فراگیری آموزش تخصصی فرماندهی بود و بعد از اتمام دوره آموزشی در پادگان شهید" بیگلو "اهواز به عنوان مسئول آموزش نظامی منصوب شد. مدتی هم جانشینی فرمانده گروهان یگان دریایی لشکر۲۵کربلا را به عهده داشت. در مدت حضور در جبهه چندین بار بر اثر اصابت ترکش مجروح شد و تعدادی ترکش در بدنش باقی مانده بود ولی حاضر به عمل جراحی نمی شد ومی گفت : «حالا ـ وقتش نیست.» از جمله در ۲۳ مرداد ۱۳۶۳ در پاسگاه زید بر اثر موج گرفتگی و اصابت ترکش به دست و گردن مجروح و در بیمارستان بستری شد. کمیسیون پزشکی با توجه به جراحت دستها، گردن، صورت، پیشانی و سر و گوشها که در اثر اصابت ترکش و موج انفجار پدید آمده، در صد جانبازی او را ۳۰ در صد تعیین کرد. فتح اللّه بعد از بیست و یک ماه حضور مستمر در جبهه های جنگ در ۲۲ مرداد ۱۳۶۴ به سپاه آمل منتقل گردید و مدتی مسئولیت ستاد ناحیه ۶ خیبر و مسئول دفتر حفاظت سپاه رادر آمل به عهده داشت.

در سال ۱۳۶۴ فرزندش متولد شد و نام او را حسین نهادند. او به همراه همسر و فرزندش در خانه پدری زندگی می کردند. به پدر و مادرش خیلی احترام می گذاشت و می کوشید خواسته هایشان را در حد مقدورات بر آورده کند. در فعالیتهای اجتماعی و مراسم مذهبی فعالانه شرکت می جست از جمله در سازمانی بسیج محله نقش به سزایی داشت. همه را ترغیب به حضور در جبهه می کرد حتی به عمویش می گفت : « مسجد و حسینیه می سازی اما بدانکه ثوابش به اندازه یک روز حضور نیست چون اسلام درخطر

است همه ما باید در جبهه حضور داشته باشیم.» در کنار حضور جبهه در کلاسهای ایثارگری شرکت جست و تحصیلات خود را ادامه داد. اهل مسجد و نماز شب بود. دوستانش می گویند :

بعضی وقت ها شب به بیرون سنگر می رفت بعدها فهمیدم که در دل شب به نماز و راز و نیاز می ایستد. به همه سلام می کرد اگر چه از او کوچکتربودند حتی وقتی برادر کوچکش وارد اطاقش می شد به احترام از جای خود بر می خاست. فتح اللّه بعد از سیزده ماه خدمت در سپاه آمل در ۱۳ شهریور ۱۳۶۵ به جبهه اعزام شد و در یگان دریایی لشکر ۲۵ کربلا مشغول به کار گردید. بعد از مدتی به عنوان فرمانده گردان علی ابن ابی طالب (یگان دریایی) منصوب شد و در عملیات کربلای ۲ شرکت کرد و به خاطر شایستگیهایی که از خود نشان داد توسط مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلاـ در طراحی عملیاتهای کربلای ۴ و ۵ شرکت داده شد. فتح اللّه در طول زندگی مشترک خود با همسرش بیشتر اوقات را در جبهه گذارند.

قبل از عملیات کربلای ۵ به مرخصی آمد و به همسرش گفت : «مریم خدا خواست که حداقل بار دیگر بیایم شما را ببینم. چون امام زمان (عج) را در خواب دیدم و گفت : بروخانه که آخرین دیدار تو خواهد بود. مریم من از تو راضی هستم امیدوارم که خدا هم از تو راضی باشد.»

فتح اللّه حیدری در عملیات کربلای ۵ شرکت جست و در ساعت ۹ صبح روز جمعه رهم ۱۳۶۵ به هنگام عزیمت برای شناسایی خطوط دشمن در عمق ۱۵۰۰ متری داخل خاک عراق مورد اصابت گلوله مستقیم تانک قرار گرفت و به شهادت رسید.

به فرزندش علاقه بسیار داشت. هنگامی که در جبهه بودم، دیدم که عکس فرزندش را داخل جیبش گذاشته است وقتی که شهید شد عکس همچنان در جیبش بود. حیدری فرمانده گردان علی ابن ابی طالب (یگان دریایی) با بیش تر از سی و شش ماه حضور مستمر در مناطق جنگی و با سی درصد جانبازی در منطقه عملیاتی کربلای ۵ مفقودالاثر گردید. سرانجام پیکر او در تاریخ ۷ مرداد ۱۳۷۴ توسط گروه تفحص کشف و از طریق پلاـک هویت شناسایی شد. در ۸ مرداد ۱۳۷۴ در شهرستان آمل تشییع گردید. در زادگاهش روستای "سرخکلا "به خاک سپرده شد. فتح اللّه به هنگام شهادت پسری یک ساله داشت. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

حیدریان، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جعفر حیدریان در سال ۱۳۳۵ در روستای" فردو "از توابع شهرستان قم به دنیا آمد. در دوران کودکی، برای اولین بار، زمزمه قیام علیه حکومت غیر اسلامی را از زبان پدر شنید. آقا رضا، پدر جعفر، پس از تبعید امام (ره) با پوشیدن کفن و به دست گرفتن شمشیر، با تعدادی از روستائیان به طرف قم حرکت کرد و جعفر از آن روز با ظلم رژیم پهلوی آشنا شد. او در سن ۱۰ سالگی در کنار مزار پدر قول داد، تأمین معاش خانواده ۸ نفری خود را بر دوش گیرد. به همین علت، به قم مهاجرت کرد و ضمن تحصیل، به کار در کارگاه زرگری پرداخت. او مدتی بعد توانست با تلاش بسیار، مدرک دیپلم خود را کسب کند. جعفر، همزمان با تحصیل، در کلاس‌های درس اخلاق آیت‌الله مشکینی شرکت کرد و وارد مبارزات سیاسی شد. او در اکثر تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها فعالانه حضور یافت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به همراه چند تن از جوانان قم، در کمیته استقبال از امام عضویت یافت و بعد از پیروزی انقلاب، در گروه مبارزه با اشرار و قاچاقچیان، به حفاظت از انقلاب اسلامی پرداخت. مدتی نیز آموزش نظامی پاسداران را به عهده گرفت. مدتی بعد در کردستان، به همراهی شهید بروجردی و شهید صیاد شیرازی، شهر سنندج را از وجود اشرار و منافقین

پاکسازی کرد. حیدریان در سال ۱۳۶۰ به همراه ۱۵۰ تن از بسیجیان قم به جبهه‌های جنوب رفت و در عملیات فتح‌المبین سال ۱۳۶۱ به عنوان فرمانده محور" تپه چشمه "شرکت کرد. اودر همین عملیات از ناحیه پا مجروح شدودرراه انتقال به بیمارستان عاشقانه به دیار حق شتافت.

برگرفته از کتاب :شهیدان

حیدریان، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جعفر حیدریان : فرمانده واحد عملیات لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۵ در روستای «فردو» از توابع استان قم متولد شد. او در ۷ سالگی شاهد غیرت و تعصب دینی پدرش در واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. پدر جعفر که «رضا» نام داشت، به امام خمینی (ره) عشق می ورزید. او وقتی دستگیری و تبعید امام را شنید، اهالی روستای فردو را علیه شاه شوراند. مردم روستا کفن پوش و شمشیر بدست به رهبری او به طرف قم حرکت می کنند.

باز جعفر شاهد عشق و دلدادگی پدر به اهل بیت «علیه السلام» و به خصوص امام حسین «علیه السلام» بود. و با برپایی مجالس تعزیه که خود نیز تعزیه می خواند، غم و اندوه خود را بخاطر مصائب اهل بیت «علیه السلام» آشکار می نمود.

دست تقدیر الهی صلاح در این دید که جعفر در ده سالگی پدر را از دست بدهد و خود مسئولیت سنگین خانواده هشت نفره را بدوش گیرد. لذا او مجبور می شود در کنار تحصیل، جهت تامین مخارج زندگی به کار رو آورد و در یک کارگاه زرگری در قم مشغول گردد.

جعفر که در کوران حوادث و مشکلات زندگی آبدیده شده بود، در اوقات فراغت در درس اخلاق آیه الله مشکینی شرکت می کرد و در مدت کوتاهی به کمالات روحی و معنوی رسید. او با اخذ دیپلم و مطالعات کتب سیاسی و دینی به علم خود افزود و خود را برای مرحله جدیدی از دوران زندگی آماده کرد.

جعفر حیدریان چون با نام امام خمینی (ره) و مبارزات سیاسی او، از کودکی آشنا بود، در راه اندازی تظاهرات مردم قم در دوران انقلاب، نقش موثری داشت. و با سخنرانی های آتشین، جوانان قم را به کوه انفجار علیه سلطنت پهلوی مبدل ساخت. او که در تظاهرات قم دستش شکسته بود، شب و روز نداشت. هرجا حرکت جدیدی علیه رژیم ستمشاهی بوجود می آمد، جعفر از علیه طراحان آن بود.

انقلاب در آستانه پیروزی بود که امید دل ها از فرانسه به ایران بازگشت. جمعی از جوانان انقلابی در تهران حفاظت امام (ره) را در بهشت زهرا (س) بعهده داشتند، جعفر نیز در این کار فرماندهی جمعی از جوانان قم را در اختیار می گیرد.

انقلاب که به رهبری قائد بزرگ (ره) به پیروزی رسید، حفاظت بیت او را در قم، جعفر بعهده گرفت. سپاه که تشکیل شد او به عضویت این نهاد مقدس درآمد و در واحد عملیات، در کشف خانه های تیمی منافقین در قم تلاش کرد. سپس در واحد آموزش نظامی، به تعلیم و آموزش پاسداران همت گماشت.

قبل از اعزام به کردستان و مبارزه با اشرار در خطه سنندج، او با دختر خاله اش ازدواج کرد و وی را در میدان غیرت و مردانگی شریک خود نمود.

وقتی سنندج میدان تاخت و تاز ضد انقلاب قرار گرفت، گروهی از پاسداران قم به فرماندهی جعفر به آن منطقه اعزام شدند. شهر

در دست ضد انقلاب بود و در باشگاه افسران جمعی از برادران ارتشی در محاصره بودند، جعفر توانست با یک مدیریت قوی محاصره را شکسته و وارد باشگاه می شوند. اما چیزی نمی گذرد که با حمله مجدد ضد انقلاب، باشگاه بار دیگر به محاصره در می آید و به مدت نوزده روز آنها در محاصره می مانند. آنان در این مدت از کمبود غذا و آب در رنج بودند و برای رهایی از محاصره تمام تدابیرشان را بکار می بندند.

بالاخره با استقامت نیروهای تحت امر و تدبیر صحیح جعفر محاصره باشگاه شکسته می شود و با کمک نیروهای دیگر به تعقیب ضد انقلاب در شهر می پردازند و به فرماندهی شهید، محمد بروجردی از سپاه، شهید صیاد شیرازی از ارتش و دلاوری های جعفر و همرزمان او، سنندج و سپس جاده سنندج مریوان از لوس وجود ضد انقلاب پاکسازی می شود و جعفر و همرزمانش بعد از پاکسازی سنندج، به قم مراجعت می نمایند. تعدادی از دوستان و نیروهای او در سنندج شهید شد این داغ بزرگ قلبش را می سوزاند و همیشه زانوی غم به بغل می گیرد.

در سال ۱۳۶۰ جعفر ماموریت پیدا می کند این بار در جبهه جنوب در مقابل متجاوزان عراقی بایستد. قبل از اعزام در زادگاهش سخنرانی می کند و با بیان شیوا و پرصلابتش از انقلاب دفاع می کند و اهداف تجاوز عراق را به کشور اسلامی تبیین می نماید. بعد از سخنرانی ۱۵۰ نفر از جوانان غیور روستای «فردو» به همراهی جعفر به جبهه اعزام می شوند و در محور تپه چشمه در کنار او با متجاوزان بعثی می جنگند.

دو کوهه شاهد سخنرانی حیدریان در سال ۱۳۶۰ بود، دو کوهه گواه است که جعفر در حضور سردار رشید اسلام شهید صیاد شیرازی و جمعی از بسیجیان، پاسداران و ارتشیان با خدای خود عهد و پیمان بست که برای بیرون راندن متجاوزن از کشور اسلامی، تا آخرین نفس بجنگد.

جعفر در عملیات فتح المبین فرماندهی محور تپه چشمه را بعهده داشت و شب و روز در جهت پیشبرد اهداف از پیش تعیین شده تلاش می کرد. اما در این عملیات تیری به پای مبارک او اصابت نمود و خون مطهرش به خاک این منطقه ریخت و خاک، با خون او متبرک شد. جعفر بعد از این که مورد اصابت تیر قرار می گیرد به پشت جبهه منتقل می شود. اما در بین راه به ندای پروردگارش لبیک گفت و در بهشت، به جمع بندگان راضی و مرضی او پیوست.یاد سبزش در دفتر عشق ماندگار ... منابع زندگینامه :مجنون ،نوشته ی مریم صباغ زاده ایرانی،نشر ستاره،۱۳۷۹–قم

خاتم، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اهالی گیلان و خواهرزاده‌ی دکتر سید حسن امامی، در سال ۱۲۹۷ متولد شد. در ۱۳۲۰ از دانشکده‌ی افسری فارغ‌التحصیل گردید. مجدداً تحصیلات خود را در رشته‌ی نیروی هوائی ادامه داد. در کشورهای آلمان غربی، انگلستان و آمریکا دوره‌های تخصصی کوتاه‌مدت و بلندمدت طی کرد. دوره‌ی ستاد را نیز پایان داد. بعد از مراجعت به ایران، در نیروی هوائی خلبان شد. در ۱۳۳۰ درجه‌ی سرگردی گرفت و خلبانی شاه را عهده‌دار گردید. در سفر و حضر با شاه بود. روز ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ که شاه ایران را ترک کرد و ابتدا به عراق و بعد به ایتالیا رفت، خلبانی هواپیمای او را سرگرد خاتم عهده‌دار بود. بعد از مراجعت شاه، کار او رونق گرفت، درجه‌ی سرهنگی به او داده شد و به فرماندهی تیپ شکاری نیروی هوائی منصوب گردید.

در یک حادثه‌ی هوائی همسر خود را از دست داد و از این موقعیت استفاده کرد و تقاضای ازدواج با خواهر صلبی شاه نمود.

درخواست وی مورد اجابت قرار گرفت و داماد شاه شد و درجه‌ی سرتیپی به او دادند. در سال ۱۳۴۰ شاه دست به تصفیه‌ی بزرگی در نیروی هوائی زد و کلیه‌ی امرای نیروی هوائی را یا بازنشسته کرد یا به واحدهای دیگر ارتش انتقال داد. تنها سرتیپی که در نیروی هوائی باقی ماند، خاتم بود. او را فرمانده نیروی هوائی کرد. اختیارات زیادی به او تفویض نمود. سریعاً درجات سرلشکری و سپهبدی را طی کرد و ارتشبد شد. اختیارات وسیعی به وی دادند. او مختار گردید به افسران، خارج از آئین‌نامه و مقررات، درجه بدهد. اعتبار سنگینی برای خرید هواپیما و تأسیس پایگاه‌های هوائی در سطح کشور در اختیار او قرار گرفت. طبعاً از این خریدهای گزاف سود سرشاری هم عاید او گردید. نیروی هوائی نیرومندی تشکیل داد. غالب افسران و امرا از سرسپردگان او بودند. چون تمام قدرت و ثروت آنها مدیون او بود.

قدرت خاتم به مرحله‌ای رسیده بود که دیگر به احدی اعتنا نمی‌کرد. بنای ناسازگاری با همسر خود را گذاشت و مشغول زندگی خاصی برای خود شد. شاه هم امامزاده‌ای درست کرده بود که نمی‌توانست از بین ببرد. خواست او را ترفیع مقام بدهد و ظاهراً شغل او را متعالی گرداند و ریاست ستاد بزرگ را به او تکلیف کرد، خاتم نپذیرفت و همچنان نیروی هوائی را در اختیار داشت. وی علاوه بر نیروی هوائی، بر شرکت هواپیمائی ملی ایران هم نظارت عالی داشت. ریاست هیئت مدیره با او بود و مدیرعامل بدون اجازه و دستور وی قادر به انجام کار یا خریدی نبود. شاه نیز با او رویه‌ی کج‌دار و مریز داشت و می‌دانست فرمانده نیروی هوائی به سهولت می‌تواند به ارتش ایران دست یابد و شاه را کنار بگذارد.

ارتشبد خاتم فوق‌العاده مورد اعتماد و توجه مستشاران نظامی آمریکا قرار داشت به طوری که آمریکائی‌ها در یک طرح اضطراری او را کاندیدای جانشینی محمدرضا پهلوی کرده بودند. این طرح محرمانه به اطلاع شاه رسید و موجبات سوءظن شدید او را نسبت به خاتم فراهم ساخت.

خاتم در شهریور ماه ۱۳۵۴ ضمن یک پرواز تفریحی با کایت (بال پرنده) سقوط نمود و جان سپرد. در همان ایام گفته می‌شد که سقوط وی از کایت خواسته‌ی شاه بوده است و موجباتی از چندی قبل فراهم نموده بود که او سقوط کند. در همان ایام که این سقوط اتفاق افتاد، آشکار و پنهان در اذهان عمومی ارتشیان مخصوصاً کادر نیروی هوائی زبانزد بود و همه شاه را قاتل او می‌دانستند. بعدها که خاطرات علم انتشار یافت، نوشته‌ی علم دلالت بر خوشحالی شاه از این واقعه می‌نماید.

خاتم در ظرف چند سال فرماندهی نیروی هوائی، سرمایه‌ی بزرگی به دست آورد که در بانک‌های خارج آن را به امانت سپرده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خاتمی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید احمد خاتمی

محل تولد : سمنان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۲/۱۸

زندگینامه علمی

سید احمد خاتمی در هجدهم اردیبهشت ۱۳۳۹ در سمنان متولد شد، پدرش مرحوم سید مهدی خاتمی انسانی متعهد و متدین بوده و در میان اقوام، معروف به تقوی و غیرت دینی بود وی در سال ۱۳۶۴ از دنیا رفت. ما در ایشان خانم طیبه سادات خاتمی، بانویی متدین، مؤمن و مأنوس با قرآن و ادعیه است و هم اکنون (آذر ۱۳۸۳) در قید حیات است. خاندان خاتمی از سادات معروف سمنان‌اند و جد اعلای آنان مرحوم سید هاشم همواره مورد علاقه و محبت مردم بوده که همچنان مردم ذکر خیر او را دارند. سید احمد خاتمی در سال ۱۳۵۱ تحصیل علوم حوزوی را در مدرسه علمیه صادقیه سمنان آغاز کرد و به مدّت دو سال در آنجا دروس مقدماتی را نزد اساتید آن حوزه به پایان برد و در سال ۱۳۵۴ به حوزه علمیه قم هجرت کرد و جهت استحکام بیشتر دروس اکثر درسهایی را که در حوزه سمنان خوانده بود نزد ادیب بزرگ مرحوم مدرس افغانی که به تازگی از نجف آمده بود، مجدداً تکرار کرد و سپس دروس سطح را از اساتید بزرگ حوزه همانند مرحوم آیت الله ستوده، آیت الله اشتهاردی، آیت الله خزعلی، آیت الله بنی فضل و... به پایان برد و سپس در درس خارج حضرات آیات شیخ جواد تبریزی، محمد فاضل لنکرانی، میرزا هاشم آملی، وحید خراسانی، شبیری زنجانی و... شرکت کرده و به مدّت هفده سال در درس خارج فقه و اصول این حضرات شرکت نمود.

در فلسفه و کلام از حضرات آیات: شیخ یحیی انصاری شیرازی، حسن زاده آملی، جوادی آملی، ابراهیم امینی بهره برده است. در تفسیر از حضرت آیت الله مشکینی، آیت الله خزعلی بهره‌مند شده است و در درس نهج البلاغه از آیت الله حسین نوری همدانی بهره برده است او از درس فلسفی «شناخت» از محضر شهید آیت الله مطهری بهره‌مند شده است و در فن خطابه از محضر خطیب گرانقدر مرحوم حجهٔ السلام و المسلمین آقای شیخ محمد تقی فلسفی استفاده نموده است. تدریس وی از سال ۱۳۶۴، تدریس دروس حوزوی را به صورت عمومی شروع کرده است. اگر چه قبل از آن به طور خصوصی چند دوره کتب مقدمات (جامع المقدمات، سیوطی، مغنی، مختصر المعانی و...) را تدریس کرده بود. تا کنون ۴ دوره معالم الاصول، ۷ دوره اصول الفقه، ۳ دوره شرح لمعه، ۲ دوره مکاسب، ۳ دوره رسائل و اینک (آذر ۱۳۸۳) مشغول پنجمین دوره تدریس کفایهٔ الاصول است. وی مدت ده سال است که به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال دارد، دوره اول تدریس خارج اصول را به اتمام رسانده و اینک (آذر ۱۳۸۳) مشغول تدریس دوره دوم خارج اصول است و از کتابهای فقهی بخشهایی از کتاب قصاص و دیات و تقریبا تمام کتاب الحج را تدریس کرده و اینک اشتغال به تدریس خارج کتاب صلوهٔ دارد.

در این مدت صدها طلبه از محضر وی بهره‌مند شده و همچنان استفاده می‌کنند. وی در کنار تدریس علوم مصطلح حوزوی از سال ۱۳۶۵ به تدریس سیره پیامبر و امامان (آذر ۱۳۸۳) در روزهای تعطیل (پنج شنبه‌ها) رو آورد که در سال ۱۳۸۰ یکدوره از این دروس به پایان رسید و اینک سه سال است که پنج شنبه‌ها تفسیر زیارت جامعه را دنبال می‌کند. وی در سال ۱۳۶۷ به دستور برخی از بزرگان حوزه درس تفسیر شروع کرد و اینک شانزدهمین سال این درس است که هر شب پس از نماز مغرب و عشاء، در مدرس امام مدرسه فیضیه دائر است و تا کنون تفسیر ۸ جزء قرآن به پایان رسیده (تفسیر جزء آخر و ۷ جزء اول) و اینک مشغول تفسیر هشتمین جزء قرآن کریم (سوره انعام) می‌باشند. تا کنون ۱۶۶۰ جلسه تفسیری داشته‌اند، درس تفسیر نهج البلاغه نیز در ایام تعطیل داشته‌اند که حدود دو سال است بحث موضوعی «امام علی (ع) و مخالفان حکومت» را از نگاه مولی در نهج البلاغه دنبال می‌کنند.

خوشبختانه نوار کاست این درسها (گرچه نه به کیفیت عالی) موجود است. وی کار اصلی خود راتدریس دانسته و سخت علاقه‌مند به آن است به گونه‌ای که در ایام تحصیل به هیچ وجه کار دیگری را جای آن قرار نمی‌دهد. در سخنرانیهای وی هم قرآن و هم روایات و هم مسائل سیاسی در حد نیاز هست. وی در صدا و سیمای جمهوری اسلامی تا کنون صدها برنامه اجراء کرده است و امت مسلمان ما استقبال خوبی از خطابه‌های وی داشته و دارند. سید احمد خاتمی به عنوان استاد راهنما و داور در رسالهٔ سطح چهار و سطح سوّم حوزه و نیز به عنوان استاد راهنما در مؤسسه پژوهشی امام خمینی و دانشکده شهید محلاتی سپاه خدمت می‌کنند و تا

کنون رساله متعددی را در عرصه معارف دینی، فعالیتهای سیاسی، راهنمایی و ساماندهی کرده است. سید احمد خاتمی قبل از پیروزی انقلاب همگام با رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی در ستیز با رژیم منحط پهلوی بود و با ایراد خطابه‌های حماس علیه آن رژیم سیاه نقش مفیدی در روشنگری مردم ایفاء کرد و بعد از پیروزی انقلاب عمده راهی را که برای خود برگزید کار فرهنگی بود که از طریق تدریس ق، خطابه، تألیف آنرا دنبال کرد. وی موضع سیاسی خود را" موضع ولایت فقیه "قرار داده است تا زمانی که امام راحل در قید حیات بودند همراهی با آن امام بزرگوار و اینک همراهی با مقام معظم رهبری مدظله العالی وجهه همت اوست. وی در کنار کار فرهنگی در عرصه‌هایی که نیاز بوده است موضع‌گیری‌های مناسب سیاسی داشته که در روزنامه و جرائد کشور منعکس شده است. او در طول۸ سال دفاع مقدس در مواقع مورد نیاز در جبهه‌های حاضر شده و به وظیفه خود عمل نموده است.سید احمد خاتمی هم اکنون عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، عضو کمیسیون حوزه آن جامعه نماینده مردم کرمان در مجلس خبرگان رهبری، عضو هیأت رئیسه مجلس خبرگان، عضو هیأت مدیره مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، عضو شورایعالی مجمع جهانی اهل بیت (ع) ، عضو شورای سیاستگذاری فرهنگی آن مجمع می باشد.

خادم الشریعه، محمدمهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد مهدی خادم الشریعه : فرمانده تیپ۲۱امام رضا (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) خاطرات هادی سعادتی:

در مدتی که آقا مهدی در منطقه فرمانده بود، میرزا جواد آقا تهرانی دو مرتبه به منطقه آمدند ایشان علاقه خاصی به آقا مهدی داشت و اکثر اوقات در سنگر آقا مهدی بود . میرزا جواد آقا خیلی آرام و کم حرف بود. ولی زمانی که به سنگر آقا مهدی تشریف می برد ، مدت طولانی را صرف صحبت با او می نمود . خود میرزا جواد آقا خمپاره شلیك می کرد و در مواقعی که از این کار فارغ می شد بیشتر در سنگر آقا مهدی بود.

: سید غلامرضا امینی یزدی

در اوایل جنگ ، که مدت زیادی از شروع جنگ تحمیلی نگذشته بود، یک روز به من گفت: « اینک ماموریت ما برای دنیا رو به اتمام است و شاید هم تمام شده باشد. بهتر است به فکر آخرت بوده و زاد و توشه‌ای برای آن دنیا جمع کنیم.

پس از مجروحیت در منطقهٔ جنگی به عقب منتقل شده و در منزل مراحل نقاهت را می‌گذراندم. روزی محمد مهدی به دیدنم آمد و گفت:« چرا در بستر خوابیده‌ای؟» علت را توضیح دادم. گفت: « یعنی نمی‌توانی به روی پاهایت بایستی؟» گفتم: در آن حد که می‌توانم. گفت: پس آماده باش که انشاءا... فردا به جبهه برویم. روز بعد در معیت ایشان به جبهه اعزام گشتیم. در حال صبحانه خوردن بودم. دیدم محمد خادم الشریعه از سنگر فرماندهی در حال خارج شدن است. او یکی از فرماندهان خوش تیپ، تمیز و همیشه معطر جبهه بود، کسی را به آن مرتبی ندیده بودم. همیشه یک چفیه را به صورت دستمال به گردنش می‌انداخت، موهایش ردیف و شانه کرده بود و بوی عطرش همیشه آدم را از خود بی خود می‌کرد. در حال خروج از سنگر به او گفتم:« محمد کجا می‌روی؟» گفتم: « بیا صبحانه بخور.» گفت: «می‌خواهم به بهشت بروم و در آن جا صبحانه بخورم. » خنده‌ام گرفت، با خود گفتم

حتما دارد شوخی می کند یا شاید هم چیزی به او الهام شده بود. محمد مهدی از ما جدا شده و به سمت خط رفت و در آنجا مستقر شده بود. لحظات کوتاهی بیش نگذشته بود که در اثر اصابت ترکش یک گلوله‌ی یک صدو سه به لقاء الله پیوسته بود. بله او صبحانه‌اش را در بهشت و بابهشتیان تناول نمود !

: سعید ثامن پور

تعدادی از مسئولین لشکری و فرماندهان نظامی به منطقه آمده بودند. برای رسیدن به مشکلات و نارسایی‌های یگان و البته به استان جلساتی تشکیل شد. بعد از اتمام جلسات قرار شد محمد مهدی خادم الشریعه به عنوان مسئول اکیپ، مسئولین فوق الذکر را به خطوط مقدم برده تا از نزدیک خطوط رزم را ملاحظه نمایند. شب شد. همراه خادم الشریعه در یک مکان خوابیدیم. صبح که از خواب بیدار شدیم، او همراه گروه فوق به خطوط مقدم عزیمت نمود و من مجدداً خوابیدم. ساعتی نگذشته بود که توسط نورا... کاظمیان از خواب بیدار شدیم . نورا... گفت: « محمد مهدی در منطقه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسیده است. »

: صادق خادم الشریعه

خودرو سواری ام یک دستگاه اتومبیل ولو بود. ساواک هم از همین نوع اتومبیل منتهی رنگ سبز آن را مورد استفاده قرار می‌داد. ضبط صوت این اتومبیل‌ها میکروفون داشت. روزی ساواک محمد مهدی را که در حال رانندگی با این نوع خودرو بود دستگیر نموده و بازجوییکرده بود.

کبری متقی(مادر شهید):

وقتی مهدی را حامله بودم یک شب خواب دیدم که در داخل اتاقی همراه چند نفر دیگر هستم. همه نشسته بودند ولی من ایستاده بودم. متوجه شدم که از کنار خانه نوری ساطع شد. چون خورشید می‌درخشید. فریادهایی به گوش می‌رسید. یک نفر فریاد زد که امام زمان ظهور کرده من با شنیدن این خبر به لرزه افتادم و تمام تنم داغ شد. بعد از خواب بیدار شدم.

: محمدحسین محصل

مهمات مورد نیاز تیپ را می‌بایست از اهواز تهیه می کردیم. با ماشین به سمت اهواز حرکت کردیم. به علت بارندگی و سُِر بودن جاده ، در بین راه ماشین واژگون شد ولی خودمان صدمه‌ای ندیدیم. با توجه به اهمیت زمان و کمبود مهمات، ماشین را رها کرده و با وسایل عبوری به اهواز رفتیم. بعد از هماهنگی‌های لازم، مهمات را تحویل گرفته و در یک دستگاه تریلی بارگیری نموده و به سمت موقعیت به راه افتادیم. هنگامی که به محل واژگون شدن خودروی خودمان رسیدیم، متوجه شدیم که از خودرو خبری نیست و آن را برده‌اند! با ناراحتی به برادر خادم الشریعه جریانِ مفقود شدن خودرو را گفتیم. او در جواب گفت: «اشکال ندارد. چون شما هدفتان این بوده است که با سرعت به خط عملیاتی مهمات برسانی و جان نیروها را از خطر نجات بدهی. گزارش مفقود شدن خودرو را از ما گرفته و به مراجع مسئول جهت پیگیری‌های بعدی ارجاع دادند.»

: محمدحسین محصل

در قرارگاه بودیم. از موقعیت پاسگاه زید یا طلاییه خبر رسید که برادر مهدی به شهادت رسیده است. خبر شهادت فرمانده تیپ به سرعت در بین نیروها پیچید و جَوی از غم و اندوه را بر سراسر یگان حاکم کرد. هر یک از نیروها سر در گریبان خود فرو برده

بودند و بر از دست دادن فرمانده شان افسوس می‌خوردند.

در آن زمان عراقی‌ها بیشتر حالت پیشروی در داخل کشور ما داشتند. خادم الشریعه طی جلسه‌ای با عده‌ای دیگر از فرماندهان مشغول بحث و مذاکره بودند که چگونه از نفوذ بیشتر عراقی‌ها به داخل کشور جلوگیری کنند. بعد از مدتی بررسی و طرح به این نتیجه رسیدند که با استفاده از میل گرد و نبشی و دیگر آهن آلات موانعی به شکل خورشیدی ساخته و در مسیر عراقی‌ها قرار دهند تا حداقل از سرعت پیشروی آنها کاسته شود. یکی از طراحان اصلی این تاکتیک و تکنیک برادر خادم الشریعه بود. : صادق خادم الشریعه

شبِ قبل از شهادتِ محمدمهدی، مادرش خواب دیده بود که ، شهید در رخت خوابی آرمیده است. مادر به کنارش رفته و می‌نشیند و مشغول دست کشیدن به سر و صورتش می‌گردد ؛ولی هر چه صدایش می‌زنند، او جواب نمی‌دهد. در همان عالم خواب برادر محمد مهدی از راه می‌رسد و بعد از اطلاع از شرح ماجرا به مادر می‌گوید: « او خسته است، بگذارید بخوابد.»!

: صادق خادم الشریعه

یک هفته قبل از شهادت به مشهد آمده بود تا به بررسی اموال و اثاثیه‌ای که در اختیارش بود، پرداخته و از موجودی آنها لیست بردارینکند. اموالی را که به سپاه تعلق داشت با برچسب مشخص کرده بود، لباس‌های نظامی‌اش را جمع و جور کرده و در کیسه‌ای قرار داده بود . نهایتاً از ما خواست تا آن لوازم و اثاثیه را در اولین فرصت به سپاه مسترد نمائیم. گویی محمد مهدی از شهادتش با اطلاع بود... در روز ۹ دی ماه که غائلهٔ مشهد به پا شد و تانک‌های ارتش در خیابان بهار و در مقابل استانداری به مردم حمله کردند، من و محمد یک نفر از سربازان را خلع سلاح کرده و تجهیزات و اسلحه‌اش را به منزل آوردیم. این وسائل تا زمانی که محمد به سپاه رفت در اختیار بود. بعد از اعلام مسئولین مبنی بر تحویل سلاح‌ها به دولت، آنها را به سپاه تحویل داد.

: کبری متقی

مهدی قصد رفتن به جبهه را داشت. از او درخواست کردم که نرود. حکم ماموریتش را نشان داد. من دوباره از او خواستم که به جبهه نرود. گفت: «اگر دوباره اصرار کنی نمی‌روم ولی روز قیامت خودت باید جواب فاطمه زهرا را بدهی. » من دیگر چیزی نگفتم. مهدی روز جمعه ۲۷ رجب به شهادت رسید. شب همان جمعه خواب دیدم که کل خانواده به مهمانی رفته بودیم. وقتی به خانه برگشتیم من رختخوابی را دیدم و مشاهده کردم که محمدمهدی در آن خوابیده ، موهایش سفید شده بود. بچه‌ها را صدا زدم و به آنها گفتم بیائید محمد مهدی آمده . صبح خوابم را برای بچه‌ها تعریف کردم. مهدی همان روز جمعه به شهادت رسیده بود.

: سید غلامرضا امینی یزدی

در جبهه من به عنوان تخریب چی زیر نظر شهید میرزایی کار می‌کردم. شب یک عملیات فرا رسید و بنا بود عملیاتی انجام دهیم. نزدیکی‌های صبح محمدمهدی نزد من آمد و گفت: تو را برای حضور در خط مقدم انتخاب کرده‌ام. گفتم: «چه عجب مرا آدم حساب کرده‌اید!» گفت: « تو که چندین بار مجروح شده‌ای، چرا این گونه سخن می‌گویی؟» وقتی ما داشتیم برای اعزام به خط آماده می‌شدیم با حسرت آهی کشید و گفت: « آی، راهیان عشق ما را از دعای خیر فراموش نکنید. » بعد از انجام عملیات چون مجروح شده بودم مرا به همراه دیگر برادران مجروح و شهید با هلی کوپتر به مشهد حمل کردند. در بین راه خود را به طرف یکی

از تابوت‌ها کشانده ، روی آن را باز کرده و به درون آن نگاه کردم. ناگهان خود را با چهره خادم الشریعه که گویی با من سخن می‌گفت مواجه دیدم. احساس کردم او می‌گوید: «که دیدی بالاخره با هم به مرخصی می‌رویم!!!»

: صادق خادم الشریعه

یک بار در هنگام کار در سپاه، گلوله‌ای به طور تصادفی به سمت ایشان شلیک شده و منجر به زخمی شدن پایش گردیده بود. برای مداوا او را به بیمارستان منتقل کرده بودند. وقتی از بیمارستان مرخص شده و به منزل آمد، از او پرسیدم: چه شده است؟ گفت: از نردبان سقوط کرده و مسئله جزئی است!!!

در سال ۵۳ من کلاس ششم متوسطه بودم و محمد در کلاس سوم متوسطه تحصیل می‌نمود. در آن سال ایران برای سرکوب جنبش ظفار عمان نیرو اعزام کرده بود. ما دو نفر در این رابطه انشایی تنظیم کردیم و هر دو نفر در کلاس خودمان آن را قرائت نمودیم. محمد نمره ۲۰ گر فت و من نمره ۱۷ گرفتم. موضوع انشاء این بود که سربازی از دستور مافوق خود سرپیچی نموده و به اعدام محکوم می‌شود.

: نورالله کاظمیان

به یاد دارم آقای کاظمیان خاطره ای را این گونه نقل کردند که یک روز به اتفاق محمد خادم الشریعه داشتیم از خط بازدید به عمل آوریم. صبح روز بعد بود. آقای کاظمیان به آقای خادم الشریعه گفته بودند که بیایید صبحانه بخوریم و برویم. آقای خادم الشریعه گفته بود شما بخورید ، من صبحانه را در بهشت می خورم. البته بچه ها می گفتند ایشان شخص شوخ طبعی است. ولی لحن گفتارش این بار فرق می کرد خیلی جدی صحبت می کرد. هر دو بزرگوار سوار جیپ شدند و مانند همیشه که تأکید بر رعایت مسائل ایمنی را داشتند از کلاه آهنی استفاده کردند. آقای خادم الشریعه پشت فرمان بودند که آقای کاظمیان گفتند همین طور که می رفتیم صدای سوت خمپاره آمد، ایشان ترمز زدند، وقتی ایستادند، خمپاره به سمت راست ماشین خورده بود، چند لحظه سرمان را به طرف پایین نگه داشتیم، ماشین هم ایستاده بود. تا چند لحظه ترکشها تا حدودی روی ماشین می خوردند. آقای کاظمیان می گفت، من زدم روی شانهٔ محمد و به او گفتم محمد سریع برویم که تا دومین خمپاره نیامده یک جایی پناه گرفته باشیم. سرش روی فرمان بود. تا اشاره کردم دیدم ایشان به پهلو افتاد. همان موقع فهمیدم آن مطلبی را که صبح گفته بود (من می خواهم صبحانه ام را در بهشت بخورم) برایش اتفاق افتاده. چطور شده بود که ترکش از سمت من آمده بدون این که به ما آسیبی برسد وارد ماشین شده، آن ترکش از زیر کلاه خورده بود به شقیقهٔ ایشان و به نظر من این شهادت حق محمد بود. او با همین ایمان محکمی که داشت باید این طوری مزدش را می گرفت. آقای کاظمیان مطرح می کردند که ما لایق شهادت نبودیم. همه چیز حساب کتاب داره. چطورممکن است ترکش خمپاره از طرف ما بیاید و به محمد بخورد!

: علی عرفانیان

یک روز متوجه شدم که به خانه پیرزنی که تنها و بی کس بود وارد شده. سقف خانه فرو ریخته بود و آن پیرزن مغموم و متحیر مانده بود و نمی‌دانست چه باید بکند؟ او مدتی به بازسازی خانه‌ی آن پیرزن پرداخت. بطوری که بعضی از روزها ۱۵-۱۶ ساعت کار می‌کرد. بالاخره با تلاش و پشتکار محمد خانه‌ی پیرزن ساخته شد و او مجدداً در خانه‌اش ساکن گردید.

: سید غلامرضا امینی یزدی

روزی بـا محمدمهـدی در مسیر حرم مطهر حضـرت امـام رضـا (علیه السـلام) در حـال حرکت بـودیم، از ایشـان سـوال کردم: « چه آرزویی داری و برای آینـده ات از خـدا چه می‌خواهی؟ » گفت: « چه تضـمینی که یک ثانیه دیگر زنـده باشم؟ تا چه رسد به اینکه برای آینده آرزوهای دور و دراز داشته باشم.» بعد از اسرار فراوان گفت: « نهایت آرزویم شهادت است. »

: کبری متقی

یک روز مهدی از منطقه تلفن زد. گفتم: « چرا نمی‌آیی؟» گفت: « نمی‌توانم بچه‌ها را تنها بگذارم. » گفتم: «مگر می‌خواهی به آنها شیر بـدهی؟» گفت:« بعد از فتح خرمشـهر می‌آیم.» بعد از فتح خرمشهر یک روز صبح مهدی به همراه چند تن از دوسـتانش قصـد رفتن به ماموریت داشـته، همرزمانش به او می گوینـد:« بیا صـبحانه بخور.» ولی مهـدی می گویـد: « می‌خواهم صـبحانه را در بهشـت بخورم.» در همان مسـیر آقای عظیمیان به او یک سـیب می‌دهد ولی او پاسخ می‌دهد: « روزه هسـتم. می‌خواهم در آن دنیا از دسـت پیامبر افطار کنم.» در مسیر، یک خمپاره به خودرو برخورد می کند و مهدی شهید می‌شود. ولی هیچ یک از دوستانش حتی مجروح هم نمی‌شوند. این اتفاق در روز جمعه ۲۷ رجب رخ می‌دهد.

: صادق خادم الشریعه

روزی مادرش از محمد مهدی سوال کرد: «گاهی اوقات که جلسات فرماندهان سپاه از طریق تلویزیون نشان داده می‌شود شما را در آن جمع‌ها نمی‌بینم. » محمد مهدی در جواب گفت: «من هنگام فیلمبرداری دستم را جلوی صورتم می گیرم.»

: احمد اخوان ایمانی

در قرارگاهی واقع در نزدیکی بسـتان مستقر بودیم. عراق هر روز بین ساعت چهار تا پنج و نیم عصر از زمین و آسمان روی قرارگاه آتش می‌ریخت. علت آن این بـود که این قرارگـاه قبلًا متعلق به آن هـا بود و مـا آن را تصـرف کرده بودیم. قرارگـاه عجیبی بود. سنگرها به طور خاصـی ساخته شده بود. خود صدام هم به این قرارگاه آمده بود. سـنگری بود که مخصوص او بود. داخل آن سنگر وسایـل مختلف ارتبـاطی و رفـاهی اعم از مبـل و تخت خواب و حمام و اتاق خواب و بی سـیم مرکزی و دو خط تلفن وجود داشت. تقریباً یک خانه مسـکونی بود. از بتون آرمه ساخته شـده بود و تقریباً غیر قابل تخریب بود. این سـنگر محل حضور آقا مهـدی خادم الشـریعه بود. او تمام وسائل رفاهی را به بستان منتقل کرد و فقط یک رختخواب ساده برای استراحتش آن جا بود. عده‌ای از مادران شهـدا برای بازدیـد به آن قرارگاه آمدنـد. برخی از این ها برای بازدید به زاغه مهمات رفته بودند که ناگهان حمله عراقی ها شـروع شد. آقا مهدی خود را به سـرعت رسانید. یعنی از سنگر فرماندهی خود را به زاغه مهمات رساند تا این مادران شهید را به سنگرها و پناهگاههای انفرادی هـدایت نمایـد. خیلی نگران بود. دقیقاً یادم هست که وقتی می‌دوید در کنارش گلوله اصابت می کرد. برخی از این مادران شـهید داخل سـنگرهای دیگر رفته بودند و چنان گریسته بودند که از حال و هوش رفته بودند. وقتی اتوبوسِ این ها رفت ما متوجه شدیم که این افراد داخل سنگرها بی حال شدند. بعد از مدتی صدای ناله از داخل سنگر به گوش ما رسید و بعد ما متوجه این مسئله شدیم.

: صادق خادم الشریعه

همرزمانش می گفتنـد: « نماز صـبح عید مبعث را به تنهایی و به دور از غوغای جمعیت خواند. همراه دیگران نیز از صـبحانه خوردن

خودداری نمود و گفت: « می‌خواهم صبحانه را از پیامبر در بهشت دریافت کرده و تناول نمایم!» یک سیب به او تعارف کردند، نپذیرفت و گفت: «می‌خواهم از میوه‌های بهشتی و در بهشت تناول نمایم!» این حرکات محمد مهدی تا لحظاتی قبل از شهادت وی بوده است.

: کبری متقی

مهدی را ۴ ماهه حامله بودم. در همان موقع به کربلا رفته بودیم. در حرم امام حسین (علیه السلام) مشغول خواندن زیارت نامه بودم. همان جا بچه تکان خورد و از امام حسین (علیه السلام) خواستم که فرزندم پسر باشد . از او خواستم تا او را از یاران و سربازان امام زمان (عج) قرار دهد. بالاخره در روز جمعه متولد شد، لذا نام او را محمد مهدی گذاشتیم.

: علی عرفانیان

در منطقهٔ جنگی در حال آماده باش به سر می‌بردیم. روزی پیرمردی روستائی به ما مراجعه کرد و گفت: « خوکهای وحشی به روستای ما حمله کرده و مزارع ما را از بین برده‌اند؟» محمد، من و یک نفر دیگر به منطقه مورد نظر مرد روستائی رفتیم و خوک های مهاجم را تا حدی که در دسترس ما قرار گرفتند، از بین بردیم. پیرمرد و دیگر اهالی روستا از این مساعدت ما خیلی خوشحال شده و ما را دعا کردند.

: صادق خادم الشریعه

مادر محمدمهدی هنگام وداع در یکی از اعزام‌های او به منطقه گفت: «محمد مهدی دیگر بس است، به جبهه نرو من دیگر تحمل دوریت را ندارم.» محمد مهدی گفت: « باشد، من به جبهه نمی‌روم. ولی مادر جان آیا شما در روز قیامت جواب گوی حضرت زهرا(س) خواهید بود؟» مادرش هم در مقابل این سوال جوابی نداشت که بدهد و سرش را پایین انداخت.

: محمد تقی خادم الشریعه

فرماندهی تیپ ۲۱ امام رضا (علیه السلام) به محمد مهدی پیشنهاد شد . ولی او نمی پذیرفت و اظهار می داشت که مسئولیت سنگینی است . او می گفت :« من لیاقت این پست را ندارم . اگر کوچکترین اشتباهی مرتکب شوم باید جواب بدهم و مسئولیت خون عده زیادی بر عهده من است . شاید اتفاقی بیفتد و مشکلی پیش آید . من نمی خواهم خون بچه ها به گردن من باشد .» یک شب تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب در منزل آقای حسینی (فرمانده اطلاعات عملیات لشکر) جلسه بود و همه متفق القول بودند که ایشان باید این مسئولیت را بپذیرد . مهدی دوره های مختلف چریکی و چتر بازی را دیده بود ، لذا از نظر نظامی فرد ورزیده ای بود . بالاخره با اصرار برادر رحیم صفوی ایشان این مسئولیت را پذیرفت.

: سید غلامرضا امینی یزدی

یک شب محمد مهدی به منزل ما زنگ زد و گفت: «اگر با دوچرخه به جلسه قرآن می‌روی، دنبال من هم بیا که وسیله ندارم. » به منزل ایشان مراجعه کردم تا به همراه هم به جلسه برویم . هنگام دیدن ایشان متوجه شدم که سرماخوردگی دارد و مریض است. گفتم: « شما مریض هستی، با این حال مریضی لزومی ندارد به جلسه بیایی، بهتر است استراحت کنی.» گفت: « جای خالی ما را در این جلسه چه کسی پر می کند؟»به هرترتیبی بود درجلسه شرکت کرد . : صادق خادم الشریعه

محمدمهدی از نظر سطح درسی در حد متوسط بود. آقای سید هادی خامنه‌ای هم در مدرسه‌ای که او درس می‌خواند، شیمی تدریس می‌کرد. روزی هنگام درس شیمی، محمد مهدی کبوتری را همراه خودش به کلاس برده بود که آقای سید هادی خامنه‌ای متوجه شده و با عصبانیت گفته بود: « به دلیل دوستی و ارتباطی که با پدرت دارم از توبیخت صرف نظر می‌کنم!»

بعد از اتمام درگیری چزابه در بهمن ۱۳۶۰ اکثر نیروها به مرخصی رفتند . درآن زمان من محصل بودم و زمان برگزاری امتحانات نهایی بود . درخواصت مرخصی کردم تا برای امتحانات خودم را به مشهد برسانم . اکثر افراد مخالفت کردند . خادم الشریعه فرمانده تیپ بود . نزد او رفتم . بی درنگ گفت: « حتماً برو و سعی کن که نمره های خوبی بگیری .» من توانستم برای امتحانات خودم را برسانم . در آن جو واقعاً این نوع برخورد حاج مهدی خیلی قابل تامل بود.

:کبری متقی

قبل از انقلاب مهدی یک اسلحه از ارتشی ها گرفته بود . او همیشه آن را روغن کاری می کرد . من به او گفتم از این کارها نکن . گفت : :« بعداً به درد می خورد . » اعلامیه های مختلفی در خانه مخفی کرده بود . یک روز از ساواک برای بازرسی منزل آمدند . من خیلی نگران بودم . می ترسیدم که آن ها اسلحه و اعلامیه ها را پیدا کنند . اگر موفق می شدند مهدی در وضعیت سختی قرار می گرفت .ولی الحمدالله نتوانستند به آنها دست پیداکنند.

: احمد اخوان ایمانی

من ۱۷ ساله بودم و در یکی از گروهان های تیپ ۲۱ امام رضا (علیه السلام) به فرماندهی آقا مهدی خادم الشریعه انجام وظیفه می کردم . ایشان من را به عنوان رابط بین تیپ و ارتش مأمور کرد تا از آنها مهمات بگیرم . ایشان به من که یک بسیجی بودم لباس کادر سپاه داد . بعد مرا بغل کرد و بوسید . آن گاه به من گفت : « شما به عنوان مأمور ما ، باید از ارتش مهمات تحویل بگیری و باید به عنوان کادر سپاه بروی تا آنها نگویند بچه ای را برای این کار فرستاده اند . » این برخورد آقا مهدی تشویق خیلی خوبی برای من بود.

: کبری متقی

قبل از این که از بارداریم مطلع شوم خواب دیدم که خورشید در آسمان ایستاده و سری تا سینه از کناره خورشید بیرون آمده است. در آن حال شنیدم که می‌گفتند: «امام زمان(عج) ظهور کرده‌اند.»

: سید غلامرضا امینی یزدی

قرار بود که یک عملیات شناسایی انجام بگیرد. محمدمهدی به دنبال من آمد و گفت :« قرار است با میرزائی جهت شناسایی به داخل خاک عراق برویم. آمادگی ام را اعلام کردم و همگی لباس عراقی پوشیدیم.» محمدمهدی مقداری با زبان عربی آشنا بود. بالاخره به داخل خاک عراق رفتیم. با گذشت زمان موقع نماز همچنان که در حال عکسبرداری و شناسایی منطقه بودیم او مرا صدا زد و گفت: « مگر صدای اذان را نمی‌شنوی؟ » گفتم: « چرا ، وقت اذان است،» گویی او صدای اذان را از درون خود می‌شنید. آب برای گرفتن وضو در دسترس نبود، به ناچار مقداری در حد دو لیوان آب از رادیاتور ماشین خالی کردیم. من که وضو می‌گرفتم متوجه شدم که شهید میرزایی آب ریخته شده از دست مرا گرفته و وضو می‌سازد. بعد از وضو در آن منطقه پر خطر نماز را به

جماعت به جا آوردیم.

: احمد اخوان ایمانی

یک روز بدون این که به آقا مهدی اطلاع دهم از قرارگاه خارج شدم . با یک لند کروز بودم که به وسیله آن مهمات به خط می بردم . در مسیر چند ترکش به ماشین برخورد کرد و صدمه زیادی به آن وارد آمد . البته آسیبی به من نرسید . وقتی به قرارگاه برگشتم آقا مهدی با صدای بلند مرا خواست و فریاد کشید ، تو کجایی ؟ گمان کرده بود که من نیز صدمه دیده ام. به من گفت :« فکر کردم صدمه دیده ای . بعد مرا بغل کرد و بوسید و گفت :«ما هنوز با شما کار داریم.

: محمد تقی خادم الشریعه

یک روز محمد مهدی به من تلفن زد و گفت : « بلند شو بیا بیمارستان . » گفتم:« چه شده ؟» گفت : «چیزی نیست . زخمی شده ام . » از من خواست تا به خانواده چیزی نگویم . به بیمارستان بنت الهدی رفتم . از ناحیه پا مجروح شده بود . در یک عملیات داخلی مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود.

: احمد اخوان ایمانی

سردار باقری فرمانده نیروی زمینی سپاه بود . ایشان به سنگر آقا مهدی آمده بود و من هم به عنوان بی سیم چی آن جا حضور داشتم . آقا مهدی ایشان را به من معرفی نکرده بود و من اطلاعی از مسئولیت ایشان نداشتم . در داخل سنگر علاوه بر آقای باقری ، برادر رضایی و آقای رفسنجانی نیز حضور داشتند . یک واحد نیرو از شیراز برای کمک به خط چزابه آمده بود . آقای باقری به من گفت : «بلند شو ! به اینها اسلحه بده. » من هم ۲۴ ساعت نخوابیده بودم . خیلی خسته بودم . برگشتم و به ایشان گفتم :« شما چکاره ای ؟ برو دنبال کارت . من مسئول دارم . هر وقت او دستور دهد انجام وظیفه می کنم .» آقای باقری خیلی عصبانی شد و دستش را بالا برد تا مرا کتک بزند . فرارکردم و از سنگر خارج شدم . آقا مهدی مرا دید . آمد و مرا بغل کرد و بوسید . مقداری مرا دور سنگر چرخاند . من هم خیلی عصبانی بودم . گفتم : «این چه کسی که چنین دستوری می دهد ؟ » آقا مهدی گفت : «تقصیر تو نیست . مقصر اصلی من هستم که ایشان را به تو معرفی نکردم . این آقا فرمانده نیروی زمینی است.» آقا مهدی مرا به داخل سنگر آورد . من همان طور زیر شانه های ایشان پنهان بودم . آقای باقری آمد و مرا بغل کرد و بوسید و گفت : «می دانم تو مقصر نیستی . مقصر این برادر بزرگوار (خادم الشریعه) است که من را به تو معرفی نکرده.»

: هادی سعادتی

مهدی خیلی فرد منظمی بود . به لباسهایش اهمیت می داد . زمانی که برخی از نیروها قصد داشتند به اهواز بروند، لباسهایش را به آن ها می داد تا ببرند و در اهواز اتو بزنند . برخی از افراد به این عمل ایراد می گرفتند . یادم است روزی به این بزرگوار اشکال گرفتند و اظهار داشتند که با دیدن موهای وی ما لذت می بریم . این افراد همان کسانی بودند که خاک روی سرشان می ریختند تا به اصطلاح خاکی باشند . یکی از افراد به خاطر همین مسئله با آقا مهدی برخورد کرد و کار به جایی کشید که دست به سینه وی زد و او را عقب راند . من با آن فرد برخورد کردم . آقا مهدی به من اعتراض کرد . گفتم : «شما فرمانده هستید و او حق ندارد این عمل را مرتکب شود و وظیفه دارد احترام شما را نگه دارد.» ولی ایشان انگار نه انگار که چنین اتفاقی افتاده است.

: کبری متقی

مهدی ۶ ساله بود که همراه ما نماز می خواند . یک روز که از مدرسه آمد دیدم صورتش پنجه پنجه است . علتش را جویا شدم . گفت : «ناظم از من سوال کرد آیا نماز خوانده ای ؟ گفتم بله . بعد او مرا کتک زد و با سیلی مرا تنبیه کرد. » من خیلی ناراحت شدم، به حاج آقا تلفن زدم و جریان را گفتم و از خواستم تا مسئله را پیگیری کند . محمد مهدی در همان حال بچگی گفت:« هر وقت بزرگ شدم خودم جبران می کنم.»

: هادی سعادتی

زمانی که مهدی می خواست وارد سپاه شود مورد گزینش قرار گرفت . به علت این که از ملاکین و سرمایه داران بود ، تحقیقات وسیعی برای ایشان انجام شد . در آن زمان گزینش سپاه سخت بود و افرادی که از ملاکین یا سرمایه داران بودند را نمی پذیرفت . بالاخره توافق شد که ایشان وارد سپاه نشود . وقتی این موضوع را به ایشان گفتیم اشک در چشمانش جمع شد . گفت : « به چه دلیل ؟ باید برای من توضیح دهید . » به واسطه حاج آقا صفائی ایشان به سپاه راه پیدا کرد.

خادمی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فقیه.

تولد: ۱۳۱۹ ق.، اصفهان.

درگذشت: ۱۳۶۳، اصفهان.

آیت‌الله سید حسین خادمی پس از فراگیری مقدمات، برای تکمیل تحصیلات به نجف رهسپار و سالی چند در حوزه‌ی علمیه‌ی آنجا به تحصیل پرداخت و بعدا به اصفهان مراجعت نمود. ایشان رئیس حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان بود. از آثار اوست: رهبر سعادت یا دین محمد (ص) (تهران، ۱۳۱۸).

حاج آقا حسین خادمی یکی از مراجع بزرگ علمی اصفهانست که در روز جمعه سوم شعبان ۱۳۱۹ قمری متولد شده و تا ۱۳ سالگی دوره ابتدائی را فرا گرفته و سپس بتحصیل علوم دینی پرداخته و کتب مقدمات را نزد مرحوم حاج شیخ علی یزدی و آقا میرزا اردستانی و آقا میرزا احمد اصفهانی و رسائل محقق انصاری را نزد مرحوم آخوند ملا عبدالکریم جزی و حاج میرزا سید علی نجف آبادی و سطح کفایه را خدمت مرحوم آیه‌الله سید محمد نجف‌آبادی خوانده و دروس عالی و رشته خارج فقه و اصول را از مرحوم آیه‌الله حاج میرزا محمد صادق یزدآبادی استفاده کرده آنگاه بنجف اشرف مهاجرت نموده و از محضر درس مرحوم آیه‌الله آقا میرزا حسین نائینی و آیه‌الله العظمی اصفهانی و آیه‌الله آقا ضیاءالدین عراقی بهره‌برداری کافی نموده و در فن کلام و بحث مذاهب از آیه‌الله آقا شیخ جواد بلاغی استفاده کرده و رجال و درایه را از مرحوم آیه‌الله آقا سید ابوتراب خونساری بهره‌مند شده و بمراتب عالیه علمی ارتقاء یافته و بوطن خود مراجعت و تا حال حاضر بافاده و افاضه تدریس خارج فقه و اصول در مدرسه صدر اصفهان و اقامه جماعت پرداخته است.

آثار قلمی ایشان از این قرار است:

۱- بحث خاتمه برائت و استصحاب و تعادل و تراجیح و از اول مباحث الفاظ تا مقدمه واجب در اصول.

۲- لباس مشکوک تا قواطع صلوه.

۳- رساله در عدم ارث زوجه مطلقا از غیرمنقول.

۴- حواشی متفرقه در فقه کتاب طهاره و صلوه و زکوه مرحوم محقق همدانی و نیز حواشی بر کتب اصول.

۵- رهبر سعادت (جلد اول).

۶- رهبر سعادت جلد دوم.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

خادمی، علی‌محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۳ تولد یافت. تحصیلات عالیه را در اروپا در فن خلبانی انجام داد و در نیروی هوائی ایران مشاغلی را تا معاونت احراز کرد. وقتی سازمانی به نام شرکت هواپیمائی ملی ایران تأسیس شد، وی به مدیریت عامل شرکت انتخاب گردید و تدریجاً سازمان وسیعی بوجود آورد که شرکت مزبور در ردیف سازمان‌های بین‌المللی قرار گرفت. مدت‌های طولانی در رأس شرکت بود و خیلی تقرب داشت. علاوه بر درجه‌ی سپهبدی، آجودان پادشاه هم بود. در ۱۳۵۶ از کار برکنار شد. یک سال بعد، شاه برای حفظ خود دستور داد وی را توقیف کنند. وقتی مأمورین سازمان امنیت به خانه‌ی او برای دستگیریش می‌روند، با اسلحه‌ی کمری انتحار می‌کند. درباره‌ی سوء استفاده‌های وی در افواه عمومی حکایاتی وجود داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خادمیان، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عباس خادمیان

محل تولد : زرین شهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب عباس خادمیان متولد سال ۱۳۴۷ شهرستان زرین شهر اصفهان در سال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیه امام خمینی زرین شهر شده و بعد از طی دوران مقدمات و بخشی از سطح عازم حوزه علمیه مقدسه قم شدم که بعد از اتمام سطح حدود ۵ سال در درس خارج اصول و فقه آیات عظام سبحانی و مکارم حفظهما الله شرکت داشته و همراه آن موفق به گذراندن دوره تخصصی کلام موسسه امام صادق (ع) گشته و بعد از آن دوره تخصصی مهدویت بنیاد مهدی موعود (عج) را طی کردم. و به دنبال آن موفق به دریافت پایان

نامه سطح چهار حوزه در موضوع جهانی شدن و مهدویت گردیده ام و به همین جهت اکثر پژوهشها و مقالات در همین راستا چینش شده است. و در کنار پژوهش و تحصیل در سال ۱۳۸۱ موفق به گرفتن مجوز تدریس در گرایش معارف و تاریخ اسلام از نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاهها شده ام که به دنبال آن مشغول خدمت در امر تدریس در دانشگاههای مختلف از جمله آزاد اراک و آشتیان و تحصیلات تکمیلی جامعه الزهراء قم شده ام و فعلا در کنار تحصیل و پژوهش، عضو هیئت علمی موسسه آینده روشن(در موضوع مهدویت) می باشم. در ضمن سابقه تبلیغ بیش از ۲۰ سال در طرح هجرت و دانشگاه و شهرهای گوناگون را دارم. ضمناً دوره تخصصی مذاهب اسلامی را هم در سال ۱۳۷۸-۸۱ گذرانده ام و همین طور دوره تربیت کودکان را، به همین جهت اکثر ارتباط تبلیغی در سطوح جوانان انجام پذیرفته است.

خارجی، حمزه

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن آذرک شاری معروف به حمزهٔ بن عبداللّه خارجی. از خوارج سیستان (ف. ۲۱۳ ه. ق.) وی نسب خود را به «زو» تهماسب میرسانید، و چون یکی از عمل نسبت بدو بی‌ادبی کرده بود، وی ستیزه آغاز نهاد و به حج رفت و پس از بازگشت یاران خلف خارجی بر او گرد آمدند و سپاهی عظیم فراهم آورد و عمال هارون‌الرشید را شکست داد و مردم سیستان را از ادای خراج به عاملان خلیفه بازداشت و خود نیز چیزی از آنان نگرفت و از این هنگام به بعد دیگر خراجی از سیستان به بغداد فرستاده نشد. سپس حمزه با علی بن عیسی عامل خراسان و سرداران او جنگهای بزرگ کرد و کرمان و خراسان و سیستان را بر خلیفه و عاملان او تباه نمود چندانکه علی بن عیسی از هارون مدد خواست و خلیفه به تن خویش به سال ۱۹۲ ه. ق. ناگزیر به خراسان رفت و با آنکه نامه‌ای مبنی بر امان به حمزه نوشت او حاضر نشد و سی هزار سپاهی برای جنگ با خلیفه گردآورد و تا نیشابور پیش راند ولی چون در آنجا شنید که هارون در گذشته است به غز و سند و هند رفت و تنها ۵۰۰۰ تن از سواران خود را در خراسان و سیستان و پارس و کرمان گماشت و «گفتا:مگذارید که این ظالمان بر ضعفا جور کنند.» حمزه در عهد مأمون و مدتی از عهد طاهریان نیز بزیست.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خاکباز محسنی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۴ در اراک متولد شد. پدرش حاج آقا محسن اراکی از روحانیون متنفذ و ملاکین درجه اول منطقه بود و نفوذ زیادی در هیئت حاکمه داشت. خاکباز تحصیلات متعارف زمان را فراگرفت ولی علاقه‌ای به ادامه‌ی آن پیدا نکرد و بیشتر وقت او صرف اداره‌ی املاک وسیع پدرش می‌گردید. در ۱۳۲۲ کاندیدای مجلس شد و در دوره‌ی چهاردهم به وکالت رسید. در ادوار شانزدهم و هیجدهم نیز در مجلس شورای ملی عضویت داشت. مردی ثروتمند و خیّر بود. او در جوانی به مصاهرت عضدالسلطان عضد درآمد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خاکزاد، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: معدن‌شناسی، دانشکده: علوم زمین، دانشگاه: شهید بهشتی

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

خاکی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا خاکی قراملکی

محل تولد : تبریز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمدرضا خاکی قراملکی با ورود به حوزه علمیه قم مطالعات و تحصیلات خود را در دروس حوزوی و مباحث آزاد آغاز کردم. پس از طی مدتی از تحصیلات و مطالعات اولین بار در سال ۱۳۷۴ دست به قلم شدم هر چند آنها را به چاپ نرساندم اما با ادامه مطالعه و تحقیق همراه با دروس حوزوی اولین مقاله علمی خود در سال ۱۳۸۱ با عنوان تحلیل مفهومی ایدئولوژی به چاپ رساندم. بنده از سال ۱۳۷۳ به مطالعه مباحث اجتماعی به ویژه مباحث سنت و تجدد و غرب شناسی علاقمند شدم مطالعه و تحقیقات قابل توجهی در این حوزه انجام دادم که توانستم در این حوزه به ارائه مقالات و تدوین کتاب نائل آیم.

از سوی دیگر بنده در کنار مطالعات آزاد در رشته تخصصی کلام در سال ۱۳۷۹ وارد مؤسسه تخصصی کلام شده در سطح کارشناسی ارشد سه سال به طور مرتب مشغول تحصیل در آن نهاد شدم. و در سال ۱۳۸۱ فارغ التحصیل شده و پایان نامه آن را با عنوان تحلیل هویت علم دین و علم مدرن در حال تکمیل است.

در کنار اشتغال به تحصیل در مؤسسه مذکور توانستم در نهاد علمی یعنی دفتر فرهنگستان علوم با برخی از مباحث جدید این نهاد آشنایی پیدا کنم.اینک مشغول تحقیق و پژوهش در حوزه دین شناسی ، غرب شناسی و مباحث علم و دین و معرفت شناسی و فلسفه و مبحث علم دین هستم.

خالد

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن برمک بن جاماس ابن بشتاسف (گشتاسپ) (و. ۹۰- ف. ۱۶۳ ه.ق.). وی نخستین کسی از برمکیان است که در دولت عباسی به مقامات ارجمند رسید برمیکان.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خالدی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان امام حسین(ع)ناوتیپ امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه سردار سر افراز توحید در سال ۱۳۳۶ در روستای «نرکو» از توابع شهرستان «دیر »در خانواده ای متدین دیده به جهان گشود به علت عدم وجود مدرسه در روستا ،در مکتب خانه به فرا گیری قرآن پرداخت . اودر نو جوانی ودر سن ۱۶ سالگی برای به دست آوردن کار به کشور بحرین مسافرت کرد تا برای کمک به تامین معیشت خانواده مدت ۶ سا ل در آ ن جا کار کند.بازگشت او به وطن مصادف با اوج انقلاب اسلامی بود .

با شناختی که از امام خمینی داشت ،عشق عجیبی نسبت به انقلاب اسلامی و امام در وجودش شعله ور شد .برای تکمیل نیمه دیگر دینش ازدواج نمود که حاصل ازدواج دو پسر و یک دختر بود .با شکل گیری بسیج به ارتش بیست میلیونی امام پیوست و با حضور در جبهه های نبرد وفاداری خود را به نظام و انقلاب به اثبات رساند .پس از مدتی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در این لباس مقدس ،واحد بسیج را برای خدمت بر گزید .اما خدمت در پشت جبهه وی را قانع نمی ساخت و در هر فرصتی که پیش می آمد به جبهه می رفت .علیرغم این که در جبهه مسئولیت فرماندهی گروهان را به عهده داشت اما تواضع و فروتنی همیشگی خود را داشت و در عملیات ها و صحنه های نبرد پیش قدم بود .در حضور مجددش در جبهه های نبرد پس از سالها تلاش و کوشش با حمله دشمن به جنوب واشغال مجددبخشی از خاک میهن اسلامی با وجودی که تازه از خط مقدم جهت استراحت بر گشته بود جهت رویارویی با بعثیون متجاوز به صحنه نبرد شتافت و پس از نبردی جانانه در تاریخ ۱/ ۵/ ۱۳۶۷ به آرزوی دیرینه اش شتافت .

شهیدان ما به جهانیان درس مردانگی و به مادرس استقامت آموختند .خوشا به سعادت این عزیزان .آب کوثر و میوه های فردوس گوارای وجودشان باد و صد هزار آفرین به چنین پدران و مادرانی که چنان فرزندانی را در دامان خود پرورانده اند تا خون پاکشان درخت تنومند انقلاب اسلامی را آبیاری کند .شهیدان فداکار ما با ایثار جانشان کمر آمریکا و نوکر سر سپرده اش صدام را شکستند و مدت ۸ سال آنها را زمین گیر کردند و یقینا اگر می دانستند انقلاب اسلامی چنین فرزندانی را دارد پای به سرزمین شهیدان نمی نهادند .ای شهید عروجت را به درگاه حضرت دوست تبریک می گوییم .این پرواز آسمانی ،روزی آرزوی تو بود .جامه شهادت برازنده تو بود که اگر غیر از این بودخداوند متعال در آخر الزمان خوبان امت را گلچین نمی کرد . منابع زندگینامه :دریا دلان ماندگار۱،نوشته ی عبدالحسین بحرینی نژاد،نشرشروع-۱۳۸۳

خالقی، محمد صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد صادق خالقی : فرمانده گردان یدالله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) هفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۹ مصادف با روز سعید قربان، در روستای قوژده از توابع شهرستان گناباد به دنیا آمد.

مادرش از خوش روزی بودن، با برکت بودن و با سعادت بودن فرزندش بسیار سخن می گوید. او می گوید: «وقتی که محمد صادق به زندگی ما پا گذاشت، زندگی ما بهتر شد. من بدون وضو به او شیر ندادم.»

محمد صادق در کودکی به مکتب رفت به دلیل باهوش بسیار توانست در مدت یک ماه خواندن قرآن را فرا بگیرد. از همان کودکی چابک بود در کارهای کشاورزی به پدرش کمک می کرد و به صحرا می رفت.

نمازش را قبل از رسیدن به سن تکلیف می خواند.

دوره ی ابتدایی را در سال ۱۳۵۳ در دبستان روستای قوژده و دوره ی راهنمایی را در سال ۱۳۵۶، در مدرسه راهنمایی قدوسی شهرک ـ روستای باغ آسیا ـ به پایان رساند و دوره متوسطه را در سال ۱۳۵۷ در دبیرستان ناصر خسرو شهرستان گناباد آغاز کرد، اما به علت دوری راه و نداشتن وسیله و فقر بعد از گذشت شش ماه ترک تحصیل نمود.

اوقات فراغت را به کارگری می رفت و بیشتر مطالعه می نمود. کتاب های استاد مطهری، شهید دستغیب، نهج البلاغه و کتاب های دینی را می خواند.

به نماز بسیار اهمیت می داد. در زمان رمضان ابتدا نمازش را در مسجد می خواند، بعد افطار می کرد. مادرش می گوید: «قابلیت او از ما بهتر بود که اول عبادت را انجام می داد.»

در هیات ها و مراسم عزاداری شرکت می نمود. به ورزش فوتبال و والیبال علاقه داشت.

بعد از ترک تحصیل به کارگری می رفت. از افراد بی کار و لاابالی متنفر بود.

محمد صادق خالقی از اخلاق و رفتار خوبی برخوردار بود. با افراد متدین نشست و برخاست می کرد. نوارهای مذهبی و اسلامی گوش می داد. از غیبت کردن و دروغ گویان متنفر بود. در مقابل مشکلات صبور بود. در سختی ها خونسرد بود. از کوره در نمی رفت. به خدا توکل می نمود.قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از افراد موثری بود که اجتماعات را در داخل روستا شکل می داد.

مرتب در تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت می کرد. بی باکی و شجاعت او به حدی بود که هر شب راس ساعت دو، همراه عده ای از جوانان در و دیوار روستا را پر از اعلامیه ی امام می کردند. حتی یک شب مخفیانه وارد مدرسه ای در روستا شدند و عکس شاه را از دیوار کندند و عکس امام را جایگزین کردند. مردم را برای شرکت در راهپیمایی تشویق می کرد.

قبل از انقلاب وارد ارتش شد. ولی چون درجه داران فاقد اخلاق اسلامی بودند بیرون آمد. اگر رفتار غیر منطقی می دید، ابتدا دو ، سه مرتبه تذکر می داد و اگر آن فرد عمل نمی کرد برخورد شدیدتری در پیش می گرفت.

با افراد معتاد صحبت می کرد و آن ها را نصحیت می نمود، تا از کار خود دست بردارند. امر به معروف و نهی از منکر می کرد و توانسته بود افراد زیادی را اصلاح نماید. حتی آن ها بعد از شهادتش می گفتند: «ما هرگز نصایح او را فراموش نمی کنیم.»

خدمت سربازی را ابتدا در بیرجند و سپس در زابل و کردستان گذراند. با تشکیل بسیج وارد این نهاد مقدس شد و بعد به سپاه پیوست. به دستور امام اقدام به تاسیس پایگاه بسیج در روستا نمود. بعد از شهادت محمد صادق، پایگاه به نام ایشان نامگذاری شد.

مدتی فرماده ی بسیج بخش بجستان شهرستان گناباد و مسئول مبارزه با مواد مخدر و منکرات اجتماعی بود.

علاقه زیادی به انقلاب و بسیجی ها داشت. می گفت: «من خاک پای بسیجی ها هستم.»

در کارهای مربوط به بسیج و آمادگی نیروهای بسیجی فعالیت زیادی داشت. در اکثر مراسم جبهه، از جمله: دعای کمیل، دعای توسل و نماز جماعت شرکت می کرد. پیرو مطلق امام راه حل (ره) بود. با شجاعت و دلاوری که داشت، بر مشکلات فایق می آمد. بیشتر سعی می کرد به مسایل جبهه و جنگ بپردازد. با شروع جنگ تحمیلی جبهه را بر هر چیزی ترجیح داد. برای حفظ نظام جمهوری اسلامی، حراست از مرزهای مملکت و اطاعت از امر رهبری به جبهه رفت.

مقابله با دشمن را یک تکلیف شرعی می دانست. جنگ را سرنوشت ساز و جنگ بین اسلام و کفر می دانست. در مورد جنگ می گفت: «این جنگ خدایی است. ما باید بجنگیم که شاید این رفتار ما هم خوب شود. برای ما امتحان است. ما نباید امام را تنها بگذاریم.»

او ابتدا به عنوان یک رزمنده ی ساده به جبهه رفت. بعد فرمانده ی دسته شد و در زمان شهادت معاون گردان بود.

در عملیات فتح بستان به عنوان یکی از رزمندگان شجاع معرفی شد. در عملیات فتح خرمشهر فرمانده ی گروهان بود که داوطلبانه به متلاشی کردن تانک های دشمن پرداخت.

زمانی که از جبهه می آمد، بلافاصله مجدد به جبهه می رفت. می گفت: «ما باید برویم، بجنگیم تا هرچه زودتر پیروز شویم.»

وقتی به مرخصی می آمد در مسایل روستا به حل مشکلات مردم می پرداخت.

در یکی از مرخصی ها که از جبهه آمده بود، مادرش (که آرزوی دامادی فرزندش را داشت) به او پیشنهاد ازدواج داد و او نیز قبول کرد و یکی از شرط های خود را حضور مداوم در جبهه عنوان کرد.

در سال ۱۳۶۱، در بیست و سه سالگی با خانم فرح میرزایی ازدواج کرد و مدت زندگی مشترک آن ها دو سال بود.

مربی عقیدتی مردم حاجی آباد و گناباد بود. یک روز برای روشن کردن سماور از کبریتی که مال سپاه بود، برداشتم و سماور را روشن نمودم. بعد متوجه این کار شد. و با ناراحتی زیاد گفت: این کبریت مال سپاه است و مال بیت المال.»

مطیع اوامر محض امام بود و گوش به فرمان امام. آرزوی طول عمر امام. پیروزی حق بر باطل و باز شدن راه کربلا را داشت.

زمانی که نیروها به مرخصی می رفتند، می گفت: «حتماً رزمندگان را به دیدن امام ببرید.»

در مقابل لیبرال ها، ملی گراها و گروه های مخالف ایستادگی می کرد. به خصوص در زمان بنی صدر. از بنی صدر متنفر بود: اگر عکسش را می دید پاره می کرد. از ضد انقلاب بیزار بود. مردم را برای رفتن به جبهه تشویق می کرد.

در مواردی که کار به نحو احسن و مطلوب انجام نمی شد و یا نیروها خسته بودند، خودش ادامه کار را به دست می گرفت.

سعی می کرد وظیفه ای که به او محول شده است به نحو احسن انجام دهد.

در هر عملیات با رزمندگان مشورت می کرد و نظر آن ها را جویا می شد. به نیروهای تحت امرش بها می داد. سعی می کرد با کمترین تلفات در گردانش روبرو شود.

در کارهای دسته جمعی فشار کار را متحمل می شد. در کارهای گروهی شرکت می کرد. با توجه به این که فرمانده بود ولی مثل یک بسیجی رفتار می کرد. جارو می کرد، ظرف ها را می شست وقتی به او می گفتند: «شما فرمانده هستید، چرا این کارها را انجام می دهید؟» می گفت: «فرقی بین ما نیست. همه برای رضای خدا به جبهه آمده ایم.» او فقط برای خدا کار می کرد. گفتارش و رفتارش همه برای رضای خدا بود.

شجاعت محمد صادق خالقی در بین نیروهای بسیجی زبانزد بود. او در جبهه به خاطر فعالیت ها و شجاعت هایش به «چمران دوم» معروف بود.

جسارت او به حدی بود که هیچ وقت سلاح تحویل نمی گرفت و فقط ۵ نارنجک را به همراه داشت. و هرگاه نیاز به اسلحه پیدا

می کرد، انواع اسلحه را از عراقی ها می گرفت. در سنگرش انواع اسلحه بود که از همه این ها در مواقع ضروری استفاده می کرد.
او با شجاعتش بارها جان همرزمانش را نجات داد. یکی از همرزمانش شهید می گوید: «در عملیات بستان، هواپیماها و هلی کوپترهای دشمن قصد داشتند خط اول را بزنند. در ارتفاع پایین پرواز می کردند و با برنامه ریزی که کرده بودند می خواستند سنگرهای دسته جمعی را بمباران کنند. شهید خالقی واقعاً از خودش رشادت نشان داد. تیرباری با نوار ۲۵۰ تایی برداشت و روی شانه اش گذاشت و کمکش نیز نوار را پهلوی خود گرفت و به طرف هواپیماها شلیک کرد. وقتی دشمن دید که تیربار ایشان کار می کند، از محل تجمع سنگرها گریخت.»
همرزمان دیگر می گوید: «خطی که در دست برادران ارتش بود (در نزدیکی تپه های چنگلوله مهران) به تصرف عراقی ها در آمده بود و ادوات خودی در آن جا بود. محمدصادق خالقی در آن زمان معاون گردان بود. هر روز صبح یک گروه همراه او برای انتقال وسایل حرکت می کردند. حدود ۱۰۰ متر دورتر عراقی ها خاکریز زده بودند و پرچم عراق روی یک میله(۷ ـ ۸) متری نصب بود. هر صبح که او این پرچم را می دید عصبانی می شد. می گفت: این ننگ است برای جمهوری اسلامی که پرچم عراق در خاکش نصب شده باشد. به دنبال ترفندهایی می گشت تا هر طوری شده پرچم را پایین بیاورد. حتی تصمیم گرفت خود شخصاً اقدام کند. که فرمانده ی گردان قبول نکرد و چون نیرو به اندازه ی کافی نبود، او را از این تصمیم منصرف کرد.»
اوهمچنین می گوید: «یک بار که از شناسایی برمی گشتیم در راه نیزار بود و در آن جا تک درخت خرمایی بود که شهید می گفت: باید بالای این درخت برویم و مقداری خرما بچینیم. ولی چون آن درخت در دید کامل عراق بود کسی حاضر نشد که بالای درخت برود. و حتی ما می خواستیم که او را هم از این کار منصرف کنیم. ولی او(۵ ـ ۴) نارنجک از نیروها گرفت و در آن منطقه ماند. بعد از حدود دو ساعت به قرارگاه آمد که حدود ۲۵ کیلو خرما به همراه داشت.»
آن قدر شجاع بود که حتی زمانی که خمپاره می زدند به روی زمین دراز نمی کشید.
می گفت: «مرد عمل باشید. به قول شهید رجایی لباس سبز کسی را پاسدار نمی کند. پاسدار کسی است که مرد جبهه و جنگ باشد. شجاع باشد.»
او با شجاعت، چنان به خط دشمن می زد و خاکریزها را پشت سر می گذاشت و خود را به نزدیکی دشمن می رساند که انسان فکر می کرد او در روی زمین نیست.
در مواقع خطر همیشه پیشقدم بود. در میدان مین که رزمندگان می ترسیدند او به آن ها روحیه می داد و می گفت: «نترسید، اهل عمل باشید.» در چنین مواقعی همیشه پیشقدم بود و بقیه به دنبال او.
در انجام کارها جدی بود. هیچ گاه اجازه نمی داد کوچکترین مسئله، برنامه ریزی او را برهم بزند.
روزی در میدان تیر به دست یکی از رزمندگان تیر خورد که نیروها روحیه شان را از دست دادند و می خواستند که میدان تیر را تعطیل کنند، شهید قبول نکرد و گفت: «در کارهایتان نظم داشته باشید. اگر کاری برای خدا انجام بگیرد، اتفاقی نمی افتد. شما نباید به خاطر یک تیر بترسید، چون در خط مقدم با بدتر از این ها روبرو می شوید.»
زمانی که به جبهه رفت مسئولیت گروه را برعهده داشت و بعد معاون گردان شد. بسیاری از فرماندهان در چگونگی انجام عملیات ها با او مشورت می کردند. و نظر او را جویا می شدند به خاطر تفکر و زیرکی که داشت.
از تنبلی و تملق گویی بدش می آمد. و بسیار حساس بود. وقتی بی نظمی در رزم های شبانه مشاهده می کرد، ناراحت می شد و می گفت: «کسی که می خواهد از انقلاب و اسلام دفاع کند باید نظم داشته باشد.»
در انجام هر عملیاتی از افراد نظرخواهی می کرد. همین خصوصیاتش باعث شده بود که افراد زیادی جذب او شوند. او هیچ گاه نظرش را بر دیگران تحمیل نمی کرد. برخوردش طوری بود که بدترین نیروهایی که از پشت خط اعزام می شدند، به بهترین افراد

تبدیل می گشتند. او هیچ کاری را خارج از توان آن ها به آن ها محول نمی کرد. در انجام هر کاری اولین عمل کننده بود.

به نماز اول وقت بسیار مقید بود. اذان می گفت و سعی می کرد که نماز را به جماعت بخواند. در جبهه نیز به نماز اول وقت اهمیت می داد. همرزمانش می گویند: «شهید خالقی حتی در خط مقدم و هنگام نگهبانی، افرادش را به دو گروه تقسیم می کرد، یک گروه به انجام ماموریت مشغول بودند و گروه دیگر نماز اول وقت می خواندند. بعد جای دو گروه عوض می شد. بدین ترتیب نماز اول وقت هیچ گاه ترک نشد.»

در زمان بی کاری کنار استخر شنای بسیج می نشست و به بچه هایی که از استخر آمده بودند و یا گروه هایی که تازه آمده بودند و منتظر خروج گروه قبلی بودند، آموزش اسلحه می داد. یک سلاح را باز و بسته می کرد و نحوه ی کارش را تشریح می نمود. و نمی گذاشت وقت به بطالت بگذرد.

اوقات فراغتش را در جبهه قرآن و دعا می خواند و با خدای خودش راز و نیاز می کرد. سلاحش را چک می کرد. بیشتر وقت ها در حال آموزش نظامی به پرسنل تحت امر و یا در حال یاد گرفتن از مافوق خود بود. به نیروهایش می گفت: «شما امیدهای این مملکت هستید و باید از این انقلاب و اسلام دفاع نمایید.»

به خانواده اش گفته بود: «اگر من شهید شدم برای من گریه نکنید. به فکر دفاع در برابر دشمن باشید. همواره راه شهیدان را ادامه دهید و پیرو خط امام باشید.»

آخرین مسئولیت او در جبهه، فرمانده ی گردان در لشکر ۵ نصر بود.

علی اکبر اثباتی (همرزم شهید) می گوید: «شهید خالقی در زمستان با استفاده از آتش آب گرم می کرد و غسل شهادت می کرد و خود را برای شهادت آماده می نمود.»

قبل از شهادتش از ناحیه ی سر مجروح شد و پس از ترخیص از بیمارستان مجدد به جبهه رفت.

محمدصادق خالقی در عملیات خیبر، در تاریخ ۹/۱۲/۱۳۶۲ بر اثر اصابت ترکش به سر، به درجه رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر او پس از حمله به زادگاهش، در روستای قوژد ه به خاک سپرده شد.

عباس علی زمانیان می گوید: «شهید می گفت: من برای رضای خدا به جبهه آمده ام، امیدوارم که خداوند شهادت را نصیب من کند. دوست ندارم که اسیر شوم.»

همرزم شهید می گوید: «زمانی که ترکش خورد، صورتش را به سمت کربلا کرد و گفت: «یا حسین» و بعد به شهادت رسید.»

صغری میرزایی (مادر شهید) می گوید: «جنازه او را بعد از هفت روز آوردند. وقتی که صورتش را دیدم انگار تازه شکفته بود. زیبا شده بود. انگار که زنده است.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

خامدا، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا خامدا : فرمانده عملیات لشگر۲۷محمدرسول الله(ص)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

آنانکه ازوطن هجرت نمودند، وازدیار خویش بیرون شده در راه خدا رنج کشیده وجهاد کرده وکشته شده اند همانا بدیهای آنان را بپوشانیم واز آنان در گذریم وآنان را به بهشتهایی در آوریم که زیر درختانش نهرها جاری است. این پاداشی است از جانب خداوند وپاداش نیکودرنزد خداوند است. قرآن کریم

شهید نظر میکند به وجه الله. امام خمینی

باسلام خدمت آخرین ستاره درخشان امامت یگانه منجی عالم بشریت حضرت حجت ابن الحسن مهدی امام عصروالزمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء .

با درود بر نائب انسانسازش امید امت حزب ا... ورهایی بخش مستضعفان جهان حضرت امام روح ا... روحی له الفداء و با تحیت بر شهیدان مظلوم مهمانان وعاشقان ا... سراج راضیان ظفرو فروزندگان محفل بشریت . اسوه های تقوی ،شجاعت، صبرومقاومت، اولیاء ا...واحباء وانصاردین ا... انصار رسول ا... واهل بیت (س)

وبا سلام به رزمندگان مسلمان، ارحام مطهر عاشورا، فرزندان قیام فیضیه ,سلحشوران هفده شهریور، میزبانان دوازده بهمن، پرچمداران بیست ودوم بهمن، آری دهندگان دوازده فروردین سوگواران هفت تیر وهشت شهریور، جانبازان مومن جنگ تحمیلی، ازسپاهیان عزیزجان برکف تا بسیجان مخلص وایثارگر، این نمایندگان به حق امام وبا درود به امت حزب ا... وشهید پرور وبریادگاران صحنه پیکار وبر خانواده های شهیدان و اسیران و معلولین ومجروحین. سلام ودرود خدا برشما پدرومادر بزرگوارم صابران فی سبیل ا... واشد اعلی الکفار ,مربیان تربیت وراهنمایان مشی وهدفم وبر خانواده پیروخط امام که فرزندان رساله و عاشقان ولایت ، شیفتگان نمازجمعه ، کمیل وتوسل، عاشورا،ندبه،ونوحه اند .

اینجاب محمد رضا خامدا فرزند اسلام وعضوسپاه امام مهدی(عج) به فرمان قرآن وصیتی چند را به حضورتان تقدیم وآنگاه طلب مغفرت مینمایم .

الهم ارزقنی توفیق الشهاد فی سبیلك.

همه می دانیم که امروز نعمت عظمی یعنی زندگی کردن در دوران ولایت فقیه نصیبمان گردیده ,دورانی که برای به دست آوردنش عزیزانی بس شریف به خاك وخون غلطیدند تا نسیمی از حکومت اسلام را که همواره حامی مظلومان است به ایران بی روحمان دمیده شد .اسلامی که از آغازتا کنون درمقابل کفر باقامتی به بلندای ابدیت ایستاده است از زمان وحی به نبی اکرم(ص) تا محراب گلگون مولا امام علی (ع) واز قیام کربلا سید الشهدا تا انقلاب دشمن شکن حضرت امام روح ا... مداوم و مستمر باسلاح دشمن برایمان،جهاد، شهادت،مبارزومحکم واستوار برقرار مانده و امروز هم میرود تا (وقاتلوهم حتی لاتکون فتنه) وتحقق وعده الهی (ونریدان نمن الذین استضعفوافی الارض ونجعلم ائمه ونجلنم الوارثین) بماند .

دراین حیات جاودان که به خواست خدا ورهبری امام وپیروی امت است ,میلیونها چشم انتظار از سراسر جهان رهاشدن اسلام خود را از دستهای کثیف استکبار شرق و غرب لحظه شماری می کنند، امروز ظلم جهانخوار هر چه توانسته بر بندگان مظلوم خدا ظلم وا داشته است وبا ماکتی توخالی ولی پر هیاهودرمقابل بنیان مرصوص اسلام قدرت نمایی میکنند ,امروز فریاد استغاثه از افغانستان. فلسطین،لبنان، وعراق وهمه فریاد خواهان بلند است وانقلاب اسلامی را به یاری می طلبد. (مالکم با تقاتلون فی سبیل ا... و المستضعفین) استمداد آنها از انقلابی است که قوانینش وحی الهی است ودر دفاع از حریمش اسوه ها به شهادت رسیده اند.

تاریخ اسلام براسراایثار گریها وشهادتهاو لبریز از ایمان تشیع است. فقهای تشیع همواره درس استقامت آموخته وشهیدان چراغ راه و بدین گونه حرکت جاوید پای فشردند تا اینکه انقلاب روح ا... درخشیدن گرفت ,تشعشع فروزان وپایدار این حرکت شیاطین جور را که کمر به ذبح اسلام بسته بودند، ذوب نمود وبا شکست تمام تکنیکها وتاکتیکهای مزدورانه وبرآوردهای جاسوسی ابر حنایتکاران تا

به دندان مسلح توانست ندای مقدس استقلال ، آزادی جمهوری اسلامی را بر جهان طنین افکند وپرچم لا اله الا اله را به اهتراز درآورد واینگونه خون بر شمشیر پیروزو کاخهای ظلم فروریخت.

بت شکن زمان بتها را شکست وفریاد برآورد: خدا یا این انقلاب را به انقلاب حضرت حجت (عج) متصل فرما وبر این اعتقاد آهنگ رفتن به سوی فلاح وآزادی اسلام با بانگ (هل من ناصرینصرنی حسین(ع)) را آغاز کرد. یزید زمان چاره اندیشید و به حماقت جنگی را توسط عروسک منطقه یعنی صدام برماتحمیل کرد. بدان امید که حرکت برون مرزی انقلاب اسلامی را متوقف سازند که خیالی واهی چون همیشه بیش نبود.

حال کاروان صراط مستقیم سر شار از رسالت ومسئولیت به پیش میرود ودر این راه از امدادهای غیبی الهی وفرماندهی امام مهدی (عج) بهره مند است. (الذین جاهد وفینا لنهدینهم سبلنا) سنگرهای حق مملواز عشق به خدا وشهادت فی سبیل ا... همچنان به دشمن مکار می تازد واین زمزمه راسخ تا آزادی کربلا، کعبه اولیه ,قدس وسوزانیدن شجره خبیثه صهیونیست غاصب واستکبار خون آشام به قوت خودباقی است، ودراین اراده مصمم وخلل ناپذیر است که وظایف هرروز سنگین تر از روز قبل بوده ویک لحظه غفلت از اسلام وفرمان

امام همانا و ,بر با د رفتن دستاوردهای انقلاب توسط جر ثومه های فساد جهانی همان .این انقلاب را باید با خون حفظ کرد واگر کسانی ازاین مهم کناره گیری وشانه خالی کنند، مجرم وخائن ومکار ند و باید جوابگوی خون هزاران شهید مظلوم وتن پاره هزاران مجروح واسیران این امت باشند .

باید در آینده ای نه چندان دور در برابر نگاه معصوم یتیمان وخانواده های بی سر پناه وعزادارسرخجلت بیفکنند. باید در پیشگاه منتظران قدوم پرصلابت امام عصر (عج) برای عدم تلاش انقلابی برای آزادی اسلام وسرزمین شان محاکمه شوند، باید منتظر دادخواهی حضرت فاطمه(س) وامام علی(ع)و مظلوم وحسین (ع)وزینب عزادار(س) وامام زمان (عج) ونائبش روح ا... باشند که راه فراری ندارند. مگر دوزخ قهر الهی که مبارکشان باد وسزاوارشان (ومکرومکرا...والله خیرالماکرین)

عزیزانم زبانم از توصیف مسئولیتها کوتاه وقلم را یارای نوشتار وظایفمان نیست. هنگامه شعار به پایان وبهار شعوروعمل شکوفا گردیده است، وعمل صالح است که میتواند مارا به سرمنزل مقصود برساند .یک توصیه کلی درجهت پیروزی نهائی این است که ابتدا باید برآنچه معتقدیم عاقل باشیم ,بدانیم که جزبا یاد خدای تبارک وتعالی نمیتوان خود را اقنا کرد، (الا بذکرا... تطمئن القلوب) آنهایی که لذات خود را جدای ازخدا طلب می کنند،تمسک به امور دنیوی ولذات زودگذر فریبنده مادی پر زرق وبرق میجویند، باید بدانند که زیانکارند، ودلبستگی به ظواهر دنیا ومبتلا شدن به حب نفس گامی است برای خیانت وفساد وتجاوز ودرنهایت شرک؛ آنگاه دوزخ آری ,متاع دنیا فریبنده است(وما الحیواۀ دنیا الا متاع الغرور) باید جهاد اکبر کرد جهاد بانفس (ان النفس لامارۀ بالسوء) شروع کار است، وحدت درون وتزکیه نفس است،که آدم را به درجات انسانیت میرساند وانسانیت انسان در میزان تقربش به ا... است (یا ایتهاالنفسه مطمئنه ارجعی الاربک راضیۀ مرضیه) عزیزان هدف ازخلقت انسان عبادت خداست همه در محضر خداهستند ومورد آزمایش(ولنبلونکم بشی من الخوف والجرح ونقص من الاموال والنفس والثمرات وبشرالصابرین) شما را به صراط مستقیم وپیروی ازقرآن وعترت معصومین(ع) وتلاش وسعی همه جانبه و وقفه ناپذیر جهت پیشبرد خط امام وانقلاب تشیع جفعری فقاهتی،سنتی توصیه میکنم ودر سایۀ این حرکت وجهاد اکبر جهاد فی سبیل ا...را که رساننده فجر صادق انقلاب به روزروشن انقلاب مهدی (عج)است را از شما خواستارم .

امروزنباید به فکر پایان یافتن جنگ بود خیلی کوته نظری است که گمان رود جنگ پایان پذیر است (امام فرمودند عزت وشرف ما در گرو همین مبارزات است)وقرآن دستور به مقاتله با مهاجمین را داده است وتا زمانی که ظلم هست مبارزات ما هم باید برای استقرار نظام ارزشی اسلام بر جهان واجرای احکام اسلامی وتحکیم صلح وصفا وامنیت واحیاء اندیشه های اسلام فقاهتی باید با

کفار که دشمنان این نظام هستند به مبارزه بپر دازیم ودر این مبارزه خداوند وعدهٔ خیر داده است. مؤمنان کفر ستیزدر تجارت با خدا هستند وکسانی در این تجارت محبوب خدا هستند که بنیانی مرصوص داشته باشند وآنان که از مبارزه با کفا ر سر باز میزنند منافقین هستند که قرآن آنها را فاسق می داند .

برادران ما را امروز در دو جبهه درگیر کرده اند , یک جبهه داخل و جبهه خارج .در داخل یک روز منافقین وگروهکهای الحادی ,روزدیگر انجمن حجتیه,امتی,گرانفروش ومحتکر ضدانقلاب شکم پرست ونق زنان هستند .در داخل باید حرکات آنها را زیرنظر گرفت ,هوشیارانه و توطئه های داخلی را خنثی ونقش برآب کرد وبه خاطر کمبودهای ناشی ازجنگ وحرکات ضدانقلاب نباید مأیوس شد {یأس از جنود شیطان است} باید صبر پیشه نمود(ان ا... مع الصابرین) واما در جبهه خارج ای برادران رزمنده ,ای آن کسانی که حضرت امام بازوانتان را می بوسد وبر آن افتخار می کند، باید بدانید که سنگینی دفاع از نوامیس اسلام بردوش شماست. ای بسیجیان وای نمایندگان به حق امام وای بازوان پرقدرت سپاه اسلام عاقبت جنگ در صحنه نبرد به دست پرتوان شما معلوم می شود .جبهه ها را پرکنید ومهلت به دشمن ندهید، استقامت نمائید وبدانید که پیروزی از آن ماست ، امام فرمودند آنهائی که شهادت را سعادت می دانند پیروزند،وآمریکا هیچ غلطی نمیتواند بکند زیرا که روحیات شیعه وماهیت انقلابی ما را درک نکرده اند .بدانید که اسباب پیروزی رعایت چند مورد است:

۱ ـ توکل به خدا .

۲ ـ اطاعت بی چون وچرا از فرماندهی در چهارچوب شرع مقدس.

۳ ـ خودسازی روحی وجسمی وتداوم آموزش اعتقادی نظامی.

۴ ـ داخل نکردن مواضع سیاسی در جنگ.

۵ ـ توسل به چهارده معصوم (ع) دعا وندبه ، نوحه ونیایشهای شبانه که سبب امداد های غیبی هستند.

۶ ـباهدف پیروزی واسلام وبرای خداوآرزوی شهادت فی سبیل ا... جنگیدن .

واما آفات پیروزی غافل شدن از خدا ومغرور شدن وسستی وکاهلی است.

برادران عزیز پاسدار, ای بازوان پرتوان ولایت فقیه بکوشید تا سپاه درخط امام باقی بماند که جاودانگی سپاه اسلام در همین ماندن است. شما در جبهه ها امور برادران بسیجی را به عهده دارید ,بی توجهی وکم توجهی به برادران بسیج پایمال کردن خون شهیدان اسلام است .ای همسنگران بکوشید تا از این ذخائر الهی وجگر گوشه های امام عزیز به خوبی میزبانی کنید. این ایثارگران سرمایه های اسلام هستند, در پذیرش آنها جهت سپاه صعه صدر داشته باشید وبرعکس آنهائی را که عمری در رفاه وبی خیالی گذرانده واز طبقه سرمایه داران ویا وابسته های گروهی هستند، در عدم پذیرششان سخت مقاومت کنید.

ای روحانیت پیرو خط امام, ای آموزگاران شرع مقدس اسلام و ای اجزاء لاینفک انقلاب اسلامی وای مبارزان فیضیه وجبهه همواره راهنمای این امت باشید .جبهه ها را تنها نگذارید زیرا حضور شما در امور حکومت وجبهه لازم وضروری است وشما ای دانش پژوهان و ای محصلین ,ما برای استقلال محتاج به فراگیری علم ودانشیم. حوزه ها ودانشگاهها را در جهت کسب علم الهی وتوان خود کفایی پرکرده وازحضور ناصالحان نفوذی جلوگیری نمائید. باید بکوشید تا اسلام از آسیب مصون بماند .مبارزه با التقاط در عصر حاضر یک ضرورت است.التقاط آفتی است برای آلوده کردن نوجوانان ما. دشمن میکوشد ما را ازفقه وتفکرات اسلامی خلق سلاح کند واین راه را بهترین طریق برای نابودی مسلمین می داند وبه همین مناسبت است که متفکرانی چون استاد شهید مطهری با گلوله نابکاران به خون می نشیند,استادانی که هرجمله از گفتار ونوشتار شان سلاحی است برای ترور تمام ایسمهای کذا وکذا .

آری فرهنگ اسلام فقاهتی غنی است واحتیاج به فرضیه های غرب وشرق ندارد. اسلام برای حکومت کردن همه چیز را داراست

باید بکوشید تا التقاط دست ساز استکبار نتواند فرزندان نابکاری چون منافقین ,ملحدین مثل امتی و انجمن حجتیه بزاید .
شما در این جهت یعنی مبارزه با التقاط به صورت ریشه ای باید کارهای فکری وعملی غرب شکنانه وشرق ستیزانه داشته باشید واما شما ای فریب خوردگان استعمار, افتادگان به دامان التقاط بدانید که در اشتباهید. اگر لحظه ای منصفانه فکر کنید خواهید دید که چگونه دشمن ما را از شما گرفته است وشما را سوار شده وبسوی انحطاط میتازد .حال اگر به خود آمدید ودستانتان آلوده به خون مظلومانه نشده است به آغوش اسلام بازگردید. اسلام همیشه مهربان بوده و دامانش برای توابین نصوح باز است خداوند توبه پذیر است ومهربان.
ای امت شهید پرور در بذل وبخشش برای جبهه ها کوتاهی نکرده ودر شهادت فرزندانتان صبور بوده, امام عزیز را گوش به فرمان باشید وآن عزیز را از دعا فراموش نکنید. در صحنه ها حاضر ونماز جمعه ها را رونق وخود را برای یک مبارزه در از مدت وشکست ناپذیر مهیا کنید .
ای جهانیان زیر بار حکومت طاغوتیان نرفته مبارزه را آغاز کنید، تا کی ترس وغفلت ,تا کی زیر بار تجاوز ,غصب وکشتار ,بیدار شوید اسلام یارویاور شماست. ازخداوند نصرت بطلبید واز غیر اونهراسید که (ان تنصرا... ینصرکم ویصبئ اقدامکم) .
اما ای امام عزیز ای قلب طپنده امت اسلام, ای روح بزرگ خدا, ای فرزند زهرا (س) ای رهبر مستضعفان جهان, ای همه عزت وشرف مسلمین ؛زبانم یارای سخن گفتن با شما را ندارد که من کیستم, ای زبان سرخ امامت وای درخت هدایت. ای تجلی موسی وای تجسم عیسی وای عزیز محمد(ص) تنها توان گفتارم آرزوی هزاران شهید وپیام میلیونها پیرو توست که صدا می دهد :
خدایا خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی تورا به جان مهدی خمینی را نگه دار خمینی را نگه دار، خمینی را نگه دار (الهم صلی علی محمد وآل محمد)
اما شما ای پدر ومادر مهربانم که سالهای پررنج وتعب را در تربیتم متحمل شدید وچه معلمانه اسلام را بر من آموختید, اجرتان با خداوند تبارک و تعالی. آرزویم در جبران زحمات شما بود می خواستم که دستتان را گرفته به کربلای حسین (ع) ببرم ودر حرم شش گوشه اش از شما حلالیت بطلبم که درگشایش راهش به فیض رسیدم وحال طلب بخشش کرده ودر صحن وسرای امام به انتظار دیدارتان می نشینیم .در شنیدن خبر شهادتم جشن گرفته وصبر نمائید که (الذین اذااصابتهم مصیبه قالوانا لله وانا الیه راجعون) و(ان ا.. مع الصابرین) باید قدر خودتان را بفهمید دعای شما در درگاه خداوددرجات استجابت است, برای من از ستارالعیوبی که عمری رادر نافرمانیش سپری کردم طلب مغفرت وبخشش نمائید. ازکسانی که به نحوی با من در معاشرت بودند،حلالیت می طلبم.
از برادرم علی می خواهم که هر چه زوددتر ازدواج کند وبه پدر ومادر احسان نماید. از متاع دنیا چیزی ندارم که بنویسم هرچه هست همانیست که در یادداشت جدا به عرض رسانیده ام .
یک ماه از حقوقم را به سپاه بدهید که نکند خدای ناکرده مدیون بیت المال (حق الناس) شوم ،اگر پیکرم نیامد نگران نباشید زیرا روحم در کنارتان است. قسمتم هر چه است به همان راضی شوید که رضای خدا در همان است .اگر به دستتان رسیدم هرجا مادر بزرگوارم فرمودند و به خاکم سپارید (برای من فرقی نمیکند) اگر دلتنگ شدید یادکربلای پربلای امام حسین (ع)کنید که خواهر به بالای تل زینبیه آمد و پیکر مطهر برادر و فرزندان بی سر را به خاک وخون غلطان دید. آن ظالمان با آتش زدن خیمه های اهل بیت (ع) به جای تسلی دل زینب (س) به فرزندان بی پناه آقا حمله ور شدند.تازیانه ها زدند سرها را به نیزه بردند. بمیرم سری که به دامن فاطمه (س) گذارده می شد به تنور خولی منزل گرفت.
خدا یا چگونه جواب امام ویارانش را بدهم پناه به تومی آورم، نتوانستم حق آنها را اداء کنم ,ماهر چه داریم از آنها داریم خیلی برگردن ما حق دارند.
پروردگارا به ناله های حضرت رقیه(س) از سر تقصیراتمان بگذر .به خون گلوی حضرت علی اصغر(ع) مارا بیامرز. به دستان بریده

حضرت ابوالفضل(ع) ما را با شهدای کربلا محشور بفرما .خدایا فرج امام زمان (عج) را نزدیک بفرما .امام روح ا... را از گزند ارضی وسماوی محفوظ بدار. از غمر امت حزب ا... بکاه وبر عمر پرنعمتش بیفزا. او را از ما خشنود بگردان .رزمندگان اسلام به پیروزی نهایی برسان .مجروحین ومعلولین شفای عاجل عنایت بفرما. مرضای اسلام لباس عافیت بپوشان.استکبار جهانی ,منافقین داخلی وخار جی وصدامیان را خوار وذلیل بگردان .

بر امت شهید پرور صبر جزیل عنایت بفرما و دشمنان امام امت وامت امام را کور بگردان.

امت اسلام را عارف به معارف اسلام بگردان .اسیران مارا آزاد بگردان. اموات مسلمین ببخش وبیامرز.

خدایا خانواده ام را به تو می سپارم تو آنها را کافی هستی در پناه خودت آنها را حفظ کن .

در پایان همه شما را به خدا سپرده وطلب آمرزش از خدا می نمایم.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگه دار

والسلام علی من اتبع الهدی

محمد رضا خامدا

خان سلطان

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

قرن هفتم هجری، از زنان کاردان و باتدبیر. وی دختر سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷ -۵۹۶ ق) بود. پدرش به منظور اتحاد سیاسی با سلطان عثمان، حاکم سمرقند، علیه گورخان قراختایی، خان سلطان را به عقد سلطان عثمان درآورد و با تشریفات زیاد به ماوراءالنهر فرستاد. اما مدتی بعد سلطان عثمان با گورخان صلح کرد و دختر او را به زنی گرفت و با خان سلطان بنای توهین و تحقیر و آزار گذاشت و همراهان او را کشت. سلطان محمد از این خبر برآشفت و به سمرقند حمله کرد و آن را ویران نمود و بسیاری از مردم را کشت و سلطان عثمان را نیز به قتل رساند و دخترش را با خود به همراه آورد. پس از شکست سلطان محمد و اسیر شدن زنان و دختران او، خان سلطان نیز اسیر گردید و به ازدواج جغتای، فرزند چنگیز درآمد و به دلیل هوش، زیرکی و زیبایی، مورد توجه او واقع شد. پس از مرگ جغتای، نیز او همچنان مقام و منزلتش را در دربار مغول حفظ کرد. چنگیز خان دستور داد تا به پسرش، نوه خود، قرآن بیاموزد و در تربیتش بکوشد.

خان سلطان تلاش می‌کرد تا برادرش، سلطان جلال‌الدین (۶۲۸ -۶۱۷ ق) را که در برابر مغولان ایستادگی کرده و به پیروزی‌هایی نیز دست یافته بود یاری کند، از اینرو پیکی را به همراه نشانه‌ای از پدرش- که انگشتری بود- به نزد جلال‌الدین که اخلاط را در محاصره داشت- فرستاد و پیغام داد که چنگیز «از دلیری و شوکت و قدرت و وسعت مملکت تو آگاهی یافته است و اینک با تو عزم مصابرت و مصالحت دارد، به شرط آنکه ملك از حد جیحون تقسیم گردد و این جانب (رود) ترا و آنسوی رود او را باشد. اکنون اگر تو آن توان در خویش بینی که با تاتار برآیی و از ایشان کیفر ستانی و بجنگی و پیروز شوی، هر چه خواهی کن، وگرنه مسالمت را به هنگام میل و رغبت دشمن مغتنم شمار. شهریار جواب صواب نداد و در آشتی نگشاد و از گفتار خواهر تغافل کرد و همچنان محاصرت اخلاص را پیش نهاد...»

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: جهانگشای جوینی، ۷۸ -۷۷ / ۳؛ زن در ایران عصر مغول، ۲۸ -۲۶؛ سیره جلال‌الدین منکبرنی، ۶۲۲ -۶۲۱.

خان وزیر، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا فتح‌الله خان، از مستوفیان و وزرای عهد ظل السلطان در اصفهان است، نسب او به فتح علی خان اعتمادالدوله‌ی زمان شاه سلطان حسین می‌رسد. فتح علی خان در ابتدا منصب قوللر آقاسی داشته، و کم‌کم ترقی نموده، به مقام صدارت عظمی رسید، و اعتمادالدوله گردیده، شرح حالش در کتب تواریخ عهد صفوی مشروحا مذکور است.

میرزا اسدالله خان از مردان باکفایت و امین، و در شغل خود حاذق و ماهر بوده، و به حسن خلق و سیرت پسندیده شهرت داشته، و در ۱۳۳۶ به سن هفتاد و سه سالگی وفات یافته، در تخت فولاد مدفون گردید.

در کتاب انساب مردم نائین (: ۳۵) گوید: میرزا اسدالله بن فتح‌الله بن محمد علی بن رضا قلی بن محب علی بن فتح علی خان اعتماد الدوله.

سپس شرحی از میرزا اسدالله خان، و بعدا از جدش فتح علی خان اعتماد الدوله نقل از روضهٔ الصفا ناصری و منتظم ناصری نقل نموده؛ طالبین به کتاب نامبرده دیگر مراجعه نمایند.

مشارالیه غیر از میرزا اسدالله (منشی سفارت روس) بن مهدی خان بن میرزا تقی وزیر نائینی است که در قضایای سال ۱۳۲۰، در تاریخ اصفهان و ری، و تاریخ نائین، شرحی مبسوط از فعالیت‌های او می‌نویسد.

فوت این میرزا اسدالله در حدود سال ۱۳۳۰ روی داده است.

فرزندان میرزا اسدالله خان صاحب عنوان: ۱- فتح الله وزیرزاده ۲- عبدالله وزیر زاده می‌باشند.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

خان‌اکبر، کریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به میرزا کریم‌خان رشتی، حدود ۱۲۵۵ در رشت متولد شد. پدرش حاج وکیل‌الرعایا از مالکین و اعیان رشت بود. میرزا کریم مطابق معمول زمان تحصیلاتی نمود و از همان اوان کودکی هوش و ذکاوت خاصی بروز داد. به طوری که در جوانی مغز متفکر خانواده بود. پدر و برادرانش در تمام مسائل، نظر مشورتی او را می‌گرفتند. در نهضت مشروطیت به آزادیخواهان پیوست و برای استقرار حکومت قانون، اقدامات دامنه‌داری معمول داشت. در استبداد صغیر، کمیته‌ی انقلابی گیلان را تشکیل داد. با مساعی او پیرم‌خان به رشت آمد. سردار منصور رشتی و سپهدار تنکابنی به کمیته گرویدند تا سرانجام به عمارت حکومت حمله برده، آقا بالاخان سردار حاکم گیلان را به قتل رسانیده، شهر رشت را به تصرف قوای انقلاب درآوردند. تمام نقشه‌های این جنبش به دست میرزا کریم خان تهیه و به دست برادرش معزالسلطان به مرحله‌ی اجرا درآمد. پس از فتح تهران، میرزا کریم‌خان همه‌کاره بود ولی به هیچ‌وجه کاری قبول نمی‌کرد. با سفرای روس و انگلیس هر دو ارتباط داشت. در دوران سلطنت احمد شاه با سلیمان محسن اسکندری و سید محمد صادق طباطبائی، حزب سوسیالیست را درست کردند. این حزب در صحنه‌ی سیاسی ایران وزنه‌ی مهمی

بود. در نیمه‌های ۱۳۰۲ حزب سوسیالیست با رضاخان سردارسپه عهد و میثاقی تنظیم کردند. عهدنامه این بود که حزب سوسیالیست، رضاخان را به ریاست وزرائی منصوب نماید و در عوض، رضاخان هم تعهد کرده تمام وزرای خود را از حزب سوسیالیست انتخاب کند. امضاء کنندگان این پیمان‌نامه عبارت بودند از رضاخان، خدایارخان، سلیمان محسن، سید محمدصادق طباطبائی و میرزا کریم‌خان رشتی. پس از گذشت یک ماه، رضاخان از طرف احمدشاه به رئیس‌الوزرائی رسید و او نیز چند پست کابینه را به سوسیالیستها داد. میرزا کریم‌خان ابتدای مشروطیت قریه‌ی لشت و نشاء میرزا محسن خان امین‌الدوله را اجاره کرده بود و پس از ۱۵ سال اجاره‌داری، مدعی مالکیت آن شد. کار دعوی خیلی بالا کشید و سرانجام با دخالت فرمانفرما حکمیت به سردارسپه داده شد و سردارسپه حکم به محکومیت میرزا کریم‌خان داد و از آن تاریخ روابط آن دو تیره شد. وقتی رضاخان به سلطنت رسید، او را تحت نظر قرار داد، بعد به یزد تبعید نمود. در تمام مدت سلطنت رضاشاه، در یزد تحت نظر مأمورین نظیمه قرار داشت. بعد از استعفای رضاشاه آزاد شد و به تهران آمد و منزل او محل رفت و آمد بزرگان شد. محمدرضا شاه خود را به او نزدیک کرد، تقریباً در تمام موارد او را مورد شور قرار می‌داد و هفته‌ای چند روز با هم غذا می‌خوردند. هرکس حاجتی داشت یا داوطلب شغلی بود، به او متوسل می‌شد. اگر قولی برای انجام آن می‌داد، حتماً آن حاجت برآورده می‌شد.

میرزا کریم‌خان با قوام‌السلطنه میانه‌ای نداشت. پس از انتصاب قوام به نخست‌وزیری در ۱۳۲۴ بین آن دو اختلاف بیشتر شد و غالباً شاه از طرف او تحریک می‌شد. قوام دستور داد طبق ماده‌ی ۵ حکومت نظامی او را توقیف کردند. تلاش شاه برای آزادی او به جائی نرسید و قریب یک سال در زندان باقی ماند تا اینکه در ۱۳۲۶ از زندان به خانه‌ی خود منتقل گردید. باز تحت نظر پلیس بود. چند ماهی بیشتر دوام نکرد و در ۱۳۲۶ درگذشت. میرزا کریم‌خان در بین دوستان خود مشهور به «مغز شیطان» بود. گفته می‌شد موقعی که استالین از قفقاز به رشت آمده بود و چند ماهی در رشت به بمب‌سازی اشتغال داشت، در منزل میرزا کریم‌خان بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خانجانی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد خانجانی در سال ۱۳۴۱ در همدان متولد شد و آخرین مدرک تحصیلی خود را در سال ۱۳۷۵ از دانشگاه تربیت مدرس اخذ کرده اند. وی در حال حاضر دارای مرتبه استادی و مؤلف ۸ عنوان کتاب در زمینه های آفات گیاهان زراعی و آفات سبزی صیفی، سم شناسی و کنه شناسی؛ ۳۲ مقاله در مجلات معتبر داخلی و خارجی و ۶۲ مقاله چاپ شده در کنفرانسهای بین المللی و داخلی هستند. در بین کتابهای چاپ شده، مجموعه اطلس کامل آفات گیاهی ایران وجود دارد و به لحاظ اینکه اولین مجموعه کامل آفات ایران می باشد به عنوان مرجعی برای علاقمندان به آفات ایران در داخل و خارج از کشور می باشد. وی تا کنون بیش از ۴۰ گونه جدید جانوری را برای اولین بار برای فون جانوری جهان به عنوان گونه جدید کشف، توصیف و نامگذاری کرده است و همچنین تا کنون ۱۳ طرح پژوهشی مختلف در زمینه کشاورزی را انجام داده و بعضاً آنهایی که کاربردی بودند، راهگشای مسائل بخش کشاورزی بوده است.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیوالدین و انساب : پدرمحمد خانجانی کشاورز بودند و در سن ۵۷ سالگی در سال ۱۳۶۷ این جهان را بدرود گفتند. وی سواد خوبی داشتند و تا چهارم ابتدایی زمان قدیم خوانده بودند. اینجانب آموزش قرآن کریم را نزد ایشان فرا گرفتم و در سن ۹ سالگی بطور کامل آن را فرا گرفتم. ایشان از بنیان گذاران هیأت مذهبی روستا

بودنـد. مـادرم نیز مسـئولیت خـانواده را بـه عهـده داشـتند و در امـور کشـاورزی بـه ویژه در برداشـت محصـول پـدر را یـاری می کردند.خاطرات کودکی : محمد خانجانی خاطرات کودکی خود را به زبان خودش اینجور نقل می کند: اولین روزی که به مدرسه رفتم، بعد که عصر برگشتم از عموی بزرگم که کدخدا بودند پرسیدم عمو من چه کاره شدم؟ ایشان برگشتند و گفتند شما لیسانس شـدی. من آن موقع معنی و مفهوم پاسخ وی را نمی دانسـتم. بعد که مدارج دانشـگاهی را به تدریج دریافتم متوجه شدم که عمو به تحصـیل یک روزه من مـدرک لیسانس داده است. در سال دوم ابتـدایی دو نفر سپاهی دانش در روسـتای ما بودنـد تصادفاً معلم ما آقای مهنـدس رحیم مقـدس زاده از تبریز بودند در کنار تابلو حروف الفبا زده بودند من کلماتی که نمی دانسـتم با آن حروف جور می کردم و می نوشـتم.اوضاع اجتماعی و شـرایط زنـدگی : محمـد خانجانی در یک خانواده کشاورز مذهبی متولد شد امرار معاش خانواده وی از طریق کشاورزی تأمین می شد. تمام دوران کودکی را در روستای سرخ آباد همدان سپری کرد. همیشه محیط آرام و با نشاطی داشت. همه اعضای خانواده در پیشبرد امور زنـدگی خانواده نقش داشـتند بطوریکه امور زنـدگی به خوبی پیش می رفت. کـار کشـاورزی که کار دقیقی است و هر کاری بایـد در زمان خودش انجام شود به خوبی صورت می گرفت.تحصـیلات رسـمی و حرفه ای : محمد خانجانی پس از دوران متوسـطه خود موفق به قبولی در دانشـگاه تهران در رشته مهندسی کشاورزی- گیاه پزشکی شد. ایشان مدرک لیسانس خود را در سال ۱۳۶۷ از دانشگاه تهران کسب نمود. وی درسال ۱۳۶۹ موفق به کسب درجه کارشناسی ارشد از دانشـگاه تربیت مدرس در رشته حشره شناسی- کشاورزی گردید. درسال ۱۳۷۵ از دانشگاه تهران در رشته حشره شناسی- کشـاورزی موفق به درجه دکترای گردیـد. خـاطرات و وقـایع تحصـیل : محمـد خانجـانی همیشه دروس روز بعـد را قبل مطالعه و با حضور ذهن در کلاس ظاهر می شـد. در دوره ابتدایی معلم کلاس دوم سـپاه دانش داشـتند به نام مهندس رحیم مقدس زاده، ایشان اهل تبریز و مهندس الکترونیک بودند. با علاقه تدریس آنها را در دوزه ابتدایی انجام دادند با آنکه لیسانس بودند ولی بسیار به کار خود عشق می ورزیدنـد. وی او را بسیار به تحصـیل علاقمنـد نمودنـد به گونه ای که موقعی که دوم ابتدایی بودم توانایی نوشـتن و خوانـدن کلیه کلمات فارسـی را فرا گرفته بود. وی بعـد از ۱۸ سال برای تعویض گواهینامه خود به همـدان آمـده بود و به روسـتای محمـد خانجانی و به خانه آنها آمـد. محمـد به وی گفت که در دوره دکتری تحصـیل می کنـد و عضو هیات علمی دانشـگاه شـده است. وی بسیار خوشحال شد. این موضوع همچنین موجب شادی خانواده وی نیز گردید.فعالیتهای ضمن تحصیل : محمد خانجانی در دوره تحصـیلی راهنمایی و دبیرسـتان به پدر و مادر در امور کشاورزی کمک می کرد و در دوره لیسانس که در دانشـگاه تهران بود در کارهای فوق برنامه دانشـجویی، کمیته رفاهی دانشـکده مشـغول فعالیت بود. در دوره فوق لیسانس نیز علاوه بر تحصـیل، در جـاد سازنـدگی اسـتان همـدان مسـئول واحـد حفـظ نباتـات جهـاد اسـتان بود. تفکیـک وظـایف وزارت جهاد سازنـدگی و وزارت کشـاورزی که در سال ۱۳۶۹ انجـام شـد بـاعث شـد امور زراعت در وزارت کشـاورزی وقت متمرکز شود و اینجانب بایـد از جهاد کشاورزی می رفت. تصمیم گرفت به دانشگاه برود. در اسفند ۱۳۶۹ به دانشگاه رفته و تقاضای استخدام نمود و پذیرفته شد.استادان و مربیان : محمد خانجانی۲ سال دوره ابتـدایی را نزد مهندس رحیم مقدس زاده گذراند. یکی از معلمین راهنمایی آقای محمد علی جعفری بودنـد. بعد از گذشت ۲۵ سـال هنوز ارتبـاط معلم ـ شاگردی را حفظ کرده است. از دبیرسـتان نیز با آقای جواد صـدیق که معلم معارف اسـلامی و همچنین آقای رضایی معلم ادبیات وی بودند روابط خود را حفظ کرد. با تمام اساتید دوره لیسانس خود در دانشگاه تهران آقایـان دکـتر بـاقری زنوز، دکـتر رسولیـان، دکتر خیری و مرحوم دکتر اسـماعیلی که هم اسـتاد دوره لیسـانی و فوق لیسانس بودند، دوره دکتری نیز آقای دکتر کریم کمالی که به حق تأثیر بسـیار شـگرفی در پیشـرفت علمی و زندگی وی داشتند.هم دوره ای هـا و همکـاران : از همـدوره ایهـای محمـدخانجانی می تـوان بـه مـوارد زیر اشـاره نمـود: دکـتر علی اصـغر طـالبی، دکـتر غلامحسـین طهمـاسبی، دکتر سـید ابراهیم صـادقی، دکتر جلیـل حـاجی زاده، دکتر سـید حسـین گلدانسازهمسـر و فرزنـدان : محمد خانجانی در ۱۶ اسفند ۱۳۶۹ با سـرکار خانم نسـرین درویشـی ازدواج کرد. این ازدواج در دوره دانشجویی دوره دکتری انجام شد.

حاصل این ازدواج یک دختر به نام مریم که هم اکنون سال اول دبیرستان هستند و یک پسر بنام علی که هم اکنون دانش آموز مقطع ابتدایی (سوم) هستند.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : از مشاغل و مسئولیتهای محمد خانجانی می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- استاد گروه گیاه پزشکی از سال ۱۳۷۵ تا سال ۱۳۸۱ و از سال ۱۳۸۵ تا حال حاضر در دانشگاه بوعلی سینا در شهر همدان ۲- دانشیار گروه گیاه پزشکی از سال ۱۳۸۱ تا سال ۱۳۸۵ در دانشگاه بوعلی سینا در شهر همدان ۳- مدیر کل امور پژوهشی از سال ۱۳۷۵ تا سال ۱۳۸۰ در دانشگاه بوعلی سینا در شهر همدان ۴-عضو کمیته تخصصی آفات و بیماریهای جنگل و مرتع کشور از سال ۱۳۷۵ تا سال ۱۳۷۹ وزارت جهاد سازندگی ۵- عضو شورای پژوهشی محیط زیست از سال ۱۳۷۷ تا سال ۱۳۸۰ سازمان محیط زیست در شهر همدان ۶- سرپرست و مسئول را ه اندازی آزمایشگاه کنه شناسی از سال ۱۳۷۰ تا حال حاضر در دانشکده کشاورزی شهر همدان ۷- سرپرست و مسئول را ه اندازی کلکسیون حشرات از سال ۱۳۶۷ تا حال حاضر دردانشکده کشاورزی درشهر همدان ۸- عضو شورای دانشگاه از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۰ در دانشگاه بوعلی سینا شهر همدان ۹- عضو شورای پژوهشی سازمان کشاورزی از سال۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰در سازمان کشاورزی در شهر همدان ۱۰- مسوول واحد حفظ نباتات از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۶۹ در جهادسازندگی در شهر همدانفعالیتهای آموزشی : محمد خانجانی در حال حاضر در دانشگاه پیام نور، مرکز آموزش شهید مدنی، در دوره آموزش ضمن خدمت وزارت جهاد کشاورزی (میاندوآب، بندرعباس، همدان) همکاری داشته است. همچنین با دانشگاههای تهران (دانشکده کشاورزی)، دانشکده علوم دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس تبریز، اهواز همکاری داشته و از تاریخ ۲۷/۱۱/۱۳۶۹ نیز با دانشگاه بوعلی سینا به عنوان عضو رسمی هیأت علمی مشغول به کار شد و هم اکنون با درجه علمی استاد در آموزش دانشجویان رشته های مختلف کشاورزی به ویژه گیاهپزشکی همکاری دارد.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : محمد خانجانی در شکل گیری دوره دکتری حشره شناسی کشاورزی دانشگاه ارومیه نقش داشته، همچنین در دوره لیسانی گیاهپزشکی و فوق لیسانس حشره شناسی کشاورزی دانشگاه بوعلی سینا نقش داشته است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : محمد خانجانی علاوه بر فعالیت آموزشی و پژوهشی دانشگاهی، با مراکز تحقیقاتی سازمان محیط زیست و وزارت جهاد کشاورزی همکاری مستمر دارد و تحقیقات متعددی را برای دستگاههای اجرایی کشور داشته است.همفکران فرد : همیشه دوستان و همکلاسی های محمد خانجانی فردی با پشتکار و جدی توصیف می نمودند به گونه ای که این وضعیت زبان زد تک تک آنها بود. به قول آنها روحیه همکاری جمعی خوبی داشت. به دانشگاه که آمده بود یکی از اساتید به اوگفت: شما محقق خوبی هستی، اگر دنبال تحقیق را بگیری موقعیت شما بهتر از هر امر دیگری خواهد بود.جوائز و نشانها : از تقدیرهای محمد خانجانی موارد زیر است که به آن اشاره شده است: ۱- پژوهشگر برتر استان در سال ۱۳۷۹ ۲- پژوهشگر سال ۱۳۷۹ دانشکده کشاورزی ـ اولین سال انتخاب پژوهشگر برتر در دانشگاهها و موسسات آموزش عالی ۳- پژوهشگر برتر سال ۱۳۸۱ دانشکده کشاورزی دانشگاه بوعلی سینا (سومین هفته پژوهش استان) ۴- پژوهشگر برتر سال ۱۳۸۱-۱۳۸۲ دانشکده کشاورزی دانشگاه بوعلی سینا (چهارمین هفته پژوهش استان) ۵- پژوهشگر نمونه گروه گیاهپزشکی دانشکده کشاورزی در سال ۱۳۸۱-۱۳۸۲ (هفته پژوهش چهارم) ۶- پژوهشگر برتر در سطح کل دانشگاه بوعلی سینا در سال ۱۳۸۲ ۷- پژوهشگر برتر انجام بهترین طرح کاربردی دانشکده کشاورزی دانشگاه بوعلی سینا در سال ۱۳۸۲ ۸- پژوهشگر برتر سال ۱۳۸۲ دانشکده کشاورزی ۹- تقدیر به خاطر کشف گونه جدید جانوری در سطح جهان در سال ۱۳۸۲ ۱۰- مقاله برتر اولین همایش تخصصی گردوی کشور در سال ۱۳۸۲ ۱۱- تقدیر معاون پژوهشی دانشگاه رازی به خاطر ویرایش علمی کتاب حشره شناسی کشاورزی ۱۲- تألیف و چاپ بیشترین عنوان کتاب در سطح دانشگاه بوعلی سینا در سال ۱۳۸۳-۱۳۸۴ ۱۳- پژوهشگر برتر دانشگاه و استان در ششمین مراسم هفته پژوهش استان در سال ۱۳۸۴ ۱۴- تقدیر معاون پژوهشی دانشگاه بوعلی سینا در سال ۱۳۸۴ از کتاب آفات گیاهان زراعی ایران ۱۵- تقدیر معاون پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فنآوری و رئیس ستاد برگزاری ششمین هفته پژوهش و فنآوری کشور ۱۶- تقدیر و تشویش طرح پژوهشی مطالعه

کنه های درختـان میوه غرب ایران و دشـمنان طـبیعی آنهـا (به عنوان طرح برتر) ۱۷- تقدیر معاون پژوهشـی دانشـگاه بوعلی سینا به خـاطر چـاپ مقاله در مجلات بین المللی با نمایه ISI ۱۸- تقدیر اسـتاندار به عنوان پژوهشگر برتر استان در سال ۱۳۸۴ ۱۹- چاپ مقاله ISI در مجلات بیـن المللی در سـال ۲۰۰۳ ۲۰- پژوهشـگر برتر دانشـکده کشـاورزی در سال ۱۳۸۵ در هفتمیـن مراسم هفته پژوهش اسـتان ۲۱- تـألیف و چـاپ بیشترین عنوان کتـاب در سـطح دانشـکده کشـاورزی دانشـگاه بوعلی سـینا در سال ۱۳۸۵ ۲۲- دریافت لوح تقدیر جشـنواره ملی کلزا در اردیبهشت ۱۳۸۵ ۲۳- لوح تقدیر به خاطر ارائه مقاله روشـهای کنترل تلفیقی آفات یونجه در سـال ۱۳۸۵ ۲۴- انتخـاب عضو افتخـاری موسـسه بیوگرافی آمریکا، Research Board of Advisors ۲۵- Leading Scientists of world در سال ۲۰۰۵ میلادی ۲۶- انتخاب ۲۰۰۰ دانشمند برجسته بین المللی قرن ۲۱ در سال ۲۰۰۵ ۲۷- عضو کمیته علمی ـ بین المللی کنفرانس بین المللی رهیافتهـای بیوتکنولوژی در مـدیریت منابع زیستی در سال ۲۰۰۷ در کشور هندوستان ۲۸- انتخـاب شـدن بهـترین مقـاله کنفرانس بین المللی رهیـافت بیوتکنولـوژی در مـدیریت منـابع زیسـتی در سـال ۲۰۰۷ در کشـور هندوستان ۲۹- شهروند برگزیده سال ۱۳۸۵ شهر همدان. چگونگی عرضه آثار : حدود ۱۶ عنوان طرح پژوهشی از محمد خانجانی در شـهر همـدان و در سازمانهـای مختلف آن ارائه داده است. که از سـال ۱۳۷۳تا سال ۱۳۸۵ ادامه داشـته است. حدود ۷۸ مقاله در زمینه های مختلف علمی وی از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۶ در کشورهای مختلف ارائه داده است. آثار : آفات سبزی و صیفی ایران ویژگی اثر : دانشگاه بوعلی سینا، همدان ، ۱۳۸۴-۱۳۸۶، در سه جلد۲ آفات گیاهان زراعی ایران ویژگی اثر : دانشگاه بوعلی سینا، همدان ، ۱۳۸۳-۱۳۸۴، در سـه جلد۳ اصـول کنـترل آفـات (حشـرات و کنه هـا) ویژگی اثر : دانشگاه بـوعلی سـینا، همـدان ، ۱۳۸۵۴ انگور (کـاشت، داشـت و برداشت) ویژگی اثر : وزارت جهـاد کشـاورزی، معـاونت نیروی تجهیز و نیروی انسـانی، تهران - کرج ، ۱۳۸۵۵ حشـره شناسـی کشاورزی ویژگی اثر : ویراسـتار ، انتشارات دانشـگاه رازی ، کرمانشاه، ۱۳۸۳۶ راهنمای تشـریح آزمایشگاه جانوری ویژگی اثر : ویراسـتار ، انتشارات دانشگاه رازی ، کرمانشاه، ۱۳۸۶۷ راهنمای رنگی مهار زیستی آفات در نگهداری گیاهان ویژگی اثر : ویراستار ، انتشارات دانشگاه مازندران ، ساری، ۱۳۸۵۸ سم شناسی ویژگی اثر : دانشگاه بوعلی سینا، همدان ، ۱۳۸۴۹ کنه های زیان آور محصولات کشاورزی ایران ویژگی اثر : دانشگاه بوعلی سینا، همدان ، ۱۳۸۵۱۰ گردو (کاشت، داشت و برداشت) ویژگی اثر : وزارت جهاد کشاورزی، معاونت نیروی تجهیز و نیروی انسانی، تهران - کرج ، ۱۳۸۴۱۱ مدیریت کنترل تلفیقی آفات، بیماریها و علفهـای هرز یونجه در ایران ویژگی اثر : وزارت جهـاد کشـاورزی، معـاونت نیروی تجهیز و نیروی انسـانی، تهران - کرج ، ۱۳۸۴ منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

خانزادی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد بهداری تیپ یکم امیرالمومنین(ع)لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «علی خانزادی» در هفتم مرداد ماه سال ۱۳۳۸ در روسـتای «هلشی» بخش «ایوان» در استان «ایلام» از پدر و مادری مومن چشم به جهان گشود. او از همان آغاز طفولیت تحت تربیت والدین با ایمانش قرار گرفت و تحصـیلات ابتدایی را در همان روستا به پایان رسانـد و بعد وارد دوره متوسطه شد.به دلیل محرومیت ونبود مدرسه درآن روستا شـهید خانزادی برای ادامه تحصـیل به شـهرایوان آمـد. پدرش فاقد زمین کشاورزی بود و از راه کار کردن برای دیگر کشاورزان و زمین داران آن روسـتا خرج خانواده چند نفری را بدست می آورد .شـهید علی خانزادی برای اینکه پدرش را کمک کند در دوران تحصـیل که مجبور بودبین شهر و روستا دررفت و

آمـد باشـد ، سـعی می کرد کمتر خرج کنـد تا به پـدرش فشار کمتری ازنظراقتصادی وارد شود .او راضـی بود زندگی را به سـختی بگذراند و مجبات درد سر والدینش را فراهم نسازد .بعد از به پایان رسانیدن دوره متوسطه ،برای اینکه هزینه های پدرش کمتر شود بقیه تحصیلاتش را در آموزشـگاه بهـداری اسـتان ایلا م وبا بهترین معـدل به پایان رسانید .او در تاریخ ۲۵ /۱۰/۱۳۵۶ وارد پادگان شـدتا دوران خـدمت سـربازی را پشت سـر گذارد. بعد از طی کردن دوره ی آموزشـی در بهداری صالح آباد مشـغول خدمت شد. مبـارزات مردم ایران بر علیه حکـومت سـتم شـاهی شـدت گرفته بود وشـهید خـانزادی به فرمـان امـام خمینی(ره)که دسـتورداده بود سربازان از پادگانها فرار کنند از پادگان محل خدمتش فرار کرد و به سوی شـهرایوان رفت. حدود یک ماه به پیروزی انقلاب مانده بودوشـهید خانزادی به فعالیتهای مبارزاتی اش شدت بخشـیده بود.او در شـهر هر کس را می دید مخصوصا نسل جوان را به اسلام و دسـتورات این آیین مقدس راهنمایی می کرد .تا می توانست علیه رژیم ستم شاهی مبارزه می نمود و بین دوستان نوارهای مذهبی و کتاب های جدیـد توزیع می کرد .اوفقط به فکر مبرزه با حکومت ظالم شاه نبود بلکه کارهای اجتماعی از قبیل کمک به مسـتمندان وافراد محتـاج را نیز با جـدیت انجام می داد. هر کس را می شـناخت که به چیزی احتیاج دارد تا می توانست خودش حاجت اورا بر آورده می کرد و در غیر ایـن صـورت از دیگر برادران مـذهبی کمـک می گرفـت. علی بعـد از پیروزی انقلاـب اسـلامی در سا ل ۱۳۵۷مجددا در بهداری ایوان مشغول به کار شد.او باز هم مانند همیشه یار مستضـعفان و بیچارگان بود اما همیشه پیش دوستان می فرمود دوست دارم در سپاه خدمت کنم زیرا سپاه نهاد انقلابی است . هر چه قدر اطرافیان می گفتند خدمت در حکومت اسلامی در هر جا باشـد خدمت به اسـلام است او قبول نکرد .شـروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در سا ل ۱۳۵۹ نقطه آغازی بود بر حماسـه آفرینی های این فرزنـد بزرگ ایران.ا و پیوسـته در سپاه و بسیج به جبهه ها کمک می کرد و سر انجام در سال ۱۳۶۰ با اینکه تازه ازدواج کرده بود از بهداری خودش را به سپاه پاسداران منتقل نمود .ابتدا در بیمارسـتان شـهدای ایلام مشـغول به خدمت شد با این حـال در تمام عملیات جنوب و غرب تا حـدی که به او اجازه می دادنـد شـرکت می کرد و پیوسته در خط مقـدم جبهه بود. بعـد از چندی به عنوان مسـئول بهداری تیپ امیر المومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به کار خود ادامه داد .با اینکه دارای زن و یک پسـر بچه و پـدر و مادر پیری بود اما پیوسـته می گفت :ای کاش من هم مانند فلان برادری که شـهید شد، شـهید شوم .او با این همه مسئولیت برای حراست از حریم اسلام از همه آنها و حتی از جان شیرین خود گذشت .

فعالیتهای سیاسی شهید قبل ازانقلاب:

- مبـارزه بـا رژیم سـتمشاهی :از طریق توزیع اطلاـعیه و نوار کـاست حضـرت امـام(ره) و آگـاه سـاختن جوانـان با بحث و گفتگو و تشکیل جلسات متعدد در قالب کلاس قرآن و احکام اسلامی در آن جو خفقان واستبدادی حکومت شاه.
- ارتباط با روحانیت مبارز و گرفتن اطلاعات مورد نیاز در خصوص فعالیتهای انجام شده.
- فرار از خدمت سر بازی از پادگان به دستور امام خمینی (ره)
- شرکت فعال در راهپیمایی و تظاهرات بر علیه رژیم شاه

فعالیتهای شهید بعد از پیروزی انقلاب اسلامی:

- شرکت فعال در جلسات مذهبی :سخنرانی.
- تشکیل کلاس قرآن و احکام و نماز جمعه و جماعات.
- تشکیل صندوق قرض الحسنه شهدای ایوان جهت کمک به محرومین و خدمت.
- پیروی از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی(ره).
- حضور مستمر در جبهه های حق علیه باطل بعنوان بسیجی وپاسدار
- وارد شدن به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بعنوان پاسدار و پذیرفتن مسئولیت بهداری سپاه ایلام

- جمع آوری کمکهای مردمی و توسعه بهداری شهدای ایلام

- پذیرفتن مسئولیت بهداری تیپ حضرت امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

- جمع آوری کمک های مردمی و ساختن اورژانس در امیر آباد مهران جهت مداوای مجروحین جنگی.

- جمع آوری کمکهای مردمی جهت به اتمام رساندن مسجد صالح آبادو نهایتا پر کشیدن ونوشیدن شربت شهادت که آرزوی او بود .او سر انجام در روز شنبه ۵/۸ /۱۳۶۳ در امیر آباد مهران به درجه رفیع شهادت نائل آمد و رسا لت حسین گونه اش را به انجام رسا ند .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ایلام ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

خان‌ملک ساسانی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۰ متولد شد. پدرش حاج میرزا حسین فراهانی معروف به ملک‌الکتاب و متخلص به گلبن، هم شعر می‌سرود و هم تحقیق می‌کرد. از جمله تألیفات او، آداب‌السرور، حالت، نغزنامه حجاز می‌باشد. مادرش گلی باجی خانم دختر ادیب‌الملک و خواهر محمد باقرخان اعتمادالسلطنه بود. تحصیلات او در تهران مقدمات زبان و ادبیات فارسی و عربی و فرانسه بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی برای ادامه‌ی تحصیل به سوئیس رفت و مدت شش سال در رشته‌های متنوع تحصیل نمود. در حوالی ۱۲۹۰ به ایران بازگشت و به خدمت دولت درآمد. چندی در وزارت امور خارجه و مدتی در وزارت مالیه متصدی مشاغل مختلف شد. از جمله مشاغل او کارگزاری بوشهر، عضویت خزانه‌داری کل و ریاست مالیه‌ی یزد بود. چون در اروپا تحصیلات مختلفی را انجام داده و روی همرفته در ادبیات فارسی و تاریخ مطلع و بصیر بود، به دربار دعوت شد و جزو معلمین اختصاصی سلطان احمدشاه قرار گرفت. تا ۱۲۹۸ در دربار بود. در آن سال به دستور وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء از دربار خارج شد و با سمت مستشار مأمور خدمت در استانبول گردید. قریب سه سال در این مأموریت باقی ماند تا اینکه به تهران احضار گردید و با مشکلاتی که در این سمت برایش فراهم شده بود، کاری به او ارجاع نشد و سرانجام در ۱۳۱۲ بازنشسته شد. در ۱۳۲۸ از طرف محمد ساعد نخست‌وزیر وقت به معاونت نخست‌وزیر و ریاست اداره کل انتشارات منصوب شد و چند ماهی در آن سمت بود تا خود را کاندیدای دوره‌ی اول سنا کرد ولی به علت مخالفت با بعضی از کاندیداهای مجلس سنا که فراماسون بودند، از لیست خارج و از معاونت نخست‌وزیری هم برکنار شد.

خان‌ملک ساسانی مردی مطلع، دانشمند و محقق بود. در طول زندگانی طولانی خود آثار زیادی انتشار داد، از جمله می‌توان کتب، یادبودهای سفارت استانبول، سیاستگران قاجار و دست پنهان سیاست انگلیس در ایران را نام برد. در تاریخ ایران خاصه تاریخ دوره‌ی قاجاریه، صاحب نظر و مطلع بود ولی گاهی نظرات او با سایر مورخان تعارض داشت. از جمله زمانی مدعی شد که اساساً اسکندر مقدونی وجود نداشته است و حمله‌ی او به ایران یک افسانه‌ی صرف تاریخی است. این نظریه موافقین و مخالفینی پیدا کرد و مدتی این بحث در مطبوعات ایران تجزیه و تحلیل می‌شد. خان‌ملک موقعی که در دربار قاجار خدمت می‌کرد، به القاب «مسعودالسلطان» و «محتشم‌السلطان» ملقب گردید. در ۱۳۴۶ در اروپا درگذشت. بازماندگان، جنازه‌ی او را به تهران انتقال دادند و در سوهانک دفن شد. دو همسر انتخاب کرد. همسر دوم او یونانی بود و سه پسر از وی باقی ماند به نام‌های دکتر بهمن، مهندس هوتن و مهندس شهریار.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خانی دهنوی، شکرالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید شکرالله خانی دهنوی : فرمانده یگان دریایی تیپ ویژه شهدا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ششم مرداد ماه سال ۱۳۳۷ در روستای شاداب از توابع شهرستان نیشابور چشم به جهان گشود. از همان کودکی نماز خواندن را آغاز کرد. نمازش را سروقت می خواند. از کوچک و بزرگ به همه احترام می گذاشت.

انسانی بود که دوست داشت برای هر چیزی زحمت بکشد. مخارج تحصیلی اش را خودش تامین می کرد. در سال سوم راهنمایی، به خاطر طاغوتی بودن اسم مدرسه، با کمک دوستانش بر روی یک حلب اسم مدرسه را سید جمال الدین اسد آبادی نوشتند و شبانه آن را بر سر در مدرسه نصب کردند که با اعتراض مسئولین مدرسه مواجه شدند. و از این که دختران و پسران با هم در یک مدرسه بودند، ناراحت بود و به خاطر اعتراضی که به این مسئله کرد، او را از تحصیل محروم کردند و مدت یک سال به مدرسه نرفت. تحصیل را در هنرستان ادامه داد و تا کلاس ۱۱ بیشتر درس نخواند که از آن جا به خاطر فعالیت های انقلابی و نوشتن شعار بر روی در و دیوار مدرسه، اخراج شد.

در مدرسه با دوستش در زیر پله ها نماز خانه درست کرده بود و نماز وحدت را به جا می آورد.

قبل از انقلاب به سربازی نرفت، چون هم در زمان طاغوت بود و هم می بایست ریشش را بتراشد ولی بعد از انقلاب خدمت سربازی به انجام رساند.

در دوران انقلاب اعلامیه پخش می کرد و نوارهای امام را گوش می داد. در تمام راهپیمایی ها و تظاهرات حضور داشت و از پیشتازان انقلاب بود.کتاب های شهید مطهری و دستغیب را مطالعه می کرد.

اهل ورزش بود. پیاده روی و دو را انجام می داد. صبح که از خواب بیدار می شد، ابتدا پیاده روی می کرد. در جلسات دعای کمیل شرکت می نمود و به نماز جمعه اهمیت می داد. اهل رفتن به حرم مطهر امام رضا (ع) نیز بود.

انسان صبور و خوش برخوردی بود. مشکلات را تا جایی که می توانست حل می کرد، حتی اگر می شد با توضیح دادن.

هیچ وقت مسائل اخلاقی را توضیح و یا تعریف نمی کرد. با رفتارش بیانگر همه چیز بود.

به مستضعفین کمک می نمود. زکیه خانی (خواهر شهید) نقل می کند: «در دوران انقلاب که نفت پیدا نمی شد و مردم به دنبال نفت بودند، او به آن ها کمک می کرد. ما در خانه نفت داشتیم اما بیشتر از زغال استفاده می کردیم. ایشان به هر کسی که نفت می خواست، کاغذی می نوشت و امضا می کرد و به آن طرف می داد و من در خانه با دیدن امضای ایشان، به فرد مورد نظر نفت می دادم.»

در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی به گشت و نگهبانی و کارهای تبلیغاتی مثل پخش کردن اعلامیه می پرداخت.

اوایل انقلاب که سرباز بود، به فرمانده ی پادگان (که کارهای خلاف شرع انجام می داد) اعتراض کرد. این اعتراض او باعث شد که فرمانده بازداشت شود و با وساطت مسئولین عقیدتی پادگان آزاد می گردد. او بسیار شجاع و نترس بود.

پایگاه فعالیت های او در مسجدی در منطقه ی شهید رجایی بود. که به فعالیت های تبلیغاتی، آموزش نظامی، عقیدتی و دینی می پرداخت.

با تشکیل سپاه پاسداران با دوستانش سپاه مشهد را تشکیل داد و از اعضای اصلی بود که در قسمت گزینش سپاه خدمت می کرد.

به امام عشق می ورزید. به روحانیت علاقه مند بود. از کسانی که ضد انقلاب، امام و رهبری حرفی می زدند، متنفر بود و در مقابلشان می ایستاد. آرزوی پیروزی انقلاب و نابودی منافقین را داشت. منافقین حتی او را در شب دامادیش تهدید به ترور کرده بودند.

به شهید بهشتی علاقه مند بود. در زمان شهادت ایشان بسیار ناراحت بود. به طوری که به حرم امام رضا (ع) رفت و به راز و نیاز پرداخت. حتی توانسته بود یکی از منافقین را (که در ترور شهید بهشتی دست داشت) دستگیر کند و به سپاه تحویل دهد.

از بنی صدر متنفر بود و به خانواده اش می گفت: «به بنی صدر رای ندهید. او مملکت را به فساد می کشاند.»

تبری و تولی را به خوبی رعایت می کرد. به امام، شهدا و انقلاب عشق می ورزید و در مقابل گروهک ها و منافقین سرسختانه عمل می کرد.

به عبارت: «سیاست عین دیانت و دیانت عین سیاست است» پایبند بود.

در ۲۳ سالگی با خانم زهرا کامیاب پیمان ازدواج بست. مدت زندگی مشترك آن ها ۵ سال بود. همسرش می گوید: «ایشان در قسمت تحقیق سپاه بودند و چون در چهرهٔ ایشان شجاعت، قناعت، تقوی و نورانیت را دیدم، به ایشان جواب مثبت دادم. مراسم ازدواج بسیار ساده برگزار شد. در شب ازدواجمان منافقین ایشان را تهدید به ترور کرده بودند.»

ثمره ی ازدواج آن ها سه فرزند است، مهدی در ۱۶/۳/۱۳۶۱، محمد در ۲۷/۱۰/۱۳۶۲، و مرتض در ۷/۶/۱۳۶۴چشم به جهان گشودند.

بسیار دوست داشت که دختر داشته باشد، چون دختر را رحمت می دانست.

با شروع جنگ تحمیلی به خاطر دفاع از اسلام، وطن، قرآن و پیروی از ولایت و رهبری به جبهه رفت. زکیه خانی (خواهر شهید) می گوید: «من به ایشان گفتم: شما قبل از انقلاب بسیار فعالیت کردید. از خواب و خوراك خود زده بودید تا این انقلاب به ثمر رسید. حالا که جنگ است، بگذار بقیه ی مردم بروند و شما همین جا بمانید. ایشان گفتند: اگر عراق به این جا حمله می کرد، شما انتظار نداشتید که همه ی مردم به فریاد شما برسند. مگر یك دختر آبادانی یا اهوازی با شما فرق می کند. ایشان با این حرف ها مرا قانع کردند. به طوری که خودم نیز همسرم را به جبهه فرستادم.»

او فرمانده ی یکان دریایی تیپ ویژه ی شهدا بود. از سمتش چیزی نمی گفت. وقتی از او سوال می شد: «در آن جا چه کار می کنی؟» می گفت: «لباس های رزمندگان را می شویم، نواری برای بسیجیان ضبط می کنم. اگر از روی بچه ها پتو کنار رود، رویشان را می پوشانم و ظرف ها را می شویم.»

از نظر مذهبی بسیار معتقد بود. به دنبال پست و مقام دنیوی نبود. با خلوص نیت کار می کرد. پیرو ولایت فقیه بود. محافظه کار نبود. اگر پیشنهادی داشت، مطرح می کرد. سعی می نمود کاری را که به او محول شده است، به نحو احسن انجام دهد. عضوی فعال بود. به چیزی جز اهداف انقلاب، امام و شهدا فکر نمی کرد.

مطیع اوامر فرمانده اش , شهید کاوه بود. به خواسته ها و نیازهای نیروهای تحت امرش توجه می کرد. سعی می نمود مشکلات آن ها را رفع کند. امیررضا ایمانی ـ همرزم شهید می گوید: «در سال ۱۳۶۴ رزمنده ای در عملیات بدر ترکشی به پایش خورده بود و باید با عمل جراحی پایش را قطع می شد. آن رزمنده روحیه اش را از دست داده بود و اجازه عمل نمی داد. شهید خانی آن قدر با او صحبت کرد که برای عمل او را راضی نمود. برای نیروهایش دلسوزی می کرد و مشوقی برای آن ها بود.»

به دیدن خانواده ی شهدا می رفت. در هیچ مصاحبه تلویزیونی و رادیویی شرکت نمی کرد. حتی اجازه نمی داد عکسش چاپ شود. از تبلیغات خوشش نمی آمد.

نسبت به بیت المال حساس بود. در ۱۲/۲/۱۳۶۱ در عملیات بیت المقدس بر اثر اصابت ترکش مجروح گشت.

توصیه می کرد: «حافظ انقلاب باشید. در حفظ آن بکوشید. حجابتان را رعایت کنید و قرآن را بیاموزید.»

آرزوی شهادت را داشت و از خدا می خواست: «خدایا، مرگ مرا شهادت قرار بده.» دوست نداشت در بستر بمیرد.

در مرحله سوم عملیات والفجر ۹، در قله های سلیمانیه عراق، در ماشین به همراه راننده و یک نفر دیگر در حال پیشروی بودند که گلوله ای تانک مستقیم به ماشین اصابت می کند و آن ها به شهادت می رسند. او با بدنی پاره پاره به پیشگاه حق رفت. به طوری که دهان و دندان هایش کنده شده بود. گلویش همانند گلوی امام حسین (ع) فقط به وسیله چند تکه گوشت از عقب سر به بدنش وصل بود. پاها از زانو به پایین به وسیله چند رگ وصل و دستش همانند دست حضرت ابوالفضل (ع) قطع بود.

شکرالله خانی در تاریخ ۱۱/۱۲/۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۹، در خاک عراق، بر اثر اصابت ترکش به بدن به درجه ی رفیع شهادت نایل گشت. پیکر مطهرش پس از انتقال به مشهد در بهشت رضا (ع) دفن گردید. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

خانی مقدم، جمال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جمال خانی مقدم : فرمانده گردان حضرت رسول (ص)تیپ ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۲ در خانواده ای متدین و زحمتکش در یزد کودکی متولد شد که نامش را جمال گذاشتند. این کودک با حضور خود محیط خانه را عطرآگین نمود و با چهره زیبا و نورانی همه را شاد و خوشحال کرد .

دوران کودکی را با فراگیری آداب و اخلاق اسلامی پشت سر گذاشت. وقتی به ۶ سالگی رسید برای تحصیل به دبستان اعلاء زاده رفت . دوره راهنمایی را در مدرسه فقیهی پشت سر گذاشت و با اشتیاق تمام دوره متوسطه خود را در مجتمع فقیه خراسانی به پایان رسانید.

در ایام جوانی چهره شاد و با نشاطی داشت . در فعالیت های سیاسی و اجتماعی حضوری فعال داشت و در جلسات مذهبی به ویژه کلاس های قرآن و احکام شرکت می کرد . جدیت در کارها و تلاش برای پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی از اخلاق و روحیات او بود. انجام عبادات را وظایف اصلی خود می دانست و لحظه ای از آن دریغ نمی ورزید.

با آغاز تجاوز ارتش عراق به خاک جمهوری اسلامی، آن گاه که حضرت امام خمینی فرمان مقابله با متجاوزین را داد به خیل مدافعان پیوست و آماده دفاع از خاک میهن اسلامی شد. پس از مدتی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد .اوبا عضویت در سپاه ماندن در شهر و کاشانه خود را جایز ندانست و رهسپار جبهه های حق علیه باطل شد.

از لحظه ای که به جبهه ها شتافت ,در مناطق مختلف نبرد، در عملیات متعددی حضور یافت و در مسئولیت های چون فرماندهی گروهان و گردان انجام وظیفه نمود و در نهایت این سردار سرافراز در تاریخ ۲۳/۳/۱۳۶۷ در عملیات بیت المقدس ۷ حضور یافت و پس از خلق حماسه های وصف ناپذیر به همراه نیروهایش، در منطقه شلمچه عاشقانه به سوی پروردگار پر کشید و به آرزوی دیرینه اش رسید.

اودر بخشی از وصیت نامه اش چنین می نویسد:

ملت نجیب و شریف ایران هوشیار و بیدار باشید، فکر و تعقل کنید و ببینید در چه عصر و زمانی قرار گرفته اید. این حکومت

حاصل دسترنج هزاران شهید، مفقود، اسیر و جانباز می باشد.

خدا را گواه می گیرم اگر کوتاهی کنید فردای قیامت در دادگاه عدل الهی روسیاه و شرمنده اید. با تمام وجودتان و با اخلاص، پاسدار این انقلاب باشید و رهبر را چون نگین انگشتر در برگیرید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموروایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

خانی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن خانی : فرمانده محور عملیاتی لشگر ۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

چهارمین فرزند خانواده خانی در نوزدهم خرداد ماه سال ۱۳۲۷ در خانواده ای کشاورز، در روستای فرزنی در بخش حسین آباد مشهد به دنیا آمد.

در خردسالی به مکتبخانه می رفت و در فراگیری قرآن هوش زیادی داشت. اوقات فراغت خود را به چرانیدن گوسفندان می گذراند و چوپانی می کرد. در کودکی بیشتر مشغول کشاورزی و دامداری بود. به مدرسه علاقه زیادی داشت، ولی چون در روستا مدرسه ای نبود، نتوانست درس بخواند. از ۱۲ سالگی نماز می خواند و روزه می گرفت و با صدای بلند قرآن تلاوت می کرد. در نوجوانی همراه خانواده به روستای محمد آباد رفت و در یک کارگاه خیاطی مشغول کار شد. در پانزده سالگی به مشهد آمد و ضمن کار، در مدرسه شبانه به تحصیل در مقطع ابتدایی پرداخت و دوره ابتدایی را به طور متفرقه گذراند. در سال ۱۳۴۷ به خدمت سربازی رفت. به علت هوش سرشاری که داشت، فنون چتر بازی را فرا گرفت. خدمت سربازی اش را در تیپ هوابرد شیراز گذراند و گواهینامه چتر بازی گرفت. در اواخر دوران خدمت نظام، ازدواج کرد و ثمره این ازدواج شش فرزند به نام های فاطمه، محمد، حسین، زهره، حمیده، و زینب می باشند. یکی از مبارزین به نام مشهد در دوران سخت مبارزات مردم ایران با دیکتا آمریکایی ،یعنی محمد رضا شاه پهلوی بود. قبل از انقلاب فعالیت زیادی در مساجد داشت به طوری که در زیر زمین مسجد پایگاهی برای انتشار اعلامیه ها و بیانات امام ایجاد کرده بودند. شب هنگام اعلامیه ها را چاپ می کرد و روز ها آنها را توزیع می کرد. در اکثر درگیری ها از جمله درگیری بیمارستان، چهار راه شهدا و فروشگاه ارتش شرکت داشت و در یکی از این درگیری ها تانکی را از عمال رژیم شاه به غنیمت گرفت. بعد از تشکیل بسیج، عضو بسیج مسجد رضویه – واقع در چهنو – شد و بیشتر در کشیک‌های شبانه شرکت می کرد. بعد از تشکیل سپاه وارد آن شد و بیشتر کار خود را در گناباد به منظور دستگیری اشرار و ضد انقلابیون انجام می داد.با شروع جنگ عراق علیه ایران، به جبهه های نبرد اعزام و از طریق بسیج راهی کردستان شد. سپس شغل خود را که خیاطی بود رها کرد و عضو سپاه شد که مدام در جبهه ها حضور داشته باشد. در دومین مرحله حضور در جبهه، در عملیات رمضان در منطقه بستان از ناحیه دست مجروح شد. حدود یک ماه در بیمارستان امدادی مشهد بستری بودند و یک سال در منزل استراحت کردند. در جبهه فرمانده محور را عهده دار بود و قبل از اینکه فرمانده محور شود، فرماندهی گردان را برعهده داشت و در پشت جبهه مدتی مسئول حفاظت و اطلاعات سپاه بود. این فرمانده رشید در آخرین مرتبه حضور در جبهه بعد از سی روز مبارزه با دشمن در ۲۳ فروردین ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۲ در منطقه شرهانی بر اثر اصابت ترکش به سر و دست به مقام رفیع شهادت نایل آمد و پیکر مطهرش در بهشت رضا (ع) به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

خاوری، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: شهید چمران اهواز

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

خائف، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید کاظم خائف : فرمانده گردان جند الله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۷ در بیرجند به دنیا آمد. مادرش می گوید: آخرین ماه قبل از تولد فرزندم، شبی حضرت آیت الله سید کاظم حائری از علمای بزرگ بیرجند را در خواب دیدم که کسی را فرستاده و مرا احضار کرده. وقتی رفتم و به خدمت ایشان رسیدم، نوشته ای به من داد و گفت: نام فرزندت را مطابق همین نوشته بگذار. با تعجب گفتم چه می فرمایید؟! فرزندی ندارم. ایشان فرمودند: به زودی فرزندی خواهی داشت. گفتم من سواد ندارم آن را برایم بخوانید. سپس در ادامه پرسیدم: اسم خودتان سید کاظم است، چنین نیست؟ فرمودند: بلی، همین طور است. ما هم به همین دلیل نام فرزندمان را کاظم گذاشتیم. قرآن را خیلی خوب و زود، نزد روحانی آموخت. کودکی بسار فعال و پر تحرک بود.

دوره ابتدایی را در سال ۱۳۴۴ در مدرسه ابتدایی حکیم نظامی شروع کرد و در سال ۱۳۴۹ به پایان برد. سپس وارد مدرسه راهنمایی گنجی شد و دوره متوسطه را در هنرستان ابوذر گذراند و در سال ۱۳۵۶ در رشته برق دیپلم گرفت. اوقاتش را بیشتر به مطالعه و ورزش می گذراند. در ورزشهای رزمی، کاراته و کوهنوردی فعال بود و مربی کونگ فو به شمار می رفت. به کوه و طبیعت علاقمند بود. می گفت: «مشاهده کوه و طبیعت چند فایده دارد، از جمله اینکه انسان را به عظمت خداوند واقف می سازد و نیز در خلوتی که دست می دهد، بهتر می توان با خدا سخن گفت.»پس از اخذ دیپلم به عنوان درجه دار ارتش و در لشگر ۷۷ خراسان به خدمت مشغول شد. علاقه او به امام موجب شد به فرمان ایشان از خدمت فرار کند که پس از پیروزی انقلاب به محل خدمت خود بازگشت.در مبارزات وراهپیمایی ها چون نظامی بود،با لباس مبدل شرکت می کرد. یک بار دستگیر شد ولی از چنگ ماموران گریخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به فرمان امام خمینی به بسیج پیوست وجزء اولین نیروهای اعزامی به منطقه گنبد برای خنثی سازی توطئه های ضد انقلاب داخلی بود . اونقش مهمی درسرکوب ضدانقلاب داشت. با شروع جنگ تحمیلی به سرعت به سپاه پیوست و به جنگ و جبهه وارد شد.

عاشق جبهه بود و خود را مسئول می دید و در شتافتن به سوی جبهه و ایفای نقش و انجام تکلیف سر از پا نمی شناخت. در کسوت پاسداری به جبهه اعزام شد و با عناوین عضو گروه ویژه، معاونت گروه ویژه، فرمانده گروهان و فرمانده گردان با دشمن جنگید. او در جبهه های بستان، تنگه چزابه و در عملیات های طریق القدس، فتح المبین و بیت المقدس شرکت داشت. کاظم خائف در تاریخ دهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱، در عملیات بیت المقدس، در جبهه کرخه نور بر اثر اصابت گلوله به گردن و نخاع به شهادت رسید.

پیکر شهید بعد از انتقال به زادگاهش – شهرستان بیرجند – به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

خجستانی

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد ابن عبداللّه. از امرای آل طاهر (مقت. ۲۶۲ ه.ق.). وی پس از انقراض سلسله مذکور به خدمت امیران صفاری رفت و در خراسان مقامات عالیه یافت و عاقبت به دست غلامان خود کشته شد.
بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خداپرست، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال ۱۳۳۵ در یکی از روزهای خوب خدا، ابوالقاسم منتظر و نگران بود و اصلا نفهمید که چگونه کوچه‌ها را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت تا به خانه برسد. وقتی رسید، مهدی کوچک به دنیا آمده بود. از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید. مهدی دوران کودکی را در خانه‌ای آکنده از نور معنویت گذراند و از تربیت صحیح و اسلامی این پدر و مادر مهربان و فهیم بهره بسیار گرفت. با پایان سال دوم دبیرستان، به شهر قم مهاجرت کرد و پس از اخذ مدرک دیپلم، در امتحانات ورودی رشته پزشکی ارتش پذیرفته شد. با وجود علاقه بسیاری که به این رشته داشت، و از آن‌جایی که جو حاکم آن دوره، به خصوص در ارتش، بسیار دردناک بود، نتوانست آن جو را تحمل کند و انصراف خود را از تحصیل در رشته پزشکی اعلام کرد سال بعد دوباره در کنکور شرکت کرد، و با همت عالی، توانست در رشته فیزیوتراپی دانشکده توانبخشی پذیرفته شود... در دانشگاه هم دست از مبارزه برنداشت و علیه رژیم شاه، فعالیت‌های سیاسی بسیاری کرد. فعالیت‌های ضد رژیم مهدی باعث شد که او را به مدت دو ترم از تحصیل محروم کنند. ولی این مجازات‌ها او را از هدف خود دور نکرد و در بیشتر تظاهرات انقلاب، از جمله ۱۷ شهریور شرکت کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سرپرستی بسیج" مسجد الهادی "را به عهده گرفت. سپس به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. خداپرست در دوران خدمتش، مسؤولیت‌های زیادی از جمله: سرپرستی امور جانبازان سپاه و معاونت برنامه‌ریزی بهداری کل سپاه را به عهده گرفت، حضور افتخاری در آسایشگاه معلولان، همکاری با وزارت امور خارجه و همکاری با ستاد اعزام مجروحان به خارج از کشور، از دیگر فعالیت‌های او بود.

مهدی در بهمن ماه سال ۱۳۶۰ با عنوان معاونت سیاسی یک گروه تبلیغاتی به مناسبت پیروزی انقلاب، به" تانزانیا"، "زیمبابوه "و ....رفت و پس از بازگشت به ایران، با دوشیزه‌ای پارسا ازدواج کرد. وی چندی بعد، در مدرسه تربیت مدرس، در رشته آناتومی به تحصیلش ادامه داد و ضمن آن، مسؤولیت معاونت برنامه‌ریزی بهداری کل سپاه را نیز به عهده گرفت. برادرش هادی نیز در عملیات والفجر مقدماتی در جرگه شاهدان قرار گرفت، سرانجام در اواخر بهمن ماه سال ۱۳۶۲ در آستانه حمله شکوهمند خیبر به

یاری مجروحان جنگی شتافت و پس از یک هفته، هنگام اقامه نماز صبح، در بیمارستان صحرایی جفیر، بر اثر اصابت راکت در سن ۲۸ سالگی به شهادت رسید و پیکر پاک او را در قطعه ۲۶ بهشت‌زهرا (س) تهران به خاک سپردند. تنها فرزند او مدتی بعد از شهادتش پا به عرصه هستی نهاد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

خداپناهی، محمدکریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمدکریم خداپناهی، در سال ۱۳۲۳ ش. در قزوین به دنیا آمد.وی پس از اتمام دورهٔ دبیرستان در سال ۱۳۴۳ جهت تحصیل به کشور آلمان مسافرت کرد.تا مقطع کارشناسی ارشد رشته روانشناسی به تحصیل پرداخت .دوره دکترا را با اوج‌گیری مبارزات مردم مسلمان ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ رها کرد و به کشور بازگشت . او از تحصیل باز پس ننشست و در اولین دورهٔ امتحان دکترای روان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۶۹ شرکت کرد و پس از قبولی و گذراندن دورهٔ دکترای روان‌شناسی در سال ۱۳۷۴ موفق به اخذ مدرک دکترا شد.ایشان هم اکنون در دانشگاه شهید بهشتی مشغول تدریس مس باشد. کتاب" روان‌شناسی فیزیولوژیک " تالیف محمد کریم خدا پناهی، در دوره بیستم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : علوم انسانیرشته : روان شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : محمد کریم خدا پناهی پس از اتمام دورهٔ دبیرستان در سال ۱۳۴۳ جهت تحصیل به کشور آلمان مسافرت کرد. در آلمان پس از فراگیری زبان آلمانی و طی دورهٔ کالج دانشگاهی مونیخ و پس از موفقیت در امتحانات نهایی کالج وارد دانشگاه شهر کنستانس آلمان شد و در رشتهٔ روان‌شناسی فیزیولوژیک، به عنوان رشتهٔ اصلی و رشتهٔ بیولوژی به عنوان رشتهٔ فرعی، مشغول به تحصیل شد. در سال ۱۳۵۴ موفق به اخذ درجهٔ فوق‌لیسانس روان‌شناسی فیزیولوژیک شد و در دورهٔ دکترای همین رشته به تحصیل ادامه داد. با اوج‌گیری مبارزات مردم مسلمان ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به کشور بازگشت و تحصیل در دورهٔ دکترا را ناتمام گذاشت. ایشان در اولین دورهٔ امتحان دکترای روان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۶۹ شرکت کرد و پس از قبولی و گذراندن دورهٔ دکترای روان‌شناسی در سال ۱۳۷۴ موفق به اخذ مدرک دکترا شد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمد کریم خدا پناهی پس از انقلاب در سازمان صدا و سیما، وزارت امورخارجه و نخست‌وزیری مشغول به کار شد و از سال ۱۳۶۳ به دانشگاه انتقال یافت و به عنوان عضو هیأت علمی در دانشکدهٔ علوم تربیتی و روان‌شناسی استخدام شد. خلاصه ای از سوابق کاری و اجرایی دکتر محمد کریم خدا پناهی به قرار یزر است: معاون صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۸-۱۳۵۹ معاون و سرپرست وزارت امور خارجه ۱۳۵۹-۱۳۶۰ مشاور نخست وزیری ۱۳۶۰-۱۳۶۳ عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۶۳ ریاست دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی ۱۳۶۳-۱۳۷۱ معاون آموزشی دانشگاه ۱۳۶۷-۱۳۶۸ ریاست مرکز خدمات مشاوره ای دانشگاه ۱۳۷۳-۱۳۷۷ عضویت در مراکز علمی و پژوهشی : گروه روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی، گروه تخصصی روانشناسی دانشگاه تربیت مدرس، شورای پژوهشی مرکز علوم رفتاری بقیه ا...، کمیته تحصیلات تکمیلی حوزه و دانشگاه، انجمن ایرانی روانشناسی، شورای علمی مجله روانشناسی، شورای علمی فصلنامه روانشناسان ایرانی، شورای علمی مجله معرفت فعالیتهای آموزشی : محمد کریم خدا پناهی مدت هیجده سال است که در دانشگاه شهید بهشتی به انجام وظایف آموزشی و پژوهشی اشتغال دارند.آرا و گرایشهای خاص : علایق پژوهشی : روان شناسی فیزیولوژیک ، نورو سایکولژی، انگیزش و هیجان زمینه تخصصی : - مجری طرح تحقیق روانشناسی اجتماعی با

نگرشی به منابع اسلامی ۱۳۷۷ حوزهدانشگاه - مجری طرح تحقیق روانشناسی اجتماعی با نگرشی بهمنابع اسلامی ۱۳۷۸حوزه دانشگاه - مجری طرح بررسی نقش راهبردهای شناختی و انگیزشی درپیشرفت تحصیلی و کاهش مشکلات روان شناختی دانشجویان رشته های علوم انسانی دانشگاهشهید بهشتی ۱۳۷۹ جوائز و نشانها : کتاب" روانشناسی فیزیولوژیک " تالیف محمد کریم خدا پناهی، در دوره بیستم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال برگزیده شد.چگونگی عرضه آثار : تعداد مقاله های چاپ شدهٔ دکتر خداپناهی در مجلات مختلف : بیش از ۲۳ مورد برخی از مقالات نشر یافته: ۱. «روی آوری به روش های تحقیق در نور و سایکولوژی» پژوهشنامهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شمارهٔ ۱۹، سال ۱۳۷۵. ۲. «بررسی نقش تهییج طلبی در تحکیم روابط زناشویی» پژوهشنامهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شمارهٔ ۲۳، سال ۱۳۷۷. ۳. «روی آورد زیست شیمیایی تخدیرطلبی» مجلهٔ روان شناسی، شمارهٔ ۶، سال ۱۳۷۷. ۴. «بررسی رابطهٔ تهییج طلبی دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی با فعالیت ورزشی، سرعت رانندگی و شرکت در مراسم مذهبی» مجلهٔ روان شناسی، شمارهٔ ۹، سال ۱۳۷۸. ۵. «بررسی رابطهٔ تحقق شرح وظایف مدیران مدارس بر پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان» مجلهٔ روانشناسی شمارهٔ ۱۱، سال ۱۳۷۸. ۶. «بررسی نقش ساخت شخصیت در جهت¬گیری مذهبی دانشجویان» مجلهٔ روان شناسی، شمارهٔ ۱۴، سال ۱۳۷۹. ۷. «بررسی نقش راهبردهای شناختی و انگیزشی در پیشرفت تحصیلی و کاهش مشکلات روان‌شناختی دانشجویان» مجلهٔ روان‌شناسی، شمارهٔ ۱۶، سال ۱۳۷۹. آثار : ۱ روان شناسی احساس و ادراک ویژگی اثر : چاپ ششم، سازمان سمت، ۱۳۸۰.۲ روان‌شناسی انگیزش و هیجان ویژگی اثر : چاپ سوم، سازمان سمت، ۱۳۸۱.۳ روان‌شناسی فیزیولوژیك ویژگی اثر : تالیف،چاپ اول، سازمان سمت، ۱۳۸۰.این کتاب ، در دوره بیستم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال معرفی و برگزیده شد. آشنایی با کتاب: «روان‌شناسی فیزیولوژیک» روان‌شناسی فیزیولوژیک/ محمدکریم خداپناهی؛ ویراستهٔ بتول اخوی راد. ـ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) ، ۱۳۸۰.دوازده، ۳۹۸ص.:مصور(بخش رنگی)، جدول، نمودار.واژه‌نامه.کتابنامه: ص. ۳۹۳ـ۳۹۸. روان‌شناسی فیزیولوژیک به عنوان علم میان‌رشته‌ای به بررسی رابطه بین مغز و رفتار می‌پردازد و در آن، رشته¬های مختلف علوم از قبیل زیست‌شناسی، داروشناسی، فیزیولوژی اعصاب، روان شناسی اعصاب، کالبد شناسی اعصاب و شیمی اعصاب مشارکت دارند.با توجه به اهمیت موضوع و قلّت منابع در این¬باره به زبان فارسی، این اثر از جمله کوشش‌های ارجمندی است که برای یکی از دروس پایهٔ روان‌شناسی صورت پذیرفته است.کتاب حاضر در چهار بخش و چهارده فصل سامان یافته است. در ابتدا، مبانی روان‌شناسی فیزیولوژیک، شامل تعریف و روش‌های تحقیق آن، ساختار و کنش سلول‌های دستگاه عصبی، سیناپس‌ها و ناقل‌های عصبی و ساخت و وظایف دستگاه عصبی ارائه شده و سپس، چگونگی سازوکار نظام‌های ادراک حسی و دستگاه حرکتی در ابعاد فیزیولوژیک و روان‌شناختی بر اساس یافته‌های پژوهشی مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش سوم، در بیان رفتارهای انگیزشی، روان‌شناسی بیداری و انواع هشیاری، چرخه‌های زیستی، سازوکار خواب و رؤیا، مفاهیم اساسی انگیزش، رفتار جنسی، انگیزه‌های اکتسابی و تخدیرطلبی و پسیکوفیزیولوژی هیجان بحث شده و در خاتمه مبحث یادگیری و حافظه و فرایند شناختی (تفکر) مطرح شده است.گستردگی و جامعیت مباحث و همبستگی مطالب، استناد به منابع و مآخذ معتبر و دست اوّل، تحلیل عمیق موضوعات، استفاده از تصاویر مناسب و به ویژه تصاویر رنگی برای توضیح مطالب، با توجه به ضرورت تدوین کتاب درسی جامعی دراین باره، از امتیازات اثر حاضر است ۴ فیزیولوژی عمومی (اعصاب و غدد داخلی) ویژگی اثر : چاپ اول، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰.

خداد لشگری، محمد صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد صادق خداد لشگری : فرمانده گردان مهندسی رزمی جهاد سازندگی (سابق)آذربایجان شرقی سال ۱۳۳۶ در شهرستان تبریز چشم بر گستره عالم خاکی گشود . مادر مهربانش او را درگهواره مهربانی و صداقت پرورانـد و پـدر متعبـدش درس ایمان و تقوا را برایش زمزمه کرد . عشق اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در جانش زبانه کشید و او این شعله سوزناک را در عزاداری ها فرو نشاند .

تحصیلات ابتدائی را در دبستان دهقان تبریز شروع کرد، سپس همراه پدرش برای ادامه تحصیل به تهران وسر پل ذهاب عزیمت نمود. در سال ۱۳۴۸ دوباره به همراه خانواده اش به تبریز بازگشت و تا سطح دیپلم طبیعی در دبیرستان لقمان به ادامه تحصیل پرداخت. پس از فارغ التحصیل شدن از دبیرستان در اوایل سال ۱۳۵۶ به خدمت سربازی اعزام و در پادگان مرند مشغول به خدمت شد.

در دوران خدمت سربازی با تبعیت ازپیام امام (ره) از محل خدمت فرار و به حرکت عظیم نهضت اسلامی ملت پیوست . بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دوباره خودش را

به پادگان معرفی نمود و در فروردین ۱۳۵۸ برگ پایان خدمت را دریافت کرد. در همان سال در آزمون سراسری شرکت نمود و از طریق بورسیه در یکی از دانشگاه های کانادا پذیرفته شد . اما به علت بحرانی بودن وضعیت کشور و شروع جنگ تحمیلی از رفتن به کانادا منصرف شد. آن هنگام که شهید محراب آیت ا... مدنی (ره) در دانشگاه تبریز مورد حمله افراد گروهک خلق نامسلمان قرار گرفت ایشان در کنار شهید آیت مدنی حضور داشت و به حفظ و حراست از جان او پرداخت .

چندین بار در مراسم نمازجمعه بامنافقین کوردل به منازعه پرداخت و با اعضاء آن گروهک درگیر شد. با داشتن روحیه انقلابی و مذهبی به سپاه پاسداران پیوست و در سال ۱۳۵۹ جهت پاکسازی کردستان و مبارزه با اشرار ضد انقلاب به شهرستان مهاباد رفت. پس از فرمان تاریخی حضرت امام برای تشکیل جهاد سازندگی به این نهاد مقدس پیوست و پس از دو ماه خدمت در تبریز به عنوان مسئول جهاد سازندگی شهرستان های خلخال و کلیبر انتخاب شد. مدتی در آن مناطق مشغول خدمت به محرومین و مستضعفین شد و در محرومیت زدایی منطقه کوشش فراوان نمود ، شب و روز با خلوص نیت و با عزمی راسخ و ایمانی استوار به حفاظت از دستاوردهای انقلاب پرداخت . سال ۱۳۶۳ دوباره به جبهه رفت و در محور عملیاتی گردان انصار جهاد سازندگی مسئولیت خط را به عهده گرفت و رزمندگان کفر ستیز اسلام را در این راه یاری کرد. درسال ۱۳۶۴ پس از بازگشت از جبهه ازدواج نمود و یکسال بعد صاحب فرزندی به نام صالح شد. دلبستگی های ظاهری هرگز نتوانست روح بلند او را به زنجیر بکشد و او استوار و محکم در جاده وصال طی طریق نمود.

همیشه زمزمه می کرد:

آن کس که تورا شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خا نمان را چه کند

به خاطر عشق به معبود ش دوباره در سال ۱۳۶۵ به جبهه های نبرد رهسپار شد و در منطقه عملیاتی شلمچه جانشین گردان انصار شد و تا آخرین قطره خون برای حفاظت و پاسداری از ارزشهای الهی انقلاب صادقانه خدمت کرد.

سرانجام بعد از عملیات پیروزمندانه کربلای ۵ در تاریخ۱۲/ ۱۱/ ۱۳۶۵ در خط مقدم جبهه شلمچه در حالی که در کنار رزمندگان دلیر اسلام مشغول احداث خاکریز بود مورد اصابت تیر مستقیم دشمن قرار گرفت و بعد از یک عمر ایثار و فداکاری در صحنه های دفاع مقدس به سوی خدا شتافت. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان

شهید

خداداد، سبزعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردانهای انصارالحسین ۱و۲لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

"سبز علی خداداد "در ۲ فروردین ۱۳۳۸ در روستای" هکته پشت "در شهرستان" بابل "به دنیا آمد. پدر ش بر حسب اعتقاد نام فرزندان را با نام امام علی (ع) همراه می کرد و سومین فرزند خود را سبز علی نامید.

سبز علی با ورود به هفت سالگی در مهر ماه ۱۳۴۵ دوره ابتدایی را در دبستان روستای هتکه پشت آغاز کرد تا چهارم ابتدایی را در آن گذراند. چون در دبستان روستا کلاس پنجم دایر نبود برای ادامه تحصیل به بابل رفت و کلاس پنجم و دوران راهنمایی را در مدرسه ایمانی بابل به اتمام رسانید.

سبز علی برای ادامه تحصیل در دوره دبیرستان در رشته فرهنگ و ادب در دبیرستان امام خمینی (ره) ـ شاهپور سابق ـ بابل ثبت نام کرد. به گفته پدرش در این دوران که بابل درس می خواند مشکل درسی نداشت و شاگردی متوسط بود و در کنار درس گاهی بنایی و گاهی هم در کارگاه موزاییک سازی کار می کرد. در این دوران رابطه دوستانه و نزدیکی با روحانی بزرگوار (شهید) ابوالقاسم بزاز داشت. در نتیجه به تدریج روحیه سیاسی انقلابی در او هویدا شد به طوری که می گفت : «من فعالیتهای وسیع انقلابی خودم را مدیون (شهید) بزاز هستم.»

سبز علی در سال ۱۳۵۷ به علت شرکت مستمر در فعالیتهای انقلابی از ادامه تحصیل باز ماند و موفق به اخذ مدرك دیپلم نشد. در همین سال فعالیتهای او به اوج خود رسید تا اینکه انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) به پیروزی رسید. بعد از انقلاب آرام و قرار نداشت و به همراه شهید بزاز و دیگر دوستان انقلابی برای حفظ دست آوردهای مقدس انقلاب علیه گروهکها و احزاب ضد انقلاب مبارزه می کرد. با شروع توطئه ضد انقلاب در غرب کردستان، خداداد ابتدا آموزش عمومی را از تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ الی ۱۱ خرداد ۱۳۵۹ و آموزش تخصصی را از تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۵۹ الی ۱۹ تیر ۱۳۵۹ در بسیج بابل سپری کرد. پس از آن در تاریخ ۱۲ خرداد ۵۹ به همراه اولین گروه اعزامی از شهرستان بابل به کردستان اعزام شد در منطقه سنندج، سقز، بانه و سردشت فعالیتهای گسترده ای داشت. مدتی نیز به عنوان فرمانده تیپ در منطقه سردشت ایفای نقش کرد و در تاریخ ۶ آذر ۵۹ به شهر بابل بازگشت.

با بازگشت از منطقه کردستان بلافاصله در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و بعد از مدتی در اوایل سال ۱۳۶۰ به سپاه پاسداران تهران منتقل شد. مدتی را در واحد نهضتهای آزادیبخش سپاه در تهران به عنوان مسئول آموزش نظامی خدمت کرد و بعد از آن دوباره به سپاه بابل منتقل شد و در واحد عملیات سپاه بابل مشغول فعالیت گردید. در سال ۱۳۶۰ تصمیم به ازدواج گرفت و با خانم" ساره نیکخواه امیری "ازدواج کرد.

رفتار سبز علی به گفته مادرش بعد از ازدواج تغییر کرد و بسیار مهربان تر و دلسوز تر شد، به همسرش خیلی احترام می گذاشت و این احترام متقابل بود. در این زمان با اینکه در سپاه بود و گاهی هم به مأموریت می رفت ولی به پدرش در کنار کشاورزی کمک می کرد و اگر کس دیگری نیاز به کمك داشت به کمك او می شتافت. مدتی از ازدواج او نگذشته بود که قصد عزیمت به جبهه های جنوب کرد.

بعـد از مراجعت از جبهه های جنوب در سپاه بابل مشغول شـد و در همین سال خداونـد به او فرزند دختری عطاء کرد که نامش را "فـاطمه "گـذاشت. سبز علی بـا تمام افراد فامیل دوسـتان و آشـنایان صـمیمی بود و خیلی به آنها محبت می کرد سبز علی بار دیگر قصد عزیمت به جبهه های جنگ را داشت و قبل از آن در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۶۲ وصیت نامه را نوشت .

یک روز بعـد از نوشـتن وصـیت نامه در تاریخ ۶ شهریور ۱۳۶۲ به سوی جبهه شـتافت. در عملیات قـدس ۱ و عملیـات والفجر ۴ با مسئولیت فرماندهی گردان مسلـم بن عقیل (ع) شـرکت کرد. در عملیات والفجر ۴ از نـاحیه سـر مورد اصابت ترکش قرار گرفت و پس از بهبودی در عملیـات والفجر ۴ به عنوان فرمانـده تیپ ۲ در یکی از محورهای عملیاتی لشـکر ویژه ۲۵ کربلا شرکت کرد. در این عملیـات مسـئولیت هـدایت چهار گردان ابوالفضل (ع)، امام سـجاد (ع)، قمر بنی هاشم (ع) و امام موسـی کاظم (ع) را بر عهـده داشت. بعد از شش ماه در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۶۲ به بابل بازگشت اما باز طاقت مانـدن در پشت جبهه را نداشت و دیری نپایید برای چندمین بار در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۶۳ به سوی جبهه شتافت. این بار همسر و بچه اش را برای سهولت کار به اهواز برد تا کمتر به زادگاهش بابل بیاید.

خداداد فرماندهی گردانهای ۱ و ۲ انصار الحسـین (ع) را بر عهده داشت و در عملیاتهای قدس ۱ و والفجر ۸ (آزاد سازی شهر فاو) در بهمن ۱۳۶۴ شـرکت کرد. در همین سال بود که دومین فرزندش به دنیا آمد و به خاطر عشقی که به امام حسین (ع) داشت، او را "حسین "نام نهاد.

عملیـات بعـدی که خـداداد در آن شـرکت کرد عملیـات کربلای ۱ (آزاد سـازی شـهر مهران) در تیر مـاه سـال ۱۳۶۵ بـود. یکی از همرزمان در بیان خاطره ای از عملیات کربلای ۱ نقل می کند :

در عملیات کربلای ۱ دیدم سردار خداداد با پای برهنه در حال هدایت نیروهاست. رفتم کنارش و گفتم : آقای خداداد چرا پا برهنه هستید در اینجا زمین داغ و پر از سـنگ و تیغ است و اگر کفش بپوشـید بهتر است. در جواب گفت : «من که از اصحاب حسین (ع) بالاتر نیستم. آنها در روز عاشورا پا برهنه بودند، می خواهم با پای برهنه به ملاقات امام حسین (ع) بروم.»

سال ۱۳۶۵ از راه رسید و در این سال فرزند سوم سبز علی به نام" زینب "به دنیا آمد.

سرانجام خـداداد، فرمانده گردانهای انصار الحسـین (ع) در ۹ آذر ۱۳۶۵ در حـالی که برای شـناسایی منطقه عملیات کربلای ۴ رفته بود بر اثر اصابت ترکش خمپاره شصت به پشتش به شهادت رسید.

جنازه شـهید سبز علی خداداد پس از انتقال به زادگاهش در گلزار شهدای" بابل "به خاک سپرده شد. از شهید خداداد سه فرزند به نامهای" حسین "و" فاطمه "و" زینب" به یادگار مانده است.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شـهید مازندران"نوشـته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

خدایاری

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرهنگ نصراللّه خان، از افسران قزاقخانه و دوستان نزدیک رضاخان پهلوی است. وی در ۱۲۵۲ متولد شد. از نوجوانی داخل قزاقخانه شـد و مراحل ترقی را پیمود. در ۱۲۹۹ درجه‌ی میرپنجی داشت که کودتـای ۱۲۹۹ انجام پـذیرفت. پس از چند ماه درجه‌ی امیرلشـکری گرفت و به حکومت نظامی قزوین منصوب گردید. دو سال در آنجا بود. سـرهنگ گلزیز مؤلف کتاب باب‌الجثه قزوین

درباره‌ی او چنین می‌نویسد: «سرتیپ خدایارخان که بعداً سرلشکر شد به حکومت قزوین معین گردید و مدت دو سال در قزوین فرمانروائی کرد، و پول‌های بی‌اندازه به اسامی مختلف اندوخت. خدایارخان مردی بداخلاق و خشن، تلخ‌زبان و رشوه‌خوار و منفعت‌پرست و وقیح بود و از جور و ستم باکی نداشت و چون افسر قزاق و دارای صفات مذکور بود، مردم از او نفرت داشتند.»

خدایارخان پس از حکومت قزوین در سال ۱۳۰۲ ش در کابینه‌ی رضاخان سردارسپه به وزارت پست و تلگراف منصوب شد و چند ماهی نیز در آن سمت بود تا تغییر شغل داد و سرپرستی اداره کل غله و خالصجات با او شد. و سرانجام رئیس اداره‌ی نظام وظیفه یا نظام اجباری گردید. در اواخر دوره‌ی رضاشاه، به علت کهولت شغل مهمی به او ارجاع نمی‌شد ولی همیشه در سفر و حضر همراه شاه بود و همه روزه حق ملاقات داشت و جزء عده‌ی معدودی بود که با شاه تخته‌نرد و آس‌بازی می‌کرد. او در اواخر عمر از مالکین عمده شده بود. در شهریار غالب آبادی‌ها مربوط به او بود. جاده درست کرد و پلی بر آن سوار نمود. هرکسی از آن پل عبور می‌کرد، اعم از سواره و پیاده، بایستی باج راه بدهد. خدایارخان در جنگ بین‌الملل دوم که قحطی سراسر کشور را فراگرفته بود، به علت احتکار مقادیر زیادی گندم و جو، تحت تعقیب قرار گرفت. در آن تاریخ وزیر خواروبار فرخ بود. کار منازعه بالا کشید. در مطبوعات یکدیگر را تهدید کردند و سرانجام با دخالت قوام‌السلطنه رئیس‌الوزراء موضوع خاتمه یافت. در سال ۱۳۲۹ درگذشت.

خدایارخان از نزدیکان و محارم صمیمی رضاخان بود، از او مطلقاً رودربایستی نداشت، او را به جمع‌آوری مال و منال تشویق می‌نمود، خود نیز در این راه فوق‌العاده حریص بود. در تغییر سلطنت از عوالم مؤثر به شمار می‌رفت. انتخابات دوره‌ی پنجم زیر نظر او انجام گرفت.

در انتخابات دوره‌ی پنجم به ریاست کمیسیونی انتخاب گردید. آن کمیسیون وظیفه داشت صلاحیت کاندیداها را تأیید کند یعنی در واقع برای وکیل شدن بایستی از خدایارخان اجازه گرفت. از صاحب ترجمه ۲۳ فرزند باقی ماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خدایاری فرد، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد خدایاری فرد در سال ۱۳۲۹ در شهر همدان به دنیا آمده است.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی والدین و انساب : نام پدر محمد خدایاری فرد علی پاشا و نام مادر سکینه می باشد. خاطرات کودکی : محمد خدایاری فرد از دوران کودکی خود چنین یاد می کند: دوران کودکی خود را در شهر همدان سپری نمودهام. بیشترین خاطرات بر میگردد به عباس آباد و گنج نامه و کوه الوند و میدان میشان. چون آخرین فرزند خانواده بودهام به اندازه کافی مورد محبت و توجه پدر و مادر و سایرین قرار داشتم.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : پدر محمد خدایاری فرد کارمند اداره دارائی و شرایط خانوادگی از نظر اقتصادی در حد متوسطی بود.تحصیلات رسمی و حرفه ای : محمد خدایاری فرد تحصیلات ابتدایی خود را از کلاس اول تا پایان دوران دبیرستان در شهر همدان بود و دیپلم خود را از دبیرستان رضا شاه (سابق) اخد نمود. تحصیلات تکمیلی خود را در دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد از دانشگاه علامه طباطبایی دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۶ آغاز و در سال ۱۳۶۰ به پایان رسانید. مدرک دکترای خود را در رشته رواشناسی از کشور استرالیا از دانشگاه ولنگنگ به پایان رسانید.خاطرات و وقایع تحصیل : بیشترین خاطرات محمد خدیاری فرد در دوران دبیرستان بود که هم فعالیتهای مذهبی و هم فعالیتهای سیاسی داشته است.فعالیتهای ضمن تحصیل : محمد خدایاری

فرد در دوران دبیرستان علاوه بر فعالیتهای مذهبی و سیاسی در تابستانهای هر سال برای کسب درآمد مشغول به کار میشد در دوران ابتدایی در تابستانها مشغول نجاری بود و ضمنا "در دندان سازی شوهر خواهرش نیز کار می کرد.استادان و مربیان : محمد خدایاری فرد در دوران دبیرستان در کلاسهای آقای دکتر اکرمی (وزیر اسبق آموزش و پرورش) و در جلسات خصوصی شهید مدنی شرکت می کرد.هم دوره ای ها و همکاران : آقای علی آقا محمدی عضو شورای تشخیص مصلحت نظام، آقای مصطفی رحماندوست شاعر و از چهرههای ماندگار ، آقای مجتبی رحماندوست مشاور رئیس جمهور در امور جانبازان از همدورهایهای جلسات مذهبی محمد خدایاری فرد در دوران دبیرستان هستند. همسر و فرزندان : همسر محمد خدایاری فرد اکرم علوی نیز روانشناس است که در مدرسه عالی پارس هر دو دانشجو بود و ازدواج کرد و ایشان نیز از فعالان مذهبی و سیاسی در آن دوران بودند. دو تا دختر بنام صبا و سارا دارد که اولی کارشناس ارشد روانشناسی بالینی و دومی کارشناس ارشد رشته کامپیوتر است. وقایع میانسالی : محمد خدایاری فرد از وقایعی که برایش اتفاق افتاده است اینطور یاد می کند: در سال ۱۳۵۰ به اتهام اقدام علیه امنیت کشور توسط ساواک دستگیر شدم و در زندان اوین به مدت ۴ ماه زندانی بودم که دو ماه آن انفرادی بود و در سال ۱۳۵۱ آزاد شدم. به مدت یکسال نیز در جنگ تحمیلی همراه با شهید چمران بودم که عدهای از دوستان نزدیک دوران کودکیم شهید شدند. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمد خدایاری فرد پست های اجرایی خود را از مدیریت گروه روانشناسی تربیتی و مشاوره و عضو هیأت علمی و معاون آموزشی دانشکده روانشناسی وعلوم تربیتی دانشگاه تهران آغاز نمود. و به عنوان عضو هیأت مدیره و معاون اداری و آموزشی در کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران و شرکت ملی نفتکش ایران ادامه داد. از دیگر فعالیتهای وی به شرح زیر می باشد: عضو انجمن بینالمللی روانشناسی بالینی (ISCP) عضو انجمن روانشناسان استرالیا (APS) عضو انجمن علوم شناختی ایران عضو انجمن روانشناسی ایران عضو سازمان نظام روانشناسی و مشاوره ایران عضو کمیتهٔ تخصصی مبانی روانی آموزش و پرورش عضو شورای برنامهریزی و سیاستگذاری عضو هیأت داوران و دبیر گروه علوم تربیتی و روانشناسی نهمین و دهمین دورهٔ انتخاب و معرفی پژوهش فرهنگی سال عضو کمیسیون علمی ـ پژوهشی «انسان و سلامت» همایش کشوری «گفتگوی علم و دین: مفهوم حیات، انسان و مباحث کاربردی» عضو هیأت داوران پژوهشهای روانشناسی و علوم تربیتی پنجمین، ششمین و هشتمین دورهٔ انتخاب و معرفی پژوهش فرهنگی سال عضو هیأت داوران بررسی کتابهای روانشناسی عضو هیأت داوران پژوهشهای علوم انسانی، چهاردهمین جشنواره بین المللی خوارزمی عضو گروه پژوهشی مرکز مشاوره دانشجویی دانشگاه تهران عضو هیات تحریریه مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی عضو هیات علمی مجله علوم روان‌شناختی عضو هیات داوران مجلهٔ علوم اجتماعی و انسانی عضو هیات داوران مجله مطالعات روانشناختی عضو هیات داوران مجلهٔ پژوهشهای روان‌شناختی عضو هیات داوران مجلهٔ روانشناسی و علوم تربیتی فعالیتهای آموزشی : محمد خدایاری فرد فعالیت آموزشی خود را در دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد از دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی, دانشگاه تهران در رشته روانشناسی در گرایش های مختلف آغاز کرد. مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : محمد خدایاری فرد در تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، همراه با دکتر ابراهیم یزدی، بهزاد نبوی، ابوشریف، محسن رفیق دوست و سایرین نقش داشته و هسته های نظامی را تشکیل داد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : بیشترین فعالیتهای روزمرهٔ آموزش و پژوهش در دانشگاه تهران و انجام فعالیتهای روان درمانی در مطب خصوصی است. محمد خدایاری فرد به عنوان مشاوره و کارشناس روانشناسی بالینی و روان درمانگری بالینی در مراکز مشاوره خصوصی و مرکز مشاوره دانشگاه تهران آغاز نمود. وی شرکت در دورههای مختلف (آموزشی، پژوهشی و اجرایی) را به عهده داشته است. او بعنوان مجری اصلی و همکاری پژوهشی در پروژههای تحقیقاتی تصویب شده شرکت داشته است و همچنین در پایاننامه های سرپرستی شده یا مشاوره شده به عنوان استاد راهنما شرکت داشته است.شاگردان : محمد خدایاری فرد در این باره چنین می گوید: دانشجویان زیادی را آموزش داده ام که عدهای از آنها اکنون خود، محقق و عضو هیات علمی دانشگاه می باشند.همفکران فرد : از همفکران

محمـد خـدایاری فرد می تـوان به موارد زیر نـام برد: ۱ – دکـتر غلامعلی افروز ۲ – دکتر خسـرو بـاقری نوعپرست ۳ – دکـتر مجتبی رحماندوست ۴ – دکتر محسن شکوهی یکتا ۵ – دکـتر جعفر بوالهری ۶ – دکتر بـاقر غباری بناب آرا و گرایشهای خاص : محمد خدایاری فرد آرا و گرایشهای خاص بیشتر در زمینه روان درمانگری و بخصوص خانواده درمانی شناختی – رفتاری است و همچنین در زمینه روانشناسی دین از جمله ساخت مقیاسهای دینی است.جوائز و نشانها : محمد خدایاری فرد موفق به جوائز : یازدهمین دوره انتخاب پژوهش فصل فرهنگی سال ۱۳۸۵ توسط وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی و اولین همایش بین المللی نقش دین در بهداشت روان سال ۱۳۸۰ توسط ریاست محترم مجلس شورای اسلامی و چهارمین دورهٔ انتخاب و معرفی پژوهش فرهنگی سال ۱۳۷۸ توسط وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی شده است. چگونگی عرضه آثار : محمد خدایاری فرد ۴۴ مقاله درزمینه های مختلف روان شناسی و همچنین ۳۹ مقالات در همایش، کنفرانس و غیره ارائه داده است.آثار : ۱ Student's and their parents, attribution style, trait anxiety, and socio- demographic factors as teachers, perceptions of academic performance in late childhood. ویژگی اثر : پایان نامه دوره دکترای در سال ۱۹۹۹۲ ارزیابی و شناخت ـ رفتار درمانی نوجوانان ویژگی اثر : ۱۳۸۳ تهران / ایران انتشارات رشد ترجمه: خدایاریفرد، محمد۳ استرس و روشهای مقابله با آن استرس، علائم و تأثیرات آن ویژگی اثر : ۱۳۸۶(زیرچاپ) تهران / ایران انتشارات دانشگاه تهران تالیف۴ تشخیص و درمان اختلالات روانشناختی کودک و نوجوان ویژگی اثر : ۱۳۸۵ تهران / ایران انتشارات یسطرون تدوین۵ چگونه آرام باشیم و فشار روانی را کاهش دهیم؟ ویژگی اثر : ۱۳۷۸ تهران / ایران دفتر مرکزی مشاورهٔ دانشجویی وزارت فرهنگ و آموزش عالی و مرکز مشاورهٔ دانشجویی دانشگاه تهران تالیف۶ خانواده درمانی اختلالات کودکان و نوجوانان: با تأکید بر فنون شناختی ـ رفتاری ویژگی اثر : ۱۳۸۶(زیرچاپ) تهران / ایران انتشارات دانشگاه تهران تالیف۷ روان درمانی چیست؟ ویژه دوره نوجوانی و جوانی ویژگی اثر : ۱۳۸۲ تهران / ایران انتشارات انجمن اولیاء و مربیان ترجمه:خدایاریفرد، محمد (چاپ دوم)۸ روان‌شناسی بالینی کودک و نوجوان ویژگی اثر : ۱۳۸۶(زیر چاپ) تهران / ایران انتشارات دانشگاه تهران تالیف۹ روانشناسی مرضی کودک و نوجوان ویژگی اثر : ۱۳۸۵ تهران / ایران انتشارات دانشگاه تهران تالیف۱۰ طبقه‌بندی و تشخیص اختلالات روانشناختی ویژگی اثر : ۱۳۸۶(زیرچاپ) تهران / ایران انتشارات دانشگاه تهران ترجمه۱۱ فنون ارزیابی روانی– تربیتی (کاربرد آزمون‌های تشخیصی و شخصیت) ویژگی اثر : ۱۳۸۶(زیرچاپ) تهران / ایران انتشارات دانشگاه تهران تالیف۱۲ مبارزه با افسردگی ویژگی اثر : ۱۳۷۸ تهران / ایران دفتر مرکزی مشاورهٔ دانشجویی وزارت فرهنگ و آموزش عالی و مرکز مشاورهٔ دانشجویی دانشگاه تهران تالیف۱۳ مسائل دوران کودکی و نوجوانی ویژگی اثر : ۱۳۸۲ تهران / ایران انتشارات یسطرون تالیف۱۴ مسائل نوجوانان و جوانان ویژگی اثر : ۱۳۸۵ تهران / ایران انتشارات انجمن اولیاء و مربیان تالیف(چاپ دهم با تجدیدنظر)۱۵ مشاوره شناختی ـ رفتاری ویژگی اثر : ۱۳۸۵ تهران / ایران انتشارات دانشگاه تهران ترجمه: خدایاریفرد، محمد۱۶ مشاوره: مبانی روان شناختی ویژگی اثر : ۱۳۸۱ تهران / ایران انتشارات یسطرون تالیف۱۷ مشکلات سلامتی نوجوانان و جوانان ویژگی اثر : ۱۳۸۶(زیرچاپ) تهران / ایران انتشارات دانشگاه تهران تالیف۱۸ مصاحبه های بالینی با کودکان و نوجوانان ویژگی اثر : ۱۳۸۲ تهران / ایران انتشارات دانشگاه تهران ترجمه: خدایاریفرد، محمد(چاپ دوم)۱۹ مقایسه ارزشهای مذهبی, سیاسی, اجتماعی, اقتصادی, زیبایی و نظری دانشآموزان سال چهارم دبیرستانها در مناطق چهارگانه تهران ویژگی اثر : پایان نامه دوره کارشناسی ارشد درسال ۱۳۶۰

خدری، عیسی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عیسی خدری : قائم مقام فرمانده گردان ۴۰۹ حضرت ابوالفضل(ع) لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در یکی از روزهای سا ل ۱۳۴۰ روستای مرزی «محمد شاهکرم» در استان «سیستان وبلوچستان» که در خنکای تند باد ماه آذر تکیه به تپه های ریگ داده بود، شکفتن شقایقی خونرنگ را در خانه ای کاهگلی به تما شا نشست .پدر که به سودای کار به روستای دیگر رفته بود در باز گشت مژده میلاد نوزاد را شنید و برای نامگذاری اش به خانه روحانی روستا رفت. به میمنت ولادت کودک در روز دوشنبه نام عیسی بر او نهاده شد .عیسی پنجمین فرزند خانواده ای پر اولاد بود که در تراوت دست های پرتاول پدری کشاورز و مادری به مهربانی خوشه های سبز گندم بالید و قد کشید .

پدر ،کشاورز شرافتمندی بود که بر روی زمین دیگران بذر می افشاند ،و مادر چون همه زنان سیستانی روزهای ترک خورده اش را به رنج بی امان کار و عطر نگاه همسر و فرزندانش پیوند می داد .دستهای مادر همیشه بوی آفتاب می داد .بوی مهربانی و ایثار .او معنای رفاه را نمی دانست و در گرما گرم سوزنده سیستان که پرخاش بادهای صدو بیست روزه اهل خانه را به ستوه می آورد تشنگی حنجره های کودکانش را تنها با کوزه ای آب پاسخ می داد .

اما پدر که با نگاه تازه ای به زندگی می نگریست ،بی اعتنا به فقر ،سعی در وحدت نظام روستایی و پیوند جان خویشاوندان با یکدیگر داشت .این همدلی و ایمان عاشقانه که از سر چشمه مذهب و ولایت سیراب می شد، باعث شده بود تا روستا از بافت یکدست و مذهب مستحکمی بر خوردار باشد. پدر می گوید :روستای ما دارای سه آخوند بود .آن روستای کوچک در همان روزهای ستمشاهی نیز با عطر ایمان مشام خانه ها را معطر می کرد .پدرش می گوید:« همان موقع جلسه قرآن داشتیم و کربلایی عبد الله و ملا ـ اصغر جلسه قرآن می گرفتند و حدیث می گفتند. ما به مسائل مذهبی و واجبات دین پایبند بودیم .از ۱۴۰ «من »محصولی که بر می داشتیم ،همان سر خرمن زکات آن را جدا می کردیم و به ملای ده می دادیم. اما چون بضاعت مالی ما اندک بود به ما خمس تعلق نمی گرفت .»

پدر که در سایه سار ولایت ،کودکانش را می پروراند ،عاشورایی بود و عاشق شهدای کربلا .ماه محرم روضه سید الشهدا(ع) می گرفت .حلیم به نذر امام حسین(ع) می پخت ،سا لی دو راس گوسفند نذر آقا ابوالفضل(ع) می کرد و سنت خیرات را از یاد نمی برد .

پدر معتقد بود تولد «عیسی» به زندگی اش برکت داده است .او دیگر نمی توانست از دغدغه های چرخه زندگی کم کند و خنده های تابناک فرزندانش را ببوید .گویی «عیسی» آینه ای بود که پدر جمال روزهایش را در آن می دید .اومی گوند :«ما کشاورزی می کردیم .از مزرعه که بر می گشتیم ،خسته و مانده بودیم .یک خانه داشتیم که در همان خانه هم گوسفندان ما بود و هم خود ما زندگی می کردیم. ما زندگی را از صفر شروع کردیم .اما از زمان تولد «عیسی» هم به تعداد گوسفندان ما اضافه شد و هم کم کم وضعیت مالی ما بهتر شد .اگر بضاعت مالی ما هنوز اندک بود ولی فشار را تحمل می کردیم و از کسی منت نمی کشیدیم .»

ایمان و اعتقاد پدر حتی اجازه نمی داد تا نگاه تند خان و حکومتیان را بر تابد و با خواسته های ستمگرانه آنان همراه شود .او از اولین کسانی بود که در همان سا لهای ملوک الطوایفی بر علیه زور گویان منطقه بر خاست و جز خدا از کسی پیروی نکرد .او می گوید :«به علت اینکه همدرد روستاییان بودم ،مردم برای رفع گرفتاریهای خود به من مراجعه می کردند .تا اینکه در سا ل ۱۳۴۲ اصلاحات ارضی آمد و انقلاب سفید شد. در صورتی که آن انقلاب روزگار ما را خرابتر کرد .ماموران دولت می گفتند دولت به ما زمین می دهد و کشاورزان هم که هنوز با اعتماد به این قصه گوش می کردند من را به عنوان مسئول شورای ده انتخاب کردند .در شورای ده من بودم و «ملا صفر» و یکی دیگر .روز بعد دفتری را برای ثبت نام آوردند و گفتند که هر روستایی دو تومان پول و نیم من گندم بدهد . مردم که انتظار این بر خورد ظالمانه را نداشتند خواستند تا به روستای «گزمه» بروند و از کد خدای آنجا که

نماینـده دولت هم بود، داد خواهی کننـد .من که خودم را در برابر مردم مسئول می دانسـتم رو به آنها کرده و گفتم هیچ کس حق ثبت نام ندارد و اگر کسی دفتر ثبت نام را انگشت بزند مدیون است .می دانستم که دولتی ها هر موقع بخواهند می توانند ما را از ده بیرون کننـد ،بنـا بر این بـا« کربلاـیی عبـد الله »و «ملاصـفر» مشورت کردم .در نتیجه من و «ملاـ صـفر» به «تهران» رفتیم و از ماموران دولت و نحوی اجرای اصـلاحات ارضـی شکایت کردیم .ماه بهمن بود که از «تهران» بر گشتیم و از آن پس از جانب خوانین و زور گویان بلایی نبود که بر سـر ما نیاورند .آنها گوسـفندان خود را در زمین مزروعی ام برای چرا رها می کردند .مرا به زندان افکندند ،به سویم تیر اندازی کردند و ...

یک روز خان، قاصدی به ده فرسـتاد و از من و سایر روسـتاییان دعوت کرد که فردا هیئتی از« تهران» به سد «کوهک» می آید، شما هم بیاییـد و مشـکلاتتان را باز گو کنیـد .به قاصـد گفتم چون تو نزد ما آبرو و احترام داری دفعه آخرت باشـد که از طرف خان می آیی و به ما دسـتور می دهی .به خان بگو تو دیگر کد خدای ما نیستی . از همین زمان که زیر بار خان نرفتیم انقلاب ما در روستای« محمد شاهکرم »شروع شد .

این فراز های اعتقادی که در مقابله با ستم ،روی کرد پدر را به ستم ستیزی نشان می دهد موجب شد که همه تلاشش را وقف سواد آموزی فرزنـدان کنـد تا به ماننـد او بختک شوم بی سوادی بر شانه هایش ننشـیند. اما روسـتا فاقـد مکتب خانه و مـدرسه بود .ناچار عیسی را به مدرسه ای در روستای« گزمه» بردند. به علت بر خوردی که همکلاسی شدن با بچه های عمده مالکان دید ،روزی هفت کیلو مـتر راه را بـا پـای پیـاده می پیمود تـا در مـدرسه روسـتای «کلبعلی» به آرزوی دیرینه اش تحقق بخشـد .«عیسـی» آرزو داشـت مهندس کشاورزی شود تا به کشاورزان خدمت کند .

او هر روز آبـدانه های تاول پایش را می ترکاند تا به شوق مدرسه فرسنگ های راه را بپیماید و در کلاس اندیشه ،الفاظ مقاومت و الفبای ایستادگی بیاموزد در خانه نیز یاور مادر بود .مادری که چون برگ گل ،ساده و معطر بود .از چاه آب بر می داشت .گاوها را می دوشـید .در صـحرا برای تنور هیزم جمع می کرد و بـا دست هـای کوچکش برای گوسـفندان یونجه می چیـد .آنگـاه در سن نه سالگی به همراه خواهر که تازه ازدواج کرده بود به«تهران »رفت تا به آموزه های نو ،وسـعت کرانه های دانش و زنـدگی را در یابد .سیزده ساله بود که دلتنگی روسـتا را تاب نیاورد و به زادگاه باز گشت .تا بار دیگر دست های مادر را ببویـد و گرد از رخسار پدر بشوید .در مراجعت ؛زندگی را دید که با آنان مهربان تر شده بود .پدر ،کارگر جنگلبانی شده بود و« سر آبیار» و ریش سفید روستا .مزرعه هم دیگر به خودش تعلق داشت رمه گوسـفندانشان در دل صـحرا امیـد از زمین بر می چیـد و خـانه رنگ آرامش گرفته بود .پـدر چون همیشه به برکت ایمان و اعتقادش روزگار می گذرانـد و «عیسـی» در سایه زیر درخت تنومنـد مـذهب ،پیشه دینداری از پـدر می آموخت .امـا هنوز آرزوی خـدمت به کشاورزان در سـر داشت ،فراموش نکرده بود که اهل آبادی است دو با مردم روسـتا پیونـد دارد و نمی توانـد سـهمی فزونـتر از دیگران بگیرد .بـه همیـن جهـت حتی خجـالت می کشـید لبـاس نـو بپوشـد .پـدر می گویـد:«عیسـی همیشه از لباس کهنه اسـتفاده می کرد .هر غـذایی را می خورد. هیچ وقت تشک زیر پایش نینداخت و ...اصـلا تکبر نداشت .»

دوران تحصیل در مـدرسه راهنمایی «زهک» را این چنین گذراند تا بتواند در سا ل ۱۳۵۵ به هنرستان راه یابد و دوستان همکلاسی اش را به نگاه مومنانه اش وارانداز کند و از جمع آنان یاران فردای خویش را بر گزینند . یارانی که چون او بوی شهادت می دادند و عاقبت نیز با اوبه مشهد کده آفتاب پیوستند .دوستی با سردار شهید حاج« قاسم میر حسینی» نیز حاصل همین روزهای باروری اندیشه و اعتقاد بود. سردار محب علی فارسی می گوید :«اصلا این چند نفری که با هم توی یک کلاس بودند ،اکثر اینها جذب سپاه شدند که فکر کنم آشنایی این شهید هم با سردار «میر حسینی» توی همین هنرستان بوده .»

در همین روزها بود که معنای وسیع انقلاب را در یافت .در «مسـجد جامع زابل» به دیـدار روحانی مبارز شـهید« حسـینی طبا طبایی»

می رفت و پشت سر ایشان نماز می خواند ،با او روانه تظاهرات می شد و از ایشان کسب فیض می کرد .او شیفه شخصیت امام شده بود و ایشان را ادامه اهل بیت می دانست .برای ارادت بیشتر با امام و انقلاب ،کتاب می خواند ،پای منبر علما زانوی اخلاص به زمین می زد و بر علیه گروهک ها و ضد انقلابیون موضع فکری می گرفت .او تشنه دیانت بود و امواج خروشان انقلاب چنان مزرعه جانش را سیراب کرد که برای طراوت جاودانه خدمت در سپاه پاسداران را بر گزید و لباس سبز عاشقی بر قامت آراست .«عیسی» در آن سا لها آمیزه ای از ایمان و تقوی بود ارتباط با روحانیت ،تعبد و خلوص او را شفاف تر کرده بود .قرآن را به شیوایی تلاوت می کرد روضه خوان شده بود و دل از دست داده اهل بیت .با شنیدن نام کوثر ولایت و آقا امام حسین (ع) ابر های همه عالم در دلش می گریست .در همان ایام بود که شهادت برادر و پسر عمو ی بزرگوارش در جبهه کردستان او را با وسعت معنای شهادت آشنا کرد و شهید را از زاویه ای دیگر به او شناساند .با شروع جنگ تحمیلی و شیطنت خناسهای دست آموز در مقابل میهن اسلامی پوتین رزم به پا کرد و چفیه عاشقی بر گردن انداخت .عطش شهادت و فیض حضور در جبهه ها لحظه ای او را آرام نمی گذاشت اما نیاز سپاه پاسداران به وجود ایشان در مسئولیت بسیج «زابل»،چند گاهی او را از یافتن گم شده اش باز داشت .پدر که فرزند را در جستجوی معشوق ازلی مشتاق و پریشان می دید او را به ازدواج به دختر عمویش ترغیب کرد تا قبل از شهادت «عیسی»،ثمره ی وجود او را ببیند و به دیدارش دل خوش کند .پدر می گوید :«

او به فکر ازدواج نبود .می گفت بگذارید جنگ تمام شود .اما ما او را مجبور به ازدواج کردیم لذا در سن ۲۲ سا لگی ازدواج کرد و فقط شش ماه با خانواده بود .»

آتش مشتاق جبهه ،پدر را نیز فرا گرفت .کاشانه به خدا سپرد و به عزم نبرد کمر راست کرد و قدم در راه گذارد. او پیرانه سرد بر نادلی پیشه کرد و به جبهه رفت تا فرزند باز هم در تب تند خواهش بسوزد و چشم در راه بدوزد با اینکه نقش موثر او در فرماندهی سپاه پاسداران «دوست محمد»و مسئولیت بسیج «زابل» و معاونت بسیج استان ،گواه ارادت و اشتیاق به شهادت بود اما آتش فراق را بر نتافت و در دفعات مکرر توفیق حضور در نیستان نینوایان را یافت .

پس از پایان دوره آموزشکده کشاورزی بیرجند باز هم جبهه را سر منزل مقصود می دید و شهادت را بهانه دیدار معبود .او می دانست جبهه مرز بیداری و ظلمت است ،و شهادت ،روزنه ای که از آن می توان آفاق را در تجلی انوار الهی نور باران یافت .اندیشه شهادت ،از سردار خدری مردی به هیات آفتاب ساخته بود .سجاده اش را که می گشود یک تکه از آسمان را مهر نمازش می دید .نیت او به رنگ آرامش شهیدان کربلایی بود و قنوت او بوی جاودانگی می داد .نمازهای شبانه اش حال و هوای غریبی داشت .نافله شب را به نیت سپیده مان می خواند و در دعا هایش بلا را از خدا طلب می کرد .در جبهه خیلی زود استعداد خود را نمایاند .در اثر مدیریت و شجاعت ذاتی اش منصب معاونت فرماندهی گردان ۴۰۹ لشکر ثار الله را سر دوشی خون تابناکش نمود و در ادامه عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه آنقدر حماسه آفرید که خون چون حماسه جاودان شد و با تارک خونین در حالیکه تشنه وصال معبود بود تشنه لب خاک بر افلاک پر کشید .

منابع زندگینامه :خنده بر خون ،نوشته ی عباس باقری،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۶

خدیوی زند، محمدمهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۴، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: فردوسی مشهد

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی روان‌شناسی علوم تربیتی و فلسفه از دانشسرای عالی تهران در سال ۱۳۳۸، کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی از دانشگاه تهران در سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸، دکترای روان‌شناسی اجتماعی- تربیتی از دانشگاه بردو فرانسه در سال ۱۳۵۰، دکترای دتا در روان‌شناسی بالینی از دانشگاه پاریس از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۸، دوره فوق تخصصی روانکاوی تعلیمی برای روانکاو شدن، ۱۰ دوره تخصصی در شیوه‌های روان درمانی فردی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده علوم تربیتی دانشگاه فردوسی مشهد.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

آسیب‌شناسی روانی، انحرافات و اختلالات جنسی، بزهکاریها، رؤیاها، روان نژندیها و روان‌پریشی‌ها، ناهنجاریها، شیوه‌های روان درمانی انفرادی و گروهی، جنگ، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۱۰ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۹

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی تألیفات:

آموزش و پرورش، روان‌شناسی تربیتی و کودک، روان درمانی، روان‌شناسی بالینی، روان‌سنجی، روانکاوی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

آموزش و پرورش، فلسفه، روان‌شناسی، روان درمانی و روانکاوی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

خرازی تهرانی، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محسن خرازی تهرانی فرزند مرحوم حاج سید مهدی خرازی، از فضلاء حوزه علمیه قم و مدرسین و مروجین معارف اسلامی و مؤسس مؤسسه راه حق حوزه علمیه قم می‌باشند.

در سال ۱۳۱۶ شمسی برابر سال ۱۳۵۷ قمری (سال هجرت نویسنده این کتاب از تهران به قم) در تهران به دنیا آمده و در بیت سیادت و شرافت و فضیلت پرورش یافته و پس از خواندن دروس جدید در سال ۱۳۷۵ قمری برابر ۱۳۳۴ شمسی به تحصیل علوم دینی پرداخته و مقدمات و ادبیات و دروس اخلاقی را در تهران از مرحوم حاج میرزا عبدالعلی تهرانی و حاج شیخ احمد مجتهدی و آقا میردامادی و حاج میرزا علی آقای فلسفی خوانده سپس مهاجرت به قم نموده و سطوح وسطی و نهائی را از مدرسین حوزه چون حاج شیخ رحمت‌اللّٰه فشارکی و حاج شیخ مصطفی اعتمادی و حاج شیخ محمدتقی ستوده و حاج شیخ محمدشاه آبادی و حاج

میرزا علی مشکینی و حاج شیخ علی‌اصغر فقیهی و حاج شیخ محمد کاظم معزی و حاج سید محمدباقر سلطانی به پایان رسانیده و دروس خارج فقه و اصول را از محضر آیات عظام مرحوم محقق داماد و حاج آقاحسن فرید محسنی و حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی و حاج شیخ محمدعلی اراکی مخصوصا استفاده نموده و مورد توجه خاص معظم‌له گردیده است.

آثار علمی آقای خرازی

الف:

۱- کتاب احیاء الموات فی شرح شرایع الاسلام که در سال ۱۳۹۶ قمری به طبع رسیده است.

۲- حکمه حول نقض حکم الحاکم که در سال ۱۳۶۶ شمسی که در سه شماره نور علم چاپ شده.

۳- حکمه حول العرف نیز در مجله التوحید شماره ۳۴ چاپ شده است.

۴- ولایت فقیه در زمان غیبت که در مجله کنگره آستان قدس به طبع رسیده است.

۵- حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری از اول بیع تا خیارات.

۶- حاشیه بر دو جلد کفایه الاصول.

۷- تعلیقه بر نکاح مستمسك العروه.

۸- تعلیقه کتاب الهادی فی شرح شرایع الاسلام.

۹- کتاب الربا فی شرح ملحقات العروه الوثقی.

۱۰- کتاب الخمس فی شرح خمس العروه الوثقی.

۱۱- کتاب الضمان فی شرح ضمان العروه الوثقی.

۱۲- انواع و اشکال که خلاصه از آن در کتاب بازشناسی خبرهای تجاوز و دفاع به چاپ رسیده است.

۱۳- انواع تشریح و احکام آن.

۱۴- کتاب الاجتهاد و التقلید.

۱۵- تعلیقه بر تعلیقه حاج شیخ محمدحسین اصفهانی بر مکاسب و کفایه.

۱۶- تعلیقه بر چند جلد از جامع المدارك.

۱۷- شرکت در تدوین کتاب الحکومه الاسلامیه که توسط مؤسسه راه حق با همکاری گروهی از حجج و آیات جمع‌آوری و تألیف شده است.

۱۸- پذیرش و تولی از ولی فقیه.

ب: اصول عقاید

۹۱- بدایه المعارف الالهیه فی شرح عقاید الامامیه تألیف شیخ محمدرضا مظفر در دو جلد که توسط شوراء مدیریت حوزه به چاپ رسیده است.

۲۰- نمونه‌ای از اصول حکمی عقلی- اعتقادی مستفاد از روایات امام کاظم علیه‌السلام

۲۱- معاد این رساله فارسی برای دبیران استان مرکزی تهیه و تدوین شده و در سال ۱۳۶۲ شمسی به چاپ رسیده است.

۲۲- تعلیقه بر شرح تجرید الاعتقاد قسمت الالهیات بالمعنی الاخص.

۲۳- تعلیقه بر شرح باب الحادی عشر.

۲۴- شرکت در تدوین و تنظیم کتاب اصول دین که توسط مؤسسه در راه حق با همکاری چند نفر از اساتید و فضلاء به چند زبان فارسی عربی- اردو- انگلیسی و غیره به چاپ رسیده است.

۲۵- شرکت در تدوین کتاب بیان عقیدتی اسلامی که توسط جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با همکاری جمعی از اعضاء جامعه برای تدریس در دانشگاههای کشور جمهوری اسلامی ایران تألیف گردید و توسط مرکز نشر دانشگاهی چند بار به چاپ رسیده است.

۲۶- تعلیقه بر الهیات بمعنی الاخص منظومه حاجی سبزواری.

۲۷- حاشیه بر قسمتی از درر الفوائد مرحوم آیت‌اللّه حاج شیخ محمدتقی آملی.

د: اخلاق

۲۸- چند مقاله درباره موضوع علم اخلاق که توسط مجله نور علم به چاپ رسیده است.

۲۹- شرح خطبه المتقین به زبان عربی.

۳۰- شرح رساله الحقوق امام سجاد علیه‌السلام.

ه: اقتصاد

۳۱- اقتصاد، حاشیه بر جلد دوم کتاب اقتصادنا مرحوم آیت‌اللّه شهید صدر.

۳۲- شرکت در بحث و جمع‌آوری کتاب التوازن فی الاقتصاد الاسلامیه که توسط مؤسسه راه حق و همکاری گروهی از حجج و آیات جمع‌آوری و تألیف شده است.

۳۳- تأسیس مؤسسه در راه حق در سال ۱۳۴۴ -۴۵ با همکاری عده‌ای از اساتید و فضلاء حوزه علمیه قم.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد نهم)

خرازی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سردار رشید اسلام شهید حاج حسین خرازی به سال ۱۳۳۶ در یکی از محله‌های مستضعف‌نشین شهر شهیدپرور اصفهان بنام کوی کلم در خانواده‌ای آگاه، متقی و باایمان متولد شد. از همان آغاز کودکی باهوش و مودب بود. در دوران کودکی به دلیل مداومت پدر بر حضور در نماز جماعت و مراسم دینی، او نیز به این مجالس راه پیدا کرد.

از آنجا که والدین او برای تربیت فرزندان اهتمام زیادی داشتند، او را به دبستانی فرستادند که معلمانش افرادی متعهد، پایبند و مراقب امور دینی و اخلاقی بچه‌ها بودند. علاوه بر آن اکثر اوقات، پس از خاتمه تکالیف مدرسه به همراه پدر به مسجد محله - معروف به مسجد سید - می‌رفت و به خاطر صدای صاف و پرطنینی که داشت، اذان‌گو و مکبر مسجد شد.

حسین در زمان فراگیری دانش کلاسیک، لحظه‌ای از آموزش مسائل دینی غافل نبود. به تدریج نسبت به امور سیاسی آشنایی بیشتری پیدا کرد و در شرایط فساد و خفقان دوران طاغوت گرایش زیادی به مطالعه جزوه‌ها و کتب اسلامی و انقلابی نشان داد. در سال ۱۳۵۵ پس از اخذ دیپلم طبیعی به سربازی اعزام شد. در مشهد ضمن گذراندن دوران سربازی، فعالانه به تحصیل علوم قرآنی در مجامع مذهبی مبادرت ورزید. طولی نکشید که او را به همراه عده‌ای دیگر به اجبار به عملیات سرکوبگرانه ظفار (عمان) فرستادند. حسین از این کار فوق‌العاده ناراحت بود و با آگاهی و شعور بالای خود نماز را در آن سفر تمام می‌خواند. وقتی دوستانش علت را سئوال کردند در جواب گفت: این سفر، سفر معصیت است و باید نماز را کامل خواند.

در سال ۱۳۵۷ به دنبال صدور فرمان حضرت امام خمینی مبنی بر فرار سربازان از پادگانها و سربازخانه‌ها، او و برادرش هر دو از

خدمت سربازی فرار کردند و به خیل عظیم امت اسلامی پیوستند. آنها در این مدت، دائما در تکاپوی کار انقلاب و تشکل انقلابیون محل بودند.

شهید حاج حسین خرازی از همان آغاز پیروزی انقلاب اسلامی درگیر فعالیت در کمیته انقلاب اسلامی، مبارزه با ضد انقلاب داخلی و جنگهای کردستان بود و لحظه‌ای آرام نداشت. به خاطر روحیه نظامی و استعدادی که در این زمینه داشت، مسئولیتهایی را در اصفهان پذیرفت و با شروع فعالیت ضد انقلابیون در گنبد، ماموریتی به آن خطه داشت. دشمن که هر روز در فکر ایجاد توطئه علیه انقلاب اسلامی بود، غائله کردستان را آفرید و شهید حاج حسین خرازی در اوج درگیریها، زمانی که به کردستان رفت، بعد از رشادتهایی که در زمینه آزاد کردن شهر سنندج (همراه با شهید علی رضاییان فرمانده قرارگاه تاکتیکی حمزه) از خود نشان داد در سمت فرماندهی گردان ضربت که قویترین گردان آن زمان محسوب می‌شد وارد عمل گردید و در آزادسازی شهرهای دیگر از قبیل دیواندره، سقز، بانه، مریوان و سردشت، نقش موثری را ایفا نمود و با تدابیر نظامی، بیشترین ضربات را به ضد انقلاب وارد آورد.

شهید خرازی با شروع جنگ تحمیلی بنا به تقاضای همرزمان خود پس از یکسال خدمت صادقانه در کردستان راهی خطه جنوب شد و به سمت فرمانده اولین خط دفاعی که در برابر عراقیها در جاده آبادان – اهواز در منطقه دارخوین تشکیل شده بود – و بعدا در میان رزمنگان اسلام به خط شیر معروف شد – منصوب گشت. خطی که نه ماه در برابر مزدوران عراقی دفاع جانانه‌ای را انجام داد و دلاورانی قدرتمند را تربیت کرد.

در عملیات شکست حصر آبادان، فرماندهی جبهه دارخوین را به عهده داشت و دو پل حفار و مارد را – که عراقیها با نصب آن دو پل بر روی رود کارون آبادان را محاصره کرده بودند – به تصرف درآوردند.

شهید خرازی در آزادسازی بستان بهترین مانور عملیاتی را با دور زدن دشمن از چزابه و تپه‌های رملی و محاصره کردن آنها در شمال منطقه بستان انجام داد. پس از عملیات پیروزمند طریق‌القدس بود که تیپ امام حسین (ع) رسمیت یافت.

در عملیات فتح‌المبین دشمن را در جاده عین‌خوش با همان تدبیر فرماندهی‌اش حدود ۱۵ کیلومتر دور زد و آنها را غافلگیر نمود. یگان او در عملیات بیت‌المقدس جزو اولین لشگرهایی بودند که از رود کارون عبور کردند و به جاده اهواز خرمشهر رسیدند و در آزادسازی خرمشهر نیز سهم بسزایی داشت. از آن پس در عملیاتهای مختلف همچون رمضان، والفجر ۴ و خیبر در سمت فرماندهی لشکر امام حسین (ع) به همراه رزمندگان دلاور آن لشکر، رشادتهای بسیاری از خود نشان داد. در عملیات خیبر که توام با صدمات و مشقات زیادی بود دشمن، منطقه را با انواع و اقسام جنگ‌افزارها و بمب‌های شیمیایی مورد حمله قرار داده بود، اما شهید خرازی هرگز حاضر به عقب‌نشینی و ترک موضع خود نشد، تا اینکه در این عملیات یک دست او در اثر اصابت ترکش قطع گردید و پیکر زخم خورده او به عقب فرستاده شد.

از بیمارستان یزد – همانجایی که بستری بود – به منزل تلفن کرد و به پدرش گفت": من مجروح شده‌ام و دستم خراشی جزیی برداشته، لازم نیست شما زحمت بکشید و به یزد بیایید، چون مسئله چندان مهمی نیست. همین روزها که مرخص شدم خودم به دیدارتان می‌آیم ".در عملیات کربلای ۵ در جلسه‌ای با حضور فرماندهان گردانها و یگانها از آنان بیعت گرفت که تا پای جان ایستادگی کنند و گفت": هر کس عاشق شهادت نیست از همین حالا ـ در عملیات شرکت نکند، زیرا که این یکی از آن عملیات‌های عاشقانه است و از حسابهای عادی خارج است".

لشگر او توانست با عبور از خاکریزهای هلالی که در پشت نهر جاسم از کنار اروندرود تا جنوب کانال ماهی ادامه داشت شکست سختی به عراقیها وارد آورند.

او با آنکه یک دست بیشتر نداشت، ولی با جنب و جوش و تلاش فوق‌العاده‌اش هیچگاه احساس کمبود نمی‌کرد و برای تامین و

تدارک نیروهای رزمنده در خط مقدم جبهه تلاش فراوانی می‌نمود.

در بسیار از عملیاتها حاج حسین مجروح شد، اما برای جلوگیری از تضعیف روحیه همرزمانش حاضر نمی‌شد به پشت جبهه انتقال یابد.

این سردار بزرگ در روز هشتم اسفند ۱۳۶۵ در جوار قرب الهی ماوا گزید.

رهبر معظم انقلاب و فرمانده کل قوا در مورد ایشان می‌فرمایند: او (حسین خرازی) سردار رشید اسلام و پرچمدار جهاد و شهادت بود که با ذخیره‌ای از ایمان و تقوا و جهاد وتلاش شبانه‌روزی برای خدا و نبرد بی‌امان با دشمنان اسلام، در آسمان شهادت پرواز کرد و بر آستان رحمت الهی فرود آمد و به لقاءالله پیوست.

بر گرفته از کتاب :شهیدان

خرازی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بازرگان معرف تهران، در ۱۲۸۲ تولد یافت. پدرش حاج عبدالحسین در تهران دکان خرازی داشت و به همین دلیل شغل خویش را جهت نام فامیلی انتخاب کرد. محمدرضا هم به دنبال کسب پدر رفت و در بازار تهران شهرتی بسزا یافت. تجارتخانه معتبری دایر نمود و در رشته‌های مختلف به کسب و کار اشتغال ورزید و جزء اعیان و اشراف بازار تهران شد و مرجعیت یافت و سر از اتاق بازرگانی درآورد و مدتی هم رئیس اتاق شد. به طوری موقعیت پیدا کرد که تمام بازاریان تحت سیطره‌ی او بودند. حسن خلق، صداقت و کارآئی بیشتر او را مورد توجه کسبه قرار داد. در انتخابات دوره‌ی هیجدهم، وکیل مجلس شد و در دوره‌ی نوزدهم هم این عنوان را پیدا کرد. دخول در امر سیاست، او را از حرفه‌ی اصلی‌اش خارج نمود و کمتر به فکر ازدیاد مال و منال افتاد و در اثر چند فقره معاملات حساب نشده وضعش دگرگون شد و تاجر معروف و معتبر تهران ورشکست گردید. پس از ورشکستگی، سنگر مجلس را هم از او گرفتند و طلبکارها تحت فشارش قرار دادند.

صلحای قوم هرچه نشستند تا کار او را جمع و جور کنند، میسر نشد و هجوم مردم طلبکار روز به روز بیشتر می‌شد. در چند پرونده حکم جلب صادر شد و سرانجام به زندان افتاد و مدتی بدین طریق گذرانید تا با دخالت عده‌ای از تجار بیرون آمد ولی دیگر آن خرازی صاحب نفوذ نبود و با عسرت و تنگدستی زندگی می‌نمود. در حدود سن ۶۵ سالگی در سال ۱۳۴۶ در تهران درگذشت یا دق مرگ شد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خراسانی، ابوالفضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالفضل خراسانی

محل تولد : دامغان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۱

زندگینامه علمی

ابوالفضل خراسانی دارای تحصیلات سطح ۴ رشته تخصصی کلام اسلامی از حوزه علمیه قم وکارشناسی ارشد فلسفه وکلام اسلامی از دانشگاه باقرالعلوم قم .حدود ۸ سال سابقه تدریس درحوزه ودانشگاه و۸ سال سابقه پژوهشی در مرکز فرهنگ ومعارف قرآن کریم ودائرةالمعارف علوم عقلی اسلامی ، دارای مقاله دردائرة المعارف قرآن کریم وتألیف بهداشت زندگی در پرتو قرآن ،احادیث وعلم روز و همکاری با نشریه معارف عقلی وکارشناس برنامه پارسایان رادیو معارف وکارشناس گفتمان دینی در سازمان تبلیغات اسلامی وسابقه تبلیغ وارشاد ۱۵سال .

خراسانی، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید جعفر خراسانی : معاون عملیات گروه جنگ های نامنظم شهید چمران(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

چه قدر شور انگیز و شگفت آور است پدری قلم به دست گرفته از ایثار و شهامت و حماسه خونین فرزندش به رشته تحریر برآورده و تراوشات ذهنی خویش را مانند شبنم سحری بر روی لاله داغدار فرو می ریزد تا شمیم دلپذیرش گلچینی را سرمست و گلچینی را مسرور سازد .

«سید جعفر خراسانی» سال ۱۳۳۶ در در خانواده سیادت متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خویش، شهر« اردبیل » به پایان رساند. در زمان شاه خائن ووطن فروش از نظام مقدس سربازی معاف شد و معافیت موجب گردید بتواند گذرنامه اش را اخذ و با اراده خلل ناپذیر به سوی «سوریه »و «لبنان» و «فلسطین» حرکت و در جبهه رزم آوران سلحشور علیه اشغالگران قدس پیوست و در مقابل صهیونیست ها قرار گرفت و در گروه «امل» به افتخار مقام چریک اسلام در آمد. به سرپرستی دکتر شهید« چمرا» مبارزه خود را شروع و از حریم اسلام دفاع در عرض یک سال تلاش شبانه روزی به فرماندهی بخشی از اردوهای چریکی منسوب دوش به دوش یاران بیت المقدس از این گونه جانبازی و ایثار دریغ ننمود و هیچ مرزی برای اسلام نشناخت و مرگ با شرافت را بر زندگی ننگ ترجیح می داد. در این زمان حساس و حماسه آفرین ، حمله عراق به سوی ایران آغاز گردید و تجاوز وحشیانه لشکریان صدام شرور در لبنان به گوش مبارزان ایران رسید. بلافاصله جعفر با چند نفر از یاران به ایران مراجعت و در سو سنگرد به گروه نا منظم شهید دکتر چمران پیوست . باز هم این غیور شکست ناپذیر چنان شهامت و شجاعت از خود نشان داد که دکتر چمران در سخنرانی پرشور خویش اظهار نمود من آرزو دارم همه شما مانند جعفر، این جوان آذربایجانی باشید. در این پیکار حق علیه باطل یگانه سید من است. از پیشانی مردانه اش می بوسم و اسلحه کمری خویش را هدیه و به وی تقدیم می دارم .

صدها چریک مبارز اسلامی تبریک گفته و تشخیص فرمانده محبوب خویش را ستودند. آری تاریخ و مرور زمان بیان گر چهره های باطنی انسان هاست. جعفر در زیر رگبار مسلسل ورد زبانش بود . فریاد ما بلند است نهضت ادامه دارد حتی اگر شب و روز بر ما گلوله بارد . ما راست قامتا نیم، جهانیان بدانند با چنگ و دندان استوار و محکم مقابل ظلم ایستاده ایم و هرگز خم نخواهیم شد. اینک چکامه از دفتر خاطرات شهید سید جعفر خراسانی من یک چریک مبارز اسلام و پاسدار حرمت خون شهیدانم، هدفم جهاد

در راه الله، ایده آلم پیروزی مستضعفان بر مستکبران .

تا ظلم و فساد و منکرات است اسلحه بر زمین نخواهم گذاشت .

هر لحظه سنگرم حجله . تفنگم عروس و آهنگم تکبیر من است . الحق در این راه بمیرم شهید و اگر بمانم پیروزم .پدر و مادر و دوستان، زمانیکه بحق لبیک گفته ام آگاهانه در این نهضت عظیم و پر محتوی شرکت و در میدان نبرد قدم گذاشته ام می دانم در هر قطره خونم هزاران انتظار هزاران لاله نهفته است می چرخم، پروانه وار بدون شمع مکتب و می گیرم الهام از کانون آن نورانیت عالم که پرتو ایست از توحید؛ یادگار است از نبوت که مرا به خود جذب کرده. هر لحظه غرورم، وجودم و توانم را تجزیه و بر کمال انسانیت سوق و شیفته رهنمود خویش ساخته تا جان در بدن دارم در بیعت استوار و در خط صراط المستقیم که انسان هایش پیروزی و صدور انقلاب به سطح جهانی و منجر به نابودی ابرقدرتها خواهم رفت و تا احتزاز پرچم اسلام در بالای کاخهای ویرانگران و استبداد طلبان و تا آزادی فریادهای دلخراش محرومین و مظلومین که در زیر رگبار صهنویستی و در زیر چکمه های ارتش سرخ و پلید که در حقوقشان خطه شده می جنگم و مرگ را در بستر حریر موقع خطر همچو شمشیر زنگ زده در غلاف می دارم و می پذیرم مکتبی که شهامت دارد اسارت ندارد.

درود بر تو ای معلم ، ای امام ، ای رهبر ، ای مرجع تقلید مسلمین .

پیغامم را با خون امضاء ، فرمانت را به جان خریدارم جعفر خراسانی

آری !

در جبهه پاک ترین محبوب ترین شریف ترین انسان ها باید قربانی شدن را بپذیرند تا معصومیت چهره شان و عصمت خون هایشان و مرگ خونیشان چون برقی در تاریکی بدرخشد و چهره پرفریب ستمگر را رسوا بنماید و او چه خوب این وظیفه را به انجام رساند .شهید خراسانی پس از سالها مجاهدت درسال۱۳۶۱درسلیمانیه عراق به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران اردبیل،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

خراسانی، محمدباقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدباقر خراسانی

محل تولد : دامغان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۳/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۳ در شهرستان دامغان در خانواده‌ای مذهبی و زحمتکش به دنیا آمدم. پدرم از فعالان قبل از انقلاب که بعد از انقلاب هم در فعالیت‌های جمعی حضوری فعال داشت. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در دامغان گذراندم که البته غالباً در مقاطع تحصیلی از شاگردان ممتاز محسوب می‌شدم. سال ۶۷ وارد حوزه علمیه که ۶ سال در حوزه علمیه دامغان مشغول به تحصیل بودم و از سال ۱۳۷۳ وارد حوزه علمیه قم شدم. که پایه‌های تحصیلی به اتمام رسید و قریب ده سال در درس خارج حضرات آقایان مکارم

شیرازی، فاضل لنکرانی(ره)، نوری همدانی، سبحانی و لاریجانی حاضر و استفاده بردم. سال ۷۹ در رشته علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع) مشغول به تحصیل شدم که از همان ابتداء انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه را به اتفاق جمعی از دوستان راه‌اندازی نمودیم. که بعد از مدتی با فعال شدن سایر انجمن‌های علمی به عنوان دبیر انجمن‌های علمی دانشگاه انتخاب که در همین راستا طرح برگزاری همایش نهضت نرم‌افزاری و تولید علم و دبیرخانه طلبه دانشجویی نهضت نرم‌افزاری پایه‌گذاری گردید. چندین سال به عنوان مسئول دبیرخانه و طرح و برنامه ستاد کنگره شهدای روحانی سراسر کشور مشغول به فعالیت بودم که در کنار این فعالیت‌ها از تبلیغ و تدریس در مناطق مختلف نیز غافل نبودم. در حال حاضر از محققین مرکز فرهنگ و معارف قرآن دفتر تبلیغات اسلامی هستم که با فعال شدن مجمع عالی حکمت اسلامی به عنوان مدیر اجرایی مجمع انتخاب شدم. در حین فعالیت در دانشگاه دو ماهنامه علمی دانشجویی نسل بعد را راه‌اندازی نمودیم و در خلال برگزاری یادواره‌ها، نشریه خبری اجتماعی دیگری نیز راه اندازی گردید. در حال حاضر مجوز تدریس درس انقلاب اسلامی و ریشه‌ها از سوی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه صادر که به علت دور بودن مراکز آموزشی مورد پذیرش اینجانب تاکنون واقع نشده است. در حال حاضر علاوه بر فعالیت‌های اجرایی به امور پژوهش و تحقیق به ویژه در حوزه علوم قرآنی مشغول می‌باشم.

خردپیشه، اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اکبر خرد پیشه : فرمانده یگان دریایی لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

به حاج اکبر معروف بود. در سال ۱۳۳۴ در دهبید فارس به دنیا آمد. دوران ابتدایی و راهنمایی را در همان محل گذراند و دبیرستان را با گرفتن دیپلم در «آباده» به پایان رساند. سال ۱۳۵۵ جهت تحصیل در حوزه علمیه، به قم عزیمت نمود و در مدرسه مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی (ره) مشغول تحصیل شد. همزمان با مبارزات مردم انقلابی، مخفیانه به پخش عکس و اعلامیه های حضرت امام پرداخت و مسئولیت تظاهرات شبانه را در محل به عهده گرفت. او در این راه چندین مرتبه، هنگام پخش اعلامیه و عکس امام خمینی (ره) به دست ماموران، مورد ضرب و شتم قرار گرفت. او علاوه بر انجام فعالیت های سیاسی در قم، در زادگاه خود نیز به تبلیغ خط و مشی حضرت امام خمینی (ره) پرداخت. پس از شکوفایی انقلاب، کمیته انقلاب اسلامی شهرستان دهبید را پایه گذاری کرد و پس از تشکیل سپاه پاسداران، در تاریخ ۳۰/۸/۱۳۵۸ به عضویت سپاه دهبید در آمد و مجددا به قم بازگشت و فرماندهی عملیات سپاه قم را بعهده گرفت.

همزمان با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، حاج اکبر راهی دیار نور شد و در چندین عملیات شرکت کرد. در عملیات فتح خرمشهر با هدایت و فرماندهی گردان تبوک رشادتها و حماسه های فراوان آفرید و در همین عملیات به شدت مجروح گردید. پس از فتح خرمشهر، مسئولیت آموزش نظامی پادگان ۲۱ حمزه را به عهده گرفت. طولی نکشید که با حکم «سردار شهید مهدی زین الدین»، فرماندهی یگان دریایی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب «علیه السلام» را به او سپردند و همزمان مسئولیت پادگان شهدای خیبر قم را نیز به عهده گرفت و به امر آموزش سربازان و بسیجیان پرداخت.

حاج اکبر فردی شجاع، متواضع و قدرتمند بود و سخت ترین و سنگین ترین مسئولیت ها را قبول می کرد. چهره ای خندان و روحی بلند داشت. خود را سرپرست پسران و دختران یتیم و بی بضاعت می دانست. تعداد زیادی دختر بی سرپرست و کم بضاعت را به

خانه بخت فرستاد و پسران زیادی را در امر ازدواج یاری نمود.

علاقه زیادی به امام داشت و مرد عمل بود. در عملیات های مختلف از ناحیه دست و پا، کتف و ران و بازوی چپ، مورد اصابت تیر و ترکش قرار گرفت. خدا روح بلندش را در عملیات کربلای ۴ در جزیره «بوارین» فرا خواند، و در تاریخ ۴/۱۰/۱۳۶۵ بر اثر اصابت گلوله به دیدار حق شتافت. پیکر مطهرش ۲۷ روز در کنار «نهر خین» زیر آتش دشمن باقی ماند. پس از آزادسازی منطقه یاد شده، در عملیات کربلای ۵، پیکر پاکش به قم بازگشت و در گلزار شهدا مدفون گردید.

شهید خرد پیشه شیرازی در قسمتی از وصیت نامه اش پاسداری از ارزشها و آرمانهای انقلاب را سفارش کرده و آورده است: «ای مردم! نگذارید انقلاب از بین برود. وحدت خود را حفظ کنید و همیشه در صحنه حضور داشته باشید؛ چون دشمن در کمین است. تا رهایی امت های مسلمان و محرومین جهان، به رهبری امام خمینی (ره)، در صحنه باشید و جبهه ها را خالی نگذارید.

در قسمتی دیگر از وصیت نامه از برادران سپاه خواسته است که احساس خستگی و ضعف نکنند، که این دو باعث شادی دشمن می شود. و می نویسد: «قدر خود را بدانید که خواب و آرامش را از ابر قدرتها گرفته اید، امام می فرمایند که اسلاف سپاه، اسلاف اسلام است. این سخن خیلی مهم است. حواستان جمع باشد، نکند خدای ناکرده آب به آسیاب دشمن بریزید. از باندبازی و چاپلوسی به دور باشید که این دو عامل شکست سپاه هستند. نماز شب بخوانید و همیشه به نماز جماعت حاضر شوید ...».

نامش در دفتر عشق جاودانه است. منابع زندگینامه :مجنون ،نوشته ی مریم صباغ زاده ایرانی،نشر ستاره،۱۳۷۹-قم

خردجو، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۰ در تهران تولد یافت. پس از اخذ دیپلم متوسطه در ۱۳۱۴ جزء محصلینی بود که بانک ملی ایران برای طی دوره‌ی حسابداران قسم خورده به انگلستان فرستاد. وی مدت هشت سال در انگلیس به تحصیل در رشته‌ی حسابداری پرداخت. پس از مراجعت به ایران، به ریاست اداره‌ی بررسی‌های اقتصادی رسید و مجله‌ی اقتصادی بانک ملی را دایر کرد. وقتی بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران با مشارکت چند کشور خارجی از جمله هلندی‌ها در این کشور تأسیس یافت، او به آن بانک رفت. ابتدا معاون و بعد رئیس کل بانک مزبور شد و سال‌های طولانی با حمایت و پشتیبانی مهندس شریف‌امامی در رأس بانک مزبور قرار داشت. آن بانک یکی از قوی‌ترین بانک‌های دنیا بود. پول‌های سرشاری در اختیار داشت. غیر از اعطاء وام به صاحبان صنعت، بانک در سرمایه‌گذاری‌ها شرکت می‌نمود. از شرکتهای وابسته به آن بانک، یکی کاغذ پارس و دیگری بانک ایرانشهر بود. خردجو مردی باسواد، زرنگ و عاقل بود. از تظاهر بیزار بود و سعی می‌کرد خود را فرد کوچکی جلوه دهد.

در حالی که تمام تجار و صنعتگران ایران نیاز به او داشتند، یک تصمیم وی موجبات رشد یا سقوط یک واحد صنعتی بزرگ را فراهم می‌نمود. شهر صنعتی البرز در دشت قزوین که متجاوز از چهارصد کارخانه را در بر داشت، از اعتبارات و وام‌های همین بانک بنیاد گرفته بود. خردجو در اوت ۱۳۶۵ در خارج از کشور وفات یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خرمدین، بابک

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خَرَّم در زبان پارسی هر چیزی است که خوشی و شادی و لذت را برای انسان فراهم آورَد. اینکه بهار و باغ و بوستان را خُرَّم گوئیم به این دلیل است که مایه‌ی شادی و نشاط‌اند. واژه دین از دَینه اوستایی می باشد که به معنی وجدان انسان معروف است . خُرَّم‌دین، و بصورت امروزینش دینِ خُرَّم بمعنای دینی است که در کنار انسان ساز بودنش مایه‌ی شادی و خوشی مردمان شود . تعریف دین به این مفهوم در جای‌جای گاتای زرتشت آمده است، مؤلف کتاب البدء والتاریخ درباره پیروان زرتشت میگویند: هرچه انسان خرمی بیشتری بطلبد اندوه اهریمن بیشتر میشود و اهریمن بیشتر درصدد جنگیدن با انسان برمی‌آید ؛ و در تعریف عقاید خرم‌دینان مینویسد که آنها هرچه باعث شادی و لذت باشد و طبیعت انسان به آن علاقه داشته باشد و زیانی به کسی نرساند را مباح میدانند . نهضت حق طلبانه خرم دینان را می توان نهضتی بزرگ در تاریخ ایران دانست . زیرا روحیه ملی و ضد بیگانه را در ایران زمین گسترش داد . معنی واژه بابک در واژه نامه پهلوی – اوستایی استاد بهرام فره وشی از پاپک گرفته شده است که پدر عزیز و کوچک معنی می دهد . یکی از بزرگان سرزمین ایران از نیای ساسان نیز بوده است . متاسفانه عده ای از پانترکهای بی سواد دست بـه جعل نام این بزرگ مرد ایران زده اند و در سایتهای خود از او به عنوان قهرمان ترکان نام می برند و او را از ترکستان و مغولستان که سرزمین ترکها می باشد خوانده اند . ولی خوشبختانه نام و معنی وی صددرصد ایرانی است و این حرکات فقط کوته فکری – عدم آگاهی و تفکری متحجرانه از آنها را برای ما نمایان می سازد . پاپک خرمدین از سرزمین آریایی مادهای آذربایجان کجا و بای بک ساختگی عده بچه تجزیه طلب از نوادگان وحشی چنگیز خان مغول کجا ؟!؟!؟ بابک از نژادی ایرانی و مسکنش آذرآبادگان بود، گویا مسلمانش کرده بودند و نام عربیش حسن بود. جنبشی که بابک در ایران آغاز کرد و رسما نام جنبش خرم‌دینان برخود داشت، یک ایدئولوژی مشخصی را مطرح میکرد که هدفش براندازی نهائی سلطه‌ی عرب – برقراری مساوات انسانی در ایران – تأمین خوشیی برای همگان و بازگشت به شکوه و عظمت ایران باستان بود. ابن حزم مینویسد که ایرانیان ازنظر وسعت ممالک و فزونی نیرو برهمه‌ی ملتها برتری داشتند، به همین جهت لقبِ آزادگان را ممالک دیگر برای ایرانیان برگزیدند . چون دولت باشکوه و سترگ ساسانی بر اثر نبردهای طولانی با امپراتوری روم و هجوم تازیان جنگجو برافتاد و عرب که نزد آنها دونپایه‌ترین قوم جهان بود برآنها مسلط گردید این امر بر ملت ایران گران آمد و خود را با مصیبتی تحمل‌نشدنی روبرو یافتند، و برآن شدند که با راههای مختلف به جنگ با اعراب برخیزند. ازجمله رهبران آزادی بخش و ملی ایران میتوان سنباد، مقنع، استادسیس، بابک و دیگران را نام برد . دولت ساسانی که نیز که در سالهای پایانی عمرش به سر می برد بدون شک اگر با حمله اعراب روبرو نمی گشت با قیامهایی ملی همچون زمان پارتیان تغییر سلسله می دادند و حکومتی قوی تر و جدید به صورتی کاملا ایرانی روی کار می آمد همانگونه که پارتیان بر ضد سلوکیان یونانی در ایران قیام کردند و دست بیگانگان را از این سرزمین برچیدند و سلسله قدرتمند شاهنشاهی پارتی را برقرار نمودند

نام خرم‌دین که به پاخاستگانِ ایرانی برای این جنبش برگزیده بوده‌اند به روشنی نشان میدهد که این یک جنبش مزدکی بوده و همه‌ی شعارها و برنامه‌های مساوات‌طلبانه و ضد بهره‌کشی مزدک را دنبال میکرده است. خود مزدک در تاریخ دینی که ادعای پیامبری آن را می کرد از زرتشت گرفته بود و با تغییراتی می خواست آن را به روز کند ولی چون در برابر دین بهی که دارای پایه های بسیار کهن بود قدرتی نداشت نتوانست گسترش یابد . ابن حزم تصریح میکند که خرم‌دینانِ پیرو بابک یک فرقه‌ی مزدکی بودند . اساس تعالیم مزدک برآن بود که مردم باید هم دراین دنیا و هم دردنیای دیگر به سعادت و شادمانی دست یابند؛ یعنی هم دراین دنیا با کسب وکار وکشاورزی و صنعتْ برای خودشان بهشت بسازند، و هم با انجام کارهای نیکو و خودداری از کارهای بد

رضایت خدا را حاصل کنند تا درآخرت به بهشت بروند. نیک در تعالیم مزدک عبارت بود ازگفتار وکرداری که به خود یا دیگری منفعتی برساند و سعادتی فراهم آورَد؛ و بد عبارت بود ازگفتار یا کرداری که به خود یا دیگران آسیب و گزند وارد آورد یا سبب محرومیت شود. ابن‌النـدیم در وصف یکی از ایرانیانِ مزدکی مقیم بغـداد به نام خسـرو ارزومگان که ویرا پیرو مـذهبی شبیه مـذهب خرم‌دینان نامیده، مینویسد که به پیروانش دسـتور میداد بهترین لباسـها بپوشـند، و خودش نیز بهترین لباسـها می‌پوشید و به آن افتخار میکرد . مرکز فعـالیت بابـک در آذربایجـان بود ولی نهضـتش در تمامی شـهرهای ایران مشغول به فعالیت بود . جماعات بزرگی از عربها پس از یورش سپاه اسلام در شـهرها و روسـتاهایش آذرآبادگان اقامت گرفته بودنـد. هـدف او از میان بردن سـلطه‌ی اربابانِ عرب بـود کـه نزدیـک بـه دوقرن مردم ایران را تـاراج میکردنـد. قبایـل عرب همراه بـا فتوحـات عربی بـه درون آذربایجـان و دیگر شهرهـای ایران سـرازیر شدنـد. بلاذری درباره‌ی سـرازیر شـدنِ عربها به آذربایجان در زمان عثمان و امام علی، مینویسـد بسـیاری از عشایر عرب از بصـره وکوفه و شام به آذربایجان سـرازیر شدنـد و هرگروهی برهرچه از زمین توانست دست یافت و مصادره کرد، و بعضـی‌شان زمینهائی را از عجمها خریدنـد و روسـتاهائی نیز به این عشایر واگـذار شـد، و مردم این روسـتاها به مُزارعینِ اینها تبـدیل شدنـد . بابـک به خون خواهی ابومسـلم خراسانی در سال ۱۹۴ق قیـامش را آغـاز کرد . او علنـا می گفت روح ابومسـلم در وجودم حلول نموده و با این سـخن از سراسر ایران مردان جنگاور و سلحشور به او پیوستند . حس انتقام از عربهای مهاجم تمام وجود بابک را گرفته بود و به همه می گفت ایران را دوباره باید احیا کنیم . بسیار از نادانان زاهد بر او خرده می گرفتند که خون را با خون نمی شورنـد و او فجایع عباسـیان را یک به یک بر می شـمرد . به قول ارد بزرگ : گـذشت را می توان در مورد آدمها به کار گرفت اما باید دانست این درس از آن آدمهاست نه کشورها ، سـکوت در مقابل وحشـی گری دشـمن هیچگاه درست نیست . طبری مینویسد که مردم روسـتاهای نواحی اصـفهان و همـدان و ماهسپیـدان و مهرگان‌کـدک و جز اینهـا نیز به دین خرم‌دینـان درآمدنـد . نخستین درگیری ناکامِ سپاهیان دولت عباسی و بابک درسال ۱۹۸ش گزارش شده و خبر از شـکست سـپاه عباسی می‌دهد. دومین درگیری ناکامِ سپاه عباسی و بابک درسال ۲۰۰ش بود که بخش اعظم سپاهیان عباسی را بابک در غربِ ایران- نزدیکی‌های همدان- کشتار کرد. اعزام نیروهـای عباسـی به جنـگ بابک درسراسـر سالهای ۲۰۰- ۲۰۶ش تکرار شـد و هربـار از بابک شـکست یافتنـد. در سال ۲۰۳ش در دو نبرد بزرگ، دوتن از فرماندهان برجسـته‌ی دولتِ عباسی به قتل رسیدند؛ و یک فرمانده برجسته نیز شکست یافته فرار کرد. در سال ۲۰۶ش یک افسـر برجسـته‌ی عرب با سِـمَتِ والی آذربایجان اعزام شد و سپاه بزرگی در اختیارش نهاده شد تا به‌کار بابـک پایان دهـد. این مرد نزدیک به دوسال با بابک درگیر بود، و در خردادماه ۲۰۸خ درکنار روسـتای بهشتاباد کشته شد و بخش اعظم سـپاهش قتل عام شدند خلیفه‌ی عباسـی در اواسط تابسـتان ۲۱۲ش چنـدین لشـکر به غرب ایران فرسـتاد، که به گزارش طبری شصت هزار تن از روسـتائیان ناحیه‌ی همـدان را قتل عام کردند، ولی بابک توانست شکسـتهای سـختی بر این نیروها وارد سازد و با تلفات و این متجاوزان را با شـکست به بغداد برگرداند. به دنبال این شکسـتها، خلیفه تصمیم گرفت که امر مقابله با بابک را به یک افسرِ مانوی مذهبِ نومسـلمان ایرانی معروف به افشـین ، از خاندان ساسانی واگذارد. افشـین چندی پیش برای سـرکوب شورشـهای مصـر اعزام شـده بود و مأموریتش را به نحوی بسـیار پسـندیده انجام داده بود و هنوز در مصـر بود. اورا خلیفه فراخوانـده به مقابله‌ی خرم‌دینـان گسیل کرد. افشـین درنـاحیه‌ی همـدان مسـتقر شـد و در غرب و مرکزِ ایران از همـدان و آذربایجان تا اصـفهان و ری، با بزرگان روسـتاها مذاکراتی انجام داد و وعده های دروغین برای متفرق کردن آنها از کنار بابک به آنان داد که به ظاهر برآورنده‌ی خواسته‌های روستائیان بود .

افشـین پس ازآنکه اوضـاع غرب ایران را در خلال یک‌سـال و نیم بـا سـیاست ضـد ایرانی و در جهت حمایت از اعراب و تهدیـد و هدایای نقدی (که به دهخدایان میداد) آرام کرد، برای به دام افکندنِ بابک نقشه چید. کاروانی با محموله‌ی امداد مالی و غذائی از بغداد عازم اردبیل شد تا به دژی که محل استقرار سپاهیان خلیفه بود تحویل دهد. بابک بی‌خبر از دامی که افشین برایش چیده بود،

تصـمیم گرفت که راه را برآن کاروان ببندد و محموله‌هایش را تصاحب کند. افشـین شبانه بدون سروصدا و بدون نواختن کوس و کَرانای (شیپور جنگی)، در نزدیکیهای دژ موضع گرفت؛ زیرا یقین داشت که بابک برای تصـرف دژ خواهـد آمـد. بابک ابتدا یک قرارگـاه کوچکِ سـپاهیان خلیفه بر سـرراهش را مورد حمله قرار داد و افرادش را کشت، آنگاه به کنار دژ رفته به افرادش استراحت داد که روز دیگر به دژ حمله کننـد. دراین هنگام افشـین براو شبیخون زد. گویا همه‌ی افرادی که همراه بابک بودنـد کشـته شدنـد، ولی بابـک جان سالم مانـد (زمسـتان سال ۲۱۴ش). افشـین پس ازآن بـه برزنـد برگشت و آنجـا اردو زد تـا بـا ادامه دادن تمـاس با کلانـترانِ روسـتاها کـار پراکنـده کردن بقایای هواداران روسـتائی بابک در ایران را دنبال کنـد . از اوائل سال ۲۱۵ش منطقه‌ی نفوذ بابـک که سابقا به همـدان و اصـفهان و ری میرسـید، ازحـد مناطق کوهسـتانی هشتادسـر در آذربایجان فراتر نمیرفت. افشـین پس از برگزاری مراسم نوروز و سـیزده به‌در برای حمله به بابک آماده شد. نخستین حمله‌ی او به هشتادسر با شکست مواجه شد. پس ازآن در سراسـر ماههای این سال چنـدین حمله به هشتادسـر صورت گرفت که همه ناکام مانـد. داسـتان این نبردها را طبری با اسـتفاده از آرشـیو گزارشـهای کتبی به تفصـیل دقیقی درحجم حـدود ۳۰ صـفحه ذکر کرده است که همه خبر از رشادتهـای بیماننـدِ بابـک و یارانش میدهد . در بهار سال ۲۱۶ش سپاه امدادی خلیفه با سی میلیون درهم کمک مالی به بَرزَند رسید؛ و افشین حملاتش به بابک را ازسـر گرفت. افشین ابتدا به کلان‌رود منتقل شده درآنجا اردو زد و برگرد خویش خندق کشید. به زودی یک لشکر بابک تحت فرمـان آذیـن- برادرِ بابـک- به سـوی کلانـرود حرکت کرد. نـبرد سـپاهیان افشـین و بابـک در یکی ازدره‌هـای تنـگ کوهسـتانی درگرفت، که تفاصـیل آنرا طبری ذکر کرده ولی نتیجه‌ی آن را معلوم نمیدارد. ازآنجا که این تفاصـیل از روی سـند کتبی گزارش افشـین نوشته شده، میتوان پنداشت که افشین این بار نیز با شکست مواجه شده ولی شکست خود را در نامه‌اش منعکس نکرده باشد. دراین میان لشـکرهای امدادی پیوسـته از بغداد میرسـید. افشین پیشروی آهسته در گذرگاههای کوهستانی به سوی قرارگاه بابک را ادامه داد. او بر هرکـدام از گذرگاههای استراتژیک دست می‌یافت دژی بنا میکرد و پیرامونش را خندقی میکشـید و لشـکری درآن می‌گمـاشت تـا تحرکات احتمالی روسـتائیان منطقه را زیر نظر بگیرد. بـدین ترتیب افشـین به قرارگاه بابک در منطقه‌ی بـذ در کلیبر نزدیک شد. ازاین به بعد نام بخاراخدا از فئودالهای بزرگِ ایرانی‌تبارِ سـغد بعنوان یکی از فرماندهان برجسـته‌ی سـپاه افشـین به میان می‌آید. اسـتقرار افشـین برفراز یکی از بلندیهای مشـرف بر بذ درکنار رودرود ماهها بطول انجامید. بابک دسـته‌جات مسـلحش را به گذرگاههای کوهستانی میفرستاد تا دسته‌جات افشین را به دام افکنند، و خودش در قرارگاهش در برابر دیدگان افشین موضع گرفته بود و همه‌روزه جشن شـادی برپـا میکرد و افرادش نای و دهل میکوفتنـد و پایکوبی میکردنـد و سـرود میخواندنـد و افشـین خائن به ایران را به اسـتهزاء میگرفتنـد. دریکی از روزها بابک مقادیری خیار و سبزیجات و هندوانه برای افشـین هدیه فرسـتاد و به او پیام داد که می‌بینم شـما جز کُماچ و شوربا چیز دیگری برای خوردن نداریـد؛ دلم برایتان میسوزد و امیدوارم این هدایا دلتان را نیز نسـبت به ما نرم کند . افشین که میدانست هدف بابک ازاین کار برآورد نیروی او باشد سردسته‌ی این مأموران را با گروهی از افرادش فرستاد تا سه خندق بزرگ و دیگر خندقها را بازدید کند و خبرش را برای بابک ببرد، شاید بابک دست از مقاومت برداشته و تسلیم شود . در شـهریورماه ۲۱۶ش و زمانی که روسـتائیان سـرگرم کار در مزارع و باغسـتانها بودنـد، حمله‌ی افشـین به شـهر بـذ(مرکز بابک) با سپاهی عظیم آغاز شد. چون افشین به نزدیکی بذ رسید و بابک فقط سرداران خود را در کنارش دید راهی به جز فریب افشین خائن ندید . به همین جهت شخصـی به نزد او فرسـتاده پیام داد که چنانچه او تعهد بسپارد که به وی و مردانش آسیب نرسد، شهر را به او تسلیم خواهـد کرد. افشـین پاسـخ مساعـد داد و بابک شـخصا از دژ بیرون آمد تا با افشـین مذاکره کند. افشـین نیز وقتی دانست که بابک درحال نزدیک شـدن به اواست به طرف او رفت. چون بابک و افشـین در فاصـله‌ئی ازهم قرار گرفتنـد که میتوانسـتند صـدای یکدیگر را بشـنوند، بابک به او گفت: حاضرم که تسلیم شوم ولی مهلت میخواهم که خود را آماده کنم. افشین گفت: چندبار به تو گفتم که بیا و تسـلیم شو، ولی قبول نکردی. اکنون نیز دیر نیست، اگر امروز تسـلیم شوی بهتر از فردا است. بابک گفت: من تصمیم

خودم را گرفته‌ام و تسلیم میشوم؛ ولی باید تعهدنامه‌ی کتبی خلیفه را برایم بیاوری تا اطمینان یابم که چنانچه تسلیم شوم نه به خودم و نه به افرادم گزنـدی نخواهد رسـید. افشـین به او قول داد که چنین خواهد کرد . ولی بابک که افشـین را فردی خائن و ضد ایرانی می دانست افشین را فریب داده بود و در اندیشه پیروزی در جنگ بود . در همان لحظاتی که بابک با افشین درحال مذاکره بود و به افسـرانش پیام فرسـتاده بود که دست از نبرد بکشـند تا به ظاهر با افشین به نتیجه برسد، تیپهای سپاه افشین وارد شهر بذ شدند وآتش در شـهر افکندند و شـهر را ویران کردند . گروهی به فراز کاخ بابک رفتند تا پرچم اسـلام برافرازند. گروههای بسیاری در کوچه‌ها در حرکت بودند وآتش به خانه‌ها می‌افکندند و شـهرها را ویران کردند و خبر این جنایات بر بابک رسـید و سـریعا محل مذاکره را ترک کرده به شـهر برگشت شایـد بتواند شـهر را نجات دهد. ولی دیر شده بود. کشـتار و تخریب و نفرت‌افکنی و آتش‌زنی تا پایان روز ادامه یافت، کلیه‌ی مدافعان شـهر به قتل آمدند، و افراد خانواده‌ی بابک دسـتگیر شده به نزد افشـین فرستاده شدند. درپایان روز که سپاه افشین به خندقشان برگشتند، بابک و مردانی که همراهش بودند به شهر وارد شدند و پس از دیدن ویرانیها از شهر رفته در دره‌ئی درکنار هشتادسر مخفی شدند. روز دیگر نیز به روال همانروز تخریب و آتش‌زنی ازسر گرفته شد و این کار تا سه روز ادامه داشت تا شهر به‌کلی سوخت و اثری ازآبادی برجا نماند .

افشـین به همه‌ی کلانتران روسـتاهای اطراف، ازجمله به دیرها و کلیساهای مسـیحیان که در همسایگی آذربایجان درخاک ارمنستان بودنـد نامه نوشت که هرجا از بابک خبری به دست آورند به او اطلاع دهند و پاداش نیکو دریافت کنند. بابک با دوبرادرش و مادر و همسـرش گل‌انـدام راهی جنگلهـای ارمنسـتان و آران شدنـد. کسانی به افشـین خبر دادنـد که بابک و چنـدتن از یارانش در یک دره‌ی پردرخـت وگیاه درمرز آذربایجـان وارمنسـتان مخفی اسـت. افشـین برگرداگرد آن دره دسـته‌جات مسلح مستقر کرد تـا از هرراهی که بیرون آید دستگیرش کنند. او ضمنا امان‌نامه‌ی خلیفه را که میگفت درآن روزها رسیده به افرادِ بابک که اسیرش بودند نشان داد، و به یکی از برادرانِ بابک و چنـدتنی از کسانش که اجبارا تسـلیم شـده بودنـد سپرد وگفت: من انتظار نداشـتم که به این زودی نـامه‌ی خلیفه برسـد، و اکنون که رسیده است صـلاح را درآن میـدانم که برای بابـک بفرسـتم. او ازآنهـا خواست که نامه را برداشـته برای بابک ببرنـد و راضـیش کننـد که بیاید و خود را تسـلیم کند. آنها گفتند که محال است بابک تن به تسـلیم دهد؛ زیرا کاری که نمی‌بایست اتفاق می‌افتاد اکنون اتفاق افتاده و جائی برای آشتی باقی نمانده است. افشـین گفت: اگر این‌را برایش ببرید او شاد خواهد شد . سـرانجام دوتن از یاران بابک حاضر شدند نامه را ببرند. پسر بابک نامه‌ئی همراه اینها خطاب به پدرش نوشته به او اطلاع داد که اینها با امان‌نامه‌ی خلیفه به نزدش آمده‌اند و او صـلاح را درآن میداند که وی خود را تسلیم کند . چون فرستادگان به نزد بابک رسیدند بابک به آنها و به پسرش که نامه به وی نوشته بود دشنام داد و گفت اگر این جوان پسر من بود باید مردانه میمُرد نه اینکه خودش را به دشمن تسلیم میکرد . به آن دونفر نیز گفت که شما اگر مرد بودید نباید اکنون زنده می‌بودید تا پیام دشمن را به من برسانیـد؛ زیرا مردن در مردی بهتر است از لذتِ زندگی چهل‌ساله در نامردی . سـپس یکی ازآنها را دردم کشت و دیگری را با همان امان‌نامه‌ی خلیفه باز فرستاد، و گفت به پسرم بگو که حیف ازنام من که برتواست. اگر زنده بمانم میدانم با تو چه کنم . بعد ازآن بابـک دریکی از روزها با همراهانش ازدره خارج شـده به سوی ارمنسـتان به راه افتاد. افراد افشـین که از بالا نگهبانی میـدادند آنهـا را دیـده تعقیب کردنـد. بابـک و همراهانش به چشـمه‌ساری رسـیدند و ازاسب پیاده شدنـد تا استراحت و تجدیـد نیرو کننـد و غـذائی بخورنـد. افراد تعقیب‌کننده برآن بودند که بابک را غافلگیر کنند، ولی هنوز به نزد بابک نرسـیده بودند که بابک وجودشان را احساس کرده خود را برروی اسب افکنـد و ازجا درپریـد. سواران تعقیبش کردنـد. زن و مادر و یک برادر بابک دسـتگیر شدند. بابـک وارد خـاک ارمنسـتان شـد و چـون خسـته وگرسـنه بود به یـک مزرعه رفت که چیزی بخرد. سـرانِ آن روسـتا نیز مثـل دیگر روسـتاها پیام افشـین را دریافته بودنـد، و میدانسـتند که اگر بابک را تحویل دهنـد جائزه دریافت خواهند کرد. یکی از کشاورزان با دیدن بابک که رخت برازنده دربر داشت و سوار براسبی نیکو بود وشمشیری زرین حمایل کرده بود، گمان کرد که او شاید بابک

باشد. لذا خبر به کشیش روستا برد. کشیش چند نفر را برداشته به سرعت خودش را به بابک رساند که درحال غذا خوردن بود. او به بابک تعظیم کرده دستش را بوسیده گفت: من از دوستداران توام، و ازتو میخواهم که به مهمانی به خانه‌ام بیائی. دراین روستا و اطراف آن همه‌ی کشیش‌ها دوستدار توهستند و اگر با ما باشی آسیبی به تو نخواهد رسید . بابک که خسته و درمانده بود، فریب احترامها و وعده‌های کشیش را خورد و همراه او وارد خانه‌اش شد. کشیش از همانجا شخصی را به نزد افشین فرستاد تا به وی اطلاع دهند که بابک درخانه‌ی اواست. افشین یکی از افرادش را به نزد کشیش فرستاد تا بابک را شناسائی کند و نسبت به درستی پیام کشیش اطلاع یابد. کشیش به فرستاده‌ی بابک رخت طباخان پوشاند، و وقتی آن مرد سینی غذا را برای بابک و کشیش برد بابک ازکشیش پرسید: این مرد کیست؟ کشیش گفت: ایرانی است و مدتی پیشتر مسیحی شده و به ما پیوسته در اینجا زندگی میکند. بابک با مرد حرف زد و پرسید اگر مسیحی شده چه ضرورتی داشته که اینجا باشد. مرد گفت: من از اینجا زن گرفته‌ام. بابک به شوخی گفت: ازمردی پرسیدند ازکجائی؟ گفت: ازآنجا که زن گرفته‌ام . به‌هرحال کشیش به افشین پیام داد که دودسته‌ی مسلح را به نقطه‌ی مشخصی بفرستد، و روزی را نیز مقرر کرد که بابک را به بهانه‌ی شکار به آنجا خواهد بُرد. این عمل برای آن بود که او نمیخواست بابک را در خانه‌اش تحویل مأموران افشین بدهد، زیرا ازآن میترسید که بابک زنده بماند و دوباره جان بگیرد و ازاو انتقام بکشد. طبق قراری که در پیامش به افشین داده بود، کشیش یکروز به بابک گفت: چند روزی است که درخانه نشسته‌ای و میدانم که ازاین حالت دلگیر و خسته‌ای. اگر تمایل داری من زمینی دارم که آهوان بسیاری درآنجا یافت میشوند، و چندتا باز شکاری نیز دارم که گاه آنها را با خود به شکار می‌برم. بیا فردا به شکار برویم . بابک درخلال چند روزی که مهمان کشیش بود ازاو و اطرافیانش رفتارهای نیکی دیده و کاملا به او اعتماد یافته بود. افشین دودسته‌ی مسلح از افراد برجسته‌اش را همراه دو افسر از خاندان ایرانی سُغد به نامهای پوزپاره و دیوداد به محلی که کشیش تعیین کرده بود فرستاد تا کمین کنند و درلحظه‌ی مناسب برسر بابک بتازند و دستگیرش کنند. بابک در روز مقرر همراه کشیش به شکار رفت ولی خودش شکارِ پوزپاره و دیوداد گردید. وقتی بازداشتش کردند و دستهایش را ازپشت می‌بستند، رو به کشیش کرده به او دشنام داد و گفت: مردک! اگر پول میخواستی من میتوانستم بیش ازآنچه اینها به تو خواهند داد بدهمت. مطمئنم که مرا به بهای اندک فروخته‌ای . روزی که قرار بود بابک را وارد برزند (اقامتگاه افشین) کنند، افشین مردم شهر و بسیاری از مردم روستاهای دور و نزدیک را در میدانِ بزرگی در بیرون شهر در دوسو گرد آورد و میانشان فاصله‌ی کافی گذاشت تا بابک بگذرد و همه به او بنگرند و بدانند که کارِ بابک تمام است. ساعتی که بابک را در زنجیرهای گران از میان دوصفِ مردم میگذراندند، شیون زنان وکودکان بلند شد که برای رهبر محبوبشان میگریستند و برسر وسینه میزدند. افشین با صدای بلند خطاب به زنهای شیون‌کننده گفت: مگر شما نبودید که میگفتید بابک را دوست ندارید؟ زنان با شیون جواب دادند: او امید ما بود و هرچه میکرد برای ما میکرد . برادر بابک نیز مثل بابک نزد یکی از کشیشان پنهان شده بود. ویرا نیز آن کشیش به مأموران افشین تحویل داد . موضوع بابک چنان برای خلیفه بااهمیت بود که وقتی خبر دستگیریش را شنید جایزه‌ی بزرگی برای افشین فرستاد و به او نوشت که هرچه زودتر ویرا به پایتخت ببرد. فرستادگان خلیفه همه‌روزه به آذربایجان اعزام میشدند تا با افشین درتماس دائم باشد و او بداند که چه وقت و چه ساعتی افشین و بابک به پایتخت خواهند رسید؛ و برفراز تمام بلندیهای سرراه و درکنار جاده دیدبان گماشت تا هرگاه افشین را ببینند به یکدیگر جار بزنند و همچنان این جارها تکرار شود تا به خلیفه برسد. او همه‌روزه هیئتی را همراه با هدایا و اسب و خلعت به نزدِ افشین میفرستاد تا قدردانی از خدمت افشین را به بهترین وجهی نشان داده باشد. افشین در دیماه ۲۱۶ش با شوکت و شکوه بسیار زیادی وارد پایتخت خلیفه گردیده به کاخی رفت که به خودش تعلق داشت و بابک را نیز درآن کاخ زندانی کرد. چون هوا تاریک شد و مردم به خواب رفتند، خلیفه به یکی از محرمانش مأموریت داد تا بطور ناشناس به نزد بابک برود و اورا ببیند و بیاید اوصافش را به او بگوید. آن مرد چنان کرد، و افشین وی‌را بعنوان مأمور حامل آب به اطاقی برد که بابک درآن زندانی بود. خلیفه وقتی اوصاف

بابک را ازایـن محرم شـنید، برای اینکه بابک را ببینـد و بدانـد این مرد چه عظمتی است که ۲۲ سال مبارزاتِ مـداوم و خستگی‌ناپذیرش پایه‌های دولتِ اسلامی را به لرزه افکنده است، نیم‌شبان برخاسته رخت ساده برتن کرد و وارد خانه‌ی افشین شده بطور ناشناس وارد اطاق بابک شد و بدون آنکه حرفی بزند یا خودش را معرفی کند، دقایقی دربرابر بابک برزمین نشست و چراغ دربرابر چهره‌اش گرفته به او نگریست .

بامداد روز دیگر خلیفه بـا بزرگان دربارش مشورت کرد که چگونه بابک را درشهر بگردانـد و به مردم نشان بدهد تا همه بتوانند ویرا ببینند. بنا بر نظر یکی از درباریان قرار برآن شد که ویرا سوار بر پیلی کرده در شهر بگردانند. پیل را با حنا رنگ کردند و نقش و نگار برآن زدنـد؛ و بابک را در رختی زنانه و بسیار زننـده و تحقیرکننده برآن نشاندند و درشهر به گردش درآوردند. پس ازآن مراسم اعدام بابک با سروصدای بسیار زیاد با حضور شخص خلیفه برفراز سکوی مخصوصی که برای این کار دربیرون شهر تهیه شـده بود، برگزار شـد. برای آنکه همه‌ی مردم بشنوند که اکنون دژخیم به بابک نزدیک میشود و دقایقی دیگر بابک اعدام خواهد شد، چندین جارچی در اطراف و اکناف با صدای بلند بانگ میزدند نَوَد نَوَد این اسمِ دژخیم بود و همه اورا میشناختند.

ابن الجوزی مینویسد که وقتی بابک را برای اعدام بردند خلیفه درکنارش نشست و به او گفت: تو که اینهمه استواری نشان میدادی اکنون خواهیم دیـد که طاقتت دربرابر مرگ چند است! بابک گفت: خواهید دید. چون یک دست بابک را به شمشیر زدند، بابک بـا خونی که از بـازویش فوران میکرد صورتش را رنگین کرد. خلیفه ازاوپرسید: چرا چنین کردی؟ بابک گفت: وقتی دستهایم را قطع کننـد خونهـای بـدنم خـارج میشود و چهره‌ام زرد میشود، و تو خواهی پنـداشت که رنـگ رویم از ترسِ مرگ زرد شـده است. چهره‌ام را خونین کردم تـا زردیش دیـده نشود . به این ترتیب دستها و پاهای بابک را بریدنـد . چون بابک برزمین درغلتیـد، خلیفه دستور داد شکمش را بدرد. پس از ساعاتی که این حالت برابابک گذشت، دستور داد سرش را از تن جدا کند. پس ازآن چوبه‌ی داری در میـدان شـهر سامرا افراشـتند و لاشه‌ی بابک را بردار زدنـد، و سـرش را خلیفه به خراسان فرسـتاد . آخرین گفتار بابک (به نوشته کتاب حماسه بابک اثر نادعلی همدانی) : تو این معتصم خیال مکن که با کشتن من فریاد استقلال طلبی ایرانیان را خاموش خـواهی کرد . نه ! این حمـاقت است اگر فکر کنی چـون افشـین وطن فروش را بـا زر خریـده ای میتوانی ایرانیـان را اسیر کنی . من مبـارزه ای را آغـاز کرده ام که ادامه خواهـد داشت.من لرزه ای بر ارکـان حکومت عرب انـداخته ام که دیر یـا زود آن را سـرنگون خواهد نمود . تو اکنون که مرا تکه تکه میکنی هزاران بابک در شمال و شرق و غرب ایران ظهور خواهد کرد و قدرت پوشالی شما پاسداران جهل و ستم را از میان بر خواهد داشت ! این را بدان که ایرانی هرگز زیر بار زور و ستم نخواهد رفت و سلطه بیگانگان را تحمـل نخواهـد کرد. مـن درسـی به جوانـان ایران داده ام که هرگز آنرا فرامـوش نخواهنـد کرد . من مردانگی و درس مبـارزه را به جوانان ایران آموختم و هم اکنون که جلاد تو شمشـیرش را برای بریـدن دست و پاهای من تیز میکنـد صـدها ایرانی با خون بجوش آمـده آماده طغیان هسـتند.مازیار هنوز مبارزه میکنـد و صـدها بابک و مازیار دیگر آماده انـد تا مردانه برخیزند و میهن گرامی را از دست متجاوزان و یوغ اعراب بدوی و مردم فریب برهانند . اما تو ای افشین . . . در انتظار روزی باش که همین معتصمی را که امروز مانند سگانی در برابرش زانو میزنی و وطن ات را برای او فروختی در همین تالار و روی همین سفره سرت را از بدن جدا کند .

مردی که به مادر خود (میهن) خیانت کنـد در نزد دیگران قربی نخواهد داشت و هیچکس به فرد خود فروخته اعتماد نخواهد کرد . و بـدینسان نخست دست چپ بابک بریـده شـد و سپس دست راست او و بعـد پاهایش و در نهایت دو خنجر در میان دنده هایش فرو رفت و آخرین سخنی که بابک با فریادی بلند بر زبان آورد این بود: " پاینده ایران "

روز اعـدام بابک خرمـدین و تکه تکه کردن بـدنش در تاریخ ۲ صفر سال ۲۲۳ هجری قمری انجـام گرفت که مسعودی در کتاب مشهور مروج الذهب این تاریخ را برای ایرانیان بسیار مهم دانسته است. اعدام بابک چنان واقعه‌ی مهمی تلقی شد که محل اعدامش تـا چنـد قرن دیگر بنـام خشـبه‌ی بابـک یعنی چوبه‌ی دار بابـک در شـهرِ سـامرا که در زمان اعـدام بابک پایتخت دولت عباسـی بود

شهرت همگـانی داشت و یکی از نقـاط مهم و دیـدنی شـهر تلقی میشـد . برادر بابـک یعنی آذین را نیز خلیفه به بغـداد فرسـتاد و به نایبش در بغداد دسـتور نوشت که اورا مثل بابک اعدام کند. طبری مینویسد که وقتی دژخیمْ دستها و پاهای برادر بابک را می‌بُرید، او نه واکنشـی از خودش بروز میداد و نه فریادی برمی‌آورد. جسد این مرد را نیز در بغداد بردار کردند . بدین ترتیب کار بابک پس از ۲۲ سال پیروزی پی‌درپی و وارد آوردن شـش شـکست بزرگ بر شـش‌تا از بهترین فرمانـدهان ارتش عباسـی، و پس از امیدهای فراوانی که روسـتائیان ایران به او بسـته بودند، با توطئه‌ی نماینده‌ی عیسا مسـیح و یک شاهزاده خائن به پایان رسید . تاریخ بداند که مـدعیان تولیت دین در هردین و مـذهبی دشـمن توده‌های تحت سـتم و همدست زورمندانند، و این امر منحصـر به متولیان یک دین خاص نیست، بلکه کشیشان مسیحی نیز با همه‌ی مدعاهائی که ارائه میکنند . امروزه ایرانیان آزاده از ۱۰ تا ۱۳ تیر ماه هر سال بر قلعه سر بـه فلـک کشـیده این سـردار بزرگ گرد هم می آینـد و مراسم زادروزش را گرامی می دارنـد . مردم ایران از شـهرهای مختلف راهی کلیبر در شـمال اهر می شونـد . متاسـفانه عده ای از ضد ایرانیان متحجر و وطن فروش نیز از این گردهم آیی ملی سو اسـتفاده میکننـد و با برافراشـتن پرچمهای ترکیه و جمهوری آران (آذربایجان) سـعی به انحراف کشـیدن این یابود میکنند . این افراد که به پان ترکیسم مشهور هستند باقی مانده سید جعفر پیشه وری گجستک هستند که با امکانات روسهای متجاوز سعی در متلاشی کردن ایران داشت . به همین منظور همه ساله سپاه پاسداران دورادور کل این مراسم را تحت کنترل خود دارند

خرمشاهی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمـد خرمشـاهی دارای دکترای رشـته دفع آفات و عضو هیئت علمی دانشـگاه تبریز با درجه دانشـیاری تمام وقت می باشـد.گروه : کشاورزیرشـته : گیاه پزشـکیگرایش : دفع آفاتوقایع میانسالی : احمد خرمشاهی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشکی به عضویت هیئت علمی گروه گیاه پزشـکی دانشـکده کشاورزی دانشگاه تبریز در آمد وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول بـه خـدمت اسـت.مشاغـل و سـمتهای مـورد تصـدی : احمـد خرمشـاهی عضـوهیئت علمی و دانشـیار گروه گیـاه پزشـکی دانشـکده کشاورزی دانشـگاه تبریز است.چگونگی عرضه آثار : احمد خرمشاهی اسـتاد راهنمای پایان نامه : بررسـی ترجیحات غذائی شـپشهء دندانهدار Oryzaephilus(col./silvanidae) Surinamensis L. روی بذور گندم - جو - برنج و ذرت آثار : دفع آفات نباتی شـناختی بر مدیریت تلفیقی آفات ویژگی اثر : نویسـنده:مری لؤیزفلینت -رابرت ون دن بوش مترجمان: پرویز طالبی چایچی— احمد خرمشاهی -انتشارات عمیدی — ۱۳۷۳۳ علفهای نوز

خزاعی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۵۷ در تهران تولـد یافت. پس از انجام تحصـیلات مقـدماتی وارد مـدرسه‌ی صاحب منصبی قزاقخانه شد و پس از اتمام آن با درجه‌ی افسری مأمور خدمت در آتریاد آذربایجان گردید و تدریجاً مراحل ترقی را پیمود. چون افسری رشید و جدی بود، در چند

مخاصـمات داخلی در اثر ابراز شجاعت نشان و درجه گرفت و در ۱۲۹۵ سرهنگ شد و در ۱۲۹۸ به درجه‌ی سرتیپی نایل آمد. پس از کودتای ۱۲۹۹ امیرپنجه شـد و در تیر مـاه ۱۳۰۰ در رأس هیئتی برای سـرکوبی قیـام کلنل محمـدتقی خان پسیان، عازم خراسان گردیـد. اعضاء هیئت عبارت بودند از کلنل گلروپ رئیس ژاندارمری و کلنل عزیزاللّه خان (ضـرغامی) و کلنل سالار نظام (کوپال). هیئت پس از ورود به سبزوار مواجه با مقاومت ماژور اسمعیل خان بهادر فرماندار نظامی سبزوار، یار و غار کلنل محمدتقی خان شد و به سرتیپ حسین آقا و اردوی وی اجازه‌ی ورود به شهر را نداد و آنها را محترمانه بازداشت کرد. در همان موقع، کلنل از مشهد به سبزوار آمـده با هیئت مذاکره نمود و آنها را وادار به عزیمت به تهران کرد. در همان سال پس از شـهادت کلنل در قوچان، امیرپنجه حسـین آقـا در رأس یـک اردوی پنج هزار نفری بـا سـمت رئیس قزاقخـانه‌ی خراسـان، عازم مشـهد شـد و با اختیاراتی که از طرف رئیس‌الوزراء و وزیر جنـگ داشت، بـا قـدرت کامل به تصـفیه حساب پرداخت و جمع کثیری از دوسـتان و نزدیکان کلنل پسـیان را دسـتگیر و به زنـدان افکنـد. روزنامه‌های طرفـدار کلنل را منحل نموده و مدیران آن را دسـتگیر نمود. عده‌ای از دوسـتان و نزدیکان محمـدتقی خان محاکمه و اعدام گردیدند و در مدت کوتاهی منطقه را آرامش بخشـید. در دی ماه ۱۳۰۰ سردارسپه سازمان جدید قشون را بنیـاد نهـاد و امیرپنجه حسـین آقـا بـا درجه‌ی تـازه‌ی امیرلشـکری، فرمانـده لشـکر شـرق شـد و امنیت خراسـان و سیسـتان و بلوچسـتان و استرآبـاد به او سپرده شـد. در مـدت کوتاهی، وضع لشـکر شـرق تغییر کرد، دو تیپ و چهار هنگ آماده شـد و به تمام خودسری‌های اشرار خاتمه داد.

در اوایـل ۱۳۰۳ پس از برهم خـوردن واقعه‌ی جمهـوری، سردارسـپه ظـاهراً به صـورت قهر به بـومهن ملـک شخصـی خود رفته و از ریاست وزرائی کناره گرفت، فرماندهان لشـکرها دست به تظاهراتی له او زدند. امیرلشـکر حسـین خزاعی بیش از هر لشکری تظاهر نمود. تلگرافی متجاوز از هزار کلمه به مجلس شورای ملی مخابره کرده متـذکر شد چنانچه ظرف ۴۸ ساعت ترضیه خاطر سردارسپه فراهم نشود، لشـکر شـرق پایتخت را تسـخیر و ساختمان مجلس را بر سر نمایندگان ویران خواهد نمود. در همان تلگرام اضافه کرده بود که جلوداران لشکر به سمت تهران حرکت کردند.

در سال ۱۳۰۳ سردارسـپه از لشـکر شرق بازدید به عمل آورد، از خدمات خزاعی قدردانی کرد. در همین دیدار چون خزاعی مردی متشـرع و مذهبی بود، به فرمانده کل قوا پیشـنهاد کرد که او را سـخت عصـبانی نمود. پیشـنهاد این بود که من (خزاعی) در جوار قبر حضرت رضا (ع) برای خود قبری تدارک دیده‌ام، اگر اجازه بفرمائید برای شما هم چنین کاری انجام دهم. رضاخان از شنیدن چنین پیشـنهادی سـخت عصـبانی شد. کسـی که آرزوی سلطنت ایران را در سر دارد، از پیشنهادی که بوی مرگ از آن استشمام می‌شود، چه حالتی پیدا خواهد کرد. سردارسپه بر خزاعی پرخاش نمود و اظهار کرده بود فرماندهی که به فکر مردن باشد، به درد فرماندهی نمی‌خورد. او را از لشـکر شـرق تغییر داد و به تهران احضار نمود ولی چون بین آن دو دوستی و مودت وجود داشت، پس از چندی او را مأمور لرسـتان نمود. او در لرسـتان دنباله کار سپهبد احمدی را تکمیل کرد، یکباره چهارده تن از سران الوار را به بروجرد برای میهمانی دعوت کرد و همه‌گونه وسائل خوشـی آنها را تـدارک دیـده بود، هنوز غـذای ماکول و لذیذ از گلوی میهمانان پائین نرفته بود که مأمورین خزاعی آنها را محاصـره نموده، دسـتبند زدند و در یک طرفهٔ‌العین آنها را به پای چوبه‌ی دار که قبلاً آماده شده بود بردنـد. از قرار، یـک چوبه بیشتر از تعـداد نفرات بود. افسـر مأمور از خزاعی کسب تکلیف می‌کنـد. او در آن هنگام با معین‌السلطنه فرماندار بروجرد مشـغول تخته‌نرد بودند، خزاعی به افسر می‌گوید جناب حاکم را هم ببرید. حاکم ابتدا آن را شوخی تصور می‌کند، ولی بعـد متوجه می‌شـود مسـئله جـدی اسـت، عجز و الحـاح او به جـائی نمی‌رسـد. خزاعی پس از سازمـان دادن به لشـکر لرسـتان، مأموریت اداره لشـکر آذربایجان را پیدا می‌کند. در آنجا نیز از شدت عمل کوتاهی نکرد. وی سـپس به تهران احضار شد و فرمانده پارک توپخانه و مهمات ارتش گردید و تا ۱۳۲۰ در آن سمت برقرار بود. در همان سال در ۶۳ سالگی در تهران درگذشت. وی در جوانی با خانواده‌ی داورپناه که سپاهی بودند، ازدواج کرد و صاحب فرزندان متعدد شد. در تربیت فرزندان خود سعی جمیل به کار

برد و همه از تحصیلات عالی برخوردار شدند.

علی فرزند ارشد وی به درجه‌ی سرلشکری، چندی رئیس اداره‌ی اردنانس ارتش بود. قاسم با درجه‌ی سپهبدی، چندی فرمانده دانشگاه پدافند ملی و زمانی معاون نخست‌وزیر گردید. تحصیلاتی بسیار عالی و درخور ستایش داشت. مهدی هم با درجه‌ی سرلشکری فرمانده لشکر کرمانشاهان گردید. یکی دیگر از فرزندان او سرتیپ شد. تنها فرزند کوچک او شغل قضا انتخاب نمود و مراحلی از مقامات قضائی را طی کرد. سید مهدی میراشرافی چندی داماد او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خزاعی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرلشکر حسین خزاعی، در ۱۲۹۴ در تهران متولد شد. در ۱۳۱۳ به اخذ دیپلم نائل شد و وارد دانشکده‌ی افسری گردید و در ۱۳۱۵ از دانشکده‌ی مزبور فارغ‌التحصیل شد. در ضمن خدمت، دانشکده‌ی حقوق را طی کرد و چند دوره‌ی کوتاه‌مدت به اروپا رفت و سرانجام دانشگاه جنگ را نیز به اتمام رسانید. در ۱۳۳۷ درجه‌ی سرتیپی گرفت و فرمانده مرکز توپخانه در اصفهان شد. در ۱۳۴۱ با ارتقاء به درجه‌ی سرلشکری، فرمانده دانشکده‌ی افسری گردید و در ۱۳۴۵ درجه‌ی سپهبدی گرفت و به ریاست دانشگاه پدافند ملی برگمارده شد. سپهبد خزاعی سال‌ها در رأس آن دانشگاه قرار داشت. در ۱۳۵۶ معاون نخست‌وزیر شد و سمت خود را تا پایان رژیم حفظ کرد.

خزاعی مردی فاضل، آرام و تحصیلکرده بود و به چند زبان خارجی تکلم می‌نمود. در طول خدمات نظامی غالباً به مشاغل فرهنگی گمارده می‌شد. خزاعی در زمستان ۱۳۷۸ در تهران درگذشت. مدتی ریاست اداره پنجم ستاد را عهده‌دار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خزائلی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دانشمند و محقق نابینای معاصر، در ۱۲۹۳ در شهر اراک تولد یافت. در چهار سالگی به علت ابتلاء به بیماری آبله، از هر دو چشم نابینا گردید. وی از سن پنج سالگی با وجود نابینائی مطلق تحصیلات خود را شروع کرد. غیر از تحصیلات جدید، به فراگیری علوم مختلف از جمله زبان و ادبیات فارسی و عربی پرداخت. پس از اخذ دیپلم از موطن خود به تهران آمد. تحصیلات دانشگاهی را در دو دانشکده معقول و منقول و حقوق ادامه داد و با درجه‌ی ممتاز، دو لیسانس گرفت. آنگاه به آموختن دروس دکترا پرداخت. در رشته‌ی حکمت و فلسفه و حقوق درجه‌ی دکترا گرفته دارای دو درجه‌ی دکترا شد. وی کار اداری خود را از فرهنگ شروع کرد. چندی آموزگار و زمانی پیشه‌ی دبیری داشت تا سرانجام خود به تأسیس یک واحد بزرگ فرهنگی مبادرت نمود و کلیه‌ی دروس متوسطه و دانشگاه توسط نخبه اساتید و دانشمندان در آن مؤسسه تدریس می‌شد.

اقدام خزائلی در تأسیس چنین مؤسسه‌ی فرهنگی عظیم و غنی، خدمات باارزشی به فرهنگ کشور نمود و هزاران نفر از جانان

تحصیلات خود را در آن مؤسسه به پایان بردند. غالب کسانی که در ورود به دانشگاه توفیق پیدا می کردند، از فارغ‌التحصیلان آموزشگاه خزائلی بودند. وی در دوره‌ی بیست و دوم مجلس شورای ملی، از طرف حزب ایران نوین کاندیدای شهر اراک شد و سرانجام به وکالت مجلس رسید. خود تمایل بدین سمت نداشت و آن را به علت نابینائی خلاف قانون می‌دانست ولی امنای دولت میل به چنین انتصاب یا انتخابی داشتند. مدت چهار سال در مجلس عضویت داشت ولی پس از آن به شغل فرهنگی خویش بازگشت و همچنان به تعلیم و تربیت جوانان پرداخت. خزائلی مردی محقق و دانشمند بود. کتاب اعلام قرآن و چند اثر سودمند دیگر از او باقی مانده است.

او گرچه از هر دو چشم نابینا بود، ولی حافظه و هوش سرشار او غوغا می کرد. هر مطلب را یک بار برای او می‌خواندند فرامی گرفت. در پیشرفت علمی وی همسر وفادارش نقشی اساسی و شایسته ایفا نمود. خزائلی با قدرت خارق‌العاده هوش و ذکاوت، نابینائی خود را جبران می‌نمود. او خیلی از اتفاقات و حوادث را تفرس می کرد. یاد دارم روزی در امتحانات دوره‌ی دکترای حقوق که تقریرات او را یکی از کارمندان دفتر دانشکده‌ی در ورقه‌ی امتحانی یادداشت می‌نمود، املاء کلمه‌ای را غلط نوشت، بلافاصله خزائلی او را متوجه اشتباه املائی نمود. وقتی از او سؤال شد چگونه به این راز پی برده است، پاسخ داد صدای حرکت قلم او که به کندی در نوشتن این لغت به گوشم رسید فهمیدم که املاء صحیح آن را نمی‌داند و لذا اصلاح آن را متذکر گردیدم.

دکتر محمد خزائلی که به حق باید او را در زمره نوابغ این دوره محسوب داشت، در سال ۱۳۵۳ در سن حدود ۶۰ سالگی در تهران درگذشت. وی کوری روشن‌بین، مردی باهمت، مسلمانی باایمان بود. شانزده کتاب و رساله تألیف کرد. آموزشگاه نابینایان را بنیاد نهاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خزعل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شیخ خزعل‌خان که به القاب معزالسلطنه و سردار اقدس نامیده می‌شد، سال‌ها فرمانروای خوزستان بود. وی در سال ۱۲۸۰ ش به جای برادرش شیخ مزعل خان که گویا به دست او از بین رفته بود، از طرف مظفرالدین شاه با درجه‌ی امیرتومانی و لقب معزالسلطنه به حکمرانی محمره و سرحدداری آنجا تعیین گردید. خزعل از طایفه‌ی بنی‌کعب و پدرش حاج جابرخان بود. وی برخلاف برادرش مردی باهوش و سیاستمدار بود. خیلی زود توانست در دربار ایران نفوذ کند. علاوه بر آن با ازدواج‌های مصلحتی، با صاحبان قدرت و مقامات درجه اول کشور نزدیک گردید. در سال ۱۳۱۶ ه.ق شاه به او فرمان شیخی فلاحیه داد و بدین‌سان بر همه کعبیان خوزستان ریاست یافت. وی مالیات خود را مستقیماً به تهران می‌پرداخت. قبل از مشروطیت، حکمرانی اهواز نیز به او بخشیده شد و تمام زمین‌های اطراف کارون که خالصه دولتی بود، به او واگذار کردند و سرانجام لقب سردار اقدس و رتبه‌ی امیرنویانی یافت و طوری به قدرت رسید که تمام عشایر عرب را مرعوب خود ساخت. پس از صدور فرمان مشروطیت که اوضاع ایران قدری درهم شد، وی داعیه‌ی سلطنت خوزستان را پیدا کرد. با سیاست انگلیس نزدیکی کامل یافت و انگلیس‌ها هم عالی‌ترین نشان خود را بدو ارزانی داشتند. تا سال ۱۳۰۰ خزعل در ردیف شیوخ درجه اول خلیج‌فارس بود. خوزستان را اداره می کرد و اگر از طرف دولت، حکمران تعیین می‌شد، بایستی طبق نظر خزعل عمل کند والّا از بین می‌رفت. وقتی محمدحسن میرزا ولیعهد، تزلزلی در حکومت قاجاریه احساس کرد، متوسل به شیخ خزعل شد و مدرس نیز این فکر را تقویت نمود. مذاکراتی در این زمینه انجام

گرفت و حتی قرار شـد احمـدشاه از طریق خوزسـتان به ایران بازگردد. عنداللزوم میرپنج رضاخان به دست قوای خزعل از بین برود. ولی آنچه مسلم و یقین است اینکه سیمرغ میل به حکومت قاجاریه نـداشت و در صـدد برآمـده بودنـد به ملوک‌الطوایفی در ایران خاتمه داده شود. انگلیس‌ها در سال ۱۳۰۳ دست از حمایت خزعل برداشتند و به او توصیه کردند با سردارسپه رضاخان کنار بیاید و از طرف در همان سال سردارسپه به شیراز رفت و با قوائی که از قبل تدارک دیده بود، به سمت محمره و ناصری و عبادان حرکت کرد. قبل از حرکت سردارسپه از شیراز، شیخ خزعل تلگرافی مراتب اطاعت و فرمانبرداری خود را اعلام نمود ولی سردارسپه به حرکت خود ادامه داد و وارد محمره شـد. بدون کوچکترین خونریزی، شیخ مطیع گردید و در ملاقاتی که با سردارسپه نمود، روی پای او افتاد و ظاهراً سردار نیز او را بخشید ولی در همان روز در تمام خوزستان، حکومت نظامی برقرار شد. سرتیپ فضل‌اللّه خان بصیردیوان که بعد زاهدی نام گرفت، به حکومت نظامی و فرماندهی پادگان خوزستان منصوب شد. چند افسر دیگر نیز به شهرهای خوزستان اعزام شدنـد. در همان موقع زاهـدی شبی شیخ و فرزنـدان و سران قبیله را به میهمانی در یک کشتی دعوت کرد و آنها فارغ‌البال به این میهمانی شتافتند که ناگهان نیروی نظامی بر آنها تاخت و همه را دستگیر و به تهران اعزام نمود. شیخ در تهران تحت نظر مأمورین شهربانی، زنـدگی مرفهی داشت. البته نشان‌هائی که او از دولت انگلیس داشت، مانع از کشتن او می‌شد والّا در همان روزهای اول دستگیری، او را تلف می‌کردند. ولی سرانجام در سال ۱۳۱۵ ش که شیخ ۷۵ سال از سنش می‌گذشت، عده‌ای به خانه‌ی او می‌ریزند و او را خفه می‌نمایند. البته بدیهی است چند نفری که به خانه‌ی او ریختند، جز مأمورین تأمینات مختاری، کسان دیگری نبودند.

شیخ خزعل مردی فوق‌العاده عیاش و خوشگذران بود. تعداد همسران او در حرمسرا از صد نفر تجاوز می‌کرد. در مکر و حیلت نظیر نداشت. شرح دستگیری و شکست خزعل توسط دبیراعظم بهرامی تحت عنوان سفرنامه‌ی خوزستان تنظیم شده است. ادبیات و بازی با الفاظ بر واقعیات چیره گردیده است ولی باز هم خواندنی است.

(شیخ) ابن حاج شیخ جابر، از طایفه بنی‌کعب خوزستان ملقب به معزالسلطنه و سردار اقدس، رئیس قبیله بنی‌کعب (ف. تهران ۱۳۱۵ ه. ش/ ۱۳۵۵ ه.ق.) امیری صاحب نفوذ و در عهـد احمـد شاه قاجار حاکم و فرمانروای مطلق خوزستان بود. وی به دستور رضا شاه پهلوی دستگیر و به تهران اعزام شد و تا پایان عمر در این شهر تحت نظر بود و در سن ۷۵ سالگی بدانجا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خزعلی، ابوالقاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالقاسم خزعلی

محل تولد : بروجرد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۰۴/۱/۱

آیـهٔ الله ابوالقـاسم خزعلی، در سال ۱۳۰۴ هجری شمسـی در بروجرد، از توابع اسـتان لرسـتان چشم به جهـان گشود. پـدرش مرحوم غلامرضا، به شغل ندافی روزگار می‌گذراند و بسیار شیفته خاندان پیامبر (ص) بود؛ به گونه‌ای که شبها فرزند خود را به روضه‌های

مخفی و منبرهای استادان با سواد آن روزگار می‌برد تا بذر عشق و محبت به قرآن و اهل بیت : در دل و جان فرزندش شکوفه بزند. اوضاع اقتصادی خانوادهٔ آیهٔ الله خزعلی نابسامان بود تا آنجا که مادرش، مرحوم ربابه، مجبور بود محصولات غذایی خانگی، از قبیل ترشی تهیه کند و آن را بفروشد تا کمکی برای مخارج خانواده باشد. آقای خزعلی ده ساله بود که به همراه خانواده و برخی از بستگان به مشهد مقدس مهاجرت کرد و در آنجا روزگار گذرانید. دوران تحصیل آیهٔ الله خزعلی، در ۶ یا ۷ سالگی به مکتب خانهٔ محلهٔ «سرسوزنی» در بروجرد رفت. معلّم او فردی بود به نام «سید جعفر شیرازی» که در مسجد محلّه درس می گفت. با هجرت به مشهد به دبستان رفت و پس از قبولی در امتحان، در کلاس چهارم ابتدایی مشغول به تحصیل شد و همواره از شاگردان نمونهٔ کلاس بود. پس از پایان رساندن کلاس ششم ابتدایی، به دبیرستان رفت. در آن زمان در مدارس، زبان فرانسوی تدریس می‌شد؛ وی نیز به فراگیری زبان فرانسه مشغول بود که بعدها آن را رها کرد. در سن ۱۷ سالگی ـ هم زمان با سقوط حکومت رضاشاه و اشغال ایران از سوی متفقین ـ به کار نوشتن دخل و خرج مغازه‌ای و توزیع جنسها بین کسبه سرگرم بود تا از این راه، به امرار معاش خانواده کمک کند که ناگهان، بارقه‌های اشتیاق به علوم حوزوی و تحصیل حوزهٔ علمیهٔ مشهد دل و جانش را شعله ور ساخت؛ به گونه‌ای که کار و کسب را وانهاد، به تحصیل علوم دینی روی آورد. مقدمات را در حوزه مشهد فرا گرفت و برای تحصیل سطوح به سراغ استادان ممتاز آن دیار رفت. دو سال قبل از ازدواج راهی قم شد تا از محضر بزرگان آن شهر مقدس نیز بهره گیرد و برای نخستین بار در درس خارج فقه آیهٔالله بروجردی (ره) و خارج اصول امام خمینی (ره) حاضر شد که این مسأله تا سالها ادامه داشت. همچنین وی در زمینهٔ فلسفه و تفسیر نیز از استادان بسیاری در حوزه علمیه قم بهره برد. استادان و دوستان آیهٔ الله خزعلی در طول دوران تحصیل خود از محضر استادان ممتاز و وارستهٔ بسیاری بهره برده است. نخستین استاد وی، مرحوم سید جعفر شیرازی بود که در مکتب خانه به ایشان قرآن و مسائل مذهبی را آموخت. وی از اینکه نخستین استادش یکی از فرزندان پاک حضرت زهرا ۳ بوده اظهار خرسندی می کند و آن را به فال نیک می گیرد. با شروع به تحصیل در حوزهٔ مشهد، صرف و نحو را نزد شیخ علی اکبر دامغانی فرا گرفت و کتاب مغنی اللبیب را نزد محقق قوچانی خواند. معالم و لمعه و قوانین را نزد سید احمد یزدی آموخت. رسائل، مکاسب و کفایه را نزد مرحوم شیخ هاشم قزوینی و بخشی از کفایه را نزد شیخ مجتبی قزوینی فراگرفت. این دو، از استادان ممتاز حوزه علمیه مشهد در علم و عمل بودند که آثار علمی و معنوی ایشان، هنوز در میان شاگردانشان و در رشد و تعالی حوزه علمیه مشهد باقی است. آیهٔ الله خزعلی در قم، در درس خارج فقه آیهٔ الله بروجردی (ره) و درس خارج فقه حضرت امام خمینی (ره) شرکت کرد. وی همچنین مدتی در درس آیهٔ الله بهجت حاضر شد و از محضر این مرد بزرگ نیز کسب فیض کرد. در بخش فلسفه، اشارات را نزد مرحوم حاج شیخ جواد خندق‌آبادی تهرانی خواند و در درس منظومه و اسفار علامه طباطبایی حاضر شد. آیهٔ الله خزعلی در دوران تحصیل و مبارزه با طلاب و فضلای بسیاری همراه بود که از میان آنان می‌توان به شهید آیهٔ الله مطهری، شهید آیهٔ الله بهشتی و آیهٔ الله ربانی شیرازی اشاره کرد.فعالیتهای علمی و فرهنگی آیهٔ الله خزعلی در سالهای تحصیل و مبارزه خدمات فرهنگی و علمی شایانی به جامعه اسلامی ارزانی داشته است. مهم‌ترین خدمت فرهنگی ایشان در دورهٔ طاغوت، تنویر افکار عمومی و آگاه کردن جوانان مستعدّ و انقلابی از خطرهای موجود، همچون جریانهای التقاطی و تز اسلام منهای روحانیت و مبارزه با جریان روشنفکری غیر متعهّد بود. وی در سخنرانیهای خود همواره بر اسلام ناب و اصیل پای می‌فشرد و جوانان را به اُنس با علما روحانیّت شیعه و پرهیز از فراگیری اسلام از دست دیگران دعوت می کرد. در زمینهٔ فعالیتهای علمی، تنها اثری که از وی به چاپ رسیده، تفسیر سورهٔ فاتحهٔ الکتاب است. همچنین او بر شعرهای عینیّه ابن ابی الحدید دربارهٔ امیرمؤمنان ۷ شرحی نگاشته است و در زمینه‌های قرآنی نیز تلاشهایی انجام داده است. بیشتر مطالعات و فعالیتهای ایشان دربارهٔ قرآن و نهج البلاغه است. بخش زیادی از زندگی آیهٔ الله خزعلی به مبارزه با رژیم طاغوت مصروف شده است. او در فاجعه مسجد گوهرشاد در مشهد، نوجوانی ده ساله بود که فردای حادثه، با پدرش در محل حاضر شده بود و خود می گوید فجایع رژیم پهلوی چنان بود که بر من تأثیر گذاشت و آن

شب، تب کردم! از آغازین حرکتهای ایشان در مبارزه بر ضد رژیم شاه، تبلیغ در رفسنجان و افشای ماهیت شاه بر سر منبر بود که به دست‌گیری ایشان و تبعید به گناباد انجامید. در ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی، آیهٔ الله خزعلی همواره در کنار امام (ره) بود و از جمله، حامل پیام ایشان برای علمای نجف آباد شد. همچنین وی در هیجدهم فروردین ماه ۱۳۴۳ به دیدار امام رفت. امام (ره) به تازگی آزاد شده بود و روزنامه اطلاعات در آن زمان مطلبی نوشته بود مبنی بر اینکه امام با دستگاه شاه کنار آمده و آزاد شد. این مطلب باعث تأثر امام شده بود در جلسه‌ای که چند روز بعد در فیضیه تشکیل شده بود، آیهٔ الله خزعلی به دستور امام بر سر منبر رفت و ماهیّت کذب مطلب روزنامه اطلاعات را افشا کرد. این سخنرانی، در آن روزگار، به دلیل حماسی و مستحکم بودن، مشهور شد. آیهٔ الله خزعلی در طول دوران رژیم شاه، یک بار در زندان قزل قلعه زندانی شد و سه بار تبعید شد. تبعید نخست ایشان به گناوه و دامغان بود که سه سال به طول انجامید. تبعید دوم به زابل بود و در تبعید سوم پنهان شد و روی نشان نداد. در این زمان بود که حضرت آیت الله خامنه‌ای در مخفیگاه به دیدار ایشان رفته و با هم از نزدیک آشنا شدند. آیهٔ الله خزعلی در گزارشهای ساواک، روحانی افراطی، اخلال گر طرفدار خمینی نامیده شده بود. در تبعید سوم وی پنهان شده بود تا ساواک نتواند او را دستگیر کند. در این هنگام خبر شهادت فرزندش در قم به دست او می‌رسد. آیهٔ الله خزعلی در تشییع جنازهٔ فرزندش شرکت می‌کند. او هرگز در تشییع فرزندش، اشک نریخت و خدا را در آن مصیبت سپاس می‌گفت. امضای آیهٔ الله خزعلی در بسیاری از بیانیه‌ها در مرجعیت امام (ره) و لزوم مبارزه با رژیم شاه به چشم می‌خورد. همچنین وی در دوره طاغوت، همکاری نزدیکی با جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم و اعضای آن داشته است و در مبارزات آن مرکز با رژیم شاه به طور جدی شرکت می‌کرده است. از دیگر فعالیتهای او در پیش از انقلاب اسلامی، حمل پیامهای امام (ره) به آیهٔ الله سید کاظم شریعتمداری و همچنین دریافت پاسخ آیهٔ الله شریعتمداری به امام(ره) بوده است. حضرت آیهٔ الله خزعلی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز فعالیتهای گسترده‌ای برای پیشبرد انقلاب انجام داده است. وی در این سالها، همواره یار صدیق امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیهٔ الله خامنه‌ای بوده و همواره مردم را به پیروی از ولایت مطلقهٔ فقیه، و شناخت هوشمندانهٔ توطئه‌های دشمن و نیز مبارزه با خط نفاق تشویق می‌کرده است. آیهٔ الله در طول دوران جنگ تحمیلی بارها در جبهه‌ها حضور یافت و همواره مایهٔ دلگرمی رزمندگان اسلام بوده است.

خزیمه‌علم، امیرحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند امیر معصوم حسام‌الدوله، متولد سال ۱۲۹۲ است. وی تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی اقتصاد کشاورزی در انگلستان به اتمام رسانید و وارد وزارت کشاورزی شد. چندی در مشاغل مختلف بود، تا به مقام مدیرکلی، بعد معاونت آن وزارتخانه ارتقاء یافت. در دوره‌ی شانزدهم از زابل روانه‌ی مجلس شد. در ادوار هیجدهم، نوزدهم و بیستم در مجلس شورای ملی بود. از آن تاریخ به بعد مقام سناتوری یافت و قریب ۱۵ سال در کاخ سنا زندگی کرد و ریاست کمیسیون عرایض با او بود.

امیرحسین خزیمه‌علم برادرزاده و داماد امیر شوکت‌الملک علم امیر قائنات است. پدرش ابتدا امارت آن منطقه را عهده‌دار بود. چون در جوانی درگذشت، برادرش به امیری رسید. خزیمه‌علم از مالکین و ثروتمندان منطقه‌ی سیستان و بلوچستان محسوب می‌شد. در زابل تمام زمین‌ها متعلق به او بود. زندگی‌اش در زابل افسانه‌آمیز و عبرانگیز بود. همه به او خان می‌گفتند. وقتی به آن دیار سفر می‌کرد، صدها نفر به دست و پای او بوسه می‌زدند. با وجودی که از مال دنیا بهره‌ی کافی گرفته بود، ولی در خساست و چشم‌تنگی نظیر نداشت. هرگز کار خیری از طرف او انجام نگرفت. گرسنه‌ای در سفره‌ی او غذا نخورد، عریانی را لباس نپوشانید.

سهل است خود نیز حتی‌المقدور هزینه‌ی زندگی خود را از بیت‌المال تأمین می‌کرد. باغ مجلل و مشجر کم‌نظیرش در دزاشیب به وسیله‌ی چند تن بلوچ با لباس‌های محلی محافظت و جلب توجه می‌کرد. همسر او دختر امیر شوکت‌الملک بود و این وصلت بر شوکت او افزوده و امیر اسداللّٰه علم همیشه او را یاری می‌داد. در عمر پارلمانی خود که بسیار طولانی بود، هرگز در جهت عمران و آبادی زادگاهش قدمی برنداشت، بلکه تمام توان خویش را مصروف ازدیاد ثروت و فروش زمین‌های موروثی خویش می‌نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خسرو

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) پسر پاکر پادشاه اشکانی (جل. حدود ۱۱۰– ف. حدود ۱۲۸ م.) وی پس از پنجاه سال صلح و آرامش گرفتار حمله رومیان گشت بدین معنی که تراژان (طرایانوس) امپراتور روم مانند اسکندر خیال جهانگیری داشت و به هیچ نوع مصالحه تن در نمی‌داد. وی ارمنستان را گرفت و از بین‌النهرین گذشت و به خلیج فارس رفت ولی اهالی ضد رومیان شورش کردند و تراژان عقب نشست، خسرو وارد تیسفون شد و بین‌النهرین جنوبی و شوش را به اطاعت درآورد. تراژان در ۱۱۷ م.درگذشت و زحمات او هدر رفت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خسرو اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) خسرو اول انوشروان.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خسرو چهارم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(حدود ۶۳۲ –۶۳۰ م.). نواده یزدان شاه پسر انوشروان که فقط چند ماه در قسمتی از ایران سلطنت رانده.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خسرو دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مشهور به خسرو پرویز. پرویز.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خسرو سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پسر کواذ (قباد) و برادرزاده خسرو پرویز (جل. و مقت. ۶۲۹ م.) وی چند ماه در مشرق ایران سلطنت کرد، و به امر فرمانفرمای خراسان کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خسروانی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۷۷ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی افسری قزاقخانه شد و به تحصیلات خود ادامه داد تا درجه‌ی افسری گرفت. در سال‌های ۱۲۹۹ – ۱۲۹۸ و ۱۳۰۰ در چند مخاصمه‌ی داخلی شرکت کرد و از خود رشادت نشان داد و به درجه سروانی رسید. در ۱۳۰۱ که عده‌ای از افسران برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا اعزام شدند، وی نیز به فرانسه رفت و در رشته‌ی خلبانی تحصیل و تمرین کرد و خلبان شد. در ۱۳۰۵ به ایران بازگشت و با درجه‌ی سرگردی به توسعه‌ی سازمان نوبنیاد نیروی هوائی پرداخت. در ۱۳۱۰ سرهنگ‌دوم و در ۱۳۱۳ سرهنگ شد و تقریباً نفر دوم نیروی هوائی بود.
در ۱۳۱۵ سرتیپ احمد نخجوان فرمانده نیروی هوائی به معاونت وزارت جنگ منصوب شد و سرهنگ احمد خسروانی به جای وی فرمانده‌ی نیروی هوائی شد و در ۱۳۱۹ درجه‌ی سرتیپی گرفت. در روز هشتم شهریور ۱۳۲۰ پس از ترک مخاصمه و آزادی سربازان، عده‌ای از افسران و درجه‌داران نیروی هوائی به عنوان اعتراض به این عمل ارتش در قلعه‌مرغی دست به یک شبه کودتا زدند و عده‌ای از افسران را مجروح و سرتیپ خسروانی را دستگیر و زندانی نمودند. برای رهائی فرمانده نیروی هوائی و خاموش کردن قیام، افسران واحدهائی از لشکر یک تهران به قلعه‌مرغی رفته پس از مختصر زد و خوردی، افسران قیام‌کننده با هواپیما فرار کردند و هنگام فرار در آسمان تهران دست به تظاهرات زدند و مردم تهران وحشت‌زده به اطراف پناه بردند. خسروانی عصر آن روز از زندان آزاد شد و فرماندهی نیروی هوائی در اختیار فرمانده لشکر اول قرار گرفت. خسروانی چندی منتسب به ستاد ارتش شد تا اینکه به فرماندهی لشکر ۳ آذربایجان منصوب گردید. مدتی در تبریز باقی ماند تا مجدداً به تهران احضار و برای بار دوم فرمانده نیروی هوائی شد. در ۱۳۲۶ با ارتقاء به درجه‌ی سرلشکری، به معاونت ستاد ارتش برگزیده شد و روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به دنبال اعلام حکومت نظامی، با حفظ سمت فرماندار نظامی تهران گردید و طبق نظر سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد، دست به بازداشت عده‌ی کثیری زد و کلوپ حزب توده را تصرف و سران آن حزب را بازداشت نمود. سرلشکر احمد خسروانی در ۱۳۳۱ بازنشسته شد و در

۱۳۶۸ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خسروانی، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا هاشم محلاتی، در ۱۲۹۹ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی، وارد دبیرستان نظام شد و علاوه بر تحصیل به انواع ورزش‌ها عشق می‌ورزید و قهرمان دوچرخه‌سواری شد. روزی در خیابان کاخ که وی با دوچرخه‌ی خود عبور می‌کرد، با اتومبیل محمدرضا پهلوی ولیعهد تصادف کرد. این تصادف موجبات آشنائی آن دو را فراهم نمود. در سال ۱۳۲۱ از دانشکده‌ی افسری فارغ‌التحصیل گردید. در سال ۱۳۲۳ به درجه‌ی ستوان یکمی و در ۱۳۲۷ به درجه‌ی سروانی و در ۱۳۳۱ به درجه‌ی سرگردی رسید. در تمام آن ایام توجه و فعالیت او در امر ورزش بود و باشگاهی به نام «تاج» بنیاد نهاد که مورد حمایت کامل محمدرضا پهلوی بود. در ۱۳۳۲ که ستاره‌ی بخت دکتر مصدق در حال افول بود، خسروانی در زمره‌ی مخالفین قرار گرفت و بازداشت شد و محاکمه‌ای برای او و شعبان جعفری و سایر ورزشکاران تشکیل دادند و قبل از صدور حکم، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد و خسروانی درجه‌ی سرهنگی گرفت و آجودان مخصوص شاه شد و از این موقعیت برای توسعه‌ی باشگاه ورزشی خود تلاش بسیاری نمود و در تهران و سایر شهرهای کشور زمین‌هائی گرفت یا تصرف کرد و باشگاهی در این زمین‌ها بنیاد نهاد.

پرویز خسروانی در درجه‌ی سرهنگی، دوره‌ی ستاد و فرماندهی را طی کرد و چند سفر کوتاه‌مدت به آمریکا دعوت شد. در مهرماه ۱۳۴۰ درجه‌ی سرتیپی گرفت و در همان زمان برادرش عطاءاللّه خسروانی وزیر کار کابینه‌ی دکتر امینی بود، شغل مهمی در ژاندارمری به او واگذار شد و آن شغل فرماندهی ناحیه‌ی ژاندارمری تهران بود. وی در این سمت توانست کلیه زمین‌های اطراف تهران را ارزیابی کند، در غرب تهران زمین‌های نظام‌السلطنه مافی، حاج مهدی باتمانقلیچ و دریانی تاجر چای وسعت بسیار زیادی داشت. در شرق تهران شهرک تهران پارس به سرعت رو به ترقی و نوسازی بود.

سرتیپ خسروانی برای باشگاه ورزشی تاج زمین‌های زیادی از مالکین گرفت و باشگاه بزرگی در خیابان میکده بنیاد نهاد و در خیابان انقلاب نیز ساختمان بزرگی احداث نمود و دفتر باشگاه تاج را به آنجا منتقل نمود.

خسروانی در سال ۱۳۴۵ درجه‌ی سرلشکری گرفت و ریاست سازمان تربیت بدنی بدو واگذار شد و با حفظ سمت معاون وزارت آموزش و پرورش شد. یک سال بعد، سازمان تربیت بدنی از وزارت آموزش و پرورش منتزع و ضمیمه‌ی نخست‌وزیری شد و سمت سیاسی خسروانی، معاونت نخست‌وزیری شد. در ۱۳۵۰ سپهبد شد و شغل سازمانی او معاونت ژاندارمری کل کشور و ریاست مرزبانی بود.

حس خودخواهی و بلندپروازی او موجب شد اختلاف نظری در کارها بین او و ارتشبد غلامعلی اویسی که ریاست و فرماندهی ژاندارمری را عهده‌دار بود بوجود آمد و اویسی در صدد برآمد به هر نحوی که ممکن است او را از معاونت خود تغییر دهد و سرانجام موفق شد که چهار سپهبد معاون خود را تغییر دهد و طبعاً سپهبد خسروانی نیز در زمره‌ی آنها قرار گرفت و بازنشسته شد. تلاش وی برای دستیابی به شغل به جائی نرسید و در همان زمان آجودانی شاه را از دست داد. خسروانی با همکاری جلال آهنچیان بازرگان پرنفوذ، امتیاز یک کارخانه‌ی آجرپزی گرفتند و آن را در اطراف تهران به کار انداختند و نام این کارخانه را «پرجلا» انتخاب کردند.

پرویز خسروانی قبل از انقلاب به اروپا رفت و در لندن سکونت نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خسروانی، خسرو

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقاهاشم محلاتی، در ۱۲۹۳ ش در محلات متولد شد. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به انگلستان رفت و از دانشگاه بیرمنگام در رشته‌ی زمین‌شناسی درجه‌ی دکترا گرفت. در ۱۳۱۹ به ایران بازگشت. یک سال در وزارت پیشه و هنر در اداره کل معادن مشغول خدمت بود، تا به وزارت خارجه انتقال یافت و مراحلی را در آن وزارتخانه پیمود. مدتی دبیراول سفارت ایران در واشنگتن بود. بعد دبیراول در سازمان ملل متحد گردید. در همانجا رایزن شد. در ۱۳۳۱ در حکومت دکتر مصدق به معاونت وزارت اقتصاد ملی برگزیده شد و مدتی نیز کفیل آن وزارتخانه بود. در ۱۳۳۲ نماینده‌ی ایران در سازمان ملل گردید و بعد سرکنسول در هامبورگ شد. سایر مشاغل وی عبارتست از وزیرمختار در واشنگتن، سفیرکبیر در مصر، و سفیرکبیر در آمریکا. خسروانی بیشتر عمر خود را در مأموریت‌های خارج طی کرد و همیشه مأموریت‌های درجه اول مربوط به او بود. وی مردی کم‌کار، خوشگذران، زیاد متوقع و باسواد بود. در تمام عمر مال و منالی نیندوخت و در دوران بازنشستگی، با حقوق خود زندگی می‌کرد. وی در سال ۱۳۳۱ امتیاز مجله‌ی افکار ایران را گرفت و برادرش عطاءاللّٰه خسروانی آن را انتشار داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خسروانی، شهاب‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقاهاشم محلاتی در سال ۱۲۸۰ در محلات متولد شد. پدرش از مالکین و متنفذین محلات بود. پس از مرگ وی، شهاب که ارشد اولاد ذکور او بود، به نگهداری و حفظ املاک پرداخت و چند شرکت مقاطعه‌کاری دائر نمود و قراردادهای بزرگی برای ایجاد ساختمان‌های دولتی مخصوصاً راه‌آهن منعقد نمود و بر ثروت خانوادگی افزود و تدریجاً در محلات شخص اول شد و رقبای خود را که صدرالاشراف و حشمتی بودند، کنار زد و در دوره‌ی پانزدهم به وکالت مجلس انتخاب شد. در دوره‌ی شانزدهم نیز از همان منطقه وکیل گردید. در دوره‌ی هفدهم که انتخابات در دوران مصدق انجام یافت، با وکیل محلات شد.

خسروانی در مجلس هفدهم جانب مصدق را گرفت و مخصوصاً دوستی و نزدیکی وی با حسین فاطمی بیشتر به این همکاری کمک کرد. بعد از کودتای ۱۳۳۲ مدتی بی‌کار ماند تا اینکه به عنوان وابسته‌ی اقتصادی و بازرگانی و نماینده‌ی دولت در کشورهای اروپایی (مقیم ژنو) مأمور گردید. شهاب خسروانی مغز متفکر خانواده‌ی خسروانی بود و با کمک وی سایر برادرانش به مقامات بالا ارتقاء یافتند. مرتضی و پرویز خسروانی به درجه‌ی سپهبدی رسیدند و عطاءاللّٰه سالیان دراز وزیر بود. خسرو نیز مدت‌ها در مقام سفارت‌های مختلف برقرار شد. باغ و ویلای مجللی بعد از شهریور ۲۰ در جاده شمیران بنیاد نهاد که آن باغ غالباً در اختیار قوام‌السلطنه قرار داشت. خسروانی چندی در جوانی در وزارت پست و تلگراف کارمند بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خسروانی، عطاءاللّٰه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقاهاشم محلاتی است. تولد او در ۱۲۹۸ ش اتفاق افتاد. خسروانی تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران در مدرسه‌ی صنعتی آلمان به اتمام رسانید، و به دانشکده‌ی حقوق رفت و مدتی نیز در دانشسرای عالی به تحصیل فلسفه پرداخت ولی هیچکدام را تمام نکرد. سرانجام برای ادامه‌ی تحصیلات عازم فرانسه شد و در رشته‌ی علوم اجتماعی فارغ‌التحصیل گردید. مدتی که در فرانسه تحصیل می‌کرد. با دکتر فاطمی حشر و نشر زیادی داشت.

پس از ورود به ایران، به استخدام وزارت کار درآمد و در سازمان جوانان حزب دموکرات قوام‌السلطنه وارد شد و با ارسنجانی دوستی و نزدیکی پیدا کرد. در وزارت کار ترقی کرد و به منشی‌گری و رئیس‌دفتری وزیر منصوب شد. دیگر از مشاغل وی در وزارت کار عبارتست از وابسته‌ی وزارت کار و تبلیغات در کشور فرانسه، مدیرکل وزارت کار، معاون مدیرعامل سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران و بالاخره معاون پارلمانی وزارت کار.

عطاءاللّٰه خسروانی در سال ۱۳۴۰ در کابینه‌ی دکتر علی امینی با کمک و مساعدت دکتر حسن ارسنجانی به سمت وزیر کار معرفی گردید. در تمام دوران نخست‌وزیری امینی، این سمت را عهده‌دار بود. در ۱۳۴۱ در کابینه‌ی امیر اسداللّٰه علم نیز دارای سمت وزارت کار بود. در کابینه‌ی حسنعلی منصور نیز وزارت کار را عهده‌دار شد. در ۱۳۴۲ که حزب ایران نوین تشکیل یافت، خسروانی بعد از مدتی به جای امیرعباس هویدا، به قائم‌مقامی حزب رسید. بعد از منصور که امیرعباس هویدا به ریاست دولت رسید، خسروانی کماکان وزیر کار شد و دبیرکلی حزب ایران نوین نیز به عهده‌ی او گذارده شد و مجموعاً تا سال ۱۳۴۷ به مدت هشت سال در سمت وزیر کار و امور اجتماعی انجام وظیفه می‌نمود. با سازش پنهانی با امیرعباس هویدا نخست‌وزیر وقت، برای برکناری عبدالرضا انصاری در این سال به وزارت کشور معرفی گردید و نزدیک به یک سال وزیر کشور بود. در سال ۱۳۴۸ از عضویت دولت و دبیرکلی حزب معاف شد و پس از مدتی کوتاه، به ریاست هیئت عالی بازرسی شرکت نفت برگزیده شد. عطاءاللّٰه خسروانی در سمت دبیرکلی حزب ایران نوین دارای اختیارات وسیعی بود. عملاً- کابینه به دست او اداره می‌شد. انتخابات ادوار بیست و یکم و بیست و دوم را انجام داد و در انتصابات کشور نقش اساسی به عهده‌ی او بود. خسروانی مردی باهوش و کم‌سواد و سطحی و عجول و بلندپرواز بود. پس از خروج از کابینه، تلاش او برای گرفتن پست وزارت به جائی نرسید. او داعیه‌ی نخست‌وزیری داشت. برای رسیدن به هدف خود به هر دری می‌زد. خیلی از کارمندان وزارت کار به وسیله‌ی او به مقامات عالی مملکت رسیدند. در سال ۱۳۳۰ مجله‌ای تحت عنوان افکار ایران انتشار داد که امتیاز آن به نام برادرش خسرو خسروانی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خسروانی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقاهاشم محلاتی، در ۱۲۸۴ در محلات تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد دانشکده‌ی افسری شد و دوره‌ی دانشکده را پایان داد. چندی با درجه‌ی افسری خدمات صفی انجام می‌داد تا اینکه از طرف ارتش برای طی دوره‌ی هواپیمائی به فرانسه اعزام شد و دوره‌ی مزبور را پایان داد. چندی هم در ایتالیا و انگلستان دوره‌های تکمیلی دید. در ۱۳۳۰ با درجه‌ی سرهنگی رئیس رکن یکم و چهارم ستاد نیروی هوائی بود. در ۱۳۳۴ سرتیپ شد و به فرماندهی تیپ تعلیماتی و سپس فرماندهی تیپ فنی منصوب شد و سرانجام به قائم‌مقامی و معاونت نیروی هوائی رسید. در ۱۳۳۸ درجه‌ی سرلشکری گرفت و معاون اداره‌ی چهارم ستاد بزرگ شد. بعد رئیس اداره پنجم گردید. خسروانی در ۱۳۴۰ به ریاست اداره دادرسی ارتش به جای سپهبد حسین آزموده انتخاب شد. در ۱۳۴۲ درجه‌ی سپهبدی دریافت کرد. در این سمت بین او و سپهبد نصیری رئیس شهربانی اختلاف نظر ایجاد شد و کار آنها به بن‌بست رسید و شاه می‌بایستی بین آن دو یکی را انتخاب کند. سرانجام نصیری در این اختلاف برنده شد و سپهبد خسروانی از سمت خود معزول و بازنشسته گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خسروپناه، عبدالحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالحسین خسروپناه

محل تولد : دزفول

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

عبدالحسین خسروپناه دزفولی در سال ۱۳۴۵ در شهرستان دزفول دیده به جهان گشود وی در کنار دروس متوسطه (رشته تجربی) از سال ۱۳۶۲ تحصیلات حوزوی خود را آغاز کرد و در سال ۱۳۶۸ در مقطع سطح سوم فارغ التحصیل شد دروس حوزوی، را در مقطع سطح سوم از محضر اساتید مجرب در حوزه علمیه دزفول از جمله آیات مکرم آقای قاضی دزفولی، تدین نژاد، مدرسیان، سبط شیخ انصاری بهره برد، از ویژگیهای حوزه علمیه دزفول این بود که علاوه بر دروس رسمی حوزه علمیه به تدریس کتب دیگر ادبی و فقهی و اصولی از جمله شرایع الاسلام، حلقات شهید صدر، قوانین و شرح مطول پرداخته می‌شد وی در سال ۱۳۶۸ دروس خارج فقه و اصول را درحوزه علمیه قم آغاز کرد و از محضر اساتیدی چون حضرات آیات عظام وحید خراسانی، فاضل لنکرانی در حوزهٔ علمیه قم حدود ۱۲ سال بهره برد. وی در کنار دروس خارج به دروس تخصصی کلام اسلامی نیز اشتغال داشت و در سال ۱۳۷۴ در مقطع دکترای کلام اسلامی با رتبه اول از مؤسسه امام صادق علیه السلام فارغ التحصیل شد و پایان نامه خود را با عنوان انتظارات بشر از دین به اتمام رساند تحصیل فلسفه و تفسیر از دیگر ویژگیهای تحصیلی وی است که از سال ۱۳۶۴ تاکنون ادامه داشته و از محضر اساتیدی چون آیت الله تدین‌نژاد ، آیت الله حسن‌زاده آملی، آیت الله جوادی آملی، آیت الله مصباح یزدی، آیت الله سبحانی و آیت الله انصاری شیرازی استفاده های فراوان برده است. وی از سال۱۳۶۱ تا ۱۳۶۷ در کنار تحصیلات حوزوی و کلاسیک در سالهای دفاع مقدس به فعالیتهای نظامی پرداخت و در عملیاتهای مختلف به عنوان دیده بان و... شرکت جست ، از

دیگر فعالیتهای ایشان می توان برگزاری جلسات قران در مساجد دزفول برای جوانان و نوجوانان را نام برد ایشان ازسال ۱۳۷۰ در کنار تحصیل به فعالیت پژوهشی اشتغال ورزید و فعالیت‌های فردی و جمعی را دنبال کرد از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ مدیریت پژوهشی اصطلاح نامه فلسفه مرکز مطالعات تحقیقات دفتر تبلیغات حوزه علمیه و از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸ مدیریت اداره پژوهشی نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۲ مدیریت اصطلاح نامه عرفان دایرهٔ المعارف علوم عقلی و از سال ۱۳۷۹ مدیریت گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و از سال ۱۳۷۹ جانشین مرکز مطالعات و پژوهشهای حوزه علمیه قم را به عهده داشت، وی از سال ۱۳۶۲ در کنار تحصیل به تدریس دروس حوزه اشتغال داشته و تا کنون در مدارس علمیه دزفول و قم و مؤسسه امام صادق و مؤسسه امام خمینی جامعهٔ الزهراء به تدریس ادبیات، فقه ، اصول ، فلسفه و کلام مشغول بوده و هست و نیز از سال ۱۳۶۵ در دانشگاه تربیت معلم دزفول و دانشگاههای شهید چمران اهواز، شهید بهشتی تهران، علامه طباطبایی، تربیت مدرس، دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد و دانشگاه مذاهب به تدریس دروس فلسفی و کلامی اشتغال داشته و از سال ۱۳۷۱ در کنگره‌ها و همایش‌های علمی داخلی وخارجی شرکت جسته و مقالات دارای امتیاز خود را قرائت کرده است

خسروپناه، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقابالاخان سردار، در ۱۲۶۵ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در مدارس دارالفنون و علمیه وارد مدرسه‌ی صاحب‌منصبی ژاندارمری گردید و بعد از طی دوره‌ی دو ساله‌ی مدرسه‌ی زبور افسر ژاندارمری شد. تدریجاً مراحل ترقی را طی کرد. در ۱۳۰۶ با درجه‌ی سرهنگ دومی ریاست بازرسی ژاندارمری کل کشور با او بود. در ۱۳۱۶ با درجه‌ی سرهنگی به معاونت کل ژاندارمری منصوب شد و چندی بعد کفیل فرماندهی ژاندارمری گردید. در ۱۳۱۸ رضاشاه ژاندارمری کل کشور را منحل نمود، سازمان و واحدهای آن ضمیمه ارتش شد. خسروپناه با ارتقاء به درجه‌ی سرتیپی به ستاد ارتش منتقل شد و به ریاست رکن یکم منصوب گردید. پس از چندی ریاست اداره‌ی نظام وظیفه به او محول شد. در ۱۳۲۲ ریاست کل اداره‌ی شهربانی را عهده‌دار گردید ولی در این سمت دیری نپائید تا به ریاست ژاندارمری منصوب شد. در اواخر سال ۱۳۲۴ در حکومت احمد قوام از شغل خود منفصل شد و قوام شخصاً آن سمت را بر عهده گرفت. در اواخر ۱۳۲۵ برای بار دوم ریاست ژاندارمری را بر عهده گرفته و در فروردین ۱۳۲۶ به درجه‌ی سرلشکری ارتقاء یافت. در همان سال با حفظ سمت به ریاست دادگاهی منصوب شد که سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر سابق آذربایجان را به علت خیانت و تسلیم لشکر به پیشه‌وری، محاکمه می‌کرد. سرتیپ اعتماد مقدم دادستان دادگاه برای متهم تقاضای اعدام نمود ولی دادگاه او را به حبس ابد محکوم نمود. خسروپناه تا سال ۱۳۲۸ در سمت خود باقی ماند تا بازنشسته شد و در ۱۳۵۱ درگذشت. وی در جوانی از احمدشاه لقب عظام‌السلطان گرفته بود و نام خانوادگی او ابتدا امیرسرداری بود که از ترس رضاشاه آن را تغییر داد. فرزندان خسروپناه در ارتش به مقامات عالی ارتقاء یافتند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خسروشاه

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوشجاع، تاج‌الدوله، پادشاه غزنوی (جل. ۵۴۷ ه.ق./ ۱۱۵۲ م.- ف. ۵۵۵ ه.ق./ ۱۱۶۰ م.) پسر بهرام شاه. وی پس از پدر به سلطنت رسید. چون غوریان در این زمان قدرت یافته بودند و سنجر هم پیرو ضعف گردیده و ممالک او در دست ترکان غز افتاده بود، خسروشاه نتوانست کشور خویش را حفظ کند. ترکان غز در سال ۵۵ غزنین را تصرف کردند. از این تاریخ قلمرو غزنویان به هندوستان غربی منحصر گردید و خسرو شاه به لاهور رفت و در آنجا درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خسروشاهی، اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اصغر خسروشاهی اصل متولد سال ۱۳۳۲ در شهر مراغه است. ایشان دارای مدرک دکتری رشته صنایع غذایی از دانشگاه Reading انگلستان در سال ۱۳۶۷ است.نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه ارومیه است.گروه : کشاورزیرشته : صنایع غذاییگرایش : صنایع لبنیاتتحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی اصغر خسروشاهی اصل به ترتیب زیر است: کارشناسی :مهندسی کشاورزی گرایش صنایع کشاورزی، ۱۳۵۵ دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران(کرج) با معدل ۵۳/۳ از ۴ (رتبه اول دانشکده کشاورزی, دانشگاه تهران). کارشناسی ارشد: مهندسی کشاورزی گرایش صنایع کشاورزی، ۱۳۵۷ دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران (کرج) با معدل ۴ از ۴ (رتبه اول دانشکده کشاورزی، دانشگاه تهران). دکترا : صنایع غذایی با گرایش صنایع لبنیات از دانشگاه Reading انگلستان ،۱۳۶۷. وقایع میانسالی : اصغر خسروشاهی اصل از سال ۱۳۵۷ به خدمت دانشگاه ارومیه درآمد و هم اکنون بعنوان استاد پایه ۳۰ در گروه آموزشی علوم و صنایع غذایی دانشگاه ارومیه مشغول به خدمت می باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : پست‌های مدیریتی اصغر خسروشاهی اصل به قرار زیر است: ۱-عضویت در کمیته سرپرستی دانشکده کشاورزی از سال ۱۳۵۸ بمدت ۱۲ ماه. ۲-مدیر گروه ترویج و آموزش کشاورزی از تاریخ ۱۴/۲/۵۹ بمدت ۲ سال. ۳-معاون اداری و مالی دانشکده کشاورزی ازتاریخ ۴/۵/۵۹ بمدت ۱۸ ماه. ۴-معاون اداری و مالی دانشکده کشاورزی از تاریخ ۳۰/۸/۶۱ بمدت ۹ ماه. ۵-مدیر گروه علوم و صنایع غذایی از تاریخ ۱۵/۹/۶۹ بمدت ۵ سال. ۶-معاون اداری ومالی دانشکده کشاورزی از تاریخ ۲۹/۱۰/۶۹ بمدت ۲ سال. ۷-معاون آموزشی دانشکده کشاورزی از تاریخ ۱۲/۱۱/۷۱ بمدت ۱۱ ماه. ۸-معاون پژوهشی و تحصیلات تکمیلی دانشکده کشاورزی از تاریخ ۲۱/۵/۷۵ بمدت ۳ سال و ۴ ماه. ۹-مدیر گروه علوم و صنایع غذایی از تاریخ ۲۲/۱۰/۷۸ بمدت ۳ سال. ۱۰- رئیس دانشکده کشاورزی از تاریخ ۱۶/۷/۸۱ لغایت ۱۹ / ۳ / ۸۳ به مدت ۲۰ ماه. ۱۱- معاون پژوهشی دانشگاه از تاریخ ۱۲/ ۳/ ۸۳ لغایت ۱۱ / ۸/ ۸۳ به مدت ۵ ماه. ۱۲- مدیر گروه صنایع غذایی از تاریخ ۷ / ۹ / ۸۳ لغایت ۷/۱۱/۸۵ به مدت ۲۶ ماه عضویت در کمیته های تخصصی و اجرایی : ۱- عضویت در کمیته تخصصی علوم و صنایع غذایی شورای عالی برنامه ریزی . ۲- عضویت در کمیته امنیت غذا وابسته به کمیسیون پزشکی شورای پژوهشهای علمی کشور. ۳- عضویت در شورای استاندارد استان آذربایجان غربی. ۴- عضویت در کمیته استانی غذا استان آذربایجان غربی. ۵- عضویت در کمیته تخصصی گروه کشاورزی هیات ممیزه شمالغرب کشور. عضویت در انجمن های علمی : ۱- عضو هیات تحریریه مجله پژوهش در علوم کشاورزی، دانشکده کشاورزی دانشگاه ارومیه. ۲- عضو هیات تحریریه مجله پژوهشهای علوم و صنایع غذایی ایران، دانشکده

کشاورزی دانشگاه فردوسی مشهد . ۳- سردبیر مجله پژوهش در علوم کشاورزی از تاریخ ۱۸/ ۸/۸۴ . فعالیتهای آموزشی : سوابق تدریس اصغر خسروشاهی اصل : تدریس در دانشگاهها -صنایع لبنیات تکمیلی (کارشناسی ارشد) در دانشگاههای ارومیه و تبریز - توکسیکولوژی مواد غذایی (کارشناسی ارشد) در دانشگاه ارومیه -شیر و فرآورده‌های آن (دکترای تخصصی بهداشت مواد غذایی) در دانشکده دامپزشکی ارومیه -صنایع لبنی (۱) در دانشگاه ارومیه -صنایع لبنی (۲) در دانشگاه ارومیه -تجزیه مواد غذایی در دانشگاه ارومیه -کنترل شیمیایی مواد غذایی (دکتری حرفه ای) در دانشگاههای ارومیه و آزاد ارومیه -اصول تبدیل و نگهداری فرآورده های کشاورزی در دانشگاه ارومیه -سردخانه و انبار در دانشگاه ارومیهسایر فعالیتها و برنامه های روزمره : اصغر خسروشاهی اصل به زبان انگلیسی کاملا مسلط است.جوائز و نشانها : اصغر خسروشاهی اصل پژوهشگر نمونه دانشکده کشاورزی در سال ۱۳۸۵ بوده است.چگونگی عرضه آثار : - تعداد مقالات چاپ شده در مجلات داخلی:۱۳ مقاله - تعداد مقالات چاپ شده در مجلات خارجی : ۱۰ مقاله - تعداد مقالات ارائه شده در کنگره ها، سمینارها و همایش¬ها:۴۷ مقاله - استاد راهنمای پایان نامه های دوره کارشناسی ارشد و یا دکتری عمومی :۱۱ مورد - استاد مشاور پایان نامه کارشناسی ارشد و دکترای تخصصی :۹ مورد

آثار : تکنولوژی تولید بستنی ویژگی اثر : (ترجمه). انتشارات انزلی. ارومیه-۱۳۷۴ ۲ شیمی تجزیه مواد غذایی ویژگی اثر : (ترجمه).انتشارات دانشگاه ارومیه. ارومیه-۱۳۷۶

خسروملک

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سراج‌الدوله ابوالملوك بن خسرو شاه غزنوی (جل. ۵۵ ه.ق./ ۱۱۶۰ م.- مقت. ۵۸۲ ه.ق./ ۱۱۸۶ م.). وی پس از فوت پدر لاهور به سلطنت رسید و با قتل او در جنگ با محمدسام غوری،سلطنت غزنویان در هند و افغانستان به پایان آمد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خسروی، ایرج

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ایرج خسروی : فرمانده بهداری تیپ ۵۷حضرت ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای نسبتاً فقیر در شهرستان بروجرد چشم به جهان گشود. وی پنجمین فرزند خانواده بود. هنگام تولد، صورت نرانی این نوزاد شور و شوق فراوانی را در فضای خانواده به وجود آورده بود.

شهید خسروی در سال ۱۳۴۲ راهی دبستان شد و پس از شش سال با گرفتن مدرك ششم راهی دبیرستان گردید. در دوران تحصیل با علاقه و پشتکاری که در امر آموزش داشت، حتی تجدید هم نشد و با موفقیت دورهٔ دبیرستان را سپری کرد. او از شاگردان ممتاز و درسخوان دبیرستان به شمار می‌رفت. ر سال ۱۳۵۴ با اخذ دیپلم در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه مشهد و نیز رشته پزشکی دانشگاه تهران (بورسیه) ارتش امتیاز لازم برای ورود به دانشگاه به دست آورد که پس

از مصاحبه در رشته پزشکی به دانشگاه تهران راه یافت.

شهید خسروی تحصیلات را در رشتهٔ پزشکی ادامه می‌داد، تا این که انقلاب اسلامی به رهبری امام امت شکل می گرفت، وی همگام با دیگر دانشجویان در به ثمر رساندن انقلاب نقش قابل توجهی داشت. در دوران انقلاب از درس و دانشگاه غافل نبود و دانشجویان و اساتید وی را به عنوان فردی مومن و آگاه و مبارز می دانستند.

با پیروزی انقلاب و تعطیل شدن دانشگاه‌ها، شهید خسروی تلاش لازم را برای خدمت به محرومان و مستمندان می کرد. در دوران قبل از انقلاب سیر مطالعاتی شهید بیشتر روی قرآن و احادیث و کتاب‌های شهید مطهری بود. او از همان کودکی ثابت کرده بود که انسانی وارسته و دارای سجایای اخلاقی بارزی است که تنها بندگان برگزیدهٔ خداوند می‌توانند از این نعمت برخوردار باشند.

تا زمان شهادتش کمتر کسی او را می‌شناخت. پس از شهادت او و بررسی مسئولیت‌های که او در طول انقلاب و جنگ داشت، به شخصیت معنوی و روحیهٔ تلاشگر او پی برده شد. بندگان مخلص خدا چون همهٔ کارهای خود را فقط برای رضایت او انجام می‌دهند، سعی دارند که اعمال و رفتارشان فقط برای او باشد و از دید خلق نادیده نگه دارند تا نکند خدای ناکرده دچار عجب و و در کل دچار خسران شوند.

بعد از شکل گیری انقلاب و تشکیل سپاه پاسداران، او که از جو ارتش قبل از انقلاب نگران و ناراضی بود، درخواست کرد که او را به سپاه پاسداران منتقل نمایند تا در زمرهٔ پاسداران انقلاب به حراست از دستاوردهای این انقلاب که با خون هزاران شاهد گمنام به دست آمده است، بپردازد. تا این که در ایام عید ۱۳۶۱ مطلع می‌شود که سپاه اسلام به منظور زدن تودهنی به دشمنی که شش ماه است نقاط زیادی از کشورمان را اشغال کرده است، مهیای عملیاتی بزرگ می‌باشد. فوراً خود را به منطقهٔ دزفول رسانده و در آنجا به صف دشمن‌شکنان فتح المبین می‌پیوندد و با این که مسئولیت مداوای مجروحین را در پشت منطقهٔ درگیری داشته، به خط مقدم نبرد با ملحدان کافر رفته و در ایام شکوفایی طبیعت، هنگامی که شقایق‌های خوزستان گرده افشانی می کنند، لقای حضرت حق را با تمام وجود حس و لمس می کند و به آرزوی دیرینهٔ خود، یعنی شهادت، می‌رسد.

شهید در روز ۲/۱/۶۱ در منطقهٔ رقابیه در عملیات غرورآفرین فتح‌المبین به فیض عظمای شهادت نایل می گردد و پیکرش در گلزار شهدای بروجرد (بهشت شهدا) در کنار سایر همسرنگرانش به یادگار به دل خال سپرده می‌شود. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

خسروی، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامحسین خسروی : فرمانده گروهان ۸۰۹ پیاده ی ازمرکز ۰۴ بیرجند(ارتش جمهوری اسلامی ایران) دهم تیرماه سال ۱۳۲۳، در روستای مهموئی در شهرستان بیرجند به دنیا آمد. بعد از اتمام سال سوم دبیرستان به تهران رفت و دیپلم رشته ی ریاضی را از آن جا گرفت. وارد دانشکده ی افسری شد که در سال ۱۳۵۴ به پایان رساند.

در ۳۲ سالگی با خانم جواهر سلطان غفاری ازدواج کرد که ثمره ی شش سال زندگی مشترک آنان چهار فرزند به نام های مهدی (متولد ۱۸/۴/۱۳۵۸)، مریم (متولد ۳۰/۱/۱۳۵۷)، محمد و علی (متولد ۲۵/۶/۱۳۶۰) می باشند.

همسر شهید می گوید: «غلام حسین می گفت: هر ناراحتی دارم، پشت در منزل می گذارم تا در منزل برای زن و بچه ام ناراحتی ایجاد نکنم.»

ایشان همچنین درخاطره ی نقل می کند. «وقتی در بجنورد بودیم، یک اُورکت آمریکایی به صورت سهمیه ای تحویل ایشان گردیده بود که به اندازه ی ایشان نبود. اورکت دیگری را آورده بودند که عوض کند، اما با پیروزی انقلاب اُورکت در نزد ایشان مانده بود. وقتی به بیرجند آمدیم به خانه ی فرمانده اش رفت و آن را به او داد.

وقتی از او سوال کردم: چرا؟ گفت: این نباید در نزد من باشد و باید پس می دادم، چون حرام است.»

با شروع جنگ تحمیلی به جبهه رفت و هدفش انجام وظیفه در جهت حفظ میهن، دین و انقلاب بود. رفتن به جبهه را یک وظیفه می دانست. می گفت: «زمانی که یک نفر وارد ارتش می شود، وظیفه دارد از مملکت خود دفاع کند. وظیفه ی یک ارتشی دفاع از مملکت و ناموس مردم است.»

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در تاریخ ۲/۷/۱۳۶۰ با گردان رزمی بیرجند به سراب و از آن جا به مناطق جنگی دارخوین، تنگه ی چزّابه، کوشک، ایلام و مهران رفت.

آخرین مسئولیت شهید خسروی فرماندهی گروهان ۸۰۹ پیاده ی مرکز ۰۴ بیرجند بود.

بیشترین سفارش او اهمیت دادن به نماز بود. می گفت: «نماز بخوانید و غفلت نکنید که جنگ ما به خاطر نماز است.» در شب های چهارشنبه و جمعه دعای توسل و کمیل در سنگر برگزار می کرد.

شهید خسروی مشکلات را با مشورت و درایت حل می کرد و صبرش بسیار زیاد بود.

همسر شهید در مورد اخلاق او می گوید: «شهید اخلاق مخصوصی داشت. حاضر نبود به خاطر کاری که برای کسی انجام می دهد، پول یا چیزی دریافت کند. یک روز یکی از سربازهای او ـ که از بچه های ثروتمند بجنورد بود ـ به خانه ی ما آمد و یک بخاری و وسایلی دیگر برای ما آورد و گفت: آقای خسروی فرستاند. او ماموریت بود. وقتی آمد و من این را به او گفتم، بسیار ناراحت شد و رفت خانه ی همان سرباز ـ که بخاری برای ما آورده بود ـ و به او گفته بود یا پولش را حساب کنید یا بیایید این وسایل را ببرید. بعداً متوجه شدم که آن سرباز به خاطر مریضی مادرش مرخصی درخواست کرده و شهید به او مرخصی داده بود.»

او ادامه می دهد: «شهید قبل از شهادت، اسب قرمزی را در خواب می بیند که معتقد بوده است شهادت است. و من قبل از رفتن ایشان یک استخاره گرفتم و در استخاره آمد، عاقبت اهل تقوی نیکوست که باز هم شهید گفت: این شهادت است.»

در باره ی نحوه ی شهادت غلام حسین خسروی چنین گفته شده است: «ایشان در منطقه ی مهران برای شناسایی مناطق و مراکز حساس دشمن، به داخل دیدگاه رفت. دشمن اقدام به شلیک خمپاره کرد و ایشان با گلوله دومی که شلیک شد، به شهادت رسید.»

غلام حسین در تاریخ ۲۸/۹/۱۳۶۱ در منطقه ی ایلام به شهادت رسید و پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش، در گلزار روستای مهموئی دفن گردید.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

خشایار، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خواهرزاده‌ی مجید آهی جزء اولین دسته از محصلین دولتی در سال ۱۳۰۷ به اروپا اعزام شد و در رشته‌ی اقتصاد و امور مالی درجه‌ی دکترا دریافت کرد. بعد از مراجعت به تهران، رئیس دفتر وزیر دادگستری شد. در آن موقع وزیر دادگستری مجید آهی

بود. ضمناً اجازه‌ی تأسیس یک دفترخانه‌ی رسمی را که در آن روز مداخل زیادی داشت، به او دادند. پس از چندی به معاونت وزارت کشاورزی برگزیده شد و تا ۱۳۲۷ در آن سمت باقی بود. از آن تاریخ به بعد، در سازمان برنامه جزء اعضاء هیئت عالی نظارت شد. علاوه بر آن وکالت دادگستری را نیز پیشه خود ساخت و غالباً وکالت شرکت‌های خارجی را قبول می‌کرد و از این راه نسبتاً متمول گردید. گاهی در ایران و زمانی در اروپا وقت می‌گذرانید. نام خانوادگی خشایار ابتدا حسیبا بود. پس از مراجعت به ایران تغییر نام خانوادگی داد. در ۱۳۶۴ در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خشایارشا

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام و نسب- نام این شاه در فرس باستان خشیارشا Xshiarsha، و به شوشی خشرشا Xsharsho و در نسخه‌ی بابلی کتیبه‌های هخامنشی خشی‌یرشی Xshiarshi و در یکی از استوانه‌های بابل خرشاای‌شیا Xarshaishia، و به مصری خشی‌یرشا Xshiarsha، و در تورات اخشورش Axshaverosh، و در کتب مورخان یونان کسرکسیس Xerxes، و در آثارالباقیه‌ی ابوریحان در فهرست ملوک کلدانی احشیروش Ahshirosh، و در فهرست ملوک کبار فارس (ص ۱۱۱) اخش‌ویرش Axshverosh بن دارا و هو خسروالاول و در طبری اخش و روش بن کیرش بن جاماسپ و در مختصرالدول ابن العبری اخشیروش بن داریوش، و در زبانهای اروپائی کزرک سس Xerxes، و گاهی کرسس Xerces آمده است. و در تاریخ مورخان اسلامی و داستانهای باستانی نام این شاه به کلی فراموش شده است.

خشیارشا پسر داریوش اول از زن او آتس‌سا Atossa دختر کوروش بزرگ بود، و در ۳۵ سالگی به تخت نشست (۴۸۶ ق.م).

(پب.، شاه دلیر) خشیارشای اول. شاهنشاه هخامنشی. (جل. ۴۸۶- مقت. ۴۶۵ ق.م.) پسر و جانشین داریوش بزرگ، مادر وی «آتوسا» دختر کورش است. خشیارشا به هنگام جلوس ۳۴ سال داشت. وی به خوشگذرانی و عیاشی و تندخوای مشهور است. این پادشاه سرکوبی یونانیان را بر خود واجب دانست و پس از گذشتن سپاه ایران از داردانل (هلس پونت) وارد خاک یونان شد. «لئونیداس» سردار یونانی با هفت هزار تن مأمور تنگه ترموپیل گردید. ایرانیان از آن تنگه گذشتند و سیصد اسپارتی که به طور اجبار در آن تنگه بودند تا آخرین تن کشته شدند. ایرانیان پس از عبور از تنگه به طرف آتن رفتند و چون یونانیان در زمان داریوش «سارد» را آتش زده بودند ایرانیان هم برای انتقام، پس از فتح آتن ارک و معبد آتنه را آتش زدند. بعد از این فتح خشیارشا «مردونیه» را در یونان گذاشت و خود به طرف آسیا حرکت کرد. تا مردونیه زنده بود استقلال یونان در معرض خطر بود ولی در جنگ «پلانه» سردار ایرانی کشته شد و یونانیان توانستند استقلال خود را محفوظ دارند. در تابستان ۴۵۶ ق.م. خواجه سرای شاهنشاه با مساعدت رئیس پاسبانان سلطنتی ابتدا خشیارشا و بعد پسر ارشدش داریوش را به قتل رسانید.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

خشیارشا دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شاهنشاه هخامنشی (جل. و مقت. ۴۲۴ ق.م.) پسر اردشیر دراز دست. وی فقط ۴۵ روز سلطنت کرد و به دست برادر خود «سغدیان» کشته شد.

نام او را کتزیاس کسرک‌سس، ابوریحان، خسروالثانی، و ابن‌العبری، اخشرش ثانی نوشته‌اند. وی یگانه پسر اردشیر درازدست از «داماسپیا» بود. مدت پادشاهیش بسیار کوتاه بود. و پس از چهل و پنج روز سلطنت، به قول کتزیاس سغدیان برادر او که از «آلو گونه» زن غیرشرعی اردشیر بود، با خواجه‌سرایی فارناسیاس نام Pharnasias (فرناک) همدست شده، شبی که خشایارشا مست بود به اطاق او رفته وی را بکشت. نعش شاه مقتول را با نعش اردشیر و داماسپیا، که در روز فوت اردشیر در گذشته بود یک جا برای گذاردن در دخمه‌ی شاهان هخامنش به پارس بردند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خضرخان اول

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن ابراهیم (جل. ۴۷۴ ه.ق.). وی پس از وفات برادرش نصر بن ابراهیم به جای او بر تخت سلطنت ماوراءالنهر بنشست و پس از اندک مدتی وفات یافت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خضرخان دوم

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن عمر بن احمد (ف. ۴۵۹ ه.ق.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

خطاطان، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۱ تولد یافت و از دانشکده حقوق تهران لیسانس گرفت، و از ۱۳۱۵ در وزارت دارائی مشغول کار شد. اهم مشاغل وی عبارتست از مدیرکل دفتر وزارتی، پیشکار دارائی کرمان، رئیس کل غله و نام و مدیرکل وزارت دارائی. در ۱۳۳۶ که وزارتخانه‌ی جدیدی به نام وزارت گمرکات و انحصارات بوجود آمد و سرتیپ علی‌اکبر ضرغام در رأس آن قرار گرفت، خطاطان را به معاونت آن وزارتخانه برگزید و تقریباً معاون اول و پارلمانی بود. در ۱۳۳۸ ضرغام به جای علی‌اصغر ناصر به وزارت دارائی منتقل گردید.

خطاطان ابتدا کفالت و بعد وزارت گمرکات را عهده‌دار شد و تا سقوط کابینه‌ی اقبال در شهریور ۱۳۳۹ در آن سمت باقی ماند. انتخابات دوره‌ی بیستم که معروف به انتخابات تابستانی می‌باشد و در حکومت اقبال انجام گرفت، به علت بعضی مداخلات است. کاسه و کوزه را بر سر آن نورسیده شکستند. پرونده‌ای درست شد، به بازپرسی احضارش نمودند، در جراید تهمت‌ها به او زدند و همین مطالب موجب شد فوراً بازنشسته شود و جان سالم بدر ببرد. دیگر از آن تاریخ شغلی نگرفت و در نهایت عسرت و اختفا و انزوا زندگی می‌کرد. در ۱۳۵۰ چند روزی در آستان قدس رضوی کاری گرفت ولی خیلی زود خود را کنار کشید. خطاطان مردی صحیح‌العمل، جاه‌طلب، مدیر، کم‌ظرفیت و خوش‌باطن بود. در ۷۲ سالگی در تهران درگذشت. پدر وی ناصر حضرت لقب داشت، یکی از آزادیخواهان معروف آذربایجان بود. هستی خود را در راه مشروطه داد. از اعضای بزرگ و مقدم انجمن ایالتی و ولایتی بود. خط و ربط زیبا و شیوائی داشته است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خطیبی، حسین، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۹۴/۱۲۹۵ ش)، ادیب، روزنامه‌نگار و شاعر. در تهران متولد شد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دبیرستان ثریا و مدرسه‌ی دارالفنون، شعبه‌ی ادبی به پایان رسانید. سپس دوره‌های مختلف عالی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی را با موفقیت گذراند و در سال ۱۳۲۴ ش موفق به اخذ دکتری زبان و ادبیات فارسی شد. ملک‌الشعراء بهار، فروزانفر، پور داوود و علی‌اصغر حکمت از استادان او بودند. خطیبی پس از آن مشاغل مختلفی را عهده‌دار بود، از جمله: دبیر دبیرستان شرف، رییس کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق، استاد دانشکده‌ی ادبیات تهران، معاون روزنامه‌ی رسمی کشور عضو هیات مدیره‌ی جمعیت هلال‌احمر مرکز. از آثار منظوم وی: «منظومه‌ای در چند هزار بیت در مورد زبان پر ارج فارس»؛ و از تالیفات او: «فن نثر در ادبیات فارسی».[۱]

از دانشمندان زبان و ادبیات فارسی و استاد دانشگاه، در سال ۱۲۹۵ ش در تهران تولد یافت. پدرش آشیخ محمدعلی سال‌ها نایب‌التولیه و مدرس مدرسه‌ی خان مروی بود و امور مدرسه و طلاب و موقوفات را اداره می‌کرد. خطیبی وقتی به سن رشد رسید، تحصیلات خود را آغاز نمود و به کسوت روحانیت درآمد. در سال ۱۳۰۶ آقا شیخ محمدعلی درگذشت. تولیت و مدیریت مدرسه به دیگری واگذار شد و خطیبی به مدرسه‌ی دارالفنون رفت و دیپلم خود را از آن مدرسه اخذ نمود. در سال ۱۳۱۳ وارد دانشکده‌ی ادبیات تهران شد و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی و فلسفه دانشنامه گرفت و در ۱۳۱۶ که دوره‌ی دکترای زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران تأسیس شد و عده‌ی معین، صفا و خانلری دانشجویان اولین دوره‌ی دکترای زبان و ادبیات فارسی بودند. دروس دوره‌ی دکترا را در سال ۱۳۱۸ پایان برد و به تألیف و تنظیم رساله‌ی دکترای خود پرداخت و ظرف پنج سال تاریخ تطور نثر فارسی را به رشته‌ی تنظیم درآورد و پس از مرحوم ملک‌الشعرای بهار، اولین تحقیق درباره‌ی سبک‌شناسی در نظم و نثر فاسی به وسیله‌ی او پورداوود، علی‌اصغر حکمت، بهمنیار و فروزانفر با قید بسیار خوب پذیرفته شد و سمت وی از دبیری دانشگاه به دانشیاری تبدیل یافت و مستقلاً تدریس سبک‌شناسی را در دانشکده‌ی ادبیات عهده‌دار شد. در سال ۱۳۳۰ پس از درگذشت بهار، کرسی و مقام استادی وی به خطیبی تفویض گردید و از آن تاریخ تا دوران کناره‌گیری به تدریس تاریخ تطور نظم و نثر و دستور زبان فارسی در دوره‌ی لیسانس و دکترا اشتغال داشت.

دکتر خطیبی در کنار شغل دانشگاهی، مشاغل دیگری را نیز عهده‌دار شد. چندی ریاست کتابخانه دانشکده‌ی حقوق با او بود، بعد

مدیریت روزنامه‌ی رسمی کشور را عهده‌دار شد. در دوران حکومت دکتر محمد مصدق مدیرکل دفتر نخست‌وزیری بود و تا سقوط مصدق در سمت رئیس کابینه با مصدق همکاری نزدیک داشت. در سال ۱۳۴۲ در دوره‌ی بیست و یکم مجلس شورای ملی از لار او را به مجلس فرستادند و در همان دوره به نیابت ریاست رسید. در ادوار بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم همچنان وکیل و نایب‌رئیس اول مجلس بود. دکتر حسین خطیبی در سال ۱۳۲۸ مدیرعامل شیر و خورشید سرخ شد. در آن تاریخ شیر و خورشید سازمان کوچک و غیرفعالی بود. خطیبی توانست در مدتی کوتاه جمعیت مزبور را به سرعت توسعه دهد به طوری که دهها بیمارستان و درمانگاه، پرورشگاه، مؤسسات خیریه و امدادی دیگر در سطح کشور تأسیس و دائر شد.

خطیبی یکی از افراد انگشت‌شماری است که با زبان‌های فارس قدیم و پهلوی آشنائی دارد. وی در میانسالی با دختر سید محمد آیت‌اللّه‌زاده کاشانی ازدواج کرد و صاحب دو دختر شد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] رجال ماذندران (۱۶۰/۲)، سخنوران نامی معاصر (۱۲۹۷ –۱۲۹۲ /۲)، مولفین کتب چاپی (۷۳۳/۲).

خطیبی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان امام محمد باقر (ع) کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

"محمد رضا خطیبی" در سال ۱۳۳۷ در روستای "هفت تنان" در شهرستان"لاریجان "به دنیا آمد. او اولین فرزند خانواده " خطیبی "بود. پدرش علاوه بر نانوایی کشاورزی هم می کرد.

محمد رضا کودکی آرام و مطیع بود و از آنجا که در نزدیکی محل زندگی آنها کودک دیگری نبود اوقات خود را بیشتر با پدر و مادر می گذراند. در هفت سالگی دوره ابتدایی را در مدرسه" بایجان "واقع در روستای محل سکونت آغاز کرد. از همان ابتدا علاقه وی به درس و مدرسه آشکار شو و با وجود آنکه پدر و مادرش بی سواد بودند، در انجام تکالیف و وظایف درسی موفق بود.

اعضای خانواده اش می گویند : «محمد رضا می دانست که وضع اقتصادی خوبی نداریم به همین دلیل بیشتر اوقات غذایی که برای ناهار در کیف او قرار می دادیم نمی خورد و به خانه بر می گرداند.» وضعیت نامطلوب مالی خانواده محمد رضا را مجبور کرد تحصیلات خود را در پنجم ابتدایی رها کند و به کار جوشکاری مشغول به کار شود. با اشتغال وی وضع مالی خانواده پر جمعیت خطیبی با چهار پسر و یک دختر بهبود نسبی یافت.

محمد رضا در کنار جوشکاری در اوقاب فراغت به پدرش در کاشت گندم و جو کمک می کرد. پس از مدت کوتاهی به تهران رفت و در کارخانه ای به جوشکاری مشغول شد. در تهران تحت تأثیر شرایط اجتماعی روز قرار نگرفت و همچنان به انجام وظایف دینی مقید ماند. در مساجد حضور می یافت و با افراد متدین معاشرت می کرد. در رفتار با دیگران ملایم و خوش رفتار بود و کتابهای مذهبی مطالعه می کرد.

با شروع نهضت اسلامی مردم ایران به صف مبارزه پیوست و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت بسیج و انجمن اسلامی در آمد.

بـا آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در یکی از مراکز اعزام نیرو در تهران ثبت نام کرد و به دلیل کثرت نیروهای اعزامی موفق به حضور در جبهه نشد. در همان سال از تهران به آمل بازگشت و در روستـای بایجان با احداث کارگاه جوشـکاری مشـغول کار شد. همرزمان در بسیج و اتحادیه انجمنهای اسـلامی لاریجان و شورای اسلامی روستای بل قلم فعالیت داشت و مسئول شورا بود. بعد از مدتی به سمت فرماندهی پایگاه مقاومت بسیج منصوب شد.

زمانی که به سن سربازی رسید به دلیل کهولت پدر کفالت گرفت و به خدمت سربازی نرفت. در اوایل سال ۱۳۶۰ در سرکوب ضد انقلاب در واقعه آمل شرکت فعال داشت. همان سال با یکی از بستگان خود ازدواج کرد. و با وجود علاقه زیاد به زندگی و همسر، آنی از فعـالیت در نهادهـای انقلابی و اسـلامی دست بر نـداشت . محمـد رضا خطیبی در اوایل سال ۱۳۶۱ عازم جبهه شـد. یکی از همرزمان وی می نویسد : در تاریخ ۳ اردیبهشت ۱۳۶۱ با محمدرضا خطیبی آشنا شدم. ما در دسته ای از گروهان ۱ گردان علی ابن ابی طالب (ع) تیپ ۲۵ کربلا در کنار یکـدیگر بودیم و به تدریج صـمیمیت بسیاری بین ما به وجود آمد. در عملیات رمضان تحت فرماندهی آقای اسـلامی، محمد رضا در مرحله دوم و سوم عملیات رمضان شجاعت بسیار از خود نشان داد. خصوصیات ارزنده وی سبب می شد تا حضور وی برای فرمانده قوت قلب باشد. پس از عملیات رمضان، محمد رضا خطیبی در گردانی به فرماندهی شـهید زائری در عملیات محرم شـرکت کرد. این عملیات در ۶ شهریور ۱۳۶۱ در منطقه عمـومی دهلران منطقه ای به نـام دره مور موری و رودخـانه ای به نـام دویرج وجود داشت. این منـاطق محـل تجمع نیروهای مردمی و بسیـجی بود همه نیروها در قالب گردانهای پیاده تیپ ۲۵ کربلا دسته بندی شده بودند.

خطیبی مدت دو ماه در منطقه عمومی دویرج شبانه روز فعالیت می کرد. حضور فعال در مراحل مختلف نبرد جلب توجه فرماندهان به وی شد. به طوری که به فرماندهی دسته منصوب شد. پس از عملیات محرم تیپ ۲۵ کربلا به لشکر ۲۵ کربلا ارتقاء یافت. خطیبی در گردان حضرت مسلم (ع) به فرماندهی گروهان منصوب شد. پس از عملیات محرم همواره سمت فرماندهی داشت اما به خانواده اش می گفت در جبهه غذا می پزد و ظرف می شوید.

علاوه برشـجاعت و ابتکار که از خصوصـیات بارز خطیبی بود سعه صدر، تحمل و بردباری و ایمان قوی او سبب شده بود دوستان و همرزمانش به وی اعتماد خاصـی داشـته باشند. عبادت و نماز شب او در سخت ترین شرایط جنگ ترک نمی شد بر خواندن زیارت عاشورا اصـرار داشت و پس از هر نماز صـبح دعای عهـد به جای می آورد. در مراسم ماه محرم برای افراد گردان مـداحی می کرد. خطیبی در عملیـات والفجر مقـدماتی، والفجر ۱، والفجر ۴ و و الفجر ۶ حضور داشت از سـمت فرماندهی گروهان به مقام جانشـین فرمانـده گردان مسـلم بن عقیـل (ع) ارتقـا یـافت. او در جبهه معروف به خطیب بود و در طول حضورش در جبهه چنـد بـار جراحت سطحی داشت ولی جبهه را ترک نکرد. مدت سه سال مدام و بی وقفه در جبهه حضور داشت.

ازوقوع گناهـانی چون غیبت به سـختی جلوگیری می کرد و می گفت : «در شـأن یـک انسان مجاهـد نیست که در خط مقـدم و در محضر خدا غیبت کند. »

خطیبی قبل از شهادت به مادرش گفته بود خبر شهادت مرا یک روحانی و دو سرباز برای تو خواهند آورد که همین طور هم شد. او تمام حسابهای مالی خود را در وصیت نامه اش ذکر کرد و از برادرش قربانعلی خواست تا به آنها رسیدگی کند.

محمد رضا پس از نوشتن وصیت نامه، برای آخرین بار عازم جبهه شد اما قبل از رفتن به دلیل اختلافات از همسرش جدا شد.

در سال ۱۳۶۴ به سمت فرماندهی گردان امام محمد باقر (ع) منصوب شد. قبل از شروع عملیات قدس مسئولیت داشت تا سنگرهایی روی آب در منطقه عملیـاتی هورالهویزه ایجاد کنـد. ساخت این سـنگر ها ضـرورت زیادی داشت و حتی پس از پایان عملیات جان بسیاری از رزمندگان نجات می یافت. در قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) مرکز فرماندهی جنگ به سوله خطیبی معروف شد. برای ایجاد این سنگرها خطیبی تمام توان و ابتکار خود را به کاربرد و سه روز نخوابید. اما سرانجام در ساعت ۳۰/۸ روز یکشنبه ۲ تیر ماه ۱۳۶۴

هنگامی که برای شناسایی سنگرهای کمین دشمن تا نزدیکی خط دفاعی دشمن رفته بود بر اثر اصابت گلوله تیربار گرینف دشمن به شهادت رسید. قایق وی و همراهانش به زیر آب رفت و پیکر او مدت دو روز زیر آب بود تا توسط نیروهای خودی بیرون آورده شد. خطیبی چگونگی شهادتش را دو روز قبل از آن به عباس محمدی یکی از دوستانش گفته بود.

جنازه محمد رضا خطیبی بنا به خواست خودش در روستای هفت تنان در کنار دیگر شهدا به خاک سپرده شد. ده روز پس از شهادت محمد رضا برادرش ابراهیم در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۶۴ در منطقه عملیاتی مریوان به شهادت رسید و او نیز در کنار آرامگاه برادر آرمید. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

خطیبی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آشیخ محمدعلی خطیبی، در ۱۳۰۵ در تهران تولد یافت. بیش از یک سال نداشت که پدر خود را از دست داد و تحت ولایت مادر و برادرش به مدرسه رفت. دیپلم دارائی گرفت و به استخدام در وزارت دارائی درآمد. ضمن خدمت در اداره، دوره‌ی دانشکده‌ی حقوق را پایان برد. وی ۱۳۳۴ به ریاست حسابداری وزارت کشاورزی منصوب شد. چند سال در آن سمت بود تا به پیشکاری دارائی خوزستان رسید. بعد از آن رئیس کل دخانیات ایران شد و قریب پنج سال با قدرت کامل به اداره‌ی آنجا پرداخت. از دخانیات به ریاست اداره کل شیلات شمال منصوب شد و نزدیک به ده سال در رأس آن مؤسسه بود.

مرتضی خطیبی مردی زرنگ، جدی، مدیر، بندوبست‌چی و رفیق‌باز، متهور و اهل مبارزه بود. از تمام امکانات به نفع خود استفاده می‌کرد. به همین دلیل همیشه مصدر کار بود. تمام مقامات کشور از او واهمه داشتند. همیشه با قدرتها به مبارزه برمی‌خاست. در ۱۳۶۵ به بیماری فجاه درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خفری جهرمی شیرازی، شمس‌الدین محمد

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۹۴۲ ق)، که فیلسوف، متکلم و شاعر معتزلی. از مردم خفر فارس و ساکن کاشان بود، مدتی نیز در هرات نزد سلطان بایقرا به سر برد و از آنجا به عربستان رفت. پس از چندی به کاشان بازگشت و همان جا درگذشت. وی شاگرد صدرالدین دشتکی شیرازی و استاد سید شاه طاهر بن رضی‌الدین اسماعیل حسینی و معاصر علی بن عبدالعالی بود. خفری در کسب دانش دارای همت عالی بود و شعر نیز می‌سرود. آثار وی: «رساله در اثبات واجب»؛ «منتهی الادراک» در هیات؛ «رساله‌ای در علم رمل»؛ «رساله‌ی الهیات».[۱]

شمس‌الدین محمد بن احمد شیرازی، دانشمند و فیلسوف (ف. حدود ۹۶۰ ه.ق.) از شاگردان صدرالدین محمد دشتکی و ساکن کاشان بود. از آثار وی تذکره خواجه به نام تکمله‌ی رساله‌ی اثبات الواجب و حواشی بر شرح هدایهٔ الحکمهٔ است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان الشیعه (۱۱۹/۹)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۴۷، ۳۰۴ /۵)، تاریخ نظم و نثر (۸۴۱)، حبیب السیر (۶۱۱/۴)، الذریعه (۲۴۰/۱۲، ۳۳۱/۴، ۱۰۶/۱)، ریحانه (۱۵۴/۲)، سرآمدان فرهنگ (۳۳۳ -۳۲۹ /۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۱۸/۱۰)، طرائق الحقائق (۱۳۳/۳)، فرهنگ ادبیات فارسی (۱۹۷)، الکنی و الالقاب (۲۱۸/۲)، لغت نامه (ذیل/ خفری)، مجالس المومنین (۲۳۴ -۲۳۳ /۲)، معجم المولفین (۲۵۴/۸).

خلجی، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده یگان دریایی تیپ ۴۴قمربنی هاشم(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شهید «عباس خلجی» در سال ۱۳۴۲ در خانواده‌ای مستضعف و باایمان در روستای «پیربلوط» در استان «چهارمحال وبختیاری» به دنیا آمد.او از همان ابتدا دارای هوش و ذکاوت خاصی بود که مورد توجه همگان واقع شده بود .

از سن ۷ سا لگی راهی مدرسه شد و با تلاش و کوشش توانست مقطع ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذارد. او همزمان با درس خواندن در یک کارگاه مکانیکی نیز کار می کرد تاهم هزینه تحصیل خود را تامین کند وهم از این را به خانواده اش کمک کند. قبل از ظهور انقلاب اسلامی ودر مبارزات مردم ایران با رژیم فاسد شاهنشاهی حضوری فعال وتاثیر گذار داشت.

چاپ وتوزیع اعلامیه ها وسخنان امام(ره) شرکت درراهپیمایی ها ومبارزات دیگر با نظام خائن ستم شاهی از دیگر فعالیتهای اوبود.انقلاب که پیروز شد او به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد.معتقدبود سپاه بهترین نهادی است که می شود برا ی مردم وانقلاب خدمت کرد.ایشان به عنوان مربی آموزشی به نیروهای سپاه وبسیج آموزش می دادودراین راه زحمات زیادی را متقبل شد.

با شروع جنگ تحمیلی درنگ نکرد و به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شتافت . اودرجبهه نیز لیاقت وشایستگی بی شماری از خود نشان داد وبعد از مدتی به عنوان فرمانده یگان دریائی تیپ۴۴قمربنی هاشم(ع) انتخاب شد .شهیدخلجی در این سمت درعملیات و صحنه‌های رزم دلاورانه شرکت نمود وحماسه های بی شماری خلق کرد.اومتهی زیادی بود که انتظار دیدار معشوقش را می‌کشید ، انتظاری که سالها در دل داشت.

عملیات «بدر »درجزایر«مجنون» نقطه ی وصال او با معبودش بود. در تاریخ ۲۵/۱۲/۶۳ این شهید بزرگوار در جزایر «مجنون» به آرزوی دیرینه ی خود رسید و ندای حق را لبیک گفت .

پیکر مطهرش ۱۳ سال در غربت ودور ازوطن بود .اما انتظارها به سر آمدوپیکرمطهرایشان در تاریخ ۱۳/۱۷/ ۱۳۷۶به میهن بازگشت وبا تشییع امت قهرمان پس از سالها دوری وهجران درگلستان شهدای روستای «پیربلوط» آرام گرفت تا درکنار حوز کوثراجرمجاهدات وتلاشهایش را بچشد.

هرچند تاابد حسرت نبود او وسایر رزمندگان حماسه آفرین هشت سال حماسه وایثاربر بردلهای ایرانیان ودوستداران ایران خواهد ماند. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

خلخالی، عبدالرحیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۲۱ -۱۲۵۱ ش)، روزنامه‌نگار، مترجم و مصحح. مشروطه‌خواه و همکار سید رضای شیرازی بود که در تحریر و نشر روزنامه‌ی روزانه‌ی «مساوات» همکاری داشت. امروز خلخالی بیشتر به خاطر چاپ نسخه مورخ ۸۲۷ ق «دیوان» حافظ مشهور است. وی در تهران درگذشت. آثار او: «حافظ نامه»؛ «به یکدیگر محبت کنید»؛ «حرص باعث هلاکت است» که هر دو از تولستوی است و از ترکی ترجمه شده؛ «شارل و عبدالرحمان»، اثر جرجی زیدان.[۱]

عبدالرحیم (سید) نویسنده و دانشمند (ف. ۱۳۲۱ ه.ش./ ۱۳۶۱ ه.ق.). وی از آزادیخواهان و مشروطه طلبان و همکار سید محمدرضا شیرازی در تحریر و نشر روزنامه مساوات (منتسب به حزب دموکرات در تهران) بود. خلخالی دیوان حافظ را از روی نسخه مکتوب به سال ۸۲۷ ه.ق. تصحیح و منتشر کرده است.

در حدود ۱۲۹۰ ه.ق در خلخال متولد شد. در اوایل عمر برای تحصیل به رشت مسافرت نمود و سالیان دراز در آنجا به تحصیل زبان و ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و فلسفه مشغول بود. بعد برای تکمیل تحصیلات به تهران آمد و تا ابتدای مشروطیت به طور نامنظم به مطالعه و تحصیل اشتغال داشت. در تهران در اثر رفت و آمد در محافل مختلف با گروه‌های سیاسی آشنا شد و برای استقرار مشروطیت به تلاش و تکاپو افتاد. پس از صدور فرمان مشروطیت به همراهی سید محمدرضا مساوات روزنامه‌ی معروف و تندرو و هتاک مساوات را دائر کردند و تحقیقاً لبه‌ی تیز حملات این روزنامه متوجه محمدعلی شاه بود و یک بار نیز کار آنها به عدلیه کشید ولی گذشت محمدعلی شاه باعث شد مدیر و سردبیر روزنامه مجازات نشوند. پس از به توپ بستن مجلس و اعلام حکومت نظامی و دستگیری عده‌ای از مخالفین حکومت، سید عبدالرحیم خلخالی به اتفاق سید محمدرضا مساوات مخفیانه از تهران فرار کردند. مساوات در تبریز به فعالیت خود علیه استبداد ادامه داد ولی خلخالی به قفقاز مسافرت کرد و در آنجا دست به فعالیت زد و مدتی نیز نزد حاج میرزا عبدالرحیم طالبوف بود و از آنجا به عشق‌آباد رفت.

در ۱۳۲۷ ه.ق به رشت آمد و فعالیت خود را مجدداً آغاز نمود و با معزالسلطان و ییرم و سپهدار که از سران فعالیت در گیلان بودند آشنا شد. پس از سقوط محمدعلی شاه و فتح تهران وارد مرکز شد و به هر کدام از مخالفین محمدعلی شاه کاری داده شد از جمله خلخالی در وزارت دارائی استخدام گردید و ریاست دیوان محاسبات را به او سپردند ولی به علت عدم اطلاع وضع دیوان محاسبات را آشفته‌تر کرد و ناچار او را تغییر دادند و در خزانه‌داری سمتی به او سپردند. بعد به ریاست مالیه غار و فشاپویه منصوب شد.

در جنگ بین‌الملل اول در زمره رجال و معاریف و آزادی‌طلبان به کرمانشاه رفت و مدتی نیز در اسلامبول و کرکوک اقامت گزید تا به تهران بازگشته به شغل خود در وزارت مالیه اشتغال ورزید. در سال ۱۳۰۶ ش داور او را به عدلیه انتقال داد و مدتی مستشار دیوان عالی جزای عمال دولت بود. وقتی داور به وزارت مالیه رفت، او نیز همراه او به وزارتخانه‌ی مزبور بازگشت و ریاست اداره‌ی بازرسی کل را به او سپردند.

خلخالی از ادباء و علاقمندان به ادبیات فارسی بود. به حافظ ارادت خاصی داشت. یکی از نسخه‌های قدیمی دیوان حافظ که گویا سی و پنج سال بعد از وفات حافظ کتابت شده بود، در اختیار آن مرحوم بود. پس از تصحیح آن را انتشار داد. چند ترجمه نیز از نوشته‌های تولستوی فیلسوف روسی از او باقی مانده است. وفات او در سال ۱۳۲۱ ش اتفاق افتاد. روی همرفته مردی ادیب، باسواد، آزادی‌خواه و نیک‌نفس بود.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۲۰۸/۴)، شرح حال رجال (۲۶۲/۲)، مولفین کتب چاپی (۸۲۳ -۸۲۲ /۳)، یادگار (س ۳، ش ۵،

ص ۴۴ –۴۳).

خلعتبری، الهیار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۴، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: تاریخ اسلامی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی فلسفه اسلامی معقول از دانشکده الهیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۷، کارشناسی ارشد تاریخ فلسفه اسلامی از دانشگاه سوربن فرانسه در سال ۱۳۵۱ و دکترای تاریخ اسلامی از دانشگاه سوربن فرانسه در سال ۱۳۵۵.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

مطالعه و پژوهش در زمینه تاریخ ایران بعد از اسلام و تاریخ ایلخانان مغول.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:–

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:–

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۶، تعداد مقالات بزبان خارجی:–

زمینه علمی مقالات:

بررسی تاریخ سربداران، بررسی کتاب جوامع‌الحکایات (نقد)، اوضاع اقتصادی و اجتماعی غزنویان و سلجوقیان، اسماعیلیان قهستان، تاریخ اسماعیلیان نزاری در ایران و بررسی و نقد کتاب حسن صباح چهره شگفت‌انگیز تاریخ.
برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

خلعتبری، امیرارسلان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۳ در تنکابن، فرزند علیقلی خان امیر اسعد و نوه‌ی محمد ولیخان سپهسالار اعظم تنکابنی است. وی از وکلاء دانشمند و مبرز دادگستری بود و در حرفه‌ی خود شأن و مقام زیادی داشت. وی ابتدا مدرسه‌ی آمریکائی را پایان داد و با سمت مترجم وارد وزارت دارائی شد. پس از چندی از کار دولتی کناره گرفت و وارد مدرسه‌ی عالی حقوق شد و درجه‌ی لیسانس گرفت و برای تکمیل تحصیلات به اروپا رفت و در فرانسه درجه‌ی علمی گرفت. پس از بازگشت به ایران، مدتی کوتاه شغل قضاوت داشت، ولی

وکالت دادگستری را پیشه‌ی خود نمود و نزدیک به نیم قرن از این طریق ارتزاق می‌نمود. در اوایل سلطنت رضاشاه قسمت اعظم املاک این خانواده ضبط گردید. قسمتی بابت بدهی سپهسالار به بانک روس که دولت ایران قائم‌مقام آن شده بود تعلق گرفت و قسمتی دیگر نیز توسط اداره‌ی املاک اختصاصی به ثمن بخس خریداری شد و خانواده‌ی خلعتبری که در دوره‌ی قاجاریه از مالکین عمده و درجه اول ایران محسوب می‌گردیدند، فاقد ضیاع و عقار شدند. خلعتبری بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد صحنه‌ی سیاسی شد. ابتدا وکالت عده‌ی زیادی را علیه اداره املاک اختصاصی قبول کرد و همچنین در محاکمه‌ی سرپاس مختاری و سایر متهمین شهربانی، وکیل سلمان اسدی بود. ضمناً سلسله مقالاتی در روزنامه‌ها می‌نوشت و از اوضاع گذشته به شدت انتقاد می‌کرد. چندی نیز روزنامه‌ی کیفر روز را انتشار داد. تدریجاً مردم به او توجه یافتند و او را مرد خدمتگزاری می‌دانستند. در دوران حکومت دکتر مصدق به او نزدیک شد، عضویت جبهه ملی را پذیرفت و چند پست مهم به او ارجاع کردند که عبارت بود از شهرداری تهران و استانداری گیلان. ولی مدت کوتاهی در رأس آن دو شغل بود و خیلی زود خود را کنار کشید و تقریباً با جبهه ملی نیز روح سازش خود را از دست داد و همین مسئله باعث شد بعد از سال ۳۲ مورد توجه بشود و در انتخابات دوره‌ی ۱۸ به وکالت مجلس انتخاب گردد. در ادوار نوزدهم و بیستم هم از بابل به مجلس رفت. پس از ختم مجلس بیستم، دیگر به دنبال سیاست نرفت و محکم به کار وکالت دادگستری پرداخت و محاکمات بزرگ و پردرآمد و جنجالی را قبول می‌کرد. مدتی هم عضو هیئت مدیره و نایب‌رئیس کانون وکلای تهران گردید. در ۱۳۵۵ در ۷۲ سالگی موقعی که برای دفاع از یکی از موکلین خود (سید مهدی میر اشرافی) به اصفهان رفته بود، به مرض فجاه درگذشت. چند تألیف هم دارد که چندان جنبه‌ی علمی بر آن مترتب نیست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خلعتبری، آقاخان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آقاخان برادرزاده‌ی اعتلاءالملک، در ۱۲۷۵ در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در مدارس سن‌لوئی و آلیانس و دارالفنون به اتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیلات عازم فرانسه شد و دوره‌ی دانشکده‌ی حقوق فرانسه را به اتمام رسانید و در ۱۳۰۱ به ایران بازگشت و عضو هیئت تحریریه مجله انتشار می‌داد که بسیار جالب و خواندنی بود. پس از تعطیل مجله قشون در مجله‌ی پهلوی نیز همان کار را دنبال کرد و سرانجام با درجه‌ی همردیف یاوری، به استخدام در قشون درآمد و در اداره دادرسی ارتش که آن موقع دیوان حرب گفته می‌شد، مشغول خدمت گردید.

وی مردی تندخو و بی‌گذشت و سختگیر بود و با توجه به این صفات، مطلوب فرمانده کل قوا شد و درجه‌ی همردیف سرهنگی گرفت و به ریاست دادرسی ارتش منصوب گردید.

در ۱۳۱۴ بر اساس پرونده‌ی متشکله در نظمیه‌ی خراسان، در مورد محمدولی اسدی نایب‌التولیه، ادعانامه‌ی شدیدی تنظیم نمود و به اتفاق سرتیپ عباس البرز به مشهد رفته و دادگاهی تشکیل داده و او را محکوم به اعدام نموده و حکم را به مرحله‌ی اجرا درآوردند.

خلعتبری در ۱۳۱۵ شخصی را که درجه‌ی ستوانی داشت و در یکی از ادارات مالی خدمت می‌نمود، محکوم به زندان کرد. همسر وی به دیوان حرب مراجعه و تقاضای استخلاص همسر خود را نمود ولی خلعتبری موافقت ننمود و سخنان تند و بی‌پروائی به او می‌زند. همسر این زن پس از استخلاص از زندان به سراغ خلعتبری می‌رود و ابتدا او را به ضرب چند گلوله از پای درمی‌آورد و

بعد خودکشی می‌کند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خلعتبری، جمشید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار کبیر، فرزند کهتر حبیب‌اللّه خان ساعدالدوله تنکابنی و برادر محمد ولیخان سپهسالار است. جمشید خان چون به سن ۱۲ سالگی رسید، برحسب سیره خانوادگی وارد نظام شد و پس از چند سال درجه‌ی سرهنگی گرفت و مدتی فوج تنکابن را از طرف برادر خود اداره می‌کرد سپس به تهران انتقال یافت و جزء اطرافیان کامران میرزا نایب‌السلطنه شد. در جریان تحریم تنباکو در سال ۱۳۰۹ فرمانده یک دسته از قزاقان بود که به سوی مردم تیراندازی کردند. در سال ۱۳۱۰ ه.ق درجه‌ی سرتیپی و لقب سردار اکرم دریافت کرد و مراحل نظامی را به سرعت پیمود. در مشروطیت درجه‌ی امیرتومانی داشت. بعد از فتح تهران و همه‌کاره شدن برادرش محمد ولیخان، لقب سردار کبیر و معاونت وزارت جنگ اختصاص به او داشت تا اینکه در سال ۱۳۳۴ ه.ق در آخرین کابینه‌ی برادر خود، به وزارت جنگ معرفی شد. بعد حکمران کردستان گردید.

سردار کبیر مردی عامی و کم‌سواد و برخلاف برادر خود جرأت و جسارت هم نداشت. ثروت زیادی به او رسیده بود. تنها کار خوب او این بود که ساعدالدوله فرزند محمد ولیخان را که قصد شورش داشت، با نصایح و دخالت از کار خود منصرف نمود. در سال ۱۳۰۷ ش در سن ۷۲ سالگی در اثر سکته وفات یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خلعتبری، حسام الدین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسام الدین خلعتبری لیماکی

محل تولد : تنکابن

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۳ بعد از اخذ دیپلم وارد حوزه علمیه قم شدم و بیش از ۲۰ سال به درس و تحقیق و تدریس مشغول شدم .طی ۱۰ سال نخست سطح را به پایان رساندم و از پایان نامه سطح ۳ دفاع کردم و حدود ۱۰ سال در درس خارج فقه و اصول حضرات آیات مکارم و سبحانی شرکت کردم.در سال ۱۳۷۰ در مرکز آموزش های علمی و فرهنگی موسسه امام خمینی(ره) در مقطع کارشناسی ارشد پیوسته پذیرفته شدم و در مدت ۵ سال این دوره را به اتمام رساندم.

در سال ۱۳۷۳ در اولین دوره امتحانات دروس معارف اسلامی که توسط معاونت امور اساتید معارف برگزار شد شرکت کردم و در دو گرایش تدریس اخلاق و تربیت اسلامی و معارف اسلامی موفق شدم.از سال ۱۳۷۱ تاکنون در دانشگاههای مختلف مانند تهران، علوم پزشکی تهران، شهید بهشتی، بین الملل و آزاد اسلامی تدریس کردم و اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی می باشم.در ضمن در دوره دکترای phd در دانشگاه باقرالعلوم قم در رشته مبانی نظری اسلام پذیرفته شدم و الان مشغول تحصیل هستم.

خلعتبری، عباسعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند اعتلاءالملک خلعتبری، متولد ۱۲۹۱ ش در تهران است. تحصیلات عالی را در پاریس انجام داد و درجه‌ی لیسانس در علوم سیاسی و دکترا در حقوق قضائی گرفت. پس از ورود به ایران، به خدمات دولتی وارد شد و مدتی در وزارت دارائی اشتغال داشت. در سال ۱۳۲۱ به وزارت امور خارجه داخل شد. اهم مشاغل او در وزارت خارجه عبارتند از ریاست اداره سازمان ملل، رایزن سفارت در پاریس، رئیس اداره سوم سیاسی، مدیرکل تشریفات، مدتی سفیر ایران در ورشو بود و سرانجام به دبیرکلی سازمان سنتو برگزیده شد. از سال ۱۳۴۴ به قائم‌مقامی وزارت امور خارجه انتخاب و سرانجام به وزارت امور خارجه منصوب گردید و تا سن ۵۶ سالگی این سمت را داشت. در سال ۱۳۵۸ اعدام گردید.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خلعتبری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جراح معروف، تحصیلات تخصصی خود را در فرانسه انجام داد. از سال ۱۳۰۵ ش در تهران به جراحی پرداخت. در آن ایام که تعداد بیمارستان‌ها و جراحان محدود و انگشت‌شمار بودند، خلعتبری شهرت زیادی پیدا کرد و همه روزه چندین عمل جراحی انجام می‌داد. ریاست چند بیمارستان را به او سپردند. مدتی رئیس بهداری بلدیه تهران بود. بعد از سال ۱۳۲۰ به مشاغل اداری پرداخت. چندی معاون وزارت کشور و رئیس کل آمار و ثبت احوال شد. یک بار هم به شهرداری تهران منصوب گردید. مردی خیّر بود. در سال ۱۳۴۵ ش در سن ۸۰ سالگی درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خلعتبری، محمد ولیخان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ حبیب‌اللّه ساعدالدوله، در ۱۲۶۴ ه.ق تولد یافت و پس از خواندن مقدماتی از دروس زمان به شیوه‌ی خانوادگی به امور نظامی پرداخت و در سواری و تیراندازی به حد کفایت هنرآموزی کرد.

چون به سن رشد رسید، وارد کارهای نظامی گردید و مراحل ترقی را در اثر تهور زیاد به سرعت پیمود به طوری که در سال ۱۳۰۴ ه.ق سرتیپ اول و در سال ۱۳۰۸ ه.ق امیرتومان شد. ابتدا پدرش برای او لقب امیراکرم بعد سرداراکرم سپس نصرالسلطنه و بعد سردارمعظم گرفت. محمد ولیخان مدتی حکومت تنکابن را در دست داشت. در سال ۱۳۰۸ حاکم استرآباد گردید. در سال دوم سلطنت مظفرالدین شاه به تهران آمد و با تقدیم پیشکشی قابل ملاحظه‌ای، وزیر گمرک شد و کم‌کم ترقی کرد و ضرابخانه را نیز بر شغل خود افزود. وقتی امین‌الدوله به جای میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم شد، امور ضرابخانه و گمرک را از محمد ولیخان گرفت و به عهده‌ی مشیرالسلطنه و صنیع‌الدوله قرار داد.

در سال ۱۳۱۷ حاکم گیلان گردید و پس از یک سال به تهران احضار ولی مجدداً به این مأموریت اعزام شد. در همین مأموریت بود که گمرک گیلان را از دولت اجاره کرد و بیگلربیگی (سردار منصور) را نایب خود در گمرک نمود. در سال ۱۳۲۲ در دربار ولیعهد شاغل پست گردید و حکومت اردبیل و مشکین‌شهر و خلخال را در دست گرفته و منافع زیادی تحصیل کرد. در سال ۱۳۲۳ تلگرافخانه را که سالیان دراز در دست مخبرالدوله و اولاد او بود، با دوازده برابر مال‌الاجاره (سالی دویست و سی هزار تومان) اجاره کرد. در اثر این معامله، از طرف مظفرالدین شاه لقب سپهدار اعظم و همچنین شغل امیر توپخانه که از مشاغل مهم نظامی آن روز بود، به او داده شد. در سال ۱۳۲۴ در دوران صدارت عین‌الدوله فرمانده قوای تهران شد و برای خاموش کردن نغمه‌های آزادی و زجر آزادیخواهان، خشونت زیادی از خود بروز داد. یکی از مورخین در این باره چنین نوشته است: «در سال ۱۳۲۴ اول مشروطیت به واسطه اینکه پسرش در تنکابن برخلاف انتخابات کار می‌کرد و آخوندی را که جاهد در امر و پیشرفت انتخابات بود چوب زده و ریش شیخ بیچاره را بریده بود، این مطلب خیلی باعث یادآوری اعمال سابق سپهدار که برخلاف آزادی کرده بود شد. و آن این بود که قبل از انعقاد مجلس و دستخط مشروطیت که علمای تهران و تجار مشغول درخواست این امورات بودند و در مسجد جامع تحصن جسته بودند، سپهدار از طرف دولت مأمور قلع و قمع متحصنین گردید و فوق‌العاده سختی به اهالی کرد و نیز به حکم یکی از پیشکاران او سیدی کشته شد.»

این مسائل و این حرکت پسرش در اول مشروطیت تنفری برخلاف او در دل مردم گذاشت و مسئله‌ی چوب زدن شیخ در مجلس باعث هیجان وکلاء گردید. سپهدار هنگام مشروطه از رجال مستبد و خودکامه بود و با آزادی و مشروطیت دشمنی داشت و در صف اول دوستان محمدعلی میرزا قرار داشت. در استبداد صغیر که آذربایجان نیز به زعامت ستارخان و باقرخان در مقابل مرکز ایستادگی می‌نمود، از طرف محمدعلی میرزا، عین‌الدوله فرمانروای کل آذربایجان شد و سپهدار نیز به فرماندهی نیروی اعزامی تعیین گردید و به معیت عین‌الدوله برای سرکوبی آزادیخواهان به سمت آذربایجان عزیت کرد. اردوی سپهدار ماه‌ها در باسمنج توقف کرد و سپهدار طوری از مشروطه متنفر بود که هرگاه اسمی از او برده می‌شد، تغییر حالت داده و حاضر برای شنیدن نام مشروطه نیز نبود.

تندخوئی سپهدار و استبداد عین‌الدوله موجب شد که کار آذربایجان حل نشود و سپهدار بدون اخذ نتیجه به تنکابن رفت و بنا به دعوت مجاهدین گیلان به رشت عزیمت نمود و انجمن عدالت را تشکیل داد و بالاخره در سال ۱۳۲۷ با نیروی مجاهدین به تهران حمله کردند و پس از فتح تهران و خلع پادشاه، سپهدار شخص اول ایران گردید. در تیر ماه ۱۲۸۸ احمد میرزا در سن سیزده سالگی به سلطنت رسید و هیئت مدیره‌ای برای مدیریت امور تشکیل یافت و امور کشور بین عده‌ای تقسیم شد و سپهدار مسئول امور وزارت جنگ گردید.

در مهر ماه ۱۲۸۸ محمد ولیخان تنکابنی نخست‌وزیر ایران شد و وزارت جنگ را نیز عهده‌دار شد. در ترمیم کابینه همچنان وزیر

جنگ بود ولی در اردیبهشت ۱۲۸۹ علاوه بر مقام نخست‌وزیری، وزارت داخله را نیز عهده‌دار شد و در ترمیم کابینه مجدداً وزارت داخله را بر عهده گرفت. در مرداد ۱۲۸۹ سپهدار از نخست‌وزیری کنار رفت و جای خود را به مستوفی‌الممالک داد و به نمایندگی مجلس انتخاب شد. پس از فوت عضدالملک و انتخاب ناصرالملک به نیابت سلطنت، بار دیگر سپهدار به نخست‌وزیری رسید و از تاریخ ۲۰ اسفند ۱۲۸۹ تا مرداد ۱۲۹۰ ش سه کابینه تشکیل داد که در دو کابینه‌ی آن وزارت جنگ را بر عهده داشت. فقط در کابینه‌ی سوم خود بود که صمصام‌السلطنه بختیاری را به مقام وزارت جنگ معرفی کرد.

سپهدار مدت سه سال بالشغل بود و به املاک وسیع خود رسیدگی می‌کرد تا اینکه در کابینه‌ی مستوفی‌الممالک و عبدالحسین میرزا فرمانفرما به مقام وزارت جنگ رسید. در ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴ ه.ق (۱۲۹۴ ش) سپهدار برای بار سوم به نخست‌وزیری رسید و در این تاریخ از طرف سلطان احمدشاه به وی لقب سپهسالار اعظم داده شد و سپهدار اعظم لقب سردار منصور گردید. سپهسالار کابینه‌ی خود را تشکیل داد و هنگام معرفی هیئت دولت، خود را وزیر داخله معرفی کرد و در تمام مدت نخست‌وزیری، وزیر کشور هم بود. کابینه‌ی سوم سپهدار هم دوام زیادی نکرد و سپهسالار مجدداً در انتظار وضعیت بود. مدتی کوتاه والی آذربایجان گردید تا اینکه در کودتای ۱۲۹۹ در زمره‌ی توقیف شدگان قرار گرفت و در حکومت صدروزه‌ی سید ضیاءالدین در زندان به سر برد. پس از کنار رفتن سید ضیاءالدین، سپهسالار به اتفاق سایر محبوسین آزاد شدند و در قصر فرح‌آباد حضور احمدشاه رسیدند. عین‌الدوله از طرف زندانیان مطالبی گفت و سپهسالار نیز از قوام‌السلطنه نخست‌وزیر تجلیل کرد و اظهار نمود که در حال حاضر بهترین و لایق‌ترین کسی است که می‌تواند نخست‌وزیر باشد.

سپهسالار در سال‌های آخر عمر به عنوان یک رجل برجسته و نخست‌وزیر سابق، در جشن‌ها حضور می‌یافت و به رتق و فتق امور شخصی اشتغال داشت. در سال ۱۳۰۱ پس از مبادله‌ی قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی، اموال و اثاثیه و مطالبات بانک استقراضی روس به ایران تعلق گرفت و بانکی به نام ایران که در حقیقت هیئت تصفیه بانک استقراضی روس بود، تشکیل یافت. پس از رسیدگی به وام‌ها و مطالبات سپهسالار قریب نهصد هزار تومان بدهکار شناخته شد و دولت برای وصول طلب خود او را تحت فشار قرار داد. برای شخصی چون سپهسالار که در حکومت استبدادی و مشروطه همیشه نفر اول بوده و از دولت‌ها دستخوش می‌گرفته است، پرداخت چنین وجهی به آسانی میسر نبود. محمد ولیخان سپهسالار چون عرصه را بر خود تنگ دید، در ۲۷ تیر ماه ۱۳۰۵ ش در سن ۸۲ سالگی با تفنگ انتحار نمود و طبق وصیت، بدون تشریفات در مقبره‌ی اختصاصی در امامزاده صالح تجریش او را به خاک سپردند. سپهسالار مردی بسیار متهور، تندخو، متعدی، فاقد نظم و ترتیب، مستبد، خودرأی، جاه‌طلب، حریص در جمع‌آوری اموال به خصوص املاک، در تربیت اولاد بی‌علاقه، لجوج، کینه‌توز، و بی‌ملاحظه بوده است.

سپهسالار بزرگترین ملاک زمان خود بود و بیش از هزار نوکر و سوار و خدمه داشت که همه از او تأمین می‌شدند اما همانگونه که درآمدش زیاد بود، مخارج بسیار داشت. و از بزل و بخششی که لازمه‌ی اشرافیت بود، کوتاهی نمی‌کرد. در کتاب رجال صدر مشروطیت درباره‌ی سپهسالار چنین آمده است:

«تصدیق کنترل روس و انگلیس در مالیه ایران در این دوره ریاست او واقع شد. بالاخره سپهدار اعظم یکی از اشخاص نمره اول خائن ایران است، تصرف املاک خالصه استرآباد به عنوان داشتن فرمان از ناصرالدین شاه و اجاره دادن املاک خود را به روس‌ها و برافراشتن بیرق روس در املاک خود و تصرف (شیرگاه) بلوک معروف مازندران که جزو خالصجات دولتی است به عنوان اینکه از میرزا کریم‌خان بنان‌الدوله خریده‌ام که او فرمان داشته است و سایر چیزهای دیگر، خیانت سپهدار اعظم را بر اهالی بی‌طرف ایران ثابت کرده است. تموّل او به واسطه‌ی همین اقدامات به منتها درجه رسیده است و بعد از ظل‌السلطان در ایران گویا اول شخص متمول باشد».

نگارنده معتقد است با تمام انتقاداتی که درباره‌ی سپهسالار می‌شود، وی به مشروطیت ایران خدمات زیادی نموده و جا دارد نام وی

را برای همیشه در صفحات تاریخ ایران ثبت نمائیم.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خلعتبری، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به «اعتلاءالملک»، فرزند میرزا شکرالله خان نامه‌نگار و نوه‌ی عموی محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی است. تولد او در حدود سال ۱۲۴۷ ش است. پس از انجام تحصیلات در دارالفنون و آموختن زبان فرانسه، داخل وزارت امور خارجه گردید و مراحل ترقی را پیمود و سرانجام به جای پدرش به ریاست اداره‌ی عثمانی منصوب شد. خلعتبری در نهضت مشروطیت با آزادیخواهان همکاری داشت. به همین سبب پس از استبداد صغیر و خلع محمدعلی شاه به عضویت دادگاهی برگزیده شد که طرفداران محمدعلی میرزا را محاکمه می‌کرد. خلعتبری در وزارت خارجه مراحل ترقی را تا کفالت آن وزارتخانه طی کرد و مدتی نیز در کابینه‌ی وثوق‌الدوله وزیر دارائی بود و ابتدا وزیرمختار و بعد سفیرکبیر ایران در افغانستان شد. چندی حکومت کردستان با او بود. در سال ۱۳۲۴ ش در کابینه‌ی یک ماهه‌ی حکیم‌الملک، به وزارت کشاورزی معرفی گردید. در انتخابات دوره‌ی اول سنا نیز سناتور بود. اعتلاءالملک با صبیه‌ی مرحوم مشارالسلطنه قدیمی نوائی ازدواج نمود. وی از اشخاص نیک‌نفس و آزادیخواه محسوب می‌شد. وفات او در ۱۳۴۱ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خلیل عالمی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۸ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به اخذ دیپلم نائل گردید و در زمره‌ی محصلین دولتی برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و از دانشگاه پاریس در رشته‌ی اقتصاد و مالیه درجه‌ی دکترا اخذ نمود و پس از مراجعت به ایران به عنوان دانشیار در دانشکده‌ی حقوق مشغول تدریس شد و در رشته‌ی اقتصاد به تدریس علوم مالی پرداخت. پس از چندی به مقام استادی رسید.

در ۱۳۳۰ هنگامی که دکتر محمد نصیری، رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت سهامی بیمه ایران شد، دکتر عالمی را دعوت به همکاری نمود و به عضویت هیئت مدیره و قائم‌مقامی خویش انتخاب کرد و قریب یک سال این همکاری ادامه داشت.

دکتر مصدق در دی ماه ۱۳۳۰ در کادر وزیران خود تغییراتی داد و چند چهره‌ی جوان و تحصیلکرده را وارد کابینه نمود. در این تغییرات خلیل عالمی به سمت وزیر کار معرفی شد و تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در سمت مزبور مستقر بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دکتر خلیل عالمی مانند سایر همکاران دکتر مصدق از طرف حکومت بازداشت شد و به زندان افتاد. چند روزی بیش از زندان او نگذشته بود که تاب و توان خود را از دست داد و از زندان طی نامه‌ای، دولت گذشته را مورد حمله قرار داده و تقاضای عفو و بخشایش نمود. نامه‌ی او چند بار در رادیو قرائت شد و سرانجام او را از زندان آزاد ساختند. چندی بیکار بود تا مجدداً به دانشگاه

دعوت گردید و شغل استادی را از سر گرفت.

روی همرفته مردی باسواد، محافظه‌کار و ترسو و کم‌جرأت بود. وفاتش در ۱۳۶۵ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خلیلی، عبدالامیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: اقتصاد کشاورزی، دانشکده: اقتصاد، دانشگاه: شهید بهشتی

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

خلیلی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی خلیلی دارای دکترای رشته هوا شناسی وعضویت هیئت علمی دانشگاه تهران با درجه استادی است.گروه : کشاورزیرشته : هوا و اقلیم شناسیگرایش : هوا شناسیوقایع میانسالی : علی خلیلی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته هوا شناسی به عضویت هیئت علمی گروه آبیاری وآبادانی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران درآمد. وی هم اکنون با سمت استادی در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : علی خلیلی عضوهیئت علمی و استاد گروه آبیاری وآبادانی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران است.فعالیتهای آموزشی : تدریس در دوره های کارشناسی ،کارشناسی ارشد و دکتری در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران. عناوین دروس آموزشی ارائه شده توسط علی خلیلی به شرح زیر است: کارشناسی • ارزیابی طرحهای اقتصادی• اقتصادکارونیروی انسانی • تبخیروتعرق • هواواقلیم شناسی کارشناسی ارشد • اقتصادکلان۲ • اقلیم شناسی درکشاورزی • اقلیم شناسی مناطق خشک • اقلیم شناسی درکشاورزی • اقلیم شناسی مناط قخشک • اقلیم مناطق خشک (• بیومیکروکلی)خرداقلیم شناسی زیستی • مبانی هواشناسی • هیدرومتئورولوژی دکتری • میکروکلیماتولوژی • هیدرومتئورولوژی چگونگی عرضه آثار : علی خلیلی در کنار تدریس به مطالعه و تحقیق درباره تدوین یک سامانه جدید پهنه بندی اقلیمی از دیدگاه نیازهای گرمایش-سرمایش محیط و اعمال آن بر گستره ایران ، تحلیل روند تغییرات بارندگیهای سالانه و فصلی و ماهانه پنج ایستگاه قدیمی ایران در یکصدو شانزده سال گذشته، تغییرات سه بعدی میانگین های سالانه درازمدت دمای هوا در گستره ایران و پهنه بندی اقلیمی پارک ملی کویر و غیره می پردازد. آثار : ارزیابی کارایی چند نمایه خشکسالی هواشناسی در نمونه های اقلیمی مختلف ایران ویژگی اثر : نیوار- دوره : ، شماره : ۴۸-۴۹، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ص. ۷۹ تا ۹۳.۲ پهنه بندی اقلیمی پارک ملی کویر ویژگی اثر : ۳۲, ۱۳۷۸۳ پیشنهاد روش برای پهنه بندی اقلیمی در محیط GIS مطالعه موردی شمال غرب ایران در سیستم سلیانینوف ویژگی اثر : بیابان,نهم-شماره۲,۲۲۷-۲۳۷ ,۱۳۸۳۴ تحلیل روند تغییرات بارندگیهای سالانه و فصلی و ماهانه پنج ایستگاه قدیمی ایران در یکصدو شانزده سال گذشته ویژگی اثر : بیابان,جلد نهم-شماره ۱,۲۵-۳۴ ,۱۳۸۳ بیابان,جلد نهم-شماره ۱,۲۵-۳۴ ,۱۳۸۳ ۵ تدوین یک سامانه جدید پهنه بندی اقلیمی از دیدگاه نیازهای گزمایش-سرمایش محیط و اعمال آن بر گستره ایران ویژگی اثر : فصلنامه تحقیقات

جغرافیایی,شماره ۴,۵-۱۴ ,۱۳۸۳۶ تغییرات سه بعدی میانگین های سالانه دراز مدت دمای هوا در گستره ایران ویژگی اثر : ۳۲, ,۱۳۷۸۷ خاکهای ایران ویژگی اثر : تالیف,موسسه تحقیقات خاک و آب ,۱۳۸۳۸ شناخت اقلیمی ویژگی اثر : ج۱,ترجمه,وزارت نیرو ,۱۳۷۸ ۹ مطالعه بیوکلیماتولوژیک موریانه های ایران ویژگی اثر : آفات وبیماریهای گیاهی,۷۱-۱۲۱,۲-۱۳۹ ,۱۳۸۲

خلیلی، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد حسین خلیلی

محل تولد : بهشهر

شهرت : خلیلی

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۶/۱

زندگینامه علمی

در سن ۶ سالگی وارد دبستان زادگاه خود شدم و در سن ۱۸سالگی موفق به اخذ دیپلم تجربی شدم. در سن ۱۹ سالگی(۱۳۶۵ شمسی) با قبولی در امتحان ورودی حوزه علمیه قم، وارد حوزه شده و در مدرسه علمیّه منتظریه (حقانی) سطح ۱ و مقدمات را سپری نمودم. سپس مشغول فراگیری دروس سطح ۲ شده و در سال ۱۳۷۵-۱۳۷۶ همه امتحانات کتبی و شفاهی، اصلی و جنبی حوزه تا پایان سطح ۳ را به پایان بردم. در همین حال در فوق لیسانس مدرسی الهیات و معارف اسلامی(گرایش کلام و فلسفه) مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم پذیرفته شده و آنگاه در سال ۱۳۷۹ در امتحان ورودی کتبی دکترای تخصصّی کلام در دانشگاه مذکور با حیازت رتبه ششم، حدّ نصاب بورسیه تحصیلی کسب نمودم که بنابه دلائلی ادامه تحصیل در دکترا را واگذار نمودم. در همین زمان تدریس سطوح مختلف دروس حوزوی از مقدمات شروع نموده و به طور خصوصی و سپس بطور رسمی در مدارس حوزه ادامه دادم. از سال ۱۳۷۲ هم تبلیغ و سخنرانی را در استانهای مختلف کشور در ایام تبلیغی آغاز نموده و هم اکنون نیز ادامه دارد.

تألیف چند کتاب و ترجمه و تحریر برخی کتب دیگر نیز از جمله توفیقات حقیر بوده است. مدرک سطح ۳ و سطح ۴ حوزه را نیز دریافت نموده و هم اکنون به عنوان عضو هیئت علمی مدرسه امام خمینی(ره) در مرکز جهانی علوم اسلامی مشغول تدریس هستم.

خمری، عباسعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروهان فاطمه زهرا(س) گردان ۴۰۵باقر(ع)لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «عبا سعلی خمری» در سال ۱۳۴۲ در یکی از روستاهای شهرستان «زابل» دیده به جهان گشود .دوران کودکی را در

زادگاهش سپری کرد و در سال ۱۳۵۰ همراه پدر و مادرش به زاهدان آمد و تا اخذ دیپلم هنرستان در این شهر ادامه تحصیل داد .فعالیت های سیاسی شهید خمره ای از سال ۱۳۵۶ یعنی اوج مبارزه ملت مسلمان ایران علیه رژیم ستمشاهی آغاز گردید .او در تظاهرات علیه رژیم شاه حاضر بود و چون شب فرا می رسید ،همراه دوستانش بر در و دیوار شهر شعار می نوشت و اعلامیه های انقلاب را پخش می کرد .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ،تلاش آن شهید عزیز در قالب تشکیل انجمن های اسلامی مدارس ادامه یافت .تشکیل نمایشگاه های بزرگ عکس ،تاسیس کتاب خانه و ایراد سخنرانی و نمایش فیلم در روستاهای دور افتاده «سیستان» از جمله فعالیت های وی است .

شهید «خمره ای» سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را مناسب ترین بستر برای فعالیتهای انقلابی و اسلامی خود یافت و کارش را در بخش تبلیغات این نهاد آغاز کرد .گستردگی فعالیت های او در این بخش به اندازه ای بود که در مناسبتهای گوناگون انقلابی و مذهبی ،چهره شهر دگر گون می شد .جالبتر از همه اینکه با نفوذ کلامش توانسته بود عناصر ضد انقلاب و زندانیان سیاسی را هم وادار کند که در نوشتن شعار بر روی دیوار های شهر با وی همکاری کنند .

تلاش اودر دوران تصدی مسئولیت تبلیغات سپاه« زابل» این بود که جبهه فراموش نشود .به این منظور پیوسته برای فرماندهان لشکر ثار الله سخنرانی ترتیب می داد و مردم را برای دیدار با رزمندگان اسلام به جبهه می برد .

شهید «خمری» مسلمانی راستین و شیعه ای خالص بود .خود سازی را هرگز فراموش نمی کرد و خواندن قرآن و ادعیه را هیچ گاه از یاد نمی برد .راز و نیاز های نیمه شب او را از چنان سوز و گدازی برخوردار بود که هر بیننده ای را متاثر می ساخت .به مجالس روضه خوانی علاقه ویژه ای داشت و با شنیدن نام مبارک حضرت زهرا (س)اشکش سرازیر می شد .

او که فرماندهی لایق بود ،در عملیات «کربلای ۱ »سمت معاون گردان را داشت و در «کربلای ۵ »فرماندهی یکی از گروهانهای گردان« ۴۰۵» را که از رزمندگان «سیستانی» تشکیل می شد به عهده داشت .در پاتکهایی که عراق در ادامه عملیات انجام داد ،او اوج رشادت و دلاور مردی را به نمایش گذاشت .در یکی از در گیری ها نیروهای گارد ریاست جمهور عراق قصد باز پس گیری منطقه را داشتند و بخشی از رزمندگان اسلام را به محاصره در آورده بودند .در این هنگام سردار شهید «خمری» به همراه ۷۲ تن از همرزمانش در مقابل تهاجم دشمن ایستاد و آنها را ناچار به فرار کرد .این مقاومت چنان جانانه بود که تحسین فرماندهی کل سپاه را بر انگیخت ،بطوری که پیوسته از طریق بی سیم از آنها سپاسگذاری می کرد .

به هنگام پیروزی انقلاب ،۱۵ ساله بود اما معرفت ،بصیرت و عشق و علاقه عجیب و چشمگیری به انقلاب و امام خمینی(ره) و در اصل به اهل بیت پیامبر (ص)داشت .

سال ۱۳۵۶،برای ادامه تحصیل وارد هنرستان شد و در رشته برق مشغول تحصیل شد .در این سال که همزمان با اوجگیری مبارزات مردم مسلمان ایران بود ،روح نا آرام مذهبی و انقلابی شهید هم طوفانی و پر تلاطم می شد و چنانچه می خواستید او را ببینید ،می بایست سراغش را در اجتماعات مذهبی و انقلابی علیه رژیم شاهنشاهی در مساجد بگیرید .یا شبها او را در کوچه ها و خیابانهای شهر در حال شعار نویسی علیه جنایات رژیم و پخش اعلامیه های انقلابی می شد ،دید . گاهی اگر پدر و مادرش مانع از رفتنش می شدند ،او سبکبال و عاشق در نیمه های شب که بقیه اعضاخانواده در خواب بودند ،از منزل خارج می شد و بقیه شب را به شعار نویسی و پخش اعلامیه می گذراند و سپس تا صبح در مسجد به سر می برد تا بتواند در تظاهرات و فعالیت های انقلابی روزانه شرکت کند .

از همان ایام ،به مطالعه و خرید و جمع آوری کتاب و تشکیل کتابخانه نیز علاقمند بود .به نحوی که از همان سالها به تشکیل کتابخانه کوچکی در منزل پرداخت که بعد ها عموم مردم از آن استفاده می کردند .

پیروزی انقلاب نزدیک می شد و قرار بود حضرت امام (ره)به ایران تشریف فرما شوند ،«عباس» از خوشحالی در پوست نمی گنجید و خود را سرباز امام می نا مید و برای استقبال از حضرت امام (ره)و سر نگونی شاه آرام و قرار نداشت .

از پیروزی انقلاب تا ورود به سپاه پاسداران :

بـا اوج گیری مبارزات انقلابی مردم مسـلمان و پیروزی انقلاب ،تحولات روحی ،اخلاقی و شور و هیجان انقلابی عباس ،فوق العاده چشـمگیر بود . او در دو بعد معنوی و سیاسـی ،در جمع دوسـتان و همسالان ،تشخص و بر جستگی ویژه ای داشت .ضمن وارستگی اخلاـقی ،متـانت و وقار ،اخلاص و تواضع ،تقیـد خاصـی به نماز جمعه و روزه های مستحبی و احساس تعهـد و مسئولیت نسبت به زنـدگی سـخت معیشتی پـدر و بیمـاری مادر و رسیدگی به امور داخلی خانه در بعـد مسائل سیاسـی اجتمایی هم از افراد شاخص و مطرح شهر بود .

قبل از پرداختن به فعالیت های اجتماعی شـهید لازم است ،شـمه ای از وضـعیت سیاسـی اجتمایی استان« سیستان و بلوچستان» در آن ایام بیان شود ،تا بر جستگی های اجتماعی سیاسی شهید بهتر تبیین شود :

اسـتان «سیستان و بلوچستان» تر کیبی نا همگن از جمعیت قومی و مذهبی بوده و با وجود قرار داشتن در نوار مرزی شرق ،همجوار با «افغانسـتان» و «پاکسـتان» و در جنوب بـا کشور های حاشـیه «خلیـج فارس» و وجود تعصـبهای خاص مـذهبی و قومی و از طرفی فقر فرهنگی قابـل توجه منطقه ،بستر منـاسبی برای فعـالیت گروهکهـای سیاسـی ضـد انقلاب ،خصوصا گروهکهای «چپ» و «منافق» بود .این گروهکها در سالهای ۱۳۶۰- ۱۳۵۷ ،فعالیت بسیار چشمگیر تشکیلاتی اعم از سیاسی و نظامی داشتند .

راه انـداختن یـک سـری شـرارتها و نـا امنی و در گیری هـای قومی و مـذهبی با حمایت و سازمانـدهی این گروهکها انجام می شـد .تحریـک اسـتکبار جهانی و کشور های معانـد منطقه و فعالیتهای سیاسـی و فرهنگی این گروهکها در دانشـگاه و مراکز آموزشـی و دبیرسـتان هـای اسـتان در جهت انحراف افکـار عمومی ،شدیـدا عرصه را به نیروهـای وفـادار به انقلاب تنگ کرده بود .در واقع این گروهکها با انواع فعالیتهای سیاسی ،نظامی و فرهنگی ،بذر کینه ،تردید ،نا رضایتی و رویگردانی از انقلاب را در دلها و اذهان اقشار مختلف مردم می پاشیدند .

ضمنـا خوانین سـر سپرده به رژیم گذشـته که بـا پیروزی انقلـاب ،جـایی برای جولـاـن و زور گویی آنهـا در اسـتان و اسـتثمار مردم نداشتند ،با پیوستن به گروهکهای ضد انقلاب و با حمایت دشمنان خارجی ،این استان را یکپارچه

نا امن و متشنج ساخته بودند .

بنا بر این با توجه به مطالب فوق یک نهضت عظیم فرهنگی برای تنویر افکار عمومی لازم بود تا مردم این اسـتان را نسبت به شرایط کشور و مردم در قبـل و بعـد از انقلاب آشـنا نماینـد .از سویی ایجاد امنیت و بر خورد با شـرارتهای گوناگون ضـد انقلاب هم یک ضرورت دیگر بود که با توجه به بافت و تر کیب جمعیتی نا همگن ،کار چندان ساده ای هم نبود .

شهیـد که خود را از مصـادیق بارز جمله تاریخی حضـرت امام خمینی در سال ۱۳۴۲ ،خطـاب به رژیم شاهنشـاهی می دانست که فر مودند : سـربازان من در گهواره اند و ...، به سـر بازی امام افتخار می کرد وبا تمامی وجود ،به دفاع از انقلاب وشناخت و معرفی آن بـه آحـاد مردم در همـه نقـاط اسـتان و به مبـارزه فکری و فیزیکی بـا گروهکهـای ضـد انقلـاب می پرداخت که به طـور خلاـصه به توصیف فعالیتهای شهید در مقطع زمانی ۵۷ ۱۳تا ۱۳۶۰ می پردازیم .

فعالیت های سردار شهید تا سال ۱۳۶۰ :

- یکی از فعالیتهـای عمـده شـهید در ایـن ایـام ،مسئولیت انجمن اسـلامی هنرسـتان فنی بـود که همزمـان بـا اوج فعالیتهـای سیاسـی گروهکهـا در مـدارس از اهمیت ویژه ای بر خوردار بود زیرا به دلیل وجود انواع تشـکلهای چپ ،راست ،نفاق ،التقاط و ...عرصه بر انجمن های اسـلامی تنگ شـده بود و حتی طرفـداران انقلاب نیز خود را در اقلیت می دیدنـد .لذا با این اوضاع نفس گیر فعالیتهای

همه جانبه شهید در هنرستان و در سطح شهر و استان ارزش حیاتی ویژه ای داشت .بنا بر این سردار شهید ،به عنوان مسئول انجمن اسلامی و در قالب اتحادیه انجمن های اسلامی به اجرای برنامه های متنوع فرهنگی ،سیاسی ،ورزشی و ...می پرداخت که به اهم آنها اشاره می شود :

سازماندهی و جذب نیروهای طرفداران انقلاب و دادن تشکل و نظم به آنها .

تاسیس کتابخانه مجهز با کتب مفید اسلامی در هنرستان .

راه انداختن نماز جماعت در هنرستان با حضور روحانیون و برادران مولوی اهل سنت به منظور تقویت وحدت و خلع سلاح تبلیغی منادیان تفرقه .

دعوت سخنرانان به مناسبتهای مختلف برای تنویر افکار مورد تهاجم فرهنگی دانش آموزان .

بر پایی نمایشگاههای عکس،پوستر ،کتاب و نمایش فیلم از جنایات رژیم گذشته و استکبار جهانی و دستاوردهای انقلاب در هنرستان .

همکاری شهید با انجمن های اسلامی دیگر مراکز آموزشی جهت اجراء مراسم به مناسبتهای مختلف .

بحث و مناظره با گروهکها ،آن هم با شناخت و معرفت سیاسی مناسب از دیدگاهها و سوابق سیاسی و در عین حال با سعه صدر و خوشرویی که اتفاقا اخلاق پسندیده و خلق نیکوی ایشان ،عامل جذب افراد به مواضع انقلاب و تنفر از گروهکهای ضد انقلاب می شد .اخلاص شهید حتی در رویارویی ضد انقلاب در جریان زد و خوردهای که هواداران گروهکهای سیاسی به راه می انداختند ،بسیار قابل توجه و یاد آور اخلاص مولایش حضرت علی (ع)در غزوه خندق در مصاف با سردار عرب ،عمربن عبدود بود .

تاسیس کتابخانه عمومی توحید در دبیرستان طالقانی زاهدان ،

راه انداختن مسابقات ورزشی در هنرستان و در محله ها .

سردار شهید تعداد زیادی از جوانانی را که اهل مسجد و مجالس مذهبی نبودند ،با بهانه این مسابقات ،با آنها ارتباط بر قرار نموده و سپس با ظرافت خاصی آنها را با انقلاب و ارزشهای انقلاب آشنا و به طرف بسیج هدایت می کرد و بعدها خیلی از همین جوانان راهی جبهه و جنگ می شدند .

تشکیل جلسات و کلاسهای آموزش قرآن ،تفسیر ،اخلاق و شناخت گروههای سیاسی برای دانش آموزان .

بر گزاری مراسم دعای کمیل ،توسل و عزاداری شهادت ائمه به اتفاق همسایه ها و بستگان .

سازماندهی نیروهای مخلص انقلاب و به کار گیری آنها تا نیمه های شب برای شعار نویسی در سطح شهر و نصب پلاکارد .

راه انداختن کلاسهای نهضت سواد آموزی ،قرآن و احکام برای بیسوادان در منزل شخصی .

تاسیس یک کتابخانه شخصی با کتابهای متنوع ،آن هم با نهایت مشکلات مالی برای استفاده عمومی و بر گزاری اردوهای جمعی جوانان از طریق همین کتابخانه .

اما بغض و کینه ضد انقلاب نسبت به شهید ،منجر به آتش زدن کتابخانه شخصی ایشان د ر نیمه های شب گشت .

نمایش فیلم و سخنرانی در محله های مختلف شهر ،خصوصا محله های محروم .شرکت فعال و محوری در تحصن دادگستری استان در اوایل انقلاب که با اعتراض نا امنی و اغتشاش در استان و فعالیتهای شرارت بار خونین ،گروهکهای سیاسی و ضعف مدیریت مسئولین اجرایی وقت استان تشکیل شده بود .

یکی دیگر از فعالیتهای بسیار با ارزش ایشان ،تشکیل یک گروه تبلیغی از دوستان صمیمی و سازماندهی آنها برای تبلیغ در شهرها و روستاهای دور افتاده استان ،به ویژه روستاهای زابل بود که شهید به همراه جمعی از دوستان مخلص انقلاب ،ایام تعطیل مدارس را به کارگاههای فنی لوله کشی ،نقاشی، ساختمان و...تبدیل و پولی را که از این طریق به دست می آوردند ،برای خرید و تهیه کتاب

،فیلم ،پوستر و هزینه ایاب و ذهاب مسافرتهای تبلیغی استفاده می کردند .در ضمن از ادارات مختلف برای تهیه موتور برق ،پروژکتور و...کمک می گرفتند . در روستاها برنامه های جالب و متنوعی را برای آشنایی مردم با ماهیت رژیم گذشته ،انقلاب و رهبران آن اجرا می کردند .در هرروستایی که وارد می شدند ،صبح تاظهر به بر پایی نمایشگاه عکس و پوستر و بعد از ظهر و شب به سخنرانی راجع به انقلاب و شخصیت امام می پرداختند و آنگاه فیلمی از صحنه های تظاهرات و مبارزات مردم مسلمان ایران علیه رژیم شاهنشاهی و جنایات آن رژیم و مصاحبه های حضرت امام (ره)را برای مردم به نمایش می گذاشتند که شدیدا مورد استقبال قرار می گرفت .

در این مدت ،اگر چه وقت و امکانات شخصی ایشان وقف خدمت به انقلاب و دفاع از آن و معرفی چهره تابناك انقلاب به آحاد جامعه بود ،از درس و کمک به پدر و مادر غافل نبود .

عباس در خرداد ۱۳۶۰ موفق به اخذ دیپلم می شود و از جایی که جز عشق به خدا ،اسلام ،امام و انقلاب سودایی به سر نداشت و تمام همت و تلاشش ،وقف دفاع از انقلاب و... می شد ،بهترین جا و ار گانی که می توانست در آن شرایط ،عباس را ا رضا کند ،سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود .لذا تصمیم می گیرد ،افتخار پیوستن به این نهاد مقدس و انقلابی را بیابد .

از ورود به سپاه پاسداران تا شهادت (۶۵ ۱۳ —۱۳۶۰)

عباس در خرداد ۱۳۶۰ موفق به اخذ دیپلم می شود و چون اندیشه ای جز خدمت به انقلاب و تعالی آن ندارد لذا در هفتم تیر ۱۳۶۰ ،همزمان با شهادت مظلومانه دکتر بهشتی و هفتادو دو تن از یارانش ،با دنیایی از شور و اشتیاق ،لباس سبز انصار الحسین(ع) ،لباس مقدس پاسداری را بر تن می کند .

پس از پیوستن به اردو گاه حسین (ع)و اتمام دوران آموزش ،در واحد تبلیغات و انتشارات سپاه استان مشغول به خدمت می شود که به علت فعالیت شبانه روزی و همت و پشتکار و ارائه ابتکارات بکر و ذوق هنری و خلاقیتهای فرهنگی ،مسئولیت قسمت تبلیغات به وی واگذار می شود .اما از جایی که ایشان شخصیتی چند بعدی داشت ،اشتغال به هر وظیفه و تکلیفی ،احساس سلب مسئولیت در سایر وظایف و تکالیف را در ایشان بوجود نمی آورد .لذا چون مادر مهربانش بیمار بود و انجام امور خانه و پرستاری مادر و رسیدگی به بچه ها بر عهده ایشان بود ،برای اینکه از فعالیتهای اجتماعی باز نماند و از امور خانه هم آسوده خاطر گردد ،در مهر ماه سال ۱۳۶۰، تصمیم به ازدواج می گیرد .

فعالیتها و خدمات فرهنگی شهید در مسئولیهای پشت جبهه :

شهید خمر از فروردین سال ۱۳۶۱ به عنوان مسئول واحد انتشارات سپاه چابهار منصوب گردید و با همت و تلاش شبانه روزی در چابهار و روستاهای اطراف ،با یك سری بر نامه های جالب فرهنگی ،انقلاب اسلامی را به مردم محروم و دور افتاده شنا ساند .با گفتار شیرین و رفتار پسندیده اش ،آنچنان در دل مردم جای گرفت که حتی زندانیان سیاسی نیز با گفتارش منفعل می شدند و حاضر بودند داوطلبانه در نوشتن شعار بر روی دیوار ها و نصب پلاکارد به او کمك نمایند .او هم به خوبی از آنان در جهت اهداف انقلاب ،استفاده می نمود .اتفاقا به علت حسن خلق شهید ،اکثرشان از گروهکها بریده و از طرفداران پر وپا قرص انقلاب شدند . در نهایت با همت و تلاش شهید اولین اعزام از چابهار به جبهه با تعداد ۱۶ نفر انجام شد که به علت نیاز مبرم به ایشان در زاهدان ،در نیمه دوم تیر ماه ۶۰ ۱۳به سپاه مر کز استان مراجعت کردند .

پس از باز گشت از چابهار به علت صلاحیتها ،ابتکارات ،قدرت مدیریت و

خلا قیتهای هنری، مسئولیت قسمت انتشارات سپاه استان به وی واگذار شد و بعد از یکسال با اصرار و پافشاری شهید ،به جبهه اعزام می شوند ،در جبهه نیز به دلیل صلاحیتهای اخلاقی و مدیریتی ،به عنوان جاشین واحد تبلیغات و انتشارات لشکر ۴۱ ثارالله منصوب می شود که از خود ابتکارات جالبی ارائه می دهد .

در بازگشت از جبهه به عنوان جانشین واحد تبلیغات و انتشارات سپاه استان منصوب می شود و سپس به علت شایستگی های لازم و زمینه کاری مناسب با مسئولیت واحد تبلیغات و انتشارات به پایگاه زابل مامور می شود که تا قبل از شهادت ،در آنجا خدمات شایان توجه و چشمگیری در تحول فرهنگی منطقه و اعزامهای پرتعداد نیرو به جبهه داشت که نقش شهید در تمامی این خدمات ،کلیدی و اساسی بود .

فعالیتها و خدمات فرهنگی شهید در مسئولیتهای پشت جبهه:

در آن روزهای غربت انقلاب ،تمام وقت ،توانایی و امکانات نیروی حزب الله و مومنین و از آن جمله شهید خمر ،وقف انقلاب ،جنگ و حفظ ارزشها بود و با وجود داشتن عنوان مسئولیت ،بی اعتنا به مظاهر دنیا و ریاست ،همچون نیرویی ساده برای خدمت به انقلاب تن به هر کاری می داد که در اینجا به اهم فعالیتهای شهید در مدت مسئولتهای پشت جبهه می پردازیم :

تلاش شبانه برای افشاءجنایات و شنا ساندن چهره زشت و کریه گروهکهای ضد انقلاب به مردم و مخصوصا به نسل جوان ، رنگ آمیزی دیوارهای شهر و مزین نمودن آنها با آیات و روایات و فرمایشات حضرت امام (ره)و مسئولین نظام ،از کارهای همیشگی او بود .این کار را اکثر مواقع در شب و تا پاسی بعد از نیمه شب با سازماندهی منظم و با استفاده از نیروهای جوان دانش آموز و بسیجی و بعضی همکاران انجام می داد و صبح زود نیز قبل از همه ،بدون اظهار خستگی از تلاش شبانه ،سر کار حاضر می شد .

نقش محوری در بر پایی نمایشگاههای بزرگ عکس ،پوستر ،آثار دفاع مقدس ،غنائم جنگی و...به مناسبتهای مختلف مانند :هفته دفاع مقدس ،دهه فجر و...

راه انداختن اردوهای چند روزه زیارتی ،سیاحتی به شهرها و دیدار با شخصیتهای بزرگ نظام ،با حضور اقشار و فرقه های مذهبی .این حرکت راهی بود برای جذب جوانان به بسیج و بریدن و تنفر از گروهکها ی ضد انقلاب و ایجاد شور و شوق اعزام به جبهه در آنها. در اوایل انقلاب که نهادهایی چون سازمان تبلیغات فراگیر و جا افتاده نبود و تشکلات قوی و منسجم نداشتند و بار اصلی اعزام مبلغ و امور فرهنگی و تبلیغی شهرها بر دوش سپاه بود ،شهید در قالب واحد تبلیغات سپاه استان ،تلاش چشمگیری در جذب مبلغ از حوزه های علمیه شهرهای مهم مذهبی کشور داشت و به موازات آن ذوق و شوق و تلاشی مضاعف در راه انداختن نماز جماعت ،کلاس های قرآن ،احکام و معارف در ادارات داشت .

همت و تلاش قابل توجه و تاسیس کتابخانه در محله های شهر ،خصوصا محله های محروم .همچنین راه اندازی کلاسهای قرآن و سخنراني و...

تهیه و چاپ تراکت ،پوسترهای جالب و توزیع آن در بین اقشار مختلف مردم .

مبتکر تهیه و چاپ نشریه (پیام جمعه)در اوایل انقلاب با محتوای :بر گزیده ای از مطالب خطبه های جمعه و مسائل سیاسی روز کشور جهت پر کردن خلاء فرهنگی .

مبتکر و طراح نشریه پیام شهید که بعد از ظهرهای روز پنج شنبه در مزار شهدا توزیع می شد و حاوی آیات و روایاتی در خصوص جهاد و شهادت و فرمایشات حضرت امام و مسئولین در مورد جنگ ،اخبار جنگ ،وصیت نامه شهدا و پیام رزمندگان بود .

این دو نشریه را ،شهید با همت و تلاش شبانه روزی و با کمترین امکانات موجود تهیه و چاپ می کرد که بعدها زمینه ساز چاپ مجله کودک مسلمان بلوچ تاکنون شد.

تبلیغات گسترده در خصوص زنده نگه داشتن مساله جنگ به عنوان مساله اصلی کشور و ترغیب و تشویق مردم جهت اعزام به جبهه با بر نامه های متنویی چون :راه انداختن ماشین های بلند گو دار در سطح شهر و روستا ،بر پا نمودن مجالس پر شکوه سخنرانی توسط فرماندهان عالی رتبه جنگ و بعضا توسط خودش ،راه انداختن کاروانهای بازدید از جبهه با حضور اقشار مختلف جامعه و...

اوج فعالیت شهید ،اعزام نیرو به جبهه جهت تامین نیروی گردانهای ۴۰۵ و ۴۰۹ استان در جنگ بود که در مدت مسئولیتش در سپاه زابل ،انجام می گرفت و چون اکثر نیروهای اعزامی استان به جبهه از شهرستان زابل بود ،به همین دلیل شهید به آنجا مامور شده بود .ایشان هم انصافا با تلاش شبانه روزی و ذوق سر شار هنری و ابتکارات شخصی ،سنگ تمام ،می گذاشت و هر شب چندین گروه تبلیغی متشکل از روحانی ،موتور برق ،پرو ژکتور و فیلم به روستاهای دور افتاده زابل و یا مداح برای بر گزاری مراسم دعاهای کمیل و توسل و یا میلاد و شهادت ائمه می فرستاد .

بدون اغراق می توان گفت که اعزامهای بزرگ رزمی و کاروانهای هدایا برای رزمندگان ،مرهون زحمات و تلاشهای شبانه روزی و خستگی نا پذیر مخلصانه شهید خمر می باشد .

عشق و علاقه وافری به سر کشی از خانواده شهدا و رزمندگان عزیز داشت که به عنوان یکی از عناصر محوری انصار المجاهدین ،توفیق حضور در جمع با صفا و معنوی این خانواده های گرامی را می یافت و ضمن تقدیر و سپاس از خدمات و مجاهدتهای فرزندان برومند شان به شنیدن مشکلات و درد دل آنها گوش فرا می داد .و در مراجعات ،گفته ها و نیازهای ولی نعمتهای انقلاب را به مسئولین مربوطه منتقل می نمود .

یکی از فعالیتهای مورد علاقه شهید ،بر گزاری دوره های قرآن بود .شهید با یک طرح ابتکاری ،دوره های قرآن را در ماه مبارک رمضان در منازل شهدا بر گزار می کرد و با برادران سپاهی و بسیجی ،هر روز به منزل یکی از خانواده های معظم شهدا می رفتند . این دوره ها از صفای معنوی زائد الوصفی بر خوردار بود .

خرید پارچه و توزیع آن بین خانواده ها جهت تهیه لباس رزمندگان .

فعالیتها و خدمات فرهنگی و رزمی شهید در جبهه:

در دوران دفاع مقدس بعضی از نیروها و واحدهای خدمتی سپاه پاسداران موظف به انجام وظیفه در پشت جبهه بودند و بر اساس بخشنامه های رسمی و با تاکید از طرف فرماندهی محترم کل سپاه ،اجازه حضور در جبهه ها را نداشتند .اینها نیروها و واحدهایی بودند که مسئولیت کارهای تبلیغی و جذب و گزینش نیرو و تر غیب و سازماندهی امت حزب الله را برای اعزام به جبهه داشتند .

شهید خمر ،از جمله نیروهایی بود که نقش اساسی و ارزنده ای در اعزامهای بزرگ رزمی و ارسال هدایای مردمی به جبهه داشت .از این رو مسئولین وقت سپاه شدیدا از اعزام ایشان به جبهه ممانعت می کردند .اما روح نا آرام و متلاطم شهید همیشه متوجه فضای معنوی و عطر آگین جبهه و جنگ بود و هیچ چیز به غیر از وصال معبود و جهاد و مبارزه در میدان کارزار و شهد شهادت او را قانع و سیراب نمی ساخت .لذا با اصرار و پافشاری وافر بعد از موفقیت در جذب و اعزام کاروانهای بزرگ نیروی رزمی و هدایای مردمی به جبهه ،موفق شد مسئولین محترم سپاه را متقاعد نماید که بیش از این ،از توفیق بزرگ و مجاهدت در جبهه محروم نماند .

اوعلیرغم ممانعت قانونی ،با اصرار عاشقانه و داو طلبانه ،سعادت حضور در عملیات والفجر ۳ و ۴ و کربلای ۱ و ۵ را پیدا کرد .

عملیات والفجر ۳و ۴

در این عملیاتها شهید به عنوان جانشین واحد تبلیغات و انتشارات لشگر ۴۱ثارالله انجام می نمود که شرح خدمات خالصانه وی را به نقل از مسئولین وقت تبلیغات لشکر می خوانیم :

به هیچ عنوان برایش ،عنوان مطرح نبود و بیشتر از هر نیروی ،تن به هر کار و خدمتی می داد .بر اثر خلاقیتها و ابتکارات ذوقی ،تبلیغی و هنری اش ،واحد تبلیغات لشگر متحول شد .با ابتکار شهید ،هر چند گاه از شخصیتهای کشوری و لشکری و مداحان اهل بیت دعوت به عمل می آمد تا با حضور در جمع برادران رزمنده ،به تقویت روحیه اعتقادی ،معنوی و سلحشوری رز مندگان بپردازند .

ایشان ضمن این که فردی مدیر بود اما در جنگ اصلا علاقه ای به کار ستادی نداشت و علیرغم اصرار فرماندهان عالی رتبه لشگر

،شبهای عملیات ،نا آرام و بی قراری می نمود .با ابتکار ایشان نیروهای تبلیغات در آموزشهای نظامی شرکت می کردند .از این رو شب عملیات ،این نیروها دو منظوره بودند .بدین صورت که هم اسلحه داشتند و هم بلند گوی دستی تا با صلاحدید فرماندهان گردان ،در مواقع لزوم به تشویق رزمندگان اقدام نمایند .

در فاصله دو عملیات با ذوق سر شار هنری ، نمایشنامه(لحظه های سرخ) را نوشت و با کار گردانی خود ،دوستان هنرمند را آماده اجراء نمایشنامه کرد که یکی از نقشهای حساس نمایشنامه را خود عهده گرفت و با اجرا خوب و شایسته این نمایشنامه و دیگر بر نامه های متنوع تبلیغی هنری نقش بسزایی در تقویت روحیه رزمندگان داشت .

او که لحظه های فراغت خود را به کتاب خوانی و مطالعه می گذراند ،در عملیات والفجر ۴ هم چون والفجر ۳ ،علیرغم مخالفت مسئولین با گریه و زاری و اصرار شدید ،در عملیات حضور یافت و به اعتراف فرماندهان همچون یک فرمانده دلاور در تنگناها و شرایط سخت جنگ ،بسیار شجاعانه و مدبرانه وارد رزم شد .

ابتکارات ذوقی و هنری شهید در زمان پدافند و آفند در جبهه ،آن چنان نظر مبارک شهید میر حسینی(قائم مقام فرماندهی لشگر۴۱ثارالله) را به خود جلب کرد که این سردار شهید بارها از واحد تبلیغات سر کشی می کرد و می فرمود :الحق که شما نقش تبلیغات را در جنگ به درستی نشان داده اید .

عملیات کربلای ۱ و ۵

شهید که قبل از عملیات کربلای ۱ ،مسئولیت واحد تبلیغات سپاه زابل را بر عهده داشت با اصرار و پافشاری زیاد،مسئولین وقت سپاه را متقائد می کند و به جبهه اعزام می شود .یکی از همرزمان شهید می گوید :

قرار بود عملیات کربلای ۱ ،برای آزاد سازی مهران و ارتفاعات مشرف برآن شروع شود که ما به منطقه رسیدیم .گردان ۴۰۹ استان تازه تشکیل شده و محوری سخت و مشکل هم به آن سپرده شده بود .گروهانی را من و شهید خمر تحویل گرفتیم .ایشان در تقویت ،آموزش و سازندگی جسمی و روحی نیرو ها سنگ تمام گذاشت .

محوری که قرار بود گردان ۴۰۹ و خصوصا گروهان ما عمل کند ،ازبلند ترین ارتفاعات منطقه بود و بر همه جا اشراف داشت .تمام منطقه و خصوصا این ارتفاعات مین گذاری و سیم خاردار کشیده شده بود .از این جهت اقتضاءمی کرد که عملیات در روز انجام شود .

عملیات در صبحگاهان آغاز شد و حدود ساعت ۲ یا ۳ بعد از ظهر به مواضع از پیش تعیین شده رسیدیم .عراق به علت استراتژیک بودن ارتفاعات ،با آتش سلاحهایش ،فشار زیادی بر ما وارد کرد تا بتواند ارتفاعات را باز پس بگیرد .اگر چنین می شد ،تمام عملیات ما خنثی می شد و همه نیروها می بایست کیلومتر ها عقب نشینی کنند .آن روز مسئولیت هدایت نیروها بر عهده شهید بود ،هوا نیز بسیار گرم و داغ و حدود پنجاه درجه بود .به حدی که اگر آب دهان بر روی سنگی می انداختیم ،در فاصله سنگ تا دهان ،بخار می شد .اکثر بچه ها شهید و بعضی بی رمق و ناتوان شده بودند و تعداد نیروهای اندکی هم که باقی مانده بودند ،به علت شدت آتش دشمن و گرمای کشنده ،زمین گیر شده بودند .

نا گفته نماند که از دست دادن مهران ،از لحاظ حیثیتی هم برای جمهوری اسلامی ایران ،بسیار درد آور بود .چون در تصرف قبلی آن توسط عراق ،منافقین هم شرکت کرده بودند و بعد از تصرف آن ،تبلیغات زیادی در داخل و خارج راه انداخته بودند ،،لذا باز پس گیری آن ،پیروزی بزرگی برای ایران بود و به همان نسبت از دادن آن نیز مشکل حیثیتی برای نظام داشت .

همه ما بریده بودیم .آتش دشمن هم فوق العاده شدید بود تا به هر قیمتی شده بر ارتفاعات مسلط شوند . که نقش این علمدار مخلص برهمه آشکار گردید .او انگار خود را برای همه چیز آماده کرده بود .

از سوی دیگر نیروهای پیاده دشمن نیز زیر آتش شدیدشان برای تصرف ارتفاعات به طرف مواضع ما می آمدند و به ما خیلی

نزدیک شده بودند وشهید که در آن شدت بحران ،برای تقویت روحیه همزمان ،خنده و تبسم از لبها و چهره نورانی اش محو نمی شد و اعتنایی هم به گرما و آتش دشمن و دشواری جنگ نداشت .او چون عاشقی جانباز و بی قرار برای شهادت و وصل به معبود ،لحظه شماری می کرد ،نا گهان تیر بار را از یکی از بچه ها ی رزمنده گرفت و با تمام قامت در برابر عراقیها ایستاد و طی چند مرحله ،با رگبار تیر بار ،تعداد زیادی از نیروهای زبون دشمن را درو کرد که نهایتا منجر به یاس و نا امیدی دشمن از دستیابی به ارتفاعات و عقب نشینی آنها و روحیه گرفتن نیروهای خودی شد .

آری ایشان فرمانده بود و هدایت عملیات را بر عهده داشت و می بایست برای انجام ماموریت ها از نیرو های تحت امر استفاده کند .اما جایی که دیگر از دست کسی کاری بر نمی آمد ،این علمدار مخلص و عاشق بود که صف شکن نیروی دشمن می شد و الحمدالله با همت بلند او مواضع ما تثبیت و دشمن زبون ،خوار و ذلیل گشت و افتخار بزرگی در کار نامه غرور آفرین دفاع مقدس ثبت شد که مسلما نقش شهید خمر در ماموریت لشگر ثارالله در آن عملیات قابل توجه و فراموش ناشدنی است .

بعد از این عملیات ،عباس واقعا عاشورایی و کربلایی شده بود و این علمدار بی قرار،جز به جبهه و وصال معبود به هیچ چیز نمی اندیشید . تمام شواهد و قرائن نیز حکایت از تصمیم قاطع ایشان برای آفرینش حماسه ای بزرگ داشت . او برای آخرین دیدار با دوستان و بستگان و ابلاغ پیام خونین کربلائیان شهید و بسیج و اعزام عاشورائیان به مسلخ عشق ،به پشت جبهه می آید.

عباس که قبلا در آزمون دانشگاه امام حسین (ع)شرکت کرده بود با دیدن نامش در ستون قبول شدگان دانشگاه ،شادمان می شود اما برای گذراندن واحد های درسی ،کربلایی ترین دانشگاه را بر می گزیند و در خاکریزهای خط مقدم ثبت نام می کند .

آخرین دیدار عباس از دیار و خانواده اش سر شار از زیبایی است .به هر کس که می رسید خداحافظی می کرد و حلالیت می طلبید و به همه می گفت که دیگر بر نمی گردد .این بار او سفارش های لازم را به دوستان ،وابستگان و خانواده نمود .آخرین وصیت نامه اش را هم نوشت و حتی محل دفن خود را هم مشخص کرد و برآن فاتحه خواند و هر چند به کسی وصیت کتبی و شفاهی نکرد که در آنجا دفنش کنند .روز تشییع جنازه ،اصرار همه در آن بود که جسد مطهرش را در جوار یکی از بستگان شهیدش دفن کنند ،اما بنیاد شهید با وجود بی خبر بودن از نیت و الهام شهید ،مامور اجرای خواست باطنی اش شد .ایشان را در جایی دفن کردکه به او الهام شده بود .

حماسه این علمدار در کربلای ۵ ؛حماسه ای دیگر است و آیینه ای دیگر

می طلبد تا چهره پر فروغش را در آن بنگری .او بعد از مدتی کوتاه و برای همیشه از همه خدا حافظی کرد .به جبهه می گردد و مسئولیت ستاد گردان ،مسئول واحد تبلیغات و فرماندهی یکی از گروهاهای گردان ۴۰۵ لشکر ثارالله را بر عهده می گیرد که بر اساس عشق و علاقه وافری که به بیبی دو عالم ،حضرت زهرا (س)داشت ،نام مبارک و زیبای آن حضرت را بر گروهان تحت امرش می گذارد .

در زمان مانده به عملیات کربلای ۵ ،عباس سعی بسیاری داشت تا نیروهایش را از لحاظ جسمی و روحی آماده نبردی بزرگ کند . او ماموریت مهم دیگری را نیز که دفاع از خط پدافندی فاو بود ،به همراه گردان ،قبل از شروع عملیات با موفقیت انجام داد .

کم کم به زمان شروع عملیات کربلای ۵ نزدیک می شد .در این عملیات ،جمهوری اسلامی ایران ،سرمایه گذاری زیادی کرده و توان بالایی از نیروها و تجهیزات را هم فراهم ساخته بود .دشمن هم برای دفاع از حیثیت خود ،بطور جدی و با تمام قدرت و بر خوردار از هر گونه حمایت بین المللی، خود را برای نبردی سنگین آماده کرده بود .با شروع عملیات کربلای ۵ بی قراری عباس هر لحظه بیشتر می شد .دیگر زمین ظرفیت تحمل روح بلند و ملکوتی او را نداشت ،به همراه گردان برای در یافت دستور اعزام به خط مقدم ،به طرف موضع انتظار راه افتاد .

روز دوم یا سوم عملیات بود که به موضع انتظار رسید و قرار شد در ادامه عملیات ،گردان ۴۰۵ وارد عمل شود .یکی از فرماندهان

گردان تعریف می کند :

به واسطه جاذبه قوی و محاسن اخلاقی و معنوی عباس ؛نیروهای پرتوان و با استعدادی ،دور شمع وجود ش گرد آمده بودند به طوری که گروهان او شاخص بود و بر جستگی خاصی داشت .عباس نیز بیش از هر فرمانده ای ،کار ،کیفی و کمی جهت آماده سازی نظامی و روحی بر روی نیروها انجام می داد .حتی گاه ،سنگر به سنگر در جمع نیروهایش حضور می یافت و در آماده سازی همه جانبه آنها تلاش می کرد .

روزی هم که در موضع انتظار ،آماده شرکت و حضور در عملیات کربلای ۵ بودیم ،ایشان برای اعزام به منطقه عملیاتی ،بی قراری می کرد اما می بایست به طور متناوب و اندک اندک ،نیروها را جهت استقرار در منطقه شلمچه کانال زوجی و ماهی اعزام می کردیم .بحث و گفتگوبین فرماندهان گروهانها برای سبقت در رفتن به خط مقدم با لا گرفت ،عباس که در تب انتظار می سوخت به هر کاری متوسل شد تا بلکه زود تر به منطقه اعزام شود .اما چنین مقرر شد که گروهان عباس ،آخرین نیروهایی باشند که راهی منطقه شوند .

منطقه ای که گردان ۴۰۵ در آنجا مستقر شد ،از نظر نظامی موقعیت ویژه استراتژیکی داشت و یک خط زاویه مانندی را در بر می گرفت که چندین لشکر سپاه چون ،سید الشهدا(ع)،محمد رسول الله (ص) و...در طرفین ما مستقر بودند .از اینرو راه مواصلاتی و پل ار تباطی همه از موقعیت ما گذشت ،به طوری که اگر منطقه استقراری ما سقوط می کرد ،اصل وجودی تمام عملیات کربلای ۵ ،زیر سوال می رفت و تمام لشگر های خودی ،توسط دشمن محاصره می شدند و به اسارت دشمن می افتادند .

چند روزی که نیروها در خط مستقر بودند ،آتش پر حجم و سنگین دشمن ادامه داشت .سر انجام پس از چند روز ،پاتک سنگین و بی سابقه دشمن به استعداد یک لشگر از زبده ترین و مجهز ترین نیروهای بعثی لشگر گارد ریاست جمهوری عراق برای باز پس گیری موقعیتی که در دست نیروهای گردان ۴۰۵ بود ،شروع شد .

شرایط آن چنان حاد ،بحرانی و حساس بود که برای تقویت روحی نیروها به طور مرتب فرمانده محترم کل سپاه و فرمانده محترم لشگر ثارالله در تمام مدت در گیری با فرماندهی گردان به وسیله بی سیم تماس داشته و خواستار مقاومت و ایستادگی بودند .

پاتک دشمن زمانی شروع شد که خیلی از نیروهای گردان به علت آتشباری چند روز قبل شهید شده و آنها را از منطقه خارج کرده بودند .در آن شرایط بحرانی همه نگاهها به گروهان فاطمه الزهرا(س) دوخته شده بود که فرماندهی آن را علمدار گردان ،شهید خمر به عهده داشت .شهید خمر با روحیه ای قوی به همراه گروهانش وارد منطقه شد. نیروها برای استقرار در مکان تعیین شده ،می بایست از جاهای فوق العاده و سخت و زیر دید دشمن حرکت کنند که کاملا در تیر رس و زیر آتش شدید و جهنمی دشمن قرار داشت .به حدی که در آن منطقه حتی حرکت مورچه ای خارج از دید دشمن پنهان نمی ماند و این همان پل ارتباطی تمام لشگر ها بود که عباس با نهایت اخلاص و شهامت ،نیروهایش را با تجهیزات انفرادی و به صورت سینه خیز از آنجا عبور داد و آرایش جنگی گرفت .

به دنبال پاتک(ضدحمله) سنگین دشمن ،نیروهای دشمن هر لحظه به موضع ما نزدیک می شدند تا اینکه دیگر چاره ای جز پرتاب نارنجک و جنگ تن به تن نبود .غرش تانکهای دشمن نیز در اطراف مواضع ما ،صحنه پر از رعب و وحشتی را ایجاد کرده بود .دیگر نفس ها در سینه ها حبس شده و هر لحظه خطر سقوط مواضع وجود نداشت .

انگار چشم ملت و فرماندهان برای مشخص شدن سر نوشت جنگ به همان منطقه محدود شلمچه که در اختیار گردان ۴۰۵ بود ،دوخته شده بود .

لحظات حساس و نفس گیری بود و زیر آتش شدید دشمن ،نیروهای اندک و محدود گردان هم یکی یکی پر پر می شدند و دست و پا و سر بود که از سر اخلاص از پیکر ها جدا می شد و زمین را گلگون می کرد .اوضاع به حدی متشنج شده بود که هیچ امیدی

برای تثبیت مواضع و پیروزی نبود که ناگهان زمین و زمان و فرشتگان آسمان نظاره گر حما سه جاوید علمدار گردان شدند .آری عباس بود که حداقل با پرتاب چهل نارنجک ،دشمن زبون را در پشت سنگر هایشان زمین گیر و متلاشی کرد .نیروهای خودی که جانی دوباره یافته بودند بامداد از تکبیر و شلیک چند آر پی جی ،چندین تانک و خود روی نفر بر دشمن را از کار انداخته و به آتش کشیدند . در حالی که آر پی جی شانه های شهید خمر را زینت می داد با شجاعت آنچنان عرصه را بر دشمن تنگ کردند که چاره ای جز عقب نشینی نداشتند . در گرما گرم این نبرد عاشورایی بود که ناگهان دیدیم پیکر مطهر و غرق به خون این علمدار عزیز را در حالی که دستهایش از پیکر جداشده و از گوشه پتو به صحنه رزم می نگریست از جلو سنگر ما به عقب می برند.

آن لحظه برای تمام عمر ،از یادم نمی رود هر چند در جنگ شهادتهای بسیاری دیده بودم ،اما آن لحظه چیز دیگری بود. علمداری که قوت قلب گردان ما بود و وجود او الهام بخش توان روحی همه نیروها می شد ،باید با بدنی پاره پاره از جلوی چشمانم عبور داده شود اما به لحاظ شرایط سخت جنگ و حضور نیروها در اطرافم می بایست کوهی از غم را در سینه حبس می کردم تا مبادا روحیه ی رزمنده ای جان بر کف تضعیف شود .حتی برای تقویت روحی آنها مجبور به گفتن لطیفه ای می شدم که خدا می داند در آن شرایط چقدر برایم سخت و نا گوار بود .

باری در آن نبرد عاشورایی به همت نیروهای معدود باقی مانده و به فرماندهی علمدار مخلص ،دشمن مجبور به عقب نشینی شد و مواضع ما تثبیت گردید .دیگر دلها به آرامی می تپید و لبخند ها به زیبایی به لب می نشست اما در جشن پیروزی فقدان حضور علمدار ،برایمان خیلی سخت و گران بود .

اما چرا نام علمدار را بر او نهادند .شهید را علمدار می گفتند چون در عشق به اهل بیت ،در اطاعت و تمکین از ولایت ،در بر خورداری از روحیه ی اخلاص و معنویت ،در اطاعت پذیری ،در محرم اسرار بودن ،در کلیدی بودن و داشتن نقش محوری در تمامی صحنه ها ،علمدار و سر آمد همه و قوت قلب نیروها و فرماندهان لشگر و گردان بود .

همه ی این خصوصیات ،نام زیبای (علمدار مخلص)را زیبنده ی او ساخته بود .از سوی دیگر نام خود شهید هم عباس بود که مناسبتی با نام مبارک علمدار شهدای کربلا داشت .

در کربلای ۵ ،عباس به آرزوی قلبی خود رسید اما در پشت جبهه مادری بیمارو چشم انتظار ،دیدار فرزندی را در سر می پرورید .هر روز به تمنای دیدار فرزند مهربانش دیده به در می دوخت و هر شب تا صبح در آسمان

لا جوردی ستاره می شمرد .همه می انگاشتند که خبر شهادت عباس کمر مادر را خواهد شکست .

هیچ کس را یارای خبر رسانی به مادر نبود .آه مگر می شود این راز را از نهانخانه جان بر لب آورد ؟

خدایا ...صبوری و آرامش مقدس مادر به هنگام شنیدن خبر شهادت جگر گوشه اش ،عرق شرم دل را از چشم همگان جاری می ساخت .

او رفت ولی نشان او بر جا ماند چون گوهر شب چراغ در دنیا ماند

آن روز که شربت شهادت نوشید انگشت دریغ و درد بر لب ها ماند .

خلاصه اطلاعات خدمتی و نظامی سردار شهید عباسعلی خمر

۷/۴/۱۳۶۰ :ورود به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان سیستان و بلوچستان .

۱۳۶۰: مسئول روابط عمومی سپاه زاهدان .

۱۳۶۱ :مسئول واحد تبلیغات و انتشارات سپاه چابها ر .

۱۳۶۱ :مسئول واحد تبلیغات و انتشارات سپاه زاهدان .

۱۳۶۲ :جانشین واحد تبلیغات و انتشارات لشگر ۴۱ ثار الله .

۱۳۶۳:مسئول واحد تبلیغات و انتشارات سپاه زابل و معاون سپاه زابل و

معا ون ستاد پشتیبانی جنگ شهرستان .

۱۳۶۵ :فرمانده گردان در عملیات کربلای یک .

۱۳۶۵ :جانشین واحد تبلیغات وانتشارات سپاه ناحیه سیستان وبلوچستان .

۱۳۶۵:مسئول ستاد گردان ۴۰۵ ،مسئول واحد تبلیغات گردان و فرمانده دلاور گروهان فاطمه زهرا(س) گردان ۴۰۵ در عملیات کربلای پنج .

و سر انجام ساعت سه بعد از ظهر جمعه ۳/۱۱/۱۳۶۵ در عملیات کربلای پنج در منطقه شلمچه بر اثر انفجار نارنجک دشمن در سنگرش و با دست بریده و جراحت شدید در سینه و پا و سایر جوارح بدن به لقاءالله

می پیوندد و در تاریخ ۱۲/ ۱۱/۱۳۶۵ در بهشت مصطفی زاهدان از خاک به افلاک می رود .

خمینی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از تولد تا ۱۵ خرداد

وقتی که در روز بیست و چهارم اسفند هزار و سیصد و بیست و چهار هجری شمسی دیده به جهان گشود و نگاهش به چشمان پرجاذبه و سرشار از معنویت پدر افتاد، گوئی که از همان لحظه، سرنوشت زندگانی این نوزاد با سرنوشت شگفت‌انگیز پدر، برای همیشه و جدائی‌ناپذیر گره خورده است.

نخستین صدائی که در این عالم شنید آوای ملکوتی اذان بود که از زبان «روح‌الله» در گوش او طنین توحید می‌افکند. نامش را احمد برگزیدند، و چه نام بامسمائی: قرهٔ العین امام و محمود همه آنان که دل به خمینی سپرده‌اند؛ و دیدیم آن روز هنگامی که رسانه‌ها از بیماری احمد خبر دادند مردمانی فداکار و بیشمار برای اهداء قلبهای خویش به این چهره‌ی محمود و محبوب انقلاب خمینی صف کشیدند و آن حماسه را آفریدند که قلم از وصفش عاجز و توصیفش جز با زبان عشق و مرکب اشک و بودن در آن فضای وصف‌ناشدنی ممکن نیست.

هنگامی که او به دنیا آمد، وطن مظلوم و اسلامی، چهارمین سال حکومت خیانت پیشه دومین عامل بیگانه از خاندان منفور پهلوی را می گذرانید.

چهار سال پیش از این قوای متجاوز متفقین خاک میهن را اشغال، و در یک بازی جدید، محمدرضا پهلوی را بر اریکه سلطنت استبدادی نشاندند.

دو سال قبل از تولد احمد، امام خمینی که با دید تیزبین خویش دورنمای تیره و تاریک فرداهای ملت مظلوم ایران در سی و هفت سال آینده را مشاهده می‌کرد، اثر بزرگ سیاسی خویش را بنام «کشف الاسرار» تألیف و منتشر ساخت و در آن آشکارا از ایده‌ی تشکیل حکومت اسلامی سخن گفت و مبارزه در مسیر تحقق آن را، تنها راه نجات از سیطره‌ی حکومتهائی دانست که نصب و عزلشان جز در مسیر تأمین اهداف بیگانگان نبود.

سال بعد «اردیبهشت ۱۳۲۳»انتشار نخستین بیانیه سیاسی امام خمینی در دعوت مردم ایران و حوزه‌های علمیه به قیام در راه خدا، نشان از آن داشت که او زمان انجام رسالت تاریخی خود و دست زدن به قیام هم جانبه‌اش را ارزیابی می‌کند.

«حاج آقا روح‌الله» اینک در زمان ولادت احمد نامی پرآوازه در حوزه علمیه قم بود. مجتهد برجسته‌ای که مجلس درس فقه و اصول و فلسفه و عرفان او محفل انس فرهیختگانی چون شهید مطهری و امثال او بود. امام خمینی در کنار استاد عالیمقامش آیت الله العظمی حائری یزدی (ره) در تأسیس حوزه علمیه قم مشارکتی فعال داشت.

بدین ترتیب دوران طفولیت «احمد» در محیطی می گذرد که محفل روحانی خانواده خمینی کبیر را بحث از چگونگی انجام تکلیف الهی در آن فضای آشفته گرما می‌بخشد. نیمه‌های شب زمزمه مناجات ملکوتی پدر و آوای قرآن از زبان آن عارف بالله شنیده می‌شود و روزها سخن از علم و جهاد است، سخن از چگونگی نجات مردم مظلوم ایران از یوغ شاهان ستمگر، و سخن از کشف اسرار است.

احمد در دامن مادری پرورش می‌یابد که بحق او را «بانوی بزرگ انقلاب اسلامی» و بانوی صبر و استقامت لقب داده‌اند همان بزرگواری که خداوند لیاقت آن را عطایش کرده تا همسر و همدم و انیس دل شخصیتی چون امام خمینی باشد. زنان نسل انقلاب، اسوه‌ای چون او دارند که این چنین در صحنه‌های سخت گذشته و حال انقلاب، پیشتازان نهضت خمینی‌اند. دامن پرمهر بانوی فاضله و فداکار: «خدیجه ثقفی بود که فرزندانی چون «مصطفی و احمد» پرورانید و آنان را برای یاری دین خدا در آن هنگام که خمینی کبیر قیام الهی خویش را آغاز کند، از هر جهت مهیا ساخت. در محیط خانوادگی که احمد در آن رشد کرده است برخلاف فرهنگ حاکم بر اغلب خانواده‌های مذهبی آن دوران از فرمانفرمائی مقتدرانه‌ی پدر و تحمیلها و اجبارهای والدین در امور شخصی فرزندان اثری نیست. چارچوب برخوردهای تربیتی امام همان شرع انور است که در آن به شخصیت فرزند و آزادی عمل او در محدوده‌ی شرع بهای لازم داده می‌شود. محیط خانوادگی آنان بنا به شواهد و مدارک فراوان و نقلهایی که خوانده و شنیده‌ایم فضایی آکنده از محبت، سادگی و مسئولیت‌پذیری و آزادی عمل بوده است و بطور طبیعی در چنین محیطی رفتارها و راهنماییهای دلسوزانه‌ی والدین، تنها به عنوان معیارهایی در مسیر انتخابهای دائمی و آگاهانه و آزادانه فرزندان عمل می کند. و این خود فرزندانند که مسئولیت انتخاب و تعیین مسیر آینده و سرنوشت خویش را - به تناسب موقعیت‌های سنی و رشد عقلانی و عاطفی هر دوره - برعهده می گیرند.

او از کودکی بسیار پرتحرک و سرشار از جنب و جوش بود، نه از کودکان منزوی. سری پرشور و دلی غوغائی داشت. گوئی که در پی گمشده‌ایست که ابتداء هر چه می گردد کمتر می‌یابدش و با چنین احساس و نیازی ناشناخته بود که بعد از دوره‌ی ابتدائی، ادامه تحصیل در علوم جدیده را برگزید.

سال سوم دبیرستان به ورزش فوتبال روی آورد و همزمان با تحصیل، عضو تیم فوتبال قم شد و مدتی نیز کاپیتان این تیم بود. او در رشته طبیعی از دبیرستان حکیم نظامی قم دیپلم گرفت.

۱۵ خرداد سرآغاز تحولی بزرگ در زندگی احمد

قیام تاریخی پانزده خرداد سال ۴۲ که در پی دستگیری امام خمینی در سحرگاه پانزده خرداد اتفاق افتاد، نقطه عطف مبارزات مردم ایران و سرفصل انقلاب اسلامی، و سرآغاز هجرت و تحولی بزرگ در زندگانی «احمد» قهرمان فصل‌های آینده نهضت امام خمینی بود.

شاهد فریادهای حق طلبانه امام بودن و سرآسیمگی و ددمنشی رژیم شاه را دیدن و دستگیری پدر بزرگوار را هنگام نماز شب مشاهده کردن، و در پی آن، فریادهای «یا مرگ یا خمینی» زنان و مردان پیشتاز نهضت را شنیدن و با آنان همصدا گشتن.

احمد در سحرگاه سیزد آبان ۱۳۴۳ دوباره شاهد محاصره منزل پدر، از سوی صدها کماندوی اعزامی از مرکز و دستگیری رهبر قیام، در حال مناجات و نماز شب، بود. حضرت امام به اهل بیت خویش سفارش می کند که در آن لحظه مداخله نکنند و در برابر آنچه که مقدر الهی است شکیبا باشند، روح خدا خمینی کبیر را سراسیمه به تهران برده و از آنجا یکسره به نخستین تبعیدگاهش

ترکیه می‌برند. رنجهای دوران غربت و تبعید در خاندان خمینی آغاز می‌شود. «مصطفی» در غیاب پدر پاسداری از ارزشهای انقلاب را برعهده دارد و دیگر اعضای خاندان نیز هر یک رسالت خویش را در این طریق مقدس به خوبی ایفا می‌کنند.

دیری نمی‌پاید که فرزند برومند امام، آیت الله حاج آقا مصطفی نیز دستگیر و پس از چندی نزد پدر به تبعیدگاه ترکیه و سپس عراق روانه می‌شود. کارگزاران رژیم شاه گمان می‌کنند آخرین سنگر را فتح کرده و پرونده‌ی نهضت را بسته‌اند، غافل از آن که خداوند حکیم و قادر، نگاهبان نهضتی است که آن عارف الهی بنیان نهاده است، و این خداست که راه استمرار آن را هموار خواهد کرد.

این ایام آغاز ارتباطهای گسترده احمد با چهره‌های برجسته روحانیت و عناصر مبارز و قشرهای دیگر جامعه است. او چندی است که گمشده خویش را با آگاهی و تجربه شخصی و شناخت عمیق یافته است. نور اندشیه و راه و رسم خمینی عزیز چون خورشیدی تابناک بر پهنه قلوب حق جویان تابیده است و به ویژه نسل جوان را به بازیابی خویش و موقعیت فرهنگ و دین و کشور خود در آن زمانه پرآشوب فراخوانده است. با داشتن حجتی آشکار چون «خمینی» که هیچ نقطه‌ی ابهامی در سراسر زندگی و اهدافش نیست، گرد جهان گردیدن و از حقیقت پرس و جو کردن آئین خردمندان نیست، و احمد در نسل خویش نخستین کسی است که پیمان بسته تا پایان عمر در این راه مقدس گام نهد و جانفشانی کند.

حضور یادگار امام بعد از تبعید پدر و برادر، در منزلی که کانون قیامش لقب داده‌اند و حضور تنی چند از محدود یاران وفاداری که هنوز ساواک به شناسایی و بازداشت آنان موفق نشده است، سبب گردیده تا مشعل قیام در این جایگاه شریف خاموش نگردد.

نخستین سفر مخفیانه به عراق و واکنش ساواک

وقتی که در بامداد سیزده آبان ۴۳ سپاهیان اعزامی شاه و مأمورین امنیتی، امام خمینی را برای اعزام به تبعیدگاه می‌بردند آنچنان سراسیمه و وحشتزده بودند که اجازه ندادند تا حضرت امام وظایف خطیر «احمد» را در روزها و سالهای آینده بازگو کند. بدین سبب، احمد از همان روزهای اولیه‌ی تبعید امام در پی آن بود تا در اولین فرصت به محضر پدر بشتابد و تکلیف را از او بجوید. نخست، راهی به ذهنش خطور می‌کند که اشاره آنرا از زبان بی‌تکلف و صمیمی خود او بشنویم که می‌گوید: «آمدم تهران و تیم شاهین دعوتم کرد راستش خواستم به وسیله‌ی آن تیم از ایران خارج شوم و بعد برنگردم، ولی انتخاب نشدم و بحق که انتخاب نشدم، چون سایرین بهتر از من بودند. چون در این مسئله [رفتن به خارج] شکست خوردم، آن وقت خودم دست به کار شدم و یواشکی روانه عراق شدم، از راه آبادان...» (روزنامه اطلاعات ۶۱/۲/۷ مصاحبه با یادگار حضرت امام.).

احمد در ایام نخستین اقامت کوتاه مدتش در نجف اشرف (در سال ۴۴ و ۴۵) تکمیل معارف دینی را در آنجا پی می‌گیرد و از محضر امام و برادر ارجمندش کسب فیض می‌کند، و حدود ۵ ماه بعد - و طبعا بنا به توصیه حضرت امام - کانون گرم خانواده را به قصد انجام رسالتش در ایران ترک گفته و مخفیانه راهی وطن می‌شود. در مسیر بازگشت در مرز خسروی بازداشت و به سازمان امنیت آنجا منتقل می‌شود و چنانکه اسناد فوق که تنها چند سند از صدها اسناد مبارزات او در پرونده‌های ساواک می‌باشند، نشان می‌دهند او در بازجوئیهایش زیرکانه مأمورین را فریب می‌دهد هویتش در مرز برای ساواک در این مرتبه شناخته نمی‌شود و پس از آزادی، از طریق کرمانشاه و همدان راهی قم می‌شود.

یادگار امام در زندان قزل قلعه (بازگشت از سفر دوم)

احمد پس از بازگشت از عراق، تلاش خستگی‌ناپذیر خود را در تحصیل علوم دینی و دیدار از خانواده‌های زندانیان و تبعیدیان و انتقال پیام‌ها و سفارش‌های امام به منسوبین و مبارزین و نمایندگان شرعی امام در ایران و تنظیم امور بیت امام در قم، ادامه می‌دهد. در پایان همین سال (۴۵) دوباره عازم عراق می‌شود و این بار مخفیانه از طریق خرمشهر به آن سوی مرز می‌رود و پس از یک هفته مخفی‌کاری و طی طریق، خود را به نجف اشرف که قبله‌گاه مبارزین گردیده بود می‌رساند.

در همین سفر است که او رسما به سلک روحانیت درمی‌آید و «عمامه» را که نشانی است بر مسئولیت‌پذیری و تقدس راه انتخاب شده، به دست مبارک امام خمینی بر سر می‌نهد. در این سفر نیز او ضمن فراگیری سفارشها و وصایای مبارزاتی حضرت امام، از فرصت استفاده کرده و از محضر درس پدر و برادر بزرگوار و دیگر اساتید حوزه نجف بهره می گیرد.

حضرت حجت الاسلام و المسلمین احمد خمینی اینک لیاقت آن را یافته است تا رابط رهبری انقلاب با مبارزین مسلمان در کانون قیام یعنی ایران اسلامی باشد و از اینرو پس از چندی با ره‌توشه‌هایی گرانبها و پیامهای مبارزاتی امام به ایران رهسپار می‌شود. این بار نیز به هنگام عبور از مرز در روز هشتم تیر ماه سال ۱۳۴۶ دستگیر می‌شود.

حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین حاج سید احمد خمینی – رض – پس از تحقیق و مشورت با حضرت امام و دیگر اعضای خانواده در تاریخ ۱۳۴۸/۷/۱۱ با دختر فاضله حضرت آیهٔ الله سلطانی طباطبائی که از خاندانهای شریف و محترم روحانیت در قم می‌باشند که اعقابشان نسل در نسل از مجتهدین بنام حوزه‌ها بوده‌اند، ازدواج نمود و ثمره‌ی این وصلت مبارک سه فرزند پسر: جناب حجهٔ الاسلام و المسلمین حاج سید حسن خمینی و جناب حجهٔ الاسلام حاج سید یاسر خمینی و آقای سید علی خمینی می‌باشند. این عزیزان نور چشمان حضرت امام و مورد مهر و عطوفت آن حضرت بوده‌اند و مطمئنا دعای خیر امام خمینی و پدر نامداری همچون حاج احمد آقا و مادر فداکارشان بدرقه راه پرمسئولیت آنان است.

سفر به مکه، عراق و لبنان

سومین سفر یادگار امام خمینی به نجف اشرف با دستی پر از اخبار مربوط به استمرار مبارزه در ایران و مشتعل بودن مشعل قیام در حوزه‌های علمیه صورت می گیرد. «احمد» فرزند برومند امام در سال ۱۳۵۲ ایران را به سوی سه مقصد مهم ترک می کند: زیارت خانه‌ی خدا و کسب ره‌توشه‌های معنوی برای جهاد در سالهای دشوار آینده؛ زیارت مشاهد مشرفه در عراق و بوسه زدن بر ضریح مطهر مولاـ علی (ع) مظهر عدالت و صبر و مظلومیت، و عقده گشودن دل در جوار تربت سالار آزادگان و شهیدان (ع) و یاران باوفایش، و زیارت دیگر اماکن متبرکه‌ی آن دیار و دیدار با مرجع و امام و پدر بزرگوار خویش: «حضرت روح‌الله» و دیدار با مادر و برادر، که دست ظلم دودمان پهلوی – و البته – دست جنایتکار آمریکا، آن اولیای خدا را به دیار غربت روانه ساخته است؛ و سومین مقصد: سفر به لبنان و دیدار با فرزندان نهضت خمینی در آن سامان.

«احمد» چنانکه از خدا خواسته بود این سفر پرموفقیت را نیز همچون گذشته به انجام رسانید. او سخنهای فراوانی با پدر، از انتقال مسائل نهضت گرفته تا طرح سؤالات مربوط به دروس علمی و طرح مسائل حوزه‌ها و غیره داشت که در این سفر بازگو نمود، کسب فیض و تکلیف کرد و از امام خویش وظایف و مأموریتهای مقدس را برای سالهای آینده آموخت و برگرفت، و در لبنان با امام موسی صدر مسائل منطقه و وضعیت شیعیان و مبارزه‌ی افتخارآمیزی که در پیش روی داشتند را به ارزیابی نشست و در تماس با شهید چمران و عناصر مبارزی همچون جلال‌الدین فارسی، پیگیری اهداف نهضت امام در آن سامان را به بحث گذاشت و مدت اندکی نیز در پایگاه نظامی شهید چمران آموزش نظامی دید و در اواخر سال ۱۳۵۲ به ایران بازگشت.

احمد و هجرتی دیگر (چهارمین و آخرین سفر به عراق)

سال ۱۳۵۶ سالی تعیین کننده در نهضت امام خمینی است. در این سال وقایعی به وقوع پیوست که هر یک در اوج بخشیدن به ابعاد انقلاب اسلامی و جهانی کردن نهضت امام و تمهید مقدمات پیروزی ۲۲ بهمن سال بعد تأثیر بسزایی نهادند و از جمله‌ی این وقایع که خود تقدیری است شگفت از مقدرات الهی، هجرت تاریخی یادگار امام از ایران به نجف اشرف و وقایع پس از آن و هجرت او به همراه «امام انقلاب» از نجف به پاریس است.

همراه با امام در هجرت به پاریس

هجرت سرنوشت‌ساز امام خمینی از نجف به پاریس، آغاز فصل فروپاشی ارکان رژیم سلطنتی در ایران و بصدا آورنده‌ی زنگهای

شکست آمریکـا در حساسترین و امن‌ترین پایگاهش بود. در این هجرت و ماجرای شـگفت نیز، «احمـد» مشاور و همراه پـدر بود. و این نقش تا بدان حد آشکار و مؤثر بوده است که حضرت امام خمینی – سلام الله علیه – حتی در وصیتنامه جاودانه‌ی خویش نیز از آن یاد کرده و تصریح می‌فرماید که تنها مشاور آن حرکت تاریخی و تاریخ‌ساز «احمد» بوده است.

سوگ امام، داغ بی‌التیام احمد

کسـی کـه عشـق را، و خمینی را، و مردم ایران را، و قدرشناسـی آنـان را، و رابطـه خمینی و احمـد را، و عشـق احمـد بـه خمینی را بشناسد، نیک می‌دانـد که داغ جگرسوز رحلت امام در شبانگاه ۱۳ خرداد ۶۸ با دل رنجدیـده‌ی احمـد چه کرده است. او ۱۳ سال رنـج مبارزه در غیاب پـدر تبعیـدی خویش را به شوق روزگار وصل تحمل کرده است و وقتی که در سال ۵۶ به نجف اشرف رسید یوسـف‌وار خـود را در آغوش یعقوب انقلاـب و پـدر غمخوار اسـلام انـداخت و رنجهـای دوران جـدایی را گریه کرد و از آن پس لحظه‌ای از امام جدا نبود. هنوز شـیرینی وصال محبوب را کامل نچشیده بود که فرزند ارشد خمینی بزرگ و امید امام و مردم، استاد و مراد عزیزش مصـطفای انقلاب را دست ستم از آنان گرفت. تحمل داغ مرگ برادر، آنهم عزیزی چون مصطفی که آیتی از علم و حلم و حکمت و نمونه‌ای از خصائل و فضائل پدر بود و داغ کسـی که دوران سـخت مبارزه در غربت را با او تقسیم کرده بود، بسی دشوار و ناممکن می‌نمود. به گفته‌های پـدر ایمان کامل داشت وقتی که از زبان پـدر شـنید که این «لطف خفیه الهی» است تحملش افزون شد، چند روز بیش نگذشت که پیش‌بینی پدر – که گویی آینده را نیک می‌بیند – محقق گشت و شـهادت برادر آغازی شـد بر قیامی که تا دست آمریکا را از ایران اسلامی قطع نکرد، فرونخفت. و در تمام این ادوار او با پدر بود. وجودش برای امام، و هوش و کیـاست و لیاقتش جای خالی مصـطفی را پر می‌کرد. امام انقلاب با مشورت او تصـمیم به هجرت به پاریس گرفت. همراه پـدر به فرانسه رفت، ۵ ماه در آن روزهای پر از حادثه و ماجرا لحظه‌ای از امام جـدا نشـد. ۱۲ بهمن در آن سـفر شگفت و خطرخیز به ایران آمد. هنوز شب سـیاه حکومت جور به پایان نرسـیده بود و ۱۰ روز به طلوع فجر انقلاـب باقی بود. آمریکا ۱۰ روز فرصت داشت تا طرح کودتای خونینی که ژنرالهایش قبلا تدارک دیده بودند، عملی سازد. اما سـخنان بیاد ماندنی امام در بهشت زهرا، و پس از آن فرمـان عزل دولت طاغوت و تعیین دولت انقلاب، و پس از آن حماسه‌ی نبرد دلاورانه‌ی ۲۱ و ۲۲ بهمن ماشین جنگی شاه و آمریکا را از کـار انـداخت. در تمـام ساعـات این ده روز که هر لحظه‌اش بیم صـدها خطر و حـادثه‌ی شـوم بـود، احمـد پروانه‌وار گرد امـام می‌چرخیـد. از آن روز فریاد و تکبیر، و از آن یوم الله کبیر، ۲۲ بهمن، تا اینکه دقایقی از ساعت ۱۰ بعدازظهر ۱۳ خرداد در سال ۶۸ می‌گـذرد و جهان اسـلام و فرد فرد ملت ایران بعد از شـنیدن خبر سـختی حال امام روی دل به جماران دارند و فریاد صدها هزار مؤمن در مساجد و معابر به دعا و تضـرع بلند است که مبادا آن مصیبت عظمی اتفاق افتد، او از آن روز تا این ساعت بی‌وقفه و مدام شب و روز در کنار امام، و با امام بوده است و اینک این احمـد خمینی و این تنها پسـر باقیمانده از عزیز عزیزان، و این داغدار مرگ مصـطفی است که در راهروی بیمارسـتان بقیهٔ الله جماران دل دریائی‌اش را به خدا سپرده تا مبادا در این لحظه‌های سـخت، تحمل از کف بنهد و مسئولیتی که در قبال مردم و عاشقان خمینی و خواهران و مادر فدارکاش دارد فراموش کند.

در ارتباط با تحصـیلات و بعد علمی یادگار امام چنانکه در ابتدای این کتاب نوشتم ایشان پس از اخذ دیپلم در رشته علوم طبیعی به تحصـیل علوم دینی روی آورد، البته پیش از آن و توأم بـا تحصـیل علوم جدیـد، نیز به فراگیری مقـدمات علوم حوزوی پرداخته بود مطالعه کتب ادبی و سیاسـی و دینی و فقهی و افزایش اطلاعات علمی در رشـته‌های مختلف از جمله علاقمنـدیهای همیشـگی ایشان بود و بدین لحاظ باید گفت او تا پایان عمر از هر فرصتی در این جهت استفاده‌ی کافی برده است.

فراست و تیزهوشـی از جمله امتیـازاتی است که تمام آشـنایان آن مرحوم به آن معترفنـد و به همین سـبب نیز دو دوره‌ی مقـدماتی و سطح حوزه‌ی علمیه را با سرعت و در حد بسیار مطلوبی نزد بزرگان حوزه علمیه قم طی کرد و همزمان با تحصیل به تدریس سطوح قبلی نیز اشـتغال داشـت و پس از آن دروس خـارج فقـه و اصـول را نزد اعـاظم حـوزه‌ی علمیه فراگرفت. مشـوق و پشـتوانه‌ی اصـلی

پشرفتها و موفقیتهای تحصیلی ایشان، نظارت دائمی پدر بزرگوارشان بوده است.

حضرت امام با وجود اقامت در نجف، هیچگاه از توجه به پیشرفت تحصیلی ایشان غافل نبوده و چنانکه در نامه‌های امام خطاب به ایشان (گنجینه‌ی دل، مصاحبه با آیهٔ الله محمدی گیلانی.) ملاحظه می‌کنیم اولین مسأله‌ای که بعد از تذکرات اخلاقی در صدر سایر مسائل مرتبا متذکر شده‌اند همین امر می‌باشد. اشراف حضرت امام برگذران تحصیل دوره سطح و موفقیت در پیگیری دروس خارج فرزندشان و همچون تدریس موفق ایشان را در همین نامه‌ها به وضوح می‌توان دید. مرحوم حاج احمد آقا وقتی که برای پیگیری امر مبارزه و کسب علم از محضر درس خارج فقه امام در سال ۱۳۵۶ به نجف هجرت نمود در سطحی از علوم حوزوی قرار داشت که در آنجا مکاسب و کفایه می‌گفت، مطمئنا اگر فرصتها امکان ادامه‌ی تدریس ایشان را می‌داد و اگر اشتغالات فوق‌العاده ایشان پس از هجرت به پاریس و همراهی با امام در جریان مسائل پیش از پیروزی انقلاب نمی‌بود، همان اشتغالاتی که امکان تدریس و افاضه علوم حوزوی را از امام نیز در این سالها گرفتند؛ با توجه به هوش سرشار و مدارج متقنی که او در مراحل مقدماتی و سطح و خارج فقه و اصول طی کرده بود در این وادی نیز همچون وادی مبارزه و سیاست و انقلاب، چهره‌ی تابناکش روشنی‌بخش حوزه‌های علمیه می‌شد. بعد از رحلت حضرت امام علیرغم محدودیتها و مشغله‌ای که هنوز استمرار داشت، فرصتی اندک پیش آمد تا ساعاتی را به تدریس ادبیات عرب و مکاسب و کفایه بپردازند. این حقیر نیز توفیق یافتم حدود ۱/۵ سال از محضر درس کفایه ایشان استفاده برم. با آن که کوچکتر از آنم که نسبت به سطح درس ایشان و قیاس آن با دروس سایرین اظهارنظر بکنم اما انصافا و باتوجه به این که قبلا- در حوزه‌ی علمیه در محضر درس بزرگانی که هم اینک دروس خارجشان زینت بخش حوزه‌ی علمیه قم می‌باشد و در عداد مراجع تقلیدند چندی حاضر بوده‌ام باید گفت که درس کفایه آن مرحوم سرشار از نکته‌بینیها و دقتهایی عالمانه و مجتهدانه بود که غالبا مورد غفلت دیگران قرار می‌گیرد.

تسلط او بر مبانی فقه و اصول در ضمن درس کاملا مشهود بود و تا نکته‌ای را عمقا تفهیم نمی‌کرد رد نمی‌شد. خصلت امانتداری ایشان در درسشان نیز کاملا- محرز بود و به همین سبب مقید بودند قبل از درس اقوال و آراء دیگر اصولیین را در موضوع مورد بحث ببینند و لذا درسشان توأم با نقد و تطبیق بود. خودشان می‌فرمودند و ما نیز شاهد بودیم که گاه چندین ساعت برای دریافت علت اختلاف رأی مرحوم آخوند (صاحب کفایه) با دیگر اصولیین و یا اختلاف آراء شارحین کفایه دربرداشت از عبارت کفایه، به کتب و اقوال اصولیین مراجعه دقیق می‌کردند.

بعضی از اساتیدی که مرحوم حاج احمد آقا نزد آنان علوم حوزوی را فراگرفته است عبارتند از:

حضرت آیهٔ الله العظمی امام خمینی (خارج فقه)، آیهٔ الله حاج آقا مصطفی خمینی (خارج اصول)، آیهٔ الله فاضل لنکرانی (خارج فقه) آیهٔ الله موسی زنجانی (خارج فقه) آیهٔ الله محمدی گیلانی (شرح منظومه)، آیهٔ الله رضوانی (اسفار)، آیهٔ الله ابطحی کاشانی (سطح و خارج)، آیهٔ الله خلخالی (سطح) و آیهٔ الله طباطبائی.

ایشان علاوه بر فقه و اصول، به مباحث فلسفی و عرفانی علاقه‌ای وافر داشت و سالها از محضر درس بزرگان، شرح منظومه و اسفار آموخته بود و به دیگران نیز تعلیم داده در باب منطق و فلسفه غرب نیز مطالعات گسترده‌ای داشت و مکتبهای فلسفی و سیاسی معاصر غرب را می‌شناخت و نقد می‌کرد.

در شعر و ادب فارسی نیز پر مطالعه بود و بخصوص اشعار عرفانی حافظ و مولانا و سعدی و حضرت امام را بخوبی می‌شناخت و غزلیات فراوانی از حافظ و سعدی را حفظ بود.

در تفسیر معانی اشعار عرفانی بزرگان ادب فارسی، نظریات کارشناسی و متقنی داشت که گاه اهل فن را بشگفتی وامی‌داشت. ذوقی لطیف و شاعرانه داشت و از هنر و رشته‌های هنری استقبال می‌کرد و در برخی از آنها نیز سررشته داشت.

در وادی سیاست با آن که مدرک سیاسی نگرفته بود؛ به اعتراف دوست و دشمن یکی از برجسته‌ترین نظریه پردازان سیاسی

جمهوری اسلامی و بلکه جهان اسلام بود. در پیش‌بینی اهداف و عملکردهای آتی دشمنان و شناخت مسائل جهانی چنان بود که کمتر موردی در جلسات مهم تصمیم گیری‌ها می‌توان یافت که وی به استدلال بر نظریه خویش پرداخته باشد و آگاهان حاضر در جلسه و حتی کارشناسان متخصصی که قبلا در آن مسأله نظر مخالف داشته‌اند به رأی ایشان گرایش نیابند. نقش راهگشای نظریات او را در جلسات سرانه سه قوه و شورای عالی امنیت ملی و مجمع تشخیص مصلحت نظام قبلا از زبان رهبر فرزانه‌ی انقلاب اسلامی نقل کردم.

شناخت وی از جریانات و افراد و گروه‌های سیاسی پرشمار تاریخ معاصر ایران و آشنایی به مبانی و مواضع و شیوه‌های سیاسی هر یک از آنان و حتی شناخت او از چهره‌ها و اشخصا ذی‌نفوذ در هر یک از این جریانات و نقاط ضعف و قوت آنها و همچنین شناختش از جریانهای داخل روحانیت و حوزه‌های علمیه و آشنایی او با بسیاری از پدیده‌های سیاسی تاریخ معاصر جهان و احزاب سیاسی عمده در کشورهای بزرگ به حدی بود که به جرأت می‌توان گفت وی از نادر افرادی بود که در این جهت، هم از قدرت درک و تحلیل بسیار بالایی برخودار بود و هم آگاهیهای فراوان و عمیقی از افراد و چهره‌ها و احزاب و ایدئولوژی‌های آنان داشت و باید گفت که حافظه او در مسائل سیاسی روز، دائرةالمعارفی جامع و کم‌نظیر بود.

بیماری و رحلت جانگداز یادگار امام

صبحگاه روز ۲۱ اسفند ۱۳۷۳ خبر بستری شدن یادگار امام، نخست موجی از نگرانی در جماران و دقایقی بعد در شهر تهران و پس از آن در سرتاسر ایران پدید آورد و ساعاتی بعد با پخش خبر، به طور رسمی از صدای جمهوری اسلامی، در ایران غوغایی برپا شد که تنها نمونه آن را در پخش خبر بیماری امام دیده بودیم. گزارشات بعدی حاکی از آن بود که عارضه قلبی و تنفسی ناگهانی در حالت خواب سبب ایست کامل قلب و تنفس برای لحظاتی گردید و همین امر موجب بروز سکته مغزی شده است. خانواده‌ی معزز و رنجکشیده‌ی آن مرحوم، که خود در یکایک رنجهای دوران مبارزه و فداکاری‌های یادگار امام سهمی برابر با او داشته است، به محض اطلاع، درخواست کمک می‌کند و با توجه به مجاورت منزل با بیمارستان تخصصی قلب و عروق (بقیة الله) بلافاصله امدادگران حاضر شده و پس از اقدامات ضروری امدادی، به فوریت او را به بیمارستان منتقل می‌کنند و با استفاده از تجهیزات کامل سی. سی. یو فعالیتهای فوری پزشکی آغاز می‌شود و لحظاتی بعد اطباء متخصص و برجسته، از تخصصهای مختلف به محض شنیدن خبر، سرآسیمه خود را بر بالین آن عزیز می‌رسانند و کار تشخیص و مداوا با سرپرستی جناب آقای دکتر عارفی و نظارت و همکاری آقای دکتر طباطبائی (متخصص قلب، و برادر همسر گرامی حاج احمد آقا) آغاز می‌شود. عزیزی که ناباورانه هم‌اکنون روی تخت بیمارستان در حالت اغما خوابیده است نورچشم ملت ایران و یادگار خمینی کبیر و پشتوانه‌ای مستحکم برای نظام و انقلاب است. رهبر معظم انقلاب اسلامی و ریاست جمهوری اسلامی و رئیس مجلس شورای اسلامی و بسیاری از مسئولین و بلندپایگان کشور بی‌درنگ به عیادت فرزند شایسته امام و انقلاب می‌شتابند. اقشار مختلف مردمی که خبر را پیش از دیگران شنیده‌اند بسوی جماران در حرکتند. تیم پزشکی با بسیج امکاناتی که از سوی مسئولین امر دستور آن صادر شده است هر آنچه که در توان دارد به کار می‌گیرد و همزمان، انواع آزمایشهای ممکن و متداول در پزشکی را برای تشخیص منشأ عارضه‌ی قلبی انجام می‌دهد. کلیه گزارشات پزشکی حاکی از آن است که جز ایست ناگهانی قلب و متعاب آن اختلال شدید در دستگاه تنفسی و سپس سکته‌ی مغزی چیز روشن دیگری به چشم نمی‌خورد.

فضای عمومی کشور با پخش اخبار صادقانه ولی نومید کننده‌ی تیم پزشکی چنان غمگرفته و حزن‌آلود می‌شود که توصیف آن جز با بودن در آن فضا و همنوا شدن با مردم ممکن نیست و قلم از بیانش عاجز است. مردم دسته دسته و فوج فوج برای برپایی مراسم دعا و تضرع به درگاه خداوند عازم مساجد و اماکن مذهبی می‌شوند. کوچه‌های جماران و خیابانهای اطراف آن در تمام ساعات شاهد بسیجیان و خانواده‌های شهدا و دلدادگان کوی خمینی است که خانه و کاشانه را رها کرده و سر بر دیوار نهاده و بغض

خویش را آهسته گریه می‌کنند مبادا کسی تصور کند که دیگر تفسیر کلام خمینی را از «احمد» نخواهد شنید. احمد تجسمی است از روح زیبای خمینی.

پنج روز سرتاسر ایران و هر جا که در جهان نام مبارك خمینی به بزرگی برده می‌شود، دستهای میلیونها انسان مؤمن به دعا و فریاد استغاثه بلند، و صدای هق هق گریه از دلهای شکسته در کوچه پس کوچه‌های جماران بتدریج بلندتر، و فضای حزن‌انگیز ایران هر لحظه اندوهبارتر، و دلهره و اضطرابها هر آن افزونتر، و نذر و نیازها فراوان و بیشمار می‌شدند. سیل نامه‌ها به جماران و دفاتر مسئولین نظام و صدا و سیما سرازیر بود، مردمانی که قدر خمینی و قدر خاندان او و نضهت الهی او و یارانش را می‌شناختند ایثارگرانه و با التجاء و التماس خواستار اهداء قلب و اعضای حیاتی بدن به فرزند امامشان بودند.

به خدا سوگند که راست گفت حضرت روح الله آن جا که فرمود: «من با جرأت مدعی هستم که ملت ایران و توده‌ی میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله، صلی الله علیه و آله، و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین و حسین بن علی، صلوة الله و سلامه علیهما، می‌باشند» (وصیتنامه سیاسی الهی حضرت امام خمینی.).

در میان نامه‌های رسیده مواردی به چشم می‌خورد که یکایك افراد خانواده با ذکر مشخصات کامل خود و گروه خونی و اطلاعات پزشکی مربوط به قلب و کلیه و ریه‌ی خویش و با اعلام اینکه به بیمارستان مراجعه کرده و از سلامت اعضای خود اطمینان یافته‌اند و با دادن شماره تلفنهای متعدد از خود و همسایگان و منسوبین مصرانه خواستار اعلام نیاز تیم پزشکی شده‌اند تا به محض اطلاع در بیمارستان حاضر شده و قلبشان را تقدیم فرزند امام کنند. و تنها مکاتبه نبود، افراد متعددی همه روزه در جلو بیمارستان صف کشیده بودند تا نوبت را از دیگران در اهداء قلب خویش بستانند! براستی جز در مکتب عشق و ایمان به ولایت کدام فرهنگی و ملتی را این چنین بزرگوار و وارسته سراغ دارید؟ با وجود اعلامهای مکرر رادیو مبنی بر عدم نیاز به اهداء قلب، مراجعه این قبیل فداکاران و اصرار آنها بر تماس با پزشکان تیم و سماجت آنها در اهداء قلب بدانجا کشیده بود که کار را بر مأمورین و مسئولین بیمارستان و نیروی انتظامی دشوار ساخته بود.

با طولانی شدن مدت بیماری و حالت بحرانی یادگار امام و پخش خبرهای موذیانه‌ی رادیوها و خبرگزاری‌های بیگانه، دشمنانی که از هر فرصتی برای ضربه زدن به وحدت و همدلی مردم استفاده می‌بردند شایعات بی‌اساس را دامن می‌زدند و از سوی دیگر شدت علاقه عاطفی مردم به فرزند امام و جوانی ایشان و غیرمترقبه و ناگهانی بودن بیماری وی و عدم امکان عیادت عمومی از ایشان به دلیل رعایت اجتناب ناپذیر مراقبتهای بهداشتی ویژه در بخش قلب زمینه سازی طبیعی پذیرش برخی از این شایعات را نزد ساده‌لوحان فراهم می‌ساخت و البته سود آن را دشمن می‌برد. که باید برای این بیماری مزمن فرهنگی با کار عمیق فرهنگی چاره‌ای اندیشیده شود و راه بر سوء استفاده‌ی دشمن در چنین شرایطی مسدود گردد.

به هر حال پس از پنج روز، تلاش خستگی ناپذیر تیم پزشکی نتیجه‌ای نبخشید و «احمد خمینی» همان کسی که نامش، و یادش و تصویرش و فداکاری‌های بیمانندش تا ابد در کنار نام مبارك «امام خمینی» در قلب و روح و روان عاشقان انقلاب اسلامی پرجلوه و پراثر باقی خواهد ماند، ندای حق را در شامگاه ۲۵ اسفند ۱۳۷۳ لبیك گفت و به آرزویی که در تمام ایام بعد از رحلت امام برای آن لحظه شماری می‌کرد یعنی ملاقات با پدر در پیشگاه حضرت حق، رسید و جهانی از مؤمن‌ترین بندگان خدا را در سوگ خویش عزادار ساخت. «انا لله و انا الیه راجعون».

فریاد شیون و زاری دوباره از جماران برخاست، ایران در رثای سردار نامدار نهضت خمینی کبیر یکپارچه می‌گریست. و چه سوزناك و جانگداز گریه می‌کردند مردمانی که دیگر عطر خمینی را از وجود نازنین احمد در فضای جماران، و صدای دل‌انگیز یادگار عصر حماسه‌ی خمینی را نخواهند شنید، پرچمهای سیاه عزا بر در و دیوار شهرها آویخته شد.

فردای آن روز (صبح ۷۳/۱۲/۲۶) دهها هزار تن از پیروان امام از سراسر کشور به تهران آمده بودند تا در مراسم وداع با پیکر مطهر

یادگار امام و تشییع و تدفین آن عزیز با صدها هزار زن و مرد تهرانی در ادامه‌ی راه او و دفاع از ارزشهایی که او مدافع آنها بود و تجلیل از خدمات بی‌حد و حصر فرزند امام به انقلاب و نظام اسلامی همصدا شوند.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

خمینی، روح‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، فقیه، عارف.

تولد: ۳۰ شهریور ۱۲۸۱(۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ ق. ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲)، خمین.

درگذشت: ۱۴ خرداد ۱۳۶۸، تهران، بیمارستان قلب.

روح‌الله مصطفوی مشهور به موسوی خمینی، فرزند سید مصطفی موسوی از علمای آن زمان، در پنج ماهگی پدرش را از دست داد. خوانین تحت حمایت عمال حکومت وقت پدرش را در مسیر خمین به اراک به شهادت رساندند. بستگان وی برای اجرای حکم الهی قصاص به تهران (دارالحکومه وقت) رهسپار شدند و بر اجرای عدالت اصرار ورزیدند تا قاتل قصاص گردید.

دوران کودکی را تحت سرپرستی مادرش (بانو هاجر) از نوادگان آیت‌الله خوانساری (صاحب زبدهٔ التصانیف)، و نزد عمه‌اش (صاحبه خانم) سپری کرد، ولی در پانزده سالگی هم مادر و همه عمه‌اش را از دست داد.

از نوجوانی به تحصیل معارف روز و علوم مقدماتی و سطح حوزه‌های دینیه و از جمله ادبیات عرب، منطق و فقه و اصول پرداخت و نزد معلمین و علمای منطقه (نظیر میرزا محمود افتخارالعلماء حاج میرزا نجفی خمینی، آیت‌الله شیخ علی‌محمد بروجردی، آیت‌الله شیخ محمد گلپایگانی و آیت‌الله عباس اراکی و بیش از همه نزد برادر بزرگترش آیت‌الله سید مرتضی پسندیده) فراگرفت و در سال ۱۲۹۸ عازم حوزه‌ی علمیه‌ی اراک شد. پس از تحصیلات بسیاری از دروس در اراک، عازم حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد. در قم در علوم فلسفه و اخلاق استادان او آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی و آقا سید ابوالحسن حکیم قزوینی و حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی بودند و علم منقول و فقه و اصول را از محضر آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی و آقا میر سید علی کاشانی فراگرفت. ایشان در همان اوان در دروس فقه و اصول آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی و آیت‌الله یثربی حضور و به مراتب فقه و اصول احاطه یافت و به اجتهاد رسید.

در سال ۱۳۳۹ ق. که آیت‌الله عبدالکریم حائی یزدی درگذشت، آیت‌الله العظمی خمینی دیگر خود یکی از فضلای و مدرسین حوزه علمیه قم به ویژه در رشته فلسفه، تهذیب نفس و اخلاق گردیده بود که بعدها در تدریس فقه و اصول فقه نیز نام‌آور شد. ایشان که در همان زمان با محافل و شخصیت‌های ضد درباری ارتباط کامل داشت، در مبارزه علیه حکومت رضاخان در حد اقتضای سن خود کوشش نمود. ایشان علیه رژیم فرزند رضاخان نیز مبارزه و افشاگری می‌کرد و بعد از رحلت آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی، آیت‌الله حسن بروجردی را در حد امور و مسائل یاری رساند. بعد از درگذشت آیت‌الله بروجردی حوزه علمیه قم و محافل روحانی دیگر او را به عنوان «آیت‌الله خمینی» شناختند.

درسال ۱۳۴۰ با تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و طرح لوایح شش گانه شاه، امام خمینی مخالفت قاطع خود را علیه رژیم آغاز کرد. با پیش آمدن واقعه خونین ۱۵ خرداد ایشان به دنبال نطقی که علیه رژیم ایراد نمود، دستگیر و به پادگان عشرت آباد تهران منتقل شد. یک سال پس از آزادی، مجددا در مخالفت با «کاپیتولاسیون» سخنرانی ایراد کرد که منجر به تبعید ایشان در سیزده آبان

سال ۱۳۴۴ به ترکیه شد. پانزده سال به حالت تبعید در نجف اشرف به سر برد. سرانجام پس از شهادت پسرشان- آیت‌الله سید مصطفی خمینی- به دست رژیم و پس از آن که از عراق به پاریس رفت و با فرار شاه، در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ با ورودشان به خاک میهن، استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را برای مردم ایران به ارمغان آوردند و در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ با حمایت توده‌های میلیونی مردم رژیم شاهنشاهی در ایران را سرنگون ساخت و برای نخستین بار در ایران حکومت جمهوری اسلامی را برقرار ساخت و به عنوان «امام» همه مسلمانان جهان به رسمیت شناخته شد. امام خمینی ده سال پس از تأسیس جمهوری اسلامی در ایران و هدایت انقلاب اسلامی در این مدت در چهاردهم خرداد سال ۱۳۶۸ در تهران درگذشت.

از آثار ایشان میتوان به این عنوان‌ها اشاره نمود: شرح دعای سحر (به عربی، ترجمه سید احمد فهری)، شرح حدیث رأس الجالوت (تألیف ۱۳۴۸)، حاشیه امام بر شرح حدیث رأس الجالوت، حاشیه بر شرح فوائد الرضویه، شرح حدیث جنود عقل و جهل، مصباح‌الهدایهٔ الی الخلافهٔ والولایهٔ، حاشیه بر شرح فصوص الحکم، حاشیه بر مصباح‌الانس، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، سر الصلوهٔ (صلاهٔ العارفین و معراج السالکین)، آداب نماز (یا آداب الصلوهٔ)، رسالهٔ لقاءالله، حاشیه بر اسفار، کشف الاسرار (در اسرار هزار ساله حکمی‌زاده، چاپ سوم ۱۳۶۳ ق.)، انوار الهدایهٔ فی التعلیقهٔ علی الکفایهٔ، بدایع الدرر فی قاعدهٔ نفی الضرر، رسالهٔ الاستصحاب، رسالهٔ فی التعادل و التراجیع، رسالهٔ الاجتهاد و التقلید، مناهج الوصول الی علم الاصول (دو جلد)، رسالهٔ فی الطلب و الارادهٔ، رسالهٔ فی التقیهٔ، رسالهٔ فی قاعدهٔ من ملکک، رسالهٔ فی تعیین الفجر فی الیالی المقمره، کتاب الطهارهٔ (چهار جلد)، تعلیقه علی العروهٔ الوثقی، مکاسب محرمه (دو جلد) تعلیقهٔ علی وسیلهٔ النجاهٔ، رسالهٔ نجاهٔالعباد)، حاشیه بر رساله ارث، تقریرات درس اصول آیت‌الله العظمی بروجردی، توضیح المسائل (رساله عملیهٔ)، مناسک حج، تحریر الوسیله (دو جلد)، کتاب البیع (پنج جلد)، تقریرات دروس امام خمینی، کتاب الخلل فی الصلوهٔ، حکومت اسلامی یا ولایت فقیه، جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، تفسیر سوره حمد، استفتائات، دیوان شعر، نامه‌های عرفانی، پیامها، سخنرانیها، مصاحبه‌ها و احکام و نامه‌ها (بیست و دو جلد)، وصیت‌نامه‌ی سیاسی الهی، المکاسب المحرمهٔ (عربی، ۱۳۸۱ ق.)، تهذیب الاصول (عربی، دو جلد تقریر امام و تحریر جعفر سبحانی، ۱۳۸۰ -۱۳۷۵ ق.).

حضرت آیهٔاللّٰه العظمی امام سید روح‌اللّٰه موسوی خمینی ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰ (ه.ق.) در خمین در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. والدایشان- آیهٔاللّٰه سید مصطفی خمینی- در اواخر ۱۳۲۰ در سن ۴۷ سالگی به وسیله فئودالها شهید شد.

امام، تحت تربیت عمه و مادر دلسوز و مراقبت‌های برادر بزرگوارش آیهٔاللّٰه پسندیده رشد کرد. و پس از تحصیلات مقدماتی در خمین در ۱۳۳۹ عازم حوزه علمیه اراک شد و سپس در ۱۳۴۰ در محضر آیهٔاللّٰه العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائی به قم عزیمت کرد. او در ۱۳۴۵ ه.ق. سطوح عالیه را طی کرده و در محضر درس مؤسس حوزه- آیهٔاللّٰه حائری حضور یافت. پس از رحلت مرحوم حائری در ۱۳۵۵، به عنوان استادی گرانقدر و مجتهدی عالم در حوزه درخشید. وی در کنار فقه و اصول به تحصیل پرداخت و از محضر آیهٔاللّٰه شیخ محمد علی شاه‌آبادی عارف کامل، بهره‌های روحی فراوانی برد. آوازه شهرت وی به عنوان یک استاد مسلم و صاحب شیوه تدریس و تعلیم، طلاب بیشماری را گرد او جمع کرد. درس اخلاق و روش تدریس و تعلیم وی که موجد روح فداکاری و شجاعت و تعهد و تقوی در طلاب میشد، موجب تحول عظیمی در حوزه و منجر به تعطیلی درسش از طرف دیکتاتور وقت- رضاخان- گردید. پس از سقوط رضاخان، این درس مجددا در فیضیه آغاز گشت.

در سال ۱۳۶۴ ه.ق. همزمان با ورود آیت‌اللّٰه بروجردی، بزرگترین کرسی تدریس حوزه علمیه به وی اختصاص یافت. مسجد سلماسی و مدرسه فیضیه شاهد حضور انبوهی از مشتاقان معرفت و دهها مجتهد اصولی، ادیب و مفسر در محضرش گشت. او در مسند اجتهاد و فتوی نشست و میلیونها تن به عنوان مقلد و پیرو، سر به فرمانش نهادند و در انتظار صدور حکم و فتوایش نشستند.

در سال ۱۳۴۰ ه.ش. با تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و طرح لوایح ششگانه شاه- که خود وسیله‌ای برای تثبیت حکومت امریکا در ایران بود- مخالفت جدی و قاطع نمود. حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۱ پیش آمد که هزاران نفر از مسلمانان انقلابی آماج گلوله‌های

سفاکان پهلوی گشتند و خود ایشان به دنبال نطقی کوبنده در مدرسه فیضیه به پادگان عشرت‌آباد منتقل و زندانی شد. ولی پس از یک سال آزاد و هنگام بازگشت به قم در مخالفت با کاپیتولاسیون سخنرانی رسوا کننده‌ای در مسجد اعظم ایراد کرد که منجر به تبعیدش در ۱۳ آبان ۱۳۴۲ به ترکیه گردید. پس از مدتی به نجف منتقل و قریب ۱۵ سال اجبارا در حوزه نجف اقامت گزید. و از همانجا عهده‌دار رهبری فکری و ارشادی مردم بود و در فرصت‌های مناسب اعلامیه‌های لازم را صادر می‌کرد. در ۱۳۵۶ ه.ش. به مناسبت شهادت فرزند برومندش آیةاللّه مصطفی خمینی مجالس ترحیم باشکوه و خونینی برپا گشت که شخصیت امام را بیشتر مطرح و موجب انتقال ایشان به پاریس گردید. و این در حالی بود که احساسات مذهبی مردم به اوج خود رسیده و کنترل از دست رژیم خارج گشته بود و شاه از ایران خارج شده و اساس حکومت اسلامی به رهبری امام و فداکاری مردم مسلمان در ایران پایه‌ریزی شده بود.

آثار و تألیفات گرانبهایی از معظم له در اختیار محافل علمی است که از آن میان می‌توان از «تحریر الوسیله کتاب الصلوة، کتاب المکاسب، کتاب الطهاره، کتاب الخلل، کتاب البیع (در ۵ جلد)، مصباح الهدایة (شرح دعای سحر)، چهل حدیث برگزیده در اخلاق و عرفان و...» را نام برد و اکنون دعای میلیونها تن از مسلمانان و مستضعفین جهان این است:

خدایا! خدایا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگه‌دار!

(۱۴۱۰ - ۱۳۲۰ ق)، عالم، فقیه، مرجع تقلید، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، عارف و شاعر. در خانواده‌ای روحانی در شهر خمین متولد شد. پدرش در چهل و هفت سالگی به دست مالکین محلی کشته شد و امام تحت سرپرستی و حضانت عمه و مادر و برادرش آیت‌اللّه پسندیده قرار گرفت. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش آموخت و در سال ۱۳۳۹ ق برای ادامه تحصیل رهسپار اراک شد. پنج سال در آنجا اقامت کرد و تا سطوح عالیه را خواند. با عزیمت آیت‌اللّه حائری یزدی در سال ۱۳۴۰ ق به قم و بنا نهادن حوزه‌ی علمیه، در ساذل ۱۳۴۵ ق به قم رفت و به تحصیل فلسفه و حکمت مشغول شد. فلسفه را از آیت اللّه شیخ محمدعلی شاه‌آبادی فراگفت. سپس به تحصیل دروس خارج از سطح پرداخت و از محضر آیت‌اللّه حائری کسب فیض کرد و به درجه‌ی اجتهاد رسید. وی از محضر می‌رسید علی یثربی و حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و آقا میرزا علی‌اکبر حکمی‌یزدی و حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و حاج شیخ محمدرضا نجفی مسجد شاهی و آقامیرزا محمدعلی ادیب تهرانی و حاجی سید محمدتقی خوانساری و آیت‌اللّه بروجردی و حاج سید محسن امین و حاج شیخ عباس محدث قمی و سید ابوالقاسم دهکردی اصفهانی و حاج شیخ محمدتقی بافقی بهره‌مند گشت و اینان از مشایخ وی بودند. امام خمینی از سال ۱۳۶۸ ق به تدریس «کفایه» و «منظومه» و «اسفار» و فقه و اصول پرداخت. وی علاوه بر علوم عقلی و نقلی، تحصیل علم اخلاق را جزو دروس تحصیلی طلاب خود قرار داده بود، و از دیرباز به تدریس اخلاق مشغول بود. در دوره‌ی رضاخان درس اخلاق ایشان مدتی تعطیل شد و پس از سقوط رضاخان، این درس مجدداً در مدرسه‌ی فیضیه دایر گشت. وی علاوه بر مدرسه‌ی فیضیه، در مسجد سلماسی نیز تدریس می‌نمود. در سال ۱۳۴۰ ش که تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و لوایح ششگانه شاه مطرح شد، با مخالفت جدی امام روبه‌رو گردید و در نتیجه حادثه‌ی پانزده خرداد ۱۳۴۲ ش پیش آمد. امام به پادگان عشرت‌آباد منتقل و زندانی شد و پس از چندی آزاد گردید و به قم مراجعت کرد. مخالفت ایشان با مسئله کاپیتولاسیون و سخنرانی وی در مسجد اعظم سبب شد که معظم‌له به ترکیه تبعید شود. پس از مدتی به نجف منتقل گشت و قریب پانزده سال در نجف اقامت گزید. از همین زمان عهده‌دار رهبری مبارزات سیاسی شد و در هر فرصتی با صدور اعلامیه‌هایی مردم را به مبارزه‌ی تهییج می‌کرد. با درگذشت ناگهانی فرزند ایشان حاج سید مصطفی خمینی در سال ۱۳۵۶ ش و برگزاری مراسم سوگواری، تبلیغات علیه دستگاه هیئت حاکمه را دنبال کرد. به تدریج دامنه‌ی تظاهرات به خیابانها کشیده شد. در این زمان امام از نجف به پاریس رفت و مبارزات علیه شاه اوج گرفت و شاه مجبور به ترک کشور شد و امام به ایران بازگشت و جمهوری اسلامی را بنا نهاد و رهبری حکومت اسلامی ایران را تا ۱۴ خرداد ماه سال ۱۳۶۸ ش که جان به جان

آفرین تسلیم کرد، خردمندانه عهده‌دار بود. پیکر پاک وی با مراسم با شکوهی در محلی که اکنون به نام مرقد مطهر معروف است دفن گردید. امام خمینی از آغاز جوانی به شعر و شاعری پرداخت. از آثار وی: «کشف الاسرار»؛ «تحریر الوسیله»؛ «کتاب الصلوة»؛ «کتاب المکاسب»؛ «تهذیب الاصول»؛ «کتاب الطهارة»؛ «کتاب الخلل»؛ «کتاب البیع»، در پنج مجلد؛ «مصباح الهدایة»؛ «چهل حدیث برگزیده در اخلاق»؛ «آداب نماز»؛ «مجموعه‌ی اشعار»، که پس از رحلت ایشان در دسترس عموم قرار گرفت.[۱]

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] آینه‌ی دانشوران (۱۸۷ –۱۸۵)، الذریعه (۵۲ / ۲۲، ۱۲۳ / ۲۱، ۱۳ / ۱۸، ۶۹ / ۱۳)، سخنوران نامی معاصر (۳۴۷ – ۳۴۰ / ۱)، کیهان فرهنگی (س ۶، ش ۳، ص ۱۵ –۱)، گنجینه‌ی دانشمندان (۲۹ –۱۲ / ۸)، مؤلفین کتب چاپی (۲۳۲ –۲۳۱ / ۳).

خنکدار، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر خنکدار : فرمانده گردان امام محمد باقر (ع)لشگر۲۵کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۴۱ در روستای" کلاکر محله "شهرستان" قائمشهر "به دنیا آمد. او فرزند دوم خانواده بود. پدرش فاقد زمین بود و روی زمینهای دیگران کار می کرد. به همین سبب خانواده اش از وضعیت مالی خوبی برخوردار نبود. علی اصغر پیش از آغاز دوران تحصیل رسمی درمدرسه به مکتبخانه رفت و به فراگیری قرآن پرداخت. در سال ۱۳۴۸ در مدرسه «همام» روستای کلاگر محله تحصیلات دوران ابتدایی را آغاز کرد. علاقه او به درس و مدرسه به اندازه ای بود که تکالیف خود را در مدرسه انجام می داد و اگر در درسی نمرهٔ خوبی نمی گرفت، ساعت ها گریه می کرد. او نسبت به سایر کودکان هم سن و سال آرام تر بودو بیشتر اوقات را در منزل می گذراند. اسکندر فومنی و حمیدرضا رنجبر (که در ۲۵ فروردین ۱۳۶۲ به شهادت رسیدند) از دوستان دوران طفولیت علی اصغر بودند و ارتباط خود را تا پایان عمر حفظ کردند.

تحصیلات دوره راهنمایی را در سال ۱۳۵۳ در مدرسه راهنمایی امیر کبیر قائمشهر آغاز کرد. این دوران آغازگر تحولات و تغییرات خاصی در رفتار و شخصیت او بود. در کلاسهای احکام و نهج البلاغه که زیر نظر روحانیون تشکیل می شد شرکت می کرد. در این جلسات بود که با نام امام خمینی (ره) آشنا شد. به تدریج پس از آشنایی با اندیشه های امام (ره) به همراه جوانان محل، هیئت اسلامی جوانان روستا را تأسیس کردو خود رهبری این هیئت را که در مسجد مستقر بود عهده دار شد. با آغاز فعالیتهای علنی انقلاب در راهپیماییها و درگیری ها حضور گسترده داشت. به بهانه ورزش با سایر فعالیتها بسیاری از جوانان را به مسجد می کشانید و سعی می کرد آنان را ازاین طریق جذب کند.۵ رفتار گرم و صمیمانه ای با دیگران داشت و با همه به مهربانی برخورد می کرد. و در عین حال از افراد بی بند و بار تنفر داشت و دوست نداشت کوچک ترین برخوردی با آنان داشته باشد.

در سال ۱۳۵۹ پس از کسب مدرک دیپلم، آماده اعزام به سربازی بود که متوجه شد گروه دکتر چمران به نیرو نیازمند است. آموزش نظامی را به همراه نیروهای بسیجی در پادگان شیرگاه گذراند و پس از ثبت نام به ستاد جنگهای نا منظم دکتر چمران در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۵۹ به مناطق جنگی جنوب رفت. نخستین اعزام علی اصغر خنکدار با نخستین مجروحیت او همراه بود. در شرایطی که خانواده اش در تدارک مراسم عروسی خواهرش بودند به آنان گفت که برای انجام کاری به تهران می رود و به زودی بازمی گردد. اما از اهواز و مناطق جنگی سر در آورد در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۶۰ در منطقه کرخه در اثر اصابت ترکش مجروح شد و در بیمارستان اهواز بستری گردید.

در اواخر تابستان ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد. در تاریخ ۱ مهر ۱۳۶۰ به پادگان آموزشی المهدی (عج) چالوس اعزام شد و تا اول دی ماه دوره آموزشی سه ماه سپاه را گذراند. به دنبال آن بلافاصله به جبهه مریوان اعزام شد و تا تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۶۰ در منطقه سروآباد مریوان به خدمت مشغول بود و فرماندهی یکی از واحدهای مستقر در آنجا را بر عهده داشت. پس از بازگشت در واحد عملیات سپاه قائمشهر بود. با آغاز فعالیتهای ضد انقلابی گروهک «اتحادیه کمونیستها» در جنگ های شمال ایران، پس از گذراندن دورهٔ ویژه جنگ های چریکی و اصول جنگ های ضد چریکی به فرماندهی گردان ویژهٔ جنگ سپاه قائمشهر منصوب شد.

نخستین سال های آغاز جنگ پدرش برای آنکه او کمتر به جبهه برود به وی پیشنهاد کرد تا ازدواج کند. او این پیشنهاد را پذیرفت و در بیست سالگی یعنی در سال ۱۳۶۱ با خانم" زهرا سرور "ازدواج کرد. مراسم عقد عقد این زوج در مسجد و در نهایت سادگی برگزار شد.

در ۲۵ فروردین ۱۳۶۲ دوست دیرینه اش"، حمید رضا رنجبر "فرمانده گردان امام محمد باقر (ع) از لشکر ۲۵ کربلا ـ در جریان عملیات والفجر ۱ در منطقه عملیاتی جفیر به شهادت رسید. او که به شدت تحت تاثیر شهادت حمید رضا قرار گرفته بود پس از آن هیچگاه منطقه نبرد را ترک نکرد.

مدتی در شمال بود.علی اصغر پس از دو سال حضور در جنگل قائمشهر و مبارزه و سرکوب ضد انقلاب به جبهه نبرد شتافت. در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۶۲ به منطقه جنوب و لشکر ۲۵ کربلا ـ پیوست و فرماندهی گردان امام محمد باقر (ع) را به عهده گرفت. در جریان عملیات والفجر ۶ در منطقه دهلران در محور چیلات بر اثر اصابت تیر به سرش زخمی شد اما علی رغم اصرار همرزمان راضی نشد منطقه را ترک کند و دو ماه بعد از مجروحیت به شهر و دیار خود بازگشت.

او برای همسر خود احترام فراوان قایل بود اما حضور در جبهه را ترک نمی کرد. در مدت کوتاه بازگشت از جبهه نیز به جمع آوری نیرو می پرداخت.

به هنگام تولد نخستین فرزندش برای مدت کوتاهی در یکی از بیمارستانهای شهرستان بابل حاضر شد و او را به یاد دوست و همرزم شهیدش "حمید رضا" نامید و سپس به جبهه بازگشت. علی اصغر به امام خمینی (ره) عشق می رزید، با ذکر مصیبت امام حسین (ع) و با شنیدن مصائب ائمه اطهار به گریه می افتاد. جبهه برای او از همه چیز مهم تر بود. در حالی که منزل شخصی نداشت و حقوق بسیار کمی از سپاه دریافت می کرد جبهه را رها نمی کرد. در کنار روحیه خشن نظامی از روحی لطیف و وجدانی بیدار برخوردار بود. توجه به اصلاح اخلاقی دوستان و همرزمان، اهتمام به رعایت آداب شرعی و اخلاقی تحصیل و به بطالت نگذراندن عمر در جوانی از یکی از دست نوشته هایش به خوبی مشهود است.

او پس از مدت فرماندهی گردان امام محمد باقر (ع) برای گذاراندن دورهٔ آموزش فرماندهی به پادگان امام حسین (ع) تهران اعزام شد. از ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۳ تا ۱۵ مرداد ۱۳۶۳ دوره مزبور را گذراند و پس از آن برای مدت کوتاهی به قائمشهر برگشت. در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۶۳ به عنوان جانشین واحد عملیات منصوب شد. اما دو ماه بیشتر طاقت نیاورد و بار دیگر در ۱ آبان ۱۳۶۳ به جبهه اعزام و به عنوان جانشین گردان امام محمد باقر (ع) مشغول به فعالیت شد. در تاریخ ۱۵ آبا ۱۳۶۳ بار دیگر از ناحیه پهلو بر اثر اصبت ترکش مجروح شد. لکن مداوای طولانی را نپذیرفت. در ۱ اردیبهشت ۱۳۶۴ به فرماندهی گردان حمزهٔ سید الشهدا (ع) منصوب شد و تا شهریور در آن گردان باقی ماند. سپس به عنوان جانشین محور دوم لشکر که فرماندهی آن بر عهده سردار عمرانی بود منصوب شد. در حالی که رزمندگان گردان امام محمد باقر (ع) اصرار داشتند او را به گردان امام محمد باقر (ع) برگرداننند. در همین حال و هوا دومین فرزندش" زینب "به دنیا آمد.

از نفوذ کلام بالایی برخوردار بود واین بنا به فرمایش حضرت علی (ع) به خاطر یکی بودن گفتار وعمل او بود. دربارهٔ نفوذ کلام

شیری ـ یکی از همرزمان ـ می گوید :

در سال ۱۳۶۴ خنکدار به من اعلام کرد که روستای شما باید یک دسته نیرو به منطقه جنگی اعزام کند. من نیز به او گفتم چون تعدادی از بسیجیان روستا در جبهه هستند شاید استقبالی که انتظار می رود صورت نگیرد. وی با چهره مصمم گفت : «شما جلسه ای بر قرار کنید که من برای صحبت با مردم به آنجا بیایم.» چند ورز بعد مراسمی بر پا شد و از ایشان برای سخنرانی دعوت کردیم. وی با کلامی شیوا، چنان صحبتی کرد که فردای آن روز به تعداد بیش از یک دسته بسیجی با بدرقه مردم روستا به جبهه ها رفتند.

علی اصغر در جریان عملیات والفجر ۸ در تیپ ۱ لشکر ۲۵ کربلا ـ در فاو حضور داشت و معاون محور ۲ بود اما به خاطر علاقه خاصی که رزمندگان گردان امام محمد باقر (ع) به او داشتند و با به صلاحدید فرمانده لشکر به این گردان بازگشت. در ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ در دقایق اولیه عملیات والفجر ۸ وقتی نیروها به آن طرف ساحل اروند رسیدند، او در حالی که نیروهای رزمنده را از درون قایقی به جلو هدایت می کرد، چندین بار فریاد کشید کربلا جلوی من است، من کربلا را می بینم. در همین حال تیری به شقیقه اش اصابت کرد و در دم به شهادت رسید. پیکر علی اصغر خنکدار در گلزار شهدای روستای "کلاگر محله"در شهرستان" قائمشهر "به خاک سپرده شد. یک سال بعد در جریان عملیات کربلای ۵ برادرش" جعفر خنکدار "هفده ساله به شهادت رسید. سه سال بعد در تاریخ ۴ مرداد ۱۳۶۷ در روزهای آخر جنگ" محمد باقر خنکدار "در منطقه عملیاتی جزیرهٔ مجنون به اسارت دشمن در آمد و در سال ۱۳۶۹ به آغوش خانواده بازگشت.

از شهید" علی اصغر خنکدار "یک فرزند پسر به نام" حمیدرضا "که در زمان شهادت پدر دو ساله و دختری به نام زینب که شش ماهه بود. به یادگار مانده است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران–۱۳۸۶

خواجوی نوری، نصیرالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۰ تولد یافت. فرزند میرزا صادق‌خان منتصرالسلطان. پس از انجام تحصیلات مقدماتی از مدرسه‌ی عالی حقوق درجه‌ی لیسانس گرفت و به خدمت در دادگستری درآمد. تمام مراحل قضائی را پیمود و در غالب شهرهای ایران دادستان یا رئیس دادگستری بود. مدتی ریاست استیناف خوزستان را داشت، بعد به مستشاری دیوان عالی کشور منصوب گردید. در ۱۳۳۰ به دوران وزارت کشور اللهیار صالح به معاونت آن وزارتخانه رسید. معاونت وزارت کشور وی دوام زیادی نکرد. مجدداً به دادگستری بازگشت و به ریاست شعبه‌ی ۸ دیوان عالی کشور منصوب شد و تا پایان بازنشستگی در آن شعبه بود. در انتخابات نخستین دوره‌ی انجمن شهر تهران که در سال ۱۳۴۷ انجام گرفت، به عضویت انجمن شهر تهران برگزیده شد. مجدداً یک دوره‌ی چهارساله‌ی دیگر عضو انجمن شهر تهران بود. خواجوی در علم قضا دانشمند و خوش‌فکر بود. از مال دنیا بهره‌ی کافی برده، در بهره‌گیری از مال و منال دنیوی امساک می‌کرد. در ۱۳۶۶ در تهران وفات یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواجوی، تقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مشیرمعظم، فرزند میرزا غلامحسین خان منتصرالممالک از اهالی اصفهان و متولد سال ۱۲۵۵ ش است. تحصیلات او در اصفهان مطابق معمول زمان انجام گرفت و در جوانی در صف مشروطه‌خواهان قرار گرفت و وارد وزارت پست و تلگراف شد و ریاست پست شهرهای مختلف را عهده‌دار بود تا اینکه در اسفند ۱۲۹۹ در کابینه‌ی صدروزه‌ی سید ضیاءالدین، به وزارت پست و تلگراف معرفی شد و بعد از آن در شهرهای لرستان و بروجرد حکومت داشت. مدتی هم والی کرمان گردید. در دوره‌ی پنجم وکیل مردم تهران بود. وفات او در ۱۳۲۳ در سن ۶۷ سالگی پس از یک بیماری ممتد اتفاق افتاد. از رجال قابل و مطلع و ثروتمند بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواجوی، ملا محمد اسماعیل

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملا محمد اسماعیل خواجوئی، یکی از بزرگترین دانشوران قرن دوازدهم هجری است. وی مازندرانی بود اما در اصفهان به تحصیل پرداخت. از اساتید او اطلاع دقیقی در دست نیست او ظاهراً نزد بهاء الدین محمد اصفهانی مشهور به " فاضل هندی "و ملا محمد تنکابنی مشهور به " فاضل سراب "تحصیل می‌کرده است. اواسط زندگی خواجوئی مقارن با حمله افغانها و محاصره اصفهان است. دراین سالها (۱۱۳۴–۱۱۳۷) هـ ق بسیاری از مردم در اثر قحطی جان سپردند و عده دیگری به دست مهاجمان افغان کشته شدند. سقوط سلسله صفویه و بروز قحطی و هرج و مرج و آشفتگی اوضاع و نابسامانی وضع معیشتی مردم موجب از هم گسیختگی حوزه بزرگ علمی، ادبی و هنری اصفهان شد. پس از فرار افغانها از ایران و فروکش کردن آتش فتنه ، آنچه باقی ماند خرابی و ویرانی شهر و از دست رفتن هزاران دانشمند و نابودی صدها کتابخانه و مرکز علمی بود. ملا اسماعیل خواجوئی از معدود کسانی بود که با همت والای خود کمر به احیای حوزه علمی اصفهان زد و با رونق بخشیدن به مدارس علمیه و برپایی جلسات درس و تالیفات بسیار، بار دیگر از نابودی حتمی حوزه علمی اصفهان جلوگیری کرد. خواجوئی در فقه ، اصول، کلام، حکمت، ریاضی ، هیات و ادبیات ، مهارت به سزایی داشت و از کسانی بود که فلسفه صدرایی (حکمت متعالیه) را به نسل های بعد انتقال داد.از او آثار علمی بسیاری به جای مانده است که از همه مهمتر "مفتاح الفلاح "در شرح دعای صباح"، جامع الشتات " ، " ابطال الزمان الموهوم "و" حاشیه بر اربعین "شیخ بهائی را می توان نام برد". ملا محمد مهدی نراقی"، "آقا محمد بید آبادی"، "میرزا ابوالقاسم مدرس "و "ملا محراب گیلانی "مشهورترین شاگردان خواجوئی به شمار می روند. سرانجام این دانشمند عالیقدر به سال ۱۱۷۳ هـ ق به دیار باقی شتافت و در تخت فولاد اصفهان نزدیک قبرستان فاضلان به خاک سپرده شد.در سالهای اخیر مجموعه تاریخی فرهنگی و مذهبی تخت فولاد بقعه ای بر سرمزار او بنیاد نهاده است.

خواجویان، محمدکاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مطالعات اسلامی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: فردوسی مشهد

مدرس.

تولد: ۱۳۱۷، مشهد.

درگذشت: ۱۳ آبان ۱۳۷۲، مشهد.

محمدکاظم خواجویان پس از گذراندن دوره‌های ابتدایی و متوسطه تحصیل، به دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد راه یافت و در سال ۱۳۴۱ به دریافت دانشنامه‌ی لیسانس تاریخ از آن دانشکده نایل آمد. پس از آن، با سمت دبیری به کار در وزارت آموزش و پرورش پرداخت و مدتی در آباده‌ی فارس تدریس کرد و چندی بعد برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و طی سال‌های ۱۳۵۶ - ۱۳۵۴ دوره‌های فوق لیسانس و دکترای رشته‌ی مطالعات اسلامی را به پایان برد.

دکتر خواجویان از سال تحصیلی ۱۳۵۷ -۱۳۵۶ به تدریس در دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد پرداخت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد منتقل شد و چندی پس از آن ریاست دانشکده‌ی ادبیات این دانشگاه را پذیرفت. دکتر خواجویان نزدیک به نه سال در این سمت باقی بود و پس از آن نیز تا درگذشت، در سمت معاون دانشجویی دانشگاه مشهد انجام وظیفه کرد. همزمان با آن، عضویت هیئت امنای دانشگاه‌های شمال شرق کشور را داشت و به ویژه سرپرستی شورای برنامه ریزی گروه تاریخ وزارت فرهنگ و آموزش عالی را نیز عهده‌دار بود. این شورا اقداماتی برای بهبود کیفیت وضع مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری انجام داد.

دکتر محمدکاظم خواجویان درس‌های تاریخ صدر اسلام، تاریخ تشیع و تاریخ ائمه را در بخش تاریخ دانشکده‌ی مشهد تدریس می‌کرد و ضمنا به امور اجرایی- اداری دانشگاه فرودسی نیز می‌رسید. وی همچنین از نخستین سال‌های فعالیت کانون نشر حقایق اسالم در مشهد زیر نظر استاد محمدتقی شریعتی به فعالیت‌های مذهبی در این کانون پرداخت. عضویت در هیئت مدیریه «انصار الحجه» (مؤسسه‌ی خیریه‌ای که برای رسیدگی به وضع یتیمان فالیت داشت)؛ فعالیت در انجمن حمایت از زندانیان مشهد؛ عضویت در هیئت امنای اداره‌ی اوقاف مشهد از دیگر فعالیت‌های اجتماعی دکتر خواجویان بود.

دکتر خواجویان در زمان ریاست خویش در دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، کوشش بسیار کرد تا فضای علمی- پژوهشی دانشکده را سرزنده نگاه دارد. بسیاری از پژوهشگران به تشویق و یاری وی به کارهای پژوهشی پرداختند. وی همچنین نشریه‌ای تخصصی در زمینه‌ی پژوهش‌های تاریخی بنیاد گذارد که از سال ۱۳۶۸ با نام «فصلنامه‌ی مطالعات تاریخی» منتشر شد. مقالات پژوهشی وی در این فصلنامه و نیز مجله‌ی «دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی» مشهد به چاپ رسیده است.

دکتر خواجویان درباره‌ی تشیع پژوهشی انجام داد که بنا بود در سلسله انتشارات سازمان «سمت» (سازمان مطالعه و تدوین کتاب علوم انسانی دانشگاه‌ها) چاپ گردد.

دکتر محمدکاظم خواجویان در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۷۲ در مشهد به علت سکته‌ی قلبی درگذشت.

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: خاورشناسی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: فردوسی مشهد

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

خواجه روشنایی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن خواجه روشنایی : قائم مقام فرمانده اطلاعات و عملیات لشکر ۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول فروردین ماه سال ۱۳۴۱ (مصادف باوفات امام حسن (ع)) چشم به جهان گشود.

کودکی پر جنب و جوش بود. به مکتب حضرت رقیه (س) رفت و قرآن را آموخت.

به نماز و روزه اهمیت زیادی می داد. در همان دوران نوجوانی و در هشت سالگی نماز را سر وقت و به جماعت می خواند و از ده سالگی روزه می گرفت. در جلسات دعای کمیل، ندبه و توسل می رفت، و هیات های سینه زنی ماه محرم حضور داشت. بعد از نماز قرآن می خواند.

دوره ابتدایی را در مدرسه سجادیه و دوره راهنمایی را در مدرسه کمال الملک گذراند. دوره دبیرستان را به صورت شبانه خواند. روزها کار می کرد و شب ها درس می خواند تا این که توانست دیپلم بگیرد. به علت فقر اقتصادی، تامین مخارج خانواده و عدم رضایت از فضایی که رژیم شاهنشاهی به وجود آورده بود، مجبور به ترک تحصیل شد و به شغل خیاطی پرداخت.

در کارها به والدینش کمک می کرد. گوسفندان را به چرا می برد و هیزم می آورد.

به قرآن علاقه خاصی داشت. شب های جمعه جلسات قرآن تشکیل می داد و با بچه ها به تلاوت قرآن می پرداختند. او به آن ها قرآن یاد می داد و برای تشویقشان به سمت قرآن، به آن ها هدیه و یا جایزه ای می داد.

اوقات بیکاری به مسجد می رفت و یا به مطالعه کتاب می پرداخت. حسن خواجه روشنایی فردی فعال، اجتماعی، معاشرتی، با گذشت و خنده رو بود. دوست داشت در آینده طلبه شود.

به پدر و مادرش احترام می گذاشت و به آن ها علاقه مند بود. به خاطر آن ها ـ که در مضیقه بودند ـ درس را رها کرد و به کار مشغول شد تا بتواند از مشکلات آن ها بکاهد. تمام درآمدش را صرف خانواده اش می کرد. اگر مبلغی را هم برای خودش برمی داشت. از آن ها اجازه می گرفت. از خصوصیات بارز او بی نیازی از دیگران بود. سعی می کرد که روی پای خودش بایستد. اگر کسی کمک مالی به او می کرد، ناراحت می شد.

کمک و نیکی کردن به پدر و مادر را مدام به خانواده اش توصیه می کرد. از این که پدر و مادرش در خانه ای کوچک زندگی می کردند ناراحت بود.

به مشکلات دیگران رسیدگی می کرد. اگر کسی نیاز مالی داشت آن را برطرف می کرد. دفاع از مظلوم و کمک به محرومین از خصلت های بارز ایشان بود. فردی مخلص بود که سعی می کرد کارهایش به طور مخفیانه باشد.

از افراد منافق و دورو نفرت داشت و به افرادی که در کارهایشان صداقت داشتند و به دنبال حقیقت بودند علاقه داشت. کسانی که مثل امام و شهید بهشتی را چون به مسایل کاملاً آگاه و به دنبال حقیقت بودند، دوست داشت.

به خواهرش توصیه می کرد: «حجابتان را رعایت کنید. غیبت نکنید. صدایتان را بلند نکنید ,بلند نخندید, نماز را سر وقت بخوانید و به پدر و مادر کمک کنید.»

به برادرانش توصیه می کرد: «شئونات اسلامی را رعایت کنید. درستان را ادامه دهید و اگر دوست داشتید به حوزه ی علمیه بروید.»

در حالی که هفده سال بیشتر نداشت، در صحنه های مختلف انقلاب از جمله: حوادث ده دی، حمله رژیم شاهنشاهی به حرم مطهر امام رضا (ع) و به بیمارستان امام رضا (ع) حضور داشت.

در جلسات مذهبی قبل از انقلاب شرکت می کرد. با رهبر معظم انقلاب ,آقای طبسی و شهید هاشمی نژاد رابطه داشت. به راهپیمایی می رفت. به توزیع اعلامیه می پرداخت. با شرکت در تظاهراتی که برای استقبال از یک روحانی ترتیب داده شده بود (که منجر به درگیری بین رژیم شاهنشاهی و تظاهر کنندگان شد) از ناحیه ی پا تیر خورد. سنگر آن ها مسجد بود.

قبل از انقلاب برای نابود کردن رژیم به همراه دیگران دست به اعتصاب می زدنـد، شـعارهای مختلفی می ساختنـد، شب ها بر روی پشت بام ها الله اکبر می گفتنـد. نوارهای حضـرت امام را گوش می دادند و برای این که عوامل رژیم نتوانند آن ها را پیدا کنند، در زیرزمین پنهان می کردند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به بسیج پیوست و به عنوان انتظامات مشغول خدمت شد.

علاقه خاصـی به امام، دکتر بهشتی و رجایی داشت. در زمان شـهادت دکتر بهشتی و رجایی سه روز غـذا نخورد. دوست داشت امام را زیارت کند. به همین خاطر با جمع آوری پول هایش به دیدن امام رفت. آرزو داشت پاسدار بیت امام شود. امام و دکتر بهشتی را بسیار دوست داشت. اگر کسی پشت سر آن ها حرفی می زد ناراحت می شد.

از ضد انقلابیون متنفر بود. زمانی که آقای صدوقی به شهادت رسید بسیار گریه کرد و می گفت: «ایشان از پدرم عزیزتر بودند.»

بـا تشـکیل سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی به این نهاد پیوست. می گفت: «سـپاه بهترین جایی است که می توانم از انقلاب حمایت کنم.» بعد از عضویت در سپاه اعمالش خالصانه تر شد. پس از آن به تهران رفت و حدود یک و سال و نیم در آن جا آموزش های مختلفی را دید و یک بار نیز از ناحیه ی دست مجروح گردید.

در سپاه محافظ دادسـتان قم بود. با شروع جنگ تحمیلی دوست داشت به جبهه برود. می گفت: «از این جهت سپاه را انتخاب کرده ام که بتوانم به جبهه بروم و در آن جا خدمت کنم.» بعد از موافقت سپاه عازم جبهه های حق علیه باطل شد.

به خاطر انتقام خون برادرش از بعثیون، دفاع از اسـلام، قرآن، اطاعت از امر رهبری و احساس مسئولیت در برابر کشورش، جبهه را بر همه چیز ترجیـح داد. همچنین می دیـد که عـده ای از مردم مظلوم کشورش مورد تهاجم قرار گرفته انـد که برای دفاع و پشتیبانی از آن ها عازم جبهه های حق علیه باطل شد.

دستور امام را که فرمودند: «جوان ها، جبهه ها را پر کنید.» اطاعت کرد.

جهـت گذرانـدن دوره تخصصـی اطلاعـات ـ عملیـات بـه تهران اعزام شـد کـه پس از آن اتمـام دوره جهـت شـرکت در عملیـات پیروزمندانه مسلم بن عقیل به غرب کشور رفت.

در جمع آوری اطلاعات نظامی از دشمن و طرح نقشه ی عملیات رشادت های بسیاری از خود نشان می داد.

حسن خواجه روشنایی ابتدا به عنوان معاون فرمانده ی اطلاعات و عملیات تیپ امام صادق (ع) و سپس قائم مقام فرمانده اطلاعات و عملیات لشکر ۵مشغول انجام وظیفه شد.

دو مرتبه به جبهه اعزام شـد. اولین بـار به مـدت سه مـاه در سومار حضور داشت که بعـد از گذرانـدن آموزش های کوتاه مـدت در تهران در عملیات والفجر یک شرکت کرد.

به خانواده های شـهدا احترام می گـذاشت. دوست داشت هرچه آن ها می خواهند برایشان فراهم کند و امکانات و وسایل زیادی را در اختیارشان قرار دهد.

او جزو شهدایی است که در سن جوانی به شهادت رسید. شب قبل از عملیات می گفت: «شهادت به من نزدیک است و به زودی به آسمان پرواز می کنم.»

در عملیات والفجر مسئول اطلاعات بود و می خواست به کمک رزمنـدگان برود که مسئولین با رفتن او به خط مقـدم مخالفت می کردنـد، ولی او مـوافقت آن هـا را جلب کرد. در منطقه شـرهانی و در عملیـات والفجر مقـدماتی که برای جمـع آوری اطلاعـات به خاک دشـمن رفته بود، هنگام عزیمت بر اثر اصابت ترکش به بدنش به فیض شهادت رسید. در حالی که شهید شد که یا زهرا (س) یا زهرا (س) می گفت.

حسن خواجه روشنایی در تاریخ ۲۲/۱/۱۳۶۲ در جبهه شـرهانی بر اثر اصابت ترکش به پا به درجه رفیع شـهادت نایل گردید و پیکر

مطهرش پس از انتقال به مشهد در خواجه ربیع دفن گردید.

بعد از شهادت او دو برادرش عازم جبهه شدند تا راهش را ادامه دهند که یکی از برادرانش از ناحیه ی چشم نابینا شد. عده ای از اقوام که نسبت به حجاب بی اعتنا بودند، بعد از شهادت او حجاب را سر لوحه امور خود قرار دادند.

منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

خواجه نوری، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۷۹ ش)، روزنامه‌نگار و حقوقدان. تحصیلات مقدماتی خویش را در تهران و مدرسه‌ی سن‌لویی فراگرفت. در فرانسه و بلژیک در رشته‌های پست و تلگراف و اقتصاد و حقوق اداری تحصیل کرد و به ایران بازگشت و عهده‌دار مشاغل مختلف دولتی شد. وی مدیر روزنامه‌ی «جوانان» بود که بیش از یک ماه انتشار نیافت. او همچنین مدیریت روزنامه‌ی «ندای عدالت» را نیز بر عهده داشت. خواجه نوری از نخستین کسانی است که برای شناساندن روانشناسی جدید و روانکاوی به فارسی زبانان کوشید. آثار وی: «روانکاوی یا طریقه سهل برای شناختن احساسات مخفی خود و دیگران»، که نخستین اثر در این زمینه است؛ «سیمای شجاعان»؛ «اهمیت و ضرورت رهبر و مدیر برای آینده‌ی ایران»، فارسی و انگلیسی؛ «بازیگران عصر طلایی»؛ «چهره‌های درخشان تاریخ»؛ «محمد علی فروغی مشهودات گفتنی»؛ «عقاید لله آقا یا مکاتیب هفتگی».[۱]

نویسنده و روانشناس، روزنامه‌نگار و رجل سیاسی، در ۱۲۷۵ در تهران متولد شد. پدرش حبیب‌اللّه لشکرنویس و برادرش میرزا ابوتراب خان نظم‌الدوله بود. پس از انجام تحصیلات ابتدائی وارد مدرسه‌ی سن‌لوئی شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان داد و زبان فرانسه را یاد گرفت و به استخدام در وزارت پست و تلگراف درآمد. ضمناً با مطبوعات همکاری نزدیک داشت. در ۱۳۰۱ امتیاز نشریه‌ی نامه‌ی جوانان را گرفت و یک شماره آن را انتشار داد ولی انتشار همان شماره سر و صدای زیادی بلند کرد و مردم از وی به دادگستری شکایت بردند زیرا در آن روزنامه از کشف حجاب و آزادی زنان مطالب و اشعاری مندرج شده بود. دادگستری، خواجه نوری را به شش ماه حبس محکوم نمود و از ادامه‌ی انتشار روزنامه جلوگیری کرد. در ۱۳۰۲ از طرف وزارت پست و تلگراف برای تحصیل به اروپا اعزام شد و چند سالی در رشته‌ی تلگراف تحصیل نمود. پس از بازگشت به ایران، مدیر دایره‌ی کارآموزی و نشریات وزارت پست و تلگراف شد و چندی در آن سمت باقی ماند. مجدداً برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و در دانشگاه بروکسل جامعه‌شناسی و حقوق خواند. پس از بازگشت، حرفه‌ی وکالت دادگستری پیشه گرفت و ضمناً به عضویت انجمن شهر تهران برگزیده شد و مرتباً در مطبوعات تهران مقالاتی در زمینه‌های اجتماعی می‌نوشت.

پس از شهریور ۱۳۲۰ امتیاز روزنامه‌ی عدالت را گرفت و چندی آن را انتشار می‌داد تا اینکه با کمک عده‌ای از دوستان، مبادرت به تشکیل حزب عدالت نمودند. علی دشتی، جمال امامی و خواجه نوری از مؤسسین حزب مزبور بودند. خواجه نوری روزنامه‌ی عدالت را تبدیل به ندای عدالت نمود و روزنامه‌ی مزبور ارگان حزب ملی گرای عدالت شد و سردبیران آن دکتر جعفر جهان و دکتر احمد هومن بودند.

حزب عدالت در صحنه‌ی سیاسی آن روز به علت عضویت عده‌ی زیادی از نمایندگان مجلس، قدرت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد و مرتباً پشت سر هم چند کابینه را سر کار آورد. در تبلیغات منصوب شد، سپس معاونت نخست‌وزیری هم ضمیمه‌ی کار او گردید. در

کابینه‌های ساعد، بیات، و صدر نیز همان سمت را داشت. در ۱۳۲۵ مجدداً در کابینه‌ی احمد قوام، به معاونت نخست‌وزیری و ریاست اداره کل تبلیغات منصوب شد. در ۱۳۲۷ برای بار سوم در نخست‌وزیری ساعد، آن سمت را احراز نمود. در انتخابات مجلس سنا که در سال ۱۳۲۸ در ایران برای اولین بار انجام گرفت کاندیدای سناتوری شد. در انتخابات دور اول جزء ۷۵ نفر بود و در دوره‌ی دوم در زمره‌ی ۱۵ سناتور انتخابی تهران قرار گرفت و پس از افتتاح مجلس از سناتورهای پرکار و پرنطق بود و تقریباً جزء چند سناتوری بود که مجلس را می‌گردانیدند.

در دوران نخست‌وزیری مصدق، از مخالفین بود. پس از وقایع ۳۰ تیر نیز به دولت رأی نداد و در مسئله‌ی نفت و راه‌حل آن در مجلس سنا نطق‌های مفصلی ایراد نمود. پس از انحلال مجلس سنا، از طرف مصدق به اروپا رفت و پس از بازگشت با سرلشکر زاهدی فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد تا اینکه در نیمه‌ی دوم ۱۳۳۲ در دوره‌ی دوم مجلس سنا مجدداً به سناتوری رسید. و در مجلس پیرامون تمام لوایح دولت به بحث و انتقاد می‌پرداخت و از ابراز عقیده خودداری نمی‌نمود. در حکومت اقبال، به هنگام طرح لایحه‌ی ساواک، محکم ایستاد و چندین جلسه در مضار این سازمان سخن گفت و دولت را از تشکیل چنین سازمانی برحذر داشت ولی همین نطق باعث شد او را کنار بگذارند و دیگر کاری به او واگذار نشود.

خواجه نوری نویسنده‌ای توانا و محققی پرتوان بود. در کنار مشاغل سیاسی خود، دست از تألیفات و ترجمه برنداشت. بیشتر شهرت و معروفیت او بر اساس انتشار جزوات بازیگران عصر طلائی شد. او مدعی گردیده بود کلیه‌ی کسانی که در دوران رضاشاه مصدر شغلی بوده‌اند، شرح حالشان انتشار خواهد یافت. او توانست چند نفری را که عبارت بودند از آیرم، تیمورتاش، امیر خسروی، طهماسبی، دبیراعظم بهرامی، مدرس، داور، سپهبد امیراحمدی، علی سهیلی، علی دشتی، علی وکیلی را انتشار دهد و بقیه متوقف شد. ولی مهمتر از همه شرح حال سربازیگر عصر طلائی بود که در آن تاریخ همه تشنه‌ی خواندن آن سرگذشت بودند. آگهی‌های مکرر در این زمینه انتشار می‌یافت ولی هیچ موقع به چاپ نرسید. یکی از نزدیکان خواجه نوری که به قول او اعتماد کامل دارم، برای نگارنده حکایت کرد که روزی محمدرضا شاه، خواجه نوری را احضار می‌کند و می‌گوید چون نوشته‌های شما بسیار جالب است، قبل از انتشار سربازیگر عصر طلائی نوشته‌ی خودتان را بدهید من بخوانم. خواجه نوری هم امتثال امر می‌کند و نوشته را به شاه می‌دهد. پس از مدتی برای او پیغام می‌فرستد فعلاً موقع انتشار این مطالب نیست. این نوشته نزد من امانت خواهد بود تا در موقع لازم برای چاپ در اختیار بگذارم.

غیر از جزوات بازیگران عصر طلائی که هنوز تجدید چاپ می‌شود، آثار دیگری دارد مانند محبوس باغ فردوس، مشهودات گفتنی در دو جلد، اولین برخورد، روانکاوی و کتاب سیمای شجاعان نوشته‌ی کندی رئیس‌جمهور پیشین آمریکا از ترجمه‌های اوست. در کار نمایشنامه‌نویسی هم دستی داشت. نمایشنامه‌ی عظمت ایران و نمایشنامه‌ی یک ایرانی در مقابل زن به زبان فرانسه از کارهای خواجه نوری می‌باشد. هزار سؤال بجا و هزار سؤال بیجا و یادداشت‌های للهآقا از دیگر آثار اوست. گاهی بر حسب تفنن شعر هم می‌سرود. وی در روانشناسی و روانکاوی هم دستی داشت. در ۱۳۷۰ درگذشت.

محقق.

تولد: اسفند ۱۲۷۹، شیراز.

درگذشت: فروردین ۱۳۷۰.

ابراهیم خواجه‌نوری چون پدرش را در یک سالگی از دست داد زیر نظر برادر بزرگش ابوتراب نظم‌الدوله تربیت شد. تحصیلات مقدماتی را در تهران آموخت. در روزگار جوانی روزنامه‌ی «نامه جوان» را منتشر کرد ولی پس از چاپ اولین شماره به زندان افتاد و چهار ماه زندانی بود و اتفاقا همان وقت بود که میرزاده‌ی عشقی هم محبوس بود.

پس از آن به اروپا رفت ومدت هشت سال در بروکسل درس خواند و در حقوق و علوم اداری دیپلم گرفت و پس از بازگشت به

ایران ابتدا مدیر مدرسه‌ی عالی پست و تلگراف شد و سپس به وکالت دعاوی مشغول گردید.

پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد سیاست شد. یکی از تأسیس کنندگان حزب عدالت بود. روزنامه‌ی این حزب نامش «ندای عدالت» بود و خواجه نوری صاحب امتیاز و یکی از نویسندگان آن بود. این روزنامه به مدت یک سال و نیم منتشر شد. (۴۰۸ شماره در تهران، پنج بار در هفته، ۱۳۲۴ -۱۳۲۳). در همین دوران نگارش بازیگران عصر طلایی را شروع کرد. جزوه‌هایی بود در شرح حال معروف‌ترین رجال سیاسی دوره احمدشاه قاجار و رضاخان. وی چندی معاون نخست وزیر (در چهار دولت) بود و سپس سناتور شد. ظاهرا چون با لایحه‌ی تشکیل سازمان امنیت مخالفت کرده بود، پس از دوره‌ی اول دیگر انتخاب نشد. به رشته‌ی روان شناسی و مباحث اجتماعی مخصوصا روانکاری دل بستگی داشت. وی چندین کمیته و شورا عضویت داشت.

از تألیفات اوست: اولین برخورد (۱۳۳۹)؛ بازیگران طلایی (۱۳۲۲)؛ چرا انگلستان خفته بود (ترجمه از کتاب جان اف. کندی، ۱۳۴۵)؛ رموز روانی مدیریت (۱۳۴۷)، روانکاوی (۱۳۳۶)؛ سیمای شجاعان (ترجمه از جان اف. کندی، ۱۳۴۰)؛ شگفتی‌های جهان درون (۱۳۴۶)؛ عقاید للهآقا؛ مردان خود ساخته؛ مکتوب (۱۳۳۴)؛ زندانی باغ فردوس.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] ادبیات نوین ایران (۳۱۷)، شخصیتهای نامی (۱۸۵ -۱۸۴)، مولفین کتب چاپی (۵۶ -۵۴ /۱).

خواجه نوری، امیراصلان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به «نظام‌السلطان» و «نظام‌الدوله»، فرزند میرزا محمدخان موقرالدوله نوری و نوه‌ی میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله دومین صدراعظم ناصرالدین شاه است. تولد وی در ۱۲۵۸ اتفاق افتاد. مادرش شرف‌الدوله دختر میرزا ابراهیم خان نظام‌الدوله رئیس قشون اصفهان بود که از تمول سرشار بهره گرفته و املاک و مستغلات زیادی داشت که تماماً پس از مرگش به امیراصلان و برادر دیگرش انتقال یافت.

امیراصلان تحصیل خود را مطابق معمول زمان انجام داد. چون به سن رشد رسید وارد دربار مظفرالدین شاه شد و بسیار مورد توجه قرار گرفت. در آنجا ترقی بسیار کرد. چون با فرهنگ جدید آشنائی داشت، تدریجاً به سمت مشروطه‌خواهان گرایش یافت و برای تأسیس عدالتخانه با چند نفر دیگر در دربار هماهنگ شد. وقتی عین‌الدوله صدراعظم از مقاصد او و دوستانش اطلاع پیدا کرد، دستور داد آنها را فلک کرده چوب بسیاری زدند و از دربار اخراج کردند. امیراصلان خان که تازه لقب نظام‌السلطان گرفته بود، به چند نفری توسل جست و صدراعظم از تقصیرات او صرفنظر نمود. نهایت مقرر شد که در تهران نماند و همین امر باعث شد حکومت مازندران را به او سپردند. نظام‌السلطان در این مأموریت بسیار خوب کار کرد و چون از مال دنیا بهره‌ی کافی برده بود، برخلاف غالب حکام، چشم طمع به دارائی دیگران و رعایا نداشت و حتی‌المقدور از اعمال قوه‌ی قهریه با آنها خودداری می‌کرد. با هزینه‌ی شخصی چند جاده احداث کرد و در مواقع مقتضی به بسیاری از رعایا که در اثر سیل دارائی خود را از دست داده بودند، کمک‌های مؤثری نمود به طوری که در آن منطقه محبوبیت کامل یافت و دوستان مؤثری برای خود تدارک دید. در انتخابات دوره‌ی سوم، کاندیدای نمایندگی مجلس شد و از شهر بارفروش (بابل امروزی) به وکالت مجلس انتخاب گردید. در جنگ بین‌المللی اول که مجلس سوم تعطیل و غالب وکلاء مهاجرت نمودند. نظام‌السلطان هم به قم رفت و از آنجا عازم ساوه گردید تا با قشون روس جنگ کند. از ساوه به کرمانشاه عزیمت نمود. قریب یک سال مهاجرت او طول کشید. وقتی به تهران آمد، مأمور

حکومت بروجرد و لرستان شد. دو سالی در آن مناطق بود تا به حکمرانی همدان منصوب شد. در همدان نیز از خود کفایت نشان داد.

در انتخابات دوره‌ی چهارم کاندیدا شد. مردم بابل مجدداً او را انتخاب و به مجلس فرستادند. تا پایان دوره‌ی چهارم در مجلس از وکلاء متنفذ بود. در ۱۳۰۴ والی کرمان شد و قریب دو سال بر ایالت کرمان و سیستان حکومت می‌کرد.

امیراصلان خواجه نوری در اوام جوانی از مظفرالدین شاه لقب نظام‌السلطان گرفت. در دوره‌ی سلطنت احمدشاه پس از فوت پدر بزرگ مادری، لقب او که نظام‌الدوله بود بدو تعلق یافت. وی مردی بسیار متمول و عیاش و خراج و با کفایت و درایت و مدیر و مدبر بود. از ثروتی که از طریق مادر به وی رسید، زندگانی بسیار مجللی برای خود تدارک دید و همین امر باعث شد در مأموریت‌ها سوء استفاده نکند بلکه به رعایا هم کمک مالی نماید. در جمال‌آباد شمیران کاخ و باغ عظیمی را که وزیر همایون کاشی بنیاد نهاده بود، خریداری کرد، بهترین اثاثیه و جدیدترین وسایل زندگی را در آنجا فراهم نمود، همه شب بساط عیش و شادی در آنجا دایر بود.

در میانسالی عشق سوزانی نسبت به افتخارالسلطنه دختر زیبا و عیاش ناصرالدین شاه پیدا کرد که آن عشق در آن روزها در افواه مردم و هم امروز در بعضی از یادداشت‌ها گفته و نوشته شده است. سرانجام نظام‌الدوله در مقابل این علاقه تاب مقاومت نیاورد، همسر خود را با پنج فرزند رها نموده، با افتخارالسلطنه ازدواج نمود. عارف شاعر آزاده‌ی ایران هم در آن ایام عشق شدیدی به این خانم داشت و در مجالس عیش و نوش آنها شرکت می‌کرد و موضوع را در یادداشت‌های خود ذکر کرده و اشعاری در این زمینه سروده است. نظام‌الدوله در لشکرک املاک زیادی داشت. باغی در آنجا احداث نمود که مدفن او نیز می‌باشد. وفات او در ۱۳۱۷ ش اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواجه نوری، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۵۰ متولد شد. پدرش عبداللّه خان از مستوفیان درجه اول دربار ناصرالدین شاه بود. مادرش مریم خانم عزیزالحاجیه نام داشت که یکی از دختران میرزا آقاخان نوری بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و معمول زمان، وارد شغل خانوادگی که همان امور مالی باشد گردید. ابتدا لشکرنویس فوج سوادکوه شد، بعد به لشکرنویس‌باشی کرمان و بروجرد و لرستان ارتقاء یافت. چندی کفیل ایالت لرستان و زمانی پیشکار و کفیل حکومت اصفهان بود.

در ۱۲۹۸ به حکومت قزوین منصوب شد و با کودتای ۱۲۹۹ دوران حکومتش خاتمه یافت. در زمان رضاشاه یک بار به حکومت بوشهر و یک دفعه به حکومت زنجان منصوب گردید. در ۱۳۱۴ در انتخابات دوره‌ی دهم از فیروزآباد فارس به وکالت انتخاب شد. در ادوار یازدهم و دوازدهم نیز سمت وکالت را حفظ کرد و در تابستان ۱۳۲۰ برای بار چهارم از فیروزآباد به نمایندگی دوره‌ی سیزدهم انتخاب شد ولی قبل از افتتاح مجلس درگذشت. وی داماد دکتر علی‌اصغر مؤدب نفیسی بود و حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری هم همسر خواهر ایشان بود. البته یکی از دو نفر یاد شده برای ادامه‌ی وکالت ایشان کافی بود، تا چه رسد به هر دو؟

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواجه نوری، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا یوسف‌خان افخم‌الملک، از نواده‌های میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه، در ۱۲۷۹ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به مدرسه‌ی آلمانی وارد شد و دوره‌ی آن مدرسه را به پایان برد. سپس برای مطالعات مالی و اقتصادی، چند سالی در اروپا گذرانید. چندی معاون مدرسه‌ی صنعتی آلمان‌ها در ایران بود. در ۱۳۰۰ وارد بلدیه تهران شد و در آنجا سمت معاونت گرفت. در ۱۳۰۷ پس از تأسیس بانک ملی ایران، به مترجمی و معاونت لیندنبلات آلمانی انتخاب گردید و چند سالی در آن سمت باقی ماند. پس از برکناری و تعقیب و محکومت دکتر لیندنبلات آلمانی، اولین رئیس بانک او نیز محکومیت یافت و چندی در زندان بسر برد. سپس به وزارت دارائی انتقال پیدا کرد و مدیرکل آن وزارتخانه گردید. بعد به مقام معاونت رسید و چند سال در معاونت وزیر دارائی بود تا اینکه در ۱۳۳۶ به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی بانک کشاورزی ایران منصوب گردید. دو سالی آن سمت را داشت که بازنشسته شد. خواجه نوری مردی قصیرالقامهٔ بود. زبان‌های فرانسه و آلمانی و انگلیسی را خوب می‌دانست. بسیار جدیت داشت و هر کاری که به او سپرده می‌شد در نهایت خوبی اداره می‌کرد. از شعر و شاعری بهره‌ای گرفته بود و نثر را خوب می‌نوشت. دو فرزند ذکور از او باقی مانده‌اند. در سال ۱۳۷۶ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواجه نوری، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۴۷ ش در اصفهان متولد شد. پدرش مرتضی قلی خان منتصرالسلطان از مالکین عمده بود. صادق تحصیلات مقدماتی را در اصفهان انجام داد و برای ادامه تحصیل وارد مدرسه‌ی آمریکائی تهران شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان داد و زبان انگلیسی را به خوبی فراگرفت و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. چندی از طرف وزارتخانه‌ی مزبور کارگزار اردبیل شد. به هنگام این مأموریت دوران استبداد صغیر شروع شد و در آذربایجان عده‌ای برای هواخواهی مشروطیت، دست به اقدامات زدند از جمله میرزا صادق‌خان در زمره‌ی مجاهدین قرار گرفته، برای اعاده‌ی مشروطیت اقدامات تندی انجام داد و همین امر سبب شد تا در انتخابات دوره‌ی دوم که پس از استبداد صغیر صورت گرفت، از طرف مردم آذربایجان به وکالت مجلس انتخاب شود. در این دوره‌ی مجلس که احزاب پارلمانی در مجلس رونق گرفته بودند، او به حزب دموکرات پیوست و از وکلای تندروی مجلس شد و با دولت‌ها از در مخالفت درآمد. پس از انحلال مجلس دوم و طلوع دیکتاتوری ناصرالملک، عده‌ای از سران حزب دموکرات دستگیر و به قم تبعید شدند از جمله همین میرزا صادق خان بود که در همان ایام پس از فوت پدرش به لقب منتصرالسلطان ملقب شده بود وی قریب شش ماه در تبعید قم به سر برد تا به تهران آمد و در انتخابات دوره‌ی سوم از شهر بارفروش به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در سفر مهاجرت که مقارن جنگ بین‌المللی اول روی داد، منتصرالسلطان نیز در زمره‌ی مهاجرین بود ولی او در اصفهان توقف نمود و به املاکی که توارثاً به او رسیده بود سرکشی می‌نمود. در دوره‌ی ششم مجلس، از دماوند و فیروزکوه به

وکالت رسید و این سمت را در ادوار هفتم، هشتم، نهم، دهم و یازدهم حفظ کرد. در ۱۳۱۸ در تهران درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواجه نوری، عبدالوهاب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا عبدالوهاب نظام‌الملک نوه‌ی میرزا آقا خان اعتمادالدوله نوری دومین صدراعظم ناصرالدین شاه. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه پس از فوت پدرش، نظام‌الملک لقب گرفت. وزیر لشکر و حاکم تهران شد. در دوره‌ی مظفرالدین شاه وزیر مالیه و وزیر لشکر و وزارت عدلیه را عهده‌دار گردید و مدتی هم پیشکار محمدعلی میرزا ولیعهد در آذربایجان بود. چندی نیز والی فارس شد تا اینکه در اوایل مشروطه در کابینه‌ی اول مشیرالسلطنه به وزارت عدلیه منصوب شد.
در جنگ بین‌الملل اول که احمدشاه به تخت نشست و محمدحسن میرزا عازم تبریز گردید، نظام‌الملک سمت پیشکاری ولیعهد را داشت. وفات او در ۱۳۳۵ ه.ق اتفاق افتاد و حدود هفتاد سال سن او بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواجه نوری، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند امیراصلان نظام‌الدوله، در ۱۲۷۵ در تهران تولد یافت. کودک خردسالی بود که پدرش عشق سوزانی نسبت به افتخارالسلطنه دختر ناصرالدین شاه پیدا کرد و زندگانی آنها از هم پاشیده شد و مادرش نیز پس از جدائی از نظام‌الدوله، همسر میرزا محمدعلی شال‌فروش تاجر و نماینده‌ی مجلس شد. غلامعلی در محیط نامساعدی تحصیلات خود را آغاز کرد. ناظم‌الاطباء نفیسی و مؤدب‌الدوله نفیسی که پدر و پسر هر دو شوهر خاله‌های او بودند، او را تحت حضانت خویش قرار داده و در تعلیم و تربیت او کوشش بسیار کردند. پس از چندی به اروپا اعزام شد و چند سالی در فرانسه و سوئیس به تحصیل و تفریح اشتغال داشت. در ۱۲۹۷ که پدرش حکمران قزوین بود و لقب نظام‌الدوله گرفت، لقب قبلی او که نظام‌السلطان بود، به پسرش داده شد.
خواجه نوری پس از مراجعت از اروپا داخل وزارت امور خارجه شد. چندی در داخل و چندی در خارج مأموریت‌هائی بدو محول گشت تا سرانجام به ریاست تشریفات وزارت امور خارجه رسید. زمانی نیز پیشکار و رئیس دفتر مادر شاه بود. در ۱۳۳۰ با سمت وزیرمختار (کاردار) در ایتالیا شد. در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که شاه از ایران فرار کرد، ابتدا به بغداد و بعد به رم رفت. همین خواجه نوری وزیرمختار ایران در رم بود و طبق دستور وزارت خارجه‌ی ایران به شاه و ثریا بی‌اعتنائی کرد. نه تنها به فرودگاه نرفت، بلکه پیغام فرستاد آنها حق آمدن به سفارت را ندارند. شاه درخواست نمود اتومبیل شخصی او را که در سفارت امانت بود، بدو پس بدهد. این تقاضای شاه هم اجابت نشد. این رفتار خواجه نوری که سال‌ها در دربار وقت گذرانیده بود، فوق‌العاده باعث رنجش و عصبانیت شاه شد. روز ۲۹ مرداد که ورق برگشته بود، اشرف پهلوی به رم رفت و خواجه را با خفت و خواری از کار برکنار نمود و به دستور دولت، تمام نشان‌ها و امتیازات را از او گرفتند. سال‌ها در اروپا اقامت داشت و از ترس انتقام و مجازات، جرأت نداشت به

کشورش بـازگردد. هر بـار عریضه‌ای سـراپا نـدامت و شـرمساری می‌نوشت و تقاضای عفو می‌کرد، مورد قبول واقع نمی‌شـد و بارها قدمای وزارت خارجه از جمله دکتر اردلان شفاعت کردند، پذیرفته نشد. بالاخره مادر شاه را شفیع قرار داد و سرانجام به او اجازه‌ی بازگشت داده شـد. وی پس از مراجعت به ایران، در باغ ییلاقی خود واقع در گلنـدوئک اقامت گزیـد و چون ماننـد پـدرش مشـرب تصوف داشت، خانقـاهی در آنجـا بنیـاد نهـاد و اوقـات خود را به مطـالعه و مباحثه با دوسـتان می‌گذرانیـد و در صـدد بود به نحوی گذشـته را جبران کند ولی میسـر نشد. با وجودی که بسیاری از کسان و منسوبین او در دربار رفت و آمد داشتند، نتوانستند آب رفته را به جوی بازگرداننـد. او در اواخر، میـل به سـناتوری داشت ولی به جـای او برادرش محسن خواجه نوری که از پـدر جـدا بودنـد، سناتور شد.

نظام‌السلطان در ۱۳۴۰ در تهران درگـذشت در حالی که قسـمت اعظم زمین‌های لشـکرک و زرده‌بنـد و گلندوئک متعلق به او بود. وی را برادری بود به نام نصرت خواجه نوری که در وزارت کشور شاغل مقاماتی شد. چندی در مشهد و زمانی در همدان حکومت داشت. در میانسالی درگذشت.

از دکتر علیقلی اردلان شـنیده شـد زمانی که وزیر امور خارجه و در حضور شاه بودم، رضایت خود را از خـدماتم ابراز کرد و فرمود «پیرمرد چیزی از من بخواه» عرض کردم تنهـا اسـتدعایم عفو (نظـام) است. شـاه بطور ناگهـانی متغیر شـد و قیـافه‌ی بشـاش او عبوس گردیـد و پس از سـکوت چنـد دقیقه‌ای اظهـار کرد این تقاضـای شـما اجابت نمی‌شود، او از خانواده‌ی من بود، دیـدی با من چکار کرد؟

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواجه نوری، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۵ در تهران تولـد یـافت. پـدرش حـاج محمـدعلی شـال‌فروش از تجـار معتبر تهران بود که به امر تجـارت شال از هندوسـتان اشتغال داشت و در دوره‌ی اول از طرف تجار تهران به وکالت مجلس برگزیده شد. مادر وی مادر نظام‌السلطان خواجه نوری بود. او تحت نظـارت دائی خود تربیت شـد و نـام خـانوادگی مـادر خود را برای خویش انتخـاب نمود. پس از انجـام تحصـیلات ابتـدائی و متوسـطه به فرانسه اعزام شد و در رشـته‌ی تجارت و حقوق تحصیل نمود. پس از ورود به ایران، وارد وزارت کار شد. مشاغلی را در آن وزارتخانه طی کرد و مدتی مدیرعامل سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران بود. در دوره‌ی بیست و یکم از شـمیرانات به وکالت مجلس رسـید. در همان دوره به لیـدری اکثریت مجلس که عضو حزب ایران نوین بودنـد برگزیـده شـد و در دوره‌ی بعد هم وکیل شد. در ۱۳۵۰ به سـناتوری رسـید و یک دوره سـناتور تهران بود. سپس به کار وکالت دادگستری پرداخت. وی از مالکین عمده‌ی گلنـدوئک و لواسان بود و در آنجا زمین‌های زیادی چه از طریق توارث و چه از راه غصب و تصـرف بدست آورده و به همین دلیل شاکیان زیادی برای خود فراهم ساخته بود. مردی متفرعن، مالدوست و رفیق‌باز بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواجه نوریان، ابوتراب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نظم‌الدوله، متولد ۱۲۳۷ ش در تهران است. پدرش حبیب‌اللّه خان فرزند فتح‌اللّه لشکرنویس‌باشی برادر میرزا آقاخان اعتمادالدوله است.

وی دوران کودکی را در تبریز گذرانید و از معلمینی که برای مظفرالدین میرزا ولیعهد وقت استخدام کرده بودند، استفاده کرد و زبان فرانسه را به خوبی فراگرفت. در جوانی در شهربانی استخدام شد و مدتی معاونت کنت دومنت فرت رئیس شهربانی بود. پس از رفتن کنت دومنت، مستقلاً ریاست شهربانی را با لقب نظم‌الدوله به او دادند.

چهارده سال در آن سمت به مردم‌آزاری مشغول بود. کلیه‌ی تحقیقات از میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه، توسط او انجام گرفت. پس از قتل ناصرالدین شاه، مدتی بیکار شد و چند ماهی در تبعید کاشان بسر برد. بعد از مشروطیت، خزانه‌داری نظام و ریاست مهمات و ذخیره قشون به او تفویض گردید. چند سالی در آن مقام باقی ماند تا به معاونت ایالت آذربایجان منصوب شد. بعد حکمران منطقه‌ی خمسه گردید. بعد از کودتا به معاونت وزارت جنگ معرفی شد. در ۱۳۰۶ در تهران در ۶۹ سالگی درگذشت.

نظم‌الدوله گذشته از مقامات و مشاغل اداری، یکی از مترجمین خوب زمان خود بود و کتب زیادی ترجمه کرد که برخی از آنها منتشر شده‌اند مانند تاریخ ایرانیان تألیف کنت گوبینو، کتاب تاریخ ماری استوارت، سرگذشت کنتس دوباری. حین‌الفوت از وی سه دختر و دو پسر باقی ماند که اکنون همگی روی در نقاب خاک کشیده‌اند. نظم‌الدوله در تربیت فرزندان خود جد و جهدی کامل مبذول داشت. دو تن از پسران خود را به روسیه فرستاد که پس از بازگشت در ایران به خدمت فرهنگ درآمدند. فتحعلی یکی از فرزندان او کتاب درویش دروغین را انتشار داد. هر سه دختر وی ادیب و هنرمند بودند. سرلشکر حصن‌الدوله شقاقی و اعظم‌الملک دامادهای او بودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خواص، امیر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

امیر خواص

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب امیر خواص دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خود یعنی تهران سپری کردم .سال چهارم دبیرستان دررشته علوم تجربی ، همزمان با آغاز تحصیلات حوزوی بود از سال ۶۲ تحصیلات حوزوی را بطور جدی در قم آغاز نمودم و در سال ۷۲ دروس سطح را با موفقیت سپری کردم. از سال ۷۳ تا سال ۸۰ به مدت ۷ سال در درس خارج فقه آیت الله

جوادی آملی شرکت نمودم.

از سال ۱۳۷۱ که مشغول درس کفایه الاصول بودم وارد موسسه در راه حق شدم و درسال ۱۳۷۴ به موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) منتقل شدم و در سال ۱۳۷۵ در رشته الهیات و معارف اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد پذیرفته شدم و در سال ۱۳۸۱ با دفاع از رساله خود با عنوان بررسی تطبیقی سعادت از دیدگاه افلاطون ، ارسطو غزالی با رتبه ممتاز دفاع نموده و فارغ التحصیل شدم. از سال ۱۳۸۲ به عضویت هیئت علمی موسسه و آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) درآمدم. در سال ۱۳۸۳ در رشته فلسفه دین در مقطع دکترا شرکت نموده و پذیرفته شدم و هم اکنون در ترم اول مشغول تحصیل هستم.

کارهای پژوهشی را از سال ۱۳۷۶ آغاز نمودم و حدود ۳ سال در زمینه فلسفه اخلاق به پژوهش و مطالعه پرداختم که محصول آن ترجمه مقالاتی از دایره المعارف فلسفه اخلاق بکر بود که دفتر اول آن در سال ۸۰ از سوی موسسه امام خمینی(ره) منتشر شده است در سال ۷۷ به همراه جناب آقای اکبر حسینی کتاب دین و اخلاق را تالیف نمودیم که این اثر برای چاپ آماده شد اما متاسفانه در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به مدت دو سه سالی مفقود شد و پس از مدت ها که پیدا شد منتظر فرصتی برای به روز کردن آن و چاپ هستیم.

هم چنین کتاب منشأ دین را به همراه آقای سید اکبر حسینی تالیف نموده ام که بزودی منتشر خواهد شد.

مقالات جلد دوم فلسفه اخلاق هم در حال آماده شدن است که به همراه مقالات برخی دوستان چاپ خواهد شد.

کتابها و مقالات دیگری هم تالیف شده است که برخی چاپ شده اند و برخی هنوز منتشر نشده اند. موضوعات و زمینه های تدریس این جانب عبارتند از: فلسفه اسلامی ، کلام اسلامی، فلسفه دین، کلام تطبیقی ادیان ابراهیمی و شرقی.

خوانساری، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۵ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به خدمت در وزارت کشاورزی درآمد و در آن وزارتخانه رئیس کارپردازی شد. در تشکیل حزب دموکرات ایران تلاش زیادی نمود و بازرس مخصوص نخست‌وزیر گردید. در ۱۳۲۹ در کابینه‌ی رزم‌آرا معاون و کفیل وزارت کار شد. مدتی عضو هیئت مدیره‌ی سازمان بیمه‌های اجتماعی بود، زمانی با عنوان نماینده‌ی وزارت کار در لندن اقامت داشت. سرانجام در آمریکا سرپرست محصلین گردید و موقعیت خاصی پیدا کرد. مشیر و مشار اردشیر زاهدی شد و از عوامل سازمان امنیت محسوب می‌شد. وقتی از آن سمت تغییر کرد، معاونت وزارت امور خارجه را به او دادند. خوانساری روی همرفته مرد روز و اهل زدوبند بود. هیچ موقع بی‌شغل نشد و همیشه مأموریت‌های درجه اول بدو محول می‌گشت. در زمانی که در وزارت کشاورزی بود، وزیر وقت کشاورزی به علت نادرستی، او را اخراج کرد و در زمانی که مظفر فیروز بر اریکه‌ی قدرت قرار داشت، از او حمایت می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خوانساری، جمال، جمال‌الدین محمد

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۱۲۵/۱۱۲۱ ق)، فقیه، اصولی، حکیم، محقق، محدث و متکلم. معروف به جمال المحققین. معاصر ملامیرزا شیروانی و علامه مجلسی بود. به همراه برادرش، آقا رضی، نزد پدرش، محقق خوانساری، و دایی‌اش ملا- محمدباقر محقق سبزواری در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان تحصیل کرد و همانند پدرش صاحب تالیفات بسیاری شد، با این تفاوت که تالیفات وی بیشتر نقلی و تالیفات پدرش بیشتر عقلی است. از پدرش محقق خوانساری و سید ابرهیم بن میر معصوم حسینی قزوینی روایت می‌کرد و از ملا محمدتقی مجلسی اجازه‌ی نقل حدیث داشت. علمای بسیاری از وی اجازه روایت داشتند که از آن جمله: محمد اکمل بهبهانی و محمد رفیع گیلانی. وی صاحب طبعی ظریف و نکته‌سنجی دقیق و باهوش، بخصوص در فهم ظواهر حدیث کم‌نظیر بود. چنانکه تیزهوشی وی را از روی ترجمه‌ی «مفتاح الفلاح» و تعلیقاتی که بر آن نگاشته است و کتاب مزاری که برای شاه سلطان حسین هنگام زیارت امام رضا (ع) و توضیحاتی که برای الفاظ زیارات آورده است، می‌توان فهمید. وی که عالمی متکلم بود، مذاهب چهار گانه‌ی اهل سنت را نقد کرد. او در اصفهان درگذشت و در تخت فولاد اصفهان مدفون گردید. اغلب منابع تاریخ وفات وی را سال ۱۱۲۵ ق نقل کرده‌اند و آقا بزرگ تهرانی با استناد به ماده تاریخ زیر تاریخ وفات وی را سال ۱۱۲۱ ق می‌داند: «فوتش را بفاتح هاتفی از غیب گفت: کرد ایزد با حسین بن علی حشر جمال یعنی ۱۱۲۱». از آثار وی: ترجمه‌ی «قرآن مجید»؛ ترجمه‌ی «صحیفه‌ی سجادیه»؛ شرح فارسی «غرر و درر»؛ شرح فارسی «مفتاح الفلاح»؛ حاشیه بر «شرح عضدی»؛ حاشیه بر «تهذیب الاحکام»؛ حاشیه بر «بر من لا یحضره الفقیه»؛ «شرح اللمعه ش الشرائع»؛ شرح «الشفاء»؛ شرح «اشارات»؛ «شرح حدیث البساط»؛ «النیه»؛ «اختیارات الایام»؛ «اصول‌الدین»، در امامت؛ حاشیه بر «شرح مختصر الاصول»؛ «جبر و اختیار»؛ شرح بر «حدیث الطینه»؛ در جبر؛ «کلثوم ننه» یا «عقائد النساء» که در آن رسوم و پندارهای معمول میان زنان آن روزگار ایران به نقد کشیده. از دیگر آثار او ترجمه «الفصول المختاره من العیون و المحاسن» معروف به «مجالس» است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۲۳۱/۹)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۱۶/۵)، تذکره القبور (۲۳۸)، الذریعه (۴۴۰/۲۴، ۱۹۲/۱۳، ۸۲/۱۴، ۵۳/۶، ۵۰۶، ۱۲۲ /۴، ۳۶۷/۱)، روضات الجنات (۲۱۰ -۲۰۸ /۲)، ریاض العلماء (۱۱/۷، ۱۱۴/۱)، ریحانه (۵۴/۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۴۸ -۱۴۶ /۱۲)، فوائد الرضویه (۸۴ -۸۳)، لغت نامه (ذیل/ جمال)، مولفین کتب چاپی (۳۸۳ -۳۸۱ /۲)، معجم المولفین (۲۵۵/۹، ۱۵۴/۳)، هدیه الاحباب (۱۲۰)، هدیه العارفین (۳۲۱/۲).

خوانساری، رضی‌الدین محمد

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۱۱۳ ق)، عالم، فقیه، متکلم و شاعر. برادر کهتر آقا جمال خوانساری است و هر دو به نام محمد نامیده شده‌اند و هر دو در اصفهان نشو و نما یافتند، و هر دو محضر پدر بزرگوارشان، محقق خوانساری و دایی دانشمندشان، ملا محمدباقر سبزواری، علم آموختند. وی قبل از برادرش در جوانی درگذشت. او از کسانی است که حکم شاه سلطان حسین را در نهی از منکرات امضاء کرد. آقا خلیل اصفهانی قاینی از شاگردان اوست. از آثار وی: «المائده السماویه» یا «الاطعمه و الاشربه» که برای شاه سلیمان صفوی به زبان فارسی تالیف کرد، این کتاب متمم «مشارق الشموس فی شرح الدورس» پدرش آقا حسین خوانساری است؛ «شرح حدیث

البیضه»، که در «کافی» آمده است، در احوال سفرا و کیفیت غیبت به زبان فارسی، که آن را به نام شاه سلطان حسین صفوی نوشت؛ «شرح کتاب الصوم و الاعتکاف» از «شرح الدورس».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۳۶/۲۱، ۱۹۳/۱۳، ۲۱۸/۲)، ریحانه (۲۳۰/۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۷۴ -۲۷۳ /۱۲)، فوائد الرضویه (۱۸۳ -۱۸۲)، لغت نامه (ذیل/ رضی‌الدین).

خوانساری، محمد تقی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در یکی از روزهای اردیبهشت سال ۱۲۶۷ ق . که بهار با ماه رمضان تواءمان گشته بود و غنچه های یاد در آن می شکفتند، در خوانسار شهری که جای جایش چشمه ای سر به بیرون آورده و چون نگینی سبز و بلند با دستهایی گشوده سخاوت را به تمام معنا به رخ می کشد، در خانه سید اسدالله ، عالم بزرگ شهر، نورسیده ای پای در حیات نهاد که نام او را محمد تقی گزاردند.

سید محمد تقی جوانه ای بود روییده بر شاخه سار تباری که در عرصه علم و زندگی درخت تناوری را شکل داده بودند و این طلیعه نیکویی برای او به شمار می آمد. سلسله نسب او چنین بود سید محمد تقی خوانساری فرزند علامه سید اسدالله و او فرزند دانشمند محقق سید حسین و او فرزند عالم بزرگوار سید ابوالقاسم ، فرزند دانشمند گرانمایه علامه سید حسین و او فرزند عالم فرزانه حاج میرزاابوالقاسم ، فرزند دانشمند گرانمایه علامه سید حسین و او فرزند عالم فرزانه حاج میرزاابوالقاسم ... .

و در پایان سلسله نیز سرچشمه دانش و عصمت امام موسی بن جعفر علیه السلام قرار داشت .

ایام مکتب آمد، سید محمد تقی در تیزهوشی گوی سبقت از همگنان ربود. او در این سنین کم هم جذبه های معنوی را در خود احساس می کرد. او که در مکتب خط را بخوبی آموخت و قرآنی را به خط خود نشوت و آن را وقف مسجد کرد.

حوزه خوانسار که در آن زمان به برکت پدران سید محمد تقی و دیگر فرزانه های علمی اش رونقی داشت ، دومین جایی بود که سید محمد تقی در دامنش استواری یافت و قامت راست کرد. سرعت فراگیری سید محمد تقی چنان بود که به هفده سالگی نرسیده ، ادبیات عرب و دیگر پایه های مقدماتی علوم اسلامی را فراگرفت . او در همین مدت قسمتهایی هم از فقه و اصول دوره سطح را خواند.

پای درس بزرگان

خوانساری جوان پس از مشورتهایی که با پدر کرد برای تکمیل اندوخته ها رهسپار حوزه دیرپای نجف شد. هجرت به نجف بر شتاب حرکت او افزود .او در نجف پس از تکمیل درسهای ناتمام ، در درس محققان بزرگ این رشته ها حاضر شد تا جوانه های اجتهاد که از توانایی در تحقیق ریشه می گیرد در او برویند. خوانساری جوان چهار سال در درس فقه و محقق بزرگ اصولی آیهٔ الله آخوند خراسانی شرکت کرد. در کنار این آدرس به درس فقیه برجسته آیهٔ الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی هم حاضر گشت . بعد از ارتحال این دو او از درسهای اصول آیهٔ الله نائینی ، آیهٔ اللله آقا ضیاء عراقی و از درس فقه آیهٔ الله در گرفتن اجتهادنامه خود از اساتیدش کوشش نکرد. اما آقا ضیاء عراقی - که بارها مقام این شاگردش را ارج نهاده و گفته بود ((و حفظ مقام و نگهداری شؤ ونات آقای خوانساری را مانند علمای متاءخر بر خود فرض می دانم)) هنگامی که او بعدها به ایران بازگشته بود، اجتهادنامه وی را از نجف برایش فرستاد. افزون بر این آقای خوانساری از این استاد خود اجازه روایی نیز یافته بود.

بر بلندای حماسه

با شروع جنگ جهانی اول که حکومت عثمانی به نفع آلمان درگیر این جنگ شد و در صف متحدین قرار گرفت ، قمرو عثمانیها در حیطه جنگ واقع گردید. در ۲۸ آبان ۱۲۹۳ ق . بصره و حوالی آن به تصرف قوای انگلیس درآمد. موقعیتی حساس بود، دولت عثمانی از روحانیون کمک طلبید علمای شیعه با آنکه استبداد گسترده از طرف آن دولت بر جامعه اکثریت شیعی عراق روبرو بودند، نتوانستند در چنین هنگامه ای ناظر پایمال شدن سرزمین مقدس عراق شوند. این بود که جمع بسیاری از مراجع فتوای جهاد دادند و چون خود در سنین پیری بودند فرزندانشان را به نیابت خویش رهسپار نبرد کردند و گروه دیگری از مجتهدان نیز خود راهی صحنه جهاد گشتند. در ایام محرم فتواهای شورانگیز جهاد شراره حماسه را بویژه در جان طلایه داران دانش برانگیخت و در این میان آقای خوانساری نیز کرسی درس و تحقیق را رها کرد و در صف رهسپاران جهاد قرار گرفت . او به گروه مجاهدانی که به همراه آیهٔ الله سید مصطفی کاشانی عازم نبرد بودند، پیوست . این گروه سوار بر کشتی در رود دجله و فرات پیش تاختند و خود را به صفوف مقدم جبهه در حوالی بصره رسانیدند.

آقای خوانساری در سنگرهای جلو جبهه همراه با همدرسان خود آقای سید ابوالقاسم کاشانی و آقای بختیاری زاده مستقر گشت . او در نبرد با هزار تیری که داشت و با مهارتی که در تیراندازی یافته بود سینه سپاهیان دشمن را آماج خشم ساخت و آنگاه که دشمن برای درهم شکستن مقاومت جنوب هجومی سخت را آغاز کرد او پر نشاط برود و خنده های بلندش تعجب دوستان را برمی انگیخت و وقتی هم که سایه رخوت بر گروهی از جنگاوران افتاد باز فریاد او که حرام بودن عقب نشینی در برابر دشمن را اعلام می کرد، پرطنین بود، و شگفت تر زمانی بود که با تنگ تر شدن حلقه محاصره دشمن مجاهدان مهیای مرگ می شدند و او شور نماز داشت و همگان را به آن می خواند. گویی نماز عاشورایی حسین علیه السلام در ذهنش زندگی یافته بود.

قوای دشمن پیروزیهای شایانی در جبهه فرات به دست آورد. ولی شکست در کوت العماره پای رفتن را از آنان گرفت و به ناچار جبهه جنگ از جنوب به شرق تغییر یافت .

با اشغال بغداد که مقارن با پیروزیهای دیگر متفقین بود، پایان جهاد فرارسید. از آن سو اشغالگران در تعقیب نیروهای مقاومت برآمدند. دستگیریهای وسیعی آغاز گشت و سرانجام خوانساری جوان هم که در نبرد از قسمت پا مجروح شده بود، دستگیر شد. مجاهدان عرب تنها با سپردن تعهدی آزاد گشتند اما برخورد با مجاهدان دیگر متفاوت بود. انگلیسی ها از آزادی آنان اجتناب ورزیدند. در این میان وساطتهایی نیز برای آزادی آقای خوانساری صورت گرفت ولی بی ثمر بود. اشغالگران اسرای جنگی را در بندر بصره جمع نموده ، آنجا با کشتی هایی به اسرارتگاههای خود در مستعمراتشان فرستادند و آقای خوانساری و قریب چهارصد تن دیگر از اسراء به جزیره سنگاپور برده شدند. چهار ماه طول کشید تا کشتی آنان در آن سرزمین پهلو گرفت . در سنگاپور، اسرا در زندانی صحرایی قرار داده شدند. در این زندان گروهی از مردمان وحشی جزیره نیز به نام کوکا به چشم می خوردند. آنها به آدمخواری معروف بودند از آن رو هر روز صبح که شیفت زندانبان عوض می شد اسرا سرشماری می شدند. در آن محیط خشن آقای خوانساری به تلاش علمی روی آورد. او علاوه بر تدریس منطق و حکمت ، خود نیز به آموختن پرداخت و توانست زبان انگلیسی را از یک راجه هندی بیاموزد. رئیس زندان که متوجه مقام علمی او شده بود با توجه به آشنایی او به زبان انگلیسی از او خواست کتابی گمراه ساز را ترجمه کند. او با آنکه روزهای سختی را پیش روی خود داشت با این درخواست مخالفت نمود. و شاید هم برای انتقام از این سرسختی بود که زندانبانان قصد جان او را کردند. او خود در این باره گفته است :

((روزی همه به بیرون رفته بودند و من تنها بودم . زندانبانان حیوانی وحشی را از آن دم در بر درون زندان ول کردند. حیوان جستی زد و بسرعت به طرف من آمد. خیلی نزدیک شد اما کاری به من نداشت . به دم در رفت و دو مرتبه برگشت . چند دفعه این کار را انجام داد ولی کاری با من نکرد.))

بعدها که راجه هندی آزاد شد در آزادی آقای خوانساری کوشید. در نتیجه آقای خوانساری نیز پس از گذشت چهار سال تحمل رنج اسارت ، آزاد گشت .

مرجعیت

آیهٔ الله خوانساری بعد از رهایی از اسارت به زادگاهش خوانسار بازگشت . پس از آن ، آوازه حوزه نوبنیاد سلطان آباد اراک ، در او شیفتگی نخستین را زنده ساخت و از همین رو در حوزه سلطان آباد به احترام آیهٔ الله حائری در درسشان شرکت جست و خود نیز جداگانه به تدریس فقه ، اصول و حکمت پرداخت . دیری نگذشت که او توجه آیهٔ الله حائری را به خود برانگیخت . آقای خوانساری در سلک یاران نزدیک و مشاوران برجسته (هیاءت استفتایی) آیهٔ الله حائری قرار گرفت . وی در پی این نزدیکیها نقش برجسته ای در شکل گیری حوزه علمیه قم ایفا کرد و مشوقی در هجرت آیهٔ الله حائری به قم بود. در سال ۱۳۱۵ ش . حوزه قم در ماتم از دست دادن بنیانگذارش به سوگ نشست . در آن موقعیت خطیر آیهٔ الله صدر و آیهٔ الله حجت و همچنین آیهٔ الله خوانساری که سه تن از شاگردان و یاران برجسته آیهٔ الله حائری بودند، برای تصدی مسؤ ولیت حوزه و عهده داری رهبری دینی مردم مورد توجه قرار گرفتند. در این میان آیهٔ الله خوانساری با شایستگی های فراوان اخلاقی و علمی که داشت پیشگام نگشت ، اما شیخ محمد صدوقی و شیخ مجتبی عراقی و تنی چند از دوستانشان در پاگیری مرجعیت ایشان تلاش ورزیدند. درس خارج برای ایشان تدارک گردید و قرار شد ادامه درس استادش حائری را بگوید. رفته رفته این شخصیت برجسته مورد اقبال جامعه ایرانی قرار گرفت و با طرح جواز رجوع در مسائل احتیاطی به ایشان از طرف آیهٔ الله سید ابوالحسن اصفهانی دامنه مرجعیت او گسترش یافت . اما با این همه او آیهٔ الله صدر و آیهٔ الله حجت برای حاکم نمودن وحدت رهبری دینی مردم و زدودن شائبه های تفرقه ، آیهٔ الله بروجردی را به قم خواندند و با اصرار زیاد او را بر این سمند نشاندند.

سالهای طولانی تدریس آیهٔ الله خانساری که از حوزه نجف آغاز گشت ، جمع زیادی از آموختگان فضل او را همراه داشت . در سالهای آخر تدریس هم درس خارج او چنان با عمق و دقت طرح می شد که تنها شایستگانی چند یارای حضور در آن را یافتند. آثار علمی ایشان غیر از آن رساله های فتوایی که نظریات فقهی ایشان را در بر داشت ، تقریرات درسهای خارجی بود که شاگردانش جمع آوری کرده بودند. از آن جمله درس طهارت ایشان بود که به همت شاگرد برجسته اش آیهٔ الله محمد علی اراکی و درس صلوهٔ که از سوی شاگرد فرزانه دیگرشان آقا مجتبی عراقی نگارش یافت .

نماز

نماز آیهٔ الله خوانساری حدیث شگفتی داشت . در او چنان باور خدا تجلی کرده بود که در نماز حجاب برمی کشید و روحش به بهشت یاد درمی آمد. او خود در این باره چنین گفته بود: در نماز که می ایستم مثل این که است که با خدا شفاهی صحبت می کنم و انگار رخ به رخ هستم . در پی نمایاندن این چهره معنوی او بود که با درخواست جمعی از دل باوران ، آیهٔ الله سید احمد خوانساری ، برقراری نماز جماعت فیضیه را به او واگذاشت . در این نماز پرشکوه حتی مقدسانی که تردیدشان در عدالت امامان جماعت بسیار بود و به هر کس اقتدا نمی کردند، بی هیچ واهمه ای با او به نماز می ایستادند. بعضی از شبها هم که آقای خوانساری نمی آمد آیهٔ الله (امام) خمینی که از اساتید بنام حوزه بود اقامه نماز می کرد. از آن رو که نماز جمعه در نظرگاه فقهی آیهٔ الله خوانساری واجب احتیاطی بود در حوالی سال ۱۳۲۰ بعد از سالیان سال این نماز متروک و مهجور مانده بود، از سوی آن فقیه بزرگ در مدرسه فیضیه بپا شد. بعدها فیضیه هم گنجایش خیل آن همه مشتاقان نداشت . برای همین ، مکان نماز به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام انتقال یافت . برگزاری این نماز چنان پرتاءثیر شد که به دنبال آن در بیشتر شهرها نماز جمعه جانی تازه گرفت .

نماز باران

یکی از حوادث مهم که از آثار شهودی آقای خوانساری از نگاه دینی ، نماز بارانی است که او آن را اقامه نمود تا تجلی دعا و نماز را در زندگی به گونه ای ملموس آشکار کند. در شهریور ۱۳۲۰ که متفقین در ایران به طور انبوه حضور یافتند. در آن موقع موجی از قحطی و نابسامانی در کشور به راه افتاد. قسمتی از سپاه متفقین در منطقه خاکفرج قم استقرار یافت و بعد از مدتی کنترل شهر در دست آنان قرار گرفت . اشغال هنوز ادامه داشت که زمینهای مساعد و وسیع شهر قم - که به صورت دیم کشت می شد - با گذشت دو ماه بهاری از سال ۱۳۲۳ هنوز تشنه بودند. با بروز این خشکسالی موقعیت غذایی مردم بحرانی شد. اهالی قم ، چاره در خواندن نماز باران دیدند. آنان به جستجوی امامی برآمدند تا آنها را به ساحل اجابت رساند و با خلوص و صفایش خواستن را معنی بخشید. مردم راهی خانه های آقایان صدر، حجت و خوانساری شدند. آقایان صدر و حجت در پاسخ مردم گفتند اگر شما وظیفه های شرعی خود را بجا آورید، آسمان و زمین دستهایشان بر شما گشوده خواهد بود. اما آقای خوانساری نتوانست جواب نه بگوید و مردم هم گمان بردند او موافق با خواندن نماز باران است . به همین علت اطلاعیه هایی در سطح شهر نصب گردید که آقای خوانساری در روز جمعه نماز استسقا خواهد خواند. گروهی ایشان را از پایان بد کار بیم دادند اما او گفت حالا که چنین شده ، خواندن این نماز بر من تکلیفی است و هر چه صلاح باشد همان واقع خواهد شد. با نزدیک شدن لحظه موعود بهائیان شهر، متفقین را به انگیزه های این حرکت بدبین نمودند تا جایی که این نیروها در پوششی دفاعی رفتند. در روز موعود، جمعیت از گوشه و کنار شهر روانه شدند تا به صحرای خاکفرج که در نیم کیلومتری شهر قرار داشت و مصلای آن محسوب می شد بروند. آیهٔ الله خوانساری هم با طماءنینه و آرامش مخصوص و در حالی که پاها را برهنه کرده و تحت الحنک انداخته بود با عده ای از همراهان به سمت آن نقطه حرکت نمودند. جمعیت افزون بر بیست هزار نفر بود و ۳/۲ ساکنان شهر را در بر می گرفت . با عبور آرام مردم از کنار پادگان ، شائبه های تردید زدوده شد و توطئه بهائیان بی اثر ماند. آن روز نماز خوانده شد اما اثری از اجابت دیده نشد. آیهٔ الله خوانساری که بارها عطوفت و مهربانی پایان ناپذیر خدا را با همه وجود خود درک کرده بود، بخوبی می دانست که خواستن را با اصرار معنا بخشد. چه آنکه اگر خواهش باشد اجابت حتمی است . او بعد از پایان درس و بحث از شاگردانش خواست که تا همپای او باز به کوی خواهش روند و نماز بارانی دیگر بخوانند. این بار نماز در باغهای پشت قبرستان نوبپاگشت . غروب یکشنبه فرا رسید و آسمان بی تکه ابری سرخ گونگی خورشید را به نظاره نشست . گزارش هواشناسان غربی که در پادگان خاکفرج بودند گویای این بود که بارشی روی نخواهد داد.

دین ناباوران زبان تمسخر گشودند. استاد رسولی در خاطره خود می گوید: ((آن روز گذشت و ما مطابق معمول به نماز جماعت آیهٔ الله خوانساری در مدرسه فیضیه رفتیم . اکنون یادم نیست که به چه مناسبتی شبها در مدرسه فیضیه بعد از نماز جلسه روضه خوانی و سخنرانی بود. مرحوم حاج محمد تقی اشرافی به منبر رفت و هنوز اوایل سخنرانی ایشان بود که باران شروع شد... آن شب باران مفصلی آمد.))

این باران چنان گسترده و بی امان بود که تا آن وقت چنین بارشی را کسی سراغ نداشت . بی سیم های پادگان خاکفرج به کار افتاد و خبر این حادثه شگفت به جهان مخابره شد و در مدتی کوتاه پس از تاءیید آن از طرف مقامهای رسمی لندن و آمریکا، از طریق رادیو انعکاس جهانی یافت .

حج نمونه

تا شهریور ۱۳۲۸ ش هفت سال می گذشت که ایران از حج محروم بود. در آن سال حضور روحانیان که تشنه تر از همه می نمودند در این حج ، حضوری پرجلوه بود. حضوری آنچنان که حج آن سال را حجهٔ العلما نامیدند. روحانیان بزرگی چون آیهٔ الله میرزا محمد فیض و تنی چند از علمای برجسته در این حرکت به چشم می خوردند. آیهٔ الله خوانساری هم به دعوت یکی از بازاریان تهران به این کاروان پیوست . در همان روزهای نخست ورود ایشان به مکه او وحدت آفرین گشت و با اعلام ثبوت رؤ یت ماه از

طرف ایشان اختلاف رخت بربست و وقتی هم که جمعی از شیعیان از او تقاضای برپایی جماعت نمودند، او بی اعتنا به درخواست ایشان ، به نمازجماعت برادران اهل سنت رفت . چه آنکه این حج برای همبستگی بود و دلبستگی و دمیدن روح برادری ، تا در سایه وحدتی ظاهری روحها به وحدت رسند در مدینه نحل اقامت آیهٔ الله خوانساری جای آمد و شد هیاءت ها و کاروانهای مذاهب مختلف بود. از جمله آنها هیاءت علمای مصر به سرپرستی شیخ حسن البناء، مرشد عام جمعیت اخوان المسلمین بود. گفتگوهای دوستانه اش آغاز گشت و تلاش آیهٔ الله خوانساری در نزدیکی و ایجاد تفاهم هر چه بیشتر بود. در پاسخ به این خبر اخوان وحدت ، خطبای مصری هم با او، همصدا گردیدند.

فتواهای شورآفرین

آیهٔ الله خوانساری همگام با آیهٔ الله حاج آقا حسین قمی ، پیشگام مبارزه علیه کشف حجاب ، در این مبارزه شرکت نمود. او در آن جو پراختناق در فتوای روشنگرانه بر زروری بودن حجاب پای فشرد.

با شروع شکل گیری توطئه اشغال فلسطین ، آیهٔ الله خوانساری با فریاد آیهٔ الله کاشانی همنوا بود. او در فتوایی فداکاری و کمک مسلمانان را در قضیه فلسطین و جنگ صهیونیسم واجب شمرد سرانجام فریادها کارساز شد و هزاران فدایی اسلام آماده عزیمت به فلسطین گردیدند اما با سنگ اندازی های دولت وقت این اعزام چشمگیر انجام نپذیرفت .

همگامی آیهٔ الله خوانساری با آیهٔ الله کاشانی مرزهای فراتری پیموده است . او با فتوایی سرنوشت ساز ملی شدن نفت را اعلام کرد و قطع دست غارتگران را از این سرمایه خداداد خواهان گردید. در هنگام برگزاری انتخابات مجلس هفدهم که پس از پیروزی نهضت ملی انجام گرفت ، ایشان بار دیگر به یاری رهبری نهضت آیهٔ الله کاشانی شتافت و در فتوایی مهم شرکت در انتخابات را ادای وظیفه شرعی دانست و سستی در این راه را عملی مسؤ ولیت آفرین در پیشگاه خدا قلمداد نمود. انتشار این فتوا، تاءثیر بسزایی در انتخابات مزبور گذاشت . و در تهران تاءثیر آن شگفت آورتر بود.

پاییز حزن

سال ۱۳۳۱ ش علما و مردم شهر همدان که از حال نامساعد آیهٔ الله خوانساری با خبر بودند، از او خواستند تابستان را در هوای ییلاقی همدان سپری کند. با قبول این درخواست ، آیهٔ الله خوانساری با همراهانش آیهٔ الله اراکی ، آیهٔ الله آخوند ملاعلی همدانی ، آیهٔ الله خمینی و فرزند بزرگشان سید محمد باقر، مؤ لف محترم آقای مجتبی عراقی راهی آنجا گردید.

آیهٔ الله خوانساری در استقبالی پرشور وارد شهر شد. در پی اغتنام از انفاس قدسی او مردم شهر از وی تقاضای اقامه جماعت در مسجد جامع کردند. در یکی از آن روزها که او برای برپایی نماز به مسجد می رفت ، در بین راه دچار حمله قلبی گشت و سرانجام نزدیکیهای ظهر هفتم ذیحجه ۱۳۷۱ ق به احرام جانان در آمد و لبیک گویان به سرای او شتافت که حج چهره ای از زندگی هر روز است . و چنین شد که رؤ یای آیهٔ الله بروجردی نیز تعبیر گشت . او در رؤ یای در همان شبهای قبل از وفات آن فقیه نامدار دیده بود که سید مرتضی رحلت کرده و او را به شهر قم می آوردند. قبر او اینک در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام هم آغوش استادش آیهٔ الله حائری قرار دارد.

خورشاهی، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدعلی خورشاهی : قائم مقام فرمانده گردان کوثرلشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

خورشید تابنده تر از هر روز می تابید. سال ۱۳۴۲ در روستای انصاریه (فروتقه) دلهایی پر شورتر از هر روز می تابید. همه می خواستند بدانند هفتمین فرزند اسماعیل کیست؟ ناگهان صدای شادی در خانه پیچید! نوزاد پسر است! چشمان اسماعیل، همپای محمد علی به اشک نشست و شکرانه خدا را حمد گفت.

محمد علی اولین پسر اسماعیل بود و حالا او کانون توجه پدر و مادر. دو ساله بود که برادرش رضا نیز پا به عرصه وجود نهاد. اما هنوز محمد در خور توجه بود.

می دانستم که تربیت پسر بچه سخت است. آن هم پسری که بعد از شش دختر باشد. برای همین هر جا می رفتم محمد علی را می بردم.

از همان هفت سالگی، سحر بیدارش می کردم و برای نماز به مسجد می رفتیم. روزه می گرفت و عبادت می کرد.

هفت ساله بود که تحصیلاتش را آغاز کرد و تا سوم راهنمایی ادامه داد. نوجوانی اش مصادف با اوج گیری مخالفت های مردمی علیه رژیم شاه بود. او با مطالعه کتبی چون آثار شهید دستغیب، شهید بهشتی، شهید مطهری، امام و... به سیر فکری خود جهت بخشید و پایه مبارزات خود را مستحکم ساخت.

شب ها یواشکی کاغذ هایی را می آورد و می گفت:

مادر این ها را در صندقچه مخفی کن! به کسی هم چیزی نگو!

یکی دو شب که می گذشت، دوباره می آمد که:

مادر همان امانتی را برایم بیاورا! لازمش دارم.

سپیده که سر می زد، جنجالی در کوچه بود. همه می گفتند: پسرت به خانه ما اعلامیه انداخته!

مادر متحیر می ماند که کودکش چطور در میان مردم غوغا برپا کرده بود.

پرچم بزرگی دستش گرفته بود. گفتم: داداش ما را هم فراموش نکن. من هم می خواهم پرچم به دست بگیرم!

نه رضا جان! اگر این دستت باشد حتما نشانه ات می گیرند و پوست از سرت می کنند.

تو همش دو سال بزرگتری! خوب سر تو هم این بلا را می آورند.

باشد، فقط این دفعه را شعار بده.

خیلی وقت بود که هر دوشان رفته بودند. دلم بی تاب بود. یکی از همسایه ها سراسیمه آمد و گفت: همه را کشتند... بهبودی را کشتند بروید دنبا بچه هایتان! همه را می کشند!

همان دم در، بی رمق افتادم. ناگهان آنها پا برهنه دویدند. در را بستند و محکم گرفتند. نفس نفس می زدند. رنگ به رو نداشتند. محمد علی گفت: زیر پل قایم شدیم و فرار کردیم... و گرنه هر دویمان رفته بودیم!

آن وقت ها هنوز به سن تکلیف نرسیده بود و فهرست گناهانش به صفر هم نمی رسید و کمتر بود شاید به همین خاطر این طور بی باك، مرگ را مسخره گرفته بود! کسی چه می داند شاید...

صبح ها مدرسه بودند. شب ها هم راه می افتاد که می روم مدرسه. می گفت می روم اکابر. چند وقتی بود که خیلی دیر می آمد. رضا هم پیله اش شده بود و با هم می رفتند. آن شب عصبانی تر از همیشه گفتم:

از فردا شب اگر دیر آمدی، برو همان جا که بودی! دیگر حق آمدن به خانه را نداری. این چه کلاسی است که تا این وقت شب طول می کشد؟ اصلا حق رفتن به کلاس را نداری! محمد حرفی نزد. رضا هم چیزی نگفت. بعد ها شنیدم که به مسجد می رفته. می رفتیم مسجد! پایین تر از محل یادمان شهدای قم. سخنران می آمد و علیه شاه صحبت می کرد.

محمـد علی تنهـایی می رفت ولی من که فهمیـدم، اصـرار کردم مرا هم ببرد. از آن به بعـد با هم می رفتیم. حتی یک بار رنگ قرمز خریدیم تا روی دیوار های روسـتا شعار بنویسیم. اما بین راه، چون جاده روستا خاکی بود و دست انداز زیاد داشت، رنگ ها افتاد و ریخت.

همان وقت ماشـین مشـکوکی هم آمد. محمد با یک دست دوچرخه و با دست دیگر مرا می کشید و قایم شدیم و گرنه سر هر دوی ما رفته بود.

سر دادن کـه چیز غریـبی نیست. قصه ای است که شـنیدن دارد. آن روز هـا که محمـد علی ۱۵ سـاله بود، تلاـش های مردمی به بار نشست و خمینی کبیر پا به ایران گذاشت.

این بچه آرام و قرار نـداشت. ساکش را بسته بود که می روم قم. اجازه دادنـد، برود قم اما سـر از تهران در آورده بود و محمد علی برای دیدارشان این طور با سر دویده بود.

حلاوت پیروزی کام مردمان را به شـیرینی نشانـده بود و زبانشان را به حمـد خـدا. بسـیاری به آرامش رسـیده انـد، عـده ای مشغول کسب شده اند و برخی هنوز جهاد.

قبل از انقلاب هم کار می کرد و هم درس می خواند. صبح می رفت سر کار و شب هم اکابر می خواند. بنایی می رفت، تعمیرگاه؛ چند وقتی هم به کارخانه سیم پیچی رفته بود.

تا اینکه رفتم دنبالش که بیاید همین جا پیش خودمان کار کند ولی هنوز دل به همان کار سیم پیچی داشت. انقلاب هم که شد، باز دل به کارهای دیگر نمی داد تا اینکه گفتند سپاه نیرو می گیرد.

انگار جرقه ای خرمن دلش را آتش زده بود. سـپاه! آری سـپاه نیرو می خواست و محمد علی می خواست تا عمر دارد سـرباز بماند. برای همین هم با آن سن کم گام های امیدوارش را روانه سپاه کرد. ۱۷ ساله بود و برای ورود به عرصه رزم زود! اصرار کرد و مگر خودشان نیرو های جوان و مؤمن را دعوت نکرده بودند؟ پس چطور این را نمی پذیرفتند؟

روز اول مهر بود که وارد سـپاه شد. مثل بچه ای که تازه به مدرسه می رود، خوشحال بود و هیجان داشت. وارد سپاه که شد رفتار و کردارش به کلی عوض شد. خوب بود، خوب تر شد. به نحوی که من به او اقتدا می کردم.

پاسـدار شـدن، یعنی دل بریدن از هر چه غیر از خدا که محمد علی این را خوب می دانست. برای همین هم انس با خدا را در دلش زنده می کرد. اما همان خداست که آدمی را در میان خلایق آفریده تا از خلق به خالق برسد.

می گفت: مادر کی می خواهی دامادم کنی؟ ... دیر شد که!

مادر جان تو هنوز بچه ای!

بچه هم که باشم بالاخره باید بروم. پس بروید و یک دختر خوب انقلابی پیدا کنید که اگر شهید شدم، نرود داد و بیداد کند.

این چه حرفی است که یاد گرفته ای. مدام شهید شهید می کنی که چی بشود؟

مادر اخم کرده بود و او می خندیـد. اتاق را ترک کرد و مادر با هزار انـدیشه مانـد. ۱۸ ساله بود که پایش به خانه ای باز شـد برای خواستگاری...

گفت: حواسـتان باشـد که من چه کاره ام! شاید عقد کردیم، من رفتم جبهه، برنگشـتم. یا جان باز شدم و یا اسـیر و مفقود. شـما می توانید با این چیز ها کنار بیایید؟

چیزی به او نمی گفتم. سـرم را هم بالاـ نیـاوردم، چه رسـد به حرف زدن. امـا ته دلم همه آن شـرایط را قبـول کردم و بـا خـود قـول همراهی با او را دادم.

کله قنـد ها شکسـته شـد. صـدا صـدای شادی و جشن بود. خبر عروسـی محمد علی دهان به دهان بین فامیل می چرخید. آن هم چه

عروسی زیبایی!

نه چراغانی داشتیم و نه سر و صدا. ولیمه عروسی را دادیم و همه شاد بودند. روز قشنگی بود.

باران نم نم می بارید و محمد علی بین مهمان ها سخنرانی می کرد.

آنجا برای اولین بار حلقه اتصالش با اهل بیت را یافتم. او در آن عروسی، از حضرت زهرا سخن می گفت. عروسی زیبای با نماز جماعت، صلوات و یاد زهرای اطهر!

نام زهرا (ص) راه گشاست و یادش روشنی بخش خانه ی دل.

چه زیبا و عارفانه است که فانوس دل به یاد و ذکر زهرا (ص) روشن گردد.

همیشه روضه حضرت زهرا را زمزمه می کرد. خیلی وقت ها همان طور که پشت موتور نشسته بود، یا با دوچرخه از کوچه ها می گذشت، مخصوصا اگر کوچه خلوت بود و کسی در آن دیده نمی شد، اشک می ریخت و قصه غربت حضرت زهرا را زمزمه می کرد.

زهرا (ع) لیله القدر عارفان است و عرفان تنها بر دلی می نشیند که هوای پریدن دارد.

نیمه شب با صدای گریه ای از خواب پریدم. اتاق ها را گشتم. محمد علی گوشه ای نشسته بود و گریه می کرد. زار می زد و طلب شهادت می کرد.

گفتم: محمد علی اینقدر به دلم آتش نزن! من تازه عروسم چرا مدام حرف از کشته شدن می زنی؟

گفت: فقط دوست دارم، بروم. من مرگ در بستر را ننگ می دانم... می خواهم شهید شوم... عفت برایم دعا کن!

خوش سیما، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس خوش سیما : فرمانده مهندسی رزمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خراسان بیستم آبان ماه سال ۱۳۳۷ در روستای آنچی کیکانلو چشم به جهان گشود. در چهارسالگی پدرش را از دست داد و در دامن پر مهر مادرش صحبت یافت. دوران ابتدایی را در همان روستا به پایان برد.

به اتفاق خانواده اش به تهران رفت. علاقه زیادی به تحصیل داشت. با وجود مشکلات زیاد از نظر مالی و مسکن، به ادامه تحصیل در دوره ی راهنمایی و دبیرستان پرداخت. با گذراندن سال آخر دبیرستان در مشهد مقدس توانست دیپلمش را از آن جا بگیرد.

زمانی که در تهران بود و صاحبخانه اجازه مصرف برق را در شب به آن ها نمی داد، او در کوچه با نور ستون های برق درس می خواند.

به مادرش احترام می گذاشت و در کارها به ایشان کمک می کرد. وقتی مادرش وضو می گرفت، او سریع سجاده ی ایشان را پهن می کرد و به مادرش می گفت: «شما باید به مسجد بروید.» دوست داشت مادرش از او راضی باشد. در ماه محرم به هیات های سینه زنی و عزاداری می رفت.

برگزار کننده جلسات قرآن بود و در دعاهای کمیل و ندبه شرکت می کرد. در ماه مبارک رمضان همسایه ها را برای سحری بیدار می نمود.

به نماز اول وقت بسیار اهمیت می داد. می گفت: «وقتی اذان گفته می شود، یعنی خداوند ما را صدا می زند، ما باید سریع جواب

دهیم.» به طوری نماز می خواند که انگار در این عالم نیست. نمازها را در مسجد و به صورت جماعت می خواند. در نیمه های شب طوری قرآن و نماز شب می خواند، که کسی متوجه نمی شد. طرز صحیح خواندن حمد و سوره را به جوانان و افراد مسن یاد می داد.

در بحران ها و مشکلات صبور بود و می گفت: «همیشه خدا را در نظر داشته باشید که او ناظره بر اعمال ماست.»

گرفتاری های دیگران را حل می کرد. اگر کمکی به دیگران می کرد، مستقیم این کار را انجام نمی داد، حتی در مورد مادرش اگر می خواست پولی به او بدهد، یا لب طاقچه و یا در کنار سفره می گذاشت. از افراد مغرور و بیزار بود و از مستمندان دلجویی می کرد.

در دوران انقلاب اعلامیه های امام را توزیع و در راهپیمایی ها شرکت می کرد. در جلسات آقای شیرازی و قمی حضور می یافت. در زمان ورود امام به ایران، با مشقات زیادی خودش را به تهران رساند و به استقبال امام رفت. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی، به تبلیغ حکومت جمهوری اسلامی پرداخت و مردم را برای رای دادن به آن تشویق می کرد.

امام را بسیار دوست داشت و احترام خاصی برای ایشان قایل بود. صحبت های امام را به دقت گوش می داد. آرزو داشت امام را از نزدیک ببیند و دست و پاهای ایشان را ببوسد. می گفت: «برای سلامتی امام دعا کنید، چون اسلام بدون وجود رهبر معنا و مفهومی ندارد.»

در بسیج فعالیت داشت و سعی می کرد مشکلات دیگران را حل کند و برای جوانان کاری انجام دهد. با تشکیل بسیج عضو این نهاد شد. شب ها کشیک می داد. مدتی به «سقز» رفت و بعد به صورت افتخاری عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد.

برای حفظ انقلاب به مبارزه با گروهک ها و منافقین برخاست. برای مبارزه با شورش های ضد انقلابیون در کردستان حضور یافت. مسئول تدارکات بود. دوبار توسط منافقین مورد سوء قصد قرار گرفت. حجت تیموری می گوید: «وقتی به ایشان می گفتم: مواظب خودتان باشید که منافقین شما را نکشند. می گفتند: هرچه خواست خدا باشد، چه در اینجا، چه در جبهه یا هر جایی که لیاقت داشته باشم شهید می شوم.»

با شروع جنگ تحمیلی به خاطر دفاع از قرآن، دین، مملکت و ناموس به جبهه های حق علیه باطل شتافت. در سقز مسئول تدارکات و در مشهد مسئول مهندسی ـ رزمی بود. فرماندهی مهندسی ـ رزمی سپاه خراسان را برعهده داشت. در بردن مهمات و اسلحه به مناطق جنگی بسیار فعال بود.

در جمع آوری نیرو برای جبهه بسیار تلاش می کرد. توصیه می کرد: «به جبهه بیایید، چون احتیاج به نیرو است و جبهه ها را پر کنید.»

سال ۱۳۶۱ و در ۲۰ سالگی با خانم ملکه خیری پیمان ازدواج بست. مدت زندگی مشترک آن ها دو سال بود. همسر شهید می گوید: «ایشان پاسدار بود. ایشان در باره ی شغلشان با من بسیار صحبت کردند. می گفتند: بیشتر اوقات در جبهه هستم و خیلی کم به مرخصی می آیم. از نظر شما اشکالی ندارد؟ گفتم: من مخالفتی ندارم.»

ثمره ازدواج آن ها یک پسر به نام حامد (متولد ۱۰/۳/۱۳۶۳) و یک دختر به نام هانیه (متولد ۲۸/۱۰/۱۳۶۴) می باشد او دوست داشت فرزندانش در کارها اعتماد به نفس داشته باشند و تقوا را سر لوحه ی کار خود قرار دهند.

وقتی به جبهه می رفت به خانواده اش می گفت: «به مادرم سر بزنید، احترامش را داشته باشید و از جبهه برای ایشان چیزی نگویید.»

وقتی به مرخصی می آمد، به دیدن اقوام می رفت و از آن ها دلجویی می کرد. به دیدن خانواده های شهدا، اسرا و مجروحین نیز می رفت. در عید نوروز ابتدا دیدار خانواده های شهدا را برنامه ریزی می کرد.

اوقات بیکاری یا به حرم و یا بهشت رضا (ع) می رفت. وقتی به مزار شهدا می رفت، صلوات می فرستاد. آیه الکرسی می خواند،

ولی فاتحه نمی خواند.

برای شهدا ارزش زیادی قایل بود. در تمام مجالس شهدا و تشیع جنازه ی آنان شرکت می کرد. اگر دعای توسل و یا دعای کمیل در خانه شهدا بود، حتماً به آن جا می رفت. به همسرش توصیه می کرد: « برای تشییع جنازه ی شهدا در روزهای دوشنبه و پنج شنبه بروید.»

همچنین می گفت: «به حرف امام گوش دهید، هرچه ایشان می گویند صحیح است. نمازتان را سر وقت بخوانید.»

آرزوی پیروزی اسلام و به اهتزاز در آمدن پرچم اسلام را در سراسر دنیا داشت.

او مداحی می کرد. دعای کمیل و ندبه را با صوتی زیبا می خواند.

عباس خوش سیما در ۲۶/۱۰/۱۳۶۵ در عملیات کربلای پنج در منطقه شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر به فیض شهادت رسید.

ملکه خیری (همسر شهید) می گوید: « در تشییع جنازه شهید، کسی از اقوام حاضر نشد که لباس مشکی بپوشد، چون او آرزوی شهادت را داشت.»

همچنین می گوید: «بعد از شهادت ایشان عده ای از مردم به ما می گفتند: ایشان به ما بسیار کمک های مالی می کردند. طوری این کار را انجام می دادند که کسی متوجه نمی شد و ایشان، هیچ چشم داشتی از این کار نداشتند.»

لیلا خوش سیما (خواهر شهید) می گوید: «وقتی که شهید را به معراج آوردند و ما او را دیدیم، زخم سرش بسیار کوچک بود. من گفتم: این شهید نشده است او را کتک زده اند. شب جمعه شهید به خوابم آمد و صورتش را به من نشان نمی داد. به من گفت: دیگر این حرف ها را نزنید که من در عذاب هستم. من واقعاً شهید شده ام.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

خوشبین، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۰ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد مدرسه‌ی عالی حقوق شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان داد و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. چند سالی در آن وزارتخانه مصدر خدماتی بود تا اینکه در ۱۳۰۶ به دعوت علی‌اکبر داور در سازمان جدید قضائی با رتبه‌ی ۵ استخدام شد و اولین شغل وی بازپرسی تهران بود. بعد به ریاست محکمه‌ی بدایت رسید و چندی هم مستشار استیناف شد. در ۱۳۱۴ از طرف وزارت دادگستری برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا اعزام شد و دوره‌ی دکترای حقوق را در پاریس به اتمام رسانید و در ۱۳۱۸ به ایران بازگشت و به ریاست شعبه‌ی استیناف رسید. چندی مدیرکل قضائی و مدتی معاون کل وزارت دادگستری بود. از دیگر مشاغل او در دادگستری دادیاری و مستشاری دیوان کشور، معاون اول دادستان کل بود. مدت‌های مدید ریاست شعبه‌ی دیوان کشور را عهده‌دار بود. در ۱۳۴۱ در کابینه‌ی امیر اسداللّه علم وزیر دادگستری شد و در ترمیم کابینه جای خود را به دکتر باهری داد و سمتش در کابینه جای خود را به دکتر باهری داد و سمتش در کابینه وزارت مشاور گردید. خوشبین یکی از حقوقدانان برجسته‌ی ایران بود. وفات او در ۱۳۶۰ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

خوشحال، ابوالقاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالقاسم خوشحال

محل تولد : لاهیجان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

استاد گرانقدر آقای ابوالقاسم خوشحال در سال ۱۳۴۰هجری شمسی در خانواده ای کاملا مذهبی دیده به جهان گشود. نامبرده دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در شهر مقدس مشهد گذراند در پی تشویق پدر و علاقه خود به فراگیری زبان عربی و علوم دینی وارد حوزه علمیه مشهد شد و از خرمن بزرگان علم وادب حوزه علمیه مشهد خوشه چینی کرد.

پس از مدتی تحصیل در مشهد به منظور ادامه تحصیل و بهره‌گیری از محضرعالمان و دانشمندان قم، بدانجا روانه شد. از نخستین روزهای سکونت در شهر قم، به جد و جهد، در درس بزرگان حوزه علمیه حاضر شد و ضمن انس با آستان ملکوتی کریمه اهل بیت علیهم السلام از درس بزرگان آن دیار همچون آیت الله فلسفی، شاهرودی بهره ها برد. استاد ضمن تحصیل دروس حوزوی به فکر تحصیلات دانشگاهی افتاد و در رشته کارشناسی ارشد فلسفه از دانشگاه تهران فارغ التحصیل گردید. پس از اتمام تحصیلات به زادگاه خویش بازگشت و بر کرسیّ تدریس در دانشگاه مشهد تکیه زد، در این مدت دانشجویان فراوانی از محضر ایشان بهره های فراوان علمی برده اند. ایشان در زندگی سراسر علمی خود جز به کتاب و تحقیق و نگارش و تألیف به چیز دیگری نیاندیشیده است که کتابهای" امّهات فلسفه اخلاق "و" تصحیح رساله ابهری "از جمله آثار ایشان است.

خوشروزی، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان انصارالحسین (ع) لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید« سید جعفر خوشروزی » در سال ۱۳۴۰ در« اردبیل» دیده به جهان گشود .

اوتا کلاس سوم دبیرستان تحصیل کرد . درمبارزات مردم ایران بر علیه ظلم وستم حکومت پهلوی از پیشتازان این مبارزه ی مقدس بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به عضویت این نهاد مردمی در آمد .

دیدار با خمینی کبیر شور وشوق اورا برای نگهبانی از انقلاب اسلامی بیشتر ومصمم تر کرد.او از این دیدار اینگونه یاد می کند: «تنها دو متر با امام فاصله داشتم .قلبم گرفته بود نتوانستم خودم را نگه دارم .بی اختیار بلند شدم و دست مبا رکش را بوسیدم .»

و این احساس جعفر در دیدار کوتاه مدتش با امام (ره) بود . روحش آرامش گرفت .از سالهای دور ،دست نوازش پدری را بر سر خود احساس نکرده و پیوسته سختی و محرومیت را لمس کرده بود و اینک در کنار امام و مقتدایش از گرمای پر عطوفت دستانش

جان دوباره گرفت .هنوز نوجوانی بیش نبود که پـدرش را از دست داد و آفت باد خزان بر درخت خانواده اش زد . و تن نحیفش را در مقابل شلاقهای قهر زمانه بی پناه گذاشت و با سن اندک خود چه بزرگ منشانه با سختیهای زندگی درگیر شد !

سر پرستی خانواده را بر عهده گرفت و با همت و تلاش پیگیر خویش ،مانع توقف چرخ خانواده شد .

روزها کارگری می کرد و شبها درس می خواند . خواهرش از آن روزهای سخت چنین می گوید:«آنگاه که در آمد روزانه را پیش مـادر می گـذاشت ،عرق شـرم بر پیشـانی ام می نشـست و از اتاق خارج می شـدم .من خواهر بزرگتر او بودم با وجود این آرزو می کردم که ای کاش من نیز پسـر بودم و دوشادوش جعفر می توانسـتم با کار خویش کمکی برای خانواده باشم .به خاطر دارم در نیمه شب سـرد پاییزی که هنوز پدر دربستر بیماری بود ،از خانه بیرون می زد و دوباره با غم و اندوه باز می گشت و سر بر زانوی غم می گذاشت .یک روز به سـراغش رفتم .ناخواسته گفت :برای طلب شفای پدر ،در مسجد دعا کردم و او چه مظلومانه و بی یاور زیست !دعای نیمه شبانه اش همچنان داغ در دلم نهاده است .»

دوران مسئولیت پذیری و شتاب تحولات زندگی اش با اوج گیری انقلاب همراه بود .انقلاب او را در مسیر خود به حرکت در آورد و با برکه زلال شـریعتش شـست و شو داد .زنگارهای درون را از او سترد ،دلش را تابناک کرد و او را به انسان واقعی بدل ساخت و با لا خره در وجود امامش ذوب شد تا جایی که بعد از دست بوسی امام گفت :«من به تنها آرزویم رسیدم .»

وقتی جعفر مبارزاتش را شـروع نمود ،چندین بار دسـتگیر و زندانی شد .او در حین بهره مندی و کسب فیض از محضر بزرگان شهر ،مدام در فکر مردم محروم نیز بود .در زمستان سال ۱۳۵۷ که مردم با کمبود سوختی و ضروری مواجه بودند ایشان به یاری چند تن از دوسـتان خود چرخ دسـتی تهیه نمود ه بود و به خـانواده هـای محروم و بی کس سوخت می رسانـد .در یـک کلاـم ،جعفر فرزند صدیق انقلاب بود . هنگامی که ارتش متجاوز عراق به نمایندگی وبا حمایت بیش از ۳۶ کشور از مرزهای جنوب وغرب ایران وارد کشورمان شد او از جمله هزاران نفری بود که بی هیچ تردیدی وارد مبارزه ی مسلحانه با کفتارهای بعثی شد.

او هیچگـاه از مبـارزه وجنـگ جـدا نشـد ودر مسـئولیت هـای مختلف به جانفشـانی در راه اسـلام ناب محمـدی(ص)و ایران بزرگ پرداخت.

سرانجام در تاریخ ۲۲/ ۱/۱۳۶۱ درحالیکه در شـلمچه؛یک قطعه از بهشت که در کربلای ایران واقع شـده؛ پیشاپیش نیروهای گردان انصارالحسـین(ع)در حال مبارزه با اشـغالگران عراقی بود، خلعت زیبای شهادت را پوشید تا اجر همه ی مجاهدتها یش را از حضرت حق بگیرد .او آنقـدر آسـمانی شـده بود که جسـمش نیز تحمـل مانـدن در این کره ی خاکی را نـداشت و افتخار «جاویـدالاثر»بودن رانیزعلاوه بر شـهادت از خداگرفت. منابع زندگینامه :منبع ":فرهنگ جاودانه های تاریخ "نوشته ی ،یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

خوشنویس، میرهادی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید میرهادی خوشنویس : رئیس ستاد تیپ سوم لشگر۲۵کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۰ در شهرسـتان" بابلسـر "متولد شد. او آخرین فرزند خانواده بود. پدرش شغل آزاد داشت و از شرایط اقتصادی و مالی متوسـطی برخوردار بود. آنهـا در منزل شخصـی خود زنـدگی می کردنـد. میرهـادی دوران تحصـیلات ابتـدایی را از سال ۱۳۴۶ در مدرسهٔ ابتدایی ۱۷ شـهریورفعلی "بابلسر "گذرانـد. در این دوران همه سـاله از طرف دبسـتان از او می خواسـتند عکس خـود را به

مدرسه بدهد تا به عنوان دانش آموز ممتاز در روزنامه چاپ کنند. ولی او هیچ وقت راضی نمی شد و می گفت از این کار خوشش نمی آید.

دوره راهنمایی را در مدرسهٔ ملی شهرستان بابل گذراندو پس از آن به بابلسر بازگشت و دوران متوسطه را در دبیرستان عاشورای فعلی بابلسر در سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ سپری کرد. او موفق شد دیپلم ریاضی را با معدل بالای هجده در سال ۱۳۵۷ اخذ کند.

در این سالها که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران همزمان بود با شرکت در تظاهرات و راهپیماییها، نصب پوستر و پخش اعلامیه های انقلابی و نوشتن شعار روی پارچه و دیوار و کلیشه کردن تصویر امام خمینی (ره) به فعالیت انقلابی می پرداخت. بعد از دبیرستان به سربازی رفت و این دوره را در شهرهای مختلف کردستان گذراند. راننده بود و بدن داشتن گواهینامه رانندگی می کرد. روزی لباسهای سربازان را با جیپی از پادگان به پادگان دیگر می برد که در اثر شرایط نامساعد آب و هوایی و خرابی جاده به قعر دره ای سقوط کرد. او که مجروح گردیده و در بیمارستان بستری گردید و پس از ترخیص برای جبران خساراتی که به جیپ سربازخانه وارد شده بود از پدرش بلغی پول گرفت. بعد از اتمام سربازی در بسیج ثبت نام کرد و عازم جبهه های جنگ تحمیلی شد. نخستین بار در سن ۲۱ سالگی حضور در جبهه را تجربه کرد و پس از آن به طورمرتب در جبهه حضور می یافت. بعد از انقلاب فرهنگی و بازگشایی مجدد دانشگاه ها در سال ۱۳۶۲، یکی از خواهران میرهادی از وی خواست که با استفاده از سهمیه رزمندگان در کنکور دانشگاه ها شرکت کند. مخالفت کرد و گفت نمی خواهد از سهمیهٔ رزمندگان استفاده کند. سرانجام بدون سهمیه در کنکور شرکت کردو در رشته مهندسی الکترونیک دانشکده فنی بابل و در رشتهٔ دبیری فیزیک مشهد قبول شد .

دو سال پس از حضور مدام در جبهه روزی پدرش که او را آقا هادی می خواند،خطاب به او گفت : «پسرم ! تو دینت را ادا کردی، اکنون که دانش آموزان بابلسر کمبود معلم دارند بهتر است به جای جبههٔ جنگ در جبههٔ علم به خدمت مشغول باشی.» در جواب پدر گفت : «مادامی که جنگ است من عضو کوچکی از جبهه هستم.» پس از هر بار بازگشت از جبهه گاه تا نیمه های شب قرآن تلاوت می کرد تا رضایت پدر و مادر خوب را جلب کند و آنها اجازه بدهند به جبهه بازگردد. به هنگام رفتن به جبهه معمولاً با نام ای که در رختخواب خود می گذاشت با خانواده خداحافظی می کرد. در منطقه عملیاتی در اوقات فراغت به رزمندگان و به دانش آموزان ریاضی و آمار درس می داد. از فرصتها برای خودسازی و کمک به دیگران بهترین استفاده را می برد. با وجود داشتن فعالیتهای گسترده خانواده را به هیچ وجه از آنها مطلع نمی کرد. تشویق نامه متعددی از مسئولان کشوری نظیر میرحسین موسوی نخست وزیر وقت دریافت کرده بود. میرهادی که از دوران کودکی بسیار فعال و پر جنت و جوش بود و به گفتهٔ مادرش از صبح تا دیروقت بازی می کرد و به بازی فوتبال بسیار علاقه مند بود. وقتی از جبهه به منزل بر می گشت توپی زیر سر می گذاشت و می خوابید. وقتی علت را سوال می کردند، می گفت : «نباید به جای گرم و نرم عادت کرد که آنجا خبری نیست.» او با تشکیل جلسه در مسجد و پایگاههای مقاومت، دوستان و اطرافیان را به حضور در جبهه تشویق می کرد و گاه به خطاطی، نقاشی، مطالعه کتابهای مذهبی و خصوصاً قرآن کریم و تعمیر وسایل برقی و رفع احتیاجات خانواده می پرداخت.

یکی از همرزمانش می گفت او درخلوت مخفیانه پر مرغ را به دارو آغشته می کرد و به مداوای جراحت خود می پرداخت. مدتی نیز متوجه شده بودیم کاظم علیزاده ـ یکی از همرزمان و دوستان میر هادی که بعداً شهید شد ـ هر روز به دنبال او می آید و با هم به جایی می روند. ابتدا علت را نمی دانستیم اما بعدها فهمیدیم هر روز به بیمارستانهای شهرهای اطراف می روند تا ترکشها را از بدن هادی خارج کنند؛ این در حالی بود که هادی به خانوادهٔ خود در این باره چیزی نمی گفت.

میر هادی در پاییز سال ۱۳۶۵ برای انجام مراسم حج تمتع به نیابت از پدر مرحوم خود همراه با مادر رهسپار مکهٔ معظمه شد.

برای اینکه ارز از کشور خارج نشود ریال عربستان را که به حجاج برای خرید داده بودند، به جای خرید در صندق جبهه ریخت و حاضر نشد برای هیچ یک از افراد خانواده سوغاتی بخرد و تنها برای فرزند شهیدی به عنوان سوغات یک تانک اسباب بازی خرید.

قلم روانی داشت، برای اکثر دوستانش که به شهادت رسیدند زندگی نامه مفصلی می نوشت که زندگی نامه شهید محسن اسحاقی یکی از آنهاست. میرهادی در طول دوران حضور در جبهه مسئولیتهای مختلفی همچون مسئولیت گروه ضربت معاون گروهان ۳، فرماندهٔ گروهان و هماهنگ کنندهٔ گردان امام حسین (ع) را به عهده داشت. در لشکر ۲۵ کربلا مسئولیتهایی نظیر مسئول ستاد محور ۳ در گردان موسی بن جعفر (ع) و جانشین گردان و مسئول ستاد تیپ ۳ را عهده‌دار بود. او در عملیاتهای مهمی همچون عملیات کربلای ۱ در مهران، عملیات والفجر ۸ در فاو عملیات کربلای ۵ در بهمن ۱۳۶۵ در شلمچه در شرق بصره و در عملیات کربلای ۸ در اردیبهشت ۱۳۶۶ شرکت داشت.

در جریان عملیات کربلای ۵ در تیپ ۳، ناگهان دستور رسید که باید به غرب یعنی منطقه عملیاتی بانه اعزام شویم. من به اتفاق چند تن دیگر از جمله فتحعلی رحیمیان و میرهادی خوشنویس با تویوتای سردار رحیمیان به آن سمت حرکت کردیم. چند روز در بانه مستقر بودیم. از فرماندهی دستور رسید که تیپ ۳ باید جایگزین و چند تن دیگر رفتند تا بچه ها در عقبه معطل نشوند. در همین هنگام یکی از رانندگان جهاد فریاد کشید خط سقوط کرده و نمی توانید بروید. من کنار تخته سنگی نشستم تا کمی خستگی در کنم. گردان کماندیی عراقی محل استقرار گروهان را تصرف کرده بود. هادی که در اثر بالا آمدن از ارتفاع بسیار خسته شده بود برای رفع خستگی اندکی نشست که ناگهان تیری بی صدا به پهلویش اصابت کرد. دراز کشید بعد به سمت آسمان نگاه کرد، آرام آرام نفس می کشید. او را کنار تخته سنگ خواباندم. فتحعلی رحیمیان گفت : کمی ناراحت تنفس دارد. با آب قمقمه صورتش را شستیم. منطقه بسیار ناامن بود و حتی آمبولانس نبود که او را به عقبه حمل کنیم و هیچ ماشینی هم توقف نمی کرد. به ناچار او را به عقب وانت گذاشتیم و به عقبه حمل منتقل کردیم. همه گریه می کردیم تا آن که او را به ستاد ابوالحسن و به حاج جوشن سپردیم. حاج جوشن را پیدا کردم و به او گفتم این امانتی حاج فتحعلی رحیمیان است. او را داخل نایلون گذاشتند و من جانماز کوچکی را که مادرش درست کرده بود به عنوان یادگاری از زمان شهادت او برداشتم و تا کنون حفظ کرده ام.

به این ترتیب میرهادی خوشنویس در دوم اردیبهشت ۱۳۶۷ در عملیات کربلای ۱۰ پس از هشت سال حضور مدام در جبهه های نبرد در منطقه عملیاتی بانه در اثر اصابت تیر مستقیم و خونریزی به شهاد رسید. پیکر او در گلزار شهدای شهرستان بابلسر در جوار حرم امامزاده ابراهیم (ع) به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

خونساری، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرحوم مبرور سیدالفقهاء والمجتهدین و سند العلماء والمتقین الورع الزکی والمجاهد الصفی والتقی النقی الحاج السید محمدتقی بن سید الاعلام السید اسداللّٰه الموسوی الخونساری قدس اللّٰه نفسه الزکیه ابن العلامهٔ الاوحد السید محمد بن المحقق السید حسین بن العلامهٔ الافضل السید ابوالقاسم بن الامام الاکبر العلامهٔ الاجل الحاج السید حسن بن مولا العلامهٔ الحاج میرزا ابوالقاسم (جعفر) ابن السید حسین بن السید قاسم ابن السید محب‌اللّٰه بن السید قاسم ابن السید مهدی بن السید زین‌العابدین بن السید ابراهیم ابن السید کریم‌الدین بن السید رکن‌الدین بن السید زین‌العابدین ابن السید صالح (العالم الجلیل الشهیر بالقصیر) ابن السید محمد بن السید محمود بن السید حسین بن السید حسن بن السید احمد بن السید ابراهیم بن السید المجاهد السید عیسی بن السید حسن بن السید یحیی ابن السید ابراهیم بن السید حسن بن السید عبداللّٰه ابن الامام الهمام موسی بن جعفر علیهماالسلام

ساروا و قد بعدت عنا منازلهم

هذه المنازل والاثار والطلل

مخبرات بان القوم قد رحلوا

فالان لا عوض عنهم و لا بدل

فسرت شرقا و غربا فی تطلبهم

و کلما جئت ربعاً قیل لی رحلوا

ولادت این بزرگوار در سال ۱۳۰۵ قمری در قصبه خونسار واقع و وفاتش در هفتم ذی‌الحجه ۱۳۷۱ قمری در همدان اتفاق افتاد و از آنجا با تشییع کم‌نظیری حمل به تهران و از آنجا به قم و در مسجد بالاسر کنار در قبله و قبر مرحوم آیت‌اللّه حایری مدفون گردید.

نگارنده ترجمه معظم له را درج اول آثار الحجه از ص ۱۴۲ تا ص ۱۶۱ نگاشته و نیز در ص ۳۸۴ ج ۴ کتاب مشاهیر دانشمندان اسلام متذکر شده در اینجا به طور متوسط می‌نگارم. آن جناب پس از طی مقدمات در خونسار در سال ۱۳۲۲ قمری مشرف به عتبات عالیات شده و در درس مرحوم آخوند خراسانی و علامه یزدی شرکت نموده و پس از فوت آنان در درس بزرگانی مانند مرحوم شریعت اصفهانی و آقای آقا ضیاءالدین عراقی و آقا شیخ علی قوچانی حضور یافته و در هنگام ثوره عراق با مرحوم آیت‌اللّه میرزا محمدتقی شیرازی و مرحوم آیت‌اللّه کاشانی به جنگ انگلیس و استعمارگران رفته تا در سال ۱۳۳۳ تبعید به هندوستان شده و بعد از چهار سال گرفتاری به ایران و وطن خود خونسار مراجعت و بعد از اندکی توقف به اراک رفته و در درس مرحوم آیت‌اللّه حایری حاضر و با معیت آن مرحوم به قم مهاجرت نموده و در تشکیل حوزه قم و حفظ آن تشریک مساعی داشته و بعد از فوت آن مرحوم به اتفاق دو قرین عزیز خود مرحومین آیتین حجت و صدر تا آمدن مرحوم آیت‌اللّه بروجردی از نگهداری حوزه و سرپرستی و تربیت طلاب و محصلین لحظه‌ای مسامحه ننمودند و چه بسیار از افاضل بلکه مراجعی که از حوزه آن مرحوم بیرون آمده‌اند.

نیاکان و اسلاف آیت‌اللّه خونساری

در میان آن سلسله جلیله ستارگان درخشانی در آسمان علم و دانش و چراغهای فروزانی در طریق هدایت و خداپرستی و گلهای زینت‌بخشی در مجالس زهد و تقوا یافت شده که هر یک به نوبه خود علم اسلام و پرچم دین را به دوش کشیده و هزاران نفر را از گمراهی جهل و نادانی به شاهراه مستقیم دیانت هدایت نموده و نامهای نیک و یادگارهای ارزنده‌ای از خود به جای گذارده‌اند و جامعه علم و روحانیت را مرهون زحمات و مشقتهای طاقت‌فرسای خویش ساخته‌اند یکی از آن رجال برجسته دانشمند متقی آقا سید ابوالقاسم فرزند آیت‌اللّه حاج سید حسین است که در سال ۱۱۶۱ در قصبه خونسار متولد شده و در اعلا درجه زهد و تقوا و علم و دانش بوده و به علت شدت احتیاط در دین و اجتناب از پیروی هوا و دنیا سراسر زندگی از اقامه جماعت و ریاست و حکم و فتوا کناره‌گیری نموده و به تمام قوا کوشش در انجام مهمات و قضاء حوائج اخوان می‌فرمود دارای نفسی عجیب و دعائی مجرب که در زمره کراماتش شمرده می‌شد چنانچه مشهور است که به مجرد خواندن یا نوشتن دعاء بیماران شفا می‌یافتند.

در اواسط ماه مبارک رمضان در سال ۱۲۴۰ در قصبه خونسار به رحمت حق واصل شده (از روضات‌الجنات ص ۱۲۶- الکنی والالقاب ج ۱ ص ۱۳۵).

دیگر از اعاظم این خانواده آیت‌اللّه العلام الحاج سید حسین است که از اکابر محققین اعلام و عظام علماء اسلام دارای اخلاق نیکو و در اعلا- درجه زهد و تقوا و دین در زمان خود بوده زاویه خونسار را به جهت خود اختیار و کمتر از آن قصبه بیرون آمده از مسافرت خودداری می‌فرمود و از این رو نامش بر بسیاری از علماء و دانشمندان مخفی و پوشیده گشته در روز یکشنبه هشتم رجب سال ۱۲۹۱ در قصبه نامبرده رحلت و در جوار منزلش مدفون و قرش مزار مردم خونسار است.

و دیگر ابوالقاسم جعفر بن الحسین است که در ماه صفر روز اربعین سال ۱۰۹۰ در اصفهان متولد مقدمات و سطح را در نزد علماء و

دانشـمندان اصفهانی تحصیل و در قسمت دروس نهائی خدمت علامه مجلسی تلمذ نموده است و لذا از ایشان در کتب و مصنفاتش تعبیر می‌نماید (شیخی الاعظم و استادی الافخم).

دارای تالیفـات و تصـنیفات چنـدیست در کلاـم و فقه و ادعیه و غیر ذلك و یکی از شاهکارهای ادبی ایشان منظومه عربی میمی که خالی از همزه و الف و متجاوز از سه هزار بیت که در حکم و آداب شرعیه نوشته است.

در حدود سال ۱۱۳۰ به واسطه فتنه افاغنه در اصفهان حرکت نموده و به موجب تقاضای اهالی خونسار را محل اقامت خود قرار داده و در آنجا قیام و اقدام به امورات شرعیه نمود تا در سیزدهم ذی‌القعده سال ۱۱۵۷ در قریه قودجان که از قراء خونسار است رحلت و به رحمت حق واصـل و در همـان قریه مـدفون و قـبرش مزار هر خـاص و عـام است و در رحلتش اشـعاری سـرودند که از آن جمله است.

میر ابوالقاسم اعلم ز جهان رحلت کرد

از میان نسخه آداب مسلمانی رفت

سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم

گفت دانای ادب عالم ربانی رفت

و در شرح نوابغ و بزرگان این سلسله به تراجم رجال و مشجرات آل الرسول مراجعه شود زیرا که این کتاب را گنجایش آن نیست.

یکی از آثار و کرامات باهرات مترجم معظم ما نماز استسقاء اوست که در آثار الحجه مشروحاً ذکر کردم و در جرائد و مجلات آن روز هم مسطور گردیده و حتی به کشورهای دیگر هم مخابره شده است و آن در سال ۱۳۶۳ قمری بود همان سالی که متفقین ایران را اشـغال کرده بودنـد و در قم بـاران نباریـد و باغـات و مزارع خشـکیده و خطر قحطی و خشـکسالی مردم قم را تهدیـد می‌کرد آن مرحوم دو روز متوالیا برای نماز باران به صـحرا رفتنـد و در روز دوم چنان باران آمد که سـیلها روان و جویبارها به راه افتاد و این از انفاس قدسیه آن مجسمه تقوا و پیکره فضیلت بود.

اشعار دانشمندان درباره نماز باران آن مرحوم

ادباء و فضـلاء قم و سایر بلاد در فوت و مدح آن مرحوم بسـیار داد سـخن داده که برای اختصار چند قصـیده آن را می‌نگارم. آقای نبوی قمی که از فضلاء و خطباء به نام حوزه علمیه قم است گوید:

مخزن علم و کمالی مصدر زهد و ورع

زهره افلاك زهدی بهتر از هر اختری

یاور دین را تو یاری خصم او را دشمنی

بی نوایان را نوائی بی‌کسان را یاوری

قهرمان عرصه میدان علم و دانشی

علم و تقوا را سراسر کشور پهناوری

از محمد وز تقی شد نا نامیت تمام

زین دو نور حق عیان گردیده اینک انوری

ای مجاهد کز سر صدق و صفا کردی قیام

الحق الحق در زمانه مظهر یا قاهری

باید اینسان معدن علم و هنر آید برون

از دبستانی که او آموخت علم و سروری

مایه فخر و مباهاتی تو بر اسلامیان

دشمنان دین و آئین را فروزان آذری

بر سر اسلامیان جاوید بادا سایه‌ات

بخت خصمت تیره‌گون گردد جهان کافری

عقل عاجز گردد از وصف تو ای یکتاپرست

یکه‌خواه و یکه‌جوی و یک‌نوای یک‌سری

علامه ادیب آقای کرمی اهوازی گوید

لهفی علی رجل الحقیقهٔ والتقی

الایهٔ العظمی محمد التقی

بطل اقام عماد دین المصطفی

بجهاده و تعلیمه المتدفق

القت له الدنیا مقالید الوری

فهو الزعیم بمغرب و بمشرق

خونسار مولده و فی النجف استقی

من فیض حیدرهٔ السعادهٔ والرقی

کمعاهد الکفار حتی حل من

کید العدی بمحیط اسر ضیق

مازال منتصبا تؤم جماعهٔ

و یشید فی الجمعات احسن منطق

شحت بوابلها السماء فما انثنی

من ورده و صلوته حتی سقی

ارخه ماظلت بنوحک امه (۱۳۷۱)

لهوی التقی الا لانک متقی

مرحوم حجهٔالاسلام حاج سید هادی روحانی رودسری گوید

بهر بهار گل از گل شکفته مالامال

گل شریعت ایمان شده است محوالحال

گلی فروشده در گل که تا به یوم قیام

گلاب اوست که هر دم ز دیدگان سیال

برفت آیت عظمای عصر خونساری

فقیه آل محمد همان ستوده خصال

جهاد کرد و اسارت برفت و حبس نشست

که تا ستون دیانت بیابد استقلال

بحفظ حوزه و در تربیت نموده قیام

در آن زمان که شدی بدر حوزه همچو هلال

نماز جمعه بپا کرد نفس قدسی او

به تشنگان حقیقت چشاند آب زلال

هزار و سیصد و هفتاد و یک پس از هجرت

بروز هفتم ذی‌الحجه با شکوه و جلال

برفت آن تقی متقی و زاهد دهر

به نزد جد گرامش کشیده رخت وصال

نمود ختم بگفتار خویش روحانی

که پیش از این ز تأسف نداشت حال مقام

در شب فوت آن مرحوم آیت‌اللّٰه العظمی بروجردی در خواب می‌بیند که سید بزرگوار علم‌الهدی سید مرتضی موسوی شاگرد مبرز شیخ مفید رحمه‌اللّٰه از دنیا رفته و جنازه او را به قم می‌آورند بسیار متأثر شده و با وحشت از خواب بیدار و انتظار وقوع حادثه‌ای را می‌برد که از همدان تلفوناً اطلاع ضایعه فوت معظم له را می‌دهند پس تعبیر خواب خود را یافته و عموم علماء و محصلین حوزه و مردم متدین قم را برای استقبال از جنازه و تشییع آن اعزام می‌فرمایند نگارنده هم در مشهد مقدس بودم که آنشب خواب عجیبی دیدم که در حرم مطهر ایستاده‌ام ولی ضریح و صندوق قبر شریف نیست بسیار نگران بودم از خواب بیدار شده و با یکی از علماء و مراجع مشهد خواب را گفته و گفتم گمانم اینست که یکی از علماء بزرگ از دنیا رفته است تا دو ساعت بعد رادیو خبر این حادثه را داد. فرزندان برومندی دارد که در میان آنان جنابان حجت‌الاسلام آقای حاج سید محمدباقر و آقای حاج سید محمدعلی به فضل و دانش موصوف و ترجمه آنان در ج ۳ مذکور خواهد گردید.

(۱۳۷۱ -۱۳۰۵ ق)، مجتهد، مدرس حوزه و مرجع. در خوانسار متولد شد. پس از تحصیل مقدمات در خوانسار به عتبات رفت و از محضر آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و علامه یزدی بهره جست. سپس در حوزه‌ی درس بزرگانی چون شریعت اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی و آقا شیخ علی قوچانی حضور یافت. وی هنگام انقلاب عراق همراه با آیت‌اللّٰه محمد تقی شیرازی و آیت‌اللّٰه کاشانی، با انگلیس و استعمارگران به مبارزه پرداخت و در پی آن به هندوستان تبعید شد. آیت‌اللّٰه خوانساری بعد از چهار سال گرفتاری به ایران بازگشت و پس از مدت کوتاهی توقف در خوانسار، به اراک رفت و از حوزه‌ی درسی آیت‌اللّٰه حایری بهره‌مند شد. پس از مدتی همراه وی به قم مهاجرت کرد و در تشکیل حوزه‌ی قم سعی بسیار کرد. بعد از فوت آیت‌اللّٰه میرزا عبدالکریم حایری به اتفاق آیت‌اللّٰه حجت و آیت‌اللّٰه صدر، تا آمدن آیت‌اللّٰه بروجردی، به نگهداری از حوزه و سرپرستی و تربیت طلاب مشغول شد. نماز باران وی در سال ۱۳۶۳ ق در قم بسیار مشهور است. وی سرانجام در همدان درگذشت و در مسجد بالا سر قم دفن شد.[۱]

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد اول)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۵۷/ ۳)، الکنی و الالقاب، ترجمه (۳۸۵ -۳۸۴/ ۴)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۲۲ - ۳۲۱/ ۱).

خیابانی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۸ -۱۲۹۷ ق)، عالم دینی و روزنامه‌نگار. در تبریز متولد شد. در کودکی به روسیه رفت و پس از بازگشت به تحصیل مقدمات و علوم متداول زمان چون هیات و حکمت و طبیعیات پرداخت و بعد از چندی به سلک روحانیت درآمد و امام جماعت مسجد کریم خان محله خیابانی تبریز شد. پس از اوج‌گیری جنبش مشروطه به این جنبش پیوست و نماینده‌ی انجمن ایالتی آن شهر شد. در دوره دوم مجلس به نمایندگی مردم تبریز انتخاب شد و در مدت نمایندگی خود با اولتیماتوم روسیه علیه ایران و قرار داد ۱۹۱۹ م وثوق‌الدوله مخالفت کرد. خیابانی در تبریز روزنامه‌ی «تجدد» را بنیان گذاشت و با نوشتن مقالاتی موفق به ساقط کردن دولت وثوق‌الدوله شد. وی در آذربایجان قیام و جنبشی راه انداخت که بوسیله مخبرالسلطنه سرکوب شد و خود نیز در این کشمکش کشته شد.[۱]

از آزادیخواهان معروف آذربایجان در عهد مشروطیت است. وی در ۱۲۹۷ ه.ق در تبریز متولد شد. تحصیلات خود را در رشته‌ی علوم معقول و منقول ادامه داد و به کسوت روحانیت درآمد. پدرش پیشه‌ی تجارت داشت و بیشتر تجارت او با روس‌ها بود. قریب سی سال تجارتخانه‌ای در روسیه دائر کرده بود. شیخ محمد چندی نزد پدرش در روسیه باقی ماند. زبان روسی را فراگرفت و به تبریز بازگشت و امام مسجد کریم‌خان تبریز شد. هفته‌ای چند بار در مسجد منبر می‌رفت و سخنان تندی بر زبان می‌راند و از مشروطه و آزادی دفاع می‌نمود. در بین مردم تبریز خیلی زود وجهه خوبی پیدا کرد. در دوره‌ی دوم که جوانی سی‌ساله بود، به وکالت مجلس انتخاب گردید. در تهران به تبعیت از تقی‌زاده، وارد حزب دموکرات شد. وقتی مجلس دوم تعطیل شد، او به تبریز و سپس به روسیه رفت و چند سالی دیگر در روسیه باقی ماند. در آن ایام حکومت تزار در حال احتضار بود و مردم روسیه علیه خانواده‌ی سلطنتی قیام کرده بودند ولی هنوز انقلاب به ثمر نرسیده بود. خیابانی تحت تأثیر جنبش‌های سیاسی در روسیه قرار گرفت و به تبریز بازگشت و حزب دموکرات را در آنجا تأسیس کرد و روزنامه‌ای به نام تجدد انتشار داد. در انتخابات دوره‌ی چهارم که در دوران حکومت وثوق‌الدوله آغاز شد، شیخ به نمایندگی برگزیده شد. خیابانی منتظر فرصت بود تا اینکه قرارداد ۱۹۱۹ منتشر شد. وی قرارداد را بهانه قرار داده، علیه حکومت مرکزی قیام کرد و تمام تبریز را به تصرف خود درآورد و مخبرالسلطنه والی و سران حکومت را در تبریز به اسارت کشید. در همین ایام مشیرالدوله به جای وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء شد و برای جلوگیری از بحران به مخبرالسلطنه اختیارات نظامی داد. بین شیخ و قوای دولتی جنگ مسلحانه شروع شد و سرانجام شیخ در همان موقع به قتل رسید و طومار زندگی‌اش در سن ۴۲ سالگی پیچیده شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

منابع زندگینامه :[۱] از صبا تا نیما (۲۱۴، ۲۱۱ -۲۰۸ /۲)، تاریخ جراید (۱۰۶ -۱۰۵ /۲)، شرح حال رجال (۱۹۸ -۱۹۶ /۶).

خیابانیان، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جواد خیابانیان : مسئول جهاد سازندگی (سابق) شهرستان «نیکشهر»

در یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۳۴ در خانواده ای متدین، مذهبی و آگاه در شهر «تبریز» فرزند پسری متولد شد که به اتفاق نظر اعضای خانواده نام او جواد گذاشته شد (جواد به معنای بخشنده)در آن زمان کسی نمی دانست انتخاب این نام موجب بخشش چه

چیزی خواهد شد اما هنگامی او تمام هستی خود را در راه خدا فدا کرد و به جمع شهیدان پیوست برازندگی این نام برای این فرزند پسر بر همگان ثابت گردید. جواد چهره و سیرتی دوست داشتنی داشت به گونه ای که در همان کودکی، افراد نسبت به او نظر خاصی داشتند،از طرفی شخصیت و جذبه معنوی و فکری پدر ،مادر نقش خاصی را در پایه ریزی روحیات او داشت و سرنوشت او را در مسیری رقم زد که در سایه تربیت و رشد مذهبی و معنوی سرانجام دیدار افق سرخ را درک کرد و طهارتی را که او در این چشمه زلال به دست آورد .او را از میان امواج تلاطم روزگار به سلامت به ساحل رضوان الهی رساند و با اولیائ الله محشور نمود. چرا که او مصداق این آیه الهی بود:

والذین جاهدوافینا لنهد ینهم سلبناو ان الله لمع المحسنین"و آنان که بکوشند در راه ما هر اینه نشان می دهیم به ایشان راههای خود را همانا خدا با نکو کاران است "در سن هفت سالگی وارد دبستان «کمال»در« تبریز»شد و تا کلاس چهارم را در این دبستان سپری نمود. از آنجا که او دارای هوش سرشاری بود سالهای دبستان را با کسب نمرات عالی و به عنوان شاگرد ممتاز به سرعت سپری نمود. او در این سالها با وجود اینکه در سن کمی برخوردار بود اما در کلاسها و مجالس مذهبی و قرانی شرکت می کرد و ضمن رقابت با بزرگترها به عنوان بهترین قاری قران در سطح دبستان شناخته می شد بر همین اساس یک جلد کلام الله مجید از سوی مدیر مدرسه به ایشان اهدائ گردید. مادر محترم شهید در رابطه با موقعیت وی در دبستان کمال تبریز اینگونه اظهار می نماید": به علت مشکلات مالی که در سال ۱۳۴۴ برا ی ما پیش آمد پدر جواد مجبور شد تا برای بهبود وضع خانواده خانه ای را در تهران بخرد لذا ما به همراه پدر شهید از تبریز به تهران مراجعت کردیم. روزی به مدرسه جواد رفتم تا کارنامه او را بگیرم ولی او از آنچنان جاذبه معنوی و درسی خاصی در بین اولیائ مدرسه برخوردار بود که آنها با این در خواست من مخالفت کرده و از من خواستند تا او را در تبریز بگذارم اما من مجبور بودم او را با خود به تهران ببریم".

در سال ۱۳۴۵ به همراه خانواده اش به «تهران» هجرت و کلاس پنجم را در دبستان «جعفری» سپری کرد و دوره راهنمایی تحصیلی را نیز در همان مدرسه شروع می کند او در این دوره با کسب نمرات عالی به عنوان شاگرد ممتاز مدرسه راهنمایی خود انتخاب می گردد در این دوره وی علاوه بر خواندن کتابهای درسی به مطالعه کتب مذهبی مورد علاقه اش مانند قرآن و نهج البلاغه نیز می پردازد و دوره دبیرستان را نیز تا کلاس یازده در دبیرستان جعفری خوارزمی مشغول به تحصیل شد. سالهای دبیرستان را نیز با کسب رتبه ممتاز به پایان برد. مادر محترم شهید دوران دبیرستان وی را اینگونه نقل می کند": شهید حاج جواد در دبیرستان علاوه بر خواندن دروس مدرسه به فعالیتهای مذهبی نیز اقدام می کرد او همیشه به منزل حاج آقا شیخ فدا پیش نماز مسجد محل ما می رفت و مسائل مذهبی را از او فرا می گرفت و در این زمینه تا جایی پیش رفته بود که به او اجازه داده شده بود مسئله بگوید. «جواد» برای کسب علم و دانش لحظه ای غفلت نمی کرد.

او برای کسب علم و دانش ارزش واهمیت ویژه ای قائل بود و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. معتقد بود انسان باید تا حد ممکن همه چیز را بداند. وی پس از اتمام دوره دبیرستان با کسب نمرات عالی بلافاصله در کنکور سراسری سال ۱۳۵۳ شرکت کرد و با توجه به هوش و ذکاوتی که داشت با کسب رتبه ۵۴ در دانشکده «فنی تهران» در رشته مهندسی برق گرایش الکترونیک قبول شد و شروع به تحصیل کرد. او در دانشگاه به دروس دانشگاهی علاقه وافری نشان می داد و نمراتش همیشه عالی بود. شهید حاج جواد در واقع کبوتری بود بی آزار، شعله ای بود فروزان بدون دود و خاکستر، که دیگران او را دوست داشتند و از وجود پر خیر و برکت او استفاده می کردند در نظرشان عزیز بود و هیچ مزاحمت نداشت ولی در عین حال فروتنی داشت و خود را بنده ناچیز خداوند می شناخت و مصداق این سخن عزیز انبیاء سید اولیا رسول گرامی اسلام بود که فرمودند: وقتی خداوند برای بنده ای خوبی خواهد قفل دل او را می گشاید و در آن ایمان و راستی قرار می دهد و وی را نسبت به رفتار او هوشیار می سازد دل وی را سلیم و زبانش را راستگو و اخلاقش را مستقیم و گوش وی را شنوا و چشمش را بینا می گرداند. عاشقان الله آنان که در راه

نیل به وصال معشوق جان بر طبق اخلاص گذاشته و حیات جاودانه یافتند به راستی که در لحظه لحظه بودنشان هزار پند است و در رفتارشان هم دریایی پیام و عرفان و برای آیندگان.

هیچگاه کسی از حاج جواد آزرده خاطر نگردید . برایش تفاوت نداشت که با نگهبان دم در صحبت می کند یا مقام بالاتر و یا کارکنان دیگر. بین خود و بچه های جهاد هیچ فرقی نمی گذاشت ،اگر غریبه ای وارد محل کار یا خوابگاه می شد او را نمی شناخت. به زیر دستان در کارها کمک می کرد با آنان می نشست و درد دل آنانن گوش می کرد و تا حد امکان نسبت به رفع مشکلاتشان اقدام می کرد. اودر رفتار با دیگران خاضع، خاشع و فروتن بود. هیچ گاه دیده نشده به کسی حرف زور بگوید ".شهید حاج «جواد خیابانیان» در بر خود با مشکلات همیشه پیشقدم بود. باورش بود که انسان باید به خود سختی دهد تا در برابر مشکلات تحمل داشته باشد. درمواقع بحرانی کاملاـ برخود مسلط بود. با هکاران و افراد با تجربه مشورت می کرد و در آخر با نظر جمع تصمیم قاطع گرفته می شد او همیشه به همکاران خود در برابر مشکلات موجود استان این جمله را می گفت": سیستان و بلوچستان به منزله تنگه احد است و ما پیمان داریم که بمانیم".

در کارها دارای پشتکار عجیبی بود و سخت در جهت رسیدن به اهداف مورد نظر تلاش می نمود.

جنگ تحمیلی شروع شده بود. جهاد« سیستان و بلوچستان» یک دفعه از نیرو خالی شده بچه ها به سمت جبهه رفتند و نزیک بود جهاد به خاطر کمبود نیرو به تعطیلی کشیده شود حاج جواد خیابانیان نیروهای موجود را جمع نموده و از مسولیت خطیری که به عهده آنهاست صحبت کردو گفت": اگر ما اینجا را تخلیه کنیم و فعالیت نداشته باشیم ممکن است ضرباتی نصیب انقلاب شود به هر حال این گناه متوجه ما خواهد بود.

این در زمانی بود که ایشان وظیفه خیلی از برادران و قسمتهارا به عهده گرفته بود. به خصوص وظایف قسمتهایی مانند امور پرسنلی، جذب و اعزام، پرداخت حقوق او همه موارد را پشتکار و حوصله و با فشاری که به خودش وارد می آورد انجام می داد به هر حال از مشخصه های بارز این شهید عزیز می توان به سخت کاری و مقاومت وی اشاره کرد . شهید شمع محفل بشریت است و چراغ هدایت ما خاکیان درمانده و این درس ماست که بدانیم که آنان از روی علم دریافتند که شهادت یعنی فیض عظمی، یعنی بهشت اعلاء یعنی موهبت اولی و از همه مهمتر یعنی جوار رحمت ا...

گذری بر زندگی سراسر شور و افتخار شهید حاج« جواد خیابانیان» ما را به این نتیجه می رساند که او فردی بود علم دوست و دانشجو، سیر زندگی او در دوران دبستان، راهنمایی و دبیرستان حاکی از باروری افکار الهی او رد مسیر حق است او در این راه از لحظه لحظه های زندگی بهره جسته و با هوش و ذکاوتی که داشته توانسته است خیلی از مسائل علمی را در رشته های برق، ریاضیات، ادبیات، قرآن و نهج البلاغه فرا گرفته و تقریبا بر همه آن مسلط گردد.

بیشتراز نصف قرآن را حفظ داشت و در مسائل شعر و ادبیات صلاحیت علمی داشت از نظر خط بسیار زیبا می نوشت در تحلیل های سیاسی، مسایل اجتماعی، اخلاقی و دینی صاحب نظر بود. او علم را برای خدمت در راه خدا و خدمت به خلق فراگرفت و از آن به نحو مطلوبی برای کسب آرمانهای الهی اسلامی سود جست.

اوفردی بود چند بعدی که هر یک از ابعادش را اگر کسی داشته باشد می تواند فرد شایسته ای برای اجتماع خود باشد او دارای چهره ای نورانی و الهی بود وبه قدری در کارها با افراد خوشرویی برخورد می کرد که کمتر اتفاق می افتاد با کسی روبرو شود و آن فرد جذب و شیفته اخلاق و رفتار آن شهید نگردد. او می توانست با تمام گروههای اجتماعی ارتباط برقرار کرده، صحبت کند مثلا با یک فرد بیسواد بلوچ که از روستا می آمد راحت صحبت می کرد و گرم می گرفت او صحبت این را می فهمید.

در سخنرانی، در صحبتهای خصوصی، در کار، در امور زندگی و در همه چیز، واقع شدن در میان مردم با آن خصوصیات جذاب باعث شده بود تا همه روستائیان چه کسانی که او را می شناسند و چه کسانی که او را به طور کامل نمی شناختند او را دوست

داشته باشند و در دل آنها جای داشته باشد و با تمام ویژگیهای سخت منحصر به فردش او را بپذیرند.

اینجاست که رنگ الهی کار او سالها سمبل خاطره ها و یادهای دوستان و مردم مانده و در جای جای استان سیستان و بلوچستان جای خالی او را می توان در میان مردم احساس نمود. به راستی که حاج جواد در دوستی و مهربانی و جذب مردم سرآمد تمام همکاران زمان خویش بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خود را آماده کرد تا مانند سربازی فداکار و پر تلاش به دفاع از ارزشها و دستاوردهای انقلاب اسلامی بپردازد بر این اساس پس از دستور رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی مبنی بر تأسیس جهاد سازندگی در سال ۵۸ و پایه گذاری این نهاد مقدس بوسیله شهید والا مقام دکتر بهشتی با وجودیکه هنوز دوره دانشگاه را به پایان نرسانده بود وارد جهاد سازندگی گردید مطرح شد، اما از آنجا که خدمت به مردم مستضعف و محروم را بر سایر امور ترجیح می داد، ابتدا به همراه گروهی از جهادگران به استان به خوزستان عزیمت کرد و پس از راه اندازی جهاد آن استان به کرمان رفته و مشغول به کار می شود. او بعد مدت کوتاهی خدمت در ان استان راهی دیار محروم سیستان ئو بلوچستان شد. وی برای رفع مشکلات مردم ستمدیده این خطه از میهن اسلامی از هیچ کوششی دریغ نورزید و بسیار اتفاق می افتاد که شخصا به تمام روستاهای استان سرکشی کند و هر هفته هزاران کیلومتر راه را می پیمود و اغلب تنها مسافرت می کرد.

هرگاه از طرف شورای مرکزی به او پیشنهاد می شد که به عنوان عضو مرکزی شورای جهاد سازندگی به تهران برود و فعالیت کند جواب رد می داد و می گفت": سیستان و بلوچستان به منزله تنگه احد است و ما پیمان داریم که بمانیم "و هرگاه صحبت از ادامه تحصیل او می شد می گفت": معلم واقعی من مردم محروم سیستان و بلوچستان هستند "و واقعا آیا او که تمام هستی اش را طبق اخلاص برای خدمت به مردم نهاده بود مزدی جز شهادت را، زیبنده او می توان پنداشت؟

نمونه یک مدیر مخلص، فعال، با ایمان و با اراده و با هوش بود. او برای مردم مستضعف هم معلم بود هم مبلغ، هم حلال مشکلاتشان بود و هم همکار و کمک زندگیشان و هم برادر و شریک غمهایشان. او در مسائل اجتماعی چه در شهر و چه در روستا احساس مسولیت داشت و به اعتراف یارانش همیشه از سختی استقبال می کرد. برای او ضرورت انجام کار اهمیت داشت نه راحتی خودش، بدون برنامه کار نمی کرد و قبل از اقدام به هر کاری همه جوانب آنرا بررسی می کرد و با مشورت و نظر همکاران تصمیم قطعی را با نظر جمع می گرفت. از نزدیک نظاره گر تلاش بی وقفه همکاران پر تلاشش بود و در حل مشکلاتشان تا سر حد امکان اقدام می کرد تا از این راه موجبات دلگرمی و پشتکار برادران جهادیش فراهم شده و آنها با دقت بیشتری به فعالیت بپردازند و موجبات خرسندی رهبر بزرگ انقلاب، خوشحالی مردم محروم منطقه فراهم سازد. به طور قطع اگر گفته شود ویژگی شهدا از وجود خلقیات و روحیات خاص آنان است که از لحاظ کمی و کیفی و جامعیت در کمتر کسی یافت می شود، گزافه گویی نشده است، چرا که نوع حرکات این عزیزان و عکس العمل آنان در برابر افراد خاطی خود نشان دهنده بزرگواری و تفکر عمیق آنان در مقابل مسائل مختلف است.

می توان گفت در مدت ۴ سال حضور پر افتخار شهید حاج «جواد خیابانیان »در جهاد سازندگی استان «سیستان و بلوچستان» کسی شاهد آن نبوده است که آن بزرگوار در مقابل خطای افراد به راحتی گذشته یا سهل انگاری هر یک از همکارانش را به آسانی قبول نماید.

اعتقاد داشت فلسفه ی حضور او وهمکارانش خدمت به مردم محروم در استان«سیستان وبلوچستان» است. اگر کسی در انجام کارش کوتاهی می کند شدیداً ناراحت شده از آن افراد توضیح می خواست. سپس او را نصیحت می نمود و در صورتی که فرد خاطی به اشتباه خود پی نمی برد و اظهار پریشانی نمی کرد با شدت و قدرت تمام با او برخورد می کرد.

در ظلمتکده جهان که حقیقت با اوهام آمیخته شده است و راه از چاه هویدا نیست، از تصادم امیال انسانها هزاران پیچ و خم و

پرتگاه به ورته نابودی و گمراهی به ظهور رسیده است که برای فرار از این حیرت و گمراهی به ناچار بایـد دلیل وراهی جست. در پرتوه هدایت و راهنما، از این راه سخت و پر خطر می توان عبور کرد، اما این کار از همه کس ساخته نیست، طینتی پاک و گوهری اصیل و روحی چون کوه استوار کرد و همتی چون آسمان بلنـد که آن هم یـافت نمی شود، جزء در وجود پـاک باختگـانی چون شهید حاج «جواد خیابانیان.»

آنان در دنیا دل به هیچ چیز نبستند و مال دنیا را وسیله رسیدن به قرب الهی یافتند. آن شهید عزیز بیت المال را بزرگ و استفاده از آن را جزء به راه خودش روا نمی دانست، و در این راه عمل او مبین این عقیـده و مرام او بوده. او انسانی بود که معیارهـای حق و ارزشـها را در خود جای داده بود و فکرش این بود از امکانات بیت المال مانند بعضـی از بی خبران به نفع شـخص خود یا برای رفاه خود از آن استفاده نکنـد. هیچگاه و در هیـچ زمانی کسـی او را ندید و از او نشـنید که از بیت المال برای ارضاءخواسته های مادی خود استفاده کند یا بخواهد که برای او کاری انجام شود نیتش قربت الله بود و بس.

او سـعی می کرد در کـار روزمره، در غـذا خوردن، در نحوه خوابیـدن و در تمـام حالات و اوقات خود را از خواسـته های نفسانی و مادی به دور داشته و آلوده ننماید.

شهیـد حـاج «جـواد خیابانیـان» فردی بـود که زنـدگی را برای خـود نمی خـواست بلکه خود را وقف بزرگـترین آرزویش کمـک و خدمت به محرومین کرده بود وی دوستدار رعایت حق و حقوق دیگران بود و برای همکاران و مردم محروم زندگی سالم اجتماعی و فردی را می پسـندید. او به همکاران توصـیه می کرد اعتماد متقابل را در برابر همه داشـته و خود را برای اجتماع متعهـد و مسـئول بداننـد تـا حـق و حقوق کسـی در این میـان پایمـال نشود. از آنچه که خود داشت برای کمـک به اقشـار می کوشـید. آنچنـان از در دوستی و محبت بـا همکـاران وارد می شـد که آنها به راحتی مشـکلاتشان را با او درمیان می گذاشـتند و سـعی می کرد به تناسـب موقعیتی که دارد نسـبت به رفع آن اقدام نماید. اگر به فرموده آن امام راحل": نماز کارخانه انسان سازیست "مصداق آن این اسـت که مرز بین تقوا پیشـگان و بی دینان در اینجا مشـخص می شود، در میان سـرداران لشـکر توحید، شهید حاج« جواد خیابانیان» کسی بود که بین خود و خـدا، مـاده و معنی، دینـداری و بی دینی، مقهور خود بینی و مـاده نشـد بلکه خـدا و دین او را انتخـاب و نمـاز را وسیله رسیدن به قرب الهی دانست او حقیقتا دریافته بود که مقام خلیفه الهی یعنی چه؟ او دریافته که ستیز با لاابالیگری و حرکت در مسیر واقعی اسلام تنها راه رستگاری است .

سرانجام این سـردار ملی واسطوره ی ایمان نیز به شهادت ختم شد. درروز دهم اسفند ۱۳۶۲«جواد خیابانیان در حین انجام ماموریت در جاده ایرانشـهر– نیکشـهر با حادثه ی رانندگی به شـهادت رسـید. منابع زندگینامه" :سبز شـعله ور"نوشـته ی ،محمد کاوسی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

خیبری، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی خیبری : فرمانده گردان فاطمه الزهرا (س)تیپ ۱۸ الغدیر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۲ در روسـتای" مجومرد"در اسـتان یزد ودر خانواده ای متـدین و تلاشـگر دیـده به جهان گشود و توسط پـدر و مادر خود احکام و آداب اسـلامی را فرا گرفت. بعد از آن برای تحصـیل به دبستان رفت و دروس ابتدایی را آغاز نمود . تا کلاس پنجم درس خواند و پس از آن به دلیل مشـکلات اقتصادی به شـغل آهنگری روی آورد و برای تامین هزینه های زندگی خود و خانواده اش به

کار مشغول شد. علاوه بر کار و تلاش هیچ گاه دست از فعالیت های اجتماعی و فرهنگی در محل سکونت خود نمی کشید .
اودر طول دوران سخت مبارزات انقلاب دست از تلاش و مبارزه برای پیروزی انقلاب برنداشت، علاوه بر جدیت در کارها، دارای اخلاق خوبی بود و در جهت جاری ساختن دستورات اسلامی سعی فراوانی می کرد.
پس از پیروزی انقلاب و همزمان با اختشاشهای ضد انقلاب در غرب کشور وشروع جنگ تحمیلی بعد از کسب تجربیات نظامی رهسپار جبهه کردستان شد و به دفع اشرار و ضد انقلاب پرداخت و در این منطقه مجروح شد. پس از بهبودی به جبهه جنوب رفت و به رزمندگان دشت خون رنگ خوزستان پیوست .او در مسئولیت هایی همچون آر.پی.جی زن، پیک تدارکات گردان، معاون طرح و عملیات گردان و در نهایت فرمانده گردان فاطمه الزهرا تیپ ۱۸ الغدیر طی عملیات متعددی حماسه های فراوانی آفرید و سرانجام در سال ۱۳۶۴ به یاران شهیدش پیوست.
درفرازی از وصیت نامه ا ش آمده:
شما ای مسئولین مملکتی، شمایی که این پست و مقام را شهیدان به شما دادند، بدانید و آگاه باشید که باید از این خون خوب پاسداری کنید. برادرانم راه مرا ادامه دهید و از حق دفاع کنید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

خیری بلوک آباد، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا خیری بلوک آباد : فرمانده گردان توحید لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۱۱ بهمن ۱۳۳۴ ، در روستای بلوک آباد در شهرستان مراغه به دنیا آمد . سومین فرزند خانواده پس از دو خواهر بزرگتر بود . پدرش به کشاورزی اشتغال داشت که در سال ۱۳۴۰ ودر شش سالگی رضا فوت کرد . پس از درگذشت پدر ، عموی رضا با مادرش ازدواج کرد و سرپرستی خانواده برادر را به عهده گرفت . رضا دوران دبستان را در روستای بلوک آباد همراه با کار در مزرعه و چوپانی ، با موفقیت به پایان رساند . پس از اتمام رساندن دوران دبستان به همراه خانواده به شهر مراغه نقل مکان کرد و در آنجا تحصیلات خود را تا پایان دوره دبیرستان پی گرفت . او در خانواده قرآن را فراگرفت و با قرآن مأنوس بود . عمو و شوهر مادرش درباره خصوصیات اخلاقی رضا گفته است که هرگز عصبانیت او را ندیده است و به هنگام گرفتاری و مشکلات ، همواره بر خدا توکل می کرد و توصیه می نمود که توکلمان جز برای خدای مهربان نباشد .
رضا ، دوران نوجوانی را علاوه بر تحصیل با کار در ساختمان سازی گذراند . پس از آن که تحصیلات دوران دبیرستان را با موفقیت به پایان رساند به خدمت سربازی اعزام شد و در سپاه دانش به مدت دو سال در تهران به انجام وظیفه پرداخت .
پس از این دوره در سال ۱۳۵۶ ، وارد دانشسرای تربیت معلم تبریز شد که مقارن با اوج گیری انقلاب اسلامی بود . او یکی از چهره های انقلابی شناخته شده و عامل گسترش نهضت در شهرستان مراغه به شمار می رفت و مسجد طاق مراغه کانون فعالیت های مذهبی سیاسی او و سایر همفکرانش بود . آنجا را به مرکز تجمع جوانان مذهبی تبدیل کرده بودند و برگزاری دوره های آموزش قرآن و کلاسهای عقیدتی سیاسی یکی از برنامه های مهم آن به شمار می آمد .
رضا در اواخر دوران دانشجویی ، چهار ماه پس از پیروزی انقلاب ، در سال ۱۳۵۸ ، با توصیه مادرش تصمیم به ازدواج گرفت و با خانم ربابه خدایی - که از طرف دوستانش به او معرفی شده بود - در بیست و سه سالگی ازدواج کرد . خانم خدایی نیز از پیش از

پیروزی انقلاب در مؤسسه فاطمیه مسجد طاق در تبلیغ احکام دینی نقش فعالی داشت . آنان در مراسمی بسیار ساده و به دور از هر گونه تجمل و تکفلی زندگی مشترک خود را آغاز کردند .

به خاطر علاقه ای که به تعلیم و تربیت جوانان داشت ، با اخذ مدرک فوق دیپلم در رشته علوم انسانی به عنوان دبیر قرآن و معارف اسلامی به استخدام آموزش و پرورش درآمد . اما بلافاصله پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، آموزش و پرورش را رها کرد و ابتدا به صورت مأمور به پاسداران انقلاب پیوست . عضویت در سپاه دوران جدیدی از زندگی رضا محسوب می شد .

یکی از ویژگی های برجسته او در فرماندهی دقت و وسواس در حفظ و استفاده درست از بیت المال بود . هیچ کس حتی برای یک بار هم ندید که از وسایل و امکاناتی که در اختیار او بود برای امور شخصی استفاده کند . حتی وقتی که همسرش دچار مسمومیت شده بود ، حاضر نشد با اتومبیل سپاه وی را به بیمارستان منتقل کند .

با آغاز جنگ تحمیلی در حالی که چند ماهی از تولد پسرش - مهدی - نگذشته بود ، به جبهه های نبرد اعزام شد . رضا در اولین اعزام به جبهه های جنوب رفت و در نبرد شکست حصر آبادان شرکت داشت . او به مادرش می گفت :

امروز اباعبدالله (ع) تنهاست و اگر شیعه حسین هستیم اینک ما را به یاری می طلبد و تمام خطوط جبهه ها ، کربلای امروز ماست . حضورمان در جبهه مانند حضور حضرت امام حسین (ع) در کربلا نوعی معامله با خداست .

تشکیل جلسات ترجمه و تفسیر قرآن از جمله برنامه های دائمی او در جبهه ها بود و همواره همرزمانش را به تداوم آن توصیه می کرد . پرهیز از بیکاری و اسراف از ویژگی های بارز او بود. یکی از همرزمانش نقل می کند :

وقتی از چیزی عصبانی می شد صلوات می فرستاد و به خدا پناه می برد . هیچ گاه او را ناراحت نمی دیدیم مگر این که شاهد و ناظر بیکاری بچه ها و یا اسراف آنان باشد .

پس از مدتها حضور در جبهه به فرماندهی گردان توحید مراغه منصوب شد . رفتار او با زیردستان چنان بود که کمتر کسی گمان می کرد که او فرمانده گردان باشد . رضا در آخرین اعزام خود در ۱۰ آبان ۱۳۶۰ ، به منطقه گیلانغرب رفت و در سمت فرماندهی گردان توحید مراغه فعالیت کرد . عملیات مطلع الفجر آخرین عملیاتی بود که گردان توحید به فرماندهی رضا خیری در اوایل زمستان سال ۱۳۶۰ در سرپل ذهاب انجام شد . یکی از همرزمان رضا - که فرمانده یکی از گروهان های تحت فرماندهی او نیز بود - درباره عملیات و شب قبل از آن می گوید :

از طرف فرماندهی مقر به ما ابلاغ شد که در اسرع وقت به منطقه عازم شویم . آن شب رضا پیشنهاد کرد که برای تماس تلفنی با خانواده ها به مخابرات برویم . برخاستم و با او به مخابرات رفتیم . در آنجا با صف طولانی رزمندگانی مواجه شدیم که برای تماس به انتظار ایستاده بودند . رضا بادیدن این صف طویل علی رغم این که دوستان زیادی از او خواستند تا در نوبت آنها تلفن بکند حاضر نشد و به اتفاق به گردان بازگشتیم . به طرف ساختمان شهید رجایی حرکت می کردیم و رضا زیر لب زمزمه های غریبی داشت . وقتی مقابل ساختمان رسیدیم پیکی از فرماندهی خبر آورد که کلیه رزمندگان گردان توحید در عرض یک ساعت حاضر و عازم منطقه شوند . این خبر شور عجیبی در رضا پدید آورد آنقدر که خوشحالی از چهره اش نمایان شد .

عملیات مطلع الفجر در دامنه کوههای برآفتاب آغاز شد و گردان ما یکی از گردانهای خط شکن به شمار می آمد که فرماندهی آن به عهده رضا خیری بود . او پیش از عملیات به دوستانش توصیه کرد که اگر اتفاقی برایش افتاد به راهش ادامه دهند و تنها به هدف که فتح مواضع دشمن است ، بیندیشند . در نقطه ای از راه از آنها جدا شدیم و هر کدام به سمتی حرکت کردیم . در بین راه یکی از رزمندگان شناسایی را که مجروح شده بود دیدیم . رضا وقتی پیکر خونین او را دید دستی به صورت مجروحش کشید و سپس دست خون آلودش را به صورت خود مالید . با ادامه عملیات ، رضا خیری در حالی که به سمت دشمن یورش می برد ، نارنجکی به سویش پرتاب شد و او در اثر جراحات ناشی از انفجار نارنجک در سحرگاه روز ۲۰ آذر ۱۳۶۰ ، در منطقه سرپل

ذهاب به شهادت رسید .

پیکر رضا خیری بلوك آباد پس از انتقال در گلشن زهرا (س) مراغه به خاك سپرده شد . هفت ماه پس از شهادت او ، پسر دومش علیرضا در اردیبهشت ۱۳۶۱ به دنیا آمد .

دو فرزند شهید رضا خیری بلوك آبادی در كنار مادرشان – خانم ربابه خدایی كه به شغل معلمی اشتغال دارد – زندگی می كنند . بعد از شهادت رضا ، دو عموزاده او كه با هم بزرگ شده بودند به نام های یوسف (در سال ۱۳۶۲) و خانم سكینه خیری (در ۱۳۶۷) به شهادت رسیدند و منصور خدایی – برادر همسر او نیز كه دانشجوی پزشكی بود – در سال ۱۳۶۵ شهید شد .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توكلی,نشر شاهد,تهران–۱۳۸۴

دادبان قمی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۶۹ در قم تولد یافت. تحصیلات خود را در حوزه‌ی علمیه قم در حد مدرسی پایان داد و به تهران مهاجرت نمود و وارد خدمات قضائی شد. دادبان تمام مراحل قضائی را پشت سر گذاشت، سرانجام به مستشاری و ریاست شعبه‌ی دیوان عالی کشور منصوب شد. در سال ۱۳۳۵ در سازمان جدید قضائی که سروری به ریاست دیوان عالی کشور و عامری به دادستانی کل برگزیده شدند، دادبان نیز به ریاست محکمه‌ی انتظامی قضات که در ردیف دیوان عالی کشور است، منصوب شد. مدتی کوتاه در آن سمت مستقر بود تا اینکه بازنشسته گردید. وی از قضات مطلع بود و غالبا در مسائل مهم مورد مشورت قرار می گرفت. در ۱۳۴۵ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دادجو، یدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یدالله دادجو

محل تولد : رودسر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب یدالله دادجو در سال ۱۳۵۹ وارد حوزه علمیه قم شدم در هنگام ورود به حوزه علمیه تلاش کردم در عین پیشرفت علمی و فقهی با علوم جدید نیز آشنایی داشته باشم لذا در آن زمان توفیق اخذ دیپلم علوم تجربی را پیدا کردم.سپس در راستای ارتقای

علوم دینی پس از پایان سطح به درس خارج بزرگان دین شرکت کرده و بیش از ۱۲ سال موفق شرکت در دروس خارج فقه و اصول شدم ضمنا در رشته تخصصی کلام اسلامی به تحصیل پرداخته و سرانجام پایان نامه ام را با عنوان تحلیل و بررسی پدیده وحی به پایان برده و دفاع نمودم و موفق به کسب مدرك سطح چهار دکتری شدم از سال ۱۳۸۲ مشغول به تدریس در دانشگاهها هستم و مقالاتی نیز از حقیر به چاپ رسیده و اکنون در حال تألیف کتابی هستم. البته در برخی از حوزه های علمی حوزه علمیه و به طور آزاد نیز توفیق تدریس داشته ام.از جهت تبلیغی نیز تاکنون به لطف خدا موفق به تبلیغ بوده ام.

دادرس، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ناصر دادرس : مسئول گزینش وعضوشورای فرماندهی کمیته انقلاب اسلامی (سابق)

در خانواده ای مذهبی و زحمت کش دیده به جهان گشود .روزگارکودکی را در دامن پاك و مذهبی مادرش گذراند. در پنج سالگی برای آموزش قرآن و آشنایی با کلام خدا به مکتب فرستاده شد و به زودی قرائت قرآن را به طور کامل فرا گرفت و از همان زمان دریچه های نور و روشنایی به رویش گشوده شدتا او را آماده ی جانبازی و فداکاری در راه هدف مقدس و آسمانیش نماید.

ناصر تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در دبستان و مدرسه راهنمایی ادب به پایان آورد و دوران متوسطه را با تحصیل در هنرستان صنعتی یزد در رشته مکانیك به اتمام رساند. در این دوران ناصر نیمی از روز را به تحصیل و نیم دیگر را با کار کردن می گذراند. ناصر از کودکی با مبانی اسلام آشنا گردید و این آشنایی علاقه ای زیادی در او ایجاد کرد که جز به اسلام و حق و اجرای مبانی آن به چیز دیگری نیندیشد. بنابراین در اغلب جلسات مذهبی شرکت می کرد و صدای گرم او که قرآن را تلاوت می کرد شکوهی خاص به آن جلسات می داد.

در دوران تحصیل در هنرستان علاوه بر تحصیل و کار فعالیت هایی در یزد بر علیه دستگاه خود کامه ی ستم شاهی انجام می داد و اغلب نوارها و اعلامیه های امام را تکثیر و توزیع می کرد . اهل مطالعه و کنجکاو و جستجوگر بود . امید و آرزوهایش را در لابه لای کتابهای مذهبی جستجو می کرد و می کوشید که آموخته هایش را تجزیه و تحلیل کند و با استدلال همراه نماید .

محرم سال ۱۳۵۶ یادآور سخنرانی های پر شور ناصر در مجالس و مجامع بود. او در اوج خفقان ستمشاهی سعی می کرد آن چه در توان دارد برای آگاهی توده های محروم و مستضعف به کار گیرد و آنان را از آگاهی ها به آگاهی ها رهنمون گردد و در نتیجه مشوق مردم برای انجام هر چه بیشتر جهت شورش علیه نظام ستم شاهی بود.

پس از پیروزی انقلاب در انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت به فعالیت های اسلامی و سیاسی ادامه داد و در واحد کتاب فعالیت های گسترده ای را شروع نمود پس از مدت کوتاهی با همیاری دوستانش در تاسیس دفتر حزب جمهوری اسلامی یزد نقش به سزایی داشت و پس از تشکیل حزب جمهوری اسلامی به عنوان اولین سرپرست و خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی استان یزد بر گزیده شد.

با پیروزی انقلاب اسلامی او به کمیته انقلاب اسلامی (سابق)پیوست ودر جای جای ایران بزرگ به مبارزه با دشمنان داخلی

پرداخت.

در مرداد ماه ۶۰ به تهران بازگشت و به عنوان مسئول کارگزینی کمیته به کار خود ادامه داد.

در طول جنگ بارها جهت هماهنگی بین کمیته تهران و نیروهای این نهاد که درجبهه ی آبادان مستقر بودند به جبهه رفت .

سر انجام در روز ۲۸/۷/۱۳۶۰ ترکش خمپاره صدامیان دست راستش را قطع کرد و بدنش را سخت مجروح نمود.

ناصر در آن حال از سنگر بیرون آمد و با فریاد کفر ستیز" :الله اکبر خمینی رهبر" بر روی خاک های گرم جنوب درغلتید و روح پاک و خداییش به ملکوت اعلی پیوست .

غزل دلکش لا خوانده شهید توحید

فارغ از ملک جهان تکیه به بالا زده است

گرچه بر چیده خیام از نظر ظاهریان

خیمه در کوی خداوند تعالی زده است

در ره عشق از این یاد به دنیا رست

در ایوان امان کعبه علیا زده است

آن که دیده است یکی جلوه ز جلوات حبیب

پشت پا بر حرم و دیر و کلیسا زده است

منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دادستان، پریرخ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پریرخ دادستان در ۱۳۱۲ درتهران بـدنیا آمـد. وی پس از اخـذ دیپلم ادبی در سال ۱۳۳۰ برای ادامه تحصیل به سوئیس اعزام شد.ایشان دکتری رشته روانشناسی را زیر نظر پروفسور ژان پیاژه در سال ۱۳۳۹(۱۹۶۰م) از دانشگاه ژنو دریافت کرد. پریرخ دادستان از سال ۱۳۵۴عضو هیئت علمی دانشگاه تهران شد و تا مقام استادی(۱۳۶۵) ارتقا یافت نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه شهید بهشتی می باشد. وی عضو بسیاری انجمن های مربوطه به رشتهٔ خود است و در سال ۱۳۸۱ به عنوان چهره های ماندگار در رشته روانشناسی معرفی شد. کتاب"روانشناسی مرضـی تحوّل از کودکی تا نوجوانی" تالیف وی ، در دوره دهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : علوم انسانیرشته : روان شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : سوابق تحصیلی پریرخ دادستان به قرار زیر است : – تحصیلات ابتدایی در دبستان «خورشید» تهران و اخذ دو دیپلم علمی و ادبی به ترتیب از دبیرستان های «ناموس» و «شاهدخت» – دریافت دیپلم متوسطه از دبیرستان ناموس ۱۳۲۸ ـ قبولی در کنکور سراسری و دریافت بورس از وزارت فرهنگ و آموزش عالی و اعزام به کشور سوئیس (به عنوان تنها زن پذیرفته شده) ۱۳۳۰ ـ دریافت گواهینامه علوم تربیتی در رشته روانشناسی از دانشگاه ژنو ۱۳۳۱ ـ دریافت دانشنامه تخصصی روانشناسی بالینی کودک ، ژنو۱۳۳۲ ـ دریافت دانشنامه عمومی روانشناسی کاربردی ، ژنو ۱۳۳۲ ـ دریافت دانشنامه لیسانس روانشناسی ،ژنو ۱۳۳۳ ـ دریافت دانشنامه کارشناسی ارشد روانشناسی ، ژنو۱۳۳۵ ـ دریافت دکتری روانشناسی ،

ژنو۱۳۳۹خاطرات و وقایع تحصیل : بیشتر دوران تحصیل پریرخ دادستان به تحصیل در رشته روانشناسی در کشور سوئیس (دانشگاه ژنو) گذشته که در زندگی علمی وی مرحلهٔ مهمی به شمار می رود.فعالیتهای ضمن تحصیل : پریرخ دادستان در کنار رشته و گرایش تخصصی خود همواره به گرایشهای دیگر یا رشته های دیگر نیز توجه داشت چنانکه در ۱۳۲۹علاوه بر دیپلم علمی، دیپلم ادبی و نیزدر ۱۹۵۳، علاوه بر دانشنامه تخصصی روانشناسی بالینی، دانشنامهٔ عمومی روانشناسی کاربردی را دریافت کرد.استادان و مربیان : مهمترین استاد، پریرخ دادستان به ویژه در هنگام تحصیل در مرحله دکتری، استاد ژان پیاژه ، استاد روانشناسی دانشگاه ژنو در پاریس بوده است.وقایع میانسالی : پریرخ دادستان پس از بازگشت از سوئیس در سال ۱۳۲۹، مدتی به عنوان کارشناس فرهنگی تربیتی اداره کال تربیت معلم وزارت آموزش و پرورش فعال بود. وی از سال ۱۳۵۴عضو هئیت علمی دانشگاه تهران شد و تا مرحله استادی نیز ارتقا یافت. وی در بسیاری از مراکز مهم علمی در زمینه روانشناسی عضویت یا مسئولیت دارد. وی درسال ۱۳۸۱ به عنوان چهره ماندگار در عرصهٔ روانشناسی معرفی شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : برخی مسئولیت های پریرخ دادستان عبارت بوده اند از : - کارشناس فرهنگی تربیتی اداره کل تربیت معلم وزارت آموزش و پرورش - عضو هئیت علمی دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۴ - مدیر دفتر مطالعات وتحقیقات روانشناسی و تحقیقات و علوم انسانی - عضویت شورای راهبری سند ملی آموزش و پرورش ۱۳۸۳ تا کنون ـ مدیر مسئول و سردبیر فصلنامه روانشناسان ایرانی ۱۳۸۲ تا کنون ـ استاد گروه روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۱ تاکنون ـ مدیر گروه روانشناسی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت) ۱۳۷۵ تاکنون ـ مدیر دفتر مطالعات و تحقیقات علوم انسانی معاونت پژوهشی و برنامه ریزی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب ۱۳۷۲ تا کنون ـ استاد ۱۳۷۹- ۱۳۶۵ گروه روانشناسی دانشگاه تهران -دانشیار ۱۳۶۵- ۱۳۵۹ گروه روانشناسی دانشگاه تهران - مدیر گروه ۱۳۶۲- ۱۳۵۴ - استادیار ۱۳۵۹- ۱۳۴۴ گروه روانشناسی دانشگاه تهران - استاد گروه روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی ــ ۱۳۸۱ تاکنون - صاحب امتیاز و مدیرمسؤول مجتمع آموزشی رؤیا (وزارت آموزش و پرورش) طی سال های ۱۳۴۴ تا ۵۴ - ریاست مرکز تحقیقات روانشناسی پلی تکنیک تهران (وزارت آموزش و پرورش) از ۱۳۴۱ تا ۴۴ - مدیر گروه روانشناسی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت ــ) ۱۳۷۵ تاکنون - مدیر دفتر مطالعات و تحقیقات علوم انسانی معاونت پژوهشی و برنامه ریزی دانشگاه آزاد اسلامی ــ واحد تهران جنوب ــ ۱۳۷۲ تاکنون -عضویت در گروه علمی ــ تخصصی رشته روانشناسی منطقه هشت دانشگاه آزاد اسلامی ــ ۱۳۸۴ -عضویت در شورای مرکزی انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی ــ ۱۳۸۴ فعالیتهای آموزشی : پریرخ دادستان از سال ۱۳۵۴ عضو هیئت علمی دانشگاه تهران شد. وی در سال ۱۳۵۹ به مرتبه دانشیاری و مدتی بعد به مرحلهٔ استادی نایل آمد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : پریرخ دادستان علاوه بر تدریس و مسئولیت های اجرایی و به تحقیق مطالعه و تالیف آثار دررشتهٔ روانشناسی مشغول بوده و هست.آرا و گرایشهای خاص : پریرخ دادستان عمدتا به روانشناسی بالینی و درمانگری توجه دارد. آثار وی نیز عمدتاً دراین حیطه نگاشته شده است.جوائز و نشانها : منتخب در همایش چهره های ماندگار به عنوان اولین روانشناس در این همایش - ۱۳۸۱ منتخب اولین دوره معرفی پژوهشگران قابل تقدیر دانشگاه تهران ــ ۱۳۸۳ برنده جایزه بخش تحقیقات بنیادی علوم انسانی در پانزدهمین جشنواره بین المللی خوارزمی ــ ۱۳۸۰ برنده لوح تقدیر سازمان «سمت» به عنوان مدیر گروه پژوهشی روانشناسی برنده لوح تقدیر ریاست تشخیص مصلحت نظام به عنوان مدیر گروه پژوهشی روانشناسی سمت برنده لوح تقدیر وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان مدیر گروه پژوهشی روانشناسی سمت پژوهشگر برگزیده جامعه اسلامی پژوهشگران ــ ۱۳۸۰ برنده لوح تقدیر همایش علل و عوامل تقدم مسائل جمعی بر منافع فردی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دریافت لوح تقدیر به مناسبت انتخاب کتاب" روانشناسی مرضی تحوّل از کودکی تا نوجوانی " تالیف پریرخ دادستان به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در دوه دهم کتاب سال از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چگونگی عرضه آثار : سوابق پژوهشی و آموزشی پریرخ دادستان به قرا زیر است: سوابق پژوهشی : مجری ۱۶ مورد طرح پژوهشی و هنجار گزینی تست‌های متفاوت در دانشگاه

تهران ، دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب و سازمان پژوهش و برنامه ریزی وزارت آموزش و پرورش که در این میان برخی از طرح‌های ایشان برنده جوایز ارزنده‌ای نیز شده‌اند . از آن جمله روش‌های تشویق و تنبیه در مدارس راهنمایی از دیدگاه معلمان و دانش آموزان (برنده طرح برگزیده سال ۱۳۷۷) ، بررسی توان ذهنی دانش آموزان دوره ابتدایی به منظورتعیین استانداردهای آموزشی (برنده پانزدهمین جشنواره بین‌اللملی خوارزمی) ۱۳۷۶ ،بررسی توانایی‌های کودکان غیر فارسی زبان در زبان فارسی در بدو ورود به نظام آموزشی (برنده طرح برگزیده ۱۳۷۹) و میزان اضطراب دانش آموزان در جلسات امتحانی و راه‌های کاهش آن (برنده طرح برگزیده سال ۱۳۷۵) سوابق فعالیت‌های آموزشی : ۱۷ مورد پایان‌نامه دکترا و ۱۰۱ مورد پایان‌نامه کارشناسی ارشد در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی مختلف استان تهران. و ارائه ۲۹ مقاله (۱۳۸۳ـ۱۳۵۵) که در مجلات مختلف روانشناسی .

آثار : ۱ اختلال های زبان و روش های تشخیص و بازپروری (روانشناسی مرضی تحولی ۳ ـ کتاب برگزیده دانشگاه تهران ۱۳۸۰ – کتاب تشویقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۹) ۲ اختلالهای زبان ۳ ارزشیابی شخصیت کودکان براساس آزمون های ترسیمی ۴ بیماری جدید تمدن ۵ بیماریهای روانی ویژگی اثر : ۱۳۶۸۶ تربیت به کجاره می سپرد ویژگی اثر : ۱۳۶۹۷ تنیدگی یا استرس ۸ دیدگاه پیاژه در گستره تحول روانی ۹ روانشناسی بالینی ویژگی اثر : ۱۳۷۱۱۰ روانشناسی ژنتیك ۲ ویژگی اثر : ۱۳۷۲۱۱ روانشناسی مرضی تحولی از کودکی تا نوجوانی ویژگی اثر : ۱۳۷۱–(برنده کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۱ از طرف در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی).آشنایی با کتاب:« روانشناسی مرضی تحول »: روانشناسی مرضی تحوُل / تألیف پریرخ دادستان –. تهران : ژرف، ۱۳۷۰.– ۴۸۱ص . در این اثر، چرخهٔ اختلالات روانی دوران تحوّل یعنی دوره های شیر خوارگی، کودکی و نوجوانی در حدّ پیشرفته ترین مرزهای دانش روانشناسی مرضی تحوّل ترسیم شده است، و برای آماده سازی علمی همهٔ دانشجویان علوم انسانی و مخصوصاً دانشجویان رشته های روانشناسی بالینی تحوّلی و رشتهٔ روانپزشکی کودك ، ابزاری مفید و ضروری است. این کتاب ، نخستین اثری است که به صورت روانشناسی مرضی تحولی به زبان فارسی انتشار یافته و گستردگی ، ظرافت و دقت و صحت مطالب آن بی سابقه است ۱۲ روانشناسی مرضی تحولی، از کودك تا بزرگسال ویژگی اثر : (جلد دوم کتاب تشویقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۹ – جلد اول کتاب برگزیده دانشگاه آزاد اسلامی ۱۳۷۶)۱۳ روشهای تشخیصی و بازپروری ۱۴ گفت وگوهای آزاد با ژان پیاژه ویژگی اثر : (با همکاری دکتر محمود منصور)۱۵ لغت نامه روانشناسی ویژگی اثر : ۱۳۶۵–(مشترك با دکتر منصور و دکتر میناراد)۱۶ نقاشی کودکان ، کاربرد تست ترسیم خانواده در کلینك ویژگی اثر : ۱۳۷۱۱۷ کار کودکان، کاربُرد تست ترسیم خانواده در کلینیك برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

دادستان، فرهاد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۵ در تهران تولد یافت و دوره‌ی دانشکده‌ی افسری را طی کرد و افسر لشکر اول تهران شد. در جوانی خواهرزاده‌ی همسر رضاشاه را به زنی اختیار کرد و همین مسئله موجبات پیشرفت سریع او را فراهم ساخت به طوری که در زمان رضاشاه با درجه‌ی سروانی فرماندهی هنگ گرفت و گاهی نیز حفاظت کاخهای شاه به او سپرده می‌شد. بعد از شهریور، با رزم‌آرا نزدیك شد و در ۱۳۲۸ درجه‌ی سرتیپی دریافت کرد و رئیس ستاد ژاندارمری گردید. چندی نیز رئیس بازرسی ژاندارمری بود تا به فرماندهی لشکر

گرگان منصوب شد. در کودتای ۲۸ مرداد از عوامل نزدیک به زاهدی بود و در همان روز فرماندار نظامی تهران شد و نسبت به مخالفین شاه شدت عمل به خرج داد و غالب بازداشت‌شدگان را مورد ضرب و شتم و اهانت قرار می‌داد. دو سه ماهی بیشتر در این سمت دوام نکرد و جای خود را به تیمور بختیار داد و خود با سمت فرماندهی لشکر عازم کرمان گردید. چند سالی در کرمان باقی ماند تا بازنشسته شد و در شیر و خورشید با سمت بازرسی اشتغال ورزید. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ درجه‌ی سرلشکری اخذ نمود. در ۱۳۵۶ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دادفر، حبیب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محمود دادفر و متولد سال ۱۳۰۰ ش است. پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و درجه‌ی لیسانس در حقوق قضائی گرفت. سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا شد و دکترای حقوق خود را از دانشگاه ژنو دریافت کرد. بعد از ورود به ایران، به خدمت دادگستری درآمد و مدتی به شغل قضا مشغول بود. در دوره‌ی نوزدهم از مراغه به وکالت مجلس انتخاب گردید و در دوره‌ی بیستم نیز دارای سمت نمایندگی بود. در ادوار بعدی نیز وکالت مجلس را حفظ کرد. دادفر مدتی نیز معاون دبیرکل حزب ایران‌نوین بود و مدتها نیز دبیرکلی انجمن فرهنگی ایران و ترکیه را بر عهده داشت. در جمع مال بسیار حریص بود. در مراغه و تهران مقادیری زمین به دست آورد و تدریجا صاحب ثروت شد. در غالب دورانی که وکیل بود، ریاست کمیسیون بودجه با او بود. قبلا نام خانوادگی او دائی جواد بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دادگر، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به عدل‌الملک، در ۱۲۶۰ ش تولد یافت. پدرش میرزا عبدالکریم‌خان از بازرگانان معروف تهران بود. تربیت و تحصیلات حسین تحت نظارت پدر انجام گرفت و علاوه بر معلومات زمان که صرف و نحو عربی و فارسی و ادبیات بود، به تحصیل علوم معقول و منقول و معارف اسلامی پرداخت و در این راه توشه‌ای برگرفت.

در آغاز مشروطیت وارد خدمات دولتی شد و به پیشنهاد علاءالملک دیبا وزیر کابینه‌ی اتابک، شغل قضاوت را انتخاب نمود. دادگر مشاغل قضائی را از عضویت محکمه‌ی ابتدائی و ریاست مختلف محاکم پیمود تا اینکه مدعی‌العموم تهران شد. بعد به ریاست محاکم بدایت رسید. در ۱۳۲۸ ه.ق به کمک وثوق‌الدوله به وزارت داخله انتقال یافت و ریاست اداره محاکمات آن وزارتخانه به وی محول گشت.

در سال ۱۳۳۲ پس از آنکه عین‌الدوله وزیر کشور کابینه‌ی مستوفی، دستور انتخابات را صادر کرد، میرزا حسین‌خان که یک سال قبل به لقب عدل‌الملک نامیده شده بود، کاندیدای نمایندگی مجلس شد و از طرف مردم بارفروش (بابل) به نمایندگی مجلس

رسید و لدی الورود عضویت فراکسیون دموکرات را پذیرفت. در دوره‌ی سوم، فراکسیون دموکرات در مجلس سی نفر عضو داشت و غالبا رجال موجه و باسواد و اصلاح‌طلب عضو این فراکسیون بودند.

شروع جنگ بین‌الملل اول دگرگونی‌هائی در وضع کشور ایجاد کرد. با وجودی که مستوفی نخست‌وزیر وقت اعلان بی‌طرفی داد، مع‌الوصف، کشور محل تاخت‌وتاز ارتشهای بیگانه گردید. سلطان احمدشاه درصدد تغییر پایتخت بود و فراکسیون دموکرات مجلس نیز تصمیم به مهاجرت گرفت و عدل‌الملک نیز در زمره نمایندگانی بود که به این تصمیم صحه گذاشت و با سایر دوستان خود به قم و سپس کرمانشاه رفتند و موقتا حکومتی به ریاست نظام‌السلطنه مافی تشکیل دادند.

پس از اتمام جنگ و مراجعت نمایندگان و رجال به تهران، بار دیگر عدل‌الملک خدمات دولتی خود را آغاز کرد و در سال ۱۲۹۴ در حکومت وثوق‌الدوله به معاونت وزارت داخله برگزیده شد. وثوق‌الدوله به زودی جای خود را به فرمانفرما و مستوفی و سپهسالار داد و بالاخره علاءالسلطنه به نخست‌وزیری رسید، در آن روزها کمیته‌ی مجازات در تهران دست به یک سلسله اقدامات تروریستی زده بود و ظرف چند روز عده‌ای به قتل رسیده بودند، از جمله اعلامیه‌ای نیز از طرف کمیته‌ی مجازات پخش شده بود که نام عده‌ای که باید از کار برکنار شوند در آن دیده می‌شد. نام عدل‌الملک دادگر در سرلوحه‌ی این لیست بود. مستشارالدوله وزیر داخله، در برابر کمیته ایستادگی نمود ولی اقدامات حاد موجب سقوط دولت شد و بار دیگر وثوق‌الدوله به زمامداری رسید و کمیته را از بین برد. پس از کودتای ۱۲۹۹، دادگر در کابینه‌ی سیدضیاءالدین که خود وزارت کشور را عهده‌دار بود، به کفالت آن وزراتخانه رسید و تا پایان حکومت سید، در وزارت کشور انجام وظیفه می‌نمود. پس از برکناری و تبعید سید از ایران و زمامدار شدن قوام‌السلطنه، دادگر از معاونت وزارت داخله معزول و امر نخست‌وزیر دائر بر تبعید وی صادر شد و عده‌ای از مامورین ژاندارمری او را تحت‌الحفظ به قم بردند که از آنجا به کاشان تبعید نمایند. عدل‌الملک در قم با مهارت خاصی به مقبره امین‌السلطان شتافت و در آنجا متحصن شد و اقدامات دولت برای خروج او از تحصن به نتیجه نرسید.

در انتخابات دوره‌ی چهارم که رای‌گیری آن در دوران وثوق‌الدوله انجام گرفته بود، عدل‌الملک از بابل به نمایندگی رسید و چون افتتاح مجلس در زمان قوام‌السلطنه صورت گرفت، اعتبارنامه‌ی وی مردود و به جای او نظام‌الدوله به وکالت رسید. در اواخر سال ۱۳۰۰ ش پس از کنار رفتن قوام‌السلطنه، دادگر از تحصن خارج شد و به تهران آمد ولی شغلی نداشت. در کابینه‌ی حسن مشیرالدوله (پیرنیا) که در ۲۶ خرداد ۱۳۰۲ ش تشکیل یافت، عدل‌الملک به کفالت وزارت فوائد عامه رسید و در پنجم عقرب ۱۳۰۲ در کابینه‌ی سردار سپه به معاونت رئیس‌الوزراء منصوب شد.

در انتخابات دوره‌ی پنجم برای بار سوم مردم بابل عدل‌الملک را به نمایندگی برگزیدند. مجلس پنجم در تاریخ قرن اخیر ایران اهمیت زیادی دارد. عدل‌الملک با همکاری دوستان دیگر خود چون داور و تیمورتاش و تدین، در جلب افکار عمومی برای انقراض قاجاریه اقداماتی کردند و به پاس این خدمات در کابینه‌ی ذکاءالملک فروغی به وزارت داخله رسید و از آذرماه ۱۳۰۵ تا تیرماه ۱۳۰۶ در سمت وزیر کشور انجام وظیفه کرد.

در انتخابات مجلس موسسان اول که در سال ۱۳۰۴ تشکیل یافت، حسین دادگر نماینده‌ی مجلس موسسان گردید و در انتخابات هیئت رئیسه با ۱۲۲ رای از ۲۲۰ رای نایب رئیس اول شد. ریاست مجلس موسسان با مستشارالدوله صادق بود.

عدل‌الملک در انتخابات دوره‌ی ششم، رئیس انجمن انتخابات تهران بود و خود به وکالت از طرف مردم بابل به مجلس رسید. در این دوره مدتی کوتاه تدین و سپس موتمن‌الملک ریاست کردند و عدل‌الملک سمت نیابت را داشت.

در ادوار هفتم، هشتم و نهم نیز عدل‌الملک در مجلس بود. نهایت در دوره‌ی نهم وکیل مردم تهران بود. ریاست مجلس در ادوار هفتم، هشتم و نهم به عهده‌ی حسین دادگر قرار داشت. در اواسط ۱۳۱۴ در حالی که با قدرت کامل بر مجلس ایران ریاست می‌نمود، مورد غضب رضاشاه واقع شد و نزدیک بود به سرنوشت تیمورتاش و سردار اسعد دچار شود ولی فروغی به داد او رسید و

شاه را راضی کرد که دادگر ایران را ترک کند. از کشور تبعید شد و مدتها در کشورهای سویس و بلژیک و فرانسه زندگی می‌نمود. تا سال ۱۳۲۶ در کشورهای اروپائی می‌زیست مخصوصا در ایام جنگ از نظر معیشت متحمل سختی و گرفتاری شد. حسین دادگر در انتخابات دوره‌ی اول سنا، از طرف مردم مازندران سناتور شد و هنگام انتخابات ریاست مجلس سنا، یکی از کاندیداها بود. سیدمحمد تدین، مستشارالدوله صادق، حکیم‌الملک و تقی‌زاده نیز کاندیدا بودند. رجال صدر مشروطیت به نفع تقی‌زاده کنار رفتند و به رغم حکیم‌الملک مرشد آنها یعنی تقی‌زاده به ریاست مجلس سنا رسید. دادگر هم آراء قابل ملاحظه‌ای داشت. در انتخابات دوره‌ی دوم سنا نیز سناتور مازندران شد ولی در این دوره هوس ریاست نداشت و خود نیز به تقی‌زاده رای داد. وی در این دوره برای اصلاح معارف و پیشرفت کشور نطقهای جالبی ایراد کرد و در تنقیح و تصحیح لوایح دولت سعی زیادی مبذول می‌داشت. در اواخر دوره‌ی دوم، دادگر به علت سقوط از پلکان خانه‌ی مسکونی خود به شکستگی پا دچار شد. مدتی در اروپا به معالجه پرداخت و بهبود نسبی یافت ولی از آن تاریخ غالبا به مطالعه در منزل وقت می‌گذرانید.

عدل‌الملک دادگر یکی از وزراء فهمیده و تحصیلکرده‌ی کشور بود که به زبانهای خارجی نیز آشنائی داشت. گرچه بعد از شهریور ۱۳۲۰ مورد انتقاد شدید بعضی از مطبوعات و نویسندگان قرار گرفت. ایراد مهم به عدل‌الملک که مخبرالسلطنه هدایت هم صریحا به آن اشاره کرده است، مداهنه و تملقهای بیجا به رضاشاه است . از جمله مخبرالسلطنه می‌نویسد: زمانی که رضاشاه از سفر ترکیه مراجعت فرمودند عدل‌الملک رئیس مجلس نطقی به عنوان خیر مقدم ایراد نمود که ضمن آن گفته بود ترقیات و پیشرفت ایران از ترکیه بیشتر است که موجب تغیّر شدید شاه شد و کلام او را قطع نموده بود.

دادگر مردی خسیس و مال‌اندوز بود. در تهران مستغلاتی برای خود دست و پا کرد و با خستی که در خرج کردن داشت، هر روز بر ثروت او اضافه می‌شد. رحیم و کریم پسران او رشد نسبی یافتند. دختر او هم به همسری دکتر افخم حکمت فرزند مشارالدوله درآمد. در ۱۳۴۹ در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دادمان، رحمان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وزیر راه وترابری جمهوری اسلامی ایران شهید دکتر« رحمان دادمان »در سال ۱۳۳۵ در شهر «اردبیل »دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در همان شهر و تحصیلات متوسطه را در رشته ریاضی در دبیرستان «هدف»در تهران به انجام رساند.وی در سال ۱۳۵۳ وارد دانشگاه «تهران »شد و در سال ۱۳۶۵ در رشته مهندسی عمران از این دانشگاه در مقطع کارشناسی ارشد فارغ‌التحصیل شد. پیش از انقلاب فعالان جنبش اسلامی در انجمن‌های اسلامی دانشگاه تهران بود و نقش بسیار گسترده‌ای در قیام مردم تبریز علیه رژیم شاه داشت. وی پس از پیروزی انقلاب هم به همراهی دانشجویان مسلمان و پیرو خط امام (ره) در تسخیر لانه جاسوسی و برپایی انقلاب دوم نقش فعالی ایفا نمود. پس از حمله نظامیان آمریکا به طبس، وی همراه عده‌ای از گروگان‌های آمریکایی عازم شهر تبریز شد. سپس به پیشنهاد حضرت آیت الله مدنی به فرماندهی سپاه آذربایجان شرقی منصوب گردید. با شروع جنگ تحمیلی مشارکت فعالی در همه عرصه‌های دفاع مقدس داشت، سپس تا پایان جنگ در سمتهای مسئول ستاد عملیاتی سپاه پاسداران، جانشین معاونت کل لجستیک و تدارکات سپاه و قائم‌مقام عضو هئیت امنای جهاد سازندگی و معاون آموزش جهاد به خدمت پرداخت با فرمان حضرت امام(ره) مبنی بر الحاق شیلات ج.ا. به وزارت جهاد به عنوان اولین مدیرعامل شرکت شیلات

ج.ا. منصوب گردید. با رحلت حضرت امام (ره) همانند بسیاری از دوستان و همرزمان خویش به ستاد برگزاری مراسمهای ارتحال امام (ره) پیوست و به صورت شبانه‌روزی به کار و تلاش پرداخت تا شاید به این طریق بتواند ذره‌ای از درد جانکاه خویش را در غم از دست دادن آن پیر فرزانه التیام بخشد.

پس از ارتحال امام(ره) در راستای عمل کردن به وصیتنامه امام خمینی(ره) مبنی بر تحصیل جوانان حزب‌اللهی و حضور آنها در فضای دانشگاه‌ها مشغول ادامه تحصیل شد. دکتر دادمان سپس برای تحصیل در رشته دکترای راه و ساختمان به انگلستان رفته و موفق به دریافت درجه دکترا از دانشگاه «منچستر »این کشور گردید. ایشان طی سالهای گذشته در سمت‌های مختلفی به انجام وظیفه در نظام مقدس جمهوری اسلامی پرداخته است از جمله در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در پستهای فرمانده سپاه آذربایجان شرقی، مسئول ستاد عملیاتی سپاه، معاون هماهنگ کننده واحد تدارکات کل سپاه و جانشین معاونت لجستیک در وزارت سپاه خدمت کرده است.

ایشان در وزارت جهاد سازندگی در پستهای مسئول واحد آموزش جهاد، قائم مقامی و عضویت درشورای مرکزی و مسئول هماهنگی واحدها و کمیته‌های جهاد و همچنین مدتی نیز به عنوان مدیرعامل شرکت شیلات جمهوری اسلامی ایران در این وزارتخانه فعالیت کرده است. آقای دکتر دادمان حضور فعالی در مجامع فرهنگی داشته و مقاله وی در کنفرانسهای بین‌المللی منتشر گردیده وی همچنین علاوه بر تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران مدتی نیر در سمت معاون امور پژوهشی مرکز تحقیقات استراتژیک مشغول به کار بوده است.

ایشان متاهل و دارای چهار فرزند هستند. آقای دکتر دادمان پیش از این معاون وزیر راه و ترابری و مدیرعامل راه‌آهن جمهوری اسلامی ایران بوده است.

شهید دکتر رحمان دادمان در ۲۷ اردیبهشت سال ۱۳۸۰ در حالی که جهت انجام ماموریت اداری خویش و بازدید از پروژه‌های وزارت راه و ترابری دراستان گلستان عازم این استان بود. درسانحه سقوط هواپیمای یاک ۴۰ همراه تعدادی دیگر از همراهان خویش به ملکوت اعلی پیوست.

منابع زندگینامه : پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران تهران،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دادور، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند وثوق‌السلطنه دادور و داماد دکتر مهدی ملک‌زاده، متولد ۱۲۹۲. پس از انجام تحصیلات خود در تهران و اروپا به استخدام در وزارت کشور درآمد و تدریجا ترقی نمود. شهرداری و فرمانداری چند شهرستان به عهده‌ی او قرار گرفت. در سال ۱۳۲۹ فرماندار اراک شد تا به مدیر کلی و معاونت وزارت کشور منصوب گردید. بعد به استانداری کرمان رفت و سه سال در آنجا باقی ماند. در طول استانداری خود خوب کار کرد. مردم و دولت هر دو از او راضی بودند و در نتیجه ارتقاء مقام پیدا کرد و استانداری خراسان را بر عهده گرفت. البته در آن تاریخ استانداری از نیابت تولیت جدا بود و دو مقام دولتی آن دو کار را انجام می‌دادند. وی مدتی نیز در مشهد انجام وظیفه کرد. بعد از آن کار مهمی به او ارجاع نشد و غالبا در سمت مشاورت در وزارت کشور انجام وظیفه می‌نمود. در ۱۳۷۱ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دادور، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به وثوق‌السلطنه فرزند میرزا موسی وزیر لشکر، متولد سال ۱۲۵۷ است. وی تحصیلات خود را در تهران انجام داد و وارد وزارت لشکر شد (دارائی ارتش). مدتها در آنجا مصدر مشاغل مختلف بود تا سرانجام به معاونت وزارت جنگ رسید. چند سال در آن سمت باقی ماند تا اینکه در ۱۲۹۹ مشیرالدوله در کابینه‌ی خود سمت وزارت جنگ را به او واگذار کرد. بعد از کودتا مدتی حکمران گیلان شد ولی کارش دوام زیادی نیافت و به تهران آمد. پس از چندی استانداری کرمان را عهده‌دار شد. پس از آن والی خراسان گردید. در دوره‌ی هشتم از تهران به مجلس شورای ملی رفت و در ادوار نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم وکیل مردم تهران در مجلس شورای ملی بود و چندی نیز نیابت ریاست را داشت. در سال ۱۳۲۳ به استانداری فارس رفت. مدتی نیز استانداری آذربایجان را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۲۶ در سن ۶۹ سالگی در تهران درگذشت. وی از ملاکین ایران محسوب می‌شد و طبعا در ماموریتهائی که داشته است، همیشه با حسن خلق انجام وظیفه کرده است.

مهدی وثوق‌السلطنه (ف. ۱۳۲۶ ه.ش./ ۱۳۶۶ ه.ق.) پسر میرزا موسی وزیر لشکر آشتیانی. وی مدتها معاون وزارت جنگ و مدتی نیز وزیر جنگ، والی گیلان، والی فارس، والی آذربایجان و وکیل مجلس شواری ملی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دارا

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از این پادشاه در کتابهای پهلوی چندبار سخن رفته است. و به روایت دینکرد، او فرمان داد که دو نسخه از اوستا و زند را حفظ کنند، و بنا به مأخذ پهلوی و فارسی و عربی اسکندر در روزگار او به ایران تاخت. به روایت فردوسی این شاه دارا پسر داراب بود. وی مردی تندخو بود، و مردم از او رنجیده‌خاطر شدند، و شهر زرنوش را او بنا نهاد. دارا سفیری نزد اسکندر فرستاد و مطالبه‌ی خراجی را که فیلیفوس بر عهده گرفته بود کرد. این اقدام برای اسکندر بهانه‌ی جنگ با ایران گردید. دارا لشکری آراست و با اسکندر جنگ کرد و شکست خورد و به کرمان گریخت. و از پادشاه هند مدد خواست. اما اسکندر از پس او برسید، و در این هنگام دو دستور او ماهیار و جانوسیار به امید رسیدن به جاه و مقام در خدمت اسکندر، شاه را هلاک کردند، و کشور ایران به دست اسکندر افتاد. اسکندر بر بالین دارا رفت، و در دم واپسین او را نوازش‌ها کرد.

دارا از اسکندر سه خواهش نمود: اول کشندگان او را قصاص کند، دوم دخت او روشنک را ازدواج نماید، سوم شخص بیگانه را به امارت پارس نگمارد. اسکندر وصایای او را پذیرفت و دارا درگذشت. نعش او را باشکوه هرچه تمامتر به فرمان اسکندر به خاک سپردند.

این شاه همان داریوش سوم است؛ و کاملاـ با تاریخ مطابقت دارد. تندخویی که به او نسبت می‌دهند از حقایق تاریخی نیست! همینطور مطالبه‌ی باج از روم یعنی مقدونیه و یونان و رسیدن اسکندر از دنبال او، هیچکدام مطابقت با تاریخ ندارد. و اگر رکسانه

زن اسکندر را مصحف روشنک بدانیم، باز او دختر اکسیارتس والی باختر می‌شود، نه دخت داریوش، و در حقیقت دختر داریوش استاتیرا بود، به معنی ستاره، که اسکندر با او ازدواج کرد.
برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

دارا، عبدالاحد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۸۳ در تهران متولد شد. تحصیلات عالیه خود را در رشته حقوق قضائی در تهران پایان داد و در ۱۳۱۱ در دادگستری استخدام شد. چندی مستنطق قم و زمان دادیار و معاون دادسرای تهران بود تا در ۱۳۲۰ با حفظ سوابق خدمات قضائی به وزارت امور خارجه منتقل گردید و پس از مدت کوتاهی دبیر اول سفارت ایران و سوئد گردید و بعد به مقام کنسولی در استانبول رسید. ماموریت دیگر وی در خارج از کشور، رایزنی سفارت ایران در ایتالیا بود. دارا مدتی در تهران کفیل و بعد رئیس اداره عهود و امور حقوقی گردید تا اینکه به مقام دادستانی دادگاه اداری وزارت امور خارجه منصوب شد. از دیگر مشاغل وی رایزنی سفارت ایران در بغداد با حفظ مقام وزیر مختاری بود. پس از پایان این ماموریت به عضویت شورای عالی سیاسی منصوب گردید.
عبدالاحد دارا در سال ۱۳۳۶ وزیر مختار در اندونزی شد و دوبار هم به مقام سفیرکبیری رسید. وی مدتی سفارت ایران را در چکسلواکی عهده‌دار بود و مدتی هم سفیرکبیر ایران در مصر شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دارانی، اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالله میرزا سردار حشمت از مالکان بزرگ زنجان و درباریان احمدشاه قاجار در ۱۲۹۳ در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در تهران در دارالفنون و دبیرستان ثروت و دانشکده حقوق تهران به پایان رسانید و در رشته‌ی علوم سیاسی لیسانسیه شد و در ۱۳۲۰ در وزارت امور خارجه استخدام شد. دارائی پس از پنج سال خدمت در ادارات وزارت امور خارجه در ۱۳۲۵ با عنوان دبیر اول سفارت به پراگ رفت و مدت پنج سال در این ماموریت بسر برد. پس از بازگشت به ایران به کفالت و ریاست اداره بازرسی رسید و بعد رئیس اداره روابط فرهنگی گردید. پس از آن با سمت رایزن مامور خدمت در سفارت ایران در استکهلم شد. در ۱۳۳۸ سرکنسول ایران در بصره بود و بعد رئیس اداره سازمانهای بین‌المللی شد و به سازمان ملل رفت. در ۱۳۴۲ با سمت وزیر مختار ایران عازم بلژیک گردید و مدتی در بروکسل بسر برد. دارانی پس از وزیر مختاری در بلژیک، سفیر کبیر ایران در سوئد گردید. چندی هم سفیر ایران در لهستان بود و سرانجام سفیرکبیر ایران در تونس شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

داعی نژاد، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمدعلی داعی نژاد

محل تولد : دزفول

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب سید محمدعلی داعی نژاد سال ۱۳۴۲ درشهرستان دزفول متولد گردید. او پس از اخذ دیپلم فنی درسال ۱۳۶۱، در حوزه علمیه دزفول برخی دروس مقدماتی را گذرانده و در حوزه علمیه شیراز و سپس اراک و در نهایت قم به تحصیلات حوزوی ادامه داد. در دروس خارج اصول و فقه آیات عظام وحید خراسانی و فاضل لنکرانی شرکت کرده و فلسفه را (بدایه الحکمه، نهایه الحکمه، شرح منظومه، شرح اشارات، شفا و اسفار) از دروس اساتیدی همچون آیت الله جوادی آملی، مصباح یزدی، انصاری شیرازی، و فیاضی استفاده نموده و عرفان را (تمهید القواعد، فصوص الحکم و مصباح الانس) از دروس آیت الله جوادی آملی و آیت الله حسن زاده آملی بهره مند گردید. مباحث کلامی همچون الهیات و شرح تجرید را از دروس آیت الله سبحانی و آیت الله مکارم شیرازی فرا گرفته و به مطالعه گسترده در زمینه فلسفه غرب، کلام جدید و اندیشه سیاسی پرداخت. از سال ۱۳۷۲ تاکنون به مدت ۱۴ سال در دانشگاه های شهید بهشتی، دانشگاه تهران، دانشگاه علوم بزشکی شهید بهشتی و در طرح ولایت به تدریس معارف پرداخته و چندین سال در حوزه علمیه قم (موسسه امام خمینی(ره) ، مدرسه الهادی و مرکز جهانی) به عنوان مدرس، استاد راهنما، استاد مشاور و استاد داور فعالیت دارد. از سال ۱۳۷۰ تاکنون به مدت ۱۴ سال به پژوهش و مدیریت پژوهشی در مراکز متعددی اشتغال داشته است مراکزی چون موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) (عضو هیأت علمی و مسئول بخش مدخل یابی دائره المعارف علوم عقلی)، دفتر تبلیغات اسلامی (عضو گروه اصطلاح نامه فلسفی)، دفتر مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه (معاونت پژوهشی) موسسه طه (مدیر نمایه سازی مجلات و روزنامه ها) مرکز جهانی (عضو گروه کلام)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (عضو و مدیر گروه حلقه نقد و حکمت و دین پژوهی)، نهاد اساتید در دانشگاه ها (ارزیاب و داور پایان نامه های اساتید معارف اسلامی)، نهاد رهبری در دانشگاه ها (مسئول گروه کلام) پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (مدیر مرکز پاسخگوئی تلفنی به سوالات دینی) و سردبیری مجله صباح، سردبیر مجله بازتاب اندیشه و سردبیری کتاب اندیشه. از ایشان تا کنون مقالات متعددی در مجلاتی مانند معرفت، حکومت اسلامی، صباح، بازتاب اندیشه، دانشگاه اسلامی، حکومت اسلامی، برگ سبز، آفتاب و در روزنامه هایی مانند جمهوری اسلامی، کیهان و رسالت منتشر شده است.

دامغانی

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوعلی محمد ابن عیسی، مردی دانشمند و کاردان بود (ف. ۳۹۰ ه.ق.) وی از ۳۷۸ تا ۳۸۲ ه.ق. وزارت سامانیان را داشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

دامغانی، رضا

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضاء دامغانی عالمی مصنف و متکلمی فاضل از علماء معاصر ناصرالدین شاه قاجار دارای آثار ارزنده‌ای می‌باشند که از آنهاست ترجمه (العقاید الوثنیه) در رد نصاری که از تألیفات شیخ محمدطاهر تبریزیست.

فاضل مراغه‌ای در (المآثر والاثار) نیز ص ۱۷۰ وی را یاد کرده و او را عالم ربانی مجتهد ذکر کرده و از علماء عصر ناصری شمرده و ظاهراً وفاتش در سال ۱۳۰۶ واقع شده است.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد پنجم)

دانش، عصمت

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

دکتر عصمت دانش ، پس از اخذ دیپلم متوسطه ،تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته لیسانس روانشناسی بالینی در دانشگاه علامه طباطبایی آغاز و به پایان رسانید.وی مدرک کارشناسی ارشد رشته روانشناسی بالینی را از دانشگاه علوم پزشکی ایران- انستیتو روانپزشکی تهران و دکترای روانشناسی را از دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۷۶ اخذ کرده است.نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار گروه روانشناسی, دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی می باشد. گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی تحصیلات رسمی و حرفه ای : سوابق تحصیلی عصمت دانش به ترتیب زیر است: ٠ دیپلم تجربی بامعدل ۲/۱۹. ٠ لیسانس روانشناسی بالینی از دانشگاه علامه طباطبایی با معدل ۹۹/۱۹ سال ۱۳۶۵ تهران- ایران. پایان نامه کارشناسی: بررسی میزان افسردگی در بیماران مبتلا به نوروز وسواس. ٠ فوق لیسانس روانشناسی بالینی از دانشگاه علوم پزشکی ایران- انستیتو روانپزشکی تهران با معدل۸/۱۸ سال ۱۳۶۸ تهران- ایران. پایان نامه کارشناسی ارشد:مقایسه تاثیرمیزان محرک های نامربوط و دشواری مسئله در تفکر بیماران مبتلا به اسکیزوفرنی پارانویید، مانیک- دیپرسیو و افراد عادی. ٠ دکترای روانشناسی از دانشگاه تربیت مدرس بامعدل ۱/۱۸ سال ۱۳۷۶ تهران- ایران. رساله دکتری: بررسی علل وپیامدهای اضطراب سخنرانی در دانشجویان دانشگاه وتاثیر روش خودآموزش دهی(S.I.T) بر کاهش آن. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سوابق کاری و اجرایی عصمت دانش به قرار زیر است: ٠ دبیر ریاضی دبیرستان مکتب الاحرار. ٠ روانشناس بالینی و رواندرمانگر هسته مشاوره ناحیه ۱۰ آموزش و پرورش. ٠ روانشناس بالینی و رواندرمانگر مرکز خدمات روانشناسی بنیاد شهید کرج. ٠ روانشناس بالینی و رواندرمانگر مرکز خدمات مشاوره دانشگاه آزاد واحد شمال. ٠ رئیس هیات رئیسه گروه تخصصی روانشناسی بالینی انجمن روانشناسی ایران. فعالیت های کنونی دکتر دانش : ٠ دانشیار گروه روانشناسی, دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی ٠ استادیار گروه روانشناسی و عضو کمیته تخصصی روانشناسی بالینی دانشگاه شهید بهشتی. ٠ روانشناس بالینی و رواندرمانگرمرکز خدمات مشاوره دانشگاه شهید بهشتی. ٠

استادیار گروه مستقل روانشناسی دانشگاه آزاد کرج. ٔ روانشناس بالینی و رواندرمانگر مرکز خدمات مشاوره دانشگاه آزاد واحد کرج. ٔ روانشناس بالینی و رواندرمانگرمرکز خدمات مشاوره صدا وسیما. ٔ عضو هیات امناء ستاد ازدواج مرکز خدمات مشاوره صدا وسیما. ٔ کارشناس برنامه های روانشناسی شبکه های مختلف صدا وسیما. ٔ مدرس کلاس های آموزش خانواده مدارس شاهد کرج. ٔ استاد راهنمای مشاوران مدارس شاهد کرج. ٔ مدرس کلاس های آموزش خانواده مدارس تهران. ٔ مؤسس، رئیس،روانشناس بالینی و رواندرمانگر مرکز خدمات مشاورهٔ پرتو دانش. ٔ مسئول انتشارات گلشن اندیشه. عضویت در مراکز علمی و پژوهشی : ٔ عضو پیوسته انجمن ایرانی روانشناسی. ٔ عضو پیوسته انجمن مشاورهٔ ایران. ٔ عضو پیوسته و عضو هیات رئیسه گروه تخصصی روانشناسی ایران. ٔ عضو نظام روانشناسی و مشاورهٔ ایران. ٔ عضو هیات داوران فصلنامه علمی – پژوهشی تازه ها و پژوهش های مشاوره انجمن روانشناسی ایران. ٔ عضو هیات داوران فصلنامه علمی – پژوهشی دانشور رفتار، دانشگاه شاهد. ٔ عضو هیات داوران طرح های پژوهشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری. ٔ مسئول و عضو گروه تخصصی روانشناسی بالینی اولین همایش کشوری بازنگری تخصصی دروس روانشناسی وعلوم تربیتی شورای برنامه ریزی آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی. فعالیتهای آموزشی : سوابق تدریسی و آموزشی عصمت دانش به قرار زیر است: ٔ کاربرد مقدماتی روش های تشخیص، کاربرد مقدماتی روش های درمان، مقدمات نوروپسیکولوژی، آسیب شناسی روانی، کاربرد آزمون های روانی(هوش، شخصیت، و..)، روانشناسی کودکان ناسازگار، روشهای تغییر واصلاح رفتار، روانشناسی یادگیری، روانشناسی کودکان اشتثنایی، اختلالات یادگیری، سمینار در روانشناسی بالینی، کاربرد آزمون های تشخیصی در کودکان ونوجوانان، بررسی تفصیلی نظریه ها و مکاتب شخصیت، و... ٔ استاد راهنما و یا استاد مشاور ده ها پایان نامهٔ دانشجویان کارشناسی، کارشناسی ارشد. ٔ استاد داور پایان نامه های مقطع کارشناسی ارشد و رساله های مقطع دکتری. چگونگی عرضه آثار : – تعداد مجری و همکار طرح تحقیقاتی و پژوهشی : ۶ مورد – تعداد مقالات علمی منتشر شده: ۲۵ مورد – تعداد سخنرانی های علمی در کنفرانسها و همایشهای علمی : ۱۵ مورد

دانش، محمدکاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فقیه.

تولد: ۱۳۱۸، دزفول.

شهادت: ۷ تیر ۱۳۶۰، تهران.

حجت‌الاسلام سید محمدکاظم دانش، فرزند سید محمود، تا مقطع خارج فقه و اصول به تحصیل حوزوی پرداخت. پیش از انقلاب اسلامی، به معلمی اشتغال داشت و عضو هیئت تحریریه‌ی «مکتب اسلام» بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، امام جمعه و مسئول کمیته انقلاب اسلامی شوش شد. در اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی، نماینده‌ی مردم شوش و اندیمشک بود.

از آثار اوست: سیمای فداکاران (در دو جلد)، قورباغه‌ها و غازهای مهاجر. مقالاتی از وی نیز در «مکتب اسلام» به چاپ رسیده است.

حجت‌الاسلام دانش در بمب‌گذاری هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید و پیکرش دربهشت زهرا به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

دانش‌آشتیانی، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فقیه.

تولد: ۱۳۰۹، آشتیان.

شهادت ۷ تیر ۱۶۳۰، تهران.

حجت‌الاسلام غلامرضا دانش‌آشتیانی، فرزند ابوالفضل، تا مقطع خارج فقه و اصول به تحصیل حوزوی پرداخت. ایشان همچنین دارای دکترای حقوق اسلامی بود. پیش از انقلاب اسلامی، به تدریس در دبیرستان‌ها می‌پرداخت. وی همچنین مسئولیت یک گروه فرهنگی را داشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بازرس ویژه‌ی وزارت آموزش و پرورش و در اولین‌ی دوره مجلس شورای اسلامی، نماینده مردم تفرش و آشتیان شد.

از آثار ایشان است: سنت در زمینه فقه و اصول. حجت‌الاسلام آشتیانی در بمب‌گذاری هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. پیکر وی در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

بر گرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

دانشپور، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند یحیی‌خان دانشپور، در ۱۲۸۹ در شهر بابل متولد شد. تحصیلات خود را در دبستان کمالیه و دبیرستان انجام داد و پس از اخذ دیپلم برای تحصیلات عالیه عازم انگلستان گردید و در دانشگاه لیورپول لندن در رشته‌ی علوم بازرگانی و ثروت ادامه داد و دانشنامه لیسانس دریافت کرد و به ایران بازگشت و در سازمانهای مالی مشغول خدمت شد. در وزارت دارائی چندی مترجم دکتر میلیسپو بود. سپس بازرس ویژه در بانک کشاورزی شد، چندی هم رئیس امور عمومی هیئت تهیه برنامه اصلاحی و عمرانی کشور بود. سرانجام در دوران حکومت دکتر مصدق به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت بیمه منصوب گردید و پس از آن بازرس دولت در بانک ملی ایران شد. از سایر مشاغل او می‌توان ناظر دولت در سازمان سد کرج و مدیریت مالی و خدماتی سازمان برنامه را نام برد و چندی هم در مدارس عالی زبان انگلیسی تدریس می‌کرد.

دانشپور پس از شهریور ۱۳۲۰ با مطبوعات تهران همکاری داشت و مقالات اقتصادی در روزنامه‌های مختلف می‌نوشت و کتابهائی نیز در زمینه‌های اقتصادی نوشت که از جمله آنها: بانک شاهنشاهی و امتیاز، ابتهاج و نرخ اسعار، نیم قرن بردگی اقتصادی، اصول و قواعد انگلیسی را می‌توان نام برد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دانشپور، غلام حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۷۰ ش)، نویسنده. در تهران متولد شد. در سال ۱۲۹۳ ش به سمت مترجمی وارد خدمت شهربانی قزوین شد. و در سال ۱۳۲۶ ش در موقعی که ریاست شهربانی آذربایجان را داشت به درجه‌ی سرتیپی رسید. اثر وی «منشور طلایی» است.[۱]

در حدود ۱۲۷۶ متولد شد. در مدارس مختلف تهران تحصیل کرد و وارد مدرسه افسری نظمیه که توسط سوئدی‌ها تاسیس شده بود گردید و به درجه‌ی افسری نائل آمد و خدمات افسری خود را از ۱۲۹۸ در شهربانی آغاز کرد. اولین شغل مهم و حساس وی ریاست دایره تحقیق اداره تامینات بود. در ۱۳۱۲ با درجه‌ی یاوری معاون شهربانی رشت شد و چندی هم کفالت و ریاست شهربانی گیلان را عهده‌دار بود. در ۱۳۲۱ رئیس اداره کل بازرسی شهربانی شد و در ۱۳۲۵ ریاست شهربانی آذربایجان به او تفویض شد و در حقیقت شهربانی را مجددا تاسیس کرد و با بازماندگان عوامل پیشه‌وری مبارزه نمود. پس از بازگشت از آذربایجان به ریاست پلیس انتظامی تهران منصوب شد و سرانجام به معاونت شهربانی انتخاب گردید و در ۱۳۳۲ بازنشسته شد. غلامحسین دانشپور در ۱۳۲۶ درجه‌ی سرتیپی دریافت کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۶۷۱/۴).

داور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی‌اکبر، از رجال دوره رضاشاه پهلوی (ف. ۱۳۱۵ ه.ش.). وی به وکالت مجلس شورای ملی، وزارت عدلیه و وزارت مالیه رسید و در بهمن ۱۳۱۵ ه.ش.خودکشی کرد. از آثار او «حقوق جزائی» است که توسط آقای ساسان نماینده سابق مجلس شورای و وکیل دادگستری تدوین شده و به چاپ رسیده است.

نماینده متنفذ مجلس شورای ملی، رهبر حزب سیاسی، روزنامه‌نگار، وزیر فوائد عامه، وزیر دادگستری، وزیر دارائی.

علی‌اکبر داور فرزند کلبعلی خازن‌خلوت در ۱۲۶۴ ش (۱۸۸۵ م) در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی با سعی و کوشش پدرش وارد مدرسه دارالفنون شد و به تحصیل در حرفه‌ی پزشکی پرداخت ولی پس از مدتی از رشته‌ی مزبور انصراف حاصل نموده ادبیات و فلسفه و تاریخ و سایر رشته‌های علوم انسانی را تحصیل نموده و در ۱۲۸۸ ش (۱۹۰۹ م) فارغ‌التحصیل شد و فعالیت سیاسی خود را در حزب دموکرات که حزبی تندرو و انقلابی بود آغاز کرد و در همان سال با کمک حزب دموکرات وارد وزارت دادگستری شد و اولین شغلی که به او ارجاع شد عضویت شعبه چهارم دادگاه شهرستان بود. داور در این سمت جدیت زیادی به کار برد و خود را کارمندی لایق و جدی و پرکار معرفی کرد و در نتیجه وزیر دادگستری او را به ریاست اجرا که از دشوارترین و پرمسئولیت‌ترین مقامات آن زمان بود، با ماهیانه ۷۵ تومان حقوق تعیین کرد. داور در این سمت احکام دادگستری را علیه زورمند و توانگر و اشراف و مالکین اجرا کرد و همین مسئله سر و صدای زیادی بلند نمود و وزیر دادگستری ناچار شد تا شغل او را تغییر دهد و سرانجام داور دادستان تهران شد در حالیکه ۲۵ سال بیشتر نداشت. او اکتفا به کار دادستانی نکرد و برای اینکه از پشتوانه‌ای هم برخوردار باشد عضو هیئت تحریریه روزنامه تندروی شرق که مدیر آن سیدضیاءالدین طباطبائی بود گردید.

داور قریب یک سال دادستان تهران بود که از شغل خود استعفا داد و در ازاء سرپرستی فرزندان حاج ابراهیم پناهی بازرگان روشنفکر تبریز عازم سویس شد تا تحصیلات خود را تکمیل نماید. مدت توقف داور در اروپا یازده سال طول کشید و در این مدت علاوه بر دوره‌ی متوسطه، در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی به اخذ درجه‌ی لیسانس نائل گردید و دوره‌ی دکترای حقوق را نیز پایان داد ولی قبل از تصویب رساله‌ی دکترا به ایران بازگشت. داور در اروپا علاوه بر تحصیل به یک سلسله فعالیتهای سیاسی به نفع کشور خویش دست زد و حزبی به نام حزب ملی ایرانی تاسیس نمود و هنگام انعقاد قرارداد اوت ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس که منظور نظارت دولت انگلستان بر امور مالی و نظایم ایران بود، در مقام مبارزه با قرارداد برآمد و با نشر سلسله مقالات و مصاحبه با روزنامه‌های سویس، مخالفت شدید خود را با قرارداد ابراز می‌کرد.

پس از کودتای ۱۲۹۹ (ژانویه ۱۹۲۱) داور به علت آشنائی و همکاری سابق با سیدضیاءالدین عامل سیاسی کودتا، عازم ایران شد تا سهمی از تغییرات و تحولات نیز نصیب او شود. ولی وقتی وارد ایران شد سیدضیاءالدین برکنار و از ایران تبعید شده بود. ناچار برای پیشرفت کار خود برنامه‌ریزی کرد و به وکالت دادگستری پرداخت. در آبانماه ۱۳۰۰ ش (نوامبر ۱۹۲۱) داور وارد وزارت فرهنگ شد و اولین سمت وی ریاست تعلیمات عمومی بود و بعد رئیس کل معارف شد. در همین هنگام خود را کاندیدای نمایندگی مجلس نمود و سرانجام در تیرماه ۱۳۰۱ ش (ژوئیه ۱۹۲۲) از ورامین تهران به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید و در همان ایام امتیاز روزنامه‌ای به نام مرد آزاد را از وزارت فرهنگ اخذ نمود و به انتشار آن مبادرت کرد و تنی چند از جوانان تحصیل‌کرده و اروپادیده را به یاری طلبید. روزنامه‌ی «مرد آزاد» در آن روز از بهترین روزنامه‌های تهران بود. علاوه بر سر مقاله‌های تند و آتشین که توسط داور نوشته می‌شد، غیر از اخبار کامل داخلی و خارجی و مذاکرات مجلس، چند رمان شیرین هم پاورقی روزنامه قرار داشت و این روزنامه در مدت کمی اسم و شهرت خوبی پیدا کرد به طوری که تمام متجددین آن زمان، روزنامه را می‌خواندند. تقریبا تمام نویسندگان عبارات ساده و کوتاه و روشن یادداشتهای روزنامه‌ی داور را تقلید می‌کردند.

داور پس از رسیدن به مقام نمایندگی مجلس و دائر نمودن روزنامه معتبر، برای پیشبرد مقاصد خود به اقدام دیگری دست زد و آن را تشکیل یک حزب سیاسی تندرو بود. داور برای تشکیل حزب خود متجاوز از پانصد نفر از جوانان پرشور و تحصیلکرده را به دور خود جمع کرد. مرامنامه و اساسنامه حزب را نوشت و نام رادیکال بر آن نهاد و منظور از این کلمه، اصلاح کلیه امور و شئون کشور از بن و ریشه بود. حزب رادیکال مدیر روزنامه هم بود مورد توجه قرار گرفت. داور در مجلس غیر از همکاری با گروه اصلاح‌طلبان با عده‌ای از دوستان خود هسته‌ی مستقلی برای کمک و مساعدت به رضاخان سردار سپه وزیر جنگ تشکیل داد و در حقیقت باید گفت تخم ترقی سریع را در مغز سردار سپه، داور کاشت.

داور در انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی از دو منطقه کاندیدا شد. یکی ورامین و دیگری شهرستان لار بود. سرانجام وکالت لار را پذیرفت در حالیکه پنج نفر هم از اعضاء حزب رادیکال به نمایندگی مجلس انتخاب شده بودند. در این مجلس داور با عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظم خراسانی) و فیروز فیروز (نصرت‌الدوله) نزدیک شد و این نزدیکی به قدری زیاد بود که آن سه نفر نام مثلث سیاسی گرفتند.

در نخستین روزهای مجلس پنجم، قبل از آنکه اعتبارنامه‌ها به تصویب برسد، یکمرتبه در سرتاسر ایران طوفانی بلند شد. سیل تلگراف و نامه به سوی مجلس سرازیر گردید و همه‌ی مردم خواستار رژیم جمهوری شدند. چند روزی طرفداران رژیم جمهوری در تهران و شهرها تظاهرات کردند ولی یکمرتبه تظاهرات تغییر جهت داد. سید حسن مدرس و روحانیت در مقام مخالفت با جمهوری برآمدند و در نتیجه سردار سپه از آن فکر عدول نمود. داور در آغاز سال ۱۳۰۳ (مارس ۱۹۲۴) جزو آن عده‌ای بود که با جمهوری موافقت نکردند و در سفر جنگی سردار سپه به خوزستان نیز از مخالفین بود و در مجلس نطقی که پایه‌ی آن مخالفت بود ایراد کرد و از جمله گفت سردار سپه باید کلیه عملیات خود را از صلح و جنگ در خوزستان به تصویب مجلس برساند. نطق داور

به اندازه‌ای تند و علیه سردار سپه بود که سرتیپ مرتضی یزدان‌پناه حاکم نظامی تهران طی مخابره تلگراف رمز تقاضا کرد اجازه‌ی اعدام داور و دوستان او داده شود.

وقتی سردار سپه موفقانه از سفر خوزستان بازگشت، داور به تلاش افتاد تا موجبات رضایت خاطر او را فراهم آورد و در نتیجه به فکر افزایش قدرت او افتاد. سرانجام طرح فرماندهی کل قوا را تهیه و زمینه را برای تصویب آن فراهم ساخت و در بهمن‌ماه ۱۳۰۳ ش (فوریه ۱۹۲۵) فرماندهی کل قوا از سلطان احمدشاه منتزع و به سردار سپه رضاخان نخست‌وزیر داده شد. داور یکی از طراحان خلع سلطان احمدشاه و پادشاهی رضاشاه پهلوی بود. او طرحی به عنوان ماده واحده تهیه کرد و به امضاء اکثر نمایندگان مجلس رسانید. طرح مزبور خلع سلطان احمدشاه و واگذاری حکومت موقت به رضاخان پهلوی و تشکیل مجلس موسسان برای تصمیم‌گیری نهائی درباره‌ی سلطنت دائمی بود. طرح مزبور در ۹ آبان ۱۳۰۴ ش (اول نوامبر ۱۹۲۵) در جلسه‌ی علنی مجلس مطرح گردید. مدرس لیدر اقلیت در مقام مخالفت برآمد و داور پاسخ او را داد به طوری که مدرس از جلسه خارج شد. مخالفین طرح هر کدام که صحبت کردند یکی از نمایندگان پاسخ می‌داد تا نوبت به دکتر محمدمصدق رسید. وی نطقی مفصل و مستدل ایراد کرد و با پادشاهی رضاخان پهلوی مخالفت نمود. داور به نطق مفصل مصدق پاسخ داد و ایرادات او را پاسخ گفت و سرانجام طرح انقراض قاجاریه به تصویب رسید. پس از تصویب طرح، داور مسئول تشکیل مجلس موسسان شد تا مجلس مزبور چند اصل از اصول قانون متمم اساسی را تغییر دهد و سلطنت ایران را به رضاشاه و اعقاب او تفویض نماید. مجلس موسسان در آذرماه ۱۳۰۴ (دسامبر ۱۹۲۵) تشکیل شد و داور مخبر کمیسیون رسیدگی به موضوع اصلاح قانون اساسی شد و این وظیفه‌ی دشوار را انجام داد و این مسئله بر نفوذ و شهرت او افزود.

وقتی رضاشاه به سلطنت رسید، محمدعلی فروغی را نخست‌وزیر کرد و علی‌اکبر داور در آن کابینه وزیر فوائد عامه و تجارت شد و در همان روزهای نخست، مقدمات راه‌آهن را در ایران فراهم کرد و مدرسه‌ای به نام مدرسه‌ی تجارت تاسیس نمود.

در انتخابات دوره‌ی ششم مجلس، داور مجددا از لار به وکالت تعیین شد و همزمان با افتتاح مجلس، محمدعلی فروغی از نخست‌وزیری کنار رفت و حسن مستوفی جای او را گرفت و وزارت داور هم منتفی شد. داور چند ماهی در مجلس باقی ماند تا اینکه در بهمن‌ماه ۱۳۰۵ ش (فوریه ۱۹۲۷) حسن مستوفی نخست‌وزیر، کابینه‌ی خود را ترمیم کرد و در ترمیم، علی‌اکبر داور به سمت وزیر دادگستری تعیین شد.

داور وزیر جدید عدلیه، روز بیستم بهمن‌ماه ۱۳۰۵ ش کلیه تشکیلات قضائی را در تهران منحل کرد و یک هفته بعد نیز تشکیلات قضائی را در شهرها تعطیل نمود. روز ۲۷ بهمن‌ماه ۱۳۰۵ ش (۱۸ فوریه ۱۹۲۷) لایحه امتیازات خود را طی یک ماده واحده و یک تبصره به قید دوفوریت به مجلس شورای ملی تقدیم نمود و پس از یک بحث طولانی در همان جلسه تصویب شد. اختیارات حاصله شامل قانونگزاری، اصول تشکیلات و استخدام بود. روز پنجم اردیبهشت ۱۳۰۶، دادگستری جدید در کاخ برلیان در حضور رضاشاه افتتاح شد. شاه طی نطق کوتاهی اهمیت دادگستری را بیان کرد و فرامین عده‌ای از قضات جدید را توزیع نمود. آنگاه فرمانی خطاب به حسن مستوفی نخست‌وزیر صادر نمود و فرمان مزبور حاکی از الغاء کاپیتولاسیون برای حفظ شئون و اخلاق مملکت بود.

داور وزیر جدید دادگستری برای گردش کارهای قضائی به سه ابزار کار احتیاج داشت. اصول تشکیلات قضائی بود، بعد به قضات مطلع و پاکدامن و تحصیلکرده نیاز داشت، دیگر آنکه بایستی به سرعت قوانینی تهیه و به مرحله‌ی اجرا بگذارد.

داور کمیسیون‌هائی برای تدوین قوانین جدید از افراد مطلع و برجسته که تحصیلات عالی داشتند تشکیل داد و به سرعت قوانین مورد لزوم را تهیه و به موجب اختیارات داور به تصویب کمیسیون دادگستری مجلس رسانید و مورد عمل قرار می‌دادند. داور مجموعا در دادگستری ۱۲۰ قانون به تصویب رسانید. اولین اقدام وی قبل از افتتاح دادگستری نوین، تهیه و تصویب قانون استخدام

قضات و صاحب‌منصبان پارکه (دادسراها) و مباشرین ثبت اسناد بود که در اسفند ۱۳۰۶ ش (مارس ۱۹۲۸) در ۵ ماده آماده و تصویب شد و به موجب همین قانون به استخدام قضات و دادسراها و ثبت اسناد پرداخت.

داور، قضات را به چند طریق انتخاب نمود: ۱- عده‌ای از قضات سابق دادگستری را که صلاحیت برای خدمت داشتند با رتبه‌های جدید به خدمت دعوت نمود. ۲- عده‌ی زیادی از کارمندان تحصیلکرده دولت را که تحصیلات عالی داخلی و خارجی داشتند به وزارت دادگستری انتقال داد و در این انتقال سهم وزارت امور خارجه و سپس وزارت دارائی بیش از سایر وزارتخانه‌ها بود. ۳- عده‌ای از نمایندگان ادوار مختلف مجلس را به خدمت دعوت کرد. ۴- از میان روحانیون و مدرسین حوزه‌ی علمیه، جمعی را به خدمت پذیرفت مشروط بر اینکه از لباس روحانیت خارج شوند و بعد برای تربیت قاضی و مامور ثبت اسناد کلاسهائی تشکیل داد که حقوق مختلف در آن تدریس می‌شد.

داور در نخستین روزهای افتتاح دادگستری، ویژگیهای دادگستری نوین را چنین توجیه کرد:

۱- تشکیلات جدید دادگستری روی اصلی بنا شد که حتی‌الامکان تمام کارکنان آن از اشخاص پاکدامن و آشنا به علوم جدید باشند ولی ممکن است بعضی از آنها صددرصد کمال مطلوب نباشد بنابراین ممیزی در آن منتفی نیست.

۲- انحصار قوه قضائیه و حکومت به دست دولت و تمرکز آن در تشکیلات مملکت است تا تامین حقوق مختلفه عمومی بلامانع امکان‌پذیر شود. برای اجرای این منظور حق حکومت از محاضر شرع خارج از دادگستری سلب شده و به جای آن محاکم رسمی شرعی مرکب از حکام شرعی که مستخدم دولت و موظف به رعایت نظامات دولتی هستند تشکیل گردیده است.

۳- در قوانین جدید وسائل جلوگیری از ایجاد دعاوی و نیز تهیه موجبات تسهیل کار محاکم که بتوانند به موجب اسناد صحیح حق را از باطل تمیز دهند پیش‌بینی شده و به موجب قانون ثبت املاک اجباری است. با این ترتیب از طرفی معاملات غیرمنقول در نتیجه ثبت اسناد، چنان اعتباری خواهد یافت که تاکنون در ایران سابقه نداشته است. همینکه سندی به ثبت رسید هیچ ادعائی از هیچکس نسبت به آن سند پذیرفته نیست. از طرفی به واسطه‌ی ایجاد دفاتر (ثبت اسناد رسمی) استیفای حقوق انواع قراردادها و معاملات ثبت شده در این دفترها بدون مراجعه به دادگاه به عمل می‌آید.

۴- برای اعتبار دعاوی مدت و زمان قائل شده و قانون مرور زمان که از اهم قوانین قضائی است مورد اجرا واقع خواهد شد.

۵- چون تامین آسایش افراد منوط به مجازات مجرمین است، این منظور مهم نیز به وسیله دادگاههای جزا و دیوانهای جنائی دادگستری عمل می‌شود.

۶- عدلیه قوانین جامع و مفیدی تهیه کرده که هر قاضی موظف است بر مبنای آن حکم صادر کند. قضات نمی‌توانند عقاید فقهی را ملاک صدور حکم قرار دهند.

داور هنگامی که به وزارت دادگستری تعیین شد، اختیاراتی از مجلس برای مدت چهارماه گرفت ولی در مدت مزبور نتوانست محاکم دادگستری را در سطح کشور دائر کند، لذا در خرداد ماه ۱۳۰۶ از مجلس تقاضای تمدید اختیارات نمود و برای مدت چهار ماه دیگر اختیارات او تمدید شد.

از قوانین مهمی که داور به تصویب رسانید، جلد اول قانون مدنی بود که در ۹۵۵ ماده تهیه و پس از تصویب مورد اجرا واقع شد. از دیگر قوانین، قانون اصول تشکیلات، قانون محاکمات نظامی، قانون محاکمه وزراء، قانون تشکیل دیوان کیفر، قانون تشکیل دادگاه انتظامی قضات، قانون تشکیل دفاتر اسناد رسمی، قانون ثبت اسناد و املاک، قانون مجازات عمومی، قانون تجارت و قانون محاکم شرع را باید نام برد. مهمترین اقدام داور در دادگستری، لغو کاپیتولاسیون بود که در روز ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷(۱۱ مه ۱۹۲۸) ملاک عمل قرار گرفت.

داور مجموعا در کابینه‌های حسن مستوفی و مهدیقلی هدایت نزدیک به هفت سال وزیر دادگستری بود و غیر از تاسیس دادگاه‌ها و

دادسراها در سطح کشور، سازمان ثبت اسناد و املاک را به وجود آورد؛ دفاتر رسمی ازدواج و طلاق و دفاتر اسناد رسمی تشکیل داد؛ مدرسه عالی حقوق و کلاس قضائی تاسیس نمود ؛ وکالت دادگستری را در چهارچوب قانون تعیین نمود و مبادرت به این شغل موکول به اخذ پروانه از وزارت دادگستری گردید ؛ برای قضات لباس متحدالشکل و نشان تعیین کرد ؛ هیئت بازرسی برای رسیدگی به کار وزارتخانه‌ها و شهرداریها تعیین نمود ؛ عده‌ی زیادی از قضات را برای تکمیل تحصیلات به اروپا فرستاد؛ تمام کسانی که جزو محصلین دولتی به اروپا اعزام شده و علم حقوق تحصیل نموده بودند به خدمات قضائی منصوب نمود.

داور در بهمن‌ماه ۱۳۱۱ در راس یک هیئت عازم اروپا شد تا به شکایت دولت انگلستان به جامعه ملل پاسخ دهد. توضیح آنکه دولت ایران قرارداد خود را با شرکت نفت ایران و انگلیس به طور یکطرفه لغو نمود و دولت انگلستان از این اقدام ایران به جامعه ملل شکایت برد. داور در جامعه ملل در مقابل سر جان سیمون وزیر امور خارجه انگلیس قرار گرفت و ضمن نطق مفصلی حقانیت ایران را در لغو قرارداد توجیه کرد و سرانجام جامعه ملل بدون رسیدگی از لحاظ ماهوی قراری صادر نمود که طرفین قرارداد موضوع را دوستانه و خارج از جامعه ملل حل و فصل نمایند. داور در این ماموریت قدرت بیان و استدلال خود را ثابت کرد و سرانجام پس از مذاکرات مکرر و متوالی بین شرکت نفت ایران و انگلیس و نمایندگان ایران، قرارداد ۱۹۳۳ برای مدت شصت سال جانشین قرارداد دارسی شد. داور در این مذاکرات نقشی برجسته داشت.

کابینه‌ی مهدی‌قلی هدایت در شهریور ۱۳۱۲ ش (۱۲ سپتامبر ۱۹۳۳) سقوط کرد و محمدعلی فروغی به ریاست دولت تعیین گردید. در کابینه‌ی جدید شغل داور تغییر کرد و از وزارت دادگستری به وزارت دارائی تعیین و معرفی گردید. نخستین اقدام داور در وزارت دارائی، انتقال عده‌ای از قضات دادگستری به وزارت دارائی و انتصاب آنها به مشاغل حساس و کلیدی بود و از این طریق شریان وزارت دارائی را به دست گرفت و مشغول مطالعه در سازمان و رویه دارائی کشور شد. داور پس از مطالعه به این نتیجه رسید که برای متعادل کردن بودجه و درآمد بیشتر رویه بازرگانی دولتی را اعمال نماید و انحصارات را توسعه دهد. لذا شروع به ایجاد سازمانهائی به سبک شرکتهای سهامی کرد و یک قسمت از فعالیت اقتصادی کشور را که معمولا بایستی بخش خصوصی انجام دهد توسط همین شرکتها به دست گرفت. وقتی این شرکتها قوام گرفت، به فکر معاملات پایاپای افتاد و برای این منظور دو کشور را انتخاب کرد و آن دو کشور عبارت بودند از شوروی و آلمان. در نتیجه با آن دو کشور قراردادهای تهاتری منعقد نمود و قرار شد شوروی به ایران قند و شکر، قماش، آهن‌آلات، سیمان و ماشینهای کشاورزی بدهد و متقابلا ایران به آن کشور پنبه، پشم، پوست، برنج، کتیرا و خشکبار صادر نماید. در مورد معاملات با آلمان به علت استقرار حکومت هیتلر، مشکلاتی به وجود آمد که بعدها حل شد.

داور برای انجام صحیح معاملات پایاپای، یک شرکت مرکزی تاسیس کرد تا صادرات ایران را استاندارد نموده و واردات را نیز به نحو صحیح توزیع نماید.

داور در سال دوم وزارت دارائی خود، به خدمت مستشاران بلژیکی در گمرک ایران خاتمه داد و امور آن را به دست ایرانیان سپرد. داور در دوران وزارت دارائی دست به یک سلسله اقدامات اصلاحی زد مانند افزایش سرمایه بانک ملی ایران، ایجاد سیلو در تهران و شهرستانها، توسعه‌ی صادرات تریاک، تشکیل شرکت بیمه و بالاخره امضای امتیاز نفت خاور و شمال خاوری ایران به یک شرکت آمریکائی بود.

در آذرماه سال ۱۳۱۴ ش (دسامبر ۱۹۳۵) حوادثی در مشهد به وقوع پیوست که ناشی از تغییر کلاه بود و در نتیجه اسدی نایب‌التولیه آستان قدس رضوی مسبب حوادث شناخته شد و به اعدام محکوم گردید و محمدعلی فروغی نخست‌وزیر هم به علت قرابت و وساطت از اسدی، مغضوب و خانه‌نشین شد. در این هنگام داور تنها بازمانده بازیگران خلع قاجاریه و سلطنت رضاشاه پهلوی که ارشد وزیران کابینه بود، علی‌القاعده با توجه به سوابقی که داشت می‌بایستی از طرف شاه به نخست‌وزیری منصوب شود ولی شاه

محمود جم را به داور ترجیح داده و مقام نخست‌وزیری را به او تفویض نمود و داور کماکان در کابینه‌ی جدید متصدی وزارت دارائی شد. این موضوع در روحیه‌ی داور اثر نامطلوبی گذاشت و احساس کرد شاه با او میانه‌ای ندارد و قریبا به سرنوشت دوستان سابق خود مانند تیمورتاش، فیروز فیروز و جعفر قلی اسعد دچار خواهد شد. این فکر از یک طرف و فشار شاه برای برنامه‌های تازه اقتصادی که داور مبتکر آن بود، او را از پای درآورد و سرانجام تصمیم به خودکشی گرفت و فکر خود را در شب ۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۱۵(۱۰ فوریه ۱۹۳۷) به مرحله‌ی اجرا درآورد و با خوردن مقداری تریاک به زندگی خود خاتمه داد.

(ح ۱۳۱۵ -۱۲۶۷ ش)، نویسنده و روزنامه‌نگار. در تهران متولد شد. در مدرسه‌ی دارالفنون به تحصیل پرداخت و پس از گرفتن دیپلم به خدمت عدلیه درآمد و به جهت اینکه در شغل خود به مقاطع بالاتری دست یابد برای ادامه‌ی تحصیل (به همت حاج ابراهیم پناهی) به سویس رفت و در رشته‌ی حقوق، موفق به دریافت دکتری شد. وی حدود ده سال در اروپا تحصیل کرد و در ضمن آن به فعالیتهای سیاسی نیز مشغول بود. وی با رضا شاه پهلوی معاصر بود. داور در اروپا اعلامیه‌هایی را که به نام حزب ملی ایرانی در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ م منتشر می‌شد با تیتر عین- لام- بر امضاء می‌کرد. او در ۱۳۰۰ ش به ایران بازگشت و به سمت رییس وزارت عدلیه و مالیه منصوب شد و پس از آن حزب رادیکال را پایه‌گذاری کرد و با انتشار روزنامه‌ی «مرد آزاد» به طور جدی وارد معرکه‌ی سیاست شد. او در دوره‌های چهارم تا ششم نماینده‌ی مجلس شد. در مجلس پنجم یکی از تهیه کنندگان ماده‌ی واحده‌ی خلع قاجاریه از سلطنت بود و از جمله کسانی بود که تلاش بسیاری برای به سلطنت رساندن سردار سپه کرد. داور با خوردن مقدار زیادی تریاک خودکشی کرد، در حالی که روزنامه‌ها علت مرگ او را سکته اعلام کردند. وی دو روز قبل از خودکشی مورد عتاب و تهدید رضاشاه واقع شده بود. جنازه‌ی وی را در صفاییه‌ی تهران دفن کردند. آثار وی: «اصول محاکمات اصلاح شده به موجب ماده‌ی واحده»؛ «حقوق جزایی»؛ «قانون جزا».[۱]

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ بیست ساله‌ی ایران (۳۳۴ -۳۱۴/ ۶)، تاریخ جراید (۲۰۲ -۲۰۱/ ۴)، دایرةالمعارف فارسی (۹۵۵/ ۱)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۹۶ -۱۸۲/ ۳)، سرآمدان فرهنگ (۳۵۱ -۳۵۰/ ۱)، شخصیتهای نامی (۱۹۴ -۱۹۲)، شرح حال رجال (۴۲۹ -۴۲۷/ ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۵۰۸ -۵۰۷/ ۴).

داور، علی اکبر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اکبر داور وزیر مالیه حکومت رضاخان در سال ۱۲۶۴ ش در تهران متولد شد. پدرش سالها خزانه‌دار دربار قاجار بود. علی‌اکبر دروس مقدماتی زبان فارسی، عربی، حساب، تاریخ و جغرافیا را نزد معلمین خصوصی فرا گرفت. با توصیه یکی از درباریان مظفرالدین شاه قاجار و در سن ۱۵ سالگی برای تحصیل رشته پزشکی وارد مدرسه دارالفنون تهران شد. پس از چند سال ادامه تحصیل، در رشته پزشکی را رها کرد و به تحصیل در علوم انسانی روی آورد. او در زمینه علوم، فلسفه، تاریخ، ادبیات و حقوق، مطالعات و تحصیلاتش را ادامه داد و پس از هشت سال از مدرسه دارالفنون فارغ‌التحصیل شد.

در این دوره داور با زبان فرانسه هم آشنایی پیدا کرد. پس از آغاز نهضت مشروطیت، علی‌اکبر داور در سنین جوانی به عضویت حزب دموکرات درآمد و به ویژه در نشریات حزبی مطالب گوناگونی چاپ و منتشر کرد. در سال ۱۲۸۹ ش به استخدام وزارت عدلیه درآمد و پلکان ترقی اداری را به سرعت در این وزارت خانه طی کرد. او به ریاست اداره اجرای احکام منصوب شد و پس از

مدتی به سمت دادستان تهران برگزیده شد. در این زمان داور فقط ۲۵ سال سن داشت.

در همان حال بار دیگر فعالیتش را در نشریات و روزنامه‌ها ادامه داد و عضو هیأت تحریریه روزنامه شرق شد که مدیریت آن بر عهده سیدضیاءالدین طباطبایی بود. مدت کوتاهی بعد و با یاری بازرگانی آذربایجانی به نام حاج ابراهیم آقاپناهی و جهت ادامه تحصیل راهی سوئیس شد و پس از حدود یازده سال موفق به دریافت دکترای حقوق از دانشگاه ژنو گردید.

در سال ۱۹۱۹ که موضوع عقد قرار داد معروف وثوق‌الدوله با انگلستان بر سر زبان‌ها افتاده بود، داور دانشجوی دوره دکتری حقوق در ژنو هم با این قرارداد به مخالفت برخاست. در همان زمان «حزب ملی ایران» را در ژنو تأسیس کرد. بدین ترتیب نام داور بتدریج در محافل سیاسی و اجتماعی ایران بر سر زبان‌ها افتاد.

با شنیدن خبر وقوع کودتای ۱۲۹۹ و ریاست‌الوزرایی سیدضیاءالدین طباطبایی که از دوستان وهمکاران سیاسی و مطبوعاتی سابق او بود، داور مشتاق بازگشت به کشور شد. ولی هنگامی که در خرداد ۱۳۰۰ وارد تهران شد، اوضاع سیاسی تغییرکرده بود و سیدضیاء جای خود را در پست نخست‌وزیری به میرزا احمدخان قوام السلطنه سپرده بود. اما به زودی به ملاقات رضاخان شتافته و مورد توجه او قرار گرفت. پس از مدتی کوتاه با دختر میرزا محسن خان مشیرالدوله، که زنی بسیار ثروتمند بود، ازدواج کرد و این خود عامل مهمی در پیشرفت سریع داور شد. مدت کوتاهی بعد با کمک رضاخان و عوامل او به عنوان نماینده ورامین وارد مجلس چهارم شد و در مدت زمانی کوتاه با گردانندگان و متنفذان مجلس نظیر مؤتمن‌الملک، صمصام‌السلطنه، ارباب کیخسرو، نصرت‌الدوله فیروز، سردار معظم خراسانی (تیمور تاش)، حکیم الملک، بهاءالملک و مخبرالسلطنه دوستی و همکاری نزدیکی به هم رسانید. او بالاخص با عضویت و مشارکت در مباحث کمیسیون جنگ مجلس بیش از پیش نظر مساعد رضاخان را به سوی خود جلب کرد . از دیگر اقدامات مهم داور در این برهه تأسیس و انتشار روزنامه «مرد آزاد» بود که از بهمن ۱۳۰۱ تا پایان قطعی دوران سلطنت احمد شاه منتشر می‌شد. از دیگر اقدامات داور که عمدتاً جهت پیشرفت مقاصد سیاسی ـ اداری خود صورت داد تأسیس حزب «رادیکال» بود که در مدت زمانی نه چندان طولانی حدود ۳۰۰ تن از رجال و معاریف سیاسی، اجتماعی آن روزگار به عضویت آن درآمدند.

در تمام دوران منتهی به نخست‌وزیری رضاخان سردارسپه (۱۳۰۲ ش) علی‌اکبر داور در مجلس، حزب رادیکال و نشریات وابسته به آن و در بیرون از مجلس، چنانکه دلخواه رضاخان بود، مخالفان و رقبای سیاسی او را مورد حمله و انتقاد قرار داد و در رسیدن رضاخان به نخست‌وزیری نقش چشمگیری ایفا کرد. در همان حال با پشتیبانی بی‌دریغ رضاخان و عوامل پرشمار او در شهربانی در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی از حوزه انتخابیه لار وارد مجلس شد. داور که در مجلس پنجم عضو مهم فراکسیون اکثریت طرفدار رضاخان بود به ویژه با تیمورتاش و نصرت‌الدوله دوستی نزدیکی یافت و به عنوان مثلث استوارساز دولت سردار سپه اشتهار یافتند. هر چند داور همزمان با دوران نخست‌وزیری سردارسپه (و اساساً به خاطر عدم درک شرایط دقیق سیاسی حاکم بر کشور) گهگاه به مخالفت با رضاخان پرداخت و می‌رفت که مغضوب او شود. اما پس از آن که فهمید رضاخان از هیچ تلاشی جهت تثبیت موقعیت و قدرت خود در عرصه سیاسی کشور فروگذار نخواهد کرد (والبته با پادرمیانی و شفاعت تیمور تاش و نصرت‌الدوله) بار دیگر از سوی رضاخان بخشوده شد و در سلک یاران نزدیک او درآمد.

چنانکه از منابع موجود بر می‌آید داور در روند اضمحلال تدریجی سلسله قاجاریه و صعود رضاخان به سریر سلطنت و حکومت نقش قابل توجهی ایفا کرد. داور به ویژه در جهت متقاعد ساختن نمایندگان مجلس برای همکاری با رضاخان و مخالفت با احمد شاه‌قاجار تلاشهای گسترده‌ای انجام داد. هم او بود که با کمک نصرت‌الدوله و تیمورتاش ماده واحده واگذاری فرماندهی کل قوای نظامی و تأمین کشور به رضاخان سردار سپه را از تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی گذرانید که خود مقدمه تغییر سلطنت در ایران شد. بدین ترتیب و پس از مدتها تلاش پیگیر و توطئه‌ها و اقدامات سوئی که بر ضد سلطنت قاجارها و احمدشاه صورت می‌گرفت، نهایتاً داور نماینده مجلس پنجم آن ماده واحدهٔ مشهور روز نهم آبان ۱۳۰۴ را که مشعر به خلع قاجاریه و احمد

شاه از سلطنت و واگذاری امور کشور به رضاخان پهلوی بود، شخصاً تدوین کرد و با کمک دوستان وهمکاران خود و نیز با تمهیدات امنیتی ـ اطلاعاتی گسترده‌ای که صورت گرفته بود، از تصویب نهایی نمایندگان مجلس گذرانیدند. داور به ویژه در مخالفت با افرادی نظیر سیدحسن مدرس، مصدق و دیگران که تغییر سلطنت در ایران را مغایر قانون اساسی دانسته و با آن سخت مخالفت می‌کردند، در صحن علنی مجلس از هیچ تلاشی فروگذار نکرد و هر آنچه توانست در حمایت از طرح تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی قصور نورزید. به دنبال آن رضاخان که از عملکرد داور در خلع قاجارها سخت راضی به نظر می‌رسید او را مأمور تشکیل مجلس مؤسسان کرد و داور چنانکه دلخواه رضاخان بود، اکثریتی تام از طرفداران رضاخان را در مجلس مؤسسانی که قرار بود با تغییر موادی از قانون اساسی موجبات خلع نهایی و انتصاب رضاخان و سلسله پهلوی به سلطنت ایران را مقرر دارد، گردآورد و بدین ترتیب در تأسیس سلسله پهلوی نقش قاطع و درجه اولی ایفا کرد. او با آغاز سلطنت رضاشاه و در کابینه فروغی به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب شد. مدت کوتاهی بعد و با اعمال نفوذ عوامل رضاشاه داور بار دیگر از حوزه انتخابیه لار وارد مجلس شورای ملی دوره ششم شد و به ویژه در مخالفت با آیت‌الله سیدحسن مدرس نامدارترین نماینده دوره ششم از هیچ تلاشی باز نایستاد. اما مهمترین سمت داور در واپسین ماههای سال ۱۳۰۵ انتصاب به مقام وزارت عدلیه در کابینه میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک بود.

داور به سرعت در تشکیلات اداری، مدیریتی و قضایی وزارت عدلیه تغییراتی جدی و ساختاری ایجاد کرد و با اختیارات تامی که از دولت وحکومت کسب کرد و حمایتی که رضا شاه به طور پیدا و پنهان از اقدامات او می‌کرد، بر آن شد که وزارت عدلیه را در راستای خواسته رضاشاه ترمیم و تغییر دهد. داور به ویژه در تشکیلات قضایی تغییرات گسترده‌ای ایجاد کرد و با انتصاب و انتخاب قضات دلخواه و تغییر و جابجایی پست های قضایی و تغییراتی که در رتبه و جایگاه قضات مورد نظر داده افراد پرشماری از طرفداران و حامیان سیاست‌های رضا شاه را وارد دستگاه قضایی و وزارت عدلیه کرد. بدین ترتیب و طی سالهای وزارت عدلیه داور، تشکیلات قضایی کشور به شرح زیر تجدید ساختار شد:

دیوان عالی تمیز، محاکم استیناف، پارکه استیناف، دیوان عالی جزای عمال دولت، پارکه دیوان عالی جزا، محکمه ابتدایی، دوایر استنطاق، محکمه تجارت، محاضر شرع، امنای محاکم صلح محدود، امنای محاکم صلح نواحی، تشکیلات ولایات، سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، دفاتر ازدواج و دفاتر اسناد رسمی و مدرسه عالی حقوق و تشکیلات کلاس قضایی. در همان حال داور در حیطه فعالیت وکلای دادگستری هم محدودیت‌های گسترده‌ای ایجاد کرد و به نوعی آنها را تحت سلطه دولت و وزارت عدلیه درآورد.

از مهمترین اقدامات خلاف قاعده داور در وزارت عدلیه از میان بردن استقلال عملی قضات و زیر پا نهادن اصل ۸۲ قانون اساسی بود. این اقدام تحت فشار مستقیم شخص رضاشاه که آشکارا روش استبدادی حکومت را پیشه خود ساخته بود، صورت عملی به خود گرفت. از سال ۱۳۰۹ به بعد جز رضاشاه که در صدر حاکمیت فرمان می‌راند، چهار تن امور مملکت و کشور را هدایت می‌کردند، سیدحسن تقی‌زاده وزیر مالیه، محمدعلی فروغی وزیر امور خارجه، عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار و علی‌اکبر داور. در این میان مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیروقت البته چندان به بازی گرفته نمی‌شد. داور از جمله مهمترین کارگردانان لغو امتیاز نفت دارسی از سوی رضاشاه در سال ۱۳۱۲ ش و نیز نماینده رضاشاه در جامعه ملل بود تا اقدامات حکومت ایران را در صحنه بین‌المللی توجیه کند. او نطق‌های مفصلی در جامعه ملل ایراد کرد. از اتفاقات دوران حضور او در جامعه ملل دستگیری و زندانی شدن تیمور تاش وزیر قدرتمند دربار و یار نزدیک داور به دستور رضا شاه بود. با پا در میانی رضاشاه نهایتاً قرارداد دارسی با تغییراتی اندک و تمدید مدت آن تا ۶۰ سال آتی (که سخت به ضرر منافع ملت ایران بود) بار دیگر تمدید شد و داور به تهران بازگشت. او در دولت جدیدی که در سال ۱۳۱۲ (پس از عزل مخبرالسلطنه) و به ریاست محمدعلی فروغی تشکیل شده بود، در

رأس وزارت دارایی قرار گرفت تا در غیاب تیمورتاش مغضوب و نصرت‌الدوله فیروز در میان تمام دولتمردان رضاشاه، نقش درجه اول را بر عهده بگیرد. نصرت‌الدوله هم چند سال قبل از سوی رضاشاه مغضوب و طرد شده بود. با این احوال داور به رغم ابراز نگرانی از سرنوشت خود، هنوز کماکان مورد لطف و عنایت دیکتاتور قرار داشت و حتی اجازه پیدا کرد با دوست سالیان طولانی گذشته‌اش تیمورتاش که به تازگی عزل و مغضوب شده بود، ملاقات کند. نصرت‌الدوله، که از سال ۱۳۰۹ مغضوب و به اتهام اختلاس زندانی و متهم شده بود، به دستور رضا شاه و با مدیریت و هدایت داور وزیر وقت عدلیه محاکمه و حکم محکومیت گرفته بود. تیمورتاش هم که علی‌الظاهر به اتهام ارتشاء و در واقع به خاطر سوء ظن رضاشاه به قدرتمداری و گویا به اتهام ارتباط مشکوکش با محافل وابسته به شوروی به پای محاکمه کشیده شده و زندانی شده بود، پرونده اتهامی‌اش در بهمن ۱۳۱۱ و در دوران حضور دوستش داور در رأس وزارت عدلیه تکمیل و به دادگاه سپرده شد. بدین ترتیب مقدر بود داور وزیر عدلیه وقت دستگیری، محاکمه و محکومیت یافتن هر دو دوست نزدیکش نصرت‌الدوله و تیمور تاش را که به اتفاق یکدیگر مثلث به قدرت رسانیدن و حمایت از تثبیت پایه‌های قدرت و سلطنت رضا شاه را بر دوش می‌کشیدند، بر عهده بگیرد.

رضاشاه که از عملکرد تقی‌زاده در رأس وزارت مالیه (دارایی) رضایت نداشت در کابینه محمدعلی فروعی که از ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ کار خود را آغاز کرد، علی اکبر داور را جایگزین او کرد و از او خواست تا به سرعت اصلاحات مورد نظر را در این وزارتخانه به انجام رساند. او به سرعت کار تغییر و تحولات در وزارت دارایی را آغاز کرد و به ویژه با انتقال گروهی از همکارانش در وزارت عدلیه به وزارتخانه جدید، مشاغل مهم و حساسی را به آنان واگذار کرد. در این میان اعلام ناگهانی مرگ تیمورتاش در زندان و سپس دستگیری و قتل فجیع سردار اسعدبختیاری (جعفرقلی‌خان) وزیر جنگ رضاخان که سخت مورد توجه و لطف رضاخان (شاه) بود، روحیه علی اکبر داور را به شدت پریشان کرد. با این احوال داور برغم دلهره‌ها و نگرانی‌های دائمی‌ای که دچارش شده بود، در رأس وزارت دارایی سخت فعال بود و به اصلاحات و اقدامات مورد نظر رضاشاه ادامه می‌داد. او در این مقام در انحصار تجارت خارجی و در واقع سیطره حکومت بر اقتصاد کشور نقش قاطعانه‌ای ایفا کرد و در گسترش تجارت خارجی میان ایران با برخی از مهمترین کشورهای اروپایی و شوروی و تأسیس حکومت‌های دولتی تلاش‌های گسترده‌ای انجام داد.

در این میان مغضوبیت، برکناری، زندان و قتل بسیاری از دوستان و همکاران دور و نزدیک داور که سالیانی طولانی صادقانه در راه تحکیم و تثبیت حکومت استبدادی رضا شاه از هیچ تلاشی فروگذار نکرده بودند، بیش از پیش وی را پریشان احوال کرده دچار مشکلات و ناراحتی‌های عدیده جسمی و روحی کرد. به همین دلیل همواره در بیم و هراس سیر نموده و منتظر زمانی بود که رضاخان او را نیز قربانی خواست‌های خود بکند. او از این که چرا تا آن هنگام هنوز رضاخان او را مغضوب نکرده و یا به قتلش نرسانیده همواره در بیم و هراس دائمی بود. به ویژه این که تصور می‌کرد مسئولیت‌هایش در رأس وزارتخانه‌های عدلیه و مالیه، چنان که باید نظر مساعد رضاشاه را جلب نکرده است.

در آذر ۱۳۱۴ و به دنبال اعدام محمد ولی اسدی (پس از واقعه گوهرشاد) محمدعلی فروغی از نخست‌وزیری عزل شد و در کابینه بعدی علی‌اکبر داور در حالی که سخت نسبت به سرنوشت و جایگاهش در نزد رضاشاه مشکوک بود، بار دیگر در رأس وزارت دارایی قرار گرفت و برغم تمام دهشت آفرینی‌ها و بحران روحی گرفتار آمده، کار خود را با شدت و پشتکار ادامه داد. او در این راستا چنانکه دلخواه رضاشاه بود مستشاران بلژیکی گمرک را اخراج کرد، طرح اعطای امتیاز نفت در شرق و شمال ایران به دو شرکت امریکایی را به مجلس شورای ملی ارائه داد، کوشید سرمایه بانک ملی ایران را افزایش دهد، به تشکیل شرکت بیمه ایران و شرکت ساختمانی مبادرت کرد، کارخانجات پنبه پاک‌کنی دایر کرده و قرار داد ساخت چندین سیلو را در تهران و شهرستانها با شوروی امضاء کرد، و جهت صادرات تریاک به خارج از کشور تلاش بسیاری کرد. در این فاصله و در ۱۳۱۵ مغضوبیت و محاکمه علی‌منصور وزیر طرق باز هم داور را پریشان احوال کرد. او در پاییز ۱۳۱۵ بر اثر فشار کار و مشکلات عدیده روحی و جسمی دچار

بیماری شـده و مدتها در بستر بیماری افتاد. پس از بهبودی آرزو کرد بمیرد و از این زندگی پرفشار جسـمی و روحی راحت شود. با ایـن احـوال او بـه حضـور و خـدماتش در رأس وزارت دارایی ادامـه داد. در ۲۰ بهمـن ۱۳۱۵ رضـا شـاه محمود جم، رضـا قـالی میرخسـروی و علی‌اکبر داور را به خـاطر تردیـدی که در معامله و صـدور پنبه به شوروی برایش پیش آمـده بود به کاخ خود (مرمر) فراخواند و ابتدا امیرخسـروی و سـپس داور را به باد فحش، و ناسـزا گرفته و به طرز بسیار موهنی از اطاقش بیرون انداخت. این اقدام رضاشاه آخرین ضـربه بر روحیه به شـدت آسـیب‌دیده و پریشان داور وارد ساخت. او که سـخت نسـبت به آینده تاریک خود نومید شده بود، پس از پایان جلسه هیأت دولت در نیمه همان شب و پس از ورود به منزل خودکشی کرد (با مخلوط الکل و تریاک) و به عمرش پایان داد. رضا شاه که از این اقـدام داور به شـدت عصـبانی شـده بود، عمل او را تقبیح کرده و نشـریات فقط اجازه یافتند به طور مختصـر بنویسـند که داور بر اثر سـکته قلبی درگذشـته است. جـایگزین او در وزارت مالیه محمود بـدر بود. چنـد ماهی پس از خودکشـی داور، نصـرت‌الدوله فیروز آخرین بازمانده مغضوب مثلث پیشین، در زندان سمنان و توسط مأمورین شهربانی رضا شاه به قتل رسید.

منابع و مآخذ

ـ حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ششم، چاپ اول، تهران، نشر ناشرف ۱۳۶۲.

ـ حسن اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، جلد دوم، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴۲.

ـ علی وکیلی، داور و شرکت مرکزی، چاپ اول، تهران، چاپخانه اطاق بازرگانی تهران، ۱۳۴۳.

ـ قاسم غنی، یادداشت‌های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی، جلد چهارم، چاپ اول، تهران، زوار، ۱۳۶۷.

ـ ابراهیم خواجه‌نوری، بازیگران عصر طلایی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷.

ـ محسن صدر، خاطرات صدرالاشرف (محسن صدر)، چاپ اول، تهران، وحید، ۱۳۶۴.

ـ قهرمان میرزا سالور، خاطرات عین‌السلطنه (قهرمان‌میرزا سالور)، جلد نهم، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹.

ـ میرزا فتـاح خان گرمرودی، سـفرنامه میرزا فتاح گرمرودی به اروپا موسوم به چهار فصل، به کوشـش فتح‌الـدین فتاحی، چاپ اول، تهران، چاپخانه، بانک بازرگانی ایران، ۱۳۴۷.

ـ تاریخچه نفت در ایران، ج هشتم، چاپ اول، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹.

ـ رجال شناسی عصر رضاخانی، ج ۱۱، چاپ اول، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹.

ـ مجلس در دوره رضاخان پهلوی، ج ۱۴، چاپ اول، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹.

ـ جلال عبـده، چهل سال در صـحنه قضایی، سیاسـی، دیپلماسـی ایران و جهان: خطارات دکتر جلال عبده، ۲ جلد، به کوشش مجید تفرشی، چاپ اول، تهران، رسا،۱۳۶۸.

ـ فتح‌الله نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران، مدارک مقالات و نگارشات خارجی (۱۲۹۹ ـ ۱۳۲۳)، چاپ اول، تهران، چاپخانه سازمان برنامه، بی‌تا.

ـ باقر عاقلی، داور و عدلیه چاپ اول، تهران، انشارات علمی، ۱۳۶۹.

ـ خسرو سعیدی، اللهیار صالح، زندگینامه، جلد اول، چاپ اول، تهران، طلایه، ۱۳۶۷.

ـ اسنادی از انتخابات مجلس شورای ملی در دوره پهلوی اول، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.

ـ نصـرت‌الله سـیف پور فاطمی، آیینه عبرت، خاطرات دکتر نصـرت‌الله سـیف پورفاطمی، به کوشش علی دهباشی، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸.

ـ ابوالحسن عمیدی نوری، یادداشتهای یک روزنامه‌نگار (تحولات نیم قرن تاریخ معاصر ایران از نگاه ابوالحسن عمیدی نوری)، به کوشش مختار حدیدی و جلال فرهمند، جلد اول، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.
ـ سیدحسن تقی‌زاده، زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۲

داوود الموسوی، ابوالقاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید ابوالقاسم داوود الموسوی : نماینده مردم «رامهرمز »درمجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۲۳هجری شمسی در روستای« حسن آباد» در شهرستان « دامغان» در خانواده مذهبی و شیفته اهل بیت(ع) متولد شد.نامش سید «ابوالقاسم داود الموسوی»، معروف به (موسوی دامغانی) بود. پدر«ابوالقاسم» پس از چهل سال اشتغال به کشاورزی در روستای «حسن آباد»، به شهر مقدس «قم »مهاجرت نمود و به پیروی از پدر بزرگوارش مرحوم سید «حاجی»، در این شهر به تعلیم قرآن مشغول شد.اواز کودکی طبعی بلند و همتی والا و علاقه‌ای شدید به فراگیری علوم اسلامی داشت، بدین جهت، پس از گذراندن دوران ابتدایی تحصیل در «حسن آباد»، در سال ۱۳۳۷ و در حالی که بیش از ۱۴سال نداشت، به «دامغان» آمد و در یکی از مدارس علمیه آن شهر، مشغول تحصیل شد.شهید«موسوی» در سال ۱۳۴۱ برای ادامه تحصیل عازم «قم »شد و در مدرسه «حجتیه»، ساکن گردید. در همین سال لباس مقدس روحانیت به تن کرد و سفرهای تبلیغی‌اش را آغاز نمود.او سعی داشت به مناطقی سفر کند که کمتر کسی به آنجا می‌رود. لذا با دوچرخه به روستاهایی می‌رفت که حتی از جاده نیز محروم بودند.اواز ابتدای ورود به شهر مقدس قم، شیفته امام خمینی (ره)گشت تا آنجا که مرتب به بیت ایشان رفت و آمد می‌کرد و اکثر شبها در نماز جماعت آن حضرت حاضر می‌شد.شهید موسوی در طول ایام تحصیل از محضر اساتید و علمای بزرگواری چون: -۱شهید غلامرضا سلطانی

-۲آیت اللّه مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری یزدی

-۳آیت اللّه حسین وحیدخراسانی

-۴آیت اللّه حاج شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی

-۵آیت اللّه حاج شیخ علی مشکینی

-۶آیت اللّه ابوالقاسم خزعلی

-۷آیت اللّه شیخ یحیی انصاری شیرازی

-۸حجت الاسلام محی الدین فاضل هرندی

بهره برد که تاثیر به سزایی درشکل گیری شخصیت آن بزرگوار داشت.

اواز ابتدای ورود به «قم»، در جریان۱۵خرداد ۱۳۴۲و شروع نهضت پیروزمند امام خمینی (ره)قرار گرفت. خودشهید در این باره چنین می گوید:«امام به مناسبت وفات حضرت فاطمه (س)مجلس سوگواری تشکیل می داد، در منزل خویش مجلس عزا برپا می‌داشت. روزی سخن از قرارداد ننگین کاپیتولاسیون به میان آمد و امام در جمع مردمی که از قم و برخی از شهرهای دیگر بودند، سخنان مهمی بر علیه نظام و سیاستهای غربی حکومت ایراد کردند، هفت روز بعد در قم حکومت نظامی اعلام شد و امام را به تهران بردند، من از آن تاریخ فعالیتهای سیاسی خود را در کنار تحصیل و درس آغاز کردم.»

پس از تبعید امام (ره) شـهید موسوی همراه افرادی چون شهید «محمد منتظری» شبها در حرم حضرت معصومه (س)در مسجد بالاسر برای سـلامتی و رهـایی حضـرت امـام خمینی (ره)دعای توسل می‌خواندنـد.باگـذشت زمان شـهید «موسوی» برشـدت مبارزات خود افزود.اوبـا تهیه دسـتگاه تـایپ و استنسـیل، اعلامیه‌هـای امام را که از نجف به ایران می‌آمـد، تکثیر می‌کرد و با ماشـین فولکس خود مخفیـانه در شـهرهای مختلف پخش می کرد. اودردوران مبـارزات در شـهرها و روسـتاهای زیـادی با سـخنرانیهای گرم و افشاگرانه مردم را بیـدار و با اهـداف امام خمینی (ره)آشـنا ساخت. در این راه بارها دسـتگیر و به زنـدان افتاد و مورد بازجویی و شـکنجه قرار گرفت. از جمله یک بار به همراه شـهید «محمـد منتظری» و آیت اللّه حاج شیخ «احمـد جنّتی» در زنـدان «قزل قلعه» در بنـد شد. امّا هرگز در راهی که انتخاب کرده بود، سستی به خود راه نـداد.وی در آن دوران برای تهیه تسلیحات برای مبارزه مسلّحانه نیز اقـدام کرد و چنـد قبضه، سلاح گرم تهیه نمود و در منزل پـدرش مخفی سـاخت. گاهی به برادرانش اظهار می‌داشت که چه موقع خواهد رسید که از این اسلحه‌ها بر ضد حاکمان جور استفاده کنیم؟!

در سـال ۱۳۵۶و ۱۳۵۷ و ایـام اوجگیری انقلاـب یکی از پیشـتازان مبـارزه و شـرکت در راهپیماییهـای قم بـود، اگر کسـی مجروح می‌شـد، او با ماشـین آنها را از صـحنه درگیری خارج و به مراکز درمانی می‌رساند، و لذا بارها با لباس خونین به منزل خویش رفت. در یکی از راهپیمـایی هـا که طلاـب و علمـا و دیگر اقشـار مردم به سوی منزل آیت اللّه« حسـین نوری همـدانی» در حرکت بودنـد، مقابل مزار شیخان که رسیدند، مزدوران رژیم، به سوی مردم تیراندازی کردند و عده‌ای شهید و مجروح شدند. در آن گیر و دار که هر کسـی برای نجات جان خود می‌کوشـید، شـهید «موسوی»، مجروحین را جمع آوری و به بیمارسـتان کامکار می‌رسانیـد و در راه نجات آنها تلاش می‌کرد.«محمدی» یکی از اعضاء ساواک« قم»، در مقابل بیمارسـتان «کامکار »از شهید «موسوی »می‌پرسد؛ دیشب در مسـجد بالاسـر حضـرت معصومه (س)چه کسـی اعلامیه پخش می‌کرد؟ اگر به این سؤال جواب بدهی به تو می‌گویم امروز چند نفر شـهید شده‌انـد. سـید ابوالقـاسم موسـوی جواب می‌دهـد: دیشب من اعلاـمیه پخش می‌کردم. او نیز می‌گویـد: امروز ۷نفر شهید شدند.

مبـارزات و راهپیمـایی ها هر روز و هر شب ادامه داشت تا اینکه پایه‌های رژیـم سـتمشاهی پهلوی، یکی پس از دیگری فرو ریخت و نهضت امام (ره)به پیروزی نزدیک شد. امام خمینی (ره)اعلام کرد به ایران می‌آید، شـهید موسوی نیز یکی از اعضاء هیئت اسـتقبال از امـام بود. روز ۱۲بهمن ۱۳۵۷امام وارد ایران شـد و تا ۲۲بهمن که انقلاب شـکوهمند اسـلامی ایران به پیروزی رسـید، در مدرسه علوی مستقر بود. شهید موسوی نیز در آنجا در خدمت امام و انقلاب به فعالیت مشغول بود.

انقلاـب کـه بـه پیروزی رسـید، یـاران امـام کـه همـه رنجهـا و سـتم‌های ظالمـان را بـا تمـام وجـود لمس کرده بودنـد، برای حفظ دستاوردهای انقلاب، باز هم با پذیرش مسؤولیت‌های سنگین دین خویش را به اسلام و انقلاب ادا کردند.

شهیـد موسوی نیز بـا پـذیرش مسؤولیتهای گوناگون، گامهای بلنـد ومبارکی برای ادامه خـدمت به مردم وانقلاب برداشت که از این قرار است:

-۱کنترل پادگان لویزان(ستاد نیروی زمینی)

-۲فعالیت و راه اندازی کمیته انقلاب اسلامی دامغان در سال ۱۳۵۸ه.ش.

-۳تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دامغان، همراه با دیگر یاران.

-۴تشکیل دادگاه انقلاب دامغان.

-۵حاکم شرع دادسرای انقلاب اسلامی و محاکمه بعضی از مفسدین و اشرار.

-۶خدمت در جهاد سازندگی دامغان.

-۷نماینده امام (ره)در هیأت هفت نفره احیاء و واگذاری زمین استان سمنان.

-۸نماینده امام (ره)و امام جمعه رامهرمز از سال ۱۳۶۰تا ۱۳۶۳.

-۹نماینده مردم رامهرمز در مجلس شورای اسلامی، در دوره دوم مجلس.

شهید موسوی، روحانی مبارز، زجر کشیده، دلسوخته انقلاب و محرومین، تلاشگر خستگی‌ناپذیر، عاشق امام (ره)و ولایت بود. از نظر اخلاقی نیز، ویژگیهای داشت که در این مختصر نمی‌گنجد، به عنوان نمونه بعضی از صفات برجسته‌اش را متذکر می‌شویم.

مطیع خدا و اولیاء معصومین

او در راه اطاعت از خداوند متعال همه سختی‌ها را با آغوش باز پذیرا بود. آنچه را موجب رضای خدا و وظیفه الهی خویش می‌دید، عمل می‌کرد و لحظه‌ای به فکر خود و موقعیت اجتماعی‌اش نبود. در همه کارها به خدا توکل می‌کرد و تنها به او امید داشت.

پیشگام در کارهای نیک

پیشی گرفتن درنیکوکاری جزء سرشتش بود، هر کجا احساس می‌کرد، کمکی از دستش ساخته است، از همه زودتر اقدام می‌کرد. در دوران آغازین طلبگی‌اش در دامغان آیت اللّه دامغانی در نظر داشت مسجدی بنا کند، در جلسه‌ای که مردم حضور داشتند، مطلب را با آنان در میان گذاشت و از آنها درخواست کمک کرد.

سید ابوالقاسم در آن مجلس حاضر بود، زودتر از همه با صدای بلند گفت: من ده تومان برای این امر هدیه می کنم و ده روز هم کار می‌کنم.

مرحوم آیت اللّه «دامغانی» دست «سید ابوالقاسم» را بلند می‌کند و می گوید: مردم از این پس نیکوکاری را بیاموزید.

شهید «موسوی»، استراحت را برای دیگران می‌خواست و خود را برای آسایش مردم به زحمت می‌انداخت.

زمانی بر اثر خرابی قناتهای روستای حسن آباد مردم دچار کم آبی شدند. این روحانی فداکار، وارد کار شد و با رجوع به ریش سفیدان و کمک پدر بزرگوارش با تلاش چند ماهه، قناتها را لای روبی و آباد کرد و مردم را از کمبود آب نجات بخشید. کسی را نمی‌یابی که با او آشنا باشد و محبتش را در دل نداشته باشد. بدین سبب کمک به دیگران به ویژه محرومین، را از وظایف خود می‌دانست و بخش مهمی از زندگی او را تشکیل می‌داد.

در ایّامی که امام جمعه رامهرمز بود، از تهران و علمای قم کمک مالی می‌گرفت و برای خانواده‌های محروم لباس و مواد غذایی تهیه می‌کرد و به منازل آنها می‌برد.

در اوایل جنگ تحمیلی عراق، حدود پنجاه هزار آواره جنگی در رامهرمز اسکان داده بودند، که ۲۵۰۰۰نفر داخل شهر و ۲۵۰۰۰نفر در چادرهای بیرون شهر ساکن بودند. شهید موسوی تمام کارهای آنها را رسیدگی می‌کرد. حتی دعواهای خانوادگی آنها را حل و فصل می‌نمود.

او که خود از محرومین ودردکشیدگان جامعه بود ،در سنگر مجلس شورای اسلامی نیز در طرح‌ها و لوایح با جدیت مدافع پابرهنگان بود.برای نصیحت و موعظه و تبلیغ اسلام ارزش خاصی قائل بود. سخنرانیها و خطابه‌هایش قبل از انقلاب شیوا و جذّاب افشاگر جنایات ظالمین و بیانگر حق و حقیقت بود. بارها از طرف مأمورین رژیم به اداره آگاهی برده شد و از او خواستند که تعهد بسپارد تا در منبرهایش بحث سیاسی نکند، اما او نپذیرفت، و آنچه را وظیفه می‌دانست، بیان می‌کرد مدتی از منبر و سخنرانی ممنوع شد؛ لیکن در بین مردم و پائین منبر حقایق را بیان می‌کرد.او شیفته هدایت جوانان بود، در سالهای ۱۳۴۸تا ۱۳۵۶ در تهران (شمیران) به همراهی شهید سید حسن شاهچراغی و جمعی از دوستان روحانی برای جوانان و نوجوانان برنامه‌های تابستانی داشتند. صدها جوان و نوجوان را در مساجد، جمع می‌کردند و کلاسهای اعتقادی و سیاسی برپا می‌نمودند، گاهی، عوامل رژیم، با آن برخورد می‌کردند و کلاسها را تعطیل می‌نمودند.

وی مدت ده سال همه هفته پنج شنبه و جمعه از قم به تهران می‌آمد و جلسات مختلفی را اداره می‌کرد و این را برای خود وظیفه

می‌دانست. یکی دیگر از ویژگیهای شهید «موسوی»، بی‌توجهی به دنیا بود. پشت پا زدن به خواسته‌های نفسانی یکی از نمونه‌های آشکار آن است.

در تمام طول زندگی در منزلی که زمین آن هم وقف بود، به سر می‌برد. وقتی هم که پیشنهاد تعویض آن را به او دادند، نپذیرفت. عشق به امام و یاران اوامام (ره)را مقتدا و مراد خویش می‌دانست و در هر حال حتی زیر شکنجه‌های ساواک این علاقه را کتمان نمی‌کرد. گاهی برای دستیابی به نوار سخنان ایشان در زمان طاغوت، فرسنگها راه می‌رفت و زحمتها و خطرهای فراوانی را به جان می‌خرید. علاقه شدیدی به شهید سید محمد بهشتی و یاران او داشت، بعد از حادثه ۷تیر ۱۳۶۰ در تشییع جنازه آن شهیدان بزرگوار، با پای پیاده تا بهشت زهرا آمد به گونه‌ای که تمام کف پاهایش تاول زده بود. وی در عبادت و شب زنده داری و دقت در اقامه نماز اول وقت ممتاز بود. بعد از اینکه به اهمیت نماز اول وقت واقف گردید، برای اینکه مبادا از این امر مهم غافل شود، با خدا عهد کرده بود، اگر نمازش از اوّل وقت تأخیر بیفتد، صد تومان، صدقه بدهد. در خطبه‌های نماز جمعه «رامهرمز »جوانان را برای رفتن به جبهه دعوت می‌کرد. خود نیز در جبهه حضور فعّال داشت و عاشق شهادت بود. بارها می‌گفت: عده زیادی را به جهاد فرستاده‌ام و به مقام رفیع شهادت رسیده‌اند، لیکن خودم هنوز به این مقام نائل نشده‌ام. در بعضی مواقع، با اصرار از خداوند متعال شهادت را می‌طلبید. روز اوّل اسفند ۱۳۶۴با پنجاه تن از شخصیتهای مملکتی و روحانیان و یاوران انقلاب، که در میان آنان حجت الاسلام شهید حاج شیخ فضل اللّه محلاتی نماینده امام (ره)در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و هفت تن دیگر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، و چند تن از قضات دادگستری وجود داشتند، در حالی که توسط هواپیمای مسافربری متعلق به شرکت آسمان عازم جبهه‌های جنوب بودند، در نزدیکی اهواز از سوی دو فرزند جنگنده متجاوز عراقی مورد حمله قرار گرفتند و در منطقه ویس در ۲۵کیلومتری شمال اهواز با سقوط هواپیمایشان به شهادت رسیدند.

شهید موسوی با همین هواپیما پرواز کرد، اما نه تنها پرواز در آسمان زمین که، پرواز به سوی کوی دوست و ملکوت اعلی، و پرواز به سوی آسمان قدس ربوبی.

عاشق سوخته جان را چو بر بال شکست

بال جان واشد و تا منزل جانان پر زد

از آنجا که این گروه عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل بودند و در جمع آنان تعداد زیادی از علما و روحانیون به درجه رفیع شهادت نائل آمدند، این روز به عنوان روز روحانیت و دفاع مقدس نامگذاری گردید.

بدن پاک و مطهر شهید سیدابوالقاسم موسوی دامغانی در ایوان شرقی پائین مسجد طباطبائی ورودی مسجد بالاسر حضرت معصومه (س)در کنار تربت شهید حاج شیخ فضل اللّه محلاتی به خاک سپرده شده است و در ذیل سنگ قبر شهید محلاتی، این جملات را می‌خوانیم:

... حجت الاسلام سید ابوالقاسم موسوی دامغانی که در روز اول اسفند ۱۳۶۴در فاجعه هوایی به دست مزدوران بعثی به شهادت رسید. منبع:نرم افزار تولید شده توسط کنگره ی شهدای روحانی در قم

داوود پور، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرتضی داود پور

محل تولد : بیجار

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱/۱

زندگینامه علمی

سال دوم دبیرستان، رشته ریاضی فیزیک در دبیرستان طالقانی شهرستان بیجار را تمام کرده بودم و یکی دوماه سال تحصیلی سال سوم را سپری کردم که شیفته حوزه شده بودم و درس را رها کرده و به حوزه امام صادق(ع) شهرستان بیجار وارد شدم، یک سال و چند ماهی را در آنجا به تحصیل مشغول بودم که احساس کردم اینجا جوابگوی نیازهای معنوی و علمیم نمی تواند باشد، لذا در سال ۱۳۶۹–۷۰ وارد مدرسه جانبازان قم شدم و از ابتدا دوباره دروس حوزوی را با جدیت بیشتر ادامه دادم و مقدمات را در این مدرسه به اتمام رساندم.

در سالهایی که مشغول دروس مقدمات در مدرسه جانبازان بودم، در مدرسه شهید زین الدین قم دیپلم ریاضی را گرفتم. دروس سطح را نیز در مدرسه مرحوم گلپایگانی در خدمت اساتید: موسوی تهرانی، خسروشاهی، سرافراز، عالی و... گذراندم که در این میان بیشتر از محضر حجهٔ الاسلام خسروشاهی و سرافراز بهره مند شدم. در سال۱۳۷۷ بنابر احساس وظیفه در موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی در رشته معارف و جامعه شناسی مشغول تحصیل شدم و بعد از ۴ سال مرحله کارشناسی را تمام کردم.

در سال ۱۳۸۰ دروس خارج فقه و اصول حوزه را شرکت کردم و در ابتدا حدود یک سال در درس اصول حاج آقا سبحانی شرکت کرده و در درس فقه آیهٔ الله مکارم شیرازی شرکت کردم و در سالهای بعد نیز دروس فقه آیهٔ الله مکارم را تا کنون که قریب ۵ سال است ادامه دادم و حدود ۴سال هم در محضر آیهٔ الله وحید خراسانی در دروس خارج اصول ایشان توفیق حضور داشته ام و حدود سه سال هم در درس تفسیر آیهٔ الله جوادی آملی زانوی تلمذ بر زمین نهاده ام. در سال ۱۳۸۲ نیز در کنار دروس عمومی حوزه در رشته تخصصی کلام اسلامی در موسسه امام صادق(ع) تحت اشراف حضرت آیهٔ الله سبحانی در سطح ۳ حوزه حضور یافته و در سال جاری نیز آن را تمام کرده و اکنون مشغول پایان نامه آن می باشم.

حدود یک سال است که با مؤسسه آینده روشن(پژوهشکده مهدویت) در گروه جامعه شناسی همکاری داشته ام که آخرین مقاله به نام«نقش انتظار فرج در کاهش نا هنجاریهای اجتماعی»در کنفرانس همایش بین المللی مهدویت در تهران در جلد اول مجلدات آن چاپ شد. در ضمن مقالات دیگری نیز در گروه از حقیر موجود است.

دبستانی کرمانی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دانشمند، نویسنده و روزنامه‌نگار و سیاست‌پیشه، در حدود ۱۲۶۲ در کرمان تولد یافت. پدرش آقایوسف از اعاظم، دانشمندان و بزرگان کرمان بود.

دبستانی و برادرش مجدالاسلام کرمانی، تحصیلات مقدماتی خود را بیشتر نزد حاج شیخ ابوجعفر کرمانی و ملا عبدالله راینی و ناظم‌الاسلام کرمانی آموختند و روح آزادیخواهی و آزادفکری ناظم‌الاسلام در این دو برادر تاثیر زیادی بخشید. او در جوانی لقب

امین‌الاسلام گرفت. زبان و ادبیات عرب را در حد کمال آموخت و زبانهای فرانسه و انگلیسی را نیز فراگرفت.

بعد از مشروطیت به انتشار روزنامه‌ی فرهنگ مبادرت نمود و با کمک عده‌ای از روشنفکران کرمان، حزب دموکرات را در آنجا بنیان نهاد و سالها در سیاست کرمان مدخلیت داشت و یکی از مبارزین جدی با حکام و متنفذین محلی بود.

در ۱۳۰۶ بنا به دعوت علی‌اکبر داور، خدمت قضائی را قبول کرد و چندی در سمت مستشار استیناف همدان انجام وظیفه نمود. در انتخابات دوره‌ی هفتم از کرمان به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و هفت دوره‌ی متوالی کرسی نمایندگی کرمان را برای خود حفظ نمود. بعد از ۱۳۲۰ از کار سیاست کناره‌گیری کرد و به خدمات اجتماعی پرداخت.

وی مردی ارزشمند بود. شعر به زبان عربی نیکو می‌سرود. صریح و تند بود. در سخنرانی ید طولایی داشت. با تاریخ و ادب ایران و عرب و اروپا بسیار آشنا بود. در دوره‌ی سیزدهم که باز میل به وکالت داشت، مخالفین او طوماری تهیه نموده و او را مفسد فی‌الارض و مهدورالدم خواندند و همین طومار اثر خود را بخشید و به مجلس راه نیافت. نام خانوادگی دبستانی ابتدا درگاهی بود ولی سرتیپ درگاهی رئیس شهربانی او را مجبور ساخت که نام خانوادگی خود را تغییر دهد. وفات او در ۱۳۴۳ در سن ۹۰ سالگی اتفاق افتاد.

(ح ۱۳۴۴ -۱۲۵۵ ش)، روزنامه‌نگار. ملقب به شیخ محمود امین‌الاسلام. در کرمان متولد شد. تحصیلات مقدماتی خو را نزد حاج شیخ ابوجعفر کرمانی، ملا عبداللّه راینی و ناظم‌الاسلام کرمانی آموخت. زبان فرانسه و انگلیسی را می‌دانست و به عربی آشنایی کامل داشت و از حافظه‌ی قوی برخوردار بود و مطالعات تاریخی فراوان داشت. وی از آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان در تهران و کرمان بود و در واقعه‌ی پیدایش حزب دمکرات در کرمان، از اعضای فعال و برجسته‌ی حزب محسوب می‌شد. از دوره‌ی هشتم مجلس به نمایندگی مردم کرمان در مجلس شورای ملی انتخاب شد و تا دوره دوازدهم نماینده بود ولی به علت مخالفتهای شدید با وی در دوره‌های بعد، از انتخاب شدن محروم ماند. او که به سبب انتسابش به خاندان درگاهقلی بیک، لقب درگاهی یافته بود برای این که از آسیب سر تیپ محمد درگهی)(رئیس شهربانی) مصون بماند. نام خانوادگی خود را به دبستانی تغییر داد. و به کرمان بازگشت و در املاک موقوفه‌ی خاندان خود به کشت و برداشت مشغول شد، تا این که در شهریور ۱۳۲۰ ش به خدمات اجتماعی پرداخت و به سمت ریاست شیر و خورشید برگزیده شد و سرانجام در کرمان درگذشت. او مدتی مدیر مسؤول روزنامه‌ی «نامه‌ی فرهنگ» کرمان بود.[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۲۷۳ -۲۷۲ /۴)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۰۱ -۱۹۸ /۳)، یغما (س ۱۸، ص ۲۱۷ -۲۱۳).

دبیر سهرابی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به دبیرالسلطان، در ۱۲۵۱ در تبریز تولد یافت. پدرش حاج وکیل‌الدوله در دربار مظفرالدین‌شاه وزیر وکیل‌الدوله در دربار مظفرالدین‌شاه وزیر تحریرات و رسائل بود و ضمنا امور محمدعلی میرزا ولیعهد در تهران با او بود. سهرابی در تبریز طبق معمول زمان به آموختن زبان و ادبیات فارسی و مقدمات عربی پرداخت. فرانسه را نیز یاد گرفت و در شیوه‌ی منشیگری که حسن خط و نگارش مراسلات بود، سرآمد اقران گردید. وی کار خود را از دربار مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز شروع کرد و سالیان متمادی جزء منشیان و محرران دربار بود. در دوران ولیعهدی محمدعلی میرزا نیز سمت وزارت رسائل را داشت. پس از صدور فرمان

مشروطیت، دبیرالسلطان از تهران به وکالت دوره‌ی اول مجلس انتخاب گردید. ولی در مجلس به او اعتنای زیادی نمی‌شد. زیرا آزادیخواهان وقوف داشتند که او از دوستان و نزدیکان محمدعلی‌شاه است. پس از انحلال مجلس، او از محارم شاه شد و در تمام کارها نظر مشورتی می‌داد. به هنگام اقامت محمدعلی میرزا در باغشاه، از ارکان و بزرگان حکومت بود. پس از سقوط محمدعلی میرزا، مدتی به صورت اختفا می‌زیست و با املاک وسیعی که در آذربایجان و کردستان تهیه کرده بود، زندگی می کرد. در ۱۳۱۰ در دوره‌ی هشتم از بیجار گروس به وکالت مجلس انتخاب شد. در دوره‌ی نهم نیز نمایندگی را حفظ کرد. در ادوار دهم و یازدهم از قوچان به مجلس رفت. وفات وی در سال ۱۳۱۸ ش در تهران اتفاق افتاد.

دبیر سهرابی مردی فاضل، ثروتمند و بذال بود. در اواخر عمر قسمت زیادی از املاک خود را وقف بیمارستان آستان قدس رضوی نمود. در جوانی با دختر میرزا حسن‌خان مشارالملک ازدواج کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دبیرالملک، حسین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به دبیرالملک، فرزند میرزا نصرالله خان، تولد ۱۲۵۴ است. در تهران تکمیل کرد و وارد وزارت داخله شد. بعد از مشروطیت به اروپا رفت و سالها در پاریس اقامت داشت و با علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری دوستی پیدا کرد و به وکالت مجلس انتخاب گردید. در ۱۳۲۸ که محمد ولیخان تنکابنی نخست‌وزیر شد و وزارت کشور با سردار اسعد بود، سردار، دبیرالملک را به معاونت خود برگزید. در کابینه‌ی اول مستوفی به معاونت وزارت دادگستری معرفی شد. در ۱۳۳۲ حکومت تهران را عهده‌دار گردید و سالها در این سمت بود تا اینکه در کابینه‌ی صمصام‌السلطنه بختیاری به وزارت پست و تلگراف معرفی شد و چند ماهی در این سمت بود. در ۱۲۹۷ در دو کابینه‌ی وثوق‌الدوله وزارت فوائد عامه را عهده‌دار شد و در همین سمت در سن ۴۳ سالگی درگذشت. خانواده‌ی وی نام «پدر» را برای نام فامیلی خود انتخاب کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

درایتی، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مصطفی درایتی

محل تولد : مشهد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۴/۱/۱

زندگینامه علمی

حضرت آیت الله مصطفی درایتی در سال ۱۳۳۴ در خانواده‌ای مذهبی و متدین از شهرستان مشهد به دنیا آمد، دوران تحصیل خویش را با موفقیت پشت سرگذاشت و در سال ۱۳۴۹ به تحصیل علوم دینی پرداخت. دروس مقدماتی را از محضر آیت الله ادیب خراسانی بهره جست. وی پس از مدتی تحصیل در مشهد برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم هجرت کرد و از محضر اساتید بزرگی همچون آیت الله العظمی وحید خراسانی، آیت الله اعتمادی، آیت الله سلطانی، آیت الله منتظری کسب فیض کرد پس ازآن به زادگاه خویش بازگشت و در خدمت به طلاب علوم دینی و مردم دیار خویش از هیچ کوششی دریغ نفرمود.

درخشان، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۰ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و فراگرفتن زبان فرانسه وارد مدرسه پلیس سوئدی‌ها شد و در ۱۲۹۸ به درجه‌ی افسری نائل آمد. اولین شغل وی در کلانتری جدیدالتاسیس دربند بود که افسر نگهبان شد. بعد به معاونت و کفالت همان کلانتری منصوب گردید. مدتی هم رئیس شعبه تامین عبور و مرور تهران شد و مقرراتی برای رفت و آمد اتومبیلها تدوین نمود. قریب ده سال در چند کلانتری تهران ریاست داشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ریاست اداره کارپردازی شهربانی منصوب گردید. از دیگر مشاغل او ریاست آموزشگاه عالی شهربانی بود و سرانجام با ارتقاء به درجه‌ی سرتیپی معاون شهربانی کل کشور شد. بعد از ۱۳۳۲ بازنشسته گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

درخشان، ضرغام

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده ناوچه در ناو تیپ۱۳ امیر المومنین(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید« ضرغام درخشان» در سال ۱۳۴۲ در روستای« مال قاید» از توابع شهرستان« گناوه »در یک خانواده مذهبی ، متدین و مستضعف چشم به جهان گشود .دوران طفولیت وی با توجه به فقر خانوادگی ، بسیار پر مشقت و با رنج و محنت سپری گردید. تحصیلات ابتدایی خود را در روستای «مال قاید» به پایان رسانید و سپس جهت ادامه تحصیل به شهرستان «گناوه» رفت و دوران راهنمایی خود را که پایان تحصیلات وی است در مدرسه راهنمایی شهید «خزائی»(فعلی) به پایان رساند . اودر همان مدرسه آموزش نظامی دید و با همکلاسی های خود ، فعالیت انقلابی برعلیه رژیم ستمشاهی را آغاز نمود . شهید درخشان در سال ۱۳۵۸، ازدواج نمود که حاصل آن دو پسر و یک دختر می باشد.

وی در تاریخ ۲۷/۳/۱۳۶۱ وارد« یگان دریایی» سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان «بوشهر» شدو دوره آموزش عقیدتی سیاسی خود را در همان سال در«شیراز» سپری کرد .مدتی بعد جهت گذراندن دوره آموزش فنی – تخصصی در تاریخ ۱۰/۶/۱۳۶۱ راهی «بندرانزلی» گردید. شهید درخشان در عملیات «بدر» ، «خیبر» و« والفجر هشت» با توجه به حساسیت مسئولیتش، فعالیت بسیار چشم

گیری داشت.

پس از آن در سال ۱۳۶۴ جهت تکمیل دوره آموزشی فنی- تخصصی خود و با توجه به نیاز مملکت و جبهه و جنگ ، از طرف «یگان دریایی» سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «بوشهر» به کشور« هلند» اعزام و پس از طی دوران آموزشی یک ماهه به بوشهر برگشت. شهید درخشان دارای قلبی پر از مهر و محبت به اسلام و انقلاب اسلامی بود. او همیشه می گفت :«اگر مرگ یکبار است ، بایستی با عزت و سر بلندی باشد.»

او شهادت را به جان خرید و آنچه را دوست می داشت به آن رسید. سرانجام زندگی پر افتخار این قهرمان ملی با شهادت همراه بود.او در تاریخ ۷/۸/۱۳۶۵در یک نبرد نابرابر با ناوگان جنگی آمریکا در شمال جزیره ی خارک به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران بوشهر،مصاحبه با خانواده،دوستان وهمرزمان شهید

درخشانی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در اسفند ۱۲۷۴ در تهران متولد شد. پدرش علینقی‌خان کنگرلو از یکی از خانواده‌های مهاجر قفقازی بود که بعد از قرارداد ترکمانچای اجدادش تابعیت روسیه تزاری را نپذیرفته، به ایران بازگشتند، او در بریگاد قزاق درجه‌ی سرهنگی داشت و در چهل سالگی درگذشت.

علی‌اکبر درخشانی تحصیلات خود را از مکتب‌خانه آغاز کرد و سپس وارد مدرسه چهارکلاسه همت شد، پس از آن به مدرسه‌ی نظامی اطفال صاحب منصبان بریگاد قزاق رفت و بعد وارد مدرسه‌ی افسری ژاندارمری که سوئدی‌ها تاسیس کرده بودند شد و سرانجام درجه‌ی افسری گرفت و در جنگ بین‌المللی اول که عده‌ای از رجال و معاریف ایران سفر مهاجرت را به کرمانشاه آغاز کردند، قسمت اعظم نیروی ژاندارم نیز از این مهاجرت استقبال کردند و منضم به حکومت موقتی که ریاست آن با رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه بود شدند. نیروی ژاندارم در این سفر زدوخوردهائی با قوای روسیه کردند. درخشانی در این برهه از زمان درجه‌ی نایب اولی گرفت. در ۱۲۹۷ از ژاندارمری مستعفی و وارد دیویزیون قزاق شد و درجه‌ی ستوان سومی گرفت و به ماموریت گیلان رفت و برخوردهائی با قوای میرزا کوچک‌خان داشت. در اتحاد شکل قشون، وی درجه‌ی سرهنگ دومی گرفت و فرمانده قوای گیلان شد. پس از آن به فرماندهی قسمت مازندران منصوب شد. پس از یک سال با درجه‌ی سرهنگی فرمانده فوج سپهبان آذربایجان گردید. پس از چندی مامور لرستان شد و در ۱۳۰۹ حکومت پشت‌کوه و کبیرکوه را عهده‌دار گردید و پس از ۶ سال اقامت در منطقه مزبور و ایجاد امنیت در ۱۳۱۵ از سمت مزبور منعزل و تحویل دادرسی ارتش شد و سرانجام پس از سه سال انتظار خدمت تبرئه شد و در ۱۳۱۸ رئیس بازرسی کل املاک ساحلی رضاشاه شد. پس از مدت کوتاهی به حکومت گرگان و بازرسی املاک اختصاصی گنبدکاوس، علی‌آباد و گرگان منصوب گردید. در این شغل نیز دوامی نکرد تا اینکه در اوایل ۱۳۲۲ به معاونت لشکر تبریز منصوب شد ولی بیش از چند ماه طول نکشید که با انتخاب فرمانده لشکر جدید طوعا از معاونت لشکر کناره‌گیری نمود. در ۱۳۲۳ که سرلشکر رزم‌آرا برای بار دوم رئیس ستاد ارتش شد، او را مورد حمایت قرار داد، استانداری آذربایجان غربی و فرماندهی پادگان رضائیه را به او واگذار کرد. درخشانی در این ماموریت که دارای اختیارات کامل بود قدمهائی برای بازگشت امنیت برداشت که مورد توجه ستاد ارتش واقع شد و در اواخر همان سال به جای سرتیپ هوائی احمد خسروانی، فرمانده لشکر ۳ آذربایجان شد و کماکان استانداری رضائیه هم با او بود.

در فروردین ماه ۱۳۲۴ علی‌اکبر درخشانی پس از بیست و دو سال توقف در درجه‌ی سرهنگی به درجه‌ی سرتیپی رسید و یک تاج و یک ستاره بر پاگونهای خود نصب کرد ولی اوضاع آذربایجان نشان می‌داد که او در سمت فرماندهی لشکر آذربایجان سال را به اتمام نخواهد رسانید.

بزرگترین مشکل آذربایجان در آن ایام استقرار نیروهای نظامی شوروی در آن استان بود که به عناوین مختلف در کلیه‌ی شئون دخالت می‌نمود. مامورین دولت را مسلوب الاختیار نموده بودند، حزب دموکرات آذربایجان تشکیل شد و رشته کارها را در دست گرفت و سرانجام لشکر خلع سلاح شده به افسران و خانواده‌شان اجازه حرکت به مرکز دادند.

سرتیپ درخشانی و افسران لشکر روز ۲۸ آذرماه ۱۳۲۴ به تهران عزیمت نمودند و بلافاصله درخشانی توقیف و در بازداشتگاه افسران جای گرفت.

روزنامه‌ها همه روز صفحه اول روزنامه رابه وقایع آذربایجان و تسلیم ارتش اختصاص داده بودند و له و علیه او مطالبی منتشر می‌کردند. هیئتی برای رسیدگی به عمل فرمانده لشکر تعیین شدند، سرتیپ محمد مظهری رئیس رکن اول ستاد، بازپرس ویژه این پرونده شد، سرتیپ محمدباقر امیر نظامی معاون ستاد ارتش به دادستانی انتخاب گردید و بالاخره سرلشکر ابوالحسن پورزند رئیس دادگاه شد. کیفر خواست صادر گردید ولی قبل از آنکه دادگاه تشکیل شود سرتیپ امیرنظامی دادستان درگذشت و به جای وی سرتیپ عبدالعلی اعتماد مقدم برگزیده شد. هنوز دادستان جدید پرونده را قرائت ننموده بود که سرلشکر ابوالحسن پورزند رئیس دادگاه به دارفانی شتافت و پس از چندی سرلشکر محمود خسروپناه به جای او تعیین شد. سرانجام محاکمه انجام گرفت و دادگاه بدوی به اکثریت آراء او را محکوم به حبس ابد کرد. سرلشکر خسروپناه و سرتیپ ابوتراب مالک که در اقلیت بودند نظر به اعدام سرتیپ درخشانی داشتند.

دادگاه تجدیدنظر هم تشکیل شد و به اکثریت آراء او را به پانزده سال حبس محکوم نمودند. چند سالی در زندان باقی ماند و سرانجام آزاد شد. در فروردین ماه ۱۳۵۷ ساواک سرتیپ درخشانی را به اتهام جاسوسی برای شوروی بازداشت کرد. هنوز چند ساعتی از بازداشت او نگذشته بود که به بیماری سکته در زندان درگذشت. بعد از انقلاب اسلامی در امریکا خاطرات سرتیپ علی‌اکبر درخشانی توسط بازماندگانش به زبان فارسی انتشار یافت. این خاطرات هم لایحه دفاعیه است ولی در عین حال نکات جالب فاش‌نشده‌ای در آن وجود دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

درخشش، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند یدالله و متولد ۱۲۹۴ ش است. پس از اتمام تحصیلات متوسطه به دانشسرای عالی وارد شد و در سال ۱۳۱۷ درجه‌ی لیسانس گرفت و از همان تاریخ کار خود را در وزارت فرهنگ آغاز کرد. مدتها با سمت دبیری در تهران اشتغال داشت. مدتی بازرس بود و زمانی به ریاست اداره‌ی اعزام محصل منصوب گردید. درخشش با همکاری عده‌ای از دوستان خود، جامعه‌ی فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی را تشکیل داد و روزنامه‌ای نیز در این زمینه انتشار داد و باشگاهی هم به نام «مهرگان» تاسیس نمود در دوره‌ی هیجدهم، درخشش با همت همکاران خود از تهران به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب و در سال ۱۳۴۰ در کابینه‌ی دکتر علی امینی وزیر فرهنگ شد و تا پایان حکومت امینی در این سمت باقی ماند. دوران وزارت او توام با جنجال و سر و صدای زیادی بود.

تشنج به حد اعلی رسید. طرفداران و مخالفین او به جان هم افتادند. بعد از وزارت، کار مهمی به او ارجاع نشد و در صف مخالفین دولتها قرار گرفت. چند بار تحت تعقیب قرار گرفت و به زندان افتاد. هرگز نسبت نادرستی و ناپاکی به او داده نشده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

درخشش، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند یدالله، در ۱۳۰۲ در تهران متولد شد و پس از اخذ دیپلم وارد دانشسرای عالی شد و لیسانس علوم‌تربیتی گرفت و به کار دبیری پرداخت و چندی هم در ادارت مختلف وزارت فرهنگ مشاغلی را احراز نمود تا به ریاست مدرسه‌ی عالی بازرگانی منصوب شد و چندی در آن مدرسه اشتغال داشت. چندی هم در وزارت اطلاعات و زمانی در وزارت اقتصاد مقام مدیر کلی گرفت. سرانجام به ریاست هیئت مدیره و مدیر عاملی شرکت سهامی فرش ایران منصوب گردید و قدمهائی برای اصلاح و بهبود فرش به عمل آورد. از شرکت فرش به وزارت کشور انتقال یافت و به معاونت وزارت کشور در امور اجتماعی و شهرداریها منصوب گردید و در ۱۳۵۰ به استانداری کرمان معرفی شد. قریب دو سال در استان مزبور به کار اشتغال داشت و سپس استاندار مازندران گردید. سه سال هم در آن سمت بود تا در ۱۳۵۴ ماموریت وی در مازندران پایان پذیرفت و به تهران بازگشت و پس از چندی ایران را ترک نموده عازم امریکا شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

درگاهی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اولین رئیس شهربانی رضاشاه، در سال ۱۲۶۹ متولد شد. پس از انجام تحصیلات متعارف زمان به مدرسه‌ی صاحب منصبی ژاندارمری وارد شد و دوره‌ی مدرسه را پایان برد و به درجه‌ی افسری رسید. چندی در واحدهای مختلف خدمت می‌کرد. سرانجام به ریاست ژاندارمری قم منصوب شد. در کودتای ۱۲۹۹ وی در همین سمت بود که علاوه بر آن، حاکم نظامی قم گردید و با شدت عمل نسبت به اجرای دستورات دولت کوشید. در اواخر ۱۳۰۰ رضاشاه از ادغام قزاقخانه و ژاندارمری، ارتش جدیدی بنیاد نهاد و برای اینکه افسران ژاندارم را نسبت به خود جلب کند و از طرفداران او بشوند، به هر یک دو یا سه درجه ترفیع مقام داد. درگاهی از درجه‌ی سرگردی به سرهنگی ارتقاء یافت و به ریاست اداره‌ی قلعه‌بیگی تهران (دژبان مرکز) منصوب شد. وی در این سمت فوق‌العاده خود را به سردار سپه وزیر جنگ نزدیک کرد به طوری که جزء محارم وی قرار گرفت.

در ۱۳۰۲ سردار سپه پس از احراز مقام رئیس‌الوزرائی، به خدمت ژنرال و ستداهل سوئدی رئیس نظمیه و سایر همکاران او خاتمه داد. و موقتا امیراقتدار انصاری حاکم نظامی تهران را سرپرست شهربانی کرد و عملا شهربانی زیر نظر وزارت جنگ قرار گرفت. چند روزی امیر اقتدار در راس شهربانی بود تا اینکه سرهنگ محمد درگاهی از طرف سردار سپه ابتدا به ریاست شهربانی تهران و سپس به ریاست کل شهربانی کشور گمارده شد.

درگاهی در این سمت با اعتباراتی که در اختیار داشت نسبت به توسعه کادر اقدام نمود. مدرسه‌ی افسری و درجه‌داری تشکیل داد و مقداری اسلحه و مهمات تدارک دید. از همه مهمتر واحدی به نام امور سیاسی پی‌ریزی نمود که آن واحد همواره حرکات و رفتار هیئت حاکمه و مقامات را زیر نظر داشت.

درگاهی در تغییر سلطنت و وفاداری به رضاشاه، در صف اول موافقین بود و صادقانه جانفشانی می‌کرد. یکی از چند نفری بود که کاخ‌های سلطنتی را تحویل گرفته و محمدحسن میرزا قاجار ولیعهد وقت را با خفت و خواری از ایران بیرون راند. درگاهی در اثر حسن خدمت در ۱۳۰۷ درجه‌ی سرتیپی گرفت و صاحب قدرت زیادی شد. همه روزه شاه جدید را ملاقات می‌کرد و او را در جریان تمام حوادث کشور اعم از قدرت تیمورتاش وزیر دربار که عملاـ تمام امور کشور زیر سلطه‌ی او بود، برابری می‌نمود. تدریجا به حریم او نیز دخالت نمود و در نتیجه اختلاف آن دو از صورت پنهان به آشکار کشید و هر کدام سعی می‌نمودند دیگری را عقب بزنند. درگاهی نه تنها با تیمورتاش مبارزه می‌کرد بلکه با سایر رجال قدرتمند و نزدیک به دربار هم سرشاخ می‌شد. گاهی نصرت‌الدوله فیروز، زمانی سردار اسعد بختیاری و حتی علی‌اکبر داور هم از توطئه و تحریکات وی مصون نبودند.

درگاهی در راس شهربانی قدرت عجیبی پیدا کرد و در خوش رقصی و اجرای اوامر ارباب خود بیداد می‌نمود. وقتی دوره‌ی ششم پایان یافت و سید حسن مدرس به وکالت انتخاب نشد، خانه‌ی او تحت کنترل مامورین سیاسی شهربانی قرار گرفت و همه روزه گزارشهای نامساعدی از ملاقاتهای مدرس با اشخاص یا مذاکراتی که انجام داده بود برخلاف واقع به شاه می‌داد و سرانجام ذهن رضاشاه را نسبت به او منسوب نمود و دستور دستگیری و تبعید او را دریافت کرد. شبانه با چند مامور به خانه‌ی مدرس ریختند، مدرس را مورد اهانت قرار داد ولی آن روحانی سیاست‌پیشه اهانت رئیس شهربانی را تحمل نکرد و به صورت او سیلی نواخت. درگاهی و مامورین، مدرس را مورد ضرب و شتم قرار دادند و او را از خانه بیرون برده و در همان شب به خواف تبعید نمودند. درگاهی در همان سال مامور دستگیری یکی از رجال قدرتمند شد. آن شخص نصرت‌الدوله فیروز وزیر مالیه بود. در مراسم روضه‌خوانی تکیه دولت، وقتی مراسم پایان یافت، درگاهی نزد نصرت‌الدوله که در صف وزراء ایستاده بود رفت و وی را دعوت کرد که در اختیار او باشد. فیروز ابتدا تحاشی کرد و به سمت رضاشاه حرکت نمود که از مهلکه نجات یابد ولی درگاهی بازوی او را محکم چسبید و با کمک سایر ماموران، او را بازداشت کردند.

درگاهی در دوران ریاست شهربانی، زندان تقریبا مدرنی در شمال شرقی تهران در کاخ ییلاقی آغامحمدخان قاجار که معروف به «قصر فجر» بود بنیاد نهاد. در سال ۱۳۰۸ ساختمانهای زندان پایان پذیرفت. شاه و نخست‌وزیر و سایر امنای دولت را برای بازدید دعوت کرد. گاهی در این مراسم چند تن از قدرتمندان را تهدید نموده بود که اینجا خوابگاه ابدی شماست. تیمورتاش و داور از این تهدید به شاه شکایت بردند و پس از چند روز، درگاهی از شغل خود منفصل و زندانی گردید.

درگاهی چندی در زندان دژبان توقیف بود، بعد مورد عفو واقع شده به منزل خویش انتقال یافت ولی تحت نظر بود تا اینکه رضاشاه او را احضار نموده مورد استمالت قرار داد و به ریاست اداره کل احصائیه و آمار و سجل احوال مملکتی گمارد. این اداره ظاهرا جزو وزارت کشور بود ولی عملاـ تحت‌نظر شاه قرار داشت و روسای آن از بین افسران مود اعتماد انتخاب می‌شدند. وی چندی در آن سمت به سر برد بعد به ریاست اداره نظام وظیفه منصوب گردید و چند سالی هم در آن سمت قرار داشت ولی در اثر نزاع و برخورد شدید با سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد ارتش، از کار برکنار شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ با املاکی که قبلا در ورامین برای خویش تدارک دیده بود، به کشاورزی اشتغال ورزید. در دوره‌ی هفدهم به اعتبار کشاورزان خویش، کاندیدای نمایندگی مجلس شد ولی توفیقی نیافت. در سال ۱۳۳۳ درگذشت. ملک‌الشعرای بهار از جمله کسانی است که مورد زجر و آزار او قرار گرفته و اشعاری در ذم او سروده که پلیدی‌های او را آشکار می‌سازد.

عباس اسکندری که در کتاب آرزو برکناری سرتیپ درگاهی را چنین نوشته است:

پیشامدی موجب سقوط رئیس شهربانی گردید و شرح آن به قرار زیر است: «رئیس نظمیه از مکنون آقای خود خبر داشت و شاید با او هم صحبتی شده بود که بقایای حکومت مثلث به زودی دفن خواهد شد. او از راه نخوت و غرور این مطلب را بروز داد. در روزی که ساختمان مجلس قصر انجام پذیرفته و آئین گشایش آن به جا می‌آمد وزیر دربار به اطلاع ارباب خود رسانید که رئیس نظمیه گفته است این مجلس خوابگاه ابدی داور و تیمورتاش خواهد بود. اگر منظور مبارك چنین است با کمال طیب خاطر غلام حاضر است که از اینجا خارج نشده و در انجام میل مبارك باشم. این بیان تاثیر زیادی در شاه کرد. عبارت نشاندار بود. و رئیس نظمیه از کار خارج و گرفتار شد.»

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

درودی، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالله درود

ی : فرمانده توپخانه لشکر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول تیرماه سال ۱۳۳۵ در درود یکی از شهرهای استان خراسان به دنیا آمد. کودکی آرام و ساکت بود. در کودکی مبتلا به مریضی سرخك شد که خانواده به امام زمان (عج) متوسل شدند و او شفا پیدا کرد.

چون به آموختن قرآن در مکتب خانه علاقه زیادی داشت به آن جا می رفت.

دوران ابتدایی را در مدرسه ی شریعتی درود به پایان برد. به علت وضعیت بد اقتصادی از ادامه ی تحصیل بازماند و برای کمك به پدر و مادر به کار کشاورزی پرداخت.

در دوران دبستان برای گفتن اذان ظهر از معلمینش اجازه می گرفت و در مسجد اذان می گفت، ولی در زمان طاغوت و در یکی از روزها، بعضی از معلمین برای گفتن اذان به او اجازه ندادند که با آن ها درگیر شد. او برای گفتن اذان به مسجد می رفت و نمازش را می خواند.

به پدر بزرگ پیرش بسیار خدمت می کرد. از مدرسه که می آمد به سراغ او می رفت و برایش داستان تعریف می کرد و اگر چیزی لازم داشت، فراهم می کرد.

دوران فراغت را در مسجد یا مراسم برگزاری قرآن، دعای ندبه و کمیل می گذراند و گاهی نیز به خواندن کتب مذهبی می پرداخت. دوران سربازی را در بیرجند و اهواز گذراند.

در زمان انقلاب اعلامیه های امام را پخش و شب ها در جلسات مذهبی شرکت می کرد.

با توجه به کمی سن در زمان انقلاب، آرام و قرار نداشت. دوران نوجوانی خود را در انقلاب سپری کرد. او کارهایی مثل پخش پوستر و اعلامیه را انجام می داد. در دوران انقلاب، مردم را یکی یکی جمع می کرد و به تظاهرات می برد. او عکس شاه را از بانك ها می کند.

نواری را که از یك روحانی گرفته بود، مدت ها گوش داد و سپس آن را زیر خاك پنهان کرد. عبدالله درودی در سن ۱۸ سالگی با خانم زهرا درودی ازدواج کرد و مدت زندگی مشترك آن ها ۹ سال بود. ثمره ی این ازدواج ۴ فرزند به نام های خدیجه (متولد اول مرداد ماه سال ۱۳۵۸)، مهدی (متولد سال ۱۳۵۹)، هادی (متولد بیست و چهار اسفند ماه سال ۱۶۱) و نجمه (متولد یازدهم مرداد

ماه سال ۱۳۶۴) می باشد.

به خاطر این که جبهه، به نیرو نیاز داشت، به آن جا رفت و به خاطر این که بتواند حضور مداوم در جبهه داشته باشد، به خدمت سپاه درآمد.

او در مورد جنگ می گفت: «وظیفه ی ما دفاع از میهن اسلامی است، همه باید علیه دشمن حرکت کنیم، چون دشمن روی فرش ما آمده است. امروز که این گونه است، فردا ناموس ما در خطر است. اگر جلوی دشمن را نگیریم، به ناموس ما تجاوز خواهد کرد.»

چون جنگ بر ما تحمیل شده بود، شهید برای دفاع از مملکت به جبهه های حق علیه باطل شتافت.

او در زمان جنگ می گفت: «مبادا سر جای خود بنشینید و اسلام را تنها بگذارید.»

جنگ را بر همه چیز مقدم شمرد. می گفت: «جنگ واجب تر است». او حتی برای وضع حمل همسرش صبر نکرد و به جبهه رفت.

او در سپاه حضور داشت و مدتی مسئول اسلحه خانه و در زمان جنگ مسئول توپخانه بود. مدتی معاونت فرمانده سپاه شیروان را برعهده داشت و مدتی نیز محافظ حاج آقا حسینی امام جمعه این شهر بود.

در پشت جبهه، در بسیج و سپاه حضور پیدا می کرد و به سرکشی از خانواده های معظم شهدا و مجروحین می پرداخت.

آرزو داشت در جبهه مثل بدن امام حسین (ع) ، بدن او نیز در زیر تانک های دشمن له شود. دوست داشت جنازه اش به دست خانواده اش نرسد که همین طور هم شد. موقع تشییع جنازه اش سرش از بدن جدا بود و استخوان هایش تشییع شد.

بسیار صمیمی بود و اخلاق بسیار خوبی داشت. هرکس که با او توفیق رابطه پیدا می کرد، در اولین برخورد شیفته ی او می شد و بنای رفاقت و دوستی را با او می گذاشت.

محمد درودی (برادر شهید) می گوید: «یک دفعه که از جبهه به مرخصی آمده بود، در منزل ما دعوت بود، بعد از صرف غذا، نان های داخل سفره را در کیسه ریختیم تا به نمکی بدهیم. او از این عمل بسیار ناراحت شد و از جیبش د و تا هسته خرما در آورد که بسیار خشک بود به ما گفت: چرا نان های داخل سفره را بیرون ریختید و نعمت خدا را شکر نمی کنید، در حالی که ما سه شبانه روز در منطقه عملیاتی نان به ما نرسید و غذای ما همین ها بود. من آن هسته ی خرما را از او گرفتم و هرچه سعی کردم که آن ها را بشکنم نتوانستم. او ما را بسیار نصیحت می کرد.»

همسر شهید می گوید: «زمانی که بچه ها ماشین سپاه را برمی داشتند، او ناراحت می شد. وقتی می گفتیم: چرا ناراحت می شوید؟ می گفت: این مال بیت المال است. ما شرمنده خون شهدا هستیم. او فرزندانش را با دوچرخه به مسجد می برد و از بیت المال استفاده نمی کرد.» او حتی در نوشتن آدرس دفتر کارش از خودکار بیت المال استفاده نمی کرد.

شهید درودی در نامه ای که به همسر خود می نویسد، می گوید: «زهرا، یاد خدا در هر لحظه یادت نرود. بچه ها را اذیت نکنید. ان شاءالله نماز اول وقت را فراموش نکنید. دعا برای امام امت و شهدا و رزمندگان و اسیران و مجروحین یادتان نرود.»

فرزند شهید در خصوص مفقود شدن ایشان می گوید: «در آخرین لحظه که پدرم از دوستش جدا شد، سه تا افسر عراقی را دستگیر کرده بود و می خواست چند تا تیر را برای فرزندش بیاورد و به نیروها گفته بود که با شما در پشت جبهه تماس می گیرم که مفقود گردید.»

شهید عبدالله دوردی در تاریخ ۲۱/۱۲/۱۳۶۳، در عملیات بدر، در شرق دجله، بر اثر اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نایل و در بهشت سجاد درود نیشابور آرام گرفت. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

درودی، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا حسن‌خان منشی‌باشی قزوینی، در ۱۲۹۲ در قزوین تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به دانشکده‌ی ادبیات تهران وارد شد و لیسانس در ادبیات زبان فارسی گرفت. سپس مدتی هم در آمریکا به تحصیل اشتغال داشت و در رشته‌ی علوم اداری درجه‌ی فوق‌لیسانس دریافت نمود.

درودی خدمات اداری خود را از وزارت کشاورزی آغاز نمود و مشاغلی در آن وزارتخانه احراز کرد. در ۱۳۴۲ مامور تاسیس وزارت آب و برق گردید و مدیر کل تشکیلات در آن وزارتخانه شد. سالهای متمادی با سمت مشاور عالی در آن وزارتخانه اشتغال داشت. دو دوره نیز از طرف اهالی قزوین به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. از وی تالیفات زیادی باقی مانده، که مهمترین آنها مجلدات مفسرین پارسی گوی می‌باشد.

موسی درودی مردی دانشمند، مودب، بی‌آزار و محافظه‌کار بود. در مدت عمر نیکنامی داشت. در ۷۲ سالگی در خیابان، موتورسیکلت سواری با او برخورد کرد و در اثر خونریزی مغزی درگذشت. وفاتش در سال ۱۳۶۴ اتفاق افتاد.

دشتی، علی: از نویسندگان و محققین ادب فارسی، سیاستمدار و روزنامه‌نویس پرخروش عصر مشروطیت است. وی در ۱۲۷۲ ش در کربلا تولد یافت. پدرش شیخ عبدالحسین در کسوت روحانیت بود. مقام مدرسی داشت. گاهی در عراق و بین‌النهرین و زمانی در جنوب ایران به سر می‌برد. فرزندش به سیره‌ی خانوادگی تحصیلات خود را از مقدمات زبان فارسی و عربی و ریاضیات در مدرسه‌ی حسینی عراق شروع کرد و تا حدود سطح ادامه داد. چندی هم در حوزه‌های علمی نجف و کربلا درس خارج گرفت. مخصوصا در منطق و کلام و فلسفه مطالعات عمیق‌تری نمود و به آموزش زبانهای خارجی نیز پرداخت. در ۱۲۹۸ در حکومت وثوق‌الدوله به ایران آمد. مدتی در اصفهان و شیراز اقامت گزید. در آن هنگام موضوع قرارداد ایران و انگلیس معروف به قرارداد ۱۹۱۹ از اهم مسائل روز بود. دشتی با قرارداد مخالفت ورزید و با نوشتن مقالات و ایراد خطابه‌ها در صف مخالفین دولت درآمد. حکومت دستور توقیف و تبعید او را صادر کرد. چند روزی در زندان به سر برد و به خارج از کشور تبعید شد ولی قبل از آنکه از مرز خارج شود، وثوق‌الدوله ساقط شد و دشتی به تهران معاودت نمود و سردبیری روزنامه‌ی ستاره ایران را عهده‌دار شد و با نشر مقالات انتقادی و کوبنده در صف مخالفان حکومت و طرفداران آزادی و حکومت قانون قرار گرفت. در کودتای ۱۲۹۹، دشتی از طرف دولت بازداشت شد و در تمام مدت حکومت سید ضیاءالدین، در زندان به سر برد. در همین مدت بود که توانست تخیلات و مشاهدات عینی خود را تحت عنوان ایام محبس به روی کاغذ آورده و انتشار دهد. در اسفند ۱۳۰۰ امتیاز روزنامه‌ی شفق سرخ را گرفت و به انتشار آن مبادرت نمود. شفق سرخ که بعدها به صورت یومیه درآمد، از جراید تندرو و بی‌باک و انتقادی آن روز بود. او در دوران انتشار روزنامه با مقامات موثر آشنائی بیشتری یافت و مشغول محکم کردن وضع خود شد. با داور و تیمورتاش طرح دوستی ریخت و شالوده‌ی محکمی برای آینده‌ی سیاسی خود بنیان نهاد و در انتخابات دوره‌ی پنجم که عوامل سردار سپه فعال مایشاء بودند، دشتی سر از ساوه درآورد و وکیل مجلس شورای ملی گردید. ولی هنگام طرح اعتبارنامه‌ی او، سید حسن مدرس به عنوان مخالف سخن گفت و اسنادی در مجلس ارائه داد که او با انگلیسها ارتباط داشته و با کمک آنها وکیل شده است و سرانجام اعتبارنامه‌ی او رد شد. دشتی در دوره‌ی نهم وکیل بوشهر شد. در همین دوره بود که از وی سلب مصونیت شد و به زندان افتاد و امتیاز روزنامه‌ی شفق سرخ هم ابطال گردید. او مدتی را در زندان بود تا با شفاعت عده‌ای از زندان خارج شد و به عضویت اداره‌ی شهربانی درآمد و ریاست دایره‌ی راهنمای نامه‌نگاری در اداره‌ی سیاسی شهربانی به او سپرده شد. او در آنجا تنها نبود، عبدالرحمن فرامرزی، ابوالقاسم پاینده، ابوالقاسم شمیم و چند نفر دیگر هم عضویت داشتند. این دایره موظف بود که سانسور مطبوعات را در

حـد کامل انجام دهـد. با توجه به تعداد مطبوعات محدود آن ایام، هیچ روزنامه‌ای حق نداشت حتی آگهی‌های تبلیغاتی خود را هم بدون اجازه‌ی این قسـمت چاپ کند. مطبوعات موظف بودند همه روزه نوشته‌های خود را بدانجا برده، پس از مطالعه اجازه‌ی چاپ به آنها داده شود و غالبا داستانهای عشقی و تاریخی نیز از تیغ سانسور مصون نمی‌ماندند.

دشتی بعدها معتقد بود که انجام این کار موجب حیات من شد. اگر تن به این کار نمی‌دادم، جان سالم از زندان بیرون نمی‌بردم. در هر حال خدمات دشتی در شـهربانی موجب شد دیکتاتور ایران نسبت به او مجددا توجه پیدا کند و از سـر تقصیرات او بگذرد و باز در سـنگر پارلمان بنشـیند. او در دوره‌ی دوازدهم به وکالت مجلس رسـید ولی این بار نه از بوشهر و نه از ساوه انتخاب شد، بلکه از دماونـد به وکالت مبعوث گردید. در دوره‌ی سـیزدهم نیز از دماوند به وکالت رسـید. در شـهریور ۱۳۲۰ رضاشاه رفت، ایران اشـغال شـد، و دامنه‌ی جنـگ بین‌الملـل همه جـا را گرفت. دشـتی اولین وکیلی بـود که علیه رضاشـاه سـخن گفت و او را متهم سـاخت که جواهرات سلطنتی را با خود برده است. از آن روز به بعد دشتی در مجلس آرام نداشت و مرتبا دولتها از حربه برنده‌ی نطق او مصون نبودند و یکی از ارکان مجلس محسوب می‌شد.

در انتخابات دوره‌ی چهاردهم، دشتی با آراء قابل ملاحظه‌ای هم‌طراز موتمن‌الملک، مصدق‌السـلطنه، سـید محمـدصادق طباطبائی از تهران به وکالت رسید و فراکسیونی به نام فراکسیون مستقل تشکیل داد و خود مدیر آن شد. همچنین حزبی به نام عدالت بنیاد نهاد. در طول مشـروطیت ایران، قدرت یا حکومت قوه مقننه هیچ موقع به اندازه‌ی دوره‌ی سـیزدهم و چهاردهم نبوده است و در این ادوار بود که دولتها دست‌نشانـده‌ی تنی چنـد از نماینـدگان مجلس بودند. عمر کوتاه کابینه‌ها نشانگر حکومت وکیلان بوده است. در آن دو دوره دشتی در تثبیت و تزلزل دولتها نقش اساسـی داشت و در انتخاب وزیران و بلندپایگان موثر بوده. در دوره‌ی چهاردهم یک بار تکلیف زمامـداری به او شـد، نپـذیرفت یا کارش سـر نگرفت. پس از خاتمه‌ی دوره‌ی چهاردهم و فترت نسـبتا طولانی، دشتی به دستور قوام‌السلطنه رئیس دولت وقت، طبق ماده‌ی ۵ حکومت نظامی بازداشت شـد و مدتی به جرم تحریک علیه حکومت در زندان به سر برد. پس از سقوط قوام، از زندان بیرون آمد و سودای سفارت در سر پرورانید و سرانجام با عنوان سفیرکبیر به قاهره رفت. سه سال در آنجا بود، با تسـلط و تبحری که به زبان و ادبیات عربی داشت، در محافل دانشـگاهی اسم و رسـمی پیدا کرد. چند سخنرانی در دانشـگاه الازهر ایراد نمود، و شیخ‌السفراء شد. در اواخر سال ۱۳۲۹ در کـابینه‌ی علاء وزارت مشاور گرفت. دو ماه در کابینه بود تا این بار سـفیر ایران در لبنان گردید و در تمام مدت حکومت مصدق السلطنه در بیروت ماند. عدم تغییر او از سفارت لبنان فقط در اثر مساعی و جدیت دکتر حسین فاطمی بود که دشتی را پیش‌کسوت می‌دانست. در ۱۳۳۲ به تهران آمد و سناتور شد و تا آخر عمر در کرسی سنا باقی ماند.

دشتی روزنامه‌نگاری منقد و تندرو بود. روزنامه‌ی شفق سرخ در نخستین سالهای تاسیس این موضوع را اثبات می‌کند. ولی بعدها به صورت یک روزنامه‌ی خبری طرفدار دولت درآمد. او به زبان و ادبیات پارسـی و تازی و فرانسه تسـلط داشت، از زبانهای آلمانی و انگلیسی هم بهره گرفته بود. فوق العاده تیزهوش، کم‌تحمل، لجوج و عصبی‌مزاج بود. خودخواهی زایدالوصف داشت، به دیگران به نظر تحقیر می‌نگریست.

اسـتدلال و کلام خود را وحی منزل می‌دانست. در جوانی و میانسالی سـخنوری صـحنه‌ساز بود. در دوران پیری و کهولت، منزوی و گوشه‌گیر بود.

شهرت دشتی بیشتر در کار نویسـندگی اوست. تخیلی و احساسـی چیز می‌نوشت ولی کارهای جدی هم دارد. بیشتر دواوین شـعرای پارسـی و تازی را خوانـده و تفحص کرده بود. به همین مناسـبت کتابهائی در آن زمینه انتشار داده است. غیر از کتاب ایام محبس و کتـاب فتنه که هر کـدام چنـدین بـار به چاپ رسـیده‌اند، در اواخر عمر به نقـد دواوین شـعراء پرداخت. از آن میان عناوین در قلمرو سعـدی، دمی با خیام، سـیری در دیوان شـمس، حافظ چه می‌گویـد، شاعری دیرآشـنا، نگاهی به صائب را بایـد نام برد که در کمال

مهارت به نقد و تفسیر پرداخته و شاعر را آنچنان که خود شناخته است، معرفی می‌کند. از آثار دیگر او در دیار صوفیان، اعتماد به نفس، عقلاء برخلاف عقل را باید نام برد.

کتاب دیگری هم تحت عنوان پنجاه و پنج نوشت که قسمتی از تاریخ پنجاه ساله بود. گرچه آن نوشته دستوری در مقابل دریافت دستمزد قابل ملاحظه‌ای انجام گرفت، لیکن در خلال نوشته‌ها نقد و نیش وجود دارد.

علی دشتی هیچ موقع به دنبال مال و منال نرفت و چیزی تا آخر عمر نیندوخت. در جوانی باغچه‌ای در تیغستان شمیران خریداری کرده بود که تا آخرین روزهای حیات در آن می‌زیست. او در تمام عمر همسری انتخاب نکرد و در سن ۹۰ سالگی بلاعقبه درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

درویش، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن درویش در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی در روستای جعفرآباد از توابع شوش دانیال در یک خانواده کشاورز و مذهبی چشم به جهان گشود. کودکی شجاع و فوق‌العاده دلسوز و مهربان بود. او دوران تحصیلات ابتدایی را می‌گذراند که سایه رژیم ستمشاهی به همه جا سایه افکند و به دستور حاکمان زر و زور تحت عنوان تقسیم اراضی تعداد عظیمی از روستاییان مجبور به ترک زمین‌های خود گشته و آواره شهرها شدند. خانواده حسن هم جزء همین روستاییان بود که خانه و کاشانه خود را از دست دادند و راهی شهرها شدند. آنها ابتدا به دزفول و سپس به شوش دانیال مهاجرت کردند.

مادرش می‌گوید: طاغوت زمین و زندگی را تصاحب کرد و منزل‌مان را در روستا با خاک یکسان نمود. ناچار به دزفول رفتیم و خانه‌ای را کرایه کردیم، آنجا حسن کلاس هشتم را در دزفول خواند. برادرش به شوش آمد و دکانی گرفت. او وقتی وضع خانواده را دید، آستین‌ها را بالا زد و در کنار برادرش مشغول به کار شد. وی گمشده‌اش را در مسجد و محراب یافت و همین امر سبب شد که شب‌ها جهت فراگیری قرآن در همان سنین نوجوانی در مجالس قرآن شرکت کند.

او عموما هر روز غروب به خانه می‌آمد و برای انجام ورزش می‌رفت. وزنه‌برداری ورزش مورد علاقه او بود و هنوز هم وزنه‌هایش در خانه به یادگار مانده است. زمانی که امام خمینی (س) علم مخالفت بر علیه رژیم برپا کرده بود، وی اعلامیه‌ها و عکس‌های حضرت امام (س) را پخش می‌نمود. با پیروزی انقلاب از اولین کسانی بود که در کمیته مشغول حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب شد و با تشکیل سپاه از طلایه‌داران آن شد. وی با شروع جنگ تحمیلی در محور شوش از کناره کرخه تا شرق دجله سدی شد علیه مزدوران عراقی، آن گاه که لشکر خصم تا کنار رود کرخه به قصد تصرف شوش و جاده استراتژیکی اهواز - اندیمشک آمده بود، حسن با همان چند نیروی جان‌برکف که تنها یک قبضه آر.پی.جی.۷ داشتند، به جنگ تیپ ۵۷ پیاده مکانیزه عراق رفتند و خواب را برای سپاه دشمن حرام کردند. دشمن قصد داشت با زدن پل روی کرخه، شوش را به تصرف خود درآورد ولی شناسایی به موقع شهید حسن درویش مانع از فعالیت دشمن در آن دشت شد. شهید حسن درویش مهارتش در استفاده از آر.پی.جی۷ بی‌نظیر بود. او با درست کردن قایق‌های محلی به آن طرف کرخه می‌رفت و به شکار تانک‌های دشمن می‌پرداخت و تکیه کلام رزمنده‌ها شده بود که می‌گفتند: وای به حال تانک‌های عراقی اگر با حسن مواجه شوند. در اوایل جنگ مسوولیت جبهه شوش به او سپرده شده بود و ضمن آماده کردن نیرو در مورخه ۱۳۶۰/۱/۲۵ طی عملیاتی با رمز یا مهدی ادرکنی به قلب دشمن زد.

در این عملیات ظفرمند که با فرماندهی ایشان صورت گرفت، قسمتی از تپه‌های استراتژیکی منطقه شوش آزاد و تعدادی تانک و نفربر عراقی منهدم و نفرات زیادی از نیروهای دشمن اسیر و به پشت جبهه تخلیه شدند.

با گسترده شدن جبهه شوش و نیاز به بکارگیری سلاح‌های سنگین، او به ارتش مامور شد و ظرف مدت کوتاهی استفاده از سلاح‌های سنگین از جمله خمپاره را فرا گرفت و بعد از برگشت، خود شروع به آموزش برادران بسیجی و سپاهی نمود و در عملیات فتح‌المبین نقش جاودانه‌ای از خود به یادگار گذاشت. چند روز بعد از عملیات فتح‌المبین بنا به دستور فرمانده کل سپاه، سردار رضایی، ماموریت تشکیل و فرماندهی تیپ ۱۷ قم به ایشان واگذار گردید که ظرف مدت ۲۰ روز آن را تشکیل داد و یکی از بهترین یگان‌های عمل کننده در عملیات رمضان بود.

ماموریت تشکیل تیپ ۱۵ امام حسن (ع) نیز به ایشان محول گردید که با تلاش شبانه‌روزی تشکیل و سازماندهی شد و بعدا به نام تیپ مستقل ۱۵ تکاور دریایی معروف شد که نقش مهمی در عملیات‌های بزرگ و خطوط پدافندی داشت.

مدتی بعد به لبنان اعزام گشت که بعد از بازگشت در لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) مشغول به خدمت شد و در ادامه به تیپ امام حسن (ع) بازگشت و در عملیات‌های مختلف شرکت کرد. سرانجام شهید حسن درویش در عملیات بدر در کنار بسیجیان به نبرد پرداخت و پس از انهدام چندین پاسگاه دریایی دشمن، از ناحیه سر مورد اصابت تیر خصم قرار گرفت و جاودانه شد و اکنون او پرچمی جاودانه برای دفاع از ولایت علی (ع) در شوش دانیال است.

برگرفته از کتاب :شهیدان

درویشی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن درویشی : فرمانده گردان ثارالله تیپ ۱۸ جوادالائمه (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) هفدهم تیرماه سال ۱۳۳۵ در روستای حسن آباد بلهرات شهرستان نیشابور و در خانواده ای متوسط متولد شد. پدر که به کشاورزی و دامداری اشتغال داشت و با وجود سواد کم از همان ابتدا شعرهایی در وصف ائمه ی (ع) می سرود.

اسماعیل از دوران تولد فرزندش نقل می کند: «دو ـ سه ماه بعد از تولد حسن، زن همسایه مان فوت کرد. کودک شیرخواری داشت که او را برای شیر خوردن نزد همسرم می آوردند. حسن هر وقت صدای گریه آن کودک را می شنید، شیر خوردن را تا زمانی که آن طفل سیر شود و بخوابد رها می کرد.»

خصوصیات بارز حسن از کودکی تا بزرگسالی زودجوشی و سازگاری با اطرافیان و دوستان بود و نزدیکان همیشه حسن را آرام و خونگرم به یاد می آوردند.

دوران ابتدایی را در دبستان روستای حسن آباد به پایان برد. از نظر درس و اخلاق در بین هم سن و سالانش نمونه بود. یکی از دوستانش از پویایی او در این دوره می گوید: «حسن همیشه به دنبال خلق و یادگیری بود، یک بار پنکه ای با چوب های سبک ساخت و به عنوان کاردستی به مدرسه آورده بود.»

از کودکی به پدر در کار کشاورزی و به مادر در کارخانه و روشن کردن تنور کمک می کرد. اوقات فراغت را به مطالعه می گذراند و به کتاب «داستان راستان» علاقه ی خاصی داشت. خیلی زود با تحولات انقلابی آشنا شد و سعی کرد تا آن ها را درک کند. به طوری که خواهر شهید در خاطره ای نقل می کند: «یک بار که از مدرسه آمده بود، خوراکی تغذیه خود را دست نخورد و

بالای طاقچه گذاشت. من خواستم آن را بردارم و بخورم که او مانع شد و گفت: این تغذیه دولت شاه است و خوردن آن حرام است.»

مدتی به همراه خانواده در شهر مشهد ساکن شد و چندی بعد دوباره به روستا بازگشت. دوره دبستان را در روستا به اتمام رساند و سپس ترک تحصیل نمود و به حرفه بافندگی مشغول شد. به دلیل عشقی که به فراگیری داشت، همیشه با برادر روحانی خود و سایر طلبه ها مباحثه می کرد و پای منبر علما می رفت تا اطلاعات خودش را به خصوص در مسایل مذهبی و اعتقادی گسترش دهد و بیشتر آثار امام خمینی (ره) را مطالعه می کرد. در این میان به تربیت جسم هم بی اهمیت نبود و با برنامه ریزی در کار به ورزش باستانی نیز می پرداخت.

به تدریج وارد فعالیت های سیاسی خط امام شد و در یکی از روزها که مردم در خیابان پراکنده بودند و به دلیل حضور ماموران رژیم شاه برای شروع تظاهرات تردید داشتند، او اولین فریاد «الله اکبر» را سرداد و دیگران که قوت قلبی گرفته بودند، یکی یکی به او پیوستند و او در جلو جمعیت پیش می رفت. از خصوصیات بارز او در دوره ی نوجوانی، راستگویی و خوش خلقی بود و با وجود سن کم سعی می کرد راهی بیابد، تا اگر کینه ای در میان اطرافیان بود از بین برود. با پشتکاری که داشت خیلی زود توانست سه دستگاه چرخ بافندگی تهیه کند و درآمد نسبتاً خوبی از این حرفه داشته باشد.

پس از فراهم شدن شرایط ازدواج، در ۱۷ سالگی به پیشنهاد پدر، با دختر خاله ی خود (خانم ربابه نیکنام که ساکن روستا بود) ازدواج نمود و زندگی مشترک را با مراسمی ساده و مهریه ای کم در منزل پدرش آغاز کرد. ثمره این ازدواج سه پسر و یک دختر به نام های علی (متولد ۱۳۵۳)، سمیه (متولد ۱۳۵۸)، محمد (متولد ۱۳۶۰) و جواد (متولد ۱۳۶۲)می باشد. حسن سخت تلاش می کرد تا خانواده از لحاظ معیشت مشکلی نداشته باشند، اما تشریفات را در زندگی نمی پسندید و از وجود فاصله طبقاتی بین اقشار جامعه رنج می برد. به همین دلیل بخشی از وقت و درآمد خود را صرف کمک به نیازمندان می نمود.

فعالیت های او در تحولات انقلاب روز به روز گسترده تر می شد و در این جریان تنها نبود. خواهر شهید می گوید: «یک روز یکی از آشنایان از مشهد آمد و گفت: می دانی که پدرت مانند حبیب بن مظاهر کفن به تن می کند و برادرانت در پشت سر او در تمام راهپیمایی ها شرکت می کنند.»

سرانجام حسن که می خواست این تغییرات را با آگاهی عمیق تری دنبال کند، مدت کوتاهی پس از ازدواج، چرخ های بافندگی اش را فروخت و به قم مهاجرت نمود و علت این کارش را چنین توضیح داد: «در قم چیزهایی است که در این جا نمی توان آن ها را به دست آورد.» بنابراین به عنوان کارگر بافنده به کار مشغول شد و در جلسات درس آیت الله مشکینی شرکت می کرد. او که با مبارزان ارتباط داشت به اعلامیه ها و نوارهای سخنرانی امام خمینی (ره) دسترسی پیدا کرد و به تکثیر و توزیع آن ها اقدام نمود و تعدادی از آن ها را توسط پدرش برای توزیع به مشهد می فرستاد. در همین فعالیت ها بود که توسط ماموین ساواک دستگیر شد و مدت سه روز در بازداشت به سر برد. پس از مدتی با آگاهی عمیق تر به مشهد بازگشت و همواره سعی در روشنگری افکار و آشنایی مردم با خط فکری منافقین داشت.

در مجالس قرآن و ادعیه شرکت می کرد و جزو فعالان هیئت جوادالائمه (ع) بود. در جلسات درس رهبر معظم انقلاب در آن زمان حضور می یافت. به مطالعه کتاب های شهید مطهری، آقای فلسفی، دکتر شریعتی و کتب حوزه علمیه قم و جزوات مکتب اسلام می پرداخت.

حسن درویشی با این که در انجام کارها و مواجه با سختی ها بسیار صبر و حوصله داشت، در مشکلات اقتصادی صرفه جویی را راه مبارزه می دانست و معتقد بود که یک مسلمان با صبر و توکل بر مصایب پیروز می شود. همچنان که هیچ وقت این مصایب را بر دیگران هم نمی توانست تحمل کند.

پـدر شـهید نمونه ای از این ویژگی او نقل می کند: «در اوایل انقلاب سوخت خیلی کم بود. مقداری زغال آتش کردم و منقل را به اتاق بردم. ساعتی که گذشت، حسن گفت: پدر، هوای خانه گرم شده. این آتش را می برم برای همسایه.»

پس از پیروزی انقلاب حرفه بافنـدگی را رها کرد و عضو سپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی شـد و از همان ابتدای جنگ داوطلبانه به جبهه اعزام گردید.

در این راه مثل بسیاری از همفکرانش مسایل مادی در آخرین درجه اهمیت برای او قرار داشت، به طوری که فرزندش در قسمتی از خاطرات خود به نقل از پـدر می گویـد: «چندین ماه پس از تشـکیل سپاه و به دلیل نوپا بودن این نهاد، هنوز کسـی حقوقی دریافت نکرده بود. تا این که یک روز مسـئول سپاه کیسه ای اسکناس را روی میز ریخت و گفت: فعلاً برادران هرچه قدر نیاز دارند از این پول هـا بردارنـد. امـا همه فقـط به انـدازه نیـاز همان روزشان برداشت کردنـد.» حسن در عملیات مختلفی از جمله: میمک، رمضان، والفجر سه و بـدر و جبهه الله اکبر سـمت فرماندهی نیروها را به عهده داشت و چندین بار مجروح شد. در یکی از عملیات ها سـمت راست بدنش از پاشنه تا گیج گاه پر از ترکش های ریز و درشت شده بود که حتی قادر به غذا خوردن هم نبود.

فرزند او به نقل از همرزم ایشان از آن روزها می گوید: «یک روز پدرم فرصت پیدا کرده بود در آبگیری خود را شسـتشویی بدهد، من و دوسـتانم کنار آبگیر منتظر بودیم تا برگردد. صدای دو، سه، بسیجی را کمی آن طرف تر شنیدم که می گفتند: آن جا را نگاه کن در بدن حسن آقا یک جای سالم نیست، فکر می کنم ظرفیت بدنش تکمیل باشد و جایی برای ترکش بعدی ندارد.»

اما هربار، مـدتی نمی گـذشت که دوباره مصـرانه به جبهه بازمی گشت و فعالیت خود را از سـر می گرفت و هیچ گاه ابراز ناراحتی نمی کرد. همان طور که در یکی از نامه هایش می نویسـد: «من یقین دارم پایداری در مقابل این مشـکلات بی نتیجه نخواهد ماند و پیروزی و لطف پروردگار شامل حال ما خواهد شد.»

همرزمان شـهید او را به عنوان الگوی تقوا و اخلاص می شـناختند. بسیار مهربان و یتیم نواز بود و به فرزندان شهدا بسیار سر می زد. معتقد بود که ثواب یتیم نوازی نصیب هرکسی نمی شود و هر دستی که نوازشگرانه بر سر آن ها کشیده شود اجر دارد.

در سال ۱۳۶۱ با خانم عزت گل محمدی ازدواج کرد و ثمره این ازدواج یک پسر به نام کمیل (متولد ۱۳۶۱)است. او با صبر، تدبیر و برقراری عدالت توانسـته بود بین دو خانواده خویش آرامش و مودت به وجود بیاورد. با تمام مسئولیت هایی که داشت، به خانواده بسیار اهمیت می داد و در انجام واجبات دینی و تحصیلات فرزندان بسیار مراقبت بود.

به حفـظ حجاب تاکیـد داشت و در این مورد می گفت: «حجاب زن ماننـد طلایی است که پوشـش دارد و زن بی حیا طلائیست که در معرض دیـد مردم است.» و در ابعـاد وسیع تر عقایـدش، معتقـد به پایـداری روابـط بین فامیـل بود و به اطرافیـان توصیه می کرد هرکاری می تواننـد هر چنـد کوچک، در پشت جبهه انجام دهنـد. در نوار مربوط به سـخنرانیش می گویـد: «فکر نکنیـد که خدمت فقط در خط مقدم است. اگر شما فقط کیسه شن پر کنید، خدمت است. ما فقط برای اسلام و ناموس به جبهه می رویم.»

ربابه نیکنام (همسـر شهید) می گوید: «بزرگترین آرزوی او شهادت بود و تغییرات زیادی در او پدید آمده بود. می گفت: دلم می خواهد صدبار شهید شوم و دوبار حیات یابم و بجنگم.» و این روحیه مبارزه را از مادری صبور کسب می کرد که قبلاً یکی دیگر از فرزندانش را در جنگ از دست داده بود.

شهید شبی در خواب می بیند ، مشغول نبرد است و طی حادثه ای خون از دستش فوران می کند. این خواب را برای مادرش تعریف کرد و مادر در جواب او با قاطعیت گفت: « این خون ها در این راه کافی نیست و برای این هدف باید سر نهاد.»

آخرین عملیاتی که شـهید درویشـی در آن حضور داشت (سال ۱۳۶۳) عملیات بدر بود که سـمت فرماندهی گردان ثارالله تیپ ۱۸ جوادالائمه (ع) را به عهده داشت. در آن عملیات مفقود شد و خانواده اش تا مدت ها از اسارت یا شهادت او مطمئن نبودند.

یکی از همرزمـانش آخرین مشاهـدات خود را این گونه نقـل کرده است: «حسن را دیـدم که نارنجـک به کمر بسته و از میان انبوه

آتش پیش می رفت.»

همرزم دیگری می گوید: «دیدم که اسیر شد.»

سرانجام ده سال بعد بقایای پیکر او در منطقه طلائیه جزیره مجنون پیدا شد.

پیکر پاکش در گلزار شهدای بهشت رضا (ع) شهرستان مشهد به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

درویشی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر درویشی : فرمانده گردان حضرت ابوالفضل) ع) لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۶ در روستای "ولشکلا" از توابع شهرستان "ساری" متولد شد. قبل از تولد علی اکبر در حین شکار، تیری به سر پدرش خورد و مصدوم شد. بعد از این حادثه به کشاورزی روی آورد اما پس از مدتی در اثر همان تیر از دنیا رفت و مادرش اداره زندگی را به عهده گرفت. علی اکبر تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در مدارس قادیکلا و ولشکلا سپری کرد. در دوره راهنمایی برای امرار معاش مجبور شد روزها در قالی شویی رفوگری کند و شبها در یک درسه راهنمایی به تحصیل بپردازد. مدتی بعد از ادامه تحصیل باز ماند و تصمیم به فراگیری علوم دینی گرفت. به مدت سه سال در مسجد مصطفی خان ساری به فراگیری علوم دینی مشغول بود اما نتوانست دروس حوزه را نیز ادامه دهد. سه ماه پس از ترک تحصیل علوم دینی در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۵۵ برای انجام خدمت سربازی، خود را به حوزه نظام وظیفه ساری معرفی کرد و پس از اعزام تا تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۵۷ در اهواز خدمت سربازی را انجام داد. در طول مدت تحصیل در ساری یا دوره سربازی در اوقات فراغت و مرخصی در کارهای کشاورزی به خانواده کمک می کرد . پایان خدمت سربازی او با اوجگیری مبارزات مردم شهرهای کشور علیه حکومت پهلوی همزمان بود. پس از اتمام سربازی به راهپیمایی مردمی علیه حکومت مرکزی در شهر ساری پیوست و در راهپیمایی خونین میدان شهدا این شهر حضور داشت. با بازگشت به زادگاهش برگزاری جلسات آموزش قرآن برای خردسالان و نوجوانان روستای ولشکلا را از سر گرفت. در شب ۱۰ محرم سال ۱۳۵۷ که در بیشتر شهرها و روستاهای کشور به دعوت رهبر انقلاب و آیت اللّه طالقانی راهپیمایی و تظاهرات بر پا بود، درگیری شدیدی در روستای ولشکلا میان عوامل رژیم و مردم در رفت و علی اکبر در این درگیری مورد ضربت و شتم عمال دولتی قرار گرفت.

در این روز پس از مراسم نماز در مسجد روستا بیست و پنج نفر از مخالفان حکومت پهلوی از جمله حسن پور، احمد بهرامی، رمضانپور و درویشی به اعتصاب غذا دست زدند و در مسجد محل به بست نشستند. سپس در ساعت یک بعد ازظهر به طرف روستای مجاور راهپیمایی کردند و نسبت به برنامه ها و عملکرد های دولت اعتراض کردند. آنها پس از تجمع در آن روستا و سخنرانی حجت الاسلام بهاری به ولشکلا بازگشتند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، درویش به عضویت کمیته انقلاب اسلامی در آمد. با گذشت پنج ماه از پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۶ تیر ۱۳۵۸ به استخدام رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد. پس از عضویت در سپاه مسئولیت اسلحه خانه سپاه را به عهده گرفت و تا ۲۸ مرداد با شرکت در آموزش نظامی با فنون نظامی آشنا شد. سپس دوره آموزش تکاوری را در مریوان در شهریور ۵۸ گذراند. پس از اتمام آموزش در واحد عملیات ساری به خدمت مشغول شد. در همین سال با خانم" زبیده حسینی "ازدواج کرد.

چند روز پس از ازدواج با شروع درگیری عوامل ضد انقلاب در گنبد به این منطقه اعزام شد و یک هفته در آنجا بود. پس از بازگشت به ساری در واحد عملیات سپاه ساری مشغول به کار شد. در نخستین مأموریت یک ماهه که با ماه رمضان مقارن بود در شهرهای مهاباد، سقز و ارومیه برای سرکوبی ضد انقلابیون به فعالیت پرداخت. فرماندهی گروه مزبور را که دویست و پنجاه و پنج نفر بودند دکتر مصطفی چمران به عهده داشت که در پاوه در محاصره ضد انقلاب قرار گرفتند. درگیری پاوه با پیام حضرت امام خمینی و حمایت نیروهای نظامی با پیروزی نیروهای انقلاب در تابستان ۱۳۵۸ خاتمه یافت. علی اکبر درویشی پس از اتمام مأموریت به ساری بازگشت و چندی بعد مسئولیت روابط عمومی سپاه پاسداران سورک را به عهده گرفت و حدود شش ماه در این مسئولیت باقی مانده. پس از آن دوباره به ساری برگشت و مسئولیت واحد آموزش نظامی سپاه ساری را به مدت یک ماه به عهده گرفت و به آموزش نظامی نیروهای بسیج و دیگر گروههای مقاومت در پادگان شهید یداللّه زاده گهرباران پرداخت. در این مدت پنج ماهه کلاسهای آموزش قرآن و اسلحه شناسی مختلف تشکیل می داد. در این زمان عناصر ضد انقلاب در شهرها و مناطق گوناگون کشور، دست به اقدامات ضد انقلابی می زدند. بنابراین علی اکبر درویشی در بیشتر این درگیریها در مناطق شمال کشور شرکت می کرد از جمله در درگیری مجدد شهر گنبد و قائمشهر در زمستان ۱۳۵۸ حضور داشت. همچنین به مدت یک هفته به همراه شهید تورانی به عنوان یکی از محافظان محمدعلی رجایی رئیس جمهور وقت مشغول بود. سپس به مدت یک ماه در چالوس به آموزش نیروهای بسیجی پرداخت و در اوایل نیمه دوم سال ۱۳۶۰ به منطقهٔ جنوب کشور اعزام شد. در جاده آبادان ـ ماهشهر مأموریت یافت و در عملیات ثامن الائمه مدت سه ماه در این منطقه بود و عملاً فرماندهی تیپ تازه تأسیس کربلا را به عهده داشت. با پایان یافتن مأموریت در مناطق عملیاتی جنوب، به ساری مراجعت کرد و از آنجا عازم مریوان شد و فرماندهی نُهصد نفر از نیروهای نظامی را به مدت دو ماه به عهده گرفت. در این زمان همسر و فرزند درویشی با مشکلات اقتصادی مواجه بودند و در منزلی استیجاری در ساری سکونت داشتند. همسرش بنا به توصیه علی اکبر برخی مواقع به روستا رفته و در کارهای منزل و کشاورزی به مادرش کمک می کرد. او انگیزه خود از رفتن به جبهه را کسب رضای خدا، نابودی ابر قدرتهای جهان و حفاظت از ناموس ملت عنوان می کرد. در روزهایی که به مرخصی می آمد، علاوه بر تشکیل کلاس آموزش اسلحه، تعدادی از بانوان را نیز برای امدادگری با خود به کردستان می برد. تنها فرزندش حسین در سال ۱۳۶۰ به دنیا آمد.

دربارهٔ او به همسرش گفته بود : باید فرزند ما در خط امام باشد، دوست دارم در کف دست او بنویسم پیرو خط امام شو تا وقتی که بزرگ شد خودش این نوشته را بخواند. همچنین وصیت کرده بود بعد از من، حسین را به حوزه بفرستید تا تحصیل علوم اسلامی کرده و مبلغ اسلام شود.

علی اکبر دوست داشت به تحصیل علوم دینی بپردازد و به تلاوت قرآن و مطالعه نهج البلاغه اهمیت می داد. علاقه زیادی به دیدار امام خمینی داشت و در آخرین مرخصی که به ساری آمده بود به اتفاق همسرش با امام خمینی (ره) دیدار کردند. با اعلام اعزام نیرو برای کمک به رزمندگان لبنانی، آمادگی خود را اعلام و ثبت نام کرد. از استانهای گیلان و مازندران از میان داوطلبان با تقاضای علی اکبر درویشی و حسن پور موافقت شد. اما پس از فرمان امام مبنی بر اینکه راه قدس از کربلا می گذرد. اعزام نیرو به لبنان منتفی شد و آن دو نیز از اعزام به لبنان منصرف شدند. درویشی سپس داوطلبانه رهسپار اهواز گردید و پس از نوزده روز حضور در یک منطقهٔ عملیاتی شناسایی که همرزمش حسن پور در آن به شهادت رسید، جانشینی فرماندهی تیپ تازه تاسیس کربلا را به مدت یک ماه به دوش گرفت. سپس از ۱۰ اسفند ۱۳۶۰ تا ۱۰ خرداد ۱۳۶۱ جانشین فرمانده تیپ مزبور بود. پس از بازگشت از منطقه عملیاتی به عنوان مسئول بسیج سپاه ساری مشغول به کار شد اما در تاریخ پنجم تیرماه ۱۳۶۱ بار دیگر به اهواز رفت و فرماندهی یکی از گردانهای تیپ کربلا را به عهده گرفت. در عملیات رمضان در منطقه شلمچه نامه ای نوشت و روی سینه دوست شهیدش گذاشت و سپس به برادر خانم خود ـ علی اکبر حسینی ـ گفت : «اگر شهید شدم جسمم را به عقب برگردان. من در این

عملیات دو الی سه روز دیگر شهید می شوم.» سرانجام طبق پیش بینی، علی اکبر در ۲۳ تیر ماه ۱۳۶۱ که مصادف با روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان بود در حالی که فرماندهی یک گردان از نیروهای تیپ کربلا-را به عهده داشت بر اثر اصابت ترکش کاتیوشا در شلمچه به شهادت رسید. جنازه علی اکبر پس از تشییع در زادگاهش ولشکلا به خاک سپرده شد. از شهید علی اکبر درویشی پسری به نام" حسین "به یادگار مانده است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

دریجانی، ذبیح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ذبیح الله دریجانی : قائم مقام رئیس ستاد لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۰ در خانواده ای مذهبی در روستای «دریجان» دیده به جهان گشود. پدرش گویی می دانست او کشته راه خدا می گردد لذا نام و را ذبیح ا... (کشته خدا) نهاد. شهید بزرگوار دوران طفولیت را در آغوش گرم والدینش سپری نمود و پس از آن دوران ابتدائی را در همان روستای زادگاهش به پایان رساند. اضافه بر استعداد خدادادی او که همیشه در بین همکلاسیهایش ممتاز و نمونه بود، جو کاملاً-مذهبی خانواده او را چنان بار آورده بود که ذوق سرشار و بی حد شهید به مسائل مذهبی و اخلاقیش از تمام هم سن و سالهایش را شاخص کرده بود. ذبیح ا... پس از طی دوران ابتدائی جهت ادامه تحصیل وارد شهرستان بم می شود. دوران راهنمائی و متوسطه را با موفقیت کامل به پایان رسانید و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی موفق به اخذ دیپلم از هنرستان صنعتی بم گردید. وی در محیط مدرسه و تحصیل همگام با اوج گرفتن تضاهرات و راهپیمائیهای ملت مسلمان ایران بر علیه رژیم طاغوت و ستمشاهی نقش حساسی را در ارشاد و آگاهی مردم علی الخصوص محیط تحصیلش داشت که بارها از سوی ساواک مورد تهدید قرار گرفت و هرگز این تهدیدات او را از راهش و هدفش نتوانست باز دارد.

این سردار تشنه خدمت به اسلام و انقلاب بود و شعارش حراست و حفاظت از خط ولایت و دستاوردهای انقلاب بود. وارد سپاه می شود و با برادر شهیدش جعفر دریجانی در یک سنگر مشغول خدمت می گردند. این دو شهید بزرگوار نه تنها به منزله عضوی برای سپاه بلکه، پایگاهی برای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بم بودند. اخلاق، رفتار و اعمال این دو برادر برای تمامی برادران پاسدار الگو و راهنما بود. شهید ذبیح ا... در سپاه معمولاً سخت ترین و مشکل ترین مأموریتها را انتخاب می نمود و جلودار بود. از طرف سپاه قبل از شروع جنگ تحمیلی به اغلب نقاط کشور اعزام و انجام وظیفه نمود. ملت محروم خطه سیستان و بلوچستان و حتی سرزمین تفدیده آن منطقه گواه زحمات و تلاش شبانه روزی این شهید می باشد. بعد از اتمام مأموریتش از سیستان و بلوچستان در سال ۱۳۶۱ با دختر عمویش که یکی از طلبه های حوزه علمیه فاطمیه بم بود ازدواج نمود. با آن همه مشکلات خانوادگی که شهید داشت نه تنها ازدواج مانع از فعالیتهایش نشد بلکه این زوج جوان با الگو گرفتن از زندگی مولای متقیان علی ابن ابیطالب (ع) و همسرش فاطمه زهرا(س) با علاقه و عشق فراوان و با شور و هیجان بی حد هر یک در وظیفه خود رسالت خود را انجام میدادند.

شهید بزرگوار بعد از شروع جنگ تحمیلی مدتی در ستاد منطقه در واحد عقیدتی با زحمات شبانه روزی و آموزش عقیدتی برادران مجدداً به سپاه بم بر میگردد.

وی با سمت معاون پرسنلی لشکر ۴۱ ثارا... به خدمت خود در جبهه های جنگ ادامه میدهد. بعد از ماهها جنگ و نبرد و شرکت

در عملیاتهای متعدد با اصرار زیاد فرماندهانش به معاونت ستاد لشکر پیروز ۴۱ ثارا... مصوب می گردد.
وی علاقه فراوانی به بسیجی ها داشت و رشادت و جانبازی این سردار و فرمانده دلیر را تک تک برادران بسیجی به یاد دارند. شهید در عملیات پیروزمند والفجر ۸ شدیداً در اثر مواد شیمیایی مجروح میگردد و جراحات عمیقی بر می دارد و یادمان نخواهد رفت آنهمه دردی را که تا به صبح تحمل می نمود و خیلی هم خوشحال بود. هنوز صحت کامل نیافته بود که با اصرار فراوان به محل کارش یعنی جبهه برگشت و گوئی محیط خارج از جبهه برای او قفس و زندان بود. اکسیر وحی چنان او را در مقابل عظمت پروردگار نرم و روان کرده بود که هنگامی به رکوع روان می شد چه بسا حریر نرم و لطیفی بود و چون به سجود می نشست از گرمی کلام پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع) گرم می شد که حرارت عبادتش دیگران را هم گرم می نمود.
اما ذبیح ا... چون حریر نرم و چون گل لطیف روی دیگری داشت و آن هم از معدن جوشان و تحرک بخش و مکتب فضیلت ساز قرآن است که هنگام رویارویی با دشمن خدا و اسلام همچون سرب مذاب دشمن را می سوزانید و همچون آتشفشان فوران شده، خروشان بود. از قول دوستانش در عملیات کربلای ۵ که می گویند: ایشان در عملیات پیروز کربلای ۵ نیز مجروح می گردد که باز هم حاضر به عقب آمدن از صحنه نبرد نگردید. همدوش با رزمندگان می جنگید و عملیات را هدایت می نمود تا اینکه در مورخه ۳۰/۱۰/۶۵ با آگاهی کامل و چشمی باز از زندگی- شهادت- نبرد و هجرت به آرزوی دیرینه اش که همان شهادت در راه خدا بود نائل آمد. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دست بالا، غلامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامعلی دست بالا : فرمانده واحد آموزش نظامی لشگر۱۹فجر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
سال ۱۳۴۱ در شیراز و در خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود . محله احمدی شیراز ، همبازی کودکی های او بود . وی دوران کودکی را در همسایگی آفتاب و در جوار بارگاه نورانی احمدبن موسی (ع) سپری کرد و در ششمین بهار زندگی پا به حیطه علم و فضل و دانش گذاشت و نهایتا مقاطع مختلف تحصیل را با دریافت مدرک دیپلم به پایان رساند .شهید غلامعلی دست بالاـ مبارزات حق طلبانه خود را در دوران مبارزات انقلاب آغاز کرد و تا لحظه شهادت دست از تلاش و مبارزه بر نداشت . با شرکت در تظاهرات و راهپیمایی های مختلف ، خشم دیرینه ملتی را فریاد کرد که در سالهای سیاه ستمشاهی ، بار تحقیر ، استبداد و استعمار را مظلومانه بر دوش کشید ه بود.
با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ دوره ای نوین از مبارزات او آغاز گردید و با پذیرفتن مسئولیتهای مختلف ، عملیاتهای متعددی را عرصه رشادتها و قهرمانیهای خود ساخت .روح آسمانی او با قرآن و ذکر اهل بیت علیهم السلام الفتی دیرینه داشت و همواره همرزمان خود را به دعا و نیایش و خصوصا زیارت عاشورا سفارش می کرد .
عملیات والفجر ۱ یادمان آخرین مویه های عاشقانه او و خاطره پرواز ملکوتی این عاشق خدا بود .پاسدار شهید غلامعلی دست بالا در تاریخ ۲۰/۱/۱۳۶۲ در حالی با سرزمین زخمی عین خوش خداحافظی کرد که مردان حماسه والفجر ، دشمن زبون را فرسنگها از خاک میهن دور رانده و پرچم سه رنگ افتخار را بر بلندای سرزمین ایران اسلامی به اهتزاز درآورده بودند .اودر بخشی از وصیت نامه اش چنین می گوید :
دست از الطاف رهبری الهی بر ندارید تا ان شاءالله بواسطه این اطاعت و شکرگزاری این نعمت ، مورد لطف و عنایت پروردگار

قرار گیرید و پیروزیتان هم در گرو همین تبعیت است . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیادشهید وامور ایثارگران شیرازومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دستغیب شیرازی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم، خطیب.

تولد: ۱۲۹۰ (عاشوراى ۱۳۲۲ ق.) شیراز.

شهادت: ۲۰ آذر ۱۳۶۰، شیراز.

آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی تحصیلات مقدماتی خود را در شیراز به پایان برد و تحصیلات عالی و خارج را نزد اساتید آن زمان در نجف اشرف مانند آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله شیخ محمدکاظم اصفهانی و نیز آیت‌الله میرزا آقا اصفهانی گذراند. پس از گرفتن گواهی‌های متعدد اجتهاد از مراجع نجف اشرف به شیراز مراجعت نمود و به فعالیت در امور دینی و اجتماعی پرداخت.

آیت‌الله دستغیب مسجد جامع عتیق شیراز را که مخروبه شده بود با همکاری مردم تجدید بنا کرد و آنگاه اسباب تجدید حیات حوزه‌ی علمیه‌ی شیراز را مهیا نمود.

سابقه مبارزاتی آیت‌الله دستغیب به زمان حاکمیت رضاشاه برمی‌گردد. همچنین ایشان در قیام خونین و تاریخی پانزده مرداد ۱۳۴۲، در انسجام مردم و حوزه‌ی علمیه‌ی شیراز نقش به سزایی بر عهده داشت. ایشان در مسیر این مبارزات چندین بار دستگیر و محبوس یا تبعید شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آیت‌الله دستغیب به عنوان نماینده‌ی اول استان فارس، به عضویت مجلس خبرگان درآمد و در تدوین قانون اساسی نقش مؤثری داشت. آنگاه به درخواست مردم فارس طی حکمی از سوی حضرت امام خمینی (ره)، به عنوان امام جمعه شیراز منصوب شد. وی همچنین ریاست حوزه علمیه‌ی فارس و نمایندگی امام خمینی (ره) را در آن استان به عهده داشت.

آیت‌الله دستغیب خطیب و نویسنده‌ای توانا بود. شیوه بیان او بسیار روان و بی‌تکلف بود. در همه آثار آیت‌الله دستغیب آیات و روایات بسیار دیده می‌شود. فهرست آثار ایشان به این شرح است: قلب سلیم (متمم گناهان کبیره، ۱۳۵۱)؛ حقایقی از قرآن (در تفسیر سوره شریفه قمر، ۱۳۵۴)؛ معراج؛ ماه خدا؛ صدیقه کبری؛ داستان‌های شگفت؛ هشتاد و دو پرسش (۱۳۳۷)؛ گناهان گبیره (دو جلد، ۱۳۶۰)؛ تفسیر سوره شریفه نجم؛ سید الشهداء (ع)؛ معاد؛ قلب قرآن؛ صلوة الخاشعین؛ گناهان کبیره (دو جلد ۱۳۶۰)؛ استعاذه؛ شرح حاشیه بر رسائل شیخ مرتضی مخطوط؛ ازدواج اسلامی و تعداد زیادی از کتب تفسیر و در علوم اسلامی. و آثاری که برخی از آنها چاپ نشده، از جمله شرح و حاشیه بر کفایه و رسائل و مکاسب و تفسیر سوره‌های متعددی از قرآن مجید.

آیت‌الله دستغیب در بیستم آذر ۱۳۶۰ بر اثر توطئه منافقین در شیراز به شهادت رسید.

حاج سید عبدالحسین بن آیت‌اللّه حاج سید محمدتقی مجتهد بن آیت‌اللّه العظمی هدایةاللّه دستغیب شیرازی از دانشمندان و آیات بنام معاصر شیراز است.

وی در حدود سال ۱۳۲۸ قمری متولد شده و پس از پرورش صحیح و خواندن ادبیات و سطوح به نجف اشرف مهاجرت نموده و در

آنجا از محضر آیات عظام چون مرحوم آیت‌اللّه حاج شیخ کاظم شیرازی و آیت‌اللّه اصفهانی و آیت‌اللّه العظمی حاج سیدمیرزا آقا اصطهباناتی استفاده کامل نموده و با دریافت اجازات عدیده اجتهاد و غیره به شیراز مراجعت و در مسجد جامع (عتیق) به اقامه جماعت و تبلیغ دین و تنویر افکار پرداخته و خدمات شایان ارزنده‌ای نموده است.

نگارنده گوید آیت‌اللّه دستغیب از علماء با معنویت و خدمتگذار عصر حاضر است زهد و تقوای معظم له زبانزد خاص و عام و مورد علاقه همگانند از آثار و خدمات اجتماعی ایشان ساختمان و تعمیر اساسی مسجد جامع شیراز که از بناهای عمرو لیث صفار و بیش از هزار سال از تاریخ بنیاد آن می‌گذرد و به واسطه مرور و دهور سال رو به ویرانی گذارده و مسکن مار و مور و حشرات گردیده که معظم له اقدام به تعمیر آن نموده و به طور اساسی آن را مرمت نموده که گویا تازه بنا شده است.

۱- کتاب قلب سلیم که کتاب قطور و بزرگی است در رشته اخلاق و بسیار نفیس و ارزنده می‌باشد و در قم بطبع رسیده است.

۲- حقایقی از قرآن ۳- معراج ۴- ماه خدا ۵- صدیقه کبرا علیهاالسلام ۶- کتاب داستانهای شگفت ۷- هشتاد و دو پرسش ۸- گناهان کبیره (مطبوع) ۹- سوره نجم ۱۰- سیدالشهداء ۱۱- معاد ۱۲- صلوة الخاشعین مطبوع ۱۳- شرح و حاشیه بر کفایةالاصول ۱۴- حاشیه بر رسائل شیخ مخطوط می‌باشد.

نگارنده گوید: آیت‌اللّه دستغیب از روحانیون فعال و همواره وجودشان موجب ترویج احکام بوده و علاوه بر تدریس فقه و اصول بحث تفسیرش سالهاست که ادامه داشته و گروه کثیری هر شب از فرمایشاتشان بهره‌مند می‌گردند.

(ح ۱۳۲۸ ق- شهادت ۱۳۶۰ ش)، عالم دینی و مجتهد. در شیراز نشو و نما یافت و پس از فراگیری ادبیات و سطوح به نجف رفت و از محضر آیات عظام حاج شیخ کاظم شیرازی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و حاج سید میرزا آقا اصطهباناتی استفاده کامل برد و به دریافت اجازات اجتهاد نایل شد. سپس به شیراز بازگشت و مسجد جامع عتیق را که از بناهای عمرو لیث صفاری است مرمت کامل کرد و در آنجا به اقامت جماعت و تبلیغ دین و خدمات مذهبی پرداخت. از آثار وی: «قلب سلیم»؛ «حقایقی از قرآن»؛ «هشتاد و دو پرسش»؛ «گناهان کبیره»؛ «معاد».[۱]

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۵۳۳/ ۲)، گنجینه‌ی دانشمندان (۴۴۴ -۴۴۳/ ۵)، مؤلفین کتب چاپی (۷۲۹/ ۳).

دستغیبی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروه اطلاعات و عملیات ناوتیپ۱۳امیرالمومنین(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید« سید علی دستغیبی» در سال ۱۳۴۴ در روستای «چاوشی» در خانواده ای از سادات جلیل القدر از سلاله زهرای اطهر(س) چشم به جهان گشود و دوران کودکی را در دامان پر مهر و محبت پدر و مادر پشت سر گذاشت . در سال ۱۳۴۹ در دبستان «علوی»« چاوشی» مشغول به تحصیل شد و در سال ۱۳۵۱ به اتفاق خانواده به شهر «خورموج »مهاجرت و به ادامه تحصیل پرداخت. دوره دبیرستان که مصادف با انقلاب بود، در تظاهرات علیه شاه مستبد تا پیروزی انقلاب شرکت فعال داشت و به رهبر کبیر انقلاب عشق می ورزید. با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۰ در بسیج ثبت نام نمود و پس از دوره فشرده سه ماهه آموزش بسیج در« اصفهان» مستقیماً راهی خط مقدم جبهه شد. در مدت کوتاهی لیاقت و شایستگی خود را به ظهور رسانید و در فاصله سالهای ۶۰ و ۶۱ در

عملیات فتح المبین و رمضان و محرم و عملیات متعدد دیگر شرکت فعال داشت. شجاعتها و رشادتهای ایشان، فرماندهان ردهای بالا را بر آن داشت تا ایشان را به عنوان کادر رسمی سپاه پاسداران انتخاب نمایند و از آن پس فرماندهی یکی از گروههای واحد اطلاعات عملیات را به عهده وی گذاشتند و در این مدت بارها تا قلب دشمن پیش رفت و اطلاعات مفیدی در اختیار فرماندهان رده های بالاتر قرار می داد و آنها را به تحسین وا می داشت. در اردیبهشت سال ۶۴ بنا به اصرار والدین ازدواج نمود، اما بدلیل عشق و علاقه و میل مفرط به جبهه ها بیش از ۱۰ روز از ازدواجش نگذشته بود که مجدداً راهی منطقه جنگی شد؛ اما بدلیل پافشاری فرماندهان بالا ایشان مجبور شد برای مدت یک ماه که مصادف بود با ماه مبارک رمضان، به نزد خانواده مراجعت نماید. پس از پایان ماه رمضان بلافاصله راهی جبهه ها گردید. گویا دنبال گم کرده ای بود تا اینکه در عملیات قدس ۳ چون گذشته در خط مقدم با شجاعت و رشادتی تمام به قلب سپاه نابکار دشمن بعثی یورش برد و در همین عملیات بود که گویا دستی از غیب ایشان را از دیده ها پنهان ساخت و پس از ۱۵ سال هجران و فراق، پیکر پاک و مطهرش در تاریخ ۲۳/۱۱/۷۸ تشییع ودر جوار مرقد مطهر شهدای چاوشی به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران بوشهر،مصاحبه با خانواده،دوستان وهمرزمان شهید

دستگیر، حمید رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید رضا دستگیر : فرمانده واحد تخریب تیپ یکم امیرالمومنین(ع)لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در دهانش همیشه چیزی شبیه طعم خدا جاری بود .مدام زبانش در تراوش کلماتی بود که بوی عصمت و مزه ی معنویت می داد .چقدر این کلمات طعم کرامت و بزرگی می داد ؛چقدر این آیات نور افشان ،عطر عشق و عظمت آسمانی می دادند ،همیشه هم این طور بود .راه که می رفت ،از رفتن که می ایستاد ،و گاه که می نشست ،مدام این طعم تربناک در دهانش بوی بهار وصل می داد .بوی اجابت و آرامش ؛چیزی شبیه شهد شیرین از خود رفتن و به او رسیدن .در خلوت خاکریزها انگار کسی از درون به او نوید می د اد ،نوید وصل ،و او بارها راه افتاده بود و به ابتدای آن دروازه رسیده بود ،و به چشم خود دیده بود که در گستره ی آن فضای وسیع و نامتناهی چه سرها که پر از سودای سبکباری و چه دلها که لبریز از ذکر زیبایی بودند . او آرام آرام ،در پس خلوت خاکریز ها ودر کناروصل های مبارکی که با رقص خون رقم می خوردند، لب باز می کرد و می خواند :الذی خلق الموت والحیاه لیبلوکم الیکم احسن عملا .و باز زیر لب زمزمه می کرد و می گفت :اوست خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا بیازماید تان که کدام یک از شما نیکوکارتر است .و باز دل می سپرد به آن وسعت بی کران که شکوه حضورش را در دل و جان حس می کرد .گاه به یاد می آورد که در سالی از همین سالها ،درست سا ل ۱۳۴۵ بود که چشم هایش به باور به دنیا آمدن رقم خورد و چه روز ها که در بستر زمان سپری کرد و کم کم پاهایش حس راه رفتن بر ضربان زمین را لمس کرد و به دنیای دانایی پای نهاد .هنوز پنج بهار را پشت سر نگذاشته بود که دستش از دامن پر مهر مادرش کوتاه شد .دیگر از حضور آن همه مهربانی و آرامش خبری نبود .سایه ی فقرداشت بر شانه های خانواده آوار می شد .اما انگار حضور مادر در فضای خانه حس می شد .انگار او بود که گهگاه صدایش می زد :حمید ،پسرم !توکلت به خدا باشد .درست حس می کرد، خود مادرش بود که بهش قوت قلب می داد .مدام مواظبش بود و هر از گاهی صدایش می زد .کمتر احساس تنهایی و غربت می کرد .این حضور پر حلاوت و شیرین ،در برابر آن

همه سختی و تنهایی به او امید و نیرو می داد . مثل هم سن و سالانش در روستا به شبانی روی آورد .مدتی گذشت وحالامردی شده بود مقاوم و صبور و پرتلاش و امید وار .درس می خواند .به مدرسه می رفت و گاه که از مدرسه بر می گشت ،کتابی به دست می گرفت و به همراه گله به دامن کوه و دشت پناه می برد .در خلوت آن دشتها ،در سایه ی آن درختها و در پناه آن کوهها ،مدام می خواند .معنی دانایی را حس می کرد و هر آنچه را یاد می گرفت به ذهن سیالش می سپرد . دیگر بار آن همه فقر و سختی ،او رااز رسیدن به راه های روشنی باز نمی داشت .درست بر خلاف جریان رودخانه حرکت می کرد .هر چقدر مشکلاتش بیشتر می شد ،او مقاوم تر و استوار تر قد علم می کرد .

حا لا به سن جوانی رسیده بود .سالهای سخت و سنگین فقر را پشت سر گذاشته بود .این سالها ،در بلای این همه لحظه های رها شده در باد ،هیچ اتفاقی نیفتاده بود که در دام گناه و هوس بیفتد .انگار کسی او را مدام راهنمایی می کرد ، جهت های روشنی را نشان می داد و او راه افتاده بود و درست در ابتدای دروازه های نور قرار گرفته بود.هیچکس فکرش را نمی کرد که روزی او در قامت مردی پاک و استوار در ابتدای دروازه های روشنایی بایستد ، فریاد بزند و بگوید :به دام گناه نیفتید .و این را با تحکم خاص بیان می کرد .از بیهوده زیستن گریزان بود .حتی در بین انقلاب ،بارها دیگران رابه صفوف انقلابیون دعوت کرده بود و بر علیه سایه های ظلم و زور شعار داده بود .توی در توی مدرسه بارها دیده بودند که با شور و سرور دستاوردهای انقلاب را به دیگران باز گو می کند .همین عشق و احساس او را به حضور در کمیته های انقلاب سوق داد و چندی بعد جوان دلربا و برومندی را دیده بودند که تن پوشی سبز به تن دارد و آرمی از آن پنجه های قدرت ایمان جهان را به عشق و عدالت و قیام بر علیه ظلم و ستم دعوت می کرد .چقدر این لباس ها بر قامت رعنا و آن چهره ی دوست داشتنی اش می آمد .چقدر زیبا و آسمانی شده بود آدم حظ می کرد که مدام نگاهش کند. او در جایی بایستد و به کرانه های دور دست چشم بدوزد و هی نگاهش کنی و ببینی که امتداد نگاهش در کجای آسمان گره می خورد ،حالا سرباز سبز سربداری شده بود .دلش ،دستش ،وجودش پر از شور رسیدن بود . رسیدن به جایی که همیشه مسیر آن گام گذاشته بود و داشت به پیش می رفت .

صدای انفجار می آمد صدای توپهای ترس و تجاوز .دوستش به زیر زنجیرهای قهر و قساوت پر پر شده بود .بوی باروت آبی آسمان را پوشانده بود .خاك پر از زخمهای گلگون غریبی بود .همه جا را گرفته بود .تانکها مدام تیر شلیك می کردند .از دهانه تفنگها آتش و خون می بارید .توی شهر بلوا شده بود .همه جا با صدای بلند مردم را به مبارزه و حضور در میدان جنگ دعوت می کرد. گروه گروه از نیروها داشتند راهی میدانی می شدند ،که دشمن در آن معرکه گرفته بود. از همان روزی که این تن پوش سبز را پوشیده بود .مدام منتظر کسی بود که صدایش بزند :حمید !حمید جان !راه بیفت تا برویم .و راه افتاد ،درست مثل دیگر بچه های رزمنده راه افتاد توی میدان جنگ .میان آن سنگر ها و خاکریزها شور و سرور ،عاشقانه می وزید .درست مثل دلباخته ای که در صحنه دیدار وجودش را به پای یاری می ریخت .می رزمید و عاشق پرواز کردن بود .اما انگار حجم آن سنگر ها و خاکریزها گنجایش پرواز او را نداشتند .حمید جای بیشتری را می خواست .جایی گسترده و بزرگ که بتواند پشت سر هم بال بزند و بعد به اوج پر بکشد .دیده بودند که توی ارتفاعات میمک ،میان آن دره ها و تپه های پیچاپیچ چگونه جوانی که تن پوش عشق پوشیده بود ،در حین رزم سراز پا نمی شناخت، انگار در دنیای دیگر سیر می کرد .توی دشتهای گرم و سوزان شوش مردی را دیده بودند که در گستره دشت ،دردها را به جان می خرید و دشمن را به زانودر می آورد. درارتفاعات کردستان جوان زیبا و رعنا را دیده بودند که بر اوج اجابت پر می زند و مدام نگاهش به آسمان بود .در دل دشتهای مهران ،میان قربتهای قلاویزان دستهای جوانی را نظاره کرده بودند که مدام تشنه آغوش کهکشان بود . او را دیده بودند که در دل شب زمزمه های عاشقانه اش در گوش زمان جاریست ونمازش شبیه نور ستاره هایی است که گرداگرد ماه حلقه زده اند .از نماز که فارغ می شد آسمان را نگاه می کرد و آن همه ستاره درخشان که بر سقف آن آویزان بودند چقدر دوست داشت که در دل آن اوج آن فضای لایتناهی خانه ای داشته باشد و

فضایی که بتوان در آن تمام عصمت عشق را در آغوش گرفت .گاهی به مرخصی می رفت و در بین خانواده حضور می یافت مدام از آسمان از عبودیت عشق و شهد شیرین شهادت حرف می زد .طوری حرف می زد که دلها از فرط شور و شعف به لرزه می افتاد .همیشه به همسرش می گفت من دیر یا زود شهید می شوم .از تو می خواهم احمد و معصومه را خوب تربیت کنی .آخرین باری که به مرخصی آمد حرف ها و گفته هایش مثل همیشه نبود .از جایی و طوری صحبت می کرد که انگار با دنیا بیگانه است .

در چشمهایش ،در عمق آن نگاه های نافذ نورانی رازی نهفته بود که معنی رهایی می داد .همه می دانستند که حمید سیر در حقیقتی دیگر دارد به جایی که مثل هیچ جا نیست .چهره اش چقدر زیبا و نورانی شده بود .پدر ،همسر ،بچه ها و خواهر هایش این حس عجیب را لمس کرده بودند .همه می دانستند که حمید به ابتدای دروازه عشق رسیده است .تنها یک قدم مانده تا وارد دروازه نور شود .آن روز که از اهل خانه خداحافظی کرد و آخرین نگاهش بر چهره ها افتاد ،همه دیده بودند که در پس آن چشمهای معصوم و زیبا بارقه ابدی نهفته است .آن پا ها ،آن دستهایی که بارها میادین مین را در نور دیده بودند و آن همه خوشه انفجار از جلوی پاهای نیروها خنثی کرده بود، حا لا داشتند بر قاب آسمان نقش می بستند .همه می دانستند که تخریب معنی توده های پر پر شدن را می دهد و جایی که در آن خوشه های انفجاری کاشته می شود،فضایی می خواست که بتوان به راحتی در وسعت آن بال زد و به آسمان پر کشید .آن روز همه دیدند پیکری که غرق در خون پر پر شده بود ،پاهایش در امتداد آسمان و دستهایش در دامنه دعا برقاب کهکشان آذین بسته بود و در زمین اجتماعی گرد آمده اندو پیکری را به تشیع تبرک می برند که فرشته ها در آسمان نامش را اینگونه نجوا می کنند «حمید دستگیر به دروازه آسمان پا نهاد » در میان آن سیل جمعیت مدام جملات حمید آخرین وصیت وارستگی در ذهن زنی می پیچید انگار خود حمید بود که به زن می گفت :«همسرم !زندگی یک کلاس درس بیش نیست که انسان باید دیر یا زود ،امتحان پس بدهد ، اگر من داوطلب جبهه ,برای حق و اسلام می روم ،شاید موقع امتحانم فرا رسیده است .از اینکه تو را و فرزندانم را تنها گذاشته ام ،امید وارم مرا ببخشی .چون ما ایمان داریم که نگهدار ما خداوند است و چون خدا را قادر مطلق می دانیم پس نگران نباش .امیدوارم بعد از من بچه ها را خوب تربیت کنی .او تو خواهش می کنم که همیشه به یاد خدا باش و کارهایت را برای رضای خدا انجام بده ...

شهید «حمید دستگیر »پس از سالها حماسه آفرینی در۱۵/۲/۱۳۶۷درجبهه مهران به شهادت رسید تا پاداش سالها مجاهدت خود رااز معبودش بگیرد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ایلام ومصاحبه با خانواده دوستان شهید

دستواره، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا دستواره : قائم مقام فرماندهی لشگر۲۷ محمدرسول الله(ص)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۸ در خانواده ای مذهبی و مستضعف در جنوب « تهران» به دنیا آمد و دوران تحصیل دبستان را در مدرسه ای بنام باغ آذری گذراند. سپس تا مقطع دیپلم، تحصیلات خود را با نمرات عالی به پایان رساند. ایشان در تمام طول دوران تحصیل از هوش و حافظه ای قوی برخوردار بود.

گرایش دینی و علایق مذهبی از همان کودکی در حرکات و سکنات شهید دستواره به وضوح نمایان بود و هر روز افزایش می یافت. او به تلاوت قرآن و شرکت در مسابقات قرائت قرآن علاقه وافری داشت. زمانی که خود هنوز به سن تکلیف نرسیده بود

اعضای خانواده را به انجام تکالیف الهی و رعایت اخلاق اسلامی توصیه می کرد و همسایگان، او را به عنوان روحانی خانواده اش می شناختند. با اوج گیری انقلاب اسلامی، همراه با سیل خروشان امت مسلمان در تظاهرات و فعالیتهای مردمی شرکت فعال داشت و در این زمینه چند بار توسط عوامل رژیم منحوس پهلوی دستگیر شد.

سال ۱۳۵۷ زمانی که در سال آخر دبیرستان درس می خواند نه تنها خود فعالانه در تظاهرات و اعتراضات عمومی علیه طاغوت شرکت می کرد، بلکه دوستان همکلاسی و برادران کوچکترش را نیز به این امر ترغیب و تشویق می نمود.

زمانی که یکی از برادرانش گفته بود شاه توپ و تانک دارد و پیروزی بر او مشکل است اظهار داشته بود که: «ما خدا را داریم.» به واسطه حضور فعال و مستمری که در صحنه های مختلف داشت توسط عوامل رژیم شناسایی و در روز ۱۴ آبان سال ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران دستگیر و روانه زندان گردید، اما پس از مدتی از زندان آزاد شد. به هنگام ورود حضرت امام خمینی(ره) فعالانه در مراسم استقبال از حضرت امام(ره) شرکت کرد و مسئولیت امنیت قسمتی از میدان آزادی را به عهده گرفت.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی جهت پاسداری از دست آوردهای انقلاب به جمع پاسداران کمیته انقلاب اسلامی پیوست و طی چهار ماه خدمت خود در این نهاد انقلابی، زحمات زیادی را در جهت انجام ماموریتهای مختلف و تثبیت حاکمیت انقلاب اسلامی تحمل نمود. سپس به خیل سپاهیان پاسدار پیوست و بلافاصله داوطلبانه طی ماموریتی عازم کردستان شد. او همراه فرماندهان عزیزی چون شهید چراغی و حاج احمد متوسلیان، زحمات زیادی را در مقابله با ضدانقلاب به جان خرید. بعد از آزادسازی شهر مریوان در معیت برادر متوسلیان و سایر برادران رزمنده وارد شهر مریوان شد. از آنجا که این شهر جنگ زده پس از آزادی با مشکلات متعددی مواجه بود و سازمانها و موسسات دولتی تعطیل شده بودند، به دستور برادر متوسلیان، برادر پاسدار در مراکز و ادارات مختلف از جمله شهرداری،رادیو و تلویزیون مشغول خدمت شدند. شهید دستواره نیز ماموریت یافت تا کالاهای ضروری مردم را تهیه کرده و در اختیار آنان قرار دهد. او به نحو احسن این ماموریت را انجام داد و در روزهای عملیات نیز مانند سایر برادران، سلاح به دست در قله های مریوان با ضدانقلاب و با دشمن بعثی جنگید. ایشان مدتی نیز فرماندهی پاسگاه شهدا، در محور مریوان را به عهده داشت. هنگامی که سردار متوسلیان ماموریت یافت تیپ محمدرسول الله(ص) را تشکیل دهد، او همراه سایر برادران به سمت جبهه های جنوب عزیمت کرد و در آنجا به علت مهارت در جذب نیرو مامور تشکیل واحد پرسنلی تیپ گردید.

ایشان با میل باطنی که به گردانها رزمی داشت، روحیه اطاعت پذیری اش باعث شد تا بدون هیچگونه ابهامی مسئولیت محوله را قبول کند، اما از فرماندهان تقاضا کرد که مجاز به شرکت در عملیات باشد. بنابراین در روزهای عملیات، سلاح به دست در کنار فرماندهان گردان وارد عمل می شد.

شهید دستواره به همراه سرداران لشکر محمدرسول الله(ص) برای یاری رساندن به مردم مسلمان و ستمدیده لبنان و شرکت در نبردهای پرحاسه رمضان و مسلم بن عقیل به فرماندهی تیپ سوم ابوذر منصوب گردید و تا زمان عملیات خیبر در همین مسئولیت به خدمت صادقانه مشغول بود.

در عملیات خیبر بعد از شهادت فرمانده دلاور لشکر محمدرسول الله(ص) - «شهید حاج همت» و واگذاری فرماندهی به «شهید کریمی» - سید به عنوان قائم مقام لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) منصوب گردید. پس از شهادت برادر کریمی در عملیات بدر، به عنوان سرپرست لشکر در خدمت رزمندگان اسلام علیه کفار جنگید و در نهایت با انتصاب فرماندهی جدید لشکر، ایشان همچنان به عنوان قائم مقام لشکر، در خدمت جنگ و دفاع مقدس انجام می کرد.

مناطق اشغالی کردستان و صحنه های مختلف جبهه های جنوب کشور بویژه عملیات والفجر۸ و جاده ام القصر (در فاو) شاهد دلاوریهای عاشقانه و جانفشانیهای این شهید عزیز است. از خصوصیات بارز شهید، خوشرویی، جذابیت، صفای باطن، اخلاص و

توکل به خدا بود. به گفته همرزمانش، جایی که او بود غم و اندوه بیرون می رفت. او در روحیه دادن به رزمندگان نقش به سزایی داشت. از شجاعت بالایی برخوردار بود. تجزیه و تحلیل حساب شده مسائل جنگ و قدرت تصمیم گیری سریع، یکی از ویژگیهایی بود که در مشکلات، سید را یاری می کرد. با آنکه از نظر جسمی بدنی نحیف و لاغر داشت، خستگی ناپذیری و اعتماد به نفس او زبانزد خاص و عام بود.

او در اکثر نبردها بجز مواقعی که مجروح شده بود، حضور داشت و در شبهای عملیات تا صبح در خط اول درگیری با دشمن و در کنار رزمندگان از نزدیک به هدایت عملیات می پرداخت.

آن بزرگوار تا هنگام شهادت ۱۱ بار مجروح شد ولی هرگز از پای ننشست و با شجاعت کم نظیر تا نثار جان عزیزش به دفاع از اسلام و آرمانهای متعالی حضرت امام خمینی(ره) و حفظ کیان جمهوری اسلامی ادامه داد. در عملیات کربلای ۱ – که برادرش حسین در خط پدافندی شهید شد – جهت شرکت در مراسم تشییع و تدفین او به تهران رفت. ولی بیش از سه روز در تهران نماند و به منطقه بازگشت. وقتی به وی گفته می شود که خوب بود لااقل تا شب هفت برادرت می ماندی و بعد بر می گشتی، در جواب می گوید به آنها گفته ام کنار قبر حسین قبری را برای من خالی نگهدارید.

بیش از ۱۰ روز از شهادت برادرش نگذشته بود که در عملیات کربلای ۱، «روز آزادسازی شهر مهران» از چنگال دشمن بعثی، روح بزرگش از کالبدش رها شد و مظلومانه به شهادت رسید و در جرگه شهیدان کربلا راه یافت و بر سریر «عند ربهم» جلوس نمود.

دربخشی از وصیتنامه اش می خوانیم:

من نتوانستم آنطوری که می خواستم به اسلام خدمت کنم، شما از امام پیروی کنید و به نظام مقدس جمهوری اسلامی خدمت نمایید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران تهران،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دستیاری، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مجید دستیاری

محل تولد : اراک

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در اواخر سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به حوزه علمیه قم وارد شدم و در مدرسه علمیه رسالت و سال بعد در مدرسه آیت الله العظمی گلپایگانی و سپس در مدرسه رسالت دروس مقدماتی و ادبیات را فرا گرفتم. شرح لمعتمین را خدمت حضرات آیات شب زنده دار، مرحوم آیت الله محامی و حجهٔ الاسلام سیداحمد خاتمی فرا گرفتم. رسائل را از محضر حضرات آیات استادی و اعتمادی بهره برده و مکاسب را در نزد حضرات آیات، پایانی و طاهر شمس(رحمت الله علیه) استفاده کردم. کفایه را نیز در نزد حجهٔ الاسلام گنجی خوانده ام. به علت شوق فراوان به فلسفه وکلام همزمان با رسائل به درس شرح منظومه حضرت آیت الله ممدوحی

ایده الله تعالی حاضر شدم و بعد از شرح منظومه، نهایهٔ الحکمه علامه طباطبایی و همچنین مجلدات اسفار را در نزد ایشان تلمذ نمودم. دوره تخصصی کلام را نیز در این موسسه به پایان بردم و از آنجا که از مدرک گرایی در حوزه به شدت نگرانم علاقه ای به نوشتن پایان نامه از خود نشان ندادم و اخیراً به سفارش اساتید محترم اقدام به ارئه مدارک نموده تا با طی مراحل اداری، موضوع پایان نامه را اخذ نمایم. به تدریس علاقه فراوانی دارم و از سال دوم طلبگی به تدریس روی آوردم و سالهای متمادی کتب ادبیات را تدریس نمودم و همچنین منطق، شرح لمعتین، تفسیر، فلسفه و کلام را نیز متوالیاً تدریس کردم. در طول زندگی طلبگی به غیر از تحصیل، تدریس و تبلیغ به هیچ کار دیگری اشتغال نداشتم. با پایان دوره سطح، در درس خارج فقه آیت الله تبریزی (ره)، خارج اصول حضرت آیت الله فاضل لنکرانی(ره) و سپس حضرت آیت الله سبحانی شرکت نمودم.

دشتکی شیرازی، غیاث‌الدین، منصور

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۹۴۸ -۹۴۰ ق)، متکلم نامی، حکیم الهی و عالم امامی. معروف به خاتم الحکماء و استاد البشر و عقل حادی عشر (الامام الائمه) و مشهور به غیاث الحکماء و غیاث‌الدین. نزد پدر و دیگر عالمان زمان دانشهای عقلی و نقلی را فراگرفت. در چهارده سالگی داعیه‌ی جدل و مناظره با علمه دوانی داشت و در بیست سالگی از تحصیل و کسب علوم فراغت یافت و در چهل و سه سالگی از طرف شاه اسماعیل مامور تعمیر رصدخانه مراغه شد. در ۹۳۶ ق به صدارت شاه طهماسب صفوی رسید و پس از مباحثات علمی با محقق کرکی از صدارت کنار رفت و در شیراز اقامت گزید تا درگذشت. وی مدرسه‌ی منصوریه را در شیراز تاسیس کرد. از آثار وی: «اثبات الواجب تعالی» به نام «المشارق»؛ «اخلاق مصنوری»، به فارسی؛ «الاساس»، در هندسه؛ «الاشارات و التلویحات» و «التجرید»، در حکمت؛ «معالم الشفاء» «و مختصر آن «الشافیه» در طب؛ «تحفه شاهی»؛ «تعدیل المیزان» و مختصر آن «معیار الافکار»، در منطق؛ «جام جهان نما»؛ «آداب البحث و المناظره»، شرح «آداب البحث» عضدایجی؛ «اشراق هیاکل النور عن ظلمات شواکل الغرور»، در شرح «هیاکل النور» سهروردی؛ «کشف الحفقایق المحمدیه»؛ «تفسیر سوره‌ی هل اتی»؛ «حجه الکلام»؛ «اللوامع و المعارج» و «سفیر الغبراء و الخضراء»، در هیئت؛ «هئیت دشتکی»؛ «التصوف و الاخلاق»؛ «تکمله المجسطی»؛ «تسطیح الاسطرلاب»؛ حاشیه بر «الهیات شفاء»؛ حاشیه بر « شرح الاشارات»؛ حاشیه بر «شرح حکمه العین»؛ حاشیه بر اوایل تفسیر «الکشاف»؛ «مقالات العارفین»؛ «المحاکمات» بین حواشی پدرش امیر صدرالدین و حواشی علامه دوانی بر «شرح التجرید» و بین حواشی آن دو بر «شرح المطالع» و بر «شرح مختصر الاصول»؛ «دیوان» شعر.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :احسن التواریخ (۳۹۴ -۳۹۱)، الاعلام (۲۴۵ -۲۴۴ /۸)، اعیان الشعیه (۱۴۱/۱۰)، ایضاح المکنون (۵۳۳، ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۰۵، ۴۸۴، ۴۴۱، ۴۱۵، ۳۷۴، ۲۱۹ /۲ ، ۶۰۱، ۲۹۵، ۲۷۹، ۱۶۰، ۸۴، ۶۸، ۵۰ /۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۴۷، ۳۰۴- ۲۹۹ /۵)، تاریخ نظم و نثر (۳۷۶ -۳۷۵)، حبیب السیر (۶۰۴/۴)، الذریعه (۲۵۷/۲۵، ۲۷۸، ۲۰۰ /۲۱، ۳۷۰/۱۸، ۹۱/۱۵، ۱۹۲/۱۲، ۱۸۶/۱۰، ۱۱۰۹، ۷۹۵، ۲۱۴، ۱۴۳، ۷۸، ۷۳، ۶۷، ۶۰، ۴۶، ۱۱، ۹/۶، ۲۹۵/۵، ۴۱۶، ۳۴۴، ۲۱۱، ۱۹۹/۴، ۴۴۳، ۳۵۱ -۳۵۰/۳، ۱۰۴ -۱۰۳، ۹۶، ۴/۲، ۳۷۹ - ۳۷۸، ۲۵۲، ۱۰۹، ۱۴/۱)، روضات الجنات (۱۸۸ -۱۶۶/۷)، ریحانه (۲۶۰ -۲۵۸/۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۵۷ -۲۵۴/۱۰)، طرائق الحقائق (۱۲۲ -۱۲۱/۳)، فارسنامه‌ی ناصری (۱۰۴۰ -۱۰۳۹/۲)، فرهنگ سخنوران (۴۴۲)، فوائد الرضویه (۶۶۹ -۶۶۸)، کشف

الظنون (۲۰۴۷، ۱۵۰۱، ۱۱۴۱، ۱۱۱۷، ۸۸۶، ۴۴۹، ۳۵۰)، الکنی و الالقاب (۴۹۸ -۴۹۷/۲)، لغت نامه (ذیل/ غیاث‌الدین)، مجالس المومنین (۲۳۳ -۲۳۰/۲)، معجم المؤلفین (۱۹/۱۳)، هدیه العارفین (۴۷۵/۲).

دشتی رحمت‌آبادی، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: ادیان و عرفان، دانشکده: الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه: فردوسی مشهد

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

تحصیلات عالی حوزوی در حوزه علمیه قم به مدت ۱۵ سال، کارشناسی فقه و مبانی حقوق اسلامی در سال ۱۳۴۲، کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی در سال ۱۳۴۸ و دکترا در رشته ادیان و عرفان در سال ۱۳۵۵.

مرتبه علمی:

پس از طی مرحله استادیاری، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

فرق اسلامی و انشعابات آن، ادیان و عقاید ایران باستان، سیری در علوم اسلامی، مذاهب چهارگانه اهل تسنن، یهود و مسیحیت، ادیان هند و بودا، آداب و عقاید عرب جاهلی، ادیان ابتدائی، معارف شیعه، آشنایی با ادیان بزرگ، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۲ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:-

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۴، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

آئین قربانی در میان اقوام و ملل پیشین و اسلام، منع ازدواج با محارم از دیدگاه اقوام و ملل، سیمای محمد (ص) در تورات و انجیل.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

دشتی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زمستان رو به پایان بود و روستای" رحمت‌آباد "یزد انتظار بهاری سبز را می‌کشید که این بار سبزی پرچم عزای حسین (ع) شور و حال عاشورایی به روستا بخشیده و عزاداران کربلایی را سیاه‌پوش کرده بود. اواخر سال یعنی بیست و هشتم اسفندماه که مصادف

شـده بود بـا پنجم مـاه محرم آن سال، حسن به دنیا آمـد و از همان کودکی عشق به حسـین (ع) در جانش ریخته شـد.۶ساله بود که همراه با سایر دوسـتانش جهت قدم گذاشتن در سنگر علم و تحصیل راهی مکتب شد و در مدت شش ماه قرائت قرآن را فرا گرفت با پایان دوره دبسـتان برای برای تحصـیل در دوره متوسـطه به شهر یزد رفت و در آنجا در کنار تلاش در زمینه کسب علم و تحصیل اوقـات بیکـاری را هم به کـار در کارگـاه کوره‌پزی پرداخت. نهضت ضـدرژیم طاغوت که با تلاش‌های مردم مبارز و انقلابی ایران شکل گرفت. او نیز با یاران خمینی (س) همراه شـد.حضور در جلسات سـخنرانی آیهٔ الله صدوقی و پخش اعلامیه‌های حضـرت امام (س) از جمله فعالیت‌هـای او بـود. پرچم اسـلام که بـار دیگر سـایه‌اش را بر روی کشـور انـداخت. به علت حساسـیت شـرایط همراه برادران بسـیجی به نگهبانی شبانه روی آورد و پس از مدتی لباس سبز پاسداری را بر تن کرد و به عضویت این نهاد نوپا درآمد. در آغـاز حفـاظت از بیت امـام (س) را بر عهـده گرفت در بیست و سوم دی مـاه سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد و پس از گـذشت ده روز از مراسم عروسـی، چون کشور و دینش را در خطر می‌دید، برای مقابله با دشمن در مناطق مرزی کشور شتافت و وارد صحنه نبرد شد. وی چندی بعد معاونت بسـیج یزد را پذیرفت. در مدت فعالیتش در بسـیج، بروز توانایی‌هایش باعث شد تا فرماندهی سپاه بافق را به او بسپارند. را حسن زمان‌های بیکاری اش را صـرف کشیدن نقاشی، نوشتن داستان، مطالعه کتاب و ورزش فوتبال می‌کرد. وی بعد از حمله نظـامی آمریکـا به دشت طبس همراه منتظر قـائم به آنجـا رفت، ولی زمـانی که به یزد بازمی‌گشت دیگر تنها بود:منتظر قائم روحش پرواز کرده و پیکرش همراه دشـتی بـود که او را به شـهر بازگردانـد. حـاجی در آزمون سراسری دانشـگاه امـام حسـین (ع) پذیرفته شد، اما در اولین ماه تحصـیل حضور در سـنگرهای دفاع را واجب‌تر از تحصیل دید و بار دیگر عازم جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد. سـرانجام بامسوول سـتاد تیپ الغدیر ۱۸در غروب روز پنجشـنبه زمسـتان سال ۱۳۶۵ بر اثر اصـابت گلوله توپ به شـهادت رسید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

دشتی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن دشتی : رئیس ستاد تیپ ۱۸ الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

روزهای پر التهاب جنگ آکنده از عطر نام سرداران بزرگی است که حماسه آفرینان ۸ سال دفاع مقدس بودند. دلاوران غیوری که گوشه گوشه خاک جنوب و غرب ایران با نامشان آشـناست. آنها که علمداران دشت نینوایند و تاریخ را با نام خود زینت بخشـیدند و جـام شـهادت را با عشق به لقاء یار نوشـیدند و به وصال معشوق شـتافتد. گمنامانی که در طلیعه سـپاه اسـلام خون پاک خویش را هدیه دادند و آماج تیردشمن قرار گرفتند تا اسلام را زنده نگه داشته و تداوم بخشیدند.

حسن دشـتی در یکی از روزهـای ۲۲ اسـفند سال ۱۳۳۷در روسـتای با طراوت محمـد آباد یزد در خانواده ای مومن باصـفا و متـدین چشم به جهان گشود و با ورود خود به فضای خانه رونقی دیگر بخشید.

از کودکی روح و جانش با ملکوت وحی آشـنا شد و با تربیت اسلامی والدین خود رشد یافت و به فراگیری قرآن و احکام و آداب اسلامی پرداخت .

برای تحصـیل به دبسـتان رفت .او برای تحصـیل در مقطع راهنمایی به مدرسه کیخسروی(سابق) یزد قدم نهاد و با جدیت تمام درس

خواند .

تا پایان دوره دبیرستان لحظه ای از تحصیل غافل نشد و با نمرات عالی این دوره از زندگی خود را سپری مرد.

او جوانی ۲۰ ساله بود که مبارزات مردم ایران بر علیه شاه ستمگر وارد مرحله ی حساس وسر نوشت ساز شده و درگیری ها به اوج خود رسیده بود .

عشق به انقلاب و مبارزه علیه ظلم حکومت خود کامه ی پهلوی در نهاد او شعله ور شده و همچون میلیونها انسان وارسته آماده جانبازی در راه اعتلای اسلام ناب محمدی؛به صف مقدم مبارزه پیوست و رهبری مبارزات مردم را در یزد به عهده گرفت .

با حضور در جلسات مخفی سیاسی، فرهنگی و مذهبی در مسجد حظیره به رهبری حضرت آیت الله صدوقی(ره) روز به روز بر رشد و شکوفایی افکار خود می افزود وباهمراهی ومجاهدت وسایر مردم ایران؛ انقلاب اسلامی به پیروزی نزدیکتر می شد.

پس از پیروزی انقلاب و شکست ظلم و استبداد می رفت که طعم شیرین پیروزی انقلاب را بچشد که طعم تلخ تجاوز به حریم کشور اسلامی ایران او را واداشت تا به دفع تجاوز دشمن بعثی بپردازد، به سبزپوشان سپاه اسلام پیوست و مدتی را در خدمت حضرت امام و به پاسداری از وجود بی مانندش پرداخت .معتقد بود افتخار بزرگی نصیبش شده است. پس از مدتی به عنوان معاون فرمانده تدارکات سپاه یزد منصوب شد اما این مسئولیت او را از رفتن به جبهه غافل نکرد و عاشقانه به جبهه ها شتافت و دراولین حضور پربرکتش در جبهه های حق علیه باطل در عملیات شکست محاصره آبادان شرکت کرد .بعد از آن به سوسنگرد رفت ودر عملیاتی که منجر به آزاد سازی این شهر از وجود کثیف اشغالگران شد,شرکت کرد. پس از بازگشت پیروزمندانه از این دو عملیات به فرماندهی سپاه و بسیج بافق منصوب شد.

بعد از آن به دانشگاه امام حسین (ع) رفت و دوره عالی سپاه و جنگ را سپری نمود .

او که تاب ماندن در پشت جبهه را نداشت بار دیگر راهی جبهه شد و به عنوان رئیس ستاد تیپ ۱۸ الغدیر منصوب شد .او دراین سمت در عملیات متعددی چون بدر، خیبر، والفجر هشت، قدس پنج و کربلای چهار حضور یافت و در نهایت در عملیات کربلای پنج بر اثر اصابت ترکش خمپاره به آرزوی دیرینه اش نائل گشت وبه شهادت رسید.

درفرازی از وصیت نامه اش می گوید:

جمهوری اسلامی شجره طیبه ای است که از چشمه زلال اسلام سیراب و با اهداء خون هزاران انسان شریف آبیاری گردیده است و امروز به دست ما سپرده شده و حراست و مراقبت از آن بر همه ما واجب است.

ای مردم بدانید که مرگ حق است و قطعاً سراغ همه ما خواهد آمد چه خوب است که خود انتخاب کنی. نه زندگی آن قدر شیرین است و نه مرگ آن قدر ترسناک که آدمی شرافت و انسانیت خود را زیر پا نهد و از ترس مرگ در بستر بمیرد. پس بدانید که دنیا ممر گذر است و مقر ماندن دیار دیگری است. کمر همت ببندید و دین خدا را یاری کنید و شر اجانب را از کشور رسول الله کوتاه نمایید.

این قرن، قرن سرافرازی مستضعفین و قرن خفت و زبونی مستکبرین است.

پدر و مادر، خواهر و برادرانم دستتان را می بوسم، صبر کنید و برای سربلندی و شکوه اسلام تلاش کنید.

منابع زندگینامه" :پروازتا جبرئیل "نوشته ی کرامت یزدانی،نشر کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۷۰۰شهیداستان یزد-۱۳۷۸

دفتری، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عین‌الممالک دفتری و برادر دکتر احمد متین دفتری، متولد سال ۱۲۸۲ ش در تهران است. تحصیلات متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و در پاریس درجه‌ی دکترای حقوق دریافت کرد. بعد از مراجعت به ایران، به استخدام وزارت دارائی درآمد و در آن وزارتخانه مدیرکل شد.

در ۱۳۲۱ که ابوالحسن ابتهاج به ریاست بانک ملی ایران منصوب گردید، دکتر عبدالله دفتری را به معاونت خود برگزید و مدت ۷ سال در آن سمت باقی ماند. سپهبد رزم‌آرا در آبانماه ۱۳۲۹ او را به سمت وزیر اقتصاد ملی معرفی کرد و چند ماهی در این سمت بود که با قتل رزم‌آرا وزارت او هم منتفی شد. آخرین سمت او نماینده‌ی ایران در بانک بین‌المللی است که در همین سمت به علت تصادف با اتومبیل درگذشت. حین‌الفوت حدود پنجاه سال داشت. از لحاظ احاطه به مسائل حقوقی و سیاسی، با برادر خود فرق زیادی داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دفتری، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۹ در تهران متولد شد. پدرش میرزا محمود عین‌الممالک و جدش میرزا حسین‌خان وزیر دفتر بود. پس از تحصیلات ابتدائی وارد مدرسه‌ی ایران و آلمان شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را به پایان رسانید و زبانهای فرانسه، آلمانی و انگلیسی را به خوبی فراگرفت و در ۱۲۹۸ وارد وزارت فوائد عامه شد. چندی در آن وزارتخانه اشتغال به کار داشت، بعد به وزارت خارجه رفت. در سال ۱۳۰۶ بنا به دعوت داور، شغل قضائی گرفت و دادیار دادسرای تهران شد ولی روحیه‌ی او با کار قضائی هماهنگ نشد. مجددا به وزارت امور خارجه بازگشت. در اداره دوم سیاسی مشغول کار شد. ضمنا در مدرسه‌ی نظام هم تدریس می‌کرد. بعد نایب سفارت ایران در برلن شد. در این ماموریت تحصیلات خود را در دانشگاه برلن در رشته‌ی حقوق ادامه داد و درجه‌ی دکترا در علم حقوق گرفت و رساله‌ی سودمندی که مورد ستایش متخصصین حقوق آلمان بود نوشت. پس از مراجعت از آلمان، چندی مستشار سفارت ایران در کابل گردید و بعد زیرا برادرش دکتر متین‌دفتری نخست‌وزیر بود. ولی ستاره‌ی بخت برادرش خیلی زود اقول کرد. از نخست‌وزیری برکنار و تحت تعقیب قرار گرفته به حبس افتاد. دکتر علی‌اکبر دفتری هم از این موهبت! بی‌نصیبت نماند و او را هم به زندان بردند و قریب ۱۵ ماه در زندان بود. پس از استعفای رضاشاه و خروج از ایران، خانواده‌ی متین دفتری از زندان رهائی یافتند و دکتر علی‌اکبر دفتری هم آزاد شد و به وزارت امور خارجه بازگشت و ماموریت آمریکا گرفت و سمت مستشاری یافت. چندی هم کاردار بود. در بهار ۱۳۲۵ روزی در منزل نمازی میهمان بود. پس از صرف ناهار به استراحت پرداخت ولی در خواب سکته کرد. حین‌الفوت ۴۶ سال داشت. مرحوم دفتری در ماموریت افغانستان با دختر اعتلاءالملک خلعتبری سفیر وقت ایران در افغانستان ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شد. روی هم رفته از افراد فهمیده، باسواد و خوش‌خط و ربط بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دفتری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۳ ش)، نویسنده. سرتیپ دفتری پس از تکمیل تحصیلات به فرانسه عزیمت کرد. مشاغل مهم وی: فرمانده دژبان، رییس کل شهربانی، فرمانده گارد مسلح گمرک. اثر وی: «تاریخ نظامی عصر قدیم و قرون وسطی و عهد جدید».[۱]

فرزند محمود دفتری (عین‌الممالک) و برادر دکتر احمد متین دفتری، در ۱۲۸۵ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی افسری تهران شد. دوره‌ی دانشکده را پایان داد و برای ادامه‌ی تحصیلات به اروپا اعزام گردید. دانشکده‌ی سن‌سیر پاریس را گذراند و به ایران بازگشت. چندی در دانشکده‌ی افسری مربی و استاد بود. تدریجا درجه‌ی سرهنگی گرفت و با رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش نزدیکی یافته و جزء بانـد و دسته‌ی او شد. در سال ۱۳۲۶ رزم‌آرا ریاست دژبان مرکز را به او سپرد. وی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که در دانشگاه تهران به شاه تیراندازی شد، در چند قدمی شاه قرار داشت. فورا شاه را به اتومبیل رسانید و به بیمارستان برد. در همان شب در تهران حکومت نظامی اعلام گردیـد و سرلشکر هوائی احمـد خسروانی حاکم نظامی تهران گردیـد و دژبان تهران برای اجرای برنامه‌ها در اختیار فرمانداری نظامی قرار گرفت. همان شب سرهنگ دفتری مامور دستگیری آیت‌الله کاشانی شد. شبانه از دیوار وارد منزل شد و آیت‌الله را با خفت و خواری دستگیر نمود، چند شب در تهران نگه داشت و بعد او را به لرستان تبعید کردنـد. در فروردین سال ۱۳۲۸ درجه‌ی سرتیپی گرفت و در همان شغل ریاست دژبان مشغول زمینه‌سازی برای روی کار آمدن رزم‌آرا بود. در تیرماه ۱۳۲۹ رزم‌آرا بـه ریاست دولت برگزیـده شد. قبل از معرفی هیئت وزیران اولین حکمی که صادر نمود، ریاست شهربانی سرتیپ دفتری بود. روابط رزم‌آرا و دفتری بسیار نزدیک و صمیمانه بود به طوری که دفتری توانست برادر خود عبـدالله دفتری را وارد کابینه کند و پست وزارت اقتصاد ملی را به او تخصیص دهد ولی در عین حال بین برادر دیگرش دکتر احمد متین دفتری و رزم‌آرا شکاف عمیقی ایجاد شد و متین‌دفتری مرتبا با استفاده از سنگر مجلس سنا، به کوبیدن رزم‌آرا می‌پرداخت. در دوران ریاست شهربانی او، فرار سران حزب توده از زندان قصر اتفاق افتاد. بدون شك این مسئله ساده و عادی نبود به همین دلیل رئیس شهربانی مورد بازخواست قرار نگرفت. با ترور رزم‌آرا در مجلس سلطانی ستاره‌ی اقبال دفتری افول کرد، از ریاست شهربانی کنار رفت، چندی ریاست گارد گمرك و زمانی فرماندهی مرزبانی با او بود ولی روزنامه‌های آن روز مرتبا لبه‌ی تیز حملات شدید خود را متوجه او می‌نمودنـد. در بامـداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دفتری دو حکم برای ریاست شهربانی دریافت کرد. حکم اول به امضای دکتر مصدق نخست‌وزیر وقت بود، حکم دیگر به امضای سپهبد زاهـدی به دست او رسیده بود. ولی او عملا تا روز ۲۸ مرداد در شهربانی حضور نیافت و عصر آن روز با ارائه حکم زاهـدی، شهربانی را تحویل گرفت. چند روز بعد وقتی شاه از سفر اجباری رم بازگشت، دفتری در فرودگاه به پای شاه افتاد ولی شاه که از صدور حکم ریاست شهربانی او توسط دکتر مصدق باخبر بود، وی را تغییر داد و سرلشکر مهدی‌قلی علوی‌مقدم را به ریاست شهربانی گمارد و دفتری به عنوان وابسته‌ی نظامی به ایتالیا رفت. چند سالی در اروپا به سر برد و آیت‌الله کاشانی که از دشمنان سرسخت او بود مانع از ارجاع کار در تهران به او بود. تا سرانجام در سال ۱۳۳۴ به تهران بـازگشت و درجه‌ی سرلشکری گرفت و ریاست اداره‌ی تسلیحات ارتش به او سپرده شـد. چنـدین سال در آنجا به خرید اسلحه و مهمات مشغول بود. چون با ارتشبد عبـدالله هدایت رئیس ستاد نزدیك و دوست بود، همه‌گونه سوءاستفاده از کار خود نمود تا سرانجام از کار معلق و تحت تعقیب قرار گرفت و در دادگاهی که عبدالله هدایت محاکمه شد، او را نیز محاکمه کردند و به سه سال زنـدان محکوم گردیـد. پس از استخلاص از زنـدان، بیماری گریبان او را گرفت و غالبا ملتزم بستر بیماری بود. در ۱۳۵۶ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۴۷۲ -۴۷۱ /۵).

دفتری، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به عین‌الممالک، فرزند میرزا حسین‌خان وزیر دفتر (برادر صلبی دکتر محمد مصدق، این دو برادر قریب ۵۰ سال با یکدیگر اختلاف سن داشتند)، در سال ۱۲۴۳ تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی و عالی، سالیانی چند به تحصیل ادبیات عرب و ریاضیات پرداخت. وقتی به سن رشد رسید در وزارت استیفا که جدش میرزا هدایت وزیر دفتر وزیر آن وزارتخانه بود، به عنوان سررشته‌دار وارد خدمت شد. تدریجا مراحل ترقی و رشد را پیمود و به مقام مستوفی گری (پیشکار دارائی) رسید. سرانجام قبل از مشروطیت چندی معاونت وزارت مالیه با او بود. در سال ۱۳۲۷ ه.ق که وثوق‌الدوله وزیر دارائی شد، تشکیلات تازه‌ای در آن وزارتخانه ترتیب داد و کشور را به هفت منطقه‌ی مالیاتی تقسیم نمود، اداره‌ی امور گیلان و مازندران و استرآباد را به او سپرد.

در سال ۱۳۰۶ که علی‌اکبر داور دادگستری را بنیان نهاد، او را به خدمت قضا دعوت کرد و با رتبه‌ی هفت قضائی به ریاست یکی از شعب دیوان جزای عمال دولت (بعدا دیوان کیفر) گمارد. وی چندی در آن شعبه به کار قضا اشتغال داشت، سپس به مستشاری دیوان عالی کشور منصوب گردید و تا حین‌الفوت در آن سمت بود. وفات وی در سال ۱۳۱۷ در ۷۴ سالگی اتفاق افتاد.

محمود دفتری در تربیت فرزندان خود سعی جمیل به کار برد و تمام آنها از لحاظ تحصیل افراد شاخص شدند. فرزندان وی عبارت بودند از دکتر احمد متین‌دفتری، دکتر علی‌اکبر دفتری که در وزارت امور خارجه و سازمانهای بین‌المللی مراحلی از ترقی را پیمود لیکن در میانسالی درگذشت، دکتر عبدالله دفتری و سرلشکر محمد دفتری. دختر وی نیز همسر دکتر امیرکیا جراح معروف گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دقایقی، اسماعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

به سال ۱۳۳۳ در بهبهان، در خانواده‌ای که به پاکدامنی و التزام به اصول و به مبانی اسلام اشتهار داشت به دنیا آمد. روح و روان اسماعیل در این کانون گرم که ارزشهای اسلامی در آن به خوبی مشهود بود پرورش یافت و زمینه‌ای برای شخصیت والای آینده او شد.

این خانواده با توجه به مشکلاتی که داشتند، مجبور شدند به آغاجاری مهاجرت و با پایبندی به اصول انسانی و اسلامی، در آن شهر زندگی کنند، شهری که بنا به موقعیت خاص و منابع زیرزمینی خود، نه تنها مورد طمع غرب (بویژه آمریکا) بود، بلکه جغرافیایی غارت ارزشهای فرهنگی و سنتهای اجتماعی آن نیز در برنامه‌های استکبار جهانی قرار اما خانواده اسماعیل نه تنها خود از این تهاجم، سرافراز بیرون آمدند، بلکه داشت. در اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر نیز تلاش می‌کردند. در نتیجه اسماعیل تمام ارزشهای وجودی خود را که از کودکی به آنها پایبند بود از خانواده خود نیز فرا گرفت.

او که از هوش و ذکاوت سرشاری برخوردار بود، مورد توجه خانواده قرار گرفت و پس از ورود به دبستان و پشت‌سر گذاشتن این مرحله و اتمام دبیرستان، در سال ۱۳۴۹ در کنکور هنرستان شرکت ملی نفت (که تنها شاگردان ممتاز و نمونه را می‌پذیرفت)

شرکت کرده و پس از قبولی به ادامه تحصیل در آن هنرستان پرداخت.

دانش‌آموزان متعهد، از این هنرستان - که در آن زمان یکی از مراکز فعال و مهم منطقه به شمار می‌آمد - برای مبارزه با رژیم استفاده می‌کردند. اسماعیل در همین هنرستان با برادر محسن رضایی - که از دیر باز آشنای وادی مبارزه بود - آشنا شد و به همراه ایشان و دیگر همرزمانش مبارزه پیگیری را علیه رژیم و مفاسد اجتماعی آن آغاز کردند.

اسماعیل در سال دوم هنرستان، که با برپایی جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی مصادف بود، در اعتصاب هماهنگ همرزمانش شرکت فعالی داشت و در همان سال به هدف منفجر کردن مجسمه رضاخان ملعون، که در خیابان ۲۴ متری اهواز نصب شده بود، به اقدامی شجاعانه دست زد و قصد خود را عملی نمود، اما متاسفانه چاشنی مواد منفجره عمل نکرد.

مبارزات و تلاشهای اسماعیل، منحصر به مسائل سیاسی و نظامی نبود، بلکه به علت هوش سرشار و علاقه‌مندی‌اش به مسائل فرهنگی در فرصتهای مناسب از طریق دایر کردن کلاسهای مختلف با جوانان این منطقه ارتباط فکری و روحی پیدا کرد.

در سال ۱۳۵۳ دو بار (همراه برادر محسن رضایی و جمعی از یاران) به زندان افتاد و هر بار پس از چند ماه که همراه شکنجه بدنی و عذاب روحی بود، از زندان آزاد شد. پس از آزادی از زندان از هنرستان نیز اخراج شد. اما در همان سال در رشته آبیاری دانشکده کشاورزی دانشگاه اهواز قبول شد و پس از دو سال تحصیل در این رشته، دوباره در کنکور شرکت کرد و به دانشگاه علوم تربیتی دانشگاه تهران - که از لحاظ فضای مذهبی، سیاسی و علمی برای او مناسبتر از دیگر مراکز علمی و آموزشی بود - وارد شد.

در این دو محیط دانشگاهی (اهواز و تهران) نیز به مبارزات عقیدتی، سیاسی و نظامی خود ادامه داد.

با اوج گیری نهضت خروشان و توفنده مردم مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) ، همچنان به مبارزه ادامه داد و در اعتصابات کارگران شرکت نفت نقش موثر و ارزنده‌ای را عهده‌دار بود و در ترور دو تن از افسران شهربانی بهبهان به طور غیر مستقیم شرکت داشت.

شهید دقایقی علاقه وافر به ادامه تحصیل داشت، اما با توجه به ضرورتی که در عرصه انقلاب و دفاع احساس می‌کرد دانشگاه و تحصیل را ترک کرد و در سال ۱۳۵۸ با یک نسخه از اساسنامه جهاد سازندگی (که دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاهها آن را تنظیم کرده بودند) به آغاجاری رفت و به اتفاق عده‌ای از دوستان جهاد سازندگی را راه‌اندازی کرد. هنوز چند ماه از فعالیت و تلاش همه جانبه او در این ارگان نگذشته بود که طی حکمی (در اوایل مرداد ماه ۱۳۵۸) مسئول تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در منطقه آغاجاری شد. با دقت و دلسوزی تمام به عضوگیری نیروهای انقلابی پرداخت و در زمان تصدی فرماندهی سپاه، نمونه و الگویی شد از یک فرمانده متقی و مدبر و کاردان. یک سال از فرماندهی‌اش در این منطقه می‌گذشت که به دلیل لیاقت و شایستگی زیاد، برای تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خوزستان به کمک برادر شمخانی و سایرین شتافت و با عهده‌دار شدن مسئولیت دفتر هماهنگی استان، شروع به تشکیل و راه‌اندازی سپاه در شهرستانهای این استان نمود.

به دنبال شروع تهاجم سراسری و ناجوانمرانه عدراق به عنوان نماینده سپاه دراتاق جنگ لشگر ۹۲ زرهی اهواز حضور یافت و در شرایطی که با کارشکنیهای بنی‌صدر خائن مواجه در سازماندهی نیروها و تجهیز آنها تلاش گسترده‌ای را آغاز کرد. او به لحاظ بود احساس مسئولیت ویژه‌ای که داشت در برخی مواقع در مناطق عملیاتی حاضر می‌شد و به سر و سامان دادن نیروها می‌پرداخت.

در جریان محاصره شهر سوسنگرد توسط عراقیها، با مشکلات زیادی از محاصره خارج شد. بعدها به همراه شهید علم‌الهدی در شکستن محاصره سوسنگرد دلیرانه جنگید. در عملیات فتح‌المبین نیز در قرارگاه لشکر فجر با سردار شهید بقایی (که در آن زمان فرماندهی قرارگاه فجر را به عهده داشت) همکاری می‌کرد.

بعد از عملیات بیت‌المقدس، از آنجا که جنگ حالت فرسایشی به خود گرفت و تحرک جبهه‌ها کم شده بود منافقین و ضد انقلاب

در راستای اهداف استکبار جهانی، دست به ترور شخصیتها و افراد موثر نظام و حزب‌اللهی‌ها می‌زدند تا نظام را از داخل تضعیف کرده و عقبه جنگ را مختل نمایند.

ایشان در تاریخ ۶۱/۴/۱ به سپاه منطقه یک مامور گردید و مسئولیت مهم یگان حفاظت شخصیتها را در قم و استان مرکزی به عهده گرفت و با تدبیر و درایت خاص خود و بکارگیری برادران پاسدار مخلص و جان برکف، به گونه‌ای عمل کرد که در دوران تصدی فرماندهی ایشان در این مسئولیت به لطف خدا هیچگونه ترور و سوءقصدی از جانب منافقین و ضد انقلاب در حوزه ماموریتی او پیش نیامد.

پس از بازگشت مجدد به جبهه، مسئول راه‌اندازی دوره عالی مالک اشتر (ویژه آموزش فرماندهان گردان) گردید. این اقدام ضروری در جهت آشنایی هر چه بیشتر برادران عزیزی که در جنگ تجارب زیادی را کسب کرده و استعداد فرماندهی را داشتند، توسط شهید دقایقی صورت می‌گرفت.

در زمان اجرای طرح مالک اشتر عملیات خیبر در منطقه عملیاتی جزایر مجنون انجام شد و شهید دقایقی نیز با حضور در این نبرد فراموش نشدنی، فرماندهی یکی از گردانهای خط مقدم را به عهده داشت. بعد از عملیات خیبر به پشت جبهه بازگشت و دوره یاد شده را در تابستان ۱۳۶۳ به پایان رسانید.

در مطالعه و بالا بردن آگاهی و معلومات خود جدیت خاصی داشت و تا آخر عمر پر برکتش از تحصیل دانش باز نماند.

انس با قرآن از شاخصترین خصوصیات او بود. حتی در اوج مشکلات و گرفتاریها از تلاوت قرآن غافل نمی‌شد. از همسر محترم ایشان نقل شده که او سالی سه بار قرآن را ختم می‌کرد.

تواضع و فروتنی او به نقل از همرزمانش چنان مشهود بود که مثل یک بسیجی و یک رزمنده عادی در چادرها زندگی می‌کرد. در کارها با آنان کمک می‌کرد و در بر خوردهایش خیلی‌ها نمی‌کردند که او فرمانده یگان باشد. در اولین برخورد با او صفت تواضع تصور زودتر از صفات دیگر جلوه‌گر می‌شد. رزمندگان اسلام او را الگوی واقعی یک انسان مجاهد و وارسته می‌دانستند.

با همه مسئولیتهای سنگین و دشواری که بر عهده داشت، هیچ‌گاه در چهره‌اش آثاری از خستگی یا کسالت ظاهر نبود. لبخند مداوم او در مقابله با سختیها برای همه نیروها درس بود و صبر و حوصله و سعه صدر از صفات بارز وی بود. خلوص و سکوت و وقارش در فرماندهی تحسین‌برانگیز بود. این شهید بزرگوار در عملیات عاشورا و قدس ۴ همچنین کربلای ۲، ۴ و ۵ در سمت فرماندهی تیپ خالصانه انجام وظیفه نمود و یگان او جزو یگانهای موثری بود که در موفقیت رزمندگان اسلام نقش چشمگیری داشت.

بالاخره هنگامی که در عملیات کربلای ۵ برای انجام ماموریت شناسایی، با یک دستگاه سیکلت عازم محور بود در مسیر راه مورد اصابت بمباران هواپیماهای رژیم موتور متجاوز عراق قرار گرفته و به لقای حق می‌شتافت و در اوج اخلاص و ایثار، با نوشیدن شربت شهادت روح تشنه خود را سیراب می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

دکنی انجدانی، شاه طاهر

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۹۵۶ –۹۵۲ ق)، متکلم، دانشمند، شاعر. وی در همدان متولد شد. در محلی به نام خند (خواند) نزدیک قزوین روزگار می‌گذراند، با گذشت زمان به خاطر علم و تقوایی که داشت محبوبیت زیادی یافت. تا حدی که معروفترین امام سلسله نزاری

شاخه‌ی محمدشاهی شد. وی وارد دربار شاه اسماعیل صفوی شد در حالی که شاه صفوی از نفوذ او بیمناک بود، چند بار توسط میرزا حسین اصفهانی که از درباریان بانفوذ و حامی شاه طاهر بود، حمایت شد. شاه طاهر پس از آن به کاشان به عنوان مدرس علوم دینی راهی شد، در کاشان علمای اثنی عشری، اخباری از شاه طاهر به دربار فرستادند که باعث شد فرمان قتل وی صادر شود. ولی وی به هند گریخت و به دربار اسماعیل عادلشاه حاکم بیجاپور راه یافت. ولی چون توجهی ندید قصد خانه خدا کرد در راه به پیر محمد شیروانی برخورد و تاثیری در وی گذاشت که باعث خوانده شدنش به احمدنگر دربار نظامشاه شد وی پس از مدتی از معتمدترین یاران نظامشاه شد، در عین حال در آن شهر به ایراد درس در موضوعات مختلف مذهبی می‌پرداخت. وی گویا به خاطر شفا دادن معجزه‌آسای پسر نظامشاه مرتبه‌ای بلند یافت و نظامشاه به تشیع گروید. در بادی امر تبلیغ مذهب اثنی عشری توسط یک امام نزاری شگفت جلوه می‌کند اما باید به خاطر داشت که شاه طاهر و دیگر پیشوایان نزاری آن عهد ناچار به مراعات تقیه به صورت شدید بودند. نظامشاه پس از این تغییر تشیع را مذهب رسمی مملکت خود کرد. وی از دانشمندان و ادیبان و عارفان معروف عهد خود بود. در تفسیر و حدیث و فقه و اصول و حکمت و ریاضی مهارت داشت. دانشهای عقلی را نزد شمس‌الدین محمد خضری فراگرفت و در مجموعه‌ی «منشآتش» نامه‌یی به همین استاد می‌بینیم. وی در احمدنگر درگذشت. استخوان او را بعدها به کربلا- بردند و در جوار امام حسین (ع) به خاک سپردند. از آثارش: «منشآت شاه طاهر» یا «انشاء روحافزا»؛ حاشیه بر «الهیات شفا»؛ شرح بر «تهذیب الاصول»؛ «شرح باب حادی عشر» در کلام، شرح «رساله‌ی جعفریه»، در فقه؛ حاشیه بر «تفسیر» قاضی بیضاوی؛ رساله‌ی «النموزج العلوم» و رساله فارسی در احوال معاد. «دیوان» شعری هم دارد که اشعاری لطیف را شامل است از آن جمله قصایدی که در مدح علی (ع) و نبی اکرم (ص) دارد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :آتشکده‌ی آذر (۱۲۷۲ -۱۲۶۶ /۳)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۶۳۳ -۱۶۲۹ ، ۶۷۰ -۶۶۲ /۵)، تاریخ نظم و نثر (۳۶۷)، تاریخ و عقاید اسماعیلیه (۵۶۰ -۵۵۴)، تحفه‌ی سامی (۴۴ -۴۳)، دایرةالمعارف فارسی (۱۴۴۴/۲)، الذریعه (۶۴۱ ، ۵۰۰ -۴۹۹ /۹ ، ۱۴۲/۶ ،۴۰۶/۲)، ریاض العارفین (۱۰۴ -۱۰۳)، ریحانه (۱۷۳/۳)، فرهنگ سخنوران (۵۸۳ -۵۸۲)، کاروان هند (۸۰۲ -۷۹۱ /۱)، لغت نامه (ذیل/ طاهر)، هفت اقلیم (۲۰۷ -۲۰۳ /۳).

دل آذر، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جواد دل آذر : فرمانده عملیات لشگر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

فروردین ماه ۱۳۳۷ (ه.ش.) در مرکز مهم فقه جعفری، قم و در یک خانواده مذهبی و متدین به دنیا آمد. در سن پنج سالگی پا به مکتب نهاد و با کتاب آسمانی و عرفانی قرآن آشنا و در هفت سالگی وارد دبستان شد.

از دوران کودکی به همراه پدر بزرگوارش در مجالس و محافل اسلامی و نماز جماعت شرکت می جست . مفتخر بود که از همان سنین، چهرهٔ ملکوتی علما از جمله امام عزیز (ره) را زیارت کرده و نسبت به این انسانهای آسمانی، الفت و دوستی قلبی پیدا بکند.

جواد، توانست تحصیل در دوره ابتدایی را با موفقیت بگذراند، اما مشکلات مالی او را وادار کرد که رو به سوی محیط کار آورده و دوره راهنمایی تحصیلی را در کلاسهای شبانه به اتمام برساند، ولی علی رغم استعداد عالی، موفق به ادامه تحصیل نشد و با تشویق و اصرار دوستان و برخلاف میل خانواده به استخدام کادر درجه داری ارتش درآمد. اما جوّ ناسالم ارتش، مجال ماندن را از او

گرفت. از اینرو، پس از بیست ماه ماندن در ارتش و گذراندن آموزشهای نظامی و کسب تجربهٔ رزمی، دل به استعفا سپرد و آنگاه با غیبتهای مکرّر و تن ندادن به قوانین ضد اسلامی ارتش طاغوت، از آن خارج شد.

او دوباره وارد محیط کار شد. امّا در کنار کار کردن، از تقویّت بینش سیاسی و دینی خود نیز غافل نبوده و با مطالعه کتابها انس با طلّاب علوم دینی, بر رشد عقلانی خویش می افزود.

آنگاه که جرقه انقلاب در خرمن طاغوت افتاد, جواد یکی از کارآمدترین و مبارزترین جوانان قم و جلودار و پرچمدار مبارزات در این شهر بود. دیگر زندگی او تلاش و کوشش و دویدن و نیازمندین شد. و چنان شناخته شده بود که مأموریت بارها در صدد تعقیب و دستگیری او بر آمدند.

پس از آن که حضرت اما م«ره» قصد مراجعت به ایران را پیدا کرد وی به عضویت کمیته استقبال از آن حضرت در آمد. و پس از ورود امام به میهن، او به عنوان یکی از اعضای گروه اسکورت، مسلّحانه از ماشین حامل امام حفاظت می کرد.

بعد از پیروزی انقلاب، به عضویّت کمیته انقلاب اسلامی درآمد و در دستگیری عوامل طاغوت و قاچاقچیان مواد مخدّر تلاش و کوشش بسیاری کرد. همچنین در آذر ماه سال ۱۳۵۸ (ه.ش.) به اتفاق شهید محمد منتظری، به منظور مبارزه با صهیونیستها به لبنان مسافرات کرد.

در سال ۱۳۵۹ (ه.ش.) به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. بعد از گذراندن یک دوره آموزشی کوتاه مدت به سوی جبهه های جنگ شتافت و پس از آن نیز جبهه را رها نکرد و در این راستا رشادتها به خرج داد و حماسه ها آفرید.

جواد، سالهای حضور خود در جبهه را با مسئوولیّت های گوناگونی از قبیل فرماندهی «محور» و «عملیّات» لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع) طی کرد. او سرانجام در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۴ در عملیّات والفجر ۸ به فیض عظیم شهادت نایل آمد و از عالم ملک به جهان ملکوت پر کشید.

حال جمله هایی از کتاب پر معنای زندگی اش را با هم مرور می کنیم و از این پنجره کوچک به عرصهٔ بزرگ زندگی او نظر می افکنیم تا بلکه دل و جان را جلا بخشیم. جواد نه تنها در مسایل نظامی مبتکر و صاحب نظر بود بلکه در مسایل معنوی نیز در صف پیشتازان قرار داشت. او با همهٔ شجاعت و شهامت و با آن همه موفقیّت چشمگیر در جبهه ها و با آن همه پس انداز معنوی در بانک آخرت، هرگز خود را نباخت و مغرور نگشت. وی هر چه توفیق بیشتری در این زمینه ها می یافت، نیازمندتر و فقیرتر به درگاه خدا جلوه می کرد و آتش بندگی در دلش تیزتر می شد؛ به خصوص پس از عملیّات ها هرگز پیروزی ها را از آن خود نمی دانست، بلکه در این مواقع حساس، توجّه عمیقی به خدای سبحان پیدا می کرد و معتقد بود که: «بعد از هر پیروزی، ما باید خدا را سجده کنیم و دور از کبر و غرور، شب و روز به درگاه او گریه کنیم ...» می گفت: «بعد از هر پیروزی باید بیشتر به خدا نزدیک شد و به درگاه با عظمتش، احساس نیازمندی کرد. احساس نیازمندی فرماندهان ما، باید نسبت به دیگران بیشتر باشد!»

او در زندگی سراسر مبارزه اش، فقط وجه خدا را در نظر می گرفت و با انرژی ایمان، روح را قوی و قوی تر می کرد. هر بار که مجروح می شد، از جزع و فزع شدیداً پرهیز می نمود و هرگز درد درون را بیرون نمی ریخت. بلکه در این مواقع حسّاس همیشه می گفت: «باید خدا از انسان قبول کند».

این توجّه عمیق به خدا، سرمایه بزرگی بود که او با عمل صالح به کف آورده بود. وی از کودکی توجّه جدّی به مسایل عبادی داشت و در عمل بدانها اهتمام زیادی می ورزید. در دوران مجروحیّتش هم، اگر به هوش بود، نمازش را در وقت فضیلت ادا می کرد و به خاطر این که مجروحیّت، مانع روزه گرفتن او بود به احترام ماه مبارک رمضان هنگام سحر از خواب برمی خاست و ضمن خوردن سحری، در نیّت روزه، با اهل روزه و رمضان هماهنگ می شد. زبان وجودش همواره آوای اخلاص را مترنّم بود؛ چرا که او اعمالش را نه برای مخلوق، بلکه فقط برای رضای خالق انجام می داد. در کار خیر، نظر به تشویق و تکذیب دیگران نداشت، و به

خاطر تنفّر اغیار، از عمل نیک فاصله نمی گرفت. در نشانهٔ اخلاص و خدای محوری اش همین بس که پدر و مادرش را از ستودن خویش و برشمدن فضایلش منع می کرد. همچنین، بارها و بارها از ایشان برای انجام مصاحبه ای دعوت به عمل آوردند، امّا به هیچ بها و بهانه ای تن به این کار نداد. و آنگاه که از ایشان خواسته شد حداقل پیامی برای مردم داشته باشد، گفت: «ما پیاممان را توی خط می دهیم. ما آن را توی میدان عمل پیاممان را می دهیم.» همچنین در جواب یکی از دوستانش که پیوسته از ایشان می خواست ضمن انجام مصاحبه از وی فیلمبرداری شود می گفت: «همین که خداوند ناظر اعمال ماست، کافی است!»

وی هرگز به فکر گرفتن مأموریّتهای آسان و کم زحمت نبود بلکه هر کجا سخن از سختی و مشقّت بود جواد در آنجا می درخشید! و نه تنها نسبت به مأموریّتهای مشکل، اِبایی نداشت، بلکه با اقبال و رویی گشاده به سراغ آنها می رفت و با شادابی و نشاط انجامشان می داد.

جواد، آن چنان در جنگ پخته شده بود که به آسانی اقدامات آتی دشمن را پیش بینی می کرد؛ مثلًا گاه می گفت: امشب دشمن دست به حمله یا پاتک خواهد زد! و بعد می دیدند که سخنش به حقیقت پیوسته است. بین او و افراد تحت امرش حرمت بود، اما حریم نبود. و اگرچه میان آنها فاصله ای نبود، ولی همه او را دوست داشتند و امرش را با جان و دل پذیرا بودند؛ چرا که وی عاشق بسیجیان بود. به آنها احترام می گذارد و به درد دلشان گوش فرا می داد. با آنان نشست و برخاست داشت و چنان صمیمانه برخورد می کرد که نیروها مطیع و فرمانبر او می شدند و نسبت به وی ارادت می ورزیدند.

در میدان رزم، جلودار واقعی بود. و در عمل، چنان چالاک و بی باک می نمود که «شیر شجاع لشگر» لقب گرفت. او از گرد و غبار جبهه که بر سر و رویش می نشست لذت می برد. در حقیقت این خاک را زلالتر از آب می دانست و به آن تبرّک می جست.

در عملیّات والفجر ۸، خط نخست نبرد را ترک نکرده و بلکه مثل همیشه نگران اوضاع بود. پس از عملیّات مذکور، با شهامت تمام، در مقابل پاتکهای سنگین دشمن شکست خورده ایستاد و منطقه را از خطر سقوط حتمی، به کمک بسیجیان توانمند نجات داد.

جواد، در عین آنکه خود یک فرماندهٔ نظامی بود، تخلّق به اخلاق اسلامی و آشنایی عمیق با مسائل سیاسی را برای فرماندهان نظامی ضروری و لازم می دانست.

او پیوسته در برابر نظرات فرماندهٔ مافوق خود، مطیع و منقاد بودو در صورت تصادم و تضادّ نظر او و فرماندهٔ بالاترش، نظر فرمانده را مقدّم می شمرد. عشق به خدمت، تمام وجودش را فراگرفته بود. او خود را از دوران نوجوانی وقف خدمت به خلق کرده بود. در فعالیّتهای پر خوف و خطر قبل و بعد از انقلاب، در تمام عرصه ها، می درخشید. پس از انقلاب، آنقدر غرق در کار و تلاش بود که وقتی به ایشان می گفتند ازداواج کن! می گفت: «من مجرّد نیستم. من با جنگ ازدواج کرده ام!» از اینرو پیوسته در جبهه بود و با اینکه چندین بار مجروح شد اما لحظه ای نیز میادین جهاد را ترک نکرد.

جواد، سر نترسی داشت. شجاعت او قبل از انقلاب نیز زبانزد همگان بود. معروف است که وقتی تانکهای طاغوت برای سرکوبی تظاهرات مردم قم به خیابانها آمدند او با همدستی چند نفر از همرزمانش جلوی تانکها دراز کشیده و بدین ترتیب انع حرکت آنها به سمت تظاهرکنندگان شدند.

سرانجام این انسان عاشق و عارف پس از عمری جهاد خالصانه، در حالیکه مشغول نماز و راز و نیاز با حضرت حق- جل و علا- بود بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید و از مهبط خاک تا معراج آسمانها پر کشید. منابع زندگینامه : علمداران سرفراز(جلد۱)نوشته ی تقی متقی و...،نشر ستاد یادواره سرداران شهیدلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)

دل آذر، محمدجواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در فروردین ماه سال ۱۳۳۷ نوزادی در شهرستان قم چشم به آسمان زیبای زندگی گشود و پدر و مادر نام او را محمدجواد نهادند و او در سایه پر مهر خانواده، پرورش یافت. در ۵ سالگی پای به مکتب نهاد و قلبش با نغمه‌های آسمانی قرآن آشنا شد و در سن ۷ سالگی به مدرسه رفت. محمدجواد دستان کوچکش را به پدر می‌سپرد و همراه او در مجالس اسلامی و نماز جماعت‌ها شرکت می‌کرد. او از همان سنین، چهره ملکوتی علما از جمله امام خمینی (ره) را زیارت کرد و الفت قلبی با آنان پیدا کرد.

فقر مالی جواد را وادار کرد که پس از اتمام تحصیلات ابتدایی، وارد محیط کار شود و دوره راهنمایی را در کلاس‌های شبانه به پایان برساند. چندی بعد، جواد با اصرار دوستان در بخش درجه‌داری ارتش استخدام شد؛ اما جو ناسالم آن‌جا مجال ماندن را از او گرفت؛ لذا پس از کسب تجربه نظامی و گذشت ۲۰ ماه، استعفا داد و دوباره در بازار، به کار پرداخت.

اطلاعات و بینش سیاسی و دینی او، دل‌آذر را بر آن داشت تا جزو کارآمدترین و مبارزترین جوانان قم در مبارزه علیه طاغوت شود و بارها مأموران در صدد تعقیب و دستگیری او برآمدند. پس از آن‌که حضرت امام (س) کرد مراجعت به ایران باز گردد، به عضویت کمیته استقبال از امام (ره) درآمد و سپس به عنوان یکی از اعضای گروه محافظ، از ماشین امام حفاظت می‌کرد. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به عضویت کمیته انقلاب اسلامی درآمد و در دستگیری عوامل طاغوت و قاچاقچیان مواد مخدر، تلاش زیادی کرد.

دل‌آذر در آذرماه سال ۱۳۵۸ به لبنان سفر کرد. پس از بازگشت، لباس سبز سپاه را بر تن کرد و بعد از گذراندن دوره آموزش کوتاه مدت، عازم جبهه‌های جنگ شد. محمدجواد سال‌های حضور خود در جبهه را با مسؤولیت‌های گوناگون از جمله فرماندهی "محور "و" عملیات "طی کرد و در عملیات‌های گوناگون از جمله" :بدر، محرم و والفجر چهار "چندین بار مجروح شد. فرمانده عملیات لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب (علیه السلام) ۱۳۶۴/۱۲/۱۳چنان شجاع و بی‌باك می‌نمود که دل‌آذر شجاع لشگر لقب گرفت و سرانجام در عملیات والفجر هشت جرعه‌نوش بارگاه حضرت حق شد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

دلاک، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا دلاك : فرمانده محور عملیاتی لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۴ در روستای" رکن آباد" در شهرستان میبد در خانواده ای متدین و تلاشگر به دنیا آمد و دوران کودکی را پشت سر گذاشت . دوره راهنمایی و ابتدایی را در همان جا بود و برای گذراندن دوران دبیرستان به یزد آمد.ا و در دبیرستان ایرانشهر مشغول به تحصیل شد و در رشته طبیعی درس خواند.

در طول زندگی لحظه ای از عبادت پروردگار متعال غافل نبود و انسانی خوش اخلاق بود. در فعالیت های سیاسی اجتماعی و فرهنگی حضوری مستمر داشت و برای پیشبرد اهداف انقلاب شبانه روز تلاش می کرد. در سال ۱۳۵۷ به خدمت سربازی رفت و پس از مدتی به دستور امام خمینی از سربازی فرار کرد و مخفیانه به قم عزیمت نمود تا فعالیت های انقلابی خود را در قم ادامه

دهد.

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی به زادگاهش بازگشت و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد . با شروع جنگ تحمیلی به جبهه رفت و در عملیات فتح المبین حضور یافت . پس از این عملیات بود که به عنوان فرمانده محور عملیاتی لشگر ۱۷ علی ابن ابیطالب (ع) منصوب شد و در عملیات بیت المقدس شرکت کرد .این عملیات نقطه پایان حیات زمینی این سردار ملی بود. اودر این عملیات که منجر به آزاد سازی خرمشهر از وجود ناپاک دشمنان شد؛به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دلواری، رئیسعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رئیس علی دلواری فرزند رئیس محمد، کدخدای ده دلوار(۱) بود که در سال ۱۲۶۰ شمسی متولد شد. او درعصر مشروطیت جوانی بیست و چهارساله، بلند همت، شجاع، در صدق و وفا بی مانند و در حبّ وطن کم نظیر و در توکل به خدا ضرب المثل بود. اگرچه سواد کامل و معلومات کافی نداشت، اما پاکی سرشت و صفات حمیده او طوری بود که زبانزد خاص و عام بود. رئیس علی بعد از این که قوای اشغالگر انگلستان بوشهر را به تصرف خود درآوردند با شجاعتی وصف ناپذیر به مقابله پرداخت و شکست سنگینی بر قوای انگلستان وارد کرد و در حین مبارزه با دشمنان اسلام و ایران، از پشت مورد هدف گلوله فرد خائنی قرار گرفت و در منطقه تنگک صفر، در بیست و سوم شوال۱۳۳۳ه ق/۳ سپتامبر ۱۹۱۵، به شهادت رسید.بوشهر از بنادر بزرگ و مهم ایران است که قریب به یک صد سال است، به عنوان مرکز بنادر جنوب کشور شناخته می شود. قبل از ورود دین اسلام به ایران، بندری به نام بوشهر اساساً وجود نداشته است و آبادی در دو فرسنگی سمت جنوب بوشهر در ساحل دریا بوده که آن جا را " ریشهر "می نامیده اند. به قول مؤلفین "فارسنامه ناصری "و "گنج دانش، "بوشهر از زمان کریم خان زند رو به آبادی گذاشت و در زمان ناصرالدین شاه رو به عمران بیشتر گذاشت و از بنادر تجاری مهم محسوب شد. تا در سال ۱۲۷۳ ه. ق، که شهر هرات از طرف دولت ایران محاصره شد، انگلیسی ها که ترسیده بودند و برای انصراف ایران از تصرف هرات که کلید هندوستان شمرده می شد، سی فروند کشتی جنگی به خلیج فارس فرستادند و پس از جنگ با دلاورمردان تنگستان این بندر را تصرف کردند.(این درگیری بین باقرخان ضابط تنگستانی و پسر رشیدش احمدخان تنگستانی با چهارصد تفنگچی در قلعه ریشهر روی داد و احمدخان تنگستانی به همراه ۷۲ نفر شهید شدند.) در آغاز جنگ جهانی اول(۱۹۱۴) قوای روس از شمال و نیروهای انگلستان از جنوب، کشور ما را در معرض هجوم قرار دادند و کشتی های جنگی انگلستان در مقابل بوشهر لنگر انداختند و نیروهای اشغالگر در ۸ اوت ۱۹۱۵، برابر با ۱۷ مرداد ۱۲۹۴(۲۶ رمضان۱۳۳۳)، شهر بوشهر را به اشغال خود درآورند. یک روز پس از اشغال بوشهر، چهارده نفر از ساکنین آن علیه اشغالگران اعتراض کردند، ولی چون اهل جدال و اسلحه نبودند دستگیر و به هندوستان تبعید شدند". رئیس علی خان دلواری "و "شیخ حسین خان چاه کوتاهی "و" زایر خضرخان اهرمی "سه نفر خوانین دلیر تنگستان از این وقایع آگاه شدند و تصمیم گرفتند که علیه دشمن قیام و در مقام دفاع از وطن برآیند. حدود دو ماه قبل از این که قوای انگلستان بوشهر را اشغال کنند، ژنرال کاکس کنسول انگلستان در خلیج فارس، نامه ای به مرحوم" شیخ محمد حسین برازجانی "روحانی متنفذ و مجتهد معروف دشتستان نوشت که جواب آن نامه انگیزه قیام رئیس علی دلواری آن قهرمان نامی ایران و اسلام شد. کنسول انگلستان در این نامه از شیخ محمدحسین برازجانی خواسته بود که از نفوذ خود استفاده کند و از هر گونه آشوب و قیام علیه اشغالگران جلوگیری نماید. در این

نامه تأکید شده بود که از دشمنی با دولت انگلستان هیچ سودی عاید ملت ایران نخواهد شد، بلکه در صورتی که ایرانیان وارد جنگ شوند، انگلستان یک سوم خاک ایران را به تصرف خود در خواهد آورد. شیخ، در پاسخ به این نامه تمام مصیبت ها را از طرف دولت انگلستان برشمرده و اعلام کرده بود که چنانچه عملیات انتقام جویانه علیه اشغالگران صورت پذیرد، مسؤولیت آن بر عهده انگلیسی ها خواهد بود. رئیس علی، در نامه های متعدد به شیخ محمدحسین برازجانی برای جهاد و قیام علیه قوای انگلستان کسب تکلیف می کند که سرانجام مرحوم شیخ صورتی از حکم جهادی که مراجع شیعه از نجف اشرف ارسال داشته بودند به ضمیمه حکم خود مبنی بر وجوب جهاد با کفار انگلیسی و جلوگیری از رخنه آن ها به بنادر جنوب و دشتستان و تنگستان و لزوم همکاری خوانین این مناطق و بسیج مردم مسلمان برای رفتن به میدان جنگ صادر می کند و برای همه خوانین می فرستد. رئیس علی دلواری همین که از حکم جهاد مرحوم شیخ محمد حسین برازجانی و دیگر مراجع دینی آگاهی می یابد، آماده نبرد با امپراطوری انگلستان می شود و مقدمات کار را در خانه حاج سید محمد رضای کازرونی فراهم می سازد. رئیس علی همراه دوستش خالو حسین دشتی در اوایل ماه رمضان ۱۳۳۳ ه.ق، در عمارت حاج سید محمدرضا کازرونی، پس از مذاکراتی با وی آمادگی خود را برای دفاع از بوشهر و جلوگیری از پیشروی نیروهای انگلیسی اعلام می دارد. رئیس علی پس از اظهار تشکر، قرآن مجید را می طلبد و همین که خادم قرآن می آورد برمی خیزد و تعظیم می کند و با احترام تمام آن را روی میز جلو خود می گذارد، آن گاه رو به حاضرین کرده و می گوید ": ای کلام الله گفتار مرا شاهد باش. من به تو سوگند یاد می کنم که اگر انگلیسی ها بخواهند بوشهر را تصرف کنند و به خاک وطن من تجاوز نمایند، در مقام مدافعه برآیم و تا آخرین قطره خون من بر زمین نریخته است، دست از جنگ و ستیز با آنان نکشم و اگر غیر از این رفتار کنم، در شمار منکرین و کافرین به تو باشم و خدا و رسول از من بیزار شوند ".بعد از اشغال شهر بوشهر در ۲۶ رمضان۱۳۳۳ه.ق، نیروهای انگلیسی قصد تصرف ناحیه دلوار را می کنند. دلوار محلی بود که پیش از آن چندبار سربازان انگلیسی به آن جا تجاوز کرده، اما طعم تلخ شکست را در این ناحیه چشیده بودند. رئیس علی خان دلواری و شیخ حسین خان چاه کوتاهی و زایرخضرخان اهرمی از این وقایع آگاه و در مقام دفاع از وطن برمی آیند. قیام دلیران تنگستان علیه اشغالگران آغاز می شود و نیروهای متجاوز انگلیسی که قریب به پنج هزار نفر بودند در دام دلیر مردان تنگستانی گرفتار می آیند و عده زیادی از متجاوزان انگلیسی در این حمله از بین می روند. قیام مردم تنگستان بر روی هم هفت سال طول می کشد و در این مدت دلیران تنگستانی دو هدف عمده را دنبال می کنند: ۱. پاسداری از بوشهر و دشتستان و تنگستان به عنوان منطقه سکونت خود. ۲. جلوگیری از حرکت قوای بیگانه به درون مرزهای ایران و دفاع از استقلال وطن. رئیس علی دلواری که در حقیقت روح قیام شورانگیز مردم جنوب ایران به شمار می رفت و از حیث خصایص اخلاقی و نظامی بر سایرین تفوق داشت، قبل از این که زندگی را بدرود گوید، بارها مرگ خود را پیش بینی کرده بود تا این که سرانجام، در شب هجوم دشمن در ناحیه " تنگک صفر "هنگام شبیخون به دشمن از پشت سر توسط غلامحسین تنگکی در روز بیست و سوم شوال۱۳۳۳ ه.ق، به فیض شهادت نایل می آید. درباره علل قتل رئیس علی به صراحت نمی توان چیزی گفت. چه وقایع نگاران و مورخان آن عصر به این موضوع اشاره نکرده اند. ولی غلامحسین تنگکی قبل از به شهادت رساندن رئیس علی خطاب به صاحب منصب انگلیس گفته است ":من تشنه خون رئیس علی هستم، چون جد او قاتل پسرعموی من است و مدت هاست که منتظر هستم با یک گلوله او را سوراخ کنم ".رئیس علی سمبل مبارزه با استعمار رئیس علی دلواری در مبارزه با استعمار چهره واقعی و ژرفای ایمان خود را نشان داد و به قیام خونین ضد اجنبی مردم نواحی دشتی، دشتستان و تنگستان رنگ خاصی بخشید. روح استقلال طلبی و عشق به میهن و غیرت و حمیت وی از او شخصیتی به وجود آورده بود که آوازه جانبازی و فداکاری اش در سراسر ایران طنین افکند. وی نبرد علیه قوای مهاجم را وظیفه ملی و مذهبی خود می دانست و فعالیت های ضد انگلیسی او از این اعتقاد مایه می گرفت و تقویت می شد. رئیس علی قاطعانه تصمیم گرفت خود را فدای استقلال و تمامیت ارضی وطن کند. مقامات انگلیسی که

اغلب با تزویر و نیرنگ و پرداخت رشوه و زر و سیم بر حریف چیره می شدند، پس از اتخاذ تصمیم قطعی درباره اشغال بوشهر و پیشروی به سوی شیراز به منظور تطمیع رئیس علی، دونفر از متابعان حیدرخان حیات داودی را به دلوار گسیل می دارند تا به زعم خود موافقت او را مبنی بر پیاده شدن قوای انگلیس در کرانه خلیج فارس و حرکت به سوی شیراز جلب کنند. نمایندگان حیدرخان ضمن ملاقات با رئیس علی متذکر می شوند که چنانچه او از قیام علیه قوای اشغالگر صرف نظر کند، مقامات انگلیسی چهل هزارپوند به او خواهند پرداخت. رئیس علی با صراحت و شجاعت تمام می گوید ":چگونه می توانم بی طرفی اختیار کنم در حالی که استقلال ایران در معرض خطر جدی قرار گرفته است "؟پس از مراجعت نمایندگان حیدرخان که تیرشان به هدف مقصود اصابت نکرده بود، نامه تهدیدآمیز از طرف مقامات انگلیسی به رئیس علی نگاشته می شود مبنی بر این که ": چنانچه بر ضد دولت انگلستان قیام و اقدام کنید، مبادرت به جنگ می نماییم، در این صورت خانه هایتان ویران و نخل هایتان را قطع خواهیم کرد". رئیس علی در پاسخ مقامات انگلیسی می نویسد ":خانه ما کوه است و انهدام و تخریب آن ها خارج از حیطه قدرت و امکان امپراطوری بریتانیای کبیر است. بدیهی است که در صورت اقدام آن دولت به جنگ با ما، تا آخرین حد امکان مقاومت خواهیم کرد ".پی نوشت: ۱. دلوار دهی از دهستان ساحلی بخش اهرم شهرستان بوشهر، در سی کیلومتری جنوب باختر اهرم، کنار جاده سابق بوشهر به لنگه در ساحل دریا واقع شده است. این روستا که جزء خاک تنگستان محسوب می شود در شش فرسخی بوشهر قرار دارد.

دمتریوس اول

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۱۶۲ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ –۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریبا جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالك آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق

وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

دمتریوس دوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نیکاتور (فاتح) (بار اول جل. ۱۴۹ -۱۴۵، بار دوم ۱۲۵ -۱۳۹ ق.م)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریبا جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلاء که راه فساد را باز می کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می کردند، عاجز بودند :قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن

داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیك مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یك لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

دمتریوس سوم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فیلوپاتر (جل. ۸۸ -۹۵ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان

بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالك آنان را ترك نمی کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیك باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترك می گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید، مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه‌واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- هنر ایرانی به معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان

است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

دوانی، جلال‌الدین محمد

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۸۳۰- ح ۹۱۸/۹۰۸ ق)، حیکم، فیلسوف، فقیه، متکلم، مفسر، قاضی و شاعر، متخلص به جلال و دوانی نیز فانی. معروف به علامه دوانی و مشهور به محقق دوانی. نسبش به محمد بن ابی‌بکر می‌رسد. در دوان از قرای کازرون فارس متولد شد. ابدا نزد پدر دانش آموخت و سپس برای تکمیل معلومات خود به شیراز رفت و در خدمت ملا محی‌الدین انصاری (از اولاد سعد بن عباده صحابی) درآمد. دوانی مسافرتهایی به گیلان، کاشان، تبریز، عراق، مدینه و مکه داشت. در شیراز اقامت گزید و سالها در مدرسه‌ی بیگم به تدریس مشغول بود.بین او و امیر صدرالدین دشتکی شیرازی مناظرات و مباحثات حضوری و غیابی بسیار، در زمینه‌ی حکمت و کلام، جریان داشت و شاگردان وی بیشتر از شاگردان امیر صدرالدین دشتکی بودند. در دوران آق قویونلوها منصب قاضی القضاتی فارس را بر عهده داشت. علامه‌ی دوانی در همه‌ی علوم زمان خود تبحر داشت و شعر فارسی را نیز به خوبی می‌سرود. وی ابتدا شافعی مذهب بود و بعد مذهب شیعه را برگزید، و سپس رساله‌ای به نام «نور الهدایه» نگاشت که بر تشیع او تصریح دارد، و نیز حاشیه‌ی او بر «تجرید»، در جواب میر صدرالدین شیرازی در تفضیل ابوبکر بر علی (ع)، موید تشیع اوست. او در این رباطه اشعاری نیز سروده است. دوانی صاحب بیش از صد تالیف به زبان عربی و فارسی در علوم مختلف بود که برخی از آنها عبارت‌اند از: «انموذج العلوم»، محتوی مسایلی از هر علم؛ «اثبات الواجب القدیم»؛ «اثبات الواجب الجدید»؛ رساله در «افعال العباد»؛ شرح بر متن «تهذیب المنطق» تفتازانی؛ شرح بر «العقائد العضدیه»؛ حاشیه‌ی قدیمه و جدیده و اجد بر «شرح التجرید» فاضل قوشچی یا «طبقات الجلالیه»؛ «لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق» یا «اخلاق جلالی»؛ «التوحید»؛ تعلیقه بر «الانوار لعمل الابرار» اردبیلی، در فقه شافعی؛ «الجبر و الاختیار» یا «خلق الاعمال»؛ «التصوف و العرفان»؛ «تحفه‌ی روحانی»؛ تفسیر چندین آیه و سوره‌ی قرآن از جمله سوره‌ی «اخلاق» و «کافرون».[۱]

(منسوب به دوان) جلال‌الدین محمد بن سعد (یا سعدالدین) اسعد کازرونی، دانشمند و قاضی معروف. (و. دوان ۸۳۰ ف. ۹۰۸ ه.ق.). پدرش قاضی کازرون بود و دوانی بخش اول عمر خود را در آن شهر گذرانید و در مدرسه دارالایتام به تعلیم پرداخت. وی حکیمی متکلم و محقق است. از آثار اوست: اخلاق جلالی (علم اخلاق) اثبات الواجب القدیم، اثبات الواجب الجدید، افعال اللّٰه تعالی انموذج علوم.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آثار عجم (۳۲۵ -۳۰۹)، احقاق الحق (۱۲۴ -۱۲۲ /۳)، الاعلام (۲۵۷/۶)، اعیان الشعیه (۱۲/۹)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۰۰ -۹۹ /۴)، تاریخ نظم و نثر (۲۶۷ -۲۶۵)، تذکره‌ی روز روشن (۱۷۵ -۱۶۷)، الذریعه (۵۷/۲۵، ۱۴۷/۱۵، ۱۹۹/۹، ۸۲/۵، ۲۰۶/۲)، روضات الجنات (۵۴۸ -۵۴۱ /۲)، ریحانه (۲۳۶ -۲۳۲ /۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۲۲ -۲۲۰ /۱۰)، کشف الظنون (۲۰۴۸، ۱۸۹۳، ۱۵۶۷، ۱۱۴۴، ۱۰۹۶، ۸۶۳، ۸۴۷، ۸۴۲، ۵۱۶، ۴۵۷، ۴۴۹، ۳۴۹، ۱۹۵، ۱۸۴)، لغت نامه (ذیل/ دوانی)، مجالس المومنین (۲۲۹ -۲۲۱ /۲)، معجم المؤلفین (۴۷/۹)، هدیه الاحباب (۱۳۶).

دودمان، غلامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد تخریب تیپ امام جعفرصادق(ع)ازلشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

غلامعلی دودمان (فرزند محمدعلی) در تاریخ ۸/۶/۱۳۳۴ در روستای رک از توابع شهرستان بیرجند، در خانواده ای کشاورز و فقیر دیده به جهان گشود.

در شش سالگی راهی دبستان شد، که در میان بچه ها از جنب و جوش خاصی برخوردار بود و این ویژگی، او را در میان سایر بچه ها برجسته کرده بود.

از هفت سالگی نماز خواندن را شروع کرد. در دعای کمیل و دیگر مراسم مذهبی حضور می یافت. قرآن را بسیار خوب می خواند. برای ادامه تحصیل راهی شهر شد و در منزل دایی اش مستقر گردید. هنوز دبیرستان را تمام نکرده بود که پدرش به علت عدم تامین نیازهای زندگی، از روستا راهی شهر شد و در شرایطی بسیار سخت و طاقت فرسا، در یک شرکت ساختمانی به کار مشغول شد. غلامعلی هم با توجه به وضعیت جدید خانواده اش، نتوانست به تحصیل ادامه دهد و مجبور شد که مدتی را در کوره پزخانه و سپس به کار بنایی مشغول شود.

او به لحاظ برخورداری از استعداد خوب تحصیلی در شغل جدیدش، موفق بود، اما مشکلات زندگی، او را همچنان در فشار نگه می داشت.

از لحاظ اخلاقی بسیار خوب بود. در کارهای منزل به والدین خود کمک می کرد. با اقوام رفت و آمد داشت و صله رحم را به جا می آورد. بسیار با محبت بود و به منازل فقرا و تهیدستان می رفت و به آنان کمک می کرد و از آنان دلجویی می نمود. روزها کار می کرد و شبانه درس می خواند تا جایی که توانست تحصیلات خود را تا پنجم طبیعی (نظام قدیم) ادامه دهد.

قبل از انقلاب فعالیت های چشمگیری داشت و در زمان انقلاب به پخش اعلامیه های امام می پرداخت و پیرو فرامین امام بود و همیشه سعی بر این داشت که از ایشان حمایت کند. در تظاهرات، راهپیمایی ها و تشییع جنازه ها شرکت فعال داشت و همیشه نوارها و اعلامیه ها را پخش می کرد. با تمام وجود خود را وقف پیشبرد اهداف انقلاب کرده بود. در اوج درگیری های ضد مردمی رژیم شاه، با مردم به پا خاسته ایران همراه بود. در تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۵۷، از ناحیه ی پا مجروح شد و به مدت ۴۲ روز در بیمارستان بستری گردید و تحت درمان قرار گرفت. در تاریخ ۲۲/۱۱/۱۳۵۷ با بهبودی نسبی مرخص، و به مدت چهارماه به خاطر عوارض این جراحت خانه نشین شد.

مرحله نوین زندگی غلامعلی دودمان، با پیروزی انقلاب آغاز شود، که در منطقه سکونتش بیشترین فعالیت را در مسجد محل،

جهت شناسایی فرهنگ انقلاب به عهده داشت. با فرمان امام عزیز، مبنی بر تشکیل بسیج، پیشگام شد و مسئولیت بسیج محل را برعهده گرفت.

احمد دودمان (برادر شهید) در مورد او چنین می گوید: «برادرم به خواندن کتب مذهبی و کتاب های نویسندگان انقلابی و نهج البلاغه علاقه زیادی داشت. به ورزش های رزمی علاقه مند بود و در اوقات فراغت ، جوانان علاقه مند را آموزش می داد. جدی بودن در کار، عطوفت و گذشت از خصوصیات بارز ایشان بود. شرکت در نماز جمعه و دیدار از خانواده های معظم شهدا از برنامه های هفتگی ایشان به حساب می آمد. بزرگ ترین آروزیشان، پیروزی هر چه سریع تر رزمندگان اسلام بود.»

محمد علی قربانی (از همرزمان شهید) می گوید: « مدت دو ماه از دوره آموزشی در بجنورد و در عملیات والفجر سه، در محور عملیاتی خیلی خوب بود. به طوری که در تمامی رزم های شبانه شرکت می کرد و خود را مهیای حضور در عملیات می نمود. همیشه توصیه می کرد که امام را تنها نگذارید و تا آخرین لحظه از انقلاب دفاع کنید.»

غلامعلی دودمان با شروع جنگ تحمیلی در یکی از پادگان های آموزشی بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مشهد، به عنوان مربی افتخاری و کادر ثابت بسیج مشغول به خدمت شد و سپس به عنوان مربی آموزشی اعزام به جبهه شد. بعد از آن عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گردید و در مهرماه ۱۳۶۱ عازم جبهه شد. در آن جا به لحاظ شجاعت و تجربیات خویش، عهده دار مسئولیت تخریب تیپ امام جعفر صادق (ع) گردید.

فاطمه بیگم دودمان (خواهر شهید) در مورد برادر شهیدش چنین می گوید: «شهید روی دین، مذهب و همچنین ادامه تحصیل تاکید داشت. همیشه ما را تشویق می کردند که درسمان را بخوانیم. بسیار کم توقع بودند و اظهار می کردند، انسان باید قانع باشد. در مواردی که ما اشتباه می کردیم، ما را راهنمایی می کرد. از افراد دورو خیلی بدشان می آمد. توقعات مادی نداشت و عاشق امام (ره) بودند.»

شهید دودمان از یک روحیه ی عالی مذهبی برخوردار بودند، جهان را مکان آزمایش می دانست. در اکثر نامه هایش خطاب به برادران بسیج نوشته است:

«برادران عزیزم، در هر عصر و زمانی و در هر روز و دقیقه ای انسان، این آفریده خداوند، در حال آزمایش است. آگاه باشیم. اگر سست شویم، یعنی از امتحان رد شده ایم. حسین زمان ، هنوز در بین ماست. قدرش را بدانیم. چون کوفیان نباشیم که چون مرحله عمل پیش آمد، فراموش کرده باشیم عهد و پیمان خود را. نگذاریم افرادی سست عنصر، چون شیطان در گوش ما بخوانند و ما را از راه راست منحرف سازند. اکنون سنگر شما مسجد است . اگر مسجد را رها کنید و دنبال کار خود بروید، یعنی دین خدا را یاری نکرده اید.»

غلامعلی دودمان مدت ۸ ماه در جبهه های حق علیه باطل و در تیپ امام جعفر صادق (ع) مسئولیت واحد تخریب را به عهده داشت. سرانجام پس از سالها مجاهدت وتلاش در راه اعتلای اسلام عزیز ,در تاریخ ۲۲/۱/۱۳۶۲ به آرزوی همیشگی اش، یعنی شهادت، دست یافت. پیکر پاکش به مشهد منتقل شد و در تاریخ ۲۸/۱/۱۳۶۲ به روی دستان جمعیتی کثیری از دوستان و بستگانش تشییع و در همان روز در بهشت رضا (ع) مشهد به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

دوران، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس دوران : فرمانده عملیات پایگاه سوم شکاری (شهید نوژه)(ارتش جمهوری اسلامی ایران)

سال ۱۳۲۹ در شهر شیراز دیده به جهان گشود. دوران کودکی، نوجوانی و جوانی را در شیراز گذراند. وی پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۴۹ به خدمت مقدس سربازی می رود و بعد از بازگشت، به دلیل علاقه ای که به یادگیری فن خلبانی و خدمت به میهن دارد در ۱۳۵۱ وارد دانشکده خلبانی نیروی هوایی ارتش شد. پس از طی نمودن دوره مقدماتی پرواز در ایران برای ادامه تحصیل و فراگیری دوره تکمیلی خلبانی به کشور آمریکا اعزام گردید. با توجه به استعداد فوق العاده در کم ترین زمان موفق به اخذ نشان و گواهینامه خلبانی شده و به ایران بازمی گردد و با درجه ستواندومی در پایگاه هوایی همدان مشغول به خدمت می شود. هنگامی که جنگ تحمیلی آغاز شد، وی در پست افسر خلبان شکاری و معاونت عملیات فرماندهی پایگاه سوم شکاری (شهید نوژه) انجام وظیفه می کرد.

در سی و یکم شهریور سال ۱۳۵۹ نیروی هوایی عراق در یورشی ناجوانمردانه تعداد زیادی از مواضع ایران را بمباران می کند. عباس هم همانند دیگر خلبانان شجاع نیروی هوایی به مقابله با دشمن پرداخت.

پس از مدتی عباس برای ادامه پروازهای جنگی به پایگاه ششم شکاری بوشهر منتقل شد. هنوز چندی نگذشته بود که طرح عملیات مروارید ارائه می شود که بر اساس آن تصمیم گرفته می شود که نیروی هوایی و نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در این عملیات به صورت مشترک عمل کنند.

بدین لحاظ بهترین خلبانان پایگاه انتخاب می شوند. در بین انتخاب شدگان نام دلیرانی همچون سرلشکر شهید عباس دوران، سرلشکر شهید حسین خلعتبری، سرلشکر شهید سیدعلیرضا یاسینی و سرگرد شهید حسن طالب مهر به چشم می خورد.

عملیات در تاریخ ۹.۷. ۱۳۵۹ شروع می شود. در همان ساعات ابتدایی نبرد، در یک عملیات متحورانه عباس دو ناوچه نیروی دریایی عراق را در حوالی اسکله «الامیه» و «البکر» منهدم کرد. تا پایان عملیات، دوران و همرزمانش مرتب هواپیما عوض می کردند. بطوریکه بعد از فرود، دوران از هواپیما پیاده می شد و به هواپیمای دیگری که مسلح بود سوار می شد و به نبرد ادامه می داد. عباس بی نهایت شجاع بود. آن روزها سخت ترین مأموریت ها را قبول می کرد. در این عملیات به او که درحال پرواز بود اطلاع دادند باید عملیات نیمه تمام رها شود، که عباس قبول نکرد و با رشادت تمام این دو اسکله را نابود ساخت. چنان چه می گفتند و به اثبات هم رسیده نیروی دریایی عراق را سرهنگ خلبان عباس دوران و سرهنگ خلبان خلعتبری به نابودی کشاندند.

به دلیل رشادت های فراوانی که عباس از خود بروز داده بود، علاوه بر یک درجه دوره ای که به او تعلق می گرفت یک درجه تشویقی دیگرنیز گرفت و به درجه سرهنگ دومی مفتخر شد. درهمین اوصاف فرماندهان تصمیم می گیرند که با انتقال او و سپردن یکی از پست های حساس ستادی در تهران، از تجربیات او استفاده بیشتری کنند که دوران نمی پذیرد و می گوید:

- پرواز نکردن برای من مثل مردن است.

هیچ گاه در طول پرواز صحبت نمی کرد و همیشه می گفت:

- اگر از مسیر منحرف شده و یا حالت نامتعادلی داشتم، با من صحبت کنید، خودتان هم مواظب اطراف باشید.

همچنین بسیاری از دوستانش از زبان او شنیده بودند که اگر روزی هواپیمای من مورد هدف قرار گیرد، هرگز آن را ترک نمی کنم و با آن به قلب دشمن حمله ور می شوم.

زمانی که اسراییل به لبنان حمله کرد، وی اولین خلبانی بود که آمادگی خود را جهت نبرد با صهیونیست ها اعلام کرد.

در یکی از روزهای بهار سال ۱۳۶۰ مسئولین شهر شیراز تصمیم می گیرند به خاطر رشادت ها و دلاوری های عباس دوران، یکی از

خیابان های شهر شیراز را به نام او کنند؛ لذا از دوران دعوت می شود تا در مراسم شرکت کند و او نیز قبول کرده و به آن جا می رود که از دوران به شایستگی تقدیر می شود.

چون او ضربات مهلکی به دشمن وارد نموده بود، همیشه عوامل نفوذی دشمن قصد ترور وی را داشتند که یکی از این موارد هم در همین زمان بود که خوشبختانه این ترور عقیم ماند.در آستانه عملیات بیت المقدس، دشمن دست به تحرکات گسترده ای زده بود و مرتب نیرو و تجهیزات به جبهه های جنوبی ارسال می کرد. از سوی نیروی هوایی تدبیری اندیشیده شد تا ضربه ای کاری به دشمن وارد شود . بعد از کسب اطلاعات لازم و تهیه نقشه های پروازی، تصمیم بر این شد که در یک عملیات گسترده هوایی عقبه دشمن از جمله نفرات و تجهیزات آنها از ارتفاع بالا بمباران شدید شود.

در ۲۹ اسفند سال ۱۳۶۰ طرح آغاز شد و دوران به عنوان لیدر یا همان فرمانده گروه پروازی انتخاب و ۱۵ نفر از خلبانان تیزپرواز ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز انتخاب شدند. بعد از توجیهات لازم توسط دوران، همگی به پرواز درآمدند و با هدایت او مواضع دشمن به سختی بمباران شد و راه برای فتح خرمشهر هموار گردید.عباس دوران در طول ۲۲ ماه حضور در جنگ ۱۲۰ پرواز عملیاتی داشتند. آنهایی که اهل پرواز هستند می دانند که غیرممکن است. شاید هیچ خلبانی پیدا نشود که توانسته باشد از عهده این کار برآید و این در آن زمان یک رکورد در نیروی هوایی محسوب می شد. در بین نیروی های دشمن نیز دوران خیلی معروف بود و زهرچشمی از عراقی ها گرفته بود که عراقی ها آرزوداشتند او را اسیر کنند.

سرانجام حیات پرخیروبرکت این اسطوره ابدی نیز به شهادت ،این سنت مبارکی که خدا فقط برای بندگان خاص خود مقرر فرموده ختم شد.روز سی ام تیر ماه ۱۳۶۱آسمان بغداد شاهد عروج خونین یکی دیگر از یاران با وفای خمینی کبیر بود.

امیر خلبان آزاده منصور کاظمیان ، شهادت عباس را اینگونه بیان می کند:

عقب هواپیمای دوران نیز مورد اصابت چندین گلوله ضدهوایی قرار می گیرد؛ به طوری که قسمت عقب جنگنده از بین می رود. در این لحظه هواپیما در آتش می سوخت عباس از من خواست که هواپیما را ترک کنم و به دلیل این که جوابی نمی شنود، دکمه خروج اضطراری کابین عقب را می زند و من به بیرون پرتاب می شوم و به اسارت در می آیم.

عباس در این لحظه طبق گفته های قبلی خود تصمیمی مبنی بر ترک هواپیما ندارد.

وی بارها می‌گفت اگر هواپیما بال نداشته باشد خودم بال در آورده و بر سر دشمن فرود می‌آیم و هرگز تن به اسارت نخواهم داد. شعله های آتش هرلحظه شدیدتر می شد ولی عباس می خواست پروازی دیگر را شروع کند. هواپیما هر لحظه ارتفاع کم می کرد. عباس در این لحظات هتل محل برگزاری اجلاس را می بیند و شاید با خود زمزمه می کند چه هدفی بهتر از آن جا؟ به سوی هتل حرکت کرده و هواپیما را درحالی که هنوز هدایت آن را برعهده داشت به ساختمان هتل می کوبد و پروازی دیگر را آغاز می کند. از او دستکش و پوتینش مشخص بود زیرا از پیکرش چیزی بجز آن باقی نمانده بود.

عقاب بال سوخته نیروی هوایی قهرمان دلیر مردم ایران افتخاری دیگر نصیب نیروی هوایی و کشورش می کند.

با این حرکت شجاعانه،عباس دنیا به پوچی ادعاهای صدام که مدعی بودبا وجود دیواره های آتش که از کشورهای اروپایی وامریکا دراطراف بغداد ایجاد شده است،هیچ خلبان ایرانی قادر به نفوذ در بغداد نیست ،خط بطلان کشید وبه دنیا ثابت کرد تنها عاملی که پیروزی را در جنگ برای ایران مقتدر در برابر ائتلاف کفر جهانی رقم می زند فقط اراده پولادین مردانی است که در کوران حوادث به حسین ابن علی اقتدا می کنند ؛نه تسلیحات نظامی قدرتهای پوشالی غرب وشرق.

سران کشورها ی غیر متعهد به این نتیجه می رسند که آسمان بغداد به هیچ وجه امن نیست و تصمیم می گیرند که اجلاس در دهلی نو انجام پذیرد.

بقایای پیگر پاک سرلشگر خلبان شهید عباس دوران بعد از ۲۲ سال دوری از وطن به کشور بازگشت و در زادگاهش به خاک

سپرده شد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران شیراز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دوستان، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسماعیل دوستان : قائم مقام فرمانده گردان امیر المومنین(ع)لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول خرداد ۱۳۳۷ ، در شهرستان مراغه به دنیا آمد . تولدش همزمان با روز عید قربان بود,به همین دلیل بر او نام اسماعیل نهادند . پدرش کشاورز بود و خانواده از موقعیت اقتصادی خوبی برخوردار نبود .

اسماعیل در دوران کودکی نماز می خواند و در ماه رمضان روزه می گرفت و با شوق بسیار در مساجد حضور می یافت . و در مراسم مذهبی شرکت می کرد .

خانواده پس از او صاحب دو پسر دیگر به نامهای محسن و حسین شد که وی با آنها رابطه بسیار صمیمانه ای داشت و آنها را در مسائل مذهبی هدایت می کرد .

اسماعیل که برادر بزرگتر بود برای ایجاد انگیزه در برادرانش به آنها پول می داد تا به مسجد بروند . او مقاطع دبستان و راهنمایی را با موفقیت به پایان برد . اگرچه در خانواده کسی سواد نداشت با وجود این به خوبی از عهده تکالیفش برمی آمد و تا کارش را تمام نمی کرد ، نمی خوابید .

اسماعیل دوران متوسطه را در رشته اقتصاد در دبیرستان اوحدی مراغه ای گذراند و موفق به اخذ دیپلم شد .

با آغاز انقلاب ، اسماعیل به اتفاق دوستانش در جلسات سخنرانی حجت الاسلام شرقی ، امام جمعه فعلی مراغه شرکت می کرد .

با وجود این پس از آشنایی با حاج رحیم قنبرپور متحول شد و بیش از پیش نسبت به رعایت شعائر مذهبی حساسیت نشان می داد .

در دعای ندبه و کلاسهای آموزشی قرآن که در مسجد چهل پا در مراغه برگزار می شد شرکت می کرد .

روزی که اداره شهربانی مراغه به تصرف مردم درآمد ، اسماعیل فهرست اسامی هفتاد نفر را پیدا کرد که اسم خود او در آن فهرست بود . پس از مدتی انجمن اسلامی الهادی را تشکیل داد . کار این انجمن برگزاری کلاسهای عقیدتی و نظامی بود . این انجمن در محله چهل پا در مسجد حاج فتحعلی تشکیل می شد .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، اسماعیل به سپاه پیوست و دوره سربازی خود را در پادگان امام رضا (ع) طی کرد . پس از پایان خدمت سربازی در حالی که همچنان با سپاه همکاری داشت ، به عنوان معلم در آموزش و پرورش مشغول کار شد و در دورترین روستاها به تدریس بینش اسلامی می پرداخت . همسرش می گوید : « زمانی که در آموزش و پرورش بود دورترین ده را انتخاب می کرد تا محرومین را نجات دهد . »

اسماعیل ، یک بار به بوکان اعزام شد و در آنجا زخمی شد و از طریق ارومیه ، تبریز به مراغه انتقال یافت . او به پیشنهاد حاج رحیم قنبرپور – از دوستان نزدیکش – با خانم طاهره نسبت قندی ,ازدواج کرد . مراسم عقد در کمال سادگی برگزار شد و زوج جوان در خانه اجاره ای مسکن گزیدند .

اسماعیل در سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۲ صاحب دو فرزند پسر به نامهای هادی و مهدی شد . با آغاز جنگ عراق علیه ایران ، راهی جبهه های جنگ شد . رئیس آموزش و پرورش مراغه می گوید :

هر کاری کردم نتوانستم نگهش دارم . اتاقی برایش در نظر گرفته بودیم ، نپذیرفت . گفت : این اتاقهای مجلل نمی تواند مرا از

رفتن به جبهه بازدارد .

پس از مدتی ، محسن - برادر کوچکتر و فرزند دوم خانواده - هم راهی جبهه شد . اسماعیل ابتدا در پشت جبهه مسئول ستاد پشتیبانی جنگ بود و هدایای مردم را به جبهه انتقال می داد . در این ایام به شرکت در تشییع جنازه شهدا بسیار حساس بود و در هر شرایطی در مراسم حضور می یافت . به گفته یکی از همسنگرانش : « زمانی که به جبهه اعزام می شدیم راه را طوری انتخاب می کرد تا بتوانیم از مجروحان جنگی عیادت کنیم . وی در جبهه هم نمازش را اول وقت می خواند . »

بعد از مدتی به گردانهای رزمی پیوست وبه خط اول جبهه رفت.ابتدا در گردان سلمان خدمت می کرد و بعد به گردان حبیب بن مظاهر رفت و فرمانده گروهان شد . در عملیات یا مهدی (عج) از طریق بی سیم به نیروهای تحت امرش روحیه می داد و آنها را به خواندن نماز و دعای توسل تشویق می کرد . بعد از شهادت حمید پرکار - که از دوستان نزدیک اسماعیل بود - تعدادی از بسیجیان قصد داشتند در تشییع جنازه او شرکت کنند . ولی وی آنها را از رفتن بازداشت و گفت : « روح شهید از اینکه اینجا بمانید و راهش را ادامه دهید و گردان را حفظ کنید بیشتر خوشحال می شود . »

اسماعیل در عملیات والفجر ۸ نیز شرکت داشت و در سمت فرماندهی گردان سلمان در فاو در سخت ترین محور عمل می کرد . برای او سمت وپست ومقام مطرح نبود.

اسماعیل بعد از آن در عملیات کربلای ۵ در شلمچه قائم مقام گردان امیرالمؤمنین شد . او و نیروهای تحت امرش در محوری که پیشروی می کردند به میدان مین و موانع سیم خاردار برخوردند ؛ در حالی که دوشکاهای دشمن نیز از مقابل به شدت آنها را زیر آتش گرفته بود . در همین هنگام اسماعیل مورد اصابت تیر دوشکای دشمن قرار گرفت . با این حال به فرمانده گروهان گفت : « شما به سوی دوشکاهای دشمن حرکت کنید و به من کاری نداشته باشید . » بدین ترتیب ، سردار اسماعیل دوستان در عملیات کربلای ۵ در اثر اصابت تیر دوشکا به ناحیه کمر و ترکش به صورت ، در شلمچه به تاریخ ۲۱ دی ۱۳۶۵ به شهادت رسید . آرامگاه او در گلشن زهرا در شهرستان مراغه واقع است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

دوستدار، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید حسن دوستدار : مسئول واحد تعاون تیپ۲۱امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پانزدهم فروردین ۱۳۴۴ در روستای ریاب درشهرستان گناباد به دنیا آمد. روزی که او به دنیا آمد، مصادف بود با سالگرد شهادت امام حسن عسگری (ع). به خاطر همین، نامش را حسن گذاشتند.

پدرش کربلایی محمود دوستدار بود. مردی متدین و با تقوا که تمام تلاش، تربیت فرزندان و کسب روزی حلال برای خانواده اش بود. او کشاورز بود و خود به همراه فرزندان شهیدش سید حسین و سید حسن مدت ها در جبهه های نبرد حضور داشت و دوشادوش آنها با دشمن بعثی جنگید.

سید حسن از همان کودکی انس و علاقه ای زیاد به قرآن داشت و با تشویق و ترغیب مادر، شروع به آموزش رو خوانی قرآن کریم کرد، به طوری که خواندن قرآن را تا آخرین لحظات شهادت، از عادات زندگی او بود.

سید حسن از همان کودکی همراه پدر به مزرعه می رفت و در کارها به او کمک می کرد. او تحصیلات دوره ی ابتدایی را در روستای محل تولد به پایان رساند و دوره ی راهنمایی و متوسطه را در مرکز شهرستان خواند.

سید حسن در تمام دوران تحصیل، پسری سر به زیر و آرام بود و به خواندن درس علاقه نشان می داد. در دوران انقلاب، با وجود سن کمی که داشت، در تظاهرات علیه حکومت حضور داشت. او حتی در بعضی از مواقع از عوامل برپایی مراسم مذهبی سیاسی در روستا بود. و در این دوران، به همراه برادر بزرگش سید حسین، روستاهای اطراف را پر از شعارهای انقلابی کرده بود. در برنامه ها و نوشته های او همواره به پیروی از ولایت فقیه و انجام فرایض دینی و دوری از گناه، تاکید شده است.

سید حسن دوستدار در سال اول متوسطه، به خاطر دفاع از انقلاب ملت ایران، درس را رها کرد و از طریق بسیج و سپاه، عازم جبه های نبرد حق علیه باطل شد. او در تمام دوران حضور خود در جبهه های نبرد، فعال و پر جنب و جوش بود.

آخرین مسئولیت این شهید بزرگوار در جبهه های نبرد، در ستاد معراج شهدای اهواز در قرارگاه کربلا- بود. او برای پیدا کردن مجروحین و شهدا و نیز باز گرداندن پیکر پاک شهدا به پشت خط عملیاتی، فعالیتی غیر قابل توصیف داشت. او حتی هنگامی که برای مرخصی به روستا می رفت، شروع به تبلیغ برای حضور جوانان در جبهه و جمع آوری کمک به رزمندگان اسلام می کرد. در سال ۱۳۶۴ هنگامی که به همراه چند نفر از همرزمانش، در حال رفتن به خط مقدم بود، بر اثر اصابت یک فروند موشک هواپیمای دشمن بعثی به ماشین آنها، به شهادت رسید. منابع زندگینامه :آن مرد رفت،نوشته ی احمد عربلو،نشر ستار ه ها،مشهد-۱۳۸۶

دولت

قرن:۸

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز ۷۱۶ ق، وی دختر خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان و همسر اتابک یوسف شاه بود. او سپس با عزالدین محمد لر (۷۱۶ ق)، دوازدهمین اتابک از سلسله لر کوچک ازدواج کرد. پس از درگذشت عزالدین محمد، دولت خاتون به عنوان سیزدهمین اتابک به حکومت رسید، اما او چون ناتوان از اداره حکومت بود، به نوشته تاریخ گزیده «در کار حکومت خللها افتاد و رونق ملکی از آن خاندان برخاست.» وی به ناچار حکومت را به برادر خود، عزالدین حسین دوم واگذار کرد (۷۱۶ ق).

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: اعلام‌النساء، ۴۲۱ / ۱؛ تاریخ گزیده، ۵۶۱ -۵۶۰، ۵۴۶؛ تاریخ مغول، ۴۵۲؛ خیرات حسان، ۱۳۲ / ۱؛ دایرةالمعارف فارسی، ۱۰۰۹ / ۱؛ ریاحین‌الشریعه، ۲۴۳ / ۴؛ کارنامه زنان، ۵۱.

دولت آبادی، محمد علی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از آزادی خواهان و رجال سیاسی و علمی و ادبی زمان خود بوده، در ۱۲۸۵ متولد شده، و در طهران و اصفهان تحصیل نموده، و در دوره‌ی چهارم به عنوان نماینده‌ی بروجرد و خرم‌آباد در مجلس شرکت نموده، در اواسط دوره‌ی وکالت، در قبل از ظهر شوال سال ۱۳۴۱ وفات یافته، جنب پدر مدفون گردید.

کتابی درباره‌ی سرگذشت احوال خود و خاندان خود نوشته است.

فرزندش: مرحوم آقا مجتبی دولت آبادی فاضل ادیب، در ۱۳۲۲ متولد شده، و در قبل از ظهر ۵ شنبه ۲۲ جمادی‌الآخره سال ۱۳۷۶ به سکته وفات یافته، جنب پدر و جد مدفون گردید.

مشارالیه مدتی شهردار اصفهان، و یک دوره به عنوان وکیل اصفهان در مجلس شورای ملی شرکت نمود.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

دولت‌آبادی

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

نهضت بانوان ایران. (ف. ۱۳۱۴ ه.ش.). وی در ۱۲۹۶ ه.ش. نخستین مدرسه دخترانه را در اصفهان دایر نمود و در سال ۱۲۹۹ نشریه «زبان زنان»- نخستین نشریه زنان ایران را تأسیس کرد. صدیقه به سال ۱۹۲۷ م. در رشته تعلیم و تربیت از دانشگاه پاریس فارغ‌التحصیل گردید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

دولت‌آبادی، حسام‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرزامهدی از اهالی دولت‌آباد اصفهان است. در ۱۲۸۰ متولد شد. تحصیلات جدید و قدیم را انجام داد. چندی در وزارت فرهنگ اشتغال داشت و مراحلی از ترقی را در آنجا پیمود. خدمات فرهنگی وی مورد توجه مردم اصفهان بود و در بین مردم محبوبیتی به سزا داشت. در دوره‌ی چهاردهم، خود را کاندیدای انتخابات اصفهان نمود. با وجود مخالفت شدیدی که از طرف حزب توده با او می‌شد، به وکالت مجلس انتخاب گردید. در مجلس مورد توجه بود و نطقهائی در جهت عمران و آبادی اصفهان می‌کرد. وقتی دوره‌ی چهاردهم مجلس پایان پذیرفت، چون از مخالفین قوام‌السلطنه بود طبق ماده‌ی ۵ حکومت نظامی بازداشت شد و مدتی در زندان به سر برد. مادام که قوام روی کار بود، شغلی به او ارجاع نشد. در سال ۱۳۲۶ به معاونت نخست‌وزیر منصوب گردید و سپس به شهرداری تهران انتخاب شد. در انتخابات دوره شانزدهم از نیروی شهرداری به نفع مصدق و جبهه ملی استفاده کرد. در ادوار هیجدهم و نوزدهم مجددا وکیل مجلس شورای ملی شد. در ۱۳۶۴ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دولت‌آبادی، میرزا یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۱۸ –۱۲۴۱ ش)، روزنامه‌نگار، نویسنده، مورخ، شاعر. در دولت‌آباد اصفهان متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت. در پنج سالگی به تحصیل خط و سواد مشغول شد از سال ۱۲۵۱ ش که یازده ساله بود به اتفاق خانواده‌اش چندین سفر به عراق عرب، خراسان و تهران کرد و در سال ۱۲۶۰ ش به اصفهان بازگشت و در همین شهر با میرزا آقای کرمانی و شیخ احمد روحی ملاقات کرد. مجددا به عراق رفت و در حوزه درس میرزای شیرازی و محمدتقی شیرازی شرکت کرد و بعد از بازگشت به ایران در اصفهان و تهران نیز در محضر میرزا ابوالحسن زواره‌ی اردستانی، معروف به میرزای جلوه به تحصیل پرداخت. در سال ۱۲۷۶ ش به استانبول رفت و در آنجا با میرزا حسن خان دانش اصفهانی و حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای آسنا شد و در همین شهر به همکاری دهخدا روزنامه فارسی «سروش» را دایر کرد. دولت‌آبادی در سال ۱۲۸۷ ش به تهران آمد و در چند دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد، وی مسافرتهایی نیز به کشورهای اروپایی داشت. در تهران به سکته‌ی قلبی درگذشت. دولت‌آبادی از پیشروان معارف جدید ایران است که هم شعر می‌گفت و هم رمان و داستان می‌نوشت. از آثار وی: داستن «شهرناز»؛ «شجره طیبه»؛ «دوره زندگانی یا غصب حق اطفال»؛ «تاریخ معاصر یا حیات یحیی»؛ «حقیقت راجع به قرارداد مجلس»؛ «نهال ادب»؛ «ارمغان یحیی»؛ «شرح حال میرزا تقی خان امیرکبیر».[۱]

سال تولد: ۱۲۴۱

فوت: ۱۳۱۸

آثار: کتاب شجره طیبه؛ کتاب علی؛ دوره زندگانی یا غصب حق اطفال؛ ارمغان یحیی؛ نهال ادب ایران (شعر)؛ راهنمای انتخاب حقایق؛ تذکر حقیقت؛ داستان شهر ناز؛ سرگذشت درویش چنته؛ لبخند فردوسی؛ کنگره نژادی؛ کتاب اردیبهشت– دو جلد (شعر)؛ شرح احوال قائم‌مقام فراهانی؛ اصفهان و بیگانگان؛ مکتوب به آکادمی تربیت (ترجمه)؛ اراده (ترجمه)؛ آئین در ایران؛ زندگانی علی بن ابی‌طالب؛ حیات یحیی، ۴ جلد؛ لاوره پرس (کنفرانس)؛ حقایق؛ حقیقت راجع به قرارداد مجلس

مناصب: کارمند دولت– نماینده مجلس شورای ملی– رئیس نشریات وزارت معارف– سرپرست محصلین ایرانی در بلژیک– نماینده ایران در کنگره بین‌المللی نژادی در لندن

میرزا یحیی بن حاج سید هادی دولت‌آبادی در سال ۱۲۴۱ هجری شمسی در قریه دولت‌آباد متولد شده و بعد از تحصیلات مقدماتی به عراق، مصر و حجاز رفته و در انقلاب مشروطه از پیش‌قدمان تغییر رژیم بود. در ظهور استبداد صغیر به استانبول تبعید شد بعداً به تهران آمد و در دوره دوم مجلس شورای ملی به وکالت نامزد شد. وی نماینده ایران در کنگره بین‌المللی نژادی در لندن بود و در مدت توقف سه ساله در اروپا به تحصیل زبان فرانسه پرداخت و در مراجعت به ایران به عضویت وزارت معارف منصوب گردید. وی در تأسیس مدارس جدید خدماتی کرده و از پیشروان معارف جدید شمرده می‌شود، ایشان در سال ۱۳۱۸ در تهران وفات یافت.

یحیی (حاج میرزا)، از رجال دوره اخیر(ف. ۱۳۱۸ ه.ش.). وی از پیشقدمان آزادی و مروج فرهنگ جدید بود و چند دوره در مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشت. از آثار اوست: کتاب «علی» برای کودکان، «حیات یحیی» در تاریخ معاصر.

برگرفته از کتاب :موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

منابع زندگینامه :[۱] از صبا تا نیما (۲۷۴ –۲۷۱ /۲)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۴۲ –۲۳۲ /۳)، سرآمدان فرهنگ (۲۹۴ –۲۹۳ /۱)، سخنوران نامی ایران (۵۳۲ –۵۲۴ /۲)، سخنوران نامی معاصر (۳۹۶۶ –۳۹۶۲ /۶)، فهرستواره‌ی کتابهای فارسی (۱۰۰۶، ۹۵۴، ۹۰۴ /۲)، مؤلفین کتب چاپی (۸۳۰ –۸۲۸ /۶).

دولت‌آبادی، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از مشاهیر فرهنگیان ایران در قرن اخیر است. تولد او در ۱۲۴۱ ش در اصفهان اتفاق افتاد. پدرش مرحوم حاج میرزا هادی از روحانیون باسواد و معروف اصفهان بود. تحصیلات خود را در اصفهان در فقه و اصول و ادبیات فارسی و عربی به اتمام رسانید و زبان خارجی نیزفرا گرفت و در اثر مطالعه‌ی مطبوعات و کتب خارجی، نسبت به توسعه‌ی فرهنگ و حکومت دموکراسی دلبستگی یافت.

در سال ۱۳۰۹ ه.ق از اصفهان به تهران آمد و به تدریس مشغول شد. ضمنا به تاسیس مدارس جدید با برنامه‌های تازه اقدام نمود. ابتدا مدرسه‌ی سادات را بنیاد نهاد و بعد به تاسیس مدرسه‌ی ادب اقدام کرد. در نهضت مشروطیت با آزادیخواهان نزدیک بود. قلما و قدما هواداران مشروطه را تقویت می‌کرد و بعد از خلع محمدعلی‌شاه و انجام انتخابات دوره‌ی دوم، از طرف مردم کرمان به وکالت مجلس انتخاب شد. در جنگ بین‌الملل اول که عده‌ای از رجال و احراز مهاجرت کردند، او نیز با آنها همراهی نمود.

در دوره‌ی پنجم بار دیگر از کرمان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در مجلس پنجم جزء اقلیت چند نفری بود که با انقراض قاجاریه و سلطنت پهلوی مخالفت کرد. مدتهای طولانی در اروپا اقامت نمود و سرانجام خاطرات خود را اعم از سیاسی و اجتماعی تحت عنوان حیات یحیی به رشته‌ی تحریر درآورد که پس از مرگش در چهار جلد انتشار یافت که حاوی نکات جالب و منتشر نشده‌ای است.

وفات او در ۱۳۱۸ ش در ۷۹ سالگی اتفاق افتاد و در گورستان امامزاده اسماعیل واقع در زرگنده مدفون شد.

شهرداری تهران چند سال پیش گورستان امامزاده اسمعیل را تبدیل به پارک عمومی نمود. تنها در اثر اصرار ورثه‌ی آن مرحوم، سنگ قبر او را در آن پارک قرار دادند.

دولت‌آبادی در تمام مدتی که در اروپا می‌زیست، با سمت سرپرستی محصلین ایرانی از وزارت فرهنگ حقوق دریافت می‌داشت.

از سایر تالیفات او کتاب علی و تربیت اراده و لبخند فردوسی، شرح احوال قائم‌مقام، شرح حال میرزا تقی‌خان امیرکبیر، ارمغان یحیی و بالاخره اصفهان و بیگانگان را باید نام برد. ولی مهمترین آثار شادروان دولت‌آبادی همان تاریخ زندگانی نامبرده به نام حیات یحیی است که اوضاع ایران از ابتدای مشروطیت تا انقراض قاجاریه به طور مشروح در آن کتاب آمده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دولتشاه

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن علاءالدوله سمرقندی، از امیرزادگان و رجال قرن نهم هجری، پدرش ازندیمان شاهرخ میرزا محسوب می‌شد. و او خود در هرات از مقربان ابوالغازی حسین میرزا و امیر علیشاه نوائی بود. کتاب معروف وی تذکرهٔالشعراء است که در حدود ۸۹۲ ه.ق. تألیف شده و در آن شرح حال ۱۰۵ تن از شاعران فارسی زبان آمده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

دولتشاه، محمد علی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدعلی میرزا متخلص به دولت (و. ۱۲۰۳– ف. ۱۲۳۷ ه.ق.)پسر اول فتحعلی شاه. وی حکمران کرمانشاه و سرحد دار عراقین بود و در ۱۲۳۶ مأمور حمله به خاک عراق شد و در ۱۲۳۷ بین سرحد و کرمانشاه مرد. وی پدر محمدحسین میرزا حشمةالدوله طهماسب میرزا مؤیدالدوله و امامقلی میرزا عمادالدوله است وی شعر نیز می‌سرود.

(۱۲۳۷ -۱۲۰۳ ق)، شاعر، متخلص به دولت. ملقب به دولتشاه. وی پسر بزرگ فتحعلی شاه از زن گرجی او بود. در سن نه یا ده سالگی از طرف پدر با وزارت میرزا نصراللّه علی آبادی مازندرانی به حکومت فارس رسید و بعد از مدتی حاکم قزوین شد. در سن نوزده سالگی به سمت حکومت خوزستان، لرستان و کرمانشاه منصوب شد. در حمله‌ی عثمانیها به ایران، وی آنان را شکستی سخت داد که بالاخره منتهی به عقد معاهده‌ی صلح ارزنه‌الروم شد. وی بر سر راه تسخیر بغداد به مرض وبا درگذشت. و در کربلا دفن شد. دولت دارای «دیوان» شعر است.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ عضدی (متن و تعلیقات) حدیقه الشعراء (۶۲۷ -۶۲۴/ ۱)، الذریعه (۳۳۲ -۳۳۱/ ۹)، سفینه المحمود (۲۷ - ۲۴/ ۱)، شرح حال رجال (۴۳۰/ ۳)، فرهنگ سخنوران (۳۴۶)، مؤلفین کتب چاپی (۲۴۰ -۲۳۹/ ۴)، مجمع الفصحا (۵۰ -۴۶/ ۱)، مصطبه‌ی خراب (۶۰ -۵۹)، نگارستان دارا (۲۵ -۲۳).

دولتشاهی، ابوالفتح

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سلطان ابراهیم میرزا (مشکوه‌الدوله) و از نواده‌های دولتشاه میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار، در ۱۲۶۵ ش در کرمانشاه تولد یافت. پس از طی دوران کودکی تحصیلات خود را طبق معمول زمان آغاز کرد. ادبیات فارسی، عربی و ریاضیات آموخت و زبان فرانسه را به خوبی فراگرفت. چندی هم در اروپا به سیر و سیاحت و تحصیل امرار وقت کرد و در زمان حیات پدرش چند بار به نیابت حکومت منصوب شد. کار دیگر او ملکداری و کشاورزی وسیع بود. در دوران سلسله‌ی پهلوی به علت قرابت سببی مورد توجه قرار گرفت و به مشاغل دولتی دعوت شد. در اوایل سلطنت رضاشاه، حکومت تهران را عهده‌دار شد و چندی در آن سمت بود پس از آن به کومت بوشهر و سوءاستفاده‌های مالی فرمانده لشکر که منجر به قتل یکی از مالکین به نام ابراهیم فربود گردید، ابتدا وزیر دادگستری وارد شیراز شد و رسیدگی‌هایی به عمل آورد، به سوءاستفاده‌های فرمانده لشکر پی برد. در نتیجه رضاشاه سفری به شیراز نموده فرمانده علت سهل‌انگاری و عدم اطلاع از اعمال فرمانده لشکر، از کار برکنار و توسط شهربانی توقیف شد. دولتشاهی چند سالی در زندان شهربانی به سر برد و توصیه‌هائی برادرزاده‌اش که همسر رضاشاه بود، مفید واقع نشد تا اینکه در شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد گردید. دولتشاهی در زندان شهربانی ناظر بر اقدامات اداره‌ی سیاسی شهربانی نسبت به رجال بازداشتی بود. از این‌رو محاکمه‌ی عمال نظمیه که در سال ۱۳۲۱ اتفاق افتاد، در محضر بازپرس و دادگاه و مشاهدات و مسموعات خود را بیان کرده و در

روشن ساختن حقایق کمک بسیاری نمود. وی در دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی از کرمانشاه به وکالت انتخاب گردید و در دوره‌ی شانزدهم، کرسی خود را در مجلس حفظ کرد. در دوره‌ی هفدهم وکیل نشد و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ادوار هیجدهم و نوزدهم وکیل مجلس شورای ملی بود. پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی، وضع کشاورزی وی به هم خورد و از مخالفین دولت گردید. از این‌رو او را به مجلس راه ندادند. در ۱۳۵۰ درگذشت. وی داماد میرزاهاشم آشتیانی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دولتشاهی، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند امامقلی عمادالدوله، فرزند محمدعلی میرزای دولتشاه، فرزند فتحعلیشاه قاجار، در ۱۲۵۲ تولد یافت. تحصیلات خود را در رشته‌های ادبیات فارسی و عربی در حدود سطح انجام داد. مدتهای زیاد در حسن خط کوشش بسیار نمود به طوری که از خوشنویسان معروف زمان گردید. وی توارثا از مالکین عمده و بزرگ کرمانشاه و ولایات ثلاث بود و در عمران و آبادی دهات خود کوشش بسیار می‌نمود. دولتشاهی علاوه بر ملکداری، چند بار به حکومتهای مختلف منصوب شد. چندی حکمران بروجرد و خرم‌آباد بود، زمانی هم بر همدان حکومت داشت. در ادوار هفتم و هشتم از کرمانشاه به وکالت انتخاب گردید. در ۱۳۲۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دولتشاهی، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به معین خلوت، فرزند سلطان ابراهیم میرزای مشکوه‌الدوله، در ۱۲۵۹ در کرمانشاه تولد یافت. تحصیلات خود را در حدود معمول زمان انجام داد و به ملکداری پرداخت و در اطراف گلپایگان برای خود املاک زیادی تهیه کرد و از مالکین بزرگ آن منطقه شد. برای حفظ املاک و دارائی خود کاندیدای مجلس شورای ملی گردید و در دوره‌ی هفتم از گلپایگان به وکالت مجلس انتخاب گردید و مجموعا هفت دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود. از دوره‌ی چهاردهم جای خود را به دکتر عبدالله معظمی داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دولتشاهی، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مجلل‌الدوله فرزند سلطان ابراهیم میرزای مشکوه‌الدوله، در ۱۲۵۶ در کرمانشاه تولد یافت. تحصیلات خود را در حدود سطح در موطن خویش انجام داد و برای ادامه‌ی تحصیلات به فرانسه اعزام شد. پس از مراجعت به ایران نایب‌الحکومه‌ی چند شهر شد و چندی هم در مناطق مختلف حکومت داشت. در ۱۳۰۱ رضاخان سردار سپه با دختر وی ازدواج نمود و طبعا از قاجاریه روی برگردانید و در زمره‌ی طرفداران سردار سپه قرار گرفت. پس از استقرار رضاخان به تخت سلطنت و تشکیل دربار، مجلل‌الدوله به ریاست تشریفات دربار پهلوی تعیین گردید ودر ردیف روسای درجه اول دربار شد. تا اینکه در سال ۱۳۱۱ در ۵۵ سالگی به بیماری سکته‌ی قلبی درگذشت.

وی از قماربازان معروف بود و همه شب مدتی وقت خود را صرف قمار می‌کرد. مرحوم مخبرالسلطنه در کتاب خاطرات و خطرات، مرگ مجلل‌الدوله را در اثر باختن ۲۵ هزار تومان در قمار دانسته است. همان شبی که وی به بیماری سکته درگذشت، وکیل‌الملک دیبا رئیس حسابداری دربار و دوست نزدیک تیمورتاش مبلغ ۲۵ هزار تومان او برده بود. رضاشاه پس از اطلاع از ماجرا دستور داد که دیبا مبلغ مزبور را به وراث وی برگرداند و پس از مدت کوتاهی از دربار اخراج و به زندان افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دولتشاهی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابراهیم مشکوه‌الدوله، از نواده‌های دولتشاه فرزند اکبر فتحعلیشاه است. در سال ۱۲۶۳ در کرمانشاه تولد یافت. تحصیلات خود را در کرمانشاه انجام داد، زبان فرانسه و انگلیسی را فراگرفت و قدری نیز ریاضیات جدید آموخت. چندی در سازمانهای دولتی اشتغال داشت تا اینکه در دوره‌ی ششم به نمایندگی مجلس برگزیده شد. در ادوار هفتم و هشتم نیز نماینده‌ی مجلس شورای ملی از کرمانشاه بود. در سال ۱۳۱۰ در دربار رضاشاه به جای مجلل‌الدوله پدرزن رضاشاه، رئیس تشریفات داخلی شد. دو سال در آن سمت برقرار بود. در شهریور ۱۳۱۲ در کابینه‌ی محمدعلی فروغی به وزارت پست و تلگراف منصوب و معرفی گردید. وی در مهرماه ۱۳۱۳ در دفتر کار خود به سکته‌ی قلبی در ۵۰ سالگی درگذشت. وی روی‌هم‌رفته مردی مبادی آداب، آرام، تحصیلکرده و ثروتمند بود. املاک زیادی در کرمانشاه داشت. او را فرزندان متعددی بود. یکی از آنها به نام مهرانگیز در بلژیک علوم اجتماعی تحصیل نمود و در فعالیتهای زنان شرکت داشت. جمعیتی به نام راه نو تاسیس نمود. در ادوار بیست و یکم و بیست و دوم به وکالت مجلس شورای ملی رسید. بعد با عنوان سفیرکبیر به دانمارک رفت. چند سالی در آنجا ماموریت سیاسی داشت. دختر دیگرش مهین با مظفر فیروز ازدواج کرد. وی داماد هدایتقلی هدایت (اعتضادالملک) بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دولتشاهی، مهرانگیز

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

فرزند محمدعلی دولتشاهی (مشکوه‌الدوله)، در ۱۲۹۶ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران و تحصیلات عالی را در

اروپا گذرانید. پس از بازگشت به ایران، در تشکیلات و سازمان زنان وارد شد و فعالیتی همه جانبه آغاز کرد. در عین حال به استخدام در سازمان همکاری عمران درآمد. وی بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فعالیتهای سیاسی خود را برای حقوق زنان افزایش داد و جمعیتی به نام «راه نو» بنیاد نهاد و خود را کاندیدای نمایندگی مجلس نمود. در انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم که زنان حق شرکت در انتخابات یافتند، نامبرده از کرمانشاه به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم نیز همچنان وکیل کرمانشاه بود. پس از خاتمه‌ی دوره‌ی بیست‌وسوم وی به سمت سفیرکبیری ایران در کشور دانمارک انتخاب گردید و تا سقوط رژیم در آن سمت مشغول بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دولتی مقدم، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان۴۰۸ امام حسین(ع)لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «محمود دولتی مقدم» ،بچه محروم محله «شیب خندق» زابل بود .پدرش شرافت کفش دوزی را به دنیای زر اندوزان نیالود. اوکه همراه دوفرزند ش در راه دفاع از اسلام ناب محمدی(ص)ومردم ایران به شهادت رسید، در اتاق کوچک و نمورش، سه لاله شهید و یک ارغوان آزاده پرورد تا متجاوزان به مردم بدانند که اینان وارثان روی زمینند واسطوره های شاهنامه در برابر جوانمردی وشجاعت آسمانی اش سر تعظیم فرود آورند.
محمود از درون استضعاف بر خواست تا به روشنایی آفتاب ایمان بپیوندد و دنیا را مدینه مهربانی و تقوا ببیند . اما از آن روز که تن را به کسوت شهادت آراست ،سر دار دلها و جانهای مردم شد .او آنقدر بزرگ شد که خود را کوچکتر از همه می دید و خدا را بزرگتر از من و ما .همنشینی پاکان بر انداز او و سر دوشی بهشت ،خلعت جاودانه اش باد .
سال ۱۳۴۵ روستای کوچک «فیروزه ای» ،گاهواره کودکی شد که اورامحمود نام نهادند . او در خانه روستایی خویش چون سنبله گندم قد می کشید که گندم بر کت سفره روستا است و روستا ،روایت سر سبزی .محمود، با لالایی نرم مادر که صبوری دشتها و زلالی چشمه ساران را به یاد می آورد روی دامان تقوا و عفاف بالید، پای سجاده مادر ،گل زیبای دعا را بویید و سایه پدر را چون سایه درختی پر بار بر سرش افراشته دید . پدری که نوای بامدادی قرآن خوانی اش چون نیلو فری بر ستون های ایمان می پیچید و خانه را از عطر زلال تقوا سر شار می کرد .درس تقوا و دینداری از پدر آموخت و مادر قناعت و صبوری را به او ارزانی داشت .فضای مذهبی و سر شار از معنویت خانواده، کودکی محمود را به روزهای درس و مدرسه پیوند زد .۱۳ ساله بود که دست استکبار جهانی از آستین یکی از حقیرترین نوکرانش بر آمد و آتش جنگ در خر من ایران اسلامی افکند ومحمود در آتش اشتیاق حضور در جبهه می سوخت اما با سن اندک راه به جایی نبرد .او می خواست چون برادرش حاج جعفر مرد میدان حماسه و خط شکن کفر گردد .جان به شنیدن رمز یا زهرا(س) و یا علی(ع) صیقل دهد و گام در گام بسیجیان از نیروی خداجویشان نیرو گیرد .آنگاه که از آینه تلویزیون نوای تکبیر ظلمت شکن رزمندگان اسلام را می شنید و به آوای خوش کبوتران خونین بال بوستان شهادت گوش فرا می داد، شتاب زده و مشتاق به سوی قرار گاه سپاه و بسیج زابل پر می کشید تا شاید چون پرنده ای کوچک جایی در میان صف بلند پروازان قله شهادت و ایثار پیدا کند، اما دریغ و درد که هر روز پرواز سینه سر خان مهاجر را می دید و تنها به ترنمی بغض آلود بسنده می کرد .
سرانجام هنگام هجرت الی الله فرارسید.محمود تمام چهارده سالگی اش را در ساک کوچکی پیچید و رهسپار مذبح اسماعیلیان

زمانه شد .جایی که رنگ سرخ عشق بود و عشق از ملکوت به زمین آمده بود تا در خاک خوزستان و غرب به وضویی سرخ تجلی یابد و از زمین به کروبیان عالم با لا فخر بفروشد و هزار مشهد خونین را به طوافی روحانی احرام بندد. محمود می دانست که برای بوییدن گلهای سرخ سنگر نشین نخست باید درون را از حب ماسوی الله پاک کرد و لباس ورود به جرگه عشق پوشید که تمثیل طواف خونین شاهد جبهه چنین است و هر لحظه ،لحظه تشرف است .تشرف به وعده گاه سرخ جامگان کربلاهای جاوید جنوب .او تنها سنگر نشین آفتاب جبهه نبود بلکه عرصه خطر را با رخش رهپوی عزم و اراده هر لحظه در می نوردید و در کسوت تک تیر اندازی خدا جو همواره شوق لقای دوست در سر داشت. به همین جهت بر بعثی کفر چون کفر ستیزی بی قرار می تاخت و با حماسه زخم و گلوله نردبان عشق می ساخت .شبانه هایش سر شار از شوق وصال بود . کمیل را می شناخت و کلام مولایش علی (ع) را که امام او بود و او را بدو می نمایاند .

محمود ،دعای کمیل را چنان با سوز و گداز می خواند که گویی دلش چون پرنده ای آسمانی می خوهد از قفس تنگه سینه پر زند و خود را در جذبه ای روحانی به معبود بر ساند. پلک جان بگشاید و جمال حضرت او بیند و بی قرار وا گوید که :خدا یا این بنده ناچیز تو ،این راه گم کرده شیدایی ،شوق لقای تو دارد .این دستها که چون کبو تران بی قرار بر سینه فرود می آیند جوشش داغی تازه بر دل دارند .خدایا راه خانه ات را به ما بنمایان.خدایا تو می دانی که ناله جگر سوز من، ناله «فمنهم من ینتظر» است.

خدایا ...خدایا ...

محمود در سال ۱۳۶۸ سنت و آیین محمدی به جای آورد و با همراه و همدلی صبور و مومنه پیمان ازدواج بست تا کابین از کمال انسانی کند و دل به معنویت زندگی صافی دارد .این ازدواج آگاهانه که با تبسم شیرین کودکی زیبا گل آذین شد و با گذشت و ایثار همواره مسیر در تحمل هجرانهایی که به شوق الی الله و سنگر نشینی ختم می شد، هیچگاه محمود را در انتخاب راه بر تر مردد نساخت .او اگر چه به همسر و حریم خانواده صمیمانه وفادار بود و سهمی از مهربانی ها و محبت مثال زدنی اش را به خانواده اختصاص می داد اما هر گز دل از یاد سنگر نشینان و زمین گلرنگ خوزستان تهی نساخت ...محمود حتی تکه های دلش را نیز برای خدا می خواست ... آن روز موعود که خدایش به ضیافت سرخ فرا خوانده بود، آنروز که تاریخ بیست و هفتمین روز زمستان سال ۱۳۷۱ را بر پیشانی داشت، جاده زاهدان – زابل شاهد ضجه و فریاد صد ها مرد و زن و پیر و خرد سالی بود که در محاصره جمعی مزدور استعمار، صدای یا حسین و نوای جگر سوزشان به بام کیوان بر می شد. آن نا اهلان که در کوهساران «کوله سنگی» و حد فاصل مرز ایران – پاکستان کمین گرفته بودندو با بی شرمی اموال مردمی را که شوق دیدار آشنایان، رنج سفر بر خود هموار کرده بودند، به تارج می بردندو زبان عربرده و ناسزا در کام می چرخاندند .شهید محمود دولتی مقدم که به همراه پدر بزرگوار و برادر برو مندش از ماموریتی ویژه باز می گشتند آن دژخیمان را به هراس افکند و نا گاه پیکر آن شاهدان قدسی هدف گلو له های بی امان انواع سلاح های دشمن قرار گرفت و ...دقایقی بعد پیکر های دو غواص دریای شهادت، آخرین تبسم مهربانشان را بر سخره های سخت کوهساران فرو پاشیدند و رفتند ....رفتند تا صفحه ای دیگر از کتاب شهادت به نام آنان نوشته شود . تا وادی شهادت از طواف زائران همواره اش تهی نماند و محمود را که در آتش اشتیاق وصال همچون رهروی شیدا می سوخت بی فیض حضور نگرداند. او در یافته بود که چگونه می توان زیر فوران آتش آرزومندی ققنوس وار پر کشید و از خاکستر خود تولدی دو باره یافت .آنروز نیز از همان روز هایی بود که شهادت در کوههای اطراف «کوله سنگی» خیمه بر پا کرده بود و چشم انتظار کاروان سا لار دیگری از کاروان بی منتهای خط خونین آل الله بود .یقین آن روز مادری در خود شکفته و فرزندی در لحظه های پر کشیدن به ملکوت اعلی کربلا را دیده بود و کربلاییان خدا جو را .

منابع زندگینامه :سفرسوختن،نوشته ی عباس باقری،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان–۱۳۷۷

دولتی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود دولتی : فرمانده گروهان سوم از گردان امام حسین(ع)لشگر ۳۱مکانیزه عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۳ و در اوج اختناق وحاکمیت ظلمت ؛ زمانی که امام خمینی را به جرم دفاع از اسلام و مستضعفین از ایران تبعید کرده بودند, کودکی چشم به دنیا گشود که از اول استعداد وعلاقه به مکتب در وجود او نمایان بود ،مادر وپدر نام او را محمود گذاشتند.

او از کودکی در دامان مادری متدین وپدرش که از روحانیون شهر بود, بزرگ شد. قبل از شروع تحصیلاتش اصول وقواعد قرآن را نزد پدرش فرا گرفت طوری که می توانست با آن سن کم قرآن قرائت نماید .تحصیلات ابتدائی خود را در دبستان شیخ محمد خیابانی فعلی به پایان رساند. از آنجائیکه در طول تحصیلاتش دانش آموز باهوش وممتاز ی بود بارها از سوی مسئولین آن دبستان مورد تشویق و تقدیر قرار گرفت .

در سال ۱۳۵۶ وارد مدرسه راهنمائی پناهی شد .این دوره همزمان بود با اوج مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت ستمکار پهلوی. با وجود محدودیتها و با سن کم در صحنه ها ی مبارزه حاضر می شد و بر علیه ظلم وستم طاغوتی می شورید .علاقه زیادی به تحصیل داشت ,سوم راهنمائی را با نمرات خوب قبول شدو رشته ریاضی را برای ادامه تحصیل انتخاب کرد و در دبیرستان مطهری به تحصیل پرداخت .او علاوه بر تحصیل در کنار درسش ، به فعالیت های مذهبی هم می پرداخت.

در تشکیل پایگاه مقاومت مسجد امام زمان (عج) نقش موثری داشت .او بعد از فراغت از سنگر علم و دانش در سنگر مسجد به فعالیت می پرداخت .شبها با وجود مشکلات درسی به پاسداری از انقلاب ودستاوردهای مشغول می شد .بعد از فرمان تاریخی خمینی کبیر که فرمود :مملکت اسلامی باید همه اش نظامی باشد ، و تشکیل ارتش بیست میلیونی ,خود را موظف دانست که با فراگیری فنون نظامی به این ندای روحبخش امام لبیک بگوید و در پادگان تبریز به تکمیل آموزشهای رزمی خود .

سال اول دبیرستان را با نمرات خوب به پایان رساند و در کلاس دوم ثبت نام کرد. ا و با وجود علاقه زیاد به تحصیل اواسط سال تحصیلی ۱۳۵۹ از آنجائیکه عشق و علاقه زیاد به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی داشت به عضویت سپاه در آمد و بعد از عضویت در سپاه دامنه فعالیتش را گسترش داد . روزها و شبها در راه خدمت به انقلاب میکوشد و هیچگاه از فعالیت خسته نمی شد . علاقه اش به امام ,مردم و انقلاب به قدری بود که خستگی برایش مفهوم نداشت .

محمود همواره به دوستان و آشنایان می گفت: باید روش فعالیت را از امام امت پیرجماران آموخت چرا که او با آن کهولت سنی همواره در تلاش است پس ما که از نیروی جوانی برخوردار هستیم چرا ساکت باشیم . مدتی محافظ شهید محراب آیت ا...مدنی بود . در مدتی که با آن شهید بزرگوار بودند از روحیه اخلاص و سرشار از معنویت اواستفاده زیادی کرد. محمود علاقه زیاد به عزاداری اباعبد الله الحسین داشت , شهید مدنی به او لقب جانثار اباعبدالله داده بود و او را با نام مستعار جانثار صدا می زد .در قسمتی از وصیتنامه اش چنین می نویسد:

"همانطور که بارها به برادران توصیه کرده ام در مورد کلاسهای قرآن و عزاداری ها ی حسینی جدی باشید .چرا که این اعمال است که موجب ایجاد انقلاب ودگر گونهای فردی و اجتماعی می شود ."

محمود در پویایی هیئت های مذهبی شهر فعال بود ,او در راه فعالیت مجددهیئت قاسمیه تبریز نقش موثری داشت و با همت او

ودیگر دوستانش آن هیئت که به حالت رکورد کشیده شده بود , مجددا فعال شد.در هر فرصتی در جبهه ها حضور می یافت تا در عملیات رزمندگان اسلام شرکت جوید. اولین بار به جبهه سوسنگرد رفت.در جبهه مسئولیتهای متعددی به ایشان محول می شد . در عملیات طریق القدس که منجر به فتح بستان گردید, به عنوان فرمانده ،گروهان حضوری فعال وتاثیر گذار داشت , در این عملیات از ناحیه صورت زخمی شد و از آن موقع آثار جانبازی در صورتش نقش بست .اوبعداز بهبودی نسبی راهی جبهه های نبرد گردید .

بیشتردر جبهه های جنوب خدمت کرد. در عملیات والفجر یک پای راستش در اثر اصابت گلوله دشمن به شدت مجروح شد ,هنوز پایش کاملاً بهبود نیافته بود که شور وعشق به جهاد فی سبیل الله او را مجددا روانه جبهه ها کرد و در عملیات والفجر ۳,۴,۵و۶شرکت کرد.

همرزمانش می گویند:

با رشادت وشهامت فوق العاده ای, نیروها را هدایت می کرد و ضربات شدیدی به دشمنان اسلام وارد می ساخت.

سرانجام لحظه موعود فرا رسید, رزمندگان اسلام همچون یاران اباعبدالله آماده جانفشانی شدند ؛ با آغاز عملیات بدر محمود که فرماندهی گروهان شهید مدنی را به عهده داشت وارد عملیات شد. دو مرحله از عملیات را شجاعانه پشت سر گذاشت و بالاخره در مرحله سوم عملیات همچون مولایش سید الشهدا در کربلای شرق دجله به دیدار معشوق شتافت.

او در قسمتی از وصیتنامه اش چنین می نویسد:

"اکنون من به پیروی از خط سرخ آل محمد و علی(ع)این راه پر پیچ و خم را به رهبری امام خود می پیمایم و خوب می دانم که در این راه نقص عضو و اسارت و شهادت وجود دارد ولی من این عوامل را جلو چشم خود دیده و با چشم باز این راه را ادامه می دهم ؛باشد که با مرگ من اسلام زنده بماند " .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دولو، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۸ متولد شد و فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله است. از ۱۲۹۹ خدمات خود را در ارتش شروع کرد و به تدریج درجات نظامی را گرفت. در شهریور ۱۳۲۰ در خراسان فرمانده هنگ بود، مدتی از طرف متفقین در اراک زندانی شد. پس از آزاد شدن از زندان متفقین، درجه‌ی سرتیپی گرفت و عمده مشاغل وی عبارت بود از فرمانده تیپ کرمان، فرمانده پادگان شمال، فرمانده لشکر تبریز، فرمانده گارد مسلح گمرک، فرماندار نظامی تهران، ریاست اداره موتوری ارتش، فرمانده لشکر اصفهان، ریاست اداره ذخائر ارتش و بالاخره فرمانده لشکر خراسان.

سرلشکر محمود دولو در سال ۱۳۳۶ شهردار پایتخت شد و متجاوز از یک سال در این سمت باقی بود. از آن تاریخ در کارهای عام‌المنفعه و مباشرتهای شهری خدماتی انجام می‌داد. همین شهرت را در ارتش دارا بود. غالبا مشاغل مهم به او ارجاع می‌شد. حسن خلق، صداقت در گفتار، انجام کار مردم در حد توانائی از خصوصیات او بود. خیلی به مردم تکیه می کرد. همین امر باعث شد او را کنار بگذارند. از مال دنیا طرفی نبست.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دها، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۷ و لیسانسیه مدرسه علوم سیاسی است. خدمات اداری خود را از وزارت دارائی شروع کرد و تدریجا رئیس کارگزینی و مدیر کل بازرسی و پیشکار دارائی شد. در ۱۳۲۸ به معاونت وزارت دارائی رسید و مدتی در این سمت باقی ماند. در سال ۱۳۳۶ دکتر اقبال او را به معاونت نخست‌وزیری منصوب کرد و در ۱۳۳۸ با سمت استاندار به اصفهان رفت و دو سال در آن سمت باقی بود. در ۱۳۵۰ کاندیدای سنا از تهران گردید و با اکثریت قابل توجهی به سنا راه یافت. در دوره‌ی هفتم (۱۳۵۴) نیز سناتور گردید. ریاست کانون کارمندان بازنشسته‌ی دولت نیز چندی با او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دهباشی، مختار

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرماندهٔ گروهان اطّلاعات ناوتیپ۱۳ امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زندگینامه سردار رشید اسلام، پاسدار شهید، «مختار دهباشی»، در ۲۸/۱/۱۳۴۶ در خانواده‌ای فقیر و مستضعف و دین‌مدار، در شهر «خورموج» دیده به جهان گشود. او پنجمین فرزند و سومین پسر خانواده بود. پدر شهید، به لحاظ اقتصادی بسیار فقیر بود و این فقر شدید، سبب شده بود تا گذرانِ زندگی خانوادهٔ وی، به سختی صورت گیرد. امّا به هرحال، قناعت، سعهٔ صدر و تلاش‌زیاد و راضی بودن به روزیِ مقدَّر الهی که تحت تأثیر ایمان مذهبی بالایشان به آن دست یافته بودند، تحمل تنگی معیشت را بر آنان، هموار می‌کرد. شهید دهباشی، در چنین خانواده‌ای با سختی‌ها رشد کرد و در مواجههٔ با آن، آبدیده گردید. وی کودکی شش‌ساله بود که روزگار، شرنگ تلخ یتیمی را به او چشانید و پدرش را در سال ۱۳۵۲ شمسی، از دست داد.

او در سن شش‌سالگی، راهی دبستان «حکمت» خورموج گردید و موفّق شد تحصیلات ابتدایی را علیرغم فقر شدید و تحمّل مشکلات و تنگناهای فراوان، در شهریورماه سال ۱۳۶۲، با معدّل ۴۲/۱۵ به پایان برساند. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی، مشکلات مالی فراوان و عدم توانایی در غلبهٔ بر آنها، سبب شد تا به‌رغم علاقه و اشتیاق بسیار به تحصیل، ناگزیر به ترک تحصیل شود.

وی پس از ترک تحصیل، با جدّیتِ تمام، به کارگری پرداخت و با درآمد اندکِ حاصل از آن، مخارج زندگی خود و مادرش را تأمین می‌نمود. شهید، در سال پیروزیِ انقلاب، نوجوانی یازده ساله بود و با وجود کوچکی سن، آگاهانه در فعّالیت‌های انقلابی نظیر راهپیمایی‌ها و سخنرانی‌ها شرکت می‌کرد. پس از شروع جنگ تحمیلی، با اشتیاق فراوان، در صدد حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل بود اما سن کم، مانع از اعزام او به جبهه‌ها می‌شد. شهید، در تاریخ ۷/۶/۱۳۶۲ بلافاصله پس از اتمام تحصیلات ابتدایی به عضویت بسیج درآمد و در پایگاه مقاومت شهید بهشتی که فرماندهی آن را برادر عزیز بسیجی آقای مصیّب غریبی به عهده داشت ، با تمام وجود، به فعّالیت پرداخت.

او در مورّخهٔ ۱۴/۱/۱۳۶۳، در حالی‌که فقط هفده سال داشت، جهت گذراندن دورهٔ آموزش جبهه، راهی پادگان آموزشی

شهیددستغیب کازرون شد و موفّق شد این دوره را در تاریخ ۵/۳/۱۳۶۳ به پایان برساند. وی تنها دوازده روز پس از اتمام آموزش جبهه، در مورّخهٔ ۱۷/۳/۱۳۶۳ برای اولین بار عازم جبهه‌های جنوب شد و تا تاریخ ۷/۶/۱۳۶۳ به عنوان بی‌سیم‌چی، در جبهه به خدمت پرداخت. او در این تاریخ، از جبهه برگشت و در کمتر از دوماه، برای دومین‌بار در مورّخهٔ ۲۲/۸/۱۳۶۳ روانهٔ جبهه‌های جنوب شد. در این مرحله او جانشین دسته بود و تا تاریخ ۱۵/۱/۱۳۶۴ در جبهه باقی ماند. پس از بازگشت به منزل، برای سومین بار در مورخهٔ ۱۳/۴/۱۳۶۴ عازم جبهه شد و به عنوان فرماندهٔ دسته به نبرد با بعثیون کافر پرداخت. در تاریخ ۲۹/۷/۱۳۶۴ از جبهه بازگشت و بار دیگر در مورّخهٔ ۷/۱۱/۱۳۶۴ برای چهارمین بار به عنوان بسیجی روانهٔ میدان‌های نبرد حق علیه باطل گردید و با توجه به شایستگی‌های فراوانی که تا آن زمان از خود بروز داده بود، در گروهان اطّلاعات‌عملیات، سازماندهی شد و تا تاریخ ۲۱/۱/۱۳۶۵ در جبهه‌های جنوب به ادامهٔ خدمت پرداخت. آخرین اعزام شهیددهباشی به جبهه به عنوان بسیجی، در مورّخهٔ ۱/۲/۱۳۶۵ صورت گرفت. او در این تاریخ، برای اولین‌بار به جبهه‌های غرب کشور اعزام گردید. بیست و شش روزِ بعد یعنی در مورّخهٔ ۲۷/۲/۱۳۶۵، به عضویت افتخاری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و در همین تاریخ، به دورهٔ آموزشی چهارماههٔ جنگ‌های نامنظّم اعزام گردید. پس از اتمام آموزش، به کرمانشاه اعزام شد و در آنجا به عضویت نیروهای پارتیزان قرارگاه رمضان درآمد. پس از قرار گرفتن در صف رزمندگان جنگ‌های چریکی، بارها و بارها با اعزام به عمق ۲۵۰ کیلومتری خاک عراق، هماهنگ با سایر همرزمانش، عملیات‌های چریکی متعدّدی را به انجام رسانید و ضربات کاری و جبران‌ناپذیری را بر پیکره و روحیهٔ دشمن، وارد نمود. وی در یکی از مأموریت‌ها همراه با همرزمانش از جمله برادر پاسدار احمد تقی‌زاده که اکنون جمعی منطقهٔ دوم ندسا می‌باشند، به مدت شش‌ماه در عمق خاک دشمن، به جمع‌آوری اخبار و اطّلاعات از وضعیّت دشمن پرداخت و با موفّقیّت، به ایران بازگشت.

شهیددهباشی در طول دفعاتی که به جبهه اعزام شد، در عملیات‌های مختلفی شرکت کرد و سه دفعه مجروح گردید. اولین بار، در اثر اصابت تیر به ساق پا، دومین بار در اثر اصابت ترکش نارنجک به صورت، و سومین بار در اثر اصابت تیر مستقیم به ناحیهٔ پشت کتف، دچار مجروحیّت شد و در هر بار، پس از سپری کردن دورهٔ درمان و معالجه، مجدداً راهی جبهه می‌گردید.

او با توجّه به رشادت‌ها و مجاهدت‌هایی که درگذشته به شایستگی از خود نشان داده بود، در اواخر سال ۱۳۶۶ به عضویت گروهان اطّلاعات لشکر ۶ ویژهٔ پاسداران درآمد و تا زمان شهادت، در معیّت این گروهان باقی ماند.

جریان شهادت

برادر پاسدار احمد تقی‌زاده شاغل در منطقهٔ دوم ندسا، دوست صمیمی و همرزم شهید دهباشی، دربارهٔ جریان شهادت آن شهید والامقام، چنین می‌گوید: «در باختران بودیم که ساعت ۴ بعد از ظهر به ما اعلام شد که سریعاً آماده شوید بروید مأموریت. آن روزها عراق از طرف سومار و صالح‌آباد، خیلی فشار می‌آورد. قرار بود برویم کمک بچه‌های لشکر امیرالمؤمنین (ع) که همگی، بچه‌های ایلام بودند. تیمی که قرار بود با هم برویم مأموریت، عبارت بود از، بنده، آقای اسماعیل راحمی، شهید دهباشی و شهید قاسمی؛ اما دیدیم آقای قرایی و آقای لطیفی هم آمدند و گفتند ما هم می‌آییم. آقای قرایی مسؤول پرسنلی واحد بود و اهل نهاوند بود. آقای لطیفی، بچهٔ تهران بود و مسؤولیت ماکت‌سازی واحد را به عهده داشت یعنی نقشهٔ برجسته درست می‌کرد. ما قبول نکردیم. خیلی اصرار کردند و آقای قرایی، شروع کرد به گریه کردن. مختار گفت آقای قرایی دارد گریه می‌کند. در همین حین، آقای نوربخش که جانشین اطّلاعات بود، آمد و گفت، اینها را هم ببرید و هر جا که کارشان نداشتید، همانجا بمانند. مختار و بچه‌ها به آن دو گفتند بیایید. مختار و قاسمی به شوخی به آن دو نفر گفتند به شرطی می‌گذاریم شما با ما بیایید که یک جعبه کمپوت بیاورید. شهید قرایی رفت یک جعبه کمپوت آورد. سوار شدیم و حرکت کردیم به سمت اسلام‌آباد. در بین راه، شهید قاسمی شروع کردن به صحبت کردن: ان‌شاءا... دهباشی شهید می‌شود و ما می‌رویم بوشهر، شکمی از عزا درمی‌آوریم و سیر ملهی

می‌خوریم! مختـار در جواب گفت: من تا گمنهٔ تو را نخورم، هیـچ باکی نـدارم! بچه‌ها همه خندیدنـد. بعـد از چنـد لحظه سـکوت، مختار گفت: اتّفاقاً من دیشب، نماز شب با حالی خوانـدم که تا به حال، این‌طوری حال نـداده بود؛ شایـد هم شـهادت نزدیک باشد، دعا کنیـد. ساعت َ ۰۷:۰۰ بعـد از ظهر بود که به سه‌راهی اسـلام‌آباد رسـیدیم. رفـتیم جلوی چلوکبـابی شـام بخوریم و نمـاز بخوانیم. دست کردیم توی جیب‌هایمان دیدیم پولی برای شام نداریم. شهید قاسمی گفت برویم بنزین بزنیم که واجب است. دیدیم که پمپ بنزین، خیلی شـلوغ است ولی یک نفر مأمور ایسـتاده و برای خودروهای نظامی، بدون نوبت بنزین می‌زند. شـهید قاسمی رفت بنزین زد و آمد. سوار شدیم رفتیم که از جلوی سپاه رد شویم یک دفعه مختار گفت مرید درب سپاه هست. ما برگشتیم آمدیم. مرید که به همراه فرماندهٔ سپاه اسـلام‌آباد بود، گفت: منافقین آمده‌اند شـهر «کِرِند» را تصـرّف کرده‌اند و دارند می‌آیند به سـمت اسلام‌آباد؛ شما بروید گردانی را که می‌خواهد برود ایلام، آن را نگهدارید تا من هم با حاج صادق محصولی (فرماندهٔ لشکر) تماسی بگیرم که اگر قبول کرد، همین جـا کار کنیم و شـروع کرد برای فرمانـدهٔ سپاه اسـلام‌آباد، طرح دادن که مثلاً نیروها چگونه در شـهر، آرایش بگیرنـد. ما رفتیم در جادهٔ ایلام که از شـهر اسـلام‌آباد خارج می‌شود. هر چه ماندیم، گردان اعزامی به ایلام را پیدا نکردیم. اینگونه احتمال دادیم که ممکن است زودتر رد شده و رفته ایلام. برگشتیم جلوی سپاه، مرید نبود بلکه رفته بود به طرف میدان شهر؛ جایی که یک سمت به «کرند» و یک سمت به «باختران» می‌رود.

دهباشـی و قرایی گفتنـد مـا می‌خواهیم نمـاز بخوانیم. من گفتم خوب، همین جـا نمـاز بخوانیم. گفتنـد نه، مـا می‌رویم داخـل وضـو می‌گیریم و می‌آییم همین‌جـا نمـاز می‌خوانیم. وضـعیت شـهر هم طوری بود که منافقین از لحاظ روانی کار کرده بودنـد؛ بعضـی از مردم، از شهر بیرون می‌رفتند، بعضی مراجعه می‌کردند به سپاه برای رفتن اسلحه.

بعد از اینکه قرایی و دهباشـی آمدند، ما هم حرکت کردیم به سـمت میدان شـهر. شـهید قاسـمی راننده بود. وقتی رسیدیم به میدان، ایشان می‌خواست دور بزند. من گفتم نمی‌خواهد از همین سـمت (سـمت چپ) برو. ایشان همین کار کرد. وقتی رسـیدیم به میدان، دیدیم چند نفر لباس شخصـی که اسـلحه داشـتند، سـر مـیدان ایسـتاده‌اند. شهید دهباشی و قرایی رفتند که اینها را شناسایی کنند. در همین حین، یک مینی‌کاتیوشا که می‌خواست به سـمت کرنـد حرکت کنـد، برگشت و خورد به میدان؛ ظاهراً راننده‌اش را با تیر زده بودند. در همین موقع، صدای تیراندازی و رسـیدن تانک منافقین، به بیست متری ما رسـید. ما سـمت چپ آنان بودیم. تانک، شروع کرد به تیراندازی کردن. دیدیم مسیر گلوله‌ها به طرف یک پاترول و ایفاء متعلق به ارتش است که در حال دور زدن میدان هستند. شهید قاسمی، با مهارت جیپ را از آنجا به خیابان سمت راست هدایت کرد. هید دهباشی و قرایی پیاده بودند و بعد از حدود سیصد متر دویدن، به ما رسـیدند. با هم تصـمیم گرفتیم باید برگردیم باختران و وضـعیت موجود را به فرماندهٔ لشـکر، گزارش کنیم. بعد از تصـمیم‌گیری، آمدیم از سـمت راست شهر، از جادهٔ خاکی به سمت جادهٔ پل‌دختر ـ خرم‌آباد، وارد سه‌راهی شویم. چون از سه‌راهی تـا شـهر یک کانال بود که نمی‌توانستیم به جادهٔ اصـلی برویم، ناچار بودیم با مقـداری طی مسافت بیشتر، به سه‌راهی برسـیم. در بین راه، به روسـتایی رسـیدیم. مردم روسـتا، جلوی ما را گرفتند و گفتند اسـلحه و خودرو به ما بدهید تا ما بمانیم و مقاومت کنیم. شهید قاسـمی و قرایی با لهجهٔ لکی صحبت کردند و آنها را توجیه کردند آنها هم وقتی که متوجه شدند، راه را باز کردند و بدین ترتیب، ادامهٔ مسیر دادیم. رسیدیم به جادهٔ اصلی آمدیم به سمت سه راهی؛ همانجایی که آمدیم شام بخوریم اما پول نداشتیم. شهید قاسمی با سـرعت رانندگی می‌کرد. رسـیدیم به فاصـلهٔ پنجاه متری سه راهی که ایست دادند. ما فکر کردیم نیروهای خودی هستند. شـهید قاسـمی به آنـان گفت: خـودی هسـتیم آنگـاه حرکت کرد و رفت پهلـوی خـودرویی که توپ ۱۰۶ بر روی آن نصب بـود، ایستاد؛ درست روی عرض یک جاده، اما نحوهٔ اسـتقرار آنها به سـمت جنوب بود و ما به سـمت شـمال. دیـدیم که آنها بر روی بازوهایشان پارچهٔ سـفید بسـته شده و خودروی آنها مثل خودروی خودمان نیست، شاسـی آن خیلی بلند است. برای اولین بار بود که ما این نوع جیپ رامی‌دیـدیم. آن موقع متوجّه شـدیم که اینها منافقین هسـتند. چنـد دقیقه صـبر کردیم منتظر بودیم که آنها عکس‌العملی نشان

بدهنـد. اما هیـچ حرکتی نکردنـد. ما هم هیـچ حرکتی نمی‌توانستیم انجام دهیم زیرا آنها مسلّط بودنـد. یک نفر آرپی‌جی‌زن و یک تیربارچی مسلّح، رو به خودروی ما ایستاده بودنـد. گفتیم قاسـمی برو. شـهید قاسـمی دهـدهٔ یک زد و چند قدمی حرکت کرد. آن آرپی‌جی‌زن منافق، گفت: اگر حرکت کردید، پودرتان می‌کنیم. همزمان با قطع صدایش، گلولهٔ آرپی‌جی را هم به طرف ما شلیک کرد. من در همین موقع، در میان شعله‌های آتش، خودم را به پشت یک دیوار که سمت راستمان بود، رسانـدم. بعد از چند دقیقه، اسـماعیل راحمی هم آمـد تا او هم موج خورده و پشت کمر و موهای سـرش کاملاً سوخته. خودرو آتش گرفته بود و در شـعله‌های آتش می‌سوخت.

بعد از سه روز، آقای لطیفی آمد. گفت: من اسیر شدم. بعد، مرا آزاد کردند. شـهید قاسـمی دو تا پاهایش قطع شده و قرایی هم که درست در جایی نشسته بود که باک ماشین قرار داشت، کاملاً سوخته شده و کنار خودرو افتاده بود و بدین‌گونه به شهادت رسیده بود. دهباشی هم زخمی بوده، داشتند با او صحبت می‌کردند.

برگشتیم باختران و آمدیم تنگهٔ چهارزبر و با بچه‌های اطلاعات قرار گذاشتیم که اولین نفراتی باشیم که به سه‌راهی برسیم. روز سوم عملیات بود که منافقین شکست خورده یا پا به فرار گذاشته بودنـد. از تنگـهٔ چهارزبر تا گردنهٔ امام حسن (ع) و از آنجا تا سه‌راهی اسـلام‌آباد، پر از خودروهـایی بـود کـه از منـافقین جـا مانـده و منهـدم شـده بودنـد. رسـیدیم بـه سـه‌راهی، شـهید قرایی را از روی دندان‌هایش شـناختیم. منافقین، زخمی‌ها را به بیمارسـتان برده بودند. شـهید قاسـمی را آنجا پیدا کردیم ولی منافقین، بیمارسـتان را آتش زده بودند. اما هر چه و هر جا که به فکرمان می‌رسـید، شتید، از مختار خـبری نبود: ایلام، اسـلام‌آباد، اهواز، اندیمشک، ستاد معراج باختـران، بیمارسـتان طالقانی، سـتاد کل معراج تهران، لیست بیمارسـتان‌ها و غیره؛ هر چه گشتیم، خـبری نشـد. حتّی در گلزار شهـدای اسـلام‌آباد، چنـد کانکس بود که شـهدای با لباس شخصـی در آن قرار داده شده بود. آنجا رفتیم یکی‌یکی جنازهٔ شـهدا را نگاه کردیم ولی مختار را پیدا نکردیم. شهید دهباشی، موقع درگیری با منافقین، لباس کردی به تن داشت.

بالأخره، بعد از دوازده سال در سال ۱۳۷۹ هجری شمسـی، پیکر پاک و مطهّرش از آن سوی مرز، به خاک جمهوری اسلامی ایران، بازگردانده شد.»

اعلام شـهادت این رزمنـدهٔ توانمنـد و دلاـور دوران دفـاع مقـدس، فضـای بهشـتی و معنوی خاصـی را بر شـهر خورموج حـکمفرما ساخت. پیکر گلگون‌کفن این شهید عزیز، پس از بازگشت به این شهر، بر دوش انبوه مردم عزادار، تشییع و در گلزار شهدا به خاک سپرده شد. شـهید دهباشـی در هنگام شـهادت، ۲۱ سـاله بوده است. منابع زنـدگینامه :پرونـده شـهید در بنیاد شـهید وامورایثارگران بوشهر،مصاحبه با خانواده ،دوستان وهمرزمان شهید.

دهخدا، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۴ –۱۲۵۸ ش)، روزنامه‌نگـار، شـاعر، محقق، مترجم، مصـحح و فرهنگ‌نویس. معروف به دخو. در خانواده‌ی قزوینی‌الاصل در تهران دیـده به جهان گشود. تحصـیلات قـدیمی را نزد شـیخ غلامحسین بروجردی آموخت و پس از آن وارد مـدرسه‌ی عالی علوم سیاسـی تهران شد و مبانی علوم جدید و زبان فرانسه را در آن جا فراگرفت و ضـمنا از محضـر درس شـیخ هادی نجم‌آبادی نیز بهره برد. در ۱۲۸۲ ش به همراه معاون‌الدوله‌ی غفاری، وزیر مختار ایران در کشورهای بالکان، به اروپا رفت و طی دو سال اقامت در وین ضمن تحصـیل دانشهای جدید، زبان فرانسه‌ی خود را تکمیل کرد و در همان روزهای آغازین جنبش مشـروطه به ایران بازگشت و

در انتشار روزنامه «صور اسرافیل» را با میرزا جهانگیر خان شیرازی همکاری کرد و مقالات خودرا تحت عنوان «چرند و پرند» با نامهای مستعار؛ دخو، خرمگس، سگ حسن دله غلام گدا چاپ می‌کرد. دهخدا پس از واقعه به توپ بستن مجلس به استانبول گریخت و از آنجا به اروپا رفت و در سویس با کمک میرزا ابوالحسن خان پیرنیا، معاضدالسلطنه، روزنامه‌ی «صور اسرافیل» را از نو در شهر ایوردون دایر کرد که پس از سه شماره تعطیل شد و وی به ترکیه رفت و در استانبول به انجمن سعادت ایرانیان پیوست و در شمار نویسندگان مجله «سروش» درآمد. دهخدا پس از فتح تهران و اعاده‌ی اصول مشروطه، از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس در دوره‌ی دوم انتخاب شد. وی در دوران جنگ جهانی اول حدود بیست و هشت ماه در یکی از قرای چهارمحال بختیاری منزوی بود و پس از پایان جنگ به تهران آمد و از آن پس از کارهای سیاسی دست شست و مشاغل مختلفی چون ریاست دفتر وزارت فرهنگ، ریاست مدرسه‌ی علوم سیاسی تهران، ریاست تفتیش وزارت دادگستری را عهده‌دار شد. دهخدا پس از قضایای شهریور ۱۳۲۰ ش و برکناری رضاشاه، تا پایان عمر به مطالعه و تحقیق و تالیف مشغول شد و از کارهای سیاسی کناره گرفت. وی در تهران درگذشت و جنازه‌اش به شهر ری منتقل شد و در ابن‌بابویه دفن گردید. مهمترین آثار او عبارتند از: مقالات «چرند و پرند»؛ «امثال و حکم»؛ «جریده‌ی سروش»؛ «لغت نامه»؛ «دیوان»، شعر؛ تصحیح «دیوان» سیدحسن غزنوی؛ «شرح حال و آثار ابوریحان بیرونی»؛ «روح القوانین»؛ ترجمه؛ «عظمت و انحطاط رومیان»، ترجمه.[۱]

(بخش ۱) علی‌اکبر ابن خانبابا (خان)، دانشمند و لغوی و نویسنده معروف (و. تهران حدود ۱۲۹۷ ه.ق.- ف. ۱۳۵۷ ه.ق./ ۱۳۳۴ ه.ش.) وی نزد شیخ غلامحسین بروجردی به آموختن علوم ادبی پرداخت، وسپس در مدرسه سیاسی مشغول تحصیل شد. چون منزل او در جوار منزل آیهٔ‌اللّه حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بود، دهخدا از این حسن جوار استفاده کامل میبرد و با وجود حداثت سن از محضر آن بزرگوار بهره‌مند می‌گشت. وی در همین ایام به فراگرفتن زبان فرانسوی اشتغال ورزید. بعدها معاون‌الدوله غفاری او را با خود به اروپا برد، و وی دو سال در اروپا و بیشتر در وینه پایتخت اتریش اقامت داشت. در این مدت زبان فرانسوی و معلومات جدید را تکمیل کرد. مراجعت دهخدا به ایران مقارن با آغاز مشروطیت بود.او با همکاری «جهانگیرخان» و «قاسم خان» روزنامه «صور اسرافیل» را منتشر کرد. جذاب‌ترین قسمت آن روزنامه ستون فکاهی بود که به عنوان «چرند و پرند» به قلم استاد و با امضای «دخو» نوشته می‌شد، و سبک نگارش آن در ادب فارسی بی‌سابقه بود، و مکتبی جدید را در عالم روزنامه‌نگاری ایران و نثر فارسی پدید آورد.

دهخدا مطالب انتقادی و سیاسی را با روش فکاهی در طی آن مقالات منتشر می‌کرد. پس از تعطیل مجلس شورای ملی در دوره محمدعلی شاه، دهخدا را با جمعی از آزادیخواهان به اروپا تبعید کردند. دهخدا درپاریس با علامه محمد قزوینی معاشر بود. سپس به سوئیس رفت و در «ایوردون» سوئیس نیز سه شماره از صور اسرافیل را منتشر ساخت، و از آنجا به استانبول رفت و با مساعدت تنی چند از ایرانیان که در ترکیه بودند روزنامه‌ای به نام «سروش» به زبان فارسی انتشار داد که حدود ۱۵ شماره منتشر شد. پس از آنکه مجاهدان تهران را فتح نمودند و محمدعلی شاه خلع گردید، دهخدا از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و با استدعای احرار و سران مشروطیت از عثمانی به ایران باز آمد و به مجلس شورای ملی رفت. در دوران جنگ بین‌المللی اول دهخدا در یکی از قرای «چهار محال» بختیاری منزوی بود و پس از جنگ به تهران بازگشته از کارهای سیاسی کناره گرفت و به خدمات علمی و فرهنگی مشغول شد و بالاخره تا پایان حیات بیشتر به مطالعه و تحقیق و تحریر مصنفات خویش اشتغال داشت. وی در تهران درگذشت و مدفن او ابن بابویه است از آثار اوست: ترجمه عظمت و انحطاط رومیان، ترجمه روح القوانین، فرهنگ فرانسه به فارسی، تصحیح یوسف و زلیخا، تصحیح دیوان حافظ، تصحیح دیوان منوچهری، پندها و کلمات قصار (هیچیک از این کتب منتشر نشده). امثال و حکم (۴ جلد، سه بار چاپ شده)، مجموعه اشعار دهخدا، لغت‌نامه دهخدا (دائرهٔ‌المعارف فارسی) (لغت‌نامه).

دانشمند و محقق و نویسنده و روزنامه‌نگار، فرزند خانباباخان از ملاکین قزوین است. در ۱۲۵۸ ش در تهران متولد شد. تحصیلات خود را از پنج سالگی شروع کرد و به علوم ادبی و ادبیات عربی و فقه و اصول و ریاضیات قدیم و حکمت تا حدی بصیرت یافت، سپس وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و آن مدرسه را به اتمام رسانید و مدتی نیز نزد آشیخ هادی نجم‌آبادی مجتهد معروف درس خواند. دهخدا قبل از مشروطیت به اتفاق معاون‌الدوله غفاری به اروپا رفت و چند سال در وین اقامت گزید. در این مدت به آموختن زبانهای خارجی و تکمیل معلومات خود پرداخت. در اوایل مشروطیت به ایران آمد و با کمک دو تن از دوستان خود به نام قاسم تبریزی و جهانگیرخان شیرازی، روزنامه‌ی معروف صوراسرافیل را انتشار داد و مقالات دهخدا در آن روزنامه تحت عنوان «چرند و پرند» و با امضای «دخو» سر و صدای زیادی ایجاد کرد و سبک جدیدی در ادبیات فارسی ایجاد شد. دهخدا مطالب سیاسی و جدی را غالبا با عنوان فکاهی در روزنامه انتشار می‌داد. بعد از تعطیل مجلس اول، دهخدا و جمعی از آزادیخواهان به اروپا تبعید شدند. در اروپا با کمک عده‌ای از آزادیخواهان چند شماره روزنامه‌ی صوراسرافیل را انتشار داد. بعد به ترکیه رفت و در آنجا روزنامه‌ی سروش را منتشر نمود. بعد از فتح تهران و سقوط محمدعلی شاه، به تهران آمد و در دوره‌ی دوم مجلس از طرف مردم تهران و کرمان به وکالت مجلس انتخاب گردید. بعد از خاتمه‌ی مجلس، سیایست را رها کرد. و به ریاست مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی منصوب شد و سالها ریاست آن مدرسه را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران تشکیل یافت، دهخدا به ریاست دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی برگزیده شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در آن سمت مستقر بود. خیلی از رجال و سیاستمداران ایران از شاگردان دهخدا بودند.

دهخدا تالیفات متعددی دارد که برخی انتشار یافته است. از جمله تالیفات انتشار یافته‌ی او امثال و حکم در چهار مجلد است. دیگر از کارهای علمی و ادبی او تصحیح دیوان منوچهری و تصحیح دیوان حافظ و فرهنگ فرانسه به فارسی است. ولی شاهکار خدمات فرهنگی او لغتنامه است که تا ابد نام او را جاویدان خواهد ساخت.

لغتنامه فرهنگ جامعی است از لغات فارسی و عربی و اروپائی مستعمل در فارسی و اعلام که نتیجه‌ی کوشش و تلاش پنجاه ساله‌ی علامه دهخدا است. قریب سه میلیون لغت از روی متون معتبر اساتید نظم و نثر فارسی و عربی در رشته‌های تاریخ، جغرافیا، طب، هیئت، نجوم، ریاضی، حکمت و کلام و غیره فراهم گردیده است.

مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۴ ماده‌ی واحده‌ای به تصویب رسانید و نام لغتنامه را به نام دهخدا تصویب نمود و چاپ آن را مجلس شورای ملی عهده‌دار گردید. در این مجلدات، علاوه بر معانی لغات از نظم و نثر متقدمان شواهدی نیز عرضه شده است. در لغتنامه یک دوره مفصل از دستور زبان فارسی آمده است.

علامه دهخدا گاهی شعر می‌سرود و دیوانی از اشعار وی منتشر شده است. وفات او در اسل ۱۳۳۴ ش اتفاق افتاد و برای اتمام کارهای علمی او سازمانی به نام سازمان لغتنامه‌ی دهخدا تاسیس شد. کوشش و تلاش او تاکنون بی‌سابقه بوده است.

علامه دهخدا با وجودی که سالها دور از سیاست به کار عظیم تحقیقی خود اشتغال داشت، مع‌الوصف در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق و جریان ملی شدن نفت او را یاری و معاونت نمود و قدما و قلما نهضت ملی را تقویت می‌کرد. در همان ایام در بین مردم این مسئله قوت گرفته بود که اگر رژیم ایران به جمهوریت تبدیل شود هیچ‌کس بهتر و شایسته‌تر برای ریاست جمهوری از دهخدا نیست. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دهخدا مورد بغض و کینه قرار گرفت. به هنگام مرگ دستور داده شده بود از او تجلیل نشود. خدمات دهخدا چه به مشروطیت و چه به ادبیات فارسی قابل ستایش بسیار است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از نیما تا روزگار ما (۱۳۷ -۱۲۹)، با کاروان حله (۴۰۳ -۳۸۵)، تاریخ ادبیات ایران، براون (۵۲ -۵۰ /۴)، تاریخ ادبیات ایران، دوره‌ی بازگشت (۲۶۷ -۲۶۴ /۱)، تاریخ جراید (۱۴۷ -۱۴۶ /۳)، چشمه‌ی روشن (۴۶۷ -۴۶۰)، چون سبوی تشنه (۵۴

-۴۷)، دایرةالمعارف فارسی (۲۴۹۷/۲)، دهخدای شاعر، الذریعه (۳۳۳/۹)، ریحانه (۲۴۲ -۲۴۰ /۲)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۵۳ -۲۴۴ /۳)، سرآمدان فرهنگ (۳۵۸ -۳۵۶ /۱)، سخنوران نامی معاصر (۱۳۸۳ -۱۳۷۹ /۲)، شرح حال رجال (۴۳۰ -۴۲۹ /۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۵۹۱ -۱۵۸۹ /۱۴)، فرهنگ ادبیات فارسی (۲۱۶ -۲۱۵)، گلزار معانی (۲۷۱ -۲۶۴)، لغت نامه (مقدمه/ ۴۱۸ -۳۷۹)، مؤلفین کتب چاپی (۵۱۵ -۵۰۸ /۴)، مستدرکات اعیان (۱۱۵ -۱۱۳ /۱).

دهستانی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در روز هفتم مرداد ماه سال ۱۳۴۴ فرزندی به نام حسین در خانواده دهستانی در شهر کویری یزد در خانواده‌ای مهربان و صمیمی دیده به جهان گشود.عشق و علاقه این کودک به اهل‌بیت (ع) و مکتب آسمانی وحی و نبوت از همان سنین خردسالی با تمام وجودش عجین شده بود، امیدوار کرد. در دوران انقلاب اسلامی با وجود اینکه دوازده سال بیشتر نداشت، نقش فعالی در مبارزات ایفا نمود و او نیز مانند هر فرد مسلمان دیگری به ظلم ستیزی و حق‌خواهی در کنار سایر مبارزان روح‌الله (س) قرار گرفت. پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی (س) در ایران و با آغاز حمله غافلگیر کننده رژیم عراق، از آنجایی که مرز و بوم کشور و دینش را در خطر می‌دید، با تلاش و پی گیری فراوان خود را به جبهه‌های نبرد رسانده. از همان بدو ورود، با تلاش و خدمات مخلصانه‌ای که از خود نشان داده، به جمع واحد اطلاعات- عملیات لشکر ۸ نجف پیوست. لیاقت و شایستگی‌اش با عث گردید تا در حساس‌ترین و سخت‌ترین مأموریت ها از وجود او بهره گیرند. با تشکیل تیپ ۱۸ الغدیر، حسین در عملیات‌های بسیاری در بخش اطلاعات عملیات نقش مهمی را ایفاء نمود. مسوولیت اکثر عملیات های بزرگ و پراکنده تیپ را برعهده گرفت.در این میان عملیات‌های بسیار مهمی صورت گرفت که یکی از آنها کربلای پنج بود و قائم مقامی اطلاعات و عملیات تیپ الغدیر بر عهده دهستانی قرار داده شد... لاکن سرآخر در سپیده دم بیست و پنجمین روز از نخستین ماه زمستان در سال ۶۵ جام نوشین شهادت را سر کشید و به دیار باقی شتافت.

برگرفته از کتاب :شهیدان

دهستانی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین دهستانی : قائم مقام فرمانده واحد اطلاعات وعملیات تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۴ در خانواده ای متدین در اردکان دیده به جهان گشود . دوران کودکی را با تربیت اسلامی پدر و مادر طی نمود. برای تحصیل به دبستان صدرآباد رفت و تمامی مراحل تحصیل را به خوبی و موفقیت پشت سر گذاشت.

در دوران تحصیل خود لحظه ای از فعالیت های انقلابی و فرهنگی غافل نبود . او دوشادوش دیگر یارانش برای پیشبرد انقلاب شبانه روز تلاش می کرد . در محافل و مجالس مذهبی حضوری چشمگیر داشت و به مبارزه در راه اهداف الهی و اسلامی عشق می ورزید.

علاوه بر جدیت در کارها، از اخلاق حسنه ای نیز برخوردار بود، بدین سبب همه شیفته روش و منش او بودند. پس از پیروزی انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی به جمع بسیجیان جان بر کف پیوست و برای گذراندن دوره ی آموزش نظامی به مرکز آموزش سپاه در استان یزد رفت . بعد از آن به جبهه رفت و بعد از مدتی وارد سپاه شد.

بعد از آن بیشتراوقات عمرش را در جبهه ها گذراند و در عملیات والفجر مقدماتی، والفجر هشت، بدر، خیبر، قدس پنج و کربلای چهار حضور یافت و در نهایت در عملیات کربلای پنج در حالی که معاون واحد اطلاعات و عملیات تیپ ۱۸ الغدیر بود به کاروان شهدا پیوست.

در بخشی از وصیت نامه ا ش می خوانیم:

خدایا: می دانم تو راه حق را به من نشان دادی، ولی من نتوانستم تا حد توان برای اسلام و مسلمین خدمت کنم. خدایا چگونه جواب مردم را بدهم؟ مردمی که برای پیشبرد اسلام و آزادی مستضعفین این همه زحمت می کشند. جوانان خود را فدای اسلام می کنند. اما من چه کار می توانم بکنم، تنها یک جان دارم که فدا می کنم، این هم اگر مورد قبول خداوند قرار گیرد.

ای جوانان، مادران و پدران، مبادا یک لحظه از روحانیت جدا شوید و امام را تنها بگذارید و مطمئن باشید اگر از روحانیت جدا شوید دوباره ابر قدرتها بر سر شما مسلط می شوند و این همه که شهید دادیم، خون این شهیدان پایمال می شود. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دهستانی، عبدالعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۰ فرزند یدالله دهستانی و اهل کرج و ساوجبلاغ است. بعد از خاتمه‌ی تحصیلات در تهران به آمریکا رفت و در رشته‌ی کشاورزی که شغل اجدادی او بود، تحصیل نمود و درجه‌ی مهندسی در کشاورزی و ماشین‌آلات گرفت و به ایران آمد. مدتی در وزارت کشور رئیس عمران بود. در دوره‌ی نوزدهم از کرج به وکالت رسید. در دوره‌ی بیستم باز وکیل شد. قریب سه سال استانداری سیستان و بلوچستان را عهده‌دار بود، سپس از آنجا به رضائیه اعزام شد. چندین سال استانداری آذربایجان غربی را تصدی می‌کرد. در جنب کارهای دولتی، کشاورزی و زراعت را در کرج ادامه می‌داد و از فروش زمینهائی که از پدرش به ارث برده بود، بر ثروت خود افزود. مال، دولت، و اقبال و نفوذ همه دست به دست هم دادند و به سراغ آقای مهندس عبدالعلی دهستانی رفتند. مانند پدرش ملایم، مردمدار، مالدوست و محافظه‌کار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دهستانی، یدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سابقا نامش یدالله نظامی بود. از اهالی ساوجبلاغ و شهریار کرج، متولد سال ۱۲۶۲ ش است. در کودکی مختصر سوادی آموخت در حد خواندن و نوشتن و به کار کشاورزی مشغول شد. پدرش عبدالوهاب زارع بود و چند هکتار زمین زیر کشت داشت. پدر و پسر

دست به دست هم دادند و تدریجا کشاورزی آنها توسعه پیدا کرد و سری توی سرها درآوردند. در شهریار یدالله کدخدا شد و موقعیتی پیدا کرد و جزء مالکین کوچک منطقه گردید. در جریان تغییر سلطنت و انقراض قاجاریه، فعالیت داشت و به نفع سردار سپه دسته راه انداخت. این کارها موجب معروفیت او شد و در دوره‌ی پنجم وکیل مجلس شد و مجموعا ده دوره وکیل مجلس بود آن هم وکیلی بی‌سروصدا و مطیع. درباره‌ی هیچ موضوعی سخن نگفت، هیچ وقت نطق قبل از دستور نکرد، فقط بی‌سروصدا به حفظ مقام و افزایش ثروت خود کوشید تا از مالکین عمده کرج شد. چندین آبادی خریداری کرد. در مسائل کشاورزی و عمران و آبادی دهات به رضاشاه مشورت می‌داد. چند ملک مرغوب در کرج برای خانواده‌ی پهلوی خریداری نمود. بیست سال وکالت مجلس و نزدیکی به رضاشاه، او را متمول نمود و صاحب قدرت در منطقه شد ولی در دوره‌ی پانزدهم رقیب سرسختی پیدا کرد و آن بهاءالدین کهبد بود. دو رقیب به هم افتادند. کهبد با حربه‌ی پول توانست پیش ببرد ولی دهستانی اهل خرج کردن نبود. چون ده دوره مجانی وکیل شده بود، وکالت کرج را حق قانونی خود می‌دانست. بعد از انتخابات، کهبد تلاش فراوان برای ابطال انتخابات به عمل آورد، بالاخره موفق شد اعتبارنامه‌ی رقیب را در مجلس رد کند، ولی بار دوم باز کهبد توفیق یافت و به مجلس رفت. دهستانی یک دوره هم سناتور شد ولی برای ادامه‌ی سناتوری عمر او وفا نکرد. وفاتش در ۱۳۳۶ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دهقان، بابا علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید باباعلی دهقان : فرمانده گردان ۵۷ فجر (جهاد سازندگی سابق)آذربایجان شرقی سال ها، سال های عشق و آتش بود. روزها، روزهای اضطراب و اطمینان، لحظه ها، لحظه های شور و نور. شهدا را که می آوردند، پیش تر از آن که رادیو خبر آمدنشان را بدهد، کوچه ها از عطر شهادت سرشار می شد. همه می دانستند که شهید آورده اند... آن سال ها، سال های دیگری بود سال هایی بود که هر شبش لیله القدر بود، سال هایی که خیبر بود، والفجر بود، بدر بود، دل های ما با اشاره ابروان امام «ره» تکان می خورد به سوی جبهه، و ما رهسپار می شدیم، و یاران رهسپار می شدند. مردم زندگی خود را با جبهه قسمت کرده بودند. هر خانه ای پاره ای از دلش را به جبهه فرستاده بود... مردم، چقدر از دنیا فاصله گرفته بودند. بر پارچه ای می نوشتیم «محل جذب کمک های مردمی» و بر سر در ساختمان جهاد می زدیم. هرکس هرچه را که دم دستش بود، می آورد. هیچکس چیزی از انقلاب طلب نمی کرد، وسایل و اجناس اهدایی مردم را می گرفتیم: «خدا قبول کند»

وسایل و اجناس اهدایی را بسته بندی کردیم. خودروها برای بارگیری آماده بود و خسته بودیم. هرچه بود باید خودروها بارگیری می شد. آخرین چاره ما استمداد از مسوول جهاد سازندگی مراغه بود. زنگ زدیم، «حاج آقا دهقان! خودروها برای بارگیری آماده است. اگر ممکن است چند نفر را بفرستید برای کمک....» زنگ زدیم و منتظر ماندیم. دقایقی نگذشته بود که حاج آقا دهقان همراه با چند نفر از برادران به کمک ما آمدند. کار که شروع شد، دیدیم مسوول جهاد هم مثل بقیه کار می کند، طوری که اگر در آن لحظه ها کسی سراغ مسوول جهاد را می گرفت، او را از دیگر برادران تشخیص نمی داد. می دانستم که کارش زیاد است. می دانستم که از بام تا شام یک لحظه فرصت استراحت ندارد. خودش که هرگز چیزی نمی گفت اما از خانواده اش شنیده بودم که صبحدمان و پیش از وقت اداری ـ که هنوز بچه هایش خوابیده اند ـ به خانه برمی گردد و دیگر روزها همچنان. با خود می گویم: «جایی که ما هستیم، انصاف نیست که او هم کار بکند.» می رویم به سویش، با احترام صدایش می کنم.

ـ حاج آقا!

رو می کند به طرف من. می گویم:

ـ کار و بار شما زیاد است، خواهش می کنیم شما بروید، خودمان این کار را انجام می دهیم.

تبسم می کند و لحظه ای مکث. و دوباره مشغول کار می شود. منتظرم که کار ما را به خودمان واگذارد و برود دنبال کارهای خودش. و او در همان حال که مشغول کار است، می گوید: «برادرِ من! در شهری که پیرزن ها و مستضعفین کالای کوپنی خود را به جبهه اهدا می کنند، ما هم باید از کار کردن مضایقه نکنیم.» با تو در سال ۱۳۶۱ آشنا شدم و چه دیر. و چه زود آشنا تر شدیم، انگار سال ها بود که می شناختمت. باز آرزویم بود که ای کاش زودتر با تو آشنا شده بودم. در آن زمان ۲۴ ساله بودی و من اسف می خوردم از ۲۴ سال عشق و تواضع و محبت و خلوص محروم بوده ام. روستا زاده بودی و همان صفا و صمیمیت روستایی با خود داشتی. سادگی و تواضع روستایی ات پرده ای بود که شهرزادگان را از شناختت باز می داشت. کسی نمی دانست که تو پیش از انقلاب نیز انقلابی بودی، کسی نمی دانست که در لیبک به فرمان امام «ره» از خدمت در ارتش طاغوت سرباز زدی. کسی نمی دانست که ... قلب نیروهای جهاد سازندگی همیشه دلواپس روستاهای محروم مراغه بود. تو مسوول جهاد بودی، اما مثل همه ما کار می کردی و بیشتر از همه ما. برتری تو در مسوولیت و مقام نبود. با این همه ما در برابر تو احساس حقارت داشتیم. زیرا تو هم مدیر بودی و هم معلم اخلاق. به تمام معنا «جهادگر» بودی. خسته نمی شدی، ضعف ها را به دیگران نسبت نمی دادی. احترام همه را پاس می داشتی. شب و روز کار می کردی و با این همه انتظار تقدیر و تشکر از مسوولین نداشتی....

این روزها، هرگاه احساس خستگی می کنم، هرگاه از آنان که کارهای کرده و نکرده خود را به رخ مردم می کشند، دلتنگ می شوم، تو را به یاد می آورم و کلمات بلندت را که روحی تازه در کالبدم می دمد: «برادران جهادگرم! امیدوارم این برادر گنهکار خود را ببخشید. اگر تندی و بی ادبی نسبت به شماها کردم و در حق شما قدرناشناسی کردم، بدانید که قصد بدی نداشتم و تمامی آنها ناشی از ضعف و ناتوانی ام بود.

ای عزیزانی که بهترین ایام عمرم را در خدمت شما سپری کردم و خدا می داند که چقدر به شما علاقمندم... چند توصیه برادرانه به شما دارم و امیدوارم که حمل بر جسارت نکنید.

برادرانم! قدر اسلام و انقلاب و امام عزیز را بدانید و جهاد را به مثابه معبد مقدسی همیشه حفظ کنید. ای سربازان گمنام انقلاب! مبادا عناوین و مظاهر فریبنده دنیا، عشق و خلوص و ایثار را ـ که مایه حیات شما و خمیر مایه جهاد است ـ از شما بگیرد... در خدمت به روستائیان مظلوم و محروم هیچ گاه سستی و غرور به خود راه ندهید و انتظار تشکر از کسی غیر از باری تعالی نداشته باشید.

عزیزانم! مبادا خدمت در یک سنگر شما را از حضور در صحنه های دیگر اسلام و انقلاب بازدارد و همچو بزرگان دین و مومنین واقعی با تمام وجود و در تمام ابعاد، در صحنه انقلاب خونین حسینی شرکت جوئید...»

خود چنان بودی که نوشته ای. در صحنه ها می زیستی. در جبهه سنگر می زدی، در شهر مسوول بودی، در روستاها طعم شیرین خدمت و عدالت را به مجروحین می چشاندی. و با این همه، شگفت این که شنیدیم دانشجو شده ای. «بابا علی دهقان، دانشجوی رشته عمران» اما برای تو شگفت نبود، زیرا تو به دانش آموختن و حضور در صحنه علم نیز به چشم مسئولیت می نگریستی. ای دانشجویی که پایان نامه خود را به شلمچه با خون رقم زدی، بگذار امروزیان آن صدای خونین را بشنوند:

« برادران دانشجو! امیدوارم هم چنان که در سنگر علم تلاش می کنید، خود را به ارزش های والای الهی مزین نمایید و مظاهر فرهنگ طاغوتی و بی هویتی را از محیط دانشگاه و جامعه بزدائید و اجازه بازگشت ارزش های غیر الهی را به هر شکل و عنوان ندهید که امروز هر گونه بی اعتنایی به آرمان های این مردم خیانتی نابخشودنی است.» هیچ صحنه ای از حضور تو خالی نبود. به همه صحنه ها می اندیشیدی.

در والفجر هشت مجروح شده بودی. با پیکری زخم آگین از جبهه باز آوردندت. می دانستیم که ماه ها استراحت لازم است تا زخم هایت التیام یابد. اما وقتی مراسم رژه گردان های فجر جهاد آغاز شد تو را دیدیم که پیشاپیش نیروها در حرکتی، با همان پیکر زخم آگین و قدم های زخمی.... و ما در شعف و شگفتی تو را می نگریستیم و می گریستیم. حضور در صحنه!...

هنوز مرخصی اش تمام نشده بود. خبر رسید که دارد به جبهه می رود. «آخر بنده خدا صبر می کرد مرخصی ات تمام می شد، آخر می گذاشتی بچه ها یکی دو روز پدر خودشان را ببینند، آخر...» این حرف ها پیش اهالی جبهه خریداری ندارد، این حرف ها مال اهالی دنیاست. همه بچه های جبهه این گونه اند.

حمید هم وقتی عازم جبهه بود، فرزندش را در آغوش نگرفت، گفته بود: «در این لحظات نمی خواهم قلبم از مهر فرزند سرشار شود، شاید محبت پدری نگذارد در جبهه با خلوص و خاطری آرام بجنگم...»

می گفت: «از جبهه زنگ زده اند، باید بروم...» خودش که در جبهه بود، نزدیکی های عملیات به یک یک دوستانش زنگ می زد: «تنور گرم شده است!...» و ما می دانستیم که عملیات انجام خواهد شد. هرکسی کوله بار خود را می بست و رهسپار می شد. چه می دانم شاید برای دهقان هم زنگ زده اند که: «تنور گرم شده است!...»

تنور نبرد گرم شده است و دهقان باید برود. در شهر هم که بماند، آرام و قرار ندارد. کاروان کمک های مردمی راه می اندازد. بچه ها را جمع می کند و به دیدار خانواده شهدا می رود....

باز هم دهقان به جبهه می رود. زن و بچه دارد، پدر و مادر پیر دارد و هزار و یک کار دیگر. کسی گفته است: «وقتی شوق شهادت بر انسان غالب شد، تا شهید نشود، آرام نمی گیرد.»

جمعه بود که به دیدارش رفتم. عازم جبهه بود. با خانواده اش که وداع می کرد، شور فراق شانه ها را می لرزاند. بی اختیار به یاد وداع امام حسین (ع) از اهل بیت افتادم. وقتی سوار خودرو شد، در لحظه های حرکت عکسی از سیمای خود را به یادگار برایم داد. ـ اگر شهید شدم این عکس را بزرگ کرده و در مراسم بگذارید!.... حالا می فهمم که آن همه عجله برای سفر چه بود. حالا می فهمم که چرا عکس ات را به من دادی، حالا می فهمم ... حالا که خبر رسیده است: «دهقان هم رفت.» رفت و چه رفتنی. کوه ها بر شانه ام نشسته است: کجا شهید شدی حاجی؟ چطور شهید شدی حاجی؟ ... همه می دانند که پا به پای بولدوزرها پیش می رفتی. می گفتیم: «حاجی! تو بیا کمی عقب و استراحت کن، راننده ها کار خودشان را می کنند.» و تو می گفتی: « مگر ما با این راننده ها چه فرقی داریم؟ خوشا به حال اینها که بی سنگر و جان پناه خاکریز می زنند....»

چه شتابی داشتی برای رفتن حاجی! باور نمی کنم. جمعه رفتی و یکشنبه شهید شدی.

اصلاً این خبر را که می گویند، حقیقت دارند؟ اصلاً تو به جبهه رسیده بودی که شهید شده باشی؟ «حاجی هم رفت» با این خبر کوتاه قانع نمی شوم. پرس و جو می کنم، از همه سراغ تو را می گیرم. همه چیز را می گویند. روز یکشنبه، پنجم بهمن ماه ۱۳۶۵ در شلمچه برای شناسایی رفته بودید. گلوله خمپاره ای فرود می آید و از میان همه فقط تو شهید شده ای. شهادتت مبارک حاجی....

منابع زندگینامه" :گل های عاشورایی۲"نوشته ی جلال محمدی,نشر کنگره ی شهدا وسرداران شهیدآذربایجان شرقی,تبریز-۱۳۸۵

دهقان، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۷ در اصفهان متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی، نظر به استعداد و علاقه‌ای که به فن تئاتر داشت، وارد مدرسه‌ی هنرپیشگی شد و دوره‌ی مدرسه را پایان داد و کار خود را در دو تئاتر اصفهان، که شهرتی نسبی داشتند، آغاز کرد و تدریجا جزء هنرپیشه‌های معروف شد. آنگاه محیط اصفهان را مناسب برای فعالیت خویش ندید و به تهران آمد و کار هنرپیشگی خود را در تهران آغاز کرد. مرحوم سید علی نصر که از پیش‌کسوتان فن تئاتر در ایران بود، تئاتری به نام خویش در خیابان لاله‌زار که در آن روزها معروفترین خیابان تهران بود، دائر کرده بود، جوانانی که استعداد این کار را داشتند، به دور خود جمع نموده بود. دهقان هنرپیشه‌ی اصفهانی به تئاتر نصر که نام تئاتر تهران داشت وارد شد و خیلی زود توانست در زمره‌ی دوستان و همکاران نصر واقع شود. در آن ایام سید علی نصر در دستگاه دولت مقام و موقعیتی خاص داشت و معاونت وزارت پیشه و هنر با او بود. برای اینکه دهقان زندگی بهتری داشته باشد، او را به استخدام پرداخت می‌نمود. صمیمیت و وفاداری دهقان به نصر به مرحله‌ای رسید که وقتی مقام وزارت و سفارت گرفت، تئاتر خود را به احمد دهقان واگذار کرد. دهقان بعد از شهریور ۱۳۲۰ درصدد برآمد روزنامه‌ای هم در تهران انتشار دهد. ابتدا در شرکتی که به مشارکت معدل شیرازی و حسین فاطمی برای ادامه‌ی روزنامه‌ی باختر تشکیل شده بود وارد شد و مدیریت داخلی روزنامه را بر عهده گرفت. پس از چندی امتیاز نشریه‌ی تهران مصور را از وزارت فرهنگ به نام خود اخذ کرد. چند شماره‌ای به صورت روزنامه‌ی هفتگی آن را انتشار داد، ولی هزینه‌ی کمرشکن روزنامه باعث شد تا دهقان روزنامه‌ی خود را در اختیار نشریاتی قرار دهد که توقیف می‌شوند. پس از چندی، نشریه‌ی تهران مصور به صورت مجله‌ی هفتگی درآمد و احمد دهقان با کادر مجهزی که دور خود جمع کرده بود، مجله‌ای نسبتا آبرومند و پرمطلب انتشار داد. با انتشار مجله‌ی تهران مصور، دهقان که جوانی خوش‌برخورد، مبادی آداب، خوشرو و حراف بود در محافل سیاسی ایران راه یافت. با قوام‌السلطنه، سپهبد رزم‌آرا، اشرف پهلوی و سایر دولتمردان دوستی و رفاقت به هم زد بیش از هر کسی با رزم‌آرا نزدیکی پیدا کرد و تحقیقا مجله‌ی وی ارگان ستاد ارتش بود و در تمام مدت وقایع آذربایجان در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ وی ارتش را تقویت و فرقه‌ی دموکرات و حزب توده را به شدت مورد انتقاد قرار می‌داد. رزم‌آرا در چاپ و انتشار مجله‌ی تهران مصور همه‌گونه کمک مادی و معنوی می‌نمود به طوری که مجله در چاپخانه‌ی ارتش به طبع می‌رسید و علاوه بر آن در هر شماره چند خبر اختصاصی و پشت پرده در اختیار او قرار می‌دادند. در انتخابات دوره‌ی پانزدهم، احمد دهقان اصفهانی از طرف حزب دموکرات ایران کاندیدای نمایندگی مجلس از خلخال شد و با کمک همه‌جانبه‌ی رزم‌آرا و ارتش، از صندوق سردرآورد. در مجلس پانزدهم خیلی زودگل کرد. در همه جا دست او در کار بود و از عوامل موثر در مجلس گردید و موافقت او با دولتها برای رئیس دولت شانس زیادی بود. همزمان با وکالت مجلس، مجله‌ی تهران مصور جهت خود را کاملا مشخص نمود و همه می‌دانستند که این مجله نه تنها با حزب توده مخالف است بلکه با شوروی هم در مقام مبارزه برآمده است. مخصوصا پس از واقعه‌ی ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران، حمله‌ی تهران مصور به شوروی افزایش یافت. پس از ترور هژیر، دهقان فعالیت خود را برای زمامداری رزم‌آرا توسعه داد. شبکه‌هائی که برای تضعیف او به وجود آمده بود، تماما به دست وی متزلزل یا از بین می‌رفتند. دشمن سرسخت رزم‌آرا یعنی سرلشکر حسن ارفع که با تشکیل گروهی ضربات کوبنده‌ای به رزم‌آرا وارد می‌کردند، توسط دهقان برای همیشه از بین رفت. در عوض، دهقان هم آنچنان نفوذ و قدرتی در ارتش به هم زده بود، که هرچه اراده می‌کرد انجام می‌گرفت. دهقان هم آنچنان نفوذ و قدرتی در ارتش به هم زده بود، که هرچه اراده می‌کرد انجام می‌گرفت. دهقان در دوره‌ی شانزدهم مجددا از خلخال به وکالت رسید. در اواخر ۱۳۲۸ در مجله‌ی تهران مصور سلسله مقالاتی تحت عنوان «من جاسوس شوروی در ایران بودم» به قلم کریم روشنیان انتشار یافت. این مقالات که اسناد معتبری هم هراه داشت، حربه‌ی کوبنده‌ای علیه شوروی بود و دخالت آنها را در امور ایران مسلم می‌ساخت. در آن ایام، رزم‌آرا جاده را برای نخست‌وزیری آنها را در امور ایران مسلم می‌ساخت. در آن ایام، رزم‌آرا جاده را برای نخست‌وزیری خویش هموار می‌ساخت. سه تن از دوستان نزدیک خود را به عنوان وابسته‌ی نظامی به سه کشور اعزام

داشـته بـود. سـرتیپ ابراهیـم والی در شـوروی، سـرتیپ محمـد مظهری در آمریکـا و سـرتیپ بیژن گیلانشـاه در انگلیس مشـغول زمینه‌سـازی برای رزم‌آرا بودنـد. طبعـا انتشـار سلسـله مقالات تهران مصور به حسن روابط رزم‌آرا و شوری لطمه وارد می‌کرد و آنها درخواست نموده بودند سلسـله مقالات قطع شود. رزم‌آرا از دهقان تقاضای قطع مقالات را نمود، مورد اجابت واقع نشد. روابط آنها به سـردی گرائید. فشار رزم‌آرا برای قطع مقالات افزون شد. نویسنده‌ی مقالات را دستگیر و به خدمت وظیفه بردند، او از سربازخانه فرار کرد و مخفی شـد و در مخفی‌گـاه خـود بـه ادامـه‌ی مقالـات پرداخـت. دهقـان در خردادمـاه ۱۳۲۹ یعنی بیسـت روز قبـل از نخست‌وزیر رزم‌آرا، در محـل کـار خـود واقع در تئـاتر تهران توسـط شخصـی به نـام حسن جعفری که عضو حزب توده بود مقتول گردید. او حین‌الفوت ۴۱ سال داشت. درباره‌ی مرگ و قتل دهقان همه‌گونه سـخن گفته شده است. بعضـی به دلایل متقن معتقدند رزم‌آرا در این ترور دست داشته است. جعفری قاتل در دادگاه جنائی تهران محاکمه شد. دکتر بقائی وکیل مجلس آن روز، وکالت او را پذیرفت.

ولی سرانجام پس از قتل رزم‌آرا حکم اعدام قاتل صادر و به دار مجازات آویخته شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دهقان، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۵ در رضائیه متولـد شـد. تحصـیلات ابتـدائی و متوسـطه را در رضائیه انجام داد و برای ادامه‌ی تحصـیل وارد تهران شـد و به دارالمعلمین عالی رفت و در رشـته‌ی ریاضـیات لیسانسـیه گردیـد. خـدمات اداری او از دبیری آغاز شـد. چنـدی ریاست دانشسـرای مقـدماتی تبریز بـا او بود. مـدتی در تهران ریاست دبیرسـتان قریب را تصـدی می‌کرد. از اهم مشاغل او در فرهنگ می‌توان ریاسـت فرهنگ رضائیه، ریاست تعلیمات متوسـطه و ریاست فرهنگ آذربایجان را نام برد. مـدتی نیز در اروپا مامور مطالعه در امور فرهنگی بود. در دولت منوچهر اقبـال به اسـتانداری آذربایجـان شـرقی تعیین گردیـد و قریب چهارسـال در آن سـمت باقی مانـد. تالیفاتی در رشته‌ی تعلیم و تربیت دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دهقان، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی دهقان : فرمانـده محور عملیاتی تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۴ در خانواده ای مـذهبی به دنیا آمد و دوران طفولیت را بـا تربیت دینی پـدر و مادر خود پشت سر گـذاشت و در هفت سالگی به دبسـتان کوچک زاده یزد رفت . دوران ابتدایی را با موفقیت گذراند.از لحاظ درسی و اخلاقی نمونه بود.

پس از پیروزی انقلاب دوران راهنمایی را در مدرسه فقیهی به پایان رساند و چون هوش سرشاری داشت در رشته ریاضی و فیزیک ادامه تحصیل داد. تا سال دوم دبیرستان درس خواند و بعداز آن به سپاه و بسیج پیوست.

آغاز جنگ تحمیلی فصلی نو در زندگی اوبود.با آغاز جنگ او به رزمندگان اسلام پیوست و تا لحظه شهادت هیچ گاه جبهه و جهاد در راه خدا را فراموش نکرد .

اولین بار که به جبهه رفت در جبهه سوسنگرد و رودخانه نیسان بود. بعد از آن در عملیات طریق القدس شرکت کرد ومجروح شد. عملیات بعدی فتح المبین بود که با حضور تاثیر گزارش حماسه های بی شماری را خلق کرد.بعد ازآن در عملیات بیت المقدس و آزاد سازی خرمشهر قهرمان حضور داشت.

بعداز آن عملیات رمضان, محرم , والفجر یک , والفجر دو , والفجر سه , والفجر پنج و شش, خیبر , بدر , والفجر هشت ,کربلای چهار و کربلای پنج عرصه ای شد برای جانفشانی های افسانه ای علی دهقان منشادی.

ابتدا فرماندهی گروهان را به عهده داشت .مدتی بعد فرمانده گردان عملیاتی شد. بعد از آن مسئولیت محور عملیاتی تیپ پیروز الغدیر را به عهده گرفت. در تمام عملیاتی و عرصه هایی که حضورداشت, چون رزمنده ای پر توان وفعال بود ونمی شد بین او ونیرهایش تفاوتی دید. همیشه در جلوی نیروهایش حرکت می کرد.

در عملیات کربلای پنج مجروح شد اما با اصرار پزشکان را راضی کرد اجازه دهند او به خط مقدم باز گردد . او قبلا ۶بار دیگر در عملیات گذشته مجروح شده بود.

سرانجام در عملیات کربلای پنج در تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۶۵ در منطقه شلمچه روح عارفانه اش به ملکوت اعلی پیوست وبه شهادت رسید.

درگوشه ای از وصیت نامه ا ش می خوانیم:

اگر خدای ناکرده در این زمان که از هر طرف مورد هجوم قرار گرفته ایم ضربه ای به اسلام وارد شود, در پیشگاه خداوند متعال مسئول خواهیم بود، نگذارید عوامل نفاق با استکبار جهانی همدست شده و انقلاب عزیزمان که ثمره خون صدها هزار شهید است را بی محتوا نمایند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دهقانپور، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا دهقانپور : مسئول جهاد سازندگی(سابق)بخش عنبرآباد دراستان کرمان

روستا زاده ای متدین بود . در سال ۱۳۳۱ در خانواده ای مذهبی در عنبر آباد جیرفت به دنیا آمد. دوران کودکی را در زادگاهش سپری نمود و پا به عرصه تعلیم و تربیت گذاشت. تحصیلات خود را تا پنجم ابتدائی سپری نمود و به علت مشکلات مادی ترک تحصیل کرد. از کودکی اهل نماز و مسجد بود. بیشتر اوقات خود را با خواندن قرآن می گذراند. قبل از انقلاب به علت فعالیتهای سیاسی ومذهبی، چند مرتبه از طرف ساواک دستگیر و راهی زندان شد. بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به عنوان یک سرباز مشغول خدمت به انقلاب شد. با شرکت فعال خود در مبارزات، پخش اعلامیه های حضرت امام(ره) توانست کارهای مهم وماندگاری درنهضت امام خمینی انجام دهد.

پس ازپیروزی انقلاب تلاش زیادی درتثبیت آن انجام داد.

با فرمان امام خمینی وتشکیل نهاد جهاد سازندگی ،وارد این نهاد شد و مسئولیت جهاد سازندگی عنبر آباد را پذیرفت. او

جهادگری سختکوش و پرتلاش بود که توانست از دستاوردهای انقلاب پاسداری نماید. با آغاز جنگ تحمیلی از طریق جهاد سازندگی به جبهه عزیمت نمود . وی پس از مدتها تلاش بی وقفه با دشمن بعثی، سرانجام در تاریخ ۲۳/۱۲/۱۳۶۲، در منطقه عملیاتی جزایرمجنون، در عملیات خیبر، به فیض عظمای شهادت نایل گردید. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دهقانی، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محسن دهقانی در سال ۱۳۴۷ در شهرستان اراک بدنیا امد.ایشان دارای مدرک دکترای تخصصی رشتهٔ روان‌شناسی بالینی از استرالیا می باشد.ایشان استادیار بالینی و عضو اصلی پژوهشگده خانواده وابسته به دانشگاه شهید بهشتی می باشد. کتاب"روانشناسی درد؛ رویکردهای کنترل و درمان "ترجمه محسن دهقانی، در دوره بیست و یکم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : علوم انسانیرشته : روان شناسیگرایش : روان‌شناسی بالینیتحصیلات رسمی و حرفه ای : محسن دهقانی دورهٔ متوسطه را در اراک گذراند. لیسانس خود را در رشتهٔ روان‌شناسی بالینی از دانشگاه اهواز دریافت کرد. سپس دورهٔ کارشناسی ارشد خود را در دانشگاه اصفهان سپری کرد و پس از آن موفق به اخذ بورس تحصیلی از دولت استرالیا جهت گذراندن دورهٔ دکترای تخصصی در رشتهٔ روان‌شناسی بالینی شد. موضوع رسالهٔ دکترای وی، بررسی مدل‌های روان‌شناختی در بروز و استمرار دردهای مزمن مفصلی و عضلانی است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محسن دهقان استادیار بالینی و عضو اصلی پژوهشگده خانواده وابسته به دانشگاه شهید بهشتی می باشد.جوائز و نشانها : کتاب"روانشناسی درد؛ رویکردهای کنترل و درمان "ترجمه محسن دهقانی، در دوره بیست و یکم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال برگزیده شد.چگونگی عرضه آثار : دکتر دهقانی مقالاتی در نشریات داخلی و بین‌المللی دارد و شش کتاب دیگر نیز ترجمه کرده است.آثار : روانشناسی درد؛ رویکردهای کنترل و درمان ویژگی اثر : ترجمه،این کتاب ، در دوره بیست و یکم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال معرفی و برگزیده شد. آشنایی با کتاب: «روانشناسی درد؛ رویکردهای کنترل و درمان رابرت ج. گچل،دنیس سی. ترک؛ ترجمهٔ محمّد علی اصغری مقدم، بهمن نجاریان، محسن محمّدی، محسن دهقانی،تهران: رشد، ۱۳۸۱. درد، شاید عمومی‌ترین فشار روانی باشد که با آن مواجه می‌شویم، هیچ یک از علایم جسمانی دیگر به فراگیری درد نیستند. از ابتدای مدون بشر، تلاش برای کنترل درد از اهداف اصلی آدمی بوده است. در پاپیروس‌های مصری مربوط به ۴۰۰۰ سال ق.م اشاراتی در مورد درمان درد یافت شده است. اما علی‌رغم تاریخ طولانی و پیشرفت بشر، رهایی از درد همچنان برای بسیاری از بیماران، امری دور از دسترس باقی‌مانده است. تاکنون کتاب‌های بسیاری در مورد درد انتشار یافته است، اما در تعداد اندکی از آن‌ها به مباحث روان‌شناختی و جنبه‌های عملی کنترل روان‌شناختی درد پرداخته شده و مطالب ارائه شده در آن کتاب‌های اندک هم قدیمی است؛ اما امروزه پژوهش‌های بسیاری در این زمینه انجام گرفته است. کمبود منابع مربوط به درد و فقدان کتابی که شامل اطلاعات لازم دقیق و فراگیر در مورد درمان‌های مخصوص باشد، بسیار محسوس است. در راستای پاسخ به چنین نیازی و به منظور فراهم‌سازی روزآمدترین مطالب دربارهٔ بسیاری از راهبردهای درمانی رایج، کتاب حاضر نگاشته و ترجمه شده است.

دهنوی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین دهنوی : قائم مقام فرمانده گردان جندالله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سوم فروردین ماه سال ۱۳۳۳ در روستای دهنو از توابع شهرستان نیشابور چشم به جهان گشود. پدر و مادرش علاقه زیادی به ائمه اطهار (ع) داشتند، به همین خاطر نام او را به نام اباعبدالله الحسین (ع)، حسین گذاشتند.

کودکی پر جنب و جوش بود. دوره ی ابتدایی را در مدرسه ی دهنو در سال ۱۳۶۴ به پایان رساند.

در سال اول ابتدایی پدرش از دنیا رفت. چون پدرش را از دست داده بود به مادرش علاقه ی زیادی داشت و سفارش می کرد که مواظب او باشند. اوقات بیکاری به مسجد می رفت و در کارهای کشاورزی به خانواده اش کمک می کرد.

از همان کودکی به خاطر علاقه ی زیادش به امام حسین (ع) در مراسم سینه زنی عاشورا و تاسوعا شرکت می کرد.

بسیار دلسوز و مهربان بود. اگر همسایه ای مشکلی داشت، آن را حل می کرد. گفت: «از حال همسایه نباید غافل بود.»

خدمت سربازی را در شیراز گذراند. زمانی که خدمت سربازی را به پایان برد، در جریانات انقلاب قرار گرفت و به انقلاب علاقه مند شد به طوری که در تظاهرات شرکت می کرد.

می گفت: «خدا کند امام هرچه زودتر به ایران بیایند و ما را از این بدبختی نجات دهند.» مردم حرف او را درست متوجه نمی شدند و به او می گفتند: «امام زمان (عج) را می گویی.»

در راهپیمایی ها که شرکت می کرد، اگر مجروحی بود تلاش داشت که او را به بیمارستان منتقل کند.

مردم را برای تظاهرات دعوت و خودش در صف جلو پابرهنه حرکت می کرد. اعلامیه ها و عکس های امام را پخش می نمود.

در زمان ورود امام به ایران، با تعدادی از دوستانش برای استقبال از ایشان به تهران رفت. او علاقه ی زیادی به امام داشت. با این که پول نداشت، اما وام گرفت و به پیشواز امام رفت. در سال ۱۳۶۲ و در بیست و دو سالگی با خانم شهربانو خادم پیمان ازدواج بست که مدت زندگی مشترک آن ها چهار سال و ثمره ی این ازدواج دو دختر به نام سمانه و فاطمه می باشد که به ترتیب در سال ۱۳۵۸ و ۱۳۶۰ متولد شدند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و با تشکیل کمیته و سپاه و ورود به این دو نهاد فعالانه به خدمت مشغول شد. او جزو فعال ترین افراد سپاه بود. آرام و قرار نداشت، حتی زمانی که موقع استراحتش بود. می گفت: «ما وارث خون هزاران شهید به خون غلتیده هستیم. ما رسالت سنگینی بر دوش داریم. باید همچون آن ها کار کنیم و همانند آن ها به شهادت برسیم.»

منافقین و ضد انقلاب بارها و بارها قصد ترور او را داشتند، ولی موفق نمی شدند. حتی به او گفته بودند: «لباس سپاهی را از تنت بیرون بیاور وگرنه تو را می کشیم.» در جواب به آن ها می گفت: «چه افتخاری بالاتر از این که در راه خدا قدم برمی دارم و خالصانه تلاش می کنم. اگر مرا بکشید، من قربانی راه اسلام و امام هستم و لباس سپاهیم کفن من خواهد بود.»

او آن قدر فعال و با ایمان بود که در سپاه به «چریک سپاه» معروف بود. و هرکس می خواست بهترین فرد را در سپاه معرفی کند، می گفتند: «دهنوی چریک سپاه است.»

از اولین روز تشکیل بسیج در نیشابور به عنوان مربی به آموزش بسیجیان پرداخت.

با شروع جنگ تحمیلی جهت دفاع از اسلام و انقلاب به جبهه های حق علیه باطل شتافت. می گفت: «جنگ تحمیلی، جنگ اسلام

و کفر است. و باید جهت دفاع از اسلام، امام و آرمان های انقلاب بپاخیزیم.»

برای یـاری کردن امـام به جبهه رفت. او به خودش اجازه نمی داد که هموطنانش در زیر خمپاره باشـند و او در خانه راحت بنشـیند. برای یاری کردن همنوعانش در غرب کشور به آن مناطق رفت.

می گفت: «ابتدا باید دشمن را از خاک کشور بیرون و از انقلاب و ناموسمان دفاع کنیم و بعد شهید شویم.»

او در درگیری هـای کردسـتان و گنابـاد شـرکت داشت. در کردسـتان معاون و در کاخک گناباد به عنوان مسئول شـناسایی بود. با تعدادی از رزمندگان (از جمله سردار شوشتری) برای انجام عملیات به آن منطقه رفت و عملیات با موفقیت انجام شد.

در سال ۱۳۵۹ که به جبهه اعزام شد ابتدا مسـئول آموزش رزمندگان و سـپس فرمانده ی گردان و در پشت جبهه نیز مسئول آموزش نیروهای بسیجی بود. به روستاها می رفت و برای جبهه نیرو جمع می کرد و به آن ها آموزش می داد.

حسین دهنوی تقدس و اهمیت خاصی برای کلاس های آموزشی خود قایل بود. همیشه با وضو در سر آن کلاس ها حاضر می شد. هنگامی که خواهر شـهید او را از رفتن به جبهه منع کرد، بسـیار ناراحت شد و گفت: «شما باید مردم را تشویق به جبهه کنید، نه این که جلوی رفتن مرا بگیرید.»

دو ، سه مرتبه به مناطق جنگی اعزام شـد. هنگامی که به او گفتنـد: «تو چنـد مرتبه رفته ای و حقت را ادا کرده ای.» گفت: «تا زمانی که پاهایم قدرت داشته باشند می روم.» حق من یا شهادت است یا پیروزی است.»

او جوانان را برای رفتن به جبهه تشویق می کرد. می گفت: «جبهه ها را خالی نگذارید.»

به عنوان مسـئول آموزش سـپاه چون به وجود او نیاز بود، اجازه ی رفتن به جبهه را به او نمی دادند. بسـیار التماس و خواهش کرد و حتی سرش را محکم به در کوبید که مافوقش اجازه ی رفتن او را داد.

بـا نیروهـای تحت امر خود بـا مهربـانی رفتـار می کرد و همه را شـیفته ی خود کرده بود. محمـدعلی دهنوی می گویـد: «در پادگان آموزشـی با نیروهای آموزشی برخورد نزدیک داشت. نیروها شیفته ی او بودند. زمانی که نیروهای آموزشی سپاه عازم جبهه بودند، او قصد رفتن به منطقه ی جنگی را داشت که با مخالفت مسـئولین مواجه شد. او جلوی ماشـین دراز کشید و گفت: اگر به من اجازه رفتن ندهید باید ماشین از روی من رد شود. با این کار توانست اجازه را از فرمانده ی سپاه بگیرد.»

رمضانعلی دهنوی (همرزم شـهید) می گوید: «نیروهای عراقی با حمله مجدد قصد گرفتن شـهر بستان را داشـتند. در تنگه ی چزابه شهیـد دهنـوی، رزمنـدگان را جمـع کرد و گفـت: عزیزان زیـادی را از دست داده ایم که بسـتان آزاد شـود. حالاـ نـوبت مـاست که مقاومت کنیم که دوباره سقوط نکند. آن ها بسیار مقاومت کردند و تعدادی شهید شدند تا این که نیروهای کمکی از راه رسیدند. به خاطر مقاومتی که شهید دهنوی در تنگه چزابه داشت، تپه های چزابه را به نام شهید دهنوی نام گذاری کردند.

او به عنوان مربی اخلاق و احکام برای تمام بسیجیان الگو بود.

در کارهای گروهی شرکت می کرد. حتی اگر کاری به او محول نمی شد، خود را به آن کار می رساند. مثلاً ابتدا خودش به منطقه می رفت و منطقه را شناسایی و سپس گروه مربوط به شناسایی را به منطقه اعزام می کرد. بیشتر کتاب های مذهبی، ورزشی و علمی مطالعه می کرد. به اتفاق برادرش در روستا کتابخانه ای دایر کرده بود.

در مقابل بحران ها صبور بود، چون از بچگی مشقت زیادی کشیده بود. در رویارویی با مشکلات ناامید نمی شد. هرگز نمی گفت که نمی توانم مشکل را حل کنم. به خاطر اتکایی که به خـدا داشت، بر مشـکلات فایق می آمد. در نماز حالتی به او دست می داد که نشانه توجه او به نماز بود. از خوف خداوند در نماز گریه می کرد، به طوری که از حال طبیعی خارج می شد.

در زمان فراغت از مبارزه با کفار بعثی مشغول عبادت می گردید. در زیر رگبار و خمپاره نماز شب می خواند و با معبود خود راز و نیـاز می کرد. هم سـنگرانش تعریف می کننـد: «هر وقت از شب برمی خاسـتم می دیـدم او عاشـقانه مشغول عبـادت بود. حـتی هم

سنگرانش را هم برای نماز شب بیدار می کرد.»

حسین دهنوی با تعدادی از دوستانش صندوق قرض الحسنه تشکیل داد که هرکس مقداری پول گذاشته بود. او پول ها را به جوان ها می داد که ازدواج و یا کاری برای خود ایجاد کنند. در سپاه نیز همین کار را کرده بود و می گفت: «هرکس مشکل مالی دارد هرچه قدر پول می خواهد بردارد.»

در اوقات بیکاری (با توجه به این که مسئول آموزش سپاه بود) جلساتی در مورد آموزش انواع سلاح و قرائت قرآن در مساجد برگزار می کرد. دستورات نظامی را مطالعه می نمود تا در کارش پیشرفت کند.

شهید دهنوی بسیار خوشرو بود. همیشه لبخند بر لبانش بود. در آموزش با این که جدی عمل می کرد اما همیشه می خندید. اخلاق او بسیاری را جذب خودش کرده بود.

علاقه ی خاصی به امام داشت. اگر حرفی از امام به میان می آمد، اشک از چشمانش جاری می شد. می گفت: «امام حق زیادی به گردن ما دارد.»

او در سپاه مراسم مذهبی تشکیل می داد و مجالس سوگواری و عزاداری می گرفت و بسیجیان را به این مجالس می برد.

کارهای سخت و پر مخاطره را انجام می داد. این طور نبود که کارهای آسان را انجام دهد و کارهای مشکل را به دیگران واگذار کند.

حسین دهنوی در تاریخ ۱۸/۱۱/۱۳۶۰ در چزابه بر اثر سوختگی تمام بدن به درجه رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر شهید را پس از تشییع توسط مردم قدر شناس در بهشت فضل نیشابور به خاک سپرده شد.

همسر شهید به نقل از همرزمان او می گوید: «در اطراف جنازه ی ایشان کشته های عراقی زیاد بود که معلوم بود به دست شهید دهنوی کشته شده بودند.»

رمضانعلی دهنوی می گوید: «شهادت او بر روی افراد زیادی تاثیر گذاشت. بسیاری از جوانان به جبهه های حق علیه باطل شتافتند.»

محمد رحیم آبادی (دوست شهید) می گوید: «بعد از شهادتش من خواب دیدم که به خانه ی ما آمده است و گفت: من جای بسیار خوبی دارم. در یک باغ بزرگ هستم.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

دهنوی، عباسعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباسعلی دهنوی : فرمانده گردان سیف الله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ در روستای دهنو، از توابع شهرستان نیشابور، در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود.

در سال ۱۳۴۰به مدرسه رفت، ولی به علت نامساعد بودن وضع مالی، تنها تا کلاس ششم ابتدایی درس خواند و در سال ۱۳۴۵ ترک تحصیل کرد.

در نوجوانی علاقه ی زیادی به خواندن قرآن و نهج البلاغه داشت، به طوری که پس از مطالعه کتاب ها، آن ها را برای دوستانش تعریف می کرد. در ماه محرم، دوستانش را جمع می کرد و نوحه سرایی و سینه زنی به راه می انداخت.

قبل از سربازی به کار بنایی مشغول گردید. در جوانی به پیشنهاد مادرش، با دختر خاله اش طی مراسم ساده ای ازدواج کرد.

قبل از انقلاب در کارهای مذهبی شرکت می نمود، نماز جماعت برپا می کرد و جوانان را راهنمایی می نمود و در تظاهرات شرکت می کرد. یکی از کسانی بود، که به نزد امام رفت و نوارها و اعلامیه های ایشان را پخش می کرد. از مداحان اهل بیت (ع) و برگزار کننده گان دعای کمیل و توسل بود. با شروع فعالیت های سیاسی در بدو انقلاب، همراه با برادرش (حسین دهنوی) به پخش اعلامیه ها و مبارزه با دشمن می پرداخت و در حفظ اصل ولایت فقیه کوشا بود.

عباسعلی به ژاندارمری سابق رفت تا در آن جا خدمت کند، ولی وقتی دانست آن هایی که باید برای اسلام خدمت کنند، در ژاندارمری نیستند، از آن جا استعفا داد و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ با چند نفر از دوستانش وارد سپاه شد. با شروع جنگ وظیفهٔ آموزش بسیجیان را به عهده گرفت.

پدرش در این باره می گوید: «در اوایل جنگ مشغول آموزش در باغرود شدند و در هر دوره ۳۰۰ تا ۴۰۰ بسیجی را پس از آموزش راهی منطقه می کردند. یکی از مسئولین آموزش (به نام مسیح آبادی) در آن زمان شهید شد، زمانی که جنازه اش را آوردند، پسرم حسین گفت: مسیح آبادی که شهید شد من باید بروم منطقه. در آن زمان که حاج آقای شوشتری مسئول سپاه بودند، برادرش حسین به منطقه رفت و به شهادت رسید. سپس عباسعلی گفت: اکنون نوبت من است تا به جنگ بروم، شهیدان مسئولیت خود را انجام دادند و اکنون مسئولیت آن ها روی دوش ما افتاده است.»

دوست ایشان در مورد نحوه اعزام ایشان به جبهه می گوید: «فرمانده ی سپاه ,سردار شوشتری با اعزام ایشان به جبهه مخالف بود و می گفت: چون شما در مرکز آموزشی هستید و بسیجیان را آموزش می دهید، وجودتان در این جا اولویت دارد و نمی خواهد به جبهه بروید. ایشان شروع به گریه کردند و آقای شوشتری همچنان با رفتنشان مخالف بودند. ایشان خود را بر زمین انداختند و سر و صدا کردند. سپس یکی ،دو نفر از برادران واسطه شدند تا حاج آقا اجازه بدهند. بعد با اصرار آنان و گریه و زاری شهید، حاج آقا شوشتری اجازه اعزام ایشان را دادند.»

عباسعلی دهنوی مدیر توانا و لایقی بود. حسن خلق، انسجام دادن به بسیجی های تحت امر و به کارگیری آن ها، به طور ویژه ای آنان را جذب می کردند. اهل مشورت بودند و در زمینه های مدیریتی تدبیر خاصی داشتند، به طوری که انجام هر کاری را بدون مطالعه و اندیشه انجام نمی دادند. عطش ایشان به قرآن و ارتباطشان با ائمه (ع) فوق العاده زیاد بود. یکی از دوستانش در این باره می گوید: «اظهار محبت عباسعلی به اهل بیت (ع) بسیار بود. مثلاً او مردم را جمع می کرد و می گفت: امروز تولد قمربنی هاشم (ع) است، می خواهیم جشن بگیریم. یا شب های محرم می گفتند: از امشب باید برای سینه زنی و تعزیه داری سیدالشهداء آماده شویم.»

تلاش و پشتکار او چشم گیر بود. شب و روز برایش معنی نداشت. در نظم و انضباط از همه مرتب تر بود. وضع ظاهرش را همیشه رعایت می کرد. از نظر لباس، موی سر، ریش، برای دیگران الگو و از نظر توانایی روحی و جسمی فوق العاده بود. برنامه ها و صحبت هایش در طرح های نظامی نمود پیدا می کرد. شجاعت و شهامت او در همه جوانب مشهود بود و همه از ایشان درس می گرفتند.

هر زمان که از عملیات بازمی گشت، از نظر روحی وضعیت بسیار خوبی داشت و علاقه اش به جبهه بیشتر می شد. همسرش در این باره می گوید: «هنگام برگشتن از جبهه بیشتر در فعالیت های مسجد شرکت می کردند و به خانواده ی شهدا سر می زدند. در حضور فرزندان شهدا هیچ گاه فرزندان خود را بر روی زانویشان نمی نشاندند. همیشه می گفت: ما باید به گونه ای باشیم که مدیون خانواده شهدا و خون شهیدان نشویم.»

عباسعلی دهنوی دارای چهار فرزند به نام های ریحانه، راحله، سمیه و صالحه است. به تربیت فرزندانش بسیار اهمیت می داد و همیشه سعی می کرد با کردار و نصیحت بهترین آموزش ها را به آنان بدهد. او بسیار به نماز اول وقت اهمیت می داد و تا حد توان

در نماز شب و نماز جماعت شرکت می کرد. بیشتر به مطالعه کتاب های استاد شهید مطهری و نهج البلاغه می پرداخت.
همسرش می گوید: «یک بار که به مرخصی آمده بودند و بچه ها مریض بودند، گفتم: ببینید شما که جبهه می روید، ما چه قدر تنها هستیم و سختی می کشیم. اگر شما باشید، کمک احوال ما هستید. ایشان سکوت کردند و دیدم اشک هایشان سرازیر شد و جواب دادند: ما توی جبهه امام زمان (عج) را می بینم شما هم در سهم ما شریک هستید و زحمت های شما در خانه کمتر از یک رزمنده نیست. من در قبال این زحمات چیزی نمی توانم بگویم و امیدوارم با زندگی صبورانه ای که خواهید داشت، حضرت زهرا (س) عوض شما را بدهد.»
فرمانده ی گردان بود و در اطلاعات نیز فعالیت داشت. او دو بار مجروح شد. یک بار در عملیاتی بر اثر اصابت ترکش به گوش، سبب آسیب دیدگی پرده گوش و یک بار در عملیات خیبر دچار موج گرفتگی شده بود.
یکی از همرزمان در این باره می گوید: «یادم هست سردار عباسعلی دهنوی دچار موج گرفتگی شدند، که ایشان را به پشت جبهه (شهرستان نیشابور) انتقال دادند. هنوز حال مساعدی نداشتند که بعد از مدتی به تدارکات آمدند. با توجه به عشق به جهاد و شهادت، با شروع عملیات، ایشان با آن حال بد بیماری گریه می کردند که به من لباس بدهید تا بپوشم و به جبهه بروم. او در عمل هم ثابت کرد که پیرو دستورات رهبر است. چون امام در آن زمان می گفتند: جبهه از اهم واجبات است.»
شجاعت او در عملیات بسیار بود. در عملیات بدربا توجه به مسئولیتی که داشت در نوک پیکان، حمله همراه با شهید طاهری قرار گرفته بودند.
در تاریخ ۲۲/۱۲/۱۳۶۳ در جبهه جنوب بر اثر اصابت ترکش به ناحیه سر به درجه رفیع شهادت نایل آمد. منابع زندگینامه ":فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

دیانی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد دیانی

محل تولد : ساری

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۶/۹

زندگینامه علمی

شهریور سال ۱۳۴۱ در روستای سعید آباد از توابع شهرستان ساری متولد شدم و تا پنجم ابتدائی در آن روستا تحصیل کردم بعلت نبود مدرسه راهنمائی در آن روستا، جهت تحصیلات راهنمائی با خانواده ساکن شهرستان ساری شدم و دوره راهنمائی را در مدرسه«دهه انقلاب» گذراندم، در دوره ابتدائی راهنمائی معمولا شاگرد ممتاز مدرسه بودم، برای ادامه تحصیل بعلت فهم خوب و علاقه شدید و با تشویق راهنمای مدرسه رشته ریاضی را انتخاب کردم و سه سال دبیرستان را با موفقیت طی کردم، در این دوران بعلت شرکت در فعالیتهای انقلابی و مقابله با منافقین و چپی ها که در شمال خیلی فعال بودند، دیگر از ممتازین بحساب نمی آمدم سال تحصیلی ۶۰-۵۹ که سال چهارم ریاضی مشغول بودم با شروع جنگ به جبهه رفتم(آذر ۵۹) و خرداد ۶۰ برای شرکت در

امتحانات برگشتم که موفق به قبولی در تمام دروس نشدم، دوباره به جبهه رفتم و با تصمیم قبلی به حوزه علمیه آمدم(با تشویق عمو، دائی، اخوی و خانواده و با احساس نیاز به آموختن علوم دینی برای مقابله بهتر با منافقین و گروههای چپ به حوزه آمدم).

با ارشاد مرحوم شهید بهشتی و آیت الله حائری شیرازی مدرسه حقانی قم را انتخاب نمودم و در آنجا قبول شدم، بدین ترتیب از سال تحصیلی ۶۱-۶۰ وارد حوزه علمیه قم شدم، البته قبل از ورود به حوزه در جلسات مذهبی، آموزش قرآن، احکام، عقائد دینی و تفسیر قرآن شهرستان ساری شرکت می کردم و از اطلاعات دینی خوبی برخودار بودم و حتی برای دانش آموزان کلاسهایی برپا می کردم. در مدرسه حقانی طبق برنامه مدون مدرسه تحصیل کردم با انتقال این برنامه به مدرسه شهیدین، من نیز به مدرسه شهیدین منتقل شدم و همه مباحث را به دقت و علاقه دنبال می کردم و مخصوصاً به علوم معقول(عقائد، منطق، اصول و فلسفه) علاقه بیشتری داشتم، تا سال ۶۸ فقط به تحصیل دروس حوزوی و گاهی تدریس آن مشغول بودم و در این مدت حدود ۱۶ ماه در جهبه ها حضور داشتم.

در این مدت از اساتید وارسته و عالمی همچون آقایان محمد شبیری زنجانی، نیازی ، محمد رضا طباطبائی ، مسجد جامعی، حسین کاشانی علوی، جواد محدثی ،حسن آقا تهرانی ره،مدرس زاده،محسن اراکی،موسوی هوائی،اسلامی آیت الله خز علی و آقای فیاضی و ... و درس مکاسب و کفایه را از محضر حضرات آیات احمدی میانجی ره ،مصلحی ره و استادی زید عزه استفاده کردم. بنده حدود یازده سال در درس خارج شرکت کردم، درس فقه و اصول آیات محترم زید عزهم،سید کاظمی حائری سید محمود شاهرودی،میرزا جواد آقا تبریزی ره، آیت الله وحید،و آیت الله جوادی آملی.

اینجانب سال ۶۸ در کنار دروس حوزوی در دوره دوم کارشناسی ارشد الهیات و معارف اسلامی مرکز تربیت مدرس قم شرکت کردم و با گذارندان۷۲ واحد و دفاع از پایان نامه فارغ التحصیل شدم، و مجددا بعد از حدود ۱۰ سال کار اجرائی از بهمن ۸۴ به تحصیل دکترای کلام اسلامی در همین مرکز مشغول می باشم.

بمدت دو سال و نیم در گروه کلام جدید یا دین شناسی بنیاد فرهنگی باقر العلوم یعنی نطفه های اولیه موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی تحصیل کردم.از بچگی به تدریس علاقه داشتم لذا از سال سوم ابتدائی برای همکلاسی های ضعیف تر درسها را مجددا تدریس می کردم در دوران تحصیل دبستان، راهنمائی و دبیرستان چنین مسؤلیتهایی را بعهده گرفتم، گاهی کلاس خصوصی ریاضی در منزل داشتم (قبل از انقلاب)، در مدرسه و مسجد و حسینه های ساری کلاسهای احکام و عقائد تدریس می کردم از سال دوم نیز چنین نقشهایی را در مدرسه ایفاء می کردم، از سال ۶۵ رسما به تدریس در حوزه مشغول شدم و از آن وقت همیشه بی وقفه حداقل هفته ای ۵ ساعت تدریس داشتم، اینجانب در مدرسه شهیدین، جامعهٔ الزهراء، مدرسه صدوق و اخیرا در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره و نیز در مرکز ادیان قم تدریس داشتم، و در این مدت بیشتر موضوعات زیر را تدریس نمودم، نحو، معانی بیان، عقائد،منطق، فلسفه، اصول و فقه و بعضی دروس علوم سیاسی، کتابهای سیوطی، مغنی، مبادی ۴ و ۲ ، مختصر المعانی، تهذیب البلاغه، جواهر البلاغه، تحریر الوسیله لمعه، مکاسب محرمه، معالم، اصول فقه، حلقه ثانیه شهید صدر، رسائل شیخ انصاری، آموزش عقائد، عقائد الامامیه، شیعه در اسلام، معارف اسلامی دانشگاهها و شرح تجرید، باب حادیعشر ، منطق شهید مطهری، منطق هادی فضلی، منطق مظفر بخشهایی از حاشیه، بدایهٔ الحکمه، نهایهٔ الحکمه، آموزش فلسفه و... را تدریس کردم.

از سال تحصیلی ۷۸-۷۷ دروس معارف اسلامی را در دانشگاه پزشکی تهران و یکسال در دانشگاه پزشکی بابل تدریس می کنم(هفته ای ۶ ساعت) از نظر مسئولیتها علمی اجرائی، بعد از انقلاب و قبل از ورود به حوزه مسئولیت فرهنگی تبلیغی در انجمنهای اسلامی مدرسه، محله و شهر ساری را عهده دار بودم از آذر ۷۴ وارد جامعهٔ الزهرا شدم، و بمدت ۸ سال با عنوان قائم مقام معاونت آموزش عملاً عهده دار معاونت آموزش جامعهٔ الزهرا بودم،در این مدت چند سالی بعضی از مسئولیتهای پذیرش نیز بر عهده بنده

بود. در معاونت آموزش کارهای برنامه نویسی،آئین نامه نویسی، تعیین متون درسی و اجرای ضوابط را عهده دار بودم و از سال ۸۲ مسئول برنامه ریزی درس جامعهٔ الزهرا و از ۸۳ تا ۸۵ مسئول طرح و برنامه هیات امنای جامعهٔ الزهرا بودم که در این مدت در تدوین برنامه سطح ۲ و برنامه رشته های سطح ۳ حوزه های خواهران مشارکت داشتم و عضو کمیته برنامه ریزی حوزه های علمیه خواهران در دبیر خانه شورای عالی و عضو بعضی از شوراهای مرکز مدیریت خواهران(شورای برنامه ریزی و شورای پژوهش) بود ه و هستم. ازمرداد ۸۵ عضو هیات علمی مرکز ادیان هستم و مسئولیت دفتر سازمان سمت در قم را از دی ماه ۸۴ عهده دار هستم. یاد آوری شود اینجانب سال تحصیلی ۸۸- ۷۷ عضو هیات علمی و مدیر گروه معارف اسلامی بابل بودم(با حفظ مسئولیت در جامعهٔ الزهرا) که بدلیل سختی کار و پیدا نشدن جایگزین در قم، استعفا دادم. از جمله دوران شیرین زندگی اینجانب در سال اول درس خارج بود که در مدرسه شهیدین تحت اشراف حضرات آیات خرازی، مصلحی و استادی به تحقیق فقهی یا اصول مشغول بودم که ثمره آن برای خود، تحقیق در ۴ یا پنج موضوع بود که آموزشهای فراوانی را برای اینجانب به همراه داشت ،که متاسفانه ادامه ندادم.

دیبا، داراب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مهندسی معماری، دانشکده: هنرهای زیبا، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

دیبا، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به وکیل‌الملک، در ۱۲۶۷ در تبریز تولد یافت. پدرش تراب‌خان وزیر خلوت از اعیان و اشراف و مالکین عمده آذربایجان بود و در دربار مظفرالدین شاه مقامی شامخ داشت. عموهای وی چون نظام‌العلماء تبریزی، عبدالحسین پس از انجام تحصیلات مقدماتی در تبریز برای ادامه‌ی تحصیلات به اروپا اعزام شد و در رشته‌های اقتصاد و علوم سیاسی درس خواند و پس از فراغت از تحصیل، به سمت اتاشه افتخاری در سفارت ایران در پاریس مشغول خدمت شد. چند سالی در پاریس اقامت داشت تا به ایران بازگشت و چون غالب منسوبین نزدیک او در وزارت امور خارجه مصدر مقامات حساس بودند، او هم با سمت قنسولی به بادکوبه رفت و مدتی در آن سمت باقی بود. چندی هم در استانبول اقامت داشت و کنسولگری ازمیر را اداره می‌کرد و بعد به تهران بازگشت. چندی در وزارت خارجه مصدر خدماتی بود تا به وزارت مالیه انتقال یافت و به ریاست اداره امتیازات منصوب شد. بعد از خلع قاجاریه و سلطنت رضاشاه که مآلا- تیمورتاش به وزارت دربار منصوب و مرد قدرتمند ایران شد، نظر به سوابق دوستی و نزدیکی با دیبا، او را به دربار پهلوی برد و ریاست محاسبات دربار را به او سپرد. ضمنا تیمورتاش و دیبا آنقدر به هم نزدیک شدند که شب و روز را با هم به سر می‌بردند. تیمورتاش به هیچ میهمانی یا مسافرت داخلی و خارجی بدون حضور دیبا نمی‌رفت. در تمام مسافرتهای سالیانه‌ی او به اروپا، دیبا همراه او بود. این نزدیکی موجب می‌شد افرادی که با تیمورتاش کار دارند به او متوسل شوند

و او نیز حاجت آنها را برآورده می کرد.

در دوره‌ی هفتم و هشتم مجلس شورای ملی، دیبا با کمک تیمورتاش به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید ولی شان خود را بالاتر از این می‌دانست که در جلسات مجلس شورای ملی شرکت کند و در همان وزارت دربار مشغول کار بود و مقام و موقعیت ممتازی برای خود بوجود آورده بود. این نزدیکی و تقرب به تیمورتاش که طبعا نزدیکی به شاه بود، موجب گردید برای انجام بعضی از تقاضاهای ارباب رجوع، وجوهی گرفته و تقریبا دیبا کارچاق کن تیمورتاش شده بود. وقتی ستاره‌ی بخت تیمورتاش در حال افول قرار گرفت، رضاشاه اول عبدالحسین دیبا را اخراج کرد و به جرم اخذ رشوه از شخصی به نام امیرمنصور فرزند سپهدار رشتی برای وکالت مجلس او را به محاکمه کشیدند. سرانجام محکوم به ده ماه حبس مجرد شد. برای طی دوران محکومیت به زندان ملایر انتقال یافت. پس از خاتمه‌ی دوران محکومیتش آزاد نشد و سالها در زندان باقی ماند تا اینکه در سال ۱۳۱۸ در سن ۵۱ سالگی در زندان ملایر جان سپرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دیبا، عبدالعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سیدالمحققین، فرزند حاج میرزا محمدرفیع طباطبائی (نظام‌العلماء)، در ۱۲۵۴ ش در تبریز تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و سطح را در تبریز فراگرفت و برای ادامه‌ی تحصیلات عازم نجف شد. مدتها در نجف به تحصیل معارف اسلامی و علوم عقلی و نقلی اشتغال داشت و درجه‌ی اجتهاد به او دادند. پس از بازگشت به تبریز، ضمن انجام وظایف روحانیت، به مشروطه و مشروطه‌خواهان دلبستگی تام پیدا کرد. به طوری که از طرف آزادیخواهان به نمایندگی برای مذاکره با عین‌الدوله به باسمنج رفت و او را از ورود به تبریز منصرف ساخت. در استبداد صغیر و حکومت شجاع‌الدوله، به علت نفوذ و طرفداران بی‌شمار، از تعقیب مصون ماند. با شیخ محمد خیابانی دوست و همراه بود. در تشکیلات حزب دموکرات آذربایجان همه‌کاره شد. حزب او را کاندیدای انتخاب کرد. در دوره‌ی پنجم وکیل مجلس شد. در ادوار ششم، هفتم، هشتم، نهم و دهم نیز وکالت را برای خویش حفظ کرد. چند سالی هم نایب رئیس اول مجلس گردید. سیدالمحققین در بین آذربایجانی‌ها محبوبیت داشت چون مردی نیک‌نفس و خیرخواه و فقیه بود. در ۱۳۱۶ در تهران وفات یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دیبا، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرلشکر محسن دیبا، در ۱۲۹۹ در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در تبریز و تحصیلات متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد و درجه‌ی لیسانس گرفت. در ۱۳۲۰ در وزارت دارائی استخدام شد و یک سال بعد به وزارت امور خارجه منتقل شد. در ۱۳۲۹ مامور خدمت در ایتالیا شد. ابتدا دبیر دوم و بعد دبیر اول شد و در همان زمان از

دانشگاه رم دکترای علوم سیاسی دریافت کرد. پس از بازگشت از ماموریت رم، معاون اداره سوم سیاسی شد. پس از چندی ریاست اداره گذرنامه و روادید و تابعیت را عهده‌دار گردید و در ۱۳۳۶ رایزنی سفارت در واتیکان را برعهده گرفت. دیبا مدتی مدیر کل وزارت امور خارجه بود تا سفیر کبیر ایران در سوریه شد. چندی سفیرکبیر ایران در لهستان و بعد سفیرکبیر ایران در بلژیک شد و آخرین سمت سیاسی او در خارج از کشور، سفارت ایران در واتیکان بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دیبا، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید محمودخان علاءالملک، در حدود ۱۲۶۰ در تبریز متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی برای ادامه تحصیل به روسیه رفت و وارد یکی از مدارس نظام گردید. دوره‌ی متوسطه و عالی را در آنجا گذرانید و به درجه‌ی افسری نائل آمد و خیلی سریع درجه‌ی سرهنگی گرفته رئیس شهربانی تبریز شد. پس از اتمام ماموریت شهربانی به قزاقخانه بازگشت و با درجه‌ی میرپنجی، فرمانده توپخانه اتریاد آذربایجان شد. در ترکیبات جدید قشون متحدالشکل، با درجه‌ی سرهنگی به ریاست ستاد لشکر آذربایجان منصوب شد و سالیانی چند در آن سمت بود. در ۱۳۱۳ به تهران منتقل گردید و درجه‌ی سرتیپی گرفت و رئیس رکن دوم ستاد ارتش شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ رئیس توپخانه ارتش شد و پس از آن ریاست اداره سررشته‌داری ارتش را عهده‌دار بود. در ۱۳۲۶ به درجه‌ی سرلشکر ارتقاء یافت و پس از مدت کوتاهی بازنشسته شد و در ۱۳۴۰ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دیبا، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به علاءالملک، فرزند میرزا علی‌اصغر مستوفی (نظام‌العلماء) اصلا از سادات طباطبائی تبریز می‌باشد. در جوانی داخل وزارت خارجه شد. تدریجا این مشاغل را احراز نمود: نایب اول کنسولگری باکو، مامور موقتی در لندن، کنسول حاجی طرخان، نیابت و مستشاری سفارت پطرزبورگ، سفیرکبیر ایران در عثمانی، وزیر معارف، وزیر مختار روسیه، وزارت عدلیه و معارف.

علاءالملک در سال ۱۳۰۴ ش در سن ۸۶ سالگی درگذشت. وی هنگامی که سفیر ایران در عثمانی بود موجبات تحویل آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا احمدخان خبیرالملک را به ایران فراهم کرد. نامبردگان به محض ورود به تبریز، توسط محمدعلی میرزا ولیعهد وقت مقتول می‌گردند. تفصیل این داستان در غالب کتب تاریخی به طور مشروح نوشته شده است.

علاءالملک چند سالی هم والی کرمان و بلوچستان بود و گویا در آنجا خوب کار کرده است. مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان از وی به نیکی یاد می‌کند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دیبا، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد نظام‌العلمای تبریزی و ملقب به «مکرم‌الدوله» و «شـعاع‌الدوله» در حدود ۱۲۵۷ ش در تبریز متولـد شد. نظام‌العلماء در کسوت روحانیت بود و از اعیان شـهر تبریز محسوب می‌شـد و دارای قـدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای بود به طوری که با مظفرالـدین شاه ولیعهد مقیم تبریز بـا امیرنظام گروسـی پیشـکار ولیعهـد و وزیر آذربایجان مبارزه می‌کرد و به دسـتور ولیعهـد و امیرنظام، خانه او را اراذل و اوباش غارت کردند.

مهدی دیبا برای ادامه‌ی تحصیلات به روسیه اعزام شد و در مدارس متوسطه نظام ثبت‌نام کرد و به کمک علاءالملک عمویش که چندی وزیرمختار در روسیه بود، به دانشکده نظامی شاهزادگان وارد شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را گذرانید و به درجه‌ی افسری نائل آمـد. پس از بازگشت به ایران با درجه‌ی سلطانی در قزاقخانه استخدام شـد و تدریجا درجه‌ی سـرهنگی گرفت و سـرانجام به میرپنجی رسید ولی مشاغل نظامی را رها ساخته وارد وزارت امور خارجه شـد. چنـدی سـرکنسول در تفلیس شـد و مدتی در باطوم همان سمت را داشت. وقتی به تهران بازگشت، رئیس اداره امور بین‌المللی و جامعه ملل شد. در ۱۲۹۶ ش وزیر مختار ایران در هلند گردید. این ماموریت قریب نه سال طول کشید در ۱۳۰۵ به تهران منتقل شد و سمت مشاوری داشت. در ۱۳۰۹ بازنشسته شد و پس از چندی درگذشت. از وی دو فرزند به نام بهرام و سهراب باقی ماند و هر دو تحصیلکرده مدارس نظام روسیه بودند. سهراب بعد به وزارت امور خارجه منتقل شـد و در سـفارت ایران در یوگسـلاوی خـدمت می‌کرد. سـهراب در میانسالی با خانواده‌ی قطبی گیلانی وصلت کرد و صاحب یک دختر به نام فرح شد که بعدها به همسری محمدرضا پهلوی درآمد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دیبا، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(حاجی میرزا) نصرالله خان ناصرالسلطنه (ف. تهران ۱۳۱۲ ه.ش./ ۱۳۵۲ ه.ق.) از رجال اواخر قاجاریه و اوایل دوره پهلوی.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

دیبا، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ناظم‌الدوله، فرزند میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله آذربایجانی است که از رجال تبریز بود و با شیخ محمد خیابانی دوستی و رفاقت نزدیک داشت. با حاج مخبرالسلطنه هدایت که چند بار به استانداری آذربایجان مامور شده بود، مناسبات نزدیکی به هم زده

و در سفر و حضر وقت با او می‌گذرانید. به همین سبب وقتی مخبرالسلطنه در سال ۱۳۰۶ ش به نخست‌وزیری منصوب شد، او را به معاونت خود برگزید و سالهای متمادی در این سمت بود. در نخست‌وزیری ذکاءالملک فروغی و محمود جم، این سمت را حفظ نمود. دیبا، داماد میرزا محمودخان علاءالملک بود و به همسر خود دلبستگی زیادی داشت. همسرش در سال ۱۳۱۸ درگذشت. او بسیار متاثر شد و چند ساعت بعد از مرگ زوجه‌ی خود، او نیز دار فانی را وداع گفت. این مسئله مدتها در تهران و آذربایجان موضوع روز بود و مرتبا در محافل و مجالس مختلف با تحسین و اعجاب مورد بحث قرار می‌گرفت. پدر صاحب ترجمه مدتی والی فارس بود و مقام سفارت در باب عالی داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دیرین، نادر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان امام سجاد(ع)لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«نادردیرین » در سال ۱۳۴۱ در« اردبیل» متولد شد متا مقطع دیپلم متوسطه در این شهر به تحصیل پرداخت.

او شوق زیادی به تحصیل علو دینی داشت وبرای ادامه ی تحصیل در حوزه علمیه ،رهسپار «مشهد رضوی» گردید وبا استفاده از دانش اساتید آن حوزه وهوش سرشاروخدادادی خود، به کسوت روحانیت درآمد.

«نادر دیرین» در لباس روحانیت منشا خدمات قابل تحسینی شد.او خدمت به اسلام ومردم مسلمان را دوست داشت.

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که به نمایندگی از قدرتهای بزرگ جهان و در سال ۱۳۵۹ آغاز شده بود «نادر »تحصیل را رها کرد و وارد جنگ شد.

از روزی که وارد جنگ شد از آن جدا نشد تا در ۲۸ /۱۲/ ۶۶ در منطقه عمومی ماووت عراق ،بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید . موقع شهادت او سمت معاونت فرمانده گردان امام سجاد (ع) را به عهده داشت .

نیم شبان ،در خفا ،ذکر لبش ،ربنا همدم اهل صفا ،شاهد حق بین ما

طالب دلدار عشق ،شاهد بازار عشق گشت خریدار عشق ،نادر دیرین ما

منابع زندگینامه :

"روایت سی مرغ "نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

دیلمی رزمخواه، سیاوش

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۸۱ در رشت متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه، دانشکده‌ی افسری را گذراند و در ارتش به اقتضای درجات نظامی، مشاغلی را احراز کرد. بعد از سال ۱۳۲۰ با درجه‌ی سرگردی به ژاندارمری انتقال یافت و به فرماندهی هنگ گیلان منصوب گردید. وقتی درجه‌ی سرهنگی گرفت، فرمانده ناحیه‌ی شمال شد. در این سمت درجه‌ی سرتیپی و سرلشکری گرفت و در

منطقه‌ی آذربایجان به او محول شد. در این سمت درجه‌ی سرتیپی و سرلشکری گرفت ودر منطقه‌ی آذربایجان مقبولیت عام یافت تا اینکه استانداری آذربایجان غربی بدو محول گردید و چند سالی به اداره‌ی امور پرداخت. وی در ۱۳۵۴ کاندیدای نمایندگی مجلس سنا از گیلان گردید و در این کار توفیق یافت و سناتور رشت در مجلس سنا شد.

او به تمام معنا روحیه‌ی نظامی داشت. در کارها از خود قاطعیت نشان می‌داد، کسی را بی‌جهت زجر و آزار نمی‌کرد، در تمام مدت عمر از مال دنیا طرفی نبست. مختصر املاکی از طریق توارث دردیلم به او رسیده بود که با درآمد محصولات آنجا کمبود زندگانی را تامین می‌کرد. در ۱۳۷۶ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دیلمی، شمس‌الدین، ابوثابت محمد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۵۸۹ ق)، متکلم و صوفی. وی از علمای قرن ششم هجری بود که دارای تصانیف بسیاری است. از جمله آثارش: «اصلاح الاخلاق»؛ «اصول مذاهب العرفاء باللّه»؛ «برهان المحبه»، در تصوف؛ «التجرید و التعظیم»؛ «جواهر الاسرار»؛ «عجائب المعارف»؛ «عیون المعارف»؛ «تصدیق المعارف»؛ «محک النفس»؛ «مهمات الواصلین».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :ایضاح المکنون (۶۱۰، ۵۱۲، ۴۷۵، ۳۵۹، ۳۳۶، ۳۳۳، ۳۳۰، ۳۲۹، ۱۳۵، ۹۴، ۳۰/۲، ۳۷۵، ۳۵۷، ۳۱۷، ۲۶۹، ۱۷۹/۱)، کشف الظنون (۱۹۵۶، ۱۹۱۶، ۶۰۱، ۳۵۱، ۱۱۵)، معجم المؤلفین (۲۵۷/۱۰)، هدیه العارفین (۱۰۳/۲).

دین شعاری، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محسن دین شعاری : فرمانده واحد تخریب لشگر۲۷محمدرسول الله (ص)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «محسن »در یکی از روزهای زیبای سال ۱۳۳۸ در جمع گرم و صمیمی خانواده «دین‌شعاری» به دنیا آمد، روزهای پرنشاط کودکی را زیر سایه پدر و مادر گرامی و در پناه تعالیم دین اسلام گذراند.او از همان اوایل نوجوانی علاقه عجیبی به اهل‌بیت (ع) داشت و در ۱۳ یا ۱۴ سالگی بود که هیئتی به نام شهدای کربلا تأسیس نمود و خود به تنهایی مسئولیت آن را بر عهده گرفت.با شروع امواج خروشان انقلاب به صف مجاهدین راه حق پیوست و همواره در تظاهرات واعتراضهای مردمی ،حضوری فعال داشت. در همان ایام به همراه برادرش به خدمت در پزشکی قانونی پرداخت و مدت ۶ ماه به صورت شبانه‌روزی در کار جابجایی و تحویل اجساد مطهر شهدا شرکت داشت . او جزء اولین سربازانی بود که بعد ازپیروزی انقلاب؛ به فرمان امام خمینی (ره) به پادگانها برگشتند و خودشان را معرفی کردند . همواره فریضه مقدس امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌داد و برای سربازان پادگان به خصوص آنهایی که در انجام فرائض تعلل می‌کردند برنامه شناخت ایدئولوژی گذاشته بود. در سال ۱۳۶۰ به خیل سبزپوشان سپاهی پیوست. با شروع جنگ تحمیلی عاشقانه به جبهه‌های نبرد شتافت و به عنوان مسئول گردان تخریب لشگر۲۷ محمدرسول‌الله (ص) مشغول به خدمت

شـد .در سال ۱۳۶۳ به سـفر حـج رفت. عملیات طریق‌القدس و کربلای۱ یـادآور دلاوریهـا و رشادت‌های خالصانه او در راه دفاع از میهن است. زمانیکه قرار بود برای بار دوم به سـفر حـج مشرف شود ؛ به خاطر مسـئولیت‌هایی که در جبهه داشت از تشـرف به حج منصـرف شـد .امـا در همـان سـال در روز پـانزدهم مردادماه سال ۱۳۶۶ درست مصـادف بـا روز عیـد قربـان به مسـلخ عشق رفت و اسـماعیل‌وار جـان خویش را در حین خنثی‌سـازی مین ضـد تانـک در قربانگـاه سـردشت فـدای معبود سـاخت و نام خویش را برای همیشه در قلب تاریخ زنده نگه داشت مزار مطهر او در قطعه ۲۹ بهشت‌زهرای تهران قرار دار.د منابع زندگینامه :
پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران تهران،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

دیو سالار، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی دیو سالار، از ملاکان و متنفـذان مازندران و از مردم کجور (ف. ۱۳۲۶ ه.ش./ ۱۳۶۷ ه.ق.). وی در انقلابات اوایل مشروطیت و در فتـح قزوین و تهران دخـالت داشت و از طرف ملیـون در رجب ۱۳۲۷ ه.ق. لقب سالار فاتـح یافت. او مردی نویسـنده و تاریخ‌دان بود و تألیفاتی نیز دارد که به چاپ نرسیده.
بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

دیوان بیگی، رضاعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وکیل مجلس، سـناتور، استاندار، در ۱۲۷۲ متولد شد. بعد از انجام تحصـیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی سیاسـی گردید و دوره‌ی آن مـدرسه را پایـان داد و به اسـتخدام در وزارت امور خـارجه درآمـد. در جنـگ جهانی اول که عـده‌ای از ایرانیان مهاجرت کردنـد و دولت موقت تشـکیل دادند، دیوان‌بیگی هم جزو آنها بود. چندی در کرمانشاه و حلب و موصل و اسـتانبول به سر برد، مدتی هم در قفقاز اقامت گزیـد. پس از مراجعت به ایران، مجددا وارد وزارت امور خارجه شد و به ریاست اداره رسـید. بعد از کودتای ۱۲۹۹ به داور پیـوست و عضـو حزب رادیکـال گردیــد و خـود را کاندیــدای نماینــدگی مجلس نمـود. در دوره‌ی پنجـم بـا کمـک داور و تیمورتاش، از بلوچستان وکیل مجلس شد و به انقراض قاجاریه رای داد. در مجلس موسسان نیز عضویت پیدا کرد. در ادوار ششم و هفتم نیز نماینـده‌ی مجلس بود تا به پیشـنهاد تیمورتاش و حمایت داور، حکمران گیلان گردیـد. چنـد سالی حاکم آنجا بود، بعد به حکومت مازنـدران منصوب شد، بعد حکمران خوزسـتان شد. بعد از سال ۱۳۲۰ اسـتاندار گیلان و سپس استاندار خوزستان گردید. در انتخابات دور اول مجلس سنا از خوزستان سناتور شد. در دوره‌ی دوم سنا همچنان سناتور بود.
وی مردی باسواد و نویسنده و حراف بود. در مجلس سنا از لوایح دولت تنقید می‌کرد و از طرف مجلس سنا عضو کمیسیون خلع ید به شـدت مخـالفت کرد. همچنین جزو مخـالفین قرارداد نفت بـا کنسرسـیوم بود. مجموعه نطقهـای وی در مورد نفت چنـدین بـار به صورت کتـاب، چـاپ و منتشـر گردیـد. از سال ۱۳۳۶ کـه مجلس سـنا وضـع دیگری پیـدا کرد، او را سـناتور نکردنـد. وی در ایـام بازنشسـتگی، به تحریر خـاطرات خـود پرداخت. مقالاـت متعـدد و مسـتندی در مورد قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الـدوله در سالنـامه‌ی دنیا

انتشار داد که حاوی نکات ارزنده‌ای بود. کتابی به نام سفر مهاجرت تنظیم و انتشار داد که در نوع خود حائز اهمیت است. در اواخر عمر خاطراتی از تیمورتاش در یکی از مجلات انتشار داد که جنبه‌های رویائی و شخصی آن بر واقعیت غلبه داشت. تحقیقا در این سلسله مقالات حق‌ناشناسی خود را نسبت به ولی‌نعمت خویش ابراز نمود. دکتر ایران تیمورتاش دختر دانشمند تیمورتاش، پاسخی محکم و مستند به نوشته‌های او داد و او را تهدید کرد که اسراری از کارهای او را فاش خواهد ساخت.

دیوان‌بیگی در جوانی چندی هم در وزارت داخله در مشاغل نایب‌الحکومه انجام وظیفه کرده است مخصوصا در زمانی که تیمورتاش والی کرمان بود، او را با خود به این ماموریت برد.

وی صاحب نثری محکم و روان بود. در ۱۳۵۶ در سن ۸۴ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

دیوکس یونانی

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دیوکس یونانی Diokes بنیان‌گذار پادشاهی ماد (۶۵۵ -۷۰۸ ق.م): هرودوت نوشته که دولت ماد را دیوکس نام فرااورتس بنیان گذارد، و ظاهراً دیوکس نام یونانی دیااکو است. وی در آغاز مردی دهقان بود، و چون رفتار و کرداری نیک داشت مردم در کارها و اختلاف خود به وی رجوع می‌کردند و او را در بین خویش به داوری برمی‌گزیدند. و وی از روی‌داد و نیکی در میان آنان قضاوت می‌کرد. پس از چندی به عذر آنکه نمی‌تواند، به کارهای خود برسد، از دادرسی در میان هم شهری‌های خود کناره گرفت، و بالنتیجه دزدی و ستم و ناامنی فراوان شد، ناچار مردم گرد آمدند و او را به پادشاهی خود برگزیدند.

وی نخستین کاری که کرد نگهبانانی برای خویش اختیار نمود و شهر همدان را پایتخت خود ساخت.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

ذاکری، فتح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید فتح الله ذاکری : قائم مقام فرمانده گردان امام رضا(ع)لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) تولدش در سال ۱۳۴۱ در روستای ورد آباد در شهرستان خمین بود. در خانواده ای به دنیا آمد و بزرگ شد که درد کشیده و تلاش گر بودند. شش سالگی اش را به دبستان پیوند زد و دوران ابتدایی را در همان روستا سپری نمود. نبود مدرسه راهنمایی در روستای ورد آباد موجب نشد تا او دست از تحصیل بردارد. برای گذراندن دوره راهنمایی به روستاهای مجاور می رفت .با تلاش شبانه روزی اش روز به روز، آگاهی بیشتری می یافت. برای آموزش دردوره دبیرستان به خمین رفت و دیپلمش را دراین شهر گرفت .

او حالا جوانی دانا شده بود واین دانایی را با تعهّد همراه ساخت ,در سال های انقلاب و مبارزه نیز تا حد توانایی قدم در راه مبارزه نهاد و مشت و حنجره اش همانند دیگران فریاد حق سر می داد. با پیروزی انقلاب اسلامی به جمع سبزپوشان سپاه پیوست.

غیرت دینی و روح حماسی اش، او را در شروع جنگ تحمیلی به جبهه روانه ساخت تا برای حفظ دستاوردهای انقلاب، از جوانی و

جان، مایه بگذارد. پس از چند نوبت که صداقت و ایمانش را در جبهه ها آزمود، در عملیات والفجر هشت معاون فرمانده گردان امام رضا (ع) را به عهده گرفت و پیشاپیش بسیجیان عاشق، در این عملیات پیروزمند جنگید؛ تا آن که در شبه جزیره فاو به خلعت سرخ شهادت آراسته شد و به ملکوت الهی پر کشید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

ذاکری، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی ذاکری : فرمانده گردان صبارتیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۳ چشم به جهان گشود. کودکی آرام و ساکت بود. دوره ی ابتدایی را در مدرسه روستای وطن شهرستان گنبد به پایان رساند. علاقه زیادی به درس داشت. تکالیفش را به نحو احسن انجام می داد.

دوره راهنمایی را به علت نقل مکان در مدرسه داریوش سابق شهرستان گنبد به پایان برد، و به علت علاقه زیادی که به دروس حوزوی داشت ، به مدت چهار سال به حوزه علمیه گنبد و سپس به حوزه ی علمیه ی قم رفت و در آن جا شروع به تحصیل کرد.

به مربیان قرآن و دروس اسلامی خود علاقه منـد بود. در اوقات فراغت به والدینش کمک می کرد. در همان دوران نوجوانی بی وضو نمی خوابید. به قرآن و کتب اسلامی علاقه داشت. چون در خانواده ای روحانی بزرگ شده بود، گرایش خاصی به اسلام و اصول مذهبی داشت. مسجد و نماز جماعت او ترک نمی شد. تاکید زیادی به خواندن قرآن و درک مفاهیم قرآنی داشت. در مجالس عزاداری شرکت می کرد و خود را از خدمتگزاران ائمه (ع) می دانست.

او بیشتر کتاب های استاد مطهری، شهید بهشتی، نهج البلاغه و قرآن را مطالعه می کرد.

جواد ذاکری می گوید: «در قبل از انقلاب چون پدر و مادر ما روحانی بودند، مبارزاتی علیه رژیم شاه داشتند. یک روز مامورین ساواک منزل ما را محاصره کردند. پدرم اعلامیه و رساله امام را به من و شهید داد و گفت: از خانه بیرون بروید و این ها را در جایی پنهان کنید. شهید در آن روز بسیار فعال بود.»

او در راهپیمایی ها شرکت می کرد. در اوایل انقلاب فردی از طرفداران سازمان مجاهدین خلق را به خانه دعوت کرد تا او را نصیحت کند و به راه راست هدایت نماید. به آن فرد گفت: «آیا به شما پول می دهند تا طرفدار سازمانشان باشید؟» گفت: «بله. به ما پول می دهند تا انقلاب اسلامی و رهبری را سرنگون کنیم.» شهید بسیار با او صحبت کرد و هرچه سعی کرد که به راه درست او را هدایت کند نتوانست. بعد از چند روز همان فرد را بسیجی ها بازداشت کردند. ولی شهید از نصیحت کردن او غافل نشد.

با شروع جنگ تحمیلی، آماده رفتن به جبهه های نبرد شد. او جزو اولین کسانی بود که آمادگی خود را برای رفتن به جبهه اعلام کرد. در مورد جنگ می گفت: «این جنگ بر ما تحمیل شده است و باید از شرف و ناموس خود دفاع کنیم و نگذاریم کشور به دست اجنبی ها بیفتد.»

او به گفته امام، برای دفاع از اسلام، مملکت اسلامی و رضایت خدا به جبهه های حق علیه باطل شتافت. در جبهه فرمانده گردان صبار بود. در پشت جبهه، مردم را برای رفتن به جبهه تشویق می کرد. او کمک به جبهه را الزامی می دانست. می گفت: «پشت جبهه را نگه دارید.» نیروهای بسیجی را آموزش می داد. فردی متواضع و با اخلاص بود. تا بعد از شهادت او هیچ کس اطلاع

نداشت که شهید در جبهه چه کاره است و یا چه سمتی دارد.

حسین عاقبتی می گوید: «شب قبل از شهادتش تمام نیروهای گردان را جمع کرد و از آن ها حلالیت طلبید. و همه متوجه شدند که او دیگر به شهادت می رسد.»

مهدی ذاکری در جزیره مجنون و در تاریخ ۵/۱۲/۱۳۶۲، در عملیات خیبر در حال وضو گرفتن برای نماز ظهر بود که دشمن شیمیایی زد و از پشت سر به علت اصابت ترکش به سر به شهادت رسید. پیکر مطهر او پس از حمل به زادگاهش در روستای خمی بردسکن به خاک سپردند.

هنگامی که به شهادت رسید، فردی خود ساخته بود و بسیاری از مردم می گفتند: «شهید ذاکری مال این جهان نبود.»

مادر شهید می گوید: «بعد از شهادت او یک انقلابی برپا شد. به طوری که برادر شهید پرچم او را به دوش گرفت و به استخدام سپاه درآمد و بعد به جبهه های حق علیه باطل شتافت. همچنین شهادت او جرقه ای برای آگاهی مردم بود.»

منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

ذکائی، حمدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید رحمت‌الله، در ۱۲۷۶ در شهر خلخال متولد شد. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را طبق معمول زمان انجام داد و چون پدرش ملاک بود، او نیز کار پدر را تعقیب نمود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد فعالیتهای سیاسی شد و خود را کاندیدای مجلس نمود و در دوره‌ی چهاردهم از خلخال به وکالت مجلس انتخاب گردید. هنگامی که قضیه‌ی آذربایجان پیش آمد و قوام‌السلطنه ناگزیر دکتر سلام‌الله جاوید را به استانداری آذربایجان منصوب نمود، حمدالله ذکائی هم از طرف دولت فرماندار زنجان و خمسه شد و در آن سمت به نفع دولت قدمهائی برداشت. در دوره‌ی شانزدهم، ذکائی برای بار دوم از خلخال وکیل شد و در دوره‌ی هفدهم هم از صندوق انتخابات خلخال بیرون آمد و در مجلس از طرفداران دکتر مصدق بود. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از کارهای سیاسی کناره‌گیری کرد و به همان کار کشاورزی و ملکداری پرداخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ذوالفقاری، حسینقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار اسعدالدوله فرزند ذوالفقارخان از مالکین و متنفذین بزرگ زنجان. املاک وسیعی از پدرش به ارث برده بود و با کفایت تمام املاک وسیع خود را اداره می‌کرد. گاهی حکومت مستقل زنجان به وی سپرده می‌شد و گاهی جهانشاه‌خان امیرافشار او را از طرف خود نایب‌الحکومه می‌نمود. پس از استقرار حکومت رضاشاه، اقتدار از دست آنها خارج شد ولی مامورین دولت چون از خوان گسترده‌ی او بهره‌مند می‌شدند، با وی به مدارا و کجدار و مریز رفتار می‌کردند. در قیام پیشه‌وری وحکومت

دموکراتها که زنجان و خمسه از طرف دموکراتها اشغال شد، ذوالفقاری برای حفظ املاک و دارائی خود به تلاش افتاد. سرانجام نیروئی گردآوری کرد و با کمک ارتش جنگهای نامنظم را شروع کردند. یکی از فرزندانش به نام محمود، فرماندهی افراد را داشت. پس از فرار پیشه‌وری، ذوالفقاری خیلی معزز و محترم شد. وفات او در سال ۱۳۲۶ ش اتفاق افتاد. وی را فرزندان متعددی بود که غالبا تحصیلات اروپائی داشتند و همیشه چند تن از آنان در مقامات بلند پایه‌ی کشور مستقر بودند.
حسینقلی‌خان چند زن اختیار کرد و دارای فرزندان متعددی شد. وقتی برادرش علیقلی‌خان (پدر محمد ذوالفقاری) درگذشت، همسر او خانم منورالدوله دختر سلطان علیخان وزیر افخم را به نکاح خود درآورد و فرزندان وی از بطن این خانم عبارتند از محمود، ناصر، امیرحسین و مصطفی قلی و فخر ایران که همسر دکتر سید امامی شد. بعد از فوت منورالدوله، خواهرش بدرالدوله را به زنی گرفت و از وی نیز صاحب چند فرزند شد به نامهای: امیراشرف، مرتضی قلی، امیرحسین، هدایت‌الله، رضا و پروانه خانم.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ذوالفقاری، شهاب الدین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهاب الدین ذوفقاری

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب شهاب الدین ذوالفقاری در سال ۱۳۴۰ شمسی در اصفهان تولد یافته و از دوران کودکی ضمن قرار گرفتن تحت تربیت دینی والدین گرامی ام (حفظهما الله تعالی) با ورود به مدرسه و طی نمودن دوران دبستان و راهنمائی از جانب آنان جهت ورود به حوزه علمیه بسیار تشویق می‌شدم. با مشورت با علمای اعلام قرار شد پس از اخذ دیپلم متوسطه وارد حوزه گردم تا سرعت بیشتری در فراگیری علوم دینی داشته باشم. دوران دبیرستان را در فاصله سالهای ۵۴ تا ۵۸ در رشته ریاضی فیزیک در یکی از بهترین دبیرستانهای اصفهان به نام دبیرستان حکیم سنائی سپری نمودم در حالیکه از فعالان انجمن اسلامی مدرسه در آن سالها بودم. مطالعه کتب دینی را از سال دوم راهنمائی آغاز نمودم و به زودی با وضعیت اسلام و مسلمانان در سراسر جهان آشنا شدم . همچنین با پدیده استعمار و نقش آن در عقب ماندن مدل جهان از همان سنین آشنا بودم. با پایان گرفتن دوره دبیرستان در اولین کنکور سراسری پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۸۵ شرکت نموده و با رتبه خوب در رشته مهندسی برق دانشگاه صنعتی اصفهان پذیرفته شدم. حلاوت تحقیقات قرآنی را با نوشتن مقاله ای در دوره دبیرستان تحت عنوان حب در قرآن چشیدم ضمن آنکه در آن دوران مطالعات گسترده ای در زمینه مکتب مارکسیسم داشتم. با ورود به د انشگاه دروس مقدمات حوزه را به طور پراکنده آغاز نمودم و با شروع انقلاب فرهنگی از سال ۵۹ رسما وارد حوزه علمیه اصفهان شدم . دروس مقدمات را نزد مرحوم حجت الاسلام فخرالدین کلباسی و آقایان حجج اسلام رحیمی و باقری و حکیم الهی و داوری و کلاهدوزان طی نمودم. اینجانب به طور آزاد و تحت نظارت مرحوم آیت الله شیخ حسن صافی اصفهانی (قدس سره) درس می‌خواندم. فقه و اصول سطوح را نزد حجج اسلام سید

محمد فقیه ، حکیم الهی ، سید رضا کلاهدوزان و ... و منطق و کلام و فلسفه را نزد مرحوم حجت الا سلام شیخ باقر صدیقین (ره) و حجج اسلام شیخ حسین عشاقی و سید رضا کلاهدوزان و حجت الاسلام محزون و تفسیر قرآن را نزد مرحوم آیت الله سید محمد باقر ابطحی (ره) تلمذ می کردم. با بازگشائی دانشگاه ها (پس از انقلاب فرهنگی) در سال ۶۱ به طور همزمان در همان رشته مهندسی برق شاخه مخابرات ادامه تحصیل داده و در سال ۶۶ از دانشگاه فارغ التحصیل شدم و در همان سال با پایان گرفتن دروس سطوح در درس خارج فقه واصول مرحوم آیت الله سید محمد صادقی (ره) به مدت دو سال و آنگاه در درس خارج فقه و اصول مرحوم آیت الله شیخ حسن صافی اصفهانی به مدت چهار سال شرکت نموده تقریرات دروس این دو بزرگوار را به زبان عربی نوشته ام. اینجانب از سال ۵۹ تدریس رادر آموزش و پرورش نواحی یک و دو اصفهان در سطح راهنمائی و دبیرستان با تدریس دروس دینی و عربی آغاز نمودم از سال ۶۸ تا ۷۰ در صنایع دفاع هسا برای کادر رسمی دروس عقیدتی سیاسی تدریس می‌نمودم. مدت دو سال ۷۱ تا ۷۳ در نیروی مقاومت بسیج ناحیه اصفهان برای فرماندهان این نیرو دروس عقیدتی (کد ۲۴۱) را تدریس می کردم و از سال ۷۰ تا کنون (۸۶) در موسسه آموزش عالی دارالقرآن الکریم اصفهان که اکنون دانشکده معارف قرآن اصفهان نامیده می‌شود مشغول به تدریس انواع دروس کلام و تفسیر و علوم قرآن و تعلیم و تربیت بوده ام. در طول سالهای گذشته از سال ۷۲ تا کنون درحوزه علمیه اصفهان، دارالحکمه حضرت باقرالعلوم (ع)، دفتر تبلیغات اسلامی و مرکز تخصصی حوزه علمیه اصفهان شرح لمعه و اصول الفقه و رسائل و بدایهٔ الحکمه و نهایهٔ الحکمه و بدایهٔ المعارف و کلام جدید و شرح نهج البلاغه و تفسیر تدریس می‌نموده ام. در دانشکده معارف قرآنی اصفهان بیش از ۱۲ سال مدیر گروه های کلام و تفسیر و فقه بوده ام که به حمد الله در این دانشکده تا کنون هزاران مربی قرآن و احکام و عقاید تربیت شده اند. از سال ۷۳ تا ۷۶ در رشته کارشناسی ارشد ، فلسفه و کلام اسلامی در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تحصیل و پایان نامه خود را تحت راهنمائی جناب حجت الا سلام آقای دکتر احمد بهشتی به نام" عقل در کتاب و سنّت "با نمره عالی دفاع نمودم و اکنون دانشجوی دوره دکترای کلام در تربیت مدرس دانشگاه قم هستم. اینجانب از سال ۸۴ به عضویت رسمی هیئت علمی وزارت علوم پذیرفته شده و در حال حاضر معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده معارف قرآن اصفهان می‌باشم .

ذوالفقاری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملاک برزگ، وکیل مجلس، سناتور، سفیرکبیر، استاندار معروف به امیراسعد، فرزند علیقلی ذوالفقاری، در ۱۲۸۱ در زنجان تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه و زبان فرانسه را در زنجان فراگرفت. در نوجوانی پدرش او را به اروپا فرستاد و در رشته‌ی کشاورزی گرفت. پس از مراجعت به ایران از تخصص تحصیلی خویش در امر کشاورزی استفاده کرد و قسمتی از املاک وسیع پدرش را به سبک جدید کشاورزی درآورد. پس از شهریور ۱۳۲۰ که افق سیاسی تغییر یافت و مجددا مالکین و اعیان شهرها به قدرت نشستند، محمد ذوالفقاری کاندیدای نمایندگی مجلس شد و در دوره‌ی چهاردهم از زنجان به وکالت مجلس شورای ملی رسید. در ادوار بعدی یعنی دوره‌های پانزدهم، شانزدهم و هفدهم کرسی وکالت مجلس را برای خود حفظ کرد. در دوره‌ی هفدهم به دنبال استعفای اجباری دکتر سید حسن امامی از ریاست مجلس شورای ملی برگزیدند. کاشانی شرط قبول این سمت را موکول به عدم حضور خود در مجلس و اداره‌ی جلسات نمود و قرار بر این شد که جلسات مجلس را ثواب رئیس مجلس اداره کنند. در

اخذ رای برای نواب رئیس، محمد ذوالفقاری به اتفاق آراء نایب رئیس اول و مهندس احمد رضوی با اکثریت نسبی نایب رئیس دوم شدند. وی در دوره‌ی هفدهم از همکاری و مساعدت با جبهه ملی دریغ نورزید و در تمام مراحل پشتیبان و موافق دکتر مصدق بود. به همین دلیل بعد از سال ۱۳۳۲ به مجلس راه نیافت و مدتی بدون شغل بود. پس از تحمل چند سال بیکاری، به استانداری مازندران منصوب شد. چند سالی در مازندران بود که به استانداری اصفهان تغییر ماموریت یافت. از استانداری اصفهان سفیرکبیر ایران در افغانستان گردید. ذوالفقاری در زمانی که در اروپا مشغول تحصیل بود، با محمدظاهرشاه ولیعهد آن روز افغانستان در یک دانشکده تحصیل می‌نمودند و بین آن دو دوستی و مودت زیادی بوده است به طوری که پس از جدائی و فراغت از تحصیل، با یکدیگر مکاتبه داشته‌اند. در ایامی که محمدظاهرشاه به ایران آمد، به پاس دوستی قدیم، تقاضا می‌نماید که دوست همکلاسی‌اش به سفارت دولت ایران در افغانستان تعیین گردد. این امر مورد قبول و اجابت قرار گرفت و ذوالفقاری به مدت چهار سال سفیر در کابل بود و غالبا در سفر و حضر با شاه مخلوع افغان به سر می‌برد. در سال ۱۳۴۲ سناتور انتصابی در آذربایجان شد. در دوره‌ی بعد همچنان مقام سناتوری را حفظ کرد. وفات وی در سال ۱۳۵۱ در سن ۷۱ سالگی اتفاق افتاد.

محمد ذوالفقاری مردی آرام، مبادی آداب، کم‌حرف، خجول و دست‌ودل‌باز بود. به زندگی اشرافی خو گرفته بود. در تمام مقاماتی که احراز می‌کرد ازثروت بادآورده‌ی پدرش از بذل و بخشش دریغ نمی‌نمود. وی در جوانی با دختر میرزایحییخان دیبا معروف به ناظم‌الدوله پیوند زناشوئی بست و صاحب فرزندان متعددی شد. همین پیوند زناشوئی با خانواده دیبا، قریب پانزده سال مشاغل او را تامین نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ذوالفقاری، ناصر قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند اسعدالدوله ملاک بزرگ زنجان، متولد ۲۹۲ ش است. تحصیلات خود را در دانشکده‌ی حقوق تهران انجام داد و درجه‌ی لیسانس حقوق گرفت و در ۱۳۲۲ واردخدمات دولتی شد و به عضویت وزارت خارجه درآمد. ناصر ذوالفقاری چند سالی در وزارت امور خارجه به تصدی مشاغل مختلف مشغول بود و در دوره‌ی پانزدهم از زنجان به وکالت رسید. در همین دوره با اعتبارنامه‌ی دکتر حسن ارسنجانی مخالفت کرد تا اعتبارنامه‌ی او رد شد. در ادوار شانزدهم و هفدهم نیز این سمت را برای خود حفظ کرد. در دوره هفدهم نیز این سمت را برای خود حفظ کرد. در دوره‌ی هفدهم جزء فراکسیون جبهه ملی گردید و یکی از طرفداران پروپاقرص مصدق شد. البته منافع شخصی خان ایجاب می‌کرد که برای حفظ املاک وسیع خود در زنجان با حاکم وقت بسازد ولی پس از خاتمه‌ی مجلس و کودتای ۱۳۳۲ مورد بی‌مهری قرار گرفت. چند سالی کاری به او ارجاع نشد و در وزارت امور خارجه شغل مشاوری داشت. ولی تدریجا مخالفتها را از بین برد و جاده را برای خود هموار ساخت. البته در خرداد ۱۳۳۴ به معاونت حسین علاء نخست‌وزیر برگزیده شد و همین سمت را در کابینه‌ی دکتر منوچهر اقبال هم عهده‌دار بود. سپس به شهرداری تهران انتخاب گردید. در این سمت خیلی خوب کار کرد. در سال ۱۳۴۰ در کابینه‌ی دکتر علی امینی، با عنوان وزیر مشاور، سرپرست اداره کل انتشارات و تبلیغات شد. پس از آن عنوانش در وزارت خارجه سفیر بدون سفارتخانه بود تا سرانجام بازنشسته شد. ناصر ذوالفقاری در جوانی با دختر منصورالسلطنه عدل پیوند زناشوئی بست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ذوالقدر، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امین‌الشریعه فسائی، فرزند حاج ملاعلی روضه‌خوان اصطهباناتی است. در ۱۲۶۲ ش در اصطهبانات متولد شد. چون به سن تحصیل رسید، مقدماتی از فارسی و عربی را فراگرفت و سپس برای ادامه‌ی تحصیل به شیراز رفت و در آنجا تا حدود مدرسی تحصیل نمود. در اوایل مشروطیت با ملیون همداستان شد و جزء منبری‌های پرجوش و خروش درآمد و گاهی نیز برای موعظه و سخنرانی به ولایات دیگر می‌رفت. مخصوصا در بین ایلات خمسه محبوبیتی پیدا نمود و در دوره‌ی چهارم از آنجا وکیل مجلس شورای ملی گردید و در آن مجلس خود را به خوبی نشان داد و در دوره‌ی پنجم و ششم و هفتم از فسا به وکالت انتخاب شد. در ادوار یازدهم، دوازدهم و سیزدهم وکیل نیشابور بود. در دوره‌ی چهاردهم، شیرازی‌ها او را به مجلس فرستادند. ذوالقدر مردی باسواد و خطیب بود و در اواخر عمر نفوذ زیادی در جامعه داشت. با دربار پهلوی تقریبا روابط صمیمانه‌ای برقرار نموده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ذوالنور، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۸، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: شیراز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی در رشته اقتصاد از دانشگاه منچستر انگلستان، دکترا از دانشگاه پرینستون آمریکا.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شیراز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

پول و بانکداری، اقتصاد خرد، اقتصاد ریاضی، اقتصاد سنجی، برنامه‌ریزی اقتصادی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۵ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

اقتصاد ریاضی، برنامه‌ریزی اقتصادی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۴، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی مقالات:

اقتصاد سنجی، اقتصاد ریاضی، برنامه‌ریزی اقتصادی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

ذوالنون، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمد ذوالنون متولد ۱۳۲۴ ش دارای دکترای رشته صنایع غذایی عضویت هیئت علمی دانشگاه داکوتای شمالی با درجه دانشیار باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون دفع آفات نباتی به روشهای بیولوژیک و کشت همسایه می باشد.گروه : کشاورزیرشته : صنایع غذاییتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر محمد ذوالنون دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه داکونای شمالی دکترای رشته اصلاح نباتات از دانشگاه داکوتای شمالی میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : انجام و تحصیل در رشته صنایع غذایی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر محمد ذوالنون بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر محمد ذوالنون د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر محمد ذوالنون عضوهیئت علمی و دانشیار گروه اصلاح نباتات در دانشکده کشاورزی در دانشگاه داکوتای شمالی است.فعالیتهای آموزشی : دکتر محمد ذوالنون سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه اصلاح نباتات به تدریس دروس تخصصی رشته اصلاح نباتات دانشگاه داکوتای شمالی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر محمد ذوالنون در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر محمد ذوالنون از جمله دانشمندان اصلاح نباتات است که پژوهشها و تحقیقات مفصل و عمیقی درباره دفع آفات نباتی به وسیله روشهای بیولوژیک و کشت همسایه انجام داده است.

راجی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالحمید علاءالحکماء، متولد ۱۲۸۱ ش است. تحصیلات خود را در تهران به اتمام رسانید و از مدرسه‌ی طب درجه‌ی دکترا گرفت. سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا شد و از دانشکده‌ی پزشکی پاریس تخصص جراحی گرفت. راجی پس از مراجعت به ایران، مدتی ریاست بهداری شرکت نفت سابق را عهده‌دار بود و بعد به ریاست بهداری بانک ملی ایران منصوب گردید. در دوره‌ی پانزدهم از طرف مردم خرمشهر به وکالت مجلس رسید و در دوره‌ی شانزدهم و نوزدهم نیز سمت نمایندگی داشت. مدتی نیز ریاست بهداری سازمان برنامه و راه‌آهن با او بود. در سال ۱۳۳۶ در کابینه‌ی دکتر اقبال، به سمت وزیر بهداری معرفی شد و تا سه سال در سمت وزارت باقی بود. راجی یکی از جراحان معروف ایران بود و در کار جراحی خدماتی انجام داد.

راجی متاسفانه در اثر شهرت و داشتن تخصص و معروفیت و پول، مانند بعضی از افراد متوجه مظاهر زندگی شد و به خوشگذرانی و استفاده از تجملات زندگی پرداخت. در اواخر عمر حال مزاجی او اجازه‌ی طبابت و جراحی را نمی‌داد. ظاهرا رئیس هیئت مدیره باشگاه تهران بود ولی گنج بادآورده را مصرف می‌کرد. حدود ۷۰ سالگی درگذشت. یکی از فرزندان وی به نام پرویز، مورد توجه هویدا و اشرف پهلوی قرار گرفت. مدارج ترقی را سریعا در نخست‌وزیری پیمود و سرانجام در سن جوانی به سفارت ایران در لندن منصوب شد. این انتصاب در محافل مختلف سر و صدای زیادی برپا کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رادسر، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ادیب‌السلطنه رادسر، رئیس پلیس رضاشاه، اولین رئیس شهربانی محمدرضاشاه، در ۱۲۷۳ در تهران متولد شد. پس ازانجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی سن‌لوئی شد و از آنجا فارغ‌التحصیل گردید و در ۱۲۹۳ به عنوان مترجم فرانسه در نظمیه استخدام گردید. پس از یک سال وارد آموزشگاه افسری شد و در ۱۲۹۵ درجه‌ی ستوان سومی گرفت و در ۱۲۹۷ سروان شد. بعد از کودتا به درجه‌ی یاوری رسید، به ریاست کلانتری منصوب شد و در سال ۱۳۰۲ با درجه‌ی سرهنگی ابتدا به معاونت و سپس به ریاست پلیس تهران منصوب شد و کلانتری‌های ده‌گانه را در تهران بنیاد نهاد و ریاست نظمیه‌ی تهران نیز ضمیمه‌ی کار او شد.

وی تا سال ۱۳۱۸ در همان سمت بود. در تهران هر اتفاقی که به وقوع می‌پیوست، انگشت او در کار بود. در واقعه‌ی تیراندازی به سیدحسن مدرس که در ۱۳۰۶ اتفاق افتاد، وی مشارکت داشت. در اواخر ۱۳۱۷ برای ازدواج ولیعهد و فوزیه به مصر رفت و هنگام بازگشت در اهواز که وضع پذیرائی بسیار ناقص و افتضاح‌آور بود، به دستور وی پاسبانهای شهربانی اهواز مشغول پذیرائی از میهمانان مصری شدند. در ۱۳۱۸ به دستور رضاشاه، سرهنگ رادسر به ریاست کل راه‌آهن دولتی منصوب شد و چرخهای این سازمان نوبنیاد را به گردش درآورد. دو سال در آنجا بود تا اینکه در شهریور ۱۳۲۰ به معاونت کل شهربانی رسید.

در مهرماه ۱۳۲۰ بعد از آنکه سرپاس مختار رئیس شهربانی مقتدر رضاشاه، از کار معزول و تحت تعقیب دیوان کیفر قرار گرفت، رادسر با ارتقاء به درجه‌ی سرپاسی (سرتیپی) به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد. در آن تاریخ، ایران در اشغال قوای متفقین بود و از هر طرف کشور ناامنی و اغتشاش شعله‌ور شده بود. رادسر نتوانست به اوضاع آشفته سر و صورتی بدهد، بلکه بر وخامت اوضاع افزود تا اینکه در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ به دوران ریاست دولت قوام‌السلطنه مردم تهران دست به شورش و بلوا زدند. در آن تاریخ نان در تهران و شهرستانها پیدا نمی‌شد یا چیزی به نام نان سیلو به مردم باکوپن داده می‌شد که جز آرد همه چیز داخل آن یافت می‌گردید. در اثر شورش مردم، دکاکین مورد غارت قرار گرفت. خانه‌ی قوام‌السلطنه را آتش زدند، مجلس شورای ملی به تصرف مردم درآمد و تابلوهای نفیس کمال‌الملک به یغما رفت. دولت رئیس شهربانی را مسئول شناخت و او را از کار برکنار ساخت. رادسر بعد ار ریاست شهربانی بازنشسته شد و در ۱۳۳۳ درگذشت. وی داماد عمادالسلطنه فاطمی و دائی امیرعباس هویدا بود. نام خانوادگی وی ابتدا امیر سرداری بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رادمرد، باقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید باقر رادمرد : فرمانده گردان المهدی تیپ ۱۸ جواد الائمه(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بیست و نهم آبان ماه سال ۱۳۳۹ در شهرستان فردوس به دنیا آمد. از کودکی فعال بود. درهمان سن برای فراگیری قرآن به مکتب رفت.

دوره ی ابتدایی را از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۲، در مدرسه ی ششم بهمن (سابق)شهرستان فردوس و دوره ی متوسطه را در دبیرستان فردوسی همان شهرستان به پایان برد.

باقر اوقات فراغت خود را در کمک به پدر در کارهای مزرعه، مطالعه، عبادت و یا با دوستان صمیمی می گذراند.

از همان دوران جوانی رفتارش در مقایسه با رفتار دیگر برادران تفاوت داشت. استقلال طلب و متکی به خود بود. حتی حاضر نبود که پدر یک دوچرخه برایش تهیه کند بلکه یک تابستان را به کارهای کشاورزی پرداخت و چند روز به عنوان شاگرد بنا کار کرد تا این که از پول آن توانست برای خود دوچرخه خریداری کند.

قبل از پیروزی انقلاب برای پخش اعلامیه های امام (ره) همیشه پیش قدم بود و این کار را با دوچرخه یا پیاده در اواخر شب انجام می داد. اولین کسی بود که شبانه اقدام به شکستن لامپ های اطراف مجسمه ی شاه کرد و شعارهای انقلاب را بر روی دیوارها نوشت. همچنین اولین کسی بود که عکس سیاه و سفید امام را ـ که در قطع کوچک در لابراتوری در تهران به چاپ رسیده بود ـ پس از نماز مغرب و عشا در مسجد جوادالائمه توزیع کرد. این اولین عکس از امام خمینی بود که توسط او در فردوس توزیع گردید.

او حدود ۲۰ نفر از سربازهایی را که به دستور امام از خدمت فرار کرده بودند، در خانه ی پدرش مخفی کرده بود.

شهید از زمانی که خود را شناخت، در محافل و مجالس مذهبی و نماز جماعت حاضر می شد. تا این که این فعالیت ها در دوران دبیرستان شکل مذهبی ـ سیاسی پیدا کرد و سرانجام به فعالیت در تشکل اسلامی دبیرستان ختم شد. تشکلی که بعد از انقلاب، به نام «انجمن اسلامی» در دبیرستان بود و با محوریت شهید صبوری و اعضای فعالی چون «میر رضوی و شهید رادمراد» ادامه پیدا کرد.

پس از انقلاب نیز با عضو شدن در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی واحد تهران، همواره جزو سپاهیان پیرو خط امام و دیگر یاران او از جمله شهید بهشتی بود. علی رغم تشویق و توصیه، از ورود در خط فکری بنی صدر و طرفدارانش پرهیز داشت. زمانی که به او برای عضو شدن گارد ویژه ی بنی صدر پیشنهاد شد، به شدت مخالفت کرد.

بعد از اخذ دیپلم در دانشگاه قبول شد. اما با شروع جنگ تحمیلی به تهران رفت و در سپاه به خدمت مشغول گردید. و دوره ی خدمت وظیفه را در سپاه گذراند. او با این انگیزه وارد سپاه شد تا مسافت کمتری را تا اقلیم شهادت طی کند.

مدتی بعد از شروع جنگ تحمیلی، برای دفاع از انقلاب اسلامی و آرمان های خون شهدا، به جبهه های حق علیه باطل شتافت. انگیزه اش رضای خداوند و اطاعت بدون چون و چرا از ولایت فقیه بود. شهید می گفت: «باید همه ی کار ما جنگ باشد. جنگ از نماز واجب تر است.»

مدتی بعد به سپاه تهران رفت و به عنوان مربی به کار مشغول شد. پدافند هوایی، سلاح های زرهی و سلاح های ضد زره را آموزش دیده بود.

مطالعات وی پراکنده بود. بیشتر کتاب های دینی ـ اجتماعی می خواند. اغلب مطالعاتش، در سنین پایین خواندن قرآن و داستان هایی از قبیل آثار داستانی محمود حکیمی بود. در جوانی بیشتر علاقه مند مطالعات سیاسی، مذهبی و عقیدتی بود و نیز کتاب ها و نوارهایی از دکتر شریعتی و شهید هاشمی نژاد در اختیار داشت. پس از انقلاب اغلب آثار شهید مطهری، شهید بهشتی، امام خمینی

و تفسیر المیزان و بعد از شروع جنگ تحمیلی ـ اگر فرصتی پیدا می کرد ـ آثار شهید دستغیب، درس های اخلاقی آقای مظاهری و آثاری را که بیشتر جنبه ی تربیتی و اخلاقی داشت، مطالعه می نمود.)

او به کتاب های مذهبی و به خصوص تفسیر قرآن بسیار علاقه داشت. بعد از عضو شدن در سپاه، گذشته از خواندن این کتاب ها به مطالعه ی کتاب هایی که بنیه ی علمی او را راجع به کار نظامی اش بیشتر کند، همت گماشت.

همرزم شهید ـ علی اکبر حسینیان ـ می گوید: «به پادگان امام علی (ع) در سال ۱۳۶۲، برای آموزش تخصصی رفته بودیم. از مربی ها درخواست جزوه کردیم. یک سری جزوهای نظامی را به ما دادند که شهید آن ها را مطالعه می نمود. تا بتواند یک سری مسایل جدیدی را استخراج کند که به درد آموزش عمومی پاسدارها بخورد.»

او فردی خاضع و خاشع بود. با همه کس با هر پست و مقامی، حتی نیروهای آموزشی برخورد یکسانی داشت، یک شخصیت بالا و یا یک فرد معمولی برای او یکی بودند و فرقی نداشتند.او برای رفع مشکلات دیگران تلاش می‌کرد و دیگران را به‌خود ترجیح می‌داد.

باقر رادمرد پس از مدتی که در جبهه بود، با خانم طاهره ی عظیمی پیمان ازدواج بست. ثمرهٔ ۵ سال زندگی مشترک آنها دو دختر به نام های هاجر (متولد ۱۳۶۰) و زهرا (متولد ۱۳۶۲) می باشد.

او بعد از ازدواج رابطه ی خود را با پدر و مادرش بیشتر کرد. گاه و بی گاه خود را به پدرش می رساند و بار مسئولیت انجام کارهای کشاورزی را برعهده می گرفت.

باقر رادمرد با این که مسئول و فرمانده ی گردان بود، اما فرماندهان بیشتر در قسمت آموزش نظامی از وی استفاده می کردند، چون مهارت های زیادی را فرا گرفته بود. قبل از شهادت، مسئول آموزش نظامی لشکر ویژه ی شهدا بود. در هنگام عملیات، فرمانده یکی از گردان های تیپ ۱۸ جوادالائمه بود. حدود ۴۸ ماه در جبهه حضور داشت. در پشت جبهه نیروهای بسیجی را آموزش می داد.

پس از مدتی که به فردوس رفت، با کمک همکارانش مانور نظامی ویژه ای در استادیوم شهید درخشان فردوس برای مردم برگزار کرد که تا آن زمان مردم مشاهده نکرده بودند. او به خاطر داشتن روحیه ی استقلال طلبی از افرادی که جلوی هر کس و ناکس سر تعظیم فرود می آوردند، بدش می آمد. به خاطر داشتن همین، از اسارت در زمان جنگ بیش از هر چیز دیگری بدش می آمد.

شهید در جبهه اگر فرصتی پیدا می‌کرد، به مزار شهدا به‌خصوص شهدای گمنام می‌رفت.

باقر رادمرد در عملیات والفجر ۹ ـ که در تاریخ ۱۱/۱/۱۳۶۵ در سلیمانیه آغاز شد ـ به شهادت رسید اما جسد او به دست نیامد و در تاریخ ۱۸/۴/۱۳۷۱ توسط لشکر ۵۷ ابوالفضل شناسایی و پس از حمل به زادگاهش در بهشت اکبر فردوس دفن گردید.

شهید رادمرد آرزوی شهادت داشت. شهادتی که پشتش نام و نشان نباشد. او آرزو می کرد گمنام باشد. شاید به همین خاطر مدتی مفقود بود.

شهید در وصیت نامه ی خود می گوید: «با درود و سلام بی کران به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران ـ امام خمینی ـ که ما را نجات داد و زنجیر اسارت را از گردن این ملت رنجیده با اتکا به خدای خود برداشت و اکنون نیز که فرمان داده است و بر جوانان تکلیف معین کرده که به جبهه بروند. چون اطاعت از خدا، رسول و اولیای امور واجب است و با توجه به این که امام نایب بر حق امام زمان می باشد، با جان و دل و با طیب خاطر و با آگاهی و هوشیاری تمام عازم نبرد با کفار بعثی، بلکه با آمریکای جهانخوار می شوم.»

همچنین می گوید: «در درجه ی اول از خدا می خواهم تا موقعی که پاک نشده ام مرا از این دنیا نبرد و تا موقعی که گناهانم را نبخشیده است، نمیرم. از عموم هموطنان، به ویژه همشهریان عزیز می خواهم از خواندن دعای توسل، ندبه و کمیل دریغ نورزند و از دعا به جان رهبر، این قلب تپنده ی ملت و جهان اسلام کوتاهی نکنند. قرآن و قرائت آن را ـ که اطمینان به قلب ها می دهد ـ

یادتان نرود.»

شهید به مادر خود این چنین می گوید: «ای مادر عزیز ـ که بارها در طول زندگیم باعث رنج و ناراحتی شما شده ام ـ از شما عاجزانه تقاضای عفو و بخشش دارم و در آخرین لحظات از دور دست مهربان و پر عطوفت شما را می بوسم و می خواهم وقتی جنازه ام بر سر دست ها حمل می شود، خودتان با یکی از برادرانم بین مردم شیرینی پخش کنید، زیرا که خداوند تا عاشق کسی نشود و به او عشق نورزد، او را نمی کشد.»

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

رادمنش، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند موسی لاهیجی، در ۱۲۸۴ در لاهیجان متولد شد. پس از اخذ دیپلم برای ادامه‌ی تحصیل از طرف دولت عازم اروپا شد و در فرانسه در رشته‌ی ریاضیات و فیزیک ادامه‌ی تحصیل داد و درجه‌ی دکترا در علم فیزیک گرفت. پس از ورود به ایران با سمت دانشیاری در دانشسرای عالی و دانشکده علوم به تدریس پرداخت. وی در زمانی که در اروپا تحصیل می کرد، با افکار اشتراکی و سوسیالیستی آشنا شد و بدان دلبستگی پیدا کرد. در ایران این فکر را تقویت و تبلیغ می‌نمود، با دکتر ارانی که او هم دارای این افکار بود نزدیک شد. سرانجام در سال ۱۳۱۶ شهربانی از نیات آنها باخبر شد و همه را که پنجاه و سه نفر بودند دستگیر نموده و محاکمه‌ای در دادگاه عالی جنائی به ریاست حسینقلی وحیدی تشکیل شد. همه‌ی آنها محکوم شدند و دکتر رضا رادمنش هم پنج سال زندان گرفت. در اوایل مهرماه ۱۳۲۰ که عفو عمومی صادر شد، زندانیان سیاسی از جمله رادمنش آزاد شدند. در همان روزها شالوده‌ی حزب توده را بنیاد ریختند و رادمنش در تشکیل حزی مزبور، فعالیت زیادی داشت و امتیاز روزنامه‌ای به نام مردم گرفت. این روزنامه ارگان حزب توده بود و به طور یومیه انتشار می‌یافت. پس از چندی روزنامه‌ی رهبر به مدیریت ایرج اسکندری ارگان حزب توده شد و نامه‌ی مردم به صورت هنری و علمی وتئوریکی به طور ماهانه منتشر می‌شد. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم که نسبتا در بعضی از حوزه‌ها از آزادی نسبی برخوردار بود، رادمنش خود را کاندیدای حزب توده از لاهیجان نمود و سرانجام به وکالت مجلس انتخاب گردید. در آن دوره چند نفری هم از حزب مزبور وکیل شدند و فراکسیون حزب توده در مجلس ۸ عضو داشت. در سال ۱۳۲۵ که قوام کابینه‌ی ائتلافی از حزب توده و حزب ایران و حزب دموکرات ایران تشکیل داد، قرار بود دکتر رادمنش به وزارت پیشه و هنر منصوب شود، ولی ایرج اسکندری جای او را گرفت. او بیشتر فعالیت خود را متوجه تشکیلات و توسعه‌ی حزب توده نمود. ضمنا در دانشگاه تهران نیز مقام استادی دانشکده‌ی علوم را حفظ نمود. بعد از سوءقصد به محمدرضاشاه پهلوی در دانشگاه تهران که در سال ۱۳۲۷ صورت گرفت، حزب توده غیرقانونی اعلام شد و سران حزب مزبور توسط حکومت نظامی بازداشت شدند.

رادمنش هم به زندان افتاد. محاکمه‌ی نظامی ترتیب دادند، سران حزب مزبور از جمله رادمنش هر یک به مجازاتهای سنگین محکوم گردیدند. در ۱۳۲۹ به هنگام نخست‌وزیری سپهبد رزم‌آرا کلیه محکومین حزب توده در زندان قصر با تمهیدات و مقدمه‌چینی قبلی شاید با نظر مساعد دولت وقت از زندان فرار کردند. جز دکتر مرتضی یزدی که چندی بعد در تهران دستگیر شد، از بقیه اطلاعی به دست نیامد تا اینکه معلوم شد همه‌ی آنها از مرز فرار نموده هر کدام در یکی از کشورهای شرقی زندگی

می‌نمایند. رادمنش چندی در اروپای شرقی به سر برد و دبیر اول حزب کمونیست ایران بود. در ۱۳۶۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رازجویان، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۷، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: معماری، دانشکده: معماری و شهرسازی، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد پیوسته معماری از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۴، کارشناسی ارشد معماری (M.ARCH) از دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا در سال ۱۳۴۹، دکترای معماری از دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا در سال ۱۳۵۸ و نشان SCHENCK COMPETITION از دانشگاه پنسیلوانیا در زمینه طراحی معماری.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه شهید بهشتی از سال ۱۳۵۲ تا سال ۱۳۶۹ و دانشیار دانشگاه شهید بهشتی از سال ۱۳۶۹.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

هندسه و معماری، نما، تقویم نیاز به سایه و آفتاب شهرهای ایران، آسایش در فضاهای باز و معابر، تدریس طراحی معماری، مبانی نظری معماری و روش تحقیق در دانشگاه شهید بهشتی، تدریس طراحی معماری در دانشگاه یزد و استاد راهنما در ۴ پایان‌نامه تحقیقاتی کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۶

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

اقلیم و معماری، خورشید و جهت گیری ساختمان، اقلیم منطقه مبارکه، معماری مناسب آب و هوای بستان، اقلیم دشت آزادگان، آسایش بوسیله معماری همساز با اقلیم، معماری مرحله تحول.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵۳، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

هنر، بحثی پیرامون نمود خلاقیت، تقویم نیاز به سایه و آفتاب شهرهای ایران و طراحی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

رازی، ضیاءالدین، ابوالقاسم عمر

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۵۵۹ ق)، عالم، متکلم، خطیب، ادیب و محدث شافعی اشعری. ساکن و خطیب ری بود. وی پدر فخرالدین رازی (وف ۶۰۶ ق) است. علم کلام را از ابوالقاسم انصاری، شاگرد امام الحرمین، فراگرفت. نثر نوشته‌هایش آنقدر زیباست که حریری در «مقامات» خود از آنها بسیار نقل می‌کند. از آثارش: «غایه المرام فی علم الکلام»، در دو مجلد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :ری باستان (۳۳۷ -۲/ ۳۳۶)، ریحانه (۱۴۹ -۱۴۸ /۲)، معجم المؤلفین (۲۸۲/۷)، هدیه العارفین (۷۸۴/۱).

راستگو، محمدحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد حسن راستگو

محل تولد : مشهد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۲/۱/۱

زندگینامه علمی

محمد حسن راستگو در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی در شهر مشهد به دنیا آمد ، او در سال دوم دبیرستان به حوزه علمیه مشهد وارد و سطح را در مشهد و تتمه سطح و دروس خارج حوزه را در قم گذراند او مبتکر برنامه ویژه تعلیم و تربیت کودکان ونوجوانان به صورت کلاس ، اردو ، دروس کلاسیک برای مربیان پرورشی ، مراکز تربیت معلم ،حوزه های علمیه و صدا وسیمای جمهوری اسلامی است (برنامه های بازی با کلمات ، راز دایره ها و عیره) تحقیقات او در زمینه های عقاید ، تعلیم و تربیت ، روانشناسی ، اخلاق ، احکام ، تاریخ ، قصص قرآن، قصص کودکان ونوجوانان ، مشاوره و راهنمایی ، تفسیر قرآن ، مسائل اجتماعی ، ادبیات عرب ، ادبیات فارسی، شعر و برنامه ریزی درسی است.

در زمینه شعر هم آثاری از ایشان می توان دید، ۲ جلد کوچک آی بچه ها آی بچه ها ، گرد آوری کتاب شعر و سرود (سردودهای اسلامی) با همکاری آقای سالاری از آن جمله می باشد. در زمینه قصه هم آثار متعددی را میتوان از ایشان یافت از آن جمله می توان : الیاس پیغمبر خدا ، مهاجرت به حبشه ، با شهامت می پرم و . . .را نام برد. از دیگر فعالیت های ایشان • :همکاری چند ساله با مجله کودک مسلمان در اواخر انقلاب و چاپ دهها شعر و قصه و غیره • مدیریت مرکز تربیت مربی که در این مرکز فعالیت های ذیل قابل توجه است • :تدریس ۲۵ دوره تربیت مربی مقدماتی کلاسداری ، امور اردو داری ، قصه گویی ، روش های برخورد با کودکان ونوجوانان ، مسابقات ، دروس عمومی مبانی تعلیم و تربیت ، مهارتهای تدریس برای طلاب حوزه علمیه قم و ۱۰ دوره در شعبه دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان و ۱۳ دوره در دفتر تبلیغات اسلامی مشهد ، که بیش از ۴۰۰۰ نفر از این اردوها فارغ التحصیل و دهها شاعر کودک ، نویسنده کودک ، برنامه ریز کودک ، طراح برنامه های تلوزیونی ، کارشناس و محقق تحویل جامعه اسلامی ایران داده شده است .

•کتابهـای ره توسه راهیان نور در مقطع ابتـدایی و راهنمایی کتاب های مختلف وجزوات گوناگون و صـدها مقاله و شـعر و قصه و تحلیل در نشریات کودک و نوجوان و غیرآنها ثمره این مدیریت بوده است.

•ارتبـاط با ۱۵۰ سـایت کودکـان و نوجوانـان و بهره گیری از تجـارب دیگران مرتبط با سایت های اسـلامی دراینترنت • سـفرهای تبلیغی و تحقیقی به عربستان سعودی ، ۱۷ سـفر حج و عمره و عتبات ، سوریه ، لبنان ، ترکیه ، پاکستان ، قطر ، امارت متحده عربی ، مراکش ، اسپانیا ، عراق و ....

•همکاری بااکثر نهادهای انقلاب اسـلامی و شـرکت در برنامه ریزی بسـیاری از تشکیلات فرهنگی و غیره • ... تدریس موارد زیر در دانشگاههای آزاد اسلامی قم ، دانشکده اصول دینی ، دانشکده ارشاد در قم:

•قصه گویی و نمایش خلاق • مشاوره و راهنمایی امور عمومی کودکان ونوجوانان • بررسی تحلیلی قصه های قرآن و تنزیه الانبیا

•نقش ریتم و سرود در تربیت

•نقش مسابقـات در پیشبرد مسائـل تربیتی • بررسـی سیسـتم هـا • سـخنرانیها فراوان در نمـاز جمعه هـای کشور (قبـل از خطبه ها)، دانشـگاه ها، مراکز تربیت معلم، سـمینارهای کشوری و غیره • جلسات فراوان پرسش و پاسخ تربیتی ، آموزشی ، اجتماعی و غیره را می توان نام برد

راشد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) الراشد بالله بن مسترشد، سـی امین خلیفه عباسـی به نام المنصور که از ۵۲۹ ه.ق./ ۱۱۳۵ م. تا ۵۳۰ ه.ق./ ۱۱۳۶ م. خلافت داشته. در زمان او مسعود سلجوقی داخل بغداد شد و وی منهزم گردید و نزدیک اصفهان به قتل رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

راشد، حسینعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدرس، واعظ.

تولد: ۱۲۸۴، تربت حیدریه.

درگذشت: ۱۳۵۹، تهران.

حسـینعلی راشد تحصـیلات مکتبی و طلبگی را در تربت حیدریه و مشهد انجام داد و بعد به نجف رفت. در بازگشت به امور دینی و منبری پرداخت. مـدتی از ایـام را در اصـفهان به این امور پرداخت. از زمـانی که رادیو تأسـیس شـد، برنـامه وعـظ آنجا را در عهـده گرفت. او حدود چهل وعظ هفتگی از رادیو کرد.

وی سال‌های دراز در دانشـگاه تهران (دانشـکده الهیات و معارف اسلامی)، و نیز در مدرسه سپهسالار تدریس کرد. از نوشته‌های او

دو فیلسوف شرق و غرب: ملا صدرا و اینشتین چند بار چاپ شده است (چاپ اول ۱۳۱۸). مجموعه سخنرانی‌های او در رادیو، در شش جلد به چاپ رسیده است.

از وعاظ و خطباء و منبری‌های معروف و مشهور ایران، در ۱۲۷۶ در کاریزک تربت حیدریه متولد شد. پدرش شیخ عباس تربتی در کسوت روحانیت و به شغل وعظ و خطابه اشتغال داشت. راشد از ۷ سالگی تا ۱۶ سالگی در تربت حیدریه مقدمات زبان و ادب فارسی و عرب، صرف و نحو، منطق و معانی بیان را فراگرفت، سپس وارد حوزه‌ی علمیه مشهد شد و نزد حاج‌آقا حسین قمی و آقازاده خراسانی و آقابزرگ که هر سه از علمای طراز اول بودند، علم اصول و فلسفه قدیم را به تفصیل تحصیل نمود. در ۲۸ سالگی عازم نجف اشرف شد ولی مدت توقف او طولانی نشد و به ایران بازگشت. چندی در شیراز و زمانی در اصفهان به کار وعظ و خطابه مشغول بود. پس از واقعه‌ی مسجد گوهرشاد، او را در اصفهان بازداشت کردند و چندی در زندان به سر برد. بعد به تهران آمد و در شرکت مطبوعات استخدام شد که کار او غلطگیری کتابها بود. در آن شرکت بود که یادداشتهای خود را تنظیم نمود و تحت عنوان دو فیلسوف شرق و غرب انتشار داد. در همان زمان در روزنامه‌های ایران و اطلاعات و مجلات مهر و ایران امروز مقاله می‌نوشت. در سال ۱۳۲۰ او را برای ایراد یک سلسله سخنرانی‌های مذهبی به رادیو تهران دعوت کردند و قریب سی‌سال همه هفته یک سخنرانی از او پخش می‌شد که مجموعه سخنرانی‌های او در مجلات چاپ و نشر یافته است. همزمان با سایر کارها برای تدریس به مدرسه عالی سپهسالار دعوت شد و چندی بعد استاد دانشکده معقول و منقول که بعد الهیات و معارف اسلامی نام گرفت، گردید و در دوره‌ی لیسانس و دکترای فلسفه‌ی قدیم تدریس می‌کرد.

در انتخابات دوره‌ی هفدهم از طرف بازاریان تهران کاندیدای انتخابات شد و بدون اینکه خود در این زمینه فعالیت کرده باشد، به آراء طبیعی مردم به مجلس شورای ملی رفت ولی چون محیط مجلس را مناسب ندید، چند جلسه‌ای بیش در مجلس نماند و خود را کنار کشید.

راشد مردی به تمام معنی دانشمند و روشنفکر و راستگو و ساده‌دل بود. آنچه بدان معتقد بود بر زبان جاری می‌ساخت، منبر را هرگز وسیله‌ی کسب قدرت مادی و معنوی نکرد. در فلسفه‌ی قدیم ید طولانی داشت. در ۱۳۶۰ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

راشکی، شیرعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید شیر علی راشکی : فرمانده گروهان سوم در گردان ۴۱۰امام حسین(ع)لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پنجم خرداد ماه ۱۳۴۳، روز مبارک عید قربان بود. در روستای« قلعه نو» ،از بخش« شهرکی و نارویی» شهر« زابل»، در خانواده« ابراهیم راشکی» (کشاورز زحمت کش) فرزندی دیده به جهان گشود. شب تولد نوزاد که سومین فرزند بود ،همه فامیل در خانه« ابراهیم» جمع شدند تا شاهد مراسم« تلقین» و نام گذاری باشند. بعد از خواندن اذان و اقامه نام «شیرعلی» بر او نهاده شد.

در روستای فاقد امکانات رفاهی (برق، آب آشامیدنی سالم و ...) خانواده «شیرعلی» به دلیل نداشتن زمین زراعی، به سختی روزگار می گذراند؛ حتی مادر« شیرعلی» نیز دوش به دوش همسرش در زمینهای اربابی تلاش می نمود، اما چهره زندگیشان تغییر آنچنان مثبتی نمی نمود.دلخوشی بزرگ خانواده، داشتن سر پناهی بود که از خودشان باشد. زمان می گذشت و بر تعداد اعضای خانواده افزوده می شد، تا اینکه به هشت نفر رسید و به همین نسبت مشکلات زندگی نیز افزایش یافت. بالاخره با هر جان کندن و

مشقتی که بود، تلاش بی وقفه اعضای خانواده ثمر داد و آنها صاحب قطعه زمین کشاورزی شدند، اما سایه فقر، همچنان چون بختک بر سینه غم گرفته خانواده سنگینی می کرد.

اوضاع سیاسی حاکم بر آن زمان که دوران حکومت عوامل و دست نشاندگان رژیم ستم خوانین بود، احتیاجی به گفتن ندارد، فقر و بی سوادی بیداد می کرد .

آنچه دل مردمان را گرم نگه می داشت، عشق و علاقه به مبانی دینی و مذهبی بود که آن هم بیشتر با همت خانواده ها و عرق مذهبی افراد در خانه ها و اکثر نمود عمومی آن در مراسم مذهبی محرم، شب های قدر و ... به ظهور می رسید و شاید تنها وسیله ای بود برای فریاد کردن دردها و اندوهها؛ و داد زدن از بیداد حاکم. اما غول فقر پنجه در گلوی بسیاری از خانواده ها افکنده بود . دلخوشی بزرگ خانواده ها، بعد از توکل به حق و امید بستن به او، نثار محبتهای بی دریغ اعضا نسبت به یکدیگر بود و همین امر، زندگی را با تمام مشکلات برای آنان قابل تحمل می نمود.

پدر« شیرعلی» به همراه فرزند بزرگش برای کارگری ،تابستان ها به «زاهدان» می رفت. در غیاب آنان« شیرعلی» سرپرست خانواده می شد و کارهایی مثل جمع آوری علوفه برای چهار پایان، جمع هیزم و بوته برای پخت و پز، آوردن آب از رود خانه های مجاور و... را انجام می داد.

بالاخره «شیرعلی »به سن مدرسه رفتن رسید و تا کلاس سوم ابتدایی را در دبستان «اسفندیار» روستای« قلعه نو» درس خواند و به عنوان شاگرد ممتاز (به لحاظ درسی و اخلاقی) مورد توجه معلمان و اولیای مدرسه قرار گرفته و هر سه سال را نماینده کلاسش بود؛ اما فقر نگذاشت خانواده« شیرعلی» در روستای زادگاهش بماند و آنها را مجبور به مهاجرت به« زاهدان» نمود. «شیرعلی» بقیه سالهای ابتدایی را در دبستان« دهخدا» در«زاهدان» ادامه داد و آنجا نیز جزو شاگردان برجسته مدرسه به حساب می آمد. پایان دوره ابتدایی «شیرعلی» همزمان بود با آغاز راهپیمایی های مردم علیه ستم و تبعیض. «شیرعلی» نوجوان با جثه کوچک و لاغر خود، دست در دست پدر و برادران، همدوش دیگر مردم رنجدیده، دل به دریای خروشان معترضین به نظام ستم می سپرد و بغض رنجهای سالیان سال را چون عقده بر سر و روی عمال ستم می ترکاند و آنگونه که در کتاب تاریخ جهان ثبت است، بالاخره آه ها و فریادهای کوخ نشینانی همچون« شیرعلی» در گوشه گوشه کشور، بنیاد ظلم را لرزاند و کاخ ستم را ویران نمود و سایه و شب زندگی را رها کرد و خورشید تابیدن گرفت.

در سال ۱۳۵۸ وارد مدرسه راهنمایی تحصیلی« یعقوب لیث» شد و تابستانها برای کمک به اقتصاد ضعیف خانواده، به کمک پدر که در کوره های آجرپزی مشغول به کار بود، می پرداخت. معصومیتی خاص در چهره و رفتارش وجود داشت. شوخ طبعی، شیرینی و مهربانی و برخورد خوش، از ویژگیهای اخلاقی دیگر او بود که حجب و حیا، پاکدامنی، درستکاری و تواضع و ... را می توان بر آنها افزود. شعور سیاسی اش، در همگامی با انقلابیون متعهد، مطالعه کتب و شرکت در مراسم سخنرانی ها و مناسبتهایی که نشان از مبارزه با استبداد و استکبار داشت، رشد نموده بود؛ اما کار در کنار خانواده را فراموش نمی کرد. تلاش مداوم و شبانه روزی همه اعضای خانواده آنان را قادر ساخت تا بالاخره توانستند در آخر محدوده شهر قطعه زمینی خریده و خانه ای هر چند محقر بسازند.

با وجود تمام مشکلات، درس را عاشقانه خواند. وقتی در کلاس سوم راهنمایی بود، در جمع دانش آموزان ممتاز، توفیق دیدار حضرت امام خمینی (ره) نصیبش شد و آنچنان تحت تاثیر آن دیدار و چهره مصمم و آرام و پدرانه امام قرار گرفته بود که از آن به بعد، ضمن یاد آوری از آن دیدار به عنوان بهترین خاطره زندگی اش، با شنیدن نام امام اشک در چشمانش حلقه می زد.

پس از پایان کاملا موفقیت آمیز دوره راهنمایی، در مهر ماه ۱۳۶۱ مشغول به تحصیل در دبیرستان «امام خمینی»در« زاهدان» گردید؛ اما به خاطر وارد شدن به دانشگاه عشق، تحصیلات مرسوم و کلاسیک را رها کرد. شیوه خوب درس خواندن را که با خون و

گوشت او در آمیخته بود به عنوان یک سنت در مدرسه عالی (دانشگاه جبهه) که در آن ثبت نام نموده بود، نیز ادامه داد و بالاخره توانست با بهترین نمره ها از آنجا فارغ التحصیل شده و فارغ البال، به سوی استاد الاساتید، مربی جهان، پر کشیده و سفر کند. منابع زندگینامه :باز عاشورا نوشته ی مسعد خندان بارانی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۵۰۲ ق)، ادیب، لغوی، شاعر، مفسر، محدث، متکلم، حکیم و فقیه شافعی/ معتزلی. اهل اصفهان و ساکن بغداد بود. وی را همتا و قرین امام محمد غزالی می‌دانند. به گفته‌ی کاتب چلبی، غزالی کتاب «الذریعه» او را از خود جدا نمی‌کرد و آن را به خاطر نفاستش می‌ستود. بعضی از علما به استناد اینکه او از اهل‌بیت (ع) بسیار روایت کرده و از امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) فقط با عبارت امیرالمومنین (ع) تعبیر می‌کند، او را شیعه خوانده‌اند، ولی فخر رازی در «تاسیس التقدیس» او را از ائمه اهل سنت می‌شمارد. صاحب «روضات الجنات» به نقل از «تاریخ اخبار البشر» سال وفات وی را ۵۶۵ ق ذکر کرده است. از آثار وی: «تحقیق البیان فی تاویل القرآن»؛ «تفسیر القرآن»، معروف به «جامع التفاسیر» یا «جامع التفسیر» که بیضاوی تفسیر خویش را از آن اخذ کرده؛ «الذریعه الی مکارم الشریعه»، در علوم اخلاق و پندهای نیکو؛ «المفردات فی غریب القرآن» یا «مفردات الفاظ القرآن»؛ «افانین البلاغه»؛ «اخلاق الراغب»؛ «رساله فی فوائد القرآن»؛ «المعانی الاکبر»؛ «الایمان و الکفر»؛ «تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین»، در معرفت نفس؛ «درة التاویل فی متشابه التنزیل»؛ «محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء» در نوادر حکم و حکایات که محمدصالح قزوینی آن را با عنوان «النوادر» به فارسی ترجمه کرده است.[۱]

(بخش ۱) اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (ف. ۵۰۲ ه.ق.) از ادبا و علمای بزرگ اصفهان و او را است: مفردات الفاظ القرآن، محاضرات الادباء، تفصیل التشأتین، الذریعهٔ الی مکارم الشریعهٔ (ه.م.)، تفسیر القرآن، حل متشابهات القرآن.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۲۷۹/۲)، اعیان الشیعه (۱۶۲ -۱۶۰ /۶)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۶۶/۲)، تاریخ گزیده (۶۹۳)، دایرةالمعارف فارسی (۱۰۶۱/۱)، الذریعه (۳۶۴/۲۱ -۱۲۸/۲۰ ،۲۸/۱۰ ،۴۶ -۴۵ /۵)، روضات الجنات (۲۱۶ -۱۸۶ /۳)، ریاض العلماء (۱۰۱/۷ ،۱۷۲/۲)، ریحانه (۲۹۳ -۲۹۲ /۲)، سرآمدان فرهنگ (۳۷۱ -۳۷۰ /۱)، سیر النبلاء (۱۲۱ -۱۲۰ /۱۸)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۸۲ -۸۱ /۶)، فرهنگ سخنوران (۳۶۳)، کشف الظنون (۱۷۷۳، ۱۷۲۹، ۱۶۰۹، ۸۸۱، ۸۲۷، ۷۳۹، ۴۶۲، ۴۴۷، ۳۷۷، ۱۳۱، ۳۶)، الکنی و الالقاب (۲۶۹ -۲۶۸ /۲)، لغت نامه (ذیل/ راغب اصفهانی)، مؤلفین کتب چاپی (۸۶۲/۲)، معجم المؤلفین (۵۹/۴)، هدیه الاحباب (۱۴۰ -۱۳۹)، هدیه العارفین (۳۱۱/۱).

رام، مصطفی قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به انتخاب‌الملک، در ۱۲۷۷ در مشهد متولد شد. تحصیلات خود را در حد متعارف در مشهد انجام داد. ابتدا به شغل معلمی

پرداخت. بعد به تهران آمد و زبان فرانسه را فراگرفت و چندی هم در اروپا تحصیلات جدید نمود.
وی کار خود را از وزارت فوائد عامه شروع کرد، در آن وزارتخانه مشاغلی را احراز نمود. سپس به وزارت دارائی انتقال یافت و از نزدیکان داور شد. مدتی مدیرکل انحصار تریاک بود، بعد ریاست اداره‌ی دخانیات را به او سپردند. سرانجام پیشکار دارائی آذربایجان گردید. در سال ۱۳۱۹ به عضویت دولت دعوت شد و ریاست اداره کل کشاورزی را عهده‌دار گردید. ضمنا منشی هیئت وزیران بود. در سال ۱۳۲۰ شهردار تهران شد. چندی در آن سمت باقی ماند که به ریاست اداره کل آمار و سجل احوال منصوب شد. پس از آن مدت کوتاهی نایب‌التولیه‌ی آستان قدس رضوی گردید. در سال ۱۳۳۰ در کابینه‌ی دکتر مصدق به وزارت کشور معرفی گردید ولیکن در آن شغل دوام زیادی نداشت. در انتخابات دوره‌ی هیجدهم، رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران بود. مطابق میل و دلخواه انتخابات دوره‌ی هیجدهم، رئیس انجمن نظارت انتخابات تهران بود. مطابق میل و دلخواه دولت، انتخابات مجلس شورای ملی و سنا را به انجام رسانید. در سال ۱۳۳۴ استاندار خراسان شد. دیگر از مشاغل او استانداری فارس است. از دوره‌ی دوم سنا تا پایان دوره‌ی پنجم نمایندگی مجلس سنا را داشت. رام مردی مطلع، ثروتمند، بی‌سروصدا، محافظه‌کار و عاقل بود. قریب ۵۰ سال مشاغل مختلف را احراز کرد. حین‌الفوت متجاوز از هشتاد سال داشت. در ۱۳۶۰ در تهران درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رام، هوشنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مصطفی‌قلی رام، متولد ۱۲۹۸. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه، از دانشکده‌ی حقوق تهران در رشته‌ی اقتصاد لیسانسه شد و به استخدام در وزارت دارائی درآمد. چندی در ادارات مختلف وزارت دارائی مشغول کار بود تا در ۱۳۳۰ برای ادامه‌ی تحصیل عازم آمریکا شد و درجه‌ی دکترای اقتصاد گرفت. پس از مراجعت به ایران، مدیر عامل بانک عمران شد. در آن تاریخ بانک عمران یک موسسه کوچک بانکی بود که در اثر خبط گذشتگان پنج میلیون تومان سرمایه‌ی خود را از دست داده بود، ولی تلاش و پیگیری مدیر عامل جدید باعث شد بانک تدریجا توسعه یابد به طوری که پس از ده سال یکی از بانکهای درجه اول ایران شد و تعداد شعب آن در تهران و شهرستانها از هزار واحد بانکی تجاوز کرد. این بانک علاوه بر معاملات عادی، خزانه‌دار و بانک اختصاصی بنیاد پهلوی بود و تمام معاملات بنیاد در آنجا صورت می‌گرفت. بعد از مدتی بانک مزبور مشغول شهرک‌سازی شد و در دهکده‌ی خواردین در غرب تهران، در میلیونها متر زمین «شهرک غرب» را بنیاد نهاد و شروع به آپارتمان و ویلاسازی نمود و با قریب بیست شرکت خارجی قرارداد منعقد نمود. علاوه بر شهرک‌سازی، ورود غله از خارج نیز بر عهده‌ی این بانک قرار گرفت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رامبد، هلاکو

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سالار اسعد طالشی و از نواده‌های دختری احتشام‌السلطنه علامیر است. وی در ۱۲۹۵ تولد یافت و در ایران و اروپا تحصیلات متوسطی را انجام داد و به کار تجارت و ملکداری می‌پرداخت و شرکت هواپیمائی درست کرد. در تاسیس حزب مردم از نزدیک مداخله داشت و در آنجا فعالیتی از خود به ظهور رسانید. در دوره‌ی نوزدهم از گرگان رود و طوالش وکیل شد. در همان دوره میخ خود را محکم کوبید و مورد توجه شد و در ادوار بعد یعنی دوره‌های بیستم، بیست‌ویکم، بیست‌ودوم، بیست‌وسوم و بیست‌وچهارم یعنی از ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۶ وکیل مجلس بود و ظاهرا لیدری اقلیت مجلس را عهده‌دار می‌شد و هنگام طرح لوایح دولت، در صف اول مخالفین قرار می‌گرفت و نطقهای ظاهرا فریبنده‌ای می‌نمود ولی شبها با دولتمردان به دوستی و صفا سر می‌کرد و همیشه بر خر مراد سوار بود. در سال ۱۳۵۴ که به اصطلاح سیستم مملکت از دو حزبی به یک حزبی تغییر یافت، او در حزب جدیدالتاسیس همه کاره شد و با جمشید آموزگار دبیر کل حزب رستاخیز نزدیکی یافت. وقتی آموزگار به نخست‌وزیری رسید، او را به سمت وزیر مشاور و معاون سیاسی و پارلمانی تعیین کرد. رامبد که سالها از دولت گله داشت که چرا به تذکرات نمایندگان ترتیب اثر نمی‌دهد، خود کاسه‌ی گرمتر از آش شد و با خشونت و بی‌ادبانه جواب نمایندگان را می‌داد و به کسی رحم نمی‌کرد. واقعا شخصی که قریب بیست سال دولتها را به باد انتقاد گرفته بود، آنچنان مست مقام شد که به کلی مجلس و دوستان خود را فراموش نموده و آنچه خود می‌گفت «وحی منزل» بود. رامبد در نطق و بیان و سفسطه کم‌نظیر بود و خوب در مجلس بازی می‌کرد. از ثروت هم به حد کامل برخوردار گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رامه ای، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن رامه ای : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع) تیپ ۱۲قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بهمن هزار و سیصد و چهل و چهار در فیروزکوه به دنیا آمد. به خاطر ارادت خانواده به اهل بیت پیامبر صلی‌الله وعلیه وآله وسلم و زنده نگه داشتن نام ائمه این اسم را برایش انتخاب کردند. تحصیلات کلاسیک را تا دیپلم ادامه داد. اول و دوم دبستان را در تهران پشت سرگذاشت. با مهاجرت خانواده به گرمسار در آن جا ادامه تحصیل داد. از سال شصت و سه با دیپلم وارد حوزه علمیه قم شد. از سال شصت ویک بعد از آموزش اولیه بسیج به جبهه اعزام شد. درس خواندن در مدرسه و حوزه مانع رفتنش به جبهه نشد. هشت مرحله و قریب به سی ماه سابقه حضور در جبهه داشت. یک بار در عملیات والفجر هشت از ناحیه پا مجروح شد و سرانجام آنچه را که از خدا تقاضا داشت به اجابت رسید.

در بیست و سوم شهریور هزار و سیصد و شصت و هفت، در منطقه عمومی دزلی درارتفاعات روستای دَرَکه مریوان، بر اثر ترکش مین به دوستان شهیدش ملحق شد.

آن موقع او معاون فرمانده گردان امام حسین (ع)بود.پیکرش را در گلزار شهدای گرمسار به خاک سپردند.

منابع زندگینامه :پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و۳۰۰۰شهید استان سمنان

رامین فر، غفار

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غفار رامین فر : خلبان نیروی هوایی(ارتش جمهوری اسلامی ایران) روز بیستم اردیبهشت ماه ۱۳۲۳ درروستای پهنادر شهرستان«قاینات» به دنیا آمد.

دوران ابتدایی را در دبستان چهار کلاسه روستای پهنایی قائن گذراند. برای ادامه تحصیل به شهر قائن رفت و در مدرسه راهنمایی این شهر به تحصیل مشغول شد. بعد از آن همراه اردوی پیشاهنگی به تهران عازم و در پیشاهنگی پذیرفته شد.

از کودکی دارای هوش سرشاری بود. به طوری که در شش سالگی توانست به کمک پدرش در خواندن قرآن مسلط شود. از کودکی عشق زیادی به اهل بیت و امامان معصوم (ع) به خصوص امام حسین (ع) داشت. زمانی که پدرش عازم کربلا بود به خاطر علاقه ی زیادی که به اهل بیت و امام حسین (ع) داشت، با اصرار زیاد با پدرش عازم کربلا شد.

دوران متوسطه را در دبیرستان پهلوی تهران شروع کرد. و بعد از گرفتن دیپلم، در آزمون دانشگاه ثبت نام نمود و در رشته ی خلبانی دانشگاه شیراز پذیرفته شد. پس از اتمام دانشگاه برای ادامه تحصیل تکمیلی عازم آمریکا شد که با اتمام آن به ایران بازگشت و در نیروی هوایی به کار مشغول شد.

زمان اقامتش در آمریکارا این گونه نقل می کند: «زمانی که دوره عالی ویژه آشنایی با جنگنده های شکاری خریداری شده از امریکا را در آن کشور می گذراندم، هر روز قبل از عزیمت به محل کارم، قرآن را تلاوت می نمودم. بعد از چند روز خانم تقریباً ۴۵ ساله ای که مسیحی بود و در پانسونی ما زندگی می کرد ، از من پرسید: این اشعار و سرودها چیست که می خوانید؟ به او گفتم: این کتاب وحی و معجزه ی پیغمبر خدا و راهنمای بشر می باشد. در مورد قرآن مجید صحبت های زیادی نمودم، به حدی علاقه مند گردید که از من درخواست یک جلد قرآن مجید برای تلاوت، تلفظ و معانی آیات به او بدهم.

خواندن قرآن مجید و درک معانی آن، چنان آن خانم را تحت تاثیر قرار داد که اواخر دوره به نزد من آمد و طریقه مشرف شدن به دین اسلام را جویا شد. بعدها فهمیدم در مسجد مسلمانان، در نزد امام جماعت مسجد به دین اسلام مشرف گردیده است.

در سال ۱۳۵۴، در سن ۳۰ سالگی ازدواج نمود . ثمره ی این ازدواج یک دختر می باشد.

در دوران حکومت ستم شاهی در پایگاه های هوایی شیراز و همدان به نشر اسلام و آگاه ساختن خلبانان به وضعیت کشور و مسایلی که فسق و فجور را روز به روز در کشور بیشتر رونق می داد، اهتمام می ورزید. این عمل را تا آن جا ادامه داد که در سال ۱۳۵۶ در حین توزیع اعلامیه های معمار بزرگ انقلاب حضرت امام خمینی توسط ساواک در پایگاه هوایی همدان دستگیر و بازداشت شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران و حضور حضرت امام در ایران، اطاعت خود را از امام امت اعلام داشت.

شهید رامین فر در کشف کودتای نوژه و برملا شدن توطئه و دستگیری عوامل مزدور منافق که، قصد تخریب و از بین بردن انقلاب را داشتند از خود فعالیت های چشمگیری نشان داد که، اقدامات و فعالیت های وی زبانزد نیروهای پایگاه بود.

با شروع جنگ تحمیلی به عنوان خلبان در ماموریت های برون مرزی شرکت می نمود. او فرماندهی واحد هوایی عمل کننده در غرب را، به عهده داشت. در این زمینه بنا به اظهارات همکارانش رشادت های شایان توجهی از خود نشان داد.

آخرین ماموریت شهید غفار رامین فر برای در هم کوبیدن مواضع و استحکامات رژیم بعثی صدام در قلب عراق، در تاریخ ۲/۷/۱۳۵۹ صورت گرفت، اما ایشان پس از آن به وطن بازنگشت.

با سقوط هواپیمایش در خاک دشمن او به شهادت رسید و پیکرمطهرش مفقود گردید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران بیرجند ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رانکوهی، عبدالرزاق

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س یازدهم ق)، عالم و متکلم امامی. در شیراز به دنیا آمد و همان جا نشو و نمو یافت. وی با ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی (م س یازدهم ق) معاصر بود. از آثار وی: «تحریر القواعد الکلامیه»، که شرح «قواعد العقائد» محقق طوسی است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۴۷۱/۷)، الذریعه (۳۸۸ -۳۸۷ /۳)، روضات الجنات (۱۹۴/۴)، ریحانه (۲۹۷/۲).

ربابه

قرن:۱۳

جنسیت:زن

ملیت:ایران

حدود ۱۲۹۷ ق، از زنان فاضل، سخنور، محدث و متکلم. وی دختر ملا محمدصالح برغانی (۱۲۷۵ / ۱۲۷۰ ق) و آمنه خانم قزوینی و خواهر فاطمه ملقب به قرةالعین بود. او از خاندان علم و دانش بود که بسیاری از مردان و زنان آن از علما و فضلای مبرز زمان خود به شمار می‌رفتند.

وی مقدمات زبان عربی و ادبیات را نزد مردان خانواده و خواهرش قرةالعین فراگرفت و فقه و اصول و تفسیر و حدیث را از پدرش و عمویش ملا محمدتقی برغانی (۱۲۶۴ ق)، معروف به شهید ثالث، آموخت. یک دوره حکمت و فلسفه را نزد آخوند شیخ ملا آغا حکمی گذراند و در عرفان نزد عمویش ملا علی برغانی و برادرش میرزا عبدالوهاب برغانی قزوینی تلمذ کرد. هنگامی که به سن رشد رسید با میرزا هبةاللّه رفیعی قزوینی ازدواج نمود.

او در جایگاه درس و وعظ و ارشاد قرار گرفت و به استنباط احکام شرعی می‌پرداخت و با علما مباحثه و مجادله می‌کرد و در مسائل فقهی و علمی فتوا می‌داد و به نظر و احکامش عمل می‌کرد، تا جائی که امید و پناهگاه مستمندان و درماندگان بود. در سخنرانیها و مجالسش فراوان از ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳ -۱۲۶۴ ق) و درباریان و نزدیکانش انتقاد و بدگویی می‌کرد و هیچگاه ناصرالدین شاه متعرض او نگردید.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: اعیان‌الشیعه (مستدرکات)، ۱۰۵ -۱۰۴ / ۴.

ربانی شیرازی، عبدالرحیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حجه‌الاسلام آقای آقا میرزا عبدالرحیم شیرازی از علماء و فضلاء به نام حوزه علمیه است. وی در شیراز متولد شده و پس از طی

مقدماتی برای تکمیل مبانی علمی و تحصیل کمالات به قم مهاجرت نموده و سطوح و متون فقهی و اصولی را از مدرسین بزرگ چون مرحوم آیت‌الله حاج سید محمد محقق داماد یزدی و دیگران فراگرفته و دروس فقه و اصول استدلالی و تحلیلی را از محضر مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی و آیت‌الله العظمی امام خمینی. و نیز بعضی دیگر استفاده نموده و به تالیف و مباحثات خصوصی پرداخته است.

از آثار اوست تعلیقات بر وسائل الشیعه از اول طهارت تا آخر دیات که ۱۶ مجلد آن به طبع رسیده و نیز آثار دیگری از تعلیقات بر بحارالانوار و غیره دارد که بعضی مطبوع و برخی هم مخطوط مانده است.

عالم.

تولد: ۱۳۰۳، دارالفضیله شیراز.

درگذشت: ۱۷ اسفند ۱۳۶۰، بین راه دلیجان- محلات.

آیت‌الله عبدالرحیم ربانی شیرازی، فرزند حاج مهدی، ایام کودکی را در مکتبخانه‌ها و جوانی را در مداس علمیه‌ی شیراز به سر آورد. هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که از پدر مستقل شد و حجره‌ای برای خود دست و پا کرد. در جوانی به حزب «برادران» پیوست که به رهبری آیت‌الله آقا سید نورالدین حسینی برای مقابله با تجاوزات استعمارگران خارجی و عمال داخلی آنها به حریم اسلام و روحانیت تأسیس شده بود و رسما به فعالیت‌های حزبی و سیاسی پرداخت. همزمان با آن برای تکمیل اطلاعات دینی خود به مدرسه‌ی علمیه‌ی آقا باباخان رفت. سپس در زمان مرجعیت آیت‌الله سید حسین بروجردی به قم مشرف شد. در قم، چند سالی در مدرسه‌ی حجتیه سکنی گزید تا آن که ازدواج کرد و به منزلی که در یکی از محله‌های قدیمی قم اجاره کرده بود، نقل مکان نمود. ایشان برای امرار معاش به خرید و فروش می‌پرداخت.

شروع مبارزات آیت‌الله ربانی شیرازی با رضاشاه، ایستادگی در مقابل برنامه کشف حجاب بود. ایشان تصمیم گرفت آیات و روایاتی را که دلالت بر لزوم پوشش برای زن دارد، استخراج نموده و آنها را به صورت اعلامیه‌ای نوشته و بر معابر عمومی نصب نماید. برای کسب اجازه به نزد آیت‌الله آقا سید نورالدین رفت که به وی اجازه داده شد. از دیگر فعالیت‌های او در زمان اقامت در حوزه‌ی علمیه‌ی شیراز، مبارزه با فرقه‌های مذهبی و سیاسی نظیر بهاییان و صوفیان دراویش و نیز تبلیغات حزب توده در سال‌های ۱۳۲۰ بود.

آیت‌الله ربانی در مدت اقامت خود در شیراز به مرتبه‌ای از دانش رسید که دیگر ادامه تحصیلش در آن شهر امکان نداشت. از همین روی علیرغم مساعد نبودن شرایط و آماده نبودن زمینه مهاجرت، سرانجام در سال ۱۳۲۷ راهی شهر مقدس قم گردید و بلافاصله در حوزه‌ی درس آیت‌الله بروجردی حاضر شد.

از جمله آثار ایشان به این شرح هستند: تصحیح و تعلیق وسائل الشیعه؛ تصحیح و تعلیق بحارالانوار؛ قضاءالحقوق فی ترجمهٔ الصدوق؛ حرکت طبیعی از دو دیدگاه؛ رساله در عدم تحریف قرآن مجید؛ کتاب صلاهٔ و ادعیه و قرآن و ملابس که به سبک جدیدی نوشته شده است؛ مقدمه بر بحارالانوار و وسایل الشیعه؛ مقدمه‌ی مبانی الاخبار (در ۹۴ صفحه، در ترجمه صدوق علیه‌الرحمه)؛ رساله‌ها و جزوه‌های پراکنده و چاپ نشده.

آیت‌الله ربانی شیرازی برای شرکت در جلسات شورای نگهبان از شیراز عازم تهران بود در بین راه دلیجان محلات، اتومبیل حامل ایشان پس از ترکیدن لاستیک آن توسط گلوله از جاده منحرف و واژگون شد. کمی پس از واژگون شدن اتومبیل حامل ایشان مینی‌بوسی از راه رسید و تنها ایشان را که حتی به مقدار کمتری از بقیه‌ی همراهان خود، دچار آسیب دیدگی و جراحت شده بودند با خود به یکی از درمانگاه‌های شهرستان محلات بردند و مصببین بدون آنکه هیچ گونه رد پایی از خود به جا بگذارند، محل را ترک کرده و متواری شدند. هنوز ساعاتی چند از انتقال به درمانگاه نگذشته بود که درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

ربانی، حبیب‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۱، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: آزاد اسلامی رودهن

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی زبان‌های خارجی و ادبیات از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۵، کارشناسی روان‌شناسی و علوم تربیتی از دانشسرای عالی دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۴، کارشناسی ارشد روان‌شناسی و علوم تربیتی از دانشگاه سوربن فرانسه در سال ۱۳۴۲ -۴۳، کارشناسی ارشد روان‌پزشکی از دانشگاه سوربن فرانسه در سال ۱۳۴۳ -۴۴، دکترای روانشناسی بالینی و بهداشت روانی از دانشگاه ایلینویز آمریکا.

مرتبه علمی:

تدریس در دانشگاههای مختلف ایران، تدریس در دانشگاههای کشورهای اروپائی و کانادا به صورت استاد مدعو، دانشیار دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی رودهن.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

روانشناسی، بهداشت روانی، علوم تربیتی، روانپزشکی، علل شکست تحصیلی دانش‌آموزان، نیازهای سالمندان، مسائل روانی و اجتماعی مربوط به بازنشستگی زودرس، اختلالات شخصیتی در بزرگسالان و سالمندان، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۴۴ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۶

زمینه علمی تألیفات:

روانشناسی، بهداشت روانی، علوم تربیتی، روان‌پزشکی، پسیکوژریاتری، بررسی تطبیقی مراکز تربیت معلم و دانشسراها در کشورهای جهان.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲۰

زمینه علمی مقالات:

روان‌شناسی، بهداشت روانی، علوم تربیتی، روان‌پزشکی، روان‌شناسی پزشکی، روان‌شناسی کودک، روان‌شناسی و روان‌پزشکی سالمندان.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

ربیع نیا، ابوطالب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوطالب ربیع نیا قمی

محل تولد : نوشهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب ابوطالب ربیع نیا درسال ۱۳۵۵ برای تحصیل درعلوم دینی و حوزوی وارد حوزهٔعلمیه شهرستان چالوس شدم و دروس مقدماتی حوزه را در آن جا گذراندم. در سال۱۳۷۵ ،هم زمان با اوج گیری نهضت اسلامی برای ادامه تحصیل عازم قم شدم. دروس حوزه را در مقطع سطح و سطوح عالی در محضر اساتید بزرگ حوزه علمیه قم خواندم و سالهاست که در مقطع خارج به تحصیل اشتغال دارم . در کنار دروس اصلی حوزه ،درسها ی فلسفی، کلام و تفسیر را نیز به طور جدی پی گیری کردم. حقیر در کنار اشتغال به تحصیل، ازسال۱۳۶۲تا به امروز همواره به کار تحقیقی و پژوهش در موضوعات مختلف علمی و فرهنگی پرداخته و با مؤسسات علمی وفرهنگی همکاری داشته و دارم. برخی از مهمترین مراکز علمی و فرهنگی که حقیر به عنوان محقق و نویسنده با آنها همکاری داشته ، از این قرار است : ۱.همکاری با گروه محققان معجم بحارالانوار به عنوان محقق. ۲.بنیاد نهج البلاغه ،محقق. ۳.همکاری با ماهنامه بنیان وابسته به مرکز بزرگ اسلامی غرب کشور به عنوان نویسندهٔ مقالات . ۴.همکاری با گروه فلسفه و کلام دائرةالمعارف قرآن کریم ،وابسته به مرکزفرهنگ قرآن دفتر تبلیغات اسلامی به عنوان نویسندهٔ برخی از مدخل های قرآنی. ۵.همکاری با پایگاه اطلاع رسانی سراسری اسلامی(پارسا)به عنوان چکیده نویس. ۶.همکاری با مؤسسه تنظیم و نشرآثارامام خمینی (ره)دفترقم ،دربخش دانشنا مهٔ امام خمینی وعضویت درگروه فلسفه و کلام ،اخلاق و عرفان دانشنامه و تهیه مدخل های فلسفی ،کلامی ،عرفانی ،و اخلاقی دانشنامه . ۷.همکاری با گروه محققان مؤسسهٔ فرهنگی وعلمی رواق حکمت.

ربیعی زاده، نعمت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در کوچه پس کوچه‌های زیبای یکی از شهرهای ایران خداوند به خانواده‌ای متدین و زحمتکش نوزادی عطا فرمود که آنها به شکرانه این لطف الهی نام او را نعمت‌الله گذاشتند و در تربیتش همت گماشتند. کودکی نعمت‌الله قرین صوت زیادی قرآن و اذان و عشق به ائمه بود. نعمت الله پس از گذراندن دوره کودکی و نوجوانی مصمم شد تا همه وجود و زندگی خود را وقف اسلام و تحقق آن نماید. او با نگاه‌های دقیق و با درایتش به گونه‌ای دیگر به جامعه و محیط اطرافش می‌نگریست. ظلم و غارتگری رژیم

پهلوی، غم و رنج محرومان و مستضعفان و فریادهای پرخروش امام و یاران وفادارش، همه و همه سبب شد تا نعمت‌اله گام درمرحله جدیدی از زندگی خود بگذارد. پخش اعلامیه‌های حضرت امام (س) و ایجاد و هدایت تظاهرات ها بر مهره‌ای فعال در راه مبارزه با رژیم تبدیل شد و بارها طعم شکنجه‌ها و اذیت و آزار عمال سرسپرده شاه را چشید. اما عاشقانه‌تر از گذشته فعالیت‌هایش را ادامه داد. با پیروزی انقلاب اسلامی پایه‌گذار کمیته انقلاب اسلامی‌جهاد سازندگی و سپاه پاسداران مبارکه شد. و با ایجاد انجمن‌های اسلامی‌در مدارس، نقش مؤثری در اشاعه فرهنگ انقلاب ایفا کرد، همچنین. سرکوب فریب‌خوردگان خلق عرب در خوزستان، آشوب ضد انقلاب بلوچستان و شورش جدایی طلبان کردستان از دیگر نمونه‌های مبارزه ربیعی علیه ضد انقلاب و فریب‌خوردگان بود. نعمت‌الله که پس از مدتی مسوول عقیدتی سیاسی و روابط عمومی سپاه مبارکه شده بود، پس از آغاز جنگ تحمیلی به جنوب اعزام شد و تحت فرماندهی شهیدان چمران و علم الهدی حماسه‌ها آفرید. و نقش فعالی در شناسای مناطق بر عهده داشت. ربیعی پس از آزادی بستان به فرماندهی سپاه بستان منصوب شد او با شجاعت در تمام عملیات‌های غرب و جنوب شرکت داشت و در لشکر ۱۴ امام حسین (ع) ، و تیپ (لشکر) زرهی‌نجف اشرف و تیپ ۴۴ قمربنی هاشم (علیه السلام) حضوری فعال و قدرتمند داشت. سرانجام نعمت‌الله ربیعی پس از سال ها مبارزه و فعالیت و کسب رضایت الهی در اسفند ماه سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر به شهادت رسید و روحش که مالامال از عشق به معبود بود در جوار قرب الهی آرام گرفت اما جسم مطهرش پس از ۱۱ سال به سوی خانواده و شهر و دیارش بازگشت. نعمت الله ربیعی از خود فرزندی به نام رضا به یادگار نهاد با شور و شعوری که از پدر به یادگار دارد، راه او را ادامه دهد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

رجایی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا رجایی متولد ۱۳۱۸ ش تهران دارای دکترای رشته گیاه پزشکی عضویت هیئت علمی دانشگاه کلیپرتون انگلستان با درجه استاد باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون آفت مارمادیای رونده در حبوبات میباشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : محمد رضا رجایی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه تهران دکترای رشته گیاه پزشکی از دانشگاه اوهایو میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی محمد رضا رجایی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : محمد رضا رجایی د ر کنار تحصیل مشغول به مطالعه ،تحقیق و تالیف آثاری در زمینه تخصصی مورد علاقه خود بوده است.وقایع میانسالی : محمد رضا رجایی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشکی به عضویت هیئت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشکده علوم پایه دردانشگاه اوهایو در آمد وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمد رضا رجایی عضوهیئت علمی و دانشیار گروه گیاه پزشکی در دانشکده علوم پایه در دانشگاه اوهایو است.فعالیتهای آموزشی : محمد رضا رجایی سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه زیست شناتسی در دانشگاه اوهایو به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : محمد رضا رجایی در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری تخصصی ،پژوهشی و عمیق می پردازد.آرا و گرایشهای خاص : محمد رضا رجایی از جمله گیاه شناسان و گیاه شناسانی است که تحقیقات علمی و عمیق وسیعی درباره گیاه پزشکی و بیماریهای گیاهان دارد. آثار : آفت مار

ماریای رونده در حیویات گیاه پزشکی منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

رجایی، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی رجایی ، در سال ۱۳۱۲ هجری قمری در شهرستان قزوین متولد شد، تحصیلات ابتدایی را تا اخذ گواهینامه ششم ابتدای در همین شهرستان به انجام رساند. در سن چهار سالگی از وجود داشتن نعمت پدر محروم شد و تحت تکفل مادر مهربان و منیع الطبع قرار گرفت . در سال ۱۳۲۷ به تهران مهاجرت کرد و سال بعد یعنی در ۱۳۲۸ وارد نیروی هوایی شد. در مدت ۵ سال خدمت در نیروی هوایی ، دوره متوسطه را با تحصیل شبانه گذراند، سپس در سال ۱۳۳۵ به دانشسرای عالی رفت و به سال ۱۳۳۸ دوره لیسانس خود را در رشته ریاضی به پایان برد و به سمت دبیر ریاضی به استخدام وزارت فرهنگ در آمد و به ترتیب در شهرستانهای خوانسار، قزوین و تهران به تدریس ، اشتغال ورزید.

شهید رجائی در مدت تدریس ، همیشه آموزگاری دلسوز، پرکار و شایسته بود و ضمن تدریس ، به فرا گرفتن علوم اسلامی و انجام فعالیتهای سیاسی همت می گماشت . در سال ۱۳۴۰ به عضویت نهضت آزادی در آمد که منجر به دستگیری وی (در اردیبهشت ۱۳۴۲) و پنجاه روز زندان شد. پس آزادی از زندان با شهید باهنر به سازماندهی مجدد هیات موتلفه پرداخت و برای پرورش افرادی که بتوانند نبردی مسلحانه را اداره نمایند به اعزام داوطلبانی به جبهه فلسطین دست زد. در همین رابطه و برای تکمیل برنامه مزبور (در سال ۱۳۵۰) خود شخصا به خارج از کشور سفر کرد. ابتدا به فرانسه و ترکیه رفت و از آنجا عازم سوریه شد.

شهید رجایی همگام با فعالیتهای سیاسی لحظه ای نیز از خدمات فرهنگی غافل نبود از آن جمله تدریس در مدارس کمال و رفاه ، همکاری با بنیاد رفاه و تعاون اسلامی با همکاری شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی و شهید دکتر باهنر و آیت الله هاشمی رفسنجانی

.

ایشان با نهایت شجاعت و شهامت مدت دو سال ، در زندانهای انفرادی رژیم پهلوی انواع و اقسام شکنجه ها را تحمل نمود و چون کوهی استوار مقاومت کرد. در اثر این مقاومتها او را به زندان قصر و سپس به اوین فرستادند. او در زندان به ماهیت واقعی منافقین پی برد و از آنها تبری جست . دوران زندان مجموعا چهار سال به درازا کشید و شهید رجائی در سال ۱۳۵۷ با اوج گیری انقلاب اسلامی همراه دیگر زندانیان سیاسی آزاد شد و بلافاصله وارد مبارزات سیاسی و فرهنگی گردید و به اتفاق عده ای از همکارانش برای بسیج و سازماندهی مبارزات مخفی معلمان مسلمان ، تلاش گسترده ای را آغاز کرد و موفق به ایجاد انجمن اسلامی معلمان شد. او در راه پیماییهای عظیم سال ۱۳۵۷ مخلصانه و با تمام توان کوشید و نقش موثری در فعالیتهای تبلیغاتی آنها داشت .

شهید رجائی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۵۸، مسئولیت وزارت آموزش و پرورش را به عهده گرفت و در زمان وزارت خود موفق به دولتی کردن کلیه مدارس شد. سپس به عنوان نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی انتخاب گردید و به دنبال تمایل مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۱۸ به عنوان اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران به مجلس معرفی و با رای قاطع به نخست وزیری انتخاب شد. شهید رجائی در این مسئولیت خطیر، علی رغم این که به فاصله بسیار کوتاهی با توطئه عظیم استکبار جهانی در ایجاد جنگ تحمیلی از سوی رژیم صدام روبرو شد و همچنین کارشکنی های بنی صدر و متحدانش و خرابکاریهای منافقین و ساواکیها را در پیش رو داشت ، اما توانست به بهترین وجه از عهده انجام وظایف و مسئولیتهای سنگین خود بر آید.

به دنبال عزل بنی صدر از ریاست جمهوری ، شهید رجائی با رای اکثریت مردم محرومی که شاهد تلاشهای صادقانه ((این فرزند صدیق ملت و مقلد با وفای امام ((ره)) بودند به ریاست جمهوری انتخاب شد. دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی که توان تحمل وجود این مایه امید مستضعفان و عنصر ارزشمند و دلسوز را نداشتند در هشتم شهریور ماه ۱۳۶۰ او را به همراه یار قدیمی اش شهید باهنر در انفجار دفتر نخست وزیری به شهادت رساندند.

رجب پور، خداکرم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید خداکرم رجب پور : فرمانده گردان امام سجاد (ع) تیپ۴۴قمربنی هاشم (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در شهر «فرخشهر» کودکی بدنیا آمد که بعدها یکی از سرداران و قهرمانان ملی ایران شد .از دوران کودکی و دبستان بود که اطرافیان، رفتار و اخلاق او را متمایز از کودکان هم سال خود می‌دیدند. او همیشه جزء اولین کسانی بود که وارد مسجد امام حسین(ع) خرمشهر می‌شد و معمولاً آخرین نفری بود که از مسجد خارج می‌شد. انگار در مسجد آرامش می‌یافت.

دوران ابتدایی را در مدسه آصف سابق (شهید زاهدی) طی کرد. دوران راهنمایی را نیز با موفقیت در این شهر گذراند و وارد دوران دبیرستان شد. سال آخر دبیرستان را به دلیل مشکلات مالی و برای کمک به خانواده یکسال ترک تحصیل کرد و سال بعد ادامه تحصیل داد و دیپلم گرفت.

او در این دوران در کنار درس، کتابهای زیادی را مطالعه می‌کرد که یا از طرف حکومت شاه ممنوع بود یا به دلیل نوع محتوی، افراد خاصی آنها را مطالعه می‌کردند.

بعد از اخذ دیپلم به دلیل اشتیاق زیادی که برای انتقال مفاهیم و ارزشهای دینی به بچه‌ها داشت، وارد عرصه تدریس شد و شغل معلمی را برگزید. او در کنار تدریس با دانش‌آموزان به ورزش و کوهنوردی می‌پرداخت و تلاش می‌کرد در کنار درس مفاهیم دینی را به دانش‌آموزان منتقل کند. این درحالی بود که در آن دوران خفقان و ضددینی که رژیم شاه به وجود آورده بود. دست زدن به این کارها جرأت بالایی را می‌طلبید.

صداقت او و رضایت اهالی روستای «خراجی» از کارهایش باعث شد وقتی می‌خواستند او را از آنجا منتقل کنند، مردم آن روستا اجتماع کنند و یکصدا درخواست ماندن ایشان را در روستایشان باشند. یکی از رفتارهایی که او را از همسالانش متمایز می‌کرد. شجاعت خارج از تصور بود. در دوران ابتدایی در مسابقات کشتی در استان قهرمان می‌شود. وقتی در مراسمی با حضور مسئولین استان می‌خواهند مدال و جایزه به او بدهند. شهید بر خلاف مرسوم وقتی اسم شاه آورده می‌شود تنها کسی است که در آن سالن از جایش بلند نمی‌شود و در آن سن کودکی به عظمت و جلال پوشالی حکومت شاه بی‌اعتنایی می‌کند. هوش بالا و نبوغی که شهید رجب‌پور از آن برخوردار بود از یک طرف و علاقه‌ی شدیدی که خانواده به او داشتند از طرف دیگر باعث می‌شود وقتی او در سال آخر دبیرستان ترک تحصیل می‌کند، شرایطی را فراهم نمایند که او مجدداً به ادامه تحصیل بپردازد و مشکلات مالی زندگی را خودشان تحمل کنند. در همین دوران است که یک شب به همراه یکی از دوستانش برای نگهبانی از خانه یکی از بستگان که در مسافرت است، شب در خانه او تلویزیون را روشن می کنند . وقتی شهید با نمایش صحنه‌های رقص و فسادانگیز تلویزیون روبرو می‌شود، آن را خاموش می‌کند و برای دوستش هم توضیح می‌دهد که نباید به این تصاویر نگاه کند.

او در دوران تحصیل، تدریس و ورزش خود افتخارات زیادی آفرید. شعله‌های انقلاب اسلامی هر روز فروزان‌تر می‌شدند و شهید

«رجب‌پور» هم که یکی از فعالان انقلابی بود و فساد و بی‌عرضه گی حکومت خائن و وابسته شاه را با گوشت و پوست و استخوان خود حس کرده بود، شبانه‌روز در این راه تلاش می‌کرد. شرکت در راهپیمایی، پخش نوارهای سخنرانی و اعلامیه‌های امام خمینی(ره) نمونه‌هایی از کارهای این شهید بود. انقلاب که پیروز شد او با خوشحالی زیاد مثل پرنده‌ایی که از قفس آزاد شده باشد در هر جا که احساس می‌کرد محرومیت و فقر ناشی از حکومت دیکتاتوری شاه مانده به آنجا می‌شتافت. کمتر در خانه بود، یا در مسجد و شورای محل بود یا در سطح شهر به دنبال برطرف کردن مشکلات و نارسایی‌ها . این وضع طول نکشید و دشمنان پیشرفت و آبادانی ایران، یکی از ابله‌ترین رهبران عرب، یعنی صدام را وادار کردند به نماینده‌گی از ائتلاف دهها کشور به ایران حمله کند و بازسازی و آبادانی کشور را برای سالها عقب اندازد. جنگ که شروع شد شهید رجب‌پور کوچکترین تردیدی به خودراه نداد و از همان روزهای اول وارد جنگ شد. او گردان پیاده را که در دفاع مقدس اصلی‌ترین کار جنگ را به عهده داشت انتخاب کرد و در طول حضورش در جنگ آنچنان رشادتها و جانفشانی‌هایی از خود نشان داد که پس از مدتی که از حضورش در جبهه می‌گذشت به فرماندهی گردان امام سجاد(ع) که یکی از گردانهای عملیاتی و شاخص تیپ ۴۴ قمربنی‌هاشم(ع) بود، رسید. در هر عملیاتی که گردان امام سجاد(ع) به فرماندهی شهید رجب‌پور حضور داشت، دشمن می‌دانست که چاره‌ایی جز قبول شکست و فرار ندارد. او در عملیات زیاد حماسه آفرینی‌های فراوانی از خود نشان داد و سرانجام در عملیات کربلای ۵ به آرزوی دیرینه‌اش رسید و با پروبال خونین به آسمان رفت تا در کنار سالار شهیدان نظاره‌گر پیشرفت و بالندگی انقلاب خمینی کبیر باشد. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رجب‌بیگی، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مؤلف.

تولد: ۱۳۳۶، دامغان.

درگذشت: ۵ مهر ۱۳۶۰، تهران.

مهدی رجب‌بیگی دوران کودکی را در تهران سپری کرد. در سال ۱۳۵۴ وارد دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران شد و در رشته‌ی مهندسی راه و ساختمان به تحصیل مشغول گشت. از همان اوایل به فعالیتهای صنفی- سیاسی روی آورد. در اواخر سال اول از طرف دانشجویان به عضویت شورای دانشجویی دانشگاه انتخاب شد و این مسئولیت را تا سال ۱۳۵۸ و آغاز انقلاب فرهنگی ادامه داد.

مهدی رجب‌بیگی جزو دانشجویان مسلمان پیرو خط امام بود. وی همچنین مسئول دفتر تحقیقات اجتماعی دفتر مرکزی جهاد سازندگی بود. از آثار اوست: می‌رویم تا خط امام بماند...

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

رجبی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین رجبی

محل تولد : خواف

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۲ وارد حوزه علمیه تربت حیدریه و در سال ۱۳۵۴ به حوزه علمیه مشهد وارد شد ودرس های سطح را به پایان رساند .در سال ۱۳۶۰ به حوزه علمیه قم وارد شده و درس های گوناگون حوزوی را تا کنون ادامه می دهد ؛ درس های فقه و اصول را نزد آیت الله فاضل لنکرانی ، آیت الله شیخ جواد تبریزی و آیت الله وحید خراسانی در مدت ۲۰ سال فرا گرفت ؛ در این فرصت بیشترین بهره برداری را از محضر استاد وحید خراسانی داشته است درس های فلسفه و عرفان را بمدت ۸ سال در محضر استاد حسن زاده آملی و استاد انصاری شیرازی بود .

همزمان با اشتغال به تحصیل دو کار مهم دیگر را مورد توجه و عنایت قرار داده است : ۱. حضور در صحنه تبلیغات بویژه در مناطق محروم مرزی ؛۲. پرداختن به فعالیت های پژوهشی کاربردی که مورد نیاز مناطق مختلف کشور بود ؛ از این رو نیاز ها و پرسش ها ی مذهبی که در مناطق مختلف کشور بویژه مناطق محروم و مرزی کشور به چشم می خورد ، ایشان را به فعالیتهای پژوهشی وادار نمود . در این راستا کتاب ها و مقالات گوناگونی را تالیف و ارائه داده است که مورد بهره برداری تمامی مبلغان ، فرهنگیان و حوزویان قرار گرفته است . البته این تالیفات از دو قسمت تشکیل می شود : ۱. کتاب هایی که به طور مستقل و جداگانه بوسیله خود ایشان تدوین شده است ،۲. نوشته هایی که با طرح ، نظارت و در نهایت تکمیل انجام شده است .

ایشان از سال ۱۳۶۱ به فعالیت های فرهنگی ، تبلیغی در سپاه پاسداران و جهاد سازندگی مشغول بوده است و در سال ۱۳۷۰ نهاد رهبری در امور اهل سنت را با همکاری دوستان پایه گذاری نمودند. در سال ۱۳۸۳ با همکاری گروهی از فضلای حوزه ، موسسه فرهنگی نجم الهدی را تاسیس کردند که در مسائل فرهنگی ، دینی و مذهبی فعالیت می نمایند و در این راستا از سال ۱۳۷۴ تا کنون با اعزام گروهی از فضلای حوزه به مناطق محروم و مرزی ، به فعالیت تبلیغی و فرهنگی مشغول می با شند .

رجبی، خدمت علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید خدمت علی رجبی : قائم مقام فرمانده واحد تخریب لشگر ۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول فروردین ۱۳۴۱ در یک خانواده مذهبی در شهر «هشتجین »درشهرستان «خلخال» به دنیا آمد. وی کوچکترین فرزند پسر خانواده بود. دوران تحصیل را از «هشتجین» شروع کرد . بعد دوران راهنمایی و دبیرستان را در اردبیل در محله« باغمیشه »همراه شهید پستی ادامه می دهد .

بعد از اخذ دیپلم به صورت جدی وارد مبارزه با حکومت طاغوت می شودو در شهر «هشتجین» تظاهرات زیادی برپا می کند . او با تدبیر خود، نیروهای پاسگاه «هشتجین »را مجبور به ترک محل می کنـد . بعـد از انقلاب وارد سپاه شده و در روابط عمومی سپاه

اردبیل مشغول خدمت می شود. پس ازمدتی به فرماندهی سپاه گرمی منصوب و چند ماه بعد فرمانده سپاه «خلخال » می شود، در حالی که ۲۱ سال سن داشتند. علیرغم سن کم به خوبی در فضای حاکم بر خلخال از عهده مسئولیت این سمت بر می آیند و در بین مردم ورزمندگان جبهه نامی بسیار عالی و دوست داشتنی بر جا می گذارند که در شهادت و تدفین وی مشخص می شود . برخورد وی بامردم، نیروها و خانواده قابل وصف نیست . اما در اثر نا آگاهی وفقر فرهنگی عده ای در خلخال، وی استعفاء داد و به جبهه اعزام شد . در جبهه درگردان تخریب در خدمت فرمانده سر افراز و عارف گردان تخریب شهید جوادی جانشین گردان تخریب لشکر ۳۱ عاشورا می شودو حدود ۲ الی ۳ ماه بعد در عملیات خیبر و بر اثر اصابت تیر دشمن بعثی بر پیشانیش ، شهید می شود . با توجه به اینکه ایشان در« اردبیل »تحصیل می کردند و نسبت به شهر« خلخال »شهر مذهبی و بزرگتری محسوب می شد از روند انقلاب اسلامی به خصوص با رهبری امام خمینی (ره) بیشتر آشنا بودند و همچنین نسبت به اعمال و رفتار غیر قانونی عمال طاغوت آگاهی بیشتری داشتند و نسبت به هم سن و سالان خود روشن فکر بودند .

شهید «رجبی »درآگاهی بخشی به مردم نقش مهمی را داشتند وقتی که به بخش می آمدند به همراه تعدادی از دوستان از جمله شهید عمران پستی ، نادر صدیق و محمد غفاری جوانان را در مسجد بخش جمع می کردند و به روشن گری آنها می پرداختند و اعلامیه هایی که از طرف امام خمینی (ره) صادر می شد بین جوانان توزیع می کردند و خیانتهای رژیم ستم شاهی و مشکلات را که برای مردم مملکت بوجود آورده بودند بیان می کردند . در سایه تلاش و فعالیتهای آنها جوانان نسبت به اعمال و کردار نظام ستم شاهی اطلاعات بیشتری پیدا کردند و زمینه برای انقلاب اسلامی دراین منطقه فراهم گردید . جوانان با تعطیلی مدارس و شرکت در راهپیمایی اعتراضات خود را اظهار نمایند و همه چیز آماده شده بود. بزرگترین مانعی که در این خصوص بود وجود پاسگاه و نیرو کادر امنیتی شاه بود . که در تظاهرات و راهپیمایی مردم و جوانان را مورد اذیت و آزار قرار می دادند و مورد ضرت و شتم ،ولی هرچقدر دستگیری و ضرب وشتم بیشتر می شد . اتحاد همدلی – همکاری مردم افزایش می یافت به طوری که اینگونه حرکتها نتوانست در اراده آهنین شهرو همراهان وی خللی وارد نماید. روز بروز اعتراضات گسترش یافت و همگام با اکثرنقاط کشور درشکل گیری انقلاب نقش بسزایی داشت . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران اردبیل،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رجبی، داود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۰ تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه، از طرف دولت برای ادامه‌ی تحصیل جهت راه‌آهن ایران به اروپا اعزام شد و در کشورهای سوئد و فرانسه و آلمان به تحصیل صنایع سنگین پرداخت و درجه‌ی مهندسی گرفت. بعد از مراجعت به ایران، در راه‌آهن مشغول کار شد و مشاغلی در آنجا احراز کرد تا سرانجام به معاونت فنی راه‌آهن ارتقاء مقام یافت. در ۱۳۳۱ در کابینه‌ی دکتر محمد مصدق چندی وزیر راه و مدتی نیز مشاور شد. بعد از سال ۱۳۳۲ به کار آزاد پرداخت و کارخانه‌ی مجهزی در شرق تهران بنیاد نهاد. در سال ۱۳۴۱ در کابینه‌ی امیراسدالله علم بار دیگر به وزارت راه منصوب شد و چند ماهی در آن سمت بود. وی در حزب ایران فعالیت داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رجبی، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عباس رجبی

محل تولد : محلات

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب عباس رجبی در سال ۱۳۵۳ تحصیلات ابتدایی خود را در شهر نیمور از توابع شهرستان محلات آغاز کردم و تا پایان دوره راهنمایی در همانجا گذراندم. در سال ۱۳۶۱ به خاطر حضور در جبهه ترک تحصیل کردم و در سال ۱۳۶۲ در حوزه علمیه القائم محلات دروس حوزوی را آغاز نمودم و پس از گذشت یک سال به قم مهاجرت کردم و در مدرسه امام باقر(ع) (جنب پل نیروگاه) مشغول به درس شدم. با اتمام لمعتین معمم شدم و به سال ۶۷ به مدرسه فیضیه آمدم و تا سال ۱۳۶۹ حجره داشتم. سال ۷۱ در موسسه در راه حق که بعداً به موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی تغییر نام داد مشغول به تحصیل علوم قرآنی و فلسفه شدم و همزمان در دروس حوزوی شرکت می‌کردم. سال ۷۲ سطح را با انجام آخرین آزمون آن به پایان رساندم در حالی که از دو سال قبل آن در دروس خارج فقه و اصول شرکت می‌کردم. اساتیدی که در درس خارج از آنها بهره بردم عبارتند از: استاد جوادی آملی و در فقه و تفسیر، استاد جعفر سبحانی در اصول، استاد فاضل لنکرانی در فقه، مرحوم استاد تبریزی در فقه و استاد کعبی در فقه، در سال ۷۳ با یک سال مرخصی از موسسه راهی سفر تبلیغ به کرند غرب در استان کرمانشاه شدم و مدیر و استاد حوزه علمیه خواهران آنجا شدم. در سال ۷۶ با پایان رساندن دوره دروس معارف موسسه، در دوره تخصصی روان‌شناسی شرکت کردم و تا سال ۸۱ به تحصیل ادامه دادم. سال ۱۳۸۲ با نوشتن پایان‌نامه و دفاع از آن با اخذ نمره ۱۹ موفق به کسب مدرک کارشناسی ارشد روان‌شناسی شدم. در سال ۸۰ در بخش مشاوره تربیتی مرکز نهاد رهبری در دانشگاهها مشغول به فعالیت شدم که تاکنون ادامه دارد. در طول تحصیل مقالات زیادی برای مراکز مختلف و مجله‌های علمی نوشتم که عبارتند از: مجله معرفت از موسسه آموزش امام خمینی، مجله پرسمان از نهاد رهبری در دانشگاه و موسسه انتظار نور وابسته به دفتر تبلیغات، مجله شمیم یاس از حوزه علمیه خواهران و مجله صبح از صدا و سیما. همچنین در برخی همایش‌های علمی و تربیتی در سطح دانشگاهها شرکت کردم و به ارائه مقاله و سخنرانی پرداختم. در سال ۸۴ به عضویت مشاوران مرکز مشاوره و راهنمایی بلاغ و وابسته به مرکز جهانی علوم اسلامی درآمدم که از آن زمان تاکنون در دو مدرسه عالی فقه و معارف و مدرسه تخصصی فقه و اصول به سمت مشاوره مشغول به خدمت هستم.در سال ۸۵ به اداره ارشاد قم بخش بررسی کتاب برای نقد و بررسی کتاب دعوت شدم که تاکنون ادامه دارد.فعالیتهای تبلیغی بنده از سال ۶۵ برای اولین بار به عنوان مبلغ در جبهه‌های نبرد با استکبار حاضر شدم و در سال ۶۶ رسماً معمم شدم و در ایام تبلیغی به شهرها و روستاها مهاجرت کردم. در سال ۷۴ به عنوان روحانی کاروان‌های حج و عمره و عتبات پذیرفته شدم که از آن زمان تاکنون ۱۵ سفر تبلیغی همراه با کاروان‌ها داشته‌ام که به ترتیب سه مرتبه حج تمتع ۹ مرتبه عمره، دو مرتبه کربلا و یک مرتبه سوریه.

رجبی، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا رجبی : فرمانده گروهان یکم از گردان ویژه لشگر۸نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
در روستای" گوندره "از بخش قیدار در استان زنجان ودر سال ۱۳۴۲ در خانواده ای کشاورز متولد شد . غلامرضا پیش از رفتن به مدرسه به کمک پدرش در مدت کوتاهی قرائت قرآن را فرا گرفت . روستای گوندره محل تولد غلامرضا مدرسه نداشت و او با تاخیر به مدرسه ای در قیدار رفت و مجبور بود فاصله چند کیلمتری قیدار تا روستا را هر روزه پیاده طی کند . او که با شناسنامه برادر متوفایش ثبت نام کرده بود به طور جدی تحصیل خود را دنبال کرد . مادر غلامرضا درباره دوران تحصیل او می گوید :
بعد از رسیدن به خانه بلافاصله تکالیفش را انجام می داد . مدیر مدرسه اش با توجه به هوش و استعداد او سفارش می کرد تا بیشتر مواظب باشیم و نگذاریم با کار کردن در خانه وقت او تلف شود . چون دختر نداشتیم ، غلامرضا خانه را تمیز می کرد ؛ ظرف می شست در نگهداری حیوانات کمک می کرد .
بعد از آن ، دوره راهنمایی را به پایان برد و پس از دوره راهنمایی برای تحصیل علوم اسلامی ، مدرسه را رها کرد و تحصیلات دینی را در سال ۱۳۵۹ از سر گرفت . مادرش در این باره می گوید : غلامرضا به تحصیل علوم حوزوی علاقه داشت و نزد حاج آقا مقدم و آقای میرزایی و حاج باب الله به تحصیل پرداخت . غلامرضا در سال ۱۳۶۱ در ۱۹ سالگی تصمیم به ازدواج گرفت و با خانم صغری گنج قانلو پیوند زناشویی بست . اوبه مادرش می گفت :
همه برای ازدواج به دنبال خانواده ای متمول هستند ، اما من از خانواده ای مستضعف همسر انتخاب کرده ام . غلامرضا با همسرش که در روستای سجاس ساکن بود، توسط دوستی که بعد ها شهید شد ، آشنا شده بود .
آغاز دوران نامزدی آنها با شهادت برادرش ، علیرضا رجبی همزمان بود .
علیرضا در چهارم فروردین ۱۳۶۱ در جبهه سومار در حالی که در لشکر ۸۸ زرهی ارتش خدمت میکرد ، به شهادت رسید و فرزندش محمد را تنها گذاشت . آنها مراسم ازدواج را یک سال به تعویق انداختند و بعد از آن مراسم را به اختصار و به دور از رسوم و سنتهای جاری بر گزار کردند . مهریه همسرش ده هزار تومان بود .
علاوه بر این ، غلامرضا مانع شد تا بنا به رسم جاری در روستا برای داماد و عروس پول جمع کنند . بعد از ازدواج بنا به گفته مادرش رابطه خوبی با همسرش داشت و در کارهای خانه کمک می کرد . بنا به سفارش برادر شهیدش ، جای او را پر کرد و نگذاشت تا سنگرش خالی بماند . پدرش حاج علی آقا رجبی هم که پاسدار بود در کردستان در منطقه بانه خدمت می کرد .
پس از مدتی غلامرضا در سپاه پاسداران شهرستان خدابنده ، مسئولیت اداره اطلاعات تحقیقات وستاد مبارزه با مواد مخدر را بر عهده گرفت . در آن زمان با توجه به موقعیت جغرافیایی منطقه اشرار و ضد انقلاب در آن فعال بودند . قاچاق اسلحه و مواد مخدر از آن سوی مرزهای بین المللی باعث درگیریهای زیاد می شد . غلامرضا به عنوان مسئول مبارزه با مواد مخدر روزی باندی را شناسایی کرد و با آنها وارد معامله شد و برای انجام معامله مبلغ صد هزار تومان پول از سپاه منطقه در خواست کرد ، اما این پول از طرف سپاه تامین نشد در نتیجه فقط رابط باند قاچاقچیان دستگیر شد . او همچنین در مسئولیت اداره اطلاعات و تحقیقات توانست طی یک عملیات ، چهل قبضه سلاح را در منطقه خدابنده کشف و ضبط نماید که در امنیت منطقه بسیار موثر بوده است . غلامرضا پس از شهادت علیرضا ، خیلی به جبهه می رفت . مدتی در گردان امام حسین مسئولیت تعاون گردان را بر عهده داشت و مدتی هم به عنوان مسئو ل تعاون تیپ مشغول خدمت بود . قابلیت های رجبی باعث شد که در لشگر ۸ نجف اشرف به عضویت شورای

فرماندهی لشکر در آید و مسئولیت روابط عمومی و تبلیغات آن لشگر را بر عهده بگیرد . در همین زمان وصیت نامه ای نوشت .
در عملیات کربلای ۵ در سال ۱۳۶۵ برای فتح نقطه پـل استراتژیک نیاز به مجموعه ای از نیرو ها بود تا بتواننـد با به خطر انـداختن جـان خود پل را فتـح کننـد . به همین خاطر فرمانـدهان اعلام کردنـد تا برای این عملیات گردان شـهادت طلب با عنوان گردان امام سجاد (ع) تشـکیل شود . غلامرضا به عضویت این گردان در آمـد و فرمانـدهی گروهان یک این گردان را بر عهده گرفت . گردان شهادت وارد عمل شـد ولی در اثر آتش دشـمن فرمانـده گردان و معاون وی در همان ساعت اولیه نبر د به شـهادت رسـیدند . برای ادامه عملیـات ، غلامرضـا مسـئولیت عملیـات را بر عهـده گرفت . بـا ادامه عملیات ، او در ۲۵ اسفند ۱۳۶۵ در منطقه شـلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر و پا به شهادت رسید .درحالیکه تلفات زیادی به دشمن وارد کرده بود.
غلامرضا رجبی در هنگام شـهادت ، ۲۳ سـال داشت . بنـا بر وصـیتش پیکر او را در کنار آرامگاه برادر شـهیدش ، علیرضا رجبی در روستای گوندره به خاک سپردند .
از شـهید غلامرضا رجبی به هنگام شـهادت ، یک دختر دو ساله به نام سـمیه و پسـری یک ساله به نام سـلمان به یادگار ماند . ۶ ماه پس از شـهادت پدر ، پسر دوم او در اواخر شهریور ۱۳۶۶ به دنیا آمد . دو روز بعد از تولد سـعید ، سلمان در اثر حادثه ای دلخراش از دنیـا رفت . منـابع زنـدگینامه :فرهنـگ نـامه جـاودانه هـای تاریـخ (زنـدگینامه فرمانـدهان شـهید اسـتان زنجـان)نوشـته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

رحمانی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین رحمانی : قائم مقام فرمانده گردان امام علی(ع)تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
عاشورای سال ۱۳۴۱ خورشـیدی در خانواده ای متـدین , مـذهبی و زحمت کش دیـده به جهان گشود . دوران کودکی را با تربیت اسـلامی والـدین خود طی نمود. در دوران کودکی مهربـان و خوش رفتار بود و از اخلاق و سـیرتی نیکو برخوردار ؛ بین دوسـتان و آشـنایان به خـوش خلقی معروف بود. در سن ۶ سالگی برای تحصـیل و فراگیری علم به دبسـتان رفت و تحصـیلات خود را تا پایان هنرسـتان ادامه داد و بـا جـدیت تمـام و خلاـقیت زیـاد به تحصـیلات پرداخت. شـهید رحمـانی علاوه بر جـدیت در امر تحصـیل در کارهـای روزمره هم کمـک خوبی برای والـدین بود و لحظه ای دست از تلاـش نمی کشـید. در کارهـای منزل به پـدر و مادر خود کمک می کرد.
در اوج سالهـای خفقـان ومبـارزات انقلاب علاوه بر تحصـیل ؛در فعالیت هاومبارزات سیاسـی , راهپیمایی و تظاهرات حضوری فعال داشت و با دوستان خود در هدایت اعتراضات مردمی نقش به سزایی ایفاء می کرد.
پس از پیروزی انقلاب و شـروع جنگ تحمیلی و تجاوز ارتش بعث عراق به خاک جمهوری اسـلامی به عضویت بسیج درآمد و با فراگیری آموزش های لازم به جبهه غرب کشور درمنطقه قصر شیرین رفت.
اوتا سال ۱۳۶۳ به طور مسـتمر در جبهه هـای مختلف به دفـاع از کیـان جمهوری اسـلامی مشغول بود و در خطوط عملیاتی متعـدد حضوری تاثیر گذار داشت .
در عملیات مختلف چون رزمنده ای شـجاع به استقبال شهادت می رفت .سرانجام در سال ۱۳۶۳ در جبهه جنوب با سمت جانشین فر مانده گردان امام علی (ع) در منطقه شرق دجله در عملیات بدر بر اثر اصابت ترکش خمپاره به دیدار حق شتافت.

اودر بخشی از وصیت نامه ا ش می گوید:

امت حزب الله امیدوارم که وصیت نامه ام بتواند اثر بخش برای اسلام و حکومت اسلامی باشد.

من خجالت می کشم که در دوران عمرم سودی برای اسلام و انقلاب اسلامی نداشته ام. امیدوارم که ریختن خون سرخ و پر از گناهم اثر و سودی برای اسلام داشته باشد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموارایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رحمانی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان امام سجاد (ع) تیپ ۴۴ قمربنی هاشم (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

« رضا رحمانی» در سال ۱۳۴۱ در شهر «کیان» در استان «چهارمحال وبختیاری» به دنیا آمد .درهفت سالگی به مدرسه رفت و بعد از اخذ مدرک دوره ابتدایی روزها در کوره‌های آجرپزی کار می‌کرد و شبانه درس می‌خواند. انقلاب که پیروز شد شبها را در مسجد می‌گذراند و می‌گفت به گفته امام خمینی مسجد سنگر است . .پس باید سنگرها را حفظ کنیم. هنگامی که از تلویزیون شاهد تشیع جنازه شهیدی بود بی‌اختیار اشک می‌ریخت و رشک می‌برد که چرا نتوانسته همانند شهیدان بر کافران و منافقان و گروهک‌های منحرف بتازد و شهید شود . در نامه‌ای که در نوبت دوم جبهه رفتن نوشته بود .خواندم که :برادر من به پدر و مادرم گفتم می‌روم تهران آموزش نظامی ببینم اما به پدر و مادر دروغ گفتم. امیدوارم مرا ببخشند و تو از زبان من عذرخواهی کن ودلداری بده تا خدا از تقصیر من درگذرد.

سی و یک شهریور سال ۱۳۵۹که صدامیان کافر با تانکهای روسی ،هواپیماهای فرانسوی ودلارهای نفتی کشورهای عربی به ایران حمله آوردند ؛«محمدرضا» آماده اعزام به جبهه‌های جنگ بود . در مهرماه۵۹ ۱۳مصادف با عیدقربان همراه با یک گروه از رزمندگان جهادسازندگی(سابق)« شهرکرد» به جبهه رفت.درراه برادرش که همراه بااو به جبهه می رفت، گفت: محمد تو برگرد . دوتایی که نمی‌شود برویم . اما محمد گفت: اگر این راه اشتباه است خودت برگرد . اگرهم درست است من می‌روم تو برگرد. اما چه مانعی دارد که با یکدیگر برویم. شهید «رحمانی» وبرادرش باهم به اهوازرفتندوبعد از چند روز آموزش راهی «ماهشهر» شدند . در آنجا «محمد» با یک گروه از رزمندگان عازم شد تا از جاده فرعی ماهشهر- آبادان محافظت کنند تاعراقی ها آنجا را مین‌گذاری نکنند. برادرش که درجبهه« آبادان» بود ،زخمی می شود به شهر«کیان» بازمی گردد. او بعد از شنیدن زخمی‌شدن برادرش به دیدار او می شتابد وچند روزبعدبه جبهه برمی گردد. ا و در نوبت دوم حضور درجبهه بوسیله لودری که از عرقی ها به غنیمت گرفته بودند مشغول فعالیت می شود. روزها درجاده سازی جبهه ها فعالیت می کند و شبها در سنگرسازی فعالیت می کند. چندین باردر حین کار لودراومورد اصابت ترکش خمپاره های دشمن قرا می گیرد اما کوچکترین خللی در اراده اش ایجاد نمی شود. مدت زیادی از حضور او درجبهه می گذرد وبرادرش تصمیم می گیرد برود در جبهه به عنوان نیروی جایگزین او باشد تا او چندروزی را به مرخصی بیاید. موقعی که به محمد می‌رسد می‌بیند با جدیت وشبانه روز کار می‌کند. به او می‌گوید: چرا شبها نمی‌خوابی ؟! تو که خسته می‌شوی!!محمد رضا می‌گوید: کار برای خدا خستگی ندارد. من که هیچ خستگی احساس نمی‌کنم .

مدتی بعد شهید« رحمانی» فعالیت در بخش مهندسی جنگ را رها می کند و وارد گردان پیاده می شود.اودراین بخش درجبهه ها وعملیات مختلف حضوری تاثیر گذارداشت.نقطه نقطه جبهه های غرب وجنوب هنوز فریادهای الله اکبر ویاحسین اوراتکرار میکنند.

شهیـدرحمانی که حالا ـ دیگرفرمانـده گردان اما م سـجاد (ع)از تیپ۴۴قمربنی هاشم(ع)است ،بااحساس مسـئولیتی دوچنـدان درجبهه حضور می یابد.تابسـتان سال۱۳۶۵ارتش عراق بـا اسـتفاده از گرمای طاقت فرسای تابسـتان تلاش می کنـد جزایر مجنون رااز دسـت ایران بـازپس بگیرد. گردانی کـه شـهیدرحمانی فرمانـده آن اسـت، مـاموریت دارد از قسـمت خیلی مهـم این جزایر محـافظت کنـد. قسمتی که سقوط آن مساوی است با از دست رفتن تمام جزایر.

شهیـدرحمانی به همراه نیروهایش چند شـبانه روزدر مقابل ارتش عراق مقاومت می کند وبادرگیری نفس گیر حملات آنهارا خنثی می کند وخودش نیز درآنجا به شهادت میرسد تااین سنت الهی همچنان برقراربماند که:مجاهدان حقیقی درجنگ با دشمنان خدا از این دنیا میروند. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رحمانی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رحمانی

محل تولد : بن چنار

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۴ وارد حوزه علمیه آشتیان شدم. لمعه و اصول فقه را در آنجا تحصیل کردم. در سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیه قم شدم و در دروس عمومی فقه و اصول، تفسیر و اخلاق که توسط اساتیـد مجرب از قبیل حضـرات آیات و حجـج اسـلام جوادی، مکارم ، سبحانی ، سـتوده ،اعتمادی و ...برگزار می شـد شـرکت کردم و در سال ۶۲ حدود ۲ سـال در موسـسه در راه حق که زیر نظر آقای مصـباح بود حضور یافتم و از سال ۶۷ به درس خارج مشـغول شدم و در سالهای ۶۹ تا ۷۴ به دروس تخصصی کلام در مقطع دکترا (سطح ۴) مشغول بودم و نیز در سال ۶۹ تا ۷۰ دوره کار آموزی قضایی در مقطع محاکم را به پایان رساندم و از سال ۱۳۷۴ تا کنون با مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی گاهی به عنوان محقق و گاهی به عنوان مسئول گروه مشغول تحقیق در مورد علوم اسلامی بوده ام در امـور تبلیغی از سـال ۵۸ تـاکنون در شـهرها و روسـتا ها و مراکز سـپاه و نیز از سال ۷۴ تـا کنون در دانشـگا هها در ایام تبلیغی مشـغول تبلیغ بوده ام و به عنوان روحانی حج و عمره نیز انجام وظیفه می کنم. از اول جنگ تا آخر جنگ تحصـیلی حدود ۲۳ نوبت در جبهه ها حضور یافتم که در عملیات والفجر ۸ در نزدیکی فاو مجروح شیمیایی شدم.

رحمانی، محمد امین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان ضربت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ناحیه کردستان

محمد امین رحمانی فرمانده گردان ضربت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ناحیه کردستان

اومعروف به (حامه مین که لاتی)بود.در سال ۱۳۳۱ در روستای «کلاته» در شهرستان «سنندج» متولد شد .تا پایان مقطع راهنمایی به تحصیل ادامه داد . در سال ۱۳۴۵ از تحصیل کناره گیری کرد و به کار های کشاورز ی پرداخت .در سال ۱۳۴۸ ازدواج کرد .پس از چندی به خدمت سر بازی فرا خوانده شد ،اما به خاطر شناختی که از ماهیت پلید رژیم منفور پهلوی داشت از انجام خد مت سر بازی امتناع کرد و هر گز حاضر نشد برای رژیمی که خون مردم ستمدیده خود را در کالبد بیگا نگان جاری می ساخت خد مت کند .بعد از پیرو زی شکوهمند انقلاب اسلامی و پیدایش گرو هکهای ضد انقلاب در منطقه به مبارزه با آنان پرداخت و اجازه نداد که اهالی روستای «کلاته» مورد آزار و اذیت آنها قرار بگیرند .در سال ۱۳۵۹ به شهرستان «سنندج» مهاجرت کرد و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آن شهرستان در آمد .چهار ماه در پاسگاه «فیض آباد» این شهر خدمت کرد و پس از آن به گردان ضربت حضرت رسول (ص)رفت . به دلیل شایستگی و شجاعتی که از خود نشان داد به سمت فر ماند هی آن گردان منصوب شد .در سال ۱۳۶۱ طی یک سوءقصدازسوی نیرو های ضد انقلاب از ناحیه پای چپ به شدت مجروح گردید.

او پس از سالها مجاهدت وجانفشانی در راه پاسداری از اسلام ناب محمدی وجمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۷/۴/۱۳۶۳ توسط عوامل ضد انقلاب ترور شد و به شهادت رسید. مزار مطهر شهید در گلزار شهدای شهرستان «سنندج» (بهشت محمدی)می باشد .از شهید رحمانی چهار فرزند پسر و سه دختر به یادگار مانده است

او بیش از اندازه شجاع و نترس بود ؛شجاعت و دلاوری عجیبی داشت .از هیچ مو قعیتی نمی هراسید .در سخت ترین شرایط زمانی و مکانی هم مغلوب دشمن نمی شد .نیرو های ضد انقلاب با شنیدن نام او به لرزه می افتادند و حتی خود آنها نیز به این امر معترف بودند .احساس خستگی نمی کرد .زخمها و درد های جانفر سای حاصل از مجرو حیت نیز او را از مسیر مبارزه باز نمی داشت .نیرو هـای ضد انقلاب را به ستوه در آورده بود ؛سوء قصد ،تهدید، آزار و شکنجه هم تا ثیری درروحیه ظلم ستیزی او نداشت . ضد انقلاب که از اوونیروهای تحت امرش ضربات جبران ناپذیری متحمل شده بود ؛به هر تر فندی متوسل می شد اما نمی توانست او را از سر راه خود بردارد .یک بار در سال ۱۳۶۱ زیر ماشین او بمبی را جا سازی کردند و براثر انفجاربمب، پای چپ او به شدت زخمی شد . با وجود آنکه پای او عفونت شدیدی داشت و درد زیادی را تحمل می کرد اما باز هم به مبارزه بی امان خود باضد انقلاب ادامه می داد و شیرینی آن مبارزه رابردرد جانکاه پای زخمی شده اش رجحان می داد . نفرت و کینه عجیبی نسبت به ضد انقلاب داشت .وقتی که خبر هلاکت حتی یک نفر از آنها را می شنید خدا راشکر می کرد. چیزی را که می گفت حتما عملی می ساخت .او دوست داشت هر کاری که انجام می دهد فورا به نتیجه برسد .از کمترین امکانات نهایت استفاده را می کرد ,هر کاری که به او محول می شد به نحو احسن انجام می داد . نظم در کار ها را رعایت می کرد .وقار و متانت عجیبی داشت. ساده و بی تکبر بود ،غروری در وجود او احساس نمی شد . نحوه شهادت او اینگونه بود: یک روز شهید رحمانی نزدیکی های اذان مغرب به خانه می آید و چون می بیند که چند دقیقه ای به اذان مغرب مانده است ، پسر خرد سال خود را در آغوش می گیرد و به افراد خا نواده می گوید که من چند دقیقه ای بیرو ن هستم . وقت اذان که شد می آیم و روزه ام را افطار می کنم . بعد از آنکه چند دقیقه ای از رفتن او سپری می شود که نا گهان صدای شلیک گلوله به گوش می رسد .با شنیدن صدای گلوله افراد خانواده به بیرون می رونـد و می بینند که شهید «رحمانی» جلوی در افتاده و خون از سرش می ریزد .وقتی که شهید «رحمانی» به بیرون می آید سه نفر موتور سوار کنار او می ایستند و یکی از آنها نا مه ای را از جیبش بیرون می آورد و به او می دهد .وقتی که شهید شروع به خواندن نامه می کند یکی دیگر از آنها او را مورد هدف قرار می دهد و هر سه از محل حادثه فرار می کنند . بدین تر تیب آن فرمانده شجاع که زندگانی خود را و قف اسلام و نظام مقدس اسلامی کرده بود به شهادت می رسد و یکی دیگر از جنایتهای غیر انسانی

ضد انقلاب رقم می خورد. منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد، ۱۳۸۶۰تهران

رحمانی، محمد امین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان ضربت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ناحیه کردستان

محمد امین رحمانی فرمانده گردان ضربت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ناحیه کردستان

اومعروف به (حامه مین که لاتی)بود.در سال ۱۳۳۱ در روستای «کلاته» در شهرستان «سنندج» متولد شد .تا پایان مقطع راهنمایی به تحصیل ادامه داد . در سال ۱۳۴۵ از تحصیل کناره گیری کرد و به کار های کشاورز ی پرداخت .در سال ۱۳۴۸ ازدواج کرد .پس از چندی به خدمت سر بازی فرا خوانده شد ،اما به خاطر شناختی که از ماهیت پلید رژیم منفور پهلوی داشت از انجام خد مت سر بازی امتناع کرد و هر گز حاضر نشد برای رژیمی که خون مردم ستمدیده خود را در کالبد بیگا نگان جاری می ساخت خد مت کند .بعد از پیرو زی شکوهمند انقلاب اسلامی و پیدایش گرو هکهای ضد انقلاب در منطقه به مبارزه با آنان پرداخت و اجازه نداد که اهالی روستای «کلاته» مورد آزار و اذیت آنها قرار بگیرند .در سال ۱۳۵۹ به شهرستان «سنندج» مهاجرت کرد و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آن شهرستان در آمد .چهار ماه در پاسگاه «فیض آباد» این شهر خدمت کرد و پس از آن به گردان ضربت حضرت رسول (ص)رفت . به دلیل شایستگی و شجاعتی که از خود نشان داد به سمت فر ماند هی آن گردان منصوب شد .در سال ۱۳۶۱ طی یک سوءقصدازسوی نیرو های ضد انقلاب از ناحیه پای چپ به شدت مجروح گردید.

او پس از سالها مجاهدت وجانفشانی در راه پاسداری از اسلام ناب محمدی وجمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۷/۴/۱۳۶۳ توسط عوامل ضد انقلاب ترور شد و به شهادت رسید. مزار مطهر شهید در گلزار شهدای شهرستان «سنندج» (بهشت محمدی)می باشد .از شهید رحمانی چهار فرزند پسر و سه دختر به یادگار مانده است

او بیش از اندازه شجاع و نترس بود ؛شجاعت و دلاوری عجیبی داشت .از هیچ مو قعیتی نمی هراسید .در سخت ترین شرایط زمانی و مکانی هم مغلوب دشمن نمی شد .نیرو های ضد انقلاب با شنیدن نام او به لرزه می افتادند و حتی خود آنها نیز به این امر معترف بودند .احساس خستگی نمی کرد .زخمها و درد های جانفر سای حاصل از مجرو حیت نیز او را از مسیر مبارزه باز نمی داشت .نیرو های ضد انقلاب را به ستوه در آورده بود ؛سوء قصد ،تهدید، آزار و شکنجه هم تا ثیری درروحیه ظلم ستیزی او نداشت . ضد انقلاب که از اونیروهای تحت امرش ضربات جبران ناپذیری متحمل شده بود ؛به هر تر فندی متوسل می شد اما نمی توانست او را از سر راه خود بردارد .یک بار در سال ۱۳۶۱ زیر ماشین او بمبی را جا سازی کردند و براثر انفجاربمب، پای چپ او به شدت زخمی شد . با وجود آنکه پای او عفونت شدیدی داشت و درد زیادی را تحمل می کرد اما باز هم به مبارزه بی امان خود باضد انقلاب ادامه می داد و شیرینی آن مبارزه رابردرد جانکاه پای زخمی شده اش رجحان می داد . نفرت و کینه عجیبی نسبت به ضد انقلاب داشت .وقتی که خبر هلاکت حتی یک نفر از آنها را می شنید خدا راشکر می کرد. چیزی را که می گفت حتما عملی می ساخت .او دوست داشت هر کاری که انجام می دهد فورا به نتیجه برسد .از کمترین امکانات نهایت استفاده را می کرد ,هر کاری که به او محول می شد به نحو احسن انجام می داد . نظم در کار ها را رعایت می کرد .وقار و متانت عجیبی داشت. ساده و بی تکبر بود ،غروری در وجود او احساس نمی شد . نحوه شهادت او اینگونه بود: یک روز شهید رحمانی نزدیکی های اذان مغرب به خانه می آید و چون می بیند که چند دقیقه ای به اذان مغرب مانده است ، پسر خرد سال خود را در آغوش می گیرد و به افراد خا

نواده می گویـد که من چنـد دقیقه ای بیرو ن هسـتم . وقت اذان که شد می آیم و روزه ام را افطار می کنم . بعد از آنکه چند دقیقه ای از رفتن او سپری می شود که نا گهان صدای شـلیک گلوله به گوش می رسد .با شـنیدن صدای گلوله افراد خانواده به بیرون می رونـد و می بینند که شـهید «رحمانی» جلوی در افتاده و خون از سـرش می ریزد .وقتی که شـهید «رحمانی» به بیرون می آید سه نفر موتور سوار کنار او می ایستند و یکی از آنها نا مه ای را از جیبش بیرون می آورد و به او می دهد .وقتی که شهید شروع به خواندن نـامه می کنـد یکی دیگر از آنهـا او را مورد هـدف قرار می دهـد و هر سه از محل حادثه فرار می کننـد . بـدین تر تیب آن فرمانـده شجاع که زندگانی خود را و قف اسـلام و نظام مقدس اسـلامی کرده بود به شـهادت می رسد و یکی دیگر از جنایتهای غیر انسانی ضد انقلاب رقم می خورد. منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد، ۱۳۸۶۰تهران

رحمانی، محمد باقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «بیجار»

شهید« محمد باقر رحمانی» ،فرزند مرحوم آیت الله« حسینعلی رحمانی» در سال ۱۳۳۱ در شهرسـتان «بیجار» زاده شد. در سال ۱۳۳۷ به مدرسه رفت .مقطع ابتدایی رادر« بیجار» گذرانید وسپس به« تبریز »مهاجرت کرد و در رشته ی ریاضی به تحصیل ادامه داد .پس از مـدتی به دبیر سـتان «دارالفنون»در« تهران» رفت و در سـال ۱۳۵۱ موفق به در یافت مـدرک دیپلم ریاضـی شـد .در همان سال در مـدرسه ی عالی ریاضـیات و مدیریت اقتصاد کرج پذیرفته شد و به ادامه تحصـیل پرداخت .در خرداد ماه سال ۱۳۵۵تحصیلات خود را خاتمه داد وموفق به اخـذ لیسانس مـدیریت اقتصاد شـد .در همان سال به خد مت سـر بازی رفت و درپایگاه نیروی دریایی ارتش در کرج خـد مت کرد .بعـد از آنکه خدمت سـر بازی را به پایان رسانید در کرج ازدواج کرد و در همان شـهر مشغول کار شد .در اوایل سال ۱۳۵۷ در فعالیتهـای سیاسـی علیه رژیم منفور پهلوی حضور یافت و به جمع حامیان انقلاب پیوست . با شـعله ور تر شـدن آتش خشم نردم بر علیه حکومت شاه ، شـهید رحمانی نیز کار خود را در کرج تعطیل کرد و همراه سایر مردم در شهر های تهران و کرج به تظا هرات و راهپیمایی علیه رژیم سـتمشاهی پر داخت .در جریان تشـییع جنازه ی اسـتاد کامران نجات اللهی که از همـدوره هـای او در دبیرسـتان دارالفنون تهران به شـمار می رفت ، حرکت گسـترده مردم را علیه مزدوران رژیم سازمانـدهی کرد و بـا وجود آنکه عوامل رژیم سـتمشاهی ،تشـییع کننـدگان را به رگبار گلوله بسـتند ؛اوبا یاری مردم انقلابی و با عنایت به ایثار و شـجاعت سـر شاری که از خود نشان دادند؛ موفق شدند جنازی مطهر آن شـهید گرانقدر را تشییع کنند .بعد از حادثه ی روز ۱۲ محرم سال ۱۳۵۷ که طی آن چماقـداران رژیم منحـوس پهلـوی به منزل مسـکونی پـدر بزرگوار او در شهرسـتان بیجـار حمله کرده بودنـد ؛از کرج به بیجار آمد و در مقابل ناراحتی مادر محترمه اش گفت :مادر جان ،حمله طاغو طیان به منزل ما افتخار است و باید آماده ی مصیبتهای سنگین تری باشـید و دل به خدا ببندید.پس از پیروزی انقلاب باتشـخیص مقامات انقلاب به ساوه رفت و ضـمن سازمان بخشیدن به او ضاع آشـفته ساوه ،کمیته انقلاب اسـلامی رادر آن شـهر تشـکیل داد و دوباره به کرج باز گشت .اومدتی بعد به بیجار آمد و علی رغم مشکلات و موانع عدیده ای که وجود داشت ،سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آن شهرستان راتاسیس کرد و خود به عنوان اولین فر مانده آن سـپاه انتخاب شد .در تاریخ ۲۹/۵/۵۸/برابر ۲۶ رمضان ۱۴۰۰ ه ق که هنوز چند ماهی از تاسـیس سپاه بیجار نگذشته بود به شـهید خبر می رسـد که چند نفر از نیرو های سـپاه زنجان در منطقه تکاب مورد محاصـره ی نیرو های ضد انقلاب قرار گرفته اند .شـهید رحمـانی هم درنـگ را جـایز نمی دانـد و بلافاصـله همراه پنجـاه نفر از نیرو هـای سـپاه ابهر وبیجـار به سوی منطقه ی تکاب

حرکت می کند. وقتی که به دو راهی سقز، تکاب می رسند میان آنها و نیرو های ضد انقلاب در گیری شدیدی رخ می دهد و در جریان همین در گیری فرمانده و موسس سپاه بیجار با زبان روزه به شهادت می رسد و با گلوله و خون افطار می نماید او بیش از اندازه شجاع و پر جنب و جوش بود . وقتی که از وقوع در گیری اطلاع می یا فت ،آنچنان خوشحال می شد که تعجب همگان را بر می انگیخت .او زندگی را در مبارزه و حرکت خلاصه می کرد و همواره در حال پیکار و سازندگی بود . هنگامی که در راهپیمایی های ضد رژیم شاه شرکت می کرد ، درصف اول قرارمی گرفت و نقش مهمی را ایفا می کرد . پر تحرک بود، آرامش چندانی نداشت . به جرات می توان او را یکی از مصادیق بارز این ضرب المثل معروف دانست که می گویند :(فلانی به کام شیر هم می رود)شهید رحمانی بسیار صبور و مقاوم بود . در برابر مشکلات خود را نمی باخت و با صبر و درایت در صدد رفع آنها بر می آمد . با دقت برنامه ریزی می کرد . هیچ کاری را بدون برنامه انجام نمی داد و با تعمل و تعمق خاصی نسبت با انجام هر کاری اقدام می نمود .علاقه ی عجیبی به ورزش کشتی داشت . او ورزش را وسیله ای برای کشتن غرور نفسانی و تقویت رو حیه تواضع و کمتر بینی می دانست . هر چند در مسا بقات سراسری کشتی دانشجو یی کشور در سال ۱۳۵۲

مقام نایب قهرمانی را تصا حب کرد و مدال نقره گرفت اما هیچ گاه کشتی راراهی برای رسیدن به مقام و مدال ندانست و به ذات کشتی اندیشید .تواضع و فرو تنی در وجود او موج می زد .او به نیرو های تحت امر خود توصیه می فر مود : هنگام وارد شدن به مساجد یا سایر اماکن نهایت خشوع و تواضع رارعایت نمایند و در پایین ترین قسمت مجلس قرار گیرند. .شهید رحمانی سپاه را به خاطر پول و سایر امکانات مالی نمی خواست . او سپاه را مکانی برای رسیدن به ا هداف متعالی میدانست.در غیر این صورت می توانست با مدرک تحصیلی وشرایطی که داشت در پر در آمد ترین شغلها استخدام شود . منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت" نشر شاهد، ۱۳۸۶۰تهران

رحمتی، احمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمدرضا رحمتی : فرمانده گردان ابوذرغفاری قرارگاه حمزه سید الشهدا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول تیرماه سال ۱۳۴۱ در نیشابور چشم به جهان گشود.

مادرش می گوید: «وقتی که او به دنیا آمد، صورتش نقاب داشت.»

به مادرش بسیار احترام می گذاشت، به جای این که به او بگوید: مادر، می گفت: «دختر آقای نجفی» چون پدر بزرگش شیخ محمد حسین نجفی در فضل بن شاذان است.»

کودکی ساکت بود. قبل از این که به سن تکلیف برسد، نمازش را می خواند. در دعاهای مذهبی، مثل کمیل، ندبه و غیره شرکت و پیوسته از خدا صحبت می کرد.

تا کلاس پنجم درس خواند و گفت: «من دیگر به درس علاقه ای ندارم، چون معلم های ما خانم هستند و بدحجاب، دوست ندارم درس بخوانم، دوست دارم طلبه شوم.»

به مسائل دینی بسیار علاقه داشت، به همین خاطر وارد حوزه علمیه شد به خاطر مدرک، وارد مقطع راهنمایی شد و ادامه تحصیل داد. دوره راهنمایی را در مدرسه چمران و دوره ی متوسطه را در دبیرستان کمال نیشابور گذراند.

اوقات بیکاری به مسجد می رفت و مطالعه می کرد. او کتاب های مذهبی، تاریخی، کتاب های شهید مطهری، نهج البلاغه و اصول

کافی را بسیار می خواند. حتی توانسته بود یک کتابخانه با صد جلد کتاب دایر کند و اسم خودش را بر روی کتاب ها می نوشت و به دوستانش هدیه می داد تا آن ها هم مطالعه کنند.

با اوج گرفتن انقلاب ترک تحصیل کرد و به انقلابیون پیوست. می گفت: «نان نخورید و طرفدار انقلاب باشید.» عکس امام را در خانه زده بود. خانواده اش ابتدا مخالفت می کردند. به آنان می گفت: «امام در ۱۵ خرداد گفتند: طرفداران من در قنداق هستند. من توی قنداق بودم و یکی از طرفداران امام خمینی هستم.» معتقد بود: «نباید زیر ظلم شاه باشیم.»

به کسانی که در تظاهرات شرکت نمی کردند و شعار «مرگ بر شاه» را نمی گفتند، می گفت: «شما ضد انقلاب هستید.»

در تظاهرات شرکت و عکس ها و اعلامیه های امام را پخش می کرد.

در سال ۱۳۵۷ شب ها با عده ای از جوانان با چوب دستی به نگهبانی می پرداخت تا امنیت را برای مردم فراهم کند. او یک هیئت هشت نفره برای نگهبانی از شهر تاسیس کرده بود. می گفت: «من شب ها نگهبانی می دهم تا زن و بچه ی مردم در آرامش باشند.»

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وارد بسیج شد. او با شهید چمران چهل روز دوره چریکی را گذراند. خدمت سربازی را در کردستان به پایان برد و حدود سه سال در آن جا با ضد انقلاب مبارزه کرد.

در سال ۱۳۵۸ وارد جهاد سازندگی شد تا در روستاها بتواند خدمتی بکند. سپس عضو سپاه شد. زمانی که منافقین در نیشابور بمب کار گذاشتند، رحمتی آن را خنثی کرد.

از ضد انقلاب بیزار بود. به همین خاطر به کردستان رفت تا آن جا را از وجود منافقین پاکسازی کند.

قبل از شروع جنگ تحمیلی در منطقه کردستان حضور داشت، چون تجزیه ی ایران را دوست نداشت. و با شروع جنگ تحمیلی برای دفاع از اسلام، مملکت و قرآن به جبهه های حق علیه باطل رفت.

برای خدمت به مستضعفین، انقلاب و گوش دادن به حرف امام، جبهه را برهمه چیز ترجیح داد. جنگ را جنگ حق علیه باطل می دانست. می گفت: «از دستورات امام سرپیچی نکنید. او تنها کسی است که برای اسلام دلسوزی می کند.»

به خانواده اش توصیه می کرد که به جبهه بیایید، در آن جا کارهایی است که از دست شما برمی آید. به جبهه کمک مالی کنید. اگر به جبهه نمی آیید، لااقل پشت جبهه را داشته باشید.»

از تاریخ ۲۳/۸/۱۳۶۰ تا ۲۷/۱۰/۱۳۶۰ تک تیرانداز بود. از تاریخ ۷/۱۱/۱۳۶۰ تا ۱۳/۸/۱۳۶۲ فرمانده ی گردان در قرارگاه حمزه سید الشهدا(ع) کردستان بود.

از کسانی که در انجام عملیات کوتاهی می کردند یا بهانه می آوردند که به عملیات نروند و ترسو بودند، بدش می آمد.

او به خانواده اش گفته بود: «اگر من در عملیات شهید شدم، مبلغ پولی که دارم به کمیته امداد بدهید.»

او به خانواده اش توصیه می کرد: «امام را تنها نگذارید. پشتیبان امام و انقلاب باشید و راهش را ادامه دهید.»

در کارهای گروهی پیش قدم بود. حتی در کارهای آشپزی در عملیات های مختلف، او اولین کسی بود که شرکت می کرد. اولین کسی بود که خود را فدای رزمندگان می کرد که اگر خدای ناخواسته خطری باشد اول متوجه او باشد.

احمدرضا رحمتی در تاریخ ۱۳/۸/۱۳۶۲ بر اثر اصابت گلوله در جبهه سقز به شهادت رسید. پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش، در بهشت فضل نیشابور دفن گردید.

او آن قدر مورد علاقه و محبت کردهای مسلمان قرار گرفته بود که در روز هفتم شهادتش، عده ی زیادی از کردها به نیشابور آمدند و در خیابان ها رژه رفتند و برایش عزاداری کردند.

شهادت او بر روی افراد تاثیر گذاشت. حسین رحمانی می گوید: «وقتی که شهید رحمتی و شهید یوشع به شهادت رسیدند به خاطر شجاعت آن ها تصمیم گرفتم که اگر پسری داشتم، اسم آن ها را برایشان انتخاب کنم که همین کار را انجام دادم.»

روز دوازدهم آبان که به شهادت رسید، در روز ۱۳ آبان ـ که روز دانش آموز هم بود ـ پایگاهی را به نام او نام گذاری کردند. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

رحمتی، علیرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر علیرضا رحمتی انزابی متولد ۱۳۱۸ هـش تهران دارای دکترای رشته گیاه پزشکی عضو هیئت علمی دانشگاه لانکاستر انگلستان درجه دانشیار می باشد وی دارای تحقیقات و آثاری پیرامون تاثیر حشرات انگلی در ایجاد غده در چوبهای صنعتی می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر علیرضا رحمتی انزابی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه تهران و دکتری رشته گشاه پزشکی از دانشگاه لانکستر می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکتری در آن رشته از مقاطع مهم زندگی علمی دکتر علیرضا رحمتی انزابی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر علیرضا رجمتی انزابی در کنار تحصیل مشغول به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری در زمینه تخصصی مورد علاقه خود بوده است.وقایع میانسالی : دکتر علیرضا رحمتی انزابی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشکی، به عضویت هیئت علمی گروه ریست شناسی در دانشکده علوم پایه دانشگاه لانکاستر در آمد. وی هم اکنون با سمت دانشیاز در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر علیرضا انزابی عضو هیئت علمی و دانشیار گروه زیست شناسی در دانشکده علوم پایه در دانشگاه لانکاستر انگلستان است.فعالیتهای آموزشی : دکتر علیرضا رحمتی انزابی سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه زیست شناسی دانشگاه لانکاستر انگلیس به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشکی می پرازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر علیرضا رحمتی انزابی در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری تخصصی، پژوهشی و عمیق می پردازد.آرا و گرایشهای خاص : دکتر علیرضا رحمتی انزابی از جمله گیاه پزشکان و گیاه شناسانی است که تحقیقات مفصل و عمیقی درباره تاثیر جشرات انگلی در ایجاد غده در چوبهای صنعتی دارد. آثار : تاثیر حشرات در ایجاد غده در چوبهای صنعتی منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

رحیم لو، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رحیم لو

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد رحیم لو در سال ۱۳۳۹ در تهران متولد شدم. در سال ۱۳۵۴ در مدرسه آیت الله مجتهدی تهرانی به طور شبانه مقداری از جامع المقدمات را خواندم. در سال ۱۳۵۹ پس از اخذ دیپلم در رشته ریاضی فیزیک وارد حوزه علمیه قم شدم.دروس سطح را نزد اساتیدی چون مدرس افغانی ، کوه کمره ای، اشتهاردی، اعتمادی و سید رسول تهرانی و مرحوم علی صفایی حائری خواندم و دروس خارج را نزد اساتیدی چون سید جواد تبریزی، سید موسی شبیری زنجانی، سید محمد روحانی، مرحوم علی صفایی حائری و دوره دروس معارف اسلامی را در موسسه امام خمینی گذراندم و در زمینه های فلسفه و کلام شروع به تحقیق کردم.

رحیمی خواه، حبیب الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حبیب الله رحیمی خواه : قائم مقام فرمانده گردان جندالله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در دهم مرداد ماه ۱۳۴۵در روستای نوده انقلاب از توابع شهرستان سبزوار متولد شد.در کودکی به پدرش یاری می رساند و کمتر بازی می کرد. دوره ابتدایی را در مدرسه ابوالمعالی روستای محل سکونت خود گذراند. حبیب به خاطر دور بودن مدرسه راهنمایی از روستا، نتوانست به تحصیل ادامه دهد و پس از آن در سال ۱۳۵۶ به صنایع دستی روی آورد و قالی باف شد. دو سال به کارقالی بافی مشغول بود، پس از آن استاد کار شد و شاگردانی تربیت کرد.

از قبل از انقلاب اعلامیه های امام خمینی را به مساجد می برد و در آنجا نصب می کرد. در ۱۷ سالگی با دختر خاله خود ازدواج کرد و حاصل ۷ سال زندگی مشترک آنها سه فرزند به نام های: جعفر، محمد جواد و حبیبه می باشند. حبیب در ۲۷ آبان ۱۳۶۱ به استخدام سپاه در آمد در همان سال به بیرجند اعزام شد و مدت یک سال در بیرجند با اشرار مبارزه کرد. پس از آن به جبهه اعزام شد و در واحد مخابرات – قسمت بیسیم گردان – لشکر ۲۱ امام رضا به کار مشغول شد. مدتی مسئول مخابرات گردان بود، پس از آن به عنوان معاون فرمانده درگردان لشگر ۵ نصر منصوب شد. حبیب در کربلای ۴ و ۵ بیت المقدس ۲ و ۳ و کربلای ۱۰ شرکت داشت. علاقه شدیدی به امام داشت و همیشه تا لحظه شهادت گوش به فرمان امام بود. از مهم ترین خصوصیات شهید شجاعت بود. حبیب یک بار در جبهه دچار موج گرفتگی شد.

همرزم او از آخرین دیدارش با حبیب می گوید: در شب ۱۳/۵/۱۳۷۶ چهارده روز به آتش بس جنگ تحمیلی به گردان جند الله اطلاع دادند، آماده باشید خط حسینیه را تحویل بگیرید. شهید رحیمی خواه به عنوان جانشین فرمانده گردان از ماموریت کاملا اطلاع داشت. در پادگان شهید چراغچی مستقر بودیم و بچه ها خوابیده بودند. دیدم شهید رحیمی خواه نخوابید. به ایشان گفتم استراحت کن که صبح زود ماموریت داریم. دیدم ایشان کاغذ و قلم به دست گرفته و چیزی می نویسد. گفتم چه می نویسی؟ گفت می خواهم وصیت نامه بنویسم. به شوخی گفتم: بعد از ۸ سال، حالا که آتش بس اعلام شده در جواب گفتند: خدا را چه دیدی، یک وقت دیدی مزد ما را خداوند همین آخر جنگ پرداخت کند. من خوابیدم و ساعت ۳۰/۳ بامداد از خواب بلند شدم و برای سرکشی نگهبان ها رفتم، دیدم شهید رحیمی خواه در اتاق نیستند. بیرون رفتم. یک نفر کنار پادگان در تاریکی دیده می شد. نزدیک که رفتم دیدم خودش است که با یک بیست لیتری – که پایین آن را تعدادی سوراخ ایجاد کرده بود – در حال دوش گرفتن است. برگشتم و پس از چند دقیقه که آمدند، سوال کردم کجا بودی؟ گفت رفتم غسل شهادت کنم. گفتم: مثل اینکه

خبری در مورد شهادت شما رسیده است. بعد از آن مشغول نماز شب شد. صبح در حالی که به طرف خط حسینیه در حرکت بودیم، گلوله خمپاره کنار ماشین ما فرود آمد و تمام اطراف ما گرد و غبار شد. به هر طوری بود ماشین را کنترل و متوقف کردم. پاین رفتم دیدم همه بچه ها مجروح روی زمین افتاده اند و شهید رحیمی خواه به صورت سجده و رو به قبله قرار گرفته بود. با انتقال او به بیمارستان و چند ساعت انتظار، خبر شهادت ایشان را به ما اعلام کردند.

در ۱۳ مرداد ۱۳۶۷ در جبهه شلمچه بر اثر اصابت ترکش به ناحیه سر و دست به شهادت رسید. پیکر مطهر او در ۲۰ مرداد ۱۳۶۷ تشییع و در گلزار شهدای نوده – روستای نوده سبزوار – به خاک سپرده شد. حبیب الله رحیمی خواه، دومین شهید خانواده بوده و برادر او، علیرضا قبل از او – در اول فروردین ۱۳۶۶ – به شهادت رسیده بود. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

رحیمی لاریجانی، حبیب‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج سید آقابزرگ صالح، در ۱۲۶۷ در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در مکتب‌خانه به انجام رسانید و مدتی نیز به فراگرفتن صرف و نحو عربی و ادبیات فارسی پرداخت و مقدماتی از معانی بیان و فقه و اصول را فراگرفت و در بازار تهران به شغل تجارت پرداخت و در بازار تهران حسن شهرتی پیدا کرد و تقریبا از روسای تجار شد. روی هم رفته مردی حراف و دست‌ودل‌باز بود و در کارهای عام‌المنفعه پیشقدم بود. در دوره‌ی هفتم که انتخابات مجلس از وضع عادی خارج و کاملا در اختیار دولت قرار گرفت، رحیمی لاریجانی از طرف تجار و اصناف تهران کاندیدای نمایندگی شد و به مجلس راه یافت. تدریجا در مجلس راه و رسم کار را خیلی خوب فراگرفت و در ادوار هشتم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم در مجلس باقی ماند. در دوره‌ی چهاردهم چون در تهران محلی از اعراب نداشت، به سقز رفت و سر از صندوق آنجا بیرون آورد و مجموعا هشت دوره نماینده‌ی مجلس بود. پروانه‌ی وکالت دادگستری هم داشت ولی شغل اصلی او تجارت بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رحیمی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید احمد رحیمی : رئیس ستاد تیپ جواد الائمه(ع)از لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۸ در شهر بیرجند خاندان رحیمی شاهد شکفتن غنچه ای دیگر از سلاله پاک پیامبر، بنام احمد بود . این مولود با برکت ایام طفولیت را در دامان مادری با تقوا سپری نمود و همپای پدر با شوری کودکانه در محافل مذهبی شرکت می کرد . با استعدادی سرشار وارد مدرسه شد و دوران ابتدایی و راهنمایی را هر ساله با رتبه ای ممتاز به پایان رساند.

همزمان با ورود به دبیرستان با تعمق به کسب معارف دینی روی آورد و از این سرچشمه همسالانش را نیز بهره مند می ساخت. روحیه مذهبی و هوش و ذکاوت احمد ، او را از همکلاسیهایش ممتاز می کرد به نحوی که در همان آغازین دوران جوانی مریدان

زیادی یافت. او از جمله نادر جوانانی بود که پیش از سن هجده سالگی اکثر کتابهای استاد مطهری را عمیقاً مطالعه کرده و خطوط منحرف از اسلام را می شناخت . در دبیرستان انشاهای سیاسی می نوشت و به دلیل همین بی پروایی بارها مورد عتاب قرار گرفت.

احمد در سال ۱۳۵۶ دوره دبیرستان را بـا نمرات عالی به پایان رسانیـد و در حالیکه بیـدل و بی تاب در جاده های خلوت خلوص ، عشق به تحصیل در حوزه علمیه قم را در سر می پروراند به اصرار خانواده در کنکور شرکت کرد و در رشته پزشکی دانشگاه تهران با رتبه درخشان پذیرفته شد.

پایبندی احمد به مبانی اسلام و دلسوزی اش نسبت به محرومین موجب شد تا فعالیت های مذهبی ـ سیاسی را در دانشگاه به گونه ای تشکل یافته دنبال کند.

با وزیدن نسیم انقلاب به فعالیت هایش علیه رژیم وسعت بخشید و برای انتقال اعلامیه ها از تهران چهره و نوع پوشش خود را تغییر می داد. او در راهپیمایی های تهران و مشهد و بیرجنـد حضوری چشـمگیر داشت و از نزدیک شاهد تظاهرات خونین در میدان ژاله بود . شبی پس از سخنرانی در یکی از مساجد به دست نیروهای ساواک بیرجند دستگیر شد اما با هوشیاری از زندان رهایی یافت و از آن پس نـامش در صـحیفه یاران امام به ثبت رسـید . با پیروزی انقلاب اسـلامی و بازگشایی مجـدد دانشـگاهها به ادامه تحصـیل پرداخت و با شخصیتهای چون آیت الله بهشتی و استاد مطهری رابطه ای تنگاتنگ داشت.

چنـدی نگذشت که در سیزده آبان ۱۳۵۸ به همراه تعـداد دیگری از دانشـجویان پیرو خط امام لانه جاسوسـی آمریکا را به تصـرف درآوردنـد.به اعتقاد سایر دانشـجویان او یکی از چهره های فعال فتح لانه جاسوسـی آمریکا بود و بارها به نمایندگی در تجمع مردم حضور می یافت و به روشنگری می پرداخت.

در کنار این مهم ، با برپایی درس اخلاق و زبان عربی ، به آموزش عده ای از دانشجویان همت گماشت .

در این ایام بود که با دختری متـدین از بسـتگانش پیمان بست و مـدتی پس از این مثیاق ، آشـیانه پربرکت احمـد با تولد سـمیه تنها یادگارش رنگی دیگر گرفت.

به درخواست دادسـرای انقلاب اسـلامی بیرجنـد به این شهرسـتان مراجعت نمود و با اقتـدار مسـئولیت فرماندهی سـپاه پاسداران این منطقه را پذیرفت. دوران خدمتش در سپاه مقارن بود با نواخته شدن طبل جنگ و آغاز حرکت کور منافقین و فعالیت تروریسـتهای اقتصادی و ملاکین غاصب.

سه بار منافقین تصـمیم به ترور وی گرفتنـد و کروکی منزلش در خانه های تیمی به دست آمـد. اما هر بار با عنایت خـدا به گونه ای محفوظ ماند.

احمـد رحیمی که تنها به اعتلای اسـلام می اندیشـید با درایت و صـلابت در برابر تمامی جریانات منحرف داخلی ایستادگی کرد و پس از کسـب تکلیـف از محضـر امـام (ره) به شایسـتگی به عضـویت شـورای فرمانـدهی سـپاه منطقه ۴ خراسـان و سـرپرستی واحد اطلاعات این سپاه منصوب گردیـد و خدمات ارزنده ای از خود بر جای گذاشت . با فوت پدر و بی سـرپرست ماندن خانواده ،علی رغم اصـرار زیـاد مسـئولین به بیرجنـد مراجعت نمود و به فعـالیت های آموزشـی و عقیـدتی بین جوانان سپاه و بسیج و سایر نهادها پرداخت . او با حفظ سمت بارها برای بررسی وضعیت نیروهای لشکر ۵ نصر به جبهه رفت.

همسـر محترم ایشان می گویـد : گاهی پیش می آمد که مدت بیست روز از محل حضورش بی اطلاع بودم . یکی از مبارزان افغانی پس از شـهادت احمـد تعـدادی از عکسـهای او را در سـنگرهای افغانسـتان به مـا نشان داد و ما تازه فهمیـدیم که احمـد در نهضـت افغانستان علیه شوروی نیز سهیم بود.

در زمستان ۱۳۶۱ به شوق حضور مـداوم در جبهه به همراه خـانواده به خوزسـتان هجرت کرد و در اواخر همـان سـال بر اثر اصـابت ترکش به پای چپش مجروح شـد . احمد که دلداده سـنگر بود پس از بهبودی نسبی در عملیات والفجر ۱ مورخ ۲۴/۱/۱۳۶۲ حماسه

ای پایدار از خود به یادگار گذاشت و در حال حمل مجروحین و شهدا بار دیگر مجروح گردید. اما با همان حال آرپی جی یکی از رزمندگان را بر دوش نهاد و بر بلندای خاکریز ایستاد و چندین تانک دشمن را منهدم کرد . با اصابت گلوله تانک ، هنگام اذان ظهر ، جبهه شرهانی شاهد عروج پرستویی بود که با پیکری شرحه شرحه جام وصل را سر کشید. پیکرش پس از بیست و پنج روز در جوار رحمت حضرت دوست در بوستان شهدای بیرجند آرمید و این زمزمه به یاد ماندنی شهید محقق شد :

« دوست دارم در جایی به شهادت برسم که هیچ کس مرا نشناسد و احمد صدایم نزنند وناله هایم را جز خدا کسی نشنود.» منابع زندگینامه :افلاکیان،نوشته ی خدیجه ابول اولا،نشر ستار ه ها،مشهد-۱۳۸۶

رحیمی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده مهندسی رزمی لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «محمد رضا رحیمی» اولین فرزند خانواده رحیمی در ۲ مرداد ۱۳۴۱ در« اردبیل» به دنیا آمد . پس از پشت سر گزاشتن دوران کودکی ، تحصیلات ابتدایی را در دبستان در سال ۱۳۴۷ آغاز کرد . سپس درمقاطع راهنمایی و دبیرستان ادامه تحصیل داد . به گفته مادرش در این دوران هرچقدر پول می گرفت ، جمع می کرد و مقداری از من کمک می گرفت و کتابهای مذهبی می خرید . همزمان با ورود به دبیرستان به همراه پسر داییش (ناصر چهره برقی) فعالیت انقلابی را تجربه کرد و به پخش اعلامیه ها و نوارهای حضرت امام (قدس) می پرداخت . به همین خاطر بارها توسط ماموران رژیم پهلوی تحت تعقیب قرار گرفت . او از پیشتازان مبارزات دانش آموزی در «اردبیل» بود و هرجا اثری از مبارزه واعتراض علیه رژیم پهلوی دیده می شد ، «محمد رضا رحیمی» نیز در آنجا حضور داشت .

با پیروزی انقلاب اسلامی ،فعالیت های سیاسی و مذهبی« محمد رضا» گسترده شد . در سال ۱۳۵۹ دیپلم متوسطه را در رشته ریاضی فیزیك اخذ کرده و با تشکیل نهاد پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت رسمی آن در آمد .

در اواخر سال ۱۳۵۹ مسئولیت بخش اداری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «اردبیل» را به عهده گرفت و به جذب نیروهای مؤمن و فداکار در سپاه پرداخت . در سال ۱۳۶۰ پدر ش از دنیا رفت و در حالی که نوزده سال بیشتر نداشت سرپرستی خانواده به عهده او افتاد . پس از مدتی «ناصر چهره برقی» ، برادر همسر و یارو همرزمش در عملیات بیت المقدس به شهادت رسید و او تنها ماند . به دنبال آن در سال ۱۳۶۱ بلا فاصله بعد از شهادت« ناصر» ، برادر او (اسرافیل رحیمی) در عملیات رمضان در منطقه شلمچه به جمع شهدا پیوست و داغ خانواده «رحیمی»به خصوص« محمد رضا» را دو چندان کرد . با وجود این حوادث ناگوار ، بیش از پیش صبورتر و و فعال تر شد .

محمد رضا در نیمه شعبان ۱۳۶۱ (شمسی) درسن ۲۰ سالگی با دختر دایی اش ، «روح انگیز چهره برقی» ، ازدواج کرد .

هنوز چند روزی از ازدواجش نگذشته بود که توسط فرمانده سپاه «اردبیل» به فرماندهی سپاه «پارس آباد مغان» منصوب شد . در مدت تصدی این مسئولیت جز در موارد ضروری به منزل نرفت و به طور دایم در محل ماموریت خود بود . چندی بعد مسئول واحد فرهنگی بنیاد شهید و پس از آن فرمانده بسیج « اردبیل» شد . در این زمان در آتش شوق رفتن به جبهه می سوخت ولی با مخالفت رده های مافوق مواجه بود . فرمانده سپاه «اردبیل» تعریف می کند که شبی برای بازدید واحد های سپاه به واحد بسیج که «رحیمی» فرمانده آن بود ، مراجعه می کند . نیمه های شب در اتاق او را می زند ولی جوابی نمی شنود . بلا فاصله به نگهبانی مراجعه می کند و اظهار می دارد که رحیمی در اتاقش نیست . نگهبان اطمینان می دهد که او در اتاقش هست و دوباره به سراغ اتاق می رود .

در اتاق را محکم تر از قبل به صدا در می آورد . ناگهان با چهره ای گلگون و پر از اشک «رحیمی» رو به رو می شوند که در همان حال مصرانه تقاضا می کند ، اجازه دهند تا به جبهه برود .

«محمد رضا» ابتدا به همراه چند تن دیگر به جبهه جنوب عزیمت کرد و پس از طی یک ماه آموزش نظامی به واحد مهندسی رزمی لشگر۳۱ عاشورا پیوست و ضمن قبول معاونت آن واحد ، فرمانده گروهان پل مهندسی رزمی را نیزبر عهده گرفت .

دو ماه از حضورش در جبهه نگذشته بود که خبر تولد فرزندش «علی» به گوشش رسید ولی دیدار فرزندش تا چهلمین روز تولدش به تعویق افتاد .

مدتی بعد برای دیدن فرزندش به «اردبیل» آمد.درمدت حضور در جمع خانواده به شکرانه تولد فرزندش و دعا برای توفیق شهادت به زیارت ثامن الامه (ع) رفت و پس از بازگشت از زیارت به جبهه باز گشت .

محمد رضا قبل از شهادت خواب «ناصر چهره برقی» برادر همسرش را که قبلا به شهادت رسیده می بیند.بعد از آن خواب ، وصیت نامه خود را نوشت . در این وصیت نامه محمد رضا دقیقاً وضعیت مالی و دیون خود را مشخص کرد و حقوق مالی و شرعی هر یک از خواهران و برادران و حتی وامها و نحوهٔ پرداخت آنها با ذکر جزییات توضیح داد .سر انجام لحظه وصل محمد رضا هم رسید . او بعد از عملیات بدر ، طبق دستور فرماندهی لشکر جهت جمع آوری پلهای روی جزیره مجنون ماموریت یافت . اول وقت پس از نماز صبح به همراه چند تن از نیروهایش به وسیله قایق برای شناسایی پلها حرکت کرد . و تا ساعت نه صبح پلهارا شناسایی کرده و به سنگر فرماندهی محوربرگشتند . سپس به همراه عده ای جهت جمع کردن پل به جزیره مجنون بازگشت . بعد از این که تمامی پلها وصل شد به هنگام بازگشت به عقب ، در نزدیکی « پَد ۳ » بر اثر اصابت ترکش توپ به ناحیه سر به شهادت رسید .

اودر تاریخ ۲۴ / ۲ / ۱۳۶۴ در اثر اصابت ترکش به شهادت رسید . آرامگاه وی در بهشت فاطمه شهر« اردبیل» است . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رخشان، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فریدون رخشان در سال ۱۳۲۵ شمسی در شهر مراغه متولد گردید.او در حین اشتغال در آموزش و پرورش موفق به دریافت درجه لیسانس و متعاقب آن فوق لیسانس علوم تربیتی در سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۳ از دانشگاه ابوریحان بیرونی و دانشگاه تربیت معلم گردید. نامبرده از سال ۱۳۵۷ تاکنون در دانشگاه علامه طباطبایی (ابوریحان بیرونی سابق) با سمت مربی به تدریس و تحقیق اشتغال دارد. ترجمه و نگارش کتاب" ناتوانی های یادگیری "وی ، در دوره چهارم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : علوم انسانیرشته : علوم تربیتیتحصیلات رسمی و حرفه ای : فریدون رخشان تحصیلات دورهٔ ابتدایی و دبیرستان خود را در آن شهر به پایان رساند و سپس وارد خدمت مقدس سربازی شده و پس از اتمام آن در سال ۱۳۴۵ به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. لیکن به مدد اشتیاقی که به کسب علم داشت وارد دانشگاه شد و موفق به دریافت درجه لیسانس و متعاقب آن فوق لیسانس علوم تربیتی در سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۳ از دانشگاه ابوریحان بیرونی و دانشگاه تربیت معلم گردیدمشاغل و سمتهای مورد تصدی : فریدون رخشان از سال ۱۳۵۷ تاکنون در دانشگاه علامه طباطبایی (ابوریحان بیرونی سابق) با سمت مربی به تدریس و تحقیق اشتغال دارد.جوائز و نشانها : ترجمه و نگارش کتاب" ناتوانی های یادگیری "فریدون رخشان ، در دوره چهارم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان

کتاب سال برگزیـده شد.آثار : جزوه روانشناسـی آموزش خواندن ویژگی اثر : تالیف۲ جزوه روانشناسـی بازی ویژگی اثر : تالیف۳ طراحی و تحلیـل نظـام هـای آموزشـی ویژگی اثر : ترجمه و نگـارش -آماده چاپ۴ فصـل هفتم کتـاب فنون راهنمـایی ویژگی اثر : ترجمـه-اثر نـورث و تراکسلر ۱۳۵۳۵ کتـاب زبـان آمـوزی برای عشـایر آذربایجـان ویژگی اثر : تـالیف-۱۳۶۰۶ کتابهای نهضـت سوادآموزی ویژگی اثر : مشارکت در تألیف۷ مقال ?جنبه های بیوشیمیک یادگیری و حافظه ویژگی اثر : ترجمه مقاله-اثر پروفسور هولگار هایدن۸ ناتوانی های یادگیری ویژگی اثر : ترجمه و نگارش -با همکاری اکبر فریار ۱۳۶۴-این کتاب در دوره چهارم کتاب سال جمهوری اسـلامی ایران برگزیده شده است-آشـنایی با کتاب ناتوانی های یادگیری: در این کتاب به شرح تئوریها، تشخیص و درمان مشـکلات و ناتوانی های یادگیری کودکان عادی و نه اسـتثنایی پرداخته شده و مطالب کتاب بصورتی تنظیم یافته که در حد یک کتاب دانشـگاهی و نیز به عنوان کتاب راهنما برای سوادآموزان، معلمان، دبیران و خصوصاً مربیان علوم تربیتی قابل استفاده می باشد. ۹ واقعیت درمانی ویژگی اثر : ترجمه-اثر پروفسور ویلیام گلاسر ۱۳۵۳

ردانی پور، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده تیپ سلمان(ره) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهیـد «عبـاس ردانی پور» در سال ۱۳۴۱ و در خـانواده ای بـا وضـعیت معیشتی متوسط در روسـتای «ردان کراج »در پنـج کیلو متری شهر« اصـفهان» به دنیا آمد ،او فرزند پنجم از خانواده ای یازده نفره بود و در دامان مادری پر مهر و گرانمایه و زیر سایه پدری غیور و سر افراز و کشاورز با دستانی پینه بسته از کار ،نشو و نما کرد تا شایسته آن چنان حیات ابدی و جاودانی گردد .

دوران کودکی را به همراه دوسـتانی چون شـهید «حجت الله صادقیان» گذرانید .از همان کودکی فعال ،شجاع و علاقمند به علم بود و از هیـچ کمکی به والـدینش دریغ نمی کرد .متـانت ،درست کاری و خوش اخلاقی وی در این دوران همه را پروانه وار مجـذوب می نمود .

به فعالیت های مذهبی علاقمند بود ،در مجالس مذهبی شـرکت فعال داشت و در او قات فراغت با قرآن مانوس و دارای روحیه ایثار گری بود .به طوری که حقوق ،لبـاس هـای تازه و حتی غـذای روزانه اش را به نیازمنـدان می بخشـید ،نو جوانی مومن و اجتماعی و معاشرتی بود و در عین حال از آرامش خاصی نیز بر خوردار بود .

اوبا تمام شور و علاقه ای که به تحصـیل داشت، به علت برخی مشـکلات ،محل تحصـیل خود را نا مناسب دید و تحصیل در کلاس چهارم دبستان را رها کرد .

از زمانی که او شش سال داشت و به مدرسه می رفت مسجد را و نماز جماعت را ترجیح می داد و عاشق نماز بود چرا که می گفت :«مـادرم این راه را به من نشـان داده است» .زمـانی که کلاـس دوم بود در درس هـای دینی پیشـرفت کرده بود تـا حـدی که زیارت عاشورا می خواند .آن بزرگوار هر چه بزرگتر شد خوش اخلاق تر و مهربانتر می شد .

خواسته های مادرش را انجام می داد و در کار کشاورزی به پـدر کمک می کرد .روزی به خانه آمـد و کتاب مفاتیح را به مادرش نشان داد و گفت :«این کتاب را جایزه گرفتم .»

شـانزده سـال داشت که انقلاـب اسـلامی ایران به رهبری و امـامت روح خـدا به پیروزی رسـید .اوکه قبـل از انقلاـب یا مشـغول کار وکمک به خانواده اش بود یا بر علیه ظلم وسـتم حکومت سـتم شاهی مبارزه میکرد ،بعد از انقلاب و در« سراوان » در کنار مبارزات

توانست تحصیلات دوره راهنمایی را به پایان برساند .

در سن هفده سالگی به همراه صمیمی ترین دوست خویش که دوستی شان در جوار رحمت حق ابدی شد، به« سراوان» رفت و چهل روز پس از عزیمت توسط نامه خانواده خود را از ثبت قدم در عقیده و راهش مطلع نمود .در سال ۱۳۵۹ و با فرمان امام وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و در جبهه های نبرد حق علیه باطل شرکت فعال داشت .

در سال ۱۳۶۰ و در ماه مبارک رمضان با دختری نجیب و مومنه میثاق ازدواج بست و در همان زمان خبرشهادت برادر را در یافت کرد .یک ماه بعد از ازدواج به جبهه رفت . در سال ۱۳۶۲ خبر میلاد دختران دو قلویش ،او را بسیار شادمان نمود .در زندگی مشترک همسر گرامیش ،در تمامی سختی ها در کنار شهید باقی ماند و حاصل این زندگی مشترک چهار فرزند دختر به نامهای لیلا ، سهیلا ،مرضیه و راضیه که در هنگام شهادت پدر به ترتیب ۱۳ سال (دو قلو هایش)۱۱و ۸ سال سن داشتند.ا و فرزندان را به خواندن قرآن و حرکت در مسیر اسلام و خوب درس خواندن توصیه می کرد ،تا به اهداف عالی خود در زندگی برسند .

آرام و متین به خانه می آمد و خانواده اش را نوید سفر می داد و بدین ترتیب بار ها و بارها به همراه خانواده اش به مرقد امام(ره)رفت وهمیشه پس از مراجعت از سفر یا جبهه به دیدار اقوام رفته و صله رحم به جای می آورد و به همین دلیل نزد فامیل از احترام خاصی بر خوردار بود .

از آن زمان که شهید ردانی پور در اوج جوانی بود ،صدای ضبط شده امام خمینی (قدس الله سره)را شبانه گوش می داد و جرقه های شادی در چشمانش برق می زد و مادر عباس سجاده خود را پهن می کرد و به این که خداوند چنین پسری به او بخشیده سجده شکر به جا می می آورد .سخنرانی ضد رژیم آن بزرگوار در مدرسه با آن سن کم و تعقیب ساواک و یورش به خانه او حاکی از احساس رسالتی بس عظیم درآن بر هه از زمان بود .

در سال ۱۳۶۲ برای خدمت به اسلام به «لبنان »رفت و چهار ماه و نیم در آنجا بود ،سپس به ایران مراجعت نمود .یک سال و نیم از تولد «لیلاو سهیل»ا می گذشت که همراه خانواده به« سراوان» رفت و مدت هفت سال از آنجا در رفت و آمد به جبهه بود .

در طول این چند سال نوید تولد دو دختر دیگر به نام های« مرضیه و راضیه» در سال های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۷ وی را شادمان کرد .

حدیث اشتیاق عشق وی در صحنه جنگ و عملیات ،شجاعت وروح جسورانه اش و آمیخته با لبخند و شوخ طبعی یود . همیشه لبخند بر لب داشت؛ حتی در ناحیه «رود ماهی» در منطقه جنوبی «نصرت آباد» که زمینی وحشتناک و ارتفاعاتی هراس انگیز دارد ،این خصلت پسندیده را فراموش نمی کرد .شهید« ردانی پور» تمام هم و غمش در زمان جنگ ،مبارزه و دفاع مقدس و پس از آن رفع محرومیت از سیستان و بلو چستان بود .

آن بزرگوار درتمام مسائل با همگان بسیار متفکرانه و متواضعانه رفتار می کرد . در هر شرایط و موقعیتی با شنیدن الله اکبر اذان ،آماده نماز می شد .

یکی از ویژه گی های شهید «ردانی پور» تحرک و توان بسیار بالای ایشان در امور اجرایی بود به طوری که خستگی و ضعف برای ایشان معنا نداشت .درسال های ۱۳۶۶ – ۱۳۶۸ داوطلبانه و سر حال و با نشاط در میدان حاضر بود و به همین علت در هر لحظه و در هر گوشه از« سیستان و بلو چستان» عملیات سنگینی در پیش بود ،تیز و چابک در کوتاه ترین زمان با گروه مجهز و توانمند رزمندگان متشکل از نیروهای سپاه و عشایر ،خود را به صحنه می رساند. او خطر ناک ترین و خاص ترین محور های عملیات را عهده دار بود .بی محابا و شجاعانه بر قلب ضد انقلاب و دشمنان اسلام یورش می برد .درسخت ترین شرایط با رفتار ویژه خودش روحیه یگان را تغییر می داد ،عشایر منطقه به خصوص عشایر مسلح سپاه، علاقه خاصی به وی داشتند . این شهید بزرگوار پس از حماسه آفرینی های بی شمار در عملیات «کربلای پنج» به درجه رفیع شهادت نائل گشت .

شهید ردانی پور رسالتش تنها محدود به منطقه« بلوچستان» نبود، ایشان علیرغم مسئولیت هایی که داشتند ،جایگاهش در جبهه

محفوظ بود. یعنی به محض اطلاع از شـروع عملیات خود را به جبهه می رساند. این بزرگوار متعلق به منطقه« اصفهان» یا «کاشان» یا شهر های دیگر نبود، روح این عزیز هنوز هم در قلوب مردم منطقه «سیستان و بلو چستان » می تپد .به راستی که محبت و این شور و عشـقی که در منطقه« سیسـتان و بلوچسـتان» حـاکم است از برکت خون این عزیزان شـهید است و به پاس زحمات آن عزیزان مقبره یادگاری در منطقه توسط برادران درست شـده که در محرم و صـفر و موا قع عزاداری و غروب پنج شـنبه و جمعه ها مردم حزب الله به مزار این عزیزان رفته و با ذکر صلوات و فاتحه ،تسلی خاطر می یابند .

شهیـد« ردانی پور» به« عشـایر سیسـتان و بلو چسـتان» علاـقه وافری داشت. بین آنهـا و سایر همکاران فرقی قائل نبود و همه عشایر را همچـون برادر دوسـت می داشـت .وی بـه بزرگـان منطقه حتـی کسـانیکه در دور ترین منطقه سـراوان خـدمت می کردنـد ،چگـونه جنگیـدن را می آموخت .در طرح ریزی عملیـات بهترین پیشـنهاد هـا را می داد .آری او شـاگردی از شـاگردان «علی بن ابی طالب» (ع)بود .

استفاده از الگو ها و تدابیر ابتکاری او چاره گشای نیروهایش در عملیات صعب العبور بود ،مثلا:

- بکار گیری ظروف برزنتی برای حمل آب و سیراب کردن نیروها در شرایط سخت و حساس .

- استفاده از دبه برای حمل غذا و...

همه شواهد واقعی برای اثبات این مدعاست .

روح شـوخ طبعی او آنقـدر بـا لاـ بود که در عملیـات آنجـایی که نیرو هـا از شـدت کمبود آب ضـعف کرده و دیگر رمق راه رفتن نداشتند آنها را روحیه داده و می خنداند و بدین ترتیب وضعیت و موفقیت عملیات را با روحیه بخشیدن به افراد تضمین می کرد .

حرکت شهید« ردانی پور» به سمت« زاهدان» حرکت تازه و جرقه ای سرنوشت ساز در راه هدفی بس بزرگ بود .

بوسه بر پیشـانی او توسط سـردار « محسن رضایی»(فرمانـده سابق سپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی) حکایت از فـداکاری و شـجاعت اوست .دلیری او در به دام انـداختن جانیـان خـانه بر انـداز و دسـتگیری قاچاقچیان و گرفتن مواد مخـدر و اسـلحه همه نمونه هایی از حماسه های اوست .

در مسـیری دیگر آنهم در جبهه چنان بی باکانه و دلاورانه می جنگیـد که همرزمش حاج آقا زاهـد می گویـد :اگر بگویم به انـدازه موهای سرش از عراقی ها به هلاکت رساند شاید باور نکنید .

یک ماه بعد از ازدواج به جبهه رفت و هر پنجاه روز به مدت پنج تا ده روز به خانه می آمد. .پس از تولد دو قلو هایش حدود نه ماه در جبهه مانـد. وقتی به خـانه بر گشت بچه های دو قلو یش نه ماهه بودنـد .مـدت نه سال و هشت ماه در جبهه مانـد و اولین ترکش وارده به وی در اهواز بود .دلاوری وی در« فاو» به حـدی بود که پس از اتمام عملیات و پس از ۲۴ ساعت که عقب آمد تنها و تنها یک نفر شـهید داده بود . سـر دار« محسن رضایی» به نشانه قدر دانی از دلاوری های چنین شخصیتی بر پیشانی وی بوسه زد و از آن تاریخ به عنوان فرمانده تیپ سلمان انتخاب شد .

حافظ می فرماید :

روان گوشه گیران را جبینش طرفه گلزاریست

که بر طرف سمن زارش همی گردد چمان ابرو

رقیبان غافل و ما را از آن چشم و جبین هر دم

هزاران گونه پیغـام است و حـاجب در میان ابرو در یک عملیات بزرگ که در منطقه «حصاریه» انجام می شـد ،آن زمانی که نیروها از کمبود غـذا ،گرمی هوا و و ابری بودن آسـمان رنـج می بردنـد به آنهـا دلـداری می داد .بله ،گفته هایش و جملاتش اینگونه بود :«شـکست مقدمه ای است برای پیروزی های بعدی ،شـما پیرو مکتب سـرخ شـهادت و «حسـین بن علی (ع)» هستید .او چشم به شما

دوخته و منتظر است .رهبر عزیزمان منتظر است. پس دست به دست هم بـدهیم و دشـمن زبون را به خاك ذلت و خواری بنشانیم .از ایثار و فداکاری های نو جوان سیزده ساله و دلاوریهای فرماندهان خوبمان چون شـهید« معمار» و« جندقیان» سر مشق بگیرید.» بدین ترتیب سر بازان فـداکار لشـکر اسـلام برای ساعت های طو لانی جنگیدنـد و از جان گذشـتگی ها کردنـد و به شـهادت رسیدند و عملیات را با موفقیت پشت سر گذاشتند ،آری !آن عملیات ،عملیات حلبچه بود .

شهیـد «ردانی پور» که در این عملیات خبر شـهادت بهترین یاران و سـرداران را می شـنید، در حالیکه قطرات اشك همچون مروارید های غلطان بر گونه هایش جاری می شـد با روحیه ای قوی و مصـمم و بـدون اینکه خود را ببازد به انجام امور می پرداخت .بعـد از عملیات والفجر ۱۰در حلبچه، خبر فعالیت های گروهی از منافقان را در منطقه« سراوان» شنید .او که هنوز خستگی عملیات را به طور کامـل از تن دورنکرده بود با سازمانـدهی گروهی متشـکل از سه خود رو ،نیرو ، تجهیزات سـبك ،لوازم فیلم برداری و شـناسایی را برای شـناسایی وسـرکوب اشراردرمنطقه مرزی« رو تك وسك سوخته» از توابع بخش« جالق»در سراوان آماده کرد و عازم آنجا شد .یکی از همرزمانش در مورد شجاعت او می گوید :

در تمام عملیات شرکت کرده و در یك عملیات گسترده هنگام در گیری به ارتفاعات رفتیم .ایشان زود تر از همه ما حتی زود تر از عشایر نوك قله بود .وقتی مستقر شدیم از هر طرف تیر اندازی بود ما با چند سـر باز عشایر سـنگر گرفتیم .شهید ردانی پور انگار نه انگار که تیر به طرفش می آمد. هر چه می گفتیم بنشین توجهی نداشت .

من اولین باری بود که در این در گیری ها شـرکت می کردم و سنگر گرفته بودم و جرات بلند شدن را نداشتم ولی ایشان با شهامت و فـداکاری وصف ناپـذیری ،در حـالی که گلوله هـا از راست و چپ می گـذشت بی باکانه مشـغول بود و می گفت :ما دیگر ضـد گلوله شده ایم . او در خاطره ای دیگر می گوید :

«حدود چهل یا پنجاه روز قرار بود مرز ایران و پاکسـتان باشیم و تیر ماه بود و هوا خیلی گرم ،به طوری که از گرمای هوا لخت شده بودیم و ایشـان اصـلا از هوای گرم نـاراحت نبود .آنجـاپشه هـای زیادی داشت و از وجود مارهای خطر ناك هم خالی نبود .پشه ها شب ها ما را خیلی اذیت می کردنـد و اصـلا امکان خواب برایمان نگذاشـته بودند ولی باز هم شـهید ردانی پور اظهار ناراحتی نمی کرد .»

وقتی در حین گشت ،مردم او را با ماشین سپاه می دیدند ،با همان لهجه خاص خود می گفتند :او عباس یله «پهلوان عباس »است . با اصـرار فراوان برایش آب و چای می آوردند .وی در این منطقه به زبان بلو چی نیز مسـلط بود و توانست چند تن از سران اشرار را که موجب رعب و وحشت شده بودند به مردم و نظام معرفی کند .سال ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی شلمچه ،بعد از آنکه نیروهای اسلام از« گردان ۴۰۵ لشکر ۴۱ ثار الله» در محاصـره دشمن قرار گرفته بودند و دشمن بعثی از هر طرف حمله می کرد و سلاح ها و مهمات مختلف را علیه رزمندگان اسـلام به کار می گرفت ،وقتی خبر شهادت همرزم مبارزش شهید« هیبت الله» را به او دادند ،آن چنان می جنگیـد که دشـمن فرصت جوابگویی را نداشت و شـهید« محمدی» که در کنارش بود فقط به او مهمات می رساند. آنقدر مقاومت کرد تا نیرو های خودی و کمکی به یاری او آمدند و با لطف خداوند بچه ها پیروز شدند .

چنین نمونه هایی برگ زرینی در تاریـخ اسـلام است .لهجه شـیرین و رشادت های کم نظیرش به قدری دلچسب و زیبا بود که روح انسان را محظوظ و در عین حال متاثر می کرد و به روح پر فتوح چنین ایثار گرانی درود و آفرین می فرستد . رادمردی که نه شرایط محیطی ،نه شرایط اقلیمی و نه احساسات و...و نه هیچ چیز دیگر او را از هدفش دور نمی کرد و از شجاعتش نکاست .

شهـدا را نام و نشانی است در نزد حق که این نام و نشان را حق می دانـد و بس ،خدا را شـکر می گوییم که مصداق حقیقی« ان الله اشتری...» را در کنـار مـا قرار داد و خوبان امت رسول الله (ص)را گلچین کرد زیرا هر آن کس که گلچین است و خاطرش به غنچه های بو ستان علا قمند ،چاره ندارد مگر آن که نیش های جان گزای خار را به قلب لطیف خود بپذیرد تا از لطافت و جمال گل کام

بر گیرد .پس بر خود می بالیم که این گل های پر پر در بـا لاـترین درجه نفسانی بـا مـا وداع کردنـد ونـدای حق را لبیـک گفتند .شهیدان غیرتمندانی بودند که در خانه دل را به روی غیر دوست و بیگانگان بستند .

شهیـدان مردانه جنگیدنـد و خم به ابرو نیاوردنـد .آن زیرکـان مومن شـجاعانه قـد علم کردنـد و بـا تیر نگاهشـان لرزه بر جـان عـدو انداختند و نه تنها تسلیم نشدند بلکه در راه خدا شربت گوارای شـهادت را نوشـیدند و کوله بار بسته و ره توشه بر داشتند و به دیار دوست سفر کردند .

آنها نیز در یافته بودند که بی عشق ،جهان ،بی لذت و پوچ است .کانون زندگی از فروغ آن عشق ،گرم و روشن است و فشار طاقت فرسای حوادث با نوازش آن مطبوع و آسان .

شهیدان عاشق ،عشق را محور زندگانی و شیرازه کتاب امید و آرزو تعبیر کردند .آری شهید ردانی پور یکی از شهدای دلیر سیستان و بلو چستان بود . او خورشید پر تشعشع و بی مدعا ،عاقبت ،چون خورشید بر چهره مرگ سرخ لبخند زد ،در عملیات فاطمه الزهرا (س) در سال ۱۳۷۱ در گرما و سکوت طاقت فرسا، خبر اجتماع اشرار در کوههای اطراف منطقه سراوان شهید« ردانی پور» را آماده نبردی دیگر کرد . او که در جلسه فرماندهی مامور گرفتن استحکامات اصلی دشمن بود ،در طلوع صبح و با تلا لوءخورشید و با صدای الله اکبر و انفجارصدای مسلسلها سکوت کوهستان را شکست و دشمن را کاملا غافلگیر کرد. سنگر های اشرار یکی پس از دیگری فتح و مواضع آن را در هم شکسته می شد .شهید ردانی پور که مثل گذشته دلاوری هایش بی نظیر بود با« آرپی جی» وهمراه یکی از برادران، خود را به دماغه کوه رساند و از پشت ضربه مهلکی به دشمن وارد کرد ولی متاسفانه دشمن فرصت طلب با پیدا کردن موقعیت آن بزرگوار او را نشانه گرفته و چشم معصومش را شکافت و خون سرخش چهره زیبایش را گلگون کرد .

بـدینگونه عباس ردانی پور در حـالیکه لبخنـدی بر لب ،درخشش برچهره و شتابی برای پیوستن به یار دل داشت ،ما را وداع کرد.

منابع زندگینامه :تاخط آتش ،نوشته ی عبدالمحمود داورپناه،نشر کنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان--۱۳۷۷

ردانی پور، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی ردانی پور : فرمانده قرارگاه فتح سپاه پاسداران انقلاب اسلا می

در سال ۱۳۳۷ در یکی از خانه‌های قدیمی منطقه‌ی مستضعف‌نشین (پشت مسجد امام) درشهر« اصفهان» متولد شد. پدرش از راه کارگری و مادرش از طریق قالی‌بافی مخارج زندگی خود را تأمین و آبرومندانه زندگی می‌کردند و از عشق و محبت سرشاری نسبت به ائمه‌ی اطهار (ع) و حضرت زهرا (ع) برخوردار بودند، تا آنجا که با همان درآمد ناچیز جلسات روضه‌خوانی ماهانه در منزلشان برگزار می‌شد.

سخت‌کوشی و تلاش، با زندگی مصطفی عجین شده بود، به طوری که در شش سالگی (قبل از آنکه به مدرسه راه یابد) به مغازه‌ی کفاشی می‌رفت و در ایام تحصیل نیز نیمی از روز را به کار مشغول بود.

او که از بیت صالحی برخاسته بود و به لحاظ مذهبی، خانواده‌ای مقید ومتدین داشت، تحصیل در هنرستان را به دلیل جو طاغوتی و فاسد آن زمان تحمل نکرد و از محیط آن کناره گرفت و با مشورت یکی از علما به تحصیل علوم دینی پرداخت.

شهید ردانی‌پور سال اول طلبگی را در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان سپری کرد. پس از آن برای ادامه‌ی تحصیل و بهره‌مندی از محضر فضلا و بزرگان راهی شهر قم شد و در مدرسه‌ی حقانی به درس خود ادامه داد. مدرسه‌ی حقانی در آن زمان بنا به فرموده‌ی شهید

بهشتی (ره) پـذیرای طلاـبی بود که از جهت اخلاقی، ایمانی و تلاش علمی نمونه بودنـد. او نیز که از تـدین، اخلاق حسـنه، بینش و همت والایی برخوردار بود، به عنوان محصل در این حوزه پذیرفته شد.

با سخت کوشی و تحمل مشقت‌ها آشنایی دیرینه‌ای داشت، حتی در ایام تعطیل از کار و کوشش غافل نبود.

ایشان حدود شـش سال مشـغول کسب علوم دینی بود. با نضج گرفتن انقلاب اسـلامی با تمام وجود در جهت ارشاد و هدایت مردم وارد عمـل شـد و بـا اسـتفاده از فرصت‌ها برای تبلیغ به مناطق محروم کهکیلویه و بویراحمـد و یاسوج سـفر کرد و در سازمانـدهی و هدایت حرکت خروشان مردم مسلمان آن خطه، تلاش فراوانی را از خود نشان داد.

پس از پیروزی انقلاـب اسـلامی وتشـکیل سپاه، شـهید« ردانی‌پور» بـا عضویت در شورای فرمانـدهی سپاه یاسوج، فعالیت‌های همه جانبه‌ی خود را آغاز کرد. او با بهره گیری از ارتباط با حوزه‌ی علمیه‌ی قم در جهت ارایه‌ی خـدمات فرهنگی به آن منطقه‌ی محروم، حـداکثر تلاـش خود را به کار بست و در مـدت مسؤولیت یک ساله‌اش در سـمت فرمانـدهی سپاه یاسوج، به سـهم خود، اقـدامات مؤثری را به انجـام رسانـد. درگیری بـا خوانین منطقه و مبـارزه با افرادی که به کشت تریاک مبادرت می‌ورزیدنـد از جمله کارهای اساسی بود که نقش تعیین کننده‌ای در سرنوشت آینده‌ی این مردم مستضعف به جا گذاشت.

این شـهید بزرگوار که با درک شـرایط حساس انقلاب اسـلامی، دو سال از حوزه و درس جـدا شـده بود، با واگـذاری مسؤولیت به یکی از برادران، به دامان حوزه‌ی علمیه بازگشت تا بر بنیه‌ی علمی خود بیفزاید.

هنوز چند ماهی از بازگشت او به قم نگذشـته بود که حرکت‌هی ضدانقلاب در کردستان و بعضی از مناطق کشور شروع شد. او که از آگـاهی و شـناخت بالایی برخوردار بود و نمی‌توانست زمزمه‌های شوم تجزیه‌طلبی مزدوران اسـتکبار جهانی و جنایات آنان را در بـه شــهادت رسانـدن و ســر بریـدن جهـادگران مظلـوم و پاسـداران قهرمـان تحمـل نمایـد ـ بـا وجـود اینکـه در دروس حـوزوی به پیشـرفت‌های چشـمگیری نایل آمـده بود ـ به منظور مقابله با جریانات منحرف و آگاهی‌بخشـی به مردم و بازگرداندن امنیت و ثبات کردسـتان، بـه سـوی این خطه شـتافت. یـک سـال تمـام به همراه نیروهـای جـان بر کـف و رزمنـده برای سـرکوبی اشـرار و نـابودی ضدانقلاب و برملا کردن چهره‌ی کثیف آنان تلاش و فعالیت کرد.

در جلسه‌ای که به اتفاق نماینده‌ی حضـرت امام (ره) و امام جمعه‌ی اصفهان، خدمت حضرت امام (ره) مشرف شده بودند، ایشان از معظم‌له در مورد رفتن به کردسـتان کسب تکلیف کردند. حضـرت امام (ره) به شـهید ردانی‌پور امر فرمودند: «شـما باید به کردستان بروید وکار کنید.»

در آنجـا، هم به کـار تبلیغ و ترویـج احکـام اسـلام مشـغول بود و هم به عنوان مجاهـد فی سبیل الله در جنگ با ضـدانقلاب شـرکت می‌کرد. علاوه بر این، در بالا بردن روحیه‌ی رزمندگان اسـلام در آن شـرایط حساس و بحرانی نقش به سـزایی داشت و در شرایطی که رزمندگان اسـلام تمایل بیشتری به حضور در جبهه‌های جنوب را داشـتند، این شـهید بزرگوار سهم زیادی در نگهداشتن برادران رزمنده در منطقه کردستان داشت و در ترویج اسلام زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل گردید.

بـا شـروع جنـگ تحمیلی، به همراه عـده‌ای از همرزمان خود از« کردسـتان» وارد جنوب شـد و با نیروهای اعزامی از اصـفهان (سپاه منطقه‌ی ۲) که در نزدیکی آبادان «جبهه‌ی دارخوین» مسـتقر بودند، شـروع به فعالیت کرد. ایشان » معروف بود، علیه دشمن بعثی به مبارزه‌با رزمندگان اسـلام در خطی که به «خط شـیر پرداخت و از مهمترین علل شـش ماه مقاومت مستمر نیروها در این خط، وجود این روحانی عزیز و دلسوز بود که به آنها روحیه می‌داد، سخنرانی می‌کرد و یا مراسم دعا برگزار می‌نمود.

ایشـان بـا تجربه‌ای که از کـار در جبهه‌هـای کردسـتان داشت، سـلاح بر دوش، به تبلیغ و تقویت روحی رزمنـدگان می‌پرداخت و با برگزاری جلسـات دعا و مجالس وعظ و ارشاد، نقش مؤثری در افزایش سـطح آگاهی و رشـد معنوی رزمنـدگان ایفا می‌نمود و در واقع وی را می‌توان یکی از منادیان به حق و توجه به حالات معنوی در جبهه‌ها نامید.

به دلیل اخلاص و تعهدی که داشت به تدریج مسؤولیت های خطیری را به عهده گرفت و در اولین عملیات بزرگی که توسط سپاه اسلام انجام شد (عملیات فرمانده کل قوا)، نقش به سزایی داشت. در عملیات شکست محاصره‌ی آبادان و طریق‌القدس ـ که مناطق وسیعی از سرزمین اسلامی از چنگال غاصبان رهایی یافت ـ با سمت فرماندهی گردان فعالانه انجام وظیفه کرد و در هر دو عملیات یاد شده مجروح شد. اما پس از مداوای اولیه، بلافاصله در حالی که هنوز بهبودی کامل نیافته بود به جبهه بازگشت.

خاطره‌ی جانفشانی او در کنار برادر همرزمش، فرمانده‌ی دلاور جبهه‌های نبرد، شهید حسن باقری در «چزابه» در اذهان رزمندگان اسلام فراموش نشدنی است و لحظه لحظه‌ی ایثار و فداکاری او زبانزد خاص و عام است.

سردار رشید اسلام شهید ردانی‌پور همواره در عملیات‌ها حضوری فعال داشت. صحنه‌های فداکارانه نبرد «عین‌خوش» یادآور دلاوری‌های این سرباز گمنام اسلام و همرزمانش در عملیات فتح‌المبین است، که در کنار شهید خرازی ـ فرمانده‌ی تیپ امام حسین (ع) ـ رزمندگان اسلام را هدایت و فرماندهی می‌کردند. در همین عملیات برادر کوچکترش به درجه‌ی رفیع شهادت نایل آمد و خود او نیز بشدت مجروح و در اثر همین جراحت نیز یک دستش معلول شد. او در همان حالی که دستش مجروح و در گچ بود برای شرکت در عملیات بیت‌المقدس به جبهه شتافت. پس از آن در عملیات رمضان، فرماندهی قرارگاه فتح سپاه را به عهده داشت، که چند یگان رزمی سپاه را اداره می‌کرد، به طوری که شگفتی فرماندهان نظامی ـ اعم از ارتش و سپاهی ـ را از اینکه یک روحانی فرماندهی سه لشکر را عهده‌دار است و با لباس روحانی وارد جلسات نظامی می‌شود و به طرح و توجیه نقشه‌ها می‌پردازد را برمی‌انگیخت.

او در عملیات محرم، والفجر ۱ و والفجر ۲ شرکت داشت و تا لحظه‌ی شهادت هرگز جبهه را ترک نکرد و فرمان امام عظیم‌الشأن (ره) را در هر حال بر هر چیزی مقدم می‌دانست.

ایشان در کمتر از ۳ سال سطوح فرماندهی رزمی را تا سطح قرارگاه طی کرد، که این مهم، ناشی از همت، تلاش، پشتکار و اخلاص در عمل این شهید عزیز بود.

او که تا این مدت همسری اختیار نکرده بود، در اجرای سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) پیمان زندگی مشترک خود را با همسر یکی از شهدای بزرگوار، پس از تشرف به محضر امام امت (ره) منعقد کرد و سه روز پس از ازدواج، به جبهه بازگشت. مسلح به سلاح تقوی بود و در توصیه ی دیگران به تقوی و خصایل والای اسلامی تلاش زیادی داشت. خصوصاً به کسانی که مسؤولیت داشتند همواره یادآوری می‌کرد که:

«کسانی که با خون شهدا و ایثار و استقامت و تلاش سربازان گمنام، عنوانی پیدا کرده‌اند، مواظب خود باشند، اخلاق اسلامی را رعایت کنند و بدانند که هر که بامش بیش برفش بیشتر.»

او معتقد بود که باید در راه خدا نسبت به برادران رفتاری محبت‌آمیز داشت و همان‌گونه که از خدا انتظار بخشش می‌رود، گذشت از دیگران نیز باید در سرلوحه‌ی برنامه‌ها قرار گیرد.

ایشان با یاد امام زمان (عج) انس و الفتی خاص داشت، در مناجات‌ها و دعاها سوز و گدازش به خوبی مشهود بود، لذا همواره سفارش می‌کرد:

«آقا امام زمان (عج) را فراموش نکنید و دست از دامن امام و روحانیت نکشید.»

از خصوصیات بارز آن شهید در طول خدمتش، توجه به دعا و مناجات با خدا بود و کمتر وقتی پیش می‌آمد که از تعقیبات و نوافل نمازها غفلت کند.

او به قدری به دعا و زیارات اهمیت می‌داد که حتی در وصیت‌نامه‌اش نیز سفارش می‌کند که به هنگام دفنم زیارت عاشورا و روضه‌ی حضرت زهرا (س) را بخوانید.

چشم به مقام و موقعیت و مال و منال دنیا نـدوخت و برای احیای آیین پاک خداوندی و یاری و دسـتگیری مظلومان، سـختی‌ها را به جان خرید و در این راه از جان عزیزش گذشت.

شهیـد ردانی‌پور همواره نزدیکان خود را در بعد تربیتی افراد خانواده مورد سـفارش قرار می‌داد و در وصـیت‌نامه‌ی خود برای تربیت فرزندانش تأکید کرده است:

«همواره آنها را علی‌گونه و زهراگونه تربیت نمایید تا سعادت دنیا و آخرت را به همراه داشته باشند.»

او همیشه اعمال خود را ناچیز می‌شـمرد و بر این مطلب تأکیـد داشت که می‌خواهد رفتنش به جبهه‌ها و گام برداشـتن در این مسـیر، صرفاً برای خدا باشد. به لطف و کرم عمیم خداوند امیدوار بود و همیشه دعا می‌کرد تا مجاهده‌اش کفاره گناهانش شود.

دو هفته پس از ازدواج، صـدق و تلاش این روحانی عارف و فرمانده‌ی شـجاع در عملیات والفجر ۲ به نقطه‌ی اوج رسید و عاشقانه ردای شـهادت پوشـید و به وصـال محبوب نایل شـد. بـدین‌سان در تاریـخ ۱۵/۵/۶۲ بر پرونـده‌ی افتخـارآفرین دنیـوی یکی دیگر از سربـازان سلحشور سپاه امـام زمـان (عـج)، بـا شـکوهی هر چه تمام‌تر، مهر تأییـد نهاده شـد و جسم پاکش در منطقه‌ی حاج عمران مظلومانه بر زمین ماند و روح باعظمتش به معراج پرکشید؛ گرچه تا این تاریخ نیز ایشان در زمره‌ی شهدای مفقودالجسد است.

وی که بارها در جبهه‌های نبرد مجروح گردیـده بود و اغلب تا سـرحد شـهادت نیز پیش رفته بود، در حقیقت شـهید زنده‌ای بود که همواره به دنبال شهادت، عاشقانه تلاش می‌کرد.

این جمله از اولین وصیت‌نامه‌اش برای شاگردان و رهروانش به یادگار ماند:

«عمامه‌ی من کفن من است.» منابع زنـدگینامه :پرونـده شـهید در بنیاد شـهید وامور ایثارگران اصـفهان،مصاحبه با خانواده ودوسـتان شهید

رزاقی، نصرالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نصرالله رزاقی

محل تولد : طالقان

شهرت

تابعیت : ایران

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۴۲ در طالقان روسـتای ناریان به دنیا آمـدم و تحصـیلات ابتدایی را در همان روسـتا به پایان رساندم و تحصـیلات مقطع راهنمـایی را در تهران و مقطع دبیرسـتان را در قم به پایان رسانیـدم. در سال ۱۳۶۱ به جبهه‌های جنگ در منطقه کردسـتان در قالب یک گروه فرهنگی اعزام شدم و حدود ۱۱ ماه در منطقه دیواندره همراه رزمندگان اسلام بودم بعد از اخذ دیپلم در سال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیه قم شـدم و مقطع مقـدمات را در مـدرسه مبـارکه رضویه به پایان رسانیـدم و سـپس دروس بعـدی را به صورت آزاد در حـوزه علمیه قم آغـاز کردم و در دروس اساتیـد چـون محمـدی خراسـانی، طالقـاتی، محقق دامـاد، اعتمـادی، طـاهری خرم آبـادی، بیگـدلی و آیات عظام وحیـد خراسانی، مکارم شـیرازی، جوادی آملی ،مرحوم جوادآقا تبریزی و سـبحانی شـرکت کردم. سـپس در موسـسه آموزش تخصصـی مذاهب اسلامی شرکت کرم و حدود سه سال دروس تخصصی مذاهب اسلامی را در نزد اساتیدی چون

نجم الـدین طبسـی،بهجت پور، غیب غلامی، دکتر خدادادی و... گذراندم و در این مدت تحقیقاتی در رابطه با حیات ابوبکر، انسان و تکنولـوژی، معرفـت شناسـی انجـام دادم و همزمـان در دانشـگاه آزاد و مرکز تربیـت مربی و موسـسه تخصصـی مـذاهب اسـلامی تدریس داشته و هم‌اکنون نیز تدریس ادامه دارد.

رزم آرا، حاج‌علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در روز عیـد قربـان ۱۲۸۰ ش در تهران تولـد یـافت. پـدرش سـرهنگ محمـدخان از افسـران تحصـیلکرده‌ی قزاقخـانه بود که در فن توپخانه اطلاعات عمیقی داشت. درجه‌ی او در قزاقخانه، میرپنجی بود ولی در تطبیق درجات در سال ۱۳۰۰، تنزل رتبه یافت و همین امر باعث شد که پس از چند ماهی خدمت در ارتش جدید، بازنشسته شود. رزم‌آرا تحصیلات خود را ابتدا در مکتب‌خانه سپس در مدارس الیانس، اقدسیه و دارالفنون ادامه داد و در سن هفده سالگی وارد مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله شد و در سال ۱۲۹۹ با درجه‌ی ستوان دومی وارد ارتش گردیـد. پس از احراز درجه‌ی افسری ، به اقتضـای زمان در چنـد زدوخورد داخلی شـرکت کرد و از خود رشادت زیادی نشان داد، به طوری که ظرف دو سال به درجه‌ی سـلطانی ارتقاء مقام پیـدا کرد. در سال ۱۳۰۲ وزارت جنگ عده‌ای از افسـران جـوان را برای فراگرفتن فنـون نظـامی، به فرانسه اعزام نمـود. رزم‌آرا جزء این دسـته افسـران جوان را برای فراگرفتن فنون نظـامی، به فرانسه اعزام نمود. رزم‌آرا جزء این دسـته از محصـلین نظـامی بود و چون از لحـاظ درجه بر سـایرین ارشـد بود، علاوه بر دانشـجوئی، سـرپرستی دانشـجویان اعزامی به خـارج هم به عهـده‌ی او قرار گرفت. رزم‌آرا در فرانسه وارد رشـته‌ی پیاده‌نظـام شـد و دانشـکده‌ی معروف سن‌سیر را طی کرد و مـورد تقـدیر فرمانـدهان فرانسـوی قرار گرفـت. بعـد از مراجعت به ایران، ضـمن تصـدی فرماندهی گردان در سال ۱۳۰۶ با ارتقاء به درجه‌ی سـرگردی، به فرمانـدهی فوج مسـتقل کرمانشاه منصوب شد. اقدامات او در این شغل مستقل آنچنان چشمگیر و جالب بود که در سال ۱۳۰۸ به درجه‌ی سرهنگ دومی رسید و در چند ماموریت جنگی لیاقت خود را نشان داد. در سال ۱۳۱۱ با حفظ سمت فرماندهی فوج کرمانشاه، کفالت فرماندهی تیپ لرستان به او محول شد و سال بعد با اخذ درجه‌ی سـرهنگی، فرمانـده تیپ لرسـتان گردیـد و نسبت به پاکسازی منطقه‌ی مزبور که قبل از او امیراحمدی و خزاعی و شاه‌بختی توفیق نسبی یـافته بودنـد، موفقیت کامل یافت. در سال ۱۳۱۴ رزم‌آرا به تقاضـای شخصـی به تهران انتقال یافت و دایره‌ی جغرافیائی ارتش به او سپرده شـد. پس از تشـکیل دانشـگاه جنگ که افسـران فرانسوی آن را بنیاد نهادند، به معاونت سـپهبد ژاندر که موسـس دانشـگاه جنگ بود و ظاهرا سمت مدیر دروس را داشت، منصوب گردید و در همین سمت دوره‌ی دانشگاه جنگ را طی نمود و به اسـتادی آنجا و دانشـکده‌ی افسـری رسـید. تاکتیک و نقشه‌خوانی و جغرافیای نظامی تدریس می‌نمود. در ۱۳۱۸ پس از نوزده سـال خدمت در ارتش، درجه‌ی سرتیپی گرفت و به عضویت شورای عالی نظام برگزیده شد و در همان سال مدیر دروس دانشگاه جنگ گردیـد. بـا وجـودی که از حمـایت کامـل سرلشـکر ضـرغامی رئیس سـتاد ارتش برخـوردار بـود، ولی پس از احراز رتبه‌ی سـرتیپی نتوانست پست حساسی را در ارتش عهده‌دار شود. علت اصلی آن وجود پرونده‌ای در دادسرای ارتش بود که وی متهم شده بود که از اجرای دستور مرکز مبنی بر اعدام یکی از الوار، خودداری نموده است.

در شهریور ۱۳۲۰ پس از حمله‌ی متفقین به ایران و متلاشی شدن واحدهای نظامی، شورای عالی جنگ طراحی را به تصویب رسانید کـه بـه مـوجب آن طرح کلیه‌ی سـربازان وظیفه مرخص شونـد و ارتش سـرباز پیمـانی اسـتخدام نمایـد. رزم‌آرا از امضـای این طرح

خودداری و آن را به زیـان مملکت تلقی نمود. این طرح مورد ایراد شدیـد رضاشاه واقع شـد و کلیه‌ی امرائی که آن را امضاء نموده بودنـد، مورد بازخواست قرار گرفته، در سـعدآباد تحت ضـرب و جرح واقع شـده و چنـد تن آنها تحویل دادرسـی ارتش شدند و به زندان افتادند. رزم‌آرا از این بلیه نجات یافت و تا حدی مورد توجه قرار گرفت.
به دنبـال اسـتعفا و خروج رضاشـاه از کشور و متلاشـی شـدن هیجـده لشـکر، عـده‌ی زیـادی از افراد ارتش که از یـاران و همگامـان رضاشاه بودنـد، بازنشسـته شدند و زمینه‌ای برای رشد افسـران جوان و تحصـیلکرده پیدا شد. رزم‌آرا به جای سرلشـکر بوذرجمهری، فرمانده لشـکر اول مرکز گردید و قریب یک سال در این سمت مستقر بود اقدامات او جمع‌وجور کردن لشکر و نظم و نسق دادن به آن واحـد متلاشـی شـده بود. این اقـدام مورد توجه قرار گرفته، او را به ریاست واحـد جدیدی به نام لشـکر آمادگاه تعلیماتی ارتش منصوب نمودند. در این سـمت نسبت به تعلیم سربازان جدید و تحویل آنها به واحدهای نظامی، تلاش و جدیت نمود. در همان ایام که ارتش در زدوخوردهای داخلی دچار کمبود سـربازان تعلیم دیده بود، فعالیت رزم‌آرا کمک موثری به توفیق ارتش در پاکسازی مناطق نمود. رزم‌آرا در ۱۳۲۲ به ریاست سـتاد ارتش برگزیده شد. او هنگامی که این سـمت را گرفت، اکثریت قریب به اتفاق امراء ارتش، ارشـد بر او بودنـد ولی با حربه‌ی فروتنی توانست چند ماهی در آن سـمت باقی بماند. در همان سال متفقین عده‌ی زیادی از رجـال و افسـران ارتش را به جرم تمایلات فاشـیستی بـازداشت کردنـد. طرز بـازداشت به این صورت بود که شوروی‌ها و انگلیسـها مسـتقیما به بازداشت افراد موردنظر پرداختند. مخصوصا طریقه‌ی بازداشت افسران، بسیار خشن و بدون رعایت دیپلماسی نظامی بود. رزم‌آرا بعـد از ملاقـات بـا وابسـتگان نظامی کشورهای متفق، ضـمن انتقاد از رویه‌ی آنها از ریاست سـتاد ارتش اسـتعفا داد و بـدین طریق بر طرفداران خود عده‌ای را افزود. پس از استعفا، فرمانده دانشکده‌ی افسری شد و علاوه بر آن دفتر نظامی شاه هم به او سپرده گردیـد. در فروردین ۱۳۲۳ رزم‌آرا درجـه‌ی سرلشـکری را پس از پنـج سـال توقـف در درجه‌ی سـرتیپی دریـافت کرد و مجـددا به ریاست سـتاد ارتش منصوب گردید. رزم‌آرا پس از شهریور ۱۳۲۰ با برنامه‌ی خاصـی که برای خود تنظیم نموده بود، وارد کار شد. بـا تنی چنـد از روزنامه‌نگاران دوست شـد و برای از بین بردن مخالفین خود در ارتش از وجود آنها اسـتفاده می‌کرد. جزوات شـرح حـال تیمسـاران که توسـط علی‌اکبر صـفی‌پور تنظیم و انتشـار می‌یـافت، منبعث از اطلاعاتی بود که رزم‌آرا در اختیار می‌گـذاشت تا افراد موثر در ارتش را متزلزل نموده، رقبای اجتماعی خود را از میدان بدر برده و مشاغل حساس آنها را در اختیار دوستان خود قرار دهد. در ۱۳۲۳ رزم‌آرا تا حدی توانست در ارتش توفیق پیدا کند و دوسـتان و همفکران خود را در پسـتهای حساس ارتش بگمارد. ریـاست دوم سـتاد ارتش او قریب چهارده ماه طول کشـید ولی به طور ناگهانی از کار کنار رفت و سرلشـکر ارفع جای او را گرفت. بین ارفع و رزم‌آرا از قـدیم رقابت و مبارزه وجود داشت. این بار ارفع با حمایت رجال آذربایجانی، به ریاست سـتاد برگزیـده شـد و کمر به قتل رزم‌آرا بست. سـرانجام او را در ۴۴ سالگی بازنشسـته و از گردونه خارج نمود سـهل است، اعمال و رفتار او را به شدت تحت کنترل قرار داد. سختگیری‌های ارفع در حکومت صدرالاشراف و وقایع آذربایجان و شدت عمل او در کار باعث شد مخالفین بزرگی برای خود تـدارک ببینـد. به طوری که وقتی قوام‌السـلطنه در بهمن مـاه ۱۳۲۴ به ریاست دولت رسـید، برای تسـکین عده‌ای، سرلشکر ارفع را از کار منعزل و بازداشت نمود. در این هنگام رزم‌آرا با کمک و مساعدت مظفر فیروز و رهبران حزب توده، به قوام نزدیک شـد و سـرانجام قوام از شاه درخواست نمود تا رزم‌آرا به خـدمت ارتش برگردد. تلاش قوام و امیراحمدی باعث شد رزم‌آرا در اردیبهشت ۱۳۲۵ از کسوت بازنشستگی خارج و با سمت ریاست بازرسی منطقه‌ی ۲ به کردستان اعزام گردید و دو سه ماهی در آن مـاموریت نیمه‌جنگی بود تـا اینکه برای بـار سوم به ریـاست سـتاد ارتش منصوب و مشـغول کـار شـد. در این سال در اثر تـدابیر قوام‌السـلطه، موضـوع آذربایجـان و نهضت جنوب و اسـتقلال کردسـتان حـل شـد و ارتش و رزم‌آرا هم نقشـی در آن داشـتند. این موفقیت‌ها موجب شـد رزم‌آرا مورد توجه بیشتر مقامات قرار گرفته حتی شاه فرمانی به خط خود برای او صادر نمود و خدمات او را ستود. رزم‌آرا برای اسـتحکام وضع خود در ارتش تصـفیه‌ی دامنه‌داری را آغاز کرد. عـده‌ی زیادی از امراء ارتش را که ارشـد بر او

بودند و یا در دوران گذشته بر او فرماندهی داشتند، بازنشسته کرد. مقامات و مشاغل حساس ارتش را به دوستان سرسپرده‌ی خود سپرد و برای آنها ترفیع درجه گرفت.

در سال ۱۳۲۶ نزدیکی رزم‌آرا به شاه بیشتر شد و اشرف پهلوی خواهر باهوش شاه را که در سیاست آن روز عضو موثری بود، با خویش همراه ساخت ولی دست علیرضا پهلوی بازرس مخصوص را از ارتش کوتاه کرد و از شاه خواست که به او دستور بدهد در امور ارتش مداخله نکند. شاه برای از بین بردن قوام‌السلطنه و سقوط دولت وی، به هر کسی متوسل می‌شد، به همه وعده صدارت می‌داد، از جمله رزم‌آرا هم در زمره‌ی افرادی بود که شاه به او وعده‌ی نخست‌وزیری داده بود مشروط بر اینکه موجبات سقوط حکومت قوام را فراهم سازد. رزم‌آرا با اتکاء به قول شاه و با پشت با زدن به عنایات قوام

نسبت به خود، در مقام تضعیف دولت برآمد و تدریجا در مطبوعات دست‌نشانده‌ی خویش، نخست‌وزیری خود را عنوان نمود. در نهایت مطبوعات اخبار را طوری تنظیم می‌نمودند که تنها توجه به او جلب نشود بلکه خواستار دولت نظامی بودند. نام چند نفر از جمله رزم‌آرا برای نخست‌وزیری عنوان می‌شد. رزم‌آرا در انتخابات دوره‌ی پانزدهم که توسط حزب دموکرات ایران انجام گرفت، نقشی داشت و فرماندهان لشکر و پادگان‌ها که از یاران او بودند، دستورات او را انجام می‌دادند و عده‌ی زیادی از نمایندگان آن دوره وکالت خود را مدیون رزم‌آرا دانسته، در مقام جبران برآمدند. قوام‌السلطنه سرانجام در اثر اقدامات شاه ساقط شد. پس از او چند ماهی حکیم‌الملک و بعد از او عبدالحسین هژیر به نخست‌وزیر رسیدند.

نخست‌وزیری شخص امیر در روحیه‌ی رزم‌آرا تاثیر سوئی نهاد و صمیمیتی که تا آن تاریخ نسبت به شاه داشت، در اثر این انتصاب کم شد و ضمن حفظ ظاهر، در محافل خصوصی و نزد یاران مشفق از نیرنگ‌بازی شاه گله و انتقاد می‌کرد. شاه برای جلب رضایت رزم‌آرا و دلگرم ساختن او در فروردین ۱۳۲۷ به او درجه‌ی سپهبدی داد. در آن تاریخ ارتش ایران سه سپهبد بیشتر نداشت و رزم‌آرا چهارمین نفری بود که به این مقام ارتش نائل آمده بود. از سال ۱۳۲۸ رزم‌آرا به طور جدی در مقام احراز نخست‌وزیری برآمد. در انتخابات دوره‌ی شانزدهم دخالت تام داشت. تنها منطقه‌ای که نتوانست در انتخابات آنجا مداخله کند، تهران بود که سرلشکر زاهدی رقیب دیرین او در سمت ریاست شهربانی اجازه‌ی مداخله به او نداد و غالب کرسی‌های تهران به دست جبهه ملی افتاد. در انتخابات مجلس سنا، تا حدی مداخله نمود، مخصوصا در انتخاب سناتورهای انتصابی که در صلاحیت شاه بود، عده‌ای از امرای ارتش را وارد کرد که هم از شر آنها در ارتش راحت شود و هم طرفدارانی برای خود در مجلس اعیان داشته باشد. در پنجم تیرماه ۱۳۲۹ به دربار احضار شد و فرمان نخست‌وزیری خود را دریافت کرد. گرچه از نظر افکار عمومی نخست‌وزیری او غیرمنتظره بود، ولی از دو سال قبل به طور پنهان و آشکار درباره‌ی صدارت او سخن بود. در مجلس شورای ملی در استیضاحی که دکتر بقائی در ۱۳۲۸ از دولت ساعد کرد، از اقدامات رزم‌آرا برای نخست‌وزیری و ظهور دیکتاتور سخن گفت. با وجودی که از چند ماه قبل مقدمات حکومت خود را فراهم نموده بود، معذالک روز معرفی هیئت وزیران به شاه و مجلسین، شش وزارتخانه‌ی او وزیر نداشت. وزارتخانه‌های کشور، امور خارجه، راه، پست و تلگراف، کار و دارائی توسط معاونین اداره می‌شدند و تقریبا کابینه‌ی نیم‌بندی بود. تدریجا افرادی وارد کابینه شدند. رزم‌آرا در مجلسین مواجه با مخالفت شدید شد. در مجلس سنا مخالفین سرسخت وی عبارت بودند از: دکتر متین دفتری، سید محمد تدین، سرلشکر زاهدی، عدل‌الملک دادگر، دکتر حسابی و عبدالحسین نیکپور. در مجلس شورای ملی غیر از فراکسیون هشت نفری جبهه ملی به زعامت دکتر مصدق، چند نفر از منفردین مانند: دکتر معظمی و جمال امامی با او از در مخالفت درآمدند. رزم‌آرا از روزی که به صدارت رسید، با جنجال نفت روبرو شد. سرانجام لایحه‌ی گس- گلشائیان را که دولت ساعد به مجلس داده بود، پس گرفت. نطق فروهر وزیر دارائی کابینه درباره‌ی ملی شدن صنعت نفت، بر مخالفان رزم‌آرا افزود و در بین هیئت وزیران کابینه درباره‌ی ملی شدن صنعت نفت، بر مخالفان رزم‌آرا افزود و در بین هیئت وزیران شکاف ایجاد نمود و بالاخره در دوران نخست‌وزیری او طرح ملی کردن صنعت نفت به تصویب رسید. کابینه‌ی او چند بار مورد استیضاح قرار

گرفت ولی همواره از رای اعتماد اکثریت قریب به اتفاق مجلس شورای ملی برخوردار بود، به عکس در مجلس سنا اکثریت ضعیفی از او حمایت می‌کرد.

از حوادث مهم دوران نخست‌وزیری او، فرار دادن ده نفر از سران حزب توده از زندان بود که توسط چند افسر این کار صورت گرفت. رزم‌آرا روز شانزدهم اسفند قبل از ظهر برای شرکت در مجلس ختم آیت‌الله فیض به مسجد شاه رفت. در داخل حیات مسجد مورد اصابت گلوله استاد خلیل طهماسبی عضو فدائیان اسلام قرار گرفت و در دم جان سپرد. در سال ۱۳۳۱ هنگامی که قدرت جبهه ملی در مجلس به اوج رسیده بود، طرحی به وسیله‌ی عده‌ای از نمایندگان تهیه و به تصویب رسید که به موجب آن طرح خلیل طهماسبی از زندان آزاد شد.

ماده‌ی واحده:«چون خیانت حاج علی رزم‌آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است، بر فرض اینکه قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد از طرف مردم بی‌گناه و تبرئه شناخته می‌شود.»

رزم‌آرا مردی باهوش، پرکار، جدی و قدرت‌طلب بود. در رشته‌ی خود مردی مطلع و صاحب‌نظر تلقی می‌شد. تالیفاتی در جغرافیای نظامی ایران در حدود بیست جلد دارد که مربوط به دوران خدمت او در دانشگاه جنگ است. او برای پیشبرد اهداف خود مردی بی‌باك و بی‌گذشت بود. به عهد و پیمان خود اعتنائی نداشت و همه چیز را فدای تمایلات خویش می‌ساخت، از هر اتفاقی به نفع خود استفاده می‌کرد چنانکه در روز پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ پس از تیراندازی به شاه، به تصفیه حساب خصوصی پرداخت و اگر ملایمت ساعد نخست‌وزیر نبود، خیلی از متنفذین به دست رزم‌آرا به زندان و تبعید محکوم می‌شدند. رزم‌آرا با خانواده‌ی هدایت وصلت کرد و حین‌الفوت دارای پنج فرزند بود.

علی (حاجی) (مقت.۱۳۲۹ ه.ش.) از صاحب منصبان مطلع و فعال ایران. وی به درجه سپهبدی رسید و مدتی ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده را داشت و از تیر ۱۳۲۹ تا اسفند همان سال نخست وزیر ایران بود و در تاریخ اخیر به ضرب گلوله مقتول شد.

(۱۳۲۹ -۱۲۸۰ ش)، نویسنده. در تهران متولد شد، در مدرسه‌ی آلیانس و اقدسیه تصحیل کرد. سپس وارد مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله (حسن پرنیا) شد و دوره‌ی آن مدرسه را به پایان رسانید. سپس به فرانسه رفت و در مدرسه‌ی سن‌سیر به تکمیل تحصیلات پرداخت و بعد به ایران بازگشت. وی دارای مقامهای نظامی بود، در سال ۱۳۲۹ ش به نخست‌وزیری انتخاب شد و در همین سال در مسجد امام خمینی (مسجد شاه) ترور شد. آثار وی کتابهای متعدد درباره‌ی جغرافیای نظامی ایران و ممالك همجوار است از جمله: «تاریخچه‌ی مختصری از کشور عراق»؛ «جغرافیای نظامی ایران، آذربایجان»؛ «جغرافیای نظامی ایران، گیلان و مازندران»؛ «جغرافیای نظامی کشور افغانستان»؛ «جغرافیای نظامی کشور عربستان».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۳۰۴ -۳۰۳/ ۳)، شرح حال رجال (۳۰۳ -۳۰۲/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۲۴۷ - ۲۴۴/ ۴).

رزم آرا، حسینعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرهنگ حاج‌محمد، در ۱۲۷۲ در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در مدارس رشدیه، اقدسیه، الیانس فرانسه و مدرسه‌ی قزاقخانه به اتمام رسانید و به درجه‌ی افسری رسید. چندی هم در فرانسه علوم جغرافیای نظامی را تحصیل کرد. پس از بازگشت به

ایران در قزاقخانه مشغول خدمت شد و در درجه سلطانی از احمدشاه لقب «افتخار نظام» گرفت. پس از کودتا در ۱۳۰۰ امتیاز مجله‌ی قشون را دریافت کرد و دو سالی آن مجله را انتشار می‌داد که حاوی اخبار نظامی و تعلیمات قشونی بود.

در ۱۳۰۲ مجله‌ی قشون را به فرج الله بهرامی (دبیر اعظم) واگذار کرد و خود امتیاز مجله‌ی پهلوی را گرفت که هر دو هفته یکبار انتشار می‌داد. این نشریه نیز مانند مجله‌ی قشون، مجله‌ی خبری و تعلیماتی بود و مجموعا ۱۱۸ شماره منتشر شد.

رزم‌آرا تدریجا مدارج نظامی را در طول زمان طی کرد و بعد از شهریور ۱۳۲۰ درجه سرتیپی گرفت و به ریاست اداره جغرافیایی ارتش منصوب شد. از اهم مشاغل وی در ارتش می‌توان ریاست ستاد و معاونت و استادی دانشگاه جنگ را نام برد. وی مدتی هم ریاست ستاد لشکر خراسان را عهده‌دار بود. وی در رشته‌ی تخصصی خود (جغرافیای نظامی) بسیار مطلع بود و تالیفات زیادی از خود باقی گذارد. از جمله ده جلد فرهنگ جغرافیائی ایران، راهنمای ایران، راهنمای تهران، طریقه‌ی زندگی در جامعه را می‌توان نام برد. وی صاحب اختراعاتی نیز بود مانند قبله‌نما، سمت‌نمای نابینایان که مورد توجه علمای کشورهای خارج قرار گرفت. رزم‌آرا چندی عضو فرهنگستان ایران بود و در بسیاری از موسسات تحقیقاتی و علمی جهان مشارکت داشت.

(تو ۱۲۷۲ ش)، نویسنده. ملقب به افتخار نظام. از آثار وی: «بوصله القبله، فتاوی و تقاریظ»؛ «راهنمای ایران»؛ «فرهنگ جغرافیای ایران»، به همکاری چند نفر از افسران ارتش؛ «قبله‌نما»، «مرآت البلدان یا تشریح طبی»؛ «نجوم برای همه».[۱]

مؤلف، محقق.

تولد: ۱۲۷۲.

درگذشت: اردیبهشت ۱۳۶۴.

حسینعلی رزم‌آرا، فرزند محمد، تحصیلات خود را در دبستانهای رشیده، اقدسیه، الیانس فرانسه و دبیرستان نظام تهران گذراند. سپس از دانشکده‌ی علوم جغرافیایی فرانسه و دانشگاه جنگ تهران فارغ‌التحصل شد. وی به زبان فرانسوی و انگلیسی و روسی آشنایی داشت.

حسینعلی رزم‌آرا از آبان ۱۳۲۷ تا مهر ۱۳۳۲ رییس دایره‌ی جغرافیایی ارتش بود. از جمله فعالیت‌های وی در دوره‌ی ریاست می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: چاپ و انتشار راهنمای ایران (۱۳۳۰) راهنمای تهران (۱۳۳۲) و راهنمای همدان، نقشه‌برداری از شهر ری به مقیاس ۱ :۲۰۰۰ و شهر رشت، عکس‌برداری هوایی و تهیه‌ی نقشه از منطقه‌ی جنگی لاجیم و بستر زاینده رود، تهیه‌ی نقشه‌های برجسته از ایران و آذربایجان و فلات ایران و تهران و دماوند و منجیل و قافلان کوه و همدان و الوند. و از همه‌ی اینها مهمتر در زمینه‌ی جغرافیا تهیه و چاپ فرهنگ جغرافیایی ایران در یازده جلد (یک جلد برای استان مرکزی و ده جلد برای ده استان آن روز کشور).

رزم‌آرا که قدیمی‌ترین افسر نقشه‌بردار ایران به شمار می‌رفت، با وجود آن که نقشه‌برداری را با روش‌های قدیمی از وت، معلم آلمانی دارالفنون آموخته بود، در سال ۱۳۲۶ به مدت دو سال به اروپا رفت و در مؤسسه‌ی جغرافیای ملی فرانسه به نوآموزی پرداخت و سخت تحت تأثیر روش‌های جدید فوتوگرافی (تبدیل عکس هوایی به نقشه) واقع شد به طوری که پنج افسر نقشه‌بردار مجرب را برای نوآموزی به همان مؤسسه‌ی فرستاد. او همچنین دو افسر دیگر را هم فرستاد که در برگشت به دایره‌ی جغرافیایی از لحاظ آموزش‌های لازم به کارمندان فنی کمک برسانند. در نتیجه تلاشهای مستمر ایشان بود که بالاخره در سال ۱۳۳۱ دو دستگاه مولتی پلکس و یک دستگاه چاپ نقشه در دایره‌ی جغرافیایی ارتش به کار افتاد و تبدیل عکس به نقشه که جهشی بزرگ در امر نقشه‌برداری به شمار می‌رفت عملا امکان‌پذیر شد.

حسینعلی رزم‌آرا همچنین در دانشکده‌ی افسری آن زمان به تدریس نقشه‌برداری پرداخت. وی در سال ۱۳۵۲ در نخستین کنگره‌ی جغرافیدانان ایران حضور داشت.

از جمله تألیفات حسینعلی رزم‌آرا می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: مرآة البدن یا تشریح طبی (۱۳۲۸)؛ نقشه برداری، فرهنگ جغرافیایی ایران (با همکاری چند نفر، ده جلد، ۱۳۳۲)؛ راهنمای ایران (۱۳۳۰)؛ بوصلة القبلة، فتاوی و تفاریظ (۱۳۳۴)؛ بوصلة القبلة (فارسی و عربی، ترجمه‌ی سید کاظم آذری به زبان عربی، ۱۳۳۵)؛ راهنمای شهر تهران (با همکاری چند نفر، ۱۳۳۱)؛ طریقه‌ی زندگی در جامعه؛ فهرست نشریات دایره‌ی جغرافیایی ارتش (۱۳۳۸)؛ قبله‌نما (عربی، ترجمه‌ی دکتر موسی حکمت به زبان عربی، ۱۳۳۲) قبله‌نما (۱۳۳۲)؛ متد رزم‌آرا (۱۳۲۸)؛ نجوم برای همه (ماکسول راید، ۱۳۳۵).

اختراعات وی به این شرح هستند: دستگاه آموزش عملیات نقشه‌برداری؛ قبله‌نمای رزم‌آرا؛ سمت‌نمای نابینایان.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۹۳۱ –۹۳۰/ ۲).

رزم دوست، فریبا

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

فریبا رزم دوست متولد ۱۳۱۸ ش تهران دارای دکترای رشته گیاه پزشکی عضویت هیئت علمی دانشگاه هاروارد (انستیتوی مندل) با درجه دانشیاری باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون بررسی ویروسهای قارچ زدگی سیب زمینی میباشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : فریبا رزم دوست دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه تهران دکترای رشته گیاه پزشکی از دانشگاه هاروارد میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی فریبا رزم دوست بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : فریبا رزم دوست د ر کنار تحصیل مشغول به مطالعه ،تحقیق و تالیف آثاری در زمینه تخصصی مورد علاقه خود بوده است.وقایع میانسالی : فریبا رزم دوست پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشکی به عضویت هیئت علمی گروه زیست شناسی در دانشکده علوم پایه دردانشگاه هاروارد (انستیتوی مندل) در آمد وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : فریبا رزم دوست عضوهیئت علمی و دانشیار گروه زیست شناسی در دانشکده علوم پایه در دانشگاه هاروارد (انستیتوی مندل) است.فعالیتهای آموزشی : فریبا رزم دوست سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه زیست شناسی در دانشگاه هاروارد (انستیتوی مندل) به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : فریبا رزم دوست در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری تخصصی ،پژوهشی و عمیق می پردازد.آرا و گرایشهای خاص : فریبا رزم دوست از جمله گیاه پزشکانی و گیاه شناسانی است که تحقیقات مفصل و عمیق درباره بررسی ویروسهای قارچ زدگی در سیب زمینی دارد. آثار : بررسی ویروسهای قارچ زدگی در سیب زمینی منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

رزمخواه، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد رزمخواه

محل تولد : نیشابور

شهرت

تابعیت : ایران

زندگینامه علمی

آقای احمـد رزمخواه در سال۱۳۴۵هجری شمسـی در خانواده‌ای متـدین ومذهبی در شهرسـتان نیشابور دیده به جهان گشود. دوران ابتـدایی، راهنمـایی و دبیرسـتان را در زادگـاه خویش بـا موفقیت سـپری کرد، برای ادامه تحصـیل در آزمون دانشـگاه علوم اسـلامی رضوی شرکت کرد. پس از پذیرش در رشته فلسفه و کلام در مقطع کارشناسی ارشد در سال ۱۳۸۲ فارغ التحصیل شد.

نامبرده ضـمن انس با آسـتان ملکوتی علی بن موسی الرضا(ع) در طی دوران تحصیل رسائل و مکاسب را نزد آیت الله مروی، کفایه و خارج اصول را نزد آیت الله رضا زاده و مرحوم آیت الله فلسـفی و خارج فقه را نزد آیت‌الله مرتضوی آموخت. استاد رزمخواه پس از اتمام تحصـیلات بر کرسیّ تـدریس تکیه زد و در این مـدت طلاب بسـیاری درحوزه علمیه مشـهد و دانشـجویان بی شـماری در دانشگاه های مشهد ازمحضر این استاد بزرگ بهره های فراوان علمی برده اند که حاصل این زحمات پرورش استعدادهای فراوان در زمینه علوم اسلامی می باشد.

رسائی، فرج‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۷ در گیلان متولـد شد. پس از انجام تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه از طرف ارتش برای تحصـیل به ایتالیا اعزام گردید و در رشـته‌ی نیروی دریائی درس خوانـد. در ۱۳۱۱ با درجه سـتوان دومی نیروی دریائی وارد خـدمت شـد. بعـد از سال ۱۳۲۰ از مشاغل تخصصـی خود کناره‌گیری کرد و در سـتاد ارتش، رئیس شـعبه‌ی جرائـد شـد. بعد به ریاست امور قضائی سـتاد منصوب گردید. در ۱۳۳۰ با درجه‌ی سـرهنگی به معاونت فرمانداری نظامی آبادان و فرماندار نظامی خرمشـهر تعیین گردید. در تمام دوران خلع ید این سمت را داشت. بعـد فرمانـده نیروی دریائی جنوب شـد. در ۱۳۳۸ بـا درجه‌ی سـرتیپی رئیس اداره‌ی نظـام وظیفه بود و در ۱۳۴۰ با درجه‌ی سرلشـکری به فرمانـدهی کل نیروی دریائی برگزیـده شد. قریب دوازده سال در آن سـمت بود و به بالاترین درجه‌ی نیروی دریـائی که دریابُد گفته می‌شود، نائـل گردیـد. پس از کنـار رفتن از نیروی دریـائی، سـناتور شـد و قریب پنـج سال در مجلس سـنا عضویت داشت.

مـوقعی که فرمانـده نیروی دریـائی بـود، موجبـاتی فراهم سـاخت که کلیه امرای نیروی دریـائی اعم از سـپهبد و سرلشـکر و سـرتیپ بازنشسته شوند. در عوض برای خود اختیاراتی گرفت تا به افسران درجات موقت بدهد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رستگار فر، عطاءالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عطاءالله رستگارفر

محل تولد : خوانسار

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۱۰/۱

زندگینامه علمی

از سال ۱۳۶۷ وارد حوزه علمیه قم شدم و در سال ۱۳۷۱ کانون مهر قرآن کریم را در شهرستان خوانسار را افتتاح کرده و حدود دو سال و اندی مسئولیت افراد را به عهده گرفتم. در این مدت حدود ۱۲۰۰ نسفر قرآن پژوه را در سطح شهرستان و روستاهای اطراف تحت پوشش قرار داده که حاصل آن پرورش حافظان قرآن از یک جزء تا ۲۰ جزء بود که این روند ادامه یافت.

بعد از آن علاوه بر ادامه بر دروس حوزوی در مقطع سطح و درس خارج، به همکاری با دفتر فرهنگ و معارف قرآن وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی به عنوان محقق در بخش پاسخ به پرسش‌های قرآنی مشغول شده و حدود ده سال نیز در آن مرکز فعالیت داشتم و در همان زمان نیز به تدریس دروس عمومی (معارف اسلامی) در دانشگاه مشغول شدم، در سال ۱۳۸۲ در رشته تخصصی کلام جدید در سطح کارشناسی ارشد در موسسه نشر آثار امام خمینی(ره) مشغول شدم و این دوره را نیز به پایان رسانده و بعد از آن در مرکز تخصصی مهدویت مشغول گردیدم که هم‌اکنون نیز در این مرکز مشغول می‌باشم.

از سال ۱۳۷۰ در زمینه امر تبلیغ به فعالیت پرداخته و تاکنون مرتباً و هر ساله در مناسبت‌های مختلف از جمله ماه مبارک رمضان، محرم و صفر به مناطق مختلف و استان‌های متعددی در کشور سفر کرده و انجام وظیفه نمودم که به نظر خودم در این زمینه هم موفق و در حد مطلوبی به این امر خطیر مبادرت نمودم.

رستم خانی، میرزا علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید میرزا علی رستم خانی : فرمانده تیپ یکم لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۲ در روستای علی آباد ودر یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. پدر او با عشق و علاقه ای که به علی داشت می خواست که او یاور صدیق برای دین خدا باشد. با توجه به اینکه در محیط روستا بود مشغول به کار کشاورزی در کنار پدر گرامیش شد . بعد از چند سالی که از عمر شریفش گذشته بود ،مدرسه در روستایشان دایر شد .او همراه کار به درس خواندن نیز مشغول شد و تا پایان دوره ابتدایی مشغول تحصیل گردید. سال ۱۳۵۵ به خدمت سربازی می رود و با توجه به تعهدی که نسبت به احکام اسلام از همان دوران کودکی داشت در خدمت سربازی هم از ادای واجبات غافل نمی شد. وی می گفت: از ۵۰ نفر سرباز بچه مسلمان ۱۲ نفر روزه می گرفتیم. در پادگان توزیع غذا همچون روزهای قبل عادی بود و با این شرایط حاکم، ما از روزه گرفتن غفلت نمی کردیم تا اینکه یک روز فرمانده پادگان آموزشی در پل دختر به ما گفت برای چه روزه می گیرید؟ الان به حضور شما احتیاج است از فردا نباید روزه بگیرید و هر کس روزه بگیرد جریمه می کنم. ولی ما چند نفر می رفتیم در اردوگاه و یک چیزی پیدا می

کردیم و سحری می خوردیم و به هر ترتیبی که می شد روزه می گرفتیم. در مورد نماز هم همین طور بود.

شهید بزرگوار در سال ۱۳۵۷ خدمت سربازی را در مرکز هوابرد شیراز به پایان رساند و به آغوش خانواده بازگشت. برگشتن ایشان مصادف بود با اوج گیری انقلاب شکوهمند اسلامی . از طرفی با توجه به تخریب روستاها و عدم توجه حکومت شاهنشاهی به روستا و روستائیان، ایشان تصمیم می گیرند که به زنجان بیایند.

بعد از اسکان در زنجان در مبارزات و راه پیمایی ها به طور فعال شرکت می کردند.

سرانجام انقلاب اسلامی به رهبری امام بت شکن به پیروزی می رسد . انقلاب که دشمنان فراوان دارد وبایدپاسداری و حراست گردد. او درسال ۱۳۵۸وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می شود .

پیروزی انقلاب و ورود به سپاه را تولد دوباره خود می دانست.

او می گفت: علاقه شدید من به سپاه چنان بود که انگار تازه متولد شده ام چرا که می بینم هیچ خط انحرافی در سپاه نیست و امام بالای سر ماست و ما را به خوبی هدایت می کند.

بعد از مدتی دشمنان اسلام که تحمل شکوفایی اسلام را نداشتند شورشهای کردستان را به وجود آوردند و ایشان نیز به فرموده امام که" :غائله کردستان در مدت ۲۴ ساعت باید خاتمه یابد" .لبیک گفت و به منطقه درگیری اعزام شد که فرماندهی گروه اعزامی را به عهده داشت. چهار نوبت به کردستان اعزام می شود و با شجاعت تمام با دشمنان خارجی ومزدوران بیگانگان جنگ می کندتا از تمامیت ارضی ایران اسلامی دفاع می کند.

پس از بازگشت از ماموریت های موفق خود به عنوان فرمانده پایگاه سپاه قیدار منصوب می شود که در این هنگام دشمن قسم خورده ایران انقلابی، آخرین حربه نظامی خود را شروع می کند . صدام بعثی دستور دارد حمله گسترده نظامی را علیه ایران اسلامی آغاز کند. ی این بار نیز شجاعتش اجازه سکوت را به ایشان نمی دهد، و با اصرار و پافشاری از مسئولین سپاه زنجان درخواست می کند به منطقه جنگی اعزام شود. بالاخره موافقت مسئولین را جلب نموده و به جنوب کشور (منطقه دارخوین) اعزام می شود. چرا که خط پدافندی نیروهای سپاه زنجان در اوایل شروع جنگ در این منطقه بود.

بعد از مدتی در این منطقه از ناحیه شکم سخت مجروح می شود که چندین بار عمل جراحی روی او انجام می گیرد و به مدت ۴ ماه بستری می گردد. همانطور که اشاره شد اولین مسئولیت رزمی ایشان در اولین اعزام به عنوان فرمانده گروه بود. در مراحل بعدی اعزام، فرماندهی دسته و گروهان را به عهده می گیرد تا اینکه در عملیات ثامن الائمه فرماندهی یک گردان را به ایشان محول می کنند. شهامت و شجاعت ایشان در این عملیات بروز می کند و وظیفه خود را به نحو احسن انجام می دهد.

او خودش را وقف جنگ نمود به طوریکه می توان گفت ،در اکثر عملیات بزرگ و کوچک شرکت کرده و نقش مهمی ایفا نموده است.

مدتی بعدبه دلیل لیاقت و شجاعتی که داشت به فرماندهی تیپ در لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع)منصوب شدند. در این مسئولیت هم درخشیده و وظایف الهی و دینی خود را به خوبی انجام دادند. در عملیات خیبر که به عنوان فرمانده تیپ عمل می کرد آنچنان درخشید که از طرف قرارگاه به صورت تشویقی برای زیارت خانه خدا انتخاب شد.

او که در روزهای عملیات اولیاءخدا را مشاهده و زیارت می نمود حال باید خانه خدا را هم زیارت کند تا آرزویش که زیارت خانه خدا و پیامبر عظیم الشان (ص) و قبور ائمه اطهار (ع) است برآورده گردد.

بعد از این به عنوان یک رزمنده وارد میدان نبرد می شود تا به حاجی ها بگوید که رمی جمره از مکه شروع شده و ادامه دارد و هر جا که شیطان باشد رمی جمره هم هست و رمی جمره واقعی همین است که انسان شهوات خود را رمی و شیطان را منکوب نماید ،کاری که او کرد. شهید رستمخانی پیرو راستین ولایت فقیه بود و نسبت به حضرت امام (ره) ارادت خاصی داشت و همین پیروی

از ولایت بود که او را از خانواده جدا کرده و در خدمت جنگ قرار داد.

ارادت و علاقه خاصی به اهل بیت عصمت و طهارت داشتند و نسبت به عزاداری آنها مخصوصاً سرور شهیدان امام حسین (ع) علاقمند بود و به هر نحوی که امکان داشت در عزاداری ها شرکت می کرد.

اودر طول خدمت پر برکت خود در یگان های مختلف سپاه خدمت صادقانه داشت و برایش مطرح نبود که در چه لشگری باشد. بلکه عمده مسئله مکتب و پیشبرد آن بود. برای نمونه در لشگر ۷ ولیعصر (عج) ، لشگر ۱۷ علی بن ابیطالب ، لشگر ۸ نجف و لشگر ۳۱ عاشورا خدمت کرده است و در هر یک از این یگانها با مسئولیت های متفاوت خدمت صادقانه داشت.او رزم با بعثیون را سرلوحه برنامه خود قرار داده بود. آخرین مسئولیت ایشان فرماندهی تیپ در لشگر ۳۱ عاشورا بود. این مقام و منصب برای وی کم بود چرا که او با تمام وجودش در خدمت جنگ بود اما برای او هدف فرمانده شدن و به مقامات بالا رسیدن نبود بلکه خدمت به بچه های شجاع سپاه و بسیج بود و این مسئولین جنگ بودند که تشخیص دادند وی لیاقت فرماندهی را دارد و به این مقام منصوب نمودند.

سردار شهید اکثر اوقات عمر شریفش را در جبهه های نور علیه ظلمت گذراندند و به پشت جبهه کمتر می آمدند مگر مواقعی که زخمی می شدند آن هم بهبود نیافته برمی گشتند و مشغول پیکار با متجاوزان بعثی می شدند.

آخرین عملیات شهید بزرگوار عملیات بدر بود. در آن عملیات طبق اظهار نظر همرزمانش حالت خاصی داشتند .

از آن شهید بزرگوار چهار فرزند باقی مانده است که نشانه روح بلند آن بزرگوار هستند. چرا که با وجود همسر و چهار فرزند هرگز از وظیفه خود غافل نشد.

آری تولد سوم این شهید عزیز با پیوستن به معبودش با مرگ سرخ و آغاز زندگی جدیدی در جوار حق و با نظر به وجه الله شروع می شود و شهادت که میراث اهل بیت نبوت و ولایت است به او نصیب می گردد و او را در صف شاهدان روز جزا قرار می دهد.

منابع زندگینامه :

پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

رستمی، منصور

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

منصور رستمی

محل تولد : اسلام آبادغرب

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۹/۱

زندگینامه علمی

آقای منصور رستمی در سال ۱۳۴۵هجری شمسی در خانواده ای متدین، مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در شهرستان کرمانشاه دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش با موفقیت سپری کرد. در پی تشویق خانواده و علاقه خویش به فراگیری علوم دینی در سال ۱۳۶۷ وارد حوزه علمیه کرمانشاه گردید و از محضر بزرگان

آن دیـار بهره هـا برد. از سوی دیگر به شوق زیـارت و هم جواری بـا بارگاه کریمه اهل البیت حضـرت معصومه سـلام علیه رهسـپار حوزه علمیه قم گردیـد. از نخستین‌روزهای ورود با تلاش و کوشـش فراوان به تحصـیل پرداخت. پس از گذراندن سـطوح عالی در سال ۱۳۷۴ به حلقه دروس خـارج راه یـافت. وی در ایـام تحصـیل حورزوی در قم از محضـر بزرگـانی چون آیت الله جوادی آملی، آیت الله صالحی مازندرانی، آیت الله اعتمادی، و دیگر ستارگان درخشان حوزه علمیه قم کسب فیض کرد.

اسـتاد در کنار تحصـیل دروس حوزوی از تحصـیلات دانشـگاهی غافل نماند و در رشـته فلسفه و کلام اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد در سال ۱۳۸۶از دانشگاه رازی کرمانشاه فارغ التحصیل گردید . و با موفقیت از پایان نامه خویش دفاع کرد

اسـتاد پس از مدتها تحصیل برای تدریس عازم دانشگاه قشم گردید. وی درطول حیات علمی خود نگارش و پژوهش پرداخته است و آثاری از قبیل" باقیات و صالحات"و"فلسفه نهضت امام حسین علیه السلام"را به رشته تحریر در آورده است.

رستمیان، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد علی رستمیان

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۶/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد علی رسـتمیان در سال ۱۳۴۴ در یـک خانواده مـذهبی به دنیا آمـدم. همزمان با شـروع قیام مردم در سال‌های قبل از انقلاـب بـا اینکه نوجوان بودم در راه‌پیمایی‌هـا و فعالیت‌هـای بر ضـد رژیم شاهنشـاهی، از جمله تعطیلی کلاس‌هـای درس، شـرکت می‌کردم. بعـد از پیروزی انقلاـب اسـلامی در فعالیت‌های بسـیج مـدارس و مسـجد، و راهپیمایی‌ها، در راسـتای پاسـداری از انقلاب شرکت می‌کردم. در همین ایـام، در کنـار کارهـای بسـیج و به خاطر حضور بعضـی از روحانیون محل در بسـیج، در کنار درس‌های دبیرسـتان به درس‌های حوزوی نیز مشـغول شدم و بعد از دیپلم به طور رسـمی وارد حوزه علمیه اصفهان شدم. با توجه به حضور در بسـیج توفیق داشـتم که مـدتی را در کنـار رزمنـدگان اسـلام در جبهه‌هـای نبرد شـرکت کنم. در سال ۱۳۶۶ بـه قم آمـدم و به ادامه تحصـیل پرداختم و تا سـطوح عالی حوزه را خواندم و به مدت ده سال نیز در درس خارج شرکت کردم. علاقه به فلسفه و بحث‌های کلامی موجب شد که در این مدت در کنار فقه و اصول، در درس‌های فلسفه نیز شرکت و به مطالعه کتاب‌های فلسفی و کلامی نیز بپردازم. با توجه به احساس نیازهای دانشـگاهی جهت تدریس برای دانشـجویان و آگاهی از روش‌های نوین تعلیم و تربیت، در سال ۱۳۷۰ در مرکز تربیت مدرس دانشـگاه قم به تحصـیل مشغول شدم و بعد از فارغ التحصیلی در مراکز مختلف حوزی و دانشگاهی به تدریس اشـتغال داشـتم. همزمان برای اینکه علوم فراگرفته را در زمینه کاربردی نیز اسـتفاده نمایم با مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی در کار تدوین نرم‌افزارهای علوم اسلامی در رشته فلسفه و کلام همکاری داشته و چند سالی نیز مسوولیت بخش علوم عقلی را بر عهـده داشـتم. بـا توجه به علاـقه‌ای که به شـناخت آرا و نظرات دیگران داشـتم، با توجه به شـکل‌گیری مرکز مطالعات ادیان و مذاهب در حوزه علمیه قم، از سال ۱۳۷۵ با این مرکز در راه شـناخت ادیان و مذاهب مختلف همکاری داشته‌ام و اکنون نیز که چند

سالی است که دانشگاه ادیان و مذاهب تشکیل شده است، با این دانشگاه همکاری دارم. با توجه به نیازهای علمی و کاری، دوره دکترا را در رشته کلام با گرایش فلسفه دین در مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم گذراندم، که اینک در آستانه دفاع از پایان‌نامه دکتری هستم. در طول سالیان گذشته در کنار درس، به کار تبلیغ دینی در میان مردم و رزمندگان نیز اشتغال داشته‌ام. همچنین در هر جا که احساس کردم که حضور من برای انقلاب و جامعه موثر است، سعی کردم که در آنجا حضور جدی داشته باشم.

رشتی نجفی کاظمی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۴۸ ق)، فقیه، اصولی، متکم و محدث. او در نجف نزد علامه طباطبائی یزدی فقه، و در نزد محقق خراسانی اصول فراگرفت و بعد از استادان خود مدرس بزرگی شد. به خاطر مشکلات، نجف را به قصد کاظمین ترک کرد و در آنجا مجلس درس تشکیل داد و در کنار آن به انجام دیگر وظائف شرعی می‌پرداخت تا اینکه در همان جا درگذشت و در صحن دفن شد. سید محمدمهدی خوانساری اصفهانی کاظمی صاحب «احسن الودیعه»، در فقه و اصول، از شاگردان او بود. از آثار وی: «خلاصه الفقه» که کتاب بزرگی در فقه استدلالی است؛ حاشیه بر «الکفایه»؛ حواشی فتواییه بر بسیاری از رساله‌های عملیه.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۲۳۱/۷)، علماء معاصرین (۱۴۶ -۱۴۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۵۹۹ -۵۹۸ /۱۴).

رشتی، جواد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۰۹ ق)، عالم، فقیه، اصولی، متکلم، نحوی و ادیب. وی از دیارش به نجف سفر کرد و به تحصیل فقه و اصول و حدیث و کلام پرداخت. مدت دو سال درک محضر شیخ انصاری نمود و پس از او به شاگردی شیخ راضی نجفی و میرزای شیرازی و سید حسین کوه‌کمری درآمد. کسانی چون سید کاظم یزدی و میرزا محمدعلی مدرس رشتی چهاردهی از شاگردان وی بودند. وی از مدرسان اصول و فقه و کلام بود که به حسن تعبیر و فصاحت و روشنی بیان شهره بود. او پس از مدتها به رشت بازگشت و عهده‌دار مرجعیت امور مذهبی مردم شد. وی در امر به معروف و نهی از منکر جدی بود، بحدی که یک بار توسط ناصرالدین شاه به تهران احضار شد و سرانجام آزاد گشت و به رشت بازگشت. او در رشت درگذشت و پیکرش به نجف حمل و در وادی‌السلام دفن شد. از جمله آثار وی: «کتاب فی الصرف»؛ «کتب ثلاثه فی الکلام و الفقه و الاصول».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۲۷۷/۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۳۳۳ -۳۳۲ /۱۴)، معجم المؤلفین (۱۶۶/۳).

رشتی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید شاهد و آیت باهر حاج علی رشتی فرزند حجت کبری آیت الله فومنی طاب ثراه یکی از دانشمندان بزرگ و شهدای عزیز مکتب ما در اوایل قرن چهاردهم هجری است. او در سال ۱۲۶۸ در بیت علم به جهان دیده گشود. مقدمات علوم فقهی و دانشهای عقلی را در ایران به پایان برد و در بیست سالگی عازم کربلا گردید و از حضور علامه مازندرانی مدتها درس اجتهاد آموخت و سپس عازم نجف اشرف گردید و چند سال نیز از محضر اساتید عظام این حوزه مانند آیت الله رشتی و دیگران برخوردار بود. و از اعلام عصر به دریافت اجازه اجتهاد و روایت مفتخر گردید. سرانجام این آیت بزرگ الهی در تمام علوم متداوله فقه و اصول و حدیث فلسفه و حکمت و اصول عقاید مهارت یافت و ضمن تدریس علما یک دوره رسائلی در اصول فقه (در چهار جلد) به رشته تحریر برد و تقریرات درسی حاج میرزا حبیب الله رشتی را مدون نمود و پس از فوت استاد به درخواست مردم عازم زادگاه خویش گردید. سالها در استان گیلان در مقام قضاوت و زعامت، اقامه جمعه و جماعت مواظبت کامل می نمود.

علامه امینی در شهداء الفضیله ضمن تجلیل از مقام علمی او می نویسد: این آیت بزرگ الهی در تعظیم شعائر مذهبی و انجام فرائض الهی امر به معروف و نهی از منکرات جدیتی کامل به خرج می داد. از گفتن سخن حق هراسی نداشت، و از ملامت ملامت کنندگان بیمی به دل راه نداد. اما متأسفانه عمال کثیف استعمارگران درصدد برآمدند چراغ حق را به خیال خویش خاموش کنند، لذا در جریان مشروطیت شباهنگام گروهی از اشرار ناگهان به منزلش ریختند و او را هدف گلوله قرار دادند. بلافاصله شهید نشد و زبان دلداری و نصیحت گشود، مجددا همان جانیان سنگدل در دلهای شب به خانه اش ریختند، و ضمن تهدید و ارعاب اهل و عیالش این آیت حق را به شهادت رسانیدند و به ظاهر از چنگ انتقام گریختند و عذاب ابد برای خویش خریدند. شهید رشت در دم آخر کلامش آیه شریفه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض... بود که به لقای معبود نائل شد. جنازه خون آلود او را سالهای بعد از گیلان به کنار سالار شهیدان مدفون نمودند.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com/nikan.htm

رشیدالدین، فضل‌اللّه

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۷۱۸ -۶۴۵ ق)، مورخ و طبیب. ولادتش در همدان بود. پدرش عمادالدوله ابوالخیر پزشک بود، و رشیدالدین جوانی را در تحصیل فنون مختلف، به ویژه علم طب گذرانید. و از عهد ایلخانی شد. در عهد دولت ارغون‌خان و گیخاتوخان مورد توجه و اکرام تمام قرار گرفت. غازان‌خان، بعد از قتل صدر جهان زنجانی، وی را با شرکت خواجه سعدالدین محمد آوجی به وزارت برگزید و الجاتیو (سلطان محمد خدابنده)، بعد از قتل سعدالدین، با وجود نهایت اعتمادی که به کفایت رشیدالدین فضل‌اللّه داشت؛ خواجه علی‌شاه یلانی را با وی در وزارت شریک کرد. در دوره‌ی سلطنت ابوسعید بهادرخان، به سبب نقاری که بین رشیدالدین و خواجه علی شاه در میان بود، خواجه علی‌شاه و همدستان او نزد آن پادشاه در میان بود، خواجه علی‌شاه و همدستان او نزد آن پادشاه جوان و کم‌تجربه چنین فرانمودند که خواجه رشیدالدین و پسرش خواجه ابراهیم، الجایتو را زهر داده‌اند. به همین جهت در جمادی‌الاول سال ۷۱۸ ق سلطان ابوسعید دستور داد تا اول پسر را پیش چشم پدر گردن زدند، و سپس خواجه رشیدالدین را هلاک کردند، و خاندان و خواسته‌ی او را به یغما بردند. علاوه بر آن که درگاهش ملجا و مآب اهل هنر و علم بود. و در بسیاری از ناحی ایران و

ممالك ایلخانی مـدارس و مساجد و كتابخانه‌ها و موقوفات احداث كرد، خود نیز قسـمتی بزرگ از عمر خود را در جمع و تدوین و تالیف گذرانید. مجموعه‌ی مصنفات و مولفات رشیدالدین فضل‌اللّه، «جامع التصانیف رشیدی» یا «المجموعه الرشیدیه» نامیده می‌شد و اینـك از مجموعه‌ی آن آثـار مختلف، برخی در مسائل مختلفی از قبیل مباحث دینی و تفسـیر و كلام و طب و فلاحت و تاریـخ و داروشناسـی، بر جای مانده كه عبارتند از: «توضـیحات رشـیدیه»، (شامل ۱۹ رسـاله دربـاره مسایل كلامی و دینی و عرفانی)؛ «مفتاح التفاسـیر»؛ «الاخبـار و آثـار»؛ «رسـاله‌ی سـلطانیه»؛ «بیـان الحقایق»؛ «جامع التواریـخ»؛ «مكاتیب یا مكاتبات رشـیدی»؛ دو كتاب «جامع التواریخ رشـیدی» و «مكاتبات رشـیدی»، كه اولی كتاب مفصلی در تاریخ مغول و تاریخ عمومی است. دومی كه منشآت و مناشیر و رسایـل اوست و مجمـوعه‌ی فرمانهـا و نامه‌هـایی است كه وی به صـفرزندان و عمـال و علمـاء و مشایـخ عهـد نوشـته است. صـاحب «الذریعه» به وی «دیوانی» نسبت داده كه نشان می‌دهد شعر هم می‌سروده است.[۱]

فضل‌اللّه وزیر مدبر (و. همدان حدود ۶۴۵ ه.ق.– مقت. ۷۱۸ ه.ق./ ۱۳۱۸ م.). در ایام اباقاخان وی طبیب خاص پادشاه بود و احترامی داشت، در زمـان غازان لیاقت وی آشـكار شـد و سه سال پس از عزل وزیر اعظم صدرالـدین زنجانی، غازان او و خواجه سـعدالدین ساوجی را متفقا به صدارت انتخاب كرد.

در عهـد سـلطنت اولجـایتو، رشـیدالدین ماننـد سـابق حیثیت داشت و در همـان اوقات در سـلطانیه- پایخت جدیـد- ناحیه‌ای را آباد ساخت كه نام او «رشـیدیه نامیـده شد. دو سال بعد محلتی دیگر در نزدیكی شـهر غازانیه بنا نهاد و با صـرف هزینه هنگفت رودخانه سرارود را بـدانجا آورد. بعـد از قتل سـعدالدین، خواجه علی شاه گیلانی، كه مردی مزدور و فرومایه بود- جایگزین او شد و او پس از اندكی دسیسه‌ای خطرناك ضد رشـیدالدین ایجاد كرد ولی مؤثر نگردید. در سال ۱۳۱۵ ه.ق. نزاعی شدیـد بین دو وزیر به ظهور پیوست والجـایتو نـاگزیر شـد كه ترتیب و انتظام ممالك مختلف را بین آن دو تقسیم كنـد تا اختلافی روی ندهـد، مع ذلك علیشاه تهمت و خصومت را ضد او ادامه داد به طوری كه خواجه رشـید به زحمت توانست خود را برهاند. این رقابت پس از مرگ الجایتو و در اوان سـلطنت ابوسـعید هم وجود داشت تـا عاقبت خواجه تاب مقاومت نیاورد و از شـغل خود كناره گرفت و در سن متجاوز از ۷۰ او و پســر ۱۶ سـاله‌اش ابراهیـم را بـه تهمـت مسموم كردن سـلطان سـابق (الجـایتو) بـه قتـل رساندنـد. تاریـخ مشـروح و معتبر «جامع‌التواریخ» به همت او تألیف و تدوین شده».

برگرفته از كتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] ارمغان (س ۶، ش ۲۵۳ –۲۴۱، ۴ –۳)، از سعدی تا جامی (۱۲۵ –۹۵)، الاعلام (۳۵۹/۵)، اعیان الشیعه (۴۰۱/۸)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۲۵۲ –۱۲۴۷ /۳)، تاریخ برگزیدگان (۱۷۲ –۱۷۱)، تاریخ نظم و نثر (۱۴۳ –۱۴۲)، تاریخ برگزیده (۶۰۴)، تـذكره‌ی روز روشن (۲۹۳)، حبیب السیر (۲۰۱ –۱۹۹، ۱۹۱ /۳)، دایرةالمعارف فارسـی (۱۰۸۶/۱)، دسـتور الوزراء (۳۲۱ –۳۱۵)، الذریعه (۶۰/۱۴، ۳۶۲/۹، ۲۷۱ –۲۶۹ /۳)، ریحـانه (۳۴۰ –۳۳۷ /۷)، سـبك شناسـی (۱۷۹ –۱۷۰ /۳)، طبقـات اعلام الشـیعه (قرن ۱۶۰/۸)، فرهنگ سـخنوران (۳۷۷)، كارنـامه بزرگان (۳۲۲ –۳۲۰)، لغت نـامه (ذیل/ ابن ابی‌الخیر)، مجمع الفصـحا (۶۸۰/۲)، معجم المؤلفین (۷۴/۸).

رشیدی عزآبادی، محمد حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسن رشیدی عزآبادی : فرمانده مركز آموزش نظامی شهید بهشتی یزد

سال ۱۳۴۱ در عز آباد یزد در خانواده ای متدین و زحمتکش فرزندی متولد شد که نامش را محمد حسن گذاشتند. پدربا کشاورزی و مادر با خانه داری روزگار می گذراندند. زندگی آنها همیشه با تلاش و زحمت همراه بود.

او برای تحصیل به دبستان رفت و تا سال پنجم ابتدایی به کسب علم پرداخت . پس از آن به دلیل مشکلات اقتصادی به کار بنایی روی آورد .

در دوران انقلاب جزء مبارزین و پیشتازان نهضت امام خمینی(ره)بود .

در اکثر راهپیمایی ها بر علیه رژیم پهلوی پر خروش و مصمم حضور می یافت. در یک درگیری با نیروهای نظامی رژیم منحط شاه به افتخار جانبازی نائل شد. علاوه بر مبارزه، در اخلاق و رفتار هم نمونه بود و برای احکام و مسائل اسلامی اهمیت ویژه ای قائل بود . همه را سفارش می کرد تا آداب اسلامی را به خوبی انجام دهند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در جبهه کردستان به مبارزه با عوامل استکبار جهانی مشغول شد. در مسئولیت های مختلفی چون فرماندهی گردان، جانشین محور تیپ یکم لشکر نجف اشرف و مدتی را به عنوان مسئول یگان حفاظت خدمت کرد . در این دوران بود که توسط گروهک ها مورد سوء قصد قرار گرفت.

اخلاص، تقوا، توانمندی، مطالعه و کارآمدی وی او را در صف مبارزین شجاع قرار داد .

پس از مدتی راهی لبنان شد تا با ارائه آموزش نظامی به مسلمانان وشیعیان مظلوم آن دیار یا آنها در مبارزه برعلیه صهیونیسم بین الملل باشد.

یک سال و نیم مسئولیت پادگان بعلبک را در لبنان برعهده گرفت و پس از سال ها مبارزه با ظلم وستم سر انجام در جنوب لبنان مورد حمله هواپیماهای اسرائیلی قرار گرفت و در تاریخ ۲۷/۸/۱۳۶۲ به شهادت رسید.

اودر بخشی از وصیت نامه ا ش می گوید:

بار خدایا تو را سوگند می دهم به آن چیز که من عاشقم و آن شهادت است به من عطا فرمایی، که جز راه نزدیک شدن به تو راه دیگر پیدا نکرده ام.

بار خدایا از تو می خواهم که تو شفیعم باشی و مرا به ذکر خود وادار کنی.

از مردم بیدار و مسلمان تقاضا دارم که قشر روحانیت مبارز را تقویت کنند و دست بیعتی که به اسلام و امام امت داده اند پایدار بمانند.

ای همسرم، امروز مسئولیت سنگینی بر دوش تو گذارده شده است که باید زینب وار مبارزه کنی و فرزندان پاک و صالح تربیت نموده و تحویل جامعه اسلامی بدهی.

ای فرزندانم از شما می خواهم شمشیری که از دست من افتاده است برگیرند و راه حسین را ادامه دهید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رشیدی، علیقلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی قلی رشیدی

محل تولد : خرم آباد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۲/۲۳

زندگینامه علمی

در روستای بادامک تابع شهرستان پلدختر متولد شدم . در شش سالگی در روستای چم قلعه به دبستان رفتم و پس از گذشت مقطع ابتدایی وارد مقطع راهنمایی در شهرستان پلدختر شدم. دبیرستان راهم در همان شهر همراه با انقلاب در رشته علوم تجربی گذراندم. در دوران دبیرستان که مصادف با انقلاب بود به همراه یکی از سادات جلیل القدر مظلوم و محلی به نام سید علی نقی موسوی (ره) تمام اعلامیه های امام را دست نویس کرده و در بین مردم پخش کردم از سال ۵۶ وارد حوزه شدم و تا سال ۱۳۷۱ دوره سطوح عالیه را تمام کردم و همراه با دروس حوزه دروس دانشگاهی لیسانس در رشته فلسفه و کلام و فوق لیسانس در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی را تا سال ۱۳۷۶ به اتمام رساندم در دوران جنگ تحمیلی چندین بار به جبهه رفتم و دو بار مجروح شدم و در سال ۱۷/۶/۱۳۶۵ به درجه جانبازی شیمیایی نایل گردیدم و الان هم مشغول به تدریس در دانشگاههای لرستان و حوزه علمیه پلدختر هستم.

رشیدیان، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۸ در تهران تولد یافت. پدرش حبیب‌اللهخان در سفارت انگلیس شغل کوچکی داشت و غالبا واسطه و معرف اشخاص با اعضای سفارتخانه بود. بعد از ۱۳۲۰ سه فرزند خود را که سیف‌الله و قدرت‌الله و اسدالله نام داشتند همراه و همکار خود نمود مخصوصا موقعی که سید ضیاءالدین طباطبائی وارد ایران شد و چون معروف بود، وی عامل سیاست انگلیس در ایران می‌باشد، برادران رشیدیان به دور او گرد آمدند و در احزابی که سید تشکیل داد، آتش‌بیار معرکه بودند. اسدالله معذلک که کوچکترین برادر بود ولی استعداد و ابتکار او بر دو برادر رجحان داشت، امور سیاسی را او اداره می‌کرد و دو برادر دیگر به دنبال تجارت و پیدا کردن پول رفتند چند سینما در تهران دائر نموده و درآمدی سرشار برای فعالیتهای سیاسی اندوختند. در دوران حکومت مصدق برادران رشیدیان که علنا با نهضت و جریان ملی شدن نفت در مقام مبارزه بودند و به زندان افتادند و همه‌گونه اختناق و محدودیت برای آنها بوجود آمد. از نخستین روزهائی که مصدق به قدرت رسید، برادران رشیدیان با تمام قدرت برای سرنگونی حکومت او می‌کوشیدند. بعد از ۱۳۳۲ رشیدیان و برادرانش در صحنه‌ی سیاسی ایران خورشید درخشنده‌ای بودند. همه کار از آنها ساخته بود و در دربار رفت و آمد داشتند. هرکس هرجا مشکلی داشت، به آنها متوسل می‌شد. در ۱۳۳۹ اسدالله رشیدیان تصمیم گرفت پایگاه سیاسی برای خود درست کند و کاندیدای وکالت مجلس شد و در دوره بیستم از تهران انتخاب گردید. با انحلال مجلس بیستم فعالبت برادران رشیدیان علیه دولت امینی شروع شد. به دستور امینی، اسدالله و سیف‌الله رشیدیان به زندان افتادند. چند ماهی در زندان به سر بردند تا اینکه دستور آزادی آنها صادر شد.

این بار مزد مبارزه‌ی خود را از شاه به صورت امتیاز تاسیس بانک گرفتند. به دستور شاه، به آنها اجازه داده شد بانکی به نام تعاونی و توزیع وابسته به اصناف تهران تشکیل دهند. از طرف بانک مرکزی کمکهای موثری به عمل آمد و سرمایه‌ی آن از طرف چند نفر تامین گردید. در کنار بانک مزبور، شرکت بیمه‌ای هم دائر کردند که آن هم واحدی سوددهنده بود. بانک تعاونی و توزیع

رشیدیان چندین بار دچار نوسانات مختلف شد و هربار که به سقوط نزدیک می‌شد، بانک مرکزی مدیریت آن را به عهده می‌گرفت و در سامان دادن آن تلاش بسیار می‌کرد.

در فاصله‌ی بین سالهای ۵۰ و ۵۲ دو تن از برادران فوت شدند. اسدالله از فقدان برادران خود سخت دلسرد و آزرده گردید. گرچه مدیرعامل بانک مزبور بود ولی بیشتر اوقات او در خانه می‌گذشت و با دوستان در کنار منقل به نقل و گفتگو می‌پرداخت.

اسدالله رشیدیان به تمام معنا جوانمردی داشت. از بلندپایگان زمین‌خورده حمایت می‌کرد و به طور آشکار و نهان زندگانی آنها را سر و صورت می‌داد. در بانک او متجاوز از ۵۰ وزیر و سفیر و سپهبد و سرلشکر بازنشسته شاغل بودند و همه حقوق قابل ملاحظه‌ای دریافت می‌داشتند. وی بیش از شصت سال عمر نکرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضا، فضل‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۴ در شهر رشت به دنیا آمد. پدرش شیخ اسدالله رضا روحانی و ملاک بود و از نواده‌های گیلانشاه و اتورخان معروف می‌باشد. رضا تحصیلات عالی خود را در دانشکده‌ی فنی پایان برد و درجه‌ی مهندسی در برق و الکتریسیته گرفت و چون شاگردی ممتاز بود، برای تدریس در همان دانشکده استخدام شد و سالیانی چند به شغل مدرسی در دانشکده‌ی فنی اشتغال داشت. به هنگام جنگ بین‌المللی دوم، برای ادامه‌ی تحصیل به شبکه‌های برق ادامه داد، درجه‌ی دکترا و مقام پروفسوری گرفت و به ایران بازگشت و استاد دانشکده‌ی فنی شد. پس از دو سال تدریس در دانشکده‌ی فنی، بنا به دعوت دانشگاه سراکیوز در نیویورک به آنجا رفت و ریاست کرسی تئوری‌های برق به وی داده شد. سایر مشاغل وی در آمریکا عبارتست از: مشاور فنی جنرال الکتریک و مشاور فنی نیروی هوائی آمریکا. وی در این سمت در تهیه‌ی آپولو شرکت داشت.

پروفسور رضا در ۱۳۴۷ به ایران بازگشت و مقام استادی احراز نمود. در همان سال به ریاست دانشگاه صنعتی منصوب شد و پس از مدت کوتاهی به ریاست دانشگاه تهران سفارت ایران در یونسکو انتخاب گردید و سپس سفیر ایران در کانادا شد. وی مدتها در دانشگاه‌های فرانسه و آمریکا و کانادا تدریس می‌کرد و یکی از دانشمندان بین‌المللی می‌باشد. در عین حال ادیب و شاعر هم بود. خانواده‌ی پروفسور فضل‌الله رضا همه اهل فضل و دانش هستند. یکی از برادران وی در حالی که در شش سالگی از بینائی محروم شد، دارای دو درجه لیسانس بوده و به چند زبان خارجی مسلط می‌باشد و صاحب تالیفات و تحقیقات زیادی است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضا، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به طلوع، در ۱۲۶۷ در رشت متولد شد. پدرش مرحوم آقارضا مجتهد بود. پس از آنکه به سن رشد رسید، تحصیلات خود را آغاز کرد. مقدمات را نزد معلمین خصوصی فراگرفت، سپس وارد مدرسه‌ی جامع رشت گردید و مطابق معمول زمان و سیره‌ی

خانوادگی به تحصیل مقدمات زبان فارسی و عربی پرداخت. یک دوره کامل سطح را اعم از ادبیات عرب، منطق و کلام و فلسفه و فقه اصول و قدری ریاضیات را فراگرفت. چون جوانی وی مصادف با نهضت مشروطیت بود، به جرگه‌ی آزادیخواهان و احرار پیوست. مخصوصا در مدرسه‌ی جامع رشت معاشرت و مباحثه‌ی وی با میرزا کوچک‌خان جنگلی که او نیز جزء طلاب علوم دینی بود، بیشتر او را به مشروطه و آزادیخواهی ترغیب نمود. به طوری که در قیام جنگل به میرزا پیوست و در تشکیلات و سازماندهی امور به کمیسری عدلیه برگزیده شد و از دوستان و یاران باوفا و صمیمی میرزا کوچک‌خان گردید. بعد از اضمحلال قیام جنگل و کشته شدن میرزا کوچک‌خان، از قیام جنگل کناره گرفت ولی میل داشت به نحوی در اوضاع و احوال روز مداخله داشته باشد، لذا امتیاز روزنامه‌ی طلوع را گرفت و به انتشار آن در رشت پرداخت. روزنامه‌ی طلوع از آنچنان شهرتی برخوردار شد، که بعدها نام خانوادگی وی که رضا بود، جزء نام وی شد و کلمه‌ی طلوع نام خانوادگی او به شمار می‌رفت.

محمودرضا در انتخابات مجلس موسسان که در ۱۳۰۴ انجام یافت، به نمایندگی برگزیده شد و به اصلاح قانون اساسی و متمم آن به نفع رضاشاه رای داد. در دوره‌ی ششم قانونگزاری از لاهیجان به وکالت مجلس شورای ملی رسید و کم‌وبیش با مدرس و یاران وی همکاری می‌کرد و تقریبا نقش اقلیت را در مجلس داشت. در همان دوره سفری به شوروی کرد که سخت موجب ایراد رضاشاه واقع گردید. در دوره‌ی هفتم بار دیگر به وکالت انتخاب گردید ولی در این دوره دیگر از مدرس و مصدق و سایر همفکران خبری نبود، در عوض فرخی یزدی مدیر طوفان به نمایندگی انتخاب شده بود. محمودرضا به اتفاق فرخی یزدی اقلیت تندروئی در مجلس بودند که مرتبا علیه دولت و شاه سخن می‌گفتند. مخصوصا وقتی سرتیپ بوذرجمهری به وزارت فوائد عامه منصوب شد و در وزارتخانه حبس خصوصی درست کرد و تنی چند از کارمندان را به حبس انداخت، رضا به شدت در مجلس او را مورد انتقاد قرار داد. پس از پایان دوره‌ی هفتم، رضا به تکلیف نظیمه از وکالت منصرف شد و به کار وکالت دادگستری پرداخت. گاهی در تهران و زمانی در رشت به وکالت اشخاص در دادگاه‌ها حضور یافته، به دفاع از موکلین خویش می‌پرداخت. در ۱۳۱۹ بدون سابقه‌ی کسالت در ۵۲ سالگی در حالی که از سلامت کامل برخوردار بود، درگذشت. به طوری که تحقیق شد، نامبرده در روز ۱۶ دی‌ماه همان سال برای انجام کاری به اداره ثبت اسناد رشت دعوت می‌شود. پس از حضور وی در اداره ثبت، برای او قهوه می‌آورند. وی به محض نوشیدن قهوه، حالش دگرگون شده، تا طبیب به بالین بیاورند، درمی‌گذرد. در همان روزی که چنین اتفاقی در اداره‌ی ثبت رشت به وقوع می‌پیوندد، عده‌ای حضور رئیس آگاهی شهربانی رشت را در آن اداره تایید نموده‌اند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضاالهی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: علوم تربیتی، دانشکده:–، دانشگاه: آزاد اسلامی رودهن

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دارای تحصیلات عالی و دکترا در رشته فلسفه.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی رودهن.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

فلسفه، علوم تربیتی، هنر، استاد راهنمای یک پایان‌نامه دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۶۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

فلسفه، علوم تربیتی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی:-، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی مقالات:

فلسفه، علوم تربیتی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

رضاپور، عبدالرحیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالرحیم رضاپور

محل تولد : بابل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۳ پس از اخذ دیپلم در اواخر تیرماه وارد حوزه علیمه فیضیه مازندران شهر بابل با مدیریت حاج آقا فاضل استرآبادی شدم. تمام دروس تا لمعه و باب صوم را خدمت ایشان گذراندم و در سال تحصیلی ۶۶-۶۵ وارد حوزه علمیه قم شدم. ادامه دروس سطح را خدمت اساتید برزگواری مثل حجج اسلام وجدانی فخر ، دوستی زنجانی ، حسینی بوشهری ، محلاتی ، پایانی و سیفی گذراندم. در سال ۶۸ همزمان با دروس حوزه وارد دانشگاه تهران شدم و در رشته ادیان و عرفان تحصیل کردم و در دوره عربی تا دوره تکمیلی را در کلاسهای آموزشی و دفتر تبلیغات گذراندم ، پس از ۶ سال یعنی در سالهای تحصیلی ۶۹-۷۰ شروع به آموختن دروس خارج کردم و از محضر اساتید بزرگوار حوزه آیات عظام مکارم شیرازی ، دوستی زنجانی، وحید خراسانی ، سید جعفر کریمی و ... بهره بردم و در سال ۱۳۸۶ در آزمون ورودی دانشگاه ادیان و مذاهب شرکت کردم و الان آخرین ترم را گذراندم ان شاء الله بتوانیم با بار علمی بیشتر به مکتب تشیع اثنی عشری و مردم خدمت نمائیم و مورد رضای خداوند قرار گیرید.

رضازاده شفق، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۰ -۱۲۷۱/۱۲۷۴ ش)، شاعر، نویسنده، روزنامه‌نگار و مترجم. در تبریز متولد شد و زبان فرانسوی و انگلیسی را در مدرسه‌ی کاتولیک و امریکایی تبریز فراگرفت. مدتی مدیریت مدرسه‌ی حیات تبریز را به عهده داشت و در سال ۱۳۲۸ ق روزنامه‌ی «شفق» را در تبریز منتشر کرد، و در سال ۱۳۳۰ ف بر اثر سخنرانیهایی که بر علیه استیلای دولت روس می‌کرد از طرف آن دولت به اعدام محکوم شد و به استانبول گریخت. و از کالج رابرت آنجا به دریافت لیسانس نائل گردید، در سال ۱۳۴۰ ق به ایران بازگشت و بعد از مدت کوتاهی به برلن رفت و در آنجا موفق به دریافت دکترای فلسفه شد. سپس به ایران آمد و در دارالمعلمین عالی به تدریس فلسفه و ادبیات فارسی قبل از اسلام پرداخت او زبانهای روسی، فرانسوی، ترکی، آلمانی و انگلیسی را به خوبی می‌دانست و در دانشگاه تهران ادبیات فارسی و فلسفه تدریس می‌کرد. در اولین دوره‌ی مجلس سنا و دوره‌های چهاردهم و پانزدهم مجلس شورای ملی نماینده بود. وی در تهران درگذشت و در گورستان بهشت زهرا به خاک سپرده شد. از آثار اوست: «تاریخ ادبیات ایران»؛ «ایران از نظر خاورشناسان»؛ «ستارخان»؛ تدوین «دیوان عارف»؛ «فرهنگ شاهنامه و ملاحظاتی درباره‌ی فردوسی» و ترجمه‌های: «اسکندر مقدونی»؛ «تاریخ مختصر ایران»؛ «زندگانی داریوش».[۱]

محقق، خطیب، نماینده‌ی مجلس، سناتور، مولف و مترجم، فرزند آقارضا بازرگان، در ۱۲۷۳ در تبریز تولد یافت. پس از رسیدن به سن رشد، تحصیلات معمول زمان را آغاز کرد و مقدمات را نزد معلمین خصوصی فراگرفت و وارد مدرسه‌ی آمریکائی در تبریز شد و چند سالی در آن مدرسه تحصیل کرد و زبان انگلیسی را به طور کامل فراگرفت و در همان مدرسه به معلمی پرداخت. در جوانی سری پرشور داشت و آزادی‌طلب بود. چندی هم روزنامه‌ی شفق را انتشار داد. روزنامه‌ی شفق در آن ایام روزنامه‌ای تندرو و آزادی‌طلب بود. چندی غنی‌زاده سردبیری آن را عهده‌دار بود. سال اول این روزنامه ۴۸ شماره منتشر شد. دارای مطالب گوناگون و انتقادی و اجتماعی بود. سال دوم روزنامه از رجب ۱۳۲۹ ه.ق آغاز شد و مجموعا ۴۳ شماره از آن انتشار یافت و از آن پس با پیشامد عاشورای ۱۳۳۰ ه.ق و قتل عده‌ی زیادی از آزادیخواهان آذربایجان به دست روسها، شفق تعطیل شد و مدیر آن به عثمانی رفت و در استانبول در مدرسه‌ی ایرانیان معلم فارسی و تاریخ ادبیات شد و سپس وارد یکی از مدارس استانبول گردید و دیپلم دریافت نمود. رضازاده سپس برای انجام تحصیلات عالی به آلمان مسافرت نمود و قریب شش سال در آن کشور به تحصیل فلسفه پرداخت و درجه‌ی علمی گرفت و ضمنا در مجلات ایرانشهر، مهر، آرمان، شرق و غیره مقالاتی انتشار می‌داد و علاوه بر آن، کتب و رسالاتی نیز در زمینه‌های تاریخی، ادبی، فلسفی و اجتماعی تالیف یا ترجمه نموده است.

رضازاده شفق چندی در مدارس جدیدالتاسیس تهران به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران تاسیس گردید، دعوت به کار شد. در آنجا فلسفه و علوم تربیتی تدریس می‌نمود. در ۱۳۱۴ شورای عالی فرهنگ، تحصیلات او را معادل دکترا شناخت و رسما به استادی دانشگاه در دانشکده‌ی ادبیات پذیرفته شد و در همان سال فرهنگستان ایران به منظور اشاعه‌ی لغات فارسی سره به جای لغات بیگانه تاسیس گردید و دکتر شفق عضو پیوسته‌ی فرهنگستان شد. در سال ۱۳۱۷ سازمانی به نام پرورش افکار تاسیس گردید تا پیشرفتهای ایران در زمان گذشته و حاضر با ایراد سخنرانی اساتید به سمع مردم برسد. دکتر شفق در آن سازمان سهمی بسزا داشت. پس از شهریور ۱۳۲۰ و آغاز دموکراسی، شفق از تهران کاندیدای مجلس شورای ملی شد. انتخابات تهران در آن دوره به معنای واقعی آزاد بود و رای مردم سرنوشت آن را تایید می‌کرد. در آن دوره دکتر محمدمصدق، سید محمدصادق طباطبائی، موتمن‌الملک پیرنیا و آیت‌الله کاشانی در زمره منتخبین تهران بودند. دکتر رضازاده شفق نیز از تهران به

پارلمان راه یافت و رویه‌ای معتدل پیش گرفت. نطقهای ضروری و فصیح و به موقع او توجه مردم را جلب کرد. در جریان جدائی آذربایجان از ایران، چند نطق مهم ایراد نمود و سرانجام عضو میسیونی شد که به ریاست قوام‌السلطنه برای مذاکره درباره‌ی تخلیه‌ی ایران و عدم حمایت از فرقه دموکرات به مسکو سفر کردند. وجود شفق در آن هیئت بسیار سودمند بود. پس از پایان جنگ بین‌المللی دوم، یک هیئت از ایران عازم آمریکا شد تا در کنفرانس سانفرانسیسکو شرکت نماید از مجلس آقایان دکتر شفق، دکتر عبده و دکتر اعتبار عضو این هیئت بودند.

پس از پایان مجلس چهاردهم، قریب ۱۶ ماه فترت ایجاد شد تا سرانجام انتخابات ایران آغاز گردید. حزب دولتی دموکرات ایران که خالق آن احمد قوام بود، کاندیدای خود را رسما معرفی نمود. دکتر رضازاده شفق کاندیدار نمایندگی مجلس از تهران گردید و سرانجام به مجلس پانزدهم راه یافت. در سال ۱۳۲۸ مجلس سنا در ایران تشکیل شد و دکتر شفق سناتور انتصابی تهران بود. شفق مجموعا پنج دوره نماینده‌ی مجلس سنا بود و عنداللزوم از کابینه‌های دولتی حمایت می‌کرد.

محمدرضا پهلوی نسبت به شفق علاقه‌ای خاص داشت و از او خواست لقبی برای او و فرح پهلوی پیشنهاد کند و سرانجام لقب «آریامهر» برای محمدرضاشاه و «شهبانو» برای فرح انتخاب و مورد قبول شاه واقع شد.

دکتر رضازاده شفق در سال ۱۳۵۱ بیمار و در بیمارستان بستری شد. عمل جراحی او لازم تشخیص داده شد. پروفسور انوشیروان پویان عمل او را انجام داد ولی بهبودی حاصل نشد و پس از چند روز درگذشت و در گورستان بهشت زهرا مدفون گردید.

دکتر قاسم غنی در صفحه‌ی ۲۸ جلد چهارم یادداشتهای خود که اخیرا انتشارات زوار آن را چاپ و توزیع نموده، داوری غیرمنصفانه‌ای درباره‌ی شفق نموده است، می‌نویسد:«دکتر شفق آرام بسیار سمج، پررو و دریده‌ئی است. تمام خصوصیات یک نفر آدم احمق در او جمع است. بسیار خودپسند، مغرور و بی‌حیا است و از جامعه نالاـن است. بسیار مزاح‌گو و دروغگو و حقه‌باز و متملق و بی‌حیا و پررو است. حیوانی است بس. بسیار بسیار هم بی‌سواد است»

دکتر شفق در آخر سالهای آخر عمر خود در طالقان باغچه‌ای بنیاد نهاد و بیشتر وقت خود را در آنجا می‌گذراند و همسری نیز در آنجا انتخاب کرد و صاحب دختری شد که نامش را گیتی نهاد و اشعار زیادی در وصف این دختر سروده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] ادبیات معاصر (۶۱-۵۹)، تاریخ جراید (۷۵-۷۲ /۳)، سخنوران نامی (۳۲۱-۳۱۴ /۲)، شرح حال رجال (۱۰۶-۱۰۵ /۶)، فرهنگ سخنوران (۵۰۷)، مؤلفین کتب چاپی (۴۸۹-۴۸۵ /۳).

رضانژاد، عزالدین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عزالدین رضانژاد امیردهی

محل تولد : بابل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۱/۱

زندگینامه علمی

عزالـدین رضـا نژاد امیر دهی در سال ۱۳۳۹ در شـهر بابل به دنیا آمـد. او پس از اتمام تحصـیلات ابتـدائی به تحصـیل علوم حوزوی پرداخت،ابتدا در حوزه علمیه حاج سـیف الله امیری در پادشاه امیر در بخش بند پی شـرقی (روسـتای سـید نظام الدین و حوزه شهید محمدحسن امیری فعلی) و سـپس در سال تحصیلی ۱۳۵۵ وارد حوزه علمیه صـدر بابل (حوزه ی خاتم الانبیاء – فعلی) شـد، پس از پیروزی انقلاب اسـلامی در سال ۱۳۵۸ رهسپار حوزه علمیه قم گردیدو با موفقیت در امتحانات کلیه پایه های دروه های سـطح، در سال ۱۳۶۴ دروس خـارج فقه و اصول را آغاز کرده، پس از اتمام شـش سال درس خارج فقه و اصول و سه بار شـرکت در مصاحبه دروس خـارج، در سال ۱۳۷۲ از رسـاله علمی و تحقیقی سـطح چهـار حوزه در موضوع (صـلاه الجمعه دراسه فقهیه و تاریخیه) دفاع کرد. وی علاـوه بر گذرانـدن دروس رایـج حوزه های علمیه عالی قم به آموزش های کاربردی و تحقیقی دیگر روی آورد از همین رو، بـا گذرانـدن دوره مکـالمه، خطـابه و انشـاء عربی در واحـد آموزش عربی دفتر تبلیغـات اسـلامی حوزه علمیه قم زیر نظر اساتید متخصـص به اخـذ پایـان نامه اتمام دوره آموزش زبان عربی در تاریـخ ۲۵/۱۱/۱۳۶۳ نایـل گردیـد. در ادامه فعالیت آموزش زبانی ، زبـان انگلیسـی را زیر نظر مرکز زبانهـای خـارجی دانشـگاه تهران و نیروی هوایی جمهوری اسـلامی و مرکز زبانهـای خـارجی دفتر تبلیغات اسـلامی حوزه علمیه قم با موفقیت به پایان رسانیـد و در تاریـخ ۲۹/۱/۱۳۶۶ گواهینامه اتمام دوره عالی زبان انگلیسـی را از سوی مراکز مـذکور دریـاقت کرد از سـال ۱۳۶۶ بـا همکـاری مرکز تحقیقات شـهید محلاتی (دانشـکده سپاه قم) آثاری به صورت تـالیف کتب درسـی منتشـر کرد ،از سال تحصـیلی ۱۳۷۱ ـ ۱۳۷۰ بـا شـرکت در رشـته تخصصـی کلاـم اسـلامی و پایان بردن دوره چهارسـاله آن جهت اخـذ مـدرک دکتری در کلاـم اسـلامی و با عنایت به مصوبه ۳۶۸ تاریخ ۳/۱۱/۱۳۷۴ به تـدوین پایـان نامه در موضع" برهـان وجودی برای اثبات وجود خـدا "پرداخت و بعـد از فارغ التحصـیل شـدن در این رشـته به تـدریس و تحقیق و تالیف مباحث کلام اسـلامی و فرقه های مذهبی و شـرکت در نشست های علمی پرداخت. هم اینک، عضو هیأت علمی مرکز جهانی علوم اسـلامی با سـمت اسـتاد یاری ، مدیر کل « برنامه ریزی و تدوین متون درسـی» مرکز مذکور ، به تدریس و پژوهش می پردازد. وی تاکنون بیش از چهل رساله علمی در سطح سه (کارشناسی ارشد) و چهار (دکتری) را راهنمایی ، مشاوره و داوری کرده است.

رضانیا، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حمید رضانیا

محل تولد : شیراز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی سال ۱۳۴۴شمسی در یک خانواده معمولی در شیراز متولد شدم. مادرم از نوادگان مجاهد نستوه آیت الله سید علی اکبر فال اسـیری اعلی الله مقامه – از پیشـگامان نهضت تنباکو در فارس و از همرزمان مرحوم میرزای شیرازی بزرگ رحمت الله علیه – بود، همچنین پدرم انسانی روشن بین و از نوادگان ملا واعظ شیرازی که او نیز از نیاکان زمان خود به شمار می رفت، بود، مرحوم پدرم در مسیر زندگی خود مبارزه با ظلم دستگاه طاغوت و تلاش در گسترش عدالت را سیره عملی خود قرار داده بود و در این راه

سالیانی از زندگانی خود را در بند دژخیمان ستم شاهی سپری کرد و به همین سبب کانون خانواده ام همواره برخوردار از روشنگری و کاوش در مسیر کشف حقیقت بوده است.شروع دوران تحصیلات متوسطه ام مصادف بود با آغاز نهضت بزرگ اسلام مردم ایران، که در کنار دیگر دوستانم در اتحادیه انجمن های اسلامی مدارس شیراز که امروزه بسیاری از ایشان مدال پر افتخار شهادت را به گردن آویخته اند به فعالیت های فرهنگی و اعتقادی روی آوردم، دقیقا پس از اولین تجربه ام در جبهه های جنگ که مصادف با سوم خرداد ۱۳۶۱ و آزاد سازی خرمشهر بود که علاقه وافر و آرزوی بزرگم یعنی فراگیری علوم اسلامی تحقق عملی پیدا کرد و در حوزه شیراز و در مدرسه قوام به تحصیل مشغول شدم ولی چون با فوت پدرم مصادف شد پس از اتمام دوره دبیرستان با انصراف از قبولی در دانشگاه، به حوزه مشهد و مدرسه استاد آیت الله موسوی نژاد عزیمت کردم که در آنجا ضمن خوشه چینی از خرمن اساتید آن دیار در جوار ملکوتی آستان قدس رضوی علیه السلام بهره مند شدم که از این میان اساتید بزرگواری چون آیت الله مرواریـد، آیت الله میرزا جواد تهرانی، آیت الله فلسفی ، عارف بزرگ استاد مولوی افغانی و نیز برخی از شاگردان مرحوم رجبعلی خیاط را می توان یاد کرد.همچنین سطوح عالیه و دروس خارج را در قم در محضر آیات عظام و اساتید بزرگواری چون وحید خراسانی، تبریزی ، فاضل لنکرانی، نوری همدانی، مکارم شیرازی، سبحانی، خاتم یزدی، جوادی آملی، لاریجانی، پایانی، اعتمادی و وجدانی فرا گرفتم. در بخش دانشگاهی؛ در رشته علوم تربیتی مدیریت آموزش تا مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد پیوسته رشته الهیات و معارف اسلامی از موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی با اشراف استاد فرزانه آیت الله مصباح یزدی، کارشناسی ارشد ناپیوسته فلسفه و کلام را از دانشگاه باقر العلوم (ع) و تحصیل در مقطع دکترا رشته فلسفه که ادامه دارد. الان در خارج مشغول به تحصیل در مقطع دکتری هستم و در چند سمینار نیز شرکت داشته ام .

رضانیا، ذبیح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ذبیح الله رضانیا

محل تولد : آباده

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۲/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب ذبیح الله رضانیا درتاریخ ۱۳۳۲متولد شده و پس ازگذراندن تحصیلات کلاسیک وارد حوزه علمیه قم شدم. پس از اتمام مقدمات وارد دروس خارج شده و از محضر اساتید وحضرات آیات عظام آیت الله مکارم شیرازی ،سبحانی، ربانی گلپایگانی،مومن ....کسب فیض نمودم. همچنین در رشته تخصصی کلام درحال نوشتن پایان نامه می باشم. علاوه بر تحصیل به تألیف نیز پرداخته ام که درقسمت آثار آمده است.

رضایی آدریانی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضایی آدریانی

محل تولد : نجف اشرف

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۰/۱/۱

زندگینامه علمی

متولد ۱۳۵۰ در نجف اشرف، از سال ۱۳۵۸ ساکن در قم علمی/حوزوی : از سال ۱۳۶۵ پس از پایان سیکل وارد حوزه علمیه قم شده در مدرسه المهدی(عج) وابسته به حضرت آیت الله گلپایگانی تا اواسط سطح در این مدرسه بوده و از آن پس سطح را در مدرسه آیت الله گلپایگانی(روبروی شهرداری سابق) در محضر اساتیدی همچون عندلیب همدانی(فقه) موسوی تهرانی، حسینی خراسانی، علوی بروجردی، نظری منفرد (اصول) را گذرانده و از سال ۷۹ در درس خارج آیات عظام مرحوم آقای تبریزی(فقه) و آیت الله العظمی وحید خراسانی(اصول) شرکت نموده و یکسال هم(۸۴) در مدرسه فقهی آیت الله وحید خراسانی (مدرسه امام باقر در کوچه سیاه) به مباحث تخصصی اصول پرداخته....

از سال ۷۰ به موازات شروع تبلیغ و احساس آشنایی تخصصی با تبلیغ برای نونهالان وارد مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان شده و ۲-۳ سالی را به تحصیل، تحقیق و تألیف های داخلی آن مرکز پرداختم به گونه ای که یکی از چهره های علمی آن مرکز بودم.

پس از آن به موازات راه اندازی سمینارهای هم اندیشی سینما و دین از سوی حوزه هنری سازمان تبلیغات به مدّت ۲ سال به آشنایی و پژوهش در حوزه فیلم و هنر و هنر دینی پرداخته و وارد عرصه فعّالیّت های هنری و رسانه ای گردیده، به طوری که پس از حوزه هنری و پایان سمینارهای هم اندیشی، به همکاری با مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما در قم پرداخته و در دو حوزه آثار تاریخی تلویزیونی و آثار مذهبی و دینی تلوزیونی به پژوهش / نقد و یا مشاوره پرداختم که اهم فعّالیّت های این دوران چنین است:

پژوهش های گسترده درباره عاشورا و امام حسین(ع) ، جهت سریال امام حسین(ع) نقد و بررسی سریال ولایت عشق نقد و بررسی سریال مختار پژوهشگر سیره نبوی جهت مجموعه تلوزیونی آیینه(۱۸۰ قسمتی جهت معرفی سیره نبوی در شبکه ۱ سیما) طراح مستندهای عاشورایی حضور و میزگردهای بازشناسی حرکت امام حسین(ویژه دهه محرم ۸۵ از شبکه ۱ سیما) کارشناسی علمی و همراه کاروان عاشورائی شبکه ۱(ویژه محرم ۸۵ که فرهنگ های عزاداری ۱۰ شهر را به تصویر کشید.)

از سال ۸۰ به مناسبت مطالعه و پژوهش درباره فرقه ماتریدیه از فرق کلامی اهل سنت و در خواست مرکز جهانی یک دوره کلام اهل سنت را به صورت مقارن برای طلاب اهل سنت مدرسه امام خمینی(ره) تدریس نموده و از آن پس ۲ سال هم کلام شیعی را تدریس نموده ام.

از سال ۸۰ با ورود به مرکز تخصصی مهدویت و تحصیل در آنجا و سپس در پژوهشکده مهدویت(مؤسسه آینده روشن) به فعالیت های گوناگون علمی پژوهشی و رسانه ای پرداخته ام که شرح مهمترین آنها چنین است:

معاونت هنری مرکز تخصصی مهدویت(در زمان کوتاه – نیم سال)

سردبیری نشریه انتظار نوجوان

کارشناس و مشاور هنری موسسه آینده روشن، کارشناس مستند تلوزیونی: ساحل بیکران،

کارشناس و مشاور بخش هنری: دومین همایش بین المللی دکترین مهدویت

طراح و مدیریت پروژه کتابهای ۶ جلدی یه دنیای قشنگتر ویژه کودکان

رضایی پور، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده قرارگاه «انصار »سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در«سیستان وبلوچستان» سردار شهید «علیرضا رضایی پور» معروف به (مرتضی کاظمی)در شهریور ماه سال ۱۳۴۲ در شهر زابل چشم به جهان گشود .در اوان کودکی و در سن چهار سالگی به مکتب خانه رفت و یک سال بعد با روان خوانی قرآن مجید این کلام الهی آشنایی نسبتا کاملی پیدا نمود .به طوری که صورت دلنشین او گرمی بخش محافل عارفان طریقت بود و در دل بزرگان آن مجالس ،امید آینه روشن آن کودك خرد سال جرقه می زد .از دوره راهنمایی به راز و نیاز با پروردگارش انس گرفت و نماز ،این عشق با معبود را از عمق جان زمزمه می کرد .دوران دبیرستان را در رشته ریاضی فیزیک به پایان رساند .او که در خانواده ای مذهبی به دنیا آمده بود و زندگی را در محیطی سر شار از ایمان و اخلاص گذرانده ،عشق به معبود و خالق در اعماق وجودش نفوذ کرده بود .پدرش مغازه دار بود و دارای سطح متوسطی از زندگی ،اما با آرمانهای والای مذهبی که داشت ،توانست فرزندانی شایسته همچون علیرضا را به جامعه تقدیم نماید .علیرضا در قبل از انقلاب اسلامی به مقتضای سنش شغل خاصی نداشت و تحصیل می کرد .اما روح بلند او را تنها در مدرسه سیراب نمی کرد . در مراسم عبادی و مذهبی که در مساجد و دیگر اماکن مذهبی بر گزار می شد ،شرکت فعالانه ای داشت .در کلاس های آموزشی قرآن چنانکه گذشت ،به صورت چشمگیری حضور می یافت ،و با روحانیون منطقه ارتباطی عمیق داشت ،به طوری که در جلسات قرآن و بعضا جلسات خصوصی عقیدتی سیاسی که در منزل شهید مظلوم سید محمد تقی حسینی طبا طبایی بر گزر می شد ،فعالانه شرکت می کرد .با اوج گیری نهضت انقلابی مردم مسلمان ایران او نیز همچون سایر یاران بی شمار امام راحل در میادین مبارزه و ایثار خونرنگ اسلامیمان ،رسما پای به جرگه سرخ پوشان فدایی اسلام نهاد .ازآن پس درس و مدرسه را رها نمود و در مدرسه عشق و ایثار و به دانشگاه انقلاب وارد گردید .در تمامی دوران سخت و تلخ و شیرین انقلاب ،سوار بر مرکب مبارزه بود و از هیچ گرفتاری و تنگنایی خسته و دلگیر نمی شد و از سختی و دشواری این راه هیچگاه به ستوه نیامد .بلکه همیشه مشوق و سر مشق دیگران نیز بود .اینك آن نوجوان دیروز ،مبدل به جوانی پر شور و انقلابی شده ،تا جایی که در تمامی صحنه های انقلاب ،از تظاهرات خیابانی گرفته تا مبارزه فکری و عقیدتی با گروهکهای ملحد و منحرف ،حضور فعال داشت و از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید .

آن شخصیتی که از کودکی همدم و مونس قرآن بود و هیچگاه از توسل به خاندان عصمت و طهارت جدا نشده و دور نمانده بود ،اینك آرزویی جز تلاش و ایثار در راه خدا در سر نداشت .وقوع انقلاب اسلامی برای او زمینه خود سازی و ایثار را صد چندان فراهم ساخته بود .به راستی که از این امتحان چه سر بلند و پیروز بیرون آمد. او از همان اوان کودکی دوستدار اقشار محروم و مستضعف بود .چنانکه خانواده اش در این مورد جریانی را تعریف می کنند ،که در سن حدود ده سالگی ،در یکی از روز های

سرد زمستانی در گوشه خیابان متوجه ناله های کودکی می شود که از فرط سرما ،نای هیچگونه حرکتی نداشته ،توان خویش را از دست داده و به شدت می لرزید .او اورکت خویش را از تن در آورده و به آن کودک رنجور و بی کس می پوشاند .پس از مراجعت به خانه ،به والدینش چنین وانمود می کند که تنپوش او گم شده است .ولی بعد ها وقتی هر روز بخشی از نهارش را به بهانه رفتن به مدرسه ،لای تکه نانی می پیچید و با خود از منزل بیرون می برد و این عمل را چندین بار انجام می دهد ،پس از تعقیب او خانواده اش متوجه می شوند که وی این غذا را برای یک پسر بچه یتیم می برد و اورکت گم شده او نیز تن آن کودک یتیم می باشد .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ودر همان اوایل انقلاب ضمن کارهای فرهنگی و ارشادی که بر روی گروهکهای منحرف و هواداران آنان نمود ،به فکر تشکیل گروههایی از بچه مسلمانان انقلابی می افتد و اولین گروهها ی حزب الله را در شهرستان زابل به منظور خنثی نمودن توطئه ی ضد انقلاب ،شکل می دهد و خود به عنوان سر گروه حزب الله در سیستان شناخته می شود .

بحث وجدلهای فکری عقیدتی او با گروهکهای منحرف که به ترویج ایده های انحرافی شرقی و غربی می پرداختند ،بر هیچ کس پوشیده نیست .بعد هاو در دورانی که شیطنتهای گروهکها و ضد انقلاب و بنی صدر صورت گرفت ،او از چهره های پرتلاش و خستگی ناپذیر شهر زابل به حساب می آمد .او با نگرشی عمیق و برداشت روشن از حوادث آینده ،چنانکه گذشت ،هسته های حزب الله را تشکیل داد . در آن دوران این نیروها بسیار کار ساز بودند .تا جایی که او توانست با ایجاد وحدت بین تمامی دوستداران انقلاب اسلامی در شهر مذهبی و دور افتاده سیستان ،گروه حزب الله را تحکیم بخشد و کار مبارزه فکری و عقیدتی را بر علیه گروهک های منحرف سامان بخشیده و تعداد زیادی از هواداران فریب خورده آنان را به دامن اسلام و انقلاب بر گرداند .

مبارزه این شهید عزیز تنها محدود به مبارزه ایدئولژیکی و عقیدتی و سیاسی با گروهک های منحرف نگردید و عملا نیز در شناسایی و دستگیری آنانی که لجاجت سر سختانه ای را بر علیه اسلام و انقلاب رهبری می کردند ،نقش موثری داشت .برای موفقیت در این کار به خصوص در مبارزات تن به تن علاوه بر پرورش روح به پرورش جسم نیز نیاز فراوانی بود .به همین منظور او به ورزشهلای رزمی نیز می پرداخت و در ورزش «کنگ فو» فعالیت داشت و اعضای گروههای حزب الله را نیز همپای خویش آموزش می داد .

او چهره ای کاملا ملایم و جذاب ،همراه با جوشش درونی داشت و هیچگاه این ملایمت و ملاطفت از سیمای نورانی او محو نمی شد .به همین خاطر روح قدسی او آنقدر در دوستانش اثر گذاشته بود ،که هیچگاه تحمل دوری او را نداشتند .

در سال ۱۳۵۹ به همراه تعدادی از همرزمانش راهی جبهه های نبرد با ضد انقلاب و منحرفین از اسلام که در کردستان غائله به پا کرده بود ند ،گردید و پس از نبردی جانانه در کنار یاران و همراهانش در حالیکه در فراق تعدادی از آنها که در این سفر شهید شده بودند ،می سوخت ،به زادگاهش مراجعت نمود . چون هنوز تحصیلات دوره دبیرستان به پایان نرسیده در کنار مبارزه و جهاد ،درسش را هم ادامه داد و در دبیرستان به تشکیل انجمن اسلامی همت گماشت و توطئه های منحرفین و ضد انقلاب را که قصد نفوذ بر افکار دانش آموزان را داشتند ،این بار در این سنگر نقش بر آب نمود و کماکان مبارزه ادامه داشت .

در سال ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد .در سپاه از همان ابتدای ورود دارای مسئولیت های حساس و کلیدی بود و به خوبی توانست از عهده آن بر آید .پس از یورش وحشیانه ارتش سرخ شوروی(سابق) به افغانستان و مهاجرت تعداد زیادی از مردم این کشور به کشور های همجوار و از جمله ایران و آشنایی شهید کاظمی با مظلو میت آنان و کشور ستمدیده شان ،او را بر آن داشت که در نهضت خونرگ ملت مظلوم افغانستان بر علیه کمونیست های اشغالگر سهمی داشته باشد .او با ورود به جرگه مجاهدین و مبارزین انقلابی افغان در رویارویی با خصم دون و فرومایه اشغالگر کمونیست از هیچ کوششی فرو گذار نکرد و انقلاب اسلامی افغانستان و مردم آن را مدیون خویش ساخت و مجاهدین و مبارزین افغانی را از فیض وجود عارفانه خویش

با تقویت روح رشادت و شهامت در آنها بهرمند ساخت .

در سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد ،که ثمره آن دو فرزند پسر و یک فرزند دختر می باشد . هنوز چند ماهی از ازدواجش نگذشته بود ،که عازم کشور افغانستان ،جهت جهاد و مبارزه علیه اشغالگران این کشور مسلمان گردید .او در این سفر قریب به یک سال در کنار مجاهدین مبارز و سلحشور افغان به دفاع از حرمت و حریت اسلام عزیز و مسلمانان ستمدیده افغانستان پرداخت و چه رشادتها و شهامتهایی که از خود به جای گذاشت !در همین سفر بود که با عرفان و سالکان طریقت نیز در کشور افغانستان ارتباط بر قرار کرد . از تولد فرزندش در ایران و نام مبارک و پر معنایش یعنی حامد با خبر شد وپس از مراجعت آشکارا در یافت که آنچه در دل دیده بود در عالم واقع نیز اتفاق افتاده است .

با توجه به اینکه در مدت زمانی که پاسدار بود ،فرماندهی قرار گاه انصار را در زابل و استان سیستان و بلوچستان عهده دار بود و نظر به مسئولیت سنگینی که این قرار گاه در منطقه به عهده داشت ،از رفتن به جبهه های نبرد حق علیه باطل در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران منع گردیده بود .لیکن با توجه به ارتباط نزدیکی که با شهید میر حسینی داشت ،از زمان انجام عملیات باخبر می شد و با گرفتن مرخصی در اکثر عملیات جبهه حق علیه باطل شرکت می جست .شهید کاظمی به جهان شمولی اسلام اعتقاد عمیق داشت و عملا نیز در راه تحقق آن گام بر می داشت .به همین دلیل در دفاع از انقلاب اسلامی ملت مظلوم افغانستان بدون توجه به اینکه او ایرانی است و یا حال که کشور ایران اسلامی خود مورد حمله و تجاوز قرار گرفته دیگر تکلیف از او ساقط است ،فراتر از وظیفه و تکلیف عمل می نمود .

او علاو بر شرکت در جبهه نبرد علیه خصم دون در جبهه های ایران و عراق ،بارها چه به صورت همگام با مجاهدین افغانی ،و چه به صورت پیشگام آنان علیه تجاوز ارتش سرخ به این ملت و مملکت اسلامی از هیچگونه ایثار و جهادی فرو گذار نمی کرد .

او در طی اشغال افغانستان توسط روسها ،چندین بار در کنار مجاهدین مبارز افغان حضور یافت و هر بار بعضا تا یکسال در کنارشان می ماند .او چنان عاشق و شیفته خدمت به ملت مظلوم افغانستان بود که یک بار پای گچ گرفته اش را شخصا و بدون مجوز پزشک از گچ در آورد و راهی سفر جهادی به افغانستان گردید . در این راه تمامی مرارتها را به جان و دل می خرید . چندین نوبت در کوهستانهای برف گیر نواحی مرکزی و شمال افغانستان تا سر حد مرگ یخ زده بود ،لیکن هر بار آماده تر از قبل و بدون هیچگونه دغدغه و واهمه ای همپای مبارزین با پای پیاده کوهها و تپه ها و دشت ها را پشت سر گذاشته و برای رویا رویی با خصم دون ،لحظه شماری می کرد .او از نظر سیر و سلوک و اخلاق و رفتار ،الگو و سر مشق تمامی دوستان و نزدیکان خود بود .او علیرغم اینکه پستها و مسئولیتهای خطیری در دوران زندگی کوتاه خویش داشت ،اما هر گز اعتقادی به رعایت بر تر بودن و یا غرور و تکبر نداشت .

او به حق ،مصداق آیه شریفه «اشداءعلی الکفار رحماءبینهم »بود . در مقابل دشمن یک پارچه آتش و خشم و در مقابل دوستان رئوف و مهربان .زیر دستانش هر گز از وی تند خویی ندیدند و اگر خطایی را می دید ،ضمن گوشزد نمودن آن فرد خاطی ،سعی در نشان دادن روش عملی و درست آن کار داشت .

او اگر چه درس مدیریت به سبک کلاسیک را نخوانده بود ،لیکن مدیری لایق و مدبری با احساس بود .هر گاه لب به سخن می گشود ،همه را مجذوب بلاغت و صلابت خویش می نمود .

او همواره به همسنگرانش سفارش و نصیحت می کرد و صداقت مرام او بود و سفارشش به دیگران این بود اگر کاری قبول کردید سعی کنید آن را صادقانه انجام دهید . به مردم و مرام وسنت هایشان احترام می گذاشت ،به افغانستاو و افاغنه احترام زیادی قائل بود و آنانرا دلیر و مبارز قلمداد می کرد .لباس هایی که به سبک افغانی دوخته شده بود با احترام می پوشید .با فرزند خرد سالش مثل انسانهای بزرگ بر خورد می کرد و در حد توان از فقر و سختی که بر مردم رنج دیده افغانستان گذشته بود ،سخن می گفت

.گویی حامدش را برای خدمت به آینده سرزمین مظلوم افغانستان آموزش می داد . در اواخر عمر با دوستانش از تنگی و بی وفایی دنیا سخن می گفت .از اینکه دیگر باب جهاد برای او و دیگر مردان خدا بسته شده بود می گفت و احساس دلتنگی عجیبی داشت . در سال ۷۰ – ۱۳۶۹ علیرغم میل باطنی خودش برای شرکت در دوره عالی فرماندهی سپاه (دافوس) عازم تهران شد ،زیرا او فراق از یاران دیرینش را به سادگی نمی توانست تحمل کند .او آرزو داشت که ثمره تلاش های خود و ملت مظلوم افغانستان در مبارزه جهادی بر علیه ارتش سرخ را ببیند ،اما خود خواهی ها و نفس پرستی برخی به اصطلاح فرماندهان جهادی و دخالتهای آشکار و پنهان قدرتهای منطقه و فرا منطقه ای ،فرصت چشیدن این حلاوت را از کام او گرفت .

با لاخره شهید کاظمی در سفری که در حین ماموریت و در باز گشت از تهران به محل ماموریتش در زاهدان داشت ، در اوایل سال ۱۳۷۰ در استان کرمان بر اثر حادثه ای به درجه رفیع شهادت رسید .آری او دنیا را برای خود تنگ و کوچک می دید و به فضای بیکرانی می اندیشید که از نور و عشق ربوبی سر شار بود و چه زود یاران را از فیض وجود خویش بی نصیب گرداند و در آن فضای بیکران سیرالی اللهی خویش را آغاز نمود! منابع زندگینامه :تامرزایثار،نوشته ی عیسی ابراهیم زاده،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان–۱۳۷۷

رضایی شورکی، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا رضایی شورکی : فرمانده واحد تخریب تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

خاطرات

محمد محمدی پناه:

برگرفته از خاطرات شفاهی خانواده ودوستان شهید

مدت های مدیدی بود که از خودم و شرایط یکنواخت زندگیم، خسته شده بودم. کمتر کسی به من توجه ای داشت و اصولاً همه دنبال کار خود بودند و به قدری در زندگی روزانه گرفتار، که کمتر به هم توجه داشتند.

چیزی که بسیار مرا رنجانده بود، علاوه بر یکنواختی، بی توجهی اطرافیان به من بود. داشتم باور می کردم که ما انسان ها هر روز داریم از هم فاصله می گیریم. و هیچ کدام هم به این موضوع فکر نمی کنیم و یا نمی گذارند که فکر کنیم.

اصلاً باورمان شده که دوری و دوستی. باور کنید دلهامان با هم نیست. اصلاً نسبت به یکدیگر دلتنگی پیدا نمی کنیم. از محبت، عشق، صفا و صمیمیت کمتر حرفی به میان می آید. لبخندها مصنوعی و بی محتوی شده. گمان می کنم ریشه ی همه گرفتاری ها، غرق شدن در زندگی مدرن و ماشینی است.

دلیل بسیار خوبش، هرچه بر پیشرفت و ترقی و رشد علم افزوده شده و سنگرهای جهل و بی سوادی یکی یکی فتح گردیده و بر خودم شاخصه های رشد افزوده گردیده، می بینیم، عاطفه، محبت، یک رنگی، یک دلی، دوستی و برادری و ... کمرنگ تر، کم سو تر و در بعضی مواقع به دست فراموشی سپرده شده و می شود.

چرا با این الفاظ و کلمات دارم سر شما را به درد می آورم. واقعاً نمی دانم چرا دردهایم را با شما مطرح می کنم. خوب است خودم را ابتدا معرفی نمایم. نام من مجتبی است. در مقطع دبیرستان تحصیل می کنم. دوستان زیادی را در کنارم مشاهده کرده ام، که دچار بحران روحی و روانی هستند. بسیاری از نوجوانان و جوانانی را سراغ دارم که از بی هویتی خود رنج می برند.

از این که احساس می کنند والدین نسبت به وظایف خود، آگاهی لازم را ندارند، ناراحت می باشند. یا اطلاعات خوبی دارند، اما برای کلاس گذاشتن برای دیگران و پز دادن. ولی در مرحله عمل، بسیار بی حوصله، زود رنج، پر توقع و طلبکارند. شاید بخشی از مسائل، مربوط به یک قشر خاصی باشد، اما نوجوانان محروم از امکانات مادی، تحت تاثیر فرهنگ وارداتی و تهاجمی دشمن و یا در معرض ترکشهای آن قرار دارند و زمانی که والدین متوجه می شوند، افسوس و آه از نهادشان بلند می شود و از غفلتی که مرتکب شده اند، پشیمان هستند، اما پشیمانی دیگر سودی ندارد.

پس از مدت ها تحقیق و مشورت با پدرم و بعضی از بزرگان، به کشفی بزرگ دست یافتم. و آن کشف یک پیز بود. مواد اولیه موجود بود، اما کسی پی استخراج این معادن نبود و نرفت. و اندکی هم که به سراغ این موضوع مهم رفتند، با مشکلات بسیاری مواجه گردیدند. هرچه مرشد و رهبر و راهنما، فلاش و علامت مسیر را نصب می کرد. بسیاری از واداد‌گان به فرهنگ بیگانه و خود باختگان، پنبه در گوش کردند، تا نشوند و مسئولیت خود را فراموش کنند.

اما نتیجه تحقیقات معرفی نکردن الگوهای بومی و با آداب و رسوم ملی و دینی، و در عین حال ملموس و قابل دسترسی و مهم تر از همه این ها برای سنین مختلف، برای اقشار متفاوت، و همچنین متناسب با نیازهای روز و ... من تصمیم دارم شما را با خودم به یک مسافرت کوتاه ببرم. امیدوارم به شما در این سفر خوش بگذرد. سفری که هم تفریح است، هم عبرت، هم تنوع است، هم درس. راستی می دانید از چه زمانی تصمیم گرفتم مسئولیت این کاروان را قبول کنم و در این گردشگری راهنما و خادم مشتاقان باشم. به جریان تحول من گوش کنید. ماجرا از این جا شروع شد که:

یک روز تعطیل در گوشه ای از خانه، گز کرده بودم و در لاک خود، در اندیشه ها و آینده ی نامعلوم خود سیر می کردم، همچنین به دوستان و بچه های کوچه و محله و مشکلات آنها فکر می کردم. از سویی به گذر عمر و کوتاهی آن و عدم استفاده از فرصت ها، و ... ناگهان پدرم مرا صدا زد و گفت: مجتبی امروز حال داری به یک جایی برویم؟

من بلافاصله گفتم: بابا خبری شده که می خواهی مرا به گردش ببری!!

پدرم گفت: دیدم امروز خیلی افسرده و گرفته ای. احساس کردم یک کمی تنوع، تفریح و گردش برای هر دو نفر ما بد نباشد. خصوصاً حالا ـ که بقیه هم به زیارت رفته اند خوب است من و تو برویم قدمی بزنیم. اعلام آماد‌گی کردم. هر دو وسایل سفر را برداشته، سوار بر ماشین از خانه خارج شدیم.

صبح یک روز بهاری، به یکی از مناطق سرسبز و ییلاقی رفتیم. پدرم خیلی هوای مرا داشت، با این که مشغولیت کاریش زیاد بود. من موقعیت پدرم را ترک می کردم. از این که تمام طول هفته را سخت مشغول انجام کار می شود، تا زند‌گی ما، از یک رفاه نسبی، برخوردار باشد. باید از او تشکر کنم. اما یک چیز را همه پدرها و مادرها کمتر مورد توجه قرار می دهند و آن توجه به مسائل عاطفی فرزندان خود است.

یعنی هر پدر و مادری، دوست دارد نیازهای مادی و رفاهی فرزند خود را برطرف کند. اما نیازهایی در زند‌گی فرزندان وجود دارد، که اگر پدران و مادران آنها را پاسخ ندهند. فرزندان کم کم به سمت و سوی افرادی می روند که آنها سعی می کنند، به ظاهر هم شده، نشان دهند که، می توانند نیازها را برطرف کنند. و آن وقت فاصله بین فرزند و والدین زیاد می شود، تا این که نسبت به هم بیگانه می شوند. احساس کردم که امروز فاصله بین من و پدرم برداشته شده است. اما چه اتفاقی خواهد افتاد، باید منتظر بمانیم.

ماشین را در گوشه ای پارک کردیم و قرار گذاشتیم تا کنار درخت میان کوه مسابقه بدهیم. هوا بسیار لطیف بود. نسیم ملایمی می وزید و آرامش و طراوتی خاص به انسان می بخشید. با سرعت از کوه بالا می رفتیم. دیدم دارم از پدرم شکست می خورم. راستی راستی پدرم با شیوه ای خاص بالا می رفت. مثل این که در یک جاده صاف و آسفالته راه می رود.

یک دفعه پدرم نگاه را برگرداند و گفت: آقا مجتبی مواظب باش خواب نروی. تندتر قدم بردار. هرچند اختلاف سن من و پدرم

خیلی زیاد بود. یعنی من نصف سن ایشان را داشتم، اما از نظر جسمی خیلی قوی تر از من بودند. پدرم در زیر درخت ایستاد و من با سینه ی سوخته، تلاش می کردم خودم را به او برسانم. وقتی به زیر درخت رسیدم، پدرم مرا بغل گرفت. برای اولین بار بود که عشق و علاقه پدرم را با تمام وجود، لمس می کردم. دوست داشتم امروز با پدرم به عنوان یک دوست، صحبت کنم و ناگفته ها و پرسش هایم را برایش مطرح کنم. تا جواب آنها را بدانم و چراغ راه زندگیم قرار دهم.

چون والدین بهترین و صادق ترین دوستان انسان هستند. به شوخی گفتم: بابا ماشاءالله خیلی جوان تر از من هستید که در مسابقه برنده شدید. پدرم گفت: آقا مجتبی حالا که ما برنده شدیم، قرار است چه چیزی به ما هدیه بدهی.

گفتم: هرچه شما بخواهید و در توان من باشد انجام می دهم.

پدرم گفت: بهترین هدیه تو به من یک چیز است و آن این که به این سخن امام صادق (ع) عمل کنی.

کونوالنا زینا ولا تکونوا علینا شینا.

امام صادق (ع) می فرمایند: «ای شیعیان در هر کجا هستید موجب زینت ما باشید نه موجب شرمساری و شرمندگی و موجب ننگ ما.»

سپس ادامه داد. پسرم: شرایط جامعه از نظر مسائل فرهنگی و اجتماعی به گونه ای پیش می رود، که انسان باید خودش را، در برابر حوادث و اکسینه و بیمه کند، تا دچار انفعال نشود و هویت فرهنگی خود را از دست ندهد.

گفتم: بابا قدرت بدنی شما زیاد است، در حالی که جستمان مشکل دارد و دائماً بیمارید. چگونه این توانمندی را در خودتان بوجود آوردید؟

پدرم گفت: یاد دوران دفاع مقدس به خیر. روزهای خوب زندگی من، مربوط به آن ایام است. در آن ایام وقتی در منطقه غرب بودیم، مرتب پیاده روی و کوهنوردی داشتیم و هرگاه در جنوب بودیم، پیاده روی های طولانی و سخت، که همه ی نیروها، با جان و دل انجام می دادند.

فرمانده می گفت: باید به قدری جسم شما قوی گردد، که اگر قرار شد با پای پیاده دشمن را تا عمق خاک خودش، تعقیب کنید، وسط راه نمانید و بتوانید او را دنبال کرده و ضربات کاری خود را بر دشمن وارد نمایید.

روزهای عجیبی بود، شاید ساعت ها می دویدیم، ورزش می کردیم، اما احساس خستگی نمی کردیم. چون هدف داشتیم، انگیزه داشتیم و آن، مقابله با دشمن بود. برف، باران، آفتاب، گرما، سرما و ... هیچکدام نمی توانست مانع از انجام ورزش و بدن سازی ما شود و همین امر، موجب شده بود که از سخت ترین موانع عبور کنیم. مثلاً بعضی از کارها را، بچه ها انجام می دادند که حتی بعد از گذشت آن ایام و تا امروز، باورش برای عده ای شاید سخت باشد.

بچه های خط شکن، خصوصاً غواص های ما، از سر شب تا اذان صبح در داخل آب بسیار سرد شنا می کردند، تا بتوانند از رودهای عظیم و پر قدرت، عبور کنند. بعضی وقت ها سردی آب به قدری زیاد بود، که لب های غواص ها سیاه می شد اما تحمل می کردند.

از پدرم پرسیدم: وضعیت و شرایط جبهه چگونه بود؟

پدرم گفت: مجتبی سوال خوبی پرسیدی و این چیزی بود که امروز، به خاطر آن، تو را به فضای کوه آوردم، تا بعضی از واقعیت ها را برایت بازگو کنم. آن گاه به آرامی گفت:

پسرم مدتی است متوجه تو هستم. می بینم خیلی گوشه گیر و تو خودت هستی و غصه می خوری. خیال نکن که من متوجه رفتار تو نمی شوم. جنگ همه چیز را به ما آموخته است. یعنی تجربیات دوران دفاع مقدس باعث شده، همیشه به اطرافیانمان توجه داشته باشیم.

یکی از ویژگی های جنگ، دوست داشتن قلبی بود نه ظاهری، و محبت واقعی به یکدیگر، نه صوری و دروغی و ظاهر فریبی. یعنی شب های عملیات وقتی بچه ها می خواستند از یکدیگر جدا شوند و با هم وداع کنند، از عمق وجود اشک می ریختند و سرها را به روی شانه هم می گذاشتند و سفارش می کردند که ما را فراموش نکن.

چرا چنین اتفاقی افتاد؟

تنها یک دلیل داشت و آن این که، انگیزه ها در جبهه مادی نبود، بلکه معنوی بود. هیچکس دنبال مزد نبود، دنبال شهرت نبود، دوست داشت گمنام باشد. ارزش ها چیزهای دیگری بود. این که مثلاً وقتی از پدر شهید سوال می شود، فرزند شما در جبهه چکار بوده است؟

او می گوید: پسرم می گفت: تنها یک رزمنده مثل بقیه بسیجی ها؟

اما بعد از شهادتش متوجه شدیم که او فرمانده تیپ بوده است!

ببین چقدر این ارزش دارد؛ این که دیگران بدانند یا ندانند من چه کاره هستم، فقط اگر خدا دانست، ارزش داشته باشد. الان خیلی نادر است. اما در زمان جنگ، چنین مسائل و موضوعاتی زیاد بود. در جبهه مسابقه بود برای یک امر مهم و اساسی. و آن بندگی خداوند و انجام تکلیف و کسب معرفت خدا نه چیز دیگر.

به همین دلیل چهره رزمندگان را وقتی در تلویزیون و عکس های آن دوران می بینی تصاویری شاداب، با نشاط و خندان را شاهد هستی. و همین امر موجب می شد که تحمل سختی ها آسان باشد.

ایثار و گذشت و فداکاری، حرف اول را می زد. پذیرش خطر و جان فدا شدن در آن میدان، حرف اول همه دلیر مردان عرصه پیکار بود. که اگر یک زمانی فرصت شد، بعضی از این خاطرات را برایت نقل می کنم تا ببینی؛ چگونه خطر می کردند و جان را بر کف می گرفتند و مردانه از دین و نظام مقدس اسلامی خود، دفاع می کردند و در زیر بارانی از گلوله ها و تیرهای دشمن، خم به ابرو نمی آوردند. اصلاً بعضی به استقبال خطر می رفتند. چون الگو و اسوه آنها، قهرمان بزرگ کربلا، حضرت اباالفضل العباس (ع) بود. آنها از شهدای کربلا درس گرفته بودند و به عشق حرم ابا عبدالله الحسین (ع) حاضر بودند، از هستی خود نیز بگذرند.

از پدرم پرسیدم: چگونه به این مرحله از ایثار و فداکاری می رسیدند و چرا الان آدم های این چنینی را کم داریم؟

پدرم گفت: آقا مجتبی، اول کاری که انسان باید انجام دهد، ایجاد ظرفیت در خود و سپس پیدا کردن روحی بزرگ و وسیع و در پایان دریادل شدن.

برای این که در خودشان ظرفیت بوجود آوردند و به اصطلاح ظرف وجودشان را دریایی کنند، چند کار اساسی انجام می دهند.

اولین کار، مبارزه با نفس بود. یعنی بسیاری از خواسته های دلشان را بی پاسخ می گذاشتند و به آنها توجه نمی کردند. انسان عادی و معمولی آرامش را دوست دارد. به خواب علاقه دارد. از بی خوابی رنج می برد. از تاریکی وحشت دارد. عبادت را در حد تکلیف انجام می دهد و ده ها چیز دیگر که در زندگی امروز ما مشاهده می شود.

اما یک جوان، نوجوان، پیرمرد بسیجی، از رفتن به خط مقدم، سنگر کمین، شناسایی در شب و ... استقبال می کرد و لذت می برد. چون در خطر، یاد خدا و انس با او بیشتر می شد.

بیداری در شب، یک امر عادی بود. اصولاً، افراد کم خواب بودند، با این که خستگی کار، نیاز به خواب را بیشتر می کرد. و مورد مهمتر، ارتباط با خداوند بود. یک چیزی که اصلاً ریا در آن راهی نداشت و تنها، خلوص کامل بود. عبادت رزمندگان، در همه صحنه ها بود. چه در جنوب و چه در غرب، چه در خط مقدم و چه در خطوط پدافندی و آفندی و ...

هرجا که بودی در دل شب، اگر برمی خاستی، احساس می کردی فرشتگان از آسمان به زمین آمده اند.

در آن تاریکی و ظلمت شب، در زیر آتش پر حجم سلاح های دشمن، بچه ها تنها و با اتکا به خدا و بدون توجه به اطراف و

شرایط جنگ و آتش و گلوله های مختلف، در وسط بیابان می رفتند، دور از سنگرهای اجتماعی، دور از چادرهای گروهی و ... در درون قبرهای کوچکی که از قبل آماده کرده بودند، به نماز می ایستادند.

اگر به طور اتفاقی، از کنار یکی از مراکز نور، عبور می کردی، بوی عطر محمدی (ص)، صدای مناجات همراه با بغض در گلو و استغفار همراه با اشک، را مشاهده می کردی، یعنی یک رزمنده آن چنان با این سنگر انفرادی خود، انس داشت که در تاریکی شب، آن را گم نمی کرد و مستقیم و چشم بسته هم می توانست آن را پیدا کند.

صدای زمزمه، همه جا بلند بود. ولی انگار هیچ کس از دیگری، مطلع نیست و عجیب تر این که، دوباره به آرامی به سنگر اجتماعی خود، باز می گشتند و می خوابیدند. بدون این که توجه داشته باشند، کسی آنها را زیر نظر دارد یا نه. اشک شبانه، باعث لطافت روح می شد، و کم کم ظرفیت وجودی انسان را بالا می برد.

یعنی؛ این روح به قدری گستره اش وسعت پیدا می کرد که آمادگی انجام هر ماموریتی را در هر شرایطی فراهم می ساخت.

سوال کردم: بابا در مدتی که شما در جنگ بودید، کدام نیروها شرایط کارشان از بقیه سخت تر بود و چرا؟

پدرم پاسخ داد: در جنگ، هر کجا مشغول می شدی، احساس می کردی کار تو، بسیار سخت و حساس است و کوتاهی در انجام آن، موجب شکست جبهه حق می شود.

برای مثال: کسی که در یگان دریایی بود باید مرتب با قایق موتوری در میان امواج آب و در زیر تابش نور آفتاب و در زیر آتشباری سلاح های مختلف و پر حجم دشمن، نیرو، مهمات، غذا، وسایل مورد نیاز رزمندگان، مجروحان و شهدا و ... را جابجا کند. در وسط آب، نه جائی برای سنگر گرفتن بود، نه جان پناهی وجود داشت. خیلی که هنر می کردی باید در هر وضعیتی بودی، با قایق خود در میان نیزار مخفی می شدی تا زمان به نفع تو رقم بخورد. یا کسی که در سنگر کمین بود، همیشه در معرض خطر بود، چون اولین نقطه تماس با دشمن، سنگر کمین است. حضور در این مکان دل شیر می خواست، زیرا هر لحظه احتمال می رفت دشمن به فرد، شبیخون بزند، یا با تیر مستقیم او را هدف بگیرد، یا با سلاح نیمه سنگین، موضع او را زیر آتش قرار دهد. یا رزمنده ای که در گردان، نقش داشت، شب های عملیات و در زمان پاتکهای دشمن، دائماً درگیر بود، شاید چندین شبانه روز فرصت خواب پیدا نمی کرد. باید از مواضع و استحکامات دشمن عبور کند، آن هم در زیر شدیدترین آتش سلاح های سبک و سنگین، بمباران هوایی، شیمیایی، میکروبی و ... و سلاح نیروهای پیاده دشمن.

نفراتی که در تدارکات و لجستیک و ... کار می کردند همیشه در معرض خطر سلاح های دشمن بودند. و افرادی که در بخش های، ادوات، توپخانه، پدافند و زرهی و جنگ نوین فعال بودند. در هر حالی باید آماده، پا به کار، قدرت خود را به نمایش بگذارند. تا هم روحیه نیروهای خودی، تقویت شود و هم دشمن، دچار ضعف و زبونی و ذلت گردد.

از میان مجموعه نیروها، کار دو گروه خیلی سخت و خطرناک بوده و هست. و افرادی که می خواستند در این دو گروه عضو شوند، باید از شرایط روحی و روانی و اخلاقی و رفتاری ویژه ای برخوردار. چرا؟

چون شیوه کار با روش بقیه، تفاوت و تغییرات بنیادی داشت. یعنی اولین اشتباه آخرین اشتباه فرد بود. درگیری او با دشمن دائمی، نزدیک و مرگبار، و خطرات، لحظه ای و غیرقابل پیش بینی بود.

سریع پرسیدم: یعنی اینها شب و روز نداشتند، و همیشه احتمال شهادت آنها وجود داشت؟ مگر چکاره بودند که هم کارشان مهم بود و هم خطرشان بیشتر؟

پدرم در حالی که لحن و آهنگ صدایش تغییر کرده بود گفت: همه رزمندگان تلاش می کردند و گمنام بودند، اما این عزیزان یا عضو گروه تخریب بودند یا در واحد اطلاعات ـ عملیات فعالیت می کردند.

وظیفه اینها خیلی مهم بود و در عین حال پر خطر، وظیفه ی نیروهای تخریب، ایجاد معبر در میادین مین شمالی و خنثی کردن تله

های انفجاری و در بعضی از شرایط کاشتن مین، انجام انفجارات و تله گذاری و ...

و وظیفه ی نیروهای اطلاعات هم بسیار خطرناک بود، چون بایـد با عبور از موانع مختلف دشـمن از شـرایط دشـمن و برنامه های او گزارش تهیه کنند و در اختیار فرماندهان قرار دهند. و در بعضـی از مواقع شاید چند روز در میان نیروهای دشـمن حضور می یافتند. و یا ساعتها باید در درون آب شنا می کردند و آن هم فقط با نی نفس می کشیدند و یا به صورت ثابت ساعت ها در یک نقطه در دل شب می نشستند و دشمن را زیر نظر می گرفتند و ...

اخبار و اطلاعات، نقش بسیار تعیین کننـده ای در تصـمیم گیری های فرمانـدهان داشت به همین دلیل بایـد کسانی که برای این امر انتخاب می شدند از نظر شجاعت و شهامت، ایثار و از خود گذشتگی، اخلاص و تقوی و ... از بقیه برتر باشند.

از پدرم پرسیدم: آیا شما هیچ کدام از این افراد را می شناسی که در آن دوران لحظات جنگ بوده اند و الان شهید شده باشند.

پـدرم گفت: آقا مجتبی اینها در طول دفاع مقـدس زیاد بوده انـد و اگر تو می خواهی با آنها آشـنا شوی و آنها را بشناسـی اول باید این آمادگی را در خودت به وجود آوری که آنها تو را انتخاب کنند.

پرسـیدم: منظورتـان چیست؟ چگونه من خودم را آمـاده کنم، من همیشه آمـاده هسـتم و در هر کجـا که بایـد بروم بگوییـد و اجـازه بدهید می روم.

پدرم گفت: پسـر گلم برای ورود در هر امری، زمینه هایی نیاز است تا وقتی به آن موضوع رسـیدی، یک دفعه دچار سـرخورده گی نشـوی. آنگـاه پـدرم گفت: می دانی چرا تـو را به این مکـان در این روز آوردم. بالای کـوه، دور از هیـاهوی شـهر، چون وقـتی از جمعیت و دغدغه های زندگی مادی، فاصله گرفتی و از دود و آلودگی صوتی دور شدی و در یک فضای پاک تنفس کردی، امید به آینده و با برنامه زندگی کردن در تو تقویت می شود.

از ارتفاع وقتی به شـهر نگاه می کنی، جلوه های جـذاب و سـر گرم کننـده ی آن تو را فریب نمی دهد. بلکه واقعیت های شـهر را از این جا مشاهده می کنی؛ یعنی هر زمان از فضای شـهر دور شوی، تعلقات و وابسـتگی ها کم کرده ای، زمینه رشد و کمال تو فراهم می شود، دیگر از زندگی خسته نمی شوی، دیگر زندگی برای تو یکنواخت نیست.

پس بیا تصـمیم بگیر که می خواهی در فضای پاکی ها نفس بکشـی و از آلودگی ها دور کنی. اگر به این تصمیم رسیدی؛ من چند نفر از دوسـتانم را به تو معرفی می کنم، تا بروی از نزدیک با آنها صـحبت کنی. آنها یک روز جزئی از جنگ بوده اند و با شهیدان جنگ مرتبط و از آنها خاطرات فراوانی دارنـد. آنها خود، یکی از شـهیدان مورد نظرت را به تو معرفی می کننـد. به پـدرم قول دادم که به تصمیم قطعی برسم و خودم را برای این کار مهم آماده سازم. آن روز گذشت تا این که دوست صمیمی خود را دیدم، نامش مرتضی بود او هم روحیاتش تقریباً مثل خودم بود. در خصوص موضوع کوه و قولی که به پدرم داده بودم با او صحبت کردم.

مرتضـی گفت: من هم خیلی مشـتاقم که با زندگی و عملکرد رزمندگان در طول جنگ آشـنا شوم. گفتم: اگر در تصمیم ات جدی هستی بیا تا با هم این کار را انجام دهیم.

مرتضی گفت: من با پدرم مشورت می کنم و خبرت می دهم.

کم کم مقدمات کار را فراهم کردیم و مرتضی نیز موافقت پدرش را جلب کرده بود.

یک روز صبح که پدرم می خواست به سر کار برود گفتم: امروز دوست دارم به دنبال واقعیت بروم و در باره ی شهدا تحقیق کنم.

پدرم گفت: من نام چند نفر را از قبل در این صـفحه نوشتم، با آدرس کامل، چون می دانستم بالاخره یک روزی به سراغ مسئله می آیی.

اینها را پیدا کن و بخواه تا برایت در باره ی یک شـهید مشخص سخن بگویند تا بتوانی از خصوصیات او تقریباً بقیه ی رزمندگان را نیز بشناسی.

با مرتضی رفتیم به آدرس اولین دوست پدرم. نامش احمد بود و از رزمندگان سخت کوش جنگ بود. خودم را معرفی کردم و گفتم: پدرم مرا برای تحقیق در باره ی شهدای تخریب و اطلاعات مامور کرده، تا اطلاعاتی در مورد زندگی و خصوصیات فردی و اجتماعی آنها تهیه کنم.

سپس گفتم: احمدآقا شما شهید شاخصی که خیلی با او مرتبط بوده باشید را می شناسید تا ما را در امر تحقیقات کمک کنید.

احمد آقا پاسخ داد: بسم رب الشهداء و الصالحین، از شما تشکر می کنم که تصمیم خوبی گرفته اید و قصد دارید در خصوص شهدا تحقیق کنید.

امروز شهیدی را به شما معرفی می کنم که هم برادر شهید بود، و هم در گردان رزم، یگان دریایی، در اطلاعات و هم در تخریب حضور داشته است.

مرتضی سوال کرد: شما از چه زمانی شهید را می شناسید و نامش که بود.

احمد آقا گفت: عجله کردی ، قصد داشتم او را به شما معرفی کنم. نامش غلامرضا رضایی بود. آشنایی من با شهید به زمان کودکی باز می گردد؛ که در یک محله با هم، هم بازی و دوران دبستان و راهنمایی را با هم همکلاس بودیم. وقتی در کشور انقلاب شد از اول انقلاب در تظاهرات بر علیه رژیم ستم شاهی شانه به شانه ی هم حرکت می کردیم. وقتی جنگ شروع شد نیز جزء اولین ها بودیم که به جنگ رفتیم.

پرسیدم: شما به عنوان یک دوست چه میزان با روحیات شهید آشنایی داشتید؟

احمد آقا گفت: از دوران کودکی که خارج شدیم و افکار و اندیشه های کودکی را سپری کردیم. در مسائل انقلاب و خصوصاً در جنگ من روز به روز بیشتر با روحیات و خلقیات او آشنا می شدم.

به خصوص در جنگ، ایشان از روحیه ی بالای شهادت طلبی برخوردار بود و مشتاق شهادت بود. رفتار و گفتارش آموزنده و شیرین بود. با رفتارش به دیگران درس می داد. اهل تهجد و شب زنده داری بود و خیلی احترام دوستان را حفظ می کرد.

صادقانه کار می کرد و خستگی ناپذیر بود. یعنی برایش انجام تکلیف مهم بود. این که در شب باشد یا در روز، برایش فرقی نمی کرد. مهم ترین ویژگی او این که همیشه با وضو بود؛ یعنی در طول شبانه روز و در هر شرایطی وضو داشت، و می گفت: این جبهه ها محل حضور و نزول فرشته گان و ائمه ی معصومین (ع) است. و در هر جا که قدم می گذاری، مشهد شهیدی است، پس چه خوب است که با وضو و با طهارت باشیم تا ثواب ببری.

ویژگی دیگرش این که مدام زبانش به ذکر مشغول بود. می گفت: عاشق همیشه از معشوق خود یاد می کند و نامش را بر زبان دارد. یک عبد همه جا باید به یاد معبودش باشد تا هر گاه به او نیاز داشت عنایت و لطفش نصیب انسان گردد.

انسان خوش برخوردی بود و یکی از ویژگی هایش که بسیار در روحیه ی افراد تاثیر مثبت داشت، هرچه کار سخت تر می شد، خنده ی لبانش نمایان تر می گشت. یعنی وقتی برای شناسایی و باز نمودن معبر می رفتیم و از طرف دشمن با گلوله ی منور یا جنگی شلیک می شد، شهید رضایی شروع به خندیدن می کرد. انگار مرگ را به بازی گرفته بود.

سوال کردم: گفتید برای شناسایی که می رفتید معبر باز می کردید: معبر چیست؟

احمد آقا گفت: چون موانع و استحکامات دشمن روبروی رزمندگان خیلی وسیع و گسترده بود: یعنی هم از نظر طول و هم از نظر عمق و هم امکاناتی که به کار می برد خیلی زیاد بود.

خوب باید چند نفری می رفتند وسط میدان مین، مین ها را خنثی، سیم های خاردار را قطع، تله ی انفجاری اگر بود خنثی می کردند و در ضمن علامت گذاری می کردند. یعنی بین یک کیلومتر راه، چند جاده ی باریک با عرض یک تا دو متر باز می کردند، که افراد بتوانند از این محل عبور کنند و پایشان را روی مین نگذارند.

کار شهید در تخریب خیلی حساس بود. چون اگر یک لحظه غفلت می کرد احتمال داشت مین منفجر شود و علاوه بر این که خودش به شهادت برسد، دشمن هم از وضعیت ما باخبر شود؛ که قصد داریم در مواضع آنها رخنه کنیم.

مرتضی پرسید: شهید در چند عملیات حضور داشت؟

احمد آقا گفت: شهید رضایی در عملیات های متعدد حضور فعال داشت که مهم ترین آنها را برای شما بیان می کنم.

عملیات والفجر ۴، والفجر ۸، خیبر، بدر، کربلای ۴، کربلای ۵، بیت المقدس ۷ و تک های آخر جنگ.

حتی ایشان بعد از جنگ نیز در منطقه حضور داشت و در برنامه های تفحص شهدا، مین های موجود را خنثی می کرد.

خیلی دوست داشتم بیشتر می ماندیم و سوالات دیگری را مطرح می کردیم. اما وقت گذشته بود و از برادر رزمنده احمد آقا خداحافظی کردیم.

مرتضی گفت: احمد آقا باز هم مزاحم شما می شویم. اگر خدا توفیق دهد.

هر دو از محل کار ایشان خارج شدیم و احمد آقا هم به رسم سنت اسلامی چند قدم ما را بدرقه کرد که از او خواهش کردیم، به خاطر مشغله ی زیاد به انجام کارهای خود بپردازد.

من شب نتیجه ی کار امروز را به پدرم گزارش دادم و ایشان خیلی خوشحال شد و گفت مجتبی هرچه در زندگی شهدا وارد شوی وجود آنها را حس خواهی کرد البته بعضی از دوستان نمی توانند خیلی از واقعیت ها را به شما بگویند و شما هم اصرار نکنید. هرچه گفتند شما ثبت کنید چون بازگشت به آن ایام و یادآوری آن صحنه ها و فراق و دوری دوستان خیلی سخت است. پس وظیفه ی شما یک چیز است، ثبت سخنان و تحت فشار قرار ندادن کسانی است که خاطراتشان را تعریف می کنند.

پدرم از خیلی موضوعات و روحیات افراد جنگ صحبت می کرد به گونه ای که مشتاق شدم با برنامه ریزی به سراغ نفرات بعدی بروم. فردا با مرتضی تماس گرفتم و رفتیم به سراغ یکی از دوستان شهید به نام آقا محمود.

پس از آن که خودمان را معرفی کردیم، دلیل مزاحمت را نیز ذکر کردیم انسان متین و پرکاری به نظر می رسید؛ اما در برخورد اولیه انسان آرامی به نظر می رسید و معلوم بود باید شرایط را مهیا می کردیم تا در باره شهید اطلاعاتی را بدست می آوردیم. دوستم مرتضی گفت: مزاحم وقت و کار شما شدیم اما در مورد مسئله ای مهم تحقیق می کنیم، می خواستیم شما هم ما را در این مسیر یاری کنید و آن را شناخت یکی از نیروهای تخریب به نام شهید غلامرضا رضایی است آیا شما ایشان را می شناسید؟ و اگر در باره ی خصوصیات ایشان احساس می کنید مطلبی است که می شود در اختیار دیگران گذاشت بیان کنید.

آقا محمود ضمن عرض تشکر و خیرمقدم گفت: آن چه من در باره ی شهید رضایی برای شما می توانم بیان کنم؛ یکی برمی گردد به خصوصیات فردی شهید و دیگری خاطره ای است از شهید بزرگوار غلامرضا رضایی.

شهید رضایی، پرچم دفاع از اسلام و قرآن و انقلاب اسلامی را دوشادوش دیگر رزمندگان، چه در مرزهای غربی کشور و در ارتفاعات پر از برف و صعب العبور و چه درمناطق جنوب و در گرمای بالای ۵۰ درجه تا مرز شهادت بر دوش کشید؛ و در این مسیر چندین بار مجروح شد.

از نظر فردی هرگز تظاهر به تقوا نمی کرد، شهادتش گواهی داد انسان متقی و پرهیزکاری بوده است از زبانش هیچ کس جز کلام نیک نشنید، و هرگز کسی را با کلامش رنجیده خاطر نکرد، حتی در انجام امر به معروف و نهی از منکر برخوردش دلنشین بود.

اگر بخواهم خصوصیات شهید را برای شما در یک جمله بگویم:

شهید رضایی متعلق به یک طبقه یا گروه خاصی از دوستان نبود. برخوردش با کودکان، پدرانه؛ با جوانان، دوستانه؛ با همسنگرانش متواضعانه؛ با خانواده اش، مودبانه؛ با بزرگان و علماء، عارفانه و با خداوند عاشقانه بود.

نگاهش مظلومانه، لبخندش معصومانه، ایمانش مخلصانه، قلبش خاشعانه و رفتارش کریمانه بود و ...

با این که شهید رضایی در طول دفاع مقدس در واحدهای مختلف رزمی خدمت کرد؛ اما آخرین واحدی که انتخاب نمود، واحد تخریب بود. به نام گردان حضرت قمر بنی هاشم (ع).

سوال کردم: آقا محمود، آقای رضایی بسیجی بود یا عضو سپاه.

او پاسخ داد: شهید رضایی حدود سه سال با عضویت بسیجی در جبهه ها حضور یافت، اما دوستان و همسنگرانش به او پیشنهاد کردند که به عضویت سپاه درآید.

شهید می گفت: حضور در سپاه قداست دارد و عنوان پاسداری خیلی بزرگ است. که هرکس شایستگی این منصب را ندارد. وقتی حضرت امام خمینی می فرمایند: ای کاش من هم یک پاسدار بودم.

پوشیدن لباس سپاه لیاقت می خواهد با اصرار دوستان و این که شکسته نفسی نکن، در سال ۱۳۶۶ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد.

او هرگز تحت عنوان نام و نشان خدمت نکرد و از هیچ فعالیتی هم در طول دفاع مقدس کوتاهی نکرد. او تا قبول قطعنامه در مناطق مختلف حضور داشت و بعد از آن به عضویت تیپ مستقل ۱۸ الغدیر نیروی زمینی سپاه در آمد.

تا سال ۱۳۷۳ در نقاط مختلف مرزی در جنوب و غرب کشور، چه در تفحص شهدا و چه در مقابله با اشرار، در غرب کشور، که در این مسیر آن قدر پافشاری کرد، تا به شهادت رسید.

سوال کردم: آقا محمود! قرار بود خاطره ای از شهید رضایی برای ما از آن دوران بیان کنید.

آقا محمود گفت: منطقه شلمچه همیشه منطقه بسیار مهم در طول دوران دفاع مقدس بود، اصولاً ـ منطقه جنوب به خاطر منابع زیر زمینی هم برای ما و هم برای دشمن خیلی مهم بود.

بعد از عملیات بیت المقدس ۷ (هفت) بود. تیپ الغدیر در خط پدافندی در منطقه جنوب مستقر شد. در یکی از قسمت های خطی که تحویل تیپ شده بود رودخانه ای بنام عرایض وجود داشت.

در عملیات های گذشته نیروهای لشگر اسلام برای عبور از این رودخانه با پلی که از لوله های فلزی بزرگ متصل به هم، احداث شده بود؛ بارها و بارها به قلب دشمن زده بودند.

این پل دو بخش خشکی را به یکدیگر متصل می کرد و آب هم از زیر آن عبور می کرد. چون یک زمانی اداوات ما در این منطقه مستقر بود، به آن، پل اداوات هم می گفتند که بعدها به آن پل ۲۰ متری گفته می شد. چون فاصله بین دو خشکی ۲۰ الی ۵۰ متر بود؛ نیروهای دشمن بر لبه پل در منطقه خودشان مستقر شده بودند و نیروهای ما هم در این طرف پل.

شرایط خیلی حساس بود، دشمن هر لحظه می خواست و اراده می کرد، توانایی آن را داشت که به ما حمله کند. آثار خطر هر لحظه احساس می شد تهدید دشمن جدی بود و در چنین شرایطی برای آن که جلوی تحرکات دشمن گرفته شود و قدرت خود را به رخ او بشکیم؛ از طرف فرماندهی تصمیم گرفته شد که واحد تخریب، پل مورد نظر را منهدم کند.

دشمن کاملاً بر منطقه تسلط داشت و کوچکترین حرکتی را کنترل می کرد. نیروهای عمل کننده باید مهمات را در زیر دید دشمن، به کنار پل منتقل می کردند و بعد از تله گذاری، پل منهدم می شد.

مهمات زیادی را باید تا کنار پل منتقل می کردند، سپس باید مواد آماده سازی و بعد عملیات انفجار انجام می شد.

دشمن متوجه تحرکات نیروهای ما شده بود. آنها را به راحتی روی این پل شنی تسلط داشتند و شب ها حتی تا وسط های پل، پیشروی می کردند. مرتب از منور استفاده می کردند دیده بانی با دوربین مادون قرمز را برای دید در شب، فعال تر کرده بودند.

دشمن از آمادگی کامل برخوردار بود. اما آن چه مهم بود این که، نیروهای تخریب، بدون هیچ دلهره و ترسی، و با عزمی راسخ، تصمیم داشتند این ماموریت را هر چه زودتر انجام دهند.

اگر این عملیات انجام می شد، دیگر نیروها، خودروها و تجهیزات دشمن نمی توانستند، مرزهای جمهوری اسلامی را در آن منطقه، تهدید کنند و تقریباً در منطقه شلمچه، تحرکات دشمن قطع نمی شد.

بچه های تخریب مهمات مورد نیاز را آماده کرده بودند و باید شبانه در زیر دید و آتش باری سلاح های دشمن مواد را به زیر پل منتقل می کردند.

فاصله نزدیک به دشمن، آماده باش صد در صد دشمن، مراقبت شدید و کنترل منطقه و از طرفی انتقال حجم بالای مهمات، آن هم در دل شب و تا زیر پای نیروهای عراقی، کاری بس سخت بود و دشوار، و نیرویی را می طلبید که آماده شهادت باشد.

کسی باید در این میدان وارد می شد، که کاملاً از نظر روحی و روانی آماده باشد، به حساسیت کار آگاه باشد و بتواند با خونسردی این ماموریت سخت را انجام دهد.

باید حدود یک صد کیلو مهمات به زیر پل منتقل می شد.

شب چند نفر از بچه های تخریب، آماده انجام عملیات شدند. لحظه وداع سخت و جانکاه بود؛ بچه های تخریب، یکدیگر را در آغوش گرفتند و از یکدیگر حلال بودی، طلب می کردند. کم کم شرایط داشت مهیا می شد و باید افراد به آب می زدند و حرکت می کردند.

لباس های غواصی را پوشیدند و مواد را در حدی که می شد حمل کنند، با خود برداشتند و از زیر قرآن حرکت کردند و به آرامی از کنار خاکریز بالا رفتند و وارد نهر عرایض شدند.

باید خیلی آرام در آب حرکت می کردند؛ چون اگر دشمن متوجه حضور آنها می شد و گلوله ای به سمت آنها شلیک می کرد، با توجه به مهماتی که همراه آنها بود، غواص های ما پودر می شدند.

بچه های تخریب در کنار خاکریز، دست به دعا برداشته بودند و از خدا می خواستند که دوستانشان را در این ماموریت موفق نماید.

شب از نیمه گذشته بود. سکوتی منطقه را فرا گرفته بود. صدای نیروهای عراقی به گوش می رسید؛ بقیه نیروها خود را آماده می کردند که اگر حادثه ای رخ داد، سریع پاسخ دشمن را بدهند.

فرمانده بسیار نگران شده بود، حدود یک ساعت و نیم بود که بچه ها رفته بودند. کم کم به کنار خاکریز آمد و خیره به آب نگاه می کرد. متوجه شد آب به آرامی تکان می خورد. ناگهان یکی از بچه ها سرش را از آب بیرون آورد. وقتی فرمانده را دید گفت: به خیر گذشت.

فرمانده از خوشحالی به سجده افتاد. هر سه نفر از آب بیرون آمدند.

مسئول گروه نفر آخر بود. وقتی از آب بیرون آمد، مثل همیشه لبخند شیرینی زد و گفت: به حمدالله ... در بخشی از پل مواد کار گذاشته شد.

قرار شد که مرحله دوم را بلافاصله انجام دهند. خود بچه ها می گفتند: می رویم و خیلی زود برمی گردیم. فرمانده موافقت نکرد، گفت: نیاز به استراحت است، استراحت کنید، ولی شهید رضایی گفت: همین امشب باید کار را تمام کرد.

برادر رضایی تعریف کرد، زیر پای عراقی در آب نشسته بودم، سرباز عراقی به آب خیره شده بود، اما چیزی نمی دید. اگر عراقی دستش را دراز می کرد من می توانستم ساعت را پشت دستش بخوانم. از یک طرف خنده ام گرفته بود و از طرف دیگر می دانستم مسئولیت بسیار حساس و مهم است و این را معجزه خداوند می دانستم؛ یعنی واقعاً چشم های دشمن، کور شده بود. مواد را به بخشی از لوله های فلزی، تله گذاری کردیم و آنها را محکم بستیم، که بر اثر جریان آب دچار مشکل نشود.

این ماموریت در شب، دوباره تکرار شد. بچه های تخریب، اگر امشب موفق می شدند دیگر کار تمام بود.

هرگاه در جبهه، شرایط به گونه ای می شد که حالت آتش بس داشت، هر دو طرف با احتیاط و شرایط ایمنی، مراقب یکدیگر

بودند. یعنی تقریباً آماده باش صددرصد بود و هر حرکتی را زیر نظر داشتند.

اگر امشب بچه ها موفق می شدنـد، که بقیه مهمات را به صورت تله، در زیر پل قرار دهنـد، در موقع انفجار، چهره عراقی ها، دیدنی می شد.

راس ساعت مقرر، بچه ها برگشـتند؛ عجب شور و حالی برپا شـده بود. شـهید رضایی گفت: امـدادهای غیبی خدا را به چشم دیدم؛ دشـمن متوجه چیزی شده بود ولی با خواندن آیه وجلعنا.... دشـمن که نزدیک من شده بود، اصـلاً متوجه من نبود. با توکل به خدا، آخرین بخش ها را محکم کردم و به آرامی بازگشتم.

یک سر سیم را به باطری وصل کرد. درخواست کرد که جناحین پل، تا حدود ۱۰۰ متری تخلیه شود، تا که در زیر انفجار، نیروهای خودی دچار آسیب نشوند.

نزدیک اذان صبح بود، برادر رضایی سر دیگر سیم را به باطری وصل کرد. ناگهان صدای مهیبی سکوت منطقه را شکست.

عراقی که دچار وحشت شده بودند، به هر طرف تیراندازی می کردند و گلوله های منور، تمام منطقه را روشن کرده بود.

اما در خاکریز بچه های ما فریاد الله اکبر بلند شد. آن چنان صای تکبیری که پشت دشـمن را شکست. با این انفجار، نیروهای دشمن از نفوذ به مواضع ما، ناامید شدند و تمام نقشه هایشان نقش بر آب شد.

از کنار سنگر رزمندگان صدای اذان بلند شد، و همه می رفتند با یاد خداوند ناصر و توکل بر او، یک روز دیگر را آغاز کنند.

من و مرتضـی از خاطره ی زیبای آقا محمود تشـکر کردیم؛ با ایشان خـداحافظی نمودیم و قرار شد خیلی زود به خانه برویم تا ببینیم فردا، خدا چه برای ما مقدر کرده است.

فردا صبح، تصـمیم گرفتیم سراغ یکی دیگر، از دوسـتان شـهید رضایی برویم؛ طبق آدرسی که پدرم داده بود، به سراغ فردی به نام حسن آقا رفتیم.

پس از احوال پرسی، خودمان را معرفی کردیم و گفتیم: آن چه در باره شهید رضایی می دانید، برای ما بیان کنید.

حسن آقـا، یکی از رزمنـدگان گردان تخریب بود که سوابق درخشـانی را در دوران دفـاع مقـدس داشت؛ امـا مشـخص بود که قرار نیست خیلی برای ما فلسفه بافی کند. لذا برنامه را با یک سوال در اختیار خودش گذاشتیم تا هرچه صلاح می داند، ذکر کند.

ایشـان پس از تشـکر از حضور ما گفت: شـهید رضایی قبل از عملیات کربلای چهار در منطقه، به واحـد تخریب آمـد. خصوصـیات عجیبی داشت، بی ریا و صادقانه کار می کرد، چهره ای گشاده و لبانی پر از خنده داشت. آن قدر جذاب بود که هرکس یک بار با او هم صحبت می شد، شیفته او می گشت.

وقتی بعـد از عملیـات کربلای چهار به مرخصـی رفت. خیلی زود به منطقه بازگشت. عملیات کربلای پنـج داشت شـروع می شـد و چنـدین نفر از بچه های تخریب مجروح شـده بودنـد. برای ادامه عملیات و سازماندهی مجدد، نیاز به نیروی جدید بود. قرار شد بچه هـایی که از مرخصـی بازگشـته انـد، سـریع به خط و منطقه عملیـاتی فرسـتاده شونـد؛ تـا در تیم هـای مختلف (کـاشت، پاکسـازی، انفجارات) تقسیم شوند. شهید رضایی سر تیم انفجارات بود.

تصمیم داشتیم در دژ اصلی دشمن، شکافی عمیق و بزرگ ایجاد کنیم. تا با انداختن آب در جلو مواضع دشمن، از پیشروی نیروهای دشمن، جلوگیری کنیم. این انفجار نقشی بس حیاتی داشت. قرار بود این عملیات توسط شهید رضایی انجام شود.

با بی سیم با او تماس گرفتم تا از وضـعیت او آگاه شوم. گفت: تیم من آماده هر گونه ماموریتی می باشد و ان شاءالله مثل بقیه بچه ها مشتاقیم تا شهید بشویم.

گفتم: هنوز نیامده کجا می خواهی بروی؟ هنوز زود است؟ و ....

گفت: باشه الان پیش شما می آیم.

از دور دیدم برادر رضایی با اعضای تیمش دارند به سمت ما می آیند. در یک سنگر مخروبه ای همه دور هم نشستیم. شیوه کار و اهمیت ماموریت در عقب نشینی دشمن را تشریح کردم.

دو کبوتر عاشق کنار هم بودند، یکی به نام شهید عباس کارگر، و دیگری غلامرضا رضایی، که هم محله ای بودند و عباس کارگر روبروی غلامرضا رضایی نشسته بود.

شهید رضایی به شهید کارگر گفت: اگر تو اول می خواهی شهید بشوی برو. اگر تو نمی روی، من بروم و مرتب می خندید.

اینها با هم شوخی می کردند، آتش خیلی شدید بود و گلوله مثل باران می بارید به آنها گفتم: من جلو می روم و شما چند دقیقه بعد از من بیایید و مواد منفجره را نیز بیاورید، تا هرچه سریعتر برنامه را شروع کنیم. حدود بیست دقیقه ای منتظر آنها ماندم، اما فایده ای نداشت نیامدند. دلم شور افتاد و خیلی نگران شدم، لذا تصمیم گرفتم که برگردم، تا ببینم چه اتفاقی افتاده است؟ ناگهان دیدم غلامرضا رضایی، روی برانکارد در حال انتقال به پشت خط است؛ وقتی مرا دید خندید و گفت: حاج حسن من دژ را شکافتم. حالا کار را عباس کارگر تکمیل می کند.

من گفتم: اگر می دانستم تو عاشق تیر و ترکس هستی و زود مجروح می شوی، نمی گذاشتم به اینجا بیایی و دیگری را مامور می کردم. با لبخند شیرین خود برای ما آرزوی موفقیت کرد.

من بقیه نیروها را با خود بردم به جلو و با لطف و عنایت الهی و ایثار بچه های تیم تخریب، آن دژ شکافته شد و آب در محل استقرار نیروهای عراقی جاری شد. لبخند رضایت بر چهره رزمندگان اسلام نشست. بعدها که شهید رضایی را دیدم به او گفتم: تخریب چی خوبی هستی ولی باید قول بدهی هر کجا می روی خصوصاً در زمان عملیات ها مجروح نشوی. شهید گفت: برادر حسن هرچه گفتم: من تیر و ترکش نمی خواهم، ولی انگار، زور آنها بیشتر بود و خودشان را به من تحمیل می کردند.

دوستم مرتضی گفت: در خصوص شهید رضایی، مطلب دیگری هست که مانده باشد؟ حسن آقا گفتند: در خصوص شهادت ایشان، در آینده اگر فرصتی دست داد، برایتان نقل خواهم کرد. با ایشان خداحافظی کردیم تا ملاقات بعدی در صورت توفیق.

دنبال فرصتی بودم تا ببینم واقعاً این سردار رشید اسلام که این قدر بی باکانه تا عمق مواضع دشمن می رفت، در سخت ترین شرایط، با آرامش از میادین مین، سیم های خاردار حلقوی، فرشی، خورشیدی، تله های انفجاری عبور می کرد و در بعضی مواقع، در مسیر تردد نیروهای شناسایی دشمن و اشرار مسلح، تله گذاری می کرد. عاقبت در کجا و چگونه مرغ جانش به پرواز درآمد و به سوی لقاء پروردگارش پر کشید.

به مرتضی گفتم: خوب است تا فرصت داریم، در همین هفته، در خصوص نحوه شهادت شهید رضایی، نیز سراغ آخرین همسنگر او برویم. گفت: فردا صبح خوب است. گفتم: خدا کند که در محل کارش باشد، چون می گویند: در لحظات شهادت او در کنارش بوده است.

حدود ساعت ۸ صبح بود که مرتضی آمد و با هم به محل کار آخرین یار شهید رضایی رفتیم.

نامش، حسین بود و از زحمت کشان تخریب، در زمان جنگ. چهره اش گشاده و لبخند بر لبانش بود. تا خودم را معرفی کردم، ایشان ما را تحویل گرفت و موضوع مصاحبه را مطرح کردیم. گفتیم: یک سوال اساسی می خواهیم بپرسیم و آن نحوه عملکرد شهید، بعد از جنگ و چگونگی شهادت اوست؟

حسین آقا ضمن تشکر از ما، که به یاد شهدا هستیم، گفت: شهید رضایی یکی از نیروهای مخلص و کارآمد و شجاع و در عین حال خوش برخورد تخریب بود. انسانی به تمام معنا، خود ساخته و آماده پذیرش خطر! روحیاتش به گونه ای در جنگ شکل گرفته بود که نمی خواست از فضایی که شهدا در آن رفت و آمد داشتند، جدا شود. لذا زمانی که جنگ به پایان رسید، دنبال بهانه می گشت که در مناطق جنگی بماند و چون تخصص در کاشت، برداشت و خنثی سازی مین داشت، می توانست بسیار موثر باشد. به همین

علت مدت زیادی را در جبهه های جنوب، به کمک تیم های تفحص شتافت و هرجا که می خواستند پیکر پاک شهدا را پیدا کنند، مین ها و موانع پیش رو را پاکسازی می کرد و واقعاً عاشقانه کار می کرد. تا این که تیپ الغدیر یزد ماموریت یافت در منطقه شمال غرب حضور یابد و امنیت بخش هایی از آن را، تامین کند. عمده ماموریت گروه تخریب، برقراری امنیت در خطوط مرزی، مشرف به شهر پیرانشهر و تقریباً روبروی شهر حاجی عمران عراق بود. ضد انقلاب و اشرار قاچاقچی از این مسیر وارد شهر می شدند و امنیت مردم را دچار مشکل می کردند. یگان الغدیر، از اوایل سال ۱۳۷۲ تا اواخر سال ۱۳۷۳ در منطقه حضور داشت. از طرف فرماندهی تیپ، مسئولیت مسدود نمودن نوارمرزی را، به مهندسی و تیم تخریب واگذار نمودند. قرار شد مهندسی دستگاه های راه سازی را جهت ایجاد ترانشه (پرتگاه) به منطقه بیاورند. فرمانده تخریب نیروها را به سه گروه تقسیم کرد. وظیفه یک گروه احداث سیم خاردار فرشی و حلقوی بود، گروه دیگر، در جایی که نمی شد سیم خاردار کشید، با کمک بلدوزر مهندسی، پرتگاه درست می کردند و یک گروه هم وظیفه اش کاشت و مسلح کردن مین بود.

مسیری را که ضد انقلاب انتخاب کرده بود دقیقاً روبروی مرز و گمرک حاجی عمران بود؛ به دلیل نزدیک بودن مسیر، تردد آسان و شلوغ بودن منطقه چون نزدیک گمرک قرار داشت.

ما تصمیم گرفتیم حدود ۷۰ کیلومتر از خط مرزی را مسدود کنیم. امکانات تیم تخریب، بسیار محدود اما نیروهایش بسیار پر توان و مخلص پا به کار، که شاخص ترین آنها شهید رضایی بود. خصوصیت شهید رضایی این بود که در عین فشردگی کار که از صبح زود شروع، و تا پاسی از شب ادامه داشت، خستگی نمی شناخت و خنده روی لبانش، دائمی بود.

روز ۲۶/۴/۱۳۷۳ چهره شهید رضایی، بسیار تغییر کرده بود. مسئول کاشت مین و هم مسلح کردن آن بود. یکی از خطرناک ترین و ترسناک ترین مین ها، مین ام شانزده بود، کاشت و مسلح کردن این مین برای او عادی شده بود. تقریباً محل کارمان رسیده بود به روبروی گمرک حاج عمران او خیلی با سرعت مین ها را می کاشت و مسلح می کرد. انگار عجله داشت، می خواست جایی برود. به او گفتم: برادر رضایی، شما خیلی با این مین کار کرده ای و دیگر برایت عادی شده، این کار را به یکی دیگر از برادران واگذار کن. ایشان پذیرفت و رفت سراغ مین های پدالی و شروع کرد به کاشتن و مسلح کردن آنها.

من در حالی که پشتم به پشت ایشان بود و در چند متری داشتیم کار می کردم ناگهان صدای انفجاری بلند شد؛ وقتی برگشتم دیدم، شهید رضایی به گوشه ای پرتاب شد؛ در حالی که هر دو دستش چون مولایش، قمر بنی هاشم حضرت اباالفضل العباس (ع) قطع شده بود و شکمش به گونه ای شکافته بود که ستون فقراتش از داخل شکم، پیدا و محتویات شکمش بیرون ریخته بود. آن چه خیلی برایم دیدنی بود و باعث تعجب شد چهره شهید بسیار نورانی و تبسم، روی لبانش نقش بسته بود. روحش آزاد و مرغ جانش، از وسط میدان مین به پرواز درآمد و ملائکه الهی او را در آغوش کشیدند.

سردار رشید اسلام، غلامرضا رضایی آن چنان زیست که بهره کافی را از این دنیا برای آخرت خود، کسب نمود و نشان داد و آموخت به دیگران، که مرگ و زندگی به دست خداست. به همین دلیل به استقبال خطر می رفت و از هیچ چیز نمی ترسید.

او در طول دفاع مقدس، رضایت خالق را بر رضایت مخلوق، ترجیح داد و عاقبت نیز در یک لحظه بسیار نورانی، آن هم نزدیک اذان ظهر، پرواز جاودانه خود را آغاز کرد و به ملکوتیان پیوست و دوستان شهیدش به استقبال او آمدند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

من و مرتضی سرهامان به زیر افتاده و برادر حسین نیز صدایش با بغض در گلو همراه شده بود. در دلم نور امیدی پیدا شد و آن این که، تا همسنگران شهدا زنده اند، به سراغ آنها برویم و از منبع فیض وجودشان، استفاده کنیم. تا شاید فردا، دچار عذاب روحی و غضب الهی نگردیم. چون همسنگران شهدا نیز، بوی شهیدان می دهند. از برادر عزیزمان حسین آقا خداحافظی کردیم و با مرتضی به سمت خانه راه افتادیم. در بین راه تصمیم گرفتیم این خاطره را به دوستان راه شهیدان و والدین شهدا تقدیم کنیم و از خداوند

بخواهیم به ما توفیق دهد در مسیر شهدا قدم برداریم.

رضایی، صفرعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید صفرعلی رضایی : فرمانده‌گردان جندالله لشگر ۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۸ در روستای «نوگیدر» شهرستان بیرجند، پا به عرصه گیتی نهاد. تحصیلات ابتدایی را در همان روستا به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل به بیرجند رفت.

روزهای پایانی تحصیلات دبیرستانی او، با روزهای پر التهاب انقلاب اسلامی همزمان شد. صفرعلی نیز مخالفت خود را با رژیم اعلام می نمود و در راهپیمایی ها و تظاهرات مردمی شرکت می کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، صفرعلی که در رشته فرهنگ و ادب دیپلم گرفته بود، عازم خدمت سربازی شد. او تمام دوره سربازی خود را در «نقده» گذراند و با اتمام این دوران، به عضویت سپاه انقلاب اسلامی درآمد. چندی بعد ازدواج کرد و یک ماه پس از تولد اولین فرزندش، راهی جبهه شد.

او در مدت حضور طولانی و پربار خود در جبهه، در عملیات های متعددی شرکت کرد. والفجر مقدماتی، والفجر یک، والفجر ۹ و کربلای پنج، از مهم ترین عملیات هایی به شمار می روند که او در آن ها شرکت داشت.

در عملیات والفجر ۹ بود که از ناحیه دست چپ و پشت به شدت مجروح شد و این جراحات مدتی او را در بیمارستان بستری کرد. اما هنوز به طور کامل بهبود نیافته بود که دوباره روانه جبهه شد.

او به مدت نه ماه مسئولیت بسیج عشایر مرز بیرجند را به عهده داشت و در این دوران خدمات ارزنده ای را به عشایر ارائه کرد. او که همواره سختی ها و مشکلات را صبورانه پشت سر می گذاشت از انجام هیچ خدمتی دریغ نمی کرد. این رفتار او باعث شده بود که عشایر علاقهٔ زیادی به او پیدا کنند.

شش ماه حضور در منطقهٔ خوسف و یک ماه و نیم خدمت در معدن «قلعه زری» و فعالیت به عنوان مسئول و معاون بسیج این نواحی، از دیگر فعالیتهای اوست.

با این که بیشتر اوقات از خانه و خانواده اش دور بود، سعی می کرد که همسر و فرزندانش را از خود راضی نگه دارد. او همسری دلسوز و پدری مهربان بود. لحظه ای از یاد خانواده اش غافل نمی شد.

حالا دیگر قریب هشت سال از شروع جنگ تحمیلی می گذشت و صفرعلی که با گذر زمان بسیاری از دوستان و همرزمانش را از دست داده بود در آرزوی پیوستن به آن ها لحظه شماری می کرد.

وقتی خبر پذیرش قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل به گوشش رسید بی تاب شد و در اندوه عقب ماندن از قافله یارانش گریست. اما این آخر راه نبود. چندی نگذشت که منافقین وطن فروش با طمع خام نفوذ به میهن، از مرزهای غربی، وارد کشور شدند. عملیات مرصاد آغاز شد و صفرعلی نیز در این عملیات شرکت کرد و مردانه جنگید و در همین عملیات بود که به آرزوی دیرینه اش رسید و به حق پیوست.

صفرعلی رضایی پس از هشت سال خدمت و دفاع، به تاریخ ۶/۵/۱۳۶۷ در تپه های حسن آباد اسلام آباد غرب به دست منافقین و مزدوران ضدوطن، هدف رگبار مسلسل قرار گرفت و به شهادت رسید. پیکر پاکش را در گلزار شهدای بیرجند به خاک سپردند.

منابع زندگینامه :بحربی ساحل،نوشته ی فهیمه محمدزاده، نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۱

رضایی، عبدالخالق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در زمستان خونین ۱۳۶۵ شهر صبور جهرم، روزهای تلخی را در هجران مردان حماسه‌آفرین کربلای چهار و پنج پشت سر گذاشت و گلزار شهدای فردوس این شهر، پیکر خونین چند تن از سرداران رشید تیپ همیشه پیروز المهدی (عج) را تنگ در آغوش گرفت.

در سحرگاه نهم بهمن ماه ۱۳۶۵ ستارگان مغموم شلمچه در حالی با آسمان مردانی چون خلیل مطهرنیا وعبدالرضا مصلی‌نژاد و عبدالخالق رضایی بدرود گفت که رزمندگان حماسه کربلای پنج آن سوی" هورالهویزه "دشمن زبون را فرسنگ‌ها از خاک میهن دور رانده و پرچم سه رنگ افتخار را بر بلندترین سرزمین‌های ایران اسلامی به اهتزاز درآوردند. سردار شهید عبدالخالق رضایی در سال ۱۳۴۱ چشم بر آبی آسمان گشود و در دامان پر عطوفت پدر و مادری مهربان و دلسوخته پرورش یافت. وی از اولین سال‌های زندگی فقر و محرومیت را تلخ تجربه کرد و از همان ابتدا جهت امرار معاش و تامین هزینه خانواده همدوش پدر به کارهای مختلفی اشتغال ورزید.

تحصیلات وی که از ششمین سال زندگی از دبستان‌های جهرم آغاز شده بود، در مدرسه راهنمایی فردوسی و هنرستان آیت‌الله حق‌شناس ادامه یافت و شهید رضایی با دریافت مدرک دیپلم مکانیک به طور موقت از تحصیل فراغت یافت.

وی در ایام شکوهمند انقلاب اسلامی و در جریان مبارزات توفنده امت اسلامی علیه رژیم ستم‌شاهی در بسیاری از فعالیت‌های انقلابی شرکت کرد و در این مسیر با تحمل جراحت باتوم‌های خودفروختگان رژیم تا آستانه شهادت پیش رفت، اما وجود مبارک او گویی شامل احوال کسانی بود که قرآن با وصف" و منهم من ینتظر "انتظاری سرخ را به ایشان نوید داده است. سردار شهید رضایی پس از پیروزی انقلاب به عضویت جهاد سازندگی جهرم درآمد اما پس از مدت کوتاهی به تشریف سبز سپاه ملبس و در واحد بهداری مشغول به کار گردید. وی بر حسب علاقه، به مطالعه دروس حوزوی روی آورد و همزمان، واحد عقیدتی سپاه را جهت انجام وظیفه برگزید. این پاسدار جان برکف و این روحانی مبارز پس از اتمام دوره مقدماتی طلبگی عازم شهر مذهبی قم گردید و قریب به پنج سال در دانشکده تربیت مربی سپاه به فراگیری علوم دینی پرداخت. وی در ایام تحصیل به دفعات به سوی جبهه حق علیه باطل شتافته و با پذیرفتن مسوولیت‌های مختلف در عملیات‌های متعددی از جمله والفجر هشت و کربلای چهار و پنج شرکت کرد. وی قبل از دانشگاه نیز به مدت یک سال در جبهه‌های غرب به مبارزه با منافقین و دمکرات ضد انقلاب پرداخته بود.

سردار شهید عبدالخالق رضایی سرانجام در عملیات کربلای پنج در حالی که معاونت گردان کوثر از تیپ المهدی (عج) را به عهده داشت به همراه جمعی دیگر از همرزمان شقایق پیشه‌اش دیدار حق را لبیک گفته و به جمع" من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه "پیوست.

برگرفته از کتاب :شهیدان

رضایی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی رضایی : فرمانده گروهان یکم از گردان موسی بن جعفر(ع)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اولین فرزند خانواده رضایی در بیستم شهریور هزار و سیصد و چهل و دو، همزمان با قیام امام خمینی در روستای آهوانوی دامغان قدم به عرصه دنیا گذاشت. امرار معاش برای خانواده پر عائله خیلی سخت بود. باید بچه‌ها هم خودشان را به سختی می‌انداختند و در کارها کمک می‌کردند.در کنار همه سختی‌ها دیپلم خود را در رشته اتومکانیک گرفت. رشته ورزشی مورد علاقه‌اش والیبال بود؛ گاهی با دوستان فوتبال هم بازی می‌کرد.

به دلیل علاقه شدید به نوشتن مقاله و متون ادبی، همیشه در ارائه درس انشاء در کلاس به عنوان دانش‌آموز نمونه معرفی می‌شد.پدر و مادر برای تحصیل بچه‌ها مجبور می‌شوند از روستا به شهر مهاجرت کنند. در کنار منزل مغازه‌ای هم دایر می‌کنند تا با کمک هم بتوانند زندگی را پیش ببرند. گاهی در مغازه و گاهی هم با کارگری و پرورش گوسفند، دست پدر و مادرش را می‌گرفت.تأمین امرار معاش خانواده یازده نفره خیلی سخت بود. باید همه کمک می‌کردند.علی در پشت جبهه علاوه بر انجام امورات مربوط به خود و خانواده در بسیج هم فعالیت می‌کرد.

اولّین بار بعد از آموزش به عنوان بسیجی به گیلانغرب اعزام شد. در بیست و هفتم آذر هزار و سیصد و شصت و یک، به عضویت رسمی سپاه دامغان در آمد. سه مرحله دیگر به جبهه رفت. او در این چهار مرحله در مناطقی از جبهه از جمله گیلانغرب، مهران، مریوان، پاسگاه زید، جزیره مجنون و عملیات‌های والفجر مقدماتی، والفجر دو، چهار، خیبر و بدر شرکت کرد.

بیشترین مسؤولیت‌هایش در جبهه، اطلاعات و عملیات لشگر هفده علی‌بن ابیطالب بود. آخرین مسؤولیتش در جبهه فرماندهی یکی از گروهانهای گردان موسی بن جعفر علیه‌السلام بود.در عملیات خیبر از ناحیه پا مجروح شد و پس از مداوا در یکی از بیمارستان‌های صحرایی دوباره به خط مقدم برگشت و قبول نکرد که او را به پشت جبهه انتقال دهند.

در مرداد هزار و سیصد و شصت و سه عقد کرد و یک ماه بعد هم عازم جبهه شد.

هفت ماه بعد از عقد در عملیات بدر در منطقه شرق دجله در بیست و دوم اسفند هزار و سیصد و شصت و سه با گلوله کین دشمن به شهادت رسید. چند روز بعد به همراه هفده شهید دیگر روی دستان مردم دامغان تشییع و در زادگاه خود آهوانو به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

رضایی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زندگی نامه دکترمحسن رضایی

محسن رضایی در سال ۱۳۳۳ در یکی از روستاهای مسجدسلیمان به دنیا آمد. پدر ایشان چوپان بود و در کارها به پدر کمک می کرد و مبلغی را نیز برای امرار معاش دریافت می نمود.

فرد خیری به علت اینکه ایشان به جای تحصیل مشغول به کار بود زمینه تحصیل ایشان را در سال ۱۳۴۰ فراهم کرد.

کلاس ششم و هفتم را در مسجد سلیمان به اتمام رسانید و در کلاس هشتم ، کنکوری در سراسر خوزستان برای جذب هنرستان

شرکت نفت برگزار شد و ایشان رتبه نهم را به دست آوردند و بعد از آن دوران دبیرستان را در اهواز سپری نمودند.
ایشان بعد از اتمام کلاس ششم و ورود به دبیرستان در مسجد محل مؤسسه ای با حداقل امکانات به نام دین و دانش تاسیس کردند و محلی برای جذب جوانان گردید.

ایشان در آنجا با قرآن و نهج البلاغه آشنا شدند و در کلاس هشتم هنگام ورود به هنرستان با مسایل سیاسی آشنا شد و در ابتدا با کتاب های دکتر شریعتی و مهندس بازرگان شروع نمودند و بعد از آن در سال ۱۳۵۰ متصل به گروه های چریکی شدند.
در سال ۵۲ توسط عوامل رژیم پهلوی دستگیر و بعد از مدت ۶ ماه در زندان های انفرادی به طور موقت آزاد شدند.
تحصیل ایشان به مدت یکسال به تعویق افتاد و در سال ۵۳ مدرک فارغ التحصیلی را دریافت و در کنکور سراسری شرکت کردند و در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه علم و صنعت قبول شد و بعد از آن به تهران آمدند.
در این مدت ایشان به همراه دوستان خود به این نتیجه رسیده بودند که منافقین دچار انحرافات فکری و عقیدتی شده اند و به همین خاطر گروهی با الهام از آیه شریفه (انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون) به نام منصورون تاسیس کردند.
این گروه ادبیات فعالیت های چریکی را به سمت ادبیات اسلامی سوق دادند و از انحرافات به وجود آمده فاصله گرفتند و یک گروه صد درصد پیرو خط امام خمینی (ره) و روحانیت ایجاد نمودند.
ایشان از سال ۵۵ تا ۵۷ به علت اینکه توسط رژیم تحت تعقیب بودند به طور مخفیانه فعالیت می نمودند و به طرق مختلف به مبارزات امام (ره) و مردم یاری می رساندند.
بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به همراه شهید بروجردی به علت کودتا یا احتمال شورش منافقین فعالیت های سیاسی سازماندهی شده خود را شروع کردند. بعد از گذشت ۷ ماه متوجه شدند که با سازماندهی سیاسی نمی توان جلوی کودتا یا شورش را گرفت به همین علت یک سازمان اطلاعاتی در سپاه ایجاد کردند که در برخورد با منافقین نیز کارایی بسیار بالایی داشت و بعد از یکسال فعالیت سیاسی در سپاه حضور پیدا کردند.
ایشان به دلیل اینکه در بحث ضد انقلاب و بعد از آن هم جنگ نقش بسزایی ایفا می کردند تحصیلات خود را بعد از جنگ و درحالی که فرمانده سپاه بودند با تغییر رشته از مهندسی مکانیک دانشگاه علم و صنعت در رشته اقتصاد دانشگاه تهران ادامه دادند و تا مقطع فوق لیسانس پیش رفتند و پس از بیرون آمدن از سپاه مقطع دکتری را نیز به پایان رساندند.
ایشان بعد از اتمام جنگ ، با این سؤال مواجه بودند که چرا با اینکه نیروهای قابل و شهادت طلب در جنگ حضور داشتند و امکان دستیابی به بغداد و بصره بود ، دولت ایران نتوانست امکانات عظیم صنعتی و اقتصادی کشور را وارد جنگ نماید.
پاسخ این سؤال: در ساختار سیاسی کشور به علت عدم برخورداری از قابلیت های مدیریتی و توانایی های اقتصادی و احتمال اینکه در آینده و در شرایط صلح هم کشور با مشکل اداری و اقتصادی و مسایل مدیریتی مواجه شود ، بسیار بالا بود به همین دلیل ایشان احساس نمودند در آینده شاید بتوانند نقشی را در اقتصاد و مدیریت ایفا کنند و چون به آینده مطمئن بودند دکترای اقتصاد خود را از دانشگاه تهران دریافت کردند.
ایشان در کنار تحصیلات سعی نمود که تمامی تلاش های ممکن را از سپاه در اختیار دولت قرار دهد لذا با تاسیس قرارگاه بازسازی خاتم الانبیاء صدها پروژه از جمله ساختن سد کرخه که بزرگترین سد ایران است را در دستور کار قرار داد.
دوران شکل گیری سپاه
بعد از انقلاب چند سپاه به راه افتاد:
۱.دولت موقت مهندس بازرگان به همراه آقایان یزدی و لاهوتی سپاهی را در خیابان پاسداران تاسیس کردند.

۲.یک گروه از طریق جناب آقای موسوی اردبیلی که عضو شورای انقلاب بود در پادگان جمشیدیه شکل گرفت .
۳.شهید کلاهدوز و شهید محمد منتظری نیز تشکیلاتی در دانشگاه تهران تاسیس کرده بودند که به شورای انقلاب متصل گردید.
۴.سازمان مجاهدین انقلاب هم که مدعی پاسداری از انقلاب شده بودند.

در سال ۵۸ از هر گروه ۳ نفر در شورای انقلاب حضور پیدا کردند و این گروه ۱۲ نفره اساسنامه سپاه را تعیین نمودند و سپاه به طور رسمی شکل گرفت.

تا سال ۶۰ در سپاه چهار فرمانده فعالیت نمودند و از سال ۶۰ تا ۱۶ سال بعد آقای رضایی فرماندهی سپاه را بر عهده داشتند .

ایشان در سن ۲۶ سالگی که سپاه حدود ۳۰ هزار نیرو بیشتر نداشت و دارای امکانات بسیار کمی بود به حکم حضرت امام (ره) به فرماندهی سپاه منصوب شدند.

با توجه به اینکه چند گردان بیشتر بعد از اتمام جنگ تشکیل نشده بود ولی هسته های قابلی در جای جای خط دفاعی شکل گرفته که این هسته ها در آینده هر کدام تبدیل به یک تیپ و قرارگاه رزمی شدند و نیروهای سه گانه سپاه از این نیروها که در سال اول جنگ سازماندهی شده بودند ، تشکیل شد.

آقای رضایی ۳ عامل بسیار مهم را باعث پیشرفت سپاه می دانند:

۱.مسئله ایمان ، معنویت ، ایثارگری ، خصلت ها و ویژگی های اخلاقی و اسلامی و توکل بسیار بالا که در نیروها وجود داشت .
۲. نظریه و دکترین نوین دفاعی که بر محور مردمی کردن دفاع استوار بود .
۳. توانایی های مدیریتی و سازماندهی.

آنچه به طور معجزه آسا باعث پیروزی بر دشمن گردید نیروهای مؤمن سازمان یافته با تفکر نوین دفاعی و حضور آن ها در صحنه بود ؛ نیروهای مؤمنی که در سن جوانی برای دفاع از انقلاب و نظام جان خود را هدیه کردند و آن ها را فاتحان جنگ نام نهادند و همین جوان ها جنگ را اداره می کردند.

آقای رضایی دفاع مقدس را یکی از مظلوم ترین حوادث تاریخ می دانند زیرا یک عده انسان های گمنام و بسیار جوان دست به خلق بزرگترین عملیات ها زدند که معمولاً قهرمانان ملی با تجهیزات بسیار بالا این کار را انجام می دهند .

امام (ره) از سپاه حمایت بسیاری می نمود و بعد از تایید شورای نگهبان برای تشکیل نیروهای سه گانه در سپاه حکمی به آقای رضایی ابلاغ نمودند که سپاه را مجهز به نیروی زمینی ، هوایی و دریایی کنند .

از نگاه ایشان یکی از دستاوردهای مهم دفاع مقدس این بود که نیروهای مسلح ایران که در اثر انقلاب از موازن قوای منطقه ای خارج شده بودند با شکل گیری سپاه و حضور نیروهای انقلابی و حزب الهی در ارتش و رشد قابل توجه ارتش ، این دو نیرو توانستند خلاء قدرت در این منطقه را از بین ببرند .

سخنان کوتاهی از محسن رضایی در مورد جبهه و جنگ:

ایشان یک ذره از غبار جبهه را با هیچ چیزی عوض نخواهند کرد .

ما اگر پست ها و مقام ها را بگیریم برای ما مقابل آن لحظه ای که در جبهه ها سرمان را روی خاکریز گذاشتیم و در سنگرها خوابیدیم هیچ اهمیتی ندارد .

ما حقیقتی را در جنگ فهمیدیم که همان گمشده ماست و حاضر نیستیم آن گمشده را دیگر از دست بدهیم.

ما فرزندان خدمت بودیم و هستیم و هیچ چیز نمی تواند ما را از خدمت باز دارد .

استعفا از سپاه

ایشان با وجود آنکه کمک های ممکن را پس از جنگ به دولت انجام می دادند، در سال پنجم دولت آقای هاشمی متوجه شدند

که بـا بودن در سپاه نمی توانـد کـار مهمی در حل مشـکلات کشور و برطرف کردن دغـدغه های خود داشـته باشـد. (نامه به آقای هاشمی)

لذا در سال ۱۳۷۳ طی نامه ای خـدمت مقام معظم رهبری تقاضای اسـتعفاء از سـپاه را کردند. ایشان فرمودند که شـما صبر کنید من خودم صدایت می زنم. سه سال بعد در سال ۱۳۷۶ در ۱۰ خرداد ماه ایشان را صدا زدند و گفتند حالا دلایلت را برای استغفا توضیح بـده که محسن رضایی در یک جلسه یک ساعت و چهل دقیقه ای دلایل خود را توضیـح دادند و مقام معظم رهبری پس از شـنیدن دلایل ایشان گفتند حالا من قانع شدم ولی از آنجایی که شایعه اسـتعفای شـما در سپاه پخش شده تا کسـی جای شما تعیین نشده از این در که بیرون می روی هر کس از تو سؤال کرد که چی شـده بگو من حالا حالا ها فرمانده سـپاه هسـتم و فرمودند: فرماندهان را هم بیاور تا خودم همین ها را به آن ها بگویم.

۴روز بعد فرماندهان در محضر ایشان جمع شدند و فرمودند که اگر همین الان هم بخواهم برای سپاه فرمانده تعیین کنم ، آقا محسن را تعیین می کنم. سه ماه بعد که فرمانده بعدی تعیین شد به صورت رسمی استعفای ایشان پذیرفته شد.

در حـالی که سه مـاه قبل رهبری با اسـتعفای ایشان به صورت شـفاهی موافقت کرده بود، عـده ای فکر می کردنـد که رهبری از آقا محسن خواسته فرمانده سپاه بماند ولی ایشان قبول نکرده در حالیکه این شایعه دروغی بیش نبوده است.

ایشان بعد از اتمام خدمت در سپاه استعفای رسمی خود را تقدیم مقام معظم رهبری نمودند و رهبر معظم با توجه به شناخت از آقای رضایی و خدمات سازنده در دوران فرماندهی سـپاه طی حکمی ایشان را به دبیری مجمع تشـخیص نظام منصوب کردند که با توجه به تخصص آقای رضایی در اقتصاد و تحقیقات فشرده و رساله دکترای ایشان در مورد پول و اعتبار و ارائه نظریه جدید در این زمینه و سایر توانمندی های مدیریتی ایشان ریاست کمیسیون اقتصاد کلان مجمع را با تصویب اعضای آن بر عهده گرفتند.

مقام معظم رهبری در بخشی از سخنان خود در آن نوار می فرمایند :

شما بزرگان سـپاه هستید من به شـما اعتماد دارم ، به این برادر عزیزمان ، این آقا محسن رضایی من از ته دل اعتماد دارم و ایشان را از ته دل دوست دارم . اگر کسـی غیر از این شنیده و غیر این گفته بدانید یا درست نفهمیده یا مغرض بوده یا نفهمیده . من به ایشان خیلی محبت و علاقه دارم . این هم که بعضی خیال کردند ما به این آسانی دست از ایشان بر می داریم این هم اشتباه است ، این هم کور خواندند .

این آقا حالا حالا ها ما بهش احتیاج داریم ، حالا حالا ها من دست بر نمی دارم می خواهـد خوشـش بیاید می خواهد بدش بیاید . (خنده و صلوات حضار)

یـک قضـیه ای حالاـ اخیراً سـر زبان ها افتاده که سـردار سر لشـگر محسن رضایی می خواهـد از سپاه برود ، دیگه فکر نکردنـد که بالاخره ...

خب بنده باید قبول کنم ایشان برود ، ایشون خودش که نمی تواند برود که .

من آقای رضایی را ، آقای محسن رضایی را نخواهم گـذاشت از ما کناره بگیرد و کنار برود . بالاخره به امید خدا ایشان از اولی که آمدنـد و مشغول کار شدنـد در سپاه و در فرماندهی سپاه با ما در ارتباط نزدیک و صـمیمی بودند تا الان هم الحمدالله همین طور بوده ، بعد از این هم تا هستیم انشاالله همینطور با هم خواهیم بود . به فضل الهی و خداوند متعال خیر مقدر بکنند و آنچه صـلاح این ملت و صـلاح این کشور و صـلاح این مجموعه سـپاه است آن را انشاالله خداوند پیش بیاورد و انشاالله خداوند شما را مشمول دعای حضرت ولی الله اعظم ارواحنا له فداه قرار بدهد و روح امام را از شما راضی کند.

لازم به ذکر است این مطالب عین فرموده های معظم له است که از نوار جلسه پیاده سازی شده است.

تـدبیری که ایشان در شـرایط حساس کشور ، در ابتدای سال ۷۶ به خرج دادنـد این بود که تا تعیین تکلیف فرماندهی جدید سپاه ،

تزلزل و بلاتکلیفی در این مجموعه مهم از یک سو و همچنین فضای جامعه از سوی دیگر به وجود نیاید. اما این مسئله توسط برخی از افراد ، معکوس جلوه داده شده است.

تـدبیر مقام رهبری این بود که تا تعیین فرمانـدهی جدیـد ، هیـچ علامتی که دال بر اسـتعفا و یا کنار رفتن آقای رضایی از فرماندهی سپاه باشد به محیط سپاه و بیرون داده نشود. خود ایشان نیز با استفاده از عبارات مختلف بر این تدبیر تاکید داشتند و آقای رضایی را بر رعایت این مسئله ملزم نمودند.

این مسـئله در حالی بود که مقام معظم رهبری از چند ماه قبل با استعفای آقای رضایی موافقت کرده بودند و خبر این جریان تنها در اختیـار تعـداد محـدودی از فرمانـدهان ارشـد قرار داشت و مـابقی افراد صـرفاً چنـد روز مانـده به ایجاد تحول در فرمانـدهی ، از این موضوع مطلع شدند . البته پخش نوار صـحبت های مقام معظم رهبری در بین گروه هایی از جامعه ، بدون اطلاع از حواشـی مسئله و تدبیر مقام رهبری که بین ایشان و آقای رضایی بود ، موجب سوء برداشت هایی شد . پر واضح است که با در نظر گرفتن تدبیر فوق ، ماندن آقای رضایی در کنار مقام رهبری لزوماً به معنای ماندن ایشان در پست فرماندهی سپاه نبوده است .

بعد از سپاه

بعـد از خروج آقـای رضـایی از فرمانـدهی سپاه ، مقـام معظم رهـبری بـا در نظر گرفتن ایشـان برای تصـدی سـمت مجمع تشـخیص مصلحت نظام در تاریخ ۸/۶/۷۶ حکم مورد نظر را صادر فرمودند.

و بدین ترتیب آقای محسن رضایی در حالی سپاه پاسداران را ترک نمودند که نهال نوپای سپاه با در اختیار داشتن نیروهای پر توان و کارآمد نه تنها در عرصه نظامی بلکه در عرصه علمی با شکل گیری دانشگاه امام حسین (ع) و دانشگاه پزشکی بقیه الله و دانشگاه عالی جنگ و شـکل گیری قرارگاه سازندگی به شـجره ای اسـتوار تبدیل شده بود ،بعد از خروج از سپاه ایشان به چند فعالیت روی آوردند . فعالیت های سیاسـی را در کنار فعالیت های سیاست گزاری در مجمع تشخیص مصلحت نظام و فعالیت فرهنگی و تدریس را شروع کردند .

در بعـد فعـالیت سیاسـی ایشـان بـا آرایش سیاسـی شـکل گرفته چپ و راست مواجه بود که به هر دو انتقاداتی داشت و لـذا با طرح جریان سوم تلاش نمود که تفاوت خود را با هر دو جناح مشخص سازد.

او معتقـد بود که نسـل دومی هـای انقلاـب به اصول انقلاب معتقـد بوده انـد و با جریان های چپ و راست که برخاسته از نسل اول انقلابند و هر کدام به دلیل التقاط فکری که داشـتند نتوانستند خود را به تفکرات امام و مردم تطبیق بدهند، جریان سوم انقلاب قادر خواهد بود که تفکرات امام را در شرایط امروز بازخوانی کند.

ایشان البته تاکنون نتوانسته چنین تفکری را در جامعه غالب کند ولی پیدایش جریان اصولگرایی و آبادگران و علایم تجدید نظر در چپ ارزشی حکایت از تغییرات مشهودی در جریان های سنتی دارد که ممکن است در آینده جریان سوم شکل بگیرد .

در بعد مجمع تشـخیص مصـلحت نظام ایشان توانست ضمن تهیه سیاست های کلی اقتصادی در زمینه های بازارهای سرمایه و پول و سیـاست های کلی برنامه سوم و چهارم و سـیاست های اصل ۴۴ قانون اساسـی به تدوین سـند چشم انداز بیست ساله بپردازد که در مجمع تشخیص تصویب شد و به تصویب نهایی رهبری رسید .

در بعـد فرهنگی و آموزشـی ایشـان ضـمن تـدریس در دانشـگاه امام حسـین ، در دانشـگاه آزاد تهران نیز در رشـته اقتصاد تـدریس نمودند.

جمهوری جناب آقای هاشـمی و جناب آقای خاتمی ستودنی ست لاکن نباید اشتباهات و کجراهه های برنامه ریزی و مدل سازی را نادیده گرفت.

آقای رضایی در نامه ای سرگشاده مورخ ۵/۲/۸۰ با صراحت موضع بسیاری از دلسوزان نظام را با آقای خاتمی در میان می گذارد.

در چهار سال دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی نیز همانند چهار سال دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی ، اتمام ایده ها و برنامه ها و کندی حرکت دولت به وضوح نمایان شد و بار دیگر ناکارآمد بودن نسخه های دیگران برای آبادانی جمهوری اسلامی آشکار گردید .

در بخشی از نامه آقای رضایی به آقای خاتمی آمده است :

جنابعالی امثال ما را می شناسید ، ما فرزند شهادت هستیم . اگر تمامی این حکومت ها را به ما بدهند ولی بخواهند از آرمان شهیدان و مردم وفادار و مسلمان دست بکشیم حتی یک لحظه بر صندلی آن تکیه نخواهیم زد و اگر ببینیم هیچ بخشی از حکومت در دست ما نیست ولی دیگرانی که حکومت می کنند راه و آرمان شهیدان و مردم را دنبال می کنند ، برای مان از عسل شیرین تر خواهد بود .

جوانان عزیز و فرزندان امام (ره) ، در دستی آرمان شهیدان و در دست دیگر منافع مردم ، به صحنه انتخابات خواهند آمد و از شهادت سیاسی و جسمانی هم باکی به خود راه نخواهند داد .

متواضعانه عرض می کنم هر چه جنابعالی برنامه ی شفاف تر ، صریح تر ، آرمانی تر و مردمی تر ارائه نمایید ما به شما نزدیکتر و هر چه از اسلام و مردم فاصله بگیرید ما هم به همان میزان از شما فاصله خواهیم گرفت.

ما به هیچ وجه حاضر نیستیم از معامله ای که با خدا کرده ایم که راه شهیدان مان را ادامه دهیم و به فکر منافع مردم و اسلام باشیم صرفنظر کنیم و با هیچ کس و با هیچ قیمتی هم معامله نخواهیم کرد .

با آرزوی توفیقات

برادرتان محسن رضایی

۵/۲/۸۰

رضایی، محمدمهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد مهدی رضایی

محل تولد : کرمان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱/۱

زندگینامه علمی

بنده محمد مهدی رضایی در سال ۱۳۶۴ پس از اتمام سوم راهنمائی، با شوق و علاقه درونی خود و نه با اجبار اطرافیان و محیط، وارد حوزه علمیه قم شدم و در مدرسه علمیه کرمانی ها تحصیلات پایه خود را آغاز نمودم و از استادان نه چندان معروفی که عموما از دانش آموختگان همان مدرسه بودند، استفاده کردم و تا لمعه را در آنجا خواندم و آن گاه در مدرسه علمیه امام باقر(ع) لمعه و اصول استنباط و غیره را درس گرفتم. مکاسب و رسائل را در بیرون، پای درس استادانی چون محمدی خراسانی و استاد اعتمادی، تا حدودی آموختم و باقیمانده را با نوارهای درسی و مباحثه گذراندم. همچنین کفایه الاصول را با مباحثه به پایان بردم و پس از

آن چند سالی حدود سه – چهار سال در درس خارج فقه آیت الله جوادی آملی و اصول آیت الله مرحوم صالحی مازندرانی حاضر شدم و ... . هم اکنون در موسسه امام صادق(ع) مشغول سپری کردن سال سوم از دوره فوق لیسانس کلام اسلامی هستم.آغاز کار قلمی بنده با گفتن شعر و نوشتن نقد داستان و مقالاتی به صورت تالیف و ترجمه در مجلات بود و ترجمه کتاب درباره حفظ قرآن کریم به نام" کیف نحفظ القرآن "و آنگاه ترجمه ای دیگر گون از" صحیفه سجادیه "که طی دو سال به چاپ ششم رسیده است. بخش هایی از کتاب گرانقدر "مصابیح الجنان "تالیف علامه کبیر آیت الله سید عباس حسینی کاشانی را نیز بنده انجام داده ام که چاپ شده است. در طول این سال ها با مجلات گوناگونی در ارتباط بوده ام، به خصوص مجله " پرسمان "و از همین رهگذروبه پیشنهاد و همکاری نشر معارف، اخیرا ترجمه مناجات امیر مومنان و مناجات خمس عشره از بنده چاپ و منتشر شده است.

رضاییان، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی رضائیان : فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۶ درخانواده‌ای مذهبی در «فیروزآباد» در استان «تهران» به دنیا آمد و پس از مدتی همراه خانواده اش به شهر« اصفهان» عزیمت و در آنجا سکنی گزید.

او به دلیل مشکلات اقتصادی روزها کار می کرد و شبها به تحصیل می پرداخت و این روال را تا پایان دوره ابتدایی ادامه داد. پس از تحصیل دوران ابتدایی، پدرش برای پرورش روحیه مذهبی، او را به محضر یکی از علمای اصفهان فرستاد تا روح تشنه وجودش را به زلال معرفت الهی شاداب نماید. وی از کودکی علاقه مند به فراگیری قرآن بود و صوت و لحنی دلنشین داشت.

آشنایی ایشان با معارف غنی اسلامی تنها به انس با قرآن محدود نمی شد، بلکه بوستان روحش با عطر گلواژه های تالی قرآن کریم (نهج البلاغه) مصفا بود و مقدار زیادی از نهج البلاغه را حفظ بود.

این شهید عالیقدر از فقر و تنگدستی مردم در رنج بود و درآمد اندك خود را که از راه بنایی به دست می آورد در جهت بهبود معیشت افرادی که با آنان سر و کار داشت صرف می کرد.

او طی مسافرتی به «تهران»، در منزل شهید آیت الله «سعیدی» به کار ساختمان سازی مشغول شد و در همین ایام، شدیداً تحت تاثیر آن شهید گرانقدر قرار گرفت. ایشان در این مورد می گوید:

ارتباط با شهید سعیدی، شعله های خشم درون مرا علیه رژیم پهلوی برافروخت، به گونه ای که شجاعانه به افشاگری جنایتها و خیانتهای دستگاه طاغوت می پرداختم.

براین اساس شهید رضائیان مبارزه دامنه داری علیه رژیم پهلوی شروع کرد و در دوره سربازی، بارها تحت تعقیب قرار گرفت. او که از تسلط بیگانگان بر مقدرات کشورمان سخت به تنگ آمده بود، با الهام از افشاگریها و رهنمودهای حضرت امام(ره) مفاسد و بدبختیهایی را که به خاطر تصویر لایحه کاپیتولاسیون دامن گیر ملت اسلامی ایران شده بود به دیگران گوشزد می کرد.

شهید رضائیان در پخش اعلامیه های حضرت امام خمینی(ره) نقش به سزایی داشت و برای آنکه شناسایی نشود، منزل مسکونی خود را دائماً تغییر می داد.

او با تشکیل جلسات مذهبی و در اختیار قرار دادن کتب اسلامی و انقلابی، جوانان مستعد و مذهبی را با معارف الهی آشنا می کرد.

ایشان با همکاری شـهید محمد منتظری دامنه فعالیتهای انقلابی خود را علیه رژیم طاغوت به کشورهای همسایه کشاند و بدین گونه نقش مهم و موثری در جهت افشای چهره کریه رژیم پهلوی، در خارج از مرزها داشت.

همزمـان بـا پیروزی انقلاب اسـلامی شـهید «رضائیان» به همراه عـده ای از برادران حزب الله، مبادرت به تشـکیل کمیته دفاع شـهری «اصـفهان» کرد و بـا تشـکیل سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی ، به جمع پاسـداران این نهاد مقـدس پیوست. او از موسسـین سـپاه در شهرستانهای «داران»، «فریدن»، «خوانسار» و «مبارکه» بود.

در اوایل سال ۱۳۵۹ با تعدادی از برادران سپاه به «کردستان» مامور شد و با رشادتهای خود در آزادسازی شهر «سنندج »نقش مهمی را ایفا کرد. در یکی از درگیریها بر اثر اصابت گلوله از ناحیه سر و گلو، بشدت مجروح گردید و مدتها در بیمارستان حالت اغماء داشت.

در سال ۱۳۶۰ (قبل از عملیات «فرمانـده کل قوا، خمینی روح خدا») به جبهه دارخوین اعزام شد، که بر اثر جراحت شدید، به پشت جبهه منتقل گردید.

پس از بهبودی نسبی به سـمت مسئول معاونت عملیات سپاه منطقه ۲ اصفهان منصوب گردید و تا دی ماه ۱۳۶۱ در همین مسئولیت باقی مانـد. بعـد از آن به درخواست سـردار رحیم صـفوی به تهران آمد و در سـتاد مرکزی سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی به عنوان یکی از معاونتهای طرح و عملیات مشغول به کار شد. سپس مامور راه اندازی قرارگاه مقدم حمزه(ع) در منطقه غرب گردید.

شهیـد رضائیـان فعـالیت خود را از یـک رزمنـده عـادی در روزهـای اول جنگ کردسـتان شـروع کرد و مرحله به مرحله، همزمان با گـذشت زمـان، مراتب مختلف فرمانـدهی را با موفقیت پشت سـر گـذاشت، تا به فرمانـدهی قرارگاه عملیاتی حمزه سیدالشـهداء(ع) منصوب گردید.

هنگـامی که ایشان به مریوان آمـد، تعـداد ی از یگانها از جمله لشـکر ۱۴ امام حسـین(ع) و لشکر ۸ نجف اشـرف در منطقه حضور داشتند و از اینکه قرار بود تحت فرماندهی او عملیات والفجر ۴ را انجام دهند، اظهار رضایت می کردند.

در زمـان کوتـاهی ارکـان سـتادی این قرارگـاه به همت ایشان شـکل گرفت و مجموعه معاونتها در جهت آماده سازی عملیات فعال شدند.

شهید رضائیان انسان دقیق و منظمی بود و همواره سعی می کرد سنجیده عمل کند، قبل از هر تصـمیمی با بسیج عناصـر اطلاعاتی، آخرین وضـعیت دشـمن را از جنبه هـای مختلـف به دست می آورد و بر اسـاس اسـتعداد، تجهیزات و توان رزمی دشـمن، به کمک طرح و عملیات و نظرخواهی از فرماندهان، چگونگی انجام عملیات و مراحل آن را طراحی می کرد.

از این به بعد همه توجه ایشان روی کیفیت سازماندهی نیروها و آرایش و مانور یگانها براساس نوع ماموریتشان بود.

از ظرافتهایی که ایشان در عملیات داشـتند، بررسی و کنترل طرح مانور گردانهای عمل کننده یگانها بود. این فرمانده دلاور و دلسوز اسـلام، قبل از هر عملیات، فرماندهان تحت امر را در خصوص رسیدگی به نیروها توجیه و برای افزایش روحیه معنوی آنان سفارش زیادی می کرد.

تلاش همه جانبه وی در عملیات حماسه آفرین والفجر ۴، در موفقیت رزمندگان اسلام بسیار موثر بود و می توان گفت بخش مهمی از پیروزی حاصله در دشت شیلر مدیون زحمات شبانه روزی این شهید عزیز بود.

از مصـادیق عملی و الگوی یـک فرمانـده سپاه اسـلام بود. هر کس حتی برای مـدت کوتاهی با ایشان و تحت فرمانـدهی اش انجام وظیفه می کرد، با تمام وجود آن را احساس می نمود. توانمندی و شخصیت والای شهید رضائیان در حدی بود که نقل می کنند در روزهایی از عملیات والفجر ۴ درحالی که در منطقه عملیاتی مورد بازدیـد سـردار فرماندهی محترم کل سپاه قرار می گرفت، ایشان خطاب به برادران حاضر اظهار می دارند:

ما باید فرماندهی جنگ را به دست افرادی چون ایشان (شهید رضائیان) بسپاریم.

جلسه ای با حضور ایشان نبود که بر پا شود و ذکر قرآن و حدیث و دعا در آن فراموش شده باشد، حتی اگر وقت هم ضیق بود، این امر صورت می گرفت.

در ظواهر فردی، آن گونه بود که اگر ناآشنا و تازه واردی به جمع آنها می پیوست ایشان را با رزمنده عادی تمیز نمی داد. او فردی منظم، دقیق و سخت کوش بود و در قبول و انجام کارهای سخت از دیگران سبقت می گرفت.

عموماً سعی می کرد با نیروها بر سر یک سفره غذا بخورد. فردی رئوف، مهربان و رقیق القلب بود. شبها تا همه به خواب نمی رفتند، نمی خوابید. پس از اطمینان از به خواب رفتن افراد، به سنگرها سرکشی می کرد و چنانچه رزمنده ای بدون رواندار خوابیده بود، روی او را می پوشاند.

شهید رضائیان در بعد عبادی مقید، اهل تهجد و راز و نیاز عاشقانه با خدا بود. هرگز نماز شب را ترک نمی کرد. فردی خود ساخته و مهذب بود و شدیداً مراقب اعمال و رفتار خود بود. در انجام واجبات کوشا و در پرهیز از محرمات و ارتکاب گناه، حتی صغیره، دقت نظر داشت. در کارها از مشورت دیگران استفاده می کرد و روحیه انتقادپذیری بالایی داشت.

شهید رضائیان در کنار فعالیتهایش، غافل از تحصیل علم نبود و مخصوصاً به مطالعه علوم قرآنی و نهج البلاغه علاقه زیادی داشت.

یکی از فرماندهان می گوید:

قبل از عملیات فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا همه ما را جمع کرد و فرمایشات مولا امیرالمومنین حضرت علی(ع) از نهج البلاغه را در خصوص صفات رزمندگان را برایمان قرائت و ترجمه نمود.

ایشان آشنایی بسیاری با احادیث و روایات داشت و ده جزء قرآن مجید را حفظ بود.

فرزندان خود را در انجام فرایض و یادگیری علوم قرآنی با زبانی شیرین توام با بیان احادیث و اهدای جایزه، تشویق و ترغیب می کرد. او با پدر و مادر خود رفتاری متواضعانه داشت.

شهید رضائیان در حفظ بیت المال دقت و توجه خاصی داشت. با اینکه ماشین سپاه در اختیارش بود اما در کارها از موتورسیلکت شخصی استفاده می کرد.

رضائی، جمال

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۵ در بیرجند تولد یافت. پس از طی دوره‌های ابتدائی و متوسطه، وارد دانشکده‌ی ادبیات تهران شد و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی درجه‌ی لیسانس گرفت و در مدارس تهران به شغل دبیری پرداخت. ضمن تدریس وارد دوره‌ی دکترای ادبیات دانشگاه شد و دوره‌ی مزبور را پایان داد و دکتر در ادبیات فارس شناخته شد و برای دانشیاری دانشکده‌ی ادبیات فردوسی عازم مشهد گردید. چند سالی در مشهد به تدریس و تحقیق در متون ادبیات کهن اشتغال داشت تا به دانشکده‌ی ادبیات تهران انتقال یافت و مقام استادی گرفت. چندی معاون مالی و اداری دانشکده و زمانی رئیس گروه زبانشناسی بود تا سرانجام به معاونت دانشگاه تهران منصوب گردید. مدتی هم معاونت وزارت علوم و آموزش عالی با او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضائی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۹۸ در تهران متولد شد. پدرش حاج میرزا محمدرضا معروف به سلدوز از تجار بسیار معتبر سبزوار بود و میزان دارائی وی در آن ایام از سه میلیون ریال تجاوز می‌کرد. گذشته از اینکه تاجر و ملاک بود، در کمک به مردم نیز ید طولائی داشت.

پس از چندین ازدواج را در اواخر عمر از خانواده‌ی محترمی در تهران زنی گرفت و صاحب چند فرزند شد ولی قبل از آنکه بچه‌ها به سن رشد برسند درگذشت و پس از چندی همسر جوان او به عقد و ازدواج حاج محمدتقی اسکوئی درآمد و در حقیقت این شخص اطفال حاج محمدرضا را بزرگ کرده و واقعا در حق آنها پدری نمود.

علی چندی در سبزوار تحصیل کرد و پس از آنکه به سن رشد رسید، وارد بازار سبزوار شد و کار تجارت را دنبال کرد. حسن شهرت پدرش موجب شد همه او را در کار کمک و مساعدت نمایند. خیلی زود کارش رونق گرفت و املاک تازه‌ای خریداری کرد. علاوه بر آن معادن متعددی از دولت اجاره کرد و بعد حجره خود را به تهران انتقال داده وارد معاملات واردات آهن شد و تدریجا در بازار تهران اسم و رسمی پیدا کرد و با محافل سیاسی و تجاری ارتباط یافت. در دوره‌ی هیجدهم، کاندیدای نمایندگی مجلس از سبزوار شد ولی کرسی وکالت را به برادر کوچکتر از خود به نام محمود سپرد تا سنگری هم در مجلس شورای ملی داشته باشند. در انتخابات دوره‌ی نوزدهم، همچنان کرسی وکالت سبزوار متعلق به او بود. این بار برادر دیگر خود را که در آمریکا مشغول تحصیل بود، به تهران حاضر نموده، او را به پارلمان فرستاد. در دوره‌ی بیستم نیز شغل وکالت نصیب برادرش شد. علی رضائی از ۱۳۴۰ به فکر تاسیس کارخانجات عظیمی در ایران افتاد و شرکت سهامی کارخانجات نورد اهواز را با سرمایه‌ی یکصد و پنجاه میلیون تومان در مجاورت جاده‌ی اهواز و خرمشهر تاسیس نمود و پس از مدت کوتاهی شرکت وی گروه صنعتی شهریار نام گرفت و شامل تاسیسات زیر بود:

اولین واحد صنعتی گروه در ۱۳۴۶ افتتاح شد. ظرفیت این کارخانه ۶۵ هزار تن در سال از انواع آهنهای تسمه (تا ۶۰ میلیمتر) نبشی، سپری، میله‌گرد بود و ظرفیت آن قابل توسعه و افزایش هم بود.

دومین کارخانه‌ای که افتتاح شد، نورد شاهین نام داشت که در ۱۳۴۷ بهره‌برداری از آن آغاز شد. ظرفیت این کارخانه ۸۵ هزار تن در سال بود که میله‌های گرد آهنی ساده و عاجدار تولید می‌نمود.

سومین کارخانه وی نورد شهداد بود که در ۱۳۵۰ با ظرفیت سالانه ۱۲۰ هزار تن آغاز به کار کرد.

چهارمین کارخانه‌ی خود را به نام نورد شاهرخ نامگذاری نمود و ظرفیت آن ۱۰۰ تن در سال بود.

پنجمین قسمت از گروه صنعتی شهریار، مجتمع صنایع فلزی خوزستان است که از چهار قسمت تشکیل می‌گردید: الف) کارخانه‌ی شهرام. در این کارخانه سالانه ۴۵۰۰ تن مقتول نرم و نه‌هزار تن مفتول گالوانیزه و چهارهزار و پانصد تن مفتول کشیده تهیه می‌شد. ب) کارخانه شهپر با ظرفیت سالانه ۹۰۰۰ تن شبکه‌های فولادی. ج) کارخانه شهاب با ظرفیت ۴۰۰۰ تن در سال الکترود و بالاخره کارخانه شهباز که در این کارخانه در سال بیست هزار تن پروفیل تهیه می‌گردید.

علی رضائی در حقیقت بزرگترین واحد صنایع فلزی را در خوزستان احداث نمود و به سلطان آهن ایران معروف شد. رضائی در ۱۳۵۴ کاندیدای مجلس سنا شد و سرانجام از تهران به مجلس سنا راه یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضائی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۴ در سبزوار متولد شد، بعد از اخذ دیپلم به آمریکا رفت و تحصیلات خود را ادامه داد. از دانشگاه نبراسکا فوق‌لیسانس در علوم تجاری گرفت. از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی دکترای علوم اداری دریافت کرد. از دانشگاه پاریس دکترای حقوق بین‌المللی عمومی اخذ نمود. بعد از مراجعت به ایران، در دانشکده‌ی علوم اداری به تدریس پرداخت و در دوره‌ی نوزدهم از سبزوار به وکالت انتخاب شد. در دوره‌ی بیستم هم وکیل بود. در ۱۳۴۳ رئیس سازمان جلب سیاحان و معاون نخست‌وزیر گردید ولی دیری در آن مشاغل نماند و به بخش خصوصی رفت و به شغل تجارتی اشتغال ورزید. چند واحد تولیدی تاسیس کرد، سپس با همکاری برادران خود به تاسیس بانکی به نام «شهریار» همت گماشتند. رشته‌های فعالیت تجارتی او توسعه‌ی زیادی یافت. در کار استخراج معادن وارد شد، هم سرمایه داشت و هم عقل و سود، پیشرفت زیادی کرد.

دکتر قاسم رضائی بازرگانی آگاه، ممسک، ثروتمند و تحصیلکرده و باسواد و دوراندیش بود. زبانهای فرانسه و انگلیسی را تکلم می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضائی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محمدرضا سلدوز، در ۱۳۰۲ ش در سبزوار متولد شد. در کودکی پدر خود را از دست داد و مادرش شوهر دیگری انتخاب کرد که بازرگانی شریف و خداپرست بود و سه فرزند همسر خود را تحت حضانت خود قرار داد و نه تنها سیصد هزار تومان ثروت آنها را حفظ کرد بلکه در اثر معاملات صحیح، آن را چند برابر نمود. محمود رضائی تحصیلات خود را در حد دیپلم ادامه داد سپس به شغل تجارت پرداخت و در زمینه‌های مختلف از قبیل خرید و فروش و باغداری و کشاورزی و معدن و غیره مشغول شد و تدریجا در شهر سبزوار موقعیتی پیدا کرد. در دوره‌ی هیجدهم قانونگزاری در سن سی‌سالگی کاندیدای مجلس شد و از همان سبزوار به وکالت انتخاب گردید. در دوره‌ی نوزدهم کرسی وکالت را به برادر کوچکتر از خود داد و به همان شغل تجارت ادامه داد. بعد از انقلاب به اروپا رفت و چون چیزی با خود نبرده بود، در فشار قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۳۷۵ با اسلحه‌ی کمری خودکشی کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضوانی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج رضای تاجر کاشی، در ۱۳۰۲ ش در کاشان متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در موطن خود پایان برد و وارد دانشکده حقوق تهران شد و در رشته اقتصاد لیسانس گرفت و برای اخذ درجه‌ی دکترا در رشته‌ی مزبور عازم امریکا گردید و از دانشگاه میشیگان درجه‌ی دکترا دریافت کرد. پس از مراجعت به ایران ، جذب دستگاه‌های دولتی نشد و حتی به تدریس در دانشگاه رغبتی نشان نداد و به همان حرفه و شغل آباء و اجدادی تجارت و ملکداری پرداخت.

دکتر رضوانی پی از بازگشت از امریکا با دختر حاج تفضلی کارخانه‌دار و بازرگان معروف کاشان ازدواج کرد و همین امر موجبات علاقمندی بیشتر او را به غشل تجارت فراهم نمود. در دوره‌ی بیست‌ویکم قانونگزاری که کاندیداها به طرز خاصی انتخاب شدند، وی از شهر کاشان به وکالت مجلس رسید و در دوره‌ی بیست‌ودوم هم وکیل مجلس شد و در مجلس موسسان که در سال ۱۳۴۶ تشکیل یافت عضو مجلس مزبور هم شد.

در دوره‌ی بیست‌وسوم به مجلس نرفت ولی در دوره‌ی بیست‌وچهارم از شهرستان قم به وکالت مجلس انتخاب گردید و مدت ۱۲ سال در پناه مجلس به همان شغل تجارت مشغول بود. وی در سال ۱۳۵۷ به خارج از کشور سفر نمود و در انگلستان به خانه و ویلاسازی پرداخت و در آن کار هم توفیق زیادی پیدا کرد. در اوایل ۱۳۷۷ در خارج از کشور در سن ۷۴ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضوی شیرازی، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آیت‌الله سیدمحمد رضوی، در حدود ۱۲۸۰ در شیراز تولد یافت. پس از تحصیلات مقدماتی، دروس حوزه‌ای را آغاز کرد و نزد چند تن از علمای شیراز تلمذ نمود. چندی هم در تهران و نجف به تحصیل اشتغال داشت تا درجه‌ی اجتهاد گرفت و به شیراز بازگشت و به سیره‌ی خانوادگی، کار محراب و منبر را انجام داد. وقتی اداره‌ی ثبت اسناد تشکیل شد، اجازه‌ی تاسیس دفترخانه در شیراز گرفت و پس از چندی تغییر لباس داد. در ۱۳۱۴ در انتخابات دوره‌ی دهم و دوازدهم و سیزدهم که انتخابات آن در دوره‌ی رضاشاه انجام گرفت، وکیل شد. بعد از سال ۱۳۲۰ در ادوار پانزدهم و شانزدهم نیز وکالت مجلس داشت. پس از وکالت مجلس، مجددا به شغل سردفتری پرداخت. وی یکی از فضلاء و دانشمندان درجه اول شیراز بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضوی قمی، محمدباقر

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۲۱۸ ق)، عالم، متکلم، اصولی و شاعر. اصل وی از قم است، اما متولد و ساکن همدان بود. نسبش به موسی مبرقع، فرزند امام جواد (ع)، می‌رسد. وی برادرزاده‌ی سید صدرالدین قمی، شارح «وافیه» است. او را از بزرگان علمای قرن سیزدهم شمرده‌اند. وی شعر را نیکو می‌سرود. در همدان درگذشت و جنازه‌اش به قم منتقل و در دارالحفاظ دفن شد. از آثار وی: «شرح اصول کافی»؛

رساله‌ای در «معاد جسمانی ».

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۸۸/۹)، الذریعه (۱۷۲/۲۱ ،۹۶/۱۳)، روضات الجنات (۱۲۲/۴)، ریحانه (۳۱۴/۲)، لغت نامه (ذیل/ رضوی)، معجم المؤلفین (۸۵/۹)، مکارم الآثار (۶۴۲ -۶۴۱ /۳).

رضوی مبرقع، محمدتقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد تقی رضوی مبرقع : قائم مقام فرماندهی قرارگاه مهندسی رزمی خاتم الانبیاء (ص) (ستاد کل نیروهای مسلح)

سلام پسر جان !می بینم که خواب خوابی .بی خیال همه ی دنیا و هر چیزی که تو ی دنیا هست .خوش به حالت که فرشته نیستی .مخصوصا فرشته ای مثل من .

مرا که می بینی ،فرشته ام .امشب هم مامور شده ام که بیایم به خواب تو .اصلا وحشت نکن .چون قرار است چند تا سوال درباره آینده ات بپرسم .بعد از این که جواب هایت را شنیدم ،پرونده ات را می برم آن بالا و آن جا برای تو تصمیم گیری می شود .

خوب ،مثل این که موافقی .فرض کنیم که من اسم تو را هم نمی دانم .به دلیل این که فرشته هستم ،طبیعتا بچه دار هم نمی شوم .یعنی اصلا نمی توانم ازدواج کنم که بچه داشته باشم .پس به تو هم نمی گویم پسرم .من به تو می گویم پسر جان .

خوب پسر جان !الان که دقیقا چهار ده سال و سه ماه و ۵ روز سن داری ،لابد به ازدواج و آینده فکر نکرده ای .اگر هم فکر کرده باشی ،کار بدی که نکرده ای ؛اما حتما می دانم که تا به حال به فرزندانی که باید داشته باشی ،هیچ فکر نکرده ای .بگذار به پرونده ات نگاهی بیندازم ببینم چی نوشته شده است .

کاملا درست حدس زدم . نماز و روزه ات را گاهی خوانده ای و گاهی هم تنبلی کرده ای .عیبی ندارد .البته بعد از این سعی می کنی که پسر خوبی باشی .یعنی همین الان هم هستی .

امشب که مامور شده ام به خواب تو بیایم و از آینده ات خبرت کنم ،به خاطر آن کار خوب بود که در مدرسه کرده ای .منظورم همان مکتب خانه ای است که در آن درس می خوانی .کمکی که در حل آن مسئله به دوستت نظر محمد کردی ،خدا را خیلی خوشحال کرد .یعنی از تو خشنود شد و مرا فرستاد تا از تو درباره آینده بپرسم .

پسر جان !الان که تو در خواب هستی و داری خواب می بینی ،ساعت حدود دوازده و پانزده دقیقه است .همین الان که پدرت می خواست بخوابد .زیر لبش دعا کرد که خدایا ،پسر مرا عاقبت بخیر کن و یک خانواده نیکو به او عطا کن .خدای متعال هم دعای پدرت را درباره تو قبول کرده و من را به خواب تو فرستاده .خوب ،حالا یک غلت بزن و روی دنده دیگرت بخواب و با حوصله به حرف های من گوش بده .

پسر جان !خداوند اراده کرده است در ظهر جمعه یکی از روزهای سال ۱۳۳۴ یک پسر کاکل زری به تو عنایت کند .چرا می خندی پسر جان ؟باور نمی کنی که صاحب یک پسر به اسم محمد تقی بشوی ؟باور کن همین طور می شود که خداوند اراده فرموده است .

پسرت بسیار زیبا رو می شود ؛بسیار دوست داشتنی می شود ؛بسیار عزیز می شود هر کس او را می بیند ،به او علاقمند می شود .می دانی چرا ؟نه نمی دانی .چون خداوند این طور اراده کرده است .

پسر جان ،نخند !به حرف های من خوب گوش بده ،چون ممکن است فرصت از دست برود و وقت تمام بشود .من به جز تو ،باید به سراغ کسان دیگری هم بروم و از همین پیام ها در خوابشان به آنها بدهم .اگر غفلت کنم و وقت از دست برود ،خواب تو نیمه کاره می ماند و تبدیل به کابوس می شود .

خوب گوش بده !پسرت بزرگ می شود و به مدرسه می رود .درس هایش را با موفقیت طی می کند و با تلاش فراوان به انستیتو مشهد می رود تا رشته راه و ساختمان بخواند .پسرت تو را خیلی دوست خواهد داشت و همیشه دعایت خواهد کرد .نخند پسر جان !باور نمی کنی که تو پسر داشته باشی که به دانشگاه برود ؟!خوب ،آن موقع که تو دیگر چهارده ساله نیستی ،تو هم بزرگتر شده ای و برای خودت مرد بزرگی هستی .مکه رفته ای و حاج آقا شده ای و ...نخند پسر جان !همه ی این ها اتفاق می افتد .آن هم در یک چشم به هم زدن .

پسرت آنقدر زرنگ و درس خوان می شود که به او پیشنهاد می کنی :محمد تقی جان !به نظرم بهتر است برای ادامه تحصیل به خارج بروی .

اما پسرت کشورش را خیلی دوست دارد .دلش نمی آید برود . نه اینکه خیال کنی خارج رفتن کار بدی است .نه ،اصلا .اما پسر تو نمی تواند از این آب و خاک دل بکند و برود .به همین دلیل می ماند و پس از پایان تحصیلاتش ،به سربازی می رود .در دوره ای که سربازی اش را می گذراند ،یک شخصی به نام آیت الله سید روح الله خمینی برای زنده کردن دین خدا قیام می کند .پسر تو هم به او علاقمند می شود و به دستور او مثل خیلی از سربازهای دیگر از پادگان فرار می کند تا به شاه خدمت نکرده باشد .

پسر جان !در این اوضاع و احوال ،تو دیگر نگران پسرت می شوی یعنی نگران محمد تقی .(راستی یادت باشد که حتمات اسمش را محمد تقی بگذاری) محمد تقی از شهر خودش و از پیش شما می رود به تهران .می رود تا به انقلابی بپیوند که آیت الله خمینی به راه انداخته است .

این اتفاقات در سال ۱۳۵۷ رخ می دهد و پسر تو هم یکی از کسانی است که با علاقه زیادش به انقلاب و رهبر انقلاب ،برای سرنگونی شاه تلاش می کند .

پسر جان !یک غلت دیگر بزن تا کمی آرام تر شوی .می بینم که سرا پا گوشی .خوب است .خیلی خوب است .پسرت مایه افتخار تو و خانواده و حتی ما فرشتگان است .خدا می دانست که چرا وقتی آدم را آفرید ،به فرشته ها دستور داد تا به او سجده کنند .خوش به حالت پسر جان .

بله ؛بالاخره در سال ۱۳۵۸ ،یعنی ۲۷ خرداد ماه آن سال ،رهبر انقلاب که دیگر به او امام خمینی می گویند ،دستور به جهاد سازندگی می دهد ،پسر تو هم وارد جهاد می شود .مدت کوتاهی طول می کشد و پسر تو آن قدر تلاش می کند تا جهاد سازندگی تربت حیدریه را سر و سامان می دهد .

باز هم داری می خندی که ؟!باز هم که این خواب را شوخی گرفتی! عیبی ندارد .وقتی بزرگ شدی اگر خدا خواست ،یک بار دیگر به خوابت می آیم تا حال و احوالت را ببینم باز هم می خندی یا باور می کنی .

بله ،پسر جان !مدت زیادی در جهاد سازندگی تربت حیدریه نمی ماند .یعنی شرایط و اوضاع و احوال مملکت طوری پیش نخواهد رفت که او بتواند در جهاد سازندگی تربت حیدریه بماند .جهاد بزرگی پیش می آید و پسرت ،یعنی همان محمد تقی عزیز و زیبا ،یعنی همان محمد تقی که لحظه ای نمی توانستی دوری اش را تحمل کنی ،به سفر دور و دراز برود .می خواهی بدانی کجا ؟آیا دلت می خواهد بگویم چه می شود و به کجا می رود ؟می گویم اما قول بده که آدم صبوری باشی .خداوند متعال هم به تو صبر خواهد داد تا دوری پسرت را تحمل کنی .خوب بگویم چه می شود .

جنگ بزرگی در می گیرد .کشور عراق که در همسایگی شماست ،به کشورتان حمله می کند تا انقلاب تان را کور کند .محمد

تقی از تربت حیدریه می رود .او می رود به طرف جبهه های جنگ در جنوب کشور .می فهمد که حالا واجب تر از ساختن حمام در تربت حیدریه ،ساختن سنگر در خرمشهر و آبادان است .

پسر جان !این طوری که می شود پسرت از پیش تو می رود .عیبی ندارد .خدا تو را انتخاب کرده پسر جان ! انتخاب کرده تا دردها و رنج های بزرگی روی شانه ات بگذارد .البته پاداش آن را هم خواهد داد ؛هم به تو و هم به پسرت .مثل هر کار دیگری که پاداش دارد .

خوب پسر جان !حالا که فهمیدی چه پسری خواهی داشت ،به من بگو که آیا می خواهی چنین پسری داشته باشی یا نه .اگر دلت می خواهد صاحب این پسر شوی ،از آن خنده هایت بزن و اسمت را به من بگو .بعد از خواب بیدار شو و به ساعت نگاه کن .خیال نکن که دو ساعت گذاشته است .نه حداکثر همه این اتفاقات که برایت شرح داده ام ،یعنی همه خواب ،حداکثر ۱۷ ثانیه طول کشیده است .

بلند شو پسر جان !بلند شو که دیر است .من باید بخواب آدم های دیگر هم بروم و وعده های آن ها را هم بدهم .بلند شو محمد تقی جان !بلند شو .من می شنوم که می گویی :من علی نقی پدر محمد تقی رضوی راضی هستم به آن چه خداوند اراده فرموده است .قدم این پسر در خانه ی من مبارک باشد و خیر آقا معلم دستش را روی میز کوبید و محکم گفت :ساکت !ساکت باشید ببینم. امروز می خواهم موضوع مهمی را برایتان بگویم .

آقا معلم همین طور که داشت محکم و جدی به حرف هایش ادامه می داد ،یکی از دانش آموزان از ته کلاس با شیطنت گفت :به شما نمی آید که این قدر جدی باشید ،آقا !

آقا معلم حرفهایش را برید و از لا به لای بچه ها سعی کرد ته کلاسش را ببیند و صاحب صدا را پیدا کند .اما چندان موفق نشد .به همین دلیل که در دلش به هوش آن دانش آموز آفرین می گفت صدایش را محکم تر کرد و گفت : منکه می دانم کی بود این حرف را زد اما دلم می خواهد خودش بلند شود و بگوید منظورش از این چرف چی بود .

هیچ کس از جا بلند نشد .آقا معلم کم کم کلاس را ساکت کرد و گفت :برادر آقای رحمانی که هم کلاس شماست ،در دانشگاه امیرکبیر پذیرفته شده است .

همه بچه ها به طرف محسن رحمانی بر گشتند و نگاهش کردند .

– من می خواستم از طرف خودم و شما به این دوست عزیمان تبریک بگویم و مقداری هم درباره دانشگاه امیرکبیر حرف بزنیم .اگر کسی درباره دانشگاه امیرکبیر اطلاعاتی دارد، بگوید .

– رضوی از جا بلند شد و در حالی که نگاهی به دور و برش می کرد و می خندید ،گفت :آقا ما بگوییم ؟

– بعد بدون آن که منتظر جواب معلم باشد ،ادامه داد .

– اسم کوچه ما شهید ناجیان است .پدرم می گوید شهید ناجیان دانشجوی دانشگاه صنعتی امیرکبیر بود .درسته آقا؟

– بله درسته !اتفاقا شهید ناجیان را من می شناختم .یکی از دوستان صمیمی اش هم رضوی نام داشت .

– همین که آقا معلم این جمله آخر را بر زبان آورد ،رضوی سر گردان به بچه ها نگاه کرد و بین خنده و تعجب پرسید :آقا واسه چی ؟

– آقا معلم با مهربانی به سمت او می رفت و گفت :بچه های عزیز !چهره هر یک از شما و یا اسم هر یک از شما، مرا به یاد یکی از دوستانم می اندازد .سید محمد تقی رضوی یکی ازهمین دوستان من و شهید ناجیان است .

در همین حال ،صدایی از ته کلاس شنیده شد که می گفت :آقا ببخشید !رضوی هم شهید شده ؟

آقا معلم ادامه داد :بله رضوی هم شهید شد .

بچه ها با شنیدن این جمله ،کف زنان فریاد زدند :رضوی ،تو شهید شدی خودت خبر نداری !رضوی عزیزم ،شهادتت مبارک .

کلاس همچنان فریاد می زد و گوش به حرفهای آقا معلم نمی داد که می گفت :بچه ها ساکت ...ساکت ...بچه ها ساکت .

بعضی از بچه ها که ساکت تر بودند ،کیف و کتاب هم به سر و کله رضوی می کوبیدند !آقا معلم دوباره کلاس و بچه ها را ساکت کرد و گفت :این شهیدان که من از آن ها اسم بردم و یا اسم نبردم ،درست مثل شما بودند .در همین مدارس درس خواندند ،در همین دانشگاه ها دانشجو شدند و مثل شما ها یا اسمشان رضوی بود یا رحمانی یا ناجیان یا محمدی یا رمضان پور و یا ...

هر یک از بچه ها سعی می کرد نام فامیل خودش را بگوید تا آقا معلم تکرار کند ،و آقا معلم همه ی اسم ها را تکرار کرد و در آخر گفت :و اسم دیگری که ما آن ها را به یاد نداریم و یا در کلاس ما از آن اسم ها وجود ندارد . محمد از دور به جوانی چشم دوخته بود که نوشته های روی ماشین لندرور را می خواند :جهاد سازندگی ،استان خراسان .

محمد می خواست بداند چه چیزی می گردد ،چون به نظرم نمی آمد از افرادی باشد که از خراسان همراه آن ها آمده اند .او جوان غریبه را از لحظه ای زیر نظر گرفته که در جاده حمیدیه به اهواز منتظر ماشین ایستاده بود . محمد می دانست که در این روزها که جنگ تازه شروع شده و مردم سوسنگرد و اهواز و خرمشهر دنبال راه فرار از جلوی تانک های عراقی می گردند ،به این راحتی ها ماشین گیر نمی آید .به همین دلیل هم جوان غریبه از کنار جاده به سمت دشت سرازیر شده و به سراغ چند لودر رفته بود که در آن اطراف پراکنده بودند .

محمد همان طور که جوان غریبه را می پایید ،کم کم به سمت او راهی شد .جوان با شوق و ذوق عجیبی به بدنه لودرها دست می کشید و آنها را لمس می کرد .انگار دوست عزیزی را پس از سالها دیده است .حتی به سرش می زد که بوسه ای بر شنی بولدوزرها بزند .

او همچنان بی توجه به اطرافش ،مشغول تماشای ماشین های سنگین راه سازی بود که احساس کرد دستی بر شانه اش نشست و پشت سر آن صدایی شنید :سلام علیکم اخوی .

جوان غریبه ،به تندی بر گشت تا صاحب صدا را ببیند که دوباره همان صدا را شنید که گفت :سلام علیکم اخوی ،خوش آمدی .

حالا او چشم در چشم کسی بود که به او سلام کرده بود .صاحب صدا ،مردی خوش چهره و با لبخندی ملایم بود که به او نگاه می کرد .از نگاهش احساس خوشی به او دست داده بود .احساسی که انگار سالهاست محمد را می شناسد .

محمد که متوجه آشفتگی جوان غریبه شده بود ،بازوی او را گرفت و گفت :دنبال کسی می گردی ؟

نه ...داشتم از این طرف بر می گشتم که ماشین ها و لودرهای شما را دیدم .همین طوری آمدم که ...

محمد وسط حرف های جوان رفت و با خنده گفت :آهان !پس با این لودر ها رفیق بودی و آمدی سلام و علیکی باهاشان بکنی ؟!چه بهتر .این لودر ها هم وقتی با کسی رفیق می شوند ،تا آخرش می مانند .نمی شود از شان جدا شد .دلشان برای همه تنگ می شود .

محمد همچنان حرف می زد و جوان ،هاج و واج به دهان او خیره شده بود .حرف های محمد درباره بولدوزرها و جاده حمیدیه- اهواز بود و وظیفه ای که آنها به عهده گرفته بودند .او گفت که قصد دارند از طرف حمیدیه به سمت اندیمشک جاده ای بزنند به طول ۲۵ کیلو متر و بعد با تاثیر این جاده در عملیات رزمندگان اشاره کرد و توضیح داد که این طوری می توانیم عراقی ها را دور بزنیم و در آخر هم پرسید :راستی ،نگفتی اسمت چیه ؟از کجا آمدی ؟جزو کدام نیروها هستی ؟

اسمم تقی ،از نیروهای دکتر چمران هستم .

عجب !پس از بچه های ستاد جنگ های نامنظم هستی ؟خیلی کارتان درسته !شنیدم که ضربه های کاری و داغان کننده توی جنگل های اطراف اهواز و حمیدیه به شان زده اید .دستتان درست و خدا یارتان .راستی آقا تقی !نگفتی از کجا آمدی ؟

مثل شما از خراسان .

محمد لبخندی زد و جواب داد :حالا از کجا معلوم که ما هم از خراسان آمده باشیم ؟!

او همین طور که با تقی صحبت می کرد ،متوجه نگاه های ظریف و دقیق او به لودرها شده بود .احساس کرد که تقی ،در این بیابان پر وحشت که در یک سوی آن عراقی ها ی مهاجم هستند و در سوی دیگرش مردم وحشت زده که از خانه هایشان آواره شده اند ،دنبال پناه گاه می گردند .به همین دلیل ،ناگهان ،تقی را با یک سوال رو به رو کرد .

دوست داری با ما کار کنی ،آقا تقی ؟

تقی انگار حرف محمد را شنیده بود ،یا دوست داشته باشد که یک بار دیگر این حرف را بشنود ،پرسید :چی گفتی ؟

بپر بالا !یک امتحانی بکن ،ببین اگر خوشت آمد ،یا علی بگو و با ما کار کن .

تقی از خوشحالی نمی دانست چطور باید سوال های بعدی اش را بپرسد .در یک لحظه ،فقط یک لحظه کوتاه ،روزهای گذشته را به یاد آورد که جنگ های چریکی با عراقی ها چطور شب ها را به صبح رسانده بود .چطور متوجه شده بود که خیلی از مشکلات رزمنده ها با نداشتن امکانات و پشتیبانی های جنگ مربوط می شود .بارها دیده بود که رزمنده ها برای پناه گرفتن در پشت سنگر ،ناچار می شوند با دست های خودشان خاک ها را کنار بزنند و جانپناهی بسازند .کندن با دست های خالی ،گاهی ساعت ها طول می کشید و بی نتیجه بود .حالا تقی به بیل بزرگ بولدوزری خیره شده بود که منتظر رفیقی بود تا سراغش را بگیرد .

تقی به یاد آورد که قبل از آمدن به جبهه و قبل از شروع جنگ ،در جهاد سازندگی خراسان به روستاها می رفت و برای همشهریانش پل می ساخت و حمام می زد .در آن جا و آن روزها ،بارها پا به رکاب بولدوزرها کوبیده و پشت فرمان آن نشسته بود . او در حالی که چشمانش در میان ماشین ها و لودرها دو دو می زد ،پرسید :چه کار باید بکنیم .

محمد جواب داد :راه می سازیم ،از اینجا تا جاده اهواز به اندیمشک حدود ۲۵ کیلو متر باید راه بسازیم .

تقی نگاهی به بولدوزر عظیم الجثه انداخت که مثل یک اژدهای غمگین آرام گرفته است .بعد گفت :با اجازه شما ،امتحانی بکنیم ببینیم هنوز هم این رفیق مان به ما سواری می دهد یا نه !

برو بالا ... منتظر تو بوده، مگر می تواند سواری ندهد؟

تقی چرخی دور بولدوزر زد و با قدرت پشت صندلی کوچک و چرمی اش نشست .دکمه استارت را زد و بولدوزر نعره کشید .

دود سیاهی از دود کش پشت سر تقی به آسمان می رفت ،نشان از آمادگی او برای هر کاری داشت .

تقی بولدوزر را به کار انداخت .تیغه پشت و بیل جلو را بازی داد و به سرعت یک سنگر اجتماعی زد . محمد از کنار شاهد سر عت عمل تقی بود .می دید که بولدوزر مثل یک گربه ،رام دست های تقی است .در حالی که پیش خودش می گفت خدا این جوان را به ما هدیه داد ،منتظر جواب تقی به دهان او خیره شده بود که دید بولدوزر ایستاد وتقی از آن و با صدای خیلی تند که صدای بولدوزر مانع شنیدنش نشود ،فریاد زد :یا علی !من این جا می مانم . بچه های عزیز !امروز می خواهم نوشته بر گزیده روزنامه دیواری مدرسه را به شما معرفی کنم .بعد از خواندن این متن ،شما خودتان متوجه می شوید که چرا آن را برنده اعلام کرده ایم .

آقا معلم نگاهی به شاگرد دانش انداخت و با چشم هایش دنبال یک دانش آموز گشت تا به او ماموریت بدهد متن برگزیده را برای دیگران خواند .هر یک از بچه ها با چشم هایشان نگاه آقا معلم را تعقیب می کردند تا به او بگویند :شما بیا بخوان !

آقا معلم چند دقیقه ای چشم در چشم بچه ها ،با آنها به این سو و آن سو ی کلاس رفت .بعد روی یکی از چشم ها ایستاد و گفت :آقای حمزه سید زاده !شما بیایید عزیزم .

حمزه از جا بلند شد و در حالی که یقه اش را مرتب می کرد ،سرفه ای به گلو انداخت تا به همکلاسی هایش بگوید :بله این ما هستیم که قرار است بخوانیم .

حالا قیافه نگیر بابا ،تو که برنده نشدی !

اگر خودت برنده شده بودی ،چی کار می کردی ؟هه هه هه !برو بخوان ببینیم اصلا چه جوری می خوانی ؟خواندن بلدی یا نه ؟

حمزه در بـدرقه چنین جمله هـایی ،رفت و متن را از آقـا معلم گرفت و آماده خوانـدن شـد .اما قبل از خوانـدن ،آقا معلم گفت :این متنی که در دهه فجر امسال در تربت حیدریه برنده شده ،دو نفر از آقایان نوشـته اند .یعنی دو نفر از همکلاسـی های شما .طرح کار را آقای محمد ناصـر قلی زاده داده و اجرای کار هم به عهده آقای سـید معصوم موسوی بوده البته قبل از خواند متن ،باید توضـیحی کوتاهی درباره آن بدهم . این متن ،حاصل سه گفتگو یا مصاحبه است که با مادر و همسـر شـهید سـپهبد علی صـیاد شیرازی انجام شده است .توضـیح دیگر این که سـپهبد صـیاد شـیرازی مدتی بعد از این مصاحبه به دست دشـمنان اسلام و کشور ترور و شهید شد .بله دوست همکلاسـی شـما ،با یک مقدمه کوتاه سوالات خودش را از این سه نفر در سه جای جداگانه پرسـیده و بعد آنها را کنار هم نوشته است :

آقا معلم بعد از این حرف ها ،رو به حمزه سـید زاده کرد و گفت :خوب پسرم بخوان .دقیق و شمرده و با صدای بلند که همه بشنوند .

چشم آقا ! منابع زندگینامه" :تسبیح وبلدوزر"نوشته ی،ابراهیم زاهدی مطلق،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

رضوی نسب، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید اسماعیل رضوی نسب : فرمانده واحد تبلیغات لشگر ۴۱ ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

روزی که سمند عاشقی زین کردند زین را به چراغ هجرت آذین کردند

مردانه ز مرز تن و جان بگذشتند این کار برای نصرت دین کردند

«سـید اسماعیل رضوی نسب» در سال ۱۳۴۱ در روسـتای« نجف آباد»در شهرسـتان «سیرجان» در خانواده ای متعهد و مذهبی دیده به جهان گشود. خانواده ای که بسـیار متـدین و معتقـد به احکام اسـلام و قرآن بود پرورش یافت و هشت ساله بود که خواندن نماز را شروع کرد و تا پایان عمر هرگز لحظه ای از یاد خدا غافل نشد.

تحصـیلات خود را تا پایان دوره دبیرستان در «سیرجان» ادامه داد و در کنار انجام مراسم مذهبی و عبادی در امور تحصیلی نیز موفق بود و پس از اخذ گواهینامه دیپلم در آزمون د انشگاه نیز پذیرفته شد.

در زمـان اوج گیری انقلاـب و آغـاز حرکتهـای مردمی، هنگـامی که خیلی ها، فارغ از جریانات انقلاب در خانه های گرم و راحت خود آرمیـده بودنـد او نیز به صف انقلابیّون پیوست و در اکثر راهپیمائیها شـرکت می کرد و با دوربینی که این جوان هفده ساله در اختیار داشت لحظات حساس انقراض ظلمت و طلوع خورشید اسلام و آزادی را به تصویر می کشید.

در سال ۵۹ پس از تهاجم ارتش بعثی عراق به مرز و بوم ایران اسـلامی شور و عشق حسینی در او شدت گرفت و او را به جبهه های جنـگ فرا خوانـد و پس از طی یـک دوره، آموزشـی وارد سپاه پاسـداران گردیـد. او در همه حـال به فکر ملت و سـرزمین و مردم مسلمان وطنش بود. ابتدا مسئول تبلیغات سپاه سیرجان و پس از آن معاون تبلیغات لشکر ۴۱ ثارا... شد. او برای رفتن به جبهه آرام و قرار نداشت و بالاخره رهسپار میدان کارزار گردید.

زندگی مشترکش را در سال ۶۴ شـروع کرد ولی همچنان جبهه جنگ در سـر لوحه زندگیش قرار داشت و عشق خود را در یاری و

نصرت دین خدا می جست.

زمان زیادی از زندگی مشترکش نگذشته بود تا اینکه در اسفند ماه ۶۵ اشتیاق وصال محبوب واقعی او را رهسپار جبهه های نور کرد و با حضور در عملیات کربلای ۸ با کوله باری از عشق و ایمان و با لبی خندان و چهره ای گلگون از جهان خاکی به عالم باقی شتافت. این شهید بزرگوار در بهار به این دنیا فرود آمد و در بهار نیز عروج نمود.

اینان که به خلق و خوی اسماعیلند

در حادثه آبروی اسماعیلند

در گفتن لبیک به پیغمبر تیغ

بیتاب تراز گلوی اسماعیلند

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رضوی، حسام‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید علاءالدین، در ۱۳۰۲ ش در شیراز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز پایان داد و برای ادامه تحصیل به تهران وارد شد و در دانشکده ادبیات ادامه تحصیل داد و لیسانس گرفت و به خدمت در وزارت کار درآمد. در چند شهرستان ریاست اداره‌ی کار را برعهده داشت و سرانجام مدیر کل کار آبادان گردید. در انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم از همان شهر به وکالت مجلس انتخاب گردید. در دوره‌ی بیست‌ودوم از زادگاه خویش که شیراز بود نماینده‌ی مجلس شد و در دوره‌ی بیست‌وسوم هم وکیل شیراز شد. در سال ۱۳۵۴ مجددا در وزارت کار ادامه خدمت داد. و سمت مشاوری گرفت. وی مردی نیک‌نفس و خوش محضر و نیکوکار بود و در حد مقدورات و توانائی خویش به محتاجان کمک می‌کرد. در سال ۱۳۷۸ در سن ۷۶ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رضوی، رسول

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رسول رضوی

محل تولد : نقده

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۲/۱/۱

زندگینامه علمی

دوره دبستان و راهنمایی را در مدرسه آذرآبادگان تبریز به اتمام رساندم. یک سال در مدرسه علمیه ولیعصر تبریز مشغول تحصیل بودم و در سال ۱۳۶۷ به قم منتقل شدم. مقدمات را در مدرسه امام صادق(ع) مشغول به تحصیل شدم. دوره سطح را نزد اساتیدی چون استاد دوزدوزانی، استاد پایانی و ... به اتمام رساندم و در دروس خارج آیات عظام لنکرانی(ره)، مکارم شیرازی، سبحانی و ... شرکت کردم. در سال ۱۳۷۸ شروع به تحصیل در دوره نهم رشته تخصصی کلام اسلامی سطح چهار کردم و در سال ۱۳۸۲ این دوره را به اتمام رساندم. در مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه به عنوان مدیر گروه ادیان و مذاهب مشغول به تحقیق شدم . در موسسه آینده روشن مدیر گروه تاریخ بوده و تاریخ غیبت کبری تدریس می‌کردم و در موسسه امام صادق(ع) یعنی تخصصی کلام اسلامی به تدریس تاریخ ادیان و مذاهب اسلامی و کلام استدلالی مشغول هستم و عضو هیات تحریریه مجله صباح و مشرق موعود می باشم.

رضوی، سید رضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان «آر-پی-جی۷»لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «سیدرضی رضوی » در سال ۱۳۳۵ در شهرستان« اردبیل» چشم به جهان گشود و تا کلاس سوم راهنمایی درس خواند .

تنگناهای مو جود در زمان حکومت طاغوت وحضور تمام وقت اودر مبارزه با این حکومت از طرفی و مسئولیت شهید بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باعث شد او نتواند ادامه ی تحصیل دهد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی وتعطیلی تعدادی از پالایشگاهها مشکلات زیادی در زمینه ی سوخت برای مردم ایجاد کرده بود. مسئول ستاد سوخت شهرستان «اردبیل» بود ودر راه بر طرف کردن مشکلات مردم کارهای ارزشمنده انجام داد.

روح مشتاقش تاب ماندن در شهر را نداشت و به جبهه اعزام شد .او در جبهه ماند تا در تاریخ ۲۴/ ۱/ ۶۳ با مسئولیت معاون فرمانده گردان« آر-پی -جی — ۷» .در منطقه فکه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید . منابع زندگینامه" :روایت سی مرغ"نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

رضوی، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامحسین رضوی : فرمانده مهندسی رزمی قرارگاه نجف اشرف۲(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) هفتم فروردین ماه سال ۱۳۳۷ در روستای حسن آباد سرجام، متولد شد.

بچه فعالی بود. در روستا به مدرسه رفت و قرآن را نزد دایی اش آموخت. احترام خاصی برای پدرش قایل بود.

به کشتی و اسب سواری علاقه داشت و در رشته اسب سواری، کشتی و غواصی دوره دیده بود. زیاد درس نخوانده بود ، ولی مطالعاتش بسیار زیاد بود. کتاب های در باره امام علی (ع) و امام خمینی و کتاب هایی از شهید مطهری ، شهید عاملی و آقای

مظاهری را، مطالعه می کرد.

با مسائل اطرافش آن قدر متین و جسورانه برخورد می کرد، که انسان نمی فهمید از چیزی خسته و ناراحت شده است. بزرگ ترین آرزویش زیارت مکه بود، که آرزوی زیارت برآورده شد و می خواست برود که به فیض شهادت نایل گشت.

دوست داشت با افرادی که اهل عرفان و عبادت هستند ارتباط برقرار کند. با کسانی که از دین اسلام سرپیچی می کردند، مخالفت می نمود و سعی می کرد آن ها را هدایت نماید.

در دوران سربازی، چترباز بود. در شیراز خدمت می کرد و این زمانی بود که سربازان به دستور امام خمینی از پادگان ها فرار می کردند، که او هم این چنین کرد.

سال ۱۳۵۷، بعد از آمدن از سربازی، به خانه آیت الله دستغیب رفت و مدتی در آن جا بود، تا این که به مشهد آمد .به روحانیت علاقه شدیدی داشت.

هنگامی که ارتش به مردم حمله کرد و تانک ها به سمت مردم هجوم آوردند، در خیابان بهار، روبه روی استانداری، ایشان به مردم کمک می کردند و سعی می نمودند افراد در معرض حمله را، از این ماجرا دور کنند.

در سال ۱۳۵۸ در شرکت تولیدی و صنعتی شادیلون استخدام شد. در جلساتی که در شرکت در مورد بسیج و انجمن اسلامی برپا می شد، پای بندی عجیبی نشان می داد. در آنجا پایگاه بسیج، جلسات دعای توسل و جلسه انجمن اسلامی راه اندازی کرد و بنیان گذار این جلسات بود.

غلامحسین رضوی عضو حزب جمهوری اسلامی بود. بعد از این که امام فرمودند: «نظامی ها نباید در احزاب و گروه ها باشند.» از حزب جمهوری بیرون آمد و تنها به کار بسیج و سپاه پرداخت. و رابط بسیج کارخانجات و سپاه پاسداران بود. در سال ۱۳۶۱ در سپاه شروع به فعالیت نمود.

حدود پنج یا شش ماه در بسیج کارخانه خدمت کرد. با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به این نهاد پیوست وآن جا خدمت کرد.

در سال ۱۳۵۸ با خانم زهرا شبان ازدواج کرد، که ثمره ی این ازدواج سه فرزند به نام های احمد، نرجس و رضا است. احمد در سال ۱۳۵۹، نرجس در سال ۱۳۶۱ و رضا در سال ۱۳۶۳ متولد شدند. در سال ۱۳۶۱ به جبهه رفت.

زهرا شبان (همسر شهید) می گوید: «بعد از متولد شدن سومین فرزندم، ایشان به من گفتند: ماموریتی به من محول شده است، که باید به شمال بروم. ولی قصد ایشان رفتن به جبهه بود که به من چیزی نگفتند.»

مادر به نقل از پدر شهید می گوید: «در منطقه ی مهران که بودیم، غذا به رزمندگان نمی رسید. شهید در آن جا با همان نان های خشک از رزمندگان پذیرایی می کرد. مدتی را که در مهران بودیم او شب تا صبح به دنبال جنازه رزمندگان می گشت. در یک از عملیات ، یکی از رزمندگان به داخل رودخانه افتاد و غرق شد. شهید بلافاصله خود را به آب انداخت و با کمک یکی از نیروها جنازه ی او را از آب بیرون آوردند که جنازه را با خود به اهواز بردند.»

او به مناطق عملیاتی ایلام، اهواز، کرمانشاه، اسلام آباد، مهران و نقاط جنوب و غرب رفت وبه دفاع از کشور پرداخت.

خانواده اش را در سال ۱۳۶۴، به اهواز و در سال ۱۳۶۵ به اسلام آباد برد.

یک بار هنگام مقابله با دشمن ، موقعی که پشت سنگر کمین نشسته بود، ترکش به کتفش اصابت کرد و یک بار با ماشین در شب تصادف کرد که دستش مجروح شد.

زهرا شبان (همسر شهید) می گوید: «زمانی که دستشان مجروح شده بود، وقتی به منزل آمدند و علت مجروحیت را جویا شدم، به من گفتند: هوا تاریک بود و امکان روشن کردن چراغ ها نبود.

مقصـد خط مقـدم بود. ماشـین از کنار ماشـینی دیگر رد شد. من که در پشت ماشـین با نیروهای دیگر نشسـته بودم و دسـتم را از لبه ماشین گرفته بودم، با رد شدن ماشین از کنار ماشین دیگر دستم به آن برخورد کرد و مجروح شدم.

ایشان فقط یک روز در خانه ماندند و دوباره به جبهه رفتند.

بـا وجودی که دسـتشان عفونت کرده بود، ولی جبهه و جنـگ را ترک نکردنـد. آن قـدر به منطقه دشـمن نفوذ کردنـد ،که صـدای صحبت افراد را می شـنیدند. با همرزمانش تمام راه را (که حدود سه کیلومتر بود) به طور سـینه خیز طی می کردند ، تا دشـمن آن هـا را نبینـد. این زمانی بود که دسـتشان عفونت کرده بود و وقتی پانسـمان را باز کردنـد، هیـچ نشانی از زخم و عفونت نبود که این معجزه ی الهی بود.

به دلیل اقدامات شایانی که داشت، به سـمت معاون مهندسی قرارگاه نجف اشرف دو انتخاب شد. او با تمام نیرو در تمام عملیات ها و صحنه ها حضور داشت.

غلامحسین رضوی در تاریخ ۱۷/۹/۱۳۶۵ در منطقه مهران ، بر اثر اصابت ترکش به ناحیـهٔ راست بدن (دهان، چشم، دست، شـکم و پا) به شهادت رسید. پیکر مطهرش در بهشت رضا (ع) مشهد به خاک سپرده شد.

شهیـد در وصیـت نامه خود می گوید: «درود بر پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) او و درود بر امام خمینی و رزمندگان اسـلام. همسـرم و فرزندانم، شما را به تقوا و پرهیزگاری دعوت می کنم. امیدوارم از خط مستقیم الهی منحرف نشوید. هرجا احساس کردید، اسلام به شما نیاز دارد، قـدم جلو بگذاریـد و اسـلام را یاری کنیـد. نماز اول وقت بخوانیـد و به مستضـعفان کمک نماییـد.» منابع زنـدگینامه ":فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

رضوی، محمدمهدی

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن السید محسن الرضوی المذکور و از علماء مبرز قم بوده و محقق ثانی شیخ علی کرکی در سنه ۹۳۶ هنگام رفتن به کاشان در قم بـه ایشـان اجـازه داد و قـبر شـریفش علی‌الظـاهر در جنب تکیه کـوچه حرم که اکنـون به صـورت مسـجد زیبـائی درآمـده در مقـبره کوچکی که معروف به محمدیه است می‌باشد املاک بسیاری وقف بر مزار کثیرالانوارش بوده که حالیه از بین رفته است و از احفاد اوست میرزا محمـدباقر ابن میرزا محمـد ابراهیم بن میر محمـدعلی بن میر محمدمهـدی بن السـید محسن الرضوی القمی که از جمله علماء بوده است.

صاحب روضات الجنات گویـد: میرزا محمـد نیشابوری در رجالش آورده که آن سـید جلیل شـرحی بر اصول کافی نوشـته و ساکن همـدان بوده و در هیجدهم ماه صـفر ۱۲۱۸ در همـدان وفـات نموده و جنـازه او را به قم آورده و در دارالحفـاظ دفن نمودنـد. والد ماجدش میرمحمد ابراهیم نیز از جمله علماء بوده و او جد سادات همدانست و او راست کتاب «نجات المسلمین» در اصول دین.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد اول)

رضوی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید مهدی رضوی : فرمانده واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خاش سال ۱۳۴۱، در روستای کریم آباد ماژان از توابع شهر خوسف بیرجند متولد شد. دوران کودکی را در زادگاهش گذراند و سپس به بیرجند آمد و تحصیلاتش را تا گرفتن دیپلم ادامه داد. در اوج گیری انقلاب اسلامی به صفوف راهپیمایان پیوست و از هیچ کوششی در مبارزه با رژیم ستم شاهی ، اعم از پخش اعلامیه و شرکت در تظاهرات دریغ نمی کرد. پس از پیروزی انقلاب وارد بسیج شد. درسال ۶۰ عضو رسمی سپاه پاسداران شد و در همان سال عازم جبهه گردید. در عملیات میمک ، والفجر ۳ ، خیبر و بدر شرکت داشت. زمانی که شهرهای خاش ، سراوان و ایرانشهر توسط عناصر ضد انقلاب نا امن شد ، بلافاصله عازم این شهرها گردید و مسوولیت واحد اطلاعات و عملیات شرق کشور را به عهده گرفت. رضوی عملیات زیادی را علیه اشرار انجام داد. سرانجام در تاریخ بیست و هفتم اسفند سال ۱۳۶۵ در یک توطئه ناجوانمردانه به دست اشرار ، تنها و مظلومانه به شهادت رسید. پیکر پاک شهید پس از تشییع در بیرجند ، در مزار شهدای این شهر به خاک سپرده شد.

اوقبل از شهادت در بخشی از وصیت نامه اش می فرماید:

می بایست هجرت کنم از مادیات و ثروت دنیا به معنویات. از زشتی ها و رذیلت ها به فضیلت و احسان. هجرت از تمام دلبستگی ها و همه کسانی که دوستشان دارم به دیار شهادت. همه این هجرت ها و جهادها باید فی سبیل الله باشد.

تن ضعیف خویش را سپر گلوله های دشمن می کنم و با نیت خالص خود ، در برابر دشمن ایستادگی می نمایم به امید این که خداوند به لطف و کرم خویش درهای شهادت را به روی من بگشاید.

مادر شهید از او اینگونه یاد می کند:

وقتی پسرم در سیستان و بلوچستان خدمت می کرد ، برای ما خبر آوردند اشرار برای سر سید مهدی دو سه میلیون تومان جایزه گذاشته اند. به پسرم گفتم: « برای سر شما جایزه گذاشته اند. دست از آن منطقه بردار. » گفت: « تا من امنیت را به منطقه برنگردانم آرام نمی گیرم. »

بعد به شوخی گفت: « آن کسی که برای جایزه می خواهد مرا بکشد ، حتماً به پول نیاز دارد ، بگذار مرا بکشد تا به نیاز خود برسد. » منابع زندگینامه :ستاره ها(۲)،نشر کنگره ی سرداران و ۷۰شهید شهرستان بیرجند

رضویه، اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۰، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: علوم تربیتی، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: شیراز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۹، کارشناسی ارشد روانشناسی تربیتی از دانشگاه ایندیانای آمریکا در سال ۱۳۴۳، دکترای روانشناسی تربیتی از دانشگاه ایندیانای آمریکا در سال ۱۳۴۶.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه ایندیانا از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۴۷، استادیار دانشگاه شیراز از سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۵۱، دانشیار دانشگاه شیراز از

سال ۱۳۵۱ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

ترجمه و هنجاریابی آزمون ITPA جهت کودکان شیرازی، هنجاریابی آزمون هوشی اوتیس ویژه دوره ابتدایی و راهنمایی در استان فارس، تعداد منابع حافظه در ارتباط با تکلم دو زبان، تاثیر روش ارائه و تکرار بر روی حافظه کوتاه‌مدت و درازمدت، اثر یادداشت‌برداری بر یادگیری و رابطه آن با توانائی کلامی، اثر هدف‌های آموزشی بر یادگیری و یادآوری و رابطه آن با پیشرفت تحصیلی، تأثیر آموزش اخلاق بر تقلب و رابطه آن با اهمیت امتحان، تأثیر در شیوه کشف و توضیح در تدریس گرامر انگلیسی و تعامل آن با پیشرفت تحصیلی، بررسی میزان شیوع منابع و علائم استرس در میان معلمان ایرانی، بررسی تأثیر رفتار معلم در پیشرفت دانش‌آموزان در مقطع ابتدائی، تأثیر آموزش پیش‌دبستانی بر مشکلات رفتاری دانش‌آموزان، هنجاریابی آزمون بندر- گشتالت برای کودکان ۶ تا ۱۱ ساله در مدارس ابتدائی شیراز، مقایسه بین دو روش انتخاب دانشجو: معدل کتبی ششم متوسطه و امتحانات ورودی دانشگاهها، تأثیر کار کردن مادران شاغل در خارج از منزل در موفقیت تحصیلی دانش‌آموزان کلاس پنجم ابتدائی مدارس دولتی شیراز.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:-

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

اصول تحقیق در علوم تربیتی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۵

زمینه علمی مقالات:

تحقیق در مسابقات ورودی دانشگاه و رابطه آن با امتحانات ششم متوسطه و موفقیت دانشگاهی، سنجش هوش گروهی از دانش‌آموزان دبیرستان‌های شیراز با استفاده از آزمون هوشی اوتیس، روش‌های مختلف ارزشیابی و مشخصات هر یک از قواعد و اصول سنجش و اندازه‌گیری روانی- تربیتی و بررسی چگونگی اعمال آن در ایران، پژوهشهای علمی مقایسه‌ای و کاربرد آن در علوم رفتاری، انطباق و هنجاریابی مقیاس هوشی برای دوره پیش‌دبستانی شیراز.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

رعدی آذرخشی، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۸ ش)، روزنامه‌نگار، استاد دانشگاه و شاعر، متخلص به رعدی. در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تبریز به پایان برد، سپس به تهران آمد و از دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی به اخذ لیسانس نایل گشت. در سال ۱۳۱۲ ش به خدمت دولت درآمد و مشاغلی چون مدیر کتابخانه‌ی فنی وزارت فرهنگ، ریاست اداره‌ی کل نگارش، سرپرستی مجله‌ی آموزش و پرورش و ریاست هیات تحریریه‌ی روزنامه‌ی «ایران» را عهده‌دار بوده است. در تاسیس فرهنگستان ایران همکاری داشته و مدتی

دبیرخـانه آن را اداره می‌کرده است. در سال ۱۳۱۵ ش به مظور تکمیل معلومات به پاریس رفت و در رشـته یا ادبیات درجه‌ی دکترا گرفت. وی به زبانهـای فرانسـوی، انگلیسـی، عربی و ترکی رایـج در ترکیه تسـلط داشت. سـپس به ایران مراجعت کرد و در وزارت فرهنگ به خـدمت مشـغول شـد. بعـدها به نماینـدگی ایران در یونسـکو انتخاب شـد و به نیـابت ریاست آن سازمان رسـید. پس از مراجعت به ایران، سـناتور انتخابی تهران شد و ریاست دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه ملی را عهده‌دار بود. دکتر رعدی در سرودن شعر توانا بود. قصـیده‌ی «نگاه» او مشـهورترین و شـیواترین قصاید زبان فارسـی است که آن را در سال ۱۳۱۴ ش و برای برادر لال خود سرود. از آثـار او: رسـاله‌ی «رسـتاخیز ادبی ایران»؛ رسـاله‌ی «جهـان‌بینی فردوسـی»؛ «تاریخچه‌ی تحول دانشـگاه‌ها در ایران»، به زبان انگلیسـی؛ «تحقیـق در آمـوزش عـالی در زمینه‌ی حقوق عمومی تطبیقی»، به زبـان فرانسوی؛ «پنـج آینه»، شامـل مثنویهـایی سیاسـی. مجموعه‌ی اشعار او تحت عنوان «نگاه» چاپ و منتشر شده است.[۱]

شاعر و ادیب و محقق و سیاستمدار، در ۱۲۸۸ در شهر تبریز پا به عرصه‌ی وجود نهاد. نیاکانش تفرشی بودند. تحصیلات خود را در تبریز آغاز کرد و در ۱۳۰۶ ش دیپلم گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل عازم تهران شد و در مدرسه‌ی عالی حقوق و علوم سیاسی ثبت نام کرد و سرانجام در ۱۳۰۹ درجه‌ی لیسانس در علم حقوق گرفت و به آذربایجان بازگشت و شغل دبیری را پیشه‌ی خود ساخت. چنـد سالی در تبریز به تـدریس ادبیات و تاریخ و جغرافیا مشغول بود تا اینکه به تهران انتقال یافت و ریاست اداره انطباعات وزارت فرهنگ و مـدیریت مجله‌ی تعلیم و تربیت به او محول گردید. در ۱۳۱۴ که فرهنگسـتان ایران تاسیس یافت، رعدی با حفظ سمت به ریـاست دبیرخانه‌ی فرهنگسـتان انتخاب شـد. در ۱۳۱۵ علی‌اصـغر حکمـت وزیر فرهنـگ وقـت، او را برای ادامـه‌ی تحصـیل به اروپا فرسـتاد و در کشور سویس دوره‌ی دکترای حقوق را به اتمام رسانید و در ۱۳۲۱ به ایران بازگشت و به عضویت فرهنگستان و مدیر کلی وزارت فرهنگ و استادی دانشگاه دعوت شد.

دکتر رعـدی چنـدی به کارهـای فرهنگی و ادبی اشـتغال داشت. مجـددا برای مطالعـات زبان‌شناسـی بـا سـمت وابسـته‌ی فرهنگی به انگلسـتان عزیمت نمود و چند سالی نیز در این زمینه به تحقیق و تتبع پرداخت و به ایران بازگشت. مدتی بازرسی فنی و مشاور عالی بود و بعـد به ریاست اداره کل تعلیمات عالیه رسـید و سـرانجام نماینـده و سـفیر ایران در یونسـکو شد و سالها بدون معارض در آن سمت انجام وظیفه می‌کرد تا اینکه جای خود را به دکتر منوچهر اقبال داد و به تهران احضار شد.

در انتخابـات سال ۱۳۴۲ به سـمت سـناتور انتصابی تعیین گردیـد و مـدت چهار سال سـناتور بود. رویه‌ی وی در مجلس سـنا و ایراد سخنرانی‌هـای بی‌جـا و بجـا و حمله به وزارت فرهنـگ و انتقـاد از برنامه‌های دولت موجب گردیـد که پس از اختتام دوره‌ی چهارم مجلس سـنا، به وی کار فرهنگی داده شود. از این‌رو به ریاست دانشـکده‌ی ادبیات دانشگاه ملی (شهید بهشتی) منصوب گردید و تا پایان ۱۳۵۷ در آن شغل مستقر بود و سپس بازنشسته شد.

رعـدی مردی فاضل و شاعری توانا بود و در ادبیات فارسـی، عربی، انگلیسـی و فرانسه صاحب‌نظر بود. از نوجوانی شـعر می‌سـرود و چون اشـعارش از مضـامین بـدیع و سـادگی و روانی برخوردار بود، مورد توجه بزرگـان علم و ادب قرار گرفت و دانشـمندانی چون ادیب‌السـلطنه سـمیعی، دبیراعظم بهرامی و علی‌اصغر حکمت به او ارج می‌نهادندو در انجام خواسته‌هایش مساعدت فراوان کرده‌اند. اشـعار او اعم از قصـیده و عزل و چکـامه، بالغ بر چهل هزاربیت می‌باشـد و تاکنون دو جلـد از اشـعار او به چاپ رسـیده است. دکتر غلامعلی رعدی در عین فضـیلت، مردی جاه‌طلب، خودخواه و تندخو بود و خود را بالاتر از همه می‌دانست. در اشـعارش بسـیاری از فضلا و ادبا را مورد انتقاد قرار داده است. با هیچ‌کس روح سازش نداشت.

وفات وی در سال ۱۳۷۸ در تهران اتفاق افتاد و سالیانی چند در بستری بیماری بود.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زنـدگینامه :[۱] ادبیـات معاصر (۵۴ -۵۲)، از صـبا تـا نیمـا (۵۶۵ -۵۵۱ /۲)، چشـمه‌ی روشـن (۶۶۵ -۶۵۵)، چهارصـد شاعر

برگزیده‌ی پارسی گوی (۳۷۸ -۳۷۳)، الذریعه (۳۷۵/۹)، سخنوران نامی معاصر (۱۵۶۵ -۱۵۵۷ /۳)، فرهنگ سخنوران (۳۸۸)، گوهر (س ۱، ش ۸، ص ۷۰۲ -۶۹۹)، مؤلفین کتب چاپی (۷۲۲ -۷۲۱ /۴).

رفاهی، حسین‌قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۵، مرتبه علمی: استاد، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی مهندسی زراعی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۹، کارشناسی ارشد خاک‌شناسی از دانشگاه تولوز فرانسه در سال ۱۳۴۶ و دکترای خاک‌شناسی از دانشگاه تولوز در سال ۱۳۴۸.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه تهران از سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۶، دانشیار دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۶ تا سال ۱۳۶۴ و استاد دانشگاه تهران از سال ۱۳۶۴.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

خاک‌شناسی و طبقه‌بندی اراضی مزرعه ۱۳۹ هکتاری دانشکده کشاورزی، بررسی چگونگی حرکت تپه‌های شنی در استان سیستان و بلوچستان با استفاده از عکسهای هوایی، رده‌بندی خاکهای الیگودرز و تهیه نقشه نیمه تفصیلی خاک‌شناسی، بررسی فرسایش‌پذیری خاکهای شمال خوزستان، طبقه‌بندی و میرالوژی گروههای عمده خاکهای استان کرمانشاه، بررسی فاکتورهای مؤثر در فرسایش خاک، شناسایی خاک و طبقه‌بندی اراضی تفصیلی و تهیه نقشه‌های خاک و طبقه‌بندی ۶۰۰ هکتار از اراضی گرمسار.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

خاک‌شناسی و حاصلخیزی خاک و کلیات خاک‌شناسی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

بررسی خاکهای مزروعی دانشکده کشاورزی، بررسی کان‌های رسی خاکهای آبرفتی برخی از نقاط ایران، بررسی تثبیت پتاسیم در خاکهای منطقه کرج، تهیه نقشه فیزیوگرافیک خاک با استفاده از تفسیر تصاویر ماهواره‌ای لندست با روش بصری، تهیه نقشه منابع زمینی از اطلاعات ماهواره‌ای لندست یک با روش کمی، بررسی مقدماتی مشخصات خاکهای جزیره ابوموسی، مطالعه تثبیت پتاسیم در برخی از خاکهای آهکی و امیدی ایران، خصوصیات فیزیکی، شیمیایی و مینرالوژیکی خاکهای قهوه‌ای آهکی ایران، خصوصیات فیزیکی شیمیایی و مینرالوژیکی خاکهای جنگلهای بلوط غرب ایران.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

رفعت، عبدالصالح

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالصالح رفعت : فرمانده گردان مسلم ابن عقیل(س) لشکر ۱۰سیدالشهدا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۹ قدم به سرایی گذاشت که عطوفت پدر و سیادت مادر برآن سایه انداخته بود. ولادتش مصادف بود با ماه پر برکت و پر فیض شعبان. از کودکی با قرآن همنشین بود و آن را با صوت زیبایی قرائت می کرد به گونه ای که همسایه ها برای شنیدن آوای قرآن جمع می شدند و دل به صوت روح بخش او می سپردند.

روح تشنه او باعث شد تا توجه اش به قرآن روز به روز افزونی یابد. در کنار درس به کارکردن مشغول شد و توانست دوران متوسطه را با اخذ دیپلم در رشته برق به پایان رساند .در دوران پر شکوه مبارزات انقلاب با مردم همراه و همدل گردید و توانست خاطراتی به یاد ماندنی از خود به جا گذارد .روح زلال او تشنه علم و احکام دین بود. همین باعث شد تا در حوزه علمیه به سمت متعالی شدن گام بردارد .

شروع جنگ تحمیلی سر آغازی بود برای پذیرش مسئوولیت بیشتر. او با شروع جنگ درس را رها کرد و به دلاور مردان سپاه پیوست و از طرف سپاه کرمانشاه به خطه سرسبز نور اعزام شد. رزمندگان گردان مسلم از لشکر سیدالشهدا (ع) حماسه و دلاوری های او را ازیاد نبرده اند و هنوز در مسیر کربلای خیبر، فتح بستان، والفجر ۱ و۸ کربلای ۵ و بیت المقدس ۲ جای پای او بر خاک جبهه ها به یادگار مانده است آن قدر دلبسته جبهه شده بود که به ندرت برای دیدن همسر و خانواده اش می آمد .

وقار و عفاف زیبنده نگاه پر مهرش بود و عشق به امام در نگاهش موج می زد .هنوز طنین گامهای عبدالصالح در گوش مسجد جامع شهر می پیچد و آرزو می کند تا بار دیگر او را در صف نماز جماعت ببیند. سجده های طولانی اش در نماز شب، انس با دعا و ارادت به ائمه اطهار، چهره او را غرق نور کرده بود . او اطاعت از مراجع دینی را برخود واجب می دانست و دیگران را به این کار توصیه می کرد .

سعه صدر، شجاعت ، تدین و وارستگی اش زبانزد همگان بود. پدرش مردی زحمت کش بود. عبدالصالح معنای رنج را به خوبی از او آمیخته بود و در دفاع از حق مظلوم کوتاهی نمی کرد کمتر حرف می زد و چنان متین و باوقار بود که دیگران شیفته او می شدند حسن اخلاق و عطوفتش برای بچه های گردان مسلم فراموش ناشدنی است بچه های گردان به یاد دارند که چقدر مهربان با اسیران برخورد می کرد اجازه نمی داد کسی به آنان آزاری برساند .

اگر از عبدالصالح می پرسیدی چه کاره هستی ؟ خود را یک بسیجی و سرباز اسلام معرفی می کرد. مشکلات و سختیها نتوانست او را به زانو در آورد پر تحمل و مقاوم بود. این را جراحتهایی گواهی می دهند که از ناحیه دست و پا برداشت . با وجود این زخمها دل از جبهه نکند .وقتی که از آسمان ندای حق را شنید عاشقانه آن را لبیک گفت و در عمیات بیت المقدس ۲ سر تسلیم به آستان حضرت دوست سپرد و با جاگرفتن ترکش خمپاره در ناحیه سر برای همیشه آسمانی شد . منابع زندگینامه :شعله در عشق،نوشته ی راضیه تجار،نشر ستاره،قم-۱۳۷۹

رفعت، عبدالصمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محمدحسین تاجر و داماد ارباب مهدی یزدی، در ۱۳۰۲ در بندرعباس متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران به اتمام رسانید و برای انجام تحصیلات عالیه به امریکا رفت و تحصیلات خود را در رشته‌ی پزشکی به اتمام رسانید و پس از بازگشت به ایران به شغل پزشکی مشغول شد. در دوره‌ی بیستم مجلس شورای ملی از میناب نماینده شد. در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وچهارم نیز از همان حوزه به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. دکتر رفعت در دوران وکالت مطب خود را تعطیل نکرد و در تهران مطبی دائر نموده و همه روزه از بیماران خود عیادت می‌نمود. روی هم رفته طبیبی حاذق و منصف بود و مانند بعضی از پزشکان پول‌دوست نبود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رفیع پور، فرامرز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۰، مرتبه علمی: استاد، رشته: علوم اجتماعی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

گذراندن دوره کامل زبان انگلیسی در انجمن ایران و آمریکا در سال ۱۳۴۰، گذراندن دوره زبان آلمانی در مؤسسه گوته شهر مونیخ آلمان در سال ۱۳۴۱، کارشناسی ارشد کشاورزی از دانشگاه هوهن‌هایم آلمان در سال ۱۳۴۲، دکترای علوم اجتماعی از دانشگاه هوهن‌هایم آلمان در سال ۱۳۵۲، دوره Postdoctorate در روش تدریس از دانشگاه کاسل آلمان در سال ۱۳۵۲، دریافت درجه پروفسوری از دانشگاه هوهن‌هایم آلمان در سال ۱۳۶۵.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشگاه شهید بهشتی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

تغییرات اجتماعی روستایی، نیازسنجی، سنجش گرایش، پیدایش و آینده انقلاب، تأثیر تلویزیون و انتقال ارزشها، ویدئو و تغییر ارزشها، استاد راهنمای ۶ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی تألیفات:

روش تحقیق، جامعه‌شناسی روستایی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی مقالات:

روش تحقیق، نیازسنجی.

وقایع میانسالی : دکتر فرامرز رفیع پور در سال ۱۳۵۳ به ایران بازگشت و به عضویت هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی (ملّی سابق) در آمد. وی جهت طی دوره تحقیقاتی علمی بار دیگر به کشور آلمان سفر کرد و در نتیجه تلاش روزافزون در سال ۱۳۶۵ به درجهٔ پروفسوری از دانشگاه هوهن هایم مفتخر شد. از دیگر وقایع رخداده برای دکتر رفیع پور می توان به موارد زیر اشاره کرد: - ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) تحقیق درباره سنجش نیازهای روستائیان یزدی - ۶۳ ـ ۱۳۶۱ (۸۴ ـ ۱۹۸۲) دعوت به دانشگاه هوهن هایم به هزینه مرکز تحقیقات آلمان ۱۹۸۶) ۱۳۶۵ - DFG) اخذ Habilitation (رساله پروفسوری) و venia legendi (اجازه تدریس در دانشگاههای آلمان به عنوان پروفسور از دانشگاه هوهن هایم ـ اشتوتگارت بر اساس رساله ارائه شده درباره" پویائی نیاز در برنامه ریزی رشد. - " ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) چاپ رساله Habilitation در آلمان. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : - ۱۳۵۳(۱۹۷۴) استادیار گروه جامعه شناسی در دانشگاه ملی ایران (دانشگاه شهید بهشتی) - رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی - رئیس گروه جامعه شناسی دانشگاه شهید بهشتی - ۶۸ ـ ۱۳۶۷(۸۹ ـ ۱۹۸۸) استاد مدعو دانشگاه ویسکانزین ـ مدیسون عضویت ها • استاد دانشگاه هوهن هایم ـ اشتوتگارت، آلمان تا سال ۲۰۰۵ • عضو پیوسته فرهنگستان علوم ایران • عضو شورای پژوهشی فرهنگستان علوم ایران • عضو شورای پژوهشی فرهنگستان علوم پزشکی ایران • عضو شورای دانشگاه شهید بهشتی تا ۱۳۸۴ • عضو هیات ممیزه دانشگاه شهید بهشتی تا ۱۳۸۲ • عضو هیات ممیزه مرکزی علوم انسانی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری •عضو هیات امناء پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی • سرپرست کمیته علوم اجتماعی شورایعالی برنامه ریزی تا سال ۱۳۸۶ • عضو کمیسیون علوم انسانی شورای پژوهش های کشور تا ۱۳۷۹ • رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۲ تا خرداد ۱۳۸۵ سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : رفیع پور در کنار مسئولیت های آموزشی و پژوهشی در ایران، در دانشگاه هوهن هایم به عنوان پروفسوری به کار تحقیق و تدریس اشتغال دارد.جوائز و نشانها : - استاد برتر کشور در سال ۱۳۷۵ - برنده کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۵ به خاطر تالیف کتاب «جامعه روستایی و نیازهای آن» –استاد نمونه دانشگاه شهید بهشتی در سال ۱۳۷۱ - دانشجوی بورسیه DAAD در طی سالهای ۱۹۶۵–۶۸ چگونگی عرضه آثار : «جامعه روستایی و نیازهای آن» عنوان پژوهشی است که فرامرز رفیع پور در ۳۲ روستای استان یزد انجام داده است و آن را به صورت کتاب روانه بازار نشر کرده است. مطالعه حاضر که می تواند به عنوان سرمشقی برای مطالعات روستایی بعدی تلقی شود، برای یافتن نیازهای عینی و ذهنی روستاییان استان یزد، یافتن ترتیب ارجحیت این نیازها، طبقه بندی روستاها به ترتیب عقب افتادگی و نیاز آنها طراحی گردیده است و نه تنها کتاب برگزیده سال ۱۳۶۵ شناخته شده، بلکه روشهای ساخته و پرداخته این پژوهش مورد استقبال محافل علمی آلمان نیز قرار گرفته است. کتاب مذکور از مهمترین کتابهای پژوهشی است که در دوره معاصر در عرصه جامعه شناسی روستایی نوشته شده است و از محبوب ترین کتابهای رفیع پور در سالیان اخیر محسوب می شود. فعالیت های پژوهشی دکتر رفیع پور به قرار زیر است: - تعداد مقالات :۱۲ مورد - تعداد گزارش های علمی :۳ مورد - تعداد سخنرانی ها: المان : ۴ مورد ،در آکادمی علوم اتریش:یک مورد،در امریکا :دو مورد ،در ایران:۱۳ مورد - راهنمایی پایان نامه های دکتری: ۲ مورد - راهنمایی پایان نامه های کارشناسی ارشد : ۲۸ مورد آثار : ۱ Rafipoor, Faramarz ۱۹۷۴: Das “ Extension and Development Corps “ im Iran. Eine empirische Untersuchung zur Feststellung effizienzrelevanter Faktoren und Beziehungen. Saarbruecken: SSIP,۱۹۷۴ ۲ ـ ۲ Rafipoor, Faramarz ۱۹۸۹ Beduerfnisse und Beduerfnisdynamik in der Entwicklungsplanung : Eine

empirische Analyse zur Erarbeitung praxisrelevanter Ermittlungsmethoden in der Provinz Yasd/Iran. Frankfurt a.M: Campus, ۱۹۸۹ آناتومی جامعه ویژگی اثر : تالیف-مقدمه ای بر جامعه شناسی کاربردی. تهران: شرکت سهامی انتشار. ۱۳۷۸ چاپ چهارم ۱۳۸۵.۴ آنومی یا آشفتگی های اجتماعی ویژگی اثر : پژوهشی درباره پتانسیل آنومی در تهران. شرکت سروش ۱۳۷۸.۵ تکنیک های خاص در علوم اجتماعی ویژگی اثر : تهران: شرکت سهامی انتشار ۱۳۸۲ چاپ چهارم ۱۳۸۵۶ توسعه و تضاد ویژگی اثر : رفیع پور، در کتاب توسعه و تضاد خود که حاصل سالها تحقیق و زحمت مداوم وی است در جایگاه نقاد سیاست های توسعه، آن را موجب به هم زدن تعادل اجتماعی، افزایش نابرابری، تغییر ارزشها و پیدایش انواع مسائل و معضلات اجتماعی می داند. به عقیده وی این نابرابری باعث تغییر سریع ارزشهای معنوی به سوی ارزشهای مادی و بسط سودجویی و فردگرایی شده و نهایتاً رضایت اجتماعی و وحدت ملی را مورد تهدید جدی قرار داده است-: کوششی در جهت تحلیل علل پیدایش انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران. دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶. چاپ ششم شرکت سهامی انتشار ۱۳۸۴.۷ جامعه روستایی و نیازهای آن ۱۳۶۴ ویژگی اثر : تالیف،این کتاب ، در دوره چهارم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال معرفی و برگزیده شد. آشنایی با کتاب جامعه روستایی و نیازهای آن در این کتاب اهمیّت بررسی نیازها در رابطه با اهداف و انگیزه های گوناگون و سپس چارچوب تئوریکی پیدایش و پرورش نیازها در جوامع مختلف مطرح گردیده و آنگاه پس از ارائه اطلاعاتی کوتاه درباره منطقه مورد بررسی (استان یزد) و تشریح مراحل مقدماتی پژوهش، روش های گوناگونی که جهت بررسی نیازها می توانند به کارآیند، مورد بحث قرار گرفته و در پی آن روش های بکارگرفته شده در این پژوهش تشریح شده اند. با ارائه نتایج این پژوهش یکایک عوامل و متغیّرها، اهمیّت، کیفیّت و کمیت آنها توصیف و روابط بین آن عوامل با هم و با سایر متغیرهای بررسی شده تحلیل شده است. در خاتمه پس از ارائه خلاصه ای کوتاه از مسئله، اهداف و اصول جامعه در رابطه با موضوع مورد بررسی و شرایط لازم برای دستیابی به آنها – چگونگی تشخیص نیازهای واقعی از یکسو و نحوه برانگیختن مردم به مشارکت از سوی دیگر بیان گردیده و به طور انتقادی یکایک اقدامات مورد بررسی قرار گرفته است. -. تهران : شرکت سهامی انتشار چاپ سوم ۱۳۷۰، (۱۳۶۴).۸ جامعه، احساس، موسیقی ویژگی اثر : تالیف۹ سرطان اجتماعی فساد ویژگی اثر : تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۶ برگزیده جشنواره فارابی به عنوان کتاب سال ۱۳۸۶۱۰ سنجش گرایش روستائیان نسبت به جهاد سازندگی و عوامل موثر بر آن ویژگی اثر : پژوهشی در سه استان: اصفهان، فارس و خراسان. تهران : مرکز تحقیقات روستائی، وزارت جهاد سازندگی، ۱۳۷۲۱۱ علوم انسانی در ایران نگاهی از بیرون و درون ویژگی اثر : ناشر دانشگاه شهید بهشتی انتشار ۱۳۸۳۱۲ کارائی بیمارستانها ویژگی اثر : مقایسه ای در سه بیمارستان دولتی، خصوصی و آموزشی. تهران : بشیر ۱۳۷۸.۱۳ کندوکاوها و پنداشته ها ویژگی اثر : «کندوکاوها و پنداشته ها»، مقدمه ای بر روشهای شناخت جامعه و تحقیقات اجتماعی کتاب دیگری است رفیع پور نوشته است و از ویژگی های بارز این کتاب تجدید چاپ های پی در پی آن است. این کتاب نیز در قطع وزیری به چاپ رسیده است که از پرطرفدارترین کتابهای رفیع پور در میان دانشجویان و نخبگان جامعه شناسی محسوب می شود. آنچه که رفیع پور در این کتاب مطرح می سازد همان «روشهای قابل اطمینان» دستیابی به شناخت به عنوان عنصر اساسی «دانش» می باشد که می بایست در مورد جامعه شناسی پیاده شود. -تهران: شرکت سهامی انتشار چاپ شانزدهم ۱۳۸۶، (۱۳۶۰).۱۴ موانع رشد علمی در ایران ویژگی اثر : تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱ چاپ دوم ۱۳۸۳.۱۵ وسائل ارتباط جمعی و تغییر ارزشهای اجتماعی ویژگی اثر : پژوهشی درباره تاثیر فیلمهای سینمائی، سریالها تلویزیونی، ویدئو، روزنامه و تبلیغات. چاپ اول تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد ۱۳۷۵ و چاپ دوم تهران: نشرفر ۱۳۷۸.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

رفیع، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به قـائم مقام‌الملک رشتی از رجال متنفـذ و سیاسـتمداران قرن اخیر ایران است. پسـر حاج ملامهـدی شـریعتمدار و او فرزند حاج ملارفیع شـریعتمدار رشتی است. در ۱۲۶۶ تولد یافت. پس از رسـیدن به سن رشد آغاز تحصـیل نمود و مطابق معمول زمان به آموختن صـرف و نحو عربی و ادبیات فارسـی پرداخت. چندی هم به مطالعه‌ی معارف اسلامی و فقه مشغول بود. زبان روسی را هم به خوبی فراگرفت. در جوانی آخونـدی متجدد و نسـبتا ثروتمند بود. با رجال و معاریف گیلان حشـر و نشـر پیدا کرد، با قنسولگری روس روابط حسـنه‌ای یافت، به طوری که در آن تاریخ همه او را عامل قنسولگری می‌دانسـتند. با مشـروطه‌خواهان نزدیکی داشت و آنها را یاری می‌نمود. پس از چنـدی به تهران آمد، روابط خود را با روسـها حفظ کرد و تقریبا رابط بین سـفارت روس و بعضـی از رجـال و مقامات آن روز بود. در سال ۱۳۳۴ ه.ق به سـمت اتاشه افتخاری سفارت تزاری روس انتخاب شد. به همین دلیل با رجال و اعیـان تهران ارتبـاط یـافت و یکی از مهره‌هـای سیاسـی روز شـد. قبل از کودتای ۱۲۹۹ به همان انـدازه که سـید ضـیاءالدین پادو و کارگزار سـفارت انگلیس بود، قائم مقام هم همین سـمت را در سـفارت روس داشت و به شدت بین آن دو رقابت به وجود آمده و علیه یکدیگر تحریک می‌کردند. در ۱۲۹۷ به اشاره‌ی سید ضیاءالدین در خیابان شاه‌آباد قائم‌مقام در میان درشکه هدف گلوله واقع شد. از قضا گلوله به بازویش اصابت نمود و پس از مدتی بهبودی حاصل شد. در کودتای ۱۲۹۹ که سید ضیاءالدین زمام امور را به دست گرفت و قـدرت اجرائی و نظامی به میرپنج رضاخان تفویض شد، قائم‌مقام بازداشت گردید و به زندان قصـر انتقال یافت و در حکومت صد روزه‌ی آقا سید ضیاءالدین در زندان بود. پس از کنار رفتن سید از صدارت، قائم‌مقام از زندان آزاد شد و مورد توجه سردار سپه قرار گرفت و جبرئیل وحی شد. به طوری که قائم‌مقام در سـفر و حضـر همراه سـردار سپه بود. او نیز تمام قدرت خود را برای پیشرفت سردار سپه به کار می‌برد. نزدیکی سردار سپه و قائم‌مقام به حدی رسیده بود که حتی در مانورهای جنگی هم با سردار سپه مشارکت می‌کرد. قائم‌مقام در دوره‌ی پنجم به وکالت مجلس رسید و یکی از طرفداران خلع قاجاریه و سلطنت رضاخان بود.

اولین نماینـده‌ای که پس از جلـوس رضاشـاه به تخت سـلطنت تغییر لبـاس داد، همین قـائم مقـام است که در مغـازه پیرایش واقع در لاله‌زار عبـا و عمامه را تبـدیل به کت و شـلوار و کراوات نمود و ریش انبوه خود را نیز کوتاه کرد. قائم‌مقام در دوره‌ی شـشم هم به وکالت رسـید و تا موقعی که رضاشاه سر کار بود، او وکیل می‌شد. در اواخر سلطنت رضاشاه مورد بی‌مهری قرار گرفت، از او سلب مصونیت شد و چندی هم در زندان به سـر برد ولی مجددا مورد محبت قرار گرفته به شـغل اصـلی خود بازگشت. در دوران سلطنت محمـدرضاشاه همچنـان وکیـل مجلس می‌شـد و از مشـاوران درجه اول شـاه و صـاحب قـدرت بـود. در ادوار چهـاردهم، پـانزدهم، شانزدهم و هفدهم متوالیا به وکالت مجلس رسـید. از دوره‌ی پانزدهم سودای ریاست مجلس در سـرش پیدا شد، چند بار ریاست او به رای کشـیده شد ولی در مقابل سـردار فاخر که در کار پارلمان بازیگری ماهر بود شکست خورد. در دوره‌ی هفدهم که اختلاف شاه و مصدق بالا گرفت، ابتدا به عنوان میانجی درصدد التیام روابط برآمد و چون توفیق نیافت، جانب مصدق را گرفت.

بعد از سال ۱۳۳۲ یک بار رفیع به مجلس سـنا راه یافت ولی سـناتوری او تجدید نشد. او جدا با قانون اصلاحات ارضی مخالف بود وآن را برخلاف شـرع می‌دانست و آشـکار و پنهان، شاه را از این عمل برحـذر می‌داشت. در یکی از مراسم رسـمی رفیع نسـبت به قانون اصلاحات ارضی شاه را مورد نکوهش قرار داد و آن را خلاف شرع دانست این گونه دخالتها در کار شاه که به قدرت نشسته بود در آن روز گنـاهی نـابخشودنی بود. دسـتور صـادر شـد رفیع را به دربـار راه ندهنـد او نیز راه خود را تغییر داد و جـانب مردم را گرفت و با سران جبهه ملی رفت و آمد برقرار کرد تا سرانجام در سال ۱۳۴۳ در سن ۷۷ سالگی در تهران درگذشت. قائم‌مقام علاوه

بر مقام علمی فوق‌العاده باهوش و فراست و به مبانی مذهبی پایبند بود. به علماء احترام می‌گذاشت و با آنان حشر و نشر داشت. عنداللزوم از دستگیری نیازمندان دریغ نمی‌ورزید. قبل از اینکه مغضوب شود، فوق‌العاده در شاه نفوذ داشت. غالبا توصیه اشخاص را می‌کرد. سالی چند بار مراسم روضه‌خوانی باشکوه در منزل خود واقع در کوچه برلن که امروز پاساژ عطیمی به جای آن ساخته شده برپا می‌نمود. گاهی شاه و درباریان در این مجلس شرکت می‌کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رفیعا نایینی، رفیع‌الدین

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ح ۱۰۰۰- وف ۱۰۸۲ -۱۰۸۰ ق)، حکیم، متکلم و فقیه امامی. وی اصلا نائینی بود ولی در اصفهان اقامت داشت. او از شاگردان میرفندرسکی، میرداماد و شیخ‌بهایی بود و از ملا عبداللّه شوشتری و شیخ‌بهایی روایت کرده است. علامه محمدباقر مجلسی و شیخ حر عاملی از شاگردان وی می‌باشند. به او رفیعا، آقا رفعیا، میرزا و رفیع‌الدین نیز گفته‌اند. میرزای جلوه از نوادگان او است. وی در اصفهان درگذشت و در تخت فولاد دفن شد. بر مزار وی گنبدی ساخته‌اند که اکنون جزء آثار باستانی اصفهان به شمار می‌آید. در «الفیض القدسی» تاریخ وفات او ۱۰۹۹ ق ذکر شده که صحیح نمی‌باشد، زیرا شاگرد ملا خلیل قزوینی که در ۱۰۸۹ ق از دنیا رفته در کتاب «منهاج الیقین» خود سال مرگ او را ذکر کرد است. از آثار وی: «اقسام التشکیک و حقیقه»؛ «الثمره»، در تلخیص «الشجره»؛ «شجره الهیه»، به فارسی، در اصول دین که برای شاه صفی در ۱۰۴۷ ق نوشته شده است؛ «حاشیه اصولی کافی»؛ حاشیه «شرح ارشاد» مقدس اردبیلی؛ حاشیه «شرح اشارات» خواجه نصیر؛ حاشیه «شرح حکمه العین» میرک بخاری؛ حاشیه «مختصر الاصول» عضدی؛ حاشیه «صحیفه سجادیه»؛ حاشیه «مختلف الشیعه» علامه حلی؛ «حاشیه‌ی مدارک الاحکام».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تذکره القبور (۳۴۴ -۳۴۳)، الذریعه (۲۹ -۲۸ /۱۳ ،۱۹۵/۶، ۱۳/۵)، روضات الجنات (۸۲ -۸۱ /۷)، ریاض العلماء (۱۰۶/۷)، ریحانه (۱۲۸/۶)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۲۶/۱۱)، فوائد الرضویه (۵۳۲ -۵۳۱)، الکنی و الالقاب (۲۷۹/۲)، مؤلفین کتب چاپی (۴۴۷ -۴۴۶ /۵)، هدیه الاحباب (۱۴۳ -۱۴۲)، هدیه العارفین (۲۹۳/۲).

رفیعی، ابوالفضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالفضل رفیعی : قائم مقام فرمانده لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

زن با هول از خواب بیدار شد .عرق سردی روی پیشانی اش نشسته بود .به آسمان پشت پنجره نگاه کرد .صبح آرام از خواب بیدار شد .صدای خروس ها از دور به گوش می رسید .زیر لب صلوات فرستاد و برای وضو به کنار چاه آب رفت .دلو را رها کرد .زلالی آب لبخند بر لبش نشاند .با خود تکرار کرد :ابوالفضل ،ابوالفضل .

بعد انگار که یاد واقعه ای افتاده باشد ،دست هایش را به آسمان گرفت .اشک در چشمش حلقه بست .

یا حضرت ابوالفضل (ع) ،این بچه را از تو می خواهم .

بعد کنار آب دلو نشست :باید خوابم را برای آب تعریف کنم .ستارها در آب لب پر خوردند .زن اشک هایش را پاک کرد و به آب خیره شد .

خواب دیدم یک نفر ،رو پوش سبز به صورتش انداخته بود .آمد رو به رویم ایستاد .دستم را به طرفش دراز کردم .همان موقع گریه ام گرفت .گفتم نگذار این بچه بمیرد .التماس کردم .او ایستاده بود و هیچی نمی گفت .جلو رفتم تا روی پاهایش بیفتم ،نمی شد . هر چی جلو می رفتم ،باز هم همان جایی بودم ،که بودم .آن قدر اشک ریختم که دلش به رحم آمد و گفت :این پسری را که می خواهی به دنیا بیاوری ،ابوالفضل بگذار .بعد رفت .

زن با آب دلو وضو گرفت و به طرف اتاق رفت .خوش حال بود . خوشحال تر از همه روزهای زندگی اش .

ابوالفضل رفیعی در سال ۱۳۳۴ در روستای سیج از توابع شهر مشهد به دنیا آمد .شش ساله بود که پا به مکتب گذاشت تا قرآن را بیاموزد .بعد از آن ،درس و مشق را تا پایان مقطع راهنمایی ادامه داد .این درس ها نمی توانست روح او را سیراب کند .عمویش متوجه این موضوع شده بود .

سوالات تو را فقط علوم دینی می تواند پاسخ دهد .

ابوالفضل مشتاق بود تا پاسخ سوالات خود را پیدا کند .برای همین هفت سال در حوزه علمیه مشهد به تحصیل علوم دینی پرداخت .حالا دیگر مفهوم عدالت و ظلم را می فهمید .

زمزمه های انقلاب برای او فریاد عدالت خواهی بود .وقتی موج جمعیت ستم دیده به خیابان ها ریختند .ابوالفضل فهمید برای به دست آوردن عدالت باید جنگید .هوش سرشار او در مبارزه با عوامل رژیم ،باعث شد تا ساواک هرگز نتواند او را شناسایی کند .

انقلاب اسلامی ،موج بلند و محکمی بود که سر تا سر ایران را پیمود .ابوالفضل بارها با خود اندیشیده بود که آیا می توانم روزی رهبرم را از نزدیک ببینم .این عطش ماه ها با او بود .

با پیروزی انقلاب اسلامی ،این عطش چند برابر شد .به عشق دیدار امام خمینی راهی قم شد .ابوالفضل بعد از تشکیل سپاه ،به عضویت آن در آمد .باورش نمی شد که در اولین قدم ،پاسداری از خانه رهبرش را به او می سپارند .ابوالفضل پروانه ای بود در کنار روشنایی تا بال و پر بسوزانند. .

با عزیمت حضرت امام خمینی به تهران ،ابوالفضل به مشهد برگشت .رفتار انسانی و اسلامی او به عنوان مسئول گشت شب سپاه ،در خاطره بسیاری از مردم و دوستانش هنوز باقی است .

با آغاز جنگ تحمیلی ،ابوالفضل اسلحه به دست گرفت و به میدان جنگ رفت . طولی نکشید که استعداد شگرف او در مدیریت و فرماندهی ،توجه فرماندهان را جلب کرد .ابوالفضل می خواست مثل یک بسیجی ساده باشد .بارها از گرفتن پست و مسئولیت امتناع کرد .اما وقتی به او تکلیف کردند ،پذیرفت .

با این حال تا لحظه ای که در جبهه های جنگ بود ،هرگز فرمان او از اتاق فرماندهی شنیده نشد .او در هر عملیاتی ،شانه به شانه بسیجی ها جلو می رفت .

شاید مهم نباشد که او در کجا کلید رستگاری را از خداوند گرفت .بارها گفته بود که دوست دارد دست و پا قطع شده و گمنام و بی نشان به دیدار معبودش برود .اما نشان خاکی که جسم او در آن جا افتاده ،هورالهویزه است .زمستان جهان خاکی ابوالفضل رو به بهار بود .تاریخ پروازش ۱۲/ ۱۲/ ۱۳۶۲ ثبت شده است .ابوالفضل به عنوان جانشین فرماندهی لشکر ،بی آنکه دوستی پست و مقام را بخواهد ،به میدان نبرد پا گذاشت .آن جا فنا شد تا ارزش ها زنده بمانند .

منابع زندگینامه" : مردها زود بزرگ می شوند"نوشته ی ،اصغر فکور،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

رفیعی، امیر علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید امیر علی رفیعی : مسئول اجرایی ستاد ۱۰۵لشگر۲۷محمد رسول الله(ص)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۴ در زنجان متولدشد .او دارای مادری است که یکی ذاکرین ابا عبدالله الحسین (ع) می باشد و پدرش، کشاورزی زحمت کش در روستای سجاس .

بعد از اینکه سالهای کودکی را پشت سر گذاشت ،وارد مدرسه شد.اودوران ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند و در دوره ی راهنمایی مشغول تحصیل شد .از دوران کودکی یکی از بازی هایی که همواراه به آن علاقه داشت وانجام می داد،بازی با تفنگ پلاستیکی اش بود.

در دوران مبارزات مردمی با حکومت ستمگر شاه همراه با مردم در تظاهرات شرکت می کرد. یک روز که در مسجد ولی عصر(عج) مشغول گوش کردن به سخنرانی های آقای رضوانی،از مبارزین زنجان بود ؛نیروهای نظامی شاه به مسجد یورش بردندوعده ای از مردمدستگیر کردند،او در زیر زمین مسجد پنهان شد وبا لطف خدا از دست نیروهای شاه در امان ماند.بعد از پیروزی انقلاب با شور شوق تمام در پایگاههای بسیج شرکت می کردوبه پاسداری از دستاوردهای انقلاب می پرداخت.

جنگ که شروع شد او بی هیچ تردیدی به جبهه رفت. در اکثر عملیاتی که از سوی ایران برای بیرون راندن نیروهای متجاوز عراقی وسایر مزدوران عرب ،انجام می شد ،شرکت داشت. در طول مدت طولانی که در جبهه ها بود هر وقت به مرخصی می آمد از لباس مخصوصی که به رنگ سفیدبود، استفاده می کرد. بیشتر مشغول عبادت بود.

به دنیا و مال دنیا اهمیت نمی داد ومهمولاـ قبل از پایان مرخصی به جبهه بر می گشت. امیر علی رفیعی پس از سالها مجاهدت ومبارزه در راه اعتلاـ واقتدار اسلا وایران، در ۳۴ سالگی در سال ۱۳۶۴ ودر عملیات نصر ۳ به درجه شهادت رسید.خانواده وهمشهریانش در مراسم عزاداری او که فرماندهان لشگر محمد رسول الله(ص) حضور یافته بودند، از سمت وکارهای خارق العاده ای که در جبهه انجام داده بود باخبر شدند ،وازمسئولیتش . خاطراتی در آن روز از شجاعت اوبیان شد تعجب همه را بر انگیخت.او یکی از فعالترین فرماندهان لشگر۲۷ محمد رسول الله بود.امیر علی رفیعی در جنگ تن به تن با دشمن پیروزمی شد و هر وقت که زخمی می شد اهمیت نمی داد و وپس از بهبودی نسبی با قوای بیشتری مشغول جنگ می شد .او نامزد داشت و قرار بود ازدواج کندکه به شهادت نائل گردید .

منابع زندگینامه : پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رفیعی، بهروز

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بهروز رفیعی

محل تولد : فریدن

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۶/۷/۱

زندگینامه علمی

پیش از پیروزی انقلاب چند ماهی در حوزه علمیه تهران طلبگی کردم . پس از پیروزی انقلاب کارهای اجرایی را واگذاشتم و در سال ۶۳ به اتفاق همسر و فرزندم به قم مهاجرت کردم و مشغول تحصیل شدم .

سال ۷۲ در رشته حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شدم پس از گذراندن حدود ۱۰۰ واحد درسی به دلایلی کار تحصیل در دانشگاه را رها کردم و به تحقیق و تالیف و ترجمه روی آوردم .به سال ۷۸ اولین اثر بنده با عنوان کتاب شناسی توصیفی و موضوعی اخلاق ، عرفان و تصوف اسلامی از سوی انتشارات الهدی به چاپ رسید .فعالیت تحقیقی و تالیفی بنده بیشتر بر تربیت اسلامی ، اخلاق اسلامی ، و منبع شناسی و ترجمه از عربی (روز) به فارسی متمرکز شده است . اندکی نیز با فلسفه و علوم قرآنی و ادبیات فارسی سر و کار داشته ام .کتابی با عنوان آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن (جلد ۳ – امام محمد غزالی) در سال ۸۱ از بنده به چاپ رسیده و در سال ۸۲ به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی برگزیده شد .

کتاب دیگر با عنوان کتاب شناسی توصیفی ـ تحلیلی تعلیم و تربیت در اسلام گزیده منابع عربی ـ در سال ۸۱ از بنده به چاپ رسیده که در سال ۸۲ عنوان سوم کتاب سال حوزه را کسب کرد .بنده از سال ۷۱ تا کنون با پژوهشگاه حوزه و دانشگاه همکاری دارم.

رفیعی، حمیدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حمید الله رفیعی

محل تولد : زابل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۶/۱/۱

زندگینامه علمی

درسهای ابتدائی وراهنمائی را در محل تولد استان زابی افغانستان به پایان رساندم وتحصیلات دبیرستانی را در مدرسه ابن سینای کابل به اتمام رسانده و سپس در سال ۱۳۵۵بعد از امتحان کنکور دردانشکده پزشکی دانشگاه کابل در رشته طب عمومی تحصیلاتم را ادامه دادم که متأسفانه بعد از اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی و پیدایش هرج و مرج درکشور مجبور به ترک کشور گردیده و د رسال ۱۳۵۹وارد خاك ایران شدم. برای مدّت سه سال با یکی از گروههای جهادی همکاری فرهنگی داشته و بعد از آن در سال ۱۳۶۳درس حوزوی را از ابتدای جامع المقدمات در مدرسه حاج ابراهیم اراك آغاز نمودم .هرچند در ابتدا با این نوع درسها و محیط نامأنوس بودم ولی بعد از تحمل فشارهای روحی و روانی زیاد خودم را با این محیط و درس منطبق داده که الحمد الله تا حدودی نتیجه داد .و در سال ۱۳۶۷وارد حوزه علمیه قم گردیده ،بعد از اتمام سطوح درسال ۱۳۷۲درس خارج را در کلاسهای آیت الله وحید خراسانی ،آیت الله فاضل لنکرانی آغاز نمودم و یک سال هم در درس خارج آیت الله مکارم

شرکت کردم .در سال۱۳۷۳درس تخصصی کلام را درمؤسسه امام صادق (ع) در سطح دکترا آغاز نمودم و در سال ۱۳۷۶از این مرکز فارغ التحصیل شدم که متأسفانه هنوز هم بنا به دلائلی موفق به اخذ موضوع پایان نامه نشده ام ودر حال حاضر با مرکز مطالعات حوزه و ستاد پاسخگوئی به شبهات دفتر تبلیغات و معاونت تبلیغ و دانشنامه کلام همکاری دارم.

رفیعی، رفیع

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید رفیع رفیعی : فرمانده آموزش نظامی لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) به چمران تبریز معروف بود .سال ۱۳۴۱ درمحله شنب غازان تبریز ،در یک خانواده فقیر دیده به جهان گشود. تیز هوشی و نبوغ فکری اش از دوران کودکی آشکار بود .

در دوران تحصیلی استعداد فوق العاده ای ازخودشان می داد، بطور ی که، همه ساله ممتازترین شاگرد مدارس محل تحصیلش بود.

در دوران انقلاب از فعالترین مبارزان بود. بعد از پایان دوره متوسطه، که به علت انقلاب فرهنگی دانشگاهها برای ساماندهی بر اساس قوانین اسلامی تعطیل بود، براساس وظیفه شناسی اش به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تبریز پیوست.

در سپاه دورانی از زندگانی خود را آغاز کرد که لحظه، لحظه اش درس فداکاری وایثار و از خود گذشتگی وحق شناسی را به دیگران یاد می داد .

مدتی را در واحد عشایری سپاه مغان، به مربیگری آموزشهای عقیدتی و سیاسی نظامی پرداخت و چندی در جبهه بستان به نبرد با کفار بعثی عراق، مشغول شد .سپس مربی نظامی پایگاه آموزشی، خاصبان سپاه تبریز شد .

او در راه اسلام، هیچوقت احساس خستگی به خود راه نمی داد و آنقدر شیفته خدمت به اسلام و مسلمین بود که حتی یکی نمی توانست محل خدمتش را ترک کندو پیش پدر و مادرش برود.

هرگز برای خواب و استراحت در خانه، از لحاف تشک استفاده نکرد. همیشه با یک بالش پتو روی فرش می خوابید و هر وقت که دراین مورد زیادبه او اصرار میگردند در جواب می گفت: برادران من الان در سنگرها روی سنگ وخاک خوابیده اند من چگونه میتوانم حالا اینجا توی لحاف وتشک نرم وراحت بخوابم .

اوسرباز فداکار امام بود؛ رشادتی که از خود نشان می داد در نظر همه قابل تحسین بود. به قول یکی از برادران سپاهی در پایگاه آموزشی وقتی که در عملیات تمرینی برادران خسته می شدند ، همگی را جمع می کرد و برایشان سخنرانی می نمود .به قدری سخنانش جذاب و دلنشین بود، که خستگی را بکلی از تنشان بیرون می کرد وروحیه عجیبی به آنان می بخشید .

درکلاسهای آموزشی فنون نظامی قبل از هر چیز برادران رابه تقویت ایمان توصیه می نمود و می گفت ما باید ایمانمان را قوی کنیم .چرا که برنده ترین سلاح ما ایمان است.پدرش میگوید همیشه در منزل حرف از شهادت خودبه میان می کشید وچنان، به یقین آنرا ابراز می کرد که مارابرای چنین روزی کاملا "آماده کرده بود.

سید رفیع رفیعی پس از مجاهدتهای بی شمار در راه اعتلای اسلام ناب موحمدی وایران بزرگ ,مسئولیت واحد آموزش نظامی لشگر عاشورا را به عهده گرفت.

با اینکه مسئولیت اومدیریت وفرماندهی امور آموزش نظامی لشگر بود و محل خدمتش پشت جبهه اما او با اصرار وداوطلبانه در عملیات والفجر یک در سال ۱۳۶۲ در جبهه شر هانی شرکت کرد ودر همین عملیات نیز به درجه رفیع شهادت نائل آمد. منابع

زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رفیعی، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامحسین رفیعی : قائم مقام فرمانده مخابرات لشکر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) باید مظلومیتها و ایمانها و شجاعتها و صداقتها را ثبت کنیم. آیا حدیث خونین شهیدان را کسی توانائی بیان کردن دارد ؟ کاغذ و قلم عاجز است از انعکاس زندگی یک پاسدار شهید ؛شهیدانی که زندگیشان عینیت بخش کلام" ان الحیوه عقیده و الجهاد "است .

آری مطالعه زندگی و وصیت نامه شهداء و صالحین می تواند اثری جانبخش و روح افزا در روان ما انسانهای خاکی داشته باشد. در سال ۴۱ فرزندی دیده به جهان گشوده که نامش را غلامحسین نهادند و این اولین ندای حق بود که در گوش او طنین انداز بود هر چند آوازه حق در ظاهر خفه شده بود .

ولی در بطن جامعه خانواده های مسلمان با اذان و تکبیر به فرزندشان صراط مستقیم را نشان می دادند . کشور شیعی در ظلم و فساد رژیم پهلوی می سوخت و خانواده های مسلمان در این سوز داغدار بودند ، ولی مسلمین بی صاحب نبودند در حوزه علمیه قم مردی از سلاله پیامبر (ص) و فرزندی از زهراء اطهر (س) به فریادرسی محرومین و مستضعفین شتافته و در پی ریزی قیام علیه ظلم استبداد بود . غلامحسین نیز در دامن پدر و مادری تربیت می یافت که عطر بوی حسینی در خانواده اشان آکنده بود واز کودکی در دنیایی ازمعنویت , قرآن ، احکام ، عشق به نهضت خونین ابا عبدالله حسین (ع و همچنین روحانیت متعهد پرورش یافت .

سال ۱۳۴۱ به دنیا آمد.زادگاهش ,تبریز در شمال غرب ایران بود.

هنوز تحصیل را آغاز نکرده بود که در مکتب خانه صفا درس اصول عقاید و قواعدقرآنی را با رتبه ای عالی پشت سر گذاشت .اودر این دوران به صورت کامل و صحیح تمامی آیات سوره های قرآن راقرائت می کرد .

در سال ۱۳۴۸ تحصیلات ابتدایی را در دبستان ممتاز آغاز نمود و در سال ۱۳۵۲ وارد مدرسه راهنمایی فیوضات(سابق) شد . تیزهوشی و ممتازی او موجب شده بود که بارها از سوی دبیران آن مدارس مورد تشویق قرار گیرد .

به خاطر جو ناسالم مدارس و نگرانی پدر از کشیده شدنش به انحرافات و تأثیر ات مخرب فضای فساد انگیز وناسالم دوره حکومت پهلوی ؛ مانع تحصیل او شد.

اصرار اقوام و آشنایان بر ادامه تحصیل ایشان در دبیرستان به خاطر داشتن نمرات عالی پدر گرامیش ا از تصمیمش منصرف نکرد.

سال ۱۳۵۵ از نعمت مادر محروم شد ولی فراق مادر در روحیه معنوی و انقلابی او تأثیری نداشت . مصمم تر از گذشته به راهش با عزمی راسخ و فولادین ادامه داد .

همراه پدر خود در سال ۱۳۵۵ وارد کسب و کار بازار شد و در مغازه پدرش مشغول کار گردید تا در تأمین مایحتاج خانواده تلاش و کوشش نماید . او همزمان با کار در محافل معنوی و هیأت حسینی حضور می یافت . با شدت گرفتن حرکتهای انقلابی مردم از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید . در تمام صحنه ها حضور داشت.

در بحبوحه انقلاب اودر تعطیلی بازار تبریزو تشکیل گروه های مخفی برای مبارزه با حکومت خائن وفاسد شاه ,نقش زیادی داشت .

با پیروزی انقلاب اسلامی همراه دیگر جوانان از اولین نفراتی بودند که در مساجد حضور یافته و در تشکیل پایگاهای مقاومت نقش مؤثری را ایفا نمود .

پایگاهی که او موسس آن بود به نام شهدای بدر به یادگار مانده است .او در فعالیتهای فرهنگی و نظامی پایگاه و مسجد محل فعالانه شرکت می کرد .

باپیام تاریخی حضرت امام (رض) برای تشکیل ارتش بیست میلیونی و اینکه مملکت اسلامی باید همه اش نظامی باشد با رها ساختن مغازه ای که توسط پدر در اختیارش گذاشته شده بود , بر خود تکلیف دانست که در بسیج ثبت نام نموده و با فراگیری فنون نظامی لبیك گوی امام و رهبر عزیزش باشد .

به اولین آموزشهای ده روزه بسیجیان در پادگان سید الشهداء (ع) (خاصابان) درزمستان سال ۱۳۵۹ اعزام شد و پس از اتمام دوره عشق و علاقه او به پاسداران امام زمان (عج) سبب شد که درچهردهم تیرماه ۱۳۶۰درست زمانی که یك هفته از شهادت ۷۲ تن از یاران با وفای امام (رض) می گذشت به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تبریز در آید و روز و شب خود را درراه خدمت به اسلام و امام عزیز سپری کند . با این انگیزه قوی بود که خستگی و دلسردی در وجود ایشان معنا نداشت وفعالیتهایش را صد چندان کرد .

در بدو ورود به نهاد مقدس سپاه ابتداء دوره عقیدتی ، سیاسی را به مدت ۴۵ روز آموزش می بیند وبعد حدود یکماه هم آموزشهای نظامی را طی می کند.

به دلیل داشتن استعداد زیاد در کارهای فنی در واحد مخابرات سپاه انجام وظیفه می نماید. مدت یك ماه نیز برای گذراندن آموزش تخصصی مخابراتی به تهران رفت و بعد از آن در مخابرات منطقه ۵ سپاه به عنوان مسئول مرکز پیام مشغول به کار شد .

مدتی بعد به عنوان جانشین فرمانده مخابرات منطقه ۵ سپاه منصوب گردید .

در اولین اعزامش پس از شروع جنگ تحمیلی در ۱۰/۸/۱۳۶۰ بی صبرانه در منطقه عملیاتی غرب حضور پیدا می کند و با مسئولیت مخابرات گردان توفیق شرکت در عملیات ظفرمند مطلع الفجر را می یابد .او بعد از حماسه آفرینی ها به علت مجروحیت به عقبه باز میگردد و پس از اندکی استراحت دوباره خود را به جبهه می رساند و در عملیات : فتح المبین ، بیت المقدس ، رمضان با مسئولیت مسئول مخابرات گردان شرکت می کند و در کار تخصصی خود نقش به سزایی را ایفاء می نماید .

در عملیات مسلم ابن عقیل و بعد از آن در عملیات والفجر مقدماتی ، والفجر۱ و ۲ به عنوان قائم مقام فرمانده مخابرات لشگر ۳۱عاشوراخدمات شایانی از خود به یادگار می گذارد.

او یکی از بنیانگذاران مخابرات در سپاه پاسداران منطقه ۵ آذربایجان شرقی و لشکر ۳۱ عاشورا بود . قرار بر این بوده که بعد از عملیات والفجر۲ به عنوان مسئول مخابرات لشکر ۳۱ عاشورا از طرف سردار شهید مهندس مهدی باکری ,فرمانده زنده یاد لشکر ۳۱ عاشورا معرفی گردد . که بیش از این طاقت دوری ازدیدار الهی را نمی آورد ودر این عملیات به شهادت می رسد .

به خانواده اش چیزی نمی گفت و هر وقت می پرسیدند: چکاره ای و کجا هستی ؟می گفت: یك نیروی ساده و رزمنده هستم .

دوستان وهمرزمانش می گویند:

مدتی که در تبریز به سر می برد آرام و قرار نداشت و شبانه روز در تلاش بود و بی تابانه برای حضور درجبهه لحظه شماری میکرد .

به تهران و شهرهای منطقه جنگی برای انجام ماموریتها می رفت طوریکه شب و روز برایش یکی شده بود و خانواده نیز در حسرت دیدارش روز شماری می کردند . خود را وقف اسلام و امام عزیز و انقلاب کرده بود . الهی شده بود و در فکر خواب و آسایش و راحتی زندگی نبود .

مسئولین از حضور ایشان در جبهه برای چندمین بار مانع می شدند ولی ایشان با اصرار و پا فشاری قبل از شروع هر عملیاتی با مأموریتهای ۱۵ روزه ای یا یک ماهه جهت شرکت ، در منطقه عملیاتی حضور می یافت .

با وجود همه تراکم کاری ، هر فرصتی پیش می آمد در هیأت عزاداری و مجالس و محافل انس و معنویت شهر شرکت می کرد و همیشه از دوری و فراق شهیدان و رزمندگان اسلام در سوز و تاب بود . تمام حرکات او الگویی برای بچه های بسیجی و حزب الهی بود .

در آخرین مأموریتی که از طرف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با همراهی دو نفر از دوستان مخابراتی به ایشان محول شد . بعد از گذشت یک هفته از مأموریت ، هنگام مراجعت از مناطق عملیاتی غرب کشور به همراه همسنگران و یاران دیرینه خود پاسداران رشید اسلام ایوب چمنی و محمد حسین جداری در حین انجام وظیفه به سوی عرش برین با بالهای شهادت پرواز نمودند و به سر سفره رازقان ربوبی اضافه گشته و به لقاء یار رسیدند ,و همچو مرغان خسته در قفس ، روحشان از تن خاکی آزاد گردید .

غلامحسین خود را به قافله حسینیان رساند و با روسفیدی به درگاه حضرت رب العالمین راه یافت و دین خود را به اسلام و رهبر محبوبش بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (رض) اداء نمود و تنها پیامی که از او بر ما به یادگار مانده است وصیتنامه اش می باشد . انشاء الله که عامل به پیام شهداء بوده و در تداوم راه خونبارشان قدم نهیم .

قطره بودند عاشقان دریا شدند

از جهان رفتند و ناپیدا شدند

عاشقان در راه او جان باختند

جان خود را وه چه آسان باختند

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رکن‌الدین مبارک

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۶۳۲ ه.ق/ ۱۲۳۴ م.)

یا قراختاییان کرمان، سلسله‌ای از پادشاهان کرمان که توسط براق حاجب (ه.م) در ۶۱۹ ه.ق/ ۱۲۲۲ م. تأسیس شد. قدرت حکام این خاندان به خاک کرمان محدود بود و آنان عموماً خراجگزار مغول محسوب می‌شدند.

حجة الحق برن براق حاجب، دومین از قتلغ خانیان (قراختاییان کرمان) (جل. ۶۳۲ ه.ق./ ۱۲۳۴ م.- ف. ۶۵۰ ه.ق./ ۱۲۵۲ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

رکن‌الملک

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. ستون پادشاهی) سلیمان‌خان شیرازی ابن محمد کاظم بن محمد حسین بن محمد اسماعیل بن ابراهیم سلطان بن امام وردی بیک (و. شیراز ۱۲۵۴ ه.ق./ ۱۳۳۱ ه.ق.) وی پس از طی تحصیلات مقدماتی در شیراز عازم تهران شد و سپس به شیراز مراجعت کرد و در سال ۱۶۷۲ ه.ق. از طرف دولت مأمور اقامت در بحرین گردید و مدت ۲ سال آنجا توقف کرد و در سال ۱۲۷۸ به تهران بازگشت و یک سال در این شهر ماند. در سال ۱۲۷۹ که ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین شاه به حکومت فارس منصوب شد رکن‌الملک هم به سمت منشی‌باشی همراه او مأمور گردید و چون ظل‌السلطان در ۱۲۹۱ به حکومت اصفهان منصوب و به این شهر وارد شد، رکن‌الملک هم با همان سمت سابق همراه او بود. دوره منشی گری او چند سالی بیشتر نبود و در سال ۱۲۹۶ از طرف ظل‌السلطان به نیابت حکومت اصفهان معین شد و تا وقتی ظل‌السلطان حکومت اصفهان را داشت او هم نایب‌الحکومهٔ وی بود. رکن‌الملک علاوه بر جنبه حکمرانی شاعر و نویسنده‌ای زبردست و باذوق بود و در شعر «خلف» تخلص می کرد. ابنیه خیریه از او به یادگار مانده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

رمضان قربانی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر رمضان قربانی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال هزار و سیصد و سی و نه در باغزندان شهرستان شاهرود به دنیا آمد. به خاطر علاقه به امام حسین و اهل بیتش، نامش را محمدحسین نهادند. به سن هفت سالگی که رسید پدرش فوت کرد و سرپرستی‌اش به عهده برادرش قرار گرفت. ابتدایی را در مدرسه باغزندان گذراند و سپس به خاطر کار برادر در مشهد، به مشهد رفت و تحصیلات راهنمایی‌اش را در مدرسه فیاض بخش گذراند و دوباره به شاهرود برگشت. دبیرستان را در هنرستانی در شاهرود پشت سر گذاشت. در فعالیت‌های اجتماعی شرکت فعّالانه داشت. در پایگاهها فعالیت می کرد.

بیست و نهم دی هزار و سیصد و پنجاه و نه به عنوان معاون گردان از طرف تیپ امام حسین علیه‌السلام به جبهه اعزام شد. در طول فعالیتش، به فرماندهی گروهان رسید و بعد به معاون فرمانده گردان ارتقاء یافت. مدت پانزده ماه و هشت روز در جبهه‌ها فعالیت داشت. در منطقه عین‌خوش بر اثر اصابت ترکش از ناحیه چشم راست و دست و صورت به پنجاه درصد جانبازی نائل شد.

سرانجام در بیست و پنجم اسفند هزار و سیصد و شصت و سه، در شرق دجله بر اثر اصابت گلوله، در عملیات بدر به شهادت رسید. مزارش در گلزار شهدای باغزندان است.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و۳۰۰۰شهید استان سمنان

رمضانی، ذوالفقار

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ذوالفقار رمضانی : قائم مقام فرمانده گردان امین الله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۰ در روستای " بن

خزنیک "در شهرستان قاین به دنیا آمد. تا شش سالگی در دامان پر مهر مادر و کانون گرم خانواده، کودکی را گذراند. در سن ۷ سالگی، به دبستان قدم گذاشت دوران پنج ساله ابتدایی را در روستای زادگاهش گذراند. بعد از اتمام آن برای ادامه تحصیلات در دوره راهنمایی به روستای" خشک "رفت و سه سال راهنمایی را در این روستا گذراند.

در طول تحصیل از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بود. در درس و مدرسه کوشا بود و در کمک به والدین در کارهای کشاورزی و دامداری می کوشید و همیشه اوقات فراغت و ایام تعطیل خود را به کمک به والدین اختصاص می داد. هر چند که در خانواده ای فقیر از نظر مالی به دنیا آمده بود اما طبع بلندی داشت و در قناعت همتا نداشت. خوش برخورد، مهربان، متواضع، متین و با وقار ؛ بردبار و صبور بود. در فداکاری و گذشت در بین هم سالانش نظیر نداشت.

بعد از اتمام تحصیلات راهنمایی عواملی چون فقر مالی و فقر فرهنگی جامعه مانع تحصیلش شد و به همین سبب ترک تحصیل نمود و به تهران رفت و مدت دو سال را در یک مغازه نانوایی کار کرد تا ضمن گذراندن زندگی کمکی هم به اقتصاد نابسامان خانواده کرده باشد.

در این زمان انقلاب اسلامی اوج گرفت که، شهید هم از اولین پرچم داران این مبارزه بود .

مبارزات شبانه روزی خود را در قالب پخش و نشر اعلامیه ها و شرکت در تظاهرات و راهپیمایی ها آغاز کرد و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی تلاش کرد . می خواست وقتی انقلاب به پیروزی رسید برای آن خدمتی کرده باشد .

انقلاب که پیروز شدبه عضویت سپاه درآمد . هنوز انقلاب پا نگرفته بود و هنوز داغ مادران شهدای انقلاب التهاب خود را از دست نداده بود که باز جنگی درگرفت و آبرو و حیثیت ایران اسلامی در معرض خطر قرار گرفت . ابوالفضل به همراه جوانان و دوستان و همفکرانش لباس رزم پوشیدند تا دشمن جرات بی حرمتی به ایران اسلامی رانکند. چند بار به جبهه رفت و آن گونه که، دوستانش تعریف می کردند ،در جبهه مردانه و بی باک جنگید. او با شوق و ذوق شهادت به میدان می رفت. حضوردر جبهه باعث غفلتش از ازدواج نشد. ازدواج کرد , یک فرزند یادگار این پیوند مبارک است.

هنگام رفتن به جبهه به همسرش وصیت می کرد در غیابش مدافع انقلاب اسلامی باشد و به کم صبرتان اجازه ندهد که با گفتار و رفتار نامناسب خود به انقلاب اسلامی خللی وارد کنند.

وصیت کرد که در شهادتش صبور و بردبار باشند و شهادتش را با صبر انقلابی گرامی دارند. در نگهداری و تربیت فرزندش بکوشند و او را در مدرسه شهدا ثبت نام کنند، تا در کنار دیگر فرزندان شهدا درس بخواند و بیاموزد که پدر او و پدران تمام دوستانش در راه احیای ایران اسلامی شهید شده اند و او باید خوب تربیت شود و خوب درس بخواند تا هموطنانش به وجودش افتخار کنند.

چند نوبت به جبهه رفت و در عملیات مختلفی شرکت کرد. در سال های عمرش به همگان خدمت کرد و دوستان و آشنایان و همفکرانش در شهادتش خون گریستندبا اینکه می دانستند او در راه مکتبش به آروزیش رسیده است اما غم از دست دادن چنین عزیزی سخت و جان کاه بود.

سال ۶۴ ۱۳ به جبهه های عملیاتی جنوب اعزام شد. او مسئول دفتر قضایی لشکر ۵ نصر و معاون فرمانده گردان امین الله را عهده دار بود .

در این سمتها بود که در تاریخ ۱/۱/۱۳۶۵ در شلمچه به فیض شهادت نائل آمدند.

۵۰ روز پیکر مطهر شهید پیدا نبود. پدر ش معراج شهدای مشهد, تهران و اهواز را جستجو کرد ولی جنازه اورا پیدا نکرد. یکی از هم سنگران این شهید بعد از مدتی به مرخصی می آید وسراغ رمضان را می گیرد ,می گویند: مفقود شده است. اومی گوید: در پشت خاکریز با هم بودیم. وقتی که می روند آن محدوده را جستجو می کنند جنازه را سالم از زیر خاک در می آورند. منابع

زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران بیرجند ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رنجبرریال قربانعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قربانعلی رنجبر : فرمانده گردان علی‌بن ابی‌طالب(ع) لشکر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

به رنجبر آهو دشتی مشهور بود.در تاریخ ۱۷/۳/۱۳۳۰ «گرم رود» در شهرستان «ساری» به دنیا آمد. او تا پایان دوره ی ابتدایی درس خواند وبعد از آن به دلیل محرومیت ناشی از حکومت فاسد پهلوی ترک تحصیل کرد و به کار پرداخت.

وضعیت مالی خانواده چندان مناسب نبود. پدر خانواده زمینی برای کشت در اختیار نداشت و از راه چوپانی امرار معاش می کرد. قربانعلی بیش از پنج سال از زندگی اش نگذشته بود که کار و فعالیت را آغاز کرد و با به چرا بردن گاو و گوسفند به کمک خانواده شتافت. پس از چندی خانواده رنجبر برای گریز از وضعیت نامناسب معیشتی به شهرستان ساری مهاجرت کردند. اما نقل مکان به ساری نیز وضعیت بد اقتصادی خانواده را بهبود چندانی نبخشید. پدر خانواده ناگزیر از راه باغبانی و خرید تخم مرغ از مناطق کوهستانی و فروش آن در شهر مخارج خانواده را تامین می کرد. در چنین شرایطی قربانعلی به مکتب خانه رفت و قرآن را فرا گرفت. دوران تحصیل را در مدرسهٔ" مصطفی"در "ساری "آغاز کرد اما به علت فقر خانواده تحصیل را رها کرد. ابتدا در مغازهٔ شخصی به نام حاجی" غفرانی "شروع به کار کرد و سپس در کارگاه موزاییک سازی مشغول به کار شد. مدتی به نقاشی ساختمان مبادرت ورزید. با ورود به دوران نوجوانی، وضعیت اقصادی خانواده اندکی بهبود یافت و موفق شدند زمین کشاورزی خریداری کنند. در این دوران به تحصیل دروس مذهبی علاقه مند شد و در محضر یکی از روحانیون معروف به نام حاج آقا" شفیعی" همچنین آقای" پیش نمازی "به تحصیل دروس مذهبی پرداخت. به تدریج تحولات روحی محسوسی در وی ایجاد گردید. به مسجد می رفت خصوصاً قرآن و نهج البلاغه علاقه مند بود و علیه کسانی که خلاف موازین اسلامی رفتار می کردند، جبهه می گرفت و به تندی رفتار می کرد. در همین ایام به پیشنهاد دایی خود و علی رغم رضایت پدر با خانم" رقیه حیدری "ازدواج کرد. پس از ازدواج نا رضایتی پدر بر روابط او با خانواده تأثیر گذاشت و ارتباط او را با خانواده محدود کرد. نخستین فرزند قربانعلی در سال ۱۳۵۰ به دنیا آمد و نام" زهرا "را بر او نهادند.

با اوج گیری انقلاب اسلامی به علت شرکت در تظاهرات و راهپیماییها تحت تعقیب قرار و دستگیر شد. سپس در درگاه نظامی گرگان محاکمه و به مدت یک ماه در زندان ساری زندانی گردید.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ از ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ به مدت پنج ماه در کمیتهٔ انقلاب اسلامی مشغول شد. در فاصلهٔ سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ یعنی زمان عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به عنوان مسئول گروه جنگل در واحد عملیات منطقه ۳ مازندران در پایگاه" ساری "به انجام وظیفه پرداخت. سپس به مناطق جنگی اعزام شد. ابتدا در جبهه های غرب در سرپل ذهاب باختران حضور یافت و به سمت فرمانده ی دسته برگزیده شد. با مراجعت از جبهه مسئولیت سازماندهی بسیج را در واحد عملیات بسیج منطقهٔ سه مازندران را به عهده گرفت. مدتی بعد بار دیگر به مناطق عملیاتی رفت و مسئولیت واحد عملیات قرارگاه حمزه در مریوان را از تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۱ تا ۲۷ بهمن ۱۳۶۲ بر عهده گرفت. پس از آن در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۶۲ به سمت فرماندهی گروهان از گردان یا رسول اللّه منصوب شد. تا تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۶۳ در این سمت باقی ماند. پس از بازگشت از جبهه در ستاد خاتم الانبیاء به جمع آوری کمکهای مردمی و اجناس مبادرت می کرد. به اطرافیان می گفت در جبهه گاه به

رزمندگان غذا نمی رسد و مجبورند از گیاهان تغذیه کنند. با خانواده و اهل فامیل رفتاری صمیمانه داشت. به گفتهٔ پدرش به هنگام عصبانیت خشم خود را فرو می خورد و در حل مشکلات به همه کمک می کرد. گاهی اوقات که قادر به حل مشکلات مالی دیگران نبود، قرض می گرفت. اشتباه و خطای فرزندان را از راه نصیحت اصلاح می کرد. همواره به آنها توصیه می کرد در انتخاب دوستان خود دقت کنند. و با افراد با ایمان و اهل نماز و با خانواده مذهبی رفت و آمد کنند.

قربانعلی مسئولیت فرماندهی گردان علی بن ابی طالب از لشکر ۲۵ کربلا را بر عهده داشت. در جریان عملیات فتح شهرک ماووت عراق در منطقه عملیاتی غرب، به همراه چند تن از سرداران دیگر نظیر حاج حسین بصیر که در این عملیات به شهادت رسید. ـ قصد داشتند شهرک مذکور را فتح کنند. در همین حین به داماد خود آقای کلاگر گفت : «هر یک از ماه زودتر به شهادت رسید دیگری پیکرش را به عقب بازگرداند تا به دست خانواده برسد.» سرانجام قربانعلی رنجبر در جریان عملیات فتح ماووت در تاریخ ۱ تیر ۱۳۶۶ در منطقهٔ عملیاتی غرب در اثر اصابت ترکش به شانهٔ راست به شهادت رسید. به هنگام شهادت نام امام زمان (عج) را بر زبان داشت و از همرزمان طلب آب کرد. جسد او مدتی در منطقهٔ عملیاتی باقی ماند و پس از کشف به آهودشت انتقال یافت و در آرامگاه" ملاـ مجدالدین"در" ساری "به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رنجوری مقدم، اسحاق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده پایگاه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درمنطقه ی «پیشین» سیستان وبلوچستان زندگینامه شهید «اسحاق رنجوری مقدم» در سال ۱۳۴۳ در یکی از روستاهای مازندران در خانواده ای زحمتکش و متدین به دنیا آمد. از همان کودکی نسبت به پایگاه اجتماعی و موقعیت خانواده خود در جامعه درکی گسترده و عمیق داشت و درفراگیری فرائض دینی و مذهبی، استعدادی خاص از خود نشان می داد. به خاطر دلبستگی فراوان خانواده به دین مبین اسلام و براثر تعالیم مذهبی پدر، در تمام مراسم مذهبی و اعیاد دینی شرکت می کرد و از گردانندگان این گونه مراسم بود. با اینکه خانواده به کمک و همراهی او در امر معاش و کشاورزی نیاز فراوان داشت، اما با همت پدر، علیرغم امکانات بسیار ناچیز و اندک، در تابستانهای گرم و زمستانهای سرد و پر باران مازندان، به همراه برادرش محسن، به مدرسه می رفت. پس از بازگشت از مدرسه به دلیل اینکه احساس مسئولیت می نمود، در امور کشاورزی به پدر کمک می کرد. به این ترتیب در کنار درسهای مدرسه، درس کار و زندگی را نیز با تمام وجود فرا می گرفت؛ این ناملایمات و سختیها او را چون فولاد آبدیده می ساخت و صبوری را به او می آموخت. بعد ها به همراه خانواده به زابل بازگشت و در زابل درس و مدرسه را پی گرفت. او در تمام مدت تحصیل، شاگردی کوشا، ممتاز و مؤدب بود و مورد تشویق و تحسین بسیار قرار می گرفت.

در همین زمان، رفت و آمد او و برادرش، شهید محسن، در مساجد و محافل دینی و مذهبی رو به افزایش گذاشت و به دنبال آن به همراه تنی چند از دوستان، گروهی را تشکیل دادند و با ایجاد کلاسها و دوره های قرآن در زابل و روستاهای اطراف آن، به روشنگری پرداختند؛ اما هیچ یک از این مسائل، باعث نشد از خانواده غافل شود و آنها را فراموش کند، بلکه در کوچکترین فرصتی که دست می داد، با دست فروشی در کنار خیابان، به اقتصاد خانواده کمک می کرد.

اعتقادها و باورهایی که شهید از کودکی با آنها بالیده بود، در دوران جوانی و به هنگام تحصیل در دبیرستان، به صورت تحول

فکری عظیمی جلوه گر شد و در نهایت، گذشته ای پویا و درخشان را در زندگی پربار شهید ترسیم کرد. دراین دوره شهید و دوستانش کانونی را تأسیس کردند که ضمن شناساندن قرآن و معارف دینی، پایه های مبارزه ای عمیق و جدی بر ضد رژیم طاغوت را استوار نمودند. این گروه کوچک قبل از انقلاب اسلامی کارهای بزرگ انجام داده اند؛ در راه پیروزی انقلاب، رنجهایی بسیار متحمل شدند و پس از پیروزی انقلاب تمام اعضای آن به بسیج پیوستند و در راه استوار نمودن بنیانهای جمهوری اسلامی از هیچ تلاشی دریغ ننمودند.

شهید اسحاق رنجوری مقدم، یکی از بنیانگذاران انجمن اسلامی دبیرستان آزادی زابل بود و با وجود سن کم (۱۶ یا ۱۷ سال)، هر دو روز یک بار، در مراسم صبحگاه سخنرانی می کرد و دوستان دانش آموز خود را نسبت به انقلاب و ارزشهای مقدس آن آگاه می نمود.

قبل از به پایان بردن تحصیلات دبیرستانی،تکلیف خود را در رفتن به جبهه های نبرد دید؛ از این رو در سال چهارم دبیرستان به جبهه رفت، اما در عملیات فتح المبین از ناحیه سر و صورت مجروح گردید و به اجبار به زابل بازگشت و درس و تحصیل را پی گرفت. همزمان به عضویت سپاه پاسداران در آمد و در واحد تبلیغات و انتشارات سپاه شروع به فعالیت کرد. او در این قسمت، در امر تبلیغ، جمع آوری و اعزام نیرو به جبهه ها، تلاش ها نمود و فعالیت های بسیار کرد.

در سال ۱۳۶۱، به همراه برادرش، محسن، مجدداً به جبهه ها شتافت و در عملیات والفجر یک شرکت کرد؛ در همین عملیات، برادرش، محسن به درجه رفیع شهادت نایل شد، ولی اسحاق با وجود وابستگی و علاقه بسیار شدید به محسن، در مصیبت از دست دادن او صبر پیشه کرد و خانواده را نیز به صبوری دعوت می نمود.

اندکی پس از ازدواج، به منطقه بلوچستان اعزام شد و حدود یک سال درآن منطقه فعالیت کرد؛ سپس به عنوان مسئول واحد بسیج زابل به سیستان برگشت و پس از آن در قرارگاه انصار زابل جانشینی مسئول قرارگاه منصوب شد، اما به دلیل عشقی که به مردم خطه بلوچستان و خدمت به آنان داشت، مجدداً به بلوچستان رفت و مسئولیت طرح و برنامه قرارگاه انصار را بر عهده گرفت. پس از مدتی دوباره به نیروی مقاومت منتقل شد. از آنجا که شهید اسحاق شناختی گسترده از منطقه بلو چستان و مردمش داشت و به هنگام مسئولیت واحد بسیج آن منطقه، فعالیتهای ارزشمندی انجام داده بود، به فرماندهی سپاه پاسداران شهر پیشین منصوب شد و این آخرین مسئولیتی بود که به آن شهید بزرگوار واگذار شد.

او مدیری مؤمن و مدبر بود و رمز تمام موفقیت هایش، ایمان و اعتقاد خالصانه به ارزشهای دینی، اعتقادی و انقلابی بود. درمورد مسائل اطلاعاتی، بهترین طراح و متفکر واحد بود و در مسائل امنیتی، عالی ترین و برجسته ترنن برنامه ریز عملیات بود و همیشه بهترین نتیجه ها را می گرفت. در بسیج، موقعیتی خاص در بین اقشار مختلف مردم استان اعم از فارس و بلوچ داشت و بهترین روشنگر و تفهیم کننده ارزشهای مقدس انقلاب اسلامی دربین اهل سنت به شمار می آمد؛ آنچنانکه توانست چهره واقعی یک پاسدار را در آن منطقه به بهترین نحو به نمایش بگذارد. او روحیه ای لطیف، انعطاف پذیر و مهربان داشت و به همین دلیل در بین مردم، محبوبیتی فراوان به دست آورد، اما در برخورد با معاندان، اشرار و قاچاقچیان بسیار سخت گیر بود و مصداق بارز آیه «اشداءعلی الکفار ،رحماءبینهم » در درگیری و برخورد با قاچاقچیان مواد مخدر، شجاعت کم نظیری از خود نشان می داد و سرانجام در یکی از همین مأموریت های بی شمار در تاریخ ۲۴/۱۱/۱۳۷۳ با زبان روزه به دست یکی از همین اشرار به فیض عظیم شهادت نایل آمد. منابع زندگینامه :مرزبان نجابت ،نوشته ی نظردهمرده،نشر کنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

روح الامین، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید حسین روح الامین : فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کردستان سال ۱۳۳۵ در اصفهان و در خانواده ای مذهبی متولد گردید. دوران کودکی و مدرسه را تحت سر پرستی پدر و مادر خود گذراند. د ر سن ۱۲ سالگی پدر خود را از دست داد و تحت سر پرستی ماد ر تحصیل را تا سیکل ادامه داد و سپس به شغل آزاد مشغول شد. بعد از طی دوران خدمت سربازی با برادر شهیدش امیر مشترکاً به کار صنعتی مشغول شدند. د ر سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی با تظاهرات علنی مردم به اوج خود رسیده بود در تمامی صحنه ها حضوری فعال داشت. بعد از حادثه ۵ رمضان سال ۱۳۵۷ توسط رژیم ستمشاهی دستگیر و بازداشت گردید و پس از گذشت چند روز آزاد گردید و مجدداً به فعالیت خود ادامه داد.

در زمانی که امام بزرگوار به ایران هجرت نمود ند از جمله افرادی بود که حفاظت محل سخنرانی امام در بهشت زهرا به عهده آنان بود. د ر اوج تظاهرات و درگیری های تهران توسط مزدوران رژیم شاه از ناحیه پا مجروح شد و به اصفهان بازگشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به فعالیت خود در جهاد و بسیج ادامه داد و با شروع درگیریهای کردستان به آن منطقه اعزام شد. در یکی از عملیاتها از ناحیه فکه، لب و دندان مجروح شد و پس از بهبودی مجدداً به کردستان مراجعت نمود. و در پاکسازی روستاها از لوث وجود ضد انقلاب نقش مهمی را ایفا نمود. در سال ۱۳۶۱ افتخار شرکت در عملیات فتح المبین را به دست آورد سپس د ر عملیات بیت المقدس – والفجر مقدماتی و بد ر شرکت کرد و در عملیات بدر از ناحیه دست مجروح گردید. در کردستان نیز د ر عملیات های انصار و قائم حضور فعال داشت. او در عملیات والفجر ۸ و پس از آزادی فاو سریعاً خود را به منطقه کردستان رساند و در عملیات والفجر ۹ به عنوان مسئول عملیات سپاه کردستان شرکت کرد. سر انجام در تاریخ ۷/ ۱۲/ ۱۳۶۴ ساعت ۸ صبح به وسیله ترکش بعثیون که بر قلب او اصابت کرد به فیض شهادت و به دیدار معبود خود که سالها انتظارش را می کشید پرواز نمود.

منابع زندگینامه" :قاف عشق"نوشته ی حمید رضا داوری،نشر لشگر۱۴امام حسین(ع)-۱۳۷۹

روح الامینی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود روح الامینی در ۵ مهر ماه ۱۳۰۷ در کوهبنان از توابع کرمان چشم به جهان گشود .وی در همین روستا تحصیلات ابتدایی خود را آغاز کرد و برای ادامه تحصیل خود به مدرسه دارالفنون تهران آمد . او لیسانس ادبیات فارسی را در سال ۱۳۳۴ از دانشکده ادبیات تهران گرفت .روح الامینی برای اخذ مدرك فوق لیسانس به موسسه تازه تاسیس علوم اجتماعی آمد وبعد از آن جهت دریافت مدرك دکتری در رشته علوم اجتماعی به فرانسه عازم شد .از وی آثار زیادی همچون نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیا ت فارسی و آیین ها و جشن های کهن درایران امروز به جا مانده است .گروه : علوم انسانی رشته : علوم اجتماعی گرایش : مردم شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : محمود روح الامینی دوران دبستان را در کوهبنان و متوسطه را در کرمان گذرانید. سپس راهی تهران شد و در دارالفنون ثبت نام کرد. پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۳۱ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. استاد در سال ۱۳۳۸ در رشته فوق لیسانس علوم اجتماعی ، در موسسه تحقیقات اجتماعی ثبت نام نمود. پس از آن جهت ادامه تحصیل عازم فرانسه شد و با نگرش خاصی که به مسائل اجتماعی داشت ، به سوی مطالعات مردم شناسی کشیده شد و با

گذرانـدن رسـاله دکتری خود تحت عنوان « تمـدن سـنتی گوسـفند در میـان عشـایر فارس» با اشـراف آنـدره لوروا گوران به درجه دکتری نائل آمد.اسـتادان و مربیان : محمود روح الامینی در دانشـکده ادبیات از محضـر اسـتادانی چون ابراهیم پورداود ، پرویز ناتل خـانلری ، احسـان یارشـاطر ، عبـدالعظیم قریب ، لطفعلی صورتگر ، محمـد معین و دیگران کسب فیض نمود. وی پس از آنکه عازم فرانسه شـد نزد افراد صـاحب نـامی چـون ژرژ گوروویـچ ، کلـود لوی اسـتروس ، آنـدره لوروا گوران و دیگران بهره برد.فعالیتهـای آموزشـی : محمود روح الامینی پس از پایان تحصـیلات چنـدی به تدریس در موزه مردم شناسـی فرانسه مشـغول شد. پس از آن به ایران بـازگشت و از سـال ۱۳۴۸ در دانشـگاه تهران به تـدریس پرداخت و بعـد از سالهـا فعـالیت آموزشـی در سـال ۱۳۷۹ بازنشسته شـد.آثـار : آیین هـا و جشن هـای کهن در ایران امروز ، به شـاخ نباتت قسم ، زمینه فرهنگ شناسـی ، گرد شـهر به چراغ ،نمودهای اجتماعی و فرهنگی در ادبیات فارسی

روحانی، علی محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۰ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصـیلات مقدماتی و متوسـطه وارد دانشـکده‌ی افسری شد و در ۱۳۱۰ با احراز رتبه‌ی اول و اخذ جایزه فارغ‌التحصـیل شد و مدت ده سال در ماموریتهای خارج از تهران به سـر برد. در سال ۱۳۲۰ به درجه‌ی سرگردی و در ۱۳۲۳ به درجه‌ی سـرهنگ دومی رسـید و در ۱۳۲۵ به سـرهنگ تمامی و فرمانـدهی هنگ ماکو منصوب شـد. قریب سه سال در فرمانـدهی هنگ ماکو بود و با دختر یکی از مالکین آنجا ازدواج کرد. در ۱۳۲۸ به تهران انتقال یافت و فرمانده هنگ نادری لشـکر دوم پایتخت شد.

در دوران دکتر مصـدق که تغییراتی در سازمـان ارتش داده شـد، لشـکرهای تهران به سه تیپ تقسـیم شدنـد که یکی از آنها تیپ ۳ کوهسـتانی بود و هنگ نادری ضـمیمه‌ی این تیپ شد. پس از کودتای ۱۳۳۲ در تهران لشـکری به نام لشکر دو زرهی تشکیل یافت که فرمانـدهی آن با سـرتیپ تیمور بختیار بود. ریاست سـتاد این لشـکر به سـرهنگ روحانی سپرده شـد و پس از چندی، روحانی با احرازِ درجـه‌ی سـرتیپی فرمانـده تیـپ شـد. در ۱۳۳۵ بـه فرمانـدهی لشـکر خوزسـتان منصـوب گردیـد و در همـان سـمت، درجه‌ی سرلشـکری گرفت. چندین سال در خوزسـتان بود تا به مرکز انتقال یافت. ابتدا معاون و سپس قائم‌مقام فرماندهی نیروی زمینی شد و درجه‌ی سپهبدی دریافت کرد. در ۱۳۴۵ بازنشسـته شد و ریاست اداره کل بازرسی نخست‌وزیری را به او سپردند و تا ۱۳۵۷ در آن سمت مستقر بود. وی افسری فاضل و مبادی آداب و مهربان بود. در سال ۱۳۶۲ در خارج از کشور درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

روحانی، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۴۰ نوزادی از سـلاله پاك نبوی دیـده به جهان گشود. پـدر نامش را محسن نهاد و او را به خدا سپرد. سـید محسن تحت تربیت پدر و مادر مؤمن و متعهدش قرار گرفت. دسـتان کوچکش را در دستان نجیب پدر قرار داد و همراه او راهی مسجد شد و در

سن هفت سالگی جهت آموختن علوم جدید به مدرسه رفت و سپس به برای آموختن علوم دینی به حوزه علمیه رفت، او ابتدا تحصیلات علوم دینی را از مدرسه حقانی آغاز نمود و پس از گذراندن دوره مقدمات و سطح خود را به درس خارج رسانید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی سید محسن برای مقابله با توطئه‌های ضد انقلاب به کردستان، ترکمن صحرا و خرمشهر رفت و به مبارزه با آنان پرداخت و مدتی بعد به جبهه رفت و با سنگرنشینان وادی ایثار درآمیخت. سید محسن با تبیین مسایل سیاسی بر شناخت رزمندگان اسلام می‌افزود، وی مدتی بعد با اصرار زیاد مسوولان، مسوولیت واحد عقیدتی سیاسی لشکر علی بن ابی‌طالب را پذیرفت و در عملیات بیت‌المقدس و والفجرهشت حماسه آفرید و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۲/۱۰در حالی که برای دیدار با رزمندگان اسلام راهی خط مقدم نبرد می‌شد، در جزیره مجنون به شهادت رسید. استغاثه سبزش به بانوی دو عالم، لذت لقاء را برایش آسان ساخت و سربی داغ بر پهلویش نشست. بعد از شهادت او حضرت آیت الله صانعی در پیام تسلیتی، فرمودند": من شهید بزرگوار محسن روحانی را از دوران اشتغال به تحصیل و خواندن سطح و سطح عالی و درس خارج می‌شناختم و او را واجد کمالات انسای و فاقد هواهای نفسانی

برگرفته از کتاب :شهیدان

روحانی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محسن روحانی : مسئول آموزش عقیدتی- سیاسی لشگر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۰ ه.ش در خانواده ای اصیل و ریشه دار و مؤمن به دنیا آمد. ازدوران کودکی, تحت تربیت پدر و مادر خود, قرار گرفت. در هفت سالگی, در مدرسه ای که پدرش مؤسس و مدیر آن بود, ثبت نام کرد.

پس از پشت سر گذاردن دوران دبستان, به جمع حوزویان پیوست و تحصیل علوم دینی را از مدرسهٔ حقّانی آغاز کرد. هوش سرشار و استعداد فوق العاده اش از او طلبه ای موفق ساخته بود. وی با سریع گذراندن دوره مقدمات و سطح, خود را به درس خارج رسانید و توانست از محضر اساتید بزرگی همچون حضرت آیت الله صانعی, استفاده کند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به منظور مقابله با توطئه های ضد انقلاب, به کردستان, ترکمن صحرا و خرمشهر رفت و با توطئه های خائنانهٔ حزب خلق مسلمان ولیبرال ها شدیداً به مبارزه پرداخت.

ایشان از اوایل جنگ تحمیلی, به جبهه ها شتافت و با سنگر نشینان وادی ایثار در آمیخت. اوبا تبیین مسایل اسلامی و تحلیل موضوعات و مسایل سیاسی در جبهه, بر شناخت رزمندگان اسلام می افزود. پس از مدتی فعالیت و تلاش و نشان دادن لیاقت و شایستگی, مسئولیت عقیدتی, سیاسی لشگر ۱۷علی ابن ابی طالب(ع)به ایشان پیشنهاد شداما موافقت نکرد. پس از اصرار زیاد مسئولین, تفأل به قرآن زد که این آیه آمد: «و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون» (حج/۷۷) بدین ترتیب بود که مسئولیت, خدمات قابل توجهی را به رزمندگان اسلام ارایه داد و در این سنگر نیز از نبرد مسلحانه با دشمن کینه توز, غافل نبود.

سرانجام در تاریخ ۱۰/۲/۱۳۶۵ وی در حالی که برای دیدار با رزمندگان اسلام, به خط مقدم نبرد می رفت, در جزیره مجنون به شهادت رسید و از خاك تا افلاك پر کشید و روزگار تلخ فراقش به روزگار شیرین وصال تبدیل شد. قبل از او برادرش سیّد مهدی نیز در راه دفاع از آرمانهای مقدس انقلاب اسلامی جاوید الاثر شده بود.

توجه به مسایل معنوی و تربیت روح و تقویت دل, از کارهای اساسی و مورد توجه ایشان بود. او سعی می کرد تا با زندگی ساده و

به دور از تجمل گرایی, پرهیز از لباس های متنوع, کم نمودن خواب و خوراک و دل نبستن به امور دنیوی, خویشتن را مهذّب و نورانی کند. در جبهه, به یک جفت پوتین کهنه و یک دست لباس ساده قناعت می کرد. او تمام وجودش غرق در معنویّت خدا بود و لحظه هایش با ذکر و مراقبه سر می شد. اگر چه تن خاکیش, به ظاهر تخته بند عالم امکان بود, اما روح افلاکی اش یک لحظه از محضر حضرت دوست غایب نبود:

هر گز وجود حاضر و غایب شنیده ای؟

من در میان جمع و دلم جای دیگر است!

آری! او اهل مراقبه و پاسدار مرز لحظه هایش بود، و پیوسته از نردبان تکامل بالا رفتن، و «بندهٔ حقیقی شدن» دغدغهٔ زندگی اش. لحظه به لحظه برای آسمانی تر شدن تلاش می کرد و از میلها و آرزوهای زمینی می ترسید. او در یکی از دست نوشته هایش آورده است:

«وحشت از نفس و خواسته های او، دلبستگی به دنیا و لذّات و زر و زیور آن، پیوسته مرا به خود مشغول کرده است. چه باید کرد؟»

حضرت آیت الله صانعی در پیام تسلیتی که به مناسبت شهادت ایشان صادر فرمودند، بر همین مدّعا انگشت نهاده اند:

«من شهید بزرگوار «سیّد محسن روحانی» را از دوران اشتغال به تحصیل و خواندن سطح و سطح عالی و در س خارج می شناختم و او را واجد کمالات انسانی و فاقد هواهای نفسانی می دیدم».

نکتهٔ مهم در زندگی ایشان، پرهیز شدید از گناه بود، هنگامی که در جبهه به سر می برد از اخذ شهریه امتناع می ورزید. و یا در همان ایّام نوجوانی که به منظور آشنایی با خطوط فکری منحرف، بعضی کتب گروهکها را می خرید، از صرف شهریه در این راه خودداری می کرد.

مرحوم حجت الاسلام سید حسین سعیدی دربارهٔ تقوا و طهارت روحی این شهید می گوید:

«آنقدر خودساخته بود که برای حفظ دینش حاضر بود چون اصحاب کهف سنگر به سنگر و بیابان به بیابان و شهر به شهر برود تا مبتلا به یک کلام ناپسند و گناه نشود!»

با آنکه طلبه بسیار موفقی بود و می توانست با ادامه تحصیل، به مدارج عالی علمی دست یابد اما، با کمترین احساس نیاز، ترک یار و دیار می کرد و به سوی جبهه ها می شتافت. او خود بارها می گفت: «از اینکه در جبهه هستم دینم محفوظ تر است».

با آکه مسئولیّت ایشان بر بخش عقیدتی سیاسی لشگر بود، امّا پیوسته در خطوط مقدم حضور می یافت و با لباس مقدس روحانیت به رزمندگان روحیه و دلگرمی می بخشید، و بدین سان در اکثر عملیات ، حضور فعال داشت. در عملیات والفجر ۸، در زیر آتش شدید دشمن، با چالاکی تمام، شن در کیسه ها می ریخت تا بچّه ها سنگر بسازند. و در خطوط پدافندی همانند یک بسیجی ساده، در پاسگاه ها پست می داد.

وقتی با بسیجیان به مرخصی می آمد، زودتر از آنها به جبهه بازمی گشت. او بچه ها را به طرف میدان رزم سوق می داد و پیوسته کلام حضرت امام را به آنها گوشزد می کرد که: «جنگ مسأله حیاتی است و هیچ بهانه ای نمی تواند مانع حضور شما در جنگ شود.»

در عملیّات والفجر ۸ حدود چهل و پنج روز پس از گذشت عملیّات در منطقه بود، با آنکه گردانهای خط شکن پس از ده یا پانزده روز به عقبه باز می گشتند، اما ایشان با حضور خود به بچه ها آرامش می بخشید.

شهید حسین کرمانی در این باره می گفت:

«خدا شاهد است من خودم شخصاً، هر موقع ایشان را در خطّ مقدّم می دیدم برایم روحیه بود؛ انگار که تازه وارد خط شده ام. چون می دیدم این فرد با اینکه برادرش مفقود شده و خودش مسئولیّت مستقیمی در جنگ ندارد ولی همین که با لباس مقدّس

روحانیت می آمد توی خط، خودش برای ما روحیه بود». در عملیّات بدر سیّد محسن خود را آماده می کرد تا همراه رزمندگان، در خط مقدّم نبرد حضور پیدا کند، اما با مخالفت فرماندهٔ لشگر مواجه می شود. او خود درباره آن لحظه حساس می نویسد: «نزدیک سوار شدن به قایق ها بودیم که برادر جعفری- فرمانده لشگر- را دیدم».

برای خداحافظی به طرفش رفتم. او وقتی مرا دید، به فرمانده گردان، شهید عزیز مصطفی کلهری گفت: «او را با خود نبرید!» من به شدّت متأثر شدم. آرزوی عجیبی داشتم که شب عملیّات در کنار رزمندگان اسلام باشم. به هر حال جلو گریه خود را گرفتم و با حاج احمد فتوحی به طرف مقّر فرماندهی لشگر بازگشتیم». او با این عمل نیز به وظیفه خود که اطاعت از فرماندهی بود عمل کرد.

سیر و سلوک معنوی داشت و انسان دائم الذّکری بود، امّا معنویّات او نیز، آمیخته با مسایل سیاسی بود. قبل از انقلاب، با توجه به سن کمی که داشت، با همکاری دوستانش، اعلامیه ها و نوارهای مهم و حساس ضد حکومت شاه را نقل و انتقال می داد. او با مطالعات دقیق و عمیق روزنامه ها و مجلات و کتب معتبر و ارایه نقد و نظر پیرامون مسایل روز، نشان می داد که به رشد سیاسی بالایی دست یافته است.

حجت الاسلام و المسلمین سید احمد خاتمی پیرامون این ویژگی ایشان می فرمایند: «از همان روز اول که من با او آشنا شدم، سخن از امام و انقلاب و جنایات رژیم خائن پهلوی بود. و یادم نمی رود این صحنه که سن ایشان قانونی نبود فلذا دوستانی که می خواستند اعلامیه پخش کنند اعلامیه ها را به او می دادند ...»

نکته قابل توجه دیگر در زندگی سیاسی این سید بزرگوار، این است که هر چند به خوبی جریانات سیاسی روز را تحلیل می کرد، اما چنان متعهد و متشرع بود که هرگز زبانش به غیبت و تهمت آلوده نشد . حفظ حیثیت و آبروی اشخاص را در نظر داشت.

بر سینهٔ لحظه هایش، مدال تواضع می درخشید. از جلسات قم گرفته تا جلسه های لشگر، با بچّه ها صمیمی بود و هرگز رابطه استاد و شاگردی نتوانست دیوار امتیازی بین او و بسیجیان ایجاد کند. او همچنان که مدّاح خویش نبود، دوست نداشت دیگران نیز او را تحسین و تمجید کنند. وی با همهٔ فضل و کمالش، با کمال ادب پای سخنرانی یک طلبه مبتدی می نشست و از سخنانش سود می برد، و به خط مقدم که می رفت، با یک یک بچه ها، سلام و احوالپرسی می کرد.

او انسان، نقدپذیری بود؛ اگر در کارش، به خلاف و خطایی دچار می شد هرگز در صدد توجیه خطا یش بر نمی آمد، بلکه با جان و دل به اشتباهش اقرار می نمود. در زندگی، به حقیقت و درستی گرایش داشت و این خصیصه، از دوران دبستان نیز با وی همراه بود.

همانگونه که پدر بزرگوارش فرمود: «محسن از بچّگی سالم و درستکار بود ... من از ایشان خلافی در محیط مدرسه ندیدم».

از ویژگیهای دیگر ایشان عشق به اهل بیت (ع) و احترام زیاد نسبت به معصومین علیهم السّلام بود که در رفتار و گفتارش کاملاً مشهود بود. او همچنین بر دیدار از اقوام توجه به خصوصی داشت. هر گاه که از جبهه برمی گشت، از کمترین فرصت برای دیدار نزدیکان و بستگان سودمی جست.

در راه دین خستگی ناپذیر بود، و در انجام تکلیف، سر از پا نمی شناخت. و سرانجام هم در همین راه دفتر سبز اعمالش به امضای سرخ شهادت، مزین شد.

منابع زندگینامه : علمداران سرفراز(جلد۱)نوشته ی تقی متقی و...،نشر ستاد یادواره سرداران شهیدلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)

روحانی، منصور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۸ در قزوین متولـد شـد. پس از انجام تحصیلات ابتـدائی و متوسـطه را پایان داد. در جوانی جـذب حزب ایران شد و در آن حزب فعـالیت شدیـد داشت و بـا روزنامه‌هـای حزبی همکـاری می‌کرد. پس از تشـکیل سازمـان آب به اسـتخدام در آنجا درآمـد و سرانجام در ۱۳۳۱ به معـاونت سازمـان مزبور رسـید و در سـال بعـد به ریاست سازمان آب تهران برقرار شـد و قریب ۸ سـال در آن سمت باقی بود. در اسـفندماه ۱۳۴۲ که حسـنعلی منصور به نخست‌وزیری رسـید، چند وزارتخانه‌ی جدید تاسـیس نمود که از جمله وزارت آب و برق بود و منصور روحـانی را در راس آن قرار داد. امیرعبـاس هویـدا نیز او را در سـمت خود تثبیت کرد تـا اینکه در ۱۳۵۱ به سمت وزیر کشاورزی منصوب شد و تا ۱۳۵۶ یعنی پایان نخست‌وزیری هویدا، در آن سمت قرار داشت. پس از کنار رفتن هویدا مدتی بیکار بود تا به مدیرعاملی شـهرک غرب منصوب گردید. در ۲۰ شهریور ۱۳۵۷ از طرف حکومت نظامی بازداشت شد و در ۱۳۵۸ پس از محاکمه در دادگاه انقلاب، به جوخه‌ی آتش سپرده شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

روحی کرمانی، احمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۱۴ -۱۲۷۲/۱۲۶۳ ق)، مترجم، نویسـنده و شاعر، متخلص به روحی. در کرمان متولـد شد، تحصـیلات اولیه و علوم عربی و فقه و اصول و حدیث را در همان شـهر نزد پدر خود فراگرفت. در سال ۱۳۰۲ ق بـا میرزا آقا خان کرمانی که از مشاهیر زمان خود بود، به اصفهان و تهران و رشت و استانبول سفر کرد و در این شهر به تدریس زبانهای شرقی و تکمیل زبانهای انگلیسی و فرانسوی و ترکی عثمانی مشغول شد. چندی بعد به سفر حج رفت و در مراجعت مدتی در حلب اقامت گزید و مجددا به استانبول برگشت. روحی در مـدت اقامت در اسـتانبول با میرزا رضا کرمانی و سـید جمال‌الـدین اسـدآبادی ارتباط داشت و همین رابطه موجب شد بعد از کشـته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، دولت ایران استرداد شیخ احمد و دوستانش را از دولت عثمانی درخواست کند. بعد از تحویل به مقامات ایرانی، هر سه به دسـتور محمدعلی میرزا، در خانه و در حضور او سـر بریده شدند و اجساد آنان را بعدا در قبرسـتان ششـکلان دفن کردنـد. روحی دارای تالیفـات و ترجمه‌هـایی است که از آن جمله ترجمه‌هـای «هشت بهشت»؛ «حـاجی بابا اصفهانی» است.[۱]

(شیخ) احمـد کرمانی (و. ۱۲۶۳- مقـت. ۱۳۱۴ ه.ق.) از تعلیـم یافتگـان مکتب سـید جمال‌الـدین اسـدآبادی و از پیشوایـان نهضـت مشـروطه است. وی به همراهی میرزا آقاخـان کرمـانی بـا ایـادی حکومت مطلقه قاجـاریه و اسـتبداد شاهزادگان به مبارزه پرداخت و عاقبت در این راه شـهید شد. وی نویسـنده و شاعر بود و در شـعر روحی تخلص می‌کرد. ترجمه ژیل بلاس از فرانسوی به فارسـی به قلم او صورت گرفته و کتاب هشت بهشت از تألیفات اوست و نیز ترجمه حاجی بابا را از انگلیسی به فارسی بدو نسبت دهند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] از صبـا تا نیما (۳۹۵ -۳۹۴ /۱)، دایرةالمعارف فارسی (۶۴/۱)، الذریعه (۳۸۹/۹)، سرآمدان فرهنگ (۲۷۳/۱)، شخصیتهای نامی (۲۱۷ -۲۱۶)، شـرح حال رجال (۸۴ -۸۰ /۱)، فرهنگ سـخنوران (۴۰۰)، لغت نـامه (ذیـل/ روحی)، مؤلفین کتب چاپی (۳۹۷ -۳۹۵ /۱)، یادگار (س ۳، ش ۱۰، ص ۲۱ -۱۷).

روحی، عطاءالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به عطاءالملک، در ۱۲۶۶ در کرمان تولد یافت. فرزند شیخ مهدی بحرالعلوم و برادرزاده‌ی شهید شیخ احمد روحی و شیخ محمود افضل‌الملک است.

بحرالعلوم پدر عطاءالملک روحانی دانشمند بود و افکار آزادیخواهی داشت و در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی به نمایندگی از طرف مردم کرمان انتخاب شد در آن مجلس منشاء اثر گردید. عطاء الله روحی تحصیلات خود را در معارف اسلامی و ادبیات فارسی و فلسفه و حکمت و کلام ادامه داد و به اصطلاح دوره‌ی سطح را گذرانید و جزء مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی کرمان شد و در آن شهر موقعیتی یافت و مورد توجه مردم واقع شد. در انتخابات دوره‌ی پنجم، از سیرجان به وکالت مجلس رسید و چون وظیفه‌ی خود را در آن مجلس که منشاء تحولاتی در ایران بود خوب انجام داد، مورد توجه بیشتر قرار گرفته و در ادوار بعدی همیشه از جیرفت به نمایندگی مجلس انتخاب می‌گردید. مجموعا ده دوره وکیل مجلس بود. در ۱۳۲۸ که دوره‌ی اول مجلس سنا تشکیل یافت، سناتور انتخابی آن استان شد. روحی مردی باسواد، محقق و ثروتمند بود. نسبت به جمع‌آوری اسناد و مدارک تاریخی سعی بلیغ داشت. کتاب تاریخ و جغرافیای عم خود شیخ محمود افضل‌الملک را که درباره‌ی سیستان و بلوچستان است، به چاپ رسانید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رودباری، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدرود باری (مشایخی) فرمانده واحد مهندسی رزمی لشگر ۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «محمد رود باری» (مشایخی)سال ۱۳۳۳ در روستای «تم گاوان »از توابع «جیرفت» به دنیا آمد .زندگی خانواده کشاورز او با فقر گره خورده بود زیرا حاصل کشت و درو به انبار خان می رفت و چیزی در سفره آنان نمی ماند .محمد روزهای کودکی و مدرسه را به سختی گذراند . وقتی برای ادامه تحصیل به جیرفت آمد خانواده از تامین او در ماند و محمد که تفاوت زیادی میان خود و همکلاسی هایش می دید .برای همیشه از درس و مدرسه خداحافظی کرد و تن به کار سپرد.

هنوز به خود نیامده بود که نام امام خمینی در گوش جانش نشست. این نام متبرک، زندگی محمد را روشن تر کرد .جاده هایی که با چرخ کامیون او انس داشتند می دانستند که او در این سفرهای طولانی با مجموعه ای از اعلامیه های امام به دنبال زیباترین مقصد است .

روزهای پر غوغای انقلاب درحال سپری بود و محمد، هسته مقاومت را در جیرفت با جوانان متدین این شهر تشکیل داده بود و آن را هدایت می کرد به همین خاطر مبارزات مردم این خطه علیه آخرین بقایای سلسله پادشاهی در ایران ،نظم وقدرت چشم گیری به خود گرفته بود .

پیروزی انقلاب آغاز دیگری است برای تلاش این جوان متدین و دور اندیش .اما جنگ مسیر دیگری در برابر او قرار می دهد .

مهندسی لشکر ۴۱ ثارالله از تجربه ها و دلسوزی های او سود می برد و در حساس ترین لحظات جنگ تدبیر و شجاعت او به پیروزی رزمندگان ما جلوه ای دیگر می بخشد .عملیات کربلای پنج ،آخرین جاده ای است که محمد رود باری را به زیباترین مقصد می رساند .مقصد شهادت .

منابع زندگینامه " :بالاتر از آسمان "نوشته ی نادرفاضلی، ناشر،لشگر ۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۷۶

رودسر ابراهیمی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا رودسر ابراهیمی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع) لشکر ویژه ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۳۵ در شهرستان" تنکابن" متولد شد. ایشان همراه با تحصیل، به امور دینی و شرعی خود اهتمام زیادی داشت. از این رو از هر فرصتی به منظور کسب اطلاع از مسایل و احکام دین مبین اسلام استفاده می‌کرد. وی به مرور با برخی حرکت‌های سیاسی ضد رژیم شاه آشنا شد و عزم خود را برای تحقق اهداف مقدس اسلام جزم کرد. با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی به جمع پاسداران انقلاب پیوست و در بسیاری از عملیات مقابله با منافقین و گروهک های ضد انقلاب حضور داشت. وی به همراه ۹ تن از یاران خود به "کردستان "عزیمت کرد تا سهمی در امنیت این خطه اسلامی داشته باشد. در سال ۱۳۵۹ او و یارانش در یک درگیری خونین به اسارت نیروهای ضد انقلاب در آمدند. تا مدت ۹ ماه کسی از سرنوشت آنان آگاه نبود. آن‌ها زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار داشتند. کومله‌ها، آنان را با پای برهنه روی برف‌ها راه می‌بردند و اغلب به جای غذا، علف به آن‌ها می‌خوراندند. شب‌ها آنان را در طویله می‌خواباندند و سیگارهای خود را با فشار بر بدن آنان خاموش می‌کردند و ... اما هیچ یک از این شکنجه‌ها نتوانست در روحیه پر صلابت محمدرضا آسیبی ایجاد کند. روز اعدام پاسداران فرا می رسد. آن‌ها را روی زمین خواباندند و با شلیک گلوله به سرهایشان، آنان را به شهادت رساندند. در این بین به شکلی معجزه آسا، تیر خلاص به صورت محمد رضا اصابت کرد و او به رغم جراحتی که داشت پس از مدتی توانست خود را به سپاه پاوه برساند. ایشان پس از مداوا و استراحتی کوتاه این بار عزم سفر به جبهه‌های جنوب کرد. در آن خطه نیز رشادت‌های زیادی از خود نشان داد. شهید ابراهیمی در مدت حضور مبارک خود در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی وجبهه های جنگ در مسئولیتهای معاون فرمانده سپاه تنکابن ، فرمانده سپاه" سلمان شهر "مسوول اطلاعات سپاه "پاوه" و جانشین فرمانده گردان امام حسین(ع) لشکر ویژه ۲۵ کربلا به ایفای نقش الهی خود پرداخت وسرانجام در تاریخ ۲۵/۱۱/۱۳۶۴ در نبردی رویاروی با دشمنان کوردل در شهر "فاو" در جنوب عراق به آرزوی دیرینه خود دست یافت. خانواده" ابراهیمی "با اهدا سه شهید گرانقدر در زمره‌ی مفاخر استان لاله خیز" مازندران "جای گرفته است.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید.

رودسرابی، محمدحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدحسن رودسرابی

محل تولد : سبزوار

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۳/۱/۱

زندگینامه علمی

در پانزدهم شهریور سال ۱۳۳۳ شمسی در روستای رودسراب از توابع شهرستان سبزوار در یک خانواده روحانی به دنیا آمدم. در سن هفت سالگی به مکتب خانه روستا رفته و با قرآن آشنا شدم. بعداز آشنایی ابتدایی با قرآن در سال ۴۳ ـ ۴۲ با راهنمایی مرحوم پدرم که مدرس ادبیات عرب در حوزه علمیه سبزوار بود به آن حوزه وارد شدم. در حوزه علمیه سبزوار ابتدا کتابهای مقدماتی آموزش خواندن و نوشتن و کتاب نصاب الصبیان به منظور آشنایی با لغات عربی در رأس آموزشها قرار گرفت. پس از آن کتاب جامع المقدمات که صرف و نحو ابتدایی است و کتاب سیوطی و مغنی را به عنوان آشنایی با ادبیات عرب از محضر اساتید آن حوزه در مدت تقریباً چهال سال تدریس نمودم. در سال ۱۳۴۸ برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه مشهد مقدس هجرت نموده و در مدرسه آیت الله العظمی میلانی(ره) در ادامه آشنایی با ادبیات عرب به تحصیل معانی بیان، بدیع، کتاب مختصر المعانی تفتازانی و برای آشنایی با فقه و اصول ابتدایی کتاب مختصر النافع و اصول الفقه مظفر و برای آشنایی با عقاید امامیه کتاب اعتقادات صدوق را از محضر اساتید آن مدرسه حجت هاشمی خراسانی، آقای رجائی بیرجندی و آقای نقیبی تربیتی تعلیم گرفتم.

در این دوره که تقریباً سه سال طول کشید هم زمان کارهای فرهنگی تبلیغی را شروع نموده و در ایام تبلیغ به روستاها و شهرستانها اعزام می‌شدم. در سال ۱۳۵۰ برای ادامه تحصیل به قم هجرت نمودم. درابتدا در مدرسه مهدیه تحت اشراف آیت الله العظمی مرعشی نجفی ساکن شدم و بقیه دوران را در مدرسه خان تحت اشراف آیت الله العظمی بروجردی سپری نمودم. در این دوره کتابهای سطح عالی فقه و اصول مکاسب و کفایتین، فلسفه و کلام شرح منظومه و اسفار و شرح تجدید در محضر اساتید بزرگواری همچون آیت الله صلواتی، ستوده، تقدیری، سید کاظم حائری، جوادی آملی، محمدی گیلانی، امین نجف آبادی، گذراندم. در سال ۱۳۵۷ در درس‌های خارج حوزه شرکت نموده و در بین درسها در محضر درس آیت الله وحید خراسانی مستقر شده و تا الان ادامه دارد و تقریرات درس اصول ایشان را تقریباً نوشته‌ام.

رودسری ابراهیمی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا رودسری ابراهیمی : فرمانده گردان امام حسین(ع) لشگر ۲۵ کربلا-(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۳۷در شهر«تنکابن) به دنیا آمد.

به علیرضا ابراهیمی مشهور بود. به خاطر تنگدستی خانواده، ترک تحصیل کرد. ۷ سال در کارگاه تعمیر بخاری و ۹ سال در کاگاه تعمیر لباس‌شویی و ۲ سال در شغل صیادی کار کرد. البته پیش از ورود به سپاه، در گهرباران ساری ۴۵ روز از تاریخ ۵/۱۱/الی ۲۱/۱۲/۵۹ آموزش نظامی عمومی را گذراند. در تاریخ ۲۲/۱۰/۵۸ برابر تشخیص اداره وظیفه عمومی ژاندارمری کل کشور از انجام

خدمت سربازی معاف شد. در تاریخ ۲۸/۱/۱۳۵۹ پس از گذراندن ۲۰ روز دوره آموزشی در سپاه «ساری» به استخدام سپاه درآمد و در «تنکابن» مشغول به خدمت شد.سومین شهید خانواده بود. در درگیری‌های «سیاهکل »و «هشت پرطوالش» برای سرکوبی منافقین حضور مستقیم داشت.

اولین بار در تاریخ ۱۰/۲/۱۳۶۰ به جبهه اعزام شد و۵۸ماه و۲۱روز در جبهه های غرب وجنوب کشور جانفشانی کرد ودر این راه بارها مجروح شد. عملیات کربلای ۵ وکربلای شلمچه آخرین شاهد تلاشهای این قهرمان ملی بود. اودر این عملیات به شهادت رسید. آرامگاه اودر گلزار شهدای« تنکابن» قرار دارد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

روزبهانی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علیرضا روزبهانی

محل تولد : بروجرد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۰/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۶۷ وارد حوزه علمیه شدم که تا سال ۱۳۷۶در شهرستان بروجرد و از آن پس در حوزه علمیه قم سپری شد.

تخصص این جانب کندو کاو پیرامون ادیان و بالاخص فرقه بهائیت است، که از سالهای تحصیل در بروجرد آغاز شد . تا کنون علاوه بر تدریس دوره های مختلف عمومی و تخصصی مبانی و تاریخ فرقه بهائی تعداد ۲ جلد کتاب و تعدادی مقاله تالیف نموده ام که تماماً درباره موضوع بهائیت بوده است.

هم اکنون نیز آماده همکاری با نهاد های پژوهشی در زمینه فرق و خصوصاً فرقه ضاله بهائیت هستم

روزگار، طالب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید طالب روزگار متولد ۱۳۲۲ ش دارای دکترای رشته باغبانی عضویت هیئت علمی دانشگاه تورنتوی کانادا با درجه دانشیار باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون کشت مرکبات مدیترانه ای در نواحی سردسیر می باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : سید طالب روزگار دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه شیراز کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه شیراز دکترای رشته باغبانی ازدانشگاه واشنگتن میباشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته باغبانی

و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی سید طالب روزگار بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : سید طالب روزگار در کنار تحصیل به مطالعه ،پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : سید طالب روزگار پس از اخذ مدرک دکتری در رشته باغبانی به عضویت هیئت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه تورنتوی کانادا در آمد وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سید طالب روزگار عضو هیئت علمی و دانشیار گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه تورنتوی کانادا است.فعالیتهای آموزشی : سید طالب روزگار سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی تورنتوی کانادا به تدریس دروس تخصصی رشته باغبانی و پرورش میوه می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سید طالب روزگار در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : سید طالب روزگار از جمله دانشمندان علم باغبانی است که تحقیقات و پژوهشهای و تلاشهای علمی عمیق و وسیعی درباره کشت مرکبات مدیترانه ای در نواحی سردسیر انجام داده است.آثار : کشت مرکبات مدیرترانه ای در نواحی سردسیر کانادا

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

روشن تن، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اسماعیل روشن تن

محل تولد : تبریز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۶۸-۶۹وارد حوزه علمیه تبریز شدم و بعد از دو سال تحصیل در آنجا، سال ۷۰ وارد حوزه علمیه قم شدم و در مدرسه حقانی و مدرسه معصومیّه مقدمات را به اتمام رساندم. در سال ۷۷ موفق به اتمام سطح شدم و اتمام سطح هم بخاطر شرکت در آزمون به صورت ارتقایی بود سرانجام در سال ۷۹-۷۸ وارد رشته تخصصی سطح ۴ حوزه شدم و سال ۲-۸۱ فارغ التحصیل گشته و هم اینک موضوع رساله سطح ۴ خود را در ردّ آرای یکی از دین پژوهان مهاجر عرب آقای نصرحامد ابوزید در دست طرح و تدوین دارم و انجام می‌دهم لازم به ذکر است که مقالات متعددی را اینجانب تألیف کرده‌ام که بعضی از آنها به چاپ رسیده و برخی به زیور طبع آراسته نشده است و در خلال کارهای علمی دو رساله تصور و تصدیق از صدر المتألهین و قطب شیرازی را ترجمه کرده‌ام که چاپ نشده‌است و هم چنین رساله بحوث فی التوحید و الشرک حضرت استاد آیت الله سبحانی را به عنوان تحقیق درسی ترجمه نموده ام هم زمان با اشتغال به روش سطح در خارج فقه (بیع) حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی و فقیه مرحوم حضرت آیت الله میرزا جواد آقای تبریزی و اصول حضرت آیت الله سبحانی و حجت الاسلام و المسلمین صادق لاریجانی شرکت کردم و حاصل آن حضور، تقریراتی است که نگاشته شده است و هم اینک علاوه بر کارهای تحقیقاتی و پژوهشی ضمن تدریس دروس حوزه به کارهای فقهی و تحقیقات فروع فقهی با تنی چند از دوستان مشغول هستم با این امید که مرضی رضای حق تعالی

قرار بگیرد. انشاءالله

رهبر اسلامی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی رهبر اسلامی

محل تولد : زرین شهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۳/۸

زندگینامه علمی

در سال ۵۳ دبیرستان را رها کرده و برای تحقیق علوم اسلامی وارد حوزه علمیه قم (رسالت) شدم. تا سال ۵۶ و تا دروس لمعه و حلقات شهید صدر پیش آمدم اما پیروزی انقلاب اسلامی کار را متوقف کرد. بعد از فعالیت‌های سیاسی در اصفهان وارد سپاه پاسداران (مسئول آموزش) و تا ۱۳۶۲ مشغول تحقیق و تدوین و تدریس و امور اجرایی شدم.

تدریس در آموزش و پرورش و حوزه علمیه زرین شهر را از سال ۱۳۶۰ آغاز کردم.

در سال ۱۳۶۲ به عشق دروس حوزه با قم مرتبط شدم و تا سال ۱۳۷۳ با دفاع از پایان‌نامه با عنوان «الفاظ عموم» سطح ۳ حوزه را اخذ کردم و در سال ۱۳۷۸ با آزمون دانشگاهی مدرك اخذ نمودم. سال ۱۳۶۹ به قم بازگشته ولی به علت کسالت به زرین شهر بازگشتم. تدریس دوباره در حوزه و شروع به تدریس در دانشگاه‌ها را از سال ۷۰ آغاز کرده و از همان سال کارشناسی برنامه کلام نور قرآنی صدا و سیمای مرکز اصفهان را جرقه زدم.

در سال ۱۳۷۲ تدریس در دانشگاه صنعتی اصفهان را شروع و در حال حاضر مدیر گروه و عضو رسمی مقطعی هیئت علمی این دانشگاه هستم.

سخنرانی‌های تبلیغی، علمی، کلاسی و کارشناسی در دانشگاههای سراسر کشور و رسانه ملی ادامه دارد.

مقالات حقیر به ۵۰ مورد و کتاب‌های به ۵ و مصاحبه‌ها به ۱۰ مورد می‌رسد.

در حال حاضر در سن ۵۰ سالگی هستم و دارای ۳ فرزند و یک نوه می‌باشم.

رهبری، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اصغر رهبری : فرمانده گردان شهید مدنی لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۲ ، در خانواده ای متوسط و مذهبی به دنیا آمد . او که بزرگترین فرزند خانواده بود ، در تبریز بزرگ شد و به تحصیل

پرداخت . پدر و مادرش هر دو خیاط بودند و اصغر در کنار مادر با این حرفه آشنا شد و بعدها در مغازه به پدرش کمک می کرد . در این دوران با پسرعمه اش دوستی خاصی داشت و با آنها به مراسم سیره (عزاداری) و تعزیه می رفت .

اصغر ابتدا به مهد کودک و سپس به دبستان رفت و دوره ابتدایی را در سال ۱۳۵۳ در دبستان حافظ (شهید خانلوی فعلی) به پایان برد . پس از دوران ابتدایی وارد مدرسه راهنمایی فرمانی شد و در سال ۱۳۵۶ ، مقطع راهنمایی را به پایان رسانید . این دوران با آغاز انقلاب همراه بود و اصغر که تمایل زیادی به حضور در مبارزات را داشت کمتر به درس بها می داد . به همین دلیل سال دوم دبیرستان را تجدید شد اما وقتی واکنش منفی خانواده را دید قول داد در درس کوتاهی نکند . ولی به خاطر درگیر شدن در مبارزات انقلابی مردم ، ترک تحصیل کرد .

دوران انقلاب در تظاهرات شرکت می کرد به همین جهت توسط نیروهای امنیتی رژیم دستگیر و بازداشت شد . مراکز فعالیت های سیاسی او ، ابتدا در مسجد اعظم تبریز و سپس مسجد جامع و مسجد آیت الله انگجی بود .

اصغر که با کار در مغازه پدر به یک خیاط ماهر تبدیل شده بود ، اوقات فراغت را به کلاسهای کاراته می رفت و یا در مسجد المهدی (عج) به آموزش مسائل دینی و قرآن می پرداخت . همچنین برادران کوچکتر خود - اکبر و علی ۹ ساله - را به استخر می فرستاد و به آنها درس اسلحه شناسی می داد . همچنین به مادرش اسلحه شناسی آموخت . با تشکیل سپاه پاسداران به عضویت سپاه درآمد . ابتدا در شرکت تعاونی ترابری سپاه مشغول به کار شد .

با آغاز غائله کردستان در این منطقه حضور یافت و با ضد انقلابیون مبارزه می کرد . پس از آن ، دوره عملیات ویژه چتربازی را به همراه شهدای برجسته ای چون علی تجلائی ، مرتضی یاغچیان ، نادر بریور در پادگان هوابرد شیراز طی کرد که پایان دوره با آغاز جنگ تحمیلی همراه بود . حضور او به همراه شهید تجلایی در سوسنگرد و آبادان و سایر جبهه های جنوب به یادماندنی است . در عملیات بیت المقدس در آزادسازی خرمشهر معاون گردان بود . بعد از هر عملیات به جلفا بازمی گشت تا کارهای محوله را سر و سامان دهد . پس از مدتی به فرماندهی گردان منصوب شد .

فعالیتهای زیادی نیز در پشت جبهه داشت . از سال ۱۳۵۹ که وارد سپاه شده بود در دفتر فنی سپاه تبریز مشغول کار بود و در آنجا با علیرضا زمانیاد آشنا شد .

سال ۱۳۵۹ ، گمرک جلفا با مشکلاتی مواجه شد و چون از نظر واردات تنها کانال ارتباطی کشور بود در جریان سفر محمدعلی رجایی نخست وزیر وقت ، سپاه تبریز به دو نفر مأموریت داد تا مشکلات گمرک را پیگیری و حل نمایند ؛ این دو نفر اصغر و علیرضا بودند . آنها در جلفا شرکت حمل و نقل را تأسیس کردند ؛ تاریخ ثبت شرکت ۲۴ شهریور ۱۳۶۰ بود . علیرضا زمانیاد ، مدیرعامل شرکت و اصغر رهبری ، عضو و رئیس هیئت مدیره شرکت بودند . آنان با تلاش زیاد در اواخر سال ۱۳۶۰ مشکل جلفا را تا حد زیادی حل کردند ، اما اصغر نتوانست دوری از جبهه را تحمل کند و با سرعت به سوی جبهه ها شتافت .

او در عزیمت به جبهه چنان عجله داشت که وقتی اعلام شد سپاه اردویی برای اعزام نیروهای عازم جبهه ترتیب داده است ، بدون اطلاع به سرعت به اردوگاه رفت و در آنجا ماند .

اصغر رهبری در سال ۱۳۶۰ توانست به کمک شهید مصطفی حامد پیشقدم که از محافظین نزدیک امام بود به طور خصوصی با آن حضرت ملاقات کند و از این ملاقات نزدیک و خصوصی بسیار مسرور و شادمان بود .

او با آنکه فردی آرام بود ولی به هنگام شنیدن توهین به انقلاب یا امام کنترل خود را از دست می داد . در چنین مواقعی در پاسخ دوستان که می پرسیدند : « اصغر آیا تو همان آدم خونسرد هستی که خود را خوب کنترل می کرد . » می گفت : « هر کاری که می خواهند بکنند ایرادی ندارد و هر چه می خواهند بگویند مسئله ای نیست ولی به امام ، نظام و انقلاب حق ندارند حرفی بزنند . »

دو سال در جبهه ها حضور داشت . در سالهای حضور در سپاه و جبهه دوباره به تحصیل روی آورد و توانست با شرکت در

امتحانات متفرقه دوره متوسطه را به پایان برساند .

در حفظ بیت المال بسیار کوشا بود . اگر پول سپاه همراه او بود هرگز با پول شخصی مخلوط نمی شد و هر کدام را جداگانه نگهداری می کرد . اصغر در کارهای جمعی بسیار پرجنب و جوش بود و عادت داشت که در همه کارها جلوتر از بقیه باشد . عده از همرزمان او تعریف می کنند : « با آنکه فرمانده گردان بود جلوتر از همه به سمت دشمن حرکت می کرد . »

وقتی از جنگ فارغ می شد و به خانه بازمی گشت همواره از خانواده شهدا بازدید می کرد . مخصوصاً وقتی پسر عمویش – محمد رهبری – شهید شد نزد زن عمویش رفت و به او قول داد راه فرزندش را ادامه دهد و گفت :

مطمئن باشید ما نمی گذاریم اسلحه محمد بر زمین بماند و تا آزاد کردن راه کربلا از پای نخواهیم نشست .

می گفت : « من به خانه تعلق ندارم به جای دیگری تعلق دارم . » با شنیدن این سخنان مادرش با ناراحتی می گفت : « اصغر جان اینجا خانه توست چطور راحت نیستی . » و او پاسخ می داد :

مادر اگر انسان گرسنه شود ، احتیاج به غذا دارد . روح من هم گرسنه است و باید به طریقی آن را سیر کنم و تنها غذای آن حضور در جبهه است . زیرا این روح در آنجاست که به آرامش می رسد .

آرزوی شهادت داشت و همواره به علیرضا زمانیاد می گفت :

آرزوی من این است که جزو شهدای گمنام باشم . دلم می خواهد در دشت آزادگان شهید گمنام شوم و امام از من راضی باشد .

اصغر قبل از عملیات رمضان به خانه آمد و مدتی را با خانواده گذراند . سپس از آنها خداحافظی کرد و از مادر خود تقاضایی کرد و گفت :

دلم می خواهد قبل از رفتن به جبهه مانند علی اکبر (ع) که مادرش او را کفن پوشاند تو نیز چنین کنی و مرا به جبهه بفرستی . شاید خداوند مرا لایق نوشیدن شربت شهادت بداند .

اما مادرش از این کار امتناع کرد و غمگین شد . اصغر گفت :

پس مثل خانم لیلا مرا بدرقه کن و دیگر این که بعد از شهادت ، خودت مرا در قبر بگذار تا با دستانت تطهیر شوم .

مادر اصغر بعدها علت این کار وی را این گونه بیان می کند :

چون اصغر قبلاً شهیدی را دیده بود که توسط مادرش به درون قبر گذاشته شده بود همواره حسرت می خورد ، دلش می خواست من نیز چنین کنم .

اصغر بعد از خداحافظی با خانواده به سوی جبهه رفت و مدتی را در آنجا ماند . قبل از شهادت ، با علیرضا زمانیاد حدود یک ساعت گفتگو کرد و پس از خداحافظی به سوی قرارگاه رفت . او در آخرین عملیات به برادر کوچک خود قول داده بود که پس از بازگشت از جبهه او را چند روزی با خود به جبهه ببرد . برادرش می گوید : « نمی دانم چرا بازنگشت . یکی از مشخصه های بارز اصغر ، وفای به عهد بود و همواره قولی که به من می داد عمل می کرد . »

در شب عملیات رمضان ، اصغر رهبری ، فرماندهی گردان شهید آیت الله مدنی را بر عهده داشت و قرار بود در اطراف پاسگاه زید عملیات را هدایت کند . در این منطقه ، عراقی ها موانع تازه ای ایجاد کرده بودند ، از جمله کانالهایی که در آن دوشکا قرار داده بودند . گردان شهید مدنی ، با فرماندهی اصغر در لحظات شروع عملیات به هدفهای خود دست یافت . ولی عملیات رمضان باید از شرق بصره با چندین لشکر ، همزمان صورت می گرفت تا جناحین یگان ها پوشش لازم را داشته باشد . همچنین تمام یگان های عمل کننده می بایست به طور همزمان خط را می شکستند ولی این کار انجام نشد و گردان شهید مدنی در محاصره افتاد و از وسط قیچی شد و با وجود استقامت جانانه نیروهای آن ، سرانجام به علت کمبود نیرو و مهمات قدرت ایستادگی خود را از دست دادند . در نتیجه اصغر به همراه نود و سه نفر از رزمندگان از جمله برادرش اکبر رهبری به شهادت رسیدند . با پایان عملیات ، صدام حسین

دستور داد منطقه را به آب ببندند و اجساد شهدا از نظرها پنهان گردید . پس از گذشت پانزده سال اجساد اصغر و اکبر رهبری توسط گروه جستجوی مفقدین کشف شد و خبر رسمی شهادت آنها به اطلاع خانواده رسید . پیکرهای اصغر و اکبر رهبری پس از پانزده سال در اواخر سال ۱۳۷۴ ، و در ماه مبارك رمضان در گلزار شهدای تبریز به خاك سپرده شد و چند ماه بعد پدر شهیدان رهبری؛حاج مهدی رهبری که سالها در انتظار فرزندانش بود به جوار حق پیوست .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

رهبری، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج علی، متولد ۱۲۵۱ در زنجان است. وی برحسب سیره خانوادگی از جوانی به کسوت روحانیت درآمد و تحصیلات خود را در رشته‌ی معارف اسلامی و ادبیات عرب ادامه داد و از طریق املاك وسیعی که از پدرش به ارث رسیده بود گذران می‌کرد. تدریجا در زنجان مورد توجه مردم قرار گرفت و از معاریف شهر شد. در دوره‌ی ششم به وکالت مجلس رسید و در همان دوره تغییر لباس داد و در تمام مدت سلطنت رضاشاه، کرسی وکالت را برای خود حفظ نمود. در مجلس سیزدهم که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ طول کشید، چون انتخاباتش در زمان رضاشاه انجام گرفته بود وکالت را حفظ کرد. مجموعا ۸ دوره وکیل مجلس شد و هیچ کدام از مالکین بزرگ و رجال زنجان و خمسه نتوانستند کرسی وکالت را از زیر پای او درآورند. پس از خاتمه‌ی مجلس سیزدهم چون سنش از هفتاد تجاوز کرده بود، طوعا از وکالت ساقط شد و در ۱۳۲۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رهبری، زین‌العابدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسین رهبری، در ۱۲۹۳ در زنجان متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در موطن خود به پایان رسانید. در ۱۳۱۳ وارد دانشکده‌ی ادبیات شد و پس از سه سال فارغ‌التحصیل شده به خدمت نظام وظیفه رفت و سرانجام در ۱۳۱۸ در وزارت دارائی استخدام گردید و مراحل ترقی را سریعا در آن وزارتخانه پیمود. اهم مشاغل وی عبارتند از: مدیرکل بازرسی، عضویت هیئت مدیره بنگاه آبیاری، عضو هیئت مدیره شیلات شمال، ریاست پخش پنبه، مدیرکل اداره ساختمان، مدیرکل انحصار دخانیات و مدیرکل اقتصادی.

در ۱۳۲۶ وزارتخانه‌ی جدیدی به نام وزارت تولیدات کشاورزی تشکیل شد و رهبری به معاونت آن وزارتخانه منصوب شد. پس از انحلال آن وزارتخانه و منضم شدن آن به وازرت تعاون و امور روستاها، رهبری به معاونت پارلمانی وزارت تعاون و امور روستاها تعیین گردید و قریب ۸ سال در آن شغل برقرار بود. در سال ۱۳۵۵ پس از انحلال وزارت تعاون، به معاونت وزارت کشاورزی و منابع طبیعی منصوب شد و تا اوایل ۱۳۵۸ در آن سمت انجام وظیفه می‌نمود.

رهبری مردی ساده‌دل و محافظه‌کار و درستکار بود و در مشاغل مختلفی که بر عهده داشت، با کمال دوستی انجام وظیفه می‌کرد. اعتقادات مذهبی داشت و سرانجام در ۱۳۶۳ هنگام اقامه نماز صبحگاهی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رهبری، مجتبی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجتبی رهبری : فرمانده گردان ابوذر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کردستان

در اسفند ماه سال ۱۳۳۴ در شهر زنجان به دنیا آمد و دوره ابتدائی را در دبستان فرهنگ به پایان رساند و دوره دبیرستان را در دبیرستان دکتر شریعتی خواند . بعد از اخذ دیپلم طبیعی در سال ۱۳۵۳ در دانشسرای راهنمائی کرمانشاه در رشته حرفه و فن مشغول به تحصیل شد و بعد از گرفتن فوق دیپلم به استان کردستان و به یکی از روستاهای شهرستان بیجار رفت.

از کودکی فردی مؤمن و معتقدی بود. همیشه نماز و روزه و چشم پاك بودن او زبانزد اقوام و آشنایان بود. با انتشاراتی که در زمینه علوم اسلامی در قم بود, مکاتباتی داشت. از جمله با مکتب الاسلام قم که جزواتی در مورد اصول دین از انتشارات راه حق که به صورت پرسش و پاسخ بود،را از این موسسه دریافت می کرد.

کوشا بود. از زمانی که در دبیرستان درس می خواند, به کلاس های پایین تر از خود درس می داد و شاگردانی را که بی بضاعت بودند، به طور رایگان تدریس خصوصی می کرد. به قرآن علاقه زیادی داشت و صبح ها بعد از نماز صبح با صدای خوش قرآن می خواند . اهل خانه با صدای قرآن و صوت او مانوس بودند. حتی روزی که ایشان به شهادت رسید. صبح همان روز مادرش صدای قرآن خواندن ایشان را در خواب شنیده بود, ولی وقتی از خواب بیدار شده بود, فهمیده بود که خواب بوده است. در هر کاری که مورد نیاز بود ،اطلاعاتی داشت. دوره های کار آموزی ماشین نویسی, تعمیر رادیو, سیم کشی ساختمان و تعمیر خودرو را از سازمان فنی و حرفه ای اخذ کرده بودند.دوره امدادگری را دیده بود و به مدت دو ماه هم در پادگان زنجان آموزش امدادگری می داد.

در کردستان به خاطر صحبت هایی که در سر کلاس کرده بود ایشان را به خسرو آباد تبعید کردند ولی ایشان از مبارزه دست نکشید و از هر فرصتی برای راهنمائی دانش آموزان و روشن کردن آن ها برای کمك به انقلاب استفاده می کرد.عوامل رژیم شاه ایشان را به شهرستان بیجار آوردند تا تحت نظر داشته باشند. دو سال در بیجار بودند که در جریان تظاهرات و راه پیمائی ها با سختی های زیاد به زنجان منتقل شد. در زنجان ایشان را برای به یك مدرسه دخترانه فرستادند. با این که ایشان اصلاً راضی نبود در مدرسه دخترانه تدریس نماید ولی به خاطر موفقیت دانش آموزان آن مدرسه که ازخانواده های مستضعف بودند به آن مدرسه رفت و آن چنان به کار خود علاقمند بود که وسایل آزمایشگاه آنجا را در مدت کوتاهی جزو بهترین و کامل ترین آزمایشگاه ها در مقطع راهنمائی کرد. با اینکه ۲۴ ساعت در آن مدرسه تدریس داشت کل هفته را در مدرسه حضور داشت و همه آزمایش ها را برای دانش آموزان انجام می داد. رشته خودشان فنی حرفه ای بود ولی ریاضی–علوم –زبان – ادبیات هم تدریس می نمود. ایشان از اولین کسانی بودند که در انجمن اسلامی معلمان در اوایل انقلاب عضو شدند .اودر تمام صحنه های مبارزه وانقلاب حضوری فعال داشت. به روستاهای خیلی دور برای رای گیری می رفت, در پایگاه بسیج مسجد از افراد فعال به شمار می رفت . جنگ که شروع شد ایشان از هر فرصتی برای رفتن به جبهه استفاده می کرد. اگر خانواده اصرار داشتند که مثلاً ایام عید است در خانه بمان ،

او به بهانه مسافرت با دوستان به جبهه می رفتند . بعد از شهادت ایشان از طریق همکاران متوجه این موضوع شدند . اگر سالی هم در کنار خانواده بودند در لحظات تحویل سال به مزار شهداء می رفتند و اصرار داشتند که خانواده شهداء را تنها نگذارید. بیائید ما هم با آنها باشیم, ایشان بعد از پیروزی انقلاب غیر از معلمی مسئول بخش کودکان استثنائی درآموزش وپرورش و کارشناس آموزش ابتدائی استان زنجان نیز بودند.

مجتبی رهبری فداکار و دلسوز بود. همان طور که در مراسم شهادت ایشان حجت الاسلام والمسلمین سید مجتبی موسوی رحمت ا... علیه فرموده بودند که مجتبی رهبری با هنر زنجان بود که از دست رفت. معلمی که در روز معلم مانند استادش مطهری به فیض شهادت نائل آمد. اودر مورخ ۱۲/۲/۶۳ در بانه کردستان از باده سرخ شهادت, به وصال معشوق حقیقی رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رهنما، حمید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند زین‌العابدین رهنما، در ۱۲۹۰ متولد شد. تحصیلات خود را در تهران، بیروت و فرانسه ادامه داد. پس از مراجعت به ایران، در شرکت نفت اشتغال ورزید. بعد از شهریور که اوضاع تغییر کرد، امتیاز روزنامه‌ی ایران را که سابقا پدرش انتشار می‌داد و جبرا امتیاز آن را به مجید موقر واگذار کرده بودند، به او برگرداند و او صاحب امتیاز و مدیر روزنامه‌ی ایران شد و پدرش که در تبعید به سر می‌برد، به سفارت ایران در ویشی (دولت موقت فرانسه) ایران را به سبک ادبی و اجتماعی و سیاسی انتشار می‌داد، بعدا آن را تعطیل کرد و به همان مشاغل اداری اکتفا نمود. یک بار در سال ۱۳۵۰ به وزارت اطلاعات برگزیده شد. چندی در آنجا بود بعد با سمت سفیرکبیر به یونسکو انتقال یافت و چند سالی هم در آنجا بود تا به تهران بازگشت. او به زبانهای فرانسه و عربی تسلط داشت و از علوم مختلف هم بهره برده بود. حمید رهنما داماد ظهیرالاسلام و خواهرزاده‌ی هادی حائری است. وی در ۱۳۷۵ در خارج از کشور درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رهنما، زین‌العابدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار.

تولد: ۱۲۷۲، نجف.

درگذشت: ۱۲ تیر ۱۳۶۸، تهران.

زین‌العابدین رهنما، فرزند شیخ‌العراقین مازندرانی، در رشته‌های علوم ادبی، فلسفی و اصول فقه اسلامی تحصیل نمود. خدمت مطبوعاتی خود را قبل از سال ۱۲۹۹ آغاز کرد و در این مدت مدیر و سردبیر روزنامه‌ی «ایران»، مجله‌ی «راهنما»، و روزنامه‌ی «راهنما» بود. چندین دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. در دوره‌ی رضا شاه مدتی خانه نشین و بعدا به خارج از

کشور تبعید گردید. پس از حوادث شهریور ۱۳۲۰ به ایران بازگشت. در تهران می‌زیست، تا به سفارت ایران در فرانسه و سپس به سفارت سوریه در لبنان انتخاب گردید. وی همچنین مدتی وزیر کشور و مدتی نیز معاون نخست وزیر بود. به فرانسوی و انگلیسی و عربی و ترکی آشنا بود و به دریافت نشان درجه اول «همایون» نایل آمد. به آمریکا و کشورهای اروپایی و آفریقایی و آسیایی سفر کرد و از تألیفات وی می‌توان از کتاب‌های پیامبر (داستان تاریخی- مذهبی، ۱۳۱۶، خلاصه‌ای از این کتاب به زبان فرانسوی ترجمه شده است)؛ امام حسین؛ داستان اجتماعی ژاله؛ ترجمه و تفسیر قرآن (چهار جلد)؛ ترجمه‌ی حقوق در اسلام (تألیف دکتر مجید خدوری) و ترجمه‌ی قانون در خاورمیانه نام برد.

(۱۲۷۳ ق- ۱۳۶۸ ش)، نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار. وی در نجف به دنیا آمد و پس از تحصیل در رشته‌های علوم ادبی، فلسفه و اصول فقه اسلامی به تهران آمد و به فعالیتهای ادبی و سیاسی پرداخت. در ۱۳۰۲ ش مدیریت روزنامه «ایران» را عهده‌دار شد. این روزنامه که به صورت روزانه چاپ می‌شد، سالها روزنامه‌ی درجه اول کشور به حساب می‌آمد. زمانی که رهنما به خارج از ایران تبعید شد، امتیاز روزنامه‌ی «ایران» به دیگری منتقل گردید، اما پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ ش که رهنما به ایران بازگشت، مجددا اداره‌ی روزنامه را خود بر عهده گرفت. او به زبانهای عربی و فرانسوی تسلط کامل داشت. از وی تالیفات و ترجمه‌ای چند بر جای مانده است از جمله: «پیامبر، زندگانی حضرت رسول اکرم»؛ «امام حسین»؛ «ترجمه و تفسیر قرآن»؛ «قانون در خاورمیانه»؛ «ژاله، رمان اجتماعی»؛ «حقوق در اسلام».[۱]

روزنامه‌نگار، مورخ و محقق، سیاستمدار، فرزند شیخ علی شیخ‌العراقین و داماد شیخ عبدالله از بزرگان و روساء و اقطاب سلسله‌ی معروف صوفیه، در ۱۲۶۸ ش تولد یافت. قسمتی از تحصیلات خود را در تهران و قسمتی را در عراق در تاریخ، فقه، اصول و حکمت و ادبیات فارسی و عربی به پایان برد. پس از ورود به ایران، کار روزنامه‌نگاری را پیشه خود ساخت. چندی با مطبوعات مختلف همکاری داشت، سرانجام در سال ۱۲۹۹ ش مدیریت روزنامه‌ی نیمه‌رسمی ایران به او سپرده شد. روزنامه‌ی ایران به طور یومیه انتشار می‌یافت و از لحاظ کیفیت چاپ و کاغذ، ممتاز بود. پس از مدتی کوتاه، نفوذ روزنامه‌ی ایران در تمام محافل هویدا شد و تحقیقا روزنامه‌ی رسمی ایران بود. سرمقاله‌های روزنامه در خطمشی سیاسی دولت اثر داشت. رهنما تدریجا خود را منتسب به سردار سپه که قدرتی در کشور شده بود، نمود و روزنامه‌ی خود را در جهت منویات او تنظیم نمود.

در سال ۱۳۰۲ به زور سرنیزه سردار سپه در دوره‌ی پنجم از تبریز به وکالت مجلس انتخاب شد و به خلع سلسله‌ی قاجاریه رای داد. در مجلس موسسان هم عضویت یافت. در ۱۳۰۶ از طرف مخبرالسلطنه هدایت که وزیر فوائد عامه بود، به معاونت آن وازرتخانه برگزیده شد. چند ماهی در آن سمت انجام وظیفه کرد، بعد از آنکه مخبرالسلطنه به رئیس‌الوزرائی رسید، رهنما به معاونت رئیس‌الوزراء منصوب شد. دو سال در آن سمت بود که در دوره‌ی هشتم، از شهر ری به وکالت مجلس انتخاب گردید. در دوره‌ی نهم همچنان سمت نمایندگی داشت و روزنامه‌ی ایران نیز به صورت یومیه انتشار می‌یافت. در ۱۳۱۴ بعضی از مطالب روزنامه‌ی ایران مورد پسند رضاشاه واقع نشد. سرلشکر آیرم هم مرتبا گزارش‌های نامساعدی از رهنما و روزنامه‌اش به شاه می‌داد. سرانجام رهنما مورد غضب واقع شد. از او سلب مصونیت کردند و او را به زندان قصر بردند و امتیاز روزنامه‌ی ایران را لغو کردند و کلیه‌ی دارائی و اثاثیه و مطبعه را به مجید موقر واگذار نمودند و امتیاز روزنامه‌ی ایران نیز به نام او صادر شد. رهنما چند ماهی در زندان بود تا بالاخره موی سفید و روی سیاه مخبرالسلطنه موثر افتاد، رضاشاه شفاعت او را پذیرفت و دستور آزادیش را از زندان صادر کرد، مشروط بر اینکه خاک ایران را ترک کند. رهنما به سرعت خاک ایران را ترک کرد در عراق اقامت گزید و تا شهریور ۱۳۲۰ در عراق و لبنان به سر می‌برد. پس از استعفای رضاشاه، برای پس گرفتن مطبعه روزنامه‌ی خود به تهران آمد و علیه مجید موقر طرح دعوی نمود. سرانجام امتیاز روزنامه‌ی ایران مجددا به او واگذار شد و در عوض امتیاز روزنامه‌ی مهر ایران را به موقر دادند. روزنامه‌ی ایران مجددا حیات خود را از سر گرفت ولی کار اداره‌ی آن با حمید رهنما بود. زین‌العابدین رهنما بعد از شهریور ۱۳۲۰

به سمت وزیرمختار ایران در دولت موقت فرانسه درویشی و سپس پاریس منصوب شد و چندی نیز سفیر ایران در کشورهای لبنان و سوریه بود. مدتی هم معاونت نخست‌وزیری و ریاست انتشارات و تبلیغات را عهده‌دار گردید.

رهنما بدون شک یکی از فضلای درجه اول ایران است. وی به ادبیات فارسی و ادبیات زبانهای عربی و فرانسه کاملا مسلط بوده است. علاوه بر دوره‌ی منظم روزنامه‌ی ایران که حاکی از ذوق و قدرت نویسندگی اوست، تالیفات زیادی عرضه نموده است. کتاب معروف او به نام پیامبر و کتاب امام حسین (ع) و تفسیر و ترجمه قرآن مجید از آثار انتشار یافته‌ی او می‌باشد. در ۱۳۶۸ درگذشت. حین الفوت یک قرن کامل را پشت سر گذاشته بود.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۳۱۶ -۳۱۵/ ۱)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۳۵۱ -۳۴۷/ ۳)، مؤلفین کتب چاپی (۲۶۶ -۲۶۴/ ۳)، نشر دانش (س ۹، ش ۴، ص ۹۹).

رهنما، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۵ -۱۲۹۹ ق)، استاد ریاضی و فیزیک. در شیراز متولد شد، در دارالفنون تحصیل کرد و مدتها نزد استاد عبدالغفار خان نجم‌الدوله به تکمیل معلومات خود پرداخت. در سال ۱۳۰۵ ش مجمع نجومی آکادمی علوم فرانسه او را به عضویت دائمی پذیرفت. رهنما حدود چهل و پنج سال در مدارس عالی و دانشگاه تهران به تدریس علوم ریاضی و هیات اشتغال داشت. وی در سال ۱۳۱۳ ش موفق به اخذ درجه‌ی دکترا از شورای عالی دانشگاه تهران گردید. رهنما در مشاغل استادی دانشگاه، ریاست دانشکده‌ی فنی، معاونت و وزارت فرهنگ خدمت کرد. وی در تهران وفات یافت و در جوار حضرت عبدالعظیم در باغ جیران دفن شد. از آثار او: «هیئت»؛ «هندسه‌ی مجسمات»؛ «هندسه‌ی فضایی چشم‌نمای هندسی»؛ «فیزیک»؛ «هندسه‌ی مسطحه» و رساله‌ی دکترایی در موضوع: «نسبت محیط به قطر دایره‌ی عدایی».[۱]

از فضلا و دانشمندان و ریاضی‌دانان معروف معاصر است. وی در ۱۲۹۹ ه.ق در شیراز متولد شد. پدرش میرزا علی‌محمد از فقها و دانشمندان عصر خود بود. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در شیراز فراگرفت و به مدرسه‌ی دارالفنون تهران وارد شد و پس از آنکه دارالفنون را به اتمام رسانید، مدتها نزد مرحوم حاج نجم‌الدوله معلومات خود را در رشته‌ی ریاضی و نجوم تکمیل کرد و به معلمی ریاضیات در دارالمعلمین برگزیده شد و سالیان دراز در آنجا تدریس می‌کرد. بیشتر کتب ریاضیات و فیزیک و شیمی در آن تاریخ تالیف اوست و در مدرسه‌ی عالی حقوق و دارالمعلمین هم درس می‌داد. در ۱۳۰۷ از طرف اعتمادالدوله قره‌گوزلو به معاونت وزارت فرهنگ برگزیده شد و چند سالی سمت معاونت وزیر را داشت. در سال ۱۳۱۳ به هنگام تاسیس دانشگاه به استادی و ریاست دانشکده‌ی فنی انتخاب شد و دانشکده‌ی مزبور را به وجود آورد. پس از استقلال دانشگاه، معاونت آنجا هم ضمیمه کارش شد. در ۱۳۲۴ در سه کابینه متوالیا وزارت فرهنگ بر عهده‌ی او قرار گرفت تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۲۵ در ۶۶ سالگی درگذشت و در شهر ری در ایوان مقبره ناصرالدین شاه به خاک سپرده شد. غلامحسین رهنما گذشته از تبحر در علوم ریاضی، به زبان و ادبیات فارس و عربی تسلط داشت و از زبان فرانسه هم بهره‌ی کافی برده بود. تالیفات او در رشته‌ی ریاضی از پنجاه جلد متجاوز است. بیشتر رجال و معاریف عصر مشروطیت از شاگردان او بوده‌اند. رهنما از اعضای پیوسته‌ی فرهنگستان هم بود و از سال ۱۳۱۸ تا حین‌الفوت ریاست هیئت نظار بانک ملی را برعهده داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] دایرةالمعارف فارسی (۱۱۴۳/۱)، سرآمدان فرهنگ (۴۰۸ -۴۰۷ /۱)، شرح حال رجال (۱۷۴ -۱۷۳ /۶، ۳/۳)، مؤلفین کتب چاپی (۶۷۴ -۶۷۲ /۴)، یادگار (س ۳، ش ۱۰، ص ۲۲ -۲۱).

رهنما، مجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند زین‌العابدین رهنما، متولد ۱۳۰۳ است. تحصیلات عالی خود را در دانشگاه حقوق پاریس به اتمام رسانید و درجه‌ی دکترا در علم حقوق گرفت. در ۱۳۲۴ وارد خدمت در وزارت امور خارجه گردید. اهم مشاغل وی در وزارت امور خارجه عبارتست از: دبیر دوم و سوم سفارت شاهنشاهی در مسکو، معاون اداره‌ی سازمانهای بین‌المللی معاون اداره اطلاعات و مطبوعات، دبیر اول نمایندگی دائمی ایران در نیویورک، سرکنسول در سانفرانسیسکو، معاونت بین‌المللی وزارت امور خارجه و سفیر کبیر ایران در سویس. در سال ۱۳۴۶ که وزارت فرهنگ به دو وزارتخانه تقسیم شد و وزارت آموزش عالی و علوم به وجود آمد، مجید رهنما به سمت وزیر علوم و آموزش عالی معرفی گردید و چند سالی در آن سمت بود. بعد از وزارت، به عضویت هیئت اجرائی یونسکو تعیین شد و سالها در آن سمت بود. وی تحصیلات عمیقی در بیروت و اروپا انجام داد ولی برخلاف پدر خود به معارف اسلامی و علوم عقلی واقف نبود. بیشتر عمر خود را در کشورهای خارج گذرانید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رهنمون، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی رهنمون : مسئول بهداری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یزد سال ۱۳۴۴ در خانواده ای متدین و اهل تقوی در یزد دیده به جهان گشود و با تربیت اسلامی والدین رشد یافت. هنوز ۶ بهار از عمرش نگذشته بود که پدر بزرگوارش را از دست داد و دوران تحصیل خود را با غم نبود پدر و مشکلات دوران یتیمی آغاز نمود ولی چون محمد از هوش و ذکاوتی سرشار و صبری عظیم برخوردار بود با جدیت تمام، تحصیل را آغاز نمود و همواره در طول تحصیل شاگردی ممتاز به شمار می رفت و تمامی مراحل تحصیل را با نمرات عالی طی می نمود. وی بیشتر اوقات عمر پر برکتش صرف مطالعه و کارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی می شد. ایشان لحظه ای از اوقات خود را بیهوده صرف نمی کرد. در سال آخر دبیرستان مادر بزرگوارش از دنیا رفت و محمدعلی نزد برادرش به ادامه زندگی مشغول شد. در همین ایام در آزمون سراسری شرکت نمود و در دانشگاه اهواز در رشته پزشکی پذیرفته شد. با وجود تحصیل در دانشگاه دوباره فعالیت های مذهبی و سیاسی خود را در دانشگاه شروع کرد و در همان آغاز تحصیل سرآمد تمامی دانشجویان گشت.

محمدعلی در دانشگاه سمبل مبارزه و مقاومت با رژیم پهلوی بود و در مقابل هجوم افکار پلید غرب زده ها مقاومت می کرد. در اواخر سال ۱۳۵۶ اعلامیه حضرت آیت الله صدوقی مبنی بر تحریم عید نوروز رابا خط زیبا نوشته و منتشر ساخت و اولین اعلامیه

برگزاری مراسم چهلم شهدای تبریز را در یزد منتشر نمود. شهید رهنمون در مبارزات انقلاب یار و مددکار مردم محروم شهرش بود و در تمامی فعالیت های انقلابی حضوری چشمگیر داشت و زمانی که حادثه زلزله ـ طبس پیش آمد در کنار مبارزانی چون رهبر معظم انقلاب, شهید صدوقی و شهید هاشمی نژاد به کمک زلزله زدگان رفت . حکومت شاه چون نمی خواست این حادثه به نفع روحانیت تمام شود، امدادرسانی به حادثه طبس را به خود نسبت داد اما شهید رهنمون طی مصاحبه ای با رادیو بی.بی.سی که به زبان انگلیسی پخش شد، این حیله رژیم را فاش کرد و اظهار نمود که کمک رسانی به این حادثه فقط به دستور آیت الله خمینی بوده و هیچ کس در این جریان دخالتی نداشته است.

دکتر رهنمون پس از پیروزی انقلاب و بازگشایی دانشگاه ها به اهواز رفت و به یاری مردم محروم آن منطقه مشغول شد. چند ماهی به پایان تحصیلات و دریافت درجه دکترایش نمانده بود که جنگ تحمیلی آغاز شد و ایشان چون سایر فرزندان این خطه به جبهه عزیمت کرد و سپس به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و مسئولیت بیمارستان ولی عصر را پذیرفت .بعد از آن بیمارستان نجمه تهران را تجهیز و توسعه و ساماندهی نمود و به جذب متخصصان با تقوا و متعهد همت گماشت.

فردی وارسته و خود ساخته بوده و با تربیت اسلامی که داشت همیشه در مسیر حق گام برمی داشت. او انسانی بی آلایش بود و از تجملات گریزان، همیشه و در همه جا به فکر مردم محروم و مستضعف بوده و لحظه ای از عبادت و خوف الهی غافل نبود.

مسئولیت بهداری سپاه یزد را پذیرفت، از توانمندی و لیاقت ویژه ای برخوردار بود. ایشان پیش از شروع عملیات والفجر ۶ به جبهه رفت و در بیمارستان بزرگ صحرایی خاتم الانبیاء(ص) به درمان رزمندگان مجروح پرداخت و در روز ۶ اسفند ماه ۱۳۶۲ در حال اقامه نماز بر اثر بمباران هوایی دشمن به سوی معبود شتافت. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

رهنوردی، محمدحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند قربانعلی در سال ۱۳۰۶ در ساری متولد شد. پس از طی دوره‌های ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی پزشکی شد و در رشته‌ی دندانپزشکی درجه‌ی دکترا گرفت. چندی هم در آمریکا در رشته‌ی تخصصی خود دوره دید.

رهنوردی در دوره‌ی بیست‌ویکم مجلس شورای ملی از ساری به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم از تهران به وکالت انتخاب گردید. وی در حکومت دکتر جمشید آموزگار به استانداری یزد منصوب گردید و مدت کوتاهی در آن سمت باقی ماند. وی از کودکی به ورزش علاقمند بود و از میان ورزشها وزنه‌برداری را انتخاب نمود و سرانجام در آن رشته قهرمان ایران و جهان شد. مدال طلا و بازوبند قهرمانی دریافت کرد. بعد از انقلاب به اروپا رفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رهین، عظیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۱۳۱۷.

درگذشت: ۲۷ آبان ۱۳۷۴، تهران.

استاد دانشگاه علوم اجتماعی دانشگاه علامه‌ی طباطبایی و پژوهشگر علوم اجتماعی بود. دکترای جامعه‌شناسی خود را از دانشگاه اسکس (انگلستان) دریافت کرد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

ریاحی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۴ در اصفهان متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی به تهران رفت و وارد مدرسه‌ی دارلفنون شد و دوره‌ی آنجا را به پایان داد و از طرف دولت برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا اعزام شد. در پاریس دوره دانشکده‌ی پزشکی را گذرانید. وقتی به ایران بازگشت وارد دانشگاه شد، مقام استادی گرفت. در پاریس دوره‌ی دانشکده‌ی پزشکی را گذرانید. وقتی به ایران بازگشت وارد دانشگاه شد، مقام استادی گرفت. در چند بیمارستان هم ریاست داشت. در ۱۳۴۰ در کابینه‌ی دکتر علی امینی به وزارت بهداری منصوب شد. در تمام مدت حکومت امینی، وزیر بهداری بود. در کابینه‌ی امیراسدالله علم نیز مقام خویش را حفظ کرد. ریاحی پزشکی حاذق، استادی دانشمند و مردی افتاده و متواضع بود. در ۱۳۶۸ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ریاحی، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۶ در اصفهان متولد شد. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و قسمتی از متوسطه، به تهران رفت و در مدرسه‌ی دارالفنون ثبت‌نام نمود و در ۱۳۰۶ دیپلم گرفت و در همان سال وارد دانشکده‌ی افسری که برای اولین بار شرط ورود دیپلم کامل متوسطه بود، ثبت‌نام کرد و در ۱۳۰۸ به درجه‌ی ستوان دومی در رشته‌ی توپخانه نائل آمد. خدمات اولیه‌ی خود را در تیپ توپخانه تهران آغاز کرد و مراحل ترقی را تدریجا پیمود و در ۱۳۱۸ با درجه‌ی سرگردی به دانشگاه جنگ وارد شد و دوره‌های ستاد و فرماندهی را گذرانید و به ریاست کارگزینی ارتش منصوب گردید. در ۱۳۲۰ درجه‌ی سرهنگ دومی و در ۱۳۲۲ درجه‌ی سرهنگی گرفت و به ریاست ستاد لشکر اصفهان برگزیده شد. پس از آن به معاونت لشکر فارس انتخاب شد و در ۱۳۲۹ درجه‌ی سرتیپی گرفت و فرمانده لشکر لرستان شد. در ۱۳۳۱ فرمانده لشکر تبریز شد و در همین سمت او را برای ریاست شهربانی احضار نمودند ولی از قبول آن خودداری و خود را در گرفتاری‌های آن روز از این سمت پرمخاطره نجات داد. در ۱۳۳۲ به تهران احضار و به ریاست اداره‌ی مرزبانی کل کشور برقرار شد. در ۱۳۳۳ درجه‌ی سرلشکری گرفته و به فرماندهی سپاه مرزبانی کل کشور برقرار شد و در ۱۳۳۳ درجه‌ی سرلشکری گرفته و به فرماندهی سپاه جنوب به جای سرلشکر حجازی که با فرخ استاندار وقت فارس، روح سازش و همکاری نداشتند منصوب شد. ولی خیلی زود بین فرمانده سپاه جدید و استاندار فارس اختلاف ایجاد شده و در نتیجه سپاه جنوب،

مرکز خود را تغییر داده به اصفهان انتقال یافت. در ۱۳۳۶ به تهران انتقال یافت و به ریاست رکن یکم ستاد منصوب شد و بعد در ۱۳۳۸ با ارتقاء به درجه‌ی سپهبدی، معاون کل ستاد مشترک گردید و چندی هم قائم‌مقام ستاد بود.

در ۱۳۴۲ دکتر حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی که در اثر اجرای اصلاحات ارضی، کشاورزی ایران را دگرگون ساخته بود از خدمت معاف و سپهبد ریاحی به جای وی وزیر کشاورزی شد.

دوران وزارت کشاورزی او قریب ۴ سال به طول انجامید و در ۱۳۴۶ از بدنه‌ی آن وزارتخانه چهار وزارتخانه جدا شد که عبارت بودند از وزارت کشاورزی، وزارت اصلاحات اراضی، وزارت منابع طبیعی و وزارت تولیدات کشاورزی. حسن زاهدی رئیس بانک کشاورزی، به وزارت کشاورزی منصوب شد. سرهنگ ولیان رئیس اصلاحات ارضی، وزیر اصلاحات ارضی شد و مهدس ناصر گلسرخی به وزارت منابع طبیعی رسید و عبدالمجید مجیدی هم از سازمان برنامه، در راس وزارت تولیدات کشاورزی استوار شد و سپهبد ریاحی هم سفیر کبیر ایران در هلند گردید. در ۱۳۵۰ ماموریت او در هلند پایان پذیرفت و به تهران آمد و پس از چندی ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت شیلات جنوب به او واگذار شد و تا ۱۳۵۷ در آن سمت برقرار بود.

اسمعیل ریاحی غیر از تحصیلات نظامی در ایران، چند دوره کوتاه‌مدت در اروپا و آمریکا گذرانید و در رشته‌ی توپخانه یکی از صاحبنظران نظامی بود. وی به ادبیات فارسی نیز دلبستگی داشت و گاهی بر حسب تفنن شعر می‌سرود و روی‌هم‌رفته ذوق ادبی داشت.

ریاحی در جوانی با خانواده‌ی وکیلی ازدواج کرد و صاحب سه فرزند گردید، یک پسر و دو دختر.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ریاحی، تقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۹ در اصفهان تولد یافت. پس از تحصیلات مقدماتی و ابتدائی، وارد مدرسه‌ی دارالفنون تهران شد و دیپلم متوسطه دریافت کرد. پس از آنکه دانشکده‌ی افسری را گذرانید، از طرف ارتش برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا اعزام شد و در پاریس دوره‌ی دانشکده‌ی افسری را در رشته‌ی توپخانه پایان داد و وارد مدرسه‌ی عالی پلی‌تکنیک پاریس شد و در رشته‌ی هیدرولیک درجه‌ی مهندسی گرفت. پس از ورود به ایران، ضمن انجام وظایف نظامی در ادارات فنی ارتش برای تدریس به دانشکده‌ی فنی دعوت شد و تدریس دروس آنالیز، هندسه، حساب و شیمی به عهده‌ی او قرار گرفت.

ریاحی در سال ۱۳۳۰ با احراز درجه‌ی سرتیپی به ریاست اداره‌ی تسلیحات و مهمات ارتش گمارده شد و سازمان نوینی برای اداره‌ی آنجا بنیان نهاد که با اصول فنی و تکنیکی کشورهای پیشرفته برابری می‌کرد. به دنبال جریان ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس و اخراج کارشناسان و متخصصین نفتی خارجی، ریاحی برای ریاست پالایشگاه آبادان دعوت شد. در این معرفی مهندس مهدی بازرگان که خود سرپرست موقت صنعت نفت بود، نقش مهمی داشت. ریاحی توانست از تعطیل پالایشگاه جلوگیری کند و تا حد امکان در گردش چرخهای صنعت نفت کشور کوشید. دکتر مصدق که از تلاش ریاحی در آبادان اطلاع داشت، در ۱۳۳۱ که مجددا نخست‌وزیر شد و اختیارات ارتش را نیز عهده‌دار گردید، ریاحی را به معاونت وزارت دفاع برگزید. وی دست به یک سلسله تغییرات در ارتش زد و عده‌ی زیادی از افسران عالی‌رتبه و ارشد را بازنشسته نمود که مآلا ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱ پیش آمد و مصدق ناگزیر سرلشکر بهارمست رئیس ستاد ارتش را منعزل و سرتیپ ریاحی را در راس

ستاد ارتش قرار داد. در این انتصاب دوستان ریاحی در حزب ایران مانند مهندس حق‌شناسی و مهندس زیرک‌زاده سهمی بسزا داشتند. ریاحی تا سقوط حکومت دکتر مصدق، در راس ستاد قرار داشت و در روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ دستوراتی در ارتش صادر کرد که از جمله حذف نام شاه در مراسم صبحگاهی و شامگاهی سربازخانه‌ها بود. سرتیپ ریاحی در اواخر مراد ماه ۱۳۳۲ از طرف حکومت وقت بازداشت شد و به اتهام قیام علیه حکومت ملی و مخالفت با حکومت مشروطه سلطنتی، از طرف دادرسی ارتش تحت تعقیب قرار گرفت. پس از تکمیل پرونده در مهرماه سال ۱۳۳۲ محاکمه‌ی او در دادگاه ویژه دکتر محمد مصدق به ریاست سرلشکر مقبلی و دادستانی سرتیپ حسین آزموده آغاز گردید. در این دادگاه، مصدق تمام اقدامات ریاحی را قبول نمود که به دستور وی انجام گرفته و او فقط یک مجری بوده است. آزموده نیز در دادگاه ریاحی، رعایت همقطاری را نمود و حتی‌المقدور از اهانت به او خودداری کرد. دادگاه، ریاحی را به دو سال زندان محکوم ساخت و دادگاه تجدیدنظر به ریاست سرلشکر جوادی، او را به سه سال حبس محکوم نمود. وی پس از پایان مدت زندان، به بخش خصوصی رفت و با تنی چند از دوستان خود به کار آپارتمان‌سازی پرداخت و از شغل پردرآمد «بساز و بفروش» ثروتمند شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ریاحی، محمد امین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ در آذربایجان متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی ادبیات تهران گردید و به اخذ لیسانس در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی نائل آمد. دوره‌ی دکترای ادبیات را نیز طی کرد و با درجه‌ی ممتاز، دکترای زبان ادبیات فارسی گرفت. کار خود را از دبیری آغاز کرد و چندی نیز در دانشگاه، مدرس بود و از اهم مشاغل او معاونت فرهنگ آذربایجان و مدیرکل اداره‌ی نگارش وزارت فرهنگ و هنر می‌باشد. سالها با سمت وزیرمختار، رایزن فرهنگی ایران در ترکیه بود. وقتی بنیاد شاهنامه را مجتبی مینوئی تشکیل داد، ریاحی یکی از اعضای برجسته‌ی آنجا شد. پس از درگذشت مینوی، ریاست بنیاد شاهنامه‌ی فردوسی بر عهده‌ی او قرار گرفت. وی در آخرین کابینه‌ی مشروطیت ایران که یک ماه و چند روز دوام کرد، وزارت آموزش و پرورش و علوم را عهده‌دار شد.

دکتر محمدامین ریاحی مردی دانشمند و محقق و ادیب است. سلسله مقالات تحقیقی او در زبان و ادب فارسی ظرف چهل سال اخیر در مطبوعات ایران منعکس می‌باشد. تالیفات مهمی دارد. چند کتاب را نیز تصحیح و تحشیه نموده است، مانند مرصادالعباد. مدتی در سازمان لغت‌نامه‌ی دهخدا همکاری نزدیک داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ریاضی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا هاشم‌خان خیاط اصفهانی است. در ۱۲۸۵ در اصفهان تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در اصفهان انجام داد

و به شغل آموزگار اشتغال ورزید. بعد به تهران آمد. دارالمعلمین مرکزی را در رشته‌ی ریاضی به پایان رسانید و چون در رشته‌ی ریاضی استعداد خاصی داشت، نام فامیل «ریاضی» را برای خود انتخاب کرد. در سال ۱۳۰۷ جزو اولین دسته محصلین دولتی به فرانسه اعزام شد و در رشته‌ی مهندسی برق و الکتریک درجه‌ی مهندسی گرفت. در سال ۱۳۱۳ به ایران بازگشت و به عنوان دانشیار وارد دانشکده‌ی فنی شد و به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۱۵ به معاونت دانشکده‌ی فنی انتخاب شد. در سال ۱۳۱۵ به معاونت دانشکده‌ی فنی انتخاب شد. بعد از فوت غلامحسین رهنما، چندی به ریاست دانشکده‌ی فنی برگزیده شد و یک دوره‌ی سه ساله ریاست کرد. مجددا در سال ۱۳۳۲ به ریاست دانشکده‌ی فنی منصوب گردید و قریب ده سال در آن سمت قرار داشت.

در دوره‌ی بیست‌ویکم قانونگزاری، کاندیدای مجلس شورای ملی شد و با عنوان نماینده‌ی اول تهران به مجلس رفت و در انتخابات هیئت رئیسه به ریاست مجلس شورای ملی برگزیده شد. در انتخابات دوره‌ی بیست‌ودوم نیز وکیل شد و ریاست مجلس را حفظ نمود. در دوره‌ی بیست‌وسوم نیز هم وکیل و هم رئیس مجلس شد. در دوره‌ی بیست‌وچهارم همان سمت را داشت لیکن در اواخر دوره به ریاست انتخاب نشد. دارای تالیفاتی در رشته‌ی تخصصی خود می‌باشد. بعد از انقلاب تیرباران گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ریاضی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۲ تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه، در ۱۲۹۰ ش برای ادامه‌ی تحصیل از طرف وزارت جنگ به فرانسه اعزام شد و مدرسه‌ی مهندسی نظام ورسای را به اتمام رسانید. پس از مراجعت به ایران، به ژاندارمری داخل شد و با افسران سوئدی حشر و نشر زیادی پیدا کرد. با سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه‌ی رعد که در آن روز از جوانان انقلابی و روزنامه‌نگاران تندرو و معتقد به رفرم اساسی در شئون مملکت بود، آشنا و نزدیک شد. پس از عزل سید از صدارت، سردار سپه ژاندارمری را منحل کرد و سرهنگ علی‌خان ریاضی را عضو شورای عالی نظام نمود، سپس او را سرپرست محصلین ارتش در فرانسه قرار داد و سمت وابسته‌ی نظامی ایران در آن کشور به او سپرده شد. سالهای طولانی در پاریس اقامت داشت تا اینکه روابط ایران و فرانسه تیره شد و رضاشاه به علت حملاتی که روزنامه‌های فرانسه به او می‌کردند، قطع رابطه نمود. کاسه و کوزه را بر سر ریاضی شکست، به تهران احضار و از نظام اخراج گردید.

پس از چندی او را به وزارت فرهنگ بردند و ریاست فرهنگ فارس را به او سپردند. خیلی خوب از عهده‌ی کار برآمد، مخصوصا در حفظ و احیای آثار باستانی فارس جدیتی بسزا معمول داشت. از آنجا به ریاست کل باستان‌شناسی منصوب شد. در ۱۳۱۸ رضاشاه او را به ارتش بازگردانید و درجه‌ی سرتیپی گرفت و ریاست اداره‌ی مهندسی ارتش با او بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ به معاونت وزارت جنگ و معاونت ستاد ارتش رسید. در ۱۳۲۳ سرلشکر شد و چندی به جای سپهبد یزدان‌پناه، رئیس ستاد ارتش شد. در ۱۳۲۳ در کابینه‌ی محمد ساعد مراغه‌ای، به وزارت فرهنگ معرفی گردید ولی چند روزی طول نکشید که به وزارت جنگ رفت. بعد از وزارت جنگ، رئیس دفتر نظامی شاه شد. وفات او در ۱۳۲۶ اتفاق افتاد. در شهریور ۱۳۲۰ که شورای عالی نظام طرح مرخص نمودن سربازان وظیفه و استخدام سرباز پیمانی را تصویب نمود، ریاضی یکی از امضاءکنندگان و مدافعین طرح بود که مورد غضب شاه قرار گرفت. چون رضاشاه قبلا- یک بار او را از ارتش اخراج کرده بود، به وی سوءظن پیدا کرد که شاید از دیگران دستور گرفته باشد. او را به کاخ سعدآباد احضار نمود، درجات و پاگون او را کند و به شدت او را مضروب نمود و تحویل

دادرسی ارتش داد تا او را محاکمه و اعدام نمایند. وی تا روز استعفای رضاشاه، در زندان دژبان بود ولی پس از رفتن رضاشاه، آزاد شد و به شغل مهمتری ارتقاء مقام یافت. سرلشکر علی ریاضی مردی دانشمند و فرهنگ‌دوست بود. تحصیلات عامل نظامی داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ریحانی یساولی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا ریحانی یساولی : فرمانده گروه دیده بانی لشگر۷۷پیروز خراسان (ارتش جمهوری اسلامی ایران)

دومین فرزند خانواده در سال ۱۳۲۷ در قوچان متولد شد. دوره ابتدایی را در مدرسه بهادری قوچان گذرند و برای ادامه تحصیل در دبیرستان امیرکبیر شهرستان قوچان ثبت نام کرد. به دلیل ژاندام بودن پدرش بیشتر تحصیلات خود را در مناطق مختلف سپری کرد. به کلاس نهم که رسید ترک تحصیل کرد و به استخدام ارتش در آمد. پس از سه سال به تحصیل ادامه داد و از دبیرستان فاطمی اهواز موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد که پس از آن توانست به دانشکده افسری راه یابد. تحصیلاتش را به صورت شبانه روزی در تهران و اصفهان انجام داد. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی، در شهر زنجان مشغول خدمت شد که در آنجا به همراه دوستانش به تبلیغات و تظاهرات علیه رژیم می پرداختند.

در نوزده سالگی ازدواج کرد که مدت زندگی مشترکشان چهارده سال بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، برای سرکوب ضد انقلاب از طرف تیپ ۲ قوچان به کردستان اعزام شد. چهارده ماه در مناطق سنندج و دیواندره مشغول جنگ بودند. پس از بازگشت از کردستان برای مقابله با بعثیون عراقی به جبهه آبادان رفتند و سمت دیده بانی لشگر ۷۷ را عهده دار بودند. احمد رضا فرزند بزرگ شهید می گوید:مردانگی و راستی پدر را بسیار دوست داشتم. به علت مفقود شدن جنازه پدرم، مقداری تاخیر در تحویل جنازه به وجود آمد که پس از تحویل از مشهد راهی قوچان شدیم. دوستان و آشنایان از پلیس راه قوچان تا منزل گرد آمده بودند و مراسم، بسیار باشکوه برگزار شد.

قبل از شهادتش و پیش از آغاز عملیات بزرگ ثامن الائمه به خانواده اش تلفن کرد و احوال یکایک خانواده را پرسید. محمد رضادر تاریخ ۵/۶/۱۳۶۰، در شب حمله ثامن الائمه، براثر اصابت ترکش خمپاره ۶۰ به قسمت بالای نخاع در عملیات شکستن حصر آبادان در بین راه ماهشهر به شهادت رسید. از شهید سه فرزند به نام های احمد رضا، بهجت و عبدالله به یادگار مانده است. جنازه شهید در باغ بهشت قوچان به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

ریگی، امان‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند یعقوب از ملاکین عمده بلوچستان، در ۱۳۰۷ در زاهدان متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد

دانشکده‌ی حقوق تهران شد و در رشته‌ی علوم سیاسی دانشنامه گرفت و در شرکت ملی نفت استخدام گردید. در انتخابات زمستانی دوره‌ی بیستم به وکالت از زاهدان انتخاب گردید و در ادوار بیست‌ویکم به بیست‌ودوم و بیست‌وسوم کرسی نمایندگان زاهدان را برای خود حفظ کرد. پس از نمایندگی، در املاک وسیع خود به کشاورزی مشغول شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ریگی، مراد ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عیدو، در ۱۲۷۸ متولد شد. مطابق عرف زمان تحصیلاتی نمود و چون پدرش از مالکین عمده و رئیس ایل بود، او نیز پدر را یاری می‌داد. در دوره‌ی دهم به وکالت مجلس از حوزه‌ی بلوچستان و ایرانشهر انتخاب گردید و در دوره‌های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم نیز همچنان وکیل بود. در دوره‌ی چهاردهم که انتخابات تا حدی آزاد بود، باز هم ریگی به وکالت انتخاب شد. در دوره‌ی هفدهم نیز وکیل مجلس شد. چون در آن دوره جانب دکتر مصدق را گرفت دیگر به پارلمان راه نیافت و املاک بازمانده از پدرش را اداره می‌کرد. در اوایل انقلاب در زادگاه خود درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ریوشار

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران ریوشاران در ماوراءالنهر.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

رئیس، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۵۳ متولد شد. پس از طی تحصیلات مقدماتی و متوسطه در ۱۲۷۳ وارد وزارت امور خارجه شد و به ترتیب مراحل اداری را طی کرد. در ۱۲۸۲ به معاونت اداره تحریرات روس و بعد به ریاست همان اداره منصوب شد. چندی نیز ریاست اداره محاکمات وزارت امور خارجه با او بود. در ۱۲۹۰ لقب ظهیرالملک گرفت و مستشار وزارت امور خارجه گردید. دیگر مشاغل او عبارتست از ریاست اداره‌ی انگلیس، مدیر کل و معاونت وزارت امور خارجه.

رئیس در اوایل حکومت رضاخان به حکمرانی گیلان منصوب شد و بعد حکومت اصفهان را برعهده گرفت. چندی هم حکمرانی خوزستان با او بود تا والی خراسان شد. در خراسان دست به اقدامات عمرانی زد ولی دوام زیادی نکرد و به علت بیماری مستعفی

شد و سرانجام در ۱۳۱۲ درگذشت.

از رئیس دو پسر و چهار دختر باقی ماند. علی منصور (منصورالملک) و دکتر سعید مالک (لقمان‌الملک) دامادهای او بودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رئیس، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۵ در تهران متولد شد. پدرش حسن رئیس (ظهیرالملک) از روسای درجه اول وزارت امور خارجه بود. پس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی آلمانی تهران گردید و پس از فراغت از تحصیل در ۱۲۹۵ به استخدام وزارت امورخارجه درآمد. اولین ماموریت او به خارج از کشور، کارمندی در کنسولگری ایران در سویس بود. در این ماموریت، ادامه‌ی تحصیل داد و لیسانس در رشته‌ی حقوق از دانشگاه برن گرفت. از اهم مشاغل وی در وزارت امور خارجه مدیرکل سیاسی، معاونت و کفالت وزارت امور خارجه، وزیر مختار در آلمان و رومانی، سفیرکبیر در عراق و انگلستان در دو نوبت، سفیرکبیر در فرانسه و هلند است.

در ۱۳۲۱ در کابینه‌ی احمد قوام به سمت وزیر پست و تلگراف تعیین شد. در کابینه‌ی سهام‌السلطان بیات، وزیر امور خارجه بود. در ۱۳۲۹ در ترمیم کابینه‌ی سپهبد رزم‌آرا مجددا به وزارت امور خارجه منصوب گردید. مدتی نیز استانداری استان آذربایجان با او بود. در ۱۳۴۲ از طرف حسنعلی منصور، خواهرزاده‌اش، به استانداری تهران معرفی شد، ولی شغل مزبور را نپذیرفت و پس از چندی سناتور شد و تا آخر عمر در آن سمت باقی ماند. در جوانی با یکی از دختران عبدالحسین میرزا فرمانفرما ازدواج کرد. حاصل این ازدواج یک پسر و دختر بود. در یک حادثه‌ی رانندگی فرزند ذکورش که تحصیلات عالیه خود را به اتمام رسانیده بود درگذشت و غم جانکاه، آن پدر را نیز بیمار و بستری ساخت و سرانجام در ۱۳۵۴ درگذشت. به چند زبان خارجی مسلط بود. مردی متین، جدی و درستکار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رئیس، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسن رئیس (ظهیرالملک)، در ۱۲۹۲ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به اروپا رفت و در رشته‌ی حقوق از دانشگاه پاریس لیسانس گرفت و به ایران بازگشت. در ۱۳۲۰ در بانک رهنی استخدام شد. دو سال بعد به بانک ملی منتقل گردید و پس از طی مراحل مقدماتی، مشاغل او عبارت بود از ریاست بانک ملی خرمشهر آبادان، مشهد و شعبه‌ی مرکزی تهران. در ۱۳۳۹ به معاونت بانک ملی منصوب شد و پس از چندی قائم‌مقام بانک شد و تا ۱۳۵۷ در سمت مزبور استقرار داشت. مردی بی‌آزار و درویش‌مسلک بود. چندین بار مشاغل مختلف در سطح بالا به او ارجاع شد ولی نپذیرفت. روی‌هم‌رفته از نیکان روزگار بود. در دوستی پابرجا و در دشمنی باگذشت بود. در ۱۳۶۵ درگذشت.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

رئیسی، منصور

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید منصور رئیسی : فرمانده محور عملیاتی لشگر۱۴امام حسین (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

مرداد ۱۳۳۷ در آبادان به دنیا آمد ، پدرش را در ۱۱ سالگی از دست داد و شد مرد خانه . بعد آمدند اصفهان مشکلاتشان زیاد بود ، اما همت و استعداد او زیاد تر ، دیپلم را گرفت و رفت سربازی . مردم ریخته بودند توی خیابانها و علیه رژیم شاه شعار می دادند . سرباز ها ایستاده بودند رو به روی مردم .مرخصی که آمد گفت : اگر مجبور کنند به مردم شلیک کنم . خود افسر ها را می زنم . وقتی بر گشت پادگان ، تهدیدشان کردند فایده ای نداشت .

بعد از انقلاب به انستیتو تکنولوژی اصفهان رفت تا بیشتر درس بخواند . اما حمله عراق به ایران نگذاشت . بلند شد و رفت آبادان ، خرمشهر و هر جایی که به او احتیاج بود . اصفهان هم که آمده بود در بنیاد امور مهاجرین جنگ کار می کرد .

چند وقتی هم رفت کردستان . عملیات فرمانده کل قوا ، خمینی روح خدا . دوباره بر گشت جنوب . همان وقت خیلی از دوستانش شهید شدند . اما خم به ابرو نیاورد . ثامن الائمه ، طریق القدس ، فتح المبین ، تنگه چزتبه ، بیت المقدس ، رمضان ، محرم ... همه جنگیدن و فرمانده های او را دیده اند .

فرمانده ی گردان امام حسن (ع) از تیپ اما م حسین (ع) مسئولیت محور یا یک بسیجی ساده . هیچکدام برایش فرقی نمی کرد . مهم این بود که به وظیفه اش عمل کند می گفت : من پاسدار ساده ای بیش نیستم . من سرباز امام زمان هستم البته اگر لایق باشم . دوباره با ترکش توپ و خمپاره زخمی شد اما باز هم نماند . او می گفت :

تا وقتی که جنگ هست من هم باید در جبهه باشم آنقدر ماند تا بالاخره شب دوازدهم آبان ۱۳۶۱ و شانزدهم محرم در مرحله دوم عملیات محرم به آرزویش رسید . منابع زندگینامه :ستارگان چشم من،نوشته ی سیدعلی بنی لوحی،نشر کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰شهیداصفهان،اصفهان-۱۳۸۳

زاب

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام او در اوستا اوزوا Uzava و نام پدرش توماسپه Tumaspa یعنی دارنده‌ی اسبان فربه و در پهلوی نام او هوزوب و به پارسی زاب یازو و به پهلوی نام پدرش توماسب است که همان طهماسب فارسی است در بندهشن آمده که زاب افراسیاب را براند و پنج سال پادشاهی کرد و او نواده‌ی پسری نوذر بود.

به روایت فردوسی چون افراسیاب نوذر را کشت و طوس و گستهم لیاقت پادشاهی را نداشتند ایرانیان زاب را که از تخمه‌ی فریدون بود اگر چه سالخورده بود به شاهی برداشتند وی پنج سال پادشاهی کرد و به یاری پهلوانان ایران با افراسیاب جنگ نمود و چون خشک‌سالی ایرانیان و تورانیان را به رنج آورده بود هر دو جانب پس از پنجسال صلح کردند و زاب به ۶۸ سالگی بمرد. در واقع

این صلح با پادشاه سکاها بوده است.

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

زابلشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زابلشاه یا فیروز، حکمران زابلستان در جنوب سیستان، سگانشاه یا سگستانشاه حکمران سیستان.

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

زاد، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سید جواد زاد در سال ۱۳۱۹ در شهر قم دیده به جهان گشود. ایشان دکترای رشته گیاه پزشکی را در سال ۱۳۵۴ از دانشگاه نانسی فرانسه اخذ کرده است. وی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران با درجه استادی می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیگرایش : قارچ شناسی و بیماری شناسی گیاهیوالدین و انساب : پدر سید جواد زاد، مرحوم حاج سید علی زاد، شاغل در بازار و نام مادر محترمشان مرحومه حاجیه خانم زهرا زاد (دارای مدرک تحصیلات ششم ابتدایی – خانه‌دار) بود و پدر بزرگش مرحوم حاج عباس زاد، تاجر در سرای حاجب الدوله تهران بود. دکتر زاد نیز دو برادر و یک خواهر دارد.خاطرات کودکی : سید جواد زاد از سن ۵ سالگی برای فراگیری قرآن به مکتب علوم دینی رفت.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : سید جواد زاد در خانواده ای مذهبی بدنیا آمد. خانواده اش از نظر مالی در وضعیت متوسطی قرار داشت.تحصیلات رسمی و حرفه ای : حرفه آموزی و تحصیلات رسمی سید جواد زاد به ترتیب زیر است: – سال ۱۳۳۲-۱۳۲۶ دوره تحصیلات ابتدایی در مدرسه نشاط تهران – سال ۱۳۳۹-۱۳۳۲ دوره تحصیلات متوسطه دردبیرستان رهنمای تهران – سال ۱۳۳۹-۱۳۴۳ دوره مهندسی کشاورزی در دانشگاه تهران – سال ۱۳۴۸-۱۳۵۲ دوره کارشناسی ارشد گیاه پزشکی دانشگاه تهران – سال ۱۳۵۰-۱۳۵۲ دوره کارشناسی ارشد D.E.A دانشگاه نانسی فرانسه – سال ۱۳۵۲-۱۳۵۴ دوره دکتری قارچ شناسی و بیماریهای گیاهی نانسی فرانسهخاطرات و وقایع تحصیل : سید جواد زاد از دوران تحصیل خود کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ملی شدن صنعت نفت و همچنین وقوع زلزله بوئین زهرای قزوین را به یاد دارد.فعالیتهای ضمن تحصیل : سید جواد زاد در حین تحصیل به یاد گیری زبان انگلیسی و همچنین فعالیت های ورزشی می پرداخت.استادان و مربیان : مربیان و استادان سید جواد زاد در دوران متوسطه و دانشگاه به قرار زیر است: – دبیرستان: مرحوم محمد علی دفتری ، مرحوم سید جوادی – دانشگاه: مرحوم دکتر محمد حسن مهدوی ، دکتر دواچی ، دکتر منوچهری ، دکتر خبیری ، دکتر شیبانی و دکتر شجاعیهم دوره ای ها و همکاران : دکتر حمید صاحب کشاف ، دکتر عباسعلی زالی (وزیر اسبق کشاورزی) ، دکتر حسین صدقی (استاد دانشگاه چمران اهواز) ، دکتر غلامرضا سلطانی (استاد دانشگاه شیراز) ، دکتر قربانعلی حجارود (استاد دانشگاه تهران) و دکتر محمود اخوت (استاد دانشگاه تهران) از هم‌دوره‌ای‌های سید جواد زاد می باشند. و از همکاران وی می توان به دکتر عباس شریفی ، دکتر یزدی صمدی ، دکتر علی خلیلی ، دکتر علی محمد برقعی ، دکتر حسن رحیمی اشاره کرد.همسر و

فرزندان : سید جواد زاد متاهل و دارای همسر بنام سرکار خانم فرشته سوداگر (دارای مدرک کارشناسی زبان انگلیسی) می باشد. ایشان ۴ فرزند دارد: - دکتر محمد علی زاد دارای درجه دکتری پزشکی دانشگاه شهید بهشتی - خانم مهندس نازنین زاد دارای مدرک مهندس کامپیوتر دانشگاه آزاد اسلامی - مهندس امیر علی زاد دارای درجه کارشناسی ارشد از دانشگاه امیر کبیر تهران - خانم گلناز زاد دانشجوی رشته هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامیوقایع میانسالی : سید جواد زاد در سال ۱۳۴۳ به استخدام دانشگاه تهران در آمد ، در سال ۱۳۵۰ برای اخذ درجه دکتری به کشور فرانسه رفت و در سال ۱۳۵۲ ازدواج نمود. در سال ۱۳۶۸ به درجه استادی دانشگاه تهران مفتخر گردید و در سال ۱۳۸۳ برای استفاده از فرصت مطالعاتی به دانشگاه آدلاید استرالیا مسافرت نمود. در سال ۱۳۶۳ به ریاست دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران منصوب گردید و قریب به ۲۲-۲۳ سال در مدیریت دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران خدمت کرده است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سید جواد زاد عضو هیئت علمی و استاد گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران است. از دیگر سوابق اجرایی و مدیریتی ایشان: - رئیس بخش بیماریهای گیاهی - ۱۳۶۱-۱۳۶۳ و ۱۳۶۷ -۱۳۷۲ و ۱۳۷۴-۱۳۷۶ مدیر گروه ، کشاورزی و منابع طبیعی مرکز نشر دانشگاهی شورای عالی انقلاب فرهنگی - ۱۳۶۳-۱۳۶۷ رئیس دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران - ۱۳۷۶-۱۳۸۱ معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده کشاورزی - ۱۳۸۱-۱۳۸۳ معاون آموزشی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران - ۱۳۸۳-۱۳۸۵ معاون پشتیبانی دانشکده علوم باغبانی - گیاه پزشکی دانشگاه تهرانفعالیتهای آموزشی : تدریس در دوره های کارشناسی ، کارشناسی ارشد و دکتری در دانشکده کشاورزی/ گروه گیاه پزشکی دانشگاه تهران. عناوین دروس آموزشی ارائه شده توسط سید جواد زاد: کارشناسی: - بیماریهای گیاهی - بیماریهای مهم درختان میوه - میکو توکسین ها کارشناسی ارشد: - بیماری شناسی بذر - بیولوژی و شناسائی علفهای هرز و انگلی - سلامت بذر - فیزیولوژی پاراتیسم در بیماریها دکتری: - بیماریشناسی بذر وی همچنین تدریس دروس فیزیولوژی پارازیتیسم در دانشگاه تربیت مدرس تهران را بر عهده دارد.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : سید جواد زاد آزمایشگاه بیماری شناسی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران را تاسیس کرده است. وی در احداث آزمایشگاه بیماریهای گیاهی - احداث هرباریوم همکاری داشته است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : آرا و گرایشهای خاص : زمینه های پژوهشی مورد علاقه سید جواد زاد تحقیق در زمینه بیماری شناسی گیاهی است.جوائز و نشانها : دریافت چندین جایزه و لوح تقدیر و لوح افتخار از طرف ریاست دانشگاه تهران ، مدیریت دانشگاه تهران و مدیریت دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران ، وزارت کشاورزی ، وزارت ارشاد اسلامی و وزارت آموزش و پرورش .چگونگی عرضه آثار : سید جواد زاد در چند طرح تحقیقاتی به عنوان مجری طرح بوده یا در طرح همکاری داشته است که به چند عنوان از آنها اشاره می شود: - طرح بررسی بیماریهای گیاهی ایران - مجری طرح - طرح بررسی بیماریهای دانه های روغنی - مجری طرح - طرح بررسی سفیدک داخلی آفتاب گردان - مجری طرح - طرح بررسی بیماریهای بوته میری زیره سبز - مجری طرح - طرح تکمیلی کلکسیون آزمایشگاه بیماریهای گیاهی - همکار طرح دکتر سید جواد زاد بیش از ۱۰۰ پایان نامه کارشناسی ارشد را راهنمایی و مشاوره و نظارت کرده است. ایشان همچنین دارای بیش از ۲۶ مقاله منتشر شده در مجلات بین المللی خارجی به زبانهای فرانسه و انگلیسی ، بیش از ۳۲ مقاله به زبان فارسی چاپ رسیده در مجلات داخلی می باشد. مقالات چاپ شده در مجلات خارجی: ۴ مورد مقالات چاپ شده در مجلات داخلی: ۵ مورد مقالات چاپ شده در همایشها : ۲۱ مورد مقالات ارائه شده در همایشها: ۱۶ مورد طرحهای تحقیقاتی به پایان رسیده: ۴ مورد آثار : بیماری شناسی بذر ویژگی اثر : دانشگاه تهران - فارسی - آماده چاپ۲ بیماری گیاهی ویژگی اثر : دانشگاه تهران - فارسی - آماده چاپ۳ بیماریهای درختان میوه ویژگی اثر : دانشگاه تهران - فارسی - زیر چاپ۴ طرحهای تحقیقاتی به پایان رسیده •: بررسی شدت بیماریهای پژمردگی فوزاریومی گوجه فرنگی در ارتباط با نماتد مولد ریشه -۱۳۸۱ • شناسایی عوامل قارچی و باکتریایی موثر در مبارزه بیولوژیک گل جالیز - ۱۳۷۹ • بیماریهای نباتات زراعی و باغی - ۱۳۷۶ • ۱۳۸۳، مقایسه اثر عصاره باقلا و گوجه فرنگی و چند آنالوگ استریو گول بر

جوانه زنی بذر گل جالیز قارچ شناسی و بیماریهای قارچی گیاهی ویژگی اثر : تالیف، آییژ، ۱۳۸۴ ۶ قارچ شناسی و بیماریهای گیاهی ویژگی اثر : تالیف- با همکاری دکتر اخوت منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

زاده بهابادی، محمد اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد اسماعیل زاده بهابادی : فرمانده گردان شهید بهشتی تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول شهریور ماه سال ۱۳۳۹ در روستای بهاباد از توابع شهرستان گناباد به دنیا آمد.

مادرش می گوید: «همان چیزی که خودش می خواست، همان را در خواب دیدم که همه به سفر کربلا می روند و من هم می خواستم بروم که بیدار شدم و دیدم خواب بوده است. به دوستان که گفتم، تعبیر کردند که فرزندت پسر است و انشاءالله به کربلا هم خواهی رفت.»

او ادامه می دهد: «در ماه محرم به دنیا آمد. چون فرزند اول ما حسین نام داشت، او را محمد نام گذاشتیم.»

به خاطر علاقه اش به آموختن قرآن، کتاب «یک جز» را تهیه کرد و به مکتب خانه رفت تا این که خواندن قرآن را آموخت. او علاقه ی خاصی به مسجد و ائمه اطهار (ع) داشت. در دوران کودکی لباس خود را به لباس مادرش سنجاق می کرد که هر وقت او خواست به مسجد برود، او نیز با او همراه شود.

در سال ۱۳۴۷ وارد دبستان نوبنیاد روستای بهاباد شد.

در سال ۱۳۵۲ به مدرسه راهنمایی خواجه نصیرالدین طوسی در شهرستان گناباد وارد شد و در سال ۱۳۵۴ دوره راهنمایی را به پایان برد. دوره متوسطه را بین سال های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۹ در دبیرستان کوروش سابق گذراند.

محمدرضا فضلی از دوران دبیرستان ایشان می گوید: «تصمیم گرفته بودند که اسم مدرسه را که در آن زمان کوروش بود به دکتر علی شریعتی تبدیل کنند و با سماجت و ممانعت از طرف مسئولین آموزش و پرورش مواجه شد که نباید این کار انجام شود. بالاخره خواسته دانش آموزان و شهید اسماعیل زاده باعث شد که قبول کنند و نام مدرسه از کوروش به دکتر علی شریعتی تغییر کرد، که این یکی از بزرگ ترین قدم هایی بود که برداشته شد.

در دوره دبیرستان او و تعدادی دیگر از دانش آموزان در راهپیمایی ها شرکت کردند که مسئولین مدرسه در ابتدا اجازه این کار را به آن ها نمی دانند ولی با سماجت آن ها نه تنها دانش آموزان بلکه خود مسئولین مدرسه نیز شرکت می نمودند.

کتاب های مذهبی، علمی و کتاب های استاد مطهری را مطالعه می نمود.

قبل از انقلاب در تظاهرات شرکت می کرد. در پخش اعلامیه های حضرت امام (که همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی بود) نقش فعالی داشت. همچنین در تصرف شهربانی، ژاندارمری و خلع سلاح آن ها (که همزمان با ۲۲ بهمن بود) نقش اصلی داشت.

آقای محمد باصری نقل می کند: «در تابستان ۱۳۵۶ به ایران آمدم. امام فرمودند: باصری، به مردم ایران و به جوانان غیور بگو که برای احترام به شهدایی که به وسیله دژخیمان شاه جان دادند، امسال اول فروردین ماه سال ۱۳۵۷ به جای این که عید بگیرند، مساجد را سیاه پوش کنند و اعلام عزا کنند. من برای ابلاغ پیام امام در تاریخ ۱۲/۴/۱۳۵۶ در روستای کلات از حجت الاسلام شیخ حسین نسائی تقاضا کردم که علما را دعوت کن. او این کار را انجام داد. اعلام کردم که امام عزیز دستور داده اند که اول سال ۱۳۵۷ به جای این که مراسم عید و نوروز بگیرید، مساجد را سیاه پوش کنید. از ۱۲ تیرماه سال ۱۳۵۶ در شهر و روستاهای گناباد

فعالیت زیادی انجام شد. از جمله شهید محمد اسماعیل زاده و ابوالقاسم اسماعیل زاده و شهید عباس باصری (که دانش آموز بودند) در تکثیر اعلامیه های امام (که من محرمانه به آنها می دادم) در روستای باغ سیا فعالیت چشم گیری داشتند. آن ها در خانواده هایی رشد کرده بودند که خواندن قرآن کریم عطر خانه هایشان بود. در اول فروردین ۱۳۵۷ بعد از نماز صبح در روستای باغ سیا سخنرانی کردم و بعد در روستای رهن و بهاباد و مسجد جامع قصبه شهر نیز سخنرانی داشتم (که تعدادی از دانش آموزان با خانواده هایشان مسجد جامع قصبه شهر را سیاه پوش کرده بودند) که سخنرانی در آن جا توسط ساواک ضبط شده بود. قرار بود که سخنرانی نهایی در کاخک انجام شود که در آن جا مامورین ژاندارمری جلوگیری کردند.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی (پنجم آبان ماه ۱۳۵۷) در گناباد نیروهای رژیم با تظاهر کنندگان درگیر شدند و جلوی حسینیه تیراندازی شد. شهید آن جا حضور داشت. در آن جا دو نفر از روحانیون گناباد هدف گلوله واقع شدند. او سر یکی از مجروحین را به دامن گرفت و با همان خونی که از گردن این روحانی جاری شد روی دیوار با همان خون نوشت: «شهیدان راهتان ادامه دارد.» و بعد با همان لباس خونی به خانه ای رفت. آقای باصری و آقای ابراهیمی مجروح شده بودند.

شهید اسماعیل زاده خیلی مشتاق بود، امام را ببیند. زمانی که قرار بود امام تشریف بیاورند، او با چند نفر از دوستان به استقبال امام در تهران رفته بودند که به دلیل بسته بودن فرودگاه و به تعویق افتادن آمدن امام چند روزی آن جا بود و بعد برگشت.

او بیشتر راهپیمایی ها را شکل می داد. مردم روستا روی حرف او حساب می کردند. وقتی اعلام می کرد که راهپیمایی است یا شخصی برای سخنرانی به مرکز شهرستان آمده، مردم روستا به مجالس سخنرانی می رفتند. همچنین او برنامه جالبی را ترتیب داده و از هر روحانی خواهش کرده بود، ده شب در یکی از روستاها برای انقلاب تبلیغ کند.

به روحانیت خیلی علاقه داشت. به امام بسیار علاقمند بود. امام را به عنوان شخصیتی بی نظیر و یک مراد (که مدت ها دنبالش بود) پیدا کرد و به محبوب خودش رسید. فرمایشات ایشان را چه از طریق روزنامه، بیانیه، سخنرانی و چه نوار پی گیر بود و به دیگران می رساند. تمام فرمایشات ایشان را براساس تکلیف انجام می داد.

طبق فرمان امام (که گفته بودند: جبهه ها را پر کنید) با شروع جنگ برای دفاع از اسلام به جبهه رفت. ابتدا با کمیته انقلاب اسلامی همکاری داشت. سپس به جهاد رفت و بعد به سپاه پاسداران پیوست.

ایشان بسیار فعال بود. شبانه روزی برای کندن کانال لوله کشی آب و کندن جایی برای تیر برق فعالیت می کرد و در سال ۱۳۵۷ (که در طبس زلزله شد) با دوستان خود برای نجات زلزله زدگان به آن جا رفت.

در منطقه جنگی و در گردان ، وقت بیکاری نداشت. همیشه در حال بازدید گروهان ها، دسته ها و سنگرها بود.

پس از شروع جریانات کردستان به آن جا رفت و آخرین مسئولیت او فرماندهی گردان چهارم تیپ ۲۱ امام رضا(ع) بود. چند بار مجروح شده بود، یک بار در مسیر سوسنگرد ـ بستان از ناحیه کتف، شانه و پشت پا مجروح شد.

مادرش می گوید: «در جبهه ترکش خورده بود و به ما نگفته بود. وقتی به بهاباد آمد، حاج آقا میری (روحانی جهاد سازندگی که برای مردم نماز جماعت می خواند) از من پرسید که، آقای اسماعیل زاده خوب شدند؟ گفتم: او که مریض نیست. از جبهه آمده و بسیار خوشحال و شادمان است. او گفت: احسنت، احسنت.»

در عملیات های مختلف از جمله: طریق القدس، بیت المقدس و رمضان شرکت داشت. در عملیات بیت المقدس مجروح شد و با وجودی که ریزه های ترکش در بدنش بود، برای شرکت در عملیات رمضان، بعد از ۴ روز مرخصی دوباره به جبهه رفت که در این مرحله به سوی معبود خود شتافت.

حسن کامران شهری خاطره ای از او تعریف می کند: «ما را به طرف منطقه عملیاتی حرکت دادند. چون شب بود. گردان ها به صورت ستون می رفتند، یعنی هر تیپ و لشکری نیروهایش به صورت ستون می رفت تا به منطقه عملیاتی برسد. هنوز گردان به

خط نرسیده بود و ۵۰۰ متر مانده به خط، عراقی ها با شلیک منوری گردان ما را شناسایی کردند. از زمین و هوا شلیک می کردند. حتی لوله های تانک هایشان را پایین آورده بودند و مستقیم به ستون های نفرات می زدند. این منطقه یک حالتی شده بود که حتی به اندازه یک متر جای خالی نبود که یک نیرویی بتواند از آن عبور کند. همه گردان ها زمین گیر شده بودند و منتظر بودیم که خدا چه کار خواهد کرد. همه اش می گفتند: امام زمان (عج) و فاطمه زهرا (س) را صدا بزنید. حتی به حالتی شده بود که می گفتند: کلاً برای سرتان یک چاله بکنید و همان جا که دراز کشیده اید سرتان را از گلوله در امان نگه دارید. با آن سختی که داشتیم، شهید می گفتند: خدا را در نظر بگیرید. یک لحظه دیدیم یک معبری باز شد به عرض ۶ متر و طولش تا حد خاکریز عراقی ها بود. صدای کالیبر ۵۰ عراقی ها قطع شد. صدای گلوله ها و تمام تانک ها که شلیک می کردند نیز قطع شد. بعد گفتند: به همین صورت با نام امام زمان (عج) و یا علی (ع) حرکت کنید که خاکریز عراقی ها را بگیریم. خلاصه از این راه به لطف خداوند رد شدیم و خاکریز عراقی ها را گرفتیم. علت را خواستیم جویا شویم که چه طور معبری به عرض ۶ متر باز شد که متوجه شدیم عراقی هایی که پشت آن کالیبر افتاده بودند خشک شده اند، سیاه شده بودند، بدون آن که حتی تیری به آنها خورده باشد. فقط خدا و امام زمان (عج) خواست که این منطقه خالی شود و ما آن جا را بگیریم. شهید بزرگوار با توکل به خداوند با مشکلات برخورد می کرد.

یکی از همرزمان شهید می گوید: «شب ۲۲ ماه رمضان (که همزمان با اولین مرحله عملیات رمضان بود) ایشان گفت: امشب که ۲۲ ماه رمضان است، شب نتیجه گیری زحمات من است. و همچنان که خود ایشان می دانست که شهید می شود، به آرزوی همیشگی خود نیز رسید.

محمد اسماعیل زاده در تاریخ ۲۳/۴/۱۳۶۱ به علت اصابت ترکش به سینه و سر در منطقه شلمچه و در عملیات رمضان به درجه رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش در بهشت شهدای بهاباد دفن شد. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

زارع پور، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی زارع پور : مسئول کمیته ی فرهنگی جهاد سازندگی(سابق)خراسان

در تاریخ ۹/ ۳/ ۱۳۳۹ در روستای قدس (فرگ سابق) شهرستان کاشمر در خانواده ای مذهبی متولد شد .وی دوران کودکی را در کنار پدر و مادرش گذراند و در سن شش سالگی وارد دبستان شد و تا کلاس پنجم در روستا درس خواند .سال آخر دوره ی ابتدایی را در دبستان اولیایی شهر مشهد گذراند و پس از آن در مدرسه عطایی به ادامه تحصیل پرداخت .بعد از اتمام تحصیل در دبیرستان ، موفق به گرفتن دیپلم ریاضی شد .او در دوران تحصیل فردی موفق و با استعداد بود .وی فعالیتهای سیاسی و مذهبی خود را از دوران دبیرستان با کمک چند نفر از دبیرانش آغاز کرد .او در برابر رژیم پهلوی به مبارزه برخاست و در این راه از هیچ تلاشی باز نااستاد و به پخش اعلامیه و نوار سخنرانی امام خمینی در محیط آموزشی و سطح شهر می پرداخت، کتابهایی که در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ از سوی رژیم حاکم ممنوع اعلام شده بود را مطالعه می کرد .او کانون هایی برای رشد و آگاهی جوانان تشکیل داد و از این طریق سعی در هر چه روشن تر کردن و آگاه ساختن دوستانش داشت .مهدی زارع پور پس از موفقیت در کنکور به دانشکده علوم راه یافت و با چهره های مبارز و مذهبی نظیر شهید حسین خزعلی آشنا شد . و ی در تظاهراتی که در

تاریخ ۱۹/ ۱۰/ ۱۳۵۶ در شهرستان قم در اعتراض به درج مقاله توهین آمیز در روز نامه اطلاعات بوجود آمده بود ، به همراه حسین خزعلی شرکت داشت که مامورین رژیم پهلوی دوستش را به شهادت رساندند .او در مراسم چهلم شهدای شهرستان قم ، یزد و ... شرکت فعالی داشت و نقش موثری در تعطیلی کلاسهای دانشکده علوم ایفا می کرد .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران ، با شرکت فعال در انجمن اسلامی دانشگاه، برای اسلامی کردن دانشگاه ها تلاش می کرد .با آغاز انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاهها ، به شهرستان کاشمر بازگشت و به عنوان نیروی رسمی در کمیته فرهنگی جهاد سازندگی مشغول به کار شد .وی به همراه پسر عمویش شهید محمد زارع پور ، درراه اندازی و تشکیل کلاس های مذهبی و سیاسی در سطح روستا نقش موثری داشتند .مهدی زارع پور بواسطه فقر فرهنگی که در منطقه کاخک شهرستان کاشمر حاکم بود ، در تابستان سال ۱۳۶۰ به آنجا رفت .او برای دانش آموزان و جوانان کاخک جلسات مذهبی و سیاسی تشکیسل می داد و به ارشاد آنان می پرداخت تا به این وسیله بتواند آنها را متدین و آینده ساز جامعه ، تربیت کند و بقیه اوقات خود را در جهاد سازندگی کاخک سپری کرد .او در پایان تابستان ۱۳۶۰ به جهاد سازندگی کاشمر بازگشت و چون عده ای از برادران جهاد سازندگی به جبهه اعزام شده بودند ، مسئولیت کمیته فرهنگی را به عهده گرفت و تلاش زیادی در تشکیل جلسات مذهبی و تشکیل شوراهای اسلامی و ... در روستا نمود .وی همچنین عضو شورای مرکزی جهاد سازندگی هم بود و همکاری زیادی با این شورا داشت .

پس ازشروع جنگ ، مهدی زارع پور به اردوی پانزده روزه ای که از طرف جهاد سازنگی خراسان برای اعضای شوراهای مرکزی شهرستانها در سوسنگرد تشکیل شده بود ، اعزام شد و پس از اتمام این دوره ، با علاقه به جبهه اعزام گردید .وی دو نوبت به جبهه اعزام شد .او در جبهه به همراه پسر عمویش جلسات و کلاس های سخنرانی ، تفسیر قرآن و برسی مسائل سیاسی تشکیل داده بود .مهدی زارع پور سرانجام در شب ۹/ ۹/ ۱۳۶۰ در شب عملیات طریق القدس در منطقه دهلاویه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به فیض شهادت نایل آمد .پیکر شهید مهدی زارع پور ، به همراه پیکر محمد زارع پور در روستای قدس شهرستان کاشمر به خاک سپرده شد .

او فردی باتقوا و مخلص بود .نماز را سر وقت در مسجد می خواند و به نماز شب عشق می ورزید .موقع صرف غذا ، چنانچه چند نوع غذا بود ، از یک نوع غذا می خورد و می گفت :اسراف نکنید .همیشه سفارش می کرد که خواندن یک آیه قرآن با معنی بهتر است از این که همه قرآن بدون معنی خوانده شود . صبح زود پس از ادای نماز، قرآن می خواند و موقع خواب ، با وضو می خوابید .ضمن خواندن قرآن ، لبخندی می زد و می گفت: چه مطالب جالبی قرآن دارد . او در غم از دست دادن صمیمی ترین یارش حسین خزعلی گفت: او به سوی جنت شتافت ولی دنیایی را در غم و اندوه خود بجای گذاشت .

مهدی زارع پور در این مساله تنها پناهگاه خود را قرآن دید و آیه « الذین اذا اصابتهم قالو انا الله و انا الیه راجعون » را بر زبان جاری می ساخت .وی در هنگام خواندن کتابهایی که رژیم پهلوی از پخش و مطالعه آن به شدت جلوگیری می کرد ، آنها را در روزنامه می پیچید و خواندن آنها را به دوستانش توصیه می کرد .

یکی دوستان زارع پور می گوید:

مهدی در سطحی بود که برای افرادی همچون بنده قابل درک نبود؛ چون فاصله علمی ما زیاد بود، نمی توانستیم ایشان را درک کنیم .او عارفی ناشناخته بود؛ به علوم قرآنی آشنایی نسبتا خوبی داشت، هر وقت فرصتی پیدا می کرد، کنا ر ما می نشست و با آیات قرآن ما را راهنمایی می کرد .صداقت و اخلاق او برای ما الگو شده بود و چون روح بزرگ او در این دنیای مادی نمی گنجید ، علی رغم نیاز شدید شهرستان به وجود ایشان ، وی به جبهه رفت و با فداکاری و شهامت ، همراه با کار فرهنگی و هدایت رزمندگان جنگید و سرانجام روح بزرگش به ابدیت پیوست. منابع زندگینامه :جهاد سازندگی خراسان در دفاع مقدس،نوشته ی عیسی سلمانی لطف آبادی،نشر سلمان،۱۳۸۵–مشهد

زارع، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین زارع بنادکوکی: فرمانده گروه توپخانه تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۰ در یکی از روستاهای استان یزد به نام" بنادکوک" در خانواده ای متدین و سخت کوش به دنیا آمد .او با حضور خود در محیط خانواده، عطری دیگر به فضای خانه بخشید و در دوران کودکی همه را شیفته خود ساخت.

حسن دوران کودکی را با تربیت اسلامی توسط والدین خود پشت سر نهاد و روز به روز بزرگتر شد وامید و آرزوها به اهل خانواده افزون تر ساخت.

بزرگتر که شد برای تحصیل به دبستان رفت و تمامی مراحل تحصیل را تا دبیرستان با جدیت تمام گذراند و موفق به اخذ دیپلم شد. در طول این مدت علاوه بر تحصیل در امور رفاهی محله و خانواده تلاش می کرد واز هیچ تلاشی دریغ نمی ورزید . به مستمندان توجه خاصی داشت. از کودکی توجه خاصی به مجالس و محافل مذهبی داشت و علاقه ویژه ای به انجام عبادات .

از اخلاق حسنه ای برخوردار بود. در دوران سخت وطاقت فرسای مبارزات انقلاب با دوستان خود جزء پیشگامان مبارزه بود و در این راه تلاش فراوانی به عمل آورد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز تجاوز دشمن ، سراسیمه به جبهه های جنگ شتافت و پس از آن به عضویت سپاه درآمد ومجددا عازم جبهه های نبرد شد .

در عملیات مختلف و با مسئولیت های مهم ایفای نقش نمود . دارای خلاقیت و پشتکار خوبی بود، مدتی از حضورش در جبهه می گذشت که به فرماندهی گردان توپخانه تیپ ۱۸ الغدیر منصوب شد .

سرانجام این سردار رشید اسلام در منطقه عملیاتی شلمچه وعملیات کربلای ۵در تاریخ ۱۰/۱۲/۱۳۶۵ بر اثر اصابت ترکش خمپاره به معبود شتافت و آرزوی دیرینه اش محقق شد.

اودر فرازی از وصیت نامه ا ش می گوید:

با قاطعیت تمام در برابر منافقین بایستید و نگذارید که هرچه دلشان می خواهد بگویند. پشتیبان رهبر و روحانیت باشید. سنگرهای نماز جمعه و دعای کمیل و دعاهای دیگر را خالی نگذارید که همین دعاها بوده که موجب پیروزی رزمندگان و وحشت دشمنان اسلام بوده و هست. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموروایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

زارع، کیخسرو

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معمار.

تولد: ۱۲۹۳، تهران.

درگذشت: ۵ دی ۱۳۷۲، آلمان.

کیخسرو زارع در تهران در خانواده‌ی سنتی زرتشتی به دنیا آمد. موفقیت درسی او در دبیرستان باعث شد که موفق به دریافت بورس تحصیلی برای اروپا بشود. در پاییز ۱۳۱۲ عازم انگلستان شد. بعد از یک سال زندگی در لندن در خانه‌ی یک کشیش مسیحی عازم شهر لیورپول شد تا معماری بخواند. در بازیهای المپیک سال ۱۳۱۵ در برلین از دانشجویان ایرانی بود که به دعوت آلمان به برلین رفتند و در همان مسافرت مقدمات ادامه‌ی تحصیل او در آلمان فراهم شد. در سال ۱۳۱۶ در دانشگاه برلین شروع به تحصیل کرد و در سال ۱۳۲۰، یعنی دو سال پس از آغاز جنگ جهانی دوم، فارغ‌التحصیل شد.

در طول جنگ جهانی دوم، در برلن به عنوان معمار (آرشیتکت) کار کرد و بعد از پایان جنگ در همان شهر یک شرکت مقاطعه‌ای تأسیس کرد. ولی ایرانیانی که مجبور شده بودند جنگ را در آلمان بگذرانند مایل به بازگشت به ایران بودند و مهندس زارع در سال ۱۳۲۶ موفق به بازگشت به کشور شد.

در تهران به ریاست اداره‌ی ساختمان دانشگاه تهران منصوب شد. عملیات ساختمانی زایشگاه مادران و نوزادان شیر و خورشید سرخ را در جنوب تهران به پایان رساند و در ۱۳۳۹ برای شرکت در یک سمینار ساختمان‌های ضد زلزله به ژاپن رفت.

با تجربیات حاصله از این سمینار است که در عملیات بازسازی ده‌رودک را که در زلزله‌ی ۱۳۴۱ خراب شده بود، اداره کرد. در زلزله‌ی سال ۱۳۶۹ این خانه‌ها خراب نشد و بدین واسطه مورد قدردانی کشاورزان واقع شد.

در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۴۰، بیمارستان حمایت مادران و نوزادان رشت را ساخت. همچنین قسمت جدید بیمارستان میرزایی تهران و مسجد کارخانه‌ی سیمان آبیک. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی به تدوین روزنامه‌ی خاطرات پدرش پرداخت. سه جلد خاطرات مرحوم اردشیر زارع در مرکز زرتشتیان کرمان و بنیاد نیشابور تهران موجود است.

مهندس زارع در سال ۱۳۶۸ به فرزندانش در برلین ملحق شد. بیماری‌های وی باعث گردید در آلمان خانه‌نشین شود. برای تحمل این خانه‌نشینی به مکاتبه با افراد زیادی پرداخت. در نتیجه‌ی این مکاتبه‌های با دکتر کروپ، رییس سمینار تاریخ خاور نزدیک دانشگاه هامبورگ آشنا می‌شود. این آشنایی به همکاری نزدیکی می‌انجامد که حاصل آن تأسیس موزه‌ی ایران در آلمان بود. در نوروز سال ۱۳۷۲ این موزه افتتاح شد. اما مهندس زارع به دلیل ضعف ناشی از بیماری موفق نشد در جلسه حضور داشته باشد و در پنجم دی ۱۳۷۲ درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

زارع، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد زارع قراملکی

محل تولد : تبریز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۲/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در سال ۱۳۶۹ در راستای استفاده از معارف اهل بیت(ع) و خدمت به مکتب شیعه و با انگیزه جهاد علمی در حفظ و

حراست از دستاورد قرنها تلاش و کوشش ائمه اطهار و علما رساتین شیعه وارد حوزه علمیه مدرسه عالی حضرت ولی عصر (عج) تبریز شدم.

در مدت حدود چهار و نیم سال سطح یک اتمام لمعه را تمام کردم . در اوایل سال ۱۳۷۴ جهت ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه قم شدم و در جوار حضرت معصومه(ع) و در مدرسه دارالشفاء به ادامه دروس فقه و اصول در سطح عالی پرداختم. از همان ابتدا به مباحث اندیشه سیاسی اسلام علاقه وافر داشتم بنابراین حوزه مطالعاتم را به اندیشه سیاسی اسلام متمرکز کردم. البته در طول تحصیل در کنار مباحث فقه و اصول در دوره های تخصصی کوتاه مدت از قبیل ادیان و مذاهب مرکز تخصصی ادیان زیر نظر جناب حجهٔ الاسلام آقای نواب شرکت کردم و همچنین دوره های فلسفه علم، عرفان اسلامی، منطق فهم دین که توسط پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی برگزار می شد استفاده نمودم.

زارع، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهدی در سال ۱۳۳۴ چشم به جهان گشود. سه ماه بود که مادرش را از دست داد. پدرش که مبتلا به سرطان بود نیز چندی بعد درگذشت و سرپرستی مهدی بر عهده عمویش سپرده شد. سال ۱۳۵۰ با عمویش به شیراز مهاجرت کرده و در مدرسه حاج قوام ثبت‌نام کرد. وضع اقتصادی آنان نسبتا خوب بود ولی چون او روح جستجوگری داشت با خواست خود شبها درس می‌خواند و روزها کار می‌کرد. در زمستان سال ۵۶ دیپلمش را گرفت و ناگزیر به خدمت سربازی رفت چندی بعد به دستور امام از پادگان نظامی فرار کرده و به صف مبارزین پیوست و تا لحظه پیروزی دست از تلاش خالصانه‌اش برنداشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با دخترخاله‌اش ازدواج کرد و ثمره این ازدواج ۴ فرزند بود. ۳ الی ۴ ماه بعد از ازدواجش به سپاه پاسداران رفت. و با شروع قضایای کردستان داوطلبانه راهی کردستان شد. در سومین روز تجاوز عراق، به جبهه رفت. رفته رفته، درخشش خیره کننده و کارآیی نظامی او در جبهه‌ها زبانزد همه شد و دوستانش شیفته اخلاق، زهد و انسانیت او شدند. چندین بار در عملیاتهای مختلف مجروح شد اما هیچ وقت اظهار ناراحتی نکرد. پاییز سال ۶۵ در مرخصی کوتاهی به دیدن خانواده‌اش رفت و چند روز بعد به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

زارعی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین زارعی متولد۱۳۱۸ ه.ش تهران دارای دکترای رشته گیاه پزشکی عضو هئیت علمی دانشگاه کلیپوتون انگلستان با درجهٔ استاد می باشد. وی دارای تحقیقات بر آثاری پیرامون گیاه پزشکی و ژنتیک گیاهی می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : حسین زارعی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته

کشاورزی از دانشگاه تهران و دکتری رشته گیاه پزشکی از دانشگاه اوهایو می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکتری در آن رشته از مقاطع مهم زندگی علمی حسین زارعی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : حسین زارعی در کنار تحصیل مشغول به مطالعه، تحقیق وتالیف آثاری در زمینه تخصصی مورد علاقه خود بوده است.وقایع میانسالی : حسین زارعی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشکی به عضویت هئیت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشکده علوم پایه دانشگاه اوهایو درآمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : حسین زارعی عضو هئیت علمی و دانشیار گروه گیاه پزشگی در دانشکده علوم پایه در دانشگاه اوهایو است.فعالیتهای آموزشی : حسین زارعی سالهاست که به عنوان عضو هئیت علمی گروه زیست شناسی دانشگاه اوهایو به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشگی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : حسین زارعی در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق وتالیف آثاری تخصصی، پژوهشی و عمیق می پردازد.آرا و گرایشهای خاص : حسین زارعی از جمله گیاه پزشکان و گیاه شناسانی است که تحقیقات مفصل و عمیق درباره گیاه پزشکی و بیماریهای گیاهان دارد. آثار : بیماریهای گیاهان گیاه پزشکی منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

زارعی، عباسعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عباسعلی زارعی

محل تولد : سبزه وار

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب عباسعلی زارعی مشهور به زارعی سبزه واری مطابق شناسنامه در سال ۱۳۴۸ در روستای گاچ از توابع شهرستان سبزه وار متولّد شدم. نام پدرم محمد و نام مادرم ماندگار زهرائی می باشد. وران کودکی را در آغوش پدر و مادر سپری کرده و قبل از دبستان در سن پنج سالگی به مکتب قرآن رفته و مشغول فراگیری قرآن و بعضی کتابهای دینی شدم. درس ۱۳۵۶ در شهرستان سبزه وار به دبستان رفته و مشغول تحصیل شدم. ر سال ۱۳۶۲ به طور رسمی وارد حوزه علمیه سبزه وار شده و مشغول تحصیل در حوزه شدم تا سال ۱۳۶۵ در سبزه وار از محضر اساتیدی همچون شیخ محمد علی ابراهیم نژاد، سید محمدشبیری، شیخ حسین طالبی درس سطح را از مقدمات تا اتمام لمعتین استفاده نمودم.

در سال ۱۳۶۵ در امتحان ورودی مشهد مقدس شرکت نموده و پذیرفته شدم.در مشهد مقدس از محضر حضرات حجج الاسلام آقای جوهری، علامه زاهدی،سنا بادی، علمی و حضرات آیات مرتضوی و فلسفی و آشتیانی و خلخالی تتلمذ نمودم. در مشهد مقدس به تقاضای بعضی از طلاب درسهای مقدمات تا لمعه را تدریس می نمودم و در سال ۱۳۶۸ اولین کتاب خودم به نام مسائل منطقی شرح منظومه حکیم سبزه واری را تأليف نمودم. درطول مدتی که در مشهد بودم یعنی مدت نزدیک به پنج سال با جدیت تمام به امر تحصیل و تدریس و تألیف مشغول بودم و برکات فراوانی در طول این مدت نصیب بنده شد.در شبانه روز فقط ۵یا ۶

ساعت استراحت می کردم و ساعات دیگر را در راه تحقیق و تحصیل سپری کرده و بطور کامل استفاده می نمودم.در مدرسه موسی بن جعفر (ع) مشغول تحصیل و تدریس شدم و در امتحان کفایه ممتاز شناخته شدم.

و در اواخر سال ۱۳۶۹ به توصیه اساتید محترم عازم شهر قم شده و در حوزه علمیه قم پذیرفته شدم.

در حوزه علمیه قم از محضر اساتید بزرگوار آیات عظام فاضل لنکرانی، میرزا جواد تبریزی، وحید خراسانی، سید موسی شبیری زنجانی در فقه و اصول و از محضر حضرات آیات حسن زاده آملی و جوادی آملی در فلسفه استفاده بردم و از سال ۱۳۷۱ در مدرسه آیهٔ الله العظمی گلپایگانی و مدرسه دار الشفاء و فیضیه مشغول تدریس مکاسب،رسائل، بدایهٔ الحکمه، نهایه الحکمه، شرح منظومه،بودم، و در حال حاضر مشغول چهارمین دوره تدریس کفایه الاصول و مشغول به تدریس خارج فقه می باشم.تاکنون کتابهایی را تألیف نموده ام که گزارش آن خواهد آمد. در مراکزی مانند مدارس علمیه الهادی و حجتیه و مرکز فقهی ائمه اطهار و مرکز تخصصی تربیت مدرس نیز تدریس نموده و می نمایم .

زاهد علایی بخاری، ابوعبداللّه، محمد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۵۴۶/۵۴۵ ق)، فقیه، اصولی، مفسر، واعظ و متکلم حنفی. معروف به علاء زاهد. در آخر عمرش املای حدیث می‌کرد. وی از مشایخ صاحب «الهدایه» بود. از آثارش «تفسیر القرآن» یا «تفسیر محمد بن عبدالرحمان» یا «تفسیر علائی» است که بیش از هزار جزء می‌باشد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :کشف الظنون (۴۵۸، ۴۵۴)، معجم المؤلفین (۱۳۳/۱۰)، الوافی بالوفیات (۲۳۲/۳)، هدیه العارفین (۹۱/۲).

زاهدی، اردشیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سپهبد فضل‌الله زاهدی و نوه‌ی دختری موتمن‌الملک پیرنیا است. تولد او در ۱۳۰۵ اتفاق افتاد. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به آمریکا رفت و از دانشگاه یوتا درجه‌ی مهندسی در کشاورزی گرفت. بعد از مراجعت به ایران، مدتی در اصل ۴ که ریاست آن با وارن آمریکائی بود همکاری می‌نمود. در جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که از مدتها قبل سپهبد زاهدی با مصدق‌السلطنه مبارزه داشت، اردشیر نیز با پدرش همکاری بسیار نزدیکی می‌نمود و خطراتی را نیز از این رهگذر برای خود ایجاد نمود. وقتی سپهبد زاهدی به ریاست دولت رسید، فرزندش بدون داشتن سمتی همه کاره نخست‌وزیری بود و خیلی از کارها با نظر و صلاح‌دید او حل و فصل می‌شد. در ۱۳۳۸ به سفارت ایران در آمریکا منصوب شد و چند سال در آنجا سفارت داشت. بعد با عنوان سفیرکبیری به انگلستان رفت و مدتی نیز در آنجا باقی بود تا اینکه در ترمیم کابینه‌ی امیرعباس هویدا در ۱۳۴۵ به وزارت امورخارجه منصوب شد و شش سال در این سمت بود تا اینکه به سفارت ایران در واشنگتن مامور گشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زاهدی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۵ و لیسانسیه حقوق از دانشگاه تهران است. در ۱۳۱۵ به خدمت وزارت دارائی درآمد و بعد مامور خدمت در بانک کشاورزی شد و ریاست اداره‌ی کارگزینی را عهده‌دار گردید. در ۱۳۲۴ با استفاده از بورس به آمریکا رفت و در سازمان ملل متحد مشغول کار شد و از طرف سازمان مزبور مامور تشکیل موسسه‌ی علوم اداری در ترکیه گردید و چند سالی موسسه‌ی مزبور را در شهر آنکارا اداره می‌کرد. در ۱۳۳۸ به ایران بازگشت و مدیرکل وزارت دارائی شد و پس از چند ماهی سرلشکر ضرغام وزیر دارائی، او را به معاونت خود معرفی نمود. در ۱۳۴۰ ارسنجانی وزیر کشاورزی، او را به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی بانک کشاورزی منصوب کرد. زاهدی در ۱۳۴۶ وزیر کشاورزی شد، و در ۱۳۴۸ که عطاء خسروانی وزیر کشور از خدمت دولت برکنار شد، زاهدی جانشین او شد. آخرین سمت حسن زاهدی، استانداری خراسان و نیابت تولیت عظمی بود. وی در اردیبشهت ۱۳۵۳ به تهران احضار شد و با سمت سناتور انتصابی به مجلس سنا رفت و تا پایان دوره‌ی ششم (شهریور ۱۳۵۴) در سنا بود). در فعالیتهای حزب ایران‌نوین معاون دبیرکل بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زاهدی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۵ در مشهد متولد شد. تحصیلات ابتدائی و قسمتی از متوسطه را در زادگاه خود فراگرفت و سپس برای ادامه تحصیل وارد تهران شد و در دبیرستان ثروت ثبت‌نام نمود و به اخذ دیپلم متوسطه نائل آمد و در ۱۳۱۴ وارد دانشکده‌ی افسری شد و در رشته‌ی سوارنظام افسر شد. مراحل خدمتی خود را در واحدهای مختلف گذرانید و در ۱۳۲۶ به درجه‌ی سرگردی نائل آمد و به دژبان مرکز منتقل گردید. پس از چندی رئیس گارد مجلس شورای ملی شد و در تمام دوران حکومت دکتر مصدق این سمت را دارا بود و در همین ایام دوره دانشگاه جنگ و فرماندهی و ستاد را گذرانید و چند دوره‌ی کوتاه مدت مامور امریکا شد و در رشته‌ی زرهی دوره دید. چندی ریاست ستاد دژبان کشور با او بود. در ۱۳۳۹ درجه‌ی سرتیپی گرفت و به فرماندهی مرکز پیاده شیراز منصوب گردید. در این سمت جدیت زیادی به خرج داد. در ۱۳۴۳ سرلشکر شد و به جای محمدحسین ضرغام فرمانده‌ی لشکر خوزستان گردید. چند سالی در آن سمت مستقر بود تا با ارتقاء به درجه‌ی سپهبدی به تهران منتقل و معاونت ارتش مرکز را عهده‌دار شد. چندی هم معاونت سرای نظامی را عهده‌دار بود. پس از بازنشستگی، مامور خدمت در شرکت ملی نفت گردید و به سمت ریاست انتظامات مناطق نفتی منصوب شد. وفات وی در سال ۱۳۷۶ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زاهدی، فضل‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «بصیر دیوان»، متولد ۱۲۷۲ در همدان است. پدرش حرده‌مالک و پیشکار و جلودار امیر افخم قره‌گزلو بود. زاهدی در دوران کودکی و نوجوانی تحصیلات مختصری در حد خواندن و نوشتن نمود. با ارتباطی که خانواده‌ی وی با سرهنگ رضاخان (رضاشاه) فرمانده آترياد همدان داشتند، او را به قزاقخانه بردند و دوره‌ی آموزشگاه افسری را طی کرد و در ۱۲۹۳ ستوان سوم شد و در تیپ همدان مشغول کار گردید. چند مخاصمه داخلی از قبیل جنگ با خالوقربان و احسان‌الله‌خان موجب شد او از خود رشادت نشان دهد و مورد توجه واقع شود و در نتیجه درجات نظامی را سریعا دریافت کرد و در سال ۱۳۰۰ سرتیپ شد. در ۱۳۰۱ در سرکوبی سمیتقوی کرد فرمانده یک ستون بود. در این برخورد سمیتقو شکست خورد و مقر او که قلعه‌ی چهریق بود، به دست قوای دولتی افتاد. به اقتضای زمان و اوضاع و احوال آن روز که مقدمات قدرت‌نمائی رضاخان بود، تبلیغات دامنه‌داری شروع شد و بازار تهران به مناسبت این فتح چراغانی نمود و سیل تبریک برای رضاخان سردارسپه سرازیر شد. قهرمان این فتح، سرتیپ فضل‌الله‌خان به دریافت عالی‌ترین نشان ارتشی آن روز که ذوالفقار نام داشت، مفتخر شد و نام وی و آوازه‌ی شهرتش در همه جا پیچید. در ۱۳۰۳ که رضاخان سردارسپه نخست‌وزیر و فرمانده کل قوا برای خاتمه دادن به کار خزعل به خوزستان رفت، زاهدی فرمانده تیپ فارس نیز همراه او بود. وی به فرماندهی قوای خوزستان منصوب شد و در یک مهمانی خصوصی که در کشتی انعقاد یافته بود، خزعل و تنی چند از پسران و نزدیکان او را دستگیر و به تهران فرستاد، البته در کمال نامردی. بعد به فرماندهی تیپ مستقل شمال برگزیده شد. از شمال مجددا مامور فارس گردید. در آنجا به خوشگذرانی و شب زنده‌داری مشغول شد به طوری که ایالت، شهر را در محاصره قرار دادند و بیم حوادث زیادی می‌رفت. از تهران حبیب‌الله‌خان شیبانی به شیراز رفت و زاهدی منعزلا با خلع درجه به تهران احضار گردید. پس از چندی به ریاست اداره کل امنیه مملکتی منصوب گردید و از آنجا به شهربانی منتقل شد و رئیس نظمیه مملکتی شد. هنگامی که رئیس نظمیه بود، سید فرهاد نامی یکی از زندانیان از محبس فرار می‌کند. رضاشاه که در این گونه موارد گذشتی از خود نشان نمی‌داد، سرتیپ فضل‌الله‌خان رئیس شهربانی را احضار و ضمن بازخواست به اتاقدار خود دستور می‌دهد که پاگونهای او را بکند. چند دقیقه بعد او را به زندان شهربانی انتقال می‌دهند. پس از استخلاص از زندان به ریاست باشگاه افسران که در حال ساختمان بود، برگزیده می‌شود و تا شهریور ۱۳۲۰ در آن سمت باقی بود. در مهرماه ۱۳۲۰ زاهدی برای بار دوم به ریاست ژاندارمری کل کشور رسید ولی بیش از سه ماه در آن سمت نبود. از آنجا به فرماندهی لشکر اصفهان با درجه سرلشکری منصوب گردید. در ۱۳۲۲ متفقین عده‌ی زیادی از رجال و افسران عالی رتبه‌ی ارتش را به جرم همکاری با آلمانها بازداشت کردند. زاهدی در زمره‌ی بازداشتی‌ها بود. نهایت انگلیسها او را از ایران خارج نمودند و به فلسطین بردند و مجموعا دو سال زندان بود و پس از استخلاص به تهران آمد و به فرماندهی سپاه جنوب منصوب شد و بعد به ریاست اداره‌ی بازرسی رسید. وقتی رزم‌آرا رئیس ستاد به قدرت رسید، زاهدی را بازنشسته کرد. در ۱۳۲۸ زاهدی توسط دکتر اقبال از بازنشستگی خارج و به ریاست شهربانی منصوب گردید. در حقیقت او را ظاهرا قدرتی در مقام سپهبد رزم‌آرا قرار دادند. انتخابات دوره‌ی شانزدهم در این موقع انجام گرفت. زاهدی به جبهه ملی کمک کرد و در نتیجه دکتر مصدق و چند نفر از افراد جبهه ملی از تهران به وکالت مجلس رسیدند و زاهدی هم سناتور انتصابی همدان شد.

در ۱۳۳۰ در کابینه‌ی حسین علاء به وزارت کشور معرفی شد. دکتر محمد مصدق نیز در معرفی اولین هیئت وزیران خود، زاهدی را در وزارت کشور تثبیت نمود. در مرداد ۱۳۳۰ از عضویت کابینه‌ی مصدق‌السلطنه کنار رفت و خود تدریجا داعیه‌ی نخست‌وزیری

پیدا کرد و از ۱۳۳۱ در مقام مبارزه با دولت برآمد.

به دنبال ربوده شدن و قتل سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی مصدق، سپهبد زاهدی رسما تحت تعقیب قرار گرفت و از طرف بازپرس نظامی احضار شد ولی او به مجلس رفت و در آنجا متحصن گردید. آیت‌الله کاشانی در دوران تحصن از او در مجلس دیدار کرد و مدتی با هم پیرامون سقوط دولت مذاکره کردند و سرانجام زاهدی با کمک و مساعدت دکتر عبدالله معظمی رئیس مجلس، از تحصن خارج شد و به طور اختفاء می‌زیست. فرمانداری نظامی تهران برای دستگیری او متوسل به مردم شد و از طرف دولت اعلام شد هر کس او را بگیرد و تحویل بدهد، یکصد هزار ریال جایزه به او تعلق خواهد گرفت. سرانجام در ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ زاهدی فرمان ریاست دولت را از شاه گرفت و با کودتای آمریکائی‌ها روز ۲۸ مرداد بر اوضاع مسلط گردید و درجه‌ی سپهبدی دریافت کرد و نشان درجه اول تاج گرفت. وزیران خود را تعیین نمود و از شاه دعوت کرد که به ایران مراجعت نماید. از اقدامات زاهدی یکی دستگیری و محاکمه‌ی مصدق و همکاران او بود. کشف شبکه‌ی نظامی حزب توده و جمع‌آوری اسلحه و وسایل نشر و کتاب و روزنامه از وقایع دیگر دوران زاهدی است. در همین دولت مجددا روابط سیاسی بین ایران و انگلیس دائر شد. تاسیس صندوق مشترک ایران و آمریکا برای ادامه عملیات عمرانی، عقد قرارداد استخراج نفت جنوب با کنسرسیوم بین‌المللی و به کار افتادن مجدد پالایشگاه آبادان از کارهای دولت زاهدی است.

سپهبد زاهدی تا فروردین ۱۳۳۴ در مصدر قدرت قرار داشت. همه‌ی کارها مطابق میل و سلیقه‌ی او انجام می‌گرفت. شاه تحقیقا عنصر تشریفاتی بود. فساد و سوءاستفاده و تصفیه حسابهای گذشته در دوره‌ی او رواج کامل پیدا کرد. انتخابات دوره‌ی هیجدهم را در محیط اختناق و خفقان انجام داد ولی شاه طبق دستور آمریکا می‌بایستی حکومت را خود به دست بگیرد، عذر زاهدی را خواست و از او استعفا گرفتند و مبالغ قابل ملاحظه‌ای پول به او پرداخت شد و سمت جدیدی تحت عنوان سفیر سیار دول اروپائی که مقر آن در ژنو بود، برای او درست کردند و او را محترمانه از ایران اخراج ساختند و حق ورود به ایران نداشت. در عوض، شاه دختر خود را که از همسر مصریش فوزیه بود، به اردشیر زاهدی داد و به او مقام آجودانی و سفارت بخشید و از معاملات مشروع و نامشروع میلیونها تومان به جیب او سرازیر کرد.

فضل‌الله زاهدی هیچگونه تحصیلات نظامی داخلی و خارجی نداشت. سواد او در حد متعارف بود. در اثر مسافرتهای خود به اروپا، زبان فرانسه را در حد رفع احتیاج می‌دانست، بسیار دیکتاتور و عیاش بود. در مدت هفت سال از ستوانی به سرتیپی رسید، در عوض بیست سال در درجه‌ی سرتیپی باقی ماند. رضاشاه همیشه می‌گفت: ای کاش دستم بریده می‌شد و حکم سرتیپی او را امضاء نمی‌کردم.

زاهدی در جوانی دختر موتمن‌الملک پیرنیا را به زنی گرفت و از او دو فرزند پیدا کرد. اردشیر و هما. ولی این ازدواج دوام زیادی ننمود و بین آن دو متارکه انجام گرفت. همسر دوم زاهدی از خانواده‌ی اتحادیه بود. زاهدی در ۱۳۴۳ در ۷۲ سالگی درگذشت و او را در امامزاده عبدالله مدفون ساختند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زاهدی، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۱۲۹۳.

درگذشت: ۱۳۷۰.

از آثار اوست: آفات گیاهان زینتی و صیفی در ایران و روشهای مبارزه با آنها (تهران، ۱۳۷۱).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

زاهدی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا زاهدی : قائم مقام فرمانده گردان کوثر لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

خدایا تورا سپاس که مرا دیگر بار از راه لطف و کرامت و بزرگی خودت توفیقی دادی تا بتوانم در صف سربازانت قرار گیرم. چگونه سپاس و شکر این نعمت تورا به جای آورم .سر را بر سجده گذاشته و شکر نعمتهایت را به جا آورم.

نه, ای خدای بزرگ هیچ چیز نمی تواند شکرنعمتهایت را به جا آورد, تنها و تنها آن چیز که خودم را راضی می کند که شاید رضایت من در مقابل رضایت تو هیچ باشد, این است که تنها سرمایه ام و هستی ام را که همانا در مقابل تو جان ناقابل می باشد فدایت و هدیه راهت و شکر آن نعمت هایت نمایم.

پس چه باک مرا آن که مرا در انتها خواهد برد خود در ابتدا با پای خودم بروم و چقدر شیرین است این گونه جان دادن.

خدایا عشقی که سالها و ماه ها و روزها در سینه ام شعله ور بود و آن گناهان من نمی گذاشت این عشق به وصال تو منتهی شود, ولی باز تو نظری کرده و گناهم را نادیده گرفته و این عشق درونم را بر برونم دادی و طاقت را از من سلب نموده و تحمل دوریت را نتوانستم .

شبانگاه سخنم را به معشوقم گفتم و جواب داد و در شب ظلمت و تاریکی آن را به هم پیوند داد. با این وصال روزنه کوچکی که از آن دنیای نور عبور خواهد کرد برای فردا باز شد. این شوق و علاقه و عشوه های معشوق و نویدهای او آن قدر جالب و با شور بود که دنیا و زندگی و همسر وهمه را از من ربود و تنها وجود خویش را در جسم و روح وجودم جلوه داد .

زندگی مانند یک مزرعه است و آن چه را که انسان در دنیا می کارد در مزرعه آخرت کشت می نماید و زندگی تنها خوردن و خوابیدن و شهوت نیست؛ این صفت یک خوک است زندگی زمانی معنا پیدا می کند که برای خدا به یاد خدا و رحمت خدا و با نام خدا باشد. یعنی زندگی خدایی باشد اگر غیر از این باشد نام آن را زندگی نتوان نهاد.

امّت حزب الله سلام فرزند وسر باز کوچک سلام را بپذیرید و برایش از درگاه خداوند متعال طلب مغفرت و عفو نمائید.

چند درخواست عاجزانه می کنم امیدوارم که لبیک بگوید .سخنم همان سخن شهید ان است. ولی باید تذکر داد بیایید قدر این نعمت عظیم را بدانیم و خدا را همیشه شاکر باشیم که از این فرشته روی زمین را برای هدایت ما فرستاده او بر گردن تک تک افراد جامعه حق بزرگی دارد. بیایید خود را در تمام ابعاد مطیع او نماییم که تنها راه نجات و تنها راه رضایت خداوند اطاعت از اوست .

مثل مردم کوفه نباشیم که با سخن امام علی (ع)وامام حسین(ع)را می خواستند اما اعمالشان غیر از این بود.

شما سرنوشت قوم ها را در قرآن مطالعه کنید اگر کفران نعمت نمایید خدا این نعمت را از شما خواهد گرفت و شما را به عذاب هولناک گرفتار خواهد کرد.

وظیفه همه افراد است که به جهاد بیایند امروز در پیشگاه امام و فردا در پیشگاه خدا قابل قبول نیست که از جبهه روی گردان شویم. بر همه تکلیف است پس آن چنان مردانه به جبهه ها هجوم آورید که قدرت تفکر و توطئه و طرح ریزی را از دشمن بگیرید, آنهایی که توانایی آمدن ندارند با کمک مالی حمایت خود را اعلام نمایند.

تنها و تنها از امام اطاعت کنید .غیر او را با مشت کنار بزنید و با گروهک ها و بدحجاب ها تا آخرین توان و قدرت برخورد نمایید. شما ای برادران پاسدار و رزمنده, امروزه بار مسئولیت و سنگینی بر دوش شماست. هر مصیبتی که وارد آید ابتدا بر شماست و راه امام و نجات اسلام به دست شماست و بدانید در موقعیت جنگ ما در بعد از بند گی و جبهه اطاعت از فرماندهی است. برادران مخلص بسیجی سعی کنید مطیع فرماندهان باشید .

برادران راه دیگر نصرت اسلام ,اخلاص شما در عبادت و صبر شما در مقابل مشکلات و پایداری در هجوم دشمن است. بایستید و استقامت نمایید که در آخرین لحظات است که خداوند نصرت را نصیب می گرداند. حالا که خدا بر ما منت نهاده و نام سرباز امام زمان (عج) برما گذاشته اند,آن گونه باشیم که در شان این القاب است. شما خانواده های معظم شهدا شما مگر غیر از این است که فقط برای رضای خدا فرزند داده اید پس هیچ گونه چشم داشتی به کسی نداشته باشید. حمایت شما از رزمندگان و حضور شما در صحنه های اجتماع دل گرمی دیگری برای بچه های رزمنده دارد.

و شما دوستانم گرچه ممکن است آن طور که اسلام دوستی را می خواهد نتواسته باشم برای شما باشم ولی برای مسائل ناچیز وبی محتوا هرگز این انسجام خود را بر هم نزنید. عزیزانم امیدوارم که مرا ببخشید واین انسجامی که از شهدا و یاران شهید بر ما رسید ه را سعی کنید وارث خوبی باشید. و شما پدر و مادرم :

شما خود می دانید که منم در این مدّت زندگیم غیر از رنج و دردسر برای شما نداشتم .همیشه ,زمانی که بودم و نبودم باعث اذیت شما شده ام ولی با این احوال من یک امانت بودم در دست شما و خدا را شکر نمایید که درست امانت را تحویل داده اید. از خداوند می خواهم در مقابل رنج و زحمات شما ,به خصوص مادرم گرچه هیچ چیز جبران آنها را نمی کند ,ولی از خدا می خواهم که شهادتم را مدالی برای افتخار بر گردن شما قرار دهد.

شما به حضورمن در جبهه اکتفا نکنید فردای قیامت هرکس با عمل خویش بارخواست می شود. پس وظیفه است بر همه برادران برای یاری اسلام آن چه را در هر زمینه ای توان دارند...

خدا را شکر می کنم که از آن زمان بی تفاوتی نسبت به مسائل بیرون آمدید. این را برای همیشه از خدا بخواهید بلکه هرکس رضایت خدا را می خواهد باید رنج بکشد.

مردم ,سعی کنید از خط امام فاصله نگیرید که به گمراهی کشیده خواهید شد. در او محو شوید هم چنان که او در اسلام محو شده است. به همسرانتان در رابطه با مسائل اسلامی و خصوصیات یک زن مسلمان بیشتر توصیه کنید. این را من نمی گویم دستور اسلام است و امیدوارم به بزرگی خدا مرا ببخشید و هیچ وقت جایم را در لباس رزم و سپاه خالی نگذارید. برادرم مصطفی سعی کن درست را تا آخر بخوانی زیرا که آینده اسلام به جوانانی پاک و باهوش نیازمند است.

خواهرانم:

من هروقت شما را می دیدیم خدا می داند یک حالت عجیبی داشتم و خدا را همیشه شکر می کنم که شما آنگونه هستید که اسلام می خواهد و حضرت فاطمه (س) می خواهد. گرچه ممکن است من حقم را نسبت به شما ادا نکرده باشم ولی اگر آرامش روح مرا می خواهید برای همیشه نه تنها خود بلکه دیگران را به حجاب و نمونه بودن و آن گونه که اسلام می خواهد باشید, توصیه کنید.

سعی کنید با تربیت فرزندان خود خدمتی بزرگ به اسلام کنید و این از دامن پاک شماست که بچه هایتان به راه نور کشیده می شوند. از خداوند برایتان صبر می خواهم .زنام پیرو فاطمه و زینب شما هستید .

خود را بـا اسـلام هماهنگ نماییـد و هرکس نیزراجع به حجاب و مسائل دینی چیزی گفت اسـتدلال نماییـد وبا آنها سـخت برخورد نمایید. برادرتان را حلال کنید.

و شما ای همسرم:

ای نمونه ایمـان و از خودگذشـتگی, ای نمونه اخلاـص و صبر و بردبـاری به خـدا قسم به انـدازه دنیا دوسـتت دارم ولی چه کنم آن عشـقی که مرا فرا خوانـده عشق تو و دنیا را برایم هیـچ کرده. از آن زمانی که با تو به عنوان همسـر یکـدیگر شـدیم زنـدگیم حالت دیگری پیـدا کرد. عشق و علاـقه ام نسبت به کارم بیشتر شـد و اینها از راهنمائی ها و هـدایت تو واخلاق تو بود. همسـرم گرچه آن طور که باید نتوانستم حق همسری را ادا نمایم ولی امیدوارم که با صبرت و بردباریت روح مرا شاد گردانی .

همسـرم می دانم برای آینـده چه برنامه هایی ریخته بودی ولی بدان مصـلحت خدا در این بوده اگر انسان توکل بر خدا داشـته باشـد تمام مسائل برایش حل شـدنی است. تو در این مدت کوتاه هم چون فاطمه زهرا برخورد نمودی تو بر من حق بزرگی داری . بعد از من از خدا درخواست کمک کن ,می دانم تحمل دوریمن سخت است ,بسیار سنگین است ولی مانند گذشته صبر پیشه کن. همسرم دوست داشـتم بدانی که نظرم نسبت به تو چه بود: شاید هم درک کرده باشی و کاش فرصت کافی بود نامه ای جداگانه برایت می نوشتم .

امیـدوارم که خداونـد مـا را در آخرت در کنار هم روسـفید و با آبرو گردانـد و آنجا نیز در کنار هم باشـیم. برایم دعا نما و از خـدا طلب مغفرت کن .

ولی چند تذکر لازم می دانم:

۱ـ مقداری نماز و روزه قضا شده دارم بدهید برایم بگیرند.

۲ـ اگر جسدی داشتم مرا در مزار شهدا در بین قبور برادرانم اصغر فتاحی و محمود حسینی دفن نمایید .

۳ـ از شهادت من برای هیچ زمانی سوء استفاده مادی نشود.

۵- برای شهادتم از هیچ کسی هیچ انتظاری نداشته باشید .

از همه شما طلب دعا و از خداوند طلب مغفرت می نمایم .به امید نصرت نهایی و رسیدن هرکس به آرزویش ,از تمام اقوام معذرت می خواهم.

والسلام محمدرضا زاهدی

زاهدی، هما

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

فرزند سپهبد فضل‌الله زاهدی، در ۱۳۰۹ در تهران متولـد شد. مادرش دختر موتمن‌الملک پیرنیا بود که پس از مدت کوتاهی ازدواج او با زاهدی منقطع گردید . هما تحصیلات ابتدائی و متوسـطه را در ایران به اتمام رسانید و سرانجام با حسین اتحادیه برادر نامادری خود ازدواج کرد و صاحب دو دختر گردید.

هما زاهـدی در دوره‌ی بیست‌ودوم مجلس کاندیدای نمایندگی از همدان شد و سـرانجام به مجلس راه یافت و در ادوار بیست‌وسوم و بیست‌وچهارم همچنان نماینده‌ی همدان بود.

همسر دوم هما زاهدی داریوش همایون مدیر روزنامه‌ی آیندگان بود که هم‌اکنون در آمریکا توطن اختیار کرده‌اند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زبردست، صمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید صمد زبردست : مسئول بنیاد جانبازان تبریز سال ۱۳۴۳ درتبریزبه دنیا آمد. زندگی اودر این شهر ادامه داشت تا اینکه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت سپاه تبریز درآمد .

پس از ورود به سپاه هر جا احساس می کرد نیاز به جانبازی است تا از انقلاب اسلامی دفاع شود حاضر بود.

با شروع جنگ بی درنگ به جبهه شتافت تا درمقابل متجاوزین به میهن اسلامی ایستادگی کند. اودر عملیات متعددی همچون: عملیات مسلم بن عقیل مهرماه۶۱، والفجر مقدماتی بهمن ۶۱، والفجر ۳مهر۶۲، خیبر اسفند۶۲ شرکت نمود .

درعملیات نفوذ به داخل شهر مندلی عراق شرکت و از ناحیه بازوی راست مجروح شدو با اینکه مجروح بود ماموریت محوله را که انهدام انبار مهمات دشمن در داخل شهر بود به انجام رسانید.

در عملیات ظفرمند بدر اسفندماه۶۳ درمنطقه شرق دجله بر اثر بمباران خوشه ای دشمن مجروح و قطع نخاع گردید و دست چپ وی نیز بعلت خردشدن مفصل و قطع عصب از کار افتاد.

سال ۱۳۶۶ ازدواج کرد . درسال ۱۳۶۸ بنا به درخواست مسئولین بنیاد جانبازان استان آذربایجان شرقی به عنوان مسئول بنیاد جانبازان تبریز مشغول خدمت به عزیزان جانباز شد. شهید زبردست در اوایل اردیبهشت سال ۱۳۷۲ برای مداوای جراحات باقی مانده از دوران دفاع مقدس به تهران عزیمت نمود و هنگام بازگشت ساعت ۱۳:۳۰ روز پنجشنبه ۱۶/۲/۱۳۷۲ دچار حادثه رانندگی گشته و پس از انتقال به بیمارستان امام(ره) تبریز به لقاءا... پیوست.

اودر طول زندگی پربار خود مسئولیتهای زیادی را به عهده گرفت؛ مسئول اعزام نیروی بسیج تبریز، معاون عملیاتی یگان دریایی لشکر عاشوراو...از جمله این مسئولیتها است.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

زراستوند، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد زراستوند : مسئول عقیدتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اراک سال ۱۳۳۳ در شهرستان اراک چشم به جهان گشود و در حالی که وضعیت مالی خانواده بسیار بد بود و نومید کننده . یک بهار از عمرش نگذشته بود که پدر مریض خود را که در چندین سال متوالی در بستر بیماری بود از دست داد و ادامه زندگی اش با دو برادر و یک خواهر یتیم دیگر به دست مادرش که زنی پارسا و با تقوی بود سپرده شد . مادر محمد علاوه بر خانه داری از طریق قالی بافی به طور شبانه روز تلاش می کرد تا معیشت خانواده را تأمین نماید .او با این که در سنین جوانی بود اما از ازدواج مجدد خودداری کرد.او با تلاشی ستودنی چهارفرزندش را بزرگ کرد وبه موقعیتهای مناسب اجتماعی رساند.

محمـد را بـا حمایتهـای مـادی ومعنوی ودر سـایه تلاش مادرش به مـدرسه , دبیرسـتان و دانشـگاه راه یافت. او در آزمون سراسری شرکت کرد ودررشته زمین شناسی دانشگاه تهران قبول شد وبه تحصیل پرداخت.او بعد از ورود به دانشگاه مقلّد امام شد و به فعالیتهای مذهبی ومبارزات انقلابی با حکومت شاه خائن روی آورد .
چندین مرتبه در این رابطه توسط ماموران حکومتی دستگیر شد ومورد شکنجه قرار گرفت. در مبارزات خیابانی در شهرهای بزرگ مثل تهران و کرج شرکت داشت . یک سال قبل از پیروزی انقلاب او کتابخانه ای را در فردیس کرج تأسیس که چند هزار نفر عضو آن هستند.
بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ابتدا در جهاد سازندگی(سابق)مشغول خدمت شد.بعد از آن به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست. و پس از مجاهدتهای زیاد در راه پیشرفت اسلام ناب محمدی در تاریخ ۸/۹/۱۳۶۰ در کربلای بستان به شهادت رسید.
منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

زرآبادی، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید موسی حسینی زرآبادی که سبط عالم جلیل مولی کریم روغنی است فیلسوف متاله و حکیمی الهی و متکلمی توانا و فقیهی اصولی و مبین معارف ائمه معصومین علیهم‌السلام بود.
در سال ۱۳۱۱ قمری در بیت علم و تقوا به دنیا آمده و در دوران کودکی مقدمات و ادبیات را خوانده و از محضر اساتید بزرگ چون حاج مولی علی‌اکبر ایزدی متوفی ۱۳۳۰ فقها و اصولا ـ استفاده نموده و تقریرات درس ایشان را مبسوطا نوشته و به تهران مسافرت کرده و در مدرسه سید نصرالدین مشغول تکمیل علوم عقلی و نقلی و ریاضی شده و از محضر میرزا ابوالحسن جلوه متوفی ۱۳۱۴ قمری و میرزا حسن کرمانشاهی متوفی ۱۳۳۶ قمری و میرزا شهاب شیرازی و شیخ علی نوری متوفی ۱۳۳۵ بهره برده و پس از تکمیل مراتب علمی به قزوین مراجعت و به تدریس علوم اسلامی از عرفان و فلسفه و کلام و فقه و اصول و تربیت و ارشاد مشغول و شاگردانی مبرز در علم و تقوی چون مرحوم حاج شیخ علی‌اکبر الهیان و حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج سیدعباس مدرسی و حاج سید جوادی تربیت نموده است. دارای تألیفاتی نافع در علوم مختلفه می‌باشند.

۱– اصول دین

۲– اعتقادات

۳– تعلیقه بر رسائل شیخ انصاری

۴– حاشیه بر منظومه سبزواری

۵– حاشیه بر الهیات اشارات

۶– حاشیه بر منطق اشارات

و رساله‌های دیگری در مواعظ و علوم فلسفه و غیر اینها.
معظم‌له در دوم ربیع‌الثانی ۱۳۵۳ هجری قمری از دنیا رفته و در جوار حضرت شاهزاده حسینی قزوین مدفون شده است.
(۱۳۵۳ –۱۲۹۴ ق)، فقیه. وی در قزوین و تهران به تحصیل علوم معقول و منقول پرداخت. حاج ملاـ علی‌اکبر ایزدی سیادهنی تاکستانی از استادن وی بود که سید موسی «تقریرات» درس فقه و اصول ایشان را نگاشته است. وی در تهران در محضر اساتیدی

چون میرزا حسن کرمانشاهی و سید شهاب‌الدین شیرازی و شیخ علی نوری حکمی و شیخ فضل‌اللّٰه نوری کسب فیض کرد. شیخ علی الهیان تنکابنی و شیخ مجتبی قزوینی خراسانی و شیخ هاشم قزوینی و سید محمدتقی معصومی اشکوری و سید علی محمد حاج سید جوادی و بسیاری دیگر از شاگردان وی می‌باشند. از آثارش: تعلیقه بر بخشی از «رسائل»؛ حاشیه بر «مطول»، بخش علم بیان؛ حاشیه بر «کفایه الاصول»؛ شرح «سامان و ابسال» ابن‌سینا؛ رساله‌ی «اعتقادات»، به عربی؛ حاشیه بر «منظومه» سبزواری؛ حاشیه بر «شرح اشارات»، بخش الهیات؛ «اصول‌الدین»، به فارسی؛ رساله‌ای درباره‌ی مشروطیت؛ حاشیه بر منطق «اشارات».[۱]

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد نهم)

منابع زندگینامه :[۱] کیهان فرهنگی (س ۹، ش ۱۲، ص ۲۷ -۲۶، ۵).

زرسپ

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پسر طوس (ه.م.) از سرداران بزرگ ایران در عهد کیانیان (داستان.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

زرین کفش، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قاضی عالی‌رتبه، وزیر، رجل سیاسی، در ۱۲۶۴ در کردستان تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدارس افتتاحیه، تربیت و دارالفنون انجام داد و وارد مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی شد. پس از پایان دوره‌ی مدرسه، چندی در مطبوعات مترجم بود مخصوصا در روزنامه‌های شرق و رعد که مربوط به سید ضیاءالدین بود، مترجم و خبرنگاری فعال شد. در همان ایام به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. در آن وزارتخانه مراحلی از ترقی را پیمود. مدتی رئیس اداره و زمانی نایب اول سفارت ایران در واشنگتن بود. در ۱۳۰۶ در تشکیلات جدید عدلیه با رتبه‌ی ۸ قضائی به آن وزارتخانه منتقل گردید و به ریاست دادگاه جنائی منصوب شد. پس از چندی رئیس کل دیوان کیفر گردید، بعد به مقام مستشاری دیوان عالی تمیز ارتقاء مقام یافت و سرانجام به معاونت وزارت دادگستری منصوب گردید. از آنجا به معاونت وزارت کشور انتقال یافت. چندی هم در آن وزارتخانه کفالت داشت. در ۱۳۱۱ کمیسر نفت شد و به لندن رفت. ماموریت او پنج سال طول کشید. پس از مراجعت مجددا معاون وزارت دادگستری و سپس معاون اول دادستان کل کشور شد. در ۱۳۲۲ در ترمیم کابینه‌ی محمد ساعد چندی وزارت دارائی را عهده‌دار شد. از آن پس عضویت هیئت نظارت بانک ملی و ریاست هیئت مدیره بانک صنعتی و معدنی ایران با او بود. وفات او در ۱۳۴۷ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زرین‌کفش، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: استاد، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

تحصیلات عالی در رشته کشاورزی و دکترای خاک‌شناسی.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

علوم خاک قسمتی از ترکیبات و عوامل تشکیل دهنده اکوسیستم محیط زیست است که در مرز بین سنگها در قسمت زیرین و بیوسفر در قسمت روئین قرار گرفته است. مشخصات درونی خاک فعل و انفعالات و کنش و واکنشهای ماده و حیات علوم خاک، صفات و خصوصیات درونی خاک، ارتباط و همبستگی آن را با عوامل دیگر اکولوژیکی مانند موجودات زنده اعم از گیاهان یا جانوران بحث می‌کند، انجام طرح‌هائی درباره خاک‌شناسی خاکهای جنگلی در ارتباط با پوشش گیاهی، پژوهش در زمینه ارتباط شوری خاک با پوشش گیاهی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۲۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و یک پایان‌نامه دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۹

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:–

زمینه علمی تألیفات

خاک‌شناسی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

علوم خاک.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

زعیم،حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وکیل مبارز مجلس شورای ملی فرزند سیدصادق و خواهرزاده‌ی وحیدالملک شیبانی، در ۱۲۶۳ در کاشان متولد شد. تحصیلات خود را در کاشان در حد متعارف انجام داد و در جوانی به وزارت دارائی رفت. تدریجا مراحل ترقی را پیمود تا به ریاست مالیه کاشان رسید. در انتخابات دوره‌ی پنجم کاندیدای مجلس شورای ملی شد و سرانجام از شوشتر به وکالت برگزیده شد. وی پس از

ورود بـه مجلس، از مشـی سیاسـی مـدرس پیروی نمـود و جزء اقلیـت تنـدروی مجلس شـد. اقلیـت مجلس تمـام مبارزاتشـان برای جلوگیری از روی کـار آمـدن رضاخـان پهلوی بود. زعیم گرچه از نطق و بیـان بهره‌ای نبرده بود، مع‌الوصف در اقلیت از لحاظ رای تـابع مـدرس شـد و به سـلطنت رضاخان رای نـداد. در دوره‌ی شـشم، زعیم از کاشان به مجلس راه پیـدا کرد. گرچه در آن مجلس مبـارزه‌ای وجـود نـداشت ولی بـاز هـم بـه لوایـح دولـت رای کبـود می‌داد. پس از پایـان مجلس شـشم، به دنبـال دسـتگیری و تبعید سیدحسن مدرس به خواف و توقیف و تبعید ملک‌الشـعرای بهار به اصـفهان، زعیم سخت به وحشت افتاد. سرانجام در سال ۱۳۰۸ از طرف شـهربانی توقیف و زنـدانی شـد. بـا زحمات زیاد توانست اجازه‌ی خروج از ایران بگیرد. به اروپا رفت و کشور فرانسه را برای اقامت خود انتخاب نمود. در آنجا دکانی دائر کرد و به شغل خواروبار فروشی پرداخت.
بعد از شـهریور ۱۳۲۰ که رضاشـاه از ایران رفت، تمـام کسـانی که تبعیـد و یـا از ترس فرار کرده بودنـد، بازگشـتند ولی باز زعیم از آمـدن تحاشـی می‌نمود. در حکومت قوام‌السـلطنه به ایران آمـد، مجـددا وارد بازیهای سیاسـی شد. حزب وحدت را برپا ساخت. در انتخابات دوره‌ی شانزدهم کاندیدای مجلس شورای ملی از تهران بود. در همان سال (۱۳۲۸) در تهران درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زکایی، عبدالرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالرضا زکایی از معماران معاصـر ایران است. وی متولد ۱۳۱۹ بوده و سال ۱۳۴۸ از دانشـگاه ملی در رشته معماری بادرجه عالی فارق التحصـیل گردید. زکایی یکی از آرشیتکتهای فعال در زمینه معماری به حساب می‌آید. او تا سال ۱۳۵۷ در دفتر مشاور سردار افخمی و همکاران بعنوان طراح و مدیر پروژه مشغول به کار بود. از پروژه‌هایی که او در آن نقش داشت می‌توان به دانشگاه صنعتی آریـامهر . ساختمان مجلس شورای ملی اشاره نمود. وی از سال ۱۳۵۸ تا کنون بعنوان موسـس و مدیر عامل مهندسین مشاور پل میر بـوده و کارهـای بـا ارزشـی را طراحی و اجرا نمـوده‌است. از کارهـای وی می‌تـوان به مراکز تحقیقـات سازمـان انتقـال خـون ایران، ساختمان مجلس شورای اسلامی ایران و باغ کتاب تهران اشاره نمود.

زکی‌خان

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از امرای زنـد پس از مرگ کریم‌خان زنـد (۱۱۹۳ ه.ق.) برادر مـادری وی زکی‌خـان زمام امور را به دست گرفت ولی بعـد صـلاح دانست که سـلطنت را به نـام ابوالفتـح‌خان که هنـوز به سن رشـد نرسـیده بـود- اداره کنـد. ولی سـپس بنـای اسـتبداد را گـذاشت و ابوالفتـح‌خان را به تصور اینکه با صادق‌خان همـدست است، با جمعی دیگر محبوس ساخت و پسـر دیگر کریم‌خان یعنی محمدعلی خان را بر تخت نشانید. زکی‌خان برای مقابله با علیمردان (خواهر زاده کریم‌خان) به طرف اصفهان حرکت کرد ولی در یزدخواست به واسطه اعمال ناشایسته‌اش به دست قراولان مافی کشته شد.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

زلفخانی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا زلفخانی : فرمانده گردان حضرت علی اصغر(ع)لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در خانواده ای کشاورز در روستای ینگجه در زنجان به دنیا آمد . مادرش ، افسانه اسماعیلی در باره دوران بچگی او می گوید : رضا خیلی شلوغ و پر جنب و جوش بود . پنج ساله دوره ابتدایی را در روستایمان با موفقیت پشت سر گذاشت ولی به دلایلی از ادامه تحصیل به مدت دو سال جا ماند . بعد به زنجان آمد و دوران راهنمایی را در مدرسه انوری واقع در خیابان امیر کبیر گذراند و بعد از آن دوره دبیرستان را به صورت شبانه آغاز کرد اما مجبور به ترک تحصیل شد و در کارخانه مینو به کارگری مشغول شد .

در این دوران بود که با افکار انقلاب اسلامی آشنا شد . روزی در یکی از سفر ها به تهران در اتوبوس با یک روحانی همسفر بود و آن روحانی چند جلد کتاب امام خمینی و آیت الله مطهری را به او داد . آشنایی با اندیشه های امام آینده او را دستخوش تغییر کرد و به فعالیتهای انقلابی روی آورد .مسئولین کارخانه متوجه فعالیت او شدند و او را به جرم ضد یت بارژیم پهلوی اخراج کردند .

در سال ۱۳۵۷ به خدمت سربازی رفت و به شیراز اعزام شد اما با صدور فرمان امام خمینی مبنی بر ترک ارتش ، از پادگان گریخت و به عرصه مبارزاتی مردم پیوست . با پیروزی انقلاب اسلامی و تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت سپاه در آمد . همزمان دوباره به تحصیل رو آورد و با وجود مشغله شبانه مشغول درس شد .

به این ترتیب ، دوران دبیرستان را به صورت جهشی و شبانه طی کرد و دیپلم را در جبهه گرفت . در عین حال کتب دینی و سیاسی را نیز مطالعه می کرد ، عشق و علاقه به کسب معارف اسلامی او را به محضر امام جماعت مسجد اسلامیه ، آقای منتظری کشاند و مقدمات علوم حوزوی را نزد ایشان آموخت .

پایبندی به انجام فرائض دینی و اصرار در بر گزاری مراسم مذهبی ، شرکت منظم در نماز جمعه و حضور در دعای کمیل از برنامه های دائمی رضا زلفخانی بود . به دیداراقوام ودوستان می رفت و در بین خانواده و آشنایان به تبلیغ افکار اسلامی و انقلاب می پرداخت .

در سن ۲۲ سالگی ازدواج کرد و در این امر هم به نوعی سنت شکنی کرد . خود شخصا با لباس فرم سپاه به خواستگاری رفت و به خانواده دختر گفت : من با لباس پاسداری آمده ام و این لباس کفنم خواهد بود .تا زنده انم پاسدار خواهم ماند. رضا حدود دو ساعت با دختر حرف زد و آنها را با حرفهایش بسیار تحت تاثیر قرار داد . چند روز بعد پدر و مادرش به خواستگاری رسمی به خانه دختر رفتند و خانواده عروس جواب مثبت دادند .آنها بعد از ازدواج ، خانه ای در زنجان اجاره کرده و با مختصر لوازم موجود زندگی خود را آغاز کردند . رضا به همسر خود که ۵ سال از او کوچکتر بود می گفت که باید از زندگی گذشتگان درس بیاموزیم .

همه تلاشها یش در عرصه های اجتماعی وفرهنگی با مبارزه علیه ضد انقلاب همراه بود . د ر پاییز ۱۳۵۸ به منطقه جوانرود رفت و سه ماه در آنجا ماندگار شد وبعد از مراجعت ، با شروع جنگ تحمیلی بدون معطلی به جبهه رفت . وقتی به او می گویند که : تازه از غرب آمده ای برای چه چیزی می روی ؟ در پاسخ گفت :

صدام به ایران حمله کرده است اگر از الان در مقابلش بایستیم حدود چهل روز کار دارد و بعد از چهل روز به راحتی به عقب بر

می گردیم .

در ابتـدای جنگ ، رضا به عنوان فرمانده دسـته در گردان بدر به انجام وظیفه می پرداخت . همزمان در جبهه به تحصـیل ادامه داد و مقطع دبیرسـتان را با موفقیت پشت سـر گـذاشت و موفق به اخـذ دیپلم شـد . پس از مدتی از فرماندهی دسته به فرماندهی گروهان ارتقایافت و سپس به معاون فرمانده گردان حر منصوب شد . در ۳ بهمن ۱۳۶۳ صاحب فرزندی پسر شد و نام او را میثم گذاشت . بیشتر از ۱۰ روز در کنار فرزند نو رسیده اش دوام نیاورد و به جبهه ها باز گشت ؛ ولی برای اینکه همسرش را رنجیده خاطر نکند به مادرش گفت : برای انجام ماموریت به تهران می روم . بعـد از سه روز به خانواده اش خبر می دهنـد که در اهواز است و بعـد از ۴۰ روز باز خواهد گشت .

تلاش مـداوم و خسـتگی ناپـذیر رضا در جبهه زبانزد بود . نقل است که در عملیات رمضان به همراه عده ای شب هنگام به سـنگری رسـیدند و در اوج خسـتگی در گوشه ای از سـنگر به خواب رفتند . صـبح وقتی از خواب بیدار شدند ، متوجه شدند که سر بر جسد یک عراقی گذاشته اند .

همیشه به دیگران توصیه می کرد امام را دعا کنید . سه با ر موفق به زیارت امام شد و هر بار می گفت : وقتی امام را می بینم راضی نمی شوم از ایشان خداحافظی کنم .

به همسـرش توصیه می کرد که فرزنـدش میثم را خوب تربیت کنـد و خود زینب گونه باشـد و در مجـالس دعا و نمازهای جماعت شرکت نمایـد . به منظور ایجاد آمادگی روحی در همسر و خانواده به آنها می گفت : شـما مرا به عنوان یک فرد زنده و همسـر در این دنیـا به حسـاب نیاوریـد . رضا زلفخانی در زمینه فعالیتهای هنری نیز اسـتعدا خاصـی داشت ؛ به شـعر علاقمنـد بود و اکثر اوقات مطـالعه و نقاشـی می کرد . در سـفر هـایی که به تهران داشت برای ملاقـات جانبـازان و مجروحین جنـگ به بیمارسـتانها می رفت . شهادت هر یک از دوستانش تاثیر زیادی براو می گذاشت و ناله می کرد که یاران رفتند و او هنوز باقی مانده است .

او وصیت نامه خود را در ساعت ۳۰/ ۲۲ شب ۱۵ اسفند ۱۳۶۳ نوشت . در شرایطی که به همسرش قول داده بود ایام عید را نزد آنها باشد در ۲۴ اسفند ۱۳۶۳ در عملیات بدر به شهادت رسید .

رضا زلفخانی همیشه خود را پیرو ولایت فقیه می دانست و معتقـد بود که جنگ با یـد تا پیروزی نهایی ادامه یابد . او در طول مدت حضور در مناطق جنگی در سومار ، دارخوین ، کردسـتان ، بوکان ، و جبهه های جنوب به انجام وظیفه پرداخت . با اولین اعزام سپاه در سال ۱۳۵۹ به جبهه رفت و در عملیـات فتـح المبین ، بیت المقـدس ، خیبر و بـدر شـرکت کرد . رضـا از روحیه بسـیار بالا-یی بر خوردار بود و در موقع اعزام به جبهه ها شور و شوق عجیبی داشت .

همسرش می گوید :

در عملیات بدر بعد از اینکه نیروهای رزمنده با نیروهای دشـمن در گیر شدند ؛ پس از مدتی درگیری شدید مهمات نیروهای ایرانی تمـام شـد و جنـگ تن به تن در گرفت . در همین حال ، ترکشـی به پشت رضا اصابت کرد ، خودش زخم را با پارچه ای بست و به جنگیدن ادامه داد این بار ترکشـی به کتف راستش اصابت کرد . همرزمان و دوستانش از او خواستند ، چون متاهل است به عقب بر گردد ولی رضا با دو زخم عمیق بر بدن می گوید : از محالات است و هر گز بر نمی گردم و نیروها را بدون فرمانده رها نمی کنم . باز دلاورانه به نبرد ادامه داد تا اینکه ترکشـی به قسـمت راست سـرش اصابت کرد و دچار ضـربه مغزی شد و به فیض شـهادت نایل آمد .

دوسـتانش تعریف می کننـد : قبل از شـروع حمله وقتی که برای تذکر نکاتی به میان نیروها آمد به قدری چهره اش نورانی شده بود که دوسـتانش همگی گفتنـد این بار رضا شـهید می شود .شـهادت رضا زلفخانی باعث شد تا ۲۰ نفر از جوانان روسـتا ی ینگجه به جبهه های جنگ اعزام شوند تا سـلاح او و دیگر شـهدا بر زمین نماند . شـهادت او تنها بر عاشـقان امام و اسـلام تاثیر نگذاشت بلکه

دزدی را که درغیبت او به خانه اش زده و مقداری از طلاهای همسرش را بوده بود ، بیدار کرد. دزد با شنیدن خبر شهادت رضا با پای خود به محبس رفت و پشیمان و نادم خود را تحویل قانون داد . او گفت : وقتی از شهادت رضا مطلع شدم به قدری از این عمل خود ناراحت شدم و بر خود نفرین کردم که چگونه فردی هستم که خانه چنین فردی را سرقت کرده ام .مزار شهید رضا زلفخانی در گلزار شهدای زنجان واقع است . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

زمان‌زاده شهریار، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۶ ش متولد شد و پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد مدرسه‌ی عالی حقوق گردید و لیسانسیه در علم حقوق شد و در ۱۳۰۷ به استخدام ثبت اسناد درآمد. قریب یک سال در آن اداره مشغول بود تا به وزارت امور خارجه انتقال یافت و پس از طی مراحل مقدماتی، معاون اداره اقتصادیات گردید و پس از آن ریاست اداره اول سیاسی را بر عهده گرفت. مدتها دبیر سوم سفارت ایران در پاریس و قاهره و برن بود. در ۱۳۲۸ رایزن سفارت ایران در لاهه شد و سایر مشاغل وی عبارتند از: رایزن سفارت ایران بروکسل، وزیر مختار ایران در عمان، سفیرکبیر ایران در بلژیک، عضو شورای عالی وزارت امور خارجه، مشاور وزیر امور خارجه، سفیرکبیر ایران در الجزایر و بالاخره سفیرکبیر ایران در دانمارک بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زمانی، داوود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید داوود زمانی : فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی« روانسر »

شهیدزمانی در سال ۱۳۴۱ در یکی از محله های قدیمی «تهران »به دنیا آمد. درسال ۱۳۴۷ به مدرسه رفت و تا پایان مقطع راهنمایی در س خواند .دراین مقطع در س می خواند که با انقلاب ومبارزات مردم ایران بر علیه حکومت خود کامه ی ستم شاهی همراه شد .او به فعالیت های سیاسی ومبارزات بی امان بر علیه رژیم منفور پهلوی پرداخت . در بیشتر مواقع سر کلاس حاضر نمی شد و در خیابانها و کوچه های شهر و گاهی هم در محیط مدرسه به پخش اعلامیه های حضرت امام (ره)می پرداخت .

بعداز پیروزی شکوهمندانه انقلاب اسلامی و تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ؛به عضویت این نهاد مقدس در آمد و در لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)مشغول به خدمت شد .در تیر ماه سال ۱۳۶۰ جانشینی پاسگاه عملیاتی سپاه «گهواره»، یکی از بخشهای تابعه استان «کرمانشاه» را پذیرفت . پس از یک سال به سپاه «روانسر» رفت و فر مانده گردان عملیاتی آنجا شد .

در مهر ماه سال ۱۳۶۱ به منطقه «لون سادات»در« کامیاران» آمد و با همکاری نیرو های تحت امر خود آن منطقه را از دست نیرو های ضد انقلاب آزاد کرد و پایگاهی را در آنجا بنا نهاد .یک ماه بعد با دختر رو حانی مبارز «لون سادات» ،شهید ملا «عبد القادر بزرگ امید» ،ازدواج کرد که ثمره این ازدواج یک فرزند پسر می باشد .حضور شهید زمانی به عنوان فرمانده عملیات سپاه «روانسر»

ضربات جبران ناپذیری را به پیکر ضدانقلاب وارد می ساخت.

در تاریخ ۳۱/۵/۱۳۶۲ نیرو های ضد انقلاب نامه کاذبی را از طرف اهالی روستای «سر شیلانه» مبنی بر اعلام آمادگی آنها برای پیوستن به نیرو های سپاه نوشته و به شهید زمانی می رسانند .شهید زمانی هم بلافاصله همراه شهید «اردستانی» و چند نفر دیگر از همرزمان خود به طرف آن روستا حرکت می کنند .وقتی او ودیگر همرزمانش وارد روستا می شوند مورد کمین نیرو های ضد انقلاب که در مواضع از قبل پیش بینی شده مستقربودند ،قرارمی گیرند.و همراه دیگر همرزمانش از جمله رزمنده شهید به شهادت می رسد. مزار مطهر شهید در بهشت زهرا (س)تهران قطعه ۲۸ ردیف ۶ می باشد .

شهید داود زمانی چهره ی نو رانی و زیبایی داشت ؛مهربانی و صمیمیت در چهره او نمایان بود. بعضی وقتها سکوت قابل تاملی چهره او را در بر می گرفت که حکایت از رازهای ناگفته او با خدا بود. شیرین و گیرا صحبت می کرد، طوری که هر شنونده ای رامجذوب خود می ساخت و در دل او جای خود را باز می کرد .اخلاص عجیبی داشت ؛یکرنگی و صداقت در وجود او موج می زد .کسی را دشمن می دانست که با انقلاب و نظام به مقابله برخواسته باشد . به حضرت امام(ره) عشق می ورزید ؛نیرو های سپاه را بسیار دوست داشت و از نیرو های ضد انقلاب به شدت متنفر بود. به معنویات علاقه خاصی نشان می داد. به گفته همسر ش:او بیشتر اوقات در منزل خود مراسم دعا و روضه بر گزار می کرد . باهم به مراسم دعای کمیل و توسل می رفتیم.ایشان می گوید :یادم هست که بعد از شهادت پدرم، هر روز برای او قر آن تلاوت می کرد و طلب استغفار می کرد .بیش از اندازه متواضع و خاکی بود ؛هیچ گونه غروری در وجود او حضور نداشت .هیچ گاه خود را برتر از دیگران نمی دانست .نوع مذهب و شهری یا روستایی بودن را ملاک برتری نمی دانست و بیشتر به تقوا و انسانیت می اندیشید . رو حیه یاری دهی خاصی داشت و از کمک کردن به دیگران لذت می برد .

منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶تهران

زمانی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضا زمانی متولد سال ۱۳۱۷ شهر تهران است. وی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و دبیرستان در سال ۱۳۳۶ در رشته حقوق با تمرکز بر رشته قضایی به تحصیلات پرداخت و سپس با علاقه ای که از ابتدا به رشته روانشناسی در او بود با شرکت در دوره های کارشناسی ارشد دانشگاه تهران به آمریکا عزیمت نمود و دکترای روانشناسی بالینی را در سال ۱۳۵۴ از دانشگاه مینه سوتای آمریکا اخذ کرد. بعد از بازگشت به ایران وی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران دانشکده ادبیات و علوم انسانی گردید.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روانشناسی بالینی خاطرات کودکی : رضا زمانی همچون پدرش ذوق ادبی خوبی دارد و از این رو در دوره کودکی و نوجوانی کتاب های ادبیات و تاریخ و شعر بسیار می خواند. به سعدی، حافظ و فردوسی علاقه داشت و رمان های زیادی را مطالعه می کرد. از جمله «بینوایان» اثر ویکتور هوگو که او در سنین نوجوانی، تابستانی را با آن به سر کرده بود: «یادم می آید دبستان که می رفتم در خیابان ژاله زندگی می کردیم. آنجا پیرمرد کتابفروشی بود که همیشه مرا به یاد پیرمرد خنزر پنزری صادق هدایت می انداخت با شالی دور گردن و همان تصویرها. او کتاب کرایه می داد و من از او خیلی کتاب کرایه می کردم و می خواندم. متأسفانه این رسم دیگر برچیده شده است.» اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : رضا زمانی از شرایط خانوادگی خود، میگوید: «درس خواندن و دانشگاه رفتن در خانواده من، مسأله ای کاملاً طبیعی و معمولی بود، یعنی چیزی نبود که من سنتی بر آن

گذاشته باشم. عمویم طبیب و استاد دانشگاه بود، دایی هایم همه تحصیلات دانشگاهی داشتند. پدربزرگ مادرم، اگرچه روحانی نبود، اما تحصیلاتی در نجف داشت، خواهر و برادرانم همه تحصیلات رده بالای آکادمیک دارند. بنابراین تحصیل کردن در محیط زندگی من امری کاملاً مستعد و مساعد بود. البته پدرم هم خیلی تشویقم می کرد.»تحصیلات رسمی و حرفه ای : دیپلم متوسطه از دبیرستان علمیه تهران سال ۱۳۳۶ ـ لیسانس حقوق از دانشکده حقوق، علوم سیاسی و اقتصاد دانشگاه تهران با تمرکز بر رشته قضایی (۱۳۴۰) ـ فوق لیسانس روانشناسی از دانشگاه تهران (۱۳۴۵) ـ دکترای روانشناسی بالینی از دانشگاه مینه سوتا (آمریکا) در سال ۱۳۵۳ و اخذ مدرک فوق دکتری از همان دانشگاه ـ گذراندن دوره کارورزی (انترنی) به مدت یک سال، تمام وقت در بیمارستان دانشگاه کانزاس (آمریکا) خاطرات و وقایع تحصیل : رضا زمانی عزیمت به آمریکا و تحصیل در آنجا را از وقایع آن دوران خود میداند :«دانشگاه مینه سوتا یکی از دانشگاه های نخبه رشته روانشناسی در دنیاست و به قول خودشان از دانشگاه های TOP TEN یعنی ده تای اول از میان حدود ۲۰۰۰ مؤسسه معتبر است ومن نمی دانم چطور مرا از این سر دنیا پذیرفتند! استادان خیلی برجسته و نخبه ای هم داشت که من خیلی از کلاس های درسشان استفاده کردم. حتی بیش از آنچه لازم بود واحدهای درسی برمی داشتم که آنها می گفتند به اندازه کافی واحد گرفته ای و دیگر بس است. ولی می دانستم که این فرصت ها دوباره به دست نمی آیند. بنابراین با استادان آنجا خیلی درس می گرفتم و پای صحبتشان نمی نشستم. همان جا هم مرا برای دوره فوق دکتری پذیرفتند اما دانشگاه تهران عضویت در هیأت علمی را به من پیشنهاد کرد و من فکر کردم موقعیت خوبی است و بهتر است از دست نرود.»استادان و مربیان : رضا زمانی می گوید: «در طی مسیر علمی و کسب موفقیت هایش بیش از همه از دکتر ذبیح الله صفا – که پسر دایی پدرش بوده – تأثیر می پذیرفته و باتأکید بر شخصیت ارزنده او، از دکتر صفا به نیکی یاد می کند: «ذبیح الله صفا آدم بسیار سلیم النفس، خوب، مؤدب و انسانی والا بود. زمانی که ایشان استاد دانشگاه بودند در همه مملکت ۱۵۰ تا ۲۰۰ استاد وجود داشت. دانشگاه ها تازه داشتند شکل می گرفتند و کم بودند و استاد دانشگاه در آن زمان وجهه خاصی داشت. به یاد می آورم در سن ۱۲ – ۱۰ سالگی وقتی گاهی از این استاد بزرگوار سؤالی می پرسیدم، می نشست کنارم و گویی دوست چندین و چند ساله من است، با حوصله و آرامش به سؤالاتم پاسخ می داد. اگر چه از دوران ابتدایی رسیدن به چنین جایگاهی را برای خودم به عنوان یک هدف تعیین کرده بودم ولی شاید حضور دکتر صفا هم این پشتکار و علاقه به ادامه مسیر را در من تشدید می کرد.»مشاغل و سمتهای مورد تصدی : ـ روانشناس بالینی در بیمارستان عمومی شهر «مینیا پولیس» و بیمارستان ایالتی «هیستینگز» در ایالت مینه سوتا در سال های اقامت در آمریکا ـ رئیس هیأت مدیره انجمن روانشناسی ایران از پائیز ۸۵ ـ عضو هیأت مدیره انجمن روانشناسی ایران از ۱۳۵۵ تا ۵۷ و نایب رئیس این انجمن از سال ۷۳ تا ۷۷ ـ عضو هیأت مؤسس انجمن روانشناسی ایران (۱۳۷۴) ـ عضو گروه واژه گزینی تخصصی روانشناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۸۱) ـ رئیس مؤسسه روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران از سال ۵۸ تا ۶۳ ـ رئیس دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی از ۱۳۸۲ تا تابستان ۸۵ ـ نماینده دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی در هیأت ممیزه دانشگاه تهران (۲ دوره) از ۸۰ تا ۸۴ ـ دوبار معاون پژوهشی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران ۷۶ و ۸۱ ـ بنیانگذار، صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر نشریه «پژوهش های روانشناختی» از ۱۳۷۰ تاکنون ـ عضو هیأت تحریریه دو فصلنامه روانشناسی معاصر، علوم شناختی، نشریات انجمن روانشناسی ایران و دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، پژوهش در سلامت روانی و ... ـ عضو سابق هیأت علمی دانشگاه تهران ـ عضو کمیته علوم انسانی قطب های علمی وزارت علوم‌مفعالیتهای آموزشی : در زمینه تدریس رضا زمانی سعی می کرد خیلی پراکنده و متفرقه تدریس نکند و عمده فعالیت هایش در این بخش در دانشگاه تهران بود و به صورت استثنا گاهی در دانشگاه روانپزشکی و دانشگاه بهزیستی و توانبخشی به آموزش می پرداخت. دروسی که عمدتاً تدریس می کرد شامل تاریخچه و مکاتب روانشناسی، روانشناسی یادگیری، آسیب شناسی روانی، روانشناسی بالینی، نظریه های روان درمانی و مواردی از این دست در سطوح کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری می شد.مراکزی که فرد از

بانیان آن به شمار می آید : رضا زمانی بنیانگذار، صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر نشریه «پژوهش های روانشناختی» از ۱۳۷۰ تاکنون است سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : از دیگر فعالیتهای رضا زمانی پروژه های تحقیقاتی بسیاری را به سرانجام رسانده که برای نمونه می توان از بررسی پدیده همنوایی با گروه در فرهنگ ایرانی، تفاوت ادراک بینایی میان زن و مرد، بررسی پژوهشی برنامه تغذیه رایگان در مدارس، بررسی شیوع اختلالات روانی در کارگران صنایع، آماده سازی و تطبیق فرم فارسی مقیاس اضطراب تعامل اجتماعی و مقیاس هراس اجتماعی و هنجاریابی مقیاس درجه بندی اختلال کمبود توجه (بیش فعالی) و ترجمه و تطبیق فرم فارسی MMPI-۲ را نام برد.آرا و گرایشهای خاص : اما درباره جایگاه علم روانشناسی در ایران و مقایسه با سایر کشورهای جهان و نواقص و کاستی های این علم در کشور ما، رضا زمانی دل پری از وضع عمومی این علم دارد: «امروز روانشناسی کم و بیش مانند علوم دیگر است. تمام علوم جدیدی که وارد مملکت ما شده اند هنوز نوپا هستند. در ذهن عامه مردم و حتی دانشجویان ما، روانشناسی یک فرم خاصی دارد که از یک روزنه کوچک به آن نگاه می کنند. یعنی به روانشناسی بیشتر به عنوان یک رشته خدماتی مثل مشاوره و روان درمانی اشاره می شود. در حالی که روانشناسی رشته های بسیار متعددی دارد و حوزه ای بسیار بسیار وسیع است. متأسفانه فقط بخش هایی از آن وارد مملکت ما شده و دانشجویانمان نسبت به آنها علاقه نشان می دهند. شاید تا حدودی به این علت است که امکانات آن رشته ها و شاخه های دیگر در دسترس نیست و آنچه ساده تر است و ابزار و وسایل چندانی نمی خواهد، همین رشته هایی است که عمدتاً در کشور وارد شده اند. از جمله بخش های عمده ای که نیاز به ابزار و هزینه بالا دارد. مثلاً روانشناسی فیزیولوژیک که برای تحقیق و کار، نیازمند ابزارهای بسیار گرانقیمت است، آزمایشگاه های مفصل می خواهد و کاری نیست که با دو کتاب و وسیله ساده و تست راه بیفتد. این موارد عملاً هنوز وارد مملکت مان نشده. یا روانشناسی مهندسی رفتار یا روانشناسی اجتماعی که بعضی از کشورهای جهان سوم به آن پرداخته اند و به ابزارآلات آنچنانی هم نیازی ندارد، هنوز آنگونه که باید با اقبال و توجه و همتی که شایسته است مواجه نشده.» دکتر زمانی درباره چگونگی دسترسی به علوم جدید معتقد است: «نخستین ، ساده ترین و ضروری ترین وسیله دستیابی به علم، کتاب و منبع است. اگر من ندانم آخرین تحقیقات صورت گرفته در دنیا چیست، ممکن است کاری که ارائه می کنم قدیمی یا تکراری باشد یا چیزی به علم روز اضافه نکند. با وجود کوشش هایی که شده و دسترسی نسبت به سال های اولیه انقلاب بیشتر است، هنوز مشکلات اساسی و کمبودهایی داریم. مثلاً نمایشگاه سالانه بین المللی کتاب برپا می شود ولی نمایشگاه در سطحی است که آنجا کتاب های خیلی معمولی و ساده در حد لیسانس ارائه می کنند و خبری از کتاب های روز و فوق العاده تخصصی نیست. ما هنوز برای تهیه و خرید آن کتاب ها دردسر داریم؛ کتاب هایی که مثلاً صد هزار تومان قیمت دارند یا اینترنت و سایت های قابل استفاده هست ولی آنها نیز به شکل مناسب و دلخواه ما نیست. یعنی بیشتر ظاهری است تا واقعی. من همیشه می گویم هیچ ابن سینایی، بی مقدمه ابن سینا بروز نمی کند. یک زمینه کافی و وافی می خواهد و این زمینه تاکنون موجود نبوده. اگرچه کم کم می رود که ایجاد شود ولی کماکان مشکلات عمده وجوددارند.» و پیشنهاد دکتر رضا زمانی به عنوان فردی که بیش از ۳۰سال در رشته روانشناسی مشغول تحقیق و پژوهش بوده برای رفع نواقص و کاستی ها چنین است: «احساس می کنم تحصیلات تکمیلی اصولاً باید به زبان علمی جلو بروند. چون نمی شود از منابع دست دوم و سوم استفاده کرد. هنوز کتاب های استادان خودم که سال ها پیش ترجمه شده اند گاه گداری تجدید چاپ می شوند. در صورتی که علم امروز نمی تواند اینگونه باشد. کتاب های مرجع و درسی رشته های مختلف را که می بینم، هر پنج - شش سال یا حداکثر ده سال مرور می شوند و بخش عمده ای از آن تغییر می کند و مطالب تازه جایش را می گیرد. هر چه جلوتر می رویم این علم سریع تر پیش می رود. ۵۰ سال پیش به این شدت نبود، هم اکنون اینطور است و شاید در ۵۰ سال آینده، مطالب دو سال پیش نیز کهنه باشد. بنابراین در فرهنگی که هنوز کتاب ترجمه شده ۲۰ سال پیش - که آن خود متعلق به ۱۰ سال پیشتر بوده - تدریس می شود، نمی توان پیشرو و پیشگام بود. پیشرو بودن مقدمات می خواهد و اگرچه تحولات عظیمی

حاصل شده اما این مقدمات هنوز حاصل نشده است. من شاهدم دانشجویان دوره فوق لیسانس و حتی دکترای ما از زبان استفاده می کنند ولی احساس می کنم برداشتی که از متن دارند به آن وقتی که لازم است داشته باشند، نیست و این به دلیل ضعف موجود در زبان است.» چگونگی عرضه آثار : رضا زمانی تا امروز سخنرانی های بسیاری در عرصه های داخلی و بین المللی داشته که از آن جمله می توان به سخنرانی اش در دانشکده روانشناسی دانشگاه کارلتن کانادا درباره تاریخچه روانشناسی در ایران اشاره کرد. علاوه بر مقالات متعددی که برای مجلات علمی مختلف نگاشته است در حوزه نشر کتاب دو اثر به زبان انگلیسی تحریر کرده است که از آن دو می توان به کتاب The Persian MMPI in international adaptations of MMPI اشاره کرد. آخرین مقاله او که به تازگی در مجله پژوهش های روانشناختی به چاپ رسیده، «رابطه سبک های مقابله و اسناد با افسردگی» نام دارد. و نگارش و ارائه مقالات علمی ـ پژوهشی بسیاری همچون: اثر آرامش عضلانی وفشار روانی بر فشار خون طبیعی، رابطه ناسازگاری اجتماعی فرزندان با غیبت مادر از خانه به علت اشتغال، بررسی پژوهشی تغذیه رایگان، جنبه های روان شناختی ناباروری، مطالعه مقایسه ای پایه های فردی ـ شناختی و انگیزشی پیش داوری نسبت به مهاجران افغان و .... آثار : اصول شرطی سازی و یادگیری ویژگی اثر : ترجمه۲ پرسش و پاسخ در باب آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی ویژگی اثر : ترجمه۳ زمینه روانشناسی هیلگارد ویژگی اثر : ترجمه۴ واژه نامه تطبیقی روانشناسی، روانپزشکی، علوم تربیتی ویژگی اثر : ترجمه

زمانی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود زمانی

محل تولد : شهرضا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱۱/۲۰

زندگینامه علمی

حقیر در سال ۱۳۵۹ پس از گذراندن دوره راهنمائی وارد حوزه علمیه صاحب الزمان (عج) شهرستان شهرضا به مدیریت و سرپرستی جناب مستطاب حجت الاسلام غدیر علی ممیز شدم و در مدت ۳ سالی که در آنجا به تحصیل اشتغال داشتم دوره مقدمات و قسمتی از کتاب شرح لمعه و اصول الفقه مرحوم مظفر را گذراندم. در سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه قم شدم و دوره سطح را تا سال ۱۳۶۷ از محضر اساتیدی چون مرحوم وجدانی و مرحوم پایانی و حضرت مستطاب شیخ مصطفی اعتمادی و سید موسوی تهرانی (مد ظلهما) بهره بردم. در سال ۱۳۶۷ وارد مرحله درس خارج شدم و از محضر اساتیدی چون آیات عظام فاضل و تبریزی(از سال ۶۷ تا ۶۹) بهره بردم، از سال ۶۸ به مدت یک سال دوره اصول و فقه استاد وحید خراسانی بهره بردم. در رشته فلسفه نیز از سال ۶۳ کتب فلسفی رایج در حوزه ها را از محضر اساتیدی چون آیات عظام جوادی آملی، حسن زاده آملی، مصباح یزدی، محمد علی گرامی، علی زمانی(عموی بنده) و فیاضی دامت برکاتهم استفاده بردم. در رشته هیئت و نجوم نیز از محضر جناب استاد حسن زاده آملی و علی زمانی بهره بردم. از آنجا که آشنایی با علوم جدید را لازم می دیدم بین سالهای ۶۵ تا ۶۹ دوره متوسطه را تابستانها به صورت متفرقه گذراندم و در سال ۶۹ موفق به اخذ دیپلم شدم. در سال ۷۰ برای آشنایی با مباحث جدید کلامی وارد

موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) شدم و در رشته" دین شناسی "از اساتید آن مرکز استفاده بردم و در سال ۷۶ با ارائه پایان نامه ای تحت عنوان" ترجمه کتاب مفهوم معجزه و نقد آن "دوره کارشناسی ارشد را به پایان بردم. در سال ۷۶ برای تقویت بنیه علمی در زمینه فقه و اصول وارد موسسه بقیه الله (عج) شدم و از محضر اساتید آن موسسه استفاده بردم. در کنار تحصیل به تحقیق در زمینه هایی که در سطور قبل به آن اشاره شد، پرداخته ام که حاصل آن چندین کتاب و رساله می باشد که ذکر خواهم کرد و همچنین به تدریس نیز اشتغال داشته و دارم.

زمخشری، ابوالقاسم محمود

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۳۸ -۴۶۷ ق)، مفسر، محدث، نحوی، متکلم، لغوی و شاعر حنفی معتزلی. ملقب به جاراللّه. نسبت وی به زمخشر، از آبادیهای خوارزم است در زمخشر به دنیا آمد. او در ادب و لغت عرب و فقه و حدیث و تفسیر استاد و متکلم معتزلی بود و شعر را بسیار نیکو می‌سرود. در ضمن مسافرتهای خود مدت مدیدی در مکه اقامت کرد و به همین مناسبت به جاراللّه (همسایه‌ی خدا) معروف شد. به بغداد نیز سفر کرد و در آنجا از نصر بن بطر و دیگران حدیث شنید. ادب را از ابومضر محمود بن جریر ضبی اصفهانی و ابوالحسن علی بن مظفر نیشابوری فراگرفت و از ابومنصور نصر حارثی و ابوسعد شقانی حدیث روایت کرد است. ابوطاهر سلفی و زینب دختر شعری از زمخشری با اجازه روایت کرده‌اند اسماعیل بن عبداللّه خوارزمی و ابوسعد احمد بن محمود و دیگران از وی اشعارش را نقل کرده‌اند. سرانجام در جرجانیه‌ی خوارزم درگذشت. از آثار متعددش: «الکشاف عن حقایق التنزیل»، در تفسیر قرآن؛ «الامالی»، در نحو؛ «الانموذج»، در نحو؛ «مقدمه الادب»، در لغت؛ «اساس البلاغه»، در لغت؛ «اعجب العجب فی شرح لامیه العرب»؛ «اطواق الذهب»، در مواعظ و خطب؛ «الجبال و الامکنه و المیاه»؛ «دیوان» خطب؛ «دیوان» شعر؛ «دیوان» رسائل؛ «دیوان» تمثیل؛ «الرائض فی علم الفرائض»؛ «روس المسائل»، در فقه؛ «ربیع الابرار»، در ادبیات؛ «سوائر الامثال»؛ شرح «ابیات الکتاب» سیبویه؛ شرح مشکلات «المفصل»؛ «ضاله الناشد»؛ «القسطاس»، در عروض؛ «المجاز و الاستعاره»؛ «متشابه اسامی الرواه»؛ «المستقصی»، در امثال عرب؛ «معجم الحدود»؛ «المفرد و الموتلف»، در نحو؛ «المقامات»، در اخلاق؛ «المنهاج»، در اصول؛ «النصائح الکبار یا کبری»؛ «النصائح الصغار»؛ «الکلم النوابغ»، در مواعظ؛ «الاحاجی النحویه»؛ «المفصل»، در نحو؛ «الفائق فی غریب الحدیث».[۱] برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۵۵/۸)، ایضاح المکنون (۸۶/۲، ۶۷/۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۲۰/۲)، تاریخ نظم و نثر (۱۹۷، ۱۰۲، ۹۲)، التفسیر و المفسرون (۴۸۲ -۴۲۹ /۱)، دایرۀالمعارف فارسی (۲۲۲۲ -۲۲۲۱ /۲ ، ۱۱۸۰ /۱)، روضات الجنات (۱۱۸/۸)، ریحانه (۳۸۲ -۳۷۹ /۲)، سفرنامه ابن‌بطوطه (۵۷۱، ۴۳۶ /۱)، سیر النبلاء (۱۵۶ -۱۵۱ /۲۰)، الکامل (۸/۹)، کشف الظنون (۱۹۷۸، ۱۹۵۵، ۱۸۹۰، ۱۸۷۷، ۱۸۳۷، ۱۷۹۸، ۱۷۹۱، ۱۷۷۴، ۱۷۳۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۴، ۱۶۰۷، ۱۵۸۴، ۱۵۳۹، ۱۴۷۵، ۱۴۲۷، ۱۴۰۷، ۱۳۹۶، ۱۳۲۶، ۱۲۱۷، ۱۲۰۶، ۱۰۸۵، ۱۰۸۲، ۱۰۵۶، ۱۰۲۲، ۱۰۰۹، ۹۱۵، ۸۹۵، ۸۳۲، ۸۳۱، ۷۹۱، ۷۸۱، ۶۱۶، ۱۸۵، ۱۶۴، ۱۱۷)، الکنی و الالقاب (۳۰۰ - ۲۹۸ /۲)، لسان المیزان (۶۵۳ -۶۵۱ /۶)، لغت نامه (ذیل/ زمخشری)، مؤلفین کتب چاپی (۶۷ -۶۶ /۶)، مجمل فصیحی (ذیل/ سال ۵۳۸)، معجم الادباء (۱۳۵ -۱۲۶ /۱۹)، معجم البلدان (۱۶۶ -۱۶۵ /۳)، معجم المؤلفین (۱۸۷ -۱۸۶ /۱۲)، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد (۲۲۹ -۲۲۸)، وفیات الاعیان (۱۷۴ -۱۶۸ /۵)، هدیه الاحباب (۱۴۶ -۱۴۵)، هدیه العارفین (۴۰۳ -۴۰۲ /۲).

زمرشیدی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد حسین زمرشیدی در ۱۳۱۸ در مشهد به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی را در همان شهر به پایان برد. سپس همراه پدرش حاج محمد معمار که از اساتید بنام خراسان بود به فراگیری شغل پدری در بنای خواجه ربیع پرداخت. پس از طی مراحلی در نوجوانی به حق استادی سرآمد در معماری اسلامی گردید. آثار فراوانی از معماری و کاشی کاری در بقعه خواجه ربیع، گنبد سبز مشهد، بقعه امام زاده محمد محروق و شیخ عطار در نیشابور و بقعه شیخ احمد جامی در تربت جام از یادگارهای استاد زمرشیدی است. زمر شیدی پس از معماری اسلامی به بنایی روی آورد و چندی نگذشت که در زمینه ساختمان سازی استادی ماهر شد. او شب ها به تحصیل علم پرداخت و تا سوم متوسطه را در مشهد سپری کرد. سپس به تهران آمد و پس از آزمون رشته استاد کاری توسط هیئت آلمانی در هنرستان صنعتی تهران سابق (ایران و آلمان) به عنوان استاد کار آموزشی استخدام شد و هم زمان در رشته ساختمان نیز ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۵۰ فارغ التحصیل شد. سپس به آلمان رفت و در رشته های عمومی ساختمان و تربیت دبیر فنی رشته ساختمان در دانشگاه برلین ادامه تحصیل داد. پس از بازگشت به وطن به عنوان هنرآموز رشته ساختمان در هنرستان تهران به کار ادامه داد و ۱۶ جلد کتاب درسی سال های اول تا چهارم رشته ساختمان را برای هنرستانهای کشور تالیف کرد.از نظام پنجساله در رشته عمران نیز چهار جلد کتاب درسی برای هنرستانها تالیف کرده است . حسین زمرشیدی از جمله معمارانی است که به معماری غنی ایرانی عشق می ورزد و به همین دلیل تالیفات با ارزشی در معماری سنتی و اسلامی به جامعه علمی ایران تقدیم داشته است. که مورد توجه بسیار فراوان سایر کشورهای مسلمان از جهت کاربرد در آثار معماری اسلامی آنها نیز واقع شده و تعدا آنها به ۱۰ جلد می رسد . نامبرده هم اکنون در دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی با رتبه علمی دانشیاری به تدریس و تحقیق مشغول می باشد. گروه : هنررشته : معماری سنتیگرایش : هنرهای قدسیوالدین و انساب : پدر حسین زمرشیدی حاج محمد معمار ،معماری زبردست از مردم مشهد بوده است و نام مادر محترمشان حاجیه خانم مریم بهاریان شرقی است.ایشان یک برادر بنام مهندس علی زمرشیدی و دو خواهر بنامهای مهری و نسیرین زمرشیدی دارد.خاطرات کودکی : حسین زمر شیدی از دوران کودکی خود چنین یاد می کند": ده ساله بودم که پدرم تابستان مرا با خود به بقعه خواجه ربیع برد.زلزله گنبد آسیب فراوانی به آن رسانده بود.بطوری که شکستهایی به آن داده بود و قرار بود که توسط پدرم بازسازی شود وقتی پوشش گنبد به ختم شانه رسیده بود پدرم کوزه ای و بطری کوچکی در دست داشت .همه کارگران و استادان را که حدود ۲۴ نفر می رسید جمع کرد و کاغذ تا شده ای را درون بطری انداخت و سر آنرا چوب پنبه گذاشت و لاک ذوب شده ای سر آن ریخت و در کوزه را با پوست گوسفند بست و کوزه را درون پوشش گنبد گذاشت و با رعایت فاصله ای دور و اطراف آن را چیدند.بعد از اتمام کار از پدر سوال کردم ،این کار یعنی چه؟ پدر چوا ب داد هر وقت گنبد را خراب کنند ،کوزه و محتوای آن یاد آور تاریخ ساخت قبلی آن است".اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : حسین زمرشیدی در سال ۱۳۱۸ه.ش در خانواده معماری پیشه زاده شد. او از کودکی در فضایی که ارتباط مستقیمی با معماری اسلامی داشت پرورش یافت تشویقها ومهارت پدر ، در پیشرفت های بعدی استاد زمرشیدی بسیار موثر افتاد.تحصیلات رسمی و حرفه ای : حسین زمرشیدی فنون معماری اسلامی را در کنار پدر خود در نماسازی گنبد و بقعه خواجه ربیع و نیز ساخت گنبد و تزیینات شیخ مومن استرآبادی و ... آموخت. زمر شیدی پس از معماری اسلامی به بنایی روی آورد و چندی نگذشت که در زمینه ساختمان سازی استادی ماهر شد. او شب ها به تحصیل علم پرداخت و تا سوم متوسطه را در مشهد سپری کرد. سپس به

تهران آمد و پس از آزمون رشته استاد کاری توسط هیئت آلمانی در هنرستان صنعتی تهران سابق (ایران و آلمان) به عنوان استاد کار آموزشی استخدام شد و هم زمان در رشته ساختمان نیز ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۵۰ فارغ التحصیل شد. سپس به آلمان رفت و در رشته های عمومی ساختمان و تربیت دبیر فنی رشته ساختمان در دانشگاه برلین ادامه تحصیل داد.خاطرات و وقایع تحصیل : حسین زمرشیدی در دوره دیپلم ساختمان همواره شاگردی ممتاز بود.وی با وجود داشتن همسر و فرزند و زندگی که تا حدودی سخت بود ولی به درس خواندن خود ادامه داد و در آلمان نیز بعلت علاقه فراوان به تحصیل از شاگردان ممتاز آنجا بوده و این امر باعث حسادت دانشجویان آلمانی می شد چرا که در درس رسم فنی و قشه بدون ادعا فوق العاده بود و همیشه موردتوجه اساتید آلمانی خود قرار می گرفت.فعالیتهای ضمن تحصیل : حسین زمرشیدی علاوه بر تحصیل، به تحقیق نظری و عملی (اجرای طرحها و بناهای در معماری) اسلامی ایران می پرداخت.استادان و مربیان : اساتید و مربیان حسین زمرشیدی به قرار زیر می باشند: زنده یادان : پدر بزرگوارش، استاد مهدی تشکری اصفهانی ،استاد جواد تقوایی ،استاد علی ناجی ،استاد غلامحسین یزدی ،استاد علی خالو . مهندس دارا بهشتی (در دوران تحصیل) و پروفسور میتچ (از اساتید آلمانی)هم دوره ای ها و همکاران : مهندس رضا دهشیدی (معاون عمران سابق بارگاه حضرت رضا (ع))،دکتر علی اصغر وطنی اسکویی ،دکتر موسی مظلوم و دکتر غلامحسین معماریان از همدوره ایها و همکاران حسین زمر شیدی می باشند.همسر و فرزندان : حسین زمرشیدی متاهل است وی خود را مدیون همسر ش که همپای وی در طول تحصیل و زندگی اش بوده می داند.وقایع میانسالی : حسین زمرشیدی پس از فراغت از تحصیل و بازگشت از آلمان، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی شد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : حسین زمرشیدی پس از بازگشت از آلمان به عضو یت هیئت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی در آمد که اکنون به عنوان دانشیار در دانشگاه مذکور مشغول به فعالیت است. وی علاوه بر آن عضو هیئت تحریریه بسیاری از مجلات معتبر معماری و میراث فرهنگی و نیز عضو مجامع علمی مختلف از جمله فرهنگستان هنرایران می باشد.فعالیتهای آموزشی : حسین زمرشیدی پس از اخذ فوق لیسانس معماری از دانشگاه برلین و بازگشت به ایران، به عضویت هیئت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی در آمد و از آن پس به تدریس و تالیف و تحقیق می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : حسین زمرشیدی علاوه بر تدریس، به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری در زمینه معماری سنتی اسلامی ایران و جهان و همچنین به عکس برداری از آثار معماری ایران و مکانها و بنا های ارزشمند معماری از جهات مختلف (تاریخ ،طرح و اجراو غیره) می پردازد.ایشان به ورزش در روزانه بصورت پیاده وری نیز علاقه دارد.همفکران فرد : حسین زمرشیدی با مرحوم دکتر محمد کریم پیرنیا ، دکتر محمد مهدی هراتی ،دکتر حسین یاوری و دکتر منصور فلامکی از همفکری نزدیکی برخوردار است.آرا و گرایشهای خاص : حسین زمرشیدی در معماری، به معماری سنتی اسلامی در ایران توجه ویژه ای دارد و اجزایی چون طاق و قوس و گره چینی را مورد پژوهش قرار داده است.جوائز و نشانها : حسین زمرشیدی درسال ۱۳۸۱ دردومین همایش چهره های ماندگار، به عنوان چهره ماندگار در عرصه معماری سنتی برگزیده و معرفی شد.از دیگر جوایز وی می توان به چند مورد زیر اشاره کرد: - نشان درجه سه دانش در سال ۱۳۸۳ از سوی ریاست محترم جمهوری جناب آقای خاتمی به همراه ۵۰ سکه تمام بهار آزادی - چاپ تمبر در سال ۱۳۸۲ - دریافت لوح تقدیر و جایزه از سوی مسئولین و چندین وزیر برای ۶۹ بار - برزگداشت از طرف سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران در سال ۱۳۸۰ - بزرگداشت در روز معلم در سال ۱۳۸۰ از طرف دانشگاه شهید رجایی - بزرگداشت در سال ۱۳۸۴ از طرف سازمان اوقاف و امورخیریه - هزینه سفر به چهار کشور آسیای میانهچگونگی عرضه آثار : حسین زمرشیدی مقالات علمی و کتب فراوانی درزمینه اسلامی نگاشته است و تعدادی تابلو از نقوش و کاشی معرق از دیگر آثار وی بشمار می رود. آثار حسین زمرشیدی به شرح زیر است: - ۲۲ جلد کتاب های درسی رشته عمران از مقطع هنرستان تا دانشگاه - ۱۱ جلد کتاب ارزشمند معماری سنتی و خصوصااسلامی که عموما نفیس و رنگی می باشند. - ۶۸ مقاله بلند ارزشمنددر زمینه عمران و معماری که تعدادی از آنها چاپ و برخی آماده چاپ

می باشند. - خلق ۳۰ تابلو از هنرهای قدسی معماری اسلامی ایران به شکل تابلوی معرق و غیره که وقف موزه سعد آباد شده است.

آثار : ۱ ۱۶جلد از کتب درسی ۲ اجرای ساختمان (عناصر و جزئیات) ۳ پیوند و نگاره در آجر کاری ۴ تعمیر و نگهداری ساختمان ۵ رسم فنی و نقشه کشی جامع عمران ۶ طاق و قوس در معماری ایران ۷ کاشیکاری در ایران ۸ گره چینی در معماری سلامی و هنرهای دستی ۹ مسجد معماری در ایران ۱۰ معماری ایران ۱۱ معماری ایران، اجرای ساختمان با مصالح سنتی ۱۲ معماری ایران، مصالح شناسی سنتی ۱۳ مقالات عملی و کتب فراوان دیگر در زمینه اسلامی ۱۴ نقش آجر و کاشی در نمای مدارس ۱۵ کارگاههای رشته عمران و خودکفائی نظام پنجساله ۱۶ کارهای عمومی

زنجانی‌زاده، هما

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: فردوسی مشهد

زندی حقیقی، منوچهر، سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: اقتصاد، دانشکده: اقتصاد، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

زند، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۷ است. تحصیلات مقدماتی را در تهران انجام داد و برای ادامه‌ی تحصیلات به روسیه رفت. دبیرستان و دانشکده‌ی نظامی مسکو را به اتمام رسانید و سپس وارد دانشکده‌ی حقوق سن‌پطرزبورگ شد و از آن دانشکده درجه‌ی لیسانس گرفت

در ۱۲۹۹ پس از مراجعت به ایران، وارد وزارت خارجه شد. در ۱۳۰۶ داور او را به علت تحصیلات حقوقی، به عدلیه دعوت نمود و مدتی مستشاری استیناف و ریاست شعبه‌ی دیوان کیفر را عهده‌دار گردید و سرانجام به ریاست اداره‌ی بازرسی منصوب شد. چند سالی نیز مدیرکل وزارت کشاورزی بود تا اینکه در ۱۳۱۶ به معاونت بانک ملی ایران رسید و تا ۱۳۲۱ در این سمت باقی بود. در آن سال علاء رئیس بانک ملی به وزارت دربار رفت و ابوالحسن ابتهاج به جای او رئیس بانک ملی شد. زند به این انتصاب اعتراض نمود و از معاونت بانک کناره‌گیری کرد. پس از چند ماه به دربار انتقال یافت و رئیس دربار شد. در این سمت پایه‌های ترقی خود را محکم نمود و یکی از مهره‌های اساسی شد. از ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۹ مجموعا هفت مرتبه به وزارت رسید. پنج نوبت وزیر جنگ و دوبار وزیر کشور بود، دو مرتبه استاندار آذربایجان و یک بار استاندار اصفهان و یک نوبت استاندار کرمان شد. در ۱۳۲۹ به هنگام نخست‌وزیری رزم‌آرا، از استانداری آذربایجان به مدیر کلی بانک ملی ایران رسید ولی بیش از یک سال دراین سمت باقی نماند و به سفارت اسپانیا رفت. ابراهیم زند سفیرکبیری ایران در کشورهای ترکیه و ایتالیا و اسپانیا را نیز عهده‌دار بود. وفات او در ۱۳۵۳ در تهران اتفاق افتاد. از رجال درستکار و جدی به شمار می‌رود. یکی از دختران زند به همسری عبدالرضا پهلوی انتخاب شد. همین امر موقعیت او را محکمتر کرد. بعد از ۱۳۲۰ که رجال آذربایجان در صحنه‌ی سیاسی ایران نفوذ زیادی داشتند، زند به

اتکاء آنها همواره دارای مشاغل حساس بود. وزارت، سفارت و استانداری یکی پس از دیگری نصیب او می گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زند، ابوالفتح

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۰۱ -۱۱۶۹ ق)، شاعر. بعد از فوت پدر چندی در شیراز فرمانروائی کرد. او طبعی رسا و فکری فلک فرسا داشت. در ۲۲ سالگی وفات یافت و در شاه چراغ دفن شد.[۱]

خان زند فرزند کریم‌خان زند، دومین از سلاطین زندیه. وی پس از وفات کریم‌خان به سلطنت رسید و فقط مدت هفتاد روز از سال ۱۱۹۳ ه.ق. را سلطنت کرد و در همان سال به وسیله صادق‌خان برادر کریم‌خان از سلطنت خلع و از دیده نابینا گردید.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تذکره‌ی روز روشن (۲۳)، حدیقه الشعراء (۷۵ /۱)، دانشمندان و سخن سرایان فارس (۱۱۰ -۱۰۹ /۱)، دایرۀالمعارف فارسی (۲۶ /۱)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۹۷۴ -۹۷۳ /۷)، فارسنامه‌ی ناصری (۷۶۵ /۱)، لغت نامه (ذیل/ ابوالفتح).

زند، بهمن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند نصرالله زند، در ۱۲۹۰ در شیراز متولد شد. از دانشسرای عالی لیسانس در رشته‌ی زبان فرانسه گرفت و پس از چندی از دانشگاه فردهام نیویورک در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی و روابط بین‌المللی درجه‌ی دکترا دریافت کرد. ابتدا شغل دبیری داشت. در ۱۳۲۰ به وزارت امور خارجه منتقل شد. چندی کنسول در استانبول بود و بعد معاون اداره پنجم سیاسی شد و مدتی هم ریاست اداره کل دفتر وزارتی را عهده‌دار بود. در ۱۳۴۱ با عنوان وزیرمختار، سرکنسول ایران در استانبول بود. از دیگر ماموریتهای وی سفیر کبیری ایران در عمان می‌باشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زند، علی

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زند، سردار رشید کریم خان زند (نیمه دوم قر. ۱۲ ه.) که در جنگهای متعدد ایام سلطنت کریم‌خان شرکت داشت، ولی‌خان زند به سعایت ساعیان او را نابینا کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

زندنیا، امیرشاپور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند جلال زندنیا، در سال ۱۳۰۶ متولد شد. پس از طی دوران کودکی، دوره ابتدائی و متوسطه را سپری نمود و وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد. در همان هنگام پدر وی در میانسالی در یک سانحه‌ی دریائی درگذشت و وی متکفل مخارج خانواده شد و لاجرم به استخدام در اداره کل خبرگزاری پارس و رادیو درآمد و حین تحصیل معاش خانواده‌ی خود را فراهم می‌نمود.

امیرشاپور زندنیا در سال ۱۳۳۰ از دانشکده‌ی حقوق فارغ‌التحصیل شد. هنگامی که در دانشکده‌ی حقوق اشتغال به تحصیل داشت، دلبستگی خاصی به مسائل سیاسی پیدا کرد و به اتفاق محسن پزشکپور، داریوش فروهر و داریوش همایون، دستجات سیاسی تشکیل دادند. زندنیا جذب گروه سیاسی سومکا شد که رهبری آن با داود منشی‌زاده بود.

امیر شاپور زندنیا در سال ۱۳۳۰ لیسانس در حقوق قضائی گرفت و پس از چند سال که دوره دکترای حقوق و علوم سیاسی در تهران پاگرفت، ایشان وارد دوره دکتری شد و دوره‌ی مزبور را گذرانید و درجه‌ی دکترای علوم سیاسی گرفت. وی علاوه بر حقوق و علوم سیاسی، در زمینه‌ی عرفان نیز دوره‌هائی را دیده و صاحب‌نظر در این زمینه بود.

زندنیا چندی در کنسرسیوم نفت اشتغال داشت و زمانی نیز از روسای سازمان اوپک به نمایندگی از طرف دولت ایران بود. وی در سال ۱۳۴۱ که نماینده‌ی اوپک در خارج از کشور بود، با سپهبد تیمور بختیار طرح دوستی ریخت. در آن هنگام تیمور بختیار برای سرنگونی سلطنت محمدرضا پهلوی در تلاش و فعالیت بود. زندنیا هم در کنار او در این فعالیت مشارکت کامل داشت. در سال ۱۳۴۷ برنامه‌ی بختیار حالت جدی‌تری پیدا کرد و درصدد برآمد با کمک دولت بعثی عراق و شخص صدام برنامه‌ی بزرگی برای ساقط کردن سلطنت پهلوی فراهم آورند. بنابراین تیمور و زندنیا تصمیم گرفتند از طریق لبنان عازم عراق شوند و پایگاه خود را در بغداد تشکیل داده به ایران حمله نمایند. ابتدا شاپور زندنیا با چند قطعه اسلحه وارد لبنان شد و بلافاصله به جرم داشتن اسلحه‌ی غیرمجاز توقیف و به زندان افتاد. روز بعد تیمور بختیار وارد لبنان شد و صریحا اقرار نمود که اسلحه‌های حمله شده توسط زندنیا متعلق به او می‌باشد و در نتیجه شاپور زندنیا از زندان آزاد شد و بختیار به زندان رفت. دکتر شاپور زندنیا بازوی راست سپهبد تیمور بختیار بود و در تمام کارها و برنامه‌های طرح شده همکار داشت. در سال ۱۳۴۷ دولت ایران در نظر گرفت به هر ترتیبی که ممکن است شاپور زندنیا را از بختیار جدا کند و او را به ایران بازگردانند. برای بازگردانیدن زندنیا از طرف دولت ایران، دکتر رضا فلاح قائم‌مقام شرکت نفت به اتفاق همسرش مهین حیات‌غیبی که از منسوبیان نزدیک زندنیا بود به بیروت عزیمت نمودند و پس از مذاکرات لازم و تامین مطمئن، او را روانه‌ی تهران ساختند. قریب شش ماه در زندان اوین محترمانه بازداشت بود و در آن مدت اطلاعات لازم را در اختیار گذاشت و پس از آن مدت از زندان آزاد شد و مورد عفو قرار گرفت و به شغل خود بازگشت. در سال ۱۳۵۳ که سیستم تک حزبی در ایران به جای دوحزبی استقرار یافت،زندنیا از پیشقدمان حزب رستاخیز بود و روزنامه‌ی ارگان حزب را اداره می‌کرد و سرمقاله‌های روزنامه را می‌نوشت.

زندنیا پس از سقوط رژیم پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی، چندی روزنامه‌ی رویداد را انتشار داد و قریب یک سال این روزنامه انتشار می‌یافت. ضمنا پروانه‌ی وکالت دادگستری گرفت و به کار وکالت اشتغال ورزید. وی دارای تالیفاتی متعددی بود که بالغ بر بیست جلد می‌باشد که از جمله عبارتند از: روانشناسی اجتماعی ملت ایران، انقلاب هند، انقلاب مصر، انقلاب کوبا، مبانی علم سیاست، مبانی مدیریت، مبانی جامعه‌شناسی، اصول مدیریت بازرگانی، مدیریت نیروی انسانی.

وی علاوه بر کتب ذکر شده، به زبان انگلیسی نیز تالیفاتی در زمینه‌ی نفت دارد که در خور توجه و امعان‌نظر است. وفات وی در سال ۱۳۷۷ در تهران به بیماری قلبی اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زنده دل، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن زنده دل : فرمانده گردان حرابن یزید ریاحی(س) لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۲۶ در خانواده ای کشاورز از روستای شیشوان بخش عجب شیر درشهرستان مراغه به دنیا آمد . هنوز کودکی خردسال بود که پدرش از دنیا رفت .

دوره ابتدایی را در زادگاهش گذراند و دوره متوسطه را در دبیرستان رازی عجب شیر به پایان رساند . پس از اخذ دیپلم در رشته کشاورزی ادامه تحصیل داد و موفق به اخذ مدرک کاردانی شد .

در سال ۱۳۵۲ با دختر عموی خود خانم صالحه آموزگار ازدواج کرد . آنها زندگی مشترک خود را با جهیزیه مختصری که همسرش به همراه خود آورده بود ، شروع کردند . تا اینکه حسن به عنوان تکنسین صنایع غذایی در کارخانه قند میاندوآب با حقوق ماهیانه دو هزار تومان ، استخدام شد . از این پس در خانه سازمانی واگذاری از سوی کارخانه قند زندگی می کردند . در سال ۱۳۵۳ اولین فرزند آنها به نام محمد به دنیا آمد و به دنبال آن زهرا در سال ۱۳۵۵ ، فاطمه در سال ۱۳۵۹ و سکینه در سال ۱۳۶۰ متولد شدند .

حسن زنده دل ، فردی مذهبی بود و در سالهای قبل از انقلاب به کمک چند تن از دوستانش اقدام به تأسیس دارالقرآن در یکی از مساجد زادگاهش کرد .همزمان با شروع زمزمه های انقلاب با دسترسی به رساله امام, بخشهایی از آن را به صورت اعلامیه در سطح روستا پخش و نصب می کرد . در همین دوران عده ای از بچه های روستا را در مسجد گرد می آورد و به آنها نماز خواندن می آموخت .

با پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان یکی از مؤسسین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی میاندوآب به فرماندهی آن منصوب شد اما در مدت حضور در سپاه حقوق دریافت نمی کرد و با درآمد باغبانی زندگی خود را اداره می کرد .

با آغاز جنگ تحمیلی در سن سی و دو سالگی درسال ۱۳۵۹ ، برای اولین بار به جبهه اعزام شد و به مدت پنج سال در جبهه حضور مستمر داشت . در این مدت دو بار در کردستان مجروح گردید . پس از بهبودی به جبهه باز می گشت.اودر لشگرعاشورا فرمانده گردان حر بود .

حضور دائم او در جبهه های نبرد باعث شده بود تا مسئولیت خانواده را بیش از پیش بر عهده همسرش قرار دهد .

حسن به خودسازی اهمیت زیادی می داد و برای این کار جزوه ای از امام داشت و سعی می کرد به تمام نکات آن عمل کند . روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه می گرفت . به اقامه نماز در اول وقت اصرار داشت و پایبند نظم و قانون بود . به مشورت با دیگران در امور معتقد بود . او عاشق جبهه و شهادت بود .

سرانجام ، حسن زنده دل پس از شصت ماه حضور در جبهه ، در آخرین اعزام به جبهه جنوب در عملیات والفجر ۸ شرکت کرد و در ۱۱ اسفند ۱۳۶۴ در منطقه دریاچه نمک در اثر اصابت ترکش از ناحیه پا زخمی شد ولی به علت نرسیدن نیروی کمکی و

خونریزی شدید به شهادت رسید . جنازه او بیش از ده روز در دریاچه نمک باقی ماند .

شهید حسن زنده دل در سی و هشت سالگی به شهادت رسید و جنازه او پس از حدود چهل روز به زادگاهش انتقال یافت و در قبرستان کهنه شیشوان مراغه به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

زندی نیا، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد ادوات(ضد زره)لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «مهدی زندی نیا» در یکی از روزهای سرد بهمن ماه ۱۳۳۷ در شهر کویری «سیر جان» چشم به جهان گشود تا نقشی از خود در تاریخ کشورش برجای گذارد و سپس همان چشمها را در تاریخ نوزدهم دی ماه ۱۳۶۵ به روی دنیای فانی ببندد .او به خاطر شغل پدرش کار های فنی را به مرور زمان فرا گرفت تا بعد ها در جبهه های نبرد از این استعداد بهره ببرد و دست به ابتکارات مهم فنی بزند .او پس از گذراندن دو ره متوسط به کرمان آمد تا در رشته راه و ساختمان تحصیل کند .

ولی با شروع جنگ تحمیلی به همراه گروه مکانیک جهاد سازندگی سیر جان راهی مناطق جنگی شد .او در عملیات مختلفی از جمله بدر ،خیبر ،والفجی ۴ ،والفجر ۵ ،والفجر ۸ کربلای ۵ شرکت داشت و چندین بار مجروح شد .نقش کلیدی فرماندهی شهید زندی نیا در تصرف بندر فاو به خاطر آتش دقیق تیپ ادوات لشکر ۴۱ ثار الله انکار نا پذیر و ستودنی است .

مهدی در سال ۱۳۶۵ به عنوان پاسدار نمو نه انتخاب و به ملاقات خنه خدا رفت تا زمینه را برای عرو جش به بهشت برین مهیا سازد .

منابع زندگینامه" :باران وآتش"نوشته ی فرهاد حسن زاده،نشر لشگر ۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۷۶

زنگنه، عبدالحمید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا حسین‌خان اعظم‌الدوله کرمانشاهی است. در ۱۲۸۲ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی عالی حقوق شد و در ۱۳۰۷ از آن مدرسه لیسانس گرفت و جزء اولین دسته محصلین اعزامی به اروپا، به فرانسه رفت و در رشته‌ی امور اقتصادی و مالیه از دانشگاه پاریس دکترا دریافت نمود. در سال ۱۳۱۳ پس از مراجعت به تهران، به دانشیاری و معاونت دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی که تازه تاسیس شده بود منصوب گردید. در آن تاریخ علامه علی‌اکبر دهخدا ریاست دانشکده را عهده‌دار بود. پس از چهار سال مقام استادی گرفت و از معاونت دانشکده کناره‌گیری کرد و به ریاست دبیرخانه دانشگاه برگزیده شد. در دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی، از طرف کرمانشاه به وکالت برگزیده شد. در ۱۳۲۵ به ریاست دانشکده‌ی حقوق و معاونت دانشگاه تهران رسید و به هنگام نخست‌وزیری حکیم‌الملک در ۱۳۲۶ معاونت پارلمانی نخست‌وزیر را

پیدا کرد. در آذرماه ۱۳۲۷ در کابینه‌ی ساعد، وزیر فرهنگ شد و تا پایان سال ۱۳۲۸ آن سمت را داشت. در مهرماه ۱۳۲۹ در ترمیم کابینه‌ی سپهبد رزم‌آرا به جای دکتر شمس‌الدین جزایری مجددا خلعت وزارت فرهنگ پوشید تا در ۱۱ اسفند با قتل رزم‌آرا از وزارت ساقط شد. وی در تمام مدتی که به مشاغل اجرائی یا قانونگزاری اشتغال داشت، تدریس خود را در دانشگاه تعطیل نکرد.

تدریس

حقوق تجارت و بانکداری با او بود. در روز ۲۷ اسفند ۱۳۲۹ در مقابل در ورودی دانشکده‌ی حقوق هدف گلوله‌ی شخصی به نام نصرت‌الله قمی قرار گرفت و پس از چند روز دار فانی را وداع گفت. ظاهرا قاتل از داوطلبان کنکور دانشکده‌ی حقوق بوده است که به علت عدم توفیق دست به چنین کار زد. نصرت‌الله قمی در دادگاه جنائی تهران محاکمه و به اعدام محکوم شد. دکتر زنگنه مردی آرام، با پرنسیب، کم‌حرف و لجوج بود. به علت انتصاب وی به یک خانواده‌ی ثروتمند که خود نیز از ثروت بهره‌ی کافی برده بود، مورد علاقه‌ی آزادیخواهان نبود و جراید آن روز مرتبا او را مورد حمله قرار می‌دادند. وکالت قاتل را دو تن از وکلای مجلس که در آن روز عضو جبهه ملی بودند، قبول کردند ولی کاری از پیش نبردند. دادگاه جنائی حکم اعدام قاتل را صادر کرد و پس از چندی حکم به مرحله‌ی اجرا درآمد. از تالیفات او کتاب حقوق تجارت و کتاب بانک و بانکداری است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زنگنه، علی

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زنگنه، وزیر شاه سلیمان صفوی (نیمه دوم قر. ۱۱ ه). وی وزیری لایق و کاردان و پاکدامن بود و تا حدی از اعمال نابجای شاه سلیمان جلوگیری میکرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

زنگویی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی زنگویی

محل تولد : بیرجند

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

آقای علی زنگوئی در سال ۱۳۴۷هجری شمسی در خانواده ای متدین، مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در شهرستان بیرجند دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش با موفقیت سپری کرد. در پی

تشویق خانواده و علاقه وافر خویش به فراگیری علوم دینی و از سوی دیگر شوق زیارت و همجواری با بارگاه ملکوتی حضرت ثامن الحجج علیه السلام او را راهی حوزه علمیه مشهد گردانید و در سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه مشهد گردید.

از نخستین روزهای ورود به حوزه علمیه با تلاش و کوشش فراوان به تحصیل پرداخت. پس از ورود به حوزه علمیه مشهد، ضمن انس با آستان ملکوتی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) با تلاش و کوشش فراوان، در درس بزرگان حوزه علمیه آن دیارحاضر شد ولی شوق فراوان او به کسب علم او را راهی حوزه علمیه قم گردانید.وی پس از گذراندن سطوح عالی در سال ۱۳۶۹ به حلقه دروس خارج ستارگان علم وادب آن دیار راه یافت. در حوزه علمیه از درس بزرگانی همچون آیت الله مکارم ، آیت الله صادق لاریجانی،مرحوم آیت الله وحید، آیت الله گنجی و مرحوم پایانی بهره ها برد.

استاد در کنار تحصیل دروس حوزوی از تحصیلات دانشگاهی غافل نماند و در رشته فلسفه و کلام اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد در سال ۱۳۸۲از دانشگاه تربیت مدرس قم فارغ التحصیل گردید . و با موفقیت از پایان نامه خویش با عنوان"هرمنو تیک و تفسیر از نظر علمای اسلام "دفاع کرد استاد در کنار تحصیل دروس حوزوی از امر تبلیغ غافل نماند و در این راستا سعی و تلاش وافری به انجام رسانده است و چند ماهی هم برای این مهم به کشور سریلانکا رفت.استاد سال های متمادی است که به تدریس و شاگرد پروری در دانشگاه بیرجند مشغول است، وی در زندگی سراسر علمی خود به تحقیق و نگارش و تألیف به چیزی دیگری نیندیشیده که مقالات فراوانی در این زمینه به رشته تحریر در آورده است.

زنگی آبادی، یونس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرماندهی تیپ امام حسین(ع)لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «یونس زنگی آبادی» سال ۱۳۴۰خورشیدی در خانواده ای مستضعف و متدین در روستای« زنگی آباد»در «کرمان »به دنیا آمد .پدرش «ملاحسین» مردی مومن و عاشق اهل بیت بود .وقتی در سن هفتاد و پنج سالگی از دنیا رفت یونس دوازده سال بیشتر نداشت .پس از پدر ؛مادر خانواده با سختی و مشقت برای تامین معاش زندگی همت کرد .

از این پس ؛یونس نوجوان برای کمک به هزینه زندگی در کنار درس خواندن ؛به کارگری روی آورد .با شروع زمزمه های انقلاب در حالی که دانش آموز دبیرستانی بود در تظاهرات و حرکت های انقلابی نقش جدی داشت.

باپیروزی انقلاب اسلامی به کردستان رفت و در سال ۱۳۶۰ لباس سبز پاسداری را رسمابه تن کرد .

تدبیر ؛شجاعت و جسارت او درعملیات مختلف باعث شد تا او رافرماندهی بنامیم که تمام زندگی اش در جبهه های جنگ خلاصه می شد .خاک شلمچه و عملیات کربلای پنج باشکوه ترین فراز زندگی سردار شهید حاج یونس

زنگی آبادی بود .حماسه شور انگیز حاج یونس در این عملیات ؛نام زیبای او را برای همیشه در کنار نام مردان بزرگ این سرزمین جاودانه کرد .از یونس دو فرزند به نام های مصطفی و فاطمه به یادگار مانده است . منابع زندگینامه" :ظهور" نوشته ی علی موذنی، ناشر لشگر۴۱ثارالله ،کرمان-۱۳۸۴

زنگی، وجیه‌الدین

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وجیه‌الـدین بن عزالـدین طاهر زنگی، پس از عزل پدر در سال ۶۷۶ ه.ق از طرف ارغون بن آباقا جانشـین پـدر گردید و به حکومت خراسـان یا وزارت آن نواحی برگزیـده شـد. و در ذی‌القعـده‌ی سال ۶۸۵ ه.ق به فرمـان ارغون به قتـل رسـید. صـاحب وصاف او را «صاحب اعظم وجیه‌الدین زنگی الفریومدی» خوانده و تاریخ گزیده‌ی پدرش را خواجه عزالدین بن طاهر جوینی می‌نامد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

زنوزی تبریزی، محمدحسن

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۱۰ ق)، فقیه، اصولی، متکلم، ادیب و طبیب. وی در نجف از شاگردان شـیخ مهـدی نجفی و شـیخ انصاری و فضال ایروانی بود. به تبریز بازگشت و به انجام وظایف دینی پرداخت. وی پدر میرزا عبدالحسـین، فیلسوف‌الدوله، و میرزا رضـی و میرزا ابوالحسن بود. پس از مرگ پیکرش را به نجف بردنـد و در وادی‌السـلام به خاک سپردند. از آثارش: «کتاب الحج»؛ «مباحث الالفاظ»؛ «اصـل البراءه»؛ «استصحاب»؛ «المتین فی الامامه علی نمط الالفین»، در امامت؛ شرح مبسوطی بر «تائیه» دعبل خزاعی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۴۱/۹)، ریحانه (۳۹۲/۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۴۰۸/۱۴)، معجم المؤلفین (۱۹۶/۹).

زوار قلعه لر، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جعفر زوارقلعه لر: فرمانده گردان اما م حسین(ع)لشگرمکانیزه۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیتنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

با حمـد و سپاس بر خداونـد تبارک که مرا هـدایت کرد و از ظلمت ها رها شـده و به نور رسانده و صـلوات و سـلام بر پیامبر عظیم الشان خاتم المبین حضـرت محمد (ص) و ائمه طاهرین علیه السـلام و سلام بر حضرت مهدی (عج) و درود و سلام به نائب بر حق مهدی خمینی بت شکن رهبر مستضعفین عالم .

بار الها بنـده نا لایق تو هسـتم و غرق گناه ,خداونـدا وقتی به گذشـته ام می اندیشم فقط آن گناهانی که یادم هست نه آنهایی که به تبع فراموش کاری از یاد برده ام بر خودم می لرزم ؛که خدایا چقدر نافرمانی, چقدر گناه ,چقدر ظلم بر نفس خود.

معبودا اگر امید به رحمت تو نبود شایسـته است که از غم گناهان و از غم نادانی بسوزم نابود شوم ,ولی پروردگارم هرگز از رحمت تو نا امید نیستم زیرا گناهیست کبیره.

خـدایا شـکر میگـذارم تو را که مرا به راه اسـلام هدایت کردی. شـکر میکنم تو را که همیشه نعمات دنیوی و اخروی را شامل حالم گردانیدی.

خدایا غرق در نعمتم اما مثل ماهی در آب هستم که نمیدانم .

پروردگارا چقدر میتوانم شکر گذار این نعمت باشم, نعمت اسلام ,نعمت پیامبران الهی ,نعمت ائمه معصومین ,نعمت امام حسین (ع) .

خدایا از تو سپاس گذارم که برایم علی(ع) و حسین (ع) شناساندی, حسین مظهر انسانیت و انسان کامل ,حسین نشان دهنده راه من و من عاشق او و راه او.

السلام علی الحسین و علی اولاد الحسین و علی انصار الحسین و علی اصحاب الحسین الهم الرزقنی شفاعت الحسین الهم الرزقنی زیارت الحسین.

جان خودم و همه چیزم فدای تو یا حسین.

خدایا من چه بودم و که بودم .غرق در ظلمت بودم, غرق در خود باختگی بودم ,خودم را از یاد برده بودم, حیوانیت بر من غلبه داشت ,جنبه حیوانیت من روز به روز به سبب وجود دژخیمان و طاغوطیان تقویت می شد.

طاغوت بر ما حکومت میکرد ,غرق در فساد بودم, غرق در تباهی, غرق در فرهنگ بیگانگان . خدا یا استعمار بیگانه بر همه احوال کشور و اجتماع و زندگی خصوصی و فردی و خانوادگی ما رسوخ کرده بود ودر منجلاب نابودی قدم میزدم ,میرفتم تا در باتلاق جهل و شهوت و حیوانیت غرق شوم اما خداوندا تو بودی که مردی را از سلاله ابراهیم ,مردی روشن فکر و هدایت گر, مردی که درد مستضعفین را میدانست ,مردی که دلش برای جوانان وطن می تپید ؛برای هدایت ما به سبب گریه ها و مصیبت ها قتل ها و کشتارها یی که مسلمانان غریب به ۱۴۰۰ سال کشیده اند , به ما عطا کرد ی .

این مرد را برای ما فرستادی و او آمد و مرا نجات داد ,مرا از طاغوت و دژخیم رهانید و به اسلام محمدی که توسط استعمار چند صد ساله از یاد برده بودند آموخت و مرا نجات داد و به جای طاغوت بر ما ولایت فقیه حاکم گشت .

بجه ای فرهنگ بیگانه بر ما فرهنگ اسلام حاکم گشت ,انسانیت را بر ما حاکم کردو ازبند دنیا وپستی ومنجلاب ظلمت رهانید .

خدایا چگونه میتوانم شکرگذار این همه نعمت که قلم قادر به نوشتن آن نیست باشم ولی ای خداتو مرا ببخش ای پناهگاه مظلومان مرا در پناه خودت از شر شیطان داخلی وخارجی حفظ کن .

ویاور این مرد بزرگ باش واو را برای این ملت مظلوم وستمدیده تا ظهور ولی امر حضرت مهدی حفظ بفرما .

شاید بتوان گفت یکی از بزرگترین نعمتهایی که برایم عطا کردی نعمت حضور در این جبهه ها ونعمت جهاد فی سبیل الله باشد؛ نعمت آشنا شدن با این بسیجیها بااین پاسداران اسلام. از روزی که وارد جبهه شدم حس کردم وارد دانشگاهی شده ام وشروع به خواندن و نوشتن کرده ام درس این دانشگاه انسا نیت ومصونیت وخود سازی وایثار واز خود گذشتگی ودر نهایت شهادت است .

واما خدای من وقتی به این فکر می افتم که شهادت را نصیبم نمایی اصلا باورم نمی شود چون لایق نیستم؛ کسی که غرق در گناه بوده است چگونه مقامی که رهبرمان در باره اش می فرماید شهید از همه افراد افضل است ,نصیب من گردانی .مگر اینکه تو همیشه چراغ راه من باشی ولذا این فیض بزرگ که عاشق آن (شهادت)هستم بهره مند گردانی .

واما مادر عزیزم:

مادر عزیزم از اینکه نتوانستم حق فرزندی را به نحو احسن و آن طور که شایسته زحمات شبانه روزی چندین و چند ساله تو باشد عذرت میخواهم. خودم بهتر میدانم فرزند خوبی برایت نبودم لذا از تو حلالیت می طلبم چون بهشت زیر پای مادران است.

از تو خداحافظی میکنم انشاء الله در آن دنیا رو سفید پیش حضرت زهرا (س) همدیگر را زیارت میکنیم. همسرم منیر و سمیه و مریم , خواهرانم را اول به خدا و دوم به شما می سپارم.

پیام به خواهرانم:

مرا ببخشید، مواظب حجاب ونمازتان باشیدو سعی کنید هر روزتان بهتر از دیروز باشد. مسائل تربیتی اهمیت دهید تا بچه هایتان را خوب تربیت کنید .فرد مسلح به جامعه تحویل دهید نه سرباز اجتماعی.

هیچگونه غیبت و سخن علیه روحانیت مبارز نزنید و از هیچکس باور ننماید. نماز جمعه و تشییع شهدا و دیدار با خانواده شهدا یادتان نرود. از منیره خوب مواظبت نمائید ومرا حلال کنید .

پیامم به منیره همسرعزیزم :

امیدوارم مرا ببخشی و حلال نمائی از اینکه همسر خوبی برایت نبودم و حق شوهری را نتوانستم ادا نمائم .دنیا خواهد گذشت دیر یا زود همه مان از دنیا خواهیم رفت, امروز نباشدچند سال دیگر خواهد بود. بعد از اینکه من شهید شدم تو باید بیشتر از قبل از خودت مواظبت کنی چون بیشتر در موضع تهمت خواهی بود و بچه ها را مسلم بار بیاور نماز و قرآن را به ایشان یاد بده مخصوصا"ولایت فقیه را .

سعی کن با خواهرانم مدارا کنی و مهربان باشی هم مادرم و هم تو از همدیگر خیلی مواظبت نمائید زیرا در آخر به همدیگر نیاز خواهید داشت.

سفارش اکید دارم از همدیگر مواظبت کنید و قدر همدیگر را بدانید. تو باید او را حافظ خود و او هم تو را دختر خود بداند .حرفهای شما به همدیگر بد نیاید به خاطر دیگران و بچه های دیگران با همدیگر دعوا نکنید من درباره تو خیلی نگران هستم ولی از خداوند خواسته ام که انشاء الله سرپرست شما باشد و خواهد بود.

امیدوارم لیاقت داشته باشی همسر شهید باشی و در شان همسر شهید رفتار و حرکات تو باشد وقت خیلی کم است کاش میتوانستم زیاد بنویسم,مرا حلال کن.

پیامم به فرزندانم :

اگر روزی بزرگ شدید و سراغ پدر را گرفتید بدانید من در راه حق و حقیقت واسلام به شهادت رسیدم و از شما میخواهم مواظب خودتان باشید .نماز و روزه و حجاب را رعایت کنید .یک مسلمان تمام عیار باشید وبه دنیا کمتر اهمیت دهید. از روحانیت مبارز جدا نشوید .شوهر مسلمان برای خودتان انتخاب کنید و در راه اسلام تا پای جان مبارزه نمائید,خدانگهدارتان باشد . جعفر زوارلر ۲۵/۳/۶۴

زواره‌ای، ابوالحسن علی

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س دهم ق)، مفسر، فقیه، محدث و ادیب امامی. وی از عالمان بزرگ تفسیر، حدیث و فقه و ادب بود در عصر شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب صفوی در اصفهان می‌زیست. وی از اکابر شاگردان محقق کرکی، شیخ علی بن عبدالعالی، سید غیاث‌الدین جمشید زواره‌ای مفسر و سید امیر عبدالوهاب استرآبادی بود. تفسیر را از سید غیاث‌الدین جمشید زواره‌ای اخذ و از میر عبدالوهاب بن علی حسینی استرآبادی روایت کرد. زواره‌ای استاد ملاـ فتح‌اللّه کاشانی مفسر معروف است. از آثار وی: «ترجمه الخواص» یا «تفسیر زواری»، در تفسیر قرآن، تالیف شده در سال ۹۴۶ ق؛ شرح «نهج‌البلاغه» به فارسی به نام «روضه الابرار»؛ ترجمه‌ی «کشف الغمه» بهاءالدین عیسی اربلی به نام «ترجمه المناقب»؛ ترجمه‌ی «مکارم الاخلاق» رضی‌الدین طبرسی به نام «مکارم الکرائم»؛ ترجمه‌ی «عده الداعی» ابن‌فهد حلی به نام «مفتاح النجاح»؛ ترجمه «الاحتجاج» طبرسی که به نام شاه طهماسب به پایان رسانید؛ ترجمه تفسیر

منسوب به امام عسگری (ع) به نام «آثار الاخیار»؛ ترجمه «الطرائف» ابن‌طاووس به نام «طراوه اللطائف»؛ «مرآت الصفا»، در زیارات؛ «مجمع الهدی»، در تاریخ پیامبران، تلخیص «احسن الکبار فی مناقب ائمه الاطهار» ورامینی به نام «لوامع الانوار الی معرفه ائمه الاطهار»، به فارسی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۸۶/۸)، ایضاح المکنون (۵۲۸، ۴۵۹، ۴۳۶، ۴۱۳، ۲/ ۲۸۱/۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۶۲۶ -۱۶۲۳ /۵)، تاریخ نظم و نثر (۳۷۱)، الذریعه (۸۸/۲۵، ۳۵۵/۲۱، ۳۶۲ -۳۶۱ /۱۸، ۱۵۹/۱۵/۲۸۵/۱۱، ۲۲۷/۷، ۳۱۵/۵، ۱۴۰ -۱۳۹، ۷۵ /۴)، روضات الجنات (۳۶۲ -۳۶۱ /۴)، ریاض العلماء (۳۹۶ -۳۹۴ /۳)، ریحانه (۳۹۳/۲)، سبک شناسی (۳۰۳ -۳۰۲ /۳)،طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۵۲/۱۰)، الکنی و الالقاب (۲۰۰/۲)، هدیه العارفین (۷۴۵/۱).

زوزنی، ابوجعفر محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۳۷۰ ق)، فقیه، مفسر، محدث و ادیب. وی در نواحی خراسان و ماوراءالنهر منصب قضاوت داشت و در بخارا از دنیا رفت. تصانیفی در «تفسیر» و «حدیث» و «فقه» و «ادب» دارد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :معجم المؤلفین (۱۹۳/۹).

زوزنی، ابوسهل

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوسهل از امرای زمان محمود غزنوی که به دستور محمود در قلعه عزنین محبوس شد و چون مسعود از ری به سوی غزنین حرکت کرد در دامغان بدو پیوست و وزیرگونه بر تق و فتق امور پرداخت. چون مسعود وزارت به احمد بن حسن داد زوزنی را به تصدی دیوان عرض گماشت ولی پس از چندی به سبب خیانتهای پیاپی معزول گردید، اموال او را مصادره و خود او را زندانی کردند و بعدها مسعود مجددا او را بر سر کار آورد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

زهادت، عبدالمجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالمجید زهادت

محل تولد : شیراز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از پایان تحصیلات دوره متوسطه در سال ۱۳۶۱ به مدرسه عالی شهید مطهری وارد شده و تا سال ۱۳۶۶ دوره مقدمات و سطح را تا پایان مبحث قطع وظن رسائل در آنجا به پایان رساندم و با اخذ مدرک لیسانس و تحصیل را با شکل سنتی حوزوی در قم ادامه دادم و اساتید معظم و با سابقه‌ای مانند استاد اعتمادی در رسائل و استاد ستوده و کفایه و استاد پایانی در مکاسب کسب فیض نمودم پس از آن از درس خارج اصول حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی به مدت ۱۲ سال و خارج فقه کتاب البیع و کتاب الصلاهٔ بمدت ۴ سال و خارج فقه آیت الله العظمی صافی کتاب الحج بمدت ۶ سال و خارج فقه آیت الله شاهرودی کتاب البیع بمدت ۱ سال کسب فیض نمودم همزمان به تدریس سطح کتابهای منطق، اصول فقه و معالم، رسائل و کفایه در حوزهٔ علمیه قم اشتغال داشته و دارم و در کنار این تدریس در مرکز جهانی علوم اسلامی بیش از ده سال است که به تدریس فقه و اصول و نهج البلاغه و عقائد و کلام بصورت مستمر اشتغال دارم علاوه بر این‌ها به تحقیق در فقه در مرکز فقهی آیت الله گلپایگانی بمدت ۳ سال اشتغال داشتم و در تدوین جلد اول معجم فقهی و کتاب فقه ابن ابی عقیل عمانی همکاری داشتم. در تنظیم بیش از ۱۰ جلد از کتابهای آیت الله العظمی صافی (۴ جلد فقه الحج، ۲ جلد معارف دینی ۲ جلد جامع الاحکام و استفتائات عربی و پزشکی و قضائی نقش عمده داشتم. در کتاب شریف نهج البلاغه تحقیق داشته و دارم و تا کنون دو کتاب بوسیله بوستان کتاب بنام اینجانب نشر یافته است.بحمد الله تعالی

زهتاب فرد، رحیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۵ در تبریز تولد یافت. مقدماتی از تحصیل را در زادگاه خود فراگرفت و به تهران آمد و به امور مطبوعاتی پرداخت و موسسه‌ای دائر نمود که کارش توزیع کتاب بود. در ۱۳۲۸ امتیاز روزنامه‌ی اراده آذربایجان را به نام یکی از منسوبین گرفت و خود مدیر و سردبیر آن را عهده‌دار گردید. در دوران روزنامه‌نگاری از حد اعتدال خارج نشد و شیوه‌ی محافظه‌کاری را حفظ کرد. این نشریه هفته‌ای یک بار انتشار می‌یافت. زهتاب در اثر انتشار روزنامه با خیلی از مقامات و رجال آشنا شد ولی ارادت وی به آقا سید ضیاءالدین طباطبائی اظهر من‌الشمس بود، و سید به او اعتقاد داشت و هر کسی کاری با سید داشت، به او متوسل می‌شد. همین نزدیکی، خیلی او را جلو برد و مورد توجه قرار داد. او مدتها در حزب مردم که به وسیله‌ی امیراسدالله علم تاسیس شده بود، عضوی فعال شد و مقدماتی برای وکالت مجلس خود فراهم ساخت. بالاخره در دوره‌ی بیست‌ویکم از تبریز به وکالت مجلس انتخاب گردید. در دوره‌ی بعد هم وکیل شد. رفتار او در مجلس به طوری بود که هیچ‌کس متعرض او نمی‌شد. انتقاداتش اصولی و مخالفتش در حد معقول مورد پسند آن روز بود.

زهتاب در ادوار اخیر مجلس شورای ملی به صراحت لهجه معروف بود. هنگامی که دولت منصور لایحه‌ی مصونیت مستشاران

آمریکائی را به مجلس برد، وی در مقام مخالفت با لایحه‌ی مزبور نطق فصیح و مستدلی ایراد کرد و دولت و مجلس را از تصویب چنین لایحه‌ای برحذر داشت و عواقب نامطلوب آن را بیان نمود.

در سال ۱۳۳۹ که فساد انتخابات دوره‌ی بیستم عالمگیر شده بود، شاه روزنامه‌نگاران را مورد مشورت قرار داد. زهتاب سخنرانی جالبی ایراد نمود و مفاسد اینگونه انتخابات را بازگو کرد و در نتیجه در اثر استعفای نمایندگان، مجلس تشکیل نشد و انتخابات تجدید گردید. وی مجموعا چهار دوره وکیل مجلس شورای ملی بود. روزنامه‌نویسی زهتاب تا سال ۱۳۵۳ ادامه داشت، در این سال امتیاز ۷۰ روزنامه از جمله اراده آذربایجان لغو شد. در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ مجددا روزنامه‌ی اراده آذربایجان منتشر شد ولی چند ماهی بیشتر به انتشار آن مبادرت نگردید.

زهتاب مردی محجوب، مبادی آداب، زرنگ، بی‌اعتنا به مال دنیا و رفیق‌باز است. در حل مشکلات دوستان تا حد توانائی تلاش می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زهر کاشانی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اکبر زهر کاشانی

محل تولد : کاشان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۹ با دریافت دیپلم ریاضی فیزیک با معدل کل ۵/۱۸ تحصیلات دوره متوسطه ام پایان یافت. در سال ۱۳۶۰ بنابر علائق شخصی ومذهبی برای تحصیلات علوم دینی وحوزوی وارد مدرسه حاج ملا محمد جعفر(حاج آقامجتهدی) در تهران شدم، پس از حدود پنج سال و اتمام لمعتین برای ادامه تحصیلات حوزوی به قم مشرف شدم. در همین سال افتخار ملبس شدن به لباس مقدس روحانیت نصیب حقیر شد. همزمان با تحصیلات در حوزه مقدسه علمیه قم از سال ۱۳۶۶ در مؤسسه در راه حق سابق(مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) فعلی) به تحصیل دروس الهیات و معارف اسلامی مشغول شدم و نیز از اواخر سال ۱۳۶۸ برای تکمیل تحصیلات و فراهم شدن زمینه های مطالعات علوم انسانی از دیدگاه اسلام به تحصیل در رشته علوم تربیتی با گرایش تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت حوزه و دانشگاه (دفتر همکاری حوزه دانشگاه، سابق) پرداختم. این تحصیلات تا سال ۱۳۷۳ ادامه یافت پس از تحصیلات در پژوهشگاه، در گروه علوم تربیتی وارد تحقیق و مطالعه در زمینه تعلیم و تربیت اسلامی شدم و هم اکنون در آنجا اشتغال دارم.

زهرائی، تقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تقی زهرائی صالحی در سال ۱۳۴۳ در یکی از روستاهای شهرستان بوئین زهرا به نام خونان بدنیا آمد. بعد از پایان دوره متوسطه در رشته دامپزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد و دکترای دامپزشکی خود را در همان دانشگاه در سال ۱۳۶۸ اخذ کرد. در همان سال دوره تخصصی میکروبیولوژی پذیرفته و در سال ۱۳۷۳ فارغ التحصیل گردید و به عنوان استادیار و اینک به عنوان دانشیار در دانشکده دامپزشکی مشغول تدریس و پژوهش است.گروه : کشاورزیرشته : دامپروریگرایش : باکتری‌شناسیوالدین و انساب : پدر تقی زهرائی صالحی ، علی عسگر زهرایی صالحی فردی زحمت کش و کشاورز بوده است و در سال ۱۳۸۰ دار فانی را وداع گفت مادر وی طوبی خانم ۸۲ ساله و در قید حیات هستند.خاطرات کودکی : دوران کودکی تقی زهرائی صالحی در همان روستای خونان با حال و هوای شرایط روستا گذشت ، بازیهای کودکانه، کار در مزرعه و کشاورزی و تحمل سختی های مخصوص روستا از خاطراتی است که زهرائی صالحی ازآن دوران به یاد دارد.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : به گفته تقی زهرائی صالحی شرایط خانوادگی ایشان از نظر مادی و چه از نظر معنوی خوب بود و پدرشان فردی زحمتکش و مادرشان هم خانه دار و پر تلاش بودند. و خانواده از محیطی آرام ، سالم و عاطفی برخوردار بود.تحصیلات رسمی و حرفه ای : - دیپلم متوسطه سال ۱۳۶۲ - دکترای حرفه ای دامپزشکی سال ۱۳۶۸ - دکترای تخصصی میکروبیولوژی (Ph.D) سال ۱۳۷۳ - همچنین دکتر زهرائی در کلاسهایی که از طرف حوزه علمیه قم تشکیل میشد به مدت ۲ سال شرکت کرد و از محضر استادان فراوانی بهره برده است.خاطرات و وقایع تحصیل : همواره تقی زهرائی صالحی در تمام مقاطع تحصیلی مقام اول را از آن خود کرده است و این را از خاطرات خوب دوران تحصیل خود بیان میکند.استادان و مربیان : از مربیان تقی زهرائی صالحی میتوان به : اول دبستان آقای الله وردی،دوم دبستان سرکار خانم رنجبر، سوم دبستان خانم اعتمادی، چهارم دبستان سرکار خانم البسهٔ، پنجم دبستان خانم ناهید عقدایی،اول و دوم راهنمایی خانم بابایی، سوم راهنمایی اقای محمد منافی، دبیرستان آقایان صفیعی، شکروی، جهانخانه، علوی و امامی اشاره کرد.همسر و فرزندان : همسر تقی زهرائی صالحی سرکار خانم پروانه میرزایی است که در رشته مهندسی الکترونیک تحصیل کرده اند و هم اکنون دبیر دبیرستان شهید صدوقی تهران هستند. حاصل این ازدواج یک دختر و یک پسر میباشد که الهام زهرائی صالحی هم اکنون کلاس اول دبیرستان و امیر محمد تنها یک ساله است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : تقی زهرائی صالحی مدیر گروه میکروبیولوژی از سال ۸۵-۱۳۸۰ بوده است و هم اکنون معاون تحصیلات تکمیلی دانشکده دامپزشکی است.فعالیتهای آموزشی : تقی زهرائی صالحی هم اکنون به تدریس در دانشکده دامپزشکی مشغول است و سابقه تدریس در دانشگاهای کرمان، تهران، کرج، گرمسار، زابل، کازرون را نیز داراست.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : تقی زهرائی صالحی هم اکنون به مطالعه و تحقیق در زمینه باکتریها مشغول است و کارهای تحقیقاتی فراوانی نیز انجام داده است : - تحقیقات در مورد جنبه های مختلف سالمونلدهای بیماریزا در انسان و دام - بررسی جنبه هاب مختف اسهال گوساله ها - بررسی عوامل مدت در اشریشا کل E.Coli - ارزیابی واکسن های E.Coli - ارزیابی روشهای نوین تشخیصهمفکران فرد : دکتر محمد ربانی و دکتر محمد رضا فخرانیه از نامهایی است که تقی زهرائی صالحی از همکاران و همفکران خود نام برده است.جوائز و نشانها : - مجری طرح برگزیده دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۲ - مجری طرح نمونه دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۳ - پژوهشگر برگزیده دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۳ و دریافت نشان درجه ۲ پژوهش

زیار

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پدر مردایج و وشمگیر که آل زیار (ه.م.) بدو منسوبند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

زیبایی نژاد، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا زیبایی نژاد

محل تولد : شیراز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

سال ۱۳۶۰ موفق به اخـذ مـدرک دیپلم در شـیراز شـدم در این سال دروس سال اول حوزه علمیه به صورت آزاد فراگیری شد. سال ۶۱ به حوزه علمیه قم وارد شـدم . سال ۶۱ - ۶۲ در مـدرسه علمیه رسالت و پس از آن در مـدرسه رضویه . از سال ۶۴ به مدت ۱۱ سال مشـغول به تدریس ادبیات (جامع المقدمات، سـیوطی، مغنی) و در مدارس رضویه، معصومیه، حقانی و مرعشـیه بودم . شـرکت در ده ها سـمینار و همایش به عنوان سـخنران و یا شـرکت در میزگرد در موضوعات مختلف از جمله فعالیت های انجام شده از سال ۷۶ تا کنون بوده ، بعلاوه تدریس در دوره های آموزش مباحث زنان برای طلاب سطح ۳ حوزه، خواهران، دانشجویان، اساتید حوزه و دانشـگاه و اعضـای نهادهـای تخصصـی زنـان از جمله این فعالیتهـا ، از سـال ۷۷ تـا کنـون بوده است. (حـداقل ۵ دوره آموزشـی) همکاری با پژوهشـگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به عنوان عضو شورای علمی دانشنامه زینب فاطمی (س) و مسئول گروه زن در این دانشنامه از سال ۸۱ از جمله فعـالیت هاست. در سال های ۷۴، ۷۵ و ۸۰ به دلیل احساس خلأ در آثار دین شناسـی و فقدان متنی که مسیحیت را در نگاه مسیحی و در نگاه اسلامی به صورت مقایسه ای تبیین کند مطالعات شخصی در آثار اسلامی (آیات ، روایات و متون) و آثـار مسـیحی انجام دادم که نتیجه آن ۲ جلـد کتاب در این موضوع شـد. در سال ۷۸ هم پیشـنهادات تالیف کتابی را برای حوزه علمیه خواهران در موضوع زن ارائه شـد که نتیجه آن تدوین یک جلد کتاب (با همکاری حجه الاسـلام محمد تقی سـبحانی) بود. در سال ۱۳۶۷ رتبه دوم پایه ۷ حوزه در سال ۱۳۶۸ رتبه اول پایه ۸ حوزه شدم. همچنین ایشان در سال ۷۷ مسئول دفتر مطالعات و تحقیقات زنان وابسته به مرکز مدیریت حوزه علمیه فروزان هستند

زیرک‌زاده، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد حـاج‌میرزا زیرک، در ۱۲۸۶ در شـهرکرد متولـد شـد. تحصـیلات ابتـدائی را در موطن خود انجـام داد و دوره متوسـطه را در اصفهان گذرانید و سرانجام از مدرسه‌ی دارالفنون تهران دیپلم گرفت. در ۱۳۰۵ از طرف ارتش برای ادامه تحصیلات به اروپا اعزام شد و در فرانسه دوره سه ساله ریاضیات اعزام شد و در فرانسه دوره سه ساله ریاضیات عالی دانشگاه پلی‌تکنیک را گذرانید و سپس دانشـنامه مهندسـی غیرنظـامی دریافت کرد و به ایران بازگشت. شورای عالی فرهنگ، تحصـیلات وی را در رشـته مهندسـی ماشـین معادل دکترا شناخت.

در سال ۱۳۱۳ با درجه‌ی سـتوان یکمی در نیروی دریائی اسـتخدام شد. اولین سمت وی در نیروی دریائی معاونت مهندسی ناو «ببر» بود. سـپس سـر مهندس ناو ببر گردید و سـرانجام به کفالت تعمیرگاه نیروی دریائی منصوب شد و درجه‌ی سـروانی گرفت. در سال ۱۳۱۹ به وزارت راه منتقل گردید و یک سال بعد به وزارت دارائی رفت. در سال ۱۳۲۱ در دانشکده فنی مشغول تدریس گردید. احمد زیرک‌زاده پس از شهریور ۱۳۲۰ در فضای باز سیاسـی آن روز تمایل زیادی به ورود به صحنه سیاسی ایران داشت. این گونه افکار تنها در زیرک‌زاده بوجود نیامـده بود بلکه کلیه کسانی که در زمان رضاشاه برای ادامه تحصـیل به اروپا رفته و مـدرک علمی دریافت داشته بودند و غالب کرسی‌های دانشگاه تعلق به آنها داشت، در فکر و اندیشه‌ی ورود به صحنه‌ی سیاسی ایران بودند.

زیرک زاده اولین کـار سیاسـی خود را با روزنامه‌نویسـی آغاز کرد. در شـهریور ۱۳۲۱ امتیـاز روزنـامه‌ای به نام مردان کار از طرف وزارت فرهنـگ کصـادر شـد که صـاحب امتیـاز آن لطفعلی ابراهیمی و سـردبیر آن احمـد زیرک‌زاد بـود. این روزنـامه عضـو جبهه آزادی و ارگان گروه مردان کار بود و کمی موضع چپ‌گرائی داشت. این روزنامه چند بار در محاق توقیف قرار گرفت و سـرانجام در زمستان ۱۳۲۳ دیگر انتشار نیافت.

در اواخر سال ۱۳۲۱ فکر تشـکیل یک گروه سیاسـی در مخیله‌ی عده‌ای از مهندسـین ایران قوت گرفت و سـرانجام در فروردین ماه ۱۳۲۲ اساسـنامه و مرامنـامه‌ی آن به تصویب رسـید و کـانون مهندسـی نامگـذاری شـد و فعـالیت خود را آغـاز نمود. روز چهاردهم اردیبهشت مـاه ۱۳۲۲ در کـابینه دوم علی سـهیلی، کـانون مهندسـی به علت کمبود حقوق دست به اعتصـاب زدنـد و در نـتیجه شاه نمایندگان کانون را که عبارت بودند از مهندس فریور اسـتاد دانشـگاه و رئیس برق تهران و مهندس مهدی بازرگان اسـتاد دانشکده فنی به حضور پذیرفت و وعده‌ی حل مشـکلات آنان را داد. این اعتصاب موفقیت‌آمیز موجب گردید مهندسـین به فکر تاسیس یک حزب سیاسی برآیند و در نتیجه حزب ایران به وجود آمد. حزبی که غالب مهندسین ایران عضویت آن را پذیرفتند.

مهنـدس زیرک‌زاده چه در کـانون مهندسـین و چه در حزب ایران، از افراد موثر و پرکـار بود. مـدتها عضویت کمیته‌ی مرکزی بلکه عضویت دفتر سیاسی را عهده‌دار بود. پس از انشعاب در حزب ایران و تعطیل روزنامه‌ی شفق به مدیریت دکتر شمس‌الدین جزایری، روزنامه‌ی جبهه به صاحب‌امتیازی و مـدیریت مهندس احمد زیرک‌زاده صادر شد و اولین شـماره‌ی آن در دهم مهرماه ۱۳۲۴ انتشار یافت ولی پس از انتشار پنج شـماره توقیف شد. در آبان ماه ۱۳۲۵ برای بار دوم توقیف شـد که حدود هفت ماه به طول انجامید. در آن مـدت روزنامه‌هـای نبرد امروز، اخبـار ایران و باسـتان به جـای جنبه انتشـار می‌یافت. در خرداد ۱۳۲۶ از توقیف خـارج شـد. کار سنگین روزنامه‌ی جبهه تماما بر دوش زیرک‌زاده قرار داشت.

مهنـدس زیرک‌زاده در تحصن عـده‌ای از رجـال و روزنامه‌نویسـان به زعامت دکتر محمـد مصـدق در دربار که به عنوان اعتراض به انتخابات دوره شانزدهم انجام گرفت، مشارکت داشت و پس از تحصن جبهه ملی تشـکیل گردید. اعضاء موسـس جبهه ملی بیسـت نفر بودند.

در ۱۳۳۰ دکتر مصدق برای اجرای قانون ملی کردن صـنعت نفت جنوب، به نخست‌وزیری تعیین گردید و در همان روزهای نخست

مهندس احمد زیرک‌زاده به معاونت کل وزارت اقتصاد منصوب گردید و در انتخابات دوره‌ی هفدهم کاندیدای جبهه ملی از تهران گردید و سرانجام به نمایندگی مجلس انتخاب شد.

زیرک‌زاده نسبت به حزب ایران و جبهه ملی و شخص دکتر مصدق علاقمندی کامل داشت و در تمام مدت از هیچ اقدامی فروگذاری نمی‌کرد. واقعا به دکتر مصدق عشق می‌ورزید و تا دقایق آخر در کنار او بود. روز ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ که خانه مصدق گلوله‌باران شد، زیرک‌زاده جزء عده‌ی معدودی بود که در کنار مصدق قرار داشت. هنگام جابجائی از منزل دکتر مصدق به خانه‌های همسایگان به شدت زمین خورد و پایش صدمه‌ی زیاد دید به طوری که تا دستگیری دیده بر هم ننهاد و درد شدیدی را تحمل می‌کرد.

زیرک‌زاده تا ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ فعالیت سیاسی داشت و در مراحل مختلف جبهه ملی با سایر اعضاء آن هماهنگی داشت. در سال ۱۳۴۱ بازنشسته شد و حقوق ناچیزی به عنوان بازنشستگی از سازمان برنامه دریافت می‌کرد و برای تامین معاش به کار آهنگری پرداخته بود. سرانجام در سال ۱۳۷۲ در سن ۸۶ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

زین الدین، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجید زین الدین : فرمانده اطلاعات و عملیات تیپ ۲ لشکر ۱۷علی‌بن ابیطالب(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۴۳ در تهران متولد شد و در خانواده ای مبارز و منتظر که در روزگار دراز ستم شاهی زندگی را در حال تعب و شدائد گذرانده و چشم براه انقلابی بودند که به این دوران خمودی و سیاهی پایان بخشد تربیت گردید.

مجید بیش ا زسیزده سال نداشت که در کوران حوادث انقلاب علیه طاغوت قرار گرفت و با کمک برادرش شهید مهدی زین الدین به انتشار اعلامیه ها و نوارهای امام مدظله که پدرش در اختیارش قرار می داد پرداخته و در درگیری های خیابانی و تظاهرات در شهر مقدس قم شرکت فعال می نمودند ......حوادث فشرده پس از به ثمر رسیدن انقلاب خونین اسلامی یکی پس از دیگری فرا رسیدند. حوادثی که هرکدام برای یک قرن زمان کافی بود و در مدتی کوتاه خود را نمایاند. در یوزگان استکبار و غلامان حلقه بگوش استعمار در صبح پیروزی انقلاب بر سینه ملت بپا خاسته تاختند و نیزه های خود را بر قلب امت ما و بر خاک شهرهای بی دفاع ما فروبردند. شهید مجید زین الدین که از یکسو سازنده انقلاب بود نتوانست نسبت به مسائل انقلاب بی تفاوت بماند و از این روی دوره دبیرستان را با دغدغه جنگ و حضور در جبهه های مختلف گذرانده بود. پس از آن به عضویت سپاه پاسداران در لشگر علی ابن ابیطالب (ع) که برادرش مهدی فرماندهی آن را بعهده داشت درآمد و به واسطه آن جوش و خروش و استعدادی که در وی بود بسرعت مراحل کمال را در ابعاد مختلف خصوصا در بعد رزمی طی کرد و در قسمت اطلاعات و عملیات مشغول فعالیت گردیده و در لشگر ۱۷ مسئولیت فرماندهی یکی از تیپ ها را بعهده گرفت. او در بین رزمندگان چهره ای محجوب ،موثر، و در بین دوستان و خویشان و خانواده مایه آرامش وغمخوار دیگران بشمار میرفت. قدرت بدنی و بازوان پرقدرتش، تبحر وی در فنون مختلف رزمی انفرادی وی را از دیگران متمایز ساخته بود و همه این صفات همراه با شجاعت و تقوی و ایمان قلبی اش از او مجاهدی ساخته بود که یک تنه تا عمق مواضع دشمن نفوذ می کرد، از جنگلها و کوهها و دشت ها در زیر دید دشمن عبور می نمود و به جمع آوری اطلاعات و شناسایی مواضع دشمن می پرداخت.

شهید مجید زین الدین در پی شرکت در بسیاری از عملیاتها که آخرین آنها عملیات غرورآفرین خیبر بود ایثار و اخلاص خود را به اوج مراتب رساند و عاقبت به منزلگه مقصود شتافت و بهمراه برادرش مهدی زین الدین بسوی دیار قرب الهی پرگشود و به جمع محفل عاشقان الله پیوستند. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

زین الدین، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی زین الدین : فرمانده لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) جنگی که در شهریور ۱۳۵۹توسط دیکتاتور معدوم عراق ،صدام حسین به مردم ایران تحمیل شد؛ظهور اسطوره هایی رادر پی داشت که غیر از تاریخ صدر اسلام،در هیچ برهه ای از تاریخ بشرنشانی از آنها نیست.

ومهدی زین الدین یکی از این اسطوره هاست؛اسطوره ی زنده.

در سال ۱۳۳۸ ه.ش در کانون گرم خانواده‌ای مذهبی، متدین و از پیروان مکتب سرخ تشیع، در تهران دیده به جهان گشود. مادرش که بانویی مانوس با قرآن و آشنای با دین و مذهب بود برای تربیت فرزندش کوشش فراوانی نمود. داشتن وضو، مخصوصاً هنگام شیردان فرزندانش برایش فریضه بود و با مهر و محبت مادری، مسائل اسلامی را به آنها تعلیم می‌داد.

نبوغ و استعداد مهدی باعث شد که او دراوان کودکی قرآن را بدون معلم و استاد یاد بگیرد و بر قرائت مستمر آن تلاش نماید. پس از ورود به دبستان در اوقات بیکاری به پدرش که کتابفروشی داشت، کمک می‌کرد و به عنوان یک فروند، پدر و مادر را در امور زندگی یاری می‌داد.

مهدی در دوران تحصیلات متوسطه‌اش به لحاظ زمینه‌هایی که داشت با مسائل سیاسی و مذهبی آشنا و در این مدت (که با شهید محرب آیت‌الله مدنی (ره) مانوس بود)، روح تشنه خود را با نصایح ارزنده و هدایتگر آن شهید بزرگوار سیراب می‌نمود و در واقع در حساسترین دوران جوانی به هدایت ویژه‌ای دست یافته بود. به همین دلیل از حضرت آیت‌الله مدنی بسیار یاد می‌کرد و رشد مذهبی خود را مدیون ایشان می‌دانست.

در مسیر مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی، پدر شهیدان – مهدی و مجید زین‌الدین – برای بار دوم از خرم‌آباد به سقز تبعید گردید. این امر باعث شد تا مهدی که خود در مبارزات نقش فعالی داشت دوری پدر را تحمل کند و سهم پدر را نیز در مبارزات خرم‌آباد بردوش کشد.

در ادامه مبارزات سیاسی دوران دبیرستان، کینه عمیقی نسبت به رژیم پهلوی پیدا کرد و زمانی که حزب رستاخیز شروع به عضوگیری اجباری می‌نمود. شهید زین‌الدین به عضویت این حزب در نیامد و با سوابقی که از او داشتند از دبیرستان اخراجش کردند. به ناچار برای ادامه تحصیل، با تغییر رشته از ریاضی به طبیعی موفق به اخذ دیپلم گردید و در کنکور سال ۱۳۵۶ شرکت کرد و ضمن موفقیت، توانست رتبه چهارم را در بین پذیرفته‌شدگان دانشگاه شیراز بدست آورد. این امر مصادف با تبعید پدرش به جرم حمایت از امام خمینی(ره) از خرم‌آباد به سقز و موجب انصراف از ادامه تحصیل و ورود جدی‌تر ایشان در سنگر مبارزه پدرش شد.

پس از مدتی پدر شهید زین‌الدین از سقز به اقلید فارس تبعید شد. این ایام که مصادف با جریانات انقلاب اسلامی بود، پدر با استفاده از فرصت پیش‌آمده، مخفیانه محل زندگی را به قم انتقال داد. مهدی نیز همراه سایراعضای خانواده، از خرم آباد به قم آمد

و در هـدایت مبارزات مردمی نقش موثرتری را عهـده‌دار شـد. بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی جزو اولین کسانی بود که جذب نهاد مقـدس جهادسازنـدگی شـد و بـا تشـکیل سـپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی قم، برای انجام وظیفه شـرعی و اجتماعی خود و حفظ و حراست از دست‌آوردهای خونین انقلاب، به این نهاد مقـدس پیوست. ابتـدا در قسـمت پذیرش و پس از آن به عنوان مسـئول واحد اطلاعات سپاه قم انجام وظیفه کرد.

شهیـد زین‌الـدین در زمان مسـئولیت خود در واحـد اطلاعات (که همزمان با غائله خلق مسـلمان و توطئه‌های پیچیـده ضدانقلاب در شهر خـونین و قیـام قم بود) بـا ابراز نقش فعـال خود و بـا برخورداری از بینش عمیق سیاسـی، در خنـثی کردن حرکتهـای انحرافی و ضدانقلابی گروهکهای آمریکایی نقش به سزایی داشت.

با آغاز تهاجم دشـمن بعثی به مرزهای میهن اسـلامی، شـهید زین‌الـدین بی‌درنگ پس از گذرانـدن آموزش کوتاه مـدت نظامی، به همراه یک گروه صدنفره خود را به جبهه رساند و به نبرد بی‌امان علیه کفار بعثی پرداخت.

پس از مدتی مسـئول شـناسایی یگانهای رزمی شد. و بعد از آن نیز مسـئول اطلاعات – عملیات سپاه دزفول و سوسنگرد گردید. در این مسـئولیتها بـا شـجاعت، ایمان و قوت قلب،تا عمق مواضع دشـمن نفوذ می‌کرد و با شـناسایی دقیق و هـدایت رزمنـدگان اسـلام، ضربات کوبنـده‌ای بر پیکر لشـکریان صـدام وارد می‌آورد. بخشـی از موفقیتهای بـدست آمـده توسط رزمنـدگان اسـلام در عملیات فتـح‌المبین، مرهون تلاـش و زحمـات ایشـان و همکارانش در زمان تصـدی مسـئولیت اطلاعات – عملیات سـپاه دزفول و محورهای عملیاتی بود.

شهیـد زین‌الـدین در عملیـات بیت‌المقـدس مسـئولیت اطلاعـات – عملیـات قرارگـاه نصـر را برعهـده داشت و بخـاطر لیاقت، ایمان، خلوص، اسـتعداد رزمی و شـجاعت فراوان، در عملیات رمضان به عنوان فرمانده تیپ علی‌بن ابیطالب(ع) - که بعدها به لشکر تبدیل شد – انتخاب گردید.

در عملیـات رمضـان، تیپ علی‌بن ابیطـالب(ع) جزو یگانهای مانوری و خط‌شـکن بود و به حول و قوه الهی و با قـدرت فرمانـدهی و هدایت ایشان – در بکارگیری صحیح نیروها و موفقیت آن یگان در این عملیات – بعدها این تیپ، به لشکر تبدیل شد.

لشـکر مقدس علی‌بن ابیطالب(ع) در تمام صـحنه‌های نبرد سپاهیان اسلام (عملیات محرم، والفجرمقدماتی، والفجر۳ و والفجر۴) خط شکن و به عنوان یکی از یگانهای همیشه موفق، نقش حساس و تعیین کننده‌ای را برعهده داشت.

صبر، اسـتقامت، مقـاومت جانـانه و به یادمانـدنی این یگان، همگام با سایر یگانها در عملیات پیروزمنـدانه خیبر بسـیار مشـهور است. هنگـامی که دشـمن از هوا و زمین و با انواع جنگ‌افزارها و هواپیماهای توپولوف و میگ و بمبهای شـیمیایی و پرتاب یک میلیون و دویست هزار گلوله توپ و خمپـاره، جزایر مجنون را آمـاج حملات خویش قرار داده بود، او و یگان تحت امرش مردانه و تا آخرین نفس جنگیدنـد و دشـمن زبون را به عقب راندند و جزایر و حفظ کردند. خصوصـیات بارز او شـجاعت و شـهامت بود. خط شـکنی شبهـای عملیـات و جنگیـدن بـا دشـمن در روز و مقاومت در برابر سـخت‌ترین پاتکها به خاطر این روحیه بود. روحیه‌ای که اساس و بنیان آن بر ایمان و اعتقاد به خدا استوار بود.

مجاهدت دائمی او برای خدا بود و هیچگاه اثر خستگی روحی در وجودش دیده نمی‌شد.

شهیـد زین‌الـدین در کنـار تلاش بی‌وقفه‌اش، از مستحبات غافل نبود. اعتقاد داشت که جبهه‌های نبرد، مکانی مقـدس است و انسان دراین مکان، به خدا تقرب پیدا می‌کند. همیشه به رزمندگان سفارش می‌کرد که به تزکیه نفس و جهاد اکبر بپردازند.

او همواره سـعی می‌کرد که با وضو باشد. به دیگران نیز تاکید می‌نمود که همیشه با وضو باشند. به نماز اول وقت توجه بسیار داشت و با قرآن مجید مانوس بود و به حفظ آیات آن می‌پرداخت.

به دلیل اهمیتی که برای مسائل معنوی قایل بود نماز را به تانی و خلوص مخصوصـی به پا می‌داشت. فردی سـراپا تسـلیم بود و توجه

به دعا، نماز و جلسات مذهبی از همان دوران کودکی در زندگی مهدی متجلی بود.

با علاقه خاصی به بسیجی‌ها توجه می‌کرد. محبت این عناصر مخلص در دل او جایگاه ویژه‌ای داشت. برای رسیدگی به وضعیت نیروها و مطلع شدن از احوال برادران رزمنده خود به واحدها، یگانها و مقرهای لشکر سرکشی می‌نمود و مشکلات آنان را رسیدگی و پیگیری می‌کرد. همواره به برادران سفارش می‌کرد که نسبت به رزمندگان احترام قائل شوند و همیشه خودشان را نسبت به آنها بدهکار بدانند و یقین داشته باشند که آنها حق بزرگی بر گردن ما دارند.

شیفتگی و محبت ویژه‌ای به اهل بیت عصمت و طهارت(ع) داشت. با شناختی که از ولایت فقیه داشت از صمیم قلب به امام خمینی(ره) عشق می‌ورزید. با قبلی مملو از اخلاص، ایمان و علاقه از دستورات و فرامین آن حضرت تبعیت می‌نمود. به دقت پیامها و سخنرانیهای ایشان را گوش می‌داد و سعی می‌کرد که همان را ملاک عمل خود قرار دهد و از حدود تعیین شده به هیچ وجه تجاوز نکند. می‌گفت:

ما چشم و گوشمان به رهبر است، تا ببینیم از آن کانون و مرکز فرماندهی چه دستوری می‌رسد، یک جان که سهل است، ای کال صدها جان می‌داشتیم و در راه امام فدا می‌کردیم.

او در سخت‌ترین مراحل جنگ با عمل به گفته‌های حضرت امام خمینی(ره) خدمات بزرگی به جبهه‌ها کرد.

حفظ اموال بیت‌المال برای شهید زین‌الدین از اهمیت خاصی برخوردار بود. همواره در مسئولیت و جایگاهی که قرار داشت نهایت دقت خود را به کار می‌برد تا اسراف و تبذیر نشود. بارها می‌گفت:

در مقابل بیت‌المال مسئول هستیم.

در استفاده از نعمتهای الهی و حتی غذای روزمره میانه‌روی می‌کرد.

او خود را آماده رفتن کرده بود و همواره برای کم کردن تعلقات مادی تلاش می‌کرد. ایثار و فداکاری او در تمام زمینه‌ها، بیانگر این ویژگی و خصوصیتش بود.

برای اخلاص و تعهد آن شهید کمتر مشابهی می‌توان یافت.

او جز به اسلام و انجام تکلیف الهی خود نمی‌اندیشید. در مناجات و راز و نیازهایش این جمله را بارها تکرار می‌کرد:

ای خدا! این جان ناقابل را از ما قبول بفرما و در عوض آن، فقط اسلام را پیروز کن.

از آنجا که برادران، ایشان را به عنوان الگویی برای خود قرار داده بودند، سعی می‌کردند اخلاق و رفتارشان مثل ایشان باشد.

او شخصیتی چند بعدی داشت: شخصیتی پرورش یافته در مکتب انسان ساز اسلام. خیلی‌ها شیفته اخلاق، رفتار، مدیریت و فرماندهی او بودند و او را یک برادر بزرگتر و معلم اخلاق می‌دانستند. زیرا او قبل از آنکه لشکر را بسازد، خود را ساخته بود.

اخلاق و رفتار او باتوجه به اقتضای مسئولیتهای نظامی‌اش که دارای صلابت و قدرت خاصی بود، زمانی که با بسیجیان مواجه می‌شد برادری صمیمی و دلسوز برای آنها بود.

شهید مهدی زین‌الدین در زمینه تربیت کادرهای پرتوان برای مسئولیتهای مختلف لشکر به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده بود که در واحدهای مختلف، حداقل سه نفر در راس امور و در جریان کارها باشند. می‌گفت:

من خیالم از لشکر راحت است. اگر چند ماه هم در لشکر نباشم مطمئنم که هیچ مسئله‌ای به وجود نخواهد آمد.

در کنار این بزرگوار صدها انسان ساخته شدند، زیرا رفتار و صحبتهایش در عمق جان نیروهای رزمنده می‌نشست. بارها پس از سخنرانی، او را در آغوش خویش می‌کشیدند و بر بالای دستهایشان بلند می‌کردند.

او یکی از فرماندهان محبوب جبهه‌ها به شمار می‌آمد. فرماندهی که نور معرفت، تقوا، صبر و استقامت سراسر وجودش را فراگرفته بود و این نورانیت به اطرافیان نیز سرایت کرده بود. چنانچه گفته می‌شود: ۷۰٪ نیروهای پاسدار و بسیجی آن لشکر، نماز شب

می‌خواندند.

سردار رحیم صفوی‌فرمانده سابق سپاه درباره او می گوید:

شهید مهدی زین‌الدین فرماندهی بود که هم از علم جنگی و هم از علم اخلاق اسلامی برخوردار بود. در میدان اسلام و اخلاق، توانا و در عرصه‌های جنگ شجاع، رشید، مقاوم و پرصلابت بود.

شهادت مزدی بودکه خدا برای مجاهدات بی شمار این بنده برگزیده اش قرارداده بود.

در آبان سال ۱۳۶۳ شهید زین‌الدین به همراه برادرش مجید (که مسئول اطلاعات و عملیات تیپ ۲ لشکر علی‌بن ابیطالب(ع) بود) جهت شناسایی منطقه عملیاتی از کرمانشاه به سمت سردشت حرکت می کنند. در آنجا به برادران می گوید: من چند ساعت پیش خواب دیدم که خودم و برادرم شهید شدیم!

موقعی که عازم منطقه می‌شوند، راننده‌شان را پیاده کرده و می گویند: خودمان می‌رویم. حتی در مقابل درخواست یکی از برادران، مبنی بر همراه شدن با آنها، برادر مهدی به او می گوید: تو اگر شهید بشوی، جواب عمویت را نمی‌توانیم بدهیم، اما ما دو برادر اگر شهید بشویم جواب پدرمان را می توانیم بدهیم.

فرمانده محبوب بسیجیها، سرانجام پس از سالیان طولانی دفاع در جبهه‌ها و شرکت در عملیات و صحنه‌های افتخارآفرین، در درگیری با ضدانقلاب شربت شهادت نوشید و روح بلندش را از این جسم خاکی به پرواز درآمد تا در نزد پروردگارش ماوی گزیند.

همان طور که برادران را توصیه می کرد: ما باید حسین‌وار بجنگیم؛ حسین‌وار جنگیدن یعنی مقاومت تا آخرین لحظه؛ حسین‌وار جنگیدن یعنی دست از همه چیز کشیدن در زندگی؛ ای کاش جانها می‌داشتیم و در راه امام حسین(ع) فدا می کردیم؛ از همرزمانش سبقت گرفت و صادقانه به آنچه معتقد بود و می گفت عمل کرد و عاشقانه به دیدار حق شتافت.

منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

زین‌الملک

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. موجب آرایش کشور و پادشاهی.) ابوسعید هندو بن محمد بن هندو اصفهانی از مستوفیان دیوان محمد بن ملکشاه بود که به سعایت دشمنان در سال ۵۰۶ ه.ق. به دار آویخته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

زینب نساء

قرن:۱۲

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۱۸ شعبان ۱۱۹۶ ق، از زنان فرمانروا، وی دختر شاه اسماعیل سوم و نوه‌ی شاه سلطان حسین صفوی بود که از سال ۱۱۶۳ تا ۱۱۶۶ ق به دستور کریمخان زند، توسط علیمردان خان بختیاری در اصفهان اسما سلطنت می کرده است. او در اصفهان درگذشت و در حرم

امامزاده اسماعیل دفن شد.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: تذکرةالقبور، ۳۲؛ رجال اصفهان، ۲۱۳.

زینلی، شعبانعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید شعبانعلی زینلی : قائم مقام فرماندهی لشکر زرهی ۸ نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۸ در شهرستان مبارکه دیده به جهان گشود. او از ابتدای کودکی به کار مشغول بود چنانچه تمام مدت تحصیل، کار نیز می کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی به کردستان مهاجرت کرد و به حفظ سنگرهای انقلاب در مقابل گروهک ها پرداخت. مدتی نیز دانشجوی مرکز تربیت معلم بود ولی دانشگاه جبهه او را به خود جذب کرد. در عملیات طریق القدس برای اولین بار مجروح شد و از آن تاریخ تا پایان عمر کوتاهش یکسره در جبهه ماند.

مدتی فرمانده اطلاعات عملیات لشکر ۸ و مدتی مسئول اطلاعات عملیات سپاه هفتم بود. بعدا از آن به سمت قائم مقامی لشکر منصوب شد، ولی با داشتن رده فرماندهی عالی رتبه در اکثر شناسایی ها، خود شخصاً تا نزدیک سنگر های کمین و مواضع دشمن پیش می رفت. در طول جنگ دو برادرش بنام اکبر و اصغر به خیل شهدا پیوستند، ولی او که وظیفه اش را در عمل به تکلیف می دانست در جبهه باقی ماند. شعبان علی در سال ۶۴ به زیارت خانه خدا مشرف شد و پس از آن در عملیات والفجر ۸ شرکت کرد.

این سردار دلاور اسلام در تاریخ ۱۰/ ۱۲/ ۶۴ بعد از عمری مجاهدت، پس از آنکه چندین مرتبه مجروح شده بود به برادران شهیدش پیوست. مادرش پس از شنیدن خبر شهادت فرزندش گفت:خدا را سپاسگذارم که این نعمت بزرگ را به من داده تا بتوانم در این جهاد مقدس الهی سهمی داشته باشم.

منابع زندگینامه" :آبشار ابدیت"نوشته ی محمد رضا یوسفی کوپایی،نشر لشگر۸زرهی نجف اشرف-۱۳۷۵

زینلی، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجید زینلی : قائم مقام فرمانده گردان۴۱۸لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

زندگینامه شهید به روایت خودش:

من مجید زینلی فتح آبادی فرزند اکبر دارای شناسنامه به شماره ۱۹ در چهارم آذر ماه ۱۳۳۹ در روستایی به نام فتح آباد یکی از روستاهای شرق رفسنجان در خانواده نسبتاً متوسطی به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدائیم در همت آباد در منزل یکی از اربابان که ارباب پدر و پدر بزرگ و عمویم بود زندگی می کردیم بالاخره تا سال پنجم که دوران ابتدائی جدید شاه در آنجا بودم و هر سال در کلاس شاگرد ممتاز بودم سال اول راهنمایی به یک مدرسه ملی راهنمایی(راه نو) رفتم چون شهریه ثبت نام را پسر ارباب داد وگرنه خانواده من آنقدر پول اضافه نداشت که بتواند چهارصد تومان برای شهریه من بپردازد بالاخره آن سال را من در آنجا به

پایان رساندم و سال دوم را به راهنمایی غزالی رفتم و در آنجا با چند تا از همسایه ها اینطور بگویم هم روستائیان همراه بودم تا اینکه آن سال و سال سوم را هم در آن مدرسه به پایان رساندم البته ناگفته نماند که من سال اول و دوم راهنمایی را سالی با یک تجدیدی قبول شدم اما سال سوم بیشتر فکر کردم و با خود گفتم که اگر بخواهم دنبال کارهای دیگر بروم از درس عقب مانده و باعث می شوم که علاوه بر آن که یک سال از زندگیم عقب می بیفتد بلکه یک خرج اضافی به گردن پدر کارگرم بیفتد. پدر من آن موقع آشپز بود و با ماهی هزار تومان و با هفت سر عائله می ساخت و خدا برکت می داد. بالاخره من سال سوم راهنمایی رادر خرداد قبول شدم و همان سال با پدر و برادر کوچکترم به مشهد رفتیم خوب سال اول نظری را به دبیرستان دکتر علی شریعتی که آن موقع دکتر اقبال نام داشت رفتم و به تحصیلات دبیرستانی مشغول شدم. سال اول با نمراتی عالی شاگرد ممتاز کلاس و سال دوم را شاگرد دوم شدم. در سال سوم با یکی از بچه ها که متولد یزد ولی بزرگ شده رفسنجان بود، آشنا شدم و او با صحبت و حرفهایی که می زد من فهمیدم که این یک راهی را به من نشان می دهد راهش راه خوبی است. کم کم عکس از آیت ا... شهید صدوقی رحمت ا... علیه را برایم آورد و کتابهایی به من معرفی کرد. از جمله کتابهای شهید مطهری و شریعتی خلاصه آن سال را به پایان رسانده و سال چهارم که سال ۵۸–۵۷ بود را شروع کردیم. دیگر برای ما عادی شده بود که انقلاب خواهد شد و آن را از رادیو می شنیدیم که می گفتن اخلال گران در دانشگاه فلان کردند به آتش کشیدند و تا اینکه ما هم توانستیم با ترس و وحشت عکس امام و آیت ا... شهید صدوقی را بین بچه ها پخش کنیم. خوب یادم است که وقتی می خواستیم عکس به یکی از بچه ها بدهیم کتابش را به به بهانه ای از او گرفتیم و بعد عکس را در بین آن گذاشته به او برگرداندیم و به او می گفتیم اول کتاب را نگاه کن بعد اگر خواستی به کسی بده. خلاصه تا اینکه کم کم نهال انقلاب علنی گذاشته شد و توانستیم بچه ها را روشن کنیم و تا اینکه یک روز که به نام روز معلم بود معلمان نیامدند مدرسه و ما هم همان را بهانه قرار داده و بچه ها را از کلاسها بیرون کشیدیم و با آنها صحبت کردیم که باید رفت در داخل خیابانها و شعار داد که درود بر معلم مبارز و درود بر خمینی که مردم هم روشن شوند. در رفسنجان هنوز کسی راهپیمائی نکرده بود برای اولین بار از افرادی که در آن دبیرستان تحصیل می کردند حدود یکصد نفر از آنها با ما همرایی کرده و شروع کردیم به راهپیمایی. شعارهایمان این بود که درود بر معلم مبارز درود بر خمینی برادر مسلمان بیدار شو و... و بالاخره حدود چهار و یا پنج کیلومتری که کلاً دو تا از خیابانها را پیمودیم ناگهان صدای آژیر ماشین پلیس بلند شد و از عقب با سرعت خیلی زیاد آمد من چونکه صف جلو بودم وقتی که متوجه شدم پریدم توی پیاده رو، بچه ها همه متفرق شدند و پا به فرار گذاشتن من خودم را انداختم توی یک مغازه و بدنم مثل بید می لرزید چون ندیده بودم وقتی که افراد شهربانی از توی ماشین پیاده شدند افتادند عقب بچه ها چند تا را با قنداق تفنگ زدند و دست و پایشان شکست و خوب یادم هست که یکی از افراد شهربانی که قدش کوتاه بود کلتش را کشید و چند تا تیر به طرف بچه ها خالی کرد که خوشبختانه به هیچ کدام نخورد خلاصه آن روز رفتیم و هیچ یک از آنها از این برنامه ناراحت نبودند و حتی بیشتر دلشان می خواست به خیابان بریزند تا اینکه یک روز شنیدیم روحانیون رفسنجان به طرف مسجدی که در خیابان فردوسی است رفته اند تا درب آن را باز کنند آخه افراد شهربانی درب مسجدها را اگر یادتان باشد قفل کرده بودند، ما هم رفتیم. آن روز خیلی شلوغ بود با باتون می زدند و تیر هوایی زده می شد خلاصه دیگر راهپیمائیهای ترسناک و کم کم بدون ترس و زیاد شد تا اینکه ۱۲ بهمن امام امت از پاریس به ایران آمدند و ایران را دو باره ساختند و انقلاب هم در ۲۲ بهمن همان سال یعنی سال ۵۷ پیروز شد و جمهوری اسلامی جای رژیم کثیف پهلوی را گرفت خوب برویم سر مطلب اصلی در حدود پنج ماه از سال را راهپیمایی و تظاهرات کارمان شده بود و اصلاً به فکر اینکه مدرسه ای هست و ما محصلیم نبودیم تا اینکه بعد از پنج ماه دوباره اعلام شد مدرسه ها باز شدند و ما دوباره همان آش و همان کاسه با یک تفاوت که قبلاً در رژیم شاهنشاهی و حالا در رژیم دلخواه مسلمانان جهان جمهوری اسلامی از همه بهتر به رهبری امام خمینی بودیم. خلاصه ۲ ماه یا بیشتر به پایان سال تحصیلی مانده بود و ما هم امتحان نهایی داشتیم و نمی دانستیم چکار

کنیم درسهایمان عقب مانده و حواسها فقط به انقلاب جمع شده بود چکار کنیم نمی دانستیم بالاخره شروع کردیم به درس خواندن و خلاصه انقلابی درس خواندیم یعنی خیلی سریع و قاطع و من در خرداد همان سال با اولین معدل در آن مدرسه قبول شدم و یک ماهی با خانواده ام به مشهد رفتم بعد از آنکه برگشتیم امتحان کنکور شروع شد ولی نمره کافی نیاوردم چون پیشامدی شد که می خواستم سر جلسه امتحان نروم و دلسرد رفتم و حدود ۳۲۰۰ نمره آوردم که کافی نبود خلاصه بعد از چند ماهی بیکاری و علافی یعنی در پانزدهم آذر ماه به خدمت سربازی اعزام شدم. بگذارید از خدمت برایتان بگویم، بخصوص چند ماه اول که در رفسنجان تنها بودم و تنهایی هم که می دانی چقدر سخته، خلاصه به هر کلک بود دو ماه آموزشی را در کرمان سپری کردم و بقیه خدمتم به توپخانه اصفهان افتاد، رفتم اصفهان و حدود پنجاه روز نیامدم مرخصی بعد از پنجاه روز که آمدم به مرخصی یک برنامه ناراحت کننده ای برایم رخ داد حدود ۱۰ روز بعد از اینکه از مرخصی برگشته بودم ما را به مأموریت خوزستان فرستادن هر چند که هنوز از جنگ خبری نبود ولی پیش بینیهایی که کرده بودند ما را فرستادند سد کارون برای محافظت چون ما ضد هوایی بودیم، خلاصه بعد از سه ماه من توانستم چند روزی بیایم مرخصی و دوباره برگردم همانجا دردسرتان ندم مأموریت پشت هم از کارون به سوسنگرد و از آنجا به کارون و خلاصه ۱۸ ماه خدمت و شش ماه احتیاط ۱۸ ماهش را در مأموریت بودم تا اینکه در تاریخ بیستم آذر ماه سال ۱۳۶۰ توانستم پایان خدمت و کارت احتیاط را بگیرم. ناگفته نماند که در سوسنگرد یک مرتبه مرگ از جلوی چشمم گذشت ولی به طرفم نیامد. شب بود تاریخش یادم نیست فقط یادم است که بهمن ماه بود و باران زیاد می آمد. حدود ساعت ۵ بعد از نصف شب بود که یکی از توپهای ۱۵۵م م از روی سنگرم رد شد و حدود یک تن خاک ریخت روی من ولی من سالم از آن آوار بیرون آمدم هرکس که می آمد و می دید می گفت معجزه شده که زنده بیرون آمدی خاطرات زیاد است که اگر بخواهم بگویم روزها وقت لازم است.

بعد از پایان خدمت سربازیش به عنوان یک بسیجی در جبهه های حق علیه باطل حضور پیدا کرد و با مزدوران بعثی به نبرد پرداخت چون نامبرده با نیتی پاک و خالصانه انجام وظیفه می نمود به فرماندهی یکی از گروهانهای لشکر ۴۱ ثارا... منصوب گردید و بعد از چند سال جنگ و نبرد ،معاون فرماندهی گردان ۴۱۸ لشکر ۴۱ ثارا... به او محول گردید.

شهید حاج مجید چندین بار در عملیاتهای مختلف مجروح گردید ولی دست از جنگ بر نداشت چون تنها آرزویی که از خداوند تبارک و تعالی داشت شهادت بود تا اینکه در تاریخ ۳/۵/۱۳۶۷ مصادف با عید قربان شربت شهادت را نوشیده و به لقاء ا... پیوست.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ژوزف، ادوارد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۲ ش)، مترجم و نویسنده. در کرمانشاه متولد شد و در مدرسه‌ی آلیانس تحصیلات متوسطه را به پایان رساند. پس از آن به تهران آمد و به تکمیل زبان فرانسه و انگلیسی و مطالعه‌ی فلسفه عمومی و ادبیات فارسی پرداخت. وی متخصص در امور مالی و بانکی است. پس از خدمت در بانک عثمانی و ملی و کشاورزی در سال ۱۳۲۱ ش به سمت مشاور مالی وزارت پیشه و هنر منصوب شد. در سال ۱۳۲۵ ش برای امور تجارتی به اروپا رفت. بعدها ریاست هئیت مدیره عامل شرکت سهامی بیمه ملی را به عهده گرفت. از آثار وی: «بابا گوریو»، ترجمه؛ «زن سی ساله»، ترجمه؛ «نخجیران»، داستان دفتر اول مثنوی.[۱]

مولوی‌شناس نامدار، مولف و مترجم، موسیقی‌دان و موسیقی‌شناس، عتیقه‌شناس، بانکدار؛ پدرش مرحوم ابراهیم‌خان مترجم سلطان،

در ۱۲۸۲ ش در شهر کرمانشاه متولد شد. در شش سالگی به مدرسه رفت و آنگاه وارد مدرسه‌ی آلیانس فرانسه در کرمانشاه شد و در همین مدرسه زبان فرانسه را به حد کامل فراگرفت. در ۱۳۰۴ ش به موسیقی روی آورد و در زمره شاگردان سرهنگ رکن‌الدین مختاری که ریاست شهربانی غرب را برعهده داشت درآمد و در آموختن طریقه‌ی علمی موسیقی بسیار کوشید و در ۱۳۰۸ وقتی به تهران آمد نزد استاد ابوالحسن صبا رفت و مدتها با وی در شیوه‌های علمی ویولن و پیانو کار کرد و علاوه بر آن با موسیقی‌دانان اروپائی که در ایران اقامت داشتند حشر و نشر یافت و بار اطلاعات علمی خود را در موسیقی افزایش داد و در این هنر سرآمد اقران شد.

ادوارد ژوزف کار اداری خود را در بانکداری شروع کرد. ابتدا وارد بانک عثمانی شد و چند سالی در آنجا به سر برد. پس از تاسیس بانک ملی ایران بدانجا رفت و مراحلی از ترقی را پیمود و شهرتی در بانکداری پیدا نمود. در دوران وزارت دارائی هژیر، به وزارت دارائی رفت و چندی نیز ریاست حسابداری بانک کشاورزی را عهده‌دار بود. سرانجام در سال ۱۳۳۱ که بانکداری در ایران به سرعت رو به ترقی بود ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی بانک صادرات و معادن را عهده‌دار شد و سازمانی شایسته که متضمن رفاه مشتریان بود در آن بانک پیاده نمود. در تاسیس سایر بانکها نیز مشارکت داشت. زمانی نیز به ریاست بیمه ملی ایران منصوب شد ولی شغل اصلی او بازرگانی و تجارت بود و در امور بازرگانی آنچنان شهرت پیدا کرد که غالب موسسات تجارتی در کارهای خود با او مشورت می‌نمودند.

ادوارد ژوزف از هوش و ابتکار و ذوق و توانایی بسیار برخوردار بود. زبانهای فرانسه، انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، عربی، عبری و ارمنی را به خوبی تکلم و کتابت می‌کرد.

در جوانی به مثنوی روی آورد. او نیکو می‌دانست مثنوی گنجینه‌ی بزرگ ایران است و دست زدن به آن کار هر کسی نیست ولی با توانائی کامل قدم بدین وادی نهاد و با سرسلسله عارفان جهان مولوی پیوندی ناگسستنی برقرار ساخت به طوری که یکی از مولوی‌شناسان نامدار ایران شد و آثار بسیار سودمندی از خود به یادگار گذارد.

ژوزف مترجمی زبردست بود. دو کتاب معتبر از بالزاک ترجمه کرد: یکی کتاب باباگوریو بالزاک بود و دیگری کتاب معروفش به نام زن سی‌ساله که هر دو کتاب در دفعات مختلف توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر گردید. ناگفته نماند ژوزف از بنیانگذاران بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران بود. او موسیقی‌شناس و موسیقی‌دان بود و با همت خستگی ناپذیرش انجمن فلامونیک تهران را برای رونق موسیقی کلاسیک غربی در ایران بنیاد نهاد.

از هنرهای دیگر او، خطی خوش داشت و چندی این هنر را نزد استاد فراگرفته و در شناخت خط استادان پیشین، مهارت داشت. در شناخت هنرهای تجسمی نظرش صائب بود. در ارزیابی سکه‌های باستانی، تمبر و مهر اسم استادی کم‌نظیر بود.

و اما کتبی که پیرامون مثنوی نوشته است به این شرح است: ۱- نخجیران: شرح داستانی از مثنوی شریف ۲- طوطیان: شرح داستانی از مثنوی شریف ۳- پوپک ۶ شرح داستانی از مثنوی شریف ۴- شیدای خام: شرح داستانی از مثنوی شریف ۵- آهنگ شریف: شرح داستانی از مثنوی شریف ۶- ناشنوایان: شرح داستانی از مثنوی شریف، و بالاخره چوپان، تشنگان، شرح داستانی از مثنوی شریف؛ هفت‌بند نای شرح چهار داستان و راز میداس شاه و نظامی گنجه‌یی و بالاخره پروین اعتصامی و اندیشه‌های او.

از ادوارد ژوزف مقالات مختلفی در طول زمان در زمینه‌ی تخصصی او در مطبوعات ایران انتشار یافته. وی ربع قرن زندگانی پربار خود را در خارج از کشور به سر برد و سرانجام در دی‌ماه ۱۳۷۲ ش در سن ۹۰ سالگی در دیار غربت درگذشت. در بزرگداشت این ادیب و مولوی‌شناس و هنرمند معروف، مراسم بسیار باشکوهی برگزار گردید و در ۱۳۷۳ یک سال پس از مرگش یادنامه‌ای منتشر ساختند که ادوارد ژوزف را آنچنان که بود معرفی کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۵۱۷ -۵۱۶/ ۱).

ساتی‌بیگ

قرن:۸

جنسیت:زن

ملیت:ایران

دختر اولجایتو و خواهر ابوسعید ایلخان مغول و از زنان نامی قر. ۸ ه. و پانزدهمین و آخرین تن از ایلخانان مغول در ایران (جل. ۷۳۹ ه.ق/ ۱۳۳۹ م.- عزل ۷۴۰ ه.ق/ ۱۳۳۹ م.). در سال ۷۳۷ ه.ق شیخ حسن کوچک (چوپانی) با ساتی‌بیگ و سیورغان که مقیم اران بودند متحد شد و قراجری نامی را بعنوان ساختگی تیمورتاش به سلطنت برداشت، و ساتی‌بیگ را به عقد او درآورد، ولی شیخ حسن با قراجری هم نساخت و او را کشت. در سال ۷۳۹ چوپانیان و امرای هزاره‌ها ساتی‌بیگ را که با امیر شیخ حسن بزرگ صفایی نداشت از گرجستان باز آوردند و به مقام ایلخانی برداشتند و خطبه و سکه به نام او کردند و رکن‌الدین شیخی و غیاث‌الدین محمد را به وزارت او گماشتند. آذربایجان و اران تحت امر ساتی‌بیگ و شیخ حسن کوچک درآمد، و آنان زمستان را در اران گذرانیدند و در بهار با اردویی روی به آذربایجان نهادند شیخ حسن بزرگ (ایلکانی) نیز به خدمت ساتی‌بیگ آمد و دست او را بوسید و پس از عذرخواهی با اردو به اوجان آمد. شیخ حسن کوچک چون می‌اندیشید که امور سلطنت از زنی برنمی‌آید، ناگهان پس از رسیدن اردو به اوجان دستگاه ساتی‌بیگ را غارت کرد و یکی از نبیره‌زادگان یشموت پسر هولاگو را که سلیمان خان نام داشت- به ایلخانی منصوب کرد و ساتی‌بیگ را به زور به زوجیت بدو داد.

۷۴۰ -۷۳۹ ق. از زنان فرمانروا. وی دختر الجاتیو سلطان محمد خدابنده (۷۱۷ -۷۰۳ ق) و خواهر ابوسعید (۷۳۶ -۷۱۷ ق) بود. ابوسعید در ۲۰ رجب ۷۱۹ ق او را به ازدواج امیر چوپان، وزیر مقرب خود درآورد. اما پس از بدگمانی ابوسعید به امیر چوپان و ایجاد کدورت میان آن دو، امیر چوپان ساتی بیگ را رها کرد و او به سلطانیه نزد برادر بازگشت. بعد از مرگ ابوسعید، ارپاخان (۷۳۶ ق) به سلطنت رسید و ساتی بیگ را به عقد خویش درآورد. پس از قتل ارپاخان (۷۳۶ ق)، ساتی بیگ به همراه پسری که از امیر چوپان داشت نزد امیر شیخ حسن ایلکانی، معروف به امیر شیخ حسن بزرگ (۷۵۷ ق) و موسس سلسله آل جلایر رفت. اما وقتی کار امیر شیخ حسن چوپانی، معروف به شیخ حسن کوچک (۷۴۴ ق) قوت گرفت به او پیوست (۷۳۷ ق). چندی بعد که روابط بین امیر شیخ حسن و قراجری، سردار ترک او، به هم خورد، امیر شیخ حسن بن پیشنهاد امرای هزاره‌ها و چوپانیان ساتی بیگ را به عنوان پانزدهمین ایلخان مغول به سلطنت نشاند و نام او را در خطبه و سکه داخل کرد و از خاندان خواجه رشیدالدین فضل‌اللّه، رکن‌الدین شیخی و از فرزندان خواجه علیشاه، غیاث‌الدین محمد را هم به وزارت او گماشت. آذربایجان و اران تحت امر ساتی بیگ و شیخ حسن کوچک در آمد و آنان زمستان را در اران گذراندند و در بهار با اردویی روی به آذربایجان نهادند. شیخ حسن بزرگ نیز به خدمت ساتی بیگ آمده و دست او را بوسید و پس از عذرخواهی با اردو به اوجان تبریز آمد. شیخ حسن که می‌پنداشت ساتی بیگ در امر سلطنت ناتوان است پس از رسیدن اردوی شیخ حسن بزرگ به اوجان، ناگهان دستگاه ساتی بیگ را غارت کرد و یکی از نبیره‌زادگان هلاکو به نام سلیمان خان را به سلطنت نشاند و ساتی بیگ را به زور به عقد او درآورد. از آن پس اطلاع دیگری از زندگی او موجود نیست.[۱]

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] منابع: پشت پرده‌های حرمسرا، ۱۹۸ ،۱۹۶ ،۱۹۲؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۲۹ / ۳؛ تاریخ گزیده، ۶۱۵؛ دایرةالمعارف فارسی، ۱۲۱۸ ،۸۵۰ / ۱؛ فرهنگ فارسی، ۶۹۱.

ساجدی، هاشم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید هاشم ساجدی : فرمانده مهندسی رزمی قرارگاه نجف اشرف(ستاد کل نیروهای مسلح) به نظر خیلی ها ،کتاب زندگی همه ی شهیدان ،پر افتخار و خواندنی است ؛و آموزنده برای آنان که دلی آماده دارند .فقط باید همت کرد و این کتاب ها را گشود و به آن ها سلامی دوباره کرد . سلامی اشنا و به دور از جنجال های زندگی هر روزه .

بیایید با هم کتاب زندگی «هاشم ساجدی» را ورق بزنیم و نگاهی هر چند گذرا به آن بیندازیم و در خلوت خود به آن بیندیشیم .شاید زندگی ،روی دیگر خود را نیز به ما بنمایاند و سلامی دگر باره به آن داشته باشیم .

«دامغان» نام نا آشنایی نیست .شهری در استان «سمنان» ،با پسته های معروفش که این نام را بیش از پیش آشنا می کند .او در یکی از روستاهای این شهر به دنیا آمد .در روستایی به نام «کلاته» .اوایل تابستان بود که پدر و مادرش صاحب پنجمین فرزند خود شدند .پسری که نامش را هاشم گذاشتند .

نام پدرش حسین بود .یک روستایی ساده ،با دستانی پینه بسته از کار روستایی ،که مانند هر پدری آرزوهای بسیار برای فرزندان خود داشت و شاید هر گز فکر نمی کرد حتی نتواند ،راه رفتن آخرین فرزندش را ببیند .او در زمستان همان سال در اثر بیماری به جهان دیگر سفر کرد .

اولین زمستان ،زندگی «هاشم» بی حضور پدر گشت و اولین بهار زندگی اش در کنار مادر و دیگر اعضای خانواده ،بی آن که پدری بالای سرشان باشد ،اغاز شد .مادر ،سر پرستی خانواده را به دوش گرفته بود و با قالیبافی و دیگر کارهای روستایی ،زندگی را برای او و دیگر خواهر و برادرانش شیرین می کرد .

او،روستایی زاده بود و مانند دیگر بچه های روستا از کودکی با کار آشنا . بازی و بازیگوشی هم که جزو جدایی ناپذیر این سالها برای همه ی کودکان است .

سالهای درس و مدرسه آغاز شد . «هاشم» ،سالهای ابتدایی را در همان روستا گذراند .در حالی که با کار ،بخشی از مخارج زندگی خانواده را نیز تامین می کرد .

در اوایل سال های نوجوانی ،مجبور شد از مادرش جدا شود ؛چون ادامه تحصیل در روستا و روستاهای اطراف ممکن نبود .برای همین ،چند سالی را پیش برادر بزرگش ،که آن سا لها در کرج ساکن بود ،گذرند و به تحصیل و کار ادامه داد . در این دوره ،با کمک برادرش ،بیشتر با مسائل دینی و مذهبی آشنا شد و پایه های فکری خود را محکم کرد .

سال های آخر دوره ی متوسطه ،به گرگان رفت و مادرش رانیز پیش خود برد .در آن جا ،روز ها کار می کرد و شب ها درس می خواند تا دیپلم گرفت و در اداره ی کشاورزی استخدام شد .

با شروع مبارزات ضد رژیم شاهنشاهی در سال های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ ،کم و بیش با مسائل سیاسی هم آشنا شد و در جریان مبارزات سیاسی قرار گرفت .

پس از استخدام در اداره ی کشاورزی ،روزها در اداره و شب ها با تاکسی کار می کرد ..در همان اداره ،دوره ی کاردانی پنبه را گذراند و فوق دیپلم گرفت .

در اواخر دهه ی چهل ،از طرف اداره کشاورزی به عنوان تکنسین پنبه ،به شهرستان« گنبد» در استان «گلستان »مامور شد .در این

سال ها ،بیش از پیش در جریان مبارزات سیاسی و مذهبی قرار گرفت و با روحانیون مبارزی که به این شهر تبعید می شدند یا به آن رفت و آمد داشتند ،از نزدیک آشنا شد .

شهید آیت الله «مدنی» ،شهید «هاشمی نژاد» و شهید «سید علی اندرزگو» تعدادی از این افراد بودند که «هاشم» با استفاده از درس ها و سخنان آن ها ،کوله بار فکری و مبارزاتی خود را پر بار تر و فعالیت های سیاسی را با هسته ی اصلی مبارزان مسلمان و روحانی بیش از پیش نزدیک و محکم تر کرد .

همچنین در این زمان ،او به کمک دوستان همفکر خود ،جلساتی را پایه گذاری کرد که در آن به شکل سازمان یافته به مسائل سیاسی مذهبی می پرداختند و مبارزات ضد حکومتی را بر نامه ریزی می کردند .پخش و تکثیر نوار و کتب و اعلامیه های «امام خمینی» و دیگر بزرگان سیاسی و مذهبی آن دوران ،یکی از کارهای هاسشم و دوستانش بود . در این زمان ،او به دلیل همین مبارزات سیاسی و به خاطر مسائل امنیتی ،نام خانوادگی خود را تغییر داد و نام خانوادهگی خود را ساجدی انتخاب کرد .

در سال ۱۳۵۲ ،در سن ۲۶ سالگی ،به واسطه ی یکی از دوستان خود ،با خانواده ی یکی از روحانیون محلی به نام« خسروی» آشنا شد و با دختر آن روحانی ازدواج کرد .

وضع مالی و اقتصادی ساجدی در این سالها کم کم تغییر کرد ولی ساده زیستی و گذشته ی سخت خود را فراموش نکرد و همین باعث می شد در کمک و دست گیری نیازمندان ،هر گز کوتاهی نکند .

در سال ۱۳۵۶ اولین فرزند او به دنیا آمد .در سسالهای بعد ،سه دختر و یک پسر دیگر نیز به جمع خانواده ی آن ها اضافه شدند .در دی همین سال ،دوره ی دیگری از مبارزات ضد رژیم امام خمینی اعاز شد که به پیروزی انقلاب اسلامی ختم گردید .

در این دوره ،تمام هم و غم «هاشم» ،انقلاب بود .تظاهرات ،شرکت در جلسات سخنرانی و مبارزاتی ،پخش اخبار و اعلامیه های انقلاب ،تحصن و به تعصیلی کشاندن ادارات دولتی ،برنامه ریزی بر ای سرنگونی هر چه زود تر رژیم شاهنشاهی طبق نظر و راهنمایی امام و ...همه ی تلاش و سعی او در دوره ی انقلاب بود .در همین زمان و سالهای اولیه بعد از انقلاب ،او اموال خود را خرج انقلاب و محرومین کرد .به گونه ای که تقریبا ثروتی برایش باقی نماند .او خود و همه ی زندگیش را صرف انقلاب و نیازمندان کرد و وارد معامله ای با خدا شد که اجرش فقط با خود خدا بود .

از همان ساعات اولیه پیروزی انقلاب که مردم در حال جشن و سرور بودند ،تلاش برای حفظ این پیروزی که خون بسیاری برای آن بر زمین ریخته شده بود و سر وسامان دادن به نظم اجتماعی و زندگی روز مره ی مردم ،فکر و ذهن بزرگان انقلاب را مشغول کرد .بر همین اساس ،در فردای انقلاب ،یعنی ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ کمیته ی انقلاب اسلامی تشکیل شد .ساجدی از پایه گذاران کمیته ها در «گنبد» بود .

نوزاد تازه متولد شده ی انقلاب ،ماه های اولیه زندگی خود را می گذراند که گروه ها و سازمان ها ی مختلف از گوشه و کنار کشور سر بر آوردند و مدعی آن شدند و تا آن جا پیش رفتند که هر کدام می خواستند بخشی از کشور را جدا کرده ،برای خود حکومت مستقل راه بیندازند .در همین ایام یعنی دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» به عنوان یک نیروی نظامی تمام عیار در کنار ارتش تشکیل شد و حفظ و حراست از انقلاب را در مقابل ضد انقلابیون و گروهک های مختلف انقلاب اسلامی به عهده گرفت .بسیاری از نیروهای مبارز مسلمان و جوانان پیرو امام ،به این نهاد تازه تاسیس پیوستند تا از انقلاب خود پاسداری کنند .«هاشم» یکی از نیروها و از ارکان آن در «گنب»د بود .

یک ماه و اندی بعد از تشکیل سپاه ،در ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ امام خمینی با دور اندیشی و آگاهی ویژه فرمان تشکیل «جهاد سازندگی» را صادر کرد که شعار محوری آن همه با هم جهاد سازندگی بود .هدف از تشکیل این نهاد انقلابی ،آبادانی کشور به خصوص در مناطق محروم بود تا به وسیله ی آن انقلاب اسلامی چهره ی عمرانی و سازندگی خود را نیز نشان دهد .

هاشم با توجه به کار اصلی خود در اداره ی کشاورزی ،فرمان امام را با تمام وجود پیروی کرد و از بنیان گذاران اصلی جهاد سازندگی در گنبد و عضو شورای مرکزی آن در این شهرستان شد .

فعالیت در« جهاد سازندگی» ،برای عمران و آبادانی «گنبد» و روستاهای اطراف آن – که از مناطق محروم کشور به حساب می آمد –در کنار مبارزه ی جدی و بی امان با ضد انقلاب – که تلاش می کردند آن بخش از کشور را جدا کرده و حکومت مستقلی تشکیل دهند – بیشترین وقت و تلاش هاشم را در این دوره گرفت .

طی دو درگیری سخت و دشوار ،پای ضد انقلابیون از این بخش از کشور کنده شد و تلاش برای بهتر کردن وضعیت زندگی مردم سرعت بیشتری گرفت .ساختن پل و جاده سر و سامان دادن نسبی به وضعیت کشاورزی ،رساندن برق و آب شیرین به روستاهای دور که از امکانات محروم بودند و ...بخشی از کارهای این دوره بود که ساجدی نه تنها با مدیریت و کاردانی خود ،بلکه با فعالیت اجرای در آن نقش موثری داشت .

آخرین روز شهریور ۱۳۵۹ روزی فراموش نشدنی در حافظه ی تاریخی کمردم ایران است .در این روز ،«صدام» با تمام توان نظامی خود مرز کشور را مورد تجاوز قرار داد و با هواپیماهای جنگیده و بمب افکن ففرودگاه های مهم کشور را بمباران کردند .

جنگ شروع شده بود و فضایی تازه برای نشان دادن کارایی و توان فکری و اجرایی نیروهای جوان و انقلابی به وجود آمد .

در این دوره «هاشم» نیز از قافله ی نیروهای پیرو امام دور نماند و برای مدتی راهی جبهه شد .

پس از آن ،با همفکری همسرش تصمیم گرفت به «مشهد» مهاجرت کنند و در آن جا به تکمیل تحصیلات در دانشگاه بپردازند .از طریق اداره ی کشاورزی به« مشه»د منتقل شد و پس از مدت کوتاهی ،با اصرار خودش و مدیران آن زمان جهاد سازندگی خراسان ،به این نهاد منتقل و در آن جا مشغول به خدمت شد .هر چند ،نه او و نه همسرش به دلیل کارها و وظایف سنگینی که داشتند ،نتوانستند به تحصیل ادامه بدهند اما در این دوره ،نقطه ی عطفی در زندگی آنان بود .

اولین مسئولیت مهم او در جهاد خراسان ،با توجه به تجربیات و خدمات قبلی اش ،مسئولیت مجتمع کارگاه و انبارهای جهاد خراسان در« قاسم آباد» بود .او در ان زمان ،توان و قابلیت های خود را در سطح بالایی نمایان کرد و نشان داد .

در اوایل سال ۱۳۶۰ ،پشتیبانی جنگ جهاد خراسان در جبهه های جنوب ،به یک مسئول پر توان و فرماندهی قوی نیاز داشت که تمام وقت در جبهه حضور داشته باشد .او این مسئولیت سخت و سنگین را پذیرفت و راهی جبهه شد .او این حضور را تا پایان عمرش به طور مداوم و پیوسته ادامه می داد .به گونه ای که پس از مدتی ،خانواده ی خود را نیز به شهر های نزدیک جبهه برد و همواره در خدمت جنگ قرار گرفت .

در مسئولیت جدید ،وظیفه ی او حساس و دشوار بود .کاری که مدیریتی ویژه و محکم می طلبید .کاری که وسعتی بسیار داشت :از تدارکات نیروها گرفته تا انجام عملیات مهندسی رزمی آن هم با نیروهایی با فرهنگ ها و قومیت های گوناگون که کار را مشکل و حساس تر می کرد .اما او در این مسئولیت نیز خوش درخشید و توان با لای مدیریتی و اجرایی خود را به نمایش گذاشت .

شرکت در عملیات« طریق القدس» در آبان ۱۳۶۰ و حفظ و حراست از دستاوزردهای این عملیات در منطقه« بستان» و تنگه ی «چزابه» و سپس حضور در عملیات« فتح المبین» در منطقه ی عمومی «شوش» در فروردین سال ۱۳۶۱ و بعد از آن شرکت در عملیات« بیت المقدس »(آزادی خرمشهر) در اردیبهشت و اوایل خرداد سال ۶۱ و با لا خره عملیات «رمضان» در اولاخر تیر ۱۳۶۱ حاصل تلاش و کار او در این دوره است .در عملیات «رمضان» ،تلاش و شجاعت او به حدی بود که نیروهای تحت امرش فرمانش را شگفت زده کرد .به گونه ای که یکی از نیروهای او در خاطراتش نقل می کند :

در عملیات رمضان که قرار شد نیروها عقب نشینی کنند .او همه ی ما را عقب فرستاد و خودش با آخرین دستگاه که یک بلدوزر بود ،بعد از همه به عقب آمد .

او و کسانی مانند او ؛در این دوره توانستند کار آیی جهاد را در مهندسی رزمی و پیشرفت عملیات نظامی به اثبات برسانند و از کسانی بود که پای «جهاد سازندگی» را به اتاق جنگ و طراحی عملیات نظامی باز کرد .

با شروع عملیات« والفجر» ،فرماندهی کل جنگ تصمیم به سازماندهی جدیدی در بر نامه ریزی و تقسیم مناطق جنگی گرفت .چهار قرار گاه اصلی با وظایف ویژه تشکیل شد که زیر نظر قرار گاه مرکزی« خاتم الانبیاء(ص)» فعالیت می کردند .

قرار گاه« کربلا »که بخش بزرگی از جبهه های جنوب را تحت پوشش داشت .۲ قرار گاه «نجف اشرف» که بخش میانی جبهه ها را زیر نظر داشت .۳ قرار گاه «حمزه سید الشهدا(ع)» که مناطق شمالی جبهه را در غرب کشور فرماندهی می کرد .۴ قرار گاه «نوح »(ع)که مسئولیت عملیات دریایی داشت .

هر یک از قرار گاه های چهار گانه ،واحد مهندسی رزمی مخصوص خود را داشتند که نیاز به فرماندهانی شجاع و با تجربه و کارا برای هدایت آن ها بود .با توجه به توان و قابلیت هایی که «هاشم ساجدی» پیش از این از خود نشان داده بود ،فرماندهی مهندسی رزمی قرار گاه «نجف اشرف» به او واگذار شد .در مسئولیت جدید توانست با سازماندهی و ایجاد رابطه ی منطقی و دوستانه با نیروهای تحت فرمانش ،روحیه ی خوبی را در نیروها برای انجام ماموریت محوله ایجاد کند .در عملیات «والفجر مقدماتی» و« الفجر یک» که در جبهه های جنوب انجام شد ،او و نیروهایش توانستند خدمات بسیاری انجام دهند .در عملیات «والفجر ۳» که به آزاد سازی شهر «مهران» و ارتفاعات مهم آن منجر شد ،ساجدی و نیروهایش نقش تعیین کننده ای در پیروزی نظامی داشتند .او در همین ارتفاعات ،از سه ناحیه ی شانه ،شکم و پا به سختی مجروح شد اما قبل از سلامتی کامل مجددا به جبهه باز گشت و به فعالیت ادامه داد .

در تمامی جنگ ها ،نقش مهندسی رزمی ،ویژه و تعیین کننده در پیروزی نیروهای نظامی است .تغییر وضعیت زمین ،ایجاد موانع و خاکریزهای مورد ازوم ،ایجاد راه ها و پل های ارتباطی برای دسترسی سریع تر به مواضع دشمن و رساندن تدارکات ،تجهیزات و نیروهای تازه نفس به مواضع خودی ،ایجاد سنگر های مستحکم و لازم برای حفظ جان نیروها در خط مقدم و عقبه ها ،همکاری در ساخت انبارهای تدارکاتی و تسلیحاتی و بسیاری کارهای دیگر ،نقش این قسمت را در عملیات نظامی ضروری و غیر قابل انکار می کند .هر چند نقش این نیروها در پیروزی ها چندان به چشم نمی آید و بیشتر ،نیروهای رزمی هستند که مورد توجه مردم عادی قرار می گیرند .

این نیروهای زمینه ساز ،معمولا ساکت و مظلومانه کارشان را می کنند و مردم کمتر به نقشی که ان ها در پیروزی ها داشته اند ،توجه نشان می دهند .مهندسی رزمی که «جهاد سازندگی» در آن نقش اساسی داشت ،یکی از بخش های مظلوم جنگ است .این مظلومیت در نظر امام خمینی ،به قدری نظر گیر بود که لقب ویژه ا ی به این افراد داد :سنگر سازان بی سنگر .

«هاشم ساجدی» یکی از سنگر سازان بی سنگر بود .او نه تنها بیا بخش را از نزدیک و در وسط معرکه جنگ ،مدیریت می کرد که بارها و بارها در مواقع بحرانی و خطرناک ،خود به عنوان یک نیروی عادی وارد کارزار شد ومانند یکی از آنها ،با ماشین هاس سنگین به کار می پرداخت ؛خاکریز زد و سنگر ساخت .

کم کم روز موعود نزدیک شد .عملیات «عاشورا» در جبهه های میانی ،در منطقه ی «میمک» ،در حال انجام بود .او و چند تن دیگر از فرماندهان سپاه پاسداران ،برای باز دید جاده های تدارکاتی و مورد لزوم راهی شدند .تا این که در صبح روز پنجم آبان ۱۳۶۳ در حین این ماموریت ،در تنگخه ای با کمین نیروهای ضد انقلاب و نفوذی های دشمن بر خوردند .«ساجدی» در اثر اصابت چند گلوله به شهادت رسید و دونفر دیگر به اسارت آنها در آمدند .سه روز بعد ؛پیکر به خون نشسته ی این سردار از جان گذشته ی اسلام ،در« مشهد» تشییع شد و در آخر نیز در بهشت رضا در کنار دیگر شهدا به آرامش ابدی رسید . منابع زندگینامه" :آخرین قدمگاه"نوشته ی ،علی اکبر عسگری،نشر ستاره ها–۱۳۸۵

ساده میری، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان۵۰۲امام حسین(ع)از(تیپ یکم امیرالمومنین(ع)لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «مرتضی ساده میری» در سا ل ۱۳۴۰ در خانواده مذهبی در شهرستان «ایلام» دیده به جهان گشود .زندگی در خانواده مذهبی وسنتی و وجود مشکلات اقتصادی ،فرهنگی و...که آن روزها اکثر خانواده های ایرانی ساکن درمناطق محروم مانند ایلام از آن رنج می بردند ؛ مرتضی را نوجوانی سخت کوش وفعال بار آورده بود.پس از رسیدن به دوران کسب علم ،تحصیلات را در ایلام آغاز کرد وبا موفقیت به پایان رساند .انقلاب آزادی بخش امام خمینی که شروع شد مرتضی که شاهد ظلم ونابرابری شاه خائن بود ،مشتاقانه به صفوف مبارزین پیوست وتا پیروزی نهضت خمینی کبیر لحظه ای آرام نگرفت. در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جهاد سازندگی به این نهادانقلابی پیوست .اما مزاحمتهای ضدانقلاب برای مردم ستم کشیده کرد وبعد از آن جنگ تحمیلی عراق که به نمایندگی از زورمندان ستمکار جهان ،برعلیه مردم بزرگ ایران شروع شد،اورا به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کشاند تا سدی تسخیرناپذیر در مقابل دشمنان ایران بزرگ باشد. خود او می گوید «... بنا به علاقه وافرم به عضویت رسمی سبز پوشان لشگر امیر المومنین (ع) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمدم و خدمتم را از گردان ۵۰۳ شهید بهشتی به عنوان مسئول دسته آغاز کردم. »

مرتضی در بین بچه های لشگر به حلتی معروف بود ،آخر او ۸ سال دفاع

مقدس را در هلت ها گذراند. هلت در لجهه ی ایلامی به تپه ماهورهای رملی بی آب و علف می گویند که شرایط زندگی در آنجا بسیار سخت است .شهید مرتضی با لهجه ی شیرین (شوهانی)تبسم را بر لبان رزمنده گان می شاند. سنگر مرتضی شلوغ ترین سنگر بودو دور و برش همیشه پر بود از رزمندگانی که به اخلاق خوب ورفتار پسندیده اوعشق می ورزیدند.در شب عملیات آنقدرروحیه رزمندگان را تقویت می کرد که مرگ شیرین تر از عسل می شد .او به حمله و عملیات عشق می ورزید ،در عملیات والفجر ۵،والفجر ۹ ،والفجر ۱۰ ،کربلای ۱ ،کربلام ۱۰ نصر ۱۰ نصر ۴و نصر ۸ سمت فرماندهی گروهان و ستاد گردان را بر عهده داشت و بارها مجروح گردید ،بعد از جنگ او در فراغ شهدا ءخیلی بی تابی می کرد . مرتضای بعد از جنگ خیلی با آن مرتضای زمان جنگ فرق داشت ،چنانکه روزی روی چادرش این شعر را نوشته بود :

در سنگر حق شیر شکاران همه رفتند

یاران هلت چون عطر بهاران همه رفتند

چون بوی گل ،آن پاک عیاران همه رفتند

هلتی با که نشینی که یاران همه رفتند

آه و افسوس مرتضی در فراق دوستان سفر کرده لحظه ای قطع نمی شد و از اینکه از این قافله جا مانده بود ،احساس شرمساری می کرد .اما خدا هم نمی خواست دل مرتضی شکسته شود تا این که دعای او مورد اجابت قرار گرفت و در تاریخ ۲۵/ ۱۲/ ۱۳۶۹ در دامنه های قلاویزان در عملیات پاک سازی مناطق غرب کشور از وجود منافقین ،صدای گرفته ای در بیسیم ها پیچید :مرتضی پرپر شد ،مرتضی به غیوری ودوستانش ملحق شد . سکوت عجیبی حاکم شد اما مرتضی عروس زیبای شهادت را در آغوش گرفت و خود را به قافله ای شهدا رساند .

منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ایلام،مصاحبه با خانواده ،دوستان وهمرزمان شهید

ساروتقی

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اعتماد الدوله، میرزا محمد تقی بن میرزا هدایت الله تبریزی اصفهانی، مردی کاردان و با کفایت بوده، و در اثر استعداد و فعالیت، از نانوایی به مقام صدارت رسیده، در دستگاه سلاطین صفویه اقتداری یافته، مورد بعض و کینه‌ی مخالفین واقع شده، به اشاره‌ی شاه عباس ثانی در شعبان سال ۱۰۵۵ به سن هفتاد سالگی به دست جانی خان کشته شده، در جنب قبرستان یهودیان مدفون گردیده است.

معروف آن است که قبرش در محله‌ی جویباره‌ی اصفهان است، لکن پس از تحقیق و تتبع مسلم گردید که قبر او در امام‌زاده شاه سید علی در محله‌ی خواجو قرار دارد.

ساروتقی در ایام وزارت خود مصدر خدمات مهمی واقع شده، و بانی آثار خیریه‌ی زیاد می‌باشد، از آن جمله است:

۱- بازار ساروتقی، معروف به قهوه کاشی‌ها.

۲- چهار سوی ساروتقی، در بازار بزرگ.

۳- حمام ساروتقی.

۴- قصر ساروتقی، در محله‌ی امام زاده احمد.

۵- کاروانسرای ساروتقی، در قهوه کاشی‌ها.

۶- سه مسجد، در حسن آباد، و بازار، و جویباره.

۷- مدرسه‌ی ساروتقی، مقابل امام زاده احمد.

۸- خانه و مدرسه و مسجد در محله‌ی عباس آباد.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

ساروخانی، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۸، مرتبه علمی: استاد، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: علوم اجتماعی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی زبان و ادبیات فرانسه از دانشسرای عالی تهران در سال ۱۳۴۰، کارشناسی ارشد علوم اجتماعی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۲، کارشناسی جامعه‌شناسی از دانشگاه پاریس (سوربن) در سال ۱۳۴۵، دکترای دولتی جامعه‌شناسی با درجه بسیار عالی از

دانشگاه سوربن فرانسه در سال ۱۳۴۷.

مرتبه علمی:

استاد تمام وقت در دانشکده علوم اجتماعی تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

طرح ایرانیان بازگشته از عراق، جرم و مهاجرت، جوانان، خواسته‌ها، انتظارات و مسائل آنان، تکدی و مسائل آن در ایران، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۲۸ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی تألیفات:

جامعه‌شناسی خانواده، جامعه‌شناسی جوانان، جامعه‌شناسی ارتباطات، روشهای تحقیق در علوم اجتماعی، فرهنگ‌ها و دایره‌المعارف علوم اجتماعی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۹، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

جامعه‌شناسی خانواده، جامعه‌شناسی ارتباطات، روشهای تحقیق در علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی جوانان، فرهنگ‌ها و دایرةالمعارف علوم اجتماعی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

سازگار، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر سازگار : فرمانده محور عملیاتی تیپ ۲۱ رمضان(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اولین روز دی ماه ۱۳۴۰، در خانواده ای مذهبی در حاجی نصیر یکی از بخشهای شهرستان چناران در استان خراسان متولد شد. پدرش می گوید: اوایل ، زندگی سختی داشتیم، اما به برکت تولد ناصر زندگی مان بهتر شد. ناصر یک ساله بود که به همراه خانواده به مشهد آمد، در این زمان پدر و مادرش هر دو کار می کردند. او دوران کودکی خود را در مشهد سپری کرد و وارد دبستان زمانی شد. به مدرسه علاقه داشت. هنگامی که از راه می رسید نمازش را می خواند، تکالیفش را انجام می داد، سپس ناهار می خورد. به دایی کوچکش مهدی علاقه داشت و بیشتر اوقات با او بود. در اوقات فراغت فوتبال بازی می کردوکتاب می خواند. در جلسات قرآن شرکت می کرد و همیشه کمک پدرش بود حتی در کار سخت بنایی. کلاس پنجم بود که به مکتب قرآن می رفت و در جلسات مذهبی شرکت می کرد. در یکی از همین جلسات یک جلد کلام الله مجید جایزه گرفت. بعد از اتمام دوران دبستان، وارد مدرسه راهنمایی توحید شد. از سال سوم راهنمایی و از پانزده سالگی، فعالیتهای انقلابی اش شروع شد. در مسجد محل فعالیت می کرد. در مبارزات و تظاهرات بر علیه حکمت شاه شرکت داشت و اعلامیه های حضرت امام را پخش می کرد.

یک بار هم در چهار راه نادری دستگیر شد. هنگام حمله به بیمارستان امام رضا (ع) حضور داشت. می گفت: اسلام در خطر است. در تظاهرات روزهای ۹ و ۱۰ دی ماه ۱۳۵۷که اوج مبارزات مردم مشهدبا حکومت طاغوت بود، حضور ی فعال وتاثیر گذار داشت. او به نزدیکان خود چیزی درباره فعالیتهایش نمی گفت.

در مسجد ابوالفضل(ع) که به نام انجمن اسلامی شهید محمد منتظری معروف بود، شروع به فعالیت کرد. با شرع جنگ و تشکیل بسیج، عضو بسیج همان مسجد شد. بعد از تشکیل سپاه پاسداران، درس خود را در حد سیکل رها کرد. می گفت: درس را می توان برای بعد گذاشت، اما جنگ را نمی توان. جنگ از همه چیز مهم تر است. بعد از جنگ درس را می توان دوباره خواند. او برای آنکه بتواند در سپاه عضو شود شناسنامه خود را تغییر داد و سنش را بزرگ کرد. سپس داوطلبانه به کردستان رفت .

در سال ۱۳۶۰، طی مراسمی ساده و بدون هیچ گونه تشریفات ازدواج کرد. روی حجاب و ایمان زنش بسیار تاکید داشت.

اولین فرزندش محمد در سال ۱۳۶۱ و دومی زهره در سال ۱۳۶۳ به دنیا آمد. آخرین بار که می خواست به جبهه برود به خانواده اش گفت: اگر من شهید شدم ناراحت نشوید؛ من همیشه پیش شما خواهم بود. خندید و گفت: شهید همه جا هست و همیشه زنده است.

به همسرش نیز این کلمات را می گفت: اگر شهید شدم نمی خواهم ناراحت شوید. گریه نکنید، برایم عزاداری نکنید، فقط راه امام را ادامه دهید.

همسر شهید قبل از شهادتش خواب می بیند که شهید می خواهد به کربلا برود و او هر چه اصرار می کند که مرا هم با خود ببرید، شهید قبول نمی کند و در شب شهادت او و درست در لحظه شهادت وی، همسرش شهادتش را خواب می بیند. مادر شهید نیز در خواب می بیند که حضرت زینب، (س) می خواهد که شفاعتش کند. حضرت (س) می فرمایند: چرا داخل صف نمی آیی؟ می گوید: چون این صف خانواده های شهدا است. حضرت دست وی را می گیرند و داخل صف می برند. یک بار هم خواب می بیند که ناصر را تشییع می کنند، اما خود ناصر جلوتر از همه راه می رود. مادر به سیدی که آنجا بوده موضوع را می گوید و سید جواب می دهد: فقط من و شما ناصر را می بینیم.

سرانجام، ناصر سازگار مسئول محور عملیاتی لشکر ۲۱ رمضان(ع) در ۲۳ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه، بر اثر اصابت ترکش به سر، به شهادت رسید. پیکر پاک این شهید در بهشت رضا(ع) دفن شد.

همسرش پس از شهادت وی بارها از کمک های او در خواب بهره برده است. او می گوید: گوشواره دخترم گم شده بود و چون یادگار شهید بود من خیلی ناراحت بودم اما هر چه می گشتم، پیدا نمی کردم. تا اینکه شهید به خوابم آمد و جای گوشواره را نشانم داد. یا اگر مهمان می خواست برایم بیاید، شهید به خوابم می آمد و می گفت فردا مهمان دارید، فلان کار را انجام بدهید. در واقع حضور او را همیشه حس می کنم. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان" نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

ساعتچی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

ساعتیان، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان امام حسن (ع)تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پدرش معلم بود .اورابا تربیت سالم وهمراه با علم و ادب بزرگ کرد. دوران ابتدایی را با موفقیت گذراند. سپس به مدرسه راهنمایی معراج یزد رفت و پس از مدتی برای ادامه تحصیل به تهران عزیمت نمود و موفق به اخذ دیپلم شد. در این مدت که درس می خواند, از فعالیتهای انقلابی هم غافل نبود ,با شرکت درمبارزات سیاسی وحضوردر محافل و مجالس مذهبی نقش به سزایی در پیروزی و پیشبرد انقلاب داشت.پس از اخذ دیپلم برای تحصیل به حوزه علمیه رفت و دروس حوزوی را آغاز نمود. او علاقه زیادی به یادگیری علوم اسلامی داشت ودر این زمینه پیشرفتهای خوبی نمود.پس از پیروزی انقلاب اسلامی به کمیته انقلاب اسلامی(سابق)پیوست وکارهای بیشماری برای ایجاد امنیت در حزه های ماموریت خود انجام داد.

با شروع جنگ تحمیلی داوطلبانه از سوی کمیته انقلاب اسلامی به مناطق جنگی رفت تا به دفاع از کشور بپردازد.مدتی بعد به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و برای ادامه تحصیلات حوزوی به شهر مقدس قم رفت.ا و تحصیلات حوزوی خود را در حوزه علمیه قم ادامه دادتا به کسب علم و معرفت مشغول شود.

او در طول دوران طلبگی هیچ گاه از تبلیغ و نشر احکام اسلامی غافل نشد و حضور در مناطق محروم و تبلیغ احکام و شریعت اسلامی را وظیفه خود می دانست.

با اینکه مشغول کسب علم بود امابه طور مستمر در جبهه ها حضور می یافت و به خصوص در مواقع حساس ودر عملیات مختلف، حماسه های گوناگونی به ثبت رساند.

مدتی از حضورش در جبهه نمی گذشت که به علت کارآمد بودن و توانمندی که داشت به فرماندهی گردان امام حسن(ع) منصوب شد .اوسرانجام در تاریخ ۶/۳/۱۳۶۷ در منطقه عملیاتی شلمچه بر اثر اصابت ترکش خمپاره به خیل یاران اباعبدالله الحسین (ع) پیوست و به شهدت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموروایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ساعد سمیعی، اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مهندسی معماری، دانشکده: هنرهای زیبا، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

ساعد مراغه، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند شیخ احمد قاضی‌زاده، در یکی از قراء مراغه در ۱۲۶۰ متولد شد و به همراه پدرش به قفقاز رفت و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تفلیس به اتمام رسانید و باری ادامه‌ی تحصیل عازم پترزبورگ گردید و مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی و حقوق آنجا را تمام کرد. مدتی نیز در فرانسه و آلمان به تحصیل اشتغال داشت و به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد. ساعد از ۱۲۸۲ الی ۱۳۰۰ در شهرهای مختلف قفقاز با سمت کارمند و نایب کنسول و کنسول انجام وظیفه می‌نمود تا اینکه در این سال ماموریت جدیدی به او محول گشت و کنسول ایران در آنکارا گردید. ماموریت ساعد در ترکیه نیز طولانی شد و یازده سال در آنجا سکونت داشت و غالبا مستشار سفارت و یا در غیاب سفرای کبار، امور سفارت را اداره می‌کرد.

ساعد در این مدت زیردست رجالی مانند سید محمدصادق طباطبائی و ذکاءالملک فروغی و مستشارالدوله صادق که عنوان سفارت داشتند، به رموز کار و اصول سیاست آشنائی یافت و از تجارب سیاسی و اداری به حد کافی بهره‌مند گردید.

در ۱۳۱۱ ساعد به ایران احضار شد و بنا به پیشنهاد علی‌اصغر زرین کفش کفیل وزارت کشور، به آن وزارتخانه رفت و به استانداری رضائیه منصوب شد و مدت دو سال در آنجا با رویه دائمی خود یعنی محافظه‌کاری، امور استانداری را اداره نمود. در ۱۳۱۳ به تهران بازگشت و مجددا به وزارت خارجه رفت و ابتدا رئیس اداره‌ی شرق و بعد مدیر کل آنجا شدو بعد با سمت وزیر مختار شارژ دافر شوروی شد. بالاخره در ۱۳۱۶ به وزیرمختاری ایران در رم رسید و در ۱۳۱۸ سفیرکبیر ایران در شوروی شد.

در واقعه‌ی شهریور ۱۳۲۰ که منجر به اشغال ایران از طرف قوای شوروی و انگلیس گردید، ساعد در مسکو بود و شب سوم شهریورماه ۱۳۲۰، مولوتف وزیر خارجه شوروی او را احضار کرد و از حمله‌ی قوای کشور خود به ایران، ساعد را مطلع ساخت.

ساعد تا اسفند ماه ۱۳۲۰ که منجر به اشغال ایران از طرف قوای شوروی و انگلیس گردید، ساعد در مسکو بود و شب سوم شهریورماه ۱۳۲۰، مولوتف وزیر خارجه شوروی او را احضار کرد و از حمله‌ی قوای کشور خود به ایران، ساعد را مطلع ساخت.

ساعد تا اسفندماه ۱۳۲۰ در پست سفارت ایران در شوروی باقی ماند تا اینکه سهیلی او را برای عضویت کابینه‌ی خود دعوت نمود. ساعد به تهران آمد و به وزارت امور خارجه رسید. در کابینه‌ی قوام‌السلطنه، ساعد همچنان وزیر خارجه ایران بود و در نخست‌وزیری دوره‌ی دوم سهیلی، ساعد وزارت خارجه را بر عهده داشت.

از وقایع عمده دوران وزارت خارجه‌ی او ورود سران سه کشور بزرگ به تهران است. ساعد در مقام وزارت خارجه، وسیله‌ی سفرای سه کشور (شوروی، آمریکا و انگلیس) از کنفرانس تهران استحضار یافت و سهیلی نخست‌وزیر را در جریان امر قرار داد. در همین کنفرانس با تلاش ساعد و سهیلی، تضمین‌نامه برای کشور ما صادر شد.

پس از افتتاح دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی، با وجودی که سهیلی نخست‌وزیر و تدین وزیر کشورش مساعی لازم را برای توفیق دوستان خود به کار برده بودند، ولی چهره‌ی جدید مجلسیان که تا دو سال دیگر خیالشان راحت بود، در مقابل سهیلی به نحو دیگری جلوه‌گری نمود و سهیلی که متکی به اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان بود، پس از استعفا که هنگام افتتاح مجلس صورت می‌گیرد، نتوانست رای اعتماد بگیرد و لاجرم از نخست‌وزیری کنار رفت. ساعد به مناسبت نقش عمده‌ای که در سمت وزارت امور خارجه در مدت دو سال متوالی داشت و با عنایت به این نکته که سالها در کشور شوروی در ماموریتهای مختلف انجام وظیفه نموده و بهتر می‌توانست با اولیای آن کشور کنار بیاید، مورد تمایل نمایندگان قرار گرفت و فرمان نخست‌وزیری او صادر شد و مقارن نوروز سال ۱۳۲۳ ساعد زمامدار شد و کابینه‌ی خود را تشکیل داد ولی چون کابینه‌ی او مقبول نمایندگان واقع نشد، ناچار در مقام ترمیم برآمد و یک هفته بعد از نخست‌وزیری در کادر وزیران خود تغییراتی داد و تا آذر ۱۳۲۳ بر سر کار بود و سه بار کابینه‌ی خود را ترمیم نمود. ساعد در هر سه کابینه پست وزارت خارجه را بر عهده داشت.

از حوادث مهمی که در دوران زمامداری او پیش آمد، رشد بعضی از احزاب و ایجاد تشنجات در شهرهای مختلف بود. همچنین در

دوره‌ی زمامداری او طرح نمایندگان مجلس درباره‌ی مذاکرات نفت و تحریم آن به تصویب رسید.
در آذرماه ۱۳۲۳ جای خود را به یکی از وزرای مشاورش (سهام‌السلطان بیات) که مورد تایید اقلیت چهل‌نفری مجلس چهاردهم بود، داد و خود به مسافرت رفت. ساعد در دوران زمامداری قوام‌السلطنه به ایران بازگشت و در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس کاندیدای رضائیه شد و به وکالت از طرف مردم آن شهرستان به پارلمان راه یافت. در آبان‌ماه ۱۳۲۷ مجلس به زمامداری محمد ساعدمراغه رای داد و از طرف نمایندگان دوره‌ی پانزدهم، به نخست‌وزیری رسید و کابینه‌ی خود را تشکیل داد. در این کابینه، پست وزارت کشور را عهده‌دار شد و قریب یک سال امور وزارتخانه را سرپرستی می‌نمود تا اینکه دکتر اقبال را به وزارت کشور برگزید. وی تا فروردین ۱۳۲۹ نخست‌وزیر بود.تشکیل مجلس موسسان دوم و همچنین انتخابات دوره‌ی شانزدهم مجلس و دوره‌ی اول سنا در دوران او انجام گرفت. همچنین هیئت تصفیه کارمندان که در دوران رزم‌آرا لیست آن منتشر شد، مربوط به دوره‌ی زمامداری ساعد است. ساعد در دوره‌ی نخست‌وزیری، چند بار مورد استیضاح قرار گرفت. وی نیز قوام‌السلطنه و سهیلی چند روزی پس از تشکیل مجلس که انتخاباتش را خود انجام داده بود، کنار رفت و چندین‌بار اعلام جرم علیه او گردید ولی ساعد مردی پاکدامن و وطن‌پرست بود و هیچگونه نسبتی به او صحیح به نظر نمی‌رسید.
محمد ساعد مراغه پس از استعفا از نخست‌وزیری، در اردیبهشت سال ۱۳۲۹ سناتور انتصابی رضائیه شد ولی دو ماه بعد با سمت سفیرکبیر عازم ترکیه گردید و در اوایل سال ۱۳۳۱ از کار کنار رفت. در دوره‌ی دوم سنا که در اسفند ۱۳۳۲ صورت گرفت، ساعد مجددا سناتور رضائیه شد و چهار سال در مجلس سنا، سناتور شد و این مقام را در دوره‌ی پنجم نیز احراز کرد. مدتی هم سفیر ایران در دربار واتیکان بود.
ساعد مجموعا دوبار نخست‌وزیر و هشت مرتبه وزیر امور خارجه و یک بار وزیر کشور و چهار مرتبه سفیرکبیر و وزیر مختار و چهار دوره نماینده‌ی مجلس سنا و یک بار هم وکیل مجلس بوده است. ساعد دیپلماتی ورزیده و سیاستمداری عاقل بود و ظاهرا در بین مردم به سادگی و بلاهت معروفیت داشت. در حالی که هوش و ذکاوت وی در بین رجال ایران ضرب‌المثل است. ساعد مردی فوق‌العاده زرنگ بود و نسبت سوءاستفاده و رشوه به وی داده نشده است. به افکار عمومی عقیده داشت و غالبا در دوران نخست‌وزیری خود، وزیرانی انتخابی می‌نمود که در بین مردم وجهه داشتند. به آذربایجان و آذربایجانی علاقمند و به زبانهای روسی و فرانسه مسلط بود. انگلیسی را نیز تا حدی می‌دانست. ترکی استانبولی را نیز به روانی صحبت می‌کرد. با وجودی که لهجه‌ی ترکی داشت، لیکن فارسی را به خوبی می‌نوشت. تحصیلات عالیه او در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی در دانشکده‌ی تفلیس و پطرزبورگ و سویس انجام گرفته بود.
از ساعد داستانهای خوشمزه‌ای در بین مردم رواج دارد که هیچ کدام با هوش و درایت و تقوای سیاسی ساعد منطبق نیست. ولی با این همه، خوی فروتنی و آزادگی داشت، در اجرای عدالت و قانون سختگیر و قرص و یکی از بااستقامت‌ترین رجال ایران محسوب می‌شد. در ۱۳۵۲ در ۹۱ سالگی در تهران درگذشت و طبق وصیت‌نامه‌ای که در زمان حیات تنظیم نموده بود، او را در گورستان عمومی بدون نام و نشان دفن کردند. پس از مرگ به هیچ وجه مالی از او باقی نماند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ساعدلو، هوشنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد کشاورزی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

ساعدی، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدحسین ساعدی در سال ۱۳۳۵ در روستای" خلیل‌آباد "از توابع شهرستان" خمین "متولد شد. از همان ابتدا، صوت زیبای قرآن، آشنای روح بی‌تاب محمد حسین شد. با اتمام دوران ابتدایی، به علت فقر مالی، درس را رها کرد و به کار کشاورزی روی آورد. مدتی بعد برای تأمین معاش خانواده‌اش به تهران مهاجرت کرد. محمد حسین همزمان با اوج‌گیری انقلاب و تظاهرات مردمی علیه حکومت پهلوی، به این نهضت خروشان پیوست و با پیروزی انقلاب و صدور فرمان امام (س) مبنی بر افزایش سطح تولیدات داخلی، به زادگاهش بازگشت تا او نیز سهم کوچکی در خودکفایی کشورش داشته باشد. حمله رژیم بعثی به حریم ایران، ساعدی را به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل کشاند. سال ۱۳۵۹ راهی جبهه‌های غرب شد و در همین زمان به عضویت سپاه پاسداران درآمد و در تعداد زیادی از عملیات‌ها شرکت کرد. سرانجام به عنوان" فرمانده گردان روح‌الله "در ۱۳۶۲/۱۲/۵ در عملیات خیبر، در جزایر مجنون به دیدار خدا شتافت و جزیره مجنون برای همیشه پیکر پاکش را در آغوش گرفت.

برگرفته از کتاب :شهیدان

ساگینیان، سهراب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ سلطان‌خان، در ۱۲۶۰ در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه‌ی خود را در تبریز به اتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا گردید و در ژنو در رشته‌ی علوم سیاسی تحصیل کرد و مدرک لیسانس گرفت. زمانی که وی در ژنو مشغول تحصیل بود، میرزا علی‌اکبرخان مدعی‌العموم که بعدها نام خانوادگی «داور» را برای خود انتخاب نمود، در همان دانشکده مشغول تحصیل بود. از اینرو بین آن دو دوستی و نزدیکی حاصل شد. همزمان با بازگشت داور به ایران، ساگینیان نیز به ایران بازگشت و در حزبی که داور به نام رادیکال تاسیس نمود، عضو فعال شد. در سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ در وزارت امور خارجه مترجم شد تا سرانجام در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی با کمک و مساعدت داور، از طرف ارامنه‌ی آذربایجان به وکالت مجلس رسید. در آن دوره‌ی حساس مطابق میل کارگردانان عمل کرد و به خلع قاجاریه و پادشاهی رضاخان رای داد. از اینرو در ادوار بعدی هم بی‌سر و صدا ئکیل می‌شد. مجموعا نه دوره وکیل ارامنه‌ی آذربایجان بود و در تمام مدت نمایندگی، نه حرفی زد و نه رای برخلاف حکومت داد. در دوره‌ی چهاردهم که انتخابات تا حدی تغییر کرد، وکیل نشد ولی پس از چند سال فرزندش به نام سواك ساگینیان که او هم درس‌خوانده‌ی اروپا در علم حقوق بود و شغل وکالت دادگستری را پیشه کرده بود، چندین دوره از طرف ارامنه‌ی شمال وکیل شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سالار السلطنه، نصرت‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۳ -۱۲۶۰ ش)، نقاش. در نوجوانی با پیشکاری حسینقلی خان مافی به حکومت فارس فرستاده شد. دو سال بعد در سیزده سالگی والی خراسان گردید. در سال ۱۳۲۱ ق به حکومت همدان منصوب و دو سال بعد معزول گردید. پس از آن عازم اروپا شد و در مدت اقامتش در پاریس پرده‌های بسیار ساخت. وی مردی هنردوست بود و نیکو نقاشی می‌کرد و به سبکهای تازه نیز آشنایی داشت. سالار السلطنه عاقبت به سرطان مغز مبتلا شد و پس از یک عمل جراحی در پاریس درگذشت.[۱]

نصرهٔالدین میرزا بن ناصرالدین شاه قاجار (ف. پاریس ۱۳۳۳ ه.ش.). وی در شعر و موسیقی دست داشت، و در پاریس پس از عمل جراحی خطرناکی درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] احوال و آثار نقاشان (۱۳۸۷/۳)، شرح حال رجال (۳۱۷ -۳۱۶ /۵).

سالارالدوله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن مظفرالدین شاه قاجار (ف. خرداد ۱۳۳۸ ه.ش./ ۱۳۷۸ ه.ق.) مردی حادثه‌جو و ناراحت بود. وی به واسطه ازدواج با دختر والی پشت کوه میتوانست از لران نیرویی جمع کند. در سال ۱۳۲۵ ه.ق. برای به دست آوردن تاج و تخت کوششی کرد ولی مغلوب شد. هنگامی که محمدعلی شاه در ناحیه ترکمنان پیاده شد، سالارالدوله بار دیگر با نیروی معتنی بهی از افراد قبایل به سوی تهران حرکت کرد، ولی به دست یپرم مغلوب شد. در سال ۱۳۳۰ وی کردستان را به تصرف درآورد و همدان را مورد تهدید قرار داد. فرمانفرما به حکومت کل کردستان منصوب شد و کرمانشاه را ضد او واداشت و حمله‌ای متقابل کرد که باعث فرار سالار گردید. بر اثر این ضربه وی طریق راهزنان را پیش گرفت و سبب بروز اغتشاش و ناامنیهای محلی گردید و از ثروتمندان باج سبیل می‌گرفت. علاءالسلطنه پس از تشکیل کابینه تصمیم گرفت که با او مصالحه کند و به واسطه میانجیگری سفارت روس، او را فرماندار گیلان کردند. نایب‌السلطنه به او اجازه نداد که به طور مستقیم بر این ولایت مهم حکومت کند و عاقبت او را از ایران بیرون کردند. در مدت جنگ جهانگیر اول از سالار کاری مهم بروز نکرد و هنگامی که می‌خواست وارد سرزمین ترکمانان شود تا برای به دست آوردن تاج و تخت اقداماتی به عمل آورد به توسط انگلیسیان دستگیر شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سالاری فر، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا سالاری فر

محل تولد : قزوین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۴۲ در شهر قزوین متولد شدم. پس از چند ماه همراه خانواده به مشهد مقدس منتقل شدیم. پس از سه سال به اصفهان رفتیم. تا سال ۱۳۶۵ در اصفهان سکونت داشتم و از آن سال تا کنون (۱۳۸۴) در قم زندگی می کنم.در سال ۱۳۶۰ در اصفهان مدرک دیپلم ریاضی فیزیک را اخذ نمودم. از دبیرستان در کنار دروس دیگر به تحصیلات حوزوی مشغول بودم. پس از سال ۱۳۶۳ به طور تمام وقت به دروس حوزه مشغول شدم. درسال ۱۳۶۵ با امتحان لمعتین، به درس درحوزه علمیه قم مشغول شدم. از سال ۱۳۷۰ به درس خارج اشتغال داشتم. یک دوره اصول نزد آیت الله سید علی محقق گذراندم. درس خارج نیز نزد ایشان و برخی اساتید دیگر حوزه تلمذ نمودم. از سال ۱۳۷۰ به دروس روان شناسی در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد اشتغال داشتم. پایان نامه ام مربوط به مقایسه دیدگاه اسلام با برخی دیدگاههای روان شناسی در بحث خانواده است.اکنون به تحقیق در حوزه روان شناسی و اسلام و ساعاتی تدریس روان شناسی اشتغال دارم. عمده تحقیقات من به حوزه های روان شناسی اجتماعی، خانواده درمانی و بهداشت روانی با توجه به منابع اسلامی مربوط می شود.

سالاریان

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرزبان بن محمد بن مسافر وی آذربایجان را تصرف کرد و با روسها جنگید (۳۳۳ ه.ق.) و با رکن‌الدوله جنگید و مغلوب و دستگیر گردید و چهار سال در دز سمیرم زندانی بود و سپس فرار کرد و مجددا فرمانروایی خود را به دست آورد و در ۳۴۶ ه.ق. درگذشت. ۲- جستان بن مرزبان (به دست وهسودان بن محمد کشته شد). ۳- وهسودان بن محمد بن مسافر. ۴- ابراهیم بن مرزبان. ۵- ابوالهیجاء نوه سالار.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سالمی، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

درگذشت: ۱۳۷۳.

محمدحسین سالمی دارای رتبه‌ی علمی دکتری و استاد بازنشسته‌ی فنی دانشگاه تهران بود. از آثار اوست: ماشین‌های الکتریکی

(گ. ر. سلمون، ا. سترافن؛ دو جلد، ۱۳۶۶، ۱۳۷۲).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

سالور، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند قهرمان میرزا عین‌السلطنه و نوه‌ی عبدالصمد میرزا عزالدوله فرزند محمدشاه قاجار است. سالور در ۱۲۹۴ در تهران تولد یافت و پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی ادبیات تهران شد و درجه‌ی لیسانس در زبان خارجه و ادبیات فارسی گرفت. چند سال بعد درجه‌ی فوق‌لیسانس از دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی در علوم اداری دریافت نمود. متعاقبا چند دوره کوتاه مدت مدیریت را در آمریکا گذرانید. سالور خدمات خود را از وزارت کشاورزی از سمت منشی شروع کرد و در سمت معاون وزارتخانه به پایان رسانید. به این ترتیب که مدتی رئیس کارپردازی و کارگزینی بود، بعد مقام مدیرکلی یافت، چندی در آن سمت باقی ماند تا اینکه پس از تصویب قانون اصلاحات ارضی برای اجرای آن سازمانی به نام سازمان اصلاحات ارضی به وجود آمد. سالور با سمت معاون وزارت کشاورزی در راس آن سازمان قرار گرفت و نسبت به تشکیل سازمان و پیاده کردن قانون جدیت تامی به خرج داد و برخلاف نظر بعضی که معتقد بودند قانون قابل اجرا نیست، او با صبر و حوصله و دقت خاص، به اجرای آن قانون پرداخت و آن را سر و سامان بخشید. بعد از آنکه کار اصلاحات ارضی بر محور اصلی خود استوار گردید، سالور به استانداری کرمانشاه مامور شد. دو سالی در آنجا بود، اصلاحاتی انجام داد، سپس به استانداری خوزستان برگزیده شد و مدت هشت سال در آن استان پهناور مامور خدمتگزاری مردم بود. سالور پس از استانداری خوزستان، کار حساسی قبول نکرد فقط در دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی و دانشکده‌ی علوم سیاسی، اجتماعی به تدریس اشتغال داشت. مدتی هم در شرکت گاز از مدیران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سالور، عبدالصمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به عزالدوله، پسر سوم محمدشاه قاجار، در ۱۲۶۱ ه.ق در تهران متولد شد. مادرش ترکمن و از قبیله‌ی قدیمی و اصیل سالور بود. عزالدوله در کودکی پدر خود را از دست داد و تربیت وی به عهده‌ی مادرش قرار گرفت و او نیز جد و جهدی کامل برای تربیت وی به کار برد به طوری که علاوه بر تحصیلات معمول زمان در نوجوانی زبانهای عربی، فرانسه و انگلیسی را فراگرفت. وقتی سن او به ده سالگی رسید، شاه به او لقب عزالدوله داد و او را با پیشکاری حسنعلی آجودان‌باشی، حاکم قزوین نمود. حکومت وی قریب سه سال طول کشید تا به حکومت همدان منصوب شد. پس از آن حاکم زنجان و خمسه شد، چندی هم حکومت ملایر و تویسرکان با او بود.

ناصرالدین شاه در سفر اول خود به اروپا، عزالدوله را در راس شاهزادگان با حشم و خدم به اروپا برد و پس از بازگشت، مقام

ایلخانی قاجاریه را به او سپرد.

در ۱۳۰۰ ه.ق در راس هیئتی برای تبریک تاجگذاری الکساندر سوم امپراطور روسیه به آن کشور عزیمت نمود و پس از بازگشت، به عدالت عدلیه برگزیده شد و مدتی در راس قوه قضائیه بود. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه برای بار دوم به حکومت قزوین منصوب شد. چند ماهی در آنجا بود که شاه کشته شد. وی پس از چندی از حکومت قزوین به تهران احضار گردید و دیگر شغلی به او داده نشد و تا آخر عمر در انزوا زندگی می‌کرد. هنگامی که تهران تصرف شد و محمدعلی میرزا به سفارت روس پناهنده گردید، عزالدوله به سفارت روس رفته، تحصن اختیار نمود و تابعیت دولت روسیه را قبول کرد. در دوران حکومت احمدشاه، به عنوان مسن‌ترین فرد خانواده‌ی قاجاریه در مراسم رسمی شرکت می‌کرد. در اوایل سلطنت رضاشاه هم چند بار به سلام دعوت شد ولی غالبا به علت کهولت در مراسم شرکت نمی‌کرد. سرانجام در ۱۳۰۸ ش در ۸۵ سالگی درگذشت. غلامحسین‌خان افضل‌الملک در کتاب افضل التواریخ درباره‌ی عزالدوله چنین می‌نویسد:«این شاهزاده آزاده از شاهزادگان بزرگند. دارای انواع کمالات داخله و خارجه هستند. عربیت و خط و تاریخ را نیکو دانند و محل وثوق و اعتمادند. در زبان انگلیسی استادی قاهر و معلمی ماهر هستند.»

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سالور، مسعود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند قهرمان میرزا عین‌السلطنه و یکی از نواده‌های عبدالمصد میرزا عزالدوله، در ۱۲۹۵ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسط وارد دانشکده‌ی ادبیات تهران شد و لیسانس در ادبیات فارسی گرفت و به استخدام در وزارت دارائی درآمد. تدریجا مراحل ترقی را در آن وزارت دارائی درآمد. تدریجا مراحل ترقی را در آن وزارتخانه پیمود و مشاغل مهمی را احراز کرد. از اهم مشاغل وی مدیرکل بازنشستگی، مدیرکل کارگزینی، مدیر کل مالیاتهای مستقیم، مدیر کل وصول تهران، مدیر عامل چاپخانه‌ی دولتی، مستشار دیوان محاسبات و بازرش دولت در ذوب‌آهن بود. صاحب ترجمه در میان مدیران وزارت دارائی به حسن شهرت مشهور بود. مسعود سالور در طول عمر خود به خواندن علاقه‌ی شدیدی نشان می‌داد و در اثر مطالعات زیاد در زمینه‌های تاریخی و علم انساب دارای اطلاعات ذی‌قیمتی می‌باشد. از کارهای علمی او تنظیم خاطرات پدرش عین‌السلطنه قهرمان میرزا می‌باشد که در ده جلد انتشار یافته و حاوی نکات بسیاری از دوران قاجاریه و رضاخان پهلوی است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سام میرزای صفوی، ابونصر

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۹۷۵/۹۷۴ -۹۲۳ ق)، تذکره‌نویس، خطاط و شاعر، متخلص به سامی. وی در مراغه متولد شد دومین فرزند شاه اسماعیل و برادر شاه طهماسب بود. در زمان پدر نخست حکمران گیلان و سپس حکمران خراسان شد و در هرات استقرار یافت اما چندی پس از مرگ شاه اسماعیل معزول شد و بر شاه طهماسب طغیان کرد و در جنگی در قندهار شکست خورد و از آنجا به طبس گیلکی رفت.

وی پس از چندی امان نامه دریافت کرد و به دربار بازگشت و چندی به این نحو می‌زیست تا این که از شاه طهماسب درخواست کرد که از التزام رکاب معذورش بدارد، شاه طهماسب تلویت بقعه شیخ صفی‌الدین و حکمرانی اردبیل را به او داد. سام میرزا سالها بعد بار دیگر بر شاه طهماسب شورید و به مدت شش سال در قلعه قهقهه زندانی شد و سام در همان قلعه در زیر آوار زلزله درگذشت. از جمله آثارش: «تحفه‌ی سامی»؛ «دیوان». شعر. سام میرزا همچنین خط نستعلیق را خوش می‌نوشت و از خطوط وی، یک قطعه به قلم نیم دو دانگ متوسط به زر تحریردار موجود است، با رقم: «...کتبه غلام شاه، سام».[۱]

صفوی پسر شاه اسماعیل و برادر شاه طمهاسب صفوی (ف. ۹۴۰ ه.ق.). وی در فنون شعر و انشا مهارت داشت و کتاب «تحفه سامی» که تذکره‌ایست از شعرا تألیف اوست. در سال ۹۳۹ ه.ق. از طرف برادرش به حکومت خراسان منصوب شد و در سال ۹۴۰ بر برادر شورید و در همان اثنا درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آتشکده‌ی آذر (۶۳ -۶۲ /۱)، احوال و آثار خوشنویسان (۲۲۸/۱)، از سعدی تا جامی (۶۷۴)، تاریخ ادبیات در ایران (۴۹۸/۵)، تاریخ تذکره‌های فارسی (۱۵۷ -۱۵۵ /۱)، تاریخ نظم و نثر (۳۷۹ -۳۷۸)، تحفه سامی (مقدمه)، دانشمندان آذربایجان (۱۷۸ -۱۷۶)، دایرة‌المعارف فارسی (۱۲۴۶/۱)، الذریعه (۴۲۴ -۴۲۳ /۹)، روضه السلاطین (۷۱)، ریحانه (۱۵۱/۲)، سخنوران آذربایجان (۳۶ -۳۱)، فرهنگ ادبیات فارسی (۲۶۰)، فرهنگ سخنوران (۴۳۵ -۴۳۴)، لغت نامه (ذیل/ سام میرزا)، مؤلفین کتب چاپی (۲۸۶/۳)، مجمع الخواص (۲۴)، مجمع الفصحا (۵۹ -۵۸ /۱)، نتایج الافکار (۳۳۲ -۳۳۱).

سام، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اهالی کرمان، فرزند محمدباقر متولد ۱۳۰۳ است. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به خدمت در آموزش و پرورش درآمد و به کار معلمی اشتغال ورزید و هنگام آموزگاری، دانشکده‌ی تهران را در رشته‌ی زبان و ادبیات خارجی به اتمام رسانید و مدتی ریاست فرهنگ گرمسار و ورامین با او بود. در ۱۳۳۴ از طرف موسسه علوم اداری برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفت و درجه‌ی دکترای علوم اداری از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی دریافت کرد و پس از مراجعت به ایران، استادیار موسسه‌ی علوم اداری و سپس معاون آن موسسه گردید. در ۱۳۴۰ به ریاست کارگزینی بانک مرکزی ایران انتخاب گردید و در انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم مجلس شورای ملی، از طرف کنگره‌ی آزادزنان و آزادمردان! کاندیدای مردم گرمسار و ورامین بود و سرانجام به پارلمان ایران راه یافت. به معاونت آن وزارتخانه برگزیده شد ولی طولی نکشید که به استانداری گیلان منصوب شد و چند سالی نیز در آنجا بود که استانداری اصفهان را عهده‌دار گردید و دو سال نیز در اصفهان اقامت داشت تا به وزارت اطلاعات و سپس وزارت کشور معرفی شد.

عمر سیاسی سام با وزارت کشور پایان یافت و کار آزاد را پیشه‌ی خود ساخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سامان‌خداه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران ناحیه‌ی سامان از نواحی سمرقند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

سامعی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی سامعی : قائم مقام فرمانده عملیات لشگر۷۷ پیروز خراسان(ارتش جمهوری اسلامی ایران)

بعد از ظهر یکشنبه، چهارم تیر ماه سال ۱۳۲۶ در روستای مهموئی شهرستان بیرجند به دنیا آمد. پیش از تولد، پدرش برای کار از روستا رفت و دیگر هرگز بازنگشت و او در کنار مادربزرگش بزرگ شد. در سال ۱۳۳۳ به دبستان روستای مهموئی رفت . بعد از اتمام دوره ابتدایی به علت نبود مقطع تحصیلی بالاتر در روستا، ترک تحصیل کرد . پس از آن به دنبال کار عازم گرگان شد و تا قبل از رفتن به سربازی در آنجا بود. در جوانی به استخدام ارتش در آمد و در مشهد خدمت می کرد.پس از ورود به ارتش تحصیلات خود را ادامه داد. حوادث انقلاب و شروع حرکتهای مردمی او را به هیجان می آورد. در مبارزات برای پیروزی انقلاب همکاری داشت.

فعالیتهای وی در اول انقلاب به حدی بود که مورد سوء قصد یکی از همکارانش قرار گرفت. همسر ایشان می گوید: در روزهای حکومت نظامی ایشان بدون توجه به آن در منزل جلسه دعای ندبه و دوره قرآن بر پا می کرد. این کاربا توجه به جو ضدمذهبی حاکم بر ارتش کار خیلی خطرناکی بود.در همه حال به دنبال امور خیریه بود. دوره قرآن تشکیل می داد. برای برق، آب و جاده در روستا ، ساختن مساجد و کمک به فقرا تلاش می کرد.

در مشهد تصمیم به ازدواج گرفت و به پیشنهاد عمه اش با نوه ایشان ، خانم فاطمه خلیلی پیمان ازدواج بست و زندگی مشترک را در اواخر سال ۱۳۴۷ در مشهد آغاز کردند.

او دارای پنج فرزند به نام های محمد ، مهدی ، داوود ، مریم و حلیمه است. بسیار به فرزندان خویش علاقه داشت، آنها را نصیحت می کرد و قبل از سن تکلیف آنها را به خواندن نماز تشویق می کرد و در راه تربیت صحیح و اسلامی آنان تلاش می کرد.

نصیحت وی به فرزندان این بود که هر کاری را انجام می دهند به خاطر رضای خداوند متعال باشد ، خود نیز این گونه بود. با شروع جنگ، مهدی سامعی وظیفه خود می دانست که برای اداء تکلیف عازم جبهه شود. این امیر سرافرازارتش اسلام بعد از مدتها حضور تاثیر گذار در جبهه های دفاع از اسلام وایران، در بیست و دوم تیر ماه سال ۱۳۶۷ در جبهه فکه با اصابت گلوله به درجه رفیع شهادت نایل آمد. پیکر پاک شهید مهدی سامعی در حرم مطهر امام رضا به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

سامی‌راد، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدرس.

تولد: ۱۲۸۴، بجنورد.

درگذشت: ۱۳۶۵، مشهد.

حسین سامی‌راد، فرزند اسماعیل‌خان، تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود به پایان برد و دوره‌ی دبیرستان را در دارالفنون گذراند. در سال ۱۳۰۵ در میان نخستین گروه دانشجویان اعزامی به خارج از ایران، برای طی دوره پزشکی و گرفتن تخصص به پاریس رهسپار گردید و پس از اخذ تخصص در رشته‌ی بیماری‌های کودکان و گذراندن دوره‌ی «مالاریاشناسی» از ایتالیا به ایران بازگشت. در سال ۱۳۱۶ پس از پایان خدمت نظام، مأمور تأسیس بهداری خراسان گردید و همزمان با آغاز جنگ دوم جهانی، ریاست بیمارستان امام رضای مشهد را به عهده گرفت. و برای جبران کمبود پزشک در خراسان و تأسیس آموزشگاه عالی بهداری که هسته‌ی اولیه‌ی دانشگاه فردوسی را تشکیل می‌داد، اقدام نمود. پس از تأسیس دانشکده‌ی پزشکی مشهد و دانشگاه فردوسی به مدت ۲۸ سال ضمن تدریس، ریاست مؤسسات علمی را نیز به عهده داشت. در سال ۱۳۴۲ به نمایندگی مردم مشهد به مجلس شورای ملی رفت و چون عنوان استادی دانشگاه تهران را یافته بود، در آن دانشگاه به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۵۰ بازنشسته شد. از جمله مشاغل اجتماعی او می‌توان به این موارد اشاره نمود: ریاست جمعیت شیر و خورشید سرخ مشهد (۱۳۳۹ -۱۳۲۷)؛ تأسیس درمانگاه خیریه‌ی رازی در مشهد (در زمان جنگ جهانی دوم)؛ ریاست جمعیت حمایت از جذامی‌های مشهد (تا پیش از آمدن به تهران)؛ عضویت در هیئت مدیره‌ی انجمن مبارزه با سل در مشهد؛ عضویت در هیئت مدیره انجمن تعاون بهداشتی در مشهد.

دکتر سامی‌راد تألیفاتی در زمینه‌ی علوم پزشکی و تربیتی دارد و مقالاتی از وی در نشریات علمی کشورهای مختلف منتشر شده است. از جمله آثارش می‌توان از کتاب‌های زیر نام برد: راه پرورش کودکان (۱۳۲۲)؛ سلامتی بیماری‌های کودکان (۱۳۳۴)؛ تشخیص برنکو پنومونی سلی و غیر سلی (به زبان فرانسوی، پایان‌نامه‌ی تحصیلی).

(تو ۱۲۸۴ ش)، نویسنده و استاد دانشگاه. در بجنورد متولد شد. پس از تحصیل دوره ابتدایی و متوسطه، رهسپار پاریس شد و در دانشکده‌ی پزشکی پاریس به تصحیل مشغول گردید. پس از اخذ مدرک دکتری به ایران بازگشت و در سال ۱۳۱۹ ش به سمت دانشیار فیزیولوژی و رییس آموزشگاه عالی بهداری مشهد انتخاب شد. از آثار وی: «راه پرورش کودکان»؛ «سلامتی و بیماری کودکان».[۱]

در ۱۲۸۴ ش تولد یافت. پدرش دکتر اسمعیل‌خان طبیب و جراح معروف تهران بود. سامی راد پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به اروپا رفت و تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی طب دنبال نمود و از دانشگاه سوربن پاریس درجه‌ی دکترا دریافت کرد. بعد از مراجعه به ایران، وارد وزارت بهداری و دانشگاه تهران شد. مدتها در دانشکده‌ی تهران به تدریس اشتغال داشت تا به ریاست دانشکده‌ی پزشکی و دانشگاه فردوسی خراسان منصوب شد و در این سمت نسبت به توسعه‌ی دانشگاه و تجهیز بیمارستان‌ها جدیت کامل کرد. وی یک دوره نیز نماینده‌ی مجلس شورای ملی شد که گویا دوره‌ی بیست‌ویکم بوده است. در ۱۳۶۶ درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۲۸۸ -۲۸۷/ ۳).

ساوجی، نظام‌الدین، محمد

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف بعد از ۱۰۳۸ ق)، عالم امامی، فقیه، اصولی، محدث، متکلم، رجالی و ریاضیدان. اهل ساوه و از شاگردان شیخ‌بهائی بود، پس از مرگ پدرش تحت نظر شیخ‌بهائی تربیت یافت. پس از درگذشت استادش، در دربار صفویه زندگی کرد. در ۱۰۳۳ ق سفری به عتبات عالیات نمود. ساوجی به امر شاه عباس صفوی کتاب «جامع عباسی» استادش شیخ‌بهائی را، که تا باب حج تألیف شده بود، تکمیل کرد و «تحفه‌ی عباسی»، در فضائل و مناقب را در تتمیم «جامع عباسی» نگاشت. او پس از عزل ملا خلیل قزوینی، از مدرسی حضرت عبدالعظیم (ع)، عهده‌دار تدریس در بقعه‌ی عبدالعظیم حسنی شد و اندکی پس از درگذشت شاه عباس (۱۰۳۸ ق)، در شهر ری درگذشت. از دیگر آثارش: «زینةالمجالس»، به شیوه‌ی «کشکول» استادش شیخ‌بهائی، «نظام الاقوال»، در شناخت رجال، «الصحیح العباسی»؛ رساله‌ای در «وجوب نماز جمعه».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :اعیان‌الشیعه (۲۵۳ –۲۵۲/ ۹)، الذریعه (۱۹۱/ ۲۴، ۱۵/ ۱۵، ۹۵/ ۱۲، ۴۵۲، ۳۴۰/ ۳)، ریاض‌العلماء (۲۴۳ –۲۴۲/ ۵)، ریحانه (۲۰۴ –۲۰۳ / ۶)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۶۱۸/ ۱۱)، الکنی والالقاب (۲۵۷ / ۳)، لغت‌نامه (ذیل/ نظام‌الدین ساوجی)، معجم‌المؤلفین (۲۵۰/ ۹)، هدیةالاحباب (۲۵۷).

سبکتگین، ناصرالدوله

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۳۶۷ ه.ق/ ۹۷۷ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف– دوره‌ی اول– در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب– دوره‌ی دوم– پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیر محمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳– یعنی ۱۵۰

سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

سبحانی نیا، محمدتقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدتقی سبحانی نیا

محل تولد : قزوین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد تقی سبحانی نیا از سال۱۳۶۶ همزمان با تحصیل در سال چهارم دانشگاه رسماً وارد حوزه علمیه قم شدم و در مدرسه رضویه دروس سطح حوزه را شروع نمودم. دروس سطح را تا سال ۱۳۷۶ به پایان رساندم. از اساتید برجسته اینجانب در دوره سطح، اساتید معزز آقایان حجج اسلام اسحاق نیا، پرنده غیبی، عالی، مومنی، مسعودی، غرویان، دوزدوزانی و عراقچی می باشند. از سال ۱۳۷۶ در درس خارج آیات عظام مرحوم میرزا جواد تبریزی و استاد مکارم شیرازی و استاد مددی حاضر شده و مدت کوتاهی نیز در درس استاد آیهٔ الله شبیری زنجانی شرکت نموده ام.

از سال ۱۳۷۱ با مرکز تحقیقات دارالحدیث به فعالیت های فرهنگی علمی همکاری را شروع نموده و این همکاری تا به امروز در حوزه های مختلف ادامه داشته است. مدتی در بخش تاسیس کتابخانه تخصصی حدیث تلاش کرده و مسولیت داشتم . سپس چند سال در گروه موسوسعه نگاری در بخش تحقیقات با آن مرکز همکاری داشته و تحقیق و عناوین متعددی را بر عهده داشته ام. و هم اکنون نیز در دانشکده علوم حدیث ضمن مسئولیت اجرایی به تحصیل در مقطع دکتری اشتغال دارم. ضمناً در سال ۱۳۸۰ نیز در آزمون کارشناسی ارشد مدرسی الهیات و معارف اسلامی دانشکده تربیت مدرس قم پذیرفته شده و مدرک کارشناسی ارشدخود را در سال ۱۳۸۳ اخذ نمودم.

سبحانی، جلال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جلال سبحانی

محل تولد : کنگاور

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۵/۱

زندگینامه علمی

اینجانب جلال سبحانی در نخستین روز از مرداد ماه سال ۱۳۴۶ به دنیا آمدم . تحصیلات مقطع ابتدایی و راهنمایی را در شهرستان محل تولد خود (کنگاور) به پایان بردم . در سال ۱۳۶۲ جهت تحصیل علوم دینی عازم قم شدم . تحصیلات مقدّماتی حوزه را در مدرسه علميّه رسالت گذراندم و سطح را در محضر استادان و بزرگانی همچون آقایان استادی ، عراقچی ، موسوی تبریزی ، مرحوم اعتمادی و مرحوم ستوده فرا گرفتم .

حدود ۷ سال نیز در درس خارج فقه و اصول آیات عظام شبیری زنجانی ، فاضل لنکرانی ، مکارم شیرازی ، صانعی ، سبحانی و تبریزی شرکت کردم .کار نوشتن را از سال ۱۳۷۰ و با مقاله نویسی آغاز کردم و در سالیان پس از آن همراه با کارهای انفرادی به همکاری با نهادها و مراکز پژوهشی رو آوردم . که این امر تا کنون نیز ادامه دارد .

سبحانی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان کوثر تیپ ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «حسین سبحانی کوهسرخی» سال ۱۳۳۱ در روستای «ایوار» دربخش« کوهسرخ »در شهرستان«کاشمر »ودر خانواده ای مذهبی به دنیا آمد .در خردسالی قرآن را از پدر روحانی اش فرا گرفت. در زادگاهش دوره ابتدایی را گذراند و در کشاورزی کمک دست پدر شد .

پس از چند سال قالی بافی و بعد از مدتی اشتغال به کار بنایی ، به تهران رفت و در کوره آجرپزی به کارگری پرداخت .اهل مطالعه بود و اوقات تنهایی و فراغتش را با کتاب های مذهبی پدر می گذراند .لذا با آگاهی هایی که به دست آورده بود، وارد فعالیت های سیاسی شد و در راهپیمایی های انقلاب اسلامی به کاشمر می رفت و با کفن شرکت می کرد .

سال ۱۳۵۷ با خانم «زهرا ارمند» پیوند زندگی مشترک بست که در نتیجه این پیوند مبارک دارای یک پسر و سه دختر هستند .

حسین به ورزش به ویژه کوهنوردی دلبسته بود .کشتی قهرمانی را تا مقام دومی استان پی گرفت و در وزن ۴۸ کیلو گرم کشتی می گرفت .

حسین سبحانی با تشکیل سپاه در سال ۱۳۵۸ ، عضو سپاه کاشمر گردید . پس از مدتی بر ای مقابله با ضد انقلاب در کردستان ،

عازم سنندج شد و چند ماه در آن منطقه حضور داشت .پس از آن دوره آموزش عمومی سپاه را در مشهد گذراند و در واحد آموزش نظامی مربی تخریب گردید و در پادگان شهید مدنی کاشمر مشغول خدمت شد. خاطرات حسین برهانی به عنوان همکارش خواندنی است .

وی درباره مهارت نظامی شهید سبحانی می گوید :حسین در کارهای نظامی بسیار ورزیده بود و روحیه خوبی داشت. در عملیات عبور از گلدسته مسجد جامع تا میدان مرکزی کاشمر از جمله افراد اندکی بود که توانایی انجام دادن آن را داشتند .

برهانی می افزاید :حسین چون کارش آموزش تخریب بود و همواره با مواد منفجره سر و کار داشت ؛ خود را با شهادت احساس می کرد و این انتظار و احساس ، روحیه تعبد و راز و نیاز را در او تقویت کرده بود .او با وجود خستگی ، کم خوابی و کارهای زیادش شب ها از نماز شب و راز و نیاز غافل نمی شد .حسین سبحانی دوره آموزش تانک را نیز گذراند و دیگر بار راهی جبهه نبرد شد .در عملیات طریق القدس با تانک جلو نیروهای پیاده حرکت می کرد و مدتی را در گردان ادوات، مسئول قبضه خمپاره ۶۰ میلی متری بود . حسین عاقبتی همرزم دیگر شهید می گوید :

او مدتی در «جماران» و در حفاظت از امام خدمت می کرد و سال ۱۳۶۰ حدود دو ماه در جبهه ها فرمانده گروهان بود و سال ۱۳۶۳ به لشگر ۲۵ کربلا اعزام شد و هشت ماه در آنجا فرمانده گردان ادوات بود . سپس به «کوهسرخ» برگشت و حدود یک سال فرمانده بسیج آنجا بود.

این سردار شجاع و حماسه آفرین برای چندمین بار در ماه مبارک رمضان به جبهه نبرد شتافت و در تیپ ۲۱ امام رضا معاون اول گردان کوثر شد .در منطقه «مهران» برای از کار انداختن قبضه کالیبر دشمن متجاوز ،با شجاعت حرکت کرد که با اصابت گلوله ای به ناحیه قلب و با ذکر یا حسین و یا مهدی، نقش زمین گردید و در تاریخ ۳۰/ ۲/ ۱۳۶۵ به کاروان شهیدان همیشه جاوید اسلام پیوست .

پیکر پاک سردار شهید حسین سبحانی کوهسرخی روز نوزدهم رمضان با حضور گسترده مردم قدر شناس کاشمر تشییع و سپس در زادگاهش ایور به خاک سپرده شد .

روانش شاد ،یادش گرامی و راهش پر رهرو باد ! در بین خانواده و دوستان اسوه صبر و تحمل و حوصله بود و به دیگران توصیه اش این بود :صبر پیشه کنید ؛ چون صبر مومن به منزله سر برای پیکر است ؛ اگر صبر نداشته باشید مثل این است که بدنتان سر ندارد ؛ و بدن بی سر پس از چند ساعت متعفن می شود و صبر اگر نباشد ایمان متعفن می شود .

ایمان یعنی قبول هر حادثه و هر کاری که از جانب پروردگار رخ دهد . همه آنها مقدر است و نباید چون و چرایی داشته باشیم ؛ پس می توانیم بگوییم :صبر ، صبر ، صبر ؛ چون به قول شاعر :

صبر و ظفر دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

او به دنبال جاودانگی بود ؛ آیا جاودانه تر از وصل شدن به معبود یکتای بی همتا می توان یافت ؟

در آخر وصیت نامه حسین آمده است :

ای جسم و تن زیبا ، هم خاک شود روزی

این نام من از دنیا ، هم پاک شود روزی

هر کس که مرا داند ، این خط مرا خواند

شاید که کند یادم ، غمناک شود روزی منابع زندگینامه" :افلاکیان خاکی "نوشته ی علی اکبر نخعی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

سبحانی، کریم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

کریم سبحانی

محل تولد : شهرضا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

در کنار تحصیلات حوزوی که از سال ۱۳۷۵ به آن اشتغال داشتم، تقریبا در سال ۱۳۶۹ چندی با تشکیلات تحقیقاتی حزب الله زیر نظر حجت الاسلام سید محمد باقر خرازی همکاری داشتم. سپس از سال ۱۳۷۲ تا کنون با مجموعه آثار حضرت آیت الله مصباح یزدی همکاری داشتم. سپس از سال ۱۳۷۲ علاوه بر ویرایش و نگارش بخشی از سخنرانی های ایشان به تدوین و نگارش ۱۹ اثر از ایشان پرداخته ام که ۱۸ اثر آن به چاپ رسیده است. از سال ۱۳۷۹ تا کنون با دائرة المعارف علوم عقلی موسسه امام خمینی(ره) نیز همکاری دارم و در این مدت در بخش کتاب شناسی به توصیف و نمایه زنی بر چند اثر کلامی پرداخته ام.

سبزواری، هادی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۸۹ –۱۲۱۲ ق)، عالم و شاعر، متخلص به اسرار. پدر و جدش همه در سبزوار اهل ثروت و شهرت و اعتبار و مردمانی خیر و نیکوکار بودند. وی در دوران ناصرالدین شاه قاجار، مانند ملاصدرا در عهد شاه عباس بود. صاحب المآثر و الآثار می گوید: «در این مائه گذشته حکمت و معقول را این مرد فرد به همان طور تاسیس کرد که شیخ مرتضی انصاری فقه و اصول را». در هفت هشت سالگی شروع به خواندن صرف و نحو نمود. پدرش در ایام سفر حج، در شیراز درگذشت. بنا به وصیت پدر حاج ملا حسین سبزواری که از بستگان نزدیک او بود، تربیتش را به عهده گرفت و او را به مشهد برد. در آنجا ادبیات، فقه، اصول، منطق و فلسفه و ریاضیات را آموخت. بعد از ده سال به اصفهان رفت و از آخوند ملا اسمعیل، واحدالعین، حکمت، و نزد آقا محمدعلی نجفی، فقه را فراگرفت. در مدت اقامت در اصفهان به فرائض و نوافل مشغول بود و محاوره و گفتگوهایی باکشیشی مسیحی کرد. سپس به خراسان بازگشت و مدت پنج سال به تدریس حکمت و فقه و اصول در مشهد پرداخت. در ۱۲۵۰ ق در سفر حج همسرش را از دست داد و پس از بازگشت، حدود سه سال، در اطاق یکی از طلاب، به نام ملا محمد عارف، که خادم مدرسه نیز بود اقامت گزید، و با دختر وی ازدواج کرد. به سبزوار بازگشت و مجلس درس تشکیل داد. بزودی آوازه علمی او به نقاط مختلف رسید و از داخل و خارج کشور طالبان فلسفه و حکمت به محضر درس وی روی آوردند از آن جمله‌اند: شیخ ابراهیم تهرانی معروف به شیخ معلم، شیخ احمد میامیه‌ئی، سید احمد ادیب پیشاوری، میرزا اسداللّه سبزواری، میرزا اسماعیل افتخار الحکماء طالقانی، ملا اسماعیل

سبزواری. حاج ملاهادی، شعر فارسی و عربی را به روانی و نهایت سلامت می‌سرود. از ویژگیهای آثار وی شرح و تفسیر آثار ملاصدرا و روشن کردن نکات مبهم عقاید اوست. در سبزوار درگذشت و همان جا دفن شد. آثار به جا مانده از او: «اسرار الحکم»، نیز می گویند؛ «اسرار العباده»، در فقه؛ «الجبر و الاختیار»؛ حاشیه بر «اسفار» ملاصدرا؛ حاشیه «زبده الاصول» شیخ بهایی؛ حاشیه «شرح سیوطی» بر «الفیه» ابن‌مالک؛ حاشیه‌ی «شواهد الربوبیه‌ی» ملاصدرا، که در حواشی خود آن کتاب چاپ شده؛ حاشیه بر «مبدا و معاد» ملاصدرا، که در حواشی خود آن کتاب چاپ شده است؛ شرح «مثنوی» ملای رومی؛ حاشیه «مفتاح/ مفاتیح الغیب»، که در حاشیه خود «مفاتیح» چاپ شده است؛ «دیوان» شعر، به فارسی؛ شرح «غرر الفرائد» و «هدایه المسترشدین».[۱]

حاج ملاـ هادی سبزواری (و. سبزوار ۱۲۱۲– ف. ۱۲۸۹ ه.ق) متخلص به اسرار پسر حاج محمد سبزواری از دانشمندان بزرگ و حکمای عصر خود بود. نخست در مشهد و سپس در اصفهان حکمت، فقه، اصول و کلام آموخت. معروف‌ترین تألیف او منظومه و شرح آن دو منطق و حکمت است در دو قسمت که قسمت اول آن «اللالی‌المنتظمه» و قسمت دوم «غررالفرائد» نام دارد و هر دو در یک جلد چاپ شده و به نام شرح منظومه مشهور است. شیخ به فارسی نیز «اسرارالحکم» را نوشته است که در حکمت الهی است و همچنین حواشی متعددی بر شواهد الربوبیهٔ و سایر مصنفات ملاصدرا تحشیه کرده و ضمناً به تخلص «اسرار» غزلیات حکمی و مایل به تصوف سروده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۳۸/۹)، اعیان الشیعه (۲۳۴/۱۰)، تاریخ ادبیات ایران، براون (۲۸۷/۴)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۲۲ ، ۱۸۷ /۵)، تاریخ فلاسفه ایران (۵۷۶ –۵۶۵)، حدیقه الشعراء (۱۲۸ –۱۲۷ /۱)، دایرهٔالمعارف فارسی (۳۲۲۸/۲)، الذریعه (۲۹۲/۲۶، ۹۸، ۵۵/۱۴، ۲۵۶ –۲۵۵، ۱۷۹/۱۳، ۷۲/۹، ۲۱۴، ۱۹۱، ۱۴۴/۶، ۴۴/۲)، ریاض العارفین (۲۴۱)، ریحانه (۴۲۷ –۴۲۲ /۲)، شرح حال رجال (۳۲۶/۵)، طرائق الحقائق (۴۶۶ –۴۶۵ /۳)، فلاسفه‌ی شیعه (۲۶۱ –۲۵۱)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۱۰ –۳۰۸ /۵)، لغت نامه (ذیل/ هادی)، المآثر و الآثار (۱۴۷ –۱۴۶)، مؤلفین کتب چاپی (۷۳۷ –۷۳۱ /۶)، معجم المؤلفین (۱۲۷/۱۳)، مکارم الآثار (۴۶۹ –۴۵۰ /۲)، یادگار (س ۱، ش ۳، ص ۴۸ –۴۳).

سبزی مسجد، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد سبزی مسجد : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع)لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۲ ، از خانواده ای روحانی و متوسط در روستای زارنجی از توابع شهرستان شاهین دژ به دنیا آمد .پدر محمد ، امام جماعت مسجد روستا بود.

محمد دوره ابتدایی را در مدرسه روستای زارنجی گذراند و پس از نقل مکان خانواده به شهرستان بناب ، دوره راهنمایی را در مدرسه تربیت بناب پشت سر گذاشت . محمد از همان دوران کودکی به تحصیل علاقه فراوانی داشت و چون پدرش واعظ بود به دروس حوزوی علاقه مند شد و با وجود سن کم در کنار پدرش به ایراد سخنرانی و موعظه می پرداخت .

در دوره تحصیل پس از فراغت از درس در خانه فرشبافی می کرد و اوقات فراغت خود را صرف کمک به امرار معاش خانواده می کرد . دوران تحصیل دبیرستان او با پیروزی انقلاب مصادف شد . او تحصیلات خود را تا سال سوم دبیرستان ادامه داد و پس از آن به منظور حضور در جبهه ترک تحصیل کرد .

محمـد سبزی بـا شـروع جنـگ تحمیلی پس از گذرانـدن دوره آموزش نظامی در پادگان امام حسـین (ع) تهران به جبهه گیلانغرب اعزام شد و در عملیات آزادسازی شهر بوکان شرکت داشت .

از خصوصیات بارز محمد خلاقیت و قدرت ابتکار بود . از جمله کارهایی که وی در طول جنگ در پایگاه انجام داد و به آن اهتمام داشت ، منسـجم کردن نیروها و بسـیج کردن آنها برای اعزام به جبهه بود . به همین منظور پیشـنهاد کرد که یک تیم فوتبال تشـکیل شود که تمام اعضای آن از بسـیجی ها و اعضای داوطلب جبهه باشـند . این پیشنهاد جامه عمل به خود پوشید و یک تیم فوتبال قوی به وجود آمـد که بعدها نام آن را « فجر بناب » گذاشـتند . این تیم فوتبال یک گروه منسـجم و همفکر را به وجود آورد که چند تن از اعضای آن بعدها به شهادت رسیدند . هم اکنون نیز تیم فوتبال فجر بناب به یاد محمد سبزی فعال است .

درباره فعالیتهای پشت جبهه محمد سبزی یکی از همرزمان وی چنین نقل می کند :

در یکی از روسـتاهای اطراف بناب ، گروهی ضد انقلاب وجود داشت که گاه به گاه ناامنی و مشکلاتی را برای اهالی به وجود می آورد . مـا تـازه از جبهه رسـیده بودیم که این موضوع را به مـا اطلاع دادنـد . من و محمـد سبزی به همراه شـهید قائمی به آن منطقه رفتیم و پس از شـناسایی منطقه ، با هـدایت و آرایش نظامی سـنجیده محمـد سبزی ، ضد انقلاب را محاصـره و دسـتگیر کردیم و به نیروهای اطلاعات تحویل دادیم .

محمددر عملیاتهای رمضان ، والفجر مقدماتی ، والفجرهای ۱ ، ۲ ، ۴ ، عملیات خیبر و بدر حضور داشت و لیاقت و شایسـتگی خود را نشان داد . به همین سبب به فرماندهی گروهان منصوب شد و پس از مدتی جانشینی فرماندهی گردان را به عهده گرفت .

در عملیـات بـدر نیروهای گردان تحت فرمانـدهی محمـد سبزی جزو نیروهای خط شـکن بود و او در پیشاپیش نیروها با بَلَم (نوعی قـایق محلی جنوب) به پیش می رفت . وقتی بلم او به خـط دشـمن نزدیـک شـد یکی از نیروهـای عراقی نـارنجکی را به داخـل بلم پرتاب کرد که منفجر شد و در اثر آن محمد سبزی به شدت مجروح گردید و قریب به هفتاد ترکش به قسمت های مختلف بدن او اصابت کرد و به بیمارستان مسلمین شیراز انتقال یافت . یکی از همرزمان وی در خصوص مجروحیت محمد سبزی می گوید :

زمانی که او در شـیراز بستری بود برای احوالپرسـی نزد وی رفتیم . به محض دیدن ما اولین سؤالی که کرد از وضـعیت شـهید مهدی باکری بود و ما نمی خواستیم درباره شـهادت آقا مهدی صـحبتی کنیم . سـپس از فرمانده گردام امام حسـین (ع) شهید اصغر قصاب عبـداللهی سؤال کرد که باز هم ما نگفتیم که شـهید شـده است . ولی انگار خودش متوجه شـده بود به شـدت گریه کرد و گفت : « من نخواهم گذاشت که بین من و آقا اصـغر فاصله زیادی بیفتد . » یک قطعه عکس از شهید قصاب به همراه داشت که مرتب به آن نگاه می کرد و می گفت : « اصغر این بار حتماً می آیم . »

همرزم دیگری نیز می گوید :

زمانی که به دیدار محمد در بیمارستان شیراز رفتیم ، حال ایشان بسیار وخیم بود با این حال به ما دلداری می داد و می گفت : « مرا از اینجا بیرون بیاوریـد ، الان در جبهه ها به من احتیاج دارند . » بالاخره با اصـرار ایشان نزد دکتر رفتیم و دکتر را راضـی به ترخیص ایشـان کردیم ولی زمانی که با آمبولانس قصـد داشتیم او را از بیمارسـتان خارج کنیم به دلیل جراحت عمیقی که در شـکم داشـت بخیه های شـکم وی باز شد و دوباره ایشان را بستری کردند .با این حال مرتب اصرار می کرد که می خواهم در مراسم تشییع جنازه بچه ها شـرکت کنم . در هر صورت ایشان را به بناب منتقل کردیم و با اینکه وضـعیت جسـمانی بسـیار وخیمی داشت ، خواست که در مراسم شـهدای بدر سـخنرانی کند . پس از اصـرار فراوان محمد را به مسـجد جامع بناب بردیم و وی سخنرانی عجیب و غیر قابل توصیفی کرد که با وجود سن کم همه را تحت تأثیر قرار داد .

در مرحلـه ی تکمیلی عملیـات والفجر ۸ در منطقه فـاو درخـاک عراق انجـام شـد ، پس از آنکه گردان محمـد به عنوان نیروی خط شکن عمل کرد و مأموریت خود را به خوبی انجام داد به گفته دوسـتانش محمد در ساعت حدود چهار صـبح به ایشان حال عجیبی

دست داد و به آنها گفت : « شایـد امروز شـهید شوم . » پس از آن فعال تر از قبل به ایفای وظیفه پرداخت و مأموریتهای محوله را به انجام رساند . سرانجام زمانی که در بالای خاکریز ایستاده بود ترکشی به گردنش اصابت کرد . بدین ترتیب محمد سبزی جانشین فرمانده گردان امام حسین (ع) پس از ۶۰ ماه حضور در جبهه و در حالی که هنوز از جراحات عملیات بـدر رنجور بود ، در کنار دریاچه نمک در منطقه فاو – بصره در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۶۵ به شـهادت رسید . پس از شهادت وی امین شریعتی فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا در یک سخنرانی درباره این شهید گفت : « من بسیار متعجبم که آن قلب نترس و روح شجاع چگونه در این بدن نحیف و کوچک سبزی جای می گرفت . »

اودر وصیتنامه اش می نویسد:هیهات ! هیهات ! هیهات ! ما پیش می تازیم تا عروس شـهادت را در آغوش بگیریم ، نه به امید آنکه پیروز شویم . ای خـدای بزرگ چرا این قـدر عاشق حسین هستم . نه تنها من بلکه تمامی همرزمان راه حق ، پاسداران که خون و جان و مال و عیال و تمامی مسائل مادی برایشان مهم نیست . بسیجیانی که بدون آرم و بدون توقع عاشقانه شهید می شوند ... .

آرزو دارم حتی جسـدم در بیابانها بمانـد و آنقـدر در زیر آفتاب سوزان بمانم که تا بتوانم اولاً راه حسین (ع) عزیز را بپیمایم و دوم گناهام پاک شود . خـدایا من شـمعم ، می سوزم تا راه را روشن کنم . فقط از تو می خواهم که وجود مرا تباه نکنی و اجازه دهی تا آخر بسوزم و خاکستری از وجودم باقی بماند .

آرامگاه شهید محمد سبزی در گلستان شهدای امام حسین (ع)درشهرستان بناب واقع است .

منابع زنـدگینامه" :فرهنگ جاودانه هـای تاریـخ("زنـدگینامه فرمانـدهان شـهید آذربایجـان شرقی)نوشـته ی یعقـوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

سبکتگین

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به ناصرالدوله مؤسس سلسله غزنویان (آغاز حکومت ۳۶۶ ه.ق./ ۹۷۶ م.- ف. ۳۸۷ ه.ق./ ۹۹۷ م.). غلامی ترک بود که توسط نصر حاجی- یکی از بازرگانان خراسان- به الپتگین فروخته شد. وی بعدها به دامادی الپتگین نایل آمد و به امارت غزنین رسید و در سال ۳۶۷ ه.ق. شهر بست را فتح کرد و سلسله غزنویان را تأسیس نمود، و حوزه حکومتی خود را از دو طرف بسط داد: از یک سو در سمت حدود هندوستان قبایل رجپوت را مغلوب کرد و شهر پیشاور را مسخر خویش ساخت و از طرف دیگر خراسان را تحت فرمان خویش درآورد، و به سال ۳۸۴ از جانب نوح سامانی به حکومت آن مملکت نامزد گردید و این انتصاب او به سبب کمکی بود که سبکتگین به امیر سامانی در خوابانـدن انقلابات ماوراءالنهر کرده بود. سبکتگین نظر به حق شناسی یا از راه احتیاط نسبت به پادشاهان سامانی اظهار تبعیت می‌کرد، ولی این اظهار اطلاعات اسمی بلا مسمی بود و قدرت او مقارن فوتش به مراتب بیشتر از قدرت امیر سامانی بود. او بلخ را پایخت خود قرار داد و در ۳۸۷ حین عزیمت به غزنین درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سبیلیان، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمود سبیلیان : فرمانده واحد مهندسی رزمی لشگر ۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«سید محمود»، در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۳۸ در شهرستان «کاشمر »به دنیا آمد. خانواده« سبیلیان»، فقر و شرافت را با هم در آمیختند و کودکشان را با مهر تربیت کردند.

سید محمود، تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در دبستان رودکی و دوره ی متوسطه را در هنرستان صنعتی دکتر لقمال کاشمر در رشته برق به پایان رساند.

نبوغ اجتماعی «سید محمود» به همراه توان بالای جسمی اش، از همان ابتدا، وی را به عنوان محور فعالیتهای مدرسه و گروه دوستان قرار داد. در هنرستان با توجه به فعالیتهای سیاسی و مبارزاتی بر ضد رژیم شاه، همواره نقش هدایت کننده را ایفا می نمود.

او یکی از گردانندگان اصلی مبارزات هسته های سیاسی علیه رژیم شاه در سطح شهر بود.

رشد و بالندگی محمود، با تبعد آیت الله مشکینی به کاشمر همزمان گردید و این تقارن، موجب ارتباط عمیق وی با کانون های سیاسی آن زمان شهستان شد، به طوری که با وجود سن کم، بارها ماموریت های خطیر انتقال نوار و اطلاعیه از تهران به کاشمر، به او محول گردید. او در این رابطه چنان با تدبیر فعالیت می کرد که علی رغم گستردگی دامنه ی عملیات، ماموران رژیم نمی توانستند هیچ سر نخی از او بدست آورند. ضمن این که کلیه فعالیتها منطبق با خط امام و با حمایت و نظارت روحانیت متعهد به انجام می رسید.

این فعالیت ها، از سید محمود چهره ای شناخته شده و تشکیلاتی تربیت کرد، به طوری که در بدو پیروزی انقلاب اسلامی با آمادگی کاملی مواجهه با تغییر و تحول داشت، نقشی تعیین کننده در برپایی نهادهای انقلابی کمیته انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ... ایفا کرد.

محمود به خاطر اعتقاد عمیقی که به و کار فرهنگی به ویژه با نسل جوان داشت، انجمن اسلامی دانش آموزان کاشمر را پایه ریزی نمود و به پرورش فکری و مذهبی نوجوانان شهر و روستا همت گماشت تا جایی که بسیاری از دست پروردگان وی، یا به درجه والای شهادت نائل آمدند و یا در مسئولیت های مختلف اجتماعی و سیاسی کشور، استان و شهرستان، منشاء خدمات فراوانند.

سید محمود از ابتدای سال ۱۳۵۸ به صورت رسمی وارد سپاه شد و به عنوان مسئول واحد اطلاعات به عضویت شورای فرماندهی منصوب گردید. وی در اجرای مسئولیت خطیر مبارزه با گروهک های الحادی و منافقین، گامهای اساسی و اصولی بر داشت و در جبهه ی فکری و عملیاتی، به مبارزه با آنان پرداخت و نقش مدبرانه ای در جهت کشف و خنثی سازی توطئه های منافقین ایفا نمود، به طوری که در طی روزهای بحرانی سالهای آغازین پیروزی انقلاب، حتی یک گلوله در کاشمر شلیک نشد و با تدبیر و درایت او، بساط همه گروهک ها برچیده شد. به علاوه، برخی از مراکز سپاه در شهرستان های استان با مدیریت و اعزام نیروهای سپاه کاشمر، تقویت و تاسیس گردید.

در سال ۱۳۶۱ به دنبال اعلام نیاز منطقه خراسان و با عنایت به توانمندی های سید محمود جهت تصدی مسئولیتی مهم تر (معاون واحد اطلاعات سپاه منطقه خراسان) به مشهد عزیمت نمود و مدتی در این سمت، منشا خدمات قابل توجهی شد.

در بهمن ماه سال ۱۳۶۱ به همراهی جمعی از مسئولان استان، به منظور باز دید از جبهه های نبرد حق علیه باطل، عازم مناطق میهن اسلامی گردید و با اصرار فراوان، اجازه ی شرکت در عملیات والفجر مقدماتی را یافت. در این عملیات رشادتهای فراوانی از خود بروز داد که همچنان در خاطره ی همرزمانش باقی است.

در سال ۱۳۶۲ به عنوان دفتر مسئول دفتر نهضت ها، مشغول به کار شد و در این مسئولیت هم مثل دیگر وظایفش، کمک های مهم و شایان توجهی به امور فرهنگی نهضت اسلامی افغانستان نمود و تلاش فراوانی را برای ایجاد اتحاد و همدلی بین گروه های مبارز

جهادی، مبذول داشت.

در همین حال، سال ۶۲ را می توان سال جوشش چشمه های عشق و عرفان در دل محمود دانست. حضور در محضر اساتید بزرگی چون آیت الله زنجانی و مرحوم آیت الله حاج میرزا جواد آقا تهرانی، تحولی اساسی در شخصیت محمود پدید آورده بود.

شور شیدایی، محمود را به جبهه فرا خواند و مسئولیت های پشت جبهه، مانع عروجش بود. برای رسیدن به وصال، بی تابی می کرد و نذر و نیاز، دست به دامان مسئولین می شد و ..

اما نیاز به توانایی های او در پشت جبهه، باعث می شد مسئولین اجازه ی حضور دائمی اش را در جبهه ندهند، به همین خاطر با اعزام وی مخالفت می شد. بالاخره قرار شد محمود به عنوان رئیس ستاد لشگر پنج نصر به منطقه اعزام شود اما او تحویل گرفتن این مسئولیت را به بعد از عملیات خیبر موکول کرد و ترجیح داد به عنوان یک رزمنده ی گمنام، همراه با دیگر بسیجیان، در عملیات حضور یابد. شاید کسانی که در کنار محمود شهید شده اند، نمی دانستند سپاهی تنومند ی که دائم لبخند بر لب دارد و بوی بهار می دهد و شوق پرواز در سر داد، رئیس ستاد لشگر پنج نصر است.

شانزده سال طول کشید تا مردم کاشمر، آخرین باقی مانده های خاکی پیکر شهید سبیلیان را به دوش بکشند و در محضر بزرگ مرد تاریخ معاصر ، شهید آیت الله مدرس و در کنار همرزمان شهیدش به خاک سپردند.

طی آن شانزده سال، فاطمه سادات تنها یادگار شهید در دامان مادر مهربانش خانم دکتر نصرتی که در زمان ازدواج با شهید سبیلیان پاسدار بود و مسئول بسیج خواهران کاشمر، با تلاشی مضاعف، تحصیلات را ادامه داد و اینک پزشکی با تجربه است که می تواند تنها یادگار آن بزرگ مرد را درس عشق و مهربانی بیاموزد؛ یادگاری که همیشه لبخندهای قاب عکس پدر را در خاطر دارد. همیشه با بوی سید محمود آرام می شود و همیشه از عطر دل انگیز حضور او سرشار است.

هنوز بوی عطر کلام محمود پس از سالها به مشام می رسد، انگاه که خاضعانه در محضر معبود سر فرود می آورد و می سراید:

–خدا یا من از تو نشانی می خواهم؛ به حق شب جمعه! یا الله! عنایتی کن! مجنونم کن! عاشقم کن! آتشم زن یا الله! منابع زندگینامه ":ققنوس"نوشته ی،قاسم رفیعا،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد–۱۳۸۴

سپهبدی، انوشیروان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمداسماعیل در سال ۱۲۶۷ در تهران متولد شد. پس از طی دوران ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی مشیرالدوله شد و دوره‌ی چهارساله‌ی آن مدرسه را طی کرد و در ۱۲۸۶ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. چندی معاون اداره عثمانی بود تا به نایب دومی ژنرال قنسولگری تفلیس منصوب شد. از دیگر مشاغل وی کارگزاران همدان، معاونت کابینه وزارتی، مدیر اطلاعات، رئیس اداره سوم سیاسی را باید نام برد تا سرانجام به ریاست اداره کل تشریفات منصوب شد. در سال ۱۳۰۸ سمت وزیر مختار ایران در برن و نمایندگی در جامعه‌ی ملل را عهده‌دار گردید و قریب چهار سال در آن سمت مستقر بود. پس از اتمام ماموریت، به تهران بازگشت و معاون وزارت امور خارجه شد و نزدیک به سه سال معاون بود تا به وزیر مختاری ایران در ایتالیا برگزیده شد. در سال ۱۳۱۵ سفیرکبیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی شد و دو سال در آن کشور به سر برد و در ۱۳۱۹ به سمت سفیرکبیری ایران در ترکیه تعیین گردید و این سمت را تا ۱۳۲۳ دارا بود. در سال ۱۳۲۴ در کابینه‌های زودگذر ابراهیم حکیمی و محسن صدر، به سمت وزیر امور خارجه معرفی شد. در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ در کابینه‌ی احمد قوام به سمت وزیر دادگستری

تعیین گردیدو در مردادماه ۱۳۲۵ در کابینه‌ی ترمیم کابینه، وزیر مشاور شد و در خردادماه ۱۳۲۶ در کابینه‌ی احمد قوام، برای بار سوم به وزارت امور خارجه تعیین شد و در همان سال با سمت سفیرکبیر، عازم فرانسه شد.

انوشیروان سپهبدی هنگامی که حکیم‌الملك به وزارت دربار تعیین شد، ریاست تشریفات سلطنتی را بر عهده گرفت و تا سال ۱۳۲۸ دارای همان سمت بود. در آن سال که مجلس سنا تشکیل گردید، از طرف شاه به سناتوری انتصابی تهران انتخاب گردید و تا مهرماه ۱۳۳۱ در آن سمت بود. در سال ۱۳۳۲ با سمت سفیرکبیر، عازم قاهره گردید و پنج سال در آن سمت به سر برد و سرانجام در سال ۱۳۴۱ به سمت سفیرکبیر ایران در دربار پاپ تعیین شد و بالاخره در ۱۳۴۵ با شصت سال سابقه‌ی خدمت بازنشسته گردید.

فوت سپهبدی در سال ۱۳۶۰ در تهران در سن ۹۳ سالگی اتفاق افتاد. نام خانوادگی او تا سال ۱۳۰۸ «سپهبد» بود، چون درجه‌ای بدین نام وارد درجات نظامی ارتش ایران شد، به وی تکلیف تغییر نام خانوادگی گردید و بالاخره «سپهبد» را به «سپهبدی» تغییر داد. سپهبدی روی‌هم‌رفته از دیپلمات‌های ورزیده و متین و بی‌سر و صدا بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سپهدار تنکابنی، محمد ولی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تنکابنی، محمدولی خان بن حبیب‌اللّه خان سردار بن محمدولی خان ساعدالدوله (و. ۱۲۶۴ ه.ق.- انتحار تهران ۱۳۴۵ ه.ق.). وی نخست نصرالسلطنه لقب داشته و مقارن مشروطیت به سپهدار اعظم ملقب بود و بعدها سپهسالار اعظم لقب یافت. وی یکی از دو فاتح تهران است در آخر استبداد صغیر از دست محمدعلی شاه. سپهدار تنکابنی اول بار در ذی‌القعده ۱۳۲۷ ه.ق. رئیس‌الثانی ۱۳۳۴- که با لقب سپهسالار اعظم دولتی دیگر تشکیل داد- ۶ بار دیگر رئیس‌الوزراء شد. در پایان بر اثر فشارهایی که از جانب دولت وقت جهت وصول بقایای مالیاتی بر او وارد می‌آمد انتحار کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سپهدار، یوسف

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) ۱- یوسف خان گرجی معروف ب سپهدار عراق از سرداران فتحعلی شاه. وی در سال ۱۲۴۰ ه.ق. به وزارت سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله مأمور اصفهان شد و در همین مأموریت در همین سال در اصفهان فوت کرد. شهر سلطان‌آباد عراق از بناهای او می‌باشد. ۲- غلامحسین خان پسر یوسف خان گرجی. وی در هفده سالگی با دختر فتحعلی شاه به نام ماه بیگم ازدواج کرد و لقب پدر یافت. (در سال ۱۲۴۰ پس از فوت پدرش)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سپهر، احمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۶۹ ش)، نویسنده. جد وی لسان‌الملک بود. تحصیلات خود را در مدارس ادب و الیانس و نزد معلمهای درباری قاجار به پایان رساند. بعد داخل گمرک شد. در جنگ جهانی اول منشی سفارت آلمان بود سپس به ایران مهاجرت کرد و در خاتمه جنگ به ایران بازگشت. بعده در کابینه‌ی قوام‌السلطنه به معاونت وزارت پیشه و هنر و در کابینه‌ی دوم سهیلی به کفالت آن وزارتخانه منصوب شد، و بعد ریاست شیلات را عهده‌دار بود. از آثار وی: «ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۴ –۱۸ م»؛ «ترجمه‌ی کلمات قصار امیرالمومنین (ع)»؛ «هنرهای زیبا».[۱]

معروف به مورخ‌الدوله، فرزند مورخ‌السلطنه و نوه‌ی میرزاتقی‌خان سپهر مورخ نامی دوره‌ی ناصرالدین شاه صاحب ناسخ‌التواریخ است. او در ۱۲۶۹ متولد شد. از سن کودکی تحصیلات قدیم و جدید را فراگرفت و به چند زبان خارجی مخصوصا آلمانی آشنائی یافت. وی کار خود را از عضویت در سفارت آلمان شروع کرد و تدریجا مترجم سفیر و مستشار ایرانی سفارتخانه شد.

در جنگ بین‌المللی اول که رقابت سیاسی بین آلمان از یک طرف و روس و انگلیس از طرف دیگر آغاز شده بود، مورخ‌الدوله نقش اساسی داشت و سیاست آلمان را در ایران او تفهیم می‌نمود و بعد از آنکه آلمان شکست خورد و سفارتخانه برچیده شد، سپهر نیز بیکار ماند و در تشکیلات عدلیه‌ی داور، به اداره‌ی ثبت رفت و رئیس ثبت شمال تهران شد. به هنگام تعقیب ذکاءالدوله غفاری، او را هم تحت تعقیب قرار دادند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ سپهر وارد کارهای سیاسی شد، ابتدا به ریاست هیئت مدیره شیلات ایران و شوروی رسید و در ۱۳۲۱ با کمک قوام‌السلطنه، معاونت وزارت پیشه و هنر و بازرگانی را گرفت. در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ که احمد قوامبه ریاست دولت رسد، مورخ‌الدوله سپهر در آن کابینه سمت وزیر پیشه و هنر و بازرگانی داشت. در تیرماه ۱۳۲۵ که بیش از چهارماه از وزارت او نگذشته بود، دولت درباره‌ی اقدامات وی اعلامیه‌ی زیر را انتشار داد:

«آقای مورخ‌الدوله سپهر وزیر بازرگانی و پیشه و هنر از مدتی به این طرف بجای اشتغال به امور اداری و حضور در وزارتخانه و انجام وظیفه‌ی رسمی در دسائس بر علیه دولت و ایجاد اختلال در امور اداری و مملکتی اشتغال داشته به قسمی که حتی به جای اینکه روزها در وزارتخانه حضور به هم رساند اکثر غائب و در خارج مشغول دسیسه و تحریک بر علیه حکومت ملی بوده است و نظر به اینکه این جریانات در نتیجه مراقبتهای دقیق کاملا ـ محرز و آشکار گردید لذا طبق امر رئیس دولت مشارالیه از خدمت مستعفی و موافق ماده پنج قانون حکومت نظامی توقیف و به کاشان فرستاده شد.»

مورخ‌الدوله سپهر در روز هفتم تیرماه ۱۳۲۴ موقعی که در ماشین وزارتی عازم محلی بود، چند مامور به او فرمان ایست می‌دهند، پس از توقف او را از ماشین وزارتخانه خارج نموده و داخل جیب می‌نمایند و به وسیله‌ی چند مامور به کاشان اعزام می‌گردد. وی مدتها در کاشان تبعید بود، بعد به تهران آمد و تحت‌نظر قرار داشت. پس از آزادی و توقف در تهران، شروع به نوشتن سلسله مقالاتی نمود و غالبا به جای ذکر نام خود، جمله‌ی «بقلم یکی از رجال» را در بالای مقاله قرار می‌داد. در این مقالات ضمن تفسیر اوضاع و احوال سیاسی ایران، توصیه می‌نمود که مورخ‌الدوله (نویسنده‌ی مقاله) شایستگی نخست‌وزیری دارد. در ۱۳۲۷ مجددا به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شیلات ایران و شوروی منصوب شد ولی دقیقه‌ای از فعالیت برای نخست‌وزیری خود دریغ نمی‌کرد، حتی این فکر برای او در سنین کهولت نیز که قادر به حرکت نبود، وجود داشت.

در تیرماه ۱۳۳۱ که قوام‌السلطنه برای بار پنجم به نخست‌وزیری انتخاب شد، برای دلجوئی و جبران مافات، سپهر را به خدمت دعوت کرد و جزء نزدیکان و محارم خود سقوط کرد. یکی از علل سقوط قوام‌السلطنه درآن سال، اعلامیه‌ی بلندبالا و تندی بود که از رادیو چندین بار تحت عنوان «کشتیبان را سیاستی دگر آمد» خوانده شد و خشم مردم را افزون ساخت. بدون شک اعلامیه‌ی مزبور

به قلم و فکر مورخ‌الدوله سپهر بوده است که برای انتقام‌جوئی از قوام‌السلطنه، او را وادار به انتشار چنین اعلامیه‌ای نموده است. سپهر از آن تاریخ با وجودی که با غالب نخست‌وزیران نزدیک و بعضا مورد مشورت آنها قرار می‌گرفت، ولی هرگز کار مهمی به او ارجاع نشد و ناگزیر ریاست هیئت مدیره یکی از بانکهای خصوصی را عهده‌دار گردید. صاحب ترجمه دارای تالیفاتی است که از آن میان می‌توان ایران در جنگ بزرگ (بین‌المللی اول) را نام برد. در این کتاب وی بیش از همه نقش خود را در اوضاع سیاسی آن روز ایران تشریح نموده است. سلسله مقالاتی نیز در جراید مختلف نوشته است که به صورت کتابی تحت عنوان مقالات سیاسی انتشار یافته است. ترجمه‌ی کتاب نهج‌البلاغه به زبان فرانسه از دیگر آثار اوست.

وفات او در سال ۱۳۵۵ در سن ۸۶ سالگی اتفاق افتاد. وی روی‌هم‌رفته مردی مطیع، باسواد و جاه‌طلب بود. در جمع‌آوری مال و ثروت رغبتی بسزا داشت. ظاهرا از فقر دم می‌زد ولی آن طوری که او مدعی بود، نبود. تا آخر عمر از دسته‌بندی سیاسی و جمع کردن افراد به دور خود و وعده و وعید خودداری نمی‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۵۰۹ -۵۰۸ /۱).

سپهری، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جعفر سپهری : فرمانده هنگ ژاندارمری(سابق)اهواز پدر نگاه کرد که آرام و مهربان خوابیده بود. تک خاطره ای از او به یاد داشت. در شیطنت کودکانه اش خود را به خواب زد تا پدر او را ...اما او نخواست خوابهای شیرین و رویای پسرکش را بهم بزند ، رفت و حسرت بوسه ای که از کنار در فرستاده بود؛ تنها لذتی که گونه های ساسان، آن را آرزو می کند. جلوتر رفت و نشست و لب هایش را به لب های پدر نزدیک کرد. چه حس خوبی داشت. پدر پس ۱۰ سال شهادت هنوز تازه و سالم مانده بود تا این دین را به پسر ادا کند. ساسان خندید و اشک از گونه هایش سرازیر شد. و گرمای بوسه، را گرم تر کرد. حالا نوبت او بود تا جواب پدر را بدهد. مثل همان روزها که دست در گردن پدر کرد و تمام توانش را گذاشت تا به قول پدر ماچ گنده از او بگیرد. لبهایش گونه های پدر را در میان خود گرفت. آن را رها نکرد. حسرت سال ها دوری چیزی نبود. پدر را محکم در آغوش گرفت. لحظه ها گذشت و حالا وقت زمزمه کردن این سال ها با او بود. پدر در سکوت کامل به حرف های او گوش کرد. ساسان خوب دانست که او قسمت دیگران هم هست. مادرش و همه آنهایی که سپهری را می شناختند. فرصت زیادی نمانده بود. پدرش را از لرستان به مازندران کوچانده بودند و حالا-وقت تنگ بود خیلی تنگ، چشم های منتظر مادر به ساسان دوخته شده بود. او پدر را رها تا به دیگران برسد. همه جلو آمدند. بعضی ها به دست او بوسه می زدند وبرخی پیشانی اش را و بعضی هم پاهایش را می بوسیدند. ساسان در حجم احساسات و حسرت گم شد. به مردها و اشک هایی که می ریختند حسادت کرد. دیگر نمی توانست پدر را ببیند. به گوشه کز کرد. در ورق سه رنگ پدر روی امواج دست بلند شد.

اشهدان الله اله الا الله. بحق کرم لااله الا الله بگو لااله الا الله.

فریاد همه جا را فراگرفت. همه یک صدا به ندای مرد جواب می دادند

لااله ا لا الله لااله الا الله

به طرف پله های حسینیه دوید و از چهار پله آن بالا رفت. قایق روی زمین قرار گرفت. چند ستون از آدم های سیاه پوش ،ساسان

خود را به میان جمعیت آدم ها رساند تا جایی داشته باشد.آرام از ستون های پنجم و چهارم و سوم و دوم گذشت خود را به ستون اول رساند. مردی کنار رفت و او در کنار بقیه جا گرفت .

الله اکبر.

به خود که آمد پدر رفته بود. مثل همان روز مردی به سرعت به پشت ابررفت. با چند سرفه صدایش را صاف کرد. دستی به میکرفون زدو آن را تنظیم کرد.

ساسان به تل خاک قبر پدر نگاه کرد. دست به جیبش بردوکتابچه ای در آورد و جلد سیاه آن را باز کرد. عکس سیاه و سفید رادر سمت چپ بالای صفحه خود نشان می داد.

نام و نام خانوادگی: جعفر سپهری نام پدر: ملک

تاریخ تولد به حروف هزار و سیصد و چهارده

تاریخ تولد به عدد: ۱۳۱۴

محل تولد: اسبیکلا

محل صدور شناسنامه: نور

صدای بلند مرد او را به خودآورد.

بسم رب الشهید و الصدیقین. متنی رو که حالا می خوانم زندگی نامه مختصری از اون شهیده. امیدوارم که مورد توجه و استفاده شما قرار بگیره و ما سلوک اون شهید رو سر لوحه رفتارمون قرار بدیم.

تیمسار سرتیپ شهید جعفری سپهری به سال ۱۳۱۴ در اسبیکلای نور به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۳۷ جهت طی دوره آموزشگاه افسری در دانشگاه نظامی استخدام شد. پس از فارغ التحصیلی و نیل به درجه افسری دوره تخصصی ژاندارمری را گذراند. پس از پایان دوره به ناحیه ژاندارمری خوزستان منتقل شد و به عنوان فرمانده دسته گروهان آبادان خرمشهر، رامهرمز، مسجد سلیمان و بعد ماهشهر، گروهان ساحلی و پس از آن در منطقه کردستان و شهر سنندج و مازندران و در شهر ساری با همین سمت به انجام وظیفه پرداخت. پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی وی به سمت فرماندهی هنگ ژاندارمری بهبهان و در سال ۱۳۶۰ به سمت فرماندهی هنگ اهواز و افسر عملیات ناحیه ژاندارمری خوزستان منصوب و در مدت جنگ تحمیلی دوشادوش دیگران در حفظت از کیان جمهوری اسلامی پر تلاش و صادق ظاهر شد. به طوری که زحمات ایشان در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی تحسین برانگیز است.

نامبرده از بدو خدمت افسری خود در مشاغل حساس منصوب و خدمات وی چشمگیر بود و بدون هیچ توجهی به مسایل و منافع شخصی در نهایت ایثار و جانبازی به طورمستمر و شبانه روزی در هدایت عملیات یگان های ژاندارمری کوشا بود.

به طوری که جدیت و تلاش وی به خصوص در رابطه با عملیات و ارایه طرح های عملیاتی و انجام وظایف شرعی و دینی را نشان می داد.

وی سرانجام در تاریخ ۱۹/۱۲/۶۱ به دست سفاکان منافق به درجه رفیع شهادت نایل آمد. کلمه شهید رشته افکار ساسان را پاره کرد به قبر پدر نگاه کرد و قبر پدر بزرگش که در کنار هم آرایش خاصی به گلستان داده بودند. دسته گل های سرخ و زرد همه قبر را فراگرفته بود. جوانی به طرف تریبون رفت. شانه اش با شانه های مرد قبلی برخورد کرد. از بقیه جوانتر به نظر می رسید. ایستاد و یقه اش را مرتب کرد.

"اولین بار که او را دیدم اصلا احساس نمی کرد که شاید یکی از فرماندهان باشد. اورکت را بدوش انداخته بود و تسبیحی به دست داشت. چنان بون آلایش و خالی از غرور و تکبر بر زمین راه می رفت که انگار سبک بال ترین انسان روی زمین است. هر

وقت به درون اطاقش می رفتم قبل از آنکه احترام نظامی به او بگذارم فوراً از جا بر می خواست. دستش را به جلومی آورد و گرمای برخواسته از قلبش را با فشردن دستانم به من منتقل می کرد.
هنگام بازدید از یگان ها و پاسگاه های ناحیه خوزستان با تک تک سربازان دست داده و روبوسی می کرد و مشکلاتشان را یک یک می پرسید. و بررسی می کرد و در حد توان در رفع آن می کوشید. عرفان عجیبی داشت. وقتی یکی از منافقین قصد داشت تا وزیر کشور را ترور کند در مقابل چشم های حیرت زده سپر وزیر شد. وقتی به شهادت می رسید همه گریه می کردند.
نم باران گونه های ساسان را لمس کرد. گلستان خالی بود. به جز چند نفری که دور قبر جمع شده بودند. خواهر و برادرش و مادر و مادر بزرگ تکیده و خسته اش . جلوتر رفت مادر بزرگ را بلند کرد. باید راضی بود ولی نه باید افتخار کرد. به او به همه کسانی که مثل اورفتند. ساسان همه این حرف ها را در ذهنش مرور کردو دررا بست. آرامش به گلزار برگشته بود. گنجشک ها در قبرستان بازی گوشی می کردند.

سپهسالار، وجیه الدوله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) وجیه‌الدوله میرزا که سابقا امیرخان سردار لقب داشت فرزند احمد میرزا سردار عضدالدوله (عضدالدوله) برادر سلطان مجید میرزا عین‌الدوله. وی در صدارت امین‌الدوله در عهد مظفرالدین شاه وزیر جنگ و سپهسالار شد (ف. تهران ۱۳۳۲ ه.ق.). سپهسالار سابقا لقب سیف‌الملک داشت و مادر او دختر امیرخان سردار قاجار دولو و خاله‌زاده عباس میرزا ولیعهد بود و به همین جهت او را امیرخان سردار می‌نامند. قبر او در زاویه حضرت عبدالعظیم است.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ستارخان

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سالار ملی ابن حاجی حسن قراجه‌داغی، سردار مشروطه (ف. ۱۳۳۲ ه.ق./ ۱۲۹۲ ه.ش.). وی شخص اول از دو مدافع مشهور تبریز است در برابر قشون محمدعلی شاه قاجار (۱۱ ماه تمام از ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ تا ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ه.ق.). چون در این مدت در رأس جمیع مجاهدان تبریز و ارامنه و قفقازیان بود و مقاومت شدید تبریزیان در مقابل قشون عظیم دولتی منحصرا تحت راهنمایی و قیادت شخص او اداره می‌شد، تدریجا شهرت وی از داخل به خارج ایران سرایت کرد و صیت شجاعت و مردانگی او به اقطار جهان رسید. در اواخر چون کار اهل تبریز به واسطه محاصره و نرسیدن آذوقه بسیار سخت شده بود پس از مذاکره مابین قونسولهای روس و انگلیس و تصویب دولتین قرار بر این شد که عده‌ای از قشون روس به تبریز وارد شده راه جلفا را باز کردند. و محاصره تبریز پایان یافت و راه برای ورود آذوقه باز شد و قشون دولتی از اطراف تبریز متفرق شدند. به این ترتیب وظیفه ستارخان و باقرخان در دفاع تبریز و دفاع مشروطه به پایان رسید ولی چون به واسطه حضور قشون روسی در تبریز موقع خطرناکی برای ایشان ایجاد شده بود، در اواخر جمادی‌الآخره ۱۳۲۷ به قولسولخانه عثمانی پناهنده شدند. در روز ۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ ستارخان و باقرخان تحت فشار

روسها تبریز را ترک گفتند و به تهران آمدند و در سی‌ام رجب همان سال در پارک اتابک که منزلگاه آنان و مجاهدان ایشان بود جنگ سختی بین قشون دولتی که می‌خواستند مجاهدان را خلع سلاح کنند و بین مجاهدان که این تقاضا را نمی‌پذیرفتند روی داد و عاقبت قشون دولتی غالب آمده سی تن را کشته و سیصد تن را اسیر کردند و ستارخان مجروح و باقرخان اسیر گردید. پس از ختم غایله دولت در حق ستارخان و باقرخان شهریه‌ای مناسب شأن ایشان برقرار کرد. چهار سال بعد از این واقعه ستارخان بر اثر زخم پا که عواقب جنگ مذکور بود وفات یافت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ستاری خامنه، محمد باقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد باقر ستاری خامنه : فرمانده گردان ثارالله لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در شب تاسوعای حسینی سال ۱۳۳۶خورشیدی ، در خانواده ای کشاورز در روستای خامنه شهرستان شبستر در استان آذربایجان شرقی به دنیا آمد .در زمان خردسالی بسیار پرجنب و جوش و فعال بود و با وجود اینکه به خاطر زیبارویی ، نگران خروج او از خانه وچشم زخم دیگران بودند ولی بیشتر اوقات را در بیرون منزل با همسالانش ، بازیهای رایج محلی و فوتبال می کرد . گاهی اوقات در صورت لزوم به کمک پدرش در مزرعه می رفت و یا به چرای گوسفندان می پرداخت . شعبه توزیع نفت روستا در اختیار پدرش بود واو برای کمک به آنجا می رفت .

دوره ابتدایی را در شش سالگی و در سالهای ۴۷-۱۳۴۲ در دبستان معرفت زادگاهش به پایان رساند . سپس دوره متوسطه را در سال ۱۳۴۸ در هنرستان فنی خامنه در رشته برق و الکترونیک ادامه داد . در تحصیل بسیار جدی بود و در مواقعی که بازرسان برای بررسی وضعیت تحصیلی مدارس می آمدند ، مسئولین مدرسه او را برای پاسخ گویی و انجام کارهای فنی آزمایشگاه انتخاب می کردند که به خوبی از عهده کارها برمی آمد . در آن زمان مدارس دوره دبیرستان مختلط بود و دختر و پسر در یک کلاس درس می خواندند و معلمین نیز مختلط بودند . او سعی می کرد گرفتار آلودگی های محیط تحصیل نشود و بارها نسبت به نحوه پوشش معلمان زن به مدیر هنرستان اعتراض کرد تا جایی که نزدیک بود از مدرسه اخراج شود . به علت این که سال چهارم در آن مدرسه تشکیل نمی شد به ناچار به شهرستان تبریز رفت و در منزلی اجاره ای ساکن شد و نوبت اول و دوم امتحانات را با موفقیت به پایان برد ، اما این دوران با اوج گیری انقلاب همزمان شد و او به خاطر شرکت در راهپیمایی ها و تظاهرات ترک تحصیل کرد و به زادگاهش مراجعت نمود .

پس از بازگشت به شبستر در برگزاری راهپیمایی ها و تظاهرات نقش مؤثری ایفا کرد .

در برگزاری مراسم عزاداری خصوصاً مراسم و هیئتهای عزاداری امام حسین شرکت فعال داشت . همیشه از مداح می خواست که نوحه امام حسین و حضرت زینب را بخواند و او نیز بلافاصله شروع به گریه می کرد . به سادات علاقه مند بود . وقتی یکی از دوستانش که سید بود از خدمت سربازی بازگشت جلوی پایش قربانی کرد و گفت : « من عاشق سیدها هستم . »

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت بسیج مساجد در می آید و در ستادها و پایگاه های بسیج ، خصوصاً بسیج مساجد به فعالیت پرداخت . و پس از آن به عضویت سپاه انقلاب اسلامی درآمد . با شروع جنگ تحمیلی با این عقیده که « ناموس ملت ایران در خطر است » عازم مناطق عملیاتی شد و از این پس به طور مستمر در جبهه ها حضور یافت . او حتی وقتی برای تشییع جنازه

دوست شهیدش به شبستر آمد بدون این که به منزل برود به جبهه بازگشت . یک سال درجبهه بودو به مرخصی نرفت تا اینکه برادرش به منطقه جنگی رفت و با اصرار او را راضی کرد به مرخصی نزد خانواده برود . ولی بعد از یک روز بار دیگر به جبهه بازگشت .

محمدباقر با اصرار خانواده با خانم رقیه حسین قلی ازدواج کرد . او با لباس جنگی و اسلحه به خواستگاری رفت و در جواب خواهرش که گفت : « با این وضع که می آیی از تو می ترسند . » اظهار داشت : « نمی خواهم زندگی من با دروغ شروع شود و چون اهل جبهه و جنگ هستم می خواهم این را بدانند . » در اولین دیدار به همسرش گفت : « اگر می خواهی با من ازدواج کنی باید بدانی من بیشتر وقتها در جبهه هستم و در این مورد باید مرا درک کنی . » به گفته همسرش این صداقت و اعتقاد راسخ به حضور در جبهه موجب شد که وصلت آنها سر بگیرد . مراسم عقد نزد حجت الاسلام عالمی ، امام جمعه شبستر و بسیار ساده برگزار شد . وقتی یکی از خواهرانش به دست زدن پرداخت ، بسیار ناراحت شد و گفت :

در حالی که بسیاری از دامادها روی دستهایم شهید شده اند ، چطور ممکن است در این مراسم جشن بگیریم و کف بزنید . اینها بماند برای بعد از پیروزی در جنگ .

اولین کاری که پس از ازدواج انجام داد ترک سیگار بود و زود به مرخصی می آمد .

از خود گذشتگی خاصی داشت . با این که یکی از بستگان نزدیکش به عللی با وی کدورت داشت ولی وقتی پسرش مریض شد به محض اطلاع پیشقدم شد و به اتفاق همسرش برای عیادت به منزل آن شخص رفت . در مواقعی که در مرخصی در پشت جبهه بود بیشتر در مسجد و در ستادهای بسیج به سر می برد . حقوق دریافتی از سپاه را در راه جبهه خرج می کرد و یا برای کمک به محرومین به حساب ۱۰۰ حضرت امام خمینی واریز می نمود .

در صرف بیت المال دقت زیادی داشت . حتی اگر حبه قندی به هنگام چای خوردن به زمین می افتاد و کسی آن را برنمی داشت ناراحت می شد و می گفت :

برای تهیه قند زحمت کشیده شده و کسانی که این را به جبهه ارسال کرده اند با رنج و زحمت آن را فراهم آورده اند و باید قدر آن را بدانیم .روزی برای کاری شخصی ، عازم بندر شرفخانه شد اما قبل از عزیمت ماشینی را که در جبهه در اختیار داشت به مقر فرماندهی آورد و تحویل داد و با اتوبوس عازم شد . از صفات بارز او پرهیز از غیبت بود و سریعاً عکس العمل نشان می داد و با گفتن « لا ـ اله الا الله » مانع می شد . از اولین افرادی بود که در نماز جماعت شرکت و همه را به آن سفارش می کرد . ستاری در عملیاتهای متعددی از جمله رمضان ، والفجر ۱ ، حاج عمران شرکت داشت ولی عمده فعالیت او به مدت پنج سال در جبهه کردستان به ویژه منطقه پیرانشهر بود . گروه های ضدانقلاب در کردستان از او خیلی وحشت داشتند و او را « باقر قصاب » می خواندند و برای سرش جایزه تعیین کرده بودند . یکی از همرزمانش نقل می کند :

در منطقه پیرانشهر در خرابه ای مشغول خوردن ناهار بودیم که ناگهان شنیدم که گفته می شود : « باقرخان خودت را حاضر کن که بعد از چند دقیقه کباب خواهی شد . » ابتدا فکر کردیم که بچه های خودمان هستند که شوخی می کنند ، ولی وقتی بار دیگر این مطلب از طریق بلندگو تکرار شد فهمیدیم که کار گروه های ضدانقلاب است . ستاری خیلی خونسرد بود و من هم به شوخی گفتم : اگر کباب کنند ما هم می خوریم ! محمدباقر گفت : « نه فقط آنها می توانند بخورند . » ما توانستیم با شکستن دیوار محاصره باز از آنجا جان سالم به در ببریم .

در مقابل ، مردم کردستان بسیار به او علاقه مند بودند . وقتی در پیرانشهر مجروح شد و جهت مداوا به بیمارستان شهدای تبریز انتقال یافت ، ابتدا مجروح شدنش را به کسی اطلاع نداد ولی از پیرانشهر به خانواده اش اطلاع دادند و آنها وقتی به ملاقاتش رفتند با ناراحتی گفت : « چه کسی به شما گفته است ، می خواستم بعد از بهبودی به جبهه برگردم . » عده ای از پیشمرگان کرد هم برای

عیادتش آمده و مقدار زیادی عسل و پسته آورده بودند و تقاضا می کردند : « چون باقر در منطقه ما زخمی شده است لازم است او را نزد خودمان ببریم و درمانش کنیم . » پس از اینکه از بیمارستان مرخص شد و به منزل رفت چون به پایش وزنه بسته بودند برای انجام کارهایش از کسی کمک نمی گرفت و تنها از برادر کوچکش تقاضای کمک می کرد و با اینکه فرمانده گردان بود هیچگاه خودنمایی نمی کرد و می گفت : « این مسئولیت که بر عهده من نهاده شده برایم بی ارزش است و مقام باید از ناحیه خداوند باشد . این روحیه رادر میان افرادش هم رواج داده بود . در کارهای جمعی آنچنان بود که اگر کسی او را نمی شناخت نمی فهمید که فرمانده است . به هنگام ساختن سنگر ، کفشهایش را در می آورد و ملاط درست می کرد . داخل گونی ها خاک می ریخت و در مواقعی که راننده نبود ، رانندگی می کرد . یکی از دوستانش نقل می کند :

گردان ثارالله در منطقه ای به محاصره درآمد و تنها راه فرار معبر باریکی بود که ستاری ابتدا همه افرادش را از آنجا عبور داد و خودش برای جمع آوری اطلاعات از دشمن آنجا ماند . چون مدت زیادی طول کشید نگران شدیم . وقتی برگشتیم او را در حالی که تیر خورده بود و زخمی شده بود به عقب برگرداندیم .

یکی دیگر از همرزمانش به یاد می آورد :

در عملیات والفجر ۱ از من خواست از او در کنار پرچم قرمز رنگی که عبارت « یا حسین » روی آن نوشته بود ، عکس یادگاری بگیرم و گفت « من لیاقت این را ندارم ولی شاید خدا بخواهد من هم به شهادت برسم و این یادگاری از محبت و علاقه ام به امام حسین (ع) باشد . »

در آخرین اعزام به جبهه به مادرش گفت : « این بار آخرین بار است که به جبهه می روم و دیگر برنمی گردم و همسرم را به شما می سپارم . »

پس از اعزام ، دو روز قبل از شروع عملیات در حاج عمران به دوستانش گفت : « من آگاهم که در این عملیات به شهادت می رسم . » پس از شروع عملیات در منطقه پیرانشهر ، گردان ثارالله در اطراف کله قندی مستقر بود که نیروهای عراقی به آن حمله کردند و به خاطر موقعیت طبیعی بهتری که داشتند گردان را به محاصره درآوردند . به ستاری پیشنهاد می شود که به گردان فرمان عقب نشینی بدهد ، ولی او مخالفت کرد و گفت : « اگر برگردیم این منطقه اشغال می شود . » لذا تصمیم به مقاومت گرفت و در حالی که گردان را برای مقاومت هدایت می کرد ، در اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید و جنازه اش دو روز در صحنه عملیاتی باقی ماند . شهادت او زمانی اتفاق افتاد که هنوز دوران نامزدی را می گذراند و عروسی نکرده بود .

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تاریخ شهادت او را ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۵ در منطقه پیرانشهر در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر اعلام کرد .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

ستاری، محمدمهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد مهدی ستاری : فرمانده گردان یاسین تیپ ۲۱ امام رضا(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

آخرین فرزند خانواده ستاری در سال ۱۳۳۴ در روستای اخلمد در شهرستان چناران، در خانواده ای روحانی به دنیا آمد.

از همان کودکی علاقه زیادی به فراگیری مسائل دینی و مذهبی نشان می داد و بیشتر در زمینه کتابهای مذهبی به مطالعه می پرداخت. دوران تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به اتمام رسانید. از لحاظ درسی در حد بهترین‌ها بود. خواهرش زهرا ستاری که یک سال از او بزرگتر است می گوید: زمستان‌ها کرسی می گذاشتیم. یادم هست، شب بچه های کلاس را به خانه می آورد و دور کرسی می نشستند و شهید به آنها ریاضی درس می داد، درس‌هایش همه خوب بود.با وجود سن کم، قلم شیوایی داشت و یک بار که در دوره ابتدایی مقاله ای راجع به امام زمان نوشته بود، به خاطر ذکر نکردن اسم شاه در مقاله، مورد تهدید و سرزنش قرار گرفت. شرکت فعال و مداوم در مراسم و امور مذهبی، بخصوص در ایام محرم و صفر، او را میان دار این گونه مراسم معرفی کرده بود. شهید که اندک آشنایی به سبب شغل پدر با حرفه نجاری داشت، خودش برای مسجد جاکفشی درست کرد. او همچنین مکبر مسجد بود. عبد الرحیم دوزنده که از دوستان دوران کودکی شهید است، می گوید: با آنکه کودکی بیش نبود، آیات زیادی از قرآن را حفظ بود. نماز خوبی می خواند، مکبر بود و اذان نیز می گفت. نبود امکانات تحصیلی در روستا از یک سو و کمبود امکانات مالی برای تحصیل در مشهد از سویی دیگر، محمد مهدی را پس از پایان ششم ابتدایی به توصیه مادر روانه کار دکور سازی نزد یکی از اقوام کرد. او با هوش و فراست و پشتکار توانست پس از گذشت چند سال، در زمره یکی از دکور سازان برجسته مشهد در آید. مهربانی و اخلاق حسنه، ویژگی بارز تمام دوران زندگی او بود.

با شروع حرکت‌ها و مبارزات انقلابی، وی نیز در صف انقلابیون و فعالین بود و توزیع نوارها و پخش اعلامیه های امام را به عهده داشت. به خاطر شرکت در راهپیمایی، دستگیر و روانه کلانتری شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام و شروع جنگ تحمیلی، در پی فرمان امام مبنی بر نیاز نیرو در جبهه ها، شغل نجاری را رها کرد و به سپاه پاسداران پیوست و از سپاه چناران به منطقه اعزام شد. به تامین نیازهای جبهه اهمیت زیادی می داد. او این امر را از زادگاهش اخلمد و اطراف آن شروع کرد، و خود اولین نفری بود که مبلغی را هدیه کرد. همیشه گوش به فرمان امام بود. گر چه هیچ گاه خارج از سخن و میل پدر و مادر عمل نکرده بود، اما زمانی که پدر قصد داشت او را از رفتن به جبهه باز دارد، وی تکلیف شرعی اش را در اولویت قرار داد.شهید که صاحب سه فرزند بود، با آنان رفتاری همراه با احترام و مطابق سنشان داشت و محمد جواد فرزند ارشد وی که در رشته دندانپزشکی تحصیل کرده است می گوید: پدرم تا زمان شهادتش هرگز مرا تنبیه نکرد، از روش خشن تربیتی استفاده نمی کرد، ابهت خاصی داشت. برای تحصیل اهمیت خاصی قایل بود و آن را به کوچکترها پیوسته سفارش می کرد. زمانی که دختر برادرش در دانشگاه تهران پذیرفته شد، خودش امور وی را برعهده گرفت و هر بار که از منطقه باز می گشت ابتدا به دیدن او می رفت.

شهید ستاری، زمانی که برای بازگرداندن پیکر های شهدا که در تیررس دشمن بودند، داوطلب شد، مثل همیشه آمادگی شهادت را داشت و هنگامی که پیکر یکی از شهدا را به دوش گرفته بود، در منطقه ماووت مورد اصابت ترکش قرار گرفت. ترکشها به ناحیه دست و کتف و پای راست وی آسیب رساند و او در همان جا در تاریخ ۱/۱۰/۱۳۶۶ هنگامی که حدود دو ماه از تولد عبدالرحمن آخرین فرزندش می گذشت و شهید تنها توانسته بود یک بار او را ببیند، به شهادت رسید. از وی پنج فرزند به یادگار مانده است. پیکر پاکش به زادگاهش منتقل شد و با شکوه فراوان توسط اهالی تشییع شد.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

ستاری، منصور

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید منصور ستاری در سال ۱۳۲۷ در ورامین دیده به جهان گشود.فرمانده نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

پدرم اهل « سمیرم » اصفهان بود . در همان جا دروس مکتب‌خانه را به اتمام رساند و در کسوت درویشان درآمد . شانزده ساله بوده که دست به یک سلسله سفرهای طولانی می‌زند . او سفرهایش را با اسب یا پای پیاده انجام می‌داده و اکثر نقاط ایران ، عراق ، شامات ، مکه و مدینه را زیر پا گذاشته بود و بعد خاطرات خود را در قالب یک سفرنامه به رشته تحریر درآورده است .

ایشان طبع شعر هم داشته و اشعار زیادی گفته است که دیوانش به چاپ نرسیده ؛ اما کتاب شعری از او در دهه ۱۳۳۰ به نام « ماتمکدهٔ عشاق » منتشر شده که از ابتدا تا انتها در مدح و منقبت ائمه اطهار (ع) بخصوص در رثای حضرت امام حسین (ع) و شهدای کربلا ـ سروده شده است . البته کار وی از نظر ادبی در رده بالایی نبوده و خود نیز در کتابش به این مسئله اشاره کرده و می‌نویسد: پدرم پس از سفر به نقاط مختلف، سرانجام در منطقه‌ای به نام « باغ خواص » ساکن شده و مورد توجه مردم قرار می‌گیرد . مردم برای همه کارهایشان به او مراجعه می کردند؛ برای ساختن خانه، راه‌اندازی عروسی‌ها، برپایی عزاداری‌ها، برنامه‌های محرم، رمضان و ... پدرم برایشان هم نوحه می‌خواند و هم روضه . خلاصه در غم و شادی آنها شرکت می‌کرد . اهالی باغ خواص در مسائل دینی و مذهبی بسیار قوی و ریشه دارهستند . همیشه ، شیعه محکمی بوده و بسان یک دژ مستحکم در دل کویر عمل کرده‌اند .

در نزدیکی باغ خواص، مرقد امامزاده‌ای مشهور به « شاهزاده ابراهیم » قرار دارد که مورد توجه اهالی روستاهای اطراف می‌باشد . پدرم وقتی در باغ خواص ساکن می‌شود . مانند بقیه اهالی، به طور مرتب به زیارت شاهزاده ابراهیم می‌رود .

در آن زمان بقعهٔ امامزاده، بسیار کوچک و بی‌رونق بوده و یک متولی پیر، امور آنجا را اداره می‌کرده است . در کنار آن نیز، چشمه آبی جاری بوده که زمینی به مساحت تقریبی صد متر مربع را با آن آبیاری می‌کرده‌اند. به همین خاطر در جوار این امامزاده علفزار و چمنزاری کوچک ایجاد شده بود و پس از چمنزار کویر شروع می‌شد . پدرم منطقه را می‌پسندد و می‌گوید: «باید به خاطر وجود مرقد امامزاده ابراهیم، این جا را آباد کرد.» بنابراین به دنبال صاحب آن محل می‌گردد؛ از سیاه کوه تا حوض سلطان شروع به جست و جو می‌کند و تا نزدیکی قم پیش می‌رود . همه جا را می‌گردد تا بالاخره، صاحب آن‌جا را پیدا می‌کند؛ او پیرمردی وارسته به نام «مهندس انصاری» بوده که جزو اولین دانشجویانی بوده که به اروپا رفته و مهندس شده بود . سنش از هشتاد گذشته بود و یک حال خاصی داشته است از این که مالک یک منطقه بوده احساس برتری و غرور نمی‌کرده است . در منطقه زمینهای فراوانی داشته . پدرم مباشر او می‌شود، خیلی با هم دمساز بودند .

پس از آن، پدرم طراحی و ساخت یک روستا را در کنار امامزاده ابراهیم آغاز می‌کند . روستایی که هنوز هم در نزدیکی قرچک ورامین وجود دارد . نقشه آن‌جا را خودش می‌کشد . بهترین و پهن‌ترین خیابان‌ها را در آن‌جا طراحی می‌کند . بعد شروع می‌کند به جمع کردن افراد مختلف برای سکونت در آن‌جا . آدم‌ها را از مستضعف‌ترین اهالی بخش انتخاب می‌کند؛ آدم‌های بیچاره‌ای که دستشان از همه جا کوتاه بوده است. حتی خانواده‌هایی بودند که اصطلاحاً به آنها «خاکسترنشین» می‌گفتند. پدرم آن‌ها را نیز به روستای تازه تأسیس می‌آورد و برایشان امکان زندگی فراهم می‌سازد. خودشان همیشه می‌گفتند: «حاجی ما را زنده کرد!» پدرم تصمیم می‌گیرد؛ روستای جدید را از بیرون بی‌نیاز سازد. برای این منظور، صاحبان حرف مختلف را انتخاب و به آن‌جا دعوت می‌کند .

مثلاً ـ برای این که یک مغازه در آن‌جا باشد، خانواده‌ای را از باغ خاص می‌آورد؛ و یا برای ساختن بناها و خانه‌های مردم ، خانواده‌ای را از کاشان که در کار بنایی تخصص داشتند، به آن جا دعوت می‌کرد . نجار، باغبان و تعدادی کشاورز، بقیه اهالی روستا بودند که هر کدام از جاهای مختلف به آن‌جا می‌آیند . بعضی از آنها از اصفهان می‌آیند. اصفهانی‌ها در چینه کشیدن،

کویرزدایی و مبارزه با نمکزار متخصص بودند . بعد پدرم به فکر می‌افتد که چشمه امامزاده ابراهیم را به قنات تبدیل کند و یک خانوار از کرمان و یک خانوار هم از اصفهان که مقنی و زمین‌شناس بودند، پیدا می‌کند و به آن‌جا می‌آورد . قناتی که این‌ها احداث کرده بودند، آب فراوانی داشت و زمین‌های زیادی را زیر کشت می‌برد .

خلاصه، بعد از جمع کردن افراد مختلف، ساختن خانه را شروع می‌کند؛ خانه‌هایی در یک اندازه و بزرگ؛ برای اینکه بچه‌های خانواده‌ها هم ، بعداً بتوانند در همان جا سکونت داشته باشند .

آن خانه‌ها دارای باغچه‌های بزرگ، به مساحت حدود یک هکتار بودند . انتخاب درخت برای کاشتن در باغچه‌ها نیز با پدرم بود . او ریشه درخت مو را از شهریار ، نهال انار را از ساوه و ... می‌آورد . خلاصه همه کارهای آنجا تحت نظارت او انجام می‌گرفت تا این که روستا کم کم شکل می‌گیرد و اسمش را «ولی آباد» می‌گذارد . تا این جا را من خودم به یاد ندارم و از خانواده‌ام شنیده‌ام، اما از سه چهار سالگی به بعد ، خاطرات خودم است که به یادم مانده است . در گذشته برای شخم زدن از گاو استفاده می‌شد . برای همین منظور، پدرم سی گوسالهٔ کوچک هم سن و سال – نمی‌دانم از کجا – خریداری و جمع کرده بود . خوب به یاد دارم، برادرم این‌ها را می‌چراند . گوساله‌ها کم کم به گاوهای نر قوی هیکل تبدیل شدند و پدرم آنها را بین خانواده‌ها تقسیم کرد . اگر کسی حتی چهار پسر رشید و خیلی خوب داشت، پدرم چهار تا گاو به او می‌داد تا این پسرها همان‌جا بمانند، زراعت بکنند و از روستا نروند .

گاوها به تدریج زیاد شدند و به هر پسری که بزرگ می‌شد، یک رأس گاو می‌داد تا کار کند؛ اما به شش پسر خود فقط دو رأس داد؛ یکی به من و برادر تنی‌ام و یک رأس هم به دو برادر ناتنی‌ام . دو برادر دیگرم را می‌گفت؛ اهل کشاورزی نیستند، بروند سراغ کارهای دیگر ، مثلاً میرزابنویسی به آنها یاد می‌داد . یکی از برادرانم خیلی رشید و قوی بود، یک اسب برای او خریده بود و او را دشتبان کرده بود؛ می‌رفت بازرسی می‌کرد . به یاد دارم بعضی وقت‌ها، نیمه‌های شب برادرم را بیدار می‌کرد و می‌گفت: «تو چه جور دشتبانی هستی؟ پا شو برو ببین چه خبر است! » بیرونش می‌کرد که برود زمین‌ها را بازرسی کند .

به این ترتیب، همه گاوها را تقسیم و زمین‌ها را هم تا دل کویر، مرزبندی و به اهالی روستا واگذار کرده بود . پدرم می‌گفت: همه با هم باید این جا را آباد کنیم و در قلب کویر پیش برویم . بهترین صیفی‌جات در این منطقه کویری به عمل می‌آمد . ذرت، جو، گندم و ... از دیگر محصولات روستای نوبنیاد پدرم بود . در آن سال‌ها (اوایل دهه ۱۳۳۰) شخصی به نام آقای مهدویان رئیس فرهنگ ورامین بود . وی با پدرم خیلی دوست بود و همیشه به خانه ما می‌آمد . پدرم نیز، عده‌ای را که چیزی سرشان می‌شد جمع می‌کرد و می‌آمدند دور آقای مهدویان می‌نشستند . او مرد وارسته‌ای بود . صدای خیلی خوشی هم داشت . با صدای دلنشینی مثنوی برایشان می‌خواند . نوحه و مصیبت هم خیلی خوب می‌خواند . نمی‌دانید چه می‌کرد. اصلاً یک حال عجیبی داشت؛ ولی به بچه‌ها رو نمی‌داد و ما مجبور بودیم بیرون بنشینیم . بعد از مثنوی شروع می‌کرد به حرف زدن و سری هم به صحیفه سجادیه می‌زد . آنها دور هم حال خوشی داشتند . روز و شبی نبود که این‌ها دور هم نباشند . اصلاً وضع بد در آن شرایط معنایی نداشت و هیچ یک از زندگی گله و شکایتی نداشتند . همان موقع بحث مصدق مطرح بود . یادم است، بعدها یک قصیده دو صفحه‌ای از پدرم دیدم که مصدق را در زمان قدرتش به بازی گرفته بود. معلوم بود که او آن موقع مسائل را خوب می‌فهمیده. پدرم با قم ارتباط داشت . هر ماه، دو سه بار به قم می‌رفت . کسانی را در قم داشت که وجوهات را به آنها می‌داد، مسائل را حل می‌کرد و می‌آمد .

فرمانده گروهان ژاندارمری باقرآباد هم، ـ که اسمش در خاطرم نیست ـ جزو دوستان پدرم بود . مرد بسیار خوبی بود و به پدر ما خیلی اعتقاد داشت . اگر پدرم یک حرفی می‌زد، او حتماً عمل می‌کرد . با مردم هم بدرفتاری نمی‌کرد. او خودش یک حسینیه بزرگی داشت .

روز تاسوعا دسته‌های عزادار به حسینیه‌اش می‌رفتند . شام نمی‌داد، اما همه دسته‌های عزاداری، تاسوعا سری به حسینیه او می‌زدند .

درجه‌اش استوار بود . پیرمردی وزین و انسانی والا بود . او نیز در دور هم نشینی پدرم با دوستانش شرکت می‌کرد . اغلب خریدهای اهالی روستا را پدرم انجام می‌داد . می‌رفت از قم می‌خرید و می‌آورد در قرچک، داخل یک قهوه‌خانه‌ای می‌گذاشت و سپس با پای پیاده می‌آمد و اهالی روستا را صدا می‌زد که الاغ‌هایشان را بردارند و بروند وسایل را بیاورند . کسی حق نداشت بگوید: « من الان نمی‌توانم .»

او همه کارها را انجام می‌داد . خواستگاری‌ها را جوش می‌داد . عقد می‌خواند و عروسی راه می‌انداخت . مردم هم قبولش داشتند . روزهای عید همه را راحت می‌کرد . خرید عیدشان را انجام می‌داد .

عید در آن‌جا چیز عجیبی بود؛ هر کجا می‌رفتی، نقل‌ها و شیرینی‌ها مثل هم بود . همه را حاجی خریده و پخش می‌کرد و بعد می‌گفت: «عید یک روز است .» تا ظهر به همه خانواده‌ها سر می‌زد . مردم را هم مجبور می‌کرد که به طور دسته جمعی بازدیدهایشان را انجام دهند . روز دوم عید همه را بیدار می‌کرد و سر کار می‌فرستاد . این طور نبود که تا سیزده فروردین بی‌کار باشند . به هیچ وجه، در منطقه پدرم اتفاقی نمی‌افتاد . منطقه امنی بود که کسی جرأت نمی‌کرد مزاحم کسی بشود؛ قتل، جعل، دزدی و هیچ خلافی در آن‌جا واقع نمی‌شد . دو سه تا دزد گردن کلفت آن طرف‌ها بودند که همیشه می‌گفتند: «طرف سرزمین این حاجی نمی‌رویم .» پسر یکی از خانواده‌های ده، یک روز برایم تعریف می‌کرد: گاهی وقتها می‌رفتم سر خرمن و یک چیزی برمی‌داشتم . یک شب وقتی سر خرمن رفته بودم، موقع برگشت، دیدم کسی به آرامی راه می‌رود . حاجی را با قبای بلندش دیدم . بدون اینکه برگردد و به من نگاه کند، گفت: « محمد رضا کجابودی ؟» بعد هم منتظر جواب نماند و در آن شب تاریک راهش را کج کرد و به طرف بیابان رفت . پس از آن حادثه دیگر هیچ وقت شرم و حیا اجازه نمی‌داد به رویش نگاه کنم . یک نیمچه اربابی در روستای مجاور روستای ما بود که مردم را خیلی اذیت می‌کرد . با پدر ما هم خیلی بد بود . از قضا دخترش را به یکی از پسرهای آبادی ما شوهر داد . خواستگاری‌اش با پدرم بود. موقع عروسی شد و خانواده داماد برای آوردن عروس به آن روستا رفتند . من هم ـ که در آن موقع، شش یا هفت سال داشتم — رفته بودم .

دیدم عروس را نمی‌گذارند ببرند، نمی‌دانم چرا. بعدها از مادرم شنیدم؛ زن‌های فامیل آن‌ها که از تهران آمده بودند، گفته‌اند ما نمی‌گذاریم همین جوری، عروس را بردارند و پیاده ببرند . باید با تاکسی ببرند . آن موقع تاکسی خیلی اهمیت داشت . پدرم که از قضیه مطلع می‌شود، می‌گوید: «نگران نباشید من الان درستش می‌کنم .»

سپس رو به یکی از اطرافیان می‌کند و می‌گوید: « آن تاکسی دمدار را بردارید، ببرید و عروس را با آن بیاورید !»

به هر حال پس از مدتی یابوی حاجی را آوردند و حاجی نیز آمد و گفت: « این هم تاکسی دمدار. دیگر چه می‌گویید؟» آن‌ها نیز وقتی که وضعیت را چنین دیدند، چیزی نگفتند و عروس را سوار یابو کردند و عروسی برگزار شد . از آن زمان به بعد، سال‌های سال در میان اهالی روستا یابوی حاجی به تاکسی دمدار مشهور بود . پدرم اولین کسی بود که تراکتور را به آن منطقه آورد . یادم می‌آید تراکتورهایی بود که چرخ لاستیکی نداشتند؛ بلکه به جای آن پنجه‌های فلزی بود . نمی‌دانم اینها را از کجا کرایه می‌کرد و به ولی‌آباد می‌آورد تا شخم و ریس بزنند و خرمن بکوبند . بعدها هم یک تراکتور خرید . آن موقع باید کارها دسته جمعی انجام می‌گرفت . اگر یک زمین معینی باید صاف می‌شد، همه با هم کار می‌کردند تا آن زمین، صاف و تمیز می‌شد . کار کشیدن نهر آب به زمین‌ها هم به طور دسته‌جمعی انجام می‌شد . پدرم همهٔاین کارها را هدایت می‌کرد و بعد زمین‌ها را تقسیم می‌کرد و می‌گفت: این سهم تو است، این هم مرز تو؛ حالا برو در زمین خودت کار کن!

یادم است در آن موقع، لایروبی جوی‌ها با بیل انجام می‌شد. پدرم معلوم می‌کرد که در سال، مثلاً دو بار نوبت لایروبی این جوی است . (از جلو قنات تا سه کیلومتر یا پنج کیلومتر .) در روزهای معینی از سال (مثل زمستان) که کار کم بود، با همیاری بیست و چهار نفر جوی لایروبی می‌شد . پدرم در خانه اتاق جدایی داشت . ما حق نداشتیم در کارش دخالت کنیم . وقتی که او در اتاق

خودش مشغول نوشتن چیزی بود و یا شعری می گفت، هیچ کس حق نداشت در اطراف اتاقش با صدای بلند حرف بزند . خیلی آرام شام و ناهارش را برایش می‌بردند . فقط مرا به خاطر آن که بیشتر از سایر بچه‌هایش دوست می‌داشت، بعضی وقت‌ها صدا می کرد و پیش خودش می‌نشاند، بدون این که حرف زیادی بزند . یک بار برای خانهٔ یکی از اهالی دری خریده بود . در را به سینهٔ یک درخت نارون که بسیار تنومند بود و سایه زیادی هم داشت، تکیه داده بودند . من بازیگوشی کردم و تنم به در خورد و افتاد و شیشه‌هایش شکست . چون در مال خودمان نبود، پدرم خیلی ناراحت و عصبانی شد . یکی دو تا سیلی به من زد . من هم قهر کردم . این تنها موردی بود که از او کتک خوردم .

یک مدرسه‌ای بغل خانه‌مان ساخته بود . مدرسه شش کلاس داشت و همه همان جا درس می‌خواندیم. آن وقت در آن نواحی اصلاً مدرسه‌ای نبود و بچه‌هایی که کلاس اول می‌آمدند، گاهی پانزده سالشان می‌شد و هیکل‌هایی بسیار درشت داشتند . ولی پدرم گفته بود که همه باید بیایند و درس بخوانند . معلم را هم خودش آورده بود و برایش خانه درست کرده بود . تا پدرم زنده بود در آن مدرسه درس می‌داد .

آن روز، وقتی مرا کتک زد، قهر کردم و توی آن مدرسه رفتم و در یکی از کلاس‌ها نشستم .. یادم است که مادرم آمد و مرا به خانه برگرداند . پدرم هم روی تپه ایستاده بود و زیر چشمی نگاهم می کرد . این نشان می‌داد که از زدن من خیلی ناراحت است، و همین برای دلجویی‌ام بس بود . پدرم یک تفنگ شکاری داشت، ولی با آن شکار نمی کرد. شکار را دوست نداشت؛ اما تفنگ را برای جای خاصی لازم داشت . به تفنگ او فشنگ‌های چهار پاره که دود و دمش هم زیاد بود، می‌خورد . در زمستان، دسته‌های عظیم سار، صبح و عصر پرواز می کردند؛ می‌رفتند و بر می گشتند . پدرم عصرها روی پشت بام خانه می‌رفت . دسته‌های سار که می‌آمدند، چند تیر به سوی آنها شلیک می کرد . با همان چند تیر می‌دیدیم که تعداد زیادی سار به زمین می‌افتاد و مردم آن‌ها را جمع می کردند، سر می‌بریدند و برای آبگوشت استفاده می کردند . هر کسی تقریباً سی تا پنجاه سار نصیبش می‌شد . تفنگ پدرم فقط برای همین کار بود . بعد هم تفنگ را در صندوقچه می گذاشت و در آن را می‌بست . یک اشکافی هم داشت که هیچ کس جرأت دست زدن به آن را نداشت . چون قفل نداشت به من که بچه بودم می گفت: «اگر دست به آن بزنی مار یا عقرب نیشت می‌زند .» من هم دست نمی‌زدم . البته او این را به خاطر خطرناک بودن اسلحه می گفت . به این چشم‌ها نگاه کن!

یک تابلو از تمثال جوانی حضرت پیغمبر (ص) در خانه‌مان بود و زیرش نوشته شده بود: « ایام شباب حضرت خاتم (ص) .» یک روز پدر صدایم کرد و با اشاره به آن تابلو گفت:

- به این عکس نگاه کن .

- من آن زمان پنج سال بیشتر نداشتم . نگاه کردم، دیدم چشم‌هایش به چشمم نگاه می کند . بعد گفت:

- برو آن طرف اتاق!

رفتم .

گفت :

- باز نگاه کن!

دیدم که عکس باز به من زل زده و به چشمانم نگاه می کند!

گفت :

- برو آن طرف اتاق و نگاه کن!

از آن طرف هم نگریستم، دیدم باز عکس توی چشمانم نگاه می کند .

این بار گفت:

- برو بیرون از اتاق و نگاه کن! رفتم . باز دیدم آن عکس چشم به من دوخته است .

پدرم لحظه‌ای سکوت کرد و سپس گفت:

« وقتی که من نیستم، اگر به این اتاق آمدی حتماً به این چشم‌ها نگاه کن! » و دیگر چیزی نگفت، چون به هیچ وجه موعظه و نصیحت نمی‌کرد . پدرم همیشه مراعات حال حیوانات و جانوران را می‌کرد . هنگامی که راه می‌رفتم، می‌گفت: «مواظب باش مورچه‌ها را له نکنی .» به یاد دارم، در محوطه‌ای روباز، آخور درست کرده بودیم و گاوهایمان را در آن علوفه می‌دادیم . یک روز وسط آخور یک مار بزرگی را که بسیار هم سمی بود دیدم که صاف ایستاده و دهانش را باز کرده بود . پدرم نیز در همان نزدیکی‌ها مشغول کار بود .... صدا زدم: « بابا، مار .» گفت: «دیدمش، آرام حرف بزن! بگذار زندگی‌اش را بکند . تو به آن چه کار داری؟ »

بعد از مدتی، گنجشکی آمد روی مار نشست و آن هم گنجشک را بلعید . تا وقتی که از گلویش پایین می‌رفت، ایستاده بود . بعد هم به آرامی خزید و رفت به جایی که آخور گاوهای خودمان بود و تویش کاه و جو می‌ریختیم تا بخورند . اما پدرم کاری به کار مار نداشت و آن مار هم هیچ وقت گاو و یا گوسفند ما را نیش نزد . پدرم با پزشک موافق نبود . من یک بار صورتم به شکل خیلی ناجوری پاره شده بود، به طوری که لبم از طرف داخل هم سوراخ شده بود . وقتی وضعیت را چنین دید، مجبور شد مرا به دکتر برساند. ولی دلش نیامد که خودش به بیمارستان ببرد و شاهد ماجرا باشد، در نتیجه به بقیه گفت: «بردارید ببریدش بیمارستان فیروز آبادی شهر ری .» من را به آن‌جا رساندند؛ ولی آن‌ها نپذیرفتند و گفتند: دیر آورده‌اید، وضعش خیلی وخیم است . خانواده‌ام دوباره مرا به پیشوای ورامین، نزد عمه‌ام بردند . البته عمه واقعی‌ام نبود ، همین طور، عمه‌اش می‌خواندیم . زن مؤمنه و عجیبی بود و خیلی هم به خانواده ما علاقه داشت . سه ماه آن‌جا ماندم . دو دکتر خوب هم آن زمان در پیشوای ورامین ساکن بودند . یکی دکتر « مقبلی » بود که خیلی پیر بود و مردم به جای پول به او محصولات کشاورزی یا چیزهای دیگر می‌دادند . و دیگری آقای دکتر « وحید » بود که اکنون دکتر وحید دستجردی، مسئول هلال احمر هستند . این دو، پزشک‌های مردمی بودند . مردم آن‌جا یک اعتقاد عجیبی به آنها داشتند . آنان نیز متقابلاً با مردم خیلی عجین بودند . با این که پزشک بودند، اما فرقی با مردم عادی نداشتند و به آنها فخر نمی‌فروختند . مردم نیز آن دو را خیلی قبول داشتند و حتی دستشان را شفا می‌دانستند . اصلاً موضوع این نبود که دکتر دارویی بدهد یا ندهد . می‌گفتند برویم این‌ها ما را ببینند، چشم آنها به ما بیفتد کافی است . من بچه بودم، ولی می‌فهمیدم که چقدر با احترام با این دو نفر حرف می‌زنند . سه ماه تمام تحت مداوای دکتر وحید و دکتر مقبلی بودم تا این که مرا معالجه کردند .

یک روز صبح، پدر صدایم زد و گفت: « بیا با من صبحانه بخور . » نشستم با او صبحانه خوردم. پس از صبحانه، قصد داشت به شهر برود . پدرم با یک راننده اتوبوس قرار گذاشته بود که هفته‌ای دو روز به ده ولی آباد بیاید و مردم را به شهر ببرد . در شهر (تهران) هم توی بازار مولوی ، سه چهار جا را می‌شناخت و سفارش کرده بود که به کسی گرانفروشی و اجحاف نکنند . با کاسبها حساب داشت ، و خودش پول اجناس اهالی را پرداخت می‌کرد . یعنی مردم خرید می‌کردند و سپس تابستان خودش می‌رفت بازار و حساب و کتاب می‌کرد و حسابهای مردم را پس می‌داد . اهالی با آن اتوبوس به شهر رفته ، خریدشان را می‌کردند و بر می‌گشتند . راننده اتوبوس یک پیرمردی بود که از تمام رانندگان آن منطقه آهسته تر رانندگی می‌کرد . موقع رانندگی همه از او جلو می‌زدند ، البته این کار او خوب بود و این حسن را داشت که اهالی را سالم به مقصد می‌رساند . اما آن صبح که روز رفتن به شهر بود و پدرم نیز می‌خواست به شهر برود ، رانندهٔ پیرمرد نیامد ، گویا مریض شده بود و شخص دیگری را به جای خود فرستاده بود . بخشی از جادهٔ روستای ولی آباد از روی راه‌آهن رد می‌شد ، بعد از قرچک می‌گذشت و به سمت تهران ادامه می‌یافت . آن روز راننده موقت ، وقتی روی ریل راه آهن می‌رسد ، نمی‌تواند سریع عبور کند و قطار سر می رسد و به اتوبوس می‌زند . تمام سرنشینان اتوبوس که هفت ، هشت نفر بیش نبودند کشته می‌شوند و تنها یک پیر مرد و یک دختر بچهٔ چهار ماهه زنده می‌مانند . پدرم با

یک ضربهٔ مغزی جان به جان آفرین تسلیم می‌کند و فقط سرش آسیب دیده بود ، بر بدنش نشانی از زخم دیده نمی‌شد . آن روز ، قبل از اینکه من صبحانه را تمام کنم ، پدرم مرا به دنبال کاری فرستاد و گفت : « پا شو ، برو فلان کار را بکن و بیا ! » وقتی که بیرون می‌رفتم ، اتوبوس جلو در بود ؛ اما موقع سوار شدن و رفتنش ، او را ندیدم . حدود پانزده دقیقه بعد خبر آوردند که این اتفاق افتاده است . در آن موقع من حدود نه سال بیشتر نداشتم و مرگ پدر خیلی بر من سخت گذشت . تاریخ آن حادثهٔ تلخ ، سال ۱۳۳۶ بود . یک حسینیه هم ساخته بود و طبق وصیت خودش در همان جا دفنش کردند . دو بیت شعر هم سروده و وصیت کرده بود که روی سنگ قبرش بنویسند . بعد از مرگ پدرم ، خانواده ما از هم جدا شدند . پسرهای زن اول پدرم که بزرگ بودند و زن داشتند ، هر کدام دنبال کار خودشان رفتند . از آن جمع ، ما ماندیم با مادرمان . من دروس ابتدایی را خواندم و برای ادامه تحصیل به جایی به نام « پوینک » رفتم که بیشتر از هفت کیلومتر با روستای ما فاصله داشت . من این مسافت را همه روزه پیاده می‌رفتم ، در زمستان یا تابستان . بعد از مدتی مال و اموال پدر تقسیم شد و ما رفته رفته در فقر افتادیم و زندگی واقعاً برایمان سخت شد . من سه سال مرحله اول متوسطه را در « پوینک » درس خواندم و برای ادامهٔ تحصیل مرحله دوم متوسطه یا دبیرستان مدتی به محلی رفتم که به آن کارخانه قند می‌گفتند . دو سه روز اول را پیاده رفتم ، ولی فاصله‌اش حدود بیست کیلومتر بود و من قادر نبودم این همه راه را هر روز پیاده بروم و برگردم . بعد به ورامین رفتم . در ورامین مدیر مدرسه‌مان شخصی بود به اسم آقای هاشمی ، آدم خیلی خوبی بود . دو تا دبیر داشتیم که با فولکس از تهران می‌آمدند . آقای هاشمی به آنها سفارش کرد که صبحها سر راهشان مرا هم بیاورند . من تا قرچک پیاده می‌آمدم ، از آنجا هم سوار فولکس آنها می‌شدم و به ورامین می‌رفتم . پس از چند سال دیگر شرکت واحد به ورامین آمد . من هم از ورامین تا باقرآباد با اتوبوس شرکت واحد می‌رفتم و بقیه راه را نیز پیاده طی می‌کردم . بعد از اذان صبح ، وقتی که هوا هنوز تاریک بود ، به طرف مدرسه راه می‌افتادم ، یادم می‌آید یک روز پس از شش کیلومتر پیاده روی به پل باقر آباد رسیدم ؛ مردم تازه داشتند از خانه‌هایشان بیرون می‌آمدند ، هوا تازه روشن شده بود . یک شخصی که مرا می‌شناخت وقتی چشمش به من افتاد ، با حالت تعجب پرسید : این موقع صبح این‌جا روی پل چکار می‌کنی ؟ تو دیشب باقرآباد بودی ؟ بیشتر اوقات آن قدر زود حرکت می‌کردم که در مدرسه را من باز می‌کردم ، و خیلی وقتها خانوادهٔ فراشمان را هم از خواب بیدار می‌کردم . یادم است ، که یک ناظمی داشتیم که خیلی سختگیر بود و دست بزن داشت . بچه‌هایی را که دیر می‌آمدند و بعد از خوردن زنگ به مدرسه وارد می‌شدند ، تنبیه می‌کرد . یک روز آنها را جمع کرده بود ، من را هم صدا زد . بعد خطاب به آنها گفت : « می‌دانید از کجای دنیا می‌آید ؟ این از راه دور می‌آید و همیشه سر کلاس حاضر است ، ولی شما از همین بغل نمی‌توانید خودتان را به موقع برسانید ، دستهایتان را بگیرید بالا ، ببینم . » می‌زد ، می‌کوبید و می‌گفت ؛ شما خانه‌تان همین پشت است ، ولی این جوری می‌آیید ؟ در راه مدرسه ، درس هم می‌خواندم ، چون سرم توی کتاب بود ، داخل چاله می‌افتادم ، برای همین ، از راه بیابان که صاف بود می‌رفتم . کم‌کم یک راه « مال رو » برای خودم درست کرده بودم ؛ آن‌قدر از آن مسیر رفته بودم که یک راه باریکی روی زمین پیدا شده بود . در بین راه مثلاً قصاید طولانی فردوسی یا قصاید شعرای عصر غزنویان را که خیلی سنگین و وزین هم بودند حفظ می‌کردم . دبیر ادبیاتی داشتیم که از ما می‌خواست تا این اشعار را حفظ کنیم . برای من کاری نداشت ، صبح که از خانه بیرون می‌آمدم تا به مدرسه می‌رسیدم هشت دفعه شعر مورد نظر را خوانده و حفظ می‌کردم . آن سالها ، خیلی سخت گذشت . برادرم برای اینکه مرا از پیاده رفتن‌های طولانی نجات دهد ، یک دوچرخه برایم خرید . چون پول زیادی نداشتیم ، دوچرخهٔ خیلی کهنه‌ای خریده بود . راه طولانی و پر پیچ و خم مدرسه را با آن طی می‌کردم . دوچرخه در بین راه پنچر می‌شد ، سوزنش در می‌رفت ، زنجیرش می‌افتاد و ...بد جوری و بال گردنم شده بود ، باید آن را دست می‌گرفتم و می‌رفتم . با این وضع دیگر بین راه نمی‌شد درس بخوانم ، می‌گفتم : این چه چیزی بود که گردن ما انداختند ؟ هر دفعه هم که غرولند کنان به خانه می‌آمدم برادرم ، نخی ، کشی و یا چیزی بر می‌داشت و به آن می‌بست و می‌گفت : « درست شد ، سوار شو ! » باز می‌رفتم ؛ اما دوباره وسط راه خراب می‌شد . دیدم پیاده

روی بر چنین مرکب لنگی می‌ارزد ، چرا که دوچرخه مزاحم من شده بود . یک روز وقتی به خانه آمدم ، پس از احوالپرسی با برادرم یکراست به سراغ کلنگ رفتم . او نمی‌دانست که کلنگ را برای چه می‌خواهم . در حالی که وجودم از خشم لبریز بود ، وسط حیاط پریدم و با کلنگ به جان دوچرخهٔ بی‌زبان افتادم و آن را تکه‌تکه کردم . طوری که دیگر قابل درست شدن نبود . هر چند که از دوچرخه چیزی باقی نماند ولی دست کم این حسن را داشت که می‌توانستم درسم را در بین راه با خیال آسوده بخوانم . خیلی وقتها صبح زود که به مدرسه می‌رفتم ، گرگها را می‌دیدم ، آنها مسیر مشخصی داشتند و من هم تنها از یک راه به مدرسه می‌رفتم . عصرها هم که از مدرسه بازمی‌گشتم صدای زوزه گرگها را می‌شنیدم ، به یاد دارم عصر یک روز زمستانی بود که مدرسه تعطیل شد . از ورامین تا باقرآباد را با ماشین‌های شرکت واحد می‌رفتم . در باقر آباد از ماشین پیاده شدم و بقیه راه را بایستی پیاده می‌رفتم . برف سنگینی هم باریده بود و هوا داشت رو به تاریکی می‌رفت . یک درجه‌دار پیری در پاسگاه باقرآباد بود که با او رفیق شده بودم ، همیشه موقع عبور از آنجا با هم سلام و علیک می‌کردیم . آن روز وقتی به جلو پاسگاه رسیدم ، به من سفارش کرد : « این راه را نرو . امشب بیا خانه ما بمان . » گفتم : « مادرم منتظر است ، نمی‌توانم ، نروم . »

تاریکی هوا کم‌کم رو به فزونی بود که من راه افتادم . جاده ناهموار و سنگلاخ بود و صدای زوزهٔ گرگ در فضا می‌پیچید و ترس و دلهره را نیز میزد بر علت می‌کرد . از آن طرف مادر و برادرم که نگران شده بودند ، با یک خودرو جیپ راه می‌افتند تا در بین راه مرا بیابند و با خودشان ببرند . یک مقدار که پیش می‌آیند گرگی را می‌بینند . از قضا مرا هم بالای تپه دیده بودند ، ولی چون هوا بورانی بود ، نه صدایشان به من رسیده بود و نه توانسته بودند آن گرگ را از محل دور کنند و پس از مدتی برگشته بودند . به هر صورتی بود بالاخره به خانه رسیدم . روز بعد هم با ماشین دبیرمان آمدم و گذرم به باقر آباد نیفتاد . باقرآبادیها دو روز تمام بود که مرا ندیده بودند . روز سوم که مرا می‌دیدند با تعجب نگاهم می‌کردند ! پرسیدم : « چیه ؟ » گفتند : « ما امروز صبح رفتیم ده دنبالت . »

گفتم : « چرا ؟ »

گفتند : « فکر کردیم تو را گرگ خورده است ! » سالهایی که به مدرسه می‌رفتم ، سالهای سختی بود . آن سرماهای طاقت فرسا که تا مغز استخوان نفوذ می‌کرد را فراموش نمی‌کنم . برف و بوران‌های شدیدی را که هر رهروی را از زمین گیر می‌کرد هرگز از خاطر نخواهم برد . یادم می‌آید ، بوران بسیار شدیدی بود ، کفش نداشتم ، همیشه کتانی برایمان می‌خریدند ، کتانی‌هایی که دوتا بند بیش نداشت و مجبور بودم حدود یک سال را با آن بگذرانم . در بین راه تپه‌ای را بریده بودند و راه‌آهن را از آنجا عبور داده بودند . درهٔ عمیقی هم کنار آن بود . من مجبور بودم از آن بریدگی عبور کنم . وارد تنگه که شدم ، باد توی آن پیچید و مرا چون تکه کاغذی به هوا بلند کرد و درون برف انداخت . مقداری در میان برفها فرو رفتم ، کم‌کم احساس کردم دارم بی هوش می‌شوم . نمی‌دانم چه جوری شد ؟ ولی بالاخره چنگ انداختم ، آهسته آهسته بالا آمدم . راهم را در پیش گرفتم تا به باقر آباد رسیدم . در آنجا یک آشنایی داشتیم که نهر آبی از جلو خانه‌شان می‌گذشت . از روی پل آن نهر گذشتم . در را دو سه بار زدم و دیگر چیزی نفهمیدم . بی‌هوش شده بودم و بعد آنها در را باز کرده بودند و مرا به داخل برده و زیر کرسی گذاشته بودند . یکی دو ساعت بعد به هوش آمدم . البته بعداً تمام ناخن‌های پایم سیاه شدند و ریختند . همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد ، برای گذراندن زندگی روزمره با مشکلات بسیاری مواجه بودیم و حتی گاهی اوقات ، چیزی برای خوردن نداشتیم . برای ناهار یک لقمه نانی با پیازی و یا یک عدد تخم مرغ با خودم به مدرسه می‌بردم . عصر هم که به خانه می‌آمدم ، باید به گاو و گوسفندها رسیدگی می‌کردم . بعد از فوت پدرم ، (البته در زمان پدر هم همین طور بود) هر کاری که مربوط به کشاورزی بود ، کرده‌ام . مثلاً ـ کشت انواع غلات ، انبه ، گندم ، جو ، ذرت ، صیفی جات ، چه به صورت آبی و چه دیم . درو و خرمن کوبی را نیز مجبور بودم انجام دهم . یادم است یک شب ، ساعت از دوی نیمه شب گذشته بود ، « میرآب » بودم ؛ آن‌قدر کوچک بودم که فانوسی که در دست داشتم توی آب

می‌رفت . بیلم از خودم بلندتر بود . در آن تاریکی شب و در آن بیابان می‌بایست دو سه هکتار زمین را آبیاری می کردم . یکی دیگر از کارهای سنگین ، وجین کردن بود . تاکسی وجین نکرده باشد ، نمی‌داند وجین یعنی چه ؟ وجین پنبه یعنی چه ؟ هر وقت کسی یکسره یک ماه در بیابان نشست و وجین کرد ، می‌فهمد توی آفتاب کار کردن یعنی چه ؟ درو ، جمع کردن گندم ، خوشه چینی این کارها را باید انجام بدهی تا بفهمی چیست ؟ آن موقع حتی مجبور بودم با تراکتور رانندگی کنم . کود می‌پاشیدم و... خلاصه زحمت می کشیدیم تا حبوبات ، غلات ، خربزه ، هندوانه و یا صیفی جات بار بیاید . آن وقت بوی خوش صیفی جات و دیدن محصولات که با دست خودت آنها را بار آورده‌ای ، روحیه انسان را تازه می کرد . کسی که این کارها را کرده می‌فهمد چه می گویم . دامپروری ، گله داری ، چوپانی ، شناخت حالات گوسفند ، بره ، بز ، بزغاله و ... اینها چیزهایی است که آدم باید با آنها زندگی کرده باشد تا بفهمد و الا آدم نمی‌فهمد این چیزها را . یک چپش خوبی داشتیم ، جلو گله راه می‌رفت و شاخهای بلند و زیبایی داشت . همیشه دوست داشت جلودار باشد . گله که راه می‌افتاد ، خرامان و رقصان ، با گردن برافراشته ، در حالی که یالهای آویزانش هنگام حرکت موج ورمی‌داشت ، به خود می‌بالید و فخر فروشی می کرد . سعی می کرد بیست ، سی قدم جلوتر از گله راه برود . گویی می‌پنداشت با بقیه فرق دارد ، و راضی نبود با آنها همقدم شود . اینها را آدم حتی در زمان بچگی ، در عین ندانستن مسائل ، می‌فهمد و خوب هم می‌فهمد . آدم در آن شرایط به اندازه یک فیلسوف می‌فهمد .

بعداً یک زنگوله بزرگ خریدم و به گردنش انداختم . با آن زنگوله بسیار خوش بود ، من هر وقت که فکر کنم با مردم فرق دارم ، یا آنها یک طبقه‌اند ، من هم کس دیگری‌ام ، به یاد چپش می‌افتم که چگونه به خود مغرور بود و یک زنگولهٔ بی‌ارزش آن قدر او را فریفتهٔ خود کرده بود ؛ می گویم : نکند من هم تا آن حد نزول کنم که گرفتار چنین روحیه‌ای شوم .

آن چپش جلو دویست بز و گوسفند راه می‌رفت و پشت سرش را هم نگاه نمی کرد . خیلی مغرور بود . حرکاتی می کرد که انگار بقیه مجبور بودند راهی را بروند که او می‌رفت . من هم بعضی وقتها آن را اذیت می کردم ؛ یواشکی سر گله را به سمت دیگری کج می کردم . چپش یک کمی راه می‌رفت ، می‌دید که دیگر سرو صدا نیست ، برمی گشت و می‌دید بقیه به سوی دیگر رفته‌اند . به روی خودش نمی‌آورد و اندکی این طرف و آن طرف جستی می‌زد و سپس می‌دوید و دوباره جلودار می‌شد . آدم ممکن است دوازده سالش باشد ، ولی می‌تواند درسهای بزرگی از طبیعت که خدا برایش آماده کرده ، بگیرد . چقدر از پیامبران ، چوپان بودند ؟ و چرا این گونه بود ؟ یکی از دوستان شوخی می کرد و می گفت : گیر کار فلان پست افتاده‌ایم ، اگر یک وقت ، این پست نباشد ، کار دیگری بلد نیستیم . این برادرمان که شوخی می کرد ، من به یاد آن چپش افتادم . سر گله که کج می‌شد ، کار دیگری نمی‌توانست بکند ، می‌رفت و جلوشان راه می‌افتاد . اینها چیزهایی است که در ذهن من است و تا بخواهم احساس غرور کنم آنها را به یاد می‌آورم . یک خاطرهٔ دیگری هم از دوستی با حیوانات یادم است ، یک گوساله‌ای داشتیم که خودم بزرگش کردم . آن را با بقیه حیوانات به چمنزار یادم است ، می‌ایستادم تا آنها بچرند . تا من می‌نشستم آن گوساله که دیگر بزرگ شده بود ، می‌آمد و سرم را لیس می‌زد . پیشانی‌ام را از بس که لیس زده بود ، زخم شده بود . موهای کوتاهم ، همیشه به خاطر لیس زدن آن گاو ، حالت فر داشت . حیوان مگر کم ارزش است ؟ مخلوق خداست . مگر می‌شود به این سادگی از آن گذشت . دقت در زندگی حیواناتی از قبیل مرغ ، غاز ، اردک و امثال اینها ، به نظر من خیلی درس آموز است . آرامش و سکوت در میان تپه و دشت ، انسان را می‌سازد . بیابان ، صحرا ، شب ، شبهای پر ستارهٔ کویر ، تاول و پینهٔ دست ، آفتاب سوزان ، سرمایی که از شدت آن پوست دست انسان ترک می‌خورد و زخم می‌شود ؛ زخمهایی که گاهی تا پنج ماه بر دست می‌ماند . بله ، اینهاست که انسان را می‌سازد . بزرگ شدن در ناز و نعمت و میان زرق و برق انسان را تنبل بار می‌آورد . ایتالیایی‌ها در قرچک یک کارخانه تیرچه بلوک زده بودند که حالا هم هست . من یک سال تابستان در آنجا کار کردم . خیلی هم ضعیف بودم . سرم داد می‌زدند و از من کار می کشیدند . آخرش هم کارم به بیمارستان کشید ، ولی خب کار کردم . الان می‌فهمم تیرچه بلوک یعنی چه ؟ آجر سفال یعنی چه ؟ بتون و

میلگرد یعنی چه ؟ سقف زدن یعنی چه ؟ خشت مالی را هم زمان پدرم ، وقتی که ولی آباد را می‌ساخت ، از یک خشت مال به نام مشهدی باقر آموختم . اتفاقاً هفتهٔ پیش به ارگ بم رفته بودم ، بنایی که با خشت خام ساخته شده بود به نظرم در بعضی ابعاد ، از تخت جمشید مهم‌تر آمد . در آنجا زمینی را برای نیروی هوایی گرفتم تا یک پایگاه با خشت خام بسازم . آنجا را که می‌دیدم ، همه‌اش مشهدی باقر در ذهنم بود . خشت مالی‌ها در ذهنم بود . می‌دانم که می‌شود ، حتماً نباید آجر فلان شکل انگلیسی باشد ، آهن فلان شکل آمریکایی باشد . چرا که خودم این کار را کرده‌ام . در کوره‌های آجرپزی اطراف قرچک ، بعد از یتیم شدنم کار کردم . می‌فهمم کوره آجرپزی چیست ، چه جوری خشت می‌زنند ، چرا این خاک نمک دارد و نمی‌شود ، چرا آن خاک آهک دارد و نمی‌شود . چرا باید روی زمین را کنار زد و آن زیر ، دنبال خاک مناسب گشت . این چراها را همان موقع فهمیدم . مدتها نیز در خشکشویی برادرم کار کردم . در آن خشکشویی ، کار رفوکاری انجام می‌شد . گاهی کار دوخت هم می‌کردیم . من با کار خیاطی ، رفوگری ، خشکشویی ، اتوشویی و امثال اینها آشنا شدم ، کار کردم . پدر صاحبم در آمد . از بس که کارکردم ، سرانجام همه این کارها را به معنی واقعی یاد گرفتم . در نتیجه در خانه و زندگی‌ام نیز همیشه خودم این کارها را کرده‌ام . بهترین دوستان و رفیقان من در نیروی هوایی کارگرند ، آنهایی که آن پایین دارند کار می‌کنند و همه هم این را می‌دانند . بعضی‌ها می‌گویند که ستاری چرا آن یکی را از من بیشتر دوست دارد ؟ بحث فرماندهی و اینها نیست . من اینها را به هیچ وجه از خودم جدا نمی‌دانم . من از همین‌ها هستم . من مال یک جای دیگر که نیستم . به یاد دارم بعد از فوت پدرم ، ما کسی را نداشتیم . مادرم بود با چهار بچه صغیر . یک دایی در مشهد داشتیم که او کارمند ارتش بود و تانک تعمیر می‌کرد . دایی ما زندگی‌اش را در مشهد فروخت و به تهران آمد . از آن روز تا روز مرگش برای من حکم پدر را داشت . (دختر همین دایی‌ام همسر من است .) او در بخش تانک کار می‌کرد . یک کارمند جزء و کارگر آچار بدست روغنی بود . اما عجیب تانک درست می‌کرد . باور کنید که امروز پیر مرد هستید و در نیروی هوایی کار فنی می‌کنند ، من هر گاه به چهرهٔ هر کدام آنها نگاه می‌کنم ، سیمای دایی‌ام جلو چشمانم مجسم می‌شود . انسانهای پاک ، انسانهای مؤمن و با خدا . انسانهایی که ریش سفید یک خانواده هستند و انسانهایی که چقدر غیرت کار کردن دارند ! به این کار مسلطند و چقدر پاک کار می‌کنند . من اینها را از خودم و خودم را از اینها می‌دانم . یکی از دلایلی که الان من کارگر و سربازم را دوست دارم ، این است که تمام آن کارهایی که خودم می‌کردم ، با نگاه کردن به چهرهٔ اینها ، دستهای پینه بسته‌شان در چهره‌شان ،کف دستهایشان ، زانوی پاره و آستین در رفته‌شان همه آن کارها برایم تداعی می‌شود . من می‌دانم کارگری که نیمه‌های شب کار می‌کند ، چه می‌کشد . چون خودم این رنج را حس کرده‌ام . هر چشمی نمی‌تواند این را ببیند . من می‌فهمم یخ می‌کند یعنی چه ، می‌دانم نوک ناخنهایش چه می‌شود ، انگشتهایش چه می‌شود . ابزار و وسایل سنگینی را که دست می‌گیرد و می‌خواهد بلند کند ، می‌دانم چه اتفاقی می افتد ، همه اینها رامی‌فهمم . اعتقاد دارم که اگر « منم » ، « منم » در کار باشد ، کار خدایی نیست و این طوری کار پیش نمی‌رود . خدای ناکرده اگر روزی انقلاب ما از مردم جدا شود ، کارش تمام است . حداقل دیگر انقلاب امام (ره) نیست . اینکه هر چیز را امام (ره) در مردم می‌دید ، برای این بود که خودش به مردم تعلق داشت و مردم را از خود جدا نمی‌دانست . خودکفایی را تجربه کرده‌ام

من فکر می‌کنم ، می‌شود مستقل مستقل بود . ما این را توی آن جامعهٔبسته کوچک روستایی تجربه کردیم . همیشه سر شیر ، کره ، خامه ،ماست تازه و همه چیز داشتیم . یادم است تابستان گله داری می‌کردیم . کسی را برای چوپانی نداشتیم ، خودمان چوپانی می‌کردیم . بیابان می‌رفتیم . ظهر که می‌شد ، مادرم ماستی را که صبح مایه زده و هنوز داغ بود با نان تازهٔ دستپخت خودش بر می‌داشت و برای ناهار من به بیابان می‌آورد . حالا اگر چلوکباب بخورم ، آن مزه را می‌دهد ؟ معلوم است که نمی‌دهد . آن خامه مال خودمان بود . سر شیر، کره ، پنیر و نان ساختهٔ دست خودمان بود . از لحظه‌ای که آب به زمین می‌دادیم و تا هنگامی که محصولش را برداشت کرده و می‌خوریم ، همه‌اش حاصل زحمت و دسترنج خودمان بود . سبوس ، کنجاله ، علف ، یونجه ، کاه

گندم ، کاه جو و خیلی چیزهای دیگر را خودمان تولید می‌کردیم . ما این را به چشم دیده‌ایم که می‌شود خود کفا بود و در مغز من حک شده که می‌شود محتاج دیگران نبود . می‌توان آن چنان زندگی کرد که احساس کنیم خوشبخت‌تر از ما هیچ کس در جهان وجود ندارد . چرا فکر می‌کنیم مرغ همسایه غاز است ؟ خب اگر ، این فکر را بتوانیم تقویت کنیم که خودمان همه کار می‌توانیم انجام بدهیم و دارای یک فرهنگ غنی هستیم . شما فکر می‌کنید ؛ ماهواره و ... می‌توانند آدم را گول بزنند ؟ فیلم‌ها و تبلیغات مسموم می‌توانند آدم را گول بزنند ؟ ما باید مسائل را ریشه‌ای مراقبت کنیم و آینده را روی این ریشه‌ها بسازیم . تا زمانی که به دانشکده افسری بیایم ، روزنامه ندیده بودم و نمی‌دانستم روزنامه چیست . یادم است زمانی که در دبیرستان ورامین درس می‌خواندم ، کسانی را می‌دیدم که عصرها چند برگ کاغذ به دست می‌گرفتند و صدا می‌زدند : « روزنامه » من که پول برای خریدن روزنامه نداشتم ، اصلاً توجهی هم به آن نمی‌کردم . بنابراین از اخبار و اطلاعاتی هم که درون آن نوشته می‌شد بی اطلاع بودم . کلاس هشتم (دوم دبیرستان) بودم و پیاده به ورامین می‌رفتم ، سر راهم یک قهوه‌خانه بود ، صاحب آن برای اولین بار ، یک دستگاه رادیو آورده بود که با نفت کار می‌کرد . رادیو ، شکل و شمایل عجیبی داشت ! در واقع چراغی بود که با بالا کشیدن فتیله‌اش صدای رادیو بلند می‌شد و هر گاه فتیله‌اش را پایین می‌کشید ، صدای آن کم می‌شد . هر گاه به جلو قهوه خانه می‌رسیدم ، می‌ایستادم و کمی به این رادیوی عجیب و غریب نگاه می‌کردم . راستش زیاد توجهی به آنچه می‌گفت نداشتم ، تنها طرز کار آن برایم جالب و دیدنی بود . اصلاً توی آن محل پیچیده بود که فلانی یک رادیوی نفتی دارد . بقیه‌اش برایمان معنی نداشت که حالا این دارد چه می‌گوید . چه می‌دانستیم چیست و چه می‌گوید . مخصوصاً اگر کسی گوشه گیر باشد و کاری هم به کار کسی نداشته باشد خیلی کم‌تر اطلاعات به دست می‌آورد . و همین باعث می شود که از حوادث دور بماند . حادثه ۱۵ خرداد

حادثه ۱۵ خرداد که اتفاق افتاد ، کلاس هشتم بودم و موقع امتحانهایم بود . محل اتفاق حادثه ، سر راه مدرسه من بود ؛ اما تعطیل بودیم و فقط برای امتحان به مدرسه می‌رفتیم . در آنجا یکی دو روحانی خیلی خوب برای مردم سخنرانی می‌کنند و پس از آن ، مردم به حرکت در می‌آیند . عمه ما هم که در پیشوا بود ، سر و سینه کوبان به خانه آمده بود و به پسرانش – که سه جوان برومند بودند – گفته بود : « اگر به کمک آقای خمینی نروید شیرم را حلالتان نمی کنم . » آنها هم بلافاصله کفن می‌پوشند و به سوی ورامین راه می‌افتند . کلانتری ورامین در مقابل حرکت مردم مقاومت نکرده بود . آنها مسیر را ادامه داده و به باقر آباد رسیده بودند ، در روی پل باقرآباد نیروهای نظامی مردم را به گلوله می‌بندند و حسابی هم آنها را کتک زده بودند . بعد به مردم می‌گویند که سعی کنید از جاده عقب بروید ، آنهایی که این را می‌شنوند ، جان سالم به در می‌برند ، و آنها که از جاده خارج می‌شوند ، هدف گلوله قرار می‌گیرند . تعدادی هم کفن پوش در جلو جمعیت بودند که آنها نیز تیر خورده بودند . خبر این حادثه به گوش همه نرسید . دو سه‌نفر از مؤمنین آمدند ، به من و چند نفر دیگر از هم سن و سالهایم گفتند که ، آنجا را قرق کرده‌اند و نمی‌گذارند کسی برود ، شما بچه‌اید و کاری به کارتان ندارند ، بروید و آنجا را نگاه کنید ، ببینید آیا کسی که زخمی شده باشد ، آنجا افتاده یا نه . راه‌آهن به موازات جاده کشیده شده بود و در قسمت شمال و جنوب جاده تا آنجا که به راه آهن می‌رسید ، زمینهای کشاورزی بود . بعد از ریل راه آهن یکی دو تا تپه کوچک بود و باز بیابانهای زراعتی ناهموار شروع می‌شد . به ما گفتند : بروید و این جاها را بگردید ، شاید باز هم کسی مانده باشد . ما رفتیم و برگشتیم ؛ یادم می‌آید آن منطقه را که گشتم نزدیکی‌های جاده ، خیلی خون ریخته شده بود . بعد کتاب را زیر بغل زدم و به حساب اینکه دارم به مدرسه می‌روم ، به ضلع شمالی جاده رفتم . معلوم بود که دو سه روز پیش در آنجا آب افتاده بود و زمین گل شده بود . توی آن گلها این بندگان خدا برای فرار از تیر ، دویده بودند و جای پایشان گود افتاده بود و بعضی از آن جای پاها پر از خون بود . بعضی جاها معلوم بود که کسی روی گلها افتاده و خون زیادی از او رفته است . در فاصله پانزده – بیست متری جاده گودال عمیقی وجود داشت که دهانه‌اش بسیار وسیع بود . تعدادی از مردم زخم خورده ، داخل آن افتاده بودند . آنجا خون زیادی ریخته شده بود ؛ اما از مجروحین اثری نبود . جلو پاسگاه ژاندارمری

باقر آباد ، سه یا چهار جنازه را دیـدم که روی زمین افتاده بودند . شاید آنها را برای این نگه داشته بودند که به مردم نشان بدهند و رعب و وحشت در دلشان ایجاد کننـد . به هر حال من کسـی را نتوانسـتم پیـدا کنم . آمدم و گفتم کسـی را آنجا ندیدم . یک هفته بعدبود که توانستیم خبری از سلامتی پسر عمه‌هایمان به دست آوریم . از واقعه پانزده خرداد فقط همین را به یاد دارم . آن وقت ما بچه بودیم و حرفی به ما نمی‌زدند . چند سال بعد بود ، یک شب یکی از پسرهای عمه‌مان خانه ما بود ، او همه چیز را برایم گفت . آنجا بود که من از زبان پسر عمه‌ام با شخصیت امام (ره) و اینکه او چه کرده و چه اهدافی را دنبال می کند ، آشنا شدم . سه سال دوره دبیرستان را در ورامین خواندم . در سال اول ، برادر بزرگم که ازدواج کرده بود ، برایم اتاقی در ورامین ، نزدیک ایستگاه راه آهن گرفته بود . خـانمش ، حبوبـات یک هفته‌ام را تمیز می کرد تا من بتوانم برای خودم غـذا درست کنم . مثلاً لوبیای خشک را با برنـج ، مخلوط می کرد و من با آن برای خودم « دمی » درست می کردم . پول هم به من می‌دادنـد ، با آن پول از قصابی که نزدیک ما بود گوشت می‌خریدم . گاهی اوقات برای خودم آبگوشت درست می کردم . زمانی که از ولی آباد به ورامین می‌آمدم خیلی کم خرج می کردم . قبل از آن هم ، روزی یک تخم مرغ ناهارم بود . تخم مرغی که از مرغ خودمان بود . اگر یک موقع ، مقداری کره و یا روغن هم داشتیم، برایم نیمرو درست می کردنـد . بعد یک تکه نان ، توی بقچه می‌پیچیدم و به مدرسه می‌رفتم و همان طور که گفتـم یـک سـال هـم خـودم غـذا می‌پختـم و همـه نگرانی‌ام ایـن بـود که سـال دیگر، این هم نیست . در سـال ۱۳۴۶ بـا پایان یافتن تحصیلات متوسطه وارد دانشکده افسری شد و پس از پایان دوران آموزش به درجه ستوان دومی نائل گشت . سال ۱۳۵۰ بود که برای گذرانـدن دوره عملی کنترل رادار، راهی کشور امریکـا شـد و پس از یـک سـال به ایران بـاز گشت و به عنوان افسر شکاری نیروی هوایی مشغول به کار شـد . سه سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۴ در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته برق و الکترونیک پذیرفته شد اما با شروع جنگ تحمیلی در حالی که بیش از چند واحد به پایان تحصیلات دانشگاهی اش باقی نمانده بود ، دفاع از میهن را ترجیح داده و تحصیل را رها کرد. وی افسری مؤمن ، شجاع و تیزهوش بود. طرح ها و ابتکارات زیادی در تجهیز سیستم های راداری و پدافندی به اجرا گذارد که سدی محکم در برابر تجاوزات دشمن بود. در سال ۱۳۶۳ به دلیل کارایی و لیاقتی که از خود نشان داده بود به سمت معاونت عملیات پدافند نیروی هوایی منصوب گشت. سال ۱۳۶۴ زمان ارتقاء او به سمت معاونت طرح و برنـامه نیروی هـوایی بود . سـرانجام این نیروی متعهـد و کارآمـد در بهمن مـاه ۱۳۶۵ به فرمانـدهی نیروی هـوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب گردید و تاهنگام شـهادت عهده دار این امر خطیر بود و سـرانجام این انسان خلاق و مشتاق پس از گذراندن ۴۶ بهار پربار در سال ۱۳۷۳ به دیدار یار شتافت .

ستوده، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن ستوده : فرمانده واحد اطلاعات و عملیات لشگر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دوم فروردین مـاه سال ۱۳۴۲ در روستـای نـاو متولـد شـد. مـادرش در مورد دوره قبل از تولـد او چنین می گویـد: شب نوزدهم ماه رمضـان بود که خواب دیـدم مردی بـا قـد بلنـد و شال سبزی همراه با یک درویش به خوابم آمـد و گفت که اسم پسرت را حسـن بگذار. او بیشتر نقاشـی می کشـید و در هنگام بازی برای خود اسـلحه درست می کرد. از ۷ سالگی به یکی از مدارس مشـهد رفت، کلاـس اول را در سال ۱۳۴۹ آغـاز کرد و در سال ۱۳۵۴ به مـدرسه راهنمایی دفت. وی صـبح به مـدرسه می رفت و بعد از ظهر در مغازه شـیشه بری به کار مشغول می شد و از سال دوم راهنمایی ترک تحصیل کرد. اولین تغییرات در شهید از زمانی بوجود آمد که

او به مسجد محله «مهرآباد» رفت و آمد پیدا کرد. او در این زمان نوجوانی فعال، اجتماعی و معاشرتی بود. بیشتر مطاعاتش در زمینه کتابهای مذهبی بود. او از ۱۸ سالگی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مشغول به خدمت شد.

پدر شهید در مورد درستی کردار او در این دوره می گوید: ماشین سپاه در اختیار حسن بود. در این موقع جهیزیه یکی از اقوام را می خواستند، ببرند. به ایشان گفتیم که برای کمک و بردن جهیزیه از ماشین سپاه استفاده کند. گفت: حاضرم پول زیادی از جیب خودم خرج کنم ولی از بیت المال چیزی خرج نشود و از آن سوء استفاده نکنم.

خیلی مهربان بود و با دیگران رابطه بسیار خوبی داشت. شهید در ۱۹ سالگی ازدواج کرد و ثمره این ازدواج دختری به نام زهرا متولد ۱۳۶۳ و پسری به نام محمد متولد ۱۳۶۵ است.در مورد نحوه شهادت او چنین گفته شده است: شب اول عملیات کربلای ۴ همراه گردان به منطقه عملیاتی رفت. چون دشمن را که از آنجا به طرف نیروها تیراندازی می کردند، با آرپی‌جی زد و وقتی جلو می رفت از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت.

شهادت او در تاریخ ۴/۱۰/۱۳۶۵ و در محل جزیره بوارین اعلام شده است. پیکر مطهر شهید در آن آن منطقه ماند تا اینکه در ۲۱ مرداد ۱۳۶۸ به کشور برگردانده شد و حرم مطهر امام رضا به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

ستوده، سیاوش

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سیاوش ستوده متولد ۱۳۲۳ هـش دارای دکترای رشته باغبانی و عضو هیئت علمی دانشگاه روانشتاین با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات و آثاری پیرامون سازگاری میوه های نواحی نیمه مرطوب با اقلیم برّی می باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : سیاوش ستوده دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه تهران ود کتر رشته باغبانی از دانشگاه روانشتاین می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته باغبانی و اخذ مدرک دکترای آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی سیاوش ستوده بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : سیاوش ستوده در کنار تحصیل به مطالعه، پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : سیاوش ستوده پس از اخذ مدرک دکتری در رشته باغبانی به عضویت هیئت علمی گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه روانشتاین در آمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در انجا مشغول به انجام خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سیاوش ستوده عضو هیئت علمی و دانشیار گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه روانشتاین است.فعالیتهای آموزشی : سیاوش ستوده سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه باغبانی در دانشگاه روانشتاین به تدریس دروس تخصص رشته باغبانی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سیاوش ستوده در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری پیرامون خوزه های علمی علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : سیاوش ستوده از جمله دانشمندان علم باغبانی است که پژوشها و تلاشهای علمی وسیعی درباره سازگار سازی میوه های نواحی نیمه مرطوب با اقلیم برّی انجام داده است.

آثار : سازگار سازی میوه های نواحی نیمه مرطوب با اقلیم بری

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

ستوده، فتح‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حدود سال ۱۲۹۵ در تهران تولد یافت. پس از اخذ لیسانس از دانشگاه تهران به آمریکا رفت. مدت ده سال در آمریکا تحصیل کرد، درجه‌ی لیسانس مدیریت و مهندسی صنایع گرفت. پس از مراجعت به ایران، چندی مدیر عامل کارخانه‌ی شماره‌ی ۵ ونک بود. در سال ۱۳۴۳ به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شیلات شمال منصوب گردید و در همان سال در کابینه‌ی حسنعلی منصور، وزیر پست و تلگراف و تلفن شد. در کابینه‌ی هویدا هم شغل خود را حفظ کرد. ستوده تا اوایل سال ۱۳۵۳ در آن سمت بود. هنگام تحصیل در اروپا چپ‌گرای تندرو بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ستوده، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود ستوده : قائم مقام فرمانده لشگر۳۳المهدی(عج) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در شهریور ماه ۱۳۳۵ ه.ش در یکی از روستاهای شهرستان «فسا» در خانواده ای مذهبی، متدین و عاشق اهل بیت، چشم به جهان گشود. پس از گذراندن دوره ابتدایی در روستا، راهی شهرستان فسا شد و در هنرستانهای این شهر تحصیلات متوسطه خود را به پایان رساند.

وضعیت مالی خانواده به دلیل فقر اقتصادی منطقه و تنگناهایی که از جانب عوامل رژیم ستمشاهی برای مردم مستضعف آن دیار روا داشته بودند، باعث شد که او از سنین نوجوانی به منظور کمک به امر معاش خانواده، در کنار تحصیل به همراه پدرش به کار کشاورزی و دامداری بپردازد. او برای والدینش احترام خاصی قایل بود و از محبت به آنها دریغ نمی ورزید و سعی می کرد حقوق آنها را به بهترین شکل رعایت کند.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در جریان تظاهرات مردمی در روستای محل سکونتش «خیرآباد» (از توابع شهرستان فسا) دستگیر و مورد ضرب و شتم عوامل رژیم منفور پهلوی قرار گرفت. او علاوه بر فعالیت گسترده سیاسی، به طور جدی در جریانات سیاسی شهر نیز نقش موثری داشت و در سازماندهی مردم منطقه و جذب آنها (با توجه به اعتماد مردم نسبت به او) بسیار کوشا بود.

با پیروزی انقلاب اسلامی به منظور حفظ دست آوردهای انقلاب اسلامی به عضویت هسته های اولیه کمیته انقلاب اسلامی در آمد. پس از مدتی به سازمان جوانمردان (که توسط ژاندارمری و به منظور مقابله با توطعه اشرار ایجاد شده بود) پیوست و در فعال نمودن این تشکیلات نقش بسیار مفید و ارزنده ای را ایفاد نمود. پس از آن با عضویت در سپاه به خیل عظیم پاسداران توحید پیوست.

به گفته مسئولین مافوق او در این نها مقدس؛ بینش عمیق فکری، استعداد مناسب نظامی، سرعت عمل و اخلاق حسنه شهید ستوده، از وی شخصیتی قوی و موثر ساخت و جوهره وجودی اش را شکوفا کرد. او از جمله پاسداران مخلص و عاشقی بود که در خدمت

نظام و امام عزیز(ره) در طول مدت حضورش در سپاه به عنوان خدمتگزاری صادق و پرتلاش، سربازی شجاع و وفادار، لحظه ای درنگ نکرد و با تمام وجودش در راه تحقق آرمانهای متعالی انقلاب اسلامی تلاش نمود همواره در ماموریتهای حساس و مخاطره آمیز از هرگونه جانفشانی دریغ نداشت.

ایشان از اوایل درگیری در کردستان، جزو اولین گروههایی بود که همراه تعدادی دیگر از برادران به آن دیار رفت و چون کوهی استوار، در مقابل گروهکهای وابسته مزدور ایستاد و دلیرانه به دفاع از حریم اسلام و قرآن پرداخت.

با شروع جنگ تحمیلی و اعزام نیرو به جبهه نبرد، ندای رهبر و مرداش را لبیک گفت و پس از طی دوره فشرده آموزش نظامی در «شیراز»، به عنوان اولین گروه اعزامی از« فسا»، راهی منطقه جنوب شد.

هنگامی که این گروه به «اهواز »رسیدند، هنوز «خرمشهر» سقوط نکرده بود و هر لحظه فشار دشمن برای اشغال این شهر زیادتر می شد. با توجه به نیاز شدید جبهه به نیروی انسانی، با خیانت بنی صدر و دستهایی که در کار بود، مدت چهارده روز آنها را در اهواز نگه داشتند و عملاً مانع پیوستن آنان به رزمندگان در خط مقدم جبهه شدند. در زمانی که آخرین مقاومتها در مقابل فشار شدید دشمن توسط نیروهای مردمی و سپاه انجام می گرفت و شهر در آستانه سقوط بود و «آبادان» در محاصره قرار داشت، گردان به سرپرستی شهید «ستوده» از طریق بندر «ماهشهر» به وسیله یک فروند دوبه به سمت «آبادان» عزیمت کرد.

در مسیر راه به واسطه جدا شدن یدک از یدک کش، مدت سه شبانه روز در آبهای «خلیج فارس »بدون آذوقه کافی سرگردان بودند، اما توکل، سعه صدر، تدبیر و توصیه به حق و صبر این فرمانده دلاور و استقامت رزمندگان همراهش، باعث شد که لطف خدا شامل حال آنان گردد و از مهلکه نجات یابند. پس از آن خود را به ایستگاه هفت آبادان رساندند و در آنجا با پیوستن به رزمندگان مدافع شهر، مقابله همه جانبه با متجاوزین بعثی را ادامه دادند.

پس از شکستن محاصر ه «آبادان» ایشان بنا به ضرورت، راهی جبهه «کرخه نور »شد و در کنار دیگر همرزمان به مصاف با دشمن بعثی پرداخت. در این منطقه، خطر حمله دشمن به مواضع خودی به حدی بود که یکی از همرزمان شهید نقل می کند: تا زمانی که در منطقه کرخه نور بودیم هرگز نشد حتی یک شب شهید ستوده بدون پوتین استراحت کند و هر لحظه آمادگی کامل برای هجوم به دشمن در او وجود داشت.

اوسلحشورانه در عملیات و نبردهای متعددی در جنوب از قبیل فتح المبین، بیت المقدس و رمضان شرکت داشت و به دلیل همین رشادتها و استعداد درخشان و خلوص، پس از عملیات رمضان به سمت جانشین فرمانده تیپ المهدی(عج) منصوب شد. از آن به بعد نیز همچون گذشته با وجود مشکلات زیاد و گرفتاریهای خانوادگی، جنگ را در راس امور خود قرار داد و با همین انگیزه هرگز جبهه را ترک نکرد.

در عملیات والفجر۲، خیبر و بدر نیز نقش به سزایی داشت و با دلاوری تمام در عرصه های نبرد حماسه آفرید. این سردار عارف علاوه بر سلحشوری و جنگجویی، انسانی وارسته و اهل تهجد بود. او دارای جاذبه و دافعه ای علی گونه بود و با اقتدار به امیر مومنان حضرت علی(ع) که در وصیتی به محمدابن حنفیه فرمودند: «به هنگام روبرو شدن با دشمن جمجمه ات را به خدا عاریه بده، دندانهایت را به هم بفشار، آخر صفوف دشمن را در نظر بگیرد و به قلب دشمن بتاز» همیشه در پیشاپیش رزمندگان، قلب دشمن را نشانه می رفت.

به دیگران در پیشبرد کارها کمک می کرد. او برای دوستان و همرزمانش راهنما و دلسوز بود و صمیمیت، دلسوزی، اخلاص و یکرنگی اش همگان را مجذوب خود می ساخت.

به نماز اول وقت بسیار حساس و مقید بود و برای شرکت در نماز جماعت اهمیت فراوانی قایل بود. عشق و علاقه اش به ولایت فقیه او را در ولایت ذوب نموده بود. بارها می گفت: تنها چیزی که یک مسلمان را در جنگ نگه می دارد، تعهد او به اسلام و اطاعت

محض از ولی فقیه است. او در کار و ماموریت، عاشقانه انجام وظیفه می کرد و عادتش این بود که در ماموریتهای گروهی، هر کار به زمین مانده ای را انجام دهد.

عقیده اش این بود که مناعت طبع رزمندگان، آنها را از طرح مسائل و مشکلات خانوادگی باز می دارد و این وظیفه فرماندهان است که مشکلات آنها را شناسایی و در رفع آن کوشا باشند.

شهید ستوده معتقد بود، فرمانده باید بر قلوب رزمندگان فرماندهی کند، چرا که در صحنه خونین عملیات، رزمنده ای امر فرمانده اش را اطاعت می کند که از صمیم قلب به او اعتقاد و علاقه داشته باشد.

به نظم و انضباط اهمیت فراوانی می داد و این خصلت نشات گرفته از عمق اعتقادات او بود. با عمل خود، دیگران را نیز به نظم و رعایت شئون اسلامی تشویق می کرد.

برادری بسیار دلسوز بود و برای بچه های جبهه حالت پدری داشت و همیشه دوستانش را به حضور در میادین نبرد و بهره وری از سفره گسترده الهی دعوت می کرد. حق پدر و مادرش را به خوبی ادا می کرد و از روی صفا و اخلاص به آنها احترام می گذاشت.

در عملیات پیروزمندانه بدر در شرق «دجله»، نیروهای لشکر ۳۳ المهدی(عج) مواضع حساسی را در آن سوی آب تصرف کرده بودند و خود را برای هجوم آماده می کردند. متجاوزین عراقی پاتک سنگینی را به فرماندهی سرلشکر عدنان خیرالله (که با هلیکوپتر شخصاً پاتک را هدایت می کرد) آغاز کردند. برادران لشکر با مقاومت خود پاتک آنها را سرکوب نمودند. حدود ساعت ۱ بعدازظهر بود که سردار رشید اسلام حاج محمود ستوده پس از بازگشت از سرکشی به خط مقدم، بر اثر برخورد مستقیم گلوله تانك به سنگر هدایت عملیات، مورد اصابت قرار گرفت و با پیکری خونین به خیل شهیدان دفاع مقدس پیوست و به وصال جانان دست یافت و عاشقانه به آرزوی دیرینه خود رسید.

منابع زندگینامه : پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شیراز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ستوده‌ی تهرانی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۶ ش)، استاد دانشگاه و نویسنده. در تهران متولد شد. پس از پایان دوره‌ی ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۰۴ ش از مدرسه‌ی علوم سیاسی فارغ‌التحصیل و داخل وزارت دادگستری شد. در سال ۱۳۰۶ ش برای ادامه تحصیل به فرانسه عزیمت کرد و موفق به اخذ لیسانس و دکتری در اقتصاد و امور اداری شد. ضمن تحصیل در دانشکده‌ی حقوق پاریس موفق به دریافت دیپلم مدرسه‌ی علوم سیاسی در رشته‌ی مالی شد. در سال ۱۳۱۵ ش به ایران مراجعت و در دانشکده‌ی حقوق به تدریس آمار و حقوق اداری اشتغال یافت تا آنکه کرسی تدریس تاریخ دیپلماسی عمومی به وی واگذار گردید. از آثار وی: «تاریخ دیپلماسی عمومی»، در دو مجلد.[۱]

فرزند حاج علی‌اکبر بازرگان، در ۱۲۸۶ در تهران متولد شد. پس از اتمام دوره‌ی دبستان و دبیرستان وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و لیسانس گرفت. در ۱۳۰۷ در زمره دانشجویان اعزامی به اروپا قرار گرفت و به فرانسه عزیمت کرد و در پاریس دوره‌ی لیسانس و دکترا را گذرانید و به ایران بازگشت. در ۱۳۱۸ پروانه‌ی وکالت دادگستری گرفت و در همان سال به سمت دانشیاری آمار در دانشکده حقوق انتخاب گردید و یک سال بعد استاد کرسی تاریخ دیپلماسی عمومی شد و پس از چندی، کرسی استادی حقوق تجارت و حقوق دریائی و هوائی را عهده‌دار شد. وی مدتی نیز معاونت دانشکده حقوق را عهده‌دار بود.

دکتر ستوده تهرانی ضمن عهده‌داری وظایف دانشگاهی، مشاغلی را نیز احراز کرد از جمله چندی مشاور حقوقی و رئیس اداره بررسی و آمار بانک کشاورزی بود. چندی هم عضویت هینت مدیره شرکت سهامی بیمه را عهده‌دار گردید و در ۱۳۳۲ در کابینه‌ی سپهبد زاهدی، به معاونت وزارت اقتصاد برگزیده شد و قریب یک سال و نیم در آن سمت بود.

دکتر ستوده تالیفاتی برای تدریس رشته‌ی تخصصی خود نوشته و انتشار داد، از جمله سه جلد تاریخ دیپلماسی عمومی است که سالها در دانشکده حقوق تدریس می‌شد. وی از وکلای مبرز دادگستری بود و چون به زبان‌های فرانسه و انگلیسی تسلط داشت، بیشتر شرکت‌های خارجی وکالت خود را به او واگذار می‌کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۵۶۹ -۵۶۸ /۲).

ستیغ، عبدالرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالرضا ستیغ متولد ۱۳۲۴ ش دارای دکترای رشته باغبانی عضویت هیئت علمی دانشگاه پاریس (انستیوی ژاک میسترال) با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون سمپاشی دوره ای میوه های مدیترانه می باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : عبدالرضا ستیغ دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه اصفهان کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه اصفهان و دکترای باغبانی از دانشگاه پاریس میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته باغبانی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی عبدالرضا ستیغ بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : عبدالرضا ستیغ د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : عبدالرضا ستیغ پس از اخذ مدرک دکتری در رشته باغبانی به عضویت هیئت علمی گروه کشاورزی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه پاریس (انستیوی ژاک میسترال) درآمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : عبدالرضا ستیغ عضوهیئت علمی و دانشیار گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه پاریس (انستیوی ژاک میسترال) است.فعالیتهای آموزشی : عبدالرضا ستیغ سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه باغبانی در دانشگاه پاریس (انستیوی ژاک میسترال) به تدریس دروس تخصصی رشته باغبانی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : عبدالرضا ستیغ در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر سیامک علاءالدین از جمله دانشمندان علم باغبانی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی درباره سمپاشی دوره ای باغبانی میوه های مدیترانه انجام داده است.آثار : آبیاری هوشمند مطابق با فصول و موقعیت خورشید

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

سجادی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید مصطفی سرابی واعظ و ناطق زبردست، در ۱۲۹۹ در شهر مشهد پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شهر مشهد به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی ادبیات تهران شد و پس از سه سال تحصیل درجه‌ی لیسانس در ادبیات فارسی گرفت. در سال ۱۳۱۹ که رادیو در ایران تاسیس و شروع به کارکرد وی به عنوان گوینده استخدام گردید و قسمتی از برنامه‌های رادیو توسط او اجرا می‌شد. پس از مدتی به ریاست اداره‌ی رادیو منصوب گردید. رضا سجادی مدتی هم ریاست اداره‌ی مطبوعات وزارت پیشه و هنر را عهده‌دار بود و آنگاه به سازمان برنامه منتقل گردید و معاون اداره کل بازرسی شد. چندی هم معاون اداره تبلیغات و انتشارات بود تا اینکه مدیرکل تبلیغات و انتشارات گردید. وی در حکومت پنج روزه‌ی قوام‌السلطنه در ۱۳۳۱ دارای همان سمت بود و به دستور قوام‌السلطنه، اعلامیه وی را تحت عنوان «کشتیبان را سیاستی دگر آمد» با صدای غرای خود خواند.

وی مدتی شهردار اصفهان شد و در عمران و آبادی آن شهر تلاش بسیار نمود، سپس با سمت شهرداری به رشت انتقال یافت و مدت نسبتا کوتاهی شهردار رشت بود. سپس در سال ۱۳۴۳ با سمت قائم‌مقام استاندار خوزستان، شهرداری خوزستان را بر عهده گرفت. در این سمت وی شهرداریهای تمام شهرهای خوزستان را عهده‌دار بود. پس از آن شهرداری مشهد را عهده‌دار گردید. در انتخابات دوره‌ی بیست‌وسوم قانونگزاری به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و مدت چهار سال نماینده‌ی مجلس بود.

رضا سجادی چندی قائم‌مقامی استانداری خراسان را در منطقه‌ی جنوبی خراسان عهده‌دار بود. آخرین سمت وی شهرداری مشهد بود. سجادی مجموعا در سه نوبت شهرداری مشهد را عهده‌دار بود. سجادی ناطقی زبردست و ادیبی پرمایه بود و اطلاعات عمومی وی درباره‌ی خانواده‌ها و افراد بسیار جالب است به طوری که معروفیت دارد نامبرده «۰۸» ایران است.

سجادی شعرشناس هم بود و غالب اشعار معروف شعرای ایران را در حافظه‌ی خود ذخیره کرده بود و هنگام محاوره و گفتگو با اشخاص، از اشعار قدما، شاهد مثال می‌آورد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سجادی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرزا یحیی مجتهد و نوه‌ی دختری میرزا حسن آشتیانی روحانی متنفذ دوران ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه است. در ۱۲۷۸ ش در تهران تولد یافت. تحصیلات قدیم و جدید را ادامه داد و از مدرسه‌ی عالی حقوق درجه‌ی لیسانس گرفت و به خدمت در دادگستری درآمد. چند سالی در عدلیه اشتغال داشت تا برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و دکترای حقوق دریافت نمود. در سال ۱۳۱۰ ش به دادستانی مشهد و سپس به دادستانی استان خراسان منصوب شد و پس از آن دادیار دیوان عالی کشور گردید. در اواخر سال ۱۳۲۱ به معیت تنی چند از قضات، به پیشنهاد داور از وزارت دادگستری به وزارت مالیه انتقال یافت و مدیر کل انحصار تریاک شد. پس از چندی، ریاست کل گمرک را به او سپردند. در سال ۱۳۱۵ مجید آهی وزیر راه، او را به معاونت خود برگزید. پس از یک سال، آهی مغضوب شد. سجادی ابتدا به کفالت و سپس به وزارت راه رسید و کار تکمیل راه‌آهن سراسری و ایجاد راه‌های شوسه را دنبال کرد. در کابینه‌های جم، متین دفتری، علی منصور و فروغی وزیر راه بود. در اواخر شهریور ۱۳۲۰ از طرف دولت ماموریت یافت که هرچه زودتر شاه سابق را ملاقات و ترتیب انتقال دارائی او را بدهد. سجادی به دستور دولت به اصفهان رفت و موجبات انتقال ثروت رضاشاه را فراهم نمود. رضاشاه ناچار کلیه دارائی خود را اعم از منقول و غیرمنقول در قبال یک سیر

نبات بـه فرزنـدش هبه کرد. در آذرمـاه ۱۳۲۰ از کـابینه کنـار رفـت، شـهردار تهران شـد. در سـال ۱۳۲۱ به معـاونت نخست‌وزیری برگزیده شد و یک سال بعد به ریاست بانک رهنی ایران مبعوث گردید.

در اواسط ۱۳۲۲ به اتفاق عده‌ی زیادی از رجال و مقامات و افسران به جرم همکاری با آلمان فاشیست، از طرف متفقین بازداشت و به اراک اعزام گردید. نزدیک به یک سال در اسارت قوای بیگانه بود. پس از آزادی از زندان به ریاست بنگاه صنعتی و بازرگانی برگمارده شد. مدتی هم ریاست کمیسیون ارز با او بود. سایر مشاغل او به این شـرح است: وزیر پیشه و هنر و بازرگانی در کابینه‌ی احمـد قوام، وزیر اقتصاد ملی در کابینه‌ی ابراهیم حکیمی، وزیر فرهنگ در کابینه‌ی ساعد، وزیر دادگستری در کابینه‌ی ساعد، وزیر دارائی در کـابینه‌ی علی منصور، وزیر مشـاور در کـابینه‌ی زاهـدی، وزیر دارائی در کـابینه‌ی علاء، وزیر بازرگانی و سـرپرست امور اقتصادی و نایب نخست‌وزیر در کابینه‌ی شریف‌امامی.

سجادی در سال ۱۳۳۰ در کابینه‌ی مصدق‌السلطنه به جای دکتر اقبال به استانداری آذربایجان و ریاست دانشگاه تبریز منصوب شد و در اواخر حکومت مصـدق، به دادسـتانی انتظـامی ارتش رسـید. چنـدی هم اسـتانداری اصـفهان و مـدتی هم اسـتانداری خراسـان به عهده‌ی او قرار داشت.

در سال ۱۳۲۸ به ریاست هیئت تصفیه کارمندان دولت منصوب شد.این هیئت وظیفه داشت افرادی که واجد صلاحیت برای خدمت دولت نیستند مشخص نماید. سـرانجام این لیست تهیه شد و کارمندان به سه دسته تقسیم شدند: بند الف، بند ب، بند ج. بند اخیر کسانی بودنـد که صالـح برای خـدمت دولت تشـخیص داده نشـده بودنـد. وقتی این لیست منتشـر شـد، نام عده‌ی زیادی از رجال و بزرگـان و نماینـدگان مجلس در آن بـود سـر و صـدا و جنجـالی برخـاست، در مجلس نطق‌هـا ایراد گردیـد و اتهامـات بـه اعضـای کمیسـیون وارد کردند. سجادی از این اتهامات مصون نماند. نسبتهای زیادی به او دادند و مورد بغض و کینه‌ی خیلی‌ها قرار گرفت. البته آن لیست هیچوقت ملاک کار قرار نگرفت. سـجادی از دوره‌ی اول سـنا لاینقطع مقام سناتوری داشت. از دوره‌ی چهارم به بعد نایب رئیس سنا هم شد. در اواخر مشروطیت چند ماهی هم به ریاست سنا انتخاب شد.

محمد سجادی از یک خانواده‌ی روحانی بود، از لحاظ علمی مردمی جامع و به اصول مبانی حقوق آشنائی داشت. در کار اداری به کاردانی و جدیت ضرب‌المثل بود. در عین حال کج‌سلیقگی و تندی و حمایت از عده‌ای نالایق مورد تایید همگان می‌باشد. در عین دوران مشـروطیت ایران، سـجادی اولین و آخرین شخصـی بوده است که از ابتدای ورود به خدمت که پنجاه سال طول کشـید، حتی برای چنـد روز هم بیکـار نبوده است. تمام مقامات و افراد و حکومت‌ها او را مورد حمایت قرار داده‌انـد و همیشه مصـدر شـغل بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سجستانی، ابوسلیمان محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۳۹۱ –۳۸۰ ق)، فیلسوف، حکیم و عقایـد نگـار. معروف به سـگزی و مشـهور به منطقی. او به بغـداد رفت و در آنجـا رحل اقامت افکند و نزد متی بن یونس و امثال او درس خواند و مدتی نیز با یحیی بن عدی به سر برد و از او حکمت و منطق کسب کرد. وی نزد عضدالدوله‌ی دیلمی دومین سـلطان آل‌بویه بسـیار محترم بود. ابوسـلیمان اسـتاد ابوحیان توحیدی و در ادب و شـعر و طب و حکمت مردی مطلع بود، برخی تألیفات او عبارت است از: «صوان الحکمه»؛ «مقاله‌ای در مراتب قوای انسان»؛ «کیفیۀ الانذارات التی

تنذربها النفس مما یحدث فی عالم الکون»؛ «کلام فی المنطق»؛ «تعالیق حکمّیه»؛ «مقالهٔ فی الاجرام العلویه طبیعتها طبیعهٔ خامسهٔ»؛ «ملح و نوادر»؛ «اقتصاص طرق الفضائل»؛ «شرح کتاب ارسطو».[۱]

منطقی، محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی (سیستانی) منطقی و فیلسوف قرن چهارم (ف. پس از سال ۳۹۱ ه.ق.) وی با عضدالدوله و صمصام‌الدوله معاصر و از اقبال و توجه مرا و وزرای آل بویه برخوردار بوده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۴۱/۷)، بزرگان نامی پارس (۹۴، ۹۲)، تاریخ الحکماء قفطی (۳۱۲، ۳۱۳، ۱۱۹، ۵۳)، تاریخ طب (۶۷۴ /۲)، تاریخ نظم و نثر (۱۲۴)، تاریخ فلاسفه‌ی ایرانی (۱۵۶ -۱۴۳)، دایرهٔ المعارف فارسی (۳۱ /۱)، الذریعه (۹۵ / ۱۵)، ریحانه (۱۴۱ /۷)، الفهرست ابن ندیم، ترجمه (۴۷۶)، لغت‌نامه (ذیل/ ابوسلیمان)، معجم المؤلفین (۹۶ /۱۰)، الملل و النحل (۳۶۵)، نامه‌ی دانشوران (۲۱۶ /۳)، الوافی بالوفیات (۱۶۵ /۳).

سجودی، یوسف

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یوسف سجودی : فرمانده تیپ سوم لشگر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۷ ه.ش در شهرستان بابل و در خانواده ای مذهبی و متدین متولد شد. تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را همین شهرستان، با موفقیت به پایان برد. در حال گذراندن دوره دبیرستان بود که از نظر روحی متحول می شود و در فضای تیره و مسموم قبل از انقلاب، فرشته ای دور از شهوت می شود. خودش می گوید:

شبی مولایم علی (ع) در رؤیایی شیرین بر من گذشت و پرچمی سرخ به دستم داد و فرمود:

- جوان! تو پرچمدار من خواهی بود.

این جریان معنوی، به دنبال خواب هایی نورانی و الهام بخش رخ می نماید و در این سنین، راه زندگی اش را عوض می کندو به تعبیر خود شهید در این دوره، نظرش نسبت به مبدأ و معاد روشن می شود.

با شروع انقلاب اسلامی، او نیز قطره بی تابی می شود و با اقیانوس امت گره می خورد. وی با پخش اعلامیه های امام «ره» در شبهای پر خوف و خطر نهضت، پا به پای مبارزین پیش می رود و چندین بار تحت تعقیب قرار می گیرد؛ اما هر بار با درایت و زیرکی خاصی از چنگ مأمورین رژیم می گریزد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی با عنوان فرمانده عملیات در کمیته انقلاب اسلامی (سابق) به مبارزه با عناصر ضد انقلاب و منافقین مشغول می شود.

سال ۱۳۵۷ ه.ش ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دو فرزند به نام های «میثم» و «سمیه» است.

شوق اتصال به دریای معارف اسلامی و معنویات، او را به طرف شهر مقدّس قم کشاند، سپس به مدت یک سال در مدرسهٔ شهید حقّانی مشغول به تحصیل شد.

همزمان با تحرکات منافقین در شمال کشور به عضویت سپاه قم درآمد و سپس به سپاه بابل منتقل گردید و با سمت فرمانده عملیات ضربتی سپاه انجام وظیفه کرد.

بعد از سرکوبی منافقین در جنگلهای شمال، به منظور ادامهٔ تحصیل به قم شتافت، اما شروع جنگ که امتحان دیگری بود اورا از

تحصیل باز داشت .اما اواز امتحان الهی درجنگ موفق بیرون آمد؛ چرا که عاشقانه ترک تعلقات کرد و در وادی حماسه و ایثار رحل اقامت افکندو تا آخر عمرش در جبهه به سر بردو فقط به مرخصیهای کوتاه مدت اکتفا کرد.

ایشان در جبهه مسئولیتهای گوناگونی از جمله: فرماندهی گردان، فرماندهی محور و فرماندهی تیپ را به عهده داشت. تا آنکه در روز ۱۶/۱۲/۱۳۶۳ پرندهٔ روحش پیراهن خاک را درید و به سوی آسمانها پر کشید. از آنجایی که یوسف، دلش را با صیقل تهذیب، جلا و روشنی بخشیده و به نیکیها گرویده و از هرچه بدی فاصله گرفته بود، توانست دیگران را تحت تأثیر رفتار الهی اش قرار دهد. او با همه ی دغدغه خاطری که نسبت به کار و حضور در جبهه جنگ داشت، اما هرگز از تربیت فرزندان خردسالش غافل نبود. به همسرش توصیه می کرد تا مواظب و مراقب اخلاق و رفتار آنان باشد.

قبل از انقلاب اسلامی و بعد از انقلاب درونی یوسف، این خصیصه در ایشان به خوبی نمود داشت. او پس از آن تحول روحی شگفت، در خانواده و اجتماع، مربّی افراد بود و به عنوان انسانی آگاه به مسایل، با رغبتی تمام، دوستان و بستگان را راهنمایی و ارشاد می فرمود. و چنان پرحوصله و صبور بود که گاه ساعتها برای پاسخ به سؤالات اشخاص و راهنمایی آنان وقت می گذاشت.

بعدها در جبهه نیز اعمال و رفتار این انسان الهی، زبان گویایی شدند که مسایل تربیتی را بازگو می کردند و در حقیقت، حرکات و سکنات او، تصویرهایی بودند که معانی اخلاقی و مضامین تربیتی را به نمایش می گذاشتند.

قبل از آغاز جنگ تحمیلی، سالها در میدان جهاد اکبر با بسیاری از تعلّقات درونی خویش مبارزه کرده بود، با شروع جهاد اصغر نیز هیچ گاه دست کوتاه تعلّقات نتوانست دامن دل به اوج پریده اش را به چنگ بیاورد. از اینرو تمام همّ و غم او جنگ بود و جنگ. عشق «عمل به وظیفه» در میدان رزم، چنان در دلش ریشه دوانده بود که حتی در مرخصیهای کوتاه مدّتی هم که به شهرستان می آمد، زمزمهٔ رجعت، لحظه ای از لبش جدا نمی شد. او معتقد بود که جبهه همه چیز اوست. می گفت: «ما که در اینجا هستیم می دانیم زندگی اینجاست و دنیا و آخرت ما همه اینجاست». به همین جهت تمامی مظاهر مادی با همهٔ درخشش و کشش خود، نتوانستند، او را جذب کنند و دلش را صید نمایند.

او برای حضور در جنگ از تعلّق معنوی اش به درس و تحصیل دست کشید و حتّی عشق به زن و فرزند نیز نتوانست مرغ روحش را از کرامت حضور در جبهه باز دارد؛ چرا که میدان داری، اگرچه ذره ای ارزش مادی برایش نداشت، اما اقیانوس اقیانوس، ارزش معنوی از آن می جوشید؛ از اینرو که او در آن جهاد عظیم، تنها به خدای رحمان و رحیم توجه می کرد و بس. این مدّعا را گواه صادق همین بس که وقتی یوسف به یکی از دوستانش می گوید: «بگذارید جنگ تمام شود و بعد. شهید سجودی با پاسخی نغز وی را کاملاً خلع سلاح می کند: اتفاقاً اشتباه شما در اینجاست؛ اگر شما زن داشتید و بچه داشتید و توانستید آنها را رها نمایید و به سوی جهاد در راه خدا بشتابید کارتان بسیار با ارزش و خدایی تر است!» چنان مهربان و با محبت بود که توانست تأثیر زیادی بر مردم محیط زندگی اش بگذارد. خلق نیکو و پسندیدهٔ او موجب تحوّل در اخلاق و عقیدهٔ افرادی می شد که از مسایل اسلامی به دور بودند. او با آن همه فضایل و معنویاتی که در وجودش موج می زد. باز از دیگران بویژه همسرش می خواست تا او را موعظه کنند! و این روحیه، بیانگر این مطلب است که نیل به معارف و معنویّات، لحظه ای او را در ورطهٔ غرور علمی نیافکند.

بندگی و عبادت او حدیث مفصّلی است که در این مجمل نمی گنجد. وی از روزگار نوجوانی رویکردی جدّی به سمت مسایل اسلامی پیدا می کند که پس از آن اکثر اوقات روزه می گرفت و با ریاضت روز به روز بنده تر می شد. او نسبت به فرایض و مستحبات حساس بود. به قرآن کریم توجه بسیاری داشت و با تلاوت و تدبر در آن، دل خویشتن را طراوت، و روح را، جان و جلا می بخشید. همسر گرامی اش در این باره می فرماید: «یوسف از نظر رعایت مسایل اسلام بنده مخلص خدا بود و آنچه در زندگی برایش ارزش زیادی داشت مسایل اسلام بود و بس». شهید سجودی با آنکه خود فرمانده ای تیزهوش و دلاور بود امّا از فرامین فرماندهان مافوق، هرگز کمتریت تخلّف را روا نمی شمرد. به شهید بزرگوار مهدی «زین الدین» علاقه و ارادتی تمام داشت و او امر

و نواهی ایشان را بدون چون و چرا به اجرا در می آورد.
شهامت و شجاعت یکی دیگر از ویژگیهای روحی این فرماندهٔ عاشق بود. خدایی بودن و معنوی زیستن او را چنان قوی و قدرتمند ساخته بود که هرگز خوفی از دشمن در دل نداشت و بی باکانه با او به ستیز برمی خاست. یک بار که برای آوردن آب به سمت چشمه ای می رفت و جز یک آفتابه، چیزی به همراه نداشت، ناگهان سه نفر عراقی مسلح را می بیند که مشغول شستن دست و رو در چشمه اند. ایشان بی ذره ای ترس و با شجاعت تمام توانست با همان آفتابه، آنها را اسیر کند و خودش را در این صحنه نبازد!
وی هیچ گاه از رسیدگی به مسائل و مشکلات بسیجیان تحت امرش غافل نبود، و در صحنه های دشوار نبرد پیشاپیش آنان حضور داشت، و بدین سان روحیّه رزمی افراد را بالا می برد آن روز آخر زندگی اش، که در آن، کارنامهٔ حیاتش به هر شهادتش مزین شد، با توجه به اینکه محور تحت کنترل ایشان، زیر آتش شدید دشمن بود و از طرفی وی را برای شرکت در یک جلسهٔ هماهنگی با فرماندهان بالاتر به عقبه خواسته بودند، اما در برابر اصرار افراد به رفتن او، می فرمود: «من نمی توانم در این لحظات سخت نیروها را تنها بگذارم!» و بدین ترتیب یکی از برادران را به نیابت از خودش به جلسهٔ هماهنگی می فرستد و خود مردانه تا پای جان در مقابل هجوم دشمن ایستادگی می کند و پس از رزمی بی امان به شهادت می رسد. منابع زندگینامه : علمداران سرفراز(جلد ۱)نوشته ی تقی متقی و...،نشر ستاد یادواره سرداران شهیدلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)

سحری، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد علی سحری در سال ۱۳۳۹ در شهر قم به دنیا آمد. وی دکترای رشته مهندسی صنایع غذایی در گرایش تکنولوژی مواد غذایی از دانشگاه ایالتی صنایع غذایی مسکو را در سال ۱۳۷۶ اخذ کرد. وی از سال ۱۳۷۰ عضو هیئت علمی در گروه صنایع غذایی دانشگاه تربیت مدرس مشغول به خدمت بوده و ادامه دارد.گروه : کشاورزیرشته : صنایع غذاییگرایش : تکنولوژی مواد غذاییاوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : محمد علی سحری در خانواده ای متوسط د رکنار پدری با سواد درجه عالی (اجتهاد) و مادری با سواد پرورش یافت خانواده از لحاظ اقتصادی متوسط و مذهبی و نیز تحصیل کرده بوده است، حتی فردی بی سواد در آن دوران در خانواده وجود نداشت است. و به دلیل تلاش پدر و مادر در تربیت صحیح، جوی آرام و منطقی همیشه در زندگی بر قرار بوده و تمامی هم والدین به تربیت و تحصیل فرزندان مصروف شده است.تحصیلات رسمی و حرفه ای : - دیپلم متوسطه از دبیرستان کامکار یا صدر سال ۱۳۵۷ - کارشناسی مهندسی صنایع غذایی از دانشگاه ملی سابق (شهید بهشتی) در سال ۱۳۶۴ - کارشناسی ارشد مهندسی صنایع غذایی از دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۷۰ - دکترای مهندسی صنایع غذایی گرایش تکنولوژی مواد غذایی از دانشگاه ایالتی صنایع غذایی مسکو ۱۳۷۶خاطرات و وقایع تحصیل : وقایع ۱۹ دی قم و تظاهرات مردمی و اعتصابات دانشگاه ها قبل از انقلاب اسلامی و بعد از آن وقوع انقلاب فرهنگی و دوباره تعطیلی دانشگاه ها و باز گشایی آنها در سال ۱۳۶۲ و در پی آن شروع جنگ تحمیلی از وقایعی است که محمد علی سحری از آن نا می‌برد.فعالیتهای ضمن تحصیل : فعالیتهای سیاسی در انجمن های اسلامی داخلی و در اروپا و تدریس از سال۱۳۵۸ برای امرار معاش در دبیرستانهای تهران از فعالیتهای دوران تحصیل محمد علی سحری است.استادان و مربیان : محمد علی سحری اولین معلمان خود را پدر، مادر، پدر بزرگ و دایی بزرگوارشان نام میبرد و در ادامه به علت کسرت نامها در تمام مقاطع تحصیل معلمان خود را ارج مینهد و همیشه باری آنها دعای خیر آرزو دارد.همسر و فرزندان : محمد علی سحری در سال ۱۳۶۱ ازدواج کرده و دارای دو فرزند به نامهای مصطفی و نورا است و همگی

مشغول تحصیل هستند.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمد علی سحری در کنار تدریس مدیر گروه ، رئیس دانشکده و معاون پژوهشی، سردبیری مجله، عضو هیئت تحریریه مجلات، عضو فرهنگستان، عضو هیئت ممیزه دانشگاه، دبیر کنفرانس و ... مشغول به خدمت بوده است.فعالیتهای آموزشی : محمد علی سحری از سال ۱۳۵۸ به تدریس در مدارس تهران همراه با تحصیل را شروع کرد و سال ۱۳۶۵ در مراکز دانشگاهی مشغول شد و سال ۱۳۷۰ به عنوان عضو هیئت علمی در دانشگاه تربیت مدرس انتخاب و تا به حال ادامه دارد.آرا و گرایشهای خاص : محمد علی سحری از فعالان انجمن های اسلامی در داخل و اروپا بوده و اعتقادات وی ملهم از بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی (ره) میباشد.جوائز و نشانها : معرفی به عنوان دانشجوی نمونه خارج از کشور از طرف وزارت علوم در سال ۱۳۷۷ و دریافت جایزه از دست ریاست جمهوری وقت ، استاد نمونه ،پژوهشگر برتر دانشگاه (چند سال بصورت مستمر)، ثبت Patent در داخل و خارج کشور.چگونگی عرضه آثار : چاپ کتابهای تالیفی، مقالات متعدد در مجلات علمی - پژوهشی داخل و خارج و در کنفرانسهای علمی داخل و خارج از آثار محمد علی سحری است.

سراب تنکابنی، محمد

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۱۲۴ -۱۰۴۰ ق)، فقیه، اصولی، فیلسوف و متکلم امامی. معروف به فاضل سراب. وی با شیخ جعفر قاضی معاصر بود و در محضر علامه‌ی مجلسی و محقق خوانساری تلمذ کرد. او از شاگردان محقق سبزواری در فقه بود. از استادانش مجلسی و سبزواری اجازه‌ی روایت داشت. ملا محمدعلی استرآبادی و شیخ علی عاملی، نوه‌ی شهید ثانی، نیز به وی اجازه دادند. فرزندانش ملا محمد صادق و ملا محمدرضا و همچنین ملا محمد شفیع لاهیجی و سید محم صادق حسینی و شیخ زین‌الدین خوانساری از وی اجازه‌ی روایت کسب کردند. در اصفهان از دنیا رفت و در محل خاجو در اول تخت پولاد دفن شد. از آثارش: «اثبات الصانع القدیم بالبرهان القاطع القویم»؛ «اثبات الواجب»؛ «سفینه النجاه»، در کلام؛ حاشیه بر «شرح لمعه»؛ رساله ای در «الاجماع»؛ «حجیه الاخبار»؛ چهار رساله در «وجوب الجمعه»؛ «ضیاء القلوب»، در امامت؛ حاشیه بر «مدارک الاحکام»، حاشیه بر «معالم الاصول»؛ حاشیه بر «ذخیره المعاد» محقق سبزواری؛ حاشیه بر «آیات الاحکام» اردبیلی.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۸۱/۹)، ایضاح المکنون (۲۴/۱)، تذکره القبور (۴۵۵-۴۵۴)، تلامذه العلامه المجلسی (۶۶)، الذریعه (۲۰۳/۱۲، ۲۶۹/۶، ۹۶/۱)، روضات الجنات (۱۰۴ -۱۰۱ /۷)، ریحانه (۵/۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۶۷۳ -۶۷۱ /۱۲)، فوائد الرضویه (۵۵۳ -۵۵۰)، معجم المؤلفین (۱۸۰/۱۰)، هدیه العارفین (۳۱۲/۲).

سرابندی، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۲ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همدان انجام داد و از مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی دانشنامه گرفت. در ۱۳۰۶ ش با پایه‌ی ۳ اداری، به استخدام در دادگستری درآمد و یک سال بعد پایه‌ی او تبدیل به رتبه‌ی قضائی شد و مشاغلی از قبیل

دادیاری، بازپرسی، ریاست دادگاه را طی کرد و به دادستانی شهرستان مشهد منصوب شد. از آنجا به دادستانی تبریز رفت و از تبریز به مقام دادستانی اصفهان منصوب گردید. در ۱۳۲۲ دادستان تهران شد سپس به معاونت اداره کل نظارت و دادیاری دیوان عالی کشور رسید. بعد ریاست شعبه‌ی ۲ تجدیدنظر در املاک به او واگذار شد تا سرانجام به ریاست دادگستری استان هشتم و بعد به ریاست دادگستری استان هفتم منصوب گردید. زمانی که ریاست دادگستری استان فارس را عهده‌دار بود، مدتی کفالت استانداری را نیز متصدی گردید. سرابندی در دوران حکومت دکتر مصدق، به استانداری کرمانشاهان منصوب شد و در دولت سپهبد زاهدی، معاون نخست‌وزیر گردید و بعد به استانداری خوزستان رفت. پس از اتمام دوره استانداری، به خدمات قضائی ادامه داد، مقام مستشاری دیوان کشور و مدیریت کل قضائی به او واگذار شد. آخرین سمت قضائی او عضویت دادگاه تجدیدنظر قضات بود. وفات او در سال ۱۳۴۴ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سراج حجازی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند هدایت‌الله، متولد ۱۲۸۷ در اراک است. تحصیلات خود را در دانشکده‌ی حقوق به اتمام رسانید و وارد خدمت وزارت کشور شد. در آن وزارتخانه مشاغل مختلفی از قبیل شهرداری و فرمانداری شهرستانهای مختلف را طی نمود و به معاونت پارلمانی آن وزارتخانه رسید. در دوره‌ی نوزدهم از طرف مردم اراک به مجلس شورای ملی رفت. بعد از پایان دوره‌ی مجلس، مدتی معاونت نخست‌وزیر را بر عهده داشت. در ۱۳۳۸ با سمت استانداری به اصفهان رفت و قریب سه سال در آن سمت باقی بود و سپس به معاونت پارلمانی وزارت کشور منصوب گردید. در انتخابات دوره‌ی پنجم سنا در سال ۱۳۴۶، از طرف مردم همدان به سناتوری انتخاب شد. مدتی هم قائم‌مقامی بنیاد پهلوی با او بود. در ۱۳۵۷ در نخست‌وزیری شریف امامی، مدت کوتاهی در سمت استانداری خراسان مستقر گردید. در سن ۷۸ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سراج‌الملک

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. چراغ پادشاهی) رضاقلی خان از رجال عهد قاجاری و پیشکار ظل‌السلطان (ف. ۱۳۳ ه.ق.). وی بانی مسجد سراج‌الملک در تهران است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سرایی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر حسن سرایی در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در شهر همدان به دنیا آمد.ایشان دارای دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه شیکاگو آمریکا (۱۹۷۵) است.وی هم اکنون عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی می باشد. کتاب" رگرسیون چند متغیری در پژوهش رفتاری "ترجمه حسن سرایی ، در دوره ششم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : علوم انسانیرشته : جامعه شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : حسن سرایی دورهٔ تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی را در زادگاه خود به پایان برد و وارد دانشگاه گردید. او پس از طی دورهٔ لیسانس از دانشگاه ابوریحان راهی آمریکا شد و در ادامهٔ تحصیلات عالیهٔ دانشگاهی به دریافت درجات فوق لیسانس از دانشگاه ایلینوی جنوبی و دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه شیکاگو (۱۹۷۵) نایل آمدفعالیتهای ضمن تحصیل : حسن سرایی همزمان با تحصیل در دانشگاه شیکاگو، به مدت چهار سال در مرکز مطالعات خانواده و اجتماع مشغول تدریس و تحقیق بوده است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : حسن سرایی پس از فراغت از تحصیل به ایران بازگشت و به کار تحقیق و تدریس در دانشگاه علامه طباطبایی پرداخت. او اکنون عضو هیأت علمی دانشکدهٔ علوم اجتماعی در آن دانشگاه است.جوائز و نشانها : کتاب" رگرسیون چند متغیری در پژوهش رفتاری "ترجمه حسن سرایی ، در دوره ششم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.آثار : رگرسیون چند متغیری در پژوهش رفتاری ویژگی اثر : ترجمه–این کتاب در دوره ششم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی و برگزیده شده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

سربداری مؤید علی

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دوازدهمین و آخرین امیر سربدار (حک. ۷۶۶ تا ۷۸۳ ه.ق) سلسله‌ی سربداری به دست امیرتیمور گورکانی منقرض گردید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

سرتیپ نیا، فیروز

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید فیروز سرتیپ نیا : فرمانده گردان کمیل تیپ۵۷حضرت ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت‌نامه

. . . به خواست و هدف شهدا عمل کنید. با سکوت‌ها و بی‌تفاوتی‌ها خون شهدا را پایمال نکنید. شما پاسداران متواضع باشید و معنویت خود را حفظ کنید که معنویت اسکلت سپاه است. خدایا تو را شکر که لباس سپاه را به من ارزانی داشتی. سپاه قلب من، جسم من و آبروی من است. سپاه شخصیت من و حق ستان ضعیفان است. اساسنامهٔ سپاه خون شهداست. سپاه را تقویت کنید. فیروز سرتیپ نیا

خاطرات

براتعلی عزیزی :

در سال ۶۰ در عملیـات والفجر مقـدماتی در شب دوم علیمات بود که گردان وارد عملیات شـده بود. بعـد از نیمه‌شب (۳ نیمه‌شب) گردان ما (گردان کمیل که آن زمان شـهید فیروز فرمانده آن بود) وارد عملیات شد. چند ساعت از عملیات گذشت که دستو رسید هر چه سـریع‌تر گردان را از منطقهٔ عملیاتی عقب بکشید. موقعی که هوا روشن شد، متوجه شدیم که بی‌سیم‌چی گردان مجروح شده و در منطقهٔ عملیاتی جا مانده است (عباس رعیت‌پیشه از بچه‌های بسیج شیراز بود). شهید سرتیپ‌نیا بسیار ناراحت شد و اظهار داشت این برادر در بین ما غریب و مهمان ما بود. من بایـد هر طور که شده این بسـیجی را پیدا کنم. هر چه به ایشان گفتم نمی‌شود بروید، چون که در وسط عراقی‌ها جا مانـده، شـهید راه افتاده به طرف منطقـهٔ عملیاتی (که زیر آتش سـنگین توپخانه و هواپیماهای دشـمن بود). بعـد از چنـد سـاعت متوجه شـدیم که این شـهید برگشت و در حـالی که به شـدت از ناحیـهٔ پـا مجروح شـده بود و به سـختی می‌توانست راه برود. زمانی که بالای سـر او رسیدیم و خواستیم او را بلند کنیم و بیاوریم، اظهار نمود مرا رها کنید و بروید عباس را که خودم را تا پشت همین خاکریز آورده‌ام، بیاورید. پشت خاکریز رفتیم دیدیم که آن بسـیجی شـهید شده، پیش فیروز برگشتیم به او چیزی نگفتیم. اصـرار کرد که چرا او را نیاورده‌ایـد، او متوجه شـد که آن بسـیجی شـهید شـده، اشک از چشـمانش جاری شد و گفت: خـدایا تو شاهـد بـاش من تلاش خود را کردم، مرا هم مثل این بسـیجی به شـهادت برسان . قفس تن دیگر یاری نگه داشـتن روح بلند و آسمانی او نبود و در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۳۶۵ به سوی معشوق به پرواز درآمد. فتح الله سرتیپ نیا پدر شهیدان فیروز، فرماندهٔ گردان کمیل و حجت، معاون گردان کمیل :

آنهـا افرادی خوش اخلاق و خوش برخورد که زبـانزد عـام و خاص بودنـد و دارای خصوصـیات روحی خوب و شایسـته‌ای بودنـد. دوستان و فامیل به خصلت‌های آنها غبطه می‌خوردند.

از همان ابتـدا کودکی توجه خاصـی به افراد کم درآمـد و مستضـعف داشـتند و همیشه از من پول می‌گرفتنـد و به مردم فقیر کمک می‌کردند.

هر دو شـهیدم همزمان به شـهادت رسـیدند. شهید فیروز دانشگاه قبول شده بود. من به او گفتم پسرم به دانشگاه برو، ایشان گفتند از بچه‌های جبهه خداحافظی نکرده‌ام، انشاء الله سـفری می‌روم از آنها خداحافظی می‌کنم، برمی‌گردم. بعد از مدتی که برگشت، گفتم آمدی که به دانشـگاه بروی؟ گفت نه پدر گردانی را به نام کمیل تشکیل داده‌اند که من باید مدتی با بچه‌های بسیج در آن گردا ن خـدمت کنم. من به دانشگاه بروم که وقتی از من پرسـیدند اسـتاد تو کیست، من به آنهـا بگویم فلان دکتر یـا مهنـدس، جبهه خود دانشـگاه است که اسـتاد آن حضـرت علی (ع) است. چون فهمیـدم که ایشـان خالص است، دیگر چیزی نگفتم و گفتم خدانگهـدار شما باد.

مـادر شـهید همیشه در نمـازش دعـا می‌کرد یا سـید شـهیدان فرزنـدانم را در خط خود و به سوی خود هـدایت کن. وقتی مادرش از حجـت سـوال می‌کرد پسـرم چرا جلوتر از نیروهـای گردان بـه سـوی دشـمن می‌روی، او جـواب می‌داد مـادر مگر تـو در نمـاز دعا نمی‌کنی یا حسین فرزندانم را به سوی خودت هدایت کن، خوب وقتی شهید بشوم، زودتر به امام حسین (ع) ملحق می‌شوم.

فیروز بـا یکی از اقوام خودمـان بـا پیشـنهاد مـادرش ازدواج کرد که حاصـل زنـدگی مشترک آنهـا دو پسـر به نام‌های کمیل و اباذر (امین) می‌باشد. شهید حجت مجرد بود.

شهادتشون هم به این شکل بود که یکی از برادران سپاه به درب منزل ما آمد و گفت حجت زخمی شده، بیا برویم ملاقات او، وقتی من را آوردنـد به بهشت زهرا، اولین تابوتی که از آمبولانس پایین آوردنـد، جنازهٔ فیروز بود که فرزندم بهروز به من گفت: پدرجان فیروز و حجت هر دو شـهید شده‌انـد. ناراحت نباش، چون ضـد انقلاب سو اسـتفاده می‌کنـد. بنده هم گفتم ناراحت نیسـتم فرزندانم

فدای امام حسین (ع). بنده از فدا کردن فرزندانم و هدیه به انقلاب و اسلام احساس خوشحالی می‌کنم و اگر کسی چنین مطلبی به من بگوید به او جواب می‌دهم شهیدان راه خود را با بینش و آگاهی انتخاب کرده‌اند و هدف داشته‌اند و برای دفاع از انقلاب و اسلام جان خود را از دست داده‌اند.

از مردم هم انتظار دارم راه شهیدان را ادامه دهند، از راه مستقیم منحرف نشوند، پشتیبان ولایت فقیه باشند تا به این مملکت صدمه‌ای وارد نشود.

به خانواده شهداسفارش می‌کنم افتخار بکنید به هدیه‌ای که تقدیم اسلام و انقلاب کرده‌اید. گول فریب‌ها و شایعه‌پراکنی‌های دشمن و عوامل آن را نخورید که خیلی شماها آبرو داریدو آن را به قیمت ارزان از دست ندهید.

سرخسی، شمس الائمه، ابوبکر محمد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۴۸۳ ق)، فقیه اصولی، متکلم جدلی، قاضی و عالم حنفی. در سرخس به دنیا آمد و در آن جا نشو و نما یافت. از مشاهیر علمای حنفیه است. به سبب گفتن کلمه‌ای در پن خاقان در اورجند زندانی گشت و «المبسوط» را در همان زندان در حالی که هیچ کتابی حاضرش نبود نگاشت. بعد از آزادی از زندان به شهر فرغانه رفت به نشر علوم و معارف همت گماشت و تا پایان عمر در همان جا ماند. از آثار وی: «المبسوط»، در فقه حنفی و تشریع، در سی جزء؛ شرح «الجامع الکبیر» امام محمد شیبانی، در فروع فقه حنفی؛ شرح «السیر الکبیر» امام محمد سیبانی، در چهار مجلد؛ «الاصول»، در اصول فقه؛ شرح «مختصر الطحاوی»؛ «ادب القاضی علی مذهب ابی‌حنیفه».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۰۸/۶)، ریحانه (۱۲/۳)، الکنی و الالقاب (۳۱۳/۲)، کشف الظنون (۱۶۲۸ ،۱۶۲۰ ،۱۵۸۰، ۱۴۵۲، ۱۴۱۴، ۱۰۷۹، ۱۰۱۴، ۹۶۳، ۵۶۸، ۵۶۱، ۱۱۲، ۴۶)، لغت نامه (ذیل/ سرخسی) معجم المؤلفین (۲۶۸ -۲۶۷، ۲۳۹ /۸).

سردار اسعد،علیقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج علیقلی‌خان بختیاری «سردار اسعد»، در ۱۲۴۷ ه.ق در چهارمحال بختیاری متولد شد. وی پسر سوم حسینقلی‌خان هفت‌لنگ ایلخانی بختیاری است که در سال ۱۲۹۹ ه.ق به دست مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر ناصرالدین‌شاه حکمران اصفهان، کشته شد.

علیقلی‌خان دوران کودکی و جوانی را طبق یک خانواده گذرانید و مقدماتی از ادبیات را قرار گرفت و در سواری و تیراندازی سرآمد اقران شد. پس از کشته شدن پدرش، مدتی در زندان ظل‌السلطان به سر برد تا با مساعدت میرزا علی‌اصغر خان اتابک از زندان آزاد و به تهران وارد شد و با رتبه و مقام سرتیپی، فرماندهی عده‌ای از سواران پایتخت به او واگذار گردید. در ۱۳۱۳ مدت چهل روز تا ورود مظفرالدین میرزا به تهران، حفاظت کاخ گلستان به عهده‌ی علیقلی‌خان بود و اتابک ماموریتهای دیگری نیز به او واگذار می‌نمود. پس از کنار رفتن ظل‌السلطان از حکومت اصفهان، سردار اسعد گاهگاهی به بختیاری می‌رفت و امور مربوط به

ایل را سرکشی می‌نمود. در ۱۳۲۱ پس از فوت برادرش اسفندیارخان، به او از طرف مظفرالدین شاه لقب سردار اسعدی داده شد. سردار اسعد غالبا از آن تاریخ در اروپا می‌زیست و به مطالعه و مجالست با فضلاء و دانشمندان اشتغال داشت.

در جریان مشروطیت ایران و دوران سلطنت محمدعلی شاه، سردار در اروپا بود ولی در استبداد صغیر به ایران آمد و با دوهزار از سواران بختیاری به اصفهان وارد شد و پس از آنکه اصفهان به تصرف او درآمد، به سمت تهران روانه گردید و پس از چند روزی توقف در قم، به تهران نزدیک شد و با توافقی که قبلا با سپهدار تنکابنی نموده بود، اردوی سپهدار تنکابنی و سردار اسعد در یک روز به هم رسیده و به یکدیگر پیوستند و روز جمعه ۲۷ جمادی‌الاخر ۱۳۲۷ وارد تهران گردیدند. قوای قزاق تاب مقاومت نیاورد و در زدوخورد کوتاهی تسلیم شدند و قوای بختیاری و سپهدار، تهران را فتح نمودند و از این نظر است که به سردار اسعد و سپهدار، در فاتح تهران می‌گویند.

لیاخوف فرمانده قزاق و حاکم نظامی تهران، تسلیم خود را اعلام نمود و محمدعلی شاه در سفارت روس در زرگنده تحصن اختیار کرده، و روز ۲۸ جمادی مجلسی مرکب از علماء و وزراء و اعیان و وکلای سابق و تجار، در بهارستان منعقد گردید. محمدعلی میرزا از سلطنت خلع و احمدمیرزای دوازده‌ساله را به نام سلطان احمدشاه قاجاریه سلطنت اعلام نمودند. در همان جلسه، علیرضاخان عضدالملک به نیابت سلطنت و محمد ولی‌خان سپهدار تنکابنی به وازرت جنگ و حاجی علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری به وزارت داخله انتخاب شدند.

در کابینه‌ای که سردار اسعد وزیر داخله بود، مستوفی و ناصرالملک و صنیع‌الدوله و سردار منصور عضویت داشتند و کابینه بدون سرپرست بود. در دوران این کابینه حوادث مهمی در ایران به وقوع پیوست. تشکیل محکمه‌ی انقلابی و اعدام عده‌ی زیادی از رجال مانند حاج شیخ فضل‌الله نوری و مفاخرالملک در این دوره صورت گرفت.

سردار اسعد برای اینکه به وضع وزارت داخله سر و صورتی بدهد، میرزا احمدخان قوام‌السلطنه را به معاونت خود برگزیده و سازمانی برای آن وزارتخانه به وجود آورد. در تاریخ ۹ مهر ۱۲۸۸ سپهدار تنکابنی به نخست‌وزیری رسید و سردار اسعد همچنان وزیر داخله کابینه بود. در آذر همان سال کابینه‌ی سپهدار ترمیم شد. سردار باز در راس وزارت داخله باقی بود. در ۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۹ در کابینه‌ی سوم و چهارم سپهدار، مرحوم سردار اسعد به وزارت جنگ رسید.

پس از مرگ عضدالملک نایب‌السلطنه، سردار اسعد کاندیدای نیابت سلطنت بود و در مجلس طرفدارانی داشت. لیکن ناصرالملک مورد توجه قرار گرفته و این منصب را احراز نمود. سردار از آن تاریخ مستقیما در کارها وارد نشد ولی در تمام کابینه‌ها نظر سردار ملحوظ می‌گردید و عده‌ی زیادی از سران بختیاری به توصیه‌ی سردار اسعد به مقام وزارت و حکومت رسیدند. در قیام مجدد محمدعلی شاه و سالارالدوله، سردار اسعد و ایل بختیاری نقش مهمی داشتند. سردار اسعد در سال ۱۳۳۷ درگذشت و با تشریفات نظامی او را در اصفهان به خاک سپردند. پس از فوت او فرزندش جعفرقلی‌خان سردار بهادر لقب سردار اسعد گرفت. سردار اسعد از افرادی بود که اهل علم را تشویق و ترغیب می‌نمود و به هزینه‌ی شخصی خویش، چندین کتاب را ترجمه و چاپ کرد. تحریر تاریخ بختیاری به توصیه‌ی او بوده است.

(حاج) علی‌قلی‌خان از رؤسای معروف بختیاری (و. ۱۲۷۴– ف. تهران ۱۳۳۶ ه.ق.). لقب سردار اسعدی را ابتدا برادر بزرگتر او– یعنی اسفندیار خان– داشت و پس از فوت اسفندیار خان، این لقب بدو داده شد. وی مشروطه خواه و یکی از دو فاتح مشهور تهران در عهد محمدعلی شاه قاجار و مظهر اخلاق نیک بود. پس از فوت او لقب سردار اسعد به پسرش جعفرقلی خان– که ابتدا سردار بهادر لقب داشت داده شد.

(۱۲۹۶ –۱۲۳۶ ش)، مترجم. در اصفهان به دنیا آمد، یکی از روسای معروف بختیاری و یکی از دو فاتح مشهور تهران در عهد محمدعلی‌شاه قاجار بود. مدتی در اصفهان در زندان ظل‌السلطان بود، سپس به کمک میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان از زندان

خلاص شد و به تهران آمد، به پاریس رفت و مدتی در آن شهر مقیم بود. سپس به اصفهان رفت و نهایتا به تهران برگشت. در زمان حیات چند بار به نمایندگی مجلس شوارى ملی و وزارت رسید. وی در تهران وفات یافت و در تخت فولاد اصفهان دفن شد. از جمله ترجمه‌های او: «بولینا- غاده الانگلیس»؛ «پل و ورژینی»؛ «تاریخ حمیدی- سلطان عبدالحمید عثمانی»؛ «دختر فرعون»؛ «دیل گابریل»؛ «روکامبول»؛ «شرح حال هانری سوم»؛ «عشاق پاریس»؛ «ماد موازل مارگریت»؛ «هرمس مصری»؛ «سفرنامه‌های برادران شرلی»؛ «ترجمه عهدنامه‌ی حضرت امیر». کتاب «تاریخ بختیاری» از تالیفات اوست.[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (۱۰۸۴ -۱۰۷۷ / ۵)، تاریخ برگزیدگان (۲۰۰ -۱۹۸)، تذکره القبور (۱۳۲ - ۱۳۱)، سرآمدان فرهنگ (۲۷۶ -۲۷۵ / ۱)، شخصیتهای نامی (۱۰۱ -۹۹)، شرح حال رجال (۴۵۱ -۴۴۸ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۵۷۴ -۵۷۱/ ۴)، یادگار (س ۵، ش ۱ و ۲، ص ۱۰۱ -۹۹).

سردار کابلی کرمانشاهی، حیدرقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۷۲ -۱۲۹۳ ق)، عالم دینی، فیلسوف، فقیه اصولی، محدث، متکلم، رجالی، مورخ و ریاضیدان. از علمای بزرگ شیعه در قرن چهاردهم قمری بود. اصلش از ایران و از قزلباشان است. پدرش ساکن افغانستان بود و سردار در کابل به دنیا آمد. در هشت سالگی به خواندن و نوشتن پرداخت. چون دارای استعداد فوق‌العاده‌ای بود به زودی ریاضیات و زبان انگلیسی را فراگرفت. در ۱۳۰۴ ق پدرش خانواده خود را به عراق برد و در کاظمین ساکن کرد. معلم وی در ریاضیات و انگلیسی نیز به همراه آنان مهاجرت کرد و شش سال نیز در عراق به وی آموزش داد و او در حساب و هندسه و هیئت و جغرافی و علوم غریبه صاحب نظر شد. وی همچنین در لغات و ادبیات عربی و فارسی و سانسکریت و هندی و عربی و لاتین دستی توانا داشت. سردار کابلی در این مدت علاوه بر آموزش علوم جدیده به تصحیل علوم قدیمه نیز پرداخت و سپس به نجف رفت و فقه و اصول را در محضر علامه میرزا محمدعلی رشتی چهاردهی و شیخ علی‌اصغر تبریزی و دیگران فراگرفت و فلسفه را نزد استادان بزرگ آن آموخت. در ۱۳۱۰ ق در خدمت پدر عازم ایران شد و در کرمانشاه با شیخ عبدالرحمان شافعی مکی ملاقات کرد و مجذوب کمالات وی گشت و در همان جا ماندگار شد. او از شیخ خود، چهاردهی، و سید حسن صدر و سید عباس لاری و محدث قمی و سید آقا یحی تهرانی و سید محسین امین و شیخ آقا بزرگ تهرانی دارای اجازه بود. شیخ مرتضی گیلانی نجفی از شاگردان وی می‌باشد. سردار کابلی استاد ریاضی و هندسه آیت‌اللّه حجت بود. پدرش قبل از مرگ سرپرستی خانواده‌ی خود را به وی سپرد و او را ملقب به سردار کرد. سردار کابلی در کرمانشاه به نشر احکام و تالیف و تصنیف مشغول شد. او به شهرهای بسیاری سفر کرد و با علمای هر شهر مصاحبت نمود. سرانجام در کرمانشاه درگذشت و جنازه‌اش به نجف انتقال یافت و در کنار پدرش در وادی‌السلام دفن شد. از آثار وی: «الاربعون حدیثا»، در فضایل امیرالمومنین (ع) از طرق اهل سنت؛ «تبصره الحر فی تحقیق الکر»، در بیان انطباق تحقیقی بین وزن و مساحت و حجم؛ «تحفه الاحباب»، در بیان آیات قرآن؛ «تحفه الاجله»، در شناخت قبله، که برای فهم کتاب به دانش جبر و مثلثات و هیئت و جغرافی نیاز است؛ «العلم الشاخص فی اسرار ظل الشاخص»، در اعمال فلکی؛ کتابی در «المساحه»، ترجمه از انگلیسی؛ ترجمه «انجیل برنابا»، از انگلیسی به فارسی؛ «غایه التعدیل فی معرفه حقیقه الاوزان و المکاییل»؛ «کشف القناع فی تحقیق المیل و الذراع»؛ «مناهج الوفاق»، در اعداد؛ شرح حدیث امیرالمومنین (ع) در بیان قطر و محیط خورشید و ماه و اختلاف افق خورشید؛ «دیوان ابوطالب (ع)» و شرح

«لامیه‌ی» آن؛ شرح «تهذیب المنطق»؛ شرح «خطبه‌ی حضرت زینب (ع)»؛ «مصباح القواعد»، در قواعد علوم ریاضی؛ «مثنوی» در نظم «الباب الحادی عشر»؛ «الدرر النثیره»، شبیه به «کشکول»، در سه مجلد.

بر گرفته از کتاب :اثر آفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :آثار الحجه (۳۴۰/۲، ۲۰۰ –۱۹۷ /۱)، اعیان الشیعه (۲۷۴ –۲۷۳ /۶)، الذریعه (۲۸۳/۲۲، ۱۱۶/۲۱، ۴۶، ۱۷، ۱۱/۱۶، ۱۳۹، ۸۰ –۷۹ /۸، ۴۱۰، ۳۱۷ /۳، ۳۶۶/۲، ۴۹۳، ۴۱۵ /۱)، ریحانه (۷ –۵ /۵، ۱۵ –۱۳ /۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۶۹۹ –۶۹۳ /۱۴)، علماء معاصرین (۲۹۶ –۲۹۲)، گنجینه‌ی دانشمندان (۲۲۷ –۲۲۵ /۶).

سردار معزز، عزیزالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند یارمحمدخان سهام‌الدوله بجنوردی است که قریب یک قرن پدر و خودش و خانواده‌اش در ولایت بجنورد حکومت داشتند. دو عشیره بزرگ از اکراد به نام زعفرانلو در قوچان و شادلو در بجنورد و اسفراین و جوین و نردین از قدیم سکونت داشتند و به زراعت و تجارت و سرحدداری مشغول خدمت بودند.

ناصرالدین شاه در اواسط سلطنت خود بجنورد و استرآباد و اسفراین و نردین و شاهرود را به یارمحمدخان سهام‌الدوله رئیس عشیره‌ی شادلو سپرد. پس از درگذشت سهام‌الدوله، عزیزالله‌خان سردار معزز حاکم بجنورد شد و آن منطقه‌ی وسیع را که سرحدی بزرگ بین ایران و روسیه است، حفاظت و حراست می‌کرد. سردار معزز مردی لایق و شجاع و دست‌ودل‌باز بود، همیشه سفره‌ای گسترده داشت و مردم از خوان او بهره‌مند می‌شدند. سردار حقوق و رسومات دولتی را نیز به خوبی می‌پرداخت. در سال ۱۲۹۷ ش وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرای وقت بنا به تقاضای برادرش قوام‌السلطنه، فرمانروای کل خراسان و سیستان اداره استرآباد را هم ضمیمه حکومت بجنورد کرد. سردار معزز در طغیان خداوردی با تفنگچیان خود به شیروان رفت و با کمک ایل تیموری و بربری و ژاندارم آن یاغی معروف را شکست داد. سردار معزز به معنای واقعی مردی وطن‌پرست و ایران‌دوست بود و هرگز رنگ خارجی نگرفت.

در سال ۱۳۰۱ امیرلشکر حسین‌آقا خزاعی فرمانده لشکر جدیدالتاسیس خراسان یک فوج سرباز به ریاست سرهنگ مهدی‌خان به بجنورد فرستاد و در آن خطه پادگان تاسیس نمود و چون فرمانده پادگان میل به چپاول و غارتگری داشت و سردار معزز را مانع کار خود دید و با هزاران حیله و دسیسه فرمانده لشکر را فریب داد و او را به اخراج سردار از بجنورد راضی کرد. سردار شخصا به تهران رفت و دور از غوغا و سروصدا و توسل و تشبث، به استراحت و دید و بازدید پرداخت. با رفتن عزیزالله‌خان به تهران و شرارت سرهنگ مهدی‌خان ترکمانان سر و صدا راه انداختند و از بجنورد قوائی برای سرکوبی آنها فرستاده شده ولی قوای دولت در یک شبیخون تار و مار شد. سربازان فرار کردند و اساسا فوج بجنورد از هم گسیخته شد و دولت نیز متوجه شد که وجود سردار در آن منطقه لازم است و به وی تکلیف کرد به بجنورد رفته امور حکومت را کماکان بر عهده بگیرد و به پاس خدمات گذشته نیز شمشیری مرصع به او دادند. هنگام بازگشت وی از تبعید تهران از طرف مردم و رعایا استقبال بی‌سابقه‌ای به عمل آمد و او مجددا بر سریر قدرت استوار گردید تا اینکه خزاعی به تهران احضار شد و سرتیپ جان‌محمدخان امیرعلائی بجای او نشست که پس از مدتی کوتاه «فرعون خراسان» لقب گرفت. او تصمیم داشت در همان نخستین ماههای حکومت خود را در خطه‌ی خراسان، سردار معزز را از بین برد و دوباره قوای بجنورد را تقویت نماید. جان‌محمدخان فوج بجنورد را تقویت نمود و سرهنگ عربشاهی را به فرماندهی آنجا گمارد و به وی دستور داد سردار معزز را دستگیر و به مشهد اعزام دارد. سرهنگ عربشاهی برای دستگیری او اقدام

کرد ولی سردار پیغام داد اگر منظور رفتن من به خراسان است، نیازی به توپ و تفنگ نیست، من خود فورا به مشهد خواهم رفت وچنین هم کرد. ولی مثل اینکه ریش سفیدان و معمرین بجنورد این بار بر آنها الهام شده بود که این رفتن سردار بازگشتی ندارد، بنابراین به شدت با حرکت وی به مشهد مخالفت کردند و به وی متذکر شدند که هم خود را به خطر می‌اندازد و هم مارا زیر چکمه قزاقان له خواهی کرد.

ولی عزیزالله‌خان به این گفته وقعی نگذاشت و با چهار برادر و دامادش و فراشباشی و چند نفر تحت حفاظت سلطان ساعدالسلطان و بیست نظامی، راه مشهد را پیش گرفت. در قوچان سلطان نورالله میرزا جهانبانی از طرف جان‌محمدخان با دو کالسکه به آنها برخورد می‌کند و سردار با کسان خود سوار کالسکه شده به مشهد عزیمت می‌نمایند.

در راه مشهد نورالله میرزا به ظاهر نهایت عزت و احترام را در حق سردار معزز و کسان او ابراز می‌دارد و بعد از ورود به مشهد، نورالله میرزا برای راپورت نزد سرتیپ جان‌محمدخان می‌رود و کسب تکلیف می‌کند. تکلیف معلوم شد. همه در قلعه بیگی مشهد حبس شدند اما چه حبسی! اتاقی تنگ و تاریک و کثیف و غذای آنها نان خالی بود. در میان رجال و بزرگان کشور که در آن ایام دست‌اندرکار بودند، امیراقتدار انصاری وزیر داخله، روابط بسیار نزدیکی با سردار معزز داشت و همین امیراقتدار بود که سردار معزز را به سردار سپه معرفی و ضمانت کارهای او را و فرمانبرداریش را نموده بود. جان‌محمدخان و ایادی او و طراحان نقشه‌های شیطانی او به این موضوع آگاهی داشتند و قبلا‌ـ مقدماتی فراهم کرده بودند و آن نامه‌ای بود که با امضای جعلی سردار معزز به پاریس برای سلطان احمدشاه نوشته بودند و این نامه در پاریس به وسیله‌ی ایادی سردار سپه به تهران ارسال شده بود و رضاخان سردار سپه به محض خواندن نامه، بدون تحقیق و اثبات صحت یا سقم آن، اقدامات حاد خود را آغاز کرد. اولین اقدام تند وی، زندانی نمودن امیرلشکر امیراقتدار وزیر داخله بود و بعد هم جان‌محمدخان امیرعلائی را در حیات یا ممات سردار معزز مختار و تصمیم گیرنده نموده بود.با بازداشت امیراقتدار، دیگر هیچگونه حمایتی از سردار معزز امکان نداشت بشود و فرعون خراسان تصمیم به قتل او گرفت تا بتواند به غارت جواهرات و دارائی او بپردازد.

ظاهرا یک دادگاه نظامی تشکیل شد و سردار معزز با دو برادر جوان و بی‌گناه و داماد و سه نفر دیگر که در مجموع هفت نفر می‌شدند، به دار کشیده شدند و بدین ترتیب جان‌محمدخان به غارت دارائی او پرداخت.

خبر مرگ سردار معزز و نزدیکانش در بجنورد هنگامه‌ها برپا کرد. اهالی بجنورد و افراد ایل شادلو قیام کرده نظامیان را در شهر محاصره کردند. از تهران سرهنگ پولادین با فوج خود به بجنورد عزیمت نمود و عده‌ای هم از چریکهای محلی از قوچان و درگز به یاری ساخلوی بجنورد شتافتند. سرتیپ جان‌محمدخان هم برای سرکوبی مردم بجنورد و ایل شادلو، به بدرانلو رفته پس از بازدید فوج پولادین وارد بجنورد شد و به کشتار دسته‌جمعی دست زد. روزنامه‌ی رویتر در شماره‌ی ۱۸۷۲ خود چنین نوشته است:... ده نفر از مشایخ محلی در خود بجنورد و شش‌هزار و پانصدوچهل و چهار نفر از روسای اشرار که دستگیر شده بودند در میدان حزب اعدام شدند.

بعد از اعدام سردار معزز، سرتیپ جان‌محمدخان مامورینی به بجنورد فرستاد تا آنچه از نقدینه و جواهر و فرش و گوسفند دارد تصرف نمایند. سردار پنج بسته جواهر مرغوب و ممتاز داشت که قسمت اعظم آن به جان‌محمدخان داده شد. تعداد زیادی قالی و قالیچه به مشهد حمل گردید. تعداد اسبها و گاو و گوسفندی که از بجنورد و قراء مجاور مانند اسفراین و نردین ضبط و به مشهد برده شد، فوق‌العاده زیاد بود و تمام آنها فروخته شد و پول آن به جیب جان‌محمدخان وارد شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سردار نصرت

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رحیم‌خان چلبیانلو، مستبد و دشمن معروف مشروطه طلبان (مقت. ۱۳۲۹ ه.ق.) وی در تمام مدت سلطنت محمدعلی شاه قاجار و به تحریک او از تولید اغتشاش و قتل نفوس و تاراج کردن اموال و تخریب قصبات در نواحی شمالی آذربایجان و جنگ علنی با آزادیخواهان تبریز که با کمال رشادت مدت ۱۱ ماه تمام در مقابل قشون عظیم دولتی مقاومت کردند- هیچ فروگذار نکرد و عاقبت پس از پیروزی آزادیخواهان به روسیه پناه برد، و از آنجا مجددا در محرم ۱۳۲۹ ه.ق. به ایران بازگشت و در قره‌داغ مقر اصلی خود ساکن گردید.

مخبرالسلطنه والی آذربایجان در آن تاریخ او را با لطایف الحیل از قره‌داغ به تبریز جلب کرد و در آنجا تحت الحفظ وی را نگاه میداشتند تا در رمضان همان سال به حکم انجمن ایالتی تبریز پنهانی او را در ارک آن شهر به ضرب گلوله کشتند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سردار، افخم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سردار افخم، از سران دوره استبداد بود و در زمان محمد علیشاه در گیلان حکومت داشت. در محرم ۱۳۲۷ ه.ق. که ملیون و آزادیخواهان گیلان قیام کردند، او را کشته و شهر را متصرف شدند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سرداری، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۸۸ ش در تهران متولد شد. پس از طی دوره‌ی ابتدائی وارد مدرسه‌ی متوسطه دارالفنون شد و دوره‌ی متوسطه را در آنجا گذرانید در سال ۱۳۰۵ وارد مدرسه‌ی عالی حقوق و علوم سیاسی گردید و در ۱۳۰۸ به اخذ لیسانس نائل آمد و در همان سال در دومین دوره‌ی کنکور محصلین در اروپا مشارکت نمود و سپس برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه عزیمت کرد و وارد مدرسه‌ی مونپلیه گردید و درجه‌ی دکترای حقوق عمومی و اقتصاد و مالیه دریافت کرد و ضمنا دوره‌های لیسانس علوم سیاسی پاریس و موسسه عالی جرم‌شناسی و علوم زندانها را نیز طی نمود.

پس از بازگشت به ایران، مدتی به وکالت دادگستری پرداخت و سپس معاونت اداره مطالعات امور اقتصادی و ریاست اداره بیمه کارگران را در وزارت کار بر عهده گرفت و سرانجام مدیرعامل سازمان بیمه‌های تامین اجتماعی گردید. چند سالی هم مشاور عالی وزارت کار بود. در سال ۱۳۳۸ به معاونت وزارت کار گمارده شده و در همان سال به مناسبت درگذشت دکتر قاسم قاسم‌زاده، استاد حقوق اساسی دانشگاه تهران، به استخدام دانشکده حقوق درآمد و تدریس حقوق اساسی را بر عهده گرفت. وی

مدتی هم در مدرسه‌ی دارائی و آموزشگاه عالی پلیس و در دوره‌های اختصاصی وزارت امور خارجه تدریس می‌نمود. همچنین در دانشکده‌ی معقول و منقول، تدریس تاریخ حقوق اسلامی را تدریس می‌کرد.

دکتر سرداری تالیفات مهمی از خود باقی نگذاشت و همان تاریخ اساسی دکتر قاسم‌زاده را تدریس می‌نمود. وفات وی در سال ۱۳۴۳ در سن ۵۵ سالگی اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سرکشیک‌زاده اتحاد، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۸ متولد شد. تحصیلات مقدماتی را انجام داد و به آموختن زبان و ادبیات فارسی و عربی پرداخت و دروس حوزه‌ای را تا سطح فراگرفت. در نهضت مشروطیت فعالیت داشت و در روزنامه‌های مقاله می‌نوشت. در ۱۳۰۱ ش وارد حزب رادیکال داور شد و امتیاز روزنامه‌ی اتحاد را گرفت و از طرفداران سردار سپه و مخالفین احمدشاه شد. روزنامه‌ی اتحاد در آن ایام از جراید معتبر بود و مطالب آن خواننده‌ی زیادی داشت و در جهت تضعیف قاجاریه گام برمی‌داشت. مدیر و موسس آن به پاس خدمات مطبوعاتی خود، به دستور سردار سپه در دوره‌ی پنجم از لاهیجان به وکالت مجلس انتخاب شد و ظاهرا جزء طرفداران حکومت رضاخان بود ولی گاهی نیز جانب مدرس را می‌گرفت و با او همکاری می‌کرد. در سفر جنگی رضاخان به خوزستان که بدون اطلاع مجلس انجام گرفته بود، در جلسات سری مجلس، مدرس و عده‌ای از دوستان او عمل سردار سپه را تقبیح نمودند، از جمله سید کاظم سرکشیک‌زاده هم با آنان هماهنگی نموده بود. جریان جلسه‌ی سری مجلس توسط سرتیپ یزدان‌پناه حاکم نظامی تهران و سرهنگ کریم‌آقا بوذرجمهری کفیل بلدیه به اطلاع سردار سپه رسید و کینه او را در دل گرفت. در جریان خلع قاجاریه و تفویض سلطنت به رضاخان، با وجود تلاش و فعالیت همه‌جانبه‌ی او باز هم کینه‌ی فرمانده کل قوا از او زائل نشد و از انتخاب او در دوره‌های بعد جلوگیری شد. نهایت داور توانست رضاشاه رانسبت به دعوت او به عدلیه جلب نماید. از این رو او را با رتبه‌ی قشائی به ثبت کل بد و سمت ریاست بازرسی را به او داد.

در ۱۳۰۸ زین‌العابدین رهنما مدیریت روزنامه‌ی یومیه و رسمی ایران را به او سپرد و خود فقط صاحب امتیاز بود. چند سالی نیز مدیریت ایران را انتشار داد ولی بعد تعطیل کرد. پس از استعفای رضاشاه، مجددا برای بار سوم روزنامه‌ی امید انتشار یافت و بیش از هر روزنامه حمله به رژیم گذشته در آن منعکس بود. مخصوصا در محاکمات عمال نظمیه در دیوان کیفر، مطالب تندی علیه شاه سابق می‌نوشت. این بار هم امید دوام زیادی نکرد و تعطیل شد. سرکشیک زاده در ۱۳۳۴ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سرلک، تقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد سال ۱۲۹۱ و از محصلین اعزامی دولت به اروپا است. در بلژیک و سوئد در رشته‌ی موتور و جریه راه‌آهن تحصیل نمود و

درجه‌ی مهندسی گرفت. بعداز مراجعت به ایران، داخل راه‌آهن شد و ریاست راه‌آهن چند شهرستان و ریاست چند اداره‌ی مرکزی به او محول گشت تا سرانجام به معاونت راه‌آهن چند شهرستان و ریاست چند اداره‌ی مرکزی به او محول گشت تا سرانجام به معاونت راه‌آهن دولتی ایران رسید و چند سالی در آن سمت بود تا بعدا تغییر شغل داد و به معاونت وزارت راه برگزیده شد. در سال ۱۳۴۰ در کابینه‌ی علی امینی به جای مهندس فریور به وزارت صنایع و معادن انتخاب گردید و قریب یک سال در آن سمت باقی ماند.

در حکومت حسنعلی منصور، استانداری استان مرکزی به عهده‌ی او واگذار گردید و پس از شش ماه جای خود را با سید ضیاءالدین شادمان عوض کرد و شهردار تهران شد. در این سمت نیز جای خود را با سرتیپ صفاری معاوضه نمود و به استانداری آذربایجان شرقی رفت. در آذربایجان مدتی مستقر بود ولی چون کاری از پیش نبرد، به تهران احضار و بازنشسته شد و در ۶۵ سالگی هنگام رانندگی به بیماری سکته درگذشت. روی‌هم رفته تعریفی نداشت و آثاری از خود باقی نگذاشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سرمد تهرانی، زهره

قرن:۱۳

جنسیت:زن

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: روانشناسی تربیتی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی فیزیک از کالج ویلسون آمریکا در سال ۱۳۳۶، کارشناسی ارشد آمار و اندازه‌گیریهای تربیتی از دانشگاه هاروارد آمریکا در سال ۱۳۳۹ و دکترای روانشناسی تربیتی از دانشگاه استنفورد آمریکا در سال ۱۳۴۵.

مرتبه علمی:

استاد پایه ۱۶ دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

تعلیم و تربیت دو زبانی، تدریس دروس: آمار، روش تحقیق و روانشناسی تربیتی در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۲۴ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

روانشناسی تربیتی، آمار، روش تحقیق، سنجش و اندازه‌گیری در تعلیم و تربیت.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۶، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

تدریس و یادگیری.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

سرمد تهرانی، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۹ -۱۲۸۹/۱۲۸۶/۱۲۸۳ ش)، شاعر. در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدایی و متوسطه در رشته‌ی حقوق به تصحیل پرداخت و به دریافت لیسانس توفیق یافت. سرمد از سال ۱۳۰۹ ش به کار و کالت دادگستری پرداخت و از اعضاء هیئت مدیره‌ی کانون وکلا گردید و سالها سمت مشاور حقوقی و وکیل امور قضایی دربار سلطنتی و آستان قدس رضوی را به عهده داشت. سرمد بعد از شهریور ۱۳۲۰ ش امتیاز روزنامه «صدای ایران» را گرفت. در سال ۱۳۲۲ ش پس از جنگ جهانی دوم به دعوت دولت انگلستان به اتفاق چند تن از روزنامه‌نگاران به آن کشور عزیمت کرد و از آن جا به فرانسه رهسپار شد. در سال ۱۳۲۸ ش جزو ملتزمین شاه به عنوان ملک‌الشعرای دربار به پاکستان رفت. و قصاید و قطعاتی به یادگار این سفر سرود. در تهران بر اثر بیماری سرطان درگذشت و در ابن‌بابویه دفن است. از آثار وی: «در آی کاروان»، شعر؛ «سعدی»، شعر؛ «کبوتر علم»، شعر؛ «نغمه‌ی کمال»، شعر.[۱]

شاعر، روزنامه‌نویس، حقوقدان و سیاستمدار، متولد ۱۲۸۰، فرزند سیدعلی است. تحصیلات دانشگاهی او ظاهرا در رشته‌ی حقوق ولی در ادبیات فارسی و انواع شعر از اساتید مسلم معاصر به شمار می‌رفت. حرفه‌ی اصلی‌اش وکالت دادگستری بود و از این طریق ارتزاق می‌نمود. مدتها عضویت هیئت مدیره کانون وکلای دادگستری را عهده‌دار بود و در استقلال کانون مزبور سهم بسزائی دارد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ به کار روزنامه‌نگاری پرداخت و به انتشار روزنامه‌ی صدای ایران مبادرت نمود و مدتی متجاوز از هفت سال، روزنامه‌ی مزبور را هفته‌ای سه شماره انتشار می‌داد. روزنامه‌ی صدای ایران گرچه دورنمای سیاسی داشت ولی همیشه حاوی نکات ادبی و اشعار نغز و شیوای شاعران متقدم و معاصر از جمله خود سرمد بود.

سرمد در دوره‌ی هیجدهم قانونگزاری، خود را کاندیدای انتخابات مجلس شورای ملی نمود و از طرف مردم دره‌گز به نمایندگی انتخاب شد. سرمد در این دوره با پیشنهاد تبصره‌ای که مورد تصویب نمایندگان قرار گرفت، طرز انتخاب رئیس دانشگاه تهران را تغییر داد.

معروفیت سرمد بیشتر به علت شاعری است. وی شاعری توانا و خوش‌ذوق و بدیهه‌سرا بود. گرچه بیشتر ذوق به سرودن قصیده داشت لیکن در محافل و مجامع مختلف فی‌البدیعه از سرودن غزل و رباعی نیز دریغ نمی‌نمود. سرمد در زمره سعرای طراز اول معاصر بوده است. وفات او در ۱۳۳۹ در تهران اتفاق افتاد و بیماری سرطان او را در ۵۹ سالگی از پای درآورد. شهرت سرمد از لحاظ شعر و شاعری تنها در ایران نبود، در هند و پاکستان و افغانستان نیز طرفدارانی داشت. وی هنگامی که نماینده‌ی مجلس بود، در سفری که شاه و ثریا به پاکستان عزیمت نمودند، همراه آنان بود. در آن تاریخ رئیس‌جمهور پاکستان اسکندر میرزا و همسر او ناهید کلالی دختر امیرتیمور کلالی بود. سرمد قصیده‌ی غرائی در مدح دو رئیس کشور و همسران آنها می‌سراید. در آن قصیده ناهید را بر ثریا برتر و بالاتر قلمداد می‌کند، در نتیجه مورد بی‌مهری شاه واقع شد و دیگر وکیل نگردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] ادبیات معاصر (۵۶)، سخنوران نامی معاصر (۱۷۶۸ -۱۷۶۳ /۳)، فرهنگ سخنوران (۴۴۸)، مؤلفین کتب چاپی

(۳/ ۴۹۱– ۴۹۲).

سرمد،مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدعلی سرمد، در ۱۲۹۱ ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی فرخی و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان ایرانشهر به اتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیلات وارد دانشگاه تهران شد و در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی لیسانس دریافت کرد و به عنوان قاضی در دادگستری استخدام شد و تمام مراحل قضائی را تا دیوان کشور طی کرد و آنگاه به وزارت اقتصاد ماموریت یافت و مدیر کل آن وزارتخانه شد. چندی عضو هیئت مدیره بنگاه آبیاری بود. از دیگر مشاغل وی عضویت هیئت مدیره آب و برق خوزستان می‌باشد. در زمانی که دکتر علی امینی به نخست‌وزیری منصوب گردید، وی را به معاونت خویش برگزید. آخرین سمت دولتی او مشاور عالی سازمان برنامه بود.

سرمد مدتی نیز در بخش خصوصی فعالیت داشت و دبیر سندیکای فلزی ایران و نماینده اتاق صنایع و معادن بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سرمدنیا، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر غلامحسین سرمدنیا در سال ۱۳۲۷ خورشیدی دیده به جهان گشود. ایشان دارای مدرك دکتری مهندسی کشاورزی از دانشگاه آریزونای آمریکا (در سال ۱۳۵۹) می باشد.نامبرده پس از اتمام تحصیلات عالیه به میهن بازگشت و از همان تاریخ در دانشگاه اصفهان به عنوان استادیار به تدریس و تحقیق مشغول شد. کتاب"جنبه‌های فیزیولوژیکی زراعت دیم" تالیف غلامحسین سرمدنیا (با همکاری عوض کوچکی) ، در دوره ششم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : کشاورزیرشته : مهندسی کشاورزیتحصیلات رسمی و حرفه ای : غلامحسین سرمدنیا دورهٔ تحصیلات متوسطه را در سال ۱۳۵۰ در شهر اصفهان بپایان رساند، سپس وارد دانشگاه شیراز شد و در سال ۱۳۵۵ موفق به دریافت درجهٔ مهندسی کشاورزی از آن دانشگاه گردید. وی در ادامهٔ تحصیلات دانشگاهی راهی آمریکا شد و به ترتیب در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۹ به دریافت درجهٔ فوق لیسانس و دکترا از دانشگاه آریزونای آمریکا نایل آمد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : غلامحسین سرمدنیا پس از اتمام تحصیلات عالیه به میهن بازگشت و از همان تاریخ در دانشگاه اصفهان به عنوان استادیار به تدریس و تحقیق مشغول شد.جوائز و نشانها : کتاب"جنبه‌های فیزیولوژیکی زراعت دیم" تالیف غلامحسین سرمدنیا (با همکاری عوض کوچکی) ، در دوره ششم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.چگونگی عرضه آثار : غلامحسین سرمدنیا تا کنون چندین مقالهٔ علمی در مجلات داخلی و خارجی بچاپ رسیده است. آثار : تولید محصولات زراعی ویژگی اثر : تالیف۲ جنبه‌های فیزیولوژیکی زراعت دیم ویژگی اثر : تالیف–با همکاری آقای دکتر عوض کوچکی –این کتاب در دوره ششم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی و برگزیده

شده است۳ فیزیولوژی گیاهان زراعی ویژگی اثر : تالیف

سرمدی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محسن سرمدی : فرمانده واحد طرح و عملیات لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) محسن سومین فرزند خانواده سرمدی بود که با ولادتش در سال ۱۳۴۴ خانواده را غرق در مسرت شادی کرد.
زادگاهش محله «محسن آباد» در شهرستان خمین است. اودر همانجا به مدرسه رفت و دیپلم طبیعی گرفت . به رشته ریاضی به شدت علاقه داشت، یک سال هم در گلپایگان به تحصیل پرداخت، تا دیپلم ریاضی را گرفت.
سال های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ را در سربازی بود. پس از آن، برای ادامه تحصیلات در رشته پزشکی به هندوستان رفت، ولی دشواری زندگی دینی و مکتبی در آن دیار از یک سو و گسترش جرقه های انقلاب در میهن عزیزمان از سوی دیگر، سبب شد که محیط هند را رها کند و برای همراهی با مردم ایران در به ثمر رساندن مبارزات بر علیه شاه خائن به کشور باز گردد. علاقه مندی اش به جلوه های انقلاب، او را به انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور پیوند داد.
سال ۱۳۵۶ به وطن بازگشت و در آموزش و پرورش به تربیت نهال های این آب و خاک پرداخت. با پیروزی انقلاب، خود را سراسر وقف این نهضت الهی کرد و در این راه، سر از پا نمی شناخت. وقتی خفا شان کردستان را عرصه غارت ,چپاول وکشتار مردم بی پناه کردند او سنگر آموزش وپرورش را ترک کردوبه کردستان رفت تا این بخش از ایران بزرگ را از وجود ناپاک ضد انقلاب پاکسازی نماید.
هنوز سرگرم نبرد در این نقطه از ایران بود که صدام حاکم احمق عراق به نمایندگی از ۳۶کشور از هوا,زمین ودریا به ایران حمله کرد. محسن در کردستان فرمانده اطلاعات سپاه سردشت بود و عرصه را بر ضد انقلاب تنگ کرده بود. با آرامش نسبی در آنجا اوبه جبهه جنوب آمد .در عملیات طریق القدس، معاون فرمانده گردان بود و در حماسه عظیم فتح المبین، فرماندهی یکی از گردان های خط شکن را به عهده داشت. شهادت برادرش علی اصغر در عملیات والفجر سه او را در ادامه راه مصمم تر کرد . در عملیات والفجر هشت فرمانده طرح و عملیات لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب(ع) را به عهده گرفت و اندیشه و تفکر خلاق و مبتکرش را در خدمت جهاد در راه خدا به کار گرفت. در همین عملیات بود که در منطقه فاو، این سرداربزرگ ونام آور ایران اسلامی در آتش دشمن سوخت و جان پاکش به سوی خدای شهیدان پر کشید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

سروری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از یک خانواده‌ی روحانی است که در ۱۲۷۱ دیده به جهان گشود. پدر و مادر وی در دوران کودکی درگذشتند و او تحت ولایت دائی خود بزرگ شد. سروری پس از انجام تحصیلات مقدماتی به مدرسه‌ی علوم سیاسی رفت و پس از فراغت از تحصیل در

۱۳۰۰ به خدمت در دادگستری درآمد و با سمت وکیل عمومی (دادیار) خدمات قضائی خود را آغاز نمود. زمانی که تیمورتاش وزارت دادگستری یافت، از عدلیه خارج شد. پس از تیمورتاش مجددا به خدمت قضا بازگشت و کینه‌ی او را در دل گرفت. سروری تا انحلال عدلیه در ۱۳۰۵ در مشاغل دادیاری و بازپرسی و رئیس محکمه انجام وظیفه کرد و در وزارت عدلیه مرحوم داور، مدعی‌العموم تهران شد و پس از چندی مدعی‌العموم دیوان جزای عمال دولت (دیوان کیفر) گردید.

محاکمه‌ی عبدالحسین تیمورتاش در زمانی صورت گرفت که سروری دادستان دیوان کیفر بود و ادعانامه را علیه وزیر دربار مقتدر ایران، او تهیه نمود. پس از چندی مستشار دیوان عالی تمیزشد. در ۱۳۱۲ بنا به درخواست داور، به وزارت مالیه رفت و دادستان دیوان عالی تمیز شد. در ۱۳۱۲ بنا به درخواست داور، به وزارت مالیه رفت و دادستان دیوان محاسبات شد و چندی نیز مدیر مالیاتهای غیرمستقیم و مدیر کل وزارتی بود، سپس برای مطالعات قضائی به اروپا عزیمت نمود و پس از بازگشت از اروپا دکتر متین دفتری وزیر عدلیه او را به معاونت خود برگزید.

در ۱۳۱۸ دکتر متین‌دفتری به نخست‌وزیری انتخاب شد و سروری در آن کابینه کفیل وزارت دادگستری بود. در کابینه‌ی منصورالملک نیز مدتی کوتاه کفالت آن وزارتخانه را بر عهده داشت تا اینکه مجید آهی به وزارت رسید و سروری بازرس دولت در بانک ملی گردید.

پس از شهریور ۱۳۲۰ مجددا معاون وزارت دادگستری شد. وقتی هژیر وزارت کشور را عهده‌دار گردید، او را به معاونت خود برگزید و سرانجام در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۲۳ در کابینه‌ی ساعد به وزارت کشور منصوب شد. سروری در کابینه‌ی سهام‌السلطان بیات که بلافاصله بعد از ساعد تشکیل یافت، همچنان وزیر کشور بود.

سروری در دوران وزارت کشور خود، دست به یک سلسله اقدامات اساسی زد از جمله چاقوکشان را به بندرعباس تبعید نمود و مردم تهران را از شر آنها نجات داد. در کابینه‌ی حکیم‌الملک که در ۱۳۲۶ تشکیل شد، سروری مدتی به وزارت دادگستری تعیین گردید و اعلام جرم علیه قوام‌السلطنه و تقاضای تعقیب او را از مجلس کرد. پس از سقوط کابینه‌ی حکیم‌الملک مدتی ریاست هیئت تصفیه‌ی کارمندان دولت را برعهده گرفت ولی چون به عواقب آن وقوف داشت، از آن کار مستعفی و دکتر سجادی جانشین او شد و حاصل این کمیسیون، رسیدگی به پرونده‌ی عده‌ای از کارکنان عالی‌رتبه بود که آنها را در سه بند (الف)، (ب) و (ج) قرار داده بودند.

در انتخابات اولین دوره‌ی سنا از تهران به سناتوری انتخاب شد و در تمام دوره‌ی اول در مجلس سنا عضویت داشت. در ۱۳۳۱ که لطفی وزیر دادگستری وقت دیوان عالی کشور را منحل کرد، در تشکیلات جدید دیوان کشور، سروری را به ریاست و حشمت‌الله قضائی را به دادستانی منصوب نمود. ولی پس از سقوط کابینه‌ی مصدق بیکار شد. در ۱۳۳۴ حسین علاء به نخست‌وزیری رسید و ماده‌ی سوم برنامه‌ی دولت وی اصلاح تشکیلات دادگستری بود. جمال اخوی وزیر دادگستری آن کابینه نخواست یا نتوانست منظور نخست‌وزیر را عملی کند لذا جای خود را به عباسقلی گلشائیان داد، گلشائیان با استفاده از اختیارات قانونی خود، به انحلال دیوان کشور مبادرت ورزید و میرزا علی‌آقا هیئت رئیسه دیوان عالی کشور و محمدعلی ممتاز رئیس کل دادگاه‌های استان و عده‌ای از قضات این عمل را خلاف قانون تلقی نمودند و از خدمت در دادگستری استنکاف ورزیدند و گلشائیان در تشکیلات جدید دیوان کشور محمد سروری را دعوت به خدمت و مجددا به ریاست دیوان عالی کشور منصوب نمود و مدت دوازده سال بر قوه قضائیه ریاست کرد و در ۱۳۴۶ در ۷۵ سالگی بازنشسته گردید.

سروری در دوران خدمات اداری خود به مشاغل دیگری نیز اشتغال داشت و همواره در زمره رجالی بود که چند شغل دیگر را نیز برای خود ذخیره می‌نمود. او از ۱۳۱۷ عضویت شورای عالی بانک ملی را بر عهده داشت و چندین دوره نیز ریاست بر آن شورا داشت و زمانی نیز مشاور حقوقی آن بانک بود. ریاست شورای عالی بانک کشاورزی و ریاست شورای عالی شرکت سهامی بیمه

ایران نیز مدتها به عهده‌ی او قرار داشت. سروری مردی دانشمند، محافظه‌کار، بی‌تکلف، صحیح‌العمل و متواضع بود. از تمام امکانات مشروع دولتی برای خود استفاده می‌کرد. با حزب عامیون نزدیکی و پیوند زیادی پیدا کرد. در ۱۳۶۹ در ۹۹ سالگی در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سروش، عیسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۵۵ در رشت متولد شد. تحصیلات خود را در حد معمول زمان پایان برد و وارد دستگاه سردار منصور رشتی گردید. وقتی جنبش مشروطیت پیش آمد، او ظاهرا از طرفداران مشروطیت و آزادیخواهان بود و با آنها مشی می‌کرد و چون اهل قلم بود، به طرفداری از مشروطه‌خواهان مقالاتی می‌نوشت. چندی با مرحوم عارف قزوینی و میرزا ابراهیم‌خان ناهید به انتشار روزنامه‌ی تندروی ناهید مبادرت نمودند. وی در آن روزنامه تحت عناوین «گل‌آغا» و «تاج‌آقا» مقالاتی انتقادی می‌نوشت و لبه‌ی تیز حملات خود را متوجه سلاطین مستبد می‌کرد. بعد از مشروطیت که سردار منصور رشتی رئیس دفتر اختصاصی و مشیر و مشار سردار منصور که لقب سپهدار اعظم گرفته بود شد، و تمام نطقها و نامه‌های او را تهیه می‌کرد و در حقیقت نخست‌وزیری را اداره می‌نمود. در دوران رضاشاه دست از فعالیتهای سیاسی کشید و در وزارت داخله مقاماتی را احراز نمود. چندی ریاست کارگزینی با او بود، بعد فرماندار قزوین و فرماندار ساری گردید. در ۱۳۲۱ فرماندار تهران شد. موقعی که انتخابات دوره‌ی چهاردهم شروع شد، حکومت تهران را داشت. دست سید محمدصادق طباطبائی رئیس انجمن نظار انتخابات را در انتخابات اعضای انجمنهای فرعی بازگذاشت و همین امر موجب آزادی نسبی انتخابات گردید. آخرین سمت سروش در وزارت کشور، استانداری مازندران بود که چندی در آن استان به اداره‌ی امور پرداخت تا اینکه در انتخابات دوره‌ی اول مجلس سنا در ۱۳۲۸ ش سناتور گیلان شد و در همین سمت در سال ۱۳۳۱ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سریزدی، محمد ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد ابراهیم سریزدی : قائم مقام فرمانده تیپ۱۸الغدیر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) یکی از روزهای بهاری سال ۱۳۴۱ در خانواده ای مذهبی و متدین و زحمت کش در شهرستان انار دیده به جهان گشود. در دوران کودکی با احکام و آداب اسلامی آشنا گشت و آن دوران را پشت سر نهاد. وی برای تحصیل به دبستان و سپس به مدرسه راهنمایی رفت و تا سال اول در محل سکونت خود به درست و بحث مشغول شد. پس از آن برای ادامه تحصیل به یزد آمد و تحصیلات خود را ادامه داد.

ضمن تحصیل هیچ گاه از فعالیت های اجتماعی دست نمی کشید و همواره در مبارزات انقلاب پیش قدم بود و در پیروزی انقلاب نقش به سزایی داشت . علاوه بر مجاهدت و کوشش فراوان از اخلاق و رفتار اسلامی خوبی برخوردار بود و هیچ گاه احترام به

بزرگان را فراموش نمی کرد. در شکل گیری انقلاب اسلامی در محل سکونت خود فعالانه تلاش می کرد.

با پیروزی انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی به منطقه کردستان اعزام شد و با جانفشانی تمام به دفع اشرار و ضد انقلاب پرداخت و برای کسب تجربه بیشتر و گذراندن دوره های تخصصی به تهران رفته و آموزش های طرح و عملیات را با موفقیت پشت سر نهاد تا با تجربه های مفید در سنگرهای دفاع مقدس، خدمات شایانی را انجام دهد. پس از گذراندن آموزش به منطقه جنوب رفته و به طراحی عملیات های مهم در آن منطقه پرداخت و در یکی از عملیاتها مجروح شد. پس از بهبودی لحظه ای درنگ نکرد و سریعاً خود را به جبهه رسانید و پس از مدتی با تجارب بالایی که داشت به فرماندهی واحد عملیات سپاه یزد منصوب شد و بعد از مدتی به جبهه اعزام شد و در سپاه سوم صاحب الزمان و بعد از آن به لشکر ۸ نجف رفته و در قسمت طرح و عملیات لشکر مشغول به کار شد و پس از تشکیل تیپ ۱۸ الغدیر مسئولیت طرح و عملیات تیپ الغدیر را پذیرفت و به طراحی عملیات های مختلف مشغول و بعد از حماسه آفرینی های متعدد در جریان عملیات کربلای پنج بر اثر اصابت ترکش گلوله توپ در بهمن ماه ۱۳۶۵ مجروح شد و پیکر مطهرش در سرزمین خون رنگ شلمچه انیس خاک گشت و پس از سالیان متمادی هم نشینی با خاک قهرمان پرور شلمچه توسط گروه جستجوی مفقودین شناسایی شد.

پیکر مطهر شهید سید محمد ابراهیمی پس از گذشت ۹ سال و ۵ ماه دوری از وطن سرانجام در روز ۲۲ تیرماه ۱۳۷۵ به وطن بازگشت. در حالی که از آن جسم نحیف و نورانی اش جز مشتی استخوان باقی نمانده بود بر روی دست مردم شهیدپرور استان یزد تا خلدبرین تشییع گردید. مادر شهید می گوید :شبی که فردای آن خبر دادند که پیکر شهید را به یزد آورده اند در خواب رو به فرزندم سید مهدی کردم و گفتم مدتی است که قرآن طلایی را گم کرده ام و از این بابت بسیار ناراحتم سید مهدی دست در جیب خود برد و قرآن زرینی را بیرون آورد و به من داد و گفت آیا قرآنی را که گم کرده اید همین است؟ فردای آن شب سید مهدی به منزل ما آمد و خبر پیدا شدن پیکر مطهر سید محمد را به ما داد.

در بهمن ماه ۱۳۶۸ و به مناسبت تجلیل از نقش فرماندهانی که در عملیات پیروزمندانه کربلای پنج مجاهدت نموده بودند. پدرشهید ابراهیمی مفتخر به شرفیابی به حضور مقام معظم رهبری و دریافت نشان فتح دو به پاس جان نثاری آن شهید سعید از دستان مبارک رهبر معظم انقلاب اسلامی گردید.

اودرفرازی از وصیت نامه ا ش می گوید:

همیشه به یاد خدا باشید و به دستورات الهی و شرعی عمل کنید. برای رضای خدا کار کنید و با دشمنان اسلامی که همان دشمنان خدا هستند مقابله نمایید. در خط ولایت فقیه حرکت کنید و در مقابل مشکلات صبور باشید. برادران عزیز هدف و خط مشی شما باید دستورات خدا، قرآن، چهارده معصوم (ع) و امام عزیزمان خمینی کبیر باشد با حضور در صحنه های جنگ و انقلاب روح شهدای اسلام را شاد کنید و دشمن را به هراس و وحشت بیاندازید.

هیچ گاه دست از مبارزه با کفر و نفاق و شرک برندارید. برادران امیدوارم همیشه مبارزه خود را در راه الله ادامه دهید و هیچ گاه دست از حمایت ولایت فقیه برنداشته و بر کافران و منافقان و مشرکان سخت بتازید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

سزاوار، عمادالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد سال ۱۲۷۶ ش و فرزند شیخ محمدحسن حجت‌الاسلام قمی است. تحصیلات او به شیوه‌ی قدیم انجام گرفت و در صرف و نحو عربی و فقه و اصول و علم کلام و فلسفه تحصیلاتی در حدود مدرسی انجام داد و به خدمت قضائی درآمد. مدتی در کار قضا بود و مراحلی را پیمود. بعدا به وکالت دادگستری مشغول شد و در آن کار هم موفق گردید. در دوره‌ی یازدهم از اراک نماینده‌ی مجلس گردید و در ادوار دوازدهم و سیزدهم نیز این سمت را احراز کرد. در دوره‌ی پانزدهم از ساوره و زرند انتخاب گردید. بعد از تشکیل مجلس سنا، یک دوره هم مقام سناتوری یافت. وی مردی حقوق‌دان و فاضل بود. در کار وکالت دادگستری تبحری پیدا کرده، حق‌الوکاله‌های کلان می‌گرفت. مخصوصا قدرت وکالت و سناتوری بیشتر کار او را رونق می‌داد. املاک زیادی در تهران خرید. یکی از خیابانهای فرعی شمال تهران را به نام او نامگذاری کرده‌اند، چون قسمت اعظم زمینهای آن خیابان متعلق به او بوده است. وی در سن ۷۰ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سطوتی، حسینقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اهل بوئین‌زهرای قزوین، متولد سال ۱۲۷۰ ش است. پس از آنجا تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی صاحب‌منصبی ژاندارمری دولتی انتقال یافت و مراحل درجاتی را در آنجا پیمود. در اوایل سلطنت رضاشاه به ارتش منتقل گردید و به ریاست دژبان مرکز منصوب شد. در سال ۱۳۱۵ درجه‌ی سرتیپی گرفت، فرماندهی لشکر اصفهان را عهده‌دار گردید. مدت پنج سال در اصفهان بود. در سال ۱۳۲۰ به معاونت ژاندارمری منصوب گردید. در اواسط سال ۱۳۲۲ که عده‌ی زیادی از رجال و افسران را متفقین به جرم ژرمانوفیلی دستگیر کردند، سرلشکر آق‌اولی رئیس ژاندارمری وقت هم جزو بازداشتی‌ها قرار گرفت و به جای او سرتیپ سطوتی به ریاست ژاندارمری وقت هم جزو بازداشتی‌ها قرار گرفت و به جای او سرتیپ سطوتی به ریاست ژاندارمری کل کشور رسید و دو سالی در آن شغل باقی ماند. مدتی هم حکومت نظامی تهران با او بود. پس از آن بازنشسته شد و اداره‌ی املاک خود را در بوئین‌زهرا به عهده گرفت. در شهریور ۱۳۳۲ به دنبال اختفاء دکتر فاطمی، دامادش مدتی او را بازداشت کردند. سرتیپ سطوتی مردی درستکار و ساده و جاه‌طلب بود. در هر شغلی که قرار می‌گرفت، شدت عمل نشان نمی‌داد. در ۱۳۳۰ یکی از دختران او به عقد و ازدواج دکتر حسین فاطمی درآمد که با اعدام فاطمی زندگی زناشوئی آنها پایان پذیرفت. دختر دیگر او نیز به عقد و ازدواج سپهبد مهدی رحیمی درآمد. این داماد نیز چند سال پس از ازدواج به جوخه‌ی آتش سپرده شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سعادتمند، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۸ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه، وارد دانشکده‌ی افسری شد و در ۱۳۱۹ از آن دانشکده فارغ‌التحصیل گردید و به اقتضای درجه‌ی نظامی، مشاغلی را احراز کرد. در ۱۳۲۹ درجه‌ی سرگردی و در ۱۳۳۱ سرهنگ دومی و

در ۱۳۳۳ سرهنگی گرفت و در همان زمان دوره‌ی ستاد و فرماندهی و دانشگاه جنگ را طی کرد. در سال ۱۳۳۶ هنگام تاسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، به آن سازمان انتقال یافت و مدتی ریاست اداره‌ی مطبوعات کشور با او بود و سپس به ریاست اداره یکم و اداره سوم ساواک منصوب شد و در ۱۳۴۰ درجه‌ی سرتیپی گرفت.

سعادتمند ضمن اشتغال در ساواک، وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و در ۱۳۳۷ درجه‌ی لیسانس در حقوق قضائی دریافت کرد و بعدا نیز دکترای حقوق و علوم سیاسی گرفت.

در سال ۱۳۴۳ که امیرعباس هویدا به نخست‌وزیری منصوب شد، سرلشکر پاکروان رئیس ساواک را به وزارت اطلاعات منصوب و معرفی کرد. پاکروان، سرتیپ دکتر سعادتمند را به معاونت کل وزارت اطلاعات برگزید و مادام که در آن سمت بود، سعادتمند نیز معاونت او را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۴۵ سرلشکر پاکروان به سمت سفیرکبیری ایران در پاکستان منصوب شد و از وزارت اطلاعات کناره‌گیری کرد. طبعا سعادتمند نیز به ارتش بازگشت و با درجه‌ی سرلشکری، به ریاست اداره کل روابط عمومی ستاد ارتش منصوب گردید و پس از چندی با درجه‌ی سپهبدی، رئیس دادگاه انتظامی ارتش شد. در ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۷ ارتشبد ازهاری به نخست‌وزیری منصوب گردید و کابینه‌ای تشکیل داد، در آن کابینه سپهبد دکتر سعادتمند به ارتش بازگشت. سرانجام پس از سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران، سپهبد سعادتمند دستگیر و به زندان افتاد. در اردیبهشت ۱۳۵۸ در دادگاه انقلاب محاکمه و محکوم به اعدام شد و حکم درباره‌اش اجرا گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سعدالدوله، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از رجال برجسته عصر مشروطیت و از اعضای قدیمی وزارت خارجه است. فرزند حاج میرزا جبار مدیر و مباشر روزنامه وقایع اتفاقیه است که از اعیان و اشراف آذربایجان بوده و گذشته از آنکه در وزارت خارجه ریاست اداره تذکره را داشت در تبریز نیز کارخانه بلورسازی دائر نموده بود.

جواد تحصیلات خود را در تبریز انجام داد، به زبان فرانسه هم آشنائی پیدا کرد و در قفقاز فن تلگراف را ظرف یک سال آموخت و از طرف ناصرالدین شاه به ریاست تلگرافخانه تبریز منصوب شد، در این ماموریت بین تبریز و شهرهای آذربایجان ارتباط تلگرافی برقرار نمود و به پاداش این کار لقب سعدالدوله دریافت و به تهران احضار شد و به همکاری علیقلی‌خان مخبرالدوله وزیر تلگراف دعوت گردید. در ۱۳۰۰ ه.ق به وزارت خارجه داخل شد و به نیابت وزارت خارجه رسید و سالها در آن سمت بود. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه به وزیرمختاری ایران در بروکسل منصوب شد و آن سفارتخانه را که تا آن وقت به وسیله‌ی وزیر مختار ایران در پاریس اداره می‌شد، تشکیل داد. در ۱۳۱۵ ه.ق به دستور امین‌الدوله صدر اعظم به استخدام چند نفر بلژیکی برای گمرک ایران همت گماشت و مسیو نوز بلژیکی و همکاران او را به ایران فرستاده در همین ماموریت برای اخذ قرضه از دولت بلژیک اقداماتی کرد ولی توفیق نیافت و برای نیروی دریایی ایران نیز دو فروند کشتی از هلند خریداری نمود.

سعدالدوله تا سال ۱۳۲۱ ه.ق در بلژیک بود، در آن سال به تهران احضار شد و به وزارت تجارت منصوب گردید. در صدارت عین‌الدوله بین او و صدراعظم اختلاف شدید پیدا شد و علت آن دخالت علاءالدوله حاکم تهران در ماجرای قند بود. در آن موقع به علت جنگ روس و ژاپن قند کمیاب شده بود، یا عده‌ای از تجار احتکار نموده بودند. علاءالدوله حاکم تهران تجار را احضار

کرد و به پای چند تن از آنها چوب زد و آنها را فلک کرد. چوب زدن بعضی از تجار معمر به وزیر تجارت گران آمد، زیرا او مسئول امور بازرگانی بود نه حاکم تهران، سعدالدوله تجار را به استقامت در مقابل عین‌الدوله تشویق کرد و مرتبا حکومت قانون و مشروطه را برای آنها بازگو می‌نمود و مصرا تجار و بازار را در مقابل دولت به استقامت وامی‌داشت، در این میان به دستور عین‌الدوله با موافقت مظفرالدین شاه سعدالدوله را هنگام وزارت تجارت در حالی که از قصر فرح‌آباد به سمت شهر عازم بود توقیف و به یزد تبعید کردند. در یزد با تجار تهران مکاتبه داشت و آنها را به استقامت در مقابل دولت تشویق می‌نمود. عین‌الدوله درصدد قتل سعدالدوله برآمد و او به قنسولگری انگلیس در یزد رفت و در آنجا متحصن شد و مادام که عین‌الدوله صدراعظم بود در یزد در قنسولگری به سر می‌برد.

پس از صدور فرمان مشروطیت، سعدالدوله از طرف اعیان و ملاکین تهران به وکالت رسید و با شکوه خاصی از او استقبال شد و به مجلس رفت کاندیدای ریاست بود، ولی کار ریاستش سرنگرفت. قانون اساسی بلژیک را ترجمه کرد و در متمم قانون اساسی ایران وارد نمود. در تنظیم قانون مزبور دخالت تام داشت. در مجلس نطقهای دلنشین وی سر و صورت زیادی به مشروطیت داده بود و مردم لقب «ابوالمله» به او دادند.

یکی از اقدامات سعدالدوله در مجلس مخالفت با ادامه خدمت مستشاران بلژیکی بود که خود در موقع وزیرمختاری در بروکسل به استخدام آنها همت گماشته بود. سفیر انگلیس در این باره به وزارتخانه چنین گزارش می‌دهد: «سعدالدوله که وزیر بازرگانی بود به علت نظریات تند سیاسی به یزد تبعید شده بود، ماه نوامبر به تهران بازگشت و پس از اشغال کرس نمایندگی رهبری دسته مخالف پارلمان را به عهده گرفت، وی از دشمنان سرسخت مسیو نوز است و تا آنجائی که قدرت دارد برای سرنگون کردن دستگاه بلژیکی‌ها خواهد کوشید». فتح‌الله نوری اسفندیاری در کتاب رستاخیز ایران علت مخالفت سعدالدوله را با نوز و بلژیکی‌ها چنین نقل می‌کند:

«... شنیدم روزی دکتر آقایان یکی از وکلای دادگستری که سابقا نماینده‌ی ارامنه در مجلس بود در ژنو از سعدالدوله می‌پرسد چرا در قانون اساسی محدودیتی که قبلا هم وجود نداشته برای اقلیتهای مذهبی ایجاد کرده است آن مرحوم جواب می‌دهد وقتی که در بلژیک وزیر مختار ایران بودم به دستور دولت میسیونی برای اصلاح گمرک و پست روانه ایران کردم و رئیس میسیون شخصی به نام نوز بود که مدتی در اطاق انتظار من می‌نشست تا او را می‌پذیرفتم. دو سال پس از استخدام او به ایران آمدم، در اطاق شاه دیدم که نوز گوشه‌ی میز نشسته مظفرالدین شاه ایستاده با او صحبت می‌کند. همین که نوز رفت، به شاه عرض کردم که اعلی حضرت نباید اجازه‌ی چنین بی‌ادبی را به یک مستخدم خارجی بدهد. جواب داد من از این وزیر پست و تلگراف خود خیلی راضی هستم زیرا خوب پول می‌دهد آن روز قسم یاد کردم نوز را از ایران بیرون کنم و به این کار هم موفق گردیدم و طرح قانون اساسی را در مدت این مبارزه نوشتم و می‌خواستم بعدها ما وزراء بیگانه پیدا نکنیم...» یکی از اقدامات اساسی سعدالدوله پافشاری در اخراج نوز و همکاران او بود که در سیاست ایران به نفع روسها فعال مایشاه بودند.

سعدالدوله پس از مدت کوتاهی که در مجلس بود، از مشروطیت روگردان شد. شاید او مفهوم و معنائی را که از مشروطیت انتظار داشت غیر از آن چیزی بود که در ایران مستقر شده بود لذا از مجلس کناره‌گیری و دشمن مشروطه شد و محمدعلی‌شاه را به مبارزه با مشروطه و مشروطه‌خواهان تشویق می‌نمود.

بعد از قتل اتابک، مشیرالسلطنه زمام امور را به دست گرفت و هنگام معرفی کابینه‌ی خود سعدالدوله به وزارت امور خارجه معرفی گردید ولی اعضای وزارت خارجه اعتصاب کردند و زیر بار وزارت او نرفتند. علت این اعتصاب سختگیری و تندخوئی او بود و کارمندان می‌دانستند سعدالدوله برای کار عرصه را بر آنها تنگ خواهد کرد. در ترمیم کابینه دوم مشیرالسلطنه در استبداد صغیر بار دیگر وزیر خارجه شد و پس از برکناری مشیرالسلطنه قرعه‌ی فال به نام ناصرالملک اصابت کرد. ناصرالملک در اروپا می‌زیست،

تلگرافی وزرای خود را معرفی کرد و سعدالدوله مقام وزارت خارجه را عهده‌دار شد.

ناصرالملک از آمدن به ایران و قبول مسئولیت تحاشی نمود و در نتیجه سعدالدوله را به سرپرستی دولت تعیین نمود.

پس از مدتی محمدعلی‌شاه از آمدن ناصرالملک مایوس شد و سعدالدوله را مسئول دولت قرار داد ولی آن هنگامی بود که قوای بختیاری‌ها و مجاهدین گیلان به پایتخت نزدیک شده بودند، پس از چند روز سعدالدوله با وزراء استعفا دادند و سعدالدوله پس از کنار رفتن محمدعلی میرزا به سفارت بلژیک پناهنده شده و اجازه‌ی مسافرت به خارج گرفت و تا سال ۱۳۳۰ در اروپا می‌زیست.

در سال ۱۳۳۰ به علت اختلافاتی که بین سردار اسعد و ناصرالملک بروز نموده بود، بختیاری‌ها تصمیم به تغییر ناصرالملک نایب‌السلطنه گرفتند و سعدالدوله را نامزد این مقام نمودند و خود او نیز در اروپا زمینه‌ای برای این کار فراهم نموده بود. با تشریفات زیاد وارد تهران شد و در راه به عنوان یک شاهزاده از او پذیرائی گردید. ولی به علت تندروی‌هائی که در گفتار و اعمال او هویدا بود، سردار اسعد و صمصام‌السلطنه بیمناک شدند و از طرفی انگلیس‌ها با کنار گذاردن ناصرالملک موافق نبودند سرانجام موضوع نیابت سلطنت او منتفی گردید.

در اوایل جنگ بین‌المللی اول با توافقی که بین روس و انگلیس شده بود، سعدالدوله نامزد نخست‌وزیری شد و وزراء مختار دو کشور صدور فرمان را از احمدشاه خواسته و فرمان هم صادر شد که با دخالت سفیر عثمانی و شارژ دافر آلمان کار او سر نگرفت، آقای مورخ‌الدوله سپهر که در آن تاریخ منشی سفارت آلمان بود و دست‌اندرکارهای سیاسی این ماجرا را در کتاب ایران در جنگ بزرگ چنین می‌نویسد:«عصر امروز یکی از درباریان مقرب سلطان احمدشاه که در جمعیت مخفی آلمانی عضویت دارد دوان دوان خود را از قصر فرح‌آباد به تهران رسانید به نگارنده چنین اطلاع سه ساعت نیم بعد از ظهر مارلینگ وزیر مختار انگلیس و باخ شارژ دافر روسیه بدون اجازه‌ی قبلی متفقا حضور شاه شرفیاب شدند و در تحت جبر و فشار و تهدید، شاه را مصمم داشتند که به عزل مشیرالدوله و نصب سعدالدوله و بستن مجلس و توقیف جراید و اخراج صاحب منصبان سوئدی و سپری ژاندارمری به کلنل مریل آمریکائی و طرد دیپلماتهای آلمانی و عثمانی از ایران مبادرت ورزد. ضمنا علاوه کرد که در این ساعت مشیرالدوله رئیس‌الوزراء و موتمن‌الملک رئیس مجلس در فرح‌آباد حضور شاه هستند. و اگر جلوگیری نشود فردا سعدالدوله به مقام صدارت با اختیارات تام جلوس خواهد نمود.

نگارنده پس از شنیدن خبر بدین مهمی چون کادروف را در سفارت پیدا نکردم به منزل رئیس ژاندارمری واقع در خیابان استانبول رفتم و در آنجا اکثر افسران سوئدی اعم از مستشاران ژاندارمری واقع در خیابان استانبول رفتم و در آنجا اکثر افسران سوئدی اعم از مستشاران ژاندارمری و نظمیه را جمع آورده به منظور مقاومت در مقابل حوادث به مشاوره پرداختیم، بعضی از صاحب منصبان سوئدی می‌گفتند با قوه‌ی قهریه همین امشب شاه را دزدیده به خارج خواهیم برد چند نفر دیگر می‌خواستند وزراء مختار روس و انگلیس را توقیف و تبعید کنند.

عقیده مرا استعلام نمودند و جواب دادم من چنین مسئولیتی را به عهده نمی‌گیرم هر طور است شارژ دافر آلمان را پیدا نموده به اینجا خواهم آورد که با حضور او چنین تصمیم خطیری اتخاذ شود.

ساعت ده به اتفاق کادروف شارژ دافر و عاصم به یک سفیرکبیر عثمانی مجددا به منزل رئیس ژاندارمری آمدیم و بعد از مذاکرات طولانی چنین مقرر شد که همان شب سفیرکبیر و شارژ دافر با یک اسکورت چند صد نفری سوار ژاندارم به قصر فرح‌آباد رفته جبرا حضور شاه شرفیاب شوند و حتی اگر شاه خواب باشد، او را بیدار کرده، هر نوع شده ناسخ دستخط صدارت سعدالدوله را صادر کنند. بعد از نصف شب هر دو دیپلمات به فرح‌آباد رسیدند، موثق‌الدوله وزیر دربار از صدای هیاهو سراسیمه از خواب پرید با پای بی‌جوراب و زیرشلواری سفیرکبیر عثمانی و شارژ دافر آلمان را پذیرفت و مجبور شد برود شاه را از خواب بیدار کند. خلاصه دو نماینده متحدین اروپای مرکزی که تا سه ساعت و نیم بعد از نصف شب حضور شاه بودند، موفق شدند نقشه‌ی کودتای متفقین را

نقش بر آب نمایند». میرزا جوادخان سعدالدوله از این تاریخ به بعد گرد کارهای سیاسی نگشت و با سرمایه و ثروتی که داشت مانند اعیان و اشراف آن روز زندگی نمود. وی در کودتای ۱۲۹۹ توقیف شد. پس از آزادی همان زندگی را ادامه می‌داد و به عنوان نخست‌وزیر سابق در مراسم رسمی شرکت می‌کرد. در سال ۱۳۰۷ در سن ۸۸ سالگی درگذشت.

سعدالدوله در جوانی دختر علیقلی‌خان مخبرالدوله را به زنی گرفت ولی به علت اختلافی که بین داماد و پدرزن درگرفت، این ازدواج گسیخته شد و فرزند هشت‌ساله‌ی سعدالدوله درگذشت. مخبرالسلطنه هدایت به علت اختلافات داخلی که با سعدالدوله به مناسبت ازدواج خواهرش با وی داشته در یادداشتهای خود حملات زیادی به او نموده است که خالی از بغض و کینه‌ی دیرینه نیست.

سعدالدوله مردی تحصیلکرده و فرهنگ‌دوست بود. در تبریز مدرسه‌ی جدیدی تاسیس نمود که خیلی از رجال آذربایجان در آن مدرسه درس خوانده‌اند. شرکت کالسکه‌رانی تهران را نیز او تاسیس نمود. در هر حال از اشخاصی است که به مشروطیت خدمات بسیار کرد. و صدمات فراوان زده است و از رجال بافهم آذربایجان بوده است. آقای اقبال یغمائی این صفات را برای سعدالدوله قائل شده است: دوروی بیشی‌طلب سرکش حادثه‌آفرین جاه‌جو شرانگیز بدنام.

جواد (خان) از رجال اواخر قاجاریه و صدر مشروطیت (نیمه اول قر. ۱۴ ه.). وی در آغاز به هواداری مشروطه برخاست و به کیفر آن از وزارت افتاد. و با رنج و خواری بسیار به یزد تبعید شد. سپس در عهد مشروطه مورد تقدیر مردم قرار گرفت و با احترام به تهران بازگشت و نماینده مجلس شوری گردید و او را به لقب ابوالمله ملقب کردند، ولی وی به تحریک اتابک به دربار جلب شد و از نمایندگی کناره گرفت (۱۳۲۵ه.ق.). در کابینه مشیرالسلطنه که با محمدعلی میرزا تشکیل شد، سعدالدوله وزیر خارجه گردید، ولی چون به بدگویی از مشروطه و دارالشوری می‌پرداخت همه از او آزرده شدند و شاه او را عزل کرده علاءالسلطنه را بار دیگر وزیر خارجه گردانید. وی سپس یکی از دشمنان بزرگ مشروطه شد و در برانگیختن محمدعلی شاه ضد ملت بر دیگران سبقت می‌جست و با دشمنان مشروطه توطئه‌ها ترتیب داد. پس از پیروزی آزادی‌خواهان وی به سفارت هلند پناه برد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سعدالملک

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آبی، ابوالمحاسن سعد بن محمد (مقت. حدود ۵۰۰ ه.ق.). وی پس از مؤیدالملک به وزارت محمد بن ملکشاه رسید و در فتنه باطنیه متهم به هم دستی آنان شد و از این جهت سلطان محمد او را بکشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سعید وزیری، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند علینقی‌خان سعیدالسلطان از مالکین و کارمندان عالی‌رتبه‌ی دولت، در ۱۲۹۹ در شهر زنجان متولد شد. تحصیلات ابتدائی و

متوسـطه را در زنجان و تهران به اتمام رسانیـد و از دانشـکده علوم نیز درجه‌ی لیسانس گرفت. چندی به شـغل دبیر اشـتغال داشت و بعـد وارد بانـک کشاورزی شـد و ریاست چنـد شـعبه‌ی بانک را بر عهـده گرفت و سـرانجام رئیس اداره انتشارات و روابط عمومی بانک شد.

سعیـد وزیری از نوجـوانی عشـق و علاـقه‌ای بـه نوشـتن داشت و برای تسـلط به نویسـندگی کتب زیـادی را مـورد مطـالعه قرار داد و سرانجام نویسـنده‌ی متفکر و باذوق و شـیرین‌قلم شد و در مطبوعات کشور مقامی ارجمند یافت و از سال ۱۳۲۰ به بعد در مطبوعات درجه اول کشور مقام دبیری و سـردبیری پیـدا کرد. وی مـدتی سـردبیر مجله‌ی اطلاعات هفتگی بود و زمانی هم سـردبیر روزنامه‌ی اطلاعات گردید و در جراید مختلف دیگر هم مقاله می‌نوشت.

سعیـد وزیری از جـوانی سودای سیاست در سر داشت و حـتی در مراحی از زنـدگی سیاسـی ، جـان خود را به خطر انـداخت و آن مبارزه با سـیدجعفر پیشه‌وری و حزب دموکرات آذربایجان بود. زمانی که حزب مردم در ایران تشکیل شد و امیراسدالله علم رهبری آن حزب را بر عهده گرفت، سعید وزیری از موسسین و ارکان حزب مزبور بود.

سعیـدوزیری در انتخابـات دوره‌ی بیست‌ویکم مجلس شورای ملی کاندیـدای نماینـدگی شـد و از حوزه‌ی خرمـدره و ابهر زنجان به نماینـدگی مجلس انتخاب گردیـد. در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم نیز نماینـده‌ی مجلس شورای ملی بود و در ۱۳۵۴ به عضویت هیئت مـدیره شـرکت مخابرات منصوب شد. از وی آثار زیادی اعم از ادبی و اجتماعی و تاریخ باقی مانده است که در خور توجه و امعان نظر است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سعید، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۱ در ساری متولد شد. پدرش کاظم سـعید کارمند دولت بود و به امر کشاورزی هم اشـتغال داشت. وی پس از اخذ دکترای پزشـکی در تهران عازم پاریس شد و درجه‌ی تخصصی در گوش و حلق و بینی گرفت و پس از ورود به ایران، به استخدام در اداره کل راه‌آهن درآمـد. مـدتی پزشک بهـدار راه‌آهن ساری بود. بعـد به تهران منتقل شد و تدریجا به ریاست بهداری راه‌آهن منصوب گردید.

در سال ۱۳۴۲ بـا حمایت دائی و پـدرزنش اسـمعیل سـنک، به وکالت مجلس برگزیـده شـد و در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم و بیست‌وچهارم، این سمت را احراز کرد و مدتها نایب رئیس مجل و سپس دو سه ماهی هم رئیس شد. وی در تشکیل کانون مترقی و حزب ایران‌نوین و حزب رسـتاخیز مشارکت داشت و از بنیانگذاران هر سه بود و در کنار کارهای سیاسـی به دادوستد و تجارت هم وارد شـد ولی مثل اینکه تاجر خوبی نبود، در کارها توفیقی نیافت. بعـد از سـقوط رژیم سـلطنتی محاکمه و سـپس به جوخه‌ی آتش سپرده شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سعیدی فیروزآبادی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اهل یزد و لیسانسیه از دانشکده‌ی ادبیات تهران، در ۱۳۰۰ متولد شد و به استخدام در وزارت دارائی درآمد. چون خط و ربط نسبتا خوبی داشت، با مطبوعات همکاری نمود و با مدیران آن دوستی پیدا کرد. خود نیز مدتی به تنهائی روزنامه‌ی دادار را انتشار داد. همین امر باعث شد که شناخته شود و در وزارت دارائی حریم او را حفظ کنند. هم قلم او تند بود، هم سخنش بی‌پروا و بی‌پیرایه و ساده، همه دست به دست هم داد تا او ترقی کند. به ریاست حسابداری چند سازمان و وزارتخانه منصوب شد. مدتی مدیر مالی ژاندارمری کل کشور بود. در همان سمت جزوه مفصلی علیه غلامحسین فروهر وزیر دارائی وقت تهیه و تنظیم کرد با اسناد و مدارك و با اقلام صحیح سوءاستفاده‌های وزارت دارائی را تشریح نمود. انتشار این جزوه جنجالی برپا

کرد. او را منعزل نمودند و وادارش کردند مندرجات آن را تکذیب کند. زیر بار نرفت و به مبارزه‌ی خود ادامه داد. با تغییر فروهر از وزارت دارائی، کارش رونق گرفت و مقام مدیرکلی یافت. چند سال رئیس سازمان چای شد بعد به ریاست سازمان خانه‌سازی منصوب گردید. در سمت اخیر برای خود دوستان تازه‌ای ذخیره کرد از جمله جمشید آموزگار که در آن تاریخ مقاطعه‌کار بود، در سازمان خانه‌سازی کارهای زیادی به او واگذار کردند و مقاطعه‌کار از این رهگذر درآمد زیاد به دست آورد. همین امر موجب شد که بین آن دو مودت و دوستی محکم شود، چنانکه شد. در سال ۱۳۴۳ هنگامی که منصور نخست‌وزیر بود، دفعتا استاندار کرمان به جهاتی به تهران احضار شد. همان روز قرار بود جانشین تعیین شود. دنبال بعضی اشخاص بودند. از آموزگار که وزیر بهداری و برای پاره‌ای امور در دفتر نخست‌وزیر حضور داشت نظر می‌خواهند و او سعیدی فیروزآبادی را معرفی می‌کند. وزیر دارائی وقت هم او را با پرسش از دیگران تایید می‌کند. ظرف ۲۴ ساعت سعیدی با سمت استاندار به کرمان حرکت کرد.

مجموعا قریب سه سال در آن استان بود، خیلی خوب کار کرد. با مردم رفتاری بسیار شایسته و پسندیده پیشه نمود. در اطاقش به روی مردم باز بود. روزها در کرمان و سایر شهرها در کوچه و بازار به حال مردم رسیدگی می‌کرد، و جلوی اجحاف روسای ادرارت را می‌گرفت. طوری در آنجا محبوبیت پیدا کرد که به او عنوان استاندار دردآشنا دادند. در سال ۱۳۴۷ نخست‌وزیر وقت برای بازدید استان به کرمان رفت و روزی با استاندار به بازدید شهر پرداخت. همه‌ی مردم از استاندار تعریف نمودند و این حسن انتخاب را تبریك گفتند. نخست‌وزیر در پاسخ سپاس مردم گفته بود ببینید چقدر دولت به فکر شما است که چنین استاندار خوبی برای مردم کرمان انتخاب کرده است. فیروزآبادی که فوق‌العاده رك و صریح‌اللهجه است، به جای تشکر از رئیس دولت، بلافاصله جواب می‌دهد من استاندار شما نیستم مرا آموزگار معرفی کرده است. مردم شما بروید از جمشید آموزگار که امروز وزیر دارائی است، تشکر کنید.

همین صراحت یا اشتباه ظاهری، کار خود را کرد و نخست‌وزیر بعد از مراجعت به تهران، خیلی سریع او را تغییر داد و خانه‌نشین شد. تلاش آموزگار برای اعاده‌ی او به کاری مفید فایده نشد. برای معاونت کل وزارت دارائی کاندیدا شد، با مخالفت نخست‌وزیر مواجه شد. آموزگار چندی به او ماموریت آمریکا داد. سالی چند بدین منوال گذشت تا عضو هیئت نظار بانك ملی شد. بعد از مرگ صادق وثیقی که مردی سالخورده و دقیق و موشکاف بود، به ریاست هیئت نظار بانك ملی ایران گمارده شد و تا پایان خدمات اداری در آن سمت بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سعیدی نسب، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود سعیدی نسب : فرمانده گروهان اول از گردان۴۰۹حضرت ابوالفضل(ع)لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۴۴ خورشیدی در یکی از خانواده های تهی دست شهرستان« زابل» ،کودکی به جهان هستی پا نهاد ،که او را« محمود» نامیدند .اعتقاد راستین به دین مبین اسلام ،پایبندی شدید به دین مبین اسلام ،از ارکان نخستین این خانواده بود .دغدغه خاطر پدر «محمود» برای کسب روزی حلال نیز نشان دهنده میزان باورهای مذهبی این خانواده است .او در چنین جمع معتقدی ،نشو و نما یافت .

در سال ۱۳۵۷ حادثه بسیار بزرگی در این سرزمین اتفاق افتاد که کاخ رویاهای زور مداران حاکم غربی و شرقی را متزلزل نمود ؛نظم و معادلات سیاسی و ...حاکم را بر هم زده نهضتی بزرگ با پشتوانه تلاش و مجاهداتی طولانی به قدمت تاریخ اسلام و سر مایه ای عظیم – فرهنگ اسلامی – پابه عرصه وجود گذاشت .به مسلمانان که قبل از این اظهار مسلمانی خود شرمسار بودند ،عزتی دو باره بخشید .گویی اسلام و مسلمانان از نو تولد یافتند .

این انقلاب عظیم سبب ایجاد تحولاتی ژرف در زمینه های گوناگون سیاسی ،نظامی ،اجتماعی ،فرهنگی و ...گردید .آن هم نه در ایران یا در منطقه ؛بلکه در شعاعی وسیع تر در سراسر دنیا امواجی به راه انداخت .

بدون تردید باید گفت تحولی که انقلاب در بعد فرهنگ ایجاد کرد غیر قابل مقایسه با تحول در جنبه های دیگر است. زیرا اسارت فرهنگی – خود باختگی – بد ترین نمونه اسارتها و در راس آنهاست و انقلاب سبب رهیدن از آن و به خود آمدن گردید ؛باعث شد بهترین سرمایه های این مرزو بوم (جوانان) که قبل از این در سراشیبی سقوط و تباهی قرار گرفته بودند در مسیر سعادت واقعی یعنی کمال انسانی که در پرتو دین و اخلاق میسر است واقع شده ،مسابقه و شتاب در صعود به مدارج رشد جایگزین سبقت و سرعت به سوی سقوط در طبقات آتش گردد .شهید محمود سعیدی نسب یکی از میلیونها جوان برومند و رشیدی است که در بستر و جریان انقلاب اسلامیقرار گرفت و با توجه به بهرمندی از زمینه های مساعد خانوادگی (استفاده از روزی حلال ،بر خورداری از ادب دینی و ...)بسیار سریع به نهالی با لنده و پر ثمر تبدیل شد.

«محمود» همزمان با حوادث انقلاب در دوره راهنمایی مشغول تحصیل بود و برغم خردسالی توانسته بود در جریان مسائل روز جامعه قرار گیرد .نقل می شود در فرصتی اولیای مدرسه پدرش را جلب کرده به او می گویند :پسر شما کتاب های غیر مجاز (؟) مطالعه می کند ؛ما به خاطر همسایگی دوستانه به شما توصیه می کنیم جلویش را بگیرید و گر نه موجب آبروریزی ما خواهد شد . همراه شدن با حوادث نهضت و شرکت در مراسم و محافل گوناگون تاثیرات به سزایی در محمود داشت ؛شور و اشتیاق وی را نسبت به فرا گیری معارف و خدمت در سنگر دفاع از ارزشهای اسلامی مضاعف نمود .

او بهترین میدان را برای رسیدن به اهدافش ،سپاه و ورود به آن دانست لذا ضمن اشتغال به تحصیل در دبیرستان به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد .

گفتنی است نهادانقلابی سپاه ،کانون فعالیت برای پاسداری از انقلاب و ارزشهای آن بود .آن طور که هم در زمینه فرهنگ و مسائل فرهنگی تلاش می نمود و هم در مسائل نظامی ،لذا توانسته بود عاشقان امام و ولایت را که دوستدار ایثار و شهادت بودند در خود گرد آورد .

در همان ابتدای ورود به سپاه (۱۳۵۹)توفیق یافت در اردوی هجرت سپاه که در« اصفهان» بر گزار می شد شرکت نماید ؛این مسافرت اثری شگرف در وی گذارد ؛از این رهگذر بر دامنه معارف خود افزود .کتابهایی تهیه نموده و از همه مهمتر پس از آشنایی با برادری به نام «میثم» احساس مسئولیت بیشتری نسبت به کار فرهنگی کرد ،لذا در باز گشت به کمک برخی برادران

دست به کـار راه انـدازی کتابخـانه ای به نـام «میثم تمـار »در مسـجد «توکلی» زابل شـد که از برکات دایر نمودن آن می توان از رو کردن گروهی از جوانـان دختر وپسـربه کتابخوانی و در ادامه شـرکت در دوره های نظامی برای دفاع از انقلاب را یاد کرد . پس از ورود به سپاه و قبـل از عزیمت به جبهه در چنـدین ماموریت در سطح« سیسـتان» و نوار مرزی شـرکت جسته ،رشادت و فـداکاری هایش را به نمایش گذارده بود .

در پایـان سال ۱۳۵۹ برای نخسـتین بـار اعزام بزرگی – حـدود ۹۰ نفر – از سـوی سپاه پاسـداران برای جبهه انجـام گرفت .شـهید« محمود» که تنها پانزده بهار از عمرش گذشته بود ،از بین خیل مشتاقان توفیق حضور در میدان حماسه را یافت .مناسب می نماید به خـاطر اهمیت این سـفر و نکـات جـالب توجهی که در آن وجود دارد جریـان را بـا انـدکی تلخیص از زبان صـمیمی ترین دوست و همرزم شهید بیاوریم :

شهیـد « سـعیدی نسب» اولین فرد از گروه مـا بود که قبـل از رسـیدن به خط در اثنای مسـیر در بر خورد با سـیم های خاردارمجروح گردید ؛ایشان را به درمانگاه منتقل نموده در شسـتشوی بدن و لباسـش به او کمک کردم که همین امر موجب بنیانگذاری دوستی و ارتباطی پایدار گردید .آنطور که شهید همواره علت علاقمندی اش به اینجانب را به آن جریان پیوند می داد .

در پادگان« امیدیه» اهواز شب هنگام افرادی را برای نگهبانی خواستند ؛وی از پیشتازان داوطلب نگهبانی بود .

مسیر آبادان – اهواز در کنترل نیروهای دشـمن قرار گرفته بود و باید از راه آبی« بندر ماهشـهر» خود را به پادگان «خسرو آباد» می رساندیم .

هنگام غروب سوار بر لنج شدیم ؛اکثر به قریب به اتفاق دوستان به استراحت پرداختند .شهید محمود به اتفاق یکی دو نفر از برادران تا صبح ،هنگام رسیدن به مقصد بیدار ماند به این انگیزه که نگهبان بچه ها باشد و هم اینکه مراقب باشد مباداناخدای لنج بچه ها را به مقصد و هدف نرساند !در آبادان گرچه مسافر بودیم ولی ایشان تصمیم به روزه گرفتن داشت که پس از سوال نمودن متوجه شد از نظر شرع روزه اش صحیح نیست .

گروه مـا پس از توقف کوتاهی در منطقه ایسـتگاه هفت« آبادان» به کنـدن سـنگر در برابر عراقی ها که شـهر را به محاصـره داشـتند پرداخت و با حد اقل امکانات و مهمات روز سـختی را پشت سر گذاشت .کندن سـنگر در زمینهایی با خاک بسیار چسبنده قدری مشـکل می نمود ؛بچه ها حسابی خسته شده بودند ؛برای نگهبانی شبانه با محمود چنین قرار گذاشتیم که پاس اول نگهبان او باشد و پـاس دوم بنـده ؛ولی محمود چنـد شب اول مرا د ر خواب غفلت می گـذاشت ؛موقع نماز صـبح بیـدار می کرد و وقتی اعتراض می کردم که چرا مرا برای نگهبانی بیدار نکردی ؟پاسخ می داد صدایت زدم و لی چون ملاحظه کردم خسـته ای و زود بیدار نمی شوی از بیدار کردنت منصـرف شده و خود به جمع آوری حسـنات می پرداختم !تیر بار گروه ما بر دوش وی سنگینی می کرد و« محمود» در سرویس و آماده نگه داشتن آن با نهایت دقت عمل می کرد.

عقیـده داشت بایـد از خسـته نمودن نیرو پرهیز نمود ،بایـد بر نـامه ریزی نمود تا در راحتی و آمادگی هر چه بیشتری به سـر برنـد ،تا هنگام در گیری از با لاترین توان در مقابله با دشمن بر خوردار باشند .

پس از پایـان مـاموریت سه ماهه در حالی که عموم برادران گروه بر گشـتند، شـهید «محمود »وظیفه شـرعی خود را حضور در جبهه برای سه ماه دیگر دانست لذا با دو یا سه نفر دیگر از دوستان و همراهان متقاضی تمدید ماموریت شد تا حسنات بیشتری جمع کند .

در بر گشت از جبهه محمود در واحد بسـیج سـپاه مشغول خدمت گردید تا آنکه برای مربیگری بسیج و گذراندن دورهای نظامی و فرهنگی به تهران اعزام شد .

آن ایـام مصـادف بود بـا حرکت هـای گروهک منافقین و عزل بنی صـدر ؛بازار جر و بحث و در گیری داغ بود .او کسـی بود که با صلابـت در این صـحنه هـا قـدم گذاشـته و ساعتهـا به مجادله با آن گمراهان می پرداخت .جالب آنکه به خاطر ناامنی ،پاسـداران با

لباس شخصی رفت و آمد می کردند ،اما محمود تر جیح می داد با لباس فرم سپاه ظاهر شود ؛با جسارت می گفت :هر چه می خواهد پیش بیاید !

در فرصتی متوجه می شود منافقان اقدام به راهپیمایی و خرابکاری کرده اند .شهید «محمود» نیز با دیگر بسیجیان و امت حزب الله با آنها در گیر شده بود و بارها ازآن جریان با افتخار یاد می نمود .

پس از آن« محمود» مسئولیت آموزش بسیج سپاه زابل را به عهده داشت و تمام توان خود را برای با لا بردن توان و روحیه نیروها صرف می کرد ؛یا شبها را هم در بسیج می ماند و یا دیر وقت به منزل می رفت .

درزمینه مسائل فرهنگی بر نامه ریزی نموده بود کلاسهایی تشکیل شود تا از محضر روحانیان استفاده گردد ؛امری که در آن زمان و مکان بی سابقه می نمود .محمود در سال ۱۳۶۰ ،در هفده سالگی ازدواج نمود که ثمره اش دو فرزند به نام های اسماعیل و زینب می باشد .در ادامه برای دیدن دوره های مختلف یا خدمت ناچار از اقامت در کرمان و تهران گردید .

زندگی و اشتغالات آن هر گز جنگ را از یاد محمود نبرد، گر چه در پشت جبهه نیز جز بسیج نیرو و رسیدگی به خانواده ایثار گران کار دیگری نداشت ،خود نیز هر چند وقت یک بار در میدان اصلی رزم ،جبهه حاضر می گردید .

در عملیات «خیبر» در« جزیره مجنون » پیک قائم مقام فرماندهی لشکر ۴۱ ثار الله سردار قاسم میر حسینی بود .

عشق و علاقه« محمود» به حضور در صحنه های گوناگون انقلاب مدتی ایشان را از تحصیلات کلاسیک باز داشت تا اینکه از رهگذر خدمت در جایگاه های مختلف متوجه شد باید بر وسعت دایره معارف خود بیفزاید .

البته قبل از این نیز همین احساس کمبود را داشت بنابر این بعضی او قات در حوزه علمیه زابل در برخی دروس و مباحثه ها حاضر می گردید .

پس از مدتی محمود در حالی که در جبهه حضور داشت در امتحان ورودی دانشکده «تربیت مربی سپاه»در« قم »شرکت نمود و پذیرفته شد و از شهریور ۱۳۶۳ موقتا از جبهه به« قم» منتقل شد تا بر دانش و بینش خود اضافه کند .

هدف ایشان از این مسافرت و جابجایی عمل به آن سخن امام راحل (ره) که فرموده بود :«عزیزانم در یک دست صلاح و در دست دیگر قرآن را بگیرید .»

محمود از مدت مغتنم در« قم» نهایت بهره را برد آن طور که به بر نامه های درسی – تربیتی دانشکده اکتفا نکرد ؛کوشش نمود حد اکثر توشه علمی را از« قم» و محیط سازنده اش بر گیرد که انصافا در این جهت توفیق هم یارش بود ؛جز درس های مورد نظر دانشکده برنامه درس و مباحثه ای برای خود در حرم مطهر و با مدارس پیش بینی کرده بود .

باید بگوییم بهره وی در این مدت در جنبه عمل و تمرین پرهیز کاری بیشتر از حفظ و یاد گیری بر خی اصطلاحات و قواعد بوده است .

در این جهت نزدیکترین مکان ها را برای اقامت اختیار کرده بود تا بتواند هر وقت خواست در حرم ،در نماز جماعت آیات عظام« بهجت» و« مرعشی نجفی» ،پای درس اخلاق آیات عظام «مظاهری» ،«مشکینی» ،«احمدی میانجی» ،«بها الدینی» و...حاضر شود .

در جلسات درس و دانشکده نیز با شور و علاقه ظاهر گردید و دانشجوی فعالی بود .

محیط «قم» و اشتغال به درس و تحصیل نیز موجب غفلت محمود از جنگ و جبهه نشد ؛گوش به زنگ بود ،تا مارش عملیات نواخته می شد تلاش می نمود تا خودش را از دانشکده آزاد کرده به میدان نبرد برساند. بسیار اتفاق می افتاد صبح روز بعد از عملیات در« اهواز» و مقر لشکر حاضر بود .

در پایان عملیات اگر لازم می دید برای تشییع جنازه شهیدان و بسیج نیرو به« زاهدان» و «زابل» مسافرت می کرد ؛پس از آن دوباره در« تهران» و« قم» حاضر می شد .این بی قراری موجب شگفتی بود ؛جبهه و« اهواز» کجا ؟و«زاهدان» و« زابل» کجا ؟و« تهران» و

«قم» کجا ؟!

شهید محمود در عملیات« والفجر ۸» ،«کربلای »۱،« کربلای ۵ »، «والفجر ۱۰» ،در اثنای تحصیل و یا در فرصت تعطیلی دانشکده ،با عنوان پیک و یا فرماندهی گروهان حضور داشت .

منابع زندگینامه :فصل طواف،نوشته ی علیرضاحیدری نسب،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان–۱۳۷۷

سعیدی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید حسین سعیدی : مدیرطرح بسیج نهضت سواد آموزی جمهوری اسلامی ایران

سال ۱۳۳۶ در خانواده ای اصیل و مذهبی دیده به جهان گشود و در دامان پدری مجتهد ، فداکار، شهید بزرگوار آیت الله سید محمدرضا سعیدی تربیت یافت. درس اخلاص و ایثار و جهاد را از مکتبش آموخت. تحصیلات ابتدایی را در قم گذراند و به دنبال هجرت پدر به تهران، تحصیلات متوسطه را در تهران پشت سر گذاشت. در سال ۱۳۵۱ تحصیلات علوم دینی را در حوزه علمیه تهران آغاز کرد و به دنبال فشار شدید ساواک و هجوم ناجوانمردانه شبانه به منزل شهید بزرگوار فرزندان آن شهید بزرگوار از جمله ایشان مجبور به ترک تهران شد و برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه مشهد هجرت کردند. او در حوزه علمیه مشهد دروس سطح حوزه را ادامه داد و از محضر علما و بزرگان آن دیار به ویژه از عارف بزرگ، عالم وارسته حضرت آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی بهره ها گرفت. در سال ۱۳۵۶ دوباره به حوزه علمیه قم هجرت کرده و دروس سطح را به اتمام رساند و در درس خارج فقه و اصول از محضر بزرگانی همچون آیت الله میرزا هاشم آملی، آیت الله مشکینی، آیت الله حسین وحید خراسانی، آیت الله شیخ جواد تبریزی، آیت الله فاضل لنکرانی و ... بهره ها گرفت و درس فلسفه و عرفان را از محضر آیت الله حسن زاده آملی، آیت الله عبدالله جوادی آملی آموخت. او در کنار تحصیل، تدریس در حوزه را آغاز کرد و شرح لمعه، اصول فقه و رسائل را در حوزه تدریس کرد و طلاب زیادی از درسش بهره مند می شدند.

او در عین حال که طلبه ای کوشا و جدی در حوزه علمیه قم بود، از مسئولیت های سیاسی و اجتماعی غافل نبود، حاج آقا سعیدی عالمی بود که به راستی سمبل کامل تقوی به شمار می رفت.

ویژگی هایی که مولای متقیان علی (ع) در نهج البلاغه در مورد صفات متقین فرموده است، در او به خوبی جلوه گر بود. او از زمره عالمانی بود که دیدنش آدمی را به یاد خدا می انداخت. سخنش بر علم انسان می افزود و عملش آدمی را ترغیب به آخرت می کرد. او در مسیر انجام وظیفه سر از پا نمی شناخت.

در دوره هشت سال دفاع مقدس رزمنده ای دلاور و کفر ستیز بود. حضورش در جمع رزمندگان و نفس مسیحایی اش روح اخلاص، ایثار و فداکاری در دل و جان رزمندگان می دمید.

او در آخرین مسئولیتش ـ طرح بسیج نهضت سواد آموزی ـ هرگز آرام و قرار نداشت و همواره برای زدودن لکهٔ ننگ بی سوادی از کشور بقیه الله الاعظم به استانهای مختلف سفر می کرد و در مسیر انجام این رسالت الهی بود که ندای ارجعی را شنید و در حادثه ای بس تلخ و دردناک به سوی آن که عمری به یادش و برای او در تلاش و حرکت بود یعنی حضرت حق «جل اسمه» هجرت کرد و داغ فقدانش را برای همیشه بر دل دوستان و همرزمان گذاشت. در اوج دوران خفقان رژیم ستم شاهی پرچم هدایت و ارشاد را به دست گرفت. با آن که تازه پا به سن جوانی گذاشته بود، اما برای انجام تکلیف به اهواز سفر کرد تا مشعل ایمان را در دل مردم

مسلمان آن سامان همچنان برافروخته دارد او در جواب دوستان خود که پرسیده بودند چرا این جا را برای تبلیغ انتخاب کردید؟ فرموده بود، آخر بیگانگان در این جا سرمایه گذاری زیادی در راه انحطاط و انحراف جوانان کرده اند و من این جا را برای تبلیغ مناسب دیدم. او برای هدایت نسل جوان دل می سوزاند و در هر فرصتی که پیش می آمد عنان سخن را به دست می گرفت. یک بار پس از سخنرانی در دانشگاه تهران مورد تعقیب عوامل رژیم قرار گرفت اما با تغییر لباس به میان مردم رفت و از محل سخنرانی خارج شد.

او در انجام وظیفه و عمل به تکلیف هیچ رعب و وحشتی را به دل راه نمی داد. قبل از پیروزی انقلاب ممنوعیت سخنرانی او در یکی از شهرهای استان خراسان با تحصن دانشجویان لغو می شود و دوباره به افشاگری می پردازد. در آن زمان که گروهکها با سمپاشی خود مانع از افشای حقایق می شدند حجه الاسلام سید حسین سعیدی برای انجام وظیفه همکاری خود را با دبیرستان های قم و انجمن های اسلامی دانش آموزان متشکل در انجمن اسلامی حضرت ولی عصر (عج) آغاز کرد و امامت جماعت دانش آموزان و ارشاد آنان را به عهده گرفت.

بعد از پیروزی انقلاب مرتب به روستاهای اطراف قم سفر می کرد. علاوه در برگزاری نماز جماعت و بیان احکام شرعی، به وظیفهٔ خود در آشنا نمودن روستاییان با مسایل اسلامی عمل می کرد. در کنار برنامه های علمی، در فن بیان و خطابه تبحری خاص داشت، نسل جوان با منبر او خو گرفته بود، هنر و هدایت او به این بود که در قالب الفاظ سخن نمی گفت، بلکه اخلاص او سخن را بر دل می نشاند.

در سال ۱۳۵۲ به سنت حسنهٔ ازدواج روی آورد و ثمرهٔ زندگی مشترک او که در کمال سادگی، صفا و صمیمیت گذشت، چهار فرزند پسر و یک دختر بود.

همسرش می گوید: ایشان توجه کمتری به ظاهر زندگی داشتند ضمن آن که نسبت به فرزندان با محبت و مهربانی رفتار می کردند. اما در درس و بحث، تربیت و پرورش بچه ها، به ویژه نماز آنان، توجه و جدیت زیادی از خود نشان می داد.

زندگی او سراسر تلاش و فعالیت بود. فعالیتهای سیاسی، اجتماعی او را باید به سالهای قبل از انقلاب ارتباط داد. دوران کودکی اش با جنب و جوش توام بود، نسبت به اطرافیان خود احساس وظیفه می کرد. همیشه سعی او بر این بود که گره از کار مردم بگشاید.

به این منظور برای رفع مشکلات مردم آستین همت بالا زد تا در زندگی یار و مددکار خلق خدا باشد. در زلزله دلخراش طبس در حالی که تنها ۲۱ بهار از زندگی را سپری کرده بود، دوفرزند هیجده و دو ماههٔ خود را به همسرش سپرد و همگام با حجه الاسلام قرائتی به کمک مردم آسیب دیده شتافت.

باید اذعان کرد فعالیتهای اجتماعی، سیاسی او تنها در خطابه و موعظه خلاصه نمی شد. بلکه در سالهای ظلم گرفتهٔ پیش از انقلاب با شیوه های مختلفی به بیان احکام الهی پرداخت. گاه در قالب فعالیتهای ورزشی و فوتبال، گاه با تشکیل گروه تئاتر، برنامه خود را عملی می نمود. او با آن جذابیت خدادادیش با حضور در صحنه های ورزش و هنر دوستان خود را با تعالیم اسلام آشنا می کرد.

در پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی نقش ارزنده ای ایفا کرد. کشتی انقلاب که به ساحل پیروزی رسید، در کنار درس و بحث، با تلاش مضاعف فعالیت خود را به شکلی جدی ادامه داد تا اهداف انقلاب به ثمر بنشیند.

سپاه پاسداران درگز را بنیان نهاد و چندی بعد مسئولیت آموزش عقیدتی سپاه قم را پذیرفت و تعهد دینی خود را در برگزاری کلاسهای عقیدتی به اثبات رساند. با آغاز جنگ تحمیلی به سوی جبهه های نبرد شتافت.

از کودکی با قرآن مانوس بود، با قرائت قرآن در آیات الهی تدبر می کرد و روح بلندش را با تلاوت کلام الله مجید صیقل می داد. در زندگی از قرآن جدا نبود و در شبانه روز چند نوبت قرآن را تلاوت می نمود. به طوری که هر پانزده روز یک ختم قرآن به جا

می آورد. گاهی اوقات که رانندگی می کرد، مشغول تلاوت می شد. در آن حادثه دلخراش که عروج ملکوتی او را به دنبال داشت قرآن، مهر و تسبیح کربلای او به خون آغشته شده بود.

آنگاه که شیپور جنگ به صدا درآمد، با پایمردی تمام، پا به جبهۀ نبرد گذاشت و در صف غوغاگران معرکه ایستاد.

حضور مستمر او در میان رزمندگان جبهۀ جهاد انس و الفتی را بوجود آورده بود. حضور متناوب او در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) موجب شده بود که بچه ها او را امام جماعت همیشگی لشکر بدانند. به رزمندگان علاقۀ زیادی داشت و حضور خود را در جبهه تکلیفی بزرگ می دانست و می فرمود: اگر در جبهه باشم و فقط استراحت کنم و هیچ کاری را به من واگذار نکنند وجدانم راحت تر است از این که به شهر بیایم و به درس و بحث مشغول شوم.

از جبهه که بازمی گشت و مدتی زرمندگان را نمی دید به دیدار آنان می شتافت و می گفت: دیدار بچه ها خستگی را از تن بیرون می کند.

بسیار از او شنیده شد که: ما در مقابل رزمندگان کسی نیستیم. او در هر فرصتی که پیش می آمد راهی جبهه می شد. روزهای آخر هفته پس از تعطیلی دروس حوزه با هر وسیلۀ ممکن خود را به جبهه می رساند و در کنار بسیجیان می ماند.

اعتقاد او به ولایت فقیه نشانی از مصداق بارز ایمان کامل او بود. از آن روز که پدر بزرگوارش در راه حمایت از رهبری به درجۀ رفیع شهادت نایل آمد اطلاعات محض از مقام عظمای ولایت چه در زمان حیات امام و چه در زمانی که پرچم مجد و عظمت به دست با کفایت جانشین بر حق او حضرت آیت الله خامنه ای به اهتزاز در آمد، سر لوحۀ زندگی خود قرار داد. او در حفظ و تقویت نظام کوشا بود و با هیچ کس، سر شوخی نداشت، تعصب خاصی به مساله ولایت فقیه داشت و در حفظ ارزشها ملاحظۀ هیچ کس را نمی کرد که مثلاً این آقا، همشهری یا استاد من است یا حقی بر گردن من دارد یا با من نسبتی دارد و ...

مقام معظم رهبری، آیت الله خامنه ای به مناسبتی خطاب به ایشان و دیگر برادرانش فرموده بودند: من خوشم می آید از شما برای این که در راه انقلاب با کسی شوخی ندارید.

او در قبال دولت موقت و لیبرالها برخوردی قاطعانه در عین حال منطقی داشت و تا آنجا که مصلحت انقلاب و نظام اقتضا می کرد با عوامل خود فروختۀ غرب مقابله می نمود.

در واپسین روزهای انقلاب اسلامی که گروههای منحط و وابسته خود را صاحب اصلی انقلاب قلمداد می کردند او با هدایت و رهبری نیروهای حزب الله، فرزندان انقلاب را با افکار و عقاید گروهها آشنا کرد و تا تثبیت نظام اسلامی هرگز از پا ننشست.

در صحنۀ زندگی بسیار ساده می زیست. توجه کمتری به وضعیت ظاهری زندگی می کرد، نسبت به مادیات بی اعتنا بود و امور مادی را به تمسخر می گرفت. حجه الاسلام قرائتی در بارۀ شخصیت او می فرمود:

«لم تنجسه الدنیا و انجاسها» هرگز دنیا او را فریب نداد و آلوده نساخت. او در زندگی اسیر مادیات نبود، بی تکلف و بی آلایش، روزگار می گذارند. بسیار دیده می شد که در محافل عمومی، با همان عبا و قبای ساده می آمد حتی جورابی به پا نمی کرد. در هنگام غذا هم همین طور بود، برای او فرقی نمی کرد که نان خشک و ... میل کند یا غذای مطلوب، هرچند غذاهای لذیذ با طبع انسان سازگار است، اما ایشان به این مساله توجهی نداشت.

با تاسی به پیامبر دارای خُلقی عظیم بود، در برخورد با دیگران بسیار منطقی بود. در اولین برخورد همه را شیفته خود می کرد. برخوردش به گونه ای بود که انسان تصور می کرد فقط با او دوست است در حالی که با همه دوستان چنین رفتار و منشی داشت. در شوخی رعایت شخصیت دیگران را می کرد. گذشت و مردانگی وجودش را احاطه کرده بود. در غم و شادی، خواب و بیداری به یاد خدا بود و برای خدمتگزاری در هر سنگری، سر از پا نمی شناخت. در زندگی اهل مشورت بود و هیچ گاه نظر خود را به دیگران تحمیل نمی کرد.

در مسافرتها نظر دیگران را مقدم می داشت و خود هیچ اعمال نظری نمی کرد. به صلهٔ رحم اهمیت زیادی می داد، چون در زندگی از کسی گله و توقعی نداشت، رابطه بسیار صمیمی با دوستان و بستگان داشت و هرچند یک بار به دیدار آنان می رفت. گذشت در مقابل خصیصهٔ بد و لغزش دیگران از ویژگی اخلاقی او بود.

وجود پاک او با دعا و مناجات عجین شده بود، سراسر زندگیش دعا و مناجات بود. در ایام مخصوص، ادعیهٔ وارده را می خواند و در ماههای رجب، شعبان و ماه مبارک رمضان به این مساله توجه بیشتری داشت.

در شبهای ماه مبارک رمضان دعای ابوحمزهٔ ثمالی را می خواند، به گواه شاهدان صادق با خواندن فرازهایی از این دعا قطرات اشک از دیدگانش جاری می شد و بر محاسن زیبایش می نشست. از خود بی خود می شد و با همین شور و حال تا هنگام سحر با خدای لاشریک له راز و نیاز می کرد.

خودش می فرمود: از اول تکلیف، به نماز اول وقت مقید بودم. یک شب به طور اتفاقی این فضیلت را از دست دادم. در عالم رویا رسول خدا صل الله علیه و اله و سلم را دیدم که تادییم فرمودند...

و این نیست مگر نشان قرب معنوی او به درگاه خدا. او حتی در سنین کودکی نسبت به انجام نمازهای مستحبی سستی نمی کرد. نماز را با عشق وافر اقامه می کرد. در شب های احیاء صد رکعت نماز به جا می آورد که موجب حیرت دیگران می شد.

به شهادت والده مکرمه اش هنگامی که او برای نماز شب برمی خاست در حیات منزل نگاه به آسمان و ستارگان می کرد و این آیه را که مستحب است قبل از نماز شب تلاوت شود، می خواند «ربنا ما خلقت هذا باطلاً» خدایا تو این آفرینش را باطل نیافریدی ... و بعد به نماز شب می ایستاد.

در زندگی به نماز فرزندان خود دقت نظر خاصی داشت و نسبت به آن حساسیت نشان می داد.

پس از قبول قطعنامه می فرمود: امام عزیزمان به نوعی مصایب حضرت امام حسین (ع) را تحمل فرمود و به نوعی مصایب امام حسن مجتبی (ع) را. جنگ را با لحظه لحظه عمرش چشید و قبول قطعنامه را با ذره ذره وجودش لمس کرد.

لذا بعد از قبول قطعنامه با تاسی به امام راحل ره در انجام وظیفه و عمل به تکلیف به منظور حفظ روحیهٔ معنوی یادگاران دوران دفاع مقدس، هیات رزمندگان اسلام را در قم و چند شهر دیگر از جمله دماوند، تاسیس و بچه های رزمنده را در شهرها منسجم کرد.

او علاقه وافری به پرورش نسل جوان داشت و تمام فعالیت تبلیغی و فرهنگی او در همین راستا بود. در خانه او به روی همگان باز بود و منزل او به کانون گرم و صمیمی جوانان تبدیل شده بود.

منابع زندگینامه :ستارگان خاکی،نوشته ی ،محمد خامه یار،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۷۵

سعیدی، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر عباس سعیدی ،تحصیلات دانشگاهی خود را در مقطع کارشناسی کشاورزی رشته علوم زراعی دردانشگاه ایالتی سان‌لوئیس اوبیسپو کالیفرنیا – آمریکا به پایان برد وی تحصیلات تکمیلی خود را نیز در کشور امریکا ادامه داد و موفق به اخذ مدرک دکتری و فوق دکتری به ترتیب در رشته ژنتیک و اصلاح نباتات و ژنتیک مولکولی گیاهی از دانشگاه ایالتی کلرادو- آمریکا شد. نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار گروه بیوتکنولوژی, دانشکده مهندسی انرژی و فناوری های نوین دانشگاه شهید بهشتی می

باشد.گروه : کشاورزیرشته : ژنتیک گیاهیگرایش : ژنتیک مولکولی گیاهیتحصیلات رسمی و حرفه ای : سوابق تحصیلی دانشگاهی دکتر عباس سعیدی به ترتیب زیر است •: لیسانس کشاورزی رشته علوم زراعی (۱۳۶۵-۱۳۶۲) دانشگاه ایالتی سان‌لوئیس اوبیسپو کالیفرنیا – آمریکا • فوق‌لیسانس رشته اصلاح نباتات (۱۳۶۷-۱۳۶۵) دانشگاه ایالتی نیومکزیکو – آمریکا • دکترای رشته ژنتیک و اصلاح نباتات (۷۲-۱۳۶۷) دانشگاه ایالتی کلرادو – آمریکا • فوق‌دکترای - ژنتیک مولکولی گیاهی ۱۳۷۲ لغایت ۱۳۷۳ دانشگاه ایالتی کلرادو- آمریکا مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سوابق کاری و اجرایی عباس سعیدی به قرار زیر است : استادیار تحقیقاتی - دانشگاه ایالتی کلرادو – امریکا۱۳۷۲ عصو هیأت علمی (دانشیار) - مؤسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر ۱۳۸۵- ۱۳۷۳ رییس بخش تحقیقات غلات- مؤسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر ۱۳۸۱ – ۱۳۷۴ رییس مؤسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر- وزارت جهاد کشاورزی ۱۳۸۰-۱۳۷۸ رییس اولین کنگره منطقه‌ای زنگ زرد گندم برای مرکز ، غرب آسیا و شمال آفریقا ۱۳۸۰ اولین عضو ایرانی در هیأت اجرایی کنگره بین‌المللی گندم۱۳۸۴-۱۳۷۸ مشاور دفتر همکاریهای فن‌آوری نهاد محترم ریاست جمهوری (معاونت علوم زیستی) ۱۳۷۳ تاکنون رییس دانشکده و مدیر گروه بیوتکنولوژی- دانشکده مهندسی انرژی و فناوری های نوین- دانشگاه شهید بهشتی۱۳۸۵ تا کنون عضویت در مراکز علمی و پژوهشی : بنیانگذار و عضو هیأت رئیسه انجمن متخصصین و دانشمندان رشته کشاورزی و علوم زیستی‌در آمریکای شمالی ۱۳۷۱ نماینده سازمان تحقیقات و آموزش جهاد کشاورزی در کمیته کارشناسی شورای عالی بیوتکنولوژی – دفتر همکاریهای فن‌آوری نهاد محترم ریاست جمهوری ۱۳۷۷-۱۳۷۴ عضو کمیسیون بیوتکنولوژی شورای پژوهشهای علمی کشور – ریاست جمهوری ۱۳۷۹-۱۳۷۶ عضو کمیته تخصصی کشاورزی کمیسیون بیوتکنولوژی – ریاست جمهوری ۱۳۷۹-۱۳۷۶ بنیانگذار و عضو انجمن بیوتکنولوژی کشور ۱۳۷۵ - تاکنون مدیر مسئول مجله نهال و بذر ۱۳۸۱-۱۳۷۸ مدیر مسئول مجله علوم زراعی ایران ۱۳۸۱-۱۳۷۹ عضو هیأت تحریریه مجله زیتون ۱۳۸۱ - ۱۳۷۷ عضو هیأت تحریریه بولتن بیوتکنولوژی ۱۳۸۰ -۱۳۷۵ عضو هیأت‌تحریریه مجله علوم زراعی ۱۳۷۷ عضو هیأت‌تحریریه مجله نهال و بذر۱۳۸۰-۱۳۷۶ رئیس و عضو هیأت مدیره انجمن علوم زراعت و اصلاح نباتات ایران ۱۳۸۱-۱۳۷۹ فعالیتهای آموزشی : سوابق تدریسی و آموزشی عباس سعیدی به ترتیب زیر است: تدریس ژنتیک مقطع فوق‌لیسانس دانشگاه ایالتی کلرادو – آمریکا تدریس ژنتیک (آزمایشگاه) مقطع فوق لیسانس دانشگاه ایالتی کلرادو –آمریکا تدریس در زمینه اصلاح نباتات برای مقاومت به حشرات مقطع دکترا دانشگاه تبریز تدریس در زمینه اصلاح نباتات پیشرفته مقطع فوق‌لیسانس دانشگاه تربیت مدرس تدریس دوره آموزشی تراریخت مقطع فوق لیسانس – دکتری ایران تدریس دوره تکنولوژی زیستی مقطع فوق لیسانس – دکتری ایران تدریس معرفی گیاهان زراعی جدید (New Crops) و اثرات آنها بر تنوع زیستی کارگاه آموزشی تنوع زیستی مشهد ۱۳۸۱ ایران تدریس تأمین بذر سیب‌زمینی مورد نیاز کشور از طریق بیوتکنولوژی مرکز آموزش کشاورزی شهیدمدنی ۱۳۸۲ ایران استاد راهنما و استاد مشاور ۳۰ نفر دانشجویان مقطع فوق لیسانس و دکترا دانشگاه های مختلف کشور اجراء بیش از ۵۰ پروژه و طرح تحقیقاتی پایه‌ای و کاربردی مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : بنیانگذار و عضو هیأت رئیسه انجمن متخصصین و دانشمندان رشته کشاورزی و علوم زیستی‌در آمریکای شمالی ۱۳۷۱آرا و گرایشهای خاص : علایق پژوهشی عباس سعیدی : ژنتیک تنش های زنده (بیماری ها و آفات) و غیر زنده (خشکی و شوری) جوائز و نشانها : جوایز علمی دریافتی عباس سعیدی • : کسب رتبه سوم پژوهشگر نمونه سال ۱۳۸۰ - از طرف وزیر علوم، تحقیقات و فن‌آوری • دریافت خوشه طلایی گندم به مناسب خودکفائی تولید گندم در کشور- آبان ۱۳۸۳ چگونگی عرضه آثار : - تعداد مقالات علمی منتشر شده: بیش از ۷۰ مورد -اختراع و اکتشاف ثبت شده و آثار پژوهشی و فنی برگزیده در داخل یا خارج از کشور: کشف و شناسائی دو ژن جدید مقاومت به شتهٔ روسی گندم‌بنامهای Dn۲ و Dn۶، آمریکا،۱۹۹۶(۱۳۷۵)، Crop Science، سعیدی – کوئیک شناسائی و کشف دو مارکر RFLP برای دو ژن مقاومت به شته روسی گندم بنامهای Dn۲ و Dn۴، آمریکا،۱۹۹۸(۱۳۷۸)، ۳۰۳:۴۱-۶ ,Genome، ما - سعیدی–

کوئیک و لاپتیان تهیه نقش ژنی و شناسایی مکان کروموزومی ژنهای مقاومت Dn۲ و Dn۴ به شته روسی در گندم، آمریکا، ۱۹۹۶(۱۳۷۵)، Plant Genome، ما - سعیدی – کوئیک و لاپتیان معرفی نه رقم جدید گندم بنامهای : توس، پیشتاز، شیراز، شهریار، دز، هامون، آرتا، مغان و دریا، ایران، سازمان تحقیقات و آموزش کشاورزی،۱۳۸۳ معرفی سه رقم جدید گندم دوروم (صنایع ماکارونی) بنامهای: کرخه، آریا و سهند، ایران، سازمان تحقیقات و آموزش کشاورزی،۱۳۸۳

سعیدی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مترجم، مؤلف.

تولد: ۱۲۶۸، تهران.

درگذشت: ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۱.

محمد سعیدی، فرزند محمدعلی، تحصلات مقدماتی را در مدرسه‌ی تربیت و سپس زبان و ادبیات انگلیسی را در کالج آمریکایی تهران و علوم قدیمه را نزد استادان فن آموخت. نخستین مقاله‌های او در روزنامه‌ی «شفق سرخ» چاپ شد. در مجله‌های «آینده» و «مهر» و غیره مقاله می‌نوشت. مدت سه سال مجله «راه نو» را انتشار داد و مدتی نیز بر انتشار مجله «ایران آباد» نظارت داشته است. به سمتهای سناتوری، کفالت وزارت راه، معاونت نخست وزیر و سرپرستی انتشارات و رادیو رسید. علاوه بر مقاله‌های وی در مطبوعات، آثاری را ترجمه کرده است. از جمله ترجمه‌های او است: آخرین روز یک محکوم (ویکتور هوگو، ۱۳۰۶)؛ اخلاق روحی (ساموئل اسمایلز، ۱۳۰۸)؛ انسان در تکاپوی تمدن (اوین پالو، ۱۳۳۵، این کتاب به این نام نیز منتشر شده است: تاریخ جهان یا انسان در تکاپوی تمدن)؛ ایفی ژنی (گوته)؛ بادبزن خانم و بندر مرسالومه؛ اهمیت ارنست بودن (اسکار وایلد، ۱۳۳۶)؛ تاریخ عرب (فیلیپ حتی، ۱۳۳۶)؛ جنگ‌های ایران و روم (پروکوپیوس، ۱۳۱۱)؛ چهار نمایشنامه- الکترا؛ زنان تراخیس؛ فیلوکتتس؛ آژاکس- (سوفوکل، ۱۳۳۵)؛ خطابه‌ی ویکتور هوگو بر سر قبر ولتر (۱۳۳۳)؛ خلیج فارس از قدیمی‌ترین ازمنه تا قرن بیستم میلادی (سرهنگ سرآرنولد ویلسون، ۱۳۱۰)؛ راز آفرینش انسان (ا. گریسی موریس، ۱۳۳۴)؛ زیر درختان زیرفون (آلفونس کار، ۱۳۳۵)؛ سه نمایشنامه- اودیپوس شاه، اودیپوس در کولولوس، آنتی‌گون (سوفوکل، ۱۳۳۴)؛ فروید، شرح حال (استفان تسوایک، ترجمه به نام مستعار)؛ کریستف کلمب (ساموئل الیوت وریس، ۱۳۳۸)؛ لردکرزن (۱۳۲۲)؛ ماکدولین یا در سایه‌ی درختان زیرفون (ترجمه از عربی متن آلفونس کار، ۱۳۰۶)؛ مقالات اجتماعی (آرتور بریزیان، ۱۳۲۲)؛ هلن، هیپولیت، ارنست، ایون (اوریپید، ۱۳۳۸)؛ سالومه و هلن؛ و آثار دیگری از تری‌پید و افلاطون. از جمله تألیفات وی می‌توان به این دو عنوان اشاره نمود: امیر کبیر (۱۳۳۵)؛ خاطرات سفر آمریکا (۱۳۳۶).

وی به دریافت نشان همایون و چندین نشان دیگر نایل آمده است.

(تو ۱۲۸۶ ش)، نویسنده، روزنامه‌نگار و مترجم. در تهران متولد شد. زبان و ادبیات انگلیسی را در کالج آمریکایی تهران و علوم قدیمی را در نزد استادان فن آموخت. نویسندگی را با نخستین مقالات در روزنامه‌ی «شفق سرخ» شروع کرد. و با آن که به کار سیاست می‌پرداخت اما از مطالعه و تحقیق غافل نبود. از جمله مشاغل سیاسی وی معاونت وزارت راه و سرپرستی اداره‌ی تبلیغات و معاونت نخست‌وزیری بود. وی چند سالی نیز مدیریت مجله «راه نو» را داشت. از آثار وی، ترجمه‌ها: «آخرین روز یک محکوم»؛ «اخلاق روحی»؛ «تاریخ عرب»؛ «امیر کبیر»؛ «راز آفرینش انسان»؛ «مقالات اجتماعی».[۱]

در ۱۲۸۰ در تهران تولـد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در مدرسه‌ی ادب وارد کالج آمریکائی‌ها شد و دوره‌ی آنجا را به اتمام رسانیـد. سپس به مـدرسه‌ی سن‌لوئی رفت و دوره‌ی آنجا را نیز پایان داد. خـدمات اداری خود را از وزارت فوائد عامه شـروع کرد و سـرانجام در وزارت راه به مقامـات بلنـد رسـید. مـدتی معـاون وزارت راه و زمانی سـرپرست آن وزارتخانه بود. مـدتی نیز نه چنـدان طولانی ریاست اداره کل انتشارات و تبلیغات و معاونت نخست‌وزیری را در نخست‌وزیری سـپهبد زاهـدی عهـده‌دار گردید. در سال ۱۳۴۲ به سناتوری تهران رسید و مجموعا سه دوره‌ی چهارساله در مجلس اعیان عضویت داشت. در ۱۳۵۴ به مجلس سنا راه پیـدا نکرد و به معاونت شـریف امامی در بنیاد پهلوی منصوب شـد. سـعیدی نویسـنده‌ای محقق و مترجمی دقیق و پرکار و نکته‌سـنج بود. آثار زیادی از او چاپ و انتشار یافته است. از جمله کتابهای خلیج‌فارس، جنگهای ایران و روم، تاریخ عرب، سـفرنامه‌ی آمریکا و بالاخره شعله‌های نبوغ را می‌توان نام برد که با قلمی شیوا و روان ترجمه شده است. وی مدتی مجله‌ی راه نو را انتشار می‌داد که از مجلات معتبر و خوانـدنی زمـان خود بود. از نوجوانی در زمینه‌های ادبی و تاریخی با مطبوعات همکار داشت. در ۱۳۶۵ در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۵۰۴ -۵۰۰/ ۵).

سعیدی، محمد جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد جعفر سعیدی : قائم مقام فرمانده گردان حضرت ابوالفضل (ع)ناوتیپ۱۳امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زنـدگینامه بسـیاری از اختران پر فروغ و حماسه آفرین آذین بند تاریخ دوباره اسـلام نامشان تا هستی هست و بر زبان خواهد ماند و بیانگر رشادت ابناء نوع بشـر خواهد بود . سـخن از سردار رشید اسلام، شهید «محمد جعفر سعیدی» است که با عروجش چون خزان ناگهـانی گـل، عنـدلیبان را حیران کرد و به راه راسـتین ایزد و رسولش فرا خوانـده شـد . اینـک شـمه ای از زنـدگی پر بـار همراه با موفقیت در زمینه خدا شناسی را بر صفحه ذهن به تصویر می کشیم تا با الهام گرفتن از زندگی کوتاه اما پر ثمرش، راه پاکش را هر چه مستدام تر بداریم .

شهیـد محمـد جعفر سـعیدی در سال ۱۳۳۴ در روسـتای «احشـام قایـدا» از توابع شهرسـتان خورموج دراسـتان بوشـهردر خانواده ای مذهبی و متدین دیده به جهان گشود.

زندکیش مثل زندگی بزرگ مردان اسـلام ساده و خالی از تجملات و تشریفات بود . او را به گونه ای پرورش دادند که همواره در مقابل مشـکلات چون کوه محکم و پر صـلابت باشد و با تند بادهای زندگی دست و پنجه نرم کند و هیچ گاه برای متاع دنیا، ایمان خود را از کف ندهد . در سن ۶ سالگی به دبستان وارد شد و با جدیت به تحصیل مشغول گردید . پس از اتمام دوره ابتدایی بر اثر فشار مشـکلات زنـدگی که آن روزگار بیشتر خانواده های ایرانی با آن روبه رو بودنـدو برای کمک به هزینه های زنـدگی خانواده اش به کشور کویت سـفر کرد و پس از گذشت ۲ سـال دوباره به وطن بازگشت و در سن ۱۸ سالگی به خدمت سربازی در کرمان اعزام شد.

بعـد از پایـان دوره سـربازی در شـرکت« فرجـام» بوشـهر مشـغول به کـار شـد .این دوران مصادف بود با مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت پهلوی. اوکه ظلم ونـابرابری حکومت سـتمگر شـاه را بـا پوست وگوشت واسـتخوان خود لمس کرده بود،دوشادوش مردم

وارد این مبارزات شد.اومردانه در مبارزات خود پافشاری کردتا انقلاب اسلامی به پیروزی رسید .
رشادتهای این انسان وارسته قبل از پیروزی انقلاب برای براندازی حکومت پهلوی جای خود را دارد. این مرد بزرگوار با عشق عجیبش به امام همراه با مسلمانان غیور کشورمان در اعتراض به رژیم منحوس پهلوی جهت بر اندازی این خاندان و بر پایی حکومت به حق جمهوری اسلامی ایران به مبارزه بر خواست . در پی فرمان رهبر کبیر انقلاب مبنی بر تشکیل بسیج مستضعفین با پیوستن به نیروهای آموزش دیده ،جوانان دیگر را نیز ترغیب می کرددراین عرصه ها حضور داشته باشند. این انسان سخت کوش با وجود تمام مشکلات توانست تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه ادامه دهد و مدرک دیپلم را بگیرد.
با آغازطرح «لبیک یا امام» به جمع آوری نیرو ، سازماندهی و آموزش نظامی و عقیدتی نیروها پرداخت و با برگزاری مراسم نماز جماعت ، دعاهای کمیل ، توسل ، زیارت پر فیض عاشورا در بین بسیجیان روحیه خدایی و علاقه توحیدی به آنان می بخشید. ایشان با علاقه شدید به انقلاب و روحانیت، به دعوت روحانیون برای برگزاری نماز جماعت در مساجد می پرداخت تا با این کار علاقه و اشتیاق مردم را به مسجد و انقلاب بیشتر کند و پیوند بین مردم و روحانیت را مستحکمتر گرداند .
این مرد خدایی کلاسهای آموزشی خود رابا آیه ای از قرآن شروع و با ذکر صلوات خاتمه می داد. عشق و علاقه نیروهای تحت فرمان شهید سعیدی به ایشان چنان آنها را مجذوب و عاشق او کرده بود که درس و مدرسه و خانه و کاشانه خود را فراموش کرده بودند و شبانه روز در خدمت بسیج و انقلاب بودند .با شروع جنگ تحمیلی با جمع آوری نیروهای مردمی در شهرستان و حتی در روستاها و بر گزاری کلاسهای آموزشی و سازماندهی این نیروها ، آنها را به جبهه های حق علیه باطل بدرقه می کرد ، شوق و اشتیاق و شایستگی این مبارز به انقلاب آنقدر زیاد بود که با در دست گرفتن فرماندهی بسیج در بندر ریگ فعالیت پایگاههای مقاومت را بیشتر کرد و توانست با روحیه خدایی خود مردم را عاشق انقلاب و اسلام کند تا جایی که پایگاههای مقاومت مملوو از جمعیت بود.
در سال ۱۳۶۱ حکم فرماندهی سپاه «بندر ریگ» را به او واگذار کردند. ایشان با دعوت نیرو ها به بسیج و سازماندهی و آموزش نظامی و عقیدتی بسیجیان غیور این شهر پرداختند و با اجتماع شبانه روزی در مساجد بندر ریگ و روستاهای اطراف آن، هدف انقلابی خود را پیگیری می کردند . بعد از گذشت حدود ۲ سال به فرماندهی سپاه« جزیره خارک» برگزیده شد ، با وجود اینکه جزیره خارک خود منطقه جنگی بود ولی این فرمانده مبارز توانست نیروهای تحت آموزش خود در این جزیره را حتی به جبهه های دیگر اعزام کند . بعد از جزیره خارک به فرماندهی سپاه شهرستان «دشتی» انتخاب شد. ایشان با شناختی که از قبل با مردان این خطه دلیر پرور داشت، توانست آنان را مجذوب بسیج و انقلاب کند و به آموزش آنان بپردازد و آنان را بیش از پیش به جبهه های حق علیه باطل اعزام کند .این فرمانده عزیز در حین انجام این مسئولیت ها چندین بار به جبهه های غرب و جنوب اعزام شدند که یکبار در منطقه پاوه اتومبیل ایشان مورد حمله ضدانقلاب قرار و آتش گرفت.
این فرمانده بزرگ بعد از پایان مسئولیت در منطقه ،دشتی در شهرستان« گناوه» به فعالیت پرداختند. ایشان مثل گذشته اهداف انقلابی خود را در این شهرستان پی گیری کردند.
اخلاص و ایمان این پاسدار رشید به حدی بود که با دل کندن از خانه و کاشانه ، همسر و فرزندان خردسال خود ،به دنبال معشوق خود خدای یگانه ، اسلام وانقلاب اسلامی رفت و به فرمان رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)در سال ۱۳۶۵ در صف سپاهیان محمد (ص) به سوی جبهه ها اعزام شدند تا اینکه در عملیات کربلای چهار همدوش بسیجیان خود به عنوان فرمانده گردان ابوالفضل (ع) جانانه جنگیدند و شربت شیرین شهادت را نوشیدند .
پیکر معطر و پاک این دلباخته بعد از گذشت ۱۰ سال با رجعت به خاک کشورمان در تاریخ ۱۸/۱۱/۱۳۷۵ فضای ایران بزرگ را عطر آگین وملکوتی کرد. ا و دوباره خاطرات جنگ را برای همرزمان خود و تمام ملت ایران تازه کرد و به تمام بسیجیان پیام داد

که بایـد همیشه پیرو انقلاب و اسـلام باشـند و اگر لازم شد هم جان و هم تن خود را فدای اسـلام وانقلاب وولایت فقیه کنند. منابع زندگینامه :در تابستان زخم نوشته ی غلامرضا کافی ،نشر کنگره بزرگداشت سرداران و۲۰۰۰شهید استان بوشهر-۱۳۸۳

سعیدی، مرادعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهیـد مراد علی سـعیدی : فرمانـده گروهان ضـربت امام حسـین (ع) سپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی شهرسـتان «پیرانشـهر» شـهادت عروجی اسـت به سـوی روشـنایی ،خـونی است بر پیکر جـامعه و تیری است بر پیکر ظلمت وجهـالت ؛آبی است برای درخت اسـلام ،گواهی است برای یگانگی آفریدگار ،شـهامتی است برای انسان و راهی است برای رسـتگاری ملتهای بزرگ .همه قله ها یی را که تا امروز فتـح کرده اییم و از این پس فتـح خواهیم کرد،از عزم راسـخ و همت بلند شـهیدان وام گرفته که به قیمت جان خود صـخره هایی عظیم را از سر راه بر داشته اند و معجزه ایمان و فدا کاری را به ما نشان داده اند .

حضرت آیت الله العظمی الامام خامنه ای

پاسدار شـهید «مرداد علی سـعیدی» ،یکی از رهروان صدیق سا لار شهیدان ابا عبدالله الحسین (ع) در خانواده ای مذهبی و متدین در یکی از روستاهای منطقه «فلار»د در استان« چهارمحال وبختیار»ی به نام« ابو اسحاق» متولد گردید.

از همـان دوران طفولیت آثار شـجاعت و نیک نامی بر پیشانی او نقش بسـته بود،او در سن ۶ سالگی وارد مدرسه ابتدایی روستایش شـدو موفق به اخذ مدرک پنجم ابتدایی گردید .بعد از آن به علت فقر مالی ترک تحصـیل کرد و به کار کشاورزی مشـغول شد .او ضمن کار درمزارع ،قرآن و مفاتیـح را زیاد مطالعه می کرد و در بین هم سن و سالان خودش از نظر مذهبی ،اخلاقی و رفتار با مردم زبـان زد خاص و عام بود .خـدمت سر بازی را در نظام پلیـد شاهنشاهی گذرانیـدواز نزدیک با ظلم ،بی عـدالتی وحقارت حاکمان کشورآشـنا شـد.اوکه انتظار داشت پادشاه کشورش نماد قـدرت واراده ملی باشـد ؛می دیـد که اوگوش به فرمان بیگانگان و مجری اوامر و سیاسـتهای آنهاسـت و از ایـن همـه اهـانت بـه مردم وکشـوری بزرگ مثـل ایران دلش می گرفـت. در دورانی که حکـومت ستمشـاهی براثرمبارزات ومجاهـدتهای مردم ایران روبه افول بود و زمزمه انقلاب اسـلامی به گوش می رسـیدوخفقان دیکتاتوری به اوج سـختگیری رسـیده بود ،تصاویر معمار بزرگ انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره)به صورت مخفیانه ودر اختیار عده کمی از مردم انقلابی قرار می گرفت .این شـهید بزرگوارکه در آن زمان در اصـفهان مشـغول کاربودند ، تعداد ی ازعکسهای امام (ره)را به صورت مخفیانه به روسـتای محل تولد خویش آورد. ودر مسـجد صاحب الزمان روسـتای ابواسـحاق و محلهای دیگر نصب نمود .ایشان یکی از نیروهای شاخص روسـتا ومنطقه فلارد در مبارزه با طاغوت وآگاهی بخشـی به مردم بود. عده ای از اهالی روسـتا که در آن موقع از انقلاب و آینده روشن آن شـناخت کافی نداشتند وازطرفی با مشاهده اقتدار پوشالی خفقان وظلم بی حدواندازه نظام ستمشاهی؛مبارزه را بی حاصل می دانسـتند به شهیدسـعیدی و دوسـتانش تذکر و هشدار می دادند که این شعار ها را بر زبان جاری نسازید وصـبت از سـرنگونی نظام شاهنشاهی نکنید،ساواک ،شـما را اعدام می کند . ایشان و دوسـتانش با توکل بر خداوند متعال و اراده ای قوی و پولادین و عزمی راسخ چون کوه به راه خویش ادامه دادند .

بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ وارد سپاه شدوخدمات زیادی برای کشور انجام داد.اودرسال ۱۳۶۱از طرف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان« لردگان» راهی آموزش نظامی شدو بعد از طی کردن آموزش نظامی به جبهه نبرد حق علیه اعزام گردید .پس ازمدتی پاسداری از میهن اسلامی برای عضویت در سپاه ثبت نام کردوپس ازآن مدت سه ماه در یکی از پادگان

های نظامی تهران مشغول فراگیری آموزش نظامی شد.اوپس از اینکه لباس مقدس پاسداری را بر تن کرد ، عازم کردستان شدو به دلیل لیاقت ، شایستگی و شجاعتی که وی داشت فرماندهی گروهان ضربت امام حسین (ع) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیرانشهر را به ایشان محول نمودند .پس از اینکه در پیرانشهر مشغول خدمت به نظام مقدس شد اقدامات ومجاهدتهای زیادی در راه دفاع از کشور ،دین ومردم بزرگ ایران انجام داد. دریکی از درگیری ها که شهید سعیدی با نیروهای تحت امرش با ضد انقلاب داشت معاون ایشان به دست گروهکهای ضد انقلاب (کومولە و دموکرات) اسیر می گردد. ایشان به همراه چند نفر از نیروهایش جهت آزادی معاون خود با ضدانقلاب در گیر می شود و پس از مدتی درگیری به همراه معاون خود و چند نفر از نیروهای تحت امر شهد شیرین شهادت را می نوشند . پدر ایشان مرحوم دیدار قلی سعیدی که ذاکر اهل بیت عصمت و طهارت بوده و قاری قرآن ،قبل از شهادت فرزندش مریض بوده و به محض اطلاع از خبر شهادت فرزندش سکته می کند و دار فانی را وداع می گوید و در همان روز شهادت فرزندش همزمان با هم در تاریخ ۱۷/۳/۱۳۶۵ تشییع و تدفین می شوند .پاسدار شهید مراد علی سعیدی در دامن نجابت مادر و با عرق جبین شرافت پدر پرورش می یابد و بانگ موذن برایش بهترین موسیقی و آهنگی بود که پرواز تا بی نهایت را به او بشارت می دهد. ردای فاخر شهادت بر قامت استوارو بلند پاسدار شهید مراد علی سعیدی اورادر حافظه تاریخ سراسر افتخار وسربلندی مردم بزرگ ایران اسلامی به خصوص مردم قهرمان استان چهارمحال وبختیاری تا ابد جاودانه کرد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

سعیدی، هادی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید هادی سعیدی : فرمانده گروه شناسایی واحد اطلاعات وعملیات تیپ۴۴قمربنی هاشم(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در روز پانزدهم شهریور ماه سال ۱۳۴۷ گلی از خانواده متدین و مذهبی در روستای ابو اسحاق از توابع شهرستان لردگان از استان چها محال و بختیاری متولد شد که به دلیل داشتن اخلاق خوب و شجاعت کم نظیرش مایه افتخار مردم این دیار شد .زندگی درکوههای زاگرس ومحیط محروم بخش فلارد هادی را فردی دلیرو شجاع بار آورد.از دوران نوجوانی تلاش می کرد تا به هر طریق ممکن به لحاظ مانوس بودن با بسیج در این ار گان مقدس ثبت نام کند تا بتواند به عرصه های نبرد اعزام شود .

اوبه جهت رشد در یک خانواده مذهبی واصیل به شهادت علاقه مند بود .

شهید هادی دوران تحصیلاتی خود را درمقطع ابتدایی و راهنمایی در زادگاهش روستای ابواسحاق گذراند و برای ادامه تحصیل به شهرستان سمیرم از توابع استان اصفهان رفت .

شهید هادی در زمان تحصیل از استعدد خوبی بر خوردار بود و از همان زمان علاقه زیادی به جبهه داشت بنا بر این مدتی عزم را راسخ و تصمیم گرفت که به جبهه برود .باپافشاری واصرار او این اتفاق افتاد و به همراه عده ای از رفقا و همکلاسی هایش از طریق بسیج شهرستان سمیرم عازم میادین نبرد گردید و دوران تحصیلی متوسطه را در مجتمع رزمندگان درمنطق جنگی سپری نمود .

شهید هادی شبانه روز اکثر او قاتش را در پایگاه های مقاومت بسیج سپری می کرد.او در زمینه های فر هنگی ،ورزشی و هنر فعالیت می کرد .

روز ها در س می خواند و شب ها خصوصا شب های ماه مبارک رمضان در کلاس های قرآن در پایگاه مقاومت شرکت و به اتفاق دوستان و همکلاسی ها به فرا گیری علوم معنوی قرآن می پرداختند . هادی علاقه زیادی به حضرت امام (ره) و حضرت آیت الله

خامنه ای داشت .

عکس های حضرت امام را همیشه در مکانهای عمومی مثل مسجد ،مدارس در جای مناسب نصب می کرد .

او بیش از ۴ سال داوطلبانه در جبهه های جنگ در جنوب و کردستان مشغول خدمت بود . شهید عزیز در آن زمان ۱۸ ساله بود و با شجاعت تمام با رزم بی امانش بر دشمن هجوم می آورد و آرامش را از دشمن می گرفت. گذشت ایام وحضور درعرصه های گوناگون دفاع مقدس از هادی، آن نوجوان روستایی ، یک اسطوره وقهرمان ملی ساخته بود .تمام واحدهای تیپ ۴۴قمربنی هاشم(ع)ازگردانهای پیاده وعملیاتی گرفته تا توپخانه ،بهداری،واحد ضدزره و...شاهد حماسه آفرینی شجاعت بی مثال هادی بود.

هادی پس از فداکا ری های بسیار در دوران بسیجی ، علاقمند بود که برای عضویت رسمی در سپاه اقدام نماید .

ورزیدگی و شجاعت شهید هادی ازعواملی بود که باعث شداودر سن نوجوانی از طریق سپاه شهرستان سمیرم به میادین نبرد جنوب و غرب کشور اعزام شود ودر این میان پافشاری واصرار اونقش بیشتری داشت.

او که افتخار همسنگری با سرداران نام آوری چون شهید محمد علی شاهمرادی و شهید حاج کمال فاضل راداشت با عضویت درسپاه وارد عرصه جدیدی از خدمت به ایران بزرگ شد.

پس از ورود به سپاه برای گذراندن دوره آموزش تکمیلی به شهرستان ارومیه اعزام و به مدت ۶ ماه در زمینه های مختلف نظامی ،رزمی ،دفاعی و با موفقیت کامل دوره را به پایان رسانید و در رشته رزمی تکواندو ،کاراته کونگ فو هم آموزش های لازم را فرا گرفت و کارت مربیگری در یافت نمود .

هادی پس حماسه آفرینی های بی شمار درجنوب کشوربه جبهه های غرب رفت تا نام بلند آوازه اش در کوه های کردستان قهرمان هم امتداد داشته باشد.او که بی قراروتشنه خدمت به کشور بود با مشاهده وضعیت نامناسب غرب کشور بیش از دوسال آنجا ماندوقهرمانانه از دین وکشور دفاع کرد. شهید هادی عاشق خدمت در کردستان بود به همین دلیل مدت زیادی در کردستان خدمت نمود و زبان و لهجه کردی را یاد گرفت و روان و مسلط با زبان مردم آنجا صحبت می کرد .او اکثر مواقع به جای لباس فرم سپاه لباس کردی می پوشید . حتی موقع شهادت هم جسد مبارکش را با لباس کامل کردی به خاک سپردند .

همرزمان با فرا رسیدن نوروز ۱۳۶۷ وتازه شدن طبیعت، هادی که دیگر طاقت دوری از معبود رانداشت پس از شرکت در ده ها عملیات سرانجام در عملیات والفجر ۱۰به شهادت رسید تامانندهزاران ستاره دنباله دار روشنی بخش وهدایتگر نسل های آینده باشد وسندی بر عظمت وبزرگی ایران اسلامی.

سفیدبخت، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نصرالله سفید بخت متولد ۱۳۱۱ ش در شیراز است .وی دارای دکترای تخصّصی علوم دامی از دانشگاه ایالتی یوتا- آمریکا در سال ۱۳۴۶ و عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز با درجه استادی می باشد.گروه : کشاورزیرشته : دامپروریتحصیلات رسمی و حرفه ای : نصرالله سفید بخت دارای دکترای تخصّصی علوم دامی از دانشگاه ایالتی یوتا- آمریکا در سال ۱۳۴۶است.وقایع میانسالی : نصرالله سفید بخت پس از اخذ مدرک دکتری در رشته دامی به عضویت هیئت علمی گروه دامپروری در دانشکده کشاورزی دردانشگاه شیراز در آمد وی هم اکنون با سمت استادی در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : نصرالله سفید بخت عضو هیئت علمی و استاد گروه دامپروری دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز است. از دیگر سمت های مدیریتی و اجرای ایشان می

توان به چند مورد زیر اشاره کرد: دبیر دبیرستان سعادت در بوشهر دبیر مرکز آموزش کشاورزی استان فارس عضو پیوسته و رئیس گروه علوم کشاورزی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران. فعالیتهای آموزشی : نصرالله سفید بخت به تدریس دروس زیر در دانشگاه شیراز می پردازد: دامپروری عمومی ،پرورش گوسفند و بز، فیزیولوژی تولید مثل ،بهداشت و پرورش دام ،آناتومی و فیزیولوژی دامی.جوائز و نشانها : دریافت لوح تقدیر استاد منتخب فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۶، از رئیس جمهور وقت جناب آقای محمود احمدی نژادچگونگی عرضه آثار : نصرالله سفید بخت دارای ۶ طرح تحقیقاتی و بیش از ۶ مقاله به زبان فارسی و بیش از ۱۲ مقاله به زبان خارجی دارد. آثار : صنایع پوست در دامهای بزرگ (گاو) مقایسه و مقاومت مولکول پوست طبیعی و چرم مصنوعی

سقایی، برات

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان امام سجاد (ع) لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«برات سقایی»دومین فرزند خانواده سقایی در ۱ خرداد ۱۳۴۱ در شهرستان« اردبیل» متولد شد. پدرش از کارکنان شورای اصناف شهرستان «اردبیل» بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. وی درباره انتخاب نام "برات "برای فرزندش می گوید :

((در روز تولد حضرت مهدی (عج) متولد شد. چون مولود،پسر بود بچه ها مژدگانی خواستندو من هم دعا کردم که خداوند به خاطر حضرت ولی عصر (عج) این بچه را سعادت دهد که در خط ائمه باشد . لذا اسمش را برات گذاشتم.))

برات تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ی« رشدیه » در سالهای۱۳۵۲-۱۳۴۷ گذراند و مقطع راهنمایی را در مدرسه ی شهید« ایادی»(فعلی) به پایان رساند،در سالهای (۱۳۵۵-۱۳۵۲).سپس دوره متوسطه را آغاز کرد و تا سال سوم به تحصیل ادامه داد و بعد از آن ترک تحصیل نمود.

او در محیطی آکنده از صفا و صمیمیت پرورش یافت . در سنین نوجوانی اوقات خود را بیشتر در خانه می گذراند و در کارگاه فرش بافی که در خانه دایر کرده بودند کار می کرد.با اوجگیری مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی،«برات» نیز وارد صحنه های مبارزاتی شد و از این زمان تغییر و تحولاتی در رفتارش پدیدار شد. او در تمام صحنه ها و راهپیمایی های اردبیل حضوری فعال داشت. محمد سلیمی اصل در این باره می گوید:

((در دوران انقلاب بود که برات سقایی در کلیهٔ راهپیمایی ها شرکت می کرد و شبها به تنهایی به پخش اعلامیه و نصب تراکت و شعار نویسی مشغول بود و یادم هست که در یکی از روزهای سخت دوران انقلاب به من گفت : پسر عمو "، بعد از ظهر درخانه باش با تو کار دارم " .حدود ساعت ۴ بعد ظهر بود که آمد و گفت " : رادیو ضبط را بردار و اتاق دیگر برویم ". به اتاق دیگری رفتیم . از جیب خود نواری را در آورد و با هم به نوار سخنرانی امام (ره) در فرانسه گوش دادیم . سپس آن را تکثیر و در بین جوانان پخش کرد .))

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ در سن ۱۶ سالگی به عضویت سپاه« اردبیل »در آمد و در سمت های مختلف همچون مربی آموزشی نظامی و کادر اطلاعات سپاه به ایفای وظیفه پرداخت .

قبل از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران جهت مقابله با گروهک های ضد انقلاب به«کردستان» اعزام شد . در این منطقه بود

که در اثر اصابت گلوله از ناحیه دست به شدت مجروح شد . یکی از همرزمانش در این باره می گوید :

((در کردستان بودیم که خبر رسید گروهی از دمکرات ها آمده و عده ای از زنان را با خود برده اند . به سرعت آماده شده و به منطقه درگیری رفتیم و به عناصر دمکرات حمله کردیم و زنان را آزاد نمودیم . برات خیلی خوشحال بود ، از او پرسیدم که چرا این قدر خوشحال هستی ؟ گفت" : خوشحالم که اجازه ندادیم به این زنان تجاوز شود " . گفتم از این زنان دمکرات ها نیز دارند . در جواب گفت " :حفظ ناموس برای همه واجب و لازم است .)) "

بعد از عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به سفارش و تاکید داور یسری (فرمانده سپاه اردبیل) به فکر ازدواج افتاد و با دختری به نام «طیّبه صمد زاده» ازدواج نمود . مراسم ازدواج ، خیلی ساده و به دور از تجملات برگزار شد و مهریهٔ عروس د رحدود یکصد هزار تومان بود .

برات برای اولین بار در سن ۱۸ سالگی توسط سپاه اردبیل عازم جبهه های نبرد شد و در نیروهای اعزامی از آذربایجان که بعداً به لشگر ۳۱ عاشورا تبدیل شد به معاونت فرمانده گردان منصوب شد .

وی با این که تازه ازدواج کرده بود و حضور در جمع خانواده منطقی می نمود ، حضور خود را در مناطق عملیاتی لازم دانسته و در عملیات حصر آبادان و ثامن الائمه (ع) شرکت کرد و برای بار دوم مجروح شد . یکی همرزمانش در این باره می گوید :

((روزی با پدر برات سقایی برخورد کردم . وی با نگرانی گفت " : برات مجروح شده و در یکی از بیمارستان های یزد بستری می باشد . فردا به یزد برو و خبری برای ما بیاور " . من هم صبح روز بعد با یکی از دوستانم عازم یزد شدم . برات سقایی را در بیمارستان یافتم و با هزار زحمت از دکتر ، ترخیص او را گرفتیم . در آن زمان بنزین کوپنی بود و جلوی پمپ بنزین ها صف طویلی از اتومبیلها تشکیل می شد . در بین راه به خاطر عجله تصمیم گرفتم بدون نوبت بنزینم بزنم . شهید با قسم دادن ما مانع این کار شد و اظهار داشت" : مردم فکر می کنند از لباس فرم سپاه سوء استفاده می کنیم " . بین راه قرار شد پانسمان روی زخمش عوض شود . قبل از این کار از من قول گرفت هرچه دیدم به خانواده اش نگویم . من هم قول دادم . هنگام پانسمان زخمش ، دیدم دو تا از انگشتهای پایش قطع شده است .))

درنهم آبان ماه ۱۳۶۰ «علی سقایی» (برادر برات) در عملیات آزاد سازی بستان درمنطقه عملیات طریق القدس به شهادت رسید . برادر دیگر وی ، ابراهیم نیز مجروح شد . در سال ۱۳۶۱ پایگاه محله «یعقوبیه» را بنیان نهاد و با تشکیل کلاسهای قرآن ، جوانان را تعلیم می داد . در همین زمان با جنگلبانی و ستاد مبارزه با مواد مخدر نیز همکاری داشت . اما دوری از مناطق عملیاتی را تاب نیاورد و برای چندمین بار عازم جبهه ها شد . مصطفی اکبری، یکی از دوستانش دربارهٔ آخرین دیدار خود با برات می گوید:

((تازه از عملیات برگشته بودیم . برات قصد داشت همراه خیل عظیمی از بسیجیان منطقهٔ اردبیل به جبهه اعزام شود و فرماندهی آن گروه اعزامی را به عهده داشت . با توجه به دوستی صمیمانه از او درخواست کردم نهار رادر منزل ما بخوریم . بعد از خوردن ناهار برگشتیم و دیدیم که برادران اعزام شده اند . خیلی ناراحت شد . با ماشینی که داشتیم به سرعت به محل تجمع نیرو ها رفتیم و به گروه اعزامی رسیدیم . گریه کنان با من خداحافظی کرد و سوار اتوبوس شد ؛ غافل از این که این دیدار ، آخرین دیدار ما خواهد بود .))

سرانجام د رتاریخ ۲ / ۵ / ۱۳۶۱ در مرحله چهارم عملیات رمضان که فرمانده گردان بسیجیان «اردبیل» بود در پاسگاه «زید»در« شلمچه» از ناحی، شکم مجروح شد ، اما برای این که روحیهٔ نیروها تضعیف نشود از انتقال به پشت خط مقدم ممانعت به عمل آورد . نیروها پیشروی کردند و او در تنهایی به شهادت رسید . پدرش درباره نحوهٔ شهادت وی می گوید :

((روزی به من گفتند مژده که ابراهیم از جبهه برگشته . با مادرش بیرون آمدیم . دیدیم که با عصا می آید . مادرش خواست شیون فریاد کند من مانع شدم . از حال برات جویا شدم . ابراهیم گفت " : حمله شروع شد و من مجروح شدم و از برات خبری ندارم" .

بعد ها از معاون سوم برات که اهل سراب بود شنیدم که گفت " : من دیدم که برات از ناحیه شکم مجروح شده و محل زخم را با چفیه بستم " . نیروهای تحت امر به او گفتند که اجازه دهد وی را به عقب انتقال دهند . اما برات گفته بود که روحیه بچه ها خراب می شود . سایر مجروحان را به عقب انتقال دهند . بعد ها هم نتوانستیم او را پیدا کنیم)) " . رحمان لطفی که از مسئولین بهداری لشگر عاشورا بود، می گوید :

((شب مرحله چهارم عملیات رمضان بود . وقتی که من به طرف خط می رفتم برات را دیدم . زخمی شده بود و لنگان لنگان برمی گشت . گفتم تو را با ماشین به بهداری برسانم . گفت که " : برو جلوتر اوضاع بد تر است . من برمی گردم " . هرچه اسرار کردم نپذیرفت . ظاهرا در راه مجددا در اثر ترکش یا گلوله به شهادت رسید . شب ، نیروها عقب نشینی کردند و حدود دویست نفر از شهدا و مجروحین جا ماندند که شهید برات سقایی از جملهٔ آنها بود .))

سرانجام بعد از گذشت ۱۳ سال در سال ۱۳۷۴ پیکر شهید« برات سقایی» از روی پلاک شماره« ۵۰۲-۲۱۲-jj »توسط گروح جستجوی مفقودین ،کشف و به« اردبیل» انتقال یافت و در گلشن زهرا (ع) به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه" :روایت سی مرغ "نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

سکندری، علی جان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی جان سکندری

محل تولد : اسلام آباد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱۲/۱۵

زندگینامه علمی

علی سکندری (علی جان سکندری) فرزند سکندر متولد ۱۳۴۱ ش، در اسلام آباد (صلایان) یکی از روستاهای آن زمان قاینات چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در همان زادگاهش به پایان رساند. دوره های ابتدایی و راهنمایی را در شهر خضری و متوسطه را در دبیرستان دکتر شریعتی شهرستان قاین به پایان برد. وی در کنار تحصیل در اوقات بیکاری در کشاورزی به پدرش کمک می نمود .

پس از اتمام دوره متوسطه در سال ۱۳۶۱ ش، وارد حوزه علمیه قاین شد. یک سال بعد برای ادامه تحصیل عازم مشهد مقدس گردید تا تحصیلات حوزوی را در جوار مرقد حضرت علی بن موسی الرضا (ع) ادامه دهد. نخست با اقامت در مدرسه امام محمد باقر (ع) مقدمات را فرا گرفت و سپس دوره های تحصیلات تکمیلی و عالی را در مدارس جعفریه و آیت الله خوئی نزد اساتید برجسته حوزه علمیه از جمله: آیت الله مرتضوی، آیت الله رضا زاده، آیت الله واعظ طبسی، آیت الله صالحی و حجت الاسلام و المسلمین گرایلی گذراند.

در سال ۱۳۶۶ ش، در کنار دروس حوزوی وارد دانشگاه شد و در دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد درگرایش تاریخ ادیان ادامه تحصل نمود. پس از این وارد فعالیت های علمی و پژوهشی شد و در دانشگاه آزاد اسلامی مشهد در گروه معارف اسلامی و

دفتر فرهنگ اسلامی مشغول کار گردید. در همین زمان بود که با نگارش مقالاتی دست به قلم شد و با نوشتن مطالب سیاسی در روزنامه ها ومجله ها، فعالیت قلمی را آغاز کرد و دو شماره از فصلنامه فرهنگی دانشگاه آزاد مشهد را منتشر ساخت.

سلامی، ابوالفضل محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع.) ابوالفضل محمد بن احمد معروف به حاکم الشهید. وی از ۳۳۱ تا ۳۳۵ ه.ق. وزارت نوح بن نصر سامانی را داشته.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلجوق

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن تقاق (دقاق) جد خاندان سلجوقیان از رؤسای ترکمان (قر. ۴ ه) وی و پسران و نوادگان او در جنگهایی که مابین سامانیان و امرای ایلک خانی و سلطان محمود غزنوی اتفاق می‌افتاد شرکت می‌جستند (سلجوقیان). وی دو پسر داشته، داود و طغرل‌بیک (مؤسس سلجوقیان). منسوب به دو سلجوقی (بخش ۱) است.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد دوم)

سلجوق شاه

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن سلغر بن سعد، هشتمین از اتابکان فارس (سلغریان) (جل. ۶۶۰ ه.ق./ ۱۲۶۲ م.- ف. ۶۶۲ ه.ق./ ۱۲۶۳ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلطان القرائی، خلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خلیل سلطان القرائی به سال ۱۳۲۹ در شهر تبریز در یک خانواده متدین و عالم به دنیا آمد. دوران تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی را در زادگاهش گذراند و در کنار آن به کسب علوم قرانی نزد علمای دینی نیز می پرداخت. در سال ۱۳۴۶ وارد دانشگاه تبریز شد و

در رشته فلسفه تا مقطع کارشناسی ارشد به تحصیل پرداخت. وی دکترای رشته فلسفه تعلیم و تربیت را پس از عزیمت به فرانسه از دانشگاه میرای فرانسه شهر تولوز در سال ۱۳۵۹ کسب کرد. وی از سال ۱۳۶۱ به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز در گروه علوم تربیتی مشغول به کار شد. گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : فلسفه تعلیم تربیتوالدین و انساب : والد خلیل سلطان القرائی، علی سلطان قرائی پسر سوم شیخ شیخ ابوالقاسم که خانواده اش از دودمان علم و سلک روحانیت بود که جد بزرگوارش در بین بزرگان علما و مشایخ عرفا آن زمان صاحب تعالی و مراتب بوده است. نسبت مادرشان از دودمان مرحوم حاج میرزا علمیان سرکارات است، پدر ایشان علی سلطان القرائی رفیقه دختر سوم حاج میرزا علمیان سرکارات را که از رجال عصر خود بود به نکاح خود در آورد.خاطرات کودکی : خلیل سلطان القرائی از خاطرات آن دوران می‌گوید: « از آنجائکه پدرم با عموهایم در یک خانواده زندگی میکردیم همیشه با عموزاده‌هایم بودیم غیر از بازس دسته جمعی بیشتر اوقات با مشاعره و مسابقه خوشنویسی می گذراندیم و به سیاحت و گردش همراه عموزاده ها در اطراف تبریز باغات آن مشغول بودیم که این علاقه به طبیعت تا به امروز هم ادامه دارد.»اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : خلیل سلطان القرائی در این باره می‌گوید: « خانواده ما از نظر اقتصادی یک خانواده متوسط بود و از نظر فرهنگی و اجتماعی یک دودمان شناخته شده در عرصه علم و فرهنگ میباشد. پدر و جد بزرگ پدر همه در کسوت روحانیت و معروف عام و خاص بودند. آیت ا... العظمی حاج میرزا جواد سلطان القرائی از مجتهدان بنام و از علمای طراز اول کشور بود. حاج میرزا جعفر سلطان القرائی از مورخان هنرمندان و هنرشناسان معروف این مملکت بودندو پدر اینجانب در محضر ایت بزرگان علم آموزی کرده و تربیت یافته بود.»تحصیلات رسمی و حرفه ای : دیپلم متوسطه از دبیرستان لقمان سال ۱۳۴۶ کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته فلسفه از دانشگاه تبریز سال ۱۳۵۵ مدرک دکترای رشته فلسفه تعلیم و تربیت از دانشگاه تولوز فرانسه سال ۱۳۵۹خاطرات و وقایع تحصیل : از وقایع آن دوران خلیل سلطان القرائی فوت پدر بزرگوارشان عنوان میکنند و به خاطر این حادثه نتوانستند رشته مورد علاقه ای که در فرانسه زیر نظر استادشان آقا سیمون انتخاب کرده بودند ادامه دهند و تمام برنامه هایشان بهم خورد.فعالیتهای ضمن تحصیل : فعالیت های دوران تحصیل خلیل سلطان القرائی با توجه به علاقه وی به ورزش در دانشگاه و دبیرستان به رشته های فوتبال ،والیبال و کوهنوردی مواردت میورزیدند و اکثر قله های معروف کشور و بعضی از قلل خارج از کشور هم صعود کرده اند.استادان و مربیان : از استادان خلیل سلطان القرائی میتوان به : مرحوم علمی اکبر محقق، مرحوم حسن قاضی طباطبائی، دکتر رحیمی موقر، دکتر حسن خانلو، دکتر مهرگان،مرحوم رتضوی برازجانی، دکتر رجایی خراسانی،دکتر عیوضی، دکتر تسلیمی، دکتر محمود نوایی، اشاره کرد.هم دوره ای ها و همکاران : خلیل سلطان القرائی از همکارانش به دکتر محمد نوالی، دکتر علی اصغر کوشافر، دکتر داوود حسینی نسب، دکتر پرویزی سرندی، دکتر اسکندر رفتحی آذر نام میبرد.همسر و فرزندان : بعد از مراجعت از فرانسه خلیل سلطان القرائی با سرکار خانم صدیقه حسین پور سخا از یک خانواده اصیل تبریزی که دارای تحصیلات پزشکی و متخصص کودکان است ازواج کردند.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : خلیل سلطان القرائی مدیریت گروه علوم تربیتی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی حدود ۲۰ سال و نیز معاونت آموزش دانشکده علوم تربتی را بر عهده داشته است. و اکنون در تمام شوراهای دانشکده حضور دارند و از هیئت تحریریه فصنامه روانشناسی دانشگاه تبریز هستند و نیز سرپرست گروه کوهنوردی استادان و کارکنان دانشگاه تبریز می باشند. فعالیتهای آموزشی : خلیل سلطان القرائی از سال ۱۳۶۱ فعالیتهای آموزشی خود را با درس" تاثیر عرفان در اخلاق اسلامی "که با دعوت مدیر گروه فلسفه اقای دکتر نوالی صورت گرفته بود آغاز شد و اکنون به تدریس دروس مختلف رشته فلسفه رسیده است که بیشتر در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری میباشد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : خلیل سلطان القرائی از سال ۱۳۶۳ عضو هیئت مدیره کتابخانه ملی و فعلا هم عضو هیئت امنای کتابخانه مرکزی تبریز (ملی) میباشد.شاگردان : از شاگردان خلیل سلطان القرائی که ادامه تحصیل دادند و در دانشگاههای مختلف مشغول هستند میتوان به دکتر فرید دکتر محرم آقا زاده دکتر جواد حاتمی دکتر علیرضا حسینی پور

دکتر مرعشی دکتر یوسف ادیب و ... اشاره کرد.چگونگی عرضه آثار : آثاری که خلیل سلطان القرائی به چاپ رسیده به صورت مقاله در مجلات دانشکده ادبیان دانشگاه تبریز و دانشگاه مشهد و پژوهشکده قم میباشد و نیز ارائه مقالات زیادی در سمینارها و همایشهای مختلف.آثار : فلسفه تعلیم و تربیت و آرای تربیتی

منابع زندگینامه :تکمیل پرسشنامه فرهیختگان توسط دکتر سلطان القرائی بنا به در خواست بنیاد ایرانشناسی - زمستان ۱۳۸۵

سلطان الواعظین شیرازی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۹۱ -۱۳۱۴ ق)، عالم دینی، متکلم، نویسنده و واعظ. در تهران به دنیا آمد. مقدمات را در مدرسه پامنار تهران فراگرفت و در ۱۳۲۶ ق همراه پدرش به عراق رفت و مدت دو سال در کربلا توقف کرد و سطوح متوسطه را نزد فاضل مرندی و شهرستانی خواند و در خدمت پدر به کرمانشاه رفت و به تبلیغ شریعت پرداخت. او برای تکمیل علم و دانش و انجام وظائف و افاضه و استفاضه مسافرتهائی به عراق، سوریه، فلسطین، اردن، مصر و هندوستان نمود و با بسیاری از دانشمندان یهودی و مسیحی و علمای هند و همچنین با قادیانیها و بهائی‌ها مناظرات ینی و مذهبی کرد که مهمترین آنها دو مناظره‌ی بزرگ وی، در ۱۳۴۵ ق، یکی با برهمائیان در حضور قائد بزرگ هند، گاندی، در دهلی، و دیگری با دو عالم بزرگ سنت و جماعت حافظ محمد رسید و شیخ عبدالسلام در مدت ده شب و هر شب هشت ساعت، در شهر پیشاور پنجاب بود. جریان مناظره‌های وی در تمام جراید آن زمان هند درج گردید. سلطان الواعظین در تهران درگذشت و در قم دفن شد. از آثارش: «شبهای پیشاور»، در یک هزار و پنجاه صفحه، گزارش مجلس مناظره‌اش در پیشاور؛ «صد مقاله سلطانی»، در بر یهود و نصارا؛ «گروه رستگاران یا فرقه‌ی ناجیه»، در دو مجلد.[۱]

معروف به سلطان الواعظین شیرازی طاب الله ثراه عالمی کامل و واعظی عامل از جمله ستارگان درخشنده و مشعلهای فروزان حوزه علمیه قم است

وی فرزند ارجمند مرحوم حاج سید علی‌اکبر (اشرف الواعظین) معروف به اکبر شاه می‌باشد در ماه ذی‌القعده الحرام سال ۱۳۱۴ قمری در تهران متولد شده و در حجر والد ماجد تربیت کامل یافته و مقدمات اولیه را در مدرسه پامنار تهران خوانده و در سال ۱۳۲۶ قمری با والد مبرورش مشرف با عتاب عالیات شده و مدت دو سال در کربلا توقف و تحصیلات سطوح متوسطه را در نزد مرحوم فاضل مرندی و شهرستانی خاتمه داده و در خدمت پدر به کرمانشاه مراجعت و به وظائف تبلیغاتی از طریق منبر مشغول گردیده و برای تکمیل علم و کمال و انجام وظائف و افاضه و استفاضه مسافرتهای بسیاری به بلاد اسلامی عراق و سوریه و فلسطین و اردن و مصر و هندوستان نموده و با طوائف بسیاری از یهود و نصاری و هنود و منحرفین از دین از قبیل بهائیها و قادیانیها مناظرات دینی و مذهبی نموده که اهم آنها دو مناظره بزرگ در سال ۱۳۴۵ قمری در هندوستان بوده است.

۱- در دهلی (پایتخت امروز هندوستان) با دانشمندان و براهمه بت‌پرستان هند در حضور زعیم و قائد هند (گاندی) معروف که به اثبات حقانیت دین مقدس اسلام و خاتمیت پیغمبر عظیم‌الشان مسلمین خاتمه پذیرفت که در تمام جرائد آن زمان درج گردیده است.

۲- مجلس مناظره بزرگی با حضور دویست نفر تقریبا از رجال و بزرگان فریقین (شیعه و سنی) در شهر پیشاور پنجاب هند (پاکستان امروز) با دو عالم بزرگ از هشت ساعت انجام داده شد که مخبرین چهار روزنامه و مجله بزرگ گفتگوی طرفین را نوشته و در جرائد و مجلات خود نشر می‌دادند که در پایان شب دهم شش نفر از اکابر بازرگانان و اصناف و ملاکین و اشراف پیشاور فی

المجلس مذهب حقه جعفریه را اختیار نمودند و همان مناظرات که در مجلات و روزنامه‌های پاکستان چاپ شده با تجدید نظری به امر مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی به صورت کتابی بزرگ به نام شبهای پیشاور به طبع رسیده است.

مرحوم سلطان الواعظین که با این نگارنده صداقت تام و محبت زیادی داشت و گاه گاهی موفق به زیارتش می‌شدم وی را عالمی بلندهمت و منیع‌الطبع و کریم‌النفس می‌دیدم حدود ده سال در اثر کسالت قلبی از منبر ممنوع و به کلی خانه‌نشین و قادر بر حرکت نبود ولی باز در همین بازنشستگی از راه تالیف خدمات ارزنده نمود و آثار مفیده‌ی گذاشت که ذیلا می‌نگارم.

۱- کتاب شبهای پیشاور در یکهزار و پنجاه صفحه که تاکنون بیش از بیست مرتبه به طبع رسیده و موجب استبصار هزاران نفر سنی ایران و افغان و پاکستان و غیره شده است.

۲- صد مقاله سلطانی رد بر یهود و نصاری مکرر به طبع رسیده است.

۳- گروه رستگاران جلد اول در بیش از پانصد صفحه.

۴- گروه رستگاران جلد دوم در بیش از پانصد صفحه.

مرحوم سلطان‌الواعظین در ماه شعبان سال ۱۳۹۱ ق در تهران وفات نموده و جنازه‌اش با تجلیل فراوان حمل به قم و با تشییع آبرومندی که از طرف آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی مدظله از آن جناب شد در مقبره ابوحسین مدفون گردید حشره الله مع اجداده الطاهرین و رزقنا الله شفاعته یوم الدین.

پس از فوتش جناب حجه‌الاسلام والمسلمین آقای حایری تهرانی مرحوم ثقه‌الاسلام حاج سید جواد سه‌دهی را که از منبریهای برجسته تهران بودند در خواب می‌بیند که در باغ بسیار بزرگی با وضع بسیار خوشی است می‌گوید آقای سه‌دهی چطوری می‌گوید بسیار خوبم و از وقتی که آقای سلطان‌الواعظین آمده است به هر کدام از ما یکدرجه داده‌اند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آثار الحجه (۱۵۴ -۱۵۰ /۲)، الذریعه (۲۰۶/۱۸)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۷۷ -۳۷۵ /۲)، مؤلفین کتب چاپی (۵/ ۵۰۶- ۵۰۷).

سلطان محمدی، حمیدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید رضا سلطان محمدی :قائم مقام فرمانده اطلاعات وعملیات لشگر ۱۷ علی ابن ابیطالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۱۸ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ در یکی از محله های شهرستان خمین، فرزندی چشم به جهان گشود که برای خدایی بودن زندگی اش نام «حمیدرضا» را برایش انتخاب کردند.

در کودکی از تربیت شایسته پدر و مادر برخوردار بود و جنب و جوش و تحرک در خمیرمایه و سرشت او جا داشت.

از وقتی که پا به مدرسه گذاشت تا مقطع دوم نظری را با موفقیت طی کرد .

از این زمان بود که او به طور جدی وارد مبارزه با حکومت ستمگر پهلوی شد و دراوج گیری نهضت اسلامی مردم ایران، دل و جان به پیام های حضرت امام سپرد و به رود خروشان انقلاب پیوست.

شرکت در تظاهرات خیابانی ,پخش اعلامیه ها و نوارهای سخنرانی امام (ره)از جمله کارهایی بود که او در زمان مبارزات انقلابی اش انجام می داد.

تعبد و دینداری و تعهد نسبت به انجام فرائض دینی و همچنین فروتنی و روحیات پاک، از جمله خصایص او بود.

پس از پیروزی انقلاب، به فعالیت در واحد بسیج مشغول شد. علاوه بر حضور مستمر و چشمگیر در فعالیتهای بسیج در ورزش بسکتبال نیز حضوری شایان داشت .

با آغاز تهاجم همه جانبه دشمنان به ایران او بدون کمترین تردید لباس رزم پوشید و روانه جبهه شد ؛این در حالی بود که او ۱۵سال بیشتر نداشت .

مدتی بعد اولباس مقدس پاسداری از دین و وطن را پوشید و خود را وقف دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن کرد.

او که روزی به عنوان یک نیروی رزمنده عادی وارد جبهه شده بود مدتی بعد به سمت معاون فرمانده اطلاعات و عملیات لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) رسید,سمتی که لازمه رسیدن به آن مسلتزم سالها آموزش در دانشگاههای جنگ وگذراندن دوره های آموزشی است.

عملیات والفجر ۸ بهانه ای شد تا خدا او را به سوی خود فراخواند .او با قلبی سرشار از ایمان و روحیه ای شهادت طلب، در آزاد سازی شبه جزیره فاو شرکت کرد و در سن ۱۸سالگی به جامه شهادت آراسته شد و یک دنیا خلوص و کمال روحی از خود به یادگار گذاشت تا نشانه ای باشد برای آیندگان که را ه را بی راهه نروند.

یکی از همرزمانش در خاطره ای چنین می گوید:

روزی چشمهایش را غرق در اشک دیدم بعد از اصراروسؤال زیاد صحنه را نشان داد.با موتور در طول یک میدان مین رفته ودرجایی متوقف شده بود پیاده شده موتور را روی جک گذاشته بوددرست در کناره لاستیک جلوی موتور یک مین ضد تانک ودر کناره لاستیک عقب نیز یک مین ضد تانک دیگر،جک موتور هم در چند سانتی متری یک مین پدالی حافظ کوچک،کوچکترین حرکت کافی بود تا مین حافظ غرش مینهای ضد تانک رابه هوا بلند کند. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

سلطان‌الدوله

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. پادشاه دولت) ابوشجاع، پنجمین امیر از دیالمه فارس (آل بویه) (جل. ۴۰۳ ه.ق./ ۱۰۲۱ م.- ف. ۴۱۵ ه.ق./ ۱۰۲۴ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلطان‌الدوله ارسلان

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۵۰۹ ه.ق/ ۱۱۱۵ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از

او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

ارسلان بن مسعود، از پادشاهان سلسله غزنوی (جل. ۵۰۹ ه.ق/ ۱۱۱۵ م.- ف. ۵۱۲ ه.ق./ ۱۱۱۸ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

سلطانی، سلطانعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقامیرزا محمد شیخ‌الاسلام روحانی و مالک بزرگ بهبهان، در ۱۲۸۲ ش در بهبهان متولد شد. تحصیلات خود را در بهبهان و اهواز و تهران در سطح عالی پایان داد. چندی املاک وسیع خود را در بهبهان اداره می‌کرد و تا اینکه در دوره‌ی نهم به وکالت مجلس رسید و مجموعا نه دوره وکیل مجلس شورای ملی بود. پس از وی فرزندش به نام مهندس سلطان محمد سلطانی به وکالت رسید و وی نیز چند دوره وکیل بود. در جوانی به بیماری کلیه درگذشت. وفات سلطانعلی سلطانی در سال ۱۳۵۲ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سلطانی، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر غلامعلی پیوست در سال ۱۳۲۵ در شهرستان لنگرود به دنیا آمد.وی دکتری باغبانی رشته سبزیکاری از دانشگاه یوستوس-لیبیگ گیسن و مؤسسه تحقیقات کشاورزی اشپایر آلمان در سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۴ LUFA, Speyer اخذ کرد (رساله تحت عنوان: تاثیر مقادیر مختلف کمپوست زباله و فاضلاب (هوازی و غیر هوازی) روی سبزیهای مختلف در رابطه با میزان هیدراتهای کربن چند حلقوی معطر در زمین و گیاه) ایشان هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار پایه ۲۸ دانشکده کشاورزی دانشگاه گیلان است. گروه : کشاورزیرشته : باغبانیگرایش : سبزیکاریوالدین و انساب : پدر غلامعلی پیوست ،غلامحسین پیوست و نام مادر محترمشان ملوک دباغزاده است.خاطرات کودکی : غلامعلی پیوست درباره دوران کودکی خود چنین یاد میکند": در سن ۵ سالگی به دبستان رفتم و تا سن هفده سالگی در شهرستان لنگرود زندگی کردم.داشتن دوستان و همشاگردان زیاد از بهترین خاطرات دوران کودکی من بود.طی دوران تحصیل به طبیعت سر سبز گیلان علاقه خاصی داشتم و همواره مطالعاتم را در دوران دبیرستان در پارکها و جنگلها انجام می دادم.بهمین علت انگیزه تحصیلات عالیه در رشته باغبانی در من را بوجود آورد که خواسته مرا برآورده میکرد".تحصیلات رسمی و حرفه ای : غلامعلی پیوست پس از اخذ دیپلم طبیعی از شهرستان لنگرود در دانشگاه یوستوس- لیبیگ (Justus-Liebig) گیسن آلمان به تحصیل کشاورزی پرداخت.وی از سال ۱۳۴۵-۱۳۵۰ مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد را گذراند و در سال ۱۳۵۴ موفق به دریافت دکتری خود از همان دانشگاه در رشته سبزیکاری گردید. عناون پایان نامه کارشناسی ارشد دکتر غلامعلی پیوست:انواع کودهای شیمیائی، نحوه کودپاشی و تاثیر آن برروی زمین و گیاه عنوان پایان نامه دکتری دکتر غلامعلی پیوست:تاثیر مقادیر مختلف کمپوست زباله و فاضلاب (هوازی و غیر هوازی) روی سبزیهای مختلف در رابطه با میزان هیدراتهای کربن چند حلقوی معطر در زمین و گیاه خاطرات و وقایع تحصیل : غلامعلی پیوست در دوران تحصیل همواره شاگرد متوسطی بود .وی با دیدن یک فیلم خارجی در شهرستان لنگرود که خاطرات یک دانشجوی خارجی را در یک آمریکا تشریح می کرد، او را مصمم کرد برای ادامه تحصیل به خارج از کشور عزیمت کندفعالیتهای ضمن تحصیل : غلامعلی پیوست در ضمن تحصیل در کشور آلمان همواره به کاردانشجویی مشغول بودند.استادان و مربیان : از اساتید غلامعلی پیوست می توان به پروفسور وها سیگل و دکتر هلمت راسپ اشاره کرد.همسر و فرزندان : غلامعلی پیوست در سال ۱۳۵۸ با سرکار خانم پروین رمضانی خرازی (مربی و فارغ التحصیل ازدانشگاه یومسیت منچستر انگلیس در رشته پتروشیمی - ۱۵ سال پیش با دکتر پیوست همکار دانشگاهی بودند) ازدواج کرد و ماحصل این ازدواج دو فرزند دختر می باشد. فرزند ارشد دکتر پیوست ایران پیوست دارای مدرک کارشناسی رشته گرافیک (ارتباط تصویری) و دختر دیگرش نگین پیوست هم اکنون در حال تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد گرایش برق (نانوتکنولوژی) است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : فعالیتهای اجرائی غلامعلی پیوست: ۱- عضو هیئت داوران کتب رشته باغبانی مرکز نشر دانشگاهی. تهران از سال ۱۳۶۳-۱۳۶۱، ۲- عضو کمیته پژوهشی دانشکده علوم کشاورزی دانشگاه گیلان.از سال ۱۳۷۵، ۳- عضو هئیت رئیسه جلسات سخنرانی کنگره علوم باغبانی ایران.از سال ۱۳۷۵، ۴- عضو کمیته بررسی و ارزشیابی طرحهای تحقیقاتی سازمان تات استانهای گیلان، مازندران و گرگان.از سال ۱۳۷۷-۱۳۷۵، ۵- مدیر گروه باغبانی از سال ۱۳۷۵ -۱۳۷۱، ۶- سرپرست گلخانههای دانشکده علوم کشاورزی از سال ۱۳۸۱ تاکنون، ۷- عضو کمیته اجرایی سومین سمپوزیوم بین المللی Gian سال ۱۳۸۴ در دانشگاه گیلان، ۸- عضو کمیته بررسی و ارزشیابی مقالات اولین همایش تکنولوژی گلخانه ای در استان گیلان (۱۳۸۴)، ۹- عضو کمیته بررسی و ارزشیابی مقالات چهارمین کنگره علوم باغبانی ایران- مشهد (۱۳۸۴). ۱۰- عضو

هئیت رئیسه جلسات سخنرانی چهارمین کنگره علوم باغبانی ایران. ۱۳۸۴، ۱۱- عضو هیئت داوران دفاع از رساله دکتری رشته علوم باغبانی تحت عنوان : واکنشهای فیزیولوژیکی گوجه فرنگی گلخانه ای پیوندی و غیر پیوندی به شیوه محلول رسانی در سیستم هیدروپونیک. پردیس کشاورزی و منابع طبیعی - دانشکده علوم باغبانی و گیاهپزشکی دانشگاه تهران (۱۳۸۴). ۱۲- مدیر گروه علوم باغبانی از تاریخ ۲۷/۶/۸۵ تاکنون. ۱۳- عضو کمیته بررسی و ارزشیابی مقالات پنجمین کنگره علوم باغبانی ایران- شیراز (۱۳۸۶). ۱۴- عضو ستاد باغبانی استان گیلان (۱۳۸۶). ۱۵- عضو ستاد گلخانه استان گیلان (۱۳۸۶). فعالیتهای آموزشی : تدریس در دوره های کارشناسی ،کارشناسی ارشد و دکتری در دانشکده کشاورزی دانشگاه گیلان. عنوان دروس ارائه شده توسط غلامعلی پیوست : دوره کارشناسی: سبزیکاری عمومی، سبزیکاری خصوصی دوره کارشناسی ارشد: روش های ویژه پرورش سبزی، سبزیکاری تکمیلی، مدیریت گلخانه، مباحث نوین در باغبانی، فیزیولوژی سبزیها. دوره دکتری: فیزیولوژی سبزیها، پرورش قارچهای خوراکی تکمیلی، کشتهای بدون خاک، سمینار، مسئله مخصوص، مباحث نوین در سبزیکاری. سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : غلامعلی پیوست در کنار تدریس و تحقیق به پیاده وری و جمع آوری قارچهای خوراکی از جنگل می پردازد.شاگردان : غلامعلی پیوست در طول ۲۹ سال خدمت خود در دانشگاه گیلان بیش از ۵۰۰۰ دانشجو را تعلیم داده است.همفکران فرد : از همفکران غلامعلی پیوست در زمینه باغبانی می توان به دکتر عبدالله حاتم زاده ،دکتر رضا فتوحی قزوینی ،دکتر حمید اوغلی ،دکترحسن پور ،دکتر داود بخشی و دکتر محمود قاسم نژاد اشاره کرد.آرا و گرایشهای خاص : زمینه های مورد علاقه غلامعلی پیوست: سبزیکاری: سبزیکاری فضای آزاد، سبزیکاری در گلخانه و تونلهای پلاستیکی، سبزیکاری در کشتهای بدون خاک، پرورش قارچهای خوراکی و داروئی، کار برد کمپوست زباله در کشاورزی، زراعت مارچوبه و سایر سبزیهای لوکس، کشاورزی اورگانیک. چگونگی عرضه آثار : تعدا مقالات بزبان انگلیسی = ۱۲ مقاله تعدا مقاله های فارسی = ۵ مقاله تعدا خلاصه مقالات بزبان فارسی = ۱۹ مقاله تعدادخلاصه مقالات خارجی =۶ مقاله پایان نامه های کارشناسی ارشد پایان یافته تحت راهنمایی و جاری= ۱۶ پایان نامه سمینارهای کارشناسی ارشد باغبانی تحت راهنمائی = ۱۰ سمینار شرکت در مجامع علمی = ۱۱ مورد سخنرانیها = ۱۱ مورد طرحهای تحقیقاتی پایان یافته دکتر پیوست: ۱- پیوست، غلامعلی. ۱۳۷۵. تعیین بهترین زمان آبیاری در زراعت بادام زمینی. سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران. ۲- رمضانی خرازی، پروین. و . غلامعلی پیوست. ۱۳۸۳. اندازه گیری ترکیبات فنلی و پساب حاصل از کارخانجات روغن گیری زیتون. دانشگاه گیلان و وزارت صنایع معادن. ۳- رمضانی خرازی، پروین و غلامعلی پیوست. ۱۳۸۵. استخراج و تعیین نوع ترکیبات فنلی در پساب حاصل از کارخانجات روغن کشی زیتون. وزارت صنایع معادن. ۴- پیوست، غلامعلی. ۱۳۸۵. بررسی کاشت کاهو، ترب و سیر بعد از برداشت برنج در شالیزار استان گیلان. شورای عالی تحقیقات کشور. طرحهای تحقیقاتی در دست اجرا دکتر پیوست: ۱- رمضانی خرازی، پروین. و غلامعلی. پیوست. ۱۳۸۴. اندازه گیری ترکیبات فنلی و تعیین خواص شیمیایی سه رقم زیتون منطقه شمال کشور. دانشگاه گیلان و وزارت صنایع معادن. ۲- نوری رودسری، ا. پیوست، غ.ع.، علی موسوی، ع.، رمضانی خرازی، پ. و الفتی، ج.ع. ۱۳۸۶. امکان سنجی کاهش مصرف کودهای شیمیایی در تولید خیار گلخانه ای به روش کشت بدون خاک آثار : ۱ اطلس پرورش قارچهای خوراکی ویژگی اثر : ، انتشارات دانش پذیر، چاپ اول (۱۳۸۴)، چاپ دوم (۱۳۸۴۲ پرورش قارچ خوراکی شامپینون ویژگی اثر : . انتشارات دانشگاه گیلان ، چاپ اول (۱۳۷۵)، چاپ دوم (۱۳۸۱)، چاپ سوم(۱۳۸۶).۳ سبزیکاری ویژگی اثر : انتشارات دانش پذیر، چاپ اول (۱۳۷۷)، چاپ دوم (۱۳۸۱)، چاپ سوم(۱۳۸۴)، چاپ چهارم (۱۳۸۵).۴ سبزیکاری زیر پوشش پلاستیک ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه گیلان ، چاپ اول (۱۳۶۹)، چاپ دوم (۱۳۷۵)، چاپ سوم (۱۳۸۱)، چاپ چهارم (۱۳۸۵).۵ کشتهای گلخانهای خاکی و بدون خاک ویژگی اثر : ، انتشارات دانش پذیر، چاپ اول (۱۳۸۴). چاپ دوم (۱۳۸۵)، چاپ سوم(۱۳۸۶).

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

سلطانی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سلطانعلی سلطانی معروف به شیخ‌الاسلام، در ۱۳۰۵ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران به اتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیلات عازم آمریکا شد و در دانشگاه یوتا در رشته‌ی کشاورزی نامنویسی کرد و دوره‌ی چهارساله‌ی مدرسه‌ی مزبور را گذرانید و دوره‌ی کارشناسی ارشد را نیز طی کرد و به ایران بازگشت. در حکومت دکتر مصدق، آمریکائی‌ها سازمانی به نام اصل چهار در ایران تاسیس نمودند. وظیفه‌ی این اداره کمک به کشاورزی کشورهای جهان سوم بود کلیه‌ی جوانانی که در آمریکا در رشته‌ی اقتصاد تحصیل کرده بودند، جذب این اداره شدند از جمله مهندس محمد سلطانی بود که در اصل چهار استخدام گردید. در انتخابات دوره‌ی نوزدهم، سلطانی به جای پدرش کاندیدای مجلس شورای ملی از بهبهان شد و بالاخره سر از صندوق درآورد و در دوره‌ی مزبور در مجلس بود ولی پس از مدت کوتاهی بیمار شد و در سن ۳۷ سالگی درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سلغر

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جد سلغریان یا اتابکان فارس (قر. ۵.(. وی رئیس یک دسته از ترکمانان قبچاق بود که با طایفه خود به خراسان کوچ کرد و پس از یک دوره تاخت و تاز به خدمت طغرل بیک پیوست و نزد او رتبه حاجبی یافت. سنقر بن مودو مؤسس سلغریان (ه. م.) نواده اوست.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغر شاه

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(سلغرشاه) ابن (اتابک) سعد بن زنگی. وی به سلطنت نرسید اما پسرانش، محمد شاه (۶۶۱ -۶۶۰ ه.ق.) و سلجوقشاه (۶۶۲ -۶۶۱ ه.ق.) در فارس حکومت کرده‌اند.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغر شاه، مظفرالدین

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مظفرالدین ترکمان، خواهرزاده شاه شیخ ابواسحاق اینجو، ذکر وی در حوادث سال ۷۲۵ ه.ق. در شیرازنامه و در حوادث ۷۵۰ ه.ق. در تاریخ آل مظفر آمده.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغر شاه، نصرة الدین احمد

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ابن اتابک) نصرةالدین احمد از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ، وی به اتابکی نرسید ولی پسرش اتابک پشنگ (۷۹۲ -۷۵۷ ه.ق.) در لرستان حکومت کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغری، ابوبکر

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوبکر بن سعد (جل. ۶۲۳ ه.ق./ ۱۲۲۶ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغری، آبش

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

آبش خاتون دختر سعد بن ابوبکر (جل. ۶۶۲ ه.ق./ ۱۲۶۳ م.- ف. ۶۸۶ ه.ق./ ۱۲۸۷ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغری، تکلهٔ

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تکلهٔ بن مودود (جل. ۵۷۱ ه.ق./ ۱۱۷۵ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغری، زنگی

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زنگی بن مودود (جل. ۵۵۷ ه.ق./ ۱۱۶۱ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغری، سعد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سعد بن زنگی بن مودود (جل. ۵۹۳ ه.ق./ ۱۱۹۷ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغری، سلجوقشاه

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سلجوقشاه بن سلغر بن سعد (جل. ۶۶۱ ه.ق./ ۱۲۶۲ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلغری، سنقر

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سنقر بن مودود سلغری (جل. ۵۴۳ ه.ق./ ۱۱۴۸ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلم

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(است. په.) یکی از سه پسر فریدون. در اوستا (فروردین‌یشت بندهای ۱۴۴ -۱۴۳) از ممالک ایران و توران و سلم و سائینی و داهی اسم برده شده است. سه مملکت اول یادآور داستان معروف فریدون است که جهان را در میان سه پسر خود سلم و تور و ایرج تقسیم کرده. مملکت سلم یا سرم در اوستا آمده و در تعیین محل آن اشکال است مورخان این مملکت را روم و روس و آلان و مغرب و خاور زمین و بلاد فرنگستان و اروپا ذکر کرده‌اند و خاورشناسان نیز به حدس و احتمال پرداخته برخی به قوم سامی نژاد که در آسیای صغیر در مملکت لیکیه ساکن بوده‌اند متوجه شده‌اند، ولی غالب آنان گمان برده‌اند که قوم سلم همان طوایف معروف یا باشند و مارکوارت نیر بر این عقیده بود. سرمتها قومی بودند آریایی نژاد. سرزمین آنان از شمال شرقی دریاچه آرال تا رود دولگات امتداد داشت. آنان چادرنشین بودند و از تمدن و زندگانی شهری بهره‌ای نداشتند. بنا به قول مورخان قدیم یونان و روم مادها خود را از بستگان و خویشان سرمتها می‌خواندند. (یشتها، پورداود، ۶ -۵۵ :۲، برهان چا. م. معین: سلم).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سلمانپور، عطاءالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۱ در اصفهان تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز و اصفهان در مدرسه‌ی آمریکائی پایان داد و به خدمت در بانک ملی درآمد. پس از مدتی به معاونت بانک ملی اصفهان منصوب شد. چندی نیز از طرف بانک ملی برای اخذ تجربیات بانکداری به انگلستان اعزام شد و در بانکهای معروف آنجا مانند میدلند بانک به کارآموزی پرداخت. پس از مراجعت به ایران، در تهران رئیس اداره‌ی خارجه‌ی بانک ملی ایران، در تهران رئیس اداره‌ی خارجه‌ی بانک ملی گردید. در سال ۱۳۳۹ به دنبال تاسیس بانک مرکزی ایران، بدانجا انتقال یافت و رئیس اداره‌ی نظارت بر ارز شد و بالاخره به معاونت بانک مرکزی رسید. سه سال معاون بانک بود تا در سال ۱۳۴۸ هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد ملی، او را به معاونت خویش برگزید و قسمت بازرگانی خارجی وزارت اقتصاد با او بود. در این سمت به تجارت پرداخت یا از امکانات دولتی استفاده نمود، ثروتمند شد. از معاونت وزارت اقتصاد به قائم‌مقامی بانک مرکزی ارتقاء مقام یافت، چندی نیز در آن سمت بود تا اینکه مدیرعامل بانک ایران و ژاپن شد. در این سمت در اعطاء اعتبارات تندروی زیادی کرد به طوری که بانک در آستانه‌ی ورشکستگی قرار گرفت. صاحبان سهام عذرش را خواستند و مبلغ یک میلیارد ریال به عنوان جبران خسارت از وی گرفتند. پس از چندی مدیرعامل بانک ایرانیان که سهام آن را هژبر یزدانی خریده بود، شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سلیم زاده، حمزه

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمزه سلیم زاده : فرمانده واحد مهندسی رزمی لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۵ در «مشکین شهر» به دنیا آمد .تا کلاس اول راهنمایی تحصیل نمود وپس از آن به دلیل کار کردن وکمک به

خانواده از ادامه ی تحصیل باز ماند.

او مانند میلیونها ایرانی برای براندازی حکومت جابرانه ی پهلوی با آن رژیم وارد مبارزه شد وتا فروریختن پایه های ظلم وستم حکومت ستم شاهی از پا ننشست.

ایام کودکی اش در روستای «کویچ» از توابع «مشکین شهر» در فقر و محرومیت سپری شده بود .آن روزها« کویچ» روستای دور افتاده و محرومی بود .جاده و بهداشت و حمام و آب آشامیدنی نداشت ،کودکانی که قصد تحصیل داشتند می بایست به روستاهای همجوار می رفتند .حمزه نیز چنین می کرد .او تحصیلات ابتدایی را در روستای «علی آباد» و اول راهنمایی را در« اناز» به پایان برده بود و چون علاقه زیادی به تحصیلات حوزوی داشت به «تهران» رفت و در مدرسه« حجت» ثبت نام کرد و برای تامین معیشت خود در یکی از کارگاه های خیاطی کار می کرد ،و از در آمد آن به پدر نیز کمک می نمود .

آشنایی او با حوزه ،اثرات عمیقی در ذهن و روحش گذاشت و همین ارتباط موجب شد تا بعد از انقلاب با گروه فداییان اسلام آشنا شود . در مبارزات ایام انقلاب با کمی سن تلاش گسترده ای داشت .با هر گونه انحراف ،مبارزه می کرد و اوقات خود را وقف کمک به اسلام و انقلاب کرده بود .تلاش و توا ضع از ویژه گی های بارز وی بود .

شهید در ۷ سالگی مادرش را از دست داده بود .احترام به پدر را از وظایف اصلی و اولیه خود می دانست و در برابر فرمان او مطیع بود و سعی می کرد تا اسباب ناراحتی اش را فراهم نیاورد و در همه کارها و امور زندگی به او کمک می نمود .

هر گاه به روستا بر می گشت بیکار نمی نشست و وقت خود را با حفر چاه سپری می کرد .چاه هایی که او کنده است ،هنوز هم مورد استفاده مردم محل است .وقتی از او سوال می شد که چرا این کار را انجام می دهی ؟پاسخ می داد :من این چاه ها را برای استفاده شخصی نمی خواهم بلکه دلم می خواهد مردم محروم منطقه به آسایش و آرامش برسند و از آب این چاه ها استفاده کنند.

انقلاب که پیروز شد به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد .

با آغاز تجاوز ارتش عراق به ایران اسلامی در شهریور ماه ۱۳۵۹ او در تلاش بود خود را به جبهه های نبرد حق علیه باطل برساند تا در کنار هموطنان دیگرش که از نقطه نقطه ی ایران بزرگ جمع شده بودند تا بار دیگر متجاوز دیگر ی را در تاریخ ۷۰۰۰ساله ایران از کشورمان بیرون کنند وظلم ناپذیری ایرانیان را برای چندمین بار به دشمنان کج فهم ایران ثابت کنند؛حاضر شود.

او ماهها در جبهه بود وحماسه های بی شماری حاصل این حضور پر برکت بود.

سر انجام در تاریخ ۲۷/ ۹/ ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در حالیکه فرمانده واحد مهندسی رزمی لشکر ۳۱ عاشورا را به عهده داشت در منطقه شلمچه به شهادت رسید.

از شهید فرزندی به نام «مهدی» به یادگار مانده است . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

سلیمان اف، معصوم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معصوم سلیمان اف

محل تولد : جلفا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب معصوم سلیمان اف بعد از اتمام مدرسه ۱۰ کلاسی، در سال ۱۹۸۴ میلادی وارد دانشگاه نفت و شیمی باکو، (رشته شناسایی بسترهای نفت و گاز و غیره با روشهای ژئوفیزیکی) وارد شدم و در سال ۱۹۹۱ و دو سال سربازی در وسط، دانشگاه را تمام کرده بعد از شش ماه به ایران آمده و وارد مدرسه علمیه شدم. الآن مشغول نهایه الحکمه در سطح ۳ موسسه فلسفه و کلام امام صادق(ع) هستم.

سلیمانپور، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی سلیمانپور : قائم مقام فرمانده گردان حضرت رسول (ص)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان بانه

سال ۱۳۲۴ در روستای (خشکدره) درشهرستان بانه به دنیا آمد . به علت فقر مالی و عدم برخورداری از امکانات زندگی موفق نشد به مدرسه برود ومجبور شد در کنار پدر به کار های کشاورزی و دامداری مشغول شود .در سال ۱۳۴۴ ازدواج کرد که ثمره این پیوند پنج فرزند ،دو دختر و سه پسر می باشد.

تا چند ماه بعد از ازدواج در روستای خود ماند ،اما بعد از اینکه تشکیل خانواده داد به شهرستان بانه مهاجرت کرد و به کارگری پرداخت .در آنجا بود که با تفکرات امام خمینی (ره) آشنا گردید و وارد مبارزات با رژیم خائن پهلوی شد. ا و به جمع عاشقان حضرت امام (ره)پیوست .در پی پیروزی شکوهمندانه انقلاب اسلامی و تشکیل سازمان پیشمرگان مسلمان کرد؛ شاخه بانه، جزواولین افرادی بود که به عضویت آن سازمان در آمد .در سال ۱۳۵۹ به گروه ضربت راه یافت و در اولین پاکسازی منطقه بانه و سر دشت شرکت کرد .بعد از مدتی فرمانده گرو هان شد .در سال ۱۳۶۳ جانشینی گردان حضرت رسول (ص)سپاه بانه را پذیرفت و به دنبال لیاقت و شایستگی بسیاری که از خود نشان داد به عنوان فرمانده آن گردان انتخاب شد .در تاریخ ۲۸/۱۲/۱۳۶۴ ماموریت یافت که به روستاهای اطراف بانه برود و آنها را مورد گشت و شناسایی قرار دهد .او نیرو های تحت امر خود راآماده کرد و صبح هنگام به راه افتاد .آنها وقتی که به مکانی در نزدیکی روستای (سالو ک) بانه رسیدند مورد حمله ی نیرو های ضد انقلاب قرارگرفتند. نیروهای ضدانقلاب از پشت درختان و گیاهان انبوه به آنها حمله کردند و آنها رادر محاصره قرار دادند .شهید سلیمانپور هنگامی که اوضاع رابحرانی دید به تقویت روحیه بچه ها پرداخت و دستور داد که حالت دفاعی خود را همچنان حفظ کنند.در این هنگام شهید سلیمانپور همراه چند نفر از همرزمان خود به سوی یکی از ارتفا عات اطراف که از نظر نظامی موقعیت خاصی داشت رفت تا با شکست ضد انقلاب راهی برای نجات نیروهای خود ازمحاصره پیدا کند اما در میان راه مورد اصابت تیر نیرو های ضد انقلاب قرار گرفت و به شهادت رسید .پیکر مطهر شهید سلیمانپور یک روز در آنجا ماند . فردای آن روز نیرو های خودی به آنجا حمله کردند و بعد از پاکسازی منطقه ،جنازه شهید سلیمانپور را به شهرستان بانه انتقال دادند .نیرو های ضد انقلاب وقتی که جنازه او را شناسایی نمودند،آن را با سر نیزه تکه تکه کردند . مزار مطهر شهید در گلزار شهدای شهرستان بانه می باشد

شهید علی سلیمانپور چهره ای شکسته و رنجور داشت ؛رنجوری چهره او نشان می داد که در نهایت فقر و محرومیت ناشی از

سیاستهای غلط شاهنشاهی رشد کرده است . زندگی سر شار از ملالت روستایی شخصیت خاصی به او بخشیده بود.آنچنان محبوب و دوست داشتنی بود که وقتی عصبانی هم می شد هیچ کس حرفهای او رابه دل نمی گرفت . او فقط یک فرمانده نظامی نبود .بلکه یک آمر به معروف هم به شمار می رفت .روی مسائل دینی بسیار تاکید داشت ؛در سخت ترین شرایط حتی در بطن در گیری ها هم نماز اول وقت خود را می خواند . در بعضی عملیات با زبان روزه شرکت می کرد .اگر از بقیه خصایص او چشم بپوشیم حتما باید شجاعت را بگوییم ؛شجاعت و صلابت شهید سلیمانپور مثال زدنی بود . به محض اینکه اسمی از در گیری برده می شد، اواولین نفری بود که آماده می شد . در جنگهای چریکی مهارت خاصی داشت . در سخت ترین و
خطر ناک ترین موقعیت ها عقب نشینی نمی کرد و بر مقاومتش می افزود تا اینکه حلقه محاصره را می شکست و نیرو های دشمن را فراری می داد .او در در گیریها تا آخرین گلوله می جنگید .شهید سلیمانپور در تمام در گیری ها به عنوان یک فر مانده لایق به کلیه نیرو های خود سر می زد و برای آنها مهمات و سایر وسایل مورد نیازرا می برد .به دلیل مهارت و تدابیر خاص جنگی ؛وجود او در سپاه بسیار حایز اهمیت بود . با حرکت های رو به جلو و جابه جایی سریع خود روحیه بچه ها راتقویت می کرد . بیش از اندازه ساده و خاکی بود .با نیرو های خود غذا می خورد و هیچ گاه خود رااز آنها جدا نمی دانست. منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶-تهران

سلیمانی الموتی، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هادی سلیمانی الموتی قزوینی در سال ۱۳۰۰ ، در الموت قزوین به دنیا آمد. پس از مراحل مقدماتی تحصیل ، وارد حوزه علمیه ی قزوین گردید. وی بعد از آن به منظور تحصیل از قزوین خارج شد و پس از فراگیری معارف ، اعم از فقه و حکمت و فلسفه و کلام ، به قزوین بازگشت و بنا به درخواست استادش آیت الله علامه رفیعی به اقامه نماز جماعت در مسجد نوبنیاد مهدیه پرداخت. او همچنین از سال ۱۳۴۴ تا زمان فوت در حوزه علمیه التفاتیه ، حدود ۲۵ سال به تدریس علوم مختلف پرداخت. آیت الله حاج شیخ هادی سلیمانی الموتی قزوینی سرانجام در نوزدهم اردیبهشت ۱۳۷۸ ، در سن ۷۸ سالگی دیده بر جهان فروبست.گروه : علوم انسانی رشته : الهیات و معارف اسلامی والدین و انساب : اجداد هادی سلیمانی الموتی قزوینی غالباً روحانی و از رجال با نفوذ منطقه الموت بودند و مردم آن سامان از وجود این خاندان اهل علم و ایمان بهره مند می شدند.تحصیلات رسمی و حرفه ای : هادی سلیمانی الموتی قزوینی پس از طی طفولیت و کسب مراحل مقدماتی معلومات ، وارد حوزه علمیه ی قزوین گردید. همین جا بود که پایه های اساسی فکری و اعتلای علمی اش پایه ریزی شد و پس از سال ها تحصیل مدارج و مراحل علوی حوزوی به بلوغ نبوغ و کمال معنوی رسید. و سپس به قم رفته و تحصیلات خود را در حوزه ی علمیه ی این شهر پی گرفت.استادان و مربیان : هادی سلیمانی الموتی قزوینی دروس سطوح عالی را نزد اساتید برجسته و معروف قزوین ، آیت الله رفیعی و آیت الله مفیدی و دیگر علمی وقت فراگرفت. وی پس از اقامت در نجف از محضر فقها و مراجع بزرگی چون آیت الله بروجردی ، آیت الله شاهرودی ، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی ، امام خمینی (ره) را درک نمود و به فراگیری علوم فقهی و فلسفی و کلامی پرداخت. او از اکثر مراجع زمان همچون آیت الله مرعشی نجفی ، آیت الله سیدابوالقاسم خویی ، آیت الله شاهرودی ، آیت الله طباطبایی و... اجازه دریافت نمود.زمان و علت فوت : هادی سلیمانی الموتی قزوینی سرانجام در نوزدهم اردیبهشت ۱۳۷۸ ، در سن ۷۸ سالگی دیده بر جهان فروبست.فعالیتهای آموزشی : هادی سلیمانی الموتی قزوینی از سال ۱۳۴۴ تا زمان فوت در حوزه علمیه التفاتیه ، حدود ۲۵ سال به

تـدریس علوم مختلف پرداخت.سـایر فعالیتها و برنامه های روزمره : هادی سـلیمانی الموتی قزوینی پس از فراگیری معارف ، اعم از فقه و حکمت و فلسفه و کلام و چند سال تحصیل پیاپی به قزوین بازگشت و بنا به درخواست استادش آیت الله علامه رفیعی به اقامه نماز جماعت در مسجد نوبنیاد مهدیه پرداخت.

منابع زندگینامه :فرزانگان علم و سخن قزوین، تالیف: رضا صمدی ها ، قزوین: بحر العلوم ، ص ۱۶۰

سلیمانی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام رئیس ستاد لشگر ۴۱ ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

« احمدسـلیمانی» دریکی ازروزهـای بهاری سال ۱۳۳۶ در روسـتای «قنات ملک »ازتوابع شهرسـتان« بافت »به دنیاآمـد. اوتحصـیلات ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد ودرنوجوانی برای کاروادامه ی تحصیل روانه ی کرمان شد. در کرمان وارد جلسات مذهبی شد وباروحانیان مبارز شـهر آشـنا گشت به طوری که در بهار سال ۵۷ اویکی از بر گزار کننـده گـان این جلسات درکرمان بود. با آغاز جنگ احمد نیز سلاح برداشت وبرای دفاع از انقلاب عازم جبهه شد.

درعملیـات بیت المقـدس مجروح شـد امـا بعـد از بهبودی نسبی بـاز به جبهه ی نبرد باز گشت. احمـد سـلیمانی با عنوان های معاون اطلاعات و عملیات وجانشین ستاد لشگر ۴۱ ثار الله ودرعملیات مختلف شرکت کرد وزمینه ساز پیروزیهای بزرگی شد.

او با اینکه در یکی از رشـته های مهندسی دانشگاه اصفهان پذیرفته شده بود اما نبرد علیه دشمن بعثی را بر مهندس شدن تر جیح داد ودرجبهه ماند .درمهر ۱۳۶۳ در ارتفاعات میمک روح احمـد سـلیمانی آرام گرفت. نام او ودیگر یارانش بر روی بلنـد ترین قله این ارتفاعات تا ابد خواهد درخشید .از سردار شهید سرتیپ احمد سلیمانی یادگاری به نام (زینب)مانده است. منابع زندگینامه" : ریشه درآسمان "نوشته ی ،محسن مومنی، ناشرلشگر۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۷۶

سلیمانی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین سلیمانی

محل تولد : اردستان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۴/۱

زندگینامه علمی

حسـین سـلیمانی در تابستان سال ۱۳۴۹ در شهرسـتان اردسـتان بـه دنیـا آمـد . در ۱۵ سـالگی ، پس از تحصــیل در دوره ابتـدایی و راهنمایی ، برای تحصـیل علوم دینی به قم هجرت کرد و به طور همزمان تحصـیلات جدیـد را نیز ادامه داد . در سال ۱۳۷۱ در رشته

حقوق در مجتمع آموزش عالی قم به تحصیل مشغول شد و پس از اتمام دوره کارشناسی ، در رشته حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه شهید بهشتی (ره) ، مقطع کارشناسی ارشد پذیرفته شد . اکنون نیز در مقطع دکتری در همین دانشگاه به تحصیل مشغول است .

وی از سال ۱۳۷۵ در کنار تحصیلات حوزوی و دانشگاهی در مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب به مطالعه و پژوهش در حوزه ادیان به ویژه ادیان ابراهیمی مشغول شده که حاصل آن چندین اثر چاپ شده یا در آستانه چاپ است . وی اکنون عضو هیئت علمی مرکز فوق الذکر است و در کنار پژوهش در حوزه ادیان ابراهیمی ، سمت سرویراستارمرکز ادیان را نیز داراست .

دلمشغولی فعلی وی مطالعات تطبیقی در زمینه حقوق کیفری در قوانین ایران، شریعت اسلامی و مقایسه با حقوق یهودی است .

سلیمانی، خشایار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر خشایار سلیمانی متولد ۱۳۲۲ ش یوتا دارای دکترای رشته دامپروری عضویت هیئت علمی دانشگاه یوتا با درجه دانشیار باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون رژیم غذایی و رابطه آن با میزان شیر و چربی گاو هلشتاین می باشد.

گروه : کشاورزی

رشته : دامپروری

تحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر خشایار سلیمانی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه کالیفرنیا کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه کالیفرنیا دکترای رشته دامپروری از دانشگاه یوتا میباشد

خاطرات و وقایع تحصیل : انجام و تحصیل در رشته دامپروری و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر خشایار سلیمانی بوده است.

فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر خشایار سلیمانی د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.

وقایع میانسالی : دکتر خشایار سلیمانی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته دامپروری به عضویت هیئت علمی گروه دامپروری در دانشکده کشاورزی دردانشگاه یوتا در آمد وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر خشایار سلیمانی عضوهیئت علمی و دانشیار گروه دامپروری در دانشکده کشاورزی در دانشگاه یوتا است.

فعالیتهای آموزشی : دکتر خشایار سلیمانی سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه دامپروری به تدریس دروس تخصصی رشته کشاورزی و دامپروری دانشگاه یوتا می پردازد.

سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر خشایار سلیمانی در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.

آرا و گرایشهای خاص : دکتر خشایار سلیمانی از جمله علمای دامپروری است که پژوهشها و تحقیقات مفصل و عمیقی درباره رژیم غذایی و رابطه آن با میزان شیر و چربی گاو هلشتاین انجام داده است.

آثار :

۱ رژیم غذایی و رابطه آن با میزان چربی و شیر گاو و نژاد هلشتاین

سلیمانی، عبدالرحیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالرحیم سلیمانی

محل تولد : بهبهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی در خانواده ای روحانی در شهرستان بهبهان متولد شدم. تحصیلات خود را تا دیپلم در آن شهر ادامه دادم. همدوش با سایر جوانان در فعالیتهای علیه نظام طاغوت در قبل از انقلاب شرکت کرده و با پیروزی انقلاب عضو فعال بسیج و سپس در زمان جنگ تحمیلی برای مدتی (حدود یکسال) عضو سپاه پاسداران شهرستان بهبهان شدم و در همین مدت دروس طلبگی را نیز نزد پدر بزرگوارم (رحمهٔ الله علیه) و برخی علمای شهر بهبهان آغاز کردم. سال ۱۳۶۱ برای ادامه تحصیل به شهر مقدس قم مهاجرت کرده و در کنار دروس حوزه ، به جبهه های جنگ رفته و در عملیات های مختلف شرکت می کردم. تدریس دروس حوزوی را به طور رسمی از سال ۷۰ -۱۳۶۹ و از مدرسه علمیه حقانی آغاز کردم . در همین سال سطح را تمام کرده و وارد درس خارج شدم. سال ۱۳۷۲ همزمان با آغاز فعالیت مرکز تخصصی کلام حوزه علمیه قم به عنوان اولین دوره این مرکز مشغول به تحصیل در این رشته شدم. سال ۱۳۷۶ فارغ التحصیل این مرکز در سطح ۴ شده و در همان مرکز به عنوان استاد ، به ادامه همکاری پرداختم. از سال تحصیلی ۸۰ – ۱۳۷۹ به عنوان مدیر مرکز تخصصی کلام در کنار تدریس به خدمت پرداختم. عضو هیات علمی مؤسس انجمن علمی تازه تاسیس کلام بوده و با مراکز مختلف علمی ، پژوهشی همکاری دارم. دارای تعدادی مقاله چاپ شده و کتاب در حال تدوین می باشم. راهنمایی و مشاوره تعداد زیادی رساله علمی طلاب حوزه علمیه قم و مرکز جهانی علوم اسلامی را در سطح ۳ و ۴ به عهده دارم.

سلیمی جهرمی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دبیرکل سازمان امور اداری واستخدامی جمهوری اسلامی ایران

شهید «علی‌اکبر سلیمی جهرمی» در سال ۱۳۱۷ در «جهرم» متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در شهر «جهرم »به پایان رساند و مبارزه را از سال ۳۲ شروع کرد. علاقه زیادی به تحصیل داشت ولی چون بار مسئولیت سنگین خانواده را بر دوش داشت، به دانشسرای مقدماتی در دورترین نقطه «لار »رفت و با وجود آنکه از نظر رفاهی بسیار در مضیقه بود، دیپلمش را گرفت و به معلمی پرداخت. شهید سلیمی علاقه داشت پزشک شود و در دانشگاه «شیراز» شرکت کرد و در این رشته پذیرفته شد ولی در مصاحبه به خاطر جریانات سیاسی قبول نشد. بعداً به تهران آمد و در رشته زبان انگلیسی در دانشگاه «تهران» مشغول تحصیل شد.

او معتقد بود که دانشگاه از بیرون غول است ولی در درون هیچ است.

در تظاهرات معلمان و اعتصابات معلمان (به رهبری شهید دکتر خانعلی) شرکت نمود و در همین رابطه از طرف ساواک به «دزفول» تبعید شد و او مجبور بود در سالهایی سخت برای ادامه تحصیل در دانشگاه «تهران» هر هفته سه روز به «تهران» بیاید.

او درگیری‌های بسیاری با حکومت ستمشاهی داشت. ساواک ضمن حمله به خانه شهید «سلیمی» او را دستگیر و روانه زندان ساخت و سه ماه در زندان بود. او دوست همرزمش شهید «حسن ابراری» را در همین جریانات از دست داد.

شهید «سلیمی» مبارزات سیاسی خودرا همراه با گروه «رجایی و دستغیب و دکتر اسدی لاری» ادامه داد.

درسالی که دخترخاله شهید «سلیمی» در پاریس شهید می‌شود و او برای گرفتن جنازه‌اش به پاریس می‌رود، توفیق دیدار امام را می‌یابد. اودر این باره می‌گوید:« وقتی امام را دیدم، روحیه دیگری گرفتم و در دیدار با امام هنگام دست دادن، امام پرسیدند: تو چرا دستت اینقدر سرد است؟ گفتم: قلب گرم شما، وجودم را گرم می‌کند.

- ازتاریخ ۱۰/۷/۱۳۳۶ به سمت آموزگار دبستان‌های جهرم و اردستان استخدام گردید.

۲- از تاریخ ۱/۷/۱۳۴۴ آموزگار دبستان‌های تهران شد.

۳- از تاریخ ۱۲/۱/۱۳۴۷ آموزگار دبستان‌های دزفول شد.

۴- ازتاریخ ۱۲/۷/۱۳۴۷ آموزگار دبستان‌های ورامین شد.

۵- از تاریخ ۱۶/۹/۱۳۴۹ به سمت دبیر دبیرستان، در تهران منصوب شد.

۶- از تاریخ ۲۳/۵/۱۳۵۵ به سمت معاون دبیرستان مروی ناحیه ۱۷ تهران، منصوب شد.

۷- از تاریخ ۲۴/۷/۱۳۵۷ به سمت معاون دبیرستان، درناحیه ۱۷ تهران منصوب شد.

۸- از تاریخ ۱۲/۲/۱۳۵۸ به سمت مدیریت کل آموزش و پرورش تهران منصوب گردید.

۹- از تاریخ ۷/۱۲/۱۳۵۹ به سمت معاون پژوهشی و برنامه‌ریزی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی منصوب شد.

۱۰- از تاریخ ۲/۱۲/۱۳۵۹ به سمت مشاور وزیر منصوب گردید، سپس به سمت دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی کشور منصوب شد.

شهید «سلیمی جهرمی» ۲۳ سال سابقه در آموزش و پرورش داشت، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، یکسال مدیرکل آموزش و پرورش تهران بود و بعد از آن حدود ۱۰ ماه هم معاونت وزیر آموزش و پرورش و ریاست سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی را به عهده داشت. وی در تاریخ ۲۵/۱/۱۳۶۰ طی حکمی از سوی «محمدعلی رجایی» نخست‌وزیر وقت به سمت دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی منصوب شد.

او پس از سالها مبرزه وتلاش مقدس در هفتم تیر ماه براثر بمب گذاری منافقین در دفتر حزب جمهوری اسلامی همراه با ۷۲ نفر از خدمتگذاران مردم ایران به شهادت رسیدند.

منابع زندگینامه" :shohda.gov.ir

سلیمی، عباسعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباسعلی سلیمی : مسئول تامین مواد اولیه کارخانجات در جهاد سازندگی (سابق) خراسان در تاریخ ۷/۶/۱۳۳۶ در روستای نصر آباد شهرستان کاشمر در خانواده ای بی بضاعت و محروم به دنیا آمد. او از اوان کودکی با رنج روبه رو شد. با فرا رسیدن دوران تحصیل پا به مدرسه گذارد و در همین حال اوقات بیکاری را به کمک پدرش می پرداخت. وی تا کلاس پنجم ابتدایی با سختی فراوان در روستاهای گنبد و گرگان درس می خواند، سپس در سال ۱۳۴۷ همراه خانواده اش به کاشمر رفت و از کلاس ششم تا پایان دبیرستان در بخش خلیل آباد شهرستان کاشمر تحصیلات خود را به پایان برد. او در سال ۱۳۵۵ دیپلم خود را گرفت و در سطح شهرستان کاشمر به عنوان شاگرد ممتاز شناخته شد. همان سال در رشته بینایی سنجی دانشگاه مشهد قبول شد؛ سپس در رشته کشاورزی به تحصیل پرداخت. در تمام این مدت مجبور بود کار کند تا خرج خود و برادر کوچکش را که با او زندگی می کرد، تامین کند و کمک خرج پدرش باشد. از جمله کارهایی که او به آنها پرداخت، کارگری ساده، انبارداری انبار روغن نباتی، کار در کارخانه شیر پاستوریزه و سردخانه رضای مشهد بود. او در زمان اوجگیری انقلاب اسلامی در دانشکده، فعالیتهای مبارزاتی خود را آغاز کرد و در تظاهرات و راهپیمایی های دانشجویی شرکت می کرد که دو بار به دست گارد دانشگاه مجروح گردید.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عباس علی سلیمی به عنوان نیروی رسمی وارد جهاد سازندگی شد. پس از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران وی در تاریخ ۹/۸/۱۳۵۹ به جبهه اعزام شد و مدتی در جبهه حضور داشت. سپس در جهاد سازندگی خراسان مشغول خدمت شد و مسئولیت رسمی کلیه کارخانه های خراسان در خصوص نیاز به مواد اولیه و... را بر عهده گرفت. او در اوایل آبان ماه سال ۱۳۶۰ ازدواج نمود. ازدواج او ساده و به دور از تشریفات بود. وی جهت خدمت به مردم محروم، تصمیم گرفت به مناطق محروم برود. پس از برسی، با آن که تمایل داشت به جبهه برود، همراه همسرش به استان سیستان و بلوچستان رفت و در یکی از بخشهای دور افتاده آن به نام بخش نیک شهر بلوچستان، نزدیک مرز پاکستان مشغول خدمت شد. با وجود فقر و محرومیت مادی و خصوصا فقر فرهنگی و بهداشتی، او تنها به کارهای عمرانی اکتفا نمی کرد و کارهای فرهنگی هم انجام می داد و همکاری فعالانه ای با کمیته فرهنگی جهاد داشت.

عباس علی سلیمی در بهمن ماه سال ۱۳۶۰ طبق برنامه قرار بود ضمن یاری رساندن به روستاییان، مراسم سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی را در روستاهای محروم و دور افتاده اجرا کند، گروههایی را از دانش آموزان بلوچ و معلم و جهادگر به این مناطق اعزام شد. آنها پس از اجرای برنامه، با وجود خستگی، بدون صرف ناهار قصد مراجعت می کنند؛ اما اشرار راه را بر آنها می بندند و پس از پیاده کردن آنها فریاد می زنند: شما می خواهید اسلام را پیاده کنید؟ سپس می خواهند فارس ها و بلوچها را از هم جدا کنند.

دانش آموز شجاعی با شهامت جلوی آنها می ایستد و فریاد می کشد که بلوچ و فارس نداریم! ما همه یکی هستیم؛ اگر می خواهید ما را ببرید، همه ما را ببرید... اشرار او را همان جا شهید می کنند و عباس علی سلیمی و دو نفر دیگر را به اسارت می گیرند و بعد از این که مقدار زیادی آنها را در کوهستانها و دشتها همراه خود می برند، روز بعد در سحر گاه جمعه ۲۳/۱۱/۱۳۶۰ آنها را به رگبار گلوله می بندند و با شلیک یازده گلوله عباس علی سلیمی را به همراه دو نفر دیگر به شهادت می رسانند و پیکر آنها را در کوهستانها رها می کنند. بر روی پیکر آنها آثار گلوله کلت و ژ۳ مشهود بود. پیکر شهید عباس علی سلیمی در روستای نصر آباد از توابع خلیل آباد شهرستان کاشمر به خاک سپرده شد.

زندگی ساده و با صفا داشت. ساده لباس می پوشید و غذای ساده می خورد. بسیار پر شور و پر تلاش بود. اخلاق نیکو و پسندیده

اش مورد تحسین همه دوستانش بود. علاقه وافری به تلاوت قرآن مجید داشت و آن را ترک نمی کرد.

پس از ازدواج تلاش او و همسرش جهت تزکیه نفس و خدمت به اسلام بیشتر شد.

فرشهای اتاق او را گلیم های کهنه دست دوم تشکیل می داد و وسائل زندگی بسیار مختصر بود. هدف او در زندگی علاوه بر تکامل شخصی و فردی، تکامل اجتماعی هم بود.

او خود مستضعف زاده بود و با درد و رنج محرومین بخوبی آشنایی داشت. آرزوی او بهبود حال آنها از لحاظ مادی، فرهنگی و اعتقادی بود و تلاشش را بر این مبنا نهاده بود.

به نظم در کار بسیار اهمیت می داد و سعی زیادی می کرد تا کارهای خود و اشخاص مرتبط با خودش را نظم و سامان بخشد. برای خود برنامه مطالعاتی منظم گذاشته بود؛ خواندن قرآن و معنا و تفسیر، کار هر روزش ورزش بود. زبان عربی را بدون اینکه کسی به او بیاموزد، فرا گرفت. برای اینکه از موضوعات روز با خبر باشد، به اخبار رادیوهای خارجی گوش می داد. مطالعه دقیق روزنامه ها در بر نامه او اصل بود. وی شخصیت خاصی در خانه داشت. در همه کارهای منزل تا جایی که می توانست کمک می کرد و حقیقتا خستگی نمی شناخت. مهربانی و صمیمیت خصوصیت ویژه او بود. در خانواده و فامیل، همه را به خوبی جذب می کرد و همه جز خوبی از او چیزی ندیده بودند. او به پدر و مادرش احترام عمیقی می گذاشت و می گفت: من هر چه دارم از فداکاریها و از خود گذشتگی های پدر و مادرم است.

ویژگی دیگر او این بود که می توانست به سرعت از وابستگی ها خود را جدا کند و در خدمت به هدفش هر کاری را که لازم بود، انجام می داد. بارها می گفت: من اگر خودم را محدود به پدر و مادرم و خانواده ام بکنم، در نهایت فقط به آنها خدمت کرده ام که البته باید به آنها هم خدمت کنم؛ ولی من می خواهم به انقلاب و اسلام هم خدمت کنم... عباس علی سلیمی در نامه ای که به هنگام رفتن به جبهه نوشته بود، خطاب به خانواده اش می گوید:

عزیزانم پیشوایان ما، همگی در طول عمرشان در زجر و ناراحتی و غم و غصه زندگی می کردند، بنابراین از مصائب و سختیها ناراحت نشوید بلکه خوشحال باشید که پیرو حضرت محمد (ص) و شیعه حضرت علی هستید.

وی عاشق انقلاب و امام بود و نهایت آرزویش پیروزی اسلام و بهبود وضع فرهنگی و اقتصادی مستضعفین بود.

یکی از دوستان شهید می گوید: یک بار شهید سلیمی از بازدید کارخانه های صنایع غذایی برمی گشت و برای ما از بازدیدش صحبت می کرد. چنان از محرومیت و فقر کارگران و چپاول کارخانه داران حرف می زد که هر شنونده ای را متاثر می کرد. می گفت: صاحبان کارخانه ها اکثرا به ما دروغ می گویند؛ ولی من با کارگران صحبت می کنم و با آنها گرم می گیرم و تازه متوجه می شوم که مثلاـ میزان واقعی تولید و یا برخورد صاحب کارخانه و وضع کارگران چطور است. یادم هست یک روز وقتی به خانه آمد؛ دیدم خیلی ناراحت است؛ گویا قبل از دیدن من گریه کرده بود؛ وقتی علت ناراحتی اش را پرسیدم گفت: امروز به کارخانه کمپوت سازی رفته بودم. در آنجا کودکان هفت ساله ای را دیدم که به جای اینکه در دبستان مشغول درس خواندن باشند، در کنار مادران خود مشغول کار بودند.

وقتی که از مادرانشان علت کار کردن آنها را در این سن و سال جویا شدم، در جواب می گفتند: پولی که ما به همراه شوهرانمان در می آوریم، کفاف زندگی خودمان را نمی کند و از طرفی ما در تمام سال در این کارخانه کار نمی کنیم؛ بنابراین مجبوریم که کودکان خود را مثلاـ به مزد ده تا پانزده تومان به کارخانه بیاوریم. این زندگی خیلی شبیه زندگی خود من است. وقتی من هم کوچک بودم، پدر و مادرم رعیت یکی از خانهای اطراف گرگان بودند و روی زمین آنها کار می کردند؛ ولی خان آنقدر به رعیت ها پول می داد که هر کس به اندازه ای که از گرسنگی نمیرد، مزد می گرفت؛ مثلا مزد پدر و مادرم فقط کفاف خودشان را می داد و ما هم مجبور بودیم خودمان کار کنیم. پدرم به خاطر این که من بتوانم به مدرسه بروم، بیشتر از بقیه کار می کرد تا

خرجی مرا هم در بیاورد، با این وجود بعد از مدرسه من هم در کنار او روی زمین کار می کردم. این جا بود که علت ناراحتی او را فهمیدم.

منابع زندگینامه :جهاد سازندگی خراسان در دفاع مقدس،نوشته ی عیسی سلمانی لطف آبادی،نشر سلمان،۱۳۸۵-مشهد

سمرقندی، ابوالليث نصر

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۳۷۵/۳۷۳ ق)، محدث، متکلم و فقیه حنفی. معروف به امام الهدی. وی از محدثان بنام خراسان بود که در رشته‌های مختلف علوم اسلامی تالیفات داشت و کتابهای او از مراکش تا اندونزی رایج بود. در برخی منابع او را با حافظ سمرقندی که معاصر وی بود و مانند او نام ابوللیث نصر داشت اشتباه کرده‌اند. ابوالليث از محمد بن فضل بخاری و یگران روایت کرد و ابوبکر محمد بن فضل بخاری و دیگران روایت کرد و ابوبکر محمد بن عبدالرحمان ترمذی از وی روایت کرده است. آثار عمده‌ی وی عبارتند از: «تفسیر» که به وسیله ابن عربشاه به ترکی عثمانی ترجمه شده؛ «خزانه الفقه»، در فقه حنفی؛ «مختلف الروایه»، درباره اختلاف تعلیمات علمای قدیم حنفی؛ «المقدمه فی الصلاه»، در آداب نماز؛ «تنبیه الغافلین» و «البستان» یا «بستان العارفین»، هر دو در اخلاق و زهد؛ «صحائف الالهیات»؛ «مختصر مقدمات الصلوات»؛ «النوازل».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۳۴۹ -۳۴۸ /۸)، ایضاح المکنون (۴۷۴/۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۷۶/۱)، تاریخ نظم و نثر (۳۳۰)، دانشنامه ایران و اسلام (۹۹۱/۷)، ریحانه (۷۳/۳)، سیر النبلاء (۳۲۳ -۳۲۲ /۱۶)، کشف الظنون (۱۹۸۱ ،۱۹۸۰، ۱۷۹۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۴ ، ۱۵۸۰ ،۱۲۰، ۱۱۸۷، ۷۰۳، ۶۶۸، ۵۶۸، ۵۶۳، ۴۸۷، ۴۴۱ ،۳۳۴، ۲۴۳)، الکنی و الالقاب (۱۵۰/۱)، لغت نامه (ذیل/ ابولیث)، معجم المؤلفین (۹۱/۱۳)، هدیه العارفین (۴۹۰/۲).

سمیتقو، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اسمعیل‌آقا سمیتقو فرزند محمدآقا و برادر کوچک جعفرآقای کرد از طایفه‌ی شکاک بود. جعفرآقا مردی دلیر و جنگجو بود و در سال ۱۳۲۳ ه.ق. حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی والی آذربایجان قرآنی مهر کرده نزد وی فرستاد و به آنها تامین داد. نظام‌السلطنه در ظهر آن قرآن نوشته بود: مادام که من روی زمین هستم آسیبی به شما نخواهد رسید. جعفرآقا پس از دریافت این تامین‌نامه، به عنوان میهمان وارد تبریز شد و نظام‌السلطنه در یک میهمانی که به افتخار وی برپا کرده بود او را به قتل رسانید. در آن زمان که فرمان قتل جعفرآقا صادر شد، نظام‌السلطنه دستور داده بود در اتاق مجاور چاله‌ای کنده بودند و خود در آن چاله رفته بود که برخلاف سوگند خود در ظهر قرآن عملی نکرده باشد. بهر نحوی که بود جعفرآقا با خدعه و نیرنگ نظام‌السلطنه کشته شد و کسان او برای خونخواهی و انتقام، هفده نفر از اعضای حکومتی را به قتل رسانیدند و از آن تاریخ اسمعیل‌آقا برادر کوچک وی درصدد انتقام گرفتن برآمد و برای دولت ایران خسارات مالی و جانی فراوانی وارد آورد و قریب ۱۵ سال این یاغیگری ادامه داشت. در

زمستان سال ۱۳۰۰ وی در منطقه‌ی نفوذی خود بنای شرارت را گذاشت، دولت فوج ژاندارم تبریز را به فرماندهی یاور ملک‌زاده برای سرکوبی او اعزام نمود. عده‌ای که ملک‌زاده برای برخورد با سمیتقو آماده کرده بود یک گردان مختلط بود که متجاوز از سی صاحب‌منصب و چهارصد نفر درجه‌دار و ژاندارم در آن نیرو وجود داشتند. نیروی اعزامی در حوالی مهاباد با قوای اکراد درگیر شد. این جنگ سه شبانه‌روز ادامه داشت و به علت عدم پشتیبانی کافی از مرکز، از اشرار شکست خوردند. عده‌ی زیادی از نیروی دولتی در جنگ کشته شدند، بقیه نیز پس از تسلیم تیرباران گردیدند. عجیب اینکه سمیتقو، یاور ملک‌زاده و آجودان وی را به نام نایب تقی‌آلب نه تنها از بین نبرد بلکه با عزت و رافت از آنها پذیرائی کرد و آنها را سالم و سلامت به تبریز فرستاد و شهر مهاباد را در حیطه قدرت خود قرار داد. پس از سقوط مهاباد، دولت مرکزی عده‌ای از نظامیان گیلان را به فرماندهی خالوقربان از افسران تسلیم‌شده‌ی میرزا کوچک‌خان که سردار سپه وزیر جنگ به او درجه‌ی سرهنگی داده بود، به سراغ او فرستاد و امیرارشد قراچه‌داغی نیز با قوائی مامور دفع سمیتقو شدند. امیر ارشد در این جنگ کشته شد و قوایش شکست فاحشی خورد و در نتیجه اکراد فاتحانه به محل اصلی خود یعنی قلعه چهریق وارد شدند.

مرحوم مهدی بامداد درباره‌ی جنگ ژاندارم به فرماندهی یاور ملک‌زاده و سمیتقو در صفحه‌ی ۱۳۷ جلد اول شرح حال رجال ایران می‌نویسد:«بعد دولت سرهنگ ملک‌زاده را با عده‌ای ژاندارم به جلوی او فرستاد. این عده پس از محاصره شدن همگی با فرمانده خود (ملک‌زاده) تسلیم شدند و سمیتقو پس از خلع ژاندارمها، همه را کشت و فرمانده را رها کرد که بعدا دولت به وی درجه بدهد. در این باب شایعات زیادی در افواه بود که بین اسمعیل‌آقا و ملک‌زاده به وسیله‌ی بیگانگان تبانی صورت گرفته بوده است که بدون زد و خورد خود و افرادش تسلیم گردیدند.»

سرهنگ پرویز افسر که از منسوبین نزدیک سرهنگ ملک‌زاده بود (گویا دامادش بود) در سال ۱۳۳۲ تاریخ ژاندارمری ایران را انتشار داد و از صفحه‌ی ۲۶۰ تا ۲۷۰ این کتاب به نبرد مهاباد در سال ۱۳۰۰ ش و دفاع از یاور ملک‌زاده آن روز اختصاص دارد. سرانجام نامه‌ای از مخبرالسلطنه هدایت والی و فرمانده قوای آذربایجان به سردار سپه رئیس قشون و وزیر جنگ نقل می‌کند که اصل نامه کلیشه نشده است. متن نامه به این شرح است:

... بعد العنوان... ماژور ملک‌زاده در موقعی که صاحب منصب دیگر از رفتن به ساوجبلاغ شانه خالی کرد با عده‌ای ژاندارم از برای خدمت دولت حاضر شده و رفت و قریب ده ماه آنجا را با قدرت نگهداری کرد وحشت متمردین از انتظام ژاندارمری و جدیت بنده در ازدیاد آنها را به خیال انداخت که با تمام قوا در موقعی که از طرف فوج که مرکز اصلی اقدامات است اسباب تعرض فراهم می‌شد به ساوجبلاغ رفته و با قوه شش برابر به او حمله بردند، نهایت جد و جهد از ژاندارم بروز کرده لیکن به علت قلت مغلوب شدند. تصدیق بنده اینست که ماژور ملک‌زاده بقدر قوه بکله بیش از قوه کار کرده است ولو اینکه نتیجه مطلوب حاصل نشده است. او را صاحب‌منصب لایق و قابل خدمت می‌دانم. خودش شرفیاب شده راپرت مفصل عرض خواهد کرد. بقیه بسته به اداره وزارت جلیله جنگ است. هفدهم عقرب سال ۱۳۰۰- مهدیقلی

سردار سپه ابتدا ملک‌زاده را نپذیرفته و در قشون متحدالشکل وارد نکرد ولی پس از چندی با همان درجه‌ی یاوری به خدمت امنیه وارد شد و سریعا درجات خود را دریافت و سرهنگ شد و مشاغلی را احراز کرد و چندی پیشکار دارائی استان بود. ملک‌زاده پس از ورود به وزارت دارائی نام خانوادگی خود را به هیربد تغییر داد و در آخر عمر کتابی تحت عنوان سرگذشت حیرت‌انگیز تالیف نمود که بیشتر آن دفاع از خود در جنگ با سمیتقو است.

سمیتقو پس از موفقیت در جنگ مهاباد و زنده‌به گور کردن چهارصد نفر صاحب‌منصب و ژاندارم بی‌گناه، به فکر افتاد که دامنه‌ی حکمرانی خود را وسعت دهد. لذا درصدد برآمد ابتدا مراغه و بعد تدریجا سایر شهرهای آذربایجان را ضمیمه‌ی کار خود کند. در آن ایام اوضاع آذربایجان مغشوش و آشفته بود. قیامهای پی‌درپی خیابانی و لاهوتی، قوای نظامی ایران را تحلیل داده بود و لذا

سرتیپ حبیب‌الله شیبانی که فرمانده قوای نظامی آذربایجان بود، به تهران احضار و به سرپرستی مدارس نظام منصوب گردید و به جای وی سرتیپ امان‌الله جهانبانی رئیس ارکان حرب کل قشون به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب شد و امیر موثق نخجوان موقتا به جای وی کفیل ارکان حرب شد. امان‌الله پس از ورود به تبریز برای سرکوبی افراد متمرد یک ستاد جنگی تشکیل داد و مشغول مطالعه گردید. در همین هنگام دکتر محمد مصدق‌السلطنه والی آذربایجان از سمت خود کناره‌گیری و به تهران عزیمت نمود. امان‌الله میرزا با حفظ سمت فرماندهی لشکر، امور استانداری را نیز به عهده گرفت و روز هفدهم مردادماه ۱۳۰۱ طرح عملیاتی خود را برای حمله به سمیتقو آماده نمود. سرهنگ حسن بقائی را به کفالت استانداری آذربایجان منصوب کرد و خود عازم مرکز ستاد جنگ در شرفخانه شد.

امان‌الله میرزا قوائی را برای جنگ با سمیتقو که مجموعا هشت هزار کرد مسلح بودند، به شرح زیر گردآوری نمود:

۱- از پادگان تهران: فوج پیاده پهلوی، فوج پیاده احمدی و گردان آتشبار و توپخانه و هنگ سوار سنگین اسلحه.

۲- از آذربایجان: دو هنگ پیاده، یک هنگ سوار، آتشبار توپخانه.

۳- از قزوین: یک گردان پیاده یک اسواران سوار.

۴- از همدان: یک گردان سوار.

۵- قوای محلی: چریکهای امیر عشایر و دستجات شاهسون در حدود سه‌هزار نفر.

فرماندهان نیروهای قشون بشرح زیر بودند: سرتیپ فضل‌الله‌خان بصیر دیوان، سرتیپ حسن‌خان ظفرالدوله، سرهنگ کلبعلی‌خان، سرهنگ محمود پولادین، سرهنگ گریگور و سرهنگ ابوالحسن‌خان پورزند.

جنگ از روز هیجدهم مردادماه آغاز شد. در شروع رزم، اکراد رشادت فوق‌العاده از خود بروز دادند. نه تنها حملات ستون گارد و ستون آذربایجان را قطع و هریک را جداگانه محاصره کردند و قتل عام دیگری به وجود آوردند. فرمانده قوا به ستون سوار نظام احتیاط، فرمان حمله داد و گذشته از آن توپخانه کوهستانی و آتشبار صحرائی، شلیک را آغاز نمودند. مخصوصا هدف‌گیریهای نایب غلامعلی باینـدر موجب وحشت شدید اکراد گردید. ۲۴ ساعت جنگ به شدت ادامه داشت و سرانجام کردها به قلعه چهریق عقب‌نشینی کردند. عقب‌نشینی کردها موجب تجری سربازان دولتی شد و متفقا دشمن را تعقیب و چهریق را در تاریخ بیستم مرداد تصرف کردند. در این نبرد عده‌ی زیادی از کردها کشته شدند و بقیه به اطراف متواری و بعضی نیز به خاک ترکیه پناهنده شدند. در ترکیه بین سمیتقو و عده‌ای از راهزنان ترک زدوخوردهائی به وجود آمد و در این برخوردها جواهرخانم همسر سمیتقو به قتل رسید. نیت ترکهای ترکیه که با سمیتقو به جنگ پرداختند، دستیابی به جواهرات آنها بود. پس از فتح قلعه چهریق، شهر ارومیه که تبدیل به تل خاکستری شده بود به تصرف نیروی دولتی درآمد. برای تعقیب سمیتقو و یاران وی فرماندهی قوا دستور داد هنگ سوار سنگین اسلحه آنها را تعقیب کند و این هنگ بدون اکتشاف نظامی وارد منطقه‌ی آنها شد و با تلفات بسیار سنگین عقب‌نشینی کرد. پس از فتح قلعه‌ی چهریق و فرار اکراد، راپرت زیر از طرف سرتیپ امان‌الله میرزا به سردار سپه وزیر جنگ و رئیس قشون مخابره شد:

مقام منیع وزارت جلیله جنگ و فرمانده کل قشون دامت عظمته به یمن اقبال بی‌زوال بندگان حضرت اشرف روحی‌فدا، سپاهیان دلیر ما طی چندین حمله شدید با وجود مقاومت و پافشاری فوق‌العاده که از طرف دشمن به عمل می‌آمد پیشرفت متهورانه خود را امتداد داده در نتیجه فداکاری و جانفشانی خود شهر دیلمقان را به حیطه تصرف درآوردند. دشمن با کمال بی‌ترتیبی و مرعوبیت تام در هزیمت است. عموم نظامیان حاضرند که در ظل توجهات حضرت اشرف روحی فداه با هر قدر فداکاری که لازم باشد دشمن غدار را قلع و قمع و نابود نمایند و تمام این حدود را از لوث وجود آنها پاک نمایند.

نمره ۱۹ -۱۴۱ اسد- رئیس قوای آذربایجان- سرتیب امان‌الله

پس از وصول تلگراف امان‌الله میرزا فرمانده قوای آذربایجان، سردار سپه رضاخان متقابلا فرمانده قوای اعزامی و سربازان را مورد توجه و امتنان قرار داد و به هر یک از فرماندهان در خور فعالیتشان تقدیر کرد. در این نبرد سرتیپ امان‌الله جهانبانی و سرتیپ فضل‌الله زاهدی نشان ذوالفقار که عالی‌ترین نشان ارتشی بود دریافت داشتند.

فتح قلعه‌ی چهریق و شکست سمیتقو توسط قشون، بازتاب بسیار وسیعی در سطح کشور پیدا کرد و این بازتاب فقط توسط وزیر جنگ برای تبلیغات درست شده بود. روزنامه‌ها صفحات اول خود را به نبرد شکریازی اختصاص داده بودند حتی احمدشاه هم از اروپا برای سردار سپه تقدیرنامه صادر کرد.

سمیتقو پس از فرار به ترکیه تا چندی در آن منطقه می‌زیست. در سال ۱۳۰۳ به هنگام فرماندهی امیرلشکر عبدالله‌خان امیرطهماسبی مورد عفو قرار گرفته وارد ایران شد و در بهار سال ۱۳۰۴ که سردار سپه برای بازدید به آذربایجان رفته بود، سمیتقو به اتفاق هشتصد نفر از فدائیان مسلح خود از سردار سپه در سلماس استقبال کرد. سردار سپه و همراهان شب را در خوف و رجاء در سلماس گذراندند و صبح آنجا را ترک کردند.

سمیتقو همیشه در مورد از دست دادن طعمه خود که با پای خود به قتلگاه آمده بود نادم و پشیمان بود. سمیتقو و یاران وی پس از چهارده سال یاغیگری و قتل صدها ایرانی جوان و غارت اموال مردم و آتش زدن و تخریب شهرها و دهات و اسیر گرفتن زنان و دختران مردم، سرانجام به کیفر اعمال ناشایست خود رسید. او در سال ۱۳۰۹ در محل جنایات خود کشته شد. یدالله ابراهیمی سلطان‌لشکر تبریز که بعدها به فرمانداری چند شهر مهم آذربایجان و کردستان رسید و دو دوره هم وکیل مجلس شورای ملی شد، به عنوان شاهد عینی و یکی از طراحان قتل سمیتقو، خاطرات خود را تحت عنوان ماجرای قتل اسمعیل‌آقا سمیتقو چنین نوشته است:

سال ۱۳۰۹ ش است، فرماندهی لشکر آذربایجان به عهده سرتیپ حسن مقدم است. جنگهای آرارات بین ارتش ترک و قاچاقچی‌های کرد آرارات به حداکثر شدت خود رسیده به طوری که مامورین وزارت خارجه ترکیه و سفارت کبرای ترکیه در ایران هر روز مزاحم وزارت خارجه ایران بوده و گلایه می‌کنند که قشون ایران به قاچاقچی‌ها کمک می‌نمایند.

منظور از قاچاق کلمه‌ای است که آن روز به زعمای ترکیه و عراق که در کوههای آرارات بر علیه ترکها قیام کرده بودند، وارد شده بود. در همان موقع برای به دست آوردن نفت کرکوک عراق اقداماتی می‌شد و شیخ محمود معروف که مدعی سلطنت کردستان بود، قیام کرده و باعث زحمت ملک فیصل اول پادشاه عراق را فراهم نموده بود که منجر به انتحار سعدون پاشا نخست‌وزیر وطن‌پرست و شرافتمند عراق گردید که البته از بحث ما خارج است. در این تاریخ نگارنده به فرمانداری عشایر مهاباد منصوب و دو سال بود که در آن سامان مشغول انجام وظیفه بودم. اسمعیل‌آقا در محال بارزان به شیخ احمدملا مصطفی معروف که چند سال پیش در زمان ریاست ستاد ارتش سپهبد رزم‌آرا به شوروی فرار کرده بود و بعد از تغییر رژیم عراق به آن کشور بازگشت، مهمان بوده از ناحیه سنگلاخ بارزان که خود اهالی از قوت لایموت محرومند، زندگی فوق‌العاده سختی را می‌گذراند. به وسائلی مطلع شدیم که دستگاههای مرموزی مشارالیه را تشویق و او تصمیم دارد به ایران آمده و جنجال جدیدی به راه اندازد بلکه بتواند با استفاده از موقعیت آرارات تا قصر شیرین سه مملکت ایران، عراق و ترکیه را به هم ریخته و عرصه را بر زمامداران سه کشور مزبور هرچه بیشتر تنگ نماید. ما مجبور بودیم خطر را استقبال نمائیم. تیمور نام قاچاقچی آرارات که مدتی بود در اثر اصابت گلوله در جنگ زخمدار شده و اسیر شده بود و مدتی در محبس نظامی بسر برده از طرف فرمانده لشکر آذربایجان نزد من فرستاده شد که وسیله مشارالیه با اسمعیل‌آقا بود که به او نصیحت می‌کردیم بهتر است از این سرگردانی خود را خلاص کرده به وطن مالوف مراجعت نموده و انقیاد خود را نسبت به رضاشاه پهلوی ثابت نماید و به او وعده دادیم که در صورت مراجعت به ایران و قبول توقف محلی که به او پیشنهاد می‌شود از هر حیث راحت و آسوده گردد. اسمعیل‌آقا به خیال خود فرض می‌کرد دستگاهی که او را مامور تولید جنجال نموده و ما را هم مامور دعوت کرده او کرده است، این دعوت را با حسن‌نظر تلقی و تصمیم به دخول

ایران را گرفت. در این موقع فرمانده لشکر برای عرض توضیحات لازمی به اطراف وضعیت آرارات و رفع سوءظن از مامورین وزارت خارجه ترکیه و اخذ دستور برای مبارزه با شیخ محمود که احتمال می‌رفت از راه سردشت و بانه و اورامان در ایران جنجالی بپا کند، به تهران آمده بود.

نگارنده نیز در کوههای ایران، ارتفاعات جنوبی مهاباد که مرز ایران و عراق را تشکیل می‌دهد عده‌ای از سواران کردستان را جمع نموده و برای تهدید اکراد بین‌النهرین خطر را به قصد ایران ترک کرده به کوههای قندیل بزرگ یعنی زاگرس حرکت کرده است. فرماندهی قوای متمرکز در کوه را به روسای عشایر واگذار و خود برای مواظبت اوضاع به مهاباد آمدم. پس از تماس تلفنی با سرهنگ نوروزی فرمانده قوای اشنویه معلوم شد اسمعیل‌آقا به چادر «خورشیدآقا هرکی» که در ییلاقات داخل ایران بود وارد و از او تقاضای ملاقات کرده است. تلگرافی نیز از فرمانده لشکر واصل شد که مرا برای عرض توضیحات لازم و اخذ دستورات مهم به تهران احضار کرده بودند. جوابا عرض شد که چون اسمعیل‌آقا به مجاورن من آمده حرکت به تهران صلاح نیست. با سرهنگ نوروزی هم قرار گذاشتیم که اسمعیل‌آقا را ملاقات نموده و اگر بتوانیم مشارالیه را برای رفتن به تبریز حاضر کنیم.

اسمعیل‌آقا که در باطن منظور دیگری داشت از کلمه ملاقات سوءاستفاده کرده فردای آن روز با بیست نوکر و سواران شخصی خود به قصبه اشنویه وارد و در خانه سرهنگ نوروزی منزل گزید. جای بسی تعجب بود که اسمعیل‌آقا چنین عمل جسورانه‌ای انجام دهد و با اینکه در شهر اشنویه ۱۲۰ نفر سرباز پیاده و سی‌نفر سرباز سوار وجود دارد با بیست نفر داخل شهر شده و به منزل فرمانده پادگان با اعتماد کامل بنشینند. ولی بعدا معلوم شد که قصد او اغفال بوده. شب هنگام ایل کریمخان خیلانی با صدسوار از بهترین و جنگنده‌ترین مردمان ایل به نام دیدار اسمعیل‌آقا به شهر وارد و برتری قوا را تامین کرد. فردا نیز خورشیدآقا هرکی با ۱۵۰ سوار به دیدن اسمعیل‌آقا آمد و تا عصر آن روز روسای سورچی منلحمره و سرهاتی و غیره نیز هر یک با تعدادی سوار برای ملاقات با اسمعیل‌آقا وارد اشنویه شده و در مقابل ۱۲۰ سرنیزه و سی شمشیر دولت، جمعیتی در حدود ششصد سوار تشکیل دادند.

گزارش پی‌درپی که به فرماندهی لشکر عرض می‌شد، ایشان را نگران و از تهران مجبور به حرکت نمود. شخصا می‌گفتند که پس از اخذ گزارش ورود سوارهای مختلف به اشنویه تصمیم گرفتم فوری تهران را ترک و به مرکز فرماندهی خود بیایم. یک بعد از ظهر دوم مرداد گزارشی به وسیله ستاد ارتش به شرف عرض رضاشاه رساند که بدون اجازه مجبور به حرکت شدم.

در خلال این مدت دستوری صادر نموده بودند که عده‌ای در حدود یک تیپ مجهز به توپ و مسلسل و غیره به اسرع وقت خود را به رضائیه برساند و منتظر دستور ثانوی شوند. ضمنا به وسیله‌ی تلفن با من تماس گرفته و دستور دادند که به هر قیمتی است بایستی اسمعیل‌آقا را برای مدت موقت هم شده از تولید جنجال مانع شوید. با اینکه فرمانده اشنویه افسری ارشدتر از من بودند کرارا گفتند سیاست منطقه به عهده تو و کوچکترین اشتباهی که شود به اعدام شما منجر خواهد شد.

تکلیف من با این اخطار معلوم بود. فورا به طرف اشنویه حرکت کردم. در بندر حیدرآباد که از بنادر دریاچه رضائیه است رئیس بندر در سر راه با من برخورد و اظهار داشت که فرماندهی لشکر به رضائیه وارد و دستور داد با ایشان تلفنی تماس بگیرید. پای تلفن رفتم. معلوم شد هنوز به رضائیه نرسیده‌اند ولی در موقع سوار شدن به کشتی از شرفخانه به رضائیه دستور دادند به من ابلاغ شود قبل از مذاکره با ایشان به اشنویه نروم. بالاخره ساعت ۳/ ۳۰ بعد از ظهر تماس تلفنی حاصل شد. اظهار داشت خودم به اشنویه رفته و با اسمعیل‌آقا مذاکره خواهم کرد. من تقاضا کردم از این اقدام عجولانه خودداری نمایند. با اینکه مکالمات ما به زبان روسی بود ولی چون بیم آن می‌رفت احیانا کسی متوجه و گوش فرادهد، قرار شد به رضائیه رفته پس از تبادل افکار به اشنویه بروند.

در رضائیه مذاکرات کافی به عمل آمد و من نزدیکی‌های صبح به طرف اشنویه حرکت کردم. معلوم شد قبل از من نیز سرهنگ دکتر اعلم رئیس بهداری لشکر که برای سرکشی به امور بهداشتی نواحی ارتش در حرکت بودند بدون اطلاع از وضعیت، شب را به اشنویه رفته و با اسمعیل‌آقا هم‌منزل هستند.

ساعت یازده صبح وارد اشنویه شدم. در منزل سرهنگ نوروزی با سرهنگ دکتر امیراعلم و اسمعیل‌آقا مواجه شدم. سرهنگ نوروزی قبلا لباسهای نو و تمیز برای اسمعیل آقا تهیه و بر تن او کرده بود. با اسمعیل‌آقا احوالپرسی کردم. گفت به مجرد ورود به اشنویه از آقای سرهنگ نوروزی خلعت گرفتم.

وقت ناهار بود. با اسمعیل‌آقا و سایرین به صرف غذا مشغول شدیم. در سر ناهار فوق‌العاده گرفته بود. اظهار داشت من به غذا میل ندارم. حتی نمی‌توانم بخندم. در این وقت روی خود را به پسر خود خسرو نموده گفت اقلاـ بخند که من از ناراحتی روی کمی خارج شوم. در سر غذا بودیم که یک اتومبیل فورد وارد و معلوم شد گماشتگان سرتیپ مقدم فرمانده لشکر هستند.

بعد از صرف غذا محمد، پیشخدمت سرتیپ مقدم به اطاق وارد و دستوری را که به سرهنگ نوروزی نوشته بود تقدیم کرد. در دستور نسبت به اسمعیل‌آقا مرحمت شده و وعده داده بودند شب هنگام برای ملاقات با مشارالیه به اشنویه خواهند آمد.

اسمعیل‌آقا از این پیشنهاد خوشحال شد، سئوال کرد چه وقت ممکن است به اشنویه وارد شوند؟ محمد بی‌خیال گفت گمان می‌کنم به ساعت سه برسند.

اسمعیل‌آقا دستور داد که ملتزمین رکابش حاضر شوند و در ساعت سه به استقبال فرمانده لشکر بروند. پس از جزئی مذاکره تصمیم گرفتند با حال پیاده تا کنار شهر زیر درخت گردوی بزرگی که در سر راه ورود بود جمع شده و استقبال نمایند. من که از قضیه کاملاـ نگران شده بودم، پی فرصتی می‌گشتم که با محمد تماس گرفته و حقیقت قضیه را بفهمم. بالاخره معلوم شد که فرمانده لشکر برای اغفال اسمعیل‌آقا این تظاهر را کرده است. ضمنا شفاها پیغام فرستاده است که موظف می‌باشم اسمعیل‌آقا را به هر قسم که ممکن است ۲۴ ساعت دیگر در اشنویه نگاه داریم تا قوائی که از تبریز و رضائیه و مهاباد اعزام گردیده‌اند، به اشنویه برسند. حتی دستور داده بود اگر اسمعیل خیال مراجعت دارد و مانع شده و اگر به زد و خورد کشید، اهمیت ندهند. تکلیف معلوم بود. سرهنگ نوروزی دستور داد گروهان پیاده برای استقبال حاضر شود. اسمعیل آقا که همیشه رعب از سرلشکر مقدم را علنا اظهار می‌کرد، مثل اینکه به او الهام شده بود که یک روز به دست او از بین خواهد رفت، شروع به سوال کرد که نظامی‌ها کجا خواهند ایستاد و با ما چه فاصله‌ای خواهند داشت.

این اظهارات نشان می‌داد که از تماس با نظامی‌ها مخصوصا موقعی که سرتیپ مقدم به او در یکجا جمع شوند مرعوب است. من برای رفع غائله به سرهنگ گفتم اصولا یک گروهان نظامی لایق آن نیست که به استقبال برود، مسئولیت به عهده من، فقط یک دسته سوار موجود را به دو سه کیلومتری بفرستید که استقبال نموده ضمنا خود من گزارش خواهم داد که بنا به مقتضیات، از استقبال گروهان جلوگیری شد.

اسمعیل‌آقا با خنده رو به من کرد و گفت من که چیزی نگفتم.

جواب دادم آقا به اخلاق تو آشنا هستم، تو نمی‌خواهی هیچوقت نظامی مسلح تماس بگیری.

گفت مگر آدم عاقل هم تماس می‌گیرد. جواب دادم هنوز به قول نظامی آشنا نیستی.

گفت چرا در مورد همه‌کس مطمئن هستم، درباره خود تردید دارم.

او حق داشت در یک روز چهارصد اسیر را در مهاباد به مسلسل بسته بود، روز دیگر در جنگهای شکرازی در حومه شاهپور صد نفر نظامی را به خون غلطانده بود.

اسمعیل آقا شخصی ترسو و جز قضا و قدر ممکن نبود کسی او را در شهر یا جای مشکوک ببیند، حتی در خانه خود نیز هیچوقت پشتش را به جای باز نمی‌گذاشت که مبادا مورد سوءقصد قرار بگیرد. تنها خواست الهی بود که این مرد را حسود کرده و تا چهار دیوار اشنویه کشیده بود. به هر صورت سرهنگ دکتر غلامحسین اعلم صحبت را ادامه داده و هیچ میل نداشت که جلسه را حتی به طور موقت هم شده ترک نماید. ما هم بی‌میل نبودیم که این مذاکرات طولانی‌تر شود و سرانجام اسمعیل‌آقا برای امروز و امشب

گرم شود ولی کمتر نزدیک ساعت سه تصمیم به حرکت گرفت و هرچه اسمعیل آقا اصرار کرد که امشب را در مصاحبت بگذرانیم جواب داد که من مجبورم زودتر به تبریز برسم و اگر تا تشریف‌فرمائی فرمانده لشکر اینجا بمانم اجبارا شب را هم محکوم به ماندن خواهم شد.

خداحافظی کرده با اتومبیل که در اختیار داشت از اشنویه خارج شد. بعدها فهمیدیم چقدر به موقع رفته است. اسمعیل آقا و دستجات مختلفی که همراه داشت در معیت خورشیدآقا هرکی و کریم‌خان خیلانی که از زعمای قوم بودند برای استقبال به جاده رفته و کنار شوسه در سایه درخت گرد و به انتظار نشستند.

سرهنگ نوروزی که می‌دانست سرتیپ مقدم نخواهد آمد، اظهار داشت من برای تهیه وسائل پذیرائی در اشنویه می‌مانم. به مجردی که از نقده تلفنی اطلاع دادند که فرمانده لشکر به طرف اشنویه در حرکت است برای استقبال می‌آیم. اینجانب نیز برای اغفال اسمعیل آقا به اتومبیل سوار شده و در کنار درخت گردو با مشارالیه مواجه و گفتم که اتومبل فرمانده لشکر در راه عیب کرده و از حیدرآباد تلفنی اطلاع دادند که خود را به ایشان رسانده و در معیت او مراجعت نمایم. اسمعیل آقا اظهار کرد که مطمئنا شب خواهد آمد.

گفتم این تصمیم مربوط به فرمانده لشکر است. اگر دیر هم برسیم ممکن است شب را در نقده توقف کرده صبح اول وقت به اشنویه بیائیم.

ناگفته نماند در موقعی که از سرهنگ نوروزی خداحافظی می‌کردم سخت عصبانی بود و میل داشت که من در اغفال اسمعیل آقا با او همکاری نمایم ولی من الهام گرفته بودم که قطعا اتفاق سوئی خواهد افتاد و من بایستی حتی‌المقدور از معرکه دور باشم. چون به فرض اینکه قوای نظامی اشنویه را محاصره می‌کرد هر ساعت که اسمعیل آقا متوجه می‌شد، اول سوءقصد به من و سرهنگ نوروزی و یکی دو افسر دیگر که فرماندهی گروهها را داشتند بود که مسلما اول من مورد سوءقصد او واقع می‌شدم.

بالاخره اشنویه را ترک گفته و در قرین گنده ویله در چند کیلومتری اشنویه با امام عزیز عشایری فرزند خونی آقا مرحوم که به آنجا آمده بود مصادف شده و در اثر اصرار او مجبور به توقف شدم و تقریبا نیم ساعت نگذشته بود که صدای تیر و تفنگ از اشنویه به گوش رسید و جریان قضیه از این قرار بود.

اسمعیل آقا ظنین می‌شود، تصمیم می‌گیرد که قوای اشنویه را بدون سر و صدا از بین برده و تا شب به انتظار سرتیپ مقدم بنشیند. اگر مشارالیه بی‌باکانه وارد اشنویه شد فوری دستگیر و نابود نماید والا شب هنگام با عده‌ای سوار خود به نقده رفته و اگر سرتیپ مقدم در آنجا خوابیده است دستگیر و به قتل برساند. به همین منظور در مراجعت چند فاصله سیم تلفن را قطع می‌کند، بعدا خورشیدآقا را با چند نفر به خانه سرهنگ صادق‌خان نوروزی می‌فرستد که مشارالیه را دستگیر سازد و خود نیز با همراهان در معبر عمومی اشنویه پیش آمده که در جوار خانه سرهنگ نوروزی اسبهای سواران را که در باغ ملی بسته شده‌اند به دست آورده و با قدرت سواره نظام به

عده پیاده فائق آید. در این نیت سوء باخت چه او فکر نکرده بود که دست قضا و قدری نیز یک روز باید به زندگی او خاتمه دهد. خورشیدآقا و همراهان به خانه سرهنگ می‌روند و در حیاط سرهنگ را که در بالاخانه مشغول تفکر بوده به صدا درمی‌آورند. سرهنگ نوروزی می‌گوید الان پائین خواهم آمد. خورشیدآقا عجله کرده یک عده را برای دستگیری سرهنگ به بالاخانه می‌فرستد.

سرهنگ صدای پای عده‌ای را در پلکان می‌شنود، درب اتاق را از داخل قفل کرده به سراغ تفنگ می‌رود، اگر اتفاقی افتاد، مفت به کشتن نرود.

نفرات که با درب بسته مواجه می‌شوند به درب فشار آورده و تصمیم به دخول در اتاق را می‌گیرند. از طرف سرهنگ تیری به

طرف درب مورد تجاوز شلیک می‌شود که یکی از نوکرهای خورشیدآقا هدف گلوله قرار می‌گیرد. در همان موقع خورشیدآقا قراول درب منزل سرهنگ را که از صدای تیر خود را آماده کرده بود با طپانچه‌ای از پای درمی‌آورد. تلفنچی سرهنگ در یکی از اتاقها مواظب اوضاع بود آناً با یک تیر خورشیدآقا را از پای در می‌آورد. محمد، پیشخدمت سرتیپ مقدم که در اتاق جلوی پنجره نشسته بود، اسمعیل‌آقا و عده‌ای را که به طرف باغ ملی اشنویه می‌رفته‌اند روبروی خود مواجه می‌بیند و اولین تیر را با مهارت کامل به سینه‌ی اسمعیل آق نشانه‌گیری و اسمعیل‌آقا دست را به جای زخم گذاشته و با یک فحش به عجم بر جای خود می‌پیچد.

ستوان یکم مبشر نظام فرمانده گروهان که در بالاخانه مجاور بوده با تفنگ برابر پنجره می‌آید و تیر دوم را او به اسمعیل‌آقا شلیک می‌کند. در همین حال، استوار اسمعیل‌خان سوار نیز که از عقب متوجه اوضاع شده بود تیر سوم را به اسمعیل‌آقا هدف‌گیری می‌نماید. نظامی‌ها که در اردوگاه و تقریبا به این صحنه مسلط بودند به دستور افسر مقیم اردوگاه سلاح را برداشته و ارتفاعات را اشغال می‌کنند.

مرگ خورشیدآقا و اسمعیل‌آقا و زخمی شدن دست کریم‌خان خیلانی افراد عشایر را بی‌سرپرست می‌گذارد، هر یک به طرفی رفته و مشغول دفاع فردی می‌شوند و مبشر نظام فریاد می‌زند که اسمعیل‌آقا را به هلاکت رساندیم. این فریادها باعث رعب اکراد و تشجیع نظامی‌ها می‌شود و از اکراد چند نفر کشته می‌شوند.

بدین ترتیب غائله‌ی بزرگی که مدت ۱۴ سال آذربایجان را به خاک و خون کشیده بود، به ترتیب عجیبی پایان یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سمیعی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد سمیعی : فرمانده واحد راه سازی ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی(سابق)استان سمنان سال هزار و سیصد و سی و یک در دامغان به دنیا آمد. پدرش کشاورز بود. تا ششم ابتدایی سابق درس خواند. سال پنجاه و چهار ازدواج کرد. از سال پنجاه و پنج تا پنجاه و هفت در مهدی‌شهر، از سال پنجاه و هفت تا شصت و یک در دامغان و از آن تاریخ به بعد در ارومیه زندگی کرد.

با شروع جنگ ابتدا برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی به رزمندگان فعالیت می‌کرد. بعد از طریق جهاد سازندگی به منطقه اعزام شد.

به دلیل اشرافی که پیدا کرده بود، مسؤولیت‌های مختلفی داشت. مسؤول دستگاههای سنگین راه سازی جهاد استان در جبهه‌ها شد. با داشتن چنین پستی، در همه عملیات که مسؤولیتی به عهده جهاد استان سمنان گذاشته می‌شد، حضور داشت. در زمان شهادت دو پسر و یک دختر داشت. بیش از چهارصد و سی روز در جبهه حضور بودور دوم مرداد شصت و دو در منطقه حاج عمران عراق با ترکش توپ دشمن به شهادت رسید. او را در گلزار شهدای دامغان، فردوس رضا، به خاک سپردند.

منابع زندگینامه :پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

سمیعی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۲ در تهران تولـد یافت. تحصـیلات مقدماتی را در مدرسه‌ی سن‌لوئی پایان داد و دیپلم خود را از دارالفنون گرفت. از طرف دولت برای ادامه‌ی تحصـیل به اروپـا رفت، در علم حقوق لیسـانس و دکـترا گرفت. پس از مراجعت به ایران، وارد دادگستری شـد. تمام مراحل را از دادیاری و بازپرسـی، ریاست دادگاه شهرسـتان و ریاست دادگاه اسـتان طی کرد. چندی رئیس دفتر و مدتی رئیس کارگزینی بود، بعد به مقام مدیرکل اداری رسـید. در سال ۱۳۳۰ در کابینه‌ی حسـین علاء، امیرعلائی وزیر وقت دادگستری او را به معـاونت وزارتخـانه معرفی و پس از چنـدی کفیـل وزارتخـانه شـد. در دوران کفـالت دست به تغییراتی زد از جمله حـائری شاهباغ، دادسـتان کل را تغییر داد و جمال‌الدین اخوی را به جای او نشانید. سمیعی چندی با سمت وابسته اقتصادی ایران به فرانسه رفت. این ماموریت از این نظر به وی داده شد که بتواند در بیمارسـتان بستری و خود را معالجه نماید. بیماری وی طولانی شد و در سال ۱۳۳۳ درگـذشت. سـمیعی از قضات مطلع، باسواد و بی‌غرض بود. از مال دنیا طرفی نبست. تالیفاتی در حقوق جزا از او انتشار یافت. مدت کوتاهی هم استاندار تهران شد.

(۱۳۳۱ -۱۲۸۴ ش)، اسـتاد دانشـگاه و نویسـنده. در تهران متولد شد. تحصـیلات مقدماتی را در مدرسه‌ی سن‌لویی شروع کرد و در سال ۱۳۰۶ ش از مـدرسه حقوق موفق به اخـد مـدرك لیسـانس گردیـد. سـپس به فرانسه رفت و در سال ۱۳۱۲ ش دکـترای حقوق گرفـت. بـه ایران مراجعـت کرد و در زمـان داور ریـاست اداره‌ی معـادن را بر عهــده گرفـت. بعــد از فـوت داور عهــده‌دار وزارت دادگستری شد و در تمام طول عمرش مشـغول به خدمات دولتی مختلف بوده است. در تمام مدت سمت استادی دانشگاه را داشت. وی در ابن‌بابویه در مقبره‌ی خانوادگی مدفون شد. اثر وی «حقوق جزا» است.[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۵۷۰ -۵۶۹/ ۲).

سمیعی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ادیب‌السـلطنه، در ۱۲۵۳ ش در رشت تولـد یـافت. پـدرش مرحوم میرزا حسن‌خـان ادیب‌السـلطنه از اعضای دیوانی بود و مدتها پیشـکاری امیرافخم همدانی والی کرمانشاه را بر عهده داشت. حسین وقتی به سن رشد رسید نزد معلمین خصوصی تحصیلات خود را نزد دو تن از عرفا و دانشـمندان معروف کرمانشاه به نام ابوالفقراء اصـفهانی و میرزای سالك ادامه داد و در ادبیات فارسی و اصول حکمت و ادبیات عرب معلوماتی کسب کرد و سـپس به اسـتدعای حسام‌الملك همدانی وارد دارالفنون ناصری شد و با سعی و مراقبت کامـل تحصـیلات خود را ادامه داد و در آموختن زبانهای خارجی و شـیوه‌ی نگارش و حسن خط جـد و جهـدی به کمال مبذول داشت.

در ۱۳۱۳ ه.ق در سن بیست‌سـالگی وارد وزارت خارجه شـد و در اداره‌ی عثمانی که از ادارات مهم وزارت خارجه بود، مشـغول به کار گردید و مدت ۱۵ سال در آن وزارتخانه در سـمتهای مختلف انجام وظیفه می‌نمود و مدتی نیز ریاست اداره‌ی دول غیرهمجوار را بر عهده داشت.

در ۱۳۲۸ ه.ق به وزارت داخله منتقل شـد و به سـمت مـدیرکل آن وزارتخانه مشـغول کار شد و پس از چندی معاون آن وزارتخانه گردید.

در انتخابات دوره‌ی سوم مجلس از طرف مردم رشت به نمایندگی رسید. حسین سمیعی که تازه پس از فوت پدر به ادیب‌السلطنه ملقب شده بود، پس از ورود به مجلس جزء فراکسیون دموکرات شد. عمر مجلس سوم زیاد دوام نکرد زیرا نائره‌ی جنگ بین‌المللی اول اندک‌اندک به ممالک شرق سرایت کرد و طولی نکشید که کشور ایران هم که بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود، به علت رقابت کشورهای خارجی مورد تجاوز قرار گرفته، اشغال شد. مجلس سوم تصمیم به مهاجرت گرفت، ادیب‌السلطنه نیز یکی از مهاجرین بود که ابتدا به قم و بعد به کرمانشاه رفتند و دولت موقتی به سرپرستی رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه تشکیل شد و ادیب‌السلطنه در آن دولت به وزارت داخله رسید. مهاجرین سپس به عثمانی رفتند و مدتی در آن کشور اقامت نمودند. سمیعی سرانجام به حلب رفت و مدتی در آن دیار اقامت داشت. در ۱۲۹۶ ش با سایر مهاجرین به ایران بازگشت و دور از کارهای سیاسی به مطالعه در ادبیات فارسی و زبان و متون عربی پرداخت و ضمنا به تشکیل انجمن ادبی مبادرت نمود. در کابینه‌ی سپهدار رشتی معاونت نخست‌وزیری را بر عهده گرفت و از طرف دولت مامور مذاکره با سران کودتا شد ولی در کرج توقیف و ماموریت خود را نتوانست انجام دهد. در خرداد ۱۳۰۰ ش در کابینه‌ی احمد قوام‌السلطنه، وزارت تجارت و فوائد عامه به عهده‌ی او قرار گرفت و تا بهمن همان سال در آن سمت باقی بود. مشیرالدوله جانشین قوام در کابینه‌ی خود پست وزارت تجارت و فوائد عامه را همچنان به ادیب‌السلطنه واگذار کرد ولی در کابینه‌ی بعدی که به ریاست مستوفی تشکیل شد شغل سمیعی، کفالت وزارت داخله بود.

مشیرالدوله جانشین قوام در کابینه‌ی خود پست وزارت تجارت و فوائد عامه را همچنان به ادیب‌السلطنه واگذار کرد ولی در کابینه‌ی بعدی که به ریاست مستوفی تشکیل شد شغل سمیعی، کفالت وزارت داخله بود.

در سال ۱۳۰۲ که سردار سپه رئیس‌الوزراء شد و یک سال بعد در ترمیم کابینه به وزارت عدلیه رسید. در ۱۳۰۴ ش به حکومت پایتخت منصوب شد و مدت دو سال در این سمت برقرار بود.

در کابینه‌ی حاج مخبرالسلطنه هدایت در ۱۱ خرداد ۱۳۰۶ به وزارت داخله منصوب شد و در ترمیم کابینه همچنان وزیر داخله بود تا اینکه در ۱۳۰۸ به استانداری آذربایجان رفت و دو سال در آن استان دنباله‌ی اصلاحات را گرفت مخصوصا برای ترویج زبان پارسی در آن سامان زحمات زیادی متحمل گشت و آثار نیکوئی به یادگار گذاشت.

در ۱۳۱۰ ادیب‌السلطنه مدتی کوتاه وزیر اقتصاد شد تا اینکه در ۱۳۱۱ پس از عزل و بازداشت تیمورتاش که عنوان وزیر دربار منسوخ گردید، به دربار رفت و عملا وظایف وزیر دربار را انجام می‌داد و تا سال ۱۳۱۸ که جم به وزارت دربار تعیین گردید، در این سمت باقی بود. ادیب‌السلطنه در خلال خدمت در دربار، ریاست سازمان پیش‌آهنگی را نیز بر عهده داشت و در ۱۳۱۴ پس از تشکیل فرهنگستان، به نیابت آنجا تعیین گردید و با کمک و همکاری سایر دانشمندان در احیاء زبان پارسی سره اقدامات موثری معمول داشت. در ۱۳۱۹ ادیب‌السلطنه با سمت سفیرکبیر ایران به افغانستان رفت و قریب دو سال در این سمت باقی ماند. پس از بازگشت، به ریاست فرهنگستان رسید ولی دیگر نه تنها این سازمان فرهنگی فعالیتی نداشت، بلکه بی‌جهت مورد انتقاد قرار می‌گرفت.

در بهمن ۱۳۲۱ وزیر مشاور کابینه‌ی سهیلی شد و در تیرماه سال ۱۳۲۲ وزارت کشور گرفت ولی فقط مدتی کوتاه در این سمت باقی ماند. در آن سال مجددا به دربار رفت و به ریاست تشریفات منصوب شد. ادیب‌السلطنه در سال ۱۳۲۸ در انتخابات دوره‌ی اول سنا، به سناتوری گیلان رسید و در همین سمت در سال ۱۳۳۲ در سن ۷۹ سالگی درگذشت.

حسین سمیعی یکی از افراد موجه و مولق و دانشمند دوران مشروطه است. وی قریب ۶۰ سال در مشاغل مهم سیاسی و اداری انجام وظیفه کرد که ۴۰ سال آن در مقامات وزارت و استاندار و سفارت بود. با وجودی که متجاوز از ده مرتبه به مقام وزارت رسید، مع‌الوصف شهرت ادب و قدرتش در سرودن شعر و تسلط او به زبان و ادبیات پارسی، شخصیت سیاسی او را تحت‌الشعاع قرار داده است و در محافل مختلف به نام یک دانشمند و ادیب بیشتر از یک سیاستمدار معروف می‌باشد. سمیعی مردی نیک‌نفس و

صحیح‌العمل بود. اخلاف او همه از دانشمندان بودند. پدرش نیز بالاستحقاق لقب ادیب‌السلطنه داشت. در کمک به مردم و مستمندان مضایقه‌ای نمی‌نمود. در مشاغل مهم سیاسی و اجرائی خود هرگز نسبت سوئی به او داده نشده است. مردی متقی و زاهد و محافظه‌کار بود. از لحاظ مالی و ثروت پدری در رفاه زندگی می‌کرد.

ادباء و شاعران مورد احترام او بودند. چند انجمن ادبی تشکیل داد و با وجود گرفتاری‌های سیاسی در آنها مشارکت می‌کرد، اشعار سخن‌سرایان را تصحیح می‌نمود.

از مرحوم ادیب‌السلطنه آثار منظوم و منثور زیادی باقی مانده است. مهمترین اثر وی کتاب آئین نگارش است که مدتها در مدارس تدریس می‌شد. خاطرات سفر مهاجرت او هم چاپ شده است. مرحوم سمیعی در اشعار خود عطا تخلص می‌کرد و دیوان اشعارش به چاپ رسیده است.

(منسوب به سمیع) حسین ملقب به ادیب‌السلطنه متخلص به عطا، از خانواده سمیعی، و از ادبا و رجال دوره معاصر (و. رشت ۱۲۹۳ ه.ق- ف. ۱۳۷۳ ه.ق./ ۱۳۳۱ ه.ش.). وی دوران طفولیت را در کرمانشاه و تهران به سر برد، و بعد از پدرش به مشاغل دولتی پرداخت. و به وزارت (وزیر کشور ۱۳۰۶ و ۱۳۹۱، وزیر خارجه ۱۳۱۶ و وکالت مجلس شوری و سناتوری رسید. وی شاعر بود و دیوانی دارد و مدتی انجمن ادبی تهران تحت سرپرستی او اداره میشد. از تألیفات او رساله «جان کلام» و دیگر رساله‌ایست در دستور زبان فارسی.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سمیعی، سعید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۴ ش در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی گردید و از آنجا فارغ‌التحصیل شد. چند سال در وزارت امور خارجه خدمت می‌کرد، بعد به وزارت دارائی انتقال یافت و مشاغلی از قبیل معاون خزانه‌دار و پیشکاری مالیه فارس و ریاست حسابداری وزارت پست و تلگراف را طی نمود. در سال ۱۳۱۵ به وزارت کشور منتقل شد و فرمانداری کل کردستان را بر عهده گرفت. پس از دو سال در سنندج با مقام مدیرکلی به تهران بازگشت و در سال ۱۳۱۸ معاون و بعد کفیل وزارت کشور گردید، یک سال در این سمت بود که با فرمانداری تهران شغل او تغییر نمود. سه سال فرمانداری تهران با او بود، مجددا معاون وزارت کشور شد و در سال ۱۳۲۵ به استانداری استان مازندران معرفی گردید و چند سالی در مازندران بود. سعید سمیعی از ماموران محافظه‌کار و قدرت‌طلب و خودخواه محسوب می‌شد و همیشه در فکر گرفتن شغل و مقام بود. هیچ موقع در محل ماموریت خود موفق به انجام کار شایسته‌ای نگردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سمیعی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا مهدی‌خان ابتهاج سمیعی مالک و بازرگان، در ۱۳۰۹ در رشت متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران به اتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل عازم آمریکا شد و وارد دانشگاه استانفورد و دانشگاه کالیفرنیا شد و در رشته‌ی پزشکی فارغ‌التحصیل گردید. در سال ۱۳۳۵ دانشکده‌ی طب کورنل را در رشته‌ی بیماری و جراحی قلب به اتمام رسانید و مدتی نیز در مراکز پزشکی بیمارستان پیتربرنت برنگهام در ماساچوست و بیمارستان عمومی دانشکده پزشکی هاروارد کارآموزی نمود و تجربه اندوخت. پس از بازگشت به ایران از سال ۱۳۴۳ به مدت چهار سال با سمت استادی در دانشکده پزشکی تهران به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۴۳ همزمان با تدریس در دانشگاه، به معاونت وزارت بهداری منصوب گردید.

دکتر عبدالحسین سمیعی یکی از موسسین بیمارستان پارس در تهران بود و ریاست این بیمارستان مجهز و درجه‌ی اول را در دو نوبت عهده‌دار شد.

در اردیبهشت ۱۳۵۳ در ترمیم کابینه‌ی امیرعباس هویدا به سمت وزیر علوم و آموزش عالی منصوب گردید و در آن وزارتخانه اقدامات چشمگیری انجام داد. از اقدامات پزشکی دیگر دکتر سمیعی، تاسیس دانشگاه در گیلان بود و مدت چهار سال ریاست آن دانشگاه را عهده‌دار بود و دانشکده‌ی پزشکی مجهزی در آن دانشگاه ایجاد نمود. یکی از اهداف ایجاد این مرکز انعقاد قرارداد با مایوکلینیک بود تا روزانه تعداد بسیاری بیمار مورد معاینه‌ی کامل و کنترل پزشکی قرار گیرند. دکتر عبدالحسین سمیعی در سال ۱۳۵۷ به آمریکا مراجعت نمود و به عنوان استاد علوم پزشکی در دانشگاه کورنل فعالیت خود را آغاز نمود و پس از چندی به ریاست‌بخش وست‌چستر برگزیده شد و عنوان استاد ممتاز و عالی طب دانشگاه کورنل را به خود اختصاص داد.

دکتر سمیعی در تشکیلات و مجامع مختلف و مهم پزشکی بین‌المللی عضویت داشت و تالیفات و کتب مختلفی در زمینه‌ی پزشکی از خود باقی گذاشت و سرانجام در سال ۱۳۷۹ در سن ۷۰ سالگی به بیماری سرطان در آمریکا درگذشت. وی در سال ۱۳۴۵ در سن ۷۰ سالگی به بیماری سرطان در آمریکا درگذشت. وی در سال ۱۳۴۵ با خانواده‌ی خسروشاهی پیوند زناشوئی بست و دو فرزند از او باقی ماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سمیعی، عطاءالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا ابراهیم مدبرالدوله در ۱۲۷۲ در تهران متولد گردید. پس از آنکه دوره‌ی تحصیلات متوسطه را طی کرد، برای تحصیل در رشته‌ی کشاورزی به اروپا رفت و در بلژیک دوره‌ی دانشکده‌ی کشاورزی را طی نمود در ۱۳۰۰ وارد خدمات دولتی شد. چندی در وزارت کشور و بعد در وزارت صحیه‌ی آن روز به خدمت اشتغال ورزید. در همان زمان، مدرسه‌ی طب تهران را پایان داد و رئیس کل حسابداری شد. در ۱۳۰۵ برای خرید لوازم جراحی و تکمیل تحصیلات به اروپا رفت و ضمن تحصیل، معاون سرپرست محصلین در اروپا شد. پس از مراجعت به ایران، چندی پزشک موسسات دولتی بود تا اینکه در دوره‌ی هشتم، کاندیدای انتخابات شد و از فومن به وکالت مجلس رسید و مجموعا شش دوره نمایندگی مجلس داشت. در حین نمایندگی مجلس، مدتی رئیس بهداری بانک ملی شد و چند سال نیز عضو انجمن شهر تهران بود.

وفات وی در سال ۱۳۲۳ در اثر کسالت قلبی، در سن ۵۱ سالگی اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سمیعی، عنایت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۷ در رشت متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در آنجا پایان داد و وارد مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی گردید و دوره‌ی آن را به اتمام رسانید. آنگاه به اروپا رفت و در رشته‌ی حقوق ادامه‌ی تحصیل داد. در ۱۲۹۳ در دستگاه دولت استخدام گردید. چندی رئیس معارف و اوقاف گیلان شد. بعد در وزارت کشور مدیر اداره‌ی شرق گردید. از آنجا به مقام مدیرکلی وزارت معارف منصوب شد. هنگامی که رضاخان سردار سپه به نخست‌وزیری رسید، ریاست دفتر نخست‌وزیری و ریاست کابینه‌ی هیئت وزیران را به او سپرد. در اوایل سلطنت رضاشاه، معاون وزارت کشور گردید، بعد معاونت وزارت معارف به عهده‌ی او قرار گرفت. مدتی وزیر مختار در بغداد بود، تا به تهران احضار و کفالت وزارت اقتصاد ملی را عهده‌دار شد. بعد وزیر مختار ایران در برلن و رئیس هیئت اعزامی ایران در کمیسیون اقتصادی جهان گردید. در سال ۱۳۱۴ مجددا پست وزیر مختاری ایران و در عراق را عهده‌دار شد. در ۱۳۱۵ در کابینه‌ی جم به وزارت امور خارجه منصوب گردید. در سال ۱۳۱۷ با بیماری سرطان در برلن درگذشت. وی قبلا مدبرالدوله لقب داشت. سمیعی به هنگام ریاست دفتر سردار سپه، توانست اعتماد کامل او را نسبت به خود جلب کند و فوق‌العاده مورد اعتماد بود. به زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی تسلط داشت.

عنایت‌اللّه، از رجال دوره پهلوی (ف. ۱۳۱۶ ه.ش.) وی در عهد رضاشاه پهلوی به مقامات متعدد از جمله معاونت وزارت فرهنگ و وزارت امور خارجه (۱۳۱۶ ه.ش.) رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سمیعی، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۷۵ متولد شد. پس از انجام تحصیلات وارد وزارت امور خارجه شد. پس از طی مراحل اداری در تهران، چندی رئیس اداره‌ی جامعه‌ی ملل و چندی رئیس حقوقی و زمانی رئیس کل تشریفات بود. بعد وزیر مختار در بلژیک شد. از سال ۱۳۳۰ در سمت معاون وزارت امور خارجه انجام وظیفه می‌کرد. چندی کفالت داشته پس از آن وزیر مختار در آرژانتین و سپس سفیرکبیر در شوروی گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سمیعی، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابراهیم نبیل سـمیعی (نبیل‌الملک)، متولد سال ۱۲۹۵ ش است. تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه را در تهران انجام داد و در سال ۱۳۱۴ از طرف بانـک ملی ایران برای ادامه‌ی تحصـیل در رشـته‌ی حسابـداری عازم انگلسـتان شـد و مـدت ۸ سال دره‌ی تخصصـی حسابـداران قسم‌خورده را طی کرد و در سـال ۱۳۲۲ پس از احراز موفقیت به ایران بـاز گشت و در بانك ملی ایران مشـغول خـدمت شد.

پس از چند سال خدمت در اداره‌ی مرکزی بانك ملی به علت بعضـی از فعالیتهای سیاسـی، چند تن از ماموران تحصیلکرده‌ی بانك ملی از تهران تبعیـد شدنـد، سـمیعی در راس آنهـا قرار داشـت و ظـاهرا بـا سـمت معـاونت بانـك ملی به زاهـدان اعزام شـد. تلاش ادیب‌السلطنه سمیعی جد وی به جائی نرسید.

چنـد سال در زاهـدان بود، پس از آنکه به تهران بازگشت، به ترتیب معاون و رئیس اداره‌ی خارجه شد و بعد مشاور مدیرکل بانك ملی گردید. در ۱۳۳۷ به معاونت بانك رسـید و چند سالی در این سمت بود که بانك توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران تشکیل یافت و سـمت مهـدی سـمیعی در آن بانك معاونت بود. بعد رئیس سازمان برنامه شد و مجددا به بانك مرکزی برگشت. پس از انتصاب ناصـر عـامری به دبیرکلی حزب مردم، سـمیعی به جـای او رئیس بانـك توسـعه‌ی کشـاورزی گردیـد. بانك مزبور در زمان تصـدی سمیعی، گسـترش فوق‌العـاده‌ای یـافت و اعتبـارات سـنگینی از طرف دولـت در اختیـار آن قرار گرفـت. ظـاهرا بانـك تـابع وزارت کشاورزی بود ولی خطمشـی و اقـدامات آن منبعث از دولت گردیـد. مبالغ هنگفتی وام به افراد متنفـذ دادند، حتی برای گردش کار فروشـگاه‌های زنجیره‌ای که مربوط به احمد خیامی بود، بانك توسـعه‌ی کشاورزی وامی در حدود یك میلیارد تومان پرداخت کرد. سمیعی اهـل سوءاسـتفاده و جمـع مـال مطلقـا نبود و زنـدگی سـاده خود را بـا حقوق اداری اداره می‌کرد. وی تـا آخر عمر همسـری انتخاب نکرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سمیعی، همایون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابراهیم نبیل سـمیعی، در ۱۲۹۹ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصـیلات مقدماتی و متوسـطه از دانشکده حقوق تهران در رشـته‌ی سیاسـی لیسـانس گرفت و به اسـتخدام وزارت امور خـارجه درآمـد و پس از طی مراحـل اداری، دبیردوم و سـپس دبیر اول سفارت ایران در لندن شد. سپس به معاونت اداره سازمان ملل متحد منصوب گردید. چندی هم عهده‌دار معاونت اداره چهارم بود و پس از آن معاون اول عهود حقوقی وزارت امور خارجه شـد و بعد به ریاست رسـید. از دیگر مشاغل وی رایزنی در چند کشور بود. چنـدی هم عهـده‌دار مقام مـدیرکلی شـد تا سـرانجام به معاونت وزارت امور خارجه منصوب گردید. پس از معاونت در چند کشور اروپائی به سـفارت رسـید که عبارتند از سـفیرکبیری ایران در لهستان و یوگسلاوی و دانمارك. همایون سمیعی در ۱۳۶۳ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سنباد

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(سنداد) مجوس (مقت. ۱۳۷ ه.ق./ ۵۶ -۷۵۵ م.). وی پس از قتل ابومسلم به امر منصور خلیفه که یکی از طرفداران او بود علم طغیان برافراشت. اگرچه وی ظاهرا آیین جدیدی نیاورد و معروف به مجوس بود و نحوه اعتقاد او هم به ابومسلم معلوم نیست، مع ذلک عده بسیار از پیروان ادیان و مذاهب مختلف تحت لوای او جمع شدند. سنباد قصد خود را برای پیشروی به سوی حجاز و انهدام کعبه اعلام نمود. و از نیشابور حرکت کرد، قومس و قم و ری را متصرف شد و گروه بسیار از مزدکیان و مجوسان طبرستان گرد او جمع شدند. عده اتباع او را در حدود ۱۰۰۰۰۰ تن نوشته‌اند. شورش او فقط ۷۰ روز طول کشید و در این مدت فتوحات بسیار کرد و عاقبت یکی از سرداران منصور خلیفه به نام جوهر بن مراد او را در نزدیکی همدان شکست داد و ۶۰۰۰۰ تن از اتباع او را به قتل رسانید.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سنجابی، کریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۳ ش)، نویسنده و استاد دانشگاه. وی در رشته حقوق و علوم سیاسی مدرک لیسانس و از دانشگاه پاریس دکتری گرفت. استاد حقوق اداری و اقتصاد در دانشکده‌ی حقوق بود. از آثار وی: «جزوه اقتصاد سال اول دانشکده‌ی حقوق»؛ «حقوق اداری».[۱]

استاد، محقق.

تولد: ۱۲۵۸، کرمانشاه.

درگذشت: تیر ۱۳۷۴، آمریکا.

کریم سنجابی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در زادگاهش، در دارالفنون ادامه‌ی تحصیل داد و سپس از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل گردید. آنگاه برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و در رشته‌ی حقوق اقتصاد دکتری (رساله‌ی او به زبان فرانسوی درباره‌ی اصطلاحات ارضی بود که در سال ۱۳۱۳ نوشته شده است) گرفت. پس از بازگشت به ایران (پس از اخذ مدرک دکتری) در دانشکده‌ی حقوق به تدریس پرداخت و سال‌ها استاد رشته‌ی حقوق اداری بود.

دکتر کریم سنجابی در دوره‌ی ۲۶ مجلس شورای ملی از طرف مردم کرمانشاه به نمایندگی مجلس انتخاب شد. دکتر محمد مصدق در روز ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۳۰ هیئت دولت خود را تشکیل داد و به مجلس شورای ملی معرفی نمود. دکتر کریم سنجابی در این کابینه به وزارت فرهنگ منصوب شد. این هیئت دولت مدت نه ماه بر سر کار بود. دکتر مصدق در ۵ دی ماه همان سال به ترمیم هیئت دولت اقدام و دکتر محمود حسابی به جای دکتر سنجابی وارد هیئت دولت شد. دکتر کریم سنجابی از اعضای جبهه‌ی ملی بود. در خلع ید از شرکت نفت سابق و ملی شدن صنعت نفت فعالیت داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ همراه با دیگران دستگیر و بازداشت شد. علاوه بر این دستگیری، وی چند بار دیگر نیز به زندان افتاد. وی در ابتدای دوره‌ی دوم فعالیت خود حزب میهن را تأسیس کرد و بعد به همراهی چند تن دیگر حزب ایران را به وجود آورد.

از جمله آثار او کتابی است به نام امیدها و ناامیدی‌ها (لندن، ۱۳۶۹) که حاوی خاطرات اوست. از آثار دیگر او است: جزوه‌ی اقتصاد سال اول دانشکده‌ی حقوق (۱۳۲۱)؛ حقوق اداری (۱۳۳۴).

در اوج تظاهرات مردم در انقلاب اسلامی به دکتر کریم سنجابی پیشنهاد تشکیل هیئت دولت و عضویت در هیئت دولت و ریاست شورای سلطنت داده شد که از پذیرش آنها خودداری کرد. در همان زمان کریم سنجابی دستگیر و به زندان افتاد که در آذر سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و به تجدید حیات جبهه‌ی ملی اقدام کرد. پس از انقلاب اسلامی، دکتر کریم سنجابی در دولت موقت مهندس مهدی بازرگان مدتی عهده‌دار وزارت امور خارجه بود.

وزیر، وکیل مجلس، استاد دانشگاه عضو و رئیس جبهه ملی، مخالف محمدرضا پهلوی. در ۱۲۸۳ در کرمانشاه تولد یافت. پدرش قاسم‌خان سردار ناصر رئیس ایل سنجابی بود که مدتها در دوران سلطنت رضاشاه در زندان و تبعید به سر می‌برد. سنجابی پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی حقوق تهران شد و از مدرسه‌ی مزبور لیسانس اداری گرفت و جزء اولین دسته محصلین دولتی به اروپا اعزام شد و در پاریس ادامه‌ی تحصیل داد و دکترای حقوق دریافت نمود. پس از ورود به ایران، در ۱۳۱۳ به دانشیاری دانشکده جدیدالتاسیس حقوق و علوم سیاسی انتخاب شد. پس از ۵ سال به مقام استادی و تدریس در دانشگاه رسید و بعد با حفظ سمت، به خدمت در وزارت معارف درآمد و مشاغلی در آن وزارتخانه پست سرگذاشت. چندی کفیل دبیرستان دارائی، مدتی کفیل ریاست آموزش متوسطه و زمانی ریاست اداره‌ی آموزش عالی را داشت. در ۱۳۲۱ به معاونت دانشکده‌ی حقوق و در ۱۳۲۵ به ریاست دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی با رای استادان انتخاب گردید.

از ۱۳۲۸ که موضوع ملی شدن صنعت نفت مورد توجه قرار گرفته و نطفه‌ی جبهه ملی بسته شد، سنجابی عضویت جبهه را پذیرفت و از اعضای فعالی جبهه گردید. در ۱۳۳۰ که مصدق ماموریت اداره‌ی امور کشور را بر عهده گرفت، او را به سمت وزیر فرهنگ معرفی کرد. سنجابی یک سال مقام وزارت داشت، نه تنها قدمی برای فرهنگ کشور برنداشت، بلکه اوضاع آشفته‌ی آن وزارتخانه را آشفته‌تر کرد و سرانجام آنجا را ترک نمود. در ۱۳۳۱ به هنگام طرح مسئله‌ی ملی شدن صنعت نفت در دادگاه لاهه، در معیت مصدق به آنجا رفت و قاضی اختصاصی ایران بود.

در انتخابات دوره‌ی هفدهم، از کرمانشاه به وکالت مجلس انتخاب شد و عضویت فراکسیون جبهه ملی را داشت. پس از سقوط مصدق، وی تحت تعقیب قرار گرفت، مدتها به حالت اختفاء می‌زیست، سرانجام به شفاعت حشمت‌الدوله والاتبار که نفوذی فوق‌العاده بر شاه داشت، خود را معرفی نمود و همان روز آزاد شد و کرسی استادی دانشکده‌ی حقوق را مجددا به او دادند. سنجابی تا سال ۱۳۴۲ فعالیتی نداشت و اساسا با سایر اعضای جبهه ملی حشر و نشر نمی‌نمود، ولی از آن سال به بعد وارد مبارزات سیاسی شد. گاهی پنهان و زمانی آشکار به مبارزه ادامه می‌داد و در جلسات جبهه ملی شرکت می‌نمود. چند بار مورد تعرض واقع شد، چندی در زندان به سر برد و مدتی تحت‌نظر بود تا اینکه در ۱۳۵۷ رهبر جبهه ملی ایران شد و مبارزه‌ی جبهه ملی علیه شاه و رژیم را او علنی ساخت. در آن سال فعالیتی چشمگیر داشت و معتقد بود شاه باید سلطنت کند نه حکومت. چندی سفر به خارج نمود. در آبان‌ماه چند روزی طبق ماده‌ی پنج حکومت نظامی بازداشت شد. چند جلسه طولانی ملاقات با سپهبد مقدم رئیس ساواک داشت، سرانجام روزی به اتفاق او به دیدار شاه رفتند، بنا به نوشته‌ی شاه، او دست شاه را بوسیده و از اعمال گذشته‌ی خویش اظهار ندامت کرده و شاه تکلیف نخست‌وزیری به او می‌کند که موکول به مطالعه و پاسخ می‌شود ولی جو زمان اجازه‌ی قبول چنین سمتی را که صمیمانه خواستار آن بود، نداد.

سنجابی مردی کم‌استعداد و استادی کم‌سواد بود. هیچگونه تحقیق علمی در کار خود نکرد. چهل سال تدریس حقوق اداری با او بود، هرگز نخواست کتابی در این زمینه با پیشرفتهای روز تهیه کند. چند صفحه جزوه‌ی ناقص را به صورت فتوکپی بین دانشجویان تقسیم می‌کرد. وی در اواخر عمر خاطرات خود را به رشته تحریر درآورد و آن را انتشار داد. در ۱۳۷۵ در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۶۶ -۶۵ /۵).

سند، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد سند

محل تولد : بحرین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

حدود چهار سال و نیم سن داشتم که به دبستان رفتم . پانزده سال و نیم داشتم که دیپلم گرفتم. سپس عازم لندن شدم و فوق دیپلم هندسه را در سال اول گرفتم. در سال دوم موارد اضافی را فرا گرفتم تا در دانشکده تخصصی امپریال وارد شوم ولی در نزدیک اواخر سال دوم تصمیم به رفتن به حوزه علمیه قم را گرفتم. با ورود به حوزه ، با تمام جدیت ، شبانه روز و پنجشنبه و حتی جمعه و تعطیلات ، همیشه مشغول تحصیل بودم و همه متون قدیمه مانند قوانین، شرح نظام، مطول و شمسیه و هیئت چغمین و عروقی و غیره را فرا گرفتم البته کتابهای مقدمات را خودم به تنهایی فرا گرفتم چون در دبیرستان جزو مواد درسی بود و با آنها آشنا بودم.

در مدت سه سال و نیم ، سطوح عالیه را به اتمام رساندم که البته ساعات کاری این سه سال و نیم معادل ساعتهای درسی حوزه در هفت سال برآورد میشود . سپس درسهای خارج آقایان روحانی و میرزا هاشم آملی و وحید خراسانی ، در بیع و اصول الفاظ و صلاهٔ و اصول عملیه و فلسفه اسفار و سپس بخصوص نزد آقای جوادی آملی و اشارات هم پیش آقای حسن زاده آملی و همراه این سالها درسهای آقای گلپایگانی که درقضاء و شهادات و حدود بود را، در تعطیلات فرا گرفتم و قضا و شهادات آقای تبریزی و همچنین طهارت و غیره آنها .

در اواخر حضور درسی دو سال نزد آقای علامه فانی اصفهانی اصول فشرده و بیع و مکاسب محرمه و قضاء و خلل صلاهٔ و غیره همچنین بحثهای تعطیلی آقای روحانی شرکت داشتم که در خلل صلاهٔ و قواعد اصولی بود و در اواخر سه سال فقه طهاره و اصول عملیه و جلسه استفتاء آقای تبریزی شرکت داشتم سپس بدستور استاد آقای روحانی و میرزا هاشم آملی شروع به تدریس بحث خارج نمودم.البته شروع تدریس بحث خارج فقه و اصول همگام با دو سال اخیر حضور اینجانب در درسهای آقایان بود و همینطور تدریس منظومه ملا هادی مرتبه دوم بود. سپس اشارات بوعلی و سپس شفاء بوعلی و سپس اسفار که چندین جلد آنرا تا بحال تدریس داشتم و همینطور یک دوره عقاید در امامت در طی چهار سال، همینطور تدریس مسائل مستحدثه در تعطیلات پنج شنبه و جمعه که اکنون هم ادامه دارد و بحث کتاب حج دو دوره (خلاصه و مفصل) در تعطیلات داشتم و دوره اصول از اول الفاظ تا آخر استصحاب ، در طی ۱۲ سال . بسیاری از این بحثها بچاپ رسیده و در زمینه مسائل مستحدثه متعدد و بسیاری از شاگردان حاضر در بحث بدرجه تدریس کفایه و مکاسب و رسائل بلکه تدریس تقریرات رسیده و بسیاری از آنها دارای تالیفات متعدد در زمینه های مختلف هستند.در زمینه مقالات و سخنرانی ها در شهرها و کشورهای مختلف شرکت داشته ام.

سنک، اسماعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدحسین سنک ملاک، در ۱۲۶۷ ش در مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در ایران پایان داد، آنگاه برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا

رفت و مدت ده سال در سویس در رشته‌ی طب تحصیل نمود. بعد از مراجعت به ایران، مدت کوتاهی به شغل طبابت پرداخت و خیلی زود طبابت را به سیاست تبدیل کرد. در دوره‌ی ششم به وکالت مجلس شورای ملی رسید و مجموعا هشت دوره (۱۶ سال) وکالت مجلس داشت. بعد از افتتاح مجلس سنا، یک دوره هم به سناتوری مازندران برگزیده شد. وی مردی ثروتمند، خوش‌نیت، کم‌تهور و بی‌آزار بود. حدود سال ۱۳۴۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سنندجی، عبدالحمید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سالار سعید از ملاکین درجه اول کردستان، در ۱۲۸۰ در سنندج تولد یافت. تحصیلات ابتدائی را در سنندج و تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی آمریکائی تهران پایان برد. چندی در اروپا به مطالعه و سیاحت گذرانید. در دوران سلطنت رضاشاه از محترمین و بزرگان کردستان بود. در دوره‌ی چهاردهم از سنندج به وکالت مجلس رسید و ادوار شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم و بیستم وکیل بود. غالبا در مجلس ریاست کمیسیون امور خارجه را عهده‌دار بود. وی به زبانهای فرانسه و انگلیسی تکلم می‌کرد و بسیار خیر بود. وفات او بعد از سال ۱۳۴۰ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سوادکوهی، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیرموید پسر شعاع‌الملک از رجال و متنفذین منطقه‌ی مازندران، در ۱۲۳۳ ش تولید یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی دارالفنون شد و دوره‌ی کامل مدرسه را در رشته‌ی نظام پایان برد. پس از چندی از طرف ناصرالدین‌شاه به ریاست ایل سوادکوه و پادگان آنجا منصوب شد ولی خود در تهران غالبا در دربار به سر می‌برد و جزء همراهان شکار شاه بود. در زمان مظفرالدین‌شاه، به سوادکوه رفت. در میان ایل خود زندگی می‌کرد. در ۱۳۲۹ که محمدعلی میرزا به قصد تصرف تهران وارد گمش تپه شد، سردار موید او را همراهی نمود ولی محمدعلی میرزا کاری از پیش نبرد و از ایران خارج شد. امیرموید در دوره‌ی سوم قانونگزاری، از طرف مردم ساری به وکالت انتخاب گردید و جزء مهاجرین مجلس در جنگ بین‌المللی اول بود. وقتی در ۱۲۹۷ وثوق‌الدوله به نخست‌وزیری رسید، برای امنیت بخشیدن به مملکت و خاتمه دادن به حکومت ملوک‌الطوایفی، دستور داد

امیرموید را که در منطقه‌ی

مازندران همه‌کاره بود، به تهران انتقال دادند. چندی تحت‌نظر بود ولی در دولت مشیرالدوله به مازندران بازگشت و مشغول تهیه‌ی قشون و نیرو گردید تا در فرصت مناسب حکومت را در دست بگیرد. چند ماهی پس از کودتای ۱۲۹۹ که توسط میرپنج رضاخان انجام گرفت، امیرموید که رئیس ایل و قوای سوادکوه بود، تحریک شد که یکی از نفرات ایل او بتواند تهران را تصرف کند و او همچنان در سوادکوه باقی بماند، لذا تدارکی که از لحاظ سرباز و نفر و اسلحه از قبل دیده بود کامل کرد و سر به طغیان برداشت و قصد حمله به تهران و در دست گرفتن حکومت را داشت. در همان هنگام میرزا کوچك‌خان در جنگل رشت به تجهیزات پرداخت و ساعدالدوله در تنکابن را به سرتیپ زاهدی سپرد و میرپنج احمدآقاخان امیراحمدی را به سراغ امیرموید فرستاد. امیراحمدی با افراد تحت فرماندهی خود در «سرخورآباد» که خانه‌ی امیرموید بود جنگ را شروع کرد. حمله‌ی اول به طوری ناگهانی و شدید صورت گرفت که امیرخانه و زندگی خود را ترك کرد و به طرف ارفع‌کوه کشید. امیراحمدی تمام خانه و زندگی امیر را به آتش کشید و اثری از آن باقی نگذاشت. در تعقیب او جنگ را ادامه داد، غالب نفرات امیرموید در این نبرد کشته شدند و گذشته از اینکه غائله فرونشست، او را دستگیر و به تهران آوردند. پس از چندی به کرمانشاه تبعید شد.

در ۱۳۰۳ دو تن از پسرانش به نام هژبرالسلطان و سهم‌الممالك در مازندران علم مخالفت برافراشتند ولی این بار نیز شکست خورده، در گرگان دستگیر و بلافاصله اعدام گردیدند.

امیرموید پس از اعدام فرزندان خود بیمار شد و شاه به او اجازه داد برای معالجه به اروپا برود. چندی در آلمان به سر برد. پس از بازگشت در ۱۳۱۱ در تهران درگذشت. روی‌هم رفته مرد عاقل و وطن‌پرستی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سواری، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال ۱۳۴۱ در دشت آزادگان (سوسنگرد) به دنیا آمد. تولدش موجی از سرور و شادمانی در خانواده به وجود آورد. او در دامان پدر و مادری مومن و متدین رشد و نمو کرد.

او دوران شیرین کودکی و نوجوانی‌اش را در زادگاهش گذراند. نوجوانی فوق‌العاده منضبط و مهربان و به شدت دوستدار مومنین و اهل تقوا بود. او ظلم و ستم رژیم شاهی را لمس و به انواع مختلف، انزجار خود را از رژیم ابراز می‌کرد. تا این‌که با پیروزی انقلاب اسلامی، طعم شیرین ایام‌الله دهه فجر را چشید.

کاظم شاهد حمله خونین و ناجوانمردانه ارتش عراق به خاك کشورمان بود. او دید ارتشی که مدعی دفاع از خلق عرب است، چه سان ظالمانه و بی‌رحمانه و در اوج قساوت، کودك، نوجوان، پیر و جوان را به خاك و خون می‌کشد.

او شاهد بود که چگونه سوسنگرد، بستان، هویزه، خرمشهر، آبادان در زیر شلاق‌های دشمن گلگون شدند این تجارب و ناملایمات، از او انسانی صبور و با تجربه ساخت. او با تمام توان، به دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی و پیروی از خط سرخ ولایت فقیه پرداخت. در آن مقطع، به جمع مدافعان انقلاب پیوست و به دفاع خود در جبهه‌های جنوب تداوم بخشید، و سرانجام آن جوان رعنا و فرمانده گردان آموزشی تیپ ۶۲ خیبر در منطقه عملیاتی والفجر هشت در غروب ۱۳۶۶/۲/۱۸ به آرزوی دیرین خود رسید و شهد شهادت را چشید؛ همان که تمام فکر و ذکرش بود.

برگرفته از کتاب :شهیدان

سهامی، صدرالملوک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از نواده‌های سهام‌الدوله والی خراسان و نایب‌التولیه آستان قدس رضوی، در حدود سال ۱۳۰۰ در شهر مشهد متولد شد و در مدارس جدید مشغول تحصیل گردید و علاوه بر تحصیلات جدید نزد معلمین خصوصی به تعلیم ادبیات فارسی پرداخت و روی‌هم‌رفته زنی فاضله و ادیب گردید. در میانسالی به فعالیت اجتماعی پرداخت و دوره‌ی ادبیات را در دانشگاه مشهد به پایان برد. وقتی وزارت آبادانی و مسکن تشکیل شد، وی در آن وزارتخانه مقام مدیرکلی گرفت و در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم از خواف به نمایندگی مجلس انتخاب گردید.

خانم صدرالملوک سهامی در جوانی به نکاح مرحوم علی بزرگ‌نیا بازرگان معروف مشهد درآمد. بزرگ‌نیا گذشته از شغل تجارت، چندین دوره وکیل مجلس بود و شعر هم می‌سرود. بنابراین صاحب ترجمه بیشتر به نام بزرگ‌نیا خوانده می‌شود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سهرابی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۴، مرتبه علمی: استاد، رشته: مهندسی شیمی، دانشکده: مهندسی شیمی، دانشگاه: صنعتی امیرکبیر

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

فارغ‌التحصیل در رشته مهندسی شیمی با رتبه اول از دانشکده فنی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۷، دکترا در رشته مهندسی شیمی از انگلستان در سال ۱۳۵۱.

مرتبه علمی:

استادیار تمام وقت دانشگاه صنعتی امیرکبیر در سال ۱۳۵۱، دانشیار دانشگاه صنعتی امیرکبیر در سال ۱۳۵۶ و ارتقاء به درجه استادی مهندسی شیمی در سال ۱۳۶۳.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

فرآیندهای تخمیری، تهیه مواد مختلف، برنامه‌ریزی و آینده‌نگری، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر یک پایان‌نامه دکترا و ۱۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

ترمودینامیک، مهندسی واکنشهای شیمیایی، انتقال جرم و صنایع غذا.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۴، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴۳

زمینه علمی مقالات:

مدل‌سازی، واکنشهای چند فازی، ترمودینامیک و عملیات واحد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

سهروردی، ابوالفتوح یحیی

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۴۹- مقتول ۵۸۷ ق)، حکیم، صوفی، متکلم، ادیب، فیلسوف. ملقب به الموید بالملکوت و شیخ اشراق. وی در سهرود از توابع زنجان متولد شد. شهاب‌الدین یحیی سهروردی را غالبا شیخ اشراق یا المقتول یا شهید می‌نامند. وی اصول فقه را نزد شیخ مجدالدین جیلی استاد فخرالدین محمد رازی در شهر مراغه آموخت و مراتب عالیتر را در اصفهان نزد طاهرالدین قاری به پایان رساند. و چون در بسیاری از موارد با قدما خلاف اندیشیده و علی‌الخصوص در اصطلاحات خود از الفاظ و اصطلاحات دینی زرتشتی بسیار استفاده کرده است، متعصبان قوم، او را بالحاد متهم داشته و علماء حلب خون او را مباح شمردند. وی آثار متعدد به زبان فارسی و تازی دارد. وی بزرگترین فیلسوفی است که حکمت اشراق در آثار و روش فلسفی او به کمال رسید. وی تنها از افلاطون و پیروان طریقه‌ی او متاثر نبود بلکه از فلسفه‌ی متداول در ایران خاصه‌ی فلسفه‌ی متمایل به عرفان که در طریقت زردشت دیده می‌شود نیز استفاده کرد، که همان طریقه‌ی خسروانی است. وی منطق، بصائر ابن‌سهلان ساوی ر نزد ظهیرالدین قاری خوانده است. و در سفری که به ماردین از بلاد ترکیه داشته به زیارت فخرالدین ماردینی از بلاد ترکیه داشته به زیارت فخرالدین ماردینی عارف و حکیم رسیده وی به فرمان صلاح‌الدین ایوبی و به تحریک متعصبین در سن سی و هشت سالگی در حلب به قتل رسید. از آثار عربی وی: «البارقات الالهیه»؛ «التلویحات»؛ «التنقیحات»؛ «حکمه الاشراق»؛ «رساله فی اعتقاد الحکما»؛ «طوارق الانوار»؛ «قصه الغربه الغربیه»؛ «لوامع الانوار»؛ «الالواح العمادیه»؛ «المقاومات»؛ «المشارع و المطارحات»؛ «اللمحات» یا «اللمحه»؛ «الهیا کل النوریه»؛ «المبداء و المعاد» و غیره. از آثار فارسی او: «آواز پر جبریل»؛ «پرتونامه»؛ ترجمه «رساله الطیر» ابن‌سینا؛ «رساله العشق»؛ «روزی با جماعت صوفیان»؛ «صفیر سیمرغ»؛ «عقل سرخ»؛ «لغت موران»؛ «یزدان شناخت».[۱]

یحیی بن حبش بن امیرک ملقب به شهاب‌الدین و شیخ اشراق و شیخ مقتول و شهید و مکنی به ابوالفتح، حکیم معروف و محیی حکمت اشراق (و. سهرورد ۵۴۹- مقت. ۵۸۷ ه.ق.). وی حکمت و اصول فقه را نزد مجدالدین جیلی استاد فخر رازی در مراغه آموخت و در علوم حکمی و فلسفی سرآمد شد و به قوت ذکا وحدت ذهن و نیک اندیشی بر بسیاری از امور علمی اطلاع یافت، و چون در بسیاری از موارد خلاف رأی قدما گفته و از حکمت ایرانی و اصطلاحات دین زردشتی استفاده کرده، متعصبان او را با لحاد متهم کردند و علمای حلب خون او را مباج شمردند. صلاح‌الدین ایوبی فرمانروای مصر و شام فرمان داد تا او را به قتل رسانند و وی در حبس در سن ۳۸ سالگی خفه شد. سهروردی آثار متعدد به فارسی و عربی دارد. مهمترین آنها از این قرارند: منطق التحلویحات، کتاب التلویحات، کتاب المقاومات، کتاب المشارع والمطارحات، حکمهٔ الاشراق (ه.م.) رسالهٔ فی اعتقاد الحکماء قصهٔ

الغربـة الغربیـة، آواز پر جبرئیل، رسالـة العشق، لغت موران، صـفیر سـیمرغ، ترجمه رسـلالة الطیر ابن سـینا، اللمحات، الیهاکل النوریة، الالواح العمادیـة، المبـدأ و المعاد، طوارق الانوار، البارقات الالهیـة، لوامع الانوار، روزی با جماعت صوفیان، عقل سـرخ، پرتونامه. از غـالب کتب او نسـخ متعـدد در دست است و بخش مهمی به طبع رسـیده. سـهروردی حکمت اشـراق (ه.م.) را احیـاء کرده به کمال رسانیـد. فلسـفه او التقاطی است و در آن آثاری از اصول عقایـد حکمای یونان به خصوص افلاطون و نوافلاطونیان و حکمای قـدیم ایران (فهلویون) و اصول دین زردشت در آن به خوبی نمایان است. این فسـلفه به حکمت اشـراق معروف است و پس از او شارحان وی (شـهر زوری و قطب‌الدین شـیرازی) و حکمایی مانند صدرالدین شیرازی و هادی سبزواری عقاید او را دنبال کردند و به تأیید و توضیـح آن پرداختنـد. سـهروردی دربـاره مشـرب عرفـانی خود گویـد: بیشتر نظرات من فقـط زاده فکر نیست. بلکه بر اثر ریاضت و راهنمـایی ذوق حاصـل شـده است. پس چون از راه برهان به دست نیامـده و از راه عیان حاصل شـده به تشـکیک مشـککی از میان نمی‌رود. طریـق مـن طریقی است که همه سالکـان راه حق و امـام الحکمه افلاـطون پیش گرفته و به یـاری ذوق به حـل بسـیاری از مشـکلات توفیق یافته‌اند. وی قایل به اصالت ماهیت است و وجود را امری اعتباری و عقلی می‌داند و ماهیت را که اصل است و همه عـالم از آن تشـکیل یـافته است چهار قسم ذکر می‌کننـد: زیرا یا نور است یا ظلمت، و هر یک از این دو یا جوهر است یا عرض. اما نور جوهری شامل نفوس (یا به تعبیر خود او انوار اسـفهبدی) و عقول است و مراتبی دارد که بالاترین آنها نورالانوار است که آن را به اسـامی نور مقـدس، نور محیـط، نور اعلی، نور اعظم و غیره خوانـده است. منشأ و مبـدأ همه نورهـاست. نورالانوار کامل است، و ورای آن هیـچ چیز دیگر موجود نیست بنابراین نورالانوار در واقع همان روشـنی بی‌پایان است که در اوسـتا بدان اشاره رفته و از آن به اهورامزدا تعبیر شـده است. به عبارت دیگر نورالانوار علة العلل، مبدأ کل و خالق عالم است و همه چیزها از اشـراقات او هسـتند و محتاج بدو. از نورالانوار فقط یک نور مجرد مستقیما پدیده آمده است. این نور نخستین را سهروردی نور اقرب و نور عظیم (بهمن) خوانـده است. از نور اقرب یـک فلـک- که فلک‌الافلاـک باشـد و نور مجرد دوم- حاصـل شـد، و از این نور، نور و فلـک دیگر به وجود آمـد، و به همین ترتیب تـا نور نهم و فلـک نهم. فلـک نهم- که آخرین فلـک است- زمین خـاکی را در برگرفته است، و نور مربوط به این فلک در قلب انسان و مغز سـر او پرتو افکن شده و ادراک معقولات را برای وی میسر ساخته است. این انوار نه گانه با مصدر و مبدأ کل آنها که نورالانوار است همان است که فارابی و ابن سـینا عقول عشره خوانده و همه را صادر از فیض الهی دانسته و آخرین آنها را عقل فعال نامیده‌اند.در نظر سـهروردی نور عرضـی روشـنیهای محسوس است چون نور آفتاب و سـتارگان و آتش. ظلمت جوهری عبارتست از اجسام، یعنی اشـیائی که قابل اشاره و محل اعراضـند و شـیخ آنها را برزخ نام داده است. ظلمت عرضـی چیزهایی هستند که بر اجسام عارض توانند شد، چون رنگ و بو و طعم و سبکی و سنگینی و جز آن که شیخ از آنها به لفظ «هیئت» نیز تعبیر کرده است. سـهروردی در کتـاب کلمـهٔ التصوف گویـد: «در میـان ایرانیان گروهی بودنـد که به حق رهنمایی می‌کردنـد و حکیمانی دانشـمند بودند که به مجوس شـباهتی نداشـتند، و بر آن طریق گامزن نبودند، و ما حکمت نوریه شریف آنان را، که ذوق افلاطون و کسانی که بیش از او بودنـد، گواه آن است، در کتاب موسوم به حکمهٔ‌الاشـراق و مانند آن، زنده گردانیدیم، و کسـی بر من در تدوین مانند آن پیشـی نجسته است.» و در حکمهٔ الاشراق نویسد: «... و برین بنا نهاده شده است قاعده اشراق در نور و ظلمت که طریقه حکمای ایران مانند جاماسب و فرشوشتر و بزرگمهر و حکیمان پیش از او بود.» و در کتاب المشارع و المطارحات آورده: «و امـا نـور طـامس که به مرگ اصـغر می‌کشـد: آخرین کسـانی که دربـاره آن در دست آگـاهی داده‌انـد، از گروه یونانیـان حکیم بزرگوار افلاـطون، و از بزرگـانی که در آن پژوهش کرده و نـامش در تاریخها به‌جا مانـده هرمس، و در پهلویان «گلشاه» موسوم به «گیومرث» و همچنین از پیروان او افریدون و کیخسرو باشند.»

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۱۷۰ -۱۶۹ /۹)، ایضاح المکنون (۶۰۷، ۵۰۳ /۲، ۳۳۰/۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۹۹۷ -۹۹۶، ۳۰۵ -

۲۹۷ /۲)، تاریخ فلاسفه (۳۸۱ -۳۶۸)، تاریخ فلسفه در اسلام (۵۶۰ -۵۲۹ /۱)، تاریخ نظم و نثر (۱۱۰)، تذکره‌ی روز روشن (۴۴۴ - ۴۴۳)، ترجمه‌ی تتمه صوان الحکمه (۱۰۴ -۱۰۳)، دایرةالمعارف فارسی (۱۳۸۴/۱)، الذریعه (۱۵۳ -۱۵۲ /۱۳، ۲۷۷/۲۵، ۵۵۴/۹)، روضات الجنات (۱۹۷/۸)، ریاض العارفین (۲۱۱)، ریحانه (۳۰۰ -۲۹۸ /۳)، سیر النبلاء (۲۱۱ -۲۰۷ /۲۱)، فرهنگ سخنوران (۵۱۹ - ۵۱۸)، کشف الظنون (۱۵۶۰، ۷۱۹۷، ۶۸۴، ۴۸۲، ۳۶۱، ۱۵۹)، الکنی و الالقاب (۳۲۶/۲)، لسان المیزان (۵۱۱ -۵۱۰ /۳)، لغت نامه (ذیل/ ابوالفتوح)، مؤلفین کتب چاپی (۸۲۶ -۸۲۳ /۶)، مجمع الفصحا (۸۱۹/۲)، معجم الادبا (۳۲۰ -۳۱۴ /۱۹)، معجم المؤلفین (۱۹۰ -۱۸۹ /۱۳)، نفحات الانس (۵۸۶ -۵۸۴)، الوافی بالوفیات (۳۲۳ -۳۱۸ /۲)، وفیات الاعیان (۲۷۴ -۲۶۸ /۶)، هدیه العارفین (۵۲۱/۲)، هفت اقلیم (۲۰۱/۳).

سهیلی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا غلامعلی‌خان تبریزی، در ۱۲۷۱ ش در تبریز متولد شد. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی قزاقخانه روسی و سن‌لوئی و دارالفنون به اتمام رسانید و به زبانهای روسی و فرانسه تسلط یافت. در ۱۲۹۲ که سوئدی‌ها برای تشکیل نظمیه وارد ایران شدند، به سمت مترجم در آنجا استخدام شد و یک دوره یک ساله پلیسی را طی نمود و لباس افسری پوشید و درجه سلطانی گرفت. در ۱۳۰۲ که به خدمت سوئدی‌ها خاتمه داده شد و سرهنگ درگاهی در راس اداره کل نظمیه قرار گرفت، سهیلی را با درجه‌ی نایب سرهنگی رئیس اداره‌ی زندانها نمود. پس از مدتی رئیس اداره تامینات شد. در سال ۱۳۱۱ ریاست شهربانی گیلان به او واگذار گردید و پس از آن مدتی هم رئیس اداره سیاسی بود. حسن سهیلی پس از برکناری عبدالحسین دیبا از حسابداری دربار، جای او را گرفت و مدتی حسابداری دربار را اداره می‌کرد و سپس رئیس املاک ساحلی رضاشاه در مازندران و گیلان گردید.
در سال ۱۳۲۵ سرتیپ صفاری رئیس شهربانی وقت، سازمان جدیدی برای شهربانی پی‌ریزی و آن را پیاده کرد. در این سازمان، سرهنگ سهیلی مدیرکل شهربانی شهرستان‌ها شد و در فروردین ۱۳۲۶ درجه‌ی سرپاسی (سرتیپی شهربانی) گرفت و به معاونت شهربانی کل کشور منصوب شد. چندی هم مدیرکل بازرسی بود تا در ۱۳۳۰ برای بار دوم به معاونت شهربانی منصوب گردید. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بازنشسته شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سهیلی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۴ ش در آذربایجان در یک خانواده‌ی متوسط تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تبریز و تهران انجام داد و وارد مدرسه‌ی قزاقخانه و سپس مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی شد. در ۱۲۹۳ ش در سن ۱۹ سالگی به درجه‌ی لیسانس نائل شد، ضمنا مقدمات عربی و ادبیات فارسی و زبانهای فرانسه و روسی را نیز به خوبی آموخت و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد.
هوش، پشتکار و زبان‌دانی سهیلی باعث شد که در وزارتخانه مورد توجه قرار بگیرد. با وجود اینکه از یک خانواده‌ی عادی بود،

مراحل اداری را طی کرد و در ۱۳۰۴ ش رئیس اداره‌ی شوروی گردید و یک سفر نیز به عنوان منشی هیئت به مسکو رفت.

در ۱۳۱۰ ش با کمک و مساعدت داور و تیمورتاش، به معاونت وزارت طرق و شوارع (راه) منصوب شد. یک سال بعد رئیس هیئت مدیره شیلات گردید و در ۱۳۱۳ به

معاونت وزارت امور خارجه رسید و سه سال در این سمت انجام وظیفه نمود. در ۱۳۱۵ به جای حسین علاء، وزیرمختاری ایران در لندن به عهده‌ی او قرار گرفت و یک سال بعد، جم نخست‌وزیر او را به جای عنایت‌الله سمیعی وزیر خارجه که به طور ناگهانی درگذشته بود، به سمت وزیر امور خارجه معرفی کرد.

هنوز بیش از دو ماه از خدمت او در وزارت خارجه نگذشته بود که به علت یک خبط سیاسی از کار برکنار و منتظر خدمت شد. در ۱۳۱۸ استاندار کرمان شد و کمتر از یک سال در آن حدود بود که سفیرکبیر در کشور افغانستان گردید و بالاخره در تیرماه ۱۳۱۹ ش در کابینه‌ی علی منصور، به سمت وزیر کشور تعیین و معرفی شد.

روز سوم شهریور ۱۳۲۰ سهیلی به اتفاق سایر وزیران به کاخ سعدآباد رفتند و روز بعد منصور نخست‌وزیر، از کار کناره گرفت و بالاخره قرعه به نام فروغی اصابت کرد و او که شش سال دور از کارهای سیاسی به خواندن و کتاب نوشتن مشغول بود، نخست‌وزیر ایران گردید. در کابینه‌ی فروغی که روز پنجم شهریور تشکیل شد، سهیلی از وزارت کشور به وزارت خارجه رفت و جواد عامری به عکس از وزارت خارجه به وزیر کشوری تعیین شد. اوضاع آشفته و درهم آن روز و روزهای بعد و نقش مهم وزیر خارجه در ایام جنگ و اشغال کشور معلوم و مسلم است. علی‌الخصوص وزیر خارجه‌ای که عضو شورای عالی دفاع کشور هم باشد.

سهیلی جوان و فروغی پیر در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۲۰ حوادث مهم و پردردسری را پست سر گذراندند تا بالاخره در بهمن‌ماه همان سال پیمان اتحاد بین ایران و انگلیس و شوروی را منعقد نمودند.

فروغی تا اسفند ماه ۱۳۲۰ چهار بار کابینه‌ی خود را ترمیم کرد، پست وزارت خارجه در هر چهار بار با سهیلی بود. ولی در یازدهم اسفند وقتی فروغی کابینه‌ی خود را ترمیم کرد، با اکثریت ضعیفی رای اعتماد گرفت. فروغی معتقد به خدمات خود بود و به خوبی به نقشی که در چند ماه اخیر برای استقلال و تمامیت ایران معمول داشته بود، وقوف داشت ولی کارشکنی نمایندگان مجلس که در آن روز به اهمیت اوضاع سیاسی ایران واقف نبودند، فروغی پیرمرد را خسته کرد و به جای قدرانی از وی، در ساحت مجلس به سویش سنگ پرتاب کردند.

بالاخره فروغی از زیربار مسئولیت فرار کرد و یا موجبات آن روز مجلس او را فراری نمود. ولی چند روز قبل از ترک میز نخست‌وزیری، به عده‌ای از وکلا توصیه نموده بود به جای او علی سهیلی وزیر خارجه‌ی کابینه‌اش را انتخاب نمایند زیرا در آن روز مهمترین مسئله سیاست خارجی کشور بود، وقتی نمایندگان دوره‌ی سیزدهم یعنی آن اکثریت ضعیف (۶۵ نفر) از ادامه‌ی نخست‌وزیری ذکاءالملک مایوس شدند به توصیه‌اش ارج نهادند و علی سهیلی وزیر خارجه‌ی پرکار و جوان کابینه را به نخست‌وزیری برگزیدند. علی سهیلی با اکثریتی قاطع به نخست‌وزیری رسید و کابینه‌ی خود را با نظر مجلسیان تعیین نمود. وزارت خارجه را به ساعد مراغه سفیر ایران در شوروی واگذار کرد و تلگرافی او را احضار نمود در عوض وزارت کشور را خود متصدی گردید. کابینه‌ی سهیلی از نظر ترکیب به خوبی مبین دخالت وکلای مجلس می‌باشد زیرا در کابینه‌ی سهیلی هیچ مهره‌ای به جای خود قرار نگرفته بود مثلا علی‌اصغر حکمت فرهنگی قدیمی کشور وزیر بهداری و منصورالسلطنه حقوقدان وزیر فرهنگ و عضدی مالیه‌چی وزیر راه معرفی شدند.

کابینه‌ی سهیلی بیش از ۵ ماه دوام نکرد و سرنوشتی بهتر از سلف خود نداشت، قوام‌السلطنه در آن روزها وارد میدان سیاسی ایران شده بود و داوطلب زمامداری بود، فعالیت قوام تنها در دوره‌ی سهیلی نبود بلکه پس از شهریور ۱۳۲۰ داوطلب نخست‌وزیری بود.

در اواسط نخست‌وزیری سهیلی، قوام اعلامیه‌ای انتشار داد و موضوع نخست‌وزیری خود را تکذیب کرد ولی همان تکذیب نشانه‌ی تایید بود. سهیلی نتوانست در مقابل تحریکات قوام‌السلطنه تاب مقاومت بیاورد ناچار میدان را خالی نمود و از کار کنار رفت.

قحط و غلاـ و بحران اقتصادی و سیاستهای خارجی و داخلی وقایع ۱۷ آذر ۱۳۲۱ را پیش آورد و از جمله خانه‌ی نخست‌وزیر به غارت رفت و طعمه‌ی حریق گردید و قوام‌السلطنه سیاستمدار کهنه‌کار و رند نتواسنت جلوی بلوا و آشوب را بگیرد و خواه‌ناخواه از ریاست دولت کناره‌گیری نمود و بار دیگر علی سهیلی سیاستمدار جوان و باتجربه از طرف مجلس نخست‌وزیر ایران شد، در این دوره نیز سهیلی وزارت کشور را برای خود ذخیره نمود. زمامداری دوم سهیلی مصادف بود با ماه‌های آخر دوره‌ی سیزدهم قانونگزاری، مجلس تعطیل شد و فترت موجب دوام کابینه‌ی او گردید و زمامداری سهیلی تا فروردین ۱۳۲۳ به طول انجامید.

در تابستان سال ۱۳۲۲ روزولت و استالین و چرچیل برای اتخاذ تدابیر جدی جهت خاتمه‌ی جنگ، در تهران با هم ملاقات کردند و ضمنا کنفرانس معروف تهران مسائل

مربوط به جنگ و بعد از جنگ را تحت مطالعه قرار دادند، سهیلی از موقعیت استفاده کرد و به سران متفقین پیشنهاد کرد به میمنت موفقیتهای کنفرانس تهران و به پاداش خسارتهائی که ایران در راه پیروزی متفقین متحمل شده است، استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین نمایند.

در زمان نخست‌وزیری دوم سهیلی، انتخابات دوره‌ی چهاردهم انجام یافت و سیدمحمد تدین وزیر کشور کابینه بود. همچنین در دوره‌ی نخست‌وزیری او بود که متفقین عده‌ی زیادی از رجال ایران را به جرم دوستی با آلمانها بازداشت کردند.

پس از افتتاح مجلس، سید مهدی فرخ نماینده‌ی زابل که در زمامداری اول سهیلی وزیر کشور و خواروبار کابینه‌اش بود، علیه نخست‌وزیر و وزیر کشور اعلاـم جرم نمود و ادعای او دخالت در انتخابات بود. پرونده‌ی سهیلی تشکیل شد و پس از اجازه‌ی مجلس در سال ۱۳۲۶، محاکمه‌ی وی با حضور کلیه مستشاران تمیز آغاز گردید. سهیلی در این محاکمه ضمن مدافعات مفصل از نقش خود در سیاست ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ سخن گفت و هیئت مستشاران تمیز که عموما از رجال متقی و پرهیزکار و علمای حقوق بودند، به اتفاق‌آراء سهیلی را از اتهامات منتسبه مبرا دانسته رای به عدم محکومیت او دادند. سهیلی چند روز پس از برائت وارد کابینه‌ی حکیم‌الملک شد و با سمت وزارت مشاور مجددا داخل در هیئت حاکمه گردید و پس از مدتی کوتاه سفیرکبیر ایران در فرانسه شد.

در اواخر ۱۳۳۲ با سمت سفیرکبیر روانه‌ی لندن گردید و تا سال ۱۳۳۷ در آن کشور اقامت داشت تا اینکه در سن ۶۳ سالگی به بیماری سرطان درگذشت و جسد او طی تشریفات خاصی به ایران حمل شد و در ایوان مقبره‌ی ناصرالدین‌شاه در کنار آرامگاه هژیر به خاک سپرده شد. سهیلی مردی دانشمند و زبان‌دان بود. زبانهای فرانسه، انگلیسی و روسی را به خوبی می‌دانست. از میان توده مردم برخاست و به مقامات بزرگ رسید، او به هنگام محاکمه در این باره چنین گفت: من یک نفر آذربایجانی هستم که از توده‌ی حقیقی برخاسته‌ام، علیرغم هیئت حاکمه از مراتب پائین استخدام به بالاترین مقامها رسیده‌ام و در اثر کینه‌توزی آنان به دست عدالت سپرده شده‌ام، خود را به عدالت می‌سپارم و بدکاران را عفو می‌کنم. نسبت خیانت و دزدی به او داده نشده است وقتی فوت شد چیز قابل ملاـحظه‌ای نداشت. در دوران زمامداری اول و دوم او وضع اقتصادی کشور مغشوش بود، چندبار اجازه‌ی چاپ اسکناس گرفت، او مقصر نبود، احتیاج متفقین به ریال دولت را وادار به طبع و نشر اسکناس می‌نمود. روی‌هم‌رفته سهیلی از چهره‌های معروف این کشور محسوب می‌شود. مردی فهمیده، باهوش و مطلع بود. نسبت سوءاستفاده به وی تاکنون داده نشده است. سرتیپ سهیلی که سالها معاون شهربانی بود، برادر ارشد و اکبر اوست.

علی، از رجال دوره پهلوی (و. ۱۲۷۴– ف. لندن ۱۳۳۷ ه.ش.) اولین شغل مهم او معاونت وزارت طرق و شوراع بود و سپس در وزارت خارجه ریاست اداره شرق را به عهده گرفت. در سال ۱۳۱۶ ه.ش. وزیر مختار ایران در لندن شد و در همان سال (پس از

فوت سمیعی) به وزارت خارجه رسید و پس از برکناری در سال ۱۳۱۷ استاندار کرمان شد. در کابینه فروغی (۱۳۲۰) وزیر خارجه بود و سپس به نخست وزیری منصوب شد (۸ اسفند ۱۳۲۰ تا ۲۵ اسفند ۱۳۲۲ ه.ش.)، سپس سفیر کبیر ایران در انگلستان شد و در همانجا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سیاح سپانلو، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۴ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی برای تحصیل فنون نظامی به عثمانی رفت و دانشکده‌ی افسری اسلامبول را در رشته‌ی توپخانه به اتمام رسانید و در قشون عثمانی با درجه‌ی افسری استخدام گردید. در جنگهای کالیسی، قفقاز و داردانل شرکت نمود و مدتی نیز جزو دسته‌ی توپخانه‌ی سپاهیان عثمانی در بغداد با انگلیس‌ها جنگید و سرانجام اسیر شد و او را در هندوستان به زندان انداختند. پس از اتمام جنگ بین‌المللی اول از زندان آزاد شد و به ایران بازگشت و در ژاندارمری با درجه‌ی سلطانی استخدام گردید. اولین ماموریتی که که به وی ارجاع گردید، عضویت هیئتی بود که به ریاست سیدضیاءالدین طباطبائی برای انعقاد قرارداد عازم قفقاز گردید. وی در این هیئت آجودان و وابسته‌ی نظامی بود. وی در همین مسافرت با کلنل اسمایس انگلیسی که در ایران ماموریت داشت آشنا شد و همین آشنائی موجب شد که وی در اردوی نظامی قزوین مشغول خدمت شود. در آن تاریخ فرمانده نیروی انگلیس در ایران و عراق، ژنرال ادموند آیرنساید بود و کلنل اسمایس و کلنل فریزر معاونین وی بودند. چند افسر جزء انگلیسی هم جزو هیئت بود. کاظم‌خان به اتفاق ماژور مسعودخان مشغول خدمت شدند. کاظم‌خان در عین حال مترجم و آجودان ژنرال آیرنساید شد و از نقشه‌ی او برای یک کودتای نظامی در ایران اطلاع پیدا کرد و گام به گام در اجرای نقشه با او بود. پس از انتخاب میرپنج رضاخان برای عامل نظامی کودتا، کاظم‌خان و مسعودخان با او نزدیک شدند و در تمام موارد او را یاری می‌دادند. در شب سوم حوت ۱۲۹۹ در شاه‌آباد نزدیک تهران بین پنج نفر که عبارت بودند از سید ضیاءالدین، میرپنج رضاخان، سرتیپ احمدآقاخان، ماژور مسعود کیهان و کاظم‌خان قسم‌نامه‌ای امضا شد. پس از ورود قوای قزاق به تهران، کاظم‌خان با یکصد نفر مامور تصرف شهربانی شد. پس از مختصر زدوخوردی، شهربانی به تصرف درآمد و ژنرال و ستداهل را در منزلش توقیف و به قزاقخانه بردند. به دستور سید ضیاءالدین، کاظم‌خان به اتفاق ژنرال وستداهل که بسیار ترسیده و مرعوب بود، در فرح‌آباد به ملاقات احمدشاه رفتند و توسط امیرتومان طهماسبی وارد اتاق شده شدند. احمدشاه از وستداهل سئوال کرد چه خبر است؟

وستداهل گفت من تحت‌نظر هستم، از کاظم خان بپرسید. احمدشاه از او سؤال کرد شما کی هستید و این چه کاری است که کرده‌اید؟ کاظم‌خان در پاسخ احمدشاه اظهار داشت «ما عده‌ای وطن‌خواه و وطن‌پرست هستیم. بدون اینکه هیچ قصد سوئی داشته باشیم وارد تهران شده‌ایم و نسبت به اعلی‌حضرت وفاداریم فقط از کار حکومت ناراضی هستیم. اعلی‌حضرت امشب را به راحتی استراحت فرمایند فردا صبح مسئولین ستون قزاق گزارش را به عرض خواهند رسانید و تقاضای خود را معروض خواهند داشت».

پس از بازگشت به قزاقخانه، میرپنج رضاخان او را به درجه‌ی کلنلی (سرهنگ دومی) ارتقاء مقام داد و در سمت حاکم نظامی تهران گذاشت. اولین وظیفه‌ی کلنل کاظم‌خان، توقیف عده‌ای از رجال و اشراف و معاریف بود. کلنل کاظم‌خان تا اواسط اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۰ حاکم نظامی تهران بود و سپس به ریاست ارکان حرب (ستاد ارتش) برگزیده شد. روز چهارم خردادماه ۱۳۰۰

که سید ضیاءالدین از نخست‌وزیری عزل و از ایران خارج شد، کلنل کاظم‌خان نیز همراه او به اروپا رفت و پس از چندی به ایران بازگشت و به دستور رضاشاه، به وزارت فوائد عامه انتقال یافت.

کاظم سیاح در ۱۳۱۵ از طرف شهربانی توقیف و به زندان افتاد. اتهام وی این بود که در محافل و مجالس مختلف از دیکتاتوری رضاشاه انتقاد می‌کرد. تنها او نبود که به این اتهام در سیاه‌چال زندان افتاده بود بلکه سرهنگ سیف‌الله شهاب نیز در سلول او جای داشت. پس از چندی مورد عفو قرار گرفته آزاد شد ولی مقرر گردید به اصفهان انتقال پیدا کند. کاظم‌خان دو برادر بزرگتر از خود داشت، یکی به نام سهراب که در اروپا تحصیل پزشکی نموده بود و پس از ورود به ایران با یپرم‌خان نزدیک شد و در حقیقت پزشک مخصوص او بود. در جنگ با سالارالدوله در شورجه کرمانشاه ابتدا دکتر سهراب و سپس یپرم‌خان به شهادت رسیدند. برادر دیگر وی علی نام داشت که مدرسه‌ی نظامی توپخانه‌ی استانبول را طی کرده بود و در ارتش عثمانی به استخدام درآمد و در جنگ بین عثمانی و انگلیس در بغداد کشته شد.

در تمام دوران رضاشاه در وزارت فوائد عامه و وزارت صناعت و وزارت پیشه و هنر مشاغلی به او ارجاع می‌شد. مدتی ریاست کارخانه قند شاهی با او بود. چندی ریاست پیشه و هنر اصفهان و فارس و یزد را اداره می‌کرد. زمانی رئیس هنرستان صنعتی مشهد بود. بعد از تاسیس سازمان برنامه به آنجا انتقال یافت و سرانجام در ۱۳۲۸ از طرف دکتر مشرف نفیسی، به معاونت سازمان برنامه منصوب شد. چندی در آن سمت و مشاغل دیگر در سازمان برنامه بود که بازنشسته شد و در ۱۳۲۹ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سیاح کاهو، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین سیاح کاهو : فرمانده گردان زرهی لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) یکم فروردین ماه سال ۱۳۴۳ در خانواده ای مستضف در روستای کاهو متولد شد. پدرش به یاد برادر از دست رفته اش، نام او را محمد حسین نهاد .محمدحسین کودکی آرام و ساکت بود، طوری که حتی هنگام گریه کردن در گهواره، صدایش را کسی نمی شنید.

به دلیل فقر اقتصادی و بالا بودن مزد کارگر، از روستا به بخش نوخندان مهاجرت کردند.

سال های اول و دوم ابتدایی را در دبستان تربیت بخش نوخندان شهرستان درگز سپری کرد. در رابطه با مدرسه رفتن بسیار مقرراتی بود و اصلاً دوست نداشت حتی برای یک بار به بهانه ای از رفتن به مدرسه امتناع ورزد. خیلی پرتلاش تکالیف درسی اش را انجام می داد و بعد از آن نیز به پدر خود در کارهای روزمره کمک می کرد.

سال های اول و دوم راهنمایی را در مدرسه فریدونی شهرستان درگز گذراند و بعد به علت فقر اقتصادی و احساس مسئولیت ، به دلیل از کار افتادگی موقت پدرش، ترک تحصیل نمود. در مجالس مذهبی شرکت مداوم داشت. با خلوص نیت و از خودگذشتگی سعی در جذب افراد می نمود. در سال ۱۳۵۹، با توجه به علاقه شدید به نظام جمهوری اسلامی، بنابه فرمان امام خمینی عضو بسیج گردید.

با مشاهده ی عکس امام به دنبال آشنایی با شخصیت و تفکر ایشان بود. مبارزه با ضدانقلاب، شرکت در جبهه های نبرد حق علیه باطل و در کنار روحانیت بودن، تمام اینها نشانه ای از ولایت پذیری ایشان بود.

پدرش در باره ی فعالیت های سیاسی ـ مذهبی اش می گوید: «مشوق اصلی او من بودم که به او می گفتم: نمازت را همیشه

سروقت بخوان و این طور نباشد که یک روز بخوانی و یک روز نخوانی. اوایل انقلاب هم که نماز جماعت در مسجد صاحب الزمان برگزار می شد، به او می گفتم: در آن جا شرکت کند.»

شهید سیاح در دوران نوجوانی با شرکت در تظاهرات و پخش اعلامیه ها و بعد از آن شناسایی عوامل ضد انقلاب در شهرستان نقش فعالی داشت. ایشان در ۱۳ سالگی با همان اعزام های اولیه، عازم جبهه شد. بعد از مدتی به استخدام رسمی سپاه درآمد. بیشتر اوقات در بسیج مشغول فعالیت و انجام وظیفه بود. خدمت سربازی را در سپاه پاسداران گذراند. ابتدا در جبهه کردستان به عنوان نیروی پیاده، مسئول دسته و بعد از آن هم مسئول قسمت تعمیرات شد.

در سپاه پاسداران سمت های ویژه ای از جمله فرمانده گردان زرهی داشت. در فعالیت های اجتماعی، فرهنگی از جمله خطاطی، نقاشی و آموزش حضوری فعال داشت.

سیاح در بیست سالگی با خانم رعنا اسماعیلی کاهو (که از اقوام ایشان بودند) در نهایت سادگی ازدواج کرد و مدت زندگی مشترکشان دو سال و شش ماه بود. ثمره این ازدواج یک دختر به نام زهرا می باشد که بعد از شهادت پدر به دنیا آمد.

همسر ایشان می گوید: «به قناعت، عفت و صبر توصیه می کرد. خیلی شوخی می کرد و معتقد بود که این ها لازمه ی زندگی است. بعد از عروسی مان می گفت: دوست دارم فرزندمان پسر باشد و اسمش را صادق بگذاریم.»

بعد از مراسم عروسی حدود پنج ماه از زندگی مشترکشان را در خانه پدر زندگی کردند، که همسر ایشان در تربیت معلم مشغول به کار بود. همسر شهید می گوید: «ما حتی وسایل زندگیمان را باز نکردیم.»

خیلی شوخ طبع، مهربان و با عطوفت بود. با وجود ایشان محبت عجیبی بین اقوام ایجاد می شد. در کارهایش نظم و ترتیب بود. از غیبت دوری می کرد و از کسی که غیبت می کرد، ناراحت می شد.

پدر شهید نظر ایشان را در باره ی جنگ این طور نقل می کند: «جنگ، دفاع از مملکت و ناموس است. اگر من نروم و شما نروید پس چه کسی می خواهد جبهه برود و از مملکت دفاع کند؟ اگر ما به جبهه نرویم، من قول می دهم به شماها، که صدام و عراقی ها تا نزدیکی همین شهر بیایند و جنایت بکنند. پس همه باید سعی کنیم، برویم و از مملکتمان دفاع کنیم.»

بزرگترین آرزویش این بود که در جنگ به شهادت برسد. بار آخر که از جبهه به مرخصی آمد، خیلی ناراحت بود که چرا باز سالم به مرخصی آمده و همیشه می گفت: «بادمجان بم آفت ندارد.» نگران بود که چرا به شهادت نمی رسد؟ بعد از شهادت هم آرزویش، پیروزی اسلام، انقلاب و سلامتی امام بود.

یکی از همرزمانش می گوید: «در غرب کشور (آن زمان که بسیجی بود) به دست ضدانقلاب در کردستان اسیر می شود. همراه با دو نفر از دوستان و همرزمانش با زرنگی خاصی از دست آن ها فرار می کند.»

دیگر همرزمش می گوید: «ایشان خیلی شجاع بود. اصلاً ترس نداشت. به دلیل بودن در گردان زرهی، روزی یکی از تانک های دشمن عیب پیدا کرده بود، او بدون هیچ ترسی به طرف تانک دشمن رفت و آن را تعمیر کرد و به طرف نیروهای خودی آمد. ما که فکر می کردیم دشمن به طرف ما می آید، تا خواستیم شلیک کنیم، سیاح اشاره کرد که من هستم. شلیک نکنید.»

سرانجام در تاریخ ۲۳/۱۲/۱۳۶۳ و در عملیات بدر در منطقه جزیره مجنون، بر اثر اصابت ترکش به ناحیه دست و سینه به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

همرزم و برادر شهید می گوید: «شب عملیات بود و سیاح به دلیل بودن در گردان زرهی در عملیات نبود. عملیات در منطقه آبی و خاکی صورت گرفت. شهید سیاح نزد من آمد و گفت: می خواهم به اتفاق دوستم برای شکار تانک برویم. گفتم: گردان شما که وارد عملیات نمی شود. شهید گفت: به خاطر همین می خواهیم چند تانک شکار کنیم. من خیلی اصرار کردم که با شما بیایم ولی شهید راضی نشد. من فکر می کردم برای ایشان اتفاقی خواهد افتاد که باید من بالای سرش باشم و هرچه اصرار کردم شهید

موافقت نکرد و بدین گونه به شهادت رسید.»

پدر ایشان می گوید: «قبل از آن که خبر شهید شدنش را بیاورند، یک شب خواب دیدم که تیری از طرف عشق آباد به طرف من می آید. خودم را به این طرف و آن طرف خم کردم تا که تیر به من نخورد. ولی آن تیر درست آمد و به جگر من خورد، اما هیچ اتفاقی برایم نیفتاد. بعد از چند روز که خبر شهادتش را آوردند، فهمیدم که این تیری که به جگر من خورد، خبر شهادت بود.»

همسر شهید می گوید: «خودم خواب دیدم که خیلی راحت همسرم را ملاقات کردم و از او پرسیدم: شما که شهید شده بودید؟ او گفت: من که شهید نشدم. من جبهه بودم. گفتم: پس چرا نامه نمی نوشتی؟ جواب داد: من به قدری کار زیاد داشتم و سرم شلوغ بود که نتوانستم با شما رابطه برقرار کنم.

توصیه می کرد: وقتی شهید شدم ناراحت نباشید، چون من راه بدی را نرفتم و فقط راه خدا را رفتم. پشتیبان ولایت فقیه وامام باشید. جنازه مطهر ایشان، پس از تشییع در میان غم و اندوه فراوان دوستان و عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در گلزار شهدای درگز قطعه اول واقع در سید عرب دفن گردید. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

سیاح، حمید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمدعلی محلاتی معروف به حاجی سیاح، در ۱۲۶۴ ش تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را در تهران انجام داد و سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم روسیه شد و در مدرسه‌ی حقوق آنجا تحصیل کرد و لیسانسیه شد. وقتی وارد ایران شد، به وزارت خارجه داخل گردید و پس از طی مراحل اداری و چند ماموریت به خارج به ریاست اداره‌ی شرق و شوروی منصوب شد. مدتی هم در شیلات شمال مدیریت داشت. در ۱۳۱۲ وزیرمختار ایران در لهستان گردید و دو سال در آنجا بود. پس از خاتمه‌ی ماموریت به سمت مدیرکل وزارت خارجه به تهران بازگشت و تا سال ۱۳۲۰ در این سمت بود. در ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ در کابینه‌ی فروغی به جهات خاصی وزیر پست و تلگراف شد. در ترمیم کابینه، همان سمت را داشت. در ۱۳۲۱ قوام‌السلطنه او را وارد کابینه‌ی خود نمود و مجددا وزارت پست و تلگراف و تلفن را به او داد و در کابینه‌ی ساعد در ۱۳۲۳ وزیر راه بود و مدتی کوتاه نیز در سال ۱۳۲۵ به وزارت پیشه و هنر و بازرگانی رسید، بعد وزیرمختار ایران در شوروی شد و سه ماه بعد به مقام سفارت رسید.

حمید سیاح از دیپلماتهای ورزیده‌ی وزارت خارجه بود، پس از ماموریت از مسکو دیگر کار مهمی به او ارجاع نگردید مخصوصا پس از فوت همسرش دکتر فاطمه سیاح که از اساتید دانشمند و با ارزش دانشگاه بود غالبا وقت خود را به مطالعه و حشر و نشر با دوستان می‌گذرانید و با حقوق بازنشستگی زندگی ساده‌ی خود را اداره می‌کرد. در اواخر عمر یادداشتهای پدر خود حاج سیاح را جمع‌آوری و انتشار داد. این یادداشتها تحت عنوان دوره‌ی خوف و وحشت یا خاطرات حاج سیاح است که بسیار جالب و خواندنی است.

حاج سیاح سالها در زمان ناصرالدین شاه با میرزا رضای کرمانی در زندان قزوین در یک کند و زنجیر بوده‌اند و وقتی از قصد میرزا رضا کرمانی در زندان قزوین در یک کند و زنجیر بوده‌اند و وقتی از قصد میرزا رضا اطلاع حاصل می‌کند، مراتب را طی نامه‌ای به اتابک اطلاع می‌دهد ولی اتابک به علت اشتغالات زیاد از گشودن نامه خودداری می‌نماید و بعدها همان نامه باعث آزادی حاجی سیاح می‌شود.

حمید سیاح در سال ۱۳۴۷ در سن ۸۱ سالگی به علت عارضه‌ی سرماخوردگی درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سیاح، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(حاجی میرزا) محمـد علی بن (ملا) محمدرضا محلاتی معروف به حاجی سـیاح (و.محلات ۱۲۵۲ ه.ق.- ف. تهران ۱۳۴۴ ه.ق.). او مدتی به سیاحت مشغول بود و به ملاقات پاپ نهم و گریبالدی و الکساندر دوم تزار روسیه نایل آمد و در مراجعت در استانبول با سیـد جمال‌الـدین اسـدآبادی ملاقات کرد و از مریـدان او گردیـد. سپس به آمریکا و ژاپن و مکه مسافرت کرد و بعدا به ایران و از اینجا به چین و هندوستان و آمریکا رفت. در بمبئی خدمت آقاخان محلاتی رسید. معارشت وی با سید جمال‌الدین موجب سوءظن ناصرالدین شاه شد و او را به خراسان تبعید کردند و وی پس از ۱۴ ماه تبعید به تهران بازگشت.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

سیاسی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۹ -۱۲۷۴/۱۲۷۳ ش)، روانشـناس، مولف و اسـتاد دانشـگاه. وی در تهران متولد شد و پس از تحصـیلات ابتدایی و متوسـطه در مدارس خرد و سـلطانی، برای ادامه‌ی تحصـیلات به فرانسه رفت و از دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی پاریس به اخذ درجه‌ی دکترا با قیـد درجه‌ی بسـیار عالی نایل گردید و به ایران بازگشت و فعالیتهای فرهنگی خود را از اسـتادی دارالفنون و دانشـکده‌ی حقوق و علوم سیاسـی و دانشـکده‌ی ادبیات آغاز نمود. وی چنـدین بار رییس دانشـگاه تهران شد. از جمله خدمت موثر او می‌توان از تهیه‌ی لا-یحه‌ی قانون تربیت معلم، تعلیمات عمومی اجباری و مجانی، جـدا کردن دانشـگاه از وزارت فرهنگ، تاسـیس مجـدد دانشـکده‌ی معقول و منقول، ایجـاد چاپخانه‌ی دانشـگاه و تاسـیس کوی دانشـگاه نام برد. او به کشورهای انگلسـتان و فرانسه و ایتالیا و آمریکا و کانادا سـفر کرد. وی در تهران وفات یافت. از دکتر سیاسـی تالیفات متعددی به جا مانده است از جمله: «علم النفس یا روانشناسـی»؛ «علم النفس ابن‌سـینا و تطبیق آن با روانشناسـی جدید»؛ «علم اخلاق»؛ «مبانی فلسـفه»؛ «منطق و فلسـفه»؛ «هوش و خرد»؛ «روانشناسـی شخصـیت»؛ «ایران در تماس با مغرب زمین» به زبان فرانسوی و برنـده‌ی جایزه از آکادمی فرانسه؛ «طریقه تست» و «مقالات» متعددی که در جراید و مجلات به چاپ رسیده است.[۱]
محقق، مؤلف، رییس دانشگاه تهران.

تولد: ۱۲۷۳(۱۳۱۳ ق.)؛ تهران.

درگذشت: ۴ خرداد ۱۳۶۹، بیمارستان جم تهران.

علی‌اکبر سیاسـی، فرزنـد محمـدحسن، پس از اتمـام تحصـیلات در مـدارس خرد و سـلطانی و دانشـکده‌ی علوم سیاسـی تهران، در روزگار احمد شاه قاجار در امتحانات اعزام دانشـجو شـرکت کرد، شاگرد اول شد و برای ادامه‌ی تحصـیل به اروپا رفت و در فرانسه

به اخذ درجه‌ی دکترای ادبیات از دانشگاه سربن نایل شد (موضوع پایان‌نامه‌ی وی «ایران در برخورد با غرب» بود.) طی تحصیل در فرانسه، رساله‌ی دکترای وی مورد توجه فرهنگستان علوم فرانسه قرار گرفت و یکی از جوایز آن فرهنگستان در سال ۱۲۹۳ م. به وی اعطاء شد.

علی‌اکبر سیاسی تحت تأثیر جریان‌های فکری و اجتماعی ناشی از زندگی در اروپا با چند تن از دوستانش که در فرنگ تحصیل کرده بودند حزب ایران جوان را تأسیس کرد. دکتر سیاسی یکی از اعضای هیئت عامله‌ی حزب و از نویسندگان روزنامه‌ی هفتگی «ایران جوان» بود. وی پس از بازگشت از سفر اول اروپا به تدریس در سه مدرسه‌ی دارالفنون، نظام و علوم سیاسی پرداخت. در همین دوران مترجمی سفارت فرانسه در تهران را هم به عهده داشت. در آن مدرسه‌ها، در آغاز کار، زبان فرانسوی و سپس روان‌شناسی تدریس می‌کرد. در همان هنگام با مجله‌ی «آینده» نیز همکاری داشت.

علی‌اکبر سیاسی پس از تأسیس دانشگاه تهران به استادی این رشته نایل آمد. بعدها که انجمن روان شناسان ایران تأسیس شد به ریاست آن انجمن برگزیده شد و نیز رییس مؤسسه‌ی روان‌شناسی دانشگاه تهران بود. دکتر سیاسی مدت دوازده سال ریاست انتخابی دانشگاه تهران را به عهده داشت. انتشارات دانشگاه تهران در دوره‌ی ریاست و در سال‌های آغازین کار او تأسیس شد و دکتر پرویز ناتل خانلری طراح و مجری امور آن شد. او همچنین ریاست انجمن ایرانی و فلسفه و علوم انسانی وابسته به کمیسیون ملی یونسکو را بر عهده گرفت و در مقام رییس کانون ایران جوان نیز کوشید تا مجموعه سخنرانی‌های فرهنگی و پژوهشی ایراد شده در آن دو مؤسسه به چاپ برساند.

دکتر سیاسی ریاست دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی و نیز دانشسرای عالی تا پیش از جدا شدن آن- که بیش از بیست سال طول کشید- بر عهده داشت. تأسیس مجله‌ی «دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی» نیز از فعالیت‌های او بود. وی وزیر فرهنگ احمد قوام و علی سهیلی، وزیر مشاور در هیئت دولت مرتضی قلی بیات (سهام‌الدین)، وزیر فرهنگ در هیئت دولت ابراهیم حکیمی و وزیر امور خارجه در هیئت دولت ساعد بود. در هیئتی که برای امضای منشور سازمان ملل متحد به سانفرانسیسکو اعزام شد عضو بود. در پایه‌گذاری امور یونسکو همکاری داشت و یکی دو بار به نمایندگی ایران در اجلاسیه‌های آن مؤسسه‌ی جهانی شرکت کرد. عضو شورای تبلیغات و عضو فرهنگستان ایران و شورای عالی فرهنگ و جز اینها بود. دکتر سیاسی، ده سال پایانی عمر را در اروپا و امریکا زندگی می‌کرد.

علاوه بر مقالات وی در نشریات داخل و خارج، از آثار وی است: اصول روان شناسی (۱۳۱۷)؛ روان‌شناسی پرورشی (۱۳۲۰، این کتاب به کرات بین بیست تا سی بار به چاپ رسیده است)؛ علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روان‌شناسی جدید (۱۳۳۳)؛ نمایشنامه‌های عشق و وطن؛ ماهیار یک قربانی دیگر؛ عشق و تجدد؛ ایران در تماس بامغرب زمین (به زبان فرانسوی)؛ دو ماه در پاریس یا از یونسکو تا برلین (۱۳۲۹)؛ روان‌شناسی جدید (۱۳۳۳)؛ علم اخلاق (نظری و عملی) (۱۳۳۶)؛ منطق و روش‌شناسی (۱۳۳۶، چند بار چاپ شده است)؛ مبانی فلسفه (۱۳۳۶)؛ علم النفس یا روان‌شناسی از لحاظ تربیت (۱۳۳۷، چند بار چاپ شده است)؛ منطق و فلسفه (۱۳۳۷، چند بار چاپ شده است)؛ هوش و خرد (۱۳۴۱، چاپ‌های مکرر دارد)؛ روان‌شناسی جنایی (۱۳۴۲)؛ گزارش یک زندگی (جلد اول، لندن ۱۳۳۶).

در ۱۲۷۴ ش در تهران متولد شد و پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه عالی سیاسی مشیرالدوله شد و دانشنامه گرفت. در ۱۲۹۰ دولت ایران قریب بیست نفر از جوانان کشور را تحت سرپرستی ریشارد برای ادامه تحصیل به اروپا فرستاد، از جمله علی‌اکبر سیاسی در زمره‌ی آن بیست نفر بود. در این سفر برای هر کدام از محصلین نام خانوادگی انتخاب شد و چون علی‌اکبر رشته‌ی سیاسی خوانده بود نام خانوادگی سیاسی را برای خویش انتخاب کرد. پس از ورود به پاریس وارد دانشسرای روان شد و به تحصیل در رشته‌ی علوم تربیتی و روانشناسی پرداخت و مدت تحصیل وی مجموعا پنج سال به طول انجامید و در ۱۲۹۶ به

ایران بازگشت و به استادی مدرسه‌ی دارالفنون مشغول شد. در ۱۲۹۸ علاوه بر تدریس به سمت مستشار و مترجم سفارت فرانسه در تهران برگزیده شد و قریب دو سال در آن سمت انجام وظیفه نمود. سیاسی پس از بازگشت از اروپا در فکر تغییراتی در شئون تغییراتی در شئون مختلف کشور افتاد و با مشارکت عده‌ای از دوستان خود جمعیتی به نام ایران‌جوان تاسیس کرد. هسته‌ی اصلی این جمعیت غیر از سیاسی عبارت بودند از، حسن مشرف نفیسی، اسمعیل مرآت، محمدوحید تنکابنی، محسن رئیس، جواد عامری. اساسنامه‌ای که خیلی مترقی و تند بود تهیه کردند از جمله در مرامنامه آنها آمده بود: تجزیه امور مدنی از مسائل روحانی، الغاء کاپیتولاسیون، الغاء محاکم خصوصی و ارجاع کلیه امور به محاکم عمومی، تجدیدنظر در قراردادهای گمرکی، ایجاد راه‌آهن، ایجاد مدرس عمومی و اجباری برای پسران و دختران و چند مورد دیگر.

جمعیت ایران‌جوان پس از مدتی روزنامه‌ای به نام جمعیت که به طور هفتگی منتشر می‌شد دائر کردند که شماره اول آن دوازده صفحه بود و مطالب متنوعی در آن نوشته شده و چندین کاریکاتور هم در آن شماره به چشم می‌خورد. وقتی سردار سپه قدرت گرفت، اعضاء موسس ایران‌جوان را پذیرفته و مرامنامه آنها را مطالعه و مورد تصویب و اجرا قرار داد.

علی‌اکبر سیاسی در ۱۳۰۸ مجددا برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و در رشته‌ی روانشناسی دکترا گرفت و رساله‌ی وی با درجه‌ی ممتاز مورد تصویب استادان قرار گرفت و جایزه‌ای نیز از طرف دانشگاه به او داده شد. سیاسی در ۱۹۳۱ به ایران بازگشت و در وزارت فرهنگ ریاست تعلیمات عالیه به او واگذار شد و در دارالمعلمین عالی نیز به تدریس روانشناسی و فلسفه پرداخت.

در ۱۳۱۳ پس از تاسیس دانشگاه تهران وی به استادی روانشناسی در دانشکده ادبیات منصوب شد و در سال بعد عضو پیوسته فرهنگستان جدیدالتاسیس ایران شد. در ۱۳۲۱ به ریاست دانشکده ادبیات برگزیده شد و در مرداد همان سال در کابینه‌ی احمد قوام وزارت فرهنگ را عهده‌دار شد. سیاسی در این سمت قانون تعلمیات اجباری را از مجلس سیزدهم گذرانید و برای دانشگاه تهران که ضمیمه وزارت فرهنگ بود استقلال گرفت و از طرف روساء دانشکده‌ها به ریاست دانشگاه مستقل تعیین شد.

پس از بلوای ۱۷ آذر ۱۳۲۱ قوام‌السلطنه تمام روزنامه‌ها و مجلات کشور را تعطیل کرد و مدیران آن را به زندان افکند و دکتر سیاسی وزیر فرهنگ وقت لایحه‌ی جدیدی به قید دوفوریت به مجلس داد و ضمن لغو تمام امتیازات برای صاحب امتیازی مطبوعات، اصول جدیدی را در نظر گرفت که یکی داشتن دیپلم متوسطه و دیگری بضاعت مالی بود.

پس از سقوط کابینه‌ی احمد قوام، علی سهیلی به نخست‌وزیری منصوب شد و پست وزارت فرهنگ مجددا به دکتر علی‌اکبر سیاسی تفویض گردید. در ۱۳۲۳ در کابینه‌ی مرتضی قلی بیات (سهام‌السلطان) به وزارت مشاور برگزیده شد. در ۱۳۲۶ در کابینه‌ی ابراهیم حکیمی برای بار سوم وزیر فرهنگ شد و بالاخره در کابینه‌ی ساعد به وزارت امور خارجه معرفی گردید. و در ۱۳۲۵ عضویت هیئت نمایندگی ایران را در سازمان ملل عهده‌دار گردید.

دکتر علی‌اکبر سیاسی مجموعا مدت ۱۲ سال ریاست دانشگاه تهران را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۳۳ به موجب طرحی که از طرف یکی از نمایندگان به مجلس داده شد، انتخاب ریاست دانشگاه از روسای دانشکده‌ها سلب و قرار شد وزیر فرهنگ سه نفر از اساتید دانشگاه را که رتبه‌ی آنها از ۹ کمتر نباشد به شاه پیشنهاد کند و شاه یکی از آنها را انتخاب کند. لذا جعفری وزیر فرهنگ وقت، سه نفر را پیشنهاد نمود. نفر اول دکتر منوچهر اقبال بود که به ریاست دانشگاه انتخاب گردید. دکتر اقبال برای تقدیر از خدمات دکتر سیاسی به وی مقام ریاست افتخاری دانشگاه تهران را داد.

دکتر علی اکبر سیاسی پس از کنار رفتن از ریاست دانشگاه، تلاشی برای کارهای دولتی به عمل نیاورد و همچنان با استادی و تدریس در دانشکده ادبیات امرار وقت می‌کرد و سرانجام بازنشسته شد و به مقام استادی ممتاز رسید.

دکتر سیاسی دارای تالیفات متعددی در رشته‌ی تخصصی خود می‌باشد، از جمله می‌توان کتابهای مبانی فلسفه علی‌النفس یا اصول روانشناسی، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی و چندین کتاب درسی و چند ترجمه را نام برد. او اصول روانشناسی جدید را

در ایران بنیاد نهاد، از اینرو به نام بنیانگذار و پدر روانشناسی جدید در ایران معروف می‌باشد. وی در جوانی با دختر صمصام‌الملک بیات ازدواج کرد و صاحب چند فرزند شد که ارشد آنها دکتر هدایت سیاسی هم‌اکنون استاد دانشکده بهداشت است.

سیاسی در اواخر عمر در خارج از ایران می‌زیست و کتابی به زبان فارسی تحت عنوان گزارش یک زندگی نوشته و انتشار داد که در حقیقت شرح حال و زندگینامه‌ی او بود. در اواخر ۱۳۶۸ به ایران بازگشت و در ششم خرداد ۱۳۶۹ درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] چهره‌های آشنا (۳۱۱ -۳۱۰)، کلک (س ۱۳۶۹، ش ۳، ص ۳۲ -۲۹)، کیهان فرهنگی (س ۷، ش ۳، ص ۵۰)، مؤلفین کتب چاپی (۵۲۱ -۵۱۸ /۴)، نشر دانش (س ۱۰، ش ۴، ص ۱۰۴).

سیاه منصوری، منوچهر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید منوچهر سیاه منصوری : فرمانده گردان امام حسین (ع)ناو تیپ۱۳امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه در تاریخ ۱۰/ ۹/ ۱۳۳۶ در روستای «مزارعی »در استان بوشهرو در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد دیده که به جهان هستی باز کرد .پدر به سبب سیمای دلنشین و رخسار بهشتی ،اورا «منوچهر» نامید .

از همان کودکی با احکام و فرائض اسلامی آشنا گردید و جهت فرا گیری قرآن به مکتب خانه رفت و توانست در مدت کوتاهی قرآن را یاد بگیرد.

پس از شش ماه قرآن را آموخت و شروع به یاد گیری کتاب های مذهبی کرد .

شهید سیاه منصوری قرآن را با صدایی خوش تلاوت می کرد .

پس از آن در سن هفت سالگی مرحله ی اول تعلیمات عمومی را در دبستان طالقانی فعلی آغاز کرد و موفق شد دوران تحصیل را با موفقیت طی کند .

مشکلات اقتصادی ومحرومیت های ناشی از حکومت جابرانه ستم شاهی باعث شد او با خانواده اش به بوشهر رفت و درآنجا برای کمک به پدرش مشغول کارگری شد .

شانزدهم شهریور سا ل پنجاه و پنج خورشیدی خدمت سربازی خویش را در نیروی زمینی آغازکرد وپس از دو سال در مرکز پیاده شیراز و شانزدهم شهریور ماه پنجاه و هفت کارت پایان خدمت خود را اخذ کرد .

تواضع ،فروتنی ،اخلاص و توجه به احکام الهی از وی فردی با بصیرت و بزرگ منش ساخته بود. هنگامی که شمیم معطر انقلاب بر مشامش خوش آمد، با شرکت فعال در راهپیمایی و فعالیت های ضد رژیم طاغوت عشق خود به امام خمینی(ره) میهن و امت اسلامی را نمایان ساخت .سا ل پنجاه و هشت به جزیره خارک رفت و در آنجا مشغول به کار شد .

چون اهداف مقدس و متعالی خود را با حفظ و حراست دستاوردهای نظام مطابق می دید به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درجزیره خارک در آمد .

سا ل ۱۳۵۹ با دختر عموی خود خانم مدینه سیاه منصوری ازدواج کرد و در شهریور همان سال در اثر بمباران هوایی عراق دچار موج گرفتگی شد .پس از مدت سه ماه استراحت ،مجددا به محل خدمت خود باز گشت .در دی ماه سا ل ۱۳۵۹ که خبر شهادت «ضرغام افشار »دوست و یار همیشگی خود را شنید با خود عهد بست که تا آخرین قطره خون خود، راه او را ادامه دهد .

کار دانی وی در مسائل آموزشی از او شخصیتی بر جسته ساخته بود و همه ،وی را به عنوان نیروی فعال و کار آمد می شناختند .درتاریخ ۲۲/ ۱/ ۱۳۶۰ از طرف فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان بوشهر،مسئولیت واحد آموزش این نهاد رادر جزیره خارک به وی محول شد .

۱۳/ ۳/ ۱۳۶۹ خداوند به وی دختری عطا کرد که نامش را به یمن مبارکی نام بی بی دو عالم «زهرا» گذاشت و تنها پس از یک ماه حضور در کنار همسر مهربان و دختر تازه متولد شده و نو رسیده اش به جبهه اعزام شد .

سر انجام پس از مدت کوتاهی که فرماندهی دسته را عهده دار بود در تاریخ ۲۵/ ۵/ ۱۳۶۹ بر اثر ترکش در جبهه ی گیلان غرب سر پل ذهاب جاودانه گشت و تا اوج نهایی پرواز کرد .

همرزم وی ،غلامرضا نوروزی در مورد ویژگی ها ونحوه شهادت این شهید بزرگوار

می گوید :

منوچهر فردی متدین و با ایمان بود .همیشه نمازش را سر وقت ادا می کرد و پس از اقامه آن ،قرائت قرآن جزءبرنامه های اصلی اش بود .در پادگان ابوذر در حال استراحت بودیم که اعلام کردند ،از طرف نیرو های عراقی ،حمله ای صورت گرفته و تعدادی از نیرو های خودی به شهادت رسیدند . احتیاج به نیروی داوطلب ،جهت پشتیبانی و حمل پیکر شهدا هستند .

من و شهید سیاه منصوری اعلام آمادگی کردیم .چند روزی در آنجا به مبارزه با متجاوزین پرداختیم ؛حتی چند نفری را اسیر کردیم . شبانه همراه چند تن از افراد داوطلب ،جهت حمل پیکر ها ،اقدام کردیم .منطقه از سوی عراقی ها به شدت تیر باران می شد .وقتی که منور می انداختند ما خودمان را نهان می کردیم که در دید دشمن قرار نگیریم .با هر زحمتی بود توانستیم اجساد را به پشت خط انتقال دهیم .

چند روز بعد ،هواپیمای جنگنده عراقی ،مقر پادگان ابوذر را بمباران کرد .من،منوچهر و حسین زارع انگالی اهل روستای کره بند ،در یک ساختمان آپارتمانی در مقر اصلی بودیم . صدای انفجار زاغه ی مهمات را شنیدیم .منوچهر داشت قرآن تلاوت می کرد.من و حسین سریع حرکت کردیم .منوچهر گفت: شما بروید ،چند آیه دیگر مانده می خوانم و می آیم .

در پادگان به سرعت باد ،شایعه پیچیده بود که مواد شیمیایی منفجر شده .برخی از نیرو ها ترسیده بودند.

سعی کردیم به هر صورت که شده به بچه ها روحیه دهیم .حسین به مقر بر گشته بود .من هم سریع به مقر اصلی بر گشتیم .

پایین ساختمان ،توسط جنگنده های عراقی بمباران شده بود .نیروها این طرف و آن طرف می دویدند .برخی از برادران زخمی شده بودند .سری به بیمارستان زدم .پیکر پاک منوچهر و حسین را دیدم که غرق در خون بودند نام هر دو به عنوان شهدای ناشناس اعلام شده بودند .جسد منوچهر با شهدای فارس انتقال داده شد و من همراه او آمدم و پیکرش را به بیمارستان فاطمه زهرا بوشهر تحویل دادم .بعد با خبر شدم که حسین نیز به عنوان شهید ناشناس به تهران منتقل شده و در آن جا دفن گردیده است . منابع زندگینامه :در کوی نیکنامی ۱،نوشته ی سیدعدنان مزارعی،نشر نورالنور-۱۳۸۴

سیاهپوش، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۷ در تهران متولد شد. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد مدرسه‌ی افسری ژاندارمری شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان داد. چندی هم در اداره‌ی پلیس تهران بود. بعد از کودتای ۱۲۹۹ به ارتش منتقل شد و درجه‌ی سرگردی گرفته،

فرمانده‌ی گردان گردید. در شورش عشایر فارس، به همراه سرلشکر شیبانی به شیراز رفت و با گردان خود رشادتهای زیادی به خرج داد. در ۱۳۱۰ پس از بازگشت از سفر جنگی فارس، با درجه‌ی سرهنگی فرمانده فوج بهادر شد. دو سال در سمت مزبور انجام وظیفه کرد تا به فرماندهی تیپ کردستان منصوب شد و به اوضاع آشفته‌ی آنجا سر و صورتی داد و مقرب‌القلوب شد. از آنجا به فرماندهی لشکر کرمان گمارده شد و در همان سمت درجه‌ی سرتیپی گرفت و تا سال ۱۳۲۰ در همان سمت بود. روزی که رضاشاه پس از استعفا از سلطنت از راه اصفهان به کرمان رفته بود، فرمانده لشکر، همان روز شهر کرمان را ترک کرده از ملاقات با رضاشاه خودداری نمود. از این اقدام، رضاخان سخت عصبانی شد و به فرزندش دستور داد او را تغییر دهد. محمدرضا دستور پدر را اجرا نمود و او را از کرمان تغییر داد ولی پس از خروج شاه از ایران، فرماندهی لشکر فارس را به او سپرد. چندی در فارس باقی ماند تا به تهران احضار گردید. پس از بازنشستگی، به کارهای کشاورزی پرداخت و در ۱۳۴۰ درگذشت.

(وف ۱۳۴۰ ش)، نویسنده. خدمت خود را در پلیس و ژاندارمری سابق شروع نمود. وارد خدمت ارتش شاهنشاهی شد. وی در اغلب عملیات نظامی که برای استقرار و نظم بوده شرکت می‌کرده، بعد از ۱۳۲۰ ش به تقاضای خود بازنشست شد و تا پایان عمر به امور کشاورزی پرداخت. اثر وی «موتورهای هواپیمایی و ساختمان کار آنها» می‌باشد.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۵۲۲ -۵۲۱/ ۴).

سیاهپوش، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید ناصر سیاهپوش : فرمانده گردان امام محمد باقر (ع) لشکر۲۷محمد رسول الله(ص)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۷ در خانواده ای مذهبی در شهر قزوین به دنیا آمد ، تلاشگر و کوشا بود و به تحصیل علم علاقه زیادی داشت.ا و توانست با موفقیت تحصیلات خود را تا سطح دیپلم ادامه دهد. شهید سیاهپوش در تمام صحنه های انقلاب حضوری فعال داشت و همواره به مبارزه با رژیم ستمشاهی می پرداخت. در سال ۱۳۵۷ به خدمت سربازی رفت. ۹ ماه بیشتر از خدمتش نگذشته بود که انقلاب اسلامی پیروز شد.

بعد از انقلاب به خاطر علاقه ای که به تحصیل داشت در سال ۱۳۵۸ در مجتمع آموزش عالی دهخدا (دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)فعلی) در رشته دبیری ریاضیات قبول شد. ایشان در دانشگاه نیز دست از مبارزه برنداشت و همواره در خط اول مبارزه با جریانهای چپ و راست بود و رهبری دانشجویان حزب الهی را بر عهده داشت. شاید شاخص ترین جلوه مبارزاتی او در سالهای ابتدای انقلاب مبارزه با جریانهای منحرف سیاسی و دانشجویی و دفاع جانانه از خط امام و روحانیت راستین بود.

با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ با وجود اینکه مشغول به تحصیل بود سنگر دفاع از اسلام را بر سنگر علم ترجیح داد چرا که اصالت را به این داده بود که دانش آموزانقلاب باشد و این انتخاب گواه بر این است که این شهید تا چه اندازه به انقلاب و ارزشهای اسلامی آن اهمیت می داد .مدتی بعد به عضویت سپاه درآمد و به فرماندهی سپاه آبیک منصوب شد.

در تاریخ ۱۸/۱۲/۱۳۶۰ به جبهه رفت و در عملیات فتح المبین شرکت کرد.

پس از آن تلاش و پیکار در راه پیروزی اسلام بر کفر را ادامه داد.او حالا فرمانده گردان امام محمد باقر(ع) در لشکر۲۷محمدرسول الله(ص) شده بود.در سال ۱۳۶۱ در عملیات بیت المقدس شرکت کرد تا به کمک همرزمان دیگر خرمشهر را از وجود دشمنان

پاک کند.

در این عملیات او مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفت وبه شهدت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیادشهید وامورایثارگران قزوین ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

سیحون، هوشنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آرشیتکت معروف و استاد دانشگاه و نقاش و معمار هنرمند دوران مشروطه ایران است. در سال ۱۲۹۹ در تهران تولد یافت و پس از اخذ دیپلم به دانشکده‌ی هنرهای زیبا وارد شد. پس از فراغت از دانشکده مزبور به پاریس عزیمت نمود، از مدرسه‌ی عالی هنرهای زیبای پاریس دانشنامه گرفت. در سال ۱۳۲۸ به دانشگاه وارد شد، ابتدا دانشیار و بعد به مقام استادی و ریاست دانشکده‌ی هنرهای زیبا ارتقاء مقام یافت. وی در مدتی کوتاه معروفیت خاصی پیدا کرد. کارهای برجسته‌ای انجام داد. طرح آرامگاه بوعلی‌سینا و آرامگاه فردوسی، بنای یادبود خیام که همه از لحاظ معماری در سطح عالی قرار دارند، مربط به او است.

سیحون دو دوره هم عضو انجمن شهر تهران شد و طرح دریاچه‌ی پارک شهر را او داد. در عین حال نقاش زبردستی هم بود و تابلوهایش خیلی گزاف به فروش می‌رسید. سرشار از ذوق و هنر و دانش بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سید امامی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۱ ش)، پزشک، روزنامه‌نگار و نویسنده. در برلن تحصیل طب نمود و عملیات طبی را در بیمارستان دولتی شارتیه انجام داد. در سال ۱۳۱۰ ش به تهران مراجعت کرد. سه دوره به نمایندگی مجلس از تبریز انتخاب شد. مدت ده سال مجله‌ی پزشکی و بهداشتی «تندرست» را منتشر می‌کرد. از آثار وی: «سالک»؛ «مالاریا».[۱]

فرزند سید کاظم امام جمعه و متولد ۱۲۸۰ در تبریز است. تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی پزشکی در فرانسه به اتمام رسانید و وارد دانشگاه تهران شد و مقام استادی دانشکده‌ی پزشکی گرفت و مدتی نیز در وزارت بهداری معاونت کل آن وزارتخانه را بر عهده داشت.

در دوره‌ی شانزدهم از طرف مردم تبریز به مجلس رفت و در ادوار هیجدهم و نوزدهم دارای همان سمت بود. دو دوره هم از تبریز برای سناتوری انتخاب شد. وی مدتی به انتشار مجله‌ی پزشکی تندرست مبادرت کرد. در سن ۶۸ سالگی فوت نمود. وی داماد امیراسعد ذوالفقاری بود. در اواخر عمر به حرفه‌ی طبابت اعتنائی نداشت و غالبا وقت او صرف اداره‌ی مستغلات و املاکش می‌شد. مردی بود که برای خود زندگی می‌کرد و از ثروت خود حداکثر بهره‌برداری مالی را می‌نمود.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۴۰۸-۴۰۷ /۱).

سید زاده، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد سید زاده : فرمانده عملیات خاکی ستاد پشتیبانی جنگ جها د سازندگی(سابق) خراسان

در روز پنجشنبه ۱/۱/۱۳۳۷ در شهر مشهد در خانواده ای مذهبی متولد شد. پدرش مؤمن و متعهد و مدرس قرآن بود. وی از همان ابتدا با مسائل اخلاقی و مذهبی آشنا شد. پس از گذراندن دوران کودکی در سال ۱۳۴۳ پای به دبستان تدیّن گذاشت و استعداد و علاقه او در دروس آشکار شد. وی در زمینه تحصیل بسیار دقیق و کنجکاو بود. در دوران تحصیل، علاقه وافری به فراگیری قرآن و مسائل مذهبی از خود نشان داد و در این رابطه تشویق نامه ای از استادش دریافت کرد. سپس تحصیلات خود را در مقطع متوسطه آغاز کرد و موفق شد دیپلم طبیعی (تجربی) دریافت کند.

سال آخر تحصیل سید محمد سید زاده همزمان با شروع مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی بود. وی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی همگام با دیگر دوستانش مبارزات خود را با فعالیتهای مخفی از جمله پخش اعلامیه های علما و توزیع نوارهای دکتر شریعتی آغاز نمود. او در اوج جریانات انقلاب نیز همچون مردم مسلمان ایران با شرکت فعال در همه صحنه های انقلاب نقش خود را در این زمینه ایفا نمود؛ به نحوی که این مبارزات باعث شد توسط نیروهای ساواک تحت تعقیب و شبانه دستگیر و مورد بازجویی قرار بگیرد وی در این دستگیری از ناحیه بازو مورد شکنجه قرار گرفت و پس از آزادی با عزمی راسختر به مبارزات خود ادامه داد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جهاد سازندگی، سید محمد سید زاده به عنوان نیروی رسمی به این نهاد پیوست تا بتواند از این طریق به محرومترین افراد جامعه خدمت کند. او روزهای تعطیل همراه دیگر جهادگران جهت عمران و آبادانی به روستاها می رفت. وی در بسیاری از اردوهای جهاد سازندگی موفق شد دوره نقشه برداری دانشگاه را پشت سر گذارد و بصورت تمام وقت در خدمت جهاد سازندگی قرار گیرد. وی در راهسازی روستاهای قوچان، اسفراین و شیروان نقش ارزنده ای ایفا کرد. در ۱۴/۹/۱۳۶۰ ازدواج نمود.

پس یک ماه تلاش پیگیر، با سمت سرپرستی کارگاه راهسازی لائین نو در محدوده درگز – کلات در ۱۹/۱۰/۱۳۶۱ از طرف ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی خراسان، به جبهه اعزام گردید. او در جبهه سمت فرماندهی عملیاتی خاکی را به عهده داشت و به مدت یک ماه در منطقه فکه به فعالیت مشغول بود. حضور پرشور و خالصانه وی در جبهه باعث شده بود که به سید جبهه ها و سنگر ها معروف شود. سرانجام سید محمد سید زاده در تاریخ ۱۹/۱۱/۱۳۶۱ در منطقه فکه بر اثر اصابت ترکش خمپاره مجروح و پس از لحظاتی به شهادت رسید. پیکر شهید را در بهشت رضای شهر مشهد به خاک سپردند. تنها فرزند او یک روز پس از شهادت پدرش به دنیا آمد. به پاس زحمات بی دریغ شهید سید محمد رضا سید زاده جاده درگز ـ کلات به اسم این شهید نامگذاری شد.

همیشه از درد و رنج محرومان رنج می برد و درد آنها را درد خود می دانست. وی دعاهای مختلف از قبیل دعای کمیل، توسل، ادعیه صحیفه سجادیه و... را مایه تسلی خویش قرار می داد؛ او پس از ازدواج به همراه همسرش در این مراسم شرکت می نمود. همیشه به دوستان و آشنایان سفارش می کرد که زندگی تجملاتی را کنار بگذارند، گره از کار محرومان بگشایند و ساده زندگی کنند.

شهید سید محمد سید زاده در برخورد با افراد ضد انقلاب و انحرافی همواره آگاهانه، منطقی و دوستانه برخورد می نمود. هیچگاه آنها را صرفاً بخاطر داشتن عقاید انحرافی طرد نمی کرد؛ بلکه با آنان چنان دلسوزانه و برادرانه رفتار می کرد که آنان را شیفته رفتار

خود می ساخت. نمونه آن در محل خدمتش در لایین نو بود: وی که سمت مسئول جهاد لایین را بر عهده داشت، با فردی آشنا شد که از نظر عقیدتی دچار انحراف شده بود. نحوه رفتار او باعث هدایت آن فرد شد و علاقه شدیدی به سید زاده پیدا کرد. وی بر اثر صفات خوب، زبانزد اقوام، دوستان و آشنایان شده بود و نفوذ زیادی بین آنان داشت. از این رو سخنان و ارشادهای او سخت مورد توجه دیگران بود. او همواره آنها را به حمایت از امام خمینی (ره) و دستاوردهای انقلاب اسلامی توصیه می کرد. یکی از بارزترین خصوصیات شهید سید زاده اخلاص وی بود و بر این اساس وی در جبهه به سید جبهه ها و سنگر ها معروف شده بود.

دوستان وی نقل می کنند: چهره روحانی و ملکوتی وی در روزهای آخر حیات نورانی تر شده بود؛ گویا به او مژده شهادت داده شده بود که این چنین غسل شهادت می کرد.

پیشانی بند «لبیک یا خمینی» بر پیشانی می بست و به نماز می ایستاد. راز و نیاز با معبودش را آنچنان با آرامش انجام می داد که گویی در میدان جنگ نیست. او که میل رفتن داشت و در سرش هوای دوست بود، با همان نماز، حاجتش را گرفت و با اصابت خمپاره مجروح شد و بعد از چند دقیقه به نهایت آرزویش، شهادت رسید. منابع زندگینامه :جهاد سازندگی خراسان در دفاع مقدس،نوشته ی عیسی سلمانی لطف آبادی،نشر سلمان،۱۳۸۵–مشهد

سید عباس‌زاده، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۳۳، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مدیریت آموزشی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: ارومیه

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه تبریز، کارشناسی ارشد در رشته تعلیم و تربیت از دانشگاه اکلاهماسیتی آمریکا، دکترای مدیریت آموزشی از دانشگاه میسوری کلمبیای آمریکا در سال ۱۳۵۹.

مرتبه علمی:

پس از طی مرحله استادیاری، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ارومیه.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

روش‌های کنترل کلاس معلمان مدارس در مقاطع مختلف و خصوصیات مدارس اثربخش.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:–

زمینه علمی تألیفات:

مدیریت آموزشی، تعلیم و تربیت کودکان تیزهوش، هنر در مدرسه و واژه‌نامه مدیریت آموزشی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی مقالات:

روش‌های کنترل کلاس معلمان، رضایت شغلی معلمان، وجدان کار، مدیریت مؤسسات تحقیقاتی، مشکلات رفتاری و آموزشی دانش‌آموزان شاهد.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

سید موسوی، سیدابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سیدابراهیم سیدموسوی

محل تولد : قزوین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۷/۲

زندگینامه علمی

از سال ۱۳۴۵ تحصیلات دوره ابتدائی ام شروع شد و تا سال ۱۳۵۷ دیپلم دبیرستان را گرفتم، در این مدت با برخی گروههای مذهبی همکاری داشتم که گاهی به مطالعه و تلخیص کتابهای دینی یا بررسی برخی آیات و ارائه در جمع و گروه مربوطه می انجامید. از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۰ به کشور کانادا جهت تحصیل در رشته فیزیک رفتم. در آنجا با عضویت در انجمن اسلامی آمریکا و کانادا به فعالیت های جنبی تبلیغی و گاهی علمی می پرداختم، مثل بررسی تفاسیر قرآن، تحقیق موضوعی در زمینه های مختلف و ارائه به انجمن یا در میان دانشجویان ایرانی و عرب که هر هفته در مسجدی جمع می شدند. از آنجایی که برگزاری تظاهرات در آن کشور به نفع انقلاب و حمایت از مظلومیت ایران در جنگ علیه عراق و گاهی هم برگزاری جلسات سخنرانی در دانشگاهها که در برخی موارد به درگیری با نیروهای ضد انقلاب منجر می شد، پرونده مطلوبی در ادامه مهاجرت به کانادا نداشتم و این دلیل باعث شد ادامه حضور را در آن کشور لغو کنند. در سال ۱۳۶۱ به ایران برگشتم و مستقیم به تحصیلات حوزوی در قم پرداختم. البته چند ماهی به مدرسه عالی شهید مطهری در تهران رفتم ولی دوباره به قم برگشتم و از آن زمان تا به حال در قم هستم. در کنار دروس حوزوی، البته پس از دروس لمعه و همراه با درس رسائل و مکاسب دوباره در دانشگاه از طریق کنکور شرکت کردم و در دانشگاه تهران به درس فلسفه پرداختم. در قم نیز هم در درس تخصصی کلام و هم در رشته دین شناسی(موسسه امام ره) شرکت کردم.

سید میرزائی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۸، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جمعیت‌شناسی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی علوم اجتماعی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۹، کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه استراسبورگ فرانسه در سال ۱۳۵۱ و دکترای جمعیت‌شناسی از دانشگاه استراسبورگ فرانسه در سال ۱۳۵۶.

مرتبه علمی:

تدریس در دانشگاه شهید بهشتی، مدیر گروه علوم اجتماعی دانشگاه شهید بهشتی معاون آموزشی و پژوهشی دانشگاه الزهراء و دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بررسی بزهکاری در کرمان، بررسی اوقات فراغت رزمندگان و دانش‌آموزان، تدریس دروس مبانی جمعیت‌شناسی، روشهای تحلیل جمعیت، جمعیت‌شناسی اقتصادی- اجتماعی و مسائل جامعه‌شناسی شهری.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

مبانی و روشهای تحلیل جمعیت و جمعیت‌شناسی آماری.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۳، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مفهوم حد مطلوب قدرت در کشورهای جهان سوم، شکوفائی فرهنگی در جهان سوم، سیاست تنظیم خانواده و توسعه اقتصادی، انقلاب بشر و نیازهای فدائی و توسعه افق جدید.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

سید هاشمی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سیدمحمد سیدهاشمی

محل تولد : کاظمین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب سیدمحمد میرهاشمی از سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه مشهد مقدس شدم، همزمان نیز شبانه تحصیلات را در مقطع دبیرستان

در رشته فرهنگ و ادب به اتمام رساندم. (۶۶ ـ ۱۳۶۵) در سال ۱۳۷۰ در دانشگاه علوم اسلامی رضوی در مقطع کارشناسی (رشته فلسفه و کلام اسلامی) شرکت نموده و در تابستان سال ۱۳۷۵ فارغ‌التحصیل شدم. در سال ۱۳۷۶ بعد از ارائه یکسال امتحان درس خارج فقه و اصول در مشهد رهسپار حوزه علمیه قم شدم. در سال ۱۳۷۸ و نیز سال ۱۳۸۰ در مقطع کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام اسلامی در برخی دانشگاهها مانند باقر العلوم(ع) تربیت مدرس قم شرکت نموده ولکن علی رغم قبولی در مراحل بعدی شرکت نکردم. از سال ۱۳۸۰ به بعد تاکنون به عنوان مدرس دروس معارف اسلامی در برخی دانشگاههای آزاد و جامع علمی کاربردی تدریس داشته‌ام. از سال ۱۳۸۳ به بعد در عرصه تحقیق و پژوهش فی الجمله فعالیتی داشته‌ام برخی از آثار حقیر (که البته به مرحله چاپ نرسیده است) به شرح ذیل می‌باشد: الف) اخلاق اسلامی ب) مجموعه مقالات اصول کاربردی آیین زندگی ج) معادشناسی د) اعتقاد به منجی عدالت گستر و آثار آن ه) مطلق گرایی در اخلاق. در سال ۱۳۸۴ با اخذ موضوع پایان‌نامه از شورای مدیریت حوزه علمیه قم رساله خود را با عنوان مطلق‌گرایی در اخلاق تحت راهنمایی استاد راهنما جناب آقای دکتر عباسی به اتمام رسانده و اکنون رساله سطح ۳ حوزه بنده در نوبت دفاع قرار دارد. از حدود سالهای ۱۳۸۲ به بعد به عنوان مشاور در برخی واحدهای دانشگاهی در حوزه‌های مختلف مذهبی، اعتقادی، خانوادگی، مشاوره و رسماً در برخی جلسات جلسه پرسش و پاسخ دانشجویی فعالیت داشته‌ام. در تمام این مدت تاکنون در دروس خارج فقه و اصول (حضرت آیت الله وحید خراسانی، حضرت آیت الله مکارم شیرازی شرکت داشته‌ام). در سال تحصیل جاری (نیمسال دوم ۸۶ ـ ۸۵) در جامعهٔ الزهراء قم تدریس برخی دروس را نیز به عهده دارم. از زمان تدریس در دانشگاهها (باعنوان رتبه اول استادیاری) مشاوره برخی دانشجویان را در تحقیقات آنها (استاد مشاور) برعهده داشته‌ام.

سیدالاسلامی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین سید الا سلامی متولد ۱۳۱۹در اصفهان است.وی دکترای رشته حشره شناسی از دانشگاه میشیگان استیت آمریکا در سال ۱۳۵۷ است.ایشان عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی اصفهان با درجه استادی می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیگرایش : حشره شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته کشاورزی و حفاظت گیاهان از دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز در سال ۱۳۴۴ کارشناسی ارشد ودکتری در رشته حشره شناسی از دانشگاه میشیگان استیت آمریکا در سال ۱۳۵۷همسر و فرزندان : حسین سید الا سلامی متاهل است.وی دارای یک فرزند است.وقایع میانسالی : حسین سید الا سلامی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی به عضویت هیئت علمی گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان درآمد. وی هم اکنون با سمت استادی در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : حسین سید الا سلامی عضوهیئت علمی و استاد گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان است. از دیگر سمت های مورد تصدی ایشان: معاون پژوهشی در موسسه پژوهشی بیماریها و آفت نباتی در وزارت کشاورزی عضو سابق جامعه حشره شناسان آمریکا عضو جامعه حشره شناسان آیران داور مقالات برای ژورنالهای علمی رئیس بخش حفاظت گیاهان دانشگاه اصفهان نائب رئیس دانشکده کشاورزی در امور پژوهشی دانشگاه اصفهان دارای ۴ ماه فرصت مطالعاتی در دانشگاه مارسی –نیوزلند فعالیتهای آموزشی : حسین سید الا سلامی سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشگاه اصفهان به تدریس دروس

تخصصی رشته گیاه پزشکی می پردازد.آرا و گرایشهای خاص : عنوان پروژه مورد علاقه حسین سید الا سلامی : مدیریت آفت حشره ای و کنترل اساس بیولوژی روی آفات درختان میوه بخصوص روی حشرات نیم بال.چگونگی عرضه آثار : مقالات منشر شده در ژورنالهای علمی :۲۲ مقاله مقالات ارائه شده در کنفرانسها: ۲۸ مقاله دکتر حسین سید الا سلامی استاد راهنمای ۴۱ پایان نامه بوده است. وی همچنین دارای ۳ طرح پژوهشی است. آثار : تغییرات ژنتیک در بوته های کویر مرکزی گیاه پزشکی منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

سیدالروسا، قاسم

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س ششم ق)، معمار. وی بانی مسجد و منازه‌گاری است در مشرق اصفهان که تاریخ بنای آن به سال ۵۱۵ ق است. این نبا از ساختمانهای دوره‌ی سلجوقی به شمار می‌رود.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی (۱۷).

سیدآبادی، محمد سادات

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد سادات سیدآبادی : فرمانده گردان راهسازی ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی (سابق)خراسان

در تاریخ ۱/۱/۱۳۳۳ در شهرستان مشهد و در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. جو مذهبی خانواده باعث شد که از همان آغاز زندگی، با تربیتی دینی و اخلاقی رشد کند. او استعداد خوبی داشت و تحصیلاتش را تا مقطع دیپلم ادامه داد و در رشته ریاضی فیزیک موفق به اخذ دیپلم شد. اوقات فراغت خود را به همراه دوستانی چون شهید سید محمد تقی رضوی، به ورزش کوهنوردی می پرداخت. سید محمد سادات سید آبادی بعد از رسیدن به سن قانونی، از رفتن به خدمت سربازی ممانعت می کرد و دائما فراری بود زیرا اعتقاد داشت که خدمت در زیر پرچم رژیم پهلوی، در حقیقت خدمت به دستگاه ظلم و ستم می باشد.

سید محمد سادات سید آبادی با اوج گیری انقلاب به همراه شهید سید محمد تقی رضوی فعالانه به مبارزه علیه رژیم پرداخت. او بر این عقیده بود که برای مبارزه و تداوم قیام اسلامی، نیاز به کسب آگاهی دارد، به همین دلیل برای کسب آگاهی های اسلامی تلاش فراوانی کرد و به مطالعه کتابهای مذهبی، سیاسی و اجتماعی می پرداخت. تا آنجا که کتابخانه تقریبا کاملی بوجود آمد و برای کسب آگاهی دوستانش، بطور مخفیانه به توزیع کتاب در بین آنها مبادرت می ورزید. او در این رابطه چندین بار مورد اذیت و آزار مامورین رژیم قرار گرفت ولی به فعالیتش ادامه داد. او بطور فعال در راهپیمایی ها و تظاهرات شرکت می کرد و خانواده اش را همراه خود می برد و به آنها آگاهی های لازم را می داد.

سید محمد سادات سید آبادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدتی در روستای سید آباد به کشاورزی بر روی زمینهای پدرش مشغول بود. البته در کنار آن به کار تبلیغ و همکاری در کلاسهای تحلیل و بحث مسایل عقیدتی و سیاسی می پرداخت. او بعد از

تشکیل جهاد سازندگی بعنوان عضو رسمی وارد این نهاد شد.
با شروع جنگ به همراه شهید سید محمد تقی رضوی در ۲۲/۸/۱۳۵۹ از طریق جهاد سازندگی عازم جبهه های جنوب گردید. او فرمانده ادوات راهسازی بود. وی که خواهرش نیز با آنها به اهواز آمده بود؛ مدت ده ماه به کار راهسازی در ستاد پشتیبانی مشغول بود. سید محمد سادات سید آبادی یک بار بر اثر سقوط ماشینش در دره، از ناحیه دست به شدت مجروح گردید، بطوری که پس از گذشت یک ماه در بیمارستان قائم شهرستان مشهد مورد عمل جراحی قرار گرفت و مجبور به گذاشتن پلاتین در دستش شدند. او که هنوز دستش حرکت نداشت و بهبودی کامل نیافته بود، به جبهه برگشت. وقتی به او گفتند که مگر دستت خوب شده که به جبهه می روی، در جواب گفت: من هنوز یک دست و دو پا دارم و باید در جبهه حضور داشته باشم. نشستن در منزل نشانه ضعف یک رزمنده است.
سید محمد سادات سید آبادی بعد از عملیات آزادسازی بستان به شهرستان مشهد برگشت و ازدواج کرد. اما هنوز چند روزی از مراسم عقدشان نگذشته بود که دوباره عازم جبهه شد. سرانجام در تاریخ ۷/۱/۱۳۶۱ در منطقه رقابیه و بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید. پیکر این شهید در خواجه ربیع شهرستان مشهد به خاک سپرده شد. مادر شهید در خصوص ویژگی های اخلاقی فرزندش می گوید: محمد از کودکی فردی آرام، خونگرم، متین، خوش بین و خوش برخورد بود. اخلاق خوب او در نوجوانی باعث شده بود که در تمامی مجالس و محافل، محور گفتگوها قرار گیرد. او روحی با عاطفه و حساس و چهره ای مهربان داشت. همین امر باعث شده بود که دوستان زیادی داشته باشد. وی استعداد فوق العاده ای در امر تحصیل داشت و حلال مشکلات خانواده، دوستان و حتی افراد نا آشنا بود. هیچگاه شخص برایش مطرح نبود، بلکه هدفش خدمت به عموم مردم بود. وی می افزاید: محمد هیچگاه خواسته مادی بیشتر از حد احتیاج و ضرورت نداشت. او در زندگی اش کارهای خیر زیادی انجام می داد؛ اما هیچ وقت آنها را برای کسی بازگو نمی کرد. وقتی خبر شهادت محمد در بین مردم پخش شد، هر کسی که به منزل ما می آمد با حالتی متاثر از خدماتی که محمد برای آنها انجام داده بود، یاد می کرد. منابع زندگینامه :جهاد سازندگی خراسان در دفاع مقدس،نوشته ی عیسی سلمانی لطف آبادی،نشر سلمان،۱۳۸۵-مشهد

سیسیان قره‌باغی، محمدصادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار مخصوص، از افسران عالی‌رتبه‌ی قزاقخانه، در ۱۲۴۰ متولد شد. پس از رسیدن به سن رشد به سیره‌ی خانوادگی وارد قزاقخانه شد و تدریجا تمام مراحل ترقی را پیمود. در جنگ بین مستبدین و مشروطه‌خواهان با درجه‌ی میرپنجی، دفاع قسمتی از شرق تهران با او بود. چون میل به مشروطه و آزادیخواهی داشت، دفاع قابل توجهی نکرد. از سال ۱۲۹۵ با درجه‌ی سرداری به معاونت قزاقخانه منصوب شد و تا کودتای ۱۲۹۹ در آن سمت باقی ماند. هنگام اجرای قرارداد ۱۹۱۹ از طرف وثوق‌الدوله عضو کمیسیون نظامی شد. در ۱۳۰۰ در تشکیلات جدید قشون دعوت به کار نشد. وفات او در سال ۱۳۱۴ در تهران اتفاق افتاد و اولادی از وی باقی نماند. برادری نیز در قزاقخانه داشت که درجه‌ی میرپنجی گرفت. یک دختر او همسر سرلشکر احمد نخجوان شد و پسری نیز از او در ۱۳۰۵ در موقع قیام لهاک‌خان در بجنورد به شهادت رسید و فرزندی از او باقی ماند به نام عبدالرضا انصاری که بعدها مقامات استانداری و وزارت گرفت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سیف افشار، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به سیف‌السلطنه، فرزند محمدحسین‌خان سردار کل، متولد سال ۱۲۶۲ ش است. تحصیلات او در دارالفنون و مدارس نظام انجام پذیرفت و تدریجا در قزاقخانه ترقی کرد و درجات امیرتومانی و سرداری گرفت. مدتی فرماندهی قوای آذربایجان و تهران و خراسان را عهده‌دار بود. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و اتحاد شکل قشون، با درجه‌ی سرتیپی وارد ارتش شد و به عضویت شورای عالی نظام منصوب گردید. مدتی هم رئیس تدارکات ارتش بود. در سال ۱۳۳۲ به علت دوستی و نزدیکی با سپهبد زاهدی، ابتدا به استانداری گیلان و بعد به استانداری خراسان رسید و چند سالی در این دو سمت باقی ماند. سرانجام در دوره‌ی دوم سناتور شد و تا دوره‌ی پنجم این سمت را حفظ کرد. وفات او در سال ۱۳۴۸ در سان ۸۶ سالگی اتفاق افتاد. وی از مالکین بزرگ ایران بود. فرزندش خسرو افشار قاسملو در وزارت خارجه ترقیات زیادی نمود. سفیر در پاریس و لندن و سپس وزیر شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سیف نراقی، مریم

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۷، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی در رشته مشاوره و راهنمائی با رتبه اول از دانشسرای عالی تهران در سال ۱۳۵۰، کارشناسی ارشد و دکترای مشاوره و راهنمائی با درجات ممتاز از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی در سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶.

مرتبه علمی:

پس از طی مرحله استادیاری، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشگاه علامه طباطبائی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بررسی روند رشد تکلم و زبان فارسی کودکان از بدو تولد تا ۸ سالگی، بررسی و مقایسه وضعیت مراکز شبانه‌روزی کمیته امداد امام خمینی (ره) و ویژگیهای دانش‌آموزان تحت پوشش آنها، بررسی اختلالات رفتاری فرزندان شاهد، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر بیش از ۵۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

دانش‌آموزان استثنائی، روش تحقیق، اختلالات یادگیری، اختلالات یادگیری، اختلالات رفتاری کودکان، سنجش و اندازه‌گیری، راهنمای عملی فراهم‌سازی، آمار استنباطی، احساس و ادراک در روانشناسی، آموزش و پرورش کودکان استثنائی و بررسی روند رشد تکلم و زبان‌شناسی کودکان از بدو تولد تا ۸ سالگی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۵

زمینه علمی مقالات:

چگونگی رشد ذهنی و روانی، تکلم و زبان کودکان، اختلالات رفتاری، تأثیر فشارهای روانی، نقش تحقیق، چگونگی نمونه‌گیری و آشنائی با برخی از آزمونها.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

سیف، سوسن

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

دکتر سوسن سیف در سال ۱۳۲۱ در تهران بدنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه ،تحصیلات دانشگاهی را در دانشگاه الزهرا در رشته روانشناسی آغاز کرد. وی پس از اخذ مدرک کارشناسی روانشناسی و کارشناسی ارشد رشته مشاوره و راهنمایی خانواده از دانشگاه علامه طباطبائی ، در سال ۱۳۶۱ موفق به دریافت دکتری رشته مطالعه خانواده و کودک از دانشگاه سراکیوز آمریکا شد.وی هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه الزهرا و عضو هیئت علمی مدرسه عالی شمیران ۰دانشگاه علامه طباطبائی) می باشد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی تحصیلات رسمی و حرفه ای : سوسن سیف تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان «همایون» و دوره دبیرستان را در دو مدرسه «آزرم» و «ناموس» سپری کرده است. لیسانس روانشناسی اش را از مدرسه عالی دختران [دانشگاه الزهرا(س)] و فوق لیسانس خود را از مدرسه شمیران [با نام فعلی دانشگاه علامه طباطبایی] اخذ می کند. پس از این برای ادامه تحصیل و کسب مدرک دکترا با بورسی که به او تعلق می گیرد به دانشگاه «سیراکیوز» آمریکا می رود و همانگونه که در کشور خود موفق می شود رتبه اول را در دانشگاه به دست آورد، آنجا نیز با همین رتبه فارغ التحصیل می شود. خلاصه سابقه تحصیلی سوسن سیف به قرار زیر است: ۱ـ لیسانس روانشناسی ـ مدرسه عالی دختران (دانشگاه الزهرا) ۵۴ ـ۵۰ ۲ـ فوق‌لیسانس مشاوره و راهنمایی خانواده ـ مدرسه عالی شمیران (دانشگاه علامه طباطبایی) ۵۶ ـ ۵۴ ۳ـ دکترای مطالعه خانواده و کودک ـ دانشگاه سراکیوز آمریکا ۵۷ ـ ۶۱ استادان و مربیان : سوسن سیف تمایلاتی نیز به علوم دیگر دارد. به زیباشناسی، هنر و از همه مهمتر به فلسفه علاقه مند است و در این رابطه به یکی از اساتیدش که تا حد زیادی تحت تأثیر او قرار گرفته بوداشاره می کند: «در دوره لیسانس، ما استادی داشتیم به نام خانم دکتر «مهتاب مستعان» – که حالا بازنشسته شده اند– ایشان به قدری شیرین، فلسفه را درس می دادند که گاهی اوقات من وسوسه می شدم رشته ام را عوض کنم و بروم فلسفه بخوانم. در مراحل دیگر پیشرفت های علمی ام، اساتید خوبی مثل آقای دکتر کیانوش هاشمیان داشتم یا آقای دکتر عباس طباطبایی یزدی که استاد آمار من بودند. جالب اینجاست که این افراد هم اکنون از بهترین همکاران من محسوب می شوند.» وقایع میانسالی : سوسن سیف پس از بازگشت به وطن، به سرعت دستاوردهای آموزشی اش را به کار می گیرد و اندک زمانی بعد صاحب مرتبه و مقام ارزنده ای در علم روانشناسی کشور می شود.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سابقه اشتغال به خدمت سوسن سیف : ـ عضو هیات علمی مدرسه عالی

شمیران (دانشگاه علامه طباطبایی) ـ عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا (دانشیار) ـ عضو هیات علمی دانشگاه اما م صادق (واحد خواهران) ـ عضو هیات علمی مرکز مطالعات و تحقیقات مسائل زنان ـ عضویت در شاخه کودکان استثنایی و برنامه ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی ـ مدیریت گروه علوم تربیتی دانشگاه الزهرا – عضو کمیته مشورتی انستیتو روانپزشکی ـ مدیر تحصیلات تکمیلی (کارشناس ارشد و دکترا دانشکده الهیات ، ادبیات و علوم انسانی دانشگاه الزهرا ـ عضویت در کمیته علمی سمینار روانشناسی در اسلام و دبیر سمینار دانشگاه الزهرا ـ عضو کمیته برنامه‌ریزی آموزش کودکان استثنایی و عضویت در چهارشاخه اختلالات عاطفی ، ناتوانی یادگیری ، عقی‌ماندگی ذهنی و چند معلولیتی ـ ریاست دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه الزهرا ـ عضو شورای تحقیقات سازمان آموزش و پرورش استثنایی فعالیتهای آموزشی : سوسن سیف با وجود آن که سابقه تدریس در دیگر دانشگاه ها را نیز دارد ولی به زعم خویش، تمام زندگی و وجودش در دانشگاه الزهرا(س)، خلاصه می شود و بیشترین حجم فعالیت هایش را در این مرکز آموزشی متمرکز کرده است.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : سوسن سیف تاکنون راه اندازی و تأسیس دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی و کتابخانه آن در سال ۷۴، مرکز کلینیک مشاوره و روانشناسی دانشگاه الزهرا(س) [واقع در خیابان ۱۶آذر به همت و پشتیبانی ریاست دانشگاه دکتر زهرا رهنورد و به مدیریت دکتر طیبه زندی پور]، برنامه مشاوره پیشگیری از تالاسمی [در وزارت بهداشت و درمان] و درس کارگاهی آن، طرح و اجرای دروس کارگاهی «مصاحبه مشاوره ای»، «آموزش خانواده»، «دانش افزایی همسران» و «سلامت بلوغ در دختران» را در کارنامه خود ثبت کرده است. آرا و گرایشهای خاص : سوسن سیف معتقد است: «علاقه من به مسائل خانواده در تمام فعالیت های تحقیقاتی و پژوهشی ام نمود عینی داردو در داخل یا خارج از کشور مدام روی مشاوره خانواده و کودک کار می کنم. در تعاریف کلی و از نقطه نظر اجتماعی خانواده را این گونه تشریح می کنند که واحد بسیار کوچکی است. اما به نظر من اساس و پایه شکل گیری جامعه و یادگیری فرزندان، ارتباط همسران و... همه در خانواده است. من همه چیز را به خانواده ربط می دهم و معتقدم خانواده در تشکیل و گسترش روح ملی و در نهایت حفظ حدود و ثغور فرد برای خود، نقش بزرگی ایفا می کند. اگر کشورها مبانی خانوادگی سالم نداشته باشند و رابطه افراد در خانواده خیلی به هم نزدیک نباشند، همبستگی و تعاون بین آن ها دیده نشود، همه چیز بی پایه و سست می شود. بنابراین همیشه باید خانواده را یک اصل قرار دهیم که دارای جایگاه پر مهر و محبتی است، حس همدلی و دوستی و فداکاری و... در آن هست و تمام این ها ریشه در خانواده دارد. من در همه کارهای تحقیقی ام تاکنون این چرخه خانواده را در نظر گرفتم. چرخه خانواده کاملاً مشخص است، ابتدا جوانان ازدواج می کنند، بعد فرزندار می شوند و بچه هایشان به مدرسه رفته، فارغ التحصیل می شوند و باز آنان هم ازدواج می کنند و چرخه ادامه می یابد.» از دید سوسن سیف، روانشناسی در واقع نوعی انسان شناسی است: «شناخت ابعاد انسان به دلیل پیچیدگی به سادگی امکان پذیر نیست. گروهی سعی دارند از دیدگاه وراثت درباره انسان ها صحبت کنند، بعضی دیگر از منظر محیط، برخی می گویند ارزش ها اهمیت دارند و تعدادی هم تفکر و گروهی نیز ادراک و احساس را پراهمیت می دانند.» سوسن سیف در عالم مشاوره بیش از هر کس به «ویرجینیا ستیر» گرایش دارد و او را یکی از برترین مشاورهای جهان می پندارد و برای اثبات نظریات خویش در خصوص ارتباط و همدلی با دیگران به گفته ای از او استناد می کند: «ستیر جمله قشنگی دارد با این مضمون؛ مرا باور این است بهترین هدیه ای که می توانم بخواهم و آرزو کنم همانا دیده شدن، شنیده شدن، فهمیده شدن و حس شدن از سوی دیگران است و والاترین هدیه ای که من می توانم به دیگران بدهم دیدن، شنیدن و درک و پذیرش روح آنهاست. آنچه ستیر می گوید خواسته های من نیز هست. به اعتقاد من زندگی را باید مجموعه ارتباطات در ابعاد زیستی، روانی و اجتماعی دانست. بنابر رویکرد ارتباطی ستیر، افرادی که در نحوه برقراری ارتباط دارای الگوی سالمی هستند، بانشاط، سرزنده و بامحبتند و قدرت ریسک کردن دارند، با حقوق خود و دیگران آشنایند، حضور قلب و چهره های آرام دارند و صحبت های آن ها با آهنگی پرمایه و گرم همراه است، مهربانند و گشاده رو و اگر ساکتند، حتی

سکوتشان، آرامبخش است. در عوض افرادی که نمی توانند به خوبی از عهده برقراری ارتباط برآیند، بداخلاقند و چشم هایشان تنگ است، گوش هایشان نمی شنود، صداهای خشنی دارند و شوخی هایشان زننده است!» جوائز و نشانها : سوسن سیف تاکنون چندین مرتبه به عنوان پژوهشگر نمونه در دانشگاه الزهرا(س) انتخاب شده و مورد تقدیر قرار گرفته است. در سال های ۸۳-۸۲ استاد نمونه کشور بوده و برای اغلب سخنرانی هایش موفق به دریافت جوایز و تقدیرنامه هایی شده است.چگونگی عرضه آثار : ارائه و تدوین چندین طرح ملی نیز در کارنامه علمی پربار سوسن سیف به چشم می آیند. «طرح جامع تشکیل کارنامه فراگیری خاص برای کودکان عقب مانده ذهنی» [۱۳۸۰]، «آزمون دوره آمادگی قبل از دبستان»، «استانداردسازی و هنجاریابی مقیاس سنجش خانواده» [تیرماه ۱۳۸۰]، «پودمان مدیریت زن»، و «بررسی علل و عوامل مدرسه گریزی دانش آموزان دختر دبیرستان های تهران» [سال تحصیلی ۸۲-۸۱] برخی از آنهاست. مقالاتی که سوسن سیف درکنفرانس ها و سمینارهای داخلی و خارجی نیز مطرح کرده است، موضوعاتی همچون «فرضیه زبان و تفکر ویگوتسکی»، «مقایسه مشکلات دختران نوجوان ایرانی با مشکلات دختران نوجوان ایرانی مقیم آمریکا»، «فقدان پدر و تأثیر آن در روند رشد کودکان»، «جوان و عزت نفس»، «پیاژه و اسکینر»، «بهداشت روانی و عوامل مؤثر در انتخاب رشته تحصیلی دانشجویان دانشگاه الزهرا(س)» و مواردی از این دست را شامل می شوند که شرح فهرست آنها در این حجم کوتاه نمی گنجد. این مقالات گاه در مجله های علوم انسانی وزارت آموزش عالی، فصلنامه وزارت آموزش و پرورش و مجله علوم انسانی دانشگاه الزهرا(س)، به چاپ رسیده اند یا می رسند. برخی از آن ها نیز در همایش ها و کنگره های علمی ارائه شده اند. علاوه بر آن چه از فعالیت های پژوهشی - تحقیقی سوسن سیف آورده شد، او در مجلات مرتبط با حوزه کاری اش نیز از اعضای هیأت تحریریه است. مجلات «خانواده پژوهی دانشگاه شهید بهشتی»، «فصلنامه روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی» و «روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران» سه مورد از آن هاست. همچنین سردبیری فصلنامه های «مطالعات روانشناختی» و «اندیشه های نوین تربیتی» از دیگر مسؤولیت های اوست. دکتر سوسن سیف با همه این فعالیت هاست که امروزه از جمله نام آشنایان عرصه علم روانشناسی است و نمی توان به سادگی و بی تفاوت از کنار او گذشت. او سعی کرده زندگی اش را وقف ارائه بهترین و ارزشمندترین خدمت های بشردوستانه کند، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.» آثار :آموزش و پرورش دوران نخستین کودکی ویژگی اثر : ترجمه۲ ارزیابی ناتوانی یادگیری ، اصلاح رفتار کودکان استثنایی ویژگی اثر : تالیف و ترجمه۴ افزایش خود پنداره دانش آموزان در مدارس ویژگی اثر : ترجمه۵ تئوری رشد خانواده ویژگی اثر : تالیف و ترجمه ۶ جابه جا کردن کودک خردسال فلج مغزی در خانه ویژگی اثر : تالیف و ترجمه۷ جابه جا کردن کودک خردسال فلج مغزی در خانه ویژگی اثر : تالیف و ترجمه۸ خانواده درمانی ، رشد کودکان تهرانی از یک سالگی تا پنج سالگی ویژگی اثر : بررسی و تحقیق و تالیف ۱۰ روانشناسی رشد کودکان و نوجوانان ویژگی اثر : تالیف مولی و راسل اسمارت: ترجمه۱۱ ریشه‌های فلسفی و تاریخی تئوری‌های نوجوانی ویژگی اثر : تالیف و ترجمه ۱۲ مباحثی در اختلالات دوران نوجوانی ویژگی اثر : تالیف۱۳ مشاوره خانواده ویژگی اثر : تالیف۱۴ ناتوانی‌های یادگیری ، تشخیص و درمان ویژگی اثر : تالیف۱۵ یاور ماهر ویژگی اثر : ترجمه

سیف، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۴ ش از اهالی آذربایجان و فرزند سیف‌الاطباء تبریزی است. تحصیلات خود را در تبریز و مدرسه‌ی آمریکائی تهران انجام داد و در سال ۱۲۹۳ با سمت مترجم وارد تشکیلات شهربانی شد. در طول خدمت در شهربانی مشاغل مهمی را احراز نمود.

مدتها رئیس شهربانی قزوین، رشت و تبریز بود. در زمان مختاری، رئیس اداره‌ی پلیس سیاسی بود تا به معاونت شهربانی کل رسید. در سال ۱۳۲۳ با احراز رتبه‌ی سرتیپی، به ریاست شهربانی منصوب شد و بیش از شش ماه در آن سمت نبود. مدتی نیز رابط وزارت کشور و ژاندارمری بود. سرپاس سیف در کنفرانس پلیس آمریکا به عنوان نماینده‌ی ایران شرکت داشت و به زبانهای فرانسه و انگلیس و عربی آشنا بود و در ادبیات فارسی نیز ۱۳۲۶ در لندن اتفاق افتاد. از وی به نیکنامی یاد می‌شود و به هیچ وجه پرونده‌ساز نبود و به همان حقوق ماهانه قناعت می کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سیف، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۰، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی در رشته آموزش و پرورش گرایش روانشناسی با احراز رتبه اول از دانشگاه ابوریحان سابق در سال ۱۳۴۷، کارشناسی ارشد و دکترا در رشته روانشناسی تربیتی از دانشگاه ایلینویز جنوبی آمریکا در سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۲.

مرتبه علمی:

عضویت در هیأت علمی دانشگاه ابوریحان سابق و دانشگاه علامه طباطبائی از سال ۱۳۵۲ تاکنون، دانشیار دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

انجام طرحی تحقیقی در زمینه علوم تربیتی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۶ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

روانشناسی و علوم تربیتی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۵، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

روانشناسی و علوم تربیتی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

سیف‌اللهی، سیف‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: علوم اجتماعی، دانشگاه: علامه طباطبائی

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

سیف‌پور فاطمی نایینی، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهاردهم ق)، مدرس و نویسنده. وی از اهالی نایین اصفهان بود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در اصفهان به پایان رسانید و در کالج اصفهان به شغل معلمی مشغول گردید. در اوان اشتغال به معلمی امتحان دیپلم ادبی را داده و به اخذ دیپلم نایل شد. بعد از نشر مجله و روزنامه‌ی «باختر» در اصفهان به عضویت انجمن شهرداری آنجا انتخاب شد و سمت شهردار شیراز را یافت. وی در دوره‌ی چهاردهم مجلس از طرف اهالی نجف‌آباد و فریدن انتخاب شد و بنابر دلایلی در اواخر این دوره مجبور به مسافرت به انگلستان و آمریکا گردید. از آثار وی: «تاریخ ادبیات ایران از دوره‌ی قاجاریه تا عصر مشروطیت»، ترجمه؛ «شرح حال شمس‌الدین محمد حافظ»؛ «مخصوص اطفال»، ترجمه.[۱]

وکیل مجلس، روزنامه‌نگار، فرزند سید محمدعلی سیف‌العلماء و برادر دکتر حسین فاطمی، در ۱۲۷۹ در نائین تولد یافت. چندی در نائین و مدتی در اصفهان به تحصیل علوم مخصوصا ادبیات فارسی پرداخت و مدرسه‌ی آمریکائی اصفهان را پایان برد و به زبان انگلیسی تسلط یافت. کار خود را با معلمی شروع کرد. ضمنا با مطبوعات آن روز اصفهان همکاری نمود. قسمتی از کتاب تاریخ ادبیات ایران تالیف ادوارد براون را ترجمه نمود و به نام گلزار ادبیات ایران در روزنامه‌ی عرفان اصفهان درج کرد. در ۱۳۱۲ مجله‌ی معتبر و نفیس باختر را در اصفهان انتشار داد. این مجله مدت دو سال با مقالات علمی و ادبی در اصفهان منتشر می‌شد و مورد توجه دانشمندان و دانش‌پژوهان بود. در ۱۳۱۴ مجله‌ی باختر را به روزنامه‌ی باختر تبدیل کرد. ابتدا باختر هفتگی بود، بعد به سه شماره در هفته تبدیل شد. سرانجام به صورت یومیه انتشار می‌یافت. قبل از ۱۳۲۰ روزنامه‌ی خود را به تهران انتقال داد و امور تحریری آن را به برادرش حسین فاطمی سپرد و خود به سمت شهردار شیراز تعیین شد. دو سال در شیراز اشتغال داشت تا اینکه در سال ۱۳۲۲ در انتخابات چهاردهمین دوره‌ی قانونگزاری از نجف‌آباد به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در مجلس خیلی زود جای خود را بازکرد. وزنه‌ی مهمی بود که با حزب توده مبارزه می‌کرد. روزنامه‌ی باختر هم از ارکان جراید تهران بود. قلم روان و نیشدار برادرش او را بیشتر در کار سیاست یاری می‌کرد. وی در پایان مجلس، جلای یوطن کرد، به آمریکا رفت و در دانشگاه پرینستون تحصیلات خود را ادامه داد، درجه‌ی دکترا در تاریخ سیاسی گرفت و در همان دانشگاه به استادی انتخاب شد و سالها تدریس تاریخ خاورمیانه با او بود. سیف‌پور مردی باسواد، محقق، زرنگ و آگاه با امور سیاسی بود. در دوره‌ی دکتر مصدق که برادرش همه‌کاره بود، به ایران دعوت شد و مشاغلی به او پیشنهاد گردید. هیچ کدام را نپذیرفت، حتی برادرش را از تندروی‌ها برحذر می‌داشت. اقدامات او بعد از سال ۱۳۳۲ برای نجات برادرش به جائی نرسید. وفات او در ۱۳۶۸ در آمریکا اتفاق افتاد سیف‌پور در اواخر عمر خاطرات خود را در دو مجلد به زبان فارسی تنظیم و در آمریکا انتشار داد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید و مجلات (۳ -۲ /۲)، مؤلفین کتب چاپی (۵۸۱ -۵۸۰ /۶).

سیفی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اکبر سیفی

محل تولد : بابلسر

شهرت : سیفی مازندرانی

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۵/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۰ برای شروع تحصیل به حوزه خاتم الانبیاء بابل رفته و پس از یک سال به حوزه علمیه قم مشرف شدند. ایشان با پشتکار و جدیت فراوان دروس مقدماتی و سطح را در طول سه سال به پایان رسانده و با اینکه درگیر مسائل سیاسی کشور بودند هیچگاه از تعلیم و تعلم علوم حوزوی غفلت نورزیده و با جدیت و پشتکار بسیار زیاد دروس خارج حضرت آیت الله میرزا هاشم آملی را به نوشته عربی تقریر فرموده و به نظر معظم له می رساندند و ایشان نیز پس از ملاحظه تقریرات، تشویق و ترغیب فراوانی می نمودند. از سال ۱۳۵۵ تا پیروزی انقلاب اسلامی بیشتر راهپیمایی هایی که علیه رژیم پهلوی،در برخی از شهرهای استان مازندران برگزار می شد به رهبری و یا پشتیبانی ایشان بود تا جائیکه، نام ایشان در لیست ساواک و اداره امنیت ملی استان بعنوان اخلالگر و مخرب، ثبت شده و همیشه تحت پیگرد بودند و حتی چندین مرتبه هم مورد حمله مسلحانه نیروهای ساواک قرار گرفتند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مانند قبل با جدیت فراوان، دروس آیت الله گلپایگانی را به عربی تقریر و هر از چند گاهی جزوات و تقریرات خود را به معظم له ارائه و مورد تشویق و ترغیب ایشان، قرار می گرفتند. در همان زمان توفیق تدریس لمعه، مکاسب و رسائل و فلسفه را نیز داشتند.

پس از آغاز جنگ تحمیلی، حضوری فعال در جبهه های حق علیه باطل داشتند و موفق به تدریس یک دوره کلام و معارف اسلامی در جبهه شدند که مورد استقبال سرداران و فرماندهان سپاه قرار گرفت.ایشان با توجه به اینکه مسئول تبلیغات لشکر ۲۵ کربلای مازنداران بودند ولی همواره، در طول جنگ نیز، دروس فقه و اصول را رها ننموده و جزء اصلی کارهای خود را اختصاص به پرداختن عمیق به این علوم می دادند. در سال ۱۳۶۰ افتخار جانبازی از ناحیه چشم را داشته و هم اکنون یک چشم ایشان، بیناست. پس از چنگ تحمیلی نیز، در دروس خارج آیت الله اراکی و پس از آن در جلسات خصوصی فقه آیت الله تبریزی و سید محمود شاهرودی حاضر شده و خود نیز به تدریس خارج کفایه به زبان عربی مشغول بودند. از سال ۱۳۷۲ در مدرسه فیضیه و گلپایگانی تدریس خارج فقه و اصول را آغاز کرده و تالیفات خود را که از مجموعه دروس و تحقیقاتشان بود، به مرحله چاپ رسانیدند که انتشارات جامعه مدرسین و موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) به چاپ آنها اقدام نموده و می نمایند. هم اکنون، ایشان یکی از مدرسین دورس عالی حوزه علمیه قم بوده و شاگردانشان نیز اغلب از محققان و مدرسان دروس سطح می باشند.

سیندخت

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

از زنان افسانه‌ای ایران، همسر مهراب، پادشاه کابل و مادر رودابه، زن زال. سیندخت چون از عشق زال (پدر رستم) و رودابه آگاه شد رودابه را فراخواند و اشک‌ریزان او را سرزنش کرد ولی چون دریافت که این دو به راستی یکدیگر را دوست دارند چاره‌جویی کرد و شوهر خود مهراب را به پیوند زال و رودابه راضی ساخت و سپس برای خشنود کردن سام (پدر زال)، هدیه‌های فراوان تهیه کرد و به نزد سام شتافت در حالی که جامه دلاوران پوشیده و چون قاصدان ترگ رومی بر سر نهاده بود. سیندخت چون به درگاه سام رسید:

زمین را ببوسید و گرد آفرین

ابرشاه و بر پهلوان زمین

نثار و پرستنده و اسب و پیل

رده بر کشیده ز در تا دو میل

یکایک همه پیش سام آورید

سر پهلوان خیره شد کان بدید

سیندخت با سام به گفتگو پرداخت و از زال و رودابه سخن گفت و سرانجام سام دست وی را گرفت و با وی پیمان بست که هرگز خاندان وی را نیازارد. آنگاه سیندخت خود را معرفی کرد:

که من خویش ضحاکم ای پهلوان

زن گرد مهراب روشن روان

همان نام رودابه ماهروی

که دستان همی جان فشاند بر اوی

سام همداستانی خود را با پیوند زال و رودابه و در امان بودن کابل و مهراب به سیندخت ابراز داشت و سیندخت شادمانه پیکی به کابل فرستاد و مهراب را مژده داد. روز دیگر سیندخت به نزد سام رفت تا اجازه بازگشت بخواهد:

روا رو برآمد ز درگاه سام

مه بانوان خواندندش به نام

پس سام او را خلعت آراست و با پیامی دوستانه به مهراب او را به کابل بازگرداند در حالی که آنچه در کابل، کاخ و باغ و خواسته داشت به سیندخت بخشیده بود و سیندخت نیز چون سام به کابل آمد از وی شاهانه پذیرایی کرد و با سام و زال و رودابه به نیمروز رفت و هنگام زادن رستم، در کنار رودابه بود.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: فرهنگ نامهای شاهنامه، ۵۹۱ / ۵۹۰ / ۱.

سینکی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمدتقی‌خان مجدالملک ثانی و برادرزاده‌ی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله صدراعظم مصلح ایران، در ۱۲۶۱ ش در تهران پا به عرصه وجود نهاد. چون به سن رشد رسید تحصیلات خود را به اتفاق سایر برادران و خواهران خود تحت‌نظر معلمین خصوصی آغاز کرد و با مراقبت شدید مجدالملک تمام فرزندان از نظر ادبیات فارسی و عربی و ریاضیات و حسن خط و نوشتن نامه به حد اعلی پیشرفت کردند. هر کدام نیز یک یا دو زبان خارجی یاد گرفتند.

مجدالملک، جواد را برای ادامه تحصیلات به اروپا اعزام کرد. چندی در مدارس روسیه و زمانی در کالورای فرانسه در منت‌الیمار علم حقوق فراگرفت و به زبانهای فرانسه و روسی تسلط یافت و به ایران بازگشت و در وزارت امور خارجه مشغول کار شد. اولین سمت وی نیابت ژنرال قنسولگری تفلیس بود که قریب هشت سال به طول انجامید. بعد از صدور فرمان مشروطیت، ماموریت اروپا گرفت و در پاریس نایب سفارت شد. مدتی هم قنسولگری عشق‌آباد را بر عهده داشت و بعد کنسول حاج ترخان شد.

در سال ۱۳۰۰ ش، قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری منصوب شد و به علت قرابت نزدیک، سینکی را از قفقاز به تهران احضار نمود. وقتی وی وارد مشهد شد، زمانی بود که کلنل محمدتقی‌خان پسیان سر از اطاعت حکومت مرکزی پیچیده وکوس لمن‌الملکی می‌زد کلنل از وی خواست چند روزی در مشهد توقف کند. او نیز ناگزیر این پیشنهاد را پذیرفت و متوجه شد که محترمانه وی توقیف و حق خروج از مشهد را ندارد. سینکی برای استخلاص خود تلگرافهائی در مورد کلنل به قوام‌السلطنه مخابره نمود و در حقیقت نقش میانجی را بازی می‌نمود و قوام هم پاسخ‌های لازم را تلگرافی می‌داد و در تمام موارد به او اطمینان می‌داد که نسبت به کلنل محمدتقی‌خان نظر مساعد دارد. به هر کیفیتی که بود از مشهد خارج شد و به تهران رسید و در وزارت امور خارجه به ریاست اداره گذرنامه و روادید منصوب شد و چندی هم رئیس اداره تحریرات و ترجمه گردید تا اینکه در ۱۳۰۹ ش با سمت وزیرمختاری عازم مصر شد. این ماموریت سه سال به طول انجامید. پس از بازگشت از این ماموریت به ریاست اداره سیاسی برگزیده شد. در سال ۱۳۱۷ که مسئله ازدواج ولیعهد ایران با خواهر ملک‌فاروق مطرح بود و احساس می‌شد که وزیر مختاری که مناسبات دوستانه با دربار مصر دارد باید به قاهره اعزام شود، لذا مجددا جواد سینکی برای بار دوم وزیر مختار ایران در مصر شد و عازم قاهره گردید. وی همسری قفقازی داشت که به زبانهای خارجی مسلط بود و در ماموریت اول همسرش در قاهره مناسبات نزدیکی با دربار مصر به هم زده بود. از اینرو خانم سینکی در این ماموریت اطلاعات لازم را به دست آورد و به دربار ایران گزارش داد و موجبات ازدواج محمدرضا پهلوی را با شاهزاده فوزیه فراهم نمود. سینکی بعد از پایان کار به تهران احضار گردید و فرماندار تهران شد. این شغل از این نظر به وی داده شد که در عروسی محمدرضا و فوزیه میهمانداری رجال مصری را عهده‌دار شود.

سینکی در سال ۱۳۲۱ به عنوان وزیرمختار پرتغال از طریق قاهره عازم آن کشور بود که به طور ناگهانی به بیماری ذات‌الجنب دچار شد و معالجات موثر واقع نشد و درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

سیورغتمش، جلال‌الدین

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۶۸۱ ه.ق/ ۱۲۸۲ م.)

یا قراختاییان کرمان، سلسله‌ای از پادشاهان کرمان که توسط براق حاجب (ه.م) در ۶۱۹ ه.ق/ ۱۲۲۲ م. تأسیس شد. قدرت حکام این خاندان به خاک کرمان محدود بود و آنان عموماً خراجگزار مغول محسوب می‌شدند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

شابلی، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جواد شابلی : فرمانده گردان توپخانه تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۱ در خانواده ای متدین و مذهبی در شهرستان اردکان دیده به جهان گشود .او در محیطی آکنده از نور معنویت رشد یافت و با احکام اسلامی آشنا شد. وقتی وارد دوران تحصیل شد به دبستان صدرآباد رفت . دوره راهنمایی را با موفقیت پشت سر نهاد و چون علاقه به رشته فنی داشت به هنرستان فنی اردکان رفت و در رشته برق مشغول به تحصیل شد. دوران تحصیل ایشان در هنرستان مصادف بود با دو.راتن مبارزات مردم ایران بر علیه ظلم وفساد شاه خائن .او در حین تحصیل هنرستان بود که وارد مبارزات انقلابی شد. در محافل و مجالس مذهبی حضوری چشم گیر داشت و در مبارزات قبل از انقلاب نقش به سزایی ایفا کرد. پس از پیروزی انقلاب به عضویت سپاه درآمد و به خیل رزمندگان اسلام شتافت .او در صحنه های مختلف جنگ تحمیلی به حماسه آفرینی پرداخت و دفعات متعددی در جبهه حضور یافت.

دارای روحیه عالی و پشتکار وصف ناپذیر بود .در مسئولیت هایی چون فرمانده گروه، معاون گروه، فرمانده گروهان، فرمانده واحد ضد زره و در نهایت فرماندهی توپخانه تیپ ۱۸ الغدیر به خدمت پرداخت. او شرط قبول این مسئولیت ها را حضور در عملیات گذاشت .حاج جواد شابلی در سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر در شرق دجله با آن که فر مانده توپخانه تیپ الغدیر بود؛اما معاونش را به جای خود مامور کرده ودوشادوش نیرهای عملیاتی به جنگ با دشمن پرزداخت که در همین عملیات به آرزوی دیرینه اش رسید و شهید شد.

اودر بخشی از وصیت نامه اش چنین می نویسد:

در حراست از خط ولایت فقیه که همان خط سرخ انبیاءست کوشش نمایید و با حضور دائم خویش در صحنه انقلاب به خفاش صفتان که چشم دیدن آفتاب این انقلاب را ندارند مجال و فرصت ندهید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموراپثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شابلی، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جواد شابلی : فرمانده گردان توپخانه تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۱ در خانواده ای متدین و مذهبی در شهرستان اردکان دیده به جهان گشود .او در محیطی آکنده از نور معنویت رشد یافت و با احکام اسلامی آشنا شد. وقتی وارد دوران تحصیل شد به دبستان صدرآباد رفت . دوره راهنمایی را با موفقیت پشت سر نهاد و چون علاقه به رشته فنی داشت به هنرستان فنی اردکان رفت و در رشته برق مشغول به تحصیل شد. دوران تحصیل ایشان در هنرستان مصادف بود با دو.راتن مبارزات مردم ایران بر علیه ظلم وفساد شاه خائن .او در حین تحصیل هنرستان بود که وارد مبارزات انقلابی شد. در محافل و مجالس مذهبی حضوری چشم گیر داشت و در مبارزات قبل از انقلاب نقش به سزایی ایفا کرد. پس از پیروزی انقلاب به عضویت سپاه درآمد و به خیل رزمندگان اسلام شتافت .او در صحنه های مختلف جنگ تحمیلی به حماسه آفرینی پرداخت و دفعات متعددی در جبهه حضور یافت.

دارای روحیه عالی و پشتکار وصف ناپذیر بود .در مسئولیت هایی چون فرمانده گروه، معاون گروه، فرمانده گروهان، فرمانده واحد ضد زره و در نهایت فرماندهی توپخانه تیپ ۱۸ الغدیر به خدمت پرداخت. او شرط قبول این مسئولیت ها را حضور در عملیات گذاشت .حاج جواد شابلی در سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر در شرق دجله با آن که فر مانده توپخانه تیپ الغدیر بود؛اما معاونش را به جای خود مامور کرده ودوشادوش نیرهای عملیاتی به جنگ با دشمن پرزداخت که در همین عملیات به آرزوی دیرینه اش رسید و شهید شد.

اودر بخشی از وصیت نامه اش چنین می نویسد:

در حراست از خط ولایت فقیه که همان خط سرخ انبیاءست کوشش نمایید و با حضور دائم خویش در صحنه انقلاب به خفاش صفتان که چشم دیدن آفتاب این انقلاب را ندارند مجال و فرصت ندهید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموراِیثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شادلو، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی(سابق) شهرستان «گرمسار»

شهید «مرتضی شادلو» در سال ۱۳۳۸ درخانواده ای کشاورز ،در روستای «محمد آباد» در شهرستان« گرمسار» دیده به جهان گشود.دوران تحصیلات ابتدایی را درزادگاهش روستای« محمد آباد» پشت سر گذاشت. با توجه به اینکه درآمد خانواده آن شهید بزرگواراز راه کشاورزی بود ،در کنار تحصیل از هیچ فعالیتی در این خصوص فرو گذار نبود ،به طوری که خیلی از کشاورزان منطقه زمانی که می خواستند فرزندشان را تشویق به فعالیت و کشاورزی نما یند ،مرتضی را مثا ل می زدند. وی بعد از این که دوران ابتدایی تحصیل اش را با موفقیت سپری کرد ،به دلیل نبود امکانات لازم برای تحصیل در روستای محمدآباد ، در روستای (فند) تحصیل ا ش را ادامه داد و مقطع راهنمایی را در این روستا به پایان رسانید. در دوره ی متوسطه با توجه به علاقه شهید به کارهای فنی او وارد هنرستان فنی شدودر این مقطع نیز با موفقیت تحصیلات خودرا به پایان رساند.مرتضی از سال های ابتدایی ورود به هنرستان و همزمان با شکل گیری گسترده فعالیت ها علیه رژیم، با ورود به تجمعات انقلا بی نقش مؤثری در حرکت های انقلابی شهر گرمسار حتی شهر های اطراف داشت . از جمله این که در همان دوران تحصیل،یک دستگاه موتور سیکلت سوزوکی خریده بود و به خاطر اینکه ساواک و دیگر نیرو های رژیم به ایشان مشکوک نشوند، ظا هر موتور را به شکلی که فوق العاده

قـدیمی جلوه نمایـد، درآورده بود. او با همین موتورسـیکلت از راههای فرعی به تهران می رفت و با هماهنگی که از قبل شده بود ، اعلامیه ها و نوارهای حضـرت امام را می گرفت و باز می گشت .آنگاه با دسـتگاه تکثیر آنها را آماده نموده وبه وسیله همان موتور به سـمنان و سـرخه و روسـتاهای اطراف گرمسـار می رفت وبرنـامه های انقلاب را پی می گرفت. مرتضـی که از خانواده ای محروم ورنـج کشـیده بود،با شور و هیجان کم نظیری در هنرسـتان وخارج از آن مشـغول فعالیت علیه رژیم و ایادی اسـتکبار جهانی شد . با آغـاز نخستین جرقه های انقلاب اسـلامی به رهبری امام امت(ره) او همراه باهمه مردم فعالیت چشـمگیری در دوران پیروزی انقلاب شکوهمنـد اسـلامی داشت. از نخستین افرادی بود که به عضویت کمیته انقلاـب اسـلامی و سـپس سپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی درآمد.

یبـا شـروع نغمه های شوم منافقان کوردل وضـد انقلاب وابسته به اسـتکبار در گنبـد وکردسـتان،برای مبارزه با آنان و حفظ انقلاب اسـلامی راهی آن منـاطق شـد. در پاکسـازی شـهرهای کامیـاران، سـنندج ،قروه، بیجار وتکاب در سالهای پنجاه وهشت وپنجاه و نه شرکت فعالانه داشت.

در سال ۱۳۶۰ به عضویت جهادسازندگی(سابق) «تهران »و سـپس اسـتان «سـمنان» درآمد و داو طلبانه به منظور شـرکت مسـتقیم در جبهه های جنگ به مناطق عملیاتی جنوب شـتافت . ابتدا به عنوان راننده آمبولانس و لودر در واحد مهندسی ستاد پشتیبانی جنگ و جهاد سازندگی مناطق جنوب ،مشغول به خدمت شد . درعملیات متعددی از جمله طریق القدس، فتح المبین ، بیت المقدس ،والفجر دو و چهـار حضور داشت .درطول این مـدت به خـاطر رشادت ولیاقتی که از خود نشان داد ،درعملیات برون مرزی رمضان و مسـلم ابن عقیل مسؤلیت یکی از محورهای عملیات به او سپرده شد. از آنجاکه «کردسـتان »محروم، مشتاق خدمت جوانان عاشقی همچون شهید حاج «مرتضـی» بود ،در پاییز سال هزاروسیصدو شصت ویک به همراه برادران ستاد پشتیبانی جنگ و جهاد استان سمنان و به منظور تشـکیل سـتاد حمزه سیدالشـهدا علیه السلام درمناطق عملیاتی شمال غرب (کردستان و آذربایجان غربی)عازم این منطقه شد. پس از انتقـال و جـابه جـایی با توجه به تجارب گذشـته و علاقه ی وافری که به نا بودی ضـدانقلاب در کردسـتان داشت،مسؤولیت فرمانـدهی پشتیبـانی جنـگ و جهـاد اسـتان سـمنان نیز به وی واگـذار گردیـد.در مـدت زمان کوتاهی توانست پل صـدوچهل متری رودخانه «سیمینه رود »و جاده چهل کیلومتری صائین دژ- بوکان را به پایان برساند.

حاج «مرتضی شادلو »به دلیل مسؤولیت سنگین و موفقیت هایی که در این منطقه داشت،فرماندهی گروه ضربت ستاد پشتیبانی حمزه سیدالشـهدا علیه السـلام را نیز به عهـده گرفت. باآغـاز عملیات خیبر در جزایر مجنون ، در اسـفند سال شـصت ودو به عنوان مسؤول گروه مهندسـی پشتیبـانی جنـگ و جهـاد به جزایر مجنون رفت ودر شـرایطی سـخت در دفع پاتـک هـای ارتش عراق و نیز احـداث بزرگراه چهـارده کیلو متری سیدالشـهدا سـهم بسـزایی را به خود اختصاص داد .در یکی از بمباران های شـیمیایی هواپیماهای عراق مجروح شد و پس از اتمام کار در جزیره ،مجدداً به منطقه مرزی سـردشت بازگشت. حاج مرتضـی شادلو در تاریخ بیست سه بهمن سال شـصت و سه بر اثر انفجار مین در یکی از محورهای سـردشت،قفس تن را رها کرد و به آزروی دیرین خود که شـهادت درراه محبوب بود رسید.

منابع زندگینامه ":سردار کوهستان "نوشته ی، بنیامین شکوه فر ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۵

شادلو، یارمحمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شـادلو ایلخـانی فرزنـد عزیزالله خان سـردار معزز بجنوردی، در ۱۲۹۲ در بجنورد متولـد شـد. در ۱۳۰۴ ش پس از اعـدام پـدرش به اصفهان تبعید گردید و تا شهریور ۱۳۲۰ در آن شهر تحت مراقبت شدید مامورین نظمیه قرار داشت و با مختصر پولی که از عایدات املاـك وسیع آنهـا در بجنـورد که عایـد دولت می‌شـد، زنـدگی خـانواده‌ی خود را اداره می‌کرد. بعـد از شـهریور ۱۳۲۰ بـه وی و خانواده‌اش اجازه داده شد به بجنورد بازگردند و تدریجا املاك وسیع خود را پس گرفتند و همان موقعیت و نفوذ سابق را به دست آوردنـد و مالك‌الرقـاب بجنورد شدنـد. وی مـدتی در بانـك کشاورزی اشـتغال داشت و ریاست چنـد اداره را در دست گرفت. در دوره‌ی هیجـدهم از مسـقط‌الراس خویش به وکالت رسـید و در ادوار نوزدهم و بیسـتم نیز وکیل مجلس شورای ملی شـد. از دوره‌ی بیست‌ویکم به بعـد یکی از اقوام نزدیـك او به نـام خـانلر قره‌چورلو وکـالت بجنورد را به خود اختصـاص داد و چهار دوره‌ی متوالی وکیل بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شادمان، جلال‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید ابوتراب واعظ، متولد ۱۲۸۵ در تهران است. تحصیلات خود را از دوران کودکی به سیره خانوادگی ادامه داد و پس از تحصیل مقدمات عربی و فارسی از دانشگاه تهران لیسانسیه شد و چند سالی نیز در اروپا تحصیل کرد و بعد به خدمت وزارت دارائی درآمد و تا معاونت آن وزارتخانه ترقی نمود. مدتی نیز سرپرست املاك و مستغلات پهلوی بود و در ادوار هیجدهم، نوزدهم و بیستم از طرف مردم جیرفت به مجلس شورای ملی رفت. از دوره‌ی چهارم سناتور انتصابی شد. چندین سال عضو هیئت رئیسه‌ی مجلس سنا بود. چندین سال عضو هیئت رئیسه‌ی مجلس سنا بود. در گرداندن چرخ‌های سنا دخالت موثر داشت. قسمتی از ترقیات او مدیون عبدالحسین هژیر است و جالب اینجاست که شادمان نیز مانند هژیر واحدالعین بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شادمان، ضیاءالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید ابوتراب روضه‌خوان، لیسانس حقوق دانشگاه تهران و دکترای اقتصاد کارگری از پاریس داشت. خدمات اداری خود را از وزارت دارائی شروع کرد و آخرین سمت او مدیر کلی دفتر وزارت دارائی بود. مدتی هم مدیرعامل فروشگاه فردوسی شد. در انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم، به جای برادر خود از جیرفت به وکالت مجلس شورای ملی رسید. به هنگام نخست‌وزیری منصور، شهردار پایتخت شد و چند ماهی در این سمت باقی بود. از کارهای عمده‌ی او در این سمت باقی بود. از کارهای عمده‌ی او در شهرداری، بازنشسته کردن حدود ۴۰۰ نفر کارکنان زائد شهرداری بود که سر و صدای زیادی ایجاد کرد. در این تصفیه خوشنام و بدنام هر دو به یک چوب رانده شدند. شادمان در مقابل مشکلات شهرداری تاب مقاومت نیاورد و پس از چند ماه به استانداری تهران منصوب شد و مدت ده سال استاندار تهران بود. در ۱۳۵۴ ابتدا به معاونت پارلمانی نخست‌وزیری و بعد به سمت وزیر مشاور

و معاون پارلمانی رسید. تولد او در سال ۱۳۰۲ ش در تهران اتفاق افتاده است. در جمع مال حریص بود و برخلاف سایر برادران خود فضل و دانشی نداشت ولی در عوض در زدوبند سیاسی و جلب منافع مادی، استاد و زرنگ بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شادمان، فخرالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از مولفین و اساتید دانشمند دوران مشروطیت است که همزمان با احراز مشاغل مهم سیاسی در کار تالیف و ترجمه و تدریس نیز سرآمد اقران می‌باشد. تولد او در ۱۲۸۶ ش در تهران اتفاق افتاد. پدرش مرحوم آسید ابوتراب از وعاظ پایتخت بود. تحصیلات مقدماتی فخرالدین در علوم قدیمه و جدید در تهران انجام گرفت و از دارالمعلمین عالی و مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی درجه‌ی لیسانس دریافت کرد و سپس تحصیلات خود را در اروپا تکمیل نمود. از دانشگاه پاریس درجه‌ی دکترای حقوق و از دانشگاه لندن درجه‌ی دکترای اقتصاد گرفت.

سید فخرالدین شادمان ابتدا معلم بود. مدتی در مدارس تهران تدریس می‌کرد، بعد به خدمت وزارت دادگستری درآمد و مشاغلی مانند عضویت دادگاه و دادیاری و بازپرسی را طی نمود و بعد به عنوان معاون نمایندگی ایران در شرکت سابق نفت ایران و انگلیس، مامور شد و بعد به کفالت نمایندگی رسید. در ۱۳۲۶ ش رئیس شرکت سهامی بیمه ایران گردید و سرانجام در ۱۳۲۷ در کابینه‌ی عبدالحسین هژیر ابتدا وزیر اقتصاد ملی و بعد وزارت کشاورزی به عهده‌ی او قرار گرفت. در کابینه‌ی سپهبد زاهدی هم ابتدا وزیر اقتصاد ملی و بعد دادگستری را تصدی نمود. سایر مشاغل او عبارتست از بازرسی دولت در بانک کشاورزی، رئیس شورای عالی برنامه و بالاخره نیابت تولیت آستان قدس رضوی. مدتی هم رئیس تبلیغات و رادیو بود.

سید فخرالدین شادمان غیر از مشاغل مهم سیاسی که بر عهده داشت، در دانشگاه نیز تدریس می‌کرد و سالها کرسی تاریخ دانشگاه تهران متعلق به او بود. در دانشگده تحقیقات و السنه شرقی لندن نیز قریب ده سال مدرس بود. در دانشکده تحقیقات و السنه شرقی لندن نیز قریب ده سال مدرس بود. در جوانی نیز در دارالمعلمین عالی فرانسه و انگلیسی درس می‌داد. در جوانی مدتی نیز به کار روزنامه‌نگاری پرداخت و سردبیر روزنامه‌ی طوفان بود.

از او آثار زیادی باقی مانده است. مهمترین تالیفات او عبارتند از تسخیر تمدن فرهنگی، تاریکی و روشنائی، در راه هند، کتاب بی‌نام. چند ترجمه نیز دارد که مهمترین آنها عبارتند از تاریخ قرون جدید، داستان عشق و محبت.

در سال ۱۳۳۷ ش از آخرین سمت خود (نیابت تولیت آستان قدس رضوی) کنار رفت و دیگر کاری به او ارجاع نشد. بیشتر وقت او صرف تحقیق و مطالعه می‌گشت تا اینکه در سال ۱۳۴۶ در لندن در سن ۶۰ سالگی وفات نمود. همسر او فرنگیس خانم دختر مرحوم محمد نمازی سرمایه‌دار خیر فارس بود. شادمان مدتی هم رئیس ایرانی صندوق مشترک ایران و آمریکا و رئیس شورای هدایت ملی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شادمهری، حمیدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید رضا شادمهری : فرمانده گروهان اول از گردان ۱۴۸لشگر۷۷ پیروز خراسان(ارتش جمهوری اسلامی ایران)

سال ۱۳۳۸ در شهرستان تربت حیدریه به دنیا آمد. از کودکی بسیار دوست داشتنی و مورد علاقه بود. خانواده، وی را برای فراگیری قرآن به مکتبخانه فرستادند و او قرآن را از کودکی فرا گرفت. معلمانش از او به عنوان کودکی مهربان و ساکت یاد می کردند. در سال ۱۳۴۵ و در هفت سالگی، وارد مدرسه ابتدایی همت در مشهد مقدس شد و دوره راهنمایی را نیز در مدرسه پارس گذرانید. علاقه اش به شغل پدر، او را وارد هنرستان نظام کرد و در هنرستان داورپناه مشغول به تحصیل شد. در سال ۱۳۵۷ موفق به گذراندن دوره کامل هنرستان نظام شد. این ایام و قبل از آن مصادف بود با مبارزات انقلابی و مردمی ایران علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی.

شرکت فعال در مبارزات و راهپیمایی‌ها ی مردمی و پخش اعلامیه های انقلابی بخشی از برنامه وی محسوب می شد.

فعالیتهای حمید بعد از انقلاب تغییرات اساسی یافته بود، نظرات گروه های التفاتی را نقد می کرد و با آنها وارد بحث می شد که این بحث ها حاکی از مطالعات عمیق او بود. شهید خطر این گروهک ها را درک کرده بود و اصرار داشت که همگی تنها در خط امام حرکت کنند.

حمید کم حرف و صبور بود، خیلی سریع پیشرفت کرد و هر چه می گذشت بیشتر در مسیر تحقق ارزشهای الهی در جامعه اش گام برمی داشت.

سال ۱۳۵۸ در امتحان ورودی دانشکده افسری شرکت کرد و بعد از قبولی، وارد دانشکده افسری شد. دوران دانشکده، دوره تفکر و شکل گیری پایه های فکری او بود.

شهید امیری پس از کشمشکهای درونی و احساس مسئولیت نسبت به جامعه خویش و با روح بلند و دیدگاه عقلانی نسبت به مفاهیم و تحولات اجتماعی، جواب را می یابد و می گوید: همراه همه مردم، کم کم در من سوالهای تازه ای مطرح شد و به دنبال جواب می گشتم و اینکه جوابها را از کجا باید آموخت؟ خود لغات به کمک رهبری، معنی خودشان را به من نشان دادند و شروع به حرکت کردم که ما خیلی خواب بودیم. اصلا چرا بگویم خواب؟ چون ما مرده متحرکی بودیم که حرکت می کردیم ولی جا نداشتیم و متوجه شدم که الان هم جایی ندارم، ولی خدا کمکم کرد و در واژه ها و ارزشهای مکتب فرو رفتم و تازه فهمیدم که تازه متولد شدم و یکی از این واژه ها، واژه امام بود و مردم در پی آن بودند که با عمل خود، تمامی مستضعفان جهان را بیدار کنند و به حرمت وا دارند و به سوی این واژه الهی سوق دهند و من هم همراه مردم حرکت کردم.

حمید رضا پس از گذراندن دانشکده افسری که پر از تجربه و خودسازی برای او بود، دوره تکمیلی و تخصصی را در شیراز گذراند و بعد به خدمت در واحد های ارتش مشغول شد. در سن ۲۲ سالگی ازدواج کرد. و پس از ازدواج به شیراز رفت و در آنجا ساکن شد.

شهید امیری، شش ماه را بدین ترتیب در شیراز گذراند و پس از پایان این دوره به مشهد منتقل شد. سپس از طرف لشکر ۷۷ خراسان عازم جبهه شد. او از جنگ به دین گونه یاد می کند: این جنگ، جنگ حقیقی است. جنگی است که طرف مقابل کفار هستند که عوامل آمریکای جنایتکار می باشند و می خواهند که در مقابل انقلاب و عظمت اسلام قرار گرفته و بگیرند و بنای جنگ با اسلام را دارند اینها همان عضو فاسدی هستند که می خواهند تمام جهان را به فساد بکشند. و نابود سازند، اینها در مقابل خدا و حکومت خدا ایستاده اند. وظیفه حکم می کند که ما با آنها به مقابله برخیزیم و دست آنها را از جهان کوتاه کنیم تا هر چه سریع تر به حکومت عدل امام زمانی (عج) برسیم و در رکاب آن حضرت همراه تمامی مستضعفان جهان ریشه نا برابری ها را از بیخ و بن

بکنیم.
ارادت خاصی نسبت به امام خمینی داشت و خود را پیرو خط او می دانست. روزی که سر گرم گوش دادن به رادیو بود، سخن امام را شنید که فرموده اند: حالا جبهه ها به شما نیاز دارد و نباید جبهه ها را خالی گذاشت. به گمان اینکه امام حکم جهاد داده است خود را به مسجد کشانید، لیکن پس از تذکر و توضیح پدر، به گریه افتاد و برگشت.
شهید حمیدرضا پس از اعزام به جبهه تا زمان شهادتش چند بار مورد اصابت ترکش قرار گرفت و مجروح شد. شهید امیری به آن حد از ایمان رسیده بود که حتی نحوه شهادتش را که همیشه در آرزویش بود، می دانست. وی درجات ایمان را در عمل تجربه کرده بود.
برادرش غلامرضا که نزدیک ترین فرد خانواده به وی بود، در آخرین مرخصی به خواسته شهید، همراهش به حرم حضرت امام رضا (ع) می رود و نظاره گر وداع شهید می شود، حمید رضا پس از خواندن زیارت نامه و طلب حاجت از ائمه اطهار (ع) با گریه و زاری به ضریح امام رضا که می رسد، پس از زیارت با حالتی خندان و خوشحال به خانه برمی گردد، همان شب غسل شهادت می کند و از برادرش می خواهد که سر و صورتش را اصلاح کند. با آن که ساعت ۹ قطار حرکت داشت و او نیز مسافر قطاربود، اما هیچ عجله ای نداشت. از برادرش تقاضا کرد که عکس یادگاری دسته جمعی بگیرند. زمانی که به تذکر برادر مبنی بر نزدیک بودن زمان حرکت مواجه می شود، جواب می دهد که قطار برای ما صبر می کند و همان گونه شد که شهید گفته بود. قطار با ۲ ساعت تاخیر ساعت ۱۱ حرکت کرد.
وی پس از چهار روز حضور در منطقه در ساعت ۲ بامداد، در ۴ اسفند ۱۳۶۲ در منطقه پاسگاه زید عراق بر اثر انفجار نارنجک و در حالی که ندای یا حسین بر زبان داشت، به شهادت رسید. پیکرش پس از انتقال به مشهد مقدس، در ۱۰ اسفند ۱۳۶۲ پس از تشییع، در بهشت رضا (ع) دفن شد.
تنها یادگارش مصطفی، در ۱۵ آذر ۱۳۶۲ به دنیا آمد.
منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

شارشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران ماوراءالنهر.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

شاکری منظری، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی شاکری منظری : فرمانده محور عملیاتی تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

هشتم خرداد ماه سال ۱۳۴۳ در روستای منظر یکی از روستاهای شهرستان تربت حیدریه به دنیا آمد. ابتدا در روستا به کودکستان و پس از آن در سه ماه تابستان برای فراگیری قرآن به مدرسه علمیه ی شهر تربت حیدریه رفت.

کودکی فعال و پر جنب و جوش و جسور بود. دوره ی ابتدایی را بین سال های ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵۰ در روستای منظر و دوره ی راهنمایی را در مدرسه ی کارخانه قند تربت حیدریه بین سال های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ به اتمام رساند.

در سال دوم راهنمایی (که همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی بود) به همراه تعدادی از دانش آموزان در فعالیت هایی از جمله تعطیل کردن کلاس های درس و شرکت در راهپیمایی ها نقش به سزایی داشت. در تظاهرات دیگران را نیز به این کار تشویق می کرد. به نهج البلاغه و مناجات های عارفانه علاقه ی زیادی داشت.

در سال ۱۳۶۰ به مدت شش ماه بسیج شد و بعد از اتمام دوره ی آموزش با عضویت در سپاه پاسداران عنوان محافظ نمایندگان مجلس انتخاب گردید.

با شروع جنگ تحمیلی برای دفاع از کشور، ناموس و دین اسلام و به دستور امام خمینی که گفته بود همه به جبهه بروند ،به جبهه های حق علیه باطل شتافت.

در سال ۱۳۶۱ به جبهه های جنوب اعزام شد. ابتدا به عنوان مسئول دسته در گردان شهید رجایی از لشکر ۲۱ امام رضا (ع) حضور داشت. با همین مسئولیت در عملیات رمضان در منطقه ی شلمچه شرکت کرد و سپس در جبهه کردستان به نیروهای قرارگاه حمزه سیدالشهداء (ع) پیوست و از آن جا به لشکر ویژه ی شهدا مامور گردید. در سال ۱۳۶۲ در عملیات مسلم بن عقیل شرکت کرد.

مصطفی شاکری از تاریخ ۱/۳/۱۳۶۱ تا ۱۷/۳/۱۳۶۱ در تربیت حیدریه فرماندهی واحد عملیات و از تاریخ ۱۸/۳/۱۳۶۱ تا ۱۳/۳/۱۳۶۳ در جبهه مسئولیت واحد طرح عملیات را برعهده داشت. از تاریخ ۱۴/۳/۱۳۶۳ تا ۱۳/۳/۱۳۶۳ معاون بسیج و از تاریخ ۱۳/۳/۱۳۶۳ تا ۱۵/۶/۱۳۶۵ در جبهه مسئول محور بود.

در عملیات مختلفی، از جمله رمضان، مسلم بن عقیل، والفجر یک و دو و چهار و کربلای دو حضور داشت. در والفجر نه فرمانده محور عملیاتی لشکر ویژه ی شهدا بود.

در منطقه جنگی مسئولیت هایی چون فرماندهی گروهان، فرماندهی گردان امام حسین (ع) و گردان امام سجاد (ع) فعالیت در اطلاعات عملیات و طرح و عملیات لشکر ویژه ی شهدا، مدتی معاون فرمانده تیپ امام موسی کاظم (ع) از لشکر ۵ نصر و مسئول محورهای عملیاتی لشکر ویژهٔ شهدا در عملیات والفجر نه و عملیات کربلای دو را عهده دار بود. همچنین نقش فعالی در سرکوبی ضد انقلاب در کردستان و دفاع از حریم جمهوری اسلامی ایران را به عهده داشت.

در عملیات مسلم بن عقیل در حالی که با تیربار، بعثیون عراقی را نشانه گرفته و تعدادی از آن ها را به هلاکت رسانده بود، از قسمت چپ صورت مورد اصابت گلوله قرار گرفت. بعد از عملیات از بیمارستان به سپاه تلفن کرد و جریان مجروحیت خود را به برادران سپاه اطلاع داد و بعد به خانواده اش تلفن کرد. به دلیل شدت جراحات دو ماه در بیمارستان بستری بود که بعد از مرخص شدن دوباره به جبهه رفت. در والفجر نه فرمانده محور عملیاتی بود واز ناحیه ی بازوی دست راست و زانو مجروح شد.

اکثر روزها را روزه بود. در نماز جمعه شرکت می کرد و نماز شب او ترک نمی شد. مرتضی شاکری به نقل از علیرضا لشکر (دوست شهید) می گوید: «در سال ۱۳۶۳ ایشان به عنوان مهمان چند روز در اهواز نزد من بود و یک شب نیمه های شب بلند شدم و دیدم ایشان نیستند. توی آسایشگاه نبود. به دنبال او گشتم و به مسجد آسایشگاه سر کشیدم که دیدم در آن دل شب مشغول نماز و عبادت است.»

مادر شهید می گوید: «گاهی وقت ها از شهید سوال می کردم: تو این قدر به جبهه می روی، آن جا چه کار می کنی؟ می گفت:

گرد و غبار پای بچه های بسیجی را جارو می کنم. تواضع و اخلاص شهید تا این حد بود.»

خواهر شـهید نیز می گوید: «گاهی اوقات از او می پرسـیدیم: برادر، چه طور شما این همه در جبهه هستید و ما عکس و فیلم شما را در جبهه نمی بینیم. در حـالی که فیلم رزمنـده های دیگر را هر شب تلویزیون نشان می دهـد؟ می گفت: ما برای ریا کار نمی کنیم. ما برای خدا کار می کنیم. حتی زمانی که می خواستند از او فیلمبرداری کنند، او از جلوی دوربین کنار می رفت و می گفت: من به جبهه رفته ام برای رضای خدا.»

دوستان او از عملیات والفجر هشت نقل می کنند: «عامل پیروزی در عملیات، شهید شاکری بود. در زمانی که دشمن تک زده بود و سایر خط ها مقاومت می کردند، اولین جایی که دشمن عقب نشینی می کرد و شکست می خورد، از موضع همین شهید بود.»

مصـطفی شاکری در سال ۱۳۶۵ بـا خانم مرضـیه نوروزی ازدواج کرد. او با اصـرار خانواده و همرزمانش ، از جمله سـردار صـلاحی ازدواج نمود. با حضور شـهید کاوه ، فرماندهٔ تیپ ویژه شـهدا و حاج علی صـلاحی ، معاون ایشان ، همسـرش را عقد کرد. او شـرط خود را این طور بیان کرد تا آخر جنگ بایـد در منطقه جنگی بمانم و همسـرم را با خود به آن جا ببرم و همسـرش شـرط او را قبول کرد.

یکی از همرزمان شهید می گوید: «قبل از عملیات والفجر نه، شهید در طرح و عملیات لشکر ویژه بود. شب ها جهت شناسایی منطقه مورد نظر به گشت می رفت. به عمق خاک دشمن نفوذ می کرد تا اطلاعات کسب کند. وقتی در جلسه ای از وضعیت منطقه ای که او جهت شـناسایی رفته بود، صـحبت می کرد و اطلاعاتی که از آن جا کسب کرده بود برای حاضرین در جلسه بیان می کرد، مورد تردیـد حضار قرار گرفت. شـهید برای این که گفته های خود را ثابت کند، مجدد به شـناسایی در یکی از همین ماموریت ها رفت و به یـک قرارگـاه عراقی که فاصـله زیـادی از خط مقـدم داشت نفوذ کرد. دشـمن که به علت دوری از خط و در امان بودن از آتش رزمندگان اسـلام احساس امنیت می کرد. در آن جا مرغ پرورش می داد. شـهید یک مرغ زنده از مرغ های دشـمن با خود به لشـکر آورد. آن وقت سـرداران لشـکر به خصوص شهید کاوه که توجه خاصی به این شهید داشت او را تحسین کردند و به همین دلیل در عملیات والفجر نه به عنوان فرمانده عملیاتی انتخاب شد.»

در عملیـات کربلاـی دو به کمین دشـمن افتـاد. پس از درگیری بـا بعثیون از نـاحیه ی پا مجروح شـد. از آن جا که به منظور انهـدام کمین دشـمن، و برای بـاز کردن راه را برای انجـام عملیات رفته بود و نیروی زیادی به همراه نـداشت، دشـمن بعـد از انجام عملیات مطلع شده بود و با فرسـتادن نیروی زیاد کمین دیگری ایجاد کرده بود. در این لحظه شـهید وضـعیت خود را با بی سیم به فرماندهی تیپ ویژه گزارش می کنـد. شـهید کـاوه دسـتور مقـاومت می دهـد و خودش بـا تعـدادی نیرو به کمک آن ها می شـتابد که قبل از رسیدن به شاکری، کاوه، سردار شجاع کردستان ، بر اثر آتش شدید دشمن و با اصابت ترکش به ناحیه ی سر به شهادت می رسد و شهید شاکری با نیروهای تحت امرش در محاصره ی دشمن قرار می گیرد که نهایتاً با تیر دشمن به لقاءالله می پیوندد.

شهادت ایشان در تاریخ ۱۰/۶/۱۳۶۵ و در عملیات کربلای دو اتفاق افتاد. پیکر مطهرش مـدتی مفقود بود و بعد از ۹ ماه (در تاریخ ۱۰/۳/۱۳۶۶) جنازه وی پیدا شد که پس از حمل به زادگاهش در روستای منظر به خاک سپرده شد.

شهیـد در وصـیت نـامه خود می گویـد: «در قـاموس شـهادت واژه وحشت نیست، آغاز جهان است که زنـدگی از نو آغاز می شود.ماننـد نوزادی که به جهان بی جهالت می رود و زنـدگی جاودان و همیشه اخروی دارد. اکنون که من به جبهه ی حق علیه باطل می روم، به این امیـد است که بلکه بتوانم به یاری خداونـد ضـربه ای به کافرین وارد نمایم. و با سـلاحم قلب صدامیان را نشانه روم و با خون نـاچیز خود درخت اسـلام و انقلاـب را آبیـاری نمایم. شـهید ماننـد قطره آبی می مانـد که وقتی به دریا می پیونـدد، جوشان و خروشان می شود.»

و در جـایی دیگر می نویسـد: «به خـدا قسم لـذت شـهادت از دامـادی شـیرین تر است. و از شـما می خـواهم که در مرگ من گریه

نکنید، زیرا باعث شادی دشمنان می شود.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

شاکری، روح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روح الله شاکری زواردهی

محل تولد : قم

شهرت : شاکری

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب روح الله شاکری زواردهی ،فرزند عیسی متولد ۱۳۴۵ محل تولد قم ،دوران دبستان و راهنمایی را در شهرستان بابل گذراندم و به خاطر فضای مذهبی خانواده روحانی بودن علاقه وافری به طلبه شدن پیدا کردم لذا در سال آخر سوم راهنمایی تصمیم گرفتم به حوزه بروم وارد حوزه شدم چند ماهی را در مدرسه علمیه صدر[خاتم الانبیاء] بابل گذراندم و از آنجائی که امکانات لازم فراهم نبود وارد حوزه علمیه قم شدم در سالهای اول در کنار دروس فقه در دبیرستان هم تحصیل می کردم و در این سالها توانستم دیپلم را اخذ نمایم ، با اخذ دیپلم تصمیم گرفتم در کنکور سراسری شرکت کنم ، با اینکه خیلی مطالعه نکرده بودم و بدون آمادگی قبلی در کنکور با رتبه عالی قبول شدم ، ولی پس از مدتی احساس کردم این کار ممکن است باعث دور شدن من از حوزه علمیه شود لذا با مشورت اساتید از دانشگاه صرف نظر کرده و در دروس حوزوی متمرکز شدم . دوره سطح را در نزد اساتید بزرگوارحوزه که خیلی از آنان در قید حیات هستند گذراندم اگر چه دو بزرگواری که بسیار بر بنده حق دارند و در شکوفایی فکر و اندیشه ام نقش داشته در قید حیات نیستند آیهٔالله وجدانی فخر که لمعه و شرح آن را محضر ایشان تلمذ کردم و دیگر مرحوم آیهٔالله پایانی که مکاسب را در نزد ایشان آموختم. با پایان یافتن سطح به دروس خارج فقه و اصول راه یافتم. خارج فقه را در نزد حضرت آیهٔالله العظمی شیرازی– مدظله – به مدت هفت سال استفاده بردم و خارج اصول را در نزد حضرت آیهٔالله العظمی سبحانی– مدظله – به مدت شش سال – یک دوره گذراندم .

به موازات درس خارج در رشته کلام اسلامی مقطع سطح چهار [دکتری] قبول شدم و به مدت چهار سال در این مراکز از اساتید بهره گرفتم،و بعد در آزمون تخصصی تربیت مدرس مهدویت حوزه علمیه قم با گرایشی کلامی قبول شدم و یک دوره مهدویت خواندم . دراین سال در کنار تحصیل به تدریس خصوصی گرفته با عمومی پرداختم و ده سا ل اخیر را مرتب به عنوان مدرس حوزه در مدارس برادران و خواهران و مراکزتخصصی مشغول و در دانشگاه هم درعلوم معارف اسلامی چند سال مشغول تدریس می باشم . یکی از رسالتهای مهم روحانی تبلیغ دین بود که به مدت ۱۵ سال به عنوان مبلغ از روستاها گرفته ،شهرها و تا دانشگاه ها ،ازتبلیغ سنتی ،غیر سنتی و کلاسیک توفیق داشته ام . درعرصه پژوهشی چند مقاله و کتاب دارم که برخی از آنان قبول درسی می باشند.

شاکری، فتح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروه شناسایی لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پاسدار اسـلام شـهید« فتح ا... شاکری» در سال ۱۳۴۰ در «کلاـگر محله»شهرسـتان« جویبار» در یک خانواده کشاورز و مـذهبی پا به عرصه وجود نهاد و پس از گذراندن سـنین کودکی دوره ابتدائی تحصـیلی خود را در دبستان «کلاگر محله» و دوره راهنمائی را در مـدرسه راهنمـائی دکتر« علی شـریعتی»در «جویبـار» گذرانـد .در درسـهایش موفق بود. او در انجـام کارهـا همیشه صابر بود و به هر مشـکلی که بر می خورد بلند می شد وضو می ساخت و دو رکعت نماز رفع مشـکل می خواند و از خدا استعانت و یاری می جست و با در نظر گرفتن ابعاد مختلف اکثر روزها روزه می گرفت . ماهای تعطیلی مدارس را کارگری میکرد که تا اندوخته ای باشد برای ادامه تحصـیل سال آینده اش .همزمان با پیروزی انقلاب شـکوهمند و افتخار آفرین امت ما در سال ۱۳۵۷ دیپلم رشته طبیعی خود را با معدل ۱۵ گرفت. شـهید شـاکری به امـام عشق زیـادی می ورزیـد و به مقام ولایت فقیه ارج می نهاد و با تشـکیل سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی در سال ۵۷ به دسـتور امام ،چون علاقه شدید به امام و انقلاب اسـلامی داشت مشـتاقانه در سـپاه اسم نویسی کرد و پس از طی مراحلی سـرانجام در اوایـل سال ۵۸ وارد تشـکیلات سـپاه شـد و برای حفـظ و حراست از انقلاب و دست آوردهای آن مشـغول پاسداری شد . شهید «فتح لله شاکری در مصاف با منافقین کوردل نقش چشمگیری داشت و جهت ریشه کن کردن آنها در درگیریهای شمال کشورفعالانه شرکت داشت . با شروع جنگ تحمیلی مزدور آمریکا یعنی صدام متجاوز علیه ایران اسلامی به ندای هل من ناصر ینصرنی امام گوش فرا داد و در خرداد ماه سال ۱۳۶۰ داوطلبانه به جبهه جنوب اعزام شد و پس از مدت سه ماه مبارزه پی گیر به خانه بازگشت .

در سـن ۲۰ سـالگی بـا خواهری حزب الهی و تربیت شـده در یـک خـانواده مـذهبی ازدواج کرد که حاصل این وصـلت پسـری بنام «توحید» است .

ایشـان در آبان ماه سال ۱۳۶۰ مسئولیت بازداشتگاه ۱۷ شـهریور را به عهـده گرفت و به ارشـاد و کسانی که گول مزدوران شـرق و غرب را خورده بودند و به دام آنها افتاده بودند، پرداخت و با رفتار اسلامی خود عده ای از آن گمراهان را از گمراهی نجات داد . بـا اعلاـم جنـگ مسلحانه از طرف منافقین آمریکائی و فرار آنها به شـهرها و جنگلها ی شـمال ایران شـهید «شاکری» با تنی چنـد از برادران پاسـدار مأموریت سـرکوبی آنها را در منطقه جنگی« قادیکلا بزرگ »به عهده می گیرد و مدت دو ماه با عوامل کفر جهانی نبرد می نمایـد، عـده ای از آنهـا را به درک واصل می کننـد. بعـد از این جریان از او تقاضا می کننـد که سـرپرستی پایگاه مقاومت بهشـتی استـان «مازنـدران» را به عهـده بگیرد .از جنگـل «قادیکلاـ »به پایگـاه بهشـتی می آیـد و در اولین فرصت پایگـاه مقـاومت را سروسامان می بخشد. سـپس مشـغول سـرکوبی منافقین از خدا بی خبر می شود طوری که منافقان از دست او در امان نبودند. بارهاو بارهـا برای او پیغـام می فرسـتادند که تو را ترور می کنیم و حتی به همسـر او پیغـام می فرسـتادند که جلوی او را بگیرد وگرنه او را ترور می کننـد. بـا اوجگیری فرار گروهکهـا بـه جنگلهـا او دوبـاره به فرمانـدهی گردان رزمی طرح جنگـل درقسـمت «برنجسـتانک »منصوب می شود و مبـارزات پیگیر و دامنه دار خود را علیه کفر جهـانی شوری دیگر می بخشـید . بـا درگیریهای متعـدد آخرین ته مانـده های مزدوران داخلی اسـتکبار جهانی را به زباله دان تاریخ فرسـتاده و مسـئله حضور پلید منافقین را درجنگل برای همیشه حل می کنند.

او در ماموریت ها سراز پا نمی شناخت، فردی بود مجاهد و مبارز، عارف و متعهد و مؤمن، دردمند و متقی، پرخروش و ایثارگر. روحش همیشه در تلاطم بود، مانند چشمه ای که می خواهد به دریا برسد . نمی توانست قرار بگیرد. پس از حل مسئله طرح جنگل بار دیگر به مدت ۶ ماه برای اعزام به جبهه

مأمور شد. دو ماه در جبهه اهواز قسمت اطلاعات و عملیات لشکر ۲۵ کربلا۔ مشغول خدمت بود که قرار شد از جنوب به غرب حرکت کند که ایشان برای آخرین دیدار خود به خانواده اش مدت ۱۰ روز مرخصی گرفت پس از اتمام مرخصی دوباره به جبهه غرب در« مریوان» رهسپار شد. حدود یکماه در آنجا بود. سرانجام در عملیات والفجر ۴ مرحله دوم در شهر پنجوین عراق در هنگام شناسائی منطقه دشمن به درجه رفیع شهادت نائل گشت و روح پرتلاطم او به دیار معشوق شتافت.

از خصوصیات دیگر شهید «شاکری» این بود که در کارهای خود قاطع و محکم و استوار و پایبند به مقررات وضوابط اسلامی بود، سستی و بی ارادگی برای او معنا و مفهومی نداشت. هر کاری را که اراده می کرد انجام می داد. ایشان لحظه ای از عمر عزیز خود را بیهوده صرف نمی کرد، اکثر اوقات یا در حال مطالعه و حفظ قرآن و احادیث و نوشتن سخنرانی های شخصیتها و یا در حال مبارزه و عبادت بود .او با داشتن این همه خصوصیات ارزنده سرانجام با رفتن به جبهه این سرزمین عشق میعادگاه عارفان و عاشقان الله و با نثار جان خویش مرگ را در آنجا خجل ساخت و زندگی را در آنجا معنا نمود و برای رهروان راه خویش معیار اصیل اسلامی را که رسیدن به خدا در آن نمایان است به جای گذاشت . او رفت و ما ماندیم، ما نباید در مصیبت او بگریم، به معصیت خود بنگریم که خود بیش از او به گریه احتیاج داریم.

ما حماسه های بزرگش را در دفتر روزگار ثبت خواهیم کرد. انشاء الله که خداوند به همه ما توفیق عنایت فرماید تا تداوم بخش راهش باشیم. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شاکرین، حمیدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حمیدرضا شاکرین

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۵ تحصیل در حوزه علمیه اصفهان را آغاز نموده و درسال ۱۳۶۰ به حوزه علمیه قم وارد شدم. درس خارج را از سال ۱۳۶۲ آغاز نموده و از محضر اساتیدی چون آیت الله تبریزی، آیت الله مکارم، آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله وحدی خراسانی بهره جستم. درس فلسفه را نیز از محضر استاد فیاضی آیت الله مصباح یزدی، و آیت الله جوادی آملی کسب فیض نموده و همراه با دروس رسمی به مطالعه فردی پرداخته و عمدتا از آثار علامه طباطبایی، شهید مطهری، شهید صدر و آیت الله مصباح یزدی استفاده نموده تا به حریم دایره مطالعات خود را بسط داده و عمدتا در عرصه مباحث فلسفی و کلامی، بویژه کلام جدید مطالعات خود را گسترش داده ام اکنون نیز در این زمینه به فعالیت خود ادامه می دهم.

شالباف، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی شالباف : فرمانده گردان امام سجاد(ع)لشکر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

درماه مبارک رمضان سال ۱۳۴۱ شمسی کودکی درخانواده ی مذهبی به دنیا آمد که مهدی نامیده شد. درچهره معصوم وکودکانه اش و رخشش نورایمان نمایان بود. دوران ابتدائی و راهنمایی را با موقعیت قابل تحسین گذراند. با آغاز اولین مبارزات مردمی با حکومت خودکامه پهلوی او نیز همچون سربازان دیگر امام همگام با امت اسلامی به سیل خروشان انقلاب پیوست. بعد از پیروزی بر طاغوت به منظور تداوم نهضت وارد سپاه شده به غرب کشور رفت تا در مقابل گروهک های ضد انقلاب و عوامل دشمنان خارجی بایستد واز دستاوردهای انقلاب پاسداری نماید.

اودفعات زیاد وهر بارچندین ماه در جبهه های غرب به دفع حرکات ضد انقلابی عوامل استکبار پرداخت.

آغاز جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق مهدی را به جبهه های جنوب کشاند. او با فرماندهی نیروهای رزمی در عملیات بیت المقدس . رمضان ، محرم و... شجاعت فوق العاده اش را نمایان ساخت . در جراحات شدید هنگام شناسایی مناطق عملیاتی او را تا یکسال ازحضور در جبهه محروم ساخت اما باردیگر در حالیکه دست چپش از کار افتاده بود به جبهه آمد وبالاخره بعد از فتح جزایر مجنون عاشقانه به دیدار معشوق دیرینه اش شتافت

اوقبل از شهادت در پشت بی سیم خطاب به شهید مهدی زین الدین فرمانده لشکرعلی ابن ابی طالب(ع) که از می خواست مراقب خودش باشد,گفت:

"ما مگر یک جان بیشتر داریم ،آنهم فدای حسین بن علی، خداحافظ "...اول جنگ که سپاه تشکیلات سازمانی ویژه جنگ نداشت او به عنوان مسئول رزمندگان اعزامی از قزوین راهی جبهه شد واولین نقش را به خوبی ایفا نمود که این امر موجب تحسین وتوجه خاص مسئولین نظامی و فرماندهان وی گردید . بعد از آن همیشه از شهید مهدی شالباف به عنوان گره گشای مشکلات نام می بردند چرا که هر کاری که به او سپرده می شد بی تأمل با سعی و کوشش فراوان انجام می داد ودر این راه تمامی سختیها و مشکلات را تحمل می نمود. زمانیکه در جبهه بود لحظه ای از جنگ غفلت نورزید وبه تمامی مسائل جبهه اهمیت می داد و زیر دستان او به وجود فرمانده مقتدری چون او که تمامی مسائل آنها را بررسی ومشکلاتشان را رفع می نمود افتخار می کردند وهمیشه نیروهای تحت فرماندهی وی از روحیه رزمی ونظامی وهمچنین معنوی بالایی برخوردار بودند .

موقعیکه به مرخصی می آمد به جبهه ای دیگر (به تعبیر خودش) قدم می گذاشت که در اوائل درگیری با منافقین وعوامل داخلی استکبار بود.

درعملیات بیت المقدس شرکتی گسترده داشت ودرعملیات رمضان به عنوان فرمانده گروهان از گردان قدس که فرمانده آن شهید بزرگوار مسعود پرویز بود را به عهده داشت.

مهدی از او به عنوان مربی ومعلم خود یادمی کرد . گروهان او در این عملیات بهترین گروهان شناخته شد.

در عملیات پیروزمندانه محرم ابتدا به عنوان فرمانده گردان وسپس به علت ظرفیت والا وتوان او مسئلیت محور عملیاتی به عهده اش گذاشته شدوبا تشکیل تیپ الهادی فرماندهی عملیات آن تیپ از طرف شهید بزرگوار رضا حسن پور قائم مقام لشگر۱۷ علی بن

ابیطالب که فرمانده تیپ الهادی نیزبود به مهدی شالباف واگذار گردید.

در عملیات والفجر مقدماتی هنگام بازدید از محورهای عملیاتی به همراهی چندتن از مسئولین تیپ مورد اصابت خمپاده های بعثیون قرار گرفتند ۳تن از آنان شهید وبقیه از جمله مهدی زخمی شد. جراحت او که از ناحیه کتف چپ او بوده یکسال او را از جبهه دور نگهداشت که این مسئله وی را بسیار رنج می داد .

همیشه به پزشکان معالجش می گفت زودتر به وضع من رسیدگی نمایید که می خواهم به جبهه برگردم. با بهبودی نسبی درحالیکه دست چپش تقریبا از کار افتاده بود به جبهه رفت ودر محور یک به فرماندهی شهید حسن پور مشغول به کار شد وباز به درخواست خودش حضور درگردان را به محور ترجیح داد و به فرماندهی گردان پیروز امام رضا(ع) منصوب شد . این گردان در عملیات پیروزمندانه خیبر راهگشای عملیات وخط شکن بود واولین گردانی بود که به جزیره مجنون قدم گذارد وجزیره شمالی را تسخیر نمود . مهدی عاشق اهل بیت (ع)وفردی جدی در کار و شوخ طبع بود . قوه خلاقیت او یکی از بارزترین صفاتش بود و سبب ارتقاء او در پیش فرماندهان ودر نتیجه پیش خدای متعال شد. شجاعت وستیزه جوئی وی که در اولین برخوردها با او نمایان بود او را نسبت به دیگران متمایز می کرد. صبرواستقامت در مشکلات از سفارشهای زیاد او بود .همیشه می گفت: باید در برابر مشکلات با سلاح صبر مقاومت نمود واز سد آنان با این سپر محکم الهی عبور نمود. در کلاسهای خود که برای برادران سپاهی گردان داشت همیشه گوشزد میکرد که بسیجی ها سربازان مخلص امام زمان (عج) هستند مبادا با آنان به گونه ای رفتار کنید که قلب حضرت را به درد بیاورید .

سفارشهای او به دعا و راز و نیاز شبانه از یاد دوستانش نمی رود , در هرجمعی که اهل ذکر و دعا بودند می نشست شروع به خواندن اشعار اهل بیت عصمت و طهارت وذکر مصائب آنان می نمود . همسنگرانش از راز و نیازهای شبانه او وگریه های نیمه شبش سخنها گفته اند . یکی از آنها چنین می گوید: مهدی در روز آنچنان خنده رو و دلشاد بود وبا حرفهای خود دل رزمندگان اسلام را شاد می کرد که اگر کسی اورا نمی شناخت فکر نمی کرد فرمانده باشد وهم او شبانگاه از جابر می خواست و در مقابل خدای لاشریک و مقتدر سربه سجده می گذاشت وعجز والتماس می کرد، های های گریه می کرد به طوریکه نزدیکان فکر می کردند گرفتاری بسیار بسیار بزرگی دامنگیرش شده که این چنین در درگاه خدا عجز ولابه می کند. واین حال او برای ما خاکی ها شاید قابل فهم نبود.

مهدی شالباف فرمانده مقتدری که تمامی طرحهای عملیاتی او در طول جنگ از فکرخلاقش سرچشمه می گرفت و باعث پیروزیهای بسیاری شده بود در پادگان آموزشی سپاه که آموزش فرماندهان گروهان وگردان را برعهده دارد تدریس می شد و همه مربیان هنگامیکه عملیات و طرحهای به کار گرفته شده را بررسی می کردند به عنوان شرح نمونه ، از طرحهای شهید شالباف نام می برند .

عظمت روحانی این سردار رشید وجان برکف اسلام را فرماندهان تیپ ولشگر منطقه یک سپاه می توانند بیان کنند.

انسانی که از ابتدا با حسین وکربلا و نینوا بزرگ شده جز به او اقتدا نکرده و به راهی جز راه حسین نمی رود .

در سالهای پیش او به اتفاق خانواده به مدت شش ماه به کربلای معلی که زیارتش آروزی دیرینه همه آزادمردان جهان است مشرف می شود وآنجا بود که با مولی حسین بن علی (ع) عهد می بندد‌که سربازی مخلص برای او باشد.

زندگی ومرگش را با حضرت منطبق نماید وهمینطور هم شد. در جزیره جنوبی مجنون در هنگام پاتکهای بی شمار ومتوحشانه صدام مزدور آخرین حرفی که از پشت بیسیم به برادر مهدی زین الدین فرمانده لشگر علی بن ابیطالب زد این بود که ما مگر یک جان بیشتر داریم آنهم فدای حسین بن علی باد. خداحافظ

وپس از چندی گفتند مهدی که با یک دست گلوله های آرپی جی را برداشته وبه طرف دشمن یورش میبرد وتانکهای آنها را

منهدم میکرد جان خود را نثار مکتب اسلام ودرخت پربار انقلاب نمود وبا ایثار سروجان به پیشگاه محبوب ؛بهشت رضوان الهی را خریدار شد و او همچون ابا عبدالله در گودال جزیره جسم پاک و مطهرش بر زمین ماند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیادشهید واموراایثارگران قزوین ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شالچیان، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۲ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در سال ۱۳۰۹ برای تحصیلات عالی رهسپار اروپا شد و در بلژیک در رشته‌ی مهندسی راه و ساختمان درجه‌ی مهندسی گرفت و در ۱۳۱۵ به ایران بازگشت و وارد وزارت راه شد. اولین سمت وی ریاست جاده چالوس بود و تدریجا مشاغل مختلفی را در آن وزارتخانه طی کرد. در ۱۳۳۹ به معاونت آن وزارتخانه منصوب گردید. در ۱۳۴۲ امیراسدالله علم نحست وزیر، در ترمیم کابینه‌ی خود مهندس شالچیان را به سمت وزیر راه معرفی کرد. در ترمیم کابینه‌ی حسنعلی منصور، به جای دکتر حسن کشفیان مجددا وزیر راه شد. در دولت امیرعباس هویدا این سمت را حفظ کرد و قریب هفت سال وزارت راه را بر عهده داشت و سرانجام جای خود را به مهندس جواد شهرستانی داد و از کابینه خارج شد. در شهریور ۱۳۵۷ که شریف‌امامی به نخست‌وزیری انتخاب شد و کابینه‌ی آشتی ملی تشکیل داد، شالچیان برای بار سوم به وزارت راه معرفی شد. عمر این کابینه بیش از دو ماه به طول نیانجامید و ساقط شد. شالچیان پس از سقوط کابینه در پی فرصت مناسب بود تا اینکه رژیم سقوط کرد و تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی بسته شد. وی در سال ۱۳۷۹ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شاملو فرهمند، سعید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۰۸، مرتبه علمی: استاد، رشته: روانشناسی درمانی، دانشکده: پزشکی، دانشگاه: علوم پزشکی تهران.

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی روانشناسی از دانشگاه Dubugue آمریکا در سال ۱۳۳۴، کارشناسی ارشد و روانشناسی بالینی از دانشگاه جورج واشنگتن آمریکا در سال ۱۳۳۶، دکترای روانشناسی بالینی از دانشگاه واشنگتن آمریکا در سال ۱۳۳۹ و فوق تخصص روان درمانی از دانشگاه شیکاگو در سال ۱۳۴۰.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشگاه شهید بهشتی از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۴۲، استادیار دانشگاه تهران از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۶، دانشیار دانشگاه تهران از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۵۲ و استاد دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۲ تاکنون

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

عوارض روانی جنگ در رزمندگان ایران، بررسی بالینی شخصیت قبل از بیماری بیماران روانی، استفاده از رفتار درمانی و شناخت درمانی در بیماران جنگی در ایران و تدریس دروس رواندرمانی، آسیب‌شناسی روانی، بهداشت روانی، روان‌شناسی بالینی در دانشگاه علوم پزشکی تهران.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) به زبان فارسی: ۹

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) به زبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

بیماری‌های روانی، پیش گیری بیماریهای روانی، روشهای تشخیص و درمان، درمان بیماریهای روانی به وسیله روان درمانی، دیدگاههای قدیم و جدید در روانشناسی شخصیت، بررسی مفاهیم و پژوهشها و نظریه‌ها در شخصیت، تکنیک‌های جدید در روانکاوی، تاریخ تکامل روانشناسی در صد سال اخیر و جدیدترین روشهای تشخیص با مصاحبه بالینی.

مقالات

تعداد مقالات به زبان فارسی: ۱۰۰، تعداد مقالات به زبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مسائل گوناگون روانشناسی.

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد دوم)

شاملی، عباسعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عباسعلی شاملی

محل تولد : شهرضا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۷/۳

زندگینامه علمی

اینجانب دکتر عباسعلی شاملی در تاریخ ۳/۷/۱۳۳۹ و در دیار دانش، حکمت و عرفان، در شهرضای اصفهان پا به این کره ی خاکی نهادم و دارای سه فرزند هستم. من هم اکنون از اعضای هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سرّه الشریف) در گروه علوم تربیتی و جانشین مدیر این گروه می باشم. در سال تحصیلی ۵۶-۱۳۵۵ وارد حوزه علمیه شهرضا (مدرسه علمیه صاحب الزمان ‹عج›) و سپس (پس از حدود یک سال) وارد حوزه علمیه قم (مدرسه منتظریه یا حقانی و مدرسه رسالت) شدم. تا سال ۱۳۷۱ در حوزه علمیه قم به تحصیل اشتغال داشتم. طی این مدت موفق شدم مقدمات، سطح مقدماتی، سطح عالی و هفت سال از درس خارج فقه و اصول حوزه را در این مهد دانش و اجتهاد پشت سر گذارم.

مقدمات و سطح مقدماتی را طی پنج سال در مدرسه علمیه رسالت که در آن هنگام همگام و هم برنامه مدرسه علمیه حقانی بود و

توسط حضرت حجة الإسلام و المسلمین جناب آقای دشتی و کمک و مشاوره مرحوم شهید قدوسی (ره) مدیریت می شد، پشت سر گذاشتم. سطح عالی را به طور آزاد در حوزه علمیه قم گذرانده و در آن زمان از محضر اساتید گرانقدر حضرات آیات عظام اعتمادی (کتاب رسائل در اصول)، ستوده (کتاب مکاسب محرّمه و بیع)، پایانی (مکاسب بیع و خیارات)، اشتهاردی (لمعه و مکاسب محرمه)، مسعودی (لمعتین)، فاضل لنکرانی (دو جلد کفایه در اصول)، استادی (علم الحدیث و درایه، حلقات اول و دوم اصول الفقه شهید صدر (ره))، سید علی حائری (حلقات سوم اصول الفقه) بهره بردم.

در طول درس های خارج فقه و اصول از محضر اساتید و آیات عظام سید محمود هاشمی شاهرودی، سید کاظم حائری، مکارم شیرازی، میرزا جواد تبریزی، سبحانی و مظاهری اصفهانی و وحید خراسانی بهره جستم. همزمان با دروس حوزه از سال ۱۳۵۸ در برنامه ویژه آموزشی مؤسسه در راه حق که با نظارت اساتید و آیات عظام مصباح یزدی، خرازی و مظاهری اصفهانی به هدف تربیت طلاب و فضلای حوزه علمیه قم در راستای پاسخگویی به نیازهای نوین انقلاب و دنیای اسلام راه اندازی شده بود، به تحصیل اشتغال داشتم. طی این دوران که تا سال ۱۳۷۰ به طول انجامید، دو معادل لیسانس فقه و حقوق اسلامی و مطالعات اسلامی را به ترتیب در سال های ۱۳۶۲ و ۱۳۷۰ از مؤسسه در راه حق و مرکز مدیریت حوزه علمیه قم اخذ کردم.

در راستای تکمیل تحصیلات نوین حوزوی در سال ۱۳۶۲ به بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) که دوره تکمیلی و تخصصی مؤسسه در راه حق بود، منتقل شده و در گروه روان شناسی به تکمیل تحصیلات پرداختم. پس از چهار سال (در سال ۱۳۶۵-۶۶) موفق به اخذ معادل فوق لیسانس روان شناسی با گرایش رشد شخصیت شدم (این مدرک بر اساس انجام پژوهش و نه پایان نامه، پس از گذراندن تمامی واحد های مورد نیاز در روان شناسی اخذ شد). پس از تکمیل این دوره در سال ۱۳۶۸ به همکاری در گروه روان شناسی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه دعوت شدم که حاصل دو سال همکاریم مشارکت در تألیف دو جلد روانشناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی (و چندین مقاله روان شناختی بود) که توسط سازمان سمت چاپ و منتشر شده است. کتاب نظریه های رشد شخصیت که حاصل دیگر این همکاری همراه با دوست دانشمندم آقای دکتر ساجدی بود، هنوز به چاپ نرسیده است.

از سال ۱۳۷۱ مقارن با سال ۱۹۹۱ میلادی به صلاح دید و بر اساس هدایت و نظارت استاد بزرگوار حضرت آیه الله مصباح یزدی (و پس از تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی وقت) و توصیه ی مقام معظم رهبری و حمایت و همکاری صمیمانه رئیس جمهور محترم وقت آیه الله هاشمی رفسنجانی برای ادامه و تکمیل تحصیلات به دانشگاه مک گیل در کشور کانادا اعزام شدم. ورود به این دانشگاه در سال ۱۹۹۲ میلادی بود که پس از دو و نیم سال و در سال ۱۹۹۵ فوق لیسانس دیگری در رشته روان شناسی فلسفی اسلامی از موسسه مطالعات اسلامی گرفتم. پایان نامه این فوق لیسانس به بررسی مقایسه ای رابطه نفس و بدن در علم النفس فلسفی صدر المتألهین و ابن سینا (رهما) اختصاص یافت.

از این پس به دانشکده ی علوم تربیتی (Faculty of Education) در همین دانشگاه منتقل شده و پس از چهار سال (در سال ۱۹۹۹) در رشته فلسفه تعلیم و تربیت و با گرایش آموزش و پرورش فرهنگ و ارزش ها (Culture & Values in Education) با برجسته سازی دیدگاه علامه شهید آیه الله سید محمد باقر صدر (ره) در زمینه ی «شاخص های فرهنگ اسلامی توسعه و توسعه فرهنگی در یک جامعه اسلامی» موفق به اخذ درجه دکتری شدم. این پایان نامه به اتفاق نظر هیئت داوران کمیته دفاع ممتاز شناخته شد و درجه (Dean's honor list) را گرفت.

شایسته است گوشزد کنم که اعطای این امتیاز زمانی است که یک پایان نامه هم توسط استادان داور بیرونی (از دانشگاه های دیگر) و هم در قضاوت کمیته داخلی داوران ممتاز و برجسته تشخیص داده شود.

لازم به یاد آوری است که چون نظام تحصیل در بیشتر دانشگاه های آمریکا و کانادا آمیزه ای از ارائه پایان نامه و گذراندن کورس ها و ترم های درسی است، هر دانشجو پس از فوق لیسانس و دکتری دست کم بیست مقاله پژوهشی خواهد داشت. من نیز بنا به

اقتضـای رونـد تحصـیلی خود در دانشـگاه مک گیل، در دو دوره فوق لیسانس و دکتری خود موفق به نوشـتن ۲۵ مقاله پژوهشی به زبان انگلیسی شدم. پس از بازگشت به ایران ضمن همکاری با مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در دو بخش آموزش و پژوهش تـاکنون موفق بـه ارائه چنـدین مقـاله علمی ـ پژوهشـی شـده ام که شـماری از آنهـا در شـماره هـای گونـاگون مجله علمی تخصصی معرفت به چاپ رسیده است.

شانظری، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جعفر شانظری

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب جعفرشانظری فرزنـد محمد متولد ۱۳۳۶ عضو هیئت علمی دانشـگاه اصـفهان گروه الهیات پس از گذراندن مراحل تحصیل علوم جدیـد درسال ۱۳۴۹ بر اسـاس علاـقه و اشتیـاق خود، به حوزه علمیه اصـفهان جهت تحصـیل در علوم حوزوی وارد و در سـال ۱۳۵۶ برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم مهاجرت نمودم. در سال ۱۳۶۰ دوره سـطح حوزه را تمام و به سطح عالی (درس خارج فقه و اصول) شـرکت کردم و به مدت ۱۶ سال درس خارج فقه و اصول را از محضـر استادان گرامی حضرت آیات مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی، میرزا جواد تبریزی، وحید خراسانی کسب فیض نموده و در درس منطق، فلسـفه، کلام و تفسیر نیز شرکت کرده و از محضـر اسـتادان انصاری شیرازی، جوادی آملی و حسن حسن زاده آملی بهرمند شدم. در سال تحصیلی ۶۸ ـ ۱۳۶۷ در کنکور مرکز تربیت مـدرس وابسته به دانشـگاه قم جهت دوره کارشناسـی ارشـد الهیات و معارف اسـلامی شـرکت و پس از قبولی و پـذیرش به تحصـیل ادامه داده و در سال ۷۱ ـ ۷۰ پس از گذرانـدن واحـدهای آموزشـی و دفـاع پایان نامه تحت عنوان «نفس در عرفان » فارغ التحصـیل شدم. پس از آن برای ادامه تحصـیل در دروه دکترای فلسـفه و کلام اسلامی در امتحان دانشکده الهیات دانشگاه تهران به سال ۷۳ ـ ۱۳۷۲ شـرکت و بعـد از پـذیرش دوره آموزشـی را گذرانـده سـرانجام پس از امتحان جامع و دفاع پایان نامه تحت عنوان «تصحیح و تحقیق کتاب المبدء و المعاد ملا صدرا و مقایسه علمی با مبدء و معاد ابن سینا» در سال ۱۳۷۹ موفق به اخذ مدرک دکترا در رشته فلسفه و کلام اسلامی گردیدم.

شاه آبادی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حجت الاسلام «مهدی شاه آبادی» در سال ۱۳۰۹ هـ ش در دوران اوج اختناق رضاخانی در خانواده‌ای روحانی، در شهر مقدس «قم» دیده به جهان گشود. پدرش حضرت آیت الله العظمی «میرزا محمدعلی شاه آبادی» از فقها و عرفای نامدار دوران خود بود. وی استاد عرفان امام خمینی (ره) و نیز تعداد دیگری از علمای بزرگ معاصر بود. مهدی در سن چهارده سالگی در معیت پدر بزرگوار خود عازم تهران شد و به مدت دو سال مشغول فراگیری مقدمات قرآن در مکتب خانه امامزاده یحیی گردید. وی در سن شش سالگی به همراه دو تن از برادرانش به دبستان «توفیق» رفت و در مدت شش سال دوره دبستان را پشت سر نهاد. مهدی همزمان با تحصیل در دبستان، در درس پدر بزرگوار خود در منزل حاضر شده و به فراگیری صرف و سایر مقدمات ادبیات عرب پرداخت. در سال ۱۳۲۳ هـ ش در حالیکه او چهارده ساله بود، برای فراگیری علوم قدیمه به مدرسه مروی رفت و پس از چهار سال تحصیل در این مدرسه در سن هیجده سالگی ملبس به لباس روحانیت گردید. شیخ مهدی در سال ۱۳۲۸ هـ ش از نعمت پدر، معلم و مراد خود محروم گردید. دو سال پس از وفات پدر برای ادامه و تکمیل دروس اسلامی عازم حوزه علمیه قم گردید و از محضر اساتید معظم قم کسب فیض نمود.

در سال ۱۳۳۴ هـ ش وی پس از اتمام دوره سطح، در درس خارج فقه و اصول حضرت امام (ره) و سایر علمای عظام در«قم» حاضر گردید. دو سال بعد او به منظور تشکیل خانواده، با خانم «آیت الله زاده شیرازی» از نوادگان میرزای بزرگ شیرازی (صاحب فتوای تنباکو) وصلت نمود که حاصل این ازدواج شش فرزند می‌باشد.

با آغاز مبارزات سیاسی – مذهبی امام خمینی(ره) در سالهای اوایل دهه چهل، شهید شاه آبادی نیز به منظور یاری زعیم و مقتدای خود وارد عرصه مبارزه علیه رژیم پهلوی شد. تبلیغ رهبری و مرجعیت امام (ره) اولین وظیفه‌ای بود که وی بر عهده گرفت و به رغم خطرات و مشقات این راه، در جهت تحقق آن رنجهای بسیاری را متحمل شد. وی به همراه خانواده خود برای تبلیغ دین و شناساندن مقام والای امام (ره) در ایامی که حوزه‌های علمیه تعطیل بودند، به مناطق دور افتاده مسافرت می‌کرد. او با صبر و استقامت و رفتار پاک و بی‌آلایش خود، قلوب بسیاری از مردم مناطق مختلف را از عشق و محبت نسبت به اسلام و افکار و اندیشه‌های امام خمینی (ره) مملو می‌کرد. در کنار این فعالیتها، او ضمن تهیه و توزیع اعلامیه‌های امام خمینی (ره) در بین انقلابیون سراسر کشور، به همراه برخی دیگر از روحانیون، نقش مواصلاتی بسیار قوی با امام (ره) داشت و برای ایجاد هماهنگی‌های لازم بین مراجع عظام و حضرت امام (ره) نقش فعالی را بر عهده گرفت.

در سال ۱۳۵۰ به «تهران» عزیمت نمود و با دعوت اهالی «رستم آباد»در« شمیران»، امامت مسجد این منطقه را بر عهده گرفت. با حضور وی دراین منطقه، فعالیتهای فرهنگی و مبارزات سیاسی انقلابیون منطقه، وارد مرحله جدیدی گردید و او به عنوان رهبر مسلمانان انقلابی شرق «شمیران» شناخته شد. فعالیتهای انقلابی او موجب جذب جوانان مسلمان و پرشور منطقه به فعالیتهای سیاسی – مذهبی شد و از پایگاه مسجد رستم آباد، انقلابیون جهت فراگیری آموزش‌های نظامی و یا دیدار با حضرت امام (ره) به خارج از کشور هدایت می‌شدند.

مبارزات و فعالیتهای او باعث گردید ، به عنوان یک روحانی مبارز و فعال از سوی دستگاه امنیتی رژیم پهلوی مورد شناسایی قرار گیرد و با حساسیت ساواک نسبت به وی در طول سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ هـ.ش به پنج بار زندانی و یک بار تبعید محکوم شد. در طول دوره‌های بازداشت و بازجویی، شهید «شاه آبادی» از جمله انقلابیونی بود که به رغم تحمل شکنجه‌های سخت و طاقت فرسا از سوی دژخیمان رژیم، از ارائه هر گونه اطلاعات و اخباری که موجب شناسایی و دستگیری دوستان و همرزمانش می‌شد، خودداری می‌ورزید. دوران تبعید وی نیز در شهر بانه استان کردستان که از مناطق سنی نشین کشور بود، سپری گردید. روحیه بالا، اخلاق اسلامی و رفتارهای انسان دوستانه وی با اهالی منطقه و نیز ارتباط و مصاحبت با برادران اهل تسنن و به خصوص شرکت در نمازهای جماعت مساجد آنان، باعث ایجاد رابطه عمیق بین آنان گردید. انس وی با مردم و بویژه علمای اهل سنت منطقه، در

راستای تحقق اهداف مبارزات علیه رژیم و روشنگری مردم، تاثیر بسزایی داشت. بر اثر فعالیتهای انقلابی گسترده و شبانه روزی حجت الاسلام« شاه آبادی »در منطقه، رژیم به منظور جلوگیری از تشدید فعالیتهای انقلابیون، از ادامه تبعید وی منصرف شده و او پس از شش ماه تبعید آزاد گردید.

آخرین دوران زندان شهید «شاه آبادی» در سوم بهمن ۱۳۵۷ هـ ش و در آستانه ورود حضرت امام (ره) به میهن خاتمه یافت. وی به همراه سایر انقلابیون نقش فعالی در بازگشایی فرودگاههای کشور داشت. نقش او در کمیته استقبال از امام خمینی(ره) و نیز اداره بیت ایشان در تهران در کنار سایر انقلابیون برجسته، قابل توجه بود. وی در روزهای نزدیک به پیروزی انقلاب با صدور فرمان تاریخی امام (ره) در خصوص لغو حکومت نظامی روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، ماموریت خطیر ابلاغ این پیام به مراکز و اماکن انقلابیون را بر عهده داشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیتهای حجه الاسلام شاه آبادی وارد مرحله جدیدی گردید. با صدور فرمان امام (ره) مبنی بر تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی(سابق) و به دعوت آیت الله «مهدوی کنی»، وی به عضویت شورای مرکزی این نهاد درآمد و علاوه بر مسئولیت یکی از ستادهای کمیته «شمیرانات»، در تشکل و سازماندهی این نهاد انقلابی نقش برجسته‌ای داشت. در اسفندماه ۱۳۵۸ هـ ش و در آستانه برگزاری انتخابات دوره اول مجلس شورای اسلامی، حجه الاسلام شاه آبادی به نمایندگی از سوی جامعه روحانیت مبارز، تلاشهای گسترده‌ای را برای ائتلاف گروههای انقلابی و حزب اللهی انجام داد که ثمره آن انعقاد ائتلاف بزرگ بین جامعه روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. پس از این ائتلاف نامزدهای گروههای انقلابی از جمله شهید «شاه آبادی» به مجلس راه یافته و اکثریت مجلس اول شورای اسلامی را در دست گرفتند.

در سال ۱۳۵۹ هـش حضرت امام (ره) فرمانی در خصوص ضرورت بررسی عملکرد بنیاد مستضعفان صادر نمودند. هیائی جهت این بررسی تشکیل شد که حجت الاسلام «شاه آبادی» از اعضای موثر و فعال هیئت بررسی کننده، بودند. نتیجه این بررسی پس از تهیه و تدوین به محضر امام (ره) عرضه شد. با پایان یافتن دوره نمایندگی مجلس اول شورای اسلامی که شهید شاه آبادی به خصوص در کمیسیون قضایی آن نقش مهمی داشت و در آستانه برگزاری انتخابات مجلس دوم، وی به اصرار جامعه روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی، نامزد نمایندگی مجلس شد و با کسب اکثریت آراء به عنوان نماینده مردم تهران برگزیده شد. در فاصله بین پایان کار مجلس اول و آغاز به کار دوره دوم مجلس شورای اسلامی، شهید شاه آبادی طبق روال هیشگی خود که از زمان آغاز جنگ تحمیلی انجام می‌شد، برای بازدید از مناطق جنگی عازم منطقه جنوب گردید. وی در روز پنجشنبه ۶/۲/۱۳۶۲ هـ .ش در منطقه جزیره مجنون، در خطوط مقدم جبهه نبرد، بر اثر انفجار گلوله‌های توپ دشمن به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

منابع زندگینامه : لوح فشرده چند رسانه ای تولید شده توسط بنیاد شهید وامور ایثارگران در مورد شهید

شاه‌آبادی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۹ -۱۲۹۲ ق)، عالم امامی، عارف، متکلم و فقیه اصولی. وی از اکابر علمای امامیه در عصر خود بود و حاوی فروع و اصول. در اصفهان متولد شد. ابتدا نزد پدر، که از اکابر شاگردان صاحب «جواهر» و مسلم الاجتهاد بود، به تحصیل پرداخت. سپس در اصفهان در حوزه‌ی درس برادر بزرگ خود آقا شیخ احمد مجتهد، معروف به حسین‌آبادی اصفهانی، که اجتهادش پیش از بلوغ

مورد تصدیق بود، و هم در حوزه‌ی درس میرزا محمدهاشم چهارسوقی حاضر شد و به تکمیل مراتب علمیه خود پرداخت. سپس به تهران آمد و نزد حاج میرزا حسن آشتیانی تلمذ نمود. آنگاه به نجف رفت و در حوزه‌ی درس استدلالی آیات آخوند خراسانی و حاج میرزا حسین خلیلی و میرزا محمدتقی شیرازی شرکت کرد تا آنکه اجتهاد وی مورد تصدیق آن بزرگان قرار گرفت. وی علم معقول را از شیخ المتالهین میرزا هاشم رشتی فراگرفت. از آنجا که در اول ورود به تهران در خیابان شاه‌آباد اقامت گزید، به این نام شهرت یافت. او در تهران در مسجد جامع، امامت و تدریس می‌نمود و در همین شهر نیز از دنیا رفت و در شهر ری در مقبره‌ی ابوالفتوح رازی به خاک سپرده شد. از آثارش: «الانسان و الفطره»؛ «الایمان و الرجعه»؛ «القرآن و العتره»، همه در یک مجلد؛ حاشیه «کفایه» آخوند خراسانی، در اصول؛ «منازل السالکین»، در عرفان؛ «شذرات المعارف» و «مرام الاسلام»، در دو مجلد؛ «العقل و الجهل».[۱]

مرحوم حاج میرزا محمدعلی شاه‌آبادی از علماء و مراجع بزرگ و حکماء بنام معاصر تهران بوده و سالها در حوزه علمیه قم تدریس فلسفه و حکمت و فقه و اصول نموده است.

صاحب ریحانه الادب گوید: میرزا محمدعلی شاه آبادی بن میرزا محمد جواد مجتهد اصفهانی از اکابر علماء امامیه عصر حاضر ما و جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول بوده و در تهران در هر رشته تدریس فرموده و مورد استفاده افاضل و مرجع تقلید جمعی از شیعه بوده است.

وی در سال هزار و دویست و نود و دو قمری در اصفهان متولد و نخست از والد معظم خود که از اکابر تلامذه صاحب جواهر و مسلم الاجتهاد بوده بتحصیلات علمی پرداخته سپس در اصفهان در حوزه درس برادر بزرگ خود آقا شیخ احمد مجتهد معروف بحسین آبادی اصفهانی که اجتهادش پیش از بلوغ و کبر سن مصدق بوده و هم در حوزه آقای آیت‌اللّٰه حاج میرزا هاشم چهارسوقی حاضر و بتکمیل مراتب علمیه پرداخته پس در تهران نزد حاج میرزا حسن آشتیانی و میرزا هاشم گیلانی تلمذ نموده سپس در نجف حاضر حوزه درس استدلالی مرحوم آخوند خراسانی و حاج میرزا حسین خلیلی و میرزا محمد تقی شیرازی شده تا آن که اجتهاد و دارای قوه مستنبط بودن وی مورد تصدیق اکابر وقت گردیده و از نجف مراجعت به ایران و در تهران در خیابان شاه آباد ساکن و از این رو بشاه آبادی معروف گردیده و در سال ۱۳۴۷ به قم آمده و فضلاء و بعضی از اساتید امروزه حوزه نجف و مراجع عصر حاضر را از سرچشمه علوم و معارف خویش سیراب و بهره‌مند نموده تا در سال ۱۳۵۴ ق که به تهران مراجعت و بناء ترویج دین و تدریس فقه و اصول و فلسفه و معقول را گذارده و نیز مبانی علمی خود را برشته تحریر درآورده و در مسجد جامعه اقامه جماعت نموده تا در ۱۳۶۹ ق برحمت ایزدی پیوسته و با هزاران تجلیل در شهر ری در مقبره مرحوم ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر معروف مدفون گردیده است.

(چنانچه نگارنده در تذکره المنابر خود یاد نموده‌ام)

از آثار اوست: ۱- الانسان و الفطره ۲- الایمان و الرجعه ۳- القرآن و العتره ۴- حاشیه کفایه ۵- مرام اسلامی ۶- منازل السالکین در عرفان و غیر اینها در فقه و اصول و عقل و جهل و نبوت و موضوعات دیگر.

از باقیات الصالحات ایشان است: فرزندان فاضل و برومند ایشان که در قم و تهران بوظائف دینی و روحی اشتغال دارند:

۱- مرحوم حجهْالاسلام آقای آقا شیخ محمد جواد که در زمان ایشان در سنین جوانی وفات نموده و در شهر ری مقبره مذکور مدفون گردیده.

۲- حجهْالاسلام والمسلمین آقای آقا محمد شاه‌آبادی که چندی در تهران بجای آن مرحوم اقامه جماعت ولی اکنون سالهاست که در قم بتحصیل و تدریس اشتغال دارند و ترجمه ایشان را در جلد دوم ص ۱۷۸ یاد نموده‌ام.

۳- حجهْالاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ نصراللّٰه که سالها در نجف اشتغال بتحصیل داشته ولی چند سالیست معاودت و در

مسجد لاریجانی خیابان پامنار اقامت می کنند.

۴- حجهٔالاسلام آقای حاج مهدی شاه‌آبادی که در تهران امامت دارند و سالها در قم تکمیل مبانی علمی و دینی نموده‌اند.

۵- حجهٔالاسلام آقای حاج شیخ روح‌اللّه شاه آبادی که سالها در نجف و کربلا بتحصیل فقه و اصول اشتغال داشته‌اند.

۶- حجهٔالاسلام آقای حاج نوراللّه شاه آبادی که بعد از تحصیلات بخدمات دینی در تهران اشتغال دارند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آثار الحجه (۲۱۸ -۲۱۷ /۱)، تذکره القبور (۱۱۹ -۱۱۸)، الذریعه (۵۹/۱۷)، ریحانه (۱۶۸ -۱۶۷ /۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۳۷۱ -۱۳۷۰ /۱۴)، گنجینه‌ی دانشمندان (۴۸۵ -۴۸۳ /۴)، مؤلفین کتب چاپی (۱۷۴ -۱۷۳ /۴)، معجم المؤلفین (۴۷/۱۱).

شاه‌بختی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از رجال نظامی متنفذ عصر معاصر است. تولد او در سنه ۱۲۶۵ ش در اشتهارد کرج اتفاق افتاد. از اوایل جوانی وارد قزاقخانه شد و در واحدهای مختلف خدمت می کرد. مدتی در آتریاد همدان و زمانی در قزوین و اصفهان خدمت کرد. در ۱۲۹۹ جزو اردوی میرپنج رضاخان بود و در حمله به تهران دخالت داشت و روز اول کودتا به درجه‌ی سرتیپی رسد و در طول خدمت خود در ارتش در جنگهای مختلف شرکت کرد. مدتها فرمانده لشکر لرستان و آذربایجان غربی و خوزستان بود. در سال ۱۳۱۲ درجه‌ی سرلشکری گرفت. در جنگهای داخلی مخصوصا الوار رشادتهای زیادی از خود ابراز داشت و نشان ذوالفقار که عالی‌ترین نشان ارتش بود دریافت کرد. همچنین از رضاشاه شمشیر مرصع جایزه گرفت و ژنرال آجودان شد. در شهریور ۱۳۲۰ فرمانده لشکر خوزستان بود. در زدوخورد با متفقین دخالت کرد و تلفاتی به نیروی انگلیس وارد نمود و به مناسبت این رشادت، با احراز درجه‌ی سپهبدی، فرمانده سپاه جنوب شد. وی دومین سپهبد ارتش ایران است. در سال ۱۳۲۶ با سمت استاندار و فرمانده قوا به آذربایجان رفت و مدتی مشغول سر و صورت دادن به اوضاع آن منطقه بود. در ادوار دوم و سوم سناتور انتخابی شد و در سال ۱۳۴۱ درگذشت. شاه‌بختی پس از تشکیل کانون افسران و درجه‌داران بازنشسته، ریاست کانون را عهده‌دار و تا آخر عمر این سمت را داشت.

شاه‌بختی آموختن سواد را از سنین جوانی آغاز کرده بود. در اواخر عمر، یکی از ادباء و شعرشناسان معروف شد و قسمت اعظم شاهنامه‌ی فردوسی را از حفظ می‌خواند و برای هر حرفی به فراخور موضوع، شعری از شعرا شاهد مثال می‌آورد. روی‌هم‌رفته مرد جالبی بود. هنگام مرگ متجاوز از ۸۰ سال داشت. در زمان حیات خود در ابن‌بابویه مقبره‌ای برای خود ساخت که در آن مدفون می‌باشد. شاه‌بختی تا سال ۱۳۰۵ به نام سرتیپ محمد زکریا معرفی بود ولی در یکی از جنگها فاتح شد و آن را از بخت شاه دانست و نام فامیل خود را از زکریا به شاه‌بختی تغییر داد. دو تن از دامادهای او در ارتش مراحل ترقی را پیمودند. سپهبد کریم و رهرام و سرلشکر پژوه افسر دامادهای شاه‌بختی بودند. فرزندان ذکور او رشد علمی و سیاسی پیدا نکردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شاهچراغی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۳۳۱، دامغان.

درگذشت: ۱ اسفند ۱۳۶۴، حادثه انفجار هواپیما.

سید حسن شاهچراغی، فرزند سید مسیح، تا خارج فقه و اصول به تحصیل پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ریاست دفتر دادستانی کل انقلاب و نمایندگی دادستان کل انقلاب در هیئت بررسی عملکرد بنیاد مستضعفان بود. همچنین در اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی نماینده مردم دامغان بود. وی مدتی نیز سرپرست مؤسسه‌ی «کیهان» بود. از جمله فعالیت‌های تحقیقی وی، تقریرات و تحقیقاتی فقهی و فلسفی در زمینه‌ی نهج‌البلاغه بود.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

شاهچراغی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید حسن شاهچراغی : نماینده مردم دامغان درمجلس شورای اسلامی ونماینده حضرت امام(ره)درروزنامه کیهان

۹بهمن سال ۱۳۳۱هجری شمسی در یکی از محله های قدیمی شهر «دامغان» کودکی ازخانواده سادات پا به عرصه هستی گذاشت . نام او را به عزت و یادمان پدربزرگ ، سید «حسن» نامیدند . او فرزند ارشد سید «مسیح »بود . وضع مادی پدر چندان روبراه نبود . پدراز راه تدریس و کار در مدرسه ی علوم دینی شهر دامغان ،زندگی اش در منتهای رنج و مشقت اقتصادی ،روزگار می گذراند . حقیقت خواهی ، خلوص ،عظمت روحی ، صداقت ، ایمان و تقوا ،مردم داری و آزاد اندیشی او زبان زد خاص و عام بود .

خود او می گوید : من در یکی از خانواده های روحانی تولد یافتم . تا آنجا که به یاد دارم پدرم از راه تدریس در مدرسه ی علوی دامغان به همراه عمویم ، زندگی را اداره می کردند . هیچ گا ه از زندگی مرّفه ، یعنی زندگی ای که همه چیز در آن تمام باشد برخوردار نبودیم . روی هم رفته ،خانواده ای که با کمترین توقع و امکانات زندگی سازگاربود .

زادگاه پدری ، روستای «حسن آباد» از دهستان «قهاب رستاق» بخش« امیر آباد »واقع در حاشیه ی کویر نمک است که در فاصله ۳۰ کیلو متری جنوب «دامغان» قرار دارد .دراین روستا ۲۰۰خانواربا جمعیّتی حدود ۹۰۰ نفرسکونت دارند. مردانش ازسادات علوی اند وبه دو تیره« یخوری» و«جندقی» تقسیم می شوند. در این دهستان با مجموع ۱۰۸ آبادی و مزارع کوچک و بزرگ و کوه ، سرسبزی گسترده ای وجود دارد که مرکز آن قریه «فرات» است.عموم فرهنگ نویسان ، «قهاب» را (سپید معنی کرده اند و رستاق هم معرب رستاک است وبه مجموع چند روستا اطلاق می گرد د که در کنار یکدیگر واقع شده باشند.

دروقفنامه امامزاده سید جعفر(علیه السلام)« دامغان» که به سال(۸۱۵ ه ق) تحریر یافته از «قهاب رستاق» با عنوان (قهاب سادات) یاد شده است. وضعیت طبیعی این روستا به صورت جلگه بوده و هوای معتدلی نیز دارد. عمده محصولات آن غلات،پسته و صیفی جات است.

شهید در خانواده ای روحانی دیده به جهان گشودند. پدر بزرگوار شان حضرت حجت الا سلام والمسلمین سید« مسیح شاهچراغی» درسال۱۳۰۲هجری شمسی متولد شدند، نسبت پدر بزرگ ایشان با ۳۷واسطه به حضرت «احمد ابن موسی کاظم»(علیه السلام) می

رسد که در« شیراز» مدفون است.

حجت الاسلام والمسلمین سید« مسیح شاهچراغی» در سال ۱۳۲۸ (ه ش)به «دامغان» آمده و در حوزه علمیه، نزد استادان و علمای مبرزی چون مرحوم آیت الله خدایی، مرحوم نصیری، مرحوم حضرت آیت الله ترابی و عالمی و......کسب فیض نمودند پس از فوت برادر بزرگتر و با گذشت ۱۵ سال ، تولیت حوزه علمیه را عهده دار شدند . در کنار این تصدی ، دروس حوزوی از جمله لمعه را تدریس می کردند..از جمله اقدامات ایشان درحوزه علم تالیف کتبی است که تا کنون به چا پ رسیده. افزون بر آن در خصوص خاندان عصمت و طهارت سروده ها ، مراثی، ابیات ورباعیاتی نیز دارند که تحت عناوین(گلچین شاهچراغ جلد۱و۲)و با کاروان ولایت را تهیه وبه چاپ رسانده است.

از جمله شاگردان ایشان می توان شهید «موسوی دامغانی» نماینده دوره دوم مجلس شورای اسلامی حوزه انتخابی«رامهرمز» ، شهید شاهچراغی ، حجت الاسلام سید رضا تقوی و غیره را نام برد.سید« حسن» در سایه مادری پرورش یافت که متدین،بی آلا یش،علاقمند به اسلام،قرآن،اهل بیت(علیهم السلام) و روحانیت معظم بود. ایشان در همه لحظات زندگی یاور سید« حسن ،خصوصا در طفولیت و دوران ستم شاهی، بودند . شهید در جمع خانواده ودر بین۴خواهر و۴ برادرش، موقعیت خاصی داشت.او چشم و چراغ خانه بود .محیط خانواده با حضورش گرم و شاداب می نمود.

سید حسن در یاد داشت های خود به شرح مسایل و مکاتب روزانه پرداخته است . او مطالب دینی ،نکات علمی و حوادث جهان را یاد داشت برداری کرده و ضمن استفاده از کتب و مجلات بسیار آن زمان ،آنها را در گلچینی به نام (شاهچراغ) در سال ۱۳۵۱ به ثبت رسانده است . وی در قسمتی از این دفتر در وصف مادر آورده است :

مادر تو مونس دل غم پرور منی

تنها تویی همدم من و یاور منی

من آن پرنده ام که در این باغ بی بهار

پروازگاه و قدرت بال و پر منی

عمری گذشت ودر صدف سینه ام هنوز

تنها تویی در منی و گوهر منی

خورشید دستهای تو گرمای من است

ماه منی امید منی اختر منی

روح ام نوازش نپذیرد ز دیگری

وقتی سایبان منی مادر منی

سرشار مهربانی دست توام هنوز

مادر تو بهترین غزل دفتر منی

بی تو چگونه دیده آورم شبی

وقتی که نقش گشته به چشم تر تو منی

ذهنم ز باغ تو سر سبز و بر لبم

نامت شکفته چون گلی در خاطر منی

می خواستم که با تو برابر کنم کسی

والاتری تو از همه چون مادر منی و نیز در بخش دیگری آمده است:

واین تویی مادر!که مهربانی هایت مرزی نمی شناسد و قصه عشق شورانگیزت در هیچ کتابی نمی گنجد. می تو را ستایم به خاطر عظمت والا یت و به خاطر مادر بود نت. شهید شاهچراغی ،تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ی هاتف (شهید عالمی فعلی) به پایان بردند ومدت ۲ سال نیز در کنار پدر بزرگوارشان در حوزه علمیه ی دامغان به فراگیری علوم پرداختند .

او می گوید:

«دوران دبستان را در یکی از مدارس شهرستان خودمان ، که معمولا هم معلمین مؤمن،متدین و متعهدی داشت گذراندم. تا آنجا که یادم هست این دوره هم، مجموعا دوره ای خوب برای من بود ؛ زیرا در کلاس درس جزء شاگردان اول تا پنجم بودم و معلمان آن زمان دامغان ، وقتی مرا می دیدند یاد آن روزهای خوش وآن کلاسهای پر شور تعلیم و تربیت را که بچه ها سپری می کردیم ، زنده می ساختند و برای من خاطره انگیز است ،همیشه.»

از همان کودکی ،مخصوصا سالهای ابتدایی،به خوبی معلوم شده بود که سید حسن از استعداد و نبوغ خاصی که در حقیقت لطف و عنایت خداوندی است، برخوردارند. البته این خصلت به همراه عشق و علاقه ی وافر ایشان به دانش، پاکی، طهارت روح و تقوای الهی ،عامل اصلی رشد سریع و مو قعیت فوق العاده شان بوده است . لذا ایشان به راحتی توانستند وارد حوزه شوند و دروس متوسطه را نیز در کنار آن بخوانند.

آنگاه ادبیات ،فقه ، اصول ، زبان خارجه ، تفسیر و....را پشت سر بگذارند و نیز مدرس این رشته ها باشند . پدرش می گوید : هیچگاه نیاز به سفارشات معلم و استادان نسبت به وظیفه ی تحصیل را نداشتند . ایشان در انتخاب دوستان ، با فراست خاصّی آنها را بر می گزیدند.در آن دوران ستم شاهی وفرهنگ مبتذل و رایج طاغوت در جامعه ،از هر گونه خطاو نسیان مبّرا،و همه معیارش ارزشهای اسلامی و انسانی بود و اهداف بلند و عالی را تعقیب می نمودند.

پس از پایان دوره ی ابتدایی برسر دو راهی قرار گرفت ؛زیرا او می باید یکی از دو راه را انتخاب کند . دانش آموزی و دانشجویی در رشته علوم جدید و یا طلبگی در حوزه ی علمیه . آن روز ها که بر اثر حاکمیت طاغوتیان و حضور فرهنگ منحط شیطانی، بازار دین و دینداری از رونق افتاده بود و در مقابل آن ،بازار مکاره ی دنیا و دنیاداران ، جاذبه خاصّی را به ویژه برای استعدادهای آماده در رشته های پول سازو پر درآمد به وجود آورده بود، از طرف بعضی از افراد ،به خانواده ی سید حسن توصیه می شد،که هوش سرشار و استعداد ممتاز فرزندتان را مرا قبت نمایید . او به سهولت قادر خواهد بود تا یکی از سخترین رشته های دانشگاهی را با موفقیت به پایان برساند وسپس صاحب درآمدی کلان باشد وضمنا هم در خدمت جامعه قرار گیرد ؛ مبادا این استعداد را در مدرسه های مخروبه ی علمیه ی قدیمه تلف کند .ولی جاذبه های نفسانی و فریبکاری های شیطانی نتوانستند در نوع انتخاب این فرزند فرزانه تأ ثیری بگذارد . او با بزرگترها به مشورت نشست و در یک انتخاب آزاد ،همانند بزرگان خانواده اش راه حوزه ی علمیه را برگزید ،تا درس دین را بیاموزد ودر خدمت آن قرار گیرد.

شهید شاهچراغی از کسانی نبود که به بهانه ی مبارزه و انقلاب ،درس و بحث وکتاب وکلاس را رها نماید. او بسیاری از مطالعات خود را در سنگر مبا رزات انجام می داد. درس وبحث و تحقیق نیز هرگز نتوانست مانع حضور او در صحنه های مبارزه گردد.اومعتقد بود که مجاهد فی سبیل الله باید عارف به احکام الله باشد . علاقه وکشش درونی و زمینه خانوادگی ،سید حسن را به حوزه ی علمیه کشانده بود،تا درس دین بیاموزد و در خدمت نشر فرهنگ دینی قرار گیرد.

ازآغازین روز های ورودش به جمع طلاب ، به خوبی روشن بود که آینده درخشانی دارد ،زیرا جستجو گری و کنکاش در مسا ئل مختلف علمی و اجتماعی از ویژگی های بارز او بود. او به سادگی قانع نمی شد .روح و روانش،هرگز به بیماری جدل و مباحثه کینه توزانه مبتلا نشد . بارها این جمله را در بحثهای طلبگی بر زبان جاری می کرد ما نوکر دلیل هستیم نه نوکر اشخاص ، شخص به هر اندازه که بزرگ وبا عظمت باشد، در مقام بحث باید به استدلال و استحکام سخن او توجه کرد،نه به موقعیت و شخصیت او .

چون گاه انسانهای بی نام و نشان مطالبی را عنوان می کنند که به مراتب جامع تر و محکمتر از سخن نامداران است . از خصوصیات دیگر ایشان که فرزند زمان خویش بود . او در عصر خودش زندگی می کرد . زمان و نیازمندی ها را به خوبی می شناخت و با زمان و تحولاتی که در جامعه بوجود می امد آشنا بود.

شهید بزرگوار شاهچراغی در خانواده ی علم و ادب و دیانت و روحانیت چشم ته جهان گشود . خانه ای که دور تا دور آن را کتاب های فقهی ، علمی ، حدیث و حکمت پر کرده بود .بزرگان خانواده با زیر و رو کردن کتابها و جستجو پیرامون گمشده خویش در بساط علما شیوه دوستی با کتاب و نزدیکی با اندیشه های اندیشمندان را ،به کوچکترهامی آموختند . دراین خانه ، پدر مدرّس حوزه بود که هر روز صبحگاه در مدرسه ی علمیه ی حاج فتحعلی بیک ، طلّاب جوان به گردش حلقه می زدند و از معلوماتش بهره می گرفتند .هنگام اذان او به مسجد کوچک محلّه اشان می رفت ودرمحراب عبادت ، امتی را امام می گردید . عموها هر کدام به سهم خود مدرسه و محراب منبر رارونق می بخشیدند. به ویژه عموی بزرگ شهید ،مرحوم کربلایی طاهر ،که از مبلغین و وعّاظ والامقام دامغان به شمار می آمد. آن مرحوم در شعر وشاعری ید طولایی داشت .

این عالم عارف بسیاری از خصوصیّات نیک انسانی را که معمولاً در وجود یک شخص کمتر جمع می گردد ، در خود رشد داده بود .محبت ، سخاوت ، جوانمردی، صداقت ، کرامت ،عزّت و آزادگی از جمله خصایص پسندیده ی کربلایی سیّد طاهر بود.امتیاز دیگر این خانواده پیوند مستحکمی بود که در طول سالیان دراز با توده های مردم برقرار کرده بودند . خانه ای که درهایش بر روی محرومان و گرفتاران بسته نشد . مسایل شرعی ،شخصی و خانوادگی باکمال اعتماد و اطمینان در آن بیان می گردید تا با ارشاد عالم عامل و راهنمای مؤمنی مخلص ، نابسامانیها را سامان ، و دردها رادرمان بخشد.

مدرسه ی حقّانی

مدرسه ی حقّانی را باید یکی از مراکز حرکت انقلاب دانست .شهید شاهچراغی پس از سپری کردن دوران طلبگی در دامغان چون علاقه ی وافر به رهبر خود، حضرت امام (ره)و اسلام وروحانیت داشت ،این علاقه، زمینه ی مهاجرتش به شهر مقدس قم را فراهم گردانید. ورودش به مدرسه ی حقّانی ، سرفصل جدید و تجدید حیات تازه بود و حرکت به سمت خود سازی رشد و بالندگی وتأثیر هدایتی ، تربیتی و علمی از اندیشه ژرف و ارزشمند عالمان و عارفانی چون آیت ا... خزعلی، جنتی، مصباح ، احمدی میانجی و نیز شهیدان والا مقام ، بهشتی و قدوسی رحمت اللّه علیهما در زندگی و شخصیّت وجودی او ،بسیار سازنده بود.

شهید شاهچراغی انسانی آگاه بود. از نخستین لحظات طلبگی اش وظیفه ی خویش را شناخته بود .او دنیا و متعلّقات آن را وسیله ای می دانست برای رسیدن به خدا.اوطلبه ای ساده بود ؛اما فکرش ،ایمانش و تعهدش همیشه پیام بخش همگان بود .شهید بزرگوار قدّوسی مسؤولیت مدرسه و نیز پذیرش طلبه ها را به عهده داشتند ،ایشان با امتحان کتبی،شفاهی ومصاحبه ، شهید سیّد حسن را آزمودند و ایشان را طلبه ای با کفایت و انسانی برجسته یافتند.

در تاریخ شهدا ، بعضی از شهرا بر شهدای دیگر از نظر اخلاص ، اقوا ، فداکاری ها و زحماتی که در زمان حیات خود کشیده اند برتری داشتند. هر چند که از نظراصل شهادت همه مانند یکدیگد و یکسان هستند و فضایلی برای شهادت وجود دارد که به تمام شهدامتعلّق است . شهید فاضل محترم سیّد حسن شاهچراغی ، از این قبیل شهدا بود که بر برخی از شهدا ی دیگر همانند بعضی از همسنگرانش امتیاز و فضیلتی خاص داشت .از امتیازاتش این بود که دست پرورده ی دو شهید بزرگوار بهشتی و قدوسی بود وسالیان دراز با تربیت ها و هدایتهای آن دو شهید همراه ، درس گرفته بود و زیبا هم درس گرفته بود.یکی دیگر از خصوصیّات شهید ارتباطش با مدرسه ی حقّانی و استادانی همچون شهید بهشتی وقدوسی و احمدی میانجی است که ازاسوه های تقوا و فضیلت در حوزه ی علمیه قم بودند . شهید با چنین کسانی ارتباط داشت واز انفاس قدسی آنان استفاده می کرد .از خصوصیت سوم ایشان در ارتباط با دوستان و رفقایی که داشتند و در آن مدرسه تحصیل می نمودند ، بود که همه در بسیاری ازتوطئه ها در کردستان و

جنگ به شهادت رسیدند . آنها کسانی بودند که درشب اهل نماز بودند ودرروز هم شیران عرصه ی نبرد. واز جمله شهید مهدوی ها و شاهچراغی ها . هر روز صبح نوار و اعلامیه های امام را می آوردند در مدرسه حقّانی.

و خصوصّیت چهارم شهید ،استعداد و نبوغی بود که در او وجود داشت وقتی درمدرسه ی حقانی مباحثه بود ایشان شرکت می کردند ودر مواقعی بعضی از اطلاعات عمومی و سیاسی را چنان جواب می دادند که دوستان مات و مبهوت می ماندند. گویی تمام درسش را آن اطلاعات و مسائل سیاسی پر کرده است ، درحالی که در دروس دیگر مانند کفایه ، مکاسب ، و زبان انگلیسی و ... نمراتش عالی بود.

شهید لحضه ای از وقتش را به بطالت نمی گذراند. وقتی درسهای روزانه اش تمام می شد ، به مطالعه می پرداخت در انجام طاعات الهی سرازپا نمی شناخت. مقید بود که در جریان اخبار روزانه کشور باشد. حتی قبل از انقلاب حوادث سیاسی جهان را دنبال می کرد و صفحات سیاسی و مجلات مختلف روزانه را با دقت مطالعه می نمود .به خصوص به تاریخ سیاسی علاقه وافری داشت . و زندگی ائمه معصومین (علیهم السلام) و نقش آنان را در مقابله با حکام جورزمانه خودشان دنبال می کرد.او درس مبارزه و جهاد را از مکاتب اسلام و ائمه معصومین (علیهم السلام) و علما و رهبران سیاسی، در طول تاریخ آموخته بود . سید حسن دلباخته امام بود و سخن امام را فصل الخطاب می دانست و فرمان او را به جان می خرید .او نو جوانی نو شکفته و شفاف وطلبه ای پر شور بود . تازه به قم آمده بود واین بنده ،دانشجوی خام اما کنجکاو که هر چند وقت یکبار برای دیدار خو یشان و دو ستان و برای کسب فیض از حوزویان به قم می رفتم وغروبها در فیضیه می دیدم که چگونه طلاب جوان طلوع می کنند و با چه شور و شوقی کنجکاوند بدانند که در دانشگاه و محیط روشنفکری آن روزها چه می گذرد و آسیاب بیرون حوزه به چه سویی می چرخد . قبای ساده طلبه گی،و موهای نیمه کوتاه و اصلاح شده سید حسن و کفش های معمولی او به خاطرم هست ،که با چهره خندان واخلا قی مهربان ،در حالی که چند جلد کتاب تربیتی و اجتماعی وحتی داستانی را همراه یک جلد کتاب قطور مذهبی زیر بغل داشت ،با کنجکاوی از اسمها و مکاتب رایج سیاسی می پرسید و در بحث های عصر و مغرب مدرسه فیضیه فعالانه شرکت می کرد. سؤال می کرد و نظر می داد و نقل مجلس می شد.

آن چه شهید شاهچراغی را در این دوره از دیگران متمایز می ساخت ، توانایی او در ایجاد توازنی شگرف بین تحصیل و مبارزه است . نه عشق بی انتهای او به تعلیم وتعلّم موجب دوری از مسایل سیاسی و اجتماعی و مبارزه ی قاطع و پیگیر با نظام ستم شاهی شده بود و نه جنب و جوش و بی تابی در مبارزه او را از مسائل فکری و مکتبی دور ساخته بود .همه ی آنانی که بااین شهید بزرگوار به هر نحوی در ارتباط بودند ،به یاد دارند که چگونه در جدال با دژخیمان پهلوی ،شهر به شهر و خانه به خانه می گریخت ودر دستگیری ها و بازجویی ها نیز دژخیمان را به مسخره می گرفت و چوبه ی دار خود راحمل می نمود.

در کتاب گنجینه ی دانشمندان آمده است که :جناب فاضل محترم آقا سید حسن شاهچراغی ابن سید مسیح از طلّاب و محصلین مدرسه ی حقانی مقیم قم هستند و با اینکه اشتغال به دوره سطح دارند. لیکن سطح فکرش عالی و جوانی پر شور و با حرارت و بلند پرواز با نبوغ عالی و فهم و فکری بسیار ارزنده اند انشاءا...آینده ی درخشانی دارند.

پایان عمر بابرکت این اسطوره ملی هم با شهادت همراه شد .هواپیمای حامل او وتعدادی از مسئولین کشور در اول اسفند ۱۳۶۴مورد حمله هواپیماهای جنگی ارتش عراق قرار گرفت وبه شادت رسید. منابع زندگینامه " :سیمای سیروسفر "نوشته ی، محمدعلی غریب شائیان ، نشرشاهد،تهران-۱۳۸۱

شاهرخ، محمدمهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاندار، قاضی عالی رتبه، در ۱۲۷۸ تولد یافت. مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی را پایان داد و وارد خدمات قضائی شد و مراحلی از ترقی را در آن وزارتخانه پیمود. چندی دادستان تبریز و مدتی دادستان استان اصفهان و زمانی ریاست دادگستری خوزستان با او بود. در سال ۱۳۱۸ فرماندار کل کرمان شد و تا شهریور ۱۳۲۰ آنجا بود. به هنگام خروج رضاشاه از کشور که چند روزی در کرمان به سر برد، شاهرخ با او بود. در ۱۳۲۴ مجددا به استانداری کرمان منصوب گردید. بعد استاندار خوزستان شد. بعد از طرف مجلس شورای ملی به مستشاری دیوان محاسبات انتخاب گردید و بعد به مقام دادستانی دیوان محاسبات رسید و چندی هم ریاست دیوان محاسبات با او بود. در ۱۳۳۵ گلشائیان وزیر دادگستری که اختیاراتی برای اصلاح دادگستری گرفت، شاهرخ را به ریاست دادگاه انتظامی قضات تعیین کرد ولی پس از یک هفته به علت منع قانونی، حکم وی لغو گردید. شاهرخ بعد از بازنشستگی، کتابی به نام حقایق در دو مجلد انتشار داد. در آن کتاب نویسنده‌ی دادگستری و سازمانهای اداری را به شدت مورد انتقاد قرار داده است. شاهرخ در ۱۳۲۸ مدیر کل بازرسی وزارت دارائی بود. در آن سمت به عضویت هیئت تصفیه ادارات تعیین گردید. این هیئت کارمندان دولت را به سه دسته تقسیم می‌نمود که می‌توان به: مفید، بی‌خاصیت و مضر تقسیم کرد. علیه هیئت تصفیه جنجال برخاست، شاهرخ هم مانند سایرین در مظان اتهاماتی قرار گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شاهرخ‌شاهی، قهارقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۶ تولد یافت. پدرش دکتر حیدر میرزا شاهرخ‌شاهی اولین پزشک فارغ‌التحصیل از دارالفنون تهران بود که چندی وکیل مجلس و زمانی طبیب مخصوص فرمانفرما در شیراز بود. قهارقلی تحصیلات خود را در شیراز انجام داد. در ۱۳۰۴ به مدرسه‌ی صاحب‌منصبی که تازه تاسیس شده بود وارد شد. در آن تاریخ شرط ورود تحصیلاتی حدود ده کلاس بود. دوره‌ی دو ساله‌ی مدرسه را با موفقیت گذرانید و شاگرد اول شد. اولین ماموریت او با درجه‌ی ستوانی در لرستان بود. وی ماموریت داشت امنیت قسمتی از راه لرستان را حفظ کند. در ماموریت او سرلشکر طهماسبی را در همان منطقه کشتند. وی در این حادثه مسئولیتی سنگین بر عهده داشت ولی به هیچ وجه رضاشاه متعرض او نشد. او درجات نظامی را در مدت کوتاهی طی کرد. در شهریور ۱۳۲۰ فرماندهی هنگ بهادر لشکر اول را بر عهده داشت. در ۱۳۲۰ که رزم‌آرا به فرماندهی لشکر اول منصوب شد، ریاست ستاد خود را به سرهنگ شاهرخ‌شاهی داد. وی دوره‌ی دانشگاه جنگ ایران و چندین دوره‌ی تخصصی را در اروپا و آمریکا گذرانید و در نتیجه این ماموریتها دانش نظامی او خیلی بالا رفت. در زبان انگلیس و فرانسه استاد شد و ساعتها به این دو زبان نطق می‌کرد. در ۱۳۲۹ درجه‌ی سرتیپی به او دادند. در سال ۱۳۳۳ سرلشکر و در ۱۳۳۷ به درجه‌ی سپهبدی که در آن تاریخ بیش از چند نفر به این درجه نرسیده بودند، رسید. فرماندهی سپاه کرمانشاه را مدتی عهده‌دار شد. چون افسری علمی بود، به ریاست دانشگاه جنگ گمارده شد. برنامه‌ی علمی جالبی تنظیم کرد تا دانش افسران را بالا ببرد. در ۱۳۴۰ که ارتشبد حجازی رئیس ستاد شد، با او میانه‌ای نداشت. موجبات بازنشستگی او را فراهم کرد. شاهرخشاهی در تهران‌پارس و افسریه فعالیتهای محلی و عمرانی آغاز نمود که شاید سناتور یا وکیل مجلس شود ولی نتوانست، یا سوراخ دعا را پیدا نکرد. سرانجام به عضویت انجمن شهر تهران برگزیده شد. تلاش او برای

ریاست انجمن به جائی نرسید. وی مدتها ریاست کانون افسران بازنشسته را متصدی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شاهرکنی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۳، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد، دانشکده: علوم اقتصادی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای علوم اقتصادی از ایران.

مرتبه علمی:

پس از طی مرحله استادیاری، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشگاه علامه طباطبائی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

تجارت بین‌الملل، مارکتینگ بین‌المللی و اقتصاد خرد، سیاست‌های حمایتی از تولیدات داخلی و صادرات، تحلیل نظریه‌ها و مقایسه مدل‌های مربوط به سیاست‌های حمایتی از صنایع داخلی و ویژگیها و پی‌آمدهای اقتصادی و هزینه‌های اجتماعی اینگونه سیاست‌ها، محاسبه نرخ حمایت مؤثر و مقایسه آن با نرخ حمایت اسمی از صنایع داخلی خصوصاً در صنعت اتومبیل ایران، برآورده بازده اقتصادی سرمایه‌گذاری آموزشی به منظور تخصیص بهینه منابع و اعتبارات در نظام آموزشی کشور، استاد راهنمای ۱۱ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

اقتصاد خرد مقدماتی، اقتصاد خرد میانه، اقتصاد و تجارت بین‌الملل، تئوری‌ها و کاربرد آنها در اتخاذ سیاست‌های حمایتی از تولیدات ملی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی مقالات:

سیاست‌های حمایتی از تولیدات داخلی، ارزیابی پروژه‌های تولید نیروی برق آبی کوچک، ارزیابی سرمایه‌گذاری آموزشی و بازده آنها در مقاطع تحصیلی ابتدائی تا دکترا.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

شاهرودی، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۵ ش در قزوین و فرزند حاج محمدحسین شاهرودی است. وی پس از انجام تحصیلات مقدماتی به شغل تجارت پرداخت و در قزوین مغازه‌ی پارچه‌فروشی دائر کرد و مختصر املاکی نیز داشت که در آن به کشاورزی مشغول بود. از جوانی سودای سیاست در سرش بود و در محافل مختلف رفت‌وآمد می‌کرد. مخصوصا موقعی که آتریاد قزوین به فرماندهی میرپنج رضاخان در آق‌بابا استقرار داشت، با بعضی از افسران اردو دوستی پیدا کرد. وی از ۱۳۰۰ به بعد با جراید قزوین همکاری می‌نمود. وقتی شیخ یحیی واعظ روزنامه‌ی نصیحت را در قزوین انتشار داد، شاهرودی نویسنده و سردبیر روزنامه بود. کم‌کم در قزوین موقعیتی یافت و جزء معاریف شد. در دوره‌ی نهم قانونگزاری، از طرف دولت کاندیدای مردم قزوین شد و چو مردی بی‌سر و صدا و مطیع بود، مورد توجه قرار گرفت و در ادوار دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم نیز در مجلس باقی ماند. بعد از دوره‌ی سیزدهم دیگر به مجلس نرفت تا اینکه در ۱۳۲۶ حکیم‌الملک در کابینه‌ی خود او را به وزارت کشاورزی معرفی کرد و قریب چهارماه وزیر کشاورزی بود. تنها تخصص وی در امر کشاورزی این بود که حدود دو یا سه هکتار زمین در اطراف قزوین داشت که در آن کشاورزی می‌نمود. در انتخابات دوره‌ی چهارم مجلس سنا با کمک حسین علاء که با وی قرابت سببی پیدا کرده بود، سناتور شد و در دوران سناتوری در اثر تصادف مدتی بستری و خانه‌نشین بود و سرانجام در سن ۸۴ سالگی درگذشت. باقر شاهرودی در جوانی در غوغای مشروطیت از هواداران حاکم موفق محسوب می‌شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شاهسون ایناللو، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «آصف‌الدوله» یکی از رجال مهم دوره‌ی استبداد و وزیر کشور در عهد مشروطیت است. وی فرزند حاج حسین‌خان نظام‌الدوله یکی از رجال بزرگ عصر ناصری است. در حدود ۱۲۶۰ ه.ق تولد یافت. تحصیلاتی بر حسب زمان تحت‌نظر معلمین خصوصی فراگرفت و به شیوه‌ی خانوادگی وارد خدمت نظام شد و درجات نظامی را طی نمود تا اینکه در ۱۲۹۰ ه.ق به درجه‌ی سرهنگی رسید. در سال ۱۲۹۱ به پاس خدمات حاج حسین‌خان، ناصرالدین‌شاه به او لقب نظام‌الدوله داد و پسرش غلامرضاخان نیز ملقب به شهاب‌الملک گردید و به امارت توپخانه منصوب و برقرار شد. در ۱۲۹۲ ه.ق غلامرضاخان که امیر توپخانه بود، به حکومت کرمانشاه رسید و مدتی کوتاه در این سمت انجام وظیفه کرد که حکومت کرمانشاه ضمیمه‌ی حوزه‌ی فرمانروائی ظل‌السلطان گردید و غلامرضاخان شهاب‌الملک به تهران احضار شد.

در ۱۲۹۵ غلامرضاخان به حکومت کرمان ماموریت یافت، در این ماموریت حاکم جدید برای ایجاد امنیت و جلوگیری از هرج و مرج، اقدامات حادی به عمل آورد به طوری که هنوز در بین مردم کرمان تندروی و استبداد او ضرب‌المثل است.

مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی راجع به اوضاع کرمان در دوره‌ی حکمرانی غلامرضا خان شاهسون نکات جالبی می‌نویسد، از جمله متذکر شده است که چند سال قبل در کرمان یک نفر نزد آصف‌الدوله که در آن وقت شهاب‌الملک لقب داشت و حاکم کرمان بود، عرض کرد آقای حاکم هیچ وقت در کرمان قیمت ماست از یک من پنج شاهی زیادتر نبوده، در حکومت شما قیمت یک

چارك که ربع من است به پنج شاهی رسیده. فورا میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند که چرا فضولی کرده و در امر تسعیر که شان حاکم است چون و چرا نموده است. حاج غلامرضاخان شهاب‌الملك مدت سه سال با قدرت کامل در کرمان فرمانروائی کرد تا اینکه به تهران احضار شد و در سال ۱۲۹۹ به حکومت مازندران انتخاب گردید. در آن تاریخ مازندران جزو حوزه‌ی ماموریت نایب‌السلطنه کامران میرزا فرزند ناصرالدین‌شاه بود و هر حاکمی به نیابت و مباشرت نایب‌السلطنه به آن شهرها اعزام می‌گردید.

در سال ۱۳۰۰ ه.ق غلامرضا خان به درجه‌ی سرتیپ اولی توپخانه نائل آمد ولی به علت عدم همکاری با نایب‌السلطنه، از حکومت مازندران عزل و به تهران وارد شد.

پس از اینکه یک سال بیکار بود، برای احراز شغل جدید در دربار متحصن و متوسل به امین اقدس همسر سوگلی ناصرالدین شاه گردید.

در ۱۳۰۵ ه.ق شهاب‌اللك مستقلا والی آذربایجان گردید و ضمنا عضویت مجلس شورای ملی نیز به عهده‌ی او گذاشته شد.

در سال ۱۳۰۸ ه.ق‌یعنی یک سال پس از واقعه‌ی رژی، به جای حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه، والی خوزستان شد و مدت سه سال در این سمت با شدت و حدت هرچه تمام‌تر بر امور نظارت می‌کرد.

ناصرالدین‌شاه در اوایل سال ۱۳۱۱ ه.ق فرزند ۱۲ ساله‌ی خود نصرت‌الدین میرزا سالارالسلطنه را به فرمانروائی خراسان منصوب نمود و حاج غلامرضاخان شاهسون را به پیشکاری و وزارت او منصوب کرد، غلامرضاخان برای قبول این مسئولیت پیشکشی قابل ملاحظه‌ای به ناصرالدین شاه تقدیم کرد و همچنین برای رضایت‌خاطر میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان، باغ قیطریه‌ی خود را به امین‌السلطان تقدیم نمود و به لقب آصف‌الدوله ملقب شد. یک سال پس از قتل ناصرالدین شاه سالارالسلطنه و آصف‌الدوله از حکومت خراسان عزل و به تهران احضار شدند.

در حکومت امین‌الدوله صدراعظم در ۱۳۱۵ آصف‌الدوله برای بار دوم به حکمرانی کرمان منصوب شد و مدت دو سال در این سمت باقی بود تا به تهران احضار و به حکومت پایتخت و وزارت خالصجات و تصدی امور ایلات تهران منصوب گردید.

در ۱۳۲۰ فرمانروای کل فارس و بنادر جنوب شد و به دریافت یک قبضه شمشیر مرصع از درجه اول نیز نائل گردید. در همین اوان به مناسبت ورود لرد کرزن نایب‌السلطنه‌ی هندوستان به بنادر فارس و توقف در بوشهر، به علت اینکه وی به اصول و آداب اروپائی آشنا نبود، او را تعویض و میرزا احمدخان علاءالدوله را به جای وی استاندار فارس نمودند. علاءالدوله نیز به مناسبت غروری که به علت عرق وطن‌پرستی داشت، به استقبال کرزن نرفت و نایب‌السلطنه هندوستان نیز به علت توهینی که به وی شده بود، از عرشه کشتی پیاده نشد و علاءالدوله هم پس از چند سال در تهران کشته شد.

آصف‌الدوله در سال ۱۳۲۴ برای بار دوم به حکمرانی و فرمانروائی خراسان منصوب شد ولی شدت عمل و حکومت ظالمانه‌ی وی، مردم را به ستوه آورد و چون در آن ایام که مصادق با نهضت آزادیخواهی و مشروطیت بود، مردم در صحن مطهر حضرت ثامن‌الائمه اجتماع کردند، والی برای تفرقه مردم دستور شلیک داد و عده‌ای مقتول و مجروح شدند و از طرفی چون عده‌ای از دختران خراسان را ترکمن‌ها خریداری می‌نمودند، والی متهم به همکار با آنان گردید و در اثر تلگرافات مردم، موضوع در مجلس اول مطرح و تقی‌زاده نماینده‌ی تندروی مجلس تقاضای تعقیب و محاکمه‌ی وی را نمود. مجلس به اتفاق آراء رای به برکناری ومحاکمه‌ی او داد. آصف الدوله از حکومت خراسان عزل و به تهران احضار شد و محاکمه‌ی او و تحت‌نظر عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر عدلیه آغاز شد. لیکن در این ماجرا حکم به برائت آصف‌الدوله داده شد ولی دیگر به خراسان نرفت.

در آبان‌ماه ۱۲۸۶ ش پس از عزل میرزا احمدخان مشیرالسلطنه، ناصرالملك که تحصیلکرده‌ی آکسفورد و از دوستان سالیسبوری نخست‌وزیر انگلستان بود، به نخست‌وزیری رسید. او در کابینه‌ی خود حاج غلامرضاخان آصف‌الدوله را به عنوان وزیر داخله به

حضور شاه و مجلس شورای ملی معرفی کرد. این کابینه با حوادث مختلفی مواجه گردیـد که مهمتر از همه حادثه‌ی توپخانه بود که منجر به جرح و قتل و عـده‌ای گردیـد. محمـدعلی‌شاه این حوادث را ناشـی از دولت و اعضای کابینه می‌دانست، لـذا دسـتور داد که نخست‌وزیر و اعضای کابینه تنبیه شونـد. در این ماجرا ناصـرالملک و هیئت دولت توقیف و چوب مفصـلی به آنها زده شد که اصـل ماجرا از این قرار است:

روز یکشنبه ۹ ذیقعـده در حـالی که جمعی از وکلای مجلس در کمیسـیونها حاضـر بودنـد، جمعی از اجامر و اوباش به سردسـتگی مقتـدرنظام و کسـان دیگر رو به مسـجد سپهسالار نهادنـد و از آنجـا پس از آنکه هیـاهوئی بر علیه مجلس و مشـروطه برپا نمودنـد، عربده‌کنان رو به مجلس نهادند. مجلسـیان برای احتیاط در مجلس را بسـتند و شورشـیان چون در مجلس را بسـته دیدند، چند تیر به طرف مجلس شلیک کردند. مجلسیان هم دو نفر مجاهد را بالای مناره کردند که شروع به شلیک نمودند. شورشیان پس از آنکه از طرف مجلس مقاومت دیدند، به طرف میدان توپخانه بازگشتند. احتشام‌السلطنه رئیس مجلس پس از واقعه، برادران خود علاءالدوله و معین‌الـدوله را برای گله از وقوع آشوب، نزد شاه فرسـتاد و محمدعلی‌شاه همین که آنها را دید، دسـتور داد علاءالدوله را به فلک بسـته و چوب بسـیاری زدنـد و سـپس هر دوی آنها را به قزاقها سپرد که به مازندران تبعید کنند و در همان موقع رئیس‌الوزراء را که دو روز پیش استعفا کرده بود احضار کرد. ناصرالملک ابتدا به عذر بیماری نرفت ولی بالاخره ناگزیر شد به دربار برود.

محمدعلی میرزا همین که ناصـرالملک را دید، او را هم به باد فحش و دشـنام گرفت و دستور داد او را هم چوب بزنند. سپس گفت او را در اتاق حاج‌الـدوله زندانی نمایند. آنگاه دسـتور داد قهوه‌ای که در آن زهر ریخته بودند، به خورد او بدهند. همین که قهوه را آوردنـد، ناصـرالملک به نماز ایسـتاد و مدتی نماز او طول کشـید ولی همان هنگام نماینده‌ی سـفیر انگلیس به دربار آمد و به عنوان اینکه ناصرالملک از دولت امپراطوری نشان دارد و درس خوانده‌ی انگلستان است، محمدعلی‌شاه را از کشتن ناصرالملک بازداشت و رضایت داد که او را از تهران تبعید نمایند و فردای آن روز ناصرالملک به طرف اروپا عزیمت کرد.

مهدیقلی مخبرالسلطنه در کابینه‌ی ناصرالملک وزیر علوم و اوقاف بود. او در کتاب خاطرات و خطرات، ماجرا را چنین نوشته است:

«۱۴ ذیقعـده نزدیک غروب شاه وزراء را احضار فرمودنـد در صـحن گلسـتان جمع شـدیم و در یکی از خیابانها نزدیک نارنجسـتان شرفیاب و مورد عتاب و خطاب فرمودنـد حالا من خوابیـده‌ام برای من وزراء معین می‌کننـد و صورتا هم حق داشت. دیدیم گلسـتان خارسـتان اسـت. مجـال زبـان نبـود، گـوش شـدیم جمله آخر این بـود که برویـد پی کارتـان مرخص شـدیم. ناصـرالملک در اطـاق حاجب‌الـدوله حبس شـد، وزراء در اطـاق امیربهـادر توقیف. معلوم شـد که علاءالـدوله هم در آبـدارخانه توقیف است و محکوم به اعـدام. عضـدالملک هم برای حفـظ او در آبـدارخانه منتظر عفو ملوکـانه است. به امیربهـادر گفتم ناصـرالملک نشان‌هـائی از دولت انگلیس دارد و سراغ او خواهند آمد خوب است کار به آنجا نکشد گفت صنیع‌الدوله هم به من گفت.

... چندی از شب نگذشـته بود که چرچیل (چرچیل دبیر شـرقی سفارت انگلیس بوده است) تشریف آوردند شرفیاب شدند. چرچیل بـه شـاه گفته بـود مـا بایـد تقصـیر ناصـرالملک را بـدانیم اگر خیـانتی کرده است نشانهـای خـود را از او پس بگیریم. علاءالـدوله و ناصرالملک مرخص شدند. وزراء با ناصرالملک به منزل او رفتیم که سحر به فرنگ سفر کند... روز دیگر صنیع‌الدوله و من به درب خانه رفتم (منظور دربار است) شرفیاب شدیم.

شـاه در زمینه‌ای که مشـروطیت به جـای خـود امـا مراتب محفـوظ باشـد فرمایشـات فرمودنـد و صورتـا صـحیح بود مرخص شـدیم. صنیع‌الـدوله دیگر به دربـار نیامـد من مجاور اطاق امیربهادر شـدم آصف‌الـدوله غالب حاضـر مردی است صاحب‌نفس، قوی و اراده ثابت.»

پس از برکناری ناصرالملک از نخست‌وزیری، شاه و مجلس در مورد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه توافق کردند و مرحوم نظام کابینه‌ی خود را تعیین و به شاه و مجلس معرفی کرد. در این کابینه آصف‌الدوله به سمت وزیر داخله معرفی شد. وکلاء با ورود وی به کابینه

مخالفت کردند و نظام‌السلطنه ناچار آصف‌الدوله را از هیئت دولت خارج نمود.

آصف‌الدوله پس از آن وارد شغل دولتی نشد و غالب اوقات مشغول سرکشی به املاک و مستغلات خود بود تا اینکه در سال ۱۳۳۷ در سن ۷۷ سالگی درگذشت.

حاج غلامرضاخان شاهسون آصف‌الدوله یکی از رجال مهم و موثر دوره‌ی ناصری و مظفری و اوایل مشروطیت است. او مانند غالب رجال آن دوره، به اصول و مبانی مذهبی سخت پای‌بند بود و در جوانی به زیارت خانه‌ی خدا شتافت. اگرچه آثار خیری از او باقی نمانده ولی در هنگام حکمرانی خود در کرمان، نسبت به تعمیر مساجد و بقاع متبرکه اقدامات مهمی نموده است. هنگام ماموریتهای خود در زمره‌ی حکام سختگیر و باقدرت بود و در ایجاد نظم و امنیت از همه چیز چشم‌پوشی می‌نمود. در تمام عمر با استبداد خو گرفته بود، لیکن هنگام مشروطیت علاقه‌ای از خود نشان داد و برای التیام بین دربار و مجلس زحماتی کشید. او فرزندان متعددی داشت که بزرگترین آنها شهاب‌الملک لقب گرفت. از فرزندان او هیچ کدام مانند پدر رشد سیاسی نیافتند.

مرحوم ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد آصف‌الدوله مرد دانشمندی بو د، از ادبیات و تاریخ و ریاضیات و هیئت و نجوم اطلاعاتی داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شاه‌قلی، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی وارد مدرسه‌ی فیروز بهرام شد و از آنجا دیپلمه شد و برای ادامه‌ی تحصیل به خارج رفت. در فرانسه در رشته‌ی پزشکی تحصیل کرد و درجه‌ی دکترا گرفت که تخصص وی در جراحی پلاستیک بود. بعد از مراجعت به ایران به شغل طبابت اشتغال ورزید و سپس با عده‌ای از دوستان پزشک خود، بیمارستان پارس را بنیاد نهاد. در مدرسه‌ی فیروز بهرام با حسنعلی منصور و در اروپا با امیرعباس هویدا آشنا و نزدیک شد. موقعی که حسنعلی منصور نخست‌وزیر گلوله خورد و جسد نیمه‌جان او را به بیمارستان پارس بردند، به دستور هویدا تمام اقدامات پزشکی زیر نظر دکتر شاهقلی قرار گرفت ولی سرانجام منصور درگذشت. امیرعباس هویدا در اولین فرصت، جمشید آموزگار وزیر بهداری را به وزارت دارائی فرستاد و یار غار خود را در مسند وزارت بهداری نشانید. شاهقلی از اردیبهشت ۱۳۴۴ تا شهریور ۱۳۵۲ وزیر بهداری ایران بود. در آن سال تغییر سمت داد و به وزارت علوم منصوب شد ولی مدت وزارت علوم او کوتاه بود و یک سال بعد از دولت خارج شد و به همان شغل طبابت پرداخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شاهکار، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از وکلای مبرز و مشهور دادگستری در نیم قرن اخیر است. در ۱۲۸۷ ش تولد یافت. پدرش حاج‌آقا نورالله کرمانشاهی سردفتر اسناد

رسمی بود. در سال ۱۳۱۱ از مدرسه‌ی سیاسی درجه‌ی لیسانس گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل از طرف دولت به اروپا رفت. دوره‌ی لیسانس و دکترا را طی کرد. در ۱۳۱۷ به استخدام دادگستری درآمد و مراحل قضائی را در سمتهای دادیار، بازپرس، رئیس دادگاه جنحه و رئیس شعبه استیناف طی نمود. پس از آنکه کاملا به رموز قضائی آشنا شد و فوت و فن کار را یاد گرفت، از شغل قضاوت کناره‌گیری کرد و به کار وکالت دادگستری پرداخت.

احاطه‌ی وی به قوانین اروپائی و چند سال سابقه‌ی قضاوت و برخورداری کامل از نطق و بیان و استدلال، به زودی او را مشهور خاص و عام کرد و در تهران به عنوان یک وکیل مبرز و موفق معرفی شد به طوری که در مدت کوتاهی دارالوکاله‌ی او به وسیله‌ی چندین وکیل و کارمند اداره می‌شد و کمتر اتفاق می‌افتاد محاکمه‌ی مهمی انجام بگیرد و یکی از اصحاب دعوی، دکتر شاهکار را به وکالت انتخاب ننماید. همزمان با اشتهار در کار وکالت و گرفتن حق‌الوکاله‌های کلان، صاحب‌الاف والوفی شد و زندگی مجللی برای خود تدارک دید و تدریجا سودای سیاست نیز در سر پرشور او به وجود آمد و کاندیدای نمایندگی مجلس شد و در دوره‌ی هیجدهم از تهران به مجلس رفت و دوره‌ی نوزدهم نیز این سمت را برای خویش حفظ نمود. در مجلس هم با استفاده از قدرت بیان و احاطه به فن خطابه به اصطلاح گل کرد و جزء وکلای متنفذ قرار گرفت ولیکن در اواخر دوره‌ی نوزدهم فوق‌العاده مغرور شد و حرفهائی که نبایستی بزند، بیان کرد و با لوایح دولت وقت به مخالفت پرداخت و لاجرم مورد بغض و کینه قرار گرفت. نه تنها او را در ادوار بعدی به مجلس راه ندادند، بلکه در کارهای وکالت دادگستری نیز مساعدتی با او نشد و تدریجا در زمره‌ی افراد فراموش شده قرار گرفت. وفات او در سن ۷۰ سالگی اتفاق افتاد. نام خانوادگی او ابتدا آل‌آقا بود، پس از مراجعت از اروپا به شاهکار تغییر داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شاهمرادی، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی شاهمرادی : قائم مقام فرماندهی وفرمانده واحد طرح وعملیات تیپ۴۴قمر بنی هاشم(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۳۸ در" ورنامخواست "در شهرستان" لنجان"در استا ن" اصفهان "دیده به جهان گشود، تحصیلات ابتدای و راهنمایی را در روستای محل تولد به اتمام رسانیده و برای تحصیلات متوسطه به دبیرستان حافظ زرین شهر رفت و دیپلم خود را در آنجا اخذ کرد، پایان تحصیلات متوسطه او همزمان با شروع انقلاب اسلامی بود و او در ترویج افکار انقلابی و آگاهی مردم محل خویش از طریق نوشتن شعارهای انقلابی بر دیوار ها و تهیه و تکثیر عکس و اعلامیه های حضرت امام نقش بسزایی داشت.

در شب عاشورای سال ۵۷ با حضور در بین مردم عزادار در امامزاده روستا، برای اولین بار شعار درود بر خمینی و مرگ بر شاه سر داد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گیری سپاه پاسداران به عضویت این نهاد انقلابی در آمد و با شروع جنگ کردستان در سال ۵۸ و ۵۹ فعالانه در این منطقه حضور یافت و پس از شروع جنگ تحمیلی به جبهه های جنوب حجرت نمود و در دارخوین مستقر شد. وی انگیزه حضور خود در جبهه ها را این گونه بیان می کند:

امروز تهاجم ما در حقیقت یک دفاع است، دفع از آزادی و توحید انسانها، دفاع از مقدس ترین دین خدا، بنابراین دفاع از حوزه توحید ایجاب می کند که با آنان که مانع شنیدن پیام شادی توحید می باشند، بجنگیم؛ زیرا آزادی مردم را از بین برده اند.

اینجاست که دفاع از محرومین و مستضعفین به عنوان یک هدف مقدس و جهاد ضرورت پیدا می کند.
شهید شاهمرادی همنشینی و زندگی با بسیجیان را نعمتی الهی می دانست و علاقه داشت که همواه همرنگ و همراه آنان باشد. وی در عملیات «فرمانده کل قوا» مجروح شد و پس از بهبودی مجددا عازم جبهه ها گردید و رشادت های فراوانی از خود نشان داد؛ به حدی که مسئولان جنگ به استعداد ها و نبوغ رزمی او پی برده و مسئولیت های خطیری را بر عهده او نهادند. در عملیات فتح المبین و بیت المقدس به عنوان فرمانده گردان در صحنه پیکار حضور یافت و پس از تشکیل تیپ قمر بنی هاشم(ع) مسئولیت طرح و عملیات این تیپ را بر عهده گرفت و با همین سمت در عملیات های والفجر ۴، فخیر، بدر، والفجر ۸ شرکت نمود. وی سرانجام به قائم مقامی لشگر قمر بنی هاشم(ع) منصوب گشته و با همین مسئولیت طی عملیات کربلای ۵ شربت شهادت نوشید.
محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه پاسداران درباره شهید شاهمرادی می گوید: شاهمرادی ستاره درخشان لشگر قمر بنی هاشم (ع) به حضور سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله راه یافت. برادر دلیری که ترس از مقابل او فرار می کرد و مرگ و وحشت به گوشه های تنگ و تاریک سنگر های دشمن می خزید؛ غرش الله اکبر او آنچنان کوبنده بود که نیروهای دشمن، در مقابل او هر نوع اراده ای را از دست می دادند، درود بر پدر و مادر و خانواده گرانقدر این شهید بزرگوار و سلام بر قمر بنی هاشم(ع) که همچون پیکان الهی و خنجری بران، بر قلب دشمن وارد شد و صف کفار را در هم شکست. منابع زندگینامه" :ستارگان آسمان گمنامی"نوشته ی محمد علی صمدی،نشر فرهنگسرای اندیشه،تهران-۱۳۷۸

شاهین نوری، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند علی، در ۱۲۸۰ در نور متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه علمیه و تحصیلات متوسطه را در مدرسه دارالفنون به اتمام رسانید و سپس وارد مدرسه نظام مشیرالدوله گردید. در مدرسه نظام مشیرالدوله برای دانشجویان شرایط خاصی وجود داشت و از هر لحاظ در انتخاب آنان سختگیری اعمال می‌شد. از این جهت در آن ایام بهترین شاگردان برای مدرسه‌ی مزبور انتخاب می‌شدند. شاهین نوری هم به علت حسن سابقه و اخلاق و نمرات عالی در مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله پذیرفته شد و در ۱۲۹۹ به درجه‌ی افسری نائل آمد. در ۱۳۰۲ ش سردار سپه رضاخان وزیر جنگ وقت، ۴۸ نفر از افسران را برای ادامه تحصیل به اروپا فرستاد که در رشته‌های مختلف فنون نظامی خود را تکمیل نمایند. یکی از آن ۴۸ نفر، غلامرضا شاهین‌نوری بود که شاگرد اول مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله بود. وی با درجه‌ی نایب‌اولی به فرانسه اعزام شد و در دانشکده سن‌سیر فرانسه ادامه تحصیل داد و پس از سه سال به ایران بازگشت و مجددا در درجه‌ی سروانی برای طی دوره‌ی دانشگاه جنگ به فرانسه اعزام گردید و دوره‌ی مزبور را پایان بخشید. وی در ۱۳۱۸ به درجه‌ی سرهنگی و در ۱۳۲۶ به درجه‌ی سرتیپی و در ۱۳۳۰ به درجه‌ی سرلشکری رسید و مشاغل مهمی را در ارتش طی کرد که اهم آنها عبارتند از: فرماندهی هنگ پیاده آهنین، معاونت دانشکده افسری، ریاست ستاد لشکر رضائیه، رئیس ارکان مختلف ستاد ارتش، معاون اداره نظام وظیفه، رئیس اداره پیاده نظام، و بالاخره معاونت اول ستاد ارتش.
سرلشکر شاهین‌نوری مدتی ریاست اداره بازرسی مالی ارتش را که از اهم مشاغل بود عهده‌دار گردید و چندی هم ریاست بازرسی ناحیه‌ی آذربایجان و ریاست کارگزینی ارتش را بر عهده داشت. آخرین سمت نظامی وی ریاست دانشگاه جنگ است. در ۱۳۳۴ بازنشسته شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شایبانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران سرزمین شایبان در مغرب ایران.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

شایسته، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد سال ۱۲۷۰ ش و فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی علوم سیاسی است. خدمات اداری خود را از ۱۲۹۳ در وزارت خارجه آغاز کرد و پس از طی مراحل اداری، به مدیرکلی آن وزارتخانه رسید. بعد به ترتیب رایزن سفارت لندن، وزیر مختار در لهستان، وزیر مختار در واشنگتن و وزیر مختار و سفیرکبیر در عراق، و سفیرکبیر در افغانستان گردید. وی مردی محافظه‌کار و در عین حال زرنگ بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شایگان، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۰ -۱۲۸۱ ش)، استاد دانشگاه، حقوقدان و مترجم. در شیراز متولد شد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در مدارس شریعت و شعاعیه زادگاهش به تهران آمد، وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و بعد از اتمام دوره‌ی آن مدرسه، برای تکمیل تحصیلات در رشته‌ی حقوق به فرانسه رفت و دکترا گرفت. پس از بازگشت به کشور در دانشکده حقوق دانشگاه تهران به تدریس پرداخت و سالیان دراز معاون دانشکده بود و پس از آن به معاونت وزارت فرهنگ و نمایندگی مجلس شورای ملی رسید. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ ش مدتی زندانی شد و پس از آزادی به امریکا رفت و در آنجا به تدریس اشتغال یافت. دکتر شایگان شعر هم می‌گفت ولی به ندرت. از آثار وی: «مقدمه‌ی حقوق مدنی ایران»؛ «امیدهای نو» برتراندراسل، ترجمه.[۱]

فرزند سیدهاشم مولی رهی شیراز، متولد ۱۲۸۰ است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در موطن خود انجام داد و به شغل فرهنگی پرداخت. ضمن اشتغال به کار معلمی ، یک دوره‌ی کامل فقه و اصول و حکمت را نزد اساتید روز تلمذ نمود. حوالی سال ۱۳۰۳ به تهران آمد و دوره‌ی مدرسه‌ی عالی حقوق را گذراند. در سال ۱۳۰۷ جزء اولین دسته محصلین دولتی اعزامی به خارج شرکت کرد و به اروپا رفت و درجه‌ی دکترای حقوق از دانشگاه پاریس دریافت نمود. چندی هم در انگلستان به تحصیل حقوق و فلسفه پرداخت. در ۱۳۱۳ به ایران آمد و دانشکده‌ی حقوق که تازه بنیاد گرفته بود، او را به سمت دانشیاری برای تدریس حقوق مدنی استخدام کرد. پس از چندی از طرف علامه علی‌اکبر دهخدا رئیس دانشکده، به معاونت مشارالیه انتخاب گردید. در سال ۱۳۱۷

ولیعهـد وقت از دانشـکده‌ی حقوق بازدیـد کرد و شایگان معاون دانشـکده نطقی ایراد نمود که سـراپا تملق و مـداهنه بود. در همان سـال به عضویت سازمـان پرورش افکار برگزیـده شـد. شایگان در کنار شـغل اسـتادی، به کار وکالت دادگستری هم پرداخت و در چنـد وزارتخـانه از جمله وزارت دارائی مشـاوری حقوق داشت. در ۱۳۲۴ که قوام‌السـلطنه روی کار آمد و ملک‌الشـعرای بهار را به وزارت فرهنـگ معرفی کرد، شایگـان معـاون وزیر فرهنـگ شـد و در ترمیـم کـابینه کـه دکـتر فریـدون کشـاورز وزارت گرفت، او کماکـان معاون بود. در ترمیم سوم کابینه‌ی قوام، به وزارت فرهنگ منصوب گردیـد و کمتر از یک سال در آن سـمت اسـتوار شـد ولی کار عمـده‌ای نتوانست انجام دهـد. چون سایر وزیران از تمام امکانات اسـتفاده کرد. بعـد از کنار رفتن از کابینه با دکتر مصدق پیونـد دوستی زد و عضو جبهه ملی شـد و در جبهه هم مقـام دبیری یافت. در انتخابات دوره‌ی شانزدهم به اتفاق مصـدق و چنـد نفر دیگر از اعضـاء جبهـه ملی، از تهران وارد مجلس شـد. در تمـام مـدت نقش اقلیت داشت. نطقهـا و ایرادات وی در مجلس منطقی و مسـتند و محتوای بیشتری از سایر نماینـدگان اقلیت داشت. در دوره‌ی هفدهم هم از تهران به مجلس رفت. داعیه‌ی ریاست مجلس و مقامـات دیگر او را پرجوش و خروش کرد. بعـد از کنـار گـذاردن آیت‌الله کاشـانی از ریـاست مجلس، بین او دکتر عبـدالله معظمی کشمکش شروع شد. رای مخفی گرفتند. معظمی ۳۹ رای و شایگان ۳۵ رای آورد، درنتیجه با چندین رای اضافی، معظمی بر کرسی ریاست تکیه زد.

شایگان در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از رادیو تهران نطق جـالبی ایراد نمود یعنی همان روزی که شاه از رامسـر به بغـداد و رم رفته بود و گفت آن متـاعی که بـایستی به تهران بیایـد، به بغـداد رفت و خیلی مطـالب تنـد دیگر و زمینه را کاملا ـ برای ریاست جمهوری خود فراهم می‌نمود که کودتای ۲۸ مرداد به تمـام تخیلات و آرزوهای او خاتمه داد. یک روز در اختفاء به سر برد. روز دوم در معیت دکتر مصدق و دکتر صدیقی به باشگاه افسران رفتند یا بردند و خود را در اختیار دولت گذاشت. چندی در باشگاه افسران بازداشت بود، بعدا به لشکر ۲ زرهی منتقل شـد و محاکمه‌ای برای او ترتیب دادند و همزمان با دکتر مصدق، او را هم به دادگاه کشیدند. در محکمـه‌ی فوق‌العـاده بـه رهبر جبهـه ملی احـترام گـذاشت و طـوری عمـل کرد کـه همه او را تحسـین می‌کردنـد و سـرانجام حکم محکومیت او برای مـدت ده سال صادر شـد. دو سال در زنـدان به سـر برد که مورد عفو واقع شـد. پس از آزادی، چنـدی در تهران می‌زیست تا اجازه‌ی خروج از کشور گرفت و آمریکا را برای ادامه‌ی زنـدگی انتخاب کرد. در آنجا ساکت نمانـد و فعالیت خود را علیه رژیم پهلوی ادامه داد و وجود او پایگاهی برای دانشجویان مقیم آمریکا بود. وفات او در سن ۸۰ سالگی در آمریکا اتفاق افتاد. شایگان مردی دانشـمند، حقوقـدان، ادیب و در عین حال خودخواه، لجوج، عوام فریب و پرتوقع بود. غالبا در اعلامیه‌های انتخاباتی، خود را «سقراط ایران» معرفی می‌کرد. هنگام تدریس فوق‌العاده قدرت استادی را نشان می‌داد و کلاسش محل اجتماع شیفتگان علم و دانش بود. مطالب حقوقی را با امثله سیاسـی و اجتماعی شـیرین‌تر می‌کرد. وی طبع شعر هم داشت و شعر نیکو و محکم می‌سرود. معروفترین شـعرش «وطن چیست» می‌باشـد که حتی در کتب درسـی هم ثبت شده است. وی در جوانی با خانواده‌ی شیبانی وصـلت کرده بود. دختر ذکاءالسلطنه شیبانی همسر او بود. شایگان در بین دوستان و دانشگاهیان، به «شراب شور» شهرت گرفته بود.

شاعر، حقوقدان، محقق.

تولد: ۱۲۸۱، شیراز.

درگذشت: ۲۳ اردیبهشت ۱۳۶۰، آمریکا.

سید علی شایگان، فرزند حاج سـید هاشم، پس از انجام تحصـیلات ابتدایی و متوسـطه در مدرسه‌های شریعت و شعاعیه شیراز، و نیز فراگیری ادبیات فارسـی و زبان عربی در مـدارس قـدیمه، در مدرسه‌ی علوم سیاسـی تهران به تحصـیل پرداخت و لیسانس حقوق را گرفت. سـپس در سال ۱۳۰۶ بـا دانشـجویان دوره‌ی اول به پـاریس رفت و تحصـیلات خود را در رشـته‌ی حقوق در آنجا به پایـان رسانیـد و در سـال ۱۳۱۲ موفـق به دریـافت دکـترای حقوق شـد. پس از بـازگشت به ایران در دانشـکده‌ی حقوق دانشـگاه تهران به

تدریس مشغول شد. سال‌ها معاون دانشکده‌ی حقوق بود. بعدها وی کرسی استادی حقوق مدنی را در دانشگاه تهران احراز نمود. سپس به معاونت وزارت فرهنگ رسید و مدتی در کابینه‌ی قوام‌السلطنه به عنوان وزیر فرهنگ بود، همچنین در دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی نماینده‌ی تهران شد. وی از بنیان‌گذاران جبهه‌ی ملی به شمار می‌آمد. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به زندان افتاد و سرانجام پس از آزادی از زندان به آمریکا رفت و همان جا ساکن شد در ضمن در دانشگاه‌های آنجا نیز تدریس می‌کرد. در سال ۱۳۵۸ برای مدتی کوتاه به ایران آمد سپس به آمریکا مراجعت کرد.

در جوانی مدتی به معلمی پرداخت و زمانی که در شیراز بود در انجمن سالار شرکت می جست. گاهی شعر می‌گفت. اشعارش حاوی مضامین وطن دوستی و تشویق به تحصیل دانش و به مبارزه با جهل و بی‌سوادی است.

فهرست آثار شایگان به شرح زیر است. حقوق مدنی ایران (چند بار تجدید چاپ شده است)؛ ترجمه‌ی کتاب امیدهای نو در جهانی که در حال تغییر است (تألیف رتراند راسل، از انگلیسی به فارسی، تهران، ۱۳۳۶.) کتاب خاطرات او تا هنگام فوتش به طبع نرسیده بود.

سید علی شایگان سرانجام به سال ۱۳۶۰ در آمریکا درگذشت و پیکرش را برای دفن به ایران منتقل نمودند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۹۳۸)، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۲۳۷ -۲۳۴ /۳)، مؤلفین کتب چاپی (۴/ ۲۷۴- ۲۷۵).

شبیری، داوود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید داوود شبیری : فرمانده دسته دوم از گروهان اول گردان حضرت علی اصغر (ع) لشگر۸نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در یکی از روستاهای زنجان ودر یک خانوادهٔ مذهبی به دنیا آمد. دوم خرداد ۱۳۴۵ بود.از کودکی خنده رو بود. بزرگتر که شد ،خوش برخوردی اش هم به صورت خندانش اضافه شدواودوست داشتنی تر از قبل بود.

قبل از مدرسه به مکتب خانه رفت و قرآن را فراگرفت. علاقهٔ زیادی به تلاوت و قرائت قرآن داشت. از سن ۸ سالگی بود که بدون وقفه به انجام فرائض دینی پرداخت.

با عنایت خداوند متعال و با تربیت موفق پدر و مادرش در درسهایش نمرات درخشانی داشت و در همه ادوار تحصیلی از شاگردان شایسته و جدّی مدرسه بود. دوره ابتدایی را با موفقیت به اتمام رساند و در مدرسهٔ راهنمایی انوری (اتّحاد کنونی) به تحصیل خود ادامه داد. در همین دوران بود که انقلاب اسلامی شروع شد. با وجود سن کم، در مبارزاتی که بر علیه رژیم منفور شاه صورت می گر فت ،شرکت فعّال داشت . هر چه بزرگ تر می شد بیشتر اخلاص و پاکی در چهرهٔ او ظاهر می شد. همان سال های نخستین انقلاب شالودهٔ وجودش در عشق به الله و علاقه به خمینی عزیز پی ریزی شد و با گذشت زمان ابعاد وجودش روز به روز گسترده تر گردید.

سید داود شبیری در سنین نوجوانی بعد از پیروزی انقلاب عضو فعال پایگاه مسجد امیرالمؤمنین (ع) بسیج زنجان شد و چون به تبلیغات علاقه فراوانی داشت برای تبلیغ آرمان های اسلام در پایگاه شروع به فعالیت کرد. سید داوود بعد از فعالیت مستمری در

پایگاه امیرالمؤمنین (ع) به سمت مسئول تبلیغات پایگاه انتخاب شد.او که عضو مؤثر شورای پایگاه مذکور بود. با اخلاق و رفتار نیکوی خود الگویی برای تمام برادران بسیجی شده بود. هیچگاه چهرهٔ شاداب و خندان او در برخورد با برادران بسیجی غمگین و ناراحت نمی شد. در تمام مراسم پایگاه از جمله دعای توسل پیشقدم بود و خودش دعای توسل می خواند. به جهت صدای زیبایش ، زینت بخش مجالس و محافل شهدا بود. دستان پربار داوود بود که در هر مراسمی به حرکت می آمد و در و دیوار مسجد و خیابان های اطراف را با تبلیغات و نوشته های زیبایش مزیّن می کرد.

او در هر اعزامی با صدای رسایش رزمندگان را بدرقه می کرد و در هر مراسمی با آوای گرم و جانسوزش زینت بخش مجالس بود . در سال ۱۳۶۲ قبل از عملیات خیبر عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد و به عنوان مسئول تبلیغات گردان ولی عصر (عج) از لشگر علی بن ابیطالب تعیین شد . فرماندهی این گردان بر عهده شهید حسن باقری بود. او در عملیات خیبر به صورت نیروی نظامی شرکت کرد و در این عملیات از ناحیه سر مجروح شد. ۸۲ تن از همسنگرانش در این عملیات مفقود گردیدند که از جمله شهید حسن باقری فرمانده گردانشان بود . دفتر خاطراتش از اوصاف این شهید عزیز پر است.

سید داود پس از ده روز بستری شدن در بیمارستان امدادی مشهد بهبود یافت و دوباره عازم جبهه های حق علیه باطل شد . در جبهه کارش تبلیغات بود. البته فراموش نشود که در پشت جبهه نیز صدای رسایش همیشه از بلندگوهای تبلیغات طنین انداز بود. در سال ۱۳۶۵ وارد تبلیغات گردان حضرت علی اصغر (ع) از لشگر ۸ نجف اشرف شد و بعدها به علت دیدن آموزش نظامی به معاونت یکی از دسته های این گردان درآمد و در عملیات کربلای ۵ که در تاریخ ۱۹/۱۰/۱۳۶۵ شروع شد شرکت فعال داشت . دفتر خاطراتش شجاعت و دلیری او را در این عملیات بیان می کند.

پس از عملیات پیروزمندانه کربلای ۵ همراه با برادران خط شکن گردان امام سجاد در عید ۱۳۶۶ برای زیارت حرم مطهر امام هشتم به مشهد رفت و در تاریخ ۱۱/۱/۱۳۶۶ همراه با همان برادران از مشهد برگشتند. در تاریخ ۱۵/۱/۶۶ دوباره عازم جبهه های حق علیه باطل شد و در گروهان۱ گردان حضرت علی اصغر (ع) به عنوان مسئول دسته وارد عمل شد و در عملیات کربلای۸ به تاریخ ۲۰/۱/۱۳۶۶ که هنوز ۲۱ بهار از عمرش سپری نشده بود، جاوید الاثر شد. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شجاع غیاث، جلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر جلیل شجاع غیاث،دانشیار گروه آموزشی علوم دامی دردانشگاه تبریز،در سال ۱۳۳۰در تبریز، بدنیا آمد.نامبرده در سال ۱۳۷۰مدرک دکتری در رشته دامپروری را از دانشگاه ژامبلو - فرانسه با موفقیت اخذ کرد. و از سال ۱۳۶۰به عنوان عضو هیات علمی در گروه علوم دامی دانشکده کشاورزی مشغول خدمت شد.این همکاری تا کنون در دانشگاه مذکور ادامه دارد.

گروه : کشاورزی

رشته : دامپروری

تحصیلات رسمی و حرفه ای : جلیل شجاع غیاث تحصیلات ابتدایی را دردبستان سالاربه پایان رسانده و دیپلم خود را در سال ۱۳۴۹از دبیرستان دهقان اخذ کرده‌اند. ایشان مدرک کارشناسی در رشته کشاورزی را از دانشگاه تبریزو کارشناسی ارشد دامپروری را در سال ۱۳۵۸از دانشگاه لانک دک - فرانسه دریافت نموده اند و در سال ۱۳۷۰مدرک دکتری در رشته دامپروری را

از دانشگاه ژامبلو – فرانسه با موفقیت اخذ کرده‌اند. عنوان پایاننامه : الف – کارشناسی ارشد : بررسی پارامترهای ژنتیکی تولیدات گوسفند ب – دکتری : بررسی رابطه ژنتیکی فاکتور IGf- I با تولید شیر گاوهلشتاین

وقایع میانسالی : جلیل شجاع غیاث در سال ۱۳۷۰مدرک دکتری در رشته دامپروری را از دانشگاه ژامبلو – فرانسه با موفقیت اخذ کرد. و از سال ۱۳۶۰به عنوان عضو هیات علمی در گروه علوم دامی دانشکده کشاورزی مشغول خدمت شد.

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سمتهای اجرایی و مدیریتی جلیل شجاع غیاث : قبلی :رئیس دانشکده کشاورزی فعلی: عضو هیئت علمی و دانشیار گروه آموزشی علوم دامی دردانشگاه تبریز

فعالیتهای آموزشی : فعالیتهای آموزشی دکتر جلیل شجاع غیاث به قرار زیر است: تدریس : ۱–دوره کارشناسی : دروس اصلاح دام ۱و۲ . پرورش گاو شیری ۲–تحصیلات تکمیلی : دروس ژنتیک جمعیت ، ژنتیک کمی و اصلاح تکمیلی دام

چگونگی عرضه آثار : تعداد مقاله های منتشرشده : ۱۲ مورد تعداد مقاله های ارایه شده در کنفرانسها : ۱۵ مورد تعداد کتابهای ترجمه شده : ۲ مورد تعداد پایاننامه های کارشناسی ارشد : ۲۵ مورد تعداد طرحهای تحقیقاتی مصوب : ۷ مورد

شجاعی پور، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی شجاعی پور

محل تولد : اراک

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۲۳/۵/۱۰

زندگینامه علمی

اینجانب علی شجاعی پور در تاریخ ۱۰/۵/۱۳۲۳ هجری شمسی در شهر اراک پای به عرصه وجود گذاشتم پس از سپری نمودن دوران کودکی در دبستان امیرکبیر به تحصیل علوم ابتدایی پرداختم و دوران تحصیل متوسطه را در دبیرستان صمصام الملک بیات تا سال چهارم دبیرستان گذراندم و به علت فوت پدر و وضع اقتصادی نامطلوب خانواده مجبور به ترک تحصیل شدم که جهت تامین مخارج خانواده به کارگری بپردازم پس از مدتی به صورت معلم روز مزد در اداره فرهنگ اراک به خدمت روستا در آمدم و چون در بعضی از روستاها تنها معلم روستا بودم کلاسهای شش پایه یعنی از کلاس اول تا ششم که در یک اتاق بودند را اداره مینمودم و مدت ده سال در روستاها به خدمت شریف معلمی اشتغال داشتم و چون شغل معلمی نیازمند مطالعه و کسب معلومات لازم بود به ادامه تحصیل مشغول شدم و دیپلم دانشسرای مقدماتی را در کوتاهترین مدت اخذ نمودم و چون با این پایان نامه نمی توانستم به دانشگاه راه یابم لذا در اواخر رژیم ستمشاهی و اوائل رژیم مقدس و انقلاب اسلامی موفق به اخذ دیپلم کامل گردیدم در این ایام هنگام با همکاران فرهنگی انجمن اسلامی معلمان را تشکیل ویکی از اعضای فعال انجمن بودم که با همکاری دو تن از همکاران دیگر از سهمیه یک روز نفت استانها و از سهم آموزش و پرورش مشغول ساختن مدارس در روستاهای محروم شدیم و تعداد ۲۵ مدرسه با فضاهای مختلف و مناسب روستا در سختترین شرائط و شروع اشغال عراق و نبود مصالح ساختمانی ساخته شد و چون افراد فامیل این جانب اکثرا در قم ساکن بودند و تمایل اینجانب به زندگی در قم و شروع تحصیلات حوزوی به قم منتقل

گردیدم و از مهرماه ۱۳۶۰ تحصیلات حوزوی را آغاز نمودم ضمن تحصیل در حوزه در آزمون سراسری دانشگاهی شرکت و در رشته روانشناسی و مشاوره در دانشگاه شهید بهشتی رحمت الله علیه پذیرفته شدم و با زحمات فراوان ایاب و ذهاب و مشکلات خانواده و وضع مشکل اقتصادی موفق به اخذ مدرک کارشناسی در رشته مذبور گردیدم و ناگفته نماند که در ایام جنگ تحمیلی بنا به ضرورت تابستانی در جبهه های دفاع مقدس شرکت مینمودم که مجموعا یک سال را در جبهه ها حضور داشتم و به وظایف رزمی تبلیغی مشغول بودم وپس از پایان دوره کارشناسی در دبیرستان امام صادق علیه السلام به وظیفه مشاوره و تدریس مشغول گردیدم از سال ۱۳۷۵ به دعوت معاونت پیشگیری سازمان بهزیستی در صدای مشاور به خدمت شهروندان محترم قم در آمدم و به دلیل نیاز خانواده ها و جوانان به آموزش و اطلاع رسانی مسائل خانوادگی و مسائل جنسی پرداختم و چون با مشکلات تربیتی کودکان توسط خانواده ها آشنا گردیدم مبادرت به تالیف جزوات لازم به منظور آشنایی و آگاهی دادن به خانواده ها نمودم و در همایش های مربوط به مشاوره از دیدگاه اسلام در استان یزد و قم و همایش انجمن مشاوران ایران در تهران که یکی از اعضای این انجمن میباشم شرکت نمودم و بنا بر ضرورت و احساس وظیفه و مسئولیت دوره های زیادی در رای گیری ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس به عنوان ریاست حوزه های انتخابیه فعالیت داشتم و در دوره پنجم نمایندگان مجلس کاندید نمایندگی در شهرستان شدم که به علت مشکل اقتصادی موفق به تبلیغ و معرفی خود نگردیدم و در طول مدت خدمت در مسئولیت مشاوره به خدمت شهروندان محترم به کمک نوجوانان و جوانان و خانواده ها مشغول گردیدم و تحصیلات حوزوی را هم تا دو سال شرکت در دروس خارج ادامه دادم که ان شاالله و با توفیق پروردگار تصمیم دارم که تحصیلات حوزوی و دانشگاهی را تا پایان درس خارج و دکترای رشته تخصصی ادامه دهم

شجاعی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد شجاعی

محل تولد : اهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب احمد شجاعی فرزند حسن در سال ۱۳۴۵ در یکی از روستاهای دور افتاده آذربایجان شرقی شهرستان اهر، بخش هوراند، روستای هوای متولد شدم، تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و متوسطهٔ در منطقه خود به اتمام رساندم، پس از پایان دورهٔ متوسطه، به علّت شدّت علاقه به فراگیری علوم دینی در سال ۱۳۶۴ وارد حوزه علمیه حضرت ولیعصر(عج) تبریز شدم. مقدمات و یک دوره اصول فقه مقدماتی رابه مدت ۵ سال در حوزهٔ یاد شده گذراندم، سپس جهت ادامهٔ تحصیل، در سال ۱۳۶۹ وارد حوزه عملیه قم شدم و طی مدت ۴ سال سطوح عالی را به پایان رسانیده و وارد درس خارج شدم، در دروس خارج فقه و اصول و تفسیر از محضر حضرات آیات، جوادی آملی، جعفر سبحانی، شیخ جواد تبریزی، وحید خراسانی، نوری همدانی، مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی

بهره بردم، در کنار دروس خارج به علت علاقه شدید به علوم عقلی و اعتقادی متون فلسفی همچون، بدایه، نهایه، شرح اشارات و اسفار اربعه را فرا گرفته و به صورت کلاسیک سطح چهار تخصصی کلام اسلامی را سپری کردم پس از پایان تحصیلات در تخصصی کلام، به دعوت دوستان، مسئولیت معاونت پژوهشی تخصصی کلام را عهده دار شدم و تا حال در خدمت دانش پژوهشان مرکز به انجام وظیفه مشغول هستم.

شجاعی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود شجاعی متولد سال۱۳۰۶ه.ش دارای مدرک دکترای تخصص درحشره شناس و گیاه پزشکی از انستیتو آکرولومیک کشور بلژیک و عضو هئیت علمی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه تهران با مرتبه ی علمی استادی می باشد.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : محمودشجاعی دارای مدرک کارشناسی وکارشناسی ارشد ودکترای تخصصی درحشره شناسی و گیاه پزشگی از انستیتو آلرولومیک بلژیک می باشد.فعالیتهای ضمن تحصیل : محمود شجاعی ضمن تحصیل به مطالعه و تحقیق پیرامون موضوعاتی چون گیاه پزشکی حشره شناسی ، جانورشناسی کشاورزی ، تاکسونومیک مجموعه حشرات فلات ایران به مطالعه پرداخته است.وقایع میانسالی : محمود شجاعی پس از اخذ مدرک دکترای تخصصی در حشره شناسی و گیاه پزشکی از انستیتو آکرولومیک بلژیک به ایران بازگشت و به عنوان عضو هئیت علمی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه تهران استخدام شد و مرتبه ی علمی استادی را کسب نمود.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمودشجاعی عضو هئیت علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران پس از طی کردن استادیاری و دانشیاری به درجه ی استادی در این دانشکده رسید.فعالیتهای آموزشی : محمودشجاعی در دانشکده ی کشاورزی دانشگاه تهران به تدریس دروس این رشته پرداخته و راهنمایی به مشاوره و نظارت بر بیش از ۵۰پایان نامه کارشناسی ارشد و دکترا را بر عهده داشته است . ایشان به مطالعه ی فونستیک و بیواکولوژیک زنبورهای مفید تریکتوگراما درفلات ایران ، تاکسونومیک مجموعه حشرات فلات ایران ، بیولوژی و اکولوژی حشرات زیان آور و مفید ،فونستیک و بیواکولوژیک زنورهای مفید تریکوگراما در فلات ایران و غیره ..پرداخته است.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : محمودشجاعی ۲مورد ابداع در زمینه ی مبارزه بیولوژیک با حشرات زیان آوردارد.جوائز و نشانها : محمود شجایی جایزه بهترین کتاب در سال ۱۳۴۶ را دریافت کرد.چگونگی عرضه آثار : محمود شجاعی به موازات تدریس به مطالعه و تحقیق و تالیف پیرامون حشره شناسی، مرفولوژی، فیزیولوژی، زمینه زیست محیطی حشرات زیان آور و مفید دراکوسیستم های زراعی و طبیعی فلات ایران، اتولوژی و بیولوژی پرداخته است. ایشان بیش از ۳۸ مقاله به زبان فارسی و بیش از ۱۸ مقاله به زبان خارجی در موضوعات فوق دارد.دکتر شجاعی همچنین ۳ تالیف در زمینه اتولوژی و اتوژفی و دشمنان طبیعی و مبارزه بیولوژیک در زندگی اجتماعی حشرات نیز دارد. آثار : اتولوژی افتوژفی حشره شناسی منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

شجیعی، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید ابراهیم شجیعی : فرمانده گردان الحدید از تیپ ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دوم آبان ماه سال ۱۳۳۵ در روستای رئین از توابع شهرستان اسفراین به دنیا آمد. او ششمین و آخرین فرزند خانواده بود. تا کلاس پنجم در زادگاهش به تحصیل پرداخت.

به پدر در کار کشاورزی کمک می کرد، با او به مسجد می رفت و نماز می خواند. کودک پر جنب و جوش و فعال و کنجکاوی بود. صمیمی و دوست داشتنی بود و اوقاتش را به درس خواندن، کمک به خانواده و مطالعه می گذاشت. نیکوکار، پاک و امین بود و او را سید ابراهیم امین می گفتند و درستکار و شجاع می شناختند. بعد از اتمام کلاس پنجم به مدرسه ای در گنبد رفت و تا کلاس سوم راهنمایی در آنجا به تحصیل پرداخت و به علت بازگشت خانواده به روستا ترک تحصیل کرد. بعد از آن برای کار به اصفهان رفت و در آنجا به کار پارچه بافی مشغول شد و سپس به کار در ذوب آهن پرداخت. قرآن، مفاتیح و رساله را مطالعه می کرد. پدر و مادرش را خیلی دوست داشت.

در سال ۱۳۵۴ به خدمت سربازی رفت و آموزش هوایی و چتربازی دید. به علت شکستن پایش در پرش از هواپیما بقیه سربازی را در تدارکات پایگاه مربوطه گذراند.

از ابتدا دوست داشت خدمتگذار مردم باشد و برای مردم کار کند. دوست داشت قدرتی داشته باشد تا تمام قاچاقچیان خلافکار را توبیخ کند.

جوانها را به خواندن قرآن و نماز دعوت می کرد و خانواده را به صبر و بردباری و صرفه جویی و کمک به محرومان توصیه می کرد. بعد از پایان خدمت با خانم فاطمه نیازی پیمان ازدواج بست که مدت زندگی مشترکشان ده سال طول کشید و ثمره این این ازدواج چهار فرزند به نام های مهدی، زینب، سمیه، و زهرا می باشند. در دوران انقلاب در مبارزات بر علیه حکومت شاه شرکت می کرد. راهپیمایی‌ها را سر و سامان می داد و دیگران را به شرکت در آن دعوت می کرد. بعد از انقلاب عضو کمیته انقلاب اسلامی اسفراین شد و در سال ۱۳۵۸ وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سبزوار شد.

یک سال پس از ازدواج، خداوند پسری به او داد. بچه ها را دوست داشت و به آنها احترام می گذاشت و می گفت: باید به بچه ها محبت کنیم. با خوش رفتاری و حوصله با آنها بازی و آنها را سرگرم می کرد.

بعد از تولد فرزندش با سمت فرمانده گردان به کردستان و جبهه سر پل ذهاب رفت و مدت سه ماه در آنجا ماند. به کوچک و بزرگ احترام می گذاشت.

در عملیات مسلم بن عقیل در جبهه سومار چهار دندان خود را از دست داد. در عملیات طریق القدس و بیت المقدس شرکت کرد که در عملیات طریق القدس در جبهه بستان از ناحیه دست مجروح شد. در ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۶۲ بعد از به پایان بردن یک ماه آموزش فرماندهی، بار دیگر به جبهه رفت و در اسفند ماه همان سال در عملیات خیبر شرکت کرد. در آبان ماه سال ۱۳۶۳ با فرمانده گردان جبار در عملیات میمک شرکت کرد که از ناحیه سر و در اسفند ماه همان سال در عملیات بدر از ناحیه سینه و شش ها مجروح شد. دکتر معالج یک سال استراحت برای او تجویز کرد، ولی سید ابراهیم بعد از یک ماه بار دیگر به جبهه رفت.

به نماز اول وقت اهمیت زیادی می داد و در مراسم مذهبی و عزاداری شرکت می کرد. موضع سیاسی او تنها دفاع از ولایت و خط رهبری بود و بر فرامین امام تکیه داشت و بی چون و چرا مجری دستورات رهبری و فرماندهان رده بالای خود بود.دارای اخلاق حسنه بود. به طوری که در لشگر ۵ نصر همه فرماندهان از فرمانده لشگر گرفته تا فرماندهان گردانها به شخصیت ایشان اهمیت می دادند و حرفهایش را تایید می کردند و با یک برخورد طرف مقابل را عاشق خود می کرد. در نماز شب ناله می کرد و از حضرت فاطمه الزهرا در خواست پیروزی داشت و همچنین شهادتش را طلب می کرد.

سید ابراهیم شجیعی در تاریخ ۲۳/۱۱/۱۳۶۴ در منطقه عملیاتی والفجر ۸ بر اثر اصابت ترکش به سر به شهادت رسید.
پیکر پاک این سردار شهید در بهشت شهدای سبزوار به خاک سپرده شد.
منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

شرافت، محمدجواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۳۰۶، شوشتر.

درگذشت: ۷ تیر ۱۳۶۰، تهران، دفتر حزب جمهوری اسلامی.

سید محمدجواد شرافت، فرزند سید بزرگ، تا مقطع مقدمات به تحصیل حوزوی پرداخت. وی لیسانس ادبیات فارسی داشت و در دانشسرای عالی مدیریت خوانده بود. پیش از انقلاب، به تدریس در دبیرستان‌ها و تدریس قرآن می‌پرداخت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، همچنان به تدریس در دبیرستان‌ها پرداخت. وی در عین حال مشاور وزیر آموزش و پرورش هم بود. در اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی، به نمایندگی از مردم شوشتر انتخاب شد.
از آثار اوست: ترجمه‌ی زندگانی حضرت فاطمه زهراء (س)؛ ترجمه‌ی مردگان با ما سخن می گویند به عربی.
پیکر سید محمدجواد شرافت در تهران در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.
برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

شرف‌الاسلام شیرازی، ابوالقاسم عبدالوهاب

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۵۳۶ ق)، واعظ، فقیه اصولی، متکلم و محدث حنبلی. معروف به ابن حنبلی واعظ. اصل وی از شیراز است. از پدر فقه آموخت و از ابوطالب بن یوسف، حدیث. وی را شیخ حنبلیان دمشق گویند. از آثارش وقف مدرسه‌ی بزرگ شریفیه در کنار جامع دمشق است. از آثار علمی‌اش: «البرهان»، دراصول دین؛ «رساله فی رد الاشعریه»؛ «المفردات»؛ «المنتخب»، در اصول فقه حنابله.
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)
منابع زندگینامه :ایضاح المکنون (۵۶۸، ۵۲۹ /۲)، سیر النبلاء (۱۰۴ –۱۰۳ / ۲۰)، معجم المؤلفین (۲۲۴/۶).

شرف‌الدوله

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. موجب بزرگی دولت) ابوالفوارس شیرذیل، سومین از دیالمه (آل بویه) فارس (وی در عراق نیز حکومت کرده) (جل. ۳۷۲ ه.ق./ ۳۷۹ –۹۸۲ ه.ق./ ۹۸۹ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

شرکاء، جلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۱۲ ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به انجام رسانید و سپس برای ادامه تحصیل به امریکا سفر کرد و در دانشگاه نیویورک در رشته‌ی مالی و بانکداری لیسانس گرفت و پس از چندی در همان رشته درجه‌ی مافوق لیسانس دریافت کرد و در ۱۳۳۹ به ایران بازگشت و در سازمان برنامه اشتغال به کار ورزید و به ریاست حسابداری آن سازمان منصوب شد. شرکاء پس از چهار سال خدمت در سازمان برنامه، به بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران انتقال یافت و آخرین سمت وی در آن بانک، معاونت مدیرعامل بود و بعد برای مدت سه سال ریاست کل مرکز توسعه‌ی صادرات ایران را در وزارت اقتصاد عهده‌دار گردید و سپس به معاونت بازرگانی وزارت اقتصاد منصوب شد.

شرکاء چندی هم در بخش خصوصی به کار اشتغال داشت و مدیر عاملی بانک شهریار را بر عهده گرفت و بعد قائم‌مقام بانک مرکزی ایران شد.

در سال ۱۳۵۶ به هنگام نخست‌وزیری جمشید آموزگار، یوسف خوشکیش مدیرکل بانک ملی ایران پس از شانزده سال توقف در آن سمت به ریاست بانک مرکزی منصوب شد و جلیل شرکاء به جای وی رئیس بانک ملی ایران شد و قریب دو سال در آن سمت بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شروانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران شروان دراران.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

شروین

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران طخارستان را شروین می گفتند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

شروین، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در یک خانواده روحانی تهرانی در ۱۲۸۸ ش متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی پزشکی شد و دوره‌ی دانشکده‌ی مزبور را در سال ۱۳۱۷ به اتمام رسانید و به استخدام وزارت بهداری درآمد. در آن تاریخ وزارت بهداری به صورت اداره کل ضمیمه‌ی وزارت کشور بود و هنوز به صورت وزارتخانه درنیامده بود. وی چندی در بهداری بندر پهلوی اشتغال به کار داشت و بعد از شهریور ۱۳۲۰ به تهران انتقال یافت و دستیار چشم‌پزشکی بیمارستان فارابی شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ که افق سیاسی تهران تغییر پیدا کرد و بحران دموکراسی شدت گرفت، وی وارد فعالیتهای سیاسی شد.

در ۱۳۲۲ از طرف متفقین به جرم ژرمانوفیلی بازداشت گردید. چندی در اراک و مدتی در رشت در اسارت روس و انگلیس بود. در سال ۱۳۲۴ از زندان استخلاص یافت و با آیت‌الله کاشانی نزدیک شد و جزو یاران و همکاران سیاسی او قرار گرفت و در همان سال امتیاز روزنامه‌ی مهر میهن را گرفت و اولین شماره‌ی آن در فروردین ماه ۱۳۲۵ انتشار یافت. موضع این روزنامه وابسته به مجمع مسلمانان مجاهد بود و روی‌هم‌رفته مهر میهن جریده‌ای تندرو و بی‌باک بود. در ۱۳۲۹ که آیت‌الله کاشانی از تبعید لبنان بازگشت، دکتر شروین در کنار آیت‌الله کاشانی فعالیت خود را برای ملی کردن صنعت نفت آغاز کرد و از تندروان این تز ملی بود.

در حکومت دکتر محمد مصدق به پاس فعالیتهای خود به ریاست اداره کل اوقاف منصوب گردید و در این سمت دست به اقداماتی زد از جمله ابوالفضل تولیت را که سالیان طولانی عهده‌دار نیابت تولیت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها بود تغییر داد و به جای وی سیدمحمد مشکوه استاد دانشگاه را گمارد ولی مسئله به اینجا ختم نشد و طرفداران تولیت دست به اقداماتی زدند و رئیس دولت را تحت فشار قرار دادند و سرانجام دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ وقت موجبات تغییر دکتر شروین را فراهم ساخت.

پس از کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ و زمامدار سپهبد زاهدی، دکتر شروین به کار دعوت شد و ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت تلفن به او سپرده شد و قریب دو سال این سمت را عهده‌دار بود. پس از آن به مدیریت کل بازرسی وزارت بهداری منصوب شد و چندی هم سرپرست هیئت عالی بازرسی وزارت بهداری با او بود. آخرین سمت دولتی او عضویت شورای عالی بهداشت بود. دکتر شروین چندی هم ریاست تبلیغات دانشگاه را عهده‌دار بود. در اسفند ۱۳۷۹ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شریعت اصفهانی، فتح‌اللّه

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۹ -۱۲۶۶ ق)، مرجع تقلید، فقیه اصولی، مفسر، متکلم و ادیب امامی. معروف به شیخ الشریعه اصفهانی. نسب وی به محمدعلی

نمازی شیرازی می‌رسد. اصل وی از شیراز بود که در اصفهان به دنیا آمد. در اصفهان از ملا عبدالجواد خراسانی، مدرس کبیر، و ملا حیدر علی اصفهانی و ملا احمد سبزواری و ملا محمدصادق تنکابنی و حاج شیخ محمدباقر و ملا محمدتقی هروی اصفهانی درس خواند. سپسی به نجف سفر کرد و چندی از محضر حاج میرزا حبیب‌اللّه رشتی و شیخ محمدحسین فقیه کاظمین استفاده کرد. وی از دوستان و نزدیکان سید جمال‌الدین اسدآبادی بود. در نهضت استقلال، ضد انگلیسی، عراق در کنار آیت‌اللّه میرزا محمدتقی شیرازی قرار داشت. در ۱۳۱۳ ق به حج رفت و بعد از مراجعت به درس و تالیف و فتوی پرداخت و مرجع تقلید اغلب شیعه‌ی امامیه‌ی گردید. وی از شیخ محمد طه نجف و سید مهدی قزوینی و صاحب «روضات الجنات» و برادرش میرزا محمدهاشم چهارسوقی و شیخ محمدحسین فقیه کاظمی اجازه‌ی روایت داشت. محدث قمی از شاگردان وی بود. شیخ فتحعلی بن گل محمد حکیم برادگاهی لنکرانی نیز از خواص شاگردان وی بود که «تقریرات» او را در چهار مجلد نگاشته است. از آثارش: «ابانه المختار فی ارث الزوجه من ثمن العقار»؛ «صیانه الابانه عن وصمه الرطانه»؛ «اصاله الصحه»؛ «افاضه القدیر فی حل العصیر»؛ «اناره الحالك فی قرائه ملك و مالك»؛ حاشیه «فصول»؛ «قاعده‌ی صدور» یا «قاعده‌ی الواحد البسیط»؛ قاعده‌ی «ضرر»؛ قاعده‌ی «طهارت»؛ رساله‌ای در «صحاح» ششگانه.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۳۳۴ -۳۳۳ /۵)، اعیان الشیعه (۳۹۲ -۳۹۱ /۸)، الذریعه (۶/۲۵، ۱۰۴ -۱۰۳، ۴۴/۱۵، ۱۸۸/۱۰، ۱۹۵/۷، ۵۹/۱)، ریحانه (۲۰۷ -۲۰۶ /۳)، شرح حال رجال (۱۷۵/۶)، علماء معاصرین (۱۲۴ -۱۲۲)، فوائد الرضویه (۳۴۵)، معجم المؤلفین (۵۳ -۵۲ /۸)، مکارم الآثار (۱۸۱۹ -۱۸۱۶ /۵).

شریعت، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۰ در گناباد تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در گناباد و تربت حیدریه و مشهد پایان داد و برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و دکترای اقتصاد سیاسی از دانشگاه پاریس دریافت نمود. پس از مراجعت به ایران، چندی بازرس قانونی در شرکت معاملات خارجی و مشاور سازمان برنامه شد. زمانی هم مدیرعامل شرکت تعاونی کارمندان و عضو هیئت مدیره فروشگاه فردوسی گردید. وی در دوره‌ی بیست‌ودوم (۱۳۴۶) از گناباد از طرف حزب مردم به وکالت انتخاب شد.

شریعت از سال ۱۳۳۲ به انتشار یک نشریه‌ی اقتصادی مبادرت کرد. این نشریه ابتدا در چهار صفحه انتشار می‌یافت، بعد به صورت مجله درآمد. حاوی مقالات اقتصادی و اخبار بازار ایران و وضع صادرات و واردات بود. قریب ۲۵ سال بدون وقفه این نشریه که تهران اکونومیست نام گرفته بود، انتشار می‌یافت. وی در کار مجله‌ی خود پشتکار عجیبی به خرج می‌داد. گاهی تمام مطالب را شخصا تهیه می‌کرد، حتی غلطگیری و حروفچینی را هم به عهده می‌گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شریعت‌زاده، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به میرزا احمدخان ماه، از علمای حقوق و وکلای مشهور و مبرز دادگستری در نیم قرن اخیر است. وی فرزند میرزاحسین شریعتمدار آملی و متولد سال ۱۲۶۳ ش می‌باشد. شریعت‌زاده پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به تحصیل حقوق اسلامی پرداخت و بعد در رشته‌ی حقوق فارغ‌التحصیل گردید. و به شغل قضائی اشتغال ورزید و مراحل و مقاماتی را در آن وزارتخانه پیمود. و مراحل و مقاماتی را در آن وزارتخانه پیمود. در تشکیل دادگستری داور، وی از مشاورین و نزدیکان بود و در غالب کمیسیون‌ها چه برای تدوین قوانین و چه تشکیلات عدلیه، موثر و دست‌اندرکار بود. بعد حرفه‌ی وکالت دادگستری را پیشه‌ی خود ساخت و قریب چهل سال وکیل مشهور و بزرگ دادگستری بود و در غالب محاکمات بزرگی که در ایران تکشیل می‌شد، او مداخله و وکالت داشت. وی همزمان با کار وکالت دادگستری، وکالت دیگری را نیز ضمیمه‌ی کار خود نمود و آن وکالت مجلس شورای ملی بود. او برای اولین بار در دوره‌ی پنجم از بابل به وکالت مجلس انتخاب شد و در ادوار ششم و هفتم نیز وکیل بابل بود. در ادوار هشتم و نهم از محلات به مجلس راه یافت و در دوره‌ی چهاردهم و پانزدهم مجددا از بابل انتخاب شد. وی در تشکیل حزب دموکرات قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۵ از عوامل موثر و مدتی نیز وکیل قوام بود.

شریعت‌زاده روی‌هم‌رفته از رجال خوشنام و موجه ایران است و در کار وکالت دادگستری تبحر داشت و از این راه صاحب ثروت شد. در سن ۸۰ سالگی در تهران وفات یافت. چندی هم نایب رئیس مجلس شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شریعتمداری، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی شریعتمداری

محل تولد : شیراز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۰۲/۱۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب پس از طی دوره ابتدایی وارد دانشسرای مقدماتی شیراز شدم. از سال ۱۳۲۱ در شهرستانهای مختلف استان فارس آموزگار بودم و بعد از آن وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شدم. حدود سال ۱۳۳۰ لیسانس رشته قضایی گرفتم و در همان زمان وارد دانشگاه ادبیات دانشگاه تهران شده و در رشته فلسفه و علوم تربیتی به تحصیل پرداختم. در سال ۱۳۳۲ شاگرد اول این رشته شدم. سال ۱۳۳۵ به همراه دیگر دانشجویان رتبه اول دانشگاهها ، عازم آمریکا شده ، به ایالت میشیگان رفتم ، در دانشگاه این ایالت حدود ۴ ماه زبان خواندم و بعد از آن در دوره آموزش متوسطه دانشگاه میشیگان شرکت کردم و ظرف مدت یکسال دوره کارشناسی ارشد را گذرانده و مدرک آن را کسب نمودم.

سپس در دانشگاه تنسی ، دوره دکتری را تمام کردم و چون قبل از اینکه به خارج اعزام شوم ، چند بار به زندان رفته بودم ، فکر می کردم که اگر به ایران بازگردم ، به من اجازه نخواهند داد ، در دانشگاههای کشور به تدریس مشغول شوم به همین خاطر در

آمریکا با کمک و معرفی یکی از اساتید برجسته آمریکا ، به ۱۲ دانشگاه ، برای تدریس دوره لیسانس معرفی شدم و کار خود را در آمریکا ادامه دادم. اما نتوانستم خودم را قانع کنم و در آمریکا بمانم ، بنابراین در سال ۱۳۳۷ به ایران بازگشتم. در آن زمان می خواستند، در دانشگاه شیراز دبیر علوم تربیتی، تربیت کنند ، بنابراین احتیاج مبرمی به استاد تعلیم و تربیت داشتند. از این رو بنده به عنوان دانشیار علوم تربیتی در دانشگاه شیراز مشغول به کار شدم. تقریباً ۳ سال در شیراز مشغول به کار بودم و در آنجا به علّت فعالیتهای سیاسی مدت ۴ ماه را در زندان سپری کردم. پس از آنکه آزاد شدم، به عنوان شرط اشتغال به تدریس می خواستند از من تعهد بگیرند که فعالیت سیاسی نکنم، البته من قبول نکردم و به همین خاطر مدتی بیکار شدم. سرانجام در سال ۱۳۴۱ وارد دانشگاه اصفهان شده و تا سال ۱۳۵۷ به کار خود ادامه دادم. در آن سال برای استقبال امام همراه شهید بهشتی و مقام معظم رهبری، به تهران آمدم و بعد به اصفهان بازگشتم، پس از آن از طرف دولت موقت و شورای انقلاب، پیشنهاد تصدی وزارت علوم و فرهنگ و ارشاد به بنده داده شد. این دو وزارتخانه آن زمان با هم یکی بودند. سپس در سال ۱۳۵۹ که امام خمینی (ره) تصمیم به تشکیل ستاد عالی انقلاب فرهنگی گرفتند، به فرمایش ایشان من عضو این شورا شدم و عضویتم در این ستاد همچنان ادامه دارد. مدتها مسئول گروه علوم انسانی در شورای عالی برنامه ریزی و همچنین مسئول گروه علوم انسانی در شورای عالی پژوهش کشور بودم. مدتی هم ریاست فرهنگستان علوم را برعهده داشتم.

در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ در شیراز، انجمن پیروان اسلام را تشکیل دادم و در دانشسرای مقدماتی، مراقب شبانه بودم که معمولاً شاگردانم در فعالیتهای دینی ما شرکت می کردند ، من در فسا، جهرم ، استهبان و دیگر شهرهای استان فارس فعالیت سیاسی و فرهنگی داشتم و سخنرانی هم می کردم. سال ۱۳۲۸ در شهرستان فسا، چند ماهی پس از واقعه ترور شاه، در دفتر روزنامه پارس شیراز، به اتهام شرکت در سوءقصد علیه شاه، دادگاه نظامی مرا احضار کرد. بعد به فسا رفته و خود را معرفی نمودم. آن زمان پادگان به جهرم منتقل شده بود؛ به آنجا رفتم که اعلام کردند ، حکومت نظامی لغو شده و سرانجام مخفیانه به شیراز آمدم. نکته جالب توجه این که در واقع سخنرانی های من هیچ ارتباطی با ترور شاه نداشت. این اتهام، صرفاً نوعی بهانه بود که مانع فعالیتهای بنده شود. بعد از این وقایع به تهران آمدم. در آن زمان آیت ا... کاشانی را به اتهام دست داشتن در ترور شاه به لبنان تبعید کرده بودند و من در جلسات طرفداران ایشان شرکت می کردم. در یکی از این جلسات فردی به نام محمد نخشب که آن زمان مسئول یک نهضت آزادی خواه بود و جوانان دیندار را به همکاری دعوت می کرد، مرا به همکاری برای تشکیل ائتلاف دعوت کرد ، من هم قبول کردم ، ائتلاف کردیم و به صورت حزب مردم ایران فعالیت می کردیم ، سرانجام حوالی آبان ماه سال ۱۳۳۲ پس از جلسه ای که در منزل آیت ا... زنجانی به منظور تنظیم برنامه اعتصاب سراسری داشتیم، دستگیر و زندانی شدم و به این ترتیب در فعالیتهای سیاسی و جریانهای مختلف قبل از انقلاب حضور فعالی داشتیم.

شریعتی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر شریعتی در تاریخ (مقاله‌ی حاضر مفصلترین سالشمار زندگی دکتر شریعتی و اجمالی از تحقیق نویسنده درباره‌ی زندگی اوست که در سال ۱۳۶۵ نوشته و سپس تکمیل شد. در نگارش این مقاله، علاوه بر رجوع به همه‌ی منابع زندگینامه‌ی شریعتی، از اطلاعات شخصی دوستان نزدیک شریعتی، از اطلاعات شخصی دوستان نزدیک شریعتی استفاده شده است. از این رو پاره‌ای از اطلاعات مندرج در این مقاله در هیچیک از منابع نیامده و جدید است. گفتنی است منابع زندگینامه‌ی شریعتی خالی از کاستی و

نادرستی نیست و گاه اطلاعات ارائه شده در آنها متناقض است.این گونه اطلاعات در مقاله‌ی حاضر نیامده و یا صورت درست آن آمده است. آخرین نکته اینکه در مقاله‌ی حاضر به انتشار کتابها و ایراد سخنرانیهای شریعتی اشاره نشده است.).

زندگی من، مجموعا، عبارت است از چندین برنامه‌ی پنج ساله. همیشه کاری شروع می‌کرده‌ام و به اوج می‌رسانده‌ام و آخر پنج سال درهم می‌ریخته، هر بار از سر. از اول نوجوانی تا ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط دکتر مصدق و آغاز دیکتاتوری، پنج سال.

از این دوره تا تشکیل نهضت مقاومت ملی مخفی، که از ۱۳۳۷ به هم خورد و دستگیر شدیم، پنج سال.

از ۳۸ تا ۴۳؛ در اروپا پنج سال.

از ۴۳ تا ۴۸؛ دوره‌ی خاص آوارگی و زندان و مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی دانشکده، پنج سال.

دوره‌ی کنفرانسهای دانشگاهها و ارشاد، پنج سال، تا ۵۱.

پس از آن زندان و خانه‌نشینی و خفقان پنج سال.

با مخاطبهای آشنا، ص ۲۶۲.

۱۳۱۲

پنجشنبه دوم آذر ماه، در روستای کاهک، از توابع سبزوار، و در حاشیه‌ی کویر، زاده شد. زادگاه او را مزینان نیز گفته‌اند، از آن رو که در مزینان بالید و نام‌خانوادگی او، در اصل، «مزینانی» است.

مادرش زهرا امینی و پدرش محمدتقی نام داشت. پدر و اجداد پدری او در شمار عالمان و مدرسان دینی بودند.

۱۳۱۹

ورود به دبستان ابن یمین در مشهد.

۱۳۲۵

ورود به دبیرستان فردوسی در مشهد.

۱۳۲۷

به عضویت در کانون نشر حقایق اسلامی، که پدرش پایه‌گذار آن بود، در آمد و از طریق آن با حقایق اسلامی آشنا شد.

۱۳۲۹

سیکل اول دبیرستان (کلاس نهم نظام قدیم) را به پایان رساند و به دانشسرای مقدماتی (تربیت معلم) وارد شد.

۱۳۳۱

دوره‌ی دانشسرا را به پایان رساند و با دریافت دیپلم آن، به عنوان معلم در مدرسه کاتب‌پور، در منطقه‌ی احمدآباد مشهد، به تدریس پرداخت.

۱۳۳۱

انجمن اسلامی دانش‌آموزان و دانشجویان را پایه‌گذاری کرد و به مدت هشت سال، تا هنگام خروج از کشور برای ادامه‌ی تحصیل، مسؤولیت جلسات هفتگی آن را، که سخنرانی و بحث و تحقیق درباره‌ی مسائل عقیدتی و مکتبهای فلسفی و اجتماعی بود، برعهده داشت.

۱۳۳۱

در حمایت از نهضت ملی شدن صنعت نفت و دولت دکتر محمد مصدق و اعتراض به روی کار آمدن دولت قوام السلطنه، در یکی از روزهای دهه‌ی آخر تیر ماه دستگیر و سپس آزاد شد.

۱۳۳۲

عضویت و فعالیت در نهضت مقاومت ملی.

۱۳۳۲

ثبت‌نام و شرکت در کلاس ششم دبیرستان در رشته‌ی ادبی

۱۳۳۳

پایان تحصیلات دبیرستانی و دریافت دیپلم ادبی.

۱۳۳۴

هر هفته دوبار در رادیو مشهد به سخنرانی پرداخت، عصر روز سه‌شنبه و جمعه.

۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵

ورود به دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد و تحصیل در رشته‌ی ادبیات فارسی.

۱۳۳۵

پایه‌گذاری انجمن ادبی و تصدی مسؤولیت آن. در این انجمن بود که شعر نو برای نخستین بار در محیط راکد و بسته‌ی خراسان قامت برافراشت.

۱۳۳۵

ازدواج با بی‌بی فاطمه (پوران) شریعت رضوی، خواهر شهید علی‌اصغر شریعت رضوی (در مقابله با ارتش روس در سال ۱۳۲۰) و شهید مهدی (آذر) شریعت رضوی (در اعتراض به سفر نیکسون به ایران، در ۱۶ آذر ۱۳۳۲).

۱۳۳۶

در پی حمایت نهضت مقاومت ملی از دکتر مصدق و اعتراض به معاملات نفتی تنی چند از اعضای نهضت در تهران و مشهد، از مجمله شریعتی و پدرش، دستگیر شدند. شریعتی به مدت دو ماه در زندان قزل قلعه‌ی تهران حبس شد.

۱۳۳۷

تدریس در دبیرستان دخترانه‌ی مهستی در مشهد.

۱۳۳۷

با کسب مقام اول از دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی موفق به دریافت لیسانس شد. پایان‌نامه‌ی تحصیلی او ترجمه‌ی کتاب در نقد و ادب، تألیف محمد مندور، بود.

۱۳۳۸

سفر به فرانسه برای ادامه‌ی تحصیل.

۱۳۳۸

به جوانان نهضت ملی ایران پیوست و با کمک دوستانش در این گروه کوچک، اعلامیه‌های افشاگرانه‌ای علیه رژیم شاه منتشر ساخت.

۱۳۳۸

به سازمان آزادیبخش الجزایر پیوست و برای رهایی الجزایر از استعمار فرانسه به مجاهدت پرداخت. در نتیجه روزی پلیس فرانسه به وی حمله و مضروبش کرد و بدین علت سه هفته در بیمارستان بستری شد.

۱۳۳۸

تولد نخستین فرزندش، احسان.

۱۳۴۱-۱۳۳۹

همکاری با استادش لوئی ماسینیون، در گردآوری و ترجمه‌ی متون فارسی درباره‌ی حضرت فاطمه.

۱۳۳۹

به ایران بازگشت و همسر و فرزندش را به پاریس برد.

۱۳۴۰

در پی کشته شدن پاتریس لومومبا، رهبر آزادیخواهان کنگو، تظاهراتی از سوی سیاهپوستان در مقابل سفارت بلژیک در پاریس برگزار شد. شریعتی در این تظاهرات شرکت کرد و با حمله‌ی پلیس فرانسه دستگیر و به زندان سیته افکنده شد. در آغاز دولت فرانسه قصد اخراج او را از آن کشور داشت، اما با حمایت قاضی دادگاه، اجرای حکم اخراج او را به حال تعلیق گذاشت.

۱۳۴۰

شرکت در کنگره‌ی کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور در پاریس.

۱۳۴۱

در پی مرگ مادرش، زهرا، برای شرکت در مجلس ترحیم او به ایران بازگشت و پس از چند روز دوباره به پاریس رفت.

۱۳۴۱

با انتشار مقاله‌ای به افشاگری علیه انقلاب سفید شاه پرداخت.

۱۳۴۱

با کمک دوستانش جبهه‌ی ملی ایران (جبهه‌ی ملی دوم) را در خارج از کشور پایه‌گذاری کرد. سپس مسؤولیت انتشار مجله‌ی جبهه‌ی ملی به او واگذار شد و او مدتی مسؤول مجله‌ی ایران آزاد بود. شریعتی مقالات خود را در این مجله با نام مستعار شمع، که از سه حرف اول نام‌خانوادگی و نامش تشکیل شده بود، (شریعتی مزینانی، علی) امضا می‌کرد.

۱۳۴۱

با کمک دوستانش نهضت آزادی ایران در خارج از کشور پایه‌گذاری کرد.

۱۳۴۱

شرکت و فعالیت در دومین کنگره‌ی کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور (کنگره‌ی وحدت)، در شهر لوزان سویس.

۱۳۴۱

تولد دومین فرزندش، سوسن.

۱۳۴۲

پایان تحصیلات دانشگاهی و گذراندن کلاسهای جامعه‌شناسی در مدرسه‌ی تتبعات عالی و دریافت مدرک دکترا در تاریخ. برخی از استادان او عبارت بودند از: لوئی ماسینیون، ژرژگورویچ، ژاک برک و هانری لوفور. پایان‌نامه‌ی دکترای او تصحیح کتاب فضائل بلخ بود.

۱۳۴۲

تولد سومین فرزندش، سارا.

۱۳۴۳

به ایران بازگشت و در مرز بازرگان دستگیر شد. خانواده‌ی او را در سر مرز به حال خود رها کردند و او را به اداره‌ی ساواک ماکو و سپس به زندان خوی و بعد از آن به زندان رضائیه بردند. سرانجام او را به تهران روانه کردند و مدت شش ماه در زندان قزل قلعه

حبس شد.

۱۳۴۳

تقاضایش برای تردیس در دانشگاه رد شد. سرانجام با رتبه‌ی آموزگاری به تدریس در هنرستان کشاورزی (در روستای طرق مشهد)، دبیرستان پسرانه‌ی ملکی و دبیرستان دخترانه‌ی ایراندخت پرداخت.

۱۳۴۴

به عنوان کارشناس وزارت آموزش و پرورش استخدام و به تهران منتقل شد و با دکتر بهشتی، دکتر باهنر و سید رضا برقعی، که از مسؤولین بررسی کتب دینی بودند، همکاری کرد.

۱۳۴۴

سرانجام تقاضایش برای تدریس در دانشگاه پذیرفته شد و پس از موفقیت در امتحان استادیاری به سمت استادیار رشته‌ی تاریخ دانشکده‌ی ادبیات مشهد منصوب شد.

۱۳۴۵

آغاز تدریس در دانشگاه مشهد و استقبال بی‌نظیر دانشجویان از درس‌های او، این در حالی بود که شریعتی در کلاس حضور و غیاب نمی‌کرد. مهمترین درس او در دانشگاه، تاریخ تمدن و اسلام‌شناسی بود. کسی پیش از او از اصطلاح اسلام‌شناسی استفاده نکرده بود.

۱۳۴۷

سفر به روستای کاهه و احداث پارکی در آن منطقه با همکاری مردم و کمک به روستاییان برای خرید وسایل کشاورزی.

۱۳۴۷

به کمک زلزله زدگان جنوب خراسان شتافت و تا یک هفته بدین کار مهم، اهتمام کرد.

۱۳۴۷

ممانعت ساواک از مسافرت شریعتی به عراق با دانشجویان.

۱۳۵۱-۱۳۴۷

به ایراد سخنرانی در دانشگاه‌های مختلف کشور دعوت و با استقبال بی‌مانند دانشجویان روبرو شد.

۱۳۵۱-۱۳۴۷

به تدریس و سخنرانی در مؤسسه‌ی حسینیه‌ی ارشاد دعوت و با استقبال فوق‌العاده‌ی مردم، بویژه جوانان و دانشجویان، مواجه شد. در درس‌ها و سخنرانی‌های شریعتی حدود چهار هزار نفر شرکت می‌کردند که این تعداد جمعیت بی‌سابقه بود. بر پایه‌ی برنامه‌ریزی شریعتی، حسینیه‌ی ارشاد دارای سه بخش (تحقیق، آموزش و تبلیغ) و نه واحد سازمانی و هر بخش شامل چند گروه بود.

۱۳۴۸

نخستین سفر به حج و زیارت بیت‌الله الحرام با کاروان حسینیه‌ی ارشاد. در این سفر دانشجویان خارج از کشور با شریعتی ملاقات و درباره‌ی فلسطین و نهضتهای آزادی‌بخش با او مشورت کردند. سرانجام تصمیم گرفته شد برای کمک به فلسطین پول جمع‌آوری شود.

۱۳۴۹

دعوت از شریعتی برای شرکت در کنگره‌ی بین‌المللی مذهب و صلح در ژاپن و عدم موافقت رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد.

۱۳۴۹

با همکاری و تشویق دکتر شریعتی نمایش ابوذر در تالار رازی دانشگاه فردوسی مشهد اجرا و با استقبال فراوان مردم روبرو شد. متن این نمایش اقتباس از کتاب ابوذر غفاری خداپرست سوسیالیست، ترجمه و تألیف دکتر شریعتی، بود و به قلم رضا دانشور و با همکاری ایرج صغیری فراهم شده بود. کارگردان این نمایش داریوش ارجمند وبازیگر اصلی آن (در نقش ابوذر)، ایرج صغیری بود. نمایش ابوذر نخستین مذهبی در ایران بود.

۱۳۴۹

دومین سفر به حج و زیارت بیت‌الله الحرام با کاروان حسینیه‌ی ارشاد.

۱۳۵۰

به دستور ساواک درسهای شریعتی در دانشگاه در آستانه‌ی برگزاری جشنهای دو هزار و پانصد ساله‌ی شاهنشاهی تعطیل شد. پس از برگزاری‌ها جشن‌ها نیز از تدریس شریعتی در دانشگاه جلوگیری و او به بخش تحقیقات وزارت علوم و آموزش عالی منتقل شد. سپس حضور او در وزارت علوم نیز خطرناک دانسته شد و از او خواستند دیگر به محل کار نیاید و در خانه به تحقیق بپردازد.

۱۳۵۰

برای چندمین بار به ساواک احضار و از او خواسته شد شرح حالش را بنویسد.

۱۳۵۰

سفر به مصر برای دیدن اهرام سه‌گانه. (کتاب آری این چنین بود برادر رهاورد این سفر است.)

۱۳۵۰

تولد چهارمین فرزندش، مونا.

۱۳۵۰

سومین وآخرین سفر به حج و زیارت بیت‌الله الحرام با کاروان حسینیه‌ی ارشاد. شریعتی در این سفر به ایراد سخنرانی در کنگره‌ی اسلامی مکه دعوت شد، ولی سرانجام به اتهام شیعه‌ی غالی بودن از ایراد سخنرانی او ممانعت گردید.

۱۳۵۰

در پی اعدام چند تن از جوانان انقلابی، از جمله مسعود احمدزاده و مجید احمدزاده و امیرپرویز پویان، که شریعتی آنها را از نزدیک می‌شناخت، دو سخنرانی با عنوان شهادت و پس از شهادت، در حسینیه‌ی ارشاد و مسجد جامع نارمک ایراد کرد. در سخنرانی پس از شهادت اشاراتی به در خون تپیدن مبارزان و دعوت مردم به قیام شده است. پس از این سخنرانی تظاهراتی در اطراف مسجد صورت گفت و پلیس عده‌ای را دستگیر کرد و شریعتی هم متواری شد.

۱۳۵۱

نمایش ابوذر، با عنوان یک بار دیگر ابوذر، در حسینیه‌ی ارشاد اجرا و مانند قبل با استقبال فراوان مردم روبرو شد. چند دقیقه پیش از اجرای این نمایش فردی ناشناس به حسینیه‌ی ارشاد تلفن زد و گفت زیر سن نمایش بمب گذاشته شده است. آنگاه دکتر شریعتی پیش از اجرای نمایش به ایراد سخنرانی پرداخت و سخنان خود را چندان طول داد که اگر بمبی در زیر سن کار گذاشته شده باشد تنها او را از پا در آورد و به دیگران صدمه‌ای نرساند. پس از اجرای این نمایش مردم به خیابان ریختند و شعار الله‌اکبر و یا حسین و دیگر شعارهای مذهبی دادند. این نمایش را دهها هزار نفر دیدند و حتی عده‌ای از رادیو و تلویزیون برای ضبط آن به حسینیه‌ی ارشاد آمدند. اما دکتر شریعتی با آن مخالفت کرد و گفت ابوذر متعلق به ایمان ماست، راهی به تلویزیون شاهنشانی نباید داشته باشد.

۱۳۵۱

نمایش سربداران، به اهتمام گروه هنری حسینیه‌ی ارشاد، در یک شب در حسینیه‌ی ارشاد اجرا شد و ساواک از تکرار آن جلوگیری کرد.

۱۳۵۲-۱۳۵۱

مخالفت شخصیتهای واپسگرا با افکار و آثار شریعتی، چه از طریق نگارش کتاب و چه در سخنرانی‌های عمومی، بیش از پیش شدت یافت. واپسگراها چنین می‌نمودند که شریعتی فردی منحرف، اهل بدعت، منکر امامت و ولایت است و در حسینیه‌ی ارشاد دست بسته نماز می‌خوانند و شهادت به ولایت علی -ع- را از اذان و اقامه حذف کرده‌اند.

۱۳۵۱

سرانجام رژیم شاه تصمیم گرفت حسینیه‌ی ارشاد را تعطیل کند، بویژه این‌که از چندی پیش به مناسبت ماه رمضان در پاره‌ای از مساجد تهران تبلیغات وسیعی علیه شریعتی آغاز شده و زمینه‌ی مناسبی فراهم بود. بدین ترتیب پلیس به محاصره‌ی حسینیه‌ی ارشاد پرداخت و پس از درگیری با شاگردان و دانشجویان، عده‌ای را دستیگر و حسینیه‌ی ارشاد را تعطیل کرد.

۱۳۵۱

به اهتمام پاره‌ای از روشنفکران بازار و با حضور برخی از شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی مجلس جشنی در روز عید فطر برای بزرگداشت دکتر شریعتی تشکیل شد. در این مجلس یک جلد کتاب فاطمه، فاطمه است و سند و کلید یک دستگاه اتومبیل پیکان به او هدیه شد.

۱۳۵۲-۱۳۵۱

در پی تعطیلی حسینیه‌ی ارشاد، شریعتی از تور ساواک گریخت و از آبان ۱۳۵۱ تا تیر ۱۳۵۲ در خانه‌ی یکی از بستگانش در سر آسیاب دولاب در تهران مخفی شد.

۱۳۵۲

ساواک در یک روز به منزل شریعتی و پدرش در مشهد و منزل برادر همسرش در تهران، حمله کرد. در حمله به منزل شریعتی مقداری از کتابهای او را به یغما بردند و در حمله به منزل پدر و برادر همسر شریعتی آن دو را دستگیر کردند تا محل اختفای شریعتی را از طریق آن‌ها بیابند و یا آنها را گروگان بگیرند تا شریعتی خود را معرفی کند.

۱۳۵۲

اقامت خانواده‌اش در تهران.

۱۳۵۲

سرانجام دکتر شریعتی تنها چاره را در این دید که خود را معرفی کند. بدین ترتیب در مهر ماه خود را به مرکز ساواک تهران معرفی کرد و مدت هجده ماه در زندان بسر برد که پانزده ماه آن را در سلول انفرادی بود و سه ماه دیگر آن با کسی همسلول بود که رژیم او را برای کسب اطلاعات از شریعتی در سلول گماشته بود (بدین ترتیب دکتر شریعتی، روی هم رفته، پنج بار و به مدت دو سال و دو ماه بازداشت و زندانی شد. بازداشتگاه او در مشهد و ماکور، و زندان او در تهران و پاریس و خوی و رضائیه بود. همچنین وی، چنانکه گفته خواهد شد،همین مدت از عمر خود را، یعنی دوسال و دو ماه، از آغاز سال ۱۳۵۴ تا اردیبهشت ۱۳۵۶، تحت مراقبت و نظر ساواک بود. بیفزاییم که وی به مدت نه ماه، از آبان ۱۳۵۱ تا تیر ۱۳۵۲، مخفیانه زندگی می‌کرد. بنابراین شریعتی، به روی هم، پنج سال و یک ماه از عمر کوتاه خویش را در بازداشتگاه و مخفیانه و زندان و تحت مراقبت گذراند.).

۱۳۵۲

چند ماه پس از زندانی شدن، از دانشگاه بازنشسته شد. سابقه‌ی خدمت او بیست و یک سال بود.

۱۳۵۶-۱۳۵۳

کتابهای شریعتی از سوی رژیم شاه گمراه کننده و ممنوع دانسته شد و در پی آن از کتابخانه‌ها جمع‌آوری گردید. بعد از این (تا اواسط سال ۱۳۵۶)، به کتابهای او اجازه‌ی چاپ داده نمی‌شد و با نامهای مستعار علی علوی، علی سبزواری، علی سربداری، علی شریفی، علی مزینانی، علی زمانی، علی سبزواری‌زاده، شیخ علی اسلام‌دوست، محمدعلی آشنا، محمدعلی اثنی‌عشری، محمد عبدالخطیب مصری، م. رفیع‌الدین، شمع، احسان خراسانی، رضا پایدار، کمال‌الدین مصباح و...چاپ می‌شد.

۱۳۵۳

سرانجام استاد محمدتقی شریعتی، پس از تحمل یک سال زندان، تنها به جرم پدر دکتر شریعتی بودن! از زندان آزاد شد.

۱۳۵۳

در آخرین روزهای این سال از زندان آزاد شد. آزادی او به علت فعالیتهای دفاعی دوستان و شاگردانش در محافل بین‌المللی و تقاضای ژاک برک از شاه بود. ژاک برک، استاد دانشگاه سوربن، که شریعتی در پاریس شاگردش بود، با شاه در سویس، که برای گذراندن تعطیلات زمستانی رفته بود، ملاقات کرد و از او خواست که شریعتی از زندان آزاد شود.

۱۳۵۴

رژیم که از دستگیری و حبس شریعتی طرفی نبسته و نتیجه‌ای نگرفته بود، بر آن شد تا با او به طرز «علمی»! برخورد کند. بدین منظور کمیته‌ای به نام «شریعتی شناسی» درست کرد که در آن افرادی چون رضا عطارپور، معروف به حسین‌زاده، از مهره‌های برجسته و فعال ساواک، و تنی چند از محققان رژیم و زندانیان سیاسی بریده، عضو بودند. کار این کمیته مطالعه‌ی آثار شریعتی و شنیدن نوار سخنرانی‌های او برای جعل کتاب و نوار به نام شریعتی بود.

۱۳۵۴

رژیم شاه برای وانمود کردن همکاری شریعتی با رژیم و برای تحقق هدف کمیته‌ی شریعتی شناسی، که مخدوش کردن چهره‌ی او به طرز علمی! بود، یک سلسله از درسهای شریعتی را که پیشتر با عنوان انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین منتشر شده بود، با عنوان مجعول «مارکسیسم، ضد اسلام» در روزنامه‌ی کیهان به چاپ رساند. در پی این توطئه، شریعتی از طریق دکتر احمد صدر حاج سید جوادی به مسؤولان روزنامه‌ی کیهان اعتراض کرد و آنها عذر آوردند که تقصیری ندارند و ساواک این مقاله را فرستاده است. سرانجام با اعتراض انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا و افشاگری دوستان و شاگردان شریعتی این توطئه‌ی رژیم افشا و خنثی شد.

۱۳۵۶-۱۳۵۴

تحت مراقبت و نظر ساواک قرار داشت و امکان فعالیت و سخن گفتن و منتشر کردن کتابهایش از وی سلب شد. خود می‌گفت: نوع زندانم تغییر کرده و از زندانی دولتی به زندان خانه منتقل شده‌ام. در این مدت چند بار به ساواک احضار شد و یا مقامات بلند مرتبه‌ی ساواک به صورت سرزده به خانه‌اش می‌رفتند.

۱۳۵۵

پسرش را، که از نظر امنیتی به علت ارتباط با جوانان مبارز به مخاطره افتاده بود و ممکن بود در پرونده‌ی او هم تأثیر بگذارد، برای ادامه‌ی تحصیل به خارج از کشور فرستاد.

۱۳۵۶

به علت هجرتی که در پیش داشت از عضویت در هیئت مدیره‌ی صندوق خیره‌ی فاطمه‌ی زهرا در روستای کاهه استعفا خواست.

همچنین دو قطعه زمین را، که در آن روستا داشت، از طریق آن صندوق، به مردم آنجا واگذار کرد.

۱۳۵۶

بر آن شد، به هر گونه که شده است، از ایران هجرت کند. از این رو چون دانست که از کشور ممنوع الخروج است، سه راه را برای هجرت پیش‌بینی کرد: گرفتن دعوتنامه‌ای رسمی از مقامات دانشگاهی الجزایر برای تدریس در آنجا، خروج مخفیانه از مرز؛ گرفتن گذرنامه با نامی دیگر. هر سه راه به سعی دوستان شریعتی بررسی و، سرانجام، مشخص شد که همه‌ی پرونده‌های شریعتی به نام علی شریعتی یا علی شریعتی مزینانی است و نه علی مزینانی. حال آن که نام خانوادگی او، در اصل، و چنان که در شناسنامه‌اش بود، مزینانی است و نه شریعتی یا شریعتی مزینانی. بدین ترتیب شریعتی از راه سوم وارد عمل شد و با تدبیر ویژه‌ای به نام علی مزینانی گذرنامه گرفت.

۱۳۵۶

در ۲۶ اردیبهشت ماه به مقصد بلژیک هجرت خود را آغاز کرد. به هنگام توقف هواپیما در آتن، بدون هیچ برنامه‌ی قبلی و باحتمال قوی برای رعایت تدابیر امنیتی، از هواپیما پیاده شد و پس از یک روز با یک شبانه‌روز توقف در آتن با هواپیمای دیگری به بلژیک رفت. سپس دو یا سه روز در بروکسل توقف کرد و از آنجا به انگستان رفت تا از همسر و فرزندانش، که قصد پیوستن به او را داشتند، استقابل کند. در این مدت چند روز به فرانسه رفت و سپس در شب ۲۶ خرداد به انگلستان برگشت و منتظر خانواده‌اش ماند که قرار بود ۲۸ خرداد از تهران به مقصد انگلستان هجرت کنند.

۱۳۵۶

سه روز پس از هجرت شریعتی از کشور ساواک از غیبت او مطلع شد و سخت به تکاپو و تلاش افتاد تا شاید او را بیابد. سرانجام ساواک در اواسط خرداد ماه کشف کرد که شریعتی با گذرنامه‌ی علی مزینانی از کشور خارج شده است. از این رو ساواک برای وادار کردن شریعتی به بازگشت و یا امتیاز گرفتن از او، از خروج همسرش جلوگیری کرد.

در روز ۲۸ خرداد همسر و فرزندان شریعتی به قصد خروج از کشور روانه‌ی فرودگاه شدند. در آنجا اعلام شد که خانم شریعت رضوی (همسر شریعتی)، ممنوع الخروج است. بدین ترتیب وی با فرزند خردسالش (مونا)، در ایران ماندند و دو فرزند نوجوانش (سوسن و سارا)، به مقصد انگلستان و پیوستن به شریعتی از ایران خارج شدند.

۱۳۵۶

در ۲۸ خرداد دو فرزند شریعتی به لندن رسیدند و شریعتی در فرودگاه به استقبال آنها شتافت و از آنجا به محل اقامتشان رفتند. ساعت هشت صبح یکشنبه ۲۹ خرداد پیکر دکتر شریعتی را در آستانه‌ی در ورودی اتاق، که پنجره‌اش باز شده بود، به پشت افتاده و در حالی که بینی‌اش سیاه شده و باد کرده بود افتاده و بی‌جان یافتند.

۱۳۵۶

سرانجام روزنامه‌های اطلاعات و کیهان پس از چند روز سکوت درباره‌ی درگذشت دکتر شریعتی، در سال ۳۱ خرداد ماه اعلام کردند: مرحوم دکتر علی شریعتی که برای درمان ناراحتی چشم و کسالت قلبی خود به انگلستان رفته بود در آن جا بر اثر سکته‌ی قلبی درگذشت. همچنین در روزنامه‌ی کیهان دوم تیر ماه آمده بود: دکتر شریعتی از مدتی قبل از بیماری قلبی در رنج بود و سرانجام در ۵۶/۳/۲۹ بر اثر آخرین حمله‌ی قلبی بدرود حیات گفت. حال آنکه شریعتی در سراسر عمر خود حتی یک بار هم به پزشک قلب رجوع نکرده بود. او نه برای «کسالت قلبی» خود به انگلستان رفته بود و نه از «مدتی قبل» بیماری قلبی داشت. شریعتی پس از آزادی از آخرین زندان، به اصرار برخی از دوستانش، که از سیگار کشیدن او نگران بودند، نواری از ضربان قلب او توسط دکتر محمود فرهودی، که اینک گواه هستند، برداشته شد. نتیجه‌ی کاردیوگرافی رفع هر گونه نگرانی کرد و نشان داد که شریعتی

از ناحیه‌ی قلب کاملا سالم است.

۱۳۵۶

گروهی از اعضای ساواک، به سرپرستی یک افسر امنیتی، برای تصاحب پیکر شریعتی و انتقال آن به ایران، وارد لندن شدند. نقشه‌ی رژیم شاه این بود که پیکر شریعتی را در برنامه‌ای «دولتی» و با حضور مقامات رسمی کشور به ایران حمل کنند و با برگزاری مجلس بزرگداشت او و احترام صوری، خود را بی‌گناه نشان دهند. سرانجام به همت خانواده و دوستان شریعتی و دانشجویان خارج از کشور و اعضای نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، کلیه‌ی نقشه‌های رژیم نقش بر آب شد و وکیل احسان شریعتی از دولت انگلیس خواست پیکر پدرش به مأموران ایران تحویل داده نشود.

۱۳۵۶

پیکر شریعتی در بعدازظهر جمعه سوم تیر ماه، با مشارکت صادق قطب‌زاده، عبالکریم سروش و کمال خرازی، غسل داده و کفن شد. آنگاه امام جماعت مسجد هامبورگ، حجت‌الاسلام محمد مجتهد شبستری، و تنی چند از دوستان شریعتی، بر پیکر او نماز گزاردند.

۱۳۵۶

خانواده و دوستان شریعتی، پس از گفتگوهای فراوان، بر آن شدند پیکر شریعتی را در زینبیه دفن کنند. بدین ترتیب در روز یکشنبه، پنجم تیر، پیکر شریعتی از لندن به دمشق منتقل شد. در آنجا امام موسی صدر، دوستان شریعتی و بزرگان سوری و لبنانی و فلسطینی بر پیکر او بار دیگر نماز گزادند و پس از طواف در حرم حضرت زینب - س - در کنار آن حضرت به خاک سپردند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

شریعتی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محسن شریعتی : مسئول واحد عقیدتی سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بانه سال ۱۳۴۰ در خانواده ای زحمتکش، متدیّن و معتقد فرزندی متولد گردید که نام او را محسن گذاشتند .تولد او همزمان دهم ماه مبارک رمضان .در شهرستان اراک متولد و قبل از ورود به دبستان در کلاس های مکتب شرکت و قرآن را فرا گرفت.

دوران دبستان و راهنمایی را در همین شهر به پایان رساند . ضمن تحصیل در کلاس هایی که تشکیل می شد ,سعی زیادی داشت از پدر بزرگ مادری اش که متولی یکی از امامزاده های اطراف اراک بود ,در جهت رشد وتعالی خود ,استفاده ببرد.

با علاقه ای که به اهل بیت (ع) داشت ,در دوران تحصیلات راهنمایی با دوستان و رفقای خود که آنها نیز به شهادت رسیده اند در امام زاده فعالیت و کوشش به سزایی داشتند.

وقتی به سن نوجوانی رسید ضمن کمک به بچه های همسن خود در درسشان ,به آنها قرآن یاد می داد و با تشکیل کلاس ها و تجمعات دیگر آنان را با مسائل مذهبی آشنا می کرد.

در مبارزات انقلابی مردم با حکومت شاه مستبد از پیشگامان این میدان سخت و طاقت فر سا بود در حالی که در آن زمان تازه سنین نوجوانی را پشت سر گذاشته و به سن جوانی رسیده بود .

درآغاز و تداوم اعتصابات دانش آموزی که در پانزدهم مهرماه ۱۳۵۷ به اوج خود رسیده بود ,نقش فعالی ایفا کرد و در شناسایی و

انهدام مراکز فساد در شهر اراک فعالانه شرکت داشت. دوران تحصیل او در دبیرستان همزمان با پیروزی انقلاب پر شکوه اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) بود .

پس از پیروزی انقلاب و بازگشایی مدارس او به عنوان یکی از اعضای محکم و استوار انجمن اسلامی دبیرستان شهید مطهری در روشنگری دانش آموزان و مبارزه با عوامل فریب خورده گروهک های ضد انقلاب و منافق ,نقشی به سزا داشت و در این سنگر نیز فعالیتی چشمگیری از خود به یادگار گذاشت.

هیچ گاه احساس خستگی نمی کرد . روز به روز با شور و عشق بیشتری در راه تثبیت واعتلای انقلاب اسلامی تلاش می کرد .

از اولین روزهای تشکیل سپاه به عنوان عضو سپاه لباس مقدس پاسداری از دین را به تن نمود و در این زمینه فعالیتهای زیادی انجام داد.

با شروع جنگ تحمیلی چندین بار به جبهه های جنوب و غرب رفت.او در کنار دیگر رزمندگان عزیز جنگید و در موقع فراغت از جنگ با تشکیل کلاس های عقیدتی و آموزش فنون نظامی در رشد و پیشرفت علمی رزمندگان تلاش می کرد ,وقتی در پشت جبهه بود این نوع فعالیتها را در پایگاه های بسیج ومساجد انجام می داد. کم حرف و خوش برخورد بود، به پیروی او ائمه معصومین علیهم السلام و رهبر عظیم الشان انقلاب به مصداق آیه کریمه «اشداء علی الکفار و رحماء بینهم»، با مردم خیلی رئوف و مهربان و با دشمنان انقلاب در زیر هر شعار و پوششی به شدت عمل می کرد.

محسن به نماز جماعت اهمیت زیادی می داد تا آن جا که هر موقع صدای اذان شنیده می شد هرکاری که داشت رها می کرد و فقط به نزدیک ترین مسجد خود را می رساند و در جماعت حضور می یافت.

از خصوصیات دیگر او عشقی بود که به امام خمینی و دیگر علمائی که حامی انقلاب و اسلام راستین ,بودند ,داشت.

معتقد بود , خداوند او را غرق احسان ها و نعمت های خود فرموده , در برابر مسائل خود را مسئول می دانست و امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نمی کرد .به فکر مادیّات نبود، امید و توکلش به خدای متعال بود وهمواره آیه ی شریفه ی" الا بذکر الله تطمئن القلوب"را در نظر داشت.

سعی در انجام مستحبات و ترک مکروهات می نمود و همیشه ذکر یا الله بر لبانش جاری بود .

یکی از همرزمانش می گوید:

همیشه در گوشه ای از اتاق سجاده اش پهن بود . شب شهادتش بود که تا دیروقت بر سجاده به خاک بندگی افتاده بود ,شاید آن شب یعنی شب بیست و پنجم ماه مبارك رمضان نخوابید، از شهادتش آگاه بود چون شب شهادت ,هنگام غروب ,خود را در ملافه ای سفید پیچانده و به مدت ۲۰ دقیقه رو به قبله در وسط اتاق خوابید.

همیشه می گفت:

دعا کنید که خدا اخلاص و ایمان و عمل عنایت کند.

خدایا شکر که ما را مورد عنایت و لطف خود قرار دادی تا در این برهه زمانی در زیر سایه ولایت فقیه زندگی کنیم .

مسئولیت آموزش عقیدتی نیروهای بسیج را عهده دار بود .به کارش عشق می ورزید و مأموریت های زیادی در طی فعالیت و کارش به نحو احسن انجام داد.

اصرار داشت همیشه در جبهه باشد اما به دلیل نیاز به کادر آموزشی، سپاه چنین اجازه ای به او نمی داد.

با اصرار زیاد و پیگیری های مستمر در دی ماه سال ۱۳۶۲ مأموریت شش ماهه ای را برای فعالیت در سپاه بانه به او دادند. او محور فعالیتش را در بانه ,تشکیل کلاس های عقیدتی، سیاسی و نظامی برای رزمندگان اسلام گذاشت .

محسن علاوه بر مسئولیت آموزشی سپاه بانه در عملیات پاکسازی مناطقی که ضد انقلاب حضور داشت و اقدامات خرابکاری بر

علیه مردم انجام می داد نیز شرکت می کرد.

روز پانزدهم خرداد ۱۳۶۳ در راهپیمایی مردم بانه که به مناسبت قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲مقارت با پنجم رمضان المبارك انجام شده بود و در بمباران ناجوانمردانه هواپیماهای عراقی به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراك ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

شریف الحسینی، حمیدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمیدرضا شریف الحسینی : فرمانده مهندسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در استان «خراسان»

آخرین نفر را که از کلاس بیرون کرد ،در کلاس ها را قفل زد و با پارو تا جلوی در حیاط ،برف ها را که تا زانویش می رسید ،پاك کرد و از مدرسه زد بیرون .هوا گرگ و میش بود .نگاه کرد به آسمان . پر بود از ابرهای تیره و برف آلود .

چند لحظه ای در مدرسه ایستاد و بعد راه افتاد طرف خانه که خیلی هم دور نبود .روستای رادکان در سکوت زمستانی سیاه به نظر می رسید .هیچ کس ،جز چند سگ ولگرد ،دیده نمی شد .سگ ها با دیدنش شروع کردند به پارس کردن . پوشه زیر بغلش را با لا ی سر برد .سگ ها از صدا افتادند .

زبان بسته ها ،حتما گرسنه اند .کاش می توانستم چیزی جلوشان پرت کنم .زمستان هم عجب مکافاتی دار د .

فکر می کرد به شهر و دانشسرایی که از آن فارغ التحصیل بود .

شهر کجا و روستا کجا .چند سال باید از این روستا به آن روستا بروم .

شانه با لا انداخت .عاشق شغلش بود .طاهره هم از آن زندگی راضی بود .به یاد طاهره و بچه ای که در راه بود ،افتاد .پا تند کرد مامای پیر روستا ،گفته بود زنش پا به ماه است و باید مواظب باشد .یکهودلشوره گرفت .

خدا کند موقع زایمان زیاد اذیت نشود .خیلی نگران هستم .برای چه ،خودم هم نمی دانم .کاش برده بودمش خانه پدرش .آنجا امن تر از این روستا ی دور افتاده است .

به در خانه رسید .برف ریز ریز شروع کرد به باریدن .دست کشید به کلاهش .خیس بود .از دانه های ریز برف .در را آهسته باز کرد .لامپ ،نور زرد رنگش را پر کرده بود تو اتاق .قاب پنجره از نور لامپ های پایه بلند ،طلایی رنگ شده بود .بلند طاهره را صدا زد .جوابی نگرفت .

حتما خوابید ه

در را آهسته باز کرد .باد و برف جلو تر از خودش داخل اتاق شد .چشم چرخاند تو چهار دیواری .

طاهره از سرما مچاله شده بود تو خودش .رفت بالای سرش .درد تو چشم های زن موج می زد .پیشانی اش پر شده بود از دانه های درشت عرق سرد .

موقعش است ؟

زن فقط سر تکان داد و لبهای بی رنگش را جنباند .

سر چرخاند طرف والور که گوشه اتاق در حال پت پت بود .دوید بیرون و گالن آهنی نفت را آورد .بوی نفت ،پر شد تو اتاق نگاه

کرد به طاهره .همچنان می لرزید .

من می روم دنبال ما ما .سعی کن آرام باشی .زودی بر می گردم .

هنوز ساعتی نگذشته بود که با صدای ما ما ،برف های روی شانه و کلاهش را تکاند و دوید طرفش .

مبارک باشد ...بچه پسر است .زنت هم سالم است .برو پیش شان .

بچه را آهسته از کنار طاهره که با چشمان براق نگاهش می کرد ،بر داشت .لاغر بود و ضعیف .زیر گوشش اذان داد و اسم گذاشت .

«حمید رضا شریف الحسینی» در دوازدهم دی ۱۳۳۵ در «مشهد »متولد شد .دوران ابتدایی را در دبستان« شیخ الرئیس»: ،«نهم آبان» و «خطا طان» گذراند .دو سال پنجم و ششم را تحت معلمی و مدیریت پدر سپری کرد .شروع دوران متوسطه ،همراه با شروع فعالیت های مذهبی ،اعتقادی و انسانی او به شمار می رود .همگام با اولین کلاس دبیرستان ،کمک های آموزشی و اسلامی خویش را به بچه های بی سر پرست درموسسه ی« محبان الرضا» آغاز کرد . این گام تا آخرین روزهای زندگی اش ادامه داشت .او اولین روز عید و جمعه ها و حتی کوچکترین فرصتش را با آن ها گذراند و آنها را بهترین دوست خود می دانست .

در سال ۱۳۵۴ ،ششمین سال دبیرستان را با موفقیت گذراند .با قبول شدن در کنکور ،هم در دانشکده مهندسی و هم در کنکور اعزام خارج ماندن در ایران را ترجیح دادند .وارد دانشکده «مهندسی »در« مشهد»و دررشته «راه و ساختمان» شد .پس از سه سال تحصیل ،در سال ۱۳۵۷ همراه تعدادی از دوستانش ،از طرف دانشکده به «ارومیه» رفت .پس از دو ماه از دوستانش جدا و به تنهایی به «مرند» فرستاده شد .او خاطرات تلخی از دوران کار آموزی داشت .تنها بودن در میان گروهی از مهندسان شیفته ی غرب او را آزاد می داد .

با شروع انقلاب ،کار آموزی را رها کرد و به« مشهد» باز گشت .در زمان انقلاب ،همکاری گسترده ای با انجمن اسلامی دانشکده مهندسی داشت .منسجم کردن دانشجویان ،چاپ اعلامیه های امام ،نوشتن شعار در نیمه های شب در خیابانها و شرکت در راهپیمایی ها گوشه ای از فعالیت های او را تشکیل می داد .

پس از پیروزی انقلاب ،در دی ماه سال ۱۳۵۸ ازدواج کرد که حاصل آن دو پسر به نام های« محمد» و «میلاد» است که «میلاد» بعد از شهادت پدر به دنیا آمد .

در این زمان ،انقلاب فرهنگی به خاطر دگر گون کردن نظام فرهنگی حاکم بر دانشگاه ها اجرا شد که او در جلسات مستمر آن شرکت کرد .

در سال ۱۳۶۰ به خاطر این که از سالها پیش همکازی زیادی با مسجد «فلسطین» داشت ،انجمن اسلامی را تشکیل داد و کتابخانه را به وسیله کتابهای خودش راه اندازی کرد . در این زمان ،کمیته عمران ،یک هیات تصمیم گیری به نام هیات هفت نفره انتخاب کرد که او یکی از اعضای آن بود .

دانشجویان پس از مشاهده ی کوشش صادقانه و اخلاص واقعی این فداکار ،او را به عنوان نماینده خود در هسته آموزشی انتخاب کردند .بعد ها طرح های زیادی از جمله چگونگی تحقیقات در سطح کشو.ر ،استخدام و تربیت مدرس ،چگونگی آموزش به دانشجویان را ارائه داد .

او مسئول اداره زمین شهری «مشهد» شد و با مفاسد زیادی مبارزه کرد و برای مستضعفان خانه و زمین مهیا کرد . در سال ۱۳۶۱ به استخدام سپاه در آمد .در سال ۱۳۶۲ به دنبال اتمام ماموریت در داره ی زمین شهری ،در دفتر مهندسی سپاه در رابطه با مسئولیت قبلی اش ،گرفتن زمین برای پایگاه ها و ادارات سپاه در شهرستان های استان خراسان بود .

در سال ۱۳۶۳ که عملیات «میمک» ،«عاشورا» و« بـدر» انجام شد ،تدارکات و آماده سازی راه ها و تنظیم و تقسیم کار بین نیروهای واحد مهندسی را قبل از عملیات انجام داد .

در سال ۱۳۶۳ با مسئولیت جدید ،به عنوان مسئول دفتر مهندسی منطقه استان خراسان و سمنان و مازندران مشغول کار شد .در همان زمان ،تشکیلات مهندسی چندین قرار گاه در جبهه زیر نظر او کار می کردند .او چند روز مانده به هر عملیات خود را به جبهه می رساند .

درسال ۱۳۶۴ برای شرکت در عملیات «ظفر یک» ،«ظفر دو» ،« قدس »و« والفجر هشت» خود را به جبهه رساند .چند هفته قبل از عملیات «کربلای ۴ »،در جلسه تعدادی از مهندسین در دفتی مهندسی ،صریحا گفت که این آخرین جلسه ماست و پس از این همچنان برای اسلام خدمت کنید .

بعد از جلسه ،تنها عازم« اهواز» شد .در« اهواز» اسکله هایی آماده شد ..جلساتی با مسئولین قرار گاه ها ،پدافند و مهندسی یگاه ها بر گزار و استحکامات و تدارکات نیروی خودی بررسی کرد .او چندین پل را ترمیم و چند نقشه را برایب شروع عملیات «کربلای ۴» تهیه کرد و محل سنگر ها و خاکریز ها را روی نقشه مشخص کرد .

پس از مستقر شدن نیروی مهندسی در خطوط عملیاتی خود نیز در سنگر قرار گاه مستقر شد .

پس از شرکت در جلساتی در قرار گاه خاتم الانبیاء(ص) با حضور« آیت الله هاشمی رفسنجانی» و فرمانده سپاه آماده انجام کارهای دیگری برای عملیات« کربلای ۵ »شد . او چندین بار بیمارستان صحرایی از جمله بیمارستانهای« امام رضا(ع)» ،«شهید بهشتی» و «خاتم الانبیاء(ص)» را ساخت .

نیمه شب ۲۱ دی ۱۳۶۵ فرا رسید .او تا صبح در خط مقدم به سر می برد .پس از نماز شب ، آخرین نماز صبح را هم خواند و با یک تویوتا برای دیدار از کارهای جهاد سازندگی ،تنهایی به راه افتاد .دو نفر از مهندسین همکارش ، خواستند که با او بروند .ولی قبول نکرد .در جاده ای که گلوله و بمب و خمپاره بر سر آن می بارید ،به راهش ادامه داد و قبل از طلوع خورشید ،با اصابت بمب خوشه ای هواپیماهای عراقی به ماشین دعوت پروردگار را لبیک گفت .

منابع زندگینامه" :خاطرات دور"نوشته ی داود بختیاری دانشور،نشر ستاره ها-۱۳۸۵

شریف امامی، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۹ در تهران متولد شد. پدرش حاج محمدحسن نظام‌العلماء معروف به آقاشریف در دستگاه امام جمعه تهران (سیدمحمد امامی) سمت پیشکاری داشت. شریف امامی پس از انجام تحصیلات مقدماتی و ابتدائی وارد مدرسه‌ی ایران و آلمان شد و دوره‌ی هشت ساله‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان داد. زبانهای آلمانی و فرانسه و انگلیسی را فراگرفت و به استخدام در وزارت طرق و شوارع درآمد. در ۱۳۱۲ به توصیه‌ی امام جمعه‌ی تهران، او را برای ادامه‌ی تحصیل جزء محصلین دولتی به آلمان اعزام داشتند و در قسمت راه‌آهن مشغول کارآموزی شد. چند سالی در آلمان در کارخانجات مشغول تمرین و تحصیل بود، بعد با استفاده از یک بورس دولتی به سوئد اعزام شد و دو سالی نیز در آن کشور اشتغال به کار و تحصیل داشت. قبل از آغاز جنگ بین‌المللی دوم وارد تهران شد و در راه‌آهن مشغول گردید. ابتدا معلم کلاس تعلیم لکوموتیو بود، بعد به معاونت و ریاست اداره‌ی جریه‌ی راه‌آهن منصوب شد. پس از خروج آلمانها از ایران و خالی ماندن پستهای حساس راه‌آهن، شریف‌امامی رئیس اداره‌ی جریه‌ی راه‌آهن تهران گردید

و چندی بعد به معاونت فنی بنگاه راه‌آهن دولتی ایران منصوب شد. در ۱۳۲۲ وی در زمره‌ی افرادی بود که به جرم ژرمانوفیلی از طرف نیروی نظامی متفقین دستگیر و در اراک زندانی شد و قریب یک سال در زندان به سر برد. پس از آزادی از زندان مدتی بیکار ماند تا در ۱۳۲۵ در کابینه‌ی احمد قوام به توصیه و تلاش احمد آرامش شوهر خواهرش که همه‌کاره‌ی قوام‌السلطنه و حزب دموکرات ایران بود، به ریاست بنگاه مستقل آبیاری برگزیده شد و چند سالی در آن بنگاه فعالیت داشت. همین سمت باعث شد در محافل سیاسی ایران رفت‌وآمدی پیدا کند و پشتوانه‌ی سیاسی برای خود تدارک ببیند. در ۱۳۲۸ با سپهبد رزم‌آرا که سودای نخست‌وزیری داشت، آشنا و نزدیک شد و در خفا جلساتی با هم داشتند تا اینکه در تیرماه ۱۳۲۹ رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید و در کابینه‌ی خود، او را به معاونت وزارت راه تعیین کرد. قریب سه ماه در سمت معاونت، مسئول وزارت راه بود که رزم‌آرا در ترمیم کابینه، او را به سمت وزیر راه معرفی کرد و تا اسفند ۱۳۲۹ که رزم‌آرا به قتل رسید، وزیر راه بود.

در ۱۳۳۰ دکتر مصدق به توصیه‌ی دکتر عبدالله معظمی، او را به عضویت شورای عالی سازمان برنامه منصوب کرد ولی شغل اجرائی به او نداد و او درصدد برآمد با نخست‌وزیر آتی نزدیک شود. از اینرو با زاهدی نزدیک شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد، از طرف زاهدی مدیرعامل سازمان برنامه گردید. دو ماهی در آن سمت بود تا اینکه جای خود را به پناهی داد و خود در راس شورای عالی سازمان برنامه قرار گرفت. در انتخابات ۱۳۳۲ کاندیدای مجلس سنا شد و از تهران انتخاب گردید و در مجلس سنا هنگام طرح قرارداد نفت با کنسرسیوم، جزء مخالفین بود و نطق کوتاهی در مخالفت با آن قرارداد ایراد کرد که مورد تغیر و تنبیه سپهبد زاهدی قرار گرفت. در ۱۳۳۶ در کابینه‌ی دکتر منوچهر اقبال، به سمت وزیر صنایع و معادن معرفی شد. پس از چندی نیابت نخست‌وزیری هم به او واگذار گردید.

دولت دکتر اقبال در شهریور ۱۳۳۹ در اثر فساد در انتخابات و انحلال مجلس، سقوط کرد و به جای وی شریف امامی به ریاست دولت تعیین گردید و از حوادث دوران نخست‌وزیری او، یکی بهبود روابط ایران و شوروی و قطع حملات رادیوئی مسکو بود و دیگر تجدید انتخابات دوره‌ی بیستم. دولت شریف‌امامی انتخابات دوره‌ی بیستم را تجدید کرد و در اسفندماه ۱۳۳۹ مجلس افتتاح شد. در انتخابات زمستانی دوره‌ی بیستم، چند کرسی به منفردین انتخابات تعلق گرفت. در نتیجه اللهیار صالح، ارسلان خلعتبری، جعفر بهبهانی، مهندس مقدم مراغه‌ای و محمد عبدالله گرجی به مجلس راه یافتند. اولین کسی که در آن مجلس افشاگری کرد، احمد آرامش وزیر مشاور و مدیرعامل سازمان برنامه بود که از اعمال ابتهاج مدیرعامل پیشین سازمان برنامه پرده برداشت و آمریکائی‌ها را متهم به سوءاستفاده در مقاطعه‌کاریها نمود. صالح نیز با اعتبارنامه‌ی آقاجمال اخوی وکیل اول تهران و رئیس انجمن نظارت انتخابات تابستانی، مخالفت نمود و مجلس را شایسته برای ادامه‌ی کار ندانست.

در دولت شریف امامی، فرهنگیان به علت کمی حقوق دست به اعتصاب زدند و در جلوی بهارستان اجتماع نموده و خواسته‌های خودشان را عنوان نمودند. به دستور دولت، پلیس به روی آنها آتش گشود و در نتیجه یک فرهنگی به نام خانعلی مقتول شد و دو تن از نمایندگان (خلعتبری و بهبهانی) دولت را به علت اهمال در کار فرهنگیان استیضاح کردند. شریف‌امامی هنگام پاسخ به استیضاح، با چند تن از نمایندگان به مشاجره پرداخت و در نتیجه رئیس مجلس او را از تریبون پائین کشید و او نیز نزد شاه رفته، استعفای خود و کابینه را تسلیم نمود و با این ترتیب دوران ۸ ماهه‌ی نخست‌وزیر پرآشوب او خاتمه یافت.

شریف امامی چندی بیکار ماند. در ۱۳۴۱ که امیر اسدالله علم به نخست‌وزیری رسید، شغل سابق خود را که نیابت تولیت بنیاد پهلوی بود، به او سپرد و در این سمت توانست خود را بیشتر و بهتر به شاه معرفی کند.

در انتخابات ۱۳۴۲ کاندیدای سنا از تهران و سناتور اول تهران شد و در انتخابات هیئت رئیسه به ریاست مجلس سنا انتخاب گردید و ریاست مجلس شورای ملی نیز با نظر و صوابدید او انتخاب شد و در حقیقت او ریاست قوه‌ی مقننه را بر عهده داشت. ضمیمه‌ی مشاغل اصلی خود کرد، مانند ریاست هیئت مدیره‌ی بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران، ریاست اتاق صنایع و معادن و

بازرگـانی، ریـاست کانون مهندسـین، عضویت هیئت امناء ۷ دانشـگاه. در چنـد شـرکت سـهام زیـادی به دست آورد. با چنـد تن از منسوبین خود در کرج دامداری ایجاد کرد و با بهاءالدین کهبد سـرمایه‌دار معروف، به شـهرک‌سازی و آپارتمان‌فروشـی پرداخت و یکی از ثروتمندان درجه اول ایران شد.

در شـهریور ماه ۱۳۵۷ جمشـید آموزگـار در مقابـل حوادث تنـد و شدیـد انقلابی مردم، تاب مقاومت نیاورد و پس از سـیزده ماه از زمامـداری کنـاره گیری کرد. شـاه برای رفـع بحران و جلوگیری از انقلاب، متوسـل به ذخیره‌ی ملی ایران! شـد و نخست‌وزیری را با اختیـارات به او سپرد. شـریف امـامی با ایراد چنـد نطق و اعلامیه، از ملت خواست تا بپا خیزنـد! و خود را وابسته به خانـدان روحانی دانست. ولی ترفنـدهای او به هیـچ وجه نگرفت و طبعا آشـفتگی کشور چنـد برابر شـد. در روز هفدهم شـهریور ماه در تهران و چند جای دیگر حکومت نظامی اعلام کرد و در شـرق تهران و میـدان ژاله مردم بی‌خبر را به گلوله بست و عـده‌ی زیادی از مردم کشـته شدنـد. تغییر اسـتانداران، برکنـاری وزیر دربار و دادن امتیاز به کارمنـدان و آزاد گذاشـتن رادیو و تلویزیون و مطبوعات برای بیان و نشـر حقایق، هیچ کدام کوچکترین تغییری در خواسته‌ی مردم نکرد و کارهای نمایشی او بیشتر به انقلاب دامن زد و سرانجام در ۱۴ آبان‌ماه ۱۳۵۷ از نخست‌وزیری خود را کنار برکشید و سرانجام در نیمه‌ی دوم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ تهران را ترک کرد.

شریف امـامی در جوانی وارد لژ فراماسونی شـد. تـدریجا مراحل ترقی را در آنجا پیمود و پس از کودتای ۱۳۳۲ رئیس لژ فراماسون آلمانی گردید و در سال ۱۳۴۱ لژهای آلمانی و انگلیسـی و فرانسوی منحل گردید و یک لژ واحد به وجود آمد و شریف امامی در راس آن قرار گرفت و با این ترتیب رئیس فرماسونهای ایران شد.

شریف‌امـامی در میانسـالی بـا خـانواده‌ی معظمی ازدواج کرد و صـاحب دو دختـر و یـک پسـر شـد. روی هـم رفتـه مردی زرنـگ، بنـدوبست‌چی، مایـد، هـوچی و وقیـح بود. به جمع‌آوری مـال و منـال حرص و ولع زیـادی داشت. به همـان انـدازه که به جمع مـال حریص بود، در خرج و بذل و بخشـش از مال خود خست و ضـعف داشت. غالب صاحبان صنایع ایران به نحوی از انحاء، خود را به او نزدیـک می‌نمودنـد تا بتواننـد از مواهب دولتی اسـتفاده کننـد. عنـداللزوم از گرفتن هـدیه و پورسانت نیز رویگردان نبود. در سال ۱۳۷۸ در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شریف برهانزهی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمـد شـریف برهانزهی متولد ۱۳۲۰ ش دارای دکـترای رشـته گیـاه پزشـکی عضویت هیئت علمی دانشـگاه وست مینیسـتر با درجـه دانشـیار می باشـد. وی دارای تحقیقـات وآثـار پیرامـون گیـاه پزشـکی و کشـاورزی می باشـد.گروه : کشاورزیرشـته : گیـاه پزشکیتحصـیلات رسـمی و حرفه ای : دکتر محمد شـریف برهانزهی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشـته کشاورزی از دانشگاه تهران ودکترای گیاه پزشکی از دانشگاه کالیفرنیا میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر محمد شریف برهانزهی بوده است.فعالیتهای ضـمن تحصـیل : دکتر محمد شریف برهانزهی د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصـی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر محمـد شـریف برهانزهی پس از اخـذ مـدرک دکتری در رشـته گیاه پزشکی به عضویت هیئت علمی گروه کشاورزی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه وست مینیستر درآمد. وی هم اکنون

با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر محمد شریف برهانزهی عضوهیئت علمی و دانشیار گروه گیاه پزشکی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه وست مینیستر است.فعالیتهای آموزشی : دکتر محمد شریف برهانزهی سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشگاه وست مینیستر به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر محمد شریف برهانزهی در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری تخصصی ،پژوهشی و عمیق می پردازد.آرا و گرایشهای خاص : دکتر محمد شریف برهانزهی از جمله گیاه پزشکان و گیاه شناسانی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی درباره گیاه پزشکی و کشاورزی علمی نوین دارد. آثار : گیاه پزشکی و کشاورزی منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

شریف قنوتی، محمدحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروه الله اکبرواولین شهید روحانی دفاع مقدس

شیخ محمدحسن شریف قنوتی ، که بعدها به ویژه در روزهای آغازین جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به « شیخ شریف » شهرت یافت ، در ۳ تیر ۱۳۱۳ در روستای قصبه ، از توابع اروندرود آبادان ، در خانواده ای روحانی و متدین چشم به جهان گشود . در دوران کودکی به کسب علوم و معارف دینی روی آورد و مقدمات اسلام را نزد عمویش ، عبدالستار اسلامی ، سپس عبدالرسول قائمی در آبادان فراگرفت . در ۱۳۳۷ ش با توجه به رونق علمی حوزه علمیه بروجرد دوره سطح و بخشی از خارج را به پایان رساند ، سپس برای تکمیل تحصیلات حوزوی وارد حوزه علمیه قم شد و محضر درس آیت الله سید محمدرضا گلپایگانی و نیز امام خمینی (س) ، را درک کرد و تا مرتبه اجتهاد پیش رفت .

وی مبارزات سیاسی خود را از زمان فعالیت فدائیان اسلام آغاز نمود و همکاری های اندکی با آن گروه ، به ویژه شهید سید مجتبی میرلوحی (نواب صفوی) داشت . او در کنار مبارزات سیاسی فعالیت های اجتماعی را نیز ادامه داد و در ۱۳۳۷ ش پس از اتمام درس خارج در محضر آیت الله گلپایگانی ، از سوی ایشان برای امور تبلیغ به سرنجلک و سپس اردکان فارس اعزام گردید . او چندین سال در روستاها و بخش های اردکان فارس به تبلیغ و ترویج احکام اسلامی پرداخت و در کنار آن فعالیت های اجتماعی زیادی انجام داد و در روستاها برای مردم مسجد ، حمام و دبستان ساخت و در رفع برخی از مشکلات آنان کوشید . او به منظور کمک به معیشت خانواده های فقیر صنعت قالیبافی را با ایجاد دارهای قالی در منازل توسعه داد . همین اقدامات سبب شده بود که وی محبوبیت و مقبولیت خاصی در میان مردم آن سامان بیابد . شریف قنوتی برای مردم اردکان فارس و حومه مصلحی خیراندیش ، معلمی آگاه ، مبلغی متقی ، عالمی دلسوز و مرجعی برای حل مشکلات و نیز شریک غم ها و شادی های آنان بود .

از اقدامات مفید و خیرخواهانه شریف قنوتی در اردکان فارس ، تشکیل و تأسیس چند مسجد ، مهدیه ، حوزه علمیه و صندوق قرض الحسنه بود .

با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی در ۱۳۴۲ ش ، فعالیت های سیاسی شریف قنوتی شدت بیشتری یافت . او با وجود جو خفقان حاکم در زمان پهلوی ، در مساجد به سخنرانی و افشاگری می پرداخت و آشکارا به دفاع از امام خمینی پرداخته و اعلامیه ها و رساله ایشان را با یاری دیگر همرزمانش در بین مردم توزیع می کرد . شب ها در منزل عده ای از انقلابیون جلسات مخفی تشکیل می دادند و به گفتگو و مباحثه پیرامون اسلام به ویژه قرآن می پرداختند . عمده ترین تلاش او در منطقه فارس به ویژه

اردکان ، رشد آگاهی و معنویت مردم ، آشنایی آنان با نهضت اسلامی و ارشاد جوانان بود . فعالیت های سیاسی او سبب شد که ساواک فارس توجه ویژه ای به او داشته باشد و فعالیت ها و حرکات و رفتارهای او را زیر نظر بگیرد . او در دوره ای در اندیشه تشکیل گروهی مسلحانه به نام انصارالزهرا بود که عده ای را نیز به همین منظور تربیت کرد ، اما وقتی نظرات امام خمینی ، رهبرِ مبارزه ، را درباره شیوه مبارزه جویا شد ، فعالیت های گروه مزبور را به سمت مبارزه فرهنگی با رژیم پهلوی سوق داد . او در آگاهی و روشنگری مردم نقش بسزایی ایفا کرد و بارها تحت تعقیب ساواک قرار گرفت و بازداشت و زندانی گردید . در یکی از این بازداشت ها طوایف اطراف اردکان شیراز در حمایت از شریف قنوتی جلوی ژاندارمری تجمع کرده و اخطار دادند که اگر شریف قنوتی از زندان آزاد نشود کشتار عظیمی به راه خواهند انداخت . رژیم برای آرام کردن اوضاع مدت کوتاهی بعد او را از زندان آزاد کرد ، اما ممنوع المنبر نمود . در گزارشات برجای مانده ، از ساواک شریف قنوتی روحانی افراطی پیرو عقاید و افکار امام خمینی معرفی شده است . او در دورانی که از سوی ساواک ممنوع المنبر شده بود مبارزات خود را به اشکال مختلف ادامه داد و منزلش محل رجوع جوانان و انقلابیون واقع شد . شریف قنوتی پس از مدتی به عنوان نماینده حضرت امام خمینی در اردکان و حومه برگزیده شد . او وجوهات شرعی را از مردم دریافت می کرد و به شهر قم و نجف ارسال می نمود . در طول این مدت ، بارها با حضرت امام خمینی از طریق مکاتبه ارتباط یافت که در داخل متن در بخش مربوطه به این مکاتبات اشاره شده است . فعالیت های شریف قنوتی سبب شد که ساواک شیراز احساس خطر نموده و نسبت به دستگیری وی اقدام کند . آنان به منزل شریف قنوتی حمله بردند اما به وی دست نیافتند ، چون شریف قنوتی اندک زمانی پیش از آن با یاری همسایه ها با تعدادی اعلامیه به اصفهان رفته بود . ساواک شیراز موضوع را با ساواک اصفهان در میان گذاشت و عوامل رژیم ، شریف قنوتی را با تعدادی اعلامیه امام خمینی دستگیر کرده و تحت شدیدترین شکنجه ها قرار دادند . وی پس از مدتی آزاد گردید و بلافاصله به اردکان فارس مراجعت کرد و مورد استقبال مردم آن سامان قرار گرفت .

در ۱۳۴۹ ش ، پس از شهادت آیت الله سید محمدرضا سعیدی ، بار دیگر به دلیل فعالیت های سیاسی اش دستگیر و مدتی زندانی گردید ، اما این دستگیری ها و بازداشت ها نمی توانست او را از راهی که در پیش گرفته بود و هدفی که برای آن تلاش می کرد ، منصرف سازد .

محمدحسن شریف قنوتی در ۱۳۵۵ ش خانواده اش را به بروجرد انتقال داد و خود با استفاده از نام مستعار « شریف طبع » فعالیت های سیاسی اش را ادامه داد . با اوج گیری مبارزات مردمی برای پیروزی نهایی ، بر وسعت فعالیت های شریف قنوتی افزوده شد و از آنجا که وی در اردکان ، شیراز ، یاسوج و اصفهان برای عوامل رژیم فرد شناخته شده ای بود ، به مسجدسلیمان رفت تا راحت تر به فعالیت هایش ادامه دهد . او در آن سامان به ارشاد و تبلیغ مردم و نیز به روشنگری علیه رژیم پهلوی پرداخت و در کنار آن به نشر و توزیع اعلامیه های حضرت امام خمینی ادامه داد . او برای آن که به راحتی به دست عوامل ساواک نیفتد ، شب ها را به همراه عده ای از یاران انقلابی اش در مسجد می ماند . پس از مدتی ، ساواک مسجدسلیمان از وجود او احساس خطر کرده و برای دستگیری وی اقدام کرد . عوامل رژیم در آبان ۱۳۵۷ شبانه از پشت بام به مسجد ریخته و پس از دستگیری شریف قنوتی به زندان اهواز انتقالش دادند . او در زندان هم ساکت نماند و به افشاگری علیه رژیم ادامه داد . چند بار هم دست به اعتصاب غذا زد و در عاشورای سال ۱۳۵۷ پس از عزاداری ، به همراه برخی دیگر از انقلابیون اعتصاب زندانیان را ساماندهی کرد .

شریف قنوتی در ۲ دی سال ۱۳۵۷ از زندان اهواز رهایی یافت و به بروجرد بازگشت و به هدایت و سازماندهی راهپیمایی ها و مبارزات مردمی پرداخت . همسرش می گوید : « شب ها با قم و تهران تلفنی تماس می گرفت و برای راهپیمایی ها شعار تهیه می کرد و یا از دوستان خود برای خواندن و توزیع و پخش اعلامیه های امام کمک می گرفت » . او دارای طبع شعری هم بود و در راهپیمایی ها و تجمعات ، اشعار و سروده های خود را برای مردم می خواند . فعالیت های انقلابی شریف قنوتی در بروجرد به حد

فزاینده ای چشمگیر بود .پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، بار دیگر به اردکان فارس رفت و بنا به درخواست مردم منطقه مسئولیت نمایندگی شورای شهر را عهده دار شد و با یاری آیات بهاءالدین محلاتی و عبدالرحیم ربانی شیرازی به فعالیت های عمرانی و اجتماعی مشغول گردید . در اوایل سال ۱۳۵۹ ش به بروجرد رفت و به عنوان نماینده ویژه دادستان انقلاب اسلامی بروجرد مشغول خدمت شد .

با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ، عرصه دیگری از مبارزات شریف قنوتی آغاز شد . او این بار به شکلی دیگر وارد مبارزه شد . ابتدا برای اولین بار ستاد کمک رسانی به مناطق جنگی جنوب و غرب کشور را در بروجرد به راه انداخت و در ۳ مهر ۱۳۵۹ با کاروانی متشکل از چندین کامیون (به قولی ۲۱ کامیون) آذوقه اهدایی مردم بروجرد به خرمشهر اعزام گردید . پس از بازگشت ، در بسیج نیروهای مردمی و اعزام آنان به جبهه های نبرد فعال شد . در اواسط مهر به همراه تشکلی از جوانان بروجرد به خرمشهر رفت و خود لباس رزم پوشید و با تشکیل گروه های چریکی الله اکبر و گروهان های مقاومت ، خرمشهر را برای چندمین بار از خطر سقوط حتمی نجات داد . فعالیت ها و مقاومت های او و یارانش دشمن را به ستوه آورده بود و ستون پنجم دشمن می کوشید به هر طریق ممکن شیخ شریف را از سر راه بردارد . گروه او در جنگ تن به تن اغلب موفق بیرون می آمد و این شکست ها برای دشمن سنگین بود . شیخ شریف علاوه بر فرماندهی برخی از محورها در خرمشهر و هدایت نیروها ، مسئولیت تأمین مهمات نیروها را هم عهده دار بود . در روز ۲۴ مهر ۱۳۵۹ ، وی به هنگام رساندن مهمات به یکی از نقاط درگیری در خیابان چهل متری خرمشهر ، به مقر عوامل بعثی وارد شد . نیروهای بعثی با مشاهده وانتِ حامل شریف قنوتی ، برای از بین بردن او به سرعت دست به کار شدند و وانت مزبور را زیر رگبار گلوله بستند . شیخ که به همراه راننده اش در میان آتش عراقی ها گرفتار شده بود تصمیم گرفت از محل دور شود ، اما عراقی ها لاستیک اتومبیل را نشانه رفتند و دیگر کاری از دست شیخ و راننده اش برنمی آمد . عراقی ها برای از بین بردن او نیروی زیادی به میدان معرکه هدایت کردند و سرانجام شیخ را بر اثر اصاب گلوله به آرنج ها و زانوها و گردن از پای درآوردند . وقتی شیخ شریف روی زمین افتاد ، آنان خود را به او نزدیک کرده و با استفاده از سرنیزه فرق سرش را شکافتند و کاسه سرش را جدا کردند ... . مدتی بعد رزمندگان اسلام خود را به محل نبرد رساندند و پس از ساعت ها جنگ تن به تن ، پیکر شیخ را از دست متجاوزان گرفتند و به پشت جبهه انتقال دادند . آن روز شیخ و عده ای از یارانش در نقاط مختلف شهر ، مردانه با دشمن متجاوز جنگیدند و پس از رشادت های فراوان به شهادت رسیدند و نام خرمشهر هم به خونین شهر تغییر یافت .

منابع زندگینامه :شیخ شریف نوشته ی جواد کامور بخشایش ،نشر عروج،تهران–۱۳۸۶

شریف‌امامی، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۲۹۱

فوت: ۱۳۷۷

مناصب: نخست‌وزیری از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ و در سال ۱۳۵۷؛ سناتور و رئیس مجلس (در دوره‌های متوالی)؛ مدیر عامل بنگاه آبیاری (کابینه قوام‌السلطنه)؛ معاون و سپس وزیر راه (کابینه رزم‌آرا)؛ عضویت شورای عالی سازمان برنامه (کابینه علاء)؛ مدیرعامل سازمان برنامه (کابینه زاهدی)؛ نیالت تولیت بنیاد پهلوی

مشاغل افتخاری:

رئیس اطاق صنایع و معادن، عضو هیئت امناء دانشگاه پهلوی شیراز و دانشگاه صنعتی آریامهر، عضو هیئت امناء دانشگاه ملی تهران، رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفتکش ایران و رئیس هیئت مدیره بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران، عضو هیئت مدیره سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و نایب رئیس جمعیت شیر و خورشید سرخ، رئیس کانون مهندسین ایران و عضو هیئت امناء بنیاد ملکه پهلوی.

آثار: مقالاتی در سالنامه دنیا؛ مبدا و تاریخ شاهنشاهی

مهندس شریف امامی فرزند محمدحسین نظام‌الاسلام در تهران متولد و تحصیلات متوسطه را در تهران و برای ادامه تحصیل به آلمان و سوئد رفت و آخرین مدرک تحصیلی خود را در رشته برق کسب نمود، پس از اتمام تحصیلات در راه‌آهن ایران مشغول کار شد و تا معاونت این سازمان پیش رفت. زمان ورود متفقین به ایران توسط قوای انگلیس به مدت ۲ سال دستگیر و پس از آزادی به صورت انزوا و گوشه‌گیری ایام را سپری ساخت تا اینکه جنگ جهانی پایان پذیرفت و بار دیگر پی یافتن شغلی مناسب برآمد. او توسط دو نفر از بستگان خود به سرعت مراحل ترقی را پیمود و از سال ۱۳۲۵ به بعد مناصب مختلف دولتی را عهده‌دار شد. در جوانی وارد لژ فراماسونر شد و بعدها رئیس فراماسون‌های ایران شد. در میانسالی با خانواده معظمی ازدواج کرد، صاحب دو دختر و یک پسر شد. در سال ۱۳۵۷ نخست‌وزیر شد و در بهمن همان سال در اوج بحبوحه انقلاب ایران را ترک کرد.

برگرفته از کتاب :موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

شریفی پناه، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا شریفی پناه : معاون رئیس اداره آموزش وپرورش شهرستان بیرجند

سال ۱۳۲۳ در" مود" یکی از روستاهای اطراف بیرجند، دیده به جهان گشود. پدرش، محمد حسین شریفی پناه، از تجار معروف فرش شهر بیرجند و در عین حال فردی مومن و مذهبی بود. از این رو در همان دوران کودکی او را با قرآن و احکام دین آشنا کرد. غلامرضا که وجودش با عشق به قرآن و ائمه اطهار عجین شده بود، ساعتها کنار پدر می نشست و به صورت دلنشین قرآن گوش می داد و خواندن نماز را از او تقلید می کرد. به همراه پدر در جلسات روضه و هیت های مذهبی حاضر می شد و کلام الله را با صوتی زیبا تلاوت می کرد. با رسیدن به سن هفت سالگی وارد دبستان روستای مود شد. خانواده او در این دوران، بارها و بارها شاهد کمکهایش به دانش آموزان نیازمند مدرسه بودند.

شش سال ابتدایی را در همان دبستان به پایان رساند و سپس برای ادامه تحصیل به بیرجند رفت. سه سال اول دبیرستان را در بیرجند سپری کرد و پس از آن، برای بهره گیری از امکانات تحصیلی بهتر و بیشتر به تهران عزیمت کرد. از این زمان بود که تغییر و تحولات چشمگیری در شخصیت و زندگی غلامرضا پدید آمد. با یکی از روحانیون مبارز آشنا شد و با راهنمایی های او و مطالعات فراوان، نسبت به جریان های سیاسی آن روز آگاهی پیدا کرد. پس از آن که امام خمینی رهبر نهضت اسلامی مردم ایران را شناخت، با عشق و ارادتی خاص به نشر عقاید و فرامین ایشان پرداخت. نوارهای سخنرانی و اعلامیه های امام را با دقت نگهداری و بین افراد قابل اعتماد پخش می کرد. در باره امام خمینی می گفت:

«ایشان رهبر آیندهٔ کشورمان خواهد شد، آیت الله خمینی، رهبری مردم را به عهده خواهد گرفت. باید منتظر چنین روزی باشیم.»

دورهٔ دبیرستان را در رشته ریاضی و با نمرات خوب به پایان رساند و پس از اخذ دیپلم وارد سپاه دانش شد. در تمام این دوران به

آموزش دانش آموزان محروم روستایی و روشن کردن افکار آنها همت گماشت. در پایان این دوره در کنکور دانشگاه شرکت کرد، اما پذیرفته نشد. بعدها در دوره های آموزش ضمن خدمت شرکت کرد و فوق دیپلم گرفت. از آن پس در کسوت معلمی، خدمات ارزنده ای به فرزندان سرزمینش ارائه کرد.

در سال ۱۳۵۰ ازدواج کرد. او که دیگر به بیرجند برگشته بود، فعالیت های ضد رژیم خود را شروع کرد و اولین راهپیمایی شهر بیرجند را به راه انداخت. این فعالیتها به حدی رسید که ماموران رژیم او را دستگیر کردند. با این که در زندان شکنجه شده بود، پس از رهایی نیز مبارزاتش را ادامه داد و تا ورود امام خمینی به ایران و پیروزی انقلاب از پا ننشست.

شرکت در جهاد سازندگی، کمیته انقلاب اسلامی، عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و شورای بنیاد مستضعفان، معاونت آموزش و پرورش بیرجند و مدیریت آموزشی مدارس راهنمایی از جمله فعالیت های او پس از پیروزی انقلاب به شمار می رود.

با شروع جنگ تحمیلی در قالب معلمی توانا و پر تلاش که تا مدتها در پشت جبهه فعالیت می کرد. با این که در امور کمک رسانی، تبلیغات و کارهای فرهنگی، بسیار کوشا بود، اما شرکت در جنگ و جبهه و حضور در خط مقدم را تکلیف خود می دانست. تا این که به عنوان بسیجی به جبهه اعزام شد.

در جبهه نیز کلاس های درس خود را رها نمی کرد. تشکیل کلاس های عقیدتی، سیاسی، فرهنگی، مراسم دعا، روضه و در کنار آن آمادگی جسمانی، از جمله فعالیت های مهم او در آن ایام به شمار می رود.

او فردی پر تلاش و خستگی ناپذیر بود. در راستگویی، خوش خلقی و دفاع از حق، پیشتاز بود و می گفت:

«حق را باید گرفت حتی اگر در دهان شیر باشد».

ساده زیستی، سر لوحه زندگی اش بود و اعتقاد داشت که بهترین زندگی، زندگی ساده و بی تجمل، یعنی آن چیزی است که بزرگان و رهبران دینمان در پیش گرفته بودند.

در برابر مشکلات با صبر و تحمل زیاد می ایستاد و می کوشید که با درایت و تفکر آن ها را حل کند.

نگاه او به شهادت، نگاهی عاشقانه و عارفانه بود. همیشه این حدیث قدسی را بر زبان داشت:

من طلبتی و جدنی ...

و این شعر عارف بزرگ، خواجه عبدالله انصاری، را نیز فراموش نمی کرد:

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانهٔ تو هردو جهان را چه کند

این انسان بزرگ و وارسته که آرزویی جز جهانی شدن اسلام نداشت، سرانجام در تاریخ ۲۶/۱۰/۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در اثر برخورد گلوله دوشیکا به شهادت رسید. به گفتهٔ همرزمانش به هنگام شهادت، لبخندی بر لب داشت. لبخندی که نشان از پیوستن او به معشوق ابدی و خالق بحر بی ساحل عشق بود. به راستی که غلامرضا شریفی پناه مصداق بزرگ آن حدیث قدسی بود که پیوسته بر لب داشت. منابع زندگینامه :بحربی ساحل،نوشته ی فهیمه محمدزاده، نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۱

شریفی حسینی، ابوالفتح

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۹۷۶ ق)، متکلم، محدث، فقیه و مفسر امامی. معروف به امیر ابوالفتح شرقه. از خانواده‌ای شیرازالاصل و سنی مذهب در ماوراءالنهر متولد شد. وی نزد عصام‌الدین ابراهیم اسفراینی و جامی تلمذ کرد. امیر ابوالفتح چون به مذهب شیعه گروید به اردبیل رفت و در آنجا به تحقیق در فقه شیعه پرداخت و تا پایان عمر در این کار بود. از آثار وی: «آیات الاحکام» به نام «تفسیر شاهی»؛ «اصول الفقه»؛ «تاریخ الصوفیه»؛ «تحقیق معنی الاقوال الشارحه فی المنطق»؛ «حاشیه الکبری»؛ حشایه‌ی «شرح المطالع»؛ «صفوه الصفاء». استاد نفیسی در «تاریخ نظم و نثر» و دکتر صفا در «تاریخ ادبیات در ایران» وی را از شاگردان موسی بن محمد قاضی‌زاده‌ی رومی دانسته و تاریخ وفاتش را ۹۵۰ ذکر کرده‌اند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۹۴/۲)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۵۲/۵)، تاریخ نظم و نثر (۳۷۴ -۳۷۳)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۹۷۲/۷)، الذریعه (۳۴۶ -۳۴۵، ۳۱۴ /۲۱، ۴۹/۱۵، ۱۳۳، ۵۹/۶، ۲۷۷/۴، ۲۶۱/۳، ۲۰۲/۲، ۴۱/۱)، ریحانه (۲۲۰/۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۷۶/۱۰).

شریفی زارچی، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی شریفی زارچی : قائم مقام فرمانده آماد وپشتیبانی تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در شهرستان "زارچ"و در خانواده ای مذهبی و زحمتکش کودکی پا به عرصه وجود نهاد که نام او را محمد علی نهادند . با آمدنش جشن و سرور به پا کردند. این کودك دوست داشتنی شیرینی هر محفل بود و در محیط خانه دست به دست می گشت و مورد علاقه اهل فامیل بود .

محمد علی روز به روز رشد یافت و با تربیت اسلامی زندگی خود را جهت داد. برای تحصیل به دبستان رفت و تا پایان دوران متوسطه با جدیت تمام درس خواند و در هنرستان فنی و مهندسی" آلادپوش" موفق به اخذ دیپلم شد.

ا و در طول تحصیل از کار و فعالیت برای کمك به خانواده غافل نمی شد و با اخلاق اسلامی و روحیه عالی با دوستان برخورد می کرد .

هیچ گاه از عبادت پروردگار و انجام امور دینی دریغ نمی ورزید, همواره به یاد خدا بود و همه را سفارش می کرد تا دوستی و نزدیکی به پروردگار را سر لوحه کارهای خود قرار دهند. در اوج مبارزات انقلاب دوشادوش سایر دوستان خود در عرصه های گوناگون انقلاب شرکت داشت و برای پیشبرد انقلاب و نهضت امام خمینی (ره) شبانه روز در تلاش بود. وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و جنگ تحمیلی آغاز شد، در همان روزهای های اول وارد سپاه شد و به جبهه رفت.مدت زیادی را در جبهه ودر کنار رزمندگان مخلص خطه کویر با رزم بی امان خود بر علیه ارتش بعث عراق به حماسه آفرینی پرداخت.

روزی که او به جبهه رفت یك رزمنده عادی بود اما مدتی نگذشت که به خاطر شجاعت و کارآمدی اش مسئولیتهای زیادی به او واگذار شد.

قائم مقامی آماد وپشتیبانی تیپ ۱۸الغدیر آخرین مسئولیت اوبودو در همین مسئولیت نیز به درجه ی رفیع شهادت نائل آمد.ا و در تاریخ ۱/۱۱/۱۳۶۵ در منطقه شلمچه ودر عملیات بزرگ کربلای پنج بر اثر اصابت ترکش خمپاره به ملکوت اعلی پیوست. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموراپثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شریفی نیا، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد حسین شریفی نیا

محل تولد : سبزوار

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۶/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمدحسین شریفی‌نیا در اول شهریور ۱۳۴۳ در شهرستان سبزوار درخانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشودم. تمامی سالهای دوره ابتدایی را با رتبه ممتاز (شاگرد اول مدرسه و بعضاً شهرستان) در دبستان اسرار سبزوار در سال ۱۳۵۴ به پایان رساندم. پس از اتمام دوره ابتدایی به علت فقر خانواده و نیاز به کار من و برادران و خواهرانم، دوره راهنمایی را بطور شبانه در مدرسه راهنمایی بزرگمهر همان شهر گذراندم و بلافاصله پس از پایان مقطع راهنمایی برای تحصیل علوم حوزوی در سال ۱۳۵۷ به قم مهاجرت نمودم. در قم در مدرسه حقانی که آن روزگار جزء بهترین مدارس حوزه علمیه قم به شمار می‌آمد و زیر نظر شهید دکتر بهشتی و شهید آیت الله قدوسی اداره می‌شد، پذیرفته شده و شروع به آموختن علوم دینی نمودم.

در این سالها که مصادف با انقلاب شکوهمند ملت ایران به رهبری امام خمینی (ره) بود، من هم با وجود سن کم چونان قطره‌ای از اقیانوس مواج و طوفانی ملّت سعی داشتم به اندازه توان خویش در صحنه‌های مختلف انقلاب از قبیل شرکت در راهپیمائی ها و درگیریها، پخش اعلامیه‌های حضرت امام (ره) و سران نهضت، و بعضاً سخنرانی در محافل و مجالس و روستاها نقش کوچکی ایفا نمایم. پس از پیروزی انقلاب به دستور شهید قدوسی دو سال در دادستانی انقلاب مرکز در کنار شهید لاجوردی به کار پرداختم که این سالها جزء سالهای پر التهاب، دشوار و در عین حال آموزنده زندگیم است. بعد از شهادت شهید قدوسی در شهریور ۱۳۶۰ به حوزه علمیه قم برگشته و همراه با تحصیلات حوزوی، درس‌های دبیرستان را ادامه داده تا در سال ۱۳۶۳ دیپلم خود را در رشته اقتصاد و علوم انسانی اخذ نمودم.

در طول سالهای دفاع مقدس مهمترین وظیفه خویش را دفاع از کیان انقلاب و تمامیت ارضی کشور دانسته و همراه با خیل عظیم بسیجیان سلحشور بطور مداوم در جبهه‌های عشق و شهادت حضور یافته و در عملیاتهای متعدد رزمندگان اسلام به عنوان روحانی گردان و تیپ و یا مسئولیت‌های عملیاتی دیگری همچون فرماندهی گردان و مسئولیت اطلاعات روحانیون کرد عراقی شرکت داشتم که از این رهگذر بارها مجروح شدم و هر چند از فیض عظمای شهادت محروم ماندم، اما توفیق جانبازی در راه حق را یافتم و اینک دارای ۵۰ جانبازی می‌باشم. حضور در جبهه مانع از ادامه تحصیل در حوزه و دانشگاه نبود. به همین جهت با وجود اشتغال به دروس سطح عالی حوزه با شرکت در کنکور سراسری سال ۱۳۶۴ با رتبه۵۱ در رشته روان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی

پـذیرفته شـدم. به خـاطر حضور متوالی در جبهه‌هـا و مجروحیت‌های پیاپی و مسؤولیت‌های اجرایی همچون مسئول واحـد اطلاعات سیاسـی ـ اجتمـاعی سازمـان تبلیغـات اسـلامی، ریـاست بنیـاد جانبـازان انقلاـب اسـلامی قم ... دوره کارشناسـی تا سال ۱۳۷۰ بطول انجامید. در سال ۱۳۷۲ در مقطع کارشناسی ارشد پذیرفته شدم و در سال ۱۳۷۴ به عنوان رتبه اول دانشجوی ایثارگر کشور از دست رئیس جمهور وقت حضرت حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی جایزه و لوح تقدیر دریافت نمودم.

در سال ۱۳۷۶ به خاطر موفقیتهای علمی اینجانب و نیاز مبرم حوزه‌های علمیه به متخصصـین روان‌شناسی اعزام من به خارج از کشور برای تحصـیل در مقطع دکتری مورد تصویب هیأت رئیسه مؤسـسه آموزشـی پژوهشـی امام خمینی (ره) که بر اساس مصوبه شورای عـالی انقلاـب فرهنگی تنها مرجع قانونی اعزام روحانیون به خارج برای ادامه تحصـیلات دانشـگاهی بوده، قرار گرفت. بر این اساس در زمسـتان همـان سـال از سوی دفتر مقـام معظم رهبری به نیوزیلنـد اعزام شـدم. در این سـفر تز دکتری خود را تحت عنوان «عشق درمانی روشی نو برای درمان اختلالات خلقی، اضطرابی و شخصیتی بر اساس رویکردی عرفانی مولانا» که بر اساس کاربرد دیدگاه عـارف بزرگ اسـلام و ایران مولانـا جلاـل الـدین محمـد رومی در درمـان اختلالاـت روانی اسـتوار اسـت را بـه تعـدادی از اسـاتید دانشـگاههای آن کشـور ارائـه دادم که از آن میـان پروفسـور گراهـام وون اسـتاد و رئیس دپارتمـان روان‌شناسـی دانشـگاه آکلنـد ، پروفسور سـیمون کمپ اسـتاد دپارتمان روان‌شناسـی دانشـگاه کنتربری و پروفسور رابرت نایت استاد دپارتمان روان‌شناسی دانشگاه اوتاگو آن را تأیید و آمادگی خود را برای پذیرش راهنمایی آن اعلام نمودند. اما طوفان سـهمگین فضای سیاسی سال ۱۳۷۶ کشور و تنـگ نظری‌هـای جناحی امان نـداد و با قطع حمایت مالی از اینجانب تحصـیل خود را نیمه تمام رها کرده و به ایران بازگشـتم. از سال ۱۳۷۰ همزمـان بـا ادامه تحصـیل، فعـالیت خود را در پژوهشـگاه حوزه و دانشـگاه (دفتر همکاری حوزه و دانشـگاه سابق) آغاز نمودم که از سال ۱۳۸۰ به عنوان عضو هیأت علمی این همکاری همچنان ادامه دارد.

در کنـار آن از سال ۱۳۷۳ به تـدریس دروس حوزوی و روان‌شناسـی در دانشـگاه‌ها و مراکز آموزش عالی حوزه نیز اشـتغال دارم با توجه به شـیوع فراوان پریشانی‌هـای روانی و ناهنجاری‌هـای رفتـاری و نیـاز مـبرم جـامعه مخصوصـاً جوانـان به راهنمـایی، مشـاوره و روان‌درمانی و حل مشکلات عاطفی، خانوادگی و عقیدتی، در سال ۱۳۷۸ اولین مرکز خدمات مشاوره‌ای استان قم را تأسیس نمودم که مورد توجه و اسـتقبال خوب مردم قرار گرفت و اینـك جزء موفق‌ترین مراکز خـدمات مشـاوره‌ای کشور می‌باشـد.در سال ۱۳۷۹ سردبیری فصـلنامه علمی ـ تخصصـی حوزه و دانشـگاه را به عهده گرفتم و همزمان با پذیرفته شدن در دانشگاه تربیت مدرس، دوره دکتری روان شناسـی را مجدداً شروع کردم که اینك در آستانه اتمام آن می‌باشم. در سال ۱۳۸۳ به عنوان نفر اول دانشجویان نمونه کشوری و در سـال ۱۳۸۴ به عنوان برگزیده جشـنواره مبتکرین و مخترعین بسـیجی و ایثارگر کشور معرفی گردیدم. در حال حاضـر ضمن اجرای طرحی عظیم در زنـدان‌های کشور برای اصـلاح رفتـار و بازسـازی شخصـیت مجرمین و بازگشت سـعادتمندانه آنان به جـامعه، در راسـتای تحقق آرمـان بلنـد مقـام معظم رهبری در بـاب نهضت نرم‌افزاری و تولیـد علم و نظریه پردازی در علوم انسـانی، مشـغول تـدوین نظریه جامع یکپارچگی توحیـدی می‌باشم. لازم به ذکر است که این نظریه برای اولین‌بار در جهان مطرح شده و در صورت تکمیل، تحول بزرگی در دانش روان شناسی معاصر ایجاد خواهد نمود.

شریفی، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عباس شریفی تهرانی متولد بیستم دیماه ۱۳۱۶ از تهران می باشد. او دارای مدرک دکترای در رشته گیاهپزشکی (سم شناسی) از دانشگاه فرانسه در سال ۱۳۴۹ است. وی عضو هیئت علمی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه تهران با مرتبه ی علمی استادی است.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیاوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : عباس شریفی تهرانی در سال ۱۳۱۶ ه.ش چشم به جهان گشود . وی مهمترین خاطرات آن زمان را ملی شدن صنعت نفت می داند.تحصیلات رسمی و حرفه ای : عباس شریفی تهرانی دارای کارشناسی ارشد مهندسی کشاورزی از داننشکده کشاورزی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱،دیپلم تحصیلات عالی کشاورزی (D.E.A) در سال ۱۳۴۶ و دکتری در رشته گیاهپزشکی (سم شناسی) از فرانسه در سال ۱۳۴۹ است.فعالیتهای ضمن تحصیل : عباس شریفی تهرانی ضمن تحصیل به مطالعه و تحقیق پیرامون موضوعاتی چون روشهای مبارزه با عوامل بیماری زای قارچی گیاهان شامل مبارزه شیمیایی ، مبارزه بیولوژیکی پرداخته است.وقایع میانسالی : عباس شریفی تهرانی پس از اخذ مدرک دکترای گیاهپزشکی به عضو هیئت علمی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه تهران استخدام شد و هم اکنون با درجه استادی مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : عباس شریفی تهرانی در دانشگاه تهران درسال ۱۳۵۴ به عنوان و دانشیاری دانشگاه و سپس به مرحله ی علمی استادی این دانشکده درسال۱۳۶۴ است. خدمات علمی و اجرایی عباس شریفی تهرانی به شرح زیر است•: ۱۳۶۲ -۱۳۸۱ ,آموزشی- پژوهشی,دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران • ۱۳۵۴ -۱۳۶۲ ,آموزشی- پژوهشی,دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران • ۱۳۵۰ -۱۳۵۴ ,آموزشی- پژوهشی,دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران • ۱۳۴۲ -۱۳۵۰ ,آموزش - پژوهشی,دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران فعالیتهای آموزشی : تدریس در دوره های کارشناسی ، کارشناسی ارشد و دکتری در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران. عناوین دروس آموزشی ارائه شده توسط عباس شریفی تهرانی: کارشناسی •: اصول مبارزه باآفات وبیماریها • بیماریهای فیزیولوژیک • سم شناسی کارشناسی ارشد •: فیزیولوژی پاراتیسم دربیماریها • فیزیولوژی پارازیتی سم دربیماریهای • مدیریت مبارزه بابیماری گیاهی دکتری •: شیمی وتوکسیکولوژی قارچها • فیزیولوژی قارچها تکمیلی • مدیریت عوامل بیماریزای گیاهی تکمیل سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : جوائز و نشانها : دریافت لوح تقدیر به مناسبت اجرای طرح برجسته سال دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۰ استاد نمونه کشور و دریافت لوح تقدیر از ریاست محترم جمهوری سال ۱۳۷۷ پژوهشگر برجسته و دریافت لوح تقدیر در دانشگاه تهران درسال ۱۳۸۰ چهره ماندگار درسال ۱۳۸۲ دریافت لوح تقدیر از جشنواره خوارزمی ۱۳۸۳ دریافت لوح تقدیر به مناسبت طرح نمونه کاربردی دانشگاه تهران درسال ۱۳۸۵چگونگی عرضه آثار : عباس شریفی تهرانی در کنار تدریس به مطالعه و تحقیق و تالیف آثاری پیرامون موضوعاتی چون کنترل بیماریهای گیاهی شامل: بررسی اثر ترکیبات شیمیایی قارچ کش بر بیماریهای قارچی گیاهان ، بررسی روش کنترل بیولوژیکی با بیماریهای قارچی گیاهان پرداخته است. ایشان دارای چند طرح تحقیقاتی را به پایان رسانیده است که عناوین آنها به شرح زیر است •: استفاده از باکتریهای آنتاگونیست در کنترل بیولوژیک بیمارگرهای گیاهی در شرایط مزرعه-۱۳۸۳,صندوق حمایت از پژوهشگران • استفاده از باکتریهای آنتاگونیست در کنترل بیولوژیک بیمارگرهای گیاهی در شرایط مزرعه-۱۳۸۳,ساختمان معاونت پژوهشی دانشگاه تهران •استفاده از باکتریهای آنتاگونیست در کنترل بیولوژیک بیمارگرهای گیاهی در شرایط مزرعه -۱۳۸۳ • ۱۳۸۵-۱۳۸۵,استفاده از فرمولاسیون پودری دو استرین از Bacillus subtilis در کنترل بوته میری کلزا در اثر ۱۳۸۴-۱۳۸۴ • Rhizoctonia,کنترل بیو لوژیکی Tiavosporella phaseolina عامل پوسیدگی زغالی سویا

آثار : اثر ترکیبات شیمیایی قارچ کشی روی عوال بیماری زای قارچی گیاهان ۲ فرهنگ کشاورزی و منابع طبیعی جلد دوم (بیماری شناسی گیاهان) ویژگی اثر : ترجمه,فرهنگستان علوم -دانشگاه تهران ,۱۳۷۸۳ کنترل بیولوژیکی بیماریهای قارچی گیاهان ۴ مدیریت بیماریهای گیاهی ۵ مقالات ارائه شده در همایشها(۱ •):شریفی تهرانی عباس",بررسی اثر فرمولاسیون پودری دو

جدایه از Pseudomonas fluorescens در کنترل Rhizoctonia solani عامل مرگ گیاهچه کلزا,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "بررسی توکسین تولید شده توسط جدایه های قارچ Alternaria alternata f.sp.lycopersici عامل شانکر ساقه گوجه فرنگی,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "کنترل بیولوژیکی مرگ گیاهچه لوبیا ناشی از قارچ Rhizoctonia solani با استفاده از باکتری Burkholderia cepacia,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "بررسی اثر چند باکتری آنتاگونیست بر قارچ Fusarium oxysporum عامل پژمردگی فوزاریومی نخود ایرانی در گلخانه وشرایط مزرعه,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "بررسی اثر آنتاگونیستی جدایه های Pseudomonas fluorescens در کنترل بیولوژیک قارچ Penicillium digitatum عامل کپک سبز مرکبات,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "شناسایی ترکیبات اسانس گونه گیاهی Artemisia khorasanica وبررسی فعالیت ضد قارچی آن روی برخی از قارچ های خاکزی بیماریزای گیاهی,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "بررسی تاثیر برخی شرایط محیطی روی تولید آنتی بیوتیک دی استیل فلورو گلوسینول,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "تاثیر محیط کشت بر میزان رشد و خاصیت آنتاگونیستی چند جدایه از pseudomonas fluorescens و Bacillus subtilis,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "بررسی تاثیر نور?دما ورطوبت در تندش کنیدیوم های Erysiphe betae عامل بیماری سفیدک پودری چغندر قند,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "بررسی کارایی برخی روشهای سرولوژیکی و مولکولی در تشخیص و ردیابی باکتری Erwinia amylovora عامل آتشک درختان میوه دانه دار,"هفدهمین کنگره گیاه پزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵• شریفی تهرانی عباس "بررسی بیماریزایی چهار جدایه از Erysiphe betae روی پنج ژنوتیپ چغندر قند با استفاده از روش دیسکهای برگی,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "تاثیر محیط کشت و زمان انکوباسیون در میزان آنتی بیوتیکهای تولید شده از سودوموناسهای فلورسنت,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "مقایسه فعالیت چند آنزیم به عنوان نشانگر مقاومت القایی در خیار علیه بیماری سفیدک پودری,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "بررسی اثر نمکهای کربنات و بیکربنات به تنهایی و در تلفیق با باکتری Pantoae agglomerans در کنترل قارچ Penicillium digitatum عامل کپک سبز میوه مرکبات در شرایط آزمایشگاه وسردخانه,"هفدهمین کنگره گیاهپزشکی,ایران ,۰۷-۱۲,شهریور,۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس "بررسی اثر چند باکتری آنتاگونیستی بر Phytophthora citrophthora عامل بیماری گموزیسته,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس "مقایسه فنوتیپی بیوشیمیایی و آنتی بیوگرام استرین های ایران باکتری pseudomonas syringae pv.syringae جدا سازی شده از میزبانهای مختلف ,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس "بررسی اثر آنتاگونیستی جدایه های Bacillus و Pseudomonas روی قارچ Verticillium عامل پژمردگی ورتیسیلیومی پنبه," مقالات چهاردمین کنگره گیاه پزشکی ایران,اصفهان/ایران ,۰۲-,فروردین,۱۳۷۹ • شریفی تهرانی عباس "مقاُسه سرولوژیکی وملکولی استرینهای Pseudomanas syringae .pv.syringae جداشده از درختان میوه هسته دار - گندم وجو," مقالات چهاردمین کنگره گیاه پزشکی ایران,اصفهان/ایران ,۰۲-,فروردین,۱۳۷۹ • شریفی تهرانی عباس "فعالیت القائی آنزیم کیتیناز در برگهای گندم مقاوم پس از مایه زنی با نژاد ناسازگار Puccinia striiformis f.sp.tririci عامل بیماری زنگ زرد," مقالات چهاردمین

کنگره گیاه پزشکی ایران,اصفهان/ایران ,۰۲-,فروردین,۱۳۷۹ • شریفی تهرانی عباس "مقایسه ویژگیهای فیزیولوژیکی - بیوشیمیایی - دامنه میزبانی وآنتی بیوگرام جدایه های ایرانی عامل بیماری شانکر درختان میوه هسته دار با جدایه های Pseudomanas syringae pv.syringae عامل بیماری بلایت باکتریایی,"مقالات چهاردمین کنگره گیاه ۶ مقالات ارائه شده در همایشها(۲ •):شریفی تهرانی عباس "فعالیت و نقش آنزیم اکسید کننده پراکسیداز در مکانیزم مقاومت گندم به بیماری فوزاریومی خوشه," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "تجزیه وتحلیل پیشرفت بیماری بلایت فوزاریومی خوشه گندم در سه رقم فلاـح- گلستان وتجن در شرایط کنترل شده با استفاده از مدلهای اپیدمیولوژیکی,"مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس ", بررسی حساسیت ۱۵ رقم یونجه به بیماری سفیدک داخلِ در شرایط آزمایشگاه ومزرعه," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "بررسی اثر جدایه هایی از قارچهای Paecilomyces spp. و Fusarium solani درکنترل بیولوژیکی نماتد سیست چغندر قند در شرایط اطاقک رشد,"مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "شناسائی نژادهای فیزیولوژیک قارچ Blumeria graminis f.sp.tritici عامل بیماری سفیدک پودری گندم در سیستان," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "ارزیابی مقاومت وفعالِت آنزیمهای پلی فنل اکسید از PPO وکاتالاز CAT در ارقام مختلف زرد آلو پس از تلقیح با عامل بیماری شانکر باکتریایی," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "بررسی عامل بیماری شانکر باکتریایی درختان هسته دار در منطقه کرج," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "شناسائی وبررسی خصوصیات فنوتیپی Agrobacterium vitis عامل باکتریایی بیماری سرطان طوقه مو در مناطق کرج وتاکستان," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "بررسی اثر ۲استرین از سودوموناسهای فلئورسانت روی قارچ Pythium ultimum عامل بیماری مرگ گیاهچه خِار,"مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "بررسی اثر آنتاگونیستی جدایه های تریکودرما وگلیوکلادیوم روی قارچ Phytophthera capsici عامل بیماری بوته میری فیتوفترایی فلفل,"مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "مطالعه وتعیین دامنه میزبانی سفیدک داخلی خیار در منطقه جیرفت," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "مطالعه تابستانگذرانی وجستجوی اسپور عامل بیماری سفیدک داخلی خیار در منطقه جِیرفت," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "بررسی اثر چند قارچکش روی بیماری سفِدک داخلی خیار در کشت زیر پوشش پلاستیکی در منطقه جیرفت," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷• شریفی تهرانی عباس "تعیین عوامل بیماریزای فوزاریومی نیشکر در استان خوزستان," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷ • شریفی تهرانی عباس "بازیابی پیروکیلون در بوته برنج پس از گرانولپاشی در خاک وارتباط آن با کنترل بیماری بلاست برنج," مقالات سیزدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۷• شریفی تهرانی عباس "جداسازی قارچ Fusarium از سیستمهای نماتد Heterodera وبررسی اثر آنتگونیستی آن," مقالات دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • شریفی تهرانی عباس "اولین گزارش از جداسازی وشناسایی قارچ Paecilomyces از سیستمهای نماتد Heterodera schachtii وبررسی اثر آنتا گونیستی آن روی تخمهای نماتد در ایران," مقالات دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • شریفی تهرانی

عباس "بررسِی گلخانه ای اثر چند قارچکش وچند ایروله تریکودرما و گلیوکلادیوم روی Dematophora necatrix ,"مقالات دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • شریفی تهرانی عباس "بررسی نقش آلودگی وانتقال بیماری بوته میری زیره سبز از طریق بذر," دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج /ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴• شریفی تهرانی عباس "معرفی قارچ عامل بیماری پوسیدگی ساقه برنج در گیلان," مقالات دوازدهمین کنگره گیاه پزشکی ایران,کرج/ایران ,۰۱-,فروردین,۱۳۷۴ • شریفی تهرانی عباس "بررسی تاثیر قارچ آنتاگونیست تریکودرما روی عامل بیماری پژمردگی فوزاریومی گوجه فرنگی در شرایط آزمایشگاه ۷ مقالات ارائه شده در همایشها(۳ •) : Sharifi Tehrani Abbas,"Biochemical and serological comparison of iranian strains of Pseudomonas syringae pv.the causal agent of stone fruit canker and cereal blight",The second International Iran and Russia Conferenc,Moscow/Russia ,۲۱-,march,۲۶۲۲ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biocontrol of Batrytis cinerea the eausal agent of gray mold of strawberry by antagonistic tungi",۵۲th International symposium on grop protection .Univ of Gent march,۲۶۲۱ • Sharifi Tehrani Abbas,"Induced chitinase activity in,-۲۱, عدم اعلام,Belgium resistant wheat leavs inoculeted with an incompatible race of Puccinia striiformis f.sp.Tritici, the causal agent of yellow rust disease",۵۲th International symposium of crop march,۲۶۲۱ • Sharifi Tehrani Abbas,"۵۱th ,-۲۱, عدم اعلام, protection Uinv.Gent.Belgiumh International symposisum on Grop protection Univ . of Gent m Belgium",Biocontrol of Phytophthora capsici , the caual agent of pepper damping -off . by antagonistic march,۲۶۲۰ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biocontrol of Fusarium crown ,-۲۱, عدم اعلام,bacteria and root rot of Tomato by Fluorescent Pseudomonads ",۵۰th International symposium on march,۲۶۱۹ • Sharifi Tehrani ,-۲۱, عدم اعلام, Grop protection Univ , of ,Gent Belgium Abbas,"Study on the changes in total phenol content in two wheat cultivars to yellow rust diseas and it's role in resistance",International conference on Integrated plant disease Management for Sustaineble Agriculure,New Dehli/India ,۲۱-,march,۲۶۱۸ • Sharifi Tehrani Abbas,"Action de Quelques fongicides sur Fusarium Oxysporum F.sp.Lycopersici , agent du fletirissement de tomate",۴۷th International symposium on Grop protection Univ , of march,۲۶۱۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"The Effect of Trichoderma ,-۲۱, عدم اعلام, ,Gent Belgium harzianum on Phytophthora drechsieri, the caual agent of cucumber damping -off",XIIIth International plant protection Congress,Hague/netherland ,۲۱-,march,۲۶۱۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"Study of Corn leaf blight",۴۷th Innternational symposium on Grop march,۲۶۱۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"Action ,-۲۱, عدم اعلام, protection Univ .of.Gent , Belgium de quelques fongicides sur Rosellinia necatrix agent du pourridie des racines", ۴۶th march,۲۶۱۵ • Sharifi Tehrani ,-۲۱, عدم اعلام, international symposium on crop protection Univ Abbas,"Action de qucelques fongicides sur les cham pignons provocants la gommose du

عدم, pistachier",۴۵th international symposium on crop protection ,Univ .ofGent ,Belgium march,۲۶۱۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"Gestion chimique de۱'oidium du concombre ,-۲۱, اعلام ",۶th International Congress of plant pathology,Montreal/Canada ,۲۱-,march,۲۶۱۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"۴۴th International symposium on Crop Protection univ of Gent , Belgium",Activity of some fongicides on Ph,Drechslevi , the causal agent of the green march,۲۶۱۳ • Sharifi Tehrani Abbas,"Etude comparee de ,-۲۱, عدم اعلام, death of cucumber laction du Biloscazol et celle des Dichlofunid et Capton sur les taches brunes de l' amandier . Polystigma ochraceum ",۴۳th International symposium on Crop Protection univ march,۲۶۱۲ • Sharifi Tehrani Abbas,"L'action de quelques ,-۲۱, عدم اعلام,of Gent , Belgium fongicides sur la carie du ble aux champs irrigues et non irregues ",XXXXII th -۲۱, عدم اعلام, International symposium on Crop protection univ . of Gent , Belgium march,۲۶۱۱ • Sharifi Tehrani Abbas,"Etude comparee de laction de saufre et celle de, benomy ۱et Tridemorph sur l' oidium du concombre. ",XXXXIXth International symposium march,۲۶۰۸ • Sharifi Tehrani ,-۲۱, عدم اعلام, on Crop Protection univ .of Gent , Belgium Abbas,"Etude comparee de laction de quelques fongicides sur la tavhes brunes de l' amandier . Polystigma ochraceum ",XXXVII th International symposium on grop march,۲۶۰۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"Etude ,-۲۱, عدم اعلام,protection univ.of Gent , Belgium Sharifi Tehrani Abbas,"Influence de quelques : (• ۴)مقالات ارائه شده در همایشها compar۸ fongicides sur la croissance du mycelium et le pouvoir pathogend'Alternaria tenuis",۳th congress of the Mediterramean phytopathologica,Oeiras/Portugal ,۲۱-,march,۲۵۹۳ • Sharifi Tehrani Abbas,"Action de fongicides sar la physiologie et la morphologie de march,۲۵۹۱ •,-۲۱, عدم اعلام,Botrytis cinerea ",VIIth Internatinal congress of plant protection Sharifi Tehrani Abbas,"Evaluation of antifungal activity of carbonate and bicarbonate salts alone or in combination with biocontrol agents in control of citrus green mold",۵۹th may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani ,۲۲-۲۲, بلژیک,international symposium on crop protection Abbas,"Biological control of sclerotinia sclerotiorum(LIB.) de bary, the causal agent of white mold , by pseudomonas species on canola petals",۵۹th international symposium on may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"A study on antifungal ,۲۲-۲۲, بلژیک,crop protection activity of some plant essences in control of Rhizopus stolonifer caused agent of -۲۲, بلژیک,strawberry grey rot",۵۹th international symposium on crop protection may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"Effect of timing of application pseudomonas ,۲۲ fluorescens in suppression sclerotinia sclerotiorum, the causal agent of white mold in may,۲۰۰۷ • Sharifi,۲۲-۲۲, بلژیک,canola",۵۹th international symposium on crop protection

Tehrani Abbas,"Evaluation of the effects of chemical versus biological control on botrytis cinera agent of gray mold disease of strawberry",۵۹th international symposium on crop may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biocontrol of phytophthora ,۲۲-۲۲, بلژیک,protection cactorum the causal agent of root and crown rot on apple (malus domestica) by formulated pseudomonas floueresens",۵۹th international symposium on crop may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"Evaluation of production of some ,۲۲-۲۲, بلژیک,protection antifungal metabolites by fluorescent pseudomonads in vitro and their inhibitory effect on penicillium digitatum in semi commercial condition",۵۹th international symposium on crop may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"Effect of carbon and nitrogen ,۲۲-۲۲, بلژیک,protection sources on growth and biological efficacy of pseudomonas fluorescens Bacillus subtilis against rhizoctonia solani ,the causal agent of bean damping-off",۵۹th international may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"Detection of ,۲۲-۲۲, بلژیک,symposium on crop protection PHLD gene in some fluorescent pseudomonads isolated from iran and its relative with -۲۲, بلژیک,antifungal activities ",۵۹th international symposium on crop protection may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"Introduction of some important antagonistic bacteria,۲۲ affecting on damping-off of canola in iran",۵۹th international symposium on crop may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biological control of some ,۲۲-۲۲, بلژیک,protection pathogenic fungi by Bacillus subtilis",۵۹th international symposium on crop may,۲۰۰۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"Effect of some antifungal ,۲۲-۲۲, بلژیک,protection metabiolites of fluorescent pseudomonas on Rhizobacteria solani the causal agent of bean damping-off ,",۷th internationalworkshop,neterlands ,۲۸-۰۲,may,۲۰۰۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"study on some rhizobacteria against rhizobacteria solani on common bean",۷th international workshop on plant growth promoting rhizobacteria,netherlands ,۲۸-۰۲,may,۲۰۰۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"powder formulations of two strains of bacillus subtilis for control of rape damping-off caused by Rhizoctonia solani",۵۸ th international may,۲۰۰۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"effect of ,۰۲-۲۶, بلژیک,symposium on crop protection fluorescent pseudomonads and trichoderma sp., and their combination with two chemicals on penicillium digitatum caused agent of citrus green mold",۵۸th international may,۲۰۰۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"chemical ,۰۲-۲۶, بلژیک,symposium on crop protection Sharifi Tehrani Abbas,"Biocontrol of Botrytis cinerea :• مقالات چاپ شده در مجلات خارجی com۹ the causal agent of Gray mold of Strawberry by antagonistic fungi",Med.Fac.Landbouww. Univ (in press),۰,۰,۰ ,۲۶۲۱ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biocontrol of Phytophthora capsici the causal agent of pepper daming - off by antagonistic bacteria",Med.Fac.Landbouww

Univ,۰,۶۴-۳b,۴۱۹-۴۲۳ ,۲۶۲۰ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biocontrol of Fusaium crown and root rot of tomato by fluorescent pseudomonads",Med.Fac.Landbouww. Univ,۰,۶۴-۳b,۴۲۵-۴۲۹ ,۲۶۲۰ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biocontrol of soil borne fungal plant diseases by ۲,۴ - diacetylphloroglucinol - producing fluorescent pseudomonads with different profiles of amplif",European Journal of Plant Pathology,۰,۱۰۴,۶۳۱-۶۴۳ ,۲۶۱۹ • Sharifi Tehrani Abbas,"Etude comparee de ۱'action du Bitertanol et celle des Dichlofluanide et Captan sur les taches de ۱' amandier",Med.Fac.Landbouww.rijksuniv,۰,۵۶-ab,۵۳۵-۵۳۷ ,۲۶۱۷ • Sharifi Tehrani Abbas,"l'action de quelques fongicides surLa carie ble Tilletia Foetida (waLL) Liro aux champs irriguess et non - irriges ",Med.Fac.Landbouww.rijksuniv,۰,۵۵-۳a,۱۰۱۵-۱۰۱۸ ,۲۶۱۱ • Sharifi Tehrani Abbas,"Etude comparee de ۱ action du soufre et celle ds Benomy ۱ et Tridemorph sur ۱ oidium du concombre",Med.Fac.Landbouww . Rijksuniv,۰,۵۲,۹۲۹-۹۳۳ ,۲۶۰۸ • Sharifi Tehrani Abbas,"Etude comparee de ۱ action de quelques fongicides sur les taches runes de ۱ amardier Polystiqma ochraceum (wahl)Sacc",Med .Fac.Landbouww. Rijksuniv ,۰,۵۰- ۳b,۱۲۵۹-۱۲۶۲ ,۲۶۰۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"Etude comparee de ۱ action de quelques fongicides en plein champ sur ۱ oidium du concambre",Med.fac.Landbouww. Rijksuniv ,۰,۴۹.۲a,۴۰۷-۴۱۰ ,۲۶۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Bekampfungsversuche mit vier neuen Fungiziden gegen Weizenflugrand {Ustilago Triici (pers)Rostr und Weizenstein brand Tilletia Tritici im Iran .Anz }",Pflanzenschutz , Umweltschutz,۰,۴۸,۷۴-۷۱ ,۲۵۹۶ • Sharifi Tehrani Abbas,"Influence de quelques fongicides sur la croissance du mycellium et le pouvoir pathagene de Sclerotinia sclerotiorum (lib.)DeBy",Phytiatrie - phytopharmacie,۰,۳۲,۱۸۹-۱۹۲ ,۲۵۹۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Influence de subsitiutions nitrees et aminees dans le noyau benzeniqes sur le developpement de Btrytis cinerea pers",Phytiatrie -phytopharmacie,۰,۱۹,۲۷-۳۲ ,۲۵۹۱ • Sharifi Tehrani Abbas,"Acion de quelque fongicides sur Botrytis cinerea",Phytiarie - Ohytopharmacie ,۰,۴,۳۱۱-۳۱۵ ,۲۵۸۹ • Sharifi Tehrani Abbas,"Study on the overwintering of cleistothecia and conidia of Erysiphe betae causal agent of sugar beet powdery mildew in Iran.",Comm.Appl.Biol.Sci,جلد ۷۰ شماره ۳,۳۳۳- ,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Contribution of phla and some metabolites of fluorescent pseudomonads to antifungal activity.",Comm.Appl.Biol.Sci,جلد ۷۰ شماره ۳,۱۵۱-۱۵۵ ,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Occurrence and physico -serological properties of potato vorus PVS) in Iran",Comm.Appl.Biol.Sci,جلد ۷۰ شماره ۳,۴۲۳-۴۲۵ ,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biological control of Tiarosporella phaseolina the causal agent of charcoal rot of soybean.",Comm.Appl.Biol.Sci,جلد ۷۰ شماره ۳,۱۸۹-۱۹۲ ,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Effect of Inoculum density and substrate type on phytophthora drechsleri",comm. APPl.Biol . Sci,جلد

۶۹ شماره ۴،۶۵۳-۶۵۶ ،۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"Antagonistic effect of several bacteriaea on Fusarium oxysporum F.sp.cepa",comm. APPl.Biol . Sci ,جلد ۶۹ شماره ۴،۶۵۷-۶۶۱ ،۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"Effect of Acibenzolar S-methyl on the phenolic content in cucumber ".,comm. APPl.Biol . Sci ,جلد ۶۹شماره ۴،۵۵۵-۵۶۳ ،۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biological control of Chickpea Fusarium Wilt",comm. APPl.Biol . Sci ,جلد ۶۹شماره ۴،۶۴۹-۶۵۱ ،۲۰۰۴ ۱۰ مقالات چاپ شده در مجلات داخلی •:زیرجد عبدا... , شریفی تهرانی عباس , حجارود قربانعلی , محمدی مجتبی"،بررسی تاثیر باکتریهای آنتاگونیست بر کنترل بوته میری سویا در اثر Phytophthora sojae،"علوم کشاورزی ایران،۳۷-شماره ۴،۶۷۱ ،۱۳۸۵ • صاحبانی نوزاله , زاد جواد , شریفی تهرانی عباس , خیری احمد , محمدی مجتبی"،بررسی تغییرات کمی فنل کل ریشه گوجه فرنگی در تعامل بین نماتد مولد گره ریشه Meloidogyne javanica و قارچ عامل پژمردگی آوندی .Fusarium oxysporum f.sp lycopersici،"علوم کشاورزی ایران،۳۷-شماره ۴،۷۴۶ ،۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس"،اثر دما و رطوبت در جوانه زنی آسکوسپور و کنیدیوم Uncinula necator عامل بیماری سفیدک سطحی مو،"علوم کشاورزی ایران،جلد۳۷-شماره۳،۴۸۷ ،۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس"،مطالعه تولید متابولیتهای ضد قارچی باکتریهای Bacillus subtilis و Streptomyces sp،"همایش بیوتکنولوژی کشاورزی،۱۱،۱۱ ،۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی اثر باکتری آنتاگونیست سودوموناس فلورسنت در افزایش رشد گیاه کلزا،"همایش بیوتکنولوژی کشاورزی،۱۱،۱۱ ،۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس"،تاثیر محیط کشت و زمان در میزان آنتی بیوتیکهای تولید شده از سودوموناسهای فلورسنت،"مجله بیماریهای گیاهی،۴۲-شماره۱،۱۲۵ ،۱۳۸۵ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی تعامل جدایه ژنوتیپ بین Erisiphe betae و چغندرقند در شرایط گلخانه،"مجله چغندرقند،جلد۲۱-۲،۱۲۳ ،۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی تاثیر سودوموناسهای فلورسنت روی قارچ Sclerotinia sclerotiorum(Lib.)de Bary عامل پوسیدگی ریشه آفتابگردان،" مجله علوم کشاورزی ایران ،جلد ۳۶ شماره ۴،۷۹۱-۸۰۳ ،۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی تعامل جدایه - ژنوتیپ بین Erysiphe betae و چغندر قند در شرایط گلخانه،" چغندر قند ،۹(۴)،۱۲ ،۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی اثر چند باکتری آنتاگونیست بر Fusarium oxysporum عامل پژمردگی فوزاریومی نخود ایرانی در شرایط گلخانه،" مجله علوم کشاورزی ایران ،جلد ۳۶ شماره ۳،۷۱۱-۷۱۷ ،۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی پایداری قارچ Erysiphe betae عاما بیماری سفیدک پودری چغندر قند،"علوم کشاورزی ایران،شماره ۶ جلد ۳۶،۱۳۵۵ ،۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس"،اثرات آنتاگونیستی گونه های Tricoderma spp روی قارچPhytophthora capsici عامل پوسیدگی ریشه و طوقه فلفل،" بیماریهای گیاهی،جلد۴۱ شماره ۳،۳۴۵ ،۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی نقش کلیستوتسیوم در زمستان گذرانی Uncinula necator(Schw.) Burrعامل بیماری سفیدک سطحی انگور در استان خراسان،" مجله علوم و فنون کشاورزی و منابع طبیعی ،شماره اول ،۲۲۵ ،۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس"،اثر شرایط محیطی روی رها شدن کجوانه زنی و بیماری زایی آسکوسپورهای Uncinula necator عامل بیماری سفیدک سطحی انگور،" مجله علوم کشاورزی ایران ،جلد ۳۶شماره ۱ ،۱۲۱-۱۲۸ ،۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس"،مطالعه ارتباط بین مراحل مختلف بیولوژی نماتد مول گره و شدت بیماری فوزاریومی گوجه فرنگی و امکان سیستمیک شدن حساسیت ایجاد شده به وسیله نماتد در گیاه به قارچ،" مجله علوم کشاورزی ایران ،جلد ۳۶شماره ۱ ،۱۹۹-۲۰۷ ،۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی تعامل نماتد گالزای بذر گندم Anguina tritici و باکتری عامل بیماری خوشه صمغی گندم Rathayibactertritici،"مجله علوم کشاورزی ایران،جلد۳۶ شماره ۶،۱۳۵۵ ،۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی پایداری قارچ Erisiphe betae عامل بیماری سفیدک پودری چغندر قند در منطقه کرج و قزوین،"علوم کشاورزی ایران،جلد۳۶ شماره ۶،۱۳۸۱ ،۱۳۸۳ • شریفی تهرانی

عباس",بازیابی پیروکیلن در بوته برنج پس از گرانول پاشی در خاک و ارتباط آنها با کنترل بلاست برنج,"علوم و فنون کشاورزی و منابع طبیعی,جلد ۸شماره ۱,۲۰۵-۲۱۲, ۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",مطالعه اثر اسپینزولار - اس متیل در کنترل بیماری سفیدک پودری خیار," علوم کشاورزی ایران,جلد ۳۵ شماره ۲,۲۸۵-۲۹۲, ۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",مطالعه تولید برخی از متابولیتهای ضد میکروبی بوسیله تعدادی از سودوموناسهای فلئورسنت,"علوم کشاورزی ایران,جلد ۳۵ شماره ۳, ۷۳۱-۷۳۹, ۱۳۸۳ •شریفی تهرانی عباس",مطالعه بیماری شانکر ساقه گوجه فرنگی در استان بوشهر,"علوم کشاورزی ایران,جلد ۳۵ شماره ۱,۲۴۵-۲۵۲, ۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",بررسی تاثیر قارچهای آنتاگونیست trichoderma، علیه بیماریهای پژمردگی فوزاریومی گوجه فرنگی در اثر Fusarium oxysporum f.s.lycopersici در شرایط گلخانه," مجله علوم کشاورزی ایران,۳۲,۱-۳۷, ۱۳۷۹ • شریفی تهرانی عباس",فعالیت آنزیم پراکسید از در واکنشهای مقاومت وحساسی ۱۱ مقالات چاپ شده در همایشها(•): شریفی تهرانی عباس",The agonistic effect of antibiotic producing Pseudomonas flurescens, isolates on mycelial growth of phytophtora citrophtora , the causal agent of pistachio gummosis,".چهارمین سمپوزیوم بین المللی پسته و بادام ,ایران ,۰۱-۰۴,خرداد,۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس",Pistachio, gommosis in rafsanjan and sirjan areas,".چهارمین سمپوزیوم بین المللی پسته و بادام ,ایران ,۰۱-۰۴,خرداد,۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس",Appearance of Phytophtora nicotiana in Rafsanjan," چهارمین سمپوزیوم بین المللی پسته وبادام ,ایران ,۰۱-۰۴,خرداد,۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس",Study on biocontrol, mechanism of some antiagonistic bcteria Phytophtora ciphithora, the causal agent of pistachio gummosis," .چهارمین سمپوزیوم بین المللی پسته و بادام ,ایران ,۰۱-۰۴,خرداد,۱۳۸۴ • شریفی تهرانی عباس",بررسی مکانیسم بیو کنترول چند باکتری آنتاگونیست روی قارچ F.oxysporum عامل پوسیدگی ریشه و طبق پیاز در آزمایشگاه," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",بررسی اثر چند باکتری آنتاگونیست روی قارچ Fusarium oxysporum عامل پوسیدگی ریشه و طبق پیاز در مزرعه," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",اثر عصاره برگ Reynoutria sachlinensis بر واکنش دفاعی بوته خیار در جریان ابتلا به بیماری سفیدک پودری," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",بررسی نقش کلیستوتسیوم در زمستان گذرانی عامل بیماری سفیدک سطحی انگور در استان خراسان,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",شناسایی گونه های جنس Ganoderma karst در شمال ایران,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",الگوی PFGE استرین های باکتری Erwinia amylovoraعامل بیماری آتشک درختان میوه دانه دار در مقایسه با تیپهای اروپایی,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",بررسی اثر چند باکتری آنتاگونیستی بر Phytophthora citrophthora عامل بیماری گموزیسته,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",کنترل بیولوژیکی قارچ Sclerotinia sclerotiorum عامل بیماری پوسیدگی ریشه آفتابگردان بوسیله سودوموناسهای فلورسنت,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",مطالعه بررسی خصوصیات بیولوژیکی و کشت وپرورش مصنوعی گونه های Ganoderma lucidum, G. Applanutum جمع آوری شده از شمال ایران,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس",شناسایی دودمان کلونی در قارچ Magnaporthe grisea وبررسی نحوه پراکنش آنها به کمک REP-PCR در گیلان," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی

تهرانی عباس"،بررسی مقاومت لاینها و ارقامی از گندم به بیماری سفیدک سطحی در شرایط گلخانه," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران, ۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس"،مقایسه سرولوژیکی استرین های باکتری pseudomonas syringae pv.syringae از پنج گروه میزبانی مختلف," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران ,۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس"،مقایسه فنوتیپی بیوشیمیایی و آنتی بیوگرام استرین های ایران باکتری pseudomonas syringae,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران, ۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس"،استخراج و شناسایی مواد ضد باکتری از کارپوفور Ganoderma applanatum جمع آوری شده از شمال ایران,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران, ۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی ویژگیهای مولکولی استرینهای ایرانی pseudomonas syringae pv syrngae جدا شده از میزبانهای مختلف," شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران, ۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس"،تعامل بین سویه های آنتاگونیست pseudomonas fluorescens Trichoderma atroviride در بیان ژن کیتیناز,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران, ۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس"،بررسی اثر چند ترکیب شیمیایی در القاء مقاومت خیار علیه بیماری سفیدک پودری,"شانزدهمین کنگره گیاهپزشکی ایران,ایران, ۰۸-۱۲,شهریور,۱۳۸۳ • شریفی تهرانی عباس"،جایگاه و ویژگیهای قطبهای علمی و نقش آنها در توسعه علوم و فن آوری کشور," همای۱۲ مقالات چاپ شده در همایشها(۲ •): Sharifi Tehrani Abbas,"Identificatin of phytophthora nicotianae the causal agent of pistachio gummosis for first time in Rafsanjan,Iran.",The second Asian conference on plant pathology ,سنگاپور, ۲۵-۲۸, june,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Effect on some antagonistic bacteria against Phytophtora drechseleri,the causal agent of cucumber root and crown rot .",The second Asian conference on plant pathology ,سنگاپور, ۲۵-۲۸, june,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Distribution of phytophtora species in Sirjan and Rafsanjan,Iran.",The second Asian conference on plant pathology ,سنگاپور, ۲۵-۲۸, june,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biological control of Tiarosporella phaseolina the causal agent of charcoal rot of soybean.",۵۷th International symposium on crop protection ,بلژیک, ۱۰-۱۲, may,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biological control of Sclerotina sclerotiorum and Sclerotina minor ,the causal agents of sunflower root rot in Iran by fluorescent pseudomonads.",۵۷th International symposium on crop protection ,بلژیک, ۱۰-۱۲, may,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Occurrence and physico-serological properties of potato virus (PVC) in Iran.",۵۷th International symposium on crop protection ,بلژیک, ۱۰-۱۲, may,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biochemical changes in tomato defence mechanismes by tomato fusarium wilt in relation to root knot nematode. Part I .effect on pal and oxidoreductase",۵۷th International symposium on crop protection ,بلژیک, ۱۰-۱۲, may,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Biochemical changes in tomato defense mecanisms by tomato fusarium wilt in relation to root knot nematode part II .Effect on total phenol.",۵۷th International symposium on crop protection ,بلژیک, ۱۰-۱۲, may,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani Abbas,"Contribution

of Phla and some metabolites of fluorescent psedomonads to antifungal activity.",۵۷th may,۲۰۰۵ • Sharifi Tehrani ,۱۲-۱۰, بلژیک, International symposium on crop protection Abbas,"serological comparison of Iranian strains of pseudomonas syringae pv.syringae may,۲۰۰۴,۱۶-۱۱, چین,from various host plants ",۱۵th Inernational plant protection congress • Sharifi Tehrani Abbas,"Biochemical phenotypical and antibiogram comparisons of Iranian strains of pseudomonas syringae pv.syringae isolated from various host plants may,۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani ,۱۶-۱۱, چین,",۱۵th Inernational plant protection congress Abbas,"Biological control of Fusarium oxysporum the causal agent of chickpeaFusarium -۱۱, چین,wilt by antagonistic Rhizobacteria",۱۵th Inernational plant protection congress may,۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"Study on resistance of wheat cultivars to powdery ,۱۶ چین,mildew under Green House conditions.",۱۵th Inernational plant protection congress may,۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"Effect of tomato and board bean root extract ,۱۶-۱۱, چین,analogs on broomrape seed Germination",۱۵th Inernational plant protection congress may,۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"Effect of Acibenzolar S-methyl on the phenotic ,۱۶-۱۱, content and specific activites ofperoxidase , chitinase and phenylalanine ammonia lyase of host leaves in cucumber powdery mildew interaction ", ۵۶th Inernational symposium on may,۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"Effect inoculum density and ,۰۶-۰۵, بلژیک,crop protection substrate type on saprophytic survival of phytophthora drechsleri the causal agent of Goummosis on pistachio in Rafsanjan , Iran ",۵۶th Inernational symposium on crop may,۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani Abbas,"Changes in phenolic content and ,۰۶-۰۵, بلژیک,protection specific activities of peroxidase ,phenylalane Ammonia lyase and chitinouse in cucumber learves inoculated wilth podosphaera fusca,the causal agent of powdery mildew",۵۶th may,۲۰۰۴ • Sharifi Tehrani ,۰۶-۰۵, بلژیک,Inernational symposium on crop protection Abbas,"Phenotypical, serological and molecular comparisons of Iranian strains of psedomonas syringa منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

شریفی، محمد ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد ابراهیم شریفی : فرمانده واحد طرح و عملیات تیپ ۲۱ امام رضا (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

چهارم فروردین ماه سال ۱۳۲۱، در روستای قلعه سرخ در شهرستان تربت جام به دنیا آمد. سه فرزند قبل از او به علت نبود امکانات درمانی وفات یافته بودند.محمد ابراهیم در محضر استاد بزرگوارش مرحوم شیخ قاسم توکلی که از روحانیون معروف منطقه بود، به

کسب علم و دانش پرداخت. قرآن و چند کتاب دیگر را در محضر آن استاد بزرگوار فرا گرفت و علاقه خاصی به تلاوت قرآن و فراگیری احادیث از خود نشان می داد. او در این زمان به کار کشاورزی مشغول بود.محمد ابراهیم در ۱۶ سالگی، پدر خود را از دست داد.

در سال ۱۳۳۸ ازدواج کرد و حاصل ۲۷ سال زندگی مشترک آنها ۹ فرزند به نام های لیلی، طوبی، فاطمه، طاهره، علیرضا، صدیقه، حمیدرضا، محمد، و اسماء می باشند.

در زمان اوج گیری نهضت اسلامی، رهبری مردم منطقه را به عهده داشت و با شکل دهی تظاهرات و تشکیل جلسات مذهبی و دینی به افشاگری علیه رژیم پهلوی می پرداخت.

محمد ابراهیم قبل از انقلاب از افراد انگشت شماری بود که اعلامیه های حضرت امام را به محل سکونتش می آورد و نسبت به پخش آن در بین مردم اقدام می کرد. بارها مورد تعقیب مامورین جنایت پیشه شاه قرار گرفت و بارها تهدید به مرگ شد. او در تمامی تظاهراتی که در منطقه زندگینش تشکیل می شد، مسلحانه شرکت می کرد و در اغلب تظاهرات شهر مشهد علی رغم مسافت طولانی حضور داشت. عاشق امام بود و تنها آرزویش سلامتی و طول عمر ایشان. در سال ۱۳۵۷، مادرش نیز دار فانی را وداع گفت.

پس از پیروزی انقلاب اسلحه به دست گرفت و در ۵ فروردین ۱۳۵۸ عضو کمیته و عضو ستاد اجرایی فرمان امام در تربت جام شد. پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۰/۵/۱۳۵۸ عضو رسمی آن نهاد شد و پس از چندی به عنوان مسئول گروه مبارزه با مواد مخدر تربت جام منصوب و با سوداگران مرگ به مبارزه مشغول شد. خیلی مهربان بود و با همه به خوبی و مهربانی رفتار می کرد. به نماز اول وقت و خواندن قرآن تاکید داشت و همیشه سفارش می کرد بچه ها را طوری تربیت کنید که نماز و قرآن را فراموش نکنند و در مورد حجاب خیلی حساس بود و می گفت: باید کاملا حجاب را رعایت کنید.

محمد ابراهیم، زمانی که میهن از جنوب و غرب مورد حمله رژیم بعثی عراق قرار گرفت، عازم میادین نبرد شد. در عملیات شکستن حصر آبادان به عنوان مسئول دسته انتخاب شد و در این عملیت از ناحیه سر، شکم، پهلو، سینه و گردن به سختی مجروح و مدت زیادی در بیمارستان دکتر شریعتی مشهد بستری شد.

پس از بهبودی نسبی، دوباره به سپاه مراجعه کرد و به پاسگاه جنت آباد (صالح آباد) که زیر پوشش پایگاه تربت جام بود، اعزام شد و از آنجا روانه بیت حضرت امام شد و مدت شش ماه در آنجا مشغول خدمت بود.

پس از آن دوباره عازم جبهه شد. در عملیات طریق القدس فرماندهی گروهان را پذیرفت و سپس به فرماندهی گردان انصار الحسین که جمع آوری و تخلیه شهدا و مجروحان را به عهده داشت، منصوب شد.

برادر خانم او محمد امین توکلی در این عملیات به شهادت رسید و پیکرش به وسیله محمد ابراهیم به تربت جام آورده شد. در عملیات رمضان فرماندهی گروهان را به عهده گرفت و در عملیات مسلم بن عقیل معاون فرمانده گردان شد و فرماندهی یکی از محورهای عملیاتی را به عهده داشت که در این عملیات برای دومین بار مجروح شد. در عملیات والفجر مقدماتی، فرماندهی گردان الحدید را پذیرفت و در زمان آفند(دفاع)، مسئول محور عملیات بود. در عملیات خیبر سمت فرمانده واحد طرح و عملیات لشکر ۲۱ امام رضا (ع) را به عهده داشت. در سال ۱۳۶۵ توفیق زیارت خانه خدا نصیبش شد.

دریک مورد ایشان برای شناسایی به پشت سر دشمن رفته بود و در آن موقعیت به نماز ایستاد و وقتی مورد اعتراض قرار گرفت، گفت: اگر ما نماز را برای خدا بخوانیم، دشمن هیچ گاه ما را نمی بیند.

در عملیات والفجر ۳ وقتی که نیروهای گردان تحت فرماندهی این سردار، کله قندی را گرفته بودند، دشمن از سمت چپ ارتفاع قلاویزان تک سنگینی را شروع کرد، ایشان در سنگر نشسته بودند که به ایشان خبر رسید دشمن دست به حمله زده است و الان

است که شهر مهران را تصرف کند، گفت: ناراحت نباشید، من چایم را می خوردم انشاالله پدرشان را در می آوریم. با عزم راسخ حرکت کرد، گفت: نیم ساعت بعد به فلان منطقه برایم مهمات بفرستید. همه تعجب کردیم، مگر امکان دارد که به این سرعت بتوان دشمن را عقب راند، ایشان گفت: اگر ما بر حق هستیم قطعا از اینها بیشتر هم جلو خواهیم رفت. پس از گذشت نیم ساعت، صدای دلنشین او شنیده شد و از همان نقطه ای که قبلا گفته بود، تقاضای مهمات کرد.

در عملیات والفجر ۸، فکر می کردیم که گذشتن از اروند رود و در آن طرف رود خانه، خط شکستن غیر ممکن است. ولی پس از شنیدن صحبتهای شیوای او به حمد خدا حرکت کردیم و با استعانت از امداد های غیبی پیروز شدیم.

در عملیات دیگری که به ایشان پیوستم، دیدم که خودش آرپی جی را به دست گرفته و تک دشمن را جواب می دهد. این کار ایشان از صبح تا ساعت ۲ بعد از ظهر ادامه داشت. تا آنجا که چهره این فرمانده از شدت نور آفتاب و گرد و غبار سیاه شده بود و به سختی می شد ایشان را شناخت.

رزمنده ها در جبهه به او «بابا شریف» «چریک پیر» و «پدرجنگ» لقب دادند.

در عملیاتی که چند بالگرد به منطقه عملیاتی آمده بودند، ایشان با یک سلاح سبک سر خلبان هلیکوپتر را نشانه گرفت و او را به درک واصل کرد و هلیکوپتر سقوط کرد. از آن به بعد شهید را با لقب (چریک پیر) خطاب می کردند. او خبر پیروزی رزمندگان و سرنگونی هلیکوپتر را به طور مستقیم از صدا و سیمای جمهوری اسلامی اعلام کرد.

در ۲۰ عملیات شرکت داشت و در عملیات های ذیل مجروح شد: عملیات شکست حصر آبادان، مسلم بن عقیل، والفجر ۱، والفجر ۳، خیبر، والفجر ۸ که در عملیات والفجر ۸، خبر شهادت برادر محترمش حاج حسن شریفی و داماد عزیزش حسین یار خواه را شنید.

محمد ابراهیم شریفی، سرانجام در ساعت ۱۰ شب ۲۳ دی ۱۳۶۵، در حین فرماندهی عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه بر اثر اصابت دو گلوله به قلبش شهید شد.

پیکر او در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۶۵ در تربت جام به همراه یازده تن دیگر از همسنگرانش تشییع شد و برای تشییع مجدد به مشهد انتقال داده شد. در روز پنج شنبه ۱ بهمن ۱۳۶۵ در شهر مشهد تشییع و در بهشت رضا (ع) به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

شرین ییلاق، منیجه

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روان‌شناسی، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: شهید چمران اهواز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای روان‌شناسی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده علوم تربیتی از دانشگاه شهید چمران اهواز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

میزان‌سازی رفتار سازشی ویژه مدارس ابتدائی، تدریس در دانشگاه شهید چمران اهواز به مدت ۱۲ سال و راهنمائی، مشاوره و

نظارت بر ۵ پایان‌نامه کارشناسی و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

روان‌شناسی و علوم تربیتی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

روان‌شناسی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

شعاری نژاد، علی اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد علی اکبر شعاری نژاد درسال ۱۳۰۴ در شهر تبریز متولد شد. وی در سال ۱۳۳۴ فارغ التحصیل رشته فلسفه و علوم تربیتی از دانشسرای مقدماتی شد و تحصیلات تکمیلی خود را در دانشگاه تهران سپری کرد و در سال ۱۳۴۷ فارغ التحصیل شد. شعاری نژاد سابقه مدیریت گروه روانشناسی تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی و تدریس در دانشگاه های تهران را در کارنامه علمی خود دارد و از تحصیلات حوزوی نیز برخوردار است. همچنین وی تاکنون ۴۳ کتاب با موضوعات روان شناسی رشد، روان شناسی یادگیری، اصول ادبیات کودکان و فلسفه آموزش وپرورش به چاپ رسانده است و ۳ کتاب دیگر در دست چاپ دارد.استاد ممتاز دانشگاه تربیت معلم، استاد و پژوهشگر نمونه دانشگاه علامه طباطبایی و عضو شاخص هیئت علمی دانشکده پزشکی دانشگاه شهید بهشتی از دیگر سوابق علمی این استاد ۸۳ ساله است. گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی والدین و انساب : خانواده علی اکبر شعاری نژاد شش نفری بود والدین و دو خواهرانش، بی‌سواد و برادرش هم کم سواد (حدود سوم ابتدایی) بودند. وی در این باره می گوید ":من این بخت را داشتم که بیشتر با والدینم باشم. پدرم بیشتر به محافل درس قرآن می‌رفت و با اینکه نام خودش را به زحمت می‌نوشت، ولی غالبا با قرآن کریم مانوس بود و حتی ترجمه و تفسیر هم می کرد. گاهی نیز در برخی محافل به وعظ و خطابه می‌پرداخت؛ به طوری که برای اشخاص ناآشنا شخصی باسواد و مفسر قرآن جلوه می کرد. شاید همین ویژگی آن مرحوم، و همراهی مداوم من با ایشان در مجالس وعظ و خطابه و روضه، از مهمترین عوامل تعیین کننده رفتار امروزم تلقی شوند ".خاطرات کودکی : استاد علی اکبر شعاری نژاد از دوران کودکی و قبل از شروع تحصیلات رسمی خود چنین بیاد دارد":موقعیت روزهای کودکی من سبب شد که پیش از رفتن به مدرسه، مکتب خانه را تجربه کنم و قرآن یاد بگیرم. حتی بعد از آغاز تحصیلات رسمی نیز به یادگیری قرآن و زبان عربی و درس‌های (به اصطلاح) حوزوی ادامه دادم. برای مثال، با یادگیری صرف میر، صمدیه، سیوطی، و چندین کتاب عربی، به آموختن زبان عربی و دستور عربی ادامه دادم و کتاب‌های فقهی و حدیثی متعدد و متنوعی را البته به زبان عربی، خواندم. همیشه در دوران تحصیل سعی می کردم خودم بفهمم و خودگردان باشم ".تحصیلات رسمی و حرفه

ای : علی اکبر شعاری نژاد دوره تحصیلات ابتدایی شش ساله را در دبستان< بدر >تبریز گذراند.وی سپس به یادگیری زبان عربی و درسهای حوزوی و درسهای کلاسهای هفتم و هشتم و نهم مشغول می‌شد، به طوری که این سه پایه را در مدت چهار ماه و ده روز گذراندو در امتحان رسمی آموزش و پرورش شرکت کرده و پذیرفته شد ". چون شغل معلمی را دوست داشتم و هنوز هم دوست دارم، دو شاگرد خصوصی داشتم که به آنها خواندن و نوشتن یاد می‌دادم. چون برادرم با درس خواندن من مخالف بود، هرگز اجازه نمی‌داد من کتاب بخرم و ناچار بودم کتاب را از دیگران امانت بگیرم و رونویسی کنم یا اینکه پولهای توجیبی هفتگی را جمع کنم و کتاب بخرم که برخی از آنها را هنوز هم دارم ".علی اکبر شعاری نژاد بعد از فراغت از تحصیل در دوره اول دبیرستان، ابتدا در امتحان دفتریاری و سردفتری وزارت دادگستری شرکت کرده و پذیرفته شد.حدود دو سال و اندی به دفتریاری درجه یک چند دفترخانه در تبریز منصوب گردید. بعد در دبیرستان ملی شمس تبریز به عنوان آموزگار کلاس پنجم ابتدایی استخدام شد. در همین زمان، به مطالعه درسهای دانشسرای مقدماتی پرداخته و بعد از دو سال تحصیل، از دانشسرای مقدماتی تبریز فارغ‌التحصیل شد و سپس به استخدام آموزش و پرورش درآمد". در دبستان حکمت، واقع در کوچه مجتهدها در تبریز، به عنوان آموزگار کلاس پنجم ابتدایی به تدریس پرداختم. حدود ده سال هم در دانشسرای مقدماتی و کالج تربیت معلم که از ابتکارهای مرحوم علی دهقان، مدیرکل شایسته آموزش و پرورش بود، مفتخر شدم ". وی در خردادماه ۱۳۳۴ در رشته فلسفه و علوم تربیتی، با رتبه اول فارغ‌التحصیل و به اخذ دیپلم خاص و مدال فرهنگی آن زمان از شورای عالی آموزش کشور مفتخر نائل آمد.در مهرماه همان سال، تدریس روان‌شناسی در دانشسرای مقدماتی را به عهده گرفت". در آن زمان شرایطی وجود داشت که زمینه‌های فعالیت فراهم بود و برای همین هم من توانستم مجله< معلم امروز >را راه‌اندازی کنم. آقای دهقان، مدیر کل وقت آموزش و پرورش استان آذربایجان شرقی و آقای خانلو، رئیس دانشسرا، به طور کامل از من حمایت می‌کردند. آقای دهقان منشاء خدمات زیادی برای آموزش و پرورش بود و طی ۹ سال، ۸۰ مدرسه ساخت. سال ۱۳۸۱ هم، در تبریز مراسم تجلیلی برای وی برگزار شد ".استاد شعاری نژاد تحصیلات عالی خود را در دانشگاه تهران، در رشته روان‌شناسی آغاز کرد و در سال ۱۳۴۷ به پایان رساند. وی در کنار تحصیلات رسمی و حرفه ای به تحصیلات حوزوی هم پرداخته است.او دروس حوزوی را در تبریز و تهران و تا حدودی در قم خوانده است". یک اتفاق جالب این بود که به واسطه خواهرم با یک خانواده روحانی فامیل شدیم. وقتی وی فوت کرد تمام کتابهایش را به من دادند که خود تشویقی شد که دروس حوزوی را بخوانم. در اداره کل مطالعات که همان دفتر تالیف کتب درسی فعلی است، با شهید باهنر همکار بودیم. من کارشناس تربیت معلم بودم و ایشان کارشناس تعلیمات دینی. یک روز به شهید باهنر گفتم که آیا می‌خواهید بچه‌ها واقعا مسلمان بشوند؟گفت: یعنی چه؟ معلوم است. گفتم: یک راه بیشتر ندارد: تعلیمات دینی را از برنامه درسی حذف کنید. با تعجب گفت: چطوری؟ و توضیح دادم که آموزشهای دینی باید جزء تمامی دروس باشد و نه فقط یک درس مشخص".خاطرات و وقایع تحصیل : علی اکبر شعاری نژاد از دوران تحصیل خود در دواه ابتدایی چنین خاطره ای را بیاد دارد": در دوران تحصیل در مقطع ابتدایی من جایزه‌ای که اداره آموزش و پرورش به جهت کسب رتبه اول به من اهدا کرد، چهار مقاله عروضی بود. این کتاب اکنون در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات فارسی استفاده می‌شود. در پی حمله روس، انگلیس و امریکا به ایران، مدرسه‌ها تعطیل شدند و به همین سبب، چند سالی میان کلاس‌های پنجم و ششم فاصله افتاد. البته، من هم مثل سایر کودکان، از این جریان لذتی کودکانه می‌بردم، به خصوص از این لحاظ که معلم کلاس پنجم ما بسیار سخت‌گیر بود و روزی ندیدم که بدون چوب تعلیم در کلاس حاضر شود! می‌زد و خیلی هم خوب می‌زد ".استاد شعاری نژاد از دوران تعطیلی خود چنین می گوید": دو ماه به مکتب خانه‌ای در مسجد جامع تبریز رفتم که مدیر یا صاحب آن یک روحانی بود و شخصی به نام آقای میرزاعلی اصغر (مغازه‌دار) را معلم ما کرده بود. خودش فقط عصرها هنگام مرخصی می‌آمد، با یک چوب تر و تمیز. به مسائل انضباطی مکتب خردسالان رسیدگی می‌کرد. روزی را به یاد ندارم که چوب نخورده به خانه آمده باشم! همین

محبت وجود به ز مهر پدر استاد سبب شد که از مکتب خانه فرار کنم! برای اینکه اخلاقم خراب نشود، به شاگردی یک مغازه زرگری در بازار امیر تبریز مامور شدم، آنجا نتوانستم دوام بیاورم؛ زیرا حتی عطسه کردنم برای صاحب مغازه مساله بود! پدرم در بازار راسته تبریز، مغازه فاستونی فروشی داشت. مرا مامور کرد که میرزای ایشان باشم، و ناچار مدتی را هم به میرزایی پدرم مشغول شدم. پیش از آغاز تحصیل در کلاس ششم ابتدایی، مدتی هم به دستفروشی پرداختم و تجربه‌های رنگارنگی به دست آوردم! به لطف الهی، وضع اقتصادی پدرم خوب شد و کارگاهی پارچه‌بافی با چهارده دستگاه به راه انداخت که مدیریت آن برعهده برادرم بود. مرحوم برادرم بیست سال از من بزرگتر بود و با ادامه تحصیلم مخالفت می‌کرد. حتی با جلب موافقت اجباری پدرم مرا واداشت مثل سایر کارگران در همان کارگاه کار کنم و از تحصیل محروم شوم! حتی حق نداشتم کمتر از یک کارگر با سن بیشتر، کار تحویل بدهم. ای کاش می‌توانستم آن صحنه‌ها را شبیه‌سازی کنم و نشان دهم که در هر صورت، می‌توان یاد گرفت و پیش رفت. تنبلی هم مهارتی است آموختنی "!از دیگر خاطرات علی اکبر شعاری نژاد اشتغال در آموزش و پرورش و تالیف کتاب بود" . در سال ۱۳۳۶ دوره تخصصی تربیت معلم در ایران و در شهر تبریز با نام< کالج تربیت معلم >برای دیپلمه‌ها تاسیس شد و تدریس درسهای روانشناسی رشد، روان‌شناسی یادگیری و ادبیات کودکان، به اضافه روشهای تدریس، به عهده این جانب واگذار شد که در ایران چندان سابقه نداشت. هم‌چنین، این توفیق الهی، نصیب من شد که یادداشت‌های خود را در درسهای مورد اشاره گردآوری کنم و به صورت کتاب درآورم. شاید این جانب اولین نفر باشم که کتابهای< روان‌شناسی رشد<، >روان‌شناسی یادگیری >و <اصول ادبیات کودکان >را در ایران تالیف کرده است. این کتابها با گذشت زمان، پیوسته تجدیدنظر شده‌اند و هنوز هم این کار ادامه دارد. خوشبختانه در حال حاضر بر شمار این گونه کتابها افزوده شده است. در سال ۱۳۴۴ به درخواست اداره کل مطالعات و برنامه‌های وزارت آموزش و پرورش در تهران، به عنوان< کارشناس تربیت معلم >به اداره کل منتقل شدم؛ البته با کلی مشکلات خانوادگی، ناآشنایی با شهر تهران، نداشتن مسکن و بی‌تجربگی نسبت به کارهای اداری که به شخصیت و فرهنگ خاصی نیاز دارد و معلم با آنها بیگانه است و زمان لازم است تا یاد بگیرد و بسازد"!فعالیتهای ضمن تحصیل : علی اکبر نوجوان در ایام تدریس، به کار خاص دیگری هم اشتغال داشتند که از زبان ایشان چنین می توان گفت: با همکاری صمیمانه و صادقانه مرحوم دکتر حسن محمد خانلو، رئیس دانشسرای مقدماتی پسران، توفیق انجام دو امر مهم تربیتی را یافتم: ۱) تشکیل انجمن دبیران فلسفه و علوم تربیتی تبریز؛۲) انتشار مجله معلم امروز. این مجله تا سال انتقال من به تهران (یعنی مهرماه ۱۳۴۴) چاپ و منتشر شد و مختص معلمان بود.من صاحب امتیاز و سردبیر و مدیر مسئول آن بودم؛ انتشار مجله معلم امروز مهرماه سال ۱۳۳۴ شروع شد و تا ۱۳۴۴ ادامه پیدا کرد. تیراژ مجله چهار هزار نسخه بود و به صورت صحافی شده عرضه می‌شد و کسانی مانند بهرنگی و ساعدی در آن مقاله داشتند. این دوره ده ساله را بهترین ایام زندگی خود می‌پندارم. این مجله هیچ‌گونه درآمد اضافی جز به میزان هزینه نداشت و هر شماره با بهای پنج ریال منتشر می‌شد. محصلان دانشسرای مقدماتی پسران، از بهترین یاران صادق و صمیمی من بودند و در همه مراحل انتشار مجله، مرا کمک می‌کردند. هم دوره ای ها و همکاران : دکتر حسن محمد خانلو، رئیس دانشسرای مقدماتی پسران و دکتر محمدعلی طوسی و دکتر شهید باهنر از همکاران علی اکبر شعاری نژاد بوده اند. علی اکبر شعاری نژاد درباره دکتر طوسی چنین یاد می کند": دکتر محمدعلی طوسی که شهریور سال گذشته مرحوم شد، انسانی بود که برای فرهنگ این کشور بسیار زحمت کشید. وی بسیاری از کتاب‌های مدیریتی را در ایران ترجمه کرده است. اما وقتی از دنیا رفت، کمتر کسی از وی یاد کرد. طوسی مدیرکل مطالعات برنامه بود، من هم در دانشسرا دبیر بودم. به دانشسرا رفت و آمد داشت و برای مجله ما مقاله می‌نوشت. ایشان مرا به عنوان کارشناس تربیت معلم به تهران آورد و من تقاضای انتقال به کسی ندادم. چهار سال با وی همکار بودم. سفرم به ژاپن به دعوت یونسکو به واسطه دکتر طوسی صورت گرفت ". مشاغل و سمتهای مورد تصدی : علی اکبر شعاری نژاد در سال ۱۳۴۷ پس از فارغ التحصیل از دانشگاه تهران ، از مهرماه همان سال برای تدریس در دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلم

امروز) و دانشگاه سپاهیان انقلاب، به صورت پاره‌وقت دعوت شد. در سال ۱۳۵۲ به عنوان استادیار به دانشگاه سپاهیان انقلاب منتقل گردید.وی در نخستین سالهای تاسیس آموزش عالی مکاتبه‌ای (آموزش از راه دور) به مدیریت گروه آموزش ابتدایی انتخاب و در سال ۱۳۵۶ به ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی همین دانشگاه منصوب شد و تا پایان سال تحصیلی ۱۳۵۷ در این سمت باقی ماند.در دانشگاه سپاهیان انقلاب، ضمن مدیریت گروه، به انتشار مجله< جهان اندیشه >موفق شد که چهار شماره از آن انتشار یافت. علی اکبر شعاری نژاد پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تاسیس موفق نظام جمهوری اسلامی و آغاز فعالیت‌های آموزش عالی، در دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبایی که جانشین چند دانشگاه ادغام شده بود، به تدریس پرداخت. در همین دانشکده، به مدیریت گروه روان‌شناسی تربیتی انتخاب شد.او در سال ۱۳۷۵ به سبب مسافرت به خارج از کشور، به صورت غیابی، بازنشسته شد. پس از مراجعت به کشور، به صورت پاره وقت تدریس خود را در همان دانشکده ادامه داد. ایشان در این خصوص چنین یاد می کند: از خداوند متعال سپاسگزارم که توفیق داده است تا به امروز خواندن، نوشتن، آموزش و معلمی را ادامه دهم و از سه نعمت پرارزش رشد شغلی، پیشرفت علمی و عشق حرفه‌ای بهره‌مند باشم. زندگی سالم و موفق از آن کسانی است که از تغذیه سالم، تحرک سالم و تفریح سالم برخوردار باشند وبپذیرند و باور کنند که کار و تفریح، دو فرایند ضروری و نشاط‌انگیز زندگی سالم هستند و تنبلی و فرار از قبول مسئولیت، شخص را به شکل مجسمه‌ای بی‌روح در می‌آورد که بدون تردید سربار جامعه خواهد شد. مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : ۱) تشکیل انجمن دبیران فلسفه و علوم تربیتی تبریز ۲) انتشار مجله معلم امروزسایر فعالیتها و برنامه های روزمره : علی اکبر شعاری نژاد در کنار فعالیت های آموزشی ،در حال حاضر به فعالیتهای تالیفی نیز می پردازد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد: تجدیدنظر و تکمیل کتاب< فرهنگ علوم رفتاری >شامل افزودن بیش از هزار اصطلاح روان‌شناسی و آموزشی و پرورشی که تازه توسط ایشان گردآوری شده است ،تجدیدنظر اساسی در کتاب< فلسفه آموزش و پرورش >.و غیره شاگردان : دکتر توفیق ه.سبحانی مدیر انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی که یکی شاگردان استاد علی اکبر شعاری نژاد بودند از وی چنین یاد می کند او همچنین در بیاناتش خاطراتی را هم متذکر می شوند: احتمال می‌دهم اگر بسامد کلمه< معلم >را در نود و دو زندگی نامه پیشین استخراج کنیم، بدون آنکه کوچکترین تردیدی به دل راه دهیم که اکثر نود و دو انسان برجسته و بزرگی که انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به ادله گوناگون و از جمله به دلیل معلم بودن و موثر بودن آنان در فرهنگ و کوشش آن گرامیان در تعالی امور فرهنگی در مرز و بوم ایران برای آنان بزرگداشت گرفته است، شاید به اندازه این زندگینامه به کلمه معلم برنخوریم. در میان هجده مقاله مندرج در زندگی‌نامه آقای دکتر علی اکبر شعاری‌نژاد، قریب ده مقاله درباره معلم، آموزش و پرورش، تکنولوژی معلمی و عنوانهایی از این قبیل است و مقالات دیگر هم بی‌ارتباط با عناوین دهگانه نیست. این حسن تصادف از امتیازات استاد گرامی جناب آقای علی‌اکبر شعاری‌نژاد است. اگر در تعریف حرفه معلمی بگوییم که< معلمی عشق است >یا< معلمی انتقال معلوماتی از ذهن (یا مغز) معلم به ذهن (یا مغز) متربی و متعلم است، >...یا< معلمی استعداد خدادادی است، >و یا< معلمی شغل انبیاست، >یا هر تعریف دیگری را پیدا و علاوه کنیم، من که خود قریب چهل سال در کسوت معلمی بودم، هرگاه به کلمه معلم و مصداق آن و شغل معلمی اندیشیده‌ام، سیمای استاد شعاری‌نژاد را در ضمیر خود یافته‌ام. شکر خدا را باید به جای آورم که در طول حیات خود معلمان برجسته‌ای داشته‌ام. معلمی دیگر که همیشه در مخیله من مدلول کلمه معلم را تجسم بخشیده، زنده یاد استاد دکتر علی محمد کاردان بوده، دیگری استاد دکتر محرم آقازاده. در سال ۱۳۳۸ – یا سالی بالاتر و پایین‌تر – در گرمای تابستان در دانشسرای مقدماتی تبریز کلاس‌هایی برای تربیت معلم تشکیل داده بودند، شخصا در آن کلاس‌ها شرکت کرده‌ام و در کلاس درس استاد شعاری‌نژاد حاضر شده‌ام. باور کنید هرگز در سر کلاس ایشان در هرم تابستان، گذشت زمان را احساس نمی‌کردم. صداقت و ایمان به گفته‌ها از بیان آقای شعاری‌نژاد واقعا می‌تراوید. آن زمان در بعضی کارها نوعی افراط و در بعضی کارها هم تفریط بود. همکلاسی‌های مستعد و خوبی

داشتیم. در جریان شعر و نثر معاصر بودیم و می‌کوشیدیم از قافله خیلی عقب نمانیم. صمد بهرنگی همشهری و همدوره ما بود. در کتابفروشی‌ها و باشگاه معلمان که چسبیده به دبیرستان فردوسی در تبریز بود - ظاهرا هنوز هم هست - گاهی در باغهای پیکریه در جانب غربی دانشگاه تبریز او را می‌دیدم. هنوز به مرگ نابهنگام او بیش از ده سال باقی بود. تردیدی نیست که او در< کندوکاو در مسائل تربیتی ایران >درباره تعلیم و تربیت و معلم، کودک، زبان قابل فهم برای کودک و مسائلی از آن قبیل به نکته‌هایی دست گذاشته بود که پیش از وی یا کسی توجهی به آن مسائل نداشت، یا اگر داشت خیلی بی‌صدا و آمیخته با سکوت و ولرم بود. یادم می‌آید که در آن زمان بازرسان اداره فرهنگ معمولا کیفی به دست و احیانا کلاه شاپویی بر سر داشتند، دانش‌آموزان نام آنان را نمی‌دانستند و هر وقت مردی کیف به دست و کلاه شاپو بر سر وارد مدرسه می‌شد، به جای< بازرس<، >اریک قیزاردان> می‌گفتند. در قاموس بچه‌ها این کلمه به حشره‌ای گفته می‌شد که به باور آنان در نیمه‌های تابستان روی درخت زردآلو می‌نشست و با جیرجیر خود سبب سرخ شدن نیمه‌ای از چهره زردآلو می‌شد. بازرس با بچه‌ها درست آن کار جیرجیرک را می‌کرد. سئوال دشوار از بچه‌ها می‌پرسید، نمی‌توانستند جوابش را بدهند، از شرم قرمز می‌شدند. بهرنگی در آن کتاب در بخش< بازرس فرهنگی و انواع و اقسام آن >به دقت تمام آن بازرسان را که ما و بچه‌ها دیده بودیم، به تصویر کشیده است. اما انصاف را - وبال دیگر همکلاسها را به گردن نگیریم - من در کلاسهای استاد شعاری‌نژاد حرفهای بسیار جدید، علمی، قابل پذیرفتن و قابل آزمودن می‌شنیدم که از دیگران نشنیده بودم. یکی دو بار به صمد بهرنگی که در بعضی جاها اشاراتی به آقای شعاری‌نژاد داشت، گفتم که به نظر من فلان‌کس و بهمان‌کس را نباید با آقای شعاری‌نژاد در یک ترازو نهاد و یکسان به باد انتقاد گرفت. بهرنگی خود می‌دانست که آقای شعاری‌نژاد با چه مجاهداتی مدارج تحصیلی را طی کرده است. در منزل پدری ایشان، همانند بسیاری از خانواده‌ها، درس خواندن چندان مرسوم و پسندیده نبود. خانواده‌های ضد تحصیل در مدارس جدید کم نبودند. صمد همه این ماجراها را می‌دانست. الان که من این سطرها را می‌نویسم، نیم‌قرن از آن سالها گذشته است، اکنون در ذهن من این مضمون ته‌نشین مانده است که بهرنگی هم برای آقای شعاری‌نژاد جایگاهی دیگر قائل بود و او را با بسیاری از معلمان که واقعا یکی از تعاریف معلمی درباره آنان صادق بود که< معلمی هم حرفه‌ای است مانند حرفه‌های دیگر >نمی‌آمیخت. من از کودکی می‌خواستم معلم شوم و - چنان‌که عرض کردم - قریب چهل سال آن کسوت را به تن داشتم، به احتمال قوی اگر در کلاس‌های تابستانی شرکت نمی‌کردم و آقای شعاری‌نژاد را نمی‌دیدم، شاید در میانه راه شغل دیگری پیدا می‌کردم و معلم نمی‌شدم. مرا آقای شعاری‌نژاد به این راه کشانید. اگر بخواهم براساس ارادت قلم بزنم، مثنوی هفتصد من کاغذ خواهد شد. فقط از انبوه خاطرات دو خاطره کوچک نقل می‌کنم و نوشتن را به پایان می‌برم: آن زمان در تبریز اداره فرهنگ آذربایجان شرقی مدیرکلی به نام آقای دهقان داشت که مردی بلندبالا و خوش سیما بود، سیرت بسیار نیکویی هم داشت. در مدت کوتاه در استان هشتاد مدرسه ساخت. همان آقای دهقان که دوران خدمتش در آذربایجان به پایان رسیده بود، همه فرهنگ دوستان سوگوار شده بودند، او ترفیع پیدا کرده بود و مقرر بود که استاندار گیلان شود. مرحوم شهریار در واقع در رثای تغییر ماموریت دهقان چکامه‌ای به مطلع زیر دارد: جان آذربایجان دنبال دهقان می‌رود دارد از فرهنگ آذربایجان جان می‌رود این مرد خیر و نیکنام که نمی‌دانم در حیاتند یا نه، اگر در حیاتند که خداوند موید و سلامت‌شان دارد و اگر به دیار حق رفته‌اند، خداوند روحش را شاد گرداند، کتابخانه‌ای هم در تبریز ساخته بود به نام کتابخانه ملی تبریز واقع در ضلع شرقی ارک تاج‌الدین علی‌شاه - وزیر اولجایتو و ابوسعید بهادرخان - یا باغ ملی. بنای رفیع و سنگی داشت، از نظر من که ساختمان بلندتری ندیده بودم، بسیار مجلل بود. آن زمان مرحوم حاج عباسقلی چرندابی روحانی دانشمند و مورخ نامی و بزرگ کتاب‌های خطی خود را به آن کتابخانه داده بود. کتاب‌های مرحوم حاج محمدآقا نخجوانی و حاج حسین آقا نخجوانی به آن کتابخانه اهدا شده بود. مرحوم میرودود یونسی فهرست آنها را تهیه می‌کرد و مرحوم عبدالعلی کارنگ به آنجا رفت و آمد داشت. آن بنا با کمک‌های مردمی سر برآورده بود. من شاید شخصا از پول یومیه خود قریب

دو تومان به صندوق کمک‌های کتابخانه ریخته بودم و خود را در بنای آن سهیم می‌دانستم. آن بنا را ویران کردند. روزی به استاد شعاری‌نژاد برخوردم. ایشان همیشه حرف‌های شنیدنی و ناب داشتند و هنوز هم دارند. صحبت بر سر تخریب کتابخانه ملی رسید. گفتند<: وقتی آوار را دیدم، بر سر خاک پدرم رفتم و سر مزار پدرم بر کتابخانه ملی اشک ریختم و عقده دلم را خالی کردم>. روزی می گفتند<: فردی برای مشورت پیش من آمد و گفت: آقای شعاری‌نژاد! چون شما به خیلی از مسائل وقوف دارید، می‌خواهم با شما مشورت کنم. گفتم: اگر راه خطا و صواب را تشخیص دهم، از ابراز آن دریغ نخواهم کرد. گفت: می‌دانید من منزل کوچکی دارم، می‌خواهم آن را بفروشم و بروم دکتری بگیرم. نظر شما در این مورد راهگشای من خواهد بود. من تاملی کردم و گفتم‌من در این مورد به صراحت نظری ندارم، اما دیده‌ام و می‌بینم افرادی که رفته‌اند یا می‌روند دکتری بگیرند، برآنند که برگردند و مثل شما منزلی کوچک برای خود دست و پاکنند. شما حی و حاضر منزل کوچک خود را می‌خواهید بفروشید، دکتری بگیرید که چه بکنید >؟صمد بهرنگی یکی دیگر از دانشجویان استادشعاری نژاد بودند وی از صمد بهرنگی چنین خاطره ای بیاد دارد": من وقتی در سال ۱۳۳۴ وارد دانشسرا شدم صمد بهرنگی سال دومی بود و قبل از من مرحوم صبا روان‌شناسی تدریس می‌کرد. اولین کار من تبدیل کتابهای دیویی به کتاب‌های درسی بود که فکر می‌کنم در تغییرات فکری بهرنگی هم موثر بودند. بهرنگی یک سال شاگرد من بود و در مجله هم همکاری می‌کرد. در کتاب< کندوکاوی در تربیت >اسمی از من برده است و گفته که: کتاب‌ها را خوانده و کتاب نوشته است؛ در حالی که توجه نداشت که علم به یکباره خلق نمی‌شود و استفاده از تجارب دیگران هم لازم است ". آرا و گرایشهای خاص : به نوشته شخص جناب شعاری‌نژاد<: فرایند< تعریف (>معرفی کردن) به ویژه <تعریف جامع و مانع >تقریبا در همه علوم و معارف، بسیار دشوار و حتی گاهی غیرممکن است. به همین سبب برخی از دانشمندان براین باورند که خود را به< تعریف >مقید نکنند؛ و در علوم به اصطلاح انسانی< تعریف >را به عهده خود خوانندگان بگذارند >...علی اکبر شعاری نژاد در مورد ضعف معلمان در نوشتن و بیان تجربیات‌شان را چنین بیان می کند: "تلاش می کنم آنچه را می‌فهمم، بنویسم. من بر روی واژه< برداشت >تاکید دارم و به همه نویسندگان یا ویراستاران توصیه می‌کنم که مطلب را طوری تنظیم کنند که خواننده هم به راحتی بفهمد. من ممکن است از نظر خودم مطالب خوبی بنویسم؛ ولی نوشتن من ضمانت اجرایی ندارد و خوانند باید بفهمد که منظور نویسنده چه بوده است. الان هم در کلاسها و به‌خصوص امتحانات، یکی از بزرگ‌ترین مشکلات من این است که به نوشته دانشجو نمره می‌دهم؛ اما او می‌آید و به کم بودن نمره‌ای اعتراض می‌کند. می‌گوید من منظورم این بود، جواب می‌دهم که من منظور شما را از کجا بدانم؟ من به نوشته و برداشتی که از آن می کنم، نمره می‌دهم. به تازگی به این نتیجه رسیده‌ام که معلمان ما هم در سه مورد ضعف دارند: اول: روش کار (متدلوژی). مدتی پیش در یکی از مناطق تهران برای دبیران فیزیک و ریاضی کارگاه آموزشی اجرا می‌کردم. از حجم کتابها و زمان کم برای تدریس شکایت داشتند؛ اینکه نمی‌رسند کتاب را تمام کنند. گفتم شما روش تدریس علم را با روش تدریس کتاب اشتباه نگیرید. اگر با روش تدریس کتاب آشنا باشید، نه تنها حجم کتاب زیاد نیست، بلکه کم است، اما نه اینکه همه آنچه را در کتاب است، دوباره بیان کنند. دوم: تحلیل موضوع. معلمها در حلاجی و تحلیل موضوع مطالب درسی مشکل دارند. به عنوان مثال معلم ادبیات می‌خواهد شعر را به فارسی روان ترجمه کند، اما مشکل بچه‌ها را چند برابر می‌کند! چرا؟ چون نمی‌تواند شعر را تحلیل کند. سوم: تبیین. چرا این موضوع چنین است؟ هدف آن چیست؟ چه چیز را می‌خواهد بیان کند؟ هدف نهایی هر معلم تغییر رفتار دانش‌آموز است، چون معلم در سه نکته یاد شده مشکل دارد و نمی‌تواند بنویسد ".علی اکبر شعاری نژاد در باره نحوه انتخاب موضوع کتابهایش چنین بیان می کند": می‌دانید که من ماشین ندارم و اهل اتوبوس هستم. اعتقاد هم دارم که هرکس گفت من کتاب خواندم و روان‌شناسی یاد گرفتم، چیزی یاد گرفته است؛ ولی روان‌شناسی نیست! به عنوان مثال می‌گویند تئوری فراشناخت؛ در حالی که فراشناخت تئوری نیست. این موضوع از قبل هم بوده؛ ولی الان بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. یا در حال حاضر از< هوش

هیجانی <صحبت می‌شود. آنهایی که کتابی فکر می‌کنند، از دانیای واقعی فاصله دارند. من به دانشجویانم توصیه می‌کنم که هرچه در روان‌شناسی به شما می‌گویم اول به خودتان مراجعه کنید، ببینید آیا موضوع در مورد شما صادق است یا نه؟ اگر صادق نبود، یا من غلط گفته‌ام یا این موضوع نبوده است. منشاء علم خود انسان است. روان‌شناسان هم رفتار انسانها را مطالعه کرده و بعد قوانین رفتار را کشف می‌کنند و اینها را می‌نویسند. هوش هیجانی هم موضوع تازه‌ای نیست؛ ولی حالا بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. به این ترتیب، آنچه که در زندگی مردم جریان دارد، مهم است و من هم موضوعهای کتابهایم را از زندگی مردم پیدا می‌کنم". جوائز و نشانها : به مناسبت گذشت بیش از هشتاد سال از عمر پربار و برکت استاد گرانمایه و مدیر مدبر و محقق توانمند جناب آقای دکتر علی اکبر شعاری نژاد، و به پاس بیش از شصت سال تدریس و تحقیق و ارشاد فرزندان این کشور، مجلس بزرگداشتی در روز یکشنبه، دهم شهریور ماه ۱۳۸۷ در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی برگزار گردید و از خدمات شایان و صفات برجسته ایشان تقدیر به عمل آمد.ایشان همچنین در کارنامه افتخارات خود استاد ممتازی دانشگاه تربیت معلم و استاد و پژوهشگر نمونه دانشگاه علامه طباطبایی را دارد.چگونگی عرضه آثار : علی اکبر شعاری نژاد تاکنون ۴۳ کتاب با موضوعات روان شناسی رشد، روان شناسی یادگیری، اصول ادبیات کودکان و فلسفه آموزش وپرورش به چاپ رسانده است و ۳ کتاب دیگر در دست چاپ دارد.آثار : ادبیات کودکان ویژگی اثر : (چاپ بیست و ششم، انتشارات اطلاعات)۲ بهداشت روانی خانواده، با همکاری مرحوم دانش دوست ویژگی اثر : انتشارات فرانکلین سابق۳ درآمدی به روان شناسی انسان ویژگی اثر : انتشارات آزاده۴ روان شناسی اجتماعی ویژگی اثر : آماده برای چاپ۵ روان شناسی پرورش کودک ویژگی اثر : ضمیمه مجله معلم امروز۶ روان شناسی درسی ویژگی اثر : دانشگاه ابوریحان بیرونی سابق۷ روان شناسی رشد ویژگی اثر : (چاپ هفدهم) .۱۳۸۵ ۸ روان شناسی رشد ویژگی اثر : وزارت آموزش و پرورش۹ روان شناسی رشد بزرگسالان ویژگی اثر : انتشارات آزاد/مشهد۱۰ روان شناسی رشد و یادگیری ویژگی اثر : وزارت آموزش و پرورش۱۱ روان شناسی رشد/۱ ویژگی اثر : دانشگاه پیام نور۱۲ روان شناسی رشد/۲ ویژگی اثر : دانشگاه پیام نور۱۳ روان شناسی عمومی ویژگی اثر : دانشگاه سپاهیان انقلاب سابق۱۴ روان شناسی کودک ویژگی اثر : آماده برای چاپ۱۵ روان شناسی نوجوان ویژگی اثر : انتشارات فاخر۱۶ روان شناسی نوجوانی ویژگی اثر : وزارت آموزش و پرورش۱۷ روان شناسی یادگیری و تربیتی ۱ و ۲ ویژگی اثر : وزارت آموزش و پرورش۱۸ روان شناسی یادگیری و کاربرد آن در آموزش ویژگی اثر : (انتشارات توس)۱۹ روانش شناسی عمومی ویژگی اثر : انتشارات توس۲۰ روانش شناسی عمومی ۱ و ۲ ویژگی اثر : وزارت آموزش و پرورش۲۱ فرهنگ اصطلاحات روان شناسی و جامعه‌شناسی و آموزش و پرورش/ توصیفی ویژگی اثر : انتشارات حقیقت تبریز۲۲ فرهنگ علوم رفتاری ویژگی اثر : (چاپ دوم ۱۳۷۵، انتشارات امیرکبیر، در حال تجدید نظر)۲۳ فرهنگ و آموزش و پرورش ویژگی اثر : وزارت ارشاد/در دست انتشار۲۴ فلسفه آموزش و پرورش ویژگی اثر : وزارت آموزش و پرورش۲۵ فلسفه آموزش و پرورش ویژگی اثر : چاپ هشتم، انتشارات امیرکبیر۲۶ فلسفه پراگماتیسم ویژگی اثر : ضمیمه مجله معلم امروز۲۷ گزارش پیشرفت دانش آموزان ویژگی اثر : [ترجمه] (دانشسرای عالی سابق)۲۸ مباحثی از روان شناسی و آموزش و پرورش ویژگی اثر : وزارت آموزش و پرورش۲۹ مبانی روان شناختی تربیت ویژگی اثر : چاپ سوم، ۱۳۷۵، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی۳۰ نظریه‌های انگیزش در آموزش و پرورش ویژگی اثر : نشرنی۳۱ نظریه‌های رشد و تکامل انسان ویژگی اثر : آستان قدس رضوی۳۲ نقش آموزش و پرورش در فرهنگ عمومی، نقش فعالیتهای فوق برنامه در تربیت نوجوانان ویژگی اثر : (چاپ یازدهم، ۱۳۸۵، انتشارات اطلاعات)۳۴ نگاه نو به روان شناسی آموختن، ۲ جلدی ویژگی اثر : انتشارات چاپخش۳۵ نگاه نو به روان شناسی انسان سالم یا سیری کوتاه در شخصیت انسان ویژگی اثر : اطلاعات، ۱۳۸۵

شعاعی، عبدالباقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۲، از بانکداران و متخصصین امور مالی است. خدمات اداری خود را از بانک ملی شروع کرد و در مشاغل مختلفی قرار گرفت. مدتی ریاست بانک ملی بازار را بر عهده داشت. وقتی سرتیپ امیر خسروی از ریاست بانک ملی به وزارت دارائی رفت او را نیز با خود برد و در مشاغل مختلف قرار داد. در کابینه‌ی دوم رزم‌آرا، شعاعی ابتدا به معاونت وزارت دارائی و بعد به کفالت آن وزارتخانه منصوب شد. مدتی نیز مدیر کل مالی ارتش بود. در سال ۱۳۳۹ در کابینه‌ی شریف امامی به وزارت دارائی معرفی شد. زمانی نیز معاونت بازرسی شاه به عهده‌ی او قرار داشت. در سن ۸۰ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شعرباف، محمدغلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معمار.

درگذشت: ۱۳۷۴.

محمدعلی شعرباف وی از نه سالگی به معماری روی آورده بود و بیش از هشتاد سال در زمینه‌ی تعمیر و احیای آثار تاریخی و هنری به ویژه مساجد تلاش کرد. او همچنین در ساخت گلدسته‌ها، هشتی‌ها، ایوان‌ها، سردرها، شبستان‌ها و نقشه‌های مساجد فعالیت داشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

شعیبی، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس شعیبی : فرمانده گروهان یکم از گردان جندالله لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

یکم اردیبهشت سال ۱۳۳۳ در روستای گسک از در شهرستان بیرجند به دنیا آمد. برای فرا گرفتن قرآن به مکتبخانه رفت تا سال چهارم ابتدایی در دبستان گسک به تحصیل پرداخت و به علت فقر مالی و نبود مدرسه، مجبور به ترک تحصیل شد. پس از ترک تحصیل به امور کشاورزی و قالی بافی و نقاشی مشغول شد.

با امام خمینی و افکار انقلابی اش آشنا شد و به انقلابیون پیوست و فعالیتهای انقلابی زیادی را انجام داد. در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می کرد. اعلامیه ها و سخنان امام را بین مردم و جوانان پخش می کرد و مردم روستا را به شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها فرا می خواند. قبل از انقلاب یک بار توسط مامورین ساواک دستگیر شد و مدتی را در زندان به سر برد تا اینکه پس از انقلاب از زندان آزاد شد. در ۲۲ سالگی با خانم فاطمه دهقانی ازدواج کرد. ثمره ازدواج آنها چهار فرزند به نام‌های زهرا، جواد،

حسین و علی می باشد.

در سال ۱۳۵۸ وارد سپاه شد و مدت زیادی در خدمت عشایر شهرستان بیرجند بود. خدمت به مردم، انقلاب و اسلام را وظیفه شرعی خود می دانست و به آن افتخار می کرد. ارادت خاصی نسبت به امام خمینی داشت و در تمامی کارها از وی پیروی می کرد.

عباس شعیبی سرانجام در تاریخ ۱۱ شهریور سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۲ در حاج عمران بر اثر اصابت ترکش به سر به شهادت رسید. پیکرش را در روستای محل زادگاهش گسک به خاک سپردند.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

شفائی، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرپنج کاظم‌خان، متولد سال ۱۲۷۲ ش است. تحصیلات نظامی خود را در ایران و فرانسه به پایان برد و در قزاقخانه از افسران مورد توجه صاحب‌منصبان روسی بود. در سال ۱۳۰۰ با درجه‌ی سرهنگی به ریاست ستاد لشکر اول که فرماندهی آن با رضاخان سردارسپه وزیر جنگ بود، انتخاب شد. چند سالی از نزدیک با رضاخان همکاری داشت تا به ریاست اداره‌ی قورخانه و مهمات که بعدها تسلیحات نام گرفت رسید. در همین سمت درجه‌ی سرتیپی گرفت. کلیه‌ی صنایع نظامی که در دوره‌ی رضاشاه تاسیس شد، توسط او انجام گرفت. خرید کلیه‌ی سلاح‌ها نیز توسط او به مرحله‌ی اجرا درمی‌آمد. چندین سفر به آلمان رفت و سلاح‌های آلمانی را در ارتش ایران جایگزین سایر تسلیحات نمود. در سال ۱۳۲۲ مدت کوتاهی در کابینه‌ی علی سهیلی به وزارت پیشه و هنر و بازرگانی منصوب شد. چون تمایلات به همسایه‌ی شمالی داشت، در آن روزها کارش رونق گرفت. ژنرال آجودان و رئیس دفتر نظامی شاه گردید و در سفر و حضر با شاه به سر می‌برد. هنگام ملاقات شاه با روزولت و استالین و چرچیل که برای کنفرانس سران به تهران آمده بودند، او یکی از سه نفر همراهان بود. بعد از چندی به وابستگی نظامی ایران در شوروی منصوب شد، چند سال در آنجا بود و درجه‌ی سرلشکری گرفت. در ۱۳۲۵ معاون ستاد ارتش گردید، دو سال آن سمت را به عهده داشت تا اینکه بازنشسته شد. او از عمر طولانی برخوردار گردید، در سن ۹۰ سالگی در تهران درگذشت. از رجال فهیم و درستکار و مودب بود، زبان فرانسه و آلمانی را بسیار خوب می‌دانست، از ادبیات فارسی بهره برده بود. در بیست سال آخر عمر در بانک سپه ریاست یکی از ارگانهای بانکی را عهده‌دار شده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شفقت، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ارتشبد جعفر شفقت در ۱۲۹۴ در تبریز متولد شد. پس از طی دوره‌ی ابتدائی و متوسطه در ۱۳۱۲ وارد دانشکده‌ی افسری شد و پس

از طی دوره‌ی دو ساله‌ی دانشکده‌ی مزبور، درجه‌ی افسری گرفت و خدمات نظامی خود را در صف آغاز کرد. در همان ایام دوره‌ی دانشکده‌ی حقوق را به پایان رسانید و به خدمت در گارد سلطنتی مشغول شد و سرانجام به فرماندهی گارد شاه منصوب گردید. از اهم مشاغل او فرماندهی لشکر رضائیه و فرماندهی لشکر تبریز است. چندی هم رئیس ستاد نیروی زمینی و معاون نیرو بود تا به فرماندهی ارتش دوم منصوب شد. بعد ژنرال آجودان شاه و رئیس سران نظامی بود تا به قائم‌مقامی ریاست ستاد مشترک برگزیده شد. در اواخر ۱۳۵۶ که اوضاع آذربایجان وخیم شد و سپهبد آزموده احضار و از استانداری عزل شد، به جای او ارتشبد شفقت استاندار آذربایجان گردید و چند ماهی در آنجا با ملایمت حکومت می‌کرد تا اینکه در دولت بختیار به وزارت جنگ منصوب شد. شفقت فردی آرام، ملایم و فاقد قدرت فرماندهی بود. چند دوره‌ی کوتاه‌مدت ستاد و فرماندهی را در آمریکا گذرانیده بود. در سال ۱۳۷۹ در خارج از کشور درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شفیع آبادی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۲، مرتبه علمی: استاد، رشته: مشاوره و راهنمایی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای مشاوره و راهنمائی از دانشگاه ایلینویز شمالی آمریکا در سال ۱۳۵۴.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشگاه علامه طباطبائی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

راهنمائی و مشاوره، تدریس در کلاسهای آموزش ضمن خدمت معلمان و مدیران و جلسات آموزشی خانواده در کلینیک‌های مشاوره و روان درمانی دانشگاه علامه طباطبائی و استان تهران، استاد راهنما و مشاور ۳۳ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۰

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

راهنمائی و مشاوره، روانشناسی، علوم تربیتی و فنون تربیت کودک.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳۸، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

راهنمائی و مشاوره، روانشناسی و علوم تربیتی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

شفیع زاده، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن شفیع زاده : فرمانده توپخانه نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

مرداد سال ۱۳۳۶ در یک خانواده مذهبی در شهرستان «تبریز »متولد شد و تحت تربیت پدر و مادری مومن، متدین و مقلد امام (ره) پرورش یافت. از همان کودکی در مجالس دینی از جمله برنامه‌های سوگواری امام حسین(ع) حضور داشت و عشق خدمتگزاری به آستان شهیدپرور حضرت اباعبدالله(ع) در عمق وجودش ریشه دوانید. سادگی، بی‌آلایشی و گذشت او در سنین کودکی زبانزد همه بود. حق را می‌گفت ولو به ضررش تمام می‌شود. در محله شاخص و محور همسالان خود بود. به مسجد که می‌رفت چون بزرگترها عمل می‌نمود و از جمله کسانی بود که در پذیرایی عزاداران حسینی نقش فعالی داشت.

در سن ۱۲ سالگی از نعمت پدر محروم گردید. چون فرزند ارشد خانواده بود با آن روحیات و مردانگی‌اش عملاً غمخوار مادر فداکار و دلسوز خود شد.

با جدیت تمام و احساس مسئولیت، بیشتر از گذشته هم درس می‌خواند و هم به مادرش در اداره امور منزل کمک می‌کرد و از مساعدت به خواهر و برادرانش نیز دریغ نداشت. ضمن اینکه به ورزش وبه خصوص وزنه‌برداری علاقمند بود، در دوران تحصیل، دانش‌آموزی باوقار، محجوب، مودب و کوشا بود و همواره سعی می‌کرد تکالیف دینی خود را انجام دهد.

پس از اخذ دیپلم به سربازی رفت و همزمان با اوج‌گیری حرکت توفنده انقلاب اسلامی در سایه رهنمودهای حضرت امام خمینی(ره)، با روحانیون معظم در تبعید، همچون شهید آیت‌الله مدنی و شهید آیت‌الله دستغیب در تماس بود و در داخل پادگان، فعالیتهای زیادی جهت راهنمایی نظامیان و خنثی کردن تبلیغات حکومت نظامی انجام می‌داد و در همان حال به پخش پیامها و اعلامیه‌های رهبر عظیم‌الشان انقلاب در داخل و خارج پادگان نیز می‌پرداخت.

روزی که مامورین رژیم به دستور فرمانده حکومت نظامی در تبریز قصد هجوم به منزل شهید آیت‌الله مدنی(ره) جهت دستگیری ایشان داشتند، او به همراه دوستانش نقشه مقابله با مزدوران رژیم را در مراسم عزاداری عاشورای حسینی طراحی کرده بود، که قبل از هرگونه اقدام، ضداطلاعات از موضوع با خبر شده و آنها را جهت ادامه خدمت سربازی به مرند تبعید می‌نماید. ایشان پس از چندی به فرمان حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر ترک پادگانها، خدمت سربازی را رها کرد و به سیل خروشان مبارزات امت اسلامی پیوست.

او با شور وصف‌ناپذیری در روزهای سرنوشت‌ساز ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ تلاش می‌کرد و برای به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی از هیچ کوششی فروگذار نبود. هنگامی که در اوج پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی درب پادگانها بر روی مردم باز شد به همراه تعدادی از جوانان و دانشجویان حزب‌الهی تبریز برای جلوگیری از افتادن سلاحهای بیت‌المال به دست ضدانقلاب، بخشی از سلاحها را جمع‌آوری و گروه مسلحی را جهت دستگیری ضدانقلاب و ساواکیها تشکیل داد.

بعدها به دنبال تشکیل سپاه، به همراه دیگر برادران، اولین هسته‌های مسلح سپاه را پی‌ریزی کرد و در سمت فرمانده عملیات سپاه« تبریز» در سرکوبی خوانین و اشرار آذربایجان و حزب منحرف خلق مسلمان نقش فعال داشت.

هنگامی که به همراه شهید« باکری» در سپاه «ارومیه» انجام وظیفه می‌کرد به عنوان مسئول عملیات برای ایجاد امنیت آن منطقه، در درگیریهای متعدد برای سرکوبی گروههای فاسد تلاش شبانه‌روزی نمود و توانست در تشکیلات حزب منحله دمکرات نفوذ کرده و

باعث متلاشی شدن آن و دستگیری و اعدام تعداد زیادی از کادرهای آنان گردد.

بهترین و پرثمرترین لحظات حضور در سپاه تبریز، روزهایی بود که در بیت شـهید آیت‌الله «مدنی(ره)» به عنوان مسئول تیم حفاظت ایشـان انجـام وظیفه می‌نمود. در جوار آن عالم عارف و مهـذب بود که غنچه‌های خلوص، صـداقت، ایثار و زهـد شـهید «شـفیع‌زاده »گل کرد و بعدها در جبهه‌های نبرد نور علیه ظلمت میوه داد.

با شـروع جنگ تحمیلی و محاصـره« آبادان»، با یک دسـته خمپاره‌انداز که تحت مسـئولیت شـهید «باکری» اداره می‌شد به جبهه‌های جنوب شـتافت. ایشان به همراه تعـدادی دیگر از رزمندگان برای حضور در جبهه« آبادان» با تحمل مشـقات چندین روزه ، از طریق« ماهشهر» و به وسیله لنج از راه «خورموسی » خود را به این شهر رساند و در ایستگاه هفت مستقر گردید. بعدها با فرمان حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر شکستن محاصره ی« آبادان»، نقش تاریخی خود را در دفع متجاوزان و اشغالگران بعثی ایفا نمود.

پس از عملیات «طریق‌القـدس »به عنوان رئیس سـتاد تیپ «کربلا» انجام وظیفه کرد و در شـکل‌گیری، انسـجام و فرماندهی آن نقش اساسی داشت.

در عملیات پیروزمنـدانه« فتح‌المبین» معاون فرمانـده تیپ« المهـدی(عج)» بود و خاطره رشادتها و جانفشانیهای او در اذهان مسـئولین جنگ و همرزمانش هرگز از یاد نمی‌رود.

پس از این عملیات، با انـدیشه بلندی که داشت و تجربیاتی که کسب کرده بود، متوجه گردید که با گسترش سازمان رزمی مردمی، برای انجـام عملیـات بزرگ، نیـاز به تشـکیلات پشتیبانی آتشـی به نام توپخانه می‌باشـد. با همفکری تنی چنـد از فرمانـدهان، ضـمن پی‌ریزی و سازماندهی اولین آتشـبارهای توپخانه، مسـئولیت هماهنگی پشتیبانی آتش در قرارگاه« فتح» در عملیات« بیت‌المقدس» را به عهـده گرفت و به خوبی از عهـده این وظیفه بزرگ برآمـد. او بـا برخورداری از قـدرت ابتکـار، خلاـقیت و آینـده‌نگری، همیشـه طرحهـای درازمـدت ، که مبتنی بر واقع بینی در کارهـا و برنامه‌ها بود – ارائه می‌داد، ضـمن آنکه بر مساله آموزش نیروها نیز تاکید فراوان داشت.

بعدها با تلاش بی‌وقفه و شـبانه‌روزی خود قبضه‌های غنیمتی را در قالب توپخانه‌های لشـکری و گردانهای مسـتقل توپخانه به سرعت سازمانـدهی کرد و در عملیـات« رمضـان»، اکثریت قریب به اتفـاق توپهـا را علیه دشـمن بعثی بکار برد. در ادامه، با به دست آوردن توپهـای غنیمتی بیشتر، گروههای توپخانه را به اسـتعداد چنـدین گردان شـکل داد. این گروهها بازوهایی قوی برای فرمانـدهی قوای رزمی و پشتیبانی محکم برای رزمندگان بودند.

در نبردهای« خیبر»،« والفجر ۸»،« کربلای ۱»،« کربلای ۴»،« کربلای ۵» که سپاه به لحاظ عملیاتی مسئولیت مستقلی داشت، پشتیبانی آتش کل منطقه عملیات، با رهبری و هدایت ایشان انجام گرفت.

اوج هنرنمـایی و شـکوفایی خلاـقیت ایشان در عملیات« والفجر ۸ »تجلی یـافت. آتش پرحجم و متمرکزی که بـا برتری کامـل، علیه دشـمن اجرا نمود، به اعتراف فرماندهان اسیر عراقی، در طول جنگ کسی به خود ندیده بود؛ زیرا قسمت اعظم یگانهای دشمن، قبل از رسیدن به خط مقدم و درگیری با رزمندگان اسلام، منهدم می‌شدند.

شهیـد «شـفیع‌زاده» فردی صـبور، متواضع. گشاده‌رو و بشاش بود. در تمام امور ایثار و گـذشت بسـیاری از خود نشان می‌داد و در هر کاری که پیش می‌آمد ابتدا خود پیشقدم می‌گردید. به هنگام عملیات و در زمانی که آتش دشمن درخط مقدم شدت پیدا می‌کرد، در خـط اول حضـور می‌یـافت و آخریـن وضـعیت منطقـه را برای برنـامه‌ریزی صـحیح و هـدایت دقیـق آتش، بررسـی می‌کرد. در تصـمیم‌گیریها از نظرات دیگران سود می‌جست و در برخوردها و قضاوتها عدالت را رعایت می‌کرد. در روابط اجتماعی، با دیگران رفتاری پخته و پسندیده داشت و در هر محیطی که حضور پیدا می‌کرد همگان را تحت تاثیر قرار می‌داد.

شهید «شفیع‌زاده »در انجام واجبات و ترک محرمات کوشا بود. به مستحبات اهمیت می‌داد. اهل نماز شب بود. کم سخن می‌گفت و

با کردارش دیگران را به عمل صالح دعوت می کرد.

از تشریفات و تجملات به شدت دوری می‌جست و سادگی و بی‌آلایشی را مشی خود قرار داده بود. از زمانی که خود را شناخت همواره در سعی در تلاش بود. در ایام پیروزی انقلاب اسلامی شب و روز نمی‌شناخت و بعد از آن، در طول جنگ تحمیلی، مخلصانه انجام وظیفه می‌نمود و هرگز راحت در بستر نخفت.

برادر ایشان نقل می کند:

«و بار او را در جبهه دیدم. بار اول زمانی بود که برای دیدنش به پادگان شهید «حبیب‌اللهی»در «اهواز» رفتم و سراغ او را گرفتم. دوستانش خندیدند و گفتند اگر او را پیدا کردی سلام ما را هم به او برسان.

مرتبه دوم در قرارگاه کربلا- بدون هیچ‌گونه تکلفی در کنار سایر نیروها در آن گرمای سوزان جنوب در سنگر خوابیده بود، در حالی که روزنامه رویش انداخته بود. می گفتند شب نخوابیده و خیلی خسته است.

او مدام در حال سرکشی از یگانها و هماهنگی آتش پشتیبانی رزمندگان اسلام در جبهه‌های جنگ بود و معتقد بود هرچه قبل از عملیات تلاش نماید به اذن الهی تضمینی برای موفقیت لشکریان جبهه حق خواهد بود».

هشتم اردیبهشت ۱۳۶۶ در منطقه عملیاتی« کربلای ۱۰» در شمالغرب (منطقه عمومی ماووت) در حالی که عازم خط مقدم جبهه بود، خودروی وی مورد اصابت ترکش گلوله توپ دشمن قرار گرفت و به آرزوی دیرینه خود نایل شد و با بدنی قطعه قطعه و غرق به خون به دیدار معشوق شتافت.

او همان‌طوری که در عرصه نبرد با دشمن متجاوز مراتب بالایی از توان و تخصص، مدیریت و پشتکار را ارائه داد، در میدان نبرد با نفس اماره نیز موفق و سربلند بود. ایثار و از خودگذشتگی، بخصوص اخلاق او کم‌نظیر بود و نهایت دقت و مراقبت را به عمل می‌آورد که اعمال و فعالیتش تماماً خالص و قربه الی الله باشد.

او با اقتدار به مولایش امام حسین(ع) شهادت را فوز عظیم می‌دانست و همواره مشتاق آن بود.

در یکی از شبهای عملیات، در دست نوشته‌هایش می‌نویسد:

«خدایا من به جبهه نبرد حق علیه باطل آمده‌ام که جان خود را بفروشم. امیدوارم خریدار جان من تو باشی.

... به حق محمد و آلش مرا زنده به شهر و دیارمان برنگردان. دلم می‌خواهد در آخرین لحظه‌های زندگی، بدنم و جسمم آغشته به خون در راه تو باشد. ...»

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

شفیع مازندرانی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مازندرانی از رجال ایران در نیمه اول قر. ۱۳ ه. فتحعلی شاه صدارت خود را پس از حاجی ابراهیم بدو محول کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

شفیعی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی شفیعی : فرمانده محورعملیاتی لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

۱۸ آبان۱۳۴۵ در شهر کرمان و در خانواده ای فقیر پا به عرصه هستی گذاشت . دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذراند .در این زمان پدر را به خاطر ابتلا به بیماری سرطان از دست داد و در کنار مادر رنجدیده خود به زندگی فقرانه اش ادامه داد.در سال ۱۳۵۶ که یازده سال داشت ، در فعالیتهای انقلابی علیه رژیم ستمگر شاه شرکت داشت.پخش اعلامیه ، نوار و کتابهای امام در بین مردم وتلاش در جهت آگاه سازی آنها از ظلم وستم شاه بخشی از کارهای ماندگار این سردار ملی است. .

در سال ۱۳۵۷ به دلیل اینکه تمام وقتش درگیر مبارزه بود، ترک تحصیل کرد.بعد از پیروزی انقلاب فعالیتهای خود را با ورود به بسیج گسترش داد .

با شروع جنگ تحمیلی ، همراه با هدایای مردمی که به جبهه فرستاده می شد پا به جبهه گذاشت و جزء رزمندگان اسلام در جبهه حضور شد .حضور اودر جبهه ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۶۲ وارد سپاه شد .او علاوه بر حضور در عرصه جنگ ، در فعالیتهای سیاسی – مذهبی از جمله شرکت در گروه امر به معروف و نهی از منکر هم شرکت داشت .با آن که سن کمی داشت اما حضور در جنگ ؛بروز خصلتهای بارزی چون مدیریت ، تدبیر ، مخلص و عاشق بودن ، شجاعت و روحیه دادن به بچه های رزمنده ، نفوذ کلام و جذابیت و بسیاری از خصلتهای دیگر او شد وتوانست خیلی زود جزء فرماندهان فعال جبهه جنگ شود .در عملیات بدر ، والفجر ۸ ، کربلای چهار شرکتی فعال و نقش آفرین داشت .علی سرانجام در عملیات کربلای چهاردر ۵ دی ماه سال ۱۳۶۵ پس از وارد کردن تلفات زیاد به دشمن به شهادت رسید.

علی در آن موقع ۲۰ سال سن داشت و تازه چهار ماه از ازدواجش می گذشت .در محور عملیاتی جزیره ام الرصاص بر اثر برخورد ترکش خمپاره سرش مسافر آسمان شد . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شفیعی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی شفیعی : قائم مقام فرمانده گردان امام صادق(ع)(تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

قدیمی ترین ساکنان محله «کوی طلاب» لابد «علی شفیعی» را خوب می شناختند، حتی قبل از این که تابوت سبکش را بیاورند به مسجد رضوی، بعد جلوی خانه اش هم بگردانند و ببرند کوی بهشت رضا (ع) دفن کنند. اهل محل او را از همان روزهای انقلاب شناخته بودند.

شعار نویسی ها بر دیوار های محل و پخش اعلامیه ها توی خانه ها، علی را معرفی کرده بود. علی همیشه یک پای مسجد بود. هر مناسبتی بود، محرم یا رمضان، یاد بود شهید و یا فعالیت در بسیج، همه جا او حضور داشت. پدرش «اسحاق» توی محل کبابی داشت. علی از همان روزهایی که در دبستان شهید هاشم غیاثی درس می خواند، بعد از ظهر توی دکان پدر کار می کرد. درسش را تا دوره ی راهنمایی خواند. بعد رفت توی اتاق سازی ماشین پیش دامادشان برای کار.

روزهای انقلاب، خیلی زود او را برای کار بزرگتری برای جامعه آشنا کرد. پخش اعلامیه، شعار نویسی و حضور در مسجد دغدغه او بود تا پیرزی انقلاب.

آن هایی که در راهپیماییها و درگیری های مردم با ارتش شاه شرکت داشتند، یادشان هست که این چطور یک جوان زخمی را از میدان درگیری به گوشه ای کشید و یا در نیمه شب حکومت نظامی، وقتی ماموران به دنبال گروه شان توی خیابان دویدند، چگونه با به خطر انداختن خود، جان بقیه را نجات داد. هنوز شیرینی پیروزی انقلاب را توی دهانش مزه نکرده بود که خبر جنگ را می شنود. تلاش می کند پدر و مادر را برای رفتن به جبهه راضی کند اما آنها اجازه نمی دهند. مجبور می شوند، کاغذی را انگشت بزند و می برد مسجد و عازم جبهه می شود اما بعد که مسئولان می فهمند اثر انگشت پدرش نیست، برش می گردانند.علی این بار پدر و مادر را راضی می کند و چند روز بعد، با بدرقه پدر و مادر به جبهه می رود. در گیلان غرب، مهران و چزابه و خیلی از جبهه های دیگر حضور پیدا می کند. مدتی فرمانده دسته می شود. بعد هم در عملیات والفجر مقدماتی فرمانده گروهان می شود. چند باری هم زخمی می شود اما از بیمارستان فرار می کند و با زخم هایش، دوباره به جبهه بر می گردد.

خیلی زود به عضویت سپاه در می آید. ازدواج می کند و صاحب یک دختر و یک پسر می شود و همان جا توی خانه پدری زندگی می کند. در آخرین روز اردیبهشت سال ۱۳۶۵ در منطقه حاج عمران وقتی که برای هدایت عملیات در خط مقدم بوده، ناگهان چندین تله انفجاری با هم منفجر می شود و علی ناپدید می شود.

مدتها کسی از او خبری پیدا نمی کند. بعضی که صحنه انفجار را دیده بودند، گواهی داده بودند که علی شفیعی شهید شده اما چون اثری از او نمی بینند، می گویند مفقود الاثر است. اما نه سال بعد، تکه هایی از پیراهن و پلاک او را پیدا می کنند و در بهشت رضا (ع) دفن می کنند.

مادرش که هنوز چشم به راه است، می گوید: باور نمی کنم علی من رفته باشد! منابع زندگینامه :گلستان آتش ،نوشته ی ،محمدجواد جزینی،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

شفیعی، فرهنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۱ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به انجام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و در رشته‌ی قضائی لیسانس گرفت. در سال ۱۳۲۲ برای ادامه‌ی تحصیلات عالیه به فرانسه رفت و دوره‌ی دکترای حقوق را در فرانسه طی نمود و درجه‌ی دکترا دریافت کرد. مدتی نیز در انگلستان علوم اداری تحصیل نمود.

در ۱۳۲۵ به ایران بازگشت و به استخدام در وزارت دارائی درآمد. در ۱۳۳۲ به سمت مشاور عالی سازمان طبقه‌بندی مشاغل منصوب گردید و سپس سرپرستی سازمان طبقه‌بندی را عهده‌دار شد. مدتی هم ریاست سازمان خدمات اداری را بر عهده داشت.

در شهریور ۱۳۳۹ شریف‌امامی نخست‌وزیر وقت، دکتر عبدالحسین اعتبار را به وزارت پست و تلگراف تعیین نمود و دکتر اعتبار بلافاصله دکتر فرهنگ شفیعی را به معاونت خود در وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب نمود. در کابینه‌های دکتر امینی و اسدالله علم همچنان معاون وزارت پست و تلگراف بود.

در اسفندماه ۱۳۴۲ که حسنعلی منصور به نخست‌وزیری تعیین گردید، در کابینه‌ی خود پست وزارت پست و تلگراف را به او سپرد و مدتی کوتاه در آن سمت به سر برد و در آبان‌ماه ۱۳۴۳ از کابینه برکنار گردید. علت برکناری او از کابینه که پس از مسافرتش به

آمریکا صورت گرفت، ملاقات با بعضی از مقامات داخلی و خارجی بود. شفیعی پس از کنار رفتن از وزارت وارد مشاغل آزاد شد و به تجارت پرداخت ولی نه تنها توفیقی در این کار پیدا نکرد بلکه مشکلات زیادی هم برای خود فراهم کرد و سرانجام مدتی به زندان رفت.

در شهریور ماه ۱۳۵۷ به اتفاق رحیم‌علی خرم به پاکستان رفتند و توسط ارتشبد نصیری سفیر ایران در پاکستان تقاضای گذرنامه نمودند ولی نصیری پس از تماس با تهران، هر دو را به ایران بازگرداند و تحویل زندان شدند. فرهنگ شفیعی چند روزی پیش در زندان نماند و آزاد شد و هم‌اکنون در فرانسه به شغل آزاد اشتغال دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شقاقی، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا مهدی‌خان شقاقی ممتحن‌الدوله است که در سال ۱۲۶۸ ش زاده شد. تحصیلات ابتدائی خود را در مدرسه‌ی رشدیه و دارالفنون تمام کرد و سپس در تفلیس و سن‌پطرزبورگ در رشته‌ی سوارنظام ادامه‌ی تحصیل داد و سرانجام به دانشکده‌ی معروف سن‌سیر پاریس وارد شد و در سال ۱۲۹۱ ش دوره‌ی مدرسه را به اتمام رسانید و مجددا در دانشکده‌ی سمور ادامه تحصیل داده و با امتیاز کامل از آن دانشکده هم فارغ‌التحصیل شد.

در اوایل جنگ بین‌المللی او وارد ایران گردید و در قزاقخانه با درجه‌ی نایب اولی استخدام و به تعلیم فن سواری پرداخت و تدریجا مراحل نظامی را طی کرد و در سال ۱۳۰۱ به درجه‌ی سرهنگی نائل مد و سه سال بعد سرتیپ شد و در سال ۱۳۱۶ درجه‌ی سرلشکری گرفت. مشاغل عمده وی عبارت بودند از عضویت شورای عالی قشون، معاونت ارکان حرب کل قشون (ستاد ارتش)، ریاست بازرسی سوارنظام، فرمانده لشکر و بالاخره فرماندهی دانشکده افسری و مدتی نیز وابسته‌ی نظامی ایران در شوروی بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ فرمانده لشکر اصفهان شد و آخرین سمت نظامی‌اش ژنرال آجودان و ریاست دفتر نظامی شاه بود.

سرلشکر هادی شقاقی که قبلا حصن‌الدوله لقب داشت، از افسران تحصیلکرده و مطلع ارتش محسوب می‌شد. به دو زبان روسی و فرانسه تسلط کامل داشت و در فن سواری و تربیت اسب نیز کم‌نظیر بود. در سال ۱۳۳۸ در سن ۷۰ سالگی درگذشت و در مقبره‌ی خانوادگی در صفائیه شهر ری مدفون گردید. وی در جوانی با خانواده‌ی خواجه‌نوری وصلت کرد و دختر ابوتراب خواجه‌نوری نظام‌الدوله را به زنی گرفت. همسر وی از نقاشان معروف بود که از تربیت فرهنگی کامل بهره برده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شقانی حسنوی ابوالعباس، احمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهارم ق)، صوفی و متکلم. از روستای شقان نیشابور بود. در مدرسه سوری نیشابوری زندگی می‌کرد و بسیار قانع بود. وی از بزرگان مشایخ صوفیه و جامع علوم و در اصول و فروع استاد بود. و با شیوخی بزرگی چون شیخ ابوسعید ابوالخیر و ابوالحسن

خرقانی هم عصر گویند در سماع حالت‌های خاص داشته و حاضران را تحت تأثیر می‌گذاشته است. در رادکان درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :تعلیقات اسرار التوحید (۶۶۰)، کشف المحجوب (۵۲۷، ۲۵۹، ۱۸۹، ۲۱۰)، نامه‌ی دانشوران (۳۲۰ –۳۱۹ /۵)، نفحات الانس (۳۲۰ –۳۱۹).

شکراللهی، نادر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نادر شکراللهی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

متولد ۱۳۴۶دیپلم برق(تهران هنرستان شهید موافق) لیسانس علوم سیاسی، فوق لیسانس فلسفه و کلام دکترای فلسفه تطبیقی. از سال ۱۳۶۴وارد حوزه علمیه شدم و تا هفت سال در درس خارج فقه و اصول شرکت کردم و کتاب های عرفانی و فلسفی مثل فصوص و اسفار را خوانده ام . از همان ابتدا در حوزه به تدریس مقدمات و بعد سطح مشغول بودم و از سال ۱۳۸۲در دانشگاهها مشغول تدریس هستم و عضو هیئت علمی پاره وقت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی هستم و از سال ۱۳۷۶جزء اولین افراد شبکه رادیوئی معارف بودم، و در سمت های نویسندگی، سر دبیری، کارشناسی و مجری کارشناسی مشغول فعالیت بودم .تاکنون یک کتاب با عنوان آسیب شناسی حکومت دینی از بنده منتشر شده و ۲مقاله هم ترجمه کردم که چاپ شده است و چندین مقاله نوشته شده و ترجمه شده آماده چاپ دارم .

شکرانی، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا علی‌اکبرخان مالک و کشاورز، در ۱۲۸۰ در شهر اراک متولد شد. تحصیلات خود را به شیوه قدیم در مکتب‌خانه و مدارس قدیمی ادامه داد و مطابق معمول آن زمان، فارسی و عربی و فقه و اصول و منطق را فراگرفت. در حسن خط نیز تلاش بسیار نمود و جوانی فاضل و خوش‌خط و ربط گردید. در حدود سال ۱۳۰۵ به دربار پهلوی راه یافت و به نویسندگی و دفترداری پرداخت و سرانجام رئیس دفتر دربار پهلوی شد و سالیان دراز در آن سمت باقی ماند و بعد رئیس تشریفات دربار شد. در دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی از اراک به نمایندگی برگزیده شد و پس از پایان دوره‌ی مزبور به کار سابق خود که عضویت دربار پهلوی

بود، بازنگشت و به کار آزاد پرداخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شکرکن، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۸، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: شهید چمران اهواز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی زبان انگلیسی از دانشسرای عالی در سال ۱۳۴۲، کارشناسی روان‌شناسی از دانشگاه کالیفرنیا در سال ۱۳۴۷، دکترای روان‌شناسی صنعتی و سازمانی از دانشگاه کالیفرنیا در سال ۱۳۵۲.

مرتبه علمی:

استادیار و دانشیار در دانشگاه شهید چمران اهواز از سال ۱۳۵۲ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

اثرات عزت نفس بر عملکرد دانش‌آموزان، سیری در تاریخچه روابط انسانی در مدیریت، بررسی نگرش دانش‌آموزان نسبت به غرب، رابطه تعارض و ابهام نقش با خشنودی و عملکرد شغلی، میزان‌سازی آزمونهای پیشرونده ریون، بررسی علل خودکشی در خوزستان، تدریس دروس روان‌شناسی، روان‌شناسی صنعتی و سازمانی، روان‌شناسی اجتماعی در دانشگاههای کالیفرنیای آمریکا و شهید چمران اهواز.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۸

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

نگرش‌ها (مبانی، سنجش، تکوین، تغییر و نظریه‌ها)، مکاتب روان‌شناسی، وراثت و محیط، خاستگاههای پویایی گروهی، روان‌شناسی صنعتی و سازمانی، مردم در سازمان‌ها و فهم رفتار آنها، نظریه‌های روان‌شناسی اجتماعی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

ابعاد کیفیت محیط، احساس نابرابری و اثرات آن در دنیای کار، نظریه سود و زیان درباره کشش و جاذبه بین مردم، رابطه میان نگرش و رفتار، اعتبار درونی و اعتبار نتیجه‌گیری آماری پژوهشهای آزمایشی و شبه آزمایشی، اعتبار بیرونی و اعتبار سازه پژوهش‌های آزمایشی و شبه آزمایشی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

شکوری، روح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید روح الله شکوری : فرمانده گردان علی ابن ابی طالب (ع)تیپ۳۶انصار المهدی(عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پنجم خرداد ۱۳۳۹ در روستای شاه بلاغ از توابع شهرستا ن زنجان به دنیا آمد .

خانواده شکوری همچون اغلب روستاییان زندگی متوسطی داشت و از راه کشاورزی و دامداری زندگی خود را می گذراندند . در دوران کودکی روح الله، خانواده اش به زنجان نقل مکان کردند و پدرش که جهت آوردن چوب به روستای شاه بلاغ رفته بود در برگشت با اتومبیل تصادف کرد وبه رحمت خدا رفت. مادرش سرپرستی خانواده را بر عهده گرفت .بعد از فوت پدر ، خانواده روح الله در کمال فقر روزگار می گذراند ؛ به همین دلیل برادر ش حبیب الله برای کار عازم تهران شد . روح الله در کنار مادر ماند و مشغول تحصیل شد . او در سال ۱۳۴۶ وارد دبستان خاقانی زنجان شد و در سال ۱۳۵۱ دوران ابتدایی را با موفقیت به پایان رسانید . روح الله ، قرائت قرآن و احکام اسلامی را در دوران کودکی ، ابتدا نزد پدر بزرگش و بعد در کلاس های استاد علوی ؛ فرا گرفت . علاو ه بر این در مجالس قرآن و احکام که در منازل تشکیل می شد حضور می یافت و به کتب مذهبی از جمله قرآن و نهج البلاغه علاقه وافری داشت .

پس از اتمام دوره دبستان وارد مدرسه راهنمایی انوری شد . سوم راهنمایی را در این مدرسه پشت سر گذاشت و از این زمان به بعد به علت فقر مالی و ضرورت پرداختن به کار ،تحصیل را رها کرد .

روح الله ، بسیار مهربان و خوش اخلاق بود . رفتارش با برادران و خواهرانش بسیار دوستانه بود و نسبت به مادرش عشق و علاقه خاصی داشت . مادرش می گوید :

شبی روح الله وقتی از مسجد بر گشت چون من خواب بودم برای اینکه بیدارم نکند و باعث ناراحتی ام نشود دو باره به مسجد بر گشت و تا صبح همان جا ماند و صبح به خانه بر گشت . با اوجگیری انقلاب اسلامی به صورت فعال و گسترده در فعالیتهای انقلابی شرکت می کرد . مادرش در این باره می گوید .

به خاطر دارم که در اکثر راهپیماییها شرکت می کرد به طوری که وقتی بر می گشت سر تا پا خاکی بود ، با خودش کبریت می برد و با کمک دوستانش مواد منفجره درست می کرد که در جریان این فعالیتها یکی از دوستانش به شهادت رسید .

در سال ۱۳۵۹ وارد خدمت سربازی شد ، دوره آموزش را در پادگان قزل حصار کرج گذراند ، سپس در بیمارستان شهر بانی تهران مشغول انجام خدمت وظیفه شد . دوران سربازی او با آغاز جنگ تحمیلی مصادف شد و او داوطلبانه به منطقه جنگی رفت. در عملیات مختلفی نظیر بیت المقدس ، آزادی خرمشهر و رمضان شرکت کرد . برادرش می گوید : به او گفتم سربازیت را تمام کن و به خانه بر گردد تا بعد از مدتی که مشکلات زندگی ما رفع شد به مناطق جنگی اعزام شوی . گفت : اگر من و امثال من به جبهه نروند پس چه کسی باید برود ؟

روح الله پس از اتمام دوره ی سربازی عضو بسیج شد و به جبهه کردستان اعزام شد و پس از آن به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و برای گذراندن دوره ی آموزش مربیگری به پادگان امام حسن (ع) تهران رفت . بعد از این دوره برای ادامه تحصیل در کلاسهای شبانه ثبت نام کرد اما حضور مستمر در جبهه مانع ادامه تحصیل او شد . در سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد .صغری کریمی — همسر روح الله می گوید :

روح الله نوه ی عمه ام بود و من به خاطر دیانت و اخلاق پسندیده با او ازدواج کردم . بعد از ازدواج ، ما با مادرش در یک جا

زندگی می کردیم .

در این هنگام روح الله مسئول آموزش رزمی سپاه زنجان بود و با حقوق سپاه زندگی خانواده ومادرش را اداره می کرد . بعد از ازدواج مشکلات او دو برابر شد ولی با وجود سمتهای مهمی که داشت هر گز از امکانات سپاه استفاده نمی کرد .

با هر فشار و سختی بود در محله اسلام آباد زنجان خانه ی کوچکی خرید و با مادرش در آنجلا ساکن شدند . روح الله از همان آغاز عضویت در سپاه به جبهه اعزام شد و در عملیات مختلف شرکت کرد . او به جز دفعه اول که به عنوان سرباز وظیفه به جبهه اعزام شد ، در دفعات بعدی سمتها و مسئولیتهای زیادی داشت ؛ در ابتدا در کردستان فرمانده دسته بود و سپس مربی تاکتیک در پادگان امام حسن (ع) و بعد از آن در پادگان مالک اشتر شد . در آنجا یک اصل را که بر آن اصرار داشت این بود که افراد آشنا را قبول نمی کرد . در کار آموزش سخت گیر و جدی بود و می گفت : اگر در پشت جبهه عرق بریزیم بهتر از این است که در جبهه خونمان ریخته شود؛فرمایشی که مولاومقتدای شیعیان حضرت علی(ع)داشته اندکه:هرچه در زمان صلح عرق بیشتری بریزیم در جنگ خون کمتری خواهیم داد .

از طرف دیگر به این نکته هم واقف بود که افراد باید در کنار این سختیها تشویق شوند تا هر روز بیشتر از روز پیش در نیل به اهداف راسخ تر باشند .

بعد از عملیات کربلای ۴ به منطقه شلمچه اعزام رفت و در آنجا مسئول آموزش نظامی و رزمی تیپ انصار المهدی سپاه زنجان شد.او همزمان عضو شورای فرماندهی و همچنین فرمانده محور عملیاتی بیز بود. مدتی نیز فرمانده گردان علی بن ابیطالب (ع) در منطقه اسلام آباد غرب شد .

مادرش می گوید :روح الله در عملیات والفجر ۱۰ روزی یک ماشین تویوتا به خانه آورد و گفت که به تهران می رود . بعد از چند روز به خانه بر گشت در حالی که شیشه ماشین شکسته بود و چهره اش سوخته و سیاه شده بود ، از اوپرسیدم مگر تهران را بمباران هوایی کردند که شیشه ماشین شکسته است . روح الله جواب داد . خیر . پرسیدم حتما در مناطق جنگی بودی و از ما مخفی می کنی . گفت بله ولی به کسی نگویید . وقتی از او پرسیدم برای چه نمی خواهی کسی از آن مطلع شود ، گفت : به خاطر اینکه عده ای از دوستان در منطقه به شهادت رسیدند و اگر مادرانشان بفهمد حتما به سراغ من خواهند آمد و از سلامتی فرزندانشان خواهند پرسید و من توان پاسخگویی ندارم .

روح الله به امام خمینی بسیار علاقمند بود و چند بار موفق به ملاقات با حضرت امام شد . همسرش می گوید :

هر بار که به دیدن امام می رفت ، بسیار متحول و دگر گون می شد . روح الله در اواخر عمر عضو هیئت مذهبی امیر المومنین (ع) بود که هر هفته در خانه یا محله ای بر گزار می شد .علاوه بر این عضو پایگاه شماره ۲ مسجد امیر المومنین (ع) بود و نقش فعالی در این پایگاه داشت . روح الله شکوری بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به خانه باز گشت . برادرش می گوید : از او پریسیدم حالا که جنگ تمام شد قصد داری چه کاری انجام دهی ؟ گفت : هدفی برای آینده ام در نظر نگرفته ام . چند روز بعد با حمله منافقین به ایران و با اعزام نیرو برای دفاع در برابر منافقین ؛ عملیات مرصاد شروع شد . او به همسرش گفت : که برای تسویه حساب به منطقه می رود ولی مرتب می گفت : حال و هوای دیگری در سر دارم ، حس می کنم که دیگر بر نمی گردم . همچنین عکس دخترش فاطمه را از همسرش گرفت تا به هنگام سفر بتواند عکس او را ببیند . با شروع عملیات مرصاد، روح الله به منطقه اسلام آباد غرب رفت . اودر تاریخ ۶ مرداد سال ۱۳۶۷ به هنگام پیاده شدن از بالگرد هدف اصابت گلوله منافقین قرار گرفت و زخمی شد ، اما همچنان به مقاومت ادامه داد تا اینکه گلوله ای برای شلیک نداشت و با اصابت گلو له ای به سرش که توسط یکی از دختران منافق شلیک شده بود ، به شهادت رسید . جنازه شهید به خاطر ماندن در بیابان و نداشتن پلاک پس از چند روز در سرد خانه توسط یکی از آشنایان شناسایی شد . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی

یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

شکوه، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به شکوه‌الملک، در ۱۲۵۳ در تهران متولد شد. پدرش میرزا علی‌آقا فرزند میرزا محمد قوام‌الدوله از رجال بزرگ عصر ناصری است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران نزد معلمین خصوصی فراگرفت و در شیوه‌ی نوشتن رسائل و حسن خط تلاش بسیار نمود و مدتی نیز فلسفه و حکمت خواند به طوری که در جوانی از رجال علم و ادب بود. مدتی به شیوه خانوادگی وارد کار محاسبات و مالیه شد و مراحلی از ترقی را پیمود. در دوران صدارت وثوق‌الدوله پسر عمویش به معاونت وزارت پست و تلگراف منصوب شد و چندی هم معاونت وزارت مالیه را داشت. در ۱۳۰۶ به جای دبیراعظم بهرامی به ریاست دفتر مخصوص شاه تعیین شد و تا استعفای رضاشاه در آن سمت بود. در سلطنت محمدرضا نیز همان سمت را حفظ کرد و در ۱۳۳۰ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شکوهی، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

غلامحسین شکوهی در سال ۱۳۰۵ در شهر خوسف بیرجند متولد شد. وی درسال ۱۳۱۱ به مدرسه ای در شهر خوسف رفت. و در سال ۱۳۲۳ با رتبه ممتاز از دانشسرای مقدماتی فارغ التحصیل شد و به روستای خود برای آموزش بچه های روستا بازگشت. و در سال ۱۳۲۷ دیپلم کامل ادبی را اخذ کرد و بعد از گذراندن دوره سربازی در سال ۱۳۲۲ وارد دانشسرای عالی در تهران شد و در سال ۱۳۳۵ در رشته ادبیات فارسی با رتبه اول فارغ التحصیل شد و با بورس تحصیلی و بعد از ازدواج عازم سوئیس شد و در سال ۱۳۴۰ بود که غلامحسین شکوهی در رشته علوم تربیتی مقطع دکتری از دانشگاه ژنو سوئیس فارغ التحصیل شد. وی در سال ۱۳۴۱ به عنوان کارشناسی اداره کل مطالعات و برنامه و سپس ریاست اداره تحقیق و ارزشیابی در سال ۱۳۴۵ به فعالیت پرداخت او همچنین نخستین وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران است. گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : تعلیم و تربیت خاطرات کودکی : غلامحسین شکوهی در کودکی در دامان مادر پرورش یافت . مادر بزرگوارش اجازه خروج وی از خانه و بازی با کودکان را به وی نمی داد . در عوض هر روز عصر وی را از کوچه باغهای با صفایی به سوی مقبره مولانا محمد حسام قهستانی (شاعر اهل بیت علیهم السلام) (۷۸۱- ۸۷۳ ه.ق) که نزد مردم محلی به پای تخت مشهور بود ، می برد . استاد شکوهی همچون سایر مردم محل که به این آرامگاه حرمت بسیار می نهادند به آنجا علاقمند شد. در آنجا درویشی پیر معتلف بود که مردم وی را «یاهو » می نامیدند . و استاد شکوهی بدلیل سکونت وی در آن آرامگاه به وی علاقه بسیار یافت . چنین زمینه ای موجب شد که استاد شکوهی بعدها پایان نامه دوره کارشناسی خود را درباره ابن حسام بنگارد . دکتر شکوهی از خاطرات دوران کودکی و مدرسه، تصاویر واضحی را به یاد می آورد: «بعد از اینکه از کلاس چهارم دبستان فارغ التحصیل شدم، مرتباً می رفتم به مدرسه و

در همان فضا می گشتم یا در کلاس ها می نشستم، چون مثل بقیه بچه ها بازی نمی کردم، اصلاً بازی بلد نبودم. ۲ سال باقی مانده آموزش ابتدایی را در دبستانهای تدین و مدرسه ضمیمه دانشسرای مقدماتی گذراندم. در این مدرسه سطوح ابتدایی و متوسطه مثل دیگر مدارس وجود داشت و از پایان کلاس سوم دبیرستان یعنی پس از ۹ سال تحصیل، ۶ سال ابتدایی و ۳ سال متوسطه، دانش آموز می توانست در دانشسرای مقدماتی تحصیلات خود را انجام دهد تا برای آموزگاری در مدارس ابتدایی شهر و روستا آماده شود.» شکوهی درباره کودکی ها و امیدهای زندگی اش خاطرات زیبایی را به یاد می آورد. او می گوید: «هیچ وقت فکر نمی کردم من که از جنوبی ترین نقطه استان خراسان برخاسته بودم، بتوانم مدارج ترقی را اینگونه طی کنم. پدرم علی اکبر، خیاط زبردستی بود. با نانی که او از راه خیاطی بر سر سفره می گذاشت، بزرگ شدم. در منطقه محرومی که بزرگ شدم و در آنجا درس هم دادم، همیشه استعدادهای درخشانی وجود داشته است. دانش آموزی داشتم که هر مسأله ای را می دادم حل می کرد، از ۱۲ کیلومتری خوسف می آمد و برمی گشت. یک روز به مدیر مدرسه گفتم: یکی از اتاق های کوچک مدرسه را به این بچه بدهید که این قدر مجبور نباشد عصر برود و دوباره صبح روز بعد برگردد تا بالاخره اتفاقی افتاد. یک روز خواستم این دانش آموز را امتحان کنم و مسأله ای داده باشم که نتواند حل کند، آن روز پنجشنبه دو مسأله دادم و برای مسأله سوم گفتم: طول درخت سنجدی که در وسط حیاط مدرسه است را محاسبه کنید. صبح روز شنبه که به مدرسه رفتم، جواب حاضر این دانش آموز را روی میز دیدم. او روز جمعه این ۱۲ کیلومتر را طی کرده بود و به مدرسه آمده بود و یک چوب دو متری را هم با خود آورده بود و طول سایه آن (چوب) را اندازه گرفته و طول سایه درخت سنجد را هم اندازه گیری کرده بود و با یک تناسب که دو متر ارتفاع این قدر سایه دارد، این قدر سایه چه مقدار ارتفاع دارد؟ طول درخت را محاسبه کرده بود. اسم این پسر غلامحسین حقداد بود. البته از سال ۱۳۲۸ از او خبری نداشتم تا این که در سال ۱۳۷۲ که در دانشگاه بیرجند تدریس می کردم، با دانشجویی به نام زهرا حقداد روبرو شدم که معلوم شد دختر همان دانش آموز خلاق است که خدا را شکر با داشتن پنج فرزند که همگی فارغ التحصیل رشته های مختلف هستند و متوجه شدم یکی از آنها استاد دانشگاه کالیفرنیا شده است.» اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : غلامحسین شکوهی در سال ۱۳۰۵ در قصبه خوسف از توابع بیرجند متولد شد . در این قریه مقبره یکی از شعرای شیعه قرن نهم هجری بنام ابن حسام قرار داشت . اعتقادات محلی و علاقه شخصی استاد از دوران کودکی به این محل در شکل گیری فکر وی موثر بود .خانواده استاد شکوهی خانواده ای متوسط الحال بودند . پدر استاد به کار قنادی ، خیاطی و حتی صاحب املاکی بودمشغول بود اما به سختی توان تامین نیازهای مالی خانواده را داشت .تحصیلات رسمی و حرفه ای : غلامحسین شکوهی در سال ۱۳۱۱ وارد دبستان چهار علامه قریه خوسف شد . بعدها نام این دبستان بنام خیام و سپس بنام ابن حسام نامگذاری شد. وی در ۱۳۱۵ تحصیلات ابتدایی را بپایان برد اما بدلیل مشکلات مالی و تحصیل در شهر (بیرجند) به مدت یک سال و سه ماه از تحصیل فاصله گرفت . اما از سال ۱۳۱۶ برای تحصیل در دانشسرای بیرجند به آن شهر رفت و پس از هفت سال در خرداد ۱۳۲۳ مدرک دیپلم را از دانشسرای مقدماتی دریافت نمود . پس از مدتی تدریس و نیز پس از شاگرد اولی و بورس دانشجویان ممتاز در سال ۱۳۳۶ به ژنو اعزام شد. و تا سال ۱۳۴۱ که به ایران بازگشت مدرکهای دیپلم مقدماتی ، دیپلم علوم تربیتی ، لیسانس و نیز دیپلم راهنمایی شغلی را دریافت نمود . مدتی بعد نیز از انستیتوی ژان ژاک روسو به دریافت دکترای تعلیم و تربیت نائل آمد .خاطرات و وقایع تحصیل : غلامحسین شکوهی در سال ۱۳۱۶ پس از پایان تحصیلات ابتدایی عازم شهر بیرجند شد، همراه با پدر سوار بر الاغی به سوی شهر رفتند و در نیمه راه که شب فرا رسید ، استاد شکوهی که در روستای کوچک خوسف رشد نموده بود ، برای اولین بار چراغ برق و روشنایی حاصل از آن را دید . روز بعد وی با پدرش به شهر بیرجند رسیدند و پدرش به دلیل علاقه بسیاری که به تحصیل وی داشت ، اتاقی برای وی اجاره نمود . بنابراین استاد شکوهی از ۱۲ سالگی زندگی مستقل خود را آغاز نمود .فعالیتهای ضمن تحصیل : غلامحسین شکوهی پس از پایان تحصیلات ابتدایی مدتی را به همکاری با مدیر دبستان سابق خود بنام سید رضا هاشمی پرداخت و حتی

گـاهی از سوی وی به تـدریس مشـغول می شـد .استادان و مربیـان : از اسـتادان وی میتوان به اسـتادانی چون «پیـاژه» و «دوتران» در دانشگاه ژنو اشاره کرد. ژان پیاژه استاد بسیاری از چهره های نامی معاصر ایران در حوزه های علوم اجتماعی بوده است.هم دوره ای هـا و همکاران : انـدکی پیش از غلامحسـین شـکوهی کسانی چون کاردان ، دکتر منصور ، دکتر و خانم دکتر دادسـتان از انستیتوی ژان ژاک روسو مدرک دکترای تعلیم و تربیت را اخذ نمودندهمسـر و فرزندان : خانم صفرا سره همسر غلامحسین شکوهی ، که در کنار وی در سوئیس تحصـیلات عالیه را گذرانده بود کتاب « روش فعال کودکسـتان » را نیز از ایشان به یادگار مانده است . همسـر وی یکی از همکلاسـی های دکتر شـکوهی بوده است.وقایع میانسالی : غلامحسـین شـکوهی پس از مـدتی تـدریس در روستاهای خوسف و گل در سال ۱۳۲۸ به خدمت نظام وظیفه اعزام شد . پس از بازگشت با اسـتفاده از سـهمیه معلمان شهرستانی دارای دیپلم کامل به دانشسـرای عالی وارد شد. در سال ۱۳۸۰ همکلاس دیرین و همسـر او بر اثر سـکته قلبی از دنیا رفت .مرگ همسـر، موجب شـد که او از تـدریس و کارهای پژوهشـی دست بکشـد. دو سال و نیم پس از مرگ همسـر، شـکوهی سـکته خفیف مغزی کرد در نتیجه طرف راست بـدن او و نیز تکلم اش مختل شـد که با توکل به خـدا و فیزیوتراپی و سـعی خودش، دوباره قادر به حرف زدن و مطـالعه شـده است.مشاغل و سـمتهای مورد تصـدی : در سال ۱۳۴۵غلامحسـین شـکوهی با عنوان اسـتادیار به دانشکده علوم تربیتی دانشـگاه تهران منتقل شـد جایی که علاوه بر ۲۷ سـال تـدریس موفق و سازنـده، سال هایی را به کارهای اجرایی از جمله مـدیریت گروه و ریـاست دانشـکده علوم تربیـتی پرداخت. شـکوهی همچنین نخسـتین وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسـلامی ایران است. پس از استعفا در کنـار تـدریس دانشـگاهی ریـاست شورای عـالی آموزش و پرورش را برای مـدت یـک دوره چهارساله بر عهـده داشت. در سال ۱۳۶۵ شـکوهی به مـدت یـک سال برای اسـتفاده از فرصت مطالعاتی به ژنو اعزام شـد و در دفتر بین المللی تعلیم و تربیت وابسته به سازمان یونسکو به تحقیق و مطالعه پرداخت. وی معاونت رئیس دانشکده علوم تربیتی تا سال ۱۳۷۲ بر عهده داشت. فعالیتهای آموزشـی : غلامحسـین شـکوهی از یازده سالگی بطور غیر رسـمی به عنوان همکاری با مـدیر دبسـتان ابن حسام گاهی به تـدریس می پرداخت . وی در ۱۳۲۳ از دانشسـرای مقـدماتی بیرجنـد دیپلم گرفت و در خوسف به تدریس پرداخت . مدتی بعد در روسـتای گل (در نزدیکی خوسف) به تـدریس پرداخت . اسـتاد شـکوهی پس از اخـذ مـدرک دکتری از ژنو ، به ایران برگشت . مـدتی را بطور رایگان در تهران به تـدریس « روشـها» ، « راهنمایی شـغلی » پرداخت . مـدتی نیز بـدلیل بیماری به بیرجند رفت و در دانشگاه بیرجند تدریس نمود .سال ۱۳۴۱ پس از بازگشت از ژنو، شکوهی در وزارت فرهنگ آن زمان در دفتر مطالعات تربیتی که بعد به اداره کل مطالعات و برنامه ها تغییر نام یافت مشـغول به کار شد و به تدریج در دانشـکده علوم تربیتی دانشـگاه تهران، تربیت معلم مامـازن ورامین و دانشـگاه فردوسـی مشـهد تـدریس در حوزه های آموخته اش را آغاز کرد. در سال ۱۳۴۵ شکوهی با عنوان اسـتادیار و بعد دانشـیار و اسـتاد به دانشـکده علوم تربیتی دانشگاه تهران منتقل شد و به تدریس ادامه داد. سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : غلامحسـین شـکوهی در حین تدریس در خوسف و روسـتای گل ، زبان عربی را آموخت و دیپلم ۱۱ ساله خود را تکمیل نمود .آرا و گرایشـهای خاص : غلامحسـین شـکوهی به تدریس عملی در ریاضـیات و بیشتر رشته های درسی اعتقاد دارد .بی شک زحمات غلامحسـین شـکوهی در تاریخ آموزش و پرورش کشور ما فراموش نخواهد شد. شـکوهی کودک را در نظام تعلیم، کانون توجه قرار می دهـد و شـرط لازم معلمی را پـذیرش کودک به عنوان انسانی مسـتقل و دارای ویژگی هایی می دانـد که باید آنها را شنـاخت و سـپس به پرورش و آموزش او پرداخت. او تفـاوت هـای فردی در کودکان را اصـلی انکارناپـذیر می دانـد و در این باور است که هرگاه به این تفاوت ها در نظر و عمل تن ندهیم، در مسـیر کار خود توفیقی نخواهیم داشت. شکوهی اضافه می کند: «درد بزرگ ما در عرصه تعلیم و تربیت این است که معلمین و دانش آموزان خیلی زحمت می کشـند، ولی آن فایده ای که باید به دست نمی آورند و آن هم ناشی از روش تدریس اشتباه است، ما چون عجله داریم زود برسیم، هرگز نمی رسیم. گاهی اتفاق می افتد که بچه ها بگوینـد اسـفند ماه دروس را دوره می کنیم. برای چه اسـفند ماه دوره می کننـد؟ برای این که عجله دارنـد. عیب بزرگ این

است که سؤال و جواب را خودمان به دانش آموزان می دهیم و حال این که باید بگذاریم آنها مجال فکر کردن داشته باشند. پیاژه می گفت: هر وقت بچه ها از من سؤالی می کردند، می گفتم: خودت چه فکر می کنی؟ بچه جواب نمی داد و پس از مدتی دوباره همان سؤال را می پرسید، اما این مرتبه با اطلاعات بیشتری سؤال را می پرسید و این باعث تفکر می شد.» جوائز و نشانها : - چهره ماندگار در همایش چهره های ماندگار در سال ۱۳۸۵ آثار : تالیف تعلیم و تربیت و مراحل ان ، ۱۳۶۲ ، تالیف روانشناسی سال سوم آموزش متوسطه عمومی- اقتصاد و فرهنگ و ادب، ۱۳۶۰ ، تالیف مبانی و اصول آموزش و پرورش، ۱۳۷۲ ، ترجمه در سال ۱۳۵۵، مربیان بزرک ، تعلیم وتربیت ، روش آموختن ریاضیات ویژگی اثر : کتابی است که روشهای جدید ابداعی دکتر شکوهی را در آموزش ریاضی معرفی می نمود .۷ مقاله استفاده از روانشناسی در راهنمایی تحصیلی و شغلی ، مقاله اسلام و روانشناسی یا روانشناسی اسلامی ، مقاله امکان تربیت آدمی

شماعی، حسین

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س یازدهم ق)، معمار. از بناهای وی مدرسه‌ی خان شیراز است که به دستور اللّه وردیخان و امامقلی خان، والی فارس، در سال ۱۰۲۴ ق بنا شده و سپس در زمان قاجاریه تعمیر و مرمت گردیده است. بنای مدرسه شامل سردر بلند و مقرنس سازی عالی است و راهرو و هشت ورودی آن مزین به کاشی کاری معرق ممتاز می‌باشد. نام معمار در پایان کتیبه‌ی دهلیز چنین آمده: «استاد بنا حسین شماعی».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی (۹۹).

شمس الکفاۀ، احمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن حسن میمندی مکنی به ابوالقاسم (یا ابوالحسن) ملقب به شمس الکفاۀ (ف. ۴۲۴ ه.ق.) وزیر سلطان محمود غزنوی و پسر وی مسعود. محمود به سال ۳۸۴ ه.ق.که از طرف نوح بن منصور امارت خراسان یافت احمد را ریاست دیوان رسایل داد، و روز به روز بر مرتبت او افزوده شد و به سمتهای مستوفی مملکت، صاحب دیوان عرض، عامل بست و رخج منصوب گردید تا در سال ۴۰۴ پس از ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی از جانب محمود به وزارت رسید و چون مردی سخت بود و از اصول عدول نمی‌کرد ازکان و اعیان دولت از او رنجیدند و او به سال ۴۱۵ از کار برکنار شد و به حصار کالنجر (کشمیر) محبوس گردید تا به زمان مسعود از زندان خلاص شد و مسعود او را در ۴۲۲ به وزارت منصوب کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

شمس آبادی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا شمس آبادی : فرمانده گردان مهندسی رزمی جواد الائمه(ع) جهاد سازندگی (سابق) استان خراسان

فروردین ماه سال ۱۳۳۷ در روستای شمس آباد در استان خراسان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در روستا و در مدرسه شمس آباد سپری کرد. پدر و مادرش با وجود فشارهای مالی او را برای ادامه تحصیل راهی شهر کردند. دوره راهنمایی و متوسطه را در سال ۱۳۴۸ در دبیرستان اسرار شهرستان سبزوار آغاز کرد و در سال ۱۳۵۵ به پاین رساند و در ایام تعطیل به روستا باز می گشت و در کارهای کشاورزی به والدینش کمک می کرد. سالهای آخر تحصیل او با روزهای انقلاب مصادف بود. در این زمات در مراسم شرکت می کرد و اطلاعیه هایی را از شهر به روستا می برد و بین مردم روستا توزیع می کرد. در به ثمر رسیدن نهضت اسلامی از هیچ کوششی دریغ نداشت. پس از گرفتن دیپلم در رشته طبیعی نظام قدیم به خدمت اعزام شد.

در سال ۱۳۶۰ به منظور لبیک گفتن به ندای امام مبنی بر آباد کردن ویرانیها، وارد جهاد سازندگی شد. مشکلات خود را به کسی نمی گفت و خودش آنها را حل می کرد، اما در رفع مشکل دیگران کوشا بود. همیشه توصیه می کرد که توکل بر خدا داشته باشید. اگر انسان همیشه با توکل به خدا قدم بردارد، خدا هم همیشه در همه جا با اوست. نسبت به اهل بیت ارادت خاصی داشت و مصیبت وارده بر آنان او را بسیار متاثر می کرد. با شنیدن جمله ای درباره شهدا و یا اهل بیت اشک در چشمانش حلقه می زد.

در ۲۴ سالگی با خانم طاهره واحدی پیمان ازدواج بست که مدت زندگی مشترک آنها ۴ سال و ثمره این ازدواج سه فرزند به نام های جواد، و محمد و ریحانه بود که ریحانه بعد از شهادت پدر به دنیا آمد. در سال ۱۳۶۱ به عنوان مسئول جهاد جوین به فعالیت پرداخت، سپس به عنوان مسئول مرکز هماهنگی شوراها انتخاب شد. در سال ۱۳۶۲ با رای اکثر برادران جهاد به عنوان عضو شورای مرکز جهاد سازندگی سبزوار انتخاب و به کار مشغول شد. سرانجام در سال ۱۳۶۴ به آرزوی دیرینه خود رسید و همراه تنی چند از برادران جهاد راهی جبهه شد.

۹ ماه با همسرش در سوسنگرد سکونت داشت، هر روز صبح به منطقه می رفت و شب به خانه بر می گشت. گاهی هم به علت فشار کاری و مسئولیتی که داشتند چند شب به خانه نمی آمدند. به علت بمباران شدید سوسنگرد، خانواده را به شهرستان فرستاد.

همیشه وضو داشت و هنگامی که یکی از برادران در پشت خط سوال می کرد که دیگر اینجا چرا؟ در جواب می گفت: آدم همیشه باید آماده باشد و این آمادگی نه در حرف که در عمل شخص متجلی است. مدت حضورش در جبهه ۱۵ ماه بود که حدود شش ماه در منطقه سومار در خدمت جهاد بود و از تیر ماه تا اسفند ماه سال ۱۳۶۵ زمان شهادت در جبهه جنوب فرماندهی گردان مهندسی رزمی جواد الائمه را بر عهده داشت.هنگام عملیات به اندازه ای کار می کرد و فعال بود که برخی اوقات تا ۴ شبانه روز نمی خوابید.

محمد رضا شمس آبادی در ۱۰ اسفند ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه بر اثر اصابت گلوله به ناحیه سر به مقام رفیع شهادت نایل آمد.

پیکر شهید بعد از حمل به زادگاهش بر اساس وصیت ایشان در بهشت شهدای سبزوار به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه : "فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

شمس ملک‌آرا، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به شهاب‌الدوله پسر عبدالحسین میرزا شمس‌الشعراء از نواده‌های فتحعلی‌شاه قاجار است. در ۱۲۵۰ ه.ق در تهران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را در دارالفنون تهران به پایان رسانید و سپس به لندن رفت و شش سال در آنجا به تحصیل اشتغال داشت. پس از ورود به تهران، وارد خدمت دولت شد و در تلگرافخانه سمت مترجمی گرفت و مظفرالدین‌شاه به او لقب شهاب‌الدوله داد.

بعد از صدور فرمان مشروطیت، چون تحصیلکرده‌ی خارج بود و افکار آزادیخواهی داشت، از طرف شاهزادگان به نمایندگی مجلس برگزیده شد. در مجلس اول به علت احاطه به نطق و بیان، مورد توجه مردم قرار گرفت به طوری که بعد از استبداد صغیر نیز وکیل مردم تهران در مجلس شورای ملی گردید.

در سال ۱۲۸۹ ش در کابینه‌ی مستوفی- الممالک به وزارت پست و تلگراف منصوب شد و در ترمیم کابینه همچنان وزیر پست و تلگراف بود. بعد از سقوط دولت مستوفی به حکومت یزد رفت ولی حکومت وی دوام زیادی نکرد و معزولا به تهران آمد و تحت محاکمه قرار گرفت. در ۱۲۹۲ مجددا در دو کابینه‌ی مستوفی‌الممالک وزارت پست و تلگراف را بر عهده داشت. یک سال بعد که مجددا مستوفی برای بار سوم به نخست‌وزیری رسید، او به وزارت فوائد عامه معرفی شد. در ۱۳۳۴ ه.ق در کابینه‌ی عبدالحسین میرزا فرمانفرما، وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه را بر عهده گرفت. بعد به حکمرانی کردستان منصوب شد و چند سالی در آنجا خدمت کرد و بالاخره در ۱۲۹۸ به ریاست تشریفات دربار سلطان احمدشاه منصوب گردید و هنگام کودتا این سمت را داشت. بعد از عزل سید ضیاءالدین و تبعید او از ایران، شهاب‌الدوله فرمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه را در زندان قصر به او ابلاغ کرد و سایر زندانیان را از زندان به قصر فرح‌آباد برد. از سال ۱۳۰۴ به بعد که انقراض قاجاریه اعلام شد، ملک‌آرا در مشاغل مختلف مملکتی قرار گرفت. مدتی استاندار کرمانشاه و چند سالی نیز حکمران کردستان بود و زمانی نیز بر فارس حکومت داشت. دو دوره نیز سناتور انتصابی گردید و سرانجام در سال ۱۳۳۸ ش در سن ۸۸ سالگی درگذشت. وی مردی

نویسنده و نطاق و دانشمند بود، غالب خاطرات سیاسی خود را در زمان حیات انتشار داد. او در اواخر عمر با وجود کهولت، تمام خاطرات سیاسی خود را مو به مو بیان می‌کرد و چون به نطق و خطابه تسلط داشت، هر کسی را تحت تاثیر قرار می‌داد. وی در دو سفر احمدشاه به اروپا، از همراهان او بود و طی مقالاتی که منتشر کرده است، مقاومت احمدشاه را در قبال عدم تنفیذ قرارداد ۲۹۱۹ مورد تایید قرار می‌دهد. وی در جوانی با خواهر امان‌الله ضیاءالدوله (پدر سپهبد جهانبانی) ازدواج کرد. یکی از فرزندان وی مهندس شمس ملک‌آرا به ریاست دانشکده فنی رسید. یکی دیگر از فرزندانش سرتیپ شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شمس ملک‌آرا، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به لسان‌الحکماء، از رجال و معاریف اواخر دوره‌ی قاجاریه و یکی از چشم‌پزشکان معروف ایران است. وی فرزند شاهزاده عبدالحسین میرزا شمس‌الشعراء و برادر اسدالله میرزا شمس ملک‌آرا است. تولد او در سنه ۱۲۵۱ در همدان اتفاق افتاد. پس از تحصیلات مقدماتی وارد دارالفنون ناصری شد و رشته‌ی طبابت را به پایان برد. سپس برای تکمیل تحصیلات به اروپا رفت. مدتی در فرانسه و انگلیس به تکمیل معلومات پرداخت و در رشته‌ی کحالی تخصص گرفت. پس از اتمام تحصیلات به تهران بازگشت و

به استادی طب و تدریس در رشته‌ی تخصصی پرداخت و طبیب مخصوص شاه شد و مطبی هم دائر کرد. اولین شغل دولتی او، ریاست چشم‌پزشکی بیمارستان دولتی بود. بعد به ریاست بیمارستان وزیری منصوب شد. در آن تاریخ وجود وی در تهران بسیار سودمند بود و خیلی شهرت به هم زد. از اطراف و اکناف ایران، مردم برای معالجه به او مراجعه می‌کردند. مطب و دارالشفای او همیشه پر بود. هنگام طلوع مشروطیت، به اقتضای تربیت اروپائی، با مشروطه‌خواهان همداستان شد. در دوره‌ی اول از طرف شاهزادگان خراسان به نمایندگی انتخاب گردید. در مجلس بسیار خوب کار کرد. در دوره‌ی دوم، مردم تهران او را به نمایندگی برگزیدند ولی پس از اتمام دوره‌ی دوم از وکالت مجلس انصراف حاصل نمود و به همان شغل کحالی پرداخت. مردی سلیم‌النفس، حراف و باانصاف بود. در تربیت فرزندان خود کوشش بسیار نمود.

لسان‌الحکماء روی‌هم‌رفته مرد جالبی بود. در علوم دیگر نیز صاحب بصیرت بود. از هنر نقاشی نیز بهره‌ی کامل برده بود. یکی از فرزندان وی پروفسور محمد شمس چشم‌پزشک معروف و فرزند دیگرش نیز طبیب بود و با درجه‌ی سپهبدی مدتی رئیس بهداری ارتش شد. وفات او در فروردین‌ماه ۱۳۲۴ در سن ۷۳ سالگی اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شمس‌الدوله

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

قرن سیزدهم و چهاردهم هجری. وی دختر سلطان احمد میرزا عضدالدوله و زن ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳ -۱۲۶۴ ق) بود. شمس‌الدوله اثری دارد به نام منتخب‌الشمس که به تصحیح عبدالعلی سپهر و محمد کاظم دشتی چاپ سنگی شده است (۱۳۲۵ ق).

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: پشت پرده‌های حرمسرا، ۳۸۸؛ تاریخ عضدی، ۲۲۳؛ فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ۳۵۹ / ۶.

شمس‌آبادی، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آقای حاج سید ابوالحسن بن العلامه آیه‌الله المرحوم میرزا محمد ابراهیم موسوی شمس‌آبادی مازندرانی از علماء طراز اول معاصر اصفهان و وکیل مطلق زعیم اعظم آیه‌الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی مدظله العالی میباشد. وی عالمی ناطق و فقیهی جامع و در ولایت اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام دانشمندی خالص و کامل میباشد.

جد اعلای وی مرحوم سید محمد لاریجانی فرزند مرحوم حاج سید عبدالله مازندرانی که دارای چهل فرزند و همه از اعیان و اشراف و مالکین مزرعه لاریجان بوده‌اند و او آخرین پسر او بوده و علاقه شدیدی بتحصیل علم داشته و حتی شب هفته‌ی مرحوم پدرش بمطالعه معالم مشغول بوده برادر بزرگترش بوی تندی میکند که امشب وقت مطالعه نیست وقت تعارف با مردم است، او از این عتاب رنجیده و شبانه از محل حرکت و با پای پیاده بسمت تهران میآید و در تهران با میرزا شفیع صدر اعظم فتحعلی شاه قاجار

برخورد نموده و سؤال می کنـد که آقا سـید محمد کجا بوده و کی آمده‌ای وی جریانرا بیان میکند صدر اعظم مزبور اصـرار میکند بیا برگرد بمحل و من همه‌گونه وسائل عزت تو را فراهم میکنم قبول نمیکنـد می گویـد کجا میخواهی بروی میگویـد بخواست خدا باصـفهان خدمت آقای آقا محمد بیدآبادی میروم تحصـیل کنم صدر اعظم میگوید من برای شـما فکری کرده‌ام زمینی در اصـفهان دارم بشـما میبخشم و شـما در عوض آن چهل ختم قرآن بخوانیـد برای پـدرم میگویـد معلوم نیست عمر من وفا کنـد میگویـد مانعی ندارد فرزندان شما بخوانند پس قبول میکند.

اما جـد دوم ایشـان مرحوم آیه‌الله حـاج سـید عبـدالله عـالمی جلیـل از شـاگردان مرحوم آیه‌الله حـاج میرزا محمـد هاشم چهارسوقی خونساری و مرحـوم آیه‌الله آقـای نجفی مسـجد شـاهی اصـفهان بوده و بعـد از فوت مرحوم آیه‌الله میرزا محمـد علی مازنـدرانی که عـالمی ربانی و دارای مقامات و کرامات باهره بود در مسـجد قطبیه که برای او بنا کرده بودنـد بنا بر وصـیت او اقامه جماعت نموده ولی بعلل و جهاتی ادامه جماعت را تعطیل و آخرالامر تفویض بمرحوم صدرالعلماء فرزند مرحوم حجه‌الاسـلام والمسلمین حاج سید عبدالوهاب شمس‌آبادی نموده و مدتها آنمرحوم اقامه جماعت میکردند.

معظم‌له در حـدود سال ۱۳۲۶ ق در اصـفهان متولـد شـده و پس از دوران ادبیـات و سـطوح در خـدمت مرحوم حاج ملا ابوالقاسـم زفره‌ای مـدت دو سال از درس خارج مرحوم آیه‌الله حاج میرزا سـیدعلی نجف‌آبادی و مرحوم آیه‌الله حاج سـید محمـد نجف‌آبادی اسـتفاده کرده و قسـمتی از شـرایع را با معیّت اخوی بزرگش جناب فاضل عالم زبـده‌العلماء الاعلام آقای حاج میرزا محمـد رضا آل رسول دامت برکاته نزد حجه‌الاسلام والمسلمین فقیه اهل البیت مرحوم آقا شیخ احمد حسین آبادی برادر بزرگ مرحوم آیه‌الله میرزا محمـدعلی شاه‌آبادی خوانده و در سن ۲۵ سالگی بنجف اشـرف مهاجرت نموده و قریب ده سال بدرس خارج ملجاء الشـیعه آیه‌الله المطلق فی الارضـین مرحوم آقا سـید ابوالحسن اصـفهانی و حدود شـش سال بدرس اصول اسـتاد الکل آیه‌الله آقا ضـیاءالدین عراقی حاضـر شده و بحث آنجناب را برای عده‌ای از فضـلاء تقریر نموده و مدتی هم در درس تعطیلی مرحوم آیه‌الله حاج میرزا ابوالحسـن مشـکینی صـاحب حاشیه شـرکت نموده و مـدت دو سـال هم از محضـر مرحوم آیه‌الله العظمی میرزا عبـدالهادی شـیرازی طـاب ثراه اسـتفاده نموده و مـدت کمی هم از محضـر و درس جمال‌الفقهاء والمجتهـدین آیه‌الله سـید جمال‌الـدین گلپایگانی بهره‌مند گردید و خلاـصه پس از توقف مـدت دوازده سال در مهـد علم و کمال و معنویت نجف اشـرف باصـفهان مراجعت و باقامه جماعت و انجام وظائف دینی و روحی اشتغال دارد. دارای آثار قلمی میباشد:

۱- شـرح بر صـحیفه سـجادیه ۲- مـوعظه ابراهیـم ۳- رسـاله مختصـری در اصـول دیـن ۴- اشـعاری در مراثی و مصـائب اهـل‌بیت علیهم‌السلام.

حاج سـید ابوالحسن شـمس‌آبادی (شـهید اصـفهانی) که ترجمه – و زندگینامه‌اش در جلد سوم گنجینه دانشمندان گذشت از علماء صالحین و خدمتگزاران راستین اسلام و مسلمین معاصر بوده است.

معظم‌له حدود هفتاد سال از عمر شـریف خود را در راه تحصیل علم و کمال و خدمت به اسلام و ملت گذرانیده و با خلوص نیت و صـداقت کامل این وظیفه را انجام و آثار و باقیات الصالحات چشـمگیر و ارزنده‌ای از قبیل موسـسه آموزش (ابابصیر) برای نابینایان تاسیس و صـدها نابینـا را بـا خوانـدن ثرآن و سـایر تعلیمـات دینی آشـنا بـدین وسـیله خـدمت حیـات بخشـی نمـوده اسـت مرحـوم شمس‌آبادی که در اثر یک توطئه ناجوانمردانه از طرف دشـمنان ولایت و خاندان رسالت در روز چهارشنبه سوم مراجعتش از عمره مفرده در روز هفتم ربیع‌الثانی ۱۳۹۶ برابر ۱۸ فروردین ۱۳۵۵ شمسی در هنگام طلوع فجر در وقتی که به قصد اداء فریضه صبح عازم رفتن به مسجدش بود ربوده شد و در نزدیکی اصفهان (درچه) به شهادت رسیده و به (شهید اصفهانی) شهرت یافته است.

و چون خبر این ضایعه اسفناک و فاجعه دردناک به مردم استان اصفهان و غیره رسیده چنان موجی از جنبش مردم در اصفهان ایجاد شـد که در تاریخ این شـهر باسـتانی بی‌نظیر بوده است تا یک هفته کلیه دکاکین تعطیل و شوری از مردم برخاست که مانندش دیده

نشده بود. نویسنده که از قم برای شرکت در مجلس شب هفت آن مرحوم به اصفهان رفته بودم از نزدیک ناظر انقلاب و هیجان مردم بودم مجالس ترحیم و فواتح برای آن مرحوم در سراسر ایران و مخصوص در اصفهان تا چهلم آن شهید بزرگوار ادامه داشت و نویسنده در چهلم شهادت آن مرحوم نیز در مجلس بزرگی که در (تخت فولاد) در سر مزار ایشان تشکیل و از سراسر کشور آمده بودند شرکت و شور و آشور عجیبی مشاهده کردم که نظیر آن را کمتر دیده بودم و در تمام محافل و مجالس خواسته عموم مردم گذشته از تاثرات عمیق مجازات سریع و قاتلین آن شهید مظلوم بود ولی متاسفانه عده‌ای که به اتهام شرکت در توطئه و قتل آن مرحوم دستگیر و بعضی از آنها هم که اعتراض کرده بودند به واسطه سهل‌انگاری و بی‌تفاوتی هیئت حاکمه طاغوتی در امر قصاص ومجازات متجاسرین به ویژه که مربوط به روحانیت و چنین عالم مجاهد بزرگواری بود به تاخیر انداخته تا در انقلاب و جنبش مردم مبارز ایران درهای زندانهای کشور شکسته و تمام زندانیهای سیاسی و جنائی و غیره آزاد قاتلین آن شهید مظلوم هم آزاد و خون- چنین عالم ربانی از بین رفت. شعراء و ادباء بسیاری از اصفهان و قم و تهران و سایر نقاط این حادثه جبران‌ناپذیر را به نظم و قصایدی در شهادت و رثاء ایشان سروده‌اند.

پس از انقلاب با دستگیری مهدی هاشمی معدوم داستان شهادت آیت‌اللّه شمس‌آبادی مشخص شد.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد سوم)

شمشیر بند، خلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید خلیل شمشیر بند : فرمانده گروهان یکم از گردان مالك اشتر لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در تاریخ ۱۹/۴/۵۸ به عضویت رسمی سپاه درآمد. در« مهدی‌آباد»یکی از محلات « ساری »زندگی می‌کرد. از تاریخ ۲/۱/۵۸ تا ۲/۲/۵۸ در شورشهای گنبد به دست مناقین اسیر شد و در اسارت منافقین قرار داشت. پس از یک ماه اسارت، از دست گروهک ضدخلق آزاد شد و به آغوش خانواده بازگشت . اوپس از آزادی از اسارت در دفع منافقین و اشرار تلاش مضاعفی به خرج داد.

از ۲۵/۱۱/۵۷ تا تاریخ ۱۵/۴/۵۸ در کمیته انقلاب اسلامی (سابق) خدمت می‌کرد. از تاریخ ۱۴/۴/۶۰ تا ۹/۱۲/۶۲ نیز با مسئولیت گشت جنگل و به عنوان فرمانده پایگاه جنگلی سپاه ساری انجام وظیفه کرد.

پس از اینکه دشمنان مردم ایران در آغازین روزهای طلوع خورشید انقلاب اسلامی در چهار استان کردستان،مازندران،سیستان وخوزستان جنگ داخلی راه انداختند؛«خلیل»راهی کردستان شد تا از میراث گرانبهای دوستان شهیدش دفاع کند.

با شروع جنگ تحمیلی بی درنگ به جبهه رفت ونزدیک به ۳سال در آنجا ماند .در این مدت یکبار ودر جزیره ی مجنون مجروح شدو سرانجام در تاریخ۲۱/۱۲/۶۴ در عملیات والفجر ۸به شهادت رسید تا مزد تمام مجاهدات وتلاشهایش را از خدای یگانه بگیرد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شمگانی، عزت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عزت الله شمگانی : فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «سیستان وبلوچستان»

سال ۱۳۳۹ سا لی بود که او دیـده به جهـان خـاکی گشود .پنـج سال اول را در قریه«مشـهدی کاوه»درشهرسـتان «فریـدن»دراسـتان« اصـفهان» گذراند ،کوه ها و قله های مرتفع برای او رمز و راز های فراوان در بر داشت .آفتاب ،سـرما ،امروز و فردا و گرمای روشنی بخش آتش ،نمـاز هـای پـدر ،سـخنان مادر ،همگی در گوشـش زمزمه می کردنـد .راز سـر به مهر طبیعت در نظرش معنای ویژه ای داشت .با چشـمانی کوچک ولی کنجکاو روز گار را می گذراند .سالها یکی پس از دیگری می آمد و اکنون این کودک پنج بهار از زندگی اش را پشت سر گذاشته بود ،چه روز های خوبی !سیمای این زندگی با سرشت صـمیمی او گره می خورد و خویشتن زلال او در این طبیعت هستی شـکل می گرفت .عزت الله گم شـده این خاکسـتان نا آشـنا ،به دور از غو غای روز مره و ابتذال تمدن بزرگ شاهنشـاهی رشـد کرده و در دنیـای کودکـانه ولی بزرگ خویش بـا شـادی و شـعف زنـدگی را سپری می کرد .پـدر بر اثر مشـکلات اقتصادی دیگر نمی توانست در آن سامان بمانـد و لذا با خانواده هجرت به دیار دیگر را در پیش گرفت .اصـفهان مکانی بود که به گمان پدر می توانست در آنجا معیشت خانواده را تامین کند. بعد از رحل اقامت در این شـهر زیبا ،عزت الله را به دبسـتان برد .محیط جدیـد شور و نشاطی دیگر در کودک پدیـد آورد .اما پـدر نگران در پی کار بود تا شاید بدینوسـیله از تنگدستی رهایی یابد .

نـانی بخور و نمیر ثمره تلاش روز های اولیه بود .با گـذشت زمان رزق و روزی خـدا فزونی یا فت . زنـدگی اگر چه سـخت ،اما در تب و تاب گذشتن بود .

«عزت الله» پیوسـته دلش گوش به زنـگ اذان موذن بود که با شـنیدن آن همراه پـدر از خانه به مسـجد می رفت و نماز را با اخلاص نیت می گذراند .سالیانی چند از رشد او گذشت قد بلند تر از همسا لان ،با اندامی باریک و صورتی کشیده ،و چشمان آبی پرنفوذ. همگی گویای این حقیقت بودنـد که در آینـده به سر داری دشت تفتیـده «سیسـتان و بلو چسـتان» ،«کردسـتان» و جبهه های جنوب خواهد رسید .

در همان کودکی در رفتارش صـداقت و صـمیمیت نمایان بود .چشـمانش پرتویی خاص همچون لبخنـد سپیـده دم را در بر داشت و رازی پر ابهام در مورد او بیان می نمود .راز پر جذبه نگاهش ،طنین سـخنانش ،راه رفتنش سـکوتش و تمامی حرکات او پدر و مادر را به وجد می آورد .سادگی و بی آلایشی او در دوران کودکی، همسا لانش را به شدت به سویش جذب می کرد .

سالها یکی پس از دیگری می گـذشت و «عزت الله» بزرگ و بزرگ تر می شـد .مقاطع ابتـدای و راهنمایی را در مدرسه سپری کرد .اکنون اوجوانی قـد بلنـد بـا چهره ای بشـاش و توانـایی بـا لاـ بود .اما مشـکلات زنـدگی روز مره مانع از تحصـیل او شـد .کمک به خانواده درامرمعشـیت ،مهمترین عامل انصـراف او از ادامه تحصـیل بود .بدین ترتیب چندسالی را به کارهای متفرقه پرداخت و با در آمدش خانواده را یاری داد .سن او مقتضـی خدمت اجباری شد و تصـمیم گرفت تا به شـکل رسـمی وارد ارتش شود .بعد از مدتی تلاش پـذیرفته شـد و دوره های متعـدد چریکی و تکا وری را دیـد اما در پایان دوره حین دوره آموزش کتفش شـکست و در خانه بستری شد .«عزت الله» با مشاهده ارزیابی منفی بر کار نامه این دوران از زندگیش تصمیم به استعفا گرفت ومصمم شد مسیر دیگری را در زنـدگیش در پیش گیرد .بـا پیروزی انقلاـب اسـلامی وآغاز حمله ی همه جانبه ی ارتش عراق به خاک ایران او درنگ نکرد وبه جبهه رفت.

پس مدتی حضور تاثیر گذار در جبهه های شـرق ،غرب وجنوب کشوردر عملیات شـکست محاصـره ی آبادان «ثامن الائمه (ع)» به شهادت رسـید. منابع زندگینامه :بی قرار،نوشـته ی مهدی پیرحاج،نشـر کنگره ی بزرگداشت سـرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

شنبه ای، روح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید روح الله شنبه ای : فرمانده واحد عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان«ایلام »

آخرین دست نوشته سر دار رشید اسلام شهید شنبه ای ،لحظاتی قبل از شهادت که بر روی مقوای جعبه خمپاره ،در حین نبرد نوشته شده است :

بسم الله الرحمن الرحیم

به خدا راهم را تشخیص داده ام و خدا را دیده ام و هدف و مقصد را شناخته ام . دشمن را نیز به عیان دیده ام، پس چرا بر این مرکب خوشبختی که گاهی می باشد، به سوی الله به پیش نتازم و قلب دشمنان حق و حقیقت را آماج گلوله هایم قرار ندهم و در این راه به نوشیدن شربت شهادت چون دیگر برادرانم نائل نگردم .

روح الله شنبه ای

شهید «روح الله شنبه ای» در سال ۱۳۳۶ در خانواده ای مذهبی در« ایلام» دیده به جهان گشود .تحصیلات خویش را در شهرهای «ایلام» و« کرمانشاه» با موفقیت به پایان رسانید . در سنین نوجوانی از آگاهی مذهبی و سیاسی با لایی بر خوردار بود و این به دلیل رشدو نمو در خانواده ای مومن ومسلمان بود. مبارزه با رژیم طاغوت را در زمانی شروع کرد که تازه سن جوانی را آغاز کرده بود.ا و از هر فرصتی برای بیدار گری دوستان و آشنایان استفاده می کرد .

باحضور مستمر در محافل قرآنی و مذهبی و مجالس سخنرانی قبل از پیروزی انقلاب ،سعی وافر در ارتقای معلومات دینی و بینش اسلامی ،اجتماعی داشت و دیگران را نیز به شرکت در چنین جلساتی تشویق می کرد .به دلیل فعالیتهای سیاسی و مبارزاتی در چند مرحله تحت تعقیب ساواک قرار گرفت ،اما هوشیاری و زیرکی و ی هر گونه فرصت و بهانه ای را از آنها سلب کرد . شهید شنبه ای در ابعاد اخلاقی و رفتاری انسانی وارسته ،فهیم ،مردم دار ،حامی مظلومین و ناصحی دلسوز برای خانواده و فامیل بود .به کتاب ،مطالعه و ادامه تحصیلات عالی علاقه ای وافر داشت . پر تحرک و فعال بود ،به بزرگتر ها احترام می گذاشت و نسبت به کوچکتر ها نظر ویژه داشت .در اوج راهپیمایی ها و تظاهرات قبل از پیروزی انقلاب از عناصر فعال و موثر نهضت آزادی بخش امام خمینی در« ایلام »به شمار می رفت که با به کار گیری فنون و مهارت های ویژه در سازماندهی و تشکل مبارزین نقش اساسی ای را ایفا کرد .پس از پیروزی انقلاب اسلامی با «کمیته انقلاب اسلامی»(سابق) همکاری گسترده ای را آغاز و در حساس ترین و بحرانی ترین مناطق استان ایلام حضور تعیین کننده پیدا می کرد .شهید شنبه ای به محض شنیدن فرمان امام (قدس سره)از رادیو ،درمورد خاتمه دادن قائله «پاوه» و سر کوب اشرار و باز گرداندن امنیت به «کردستان» ؛عاشقانه راهی مناطق در گیری با ضد انقلاب شد و به عضویت سپاه در آمد .شهید شنبه ای به دلیل لیاقت و شایستگی کم نظیر علاو بر عضویت در شورای فرماندهی سپاه ایلام به فرماندهی اطلاعات و عملیات این سپاه نیزمنصوب گردید .

در طول تمامی دوران پس از پیروزی تا لحظه شهادت لحظه ای نیاسود و با شروع جنگ نابرابر و تحمیلی عراق علیه ایران اسلامی در شرایطی که نیروهای سپاه از کمترین امکانات و تجهیزات نظامی بر خوردار بودند ،با همرزمانش دلیرانه راه پیشروی دشمن تا بن دندان مسلح را سد نمود و در ظهر روز پنج شنبه ۲۰/۶/۱۳۵۹ در منطقه مرزی« بهرام آباد »در شهر«مهران» به شهادت رسید . منابع زندگینامه : پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ایلام ،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شوشتری جزایری، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد آیت‌الله سـیدحسن شوشتری از علمای معروف تهران که مردی محترم و مورد عنایت دولت و حکومت بود، در روز عاشورای ۱۳۱۱ ه.ق مطابق با دهم مردادماه ۱۲۷۲ در گرگان از بطن خواهرزاده آسـید حسن سلطان‌الواعظین گرگانی متولد شد. وقتی به سن رشد رسـید تحصـیلات مقدماتی را فراگرفت و در حوزه علمیه استرآباد تحصیلات خود را ادامه داد و دوره سطح را به اتمام رسانید و چنـدی هم درس خارج گرفت. در جوانی در گرگان متولی موقوفات خانواده مادرش شـد و در این رهگذر در بین مردم استرآباد اسم و رسم و شـهرتی پیدا کرد و با نظامیان پادگان آن شـهر دوستی یافت و خود را کاندیدای نمایندگی مجلس نمود. شوشتری در آن ایام در کسوت روحانیت بود.

در سال ۱۳۰۲ ش انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی تحت نظارت نظامیان آغاز شد و سید محمدعلی شوشتری روحانی جوان سی‌سـاله بـا کمـک و مساعـدت سـرهنگ حکیمی فرمانـده پادگـان استرآباد به نماینـدگی مجلس انتخاب شـد. وکیل تازه استرآباد جوانی حراف و قدری هم وقیح بود.

سیـد محمـدعلی شوشـتری در مجلس پنجـم در زمره طرفـداران پروپـاقرص سردارسـپه شـد و سـرانجام به خلع قاجـاریه و پادشـاهی سردارسـپه رای داد ولی سردارسـپه او را برای اداره نماینـدگی مجلس منـاسب ندیـد و لـذا در ادوار بعـد اجـازه وکالت به او نـداد و سرانجام او را به نمایندگی خود به آسـتان قدس رضوی فرسـتاد مشروط بر اینکه لباس روحانیت را به کت و شلوار و کراوات تبدیل کنـد. شوشتری فورا امر شـاه را اجرا کرد و به جـای لبـاس روحـانیت، کت و شـلوار و کراوات پوشـید ولیماننـد حاج‌آقا رضا رفیع، ریش خود را حفظ کرد، فقط قدری آن را کوتاه نمود.

سید محمدعلی شوشتری در ۱۳۰۶ به این ماموریت جدید به مشهد رفت و بعد از اسدی نفر دوم آستان قدس رضوی شد و با اسدی روابـط دوسـتانه‌ای برقرار نمود. وقتی قرار شـد که هزارمین سـال تولـد فردوسـی در شـهر مشـهد با شـرکت مستشـرقین برگزار شود، رضاشـاه تصـمیم گرفت در نوسازی و شـهرسازی مشـهد عجله شود. از اینرو از اسـدی خواست تا کسـی را که قابلیت فعالیت داشـته باشد برای شـهرداری مشـهد معرفی کند. بزرگترین مشکل آن روز مشهد، جمع‌آوری قبول داخل شهر بود که روحانیون به شدت با آن مخالفت بودند. اسدی به توجه به اخلاق و خصوصیات سید محمدعلی شوشتری و کارهائی که باید انجام شود، هیچکس را بهتر از شوشتری ندیـد زیرا روحانی‌زاده بود و خود نیز سالها در کسوت روحانیت بود و به خوبی می‌توانست پاسخ‌گوی روحانیون باشد. لاـجرم شوشتری را برای شـهرداری مشـهد معرفی کرد. رضاشاه این انتصاب را مورد قبول قرار داد و وزارت کشور حکم شـهرداری سید محمد علی شوشتری را برای مشـهد صادر کرد و او مشـغول کار شد و تمام برنامه‌های شاه را به مرحله اجرا درآورد. در توسـعه معـابر خیابان جدیدالاحـداث از جائی می‌گـذشت که به قبرسـتان محل برمی‌خورد. از یک سو اهل علم و علماء و متنفـذین محلی با خراب کردن این منطقه که قبرسـتانشان بود مخالف بودند، از سوی دیگر، عامه مردم به طور کلی خراب کردن قبرسـتانها و نبش قبر را روا نمی‌دانستند و کسی جرات نمی‌کرد این کار را بکند ولی شوشتری به مناسبت پرروئی و وقاحت این کار را کرد یعنی قبرستان را خراب کرد و معـابر را توسـعه داد و خیابان از آنجا عبور کرد و با قـدرت رضاشاهی اشـکالی هم پیش نیامـد. شوشتری در سـمت شهرداری مشـهد زحمات زیادی متحمل شد و در عمران و آبادی و توسعه شهر مشهد گام‌های موثری برداشت. پس از اعدام محمد ولی اسـدی، سـید محمـدعلی شوشتری به تهران آمـد و داخـل وزارت کشور شـد و چنـدی مشـاور و زمـانی بـازرس عالی و بازرس مخصوص وزیر بود ولی کار اجرائی مهمی به وی ارجاع نگردید.

بعد از شـهریور ۱۳۲۰ در کـابینه‌ی علی سـهیلی که سـیدمحمد تـدین وزارت خواروبار را متصـدی گردیـد، به حکم سابقه دوستی و

رفاقت و همکاری در مجلس پنجم او را به وزارت خواروبار منتقل کرد و ریاست اداره نان تهران را در اختیار او قرار داد. شوشتری یکی از منسوبان خود را در راس اداره نان تهران قرار داد و خود آن را سرپرستی می‌نمود.

سید محمدعلی شوشتری از سال ۱۳۲۲ که انتخابات دوره چهاردهم آغاز شد، فعالیت شدیدی برای نمایندگی مجلس از گرگان مبذول داشت. با بزرگانی چون سید ضیاءالدین طباطبائی و سپهبد رزم‌آرا دوستی و نزدیکی پیدا کرد و از قدرت و نفوذ آنها برای رفتن به مجلس استفاده نمود. در دوره‌ی چهاردهم و پانزدهم تلاش شوشتری برای رفتن به مجلس بی‌نتیجه ماند ولی در انتخابات دوره‌ی شانزدهم باکمک و مساعدت سپهبد رزم‌آرا، از گرگان انتخاب گردید و به مجلس رفت و وارد هیچ‌یک از فراکسیونهای مجلس نشد و به صورت منفرد تندرو عمل می‌کرد. وی با وجودی که برکشیده سپهبد رزم‌آرا بود، به دولت وی رای عدم اعتماد داد. پس از قتل رزم‌آرا که مصادف با تصویب قانون ملی شدن نفت بود، علاء زمامدار شد ولی در مقابل سیل مشکلات تاب مقاومت نیاورد و از کار کناره‌گیری کرد. پس از کناره‌گیری علاء در یک جلسه‌ی محرمانه، مجلس دکتر محمد مصدق را به نخست‌وزیری برگزید و مصدق با دو برنامه، یکی اجرای ملی شدن نفت و خلع ید و دیگر اصلاح قانون انتخابات، کار خود را آغاز کرد.

سید محمدعلی شوشتری اولین و تنها کسی بود که با کابینه‌ی مصدق مخالفت کرد و رای مخالف داد. مخالفت شوشتری با دکتر مصدق ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد و توجه مردم را به سوی شوشتری جلب کرد زیرا مصدق در آن ایام تنها شخصیت سیاسی بود که مورد توجه اکثریت مردم بود. مخالفت شوشتری با مصدق موجب گردید حملات روزنامه‌های طرفدار مصدق متوجه او شود. ولی شوشتری تنها در مجلس مخالف مصدق نبود و عده‌ای از نمایندگان هم تدریجا در زمره مخالفین درآمدند و در حقیقت اقلیتی به وجود آمد که به عنوان اقلیت دوره شانزدهم معروف شد. ریاست و لیدری این اقلیت را جمال امامی به عهده گرفت و حملات روزنامه‌های موافق مصدق متوجه این اقلیت گردید و بیش از هر کسی شوشتری تهدید می‌شد و او ناگزیر در مجلس متحصن شد، به عنوان اینکه امنیت ندارد. سرانجام کار به جائی رسید که اقلیت مجلس شانزدهم به این تحصن پیوستند و سپس عده‌ای از روزنامه‌نویس‌ها هم که مخالف مصدق بودند در تحصن اقلیت شرکت کردند. مخالفت شدیدی با دولت دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس درگرفت که تا پایان دوره ادامه یافت. پس از اتمام دوره مجلس، مخالفین از تحصن خارج شدند.

سید محمدعلی شوشتری بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به زاهدی نزدیک شد و در انتخابات دوره هیجدهم برای سومین دوره از گرگان به وکالت انتخاب گردید. پس از پایان دوره‌ی هیجدهم، شوشتری وکیل نشد تا اینکه در سال ۱۳۴۱ در سن ۷۱ سالگی در تهران درگذشت.

شوشتری چون همیشه در مجلس نطقهای خود را با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع می‌کرد، در بین مردم به «سید بسم‌الله» اشتهار یافته بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شوشتری، نورالله

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قاضی نورالله بن سید شریف‌الدین شوشتری مرعشی که نسب شریفش با بیست و یک واسطه به سید علی مرعشی موصول و با بیست و شش واسطه به حضرت سیدالساجدین زین‌العابدین (ع) می‌رسد.

از مفاخر عالم تشیع و افتخارات دارالمؤمنین شوشتر و معاصر با عهد صفویه شاه عباس کبیر فقیهی اصولی و محدثی رجالی و ادیبی ریاضی و متکلمی محقق و شاعری ماهر و با کمالات صوری و معنوی و نفسانی و روحانی معروف بوده است.

در زمان اکبرشاه هندی برای تبلیغ اسلام و ارشاد عوام کالانعام هندوستان به هند مسافرت نمود و در لاهور به منصب قضاوت و داوری بین مردم رسید و مرجع خودی و بیگانه گردید و اهتمام تمام در انجام وظائف و امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغات دینیه نمود.

و ضمناً تألیفات نافعه متنوعه بسیاری در فنون مختلفه که حاکی از تبحر و نبوغ و جامع معقول و منقول بودنش بوده به یادگار گذاشت و جان شریفش را در راه خدمت به مذهب حقه اثنا عشریه تقدیم نمود و در راه این هدف به دست سنیان متعصب به وضع فجیعی شهید و رغما لانفهم قبرش در آگره هند (اکبرآباد) مزار موافق و مخالف گردید.

و چندین سالست که در نیمه ماه شعبان صدها هزار نفر از شیعه و سنی هند و پاکستان و نقاط دیگر به زیارت قبرش شتافته و مراسمی را انجام می‌دهند.

کیفیت شهادت

اما چگونگی شهادت او چنانچه در شهداء الفضیله علامه امینی و ریحانهٔالادب خیابانی و مقدمه شرح احقاق‌الحق علامه نسابه آیت‌اللّه العظمی مرعشی نجفی مدظله است.

از این قرار است که علماء نواصب اهل سنت بر موقعیت وی حسد بردند و از کتاب احقاق‌الحق او سعایت کردند نزد سلطان اکبرشاه که این سید رافضی است و دلیل بر رفض او اینست که در کتابهایش بر علی کرم اللّه وجهه صلوات می‌فرستد و صلوات‌اللّه‌علیه می‌گوید.

و این خلاف سنت کرده و مرتکب بدعتی شده است و همگی فتوای قتل او را دادند.

پس شاه گفت همه بنویسند پس نوشتند و امضا کردند و شاه چون امضاها را خواند گفت:

پس چرا فلان عالم امضا نکرده او باید حتماً امضا کند پس نزد آن عالم رفتند که از او امضا بگیرند او گفت این شخص چرا واجب‌القتل باشد گفتند چون برای علی صلوات‌اللّه‌علیه می‌نویسد و صلوات مخصوص به پیغمبر است.

در جواب نوشت حدیث نبوی (یا علی لحمک لحمی و دمک دمی... مسلم اهل قبله است و چون علی لحم و دم پیغمبر است پس همچنانکه برای پیغمبر صلی اللّه علیه می‌گوئیم برای علی هم باید (صلوات‌اللّه‌علیه) بگوئیم بنابراین سید مرتکب بدعت نشده و این شعر را به هندی نوشت.

گر لحمک لحمی بحدیث نبوی هی

بی صلی علی نام علی بی‌ادبی هی

پس اکبرشاه اجازه قتل او را نداد تا بعد از او در زمان پسر جوان ساده و مستش شده عالم‌گیر در سال ۱۰۱۹ هجری علماء حسود ناصبی آن بزرگوار را در راه گرفته و چندان سیم خاردار بر بدن او زدند تا اعضایش را پاره پاره نمودند و وی را شهید راه حق کردند. از اشعار اوست این ابیات:

عشق تو نهالیست که خواری ثمر اوست

من خاری از آن بادیه‌ام کاین شجر اوست

بر مائده عشق اگر روزه گشائی

هش دار که صد گونه بلا ما حضر اوست

وه کاین شب هجران تو بر ما چه دراز است

گوئی که مگر صبح قیامت سحر اوست

فرهاد صفت این همه جان کندن (نوری)

در کوه ملامت بهوای کمر اوست

تخلص آن بزرگوار نوری می‌باشد و وقتی در هندجان خود را در مخاطره دید با خویش گفت.

خوش پریشان شده‌ای با تو نگفتم نوری

آفتی این سر و سامان تو در پی دارد

صاحب عبقات‌الانوار علامه میر حامد حسین هندی زحمات بسیاری برای مزار آن بزرگوار کشید و به فرزندش علامه سید ناصر حسین وصیت کرد که در احیاء مزار شهید کوشش و تکمیل نماید و او به فرزندش ناصر سعید سفارش کرد خلاصه به همت و جدیت بیت جلیل صاحب عبقات مزار کثیرالبرکاتش بنا و همه ساله در ماه شعبان و غیر آن مردم از دور و نزدیک به زیارتش می‌روند.

در سال ۱۳۹۰ هجری که مزار و کتابخانه شهید را افتتاح نمودند از تمام مراجع بزرگ و آیات عظام عراق و ایران و بلاد دیگر رسماً دعوت کردند و نگارنده هم دعوت داشتم لکن موفق نشدم و نمایندگان مراجع آیت‌اللَّه العظمی میلانی و آیت‌اللَّه العظمی مرعشی و آیت‌اللَّه العظمی شاهرودی و شریعتمداری و دیگران با شرکت صدها هزار نفر آنجا را افتتاح و مراسمی را انجام و پیام آیات عظام را به مردم مسلمان هند رسانیدند.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد پنجم)

شوکت پور، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن شوکت پور : قائم مقام فرماندهی لجستیک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگی در روستا برای «حسن» جاذبه دیگری داشت . در روستا هم درس می خواند و هم در کارهای کشاورزی به پدرش کمک می کرد .وقتی خانواده او به روستا آمدند ،برادرش «محمد» کلاس پنجم دبستان بود و «حسن» کلاس سوم ،خواهرش« رقیه »هم هنوز به مدرسه نمی رفت .

وقتی کلاس چهارم را تمام کرد ،برادرش که کلاس ششم دبستان رابه پایان رسانده بود ،برای ادامه تحصیل به شهر «سمنان» رفت و قرار شد او هم وقتی که دوره ابتدایی اش را تمام کرد ،پیش برادرش برود و درسش را بخواند . یکی دو سال بعد وقتی که «حسن» کارنامه ششم ابتدایی را گرفت ،به پدر و مادرش گفت :

مادر گفت :یعنی چه !تو که درست خوبه !نمره هایت هم که عالیه !پس چرا

نمی خواهی درس بخوانی ؟

او گفت: می خواهم پیش شما بمانم .

محمد کاظم گفت :مگه قرار نبود بری پیش برادرت محمد ؟اون الان کلاس هشتمه !برای خودش توی شهر اتاق گرفته و داره درس می خونه !برو درستو

بخون پسر !

حسن گفت :من فکرهام را کرده ام !درس خوندن به درد نمی خوره !

پدر گفت :اگر به خاطر دور شدن از ما نمی خوای درس بخونی ،دوباره

بر می گردیم شهر !

حسن گفت :نه !من دوست دارم کشاورزی کنم .

مادر گفت :به دست های بابات نگاه کن !کار کشاورزی خیلی سخته پسر جان !

اگر بری درس را بخوانی انشاالله برای خودت آقا می شی !قلم به دست

می گیری !

حسن گفت :به همین خاطره که من هم دوست ندارم درس بخوانم !

محمد کاظم پرسید :یعنی به خاطر اینکه پشت میز ننشینی ! عجب !عجب !

محمد کاظم این را گفت و سرش را تکان داد ،بعد اضافه کرد :تو دیگه بچه نیستی پسر جان !خدا را شکر ده ،یازده سال سن داری و برای خودت مردی شده ای !بیشتر فکر کن و بعد تصمیم بگیر !

حسن گفت: فکر کرده ام پدر !درس خواندن برای من فایده ای نداره !من کارهای کشاورزی را بیشتر دوست دارم !

ومادر گفت :بهترنیست با برادرت محمد مشورت کنی ؟!

حسن گفت: چشم مادر !چشم !

در اولین فرصتی که پیش آمد ،حسن با برادر بزرگترش ،محمد هم صحبت کرد .محمد گفت : درس خواندن واجبه !

حسن گفت :تا چه درسی باشه !

محمدگفت: درس ،درسه !هر چی باشه خوبه !

حسن گفت: فکر نمی کنم هر چیزی خوب باشه !

محمدگفت: تو که تا حالا به دبیرستان نیومدی تا ببینی که درس خوبه یا بده !

حسن گفت: شاید هم رفتن به دبیرستان خوب باشه ،ولی من دلم می خواد کشاورزی کنم !دشت و باغ و مزرعه را بیشتر دوست دارم !

محمد گفت: فکر نمی کنی بعدا پشیمان بشی !

ودیگر نتوانست بگوید که تو هنوز بچه ای و نمی دانی که چکار باید بکنی !چرا که می دید ،حرفها و حرکات حسن ،خیلی بزرگتر از سن و سال اوست .راستش محمد این بار هم مثل خیلی از اوقات قبل احساس کرد ،چیزهای تازه ای از رفتار و گفتار برادرش یاد گرفته است !به همین دلیل دیگر نتوانست چیزی جز این بگوید که : هر طور خودت می دونی !

حسن ،دوازده – سیزده ساله بود که مدرسه را رها کرد و در کنار پدرش به کارهای کشاورزی پرداخت . در آن سالها منزل محمد کاظم شوکت پور محل اسکان روحانیون بود .همه ساله در ماه مبارک رمضان و محرم و نیز ده روز از ماه صفر روحانیون مختلف به آنجا می آمدند .روضه می خواندند ،مساله می گفتند و نشست و بر خواستشان هم در آنجا بود .همه اهل محل از وجود این روحانیون بهره می گرفتند و حسن ،که در آن سالها نوجوان بود و بیش از بقیه تحت تاثیر این جریانات مذهبی قرار گرفته بود ،کم کم به مطالعه روی آورد و هر چه بیشتر می خواند ،آگاهی و کنجکاوی اش بیشتر می شد .

این گونه مطالعات ،نشست و بر خواست ها و کنجکاوی ها همچنان ادامه داشت تا این که حسن پابه سن جوانی گذاشت .در سالهای جوانی فعالیتهای مذهبی و سیاسی او کم کم شکل گرفت .در طی این سالها حسن در کنار کارهای کشاورزی و کمک به پدر و مادرش به دیگران هم کمک می کرد . – سلام مش حیدر !

مش حیدر که پیرمردی فقیر و تنها بود ،سرش را از روی زانویش با لا گرفت و به حسن نگاه کرد و گفت :علیك السلام پسرم !

– حالت چطوره مش حیدر !پات بهتر شد !

– کاش فقط پام بود .دو سه روزه که سینه ام می سوزه !بعضی وقتها اصلا نمی تونم نفس بکشم ! نمی دونم چکار باید بکنم !

حسن کنار پیرمرد نشست .دست های او را در دست گرفت و نوازش کرد و گفت :پدر جان مرا ببخش !من اینجا نبودم !

– گفتم لابد با من قهر کرده ای !

– خدا نکنه !رفته بودم مشهد .با حاج آقای عنبری !

پیرمرد گفت :خوشا به حالتون !رفتید پا بوس امام رضا (ع)زیارت قبول !

حسن گفت :خدا قبول کنه !

پیرمرد پرسید :حاج آقا عنبری حالش چطوره ؟

– سلام می رسونه !

حسن این را گفت و سوغاتی هایی را که از مشهد برای پیرمرد آورده بود ،به او تحویل داد :قابل شما را نداره مش حیدر !تبرکه !

– دست شما درد نکنه پسرم !خدا شما را از آقایی کم نکنه !همیشه به زحمت می افتی !والله من که راضی نیستم خودت را اذیت کنی !

– چه اذیتی مش حیدر !خدا شاهده از این که بعضی وقتها دیرتر به سراغ شما میام خجالت می کشم !

– دشمنت خجالت بکشه پسر جان !

مش حیدر این را گفت وبه سوغاتی هایی که حسن برایش آورده بود نگاه کرد. نخودو کشمش ،نقل سفید ،نبات ،یک بسته زعفران و مهر و تسبیح !

– مثل همیشه خجالتم داده ای حسن جان !

– تورا به خدا این حرف را نزن !

مش حیدر تسبیح را بر داشت .روی چشمهایش گذاشت ،آن را بوسید ،صلوات فرستاد و گفت :بوی امام رضا را می ده !روح آدم می خواد پرواز کنه !خدا عزتت بده پسر جان !اگر توی هر دیاری یکی مثل تو باشه ،دنیا گلستان می شه !

حسن گفت چوب کاری می کنی مش حیدر .

مش حیدر در حالی که تسبیح می چرخاند ،پرسید :خوب دیگه چه خبر ؟

حسن گفت :دیگه این که اومدم با شما خدا حافظی کنم !

تسبیح در دست مش حیدر از حرکت ایستاد :خدا حافظی ؟!کجا می خوای بری مگه ؟

حسن جا به جاشد و گفت :سربازی !

مش حیدر انگار از هم وا رفت .انگار باورش نمی شد که ممکن است تا مدتها حسن را که از هر کسی بیشتر دوستش می داشت ،نبیند !به همین دلیل گفت :واقعا ؟حسن گفت :بله !مش حیدر دو باره پرسید :کی می ری ؟

– دو سه روز دیگه بیشتر وقت ندارم !

مش حیدر آهی کشید و گفت :واقعا برای من خیلی سخته !من توی زندگیم کس و کاری ندارم !تنها کس و کار من تویی !

و قطره اشکی را که از گوشه چشمش روی گونه اش دویده بود ،با انگشتش پاک کرد .حسن گفت :این حرف را نزن پدر جان !کس و کار همه ما خداونده !

پیرمرد گفت :البته !البته !

بعد اضافه کرد :خب ،به سلامتی انشا الله !گفتی کی می خوای بری ؟

– دو سه روز دیگه !...البته پیش از رفتن دو باره میام پیش شما و خدا حافظی می کنم .خب ،فعلا با اجازه تون !

حسن این را گفت از جا بلند شد و راه افتاد .

– امشب قراره برم سمنان !کارایی دارم که باید انجام بدم !فردا تا عصر

برمی گردم !کاری ،چیزی ندارین ؟چیزی لازم ندارین ازسمنان براتون بیارم ؟

– نه پسرم !هر چه لازم داشتم تو قبلا برای من آوردی !خدا خیرت بده !

– دیگه حرفش را نزنین تو رو خدا .واقعا خجالت می کشم !دو باره قطره اشکی از گوشه چشم پیرمرد جوشید و روی گونه اش لغزید ،اما سعی کرد دیگر چیزی نگوید !یعنی نتوانست حرفی بزند .

حسن ،در حالی که از در بیرون می رفت ،گفت :خدا حافظ !مش حیدر به سختی گفت :خدا نگهدار !و بغضش ترکید !

دوران خدمت سر بازی باعث پختگی بیشتر حسن شد . به گونه ای که حسن وقتی از سربازی بر گشت رفتار و گفتارش بسیار تغییر کرده بود . دوستی و رفت و آمد های مداوم او با حاج آقا عنبری روحانی آگاه محل یکی از مهمترین دلایل این فعالیت بود .

دوران سربازی حسن که پایان یافت ،فعالیتهای سیاسی – مذهبی او به صورتی جدی و مخفیانه شروع شد .او به کمک خانواده و دوستانش یک وانت خرید وبا آن ضمن بار کشی به این اطراف می رفت و فعالیتهای سیاسی

می کرد !

در طی این سالها او همراه با حاج آقا عنبری و تعداد دیگری از روحانیون و جوانان مسلمان و مجاهد منطقه ،نوارهای سخنرانی و اعلامیه های امام خمینی را از تهران ،قم ،مشهد و ...تهیه و در منطقه تکثیر و پخش می کردند .

به علت این فعالیتها، مدارس ،دانشگاه ،کارخانه ها ؛مساجد و بازارهای منطقه در آن سالها حال و هوای دیگری داشت !مدارس و مساجد پر از نیروهای مومن و پرشور شده بود ،نیروهای جوان و سر شار از انرژی که حاضر بودند تمام زندگی خود را در راه پیروزی اسلام و انقلاب بدهند و همین فداکاری باعث شده بود که نیروهای ساواک به آن طرف هجوم بیاورند !

یک روز نزدیک غروب وقتی که حسن با وانت به در خانه رسید ،قبل از همه برادرش محمد به استقبال او رفت و پس از سلام علیک و احوال پرسی ،صحبت را به فعالیت های سیاسی وی کشاند و سر انجام گفت :داداش جان حواست هست داری چکار می کنی ؟حسن گفت :مگه چکار دارم می کنم ؟

– من که می دانم داداش !

– منظورت چیه ؟

– منظورم همین اطلاعیه ها و نوارهاییه که دارید توی منطقه پخش می کنید !

–کدوم نوارها ؟کدوم اطلاعیه ها ؟

– از من هم مخفی می کنی ؟

حسن لبخندی زد و رو به برادرش ،محمد گفت :خب که چی ؟

– ژاندارم ها خیلی وقته دنبال شمان !دارن وجب به وجب منطقه را می گردن و همه جا را بو می کشن !دیروز دو باره رفته بودن سراغ چند نفر از اهالی و از اونها باز جویی کرده بودن... اسم تو را هم پرسیده بودن !...خلاصه این که باید مواظب باشی .

– خیالت راحت باشه مواظبم !

– به هر حال من خیلی نگرانم !

- گر نگهدار من آن است که من می دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

- با این همه خیلی باید مواظب باشید !اگر خدای ناکرده یکی از جمع شما را دستگیر کنن،آن قدر اذیتش می کنن که بقیه را هم لو بده و این جوری ممکنه هنه زحمات شما به باد بره !

حسن گفت :ان تنصرالله ینصرکم و یثبت اقدامکم !

- برشکاکش لعنت !با وجود این ،به قول معروف :با توکل زانوی اشتر ببند !

حسن دوباره تبسمی کرد و گفت :چشم !..ضمنا از دقت ،مراقبت و احساس مسئولیتت واقعا ممنونم داداش جان !امید وارم مثل همیشه بتونم از راهنمایی هایت استفاده بکنم !

- شرمنده ام نکن حسن جان !خودت ما شا الله معلم صد تا مثل منی !این حرفهایی را هم که من گفتم یک جور زیره به کرمان بردن بود ،ولی خب چه کنم که دلم طاقت نیاورد که ساکت بمانم !

- کار خوبی کردی !جدا ممنونم !راستی امروز نرسیدم برم به با با کمک کنم نفهمیدم تونست کارهاشو انجام بده یا نه !دست تنهاش گذاشتم !گرفتار یک بار میوه بودم !هنوز هم یک مقداریش توی وانت مونده !نتونستم بفروشمش !

- از بابا خیالت راحت باشه !بعد از سالی ،ماهی با لا خره امروز تونستم برم باغ کمکش کنم !

- چه کردید ؟

- کمی زمین را زیرورو کردیم !به درختها رسیدیم !شاخه ها را هرس کردیم !

- اووه !کلی کار کردین !...خب نمی خوای بریم تو ؟

- چرا بهتر بریم داخل !شب شد !

- یا علی !

حسن این را گفت و هر دو برادر ،شانه به شانه وارد حیاط قدیمی و گلی پدر بزرگ شدند !

پدر در حال وضو گرفتن بود !حسن و محمد هر دو با شوق به طرف پدرشان رفتند :

- سلام پدر !

پدر رو به پسرانش بر گشت و در حالی که از مهر آن دو می تپید ،گفت :علیکم السلام !خسته نباشید !

- سلامت باشی پدر !شما خسته نباشی !

و حسن بلافاصله پرسید :حال مادر چطوره ؟

محمد کاظم گفت ؟الحمد الله !خوب خوبه !

- صبح تا حا لا خبری نبوده !

- نه فقط یک نفر ...

حسن فوری پرسید :یک نفر چی ؟

پدر گفت :فقط یک نفر از طرف حاج آقا عنبری آمده بود ،سراغ شما را

می گرفت !

می گفت :با حسن کار دارم !گفتم :چه کار داری ؟گفت :با خودش کار دارم .گفتم :خودش نیست ،رفته برای میوه فروشی !گفت :با چی ؟گفتم :با وانت گفت:کجا ؟گفتم :هر جا که شد !من نمی دونم !گفت :یعنی شما از مسیر حرکت پسرتون خبر ندارین ؟گفتم :نه !گفت :بیشتر مواظبش باشین !که یک دفعه من به او آقا مشکوک شدم و راستش دیگه سعی کردم با اون حرفی نزنم

!اون هم خیلی زود از من خدا حافظی کرد و رفت !

حسن گفت :سفارشی ،چیزی نکرد ؟

– نه !فقط گفت حاج آقا عنبری با حسن آقا کار داره !و بعدش هم رفت !

– همین ؟

– آره !فقط همین !

محمد گفت :اینا مشکوکن حسن جان !یارو حتما اومده بود سر و گوشی آب بده !

– شاید هم دوست بوده !

–گمان نمی کنم !نباید خوش بین بود !

حسن گفت :آره !بیشتر باید احتیا ط کرد !و هر سه از پله با لا رفتند .محمد کاظم جلوتر از فرزندانش حسن و محمد با اندك فاصله ای پشت سرش .

حسن وقتی دیـد ماندنش در روسـتا و آن منطقه کم کم دارد برایش مساله ساز می شود ،وقتی دید برای فعالیتهای مذهبی و سیاسـی جدی تر نیاز به مطالعه و سواد و تجربه بیشتری دارد ،با مشورت دوستانش مخصوصا حاج آقا عنبری ،راهی شهر تهران شد .

حسن در تهران ،هم با وانتش کار می کرد هم به صورت شـبانه در دبیرسـتان مشـغول تحصیل شده بود . کار و تحصیل و کنجکاوی روز به روز بر وسعت آگاهی و نیز به همان نسبت بر تعداد دوستان و همدلانش می افزود !

در این سالها حسن دنیا را و سیع تر و زندگی را هدف دار تر می دید وبا تمام وجود سعی می کرد در جهت رضای دوست قدم بر دارد .

تهیه ،تکثیر و پخش اعلامیه ها و نوار های امام خمینی در مساجـد ،دانشـگاه ها مخصوصا مـدارس و همچنین کمک به مردم فقیر و مستمند از مهمترین فعالیتهای حسن شوکت پور در این سالها بود .

هر گـاه چشم حسن به کسـی می افتاد که نیاز منـد کمک بود ،بـدون کمترین تردیـدی فوری به یاریش می شـتافت .باری مانـده بر زمین اگر داشت ،آن را با وانت به مقصـد می رسانـد .کاری نا تمام اگر داشت ،آن را بی هیـچ چشـمداشتی تمام می کرد واز انجام چنین کارهایی هر گز خسته نمی شد .

در س و مطـالعه اش را نیز فرا موش نمی کرد .و همچنین شـهر و دیـار و پـدر و مـادرش را . هر وقت کمـترین فرصتی پیش می آمد وانتش را پر از انواع اجناس و هدایا می کرد و به سوی سمنان و سپس درجزین راه می افتاد و در سر راه به هر کسی که مستحق بود ،چیزی می بخشید و می گذشت !

و در ضمن در هر جایی که لازم بود اعلامیه ها ی امام خمینی را هم که همواره با خود داشت بین مردم پخش می کرد .

دریکی از همین سفرها بود که پدر و مادر و اطرافیان از او خواستند که به فکر ازدواج باشد !

حسن سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت .

پـدر ش محمـد کاظم گفت :تو دیگه خیلی بزرگ شـده ای !از وقت ازدواجت داره می گـذره !هر چیزی وقتی داره !وقتی سـربازی نرفته بودی !گفتی اجازه بدین برم سربازی !وقتی از سربازی بر گشتی !گفتی بزارید اول چند سالی کار کنم !وانت گرفتی و مشغول کار شدی ،بعد هم که راهی تهران شدی و حالا هم

می گی دارم در س می خوانم !

حسن سرش را با لا گرفت و گفت :خب دارم درس می خوانم دیگه!

محمد گفت :وقتی داماد بشـی هم می تونی به درس خواندنت ادامه بدی .مخصوصا که داری شبانه درس می خونی و فکر می کنم

که مشکلی پیش نیاد !

پدر گفت :ان شا الله که مشکلی پیش نمی آد !

مادر گفت: انشا الله !حسن گفت :خودتون که وضع مملکت رو می بینین !شاید اینجا چیزی مشخص نباشه !اما تو شهر های بزرگ مخصوصا تهران همه چیز معلومه !

محمد کاظم پرسید :چی معلومه ؟

حسن گفت :همین که داره همه چیز عوض می شه !داره زیر و رو می شه !اگه آدم یک کم دقیق تر به دور و برش نگاه کنه می بینه که دیگه سنگ رو سنگ بند نمی شه !صبح که از خونه می ری بیرون اصلا اطمینان نداری که ظهر بتونی به خونه بر گردی!معلوم نیست تا یک ساعت دیگه زنده می مونی یا نه !

مادر گفت :الهی بمیرم !حسن جان اگه وضع تهران این قدر خرابه ،چرا

بر نمی گردی همین جا !چرا اون جا موندی ؟

حسن گفت :مجبورم تازه چه من اونجا بمونم چه اینجا ،به هر حال وضع همین که گفتم. خب توی یک همچین وضعی چه جوری می شه به فکر ازدواج بود !

من می گم اجازه بدین او ضاع یکطرفه بشه ،تکلیف من هم روشن می شه !

محمد گفت :یعنی وایستیم تا معلوم بشه کی حاکمه ،کی محکوم ،تا بعد بتونی تصمیم بگیری که باید ازدواج بکنی یا ازدواج نکنی !

– خب چاره ای غیر این نیست !من که از فردای خودم خبر ندارم چه طوری می تونم یک خانواده دیگه را هم ناراحت و نگران کنم !نه پدر ،اجازه بدین وضع مملکت مشخص بشه ؛بعد !

پدر گفت :از ما گفتن !ما وظیفه خودمان را انجام دادیم !بقیه اش با خودته !به هر حال تو دیگه بزرگتر از این حرفهایی و به ما نیومده که بخواهیم تو را نصیحت کنیم !

حسن رو به پدرش گفت :شما را به خدا این جوری حرف نزنین !من واقعا شرمنده می شم پدر جان !

– دشمنت شرمنده بشه !

بعد از این دیگر در باره ازدواج حسن حرفی نزد و کم کم صحبت به مسائل دیگر کشیده شد :یعنی می شه باور کرد که به قول تو همه چیز زیرورو بشه ؟

حسن گفت :من که خیلی وقته باور کرده ام !

محمد کاظم با تعجب گفت :یعنی میشه باور کرد که یک مملکتی پادشاه نداشته باشه !

– چرا نشه ؟

– برای اینکه کشور به نظم و انضباط احتیاج داره !به قاعده و قانون احتیاج داره !چه می دونم ...و هزار جور مساله دیگه. همین طوری که نمی شه آخه پسر جان .

حسن گفت :بله تمام حرف آقا هم داد از بی قانونی ،ظلم ،فسادو تبعیضه !آقا می فر ماید که ما که خودمونا مسلمان می دانیم ،ما که از خدا و پیغمبر حرف می زنیم ،پس چرا به این چیز ها عمل نمی کنیم ؟چرا پادشاه مملکت به جای این که به مردم کشور خودش متکی باشه ،به آمریکایی ها و انگلیسی ها و امثال اینها متکی یه ؟چرا به جای اینکه گوش به فرمان قرآن باشه ،گوش به فرمان پیامبران و امامان معصوم باشه ،گوش به فرمان کارتره؟و چرا به جای آنکه در آمد نفت کشور ما را صرف رفاه حال زندگی مردم بکنه ،آن را خرج جشن های دوهزارو پانصد ساله و مهمانی های آن چنانی می کنه ؟چرا توی کشور دزدی می شه ؟چرا توی

کشور ظلم و فساد می شه !چرا توی کشور یک عده دارن سیری می ترکن و بقیه مردم گرسنه و بر هنه اند !چرا ما این همه نفت و گاز و طلا ومس و دهها جور ذخائر زیر زمینی داریم ولی مردم ما این قدر فقیر و گرسنه اند ؟چرا باید همه چیزمان را خارجی ها بدزدن و ببرن به ممالک خودشان ؟چرا هیچ کس نیست که جلوی این غارتگران را بگیرد ؟چرا هیچ کس نیست که به فکر مردم محروم کشور خودش باشه ؟و خلاصه این که چرا در این مملکت قاعده و قانونی وجود ندارد ؟

محمد کاظم گفت :خب اینها را که می گویی همه درست !ولی با دست خالی که نمی شه به جنگ با مملکت رفت ؟

- کدام مملکت ؟اگر منظور شما مردم مملکت هستند که مردم همین ما و شماییم که دل ما برای حرفهای آقا می تپه و محتاج عدالت و حکومت قرآنیم !و اگر منظور شما ارتش و نیروهای دیگر وابسته به شاه و گردن کلفتها هستن که باید بگم این ظاهر قضیه است !واقعیت اینه که اینم ارتش از ارتشی ها تشکیل شده ارتشی ها هم کسانی غیر از فرزندان همین مردم نیستن .این ها وقتی توی پادگانها هستن احساس می کنن وابسته به نظام شاهنشاهی اند ،اما وقتی که به خانه هایشان بر می گردند ،پیش زن و بچه هاشان ،پیش پدر و مادر می بینن که هیچ فرقی با دیگران ندارن و حتی خواسته های آنها هم خواسته های مردمه !یعنی آنها هم طالب حق و حقیقت ،طالب عدالت و حکومت عادلانه الهی هستن !پس واقعا این ظاهر قضیه است که مردم رودر روی ارتش هستند !نمی گویم همه ارتش ،اما واقعا اکثریت ارتش و ژاندارمری و غیره با مردمند و جالب اینه که در بسیاری جاها هم دارن - مخفیانه — به مردم و برای پیروزی انقلاب کمک می کنن .

ما تا وقتی که اینجا باشیم نمی تونیم بفهمیم که چه خبره ،اما اگر یک هفته در تهران باشید می بینید که همه چیز داره زیر و رو می شه ! در یک همچین شرایطی که فردای آدم مشخص نیست نمی شه به فکر ازدواج و تشکیل خانواده بود .الان وقت جهاد و مبارزه است !

محمد کاظم لبخندی زد و گفت :با لاخره حرف را رساندی به دعوای سر شب .فعلا وقت ازدواج نیست !عیبی نداره پسر جان !ما هم تسلیم !فکر نمی کنم مادرت هم حرفی داشته باشه !هان ؟چی می گی شهر بانو ؟تو هم تسلیمی ؟

مادر لبخندی زد و گفت :تسلیم !بله ،من هم تسلیم !

وهمه خندیدند !

آن شب خانواده ی محمد کاظم شوکت پور تا اذان صبح گل گفتند و گل شنیدند .وقت اذان که رسید ،حسن کتش را روی شانه هایش انداخت و مشتاقانه از جا بر خواست .محمد پرسید :- کجا ؟حسن گفت ؟می روم بیرون وقت اذانه !

از اتاق بیرون آمد !هوا کاملا تاریک ،اما پاک و زلال بود .حسن به داخل حیاط رفت و وضو گرفت .از جا بر خواست و توی حیاط چشم چر خاند .نردبان در گوشهای به دیوار تکیه داده شده بود .حسن آستین هایش را پایین کشید و کتش را پوشید و آهسته از نردبان با لا رفت .وقتی به پشت بام رسید نسیم خنکی می وزید و سروصورت او را نوازش می کرد .حسن به دور و برش نگاه کرد .ده آرام در خواب سحر گاهی فرو رفته بود .به آسمان نگاه کرد .آسمان پاک ،زلال و سر شار از نور و ستاره بود .بیشتر و بیشتر در پهنه ی آسمان چشم چرخاند .آسمان را نهایتی نبود ،ستارگان تا بی کرانه ها صف در صف ،در حال تعظیم خداوند بودند .

یسبح لله ما فی سموات و ما فی الارض ....

نا گاه قلب حسن لرزید ،شور و شیدایی خاصی در خود احساس کرد .چشم بر آسمان ،دستها را به موازات گوشها با لا برد و روی گونه هایش گذاشت و آن گاه در حالی که تمام وجودش از شور و شوق می لرزید ،با صدایی بر خاسته ار اعماق قلبش ،ستایش گرانه فریاد زد :الله اکبر !الله اکبر ...

و در طنین صدای ملکوتی اش روستا چشم از خواب شست و رو به سپیده ،رو به صبح ،رو به نور و روشنایی ،قامت بست :

الله اکبر !

والله نور السموات والارض

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شول، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد ادوات(ضد زره)لشگر ۴۱ ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شهید« احمد شول» در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در خانواده ای فقیر و عشایری که اسلام در رگ و پوستشان عجین شده بود در روستای« امیرآباد شول»در شهرستان « سیرجان »پای به عرصه وجود گذاشت. زندگی را در فقر آغاز نمود، فقری که مانع از آن می شد که بتواند تحصیلاتش را به پایان برساند و در اوج علاقه مندی به ناچار با اتمام تحصیلات ابتدائی مدرسه را ترک گفت تا بتواند در امرار معاش خانواده پدر را یاری کند.

احمد از همان کودکی و در هنگامی که به تازگی خواندن و نوشتن را یاد گرفته بود نام حسین(علیه السلام) را بخوبی یادگرفت ، هنوز کودکی تازه سواد بود که در مجالس روضه خوانی در حد توانش نوحه سید الشهداء را سر می داد و با صدای نازکش دل عاشقان می لرزاند و به یاد عاشورا می انداخت.

بعد از چند سال تلاش و کار بی وقفه و توان فرسا پای به سرباز خانه گذاشت و این همزمان با شروع مبارزات امت اسلامی بر علیه کفر طاغوتی بود. وی مرتباً مرخصی می گرفت و یا فرار می کرد تا بتواند در شهر خود در سرنگونی رژیم پوشالی سهمی داشته باشد، احمد از جمله فعالترین افراد انقلابی روستای خود به شمار می رفت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، آرزویی که او سالها انتظار آنرا می کشید برآورده شد و طلیعه حکومت مستضعفین نمایان گشت. وی به دنبال خدمت در راه انقلاب بود، بهترین راه را درآمدن به لباس پاسداری دانست و همزمان با تأسیس سپاه وارد این ارگان مقدس شد و خالصانه خدمت را شروع نمود.

احمد در سپاه همواره از سختیها استقبال می نمود و هر وقت که کار سخت و پر مخاطره ای در پیش بود داوطلبانه از دیگران سبقت می گرفت.

مأموریتهای فراوان او به نقاط محروم از قبیل جیرفت، سیستان و بلوچستان و شرکت در نبردهای کردستان و در شهرهای سنندج و مهاباد خالی از این موضوع است.

همزمان با شروع جنگ تحمیلی ابرقدرتها علیه ایران اسلامی مشتاقانه به سوی جبهه شتافت و زندگی جنگی، در محیط جنگ را بر زندگی در پشت جبهه ترجیح داد. او جبهه برایش سیاحت و گردش بود که پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود.

"هر امتی را سیاحتی است و سیاحت امت من جهاد در راه خدا است ".

شرکت او در عملیات فتح المبین، بیت المقدس، خیبر، بدر، والفجر۸ و کربلای ۱ حاکی از علاقه وافرش به جبهه و جنگ و تعهدش نسبت به خون شهدا بود.

او در جبهه ابتدا مسئولیت را با فرماندهی گروهان شروع نمود و تا فرماندهی گردان به پیش رفت و هنگام شهادت فرمانده گردان ۴۱۶ لشکر ۴۱ ثارالله بود. شول نه تنها یک فرمانده بلکه مداح اهل بیت نیز بود و وقتی شروع به نوحه و مرثیه خوانی می کرد ناله و گریه بلند می شد، احمد گرمی محفل عزاداران حسین(علیه السلام) بود و مداح سید الشهداء

او یک عمر با عشق حسین (علیه السلام) زندگی کرد و سرانجام در عملیات کربلای یک به یاد حسین(علیه السلام) و با لب تشنه به

سوی مولایش شتافت و این در حالی بود که فقط ۴۸ ساعت از خانواده اش جدا شده بود. هنگام خداحافظی حالت عجیبی داشت، اشک شوق از چشمانش جاری و بی تابی عجیبی در او مشاهده می شد.

آری او زود رفت و بقول فرمانده اش سردار قاسم سلیمانی:

او فاتح قلاویزان و قهرمان مهران و مرد جبهه های پیکار و حماسه از فتح المبین تا کربلای یک بود.از شهید احمد شول ۲ فرزند به نامهای حسین ۵ ساله و علی اکبر ۲ ساله بیاد مانده است .

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شهاب فردوس، ولی‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید عبدالکریم موحد مجتهد، در ۱۲۸۸ ش در فردوس متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در فردوس انجام داده و دروس حوزه‌ای را آغاز کرد. صرف و نحو عربی ، منطق و معانی بیان را فراگرفت و مدتی هم فقه و اصول خواند و سرانجام در تبریز دیپلم ادبی گرفت و وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد و دوره‌ی سه ساله‌ی دانشکده‌ی مزبور را در رشته‌ی قضائی پایان داد و حائز رتبه‌ی اول شد و از وزارت فرهنگ نشان علمی گرفت. چندی به شغل فرهنگی پرداخت، سپس وارد خدمات قضائی شد و چندی هم دادستان تربت حیدریه بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ که حزب‌سازی در ایران رونق گرفت، او وارد حزب توده شد و از فعالین آن حزب در حوزه خراسان بود.

در انتخابات دوره‌ی چهاردهم که در ۱۳۲۲ انجام گرفت، وی کاندیدای مردم طبس و گناباد و فردوس شد و با آراء طبیعی مردم از صندوق بیرون آمد. پس از تشکیل مجلس، او وارد فراکسیون ۸ نفری حزب توده شد و تا آخر دوره‌ی نمایندگی، با حزب مزبور همکاری داشت. پس از پایان دوره‌ی چهاردهم به دادگستری بازگشت و از حزب توده هم کناره‌گیری نمود. اولین سمت وی در دادگستری پس از نمایندگی مجلس ، مستشاری استیناف تهران بود. بعد به ریاست شعبه استیناف منصوب گردید و چندی هم ریاست کل محاکم بدایت با او بود و بعد به ریاست اداره کل تصفیه ورشکستگی منصوب گردید و سپس دادیار و مستشار دیوان عالی تمیز شد.

شهاب فردوس چندی معاونت وزارت دادگستری را عهده‌دار بود و سرانجام به ریاست شعبه دیوان عالی تمیز منصوب شد. وی از قشات خوش‌فکر و جدی و پرکار دادگستری بود و در جامعه‌ی قضات محبوبیت داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شهاب، سیف‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۷۰ در تهران تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در تهران و تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی فرانسوی بیروت به اتمام رسانید. در سال ۱۲۸۹ از طرف دولت به اروپا اعزام شد تا در رشته‌ی نظامی تحصیلات خود را به اتمام برساند. وی پس از

ورود به پاریس به مدرسه‌ی عالی سوارنظام سومور داخل گردید و دوره‌ی دانشکده‌ی مزبور را پایان برد. در سال ۱۲۹۳ با درجه‌ی ستوان یکمی وارد قزاقخانه گردید و مراحل ترقی را سریعا پیمود و در سال ۱۳۰۱ در زدوخورد علیه سمیتقو و فتح قلعه‌ی چهریق، فرمانده ستون بود. در اثر رشادت درجه‌ی سرهنگی گرفت. در سال ۱۳۰۷ فرمانده اردو علیه بختیاری‌ها شد و در آن اردوکشی از خود رشادت زیادی نشان داد. در سال ۱۳۰۸ به اتفاق سرلشکر حبیب‌الله‌خان شیبانی، مامور دفع غائله فارس شدند. به شیبانی اختیارات کامل داده شد و امور ایالت هم با او بود. صارم‌الدوله والی و سرتیپ فیروز و سرتیپ زاهدی و سرتیپ احمد نخجوان را توقیف و به تهران اعزام کردند. شهاب در تمام این جریانات نفر دوم بود و امر حکومت نظامی شیراز به او سپرده شد. پس از دفع غائله و ایجاد امنیت نسبی در منطقه‌ی فارس در سال ۱۳۱۰ شهاب به علت یک خبط نظامی تحویل دادگاه گردید. او که در مقابل خدمت خود انتظار چنین بی‌حرمتی را نداشت، به رئیس دادگاه توهین کرد و در نتیجه محکوم به دو سال زندان شد و پس از پایان زندان از ارتش اخراج گردید ولی دستور داده شد در وزارت معارف به او کاری ارجاع شود. تدریس زبان فرانسه در چند دبیرستان به عهده‌ی او قرار گرفت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه ایران را ترک گفت، عده‌ای از افسران که از ارتش اخراج شده بودند، به خدمت دعوت شدند، سیف‌الله شهاب نیز از اروپا به ایران آمد و با درجه‌ی سرتیپی به ریاست رکن یکم ستاد ارتش گمارده شد. بعد به معاونت ستاد رسید و سرانجام فرماندهی دانشکده‌ی افسری به او محول گردید. در این سمت مشغول تصفیه دانشکده شده و به علت اقامت طولانی در اروپا معتقد بود که افسران باید از طبقات ممتاز اجتماع انتخاب شوند و کسانی که گذشته‌ی درخشانی ندارند، نباید لباس افسری به تن نمایند. لذا سوابق کلیه‌ی دانشجویان را مورد بررسی قرار داد و با یک‌یک آنها مصاحبه نمود و سرانجام عده‌ای را فاقد صلاحیت اخلاقی تشخیص داد و آنها را از ادامه‌ی تحصیل محروم و به خدمتشان خاتمه داد. یکی از دانشجویان اخراجی به نام ارونقی خراسانی، در مردادماه ۱۳۲۱ ش هنگامی که کادر دانشکده‌ی افسری به اردوگاه اقدسیه اعزام شده بودند، در همان محل سرتیپ شهاب فرمانده دانشکده‌ی افسری را هدف گلوله قرار داد و در نتیجه چند لحظه بعد شهاب درگذشت. وی حین‌الفوت ۵۰ سال داشت. نام خانوادگی وی قبلا افغان بود. در خواباندن غائله‌ی لاهوتی در سال ۱۳۰۰ ش دخالت داشت و روی‌هم‌رفته مدتها در مدارس مختلف تهران زبان فرانسه تدریس می‌کرد. وی در اروپا با دختر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ازدواج کرد و در آن ایام گفته می‌شد وی مذهب مسیحیت اختیار کرده است و همسرش هم از او تابعیت نموده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شهاب، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد شهاب : دادستان انقلاب اسلامی بیرجند

سال ۱۳۳۳ هجری شمسی ، در بیرجند مرکز استان خراسان جنوبی به دنیا آمد . پدرش شیخ محمد حسین شهاب ، در لباس روحانیت به دین خدا خدمت می کرد . به همین دلیل ، مذهب در تعلیم و تربیت محمد نقش اساسی داشت و در شکل یابی شخصیت او ، اولین جایگاه را به خود اختصاص داد .

سالهای ابتدایی درس و مدرسه را تا سال هشتم ، با نمرات خوب و با موفقیت گذراند . در پایان همان دوره بود که در کنار تحصیلات رسمی ؛ در بعضی از کلاس های مدرسه ی علمیه ی بیرجند شرکت کرد . در این کلاس ها ، دوره های اولیه . پایه ی زبان عربی را در کنار دیگر طلاب مدرسه گذراند و بعضی از کتب مذهبی را که علمای دینی نوشته بودند ، آموخت . در همین

سال ها به هیات فاطمیه – که در مقابل مدرسه ی علمیه قرار داشت – راه پیدا کرد . او جزو نوجوانان این هیات بود . اما چون صدای خوب و استعداد مداحی داشت ، در آن جا نوحه خوانی هم می کرد .

محمد ، دوره ی دبیرستان را در رشته ی ریاضی شروع کرد و به عنوان شاگردی درسخوان و ممتاز ، کلاس ها را یکی پس از دیگری گذراند . اما او یک نیروی پر شور مذهبی نیز بود . دوستان و همکلاسی هایش را از طریق مقالاتی که می نوشت و جلساتی که تشکیل می داد ، با معارف دینی آشنا می کرد .

با گرفتن دیپلم ، او در مقابل یک دوراهی قرار گرفت تا آینده ی خودش را رقم بزند . از یک سو دانش آموزی ممتاز بود و به احتمال زیاد می توانست در یک رشته ی آینده دار دانشگاهی ، قبول شود . از سوی دیگر؛ علاقه زیادی به تحصیل علوم دینی داشت و پدرش نیز مشوق او در این زمینه بود . با توجه به پس زمینه ای که او در آن رشد کرده بود ، توانست تصمیم خود را بگیرد وبرای ادامه ی تحصیل ، روانه ی قم شود تا در حوزه ی علمیه بزرگ آن شهر ، وجود تشنه ی خود را سیراب کند . به کمک پدر و دیگر آشناهایش ، به یکی از مدارس جدید آن زمان حوزه که شیوه ای خاص برای تربیت طلاب علوم دینی داشت ، معرفی شد «مدرسه ی حقانی » در آن زمان با مدیریت ارشد « دکتر بهشتی» و مدیریت اجرایی شهید «قدوسی» و با همکاری جمعی از اساتید بزرگ اداره می شد . حدود سال ۱۳۵۲ هجری شمسی .

حضور در قم ، دوره ای جدید را در زندگی اوشکل داد . مدرسه ی حقانی ، تحولی جدید در افکار نظراتش به وجود آورد . با شرکت در کلاس های اساتید مهم آن جا بود که با اسلام و دید گاه های آن – چه در زمینه های سیاسی و چه در زمینه های اجتماعی و عرفانی و ... از دریچه ی دیگری آشنا شد .

در این دوره او جلساتی را نیز در سطح شهر و مسجد خضر – که پدرش امام جماعت آن جا بود – بر پا می کرد و تا جایی که برایش مقدور بود ، معارف دینی را به گوش اهلش می رساند .

همچنین ، اطلاعیه ها و نوارهای امام خمینی و کتاب های ایشان را، در کنار آثار دیگر مبارزان مسلمان ، به دست مردم شهر می رساند .

و جوانان را ترغیب می کرد با تکثیر و پخش آنها ، به مبارزه با رژیم شاهنشاهی بپردازند . کم کم حضور او در شهر ، از طرف ساواک بیرجند ، نا امنی به حساب آمد . رفت و آمدهای او را در هنگام حضور در شهر زیر نظر گرفتند و چند بار او را احضار کرده و تحت بازجویی قرار دادند .

در دی ماه سال ۱۳۵۶ انقلاب مردم ایران بر علیه حکومت سر سپرده پهلوی وارد مرحله حساسی شد. . آن زمان محمد در قم بود . این ایام ، برای محمد و امثال او ، دیگر زمان درس و بحث نبود . او مدام میان قم و بیرجند در رفت و آمد بود و به عنوان یک نیروی محوری ، تلاش می کرد مردم زادگاهش را با مسائل انقلاب آشنا و آن ها را به تحرک بیش تر ، برای مبارزه با رژیم تشویق کند .

سال ۱۳۵۷ برای محمد از نظر شخصی هم سال ویژه ای بود . او در این سال با دختر یکی از فامیل خود ازدواج کرد . جشن ازدواج او که در ایام نیمه ی شعبان آن سال برگزار شد که بسیار ساده بود .

با پیروزی انقلاب ، محمد بار دیگر در بیرجند ماندگار شد و در نهادهای انقلابی شروع به فعالیت کرد . چند روز بعد از پیروزی بود که کمیته های انقلاب به عنوان اولین نهاد انقلابی شکل گرفتند ، او در این نهاد فعال بود. با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بهار سال ۱۳۵۸ او و دوستانش برای تشکیل سپاه در بیرجند فعالیت کردند و بعد از چند ماه ؛در تابستان همان سال این نهاد در شهر تشکیل شد و محمد به عنوان مسئول آموزش سپاه بیرجند تعیین گردید .

در تابستان سال ۱۳۵۸ در سفری که به تهران داشت ، برای چندمین بار از طرف شهید قدوسی – دادستان کل انقلاب آن زمان ، –

درخواست همکار بـا او شـد . پیشـنهاد دادسـتانی انقلاب چنـد شـهر بزرگ ، بخشـی از این درخواست بود که در نهـایت ، او فقط همکاری در شـهر زادگاهش – که خود را به نوعی مـدیون مردم آن جا می دانست – را پـذیرفت . شـهید قدوسـی که او را راضـی کرده بود ، حکم او را صادر کرد و محمد شهاب ، داد ستان انقلاب بیرجند شد .

در سال ۱۳۵۸ ، اولین فرزنـدش به دنیا آمـد و او که عاشق امام و انقلاب بود ، نامش را روح الله گذاشت. سـفر حج و توفیق زیارت خانه ی خدا هم برایش فرصتی شد تا روح و جان خود را در آن فضای روحانی شست و شو دهد و با توشه ای پر بار تر ، در مسیری که برای انقلاب انتخاب کرده بـود قـدم بردارد . همچنین ، در سـال ۱۳۶۰ دومین فرزنـدش متولـد شـد که او را به عشق امام عصر مهدی نامید .

پس از جو سازی های فراوان علیه او – که بار ها خودش گفته بود سـرشار از خیر و برکت بود – به قم بر گشت و به کمک پـدر و قرض از دوسـتانش ، خانه ای کوچک و ساده ای در محلاه ای مستضـعف نشـین خرید و با خانواده اش در آن مستقر شد . بار دیگر به درس و بحث طلبگی پرداخت و تحصیلات دینی اش را پی گرفت . امـا هنوز هم از هر فرصـتی اسـتفاده می کرد و بـا حضور در شهر خود ؛ کارهای فرهنگی اش را کم و بیش ، ادامه می داد.

در همین دوره ، درقم با بعضـی از دوسـتان طلبه ای اش قرا گذاشـتند که حضور در جبهه و فعالیت در آن جا را در اولویت اول همه ی کارها و زندگی خود قرار دهند و تا پایان جنگ ، خود را وقف آن کنند . پس از آن بارها و بارها به جبهه اعزام شد و به عهدش وفا کرد .

تـا این زمـان او هنوز لبـاس روحانیت به تن نکرده بود ، چرا که خود را برای این مهم آماده نمی دیـد و دغـدغه هایش (عـدم لیاقت برای پوشیـدن این لباس مسئولیت سـنگین آن) کم و بیش هنوز رهایش نگرده بودنـد . شایـد دیدن تاثیر بی اندازه ی این لباس در میـان رزمنـدگان و تقویت روحیه ی آنـان (که بارهـا در جبهه دیـده بود) اورا از این دغـدغه رهـا کرد و فقـط موقعیتی لازم بود تا آخرین گام را هم بردارد . پوشیـدن لباس خـدمت به امام زمان (عج) یک اتفاق ساده و فرصتی نبود که نصـیب هر کسـی بشود و او این را خوب می دانست .

سر نوشت داشت آخرین سال های زندگی او را ورق می زد .

سالهایی که با تولد آخرین فرزندش نیز همراه بود ؛ دختری که به نام مرضـیه را برای او انتخاب کرد تا خانه اش با یاد حضـرت زهرا (س) ، بیش از پیش عطر آگین باشد .

در بهمن ماه سال ۱۳۶۴ آخرین صـفحه ی کتاب زنـدگی او نیز ورق خورد . عملیات پیروز والفجر هشت در منطقه ی فاو در خاک عراق ، شـروع شـد و او معاون فرمانـدهی گردان را به دست گرفت و با شور و هیجانی که در میان نیروهای رزمنده به وجود آورد ، ایسـتادگی جانانه ای را در مقابل نیروهای بعثی صـدام ، شـکل داد . او در این لحظات یک فرمانده بود ، یک روحانی ، یک سـرباز امام زمان (عج) ، یک بسیجی امام ، و یک شاهد شهید که آسمان برایش آغوش گشود .

جراحت از نـاحیه ی گردن ، آخرین کلمات زرین نامه ی اعمال او بودنـد . اویی که شـهادت برایش یک آرزو بود . آرزویی که با لبخند نیز به اسـتقبالش رفت . و بیرجند ، مزار شهدا ، آخرین خانه ی زمینی پیکر او شد . منابع زندگینامه :افلاکیان،نوشته ی خدیجه ابول اولا،نشر ستار ه ها،مشهد-۱۳۸۶

شهاب، محمدهادی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد هادی شهاب

محل تولد : بیرجند

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

بنده در سال ۱۳۶۲ در رشته ریاضی و فیزیک در مقطع دیپلم از دبیرستان آیت الله طالقانی بیرجند فارغ التحصیل شده و در همانسال وارد حوزه علمیه قم شده در مدرسه رسالت مشغول به تحصیل شدم.

پس از یک سال به مدرسه رضویه قم انتقال پیدا کردم سطوح مقدماتی و سطح حوزه را تا سال ۱۳۷۰ پشت سر گذاشتم و همزمان با تحصیل حوزوی و شرکت در دروس خارج در سال ۱۳۶۸ از طریق کنکور سراسری وارد دانشگاه تهران رشته فلسفه شدم و با حضور هفته ای یک روز در میان این دوره را ادامه داده در سال ۱۳۷۲ بلافاصله در کارشناسی ارشد همان رشته در همان دانشگاه به ادامه تحصیل مشغول شدم. از سال ۱۳۷۰ در موسسه اموزش و پژوهش امام خمینی (که آن موقع با عنوان موسسه باقرالعلوم فعالیت می کرد) در گروه تازه تأسیس کلام جدید در مقطع کارشناسی ارشد مشغول به تحصیل شدم و از جلسات درس حضرات آقایان لاریجانی ، ملکیان بهره بردم.

از سال ۱۳۷۵ مدتی در مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب و سپس در پژوهشکده فلسفه و کلام پژوهشگاه فرهنگ اسلامی (وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی) به کارهای تحقیقاتی در گروههای فلسفه – فلسفه دین – مشغول شده و این همکاری تا مدتی که در قم بودم ادامه داشت در همین سالها از سال ۱۳۷۴ تا کنون در مراکز مختلفحوزوی و دانشگاهی قم و تهران به تدریس دروس منطق و فلسفه و کلام و .... مشغول شدم. و سرانجام در سال ۱۳۷۸ در دوره دکتری کلام جدید تربیت مدرس دانشگاه قم پذیرفته شدم. و در سال ۱۳۸۴ از رساله خود دفاع کردم . در سال ۱۳۸۰ به دلیل پاره ای مشکلات به بیرجند آمدم و در دانشگاه بیرجند در گروه معارف اسلامی به تدریس مشغول شدم که تاکنون ادامه دارد.

شهاب‌الدوله ابوسعد مودود

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۴۳۳ ه.ق/ ۱۰۳۱ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی،

آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

شهابیان، هادی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان حضرت نوح(ع)تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«هادی شهابیان»، یازدهم فروردین ماه سال ۱۳۳۹ در سپیده ام نیمه شعبان، هم زمان با ولایت حضرت قائم، در کاشمر و در خانواده ای مذهبی، چشم به جهان گشود. نامش را مهدی نهادند ولی مقدر بود که نوک قلم مامور ثبت، هادی اش بنگارد.

دوران ابتدایی را در شهر کاشمر در دبستان خیام و دوره ی راهنمای را در مدرسه شهید بهشتی گذراند. در این دوره تقید خاصش نسبت به فرائض دینی، از او چهره ای دوست داشتنی و مذهبی ساخته بود. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان قوام، امام خمینی کنونی سپری نمود. سپس موفق به ورود به دانشسرای مقدماتی کاشمر شد. پس از فراغت از تحصیل، در ۱۸ سالگی به استخدام آموزش و پرورش در آمد و به منظور تدریس، راهی یکی از محروم ترین روستاهای بخش کوه سرخ کاشمر شد. حضور پر برکت وی در این روستا ۵ سال به طول انجامید.

در دوران انقلاب از جمله فعالان دست اندر کار پخش اعلامیه ها و اطلاعیه های امام خمینی بود. با پیروزی انقلاب فعالیت خود را در امور تربیتی کاشمر متمرکز نمود. وی توانست مجموعه ای فرهنگی و انقلابی را گرد هم جمع نماید و کانون فرهنگی، تربیتی

لقمان را تشکیل دهد. بنیان گذاری ستاد فرزندان شاهد و تشکیل خوابگاه فرزندان شاهد، از دیگر افتخارات اوست.
با این وصف، شوق دیار عاشقان، آرامش را از هادی ربوده بود لذا بارها به جبهه اعزام شد و در عملیاتهای متعددی شرکت کرد. او را از جمله مبارزترین رزمندگان واحد اطلاعات عملیات و غواصی دانسته اند. هادی، سر انجام در فروردین ماه سال ۱۳۶۱ با مسئولیت معاونت گردان نوح تیپ ۲۱ امام رضا در عملیات کربلای هشت شرکت نمود و در محور شلمچه هدف تیر مستقیم دشمن بعثی قرار گرفت و شربت شهادت را جرعه سر کشید.مزار وی، گلزار شهیدان باغمزار کاشمر است. منابع زندگینامه" : بالابلندان" نوشته ی حمیدرضا بی تقصیر، نشر ستاره ها، مشهد-۱۳۸۵

شهبازی، اسماعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اسماعیل شهبازی در سال ۱۳۱۵ در شهرستان نهاوند دیده به جهان گشود.وی با قبولی در دانشسرای کشاورزی ورامین در روستای مامازن در حومه ی تهران تحصیلات متوسطه خود را آغاز نمود و در رشته ترویج فنون حرفه ای کشاورزی در سال ۱۳۳۹موفق به اخذ مدرک فوق دیپلم، لیسانس خود در مهندسی صنایع کشاورزی را در سال ۱۳۴۹ و فوق لیسانس در رشته ی ترویج کشاورزی را در سال ۱۳۵۰ از دانشکده ی علوم کشاورزی دانشگاه آمریکائی بیروت دریافت داشت. در جریان تکمیل تحصیلات عالیه ی این حرفه آموزی، دکترای مهندسی خود در تولیدات کشاورزی(آموزش ترویج و توسعه ی روستائی) را در سال ۱۳۵۷ از دانشگاه ملّیِ پلیتکنیک تولوز در فرانسه، دریافت نمود. وی فعالیتهای خود را با سرپرست مرکز آموزشِ فنّی و حرفه ای اسکان عشایر فارس آغاز نمود. از اسماعیل شهبازی در قسمت های مختلف کاری تقدیر به عمل آمده است و از ایشان به عنوان «چهرهٔ ماندگار ترویج کشاورزی علمی کشور» تقدیر به عمل آمد.گروه : کشاورزیرشته : آموزش و ترویج توسعه روستاییگرایش : اقتصاد کشاورزیوالدین و انساب : نام پدر اسماعیل شهبازی مرحوم حاج خلیل گوشه ای نهاوندی فرزند مرحوم محمّدعلی و مادرش مرحومه حاجیّه ربابه شهبازی فرزند مرحوم حاج هَدا تاجرِ نهاوندی.خاطرات کودکی : اسماعیل شهبازی از خاطرات دوران کودکی خود اینطور بیان می کند: روزی که در سالِ ۱۳۲۹ و در گرماگرم جنبش هایِ اولّیه ی مردم شهرمان برای کسب آزادیهایِ مدنی، به عنوان یک دانش آموز دبیرستانی از سوی فرهنگیانِ جوان، در یکی از تجمّعاتِ مردمیِ شهر سخنرانی کردم و مورد تشویق پُرشور مردم قرار گرفتم و از یکی از مشاهیر وقت، جایزه ی ارزنده ای دریافت داشتم.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : اسماعیل شهبازی می گوید: از همان اوان کودکی، به تَبَعیت از شرایط زندگی خانوادگی که حدود پنج ماه از سال (از خرداد تا مهر) را به باغ میوه ی ملکی خود در خارج از شهر نقل مکان می کردیم، به کارِ باغبانی و باغداری که توسّط پدر و مادرم اداره میشد، توجّه داشتم و غیر مسئولانه کارآموزی می کردم. پس از فوت پدر،کارآموزیِ غیر مسؤلانه ای من تبدیل به کاروزیِ مسؤلانه شد و عملاً، به خصوص بهره برداری از حقابه گیری و آبیاریِ باغ از سال ۱۳۲۵، عامل اصلی و مباشر خانوار در امور باغ شدم. این عاملیّت و مباشرت نه تنها در مورد باغ میوه ای که به ناحقّ، خیلی زود از تملّک و تصرّفِ خانواده ی ما خارج شد، بلکه در مورد یک باغ میوه و چندین فقره املاک زراعی و رقبات دیگر نیز تا سال ۱۳۳۳ ادامه داشت.تحصیلات رسمی و حرفه ای : اسماعیل شهبازی از سال ۱۳۳۳ که در امتحان ورودی دانشسرای کشاورزی ورامین در روستای مامازن در حومه ی تهران پذیرفته شد، حرفه آموزی خود در زمینه های کشاورزی را به صورت علمی و آکادمیک آغاز کرد و در این مسیر، دیپلم کشاورزی خود از دانشسرای کشاورزی را در سال ۱۳۳۵، فوق دیپلم خود در ترویج فنون حرفه ای کشاورزی را در سال ۱۳۳۹، لیسانس خود در مهندسی صنایع کشاورزی را در سال

۱۳۴۹ و فوق لیسانس در رشته ی ترویج کشاورزی را در سال ۱۳۵۰ از دانشکده ی علوم کشاورزی دانشگاه آمریکائی بیروت دریافت داشت. در جریان تکمیل تحصیلات عالیه ی این حرفه آموزی، دکترای مهندسی خود در تولیدات کشاورزی(آموزش ترویج و توسعه ی روستائی) را در سال ۱۳۵۷ از دانشگاه ملّیِ پلیتکنیک تولوز در فرانسه، دریافت نمود. خاطرات و وقایع تحصیل : هرج و مرجهای اجتماعی در دوران تحصیل در دبیرستان به سببِ وجود احزاب و دستجات سیاسی مختلف در سطح جامعه و نفوذ ایادی آنها به داخل مدارس و ایجاد چند دستگیهای ناسالم بین هم شاگردیها و معلمان و دبیران شاغل در هر واحد فرهنگی، بخصوص در طول سالهای ۱۳۳۰ تا مردادماه ۱۳۳۲ از اتفاقات دوران تحصیل اسماعیل شهبازی به شمار می آید.فعالیتهای ضمن تحصیل : اسماعیل شهبازی در در دوره ی تحصیل در دانشسرا نه تنها عضو انجمن اسلامی دانش آموزان بود بلکه با همکاری همکلاسی شفیق خود آقای عبدالّرحیم اشراق، در مقام سر دبیر و مدیرمسؤل ، و تنی چند از دیگر دانش آموزان دانشسرا، روزنامه ی «آهنگ روستا» را ابتدا به صورت دیواری و سپس به شکل استنسیلی با شمارگانِ کمتر از ۱۰۰ نسخه تهیه و تنظیم و در سطح دانشسرا ، منتشر کرد. از جمله ی دیگر فعّالیّتها اینکه، در اولیّن دوره ی تحصیلات دانشگاهی اش جذب تیم بسکتبال شده و مدتی نیز سمت کاپیتانیِ آن را بر عهده داشت.استادان و مربیان : اسماعیل شهبازی از مربی دوره ی دانشسرای کشاورزی مرحوم مهندس خسرو صدری، در دوره تحصیلات دانشگاهی در خارج از کشور از پیر استادِآمریکائی خود دکتر وارد (Dr.Ward) و دکتر فوزی الحاجِ لبنانی در دانشگاه آمریکائی بیروت و نیز از دکتر فلیپ ماسون فرانسوی در دانشگاه پلیتکنیک تولوز، همواره بیشترین بهره های معنوی را برده است.هم دوره ای ها و همکاران : اسماعیل شهبازی از همدوره ای های دانشسرایی و دانشگاهی خود از مهندس سیّد احمد منتظری متخصّص باغبانی در کانادا، دکتر حمید سیادت استاد پژوهش در علوم آب وخاک، دکتر سیّدکاظم صدر و دکتر ابراهیم حسینی نسب به ترتیب استاد اقتصاد در دانشگاههای شهید بهشتی و تربیت مدرس، دکتر جلال جمالیان استاد صنایع غذائی و تغذیه در دانشگاه شیراز ، دکتر حمید مهرآوران استاد گیاهپزشکی در دانشگاه ارومیّه یاد می کند. و از همکاران خود در سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی و دانشگاهها و فرهنگستان علوم به دکتر جعفر ارشاد استاد پژوهش قارچ شناسی، دکتر ابراهیم پذیرا استاد پژوهش در علوم آب وخاک و دکتر آهنگ کوثر استاد پژوهش در منابع آب و آبخیزداری، دکتر محمّدحسن روزی طلب استاد پژوهش در علوم آب وخاک، دکتر بهمن یزدی صمدی استاد دانشگاه تهران در علوم اصلاح نباتات و زراعت، دکتر نصراله سفیدبخت استاد علوم دامی در دانشگاه شیراز و... اشارت داشت. همسر و فرزندان : اسماعیل شهبازی در سال ۱۳۴۱ با علویّه خانم زهره حسینی علوی فرزند مرحوم آسید شهاب الدین(علیمحمد) نوه ی مرحوم آمیرزا محسن حسینی علوی و نوه ی دختری مرحوم آیت اللّه آسید زین العابدین سجّادی (آقابزرگه ی نهاوندی) است ازدواج کرد. و حاصل این ازدواج تنها فرزند پسری است به نام امیر ابراهیم شهبازی که فرهیخته ی سال ۱۳۷۶ دانشگاه شهید بهشتی تهران(دانشگاه ملّیِ سابق) و فعلاً نیز به عنوان مهندس آرشیتکت، در «مهندسین مشاور طرح آفرید» در بخش خصوصی مشغول به کار است. وقایع میانسالی : اسماعیل شهبازی از اتفاقات زندگی خود این طور بیان می کند: در تابستان۱۳۸۱ مسافرتی شخصی به کشورکانادا داشتم که ضمن آن، از برنامه های آموزشی و پژوهشی دانشگاه گوولف در زمینه های مطالعات توسعه ی روستائی آگاهی یافتم. نتیجتاً، مبادرت به تهیّه ی یک گزارش جامع از تحوّلات علمی در زمینه های مطالعات توسعه ی روستائی در کانادا نمودم و به عنوان مسئول شاخه، نسخه ای از این گزارش را به گروه علوم کشاورزی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران ارائه دادم . نسخه ای دیگر از این گزارش را نیز به ریاست وقتِ دانشگاه شهید بهشتی(دکتر هادی ندیمی) تقدیم داشتم. خوشبختانه دانشگاه مذکور در آن ایام دست اندر کارتأسیس و توسعه ی اولیّن پارک علمی وتحقیقاتی خود در روستای کنیجکلا در حومه ی شهر زیراب از شهرستان سوادکوه بود و لذا، بر مبنای برنامه ی مصوّب و به همّت ریاست دانشگاه و تلاش ریاست پژوهشکده ی علوم محیطی و حمایت بی دریغ پروفسور عطاءاله قبادیان، از پائیز ۱۳۸۲ ، با پذیرش ۴۲ نفر داوطلب از طریق آزمون سراسری، اولین دوره ی کارشناسیِ آبادانی روستاها در

قالب دانشکده ی معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی در پردیس زیراب آغاز به کار کرد. عنوان این رشته طبق مصوبه شورای برنامه ریزی آموزش عالی وزارت علوم تحقیقات و فناوری در تاریخ ۸۶/۱۱/۶ به رشته ی کارشناسی مهندسی تکنولوژی آبادانی روستاها ارتقاء یافت. این رویداد میمون از همان سال ۸۲ موجب تحکیم اراده ی اینجانب برای ادامه ی استقرار در روستای شیرجیکلا (محلّ زندگی) و ادامه ی همکاری با گروه پژوهشی کشاورزی اکولوژیک و گروه آموزشی آبادانی روستاهای دانشگاه شهید بهشتی در روستای کنیجکلا (محلّ کار) در ۲۵ کیلومتری شمال پردیس زیر آب شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مروّج کشاورزی، سرپرست مرکز آموزشِ فنّی و حرفه ای اسکان عشایر فارس، کمک کارشناس ترویج، مربّیِ بخش اقتصادِ دانشکده ی کشاورزی دانشگاه شیراز و هم زمان، سرپرست ایستگاه تحقیقات دانشکده کشاورزی درکوشککِ مرودشت فارس، شیراز کارشناسِ ستادی ترویج کشاورزی کشور، محققِ بخش روستائی مؤسسه ی تحقیقات تعاونی دانشگاه تهران، مدرّس و مدیر گروه ترویج مدرسه ی عالی کشاورزی همدان، کارشناس و معاون دفتر تمرکز تحقیقات کشاورزی، سرپرست مرکز اسناد و مدارک علمی کشاورزی، مدیر کلِّ سازمان ترویج کشاورزی کشور، رئیس سازمان آموزش کشاورزی کشور، رئیس دفتر تحقیقات اقتصاد کشاورزی کشور، مدیر مؤسّسه ی فرهنگی علی مرادیان(نهاوند شناسی)، مدیر گروه آموزشی آبادانی روستاها در دانشگاه شهید بهشتی.فعالیتهای آموزشی : (۱)مربی تمام وقت دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز در سال تحصیلی۵۱-۱۳۵۰. (۲) استاد مدعوّ دانشکده ادبیات و علوم انسانی (بخش عمران ملی) دانشگاه شیراز در سال تحصیلی ۵۱-۱۳۵۰ . (۳) استاد پاره وقت و مدیر گروه ترویج وهمزمان، سرپرست امور پایان نامه های دوره ی لیسانس مهندسی کشاورزی در مدرسه ی عالی کشاورزی همدان و نیز مدیرجلسات دفاع از پایان نامه ها درساله ای تحصیلی ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴. (۴) استاد مدعوّ دانشکده کشاورزی و دامپروری دانشگاه ارومیه در سال تحصیلی۵۵-۱۳۵۴. (۵) استاد مدعوّ واحد ترویج کشاورزی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در کرج در سالهای تحصیلی ۵۵-۵۴ و ۵۶-۱۳۵۵ . (۶) استاد مدعوّ دانشکدههای علوم اجتماعی دانشگاه تهران و دانشگاه علامه طباطبائی در سالهای تحصیلی ۱۳۵۸ تا ۵۹ و۱۳۶۱تا۶۳ ، تهران. (۷) استاد مدعوّ گروه ترویج و آموزش کشاورزی دانشکده کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس در سالهای تحصیلی ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۴ (۸) استاد مدعوّ گروه ترویج و آموزش کشاورزی دانشکده کشاورزیِ دانشگاه تهران در سالهای تحصیلی ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۰ (۹) استاد مدعوّ بخش ترویج و آموزش کشاورزی دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز درسال تحصیلی ۸۰- ۱۳۷۹ و ۱۳۸۳- ۱۳۸۲. (۱۰) استاد مدعوّ گروه جغرافیای دانشکده ی علوم زمینِ دانشگاه شهید بهشتی در سال تحصیلی ۷۹- ۱۳۷۸. (۱۱) دانشکده ی معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی در پردیس زیراب در سالهای تحصیلی ۱۳۸۲ تا کنون. مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : (۱)کمک مؤسّس و سرپرست مرکز آموزش فنی و حرفه ای کشاورزیِ عشایرِ اسکان یافته ی قشقائی، پائیز و زمستان ۱۳۳۹، کازرون، استان فارس و بنادر و جزایر خلیج فارس. (۲) مؤسّس و مدیرگروه آموزشیِ ترویج کشاورزی در مدرسهٔ عالی کشاورزی همدان درسالِهای تحصیلی۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴. (۳) کمک مؤسّس سازمانِ تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعیِ کشور به راهبری مهندس حسین میرحیدر و مدیریّت دکتر محمّد رضانیا در طول سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶. (۴) مؤسّسِ رشته های کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری ترویج و آموزش کشاورزی در طول سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۷ در مقام رئیس کمیته ی برنامه ریزی ترویج و آموزش و عضو گروه کشاورزیِ ستاد انقلاب فرهنگی و شورای عالی برنامه ریزی آموزش عالی کشور به راهبری دکتر بهمن یزدی صمدی. (۵) مؤسّس و اولین رئیس دفتر تحقیقات اقتصاد کشاورزی در سازمان تحقیقات کشاورزی و منابع طبیعی کشور از ۱۳۶۵ تا۱۳۷۲. (۶) عضو هیأت مؤسّس و سه دوره رئیس هیأت مدیره انجمن علمی ترویج و آموزش کشاورزی کشور در طول سالهای ۱۳۷۲ تا ۱۳۸۰. (۷) عضوهیأت مؤسّس ورئیس هیأت امناء و مدیرمؤسّسه ی فرهنگی علیمرادیان(نهاوند شناسی) ازسال۱۳۷۴. (۸) عضو هیأت مؤسّس انجمن اقتصاد کشاورزی ایران از سال ۱۳۷۴ . (۹) کمک مؤسّس دانشکدهی تربیت بدنی و علوم ورزشی شهرستان نهاوند به حمایت مهندس

محمّدحسین علیمرادیان و پیگیری آقایان خداداد(حسن)پاسیار و محمّدرضا امامی. (۸) عضو مؤسّس و اولین سردبیر فصلنامه ی علمی ـ آموزشی فرهنگان از سال ۱۳۷۸ . (۹) عضو هیأت مؤسّس و هیأت امنای مؤسّسهٔ آموزش عالی آبادانی روستاها دراستان همدان از سال ۱۳۷۵. (۱۰) عضو هیأت مؤسّس و عضو افتخاری انجمن علمی کشاورزی بوم شناختی ایران از سال ۱۳۸۴. (۱۱) تدبیر و تبیین و ترویج نظریّه ی ضرورت ملّی ـ منطقه ای ایجاد مراکز تحقیقات تک محصولی در مراکز ثقلِ تولید محصولات و فعّالیّت های کشاورزی. (۱۲) تبیینِ نظامِ سُنّتی نسق بندی اراضی زراعی در روستاهای غرب کشور. سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : (الف) تدریسِ هفتگی در گروه آبادانی روستاها در پردیس زیراب، دانشگاه شهید بهشتی، (ب) مشاوره و راهنمائی دانشجویان سال چهارم گروه آبادانی روستاها در جریان تهیّه و تنظیم پایاننامه ی کارشناسی(پروژه) خود برای فارغ التحصیل شدن. (ج) مدیریّت گروه آموزشی آبادانی روستاها در پردیس زیراب، دانشگاه شهید بهشتی، (ج) شرکت در جلساتِ آموزشی و پژوهشی و یا اجرائی در دانشگاه متبوع و دیگر نهاد های مربوط، (د) شرکت درگردهمآئی های عمومی گروه علوم کشاورزی فرهنگستان علوم و نیز، در جلسات ماهیانه ی شاخه ی اقتصاد، ترویج و آموزش کشاورزی در فرهنگستان علوم در تهران. (ه) داوریِ رساله های دوره ی دکتری ترویج و آموزش کشاورزی و کتابهای دانشگاهی، (و) شرکت در جلساتِ مربوط به عنوان عضو تحریریّه و نیز، مطالعه و بررسی و داوری مقالات رسیده در زمینه های ترویج و آموزش کشاورزی و توسعه و عمران روستائی به فصلنامه های علمی ـ پژوهشی. (ز) تهیّه ی مقالات علمی برای بنیاد دانشنامه ی بزرگ فارسی ودائره المعارف بزرگ اسلامی. (ح) تهیّه ی مقالات تحقیقی و تحلیلی برای شرکت و ارائه در همایشها و یا درج در فصلنامه های علمی ـ پژوهشی و یا علمی ـ ترویجی. آرا و گرایشهای خاص : اسماعیل شهبازی معتقد به: *ـ توسعه ی مرزهای دانش در زمینه های کشاورزی، *ـ ارتقاء سطح دانشهای کاربُری و فرهنگی روستائیان، * شناختِ مهارت و دانش بومی در زمینه های کشاورزی و زندگسی روستائی به منظور احیایِ بخش ها و عناصر مناسب و کارآمد، * ـ ضرورت بومیک ردن فناوریهای نوین، و * خودکفائی در محصولات کشاورزیِ استراتژیک. جوائز و نشانها : *ـ سه بار قرار گرفتن در لیست افتخار رئیس دانشکده (The Dean's Honor List) در دوره ی کارشناسی در دانشکده ی علوم کشاورزی دانشگاه آمریکائی بیروت(۱۳۴۸۱۳۴۷، ،(.A.U.Bو ۱۳۴۸ لبنان.« ولی اسماعیل شهبازی این هدیه را دریافت نکرد» * ـ دریافت جایزه ی بورسیّه ی تحصیلی به مناسبت شاگرد دومی در دوره ی کارشناسیِ مهندسیِ(B.Sc.) صنایع در دانشکدهی علوم کشاورزی در۱۳۴۹ ،. .A.U.B. * ـ دریافت جایزه ی بورسیّه ی A.U.Bبرای ادامه ی تحصیل در دوره ی دکترای ترویج در امریکا و مراجعت به A.U.Bبرای اشتغال به عنوان عضو هیأت علمی به مناسبت فارغ التحصیل شدن در دوره ی کارشناسی ارشدِ (M.Sc.) ترویج و آموزش کشاورزی با درجه ی عالی از دانشکده ی علوم کشاورزی ـ این جایزه ی پیشنهادیAUB را نپذیرفت و بلافاصله پس از اتمام دوره ی کارشناسی ارشد، از بیروت به ایران مراجعت و در دانشکدهی کشاورزی دانشگاه شیراز مشغول به کار شد. * ـ به مناسبت تهیّه و نشرکتابِ توسعه و ترویج روستایی، از انتشارات دانشگاه تهران درسال ۱۳۷۲: *–دریافت جایزهٔ اوّل و لوح تقدیر ریاست جمهوری اسلامی ایران، در دوازدهمین دورهٔ کتاب سال جمهوری اسلامی ایران،برای ترجمه کتاب"توسعه و ترویج روستایی "طیّ مراسمی در روز ۱۵ بهمن ماه ۱۳۷۳ ، در تالار وحدت، تهران . *– دریافت لوح تقدیر و جایزهٔ پنجمین دورهٔ برگزاری کتب برگزیدهٔ دانشگاهی ایران در سال ۱۳۷۲، طیّ مراسمی در دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۷۳، درتالار فردوسی دانشگاه تهران، تهران. *–دریافت جایزهٔ اوّل، تندیس جشنوارهٔ و دیپلم افتخار بهترین تألیف کتاب سال روستا در سال ۱۳۷۲، طیِ مراسمی درهشتمین جشنوارهٔ هنری،ادبی روستا در شهریورماه سال۱۳۷۳، تئاترشهر، تهران. * ـ دریافتِ لوح تقدیرِ ریاست جمهور وجوایزکتاب سال از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در بهمن ماه ۱۳۸۲ به مناسبت همکاری در تهیّه و نشر مجموعه ی ۱۵ جلدیِ فرهنگ کشاورزی و منابع طبیعی، با همکاری اعضای گروه علوم کشاورزیِ فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران ، از انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۱. * ـ دریافت دیپلم افتخار و جایزهٔ دوم بهترین ترجمهٔ کتاب سال

روستا در سال ۱۳۷۰، به مناسبت ترجمه کتاب مرجع ترویج کشاورزی به اتفاق مهندس احمد حجّاران، از انتشارات سازمان ترویج کشاورزی، طیِّ مراسمی درششمین جشنوارهٔ هنری –ادبی روستا، خردادماه ۱۳۷۱، تأترشهر، تهران. * ـ دریافت لوحِ افتخارِ جایزه ی ادبی سال ۲۰۰۷ میلادیِ خانهٔ فرهنگ ناجی نعمان، نویسنده ی شهید لبنانی، به مناسبت تألیف کتابِ جنبش چهارپایان ـ داستان گونه ای متمرکز بر حمایت از حقوق طبیعی و محیط زیست جانداران ـ از انتشارات مؤسّسه ی انتشارات امیرکبیر در سال۱۳۸۴، تهران. * ـ دریافت تندیسِ خدمت و لوح زرین به مناسبت انتخاب شدن به عنوان«چهرهٔ ماندگار ترویج کشاورزی علمی کشور» طیِّ مراسمی به منظور معرفی نمونه های کشوری و بنا به اجتهار، پدر علم ترویج ایران در در هفته ی کشاورز و پنجاهمین سالگرد تأسیس رشته ی آموزشی ترویج کشاورزی در دانشگاه های ایران، دی ماه ۱۳۸۱، تالار هفتِ تیر، وزارت جهاد کشاورزی، تهران. چگونگی عرضه آثار : اسماعیل شهبازی در مکانهای ذکر شده آثاری را از خود به جا گذاشته است: * ـ مراکزکشاورزی و روستائی مانند مراکزخدمات ترویجی و آموزشی، شوراهای اسلامی روستاها، و... * ـ مجامع فنّیِ سیاست گذاری و برنامه ریزی و ارزشیابی برنامه های توسعه ی کشاورزی و عمران روستائی مانندکارگروهها، شاخه ها، کمیسونها ،کمیته ها و شوراهای مربوط به نهادها و اُرگانهای علمی و ارشادی و اجرائیِ کشور، * ـ محافل دانشگاهی و پژوهشگاهی و فرهنگستانی اعمّ از کلاس ها و جلسه ها و گردهمآئی ها و دیدارها و همایشها، و * ـ مجامع عمومی و جلسات تخصّصیِ انجمن های علمی، هیآت تحریریّه و امناء و مؤسّس و مانند این ها. *در مورد سایر آثار بطور کلی، تالیف ۱۰جلد کتاب، ترجمه ۴ جلد کتاب ، تالیف و انتشار ۷فقره گزارش نهایی طرحهای اجرا شده تحقیقاتی و ارائه و انتشار ۸۶ مقاله فنی و علمی و پژوهشی و ترویجی

آثار : آسیب شناسی توسعه و ترویج روستائی۱ ویژگی اثر : آماده ی چاپ از سال ۱۳۸۴ دست نامه نوآورانه در ۱۸ مبحث و پنج پیوست در ۲۰۳ صفحه، که مبتنی بر چندین دهه کار و مطالعه در مجامع علمی سیاستگذاری و برنامه ریزی و ارزشیابی برنامه هایِ توسعه ی کشاورزی و عمران روستائی و نیز، متکی برسال ها تجربه ی زندگی و اشتغال در مناطق روستائی و تعامل با روستائیان می باشد. ۲ توسعه و ترویج روستائی۲ ویژگی اثر : از انتشارات مؤسّسهٔ انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اوّل ۱۳۷۲، چاپ دوم ۱۳۷۵، چاپ سوم ۱۳۸۱، چاپ چهارم ۱۳۸۴ (با تجدید نظر و اضافات). کتابی درسی در سطوح کارشناسی و کارشناسی ارشد است که چاپ چهارم آن مشتمل بر هفده فصل و دوازده پیوست در ۸۰۴ صفحه می باشد. این کتاب به عبارتی، دائره المعارف و اولین مرجع فارسی در علم ترویج است۳ رهنمودی بر رهیافت های بدیل ترویج ویژگی اثر : ترجمه،این کتاب در دوره دوازدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی و برگزیده شده است.آشنایی با کتاب:«توسعه و ترویج روستایی»: توسعه و ترویج روستایی؛ دکتر اسماعیل شهبازی؛ تهران: دانشگاه تهران: ۱۳۷۲. «توسعه و ترویج روستایی» محصول سی و شش سال خدمت مؤلف در ترویج، به عنوان مروّج، مدرس و محقق در مواضع و مواقع مختلف است. بحث بنیادین این کتاب، بر اصول، اهداف، استراتژی ها و روشهای ترویج به عنوان یک مکتب آموزشی برای روستائیان متمرکز است و پیام محوری آن نیز اصالتاً بر این موضع دلالت دارد که در فرآیند توسع ?روستائی، اساساً می باید ترویج را به عنوان عمده ترین استراتژی برای شروع و جریان آموزش درکار توسعه به خدمت گرفت. و به کلامی دیگر، راهبُرد آموزش ترویجی در کار توسع ?روستائی، حکمی است که این کتاب ضمن توصیف اصول و اهداف و روشهای آن، سعی بر اثبات آن دارد. این کتاب، مشتمل بر یک مقدمه و ۱۶ فصل ظاهراً مستقل و معناً مرتبط و پیوسته به همدیگر است. مؤلف در باب انگیزه های نگارش این کتاب، دو هدف عمده را بر شمرده است: یکی، کمک به غنای ادبیات ترویج به منظور ایجاد امکان برای دانشجویان، دانش پژوهان و علاقه مندان امر توسع ?به منظور آشنایی با بنیان مکتب آموزشی ترویج به عنوان یکی از اساسی ترین راهبردهای توسعه روستایی، بویژه در کشورهای جهان سوم؛ و دیگری دستیابی محققان و مدرسان به تجرب ?مؤلف. مؤلف تأ حدود بسیار زیادی به اهداف خود در این کتاب نائل آمده است. ۴

روستازادگانِ دانشمند۳ ویژگی اثر : از انتشارات مؤسّسهٔ فرهنگی و هنری شقایق روستا، چاپ نوبت اوّل: ۱۳۸۱ رُمان گونه ای در بیست و پنج بخش و دو پیوست، مجموعاً در ۵۳۰ صفحه با دیدی جامعه شناسانه به بررسی زندگی ساده ی روستائیانِ گرفتار در چنبره ی نظامِ ارباب ـ رعیّتیِ غالب در غرب کشورمان ایران پرداخته و در واقع،کار ایران شناسی را از روستاشناسی آغاز کرده است. در این کتاب، جریانِ عادیِ زندگیِ مشقّت بارِ مردمِ روستائی توصیف گردیده است. همزمان، سعی شده است تا بازتابهای فطری روستائیان در برخورد با ناملایمات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و در خلال آنها، با جریان طوفان زایِ اصلاحات ارضی از یک سوی و با مظاهرِ زندگی مدرن از سوی دیگر، برآورد و تبیین شود. جوانان روستایِ«بی نام آبادِ» دیروز و «نامدارانِ» امروز، دلشاد و مفتخر از پیروزیِ حقّ بر باطل، زمامِ امور توسعه و عمران و آبادانیِ روستایِ خود را در دست گرفتند. ولی کم کم، شواهد نشان میداد که این جوانان در معرضِ آسیبهای اجتماعیِ بیشماری قرار دارند۵ مدیریت امور مزرعه ویژگی اثر : ترجمه۶ مقدمه ای بر آموزش و ترویج و توسع ?شیوه های نوین روستاها

شهبازی، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر شهبازی : فرمانده واحد اطلاعات وعملیات لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

تنها فرزندپسر خانواده شهبازی در سال ۱۳۴۱ در روستای" یاس کن "در شهرستان زنجان به دنیا آمد . پدرش با کشاورزی این امکان را برای خانواده پنج نفره اش فراهم آورد که از نظر مالی در وضع مناسبی باشند . ناصر هنوز به مدرسه نرفته بود که او را به مکتبخانه فرستادند تا به فرا گیری قرآن بپردازد . تحصیلات ابتدایی خود را در سال ۱۳۴۸ در دبستان حکمت آغاز کرد و زمانی که می رفت کلاس پنجم ابتدایی را به پایان برساند پدرش از دنیا رفت . شوک از مرگ پدر سبب شد تا در سه درس تجدید شود که در شهریور ماه همان سال با آوردن نمره قبولی ، مقطع دبستان را به پایان برد .

تحصیلات راهنمایی را در سال ۱۳۵۳ در مدرسه روستای یاس کن ، که اینک شریعتی نام دارد آغاز کرد . او با ورود به مرحله ی جدیدی از زندگی وتحصیل خود ، دوران فقر ناشی از مرگ پدر را هم به مرور زمان تجربه می کرد .

بعد از اتمام دوره ی راهنمایی ، خانواده شهبازی تصمیم گرفتند برای ادامه زندگی به شهرستان زنجان نقل مکان کنند . بدین ترتیب ، ناصر تحصیلات متوسطه را در سال ۱۳۵۵ در دبیرستان شهید محمد منتظری فعلی آغاز کرد . او مجبور شد در کنار تحصیل در یک مغازه کبابی مشغول کار شود . در همین سنین بود که مطالعه کتب سیاسی و مذهبی را آغاز کرد .

در این زمان خانواده شهبازی برای بار دوم مجبور به ترک دیار شدند . در سال ۱۳۵۶ به تهران مهاجرت می کنند . اما ناصر به رفت آمد خود به زادگاهش ادامه می دهد.ا و مسئولیت کتابخانه مسجد جامع روستا را به عهده گرفت . با رشد جنب و جوش انقلابی مردم ، ناصر هم بر فعالیتهای انقلابی خود افزود به گونه ای که اعلامیه هایی را شخصا می نوشت و مخفیانه توزیع می کرد . همین امر سبب شد که مسئولین امنیتی منطقه ، کتابخانه مسجد جامع را تعطیل کنند . با پیروزی انقلاب اسلامی، او تحصیلاتش را در مقطع دوم و سوم در رشته اقتصاد در دبیرستان "زهرا ملک پور"در تهران ادامه داد .

سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی مردم ایران بر علیه حکومت خودکامه شاه به پیروزی رسید.ناصرخیلی خوشحال بود.

در سال ۱۳۵۸ هنگامی که در سال چهارم مشغول به تحصیل بود ، درس و مدرسه را رها کرد و به سپاه پاسدراران انقلاب اسلامی پیوست . با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ به ستاد جنگهای نامنظم شهید چمران پیوست و به سوی جبهه ها شتافت .

بعد از مدتی حضور در جبهه های جنگ ، ناصر به عضویت جهاد سازندگی در آمد ؛ اما فعالیت او در این جهاد دیر زمانی نپایید و بار دیگر به سوی جبهه جنگ شتافت و در طول حضور سه ساله اش در جبهه های جنگ ، دو مرتبه از ناحیه پا و چشم مجروح شد . در سال ۱۳۶۴ روزی با در دست داشتن مبلغی پول به منزل آمد . مشاهده دسته های اسکناس باعث شگفتی اهل خانه از جمله مادرش گردید ، ماجرا را جویا شدند . ناصر در جواب گفت : این وامی است که سپاه برای ازدواج در اختیار من قرار داده است . به این ترتیب برای اولین مرتبه در خواست ازدواج را مطرح می کند . مادر با وجود نیاز مالی که گریبانگیر خانواده بود انتظار شنیدن چنین پیشنهادی را نداشت . با وجود این به زنجان می روند و خانم طاهره سودی ، خواهر شهید منصور سودی را خواستگاری می کنند . ناصر با نوشتن بعضی از عقاید و افکار خود برای وی ، علاقه او و والدینش را نسبت به خود جلب می کند و ازدواج آنها انجام می شود .

به دنبال این ازدواج ، سپاه منزلی را در اختیار آنها قرار داد که بعد از گذشت زمانی با پیشنهاد میرزا علی رستم خانی ، همان منزل به طور قسطی در اختیار خانواده شهبازی قرار گرفت . بعد از این واقعه به سوی جبهه های جنگ شتافت و فرماندهی اطلاعات و عملیات را در لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) متقبل شد.ا و با اندک آشنایی که با زبان عربی داشت مرتبا به رادیو عراق گوش می داد و نکاتی را که فکر می کرد اهمیت دارند یاد داشت و در اختیار فرماندهان قرار می داد . در یکی از روز های حضور در جبهه و جنگ جنازه یکی از نیروهای خودی را در بالای تپه مشاهده کرد ، تپه ای که با حضور سربازان عراقی امکان نزدیک شدن به آن وجود نداشت . مشاهده این صحنه ناصر را تحت تاثیر قرار داد و احساسی آزار دهنده در او شعله ور شد . برای رهایی از این احساس ، به دوستان همرزمش پیشنهاد کرد به اتفاق همدیگر جنازه شهید را انتقال دهند اما آنها پاسخ می دهند که این حیله ترفند دشمن است . اما ناصر تصمیم می گیرد به تنهایی اقدام کند . در نزدیکی صبح هنگامی که همراه جنازه بر می گردد به یکی از همرزمانش می گوید : حالا می توانم راحت بخوابم .

در همین دوران ، شهبازی تصمیم گرفت ماکت جنگی منطقفه عملیاتی را تهیه نماید . او کار را با رسم منحنی هایی روی کاغذ آغاز کرد و بر اساس اندازه های محاسبه شده به برش کارتن های مقوایی پرداخت و با دقت و حوصله خاصی تکه های آن را در کنار یکدیگر قرار داد و ماکتی ساخت که همرزمانش با مشاهده آن ، توانایی ها و دقت او را تحسین کردند .

او چنان پایبند جبهه و جنگ بود که بعد از گذشت سه ماه از آخرین حضورش در کنار خانواده ،به دیدار همسرش که به تازگی با او ازدواج کرده بود ، نرفت و در جواب همرزم و داماد خانواده که از او می خواهد به مرخصی برود، فقط گفت : سلام مرا برسانید .

ناصر در طول حضور در جبهه عادت خاصی را در خود پرورانده بود ؛ عادتی که توجه دیگران را به طرف او معطوف کرده بود . در جایی که دیگران زمین را می کندند تا در آن جانشان را از خطر محفوظ دارند او هم زمین را می کند و قبری برای خود تهیه می کرد و هر شب در آن می خوابید تا شهادت را زود تر ملاقات کند و به دیدار خدابرود .

قابلیتهای شهبازی در امور رزمی در حدی بود که سبب بروز اختلاف بین دو لشکر سپاه پاسداران انقلاب گردید . از یک طرف لشکر عاشورا می خواست که او را در واحد های عملیاتی تحت نظارت خود به کار گیرد و در طرف مقابل لشکر علی بن ابیطالب (ع) از ترخیص ا و خود داری می کرد .

اوقول می دهد بعد از عملیات کربلای ۴ به لشکر عاشورا خواهد پیوست . اما عملیات کربلای ۴ آخرین عملیاتی بود که ناصر شهبازی در آن شرکت می کرد . در این عملیات شهبازی در جزیره بوارین در ۳ دی ۱۳۶۵ مورد اصابت ترکش گلوله خمپاره قرار گرفت و از ناحیه سر به شدت مجروح شد .همرزمان شهبازی تصمیم می گیرند او را به عقب منتقل نمایند اما عقب نشینی فوری و اجباری نیروها این فرصت را از آنها گرفت و او لحظاتی پس از اصابت ترکش به شهادت رسید . جنازه این شهید پس از انتقال به

زادگاهش ، در گلستان شهدای زنجان به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

شهرانی، وهاب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید وهاب شهرانی : مسئول واحدتبلیغات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی« شهر کرد» در سال ۱۳۳۹ در روستان «کران »درشهرستان «فارسان» ودر استان «چهارمحال وبختیاری»، در خانواده‌ای بسیار مستضعف و ستم کشیده از حکومت فاسد پهلوی وخانهای ظالم که درآن دوران در روستاها حاکم جان ومال مردم بودند ؛بدنیا آمد.

شهید شهرانی خود دراین باره می فرماید:

دوران تحصیلات ابتدائیم را در همان روستای کران تمام کردم و سه سال دوۀ راهنمائی را با مشقت فراوان که همکلاسیهایم شاید بیشتر بیاد داشته باشند در آن سرما و کولاک شدید منطقه خودمان از کران به فارسان می‌رفتم و درس می‌خواندم. بعد از آن با همّت برادر عزیز و بزرگوارم ،مظاهر عزیز که شبانه درس می‌خواند و روزها در ذوب‌آهن اصفهان کار می کرد و فشار طاقت‌فرسایی را تحمل می‌کرد، بنده توانستم در اصفهان ادامه تحصیل بدهم و تا دوم نظری (رشته فیزیک ریاضی) در آنجا بودم. بعد هم در دبیرستان آیتا... شهید دکتربهشتی شهرکرد به تحصیل ادامه دادم. آمدنم به شهرکرد مصادف با اوج انقلاب اسلامی بود. کم و بیش با برادران در تظاهرات و راهپیمائی‌ها شرکت داشتم و برنامه‌های مختلفی را دنبال می‌کردم. بعد از پیروزی انقلاب به کمیته رفتم و مدتی در آنجا بودم. بعد از مدتی سپاه تشکیل شد به سپاه آمدم و فعالیتهای خود را در غالب سپاه انجام دادم و دوباره به کمیته برگشتم. در کمیته فعّالیت می‌کردم تا اینکه از همه دست کشیده تا تحصیلات خود را ادامه دهم، این بود که برادران از صدا و سیمای جمهوری اسلامی شهرکرد بنده را دعوت کردند و خواستند که با آنها همکاری کنم. مدّت ۹ ماه در آن مرکز مشغول نویسندگی و گویندگی بودم. در همین اوقات بود که جنگ تحمیلی شروع شد .بارها خواستم به جبهه بروم امّا چون پاسدار نبودم موافقت نکردند. زیرا آن زمان فقط پاسداران به جبهه می‌رفتند. لذا تصمیم گرفتم، دوباره به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بازگردم .از زمانی که به سپاه رفتم بر حسب وظیفه شرعی مسئولیتهای مختلفی را بر عهده گرفتم. اکثر کارم در روابط عمومی سپاه بود. برنامۀ رادیوئی سپاه را ادامه و اجرا می‌کردم. مدتی هم به ادارۀ کل ارشاد اسلامی استان دعوت شدم و در آنجا بخدمت مشغول گردیدم. پس از طی مدتی از ارشاد به سپاه برگشتم و در سپاه شهرکرد در واحدهای مختلف کار کردم. دوباره از طرف ارشاد اسلامی دعوت کردند که به آنجا بروم و باز هم با مسئولیت قبلی و اضافه بر آن سرپرستی اداره کل ارشاد اسلامی رانیز به بنده واگذار کردند. تا اینکه مأموریتم در آنجا به پایان رسید و به سپاه رفتم و فعالیت‌های خود را بار دیگر در قسمتهای مختلف آن، از جمله عملیات سپاه ادامه دادم تا اینکه به اصرار برادرم به روابطه عمومی رفتم و این دفعه نیز مسئولیت برنامۀ رادیویی را به عهده‌ام گذاشتند . پس از مدتی بعنوان مسئولیت هماهنگی روابط عمومی سپاه پاسداران شهر کرد منصوب شدم. در تمام مسئولیتها سعی کردم آنطور که باید و شاید به نحو احسن کارم را انجام دهم. خودم می‌دانم و بیش از هر کسی هم می‌دانم که لغزشهایی هم داشته‌ام. من در زندگی سه امید و آرزو داشتم. اول آرزو داشتم که امام عزیز را زیارت کنم که خوشبختانه موفق شدم و با خانواده‌های شهدا بزیارتش رفتم. دوّم اینکه به مکّه مُعَظّمه بروم، این آرزو برآورده نشد. سوم اینکه قبرآقا امام حسین(ع) را زیارت کنم که با این امید و آرزو در این راه گام برمی‌دارم. اگر خدا بخواهد و مصلحت بداند.

این شهیدگرامی پس ازمجاهدات وحماسه آفرینی های بی شمار درعملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهیدواموروایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شهرآرایی، مهرناز

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

مهرناز شهر آرایی متولد ۱۳۲۴ است. ایشان دارای مدرک دکتری رشته تعلیم و تربیت و روان‌شناسی رشد، از دانشگاه کالیفرنیا، لوس‌آنجلس در سال ۱۳۵۶ است. وی هم اکنون عضو هیئت علمی گروه روانشناسی دانشگاه تربیت معلم تهران می باشد.گروه : علوم انسانیرشته : روان شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی مهرناز شهر آرایی به قرار زیر است: کارشناسی روان شناسی، دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس ۱۳۵۱ کارشناسی ارشد روان شناسی ، دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لوس آنجلس ۱۳۵۳ دکتری تعلیم و تربیت و روان‌شناسی رشد، دانشگاه کالیفرنیا، لوس‌آنجلس ۱۳۵۶، تحصیلات تکمیلی پاسیفیکا (Pacifica Graduate Institute در کالیفرنیا) همسر و فرزندان : مهرناز شهر آرایی متاهل و دارای همسر بنام رضامدنی‌پور(دکترای مدیریت بازرگانی و اداری، مشاور مدیریت و سازمان) و دو فرزند بنامهای: شهرزاد، دانشجوی پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی؛شهریار، دانشجوی مهندسی الکترونیک و کامپیوتر دانشگاه ایرواین، کالیفرنیا است. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مهرناز شهر آرایی عضو هیات علمی گروه روان شناسی دانشگاه تربیت معلم (تهران) است. از دیگر مشاغل وی می توان به مدیریت گروه روان‌شناسی دانشگاه تربیت معلم و مشاور روانشناسی اشاره کرد.فعالیتهای آموزشی : مهرناز شهر آرایی از سال ۱۳۵۷ تا کنون در دانشگاههای دانشگاه شیراز، دانشگاه شهید بهشتی ، دانشگاه‌تربیت مدرس و تربیت معلم به امر تدریس(دورهای کارشناسی ، کارشناسی ارشد، دکتری) مشغول می باشد. چگونگی عرضه آثار : تعدادی از آخرین مقالات مهرناز شهر آرایی به قرار زیر است: ۱. «ترغیب وآموزش خلاقیت درسازمانهای پویا» دانش مدیریت.دانشگاه تهران.شماره۳۷و۳۸ تابستان و پاییز ۱۳۷۶.(با همکاری دکتر رضا مدنی پور) ۲. « فشار روانی در سازمان » مجله علمی پژوهشی اقتصاد و مدیریت. تابستان و پاییز ۱۳۷۷. شماره ۳۷و۳۸.(باهمکاری دکتر رضا مدنی پور) . ۳. « رابطه بین تکلم خصوصی وخلاقیت کودکان پیش دبستانی » با همکاری نوشاد قاسمی، پژوهشهای روان شناختی. زمستان۱۳۷۷دوره ۵،شماره ۱و۲. ۴. « آموزش و پرورش مطلوب در آستانه سده بیست و یکم » پژوهشهای تربیتی. فصلنامه علمی ، پژوهشی موسسه تحقیقات تربیتی دانشگاه تربیت معلم .جلد چهارم .شماره ۳و۴ ، پاییز و زمستان ۱۳۷۵(تاریخ انتشار ۱۳۷۸) ۵. « ارتباط مکان کنترل مادر و فرزند با پیشرفت تحصیلی فرزند» مجله روان ـ شناسی وعلوم تربیتی، دانشگاه تهران سال چهارم . شماره۲ ، تابستان ۱۳۷۸ (با همکاری خانم گلرخ‌شلویری) پژوهش شایسته سال ۱۳۷۸ وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی . ۶. «رویکردهای چند وجهی: راه حلی برای مشکلات پژوهش در خلاقیت » فصلنامه علمی. پژوهشی موسسه تحقیقات تربیتی دانشگاه تربیت معلم. شماره ۳و۴ سال ۱۳۷۹ آثار : اصول و مبانی رشد ویژگی اثر : انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان . چاپ اول ، ۱۳۶۰، چاپ دوم ، ۱۳۶۳۲ ترجمه فصل رشد ویژگی اثر : محمد نقی براهنی. تهران ، انتشارات رشد۳ چشم اندازهایی در روانشناسی ویژگی اثر : ویدلی، الیسون، برچ، ان و مالیم، تونی. انتشارات مروارید۴ راهنمای انتخاب اسباب بازی ویژگی اثر : انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۵ رشد در دوران قبل از تولد ویژگی اثر : انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. چاپ اول ،۱۳۶۱، چاپ دوم ، ۱۳۶۳۶ رشد کودک از تولد تا دوازده سالگی ویژگی اثر : انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، چاپ اول ، ۱۳۶۶۷ رشدجنسیت ویژگی اثر :

گلمبروک، اس. و فیوش، آر. انتشارات ققنوس. ترجمه سال ۱۳۷۸۸ روان شناسی یادگیری کودک و نوجوان ویژگی اثر : انتشارات رشـد ، چـاپ اول، ۱۳۶۹؛ چـاپ دوم، ۱۳۷۲.زمینه روانشناسـی ، اتکینسـون ، ریتـا و همکـاران . (۱۳۷۸) . جلـد اول ، ویراسـتاردکتر براهنی

شهردار، حبیب‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «مشیر همایون» استاد موسیقی، افسر عالی‌رتبه‌ی شهربانی، در ۱۲۶۱ در تهران تولد یافت. چندی در مدارس مختلف تهران تحصیل کرد و سرانجام برای ادامه‌ی تحصیلات به اروپا رفت و در رشته‌های مختلف از جمله موسیقی تحصیل کرد. پس از مراجعت به ایران، ابتدا به عنوان مترجم در شهربانی استخدام شد و تدریجا مراحل ترقی را در آنجا پیمود و به درجه‌ی سرهنگی رسید. از اهم مشاغـل وی در شـهربانی ریـاست اداره‌ی تامینـات (آگـاهی)، ریـاست محاکمات اداری، ریاست شـهربانی فارس، ریاست شـهربانی اصـفهان بود. چندی هم شـهرداری اصفهان را به عهده گرفت. در سال ۱۳۱۰ که آیرم به ریاست شـهربانی منصوب شد، اداره‌ای به نـام اداره‌ی سیاسـی در آنجـا ایجـاد کرد و شـهردار را در راس آن اداره قرار داد. تمـام مسائل سیاسـی روز و تحت کنترل قرار دادن وزیران و وکلاء و رجـال بـا این اداره بود. پس از چنـدی بین آیرم و شـهردار اختلاف ایجاد شـد. آیرم شـکایت نزد شاه برد و او را متهم به عدم همکاری و کارشـکنی نمود. رضاشاه دسـتور تعقیب و محاکمه‌ی او را صادر کرد. دادگاه اداری او را محاکمه و به ۱۸ ماه زنـدان محکوم ساخت و روانه‌ی زنـدان قصـر شـد. کسـی که تا چندی قبل زندانیان سیاسـی از شـنیدن نام وی خوف و وحشـت داشتند، در ردیف آنان قرار گرفت. شهردار در زندان خیلی زود روحیه‌ی خود را از دست داد و به عجز و التماس افتاد.

سرانجام پس از یک سال او را آزاد کردند و مجددا به شهربانی بازگشت و موجبات انتقال وی به یکی از سازمانهای کشوری فراهم شد. وی در اداره کل صناعت مشغول کار گردید، چندی ریاست ذوب آهن را داشت تا بازنشسته شد.

شهردار از هنرمندان معروف ایران بود، در نواختن پیانو استادی بی‌رقیب بود. در موسسات عالی موسیقی تدریس می‌کرد و در رادیو برنامه اجرا می‌نمود. کتبی چند در زمینه‌ی موسیقی علمی انتشار داد. جدی بود، اندام و جثه‌ای کوچک داشت و در عوض سر او در بزرگی جلب توجه می‌کرد.

شهردار در ابتـدای سـلطنت رضاشـاه مجله‌ای به نـام پلیس تاسـیس نمود که پس از چنـدی امتیـاز آن به نـام سـرتیپ درگاهی رئیس شهربانی وقت انتقال یافت. هنگامی که شهرداری اصفهان را بر عهده گرفت، مجله‌ای به نام بلدیه در اصفهان بنیاد نهاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شهرستانی، ابوالفتح محمد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۴۸ –۴۷۹/۴۶۷ ق)، فقیه، فیلسوف و متکلم اشـعری. در شارستان (شهرستان) خراسان، بین نیشابور و خوارزم به دنیا آمد. او عالمی نیکو صـفات بود. امـا تاییـد مـذهب فلاسـفه و اتهـام به گرایش به اسـماعیلیه او را از درجه امـامت و پیشوایی ساقط کرد. مـدتی در

خوارزم ساکن بود، سپس به خراسان منتقل شد. در نیشابور نزد احمد خوافی و ابونصر قشیری فقه آموخت و در نزد ابوالقاسم انصاری علم کلام را فراگرفت. او در نیشابور از علی بن مدینی و ابوالحسین بن اخرم حدیث شنید. در ۵۱۰ ق وارد بغداد شد و سه سال در آنجا اقامت گزید و به تدریس مشغول شد و درس و مجلس وعظش در نظامیه‌ی بغداد مورد توجه و رغبت عامه واقع شد. از شاگردان بنام او ابوسعد عبدالکریم سمعانی است. شهرستانی در شهرستان خراسان درگذشت. از آثارش: «نهایه الاقدام فی علم الکلام»؛ «الملل و النحل»؛ «المناهج و البینات»؛ «کتاب المضارعه»؛ «تلخیص الاقسام لمذاهب الانام»؛ «الارشاد الی عقاید العباد»؛ «مصارعات الفلاسفه»؛ «تاریخ الحکماء»؛ «المبداء و المعاد»؛ تفسیر فلسفی «سوره‌ی یوسف»؛ «غایه المراد»؛ «دقائق الاوهام».[۱]

(شهرستان) ابوالفتح محمد بن ابوالقاسم عبدالکریم فقیه و متکلم و عالم ادیان از دانشمندان اشعری (و. شهرستان ۴۷۹- ف. ۵۴۸ ه.ق.)، از شهرستان خراسان. وی نزد ابوالمظفر خوافی قاضی طوس و ابونصر قشیری و ابوالقاسم سلمان بن ناصر انصاری و ابوالحسن علی بن احمد مدینی علم آموخت، و در بحث و مناظره و وعظ و تذکیر از مشاهیر عهد گردید. مدتی در خوارزم به سر برد و سه سال در بغداد زیست، و پس از بازگشت از بغداد باقی عمر را در خراسان گذرانید، و مدتی ملازم مجدالدین ابوالقاسم علی نقیب سادات ترمذ بود و دو کتاب خود الملل و النحل (ه.م.) والمصارعه (ه.م.) را به نام او تألیف کرد، و سپس به خدمت سلطان سنجر پیوست، و آنگاه به مولد خود شهرستان رفت و همانجا بود تا درگذشت. دیگر از آثار او نهایةالاقدام (ه.م.) است.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۸۴ –۸۳ /۷)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۹۷ –۲۹۶، ۲۸۶ –۲۸۵ ، ۲۷۰ –۲۶۹ /۲)، تاریخ علم کلام در ایران (۲۶۶ –۲۴۶)، روضات الجنات (۲۸ –۲۴ /۸)، ریحانه (۲۷۲/۳)، سیر النبلاء (۲۸۸ –۲۸۶ /۲۰)، الکنی و الالقاب (۳۷۴/۲)، لسان المیزان (۳۰۶ –۳۰۴ /۶)، لغت نامه (ذیل/ شهرستانی)، مؤلفین کتب چاپی (۵۷۰ –۵۶۸ /۵)، مدارس نظامیه (۱۷۳ ،۱۰۵)، معجم المؤلفین (۱۸۷/۱۰)، معجم البلدان (۴۲۸ –۴۲۷ /۳)، الملل و النحل (مقدمه)، الوافی بالوفیات (۲۷۹ –۲۷۸ /۳)، وفیات الاعیان (۲۷۵ – ۲۷۳ /۴)، هدیه الاحباب (۱۶۵ –۱۶۴).

شهرستانی، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

امیر محمد حسین فرزند عالم بزرگوار حاج میرزا محمد علی فرزند علامه امیر محمد حسین مرعشی حائری، معروف به آیت الله شهرستانی، یکی از بزرگان علما و مشاهیر مکتب ما در اوایل قرن چهاردهم هجری است.

دانشمند محقق، فقیه محدث، رکن معتمد و سید متتبع، بزرگواری که در احاطه به فنون مختلف علمی معروف، و تألیفاتش احاطه به دانشهایش را معلوم، و ذکر جمیلش در جهان تشیع همه را مشهور، و سیمای ملکوتیش بر همگان مقبول، و اخلاصش در نزد خدای دو جهان منظور است. پدرش از سادات عظام خاندان مرعشی، و نسب شریفش به حضرت سجاد علیه السلام منتهی و مادرش سبط وحید بهبهانی است. از اوایل کودکی و نوجوانی به دنبال تحصیل دانشهای دینی و اسلامی بود و سالها از اساتید متعدد در عتبات عالیات برخوردار گشت و مراتب علمی او بیشتر از محضر علامه اردکانی عاید او گشت. جناب او یکی از اساتید بزرگ عراق گردید که شهرت و آوازه تدریس او به همه جا پیچید و آثار گرانبهایش به نقاط مختلف دست به دست چرخید: در اصول فقه غایهٔ مسؤل، در شرح شرایع کتاب شوارع، و در تحقیق ادله: لباب الاجتهاد، و در اثبات امام منتظر جنهٔ نعیم، و در نکاح کتاب در نضید را به رشته تحریر برد، و از دیگر آثار اوست: تلخیص و تلویح، کوکب دری، صحیفه حسنیه، مواقع النجوم، موائد، سبیل الرشاد، عنصر

متین، تبنه الانام، ارشاد عوام، تذکرهٔ النفس و غیره. شهرستانی در نوجوانی به درجه اجتهاد رسید و در سن دوازده سالگی شروع به تألیفات نمود، و سالها در نجف اشرف از حوزهٔ درس او بهره ها بردند، و از خرمن وجودش خوشه های مختلف چیدند، و اکثر صاحب تراجم علما به اوصافش قلمفرسائیها نمودند، ولی سرانجام آن صورت زیبا چون ماه بدر تمام لاجرم افول نمود و آفتاب جمالش به شب پنجشنبه سوم شوال ۱۳۱۵ غروب نمود، و به کنار تربت جد عزیزش سالار شهیدان مدفون گشت، ولی تألیفات او و فرزندان و احفاد او برای همیشه، جاویدش کرد. فرزندش حاج میرزا محمد علی و آقا زاده هاو احفاد او، و تمام بیت او از اعلام بزرگ و پرچمداران مذهب تشیع بوده و هستند. فرزند مجتهد او صاحب کتاب تبیان در تفسیر است، و تحفه علوی و تحفه مؤمن و بیان مبرهن او معروف است. وفات حاج میرزا محمد علی آقازاده را در سال ۱۳۴۴ نوشته اند.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

شهرناز

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(این نام در کتب پهلوی به صورت سنگهوک و در اوستا آمده و در فارسی تحریف شده) در شاهنامه نام خواهر جمشید پیشدادی و خواهر ارنواز (ه.م.) است. طبق روایات ضحاک شهرناز و ارنواز- هر دو را به زنی گرفت و سپس فریدون آن دو را از وی ربود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

شهریار

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) نام پسر برزو (ه.م.) پسر سهراب است در روایات ملی ما (شهریارنامه)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

شهریاری، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حمید شهریاری

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

زندگینامه علمی

حمید حوالی شهریاری، در دی ماه ۱۳۴۲ در تهران بدنیا آمد. تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان خوارزمی (شریعتی) میدان بهارستان گذراند، در سال ۱۳۶۰ با بالاترین معدل کتبی بین دانش‌آموزان سه کلاس ریاضی فیزیک، دیپلم گرفت. همان سال به حوزه علمیه قم مهاجرت کرد و دروس سطح حوزه را طی مدت شش سال به پایان رساند. او در این سالها در پایه هفتم حوزه (رسایل و مکاسب) شاگرد اول حوزه شد و از دست آیات عظام وقت و حضرت امام - قدس سره- جوائزی دریافت کرد. در کنار تحصیل به تدریس دروس حوزوی شامل ادبیات، منطق، کلام، فقه، و اصول اشتغال داشت. پس از طی دوره آموزشی سطح، به مدت ده سال در درس خارج فقه و اصول اساتیدی همچون آیهٔ الله سید کاظم حائری، و مرحوم آیهٔ الله شیخ جواد تبریزی، به طور مستمر، شرکت کرد. از همان ابتدا به درس منطق و فلسفه علاقه داشت. در همین سالها با مسافرت یک ساله به کشور نیوزلند با دنیای غرب مواجه شد و پس از بازگشت از سفر ضمن ادامه دروس حوزه به مطالعه و تحقیق در علوم عقلی جدید از جمله کلام جدید، فلسفه اخلاق، فلسفه دین، منطق جدید، الهیات مسیحی و یهودی و علوم وابسته به آنها در بنیاد باقر العلوم- علیه السلام- همت گماشت. همزمان در دانشگاه تربیت مدرس قم پذیرفته شد و کارشناسی ارشد الهیات و معارف اسلامی را با نگارش رساله‌ای با عنوان شورا در فتوا به پایان رساند. این اثر بعدها به عنوان پژوهش برتر در حوزه دین نائل آمد. از سال ۱۳۷۵ مدیریت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی قم را بر عهده دارد. نور الانوار نام یکی از دهها نرم‌افزار تولیدی این مرکز است که در سال ۱۳۷۸ رتبه دوم تحقیقات کاربردی را در جشنواره خوارزمی بدست آورده است. دکترای فلسفه تطبیقی را در دانشگاه قم گذراند. با سفری یک ساله به عنوان دانشجوی مدعو در دانشگاه منچستر به سال ۱۳۸۱ به نگارش اثر فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیر مک‌اینتایر، دست یازید، که کتاب برتر دانشگاهی سال ۸۵ و نیز کتاب سال فلسفه جمهوری اسلامی ایران در سال ۸۵ شد. او ریاست مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی (سازمان سمت)،معاون پژوهشی آن سازمان ، مدیریت شبکه اطلاع‌رسانی (اینترنت) حوزه و دبیری شورای عالی اطلاع‌رسانی کشور را نیز در کارنامه اجرایی خود دارد. او به عربی مسلط است و به روانی به انگلیسی سخن می گوید.

شهریاری، میر بهزاد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید میر بهزاد شهریاری : نماینده منطقه رودباران در مجلس شورای اسلامی

معلّم شهید،« سیّدمیربهزاد شهریاری» ملقّب به «آقابزرگ»، فرزند ادیب شهیر سیّدمحمّدطاهر (مشهور به شفیق شهریاری) در ۰۵/۰۱/۱۳۳۳ هجری شمسی در خانواده‌ای عالم و فرهیخته در روستای «بحیری»در استان بوشهر دیده به جهان گشود. او از کودکی به لحاظ جسمی و روحی، در خانواده‌ای نشو و نما یافت که بدون تردید از مفاخر علم و ادب استان بوشهر به شمار می‌رود. آن شهیدِ سعید، در پنجمین بهارِ پربار زندگیش نزد آخوندی به نام مرحوم «زائرغلام شکفته» ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ به فراگیری قرآن کریم مشغول شد. مرحوم شفیق، این آخوند را جهت تعلیم قرآن به فرزندان خود و سایر هم‌محلّه‌ایها از «خورموج» به روستای« بحیری »آورده بود. شهید شهریاری به مدد هوش سرشار و ذکاوت بالا، موفّق شد در عرض مدت شش‌ماه، قرآن کریم این کتاب هدایت گر الهی را به وجهی نیکو ختم نماید. در قدیم‌الأیّام، مرسوم بود اگر کسی موفّق به ختم کلام الله مجید می گردید، به میمنت این رخداد مبارک، جشن مفصّلی ترتیب داده می‌شد و لذا پس از آنکه شهید شهریاری قرآن کریم را ختم کرد، مرحوم شفیق، مراسم باشکوهی را بدین‌منظور ترتیب داد.

شهید در سال ۱۳۳۹ شمسی، در سن ۶ سالگی راهی «خورموج» شد و در دبستان« ادب»، مشغول به تحصیل گردید. او در طی مدت ۶ سال با شایستگی و موفّقیت تمام توانست دورهٔ ابتدایی را که در آن زمان شش سال بود، به پایان رساند. پس از آن در دبیرستان ادب خورموج، بـه ادامـهٔ تحصیل پرداخت و دورهٔ اول دبیرستان را در سال ۱۳۴۸ با موفقیت سپری نمود. از آنجاییکه دورهٔ دوم متوسطه در خورموج وجود نداشت، در همین سال همراه با سایر برادران، جهت ادامهٔ تحصیل، به بوشهر رفت و در دبیرستان سعادت مشغول به تحصیل شد. او در طی مدت تحصیل در دورهٔ دوم متوسطه بین سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱، در زمرهٔ دانش‌آموزان برتر دبیرستان سعادت بود و در سال آخر دبیرستان موفق شد رتبهٔ اول را در سطح استان کسب نماید.

پس از کسب مدرک دیپلم ادبی در خردادماه ۱۳۵۱، با توجه به اینکه از هوش سرشار و استعداد ممتاز و توانمندیهای فراوانی برخوردار بود، در زمینهٔ ادامهٔ مسیر زندگی، با پیشنهادهای متفاوتی مواجه گردید. عده‌ای بر این عقیده بودند که شایسته است برای ادامهٔ زندگی، مسیری را انتخاب نماید تا بتواند به زودی صاحب شغل و مقامی برجسته و درآمدی کلان گردد. از طرف دیگر چون در سال آخر دبیرستان، حائز رتبهٔ اول گردید،« دانشسرای عالی تهران» از او خواست تا بدون کنکور، در آنجا به ادامهٔ تحصیل بپردازد. اما با توجه به علاقهٔ وافری که به فراگیری معارف اسلامی داشت، به نیّت قبولی در رشته‌ای در این همین موضوع، در کنکور سراسری شرکت کرد و انتخاب اول خود را در برگ انتخاب رشته، رشتهٔ «فقه و مبانی حقوق اسلامی» تعیین کرد. پس از اعلام نتایج در اواخر شهریورماه سال ۱۳۵۱، در اولین انتخابش قبول گردید و جهت تحصیل در رشتهٔ مذکور، راهی مشهد مقدّس شد و در دانشکدهٔ« الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی» این شهر، مشتاقانه به تحصیل پرداخت. شهید در تمام دوران تحصیل در دانشگاه از دانشجویان زبده و ممتاز بود. آنطوریکه خود شهید، بارها اظهار می‌داشته، افتخار شاگردی رهبری معظّم انقلاب را نیز در مشهد مقدّس داشته است. او در شهریورماه سال ۱۳۵۵ موفق شد تحصیلات خود را در مقطع لیسانس، رشتهٔ فقه و مبانی حقوق اسلامی به پایان برساند.

شهید شهریاری در سومین سال دوران دانشجویی خود، در مورخهٔ ۰۲/۰۶/۱۳۵۳، با خانم خدیجهٔ رکنی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج، دو پسر به نامهای سیّدمحمّدمهدی و سیّدمحمّدحسین است. پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، با اینکه به انجام خدمت سربازی در رژیم طاغوت، هیچ رغبتی نداشت، بنا به توصیهٔ عده‌ای از علماءِ قم، جهت ترویج فرهنگ ناب اسلامی در بین سربازان، در مورّخهٔ ۲۵/۰۹/۱۳۵۵، جهت انجام خدمتِ وظیفهٔ عمومی، راهی تهران شد و پس از مدت دوسال، در مورّخهٔ ۲۵/۰۹/۱۳۵۷ در بحبوحهٔ مبارزات انقلابی ملت مسلمان ایران، خدمت سربازی را به پایان رسانید. لازم به ذکر است با اوج گرفتن نهضت مقدس اسلامی و پس از فرمان حضرت امام(ره) مبنی بر فرار از پادگانها، شهید به قم فرار کرد و پس از آن با مشورت دوستان، به زادگاهش روستای «بحیری» برگشت و اولین راهپیمایی علیه رژیم طاغوت را در روستا ترتیب داد.

او چندی پس از اتمام خدمت سربازی در مورّخهٔ ۰۱/۱۲/۱۳۵۷، در حالیکه هشت روز از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی می‌گذشت، در رشتهٔ دبیری به استخدام آزمایشی آموزش و پرورش درآمد و به عنوان دبیر، در دبیرستان« ابوذر غفاری خورموج»، مشغول به تدریس گردید. او در ۲/۲/۱۳۵۸، به استخدام قطعی آموزش و پرورش درآمد و علاوه بر تدریس، فعالیتهای دیگری را نیز در کسوت کارمند آموزش و پرورش به انجام رسانْد.

در آستانهٔ تدارک اولین دورهٔ انتخابات مجلس شورای اسلامی پس از پیروزی انقلاب، به درخواست و اصرارِ علما، روحانیون، اندیشمندان و چهرههای سرشناسِ منطقه، در حوزهٔ انتخابیهٔ «رودباران» شامل شهرستانهای« دشتی»،« تنگستان»،« دیر» و «کنگان»، کاندیدا شد و موفّق شد در مرحلهٔ دوم انتخابات، که در مورّخهٔ ۱۹/۲/۱۳۵۹ برگزار گردید، با کسبِ ۲۳۰۴۵ رأی از کلِّ ۲۷۹۲۰ رأی و با اکثریّتِ مطلق آراءِ مردم، به عنوانِ اولین نمایندهٔ«رودباران» در مجلس شورای اسلامی، انتخاب گردد. شهید شهریاری در این هنگام، فقط ۲۶ سال داشت.

شهید شهریاری در مجلس، به عضویت کمیسیون کشاورزی و عمران روستایی درآمد و با تمامِ وجود به خدمتگذاریِ مردم پرداخت و در راهِ گرهگشایی از مشکلاتِ مردم و خدمترسانیِ روزافزون به آنان، از هیچ تلاش و مجاهدتی فروگذار نکرد. او در همین راستا یکبار در مورّخهٔ ۱/۳/۱۳۶۰، یعنی حدود یکماه پیش از شهادتش، شهید «محمّدعلی رجایی» را که در آن زمان در کابینهٔ« بنیصدر» ، نخستوزیر بود، به شهر «خورموج» آورد و در محل مدرسهٔ علمیه، در حضور شهید رجایی و جمعیت انبوهِ مردم، با سخنرانیِ پرشور و آتشینِ خود، مسائل، مشکلات و گرفتاری‌های مردم را به عرض نخستوزیر رسانید.

او یکی از استیضاحکنندگان بنیصدرِ خائن بود و سخنان خود را دربارهٔ عدم کفایت سیاسی نامبرده با اشعار زیر آغاز کرد:

نه هرکس شد مسلمان، می‌توان گفتش که سلمان شد

کز اول بایدش سلمان شد و آنگه مسلمان شد

جمال یوسف اَر داری به حُسنِ خود، مشو غرّه

صفات یوسفی باید تو را، تا ماهِ کنعان شد شهید شهریاری، در حالیکه فقط ۲۷ سال از عمر پربرکتش میگذشت، در جریانِ وقوع فاجعهٔ هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی واقع در سرچشمهٔ تهران، که منجر به شهادت شهید آیها... دکتربهشتی و هفتاد و دوتن از بهترین یاران امامِ امّت(ره) گردید، دعوت حق را لبیک گفت و مظلومانه به شهادت رسید. پیکر پاک و مطهّر و خفتهبهخونِ این شهید عزیز، پس از انتقال به زادگاهش در روستای بحیری، بر دوش هزاران تن از امّت سوگوار، به نحوی بسیار باشکوه به طوریکه در تاریخ استان کمسابقه است، تشییع و در جوار مزار مرحوم پدرش به خاک سپرده شد و اکنون زیارتگاهِ مردم است. رباعی زیر، سرودهٔ مرحوم شفیق ـ پدر شهید شهریاری ـ مصداق حال اوست:

به زیر تیرهگل، ناکام خفتم

به صد حسرت، رُخ از یاران نهفتم

فغان، کآخر نهال از نخلِ اُمّید

نچیده، باغ را بِدْرود گفتم او بزرگ بود و بزرگزاده؛ بزرگوار بود و از تبار بزرگواران؛ خصایل نیکو و محبّتبرانگیزِ انسانی، در او جمع بود و در این وادی به مدارجِ عالیهای نائل آمده بود. خصلت‌های پسندیده و دوستداشتنیاش زبانزد خاص و عام بود. از هرکس دربارهٔ او میپرسی، بالبداهه میگوید: او بزرگوار بود، متواضع بود، باوقار بود، مهربان بود و شخصیتِ رشدیافته و والامرتبهای داشت. جوان بود و در گاهِ شهادت، تنها ۲۷ بهار از حیاتِ پربارش میگذشت امّا به حقیقت، آنچنان در گفتار و کردار، زبده و گرانمایه بود، که گویی شخصیتِ والایش از رهگذرِ یک قرن زندگی، ساخته و پرداخته شده است. شیخ اجلّ، سعدی شیراز گوید:

مردِ خردمندِ هنرپیشه را عمر، دو بایست دراین روزگار

تا به یکی، تجربه آموختن با دگری، تجربه بردن به کار

آری، او آنقدر فرهیخته و رُشدیافته بود، که گویا به مصداقِ شعر سعدی، دوبار در این دیار زیسته و از این رهگذر، تجربهٔ بهترین گونه زیستن را به دست آورده است. او همهٔ کمالاتِ خیرهکنندهاش را تنها در کمتر از سهدهه زندگی حاصل نمود و آنچنان زیست که واقعاً حیف بود فرجامِ چنین زیستنی، شهادت نباشد. امروز، بیش از دو دهه از فاجعهٔ جبرانناپذیرِ شهادت او میگذرد امّا ویژگیهای برجسته و کمنظیر او، کماکان، چون ماهِ تابان در آسمانِ حافظهٔ تاریخیِ دیار عالمپرورِ دشتی میدرخشد و نورافشانی میکند. همگی بالأتّفاق، از تواضع او میگویند و دراینباره، خاطراتِ ناب و گرانسنگی را در اذهانِ خود به یادگار دارند. تواضعِ فوقالعادّهاش، جاذبهٔ کمنظیری را در شخصیّتش ایجاد کرده بود. این خصلتِ ارزندهٔ انسانی و اسلامی، به حدی در رفتارش راسخ شده بود که هرکس حتّی اگر برای اولینبار او را دیدار مینمود، آنقدر مجذوب خلق و خویِ متواضعانهاش میگردید و آنقدر با او

مأنوس میشد که گویی سالیانی بر سابقهٔ دوستیِ آنان، گذشته است. آقای سیدابوالحسن بهزادی در این زمینه میگوید: «او نورانیت و صفـا را با دانش و معلومات، درآمیخته بود. از مصاحبتش سیر نمیشـدی. در سخنش جاذبهای وجود داشت که هرکس با هر میزان معلومـات، بـا او روبرو میگردیـد، ناخودآگـاه، جـذب او میشـد.» براستی با همین تواضع و افتادگیِ فوقالعادّهاش به اوج رسیده بود؛ همچنانکه مولاأمیرالمؤمنین علی(ع) میفرماید: «اَلتَّواضُعُ یَرْفَعُ الْوَضِیعَ»؛ یعنی تواضع و فروتنی، انسانِ افتاده را بلند و سرافراز میکند. آنچه که به تواتر، از گفتههای مردم دربارهٔ او برمیآیـد، این است که او با وجود همـهٔ تواضـعی که در گفتار و کردارش عجین شـده بود، بسیار متین و باوقار و باابهت بود. مشـی و منش او در زندگی فردی و اجتماعی، آمیختهای از تواضع و وقار و مهر و مودّت بود و لـذا هرکس با او دیدار میکرد، ابهت و وقار و طمأنینهٔ خاصـی را در شخصـیت او مشاهده مینمود. شـهید، در خانوادهای رشد یافته بود که هرگونه اسباب پیشرفت و تعالیِ روحی و معنوی در آن مهیّا بود. از زمانی که چشم به روی حقایق زندگی باز کرد، خود را در میان انبوه کتابهای گرانبها و گرانسنگ و ارزنده دید و در سایهٔ همدمی با همین کتابها، شخصیت والای علمی و انسانیاش نشو و نما یافت. پدرش مرحوم شـفیقِ شـهریاری، کسی است که شخصیت علمی و ادبیِ فوقالعادهای داشت و بیتردید از مفاخـر گرانقدر و کمنظیر استان در قرن حاضر به شمار میرود به طوریکه به سختی میتوان کسی را به قدر و منزلتِ بالا و والای او یافت؛ از اینرو، علوّ مراتب فضل و فرهیختگیِ شهید شهریاری، که در دامان همچو پدری پروریده است، نباید چندان مایهٔ حیرت و شگفتی باشد.

شهید، در تمامِ طول دوران تحصـیل در مقاطع دبستان، دبیرستان و دانشگاه، همواره سرآمد همکلاسیها و همدورهایهای خود بود و جایگـاه منحصـربفرد و ممتـازی داشت. کسب رتبـهٔ اول اسـتانی در سـال آخـر دبیرسـتان و قبولی در اولین رشـتهٔ انتخابی در برگ انتخابرشـته، موفّقیتهـایی نیست که به سـادگی بتوان به آن دست یـافت. اما شـهید، بسیار باهوش و باذکاوت بود و اسـتعداد علمیِ فوقالعادّهای داشت. هنگامی که نامهٔ او را به پدرش، که در سنّ هـیجدهسالگی از دانشـگاه ارسال داشته مـرور میکنیم، گمان میکنیم که نویسـندهٔ نامه میبایست فردی باتجربه و صاحب مـدارج بالای علمی در رشـتهٔ ادبیات بوده باشـد تا بتوانـد اینچنین زیبا و پرمحـتوا نامهنگاری نماید درحالیکه سن ایشان در هنگام نوشتن این نامه، از هیجده سال، فراتر نمیرفته است.

شهید شهریاری، از آنجاییکه پدرش شاعـر بزرگی بود، از کودکی با اشعار نغز و نیکو، مؤانستی ویژه داشت و لذا ضمن آنکه اشعار بسـیاری را از بَر داشت و از دانسـتههای عمیقی دربـارهٔ موضوعـات مختلف شـعری برخوردار بود، همـاره بـا شاعران و شعردوسـتان، مجالست و مراوده داشت. جناب آقای سیّدابوالحسن بهزادی دراینباره میگویـد: «این شخصـیتِ محبوبِ منطقه، که دنیایی از صـفا و وفـا را بـا خود داشت، در میانِ کتابخانـهٔ بزرگی از پـدر و اجـدادش، با مباحث دینی، درس و مباحثه، شـعر و ادبیات، رشـد کـرد. از زمانی که چشم تشخیص، باز کرد، چیزی جز کتابهای متنوّع پدر و مجالس بزرگ و مباحثِ ادبی و علمی و قرآنی ندید.»

شهیـد «شـهریاری»، شـیفته و شـیدای معـارف دینی بود و از هر مجـالی در جهت کسبِ این معارف و علوم نورانی، بهره میجست. او بـااینکه در تحصـیلِ دروس کلاسـیک بسـیار کوشا و در این عرصه همواره ممتاز بود، امّا از انجام مطالعات غیردرسـی بخصوص در مقولات دینی، هـرگز غافل نبود. از گنجینـهٔ گرانبهای کتابخانـهٔ مـرحوم پـدر، بهرهها برد و در زمان حضور در مشـهد نیز معمولاً در محافل و مجالس دینی حـضور مییافت و از محضر علمای دین، مشتاقانه تلمّذ میکرد. بنا بر آنچه از خود شهید نقل شده است، ایشان در ایـام تحصـیل در مشـهد مقـدّس، بارهـا و بارهـا به حضور مقام معظّم رهـبری شـرفیاب شـده و از محضـر آن بزرگوار، بهرههای علمی، تربیتی و دینی فراوانی را برگرفته بود.

مرحـوم« شــفیق»، ارادتی تمـام بـه مقـام شامـخ پیشوایـانِ معصـوم (ع) داشـت و در ایـن راسـتا، همـواره نسـبت بـه برپـایی مجـالس روضـهخوانی حضـرت سیّدالشّـهدا (ع) همّـت میگمـاشت. عـلاوه بر این، جـوّ معنـوی و روحانیـای که آنمرحـوم بر خـانوادهٔ خـود حـکمفرمـا سـاخته بود، چنـان بود که امکـانِ هیچگونه بـدزبانی، بـدگویی و گفتههـای منکر پیش نمیآمـد. مِنحیثالمجموع، آنچه بر فضای اخلاقیِ خانوادهٔ مـرحوم شـفیق، نمایان بود، حاکمیت مقتدرانهٔ ارزشها و شعائرِ سعادتبخش اسلامی بود و شهید «آقابزرگ»

نیز در چنین خانوادهای نشو و نما یافته و لـذا اُنس با آموزههای دینی و عشق به مکتب اهلبیت(ع)، در تار و پودِ وجودِ حقیقتجوی او ریشه دوانده بود. از همینرو پس از اخذ مدرک دیپلم، درحالیکه مسیرهای متفاوتی را جهت ادامهٔ زندگی در پیشرو داشت، از منافع و مطامع دنیوی چشم پوشید و باتماموجود، در پی تحصیل علوم و معارف دینی رفت. او رشتهای را جهت تحصیل اختیار کرد که در آن زمان در نزدِ عموم، جایگاه مناسبی نداشت امّا بینش عمیق و اشتیاقِ آتشین و آگاهانهٔ او به علوم دینی، هیچ مانع و تنگنایی را در کسب معارف والای دینی برنمیتافت. خودِ شهید، در اولین نامهای که پس از رفتن به دانشگاه و در سن هیجدهسالگی در مورّخهٔ ۹/۹/۱۳۵۱، به پدرش مینویسد، دراینباره چنین میگوید: «گرچه این دانشکده در نظر عوامالنّاس، بیارزش تلقّی شده، ولی در نزد صاحبان علم و معرفت، دارای ارجی عظیم است و به قول ملّای روم:

ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را،

چون هدفم تدریس و خدمت به جامعه است، به خواست خداوند، توفیق حاصل خواهم کرد.» شهید ، تحت تأثیر بینشِ عمیقِ اسلامی و فهم و بصیرت بالای سیاسی و اجتماعیَ خود، با نظام طاغوت و همهٔ مظاهر طاغوتیِ رژیم پهلوی، در تضادّ شدید بود. این مسأله در خاندانِ وی، مسبوق به سابقه است چرا که پدرش مرحوم شفیق نیز همواره با سیاست‌های رضاخان در تقابل بود و اتفاقاً به همینخاطر ترجیح داد از زندگی در شهر و حضور در مناصب دولتی چشم بپوشد و به زادگاهش مراجعت نماید. شهید، خود دربارهٔ سوابقِ مبارزاتیاش در زمان طاغوت چنین میگوید: «هنگامیکه در بوشهر بودم، در انجمن ضدّبهائیت شرکت میکردم و نامهها و نوارهای امام(ره) را در اختیار دوستان قرار میدادم. همچنین در آن ایّامِ اختناق، کتابِ ولایتِ فقیه امام(ره) را بین مردم، توزیع میکردم. زمانیکه مشهد بودم، فعالیت‌های سیاسی و مذهبی داشتم و به علتِ داشتن کتب ممنوعه، چندبار از طرف ساواک، مورد مؤاخذه قرار گرفتم. در زمانی هم که در سربازخانه بودم، سرکلاس درس، مطالب دینی و سیاسی را مطرح میکردم.» شهید، در زمان سربازی نیز دست از مبارزه علیه طاغوت برنمیداشته و در همینراستا پیامهای امام امت(ره) را در پوتین میگذاشته و پس از انتقال به درون پادگان، بین سربازها توزیع میکرده است.

شهید شهریاری، پس از اتمام خدمت سربازی، اولین راهپیمایی علیه رژیم شاه در روستای بحیری را ترتیب داد و پس از آن نیز منزل ایشان، همواره کانون فعالیتِ مبارزاتی علیه رژیم منحوس پهلوی بود. هنگامیکه مسألهٔ انتخابات اولین دورهٔ مجلس شورای اسلامی مطرح گردید، علیرغم وجود چهرههای سیاسی و مذهبی مهمّی در استان و در منطقهٔ «رودباران»، افکار عمومیِ این منطقه، غالباً متوجّه شهید شهریاری شد. شهید در آن موقع، جوانی بود ۲۶ ساله که تحصیلات لیسانس داشت و به عنوان دبیر، در دبیرستانهای «خورموج»، فعالیت میکرد. توجّه و اقبال عمومی به شهید« شهریاری»، صرفاً به خاطر انتساب ایشان به مرحومِ «شفیق» نبود؛ که البته این موضوع، بیتأثیر نیز نبود، اما عامل اصلی در این زمینه، بیتردید علوّ مراتب انسانی و شخصیّت تکامل یافتهٔ خود شهید بود که توجه عموم را معطوف به او کرد و گرنه در طول تاریخ، بسیاری بودهاند که علیرغم انتساب به شخصیّتی مهم و شهیر، هرگز نتوانستهاند به کمترین جایگاهی در عرصهٔ زندگی اجتماعی و سیاسی دست یابند.

شهید شهریاری از چنان مقبولیتی برخوردار بود که اکثریت قریبه اتّفاق شخصیّت‌های مذهبی و انقلابیِ استان از او حمایت نمودند. او پس از آنکه به نمایندگیِ مردم در مجلس انتخاب شد، هرگز خصلت‌های عالیِ اخلاقی خود، نظیر تواضع، زهد، صداقت، عطوفت و مردمداری را فراموش نکرد و نهتنها فراموش نکرد که بر مراتب آن افزود. شهید، در طی مدت کوتاهِ حضور در مجلس، بهحقیقت، خدمتگذاری صادق و پرتلاش برای مردم بود. او در این مدت توانست شهیدرجایی را که آنزمان نخستوزیر بود، به خورموج بیاورد و در مدرسهٔ علمیهٔ این شهر، در حضور جمعیتی انبوه، با نطقی پرشور و آتشین، مشکلات و کمبودهای مردم را به عرض نخستوزیر برساند. وی در مجلس عضو کمیسیونِ کشاورزی و عمران روستایی بود و خدماتِ قابل توجّه و شایستهای را در این کمیسیون، به انجام رسانید. شهید در همهٔ موضوعاتِ کوچک و بزرگی که در مجلس مطرح میشد، حضور پویا و تأثیرگذاری

داشت. او از استیضاحکنندگان بنیصدرِ خائن بود و در افشای چهرهٔ منافقانهٔ او و نیز ماهیت پلید جریان لیبرالیم، در صحنِ علنیِ مجلس، دادِ سخن سرداد.

بهراستی، جزای اینهمه محامد و محاسنِ کمنظیر، چیزی کمتر از شهادت نبود و خدای متعال نیز در عنفوان جوانی، او را به این فوز عُظمی و سعادت جاودان، نائل کرد منابع زندگینامه :

منبع:پرونده شهید دربنیاد شهید واموروایثارگران بوشهر،مصاحبه با خانواده،دوستان وهمرزمان شهید

شهسواری، جمیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جمیل شهسواری : فرمانده گردان تکاوران لشگر ۸نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

نهم شهریور ماه سا ل ۱۳۴۲ بود که چشم به روستای علی آباد باز کرد .چند روز از تولد کودک نگذشته بود ،پدر و مادر و تعدادی از بستگان و آشنایان ،برای نام گذاری او جمع شده بودند و هر کس به ذوق خود ،اسمی را پیشنهاد می داد و حرفی می زد .

در این میان ،یکی از بزرگان قوم ،سیری در گذشته می کند و نام مرد دلیر و مومنی را که درروزگاری با راهزنان و متجاوزین در منطقه می جنگید و امانشان را بریده بود ،به زبان می آورد؛ جمیل .با شنیدن این نام ،شجاعت و پاکی و مردانگی و ایمان در ذهن پدر و مادر کودک نقش می بندد و برایشان خوشایند می شود و این نام را بر روی کودک نو رسیده می گذارند. جمیل همان سرباز کوچکی بود که به گفته ی امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۰ ،روزگار طفلی اش را در گهواره و در روستای بسیار دور از کانون نهضت امام (ره) یعنی شهر قم می گذراند .دوران دبستان را در زادگاه خود طی کرد و برای ادامه تحصیل به شهر دیواندره می رود .سا لهای نوجوانی جمیل در مقطع راهنمایی ،با زمزمه های انقلاب و اندکی بعد با قیام مردم مسلمان علیه رژیم ستمشاهی مصادف می شود .

او همزمان با تحصیل ،خود را با قرآن و آموزشهای عدالت محور آن آشنا کرده بود ،به رود خروشان مردم می زند و برای پیروزی انقلاب اسلامی وتحقق اهداف اولیه ی آن ،از جان و دل مایه می گذارد .هنوز یک سال از انقلاب و استقرار نظام اسلامی نگذشته بود و مردم محروم منطقه ،شیرینی آن را به درستی نچشیده بودند که ،که احزاب معاند و گروهک های ضد انقلاب ،در کردستان سر بر آوردند و به قصد بر اندازی حکومت نوپای ایران اسلامی ،دست به غارت اموال مردم و کشتار آنها می پردازند .هدف آنان از ایجاد رعب و وحشت در منطقه این بود که ؛مردم را از پیوستن به انقلاب اسلامی و دفاع از نظام سیاسی آن باز دارند و به رغم خود ؛در مقابله با انقلاب اول از همه ،عقبه ی مردمی آن را تصرف کنند .اما مردم کردستان که از یک سو رنج و محرومیت های ناشی از پنجاه سا ل سیاست رژیم پهلوی را بر پیکر خود داشتند و از سویی دیگر ،ندای حق طلبی امام (ره) را ،با فطرت و دیانت خود سازگار می دیدند و نظام اسلامی را ،پناهگاه محرومین یافته بودند .در مقابل ترفندها و تعارضات گروهک های ضد انقلاب ایستادند و از نظام و انقلاب اسلامی دفاع کردند .از جمله خانواده های کردستانی که از همان ابتدای انقلاب و استقرار نظام اسلامی ،به دفاع از آن بر خاست ،خانواده ی شهید" شهسواری "بود ،که در این راه هر آن چه از جان و مال داشت هزینه کرد.

جمیل خودش در مصاحبه ای گفته است :دانش آموز بودم .پدرم ماشین نیسانی داشت که با آن کار می کرد و از این طریق امرار معاش می کردیم .یک روز از مدرسه به خانه آمدم ،دیدم عده ای مسلح ؛خانه ی ما را مصاح کردند .نزدیک تر رفتم و از یکی از آنان پرسیدم :اینجا چه خبره ؟گفت اینجا خانه ی یکی از مزدوران رژیم است که با جمهوری اسلامی همکاری می کند ،و حالا ما

می خواهیم اموالشان را مصادره کنیم .بعد از من سراغ آغل گوسفند ها را گرفت و خواست من آنها را آنجا ببرم . گفتم :اگر می خواهید این خانه را مصادره کنید ،فقط باید درش را قفل بزنید .ولی شما که دارید آن را غارت می کنید .حرفم در واقع اعتراض بود و مرد مسلح آن را شنید ،سیلی محکمی به صورتم زد .بعد مرا به زور بردند طرف آغل گوسفند ها و هر چه احشام داشتیم ،برداشتند و با خودشان بردند .

شهید شهسواری در پایان این مصاحبه می گوید :با همه مشکلاتی که دارم ،نظام مقدس جمهوری اسلامی را ،قلبا قبول کرده ام و در خدمت آن هستم .

شهید جمیل برای اثبات وفاداری خود به نظام اسلامی ،آن هم در شرایطی که گروهک ای مسلح هر گونه پیوند و علاقه ای به انقلاب را ،با تیر و تیغ پاسخ می دادند ،همراه پدرش در سال ۱۳۶۰ ،به عضویت سپاه پاسداران در آمد و جامه سبز زیتونی را ،که ردای ولایت بود بر تن کرد .هنوز از ورودش به سپاه چیزی نگذشته بود که به سبب لیاقت و قابلیتی که از خود نشان داد ،فرماندهی یکی از مقر های عملیاتی منطقه را بر عهده گرفت و متعاقب آن ،در سال ۱۳۶۲ ،به عنوان فرمانده عملیات گردان حضرت رسول الله (ص) ، شهر دیواندره ،انتخاب شد . بعد از پذیرش این مسئولیت سنگین و در گرما گرم نبرد با دشمنان انقلاب و مردم مسلمان ،ازدواج کرد که ثمره ی آن دو دختر و یک پسر بود .در این مقطع ،شرارت گروهک های مسلح در کردستان به اوج خود رسیده بود و جمیل همراه دیگر یاران همرزم خود ،شهیدان ؛کاکسوند ،رحیمی ،نظری و ...صاعقه وار بر سر طرفداران دروغین خلق در آمدند و نیروهای دشمن را ،در روستا ها و ارتفاعات منطقه تارو مار کردند .در این مدت ،به ندرت سری به خانواده اش می زد و با آنها سر می کرد .مخصوصا که جانشینی فرماندهی گردان حضرت رسول الله – صل الله علیه و آله و سلم– کمتر مجال پرداختن به خود و خانواده را ،به او می داد .قابلیت شهید شهسواری ،در طراحی عملیاتها و هدایت و بکار گیری نیرو های رزمنده ،مسئولیتهای سنگین تری را پیش پای او می گذاشت و برای تاراندن نیروهای ضد انقلاب ،از خطه ی کردستان مصمم تر می کرد .در سا ل ۱۳۶۴ فرماندهی همین گردان به او سپرده شد و جمیل به مدت پنج سال ،نقش یک فرماندهی مقتدر ،با تدبر ،مومن و مردمی را به شایستگی ایفا نمود .در حمله هایی که طراحی می کرد ،پیش از نیرو های تحت امرش ،به خط و استحکامات دشمن می زد .غالبا وقتی که از هر عملیاتی بر می گشت ،لباس رزمش ،به خون همسنگرانش ،آغشته بود و می گفت :

خودم را بعد از شهادت هر رزمنده ای ،بیش از پیش شرمنده می دانم .

در سال ۱۳۶۵ ،طی در گیری شدیدی که بین گردان تحت امر جمیل و نیروهای ضد انقلاب به وجود آمد ، از ناحیه سر به شدت مجروح شد و با اینکه ،پزشکان او را از حضور در جنگ و هر گونه فعالیت رزمی ممنوع کرده بودند ،ولی بعد از بهبودی نسبی ،به یگان خودش بر گشت و مثل سابق در منطقه ی عملیاتی حاضر شد .در سال ۱۳۶۹ ،به دنبال سازماندهی جدید سپاه پاسداران ،به تیپ یکم انبیاء(ع) منتقل شد و ابتدا به عنوان کار شناس نظامی و بعد در سال ۱۳۷۱ ،به فرماندهی گردان سوم تکاوران تیپ یکم لشکر نجف اشرف انتخاب گردید .

در این دوره بود که باگذراندن آموزش های ویژه ،تامین امنیت منطقه ی سرو آباد مریوان را پذیرفت و با گردان تحت امرش در آن جا مستقر شد .در بدو ورودش به سرو آباد ،بنا به رویه و علاقه ای که داشت ،با روحانیون و شورای اسلامی آن جا مرتبط شد و از وجود آنان ،برای ایجاد هماهنگی با نیروهای مردمی و دفاع از منطقه استفاده کرد .از حضور جمیل در منطقه ی سر و آباد ،تقریبا دو سال و نیم گذشته بود که ماموریت خطیری ،در آن سوی مرزهای جمهوری اسلامی به او سپرده شد .هنوز چند روزی به پایان سال ۱۳۷۴ مانده بود که جمیل در آستانه عید نوروز ،برای انهدام مرکزی تجمع نیروهای ضد انقلاب ،به کردستان اعزام شد .نیروهای دشمن پس از تمل شکست های پی در پی ،به آن سوی مرزها گریخته بودند و قصد سازماندهی مجدد و تقویت خود را داشتند .جمیل در کنار سپاهیان اسلام ،به هدف دشمن و حرکت های آتی آن پی برده و در آنجا ،طی مبارزه ای سخت و نفس گیر

،سر انجام به آرزوی دیرینه ی خود رسید و به خیل شهیدان دفاع مقدس پیوست .پیکرش را در گلزار شهدای دیواندره و در جوار همرزمانش به خاک سپردند . نگاه نافذی داشت .به گونه ای که توجه همگان را به خودش جلب می کرد .ظاهرش مثل دریای آرام بود .عمیق و با وقار .اما سینه اش پر بود از موج های خروشانی که ،به وقت تلاطم بلند می شد . همیشه در خودش بود و یا به دور دست ها خیره می شد .

به چهره اش که نگاه می کردی ،رنج محرومیت سالها در آن موج می زد .سیمای روشن و عارفانه ی جمیل ،حکایت از پرورش او ،در دامان خانواده ای پاک و متد ین می کرد .زندگی در فضای روستا و کوهستانهای با صلابت کردستان ،از او انسانی ساخته بود ،صمیمی و زود جوش .با دیگران خیلی زود گرم می گرفت و خلوص و صداقتش را که از سوغاتی های روستا بود ،بی هیچ منتی هدیه می کرد .توکلش تنها به خداوند بود و در هر کاری ،از او کمک می گرفت .همین خصیصه ی اخلاقی ،هیبت و شکوه خاصی به او داده بود .طوری که نیرو های دشمن ،با شنیدن نام او در عملیات ؛بر خود می لرزیدند و خوف عجیبی احساس می کردند .در طراحی های رزمی ،مخصوصا جنگ های نامنظم ،استعداد خارق العاده ای داشت و همرزمانش ،او را به عنوان صاحب نظری نمونه می شناختند .در جنگ ها و بر نامه ریزی نظامی ،از قدرت پیش بینی قابل توجهی بر خوردار بودند .به طوری که غا لبا پیش بینی های او ،درست از آب درآمد .مسئولیتهایی را که به او محول می کردند ،با جدیت پیگیری می کرد و حتی با ساده ترین آنها هم بی توجهی نشان نمی داد .در بر خورد با نیرو هایش و دیگران ،با رافت و با انعطاف بود و با رفتار خود ،نظم و انضباط را به آنان می آموخت .در رعایت سلسله مراتب دستوری که از مقام مافوق صادر می شد آن را بی کم و کاست اجرا می کرد .اگر کار ارزشمندی انجام می داد ،سعی نمی کرد که آن را به نام خودش تمام کند ودر حالی که بیشترین تلاشها و مجاهدتها را در جنگ ها داشت ،اما انتظار هیچ گونه بهره ی مادی را نداشت .با این که خودش ،با مشکلات فراوانی رو برو بود .در جنگ نخستین کسی بود که با دشمن رو به رو می شد و آماده بود که به عنوان اولین نفر ،با خطرات مواجه شود .شهید شهسواری ،با این خصیصه می خواست تا دیگران، با لاخص نیرو های وظیفه و سر باز که در جنگ تجربه ی کمتری داشتند ،در امان بمانند .از شهرت و نام های کذایی بیزار بود و همه چیز را فانی می دانست .

در آخرین لحظات عمرش ،به یکی از همرزمان خود ،که در کنار ش ایستاده بود ،می گوید :

تماشا کن ببین ،این برادر کوچکت ،آن چنان بجنگد که در تاریخ جنگها بنویسند .چنان پوزه ی دشمن را به خاک بمالد که باقی مانده های دشمن بروند و تعریف کنند . منابع زندگینامه" :شهسوار کردستان"نوشته ی ،موریس شیخی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۴

شهمردان، رشید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۲۸۴، یزد.

درگذشت: ۲۱ آذر ۱۳۶۲، آمریکا.

رشید شهمردان سال‌هایی چند در هندوستان می‌زیست و از دانشمندان زردشتی‌شناس ایرانی‌نژاد (پارسیان) آن مرز و بوم بهره‌ی علمی برد. نوشته‌هایی از او به صورت کتاب به جا مانده است: دساتیر کتاب آسمانی نیست، حرف راست؛ تعلیمات زرتشت؛ خرده اوستا به خط دین دبیره؛ راماین؛ (ترجمه از انگلیسی به فارسی)؛ مجله‌ی «جهان امروز»، پیامبر زرتشت، دین‌نامه‌های (شماره‌ی ۱ و ۲

و ۳)؛ فرزانگـان زرتشتی؛ خرده اوسـتا با آوانویسـی و معنی؛ فهرست کتاب‌های دینی موجود در کتابخانه اردشـیر یگانگی؛ پرسـتش گاه‌های زرتشتیان؛ دانسـتنی‌های آیین زرتشـیتی (ترجمه)؛ زرتشت و همزمان او در ودا (ترجمه)؛ سال دینی زرتشتیان (ترجمه)؛ دین پـایه زرتشتی (با همکاری دکتر حسـین وحیـدی)؛ تجدیـد چاپ خرده اوسـتا با آوانویسـی (با همکاری دکتر حسن وحیـدی)؛ تاریخ زردتشتیان از پایان دوره‌ی ساسانیان تا به امروز.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

شهید بلخی، ابوالحسن شهید

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۳۲۵ ق)، متکلم، حکیم، شاعر و خطاط. معاصر رودکی، به فارسی و عربی شعر می‌گفت وی از بزرگان و متکلمین و حکمای عهد خود و در علوم اوایل اسـتاد بود وی با رازی نیز مناظراتی داشت و هر یک بر دیگری نقضی و ردی داشته‌اند. اسم او را سهیل و علی نیز نگاشـته‌اند. وی در خط نیز استاد بود و فرخی او را بدین هنر ستود. عوفی نظم اشعار عربی را به وی نسبت داده و قطعه‌ای از او به تـازی نقـل کرده است. وی در اسـتادی هم‌ردیف و هماننـد رودکی بود و علی‌الخصوص غزلهای وی شـهرت داشت بنا به نقل یاقوت حموی وی با ابوزید احمد بن سـهل بلخی معاصـر بود و با او ارتباط داشت از جمله ممدوحان شهید، نصر بن احمد سامانی و ابوعبداللّه محمد بن احمد جیهانی را می‌توان نام برد. گذشته از شاعری در علوم فلسفی مهارت داشت و با محمد بن زکریا مباحثاتی کرده. رودکی او را مرثیه گفته است و او را شاعر علی‌الطلاق خوانـده است و حـدود صـد و دو بیت شـعر از وی در کتابهای لغت و تذکره به جای مانده است.[۱]

(بخش ۱) بلخی. ابوالحسن شـهید بن حسـین جهودانکی بلخی شـاعر و متکلم و حکیم قرن چهارم ه. (ف. ۳۲۵ ه.ق.) او را با ابوبکر محمد بن زکریای رازی مناظراتی بوده و هر یک بر دیگری نقضـی وردی داشته است. شهید در خط نیز استاد بود و اشعار عربی هم می‌سـرود. وی از بلـخ به چغانیان نزد ابوعلی محتاج رفت و از جمله ممدوحان او و نصـر بن احمد سامانی و ابوعبداللّه محمد بن احمد جیهانی را ذکر کرده‌اند. رودکی در رثای او قطعه‌ای سروده. شهید مانند رودکی نزد شعرای بعد از خود مورد احترام بوده و او را در ردیف رودکی قرار داده‌اند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ ادبیات در ایران (۳۹۳ -۳۸۹ /۱)، تاریخ ادبی ایران (۶۶۳/۱)، تاریخ نظم و نثر (۲۱)، تذکره‌ی روز روشن (۴۴۹)، دایرةالمعارف فارسـی (۱۵۱۹/۲)، الذریعه (۵۶۱ -۵۶۰ /۹)، ریحانه (۲۷۸/۳)، سـخن و سخنوران (۱۸ -۱۶)، سـیری در شعر فارسی (۲۲۱ -۲۲۰)، شـاعران بی‌دیـوان (۳۷ -۲۶)، شخصـیتهای نـامی (۲۶۹ -۲۶۸)، طبقـات اعلاـم الشـیعه (قرن ۱۱/۴)، فرهنگ سخنوران (۵۲۳)، الکنی و الالقاب (۳۹۱/۲)، گنج سخن (۱۷ -۱۵ /۱)، لباب الالباب (۵ -۳ /۲)، لغت نامه (ذیل/ ابوالحسن)، مجمع الفصحاء (۸۰۴ -۸۰۳ /۱)، معجم المؤلفین (۳۱۰/۴)، هفت اقلیم (۶۰ -۵۹ /۲).

شهید ثالث، محمدتقی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حاج ملا محمدتقی برغانی که از علماء بزرگ عالم تشیع بوده و در امر فقاهت و بحث ید طولائی داشته.

و بالنتیجه در اثر بحث با مخالفین در سال ۱۲۶۳ قمری در محراب مسجدی که خود آن مرحوم در قزوین بنا کرده بود (به نام مسجد جامع صغیر) و از مساجد معظم شهرستان قزوین بوده و خودش در آن مسجد اقامه جماعت می‌نموده است در موقع اذان صبح به تحریک فرقه ضاله بابیه و پیروان شیخ احمد احسائی به شهادت رسید در سال ۱۲۶۴ قمری.

و قبر آن مرحوم در جنب مزار حضرت شاهزاده حسین بن علی بن موسی‌الرضا (ع) می‌باشد و روی ارادتی که مردم قزوین به آن عالم جلیل‌القدر داشتند مقبره مجللی بنا کردند و فعلا هم مزار او مورد توجه عموم اهالی شهرستان قزوین و علاقمندان به فضل و علم و روحانیت می‌باشد.

آن بزرگوار دارای ده پسر بوده‌اند که تمامی از علماء مبرز و دانشمندان بافضیلت قزوین به اسامی زیر بوده‌اند.

۱- حجهٔالاسلام والمسلمین آقا محمد امام جمعه ۲- حجهٔالاسلام والمسلمین آقا عبداللّه امام جمعه ۳- حجهٔالاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ صادق معروف به حاج مجتهد ۴- حجهٔالاسلام آقا میرزا ابوالقاسم ۵- حجهٔالاسلام مرحوم آقا شیخ کاظم ۶- ثقهٔالاسلام آقا میرزا محمود ۷- ثقهٔالاسلام آقا شیخ جعفر ۸- ثقهٔالاسلام مرحوم آقا شیخ باقر ۹- ثقهٔالاسلام آقا تقی ۱۰- حجهٔالاسلام والمسلمین آیت‌اللّه حاج شیخ عیسی. اعقاب آن مرحوم در قزوین و تهران و برغان و کربلا و حله بسیارند آثار خیر ایشان در قزوین مسجد آن مرحوم است که به نام مسجد شهیدی معروف است و مرحوم آقا شیخ مرتضی امام جمعه و مرحوم آقای حاج شیخ عبدالحسین امام جمعه در آن اقامه نماز جمعه و جماعت می‌نمودند و فعلا حفید آنجناب حجهٔالاسلام والمسلمین حاج شیخ عبداللّه امام جمعه در آن اقامه جمعه و جماعت می‌نمایند آثار علمی شهید ثالث از این قرار است.

۱- عیون‌الاصول ۲ جلد ۲- منهج‌الاجتهاد فقه استدلالی دوره کامل ۲۴ جلد ۳- شرح بر شرح لمعتین ۱ جلد ۴- رساله‌ای در نماز جمعه ۵- رساله‌ای در دیات ۶- مجالس المتقین.

مرحوم شهید اجازات عدیده‌ای از فقهاء مراجع بزرگ خود داشتند که برخی از آن را می‌نگارم ۱- اجازه به خط العلامه خریت الفقاهه شیخ جعفر النجفی صاحب کتاب کشف‌الغطاء ۲- اجازه به خط العلامهٔ الفقیه السید محمد بن العلامهٔ صاحب الریاض و هوالمعروف بالسید المجاهد.

۳- اجازه به خط محقق الشهیر به علامهٔ بن مرحوم آقا میرزا ابوالقاسم صاحب قوانین.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

شهید نورایی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۰ -۱۲۹۱ ش)، استاد دانشگاه و نویسنده. بعد از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه به فرانسه رفت و در دانشکده‌ی پاریس به درجه دکتری نایل شد و به ایران بازگشت و در رشته اقتصاد مشغول تدریس شد. در سال ۱۳۲۶ ش در وزارت اقتصاد ملی به سمت مستشاری و وابسته‌ی بازرگانی دولت ایران در کشورهای اروپای غربی منصوب شد و مشاغل دیگری را نیز عهده‌دار بود. از آثار وی: «تاریخ عقاید اقتصادی»؛ «خاموشی دریا».[۱]

در ۱۲۹۱ تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به فرانسه عزیمت کرد و دکترای اقتصاد از دانشگاه پاریس گرفت و

در ۱۳۱۷ به تهران بازگشت و کار خود را با دانشیاری در دانشکده حقوق آغاز کرد. پس از چندی به مقام استادی رسید و کرسی تاریخ عقاید اقتصادی به او تعلق گرفت. در ۱۳۲۶ از طرف دولت ایران با سمت وابسته‌ی بازرگانی در اروپای غربی به اروپا اعزام شد و مدتی در آنجا بود. در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ در کابینه‌های ساعد و سپهبد رزم‌آرا به سمت وزیر کار معرفی گردید ولی این شغل را نپذیرفته و از آمدن به ایران اعراض نمود.

شهید نورائی با صادق هدایت حشر و نشر زیادی داشت، از مریدان و معتقدان او بود. مخصوصا در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ که هدایت به اروپا رفت، تقریبا تمام ایام را با هم سر می‌کردند. تحت‌تاثیر عقاید و افکار هدایت قرار گرفته بود. در سال ۱۳۳۰ که صادق هدایت دست به خودکشی زد، شهید نورائی نیز پس از چند روز با داشتن زن و فرزند، خودکشی کرد. حین‌الفوت ۳۹ سال داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] مؤلفین کتب چاپی (۵۷۶/۲).

شهیدی زندی، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ناصر شهیدی زندی

محل تولد : کرمان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۷/۱۵

زندگینامه علمی

اینجانب ناصر شهیدی زندی متولد ۱۳۴۷ ، از سال ۱۳۶۱ وارد حوزه علمیه شده و همزمان تحصیلات کلاسیک را تا مقطع دیپلم ادامه دادم. در دروس حوزوی همزمان با شروع درس خارج وارد رشته تخصصی کلام و فلسفه اسلامی شده و موفق به دریافت سطح چهار فلسفه و کلام اسلامی شدم.

در سال ۱۳۷۹ از طریق کنکور در رشته حقوق پذیرفته و در سال ۱۳۸۲ موفق به دریافت کارشناسی این رشته شدم.از سال ۱۳۷۶ وارد مرکز تحقیقات دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری شده و در ابتدا مسئولیت کتابخانه دبیرخانه را به عهده داشتم و در ادامه مسئول دفتر مرکز تحقیقات بودم. همچنین به عنوان معاون آموزشی و پژوهشی دانشکده هدی وارد جامعه الزهرا (س) شدم و همزمان در دانشکده و تحصیلات تکمیلی آن مشغول به تدریس شدم.

در حال حاضر مسئول گروه کلام اسلامی و مسئول دفتر برنامه ریزی درسی جامعه الزهرا(س) می باشم. در سال ۱۳۸۶ نیز معاون آموزشی موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) دفتر قم بودم که اخیرا به دلیل مسئولیت جدید در معاونت پژوهشی مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی از آن سمت استعفا دادم. در حال حاضر در دانشگاه مفید و مدرسه علمیه حجتیه مختصری تدریس دارم و طی دو سال قبل هفته ای یک روز در دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه تهران به تدریس معارف اسلامی مشغول بوده ام.

شهیدی، شهریار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر شهریار شهیدی به سال ۱۳۴۳ شمسی در تهران ، به دنیا آمد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۵۷ برای ادامه تحصیل به کشور انگلستان عزیمت نمود. ایشان پس از کسب مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته روانشناسی ، دکترای روانشناسی بالینی و بهداشت را از University college لندن دریافت کرد.دکتر شهیدی پس از مراجعت به ایران در دانشگاه شهید بهشتی با سمت استادیار و روانشناس مرکز خدمات مشاوره‌ای به فعالیت پرداخته است . گروه : علوم انسانیرشته : روان شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : شهریار شهیدی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۵۷ برای ادامه تحصیل به کشور انگلستان عزیمت نمود. مدرک لیسانس روانشناسی را در پلی‌تکنیک لندن ، فوق لیسانس را با گرایش روانشناسی بالینی در دانشگاه گیلفورد ، و دکترای روانشناسی بالینی و بهداشت را در University college لندن دریافت کرد مشاغل و سمتهای مورد تصدی : شهریار شهیدی در سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۶۹ در بیمارستان سلطنتی رویال فری (Royal Free) لندن با سمت مربی و از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۱ در بیمارستان لندن با سمت استادیاری مشغول فعالیت بوده است. پس از مراجعت به ایران در دانشگاه شهید بهشتی با سمت استادیار و روانشناس مرکز خدمات مشاوره‌ای به فعالیت پرداخته است . دکتر شهیدی هم اکنون مدیر مسئول مجله «روانشناسی معاصر» انجمن روانشناسی ایران نیز می‌باشد. چگونگی عرضه آثار : شهریار شهیدی دارای تالیفات و ترجمه کتب و مقالاتی در زمینه روانشناسی بالینی و ... است.از ایشان ۹ مقاله در مجلات معتبر علمی به چاپ رسیده است.آثار : بهداشت روانی با همکاری دکتر حمدیه ویژگی اثر : تالیف۲ دشت سترون ویژگی اثر : ترجمه

شهیدی، فخری

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

فخری شهیدی دارای مدرک دکتری رشته علوم و صنایع غذایی (گرایش میکروبیولوژی مواد غذایی) ازدانشگاه های مک‌گیل کانادا (دروس و بخشی از تز) و تهران (دنباله تز) در سال ۱۳۷۴ (با درجه عالی) می باشد.ایشان عضو هیأت علمی گروه علوم و صنایع غذایی، دانشکده کشاورزی، دانشگاه فردوسی مشهد با درجه علمی دانشیاری می باشد. گروه : کشاورزیرشته : صنایع غذاییگرایش : صنایع غذاییتحصیلات رسمی و حرفه ای : سوابق تحصیلی فخری شهیدی : ۱ـ اخذ دیپلم طبیعی از دبیرستان پروین تربت حیدریه، سال ۱۳۵۳(با معدل ۱۷ از ۲۰) ۲ـ اخذ مدرک لیسانس در رشته مهندسی صنایع غذایی از دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۳۵۸ (رتبه اول با معدل ۳/۳۹ از ۴ نمره) ۳ـاخذ مدرک فوق لیسانس در رشته صنایع فرآورده‌های کشاورزی (صنایع غذایی) از دانشگاه تربیت مدرس تهران، سال ۱۳۶۶ (رتبه اول با معدل ۳۹/۱۸) ۴ـ اخذ مدرک دکتری (Ph. D) در رشته علوم و صنایع غذایی (گرایش میکروبیولوژی مواد غذایی) ازدانشگاه های مک‌گیل کانادا (دروس و بخشی از تز) و تهران (دنباله تز) سال ۱۳۷۴ (با درجه عالی) عناوین پروژه، پایان‌نامه و تز مقاطع مختلف تحصیلی: ۱ـ پروژه لیسانس تحت عنوان «سیب و فرآورده‌های آن» (با

نمره ۲۰) ۲ـ پایان‌نامه فوق‌لیسانس تحت عنوان «ارزیابی اثر عسل و پکتیناز بر شفاف کردن آب سیب» (با نمره ۲۰ و درجه ممتاز) ۳ـ تز دوره دکتری (PhD) تحت عنوان «نقش باکتری های اسید لاکتیک در کنترل آلودگی های باکتریایی گوشت» (با درجه عالی) مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سوابق کاری و اجرایی فخری شهیدی به ترتیب زیر است: ۱ـ مسئول فنی کارخانه شهدریزان (کمپوت و کنسرو)، سال ۱۳۶۰ـ ۱۳۵۹ ۲ـ کارشناس صنایع غذایی، بخش صنایع غذایی دانشکده کشاورزی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۳۶۶ـ ۱۳۶۰ ۳ـ عضو هیأت علمی گروه علوم و صنایع غذایی دانشگاه فردوسی مشهد از سال ۱۳۶۶ تا کنون ۴ـ همکاری باسازمانهای مختلف ازجمله وزارت صنایع، جهاد سازندگی، وزارت کشاورزی، سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی و غیره در زمینه آموزشی پژوهشی در طول زمان اشتغال در دانشگاه سوابق فعالیت های اجرایی ۱- همکاری در ایجاد و راه اندازی پایلوت صنایع غذایی دانشکده کشاورزی دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۶۰-۱۳۶۳ ۲ـ ایجاد و راه‌اندازی آزمایشگاه صنایع غذایی (شامل کمپوت و کنسرو، اصول تبدیل فرآورده‌های زراعی و باغی، صنایع گوشت، خشکبار صنایع تخمیری) در دانشکده کشاورزی، سال ۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۰. ۳ـ مسئولیت پایلوت پلنت صنایع غذایی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۳۶۳ـ۱۳۶۰. ۴ـ نماینده گروه علوم و صنایع غذایی در کتابخانه به مدت چهار سال متناوب. ۵ـ عضو شورای تحصیلات تکمیلی گروه علوم و صنایع غذایی از سال ۱۳۷۴ تا کنون ۶ـ معاون گروه صنایع غذایی، ۱۳۷۵ ۷ـمدیریت گروه علوم و صنایع غذایی از تیر ماه ۱۳۷۵ تا مرداد ماه ۱۳۷۹ ۸ـ معاون پژوهشی دانشکده کشاورزی از مرداد ماه ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۱ ۹ـ ایجاد و راه‌اندازی آزمایشگاه صنایع غذایی تکمیلی (صنایع فرآورده‌های کشاورزی تکمیلی)، سال ۱۳۷۵ـ ۱۳۷۴ ۱۰ـ نماینده گروه علوم و صنایع غذایی در سازمان سنجش جهت طرح سئوالات کنکور کارشناسی ارشد در سال های ۱۳۷۵،۱۳۸۳،۱۳۸۴ ۱۱ـ عضو شورای آموزشی، شورای پژوهشی و تحصیلات تکمیلی دانشکده از تیرماه ۱۳۷۵ تا کنون ۱۲ـ عضو کمیسیون های محیط زیست و توسعه پایدار ، سال ۱۳۷۶-۱۳۷۹ ۱۳ـ عضو کمیسیون بیوتکنولوژی مواد غذایی زیر شاخه بیوتکنولوژی ، از سال ۱۳۷۶ تا کنون ۱۴ـ عضو کمیسیون صنعت و معدن استان، از ۱۳۷۸ تا کنون ۱۵ـ عضو هیأت مدیره مجتمع صنایع غذایی از ۱۳۷۵ تا مرداد ۱۳۷۹ ۱۶ـ عضو کمیته استانی هماهنگی و برنامه‌ریزی اجرای سیستم حصپ از فروردین سال هشتاد تا کنون ۱۷ـ عضو کمیسیون بررسی طرح ها و برنامه ها ی ردیف ۵۰۳۴۹۲، ۱۳۷۹ ۱۸ـ عضو کمیته تخصصی کشاورزی و دامپزشکی بررسی طرحها و برنامه‌های ردیف ۵۰۳۴۹۲,۱۳۷۶ ۱۹ـ دبیر اجرایی سومین همایش ملی بیوتکنولوژی جمهوری اسلامی ایران از مرداد ۸۱ تا تیر ۸۲ ۲۰ـ عضو کمیته نظارت بر طرحهای تحقیقاتی مربوط به واحد های تولیدی به منظور تعیین معاونت ۲ در هزار ۱۳۸۱ تا کنون ۲۱-مدیر گروه علوم و صنایع غذایی دانشگاه فردوسی مشهد از سال ۱۳۸۳ تا۱۳۸۵ ۲۲-نماینده دانشکده کشاورزی در طرح تحقیقاتی اساسی وزارت صنایع و معادن ۲۳-عضو هیئت تحریریه مجله علوم و صنایع غذایی گروه فعالیتهای آموزشی : تدریس دروس مختلف تئوری و عملی صنایع غذایی شامل اصول تبدیل مواد غذایی ،کمپوت و کنسرو،اصول نگهداری مواد غذایی ،اصول حمل و نقل ونگهداری مواد غذایی در سرد خانه و انبار ،اصول تغذیه ،صنایع تخمیری ،صنایع غذایی ۱و۲ ،میکروبیولوژی مواد غذایی (مقطع کارشناسی) ،صنایع غذایی تکمیلی (مقطع کارشناسی ارشد) ،تکنولوژیهای پیشرفته در صنایع غذایی آنزیمولوژی مواد غذایی و اثر فرایند بر مواد غذایی(مقطع دکتری)در طول خدمت در دانشگاه فردوسی مشهد و سایر مراکز از جمله آموزشگاه شهید هاشمی نژاد ، جهاد سازندگی خراسان ،مرکز دوره های بازآموزی ، آموزش و پرورش استان خراسان از سال ۱۳۶۰ تا کنون مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : - همکاری در ایجاد و راه اندازی پایلوت صنایع غذایی دانشکده کشاورزی دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۶۰-۱۳۶۳ ـ ایجاد و راه‌اندازی آزمایشگاه صنایع غذایی (شامل کمپوت و کنسرو، اصول تبدیل فرآورده‌های زراعی و باغی، صنایع گوشت، خشکبار صنایع تخمیری) در دانشکده کشاورزی، سال ۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۰. سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سایر فعالیت‌های آموزشی ـ پژوهشی و اجرایی فخری شهیدی : ۱ـ عضو هیأت علمی و مشاور در سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی مرکز خراسان از سال ۱۳۶۶ لغایت ۱۳۶۹، از سال ۱۳۷۴ تا

کنون ۲ـ مشاوره افتخاری اداره کل صنایع خراسان از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۹ . ۳ـ تدریس دروس مختف در آموزشگاه شهید هاشمی‌نژاد، کلاسهای آمادگی کنکور فوق لیسانس،وزارت کشاورزی سال ۱۳۷۳. ۴ـ همکاری با کمیته صنایع روستایی جهاد سازندگی و سپاه خراسان طی سالهای ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۹ ۵ـ همکاری با اداره استاندارد در تدوین استانداردها (۷ مورد) و آئین کارها (دو مورد) به عنوان رئیس جلسات. ۶ـ دوره فرصت مطالعاتی شش ماهه درگروه صنایع غذایی و تغذیه دانشگاه ایالتی آیووا آمریکا. مرداد ۸۲ لغایت بهمن ۸۲ چگونگی عرضه آثار : – تعداد سرپرستی یا مشاوره پایان‌نامه یا پروژه : ۳۰ رساله – تعداد طرحهای پژوهشی : ۲۱ طرح – تعداد مقالات ارائه شده علمی در مجلات معتبر : ۲۳ مقاله – تعداد مقالات ارائه شده در مجامع علمی معتبر: ۴۲ مقاله

آثار : آنزیم ها در صنایع غدایی ویژگی اثر : ترجمه – شهیدی ،فخری و حسینی نژاد ،مرضیه.۱۳۸۲.انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد۲ اصول عمل آوری خشکبار ویژگی اثر : ویرایش علمی –دکتر مرتضوی و همکاران۳ تخم مرغ و فرآورده‌های آن ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه فردوسی۱۳۸۲ ۴ تغذیه و بیوتکنولوژی تخم مرغ ویژگی اثر : ترجمه – با همکاری." کرمانشاهی حسن،هاشمی تبار غلامرضا ،توکل افشاری جلیل،شهیدی فخری ،قدوسی حمید بهادر. ۱۳۸۳.انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ۵ سیب و فرآورده‌های آن ویژگی اثر : (کتابچه، تألیف)، جهاد سازندگی خراسان، ۱۳۶۰۶ فراوری فراورده های جانبی مرکبات ویژگی اثر : –ویرایش علمی –(دکتر مرتضوی و همکاران) ۷ فرهنگ افزوده‌های غذایی ویژگی اثر : (ترجمه)، انتشارات آستان قدس. سال ۱۳۶۷، تجدید چاپ، انتشارات بارثاوا، سال ۱۳۷۳۸ کارخانه‌های مواد غذایی ویژگی اثر : (ترجمه)، انتشارات تیهو، ۱۳۷۸، تجدید چاپ انتشارات تیهو، ۱۳۹۰ ۹ ماکارونی و فرآورده‌های آن ویژگی اثر : (ترجمه)، وزارت صنایع، ۱۳۶۵۱۰ میکروبیولوژی و ایمونولوژی ویژگی اثر : ترجمه – با همکاری –شهیدی فخری ،محبی محبت ،عدالتیان محمد رضا.۱۳۸۲.انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد۱۱ نگهداری بیولوژیکی گوشت ویژگی اثر : (تألیف)، انتشارات بارثاوا، ۱۳۷۵

شهیدی، میرزا ابوتراب

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج میرزا ابوتراب شهیدی در سال ۱۲۳۹ ،در قزوین متولد گردید. پس از تحصیلات مقدماتی علوم در محضر پدر و اساتید دیگر ، در مدرسه صالحیه قزوین مشغول تحصیل شد. آن گاه به به نجف اشرف مشرف گردید و نزد بزرگترین علما آن زمان کسب فیض نمود. پس از بازگشت به ایران و مدتی شرکت در درس و بحث و تبلیغ برای مردم قزوین ، در حرکتهای سیاسی زمان خود شرکت نمود ، اما به دلیل مخالفت با مشروطه خواهان اجباراً خانه نشین شد. پس از آن به تهران مهاجرت کرد و در مسجد همت آباد واقع در چهار راه حاج مهراب ، به تشکیل جلسات بحث و مطالب دینی و تفسیر قرآن کریم اختصاص داد. حجه الاسلام میرزا ابوتراب شهیدی سرانجام در ۳۰ ذی القعده ۱۳۷۵ هجری قمری دار فانی را وداع گفت.گروه : علوم انسانیرشته : الهیات و معارف اسلامیوالدین و انساب : میرزا ابوتراب شهیدی فرزند آیت الله حاج میرزا ابوالقاسم شهیدی ، نواده حاج ملا محمد تقی برغانی معروف به شهید ثالث ،در قزوین متولد گردید.تحصیلات رسمی و حرفه ای : میرزا ابوتراب شهیدی پس از تحصیلات مقدماتی علوم در محضر پدر و اساتید دیگر ، در مدرسه صالحیه قزوین مشغول تحصیل شد. آن گاه به به نجف اشرف مشرف گردید و نزد بزرگترین علما آن زمان کسب فیض نمود.استادان و مربیان : میرزا ابوتراب شهیدی ابتدا نزد پدر خود علوم مقدماتی را فراگرفت.

سپس به نجف اشرف رفته و در آن دیار در مجلس درس استادانی چون: سیدمحمدکاظم یزدی (صاحب کتاب عروه الوثقی) و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه الاصول) استفاده کرد. او پس از گذشت دوازده سال به ایران مراجعت کرد و در درس شیخ فض الله نوری حاضر شد.وقایع میانسالی : مهمترین رویداد به وقوع پیوسته در دوران حیات حاج میرزا ابوتراب شهیدی وقوع انقلاب مشروطه و حوادث مربوط به آن بود. وی از جمله مخالفان جریان مشروطه خواهی بود و همین عامل مدتی برای او خانه نشینی و سپس مهاجرت به تهران را در پی داشت.زمان و علت فوت : میرزا ابوتراب شهیدی در ۳۰ ذی القعده ۱۳۷۵ هجری قمری دار فانی را وداع گفت.فعالیتهای آموزشی : میرزا ابوتراب شهیدی پس از اتمام تحصیلات خود در نجف اشرف ، در سال ۱۳۳۰ق به دیار خود قزوین بازگشت و مشغول تدریس گردید.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : میرزا ابوتراب شهیدی پس از مدتی شرکت در درس و بحث و تبلیغ برای مردم قزوین ، مدتی هم در حرکتهای سیاسی شرکت نمود ، اما به دلیل مخالفت با مشروطه خواهان اجباراً خانه نشین شد. پس از آن به تهران مهاجرت کرد و در مسجد همت آباد واقع در چهار راه حاج مهراب ، به تشکیل جلسات بحث و مطالب دینی و تفسیر قرآن کریم اختصاص داد.آرا و گرایشهای خاص : شیوه تفسیری حجه الاسلام میرزا ابوتراب شهیدی ، تفسیر آیه به آیه به روایت است و در بعضی موارد بحث هایی فلسفی نیز دارد ، چنانکه جامعیت آن را بین حکمت ، فلسفه ، کلام ، روایات و تفسیری قرآن با قرآن را در آن مشاهده نمود.آثار : التوحید ،المبین و تبین فی شرح المواعظ البراهین ویژگی اثر : این کتاب تفسیر قرآن مجید به زبان فارسی است و در پنج جلد پایان یافته است. منابع زندگینامه :فرزانگان علم و سخن قزوین، تالیف: رضا صمدی ها ، قزوین: بحر العلوم ، ص ۱۹۳۲قرآن پژوهان قزوین ، مولف: سیدمحمدعلی ایازی ، تهران: موسسه نمایشگاههای فرهنگی ایران ، ۱۳۸۰ ، ص ۱۳۶-۱۳۷

شیبانی کاشانی، ابوالنصر فتح‌اللّه

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۴۲/۱۲۴۱- ۱۳۰۸ ق)، شاعر، ادیب، نویسنده و صوفی. متخلص به شیبانی. خاندانش در کارهای لشکری و دیوانی عهد قاجار تصرف و دخالت داشتند. شیبانی در کاشان متولد شد. در جوانی در خدمت محمد شاه و منادمت پسرش ناصرالدین‌شاه درآمد و برخی از اشعارش در مدح آنان و دیگر شاهزادگان قاجاریه است. مدتی نیز منشی حسام‌السلطنه در هرات بود. در فارس به خدمت رحمتعلی‌شاه رسید و از او کسب فیض کرد. مدتی در بلخ، هرات، خراسان و تهران سفر کرد و سرانجام به کاشان رفت و در عشق‌آباد مدرسه و صحن و عمارتی ایجاد کرد و همان جا گوشه‌ی عزلت گزید. پس از مدتی مردم بر او شوریدند. شیبانی به دادخواهی به تهران آمد. نزدیک دروازه‌ی قزوین خانه و خانقاهی بنا کرد. وی در نظم و نثر دست داشت. و از شعرای بنام دوره‌ی بازگشت بود که به سبک خراسانی اشعاری انتقادی می‌سرود. در تهران درگذشت و در همان خانقاه خویش به خاک سپرده شد. از آثار و تالیفات وی، «بیانات شیبانی»؛ «تنگ شکر»؛ «جواهر مخزون»؛ «درج درر»، یا «درج گهر»؛ «دیوان» اشعار؛ «زبده الاسرار»؛ «الالی مکنون»؛ «فتح و ظفر»؛ «گنج گهر»؛ «کامرانیه».[۱]

ابوالنصر فتح‌اللّه بن محمد کاظم بن محمد حسین شیبانی کاشانی شاعر (و. ۱۲۴۱ ه.ق./ ۱۸۲۵ م.- ف. ۱۳۰۸ ه.ق./ ۱۸۹۰ م.). خاندانش عهده‌دار امور لشکری و دیوانی عهد قاجاری بودند، و او خود در جوانی در خدمت محمد شاه درآمد و به مدح وی و پسرش ناصرالدین شاه و فرزندان شاه اخیر پرداخت. شیبانی سالها در سلک اهل تصوف بود و در نظم و نثر هر دو دست داشت و از آثار خود مجموعه‌هایی به نام «درج درر» «گنج گهر»، «زبدهٔ الآثار»، «فتح و ظفر»، «مسعودنامه»، «تنگ شکر»، «شرف‌الملوک»،

«کامرانیه»، «یوسفیه»، «خطاب فرخ»، «مقالات سه گانه»، «فواکه السحر»، «جواهر مخزون»، «الآلی مکنون»، «نصایح منظومه» ترتیب داد. وی از شاعران بزرگ دوره بازگشت ادبی است و مهارت او بیشتر در نظم قصاید به روش شاعران قدیم خاصه گویندگان قرن پنجم است. منتخبی از آثار منظومش در استانبول به طبع رسیده، و درج درر او نیز جداگانه چاپ شده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] از صبا تا نیما (۱۴۴ -۱۳۳ /۱)، حدیقه الشعراء (۹۳۶ -۹۲۸ /۲)، الذریعه (۵۶۳ -۵۶۲ /۹)، سبک شناسی (۲۹۱/۳)، شرح حال رجال (۵۵/۳)، طرائق الحقایق (۴۲۶/۳)، فرهنگ سخنوران (۵۲۸)، گنج سخن (۲۴۸ -۲۴۰ /۳)، لغت نامه (ذیل/ فتح‌اللّه)، المآثر و الآثار (۲۰۴)، مؤلفین کتب چاپی (۷۷۶ -۷۷۵ /۴)، مجمع الفصحا (۵۳۰ -۴۸۹ /۵)، مکارم الاثار (۱۱۸۱ -۱۱۸۰ /۴)، یادداشتهای قزوینی (۱۹۷/۸)، یادگار (س ۵، ش ۳، ص ۶۸ -۶۶).

شیبانی، امیرعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرمعصوم‌خان شیبانی، اهل طبس و نوه‌ی دختری سردار مقتدر غفاری کاشی است که در سال ۱۲۹۵ در بیرجند تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به اروپا رفت، در فرانسه در رشته‌ی صنایع و مکانیک تحصیل نمود و درجه‌ی دکترا گرفت. بعد از مراجعت به ایران، در وزارت اقتصاد اشتغال ورزید. ریاست چند واحد صنعتی با او بود تا سرانجام معاون وزارت اقتصاد شد. آخرین سمت وی ریاست ذوب‌آهن ایران بود. وی با پرویز ثابتی، مقام امنیتی معروف، باجناق بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیبانی، حبیب‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از افسران تحصیلکرده و نخبه‌ی ژاندارمری و ارتش، در ۱۲۶۳ در کاشان متولد شد. پدرش فرج‌الله‌خان ندیم‌الدوله سرهنگ و مدتی حکمران چند شهر بود. حبیب‌الله تحصیلات مقدماتی و ابتدائی را در کاشان انجام داد و در تهران وارد مدرسه‌ی آلیانس فرانسوی شد و قریب شش سال در مدرسه‌ی مزبور تحصیل نمود. در ۱۲۸۹ برای تحصیل به سویس رفته و در دانشکده‌ی حقوق ثبت‌نام نمود و یک سال در مدرسه‌ی مزبور تحصیل کرد ولی تغییر رشته داد و وارد مدرسه‌ی افسری سن‌سیر پارسی) قسمت پیاده نظام) گردید و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان داد. در ۱۲۹۴ به ایران بازگشت و به استخدام در ژاندارمری که توسط سوئدی‌ها اداره می‌شد، گردید. ظرف یک سال خدمت در ژاندارمری، دو درجه گرفت و به اولین ماموریت جنگی رفت. این ماموریت، دستگیری و سرکوبی نایب حسین کاشی بود. سلطان حبیب‌الله‌خان در مدت کوتاهی، راهزن معروف کاشان را متواری ساخت ولی در همان زدوخورد چند گلوله به وی اصابت کرد. در جنگ بین‌المللی اول که ایران توسط قوای روس و انگلیس و عثمانی اشغال شد، عده‌ای از رجال و نمایندگان مجلس به حمایت از آلمانی‌ها به غرب مهاجرت کرده و دولت موقتی در آنجا به ریاست نظام‌السلطنه مافی با همکاری سید حسن مدرس و سلیمان محسن اسکندری تشکیل دادند. بیشتر افسران ژاندارمری اصفهان بود که چند افسر

زبده در آن هنگ خدمت می‌کردند مانند ماژور سالارنظام کوپال، سلطان تاجبخش، سلطان پولادین و سلطان حبیب‌الله شیبانی. این هنگ در چندین زدوخورد بین قوای عثمانی و روس شرکت کرد و به علت اختلافات داخلی و غرور بی‌حد حبیب‌الله‌خان، آلمانی‌ها تقاضا کردند که وی از قوای مهاجرین خارج شود و در نتیجه حبیب‌الله‌خان که درجه‌ی ماژوری گرفته بود، به اسلامبول رفت و مدتی فرمانده یک هنگ بود. از اسلامبول عازم اتریش شد و تا پایان جنگ جهانی اول در آنجا اقامت داشت. پس از آنکه دولت ایران برای افسران و ماموران دولتی در غرب ایران که دولت موقت تشکیل داده بودند، عفو عمومی داد و به آنها اجازه داده شد به ایران بازگردند، حبیب‌الله‌خان شیبانی و عده‌ای از افسران به ایران بازگشتند و با آخرین درجه‌ی خود مجددا در ژاندارمری استخدام شدند. اولین شغلی که به سرگرد حبیب‌الله‌خان ارجاع گردید، فرماندهی گردان ژاندارم سمنان بود. در این سمت مامور سرکوبی امیرموید سوادکوهی شد که او را در حدودسازی شکست داد و درجه‌ی نایب سرهنگی گرفت. پس از این ماموریت، وی در جبهه‌ی مازندران برای سرکوبی میرزاکوچک‌خان به تلاش افتاد ولی در نتیجه‌ی اختلاف با استاروسلسکی فرمانده قزاقخانه، شغل خود را رها ساخته به تهران بازگشت. پس از عزل افسران روسی و واگذاری قزاقخانه به یک افسر ایرانی (سردار همایون)، حبیب‌الله‌خان فرمانده فوج یوسف‌آباد تهران شد. در سوم حوت ۱۲۹۹ که قوای قزاق وارد تهران شد، وی دارای همان سمت بود و در مقابل نیروی قزاق هیچگونه عکس‌العملی نشان نداد.

حبیب‌الله‌خان در اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۰ از طرف سردارسپه به جای کلنل کاظم‌خان، حاکم نظامی تهران شد و مدت کوتاهی در سمت مزبور بود تا در معیت سردارسپه در اردوکشی گیلان علیه میرزا کوچک‌خان شرکت کرد ولی قبل از اینکه زدوخوردی بین طرفین ایجاد شود، میرزا کوچک‌خان از شهر خارج شده و گیلان به تصرف قوای دولتی درآمد.

در دی‌ماه ۱۳۰۰ که سردارسپه قزاقخانه و ژاندارمری و بریگاد مرکزی را در هم ادغام نموده و قشون متحدالشکل را تشکیل داد، حبیب‌الله‌خان با ارتقاء به درجه سرهنگی، به معاونت ارکان حرب کل قشون (ستاد ارتش) منصوب شد. هنوز چند روزی از استقرار در سمت جدید نگذشته بود که با ارتقاء به درجه‌ی سرتیپی، بازرس مخصوص وزیر جنگ در آذربایجان گردید و عملیات نظامی تحت‌نظر وی قرار گرفت. در قیام یاور لاهوتی و ژاندارم‌های مقیم شرفخانه، سرتیپ شیبانی چالاکی خاصی بروز داد و غائله‌ی مزبور را ظرف چند روز پایان بخشید و آماده‌ی جنگ با سمیتقو بود که به تهران احضار شد و به جای وی سرتیپ امان‌الله میرزا فرمانده قوای آذربایجان شد و شکست سمیتقو و فتح قلعه‌ی چهریق به دست او انجام گرفت.

شیبانی پس از مراجعت به مرکز، سمتی نگرفت تا اینکه در اوایل سال ۱۳۰۲ وزارت جنگ ۴۷ نفر از افسران را برای تکمیل فنون نظامی تحت ریاست سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی به اروپا اعزام نمود. سرتیپ حبیب‌الله‌خان از سردارسپه تقاضا نمود وی را نیز برای طی دوره‌ی دانشگاه جنگ همراه آن هیئت به اروپا اعزام دارد. وزیر جنگ این تقاضا را پذیرفته و سرتیپ شیبانی را به فرانسه اعزام نمود و معاونت هیئت نیز به عهده‌ی وی قرار گرفت. وی در این ماموریت دوره‌ی دانشگاه جنگ فرانسه را طی کرد و در ۱۳۰۵ به ایران بازگشت و به ریاست ستاد ارتش منصوب شد. در سال ۱۳۰۶ که سرهنگ پولادین به علت سوءقصد به جان شاه، محاکمه و محکوم به اعدام شد، شیبانی در سمت ریاست ستاد ارتش با امضای حکم اعدام وی مخالفت ورزید و به وی تکلیف استعفا شد و ناگزیر از کار کناره‌گیری کرد. در ۱۳۰۷ چندی هم در کابینه‌ی حاج مخبرالسلطنه هدایت، وزیر فوائد عامه بود. وزارت وی هم دوام زیادی نکرد و از کابینه خارج شد و پس از چندی ریاست شورای عالی نظام را به او سپردند تا اینکه شورش عشایر فارس آغاز شد و به سرعت تمام منطقه را فراگرفت و به بختیاری هم سرایت کرد. وخامت اوضاع فارس موجب شد تا رضاشاه سه تن از امرای ارتش (سرتیپ زاهدی، سرتیپ فیروز و سرتیپ احمد نخجوان) را به تهران احضار و خلع درجه نمود و سرتیپ شیبانی را با حفظ سمت، ریاست شورای عالی نظام با ارتقاء به درجه‌ی سرلشکری مامور خواباندن شورش عشایر نمود. شیبانی پس از ورود به شیراز، با حفظ سمت عهده‌دار والیگری هم شد و اکبرمیرزا صارم‌الدوله والی به تهران احضار و زندگی گردید و کلیه روسای ادارات

فارس تغییر کردند. برای تقویت لشکر فارس، واحدهائی از تهران، اصـفهان و لرسـتان به شـیراز اعزام گردیدند. سـرانجام پس از دو سال، شورش خاموش شد و آخرین مرحله‌ی نظامی آن جنگ تامرادی برای خلع سلاح بویراحمدی‌ها بود که به نیروی دولتی تلفات سنگینی وارد شد و سرانجام به هر کیفیتی که بود، دولت بر شورشیان فائق آمد و ماجرا خاتمه یافت.

سرلشـکر حبیب‌الله‌خان شـیبانی که خود را فاتـح فارس می‌دانست و انتظار پاداش و قـدردانی را داشت، یک مرتبه در اوایل ۱۳۱۰ به تهران احضار شد. ظاهرا احضار وی به تهران برای مذاکره در امور فارس بود، ولی به محض رسیدن به تهران، وی از کلیه‌ی مقامات خلع گردیده، بازداشت و تحویل زندان گردید و به جای وی سـرهنگ ابراهیم زندیه که از افسـران کودتای ۱۲۹۹ بود، به فرماندهی قوای فارس منصوب شد.

شیبانی مـدتی در زندان به سـر برد تا ترتیب محاکمه‌ای را برای او دادند. ریاست دادگاه به عهده‌ی سـپهبد امیراحمدی قرار گرفت و دادسـتان دادگـاه هم سـرتیپ محمدحسـین آیرم بود. ظـاهرا او برای خبـط نظامی محاکمه می‌شـد که در نتیجه‌ی این خبط در جنگ تامرادی عده‌ی زیادی از سـربازان و درجه‌داران و افسـران به قتل رسیده بودند، ولی به هر کیفیتی که بود، دادگاه کار خود را خاتمه داد و او را محکوم به سه سال حبس نمود. مدتی در زندان به سر برد تا اینکه بیماریش شدت پیدا کرد. سرانجام از شاه تقاضای عفو و معالجه در اروپا نمود که پـذیرفته شـد. ابتـدا در سویس اقامت گزید و بعد مقیم آلمان شد و در برلین برای خود خانه و کاشانه‌ای تهیه نمود. در سال ۱۳۱۵ چون مـدت توقف وی در اروپا طولانی شـد به تهران احضار گردیـد ولی وی از آمدن به ایران خودداری نمود. و اما مرگ وی در آلمان به دو روایت آمده است. پس از شـکست آلمان در جنگ جهانی دوم، زمانی که شورویها برلین را اشـغال کردنـد، شـیبانی خود را به مقامـات شوروی معرفی کرده و می‌گویـد من یک ایرانی هسـتم و حالا که شوروی با ایران صـلح کرده، می‌خواهم به وطن خود بروم. شورویها می‌گوینـد در آلمان چه می‌کردی چرا در مملکت خود نبودی، تو فاشـیست هستی و با آلمانی‌ها همکاری کرده‌ای. او را می‌برنـد و تیرباران می‌کننـد. روایت دیگر آن است که هنگام خروج وی از منزل دژبان شوروی او را شناسائی کرده و توسط چند گلوله به حیاتش خاتمه می‌دهد. شیبانی حین‌الفوت ۶۰ ساله بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیبانی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به وحیدالملک، در ۱۲۵۹ ش در کاشان تولد یافت. پدرش حاجی میرزا آقاخان حاکم کاشان بود. پس از انجام تحصـیلات مقدماتی در کاشان و تهران به هندوستان رفت و بعد برای تکمیل معلومات عازم لندن شد و درجه‌ی لیسانس در علم حقوق گرفت. بعد از مراجعت به ایران، مخبر روزنامه‌ی تایمز انگلیس گردید و ضـمنا با آزادیخواهان و مشـروطه‌طلبان همداسـتان شد و اخباری به نفع مشـروطه‌خواهان به لنـدن مخـابره می‌کرد. وقتی مـدیر تایمز از موضوع خبر یافت، او را از خبرنگاری عزل نمود. بعـد از اسـتبداد صغیر به پـاس خـدماتی که به نفع مشـروطه‌خواهان انجـام داده بود، از طرف ملیون، وکیـل مردم تهران در مجلس شـد و جزء فرقه‌ی دموکرات درآمد و عضویت شورای عالی معارف نیز به عهده‌ی او قرار گرفت و ضمنا در مدرسه‌ی دارالفنون تدریس می‌نمود.

در ۱۳۳۰ ه.ق تبعیدا به اروپا رفت و قریب دو سال به تکمیل معلومات خود پرداخت. در دوره‌ی سوم از طرف مردم تبریز وکیل شـد و هنگام مهاجرت به کرمانشاه، به اسـتانبول رفت و نماینـده‌ی ملیون در اسـتانبول بود. مـدتی نیز در آلمان گذرانیـد تا اینکه در سال ۱۲۹۹ در کابینه‌ی سپهدار اعظم، به وزارت معارف و صـنایع مسـتظرفه برگزیده شد و چند ماهی در آنجا بود. برنامه‌هائی پیاده کرد

ولی چون مدت وزارتش کوتاه بود، نتیجه نگرفت. بعد از کودتای ۱۲۹۹ رسما خدمات فرهنگی را ادامه داد و به استادی دارالمعلمین عالی و مدرسه‌ی حقوق و دانشکده‌ی ادبیات درآمد. تاریخ و حقوق و زبان انگلیسی تدریس می‌کرد. در غالب کمیسیونهای معارف شرکت داشت. در ۱۳۰۱ در کابینه‌ی قوام‌السلطنه به سمت وزیر پست و تلگراف معرفی گردید و پس از چندی در اثر استیضاح سلیمان محسن اسکندری، کنار رفت.

در سال ۱۳۴۴ در سن ۸۵ سالگی درگذشت. از تالیفات وی باید تاریخ قرون وسطی را در سه مجلد نام برد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیبانی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمود شیبانی، در سال ۱۲۹۱ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به فرانسه رفت و دکترا در علم اقتصاد گرفت. بعد از مراجعت ، چندی در وزارت دارائی اشتغال داشت، بعد به وزارت کار رفت. مدیرکل و سپس معاون وزارتخانه گردید. چندی هم عضویت هیئت مدیره بانک رفاه کارگران با او بود. وی از ثروت و مکنت کافی برخوردار بود و در فکر استواری در مقامات سیاسی نبود. وی با خانواده‌ی خدیوی تبریزی پیوند مواصلت بست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیبانی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به محاسب‌الممالک، فرزند علی‌محمد مجیر شیبانی، اهل کاشان، در سال ۱۲۵۹ در کاشان تولد یافت. تحصیلات خود را در دارالفنون تهران پایان داد. چندی در وزارت دارائی اشتغال پیدا کرد، بعد به اروپا رفت و در قسمت پست و تلگراف و تلفن مطالعاتی نمود. در اوایل مشروطیت شرکت معتبری با سرمایه‌ی پانصد هزار ریال در ایران تشکیل داد تا تلفن در غالب شهرها دائر شود. چند تن از سرمایه‌داران زردشتی را نیز با خود همراه نمود و تا حدی در این کار توفیق یافت. وقتی دولت امر تلفن را زیرنظر گرفت، وی کماکان از سهامداران عمده بود. وی بعد از مشروطیت مدتها معاونت وزارت پست و تلگراف را عهده‌دار بود. در چند کابینه قبل از کودتای ۱۲۹۹ سمت کفالت و وزارت داشت. در دوران رضاشاه، نیمی از قریه‌ی دروس را خریداری کرد و آن را بین دوستان و آشنایان تقسیم نمود و چندین قطعه‌ی بزرگ برای خود و فرزندان خویش تدارک دید که قسمت اعظم ثروت فرزندانش از محل زمینهای دروس تامین گردید. محاسب‌الممالک در سال ۱۳۲۹ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیبانی، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ادیب.

تولد: ۱۲۷۰ (صفر ۱۳۰۹، ق.)؛ تهران.

درگذشت: ۲ شهریور ۱۳۶۷.

موسی شیبانی ملقب به ذکاءالسلطنه در ده سالگی عازم بلژیک شد و در شهر نامور به تحصیل پرداخت. سپس به فرانسه رفت و در مدرسه‌ی هانری چهارم به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. در سال ۱۲۸۹ تحصیلات متوسطه‌ی خود را به اتمام رساند. پس از آن وارد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه پاریس شد و با گذراندن دوره‌ی این دانشکده به دریافت لیسانس نایل آمد. سپس در مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی پاریس شروع به گذراندن دوره‌ی دکتری کرد ولی شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۲۹۳ باعث شد تحصیل را رها کرده و به ایران مراجعت نماید.

پس از بازگشت به کشور وارد خدمت وزارت دارایی شد. در ضمن آن که به تدریس اصول محاکمات، قوانین مالیه و بودجه در مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی وابست به وزارت امور خارجه اشتغال داشت. پس از انحلال مدرسه‌ی عالی سیاسی و تأسیس دانشگاه تهران به مدت نه سال (از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۴) در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران تدریس کرد.

ذکاءالسلطنه در اوایل ورود به ایران همراه با تنی چند از تحصیل کردگان آن زمان نظیر دکتر محمد مصدق و نظام‌السلطنه مافی و امیر سهام‌الدین غفاری و یحیی دولت‌آبادی و نصرت‌الدوله فیروز، انجمن علمی را تشکیل داد و مجله‌ی وابسته به این انجمن را به نام «مجله علمی» را در سال ۱۲۹۳ منتشر کردند. مدیریت این انجن با موسی شیبانی بود.

موسی شیبانی در سال ۱۳۲۸ بازنشسته شد و در دوم شهریور ۱۳۶۷ درگذشت.

ملقب به ذکاءالسلطنه، در ۱۲۷۰ در شهر تهران متولد شد. در ده سالگی به بلژیک اعزام شد و به تحصیل مشغول شد و پس از اخذ دیپلم در شهر نامور بلژیک به فرانسه رفت و در لیسه هانری چهارم تحصیلات خود را ادامه داد و وارد دانشکده حقوق پاریس شد. دوره‌ی دانشکده حقوق پاریس و دوره مدرسه عالی علوم سیاسی را گذرانید و دوره‌ی دکترای حقوق را آغاز نموده بود که به علت جنگ جهانی اول ناگزیر به ایران بازگشت و به تدریس در مدرسه علوم سیاسی پرداخت و تدریس اصول محاکمات و قوانین مالیه و بودجه را بر عهده گرفت. پس از تاسیس دانشگاه تهران، خدمات فرهنگی خود را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی ادامه دارد و تا سال ۱۳۲۴ استاد دانشکده‌ی مزبور بود.

شیبانی پس از مراجعت از اروپا به ایران، عده‌ای از تحصیلکرده‌های حقوق اروپا را مانند دکتر محمد مصدق، دکتر محمود افشار، نصرت‌الدوله فیروز، ذکاءالدوله غفاری، نظام‌السلطنه مافی و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی را جمع نموده، انجمن علمی تشکیل داد و آن انجمن مجله‌ی علمی را انتشار می‌داد که حاوی مسائل مهم حقوقی و سیاسی بود. مدیریت مجله با ذکاءالسلطنه بود.

موسی شیبانی پس از ورود به ایران به استخدام وزارت مالیه درآمد و سالها در آن وزارتخانه مدیر کل بود ولی سودای مشاغل سیاسی و وزارت و وکالت نداشت. در عمر طولانی خود کار علمی موثری انجام نداد. اوراق پراکنده‌ای که در حقیقت تقریرات در کلاس بود از او باقی ماند. سرانجام در ۱۳۶۷ در سن ۹۷ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیبانی، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به جلیل‌الملک، در ۱۲۵۸ در تهران متولد شد. پدرش میرزا حسن ملقب به میرزا آقاخان مستوفی بود که چندی در کسوت درویشی درآمد و اهل عرفان و تصوف شد ولی پس از مدتی آن را رها ساخته، به کشاورزی پرداخت.

میرزا نصرالله پس از انجام تحصیلات مقدماتی و ابتدائی برای ادامه‌ی تحصیل وارد مدرسه‌ی دارالفنون تهران شد و علوم جدیده را فراگرفت و برای تکمیل معلومات خود به بیروت رفت و مدت چهار سال در آنجا به تحصیل اشتغال داشت. پس از مراجعت به تهران، مدیر مدرسه‌ی فلاحت شد و به مدرسه‌ی مزبور نظم و ترتیب داده برنامه‌های جدیدی در آنجا به مرحله‌ی اجرا درآورد. وی یکی از مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان تندرو بود و پس از به توپ بستن مجلس، برای کمک به مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان تندرو بود و پس از به توپ بستن مجلس، برای کمک به مشروطه‌خواهان به بادکوبه رفت و از طرف ایرانیان مقیم قفقاز به ریاست مدرسه‌ی ایرانیان در بادکوبه منصوب گردید. در عین حالت فعالیت شدیدی علیه استبداد ایران شروع کرد. پس از خلع محمدعلی‌شاه به تهران بازگشت و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. اولین ماموریت وی کارگزاری کرمانشاه بود که با مخالفت روسها مواجه گردید و قبل از استقرار در سمت جدید، به تهران احضار و معاون اداره عثمانی شد. چندی عضویت کمیسیون سرحدی عثمانی با او بود تا به معاونت کارگزاری آذربایجان تعیین گردید. در اوایل جنگ بین‌المللی اول به تهران انتقال یافت. ابتدا معاون کابینه‌ی وزارت خارجه شد، بعد به ریاست محاکمات تجارتی وزارت امور خارجه منصوب گردید. وی در سمت مزبور صداقت و بی‌نظری خاصی بروز داد و در نتیجه ترفیع مقام گرفته رئیس کل تشریفات وزارت امور خارجه شد. قریب چهارسال در سمت مزبور باقی ماند تا در انتخابات دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی، از طرف مردم کاشان به وکالت انتخاب گردید. وی تا سال ۱۳۰۸ در وزارت امور خارجه شاغل بود. در آن تاریخ بازنشسته شد و در سال ۱۳۳۸ ش در تهران درگذشت. نصرالله شیبانی سه برادر دیگر داشت که دو تن از آنها در جوانی فوت کردند. تنها برادر دیگرش به نام عبدالحسین وحیدالملک عمری طولانی نمود. یکی از برادران وی میرزا علی نام داشت که از خطاطان معروف زمان خود بود و در دستگاه حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مشغول بود و در جوانی لقب وحیدالملک گرفت ولی پس از مرگش این لقب به برادرش داده شد. برادر دیگر وی میرزا علی‌محمدخان بود که هم نویسنده و هم شاعر بود، مدتی در مصر روزنامه‌ی ثریا را انتشار می‌داد و بعد نامه‌ی پرورش را منتشر نمود. در جوانی به بیماری سل درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیخ الاسلام اصفهانی، علی اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرزا رحیم بن عبداللّه بن رحیم بن مرتضی.

عالم فاضل، از رؤسای علمای اصفهان بوده، و در گرانی و قحطی ۶-۱۳۳۴ اصفهان به عنوان شهردار (رئیس بلدیّه) انتخاب شده، و بنا به نوشته جابری در تاریخ اصفهان و ری: در اثر سوء تدبیر او و سودجویی برخی دیگر، قحطی مزبور ایجاد شده.

در انتخابات مجلس شورای ملّی نیز به عنوان وکیل و نماینده مردم اصفهان انتخاب شده و در مجلس شرکت نموده است.

سرانجام در ۲۲ ذی قعده ۱۳۵۰ در مشهد وفات یافت، و در مدرسه میرزا جعفر مدفون گردید.

بر گرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

شیخ الاسلامی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود شیخ الاسلامی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیه قم شدم و در حین تحصیل دروس متوسطه را اخذ نمودم و مدتی توفیق حضور جبهه را داشتم در سال ۱۳۷۱ به تحصیل کفایتین و مکاسب اشتغال داشتم و به دست مقام معظم رهبری به لباس روحانیت ملبس شدم و در سال ۱۳۷۲ به بعد در دروس خارج فقه و اصول حضرات آیات عظام سبحانی،مکارم به تلمذ مشغول شدم ودر این همه سالها به تبلیغ و ارشاد هم موفق بودم در سال ۱۳۷۴در دروس تخصصی کلام در موسسه امام صادق تحت اشراف آیت الله سبحانی پذیرفته شدم و پس از فارغ التحصیلی به تدریس در حوزه و دانشگاه اشتغال یافتم در سال ۸۵بعنوان عضو هیات علمی در دانشگاه پیام نور پذیرفته ودر مرکز نطنز ادای وظیفه می کنم و در خدمت دانشجویان و اساتید فرهیخته هستم .

شیخ العراقین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شیخ محمد حسن بن محمّد رضا بن موسی بن شیخ جعفر کبیر.

در کربلاـ متولّد گردیده، و در نجف بزرگ شده، به سنّ هفده سالگی در ۱۲۹۵ به اتفّاق برادرش شیخ علی صاحب حصون به اصفهان آمده، و چهار سال در آنجا به درس حاج شیخ محمّد باقر نجفی مسجد شاهی و دیگران حاضر شده، و از این پس در این شهر سکونت داشته و قدرت و ریاست و مکنتی یافته. در ۷ ربیع الثانی ۱۳۳۶ وفات یافته، جنازه‌اش به نجف نقل گردیده و در مقبره خانوادگی مدفون شده است.

در تاریخ اصفهان و ری در ضمن وقایع سالها مختلف، مطالبی از صاحب عنوان نقل می‌کند که باید طالبین بدانها مراجعه نمایند.

در تاریخ نائین(۸۹:۴) گوید: امور سفارت و قنسولگری عراق در اصفهان به عهده او بوده، و با سفارت روس ارتباط داشته، و خواهر نوّاب ابراهیم میرزای صفوی را در حباله نکاح خویش داشت، و از کارهای او خراب کردن قلعه تبرک اصفهان است.

پس از وفات شیخ العراقین این لقب را به مرحوم حاج آقا محمّد جویباره‌ای فرزند حاج میرزا مهدی که داماد شریعتمدار بود دادند،

و مشارالیه در سال ۱۳۸۷ به سن متجاوز از هشتاد سال وفات یافته، در تکیه فاضل سراب مدفون گردیده.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

شیخ بهایی

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بهاء الـدین محمـد بن عزالـدین حسـین بن عبدالصـمد بن شـمس الـدین محمـد بن حسن بن محمد بن صالح حارثی همدانی عاملی جبعی (جباعی) معروف به شیخ بهائی در سال ۹۵۳ ه.ق ۱۵۴۶ میلادی در بعلبک متولد شد. او در جبل عامل در ناحیه شام و سوریه در روستایی به نـام" جبع "یـا" جباع "می زیسـته و از نژاد" حارث بن عبـدالله اعور همـدانی "متوفی به سال ۶۵ هجری از معاریف اسلام بوده است.

ناحیه" جبل عامل "همواره یکی از مراکز شیعه در مغرب آسیا بوده است و پیشوایان و دانشمندان شیعه که از این ناحیه برخاسته اند، بسیارند. در هر زمان، حتی امروزه فرق شـیعه در جبل عامل به وفور می زیسـته اند و در بنیاد نهادن مذهب شـیعه در ایران و اسـتوار کردن بنیان آن مخصوصاً از قرن هفتم هجری به بعـد یاری بسیار کرده و در این مدت پیشوایان بزرگ از میان ایشان برخاسـته اند و خاندان بهائی نیز از همان خانواده های معروف شیعه در جبل عامل بوده است.

بهاءالدین در کودکی به همراه پدرش به ایران آمد و پس از اتمام تحصـیلات، شـیخ الاسلام اصفهان شد. چون در سال ۹۹۱ هجری قمری به قصد حج راه افتاد، به بسیاری از سـرزمینهای اسـلامی از جمله عراق، شام و مصر رفت و پس از ۴ سال در حالی که حالت درویشی یافته بود، به ایران بازگشت.

وی در علـوم فلسـفه، منطق، هیئت و ریاضـیات تبحر داشت، مجموعه تألیفـاتی که از او بر جـای مانـده در حـدود ۸۸ کتـاب و رساله اسـت. وی در سـال ۱۰۳۱ ه.ق در اصـفهان درگـذشت و بنـا بر وصـیت خـودش جنـازه او را به مشـهد بردنـد و در جوار مرقـد مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام جنب موزه آستان قدس دفن کردند. شخصیت ادبی شیخ بهایی:

ـ بهائی آثار برجسـته ای به نثر و نظم پدیـد آورده است. وی با زبان ترکی نیز آشـنایی داشـته است. عرفات العاشـقین (تألیف ۱۰۲۲ـ ۱۰۲۴)، اولین تذکره ای است که در زمان حیات بهائی از او نام

برده است.

بهترین منبع برای گردآوری اشـعار بهائی، کشکول است تا جائی که به عقیده برخی محققان، انتساب اشعاری که در کشکول نیامده است به بهائی ثابت نیست. از اشعار و آثار فارسی بهائی دو تألیف معروف تدوین شده است؛ یکی به کوشش سعید نفیسی با مقدّمه ای ممتّع در شـرح احوال بهـائی، دیگری توسط غلامحسـین جواهری وجـدی که مثنوی منحول « رموز اسم اعظم » (ص ۹۴ ـ ۹۹) را هم نقل کرده است. با این همه هر دو تألیف حاوی تمام اشعار و آثار فارسی شیخ نیست.

اشـعار فارسـی بهائی عمدتاً شامل مثنویّات، غزلیّات و رباعیّات است. وی در غزل به شیوه فخرالدین عراقی و حافظ، در رباعی با نظر به ابو سـعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری و در مثنوی به شـیوه مولوی شعر سروده است. ویژگی مشترک اشعار بهائی میل شدید به زهـد و تصوّف و عرفـان است. ازمثنوّیـات معروف شـیخ می توان از اینهـا نام برد: «نان و حلوا یا سوانـح سـفر الحجاز»، این مثنوی ملمّع چنانکه از نام آن پیداست در سـفر حج و بر وزن مثنوی مولوی سـروده شده است و بهائی در آن ابیاتی از مثنوی را نیز تضمین کرده است. او این مثنوی را به طور پراکنـده در کشـکول نقل کرده و گردآورنـدگان دیوان فارسـی وی ظاهراً به علت عدم مراجعه

دقیق به کشکول متن ناقصی از این مثنوی را ارائه کرده اند.

«نان و پنیر»، این اثر نیز بر وزن و سبک مثنوی مولوی است؛ «طوطی نامه» نفیسی این مثنوی را که از نظر محتوا و زبان نزدیکترین مثنوی بهائی به مثنوی مولوی است، بهترین اثر ادبی شیخ دانسته و با آنکه آن را در اختیار داشته جز اندکی در دیوان بهائی نیاورده و نام آن را نیز خود براساس محتوایش انتخاب کرده است.

«شیر و شکر»، اولین منظومه فارسی در بحر خَبَب یا مُتدارک است. در زبان عربی این بحر شعری پیش از بهائی نیز مورد استفاده بوده است. « شیر و شکر » سراسر جذبه و اشتیاق است و علی رغم اختصار آن (۱۶۱ بیت در کلیات، چاپ نفیسی، ص ۱۷۹ ـ ۱۸۸؛ ۱۴۱ بیت در کشکول، ج ۱، ص ۲۴۷ ـ ۲۵۴) مشحون از معارف و مواعظ حکمی است، لحن حماسی دارد و منظومه ای بدین سبک و سیاق در ادب فارسی سروده نشده است؛ مثنویهایی مانند «نان و خرما»، «شیخ ابوالپشم» و «رموز اسم اعظم» را نیز منسوب بدو دانسته اند که مثنوی اخیر به گزارش میر جهانی طباطبائی (ص ۱۰۰) از آنِ سید محمود دهدار است. شیوه مثنوی سرایی بهائی مورد استقبال دیگر شعرا، که بیشتر از عالمان امامیّه اند واقع شده است. تنها نثر فارسی بهائی که در دیوان های چاپی آمده است، « رساله پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش » است.

بهائی در عربی نیز شاعری چیره دست و زبان دانی صاحب نظر است و آثار نحوی و بدیع او در ادبیات عرب جایگاه ویژه ای دارد. مهمترین و دقیقترین اثر او در نحو، « الفوائد الصمدیّه » معروف به صمدیّه است که به نام برادرش عبدالصمد نگاشته است و جزو کتب درسی در مرحله متوسط علم نحو در حوزه های علمیّه است. اشعار عربی بهائی نیز شایان توجه بسیار است. معروفترین و مهمترین قصیده او موسوم به « وسیله الفوزوالامان فی مدح صاحب الزّمان علیه السلام » در ۶۳ بیت است که هر گونه شبهه ای را در اثناعشری بودن وی مردود می سازد. بهائی در ارجوزه سرایی نیز مهارت داشت و دو ارجوزه شیوا یکی در وصف شهر هرات به نام « هراتیه یا الزّهره » (کشکول، ج۱،ص ۱۸۹ ـ ۱۹۴) و دیگر ارجوزه ای عرفانی موسوم به « ریاض الارواح » (کشکول، ج۱، ص۲۲۵ ـ ۲۲۷) از وی باقی مانده است. دوبیتیهای عربی شیخ نیز از شهرت و لطافت بسیاری برخوردار بوده که بیشتر آنها در اظهار شوق نسبت به زیارت روضهٔ مقدّسه معصومین علیه السلام است.

شیخ محمدرضا فرزند شیخ حرّعاملی (متوفی ۱۱۱۰) مجموعه لطیفی از اشعار عربی و فارسی شیخ بهائی را در دیوانی فراهم آورده است. اشعار عربی وی اخیراً با تدوین دیگری نیز به چاپ رسیده است. بخش مهمی از اشعار عربی بهائی، لُغَز و معمّاست.

از بررسی شیوه نگارش بهائی در اکثر آثارش، این نکته هویداست که وی مهارت فراوانی در ایجاز و بیان معمّا آمیز مطالب داشته است. وی حتی در آثار فقهی اش این هنر را به کار برده که نمونه بارز آن «رسائل پنجگانه الاثناعشریه »، است. این سبک نویسندگی در « خلاصه الحساب، فوائد الصمّدیه، تهذیب البیان و الوجیزه فی الدرایه » آشکاراتر است. بهائی تبحّر بسیاری در صنعت لغز و تعمیه داشته و رسائل کوتاه و لغزهای متعدّد و معروفی به عربی از وی بر جا مانده است. مانند:

« لغزالزبده » (لغزی است که کلمه زبده از آن به دست می آید)، « لغزالنحو »، « لغزالکشّاف »، « لغزالصمدیه »، « لغزالکافیه » و « فائده ». نامدارترین اثر بهائی الکشکول، معروف به «کشکول شیخ بهائی» است که مجموعه گرانسنگی از علوم و معارف مختلف و آینه معلومات و مشرب بهائی محسوب می شود.

بهائی در شمار مؤلفان پر اثر در علوم مختلف است و آثار او که تماماً موجز و بدون حشو و زواید است، مورد توجه دانشمندان پس از او قرار گرفته و بر شماری از آنها شروح و حواشی متعدّدی نگاشته شده است. خود بهائی نیز بر بعضی تصانیف خود حاشیه ای مفصّل تر از اصل نوشته است. از برجسته ترین آثار چاپ شده بهائی می توان از اینها نام برد: «مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین» (تألیف ۱۰۱۵)، که ارائه فقه استدلالی شیعه بر مبنای قرآن (آیات الاحکام) و حدیث است. این اثر دارای مقدمه بسیار مهمی در تقسیم احادیث و معانی برخی اصطلاحات حدیثی نزد قدما و توجیه تعلیل این تقسیم بندی است. از اثر مذکور تنها باب طهارت

نگاشته شده و بهائی در آن از حدود چهارصد حدیث صحیح و حسن بهره برده است؛ «جامع عباسی»، از نخستین و معروفترین رساله های علمیّه به زبان فارسی؛ « حبل المتین فی اِحکام احکام الدّین » (تألیف ۱۰۰۷) در فقه که تا پایان صلوه نوشته است و در آن به شرح و تفسیر بیش از یکهزار حدیث فقهی پرداخته شده است؛ « الاثنا عشریه » در پنج باب طهارت، صلات، زکات، خمس، صوم و حج است. بهائی دراین اثر بدیع، مسائل فقهی هر باب را به قسمی ابتکاری بر عدد دوازده تطبیق کرده است، خود وی نیز بر آن شرح نگاشته است.

«زبده الاصول» این کتاب تا مدتها کتاب درسی حوزه های علمی شیعه بود و دارای بیش از چهل شرح و حاشیه و نظم است. « الاربعون حدیثاً » (تألیف ۹۹۵) معروف به اربعین بهائی ؛ « مفتاح الفلاح » (تألیف ۱۰۱۵) در اعمال و اذکار شبانه روز به همراه تفسیر سورهٔ حمد. این اثر کم نظیر که گفته می شود مورد توجه و تأیید امامان معصوم علیه السّلام قرار گرفته است.

«حدائق الصالحین» (ناتمام)، شرحی است بر صحیفهٔ سجادیه که هر یک از ادعیهٔ آن با نام مناسبی شرح شده است. از این اثر تنها الحدیقه الهلالیّه در شرح دعای رؤیت هلال (دعای چهل و سوم صحیفهٔ سجادیه) در دست است.

«حدیقهٔ هلالیّه » شامل تحقیقات و فوائد نجومی ارزنده است که سایر شارحان صحیفه از جمله سیّد علیخان مدنی در شرح خود موسوم ریاض السالکین از آن بسیار استفاده کرده اند. همچنین فوائد و نکات ادبی، عرفانی، فقهی و حدیثی بسیار در این اثر موجز به چشم می خورد. بنا بر قول کلیهٔ کسانی که در احوال شیخ سخن گفته اند. وی نزد پدر تفسیر ، حدیث و عربیت و امثال این ها راآموخت و پس از محضر استادان دیگر از جمله مولانا عبدالله مدرس(۱) یزدی حکمت و کلام و بعضی علوم منقول را نزد ملاعلی مذهّب و ملا افضل قاضی مدرس و ملا محمد باقرین زین العابدین یزدی ریاضی را آموخت و در طب از حکیم عماد الدین مسعود کسب فیض نموده ». (نفیسی : ۱۳۶۸ ، ص ۱۷) بهاءالدین محمّد عاملی در عصر خود ، چه در دانش و چه در اخلاق از مردان بزرگ جهان به شمار می رفت .

وی در علوم ریاضی و نجوم و هیأت استاد مسلم عصر خود بود وپس از یکصد سال که این علم در ایران رواجی نداشت . برای نخستین بار در اواخر قرن دهم و ابتدای قرن یازدهم هجری قمری این علوم را درهرات آموخته است و بار دیگر در ایران رواج داد .

خدمات شیخ بهائی:

در عرف مردم ایران، شیخ بهائی به مهارت در ریاضی و معماری و مهندسی معروف بوده و هنوز هم به همین صفت معروف است، چنانکه معماری مسجد امام اصفهان و مهندسی حصار نجف را به او نسبت می دهند. و نیز شاخصی برای تعیین اوقات شبانه روز از روی سایه آفتاب یا به اصطلاح فنی، ساعت آفتاب یا صفحه آفتابی و یا ساعت ظلی در مغرب مسجد امام (مسجد شاه سابق) در اصفهان هست که می گویند وی ساخته است.

در احاطه وی در مهندسی مساحی تردید نیست و بهترین نمونه که هنوز در میان است، نخست تقسیم آب زاینده رود به محلات اصفهان و قرای مجاور رودخانه است که معروف است هیئتی در آن زمان از جانب شاه عباس به ریاست شیخ بهائی مأمور شده و ترتیب بسیار دقیق و درستی با منتهای عدالت و دقت علمی در باب حق آب هر ده و آبادی و محله و بردن آب و ساختن مادیها داده اند که هنوز به همان ترتیب معمول است و اصل طومار آن در اصفهان هست.

دیگر از کارهای علمی که به بهائی نسبت می دهند طرح ریزی کاریز نجف آباد اصفهان است که به نام قنات زرین کمر، یکی از بزرگترین کاریزهای ایران است و از مظهر قنات تا انتهای آبخور آن ۹ فرسنگ است و به ۱۱ جوی بسیار بزرگ تقسیم می شود و طرح ریزی این کاریز را نیز از مرحوم

بهائی می دانند.

دیگر از کارهای شیخ بهائی، تعیین سمت قبله مسجد امام به مقیاس چهل درجه انحراف غربی از نقطه جنوب و خاتمه دادن به یک

سلسله اختلاف نظر بود که مفتیان ابتدای عهد صفوی راجع به تشخیص قبله عراقین در مدت یک قرن و نیم اختلاف داشته اند.
یکی دیگر از کارهای شگفت که به بهائی نسبت می دهند، ساختمان گلخن گرمابه ای که هنوز در اصفهان مانده و به حمام شیخ بهائی یا حمام شیخ معروف است و آن حمام در میان مسجد جامع و هارونیه در بازار کهنه نزدیک بقعه معروف به درب امام واقع است و مردم اصفهان از دیر باز همواره عقیده داشته اند که گلخن آن گرمابه را بهائی چنان ساخته که با شمعی گرم می شد و در زیر پاتیل گلخن فضای تهی تعبیه کرده و شمعی افروخته در میان آن گذاشته و آن فضا را بسته بود و شمع تا مدتهای مدید همچنان می سوخت و آب حمام بدان وسیله گرم می شد و خود گفته بود که اگر روزی آن فضا را بشکافند، شمع خاموش خواهد شد و گلخن از کار می افتد و چون پس از مدتی به تعمیر گرمابه پرداختند و آن محوطه را شکافتند، فوراً شمع خاموش شد و دیگر از آن پس نتوانستند بسازند. همچنین طراحی منار جنبان اصفهان که هم اکنون نیز پا برجاست به او نسبت داده می شود. استادان شیخ بهائی:
آن طور که مؤلف عالم آرا آورده است، استادان او بجز پدرش از این قرار بوده اند": تفسیر و حدیث و عربیت و امثال آن را از پدر و حکمت و کلام و بعضی علوم منقول را از مولانا عبدالله مدرس یزدی مؤلف مشهور حاشیه بر تهذیب منطق معروف به حاشیه ملا عبدالله آموخت. ریاضی را از ملا ـ علی مذهب ملا ـ افضل قاضی مدرس سرکار فیض کاشانی فرا گرفت و طب را از حکیم عماد الدین محمود آموخت و در اندک زمانی در منقول و معقول پیش رفت و به تصنیف کتاب پرداخت".
مؤلف روضات الجنات استادان او را پدرش و محمد بن محمد بن محمد ابی الطیف مقدسی می شمارد و گوید که صحیح بخاری را نزد او خوانده است. علاوه بر استادان فوق در ریاضی، بهائی نزد ملا محمد باقر بن زین العابدین یزدی مؤلف کتاب مطالع الانوار در هیئت و عیون الحساب که از ریاضی دانان عصر خود بوده نیز درس خوانده است. شاگردان شیخ بهایی :
برای پی بردن به مقام علمی و میزان دانش شیخ، کافی است بدانیم که متجاوز از چهل تن از دانشمندان و بزرگان قرن یازدهم هجری قمری از وی علم آموخته و بهره برده‌اند و بعضی از آنان، اشخاص زیر هستند:
۱- صدرالدین محمد ابراهیم شیرازی، معروف به ملاصدرا، فیلسوف معروف.
۲- ملا محمد محسن بن مرتضی بن محمود، معروف به فیض کاشانی، صاحب تفسیر صافی.
۳- ملا عزالدین فراهانی مشهور به علینقی کمره‌ای، شاعر معروف قرن یازدهم .
۴- ملا محمدباقر بن محمد مؤمن خراسانی، معروف به محقق شیخ الاسلام.
۵- شیخ جواد بغدادی، مشهور به فاضل جواد، صاحب شرح خلاصهٔ الحساب و زبدهٔ فی الاصول.
۶- ملا محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، صاحب روضهٔ المتقین(م ۱۰۷۰) .
۷- سید عزالدین حسینی کرکی عاملی، مشهور به مجتهد مفتی اصفهانی. سخنی در تاریخ وفات شیخ
در مورد تاریخ وفات شیخ بهایی اقوال گوناگونی وجود دارد، صاحب «تاریخ عالم آرای عباسی» که از مآخذ مورد اعتماد است، می‌گوید که در شب چهارم شوال سال ۱۰۳۰ ه.ق بیمار شد و هفت روز رنجور بود، تا این که در شب ۱۱ شوال درگذشت، و چون وی رحلت کرد، شاه عباس در ییلاق بود و اعیان شهر جنازه او را برداشتند و ازدحام مردم به اندازه‌ای بود که در میدان نقش جهان جا نبود که جنازه او را حرکت دهند. در مسجد جامع عتیق به آب چاه غسل دادند و علماء بر او نماز گزاردند و در بقعه‌ای منسوب به امام زین العابدین(علیه السلام) که مدفن دو امامزاده است، گذاشتند و از آنجا به مشهد بردند و به وصیت خود او در پائین پا، در جایی که هنگام توقف در مشهد در آنجا درس می‌گفت، به خاکش سپردند.
صاحب روضات الجنات می‌گوید که چون شیخ درگذشت، پنجاه هزار نفر بر جنازه وی نماز گزاردند و در تاریخ فوت وی گفته‌اند: «بی سر و پا گشت و شرع و افسر فضل اوفتاد.» مقصود از «بی‌سر و پا گشت شرع» این است که شین و عین از آغاز و آخر

شرع می‌افتد، و «راء» می‌ماند که ۲۰۰ باشد، و «افسر فضل اوفتاد»، یعنی «فاء» از آغاز آن ساقط می‌شود و «ضاء» که ۸۰۰ و «لام» که ۳۰ باشد می‌ماند و روی هم رفته، ۱۰۳۰می‌شود.

صاحب کتاب تنبیهات می گوید که سال یک هزار و سی هجری، مریخ در عقرب راجع شد، و شیخ پس از یک هفته مریضی به رحمت ایزدی پیوست.

اعتماد الدوله میرزا ابو طالب در تاریخ رحلت وی گفته است:

رفت چون شیخ از این دار فنای گشت ایوان جنانش ماوای دوستی جست ز من تاریخش گفتمش «شیخ بهاء الدین وای» که از جمله آخر بدون همزه «بهاء»، عدد ۱۰۳۰ به دست می آید.

صاحب مطلع الشمس می گوید که در چهارم شوال سال ۱۰۳۰ هجری شمسی مریض گشت و در سه‌شنبه دوازدهم رحلت نمود و جسد شریفش به مشهد نقل شد.

صاحب امل الآمل در مورد تاریخ وفات شیخ گوید که از مشایخ خود شنیدم که در سال ۱۰۳۰ هجری قمری درگذشت.

ولی صاحب قصص العلماء تاریخ درگذشت وی را سال ۱۰۳۱ هجری قمری ذکر کرده است.

صاحب سلافة العصر، تاریخ وفات شیخ را دوازده روز مانده از شوال سال ۱۰۳۱ هجری قمری نوشته است، و در کتاب دیگر خویش موسوم به حدائق الندیه فی شرح الفوائد الصمدیه در دوازدهم شوال سال ۱۰۳۰ هجری قمری ذکر کرده است و ممکن است در چاپ کتاب اول تحریفی شده باشد. به طور کلی آنچه از این اقوال برمی‌آید، وفات شیخ در دوازدهم شوال سال۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱ هجری قمری اتفاق افتاده است و چون صاحب تاریخ عالم آرای عباسی که نظرش معتبرتر از دیگران است، و همچنین کتاب تنبیهات که تالیف خود را چند ماه بعد از آن واقعه نوشته است، سال ۱۰۳۰ را ذکر کرده‌اند، از این رو گفته کسانی که وفات شیخ را در این سال نوشته‌اند، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در این صورت وفات شیخ در دوازدهم ماه شوال سال ۱۰۳۰ ه.ق در شهر اصفهان روی داده است.

وقتی شیخ بهایی رحلت کرد، شاه عباس در ییلاق بود و اعیان شهر جنازه او را برداشتند و ازدحام مردم به اندازه‌ای بود که در میدان نقش جهان جا نبود که جنازه او را حرکت دهند. در مسجد جامع عتیق به آب چاه غسل دادند و علماء بر او نماز گزاردند و در بقعه‌ای منسوب به امام زین العابدین(علیه السلام) که مدفن دو امامزاده است، گذاشتند و از آنجا به مشهد بردند و به وصیت خود او در پائین پا، در جایی که هنگام توقف در مشهد در آنجا درس می گفت، به خاکش سپردند. نمونه اشعار :

تا کی به تمنای وصال تو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد که سرآید غم هجران تو یا نه

ای تیره غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غایب زمیانه

رفتم به در صومعه عابد و زاهد

دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد

در میکده رهبانم و در صومعه عابد

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

روزی که برفتند حریفان پی هر کار

زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار

من یار طلب کردم و او جلوه گه یار

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زنم صاحب آن خانه تویی تو

هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

در میکده و دیر که جانانه تویی تو

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی ...کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید

پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید

عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید

یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم ..من که روم خانه به خانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید

دیوانه برون از همه آئین تو جوید

تا غنچهء بشکفتهء این باغ که بوید

هر کس به بهانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

بیچاره بهایی که دلش زار غم توست

هر چند که عاصی است ز خیل خدم توست

امید وی از عاطفت دم به دم توست

تقصیر" خیالی "به امید کرم توست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

نصایح شیخ بهایی به فرزندش

اگر پیامبر هم باشد از زبان مردم آسوده نیست.

اگر بسیار کار کند، می‌گویند احمق است.

اگر کم کار کند، می‌گویند تنبل است.

اگر بخشش کند می‌گویند افراط می‌کند.

اگر ثروت اندوزی کند، می‌گویند بخیل است.

اگر ساکت و خاموش باشد می‌گویند لال است.

اگر زبان‌آوری کند، می‌گویند وراج و پر روست.

اگر روزه بدارد و شب‌ها نماز بخواند می‌گویند ریاکار است.

و اگر نماز نخواند می گویند کافر و بی دین است.

پس فرزندم نباید به حمد و ثنای مردم اعتنا کرد و جز از خداوند نباید از کسی ترسید . منبع :

سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

سایت مشاهیر ، سایت شهید آوینی

کشکول شیخ بهایی

فقهای نامدار شیعه، عقیقی بخشایشی، ص ۲۱۱

شیخ بیگ، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد شیخ بیگ : قائم مقام فرمانده واحد تدارکات لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۵ در« جوپار» کرمان متولد شد. او دوره ابتدائی را در جوپار و دوره راهنمایی را در کرمان به اتمام رسانید. در سال اول نظری در مهرماه ۱۳۵۴ به علت اقدام بر علیه رژیم منفور پهلوی و نشر پیامهای مذهبی و پخش اعلامیه و نوارهای امام امت و همچنین آتش زدن دو مشروب فروشی و در مرحله آخر که وی با اسلحه بود، دستگیر و به زندان رفت و بعد از یکسال محاکمه ، به اعدام محکوم شد .حکم مجازات او بعداً با یک درجه تخفیف به زندان ابد تقلیل پیدا می کند . تا روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که تمام زندانیان سیاسی به دست توانای مردم مسلمان آزاد شدند، درست ۴۰ ماه کامل در زندان حکومت شاهنشاهی به سر برده و در این مدت که در زندان به سر می برد شکنجه های فراوان دیده و آثا ر شکنجه بر بدن او مشاهده می شد . بعد از آزادی از زندان وپیروزی انقلاب اسلامی ، با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت سپاه درآمد و می توان او را از بانیان تشکیل سپاه در کرمان نامید. پس از آن در مأموریتهای مختلف واحد تحقیقات تعاون دادستانی و واحد تدارکات سپاه پاسداران که دلسوزانه و با کوشش فراوان به کار مشغول و مأموریتهای محوله را با صداقت و دقت خاص مخصوص به خود انجام می داد. از بدو شروع جنگ در کردستان جزو اولین داوطلبانی بود که به مهاباد اعزام شد و در مدت ۴ ماه با اشرار از خدا بی خبر و مخالف با اسلام و قرآن پیکار شبانه روزی داشت. در مهرماه سال ۱۳۵۹ از مهاباد به کرمان مراجعت و چون جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شده بود بعد از مدت کوتاهی به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام شد. از آن تاریخ تا زمان شهادت ۴/۱۰/۱۳۶۵ به طور دائم و پیوسته در مأموریت جبهه بود و فقط در ایام مرخصی به دیدار خانواده اش به کرمان می آمد . در تمام حمله ها شرکت فعال داشت.ا و در میدان رزم آرام و قرار نداشت.

پیوسته در جبهه ودر تلاش و پیگیر مستمر بود. زیرا او عاشق جبهه و جهاد در راه خداوند بود و خود را پیرو ولایت فقیه دانسته و حیات بعد از انقلاب خود را مرهون الطاف الهی می دانست. ا و عقیده داشت که با ید از عمرخود در راه خداوند همت شایان نمود. پاسداری بسیار فروتن، خوش برخورد دوست داشتنی، جدی و فعال بود و تنها هدفش خدمت به انقلاب اسلامی ایران و اجرای دستورات رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت آیت ا... العظمی خمینی(ره) بود . چگونه خدمت کردن برایش مفهومی نداشت. در زندگی فردی بسیار باتقوی و قانع بود و بر این محور زندگی می کرد. او از غیبت، بی حجابی، دورویی و پست و مقام و کارهای غیر مذهبی بسیار متنفر بود و همگان را به تقوی و اجرای دستورات خداوند سفارش می کرد. در مدت زمانی که در واحد تعاونی

سپاه کار می کرد شبانه روزش را صرف رسیدگی به خانواده های معظم شهدا نموده و پیوسته به خانواده ها رسیدگی و از بچه های شهداء دلجویی می نمود. مجروحی پیدا نمی شد که او با خبر شود و به دیدارش نرود و از او دلجویی نکند به طوریکه او را خادم شهدا و سردار جبهه ها می نامیدند. ثمره زندگی او سه فرزند، دو پسر و یک دختر می باشد که آرزو داشت آنها را چون زینب و حسین وار تربیت و بزرگ کند و این آروز نیز در وصیتنامه او به خوبی آشکار است.ا و سرانجام در روز چهارم آذر ماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۴ و در منطقه شلمچه به آرزوی همیشگی اش که دیدار خدا بود رسید و در مصاف با دشمن بعثی جانش را هدیه به اسلام کرد و به دیدار دوست شتافت.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شیخ حسنی، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین شیخ حسنی : فرمانده واحد تامین وپشتیبانی لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۳ ش. در شهر مقدس، قم متولد شد. در همان دوران کودکی به خاندان عصمت و طهارت عشق می ورزید و در مجالس عزاداری اهل بیت ـ علیهم السلام ـ شرکت می نمود. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در قم طی کرد.

در زمان اوج گیری انقلاب اسلامی همدوش امت حزب الله، فعالانه در تظاهرات شرکت می کرد و پس از فعالیت گسترده و پخش اعلامیه های امام خمینی (ره)، توسط سفاکان رژیم پهلوی دستگیر می شود و با پیروزی امت حزب الله، همراه با دیگر زندانیان سیاسی آزاد می گردد. او بعد از پیروزی انقلاب به عضویت سپاه درآمد. پس از شروع جنگ به جبهه اعزام گشت و در هجوم عراق به خرمشهر، بر اثر ترکش خمپاره از ناحیه صورت مجروح شد. بهبود جراحت ایشان مدت زیادی طول کشید. در همان ایام که هنوز بهبود نیافته بود، به عنوان مسئول تامین لشکر علی بن ابیطالب (ع) سخت به فعالیت پرداخت. سرانجام محمد حسین پس از سالها تلاش و کوشش در تاریخ ۷/۱۲/۱۳۶۲ در جزیره مجنون به کاروان شهیدان پیوست. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شیخ خیریان، قربانعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قربانعلی شیخ خیریان : مدیر تحقیقات نظامی و قائم مقام فرمانده واحدآموزش نظامی لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در تاریخ ۱۰/۱۲/۱۳۳۶ در روستای« شکری کلا» در شهرستان«نوشهر» به دنیا آمد.

برابر تشخیص اداره وظیفه عمومی کل کشور از رفتن به خدمت سربازی معاف شد. اما چهل روز بعد در تاریخ ۵/۵/۱۳۵۸ به عضویت رسمی سپاه درآمد.

او در مدت حضور در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خدمات شایانی از خود به یادگار گذاشت. مدتی در پادگان المهدی «چالوس» به عنوان مربی به نیروهای بسیج وسپاه آموزش می داد. بعد از آن با سمت مدیر تحقیقات نظامی ومعاون فرمانده آموزش

نظامی لشگر۲۵ کربلا به جبهه رفت م دانش و تجارب خود را در خدمت جبهه وجنگ گذاشت.
در عملیات والفجر ۸ به عنوان مربی آموزش نقش تأثیرگذاری درپیروزی های رزمندگان استان مازندران داشت. در جبهه که بود انگار گم شده اش را پیدا کرده بود. با اینکه حضور در مناطق عملیاتی از وظایف سازمانی مدیر تحقیقات لشگر نبود اما او هنگام عملیات مانند یک نیروی عادی اسلحه به دست می گرفت و وارد جنگ می شد.
عملیات کربلای یک آخرین زمان حضور پر برکت او در عالم خاکی بود ودر این عملیات که به آزاد سازی شهر مهران از دست متجاوزین عراقی منجر شد او به آرزویش که شهادت بود ،رسید. آرامگاه اودرگلستان شهدای روستای «شکری کلای»در« نوشهر» واقع است.
منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شیخ، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به احیاءالملک، فرزند حاج میرزا علینقی‌خان صنیع‌الملک، متولد سال ۱۲۴۷ ش است. وی تحصیلات خود را در دارالفنون ناصری در رشته‌ی پزشکی به اتمام رسانید، چند سالی هم در اروپا تجربه‌ی علمی و عملی اندوخته کرد. تخصص او در امر کحالی بود. خیلی زود در تهران شهرت یافت به طوری که ناصرالدین‌شاه او را جزء اطباء مخصوصش قرار داد. در جریان تیر خوردن ناصرالدین‌شاه در زاویه‌ی مقدس حضرت عبدالعظیم، دکتر شیخ حضور داشته و خاطرات خویش را بسیار جالب و شیرین به رشته‌ی تحریر درآورده است، از جمله می‌نویسد: من نخستین کسی بودم که از مرگ شاه اطلاع یافتم. وقتی در حضور جمعی از درباریان به امین‌السلطان صدراعظم گفتم که شاه مرده است، او چند سیلی محکم به صورتم نواخت و گفت نمرده است زود او را معالجه کن. وقتی مشغول کندن لباسهای شاه شدم تا او را مجددا معاینه کنم، چند سیلی از مجدالدوله داماد شاه نوش جان کردم و به من گفت جسارت تو به جائی رسیده است که شلوار شاه را بیرون می‌کشی. در هر حال، خیلی شیرین موضوع قتل ناصرالدین شاه را عنوان نموده است. بعد از مرگ شاه، طبیب مخصوص امین‌السلطان شد. بعد از او طبابت سردار اسعد بختیاری را عهده‌دار گردید. در سفر و حضر با او بود. چون مردی قانعی بود، زیاد دنبال مال دنیا نمی‌رفت و مشاغلی نمی‌پذیرفت. در دوره‌ی رضاشاه احیاءالملک را وکیل مجلس کردند. در دوره هشتم از سیرجان سر درآورد، در دوره‌ی نهم از لار وکیل شد و در هر دو دوره رئیس سنی مجلس شد. وفات او در سال ۱۳۱۷ ش در تهران اتفاق افتاد. کسانی که محضر او را درک نموده‌اند، همه از او ذکر خیر می‌کنند و یادش را گرامی می‌دارند. روزانه چند ساعتی در مطب خود از بیماران عیادت می‌کرد، مطلقا حق‌العلاج از کسی نمی‌گرفت و با روی گشاده با بیمار سخن می‌راند. در مدرسه‌ی طب قدیم استاد تشریح بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیخ‌الاسلام زنجانی، فضل‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۷۳ -۱۳۰۳ ق)، فقیه، متکلم، رجالی و حکیم. در زنجان به دنیا آمد. مقدمات و متون را نزد استادان زنجانی فراگرفت و فلسفه را از علامه میرزا عبدالمجید آموخت و به درس خارج علامه میرزا عبداللّه زنجانی حضور یافت. در ۱۳۳۱ ق به همراه برادرش به نجف مهاجرت کرد و در آنجا نزد آیت‌اللّه سید محمدکاظم یزدی و آیت‌اللّه شیخ الشریعه اصفهانی و دیگر مدرسان به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. در ۱۳۳۹ ق به زنجان بازگشت و به وظائف امور علمی و شرعی مشغول گردید. او از آیت‌اللّه سید حسن صدر عاملی کاظمی و علامه سید محمد فیروزآبادی و آیت‌اللّه شیخ الشریعه اصفهانی و علامه سید محمود شکری علوی آلوسی دارای اجازه بود. از آثارش: حاشیه بر «منطق» شرح «منظومه» سبزواری؛ رساله‌ای در رد نظریه‌ی «واحد بسیط...»؛ «تاریخ علم کلام در اسلام»؛ حاشیه بر «اوائل الشوارق» ملا عبدالرزاق لاهیجی؛ نقد «رساله‌ی حدوث» ملا صدرا شیرازی؛ «تشیع در تاریخ اعتقادی و سیاسی و ادبی شیعه» یا «تاریخ مذهب شیعه»؛ تعلیقاتی بر کتاب «اوائل المقالات» شیخ مفید؛ شرح و حاشیه‌ای بر «منهج المقال» استرآبادی؛ «شرح حال رجال زنجان و راویان آن».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :شهیدان راه فضیلت (۳۹۰ -۳۸۹)، علماء معاصرین (۲۲۸ -۲۲۴)، مؤلفین کتب چاپی (۸۷۱ -۴/ ۸۷۰).

شیخ‌الاسلام‌زاده، شجاع‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید حسین شیخ‌الاسلام‌زاده وکیل مبرز دادگستری و رئیس کانون وکلای آذربایجان، در سال ۱۳۱۰ در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تبریز به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی پزشکی تهران شد و در ۱۳۳۶ دکترای خود را دریافت کرد و برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا عزیمت نمود و در دانشگاههای پنسیلوانیا و اوهایو دوره‌ی تخصصی ارتوپدی را با درجه‌ی ممتاز گذرانید و چندی در بیمارستان‌های آمریکا کارآموزی نمود و به ایران بازگشت و یکی از مؤسسین بیمارستان مدرن و مجهر پارس شد. اولین شغل دولتی او بنیانگذاری و مدیریت عامل انجمن توان‌بخشی بود که خدمات برجسته‌ای در این سمت انجام داد.

در سال ۱۳۵۳ امیرعباس هویدا در کابینه‌ی خود تغییرات تازه‌ای داد و سه وزارتخانه‌ی جدید تاسیس نمود. یکی از آن سه وزارتخانه، وزارت رفاه اجتماعی بود و دکتر شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام‌زاده را در راس آن قرار داد. هسته‌ی مرکزی این وزارتخانه، سازمان بیمه اجتماعی کارگران و بانک رفاه کارگران بود. در بهمن‌ماه ۱۳۵۴ امیرعباس هویدا در ترکیب کابینه‌ی خود تغییراتی داد. وزارتخانه‌های رفاه اجتماعی و بهداری در هم ادغام شد و نام وزارت بهداری گرفت و شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام‌زاده در راس آن قرار گرفت.

در مردادماه ۱۳۵۶ امیرعباس هویدا پس از دوازده سال و نیم نخست‌وزیری، مستعفی و به جای وی جمشید آموزگار نخست‌وزیر شد و کابینه‌ی خود را روز ۱۶ مردادماه به شاه و مجلس معرفی کرد. در آن کابینه، دکتر شیخ‌الاسلام‌زاده وزیر بهداری و بهزیستی شد و در تمام مدت نخست‌وزیری آموزگار که یک سال به طول انجامید، در کابینه عضویت داشت.

در شهریورماه ۱۳۵۷ مهندس جعفر شریف‌امامی نخست‌وزیر شد و دست به یک سلسله کارهای سطحی و عوام‌فریبانه زد از جمله دستور داد حکومت نظامی عده‌ای از مدیران و دولتمردان و بازرگانان را توقیف کند و در نتیجه عده‌ای از جمله دکتر شیخ‌الاسلام‌زاده طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت شدند و به زندان کمیته مشترک انتقال یافت و تا ۱۵ آبان‌ماه ۱۳۵۷ در آن

زندان به سر می‌برد. در ان ایام عده‌ی دیگری از بلندپایگان از جمله امیرعباس هویدا و ارتشبد نصیری و عبدالعظیم ولیان بازداشت شدند و به زندان جمشیدآباد انتقال یافتند و زندانیان کمیته‌ی مشترک هم به آنها ملحق شدند. روز ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ در زندانها باز شد و عده‌ای از آنها توسط مردم بازداشت شدند از جمله دکتر شیخ‌الاسلام‌زاده بود. شیخ‌الاسلام‌زاده مدتی در زندان اوین بازداشت بود، سپس محاکمه شد و پس از آن مورد عفو قرار گرفت.

شیخ‌الاسلام‌زاده پزشکی حاذق و جراحی متبحر است و هم‌اکنون از سهامداران بیمارستان پارس می‌باشد. وی هنگامی که در دانشکده‌ی پزشکی تهران مشغول تحصیل بود، از دانشجویان فعال علیه رژیم پهلوی بود و اعتصابات و جنجالهای دانشجویان را رهبری می کرد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیخ‌الرئیس قاجار، ابوالحسن

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۸/۱۳۳۶ -۱۲۶۴ ق)، خطیب، عالم و شاعر، متخلص به حیرت. ملقب به شیخ‌الرئیس. در تبریز متولد شد. مقدمات علوم را در تهران و مشهد تحصیل کرد و حکمت قدیم را در تهران در محضر آقا علی مدرس فراگرفت سپس به عتبات سفر کرد و در مجلس درس میرزای شیرازی در سامرا حضور یافت به تهران بازگشت و پس از چندی ناصرالدین‌شاه لقب شیخ‌الرییس را به او داد و مامور خدمت در آستان قدس رضوی گردید. در خراسان با آصف‌الدوله حاکم آن ولایت درافتاد و از راه عشق‌آباد به استانبول رفت و در آنجا به عضویت انجمن اتحاد اسلام درآمد و مورد توجه سلطان عبدالحمید قرار گرفت و کتاب «اتحاد اسلام» را برای او نوشت. بعد از چندی به ایران بازگشت و در نهضت مشروطه با مشروطه‌خواهان همراهی کرد و در انتخابات دوره‌ی دوم مجلس به نمایندگی مردم مازندران انتخاب شد. وی سرانجام در تهران درگذشت و در صحن حضرت عبدالعظیم دفن شد. از آثار وی: «دیوان» شعر؛ «اتحاد اسلام»؛ «کتاب الابرار»؛ «منتخب النفیس»؛ «رساله نقد فرقه‌ها»؛ «فصل الخطاب»؛ «سفرنامه‌ی استانبول».[۱]

قاجار، ابوالحسن میرزا متخلص به حیرت ابن شاهزاده محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه و نواده فتحعلی شاه (و. تبریز ۱۲۶۴ ه.ق.- ف. ۱۳۳۶ ه.ق.). وی سالها به کسب علوم متداول مشغول بود و در شمار دانشمندان عهد درآمد. او بر نظم و نثر پارسی تسلط داشت و دیوانش در بمبئی به چاپ رسیده. وی از آزادیخوانان مشهور بود و بعد از بمباران مجلس (زمان محمد علی شاه) در باغشاه محبوس گردید.

سال تولد: ۱۲۶۴ ق.

فوت: ۱۳۳۶ ق.

آثار: کتاب منتخب‌النفیس؛ اتحادالاسلام؛ الابرار؛ دیوان حیرت؛ سفرنامه استانبول؛ رساله نقد فرقه‌ها؛ نافع و سراج لامع؛ فصل الخطاب؛ نافع‌الافهام و رافع‌الاوهام

مناصب: رئیس کتابخانه آستان قدس در زمان ناصرالدین شاه، نماینده مجلس در دوره دوم

ابوالحسن میرزا معروف به شیخ‌الرئیس و متخلص به حیرت پسر محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه از ادبا و خطبای قاجار در سال ۱۲۶۴ ق در تبریز متولد و در سال ۱۳۳۶ ق. در تهران درگذشت و در محوطه آرامگاه ناصرالدین شاه مدفون گردید. شیخ‌الرئیس در زمان ناصرالدین شاه چندی در خراسان متوطن بود ولی به واسطه اختلافاتی که با آصف‌الدوله شیرازی والی خراسان پیدا کرد رهسپار

بلاد عثمانی گشت. در ربیع‌الاول ۱۳۰۴ ق. به فرمان ناصرالدین شاه به ایران بازگشت. پس از استقرار مشروطیت و مرگ مظفرالدین شاه با آنکه وی از تبار قاجار بود در منابر و مساجد علناً از شاه بدگویی می‌کرد. بعد از انهدام مجلس و مشروطیت وی نیز از جمله کسانی بود که دستگیر و در باغشاه محبوس گردید. بعد از فتح تهران به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید.

مناصب: ریاست اصطبل سلطنتی (۱۳۳۹)؛ ریاست اداره کل شکاربانی و گاراژ سلطنتی (۱۳۴۴)؛ ریاست کل سازمان فنی و خدمات عمومی دربار (۱۳۴۷)؛ آجودان کشوری محمدرضا شاه (۱۳۵۳)؛ ریاست فدراسیون فوتبال؛ مدیرکلی وزارت دربار؛ مدیرعامل انجمن سلطنتی اسب؛ سرپرستی امور انتظامی و اجرایی دربار؛ مسئول رادیو نجات ایران (قاهره) (بعد از انقلاب)؛ ریاست دفتر فرح پهلوی (در حال حاضر)

آثار:

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آثار عجم (۵۳۰ -۵۲۹)، دانشمندان آذربایجان (۱۲۷)، دایرۀالمعارف فارسی (۱۵۲۲ -۱۵۲۱ /۲)، الذریعه (۲۷۵ -۲۷۴ /۹)، ریحانه (۳۲۳ -۳۲۱ /۳)، شرح حال رجال (۴۳ -۴۲ /۱)، فرهنگ سخنوران (۲۸۶)، مؤلفین کتب چاپی (۱۵۸ -۱۵۶ /۱).

شیخانی، علی باقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی باقر شیخانی

محل تولد : رشت

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۴۱ در یکی از روستاهای استان گیلان در اطراف رشت به دنیا آمده و از سن هفت سالگی به مدرسه رهسپار گردیدم و در سال ۱۳۶۱ در رشته اقتصاد اجتماعی دیپلم گرفتم.

در سال ۱۳۶۱ برای فراگیری علوم دینی رهسپار شهرستان رشت شده و در حوزه علمیه امام صادق (ع) وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی به تحصیل پرداختم اما پس از یک سال به شهر تهران رفته و در حوزه علمیه شهید بهشتی مشغول به تحصیل شدم اما پس از یک سال به دلیل اختلاف در مدیریت مدرسه آن را ترک گفته وارد حوزه علمیه ولیعصر (عج) وابسته به برادران باقری بنابی شده و تا سال ۶۶ در آن حوزه علمی تا پایان جلد اول لمعه را فرا گرفتم

در سال ۱۳۶۶ برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم وارد شدم و از محضر اساتید بزرگوار آن بهرهمند گردیدم و در ابتدا اصول فقه مرحوم مظفر را نزد استاد علی محمدی خراسانی فرا گرفتم همچنین برخی از ابواب جلد دوم لمعه را نزد ایشان و استاد شب زنده دار و استاد احمد خاتمی و مرحوم وجدانی فخر تلمذ نمودم پس از آن مکاسب محرمه و کتاب بیع را نزد مرحوم احمد پایانی و کتاب رسائل را نزد استاد اعتمادی فرا گرفتم و کتاب خیارات مکاسب را نزد استاد عباس محفوظی فرا گرفتم و پس از آن کتاب کفایه را نزد مرحوم صالحی مازندرانی و استاد مهدی هادوی آموختم.

در ضمن این سالها به دروس فلسفه منظومه استاد احمد بهشتی و درس اسفار استاد جوادی آملی و استاد حسن ممدوحی و استاد نکونام شرکت جستم.

از سال ۷۱ به بعدتا کنون در درس خارج اصول آیت الله وحید خراسانی شرکت داشته و در دروس خارج فقه اساتید بزرگوار مشکینی ، بهجت ، محقق داماد ، موسوی اردبیلی ، فاضل لنکرانی ، مکارم شیرازی، و نوری همدانی شرکت جسته بهرهمند گردیدم.

همچنین در سال ۷۲ در اولین دوره رشته تخصصی تبلیغ شرکت جسته و با موفقیت به پایان رسانده و مشغول تالیف پایان نامه سطح چهارم آن می باشم همچنین در رشته تخصصی مذاهب اسلامی دوره پنجم آن شرکت جسته در سال ۸۱ به پایان رسانده ام.

شیخ‌بهائی، بهاءالدین، محمد

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۰۳۱/۱۰۳۰ -۹۵۳ ق)، عالم، فقیه، مفسر، محدث، متکلم، ریاضیدان، ادیب و شاعر امامی، متخلص به بهایی. معروف به شیخ‌الاسلام والمسلمین و مجدد دین در رأس قرن یازدهم. در بعلبك به دنیا آمد. در کودکی به همراه پدر، در عهد شاه طهماسب، به ایران وارد شد. وی در محضر پدر خود، شیخ حسین، شاگرد شیهد ثانی، و عبداللّٰه بن شهاب‌الدین یزدی و محمدباقر یزدی و ملا علی مذهب و ملا افضل و اعتمادالدین محمود کچایی به فراگیری علم مشغول شد، تا اینکه در تفسیر، فقه، اصول، ادبیات، رجال، تاریخ، حکمت، کلام، طب، ریاضیات و سایر علوم سرآمد شد. عهده‌دار منصب شیخ‌الاسلامی گشت و امور شرعی یکسره به او محول شد. سپس او از این شغل کناره گرفت و سالیانی به سیاحت شهرها پرداخت، و به هرات و اران و آذربایجان و تبریز و مصر و شام و دمشق و عراق و حلب و فلسطین و بیت‌المقدس و سرندیب و حجاز و مکه و مدینه و دیگر شهرها مسافرتها کرد، و در اثناء این سفرها گاه به مباحثات علمی- مذهبی نیز می‌پرداخت. سرانجام به ایران بازگشت و همراه شاه عباس پیاده از اصفهان به مشهد رضوی رفت. شیخ‌بهایی احادیث شیعه را از پدرش و میرداماد روایت کرده و «صحیح باری» را از استادش، محمد بن محمد بن محمد مقدسی، روایت نموده است، که مقدسی نیز به واسطه‌ی دوازده تن محدث محمد نام، پی در پی از محمد بن اسماعیل بخاری نقل کرده است. شیخ‌بهایی آنی از تعلیم و تربیت فروگذار نبود و در حوزه درس خویش شاگردانی همچون، شیخ فاضل جواد بن سعداللّٰه، ملا حسنعلی شوشتری، سید حسین کرکی، ملا خلیل قزوینی، محمد خلیل قاینی، میرزا رفیع‌الدین نایینی، شیخ زین‌الدین بن محمد سبط شهید ثانی، ابن ابی‌جامع، شیخ علی بحرانی، سید ماجد بحرانی، ملا محسن فیض کاشانی، ملاصدرا، محمد بن حسین ساوجی، میرزا رفیع‌الدین طباطبایی، ملا شریف‌الدین محمد رویدشتی، شیخ محمود جزایری، ابن‌خاتون، محقق سبزواری، مجلسی اول، ملا محدصالح مازندرانی تربیت کرده است. وی کتابخانه‌ی بزرگی گرد آورد که از جمله چهار هزار کتابی بود که شیخ علی منشار، پدر همسرش، از شهرهای هند به ایران آورده بود و پس از او به دخترش همسر شیخ‌بهائی، منتقل شده بود. شیخ‌بهایی در اصفهان درگذشت. جنازه او به مشهد رضوی منتقل کردند و در جوار حرم مطهر دفن کردند. در «ریحانه الادب» نود و سه اثر وی با شرح مختصر ذکر شده است. از آثار وی: «حبل المتین فی احکام احکام‌الدین»؛ «مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین»، در فقه استدلالی؛ «الاربعین» یا «الاربعون حدیثا»؛ «جامع عباسی»، به فارسی، در فقه؛ «الکشکول»؛ «المخلاه»؛ «زبده الاصول» یا «الزبده»، در اصول فقه؛ «فوائد الصمدیه»، در نحو؛ «مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیله»؛ رساله «الهلالیه»؛ «اثبات الانوار الالهیه»؛ «الاثنی عشریات»؛ «اسرار البلاغه»؛ «تهذیب البیان» یا «التهذیب»، در نحو؛ حاشیه‌ی «من لا یحضره الفقیه»؛ حاشیه‌ی «خلاصه

الاقوال» علامه حلی؛ حاشیه «کشاف» زمخشری؛ حاشیه «تفسیر» بیضاوی؛ «خلاصه الحساب»، در ریاضیات؛ «تشریح الافلاک»، در علم هیئت؛ «الاسطرلاب»؛ «بحر الحساب»؛ «الوجیزه»، در درایه، به نام «درایه الحدیث»؛ مثنوی‌های: «زنان و پنیر»، «شیر و شکر»، «طوطی نامه»، «نان و حلوا» یا «سوانح الحجاز»، «الزاهره».[۱]

(شیخ) محمد بن حسین عاملی (منسوب به جبل عاملی) معروف به شیخ بهائی، دانشمند بنام عهد شاه عباس بزرگ (و. بعلبک ۹۵۳ ه.ق./ ۱۵۴۶ م.– ف. اصفهان ۱۰۳۱ ه.ق./ ۱۶۲۲ م.) پدرش عزالدین حسین در سال ۹۶۶ به ایران مهاجرت کدر و بهاءالدین در ایران نشأت یافت و تألیفاتی به فارسی و عربی پرداخته که مجموع آنها به ۸۸ کتاب و رساله بالغ می‌شود، از آن جمله است:

دو مثنوی فارسی «نان و حلوا» و «شیر و شکر»، جامع عباسی (فقه)، خلاصهٔالحساب، تشریح الافلاک کتاب اربعین (بعربی)، کشکول که مجوعه‌ایست از نوادر حکایات و علوم و اخبار و امثله واشعار عربی و فارسی. وی به فارسی و عربی شعر می‌سروده. جنازه او را به مشهد انتقال و در مسجد گوهرشاد دفن کردند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آتشکده‌ی آذر (۹۲۷ –۹۲۶ /۳)، الاعلام (۳۳۴/۶)، اعیان الشیعه (۲۳۴/۹)، تاریخ ادبیات ایران، براون (۲۷۹ – ۲۷۷ /۴)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۰۴۷ –۱۰۳۹ /۵)، تاریخ فلاسفه‌ی ایرانی (۵۱۵ –۵۰۲)، تذکره‌ی روز روشن (۱۲۲ –۱۲۱)، تذکره‌ی نصرآبادی (۱۵۱ –۱۵۰)، چهارصد شاعر برگزیده‌ی پارسی‌گوی (۵۰۶ –۴۹۵)، دایرهٔالمعارف فارسی (۱۵۲۲/۲)، دنباله جستجو در تصوف (۲۵۹)، الذریعه (۷۷/۱۸، ۹۸۳، ۱۴۳ /۹، ۲۴۱ – ۲۴۰ /۶، ۲۲۵ –۲۲۴، ۲۱۱، ۲۰۳، ۱۹۵، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۰۳، ۸۸، ۳۹، ۳۰۲ /۶، ۳۰۱ – ۶۳، ۶۲ /۵، ۵۰۹، ۴۹۸، ۲۰۰، ۱۸۶ – ۱۸۵ /۴، ۴۲۵، ۳۶ – ۳۵ /۳، ۴۲/۲، ۱۱۸ –۱۱۷، ۱۱۵، ۸۵ /۱)، روضات الجنات (۸۰ –۵۴ /۷)، ریاض العارفین (۴۹ –۴۵)، ریاض العلماء (۹۷ –۸۸ /۵)، ریحانه (۳۲۰ –۳۰۱ /۳)، زندگینامه ریاضیدانان (۱۷۲ –۱۷۰)، سرآمدان فرهنگ (۲۳۲/۱)، سیری در شعر فارسی (۳۸۴ –۳۸۳)، شخصیتهای نامی (۲۷۳ –۲۷۰)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۸۸ –۸۵ /۱۱)، عالم آرای عباسی (۱۵۷ –۱۵۵ /۱)، فرهنگ ادبیات فارسی (۳۱۱ –۳۱۰)، فرهنگ سخنوران (۱۴۷)، فقهای نامدار شیعه (۲۲۸ –۲۰۹)، فوائد الرضویه (۵۲۱ –۵۰۲)، فلاسفه‌ی شیعه (۴۲۹ –۴۱۵)، کارنامه بزرگان (۳۲۵ –۳۲۴)، الکنی و الالقاب (۱۰۰/۲)، مؤلفین کتب چاپی (۴۳۲ –۴۲۱ /۵)، مجمع الخواص (۴۱ –۴۰)، مجمع الفصحا (۱۵ –۱۲ /۴)، مطلع الشمس (۳۸۸ –۳۸۶ /۲)، معجم المؤلفین (۲۴۲/۹)، منظومه‌های فارسی (۳۵۶ –۳۵۳)، نتایج الافکار (۱۰۵ –۱۰۳)، یغما (س ۱۳، ص ۱۴۶ –۱۴۳).

شیخی، بهرام

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بهرام شیخی در سال ۱۳۳۹ در شهرستان خمین دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در آغوش پرمهر خانواده سپری کرد و قدم بر عرصه دانش نهاد. چندان که با تلاش بسیار توانست مدرک دیپلم خود را دریافت نماید و به خدمت سربازی برود. در هنگام انجام عملیات با دو دانشجوی انقلابی آشنا شد. همین امر سبب گشت تا وارد جریانات سیاسی کشور شود و در راه مبارزه با رژیم شاه فعالیت خود را آغاز نماید. در جریان انقلاب با شنیدن پیام امام (س) مبنی بر فرار سربازان از پادگان نظامی گریخت و همراه با امت حزب الله در تظاهرات‌ها شرکت نمود. پس از پیروزی انقلاب به عضویت سپاه درآمد و به عنوان مسوول عملیات فعالیتش را آغاز کرد"، وی "در جریان غائله کردستان به آنجا رفت و با حمله رژیم بعثی به منطقه جنوب عزیمت نمود. او پس از شرکت در عملیات فتح‌المبین در عملیات" خیبر "به عنوان معاون تیپ دوم لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) معرفی شد و در عملیات" بدر "به

عنوان معاونت تیپ سوم لشکر ۱۷علی بن ابیطالب (ع) هدایت نیروهای عملیاتی را بر عهده گرفت. در همین عملیات برای شناسایی به منطقه" طلاییه "رفت و در کمین دشمن زبون در تاریخ چهاردهم فروردین ماه سال ۱۳۶۴ به مقام رفیع شهادت دست یافت.

بر گرفته از کتاب :شهیدان

شیده

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پسر افراسیاب. کیخسرو بن سیاوش- که خواهرزاده او بود- روزی با وی کشتی گرفت و چنانش به زمین زد که هلاک شد (داستان).

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

شیر سوار، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جعفر شیرسوار : فرمانده گردان امام حسین(ع)لشگر۲۵کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۳۴ در شهرستان "قائمشهر "در خانواده ای کم درآمد و مذهبی به دنیا آمد. وی که در خانواده بهروز خوانده می شد، اولین فرزند خانواده بود و تحت تعالیم و تربیت مادرش" سیده بیگم پور بهشتی "دوران کودکی را سپری کرد. دوره ابتدایی را در سال ۱۳۴۱ در مدرسه "شاپور("سابق) در"قائمشهر "آغاز کرد ،مدرسه ای که بعد از شهادت به نام خودش متبرک شد. با علاقه و پشتکار و با کسب نمرات خوب این دوره را گذراند. دوران دبیرستان را در هنرستان" انوشیروان"در "بابل"و در سالهای ۱۳۵۷ ـ ۱۳۵۳ ـ سپری کرد و موفق به اخذ دیپلم در رشته برق شد. جعفر ۲۱ سال داشت که در اثر آشنایی با آقای" نجف علی کلامی "به مسایل دینی و مذهبی علاقه مند شد.

با همین روحیه جعفر با استفاذه از قابلیتهای کلامی و جذابیتهای گفتاری خود ضمن روشنگری درباره امور دینی و سیاسی، دیگران را به سوی دین و امور معنوی هدایت می کرد. جعفر درباره رفتار گذشته خود گفته است :

روزی پارچهٔ کت و شلواری پدرم را بدون اجازه به خیاطی بردم تا برای لباس بدوزم. بهای دوخت لباس هزار و دویست تومان بود. مقداری از پول را به خیاط دادم و بقیه را به بعد حواله کردم. روزی که لباس را تحویل می گرفتم، خیاط مطالبه بقیه پول را کرد. گفتم : آن را به شاگردش داده ام و خیاط هم باور کرد.پس از این دوران تحول روحی زیادی یافت .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ با تشکیل کمیته انقلاب اسالمی ابتدا به عضویت کمیته انقلاب اسلامی در آمد و تا ۲۹ فروردین ۱۳۵۸ در کمیته فعالیت کرد. پس از آن همراه با عده ای اقدام به تشکیل سپاه پاسداران" قائمشهر "کرد. همچنین به همراه دوستانش از جمله" عموزاده "در تشکیل سپاه در مناطق مختلف استانهای گیلان و مازندران نقش به سزایی داشت. در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۵۸ به عضویت شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در" قائمشهر "در آمد و تا تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۵۸ در آن شورا مشغول خدمت بود. در همین زمان مسئولیت امور هماهنگی و انسجام نیروهای رزمی در گیلان و مازندران را به عهده

گرفت. در سال ۱۳۵۹ شخصاً از دختر خاله اش خانم" سوسن ملکیان "که نوزده سال داشت خواستگاری کرد. پس از آن مراسم ازدواج آنها بسیار ساده و با حداقل هزینه برگزار شد. این زوج در کنار هم به فعالیتهای اجتماعی در جهت تثبیت انقلاب اسلامی می پرداختند.

در سال ۱۳۵۹ جزء اولین افرادی بود که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی "آستارا" را پایه گذاری کردند و مدتی نیز فرماندهی آن را بر عهده داشت. در تاریخ ۲ مرداد ۱۳۶۰ مسئولیت گشت ویژهٔ جنگل در مناطق گیلان و مازندران را بر عهده گرفت و از جوانان و نیروهای فعال در جنگل شیرگاه برای خنثی کردن تحرکات نیروهای ضد انقلاب بهره گرفت. با شروع جنگ تحمیلی ایران و عراق به جعفر دستور داده شد نیروهای زبده و آموزش دیدهٔ خود را به جبهه اعزام کند. او به همراه دوازده نفر از بهترین نیروهای خود با تهیهٔ آذوقه، چادر و و سایل آموزشی عازم جنگل شد و با جذب نیروهای جدید پس از دو ماه آموزش سنگین در کوه ها و جنگل های مازندران، نیروهای کار آمدی را آماده و به جبهه اعزام کرد. در این باره یکی از همرزمان جعفر می گوید :

ما دوازده نفر بودیم که همراه جعفر شیرسوار با آذوقه و مهمات عازم جنگل شدیم و پس از ده روز آموزش نظامی افراد زیادی درجنگل به ما پیوستند. با راهنمایی جعفر یک نیروی رزمی جنگی به وجود آمد که از نیروهای کار آمد و مخلصی تشکیل شده بود. در سال ۱۳۵۹ اوایل شروع جنگ زمانی که به اهواز اعزام کردند، نهادهایی همچون سپاه و کمیته خواستار همکاری و جذب گروه ما بودند. ما جلب گروه دکتر مصطفی چمران شدیم و شش ماه در سوسنگرد و هویزه به همراهشان می جنگیدیم. در سال ۱۳۶۲ در سن۲۸ سالگی به مکه مکرمه مشرف شد و پس از آن به جبهه بازگشت.

پس از بازگشت از حج از ۲۰ دی ۱۳۶۲ به سمت جانشین فرمانده تیپ یکم لشکر ۲۵ کربلا منصوب شد. بارها به جبهه رفت و در عملیاتهای مختلف از جمله عملیات والفجر ۸ شرکت داشت. در این عملیات مجروح شد.

پس از بهبودی از مجروحیت به دوره فرماندهی وستاد رفت. یکی از دوستان وی دربارهٔ آن روزها می گوید : شهریور ۱۳۶۵ بود که به همراه جعفر شیرسوار به تهران برای امتحان دافوس ـ دانشکده فراندهی و ستاد ـ رفتیم پس از دو هفته در امتحان قبول و قرار شد برای ادامه تحصیل در تهران بماند. زمانی که با خوشحالی خبر قبولی ایشان را دادم بدون تأمل گفت : «درس همیشه هست ولی جبهه و جنگ همیشه نیست.» و به جبهه برگشت در حالی که هنوز دوران نقاهت ناشی از جراحت را می گذراند.

او مجددا وبرای چندمین بار مجروح شد ودر بیمارستان بستری گردید. زمانی که جعفر شیرسوار در بیمارستان بود شهر مهران به دست بعثیون عراقی افتاد. در همان روزها حضرت امام دستور دادند که مهران باید آزاد شود. جعفر با شنیدن خبر تصرف مهران توسط دشمن فرمان امام با همان حال مجروح خود را به جبهه رساند و در عملیات آزادسازی مهران فرماندهی یک محور عملیاتی را بر عهده گرفت.

تا سال ۱۳۶۴ که" بهداشت "فرمانده گردان حمزه سیدالشهدا(ع) بود، معاونت او را بر عهده داشت. و پس از شهادت بهداشت فرماندهی گردان حمزه سیدالشهدا به وی سپرده شد. علاقهٔ او به خانواده شهدا به قدری بود که هر بار به مرخصی می آمد ابتدا به دیدار خانواده های شهدا می رفت و از آنان دلجویی می کرد. عاشق شهادت بود . دربارهٔ علاقه او به شهادت و دلتنگی از زندگی مادی یکی از همرزمان وی می گوید :

یک شب هنگام بازگشت از دیدار خانواده شهدا از کنار سپاه قائمشهر عبور می کردیم. معمولاً در حاشیهٔ دیوار محل استقرار سپاه عکسهای شهدا را نصب می کردند. زمانی که نگاهش به عکس شهدا افتاد با حالت محزونی گفت : «تمام جایگاه ها پر شد جایی برای عکس ما نیست.» من که منظور از این جمله را فهمیده بودم به شوخی گفتم : حاجی ناراحت نباش، قول می دهم برای شما یک جایگاه جدید درست کنم و او لبخند محزونی زد.

سرانجام جعفر شیرسوار بر اثر اصابت ترکش بمب خوشه ای در سوم دیماه ۱۳۶۵ در هفت تپه به شهادت رسید. یکی از همرزمان

حاج جعفر شیرسوار نحوهٔ شهادت او را چنین توصیف می کند :
هنگام ظهر در هفت تپه در مقر لشکر ۲۵ کربلا هواپیماهای عراقی ظاهر شدند. با صدای غرش هواپیماها همه به طرف پناهگاه ها رفتند. من آن موقع سیزده سال داشتم بی تفاوت مشغول قدم زدن در محوطه بودم که ناگهان فردی با صدای بلند گفت : «داخل پناهگاه برو.» برگشتم و دیدم حاج جعفر است. همچنان که به طرف پناهگاه می دویدم، حاجی همه را به جای امن هدایت می کرد. پس از آن خودش را داخل یک سنگر نیمه ساز انداخت. لحظه ای بعد یک بمب خوشه ای وسط سنگر فرود آمد. چشمهایم را بستم و فقط صدای انفجار و لرزش زمین را احساس کردم. با چشمانی اشک بار به طرف سنگر منهدم شده رفتم و پاره های بدن حاج جعفر را دیدم که در اطراف سنگر پراکنده بود.
پیکر سردار شهید شیرسوار در گلزار سید ملال قائمشهر به خاک سپرده شد. از وی به هنگام شهادت یک پسر به نام" محمدعلی "و یک دختر به نام "زینب "به یادگار مانده است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

شیرازی، تراب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید تراب شیرازی : فرمانده گردان ۴۰۸امام حسین(ع)لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
سال ۱۳۲۷ در روستاهای «موکرد»دراطراف «جیرفت» و در خانواده ای کشاورز و اسیردر چنگال ظلم و ستم نظام منحط محمد رضا پهلوی به دنیا آمد. دوران کودکی را با محنت آغاز نمود و به دلیل تنگ دستی خانواده پس از پایان دوره ابتدائی ترک تحصیل نمود و در تأمین معاش خانواده به یاری پدر شتافت و پس از چندی برای رهایی از ظلم و ستم خان و ارباب به خرمشهر مهاجرت نمود و در آنجا به کارگری پرداخت ولی از آنجا که تنها بر طرف کردن نیازهای مادی او را اغما نمی ساخت همراه با کار به تحصیل علوم اسلامی در حوزه علمیه خرمشهر مشغول شد. پس از مدتی به حوزه قم رفت تا با حضور در مکان و مأمن روحانیت هرچه بیشتر به تغذیه روح اسلامی خود بپردازد. ولی باز بنابر دلائلی ناچار به ترک حوزه شد و به جیرفت رفت. ولی روح اسلام و ایمان خداییش ساخته و آماده، همراهش بود و همین روح قیام بود که با شروع طوفان انقلاب وی را پیشاپیش در جریان سیل خروشان مردم مسلمان ایران قرارداد و وی را به خدمت اسلام و انقلاب در آورد. در سال ۱۳۵۶ کانال ارتباطی بود میان جوانان مسلمان با شخصیتهایی چون آیت ا... شیرازی، رهبر معظم انقلاب اسلامی و مبارزان دیگر که در آن سال به صورت تبعید در جیرفت بسر می بردند.
پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به خدمت کمیته انقلاب درآمد و سپس با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به این نهاد انقلابی پیوست تا (بنا به گفته خودش) دینش را به اسلام ادا کند. در تمام مدتی که در سپاه بود با مأموریتهای موفقیت آمیزی در مناطق مهاباد و یا منطقه های تحت نفوذ اشرار در جیرفت ثابت نمود که هدفش جز الله نیست و شهادت در راه خدا را جز سعادت و افتخار برای خود نمی داند. با شروع جنگ تحمیلی صدام علیه ایران مشتاقانه به جبهه های نبرد شتافت و در سوسنگرد به دفاع از سنگرهای اسلام پرداخت.
شهید تراب شیرازی سرانجام در تاریخ ۱۸/۱۱/۱۳۵۹ در همین جبهه به درجه رفیع شهادت رسید و به لقاء ا... شتافت و از او جز خاطری گرامی و جاوید برای همسر و دو فرزندش باقی نماند و بدینگونه حماسه ایثار و فداکاری دیگری در اوراق خونرنگ تاریخ

اسلامی میهمان ثبت شد. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شیرازی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آیت الله شهید سید حسن شیرازی : سال ۱۳۴۵ قمری با ولادت طفلی مبارک از این نسل پاک خاندان شیرازی ها با ریگر به خود بالید و مردمان بسیاری را به دعای شکر وادار کرد .

پس از گذراندن دوران کودکی در جوار بارگاه امیرالمومنین علیه السلام عشق به مکتب اهلبیت علیهم السلام سید حسن را به تحصیل در علوم حوزوی کشانید تا با اقتدا به اجداد پاک و مطهرش آینده ای روشن را برای خود رقم زند . سالها گذشت و او روح و جانش را با اشتیاق در زیر آبشار علوم آل الله شستشو داد تا مفتخر به اجتهاد گردید آن شهید والا مقام در حیات پر افتخارش در ممالک متعددی از جمله سوریه و لبنان و عراق و مصر سعی وافر در خدمتی خالصانه به اسلام نمود و سالیانی دراز دلیرانه به مبارزه با ظلم وستم پرداخت و بارها تا مرز شهادت پیش رفت

او در عراق با انتشار مجلات و تالیف کتب مختلف به زبان عربی ضمن ایجاد تحول در نحوه فراگیری ادبیات عرب نقشی سبز در اعتلای سطح فرهنگی مردم شیعه عراق ایفا نمود در همین سالها به مخالفت با جریانهای ضد دینی که در عراق شکل میگرفت میپرداخت و مقالالت کوبنده ای را منتشر میساخت.

در سوریه با تاسیس حوزه علمیه زینبیه خدمت بزرگی به مسلمانان این کشور نمود و در همین راستا توانست با فعالیتهای گسترده و نگرشی عالمانه در راستای اصلاح فرقه های علی اللهی و اهل حق که از عقاید منحرفی برخوردار بودند خدمت شایانی از خود به یادگار گذارد .

ایشان در لبنان با تاسیس پایگاه علمی و فرهنگی و سازمانی به ام جماعهٔ العلما برگ زرین دیگری بر افتخارات خود افزود و همچنین تاسیس مدرسه الام المهدی از دیگر اقدامات ایشان بود در لبنان.

چندی بعد به دعوت بازرگان مهاجر لبنانب به کشور ساحل عاج رفته و در اندک زمان توقف خود در انجا اقدام به ساهت بنای مرکز اسلامی نمود

ایشان همچنین در نبرد با حزب بعث که در سوریه شکل گرفته بود به مبارزه علنی و آگاهی بخشی به توده های مردم روی آورد و در این راهم متحمل سختیهای بسیار گشت . اما سرانجام در روز جمعه ۱۲ اردیبهشت سال ۵۹ انگاه که تصمیم داشت در مجلس یادبود شهید محمد باقر صدر شرکت کند مورد حمله قرار گرفت و به شهادت رسید و پیکر ایشان پس از انتقال به قم و خواندن نماز توسط آیت الله العظمی مرعشی نجفی در صحن حرم حضرت معصومه سلام الله علیها به خاک سپرده شد

شیرازی، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس شیرازی : فرمانده واحد تبلیغات در جبهه جنوب (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۲۳ هجری شمسی در یک خانواده کشاورز در یکی از روستاهای اطرف رفسنجان به نام کشکوئیه به دنیا آمد. او دوران کودکی را تحت تربیت پدر بزرگوارش و مادر گرامیش سپری کرد و با شوق سرشار خویش تا کلاس چهار م در کشکوئیه و تا کلاس هفتم را در شهرستان رفسنجان پشت سر گذاشت . سال ۱۳۳۶ ه.ش جهت تحصیل علوم و معارف اسلامی به شهر قم عزیمت نمود و به علت هوش و استعداد فوق العاده ای که داشت به سرعت (سطح) را تا سال ۱۳۴۳ه.ش به پایان برد.بعد از آن در محضر علماء بزرگواری چون امام خمینی (ره)و دیگر مراجع تقلید به کسب علوم دینی پرداخت.از نوجوانی پیرو راستین خط ولایت و امامت به شمار می رفت. پس از قیام خونین سال ۱۳۴۲ به رهبری حضرت امام خمینی فعالانه در صحنه مبارزه علیه خاندان پهلوی و استکبار جهانی شرکت داشت و با سخنرانی های پر شورش مردم را با ا هداف انقلاب آشنا می نمود .همگام با تبلیغ رساله الهی در موسسه (در راه حق) به عنوان یکی از اعضای فعال با قلم خویش باب تازه ای را در سیاست ضد شاهی خود برپا نمود.

ایشان برای گسترش یگانگی مردم و وحدت هدف اسلامی، غالباً مناطق محروم را برای انجام فعالیتهای تبلیغی و اساسی بر می گزید.در زمان پهلوی بارها ایشان را از سخنرانی کردن ممنوع کردند اما ایشان در توجه ای به این مسائل نکرده و جسارت بیشتری به سخنرانی پرداختند، در نهایت ایشان دستگیر و زندانی شدند.

بعد از ۴۰ روز که از زندان آزاد شدند لحظه ای آرام نگرفتند و همانند کوهی مقاوم پشت سر رهبر کبیر انقلاب به مبارزه ادامه دادند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از سوی حضرت امام خمینی به امامت جمعه(تنکابن) و سپس (خمین) انتخاب گردید و مدتی بعد به قم بازگشت و با یاری جمعی از روحانیون دبیرخانه ائمه جمعه را تأسیس نموده و بعد از مدتی به سمت دادستان کل انقلاب منصوب شدند .در سال ۱۳۵۹ به عنوان قاضی انتخاب گردید و بر اثر فعالیتهای بی نظیر آن شهید به بازرسی دادگاههای انقلاب سراسر کشور معرفی گردید .روح جستجوگراوماندن درپشت جبهه را برنمی تابید. مسئولیتهایی که داشت را کنارگذاشت وبه جبهه رفت .اودر جبهه ماند تا سرانجام در ظهر جمعه ۱۷ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۶۴ بر اثر حادثه رانندگی به شهادت رسیدوپیکرمطهرش در حرم حضرت معصومه(س)در شهرمقدس قم به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شیرازی، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرحوم آیت الله حاج شیخ کاظم شیرازی یکی از علما و مجتهدین و اساتید بزرگ عتبات در قرن اخیر بود. شیرازی عالمی فقیه و مجتهدی اصولی معاصر با آیت الله اصفهانی رحمهٔ الله علیه بود.

مرحوم خوانساری در احسن الودیعه (دوم) می نویسد: شیخ کاظم نجفی شیرازی از اکابر علما و مجتهدین و از علمای فقهای متتبعین است. جمعی از اصحاب و گروهی از فضلا به بحث او حاضر می شوند. مجتهدی که تحریر و تقریر او خیلی زیباست. خوانساری اضافه می کند که از گفتگو و معاشرت او لذت می بردیم...

شیخ کاظم رحمهٔ الله علیه در سال ۱۲۹۰ قمری در شیراز متولد شد و در ده سالگی به معیت پدر و خاندان خویش ساکن کربلا گردید و مدت چهارده سال پی در پی سرگرم مطالعات و مباحثات فقهی و اصولی و ادبیات عرب بود. شیخ کاظم ابتدا از شاگردان

سید کازرونی بود و از سال ۱۳۱۰ به بعد در سلک تلامذه آیت الله شیرازی بزرگ و شیرازی مجاهد و حاج حسینعلی تهرانی درآمد و خود به درجه اجتهاد رسید.
شیخ کاظم تا مادامیکه میرزا محمد تقی مجاهد در قید حیات بود از ملازمین معظم له در سامرا و کربلا بود. پس از فوت میرزای مجاهد عازم نجف اشرف گردید ودر سلک اصحاب آیت الله اصفهانی قرار گرفت، و از ملازمین این سید عالی مقام بود. غالب استفتاهائی که از سید اصفهانی می شد، به خط زیبای شیخ کاظم که مجتهدی محل وثوق بود پاسخ داده می شد، و آقا پس از مطالعه مهر می نمود. سرانجام این شیخ جلیل القدر نیز در سال ۱۳۶۷ به رحمت ایزدی رفت و در نجف اشرف در کنار مولا امیرالمومنین علی علیه السلام جنب علما مدفون شد.
منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

شیرازی، محمدحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابومحمد، محمد حسن بن محمود بن اسماعیل حسینی شیرازی معروف به میرزای مجدد، معزّالدین و میرزای بزرگ شیرازی، مرجع تقلید شیعیان زمان خود و فقیه امامی بود که در ۱۵ جمادی الاولی سال ۱۲۳۰ ق در شیراز متولد گردید. وی قبل از ۲۰ سالگی، صاحب اجازه از سیدمحقق میرسید حسن بیدآبادی شد و در اصفهان به تحصیل پرداخت. از جمله استادان وی صاحب جواهر و صاحب انوارُ الفِقاهَه، محمد ابراهیم کلباسی، محمدتقی اصفهانی و علی تُستَری بودند. میرزای شیرازی پس از شیخ مرتضی انصاری، مرجع عالم اسلام گردید و در حدود سی سال این سمت را به عهده داشت. شاگردان زیادی در مکتب میرزا کسب علم کرده‌اند که از آن میان حضرات آیات عظام: علامه سیدمحمد کاظم یزدی، آخوند خراسانی، شیخ‌فضل‌اللّه نوری، میرزا حسین نوری، سیدحسین صدر، ابراهیم دامغانی، سید اسماعیل شیرازی و شریف جواهری را می‌توان نام برد. از کارهای بزرگ میرزای شیرازی، صدور فتوای تاریخی تحریم تنباکو در زمان ناصرالدین شاه قاجار به عنوان اولین مقاومت منفی مردمی در ایران علیه بیگانگان بود که باموفقیت انجام شده است. از آثار این مرجع بزرگ: کتابٌ فی الطَّهارَه، نِجاةُ العِباد، رسالةٌ فی الرَّضاع و رسالَةٌ فی المُشْتَق می‌باشد. میرزا در سال ۱۳۱۲ ق در ۸۲ سالگی در سامرا فوت نمود و در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

شیرازی، محمدقلی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س سیزدهم ق)، معمار. از بناهای وی، مسجد حاج رجبعلی در تهران است که دارای صحن وسیع و شبستان است و این شبستان از نظر هنر معماری و تزیینات کاشی‌کاری دوران قاجار بی‌نهایت زیبا و حائز اهمیت است. همچنین طاقنماهای دو طرف ایوان و دو گوشواره فوقانی آن دارای طاق‌بندی و کاشی‌کاری ممتاز می‌باشد. در وسط دایره‌ی کاشی ایوان نام کاشی‌کار و استاد بنا چنین آمده: «عمل کمترین استاد محمد قلی شیرازی سنه ۱۲۶۲».
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی (۱۵۶).

شیرذیل

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(شیردل) شرف‌الدوله ابوالفوارس، سومین از دیالمه (آل‌بویه) فارس (جل. ۳۷۲ ه. ق./ ۹۸۲ م.- ۳۷۹ ه.ق./ ۹۸۹ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

شیرزاد، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان امام سجاد (ع)تیپ۴۴قمربنی هاشم (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید سعید «حسین شیرزاد» در یکم فروردین هزارو سیصد و سی و نه در شهر«طاقانک» یکی ازشهرهای استان «چهارمحال وبختیاری» ، در خانواده‌ای کشاورز پا به عرصه وجود نهاد. او پس از سپری‌کردن ایام طفولیت جهت تحصیل علم و ادب راهی مدرسه شد و تحصیلات خویش را آغاز کرد. هنوز دو سال از تحصیل وی نمی‌گذشت که پدرش به بیماری سختی مبتلا شد به گونه ای که شهید «شیرزاد»، تحت سرپرستی عموی دلسوز خود در «آبادان» به ادامه تحصیل مشغول گشت. با اوجگیری قیام مردم مسلمان ایران او که در سال سوم دبیرستان تحصیل می‌کرد ؛ دست از تحصیل کشید و جهت سرنگونی رژیم منحوس پهلوی وارد مبارزه شد. در تظاهرات و درگیری‌ها شرکت می جست و همواره با پخش اعلامیه‌های امام (ره) نقش خویش را به خوبی ایفاء می‌نمود به طوریکه چندین بار توسط مامورین رژیم تحت تعقیب قرارگرفت و دستگیرشد. اما با هوشیاری توانست از چنگ آنان بگریزد. او همواره با عشق و علاقه به دیگران می‌گفت: دعا کنید رهبر ما بسلامت به ایران بازگردد و در همین گیرودار بود که پدرش به علت بیماری نقاب خاک بر چهره کشید و به سرای باقی شتافت . او که اولین فرزند پسر خانواده بود جهت تقبل سرپرستی خانواده از آبادان به زادگاه خویش هجرت نمود. با پدیدارشدن طلیعه فجر پیروزی او با پیوستن به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی پرداخت. شهید از خصوصیات اخلاقی بسیار خوبی برخوردار بود و همواره به دیگران احترام می‌گذاشت و همیشه تبسمی بر لبانش نقش بسته بود. او از سن یازده سالگی واجبات خویش مثل نماز و روزه را شروع کرد و اخلاق اسلامی او واقعاً نمونه و الگو بود به طوری‌که فعالیت‌هائی که در سپاه می‌کرد به جهت پاکی نیت و عدم ریا مایل نبود مطرح شود . فعالیت‌هائی که داشت چه بسا مسئولین سپاه نیز مطلع نبودند.

در سال ۵۹ به سمت معاون فرماندهی سپاه در منطقه «کوهرنگ »از مناطق عشایرنشین برگزیده شد و در آن ایام این منطقه به جهت پائین‌بودن سطح دانش وآگاهی مردم که به واسطه عدم توجه حکومت شاه و عدم برخورداری از آموزشها وتوجهات دیگر بود ؛شرایط مناسبی برای شرارت وخرابکاری خوانین و قاچاقچیان و دیگر مفسدان به وجود آمده بود.آنها با سوءاستفاده از این مسائل در این منطقه نفوذ و به درگیری و اغتشاشات دست می‌زدند، شهید با فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر توانست دست وابستگان و خوانین را از این منطقه کوتاه و صلح و آرامش و امنیت را برای مردم به ارمغان آورد. او گاهی اوقات برای دستگیری فراریان حتی تا

شهرهای استان «خوزستان» مثل «مسجد سلیمان» هم می رفت وبه تعقیب آنهامی‌پرداخت.

شهید در سال ۶۱ توانست با اصرار زیاد از فرماندهی سپاه «شهرکرد» اجازه بگیرد و راهی جبهه های نورعلیه ظلمت شود و دامن پر از مهر و نگاه پر از عشق و محبت مادر را رها و پا به عرصه پیکار و جهادبگذارد. آنجا که سرزمین عشق نامند .آنجا که آسمانش رنگ شجاعت و زمینش رنگین از لاله‌های خونین بود.جایی که شبهایش زمزمه ذکر و دعای سحر و ناله‌های الهی ،الهی... در سینه داشت و فضایش عطرآگین از مناجات رزمندگانی که بازوانشان بوسه‌گاه رهبرشان بود. این ایام مصادف بود با شروع عملیات فتح‌المبین و او نیز توفیق و سعادت پیدا کرده که در این عملیات پیروزمند شرکت کند. پس از بازگشت از جبهه به فرماندهی سپاه« کوهرنگ» برگزیده شد.

مقام فرماندهی مسئولیت او را شدیدتر می‌کرد به طوری که باعث شده بود به ندرت یکبار به مرخصی بیاید و آنقدر شیفته خدمت بود که هرگاه درمقابل پرسش‌های خانواده که چرا ازدواج نمی‌کنی تبسمی می‌کرد و به آینده واگذار می کرد. او پس از مدتی فعالیت در سپاه برای بار دوم راهی جبهه شد و در عملیات «والفجر مقدماتی» به عنوان معاون گردان مشغول خدمت شد و بعد از اتمام عملیات مجدداً به «کوهرنگ» بازگشت. اخلاق اسلامی او آنچنان بود که حتی خوانین و خائنین که توسط شهید دستگیر می‌شدند همواره از اخلاق اسلامی او در شگفت بودند. او مجدداً برای بار سوم در سال ۶۴ در عملیات پیروزمندانه والفجر ۸ به عنوان فرمانده گروهان شرکت کرد که از ناحیه پا مجروح شد و در بیمارستان امام رضا (ع)در«مشهد» بستری شد و در آنجا پزشکان بعد از عکسبرداری به او گفتند جهت درآوردن تیر از قسمت لگن باید از ناحیه شکم عمل جراحی صورت گیرد که موجب می‌شود که قدرت بدنی شما کم شود . او بلافاصله اعتراض می‌کند و می‌گوید راضی نیستم. چرا که اگر قدرت بدنیم ضعیف شود می‌ترسم که دیگر نتوانم در جبهه شرکت کرده و یا به مردم محروم عشایر خدمت کنم. بعد از بهبودی ،او در ادامه فعالیت‌های بی‌شائبه و بی‌دریغ خود در سال ۶۵ به سمت فرماندهی عملیات سپاه فارسان انتخاب شد و در آنجا به فعالیت پرداخت. برای چندمین بار در بهمن ۶۵ راهی جبهه شد و در عملیات افتخارآفرین کربلای ۵ در جریان آزادسازی یکی از مقرهای فرماندهی سپاه دشمن با سمت معاون فرماندهی گردان امام سجاد(ع) وارد عمل گردید و پس از فتح آن در مورخه ۷/۱۲/۶۵ در جریان پاتک سنگین دشمن بر اثر اصابت ترکش از ناحیه پهلو به شدت زخمی شدو به شهادت رسید.

و پیکر مطهرش پس از چند روزی به زادگاهش انتقال یافت و طی مراسم باشکوهی در «کوهرنگ» وشهرستان «فارسان» تشیع و سپس در زادگاه خودشهر«طاقانک» نیز باشکوه خاصی تشعییع وبه آغوش خاک پرافتخار ایران بزرگ سپرده شد تا سندی باشد بر سربلندی ابدی ایرانیان. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

شیرزاد، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ در شهرستان یزد متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در موطن خود انجام داد و به استخدام در اداره دارائی یزد برآمد. در ۱۳۲۴ وارد آموزشگاه عالی شهربانی گردید و دوره‌ی دو ساله مدرسه را گذرانید و در ۱۳۲۶ با درجه‌ی رسدبان دومی در شهربانی مشغول کار شد و غالبا در اداره‌ی راهنمائی و رانندگی اشتغال به کار داشت. برای تکمیل تحصیلات چندین دوره کوتاه‌مدت به اروپا اعزام شد از جمله مدت یک سال در کارخانه اتومبیل‌سازی بنز کارآموزی نمود. پس از بازگشت از اروپا با

درجه‌ی سروانی معاون اداره‌ی راهنمائی و رانندگی شد و قریب ده سال در آن سمت باقی ماند. در ۱۳۴۷ به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی شرکت واحد انتخاب گردید و مدت دو سال در آنجا خدمت کرد و برای بهبود وضع شرکت و تامین معاش کارگران قدمهای موثری برداشت. شیرزاد در ۱۳۴۹ به شهربانی بازگشت، چندی رئیس اداره موتوری بود و بعد به ریاست اداره رفاه منصوب شد و زمانی هم مشاور بود.

علی‌اصغر شیرزاد در ۱۳۵۳ درجه‌ی سرتیپی و در ۱۳۵۷ درجه‌ی سرلشکری دریافت کرد. بدون تردید، وی یکی از متخصصین درجه اول در امر راهنمائی و رانندگی بود. در سال ۱۳۷۷ در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیروانی هرندی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی شیروانی هرندی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۴۳ در تهران متولد شد. در سال ۵۶ به فراگیری علوم حوزوی علاقمند گشته، فراگیری علوم حوزوی را در مدرسه ملامحمد جعفر (معروف به مدرسه مجتهدی) آغاز کرد، و همزمان با گذراندن دوره دبیرستان ـ در رشته ریاضی فیزیک ـ صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و اصول فقه و فقه را نزد اساتید برجسته حوزه تهران (آیت الله ضیاء آبادی، آیت الله رحمانی، آیت الله رئوفی و دیگران) فرا گرفت. در سال ۶۱ پس از اخذ دیپلم، برای ادامه تحصیل به قم هجرت کرد. در سال تحصیلی ۶۴ـ ۶۵، بنا بر تقاضای امام جمعه وقت و مدیر مدرسه، برای تدریس به حوزه علمیه مسجد سلیمان عزیمت نمود. وی در آنجا دروس مختلف ـ از جمله منطق، معالم الاصول و شرح لمعه ـ را تدریس کرد. در سال ۶۵ با کسب امتیاز عالی و درجه ممتازی دوره سطح حوزه را به پایان رساند و به طور فعال و جدی، دوره خارج فقه و اصول را آغاز کرد و از محضر آیات عظام وحید خراسانی و میرزاد جواد آقا تبریزی بهره‌مند شد.

به سبب علاقه فراوان به دیدگاههای اصولی شهید صدر، به حوزه اصولی ایشان راه یافت و از محضر شاگردان برجسته آن شهید سعید ـ آیت الله حائری و آیت الله شاهرودی ـ بهره برد. همزمان با تحصیل فقه و اصول، فلسفه، کلام و تفسیر را از محضر اساتید بزرگوار، آیات معظم : حسن‌زاده و جوادی آموخت. وی از همان آغاز به تدریس علاقه داشت. در بدو ورود به قم (سال ۶۱) معالم الاصول را تدریس کرد، و پیش از آن در تهران، ادبیات و منطق می‌گفت. از سال ۶۱ تا کنون (سال ۸۱) علاوه بر کتابهای رسمی حوزه (مانند اصول فقه، معالم الاصول، شرح لمعه، حاشیه، رسائل و کفایت الاصول) حلقات اصول شهید صدر، بدایت الحکمه، نهایت الحکمه، کشف المراد، اشارات و تنبیهات و بسیاری کتابهای دیگر را در حوزه و یا دانشگاه تدریس کرد.و اینک به تدریس اسفار اشتغال دارد. در دوران تحصیل به چیزی جز کسب دانش نمی‌اندیشید و برای تبلیغ جز به جبهه نرفت. وی همزمان با حضور

فعال در حوزه علمیه قم ـ که تا کنون ادامه دارد ـ در دانشگاه نیز به تحصیل و تدریس اشتغال داشت.

در سال ۷۰ از میان تقریبا ۵۰۰ تن از فضلای شرکت کننده در آزمون ورودی کارشناسی ارشد الهیات و معارف، رتبه نخست را به دست آورد، و در سال ۷۹ از رساله دکترای خود در دانشگاه تربیت مدرس دفاع کرد، و در رشته فلسفه و کلام فارغ التحصیل شد. ایشان در عرصه تحقیق و نگارش حضوری فعال و جدی داشته و دارد. از میان نوشته‌هایش برخی رسما و برخی عملا به عنوان متن درسی در حوزه و یا دانشگاه مورد استفاده قرار گرفته است، از جمله: کلیات فلسفه و تحریر منطق (در حوزه‌های علمیه خواهران در سراسر کشور)، درسنامه عقاید (در مرکز جهانی علوم اسلامی برای عموم طلاب غیر ایرانی)، منطق و شرح بدایت الحکمه (که هر دو کتاب برگزیده سال ۷۳ بود در رشته‌های الهیات و فلسفه) ترجمه لمعه دمشقیه (در رشته‌های حقوق و نیز در حوزه‌های علمیه) معارف اسلامی در آثار شهید مطهری و اخلاق اسلامی و مبانی نظری آن (در دروس عمومی معارف و اخلاق)تحریر الاسفار(در مقطع دکترای فلسفه اسلامی) . کتابهای سرشت انسان، منابع اندیشه مذهبی شیعه، فرا اخلاق، اخلاق هنجاری، ترجمه الروضات لبهیت (تا کنون ۷ جلد آن منتشر شده) شرح نهایت الحکمه و شرح منازل السائرین از دیگر آثار قلمی نامبرده است. از ایشان چندین مقاله در مجله‌های علمی معتبر (مانند خردنامه صدرا، قبسات، نامه مفید، ذهن ومعرفت،پژوهشهای فلسفی و کلامی) منتشر شده است. آخرین نوشته ایشان، که پژوهش برگزیده کنگره دین پژوهان بوده است، به نام مبانی نظری تجربه دینی توسط بوستان کتاب قم منتشر شده است.

شیروانی، ابوطالب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالله‌خان قمشه‌ای، متولد ۱۲۶۹ ش در قمشه اصفهان است. وی تحصیلات خود را مدتی در حوزه علمیه‌ی اصفهان ادامه داد و در حدود سطح تحصیل نمود و به وکالت دادگستری مشغول شد و روزنامه‌ی میهن را در اصفهان و تهران انتشار داد. چون در آن زمان نام خانوادگی مرسوم نبود، هر کس تلاش می‌نمود لقبی برای خود دست و پا کند. چون روزنامه‌نویس بود، عنوان «بنان‌السلطنه» را برای خود تدارك دید و معروف شد و به میرزا ابوطالب‌خان بنان‌السلطنه. در انتخابات دوره‌ی پنجم که کارگردانی آن با داور و تیمورتاش بود، خود را به آنها نزدیک کرد و سرانجام از قمشه به وکالت مجلس رسید و جزء طرفداران سردارسپه شد و در انقراض قاجاریه نقش مهمی داشت. در مجلس موسسان که مواد قانون اساسی را به نفع رضاخان اصلاح کرد، عضو بود. در دوره‌ی ششم نیز از همان منطقه به وکالت رسید ولی چون توقعات زیادی از دولت داشت، او را کنار گذاشتند و شغلش منحصرا وکالت دادگستری شد. بعد از سال ۱۳۲۰ مجددا به سیاست روی آورد و روزنامه‌ی آسایش را انتشار داد و با دولتهای زودگذر آن زمان آشنائی پیدا کرد و در حکومت ساعد به ریاست اداره کل تبلیغات و معاونت نخست‌وزیری منصوب شد و مدتی کوتاه در این سمت بود. در سال ۱۳۲۵ به جرم توطئه علیه کشور و همکاری با مرتضی‌قلیخان صمصام به اتفاق سرهنگ حجازی فرمانده لشکر خوزستان، از طرف مظفر فیروز معاون سیاسی نخست‌وزیر، توقیف شد و جنجالی عظیم برخاست ولی پس از چندی آزاد شد. از آن تاریخ تمام تلاش او در جهت احراز پست وزارت مصروف می‌شد. او عاشق وزارت کشور بود و تمام تلاش شبانه‌روزی‌اش صرف این کار می‌گردید، ولی بخت با او یاری نکرد و شاهد مقصود را در آغوش نکشید.

بعد از آنکه مظفر فیروز به سفارت ایران در مسکو تعیین گردید، شیروانی سلسله اعلام جرمهائی علیه او تهیه و به دادگستری داد و

سرانجام در اثر پافشاری و تعقیب او، پرونده‌ها به جریان افتاد و فیروز برکنار شد. ابوطلاب شیروانی با مرحوم علی‌اکبر داور نزدیک شـد و در حزب او فعالیت نمود. نمایندگی مجلس شورای ملی و موسسان او، مدیون توجه داور می‌باشد. بعد از وکالت مجلس، کماکان ارتباط خود را با داور حفظ کرد. ظاهرا به کار وکالت دادگستری مشغول بود ولی از ملکداری و قبول حکمیت نیز غافل نبود. در سال ۱۳۱۱ ش پس از اینکه صولت‌الدوله قشقائی در زندان از بین رفت و دولت شانزده پارچه آبادی معمور و درجه یک صولت‌الدوله را به مبلغ بیست هزار تومان با کمک و مساعدت داور به شیروانی منتقل کرد که فقط یک پنجم پول آن را پرداخت و بقیه را ظرف چند سال از محصولات املاک واریز می‌نمود. پس از شهریور ۱۳۲۰ که از عده‌ای رفع ظلم شد، قشقائی‌ها به محل سکونت خود رفتند و املاک خود را تصاحب نمودند. شیروانی چون املاک را از دولت خریده بود و دولت تعهد هر نوع ضمان درک را کرده بود، ناچار دولت در مقابل جبران مافات برآمد. در کابینه‌ی صدرالاشراف، محمود بدر وزیر دارائی تصویبنامه‌ای صادر کرد که به جای شانزده پارچه آبادی در فارس که دولت به شیروانی فروخته است، ملک خالصه خیرآباد ورامین را به او واگذار کند. این مطلب در مجلس سر و صدای زیادی بلند کرد. مصدق‌السلطنه علیه محمود بدر اعلام جرم کرد و توضیح داد که این ملک خیرآباد سالی متجاوز از یک میلیون تومان درآمد دارد. در هر حال، پرونده‌ای در دادگستری تشکیل یافت و شیروانی نتوانست خالصه گران‌قیمت دولت را بالا بکشد. وفات وی در ۱۳۴۷ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیروانی، حمید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مسعود شیروانی، در ۱۲۸۵ متولد شد. تحصیلات خود را در دبیرستان نظام و دانشکده افسری پایان داد و در ۱۳۰۷ به درجه‌ی افسری نائل آمد و در همان سال در دوره‌ی چهارم محصلین اعزامی نظامی ارتش به اروپا به فرانسه رفت و دانشکده‌ی سوارنظام سمور پاریس را گذرانید و به ایران بازگشت و مربی دانشکده‌ی افسری در رشته‌ی سوارنظام شد و سرانجام فرمانده رسته سوارنظام دانشکده‌ی افسری گردید. سایر مشاغل نظامی وی عبارتند از: فرماندهی هنگ سوار پهلوی، فرمانده هنگ سوار اصفهان، فرمانده تیپ جهرم، معاونت لشکر اصفهان. در ۱۳۲۶ با سمت معاونت وابسته نظامی ایران به آمریکا رفت و مدت دو سال در آن ماموریت به سر برد. پس از بازگشت، با ارتقاء به درجه‌ی سرتیپی، فرماندهی تیپ گرگان را برعهده گرفت. چندی هم ریاست اداره کل دژبان را عهده‌دار بود تا به فرماندهی لشکر آذربایجان رسید و سپس فرمانده لشکر کرمانشاه شد و در همین سمت درجه‌ی سرلشکری گرفت و به ریاست بازرسی ستاد بزرگ منصوب شد. آخرین سمت نظامی او فرماندهی سپاه دوم آذربایجان و گیلان و زنجان بود و در سال ۱۳۴۰ بازنشسته شد.

سرلشکر شیروانی افسری تحصیلکرده و مطلع بود، به زبانهای فرانسه و انگلیسی تسلط داشت. در سال ۱۳۵۰ چندی ریاست اتاق اصناف اصفهان را عهده‌دار گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیرودی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر قربان شیرودی : فرمانده پایگاه هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران در استان ایلام

در دی مـاه ۱۳۳۴ در روستای "بالاشیرود "در شهرستان" تنکابن"در استان" مازندران" کودکی به دنیا آمدکه صاحب نظران جنگهای هوایی او را نامدارترین خلبان جهان نامیدند. قبل از تولد علی اکبر پدرش که مردی مومن و متقی بود خواب دید بر فراز بام خانه اش ستاره درخشانی چشمها را خیره کرده است به طوری که اهالی از اطراف و اکناف برای تماشا می آیند. بعد از تولد علی اکبر چون درشت تر از نوزادان دیگر بود، اعجاب اقوام و همسایگان را برانگیخت. هنگامی که طفلی بیش نبود پدرش تحت تاثیر خوابی که دیده بود در تعلیم قرآن به فرزند همت گمارد. وقتی به سن مدرسه رسید او را با خود به مسجد و روضه خوانیهای هفتگی شبهای جمعه و مراسم مذهبی ایام محرم و رمضان می برد. علی اکبر در هفت سالگی در دبستانی که پنج کیلومتر تا زادگاهش فاصله داشت، به تحصیل پرداخت. در این ایام از نظر جسمی درشت تر و از نظر عقلی و ادراك بسیار جلوتر از بچه های همسن و سال بود. به گفتهٔ مادرش در دوران کودکی طوری رفتار می کرد که انگار افکار بزرگی در سر دارد و همین مسئله او را از دیگر فرزندان و حتی سایر کودکان هم سن و سال متمایز می کرد. از کودکی هیچگاه ظلم را نمی پذیرفت؛ نترس و شجاع و در عین حال دلسوز و مهربان بود و همیشه دوست داشت به دیگران خدمت کند.همزمان با تحصیل در دبستان به مکتب خانه ای در بالاشیرود می رفت تا قرآن بیاموزد. سال ها گذشت و او ششم ابتدایی را با رتبه شاگرد اولی به پایان رساند. به خاطر نبود دبیرستان در روستای بالاشیرود در دبیرستان شیرود که در کنار جاده اصلی تنکابن و در شش کیلومتر محل سکونتش قرار داشت، ادامه تحصیل داد. او که با تنگناهای مالی خانواده آشنا بود از طریق کشاورزی و عملگی به پدرش کمك می کرد. رفت و آمد در فاصله طولانی بین خانه تا مدرسه او را با فقر موجود در اجتماع بیشتر آشنا کرد. در آغاز کلاس سوم دبیرستان در حالی که حدود پنج ماه از سن قانونی کوچك تر بود به خاطر خوش سیمایی، بلند قامتی، ورزیدگی و امتیاز تحصیلی و ایمان شهره بود. فرایض دینی را با جدیت انجام می داد و در مراسم سینه زنی شرکت مستمر داشت و آن قدر فعال بود که مسئولیت انجام مراسم مذهبی به او سپرده می شد. در مسجد، قرآن را با صدای بلند قرائت می کرد؛ در ماه مبارك رمضان مراسم مذهبی روزه داران شیرود را به عهده می گرفت و شبهای جمعه مراسم دعای کمیل بر پا کرده و هر وقت فرصتی می یافت به حرم سید جلال الدین اشرف می رفت.

در اواخر سال ۱۳۴۸ با رسیدن به سن بلوغ و پختگی فکر، دیدی انتقادی نسبت به نظام آموزش و پرورش یافت چرا که دروس مذهبی در نظام آموزشی جایی نداشت.در همین ایام معلم تعلیمات دینی در وصف ویژگیهای اخلاقی او گفت: «اخلاق اسلامی و رفتار جوانمردانه او نشانه هایی از خصوصیات جوانی میرزاکوچک خان را مجسم می کند.» روحیه ورزشکاری داشت، در رفع اختلاف همکلاسی ها می کوشید و به تدریس رایگان دروس تقویتی محصلین ضعیف می پرداخت. بیشتر اوقات در اندیشه فرو می رفت و به تفریح و مصاحبت با دوستان رغبتی نشان نمی داد. شیفتهٔ تعمق و تأمل بود؛ در مقابل اعمال زور می ایستاد و جسورانه به استقبال خطر می رفت. در همین ایام پدرش به جرم اعتراض به رفتار ارباب ده دستگیر شد. گرچه حکم حبس پدر بر اثر فعالیتهای عده ای از ریش سفیدان و همسرش با قید ضمانت به حالت تعلیق در آمد اما تأثیر سوء آن در ذهن علی اکبر باقی ماند. در سال آخر دبیرستان برای یافتن کار زادگاهش را به قصد تهران ترک کرد و نزد برادرش که در خیابان امام زاده حسن تهران ساکن بود، رفت. مدتی در خانه برادر ماند و در کنار کار به تحصیل پرداخت. اواسط بهار ۱۳۵۰ اخبار مربوط به برگزاری جشنهای شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را شنید. این خبر انگیزه ای شد تا از روحانیون کسب تکلیف کند. اوایل تابستان ۱۳۵۰ در قسمت نگهبانی یک ساختمانی مشغول به کار شد.سپس اتاق کوچکی در نزدیکی دبیرستان شبانه ذوقی شماره ۲ اجاره کرد و به تحصیل ادامه داد. در همین ایام از طریق برادرش با حسینیهٔ ارشاد آشنا شد. خبر انتشار اعلامیه امام خمینی در تحریم جشنهای ۲۵۰۰ را از همین طریق

شنید و تلاش کرد امام را بیشتر بشناسد. با کوششی پیگیر و خستگی ناپذیر به مطالعه معارف و تحولات صدر اسلام و سایر ادیان و مکاتب غیرالهی پرداخت. ساعات بسیاری را به مطالعه کتابهای دینی، فلسفی و سیاسی به ویژه آثار آیت اللّه مطهری اختصاص می داد. در اواسط سال تحصیلی ۱۳۵۱ بیکار شد و تلاش او برای یافتن شغلی حتی کم در آمد بی ثمر ماند. بالاخره وارد دوره مقدماتی خلبانی شد و مدتی بعد برای گذراندن دوره کامل به پادگان هوانیروز اصفهان منتقل شد. در دوره آموزش خلبانی هلیکوپتر کبری با مسایل پشت پرده خرید سلاحهای جنگی ایران از خارج بیشتر آشنا شد و به اطلاعاتی نیمه محرمانه دست یافت و آن اطلاعات را در اختیار روحانیون گذاشت. با اتمام دوره خلبانی هلیکوپتر کبری به این موضوع پی برد که نفوذ آمریکاییان در ارتش و فرهنگ کشور بیش از آن است که تصور می رود. علی اکبر شیرودی بعد از پایان دوره آموزشی خلبانی به عنوان خلبان به استخدام ارتش در آمد و به پادگان هوانیروز کرمانشاه منتقل شد. در آنجا با خلبان احمد کشوری که فردی مسلمان، مومن و جوانمرد بود آشنا شد. خلبان کشوری دو سال از علی اکبر بزرگ تر بود. در همین ایام با خلبانان دیگری چون سروان سهیلیان و اسماعیلیان آشنا شد و با صحبتهای خود به روشنگری علیه رژیم حاکم می پرداخت. اعلامیه های حضرت امام خمینی (ره) را که به صورت شب نامه به ایران می رسید برای پخش به کرمانشاه می برد. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۶ قرار بود خلبانان هوانیروز در مقابل جایگاه شاه مانور دهند. شیرودی قسم یاد کرد اگر مانور برگزار شود هلیکوپتر خود را به جایگاه بکوبد اما به دلایلی این مانور انجام نشد.

شیرودی در سال۱۳۵۶ازدواج کرد. در همین ایام با روی کار آمدن دولت ازهاری اعلامیه های ارسالی امام از تبعید را به پادگان می برد و بین نظامیان که هنوز دو دل بودند به صفوف مردم مبارز بپیوندند، توزیع می کرد. در اواخر پاییز ۱۳۵۷ رهبری اعتصابات و راهپیماییهای مردم کرمانشاه را به عهده گرفت. بعد هم به فرمان امام پادگان را ترک کرد و با همکاری حجت الاسلام آل طاهر ، یک گروه چریکی به وجود آورد تا نگذارد ضد انقلاب از خلاء حاصله در نظام حکومتی سوء استفاده کند و حفاظت از کرمانشاه خصوصاً رادیو و تلویزیون و ادارات مهم دولتی را به عهده گرفت. عملیات داخل شهر را به دست نیروهای مردمی سپرد و فعالیتهای خارج از شهر را به اتفاق حجت الاسلام آل طاهر رهبری کرد. برای تشکیل کمیته کرمانشاه کوشید و گروه گشت و حفاظت منطقه را شب و روز سرپرستی کرد. بعد از برقراری آرامش در شهر به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی غرب کشور در آمد و هر از گاهی به پادگان هوانیروز می رفت تا بین سپاه و ارتش تفاهم بیشتری به وجود آورد. کوششهای او برای ایجاد هماهنگی بین سپاه و ارتش چنان بود که او را به جای ستوانیار، سپاهیار می خواندند. به محض اطلاع از شروع جنگ مسلحانه در کردستان، داوطلبانه به این منطقه شتافت. در این زمان گروه های ضد انقلاب در سنندج و در سالن ورزشی تختی و ساختمان انجمن اسلامی جوانان مستقر بودند و نیروهای مردمی را به اسارت گرفته و شکنجه می کردند و در مقابل آزادی آنها صدها هزار تومان پول طلب می کردند. وقتی به سنندج رسید تا شب جنگید؛ چند تانک و نفربر به سرقت رفته از ارتش را شکار کرد و تعدادی از آنها را مجبور به فرار کرد. با پرواز ساکن در ارتفاع پایین بر فراز خیابانها به نیروهای مردمی کمک کرد تا شعارهای ضد انقلاب را از دیوارها پاک کنند و عکس امام خمینی را به جای پوستر عزالدین حسینی یا قاسملو در معابر بچسبانند. روزی دیر هنگام به پایگاه هوانیروز کرمانشاه بازگشت و لبخند زنان به پنجره های پودر شده و بدنه سوراخ سوراخ هلیکوپترش نگریست و به مستقبلین گفت: «هر چند در این پرواز شوق یک عاشق را در امید به وصال معشوق احساس می کردم اما هنوز آن قدر خالص نشده ام که معشوق مرا به عرش اعلای ملکوت راه دهد.» ظرف سه هفته آغاز نبرد و عملیات نظامی و چریکی، نقش هوانیروز را از رده پشتیبانی نیروی زمینی به سایر عملیاتها تا حد وظایف نیروی پیاده و توپخانه توسعه داد. به خاطر فداکاری های کم نظیر، تحرک خارق العاده، چندین مرحله سقوط و چند بار انفجار راکتهای دشمن در فاصله کم، همچنین نبوغ فرماندهی به عنوان فرمانده خلبانان هوانیروز انتخاب شد. نقل است: روزی در تعقیب ضد انقلاب وقتی می خواست راکتی شلیک کند متوجه حضور بچه ای در آن حوالی شد، برگشت و ابتدا با باد هلیکوپتر طفل را ترساند و از آنجا راند، بعد برگشت و حمله کرد. در اواخر مرداد ۱۳۵۸ آتش توطئه در پاوه شعله ور

شد و این شهر در معرض سقوط قرار گرفت. شیرودی چنان نقش تعیین کننده ای در نجات شهر ایفا کرد حجت الاسلام رفسنجانی به نشانه سپاسگزاری گفت: «شیرودی، حق بزرگی به گردن این کشور دارد.» او بعد از سه روز مأموریت چریکی بسیار خطیر در سرحدات غرب کشور به پادگان کرمانشاه بازگشته بود که از حوادث پاوه با خبر شد. ضدانقلاب تمام بلندیها و مناطق استراتژیک اطراف شهر را تصرف کرده و دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع در حلقه محاصره قرار گرفته بود. امام خمینی فرمان تاریخی خود را صادر کرد. شیرودی به سرعت سوختگیری کرد و شخصاً عملیات کنترل امنیتی هلیکوپتر را انجام داد. با شناخت کاملی که از نقشه جغرافیایی کردستان داشت هلیکوپتر را بر فراز محاصره کنندگان پادگان به پراز در آورد. تا ساعت دو بامداد ۲۷ مرداد به همراه سپاهیان از محاصره در آمده و نیروهای مقاوم و خسته، محاصره شهر در هم شکست. سپس فرماندهی ادامه عملیات را به عهده گرفت و به قلع و قمع اشرار ادامه داد.

هرگاه فرصتی دست می داد به افشاگری دربارهٔ ماهیت ضد انقلاب می پرداخت. سعی داشت با رسیدگی به وضع مالی خانواده های رزمندگان، روحیه افراد را بالا ببرد و نارسای های به جا مانده ازدولت موقت را خنثی کند. وقتی به پشت جبهه می آمد همراه با پاسداران انقلاب به استانداری، مسجد یا انجمن اسلامی هوانیروز می رفت و مایحتاج خانواده های جنگجویان را از مسئولان می خواست و اگر می دید در این مراکز بودجه کافی نیست ازحقوق ماهیانه خود و برادران سپاه و خلبانان داوطلب پولی فراهم کرده و به صورتی که غروری جریحه دار نشود میان متقاضیان توزیع می کرد.

او با انجام عملیات متهورانه به پایگاه بازمی گشت و به دنبال فعالیتهای پشت جبهه می رفت. به تدریج شهامت افسانه ای و شرح عملیات خیره کننده ی شیرودی به اطلاع همهٔ مقامات بلند پایه جمهوری اسلامی رسید و شناخته شد. در اوایل اردیبهشت ۱۳۵۹ وقتی شنید گروهی با سازماندهی گروهکها از آتش بس دولت موقت سوء استفاده کرده و در استادیوم شهر نقده تظاهرات بر پا کرده اند، آتش بس یک جانبه دولت موقت را نادیده گرفت وبه اتفاق چند همسنگر عازم نقده شد. از نخستین ساعات بامداد دوم اردیبهشت با عملیات لوپس (پرواز با ارتفاع کم) مردم بی طرف نقده را ترساند و به خانه هایشان کشاند. سپس تابوتهای مملو از مهمات را که بر دوش عناصر ضدانقلاب در پوشش تشییع جنازه به خانه های تیمی برده می شد، به گلوله بست. پس از آن با لباس کردی به محل اختفای گروهکهای کمونیستی رفت و آنها را به گلوله بسته و دهها اسیر از نیروهای مردمی را نجات داد. در این زمان هرگاه می دید برخی از همرزمانش در مبارزه علیه ضدانقلاب در مانده اند آنان را به سپاهیگری و جهاد تشویق می کرد. در عملیات نقده بسیاری از دوستان شیرودی به شهادت رسیدند و کمک خلبانان او ابتدا کور و سپس زنده به گور شد. در جنگ نقده جنگ افزارهای نظامی و تجهیزات فنی فراوانی را به غنیمت گرفت مردم مسلمان و رنجیده روستاهای آزاد شده از او و همرزمانش استقبال شایانی به عمل آوردند و منطقه به تدریج رو به آرامش گذاشت.

شیروی ۲۰ شهریور۱۳۵۹ پس از سه سال مبارزه به خواهش چند روحانی و پاسدار انقلاب یک ماه مرخصی گرفت و به تنکابن رفت اما بیش از ده روز در آنجا نماند. در شهر منافقین ضدانقلاب در تعقیبش بودند ولی بدون محافظ و فقط با یک قبضه کلت کمری که از حجت الاسلام حاج احمد خمینی هدیه گرفته بود، تردد می کرد. اغلب اوقات با لباس کار به میان روستاییان می رفت و در کشتزارها به سالخوردگان کمک می کرد؛ در مساجد به عبادت می پرداخت و با افراد در نهادهای انقلابی به گفتگو می نشست، شب های جمعه به زیارت سید جلال الدین اشرف مشرف می شد.

نیمه شب ۳۱ شهریر ۱۳۵۹ وقتی خبر حمله عراق به ایران را شنید با سرعت هر چه تمام تر لباس عوض کرد و خود را به مجتمع هوانیروز در پنج کیلومتری کرمانشاه رساند. مطلع شد فرودگاه اهواز و پایگاه هوایی و دریایی بوشهر و پادگان خسروآباد مورد حمله قرار گرفته و چندین لشکر مجهز عراق در مرز ایران مستقر شده اند. همچنین در مجتمع هوانیروز متوجه تخریب خانه خود شد اما حاضر نشد به آنجا سرکشی کند. هنگامی که شنید بنی صدر دستور داده است پادگان تخلیه و انبار مهمات منهدم شود از دستور

سرپیچی کرد و به دو خلبان مکتبی که تنها داوطلبان مقاومت بین خلبانان بودند، گفت: «ما می مانیم و با همین دو هلی کوپتر که در اختیار داریم مهمات دشمن را می کوبیم و مسئولیت تمرد را می پذیریم.» درطول دوازده ساعت پرواز بی نهایت خطرناک، خود به عنوان تنها موشک انداز، پیشاپیش دو خلبان دیگر به قلب دشمن یورش می برد. او در این نبردها نتایج افتخار آفرینی به دست آورد که ابتدا در سطح کشور و سپس در تمام خبرگزاریهای مهم جهان انعکاس یافت. بنی صدر برای حفظ ظاهر دو هفته بعد به او ارتقاء درجه داد اما خلبان شیرودی درجهٔ تشویقی را نپذیرفت. تنها خواسته اش این که کارشکنیهای بنی صدر و بی تفاوتی بعضی از فرماندهان را به عرض امام برساند. هر وقت فرصتی دست می داد به کمک سرگرد کشوری، سروان سهیلیان و خلبانان دیگر به شور می نشست تا راه کارهای درست را برای مقابله با دشمن بیابند. در همین گیرودار فرزند یک ماه او مریض شد و همسرش موضوع را به او خبر داد اما در جواب گفت: «وقتی روزانه تعدادی از بهترین سربازان اسلام را از دست می دهیم، مرگ یک فرزند در برابر این واقعه هیچ ارزشی ندارد.» و به خانه باز نگشت. شیرودی در روزهای دوم و سوم مهر ۱۳۵۹ با همرزمی سایر خلبانان در سرپل ذهاب تانکهای بسیاری را به همراه نیروی دشمن منهدم کرد، اما چون نیروهای کمکی به دلیل خیانت بنی صدر به موقع اعزام نشدند، ارتش عراق فرصت یافت تا دوباره تانکهای به جا مانده را به تصرف در آورد.

شیرودی عشق عجیبی به شهادت داشت و هگنامی که قرار شد در روز چهارم شهریور ۱۳۵۹ به دستور فرماندهان هوانیروز به اهواز اعزام شود، قبول نکرد. در همین ایام توسط فرماندهان چند درجه تشویقی گرفت. او که ستوانیار سوم خلبان بود در نتیجه قابلیتهای فراوان و توان فرماندهی به درجه سروانی ارتقاء یافت تا بتواند مراتب ترقی و فرماندهی را طی کند. اما او طی نامه ای به فرمانده پایگاه هوانیروز کرمانشاه در تاریخ ۹ مهر ۱۳۵۹ چنین نوشت:

اینجانب که خلبان پایگاه هوانیروز کرمانشاه می باشم و تا کنون برای احیاء اسلام و حفظ مملکت اسلامی در کلیه جنگها شرکت نمودم منظوری جز پیروزی اسلام نداشته ام و به دستور رهبر عزیزم به جنگ رفته ام. لذا تقاضا دارم درجهٔ تشویقی که به اینجانب داده اند پس گرفته ومرا به درجهٔ ستوانیار سومی که قبلاً بوده ام، برگردانید. در صورت امکان امر به به رسیدی این درخواست بفرمایید.

از ۴ تا ۱۶ مهر ۱۳۵۹ در تمام عملیاتهای هوانیروز در جنوب شروع کننده بودو تلفات سنگینی به نیروها و تجهیزات وارد آورد. در نیمه شب نهم دی ۱۳۵۹ به تنهایی به شناسایی مواضع متجاوزین عراقی در نقاط استراتژیک قراویز، بازی دراز، گهواره کوره رش رفت. قوای عراق در این مناطق مستقر بودن و او بخشی از راهلی کوپتر و بخشی دیگر را میان برف و بوران پیاده طی کرد. در حالی که دو فروند هلی کوپتر از او پشتیبانی می کردند در فاصله یک متری ازقله ۱۱۵۰ به حالت ثابت ایستاده و عملیات را رهبری کرد. دو هلی کوپتر دیگر به نزدیک قله ۱۱۰۰ رسیدند و بعثی ها را به راکت و گلوله بستند. زمانی که خطر مرگ برای پیاده نظام به کمترین میزان رسید با بی سیم اعلام کرد سپاهیان و بسیجیان و ارتشیان می توانند به پیش بروند. در این عملیات حدود ششصد نفر ازنیروهای دشمن به اسارت در آمدند. او که می خواست تلفات بیشتری بر دشمن وارد کند سوخت هلی کوپتر نزدیک به اتمام بود در لحظاتی که می خواست تصمیم نهایی را برای تعیین محل اولین فرود اجباری بگیرد راکتی به سویش آمد. کمک خلبان به گمان اینکه شیرودی حواسش جای دیگر است موضوع را به او گفت، اما او خندید و گفت: «محال است حادثه ای رخ دهد زیرا هنوز زمان شهادتم فرا نرسیده است.» راکت در چند کیلومتری هلی کوپتر خود به خود منفجر شد. در ۱۳ دی ۱۳۵۹ وقتی خیانتهای آشکار بنی صدر را دید به افشاگری پرداخت و از شنوندگان صحبتش خواست که با ایمان و اسلحه و چنگ و دندان از میهن اسلامی دفاع کنند. در اوقات استراحت به عیادت مجروحین جنگ می رفت و خون می داد. در همین ایام او را به خاطر بازپس گیری ارتفاعات بازی دراز بازداشت تنبیهی کردند. طوری که روحانیون متعهد و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کرمانشاه با ناراحتی مراتب را در اسرع وقت به اطلاع اعضای شورای عالی دفاع از جمله رهبر معظم انقلاب و آیت اللّه هاشمی رفسنجانی

رساندند و حکم بازداشت وی در ۶ دی ۱۳۵۹ منتفی شد. شیرودی پس از رفع بازداشت تنبیهی به صحنه جنگ بازگشت. در ۲۱ فروردین ۱۳۶۰ با مجلهٔ پیام انقلاب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مصاحبه کرد. او علت زنده ماندنش را بعد از چند هزار مأموریت هوایی انجام بالاترین پروازهای جنگی در دنیا و نجات یافتن از سیصد و شصت خطر مرگ مربوط به مشیت و عنایات الهی دانست. در محاصبه ای به خبرنگاران خارجی گفت: «برای درک بیشتر امدادهای غیبی به جبهه های نبرد حق علیه باطل بروید تا چهره های نورانی رزمندگان اسلام را از نزدیک ببینید و با آنان به گفتگو بنشینید.»

آخرین عرصه ی عشق بازی او عملیات بازی دراز بود. او که در آغاز جنگ درجه ستوانیاری داشت به خاطر شجاعت و رشادتهایی که در طول جنگ از خود نشان داده بود ظرف هفت ماه به درجه ستوان سومی، ستوان دومی و ستوان اولی و بالاخره به درجه سروانی ارتقا یافت.

پیوسته بر پشتیبانی مردمی تاکید داشت و می گفت: «با پشتیبانی مردم و روحیه ای که به ما دادند و ایمانی که داشتیم جنگیدیم و توانستیم پیروز شویم.» با همین روحیه راهی آخرین پرواز جنگی شد. کسی که چهل بار هلیکوپترش تیر خورده بود همچنان مصمم به نبرد با دشمن بود. در آخرین روزها به یکی از روحانیون متعهد کرمانشاه گفته بود: «بیا از روی خاطر جمعی با تو خداحافظی کنم ، می دانم که باید شهید شوم.»

روزی قبل از شهادت گفت: شهید کشوری را در خواب دیدم که به من گفت شیرودی یک جایگاه خیلی خوبی برایت گرفته ام باید بیایی و در این عمارت بنشینی.

همچنین در مصاحبه ای در جواب سوالهای خبرنگاران گفته بود: «پیشرفت در جبهه غرب مدیون هماهنگی سپاه وارتش است و ما هم در عمل پشتیبانی آتش و رساندن آذوقه و مهمات به برادران نظامی و سپاه کمک می کنیم.» خبرنگار راجع به محدودیتهای پرواز در رژیم گذشته سوال کرد و وی گفت:

در رژیم گذشته پروازی نداشتیم و پروازهایی هم که بعضی افراد انجام می دادند، همه طبق استاندارد پروازی آمریکا بود که هیچ وقت موفق نبود. باید بگویم وسیله مهم نیست، مهم کسی است که می خواهد از آن وسیله استفاده کند. هوانیروز که این عملیات را از خود نشان داده فقط وسیله نبوده، این فرد مومن بوده که پشت هلیکوپتر نشسته و این همه از خود رشادت نشان داده است. امیدوارم با هماهنگی بیشتر همگام با نیروهای دیگر از همین جبههٔ غرب دروازهٔ بغداد را باز کنیم و صدام را به سقوط بکشانیم.

به یکی ازدوستانش سفارش کرد: «دعا کن تا شهید شوم چرا که از جریانات سیاسی دلم خیلی گرفته است.»

آخرین عملیات پروازی خلبان شیرودی در بازی دراز صورت گرفت. گزارش داده شده بود که یک لشکر زرهی عراق قصد دارد برای باز پس گیری ارتفاعات بازی دراز از اطراف شهرک قره بولا به سوی سر پل ذهاب حمله کند. این لشکر حدود دویست و پنجاه تانک در اختیار داشت و از پشتیبانی توپخانه و خمپاره انداز و چند فروند جنگنده روسی و فرانسوی برخوردار بود. قرار شد هوانیروز فرماندهی عملیات در این منطقه را به عهده گرفته و به کمک بقیه خلبانان این حمله را خنثی کند. در همین زمان شیروی به پاس خدمات منحصر به فردش به درجه سروانی مفتخر شده بود. اما او به کسانی که برای عرض تبریک آمده بودند، گفت: «تبریک را به زمان دیگری موکول کنید، زمانی که در اجرای فرمان امام و رسیدن به اللّه شهید شوم. من شرف درجهٔ حیات را در قربان کردن خویش می یابم.» سپس از آنجا به مرکز مخابرات رفت و با منزل برادرش اصغر شیرودی در تهران تماس گرفت ولی به وی گفته شد بنا به صحبت شب پیش برای آوردن همسر و بچه هایش عادله و ابوذر ـ تهران را به قصد کرمانشاه ترک کرده است. برادرش به یاد می آورد وقتی که از علی اکبر پرسیده بود می توانی پیش بینی کنی کی به شهادت می رسی؟ او پاسخ داده بود : «وقتی با تلفن از تو بخواهم فوراً به کرمانشاه بیایی و بچه ها را برای تفریح به تهران ببری.»

در ساعت ۳۰/۵ بامداد روز ۸ اردیبهشت در خط پرواز هلی کوپترهای پادگان سر پل ذهاب حضور یافت. بعد از سخنرانی برای

خلبانان به اتفاق کمک خلبان یاراحمد آرش به پرواز در آمد و به منطقه عملیاتی رفت.

نحوه ی شهادت ایشان توسط همرزمش، یار احمد آرش اینگونه بیان شده است:

در آخرین نبرد هم جانانه جنگید و بعد از آنکه چهارمین تانک دشمن را زدیم ناگهان گلوله یکی از تانکهای عراقی به هلی کوپتر ما اصابت کرد. زمین و آسمان دور سر ما چرخیدند. در همان حال شیرودی که مجروح شده بود با مسلسل به تانکی که شلیک کرده بود نشانه رفت و آن منهدم کرد. من بی هوش شدم و چون به هوش آمدم، دیدم از هلی کوپتر بیرون افتادیم؛ بین تانکهای خودی و دشمن سقوط کرده بودیم. او را صدا زدم اکبر اکبر ! اما جوابی نداد. در همان لحظه اول شهید شده بود. گلوله از پشت کتف اصابت کرده و از جلوی سینه اش خارج شده بود. با تن زخمی به راه افتادم، لحظاتی بعد هلی کوپتری برای نجات ما آمد و مرا به بیمارستان پادگان آورد.

جنازه شهید شیرودی پس از تشییع پر شکوه در روستای شیرود تنکابن مازندران به خاک سپرده شد. از شهید شیرودی دو فرزند یک دختر به نام" عادله "و یک پسر به نام" ابوذر "به یادگار مانده است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

شیرویه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(قد. (په. شیر + ویه، پس. نسبت و اتصاف) پسر خسرو پرویز که پس از وی به سلطنت رسید (۶۲۸ م.). خسرو قصد داشت مردان شاه را جانشین خود گرداند. چون کواذ (غباد) ملقب به شیرویه، که پسر خسرو از مریم (دختر قیصر) بود و ظاهرا مقام ارشدیت داشت، از واقعه استحضار یافت، مصمم شد که از حق خود دفاع کند. فرمانده کل قوای کشور گشنسپ اسپاذ که بنا بر روایت تئوفانس برادر رضاعی او بود، به یاری وی کمر به میان بست و با هرقل وارد گفتگو شد و او نیز حاضر گردید که با ایرانیان مصالحه نماید. بعضی دیگر از بزرگان نیز به شیرویه پیوستند. پس به فرمان شیرویه «قلعه فراموشی» را گشودند. جماعتی بسیار از زندانیان نجات یافتند و از هواخواهان شیرویه شدند. پس شیرویه خود را پادشاه خواند. همان شب نگهبانان سلطنتی از قصری که خسرو با شیرین در آنجا خفته بود ، بیرون رفتند و پراکنده شدند و سپیده‌دم از هرسو این بانگ برخاست: «کواذ شاهنشاه!» خسرو، هراسان و بیمناک، پای بگریز نهاد و خود را در باغ قصر پنهان کرد، ولی او را دستگیر کردند و کشتند. شیرویه بفرمود تا دست و پای برادرانش را ببرند، و پس از اندک زمانی آنان را هلاک کرد. شیرویه پس از شش ماه پادشاهی درگذشت. بعضی گویند او را زهر دادند و برخی مرگ او را به طاعونی نسبت می‌دهند که به ایران سرایت کرده و گروه بسیار از مردم را به هلاکت رسانید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

شیرین

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(په. بخش ۱) معشوقه ارمنی و زوجه خسرو پرویز (ه.م.) (ف. ۶۲۸ م.؟). طبق روایات فرهاد (ه.م.) نیز بدو عشق می‌ورزید.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

شیرین، جلال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جلال شیرین

محل تولد : اهواز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۶۲/۱/۱۵

زندگینامه علمی

حقیر ابتدائی را در شهر اهواز گذرانده و پس از آن همراه خانواده به قم آمدم دوره راهنمائی را در مدرسه امیر کبیر و دبیرستان را در مدرسه دین و دانش خیابان ۱۹ دی پشت سر گذاشتم و دبیرستان را با معدل ۲/۱۵ در رشته ریاضی فیزیک به اتمام رساندم پس از آن وارد حوزه مقدس علمیه شدم و پنج سال اول را در مدرسه علمیه امام حسن مجتبی علیه السلام و سال ششم را در مدرسه امام محمد باقر علیه السلام خوانده و هم اکنون در پایه ۷ مشغول به تحصیل به علوم دینی می باشم لازم به ذکر است پایه ۴-۵-۶ سه سال به عنوان طلبه ممتاز معرفی شدم از سه سال پیش ابتدا به عنوان دفتر دار یکی از معاونین و بعد به عنوان پژوهشگر مجله الرشاد در سازمان حوزه هاو مدارس خارج از کشور مشغول به کار شدم .کار ها در مجله تهیه و تنظیم مقالات مورد نظر از قبیل تدوین . نگارش . تلفیق . و مطابقت با معیارهای بین المللی مجله است و در آخر ترجمه آن به زبان ها ن انگلیسی . فرانسه . عربی . چینی . وغیره ... این حقیر همچنین ترم اول مترجمی فرانسه هستم از دانشگاه باقر العلوم .

شیشه بر، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر پرویز شیشه بر در سال ۱۳۳۷ در تهران بدنیا آمد. وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه در اهواز ،تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته مهندسی کشاورزی گیاهپزشکی،دانشگاه شهید چمران اهواز آغاز و تا مقطع کارشناسی ارشد رشته حشره‌شناسی گرایش کنه‌شناسی پیش رفت و در سال ۱۳۶۸ موفق به اخذ مدرک فوق شد. وی برای تکمیل معلومات دانشگاهی عازم ایرلند شد و درمقطع دکترا رشته حشره شناسی گرایش کنترل بولوژیکی - اکولوزی،در دانشگاه دوبلین ،ایرلند به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۷۴ فارغ التحصیل گردید. نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه شهید چمران می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیگرایش : حشره شناسی(کنترل بیولوژیک)والدین و انساب : پدر بزرگ پرویز به شغل شیشه بری اشتغال داشت و پدرش هم همین کار پدربزرگ را ادامه داد .بطوری که در موقع شناسنامه دار کردن افراد در زمان رضا شاه پهلوی

فامیل آنها به شیشه بری انتخاب گردید.دکتر شیشه بر می گوید ": پدر پدر بزرگ من مسئول کاروان حاجیان از دزفول به مکه مکرمه بوده است .وی آدم دنیا دیده ای بوده است و به کشور های مختلفی مسافرت داشته بود،اصل و اصلیت من دزفولی است. مادرم خانه دار است " پرویز شیشه بر جمعا شش برادر و خواهر بودند(چهار برادر و دو خواهر)خاطرات کودکی : پرویز شیشه بر از خاطرات دوران کودکی خود چنین بیان می کند ": دوران کودکی من در یک خانواده متوسط سپری شد. مادربزرگم یک تنور در خانه داشت و برای خودمان و همسایه ها نان می پخت . همیشه پدرم مرا تشویق به درس خواندن می کرد".تحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی دکتر پرویز شیشه گر به ترتیب زیر است: ابتدایی در مدرسه خرد در اهواز تحصیلات متوسطه در دبیرستانهای ملی مهر و برگمهر در اهواز کارشناسی ،مهندسی کشاورزی گیاهپزشکی،دانشگاه شهید چمران اهواز در تاریخ ۱/۱/۱۳۶۴ کارشناسی ارشد، حشره‌شناسی گرایش کنه‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز در تاریخ ۱/۱/۱۳۶۸ دکترا ،حشره شناسی گرایش کنترل بولوژیکی - اکولوزی،دانشگاه دوبلین ،ایرلند در تاریخ ۱/۱/۱۳۷۴ خاطرات و وقایع تحصیل : دوران تحصیل پرویز شیشه بر مصادف با انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی و همچنین جنگ تحمیلی بر علیه ایران بود.لذا تحصیل وی به مدت نه سال به طولانجامید. ایشان در دوران تعطیلی دانشگاه به عنوان نویسنده در صدا و سیمای مرکز خوزستان در برنامه شاهد و کشاورزی مشغول به کار بود.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر شیشه بر در زمان تعطیلی دانشگاه ها در مقطع کارشناسی ، در مرکز صدا و سیمای خوزستان مشغول به کار گردید وی در دوران تحصیل در دوره دکتری در خارج از کشور(ایرلند) در یک پروژه تحقیقاتی مربوط به کشورهای اروپایی فعالیت داشت و از آن تجارب بسیار را کسب کرد.استادان و مربیان : دکتر کریم کمالی،دکتر محمد سعید مصدق،دکتر سید حسین حجت،دکتر ابراهیم سلیمان نژادیان،دکتر عبدالکریم شایگان از اساتید و مربیان پرویز شیشه بر بودند. وی از آنها به عنوان الگوی های زندگی علمی خود یاد می کند و یاد آنها را گرامی می دارد.هم دوره ای ها و همکاران : مهندس محمد رضا اسکندری (وزیر فعلی کشاورزی)،دکتر صفدر حسینی(وزیر اسبق کار و اقتصادی) و دریا دار شمخانی از همدوره ایهای دکتر پرویز شیشه بر بودند.همسر و فرزندان : دکتر شیشه بر در سال ۱۳۵۹ با همسر خود سرکار خانم فریده شیشه بر(ختر عمویش) ازدواج کرد .ایشان دارای دکتری رشته تغذیه می باشد و هم اکنون در دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور به امر آموزش مشغول است. حاصل ازدواج دکتر شیشه بر دو فرزند ،یک پسر و یک دختر می باشد. فرزند پسر هم اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد رشته آبیاری است و دخترش هم در رشته کارشناسی مترجمی زبان انگلیسی در دانشگاه علامه طباطبائی در حال تحصیل است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : معاونت اموزشی مجتمع عالی رامین،دانشگاه کشاورزی و منابع طبیعی رامین از تاریخ ۱/۱/۱۳۷۵ تا تاریخ ۲۹/۱۲/۱۳۷۷ معاون پژوهشی دانشکده کشاورزی به مدت سه سالفعالیتهای آموزشی : عنوان دروس ارائه شده توسط پرویز شیشه بر به قرار زیر است: کنه شناسی تکمیلی (کارشناسی ارشد) کنه شناسی پیشرفته (دکتری) ناقلین عوامل بیماریزای گیاهی (کارشناسی ارشد) مرفولوژی حشرات(کارشناسی ارشد) آفات گیاهان جالیزی(کارشناسی)سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر شیشه بر در کنار فعالیت های آموزشی و پژوهشی ، به مطالعه و کارهای اجرایی می پردازد.جوائز و نشانها : کسب مدال طلا به خاطر ارائه شش مقاله ممتاز در سطح ISI در کشور ایرلند (طبق نامه ارسالی در سال ۱۹۹۸)

آثار : سفید بالک ها(وضعیت آفتی و مدیریت آنها) ویژگی اثر : ترجمه،انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز۲ غذا ،آفات گیاهی و محیط زیست ویژگی اثر : ترجمه،انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز۳ کنترل بیولوژیکی به وسیله دشمنان طبیعی ویژگی اثر : پائول دباک – دیوید رزن – پرویز شیشه بر – انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز – ۱۳۸۰ ۴ مدیریت حشرات آفت ویژگی اثر : دیوید دنت، پرویز شیشه بر (مترجم)، ولی الله ظفری (ویراستار)، کریم کمالی (ویراستار) ،نشر: دانشگاه شهید چمران (اهواز) (۱۵ اسفند، ۱۳۸۵)۵ نقش کنه ها در کنترل آفات ویژگی اثر : ترجمه،انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز منابع زندگینامه

/http://iranologyfo.com:

شیفته، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۷ متولـد شـد. تحصیلات خود را در دبیرسـتان دارائی و سـپس دانشـکده‌ی حقوق ادامه داد. درجه‌ی لیسانس و بعد دکترای حقوق دریافت کرد. وارد وزارت دارائی شـد، مشاغلی را در آن وازرتخانه متصـدی گردید. از اهم مشاغل او در سازمانهای دولتی، مـدیرکل نخست‌وزیری، رئیس سازمان رهبری جوانان، معاونت وزارت اطلاعات و مدیریت سازمان امور اداری و اسـتخدامی کشور می‌باشد. کار اصلی شیفته نویسندگی و روزنامه‌نگاری بود. حدود چهل سال در مطبوعات قلم می‌زد. سردبیری خیلی از روزنامه‌ها و مجلات با او بود. ابتـدا سـردبیر باختر امروز شـد، بعد روزنامه‌ی تندرو و منتقد مرد امروز محمد مسـعود به سـردبیری او اداره می‌شد. چندی سردبیر مجله‌ی خواندنیها و زمانی سردبیر صبح امروز و سالیان دراز سردبیری مجله‌ی علمی دانشمند را عهده‌دار گردید.
شیفته در بیوگرافی‌نویسـی در زمـان خود شـهرت نسبی داشت. در این زمینه مطالب زیادی منتشـر نمود که بعضـی از آنها به صورت کتاب درآمد. کتاب صد مرد، نمایندگان مجلس، قضات دادگستری را بشناسید، از تالیفات اوست. چند ترجمه هم دارد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

شیلاتی فرد، امیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۱ در تهران متولـد شد. پس از انجام تحصـیلات مقدماتی وارد دانشـکده حقوق تهران شد و در رشـته‌ی علوم سیاسـی دکترا گرفت و در وزارت جنگ استخدام گردید. در سال ۱۳۳۲ به وزارت امور خارجه منتقل شد و در یکی از ماموریتهای خود در اروپا از دانشگاه پـاریس درجه‌ی دکترای حقوق بین‌الملـل عمومی دریـافت کرد. اولین مـاموریت وی در وزارت امور خارجه، دبیردومی سفارت در مادرید بود. بعد معاون سـرکنسول ایران با مقام دبیراولی در هامبورگ گردید. در تهران چندی ریاست اداری مختلف را برعهده داشت و به مقام مدیرکلی رسید و با سمت سرکنسول به استانبول رفت و پس از آن مجددا مدیریت کل وزارت امور خارجه را بر عهـده گرفت تـا اینکه به سـفارت ایران در آنکـارا منصوب شـد و چهـار سـال در این مـاموریت به سر برد. در ۱۳۵۲ با سمت سفیرکبیر به فرانسه رفت و تا سال ۱۳۵۶ در پاریس بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صابریان، ذات الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ذات الله صابریان : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «جویبار»

در سال ۱۳۲۹در محله ی «سید زین العابدین »در شهرستان« جویبار» به دنیا آمد.

خانواده و دوستان او را علی اصغر صدا می زدند.

تحصیلاتش را تا پایان مقطع متوسطه درقائم شهر ادامه داد واز هنرستان«شریف واقفی »این شهر دیپلم راه وساختمان گرفت. با شروع مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت ظالمانه ی پهلوی او به صف مبارزان پیوست وتا فرار دیکتاتور به مبارزه ی بی امان ادامه داد.انقلاب اسلامی که پیروز شد وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد وپس از مدتی به فرماندهی سپاه در شهرستان جویبار منصوب شد.

شهید »صابریان«در این سمت خدمات شایانی انجام داد وبا سازماندهی واعزام نیروهای بی شمار بسیجی نقش سازنده ای در پیشبرد امور جنگ داشت.

او رسیدگی وضعیت رفاهی ومالی رزمنگان را از وظایف ذاتی خود می دانست ودر این راه بیشتر از حقوق ودارایی خودش هزینه می کرد.

فرمانده سپاه جویبار بود اما بعد از اتمام ماموریت وکار روزانه مسافت سپاه تا منزلش را با خودروهای عمومی و یا پیاده طی می کرد تا از بیت المال در امور شخصی استفاده نکرده باشد. حضور تمام وقت در ماموریت وکار شبانه روزی اورا از تحصیل باز نداشت وپس از قبولی در دانشگاه به کسب علم پرداخت.

یک سال از تحصیلش در رشته مهندسی عمران در دانشگاه آزاد قائم می گذشت که شهید شد. علاوه بر دانشگاه آموزش عمومی را به مدت ۲ ماه در سپاه قائم شهر گذراندو مدت ۳ ماه در پادگان امام حسین(ع) تهران دوره ی فرماندهی و تخصص کار با توپ ۱۰۶ را فرا گرفت. سرانجام در تاریخ۲۱/۱۱/۱۳۶۴ در عملیات والفجر۸ در بندر «فاو»در جنوب عراق به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

صاحب دیوان، شمس الدین محمد

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شمس‌الدین محمد بن بهاءالدین محمد بن علی ابن محمد بن محمد بن محمد بن علی ابن محمد بن احمد بن اسحاق بن ایوب ابن فضل بن ربیع. از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه و مستوقی دیوان وی بود، و در وقت انهزام سلطان از مغول و فرار او از بلخ به طرف به طرف نیشابور در سال ۶۱۷ ه.ق. وی نیز درمصاحبت سلطان بوده است. پس از سلطان محمد در عهد پسرش سلطان جلال‌الدین منکبرنی نیز همان شغل استیفای دیوان را داشت. وی در حین محاصره اخلاط (۶۲۷ -۶۲۶ ه.ق.) درگذشت (نفثهٔ المصدر، جل. دکتر یزدگردی ۲۸۲ -۲۷۸).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

صاحب عیار

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد بن علی ملقب به قوام‌الدین (خواجه) از رجال دوره مظفری (مقت. ۶۷۴ ه.ق.). امیر مبارز او را در سال ۷۵۰ به وزارت و ملازمت و تربیت پسرش شاه شجاع انتخاب کرد و او در ۷۵۲ به عنوان نایب شاه شجاع و در ۷۵۵ به عنوان نایب‌السلطنه معرفی شد. و در ۷۵۶ به سمت قائم مقامی شاه شجاع فرمانفرمای کرمان گردید. پس از جلوس شاه شجاع وی صاحب عیار را به وزارت برگزید. هنگامی که شاه یحیی برادرزاده شاه شجاع به یزد رفته طغیان نمود، شاه شجاع با صاحب عیار و لشکری فراوان از شیراز به قصد یزد حرکت کرد، و خود در ابرقو بماند و خواجه را به محاصره یزد فرستاد. وزیر شاه شجاع شهر را در حصار گرفت، و چون کار بر مردم و شاه یحیی تنگ شد، شاه یحیی مراسلاتی پیش عم خوت به ابرقو فرستاد و از در عذرخواهی و عجز و الحال درآمد و شاه شجاع او را بخشود، و خواجه قوام‌الدین را باز خواند و به شیراز از مخالفان خواجه قوام‌الدین که از حشمت و ترقی او در حسد بودند، او را پیش شاه شجاع به نفاق متهم کردند. شاه هم وی را به قتل رسانید و وزارت خود را در عهده امیر کمال‌الدین رشیدی قرار داد مجموعا وی ۵ سال وزارت داشت. خواجه حافظ این امیر محتشم را ستوده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

صاحب‌جمع، عسگر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

صاحب‌جمع متولد ۱۲۷۹، فرزند خان‌بابا صاحب جمع است. خان‌باباخان در تبریز صاحب‌جمع دربار محمدعلی‌شاه بود. بعد پیشکار ملکه جهان شد. مدتی هم با محمدحسن میرزا ولیعهد احمدشاه کار می‌کرد و روی‌هم‌رفته از درباریان متعصب قاجاریه بود که پس از انقراض سلسله مزبور، قسمت اعظم املاک آنها را اداره می‌کرد. فرزندش عسگر صاحب‌جمع مدرسه‌ی عالی حقوق و علوم سیاسی را گذرانید و شغل قضائی انتخاب کرد. مدتها رئیس کارگزینی وزارت دادگستری بود. آخرین سمت قضائی‌اش مستشاری دیوان عالی کشور بود. در دوره‌ی پانزدهم کاندیدای حزب دموکرات ایران از قزوین شد و به مجلس رفت و در دوره‌ی شانزدهم همچنان وکالت مجلس را داشت. وفات او در ۱۳۵۰ اتفاق افتاد. مردی نیک‌نفس، خوش‌قلب، رئوف، کم‌کار و محافظه‌کار بود. از مال دنیا بهره‌ی کافی برده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صاحب‌قلم، تقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند دبیرالممالک، متولد ۱۲۹۳ ش در تبریز است. پس از انجام تحصیلات متوسطه وارد مدرسه‌ی عالی داروسازی شد و دوران چهارساله‌ی مدرسه‌ی مزبور را به اتمام رسانید. درجه‌ی دکترای داروسازی دریافت کرد. چون در آن ایام سرمایه‌ای که بتواند داروخانه‌ای تاسیس کند در اختیار نداشت، ناچار به کارمندی دولت درآمد و در وزارت کشور استخدام شد. تدریجا در آن

وزارتخانه ترقی کرد، رئیس اداره و مدیرکل شد. چندی فرمانداری‌های درجه اول چون اصفهان و شیراز به او محول گردید. سرانجام به استانداری در رضائیه منصوب شد. بعد به استانداری کرمانشاه رفت و چند سالی هم در آنجا مشغول بود. در دوره‌ی بیستم از طرف مردم رضائیه به مجلس رفت. در ادوار بیست‌ویکم و بیست‌ودوم هم وکالت مجلس داشت. در ادوار بعدی چون میل داشت داماد وی دارای چنین مقامی باشد، به نفع او کنار رفت. صاحب‌قلم مردی باصفا، ساده‌دل و زرنگ بود.

صاحب‌قلم در وزارت کشور به نیکنامی و سادگی اشتهار داشت. تمام هم خود را برای حفظ خویش به کار می‌برد و کاملا مورد حمایت رجال آذربایجان بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صاحبی، محمدجواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد جواد صاحبی

محل تولد : شاهرود

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۳/۱۱/۲۰

زندگینامه علمی

محمد جواد صاحبی در سال ۱۳۳۳ در محله مغان شهرستان شاهرود به دنیا آمد تحصیلات ابتدایی را در مغان و تحصیلات متوسطه را تا مقطع دیپلم ادبی در شهرستان شاهرود گذراند ،همزمان بخشی از مقدمات علوم دینی را به طور متناوب در همانجا از محضر فضلای بزرگواری همچون جناب حجت الاسلام شیخ محمد حسین صائب چهکندی و دیگران فرا گرفت، با حوزه های مشهد و قم نیز در رفت و آمد بودو از سال ۱۳۵۷ در قم مستقر شد و علوم متداول حوزه را فرا گرفت.

ادبیات عرب را از محضر حجج اسلام آقایان بهجتی شفق، بیانی افغانی،سید محمود طالقانی، سید عباس موسوی و دیگران آموخت کلام و عقاید را از جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای مسعودی، فقه شرح لمعه را از حضرت آیت شیخ علی پناه اشتهاردی و مکا سب را از آیت الله بنی فضل استفاده کرد، اصول را از آقایان موسوی گرگانی و صالحی افغانی و خارج اصول و بخشی از ابحاث فلسفی و عرفانی را از آیت الله علی عابدی شاهرودی بهره برد

در درس خارج فقه آیت الله موسوی اردبیلی و آیت الله شیخ محمد ابراهیم جناتی نیز شرکت نمود .

ورود به عرصه مطبوعات را از روزنامه دیواری شروع کرد و با ارسال مقاله برای مطبوعات قم از جمله مجله سالنامه پیام اسلام به مطبوعات مذهبی و کشوری راه یافت، نخستین مقاله برای سالنامه مزبور را در سال ۱۳۵۵ فرستاد که با نشر آن،به نگارش و تألیف علاقمند شد،در سال ۱۳۵۷ دو اثر با عناوین « پیشگامان تحولات بنیادی و تاکتیکهای انقلابی سید جمال الدین اسد آبادی» منتشر ساخت.

در سال ۱۳۵۸ با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی،نخست به عنوان مسؤول آموزش سیاسی عقیدتی نیروهای عملیاتی سپاه و سپس به سمت مسؤول انتشارات و مطبوعات کل سپاه منصوب شد که تا سال ۱۳۶۲ ادامه یافت مدتی هم عضو مرکز تحقیقات سپاه

بود و مجددا به قم مراجعت کرد.

در سال ۱۳۶۴ مجله کیهان اندیشه را تأسیس کرد که در این راه از حمایتهای مرحوم شهید شاه چراغی و جناب آقای سید محمد خاتمی (نماینده امام در مؤسسه کیهان) بهره مند بود، این مجله ۱۴ سال تمام ادامه یافت و هشتاد و چهار شماره از آن منتشر شد همزمان با مطبوعات دیگر نیز به همکاری پرداخت ومقالات بسیاری از ایشان در روزنامه ها و سایر نشریات علمی و فرهنگی نیز به چاپ رسیده است.

در کنار این فعالیتها از تحصیل و تدریس نیز باز نماند از آن جمله می توان تدریس در دانشسرای تربیت معلم سمنان، دانشگاه تربیت معلم تهران، مؤسسه امام خمینی قم، مرکز تخصصی کلام حوزه علمیه قم، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مرکز آموزش مدیریت دولتی را نام برد همچنین درکنگره های علمی و دینی متعددی به عنوان عضو و دبیر فعالیت داشته اند، افزون به اینها به عنوان راهنما و مشاور در تدوین رساله های آموزشی و پژوهشی مشارکت کرده اند.

صاحی نژاد، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد صالحی نژاد : فرمانده گروهان یکم از گردان امام حسن (ع)تیپ۱۲حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
نهم آبان هزار و سیصد و سی و هفت در روستای کلاته دامغان به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا سیکل ادامه داد. دو برادر و چهار خواهر دیگردر خانواده صالحی نژادبودند. در زمان کودکی بیماری سختی گرفت که از زنده ماندنش قطع امید کردند اما خداوند عمری دوباره به او داد تا در راهش به شهادت برسد. احمد در خانواده دارای تواضع و ادب نسبت به پدر و مادرش بود. او دوستانش را از کسانی انتخاب می‌کرد که به مسایل دینی و مذهبی اهمیت می‌دادند.

در مبارزات مردم بر علیه طاغوت او همدوش مردم بر علیه ظلم وستم شاه تلاش کرد.انقلاب که پیروز شدمدتی در بیمارستان کار کرد. بعد از آن وارد سپاه شد. او ازدواج کرد . ثمره ازدواجش یک دختر و یک پسر است. چند بار به جبهه رفت . اودرجبهه فرمانده گروهان بود. سرانجام پس از یازده ماه حضور در جبهه، در یکم آذر شصت و دو در پنجوین، با اصابت ترکش به سر در خط پدافندی به دیدار معشوق شتافت.پیکر مطهرش پس از تشییع در گلزار شهدای دامغان آرام یافت. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران ،کنگره بزرگداشت سردارانسمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید-بازنویسی فاطمه روحی

صادق جوادی، محمدباقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد باقر جوادی : فرمانده تیپ دوم لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در بهمن ماه سال ۱۳۳۷ در مشهد متولد شد . به علت همزمان بودن با سالروزولادت امام محمد (ع) او را به نام آن امام همام نام گذاری کردند.از ۷ سالگی به مدرسه جوادیه که مدرسه ای مذهبی به شمار می رفت و زیر نظر حاج آقای عابدزاده اداره می شد،

فرستاده شد. از کودکی طبع مهربانی داشت .مدتی را به خواندن دروس حوزوی نزد حاج آقای مروارید گذراند. دوره راهنمایی را در مدرسه سعدی واقع در خیبان خسروی نو به پایان برد. بعد وارد هنرستان سید جمال الدین اسد آبادی شد و در رشته اتومکانیک دیپلم گرفت. بعد از اخذ دیپلم، با تاکسی یکی از اقوام شروع به کار کرد. پس از چندی پدرش برایش اتومبیلی خرید تا وسیله کارش شود .این دوران همزمان بودبا مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت طاغوت، او دل به کار نداشت و شب و روزش در مبارزه ومسائل انقلاب می گذشت.محمد باقر فعالیتهای سیاسی خود را از اواخر سال ۱۳۵۶ آغاز کرد. در مدرسه با آگاهی بخشیدن به همکلاسی‌های خود، زمینه فعالیت علیه طاغوت را به وجود می آورد.هر شب تعدادی از اعلامیه ها را به مسجد می برد و زمانی که نماز گذاران در مسجد بودند، آنها را پخش می کرد.

دوستش می گوید: اعلامیه های متعددی در حمایت از امام چاپ و تکثیر می شد. آن زمان از دستگاه های فتوکپی استفاده نمی شد چون آنها تحت نظر رژیم بودند. دستگاه فتوکپی دستی درست کرده بودیم. محمد باقر پیشنهاد کرده بود که شبیه آن دستگاه بسازیم و خودمان اعلامیه ها را چاپ و تکثیر کنیم.

با پیروزی انقلاب تصمیم گرفت به خدمت سربازی برود، ولی چیزی نگذشت که متولدین سال ۱۳۳۷، منقضی از خدمت اعلام شدند و او از خدمت معاف شد. این مسئله موجب رنجش خاطرش شد، چرا که علاقه داشت در نظام اسلامی، خدمت سربازی کند. محمد باقر در سال ۱۳۵۹ و در ۲۳ سالگی با دختر خاله خود ازدواج کرد و مدت زندگی آنها شش سال بود. حاصل این زندگی دو فرزند به نام های هادی و نرجس می باشند.

محمد باقر در مورد تربیت فرزندان به همسرش می گوید: اینها آینده سازان مملکت هستند. به بچه ها احترام بگذارید و به آنها شخصیت بدهید. خود نیز خیلی به بچه ها محبت می کرد و آنها را از امانتهای الهی می دانست. فوق العاده مهربان و دلسوز بود. هر حرفی به دیگران می گفت، نمونه کامل آن در خودش متجلی بود. اگر می گفت: نماز را اول وقت بخوان، به طور مسلم خودش در بر پایی نماز اول وقت معتقد بود. او انسانی با گذشت بود و همیشه از جنجال دوری می کرد. تواضع بارزترین صفت او بود.

از سال ۱۳۵۸ در خدمت سپاه پاسداران بود. دوره دافوس – دوره آموزش فرماندهی وستاد –را در دانشگاه امام حسین (ع) و دوره هوابرد را نیز در شیراز گذراند. محمد باقر ورزشکار بود. در سپاه جودو و شنا آموزش دیده بود و به عنوان مربی، رزمندگان را آموزش می داد.

برادر دیگر محمد باقر، به نام محمد تقی نیز قبل از او به شهادت رسیده بود.

محمد باقر در رده های مختلف نظامی از جمله: فرمانده گروهان و فرمانده گردان، انجام وظیفه می کرد تا اینکه به عنوان مسئول طرح و عملیات لشکر ۵ نصر منصوب شد.

در سال ۱۳۶۳ به مشهد آمد و حدود یک سال و نیم، مسئول آموزش نظامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در خراسان بود.او در این دوران آثار به یاد ماندنی از خود به جا گذاشت. در اواخر سال ۱۳۶۴، به همراه تنی چند از پاسداران، به عنوان پاسدار نمونه و زبده انتخاب شد و برای آموزش فرمانده، به تهران اعزام شد که مدت ۹ ماه در این ماموریت به سر می برد. بعد از آن، مدت ۲ ماه در مشهد بود و پس از آن به جبهه رفت و این بار به عنوان مسئول یکی از تیپ های لشگر ۵ نصر انجام وظیفه می کرد.

همرزم شهید می گوید: قبل از عملیات در قرارگاه تاکتیکی بودیم. بچه های تبلیغات می آمدند و از فرماندهان و مسئولان و رزمندگان عکس می گرفتند و مصاحبه می کردند، چرا که می دانستند بسیاری از آنها در عملیات به شهادت می رسند، لذا سعی داشتند آخرین لحظات حضور آنها را در کره خاکی ثبت کرده و به تصویر بکشند. هر چه به شهید محمد باقر اصرار کردند، حاضر به مصاحبه نشد، در آن لحظه متوجه اوج خلوص و ایمان وی شدم. دو بار به شدت مجروح شد که بار اول از ناحیه کمر بر اثر اصابت ترکش و بار دوم در عملیات بدر از ناحیه دست مجروح شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه

فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

صادق نیا، مهراب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهراب صادق نیا

محل تولد : دزفول

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۴

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۴۷ در شهرستان دزفول به دنیا آمد و در همان شهر تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود رادر رشته ریاضی فیزیک سپری کرد . در سال ۶۴ وارد حوزه علمیه قم شد و پس از اتمام دروس مقدمات و سطح درسال ۶۹ وارد درس خارج شد . از آن سال تا کنون از اساتید نام آشنایی چون مکارم شیرازی ، فاضل لنکرانی(ره) ، وحید خراسانی و شیخ جواد تبریزی(ره) بهره برده است . علاقه دیرین او به مباحث علوم قرآنی سبب شد در سال ۷۲ در آزمون ورودی سطح چهارم رشته های تخصصی شرکت کرده و در رشته تفسیر و علوم قرآن پذیرفته شود . در سال ۷۶ و همزمان با اتمام این دوره به مرکز مطالعات ادیان وارد شده و به عضویت هیئت علمی مرکز یاد شده در آمد(مرکز یاد شده الان با عنوان دانشگاه فعالیت می کند). موضوع مطالعاتی وی در این مرکز، ادیان ابراهیمی است و در این خصوص آثاری از ایشان منتشر شده است . تحصیلات آکادمیک نامبرده در سال ۷۹ با پذیرش در آزمون ورودی کارشناسی ارشد تربیت مدرس دانشگاه قم در رشته مدرسی الهیات ادامه یافت و در سال ۸۱ با دفاع از رساله خود با موضوع جایگاه شریعت در عهدین و قرآن موفق به دریافت دانشنامه کارشناسی ارشد شد . در حال حاضر نیز دانشجوی دوره دکترای جامعه شناسی فرهنگی با گرایش مذهب در دانشگاه علامه طباطبائی تهران است که دوره ی آموزشی را پشت سرگذاشته و در حال تدوین پایان نامه است. در این فراگرد علمی سپران شده ایشان توفیق داشته اند سالیانی در حوزه علمیه قم در دروس مقدماتی و سطح تدریس نمایند. در حال حاضر نیز در پاره ای ازمراکز تخصصی حوزه و دیگر مراکز وابسته، به این مهم اشتغال دارند. تدریس در دانشگاه ها نیز از فعالیتهای نامبرده در شمار است.

صادق وزیری، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمودخان، در ۱۲۹۱ در سنندج متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و سیکل اول متوسطه در تهران دیپلم علمی گرفت و وارد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی گردید. در ۱۳۱۶ به اخذ لیسانس نائل آمد و پس از انجام خدمت نظام وظیفه وارد

شغل قضا شد. اهم مشاغل وی در دادگستری عبارتند از ریاست دادگاه در کرمانشاه، دادستان سنندج، بازپرس دادسرای تهران، بازپرس دادسرای دیوان کیفر و معاون اول دادسرای دیوان کیفر. در ۱۳۳۷ به دادستانی دیوان کیفر منصوب و قریب دو سال در سمت مزبور برقرار بود. در ۱۳۳۹ به مستشاری دیوان عالی کشور منصوب گردید و در ۱۳۴۰ دادستان انتظامی قضات شد. چندی هم بازرس قضائی بود و سرانجام در ۱۳۵۱ بازنشسته وبه شغل وکالت دادگستری پرداخت. در دی‌ماه ۱۳۵۷ به دعوت نخست‌وزیر وقت به سمت وزیردادگستری معرفی ولی پس از چند روز از سمت مزبور کناره گیری کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صادق، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف بـه «مستشارالدوله» یکی از رجال معروف معاصر است و در ۱۲۴۲ ش در تبریز تولد یافت. پدرش میرزا جوادخان مستشارالدوله از اعضای وزارت خارجه بود. تحصیلات مقدماتی را در منزل و زبان فرانسه را نزد پدرش فراگرفت سپس وارد مدرسه‌ی متوسطه گردید. این مدرسه به همت میرزا جوادخان سعدالدوله در تبریز تاسیس شده بود. صادق مدت ۹ سال در مدرسه‌ی سعدالدوله به تکمیل تحصیلات پرداخت و چون از آن مدرسه فارغ‌التحصیل شد، در آن تاریخ میرزا محسن‌خان مشیرالدوله سفیر ایران در عثمانی بود. دو خواهرزاده‌ی خود را که یکی صادق و دیگری محمدمظاهر بود برای ادامه‌ی تحصیل به استانبول فراخواند. صادق مدتی در مکتب سلطانی استانبول تحصیل نمود و درجه‌ی علمی در حقوق دریافت کرد. در همان موقع پدرش میرزا جوادخان نیز با سمت مستشاری در سفارت ایران در استانبول اشتغال داشت.

در سال ۱۳۰۶ ه.ق به استخدام در سفارت ایران در عثمانی درآمد و با سمت تحریر و تقریرنویسی و نیابت مشغول کار شد. ضمنا با مطبوعات استانبول همکاری می‌نمود و به اقتضای جوانی مقالاتی علیه استبداد در کشور خود می‌نوشت.

مقالات تند صادق باعث شد که دائی (سفیرکبیر) و پدر (مستشار) و فرزند (نایب) به تهران احضار شدند. ولی زیاد طولی نکشید که مشیرالدوله به وزارت عدلیه رسید و خواهرزاده‌ی خود را منشی مخصوص نمود و برای او لقب صدیق حضرت گرفت. در سال ۱۳۱۳ ه.ق پدر او درگذشت و به دستور ناصرالدین شاه عنوان مستشارالدوله به فرزندش اعطا شد و صدیق حضرت به محمدمظاهر تعلق گرفت.

صادق سپس در معیت امین‌الدوله به آذربایجان رفت و در آنجا با اعیان و اشراف تبریز طرح دوستی و مودت ریخت و چون سالها در استانبول تحصیل نموده و به زبان خارجی نیز آشنائی داشت، لذا غالبا از افکار و عقاید آزادیخواهان در تبریز حمایت و جانبداری می‌نمود و از همین لحاظ مرجعیت یافته و مورد توجه مردم قرار گرفت. پس از صدور فرمان مشروطه و انجام انتخابات، مستشارالدوله صادق از طرف اعیان تبریز به نمایندگان مجلس انتخاب شد و در مجلس نیز به اتفاق عده‌ای معدود، مامور تنظیم و تدوین متمم قانون اساسی شدند.

پس از به توپ بستن مجلس، مستشارالدوله دستگیر و در باغشاه زندانی شد ولی به شفاعت سعدالدوله وزیر خارجه از باغشاه آزاد و جزو درباریان محمدعلی‌شاه گردید و منشی و مترجم همایونی شد.

در انتخابات دوره‌ی دوم، صادق از طرف مردم تبریز و تهران نماینده شد ولی نمایندگی مردم تهران را قبول کرد و در انتخابات هیئت رئیسه به ریاست مجلس انتخاب گردید.

صادق در این سمت در رفع اختلاف بین ستارخان و باقرخان از یکطرف با مخبرالسلطنه والی آذربایجان نقش میانجی داشت و به دعوت صادق، ستارخان و باقرخان به تهران آمدند و ابتدا در منزل سردار اسعد و بعد در پارک اتابک سکونت گزیدند. صادق به ستارخان علاقه‌ای خاص داشت و هفته‌ای چند بار به ملاقات و دیدار او می‌رفت و او را گرامی و معزز می‌داشت.

در اواخر دوره‌ی مجلس، از نمایندگی استعفا داد و وارد هیئت دولت گردید و در کابینه‌ی پنجم محمدولی‌خان تنکابنی در ۲۰ اسفند ۱۲۸۹ وزیر داخله شد. در ترمیم این کابینه باز وزارت داخله را عهده‌دار گردید. در کابینه‌ی سوم صمصام‌السلطنه، وزیر علوم و اوقاف بود. در ترمیم همان کابینه به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. در کابینه‌ی اول علاءالسلطنه همچنان وزیر پست و تلگراف بود.

در ۲۳ اسفند ۱۲۹۳ ش مشیرالدوله رئیس‌الوزراء، وزارت داخله را به عهده‌ی مستشارالدوله گذاشت و در کابینه‌ی سوم صمصام‌السلطنه، وزیر علوم و اوقاف بود. در ترمیم همان کابینه به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. در کابینه‌ی اول علاءالسلطنه همچنان وزیر پست و تلگراف بود.

در ۲۳ اسفند ۱۲۹۳ ش مشیرالدوله رئیس الوزراء، وزارت داخله را به عهده‌ی مستشارالدوله گذاشت و در کابینه‌ی پنجم مستوفی‌الممالک، وزیر فوائد عامه بود.

در خرداد ۱۲۹۶ برای بار چهارم وزیر داخله شد و در این هنگام ریاست دولت با علاءالسلطنه بود. در آن تاریخ کمیته‌ی مجازات با ترور و آدمکشی، رعب عجیبی در دلها افکنده بود و مخفیانه دستورالعملهائی برای وزراء فرستادند که مطابق آن عمل نمایند و عده‌ای را از کار برکنار سازند. از جمله به صادق تکلیف شده بود که عدل‌الملک دادگر معاون وزارت داخله را برکنار سازد. از جمله به صادق تکلیف شده بود که عدل‌الملک دادگر معاون وزارت داخله را برکنار سازد. صادق زیر بار این تصمیم نرفت و چند تن از وزراء را با خود همدست نمود و لاجرم درصدد کشف کمیته برآمد که ناگاه کابینه علاءالسلطنه ساقط و صادق نیز بیکار ماند.

در سال ۱۲۹۷ صادق با کمک عده‌ای از دوستان خود، به تشکیل جمعیت وادیون پرداخت. اعضای برجسته‌ی این جمعیت عبارت بودند از مستشارالدوله صادق، محتشم‌السلطنه اسفندیاری، میرزا اسمعیل‌خان ممتازالدوله و مرتضی ممتازالملک. این

جمعیت هنگام طرح و امضای قرارداد ۱۹۱۹ علم مخالفت با آن برافراشتند، در حالی که روزنامه‌ی رعد معتبرترین نشریه روز از قرارداد حمایت می‌کرد، این جمعیت مبارزات خود را علیه دولت و قرارداد آغاز کرد. وثوق‌الدوله نخست‌وزیر و عاقد قرارداد که با قدرت خاص اختیارات را در دست گرفته بود، به پراکنده کردن جمعیت و وادیون همت گماشت و کارگردانان اصلی آن از جمله مستشارالدوله صادق را به کاشان تبعید نمود.

مستشارالدوله در مدت حکومت وثوق‌الدوله تبعیدا در کاشان به سر می‌برد. بالاخره کابینه‌ی قرارداد ساقط شد و مشیرالدوله زمام امور را به دست گرفت و تبعیدشدگان کاشان به تهران آمدند.

صادق با کودتای ۱۲۹۹ مصدر کاری نشد و روز سوم حوت ۱۲۹۹ جزو بازداشت‌شدگان قرار گرفت و در حکومت صد روزه‌ی سید ضیاءالدین در زندان به سر می‌برد. پس از آزادی از زندان همچنان بدون کار می‌زیست تا اینکه در کابینه‌ی دوم سردار سپه در فروردین ۱۳۰۳ ش وزیر معارف و علوم و اوقاف گردید.

مستشارالدوله در انتخابات موسسان اول به نمایندگی مجلس رسید و در انتخابات هیئت رئیسه با اکثریت ضعیفی به ریاست مجلس موسسان انتخاب شد. موسسان اول چند ماه از متمم قانون اساسی را اصلاح نمود.

در ۱۳۰۹ ش به جای ذکاءالملک فروغی به سفارت ایران در ترکیه منصوب شد. در آن تاریخ هر دو کشور سعی داشتند به منظور حفظ حسن ارتباط، سفرائی به کشور یکدیگر اعزام دارند که دارای شخصیت سیاسی و ملی باشند. از این نظر به جای ذکاءالملک

فروغی که در گذشته کرارا وزیر و یک بار نخست‌وزیر بود، مستشارالدوله که کرارا وزیر و یکبار رئیس مجلس بود، اعزام گردید. در این ماموریت توانست بر حسن روابط بر کشور بیفزاید و موجبات مسافرت رضاشاه را به کشور ترکیه فراهم سازد.

صادق پس از ۵ سال توقف در ترکیه، به تهران احضار گردید و به نیابت تولیت مدرسه عالی سپهسالار انتخاب شد.

این ماموریت طولی نکشید که صادق در زمره‌ی بازنشستگان وزارت خارجه درآمد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و آزادی نسبی که در کلیه‌ی شئون ایران پیدا شد، بار دیگر بازیگران صدر مشروطه در صحنه‌ی سیاسی ایران ظاهر شدند. وکلای آذربایجان و عده‌ی زیادی از نمایندگان سایر شهرها اظهار تمایل به زمامداری صادق نمودند ولی قوام‌السلطنه اکثریت داشت و غالب نمایندگان مایل به زمامداری او بودند. در مردادماه ۱۳۲۱ قوام‌السلطنه از مجلس رای اعتماد گرفت و برای اینکه آراء نمایندگان آذربایجان را نیز جلب کند، در تشکیل دولت خود از دو تن از رجال سالخورده صدر مشروطه دعوت به همکاری نمود. این دو عبارت بودند از حکیم‌الملک و مستشارالدوله صادق که هر دو با سمت وزیر مشاور، داخل کابینه‌ی قوام‌السلطنه شدند.

دولت قوام‌السلطنه در این دوره با مشکلات فراوانی روبرو بود. وقایع ۱۷ آذر و آتش زدن خانه‌ی وی موجب شد که دولت سقوط کند و قوام مجددا جای خود را به سهیلی داد. مستشارالدوله به عنوان یک رجل صدر مشروطه مترصد فرصت بود. چندی مورد تمایل نمایندگان دست چپی قرار گرفت لیکن آراء لازم را برای نخست‌وزیری به دست نیاورد. هنگامی که سهام‌السلطان بیات به ریاست دولت رسید، صادق نیز در مجلس ۴۵ رای داشت. در سال ۱۳۲۸ پس از تشکیل مجلس سنا، مستشارالدوله سناتور انتصابی آذربایجان شد. در آن روز سیدمحمد تدین و عدل‌الملک دادگر و مستشارالدوله صادق که هر یک زمانی بر مجلس شورای ملی ریاست می‌نمودند، کاندیدای ریاست مجلس بودند ولی تقی‌زاده سودای چنین کاری را داشت و با میانجیگری حکیم‌الملک، صادق از ریاست مجلس به نفع تقی‌زاده کنار رفت و تقی‌زاده که به عنوان مرشد آذربایجان خطاب می‌شد، به ریاست مجلس سنا رسید.

مستشارالدوله صادق در سال ۱۳۳۲ در سن ۸۸ سالگی در تهران درگذشت و طومار زندگانیش که در دوران شش پادشاه مصدر خدمات مهم بود، درهم پیچیده شد و در مقبره‌ی ظهیرالدوله مدفون گردید.

صادق صادق ملقب به مستشارالدوله از رجال اواخر قاجاریه و اوایل دوره پهلوی (قر. ۲۴ ه.). وی چهارمین رئیس مجلس شورای ملی ایران بود و مکرر به وکالت و سناتوری رسیده.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صادقی اردستانی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد صادقی اردستانی

محل تولد : اردستان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۲۳/۷/۱

صادقی شهمیرزادی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد صادقی شهمیرزادی: فرمانده گردان زرهی لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در دوازدهمین روز از مهرماه سال ۱۳۴۰ ه .ش در شهمیرزاد به دنیا آمد . تولدش در خانواده ای مذهبی و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت بود.

چون پدرش از روحانیون فاضل و برجسته حوزه علمیه بود از همان کودکی و نوجوانی با مسائل مذهبی آشنا شد و اهمیت زیادی برای واجباتش قائل بود .

علاقه زیادی به مطالعه داشت . او در بیشتر اوقات فراغت آثار شهید مطهری و دکتر بهشتی را مطالعه می کرد . دوران تحصیلاتش مصادف بود با انقلاب اسلامی ایران که او هم مانند بسیاری از جوانان که نقش مهمی در پیروزی انقلاب داشتند در مبارزات بر علیه حکومت خود کامه وستمگر شاه شرکت می کرد . یکی ازنیروهای شاخص در توزیع پیامهای امام خمینی در استان مرکزی بود.او تلاش زیادی در تشویق و ترغیب مردم به مبارزه علیه طاغوت داشت .

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت کمیته انقلاب اسلامی(سابق) در آمد .

یکی از اعضای فعال در شناسایی و افشای چهره ضدمردمی منافقین و ضد انقلاب بود . با شروع جنگ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و برای گذراندن دوره آموزش نظامی به تهران رفت . اوپس از تمام شدن دوره ی آموزش راهی جبهه جنوب شد و در عملیات فتح المبین به عنوان فرمانده گروهان شرکت کرد و بعد از آن در عملیات بیت المقدس و محرم نیز شرکت کرد و از خود رشادت های زیادی نشان داد .

بعد از عملیات محرم به عنوان فرمانده گردان زرهی لشکر ۱۷ حضرت علی ابن ابیطالب (ع) منصوب شد و با پیگیری و پشتکار ، گردان زرهی لشکر رابا تانکهای غنیمتی تشکیل داد و مجهز نمود . گردان زرهی او نقش مهم و سرنوشت سازی را در پیروزی مدافعان اسلام در نبرد با دشمن داشت .

علاقه زیادی به روحانیت متعهد به خصوص اما خمینی (ره) و شهیدان بهشتی و مطهری داشت .

پدرش می گوید:

"از همان کودکی از خصوصیات اخلاقی خوبی برخوردار بود . نماز را اول وقت می خواند . اهل تهجد و شب زنده داری بود . فردی آرام و با وقار بود . انسانی آرام و خوش خلق بود و با مسائل با آرامش برخورد می کرد .از خصوصیاتش صبر و خویشتن داری در سختی ها بود".

این خصلتهای پسندیده باعث شده بود, با وجود مسئولیت سنگین فرماندهی گردان زرهی عصبانی نمی شد ,به کسی تندی نمی کرد و چهره اش بشاش و صمیمی بود . با خویشاوندان بسیار خوش اخلاق بود . یکی دیگر از خصوصیات بارز او کم حرفی اش بود . بسیار کم حرف می زد . به قول معروف پرکار و کم حرف بود و با نیروهای تحت امرش بسیار خودمانی بود . اما باوقار و دوست داشتنی . عملیات کربلای ۵ بهانه ای شد تا او به سوی معبود ازلی پرواز کند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

صادقی طرقی، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان کوثر تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «محمد علی صادقی طرقی» در فروردین سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در روستای «کریز »دربخش «کوهسرخ »در شهرستان«کاشمر» به دنیا آمد .او دوره ابتدایی را در زادگاهش گذراند .در همین دوران بود که یک روز در دبستان عکس شاه را پاره کرده بود، آموزگار گفت :اگر کسی نگوید که چه کسی این کار را کرده است ، همه را تنبیه می کنم .«محمد علی» بلند شد و اعلام کرد که او چنین کاری کرده است .

آموزگار با مشاهده شهامت دانش آموز کسی را تنبیه نکرد و حتی او را تشویق و تحسین کرد و به جرات او آفرین گفت ؛ ولی خواست که یک بار دیگر تکرار نشود .

چند سال بعد در جشن مدرسه ، عکس شاه و کتابها را به زمین ریخت و ماموران پاسگاه ژاندارمری او را یک شبانه روز بازداشت و سپس آزاد کردند .

پس از دوره ابتدایی در کارهای کشاورزی به کمک پدر شتافت .پسر عمه «محمد علی» در تهران راننده یک مامور ساواکی بود .با کمک او در یک مرغداری نزدیک «تهران» به کار پرداخت .کارگری در مرغداری موقعیتی برایش فراهم آورد تا به کمک پسر عمه اش و آشنایان محدودشان به دنبال تهیه عکس ، نوار و اعلامیه امام خمینی باشد .

«علیرضا» از «محمد علی» می گوید :در مرغداری کار می کردیم . محمد علی برای آوردن دان مرغ به شهر رفت .اول اعلامیه ها را تحویل می گرفت ، داخل کیسه دان می گذاشت و به مرغداری می آمد و بعد از نیمه شب با رفتن به تهران آنها را توزیع می کرد .

محمد علی در جهت انجام سنت نبوی با خانم فاطمه راد پیمان ازدواج بست که ثمره آن چهار فرزند دختر و پسر به نام محمد ، زهرا ، سمیه و میثم می باشند . وی به فرزند دختر علاقمند بود و آنان را فرشته الهی می نامید .

گر چه محمد علی برای کار به تهران رفته بود ؛ ولی هیچگاه از خانواده و روستایش غفلت نکرد و به فکر انقلاب بود ،وی اولین بار عکس امام را به روستا آورد و در میان مردم توزیع کرد .

محمد علی در پایین آوردن مجسمه شاه در میدان مرکزی کاشمر نقش داشت و از عوامل اصلی بود .در تشویق و تحریک روستاییان در پخت نان برای تظاهرات مشهد پیشگام بود .با بلندگو از مردم استمداد جست و نان های پخت سه روز را با کامیون یکی از آشنایان به مشهد برد که ماموین او را دستگیر و پس از بازجویی و شکنجه جسمی و روحی در خیابان رهایش کردند .

وی با تشکیل سپاه به توصیه پسر عمه و دوستانش به خیل سبز پوشان سپاه پیوست .پس از مدتی به مشهد منتقل گردید و به سپاه کاشمر آمد .در مرداد ۱۳۵۸ به «سقز» رفت و در مقابله با منافقان و اشرار فرمانده گروهان بود.

از سقز به «سنندج» رفت و در خرداد سال ۱۳۵۹ به «کاشمر» برگشت و در پادگان آموزشی مربی تاکتیک شد .

او طی سال ۱۳۶۰ در حفاظت بیت امام خدمت کرد و خاطره شبی که حضرت امام با یک لیوان چای و پیش دستی میوه در یک سینی به پشت بام آمده بودند و از او که در حال نگهبانی بوده است پذیرایی کرده بودند هرگز از یاد نمی برد .

پس از بازگشت از «جماران» به تیپ هجده جواد الائمه اعزام شد و تا تیر ۱۳۶۱ معاون فرمانده گردان یاسین بود .سال بعد از آن چهار ماه در« لبنان» به آموزش نظامی نیروهای حزب الله مشغول بود .

او حدود یک سال مسئول واحد بسیج سپاه «کاشمر» بود که در انجام دادن امور بسیج و وظایف محوله شب و روز نمی شناخت .وی در تمام روستاهای شهرستان و مساجد شهر کاشمر برای جذب نیرو سخنرانی می کرد .

مسئولیت هایش هیچگاه مانع حضورش در جبهه نبرد نگردید . در بیشتر عملیات جنگ تحمیلی شرکت و فعالیت داشت .

جسارت ، شهادمت و شجاعت محمد علی صادقی مثال زدنی بود .

همرزمانش به دلیری و نترس بودنش به دیده تحسین و تمجید می نگریستند .

نـام «محمـدعلی صـادقی» با نام گردان کوثر گره خورده بود و در بین رزمنـدگان معروف بود که گردان کوثر به دهان شـیر هم می رود .روزی محمد یزدانی در جلسه ای با شـنیدن جمله یاد شده با خوش ذوقی گفت :راست است که گردان کوثر به دهان شـیر هم می رود ؛ ولی شـیر هم روزی دهانش را خواهد بست . منابع زندگینامه" :افلاکیان خاکی"نوشـته ی علی اکبر نخعی،نشـر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان-۱۳۸۴

صادقی، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد حـاج میرزا عبـدالله معین‌الرعایـا، فرزنـد میرزا محمـدصادق مشـیرالتجار اسـت. حـاج میرزا عبـدالله در نهضـت مشـروطیت با آزادیخواهان همکاری داشت و چند دوره نیز به وکالت مجلس انتخاب شد. چون مردی روشنفکر و دانش‌پژوه بود، به فرزندان خود توجه زیـادی داشت و در تربیت آنها کوشـش فراوان نمود. ابوالحسن تحصـیلات خود را در تهران و اروپا در رشـته‌ی اقتصاد و امور مـالی پایان داد و هنگام تشـکیل بانک ملی ایران در ۱۳۰۷ به اسـتخدام در آن بانک درآمد. آخرین سـمت او در بانک ملی ریاست شعبه‌ی بـازار بـود. بعـد به دعـوت سـرتیپ امیرخسـروی وزیردارائی وقت، به آن وزارتخـانه منتقـل و مـدیرکل آنجـا شـد. در وقـایع آذربایجان در سال ۱۳۲۵ با قوام‌السـلطنه دوستی و نزدیکی پیـدا کرد، ابتـدا معاون و بعد در یک کابینه وزیر راه و در کابینه‌ی دیگر قوام وزیر اقتصـاد ملی شـد. در انتخابـات دوره‌ی چهـاردهم، مردم تبریز او را به مجلس فرسـتادند. در دوره‌ی پـانزدهم هم بـا کمک حزب دمـوکرات ایران از طرف مردم تهران بـه پارلمـان رفت. در تاسـیس حزب دمـوکرات بـا قوام‌السـلطنه و همکـاران او همفکری زیادی داشت و در دوره‌ی پانزدهم نیز جزء طرفـداران پروپاقرص قوام محسوب می‌شد. بعد از پایان دوره‌ی پانزدهم، دیگر کاری به او ارجاع نشـد یا دنبال آن نرفت. با عبدالحسـین نیکپور به تاسـیس بانک پارس همت گماشت و مدتی مدیرعامل آن بانک بود، در همـان سـمت رئیس اتاق بازرگانی تهران شـد. در سال ۱۳۳۶ درگـذشت و هنگام فوت ۶۷ سـال داشت. به آذربایجـان و مردم آنجا علاقه‌ی خاصی نشان می‌داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صادقی، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسماعیل صادقی : رئیس ستاد لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۶ (ه.ش) در روسـتای «بیدهنـد» قم پـا به عالم خاک نهاد. هنگامی که نوزادی بیش نبود، به بیماری سـختی گرفتار آمـد به گونه ای که او را به طرف قبله خواباندنـد. مادرش در این زمان دل به خدا داد و از آن قادر متعال، مدد جست و به آن مهربان یگانه عرض کردا «خـدایا! فرزندم را اسـماعیل، نام نهادم و می خواهم زنده باشد و در رواج دین تو که بر حق است خدمت کنم». بالاخره

دعای مادر مستجاب شد و نوزاد با عنایت الهی زندگی دوباره یافت. اسماعیل پس از گذراندن دوران طفولیّت به مدرسه رفت و تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش «بیدهند» به پایان برد و سپس به همراه برادرش، عازم قم شد و مدّتی در مغازه پدر به کار میوه فروشی پرداخت پس از آن مغازه را به یک تعمیرگاه رادیو- ضبط اجاره دادند و او نیز به عنوان شاگرد مغازه، نزد وی مشغول به کار شد با پایان یافتن مدّت اجاره، اسماعیل، خود ادارهٔ مغازه را به عهده گرفت و در آن به فروش و تکثیر نوارهای مذهبی همّت گماشت.

پس از آغاز نهضت اسلامی، او نیز به خیل عظیم مبارزان پیوست و به صورتی جدی فعالیت های انقلابی اش را شروع کرد. او خود در این باره می گوید: «زمان شروع انقلاب کارمان تکثیر نوارهای امام بود. وقتی نوار می آمد ما مرتّب تکثیر می کردیم. بعد، مدرسین حوزه ی علمیه قم آنها را در سراسر کشور پخش می کردند.»

ایشان در جریان مبارزات، چندین بار دستگیر و زندانی شد و مورد ضرب و شتم و شکنجه های شدید قرار گرفت. اما هر بار پس از آزادی از زندان، باز به صورت فعال تری به پیگیری مبارزات ضد رژیم پرداخت.

هنگام بازگشت حضرت امام از تبعیددر ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ ، شهید صادقی به منظور یاری رسیدن به دست اندر کاران برپایی سخنرانی امام در بهشت زهرا و تنظیم سیستم صوتی آنجا، به تهران عزیمت نمود، و پس از آنکه حضرت امام خمینی «ره» در شهر خون و قیام- قم- مستقر شدند، مسئوولیّت تنظیم سیستم صوتی بیت شریف آن حضرت، باز به عهده ایشان بود. از آن پس شب و روز وی، در خدمت به امام عزیز می گذشت. در همین ایّام وقتی مادرش در خطابی به او می گوید: «تو آخر از این همه کار خسته نمی شوی؟» پاسخ می دهد: «مادر ! هر چقدر هم خسته شوم فقط یک برخورد محبت آمیز امام تمام خستگی های جسمی و روحی مرا برطرف می کند.»

بعد از پیروزی انقلاب، ابتدا به عضویت کمیته و سپس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در می آید و با شروع جنگ تحمیلی، به جبهه ها می شتابد و در جهاد مقدس اسلام علیه کفر جهانی شرکت می جوید. او در این راه توانایی های شگرفی از خودش بروز می دهد. از بنیانگذاران لشگر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) بود که تا لحظه شهادت مسئولیت ستاد این لشگر را به دوش می کشید.

اسماعیل در سال ۱۳۵۹ (ه.ش) ازدواج کرد که ثمرهٔ این ازدواج دو فرزند به نام های «محمد» و «حسین» می باشد او سرانجام در عملیات پدر بر اثر ترکش راکت مجروح شد و پس از انتقال به بیمارستان اهواز و سپس تهران، دعوت حق را لبیک گفت و دفتر زندگی اش به امضای شهادت ختم شد.

اینک پای زندگی سراسر درس این سردار سرفراز می نشینیم تا شمه ای از حقایق ناگفتهٔ حیاتش را به دوش هوش پذیرا شویم.

او جنگ را وظیفهٔ اصلی و اساسی خود می دانست؛ بدین جهت همه چیز را فرع و جنگ را اصل قرار داده بود. وی چنان زندگی اش را وقف جنگ کرده بود که از آمدن به مرخّصی هم سر باز می زد و تنها هنگامی که برای شرکت در جلسه و سمیناری به تهران یا قم می آمد، به منزل هم سری می زد. در این دوران، همسر صبور و بردبارش، رنج گزافی را به جان خرید. مادر شهید صادقی در این باره می فرماید: «همسرش آبستن بود، چیزی به زایمانش نمانده بود. به اسماعیل تلفن کردم و گفتم: مادر! حداقل برای وضع حمل همسرت بیا، اما جواب منفی شنیدم.»

زمانی که قرار شد به مکه مشرف شود، تنها دو روز به سفر ایشان باقی مانده بودو امّا همان موقع به مسئوولیت ستاد لشگر انتخاب، و از ایشان خواسته شد از سفر به مکه صرف نظر کرده و به جبهه برود.

این انسان مقاوم، هنگامی که در نوروز ۱۳۶۲ (ه.ش) به منظور شرکت در جلسه ای از خط به شهر اهواز می رفت بر اثر سانحه ای، ماشین حامل ایشان واژگون شده و در این حادثه، وی به سختی مجروح می شود. اما این حادثه نیز او را از کار و تلاش مخلصانه باز نداشت. بعد از گذراندن مدت درمان و ترخیص از بیمارستان در حالی که در منزل بستری بود، همچنان به فعالیت های ستادی خود

ادامه داده و تلفنی کارها را پی می گرفت و مایحتاج لشگر را تأمین می کرد. آنگاه که سلامتی نسبی خود را به دست آورد مجدداً به جبهه بازگشت.

او که بـا تمـام وجود در خـدمت جنـگ بود، شب و روز و زمـان و مکـان برایش مفهومی نـداشت تـا جایی که برای تأمین امکانات لشـگر، گاه نیمه های شب با اسـتانداران، فرمانداران و فرماندهان سپاه تماس می گرفت و پس از سلام و علیک، می گفت: «جنگ است و شما خوابیده اید؟!»

ایشـان هر کـاری را در زمان خودش و در موقع مناسـبش انجام می داد و اعتقاد داشت که نظم، مایـهٔ برکت و سـبب پیشـرفت، و بی نظمی، مشـکل آفرین و مانع پیشـرفت کارهاست؛ از این رو، انسان خوش قولی بود و به وعـده اش وفا می کرد و هرگزاز اوبـد قولی مشاهده نشد.

نسـبت به اجرای قوانین در سـپاه بسـیار اصرار می ورزید. او تمامی بخشنامه های صادره از ناحیه مسئوولین سپاه را مو به مو به مرحلهٔ اجرا در می آورد. و به تمـامی نیروهـا توصـیه می کرد تـا قوانین را رعـایت کننـد؛ همان گونه که خود در عمل اینگونه بود و اعتقاد داشت که نظم ظاهری مقدّمه نظم باطنی است.

با همه قاطعیتی که در مقام ریاست ستاد به خرج می داد اما در عین حال تواضع و فروتنی، در رفتار و گفتارش موج می زد. لبانش با تبسم الفتی دیرینه داشت و حرکات و روحیاتش سـرشار از خاکساری بود. خودسـتا و خودپسـند نبود و تنها چیزی که به آن توجهی نداشت واژهٔ پر طمطراق «ریاست» بود.

با آنکه رئیس سـتاد لشگر بود و مقام بالایی داشت، اما برای پیشرفت کار جنگ لحظه ای ملاحظه این عناوین اعتباری را نمی نمود. او هنگـامی که می دیـد مثلاًـ راننـدهٔ ایفـا از ترس جا، مهمات را به موقع به طرف خط حمل نمی کنـد، خودش فوراً پشت فرمان می نشست و بدین کار اقدام می کرد.

هنگامی که سرلشگر پاسدار «مهدی زین الدین»- فرمانده لشگر ۱۷- به شهادت رسید، سردار رحیم صفوی به منظور معرفی فرماندهٔ جدید لشـگر به سراغ ایشان آمد. اما این مخلص متواضع، با همهٔ اصراری که به او شد، این مسئوولیت را نپذیرفت. و این، نه به خاطر تمرد از دستور فرماندهی، بلکه به خاطر اخلاص و تواضعی بود که در دل جانش موج می زد.

انسانی صالح, پاک, پرهیزگار, خود ساخته و مهذّب بود. هیچ گاه به شـیطان اجازه ورود به عرصهٔ عملش را نمی داد. کسی بود که توفیق در کـار را از خـدا می دانست و دائماً بـدان ذات مقـدس توکل می کرد. قرآن, یارو انیس تنهایی اش بود و او اساس زنـدگی اش را بر پایه دستورات انسان ساز این کتاب عزیز نهاده بود.

در مدیریت, قوی در نیرومند بود. به واسـطهٔ همین قدرت و تدبیر بود که وی و شـهیدزین الدین توانسـتند لشـگر ۱۷ علی ابی طالب (ع) را سازمانـدهی کنند. اسـماعیل به تنهایی تمامی کارهای پشتیبانی لشـکر را انجام می داد و در عین حال, در هیچ عملیاتی غیبت نداشت, بلکه دوشادوش رزمندگان اسلام می رزمید.

نظریه های عملیاتی او، عمق فکر و وسعت بینش نظامی او را می نمایاند. دوست داشت به گونه ای عمل کند که از امکانات موجود بهترین استفاده را ببرد و با کمترین تلفات مالی و جانی، بیشترین موفقیّت و پیروزی را به دست بیاورد.

توجه به سلسـله مراتب و اطاعت از مافوق را برای اشـخاص فرضیه می دانست؛ چرا که معتقد بود عدم رعایت سلسله مراتب، ضربه و ضرر شدیـدی به جنگ می زنـد، و به تعبیر خودش: «اگر سلسـله مراتب در جنگ رعایت نشود، سـنگ روی سـنگ بنـد نمی شود.» وی، خود نمونهٔ اعلای اطاعت از فرماندهی بود.

یکی دیگر از ویژگیهای این فرمانده عزیز، صبر و بردباری او بود. سـختی ها، ذره‌ای از قدرت تصمیم گیری او نمی کاست، و تسلط شدیدی بر اعصاب خود داشت.

او از توجه به نیروها و وقت گذاشتن برای آنها نه تنها قافل نبود بلکه با حسّاسیّت و وسواس زیادی به مسائل و مشکلات آنها رسیدگی می کرد، و همیشه به مسئولین امر توصیه می کرد که نسبت به آنان هیچ کوتاهی نکنند. او همیشه این جمله را تکرار می کرد که: «ما باید خدمتگزار اینها باشیم و اینها بر ما منت گذاشته اند».

نکته بارز و شاخص دیگر در زندگی این شهید عزیز، نترسی و بی باکی او بود. همیشه آماده شهادت و رفتن بود و از اینکه بخواهد به سوی دوست پر بکشد، مشتاق و عاشق می نمود این از جان گذشتگی و شوق شهادت او را چنان دلیر و جسور در جنگ بار آورده بود که بسیاری از موفقیت های لشگر علی بن ابیطالب (ع) مدیون او و فرماندهان عزیز دیگری است که خالصانه در راه حضرت حق- جلّ و علا تلاش کردند.

آخرین روز سال ۱۳۶۳ جزیره مجنون وعملیات بدر جایگاهی می شوند تا اسماعیل باقربانی جان خویش به جانان رسد.

منابع زندگینامه :علمداران سرفراز(جلد۱)نوشته ی تقی متقی و...،نشر ستاد یادواره سرداران شهیدلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)

صادقی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین صادقی

محل تولد : بیجگان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب حسین صادقی در سال ۱۳۵۳در روستای بیجگان حومه دلیجان متولد شدم و به علت علاقه شدید پدرم به حضرت امام خمینی (ره) ایشان تصمیم می گیرند که من را به حوزه علمیه بفرستند تا در کسوت روحانیت درآیم .دراین راستا پس از گذراندن تحصیلات راهنمائی در سال۱۳۶۵وارد حوزه علمیه قم شدم و درمدرسه رضویه مشغول تحصیل گردیدم و درس ها را با علاقه خاص پیگیری کردم و پس از گذراندن سطح وارد تخصصی کلام امام صادق (ع)شدم و دوره تخصصی الهیات را در آنجا سپری کردم وهم اکنون مشغول پایان نامه دکترای خود می باشم و در حال حاضر به کارهای تحقیقی وتبلیغی مشغول می باشم .

صادقی، سیاوش

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سیاوش صادقی متولد ۱۳۲۵ ش دارای دکترای رشته صنایع غذایی عضویت هیئت علمی دانشگاه بوردو ی فرانسه با درجه دانشیار باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون استفاده از نگهدارنده های طبیعی برای بسته بندی غذا می باشد .گروه : کشاورزیرشته : صنایع غذاییتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر سیاوش صادقی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران

کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه تهران دکترای رشته صنایع غذایی از دانشگاه پاریس میباشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل و در رشته صنایع غذایی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر سیاوش صادقی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر سیاوش صادقی د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر سیاوش صادقی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته صنایع غذایی به عضویت هیئت علمی گروه صنایع غذایی دانشکده کشاورزی دردانشگاه بوردو ی فرانسه در آمد وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر سیاوش صادقی عضوهیئت علمی و دانشیار گروه صنایع غذایی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه بوردو ی فرانسه است.فعالیتهای آموزشی : دکتر سیاوش صادقی سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه صنایع غذایی دانشگاه بوردو ی فرانسه به تدریس دروس تخصصی رشته صنایع غذایی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر سیاوش صادقی در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر سیاوش صادقی از جمله دانشمندان صنایع غذایی است که پژوهشهای علمی و وسیعی درباره استفاده از نگهدارنده های طبیعی برای بسته بندی غذا انجام داده است.

صادقی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا عبدالله صادقی از تجار و مالکین عمده آذربایجان، فرزند حاج محمدصادق از مالکین بزرگ تبریز، در ۱۲۴۹ ش متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در حجره‌ی پدرش تدریجا به کارهای تجارتی پرداخت و پس از مدت کوتاهی مستقلا وارد دادوستدهای تجارتی شد و تدریجا در شهر تبریز به شهرت رسید. حاج میرزا عبدالله، تاجری روشنفکر و خوش‌قول و باصداقت بود و چون افکار روشنفکری داشت، با مشروطه‌خواهان حشر و نشر می‌نمود و عنداللزوم از کمکهای مالی خودداری نمی‌کرد، مورد توجه مردم قرار گرفته، بعد از استبداد صغیر از طرف مردم تبریز به وکالت دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی انتخاب گردید و علاوه بر عضویت مجلس، شعبه‌ای از تجارتخانه‌ی خود را نیز در تهران دایر کرد. صادقی پس از اختتام دوره‌ی دوم مجلس به تبریز بازگشت و ملکداری و تجارت را دنبال نمود و سودای وکالت را از خود دور ساخت ولی در دوره‌ی هفتم مجددا رای قاطع مردم تبریز او را وکیل نمود. در دوره‌ی دهم نیز همچنان به وکالت رسید و در دوره‌های بعد به علت کهولت وارد مجلس نشد. وی بازرگانی آگاه و متجدد بود و در آن ایام فرزندان خود را برای کسب دانش به اروپا فرستاد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ در تبریز درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صادقی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی صادقی : فرمانده گردان امام حسن(ع)تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۱ در شهرستان نیشابور دیده به جهان گشود. مقطع ابتدایی را در مدرسه نظیری و دوره راهنمایی را در مدرسه ابوسعید نیشابور گذراند.

اوقات بیکاری را در کنار پدر به نجاری می پرداخت. مقطع متوسطه را در دبیرستان مالك اشتر ادامه داد. پدرش می گوید: «درس های علی خوب بود. پس از درس به مسجد می رفت و در جلسه های دعای ندبه و دعای کمیل نیز شرکت می کرد.

به ورزش علاقه فراوانی داشت، به طوری که در تیم والیبال شرکت داشت و در مسابقات مقام آورده بود. با شروع تظاهرات در اوایل انقلاب، در راهپیمایی ها به صورت گسترده ای شرکت داشت. تصاویر امام را به صورت کلیشه ای درمی آورد و با دوستانش جهت کشیدن تصاویر به شهر می رفتند.

شب ها به توزیع اعلامیه های حضرت امام (ره) می پرداخت و آن ها را داخل مغازه ها و خانه ها می انداخت. تصاویر، اعلامیه ها و نوارهای حضرت امام که در اولین فرصت به دست ایشان می رسید، در اسرع وقت آن ها را به مردم می رساند.

جوانی مذهبی بود. در مراسم مذهبی شرکت می کرد. از اوایل انقلاب با تشکیل بسیج مقاومت، فعالیت خود را در مساجد و پایگاه بسیج شروع کرد.

یکی از دوستانش می گوید: «علی صادقی در برنامه های گروهی به عنوان محور اصلی کار بود. در برنامه های مسجد از جمله: بسیج، برنامه های مذهبی، جشن ها و مراسم نیمه شعبان، او به عنوان محور اصلی کار بود و اگر نمی آمد، جایش خالی بود و همه سراغ او را می گرفتند.

علی صادقی پس از گذراندن کلاس سوم نظری ترک تحصیل کرد. پدرش در این باره می گوید: «او به بسیج می رفت به یاد دارم که در کلاس ۱۲ درس می خواند. یک ماهی بیشتر نگذشته بود. در یکی از شب هایی که به مسجدالرضا پایگاه بسیج شهید نارنجی می رفتند، آمدند و گفتند: من صبح به جبهه می روم. گفتم: تازه ثبت نام کردی، درست چه می شود؟ فردای آن روز ایشان رفتند و بعد از چهار ماه که خدمت کردند، جزو کادر سپاه شدند. در باغرود بودند و نیروها را آموزش می دادند. همان زمان هم به مادرشان گفته بودند، می خواهم داماد شوم تا بچه ای داشته باشم.»

در ۲۰ سالگی ازدواج کرد. در سپاه مشغول خدمت بود که آمد و گفت: «مادر، من می خواهم ازدواج کنم.» گفتم: « شما که دو برادر بزرگتر از خود دارید؟» او گفت: «من مجبور هستم ازدواج کنم تا فرزندی داشته باشم که یادگار بماند.» من خانمی که را معرفی کردم و او گفت: «اگر شرایط مرا می پذیرد، همسر من می شود.» شرایط ایشان این بود که سپاهی بودند و بیشتر در منطقه به سر می بردند و نمی توانستند زیاد پیش همسرشان بمانند.

همسرش در این باره می گوید: «ایشان دوست داشتند که با لباس فرم به خواستگاری بیایند تا من موقعیت را ببینم و سپس جواب بدهم. می گفتند که وظیفه شان این است که به جنگ بروند و بنده هم هیچ وقت مانع ایشان نشدم. مراسم عقد، در دهه ی اول محرم برگزار شد و فرمانده سپاه آن زمان (حاج آقای شوشتری) خطبه ی عقد ما را خواندند.»

یکی از دوستانش در این باره می گوید: «سال ۱۳۶۱ ـ زمانی که ایشان به عنوان مربی در آموزشگاه شهید رجایی مشغول به خدمت بودند ، روزی مرا دیدند و گفتند: امروز می خواهم یک لباس خوب بپوشم و برای خواستگاری بروم. گفتم: بروید و لباس نو بپوشید. گفتند: می خواهم با همین لباس ها بروم. این لباس مبارزه است. جبهه و شهادت را در بردارد. اگر با این لباس رفتم و مرا پسندیدند مهم است. در جلسه ی عقد به آقای شوشتری گفتند که فردا به جبهه می روم. حاج آقا گفتند: پس مراسم عقد را به بعد بیندازید. ایشان گفتند که مراسم عقد انجام بگیرد. روز بعد از عقد، آقای صادقی به منطقه رفتند و این درسی بود برای ما و سایر دوستان.»

علی صادقی در مصرف بیت المال بسیار دقت می کرد. حرام و حلال را می شناخت و همیشه آن را در کلاس هایش به شاگردان متذکر می شد. اعتقاد به ولایت فقیه و عشق به امام از کارهای مهمش بود و دیگران را به امانت داری، توکل بر خدا، صداقت و درستکاری تشویق می کرد. بسیار به واجبات اهمیت می داد و دیگران را راهنمایی می کرد که نماز اول وقت را همیشه مدنظر داشته باشند. در کارهای جمعی، دعای توسل، دعای کمیل، نماز جماعت و کارهای دیگر در همه حال پیشگام بود.

در اکثر دوره های قرآن کریم (که در منازل و یا مساجد برگزار می گردید) شرکت داشت و به آن اهمیت زیادی می داد.

یکی از دوستانش در ارتباط با نحوه اعزام به جبهه می گوید: «تعداد پرسنل سپاه محدود بود و هرکسی با التماس اسم می نوشت که به منطقه برود. ایشان جزو لیستی که قرار بود به جبهه بروند، نبودند. پافشاری بیش از حد ایشان باعث شده بود که فرمانده ی وقت ایشان را از شهر ممنوع الخروج اعلام کند.»

علی صادقی در سال ۱۳۶۵ به کردستان رفت. در آن جا ایشان را به شهید کاوه معرفی کردند و با هماهنگی شهید کاوه به سمت فرماندهی گردان امام حسن (ع) منصوب شد.

ایشان گردان را به خوبی سازمان دادند و امکانات زیادی را به همراه پرسنل، از شهرستان نیشابور برای گردان جذب کردند و در همان سال پدر بزرگوارشان را به همراه خانواده همراه بردند.

چندبار مجروح شدند،دومین مجروحیت ایشان در عملیات خیبر از ناحیه ی فک بود. ترکش به زیر فکشان به ناحیهٔ رگ عصبی برخورد کرده بود و دکترها نمی توانستند آن را در بیاورند.

و سومین دفعه در عملیات والفجر ۹، ترکش به ناحیه ی سر ایشان اصابت کرده بود و بیهوش شده بودند. ایشان را به بیمارستان باختران انتقال دادند و زمانی که به هوش آمدند، اصرار داشتند تا به جبهه بازگردند. در بیمارستان از ایشان امضا گرفتند که هر اتفاقی برایشان افتاد، جوابگو باشند. ایشان با همان حال به جبهه بازگشته بودند. در عملیات فتح المبین نیز جراحاتی برداشته بودند و می توانم بگویم که تمام بدنشان آثار ترکش داشت.

یکی از همرزمانش می گوید: «آقای صادقی مجروح شده بودند. آرام و قرار نداشتند. استراحت نمی کردند و می گفتند: نمی توانم بر روی پای خود باشم. باید هرچه زودتر به جبهه ها برگردم. قبل از این که بهبود پیدا کنند. روانه مناطق عملیاتی کردستان شدند.

به یاد دارم در عملیاتی عراقی ها پاتک زده بودند. ایشان به یک باره متوجه شد و به نیروها گفت: چه خبر است؟ بچه ها گفتند: دشمن پاتک زده و بچه ها روحیه ی خودشان را از دست داده اند. ایشان آر- پی - جی را در دست گرفتند و به سمت دشمن حرکت و به سمت تیربار شلیک کردند. گلوله به نزدیکی تیربار خورد و بچه ها با مشاهده این عمل صادقانه ی فرماندهٔ خود روحیه گرفتند و به سنگرهای خود بازگشتند.»

یکی دیگر از همرزمانش ادامه می دهد: «اودر عملیات میمک با توجه به جراحات بسیار، روحیه ی بالایی داشت. دیگران را از جراحت خود آگاه نساخت و همه را به سوی جهاد هدایت کرد. او هیچ گاه از خط اول حتی در حین جراحت، به پشت خط عقب نشینی نکرد.»

علی صادقی انسان قاطعی بود. دوست داشت کارش به نحو احسن انجام شود. در عملیات تک حاج عمران تنها گردانی که آمادگی برای عملیات داشت، گردان امام حسن (ع) بود که او فرماندهی آن را به عهده داشت. تنها گردانی که آن زمان وارد عمل شد، گردان امام حسن (ع) بود. او یکی از کسانی بود که در تمام کارهای بحرانی و خطرناک پیش قدم بود.

یکی از همرزمان در مورد نحوه ی شهادت ایشان چنین می گوید: «در عملیات حاج عمران به اطلاع دادند که دشمن مقرهای ما را گرفته است. ما با سرعت شروع به حرکت کردیم. حدود ساعت ۹ به منطقه رسیدیم که دشمن در حال پیشروی بود و بر منطقه تسلط داشت. ما وارد عمل شدیم. در همان ساعات اولیه یکی از مقرهای مهم را به تصرف درآوردیم. با یکی از گردان ها به طرف

هدف اصلی دشمن حرکت کردیم و هدف هایی را که می خواستیم به آن ها برسیم، شبانه گرفتیم. برادر صادقی به دستور معاونت تیپ مقداری از ما عقب بود.

کالیبر ۵۰ دشمن گاهی اوقات تیری شلیک می کرد و در داخل شیاری بود و از دید ما پنهان. برادر صادقی اصرار داشتند که آن کالیبر را خاموش کنند. از طرفی هم صبح بود و هوا روشن که یک مرتبه دشمن با کالیبر افرادی را که در ارتفاع جلوتر بودند، زیر آتش گرفت. به همین خاطر برادر صادقی و برادر کاوه و دیگران به طرف کالیبر حرکت کردند و به دشمن رسیدند. در حالی که دشمن با آمادگی کامل به طرف ما حرکت کرده بود، درگیری شروع شد. من کمی عقب تر بودم که ناگهان برادر کاوه مجروح شد و من مجبور شدم ایشان را به عقب انتقال دهم. زمانی که بازگشتم و به نیروها رسیدم، اطلاع دادند که برادر صادقی شهید شده است.»

علی صادقی در تاریخ ۲۵/۲/۱۳۶۵، در منطقه ی غرب حاج عمران بر اثر اصابت ترکش به سر به درجه ی رفیع شهادت نایل آمد. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

صادقی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۳۱۵، گرمه بجنورد.

شهادت: ۷ تیر، ۱۳۶۰ تهران.

حجت‌الاسلام قاسم صادقی، فرزند اسفندیار، تا مقطع خارج فقه و اصول به تحصیل حوزوی پرداخت. وی همچنین دکترای الهیات داشت و استادیار دانشکده‌ی الهیات دانشگاه مشهد بود. وی در دبیرستان‌ها نیز تدریس می‌کرد. در اولین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی، نماینده‌ی مردم مشهد می‌شود.

از آثار اوست: مسلمان و مادی؛ سفر سیر تکاملی انسان: توحید؛ معاد؛ روح؛ معجزه؛ تکامل (۱۳۷۴)؛ از وی مقالاتی نیز به چاپ رسیده است.

حجت‌الاسلام صادقی در بمب‌گذاری هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید. پیکر وی در مشهد به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

صادقی، قاسمعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قاسمعلی صادقی : فرمانده تیپ یکم لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در روستای "طالش محله پهناب" در

هفت کیلومتری شهر "جویبار" و هجده کیلومتری "ساری" در خانواده ای کشاورز و مذهبی در سال ۱۳۳۱ متولد شد. قبل از ورود به دبستان در مکتب خانه با قرآن آشنا شد. دوره ابتدایی را در دبستان "تلارک" از روستاهای همجوار زادگاهش گذراند. پس از اتمام دوره ابتدایی نظام قدیم در دبستان دکتر "شریعتی" در"جویبار "مشغول به تحصیل شد. پس از گذراندن دوران سه ساله متوسط به شهر "ساری "رفت و در رشته علوم طبیعی ادامه تحصیل داد. اما به علت وضعیت بد مالی قادر به ادامه تحصیل نشد و ترک تحصیل کرد. در سال ۱۳۵۳ با دختر خاله اش خانم" معظمه صادقی "ازدواج کرد و در خانه ای استیجاری زندگی مشترک را آغاز کردند.

همسرش در مورد خواستگاری قاسم می گوید : « به خاطر تقوا و خلوص و سادگی قاسم به او جواب مثبت دادم.»

با فرا رسیدن زمان نظام وظیفه از تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۵۱ تا ۱۵ مهر ۱۳۵۳ به سربازی رفت و این دوره دو ساله را در پایگاه نیروی هوایی در"تهران "گذراند. پس از پایان سربازی به اداره خاکشناسی" ساری "رفت و دو سال کار کرد. از تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۵۸ تا ۸ مهر ۱۳۵۹ در گروه جوانمردان ژاندارمری فعالیت می کرد. با آغاز درگیریها در منطقه "گنبد "به این منطقه رفت و پس از ختم شورش های ضد انقلاب به" ساری "بازگشت. مدتی نگذشته بود که فعالیتهای خیابانی ضد انقلاب در شهرها آغازشد و قاسم در درگیریها نقش مهمی در" ساری "و" قائمشهر "داشت. در مبارزه با قاچاق مواد مخدر و کشف و انهدام خانه های تیمی منافقین نیز فعال بود. درنتیجهٔ این فعالیتها در سال ۱۳۵۸ در یک صحنه سازی او را ربوده و شکنجه های بسیار کردند.

قاسم در تاریخ ۲۹ مهر ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب در آمد. پس از ورود به سپاه پاسداران در پادگان آموزشی سرپل ذهاب آموزش دید و از تاریخ ۹ آبان ۱۳۶۰ تا تاریخ ۱۹ دی ۱۳۶۰ در واحد تحقیقات و کشف مشغول شد. در اواخر سال ۱۳۶۰ تصمیم گرفت به جبهه برود.

در عملیات محمد رسول اللّه (ص) در کسوت یک نیروی ساده در پیشاپیش دیگران با بانگ اللّه اکبر حرکت می کرد تا دیگران روحیه بگیرند. اوج فعالیت او در سال ۱۳۶۱ در عملیات های فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، محرم و مسلم بن عقیل بود. صادقی به خاطر شجاعت و لیاقت خود در سال ۱۳۶۲ مسئول اعزام نیروی منطقه ۳ در غرب کشور شد. همچنین مسئولیت رسیدگی و بازدید از جبهه های غرب را به عهده و برای اینکه مسئولیتش را بهتر انجام دهد خانواده اش را به مدت سه ماه مریوان برد. در اواخر سال ۱۳۶۲ مدتی به عنوان مسئول سازمان دهی بسیج" ساری "مشغول خدمت شد. در کنار این فعالیت ها در مرخصی هایش در پشت جبهه با منافقین و باندهای بزهکاری مبارزه کرد. مسئولیتهای قاسمعلی در مدت چهار سال حضور در جبهه را می توان به طور خلاصه بشرح زیر بیان کرد.

مسئول تیم کشف در مریوان : از ۹/ ۸ ۱۳۶۰ تا ۱۹/ ۱۰/۱۳۶۰

فرمانده گردان حضرت مهدی (عج) : از ۴/۱۱/۱۳۶۰ تا ۴/۱/۱۳۶۱

معاون تیپ حضرت مهدی (عج) : از ۱۵/۱۱/۱۳۶۱ تا ۱۲/۴/۱۳۶۱

مسئول تیم شناسایی در قرارگاه نجف : از ۳/۴/۱۳۶۲ تا ۳/۷/۱۳۶۲

مسئول نمایندگی اعزام نیرو در مریوان : از ۱۲/۱ ۱۳۶۲ تا ۲۰/۱/۱۳۶۳

مسئول محور قررگاه خاتم الانبیاء : از ۲۶/ ۱/۱۳۶۳ تا ۱۲/ ۴/۱۳۶۴

و آخرین سمت : فرمانده تیپ یکم لشگر ۲۵ کربلا .

نقل است که روزی به علت بیماری در بیمارستان بستری بود که با شنیدن خبر جلسهٔ فرماندهان سرم را کشید و خود را به جلسه رساند. علی رغم سخت گیری در آموزش فنون نظامی به رزمندگان و بسیجیان، علاقه عجیبی به آنان داشت. درباره بسیجیان می گفت : «اگر بسیجی به من فحش بدهد مثل این است که دعا کرده است.» یکی از همرزمان می گوید : «کسی نبود که با قاسمعلی

صادقی کار بکند و شیفتهٔ اخلاق او نشود.» ایثار او در جبهه زبانزد بود تا جایی که گاه پولهای شخصی خود را در بین رزمندگان تقسیم می کرد. به مستضعفان و خانواده های شهدا سر می زد. همسرش می گوید : «قاسم فردی متواضع، مهربان و خونگرم بود. هر روز که می گذشت بر تقوا و ایمان و توجه در نمازش افزوده می شد.» اگر کسی از او دلگیر می شد سعی می کرد در رنجش او را بر طرف کند یا اگر بین افراد ناراحتی پیش می آمد میانجی می شد. قاسم با انجمن اسلامی و افراد حزب اللهی در زادگاهش روابط نزدیک و صمیمی داشت و از افراد سست ایمان، ریاکار و منافق متنفر بود. فرزندانش را خیلی دوست داشت و با ملایمت و مهربانی با آنها برخورد می کرد آرزو داشت از سربازان مخلص انقلاب باشند و در راه خدا شهید شوند. به تحصیل فرزندانش تاکید فراوان داشت. به دخترش فریبا گفته بود : «درس مایه سربلندی است اگر می خواهی به جایی برسی باید درست را خوب بخوانی و پیشرفت کنی.» در عملیات قدس در جبهه های توابه، ابوذکر، ابولیله عملیات را هدایت می کرد. در عملیات قدس ۲ علی رغم اصرار خانواده و مسئولان سپاه برای حضور در پشت جبهه به عنوان فرانده تیپ یکم کربلا شرکت کرد. شب چهار شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۶۴ آخرین شب ماه مبارک رمضان شب عملیات بود. وقتی نیروها جمع شدند قاسمعلی در منطقه هورالهویزه (العظیم) روی قایقی ایستاده و با لحنی گرم شروع به صحبت کرد. به همراه هق هق گریه گفت:برادر ها امشب امام حسین منتظر ماست، باید راه امام حسین (ع) را ادامه بدهیم. به خاطر خدا به یاد یتیمان شهدا، به خاطر اینکه دلهای یتیمان شهدا را خوشحال کنیم باید امشب از همه چیز بگذریم و دشمن را نابود کنیم. آخر تا کی عزیزان ما پر پر بشوند تا کی باید عروسها بی شوهر بشوند. به یاد بیاوریم ما به خانواده شهدا وعدهٔ زیارت کربلاـ را دادیم به خاطر آزادی راه کربلاـ و به خاطر خوشحال کردن قلب یتیمان شهدا با نیت خالص حرکت کنید که انشاءاللّه موفق می شوید.

سپس نماز را با گریه شروع کرد و با گریه به اتمام رساند. پس از شروع عملیات قاسم با بی سیم عملیات را هدایت می کرد و گاه به رزمندگان مجروح کمک می کرد. در همین حین در حالی که مشغول بستن زخم یکی از رزمندگان بود، با انفجار خمپاره ای از ناحیه شکم مجروح شد. او را به سرعت به بیمارستان اهواز منتقل کردند و پس از عمل جراحی در تاریخ ۶ تیر ۱۳۶۴ به تهران انتقال یافت و چند روز در بیمارستان جرجانی تهران تحت درمان بود. اما روز به روز حال قاسم وخیم تر می شد. ۱۱ تیر ۱۳۶۴ به علت عفونت شدید و از افتادن کلیه ها و کبد و نیاز به همودیالیز به بیمارستان شهید مصطفی خمینی منتقل شد. اما درمان ها میسر نیافتاد و سرانجام در ساعت ۱۰ روز ۱۵ تیر ۱۳۶۴ به علت شوک و پس از شصت و چهار ماه که در جبهه حضور داشت به شهادت رسید. جسد او با شکوه فراوان تشییع شد و به زادگاهش روستای "پهناب "انتقال یافت و در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۶۴ در مزار شهدا به خاک سپرده شد. از شهید قاسمعلی چهار فرزند به نامهای" فریبا" ، "داریوش" ، "حسین "و" سمیه "به یادگار مانده است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

صالح راستین، ناهید

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: تهران

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

صالح شیبانی،محمدکاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حیدرعلی صارم‌السلطان، متولد ۱۲۷۳ در کاشان است. در ۱۲۹۷ از مدرسه‌ی افسری قزاقخانه فارغ‌التحصیل شد و درجات خود را تا درجه‌ی سرتیپی طی نمود. در چندین زدوخورد داخلی شرکت داشت و غالبا در این نبردها از خود شجاعت نشان می‌داد. مدتی فرمانده تیپ و زمانی فرمانده لشکر بود. در ۱۳۲۳ فرماندار نظامی تهران شد. در ۱۳۲۸ در انتخابات شانزدهمین دوره‌ی مجلس شورای ملی شرکت کرد و به اتفاق اللهیار صالح از کاشان به وکالت مجلس رسید. در تصمیمات خویش در آن مجلس از مصدق و جبهه ملی تبعیت می‌کرد. به همین دلیل در ۱۳۳۱ از طرف دکتر محمد مصدق به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد. ولی اوضاع آشفته و درهم آن روز مجالی برای اصلاحات نداد. لذا تلاش خویش را برای شغل دیگری به کار برد تا سرانجام به استانداری کرمانشاه و سپس خوزستان منصوب گردید. در ادوار هیجدهم و نوزدهم وکیل مجلس شد. وی مردی ادیب و دانشمند بود. به شعر و ادبیات علاقه‌ی خاصی ابراز می‌نمود. حین‌الفوت ۸۲ سال داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صالح، اللهیار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسن مبصرالممالک کاشی، در ۱۲۷۵ در کاشان متولد شد. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در کاشان انجام داد. در تهران وارد کالج آمریکائی شد و دوره‌ی آن را پایان داد و به زبان انگلیسی تسلط یافت. ابتدا وارد سفارت آمریکا شد و در آنجا سمت مترجم و مستشار ایرانی گرفت. در ۱۳۰۶ بنا به دعوت داور، با رتبه‌ی هفت قضائی به شغل قضاوت اشتغال ورزید. در سمتهای بازپرسی، دادستان اصفهان، و مستشار دیوان کیفر مراحلی را طی کرد. در ۱۳۱۲ که داور به وزارت دارائی رفت، تنی چند از قضات را به آن وزارتخانه منتقل نمود. صالح در زمره‌ی انتقال‌یافتگان به وزارت دارائی بود. نخست رئیس انحصار تریاک شد بعد به ریاست اداره کل گمرک رسید و در ۱۳۱۵ مدیرکل وزارت دارائی گردید. یک سال بعد به دوران وزارت دارائی محمود بدر معاون آن وزارتخانه شد. در ۱۳۱۸ مورد غضب رضاشاه قرار گرفته از کار برکنار شد و به کاشان رفت و دور از همه در مزرعه‌ای در یکی از دهات کاشان به کشاورزی اشتغال ورزید و هرگز حاضر نشد با کسی ملاقات کند و یا به شهر بیاید. در ۱۳۱۹ با سمت رئیس هیئت اقتصادی ایران به آمریکا رفت و دو سال در آنجا بود. در ۱۳۲۱ در کابینه‌های قوام و بعد سهیلی، به وزارت دارائی منصوب گردید ولی اختلافات شدید وی با دکتر میلیسپو مستشار آمریکائی دارائی ایران، او را وادار به استعفا و کناره‌گیری نمود. در همان سال به ریاست بانک رهنی ایران برگزیده شد. در ۱۳۲۳ در کابینه‌ی محمد ساعد مراغه به سمت وزیر دادگستری تعیین شد. در کابینه‌ی کوتاه‌مدت ابراهیم حکیمی، همان سمت را داشت. در کابینه‌ی صدرالاشراف عهده‌دار وزارت کشور گردید. در دوران نخست‌وزیری دوم حکیمی، عنوان وزارت مشاور یافت.

در ۱۳۲۵ در کابینه‌ی ائتلافی قوام‌السلطنه که با شرکت وزرائی از حزب توده تشکیل یافت، صالح به عنوان رهبر حزب ایران وزیر دادگستری شد. در این سمت دست به تغییرات وسیعی زد از جمله نسبت به تغییر ریاست دیوان عالی کشور و دادستان کل اقدام نمود و بحث تازه‌ای در مطبوعات آن روز به وجود آورد. در دوره‌ی شانزدهم، صالح از مسقط‌الراس خود به وکالت مجلس شورای

ملی انتخاب گردید. جزء اقلیت تندروی آن دوره بود. در این دوره با دکتر مصدق رهبر اقلیت نزدیک شد و رسما مبارزات خود را با جبهه ملی هماهنگ ساخت. در ۱۳۳۰ پس از پایان دوره‌ی شانزدهم مجلس به عضویت دولت درآمد و به وزارت کشور معرفی گردید. در ۱۳۳۱ با عنوان سفیرکبیر به آمریکا رفت و تا کودتای ۱۳۳۲ در آنجا بود. سپس ناگزیر استعفا نمود. دولت تکلیف ادامه‌ی خدمت به وی کرد، نپذیرفت و پاسخ داد تاکنون من به دولت آمریکا می‌گفتم مصدق مبعوث مردم است، حال چگونه تفهیم کنم که او غاصب مقام! بوده است. صالح بلافاصله به تهران آمد و به طور انزوا بدون داشتن شغل و مقامی زندگی می‌کرد. تماس بعضی از اعضای جبهه ملی با وی مخصوصا مهندس بازرگان موجب شد دستگاه امنیتی او را تحت کنترل قرار دهد و سرانجام او را بازداشت نمایند. چندی در بازداشت به سر برد و زمانی نیز تحت‌نظر بود. در انتخابات زمستانی دوره‌ی بیستم، از کاشان به وکالت رسید و در مجلس فرمایشی آن دوره، لب به سخن گشود. ابتدا با اعتبارنامه‌ی آقاجمال اخوی وکیل اول تهران و رئیس هیئت نظارت انتخابات تابستانی دوره‌ی بیستم مخالفت کرد و انتخابات تهران را مخدوش دانست. در همان ایام با وجودی که برادرش عضو کابینه بود، با دولت از در مخالفت درآمد و خیلی از خلافکاریها را عریان نمود. مجلس بیستم بیش از دو ماه دوام نیافت و دکتر امینی آن را منحل ساخت. یک قسمت از دلایل انحلال، وجود صالح در مجلس بیستم بود.

صالح از سال ۱۳۴۲ خاموشی پیشه گرفت، معاشرتهای خود را محدود کرد و تنها با اهل فضل و دانش مجالست داشت. گاهی در کاشان و زمانی در تهران می‌زیست. از تشویق ادباء و شعراء دریغ نمی‌ورزید. محققان را وادار به کار تحقیقی می‌کرد. در اثر توصیه‌های چند کتاب درباره‌ی کاشان تصحیح و چاپ شد.

در ۱۳۵۷ که ستاره خاندان پهلوی رو به افول نهاد، آشکار و پنهان بدو مراجعاتی شد. از قبول هر نوع مسئولیتی تحاشی نمود. ظاهرا مستمسک به این موضوع می‌شد که توانائی انجام کار را ندارد ولی از دادن مشورت کوتاهی نمی‌کرد . تلاش عده‌ای برای ریاست شورای سلطنت او به جائی نرسید. صالح با کمک عده‌ای از مهندسین جوان و آزادیخواه، حزب ایران را بنیاد نهاد و چندی رهبری آن حزب را داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صالح، جهانشاه

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۳ ش)، پزشک، استاد دانشگاه و نویسنده. تحصیلات ابتدایی و زبان فرانسه و انگلیسی ردر زادگاه خود کاشان و تحصیلات متوسطه را در کالج آمریکایی تهران به پایان رساند. او تحصیلات عالی را در آمریکا دنبال کرد و موفق به اخذ درجه‌ی دکتری در پزشکی شد و پس از آن به ایران آمد و عهده‌دار مشاغل مختلفی از جمله. تدریس تشریح، ریاست بیمارستان وزیری، ریاست آموزشگاه مامایی، استاد کرسی بیماریهای زنان ریاست دانشگاه تهران و وزارت بهداری شد. از جمله خدماتی که وی در زمان ریاست دانشگاه انجام داد تأسیس کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه و تغییر سیستم آموزشی دانشگاه از فرانسوی به آمریکایی بود. از آثار وی: «بیماریهایی زنان»؛ «سخنرانیهای هیئت اعزامی سازمان بهداشت در دانشکده‌ی پزشکی»، ترجمه؛ «گزارش سه ساله‌ی سوم ریاست دانشکده‌ی پزشکی»؛ «بیماریهای زنان و پیشرفتهای علمی نوین».[۱]

فرزند سید حسن مبصرالممالک، متولد ۱۲۸۳ ش در کاشان است. تحصیلات ابتدائی را در کاشان و تحصیلات متوسطه را در کالج آمریکائی انجام داد و سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم آمریکا شد و ابتدا درجه‌ی لیسانس علوم از دانشگاه سیراکیوز گرفت و وارد

دانشکده پزشکی گردید و درجه‌ی دکترا نیز از همان دانشگاه با تخصص امراض زنان دریافت کرد و چندین سال در آمریکا به طبابت مشغول بود.

پس از ورود به ایران، به دانشیاری و استادی دانشکده‌ی پزشکی منصوب شد و سرانجام به استادی کرسی بیماریهای زنان رسید. مدتی هم ریاست بیمارستان وزیری و ریاست بخش جراحی بیمارستان زنان و ریاست آموزشگاه مامائی با او بود .

در ۱۳۲۶ با رای استادان به ریاست دانشکده‌ی پزشکی منصوب گردید. در ۱۳۲۹ در کابینه‌ی سپهبد رزم‌آرا به سمت وزیر بهداری تعیین شد، و تا پایان حکومت رزم‌آرا تا اسفند ۱۳۲۹ وزیر بهداری بود. در ۱۳۳۲ در کابینه‌ی سپهبد زاهدی برای بار دوم به وزارت بهداری معرفی شد و تا سقوط کابینه در آن سمت باقی ماند.

در ۱۳۳۴ که علاء مامور تشکیل کابینه گردید، دکتر جهانشاه صالح را در سمت وزارت بهداری تثبیت نمود. در شهریور ۱۳۳۹ مهندس جعفر شریف‌امامی رئیس دولت وقت، وزارت بهداری را به عهده‌ی دکتر جهانشاه صالح قرار داد و در ترمیم همان کابینه، صالح وزیر فرهنگ شد.

در ۱۳۴۴ به ریاست دانشگاه تهران و رئیس دانشکده‌ی پزشکی انتخاب گردید ولی در این سمت دوام زیادی نکرد و از کار کناره‌گیری نمود و به مقام سناتوری رسید.

صاحب تالیفات متعددی در رشته‌ی تخصصی خود می‌باشد که غالب آنها در دانشگاه تدریس می‌شود. وی در زمان وزارت بهداری، قانون منع کشت خشخاش را به تصویب رسانید. ولی نسبت به ترک اعتیاد معتادان فکری نکرد. بازار قاچاق تریاک رواج یافت و سیل این سم مهلك از کشورهای مجاور در مقابل طلا و فرش سرازیر گردید و در نتیجه عده‌ای قاچاقچی به ثروتهای کلان دست یافتند. برخلاف برادر اکبر و ارشد خود اللهیار صالح، نسبت به پهلوی سرسپردگی داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] چهره‌های آشنا (۳۵۴ -۳۵۲)، روزشمار تاریخ ایران (۲۱۴ ،۲۱۰، ۱۵۵، ۱۱۹، ۱۱۳، ۶۸، ۵۱، ۳۵، ۱۱ / ۲)، زندگینامه‌ی مشاهیر رجال پزشکی معاصر (۲۱۶ -۱۵۱)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۷۲۲ ،۱۹۴۷ / ۲ ،۵۶۷ / ۱)، کتابنامه‌ی نخستین دهه‌ی انقلاب (۲۲۴)، مؤلفین کتب چاپی (۴۴۱ -۴۴۰ / ۲).

صالح‌رشتی، صالح

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ادیب.

تولد: ۱۳۱۱ق.، رشت.

درگذشت: ۱۱ فروردین ۱۳۵۹.

سید صالح صالح، فرزند سید عبدالوهاب صالح ضیاء بری، در سال ۱۳۲۲ ق.، از عتبات به رشت مراجعت نمود. در آن وقت رشت از مرکز حوزه‌ی علمیه بود و آقا سید عبدالوهاب نیز به جمع مدرسین حوزه‌ی علمیه رشت پیوست. سید صالح به همراه پدرش پس از صدور فرمان مشروطیت و تأسیس انجمن‌های ملی و ایالتی جدید در رشت، در اکثر این انجمن‌ها سمت ریاست و نیابت ریاست را داشتند و فعالانه شرکت می‌کردند. در جریان استبداد صغیر به همراه پدرش، بیش از یک ماه در مشهد تبعید بود و پس از مراجعت به گیلان، ناگزیر به اقامت در ضیاءبر شد.

پس از التیماتوم روس در سال ۱۲۹۰، و پیاده شدن قوای روسی در انزلی، نکراسف کنسول روس دستور بر هم ریختن چاپخانه‌های جراید ملی را داد. مأموران وی در یورش و حمله به خانه‌ی مجاهدین و علماء به خانه سید صالح ریختند و تمامی اوراق و اسناد و مکاتبات را به آتش کشیدند. در این واقعه تألیفات اجداد سید صالح از میان رفت و خود او را به همراه عده‌ای دستگیر و از راه پیله بازار به انزلی و از آنجا به کشتی به بادکوبه فرستادند و در زندان قزامات محبوس کردند.

در اوایل ماه صفر ۱۳۳۰ ق. برابر با بهمن ۱۲۹۰، زندانیان را به رشت آوردند و در کنسولگری روس زندانی کردند. سپس آنها در دادگاهی که از قزاقان ساخلوی رشت تشکیل شده بود، محاکمه کردند. در این محاکمه چند نفر به اعدام محکوم شدند که سید صالح نیز جزو آنها بود، ولی همان شب محکومیت، هیئتی برای تشکیل دادگاه و رسیدگی به موضوع به رشت آمد. حکم را نقض و هر یک را به نحوی محکوم به تبعید یا زندان کردند.

در ۱۹ صفر همان سال (۱۲۹۰)؛ سید صالح به همراه پدرش از راه بادکوبه، راستوف، اودسا و دریای سیاه به استانبول فرستاده شدند و به مدت پنج سال به حال تبعید در خارج از ایران بودند. پس از دو ماه توقف در استانبول، به بیروت و دمشق رفتند.

در دوره‌ی نهضت جنگل که اتحاد اسلام نامیده می‌شد و تا پایان جنگ جهانی اول ادامه داشت، سید صالح در تشکیلات قضایی آن بود. پس از انحلال سازمان اتحاد اسلام، و جنگل، دولت ایران تشکیلات قضایی جنگل را محترم شمرد و از جمله سید صالح را به خدمت قضایی پذیرفت.

سید صالح در سال ۱۲۹۷ رسما وارد وزارت عدلیه شد و در اواخر حیات به ریاست شعبه‌ی دیوان عالی کشور رسید. در زمان سرپرستی اداره‌ی حقوق وزارت دادگستری، مجموعه قوانین موضوع کشور را تدوین و به چاپ رساند.

ترجمه‌ها و مقاله‌های او در مطبوعات گیلان و تهران از قبیل مجله‌ی «فرهنگ»، مجله‌ی «فروغ»، و روزنامه‌های «بدر منیر» و «صورت» چاپ رشت و مجله‌ی «ماه نو» چاپ تهران، انتشار یافته است. سید صالح طبع شعر هم داشت و گاهی به فارسی و گیلی اشعاری می‌سرود.

سید صالح در یازدهم فروردین ۱۳۵۹ وفات یافت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

صالحی امیری، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید مهدی صالحی امیری

محل تولد : فریدونکنار

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۶/۶/۱۰

زندگینامه علمی

اینجانب سید مهدی صالحی امیری درتاریخ ۱۰/۶/۱۳۵۶ در روستای مهلبان از توابع فریدونکنار استان مازندران متولد شدم .تحصیلات ابتدایئ وراهنمایئ را در روستای محل سکونت گذراندم. و در سال ۶۹ برای تحصیلات دروس حوزوی به مدرسه خاتم

الانبیا (صدر)بابل رفتم .بعد ازاتمام تحصیلات مقدماتی جهت ادامه تحصیلات در سال ۷۵ به حوزه علمیه مقدسه قم آمدم .وهمزمان در رشته کارشناسی ارشد الهیات ومعارف اسلام در موسسه آموزشی وپژُوهشی قم پذیرفته شدم. ودر بهار ۸۱ از پایان نامه خود دفاع کردم .از بهمن ماه ۱۳۸۰ به عنوان مسئول گروه دین پژوهی مرکزمطالعات وپژوهشهای فرهنگی مشغول به خدمت هستم .ازسال ۱۳۸۳ با ستاد پاسخگویی به مسائل مستحدثه دین در امر تحقق و پژوهش همکاری می نمایم واز تیرماه ۱۳۸۵ با معاونت پژوهشی پژوهشگاه علوم وفرهنگ اسلام جهت ارزیابی پروژَه ها همکاری می نمایم .

صالحی نجف آبادی، نادعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نادعلی صالحی نجف آبادی

محل تولد : نجف آباد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱/۲

زندگینامه علمی

اینجانب ناد علی صالحی فرزند حیدر علی به شماره شناسنامه ۹۱۰متولد ۱۳۳۷در نجف آباد به دنیا آمدم. تا ششم ابتدائی قدیم را خواندم.از سال ۱۳۵۰وارد حوزه علمیه شدم و در مدرسه الحجه نجف آباد به تحصیل علوم دینی پرداختم در آن حوزه ادبیات و صرف و نحو را در محضر آیهٔ الله ایزدی رحمهٔ الله علیه فرا گرفتم و پس از شرکت در امتحان عمومی حوزه علمیه قم و قبولی در رتبه یک درسال ۱۳۵۳ وارد حوزه علمیه قم شدم و شرح لمعه را در محضر حجهٔ السلام مروی و رسایل را در محضر آیهٔ الله صالحی نجف آبادی در مدت چهار سال به اتمام رساندم و هم چنین کفایهٔ را نزد آیهٔ الله ستوده و استاد بزرگوار جناب آقای باقری حاجی آبادی به اتمام رساندم. از سال ۱۳۵۷، سال پیروزی انقلاب تا ۱۳۵۹باز به تحصیل بعضی از بخش های مانده از درسهای قبل پرداختم و ضمنا به درس آیهٔ الله نوری همدانی از قبل از ۱۳۵۷ به بررسی مسایل اقتصادی مربوط می شد نیز حاضر می شدم وسال ۱۳۶۰به عنوان مدیر مدرسه الحجهٔ نجف آباد به تحصیل و تدریس و مدیریت مدرسه اشتغال داشتم از ۱۳۶۱به بعد تا ۱۳۷۲به ترتیب به درس خارج مشغول بودم و از محضر اساتیدی هم چون:

۱-آّیهٔ الله منتظری ۲-آیهٔ الله فاضل لنکرانی ۳-آیهٔ الله صانعی ۴-آیهٔ الله صالحی نجف آّبادی استفاده کردم ضمنا در درس تفسیر آقای جوادی آملی نیز حاضر می شدم. از سال ۱۳۶۹تاکنون به کار تحقیقی روی آورده ام نتیجه آن تاکنون هفت جلد کتاب بوده و حدود شصت مقاله در زمینه های مختلف و نیز ارائه مشاوره در مجله معارف اسلامی وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم که در حدود ۲۰شماره چاپ شده است. هم اکنون نیز به دنبال تدوین کتابهای دیگر مانند خانواده بهتر زندگی بهتر، گنجینه حکمت ج ۲ ، بازکاوی اعتقادات شیعه در منابع عامه و غیره هستم. در سال ۱۳۷۱مدارج علمی خارج یک را گرفته ام در رتبه ۲ شهریه می گیرم و بیشتر از راه فروش کتاب ارتزاق می کنم.

صالحی، عبدالکریم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالکریم صالحی

محل تولد : خشت

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۶/۱

زندگینامه علمی

اینجانب الکریم صالحی در سال ۱۳۴۵ در شهر خشت در خانواده مذهبی دیده به جهان گشودم از آنجائی که علاقه بسیاری به دروس حوزه و مکتب محمد وآل محمد داشتم در سال ۱۳۶۱وارد حوزه علمیه امام صادق (ع) شیراز شدم و در سال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیه قم شدم و در مدرسه مبارکه رضویه تا سال۱۳۶۵ سکونت داشتم و از محضر اساتید حوزه علمیه قم استفاده وافر بردم.

از سال ۱۳۶۵ با مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان دفتر تبلیغات همکاری خود را در زمینه آموزش دیدن، تحقیق، اعزام آغاز کردم و تاکنون در زمینه تدریس دوره آموزشی و برگزاری اردوهای دانش آموزی، تدریس روش ادواری ادامه دارد از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ با مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما به مدت ۲ سال در سمت مدیر گروه پژوهشی کودک و نوجوان فعالیت هایی در قالب پژوهش، شرکت در شورای کودک شبکه ۲،شورای محتوایی کودک سازمان صدا و سیما و تنظیم بیش از ۲۰ مقاله و جزوه برای برنامه سازان کودک و نوجوان سازمان و شبکه ها داشتم.

حدود ۸ سال در درس خارج اصول وفقه حضرات عظام سبحانی و مکارم زید عزهما شرکت داشتم و اکنون درس خارج حج آیت اله مکارم را ادامه می دهم. حدود ۵ سال عضو شورای معارف کودک شبکه ۲ بودم اکنون عضو شواری معارف مرکز فرهنگی صبا(تنها مرکز تولید انیمیشن صدا و سیما) هستم- حدود ۳ سال است در دفتر فناوری اطلاعات حوزه علمیه خواهران به عنوان مدیر تولید و فرآوری جهت تبدیل دروس حوزوی و فرهنگی به فرمت های صوتی و تصویری انجام وظیفه می نمایم.تا کنون چندین جلد کتاب در موضوع آموزش معارف به کودک و نوجوان تالیف داشته‌ام. یک مقاله برای همایش نماز در گرگان نوشتم و حائز رتبه شد. و دوره های آموزشی مرکز واردوداری و مدیریت اسلامی را بیش از ۱۲ بار تدریس کرده ام.

صالحی، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا صالحی : قائم مقام فرمانده لشگر ۲۷ محمد رسول الله (صلوات الله علیه) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۳۷ در خانواده ای مذهبی، معتقد و اصیل در شهرستان «نجف آباد»در استان« اصفهان» تولد یافت. از همان کودکی از هوش، ذکاوت و استعداد بالایی برخوردار بود. با توجه به وضعیت اقتصادی خانواده و تنگنای معیشتی آنان، دوران تحصیل ایشان با سختی و مشقات زیادی قرین بود. او از زمانی که خود را شناخت مجبور بود همزمان با خواندن درس، در دوره شبانه، به شغل بنایی در

کنار پدر اشتغال داشته باشد. سخت کوشی او در کار و جدیت و پشتکارش در کسب علم موجب گردید تا در بین همکلاسیها، شاگردی موفق و ممتاز معرفی شود.

بیشتر از مدرسه، کلاسهای قرآن توجه و اشتیاق او را برانگیخته بود. فعالانه در جلسات قرائت قرآن حضور می یافت و بعدها در بین جوانان به عنوان یکی از چهره های درخشان محافل قرآنی شناخته شد. با همین زمینه، پس از اخذ مدرک سیکل به دروس حوزوی روی آورد. ابتدا چند سالی در حوزیه علمیه شهرستان نجف آباد در محضر علما – از جمله آیت الله ایزدی(ره –) تلمذ کرد و همزمان در کلاسهای شبانه دوره دبیرستان نیز شرکت می نمود.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، از عناصر اصلی و فعال حزب الله نجف آباد بود. در مبارزه با ضدانقلاب از جمله کسانی بود که هرجا تجمع و حرکتی از جانب گروهکها به چشم می خورد، در صحنه حاضر بود و با آنها مقابله می کرد.

مدتی در معیت شهدا محمد منتظری به کشورهای سوریه، لبنان و لیبی سفر نمود و حدود دو ماه در کنای جوانان لیبی به فراگیری آموزشهای نظامی و چریکی مشغول بود.

پس از بازگشت به تهران در کنار این شهید بزرگوار در ارتباط با سازمانهای آزادیبخش فعالیت می کرد. تا اینکه در سال ۱۳۵۸ به عضویت افتخاری سپاه نجف آباد در آمد و در قسمت تبلیغات، مخلصانه و بدون کوچکترین چشمداشتی شروع به فعالیت کرد.

با شروع جنگ تحمیلی همراه با یک گروه صد نفری (که خود سرپرستی آنها را به عهده داشت) عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد و پس از سه ماه نبرد پیاپی در جبهه سرپل ذهاب، پیروزمندانه به شهر نجف آباد برگشت. علاقه وافر به حضور در جنگ به حدی بود که هرگاه عملیاتی در غرب یا جنوب کشور در شرف انجام بود سراسیمه خود را به آنجا می رساند.

در عملیات فتح المبین که به عنوان فرمانده گردان عمل می کرد از ناحیه پا به شدت زخمی شد و حدود دو ماه در بیمارستان تهران بستری و سپس به اصفهان منتقل گردید. بارها رزمندگان، او را با عصا در جبهه های نبرد مشاهده کرده بودند. وقتی از او خواسته می شد که در استراحت به سر ببرد تا بهبهودی کامل یابد، در جواب دوستان خود می گفت: زمانی استراحت برای ما مناسب است که در بهشت برین در کنار دوستان قرار گیریم و ما تا زمانی که در روی زمین هستیم باید این انقلاب و اسلام را حفظ و نگهداری نماییم. در حالی که تا پایان عمر شریفش در راه رفتن مشکل داشت، با این وجود در همه صحنه ها حاضر بود و با آن وضع جانبازی، قریب یک ماه به کار شناسایی در کوهستانهای صعب العبور و پربرف منطقه شمال عراق مشغول بود.

در سال ۱۳۶۲ در قرارگاه حمزه سیدالشهداء(ع) مشغول به کار شد و با توجه به روحیه رزمی بالایی که داشت مسئولیت هماهنگی واحدهای عملیاتی قرارگاه را به عهده ایشان گذاشتند.

شهید صالحی در عملیات قادر نماینده رسمی سپاه در قرارگاه ارتش بود و با تلاش همه جانبه و شبانه روزی، در هماهنگی های بین این دو نیرو نقش مهمی را ایفا می نمود.

از اویل سال ۱۳۶۵ تا اواسط ۱۳۶۶ در معاونت عملیات قرارگاه نجف انجام وظیفه کرد و در این مدت در عملیات والفجر۹، تدافعی حاج عمران، کربلای۱، کربلای۲، کربلای۴ و کربلای۵ حضور موثر و فعال داشت.

در سال ۱۳۶۶ به لشکر محمدرسول الله(ص) مامور گردید و در عملیات کربلای۸ به عنوان قائم مقام فرماندهی لشکر انجام وظیفه کرد.

در عملیات بیت المقدس ۴ که در تاریخ ۱۵ فروردین ماه ۱۳۶۷ در منطقه عمومی دربندیخان عراق انجام گرفت نقش به سزایی داشت. در این عملیات، لشکر ۲۷ در کنار سایر یگانها، ضمن تصرف ارتفاعات شاخ شمیران، که به سد دربندیخان مشرف بود، پاتکهای شدید دشمن را با ایثار و از خودگذشتگی رزمندگان اسلام دفاع کردند.

اواخر جنگ که یگانهای سپاه عمدتاً در غرب در حال پیشروی بودند، مزدوران بعثی مجدداً به بخشهایی از جبهه جنوب از جمله

شلمچه وارد شدند. ایشان در این زمان (۲۳ خردادماه ۱۳۶۷) با تیپهایی از لشکر ۲۷ که برای بیرون راندن عراقیها به منطقه اعزام شده بودنـد، در عملیات انهدامی بیت المقدس ۷ شرکت داشت و در کنار سایر یگانها، مردانه با دشـمن جنگیـد و با جانفشانی امثال این شهید بزرگوار در جبهه شلمچه، دشمن زبون فرار را بر قرار ترجیح داد.
در آستانه پـذیرش قطعنـامه از سـوی جمهـوری اسـلامی ایران، آن زمـان که عراق مضـمحل و شـکست خـورده، آخرین تحرکـات مـذبوحانه را بـا دور دیگری از تهاجم ددمنشانه و کور خود آغاز کرد، لشـکر ۲۷ حضـرت محمدرسول الله(ص) در سه جبهه میانی، غرب و جنوب با دشـمن درگیر بود و وی می بایستی در امر هماهنگی و هـدایت نیروها اقدام نماید، لذا در جبهه میانی (منطقه فکه) بـاقی مانـد و جلـو نیروهـای دشـمن را سـد کرد. او فردی بسـیار مطیع و تـابع ولاـیت فقیه بود و بـا بینش عمیقی که داشت، ارادت و اخلاص عجیبی به مقام ولایت نشان می داد و همواره برادران را نیز به تبعیت مخلصانه توصیه می نمود.
ایشان روحیه رزمنـدگی و سـلحشوری را در عالیترین سـطح داشت و در تمام دوران مسـئولیت خود ضـمن حضور در خطوط مقدم، رزمنـدگان را در صـحنه هـای حسـاس و مخـاطره آمیز هـدایت می کرد. روحیه شـهادت طلبی او در حـدی بود که همرزمـانش می گفتند: مرگ از او فرار می کند.
خودسازی و عبادت به صورت یک برنامه مستمر در زندگی او در آمده بود و با وجود اشتغالات متعدد کاری، نسبت به نماز شب و تلاوت مستمر قرآن مجید اهتمام خاصی داشت.

صالحی، محمد جمال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد جمال صالحی فرمانده واحد جندالله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «سقز»

شهیـد «محمد جمال صالحی »در سال ۱۳۴۰ در شهرسـتان «بیجار» زاده شد .در سال ۱۳۴۷ به مـدرسه رفت و تا پایان سال دوم مقطع دبیرسـتان درس خواند . در سال ۱۳۵۴ مـادر خود را از دست داد و در سـال ۱۳۵۵ از نعمت پـدر هم محروم شـد. در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان« بیجار» در آمد و بعد از آنکه آموزشهای لازم را فرا گرفت در آذر ماه سال ۱۳۵۹ همراه جمعی از برادران دیگر به جبهه سو مـار اعزام شـد .پس از بـازگشت مـدتی در سـپاه بیجـار مانـد و در دی مـاه ۱۳۶۰ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان سقز انتقال یافت .باتوجه به مهارتی که در کار برد انواع سلاحهای سبک و سنگین داشت، مدتی مسـئول آموزش سپاه سـقز شـد و سـپس مسـئولیت تخریب واحـد عملیات آنجا راپـذیرفت .مدتی بعد به دادسـتانی انقلاب اسـلامی شهرسـتان سنندج رفت و در اواخر سال ۱۳۶۱ مجـددا به سـپاه سـقز بازگشت .چند ماهی در ترابری کار کرد و بعد به واحد عملیات پیوست .به خاطر شایسـتگی و شـجاعت سـر شاری که نشان داد به سـمت فرمانـده گردان جند الله سـپاه سـقز منصوب شد .در تاریخ ۲/۱۲/۱۳۶۲در جریـان یـک در گیری بـا نیرو هـای ضـد انقلاـب دریکی از منـاطق سـقز از ناحیه صورت مورد اصابت گلوله قناسـه ضدانقلاب قرار گرفت و به شهادت رسید . مزار مطهر شهید در گلزار شهدای شهرستان بیجار می باشد .
شهید «محمد جمال صالحی» وجوانان نسل اول انقلاب که دوران خفقان وسـرکوب سـتمشاهی را تجربه کرده بودند ،پس ازپیروزی انقلاب اسـلامی شـرایطی را یافته بودند که می خواستند با تلاش شبانه روزی به آباد کردن کشور بپردازند اما با شروع جنگ توسط عوامـل آمریکـا در داخـل کشور وبعـد از آن ارتش متجـاوز عراق ،آنها مجبور شدنـد به جای سازنـدگی کشور به مقابله با جنگ نا

خواسته دشمنان مردم ایران برخیزند.اودر نهایت سادگی زندگی می کرد و از تجملات دوری می جست . کمتر حرف می زد و بیشتر می اندیشید . در سلام کردن پیشی می گرفت و حتی منتظر نمی شد که کو چکتر ها نیز به او سلام کنند .وقتی پدر و مادر او در قید حیات بودند طوری رفتار می کرد که هیچ گاه آنها از او نرنجند و احساس نا مهربانی نکنند.سخاوت و بخشند گی عجیبی داشت ؛بیشتر حقوقی را که از سپاه می گرفت به تهیدستان و محرومان می داد یا صر ف خیرات می نمود . بیش از اندازه شجاع و نترس بود . سعی می کرد که در تمام عملیات پیشتاز باشد .آنچنان غیور و شجاعانه به مصاف دشمن می رفت که می پنداشتی ترس برایش معنا ندارد .در عملیاتی که منجر به شهادت او شد بیسیم چی گردان خود راکه تنها فرزند خانواده بوده است مجبور می کند که بی سیم را به او داده و از محل در گیری خارج شود .او سمتهای مهم را وسیله تکبر و خود بر تر بینی نمی دانست و در هر پستی که قرار می گرفت متواضعانه و با خضوع تمام رفتار می کرد .نیرو ها را دوست داشت و تا آخرین حد توان خود تلاش می کرد تا از جان آنان مرا قبت نماید .خامو شی را بر بیهوده گویی تر جیح می داد و زبان به غیبت کسی نمی گشود . در هنگام نبرد اعتماد به نفس عجیبی داشت. قاتل شهید را که پیدا می کنند او نیز به شجاعت و مردانگی شهید اعتراف می کند و می گوید بعد از آنکه من جمال را مورد هدف قرار دادم ؛دو ستانم خواستند که جنازه اورا تکه تکه کنند . اما من این اجازه را به آنها ندادم و تنها دلیل من برای این کار آن بود که من از شجاعت و دلاوری جمال خوشم می آمد و راستش را بخواهید نتوانستم اجازه بدهم که آنها جنازه چنین انسان شجاعی را تکه تکه کنند .

او همیشه در فکر شهادت بود و از خداوند منان می خواست که او را به همرز مان شهیدش برساند . او شهادت را عروسی خود می دانست و آن را نهایت آمال و آرزو هایش به حساب می آورد ؛بطوری که چند ساعت قبل از شهادت خود یک دست لباس تازه سپاهی را از تدارکات سپاه سقز می گیرد و می پوشد . وقتی یکی از دوستان شهید او را در لباس تازه می بیند تعجب می کند و از او علت را می پرسد ،شهید جواب می دهد که امرو ز می خوا هم داماد شوم.آری آنها داماد هایی بودند که با خون حنا بستند وبرحجله های عشق قدم نهادند. منابع زندگینامه :

"اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶تهران

صالحی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۱۸ در طالقان متولد شد. پس از تحصیلات متوسطه به انگلستان رفت و از دانشگاه لندن درجه‌ی دکترای راه‌سازی دریافت نمود. در مراجعت به ایران، در سازمان برنامه استخدام شد و مدیریت امور راه‌سازی سازمان به او تعلق گرفت. در ۱۳۵۳ جمشید آموزگار او را به معاونت وزارت کشور برگزید. دو سال بعد به استانداری خوزستان رفت و در ۱۳۵۶ که آموزگار نخست‌وزیر شد، دکتر کریم صالحی را به سمت وزیر راه معرفی نمود. در ترمیم کابینه‌ی آموزگار، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه گردید. این سمت را در کابینه‌ی شریف‌امامی هم دارا بود.

صالحی تحصیلات خود را در انگلستان خیلی خوب انجام داد و در رشته‌ی تخصصی خود باسواد بود ولی تجربه‌ی کافی در کار نداشت. بعد از مشاغل دولتی به انگلیس رفت و کرسی استادی گرفت. وی دختر میرعمادالدین مطهری را به همسری انتخاب کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صالحی، نوروز

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان حمزه سیدالشهدا (ع) تیپ بیت‌المقدس(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شهید «نوروز صالحی »در سال ۱۳۴۱ در خانواده‌ای مذهبی و کشاورز درشهرستان« اردل» دراستان« چهارمحال وبختیاری» دیده به جهان گشود. پس از سپری کردن ایام طفولیت پا به مدرسه گذاشت. تحصیلات راهنمایی را در حالی به اتمام رسانید که انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری اما خمینی (ره) داشت به وقوع می‌پیوست. با آغاز مبارزه مردم علیه حکومت ستمشاهی در تمام راهپیمایی‌ها و تظاهرات شرکت فعال داشت و در میان دوستان فردی فعال وانقلابی به شمار می‌رفت. در دوران دبیرستان عضو انجمن اسلامی مدرسه و یکی از دست‌اندرکاران برگزاری نماز جماعت و برنامه هایی مانند کوهنوردی دانش‌آموزان بود. وی تعطیلات تابستانی خود را به علت علاقه به کارهای تبلیغی در جهاد سازندگی بعنوان مسئول کمیته فرهنگی می گذراند و جهت بالا بردن سطح فرهنگ و آگاهی مردم در روستاهای دور افتاده اقدام به پخش فیلم، ایجاد نمایشگاه پوستر و عکس و سخنرانی می‌نمود و علاقه زیادی به مردم محروم منطقه داشت، بطوریکه هنگام ماموریت بدون صرف غذا از صبح تا شب مشغول فعالیت بود. در سال ۱۳۶۱ موفق به اخذ دیپلم گردید و افتخار بسیجی بودن نصیب وی شد و در تاریخ ۱۴/۱/۶۱ برای اولین بار در شهرشان به اتفاق جمعی از دوستان راهی کربلای خونین خوزستان شد. مدت کوتاهی در جبهه« شوش» بود «۱۴/۱/۶۱ الی ۷/۳/۶۱» و بعد به زادگاه خود برگشت و پس از مدتی دوباره به جبهه اعزام و در عملیات« فتح‌المبین» و« بیت‌المقدس »شرکت نمود . او علاقه زیادی به جنگ و کارزار با دشمنان داشت و از همین رو پاسدار بودن را بر هر شغل دیگر ترجیح داد و جذب سپاه پاسداران اسلامی شهرستان «بروجن» شد.ا و در قسمت‌های واحد بسیج ، پرسنلی، پذیرش ، آموزش عقیدتی سیاسی انجام وظیفه نمود ودر تاریخ ۱۴/۳/۶۲ عازم کردستان شد و در آنجا وارد گردان جندالله سنندج شد.ا و درآنجافرماندهی گروهان امام حسن (ع) رابه گرفت و اکثر اوقات به عملیات و پاکسازی مناطق از لوث وجود ضدانقلاب می‌رفت. وی در یکی ازاین عملیات‌بر اثر ترکش نارنجک از ناحیه بازو مجروح گردید که در طول عملیات در حالی که گرمی خون خود را احساس می‌کرد تا پیروزی کامل مقاومت نمود . در عملیات دیگری دو شبانه روز به محاصره دشمن درآمدند در حالی که هیچ گونه آب و غذایی نداشتند و غذای آنان برگ درختان و پوست انارهای بجا مانده از دشمن بود.

شهید صالحی در تاریخ ۷/۱۰/۱۳۶۲ در عملیات وحدت که فرماندهی یکی از گروه‌های عملیاتی را عهده‌دار بود پس از نبردی گسترده به اسارت حزب منحله دمکرات در می‌آید و با اینکه اسیر دشمن بود و علاقه‌ای که به ائمه اطهار(ص) داشت لحظه‌ای از عبادت و ستیز با بی‌بندو باری و کفر دشمن دریغ نورزید و چراغ هدایت اسرا در زندان شد.

وی زمان اسارت را با سخت‌ترین و طاقت‌فرساترین شکنجه‌های روحی و جسمی سپری نمود اما همچون کوه مقاومت کرد. خواندن نماز، قرائت و زمزمه‌های دعای کمیل و نماز شب وی به گوش آن گریختگان از وطن و منافقان کور دل آشناست از فعالیت‌های او در مدت اسارت می‌توان تبلیغ بر روی ضدانقلاب و افراد سرسپرده گروهکی و خود فروخته، طرح فرار از زندان و ستیز با مقامات تشکیلاتی زندان را نام برد، بطوریکه چنان بر روحیه و افکار نیروهای فریب خورده غالب شد که چند نفر از آنان از حزب دمکرات بریده و به جمهوری اسلامی ایران پناهنده شدند و همین امر باعث شد که مسئولین زندان به وی مشکوک شده و او را دوباره تا مرز شهادت تهدید کنند اما از آنجایی که لطف خدا شامل حال بندگان مخلص و متّقی می‌باشد آنها از نقشه خود منصر ف شدند.

وی حدود ۱۶ ماه در اسارت ضد انقلاب«دمکرات‌ها» بود که با راهنمائی‌های خانواده توسط دوستانی که از زندان آزاد شده بودند

در دو مرحله ملاقات برادران و یکی از دوستان ایشان دریکی از روستاهای استان« سلیمانیه»در« عراق»؛ مقدمات آزادی وی از چنگال ضدانقلاب فراهم و در تاریخ ۵/۱/۱۳۶۴ از زندان حزب دمکرات آزاد و در تاریخ ۱۲/۱/۱۳۶۴ در میان استقبال گرم و فراموش نشدنی مردم خوب و نجیب اردل وارد زادگاهش شد .او فقط مدت دوازده روز در کنار خانواده و منطقه به افشای جنایات منافقین و آگاه سازی افکار مردم درباره مسائل کردستان پرداخت و پس از آن جهت زیارت مرقد مطهر حضرت ثامن‌الائمه علی‌بن موسی‌الرضا (ع) به« مشهد مقدس» مشرف و از همانجا مجدداً عازم «کردستان» شد.

او بارها به دوستان می گفت آنچه مرا رنج می‌دهد مظلومیت مردم کردستان است و حرفش این بود که ای کردستان باید آنقدر بمانم تا جواب خون نیروهایی را که این دیوسیرتان به شهادت رساندند بدهم.

پس از حضور مجدد در کردستان معاونت گردان حمزه سیدالشهدا از تیپ بیت‌المقدس را عهده‌دار شد و به رزم بی‌امان خود ادامه داد و در بیش از ۲۵ عملیات در کردستان شرکت کرد تا سرانجام در تاریخ ۵/۷/۱۳۶۴ درمنطقه سروآباد مریوان با چند تن از سرداران اسلام به شناسایی دشمن رفتند که به کمین ضدانقلاب برخورد نموده و ضمن درگیری با دشمن از ناحیه شکم مجروح و بلافاصله به« تهران» اعزام شدند که به علت شدت جراحات در تاریخ ۷/۷/۱۳۶۴ به شهادت رسید.

شهید نوروز صالحی فردی بی‌آلایش با وقار و خوشرو و آراسته به صفات متعالی اخلاقی اسلامی بود همیشه به افراد کوچکتر از خود احترام می‌گذاشت. با بینوایان به مهربانی رفتار می‌کرد و دوستان را به تهذیب نفس سفارش می‌نمود. به واجبات عمل می‌کرد و دیگران را به انجام واجبات و رعایت تقوا دعوت و سفارش می‌نمود. لباس ساده می‌پوشید و به پدر در کارهای کشاورزی کمک می‌کرد. از برجسته‌ترین ویژگی‌های آن شهید می‌توان از مقاومت در برابر مشکلات و گرفتاریها و ناصح و عارف بودن نام برد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

صائن

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) وزیر نصرةالدین عادل ملقب به رکن‌الدین، از رجال قر. ۸ ه. (مقت. ۷۲۷ ه.ق.). وی از اولاد ضیاءالملک محمدبن مودود بود. صائن از برگزیدگان امیر چوپان بود و به منصب وزارت ابوسعید رسید ولی حقوق نعمت را فراموش کرد و معایب امیر چوپان و اولادی را به سلطان می‌نوشت. امیر چوپان به بهانه ضبط ولایت خراسان صائن را همراه خود گردانید. امیران او سعید او را به قتل دمشق خواجه پسر امیر چوپان وا داشتند و او وی را در شوال ۷۲۷ بکشت و چون امیر چوپان از قتل پسرش مطلع شد صاین وزیر را در خراسان به انتقام خون پسر خود به قتل رسانید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

صبا، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف بـه مختارالملک، از نواده‌های میرزا محمودخان ملک‌الشعرای صبا در ۱۲۶۵ ش در کاشان تولد یافت. پس از انجام

تحصیلات مقدماتی و عالی در ایران به آمریکا عزیمت نمود و از دانشگاه اوهایو در رشته‌ی اقتصاد و امور مالی دانشنامه گرفت. پس از ورود به ایران، داخل وزارت مالیه شد و مدارجی را در آن وزارتخانه پیمود. در کابینه‌ی وثوق، هیئتی به ریاست سید ضیاءالدین مدیر روزنامه‌ی رعد برای تبریک دولت موقت قفقازیه به آنجا عزیمت نمود. مختارالملک هم جزء این هیئت بود و در اثر این مسافرت با سید نزدیک شد. در دوران ریاست وزرائی سید ضیاءالدین، اداره‌ی بلدیه در تهران تاسیس گردید و مختارالملک صبا در راس آن قرار گرفت و در حقیقت اولین شهردار تهران محسوب می‌شود. هنگامی که تقی‌زاده به وزارت دارائی منصوب شد، او را به معاونت خود برگزید. چندی در آن سمت بود، بعد به ریاست محاکمات وزارت دارائی رسید. چندی هم در دیوان محاسبات رئیس یکی از شعب بود. سالها ریاست شورای عالی بیمه را بر عهده داشت. در سال ۱۳۲۸ که مجلس سنا در ایران تشکیل شد، مختارالملک به سناتوری انتخاب گردید. بعد از سال ۱۳۳۲ قبول کاری نکرد. وی با تقی‌زاده و حکیم‌الملک و مهذب‌الدوله نزدیکی زیادی داشت. از پایه‌گذاران حزب عامیون و از ارادتمندان واقعی سیدحسن تقی‌زاده بود و او را مرشد و راهنما می‌دانست صبا در جوانی تحت‌تاثیر ظهیرالدوله قرار گرفت و مشرب تصوف پیدا کرد و تدریجا از بزرگان و اقطاب سلسله‌ی صوفیه گردید و انجمن اخوت را که در زمان ظهیرالدوله پا گرفته بود، رونق بخشید و چندی نیز بعد از امین‌الملک مرزبان، بر آن ریاست داشت.

مختارالملک مردی تحصیلکرده، دانشمند، متقی و محافظه‌کار بود. یادداشتهای زیادی از اوضاع و احوال تاریخ معاصر تنظیم و تالیف نموده بود ولی در روزهای واپسین عمر، همه را سوزاند او در طول عمر طولانی خود همسری انتخاب نکرد و در ۱۳۵۶ بلاعقبه در تهران درگذشت و در جوار مرشد خود ظهیرالدوله مسکن گزید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صباح، حسن

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن صباح از ایرانیانی بود که در دوره سلجوقی قیام کردند وی از مخالفان سرسخت تسلط اعراب بر ایران بود. مذهب وی و پیروانش اسماعیلیه بود که شاخه‌ای از پیروان امامان است با این تفاوت که اینان به هفت امام اعتقاد دارند و امامت را بعد از امام جعفر صادق حق فرزند وی اسماعیل دانسته و او را مهدی موعود (امام زمان) و امام آخر می‌دانند. مرکز قدرت اینان در مصر بود که خلفای فاطمی مصر این مذهب را در این کشور رسمی اعلام کرده بودند. حسن صباح رهبر و داعی این فرقه شهرت جهانی دارد که زندگی و عقاید و رفتار و منش وی آمیزه ای از افسانه و راز و واقعیت است که با افسانه های حشاشین ، فدائیان و بهشت موعود اسماعیلیه شکل گرفته است و در پندارها به شکل واقعیت یافته و باور کنونی مردم منطقه و جهانیان در آمده است . گویند حسن صباح در قم در یک خانواده شیعی امامی به دنیا آمد ، پدرش علی بن محمدبن جعفربن حسین بن محمدبن صباح حمیری ، عربی از مردم کوفه بود که برای خویشتن نسب یمنی ادعا می کرد. خانواده صباح از قم به ری رفتند ، در آنجا که از مراکز فعالیت های اسماعیلی بود ، مردی به نام امیره ضراب ؛ حسن را به کیش اسماعیلی رهنمون کرد . در سال ۴۶۹ وی به مدت سه سال در قاهره تعلیم یافت ، پس از آن به ایران بازگشت و فعالیت خود را با سفر در سراسر ایران آغاز کرد وبارفتن به الموت بانام دهخدا و با گرفتن الموت و استقرار در دژ الموت ، شاخه اسماعیلیان نزاری را پایه گزاری کرد . دولت نزاری ایران را حسن صبا ح و هفت تن جانشینان وی که به خداوندگاران الموت معروفند اداره می کردند .. وی از سال ۱۰۹۰/۴۸۳ تا زمان مرگ ربیع الثانی ۱۱۲۴/۵۱۸

میلادی به مدت ۳۵ سال در دژ حسن صباح زیست و به فراخواندن مردم به کیش خود و مبارزه پادشاهان سلجوقی و خلفای بغداد ادامه داد . حسن صباح مردی برجسته و شگرف بود ، سیاستمداری مدیر و مدبر ، سازمان دهنده ای توانمند، متفکر ، پارسا و مردی پرهیزکار بوده است . وی را سیدنا "سرور ما " می نامیدند . گویند حسن صباح کتابخانه ای در الموت داشته و دانشمندی بوده است که به دانش های ستاره شناسی و داروسازی گرایش داشته است . حسن صباح تا زمان مرگ به مدت ۳۵ سال در دژ الموت زیست و به مبارزه ، مقاومت ، آموزش ، تبلیغ مرام و اندیسه خود پرداخت . وی و پیروان فدائی او در سراسر سرزمین های اسلامی در تاریخ سیاسی و نظامی این مقطع تعیین کننده و تاریخ ساز بوده اند . پس ازوی جانشین او بزرگ کیا امید که ازمردم رودبار بود راه وی راتداوم دادومدت ۱۴ سال حکومت کرد در۵۳۲ / ۱۱۳۸ میلادی درگذشت دردوره او سده ششم هجری نیز تغییراتی درمعماری دژ انجام شد وتاسیساتی به آن افزود پس ازبزرگ کیا امید پسرش محمد فرمانروای الموت گردید وتاسال ۵۵۷ / ۱۱۶۲ حکومت کرد پس از او حسن دوم فرمانروای الموت گردید وی دررمضان ۵۵۹ اعلام قیامت کرد وحسن دوم در فراخوان پیروان خود درالموت وامام خواندن خود, انقلابی بزرگ دراندیشه فلسفی – عرفانی مذهب اسلام به–وجودآ ورد وی درسال ۵۶۱ کشته شد . پس ازاوپسرش نورالدین محمد به مدت ۴۴ سال حکومت کرد . ورا پدررا ادامه داد وپدررا امام خواند محمد دوم در ۶۰۷ / ۱۲۱۰ درگذشت وپسرش حسن سوم بالقب جلال الدین فرمانروای الموت گردید . حسن سوم پس از ۱۱ سال حکومت درسال ۶۱۸درگذشت پسر اوعلاالدین محمد جانشین اوگردید . وی درسال ۶۵۳ درشیرکوه الموت کشته شد وپس از او پسرش رکن الدین خورشاه که آخرین فرمانروای الموت است به حکومت رسید , . مرکزیت وپایگاه مقاومت این فرقه دربرابر خلفای عباسی بغداد وحکومت های ترک نژاد وسنی مذهب الموت ودژحسن صباح بوده ا ستُ این پایداری ومقاومت, به این دژ,هویت فرهنگی –ملی بخشیده ودراین دوران ازفرهنگ وزبان فارسی پاسداری شده است . ومدیریت حسن صباح و جانشینان وی درشکل گیری منظر فرهنگی دره الموت نقش تعیین کننده ای داشته است .

درسده هفتم هجری علاء الدین محمد نیز تغییرات عمده ای درفضا ها به ویژه درتزئینات دژ به وجودآورد که آثار آن درکاوشهای باستانشناسی دژ حسن صباح به دست آمده است که دردوره ۱۷۰ ساله حضور اسماعیلیان دردژ حسن صباح دست کم سه دوره ساخت وساز عمده وجود داشته است که درمعماری کاوش شده وبه جا مانده دژ به خوبی قابل پیگیری است .

درسال ۶۵۴ هجری قمری/۱۲۵۷ میلادی , پس از دوسده مقاومت , درزمان رکن الدین خورشاه آخرین فرمانروای اسماعیلیان الموت , این دره تسلیم هلاکوخان مغول گردید ؛ هلاکوخان دستور داداین کاخ دژ باشکوه وباابهت که نزدیک به دوسده مراکز قدرت فرمانروایان عرب وترک را تهدید میکرد با خاک یکسان کنند وبه نوشه تاریخ نگاران آن را غارت وآتش زدند وآثار وبقایای آنراجاروکردند تاازصحنه روزگار محو شود وآن رامرکز شیطان خوانده اند . که نشانه های آتش سوزی و تخریب آن درکاوشها به دست آمده است .

دردوران صفوی , بخشی ازاین دژها مورد استفاده قرار گرفته است , برای نمونه دژحسن صباح به عنوان تبعیدگاه مخالفان سیاسی استفاده شده است که درمتون ازآن به نام فراموشخانه یاد شده است , وبرروی ویران ها وآوار دژ حسن صباح بناهایی ساخته اند که مانع شناسایی دقیق معماری دژحسن صباح دردوره اسماعیلیه شده است . ود ربرخی بخشها ازهمان فضاها ودیوارهاباتغییراتی استفاده شده است .

دردوران قاجار ازاین دژها به عنوان قلعه های املاک وروستاها استفاده شده است و شاهزادگان قاجار مالکین وبهره وران زمین ها ومحصولات آن بودند که به شکار وگنج یابی دردژها به ویژه دژ حسن صباح می پرداختند وازعوامل ویرانی آن بوده اند. .ونیز ازمصالح آن برای ساخت وساز املاک وروستاها استفاده می شده است .

تاپیش از ناصرالدین شاه قاجار , آنها درالموت املاک خالصه نداشتند , ناصرالدین شاه بخشی از دهات الموت رابه اراده شخصی

خالصه کرد وازآن زمان میان رعایای الموت ودولت کشمکش ایجاد شد . عبدالصمد میرزای عزالدوله به عنوان تیول درسال ۱۳۰۶ در املاک الموت دخالت کرد . پس از کشته شدن ناصرالدین شاه درسال ۱۳۱۳ باقیام دهقانان الموت به رهبری جلال بیک کلانی باهمکاری ولی خان خواجوی بساط شاهزاده های قاجارراازالموت برچیدند .دردوران قاجار حفاری برای یافتن عتیقه برای تفریح وسرگرمی دردژ حسن صباح و شکار رواج داشت , وزمانی که خزانه آنها تهی میشد املاک راهمراه با رعایا ودهقانان می فروختند وبه روستائیان الموت ظلم بسیار می شد .عین السلطنه حاکم قزوین نیز دراداره الموت بامشکلات فراوان روبرو بود— . آثار دوره های متفرقه زیستی موقت با تنورها واجاق های پراکنده ازدوران قاجار تاچند دهه پیش برروی دژ دیده میشود . همچنین این دژ محل چرای دام وعلف چین روستائیان گازرخان است .

صباغیان، زهرا

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش و پرورش، دانشکده: علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد تعلیم و تربیت (مشاوره و راهنمایی)، دکترا در دو رشته آموزش بزرگسالان و مدیریت آموزش عالی، فوق دکترا در رشته مدیریت و برنامه‌ریزی طرحهای سوادآموزی.

مرتبه علمی:

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی از سال ۱۳۵۸، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

آموزش بزرگسالان، تعلیم و تربیت، مدیریت آموزشی، تدریس دروس مربوطه در رشته‌های مدیریت آموزشی، علوم تربیتی و آموزش بزرگسالان، استاد راهنمای ۵ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

آموزش بزرگسالان، مدیریت آموزش، تعلیم و تربیت، روشهای سوادآموزی بزرگسالان، شناخت بزرگسال و روشهای سوادآموزی، مسائل و مشکلات سوادآموزی در ایران و مدیریت مؤثر کلاس.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۸

زمینه علمی مقالات:

آموزش بزرگسالان و مدیریت آموزشی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

صبور، سیف‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سیف‌الله صبور دلاوری است که تفسیر صبر بود. درس استقامت و تحمل در برابر شداید بود. متحمل‌مشکلات و سختی‌های فراوان بود و خونش سندی بر حقانیت امت ایران اسلامی شد. شهید سیف الله صبور در سال ۱۳۳۹ در خانواده‌ای مذهبی و مستضعف به دنیا آمد. در چهار سالگی از نعمت داشتن پدری مومن محروم شد و از همان کودکی طعم تلخ یتیمی را چشید. تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه سپه و راهنمایی را در مدرسه سعدی گذراند. سپس به دبیرستان امام خمینی (س) رفته و رشد علمی خود را ادامه داد. آغاز نبوغ و حالات روحانی و مذهبی در او هویدا بود و خوش خلقی همراه با شوخ طبعی خاص خویش از او نوجوانی دوست داشتنی و جذاب بوجود آورد. سیف الله ضمن تحصیل دبیرستانی خود به کار در مغازه نانوایی مرحوم پدرش مبادرت ورزید. او مقید به انجام دستورات خداوند متعال در هر شرایطی بود و در آن ماه‌های گرم تابستان در کنار آتش داغ تنور نانوایی روزه اش را می گرفت و علاقه وافر به خانواده‌اش داشت. مادرش می گوید": بعد از سیف‌الله دیگر خانه‌ام شور گذشته را ندارد. دیگر صدای آرام بخش و اطمینان آورش را نمی شنوم. او اهل صبر و توکل بر خداوند بود و این را سرلوحه زندگی خویش قرار داده‌بود ".با اوج گرفتن نهضت اسلامی ایران شرکتی مستمر و فعال در راه‌پیمایی‌ها داشت و با مطالعه پیام‌های امام خمینی (س) در دوران انقلاب، سیف الله مراد خود را یافت و بعد از اخذ دیپلم در کمیته انقلاب اسلامی آغاز به کار کرد و بعد از فعالیت خستگی ناپذیر به عضویت سپاه درآمد. همزمان با پایه گذاری مرکز آموزش سپاه در پادگان کرخه نور یکی از مسوولان آموزش نظامی گشت، ولی هیچ‌گاه خود را گم نکرد. وی ضمن رسیدگی بسیار فعالانه مسوولیت محوله اش، به کار در نانوایی پادگان نیز می‌پرداخت. بعد از گذشت چندی، وی با همکاری برادر شهید امیر زبیب، مسوول حفظ و حراست از نوار مرزی شدند و با شروع جریانات ضد انقلابی در کردستان وی به همراه جمعی از برادران پاسدار به کردستان اعزام شده و به تعقیب ضد انقلاب در کوه‌های خونرنگ غرب پرداخت.

با شروع جنگ تحمیلی وی به همراه دیگران از آنجا به دزفول عزیمت می کند. پس از یک ساعت توقف در منزل‌شان و با وجود اینکه هنوز غبار جبهه‌های غرب را بر تن داشت به قصد شرکت در جبهه جنگ به سپاه مراجعه کرد.

وقتی مادر درخواست یک روز ماندن در منزل را می نماید، می گوید": من بیست سال تمام از آن تو بودم حال تویی که باید زینب وار شیره جانت را به جانان تقدیم کنی که یک لحظه ماندن خیانت به خون شهیدان و ضربه‌ای به اسلام است "بدین گونه او به جبهه خونین کرخه می‌رود و در عملیات‌های مختلفی شرکت می کند. با سپری شدن چند ماه وی فرماندهی عملیات جبهه دالپری را به عهده می گیرد. وی سعی می کرد علاوه بر رشد نظامی برادران در رشد اخلاقی آنها نیز کوشا باشد. متانت و خوش برخوردی سیف الله باعث شده بود بسیاری از برادران اعزامی از شهرستان‌ها بعد از پایان مدت اعزام‌شان با شیفتگی که نسبت به وی پیدا کرده بودند، حاضر به بازگشت نشوند و در زمانی که بنی‌صدر خائن سعی در جدائی بین ارتش و سپاه داشت، او در محل ماموریتش و با هوشیاری مانع از تفرقه شد و همیشه سنگرش مملو از برادران متدین ارتشی بود.

سیف الله خود ساعت‌ها و بلکه روزها در راه‌های صعب العبور به شناسایی دشمن می پرداخت و راز و نیازهایش با معشوق در دل شب دیدنی بود. مدیریت و رشد او در همه ابعاد باعث شد که وی به عضویت شورای فرماندهان نظامی دزفول درآید.

او در (رقابیه) خوش درخشید و در تپه های خونین" کود گاپون "که در اسارت خصم بود، به همراهی ۵۰ نفر این تپه دیدگاهی

دشمن را که شاخص دشمن در کوبیدن مواضع نیروهای ایرانی و شهر دزفول، بود را به آتش کشید. سرانجام در یک صبحدم، هنگامی که وضو گرفته و آماده برای نماز صبح می‌شد با تمام وجودش سجده حق نمود، به خیل شهدا پیوست.

بر گرفته از کتاب :شهیدان

صبوری، علیرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علیرضا صبوری در سال ۱۳۴۷ در شهر نوشهر روستای چیلک به دنیا آمد. دوران ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند. و در سال ۱۳۷۰ در رشته گیاهپزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز فارغ التحصیل گردید و دوران کارشناسی ارشد و دکترا را در رشته حشره شناسی در دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۷۷ به پایان برد. و به عنوان هیئت علمی گروه گیاهپزشکی دانشگاه تهران مشغول به کار شد و موفق به کسب رتبه اول اولین دوره جشنواره جوان خوارزمی گردید.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیگرایش : کنه شناسیوالدین و انساب : نام پدر علیرضا صبوری خلیل صبوری فرزند محمد حسین و نام مادر محترمشان زهرا فرزند محمد تقی میباشد.خاطرات کودکی : علیرضا صبوری از آن دوران میگوید: « چون کوچکترین عضو خانواده بودم مورد محبت سایر اعضای خانواده بویژه که از ضریب هوشی بالا-یی نیز برخوردار بودم. در همین دوران بود که شاهد پیروزی انقلاب اسلامی بودم.»اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : علیرضا صبوری در خانواده مذهبی پرورش یافت و پدرشان از بزرگان منطقه بود و مورد ا حترام شغل وی کشاروزی بود و از نظرمالی خانواده ای متوسط مانند سایر کشاورزان بودند.تحصیلات رسمی و حرفه ای : علیرضا صبوری دوران دبیرستان در دبیرستان میرزا کوچک خان نوشهر گذراند . اخذ مدرک کارشناسی گیاهشناسی از دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران اهواز سال ۱۳۷۰، کارشناسی ارشد حشره شناسی در سال ۱۳۷۳و دکترای حشره شناسی گرایش کنه شناسی از دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۷۷خاطرات و وقایع تحصیل : سال اول تحصیل علیرضا صبوری در دوره کارشناسی مصادف بود با سال آخر جنگ تحمیلی . «شهر اهواز هنوز چهره جنگی داشت و مردم به دیدن هواپیماهای عراقی عادت داشتند و هم چنین شلیک ضد هوایی، به همین دلیل کسی به پناهگاه نمیرفت.»استادان و مربیان : دوران ابتدایی: خانم شهری،خانم مهناز جهانشاهی، خانم هایده صمیمی. دوران راهنمایی و دبیرستان : بهرام خزایی ،عزت ا... ازادیان، داراب امین زاده ، آقای بابایی، اسفندیار جلالی. از معلمان و دبیران دکتر صبوری بودند. و در دانشگاه : دکتر کریم کمالی،ابراهیم باقری زنوز، دکتر محمود شجاعی،مرحوم دکتر مرتضی اسماعیلی، دکتر حسن ملکی میلانی، دکتر احمد صحرا گرد تمامی اعضای هیئت علمی گروه گیاه پزشکی دانشگاه شهید چمران اهواز سال های ۷۰-۱۳۶۶ بوده اند.هم دوره ای ها و همکاران : از همکاران علیرضا صبوری میتوان به اعضای هیئت علمی گروه گیاهپزشکی دانشگاه تهران اشاره داشت . و از هم دوره ایهای دوره کارشناشی : شهریار حسابی، غلامرضا عباسپور، ناجی شهیب زاده، فرشاد استانی، غلامرضا مقتدر و ... دوره کارشناسی ارشد و دکترا : یعقوب فتحی پور، هادی استران، شهرام میر فخرایی، علی زرنگار، حمید رضا گودرزی، قربانعلی اسدی، علی درخشان شادمهری، کریم خداد ایرانی نژاد، مرتضی ابراهیمی ،یونس کریم پور و جمشید اکبریان نام برد.همسر و فرزندان : همسر علیرضا صبوری سرکارخانم میترا بختیاری مقدم و نام فرزندشان نیکو صبوری میباشد.وقایع میانسالی : علیرضا صبوری از وقایع آن دوران به ازدواجشان در سال ۱۳۷۴، تولد فرزند شان ۱۳۷۶، اخذ مدرک دکترا در سال ۱۳۷۷ و کسب رتبه دانشیاری در سال ۱۳۸۲ اشاره میکند.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : - معاون گروه گیاهپزشکی ۸۳-۱۳۸۱ - مدیر گروه گیاهپزشکی ۸۵-۱۳۸۳ - سرپرست موزه جانورشناسی از سال ۱۳۸۵ تا

کنونفعالیتهای آموزشی : تدریس درسهای مختلف کنه شناسی در دوره های مختلف تحصیلی در دانشگاه تهران و راهنمایی پایان نامه های دوره کارشناسی ارشد و دکترا از فعالیتهای آموزشی علیرضا صبوری میباشد.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : – گرایش بیوسینما تیک کنه ها در دوره دکتری رشته حشره شناسی در دانشگاه تهران، – انجمن کنه شناسی ایران (در حال تاسیس) از مراکزی است که علیرضا صبوری تاسیس کرده اند.شاگردان : از شاگردان علیرضا صبوری میتوان به : محمد علی اکرمی، آزاده زاهدی گلپایگانی، مرجان خلیلی مانی، مسعود حکیمی تبار، مرجان سیدی، مریک راشکی، مریک کشاورز، مجتبی حسینی اشاره کرد.همفکران فرد : علیرضا صبوری از همفکران خود به حسین الهیاری، جاماسب نوروزی و مهدی ساعی دهقان نام میبرد.جوائز و نشانها : – رتبه اول اولین جشنواره جوان خوارزمی – دانشجوی پژوهشگر برگزیده دوره بیست ساله دانشگاه تربیت مدرس مجری طرح نمونه بنیادی دانشگاه تهران و پژوهشگر نمونه آن دانشگاهچگونگی عرضه آثار : ارائه ۷۰ مقاله بین المللی در کنفرانسهای مختلف داخلی و خارجی و چاپ در مجلات مختلف علمی و کتاب کنه های ایران از آثار علیرضا صبوری هستند. آثار : کنه های ایران منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

صبوری، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی صبوری : فرمانده محور چزابه درتیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پانزدهم اسفند ماه سال ۱۳۳۸ در فردوس متولد شد. در کودکی برای فراگیری قرآن به مکتب خانه رفت. دوره ی ابتدایی را بین سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ دوره ی راهنمایی را در سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ و دوره ی متوسطه را در مدرسه ی دکتر شریعتی فعلی شهرستان فردوس بین سال های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۹گذراند.

اودر دوران تحصیل عکس های خاندان پهلوی را که در ابتدای کتاب های درسی بود، پاره می کرد و سپس کتاب ها را جلد می گرفت.

در مراسم رژه ی زمان طاغوت در دوران راهنمایی و دبیرستان شرکت نمی کرد و به بهانه های مختلف به همراه تعدادی از دوستانش از شرکت در مراسم طفره می رفتند.

از سال ۱۳۵۴ ـ که آیت الله ربانی املشی در فردوس تبعید بود ـ در جریان امور سیاسی و انقلابی قرار گرفت و فعالیت خود را آغاز کرد. او جزو اولین کسانی بود که در شهرستان فروس تظاهرات راه انداخت و مردم را به این امر تشویق کرد.

در سال ۱۳۵۳ کتاب ها و اعلامیه های حضرت امام را مطالعه می نمود و با شخصیت های روحانی ارتباط داشت و تحت تعقیب عوامل ساواک بود. ایشان کتاب «جهاد اکبر» حضرت امام را مخفیانه تهیه می نمود و ضمن مطالعه، آن را در اختیار دیگران قرار می داد. در زمینهٔ اصول اعتقادی، مسایل سیاسی، کتب مذهبی و علمی از جمله: کتاب های نهج البلاغه، صحیفهٔ سجادیه و مجلات علمی و آموزشی را مطالعه می کرد. او از امام خمینی، آیت الله خامنه ای و شهید مطهری کتاب های زیادی در اختیار داشت.

مهدی صبوری در نیمه های شب نوارهای امام و شخصیت های انقلاب را ضبط می کرد و به خانه های مردم می برد و روی نوارها می نوشت: «وقف عام. گوش دهید و به دیگران بدهید.»

محمد رضا مدبر می گوید:

«او چندین بار به زندان رژیم شاه افتاد و حتی یک شب از پاهایش او را آویزان کرده بودند. اما هیچ گاه سست نشد.»

در دوران پهلوی همیشه تحت تعقیب عوامل رژیم بود تا این که یک روز منزلش را محاصره کردند و دستگیر شد. رژیم که از ایشان وحشت داشت، او را شبانه به ساواک مشهد منتقل نمود، ولی پس از شکنجه های فراوان نتوانست حتی یک کلمه از او حرف بکشد و ایشان آن قدر مقاومت کرد که مزدوران ساواک از گرفتن اطلاعات از او مایوس شدند و پس از مدتی آزاد شد. بعد از آزادی، بیش از پیش با اراده تر شد و با وجود آن که تحت تعقیب بود، فعالیت های خود را ادامه داد. در تمام تظاهرات نقش فعالی داشت.

شهید در برهم زدن جشن میلاد امام زمان (عج) در اسلامیه، که در آن سال امام عزا اعلام کرده بودند ـ نقش فعالی داشت. او با قطع کردن برق و شعار دادن با تعدادی از دوستانش مجلس را بهم ریخت و متواری شد و از آن پس نام او در بالای لیست ساواک قرار گرفت.

شهید در جمع دوستان، آتش سیگاری را به پوست بدن خود نزدیک می کرد و می گفت: «می‌خواهم ببینم؟ چه قدر تحمل شکنجه های ساواک را دارم.»

در یکی از روزهای نزدیک ماه محرم قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ـ ساعت حدود یک بعدازظهر ـ تصمیم گرفت با تعدادی از برادران مجسمه شاه را ـ که در وسط میدان مرکزی شهر بود ـ پایین بکشد. لذا پهنانی برادران را خبر کرد و همگی در موعد مقرر حاضر شدند. طناب بزرگی تهیه کردند و به گردن مجسمه انداختند. چون محکم بود، حدود پانزده دقیقه طول کشید که مجسمه سرنگون شد. در حالی که احتمال حمله مزدوران رژیم حتمی بود. با افتادن مجسمه صدای تکبیر بلند شد. مهدی ماشین وانتی را خواست و مجسمه را به عقب وانت بست و به دور خیابان ها گرداند. در حالی که مجسمه با کلنگ و بیل توسط تعدادی از جوانان مورد اصابت قرار گرفته بود و شعار «مرگ بر شاه» در خیابان ها طنین انداز شده بود و شور و هیجان خاصی در شهر به وجود آمده بود. پس از این ماجرا در پشت مسجد «حجه بن الحسن» با دو حلقه لاستیک مجسمه را به آتش کشید. این درحالی بود که خبر رسید مامورین امنیتی از ترس جان، به گوشه ی شهربانی خزیده اند.

رضا بخشایش ـ یکی از دوستان شهید ـ از او خاطره ای نقل می کند. «دوران انقلاب یک روز با هم در کنار مسجد بودیم و دقیقاً روز چهلم شهدای قم بود.

شهید از من پرسید که تکلیفمان در رابطه با اعلامیه های امام چیست؟ در همان لحظه مامورین ساواک متوجه شدند و او را دستگیر و با تعدادی اعلامیه و پوستر، جهت تحویل به ساواک او را رهسپار مشهد کردند. او در مسیر موقعیتی پیدا و کلیه ی اعلامیه ها و پوسترها را پرتاب می کند. در مشهد هرچه او را شکنجه دادند تا بگوید آنها را در کجا ریخته، با صبر و استقامتی که داشت، تمام شکنجه ها را تحمل کرد و چیزی به آن ها نگفت.» شهید فعالیت های زیادی علیه رژیم داشت و به خاطر شجاعتش به «شجاع الدین» معروف بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در پایگاه های مردمی که در مساجد تشکیل گردید، شرکت فعالی در جهت حفاظت از انقلاب داشت و به دنبال تشکیل کمیته انقلاب اسلامی بود. با توجه به این که سال چهارم تحصیل وی بود، به صورت نیمه وقت همکاری داشت و پس از اخذ دیپلم به صورت عضو رسمی در سپاه پاسداران همکاری خود را شروع نمود.

همچنین در جهاد سازندگی فعالیت داشت. بسیج مردمی را به عنوان پشتوانه ی انقلاب سازماندهی کرد. او با استفاده از نیروهای مردمی امنیت و آسایش را در اوایل پیروزی انقلاب تا پایان سال ۱۳۶۰، در سطح شهرستان برقرار نمود و اکثر امور مردم را ـ که در آن اوایل به عهده بسیج بود ـ با تلاش شبانه روزی به خوبی انجام می داد.

مهدی صبوری پوریا بادی انجمن های اسلامی دانش آموزان را در اوایل انقلاب در شهرستان فردوس تشکیل داد و زمینه ی مناسب فعالیت دانش آموزان را در مسایل اسلامی و انقلابی فراهم نمود و با جذب آن ها به بسیج، نیروی عظیمی را برای حفاظت از

انقلاب سازماندهی کرد.

او اکثر برنامه ها و مراسم راهپیمایی را سازماندهی و اغلب اوقات هدایت و نظارت می کرد. شهید ارتباط نزدیکی با روحانیت، به خصوص امام جمعه سابق، حجت الاسلام علیزاده نماینده مجلس و خبرگان رهبری، حجت الاسلام فردوسی پور، حجت الاسلام جوانمرد و حجت الاسلام هاشمی نژاد داشت.

شهید خدمت سربازی را در سپاه پاسداران گذراند. با شروع جنگ تحمیلی به جبهه های حق علیه باطل شتافت. او معتقد بود که صدام باید از بین برود و می گفت: «جنگ یک امتحان الهی است و حال که دشمن به میهن اسلامی تجاوز کرده، بایستی با تمام توان او را عقب برانیم.» او به فرموده ی امام عزیز، جنگ را در راس همه ی مسایل قرار داد. شهید در همان اوایل جنگ با حضور در جبهه های جنوب به یاری رزمندگان شتافت و در اولین مرحله، به جبهه ی «الله اکبر» اعزام گردید. در جبهه مسئولیت های فرماندهی گروهان، گردان و محور تیپ را برعهده داشت. او از موفق ترین فرماندهان جنگ به شمار می رفت .

شهید در فتح ارتفاعات الله اکبر، فتح بستان و حفظ تنگه ی استراتژیکی چزابه نقش بسزایی داشت. در پشت جبهه فرماندهی بسیج، مسئولیت آموزش پرسنل سپاه و سازماندهی و آموزش نیروها را عهده دار بود.

در عملیات فتح ارتفاعات الله اکبر ـ در تاریخ ۱۰/۵/۱۳۶۰ که فرمانده ی گروهان بود ـ موفق شد تقدیر نامه بگیرد.

مسئولیت های شهید در جبهه عبارتند از : مسئول عملیات از تاریخ ۱۵/۴/۱۳۵۹ تا ۱۴/۶/۱۳۵۹، مسئول آموزش سپاه از تاریخ ۱۱/۸/۱۳۵۹ تا ۱۹/۱۲/۱۳۵۹، فرمانده بسیج فردوس از تاریخ ۱۹/۱۲/۱۳۵۹ تا ۲۰/۱۲/۱۳۶۰، فرمانده گروهان در تپه های الله اکبر از تاریخ ۲۷/۱۱/۱۳۵۹ تا تاریخ ۲۷/۲/۱۳۶۰، فرمانده گردان در عملیات طریق القدس (فتح بستان) از تاریخ ۲۸/۲/۱۳۶۰ تا ۲۲/۵/۱۳۶۰، ـ که بعد از آن به خاطر اصابت ترکش به ران چپ، یک هفته در بیمارستان یزد بستری بود ـ فرمانده ی محور چزابه از تاریخ ۲۳/۹/۱۳۶۰ تا ۲۰/۱۲/۱۳۶۰، که پس از آن به مدت ۱۵ روز جهت معالجه و جراحی ترکش ها به تهران اعزام گردید. و بالاخره فرماندهی محور چزابه از تاریخ ۲۰/۱۲/۱۳۶۰ تا ۱۳/۱/۱۳۶۰ به عهده ی ایشان بود.

شهید در اولین مرحله به عنوان فرمانده ی گروهان در جبهه الله اکبر حضور یافت و بعد به چزابه، دزفول و شوش رفت .او مدتی بعد دوباره به چزابه بازگشت.

شهید انسانی بود که تمام حرکات و سکناتش فقط برای خدا بود. حضور او در جبهه های جنگ، ایمان و صلابتی که داشت و کارایی عجیب او، فقط برای خدا و دفاع از مملکت اسلامی بود.

او در تمامی مشکلات و بن بست ها، چه قبل از زمان مسئولیت سنگینش در چزابه و چه بعد از آن، همیشه از خدا استمداد می طلبید. توسل به خدا و ائمه اطهار (ع) و فاطمه زهرا (س) کلید حل مشکلات او بود. مناجات ها و گریه های شبانه او در حمله طریق القدس و چزابه، هنوز در یاد دوستان شهید است.

علاقه ی خاصی به امام زمان (عج) داشت. او اسم امام زمان (عج) را با عظمت می برد. می گفت: «یا مهدی فاطمه و یا اباصالح المهدی (عج).

برادر شهید می گوید: این خاطره را خود شهید برایم نقل کرد: روزی در کوه های الله اکبر پس از ۲۴ ساعت کوه پیمایی و عبور از مناطق شنی، آب آشامیدنی ما تمام شد. به ما گفته بودند: در این منطقه هرجا را حفر کنید به آب می رسید ولی هرجا را حفر کردیم، آب پیدا نشد و همه ی دوستان از پا افتاده بودند. من چند قدمی از آن ها دور شدم و رفتم پشت یک تپه و دست به دعا برداشتم. گفتم: امام زمان دوستانت تشنه اند، به دادم برس. در این موقع دیدم دوستان می آیند، با دیدن آن ها خجالت کشیدم. یکی گفت: آب پیدا شد. گفتم: آن جا ظاهراً کمی غمناک است. بیل یکی را گرفتم و چند بیلی زدم. ناگهان آب گوارایی پیدا شد.»

شهید اهل عبادت و مناجات و قرآن بود و در مجامع مذهبی حضوری فعال و به دعا و نماز توجه داشت. محمدرضا مدبر ـ دوست شهید ـ می گوید: «آن قدر مقید بود که می گفت: سر پست نگهبانی بدون وضو حاضر نشوید.»

در عملیات بستان از ناحیه ی دو پا مجروح گردید که مجبور شد با دو عصا راه برود و حدود ۴۵ ترکش در بدنش داشت و یک ـ دو ماه در بیمارستان بستری بود. با وجود آن ترکش ها دوباره به جبهه ها رفت، چون معتقد بود که جبهه به او نیاز دارد و امام زمان (عج) ترکش ها را از بدنش بیرون خواهد آورد.

آخرین مسئولیت او در جبهه، فرماندهی گردان عملیاتی لشکر ۵ نصر در چزابه بود.

اکثر شهدا در زمان حیات به وجود شهید افتخار می کردند و خود را شاگرد شهید می دانستند، چون او در همه ی امور پیشقدم بود و در قلوب پاسداران و بسیجیان و مردم نفوذ داشت.

او اولین کسی بود که در جمع مبارزان «مرگ بر شاه» را گفت و برای سلامتی امام خمینی صلوات فرستاد. شهید بسیار مقید بود. زمانی که مجروح و بستری گردید، پرستار خانمی جهت تزریق سرم مراجعه کرد، علیرغم جراحات و درد و گفت: «آیا پرستار مرد نیست؟» چون متوجه شده بود که پرستار مرد در بیمارستان هست، اجازه نمی داد که پرستار زن دست به بدن او بزند و سرم را وصل کند. شهید صبوری را باید «سیدالشهدای انقلاب اسلامی» شهرستان فردوس نامید. او انسانی بود که جامع تمامی کمالات انسانی بود. او از زجر کشیده های انقلاب و از خانواده های مستضعف و تربیت یافته مکتب رهایی بخش امام خمینی بود. او مصداق کامل «رئیس القوم خادمهم» بود. با وجود فرمانده ای با صلابت و با ابهت، انسانی خاکی و بی مدعا بود. حاضر بود هزاران تیر و ترکش را بر جان عزیزش بخرد ولی مویی از سر نیروهای تحت امرش کم نشود.

مهدی در روز جمعه، در تاریخ ۱۳/۱/۱۳۶۱ و در عملیات چزابه که فرماندهی آن را برعهده داشت ـ به درجه ی رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش، در بهشت اکبر شهرستان فردوس به خاک سپرده شد.

شهید در وصیت نامه ی خود این چنین می گوید: «اکنون که در راه خالقم و تنها معبودم به جبهه می روم، از درگاهش می خواهم به آن سو و آن رهی که خودش می خواهد هدایتم کند و هر قدمم و هر نفسم برای او و به خاطر او باشد و علی الدوام برای او بگویم و بسوزم و بجوشم و برای او باشم، هرچند که فردی خطا کار و معصیت کارم و او خالقی یکتا و بزرگ. و به این امید می روم و به این آرزو زنده ام تا امانتی که نزدم دارد ـ ان شاءالله ـ این دفعه تقدیمش خواهم کرد. و افتخار می کنم که هدفم الله، مکتبم اسلام، کتابم قرآن و مرجعم روح خدا ـ امام خمینی نایب بر حق حضرت مهدی (عج) است و خوشحالم که خدا در این معامله به ما ارفاق کرد.»

و در جایی دیگر می گوید: «الان هم که به جبهه می روم به خاطر کشور گشایی و به خاطر گرفتن چند وجب یا کیلومتر زمین نمی روم، فقط به خاطر این است که حکومت الله ما، اسلام و قرآن پیاده شود و دشمنان را که به مرز اسلام تجاوز کرده اند بر جای خودشان بنشانیم. به هر حال ما چه کشته شویم و چه بکشیم. در هر دو مورد پیروزیم. و از کلیه ی برادران رزمنده و مومن می خواهم این طور نعمتی را که ممکن است دیگر به سراغمان نیاید ـ که کشته مان شهید باشد ـ قدرش را بدانید.» و همچنین می گوید: «از کلیه ی برادران و خواهران دینی می خواهم که در همه جا و همه وقت یار و پشتیبان انقلاب باشند.»

و در جایی دیگر می نویسد: «به برادران پاسدار و بسیج توصیه می کنم، نماز را اول وقت بخوانید و در هفته دو روز روزه بگیرید (دوشنبه و پنج شنبه) و بیش از پیش به فکر تقویت روح باشید تا پرورش جسم. اگر ان شاءالله شهید شوم بر روی قبرم کلمه ی «ناکام» ننویسید، چرا که من به کام و آرزوی خود رسیدم.»

سردار دلاور و رشید اسلام، شهید ولی الله چراغچی ـ قائم مقام فرمانده لشکر ۵ نصر ـ به مناسبت شهادت فرمانده محور چزابه ـ سردار شهید مهدی صبوری ـ به برادرش هادی چنین می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحیم

برادرم هادی سلام علیکم:

سالگرد و سالروز شهادت پر افتخار سردار شجاع و یار حق گوی امام زمان (عج) که الله اکبر گویان در ارتفاعات الله اکبر ناله اش را سر داد و در شب های چزابه آن چنان مقاومت از خود نشان داد تا دشمن دست از پا درازتر بالاخره دست از لجاجت برداشت و با خواری عقب نشست. اما برای این زحمت خونی واجب آمد و او انتخاب شد و چه انتخاب خوبی.

چرا که حماسه چزابه از قبل به دست او آماده شده بود و اگر نبود ناله های نیمه شب او وهمرزمانش و اگر نبود تلاش شبانه روزی او در ایجاد استحکامات مناسب و آرایش پدافندی درست و باز هم اگر نبود ناله های از دل بلند شده شب های حلمه، چنین پیروزی به دست نمی آمد. شهادت او را به شما و خانواده شهید پرورتان و همچنین به مردم شهر تبریک و تسلیت عرض می کنم.

از مهدی گفتن جسارت است که خودم را نخواهم بخشید، چرا که فقط خدا، و رسولش و ائمه (ع) او را شناختند و او را به نزد خود بردند. از این که نتوانستم در جلسه ی سالگردش باشم، مرا خواهید بخشید. از راه دور دست و بازوی شما را می بوسم و برای شما و همه ی رزمندگان، مجروحین، معلولین و اسرا دعا می کنم و بالاخره حل مشکلات مسلمین را از خداوند خواستارم. خدا به شما و خانواده عزیز صبوری و همه ی خانواده ی شهدا صبر و اجر عنایت بفرماید.

به امید زیارت کربلا، برادر کوچکتان ولی الله چراغچی

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

صحت یزدی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به صحت‌السلطنه، در ۱۲۷۰ در یزد متولد شد. بعد از انجام تحصیلات معمول زمان وارد دارالفنون تهران گردید و دوره‌ی طب مدرسه را تمام کرد. سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا شد. چند سالی به تحصیل اشتغال داشت. پس از مراجعت به تهران مطبی دائر نمود. چون به علم داروسازی هم آشنا بود، به بیماران خود دارو می‌داد و همین امر موجب اشتهار او شد و در اثر این شهرت، پزشک مخصوص محمدحسن میرزا ولیعهد گردید. بعد از مدتی پیشکاری ولیعهد هم به عهده‌ی او قرار گرفت و لقب صحت‌السلطنه از سلطان احمدشاه گرفت.

در ۱۳۰۴ که محمدحسن میرزا ولیعهد به طرز موهن و زننده‌ای توسط سرتیپ یزدان‌پناه و امیرلشکر طهماسبی اخراج شد، دکتر صحت با ولیعهد همکاری و همراهی کرد و جزء چند نفر همراهان معدود ولیعهد بود. مدتی در اروپا می‌زیست، چون ولیعهد و او از نظر مالی در مضیقه قرار گرفتند، صحت اجازه‌ی بازگشت به ایران گرفت. بدون دردسر اجازه دادند. مطب خود را مجددا در خیابان سپه دائر نمود و به استخدام در وزارت بهداری درآمد. در آنجا مقام مدیرکلی گرفت. چندی رئیس بیمارستان فیروزآبادی شد، مخصوصا بعد از ۱۳۲۰ از ارکان و بزرگان ایران بود. آخرین سمت دولتی او، معاونت وزارت کار است. دکتر رضا صحت در تهران متمول شد، مستغلاتی فراهم کرد. روی‌هم‌رفته مردی باصفا، وفادار، ممسک و در حرفه‌ی خود بصیرت داشت. در ۱۳۴۶ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدر ثقه‌الاسلامی، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرزا موسی ثقه‌الاسلام، از شخصیتهای روحانی و متنفذ تبریز و برادر شهید میرزا علی‌آقا ثقه‌الاسلام، در ۱۲۶۹ در تبریز متولد شد. پس از رسیدن به سن پنج سالگی تحصیلات خود را آغاز نموده، دوره‌ی مقدماتی و سطح را پایان داد و نزد بعضی از علماء به دروس خارج پرداخت و درجه‌ی اجتهاد گرفت. آنگاه برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا شد و چندی در سویس و مدتی در بروکسل به تحصیل علم حقوق پرداخت و دانشنامه گرفت و به ایران بازگشت. چندی به شغل قضائی اشتغال داشت. در دوره‌ی ششم از طرف مردم تبریز به نمایندی مجلس انتخاب شد و از دوره‌ی هفتم به بعد متوالیا ۸ دوره نماینده‌ی مجلس بود. در دوره‌ی چهاردهم چندین نطق علیه حزب توده و حزب دموکرات آذربایجان ایراد نمود و همچنین نسبت به مداخلات روسها در مورد ایران اعتراض نمود. مرد بسیار موجهی بود و مردم آذربایجان برای او احترام زیادی قائل بودند. در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ که غالب رجال مورد حمله روزنامه‌های دست چپی قرار می‌گرفتند، او از این حملات به احترام موجه بودن دراما ن بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدر عاملی کاظمی، ابومحمد حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۴ -۱۲۷۲ ق)، فقیه، اصولی، متکلم، محدث، رجالی و مورخ. در کاظمین، در خانواده‌ای که اصلش از جبل‌عامل و سکونتش در اصفهان و مهاجرتش به عراق بود، به دنیا آمد. وی برادرزاده‌ی آیت‌الله سید صدرالدین عاملی کاظمی بود. در چهارده سالگی صرف و نحو معانی و بیان و بدیع و منطق را فرا گرفت و تحصیل فقه را آغاز کرد در هیجده سالگی به نجف رفت و کلام و حکمت را از محمد تقی گلپایگانی آموخت، فقه خارج استدلالی را از شاگردان صاحب «جواهر» و اصول استدلالی را از شاگردان شیخ انصاری و علم حدیث و رجال و ریاضیات را از بزرگان وقت فراگرفت و قسمتی از علوم غریبه را نزد شیخ عبدالحسین هندی خواند.در ۱۲۹۷ ق از نجف به سامراء رفت و در حوزه‌ی درس میرزای شرازی به تکمیل تحصیلات خود پرداخت. در پایان ۱۳۱۴ ق به کاظمین بازگشت و به تألیف و تدریس پرداخت. سید صدر از مشایخ اجازه در زمان خود بود و جمع کثیری از بزرگان همچون علامه سید محمد مرتضی جنفوری هندی و شیخ مهدی بن شیخ محمد علی ثقه‌الاسلام اصفهانی و آیت‌الله سید صدرالدین صدر و آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی و محدث قمی از وی دارای اجازه بودند. کتابخانه شخصی او یکی از ارزشمندترین کتابخانه‌های عراق بود. سید حسن صدر بیش از صد اثر از خود به جای گذاشت و کتاب «تأسیس الشیعه» خویش را مبتکرانه نگاشت و در این کتاب بر اساس تواریخ و سیر مورد اعتماد، ثابت و روشن نمود که علمای شیعه در تأسیس و تألیف نحو و صرف و عروض و لغت و علوم بلاغت و کلام و فقه و اصول و تفسیر و اخلاق پیشگام بوده و پیش از دیگران به تألیف و تصنیف پرداخته‌اند. مختصر این کتاب «الشیعه و فنون الاسلام» است. از دیگر آثار وی: «نهایه الدرایه»، شرح و «جیزه‌ی» شیخ بهائی، در درایه الحدیث؛ «ذکری المحسنین»؛ «نزهه اهل الحرمین»؛ «وفیات الاعلام من الشیعه الکرام»؛ رساله‌ای در «رد وهابیت»؛ «سبیل الرشاد»، در شرح «نجاه العباد»،

در سلوک و بیان طریق عبودیت؛ «سبیل النجاه»، در فقه معاملات؛«تکمله امل الآمل»؛ «جامع اخبار الغیبه»؛ «تبیین الاباحه للمصلین»؛ «تحصیل الفروع الدینیه فی فقه الامامیه»؛ «حدائق الوصول الی علم الاصول»؛ «مجالس المومنین»، در وفیات ائمه معصومین (ع)؛ «مختلف الرجال»؛ «مناقب آل الرسول من طریق الجمهور»؛ «خلاصه النحو»؛ «آداب الحج واسراره»؛ «انتخاب القریب من التقریب»، گردآوری نام محدثانی که ابن‌حجر آنان را شیعه ذکر کرده است؛ «الدرر الموسویه فی شرح العقائد الجعفریه».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :آثار الحجه (۲۰۹ / ۱)، الاعلام (۲۴۰ -۲۳۹ / ۲)، اعیان الشیعه (۳۳۰ -۳۲۵ / ۵)، تأسیس الشیعه (مقدمه ۳۵ -۱)، الذریعه (۱۱۴ / ۲۴، ۳۲۰ / ۲۲، ۱۳۷ / ۳، ۳۵۹ / ۲، ۱۶ / ۱)، ریحانه (۴۲۵ -۴۲۴ / ۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۴۴۹ -۴۴۵ / ۱۴)، علماء معاصرین (۱۷۵ -۱۷۰)، لغت‌نامه (ذیل/ صدر)، معجم المؤلفین (۳۰۰ -۲۹۹ / ۳)، مکارم الآثار (۲۰۱۹ -۲۰۱۵ / ۶).

صدر محمدی، عبدالحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالحسین صدر محمدی : فرمانده گردان ویژه عملیاتی لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی در شهرستان زنجان به دنیا آمد . پدرش کار گاه چوب بری داشت و وضع اقتصادی خانواده نسبتا خوب بود . دوران کودکی را بیشتر در خانه بود . به گفته پدرش :

او خیلی آرام بود و آرام بودنش باعث شده بود که همیشه او را همراهم بیرون ببرم. با بازی رابطه ای نداشت و بیشتر به من کمک می کرد .

وی پیش از ورود به مدرسه نماز می خواند و روزه می گرفت .به شرکت به مجالس مذهبی اصرار داشت و در خانه با صدای بلند قرآن و دعا می خواند و هراه پسر دایی اش ، پیروز قزلباش که بعد ها شهید شد نوار قرآن تهیه می کرد .

در سال ۱۳۴۹ در دبستان هدایت شهرستان زنجان مشغول به تحصیل شد . پدرش می گوید :با میل خودش به مدرسه می رفت و خیلی هم خوشحال بود . از همان اول مواظب درس هایش بود و هیچگاه در طول تحصیل رد نشد . همیشه دعا می کرد .پس از پایان دبستان ، در مدرسه راهنمایی شهید چمران فعلی و دبیرستان دکتر شریعتی فعلی ادامه تحصیل داد و با مساجد همکاری می کرد . در کارخانه چوب بری شبها کوکتل مولوتف می ساخت و در مواقع ضروری از آن استفاده می کرد .

با شروع انقلاب دیگر شب و روز نداشت .در تمام مجالس مذهبی و تظاهرات شرکت می کرد .به همراه پسر دای اش روی دیوار ها شعار می نوشت .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران پیوست . به همین دلیل فرصت لازم برای شرکت در کلاسهای درس را نداشت . اما حضور در سپاه باعث نشد تا از ادامه تحصیل باز بماند ؛ درس هایش را می خواند و در امتحانات شرکت می کرد . در همین زمان برای تبلیغ اسلام و انقلاب اسلامی به اتفاق حمید و مجید مکی در سبزه میدان زنجان دکه ای فراهم آورد و کتابفروشی تاسیس کرد . او برای تهیه کتب مذهبی ، مخصوصا کتابهای امام خمینی شبانه به قم می رفت و فردای آن روز به زنجان باز می گشت. به گفته پدرش :

از نظر مالی ضرر می کردند ولی کارشان را ادامه می دادند . گاهی قیمت کتابها را پایین می آوردند تا مردم بخرند . در حقیقت منظورشان سود مالی نبود بلکه می خواستند کتابها را به دست مردم برسانند .

وی همچنین چند نمایشگاه کتاب در زنجان بر پا کرد و کتب و نوارهای مذهبی مورد نیاز را از تهران و قم فراهم می آورد و امانت می داد .

از صوت خوبی بر خوردار بود . در بسیاری از مجالس مذهبی در رثای اهل بیت مداحی می کرد. در سال ۱۳۵۹ ماموریت یافت تا به شهرستان خدابنده برود و روستاییان منطقه را آموزش نظامی و عقیدتی دهد . با شروع جنگ تحمیلی ، عبد الحسین به جبهه اعزام شد . ابتدا با برادرش به پادگان امام حسین (ع) رفت و سپس به منطقه غرب و جبهه مریوان اعزام شد . ابتدا مسئول چند سنگر بود ولی به علت وظیفه شناسی و پر کاری به سرعت فرمانده دسته و گروه شد و پس از مدتی به سمت معاون فرمانده گردان و فرمانده گردان ارتقاء یا فت.

به زبان عربی آشنایی نسبی داشت . از این رو از طرف سپاه مامور شده بود تا مواقعی که منطقه آرام است به زنجان باز گردد و عربی خود را تکمیل کند . یک بار زمانی که به زنجان باز گشته بود در خیابان سر چشمه ، منافقین به سوی او تیر اندازی می کنند و وی با موتور به داخل جوی آب می افتد و از این ترور جان سالم به در می برد . او عاشق جبهه بود و در این باره می گفت :

راضی ام همیشه در جبهه بمانم و اصلا زنجان نیایم . اگر به جبهه بیایید و ببینید آنجا چه خبر است ، هیچگاه از آن دست نخواهید کشید ... من نمی توانم در شهر بمانم با روحیاتم جور در نمی آید . این جا می آیم یک سری مسائل را می بینم ناراحت می شوم . فقط برای شخص امام است که به جبهه می روم . این دستور امام است و دستور امام بر ما حجت است .

نقل است که در عملیاتی نیروهای خودی پس از باز گشت از خط مقدم از شدت خستگی به خواب رفته بودند و تنها عبد الحسین بیدار بود . بعد از مدتی متوجه شد که تانکهای عراقی نزدیک می شوند . رزمندگان از شدت خستگی بیدار نمی شدند . و عبد الحسین با لگد به جان آنها افتاد تا موفق شد آنها را بیدار کند . لحظه ای بعد بسیاری از تانکهای عراقی توسط سربازان اسلام هدف قرار گرفتند . مادرش از حضور مستمر او در جبهه اظهارنگرانی می کرد و عبدالحسین تا او را راضی نمی کرد راهی جبهه نمی شد و به شوخی می گفت : من بالا خره خواهم آمد یا عمودی و یا افقی !

در عملیات آزاد سازی خرمشهر شرکت داشت و مجروح شد . در حالی که هنوز کاملا بهبود نیافته بود می خواست به جبهه باز گردد که سید مجتبی موسوی از این کار ممانعت به عمل آورد .

یکی از خواهرانش می گوید :

هنگامی که زخمی شده بود به ما نمی گفت که زخمی شده ، می گفت یک تاول است و چیزی نیست . اجازه نمی داد کسی زخمش را ببیند .

عبد الحسین صدر محمدی در عملیات والفجر ۴ فرمانده گردان ویژه لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب بود . به دنبال عدم فتح این عملیات ، نیروهای خودی که به داخل عراق نفوذ کرده بودند ، مجبور به عقب نشینی شدند . به هنگام این عقب نشینی ، عبد الحسین با وجود اینکه از ناحیه پا و کتف بر اثر اصابت ترکش مجروح شده بود ، در سنگر خود باقی ماند و نیروهای در حال عقب نشینی را پوشش داد . او با رسیدن نیروهای عراقی نتوانست سنگر خود را ترک کند . در نتیجه ، در یک جنگ تن به تن در حالی که سر نیزه خود را در شکم سرباز دشمن فرو برده بود ، خود نیز بر اثر فرو رفتن سر نیزه سرباز دشمن در شکمش به شهادت رسید.

تاریخ شهادت او۲۸ مهر۱۳۶۲ در منطقه پنجوین عراق است .مجید نظری یکی از همرزمان صدر محمدی در خصوص چگونگی شهادت او گفته است :

در طی عملیات والفجر ۴ بچه ها مجبور به عقب نشینی می شوند . عبد الحسین که زخمی شده بود ؛ به بچه ها می گوید که هر چه مهمات هست به سنگر من بیاورید .تیر باری را بر می دارد و می گوید من پوشش می دهم و شما عقب نشینی کنید .آنها عقب نشینی می کنند و عبد الحسین در این حین به شهادت می رسد . شهید میرزا علی رستم خانی که بعد ها به شهادت رسید برایم

تعریف می کرد که وقتی دوباره آن تپه را اشغال کردیم ، دیدیم سر نیزه شهید صدر محمدی در شکم یک عراقی است و سر نیزه عراقی در شکم او . در حالی که او جثه ضعیفی داشت و عراقی فردی درشت هیکل بود .

قبل از شهادتش شبی در بیابان گشت می زد و خارها را جمع آوری می کرد . از او پرسیدند چرا چنین می کنید ؟ گفت : فردا در هنگام عملیات ممکن است بچه ها در بیابان سر گردان شوند خارهای بیابان را جمع می کنم تا مبادا آنها اذیت شوند .

جنازه شهید عبد الحسین صدر محمدی در گلزار شهدای زنجان به خاک سپرده شده است . منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

صدر، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۹۱ ش)، مترجم و نویسنده. وی پس از تحصیل دروه‌های مقدماتی به اخذ دکترای حقوق موفق شد. پس از آن به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و مشاغل متعددی را عهده‌دار شد که از آن جمله: وزارت کشور در کابینه‌ی منصور و هویدا و وزارت دادگستری در کابینه‌ی هویدا. دکتر صدر در امر ترجمه دست داشت و با همکاری کاظم صدر، برادرش، کتاب «تاریخ سیاست خارجی ایران» را به فارسی ترجمه کرد. از دیگر آثار وی: «تأسیسات و سازمانهای بین‌اللمل»؛ «چنبر مار»، ترجمه.[۱]

فرزند سید محسن صدرالاشراف، متولد ۱۲۹۱ ش است. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و دوره‌ی دانشکده را پایان داد. در ۱۳۱۴ از طرف دولت برای تکمیل تحصیلات تخصصی به اروپا رفت و از دانشگاه پاریس درجه‌ی دکترا گرفت و در ۱۳۱۸ به ایران بازگشت و به استخدام در وزارت کشور درآمد. پس از دو سال به وزارت امور خارجه انتقال یافت. چندی در تهران و چندی در خارج به سر برد. از مشاغل ابتدائی او رایزنی سفارت بلگراد و رایزنی سفارت اسپانیا بود. در ۱۳۲۷ زمانی که هژیر به نخست‌وزیری رسید، او را به ریاست دفتر خود برگزید. در کابینه‌های ساعد و منصورالملک هم دارای همان سمت بود. در ۱۳۲۹ به وزارت خارجه بازگشت. مدیر کل اداره عهود و حقوقی شد. در ۱۳۳۲ مدیرکل سیاسی وزارت کشور گردید و در ۱۳۳۶ به معاونت پارلمانی و سیاسی آن وزارتخانه معرفی شد. یک سال بعد از معاونت وزارت کشور به معاونت وزارت امور خارجه انتقال یافت. تا سال ۱۳۳۹ در آن مقام بود تا به سمت سفیرکبیر ایران در ژاپن تعیین و به آن کشور عزیمت نمود. قریب سه سال در ماموریت ژاپن بود تا به تهران احضار و به عضویت شورای عالی وزارت خارجه منصوب شد.

در ۱۳۴۲ در کابینه‌ی حسنعلی منصور، به سمت وزیر کشور معرفی گردید. در ۱۳۴۳ در کابینه‌ی امیرعباس هویدا دارای همان سمت بود. یک سال بعد در ترمیم کابینه ، شغل او تغیر کرد و به سمت وزارت دادگستری تعیین شد. قریب چهار سال وزیر دادگستری بود. بعد از وزارت دادگستری جذب بخش خصوصی شد و در بانک بازرگانی و چند شرکت وابسته به آن بانک، ریاست هیئت مدیره و مشاوری حقوقی را عهده‌دار بود. ضمنا با سمت استادی در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه ملی تدریس می‌نمود. وی کتبی چند در علم حقوق انتشار داد که هم‌اکنون در دانشگاه تدریس می‌شود. وفات او در شهریور ۱۳۷۹ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] چهره‌های آنشا (۳۵۹)، روزشمار تاریخ (۱۹۷، ۱۸۳، ۱۶۹ / ۱)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۱۱۵، ۷۱۴ / ۱)، کتابنامه‌ی نخستین دهه‌ی انقلاب (۲۲۶)، مؤلفین کتب چاپی (۴۲۰ -۴۱۹ / ۲).

صدر، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۵، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد کشاورزی، دانشکده: اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای اقتصاد کشاورزی از آمریکا.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

اقتصاد منابع در مورد عرضه و تقاضای زمین، اقتصاد اسلامی در مورد بانکداری اسلامی در بانک کشاورزی، استاد راهنمای ۷ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد، سابقه تدریس در دانشگاههای شیراز و الزهرا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

اقتصاد اسلامی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: متعدد، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

اقتصاد اسلامی، اقتصاد منابع طبیعی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

صدر، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به صدرالاشراف، از یک خانواده‌ی روحانی محلات است که پدر و اجداد وی همه در کسوت روحانیت بودند. پدر صدرالاشراف سیدحسن نام داشت که از ملاکین محلات بود. ضمنا از فقه و اصول هم بهره‌ی کافی گرفته بود و ضمن اداره املاک خود به وظایف دینی در محلات و شهرهای مجاور اقدام می‌نمود، عموی سیدمحسن از ملاهای متنفذ دربار ناصرالدین شاه بود و لقب صدرالاشراف داشت.

سیدمحسن صدر قسمتی از تحصیلات مقدماتی خود را در موطن خویش فراگرفت و سپس به تهران آمد و با سرپرستی عموی خود به ادامه‌ی تحصیل اشتغال ورزید و مدارج فقه و اصول را نزد علما و فضلاء وقت فراگرفت و ضمنا طبق معمول ساعاتی از وقت خود را نیز صرف تدریس طلاب جوان می‌نمود.

در ۱۳۰۸ ه.ق که ۱۸ سال داشت، به دربار ناصرالدین‌شاه راه یافت و جزو معلمین سالارالسلطنه فرزند شاه شد. در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه پس از فوت عمویش ملق به صدرالاشراف گردید. صدرالاشراف همچنان در تهران به تحصیلات خود ادامه داد تا در معارف اسلامی و ادبیات عرب پیشرفت محسوسی حاصل نمود و سرانجام از طرف بعضی از مراجع تقلید به او درجه‌ی اجتهاد داده شد. در دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه، سالارالسلطنه به حکمرانی همدان منصوب شد. اتابک صدراعظم، سیدمحسن صدرالاشراف را به عنوان وزیر و پیشکار سالارالسلطنه والی همدان تعیین نمود و چند سالی در آن سمت باقی بود.

در ۱۳۲۵ ه.ق به دعوت مخبرالسلطنه به خدمت در دادگستری آن روز درآمد و به معاونت محکمه‌ی جزا رسید. سیدمحسن صدر در آن تاریخ ملائی فاضل و روشنفکر بود و تدریجا که فکر آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی در ایران رشد می‌یافت، صدر نیز با آن هماهنگی می‌نمود و با عده‌ای از روحانیون متنفذ و درجه اول آن روز مانند شیخ فضل‌الله نوری و سید عبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی ارتباط و دوستی داشت. پس از به توپ بستن مجلس و دستگیری عده‌ای از مشروطه‌خواهان در باغشاه و اعدام چند تن از آنان بعضی از سفراء خارجی به عمل محمدعلی میرزا و مشیرالسلطنه اعتراض کردند و قتل و مجازات آنان را موکول به محاکمه و محکومیت نمودند.

مشیرالسلطنه صدراعظم به دستور محمدعلی شاه، محکمه‌ای به ریاست مویدالسلطنه حاکم تهران تشکیل داد تا محبوسین یا متهمین باغشاه را پس از محاکمه کیفر دهند.

مویدالسلطنه از وزیر عدلیه تقاضای دو قاضی نمود. صدرالاشراف و میرزا احمد اشتری از دادگستری به محکمه باغشاه معرفی شدند. شاید در معرفی صدرالاشراف، شادروان شیخ فضل‌الله نوری که طرفدار مشروطه مشروعه بود، تاثیر فراوانی داشت زیرا صدر هم در مشروطه‌خواهی همین رویه را دنبال می‌کرد.

صدر در محکمه‌ی باغشاه مدتها مشغول محاکمه و رسیدگی به جرائم محبوسین بود. مرحوم صدرالاشراف قبل از فوت خاطرات خود را در عضویت محکمه‌ی باغشاه به تفصیل نوشته است که بعد از مرگش منتشر شد. او در نوشته‌های خود ادعا نموده بود در آن سمت موجبات آزادی عده‌ی زیادی را فراهم کرد. بعضی از مقالات و اظهارنظرهای مطلعین نیز موید نظریه‌ی اوست و اینکه مدتها مرحوم صدرالاشراف را مستنطق باغشاه خطاب می‌نمودند، پیرایه‌ای بیش نبوده بلکه جنبه‌ی تضعیف داشته است زیرا صدرالاشراف در آن سمت خدماتی به مردم انجام داده بود.

صدرالاشراف بعد از این ماموریت به دادگستری بازگشت و در سال ۱۳۲۹ ه.ق به ریاست محاکم استیناف تهران برگزیده شد. در حکومت دوم وثوق‌الدوله (۱۲۹۸ ش)به ریاست دادگستری گیلان رسید. صدر از طرف دولت مامور مذاکره با میرزا کوچک‌خان جنگلی شد ولی تندروی‌های سردار معظم تیمورتاش حاکم گیلان، مانع حل مسئله از طریق دوستانه گردید و در نتیجه، صدر رئیس دادگستری گیلان و صدیق اعلم (عیسی صدیق) رئیس معارف گیلان سرانجام از طرف جنگلی‌ها بازداشت شدند ولی پس از مدت کوتاهی آزاد و به تهران اعزام گردیدند. پس از مراجعت، به ریاست شعبه‌ی دوم دیوان عالی کشور برگزیده شد.

در ۱۳۰۲ ش از طرف مشیرالدوله به ریاست دادگستری آذربایجان منصوب شد ولی این ماموریت قبل از عزیمت منتفی شد. داور در تشکیلات جدید دادگستری ابتدا او را دعوت به کار نکرد ولی پس از یک سال با رتبه‌ی ده قضائی، به خدمت دعوت شد و به ریاست محکمه‌ی انتظامی قضات رسید. در تشکیلات جدید داور، در دیوان عالی تمیز مخبرالسلطنه رئیس و میرزا رضاخان نائینی دادستان کل و حاج سید نصرالله تقوی و نیرالملک و وجدانی روسای شعب تمیز بودند. صدر نیز ریاست محکمه انتظامی که هم

عرض ریاست دیوان کشور بود را به عهده گرفت. پس از مدتی کوتاه شیخ محمد عبده به جای صدرالاشراف تعیین شد و صدر به دادستانی کل کشور منصوب گردید.

در شهریور ۱۳۱۲ ذکاءالملک فروغی برای بار دوم به رئیس‌الوزرائی برگزیده شد و هیئت وزیران خود را با عده‌ای از کابینه‌ی قبل و چند چهره‌ی جدید تشکیل داد. داور از وزارت عدلیه به مالیه تغییر سمت داد و صدرالاشراف هم به وزارت عدلیه‌ی آن روز برگزیده و منصوب گردید.

صدر در سمتهای قبلی خود با طرز کار داور و برنامه‌ی جدید دادگستری به خوبی آشنائی داشت لذا دنباله اصلاحات دادگستری را گرفت و قسمتی از قانون مدنی در زمان وزارت او به تصویب رسید، مخصوصا معاون لایق و تحصیلکرده‌ی او در این کار سهم عمده‌ای داشت. گرچه صدر در این سمت گاهی با سرلشکر آیرم رئیس شهربانی مقتدر و مکار برخوردهائی پیدا می‌کرد ولی دادگستری زمان او کم از عدلیه‌ی داور نبود.

صدر در تمام مدت نخست‌وزیری فروغی، وزارت دادگستری را عهده‌دار بود. در کابینه‌ی جم نیز وزیر دادگستری شد. در اواسط سال ۱۳۱۵ صدر به طور ناگهانی کنار رفت و متین‌دفتری جای او را گرفت. علت برکناری او تبرئه علی منصور وزیر سابق راه در دیوان عالی تمیز بود.

در ادوار یازدهم، دوازدهم و سیزدهم نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود و در هر سه دوره ریاست کمیسیون دادگستری را بر عهده داشت و در تنقیح و تصویب لوایح مهمی که از طرف وزیر وقت به مجلس تقدیم می‌شد، سهم بسزا و شایسته‌ای داشت و حق این است که او را نیز در تحولات قانونی دادگستری شریک و سهیم بدانیم.

قبل از انقضای دوره‌ی سیزدهم مجلس شورای ملی، از نمایندگی خارج شد و در مردادماه ۱۳۲۲ از طرف سهیلی نخست‌وزیر به وزارت دادگستری منصوب شد و تا پایان سال ۱۳۲۲ در این سمت باقی بود. در کابینه‌های ساعد و بیات و حکیمی سمتی نداشت فقط نایب‌التولیه‌ی مدرسه‌ی عالی سپهسالار بود. لیکن پس از اینکه دولت حکیمی در ۱۳۲۴ ش نتوانست رای اعتماد بگیرد، اکثریت نمایندگان متوجه صدر شدند و او مورد تمایل نمایندگان قرار گرفته و فرمان نخست‌وزیری او صادر شد. او در ۲۳ خردادماه کابینه‌ی خود را تشکیل و معرفی نمود. در این کابینه، صدر نخست‌وزیر و وزیر کشور بود. نخست‌وزیری صدرالاشراف قریب ۵ ماه به طول انجامید و در حالی که کشور در بحران و تشنج خاصی دوران خود را طی می‌کرد، یک اقلیت چهل‌نفری که از افراد غیر متجانس تشکیل یافته بود، درصدد برهم زدن کابینه‌ی صدر بودند. در مقابل مخالفت اقلیت، اکثریت ثابتی با ۶۹ نماینده به لیدری سید ضیاءالدین طباطبائی از دولت خود به نحو شایسته و قابل تقدیری حمایت می‌کرد و صدر نیز ذره‌ای در انجام امور قصور نورزید و به نحو قابل ستایشی جلوی هرگونه اخلالگری و هرج و مرج را گرفت و برای آذربایجان استانداری در نظر گرفت و آن سهام‌السلطان بیات بود، واقعه‌ی خراسان و فرار افسران را در نطفه خاموش کرد، کلوپ و روزنامه‌های تندرو را تعطیل ساخت. سرانجام

در مقابل آن همه تحریکات، تاب مقاومت نیاورد و با وجودی که اکثریت ثابتی از او حمایت می‌کرد، کنار رفت و اوضاع آشفته‌ی آن روز ایران را به دست مجلس چهاردهم داد.

صدر پس از نخست‌وزیری مدتی خارج از ایران به سر برد و در سال ۱۳۲۶ بازگشت و سال بعد به سمت امیرالحاج تعیین شد و پس از قتل ابوطالب یزدی که دولت سالها رفتن حج را برای ایرانیان ممنوع کرده بود، در آن سال با امیری صدرالاشراف، زیارت خانه خدا برای ایرانیان مجددا مجاز گردید.

در ۱۳۲۷ در کابینه‌ی ساعد، وزیر دادگستری شد ولی این سمت را نپذیرفت تا اینکه در اواخر ۱۳۲۷ به استانداری خراسان ماموریت یافت و سه سال در آن سمت باقی بود. در ماموریت صدرالاشراف در خراسان، امور تولیت با شخص دیگری بود و این دو شغل

مهم از یکدیگر مجزا بودند. در سال ۱۳۳۰ صدر امور استانداری را به سید جلال‌الدین تهرانی نایب‌التولیه تحویل داد و خود به تهران آمد و تا اسفند ۱۳۳۲ بلاشغل بود. در انتخابات دور دوم سنا، صدرالاشراف سناتور انتخابی قزوین و اراک و محلات و خمین شد و در مجلس به ریاست کمیسیون دادگستری انتخاب گردید. در ۱۳۳۶ پس از استعفای تقی‌زاده از ریاست مجلس سنا، با اکثریت قریب به اتفاق سناتورها به ریاست مجلس سنا برگزیده شد و در دوره‌ی سوم سنا نیز همان سمت را دارا بود. صدر پس از انحلال مجلسین در ۱۳۴۰ ریاست هیئت مدیره مجلس را عهده‌دار شد و تا پایان عمر در آن سمت باقی بود. رسیدگی به پرونده‌ی مجلس سنا و ساختمان آن موجبات ناراحتی فکری او را فراهم ساخت و شاید توضیحاتی که از او به وسیله‌ی بازپرسی خواسته شد ناگوار و توان‌فرسا بود. در ۱۳۴۱ در سن ۹۶ سالگی به مرض سرطان مغز درگذشت.

محسن ملقب به صدرالاشراف، از رجال عهد پهلوی (و. ۱۳۴۱ ه.ش.). از ده سالگی به فراگرفتن ادبیات عربی و علوم قدیم (فقه، اصول، منطق و فلسفه) پرداخت. در سال دوم مشروطیت وارد خدمت قضائی شد و به معاونت اول محاکم جزا منصوب گردید. در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی درجات قضایی را پیمود و مقامات مختلف قضایی را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۱۲ ه.ش. در کابینه فروغی وزیر عدلیه گردید. پس از آن سه دوره از طرف مردم محلات به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. در سال ۱۳۲۴ به نخست وزیری منصوب گردید ولی پس از شش ماه مجبور به استعفا شد و به عراق و سوریه رفت. در سال ۱۳۲۷ استاندار خراسان شد و در سال ۱۳۳۳ با سمت سناتور انتصابی از خراسان به مجلس سنا رفت و در سال ۱۳۳۶ به ریاست مجلس سنا انتخاب شد و تا قبل از انحلال مجلسین این سمت را داشت. پس از انحلال مجلسین به ریاست هیئت مدیره موقت مجلس سنا انتخاب گردید، و بار دیگر به ریاست مجلس سنا برگزیه شد و در سن ۹۱ سالگی بر اثر سرطان مغز درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدرالاسلام، محمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

والدین و انساب : نسب حاجی میرزا سید محمد ملقب به صدر الاسلام متخلص به خاک به امام جعفر صادق (ع) و از جانب مادر به فتحعلیشاه قاجار می رسد . سلسله شجره نامه «صدرالاسلام» یک نسخه درکتابخانه امام رضا(ع) و نسخه ای دیگر درقم در کتابخانه حضرت معصومه (ع) موجود می باشد .اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : پدرسید محمد صدرالاسلام ، حاجی میرزا عبدالحسین نایب صدرقزوین و پدربزرگش میرزا سید عبدالله صدر دیوان خانه تهران بود که درزمان سلطنت ناصر الدین شاه درسال ۱۲۷۸ ه.ق دروزارت عدلیه ضیاءالملک متصدی شغل صدارت دیوانخانه عدلیه تهران بود . صدر دیوانخانه ازمشاغل مهم دوره قاجاریه بود . کسی که در منصب این شغل قرار می گرفت درحقیقت رییس محکمه یا دادگاه وزارت عدلیه محسوب می شود و رسیدگی به امور ملکی و شرعیات را انجام می داد و اجداد صدر الاسلام پشت اندر پشت لقب صدارت وسمت خطابت و حضور درمجالس بزم و سرور دربار قاجار را داشته اند .تحصیلات رسمی و حرفه ای : سید محمد صدرالاسلام پس از آنکه دربار قاجار راترک گفت در قزوین و مدرسه حاجیه آقاسی درخیابان دولت خانه صفویه مشغول تحصیل علوم رسمی مقدماتی شد . بعد از این مقطع به تحصیل فقه و اصول پرداخت و سپس درصدد تحصیل علوم غریبه برآمد .او دراین سالها به تهران ، کرمانشاه ، همدان ، کربلا ، نجف، مکه سفر نموده و برتجربیات خود افزود . او همچنین مدتی نیز به تحصیل الهیات پرداخت .استادان و مربیان : سید محمد صدرالاسلام درالهیات حاجی میرزا ابوالقاسم تفرشی بود .همسر و فرزندان : سید محمد صدرالاسلام بانورسته خانم دختر میرزا مسعود شیخ

الاسلام ازدواج نمود او ۷ پسر داشت ۵ تن از پسران او هرگز دارای اولاد نشدند ویکی از آنها که احد نام داشت ازدواج نکرد و بعدها مفقود اثر شد . فقط یکی از پسران اوبه نام آمیر مهدی دارای ۴ فرزند شد که پس از فوت او فرزندانش تحت نکاست و سرپرستی صدرالاسلام درآمدند.وقایع میانسالی : درجریان انقلاب مشروطه سید محمد صدرالاسلام از مخالفین سرسخت مشروطه به شمار می رفت درهنگام مشروطه عده ای از رجال و اعیان قزوین طی تلگرافی به محمد علی شاه خواستار برچیده شدن بساط مشروطیت شدند که امضای صدر الاسلام نیز درزیر این تلگراف به چشم می خورد . در جنگ جهانی دوم که رس ها قزوین را به اشغال خود درآورده بودند ، روزی به باغ صدرالاسلام ریختند و کلیه جواهرات و عتیقه جات قدیمی او را به تاراج بردند . این حادثه تاثیر ناگواری برروحیه او به جای گذاشت و به همین نظر ۷ سال پایانی عمر خودرا درپریشانی خیال گذراند.زمان و علت فوت : سید محمد صدرالاسلام درسال ۱۳۲۷ ه.ش درسن ۸۶ سالگی درگذشت و درخانقاه خودبه خاک سپرده شد .مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سید محمد صدرالاسلام درابتدای جوانی به تبعیت از شغل اجدادی ، مدتی خطیب حضورمخصوص ناصر الدین شاه جهت خواندن خطبه خاص ساعت تحویل سال نو بود . او این سمت را بعدها ترک گفت و به تحصیل کمالات معنوی همت گماشت . او اگر چه یکباره دیگر درزمان غیبت برادر بزرگش حاجی میرزا علی نایب صدر به دربار ناصر الدین شاه راه یافت . لیکن پس از قتل این شاه قاجار به ناچار ترک خدمت نموده و به کشاورزی پرداخت .فعالیتهای آموزشی : سید محمد صدر الاسلام درخانقاه الهیه به تدریس فقه .اصول ،منطق و طب پرداخت .مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : سید محمد صدر الاسلام خانقاهی به نام الهیه را جهت فعالیت های آموزشی و دستگیری از فقیران دایرکرد و او همچنین خانقاهی دیگردر خارج از شهرقزوین ایجادکرد و این خانقاه اگرچه امروز درداخل شهرقرار دارد ولی آثاری از آن به جای نمانده است .سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سید محمد صدرالاسلام مدتی عضو انجمن بلدیه بود . این انجمن دردوره مشروطه ازمیان اصناف و سرشناسان شهرانتخاب می شد و وظیفه امور شرعی رسیدگی به خوابار را عهده دار بود . اما فعالیت این انجمن به دلیل فقدان بودجه کار موثری را به انجام نرساند .صدرالاسلام به پرورش کل نیز علاقه بسیار دشاات و در وسط باغ باصفا و پرگل و درخت خو د، استخری قرار داده بود و دوستانش برای او از خارج تخم گل می آوردند . آثار : دیوان صدرالاسلام ، شرح الصدور فی حقایق الامور ،قانون الریاضه فی سبیل الهدایه ، منظومه زور عشق

منابع زندگینامه :مشاهیر قزوین ، پژوهش و تالیف : مهدی نورمحمدی ،قزوین : سایه گستر .سال ۱۳۸۱، ص ۱۸۷ـ۱۹۱

صدرالمعالی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۲) (سید) حسین حایری بن (سید) رضا حسینی (مجتهد) شیرازی دانشمند آزادیخواه ایرانی (ف. تربت حیدریه ۱۲۹۶ ه.ق.) وی به سبب مسافرت پدرش به کربلا و اقامت در آنجا، تحصیلات ابتدایی را در آن شهر انجام داد و سپس به هندوستان مسافرت کرد و زبانهای انگلیسی و اردو و علوم جدید را در آن کشور آموخت و بعد به کربلا بازگشت و پس از چندی به ایران آمد و در زمان صدارت میرزا علی اصغرخان اتابک به وسیله اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات به ناصرالدین شاه معرفی شد و پس از اندکی به لقب صدرالمعالی مفتخر و به مقام سرتیپ اول در وزارت خارجه نایل آمد. در سال ۱۳۰۷ ه.ق. که ناصرالدین شاه به فرنگ سفر کرد، به امر آن پادشاه هر یک از مترجمان انطباعات کتابی را ترجمه و تألیف کردند تا پس از مراجعت شاه تقدیم وی نمایند.

حایری که اصل داستان «بوسه عذرا» را در دست داشت و آن با افکار آزادیخواهانه‌اش کاملا وفق می‌داد با تصرفاتی در اصل، ترجمه کرد و «بوسه عذرا و کشف الاسرار» نامید. در زمان محمدعلی میرزا کتاب مزبور به چاپ رسید ولی از انتشار آن جلوگیری کردند و حایری نیز زندانی گردید و افراد خانواده وی از ترس جان ناگزیر شدند که آثار قلمی او را- که از جمله آنها تاریخ مفصل افغانستان بود که وی در دست ترجمه و تألیف داشت- در چاه آب ریزند و از بین برند. پس از برقراری مجدد مشروطیت حایری از زندان آزاد شد. وی به ریاست عدلی قاینات منصوب گردید ولی بعدها از ای کار استعفا کرد و چندی نیز از طرف وزارتخانه‌های عدلیه، معارف و و اوقاف و فواید عامه سمت نمایندگی در بعضی شهرها (از جمله تربت حیدریه) داشت، و در همین شهر درگذشت و بدانجا مدفون شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

صدرزاده، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالعلی صدرالعلماء جهرمی، در ۱۲۷۵ ش در شیراز متولد شد. تحصیلات ابتدائی خود را در مدارس مسعودیه و رحمت شیراز ادامه داد و تحصیلات عالی را نزد مجتهدین و اساتید مشهور شیراز فراگرفت و به شغل وکالت دادگستری پرداخت. تدریجا در فارس وجهه و موقعیت ممتازی پیدا کرد و غالب دعاوی بزرگ به او محول می‌شد. سالیان متمامدی وکیل اوقاف شیراز بود. بعد از ۱۳۲۰ به سیاست روی آورد، وارد حزب برادران شیراز شد. بعد از آن به حزب دموکرات ایران قوام‌السلطنه پیوست و حزب مزبور را در شیراز سر و صورتی شایسته داد. در دوره‌ی پانزدهم از شیراز به وکالت انتخاب گردید. در ادوار شانزدهم، هیجدهم و نوزدهم نیز وکالت را برای خود حفظ کرد ولی پس از خاتمه‌ی دوره‌ی نوزدهم وکیل نشد و به همان شغل وکالت دادگستری قناعت کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدرنبوی، رامپور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر رامپور صدر نبوی در سال ۱۳۱۶ در شهر کاشمر بدنیا آمد.ایشان دارای مدرک دکتری رشته اقتصاد از دانشگاه هایدلبرگ آلمان در سال ۱۳۴۷ می باشد. وی پس از بازگشت به ایران در دانشکده جامعه شناسی دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به کار گردید و پس از طی مراتب و مدارج علمی از استادیاری به دانشیاری و استادی و در سال ۱۳۸۵ به افتخار بازنشستگی نائل آمد.گروه : علوم انسانی رشته : جامعه شناسی گرایش : اقتصاد والدین و انساب : پدر رامپور صدر نبوی حاج سید مهدی فخر العلما است که به سبب ملاحضاتی نام خود را به توصیه و ابلاغ مرحوم احمد قوام السلطنه به صدر العلما تغییر دادند.ایشان بشغل کشاورزی و تجارت شتغال داشتند که بعلت گرایش شدید فلسفی و عرفانی تاجر خوبی نشدند.ایشان از اولاد سید امیر استحق هستندکه شجره آنها به سادلات قائن جمله احمدی ها ،مصطفوی ها ، مجتهدی ها ،مرحوم دکتر مجتهد زاده (استادمعارف اسلامی) می رسد و طبق اظهار خود آن مرحوم نسل سی و ششم تا امام زین العابدین(ع) می باشد. مادر رامپور صدر نبوی دختر حاج رستم

قره باغی از تجار بزرگ مشهدبا گرایشهای مشروطه خواهی بوده اند. مادر دکتر صدری نبوی بهمراه برادران و پسر عموهایش به شهرت باقرف در قفقاز بخصوص در قره باغ به فعالیت اقتصادی و سیاسی مشغول بوده ند. پدربزرگ دکتر صدر نبوی ،حاج رستم باقرف به سبب وقایع ۱۹۱۷ روسیه به ایران پناهنده شد و با تابعیت ایران در مشهد زندگی کرد.خاطرات کودکی : رامپور صدر نبوی از خاطرت دوران کودکی خود چنین می گوید": مادر بزرگ پدرم نا بینا شده بود و ما در سایه وجود ایشان در یک خانواده شش نفره زندگی می کردیم.پدرم و مادرم احترام ایشان را به نهایت داشتند.روزی قرار بود برادرم رضا که-هم اکنون استاد روان پزشکی دانشگاه فردوسی مشهد می باشد- دست مادر بزرگم را گرفته و ایشان را به خانه عمو جانم که دیوار به دیوار منزل ما بود ببرد.منزل عمو جان و پدرم بزرگ بودو درخت فراوان داشت. برادرم که بچه بازیگوش و سربه هوایی بودایشان را در میان درختان رها کرده و خود بدنبال بچه گنجشکی که از آشیانه زود پریده بودرفته بود. پدرم در همین احوال سر رسیده و مادر بزرگم را سرگشته در میان درختان دیده بود. یادم هست دست مادر بزرگ در دست پدرم بود در حالیکه از شدن غضب و عصبانیت فریاد میزد " این رضای پدر سوخته کجاست "وقتی برادرم را پیدا کردند او را به فلک کشده و تنبیه مفصلی شد از آنجایی که برادرم فریاد مکشید مادربزرگم با داد و فریاد و گریه متوقف شدن تنبیه را از پدرم خواست با این کار مادربزرگم یک سکوت عمیقی بر محیط خانواده حاکم شد".اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : پدر و مادر رامپور صدر نبوی هر دو دارای گرایش های سنتی ،اخلاقی و مذهبی نسبتا محکمی داشتند. پدرش به کشاورزی اشتغال داشت و گاه و بیگاه به تجارت نیز می پرداخت . ولی بعلت عقاید و باورهای مذهبی و مطالعات فلسفی توفیق چندانی در این حرفه بدست نیاورد.تحصیلات رسمی و حرفه ای : رامپور صدر نبوی تحصیلات ابتدایی و سیکل اول متوسطه را در کاشمر گذرانید. او برای ادامه تحصیل در سیک دوم متوسطه به مشهد رفت و سال چهارم و پنجم متوسطه را در مشهد گذراندو دیپلم را در دبیرستان بامداد تهران اخذ کرد.ایشان پس از اخذ دیپلم به المان رفت و در رشته اقتصاد و جامعه شناسی به تحصیل پرداخت و پس از ده سال و اندی با مدرک دکتری اقتصاد از دانشگاه هایدلبرگ آلمان در سال ۱۳۴۷ به ایران بازگشتند.خاطرات و وقایع تحصیل : یکی از خاطرات مهم دوران تحصیل رامپور صدر نبوی محاوره ای بود که در کنگره جامعه شناسان که در شهر هادلبرگ بین پوپرو هربرت مارکوزه درباره دیالليك اتفاق افتاد.فعالیتهای ضمن تحصیل : رامپور صدر نبوی در کنار تحصیل به تدریس و تحقیق و مدیریت گروه جامعه شناسی می پرداخت.استادان و مربیان : پرفسور رولف.واگن فور،پروفسور هانس هالر ،پروفسور هانس هلر ،پروفسور ویلکه و غیره از اساتید رامپور صدر نبوی می باشند.هم دوره ای ها و همکاران : دکتر جواد شیخ الاسلامی،هلموت کل ،دکتر علی شریعتی ،دکتر حاتری ،دکتر غلامحسین یوسفی ،دکتر سیروس سهامی ،دکتر برادران رفیعی ،دکتر منوچهربیات مختاری ،دکتر منوچهر آشیانی غیره از همدوره ایها و همکاران رامپور صدر نبوی می باشند.همسر و فرزندان : رامپور صدر نبوی متاهل و دارای همسر بنام سرکار خانم فرشته رفعت متولی است ایشان دارای دو فرزند دختر بنامهای نازنین (متخصص داخلی) ،فاطمه (دانشجوی دکتری جامعه شناسی) و یک فرزند پسر بنام محمد (دکتری داروسازی) می باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : رامپور صدر نبوی عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه فردوسی مشهد بودند.وی همچنین عضو هیئت تحریریه مجله دانش و توسعه دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد می باشد.رامپور صدر نبوی عضو هیئت رئیسه کمیته ویژه توسعه سومین جشنواره ملی طلای سرخ قاینات میباشد.فعالیتهای آموزشی : رامپور صدر نبوی سابقه بیش از سی سال تدریس در دانشگاههای ایران و آلمان را دارد.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : رامپور صدر نبوی از پایه گذاران رشته جامعه شناسی و رشته مدیریت در خراسان و عضو هیات علمی دانشگاه فردوسی مشهد می باشد.چگونگی عرضه آثار : - تعدا مقالات منتشر شده در مجلات داخلی : ۳۰ مقاله - تعداد پایان نامه کارشناسی راهنمایی شده : ۱۱۱ رساله - تعداد پایان نامه کارشناسی ارشد راهنمایی شده : ۳۱رساله آثار : انسان شناسی فلسفی ویژگی اثر : ترجمه- ۱۳۵۰۲ بزرگان جامعه شناسی ویژگی اثر : تالیف- ۱۳۵۴۳ تاریخ جامعه شناسی ویژگی اثر : ترجمه- ۱۳۵۲۴ جامعه شناسی حق

طبیعی ویژگی اثر : تالیف-۱۳۵۴۵ جامعه شناسی کار و مشاغل ویژگی اثر : تالیف-۱۳۷۱۶ جامعه و تمدن ویژگی اثر : ترجمه و نگارش- ۱۳۵۱۷ فرد و جامعه ویژگی اثر : ترجمه و تالیف-۱۳۷۰۸ کار و مشاغل با تکیه بر اشتغال زنان ، گفتارهایی در علوم اجتماعی ویژگی اثر : کتاب حاضر به سبب تفاوت و گستردگی مطالب «گفتارهایی در علوم اجتماعی» نام دارد، از پنج فصل تشکیل شده است. فصل اول آن را مقالات و تحقیقاتی مربوط به جامعه شناسی کار، شغل و جامعه شناسی صنعتی، خانواده و اهمیت آن برای جریان تولید، انسانی شدن کار و موارد مشابه تشکیل می دهد. در فصل دوم، نظریه نقش اجتماعی با تکیه بر نظریات نام آوران این رشته در نظریه های جامعه شناسی مورد بررسی قرار گرفته است. فصل سوم، به انواع جوامع بشری و نظریه های جامعه شناسی اختصاص یافته که بخشی از آن ترجمه قسمتی از کتاب دانشمند صاحب نام آلمانی «لئوپلدفن ویزه» تحت عنوان «دانش روابط انسانی» است. فصل چهارم هم به بررسی اهمیت حسد به عنوان یکی از عوامل مهم اجتماعی پرداخته که در واقع نوعی جامعه شناسی و روانشناسی حسد است. در فصل پنجم کتاب، مسأله حق طبیعی از نظر مکاتب مختلف اروپایی مانند کاتولیسیسم، مارکسیسم و ناسیونال سوسیالیسم مطرح شده است. این کتاب توسط انتشارات ۵۹ به چاپ رسیده است-۱۳۸۵

صدری، جعفرقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۹ در اصفهان تولد یافت. پس از اخذ دیپلم به دانشکده‌ی افسری رفت و دوره‌ی دوساله‌ی دانشکده را طی نمود. در سال ۱۳۱۳ ش فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۳۴۰ سرتیپ و در سال ۱۳۴۸ سپهبد گردید. در ارتش مقامات مهمی را پشت سر گذاشت. مدتی معاون سرای نظامی بود، در سال ۱۳۴۹ به ریاست شهربانی گمارده شد، ۴ سال در آن سمت بود تا برکنار و بازنشسته شد. مردی بی‌حال، جاه‌طلب و مالدوست بود. روی‌هم‌رفته تعریفی نداشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدری، شکرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «معتمد خاقان» و «قوام‌الدوله»، از آزادیخواهان دوران مشروطیت و از دوستان نزدیک شیخ خزعل و سیدحسن مدرس بود. در ۱۲۹۰ ه.ق در اصفهان تولد یافت. پدرش حاج محمدحسین صدرالدوله فرزند حاج محمدحسن‌خان صدر اصفهانی است.

حاج صدرالدوله یکی از رجال دربار مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز است. صدرالدوله در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا در تبریز شاغل مقامات مهمی بوده . مدتها ریاست تشریفات ولیعهد را بر عهده داشت و زمانی نیز حکومتهای شهرهای آذربایجان از جمله خلخال با وی بوده است. در ۱۳۱۳ پس از قتل ناصرالدین‌شاه به تهران آمد و جزو درباریان موثر و مقرب مظفرالدین‌شاه بود.

صدری تحصیلات معموله زمان را در اصفهان و تبریز فراگرفت و بنا به پیشنهاد پدر وارد دربار ولیعهد گردید و مدتها جزو پیشخدمتان دربار محسوب می‌گردید. در ۱۳۱۴ از مظفرالدین شاه لقب معتمد خاقان گرفت و به ریاست دوایر مختلف دربار رسید.

در زمان صدارت عین‌الدوله، عده‌ی زیادی از درباریان که وسیله‌ی اتابک تقویت می‌شدند، بنای مخالفت را علیه صدراعظم

گذاردند به طوری که مبارزه و کارشکنی آنها علیه دولت وقت علنی بود. در راس این عده، معتمد خاقان قرار داشت.

عین‌الدوله دستور داد معتمد خاقان و سایر درباریان را که علیه وی در حال توطئه بودند احضار و پس از پرخاش و ناسزاگوئی به هر یک یکصد ضربه چوب نواختند معتمد خاقان نیز از این فیض بی‌بهره نماند و سپس به مازندران تبعید گردیدی ولی پس از مدتی عین‌الدوله او را مورد عفو قرار داده، به شغل سابقش عودت داد.

در زمانی که ندای آزادیخواهی و تقاضای تشکیل عدالتخانه از هر طرف به گوش می‌رسید، در دربار نیز هسته‌ای به وجود آمد و معتمد خاقان یکی از افراد برجسته و تندروی دربار بود که مشروطه‌خواهان را از هر طریق تقویت می‌نمود.

پس از فوت مظفرالدین‌شاه و روی کار آمدن محمدعلی میرزا، معتمد خاقان از دربار اخراج گردید. در این موقع فرصتی یافت که علنا با مشروطه و مشروطه‌خواهان همکاری و همگامی نماید. در مشروطیت دوم که با خلع محمدعلی میرزا شروع شد، مجددا وارد کار گردید و پس از صمصام‌السلطنه به حکومت اصفهان و یزد رسید و همزمان با خلع سلاح مجاهدین، او نیز در اصفهان درصدد تصفیه ادارات برآمد و چند تن از اتباع خارجی را که ریاست ادارات از جمله نظمیه‌ی اصفهان را بر عهده داشتند، برکنار نمود ولی به مناسبت همین تصفیه مورد سوءقصد عباس زمانی صاحب منصب معزول شهربانی قرار گرفت. منشی وی مرحوم ابراهیم صدری در دم جان سپرد و معتمدخاقان به سختی مجروح شد. قاتل به کنسولگری روس پناه برد و چون مقصر تشخیص داده شد، به روسیه تبعید گردید. در ۱۲۸۹ ش وارد کابینه شد. وزارت تجارت و پست و تلگراف در کابینه‌ی سپهدار تنکابنی به او واگذار گردید. در ترمیم کابینه‌ی سپهدار، به وزارت پست و تلگراف منصوب شد.

در ۱۲۹۰ ش پس از فوت میرزا محمدعلی قوام‌الدوله تفرشی، از طرف سلطان احمدشاه لقب قوام‌الدوله گرفت و به حکومت تهران منصوب شد و دختر ظهیرالدوله همسر قوام‌الدوله مرحوم را نیز به زوجیت انتخاب نمود. در انتخابات دوره‌ی سوم از طرف مردم نجف‌آباد نماینده‌ی مجلس شد ولی عمر این دور کوتاه بود و با آغاز جنگ بین‌الملل اول و مهاجرت عده‌ی زیادی از نمایندگان، مجلس عملا تعطیل شد.

قوام‌الدوله در ۱۲۹۲ ش به حکومت لرستان و بروجرد رفت و در ۱۲۹۵ در کابینه‌ی وثوق‌الدوله، وزیر فوائد عامه و تجارت شد و در انتخابات دوره‌ی چهارم و پنجم، از خرمشهر نماینده‌ی مجلس و مدتی نیز نماینده‌ی شیخ خزعل در تهران بود.

در ۱۷ مرداد ۱۳۰۴ در کابینه‌ی سردارسپه به توصیه‌ی سیدحسن مدرس، به وزارت کشور رسید و تا آذر ۱۳۰۴ در این سمت باقی ماند.

قوام‌الدوله با شیخ خزعل نیز نزدیکی داشت و تقریبا نماینده‌ی او در تهران بود و روابط ولیعهد محمد حسن میرزا و مدرس به وسیله‌ی او با خزعل پیوند یافت. از شکرالله صدری یک دختر باقی ماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدری، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به رکن‌الملک، اصلا اصلهانی و تربیت‌یافته‌ی آذربایجان است. پدرش مرحوم حاج صدرالامراء در دادگستری صاحب مقامات مهم بود. وی در دوره‌ی چهارم مجلس از خرمشهر به وکالت مجلس رسید. در ۱۳۰۶ ش در دادگستری جدید دعوت به کار شد و به ریاست استیناف خراسان منصوب شد و چند سالی در آن سمت باقی بود تا اینکه مستشار دیوان کشور شد و چند سال

بعد به ریاست شعبه‌ی تمیز رسید. بعد از بازنشسته شدن حاج سیدنصرالله تقوی، کاندیدای ریاست تمیز شد ولی کار او نگرفت و جهانشاهی آن سمت را گرفت و او به استانداری فارس منصوب گردید. در حکومت دکتر محمد مصدق، استاندار کرمان شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدری، عبدالعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به صدیق‌السلطنه، در دوران مشروطیت ایران از مهره‌های درجه اول وزارت امور خارجه بود و غالبا سفارتخانه‌های درجه یک به او سپرده می‌شد. وی پس از طی مراحل اداری در ۱۲۹۷ ش به وزیرمختاری ایران در آمریکا منصوب شد و مجموعا سه سال در این ماموریت بود. از آمریکا به مادرید رفت. یک سال در اسپانیا وزیر مختار بود. از آنجا به وزیر مختاری ایران در آلمان برگزیده شد. در ۱۳۰۵ ش وزیر مختاری ایران در انگلستان به او واگذار گردید. وی در سال ۱۳۰۹ بازنشسته شد و چند سال بعد درگذشت. یکی از فرزندان او به نام عبدالعلی در اروپا تحصیل کرد. در علم حقوق دکترا گرفت، وارد وزارت خارجه شد. تدریجا مناصبی را احراز نمود، از جمله مدتی سفیر در آلمان بود. در دوره‌ی بیستم از اصفهان وکیل شد. چندی هم در دربار پهلوی ریاست تشریفات داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدریه، زینب

قرن:۱۱

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(وف ۱۰۹۷ ق)، عالم، متکلم، فیلسوف، عارف و زاهد. وی خواهر بدریه و زبیده، و همسر ملا محسن فیض کاشانی بود. زینب نزد برادرش، میرزا ابراهیم، علم و دانش آموخت و در کنار پدر خود، صدر المتألهین، و همسر خود، فیض کاشانی، به تکمیل علوم پرداخت. او از همسرش دارای سه فرزند به نامهای محمد علم‌الهدی و محمد نورالهدی و احمد معین‌الدین شد که همگی از علمای زمان خود بودند و شرح آن در مقدمه کتاب «معاذن الحکمه» آمده است.[۱]

۲۰ جمادی‌الاولی ۱۰۰۷ ق، زینب، از زنان عالم، متکلم، فیلسوف، عارف، زاهد و سخنور. وی دختر ملاصدرای شیرازی (۱۰۵۰ ق) و خواهر بدریه و زبیده و همسر ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۹۱ -۱۰۰۷ ق) بود. زینب نزد برادرش میرزا ابراهیم علم و دانش آموخت و در کنار پدر و همسرش به تکمیل علوم پرداخت. او از همسرش دارای سه فرزند شد که همگی از علمای زمان خود بودند.[۲]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] مستدرکات اعیان (۸۴ -۸۳ / ۳)، مشاهیر زنان (۱۴۲)، معادن الحکمه (مقدمه)، مفاخر اسلام (۳۵ -۳۴ / ۷).

[۲] منبع: اعیان‌الشیعه (مستدرکات)، ۸۴ -۸۳ / ۳؛ مفاخر اسلام، ۳۵ -۳۴ / ۷.

صدقیانی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۷ در سبزوار است و از دانشکده‌ی کشاورزی کرج درجه‌ی لیسانس گرفت. مدتی در بانک کشاورزی کارمند بود، بعد به سازمان برنامه منتقل گردید، ریاست سد دز و مدیریت کشاورزی در سازمان برنامه با او بود. در ۱۳۴۱ به معاونت وزارت کشاورزی منصوب شد و در ۱۳۴۶ مدیرعامل بانک تعاون کشاورزی گردید. مشاغل دیگر وی عبارتند از استانداری خوزستان، وزیر تعاون و امور روستاها، استاندار لرستان، استاندار استان مرکزی.

رضا صدقیانی در روز ۱۶ آبان ماه ۱۳۵۷ طبق ماده‌ی ۵ حکومت نظامی بازداشت و تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در زندان بود. در آن روز در زندانها باز شد و عده‌ای توسط مردم دستگیر و عده‌ای فرار کردند. صدقیانی در زمره‌ی فراریان بود. مدتی در تهران به صورت اختفا می‌زیست تا سرانجام موجبات فرارش از ایران فراهم شد. روی‌هم‌رفته مرد بدی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدوقی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم اسلامی.

تولد: ۱۲۸۷(۱۳۲۷ ق.)، یزد.

شهادت: ۱۱ تیر ۱۳۶۱، یزد.

آیت‌الله محمد صدوقی، از احفاد شیخ صدوق صاحب من لا یحضره الفقیه، در کودکی پدر و مادر خود را از دست داد و تحت سرپرستی آیت‌الله حاج شیخ محمد کرمانشاهی (پسر عموی وی) قرار گرفت. تحصیلات مقدماتی و قسمتی از سطوح را نز اساتید آن شهر فراگرفت و در سال ۱۳۴۸ ق. به اصفهان رفت و در آنجا مدتی به تحصیل مشغول شد. سرمای تاریخی ۱۳۴۸ ق. اصفهان باعث شد از اصفهان به یزد رود و مجددا در ذی‌الحجه سال ۱۳۴۹ ق. برای پایان تحصیل با خانواده‌ی خود به قم حرکت نمود. اساتید سطوح عالیه وی عبارت بودند از آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی، آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری، آیت‌الله سید حسن صدر، آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای. وی پس از اتمام دروس سطح و مقارن با شروع مدارج عالیه و نیل به درجه اجتهاد، شروع به تدریس اصول فقه و سایر دروس پرداخت. همچنین سرپرستی حوزه را از حیث امور مالی حوزه و رتق و فتق امور متفرقه طلاب را به عهده داشت. آیت‌الله صدوقی در دورانی که فدائیان اسلام مبارزه خود را آغاز کردند، از آنها حمایت نمود و حتی سید مجتبی نواب‌صفوی و سید عبدالحسین واحدی را در منزل خود پناه داد. در سال ۱۳۷۱ ق. بعد از پایان تحصیل جهت دیدار خانواده خود به یزد عزیمت نمود و همان جا ساکن شد.

از جمله خدمات آیت‌الله صدوقی ایجاد مراکز فرهنگی و خیریه‌ای مانند مسجد حظیره، کتابخانه سریزدی مدرسه عبدالرحیم خان، مدرسه صدوقی در مشهد و مؤسسات خیریه در قم و اماکن دیگر است.

مجموعه اطلاعیه‌ها، پیام‌ها و سخنرانی‌های ایشان توسط مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تحت عنوان مجموعه اطلاعیه‌های سومین شهید محراب حضرت آیت‌الله صدوقی از قبل از انقلاب اسلامی تا زمان شهادت در سال ۱۳۶۲ به چاپ رسدیده است.

آیت‌الله صدوقی، در یازدهم تیر ۱۳۶۱ (برابر با دهم رمضان ۱۴۰۲ ق.) پس از ادای نماز جمعه در یزد و در میان مردم به دست منافقین شهید شد.

آقای حاج شیخ محمد صدوقی بن العالم الجلیل میرزا ابوطالب بن العلامه میرزا محمدرضا مجتهد کرمانشاهی اول عالم و دانشمند معاصر یزد می‌باشد.

پدران این عالم بزرگوار که از احفاد صدوق‌الطائفه جناب ابی‌جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق صاحب من لایحضره الفقیه و صدها کتاب دیگر همگی از دانشمندان مبرز و علماء زبردست شیعه بوده‌اند.

جد دوم ایشان مرحوم آیت‌اللّه آخوند ملا محمدمهدی فرزند آخوند ملا محمد کرمانشاهی در زمان فتحعلیشاه قاجار از کرمانشاه مهاجرت به یزد نموده و خاندان صدوقی یزد را تشکیل داده است.

تاریخ ورود ایشان به یزد در دست نیست ولی سال فوت به موجب لوح قبری که در مزار بزرگ یزد معروف به (جوی هرهر) است از این قرار است.

هذا مغرب شمس الهدایه و الکمال و مغیب بدر الحکمه و الافضال قطب فلک العرفان و نقطه دائره المعرفه و الایقان مجمع الخصوصیات العلیه و منبع الافاضات السنیه جامع مراتب الحکمه و الاجتهاد و حاوی مسالک الهدایه و الرشاد افضل الفضلاء السابقین و اعلم العلماء اللاحقین فی بیضه الاسلام والدین و محکم احکام رب العالمین الذی کان فی مقام التحقیق نطوق کیف و هو من نجل الصدوق عمده المحققین و زبده المدققین الواصل الی جوار رحمه‌اللّه الملک الغنی مولانا ملا محمدمهدی الکرمانشاهی اعلی‌اللّه مقامه فی شهر جمادی‌الثانیه من شهور ۱۲۳۶:

و در سفرنامه مرحوم آیت‌اللّه آقا محمدعلی بن آیت‌اللّه علی الاطلاق آقا محمدباقر وحید بهبهانی این جمله قید شده است که در یزد وارد بر آقای آخوند ملا محمدمهدی کرمانشاهی شده و شرح مفصلی در خصوص یزد و اخلاق اهالی آن نگاشته است.

خلاصه مترجم معظم ما در هشتم صفر سال ۱۳۲۶ قمری در یزد متولد و تحصیلات مقدماتی و قسمتی از سطوح را در نزد اساتید آن شهرستان تلمذ نموده و در سال ۱۳۴۸ به اصفهان عزیمت و چندی در آنجا در خدمت استادان آن سامان درس خوانده و سرمای تاریخی زمستان و طاقت فرسای سال ۴۸ که در اسفهان و سایر شهرستانهای ایران حکمفرما شده ایشان را مجبور کرد که از اصفهان به یزد مراجعت و مجددا در ذی‌الحجهٔ ۱۳۴۹ ق برای پایان تحصیل با عائله خود به قم حرکت نموده و اساتید سطوح عالیه را درک و از محضر و درس مرحوم آیت‌اللّه حایری و آیت‌اللّه خونساری و آیت‌اللّه صدر و آیت‌اللّه حجت قدس‌اللّه اسرارهم استفاده نموده و هم سطوح عالیه را تدریس تا در سال ۱۳۷۱ ق برای دیدن ارحام به یزد عزیمت نموده و با استقبال کم‌نظیری وارد یزد و پس از چند روزی تصادفا پدر همسر ایشان مرحوم حجهٔ‌الاسلام آقا میرزا محمد کرمانشاهی که از علماء و ائمه جماعت یزد بودند وفات و به درخواست و اصرار مردم یزد عزم رحیلش بدل به اقامت گردیده و تا حال تحریر مرجع بزرگ و مطلق امور دینی مردم یزد و حومه آن می‌باشند.

نگارنده گوید: آیت‌اللّه صدوقی از دانشمندان کم‌نظیر معاصر ما در فضل و اخلاق و علم و عمل و تقوی و دیانت و پاکدامنی و اصالت خانوادگی و دارای محامد آداب و محاسن اخلاق و صفات حمیده و فضائل نفسانی می‌باشند و اکنون سرپرستی حوزه علمیه یزد را به عهده دارند و به عموم محصلین مدارس یزد ماهیانه و شهریه می‌پردازند.

آثار و باقیات الصالحات بسیاری در یزد و نقاط دیگر دارند که به آنها اشاره می‌شود.

۱- مسجد حظیره که با طرز جالب و زیبائی تعمیر نموده و اکنون در آن در ظهر و شب اقامه جماعت می‌نمایند.

۲- کتابخانه سریزدی مدرسه عبدالرحیم‌خان

۳- تجدید بناء و تعمیر و توسعه مدرسه مزبور که در شرف ویرانی بود.

۴- مدرسه صدوقی در مشهد مقدس رضوی

۵- موسسات خیری در شهرستان قم و اماکن دیگر.

دارای فرزند برومند فاضلی به نام ثقهٔ‌الاسلام و زبده الفضلاء الکرام آقای آقا شیخ محمدرضا صدوقی می‌باشد که از جمله محصلین مهذب حوزه علمیه قم و در روحیات و فضائل اجتماعی نسخه ثانی آن پدر بزرگوارند.

و نیز دامادهای دانشمند چندی دارند که در میان آنان حضرت مستطاب حجهٔ‌الاسلام و عمادالاعلام آقای حاج شیخ محمود جعفری تبریزی مشهور همگان و در میان اصحاب و خواص یاران آیت‌اللّه العظمی شریعتمداری در فضل و تقوا و پاکدامنی مشارالیه بالبنان می‌باشند.

نگارنده گوید: جناب آقای جعفری که بیش از سی سالست ایشان را می‌شناسم و در زمان حیات و ریاست مرحوم آیت‌اللّه العظمی حجت ره از خواص اصحاب و ملازمین آن مرحوم بودند و به درس فقه و اصول ایشان شرکت داشتند از همان تاریخ موصوف به تقوا و متانت بودند و هیچ مکروهی از ایشان ندیده و نشنیده‌ام و پس از فوت مرحوم آیت‌اللّه حجت بنابر خواسته آیت‌اللّه شریعتمداری متصدی بعضی از کارهای معظم‌له گردیده و تاکنون موفق و مورد توجه و علاقه عموم محصلین و زعماء و مراجع حوزه علمیه و بالاخص زعیم روشن و مرجع بزرگواری چون آیت‌اللّه العظمی شریعتمداری مدظله العالی می‌باشند.

(۱۳۶۱ -۱۲۸۷ ش)، عالم دینی و فقیه. گویند اجدادش از فرزندزادگان شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی بوده‌اند. در یزد به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی و قسمتی از سطوح را در مدرسه عبدالرحیم‌خان نزد اساتید زمان تلمذ نمود. در ۱۳۴۸ ق به اصفهان رفت و چندی در خدمت استادان آن شهر درس خواند. زمستان همان سال از اصفهان به یزد مراجعت کرد و در ۱۳۴۹ ق برای تکمیل تحصیلات با خانواده‌ی خود به قم رفت و اساتید سطوح عالیه را درک و از محضر درس آیت‌الله حائری و آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله صدر و آیت‌الله حجت استفاده نمود و همچنین سطوح عالی را تدریس کرد. ساله مقسم شهریه آیت‌الله صدر و آیت‌الله بروجردی بود. از ۱۳۷۱ ق در یزد اقامت گزید و مرجع امور دینی مردم گشت. وی پس از ایراد خطبه‌های نماز جمعه یزد بر اثر انفجار نارنجک به شهادت رسید. از آثار وی: تعمیر مسجد حظیره، احداث کتابخانه‌ی مدرسه‌ی عبدالرحیم‌خان؛ تجدید بناء و تعمیر و توسعه مدرسه‌ی عبدالرحیم خان، احداث مدرسه‌ی صدوقی در مشهد مقدس رضوی؛ ایجاد موسسات خیریه در شهرستان قم و اماکن دیگر. از آثار علمی‌اش: «حدیث کساء»؛ «قصد السبیل»، در امر بین الامرین.[۱]

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] آثار الحجه (۳۹۳ -۳۹۱ / ۲)، گنجینه‌ی دانشمندان (۴۴۵ -۴۴۲ / ۷)، مؤلفین کتب چاپی (۵۳۷ -۵۳۶ / ۵).

صدیق اسفندیاری، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به صدیق‌الملک، در ۱۲۷۳ تولد یافت. در سن ۱۸ سالگی پس از انجام تحصیلات، وارد وزارت امور خارجه شد. قریب چهل سال در آن وزارتخانه مصدر مشاغلی بود. مدتها در برلن، بروکسل، کابل و کراچی ماموریت داشت. چندی سرکنسول در فلسطین

و زمانی وزیر مختار در عربستان سعودی و سفیرکبیر در جاکارتا شد. وی مردی منظم و مرتب بود. یکی از فرزندان وی به نام محسن صدیق اسفندیاری در آمریکا تحصیل علوم سیاسی نمود و به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. تمام مراحل اداری را سریع پیمود تا به مقام سفارت رسید. در چند کشور از جمله تایلند سفارت داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدیق، عیسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «صدیق اعلم» از رجال فرهنگی و سیاسی معاصر است کمه قریب شصت سال در خدمات فرهنگی و سیاسی شرکت نموده است. پس از انجام تحصیلات در ایران به فرانسه رفت و از دانشگاه پاریس درجه‌ی لیسانس گرفت، سپس عازم انگلستان شد، مدتی در دانشگاه کمبریج به تدریس زبان فارسی پرداخت. در حدود سال ۱۲۹۷ ش به ایران بازگشت و مدتی بازرس و معلم معارف بود تا اینکه در ۱۲۹۸ به ریاست معارف گیلان منصوب گردید. در قیام میرزا کوچک‌خان در رشت بود که توقیف شد و به اتفاق صدرالاشراف رئیس عدلیه، به تهران اعزام شدند. سایر مشاغل فرهنگی او عبارتند از رئیس تعلیمات عالیه، رئیس کابینه وزارت فوائد عامه، رئیس کابینه وزارت عدلیه و معلمی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی. مدتی هم نماینده‌ی ایران در کنفرانس آموزش و پرورش در ژنو بود. در ۱۳۰۹ ش به دعوت دارالفنون آمریکا به آن کشور عزیمت کرد و تحصیلات خود را در دانشگاه کلمبیا دنبال و درجه‌ی دکترا در رشته‌ی فلسفه در مدت یک سال گرفت و به ایران بازگشت. ابتدا به ریاست دارالمعلمین عالی انتخاب و پس از تشکیل دانشگاه تهران، به استادی و ریاست دانشکده ادبیات و علوم و دانشسرا و دانشکده‌ی ادبیات و تدوین کتب و رسالات زحماتی کشید و مجله‌ی آموزش و پرورش را دائر کرد و در فرهنگستان نیز نقش عمده‌ای بر عهده گرفت. عضو پیوسته بود، بعد به نیابت ریاست رسید. در سال ۱۳۱۹ رئیس انتشارات و تبلیغات شد و بعد در کابینه‌ی فروغی به وزارت فرهنگ رسید. دکتر صدیق در کابینه‌های قوام‌السلطنه، بیات، ساعد و سهیلی وزیر فرهنگ بود. آخرین بار در کابینه‌ی شریف امامی در ۱۳۳۹ ش برای ششمین بار به وزارت فرهنگ منصوب شد. صدیق اعلم مدتی هم رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت تلفن بود. در ۱۳۲۸ برای سنا کاندیدا شد و جمعا شش دوره سناتور انتخابی تهران را بر عهده داشت. در موسسان اول و دوم و سوم نماینده‌ی مجلس بود و در موسسان سوم نیابت ریاست داشت. دکتر صدیق اعلم در خدمت خود در قوه‌ی مقننه از سناتورهای پرکار و دقیق و منقد بود. با دقت و سعه‌ی صدر لوایح دولت را مورد بررسی و امعان‌نظر قرار می‌داد و غالبا درباره‌ی کارهای مملکتی از وزراء و مسئولان سئوال می‌نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صدیقی، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اصغر صدیقی

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اصغر صدیقی در سال ۱۳۳۴ در شهرزیبا و با صفای اصفهان دیده به جهان گشود و در خانواده ای متوسط رشد کرد . سالهای ابتدایی ، راهنمایی و دبیرستان را با موفقیت پشت سر گذاشت . پس ازاتمام سربازی در جلسات و هیئت های مذهبی شهر اصفهان چه به صورت پنهان و چه به صورت آشکار شرکت می جست که اینگونه جلسات خمیرمایه متدین شدن او را فراهم ساخت ، وی در روند شکل گیری انقلاب اسلامی حضور چشمگیری داشت .پس از پیروزی انقلاب به مدت یکسال و نیم در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اصفهان و سیستان و بلوچستان خدمت کرد و در سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیه مبارکه قم شد و دروس حوزوی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت ، در خلال این مدت از توفیق شرکت در جبهه های حق علیه باطل بی نصیب نماند در مجموع بیش از یکسال و نیم (۱۹ ماه) از عمر خود را در کنار رزمندگان عزیز اسلام گذراند ، وی در سال ۱۳۶۴ در یکی از دوره های مرکز تربیت مربی شرکت جست و با علاقه بسیاری مراحل ابتدایی و عالی این رشته را طی نموده و به عنوان یکی از شاگردان نمونه آن مرکز شناخته شد ، دوره های مهارتهای تدریس ، روان شناسی عمومی ، ادبیات کودک ، روانشناسی کودک ، سیره عملی پیامبر(ص) و ائمه ، تاریخ اسلام ، بحث داستان و داستانگویی و ... از جمله دوره هایی بود که در این مدت گذراند ، ضمن ادامه تحصیلات حوزوی و شرکت در دروس مراجع عظام و اساتید حفظهم الله در زمینه های تخصصی تربیت مربیان کودک و نوجوان مهارتهایی کسب کرد و در استانهای هرمزگان ، مازندران ، قم ، فارس ، تهران و سیستان و بلوچستان به آموزش و تربیت مربیان کودک و نوجوان پرداخت ، نامبرده ضمن تداوم دروس حوزوی ، مربی گری خویش و همکاری صمیمی با مرکز تربیت مربی دفتر تبلیغات ، از سال ۱۳۷۶ تا کنون با مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (قسمت اینترنت) همکاری می نماید ، انشاء الله تاکنون مورد رضایت خداوند تبارک و تعالی بوده باشد

صدیقی، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدرس، جامعه شناسی، محقق.

تولد: آذر ۱۲۸۴، تهران.

درگذشت: ۹ اردیبهشت ۱۳۷۰.

غلامحسین صدیقی، فرزند حسین اعتضاد دفتر، تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در تهران در مدارس علمیه، آلیانس و دارالفنون گذراند و سپس در سال ۱۳۰۹ برای ادامه‌ی تحصیل جزو دومین گروه دانشجویان اعزامی به اروپا به فرانسه رفت. در آنجا پس از گذراندن دوره‌ی دانشسرای سن‌کلو و دانشگاه پاریس به اخذ لیسانس و دکترای ادبیات در رشته‌ی فلسفه و جامعه‌شناسی نایل آمد. رساله‌ی دکترای او با عنوان جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری در سال ۱۹۳۸(۱۳۱۷) به زبان فرانسوی در پاریس به چاپ رسید (این کتاب در سال ۱۳۷۲ در تهران به چاپ رسیده است). در سال ۱۳۱۶ به ایران بازگشت و با درجه‌ی

دانشیاری در دانشگاه تهران به تدریس تاریخ فلسفه‌ی قدیم و جامعه‌شناسی پرداخت، مدتی بعد هم به مقام استادی دانشکده‌های ادبیات معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) نایل آمد. چندی نیز مدیر کل دانشگاه و چند دوره نماینده‌ی دانشکده‌ی ادبیات در شورای دانشگاه بود. او همچنین در تأسیس انجمن آثار ملی مؤثر بود، و بعدها به ریاست انجمن رسید. او عضو کمیسیون ملی یونسکو و کنگره هزاره ابن سینا بود، و از ۱۳۲۶ الی ۱۳۲۹ در تنظیم مدخل‌های حروف «پ» و «ث» لغت نامه دهخدا فعالیت کرد، در واقع او یکی از پنج نفری بود که همراه خان بابا بیانی، ذبیح‌الله صفا، محمد معین و عبدالحمید اعظمی زنگنه پس از تصویب ماده واحده مربوط به چاپ لغت نامه در چاپخانه مجلس شورای ملی در اواخر ۱۳۲۴ به همکای با دهخدا انتخاب شد.

وی در سال ۱۳۳۰ در هیئت دولت دکتر محمد مصدق به عنوان وزیر پست و تلگراف منصوب شد و پس از مدتی تا سال ۱۳۳۲ وزیر کشور این هیئت دولت بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دستگیر گردید و مدت پانزده ماه در زندان به سر برد. اما پس از آزادی چهار بار دیگر هم به زندان افتاد.

از جمله فعالیت‌های وی در زمینه‌ی فرهنگی تأسیس مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی در سال ۱۳۳۷ است. این مؤسسه در سال ۱۳۵۱ به دانشکده‌ی علوم اجتماعی تبدیل شد.

دکتر غلامحسین صدیقی همچنان در طول سال‌های عمر خود چندین بار نماینده ایران در کنفرانس‌های بین‌المللی تعلیم و تربیت و یونسکو انتخاب شد. تألیفات وی از این جمله است: از طائیس تا سقراط، گزارش سفر هند (۱۳۲۶)؛ چاپ متن عربی رساله‌ی سرگذشت ابن سینا و چند رساله‌ی دیگر منسوب به ابن‌سینا. وی همچنین مقدمه‌ای بر کتاب اصول حکومت آتن (تألیف ارسطو و با ترجمه و تحشیه‌ی باستانی پاریزی) نوشته است.

دکتر غلامحسین صدیقی پس از تحمل یک دوره بیماری در نهم اردیبهشت ۱۳۷۰ درگذشت.

از فلاسفه و دانشمندان و استادان مسلم دانشگاه است. در ۱۲۸۴ ش تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و فقه و اصول و ادبیات در تهران به اخذ دیپلم نائل آمد و از طرف دولت برای ادامه‌ی تحصیلی به فرانسه اعزام شد و در رشته‌ی فلسفه لیسانس و دکترا اخذ کرد. پس از مراجعت به ایران به دانشیاری و سپس استادی دانشکده‌ی ادبیات برگزیده شد و سالیان دراز در آن دانشکده تدریس می‌نمود. در ۱۳۳۰ در کابینه‌ی دکتر محمد مصدق،ابتدا وزیر پست و تلگراف و بعد وزیر کشور بود و تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در آن سمت باقی ماند. پس از سقوط مصدق، دو روزی به حال اختفاء می‌زیست تا اینکه به اتفاق مصدق و شایگان، خود را به حکومت جدید معرفی کرد، چند روزی در باشگاه افسران، سپس در زندان لشکر ۲ زرهی زندانی بود. همزمان با محاکمه‌ی مصدق در دادگاه نظامی او هم محاکمه شد و چندی در زندان بود و او را از کار دانشگاهی اخراج کردند ولی مجددا به کار خود بازگشت و شغل استادی را تا سنین بازنشستگی ادامه داد. ریاست گروه فلسفه و روانشناسی با او بود.

دکتر غلامحسین صدیقی مردی به تمام معنی صدیق و متقی و دانشمند و در عین حال سختگیر و بدون گذشت بود. در وطن‌خواهی و علاقه‌ی او به کشور هیچ‌کس تردید ندارد. او عضویت جبهه ملی را پذیرفت و تا پایان عمر بدان عقیده باقی ماند. در اواخر دوران حکومت شاه هر موقع سخن از نخست‌وزیر ملی می‌شد، نام صدیقی مترادف آن بود. شاه در روزهای سقوط به او متوسل شد تا سکان شکسته‌ی کشتی حکومت را به دست او بسپارد ولی روی شرایط پیشنهادی توافق نشد. شاه در خاطرات خود اشاره می‌کند که شرایط او مورد قبول واقع نشد لیکن واقعیت مطلب این است که صدیقی از زیر بار مسئولیت فرار کرد. زیرا اوضاع و احوال روز خواستار عدم قبولی او بود. وی صاحب تالیفاتی در رشته‌ی تخصصی خود می‌باشد. در سال ۱۳۷۱ در تهران درگذشت و از طرف مردم تشییع جنازه‌ی باشکوهی به عمل آمد.

(۱۳۷۰ -۱۲۸۴ ش)، نویسنده و استاد دانشگاه، رییس انجمن آثار ملی. در تهران به دنیا آمد. پس از به پایان رساندن تحصیلات متوسطه در مدرسه‌های آلیانس و دارالفنون در ۱۳۰۸ ش به فرانسه اعزام شد. او پس از اخذ دیپلم ادبیات از دانشسرای عالی سن

کلود، تحصیلات دوره‌ی دکترا را در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه سوربن آغاز کرد و با تقدیم رساله‌ی خویش تحت عنوان «جنبش‌های دینی ایرانیان در قرن‌های دوم و سوم هجری» دوره‌ی دکترای خویش را به پایان برد. به ایران بازگشت و به خدمت دانشگاه درآمد و عهده‌دار مشاغل مختلفی شد: معلم جامعه‌شناسی و تاریخ فلسفه، نماینده‌ی دانشکده‌ی ادبیات و دانشسرای عالی در شورای دانشگاه، عضو هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس بین‌المللی تلعیم و تربیت در ژنو و بعد با همین سمت در لندن، عضو هیأت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در هندوستان، ریاست نمایندگی در سومین کنفرانس سازمان تربیتی و علمی یونسکو به جهت شایستگی علمی و فرهنگی مدتها عضو هیئت تحقیقی انجمن آثار ملی را بر عهده گرفت. از آثار وی: «از طالس تا سقراط»؛ «گزارش سفر هند». دکتر صدیقی برای مدتی هم با علی ابکر دهخدا همکاری علمی و فرهنگی نمود و تألیف و تنقیح دو جزء «لغت‌نامه» را بر عهده گرفت به پایان رساند. او همچنین در تصحیح تألیفات فارسی منسوب به ابن‌سینا شرکتی فعال داشت.[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۱۷، ش ۴ -۱، ص ۱۷۳ -۱۶۴)، مؤلفین کتب چاپی (۶۸۰ -۶۷۹ / ۴).

صراف‌زاده یزدی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بازرگان و مالک عمده و وکیل مجلس، فرزند حاج علی صراف یزدی، در ۱۲۷۸ در یزد تولد یافت. تحصیلاتی مطابق معمول زمان انجام داد و در صرافخانه پدرش مشغول کار شد. تدریجا طریقه‌ی صرافی و تجارت را فراگرفت و خود مستقلا به کار تجارتی پرداخت. خیلی زود در بازار یزد شهرت به درستی پیدا کرد، انصاف او از سایر صرافها بیشتر بود. در مواقع ورشکستگی بدهکاران، جانب انصاف را رعایت می‌کرد. همین امر باعث شد در بین مردم شهرت پیدا کند مخصوصا در کارهای خیریه هم پیشقدم می‌شد. افزایش ثروت و اشتهار به درستی و مساعدت به مردم او را در یزد در زمره‌ی مردان طراز اول قرار داد. میل به سیاست در او پیدا شد، چون دو تن از همکاران او قبلا به چنین معامله‌ای دست زده بودند. در دوره‌ی هفدهم که انتخابات تا حدی آزاد بود، کاندیدای نمایندگی مجلس از یزد شد. با آراء قابل ملاحظه‌ای به مجلس راه یافت ولی در مجلس هفدهم به دنبال مصدق راه نرفت بلکه با مخالفین او مشی نمود. از جمله چند وکیلی بود که استعفا نداد. همین امر وکالت او را در ادوار بعد تضمین کرد و در دوره‌های هیجدهم، نوزدهم و بیستم وکیل شد. این نوع وکالتها بیشتر برای ازدیاد ثروت بود. به هنگام وکالت مجلس تجارتخانه‌ی خود را در تهران دائر نمود و چون در خانه‌ی او به روی همه باز بود، مرجعیت یافت. از ارکان سیاستمداران شد. وی جبرا یا طوعا یکی از باغهای بزرگ و قدیمی خود را در یزد به دولت بخشید تا پارک عمومی شود. هنگامی که سید ضیاءالدین طباطبائی در ۱۳۲۲ به ایران بازگشت، وی خانه‌ی مجلل خود را در خیابان فردوسی در اختیار او گذاشت و از هیچ نوع مساعدت مالی هم درباره‌ی او مضایقه نکرد. در سال ۱۳۶۶ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صعلوکی نیشابوری، ابوطیب سهل

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۴۰۴ / ۳۸۷ ق)، محدث، فقیه، متکلم و ادیب شافعی. مفتی نیشابور بود و پدرش نیز قبل از او این سمت را داشت. علم و فضل و دیانت او را ستوده‌اند و گفته‌اند که مرجع فقهای نیشابور بود. فقه را از پدرش، ابوسهل محمد بن سلیمان،و حدیث را از ابوالعباس اصم و ابوعلی رفاء آموخت. سپس مجلس درس آراست. در مجلس او افزون بر پانصد دوات برای نگارش بیانات او فراهم می‌کردند. حاکم نیشابوری و ابوبکر بیهقی و ابونصر محمد شادیاخی از وی روایت کرده‌اند. از آثارش: «الفوائد» که گردآوری مسموعات اوست؛ «المذهب فی ذکر شیوخ المذهب»، که همان طبقات شافعیه است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۱۰ / ۳)، الاعلام بوفیات الاعلام (۲۷۳ / ۱)، انساب سمعانی (۵۴۰ / ۳)،روضات الجنات (۹۴ / ۴)، ریحانه (۴۴۵ / ۳)، سیر النبلاء (۲۰۹ -۲۰۷ / ۱۷، شذرات الذهب (۱۷۳ -۱۷۲ / ۳)، طبقات الصوفیه هروی (۵۸۵)، العبر (۲۰۸ / ۲)، کشف الظنون (۱۶۴۵)، الکنی و الالقاب (۴۱۷ -۴۱۶ / ۲)، لغت‌نامه (ذیل/ سهل)، معجم المؤلفین (۲۸۴ / ۴)، نفخات الانس (۳۱۸)، الوافی بالوفیات (۱۳ -۱۲ / ۱۶)، وفیات الاعیان (۴۳۶ -۴۳۵ / ۲)، هدیه العارفین (۴۱۲ / ۱).

صغیرا، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محسن صغیرا : قائم مقام فرمانده گردان ویژه فاطمه زهرا (س) لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «سید محسن صغیرا» در تاریخ ۵/۲ /۱۳۴۲ در شهر« اصفهان» در خانواده ای مذهبی و متوسط چشم به جهان گشود .از سال ۱۳۴۸ روانه مدرسه می شود و شروع به پیمودن مدارج آموزشی و علمی می کند .

سالهای آخر دوره ی راهنمایی« سید محسن» با انقلاب شکوهمند اسلامی همزمان بود .او با شعار نویسی بر در و دیوار به مبارزه با طاغوت پرداخت .

پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ناحیه« سیستان و بلوچستان» ثبت نام کرد و در مناطق «نیکشهر» و «قصر قند» مشغول خدمت گردید .در همین سالها ازدواج کرد و سپس به جبهه اعزام شد. به دلیل رشادتها و شایستگی هایی که از خود نشان داد به عنوان قائم مقام فرمانده گردان ویژه فاطمه زهرا (س)مشغول خدمت گردید .سر انجام پس از سالها تلاش ومجاهدت در روز ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ در عملیات «والفجر ۸» بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید .

منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

صفا، ذبیح‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۰ ش در شهمیرزاد از قراء سمنان متولد شد. دوران اولیه را در شهر بابل به سر برد و در همانجا گواهینامه دوره‌ی ابتدائی را دریافت کرد. تحصیلات متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و در ۱۳۱۲ دیپلم ادبی گرفت و وارد دارالمعلمین عالی شد و در ۱۳۱۵

لیسانس فلسفه و ادبیات فارسی گرفت. پس از انجام خدمت سربازی به دبیری زبان و ادبیات فارس پرداخت. در عین حال در دوره‌ی دکترای ادبیات به تحصیل اشتغال ورزید و دکترا دریافت کرد و رساله‌ی خود را تحت عنوان حماسه‌سرائی در ایران نوشت و با درجه‌ی ممتاز مورد تصویب واقع شد و به عنوان دانشیار به تدریس در دانشکده‌ی ادبیات پرداخت و پس از پنج سال توقف در رتبه‌ی دانشیاری به مقام استادی کرسی زبان و ادبیات فارسی منصوب گردید.

دکتر صفا از سال ۱۳۲۰ به سمت معاونت و بعد کفالت اداره دانشسراهای مقدماتی در وزارت فرهنگ برگزیده شد و در ۱۳۲۲ به ریاست اداره تعلیمات عالیه و تعلیمات متوسطه و ریاست دانشسراها منصوب گردید. در همان زمان عضو هیئت مدیره شیر و خورشید سرخ و دبیرکلی کمیسیون ملی یونسکو را در ایران عهده‌دار شد و در این سمتها ماموریتهای زیادی به اروپا پیدا کرد. وی از جوانی شوق و ذوق مطبوعاتی داشت. در ۱۳۱۲ معاون سردبیر مجله‌ی مهر شد و در ۱۳۱۵ سردبیر مجله‌ی مذکور گردید. در ۱۳۲۰ امتیاز مجله‌ی سخن را گرفت و یک سال آن را انتشار داد و بعد از یک سال امتیاز سخن را به دکتر خانلری واگذار نمود و خود امتیاز روزنامه‌ی شباهنگ را دریافت کرد و چهارسال متوالیا روزنامه را منتشر کرد. مدتی نیز مدیریت مجله‌ی ارتش با او بود و بعد مدیر مجله‌ی ادبی دانشکده ادبیات شد.

دکتر صفا مدتی نیز ریاست دانشکده ادبیات را بر عهده داشت. از آثار و تالیفات او می‌توان کتب زیر را نام برد: حماسه‌سرائی در ایران، تاریخ مختصر تحول نظم و نثر فارسی، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تاریخ ادبیات در ایران (سه جلد)، گنج سخن، یادنامه خواجه نصیر طوسی، جشن‌نامه ابن‌سینا، ترجمه‌ی مرگ سقراط از آثار لامارتین، مزداپرستی در ایران قدیم، آئین سخن در معانی و بیان فارسی و چندین آثار و تصحیح دیگر. صفا در سال ۱۳۷۸ در خارج از کشور درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صفار بخاری، ابواسحاق ابراهیم

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۳۴ -۴۶۰ ق)، زاهد، متکلم و فقیه حنفی. معروف به زاهد صفار. وی در خرده‌گیری به پادشاهان دلیر بود. به همین دلیل به فرمان سلطان سنجر از بخارا به مرو تبعید شد. اما مجددا به بخارا بازگشت. از آثارش: کتاب «السنه و الجماعه»؛ «صک الجنه»، به فارسی؛ «تخلیص الزاهد»؛ «تخلیص الادله لقواعد التوحید».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :انساب سمعانی (۵۴۸ / ۳)، ایضاح المکنون (۲۷۰ / ۱)، کشف الظنون (۱۰۸۰، ۴۷۲)، هدیه العارفین (۹ / ۱)، معجم المؤلفین (۱۳ / ۱).

صفاری، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «سالار موید» فرزند محمدحسین‌خان منظم‌السلطنه، در ۱۲۶۵ در لاهیجان متولد شد. پدرش از مالکین عمده‌ی لاهیجان

بود. او نیز پس از فوت پدرش به توارث مالك عمده لاهیجان شد. چون مردی مبادی آداب و متین بود و سفره‌ی گسترده‌ای داشت، همه دور او جمع می‌شدند. در زمانی که رضاخان در قزاقخانه در درجات پائین افسری بود، با سالار موید دوستی و نزدیکی پیدا کرد و غالبا به خانه‌ی وی رفت‌وآمد می‌کرد و از خوان گسترده‌ی او استفاده می‌برد. بعد از کودتا، دوستی و نزدیکی بین آن دو پابرجا و استوار بود. از اینرو به دستور رضاخان در دوره‌ی هشتم به وکالت مجلس از لاهیجان انتخاب شد و تا زمانی که رضاشاه در ایران بود، این انتخاب تجدید می‌شد و مجموعا شش دوره وکیل مجلس شورای ملی بود. ورود وی به تهران با عنوان نمایندگی مجلس موجب شد تدریجا املاک وسیع خود را در لاهیجان به فروش رسانیده و پول آن را در تهران خرج کند. مشتری اولیه او برای خرید املاکش، احمد قوام بود. قسمت اعظم املاك معمور و آباد خود را به قوام‌السلطنه فروخت و چند ملك مرغوب هم به شاه بخشید. به طوری که در اواخر عمر مالك آزاد شده بود. نزدیکی و دوستی او با رضاخان همین بس که نایب محمدعلی‌خان برادر جوان او را به مشاغل مهم رسانید و با درجه‌ی نایبی معاون بلدیه تهران، معاون اداره نقلیه قشون و رئیس املاك بود. سالار موید در ۱۳۳۳ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صفاری، سعدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سعدی صفاری

محل تولد : قزوین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۹/۱

زندگینامه علمی

اینجانب سعدی صفاری در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی در روستای تسمکلایه از روستاهای منطقه الموت قزوین در خانواده‌ای ساده و متدین به دنیا آمدم، تحصیلات دوره ابتدایی و راهنمایی را در همان روستا گذراندم. سپس وارد حوزه علمیه قزوین شدم (۱۳۶۳) یکسال در حوزه علمیه صالحیه درس خواندم و همان سال عازم جبهه شدم. همزمان با درس حوزه دروس دبیرستان را نیز به صورت متفرقه ادامه دادم، سال ۱۳۶۵ وارد حوزه علمیه قم شدم. چون مدتی از سال قبل را در جبهه بودم و بخشی از آن سال را نیز مشغول درس‌های دبیرستان بودم درس‌های حوزه را از اول شروع کردم.پس از اتمام دیپلم اقصاد و سال چهارم حوزه ازدواج کردم و همزمان در کنکور دانشگاه شرکت کردم و در رشته ادبیات فارسی دانشگاه کِلان قبول شدم اما به دلیل دوری مسافت یک ترم مرخصی گرفتم و بعد از آن از رفتن به دانشگاه منصرف شدم و درس‌های حوزه را ادامه دادم، ولی به دلیل مشکلات اقتصادی ناچار شدم به منطقه الموت برگردم و مشغول کارهای تبلیغی باشم. اما شوق ادامه تحصیل مرا وادار کرد دوباره به قم برگردم و تا جایی که ممکن است ادامه دهم پس از پایان دهم در دروه کارشناسی ارشد مرکز تربیت مدرس نیز شرکت کردم و همزمان با دروس خارج حوزه در کارشناسی ارشد مدرسی الهیات مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم فارغ التحصیل شدم.در طول این مدت ماه‌های مبارك رمضان محرم و ایام تابستان را در مناطق مختلف کشور بالاخص ستاد مشترك سپاه در تهران مشغول به تبلیغ بوده‌ام.

پس از پایان کارشناسی ارشد تربیت مدرس با اخذ مجوز تدریس از نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه به تدریس در دانشگاه آزاد تفرش مشغول شدم، قابل ذکر است که قبل از آن در حوزه علمیه صدوق قم نیز تدریس می‌کردم و در حال حاضر نیز به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور بوئین زهرا هفته‌ای سه تا چهار روز در آن دانشگاه تدریس دارم و در کنار تدریس گاهی مقالاتی را نیز می‌نویسم که یکی از آنها به چاپ رسیده است.

صفاری، ماشاءالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۲ دی ۱۳۲۶، سیرجان.

درگذشت: ۲۰ آذر ۱۳۶۴، هورالعظیم.

ماشاءالله صفاری متخلص به «بندی سیرجانی» از اوان کودکی در مکتبخانه‌ای که مادرش مدرس آن بود با قرآن و کتب مذهبی و ادبی از جمله دیوان حافظ و دیوان صحبت لاری آشنا شد، به طوری که قبل از ورود به مدرسه، آیاتی از قرآن و ابیاتی از دیوان حافظ را حفظ کرده بود. خود نیز در این دوران شعر می‌گفت و دیگران یادداشت می‌کردند. او بیشتر فی‌البداهه شعر می‌گفت و کتابی به نام سرقت‌نامه به رشته‌ی تحریر درآورده است. صفاری در سال ۱۳۵۴ با معرفی دو تن از شاعران کرمانی به انجمن خواجوی کرمانی راه یافت.

ماشاءالله صفاری در زمان اوج‌گیری انقلاب اسلامی در پی آشنایی با شهید نصیری در مبارزه بر علیه رژیم پهلوی مصمم‌تر شد و با اشعار خود نقش به سزایی در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی داشت. سرانجام ایشان همراه با شعرای دیگر استان کرمان به تاریخ یازدهم آذر ۱۳۶۴ با کاروان تبلیغی عازم جبهه‌های دفاع مقدس شد و در تاریخ بیستم آذر ۱۳۴۶ در هورالعظیم به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

صفاری، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا صفاری : فرمانده گروهان سوم گردان المهدی(عج)لشگر ۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت‌نامه

سم الله الرحمن الرحیم

ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص قرآن کریم

به نام خداوند بخشنده مهربان

بنام خداوندی که روح در کالبد ما دمید و ما را بیافرید و بعدا خواهد میراند و مجددا زنده خواهد کرد و بنام خداوندی که ذره ای از گناهان و ذره ای از اعمال شایسته ما را ثبت می کند .

ای برادران و خواهران شهید پرور ایران و ای کسانیکه پیام ما را می شنوید ، آگاه باشید که زندگی دنیا شما را غافلگیر نکند و ای کسانیکه بر علیه این انقلاب اسلامی شایعه پراکنی می کنید ، آیا این فکر را کرده اید که روزی زمین شما را در میان خود خواهد

فشرد و هیچ کس صدای شما را در دل خاک نخواهد شنید .

ای منافقان کوردل کـــه منحرف گشته ایـد و می خواهیـد پایه حکومت اسـلامی را متزلزل کنید کـــــور خوانده اید این انقلاب عظیم کـــه به رهبری امـــام روح خـــدا خمینی بت شکن رهبری میشود هیچ گونه خدشه ای به این انقلاب نخواهـد رسید تا بدست صـــاحب اصلیش امـام زمـــان (عج) برسد چون خـــدای یکتا پشت و پناه این انقلاب و روح خدا روح الله و امت شهید پرور می باشد و ای چشمی کـــه این پیروزی های رزمندگان اسلام را نمی توانی ببینی سری به جبهه هـــای حق علیه باطل بزن تا بر تو واضح شود و بنگر کـه چگونه نور در چهره‌های رزمندگان نمایان است و فریاد می زنند :

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار بله ای برادر ، در تاریکی ظلمت نشستن و قضاوت کردن کار یک فرد شایسته و مسلمان نیست و اگر می خواهیـد در دنیا و آخرت پیروز و سرافراز باشـی گوش بفرمان رهبر باش که راه او راه الله و هدفش لقاء الله و کتابش کلام الله و کلامش ذکر الله است .

سخن دیگرم بـه برادران و خـواهران است که وحدت خـود را حفـظ کنیـد و گـوش به حرفهـــای کشورهـای شرق و غـــرب امپریالیسم و استعمارگران ندهید کـــه آنهـــا هدفشان از بین بردن وحدت و یکپارچکی شمـــا است و از بین بردن اسلام عزیز که با خون هزاران شهید آبیاری شده است .

بله من هدفم و آرمانم خدا و لقاء الله است و پیروزی اسلام .

در پایان نکاتی را به عنوان وصیت برای پدر و مادرم عرض میکنم :

پدر و مادر ، به خاطر محبتها و زحمتهایی که برای تربیت من کشیده اید تشکر میکنم و چیز دیگری جز سلام برایتون ندارم و خدا میداند چقدر به شما علاقه دارم و اکنون از کارهایی که در طول زندگی انجام داده ام سخت پشیمانم ، مرا ببخشید و حلالم کنید ، چونکه خدمتی که فرزند باید در حق پدر و مادر انجام دهد انجام نداده ام .

و همچنین برادران و خواهران من ، مرا ببخشید و حلالم کنید اگر حرفی یا سخنی با شما داشته ام و همچنین قومان و خویشاوندان و تمام اهالی تخته جان مرا ببخشید و حلالم کنید .

پدر یا برادر بزرگم را به عنوان وصـی مشخص می کنم برای وظایف شرعی که احتیاطا کمی نماز قضا برایم بخوانند و به مدت یک ماه روزه بگیرند و یا پولش را به کسی بدهند تا این مقدار روزه را بگیرد .

در پایان خطاب به پدر و مادرو خواهران و برادرانم که اگر شهید شدم ناراحت نشوید چون که دشمن خوشحال خواهد شد .

خداحافظ دعا به جان امام یادتان نرود :

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی (عج) خمینی را نگهدار خداحافظ محمد رضا صفاری ۲۰/۶/۶۲

صفاری، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند منظم‌السلطنه از ملاکین گیلان است. در ۱۲۷۷ در لاهیجان تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی برای ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی نظام به اروپا رفت. چندی در روسیه و مدتی در فرانسه به تحصیل علوم نظامی اشتغال ورزید و به ایران بازگشت و وارد قزاقخانه شد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ که کریم‌آقاخان بوذرجمهری متناوبا ریاست بلدیه تهران را عهده‌دار گردید، نایب‌اول محمدعلی

صفـاری معـاون او بود و در توسـعه‌ی شـهر تهران و تعریض خیابانها و ایجاد پارکها و میادین، سـهمی به سـزا دارد. در سال ۱۳۱۱ با درجه‌ی سلطانی، فرمانده نیروی دریائی شد. در حقیقت قرار شد نیروی دریائی را تاسیس کند. پس از آن به اداره‌ی املاک رضاشاه منتقل شد و چندی در صفحات شمال به توسعه‌ی املاک رضاشاه و آبادانی آنها پرداخت. در سال ۱۳۱۸ فرماندار کل گرگان شد و شهر را توسعه داد و در همین سـمت درجه‌ی سرهنگی گرفت. در سال ۱۳۲۰ بعـد از رفتن رضاشاه به تهران منتقل شـد و مدیرکل انتظامـات وزارت کشور گردیـد. یـک سـال بعـد که قوام‌السـلطنه رئیس‌الوزراء شـد، به مناسـبت دوستی و نزدیکی بـا منظم‌السـلطنه، فرزندش سـرهنگ صـفاری را به ریاست اداره کل نان تهران گماشت. در آن تاریخ نان در تهران و سایر شهرها جیره‌بندی بود و در مقابل کوپن که به هر کسـی داده می‌شد با زحمت و مرارت زیاد نیم‌کیلو شبیه نان به او می‌دادند. صفاری تا حدی توفیق یافت وضع نان را در تهران سـر و صورت بدهـد و از مرگ مردم در اثر گرسـنگی جلوگیری کند. در سال ۱۳۲۲ به مدیرکلی غله کشور رسید. در سـال ۱۳۲۵ کـه قوام‌السـلطنه برای بـار چهـارم به نخست‌وزیری منصـوب شـد، صـفاری را به ریـاست شـهربانی گمـارد و برای او درجه‌ی سرپاسی گرفت.

در پـانزدهم بهمن ۱۳۲۷ موقعی که شـاه در مقابل آمفی تئاتر دانشـکده‌ی حقوق مورد اصابت چنـد گلوله واقع شـد، صـفاری رئیس شهربـانی بود و او به سوی ضـارب تیرانـدازی کرد و او را از پـای درآورد. صـفاری یـک بار دیگر هم رئیس شـهربانی شـد، بعـد به اسـتانداری مازندران منصوب گردید، مدتی هم شهردار تهران شد. او در ادوار هیجدهم، نوزدهم و بیستم وکیل مجلس شورای ملی بود. پس از انحلال مجلس بیسـتم، به اسـتانداری خوزسـتان برگزیـده شـد و چنـدی بعد تغییر سـمت داد و به اسـتانداری آذربایجان ماموریت یافت و بعـد مجـددا شـهردار تهران گردیـد. او مجموعا دو بار رئیس شـهربانی، دو بار شـهردار تهران، سه دوره نماینـده‌ی مجلس، سه بار استاندار، و سه دوره سناتور بوده است. و درست ۶۰ سال مصدر کارهای مختلف و مهم بوده و تمام دولتها از وجود او اسـتفاده کرده‌انـد. وی مردی شوخ و محافظه‌کـار، پرحرف و سـالم بود. نسـبت دزدی احـدی به او نـداد و در کارهـا سرسـختی و مبارزه نشان نمی‌داد. در هیچ یک از مشاغل خود منشاء اثری نشد. وی در ۱۳۶۷ در تهران درگذشت.

(تو ۱۲۸۰ ش)، نویسـنده. در لاهیجان به دنیا آمد. تحصـیلات مقدماتی را در مدرسه‌های محلی گذراند و بعد در مدرسه‌های تربیت و ایران و آلمان تحصـیلات خود را به اتمام رساند. سپس وارد مدرسه‌ی بریگاد تیراندازی دیویزیون قزاق گردید و پس از خروج از آن مـدرسه، در ۱۳۰۰ ش در ارتش و وزارت کشـور عهـده‌دار مشاغـل مختلفی از جملـه: ریـاست شـهرداری تهران، ریـاست کل شهربانی، وکالت مردم لاهیجان در دوره‌های هجـدهم و نوزدهم و بیسـتم شد. از آثار وی: «خانی گلیلانی- شـرح حال خان احمد»؛ «قربانیهای محیط».[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] چهره‌های آشنا (۳۷۲ -۳۷۱)، روزشمار تاریخ (۲۲۰، ۱۷۷، ۲۵/ ۲ ۲۹۸، / ۱)، فهرست کتابهای چاپی (۲۵۳۰ / ۲ ۱۲۴۳، / ۱)، کتاب گیلان (۶۸۱، ۶۷۷ -۶۷۵ / ۱)، مولفین کتب چاپی (۲۹۹ -۲۹۷ / ۴)، نخبگان سیاسی ایران (۵۴۲ / ۴).

صفایی ملایری، ابراهیم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۹۶ / ۱۲۹۲ ش)، مورخ، روزنامه‌نگـار، نویسـنده و شاعر. وی در ملایر به دنیا آمـد و تحصـیلات ابتـدایی را در زادگاه خود و دوره‌ی متوسـطه را در مـدرسه‌ی آمریکایی همـدان به پایان رسانیـد. وی پس از اتمام دوره‌ی دبیرسـتان به فراگرفتن علوم مقـدماتی

عرب همت گماشت و رموز فن شعر را از آزاد همدانی و وحید دستگردی در تهران آموخت و از آن پس به استخدام وزارت فرهنگ درآمد. وی در ۱۳۱۵ ش در اهواز با روزنامه «خوزستان» همکاری داشت. سپس به تهران آمد و به نشر هتفه نامه‌ی «عسس» پرداخت. از آثارش: «اسناد سیاسی دوران قاجار»؛ «اسناد مشروطه»؛ «اسناد نویافته»؛ «برگ‌های تاریخ»؛ «دادگری و دادرسی در ایران»؛ «رهبران مشروطه»؛ «نکته‌های برگزیده تاریخ».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :بزرگان و سخن‌سرایان همدان (۴۱۷ -۴۱۶ / ۲)، الذریعه (۶۱۲ / ۹)، سخنوران نامی معاصر (۲۳۲ -۲۳۱۶ / ۴)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۵۴۳، ۱۸۰۱ -۱۷۹۷ / ۲)، کتابنامه‌ی نخستین دهه‌ی انقلاب (۲۲۹ -۲۲۸)، مؤلفین کتب چاپی (۷۱ -۶۹ / ۱).

صفائی حائری، عبدالصاحب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آشیخ محمدعلی حائری قمی، در ۱۲۸۴ در قم تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد حوزه علمیه‌ی قم شد. قسمتی از علوم معقول و منقول را آموخت، آنگاه وارد دانشکده الهیات شد و درجه‌ی لیسانس گرفت. چندی در ادارات دولتی اشتغال داشت، بعد شغل سردفتری ثبت اسناد را در شهر ساری اختیار کرد و در آنجا سکونت نمود.

بعد از ۱۳۲۰ وارد حزب توده ایران گردید و رئیس کمیته‌ی ایالتی حزب در مازندران شد و امتیار هفتگی‌نامه‌ی صفا را گرفت. هفتگی‌نامه‌ی صفا وابسته به ارگان کمیته‌ی ایالتی حزب توده ایران در مازندران بود و زیرنظر هیئت تحریریه اداره می‌شد. پس از چندی، صفائی از حزب توده خارج شد و در صف مخالف قرار گرفت و روزنامه‌ی خود را نیز مستقل کرد و تدریجا با هیئت حاکمه روابط صمیمانه و نزدیک پیدا کرد. در دوره‌ی شانزدهم از ساری به وکالت انتخاب شد. از طرفداران پروپاقرص دولت بود، با مصدق و جبهه ملی به مبارزه برخاست. در دوره‌ی هفدهم به مجلس راه نیافت و به همان شغل سردفتری مشغول بود. در ۱۳۳۲ در انتخابات دوره‌ی هیجدهم از ساری انتخاب گردید و در مجلس موقعیت خاصی پیدا کرد. از مخالفین جدی حزب توده و جبهه ملی بود. وفات او در سال ۱۳۳۴ در سن پنجاه سالگی اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صفائی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سیدمرتضی صفائی روضه‌خوان و منبری، در ۱۲۸۴ ش در خوئین از دهات واقع بین قزوین و زنجان تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد حوزه علمیه‌ی قزوین شد و به خواندن صرف و نحو عربی و منطق و سایر علوم پرداخت. بعد از آنکه تحصیلات خود را در قزوین پایان داد، وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد و مدتی در فقه و اصول و فلسفه تحصیل نمود و چندی هم درس خارج گرفت و به قزوین بازگشت و شغل پدر خود را دنبال کرد و تدریجا در کار منبر سرشناس و معروف شد به طوری که

سالها در قزوین جزء وعاظ درجه اول بود. در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی از قزوین کاندیدا شد و با آراء طبیعی مردم به مجلس رفت. در مجلس هفدهم به هنگام جدال و اختلاف آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق او طرف کاشانی را گرفت و جزء چند وکیل طرفدار کاشانی بود که استعفا نکرد. روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بازداشت شد و به زندان رفت و روز ۲۸ مرداد از زندان خلاصی یافت. در دوره‌ی هیجدهم که انتخابات را سپهبد زاهدی به زور سرنیزه انجام داد، صفائی مجددا از قزوین به وکالت مبعوث شد. بعد از دوره‌ی هیجدهم چون قرار بود هیچ وکیل مجلسی در لباس روحانیت نباشد، او را کنار گذاشتند، در عوض مدرسی دانشکده‌ی معقول و منقول را به او دادند. چند سالی به تدریس اشتغال داشت تا در سال ۱۳۵۰ درگذشت.

یکی از فرزندان او در اروپا علم حقوق تحصیل کرد و به استادی و معاونت و ریاست دانشکده‌ی حقوق رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صفرزاده، قنبرعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرحوم حجت‌الاسلام آقا شیخ قنبرعلی صفرزاده فرزند مرحوم قربانعلی نجف‌آبادی در تاریخ ۱۳۰۲ شمسی متولد شده و از سن ده سالگی اشتغال به تحصیل علوم دینیه در مدرسه جده بزرگ اصفهان داشته و دروس مقدمات و سطوح را در خدمت عالمان بزرگ اصفهان به پایان رسانیده و هم از دروس خارج آیات عظام آنجا بهره‌مند و از طرف مرحوم آیت‌اللّه حاج میرزا ابوالحسن شهید شمس‌آبادی و بعضی آیات دیگر متصدی پرداخت و تقسیم شهریه طلاب حومه اصفهان گردیده تا در روز شنبه ۱۳۵۴/۱۲/۱۶ شمسی مفقود و بعد از شهادت مرحوم شمس‌آبادی در پنجم خردادماه ۱۳۵۴ شمسی جنازه‌اش در چاهی از اطراف نجف‌آباد کشف و پس از تحقیقات معلوم گرید که آن مرحوم هم مانند آیت‌اللّه شمس‌آبادی و بعضی دیگر به دست طرفداران ضد ولایت مقتول و شهید گردیده است. پس از انقلاب در دهه اول انقلاب مشخص شد قاتل وی نیز از عوامل مهدی هاشمی معدوم بوده‌اند.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد هشتم)

صفرعلیزاده، محمدحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدحسن صفرعلیزاده ، متولد ۱۳۲۱ه.ش است . او دارای دکتری اسیب شناسی حشرات (گیاه پزشکی) از دانشگاه علوم و فنون مونپلیه فرانسه است.او پس از اتمام تحصیلات ازسال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۸ به عنوان استاد یار دانشگاه بوعلی سینا همدان به تدریس مشغول شد و همچنین از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۰ با رتبه علمی استاد یاری در دانشگاه ارومیه به تدریس پرداخت نامبرده هم اکنون بارتبه علمی دانشیار در دانشگاه ارومیه به تدریس و تحقیق مشغول است.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : محمدحسن صفرعلیزاده دارای کارشناسی کشاورزی از دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز در سال ۱۳۴۶، کارشناسی ارشد رشته آسیب شناسی حشرات از دانشگاه علوم وفنون مونپلیه در سال ۱۳۵۸ ودکتری اسیب شناسی حشرات (گیاه پزشکی) از دانشگاه علوم و فنون مونپلیه فرانسه است.وقایع میانسالی : محمدحسن صفر علیزاده پس از اتمام تحصیلات ازسال ۱۳۵۸ تا سال

۱۳۶۸ به عنوان استاد یار دانشگاه بوعلی سینا همدان به تدریس مشغول شد و همچنین از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۰ با رتبه علمی استاد یاری در دانشگاه ارومیه به تدریس پرداخت وی هم اکنون بارتبه علمی دانشیار در دانشگاه ارومیه به تدریس و تحقیق پیرامون بررسی مواد تولیدی باکتری B.TH سزوپیت ۱۴ بر روی لاروپشه ها و خصوصیات بیواکولوژیکی شپشک ریشه گندم و غیره .. می پردازد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمدحسن صفرعلیزاده عضو هئیت علمی و دانشیار گروه گیاهپزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه ارومیه است. عضویت در کمیته های تخصصی و اجرایی محمدحسن صفر علیزاده به قرار زیر است : ـ نمایندگی تحصیلات تکمیلی در جلسات دفاع پایان نامه ـ عضویت در کمیته های تخصصی و اجرائی در سطح استان ـ عضویت در کمیته های تخصصی و اجرائی در سطح دانشگاه ـ نماینده گروه در شورای پژوهشی دانشکده و نماینده گروه در کمیته تحصیلات تکمیلی دانشکده و نماینده دانشکده در شورای انتشارات دانشگاهفعالیتهای آموزشی : محمدحسن صفرعلیزاده پس از بازگشت به ایران تدریس را از سال ۱۳۵۸ با رتبه علمی استاد یاری در دانشگاه بوعلی سینا همدان آغاز کرد . او همچنین در دانشگاه ارومیه با همین رتبه علمی (استادیار) به تدریس پرداخت و هم اکنون با رتبه علمی استادی در دانشگاه ارومیه مشغول به تدریس و تحقیق است. تدریس دروس : حشره شناسی و جانور شناسی عمومی در دوره کارشناسی و تدریس دروس : مبارزه بیولوژیکی ـ مورفولوژی حشرات در دوره کارشناسی ارشد از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ در دانشگاه ارومیه از سال ۱۳۶۸ تا ادامه دارد. تدریس دروس : حشره شناسی عمومی ـ جانور شناسی ـ آفات درختان میوه ـ اصول مبارزه با آفات در دوره کارشناسی و تدریس دروس : مبارزه بیولوژیک ـ کنه شناسی تکمیلی ـ سینماتیک حشرات در دوره کارشناسی ارشد از سال ۱۳۷۱ سوابق تدریس در در دانشگاهها : در دانشگاه همدان از سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۳۶۷ تدریس دروس : حشره شناسی و جانور شناسی عمومی در دوره کارشناسی و تدریس دروس : مبارزه بیولوژیکی ـ مورفولوژی حشرات در دوره کارشناسی ارشد از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ دانشگاه ارومیه از سال ۱۳۶۸ تا ادامه دارد. تدریس دروس : حشره شناسی عمومی ـ جانور شناسی ـ آفات درختان میوه ـ اصول مبارزه با آفات در دوره کارشناسی و تدریس دروس : مبارزه بیولوژیک ـ کنه شناسی تکمیلی ـ سینماتیک حشرات در دوره کارشناسی ارشد از سال ۱۳۷۱چگونگی عرضه آثار : محمدحسن صفرعلیزاده در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق وتالیف آثاری پیرامون اصول مبارزه با آفات و ....می پردازد.او همچنین استاد راهنمای بیش از ۲ پایان نامه کارشناسی ارشد بوده است. ایشان دارای بیش از ۵ مقاله به زبان فارسی و خارجی پیرامون موضوعات حشره شناسی و دفع آفات بررسی خصوصیات بیواکولوژیکی لیسه درختان میوه و بررسی تاثیر باکتری B.TH بر روی حشره برگخوار درختان بلوط دارد.

آثار: امکان مبارزه میکروبیولوژیک با لیسه درختان بررسی تاثیر b.th بر روی حشره برگخوار درختان بلوط بررسی تاثیر تولیدی باکتری b.th سزوپیت ۱۴بر روی لارو پشه ها بررسی خصوصیات بیواکولوژیکی شپشک ریشه گندم منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

صفری یزد، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر صفری یزد : مسئول جهاد سازندگی (سابق)بخش کلات

در تاریخ ۴/ ۱/ ۱۳۳۵ در شهر مشهد متولد شد. پس از طی دوران کودکی، دوران تحصیل را تا دوره متوسطه را در شهر مشهد با

موفقیت سپری کرد. در طول دوران تحصیل بـا تشـکیل جلسـات تلاوت قرآن مجیـد و برنامه های آموزشـی برای با لا بردن اندیشـه اسـلامی خود وسایر دوستانش تلاش می کرد.در سال ۱۳۵۴ دیپلم گرفت و برای ادامه تحصـیل راهی آمریکا شد و به محض ورود، به انجمن اسـلامی دانشـجویان پیوست و با برگزاری کلاسـهای ایدئولوژی، سایر برادران و خواهران دانشـجوی ایرانی را به اسـلام و مباحث مذهبی جذب می کرد. در این رابطه در برگزاری سـمینارهای اسلامی فعالیت داشت و مدتی به عنوان دبیر تشکیلات انجمن اسـلامی شـهر کانزاس سیتی به کار ادامه داد. پس از حدود سه سال و نیم تحصیل در آمریکا، در اواخر سال ۱۳۵۷ و هنگام پیروزی انقلاـب اسـلامی ایرام ،تحصـیل در آمریکـا را رهـا کرد و به ایران باز گشت. بعـد از بازگشت در تشـکیل انجمن اسـلامی کارگران خراسا ن شرکت و نسبت به رفع مشکلات و نارساییهای آنها اقدام نمود.

همراه باشـهید اسد الله زاده برای ایجاد تشـکل انجمن اسلامی دانش آموزان همکاری نمود و در این زمینه تلاش موثری داشت. وی در کنار فعالیت های روزانه و انجام امور فغرهنگی، شب ها با سپاه پاسداران همکاری داشت و به گشت شبانه می رفت.

با شـروع حرکت سازندگی، ناصر صفری یزد به عنوان نیروی رسمی به جهاد سازندگی روی آورد و با تمام توان به یاری روستاییان محروم بخش تبادکان و کلات شـتافت. پس از مدتی مسـئولیت جهاد سازندگی بخش کلات به وی واگذار شد و او با کمک سایر برادران جهاد گر و مردم محروم روستاهای بخش کلات به احداث حمام، مسجد؛ مدرسه و راه پرداخت و پا به پای آنها در آبادانی روستاها شرکت می کرد. اودر ضمن فعالیت های روزانه، تحصیل را در دانشگاه مهندسی مشهد ادامه داد.

با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، ناصـر مشـتاقانه از طریق جهاد سازندگی به سپاه پیوست و در اندك مدتی، تمرین های لازم نظامی را فرا گرفت و به جبهه اعزام شـد. پس از یک دوره حضور در جبهه، به شـهر مشـهد باز گشت و بعد از این دیدار بسـتگان و دوسـتان مجددا همراه تعدادی از دوستان و همرزمان جهادگر، به تهران رفت و با گذراندن دوره نظامی، به ایلام اعزام شد؛ سرانجام در سپیده دم ۱۹/ ۱۰/ ۱۳۵۹ در منطقه ایلام بر اثر ترکش خمپاره به شهادت رسید.

پیکر شـهید ناصـر صـفری یزد در خواجه ربیع شـهر مشهد به خاك سپرده شد. او فردی متدین، کم حرف، مهربان و ساده پوش بود. تبسـمی دائمی بر لب داشت؛ صله رحم به جا می آورد و از اسراف و تبذیر پرهیز می نمود. یاران او همگی بیان می کنند که وی در سخت ترین شـرایط و زیر باران از گلوله های دشـمن، با روحیه و با اتکال به خدا و شاد بود. برای لحظه موعود (حمله) ثانیه شماری می مرد؛ عاشقانه می جنگید و برای حاکمیت الله بر زمین، نبرد می کرد. می خورشید و جنگ می کرد و بالاخره به لقا ء الله پیوست. پدر سالخورده شـهید ناصـر خبر شـهادت پسـرش را شـنید که در صف نماز جماعت بود و یک نماز را به جای آورده بود. با شنیدن این خبر به فکر فرو رفت و با صبری اسـتوار به نماز دوم پرداخت؛ او به خوبی آگاه بود که فرزنـدش را برای برپایی نماز هدیه کرده است. به این سبب نه تنها مضطرب نشد، بلکه عبارت «الحمد الله رب العالمین» را بر زبان جاری ساخت.

منابع زندگینامه :جهاد سازندگی خراسان در دفاع مقدس،نوشته ی عیسی سلمانی لطف آبادی،نشر سلمان،۱۳۸۵-مشهد

صفوۀالدین

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(جل. ۶۹۲ ه.ق/ ۱۲۹۳ م.)

یا قراختاییان کرمان، سلسله‌ای از پادشاهان کرمان که توسط براق حاجب (ه.م) در ۶۱۹ ه.ق/ ۱۲۲۲ م. تأسیس شد. قدرت حکام این خاندان به خاك کرمان محدود بود و آنان عموماً خراجگزار مغول محسوب می‌شدند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

صفوی، شکرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار و سیاستمدار، در ۱۲۷۳ در بوشهر تولد یافت. تحصیلاتی در حدود متوسطه انجام داد و در تهران در جراید مختلف به کار پرداخت. در ۱۳۰۵ ش مستقلا امتیاز روزنامه‌ی کوشش را گرفت و قریب ۴۵ سال روزنامه‌ی مزبور به طور یومیه انتشار یافت. صفوی در دوره‌ی دهم از بوشهر به وکالت مجلس رسد و در ادوار یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم نیز وکالت مجلس داشت. در دوره‌ی چهارم سنا به سناتور انتخاب گردید و دو دوره‌ی چهارم سنا به سناتوری انتخاب گردید و دو دوره نیز در مجلس سنا بود. وی در طول نمایندگی خود در مجلس، جزء وکلای خاموش بود و با تمام دولتها موافقت داشت. حمایت عباس مسعودی پدر مطبوعات ایران موجب شد تا صفوی سالیان دراز در مجلس شورای ملی و سنا باشد. وی مردی مادی بود و بیشتر تلاش او برای چاپ آگهی در روزنامه‌اش صرف می‌شد. در مجلسین مرد موثری نبود، با تمام دولتها موافقت می‌کرد، به همه رای اعتماد می‌داد. روزنامه‌ی کوشش به هیچ وجه محتوی نداشت و وسیله‌ای بود برای درآمد و درج آگهی. در ۱۳۵۰ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صفوی، مهرداد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهرداد صفوی : فرمانده قراگاه صراط المستقیم (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۳ ه.ش در یکی از روستاهای اطراف «اصفهان» در خانواده ای متدین و اصیل دیده به جهان گشود. پس از گذراندن دوران تحصیلات دبستانی و دبیرستانی، تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته راه و ساختماان به پایان رسانید.

با توجه به وضعیت رژیم و مفاسدی که شاه علیه اسلام و طرفداران حضرت امام خمینی انجام می داد و به خصوص با وجود جو شدید واختناق و سرکوبی که ساواک از اوایل سال ۱۳۵۰ در تمام شهرها برای مبارزه با حرکتهای سیاسی (بویژه حرکتهایی که ریشه مذهبی داشت و با رهبری حضرت امام خمینی(ره) شکل گرفته بود) به راه انداخته بود، سید محسن بدون وابستگی به گروهی خاص با انگیزه و بینش اسلامی در صراط مستقیم و تبعیت از ولایت فقیه حرکتهای سیاسی خود را در روستاهای اصفهان و شهرهای اطراف شروع کرد و به سرعت دامنه فعالیت خود را گسترش داد.

با شهید مظلوم بهشتی ارتباط نزدیک داشت و به دلیل برخورداری از روحیه شجاعت و شهامت با چند نفر از برادران همرزم خود در حرکتهای مخفی پیش از انقلاب فعالانه عمل می کرد. در درگیریها و عملیات نظامی اوایل سال ۱۳۵۶، مسئولیت تهیه مواد منجره و سلاح به عهده او بود و در این جهت، سفرهایی به مراکز وشهر های استانهای همدان، کردستان و چند استان دیگر داشت.

بلندی همت به همراه پشتکار و تلاش همه جانبه در هر کار، آمادگی برای پذیرش و انجام ماموریت، خلاقیت و ابتکار در امور،

صبر و استقامت، توکل به خدا و اعتماد به نفس و بسیاری از خصال اررزشمند دیگر باعث برخورداری او از صبغه‌ای الهی و آراستن عمر پرثمرش به حیاتی طیبه شده بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی طی حکمی مامور تشکیل کمیته انقلاب اسلامی در شهرستان شهرضا شد. علاوه بر این، کمیته شهرستان سمیرم را نیز راه اندازی کرد. با توجه به حضور خوانین و مساله سازی آنها در منطقه، با همکاری روحانیت منطقه، برادران حزب الله را سازماندهی کرد و سپاه را در این دو شهر تشکیل داد و تا مدتها فرماندهی سپاه شهرهای یاد شده را به عهده داشت.

مدتی بعد به عنوان مسئول مهندسی وزارت سپاه در استان اصفهان انتخاب شد. کسانی که از نزدیک با او آشنا هستند تلاش پیگیر و شبانه روزی او را در امر احداث اردوگاههای قدس و سایر کارهای مهندسی استان فراموش نکرده اند. در این زمان ارتباط ایشان با جنگ بیشتر شد. او سعی می کرد در پشتیبانی تخصصی رزمی یگانهای استان از هیچ تلاشی فروگذار نکند و در مواقع عملیات نیز عموماً در جبهه حضور می یافت.

بعد از مدتی با توجه به لزوم شرکت گسترده تر دولت در جنگ، هیات دولت به منظور پشتیبانی فعالتر از جنگ، طبق مصوبه ای وزارت سپاه را مامور تاسیس قرارگاهی بنام صراط المستقیم کرد تا از توان وزارتخانه ها درامر جنگ به نحو مطلوبتری استفاده کند. مسئولیت این قرارگاه با حکم وزیر وقت سپاه (سردار سرتیپ پاسدار حاج محسن رفیق دوست)، به شهید صفوی محول گردید.

قرارگاه صراط المستقیم زیر نظر قرارگاه مهندسی رزمی خاتم الانبیا(ص) تمام پروژه های مهندسی وزارتخانه های مختلف را زیر پوشش خود قرار داد و علاوه بر پشتیبانی آنها نسبت به حسن اجرای پروژه های فوق نیز نظارت فنی می کرد؛ (نظیر نظارت بر تاسیس بیمارستانهای فاطمه الزهرا(س) در منطقه چوببده، بیمارستان امام علی(ع) آبادان، بیمارستان امام حسین(ع) و چندین بیمارستان دیگر و نیز نظارت بر حسن اجرای جاده های مهم مواصلاتی مانند جاده امام صادق(ع)، جمهوری اسلامی و ... که در سرنوشت جنگ تاثیر به سزایی داشتند). با توجه به دو هویتی بودن قرارگاه مزبور، علاوه بر پشتیبانی و نظارت بر پروژه های وزارتخانه های شرکت کننده در جنگ، نسبت به اجرای پروژه های مهم و مورد نیاز جبهه نیز با همکاری دو تیپ مهندسی رزمی کوثر و ابوذر و گردان مستقل فاطمه الزهرا(س) اقدام می کرد. احداث جاده ها و پلهای متعدد خاکی در هورها و جزایر خیبر شمالی مانند جاده های شهید همت، شهید جولایی، قمر بنی هاشم(ع) (در منتهی الیه جزیره جنوبی) و احداث سد خاکی بسیار مهم و استراتژیک فاطمه الزهرا(س) در منطقه چوبیده بر روی رودخانه بهمن شیر نزدیک دهانه خلیج فارس و نیز سایتهای متعدد موشکی و طراحی و تولید سنگرهای اجتماعی – که بعدها از شهادت ایشان به سنگر شهید صفوی معروف شد – و همچنین احداث کانالهای متعدد دفاعی و مقرهای پشتیبانی و تامین شن و ماسه مورد نیاز کلیه پروژه های جنگ، از اهم فعالیتها و تلاشهای شبانه روزی مجموعه برادرانی است که با مدیریت این شهید بزرگوار باعث پیروزیهای تعیین کننده ای در صحنه های دفاع مقدس گردیدند.

این شهید بزرگوار به واسطه علاقه ویژه ای که به روحانیت، خصوصاً حضرت امام خمینی(ره) داشت، زندگی و خلق و خوی طلبگی را انتخاب کرد و یادگیری درسهای حوزه را آغاز نمود. با شروع جنگ تحمیلی، به دلیل اینکه حضور در مدرسه انسان سازی (دفاع مقدس) برایش از اولویت خاصی برخوردار بود و در راس همه امور قرار داشت از ادامه دروس حوزوی منصرف شد.

شهید صفوی برای انجام واجبات و ترک محرمات اهمیت ویژه ای قایل بود، انس عجیبی با قرآن داشت و نسبت به ائمه اطهار(ع) عشق می ورزید.

برادرایشان می گوید: قبل از عملیات کربلای ۵ به منزل ایشان رفته بودیم، داستانی از زندگی حضرت فاطمه الزهرا(س) برایش تعریف کردم، ایشان به شدت گریست.

آخرین باری که با خانواده خود به مشهد مقدس مشرف شده بود، در زیارت حضرت امام رضا(ع) خیلی منقلب بود و همیشه حالت

توسل به حضرت داشت.

یکی از مسئولان جنگ تعریف می کرد که ایشان در عملیات کربلای ۵ سنگرهای برادران تویخانه را نپسندیده بود. با یک ناراحتی و سوز و گداز به قرارگاه آمد و خودش طرح جدیدی برای توپچی ها ریخت و آن طرح را برای مرحله تولید فرستاد.

شهید صفوی واقعاً انسان خستگی ناپذیری بود؛ با اطمینان می توان گفت که روزی ۱۸ الی ۲۰ ساعت کار می کرد. بسیاری از اوقات خواب وی در طول مسیر و در جاده ها روی صندلی ماشین بود و میزان استراحت او، به حد فاصل دو کار در بین راه بستگی داشت.

از خصوصیت دیگر ایشان صبر و خویشتن داری در جنگ بود و با وجود فشارهای کار مهندسی جنگ و مسئولیت سنگینی که بر دوش ایشان بود، یک بار دیده نشد که عصبانی شود و به کسی تندی کند. عموماً چهرهٔ بشاش و صمیمی و اخلاقی خوش داشت.

غیر از کار سخت و طاقت فرسای مهندسی، به کار فرد فرد بچه ها رسیدگی می کرد و سعی داشت مسائل پرسنل خود را حل کند و به مشکلات برادران در حد مقدورات رسیدگی نماید. از طرفی به دلیل حضور مستمر در جبهه و مشغله و مشکلات کاری زیاد، به ندرت موفق به دیدن خانواده خود می شد.

به بسیجی ها بشدت عشق می ورزید و آنها را خیلی قبول داشت و می گفت: ما باید جان خود را فدای بسیجی ها کنیم.

آخرین باری که برای دیدن خانواده رفته بود، صحنه بسیار عجیبی اتفاق افتاد. هنگام خداحافظی، پسر کوچک این شهید بزرگوار به برادر بزرگترش گفته بود: بابا را ببوس که می رود و شهید می شود و ما دیگر بابا را نمی بینیم. دختر کوچکش جلو ایشان را گرفته بود و با حالت گریه می گفت: بابا یک روز دیگر پیش ما بمان تا اقلاً تو را سیر ببینیم. ما تو را هیچ وقت سیر ندیدیم.

سردار رحیم صفوی فرماندهی (سابق)کل سپاه در مورد برادر شهیدشان سید محسن می گویند:

"خدا را شکر که ایشان توانست سرباز خوبی برای اسلام، امام و رزمندگان بسیجی ما باشد و بحمدالله ایشان در وفاداری به امام و فداکاری در راه اسلام امتحانش را به خوبی پس داد. ایشان پنجمین شهید خانواده ماست و ما مفتخریم که همه اینها را از ایمان و عشق به اسلام و عشق به قرآن سرچشمه می گیرد.

تازه تحصیلات دبیرستان را تمام کرده بود. رشته مورد علاقه اش را با تمام وجود دنبال می کرد. نه اینکه به چیز دیگری علاقه نداشت. بلکه شالوده فکری اش در یک تشکیلات قوی ریخته شده بود. همیشه علاقمند حرکت های وسیع وبلند بود. فکرهای مختلفی را در آن واحد به اجرا می گذاشت. هوش سرشار و استعداد فراوان اش که از کودکی به جا مانده بود برای هم سن و سال هایش حیرت انگیز بود. وقتی هوش و توان ذاتی و خدادادی اش را می نگریستند، سر تسلیم فرود می آورد ند؛ همه دوست داشتند مثل او باشند و رفتارش را الگو قرار می دادند.

تصویر بلند ذ هن های با استعداد و فعال شده بود. در این دوستی را لمس کرده بود، و دلگرم از این موهبت الهی عمل می کرد. تازه از هنرستان فنی اصفهان فارغ التحصیل شده بود. آرزوهای مختلف در وجودش گرد آمده بود. و آرام و قرار نداشت، مثل گذشته اش. مثل د وران کودکی و رشدش، خونگرم و صمیمی به آینده چشم داشت. عاطفه و مذهب از او انسانی ساخته بود، که عینیت حق را می شد د ر او مشاهده نمود. دوستانش بار ها می گفتند، اگر روزی او نبود، د ر به د ر پی جویی اش بودند، تا او را در محاصره حلیه تمنای شان بگیرند، و از چشمه شاداب وجودش بنوشند و روحی تازه نمایند.

آقا محسن، الگو ی مجسم مذهب بود. اول هر کار نماز بود و انجام آن توسل به حضرت حق، به صاحب الزمان (عج) و منجی انسان ها؛ البته از د وران کودکی به نماز مقید بود؛ از کودکی روزه را تمرین کرده بود و این امر مقدس داشت.

رفتار مذهبی اش، تصویر های ذهنی را مرتب می کرد.

بویژه، وقت شناسی و تلاوت قرآن در وقت های معین. اگر عاشق می شد، عاشقی واقعی بود. اگر دل در گروه کاری می داد. سر

دادن برایش آسان بود. بارها در لبخندش این معنا را فهمیده بودم و او می دانست که می دانم.

اسرار رمز گونه با محبوبش، اول عشق را پدید می آورد، دوم راه عاشق شدن را می آموخت، بارها به این احساس رسیده بود.

اولین دستی که در عزای سالار شهیدان حسین بن علی (ع) بر سینه زده می شد دست او بود و اولین پایی که به حرکت در می آمد پای او، چشم گریانش در عزای شهیدان کربلا؛ شاهدی بر شهادت خواهی او بود. او این تصویر آینده (شهادت طلبی) را در خود ساخته بودتا سالها بعد در تاریخ ۱۸/۱۱/۱۳ به آن برسد.

او را آینه مجسم و واقعی خود قرار داده بودم. وقتی به خلوتش سر می کشیدی، شاگرد استاد بزرگی بود. شاگردی که رساله حضرت امام خمینی چراغ راهش بود و با الهام از کتاب قائل اعظم اندیشه اش را روشن می کرد. جدالی که بر علیه هیات حاکمه زمان شروع کرده بود جدالی استثنایی بود، علنی و واضح. اندیشه اش را آشکار می کرد و چشم د ر چشم دشمن دوخته بود.

می دیدم گام هایش استوار و د ندان بر د ندان می ساید. ای کاش می شد توصیف کرد... دل شیر داشت. هیبتش نشان می داد، که روزی سرداری خواهد شد که پرچم حق بر دوش می گیرد و سر بردار می نهد، تا د ین بماند.

بارها خواستم لمسش کنم. آمیزه ای از ظاهر و معنا بود. مثل نور آمد و مثل نور رفت. این را دوستانش می گفتند. قرآن متحرک بود. به روایت کسانی که در لحظاتش زندگی کرده بود ند.

دشمن می دانست که صاعقه تند ر است. از فریاد افشا گرانه اش در اضطراب و فشار روحی بود. او عاشق کار بود و تلاش روزانه اش را نمی شد شماره کرد. عجیب برای هدف های بلندش وقت می گذاشت ".منابع زندگینامه" :شمع صراط "نوشته ی عباس اسماعیلی،نشر لشگر۸زرهی نجف اشرف-۱۳۷۵

صفویان، جمشید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال ۱۳۴۱ شهر دزفول میزبان قدوم نوزادی از سلاله سادات شد. او را جمشید نامیدند. این کودک که سجایای بسیاری را از اجداد طاهرش به ارث برده بود، سال‌ها بعد از سربازان نهضت حسینی خمینی کبیر شد. وی از همان دوران کودکی با شرکت در جلسات مذهبی با فرهنگ غنی اسلام آشنا گشت و حضور او در جلسات قرائت قرآن همپای با پدر موجب تکمیل اندوخته‌های اعتقادی و مذهبی‌اش شد. با ورود به دوره نوجوانی قدرت روحی او در جلوه‌هایی از مدیریت آشکار گشت. ۱۴ یا ۱۵ ساله بود که همراه برادران شهید سید" عنایت‌الله علم‌الهدی "و شهید" احمد لیاقتی‌راد "اداره امور حسینیه شهید علم‌الهدی (اسم جدید حسینیه) و مسجد امام حسین (ع) را عهده‌دار گردید. پس از سعی رژیم پهلوی در جهت تعطیلی مجالس مذهبی جلسات قرائت قرآن را به منزل منتقل کرده و در همان ایام یکی از کتب اعتقادی که به واسطه روشنگری و شورآفرینی از سوی رژیم ممنوع شده بود و تنها یک نسخه از آن در دزفول موجود بود، به همت او و دو تن از دوستانش در عرض سه روز دست نویس و در شهر منتشر شد. او در کنار آموزش‌های فرهنگی و عقیدتی توجه خاصی نیز به آموزش رزمی داشت و پس از پیروزی انقلاب به عنوان مسوول روابط عمومی کمیته انقلاب اسلامی در دزفول به فعالیت خود ادامه داد. پس از تجاوز رژیم بعث عراق به مرزهای میهن اسلامی او که هرگز از پای نشسته بود عازم میادین نبرد شد. ابتدا فرماندهی یکی از گردان‌های تیپ ۷ ولیعصر (عج) به وی واگذار شد و با بروز توانمندی‌هایش طولی نکشید که به سمت فرماندهی گردان ارتقا یافت. سرانجام آن سید شجاع و فرمانده دلاور گردان بلال، آن حماسه‌ساز عملیات‌های بیت المقدس والفجر و خیبر پس از سال‌ها نبرد در میادین جبهه و جنگ، کربلای چهار، و در غروب

خونرنگ روز دهم دی ماه سال ۱۳۶۵ مزد تمام خدماتش را از خدای متعال گرفت و با بدنی خونین و رویی نورانی به دیدار جدش نائل آمد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

صفویان، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد صفویان، در ۱۳۰۳ در شیراز متولد شد. پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده حقوق تهران شد و درجه‌ی لیسانس گرفت و سپس دکتر در علوم سیاسی شد. خدمات اداری خود را در بانک صنعتی و معدنی وابسته به سازمان برنامه آغاز کرد و مشاغلی را احراز نمود. سپس در سازمان برنامه اشتغال ورزید و رئیس دفتر بودجه‌ی سازمان برنامه شد. مدتی در سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران هم مدیرکل اداری شد. چندی هم رئیس کمیته‌ی اقتصادی و اجتماعی سازمان برنامه بود.

از دیگر مشاغل وی مدیریت عامل سازمان چای کشور می‌باشد. آخرین سمت اداری وی معاونت سازمان برنامه بود که قریب دو سال به طول انجامید.

در دوم مردادماه ۱۳۵۷ در سومین ترمیم کابینه‌ی جمشید آموزگار به وزارت راه تعیین و معرفی شد و مجموعا سی‌وپنج روز وزارت راه را عهده‌دار بود. با سقوط کابینه‌ی آموزگار در پنجم شهریور ۱۳۵۷ او نیز از وزارت معزول گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صفی‌نیا، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۹ در شهر تبریز تولد یافت. پدرش اعزازالسلطان از اعیان آذربایجان و از درباریان محمدعلی‌شاه و احمدشاه بود. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در تهران وارد مدرسه عالی حقوق شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را به پایان رسانید و در وزارت مالیه استخدام گردید. در ۱۳۰۶ در تشکیلات جدید دادگستری به دعوت علی‌اکبر داور، به آن وزارتخانه رفت و با رتبه‌ی قضائی شاغل مقاماتی شد و تمام مراحل قضائی را طی کرد. چندی هم رئیس اداره‌ی تهیه‌ی قوانین بود. مدتهای مدید مستشار دیوان عالی کشور بود. مدتی هم ریاست شعبه‌ی تمیز را عهده‌دار شد.

صفی‌نیا چندین بار کاندیدای نمایندگی مجلس شد و مردم به او رای دادند ولی چون یک رای تهران را در دست نداشت، وکیل نشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صلاحی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به صلاح‌الملک، در ۱۲۷۲ ش در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در مدارس تهران به اتمام رسانید و وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و در ۱۲۹۱ فارغ‌التحصیل گردید و وارد خدمت وزارت امور خارجه شد. چندی عضو اداره محاکمات بود. بعد منشی کارگزاری آذربایجان گردید. اولین ماموریت خارج از کشور وی، نایب‌اولی کنسولگری عشق‌آباد بود. از عشق‌آباد به بغداد رفت و همچنان نایب اول کنسولگری بود.

در سال ۱۳۰۱ به وزارت کشور منتقل شد. اولین سمت وی در آن وزارتخانه، رئیس اداره تشکیلات بلدی بود. بعد شهردار اصفهان شد و چندی هم شهرداری مشهد را عهده‌دار بود. در ۱۳۰۷ از وزارت کشور به وزارت معارف منتقل شد و به ریاست اداره معارف و اوقاف اصفهان و یزد منصوب گردید. آنگاه خدمات دولتی را رها نمود و با عنوان وکیل پایه یکم به وکالت در دادگاه‌ها پرداخت. پس از چندی مجددا به وزارت کشور بازگشت و به ریاست اداره آمار و ثبت احوال آذربایجان برگزیده شد. دیگر مشاغل وی در وزارت کشور عبارت بود از: فرمانداری قم و محلات، فرمانداری کرمانشاه، فرمانداری همدان و سرانجام به استانداری استان پنجم معرفی شد و در ۱۳۲۸ ش پس از پایان ماموریت استانداری به وزارت امور خارجه منتقل گردید و ریاست کتابخانه‌ی آنجا را بر عهده گرفت و پس از چندی بازنشسته شد. صلاحی روی هم رفته دارای فضائل اخلاقی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صلاحی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد سال ۱۲۷۰ ش و دیپلمه مدرسه سیاسی است. در ۱۲۹۳ وارد وزارت امور خارجه گردید و چندی در وزارت کشور خدمت کرد و معاونت حکومت گیلان را گرفت. در وزارت امور خارجه مشاغل وی عبارت بوده است از ژنرال کنسول هرات، کنسول موصل، کنسول بغداد، رئیس کارگزینی، سرکنسول هامبورگ، مدیر کل. صلاحی در ۱۳۲۶ به معاونت وزارت امور خارجه برگزیده شد و در ۱۳۲۹ سپهبد رزم‌آرا نخست‌وزیر، او را برای وزارت امور خارجه دعوت کرد، ابتدا پذیرفت و آمادگی خود را برای قبول مسئولیت اعلام نمود. ساعتی قبل از معرفی صلاحی چون مردی متدین و وارسته بود، متوسل به استخاره شد و جواب منفی بود. به رزم‌آرا اطلاع داد که از قبول وزارت امور خارجه معذور است و رزم‌آرا هرچه اصرار کرد نپذیرفت. سرانجام بدین صورت توافق کردند که موقتا او را به سمت کفیل معرفی کند. پس از یک ماه او را به وزیرمختاری ایران در بغداد منصوب نماید و به همین ترتیب عمل شد و او موقتا کفالت وزارت امور خارجه را قبول کرد.

صلاحی بعد از سفارت ایران در عراق سفیرکبیر ایران در افغانستان گردید سپس با سمت سفارت به عربستان سعودی رفت. چندی هم سفیرکبیر در یوگسلاوی شد. وی مردی متدین و پایبند به مقدسات مذهبی بود. در ماموریتهای خود در خارج از کشور هرگز مشروبات الکلی وارد سفارت نکرد. در ۱۳۵۶ در تهران در نهایت فقر درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صمدیان، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی صمدیان : مسئول واحد فرهنگی لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سوم آبان سال ۱۳۳۹ در شهرستان بیرجند به دنیا آمد. در کودکی برای فراگیری قرآن به مکتب خانه رفت. در سال ۱۳۴۵ دوره ابتدایی را در مدرسه پرویز بیرجند شروع کرد و در سال ۱۳۵۰ به پایان رسانید. کودکی آرام و ساکت بود.

سال ۱۳۵۱ دوره راهنمایی را در مدرسه شهید فروزان بیرجند شروع کرد و در سال ۱۳۵۴ به پایان رسانید و در سال ۱۳۵۴ دوره متوسطه را در هنرستان کوروش(سابق) آغاز کرد و در سال ۱۳۵۸ با اخذ مدرك در رشته اتومکانیک به پایان برد. بعد از اتمام دوره متوسطه، تحصیل خود را در رشته کاردانی مکانیك آغاز کرد اما بعد از گذراندن یك ترم ترك تحصیل نمود. این دوران مصادف با اوجگیری انقلاب اسلامی بود. او در این دوران درحال مبارزه با حکومت خود فروخته طاغوت بود. پخش اعلامیه و عکس حضرت امام ازکارهایی بود که او انجام می داد. به خاطر این کارهاتوسط سازمان امنیت واطلاعات کشور«ساواك» مورد تعقیب قرار گرفت.

بعد از پیروزی اتقلاب ابتدا وارد کمیته انقلاب اسلامی (سابق) شد و سپس به سپاه پیوست و در آنجا با مسئولیت‌های عقیدتی، فرهنگی، تبلیغاتی و پرسنلی(اداری) فعالیت می کرد.

با شروع جنگ تحمیلی به جبهه ها رفت. در جبهه مسئول تبلیغات تیپ ۱۸ جواد الائمه (ع)و مسئول تبلیغات لشکر ۵ نصر بود و قبل از عملیات کربلای ۱ به عنوان معاون گردان منصوب شد. مدتی مسئولیت فرهنگی سپاه بیرجند را به عهده داشتند. بعد از آن مسئول روابط عمومی شدند و مدتی بعد نیز معاون فرمانده سپاه شهرستان قاین شد .او در جبهه مسئول واحد فرهنگی لشگر ۵ نصر نیزبود. علی صمدیان از سال ۱۳۶۵ در دانشگاه در رشته مکانیک به ادامه تحصیل پرداخت و قبل از اتمام آن به شهادت رسید.

پیکر مطهرش در گلزار شهدای بیرجند به خاك سپرده شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

صمصام الدوله مرزبان، ابوکالیجار

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از امرای آل بویه که در فارس حکومت کرده (جل. ۷۳۹ ه.ق/ ۹۸۹ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

صمصام بختیاری، قلی‌خان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ارشد صمصام‌السلطنه، در سال ۱۲۵۰ ش تولد یافت. دوران کودکی و جوانی را در میان ایل گذرانید. تحصیلاتی در حد

متعارف انجام داد و در مشروطیت به اتفاق عموی خود علیقلی‌خان سردار اسعد به اروپا رفت. در قیام بختیاری‌ها علیه محمدعلی‌میرزا به ایران بازگشت و در غالب لشکرکشی‌ها مشارکت داشت. در دوره‌ی دوم مجلس به وکالت انتخاب گردید. چند ماهی بیش در مجلس نماند که به حکومت تویسرکان و ملایر منصوب شد. هنگام حمله‌ی سالارالدوله به ملایر، در مقابل قوای او تاب مقاومت نیاورده و شکست خورد و به اصفهان گریخت. بعد از حکومت ملایر، چند حکومت دیگر به او دادند. در ۱۳۱۲ ش ایلخانی و حاکم بختیاری شد و سه سال در آنجا بود. به تهران احضار و تحت‌نظر نظمیه قرار گرفت. در ۱۳۲۲ ش با اختیارات فوق‌العاده به چهارمحال رفت. وفات او در سال ۱۳۲۸ ش اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صمصام بختیاری، نجفقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «صمصام‌السلطنه»، فرزند حسینقلی‌خان هفت‌لنگ بختیاری، در ۱۲۶۷ ه.ق تولد یافت. مختصر سوادی در چهارمحال آموخت و به رویه تربیت ایلی به سواری و تیراندازی مشغول شد به طوری که یکی از ورزیده‌ترین افراد ایل در زدوخوردهای پارتیزانی شد. تا زمانی که پدرش حیات داشت در کارها به او مساعدت و معاونت می‌نمود. پس از قتل پدرش به دست ظل‌السلطان پس از مدتی توقیف، آزاد شد. در ۱۳۲۰ ه.ق از طرف مظفرالدین‌شاه لقب صمصام‌السلطنه و مقام ایلخانی یافت.

در نهضت مشروطیت نقشی به عهده‌ی ایل بختیاری نبود تا اینکه سردار اسعد در حکومت محمدعلی میرزا، به تشویق آزادیخواهان از اروپا به ایران آمد و برادر خود صمصام‌السلطنه و سایر سران بختیار را به اتحاد و اتفاق دعوت نمود و آنها را برای حمله به اصفهان و تهران آماده کرد. در دوران استبداد صغیر، صمصام‌السلطنه به اتفاق هزار سوار بختیاری به اصفهان حمله کرد و به آسانی شهر اصفهان را به تصرف درآورد و پس از فتح تهران، صمصام‌السلطنه حاکم اصفهان و چهارمحال بختیاری شد.

صمصام قریب یک سال در اصفهان به سر برد، آنگاه به دعوت سردار اسعد و سایر سران بختیاری که امور کشور در دست آنها بود، به تهران آمد و در زمره رجال موثر کشور درآمد. در تیرماه ۱۲۹۰ در کابینه‌ی سوم سپهدار تنکابنی، به وزارت جنگ منصوب شد و یک ماه بعد از طرف مجلس دوم به نخست‌وزیری رسید. مدت نخست‌وزیری صمصام‌السلطنه متجاوز از یک‌سال‌ونیم به طول انجامید و مجموعا پنج کابینه تشکیل داد. در دو کابینه خود وزارت جنگ را بر عهده داشت. در کابینه‌ی سوم، وزارت کشور را اداره می‌کرد. دوران حکومت صمصام‌السلطنه از ادوار مهم تاریخ ایران است که مهمترین آنها اولتیماتوم دولت روس بود. روسها به موجب اولتیماتوم از جمله اخراج مستر مورگان شوستر خزانه‌دار کل ایران و مستشار مالی را سریعا خواسته بودند. صمصام‌السلطنه با پشتیبانی و حمایت ناصرالملک نایب‌السلطنه، اولتیماتوم دولت روس را قبول کرد ولی مجلس دوم اولتیماتوم روس را رد کرد. صمصام، مجلس را منحل و خود در اجرای مفاد اولتیماتوم کوشید و شوستر و سایر مستشاران آمریکائی را از ایران اخراج نمود و مادام که رئیس دولت بود، انتخابات را تجدید نکرد. صمصام‌السلطنه برای بار دوم در اردیبهشت ۱۲۹۷ به نخست‌وزیری منصوب شد و دو کابینه تشکیل داد و هر دو کابینه، وزارت داخله را بر عهده گرفت.

دوره‌ی دوم نخست‌وزیری صمصام‌السلطنه مصادف بود با قحطی و کمبود غله و مشکلاتی از این نظر برای مردم وجود داشت و در آن سال به علت خشکسالی، مردم از لحاظ معیشت سخت در مضیقه بودند. حتی در کردستان چند نفر اطفال خود را خوردند. احمدشاه از حکومت صمصام سخت وحشت داشت. گذشته از آنکه وی قادر به ادامه‌ی کار مملکت نبود، اعمالی انجام می‌داد که

برای شاه ایجاد خطر نموده بود. در آن هنگام حزب تازه‌ای به نام سوسیال رویسیونر تشکیل شد و ضد کابینه‌ی صمصام‌السلطنه قیام نمود که مشارالیه شایستگی مقام رئیس‌الوزرائی و لیاقت اداره کردن مملکت را ندارد. کسی دیگر باید روی کار بیاید که بتواند به درستی مملکت را اداره نماید و مردم را از قحطی و مرگ برهاند.

جمعی از علماء و اهل بازار و جمعی از دموکراتها نیز با حزب سوسیال هم عقیده

شدند، بازار و دکانها را بستند و در مسجد شاه مجتمع و عزل صمصام را خواستار شدند. بالاخره مدرس، حاج‌آقا جمال، حاج سید محمد امام‌جمعه و جمعی از مدیران جراید و بازاریها به حضرت عبدالعظیم رفته متحصن شدند و از احمدشاه عزل صمصام‌السلطنه و زمامداری وثوق‌الدوله را خواستند و احمدشاه ناچار خواسته‌ی آنها را اجابت نمود و وثوق‌الدوله را به ریاست‌الوزرائی برگزید. صمصام در مقابل این اقدام شاه ایستادگی کرد و به کار خود ادامه داد. از دربار به صمصام‌السلطنه تلفن شد که شما دیگر وزیر نیستید و استقامت شما در برابر شاه عواقب وخیم دارد. صمصام چون کابینه‌ی خود را در حال سقوط دید، هیئت دولت را تشکیل داد، حکومت نظامی را لغو نمود و دستور آزادی زندانیان سیاسی را نیز صادر کرد ولی تاب مقاومت نیاورد و سقوط اجباری نمود. در دوره‌ی چهارم مجلس از طرف مردم تهران به نمایندگی رسید و نفر چهارم شد. در این دوره مستوفی و مشیرالدوله و موتمن‌الملک هم وکیل تهران بودند.

در ۱۳۰۰ ش در دوران حکومت قوام‌السلطنه، صمصام‌السلطنه بختیاری والی خراسان شد. در آن روزها کلنل محمدتقی‌خان در آن استان با قطع رابطه با مرکز، به اداره‌ی امور پرداخته بود. بین صمصام و کلنل چندین تلگراف مخابره گردید و صمصام‌السلطنه با اطمینان به مرحوم پسیان قول داد که گذشته از آنکه لطمه‌ای به وی وارد نخواهد کرد بلکه زحمات و خدمات او را جبران خواهد نمود ولی دولت مصرا سرکوبی کلنل را خواستار بود و میل به عمل کدخدامنشی صمصام نداشت، در هر حال، صمصام‌السلطنه از رفتن به خراسان منصرف گردید و طی تلگرافی قول ایلخانی خود را پس گرفت. تلگراف صمصام‌السلطنه به کلنل محمدتقی‌خان به این شرح است:

جناب اجل آقای کلنل محمدتقی‌خان کفیل ایالت جلیله دام اقباله،

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی

از آن در آئینه‌ی تصور ما است

... به ملاحظاتی قول ایلخانی خود را مسترد می‌دارم. نجفقلی بختیاری

صمصام‌السلطنه از ۱۳۰۲ به بعد کاری نگرفت و غالبا در اصفهان و میان ایل به سر می‌برد. چند ماهی در ۱۳۰۸ ش فرمانداری چهارمحال را بر عهده گرفت و در رفع بحران و اختلاف در منطقه به علت شیخوخیت موفق شد و بالاخره پس از ۸۲ سال زندگانی، در تاریخ ۱۳۰۹ ش درگذشت.

صمصام‌السلطنه بختیاری مردی ساده‌دل و پاکدامن و نیکونهاد بود و چون در کارهای سیاسی نیز این سادگی و صداقت را به کار می‌برد، کابینه‌های او را غالبا کابینه‌ی لری خطاب می‌کنند. او گذشته از اینکه مردی متدین و متقی بود، به مبانی مذهبی احترام می‌گذاشت و فرایض دینی خود را به جای می‌آورد.

فرزندان صمصام‌السلطنه نام صمصام را برای خود برگزیده‌اند. صمصام‌السلطنه بدون شک یکی از عناصر مهم و برجسته‌ی مشروطیت دوم است و برای استقرار رژیم مشروطه که طبعا معنی آن را نیز نمی‌دانست، زحمات زیادی کشید و سالها مصدر کار بود و از ثروت و تمول نیز در جزو چند مالک عمده ایران به حساب می‌آید. او مختصر سوادی داشت و هنگام مذاکره غالب کلمات را اشتباه ادا می‌نمود. در اثر فتح تهران و اصفهان برای خود سهم و امتیازی قائل بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صمصام، جهانشاه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرتضی‌قلی‌خان و نوه‌ی صمصام‌السلطنه بختیاری است. در تهران و اروپا تحصیل نمود، اولین شغلی که به او ارجاع شد، فرمانداری چهارمحال و بختیاری بود ولی به علت جریاناتی که در خوزستان و چهارمحال اتفاق افتاد و مظفر فیروز مامور رسیدگی به آن بود، جهانشاه از کار معزول و بازداشت شد. بعد از ازدواج محمدرضا شاه با ثریا بختیاری، ستاره بخت آنان درخشیدن گرفت و با دلیل و بدون دلیل، هر یک به کاری گمارده شدند. جهانشاه به استانداری کرمان رفت، چندی در آنجا بود، ارتقاء مقام یافت، به استانداری خوزستان منصوب گردید. قدرت زیادی به هرم زد ولی با فرمانده لشکر آنجا (سرلشکر روحانی) سرشاخ شد، مصرا از شاه تعویض او را خواست، شاه به او تغیر کرد و از کار برکنارش نمود. چندی بیکار ماند تا سناتور انتصابی شد. دو دوره در مجلس سنا فعال مایشاء گردید. زیاد حرف می‌زد، به دولتها تشر می‌زد. بالاخره نزد شاه شکایت کردند و از آنجا هم عذرش را خواستند. خانه‌نشین شد و از لحاظ مالی سخت دچار مضیقه گردید. آنچه داشت فروخت. سرانجام شهریه‌ای برای او تعیین گردید که به سختی زندگی می‌نمود. در سال ۱۳۵۵ در سن ۶۵ سالگی درگذشت. فوق‌العاده رشید، سخنور، کریم‌النفس و دیکتاتور بود. به افراد بختیاری مساعدتی بیش از حد می‌کرد. مقام آجودانی شاه را هم داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صمصام‌السلطنه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. شمشیر پادشاهی) نجفقلی‌خان بن حسینقلی‌خان بن جعفر قلی‌خان بن حبیب‌اللّه خان بن ابدال‌خان از سران ایل بختیاری و از رجال اواخر قاجاریه و مشروطه (و. ۱۲۶۹ ه.ق. – ف. ۱۳۴۹ ه.ق.) وی در قیام علیه استبداد و برقراری مشروطیت کوشش بسیار دارد. هنگامی که محمدعلی شاه با طرفداران مشروطیت به مخالفت برخاست، مشروطه‌خواهان اصفهان درصدد برآمدند از ایل بختیاری یاری بخواهند. در این وقت به فرمان محمدعلی شاه صمصام‌السلطنه از حکومت بختیاری عزل شد و سردار ظفر به جای او منصوب گردید. مشروطه‌خواهان نامه‌ای به صمصام نوشتند و از او استمداد کردند. وی با همراهی خوانین ایل علیه دولت قیام کرد. در ۹ ذی‌الحجه ۱۳۱۶ ه.ق. بختیاریان وارد اصفهان شدند. نمایندگان محمدعلی شاه کوشیدند وی و ضرغام را به بختیاری باز گردانند ولی مشروطه‌خواهان از اقدامات آنان جلوگیری کردند. محمدعلی شاه از قیام بختیاریان و دیگر مردم از ایران هراسان شده مجددا فرمان انتخابات و تشکیل مجلس شورای ملی را صادر کرد ولی مردم چون اطمینان نداشتند نپذیرفتند و بختیاریان از اصفهان و سپهدار از رشت برای تصرف تهران عازم پایتخت شدند. محمدعلی شاه امیر مفخم و سردار جنگ و سردار ظفر را مأمور ممانعت بختیاریان کرد ولی اینان عمدا تعلل کردند. نمایندگان روس و انگلیس در بین راه با صمصام و سردار اسعد مذاکره کردند که در صورت مراجعت آنان، ایشان ضمانت می‌کنند که محمدعلی شاه از حکومت مشروطه تبعید کند ولی خوانین نپذیرفتند و مقارن طلوع آفتاب روز اول رجب ۱۳۲۷ ه.ق. قشون بختیاری از دروازه یوسف‌آباد به تهران درآمد و بدون برخورد به مقاومت از خیابان

شاه‌آباد وارد بهارستان گردید. سپس تصادماتی بین مجاهدان و قوای دولتی روی داد. در این حال محمدعلی شاه ناگزیر شد به سفارت روس پناهنده گردد. پس از فتح تهران صمصام‌السلطنه را به حکومت اصفهان فرستادند. بعدها وی به سمت ریاست وزراء ایران انتخاب شد و کابینه او در ۱۹ رجب ۱۳۳۶ ه.ق./ ۱۱ ثور ۱۲۹۷ ه.ش. تشکیل شد. وثوق‌الدوله در ۲۹ شوال ۱۳۳۶ ه.ق./ ۱۶ اسد ۱۲۹۷ ه. ش. جانشین او شد ولی صمصام‌الدوله استعفا نداد و از آن پس نیز خود را به رئیس‌الوزراء می‌دانست.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

صمیمی ترک، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد صمیمی ترک : قائم مقام فرمانده گردان پدافند هوایی لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در بیست و چهارمین روز از فروردین ماه سال ۱۳۴۴ در محلهٔ جوادیه شهرستان بیرجند، متولد شد. پدرش، حسین صمیمی ترک، مردی نظامی بود. احمد نیز از همان ایام کودکی، روحیه ای نظامی داشت و گرایش، به مبارزه را در بازی های خود، که اغلب تفنگ بازی و شکار فرضی حیوانات وحشی بود، نشان می داد.

تحصیلات ابتدایی را در دبستان «سندروس» به پایان رساند وارد مدرسهٔ راهنمایی شد. دومین دوره از تحصیل او، با حرکت های ضد طاغوتی مردم ایران همزمان بود. او نیز از این حرکت عظیم دور نماند و با وجود این که کم سن و سال بود، در راهپیمایی ها و پخش اعلامیه و شب نامه، حضوری فعال داشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با آغاز کار بسیج، در آموزش های نظامی و عقیدتی شرکت کرد و به تدریج به عنوان عضو فعال این نهاد مردمی شناخته شد. مسجد محل، که جزء پایگاه های مردمی بسیجیان محسوب می شد، شب ها شاهد حضور عاشقانهٔ احمد بود. او به همراه دوستان جوان و شجاعش در برنامه های نگهبانی پایگاه مقاومت شهید برگی و مالک اشتر شرکت می کرد. استعداد فوق العاده ای که در تمام امور از خود نشان می داد، در زمانی کوتاه، از او یک بسیجی تمام عیار ساخت.

با شروع جنگ تحمیلی، بنا به احساس وظیفه ای که داشت، راهی جبهه شد و برای اولین بار در سال ۱۳۶۰ در کردستان حضور پیدا کرد. سپس به عنوان نیروی ثابت بسیج، فعالیت هایش را ادامه داد و بارها و بارها راه جبهه را در پیش گرفت. از آن جا که پاسداری از دین و کشور را وظیفه خود می دانست، در سال ۱۳۶۲ به عضویت رسمی سپاه درآمد. از آن به بعد، با پوشیدن لباس سبز سپاه، که آن را مقدس می دانست و به آن عشق می ورزید، اهداف خود را مصرانه تر از قبل پی گرفت. زمانی که به مرخصی می آمد، نیز کار و تلاش را رها نمی کرد و با شرکت در برنامه های بسیج و سپاه، به سازماندهی نیروهای حزب الله می پرداخت.

احمد، در دوره های مختلف آموزشی، از جمله: آموزش های آبی ـ خاکی و دورهٔ عالی غواصی، شرکت کرد و با مهارت هایی که آموخته بود، در عملیات های متعددی حضور یافت. رزمندگانی که با او در عملیات های والفجر، بیت المقدس، خیبر، بدر و عملیات کربلای ۱ تا ۵ شاهد حضور بی دریغ و جوانمردانه ای احمد بودند و همچون کوه های سر به فلک کشیدهٔ کردستان و غرب و دشت ها و باتلاق های جنوب، خاطرات دلنشینی از او به یاد دارند.

گرچه در بسیاری از امور نظامی مهارت فوق العاده ای داشت، کمتر حاضر می شد که مسئولیتی را بپذیرد. تنها در عملیات کربلای ۴ و ۵ معاونت پدافند تیپ ۲۱ امام رضا (ع) را به عهده داشت. او که در مبارزه با دشمن سراز پا نمی شناخت، بارها و بارها تا مرز شهادت پیش رفت و با جسمی مجروح بازگشت. تا این که به تاریخ ۲۹/۱۰/۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵، در حالی که می کوشید،

تانک های به جا مانده از دشمن فراری را جمع آوری کند، مورد اصابت ترکش خمپارهٔ دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید. پیکرش را در گلزار شهدای زادگاهش به خاک سپردند.

منابع زندگینامه :بحربی ساحل،نوشته ی فهیمه محمدزاده، نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۱

صناعی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد، مترجم، محقق، مؤلف.

تولد: ۱۲۹۷، اراک.

درگذشت: شهریور ۱۳۶۴، لندن.

محمود صناعی که اشعار خود را با عنوان «هونر» (فرود) و «هونر» (م) منتشر می کرد، پس از پایان تحیلات متوسطه در کالج آمریکایی تهران از دانشکده‌ی ادبیات و دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران در رشته‌های فلسفه و علوم تربیتی و ادبیات پارسی و حقوق لیسانس گرفت. پس از چند سال تدریس فلسفه و ادبیات فارسی در کالج آمریکایی تهران در سال ۱۳۲۴ برای تکمیل تحصیلات خود عازم انگلستان گردید و در دانشگاه لندن به تحصیل در رشته‌ی حقوق و فلسفه و روان‌شناسی مشغول شد و به دریافت درجه‌ی دکتری در رشته‌ی روان‌شناسی نایل شد. در سال ۱۳۳۳ به عضویت انجمن بین‌المللی پسیکوآنالیز انتخاب گردید. مدتی به سمت رایزن فرهنگی ایران در انگلستان خدمت کرد. وی همچنین عضو هیئت نظارت تألیف تاریخ ایران در کمبریج بود پس از بازگشت به ایران به عنوان استاد در دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد و به مقام‌های ریاست دانشسرای عالی تهران و معاونت وزارت فرهنگ نیز رسید.

دکتر محمود صناعی همچنین موفق به تأسیس و پایه‌گذاری مؤسسه‌ی روان‌شناسی در دانشگاه تهران شد. وی در این مؤسسه کتابخانه‌ای حاوی کتابهای مربوطه و نشریات ادورای گرد آورد. او بیش از ده سال پیش از فوتش به انگلستان عزیمت کرد و در لندن ساکن شد.

علاوه بر مقاله‌هایی که در مجله‌های «ایران امروز»، «سخن»، «یغما»، «راهنمای کتاب» و «مهر» منتشر می‌کرد و مقاله‌هایی به زبان انگلیسی در مجله‌های جهانی منتشر می‌ساخت، فهرست آثار انتشار یافته وی به شرح زیر است: یادی از استاد (هرلدلسکی، ۱۳۳۲)؛ ترجمه‌ی چهار رساله افلاطون (۱۳۳۶)؛ آزادی فرد و قدرت دولت؛ آزادی و تربیت (۱۳۳۹)؛ اصول روان‌شناسی (نرمال ل. مان چاپ دوم، ۱۳۴۲)؛ پنج رساله از افلاطون (۱۳۳۴)؛ در آزادی (جان استوارت میل).

دکتر محمود صناعی در شهریور ۱۳۶۴ در لندن درگذشت.

در سال ۱۲۹۷ تولد یافت. پس از انجام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده‌ی ادبیات شد و لیسانسیه در رشته‌ی فلسفه و علوم‌تربیتی شد. بعد به اروپا رفت و در دانشگاه لندن فلسفه و علوم‌تربیتی و روانشناسی تحصیل کرد و درجه‌ی دکترا گرفت . چندی در دانشکده‌های انگلستان تدریس می‌نمود، سپس به دعوت دولت ایران به تهران آمد و استاد دانشسرای عالی و دانشکده‌ی ادبیات تهران شد. مدتی ریاست دانشسرای عالی با او بود. بعد به معاونت وزارت فرهنگ و تعلیمات عالیه منصوب گردید. چندی هم وابسته‌ی فرهنگی ایران در لندن بود. صناعی در سال ۱۳۴۵ مجددا به روانشناسی به زبانهای انگلیسی و فرانسه می‌باشد. مردی بود به تمام معنی دانشمند و با فضل در روانشناسی و روانکاوی صاحب بصیرت. وقتی که در تهران اقامت داشت، مطبی دائر نمود و

بیماران روانی را معالجه می‌کرد. در سال ۱۳۶۵ درگذشت.

(تو ۱۲۹۷ ش)، مترجم و نویسنده. در اراک بـه دنیا آمـد. تصـحیلات خـود را در کالـج آمریکـایی تهران و دانشـکده‌ی ادبیـات و دانشـکده‌ی حقوق به پایـان رسانیـد و در رشـته‌های فلسـفه و علوم تربیتی و ادبیـات فارسـی و زبان خارجه و حقوق به اخـذ لیسانس توفیق یافت. پس از چند سال تدیس فلسفه و ادبیات فارسی در کالج آمریکایی تهران، جهت تکمیل تحصیلات به انگلستان رفت و پس از اخـذ درجه‌ی دکـتری از دانشـگاه لنـدن به تحصـیل پسـیکو آنـالیز (روانکـاوی) پرداخت و در ۱۳۳۳ ش بـه عضـویت انجمن بین‌المللی آن رشـته انتخـاب گردیـد. مقالات متعـددی که وی در مسایـل مختلف روانشناسـی اجتمـاعی انتشار داد، او را در زمره‌ی متخصصـین بین‌المللی این فن درآورد. صـناعی مدتی رایزن فرهنگی سـفارت ایران در انگلستان بود. از آثار وی: «آزادی و تربیت»؛ «اصـول روانشناسـی»، ترجمه؛ «پنـج رسـاله از افلاـطون»، ترجمه؛ «چهـار رسـاله‌ی افلاـطون»، ترجمه؛ «در آزادی»، ترجمه؛ «یـادی از استاد»، ترجمه.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] کتابنامه‌ی نخستین دهه‌ی انقلاب (۲۳۰)، مؤلفین کتب چاپی (۴۸ -۴۷ / ۶).

صندلی نیشابوری، ابوالحسن علی

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۴۸۹ / ۴۸۴ ق)، متکلم، واعظ و فقیه حنفی معتزلی. از اهالی نیشابور بود. با سـلطان طغرل بیگ به بغداد رفت، سپس به نیشابور بازگشت و به زهـد و سـلوک روی آورد و از دیدار سـلاطین روی برتابید. روزی ملک شاه سـلجوقی در مسـجد جامع نیشابور او را دید و از او به علت عدم رفت‌وآمد به دربار گله کرد. صـندلی در جواب گفت: عرض ما آن است که شـما با زیارت علماء از اخیار ملوک باشـید نه این که ما با زیارت ملوک از اشـرار علماء. از آثارش «تفسیر القرآن» را می‌توان نام برد. در «هدیه العارفین» صندلی به صورت صیدلی و در «معجم المولفین» به صورت صندیلی ذکر شده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زنـدگینامه :اسـرار التوحید، تعلیقات (۷۰۷)، الاعلام (۸۲ -۸۱ / ۵)، ریحانه (۴۷۰ / ۳)، لغت‌نـامه (ذیل/ علی)، معجم المولفین (۶۷ / ۷)، هدیه العارفین (۶۹۳ / ۱).

صنعتکار، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین صنعتکار : فرمانده اطلاعات لشکر ۸زرهی نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) او روحانی بود. در سال ۱۳۳۷ در کاشان متولد شد و پس از طی دوران مدرسه به حوزه علمیه وارد شد و به تحصـیل معارف اسلامی پرداخت. در سال ۱۳۶۱ برای اولین بار به جبهه عزیمت کرد و آنچنان تحت تاثیر عرفان حاکم بر جبهه واقع شد که گفت: تا زنده ام در جبهه خواهم بود. و بر سر پیمان خود ماند تا در جبهه شربت شهادت نوشید.

قابلیت های زیاد او در کنار جذابیت فوق العاده و اخلاق پسندیده اش باعث شده بود که همه نیروهایش لشگر آرزو کنند تحت فرماندهی صنعتکار فعالیت نمایند. او مسئولیتهای زیادی داشت, فرمانده واحد تخریب، واحد آموزش، عملیات و یگان دریایی لشکر ۸ از جمله مسئولیتهای این شهید بزرگواراست. در این مدت هر جا حسین بود همه می خواستند آنجا بروند. وی در تمام عملیات لشگر، شرکت فعالانه داشت و هر محوری که صنعتکار مسئولش بود ,خاطر فرماندهان راحت و آسوده بود, چون می دانستند به خوبی و با شجاعت و مدیریت خاص خود از عهده انجام ماموریت بر خواهد آمد. شهید صنعتکار همیشه چند صندوق از کتاب های حوزه را همراه داشت و زمانی که همه خسته از کار و فعالیت روزانه یا حتی کار شبانه روزی استراحت می کرد, کتابی برداشته در گوشه ای به مطالعه می پرداخت.

خاتمه عمر این روحانی بر جسته و فرمانده شجاع لشکر اسلام در۲۵ مرداد ماه سال ۱۳۶۵ بود. او که جهت شناسایی منطقه عملیاتی جدید وارد میدان مین شده بود در اثر انفجار مین به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :

"آبشار ابدیت"نوشته ی محمد رضا یوسفی کوپایی،نشر لشگر۸زرهی نجف اشرف-۱۳۷۵

صنعتگر، خلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خلیل صنعتگر

محل تولد : کامو

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۲ وارد حوزه علمیه قم شدم و از محضر برجسته اساتید مدرسه امثال حضرات حج اسلام، خراسانی،حسینی،بار فروش تحصیل نمودم.در سال ۱۳۵۷ در نیمه دوم آن وارد حوزه علمیه قم شدم بعد از پیروزی انقلاب از محضر اساتید بزرگواری چون آیت الله نورانی،ستوده ، علوی گرگانی،محفوظی، سطح را به اتمام رساندم و در ادامه جهت درس خارج از محضر بزرگانی چون حضرات آیات عظام مکارم شیرازی،سبحانی،نوری همدانی،تلمذ نموده ام و همچنین دو سال متوالی از درس تفسیر ارزشمند حضرت آیت الله جوادی کسب فیض نموده ام .در کنار درس اصلی حوزه آشنایی با مبانی اهل سنت و حوزه تخصصی مذاهب اسلامی را گذرانده که به علت بعضی تغییرات در حال طی نمودن مقدمات پایان نامه آن می باشم .دوره زبان عربی را در سال ۱۳۶۰ و انگلیسی را در سال ۱۳۷۲ گذرانده ام.

صنعتی اسفیوخی، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مرتضی صنعتی اسفیوخی : فرمانده بهداری تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) چهارم فروردین ماه سال ۱۳۲۶ در روستای اسفیوخ یکی از روستاهای شهرستان تربیت حیدریه متولد شد.

خواهرش می گوید: «قبل از تولد او، پدر و مادرم نذر کردند که اگر خداوند به آن ها پسری عطا فرماید، نامش را مرتضی بگذارند و سقای مسجد شود. بعد از تولدش او را عقیقه کردند و کمی بزرگ تر شد به عنوان سقا در مسجد به مردم آب می داد. بسیار مهربان بود. در سلام کردن پیشی می گرفت. از همان کودکی نماز را اول وقت می خواند. برای آموختن قرآن به مکتب رفت. در روستای ما مدرسه نبود، او برای تحصیل به روستایی دیگر می رفت و به خاطر علاقه ی زیاد به درس این مسافت طولانی را پیاده طی می کرد و تا ششم ابتدایی ادامه داد.»

به خاطر فقر اقتصادی و تنگدستی ترک تحصیل نمود.

کتاب های فرهنگی و کتاب های شهید مطهری را مطالعه می کرد.

در کارها با دایی اش مشورت می کرد و از ایشان راهنمایی می خواست. کسانی را که موافق با دین نبودند، ارشاد می کرد و اگر آن ها به روش خود ادامه می دادند، از آن ها کناره گیری می کرد. در ایام محرم و صفر نوحه خوانی می کرد. صدای دلنشینی داشت.

مشکلات خودش را به تنهایی حل می کرد و از کسی توقع کمک نداشت و مشکلات دیگران را در حد توان برطرف می کرد. اگر زمانی برای خانواده اش گرفتاری پیش می آمد، می گفت: «راضی باشید به رضای خداوند. گله نکنید. اگر مورد تنگدستی قرار گرفته ایم، حتماً مشیت الهی در آن هست.»

در سال ۱۳۴۸، در ۲۰ سالگی با خانم بی بی منیره موسوی ازدواج کرد. مدت زندگی مشترک آن ها ۱۳ سال بود.

حاصل ازدواج آن ها ۶ دختر به نام مریم، محبوبه، معصومه، فاطمه، نصرت و عصمت است. او دوست داشت فرزندان صالحی را تحویل جامعه دهد که حافظ انقلاب باشند. او نیازهای خانواده اش را از راه حلال تامین می کرد. حتی به کارگری می رفت تا محتاج دیگران نباشد.

او در زمان جنگ تحمیلی خانواده اش را با خود به ارومیه و کرمانشاه برد. قبل از انقلاب در راهپیمایی ها شرکت می کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی عضو بسیج شد و شب ها در خیابان های شهر به نگهبانی می پرداخت.

از طریق بسیج به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و در سال ۱۳۶۰ عضو رسمی سپاه شد. در سپاه ادامه تحصیل داد و موفق به اخذ دیپلم شد.

به امام بسیار علاقه داشت، عکس ایشان را بالای سرش می گذاشت و می گفت: «جانم فدای رهبر.» امام را چندین بار در خواب دیده بود.

با شروع جنگ تحمیلی برای دفاع از دین، میهن، مقابله با تجاوزگران و لبیک گفتن به ندای رهبر انقلاب، جبهه را بر همه چیز ترجیح داد. او احساس می کرد که به حضورش در جبهه نیاز است، به همین خاطر خانواده اش را ترک کرد و به جبهه رفت.

او فرمانده ی بهداری بود. در تیپ ویژه شهدا مسئولیت داشت. از سمتش در جبهه چیزی نمی گفت و خانواده اش از سمت او در جبهه اطلاعی نداشتند. او خود را یکی از سربازان اسلام معرفی می کرد.

زمانی که به مرخصی می آمد، در پایگاه بسیج فعالیت می کرد، به تشویق مردم برای رفتن به جبهه می پرداخت و کمک های مردم را برای جبهه جمع آوری می نمود. هر موقع که به مرخصی می آمد، بلافاصله به جبهه برمی گشت.

در جبهه مداحی می کرد. پیش نماز و امام جماعت بود. با ملایمت با افراد برخورد می کرد. حتی اگر کسی اعتقادات مذهبی را نادیده می گرفت، با او صحبت می کرد و او را به راه راست هدایت می نمود.
مصطفی داروغه (دوست شهید) می گوید: «مشکلات را با توکل به خدا حل می نمود. علاقهٔ زیادی به امام زمان (عج) داشت. ایشان به ما توصیه می کردند: پیرو ولایت فقیه و امام باشید. در خط انقلاب و اسلام حرکت کنید. در جبهه ها حضور یابید.»
آرزوی سلامتی امام، پیروزی انقلاب و باز شدن راه کربلا را داشت.
مرتضی صنعتی در یک عملیات برای کمک به افرادی که در باتلاق افتاده بودند، رفت و چون آن منطقه توسط دشمن شناسایی شده بود، مزدوران عراقی خمپاره ای به آن منطقه می زنند که ترکش خمپاره به او اصابت می کند و به شهادت می رسد.
مرتضی صنعتی در تاریخ ۳/۵/۱۳۶۴ در اشنویه کردستان به علت اصابت ترکش خمپاره به دیدار حق شتافت. منابع زندگینامه ":فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

صنیع الملک معمار باشی، ابوالحسن

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۰۵ -۱۲۴۵ ق)، معمار. ملقب به صنیع‌الملک. وی از محمد ابراهیم‌خان معمارباشی وزیر نظام و حاکم تهران لقب معمار باشیگری سلطنتی یافت. از آثار خیریه‌ی وی، بنای مسجد و مدرسه‌ای عالی در نزدیکی امامزاده یحیی تهران است.
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :شرح حال رجال (۳۵ -۳۴ / ۱).

صنیع خانی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام بنیاد تعاون سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
سال ۱۳۳۲ در شهرستان قم در خانواده ای روحانی به دنیا آمد. هم پای پدر، دوران کودکی را در محافل قرآنی و اهل بیت (ع) گذراند و نوجوانیش را با ترغیب و تشویق پدر با مبارزات علیه رژیم پهلوی سپری کرد. تلاش بی وقفه او در راه افشای مفاسد حکومتی، باعث شد تا بارها به دست عوامل ساواک دستگیر ، شکنجه و زندانی گردد. آخرین بار در اوج گیری انقلاب اسلامی و طلیعهٔ پیروزی همراه با دیگر زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد. او تا پیروزی انقلاب اسلامی، در حرکت های مردمی و راه پیمایی ها شرکت جست و در استقبال از حضرت امام به عنوان عضو کمیتْ استقبال از امام عاشقانه تلاش کرد.
وی در حماسهٔ ۱۹ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در تسخیر مراکز مهم وپادگان ها، نقش ارزنده ای را ارائه نمود.
سید محمد پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تشکیل کمیتهٔ انقلاب اسلامی محله خود همت پی گیرانه ای داشت. در مبارزه با عوامل فساد و ایادی نفاق، به طور جدی در صحنه حضور یافت و بدین وسیله مسیر خدمات ارزنده اش را در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ادامه داد و به عضویت آن در آمد. دیری نپایید که ستاد مبارزه با مواد مخدر را راه اندازی کرد و شناسایی عوامل توزیع و

دستگیری آن ها و متلاشی کردن باندها بزرگ و خطرناک به صورت برجسته ایفای وظیفه نمود.

او، پس از آغاز جنگ تحمیلی، مرکز اعزام نیروی سپاه را تشکیل داد و در کار سازماندهی و اعزام نیرو در سپاه به طور خستگی ناپذیر و فعالانه کوشید.

سید محمد، کار بزرگی را در سپاه بنیان نهاد و منشاء تحولی در ترابری سپاه شد. خنثی سازی توطئه رژیم بعث عراق پس از انهدام پل ارتباطی کالاهایی که از ترکیه به کشور، هدایت می شد، سرعت چشم گیر در جابه جایی نیروها و تجهیزات رزمی در علمیات کربلای ۸ در بند مهم فاو و ایجاد یک باند مراسلاتی از طریق قایق های عاشورا و تاسوعا در اروند اعزام لودرها و بلدوزرها در ساخت جاده های ارتباطی جبهه و سنگرهای رزمندگان ... همه و همه، دشمن را به انزوا کشاند.

برابر اسناد موجود، او در عملیات شلمچه به تنهایی در یک شب، دو هزار وسیلهٔ سنگین را به خطوط مقدم جبهه رساند و شبانه در استقرار مواضع و سلاح های سنگین همت گمارد.

حضور مستمر سید محمد در صحنه های رویارویی با بعثیان و مدیریت پشتیبانی او در زیر انبوه بمب های شیمیایی .... زخم های عمیقی را بر پیکر او وارد ساخت تا آن جا که سالها پس از جنگ این دردها را تحمل می کرد.

ستاد ترابری سید محمد نه فقط در دوران دفاع مقدس که همزمان به عنوان بازوی خدمات کشور برای همه ارگان ها، شناخته شده بود. درسیل سیستان و بلوچستان در ساخت سیل بند آن منطقه فعالانه وارد عمل شد.

گروه او در زلزلهٔ رودبار اولین گروهی بود که به التیام زخم های مردم پرداخت و هم او بود که در ساخت حرم و حسینیهٔ حضرت امام خمینی نقش مهمی را ایفا نمود و در روزهایی که ایران اسلامی در سوگ ارتحال رهبرشان به عزا نشسته بودند در طول دوماه به طور شبانه روزی زیارت گاه مشتاقان را بناکرد.

سید محمد به جهت مصدومیت شیمیایی، بارها در داخل و خارج از کشور تحت درمان قرار گرفت و آرام آرام چون شمعی سوخت و در نهایت در روز چهاردهم شهریور ۱۳۷۴ به لقاء پروردگار خود شتافت. منابع زندگینامه :افلاکیان زمین(دفتر هشتم)نوشته ی محمدحسین عباسی ولدی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

صنیع، مهین‌دخت

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

در سال ۱۲۹۸ در بابل متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در بابل به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی ادبیات تهران شد و درجه‌ی لیسانس در ادبیات فارسی گرفت و پس از اخذ لیسانس در کنکور دکترای ادبیات فارسی شرکت کرد و به دوره‌ی دکترا راه یافت و دوره‌ی مزبور را نیز به اتمام رسانید و رساله‌ی دکترای خود را تحت عنوان «دستور زبان فارسی» که به راهنمائی دکتر محمد معین تهیه کرده بود، به تصویب رسانید و دکتر در ادبیات فارسی شناخته شد.

چندی در دانشکده‌ی ادبیات شهید بهشتی به تدریس مشغول شد. در سال ۱۳۵۰ از طرف حزب ایران نوین کاندیدای نمایندگی مجلس از بابل شد و پس از اتمام انتخابات به مجلس بیست‌وسوم راه یافت. در آن دوره مدتی هم عضو هیئت رئیسه بود. در دوره‌ی بیست‌وچهارم نیز نماینده‌ی مجلس از بابل گردید و با سمت منشی به هیئت رئیسه راه پیدا کرد. وی دارای تالیفاتی در رشته‌ی تخصصی خود می‌باشد که می‌توان کتاب دستور زبان فارسی و کتاب زنان در شاهنامه را نام برد.

دکتر مهین‌دخت صنیع ابتدا به همسری سرگرد امیرسرداری درآمد که از روسای املاک پهلوی بود و به شقاوت و تندخوئی

ضرب‌المثل بود. بعد از مدتی نام خانوادگی خود را از امیرسرداری به کشورپاد تغییر داد و در میانسالی درگذشت. همسر دوم مهیندخت، از پزشکان معروف تهران بود به نام دکتر دانشوری که چندی معاونت وزارت بهداری را عهده‌دار شد. وی طبیبی حاذق و مردمدار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صنیع‌الدوله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. پرودره دولت) مرتضی قلی (خان) بن قلی‌خان مخبرالدوله نواده رضا قلی (خان) هدایت از رجال اواخر قاجاریه (و. ۱۲۷۳ ه.ق. – مقت. تهران ۱۳۲۹ ه.ق/ ۱۹۱۱ م.). وی تحصیلات خود را در آلمان به پایان رسانید و پس از مراجعت به ایران به سال ۱۳۲۱ ه.ق. به ریاست اداره پست و گمرک منصوب شد. در همان سال یکی از اولین کارخانه‌های نخ‌ریسی را به تهران وارد کرد و محصول ارزان و خوب بیرون آورد، ولی به علت رقابت خارجی کارخانه مزبور به زودی از کار افتاد. در ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ ه.ق. که اولین مجلس شورای ملی ایران رسمیت و افتتاح یافت، صنیع‌الدوله به ریاست آن انتخاب شد و در رجب ۱۳۲۵ از آن مقام استعفا داد. از آن پس با سمت وزیر مالیه، وزیر فواید عامه، وزیر علوم در هیئتهای دولتی که به ریاست ناصرالملک، نظام‌السلطنه و مشیرالسلطنه تشکیل یافت. شرکت داشت. چون تهران پس از استبداد صغیر به دست مجاهدان فتح شد در کابینه اول محمد ولی سپهدار تنکابنی به وزارت معارف و اوقاف صنصوب گردید. آخرین دوره وزارت او در کابینه دوم حسن مستوفی‌الممالک بود به سمت وزارت مالیه. در این دوره به دست یک تن گرجی از اتباع روس به نام «ایوان» و دو همدست او به قتل رسید (قزوینی. و فیات معاصرین، یادگار ۴، ۵ و ۵.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

صنیعی، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۵ در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در دانشکده‌ی افسری و دانشگاه جنگ پایان برد. چند دوره‌ی کوتاه مدت در اروپا و آمریکا گذرانید. با درجه‌ی سرگردی رئیس دفتر نظامی ولیعهد بود، در درجات بالاتر به ریاست سررشته‌داری ارتش و مدیرعامل شرکتهای تعاونی ارتش رسید تا سرانجام به معاونت مالی و اداری وزارت جنگ منصوب شد. در کابینه‌ی علم به کفالت وزارت جنگ منصوب شد و در ۱۳۴۲ در کابینه‌ی حسنعلی منصور، وزیر جنگ گردید و در کابینه‌ی هویدا هم چند سالی در آن سمت بود. در ۱۳۴۷ در کابینه تغییراتی داده شد و صنیعی به وزارت تولیدات کشاورزی معرفی گردید. قریب یک سال در آن سمت بود که وزارت تولیدات منحل گردید و ضمیمه‌ی وزارت تعاون و امور روستاها شد و از آن تاریخ، کاری به او ارجاع نشد. صنیعی روی‌هم رفته مرد متوسطی بود، دانش و تجارب نظامی نداشت. در افکار عمومی به سلامت نفس و درستی اشتهار داشت ولی محافظه‌کاری و تمکین صرف وی از مقامات ضرب‌المثل بود. این‌گونه افراد را باید در سیستم دیکتاتور بهترین وزیر و مامور اجرائی

دانست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صنیعی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهدی صنیعی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از پشت سر گذاشتن دوره تحصیلات ابتدایی در مدرسه سنایی قم، مشغول تحصیل در مدرسه راهنمایی امام موسی صدر شدم.سال او تحصیلات دوره متوسطه را در دبیرستان صدر و سال دوم را در رشته ریاضی فیزیک در دبیرستان حکیم نظامی و سال سوم دبیرستان را در تابستان سال ۱۳۶۰ هجری شمسی گذراندم.پس از دریافت مدرک دیپلم ریاضی فیزیک در خرداد ماه ۱۳۶۱، در اولین دوره آزمون ورودی دانشگاهها پس از انقلاب اسلامی شرکت کرده و همزمان در چندین مرکز آموزش عالی پذیرفته شدم و از طرف دولت، پیشنهاد تحصیل در خارج از کشور را به صورت بورسیه دریافت کردم.سرانجام در مهرماه ۱۳۶۲ در دانشگاه شیراز در رشته پتروشیمی با رتبه بالا پذیرفته شده و مشغول به تحصیل شدم.شوق به تحصیل در حوزه علمیه، مانع از ادامه تحصیل در دانشگاه شد و در همان ماه اول ورود به دانشگاه، درخواست انصراف دائم دادم و علی رغم ممانعت جدی از سوی مسوولان وقت دانشگاه شیراز خود را در آغوش گرم حوزه علمیه قم قرار دادم.با ورود به حوزه علمیه قم در سال ۱۳۶۲ دوره مقدمات علوم حوزوی را در مدرسه مبارکه رضویه به پایان رساندم و سطوح بعدی را در خدمت اساتید بزرگواری که نام آنها در لیست اساتید آمده است تلمذ کردم.همزمان با تحصیلات حوزوی ، در سال ۱۳۶۶ در آزمون ورودی دانشگاهها شرکت کرده و پس از پذیرش در دانشگاه تهران در رشته الهیات و معارف اسلامی – گرایش علوم قرآن و حدیث – مشغول تحصیل شده و در تیرماه ۱۳۷۰ فارغ التحصیل گردیدم. (در مقطع کارشناسی)

پس از گذراندن دوران سطح در حوزه علمیه قم و همزمان با شرکت در دروس خارج فقه و اصول، از سال ۱۳۷۵ در رشته تخصصی علم کلام ، سطح جهار مشغول تحصیل و در سال ۱۳۷۹ این دوره را به پایان رساندم.از سال ۱۳۷۹ تا سال ۱۳۸۴ به مدت پنج سال در کانون اندیشه جوان وابسته به پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی مشغول ارزیابی و کارشناسی آثار بودم.تدریس در مباحث اعتقادی حوزه علمیه قم نیز از فعالیت های علمی اینجانب است.

والسلام.

صور اسرافیل، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزاتقی‌خان تبریزی، ابتدا در دربار مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز اشتغال ورزید و بعدها به منشیگری ولیعهد منصوب شد. در کودکی تحصیلات خود را خیلی خوب انجام داد، خط و ربط خوبی به هم زد مخصوصا در کارهای مالی سررشته‌ی زیادی پیدا کرد. در ابتدای مشروطیت در زمره‌ی آزادیخواهان قرار گرفت و به اتفاق میرزا جهانگیرخان و علی‌اکبر دهخدا، روزنامه‌ی معروف صوراسرافیل را دائر کردند و در مقام مبارزه با محمدعلی میرزا برآمدند. در استبداد صغیر لیاخوف مامور دستگیر آنها شد. میرزا قاسم و دهخدا به استانبول فرار کردند ولی میرزا جهانگیر دستگیر و به دار آویخته شد. میرزا قاسم بعد به برلن رفت و به آزادیخواهان پیوست و چند شماره روزنامه‌ی صوراسرافیل را در آنجا انتشار داد. بعد از فتح تهران و سقوط محمدعلی میرزا، به ایران آمد و از طرف مجلس به نمایندگی برگزیده شد و به حزب اجتماعیون پیوست. در دوره‌ی سوم از ساوجبلاغ شهریار نماینده بود و در مهاجرت در دولت موقتی رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه وزیر داخله شد، بعد به آلمان رفت و مدتی در آن کشور زیست. در دوره‌ی چهارم از نخست‌وزیری منصوب گردید. در ۱۳۰۴ به معاونت و کفالت وزارت داخله تعیین شد تا سرانجام در کابینه‌ی حاج مخبرالسلطنه‌ی هدایت ابتدا کفیل و بعد وزیر پست و تلگراف و تلفن بود. در ۱۳۰۹ از کابینه اخراج شد. پس از مدتی حکمران اصفهان گردید. حکومت او در اصفهان از نظر شهری منشاء خدماتی بود و شهر اصفهان به سرعت رو به آبادی نهاد و حکومت گیلان شغل بعدی او بود تا اینکه در ۱۳۱۷ شهردار پایتخت شد و یک سال در این سمت بود تا در اثر ابتلاء به بیماری فلج، از کار کنار رفت و تا آخر عمر در منزل بستری بود. وفاتش در ۱۳۲۷ ش اتفاق افتاد و حین‌الفوت هفتاد سال داشت. دو همسر انتخاب نمود و فرزندان متعددی دارد که هیچکدام ترقیات پدر را نکردند.

میرزا قاسم صوراسرافیل مردی آزاده، پاکباز و هنرمند بود. در اوایل جوانی در کارها قاطعیت به خرج می‌داد ولی بعدها خیلی ملایمت پیدا کرد و تغییر او از وزارت پست و تلگراف هم به مناسبت ملایمت او بود. تا زمانی که حیات داشت، مردم آذربایجان به او اعتماد و علاقه‌ی خاصی داشتند و غالبا منزل او مرکز تجمع آذربایجانی‌ها بود.

(میرزا) قاسم‌خان از رجال دوره مشروطیت و پهلوی (و. ۱۲۹۹ ه.ق- ف. ۱۳۶۸ ه.ق. ۱۳۲۷ ه.ش/ ۱۹۴۹ م.) وی با همکاری جهانگیرخان صوراسرافیل و علی‌اکبر دهخدا، روزنامه صوراسرافیل (۲- صوراسرافیل) را تأسیس کرد و با انتشار مقالات مستند ضد مخالفان مشروطه کوشید و در جوانی از طرف مردم تهران به نمایندگی مجلس رسید و دو دوره وکیل بود. پس از بمباران مجلس به اروپا رفت و سه سال در آنجا توقف کرد تا آزادی‌خواهان بر محمدعلی شاه غلبه کردند و او به تهران بازگشت. وی در ۱۳۴۲ ه.ق./ ۱۳۰۳ ه.ش. در اولین کابینه رضا شاه پهلوی به کفالت وزارت داخله منصوب شد و در اول ذی‌الحجه ۱۳۴۵ در کابینه مخبرالسلطنه ابتدا کفیل و سپس وزیر پست و تلگراف گردید. در ۱۳۵۲ ه.ق/ ۱۳۱۲ ه.ش. والی اصفهان و مدتی هم حمکران گیلان شد و در ۱۳۵۸ ه.ق. شهردار تهران گردید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

صوفی، ناصر علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان حضرت قاسم(ع) لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«ناصر علی صوفی » در سال ۱۳۴۱ در اردبیل به دنیا آمد .تا سال چهارم متوسطه تحصیل کرد وبه عنوان بسیجی در جبهه ها حضور یافت.

او از روزی که به جبهه رفت حضوری مستمر داشت تادر تاریخ ۲۰/۹/ ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ ،در منطقه شلمچه به در جه رفیع شهادت نایل آمد. .شهید صوفی ،به هنگام شهادت شهادت مسئولیت جانشین گردان قاسم (ع) از لشکر ۳۱ عاشورا را به عهده داشت .

دلا ...به چشم بصیرت نگر ،که خامه رحمت نوشته بر در جنت ،به خط قدسی کوفی

تو پاک و خالص و نابی ،چگونه وصل نیایی ؟ در آ ،درآ، که زمانی ،شهید ناصر صوفی !

منابع زندگینامه" :روایت سی مرغ"نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

صهبا، هاشم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۰ ش است. تحصیلات خود را در حقوق به اتمام رسانید و چندی در اروپا تحصیل کرد و وارد وزارت دارائی شد. تمام مراحل اداری و دیوانی را در آن وزارتخانه پیمود. در ۱۳۲۲ به معاونت وزارت دارائی رسید. یک سال بعد رئیس هیئت مدیره عالم بانک کشاورزی شد. در ۱۳۲۴ در کابینه‌ی حکیمی قریب دو ماه وزیر بازرگانی و پیشه و هنر گردید. در همان سال مجددا به مدیریت بانک کشاورزی بازگشت و تا سال ۱۳۲۷ در آن سمت باقی بود. در آن سال به ریاست کمیسیون ارز رسید. صهبا در ۱۳۲۵ به جای مرحوم غلامحسین رهنما، به ریاست هیئت نظار بانک ملی برگزیده شد. وفات او در سال ۱۳۲۹ اتفاق افتاد

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

صیاد شیرازی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

امیر سپهبد علی صیاد شیرازی در سال ۱۳۲۳ در کبود گنبد مشهد در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. مادرش شهربانو و پدرش زیاد نام داشت. پدرش، که از عشایر فارس بود، به استخدام ژاندارمری در آمد و سپس به ارتش منتقل شد. او از جاذبه ای خاص برخودار بود، از این رو علی تحت تأثیر پدر از کودکی به ارتش علاقه مند شد. او به همراه پدر و خانواده، مانند دیگر خانواده های نظامیان، از شهری به شهری مهاجرت می کرد. شهرهای مشهد، گرگان، شاهرود، آمل، گنبد و سرانجام گرگان محل پرورش وی شدند. او سال ششم متوسطه را در تهران گذراند و در سال ۱۳۴۲ موفق به اخذ دیپلم گردید. او در سال ۱۳۴۳ در کنکور دانشکده افسری شرکت کرد و پذیرفته شد. علی از بدو ورود به دانشکده به جدیت در درس و پای بندی به مذهب شهرت یافت. و سرانجام در مهرماه ۱۳۴۶ در رسته توپخانه دانش آموخته شد و با درجه ستوان دومی وارد ارتش گردید. او پس از طی دوره آموزشی در شیراز و اصفهان به لشگر تبریز و سپس لشگر زرهی کرمانشاه منتقل شد. او در سال ۱۳۵۰ برای گذراندن دوره آموزش زبان انگلیسی به تهران آمد و پس از پایان کلاس و جدیت در تحصیل سرانجام خود از استادان زبان انگلیسی شد. ستوان یک علی صیاد

شیرازی تصمیم گرفت با دختر عمویش، خانم عفت شجاع ازدواج کند اما به دلیل این که محمود، عموی علی، از مخالفان شاه بود، ساواک با این ازدواج موافقت نکرد، اما سرانجام در اثر اصرار علی، ارتش با این وصلت مبارک موافقت کرد. علی در سال ۱۳۵۲ به دلیل لیاقت ها و دقت هایش در کار، برای تکمیل تخصص های توپخانه از طرف ارتش به آمریکا اعزام شد تا دوره هواسنجی بالستیک را بگذراند. او این دوره آموزشی را در شهر فورت سیل از ایالت اوکلاهما، در منطقه ای نظامی، با موفقیت طی کرد. در این دوره فشرده ستوان همچون مبلغی مذهبی به دعوت آمریکاییان به اسلام می پرداخت و در مجالس بحث و مناظره آنان شرکت می کرد. او در بین آشنایان جدیدش به مرد مذهبی مشهور شد. او پس از گذراندن دوره، با تخصصی جدید و روحیه ای با نشاط به ایران مراجعت کرد. ارتش برای استفاده از دانش نظامی ستوان، او را در سال ۱۳۵۳ به اصفهان ـ مرکز توپخانه ـ منتقل کرد. علی در اصفهان با یافتن دوستان جدید مطالعات مذهبی خود را پی گرفت و شخصیت سیاسی خویش را در این دوره قوام بخشید. او در نامه ای که برای سرگرد محمد مهدی کتیبه، یکی از افسران مذهبی، ارسال کرد این جمله را نوشت: «در مورد برنامه های مذهبی بحمدالله پیش می رویم مخصوصاً در آن قسمت که می دانید». این جمله حساسیت ضد اطلاعات را برانگیخت و از آن پس وی تحت مراقبت قرار گرفت. آنها پس از تحقیق و مراقبت متوالی، او را «متعصب مذهبی» معرفی کردند و مراقبت از وی را شدت بخشیدند. جالب این است که هرکس از افسران را به مراقبت وی می گماردند یا تحت تأثیر روحیه او قرار می گرفت و گزارش مثبت برای او رد می کرد یا صیاد را از مراقبت و مأموریت خود خبر می داد و یا از اول با چنین مأموریتی مخالفت می کرد. سروان صیاد هم زمان با اوج گیری مبارزات ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی تقیه را کنار گذارد و در ارتش علناً به دفاع از علمای اسلام و حکومت اسلامی پرداخت و سرانجام به دلیل این که در بین افسران، تبلیغات ضد رژیم می کرد، ضد اطلاعات از قرار دادن جنگ افزار در اختیار وی ممانعت کرد و اعلام نمود که از واگذاری مشاغل حساس به او خودداری شود. سرانجام سروان در ۱۹ بهمن دستگیر و زندانی شد اما دیری نپایید که انقلاب به پیروزی رسید و او هم مانند همه مردم ایران آزاد شد. دوره دوم زندگی سرهنگ صیاد بعد از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز می شود: او پس از پیروزی انقلاب اسلامی با رحیم صفوی و حجت الاسلام سالک آشنا می شود و با یکدیگر پیمان می بندند که از پادگانهای اصفهان حفاظت نمایند. اختلاف سروان با فرماندهان ارتش موجب آشنایی وی با حضرت آیت ا... خامنه ای می گردد و از اینجا سرنوشت صیاد به کلی تغییر پیدا کرد. پس از حوادث کردستان، صیاد با درجه سرگردی به همراه سردار صفوی به غرب اعزام می گردد. و با هماهنگی ارتش و سپاه سنندج را آزاد می کنند. لیاقتهای سرگرد در کردستان موجب می گردد تا با درجه سرهنگی به فرماندهی عملیات غرب منصوب گردد. اختلافات سرهنگ با بنی صدر اولین رئیس جمهوری اسلامی موجب برکناری وی و خلع دو درجه می گردد. اما دیری نپایید که بنی صدر سقوط کرد و شهید رجایی به ریاست جمهوری رسید و سروان مجدداً با دو درجه به غرب کشور اعزام می شود. سرهنگ با تأسیس قرارگاه حمزه سیدالشهداء لشگرهای ۶۴ ارومیه و ۲۸ کردستان و تیپ های ۲۳ نیروی ویژه هوا برد و تیپ ۳۰ گرگان شهرهای بوکان و اشنویه را آزاد کرد. در هفتم مهرماه ۱۳۶۰ به خاطر رشادت ها و لیاقتها توسط رهبر معظم انقلاب حضرت امام خمینی (ره) به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد. او با هماهنگی با سپاه قهرمان پاسداران انقلاب اسلامی در عملیات طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، مسلم بن عقیل، مطلع الفجر، محرم، والفجر ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، عملیات خیبر و بدر و قادر شرکت نمود و پیروزی های بزرگی را برای ایران اسلامی به ارمغان آورد که بی شک در تاریخ امت اسلامی به عظمت خواهد ماند. سرهنگ در مرداد سال ۱۳۶۵ از فرماندهی نیروی زمینی استعفا داد و با پیشنهاد آیت الله خامنه ای و تصویب رهبر انقلاب به سمت نمایندگی امام در شورای عالی دفاع منصوب شد. در سال ۶۶ به درجه سرتیپی نایل آمد. سرتیپ صیاد شیرازی در سال ۶۷ در عملیات مرصاد که مرزهای غرب ایران مورد هجوم منافقین قرار گرفته بود شرکت و با روحیه ای بسیجی ضربات محکمی را بر پیکر مزدوران منافق وارد کرد. سرانجام صیاد شیرازی در مقام جانشینی ریاست ستاد کل به خدمت مشغول شد. تیمسار سرتیپ صیاد شیرازی در ۱۶

فروردین ۱۳۷۸ همزمان با عیـد خجسـته غـدیر با حکم مقام معظم فرمانـدهی کل قوا به درجه سرلشـگری نایل آمد. پس مانده های زخم خورده مرصاد در صبح روز ۲۱ فروردین ۷۸ ، فاتح بزرگ فتح المبین و بیت المقدس و یکی از بزرگترین سـرمایه های کشور را در تروری ناجوانمردانه آماج تیرهای کینه خود قرار دادند و قامت استوار امیر ارتش اسلام را به خاک افکندند. روحش شاد.
منابع زندگینامه : خاطرات امیر سپهبد صیاد شیرازی ـ مرکز اسناد انقلاب اسلامی

صیادی، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین صیادی : فرمانده گروهان اول از گردان امام سجاد(ع)لشگر۸نجف اشرف(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
در سال ۱۳۲۴ در روسـتای شـاه بلاـغ در اسـتان زنجان ودر یک خانواده مـذهبی به دنیا آمـد. ایشان از اول زنـدگی علاقه وافری به اسـلام ومکتب امـام حسـین (ع) داشت. فردی مردم دوست و مهربـان و دلسوز بود. به همه احـترام می گـذاشت و مورد احـترام همه بود.علاـوه بر کشـاورزی به کار تحصـیل در تنها مـدرسه روسـتا پرداخت و پایان نامه کلاس شـشم قـدیم را گرفت .بعـداز آن برای کمک به پدر در کار خانه سـیمان آبیک مشـغول به کار شد. ایشان در سال ۱۳۵۲ بـا دختر خاله اش ازدواج کرد و صاحب ۵ فرزند می باشد .درسال۱۳۵۳ همراه پـدر و مادر به شـهر زنجان کوچ کرد . در زمان انقلاب از آن جوانانی بود که بر علیه رژیم مبارزه می کرد . همیشه عکس و اعلاـمیه امـام را توزیع می کرد به طوریکه یکبـار مـامورین خانه ایشان را زیرو رو کردنـد و چون چیزی پیـدا نکردنـد، رفتنـد. چنـدین بار هم در تظاهرات و درگیری با سـربازان به شـدت مجروح شـد. هرگز از ادامه مبارزه دست بر نداشت تا اینکه انقلاـب به پیروزی رسـید و ایشـان در کمیته مشغول به خـدمت شـد.اوبرای حفاظت ازدسـتاوردهای انقلاب شـبها در کوچه و خیابان ها به نگهبانی می پرداخت تا اینکه به فرمان امام سپاه تشکیل شد وایشان در سال ۱۳۵۷ به سپاه پیوست.
ایشان با فرمان تشـکیل بسـیج ، اولین پایگاه مقاو مت را در مسـجد محل سـکونت خود تشـکیل دادو شروع به آموزش دادن جوانان انقلاـبی کرد . همیشه با منافقین و ضـد انقلاب در حال درگیری و مشاجره بود. نا امن شـدن منطقه کردسـتان داوطلبانه به آن منطقه رفت.او بیش از ۱۵ بار به جبهه رفت.دربیشتر عملیاتی که ایران برای دفاع در برابر دشـمن انجام می داد،حضور داشت .چندین بار به شدت مجروح شد . در سال ۱۳۶۶ در عملیات نصر ۷ در منطقه سر دشت جاویدالاثر شد . ایشان همیشه به دیگران کمک می کرد . برای خانواده محترم شـهدا احترام زیادی قائل بود. ایشان همیشه به خانواده سفارش می کرد که نماز بخوانند و امام را تنها نگذارند . بـا منـا فقین تا پای جان مبارزه کننـد و در مورد امر به معروف و نهی از منکر خیلی حساس بود و مردم را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت می کرد .مورداعتمـادبود، جوانـان محـل در هر کـاری اول از او نظر خواهی کرد می کردنـد. منابع زنـدگینامه :پرونـده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

صیدی، یعقوب علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یعقوب علی صـیدی : قائم مقام فرمانده گردان ابوذر (ره)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) نهم

بهمن ماه ۱۳۳۳ در روستای عقیل آباد به دنیا آمد. سال های اول کودکی خود را در همان روستا طی کرد و تا کلاس ششم ابتدایی تحصیل کرد. دوران نوجوانی را نیز با تلاش و کوشش بسیار گذراند تا به سنین جوانی رسید و در هجدهم خرداد ۱۳۵۱به خدمت سربازی رفت . بعد از به پایان رسیدن دوره ی خدمت در سال ۱۳۵۳ ازدواج نمود.

در دوران مبارزه با طاغوت او زحمات وتلاشهای زیادی متحمل شد.

دهم فروردین ماه ۱۳۶۰ به عضویت سپاه درآمد تا بیشتر به میهن اسلامی خود خدمت کند. در طول خدمت خود در سپاه تا زمان شهادت مسئولیت های مهمی را برعهده گرفت که از مسئول گشت و بازرسی شروع و تا فرماندهی گردان پیش رفت تا بالاخره پس از ۳۲ سال عمر پر برکت در تاریخ ۱۰/۴/۱۳۶۵ در عملیات کربلای یک در منطقه عملیاتی مهران در اثر اصابت ترکش به ناحیه شکم به درجه رفیع شهادت نائل آمد .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

صیرفی، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وکیل دادگستری و مدیر روزنامه‌ی مرد آسیا. در تهران و اروپا تحصیل کرد و شغلش وکالت دادگستری بود. در ۱۳۳۱ امتیاز روزنامه‌ی یومیه‌ی مرد آسیا را گرفت و در جهت دولت وقت آن را انتشار می‌داد. وقتی بین مصدق و عده‌ای از اطرافیان اختلاف افتاد، او از مصدق جدا شد و جزء یاران آیت‌الله کاشانی قرار گرفت و روزنامه را در اختیار مخالفین قرار داد. همه روزه لبه‌ی تیز انتقادات متوجه مصدق و همکاران او بود. در ۱۳۳۲ به سپهبد زاهدی نزدیک شد و برای ساقط کردن مصدق از هیچگونه اقدامی فروگزاری نمی‌کرد. بعد از سقوط مصدق، پاداش خود را دریافت نمود، از طرف زاهدی مدیر عامل شرکت سهامی بیمه ایران شد. قریب یک سال در آن سمت بود که برکنار شد و تحت تعقیب قرار گرفت. در دوران مدیریت وی در بیمه سوءاستفاده‌هائی انجام شد. بر فرض عدم مشارکت وی، می‌توان سوءمدیریت او را مسبب آن دانست. روزنامه‌ی مرد آسیا هم مانند غالب جراید آن روز، مملو از هتاکی، هتک حرمت، اهانت و افترا به اشخاص بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضابطی پور، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد ضابطی پور

محل تولد : مشهد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۱

زندگینامه علمی

استاد گرانقدر آقای احمد ضابطی پور در سال ۱۳۳۸هجری شمسی در خانواده ای متدین، مذهبی و دوستدار اهل بیت علیهم السلام در مشهد مقدس به دنیا آمد. دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش، با موفقیت سپری کرد. در پی تشویق خانواده و علاقه فراوان خویش به فراگیری علوم دینی در سال ۱۳۵۱ و در اوج خفقان حاکم بر کشور از سوی حکومت ستمگر و ظالم شاهنشاهی خصوصا بر حوزه های علمیه بدون هیچ ترس و واهمه ای وارد حوزه علمیه مشهد مقدس شد تا پاسدار دین خویش و اقتداگر مولای خود باشد. از نخستین روزهای ورود به حوزه علمیه مشهد با تلاش و کوشش فراوان، در درس بزرگان حوزه علمیه حاضر شد پس از اتمام دوران سطوح عالی و شاگردی اساتید مبرزی چون آیت الله شاهرودی، فاضل لنکرانی و میزرا علی آقای فلسفی در سال ۱۳۵۷ سال پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به حلقه درس خارج راه یافت و از محضر بزرگانی همچون آیت الله وحید و آیت الله لنگروی کسب فیض کرد واز دامن ستارگان پر فروغ حوزه علمیه مشهد مشغول خوشه چینی گشت و تا کنون در این زمینه از هیچ کوششی دریغ نکره است.

استاد در کنار تحصیل دروس حوزوی از تحصیلات دانشگاهی غافل نماند و در رشته فلسفه و کلام اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد در سال ۱۳۷۶از دانشگاه آزاد اسلامی مشهد فارغ التحصیل گردید و باموفقیت از پایان نامه خویش باعنوان" ارشاد در فقه اسلامی و قانون مدنی "دفاع کرد. ایشان ضمن تدریس در دانشگاه فردوسی، آزاد اسلامی مشهد و مراکز آموزش عالی علمی کاربردی به تحقیق و پژوهش مشغول می باشد که مقالاتی مانند" وظایف متقابل نهاد حاکمیت و مردم" ، "جستاری در دموکراسی دینی "و ولایت فقیه ، فقه تاریخ یا کلام"در مجلات معتبر کشور به چاپ رسانده است.

ضرابی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۸ در کاشان تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به مدارس نظامی وارد شد و دوره‌ی آنجا را پایان داد و درجه‌ی افسری گرفت. وی در اثر مشارکت در چندین منازعه‌ی داخلی، سریعا ترقی نمود و درجه‌ی سرهنگی گرفت و داخل ژاندارمری شد. در چند استان ریاست ژاندارمری با او بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ریاست ژاندارمری خوزستان منصوب شد و پس از بیست سال توقف در درجه‌ی سرهنگی، به درجه‌ی سرتیپی رسید و فرماندهی قوای خوزستان به او محول گردید. از آنجا به فرماندهی لشکر لرستان و بعد فرماندهی لشکر سوار تهران منصوب شد. چندی هم ریاست دادگاه تجدیدنظر نظامی با او بود. در سال ۱۳۲۴ به ریاست شهربانی کل کشور رسید. یک سال در آن سمت بود تا اینکه در وقایع آذربایجان فرمانده یکی از ستونهای حمله به تبریز بود. پس از فرار پیشه‌وری و سقوط فرقه‌ی دموکرات، ضرابی فرمانده لشکر تبریز گردید و با قدرت و حشمت زیاد در آنجا فرمانروائی می‌کرد. در سال ۱۳۲۶ با احراز درجه‌ی سرلشکری، مجددا رئیس کل شهربانی شد. نزدیک به یک سال در آن سمت بود تا کنار رفت و بازنشسته شد و در سال ۱۳۵۲ در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت. یکی از دختران وی یک بار به نمایندگی مجلس انتخاب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضرغام، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۰ ش و فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی افسری در ۱۳۱۳ است. مراحل نظامی را طبق معمول پیمود و در چند اردوکشی داخل شرکت کرد. مدتی معاون فرماندار نظامی شد و بعد ریاست قند و شکر به او محول گردید. بعد از دو سال به ریاست کل گمرک رسید و به این سازمان سر و صورتی داد. در ۱۳۳۶ در کابینه‌ی دکتر اقبال به وزارت جدیدالتاسیس گمرکات و انحصارات منصوب شد و در ۱۳۳۷ درجه‌ی سرلشکری گرفت. در ۱۳۳۸ به جای علی‌اصغر ناصر، در کابینه‌ی اقبال وزیر دارائی شد و در کابینه‌ی شریف‌امامی در سمت وزارت دارائی باقی ماند و در دوران وزارت خود اقدامات زیادی نمود. در ۱۳۴۰ از طرف دکتر علی امینی نخست‌وزیر وقت، تحت تعقیب قرار گرفت و نزدیک به یک سال در زندان به سر برد. پس از استخلاص از زندان به کارهای آزاد پرداخت و در کار تجارت توفیق زیادی پیدا کرد. آخرین سمت ضرغام، ریاست اداره کل تدارکات ارتش است که از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ آن را تصدی نمود. ضرغام یکی از رجال جدی و با شهامت دوران اخیر است و در خرابی و سازندگی ید طولائی داشت و رشادت او در کار و فعالیت مستمر او موجب پیشرفت سریع کارها بود. در سن ۶۵ سالگی در تهران به بیماری سکته درگذشت. وی موقعی که وزیر دارائی شد، دستور داد عمارت خوابگاه ناصرالدین‌شاه را که با صرف وقت زیاد و کاشیکاریهای زیبا بنیان گرفته بود، تخریب کردند و به جای آن ساختمان جدیدی درست کرد. هرچه از طرف اداره کل باستان‌شناسی و سایر مقامات به وی توصیه شد که از تخریب آن بنای قدیمی خودداری کند، زیر بار نرفت، حتی ده‌ها درخت ۲۰۰ ساله که در محوطه‌ی کاخ بود سرنگون کرد. این اقدام او در جهت تخریب آثار باستانی در خور تقبیح و تنقید است.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضرغام، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی افسری تهران و دانشگاه جنگ است. مراحل ترقی را طبق ضوابط ارتش طی کرد. در درجه‌ی سرتیپی فرمانده لشکر اهواز شد. در همانجا درجه‌ی سرلشکری گرفت و به لشکر فارس منتقل شد. چندی فرماندهی سپاه کرمانشاهان با او بود تا به فرماندهی ژاندارمری کل کشور منصوب شد. در همین سمت در اثر سکته‌ی قلب درگذشت. سنش حین‌الفوت ۵۹ سال بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضرغامی، عزت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرلشکر عزیزالله ضرغامی، متولد ۱۲۸۷ ش و فارغ‌التحصیل سال ۱۳۰۸ دانشکده‌ی افسری است. دانشگاه جنگ تهران را طی کرد و در سال ۱۳۳۰ درجه‌ی سرتیپی گرفت. مدتی ریاست هیئت علمی دانشکده‌ی افسری با او بود. چندی رئیس رکن یک ستاد شد، بعدا فرماندهی لشکر خراسان را عهده‌دار گردید. تمام مشاغل نظامی را گرفت تا قائم‌مقام ستاد بزرگ شد و در همین سمت درجه‌ی ارتشبدی گرفت. از آنجا به فرماندهی نیروی زمینی منصوب و مدتی در آنجا بود تا بازنشسته شد. در دوران بازنشستگی به استانداری آذربایجان شرقی مامور گردید. پس از خاتمه‌ی ماموریت، سناتور شد.

ضرغامی فوق‌العاده متشرع بود. وظایف دینی خود را به طور کامل انجام می‌داد. در کار نظامی فاقد قدرت کار و ابتکارات نظامی بود ولی چون خطری نداشت، همیشه مصدر مشاغل مهم و حساس می‌شد. دکتر مهدی ضرغامی فرزند وی در آمریکا دکترای ریاضیات گرفت و رئیس یکی از دانشگاه‌های تهران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضرغامی، عزیزالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از امراء مورد توجه رضاشاه و مدتها رئیس ستاد ارتش در آن دوره بود. در ۱۲۶۳ متولد شد. پدرش حسین‌پاشاخان ضرغام‌السلطنه از سران ایل شقاقی بود. عزیزالله ضرغامی در جوانی وارد مدرسه‌ی قزاقخانه شد و درجه‌ی افسری گرفت. تا درجه‌ی سروانی در قزاقخانه اشتغال داشت، بعد به ژاندارمری منتقل شد و چند سمت از قبیل ریاست ژاندارمری قزوین، زنجان و سلطان‌آباد با او بود. در چند زدوخورد هم شرکت کرد تا در ۱۳۰۰ ش به ارتش انتقال یافت و با درجه‌ی سرهنگی مامور تشکیل مدارس نظام شد. دو سالی در آنجا بود که به ریاست اداره مباشرت قشون منصوب گردید. بعد فرمانده تیپ مکران شد و درجه‌ی سرتیپی گرفت. در ۱۳۰۹ به ریاست ژاندارمری کل کشور منصوب شد. چهارسال در آن سمت بود تا اینکه در سال ۱۳۱۳ با درجه‌ی سرلشکری به ریاست ارکان حرب کل قشون که بعد ستاد ارتش نام گرفت، مستقر گردید و تا پایان سلطنت رضاشاه در آن سمت قرار داشت. بعد از کنار گذاردن از ستاد، چند روزی فرمانده دانشکده افسری شد. دیگر کار نظامی به او ارجاع نگردید تا اینکه در سال ۱۳۲۸ در اولین دوره‌ی مجلس سنا، سناتور انتصابی گردید و یک دوره در سنا بود که حاضر به ادامه‌ی همکاری نشد و بقیه‌ی عمر طولانی خود را به عبادت گذرانید. وی یکی از افسران شاخص و مورد توجه رضاشاه بود. به اندازه‌ای در شاه نفوذ پیدا کرده بود که امور ارتش با نظر او حل و فصل می‌شد و ظاهرا در دوران ستاد او که دوران شکوفائی دیکتاتوری بود، ارتش توسعه‌ی بسیاری یافت و تدریجا ۱۸ لشکر در نقاط مختلف تشکیل شد، جز دو لشکر که در مرکز بود و چند لشکر دیگر در شهرستانها، بقیه اسم بی‌مسائی بودند کما اینکه در شهریور ۱۳۲۰ دیدیم و یا شنیدیم که حتی یک روز هم نتوانستند در مقابل حمله‌ی دشمن استقامت کنند. در شهریور ۱۳۲۰ که قوای سه کشور حمله کردند، ضرغامی فورا به تشکیل ستاد جنگی پرداخت و خود در راس آن قرار گرفت، اعلامیه دادند ولی از یک اعلامیه کارشان تجاوز نکرد، نشستند و گفتند یکباره کلیه سربازان را در شهرها و دهات رها نمودند. سربازان روزها گرسنه و تشنه در بیابانها با مرگ دست به گریبان بودند تا به هر زحمتی بود، خود را به زادگاه خودشان رساندند. تنها افسری که در شهریور ۱۳۲۰ به علت مرخص نمودن سربازان مورد حمله و سرزنش قرار نگرفت، همین سرلشکر ضرغامی بود. بقیه امراء را رضاشاه گوشمالی سختی داد.

ضرغامی مردی متقی، زاهد و دارای صفات خوبی بود. در هفت سالی که رئیس ستاد شد دوستان خود را تقویت کرد و تمام مشاغل مهم ارتش را در اختیار آنها قرار داد. با دشمنان خود به سختی رفتار نمود. وقتی بین او و سرلشکر جهانبانی اختلاف افتاد. گذشته از خلع درجه و زندانی کردن سرلشکر جهانبانی دستور داد کلیه جهانبانی‌ها را از ارتش اخراج نمایند. ضرغامی ظاهر کار را حفظ می‌نمود، مثلا هیچ موقع ریش خود را نتراشید و در اداره فرائض مذهبی خود را انجام می‌داد و غالبا در موقع بیکاری از گفتن ذکر خودداری نمی کرد. در مواقعی که برای گزارشی به حضور شاه مردد می‌شد، متوسل به رمل و اسطرلاب می گردید. هیچگونه تحصیلات خارجی نداشت. در مدتی که در ژاندارمری با سوئدی‌ها کار می کرد، زبان فرانسه را در حد رفع تکلیف یاد گرفته بود. او مجموعا ۹۴ سال عمر کرد و سالها در منزل شخصی خود به تنهائی به عبادت اشتغال داشت. در منزل خود مجالس روضه‌خوانی برپا می‌نمود. به اهل علم و روحانیت احترام می گذاشت. به عنوان «حضرت اجل» دلبستگی خاصی داشت، اگر کسی در موقع مکالمه با او این عنوان را قائل نمی‌شد، سخت مکدر می گردید. برادران و فرزندان خود را به ارتش برد و همه‌ی آنها به درجات بالا رسیدند، موجبات ازدواج یکی از برادران خود را با خانواده‌ی سلطنتی فراهم کرد. همین مسئله بیشتر او را مقرب ساخت. روی‌هم‌رفته آدم جالبی بود. اصلا به درد کارهای نظامی نمی‌خورد. وفات او در ۱۳۵۷ در تهران اتفاق افتاد و در امامزاده عبدالله مدفون شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضمیری، محمدجواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمدجواد ضمیری در سال ۱۳۲۷ در شهرستان نیریز فارس متولد شد.وی دارای دکترا رشته ی فیزیولوژی تولید مثل از دانشگاه کوئیتنرلند استرلیا (در سال ۱۳۵۸)است.نامبرده هم اکنون عضو هئیت علمی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه شیراز بامرتبه ی علمی دانشیاری می باشد.کتاب"تولید مثل در گاو "ترجمه ،محمد جواد ضمیری ، در دوره دوازدهم (در سال ۱۳۷۲) کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.

گروه : کشاورزی

رشته : دامپروری

تحصیلات رسمی و حرفه ای : محمدجواد ضمیری پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه درهمان شهر در سال ۱۳۴۶ وارد دانشگاه شیراز شد و در رشتهٔ مهندسی کشاورزی به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۴۹ در مقطع کارشناسی فارغ التحصیل گردید سپس برای ادامهٔ تحصیل به استرالیا رفت و در سال ۱۳۵۳ به اخذ درجهٔ کارشناسی ارشد از دانشگاه کوئینزلند در رشتهٔ تولید مثل و در سال ۱۳۵۸ به اخذ درجه دکتری از همان دانشگاه در رشتهٔ فیزیولوژی تولید مثل نائل آمد. و پس از آن نیز دورهٔ فوق دکتری را در دانشگاه یاد شده در ارتباط با هورمون شناسی ابتدای آبستنی باموفقیت گذراند.

خاطرات و وقایع تحصیل : محمدجواد ضمیری از سفر به کشور های استرالیا ،آمریکا ،هندوستان ،مالزی ،سنگاپور و تایلند خاطرات خوبی را به یاد دارد.

فعالیتهای ضمن تحصیل : محمدجواد ضمیری در کنار تحصیل به یادگیری زبان انگلیسی مبادرت می ورزید.

وقایع میانسالی : محمد جواد ضمیری پس از اتمام تحصیلات و بعد از احراز دکتری در رشته فیزیولوژی در دانشگاه شیراز به

تدریس مشغول شد . ایشان هم اکنون با رتبه علمی دانشیاری به تدریس و تحقیق در زمینه های بررسی خصوصیات تولیدی مرغهای بومی استان فارس و بررسی تاثیر بتا آگونیستها ب ترکیب لاشه گوسفندان ایرانی و غیره .. می پردازد.

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمد جواد ضمیری عضو هیئت علمی و دانشیار و رئیس بخش – معاون پژوهشی دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز است.

فعالیتهای آموزشی : محمد جواد ضمیری به تدریس دروس تشریح و فیزیولوژی دام (کارشناسی)،فیزیولوژی تولید مثل (کارشناسی)،پرورش گاو شیری (کارشناسی) ،هورمون شناسی (کارشناسی ارشد) ،فیزیولوژی شیر دهی (کارشناسی ارشد) و تغذیه دام (کارشناسی) در دانشگاه شیراز می پردازد.

سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : محمد جواد بیش از ۲۰ پایان نامه دکتری و کارشناشسی ارشد را راهنمایی و مشاوره و نظارت کرده است که می توان به چند مورد از آنها اشاره کرد: - بررسی امکان افزایش دو یا چند قلو زایی با استفاده از hcG و فتوباربیتال ،کارشناسی ارشد ۱۳۷۰ – بررسی تغییرات غلظت ریبوفلاوین در تخم مرغهای بومی و رابطه آن با بارداری ،کارشناسی ارشد ۱۳۶۵ – بررسی تولید و ترکیب شیر در گوسفندان قزل ،کارشناسی ارشد ۱۳۶۹ – بررسی تاثیر سالبیوتامول بر ترکیب بدن خوکچه هندی ،کارشناسی ارشد ۱۳۷۳ – بررسی تغییرات استروئید های جنسی پس از زایش در گاومیش ،کارشناسی ارشد ۱۳۷۳ – بررسی اثر تداوم HCG برچند قلوزایی در گوسفند،۱۳۷۵

جوائز و نشانها : - کتاب"تولید مثل در گاو "ترجمه ،محمد جواد ضمیری ، در دوره دوازدهم (در سال ۱۳۷۲) کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد. - انتخاب دکتر محمد جواد ضمیری به عنوان پژوهشگر و مترجم نمونه دانشگاه.

آثار :

۱ آنزیمهای گلایکولیز در رحم گوسفند

ویژگی اثر : biol.reprod انگلیسی ۱۹۷۹

۲ اثرات سلنیوم دوتیامین بر گوسفندان ایرانی

ویژگی اثر : hran.agric.res انگلیسی ۱۹۹۶

۳ بررسی خصوصیات شیر دهی گوسفندان قزل و مهربان

ویژگی اثر : Small rum.res انگلیسی ۱۹۹۷

۴ پرورش گاو شیری

ویژگی اثر : گرد آوری و تدوین ،دانشگاه شیراز فارسی ۱۳۷۵

۵ تاثیرات کمبود غذا بذ تولید مثل موش

ویژگی اثر : Aust.j.biol.sic انگلیسی ۱۹۷۸

۶ تولید مثل در گاو

ویژگی اثر : ترجمه دانشگاه شیراز ،انگلیسی ۱۳۷۲،این کتاب در دوره دوازدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی و برگزیده شده است.آشنایی با کتاب: «تولید مثل در گاو»: تولید مثل در گاو؛ آ. ر. پیترز– ب. جی. بال؛ ترجم ?دکتر محمدجواد ضمیری؛ شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۲. «تولید مثل در گاو» جنبه های فیزیولوژیکی و کاربردی تولید مثل در گاو را براساس پژوهشها و تجربه ها به گونه ای فشرده اما فراگیر و مفید بیان میکند. هدف این کتابب، نگرشی همه جانبه بر تولید مثل گاو است که همراه با تغییرات ناشی از به کارگیری روشهای فارماکولوژیکی، تکنولوژیکی و

مدیریتی، با در نظر داشتن یازده تولید مثل، شرح داده می شود؛ بنابراین، کتابب برای افرادی نوشته شده است که نیازمند پیش دانشی پایه ای در زمینه های مختلف تولید مثل گاو هستند. استفاده از تحقیقات و اطلاعات علمی که حاصل سالها صرف وقت و سرمایه است مسلماً از یک طرف به افزایش سطح علم کارشناسان و از طرف دیگر به کارگیری نظارت آن در عمل به افزایش سطح تولید کمک می نماید. کتابب مشتمل بر پانزده بخش است. در انتهای مطالب، واژه نام ?فارسی – انگلیسی و نیز انگلیسی – فارسی گنجانیده شده است

۷ رابطه بین وزن و ابعاد دنبه در قزل و مهربان

ویژگی اثر : Small rum.res انگلیسی ۱۹۹۷

۸ فیزیولوژی گوارش در نشخوارکنندگان

ویژگی اثر : مرکز تحقیقات منابع طبیعی و امور دام ،فارسی ۱۳۷۵

۹ مبانی هورمون شناسی پزشکی

ویژگی اثر : ترجمه ،دانشگاه شیراز انگلیسی ،زیر چاپ

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

منابع زندگینامه : www.ketabesal.ir۱ ۲تهرانی زاده، محسن، شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور، ج اول، دفتر شورای جذب نخبگان، تهران:۱۳۷۳، صص۵۹-۴۵۸۳غریبی حسین ، بانک اطلاعت محققین و متخصصین کشور شماره ۴ چاپ ۱۳۷۶ صص ۳۵۶-۳۵۷

ضیاء حسینی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۸، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش و پرورش، دانشکده: ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

تحصیلات عالی در رشته آموزش و پرورش.

مرتبه علمی:

پس از طی مرحله استادیاری، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشگاه علامه طباطبائی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

پژوهش و پی بردن به فرضیه تعدیلی زبان‌شناسی مقابله‌ای به نام The Contrastive Analysis Hypothesis Moderate Version Of، دستور تطبیقی انگلیسی- فارسی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۲۰ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۷

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی تألیفات:

زبان‌شناسی مقابله‌ای، زبان‌شناسی همگانی و روش تدریس.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۶، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۸

زمینه علمی مقالات:

زبان‌شناسی مقابله‌ای، روش تدریس، تهیه مطالب درسی و کاربرد زبان‌شناسی در تفسیر ادبی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

ضیاء سرابی، یوسف

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یوسف ضیاء سرابی : فرمانده آموزش نظامی لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) تولدش سال ۱۳۳۸ بود .در یک خانواده صمیمی در شهرستان تبریز به دنیا آمد.

تحصیلات ابتدائی و راهنمایی را با موفقیت طی کرد و وارد « هنرستان صنعتی وحدت » تبریز شد. او در آن سالهای خوف و خطر که سیاهی ، سایه در همه جا گسترانیده بود و گزمه های وحشت طاغوت در کوی و برزن بر طبل خفقان می نواختند ، همگام با مردم د رمبارزات علیه رژیم ستم شاهی شرکت نمود.

در « مسجد حاجی اسد کوچه باغ » فعالیت های مذهبی و انقلابی خود را تداوم بخشید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در انجمن اسلامی دانش آموزان به فعالیتش ادامه داد و در حمایت از دستاوردهای انقلاب اسلامی لحظه ای غفلت و سستی نکرد.

سال ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه در آمد و در زمستان همان سال در دوره دهم آموزش سپاه در پادگان سید الشهداء (خاصبان) تبریز شرکت نمود و در حین دوره آموزشی و به عنوان یکی از نفرات ممتاز دوره شناخته شد. پس از ارزیابی مربیان و مسئولین پادگان به دلیل داشتن نظم و ایمان و اخلاص و پشتکار و نیز وضعیت جسمانی مناسب جهت گذراندن آموزش دوره مربیگری به پادگان امام علی (ع) تهران اعزام شد. بعد از دو ماه آموزش در رسته مخابرات رتبه عالی را به دست آورد و به همراه جمعی دیگر از برادران به منطقه شوش اعزام و بعد هم به دشت عباس رفت تا به نبرد با نیروهای متجاوز عراقی بپردازد.

در اوائل فروردین ماه ۱۳۶۰ به تبریز بازگشت و در « پادگان سید الشهدا (ع) » به عنوان مربی مخابرات مشغول تدریس شد . آموزشهای « شهید ضیاء » در امورات نظامی بسیار موثر واقع شد و تحسین مسؤولین پادگان را بر انگیخت . او ضمن اینکه مسؤول مخابرات بود همواره در رزمهای شبانه و آمادگیهای رزمی شرکت می جست و در اثر این همه کوشش و جدیت به عنوان یکی از مربیان نمونه و با تجربه تاکتیک و سلاح انتخاب گردید تا در سنگر تدریس تاکتیك نیز خدمات ارزنده خود را استمرار بخشد. بعد از اتمام دوره سیزدهم , این پادگان او به سوسنگرد عزیمت کرد. در منطقه سوسنگرد پس از نبردی سخت با مزدوران عراقی از ناحیه پا مجروح شد و به آموزش نظامی تبریز بازگشت. از آنجائی که عشق و علاقه شدیدی به جبهه داشت بیش ا زچند ماه نتوانست دوری از جبهه را تحمل کند و در سال ۱۳۶۲ دوباره به دیار عاشقان سفر نمود و در آموزش نظامی لشگر عاشورا مشغول آموزش برادران رزمنده شد. سعی و تلاش شبانه روزی خود را در جهت سر و سامان بخشیدن به امورات نظامی آغاز کرد و در

انـدك مـدتی توانست به كمك رهنمودهای « سـردار شـهيد مهـدی باكری » تحولات اساسـی در سـطوح مختلف آموزش به وجود آورد و به كادر سازی لشگر در دوره های دسته ، گروهان ، گردان ، خـدمات قابل توجهی ارائه دهـد . به همت شـهيد ضـياء برای اولين بار « اردوگاه آموزشـی ابوذر » تشـكيل شد و مدتی بعد از طرف مسـئولين لشـگر او به عنوان « معاون آموزش نظامی و مسئول اردوگـاه » معرفی شـد. با حضور حـدود هشـتاد نفر از كادر كليـدی و شاخص لشـگر اولين دوره فرمانـدهی گردان به كمك شايان توجه شهيد ضياء در اردوگاه ابوذر واقع در گيلان غرب تشكيل يافت و ثمرات پربار آن در عمليتهای بعدی آشكار گرديد.

شهيد ضياء به كمك ديگرهمرزمان كيفيت آموزش را در لشگر ارتقاء دادند و توانستند تلفات را در امر آموزش به حداقل برسانند. آنها با برنامه ريزيهای دقيق توانستند در اين كلاسها ، دوره های فرماندهی را با حضور سرداران بزرگ اسلام همچون « شهيد مهدی باكری، شهيد حميد باكری، شهيد مرتضی باغچيان و برادر مصطفی مولوی » برگزار نمايند كه اين امر باعث شد كادر لشگر عاشورا يكی از كادرهای نمونه در سطح سپاه باشد.

د راثر اين رشادتهـا و لياقتهـا كه شـهيد ضـياء از خـود بروز داد به عنوان « مسـئول آموزش نظـامی لشـكر عـاشورا » تعيين و منصوب گرديد. او در اين سمت نيز در هوای گرم جنوب و سرد غرب به آموزش كادر و نيروهای لشگر ادامه داد و هميشه اصرار داشت كه آموزش نظامی بسيجيان و پاسداران بايستی در حدّ اعلا باشد تا در هنگام رزم بتوانند بر دشمن زبون غالب آيند.

در طول چند سالی كه د ر جبهه داشت از نزديک شاهد شهادت و فراق ياران و عزيزترين همرزمان خود بود و همواره درتب و تاب اين فراق می سـوخت و خود را مسـتحقّ اين هجران جـانسوز نمی ديـد ؛به ويژه در شـبهای عمليـات بی قراری او به اوج می رسـيد و دليرانه بـا قبول ماموريتهـای حسـاس به اسـتقبال شـهادت می رفت. بـا شـروع عمليـات والفجر هشت , شـعله عشـقی كه در نهاد او بر افروخته شده بود شعله ور تر شد و نور يقين ، غبار ترديد را از وجود او زدود .

پس از دو ركعت نمـاز عشق ، در منطقه عمليـاتی فاو با خون خود بـذر عشق را در نگار خانه آفرينش رنگين ساخت. و بار امانتی را كه در حوصـله آسـمان نبود و كوهها از قبول آن سـرباز می زدند بر دوش كشـيد . و لذت جراحات عاشقی را بر جان خريد و نشان داد كه راه عشق دشوارتر از آن است كه هر موجودی بتواند آن را طی كند.

در دومين روز عمليات پيروزمندانه والفجر هشت خلعت زيبای سعادت را بر قامت رعنای خويش برازنده ديد و سپس پای به عرصه پيكار نهاد و پس از نبردی دليرانه در اثر اصابت تركش خمپاره در قرارگاه امن الهی منزل گزيد.

ضیاء شیرازی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسيت:مرد

مليت:ايران

معروف به ضـياءالواعظين، در ۱۲۶۷ ش در شـيراز تولـد يافت. پـدرش سـيد مصـطفى يزدى در كسوت روحانيت بود و از جوانى در شيراز رحـل اقـامت افكنـده، بـه شـغل منبرى اشـتغال داشت. سـيد ابراهيم تحصـيلات مقـدماتى و صـرف و نحـو عربى را در شـيراز فراگرفت. در جوانى به هندوسـتان رفت و در كلكته اقـامت گزيـد و بـا روزنـامه‌ى حبل‌المتين همكارى مى‌كرد. در ۱۳۰۰ ش امتياز روزنامه‌ى ايران آزاد را گرفت و به انتشار آن پرداخت. مندرجات روزنامه فوق‌العاده تند بود. از جمله مقالات انتقادى عليه احمدشاه مى‌نـوشت و نسـبتهاى بـدى به او مى‌داد. سـلطان احمـدشاه از وى به عـدليه شـكايت برد. محـاكمه به محكوميت شـاه منتهى شـد. به وساطت مسـتوفى‌الممالك، احمـدشاه پولى به او داد تا به هندوسـتان برود. وقتى به شـيراز رسـيد، از رفتن به هند منصـرف شد و نزد صولت‌الدوله قشـقائى رفت، و با اشاره‌ى سـردار سپه وزير جنگ كه محرك وى در نوشتن مقالات عليه احمدشاه بود، از طرف ايل

قشقائی به وکالت مجلس انتخاب شد. در دوره‌ی پنجم نیز وکیل شد. در ادوار ششم و هفتم نیز نمایندگی مجلس را گرفت و به طور نامنظم روزنامه‌ی ایران آزاد را انتشار می‌داد. پس از آنکه به وکالت انتخاب نگردید، انتقاداتی در روزنامه پیش کشید که منجر به این شد. امتیاز روزنامه را لغو کردند. وی ناچار شد برای ادامه‌ی حیات و گذرانیدن زندگی خویش مغازه‌ی خواروبارفروشی در میدان بهارستان به نام «روزی» برای خود دائر کند. ضیاءالواعظین در سال ۱۳۲۳ ش در سن ۵۵ سالگی در تهران درگذشت. وی مردی امین، خوش‌قلم، پرکار و باسواد و ناطق زبردستی بود. در اوایل جزء طرفداران و یاران صمیمی سردار سپه و با داور و تیمورتاش نزدیکی داشت. چون دایره‌ی انتظاراتش وسیع بود، او را کنار گذاشتند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضیایی فر، سعید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سعید ضیائی فر

محل تولد : کاشان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۹ دروس حوزوی را همراه با سال چهارم دبیرستان در کاشان آغاز کرد، پس از اخذ دیپلم ریاضی در سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیه قم شد. دروس سطح را سال ۱۳۴۶ به اتمام رسانید و به مدّت ۱۲ سال در دروس خارج فقه و اصول شرکت کرد و چند سالی نیز از این سال ها را به تحصیل کلام و فلسفه پرداخت تدریس در حوزه دانشگاه از زمره فعالیت های علمی اوست و اکنون نیز در برخی مراکز به تدریس اشتغال دارد و مهمترین برنامه علمی وی تحقیق است که از سال ۱۳۷۰ آغاز و تاکنون ادامه دارد به علاوه از سال ۱۳۷۷ تاکنون مدیر گروه پژوهش «فلسفه فقه و حقوق اسلامی» پژوهشکده فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی وابسته به دفتر تبلیغات حوزه علیمه قم و عضو هئیت علمی و شورای پژوهشی این پژوهشکده است. همچنین راهنمایی و مشاوره برخی از پایان نامه‌ها را بر عهده داشته است.

ضیایی، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد حسین ضیایی نجف آبادی

محل تولد : آبادان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۵/۱/۱

زندگینامه علمی

بنده در استان خوزستان، شهرستان آبادان در یک خانواده کارگری متولد شدم، در سال ۱۳۳۵ (پدر ۵ کلاس سواد ـ مادر ۲ کلاس قرآنی) دوران دبستان، راهنمایی و دبیرستان (در رشته ریاضی) را با تلاش و کوشش بسیار و با موفقیت پشت سر گذاردم در سال ۱۳۵۶ به خدمت نظام رفتم و یک سال بعد به فرمان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی پادگان را ترک کردیم و پس از پیروزی انقلاب شکوه‌مند اسلامی به فرمان امام دوباره به پادگانها برگشتیم و به پاس این لبیک‌گویی به فرمان امام(ره) یک سال تشویقی گرفته و از خدمت نظام بیرون آمدم. و چندی بعد به فرمان امام(ره) وارد «جهاد سازندگی» شدم ۲۷/۳/۵۸ و با عشق و علاقه خدمت به روستائیان در این نهاد انقلابی به خدمت مشغول شدم در سال ۱۳۶۱ پس از شکسته شدن حصر آبادان به اصفهان هجرت نمودم و در کنار کار به تحصیل در مدرسه علمیه ذوالفقار اصفهان (دروس حوزوی) مشغول به تحصیل شدم و پس از تمام کردن جامع المقدمات به مدرسه علمیه صدر بازار رفته و «سیوطی» را فراگرفتم و در سال سوم به مدرسه علمیه امام صادق(ع) رفته و «مُغنی» (باب اول و باب رابع) را فراگرفتم. در سال ۱۳۶۴ تصمیم گرفتم وارد دانشگاه شوم در رشته علوم انسانی ثبت نام نموده و با تلاش و کوشش بسیار موفق شدم در دانشگاه علامه طباطبایی تهران قبول شوم و از مهرماه سال ۱۳۶۵ مشغول به تحصیل در رشته علوم تربیتی با گرایش تکنولوژی آموزشی شدم. در سال ۱۳۶۹ (بهمن ماه) مقطع کارشناسی را با معدل ۷۵/۱۶ به پایان رساندم و تصمیم گرفتم به حول و قوه الهی در مقطع کارشناسی ارشد نیز شرکت کنم، سرانجام پس از دوبار شرکت در کنکور سراسری موفق به قبولی در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی در رشته برنامه‌ریزی آموزشی شدم. از مهرماه سال ۱۳۷۲ مشغول به تحصیل شدم و در تاریخ ۷۵.۳.۲۵ این مقطع تحصیلی را نیز با معدل ۱۷.۷۷ به لطف خدا پشت سر گذاشتم. (شایان ذکر است در زمان تحصیل، همکاری فعال با انجمن اسلامی دانشگاه، بسیج دانشجویی و جهاد دانشگاهی داشتم). با توکل بر خدا تصمیم گرفتم آخرین قدم را نیز بردارم و در مقطع دکترا وارد شوم که متأسفانه رشته تحصیلی مرا در داخل نداشتند و باید در خارج از کشور ادامه می‌دادم که به دلیل شرایط زندگی (با داشتن سه فرزند) عملاً نتوانستم وارد این مقطع شوم. تصمیم گرفتم با تقویت زبان انگلیسی، در آزمون وزارت علوم جهت عضویت در هیأت علمی دانشگاهها شرکت کنم که با لطف و عنایت خدا و تلاش شبانه‌روزی موفق شدم در سال ۱۳۷۷ در امتحان مربوط به عضویت در هیأت علمی دانشگاهها، موفق شدم و از آن سال به عضویت هیأت علمی موسسه آموزشی عالی علمی ـ کاربردی وزارت جهاد کشاورزی درآمدم. در این سالیان علاوه بر تدریس دروس عمومی و تخصصی به انجام طرح‌های تحقیقاتی، مقاله‌نویسی و تألیف کتاب نیز پرداخته‌ام و در کنار آن مسئولیتهای اجرایی نیز داشته‌ام که به حول و قوه الهی توانسته‌ام به تکالیف و وظایف محوله به خوبی عمل کنم. همواره عشق به یادگیری مطالب بیشتر در زمینه تخصصم و علوم دیگر در وجودم زبانه می‌کشد و از خداوند سبحان می‌خواهم این عشق و علاقه را همواره در وجودم مستدام بدارد و بتوانم در وهله اول برای خود ، خانواده و فرزندانم و در وهله بعد جامعه‌ام (محیط کاری و دانشجویان دختر و پسری که با آنها سر و کار دارم) مفید و مثمر ثمر باشم.

ضیائی، خلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا آقا ضیاءالاطباء، در سال ۱۲۹۴ در تربت‌حیدریه متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در موطن خود و شهر مشهد به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی پزشکی شد و پس از اتمام دوره‌ی پزشکی برای تخصص به اروپا رفت و در کشور اتریش به تحصیل اشتغال ورزید و در رشته‌ی جراحی چشم‌پزشکی تخصص گرفت. پس از مراجعت به ایران به استخدام دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران درآمد. مدتی دانشیار و بعد استاد کرسی چشم‌پزشکی شد و مطبی در تهران دائر کرد و خیلی زود به شهرت رسید و از چشم‌پزشکان معروف ایران شد، به طوری که ارباب حاجت ناچار بودند ماه‌ها در انتظار بمانند تا نوبت ویزیت آنها برسد.

دکتر ضیائی علاوه بر تخصص و مهارت در چشم‌پزشکی، انسانی والا و طبیبی دردآشنا بود و با مرضای خود با حسن‌خلق برخورد می‌کرد. وی مانند پدر و برادران خود هوس وکالت مجلس کرد و در حزب ملیون دکتر اقبال عضویت یافت و سرانجام در انتخابات دوره‌ی بیستم مجلس که در دو نوبت انجام گرفت از تربت جام به نمایندگی انتخاب گردید ولی آن مجلس دوام زیادی نکرد و در اواخر اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ منحل شد و مجموعا نزدیک به سه ماه دائر بود. دکتر خلیل ضیائی در جوانی با یکی از دختران حاج‌حسین‌آقا ملک ازدواج کرد و صاحب چند فرزند شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضیائی، طاهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا آقا ضیاءالاطباء، متولد سال ۱۲۹۶ ش در تربت‌حیدریه است. بعد از اخذ دیپلم در ایران به آلمان رفت و از دانشکده‌ی فنی برلن درجه‌ی مهندسی در رشته‌ی معدن گرفت و پس از چندی درجه‌ی دکترا در رشته‌ی زمین‌شناسی از دانشگاه وین دریافت کرد. بعد از مراجعت به ایران، به خدماتی دانشگاهی پرداخت و استاد دانشکده‌ی فنی شد. مدتی قائم‌مقام سازمان برنامه بود، زمانی نیز معاونت وزارت اقتصاد و معاوت صنایع و معادن را عهده‌دار گردید تا اینکه در ۱۳۳۹ در کابینه‌ی جعفر شریف‌امامی، به وزارت صنایع و معادن را عهده‌دار گردید تا اینکه در ۱۳۳۹ در کابینه‌ی جعفر شریف‌امامی، به وزارت صنایع و معادن منصوب شد. از دیگر مشاغل وی مدیرعاملی بانک اصناف و سرپرستی سازمان زمین‌شناسی را باید نام برد. ضیائی در دوره‌ی چهارم سنا (۱۳۴۶) به سناتوری انتخاب گردید و در ادوار بعدی نیز همچنان مقام سناتوری را حفظ کرد. او در سال ۱۳۵۰ که اتاق صنایع و معادن و اتاق بازرگانی ادغام شدند، به ریاست اتاق صنایع و معادن و بازرگانی ایران انتخاب شد.

طاهر ضیائی هر چند تحصیلات عالی داشت و سالها در اروپا بود، روی‌هم‌رفته یک فرد معمولی بود و اگر حمایت شریف‌امامی از او نبود، هرگز صاحب مقاماتی نمی‌شد و از اول خودش را وابسته به او کرد و همه جا به دنبال وی می‌شتافت. در جمع کردن مال حریص بود و از گرفتن حقوق و پاداش به عناوین مختلف سعی وافی به کار می‌برد. وقتی در مجلس سنا عضویت یافت، به هر نحوی بود خود را داخل بنیاد پهلوی که ریاست آن هم با شریف‌امامی بود کرد و همه‌ماهه مبلغ قابل ملاحظه‌ای پاداش و حقوق دریافت می‌نمود. عنداللزوم از انجام کارهای خلاف هم روگردان نمی‌شد. روی‌هم‌رفته مرد موجه و قابل اعتماد نبوده است. وی در جوانی به مصاهرت منصورالسلطنه عدل درآمد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضیائی، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند دکتر علیرضا ضیائی و نوه‌ی ضیاءالاطباء، در ۱۳۱۴ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه برای ادامه‌ی تحصیلات عالیه به سویس رفت و دوره‌ی پزشکی دانشگاه سویس را پایان برد و چندی نیز سرگرم طی دوره‌ی تخصصی خود در رشته‌ی اطفال شد. پس از ورود به ایران به استخدام در دانشگاه تهران درآمد و مراحل استادیاری و دانشیاری را طی کرد و استاد شد. از مشاغل مهم وی ریاست دانشکده‌ی پزشکی تهران، ریاست دانشکده‌ی پزشکی شیراز، معاونت دانشگاه تهران، ریاست دانشکده‌ی پزشکی مشهد و ریاست دانشگاه آنجا می‌باشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ضیائی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا آقا ضیاءالاطباء، پزشک و نماینده‌ی مجلس، در ۱۲۸۸ در تربت حیدریه متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در تربت و تحصیلات متوسطه را در تهران به پایان رسانید و سپس برای تحصیل پزشکی عازم بیروت شد و دیپلم دکترای خود را از دانشگاه فرانسوی بیروت دریافت کرد و سپس برای اخذ تخصص در فرانسه و انگلستان و آمریکا دوره‌هائی را گذرانید و در امراض زنان متخصص شد و پس از مراجعت به تهران، در وزارت بهداری استخدام گردید و چندی هم در مشهد به مداوای بیماران پرداخت و در دانشکده‌ی پزشکی آنجا تدریس کرد. وی در سال ۱۳۳۶ در دوره‌ی نوزدهم مجلس از مشهد به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در ادوار بیست‌ویکم، بیست‌ودوم، بیست‌وسوم و بیست‌وچهارم وکالت مجلس را حفظ کرد و ریاست کمیسیون وزارت امور خارجه همیشه با او بود.

دکتر محمود ضیائی مردی ساده‌دل و مبادی آداب بود. اتکاء زیادی به همسرش داشت ، از اینرو پس از درگذشت همسرش، مدت کوتاهی زنده بود. وی در جوانی با خانم عذرا مشیری از خاندانهای مشهور خراسان ازدواج کرد. عذرا زنی زرنگ و باسواد بود. چندی در حکومت منصور و هویدا مقام مدیرکلی در وزارت آبادانی و مسکن گرفت و نمایندگی طولانی شوهرش در مجلس در اثر تلاش و مجاهدت او بود. وفات وی در ۱۳۷۲ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طارمی زنجانی، جواد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۲۵ -۱۲۶۳ ق)، عالم، فقيه امامى، اصولى، متكلم و نحوى. در آب‌بر، از نواحى طارم، به دنيا آمد. وى ابتدا در زنجان به تحصيل پرداخت، سپس به قزوين رفت و در خدمت علامه‌ى وقت سيد على قزوينى، صاحب حاشيه‌ى «قوانين». مقدمات و مراتب علمى را فرا گرفت. براى تكميل تحصيلات به عتبات مشرف شد. در حوزه‌ى درس حاج سيد حسين كوه‌كمرى و فاضل ايروانى و فاضل مامقانى و ميرزاى شيرازى حاضر شد و از ايشان اجازه اجتهاد دريافت كرد. در حالى كه از بزرگان علماء شده بود. به زنجان بازگشت و به تدريس و تأليف و امامت جماعت پرداخت. وى رد زنجان درگذشت و در جوار سيد ابراهيم به خاك سپرده شد. از آثارش: «الاصول الجعفريه». در عقايد، به فارسى؛ «افضل المجالس فى المواعظ و المصائب»، كه مقتلى است به فارسى؛ «تكميل الايمان نى اثبات وجود صاحب الزمان». به فارسى؛ حاشيه بر «رسائل» شيخ مرتضى انصارى؛ حاشيه‌ى «قوانين الاصول»؛ «ربيع المتهجدين»، در نماز شب؛ «الارث» و «الديات»، به فارسى؛ «شرح الاحتشام»، در شرح «نهج‌البلاغه»؛ «مشكل الرجال فى منتهى المقال»؛ «شرح الصمديه»؛ «منتخب العلوم». در صرف و نحو؛ شرح «الدره» سيد مهدى بحرالعلوم.

برگرفته از كتاب :اثرآفرينان (جلد اول-ششم)

منابع زندگينامه :اعيان الشيعه (۲۷۹ / ۴). الذريعه (۲۸۵ / ۸ .۴۱۸ / ۴ .۲۵۹ .۱۸۰ -۱۷۹ / ۲ .۴۴۳ / ۱). ريحانه (۳۸۶ -۳۸۵ / ۲). طبقات اعلام الشيعه (قرن ۳۳۹ / ۱۴). علماء معاصرين (۸۹). معجم المؤلفين (۱۶۸ -۱۶۷ / ۳). مكارم الآثار (۱۷۱۷ / ۵).

طاشتيمور

قرن:۸

جنسيت:مرد

مليت:ايران

از اميران عصر سلطان ابوسعيد ايلخانى (مقت. سطانيه ۷۲۹ ه.ق.) وى با على پادشاه آهنگ سوءقصد نسبت به سطان مذكور كرد. ابوسعيد به وساطت مادر خويش (حاجى خاتون) على پادشاه را بخشيد و به او امر داد كه به حدود بغداد برود و طاشتيمور را كه از همدستان او بود براى محاكمه به خواجه غياث‌الدين وزير سپرد ولى خواجه عفو او را خواستار شد و او را به خراسان فرستاد. وى در نزديكى ابهر زنجان به نارى طغان كه بى‌اجازه عازم اردوى ايلخانى بود رسيد. اين دو امير متحد و مصمم شدند كه دشمنان خود را از ميان بردارند، و محرمانه على پادشاه را هم به همدستى خود دعوت كردند. طاشتيمور در قزوين منتظر اجراى نقشه نارى طغان شد و اين يك براى تحصيل زمام امور به لسطانيه رفت، ليكن ابوسعيد او را بار نداد و بغداد خاتون كه وى را مسبب حقيقى قتل پدر و برادر مى‌دانست سلطان را روز به روز بر او بيشتر متغير كرد. وى درصدد قتل خواجه غياث‌الديدن برآمد ولى موفق نشد. ابوسعيد امر داد كه نارى طغان را دستگير كنند. وى خبر يافت و از راه كوههاى ابهر گريخته به رى آمد تا شايد خود را به خراسان برساند ولى او در آن حدود و طاشتيمور در محال قزوين دستگير شدند و آن دو را در روز عيد قربان در سلطانيه به امر ابوسعيد سر بريدند و سرهاى ايشان را به جاى سردمشق خواجه از قلعه سلطانيه آويختند (اقبال. تاريخ مغول ۳ -۴۴۲).

برگرفته از كتاب :فرهنگ فارسى معين (جلد پنجم)

طالبى، جعفر

قرن:۱۵

جنسيت:مرد

مليت:ايران

فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بخش موچش کردستان

شهید جعفر طالبی در سال ۱۳۳۶ در بخش سریش آباد از توابع شهرستان قروه تولد یافت .تا پایان سال پنجم ابتدایی به تحصیل ادامه داد و به دلیل کمبود ها ومشکلات مالی تحصیل را رها ساخت و همراه پدر بزرگوارش به کارگری پرداخت .در زمان اوجگیری شعله های انقلاب به خدمت سر بازی فرا خوانده شد .در زمان سربازی به خاطر فعالیت های سیاسی علیه رژیم منفور پهلوی و پخش اعلامیه های امام خمینی به شش ماه حبس محکوم گردید .در سال ۱۳۵۸ یعنی اندکی پس از تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت این نهاد مقدس در شهرستان قروه در آمد .

بعد از ایفای وظیفه در سمتهای مختلف ؛ فرمانده عملیات دربخش مو چش ،یکی از مناطق تابعه استان کردستان شد .اودر عملیات پاکسازی شهرستان سنندج از وجود ضدانقلاب، از ناحیه گردن مجروح شد .در تاریخ ۲۵/۹/۱۳۶۱ هنگام باز گشت از عملیات در کمین گروهکهای ضد انقلاب افتاد و به شهادت رسید .نیرو های ضد انقلاب بعد از به شهادت رسانیدن شهید طالبی پیکر مطهر او را سوزاندند .

از شهید طالبی یک فرزند پسر به یادگار مانده است .

ظاهری آرام و قلبی مهربان داشت ؛وقتی که به صو رت او نگاه می کردی سادگی و مهر بانی را می دیدی .تواضع و فرو تنی در وجود او موج می زد .آرام بود کمتر حرف می زد.مهربان بود به کسی بی احترامی نمی کرد .از کمک به تهیدستان لذت می برد .در بحبوحه ی جنگ ودرگیری هم از نماز غافل نمی شد .در کارهای خود مشورت می کرد و از دیگران راهنمایی می خواست .

به مال دنیا چندان اهمیتی قائل نمی شد و بیشتر به آخرت می اندیشید .شجاع بود ؛از دشمنان اسلام نمی هراسید .خدمت به قرآن و اسلام را افتخار می دانست همیشه برای شهادت آماده بود و هر گاه که برای عملیات اعزام می شد غسل شهادت می کرد ؛از آشنایان و خانواده می خواست که برای شهادت او دعا کنند .به مطالعه کتابهای مذهبی بالا خص کتابهای شهید مطهری و شهید بهشتی علاقه خاصی نشان می داد .به حضرت امام (ره)عشق می ورزید و به سربازی ایشان افتخار می کرد . رعایت حجاب و تمام شئو نات اسلامی را توصیه می فر مود .نابودی دشمنان اسلام و برقراری عدل و برابری رااز بزرگترین آرزو های خود می دانست .شهید طالبی درسایه پدری پرورش یافت که او نیز در تاریخ ۹/۲/۱۳۶۶ در محل سلمانیه عراق براثر اصابت ترکش خمپاره شهید شد .آری شهدا مروارید هایی هستند که در صدف ایثار و جوانمردی ساخته می شوند و در دریای پاکی و اخلاص به تکامل و تعالی می رسند . منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶-تهران

طالبی، علی اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اصغر طالبی در سال ۱۳۴۰ در شهر تفت- یزد بدنیا آمد. ایشان دارای دکتری رشته حشره شناسی از دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۷۷ می باشد. نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه تربیت مدرس می باشد.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی علی اصغر طالبی به قرار زیر است: کارشناسی-تهران- گیاهپزشکی- ۱۳۶۷ کارشناسی ارشد- تربیت مدرس -حشره شناسی کشاورزی-۱۳۷۱ دکتری- تربیت مدرس -حشره شناسی کشاورزی- ۱۳۷۷ همسر و فرزندان : دکتر علی اصغر طالبی متاهل است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مشاغل و سمتهای مورد تصدی علی اصغر طالبی به

ترتیب زیر است: مربی–دانشگاه تربیت مدرس تهران، تهران (از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۷) استادیار–دانشگاه تربیت مدرس تهران، تهران (از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۳) دانشیار–دانشگاه تربیت مدرس تهران، تهران (از سال ۱۳۸۳ تا ......۱۳) عضو انجمن حشره شناسان ایران داوری مجلات علمی ۱) مجله انجمن حشره شناسی ایران ۲) مجله علمی کشاورزی(دانشگاه شهید چمران اهواز) ۳)مجله علوم و فنون کشاورزی و منابع طبیعی (دانشگاه صنعتی اصفهان) ۴) مجله علوم کشاورزی و منابع طبیعی (دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان) ۵–پژوهشنامه علوم کشاورزی (دانشگاه گیلان) ۶– آفات و بیماری‌های گیاهی(مؤسسه تحقیقات آفات و بیماری‌های گیاهی) ۷–مجله علوم کشاورزی ایران (دانشگاه تهران) ۸– دانش کشاورزی (دانشگاه تبریز) فعالیتهای آموزشی : دروس تدریس شده توسط علی اصغر طالبی به قرار زیر است: کارشناسی حشره شناسی تکمیلی ، اصول رده بندی حشرات ، کارشناسی ارشد مرفولوژی حشرات ، سیستماتیک حشرات ، مبارزه بیولوژیک با حشرات دکتری آنتموفاژها, اصول و قوانین نامگذاری و رده بندی حشرات مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : علی اصغر طالبی موزه حشره شناسی در دانشکده کشاورزی را تاسیس کرده است. سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سایر فعالیت های علی اصغر طالبی به شرح زیر است: – تهیه چهار فیلم علمی در مورد حشرات و پخش آنها از سیمای جمهوری اسلامی ایران – تدریس درس آفات گیاهان زینتی برای دانشجویان دانشگاه جامع علمی و کاربردی از طریق سیمای جمهوری اسلامی در ۳۴ برنامه (۱۳۸۲–۱۳۸۱) همفکران فرد : علی اصغر طالبی از همفکری نزدیکی با دکتر کریم کمالی ،دکتر سعید محرمی پور،دکتر یعقوب فتحی پور برخوردار است. آرا و گرایشهای خاص : زمینه های مورد علاقه تحقیقاتی علی اصغر طالبی : ۱) کنترل بیولوژیک آفات ۲) رده بندی حشرات ۳) گرده افشانی گیاهان توسط حشرات چگونگی عرضه آثار : – تعداد مقالات علمی چاپ شده در مجلات علمی و پژوهشی :۱۹ مقاله – تعداد مقالات ارائه شده در مجامع علمی : ۵۲ مقاله – تعداد پایان نامه های کارشناسی ارشد تحت راهنمایی : ۶ پایان نامه – تعداد پایان نامه های کارشناسی ارشد تحت مشاوره : ۹ پایان نامه – تعداد پایان نامه های دکتری تحت مشاوره : ۲ پایان نامه آثار : کنترل بیولوژیک حشرات ویژگی اثر : در دست نوشتن۲ مطالعه حشرات (راسته پروانه ها) ویژگی اثر : در دست نوشتن منابع زندگینامه http://iranologyfo.com/

طالبی، نیازعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید نیاز علی طالبی : فرمانده گردان امام حسن (ع)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دوازدهم خرداد ماه سال ۱۳۳۳ متولد شد. دوران کودکی و نوجوانی را با بازی و تحصیل پشت سر گذاشت و تا کلاس ششم ابتدایی درس خواندااما به دلیل مشکلات مالی از ادامه تحصیل باز ماند.

در سال ۱۳۵۲ به خدمت سربازی رفت .دوسال بعد به آغوش گرم خانواده بازگشت وازدواج کرد و ثمره این ازدواج مبارک دو پسر به نام های عبدالرضا و ابوذر است .

سالهای بعد از خدمت سربازی او همزمان بود با اوج گیری مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت دیکتاتوری محمدرضا پهلوی. اونیزهمگام با سایر مردم در این راه تا پای جان تلاش کرد.

شناختی که او از ماهیت وابسته وفاسد حکومت شاه در دوره ی سربازی پیدا کرده بود تحرک بیشتری برای تلاش , مبارزه ومجاهدت درراه پیروزی انقلاب ایجاد می کرد.

انقلاب اسلامی که به پیروزی رسید,او خیلی خوشحال بود ,احساس می کرد از قفس آزاد شده است. هرجا نیاز به کمک بود او حضور داشت ,شیرینی پیروزی انقلاب اسلامی هنوز بر کام مردم ننشسته بود که خرابکاری های ضد انقلاب ودشمنان داخلی وخارجی شروع شد.در راس همه ی این توطئه ها ,جنگ تحمیلی عراق به نمایندگی از دنیای زور و زر و تزویر ,بر علیه مردم و حکومت جمهوری اسلامی بود.

بعد از حمله رژیم بعثی عراق به میهن اسلامیمان و شروع جنگ در هجدهمین روز از جنگ یعنی درتاریخ ۱۷/۷/۱۳۵۹ به عضویت سپاه در آمد تا بیشتر بتواند به انقلاب و وطن خود خدمت کند .بعد از آن راهی جبهه شد.

او در اولین نوبت حضور در جبهه به عنوان مسئول گروه اعزامی از اراک به جبهه رفت. مدتی بعد به عنوان مسئول اسلحه خانه به خدمت خود ادامه داد.

بعد از آن فرمانده گروهان شد و آخرین مسئولیت وی فرماندهی گردان پیاده لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع)بود.

در تمام صحنه های جنگ وعملیات ایران بر علیه دشمنانش فعالانه شرکت داشت و دمی از پای ننشست تا این که در تاریخ ۲/۳/۶۱ یک روز قبل از آزاد سازی خرمشهر قهرمان از وجود ناپاک متجاوزین در عملیات الی بیت المقدس در اثر اصابت ترکش خمپاره به قسمت پهلو و سر به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

طالقانی، خلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا علی‌اصغرخان طالقانی، در ۱۲۹۴ در طالقان تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به آمریکا رفت و در رشته‌ی کشاورزی و آبیاری درجه‌ی مهندسی گرفت. چندی در دانشگاه به تدریس اشتغال داشت و مدتی در سازمانهائی که آمریکائی‌ها در ایران تاسیس نموده بودند، مدیریت گرفت. در سال ۱۳۳۰ دکتر محمد مصدق در ترمیم کابینه‌ی خود، او را به جای ضیاءالملک فرمند به وزارت کشاورزی منصوب نمود. وی تا تیرماه ۱۳۳۲ در آن شغل قرار داشت. در آن تاریخ به اصرار از کار کنار رفت و کفالت وزارتخانه به عهده‌ی مهندس عطائی معاون وزارت کشاورزی قرار گرفت. در اواخر حکومت زاهدی، صندوق مشترک ایران و آمریکا برای ادامه‌ی عملیات عمرانی تاسیس یافت، مهندس طالقانی در راس آن قرار گرفت. در ۱۳۳۴ در کابینه‌ی علاء با حفظ سمت به وزارت کشاورزی منصوب گردید. در اواخر حکومت علاء، جای خود را به مصدق‌الدوله ناصری داد و خود وزیر مشاور شد و در حکومت دکتر اقبال، همچنان پست وزارت مشاوری را برای خود حفظ کرد. علاوه بر وزارت، مدیرعامل سد کرج هم شد. وی همزمان با مشاغل دولتی، در بخش خصوصی نیز فعالیت داشت. در تهران بزرگترین کارخانه‌ی تهیه‌ی لاستیک را بنیاد نهاد و تدریجا محصول آن به بازار آمد و تا حدی احتیاجات کشور را تامین می‌نمود. در بنیانگذاری این کارخانه که نامش «گودریچ» بود، سرمایه‌داران و متخصصین آمریکائی دخیل و دست‌اندرکار بودند. طالقانی با دختر عمادالملک محسنی که زمانی کفیل وزارت فرهنگ بود ازدواج کرد. در ۱۳۷۱ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طالقانی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۱۳۵۸ -۱۲۸۹ ش)، عالم دینی، مفسر، فقیه، محقق و نویسنده. در قصبه گلیرد طالقان به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در تهران گذراند و در ۱۳۰۵ ق به قم مهاجرت کرد و چندین سال از محضر اساتیدی جون آیت‌الله حایری و آیت‌الله حجت و آیت‌الله خوانساری بهره برد. او آن‌گاه در مدرسه‌ی سپهسالار (شهید مطهری فعلی) به تدریس پرداخت. در ۱۳۱۸ ش بر اثر مخالفت با دولت پهلوی به شش ماه زندان محکوم گشت. پس از درگذشت استادش، آیت‌الله حایری، و پدرش، آیت‌الله سید ابوالحسن طالقانی، در تهران مقیم گشت و در مسجد هدایت به تفسیر قرآن و ترویج دین و انتشار مقالات مذهبی و دیگر وظایف دینی مشغول شد. در ۱۳۲۰ ش اولین مقاله‌ی خود را در مجله‌ی «دانش‌آموز» پیرامون اوضاع تاریک مسلمین نوشت. پس از جنگ جهانی دوم به طور جدی و ارد فعالیتهای سیاسی شد و تا پایان عمر از زندانی به زندانی رفت و بیش از ده بار زندانی شد. او عالمی روشنفکر و مبارزی بیداردل بود. در ۱۳۳۴ ش با نوشتن ترجمه و شرح کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» علامه نایینی، دروان خفقان پس از کودتای ۲۸ مرداد را پیش‌بینی و خاطرنشان کرد که، با وجود استبداد، رشد علمی و اخلاقی ممکن نیست. آیت‌الله طالقانی در ۱۳۵۷ ش از طرف امام خمینی به ریاست شورای انقلاب و در ۱۳۵۸ ش به سمت اولین امام جمعه تهران- بعد از انقلاب- منصوب و با رأی مردم به نمایندگی مجلس خبرگان انتخاب شد. آیت‌الله طالقانی در ۱۹ شهریور از دنیا رفت و در کنار شهدای ۱۷ شهریور در بهشت زهرا (س) اقامت جاوید گزید. از آثار وی: «اسلام و مالکیت»؛ ترجمه‌ی «الامام علی بن ابی‌طالب (ع)» عبدالفتاح عبدالمقصود؛ «بسوی خدا می‌رویم (با همه به حج می‌رویم)»؛ «پرتوی از قرآن»، تفسیر جزء سی‌ام قرآن و سوره‌ی حمد و بقره و آل‌عمران؛ ترجمه و شرحی بر «نهج‌البلاغه»؛ «مبعث، وحی، غار حرا»؛ «گفتارهای دینی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی، تربیتی».[۱]

آقای حاج سید محمود بن العلامه الورع آیت‌اللّه حاج سید ابوالحسن طالقانی از افاضل علماء و مجاهدین دانشمندان عصر حاضر تهرانست تولدش حدود سال ۱۳۳۰ قمری در تهران واقع شده و در حجر تربیت والد ماجدش پرورش یافته و تحصیلات خود را در تهران شروع و پس از آن مهاجرت به قم و چندین سال از محضر اساتید حوزه مخصوص مرحوم آیت‌اللّه حایری و آیت‌اللّه حجت کوهکمری و آیت‌اللّه حاج سید محمد تقی خونساری استفاده نموده و پس از فوت مرحوم آیت‌اللّه حایری و والد خود به طهران آمده و در مسجد خیابان اسلامبول (مسجد هدایت) اقامه جماعت و تنویر افکار جوانان و غیره نموده و در راه هدف خود حوادث و بلیاتی را تحمل نموده است.

نگارنده گوید: علامه طالقانی معاصر عالمی مبارز و دانشمندی مجاهد است بسهم خود خدمات ارزنده‌ای نموده و موجب هدایت و ارشاد بسیاری از جوانان و روشن فکران گردیده و نیز آثار عدیده آموزنده‌ای بطبع رسانیده است که از آنهاست:

۱- پرتوی از قرآن چهار مجلد، دو جلد از اول قرآن و دو جلد از آخر قرآن که تفسیر بسیار زیبائی است از جهت مطلب و قلم ۲- ترجمه و مقدمه کتاب عبدالفتاح بنام طلوع خورشید.

محقق، عالم اسلامی، مجتهد.

تولد: ۱۲۸۲، یکی از روستاهای اطراف طالقان.

درگذشت: ۱۹ شهریور ۱۳۵۸، تهران.

آیت‌الله سید محمود طالقانی تحصیلات خود را در قزوین شروع کرد و دوره سطح را در تهران به پایان رسانید. اساتید ایشان آیت‌الله محمدحسن اصفهانی، آیت‌الله میرزای شیرازی و آیت‌الله سید حسن صدر بودند. در قم نیز استادان وی آیات عظام کوه‌کمره‌ای و خوانساری بودند. پس از سال‌ها تحصیل در قم از آیت‌الله العظمی حائری یزدی بنیانگذار حوزه‌ی علمیه‌ی قم اجازه‌ی اجتهاد گرفت.

آیت‌الله طالقانی در مدرسه‌ی سپهسالار به آموزش علوم اسلامی پرداخت. در حدود سال ۱۳۱۸ الی ۱۳۲۰ به تفسیر قرآن در مسجد قنات‌آباد پرداخت. اولین بار به سبب دفاع از یک زن محجبه در سال ۱۳۱۸ زندانی شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ دست به تشکیل کانون اسلام در خیابان امیریه زد که در آن یک سلسله سخنرانی‌هایی ایراد می‌شد. همچنین در این کانون مجله‌ای به نام «دانش‌آموزان» منتشر می‌شد. از جله همکاران این مجله مهندس مهدی بازرگان بود که اساس دوستی آن دو و همچنین دکتر عزت‌الله سحابی از همین جا آغاز شد. در همین دوره است که انجمن اسلامی دانشجویان با همکاری مهندس بازرگان و دکتر سحابی تشکیل می‌شود. آیت‌الله طالقانی در تشکیل و تأسیس اتحادیه مسلمین هم نقش فعالی داشت.

علاوه بر این فعالیت‌ها، در ترجمه و تدوین موضوعی نهج‌البلاغه با آقای حاج میرزا خلیل کمره‌ای همکاری نزدیک داشت. وی بعد از واقعه آذربایجان در سال ۱۳۲۵، از طرف اتحادیه مسلمین و جامعه روحانیت آن روز برای سرکشی به حوادث آذربایجان به آنجا سفر می‌کند و گزارشی تهیه می‌نماید.

در دوره‌ی ملی شدن صنعت نفت در مبارزات مردم شرکت داشت و در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی از طرف مردم شمالی نامزد نمایندگی مجلس شد که مورد پشتیبانی مردمی قرار گرفت ولی انتخابات آن ناحیه مانند بعضی از نواحی دیگر انجام نگرفت و به دستور دولت برای جلوگیری از اخلالگری‌ها انتخابات آنجا تعطیل شد. بعد از کودتای بیست و هشت مرداد مبارزه را به صورت پنهانی در نهضت مقاومت ملی ادامه داد و همچنان در منبر و جلسات مسجد هدایت برای مردم سخن می‌گفت.

در سال ۱۳۳۴ فدائیان اسلام مدتی در منزل طالقانی پنهان شدند تا این که مأموران طنین می‌شوند ولی چند ساعت قبل از اینکه مأموران به خانه بریزند، نواب و دوستانش از منزل طالقانی خارج می‌شوند و بعد از آن مأموران سر می‌رسند و وی را دستگیر می‌کنند که مدتی در بازداشت بود ولی چون مدرکی علیه او وجود نداشت، آزاد می‌شود، مجددا در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ نیز بار دیگر سید مجتبی نواب‌صفوی، از اعضای فداییان اسلام را، در اطراف دهات طالقان مخفی می کند.

در سال ۱۳۳۶ نیز توسط ساواک دستیگر شد که بیش از یک سال در زندان به سر برد . با آیت‌الله مرتضی مطهری همکاری نزدیک داشت و در تابستان سال ۱۳۳۹ در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی به جبهه ملی دوم پیوست، جلسات وی در مسجد هدایت توسط حکومت تعطیل می‌شود و بعد از مدت کوتاهی آن جلسات در منزل احمد علی بابایی به مدت ده شب در دهه‌ی آخر ماه صفر ادامه پیدا می‌کند و همراه با آیت‌الله مطهری به تحلیل مسایل اجتماعی و سیاسی و روشنگری و افشاگری حقایق می‌پردازد.

در بیست و دوم خرداد ۱۳۴۲ دوباره دستگیر شد. پس از مدتی در شانزدهم دی ۱۳۴۲ او را به ده سال زندان محکوم کردند. فعالیت‌های او در زندان عبارت بود از برقراری جلسات قرآن، نهج‌البلاغه و تاریخ اسلام بود. آیت‌الله طالقانی همچنین توانست نخستین نماز جماعت در زندان را برپا نماید.

ایشان در کنفرانس‌هایی در کشورهای اسلامی به عنوان نماینده آیت‌الله کاشانی یا آیت‌الله بروجردی شرکت می‌کرد.

در عید سعید فطر سال ۱۳۴۸ به مسئله‌ی فلسطین پرداخت و پس از خطبه‌ها مردم به پیروی از او گروه گروه به طرف محراب رفتند و فطریه خود را برای کمک به فلسطین هدیه کردند. روز عید فطر ۱۳۵۰ دستگیر و به زابل تبعید شد. آیت‌الله طالقانی دو سال بدون محاکمه، شکنجه‌های روحی و جسمی را در زندان تحمل کرد. در سال ۱۳۵۶ سه سال را در بدترین شرایط در زندان گذراند. سرانجام در پاییز ۱۳۵۷ همراه با دیگر زندانیان سیاسی از زندان آزاد گردید.

در محرم سال ۱۳۵۷ برابر با یازده آذر پیامی برای مردم ایران فرستاد. ایشان همچنین به پیروی از امام در دهم بهمن ۱۳۵۷ پیامی برای ارتشی‌هایی که با ملت همدل بودند فرستاد. در تشکیل مجلس خبرگان به عنوان نماینده اول مردم تهران انتخاب شد. وی همچنین امام جماعت نخستین نماز جمعه در پنج مرداد ۱۳۵۸ بود. ایشان هفت نماز جمعه برگزار کرد که آخرین آن در بهشت

زهرا در شانزده شهریور ۱۳۵۸ بود.

آیت‌الله طالقانی برای پایان یافتن درگیری‌های کردستان به همراه آیت‌الله سید محمدحسین بهشتی و حجت‌الاسلام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی به آنجا سفر کردند.

از جمله آثار اوست: پرتوی از قرآن (۱۳۴۲، تنظیم شده در زندان قصر)؛ مقدمه، توضیح و تعلیقه بر تنبیه الامهٔ و تنزیه الملهٔ؛ اسلام و مالکیت (۱۳۳۰)؛ ترجمه جلد اول کتاب امام علی بن ابیطالب (نوشته عبدالمفتاح عبدالمقصود، ۱۳۳۵)؛ به سوی خدا می‌رویم؛ با هم به حج می‌رویم (۱۳۳۲)؛ پرتوی از نهج‌البلاغه؛ آینده‌ی بشریت از نظر مکتب ما؛ آزادی و استبداد؛ آیه حجاب؛ مرجعیت و فتوا؛ مبحث وحی؛ غار حرا (۱۳۶۸ ق.)؛ درسی از قرآن؛ درس وحدت؛ گفتارهای دینی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی، تربیتی (گفتارهای رادیویی وی در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۷، ۱۳۲۶)، روزها و خطابه‌ها، خطبه‌های نماز جمعه، مقدمه‌ای بر انجیل برنابا (ترجمه سردار کابلی)؛ مقالات منتشره در مجلات مختلف.

آیت‌الله سید محمود طالقانی در ساعت یک و چهل و پنج دقیقه بامداد دوشنبه نوزدهم شهریور ۱۳۵۸ جان سپرد و در بهشت زهرا به خاک سپره شد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آثار الحجه (۲۶۹ –۲۶۸ / ۲)، آینه‌ی دانشوران (۵۱۴ –۵۱۳)، گنجینه‌ی دانشمندان (۷۷ –۵۷ / ۸)، مستدرکات اعیان (۲۱۹ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۵۱ –۵۰ / ۶).

طالقانی، نظر علی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۰۶ –۱۲۴۰ ق)، فقیه اصولی، متکلم، حکیم، حافظ، محدث و واعظ. او از شاگردان صاحب «جواهر» و شیخ انصاری بود. پس از تکمیل مبانی علمی در نجف به تهران آمد و در مدرسه‌ی مروی مقیم گشت و به تدریس و تألیف پرداخت و به مواعظ منبری اشتغال ورزید. او در کلام و فروع و اصول ماهر و در معقول و منقول صاحب نظر بود. در مشهد رضوی درگذشت و در جوار امام رضا (ع) دفن شد. از وی آثار سودمندی به عربی و فارسی باقی است که از آن جمله: «کاشف الاسرار»؛ حاشیه بر «رسائل» شیخ انصاری؛ «مناط الاحکام»، مشتمل بر دو فن: فنی در فروع و ظواهر و فنی در بواطن و سرائر؛ رساله در «حجیت خبر واحد»؛ رساله در «اشتراط الحس فی قبول الشهاده»؛ «اجتماع الامر و النهی»؛ «طراز المصائب»، در مقتل؛ رساله‌ای در «فنا».[۱]

ملا نظرعلی طالقانی عالمی فاضل و فقیهی کامل و حکیمی متکلم و اصولی متبحر و محققی مدقق و عابدی زاهد و واعظی ناصح و حافظ قرآن. مقیم تهران در عصر ناصرالدین شاه قاجار و مدرس مدرسه مروی و مایه فخر اسلامیان و حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول از اکابر علماء امامیه و از تلامذه صاحب جواهر و بعد از وی از شاگردان شیخنا الانصاری قدس اللّٰه اسرارهم بوده است.

وی بعد از تکمیلات مبانی علمی به تهران آمده و در مدرسه مروی اقامت و به تدریس و تألیف کتب مفید پرداخته تا در سال ۱۳۰۶ ق که در مشهد رضوی از دنیا رفته و در جوار حضرت رضا علیه الصلوهٔ والسلام مدفون گردیده است.

از تألیفات ارزنده ایشان کتب زیر است ۱– اجتماع الامر والنهی ۲– اشتراط الحس فی قبول الشهاده ۳– حاشیه بر رسائل شیخ انصاری ۴– حجیهٔ الخبر الواحد ۵– رساله‌ای در فنا ۶– کاشف الاسرار که مکرر بطبع رسیده است ۷– مناط الاحکام.

مرحوم آیهًاللّه حاج میرزا هادی خراسانی که از علماء مجاورین کربلاء معلی بوده در کتاب (کرامات و معجزات) خود می‌نویسد که مرحوم حاج ملانظر علی طالقانی در هنگامی که در مدرسه خان مروی اقامت و اشتغال به تدریس داشتند وقتی چنان در مضیقه مالی قرار می‌گیرد که حتی چند روزی گرسنه مانده و چیزی که سد جوع و گرسنگی او را نماید به وی نمی‌رسد.

پس شبی با خود فکر می‌کند که صبر کردن با این فقر و پریشانی و عسرت کاری بس مشکل و به حدیث نبوی (کاد ان یکون کفرا) چه کنم نامه‌ئی به آیهًاللّه حاج ملا علی کنی مجتهد بزرگ و زعیم اعظم روحانیت تهران بنویسم و از حال خود اطلاع دهم مناعت طبع او وی را منع نموده و می‌گوید او هم‌نوع تو است نباید آبرو را نزد هم نوع خود ریخت.

نامه‌ای به شاه وقت بنویسم باز عقل و تقوای او نهی نموده و می‌گوید تو که آخوند درباری نیستی می‌خواهی حیثیت و ارزش روحانی خود را از دست بدهی و خود را در اختیار دولت و حکومت بگذاری نامه‌ای برای حضرت علی (ع) بنویسم باز با خود می‌گوید از حضرت علی (ع) باید علم و معرفت و تقوا و سعادت خواست نه دنیا زیرا خود آن بزرگوار دنیا را سه طلاقه نموده و وقتی برادرش حضرت عقیل چیزی زیادتر از جیره و حق خود طلبید دستش را با آهن گرم داغ کرد.

بالاخره پس از مدتی فکر می‌گوید هیچ بهتر از این نیست که نامه‌ای برای خدا بنویسم که همه جا حاضر و شاهد و قادر برای رفع حوائج بدون منت می‌باشد. پس نامه‌ای به این مضمون می‌نویسد از بنده گنهکار نظر علی طالقانی به پیشگاه حضرت باری تعالی جلت عظمته.

نامه‌ی طالقانی به خدا

بسم اللّه الرحمن الرحیم

پس از تقدیم حمد و سپاس و درود فراوان بر حضرت رسالت و خاندان طاهرین او معروض می‌گردد این بنده مبتلا به فقر و پریشانی گشته و در کمال مضیقه قرار گرفته‌ام و حوائج و نیازمندیهای ضروریم از این قرار است.

۱- منزل شخصی آبرومند اعیانی با تمام لوازم و مایحتاج آن.

۲- همسر جوان زیبا و قشنگی که در تهران کم‌نظیر باشد.

۳- یک نوکر زرنگ و یک کلفت و آشپز خوب و امین.

۴- یک کالسکه عالی و راننده آن برای رفت و آمدم.

۵- یک ده شش دانگی که تامین مخارج و معاشم را نماید.

۶- یک باغ زیبا در شمیران که در فصل تابستان در آنجا بسر برم.

۷- فلان مقدار پول نقد که قروض خود را ادا و آبروی خویش را حفظ نمایم

آدرس- مدرسه خان مروی دست چپ حیاط کوچک طبقه فوقانی.

حجره دوم نظرعلی طالقانی

پس نامه را در هنگام سحر برداشته و می‌برد لای درب مسجد شاه که در نزدیکی مدرسه مروی می‌باشد می‌گذارد.

و متوکلا علی اللّه برگشته و بعد از انجام وظائف دینی خود در حجره به روی خود بسته و می‌خوابد اتفاقا همان روز ناصرالدین شاه به عزم شکار از تهران خارج شده و به سوی شکارگاه سلطنتی که در قسمت شرقی تهران و بالای قریه (مسگرآباد) واقع است می‌رود که ناگاه باد تندی وزیده و طوفانی برخاسته و مانع حرکت کالسکه شاه می‌شود پس شاه دستور توقف می‌دهد تا باد ساکت و گرد و غبار نشسته و بتواند به مسیر خود ادامه دهد که گردبادی رسیده به کالسکه شاه می‌خورد پس شاه چشم خود را بسته که خاک در او نرود احساس می‌کند چیزی روی دامان او گذارده شده فوراً دست فرابرده آن را می‌گیرد و می‌بیند که نامه‌ای می‌باشد.

پس باد ایستاده و گرد و غبار نشسته شاه نامه را مطالعه می‌کند و می‌بیند که کسی برای خدا نوشته است فوراً شکر خدا نموده و

فرمان برگشت به شهر داده و یکسره به منزل رئیس‌الوزراء وقت آمده و دستور احضار وزرا را می‌دهد.

وزرا در حالی که همگی ناراحت از انصراف شاه از شکار رفتن بودند به سرعت شرفیاب شده و تعجب می‌کردند که چرا شاه از رفتن شکار منصرف و به شهر برگشته‌اند پس چون همگی حاضر شدند شاه گفت بحمداللّه به شکارگاه نرسیده به صید خود رسیدیم و به بهتر از آنچه می‌خواستیم از شکار عایدمان گردد به فضل پروردگار بزرگ نائل شدیم.

پس نامه را از جیب بغل خود درآورده و جریان وزیدن باد تند و آوردن نامه را توضیح می‌دهد و می‌گوید ندانم بچه زبان و بیانی شکر و حمد خدا را بجا آوردم که بنده شرمنده خود ناصر را لایق دید و نامه بنده محتاج خود را به او رسانید تا رفع حوائج و نیازمندیهای او را بنماید.

پس (آجودان) و پیشکار مخصوص خود را با کالسکه سلطنتی به آدرس مزبور به در مدرسه مروی فرستاده و آقای حاج ملا نظر علی طالقانی را می‌طلبد.

تمام طلبه‌ها تعجب نموده و خود شیخ به وحشت افتاده که شاه مرا برای چه می‌خواهد آیا کسی از طلبکاران شکایت مرا بشاه نموده است وقتی این تشریفات مخصوص را می‌بینند قدری تسکین او می‌شود تا بحضور شاه رسیده و در کنار مبل شاه جائی قبلا آماده شده بود به امر شاه می‌نشیند.

پس شاه می‌گوید اسم شما چیست می‌گوید.

- نظر علی.

- اهل کجائی.

- طالقان.

آیا نامه‌ای برای کسی و جائی نوشته‌ای بعد از مدتی می‌گوید آری برای خدا دیشب نامه‌ای نوشتم نامه‌ات را کجا گذاردی می‌گوید سحرگاه لای درب مسجد شاه گذارده‌ام.

پس شاه‌نامه را درآورده می‌گوید آیا این است نامه تو می‌گوید آری پس باز شکر خدا نموده و به وزرا می‌گوید کیست که در رفع حوائج ایشان شرکت نماید.

پس یک یک از حوائج مرقومه در نامه را می‌خواند.

۱- منزل شخصی خود شاه دستور می‌دهد یکی از منازل سلطنتی را با لوازم و آنچه در آنست بنام وی ثبت و مقرر نمایند.

۲- همسر جوان زیبا- یکی از وزراء عرض می‌کند قبله‌گاها با کسب اجازه از حضور اعلیحضرت این بنده دختری با این صفات دارم به ایشان تزویج نمودم.

۳- یک نوکر و یک کلفت یکی دیگر از وزراء معروض می‌دارم این دو را هم من تقبل نمودم.

۴- یک کالسکه... سومی می‌گوید این را هم من تقبل نمودم.

۵- یک ده شش دانگی... نخست‌وزیر می‌گوید اعلیحضرتا فلان قریه را که در شهریار دارم تقدیم شیخ نمودم.

۶- یک باغ زیبا... یکی از وزراء بعرض می‌رساند باغی در شمیران دارم اهداء نمودم.

۷- فلان مقدار پول نقد... خود شاه فوراً پرداخته و خلاصه آشیخ را که تا یک ساعت قبل فاقد همه‌چی بود دارای همه چیز می‌کند و مستقیماً از آنجا به منزل عالی سلطنتی می‌برند و دختر آن وزیر را هم ازدواج می‌کند و غیر از او چند عیال دیگر اختیار می‌نماید ولکن از هیچ کدام فرزندی نصیبش نمی‌شود تا در سال ۱۳۰۶ ق در مشهد رضوی از دنیا می‌رود.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۲۷۸ / ۲۲ ،۲۳۴ / ۱۷ ،۱۵۹ / ۱۵ ،۶۲ / ۱۶ ،۲۶۹ / ۱)، علماء معاصرین (۲۸ -۲۷)، گنجینه‌ی دانشمندان

(۱۷ -۱۳ / ۶)، المآثر و الآثار (۱۷۴)، مکارم الآثار (۱۱۲۹ / ۴).

طاهر بنا

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ولد استاد رضای بنای اصفهانی، از معماران معروف زمان شاه سلیمان صفوی است. از آثارش ساختمان کاروان سرای شیخ علی خان زنگنه در سال ۱۰۹۸ می‌باشد.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

طاهر ذوالیمین

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۲۰۵ ه.ق./ ۸۲۰ م.) (ج. طاهری، منسوب به طاهر) سلسله‌ای ایرانی که در خراسان حکومت داشتند (از ۲۰۵ ه.ق./ ۸۲۰ م. تا ۲۵۹ ه.ق./ ۸۷۲ م.) این سلسله به دست طاهر حسین ملقب به ذوالیمین تأسیس شد و افراد آن قریب نیم قرن در خراسان حکومت کردند و آن نخستین سلسله ایرانی بعد از اسلام محسوب می‌شود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

طاهری، بیژن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید بیژن طاهری : قائم مقام فرمانده گردان حضرت رسول (ص) تیپ ۴۴ قمربنی هاشم(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

روستای «سورک» در استان «چهارمحال و بختیاری»، در اوایل دی‌ماه سال ۱۳۳۲، شاهد تولد کودکی بود که بعدها یکی از شجاع ترین فرزندان این آب و خاک شد. کودکی او همراه بود با مشکلات و سختی‌های فراوان، که او، خانواده‌اش و سایر مردم روستانشین ایران، در آن سال‌ها با آن دست به گریبان بودند.

با مشکلات زیاد بزرگ شد تا به نوجوانی رسید. اما نوجوانی در آن زمان، مرحله‌ای بود که از بچه‌هایی که به این سن می‌رسیدند، انتظار فعالیت‌ها و کارهای یک مرد یا زن کامل را می‌شد داشت. زندگی در صحرا و بیابان‌های سرد و خشن چهارمحال، از بیژن یک مرد به تمام معنا ساخت. او در این سن با چوپانی به خانواده‌اش کمک می‌کرد تا امرار معاش نمایند. علاوه بر طبیعت بکر و خشن این استان، وجود حیوانات وحشی و درنده مثل گرگ و پلنگ، باعث می‌شود در خیلی از مناطق، بدون اسلحه امکان تردد در آن نباشد؛ اما شهید طاهری از دوران نوجوانی در این مناطق به چوپانی می‌پرداخت و چندبار درگیری با این حیوانات را تجربه کرده و ترس از آن‌ها نداشت.

وقتی او به سن جوانی رسید، فعالیت‌های انقلابی مردم ایران نیز به اوج خود می‌رسید. او در تمام تظاهرات و راهپیمایی‌ها، حضوری فعال داشت و یکی از مبارزین و انقلابیون مطرح منطقه بود. علاوه بر حضور در تمام صحنه‌ها، به دیگران هم سفارش می کرد در مبارزات شرکت کنند.

جنگ که شروع شد، او از طریق بسیج به جبهه شتافت و مدت ۵ سال به صورت متوالی و متناوب در گردان‌های عملیاتی حضور داشت. هیچگاه نشد که در مرخصی‌ها و حضور در خانواده، از مسئولیتش در جبهه و کارهای خارق‌العاده‌ای که انجام می‌داد، حرفی بزند. هر وقت از او می‌خواستند از خاطرات و کارهایی که در جبهه انجام می‌دهد حرفی بزند، از کارهای دیگران و از ایثارگری‌ها رزمندگان تعریف می کرد.

در عملیات بیت‌المقدس و قبل از این که عراقی‌ها از خرمشهر فرار کنند، پای او زخمی می‌شود، او وارد شهر می‌شود و بی‌توجه به سربازان عراقی، وارد بیمارستان ارتش عراق شده و پای زخمی‌اش را به دکتر عراقی نشان می‌دهد. دکتر پای او را باندپیچی می کند و وقتی شهید طاهری می‌خواهد از بیمارستان خارج شود، دکتر عراقی متوجه می‌شود او ایرانی است که شهید طاهری قبل از این که دکتر عراقی دست به کاری بزند، او را می کشد و به نیروهای ایرانی ملحق می‌شود.

در یکی از عملیات‌های نفوذی که او در شرق دجله، علیه نیروهای عراقی انجام می‌دهد، به سختی زخمی می‌شود که نیروهای خودی از او قطع امید می کنند. اما با کمال تعجب، دو روز بعد او را در میان خودشان می‌بینند که لنگان لنگان راه می‌رود. وقتی از او سؤال می کنند مگر تو شهید نشدی، به خنده می گوید: مگر بادمجان بم آفت دارد؟ او آن شب مقداری از مسافت بین نیروهای ایرانی و عراقی را، به صورت سینه‌خیز طی می کند و وقتی صبح می‌شود، خودش را داخل گودالی مخفی می کند و شب بعد با پای تیرخورده، و به صورت سینه‌خیز خودش را به نیروهای ایرانی می‌رساند. منابع زندگینامه " :گلواژه های ایثار"انتشارات کارخانه ذوب آهن اصفهان-۱۳۶۶

طاهری، حشمت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حشمت الله طاهری : فرمانده گردان مالک اشترلشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در خانواده ای کشاورز و مذهبی ودر سال ۱۳۳۸ در روستای "بورمحله" از توابع شهرستان" آمل" به دنیا آمد. در کودکی برحسب تعلیمات خانواده به احکام دینی علاقه زیادی یافت و هر روز برای ادای فریضه نماز همراه پدر به مسجد می رفت. دوران ابتدایی را طی سال های ۵۰ ـ ۱۳۴۴ در دبستان خیام زادگاهش گذراند. در این ایام خانواده او در تابستان در روستای ییلاقی تینه سکونت می کردند. در آنجا تعدادی دام نیز داشتند که حشمت به نگهداری آنها می پرداخت. به علت نبود دبیرستان برای ادامه تحصیل به تهران مهاجرت کرد و نزد برادر بزرگ ترش سکنی گزید. سال های دبیرستان را در مدارس بایندر و مدرسه اسلامی احمدیه با موفقیت گذراند و در سال ۱۳۵۶ موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد. مدرسه احمدیه با برنامه ها و فعالیتهای مذهبی اثرات معنوی در او گذاشت و او را با تعلیمات و ارزشهای اسلام آشنا کرد. در شرایط فرهنگی ضد دینی حاکم بر ایران حشمت به خودسازی مشغول بود و روحیه معنوی خاصی داشت. از چهارده سالگی عبادت او اطرافیان را تحت تاثیر قرار می داد. از سنین جوانی دعای «اللهم ارزقنی الشهاده فی سبیلک» زینت بخش قنوت نمازهایش بود. قبل از رسیدن به سنین بلوغ روزه می گرفت و برای اینکه مزاحم دیگران نباشد از روشن کردن لامپ در وقت سحر خودداری می کرد.

از سستی و تنبلی بیزار بود و بسیار فعال و پرتوان عمل می کرد. در انجام امور بسیار سریع و بانشاط بود و با روحیه انجام وظیفه می کرد. بسیار متواضع و بی آلایش بود. نسبت به پدر و مادر و اطرافیان با احترام و عطوفت بر خورد می کرد. با این ویژگی ها اخلاقی بین فامیل و دوستان به عنوان مشاوری فهیم مورد اعتماد بود. پس از اخذ دیپلم به زادگاهش بازگشت. با آغاز قیام مردم مسلمان ایران از جمله کسانی بود که در این سالها با تلاش بی وقفه و روحیه ای خستگی ناپذیر در تمام مراحل حساس انقلاب چه در تهران چه در زادگاهش شرکت فعال داشت. در مراسم اربعین شهدای ۱۹ دی ۱۳۵۷ که در تبریز برگزار شد حشمت حاضر بود و زمانی که اربعین شهدای تبریز در یزد برگزار شد مشتاقانه به یزد رفت. از اربعین دیگر از شهری به شهر دیگر شرکت می کرد. در صورت لزوم خود را به آمل می رساند و هسته مبارزه و گروههای راهپیمایی را سازمان می داد. علاقه خاصی به ائمه اطهار و روحانیت مبارز همچون آیات عظام جوادی آملی و حسن زاده آملی داشت و در جلسات سخنرانی آنان شرکت می کرد. به آداب و دستورات اسلامی علاقه قلبی داشت و مقید بود که هر فریضه ای را به جا آورد. به نظم و تربیت در کارها اهمیت زیادی می داد؛ فردی صبور، مهربان، متواضع و بردبار بود. بر امر به معروف و نهی از منکر تاکید می کرد و می گفت : «بکوشیم هر کاری که می کنیم برای رضای خدا باشد.» با تأسیس کمیته انقلاب اسلامی از اولین نیروهای کمیته و با تشکیل سپاه پاسداران از نیروهای تشکیل دهندهٔ آن بود. بیست و یک سال بیش نداشت که تدین او در بین نیروهای سپاه زبانزدبود.

تقید خاصی به قوانین داشت و قوانین نظام جمهوری لسلامی را از امور واجب تلقی می کرد. به عنوان نمونه وقتی راهنمایی و رانندگی اعلام کرد ،موتور سواران باید گاهی نامه داشته باشند با وجود مشغلهٔ فراوان و نیاز مبرم به وسیله نقلیه در انجام وظایف، موتور سیکلت را در پارکینگ گذاشت و در اولین فرصت برای اخذ گواهینامه اقدام کرد و تا گواهینامه نگرفت از موتور سیکلت استفاده نکرد. اهل انفاق بود و به عمران آبادی توجه زیادی داشت. نقل است وقتی پدرش حاج حبیب اللّه در سال های ۱۳۵۷ عازم سفر حج بود پدر را قانع کرد تا به جای ولیمه حج، پول آن را در ساخت پل مورد نیاز روستای بورمحله هزینه کند. همچنین در سال ۱۳۵۸ حدود هزار متر مربع از زمین شالیزار پدر را برای احداث مسجد علی بن ابی طالب اهداء کرد و به کمک مردم و دوستانش به ساخت مسجد همت گماشت.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ۲۴ شهریور ۱۳۵۸ مسئولیت عملیات سپاه آمل را به وی واگذار کرد و تا سال ۱۳۶۳ در این سمت باقی بود. در سال ۱۳۵۸ به مدت یک ماه برای مقابله و سرکوبی فراریهای طاغوتی و گروههای تجزیه طلب به کردستان اعزام شد. در اوایل سال ۱۳۵۹ که سازمان چریکهای فدایی خلق در شهر گنبد شورش ایجاد کردند ، او از جمله کسانی بود که داوطلبانه در سرکوبی اشرار گنبد شرکت داشت. به گفته یکی از فرماندهان عملیات طاهری یکی از عوامل اصلی پیروزی گنبد به شمار می رود. او اولین مجروح آن نبرد بود و از ناحیهٔ دو دست مجروح شد و مدت سه روز در بیمارستان گنبد و بعد از آن در آسایشگاه ولی عصر تهران بستری بود.

اواخر اسفند سال ۱۳۵۹ برای سرکربی اشرار سیستان و بلوچستان به مدت سه ماه به شهر سراوان اعزام شد. پس از بازگشت از این مأموریت به همراه تنی چند از دوستان خود در سال ۱۳۵۹ از سپاه استعفا داد اما جدایی وی از سپاه دوام چندانی نداشت و دوباره به سپاه بازگشت و با شتاب هر چه تمام تر به فعالیت های سابق خود ادامه داد.

در خرداد ۱۳۶۰ با خانم طیبه خزائی ازدواج کرد. خطبه عقد در مراسمی ساده توسط آیت اللّه جوادی آملی جاری شد. مراسم عروسی آنها در شب ۳۱ شهریور ۱۳۶۰ که با اولین سالروز جنگ تحمیلی مصادف بود، برگزار شد.

به ندرت به مرخصی می آمد و زود هم بازمی گشت اما سعی می کرد با محبت، خستگی های روحی مشکلات ناشی از عدم حضورش در خانه را جبران کند. هرگز خستگی ناشی از کار را در خانه منتقل نمی کرد. در ایام درگیریهای جنگل با وجود مشغله بیست و چهار ساعته وقتی به خانه می آمد با بذله گویی و شوخی محیط خانه را با نشاط و طراوت می کرد و با اصرار در تهیه غذا

و نظافت بچه ها مشارکت می جست. طاهری مداح اهل بیت بود و به ائمه اطهار علاقه وافری داشت. در مراسم ماه محرم خصوصاً در روزهای تاسوعا و عاشورای حسینی بسیار فعال بود و همه ساله در ماه مبارک رمضان افطاری می داد. شرکت در نماز جمعه در راس همه امور او قرار داشت.

در سال ۱۳۶۰ به خاطر آشنایی طاهری با مناطق جنگلی و کوهستانی مازندران به عملیات کمیته انقلاب اسلامی(سابق) مامور شد وبه عنوان فرمانده عملیات این نهاد اقدامات ماندگاری را انجام داد. او در مدت تصدی این سمت، توانست با سازماندهی نیروهای کمیته انقلاب اسلامی آمل بسیاری از عوامل منافقین و گرههای چپ را شناسایی و دستگیر کند. هر گاه کسی را دستگیر می کرد با رأفت بسیار برخورد می کرد و با برخوردهای تند بعضی از نیروهای سپاه یا کمیته به شدت مقابله می کرد. به زندانیان سرکشی می کرد و با آنها به صحبت و گفتگو می نشست. حضور اودر فرماندهی عملیات همزمان بودبا عملیات اتحادیه کمونیستها در جنگلهای آمل و شمال ایران، برای جداسازی قسمت شمالی کشور. در درگیریهای جنگل که یک سال و نیم به طول انجامید، طرح و فرماندهی تیمهای عملیاتی را بر عهده داشت.

با حمله اعضای اتحادیه کمونیستها به شهر آمل حشمت تلاش بسیاری در دفع آنها و نجات شهر داشت. به محض اطلاع از درگیری غافاگیرانه دشمن به سرعت خود را به کانون خطر یعنی سپاه رساند و تمام آن روز را درگیر بود. با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۱ در سمت فرماندهی گروهان در عملیات بیت المقدس در جبهه های جنوب شرکت کرد. ارادت خاصی به شهید دکتر بهشتی داشت و همه ساله در شب هفتم تیر ماه شام می داد. از اعضای فعال حزب جمهوری بود و در زمان حیات شهید بهشتی فعالیتهای چشمگیری داشت. با وجود این هنگامی که امام خمینی فرمود نظامیان نباید در هیچ حزب و گروهی عضویت داشته باشند از حزب کناره گیری کرد. در سال ۱۳۶۳ فرزند دیگرش به دنیا آمد و او را" زهرا "نام نهاد. به شدت مقید بود هر آنچه را برای آسایش خود مصرف می کند همسر و فرزندانش نیز از آن برخوردار باشند.

برای خانواده شهدا احترام خاصی قایل بود و نسبت به بیت المال حساسیت خاصی داشت.

در سال ۱۳۶۲به منظور پاکسازی جنگل به آمل برگشت. در اسفند همین سال در یکی از درگیری های منطقه شیمیکوه به کمک نیرو های درگیر رفت و پس از الحاق پاکسازی انجام شد. توانست به هنگام درگیری تمام مجروحان را به عقب برگرداند و از تلفات بیشتر جلوگیری کند. به خاطر تجربه زیاد در نبردهای شهری و جنگلی به نیروهای تحت امر توصیه می کرد در اوقات فراغت در تمام کوچه های شهر گشت بزنند تا با مناطق و کوچه های مختلف شهر آشنا شوند تا در مواقع خطر حضور ذهن داشته باشند. توانایی او در برقراری امنیت در جنگل شایان توجه بود. پست های حساس را درست و مطابق اصول نظامی مستقر می کرد. هر موقع که خبری از حضور ضد انقلابیون در جنگل می رسید، بلافاصله بعد از طراحی عملیات به منطقه می آمد. در اوایل سال ۱۳۶۳ زمانی که امنیت در جنگلهای آمل برقرار شد، بار دیگر به جبهه های نبرد رفت. او جزء کادر اصلی لشکر ویژه ۲۵ کربلا بود از اردیبهشت ۱۳۶۳ تا ۱۶ خرداد ۱۳۶۳ در سمت معاون فرمانده گردان ملک اشتر مشغول خدمت شد. از تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۶۳ به مدت چهار ماه برای گذراندن دوره فرماندهی عالی از طرف مسئولان لشکر به پادگان امام حسین (ع) معرفی شد و توانست این دوره را با موفقیت به پایان برد. پس از اتمام دوره به جبهه ها بازگشت. می گفت : «تا جنگ هست مبارزه هم هست و من در جبهه ها می مانم.» در اکثر عملیات از جمله بدر، عملیاتهای زنجیره ای قدس و . . . شرکت مستقیم داشت. از تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۶۳ تا ۴ دی ۱۳۶۳ در سمت معاون گروه گشت در گردان مالک اشتر خدمت کرد. در عملیات بدر فعالیت گسترده ای در هورالهویزه و پاسگاه ترابه داشت.

در منطقه عملیاتی ساده می زیست و از امکانات موجود استفاده می کرد، از اسراف و تبذیر منتفر بود. برای استحمام بسیاری به حمامهای شهر می رفتند اما او از همان حمام صحرایی پادگان بیگلو استفاده می کرد. بر ذائقه خود تسلط کامل داشت.

حشمت طاهری از ۵ دی ۱۳۶۳ تا ۵ فروردین ۱۳۶۴ سمت معاون فرمانده گردان مالک اشتر را به عهده داشت. فرماندهی گردن مالک اشتر را در تاریخ ۶ فروردین ۱۳۶۴ پذیرفت در حالی که بیست و شش سال بیش نداشت. در شبهای عملیات جلودار بود و با سر دادن شعر و نوحه های عارفانه در تقویت روحیه رزمندگان تاثیر بسیار داشت. در تابستان ۱۳۶۳ از ناحیه کمر مجروح شد و بعد از بهبودی بار دیگر به جبهه رفت. بعد از مدتی از طرف لشکر ۲۵ کربلا مأموریت یافت تا راهیان کربلا در استان مازندران را برای حضور در جبهه های جنگ سازماندهی کند. در همین زمان محمد تیموریان از فرماندهان شجاع و به نام شهر آمل شهید شد. طاهری کاروان کربلا را پس از سازماندهی در روز اعزام ابتدا برای تجدید میثاق با آن شهید و خانواده اش به طرف منزل این شهید هدایت کرد و سپس به سوی جبهه حرکت داد. در ۱۲ خرداد ۱۳۶۴ مصادف با ماه مبارک رمضان فرزند سوم او به دنیا امد که نامش را محمد حسین نهاد چون معتقد بود محمد (ص) آورنده دین خدا و حسین (ع) نگهدارنده آن است. محمد حسین در هفت ماهگی به دنیا آمد بود نیاز به مراقبت شدید داشت. اوبا وجود مشغله زیاد گاه از سحر تا غروب در بیمارستان کنار همسر و فرزندش می ماند و گاهی از سحر روز بعد غذا نمی خورد و از آنان پرستاری می کرد. در بدترین شرایط هرگز از یاد خانواده غافل نمی شد و مدام با نوشتن نامه آنها را ارشاد می کرد و از آنها می خواست برای او و تمامی رزمندگان دعا کنند.

او در نوجوانی مدتی به چوپانی اشتغال داشت و وقتی به فرماندهی گردان ارتقاء یافت هرگز خود را گم نکرد بلکه در یکی از اتاقهای منزل ابزار آلات چوپانی را در منظر چشم خود قرار داده بود. قتی علت را جویا شدند در جواب گفت : «می خواهم همیشه در چشم و ذهنم باشد که در گذشته چه بودم و مغرور پست و مقام نگردم و دنیا مرا گول نزند.»

در هدایت و فرماندهی نیروها فردی قاطع و پایبند به مقررات بود از بی نظمی پرهیز داشت و با افراد بی نظم برخورد می کرد. در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۶۴ از ناحیه پای چپ مجروح شد اما در منطقه عملیاتی باقی ماند.

درعملیات والفجر ۸ با فرماندهی یکی از گردانهای خط شکن به تثبیت مواضع در شهر فاو پرداخت. رمز عملیات والفجر ۸ ـ یا زهرا ـ را برای نیروهای گردان مالک اشتر اعلام کرد. او تا پایان عملیات حضور داشت و هرگز خستگی به تن راه نداد . در ۲۸ بهمن ۱۳۶۴ در یکی از پاتک های سنگین دشمن در جنگ تن به تن پس از نابودی یکی از تانک های دشمن از ناحیه ی شکم، جراحات سختی برداشت و شریان های دست و فک او پاره شد. طاهری از لحظه لحظه های عمر کمال استفاده را می کرد، چنان که مدتی بستری بود برای کنکور ثبت نام و تقاضای کتاب های درسی کرد. با همان حال بیماری به مطالعه ی کتاب های درسی می پرداخت.

پس از چند هفته و بهبودی نسبی از تهران به آمل انتقال یافت. در آمل با اینکه مجروح بود همچون گذشته به صله رحم می پرداخت. همواره خانواده را به تقوا و پاکدامنی، معرفت و سادگی دعوت می کرد. علی رغم بدن رنجور و خسته کار ناتمام مسجد علی ابن ابی طالب محله را که خود بانی آن بود با جدیت به اتمام رساند. در همین ایام خانه مسکونی اش را که ناتمام مانده بود به پایان برد. در تشییع جنازه شهید سید جواد علوی ـ از همرزمانش ـ در پایان مراسم به همسرش گفت : «انشاءاللّه برای من نیز چنین مراسم با شکوهی برگزار خواهند کرد.» وقتی همسرش می گوید : «شما که به شدت مجروح هستی و نمی توانی به این زودیها به جبهه برگردی.» با اطمینان خاطر گفت : «به این بودنم در کنارتان دلخوش نباشید.» به شهادت قریب الوقوع خود بصیرت و آگاهی داشت و سعی می کرد در خانواده آمادگی لازم را ایجاد کند. همسرش شهادت او ر ا اینگونه روایت می کند:

لحظاتی بعد از اذان صبح در حالی که حالش بسیار وخیم بود ناگهان دیدم به صورت نیمه نشسته روی تحت با احترامی خاص تعظیم کرد. گویا شخصی یا اشخاص بزرگواری به دیدار او آمده اند. شروع به تلاوت قرآن کرد و سپس پرسید : «این کاخها برای کیست؟» در آخر در حالی که دستهایش را با احترام روی سینه گذاشته بود، گفت : «چشم می آیم، می آیم.» آرام سر را روی تخت گذاشت و نگاهی به من انداخت و شهادتین را بر زبان جاری کردو لحظاتی بعد روح او از قفس تن جدا شد. با چشمانی باز

و لبانی خندان در سالگرد تولد پسرش در حالی که بیست و هفت سال بیش نداشت به دیار باقی شتافت.
پیکر نحیف او را که پوستی چسبیده بر استخوان بود در میان انبوه جمعیت سوگوار تشییع و در گلزار شهدای آمل امام زاده ابراهیم (ع) به خاک سپرده شد. از شهید حشمت طاهری سه فرزند به نام های" زینب" ، "زهرا "و" محمد حسین "یک ساله به یادگار مانده است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ، نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

طاهری، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به شیخ هادی یزدی، سیاستمدار، وکیل و کارگردان مجلس، سناتور، وزیر، در ۱۲۶۴ در یزد متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و معمول زمان به تهران آمد و در مدرسه‌ی دارالفنون به تحصیل طب پرداخت و دوره‌ی مدرسه را پایان داد و به یزد بازگشت و در مطب پدرش دکتر محمدحسین یزدی که طبیبی نسبتا سنتی و حاذق بود، به کار پرداخت. در شهر یزد در حرفه‌ی خود شهرت پیدا کرد و چون مردمدار و خوش‌برخورد و دلسوز بود، مورد توجه قرار گرفته جزء اعیان و اشراف شهر شد. در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی که انتخابات آن صددرصد دولتی بود، از طرف مردم یزد به نمایندگی انتخاب شد. در همان دوره‌ی اول راه را از چاه تشخیص داد، با کارگزارهای سیاسی پیوند دوستی ریخت و پایه‌های کار خود را محکم کرد. در ادوار بعدی همچنان به وکالت برگزیده شد. مجموعا یازده دوره وکیل مجلس بود. در فترت بین مجلس پانزدهم و شانزدهم در کابینه‌ی محمد ساعد مراغه، وزیر مشاور شد. در دوره‌ی شانزدهم مجددا به مجلس رفت. در دوره‌ی هفدهم که انتخابات را دکتر مصدق انجام داد، طاهری از یزد سر درآورد. در سال ۱۳۳۲ در دوره‌ی دوم مجلس سنا، از یزد و اصفهان به سناتوری برگزیده شد. وی در غالب ادوار مجلس، نایب رئیس و چند بار کاندیدای ریاست مجلس گردید ولی توفیق نیافت. طاهری در مجلس متولی‌باشی بود و به اتفاق وکیل دیگر یزد به نام سید کاظم جلیلی معروف به مرشد، امور پارلمانی ایران را کارگردانی می‌کردند. وفات او در سال ۱۳۳۶ در سن ۷۲ سالگی اتفاق افتاد. پس از مرگ وی فرزندش دکتر ضیاءالدین طاهری در دوره‌ی نوزدهم به وکالت شهرستان یزد به مجلس رفت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طاهریان، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد طاهریان

محل تولد : کاشمر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱/۳

زندگینامه علمی

آقای محمد طاهریان در سال ۱۳۳۷هجری شمسی در خانواده ای متدین، مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در شهرستان کاشمر دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش با موفقیت سپری کرد. در پی تشویق خانواده و علاقه خویش به فراگیری علوم دینی در سال ۱۳۴۸ که سالهای خفقان و ترس از رژیم شاهنشاهی بر کشور حاکم بود و حوزه های علمیه از طرف رژیم منحوس پهلوی به شدت تحت فشار بودند وارد حوزه علمیه کاشمر گردید و در مدرسه حاج آقا سلطان مشغول تحصیل گردید. از نخستین روزهای ورود به حوزه علمیه با تلاش و کوشش فراوان به تحصیل پرداخت و از درس بزرگان آن دیار بهره های علمی فراوان برد اما شوق زیارت و هم جواری با بارگاه کریمه اهل البیت حضرت معصومه سلام الله علیها او را راهی حوزه علمیه قم گردانید و به مدرسه علمیه حجتیه رفت. از نخستین روزهای ورود به حوزه علمیه قم ضمن انس با آستان ملکوتی کریمه اهل البیت حضرت معصومه سلام الله علیها با تلاش و کوشش فراوان، در درس بزرگان حوزه علمیه آن دیار حاضر شد و پس از گذراندن سطوح عالی در سال ۱۳۵۸ به حلقه دروس خارج راه یافت. وی در ایام تحصیل حورزوی از محضر بزرگانی چون آیت الله مشکینی، آیت الله سعیدی، استاد شریعت، استاد فرقانی، استاد مدرس و... کسب فیض کرد.

استاد در کنار تحصیل دروس حوزوی از تحصیلات دانشگاهی غافل نماند و در رشته علوم تربیتی در مقطع کارشناسی در سال ۱۳۶۰ از مدرسه عالی تربیتی قم فارغ التحصیل گردید. پس از مدتی تحصیل در قم دوباره به مشهد بر گشت و بر کرسی استادی تکیه زد و در دانشگاههای فردوسی، علوم پزشکی و... به امر تدریس پرداخت که حاصل زحمات ایشان پرورش دانشجویان فراونی می باشد. وی در زندگی سراسر علمی خود از امر تحقیق و نگارش و تألیف غافل نماند و ضمن پژوهش در بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی کتب" معاد در افق نهج البلاغه "، "رستاخیز از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه "و" درسهایی از نهج البلاغه " را به رشته تحریر در آورده است.

طبا، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرتضی قلی‌خان نائینی و داماد وثوق‌الدوله، متولد سال ۱۲۹۱ در مشهد است . پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به اروپا رفت و در انگلستان به تحصیلات پزشکی پرداخت و در جراحی عمومی و زنان تخصص گرفت. مدتی در آبادان در بهداری شرکت نفت به امور پزشکی مشغول بود، بعد به تهران آمد و به ریاست بهداری راه‌آهن منصوب گردید و چهارسال در این سمت اشتغال داشت. در دوره‌ی پانزدهم از نائین وکیل شد. در دوره‌ی بعد نیز وکیل مجلس بود. پس از مدتی به اروپا رفت و در سازمان بهداشت جهانی شغلی گرفت و در آنجا موقعیت خوبی پیدا کرد. چندین بار به ایران برای تصدی مشاغل دعوت شد، قبول نکرد. در سال ۱۳۴۰ او را به وزارت بهداری معرفی کردند، با وجودی که تمایل به این سمت داشت مع‌الوصف حاضر به قبول آن نشد و زندگانی در اروپا را به ایران ترجیح داد. طبا از پشتوانه‌های محکم فامیلی برخوردار بود. خانواده‌های وثوق، قوام، امینی، امیراعلم، قره‌گوزلو و چند خانواده‌ی دیگر از او حمایت می‌کردند. ناگفته نماند که در امر تحصیل و گرفتن تخصص هم در لندن کوشش زیادی به کار برده و در مدتی که در تهران به عمل جراحی اشتغال داشت، به کار خویش عشق می‌ورزید و همواره مریض را مورد

توجه خود قرار می‌داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طباطبایی اردکانی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ادیب، محقق.

تولد: ۱۲۸۱(۱۳۱۵ ق.)، اردکان (قریه گزلازقرا، سفلای اردستان).

درگذشت: ۱۳ مهر ۱۳۷۲، تهران.

سید محود طباطبایی اردکانی دارای درجه‌ی کارشناسی در رشته‌ی فرهنگ اسلامی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۳ است. وی سپس به تحصیلات خود ادامه داد و در رشته‌ی فرهنگ اسلامی در سال ۱۳۴۷ موفق به اخذ دکتری شد.

وی از سال ۱۳۵۳ عضو هیئت علمی دانشگاه ابوریحان بیرونی شد. در دانشگاه علامه طباطبایی (در رشته‌ی ادبیات) و دانشگاه تهران نیز تدریس می‌کرد. سرپرستی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده‌ی ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی نیز به عهده وی بود.

از آثار ایشان است: فرهنگ جامع اردکان؛ بررسی گویه و ویژگی‌های فرهنگی زبان اردکانی؛ تاریخ تحلیلی اسلام؛ گزیده و شرح تاریخ بلعمی.

دکتر طباطبایی اردکانی هنگام تدریس در کلاس درس دار فانی را وداع گفت.

سال تولد: ۱۳۱۵، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: فرهنگ اسلامی، دانشکده: ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه: علامه طباطبائی

زندگینامه

دکتر شادروان سید محمود طباطبائی اردکانی در سال ۱۳۱۵ دیده به جهان گشود. بعد از اتمام تحصیلات متوسطه، در سال ۱۳۴۳ موفق به اخذ کارشناسی در رشته فرهنگ اسلامی از دانشگاه تهران شد. سپس به ادامه‌ی تحصیلات عالی پرداخت. و سرانجام در سال ۱۳۴۷ در رشته فرهنگ اسلامی موفق به اخذ مدرک دکترا گردید. وی در سال ۱۳۵۳ به عضویت هیئت علمی دانشگاه ابوریحان بیرونی نائل آمد و سرانجام به مرتبه دانشیاری دانشگاه علامه طباطبائی ارتقاء یافت.

آقای دکتر طباطبائی اردکانی در تمام دوران دانشگاهی خود به پژوهش در فرهنگ و ادب عامیانه و گویش اردکانی پرداخت. از ایشان ۵ جلد کتاب در زمینه‌های ادبیات فارسی و تاریخ اسلام به جای مانده است. از وی حدود ۷ مقاله درباره‌ی ادبیات و علوم انسانی و تاریخ اسلام در مجلات معتبر داخلی به چاپ رسیده است.

سال تولد: ۱۳۱۵، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: فرهنگ اسلامی، دانشکده: ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی در رشته فرهنگ اسلامی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۳، کارشناسی ارشد و دکترا در رشته فرهنگ اسلامی در سال

.۱۳۴۷

مرتبه علمی:

عضویت در هیات علمی دانشگاه ابوریحان سابق در سال ۱۳۵۳، پس از طی مرحله استادیاری، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشگاه علامه طباطبائی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

پژوهش در فرهنگ و ادب عامیانه و گویش اردکان، استاد راهنمای ۴ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

ادبیات فارسی و تاریخ اسلام.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۷، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

ادبیات و علوم انسانی، تاریخ اسلام.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

طباطبایی پور، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید علیرضا طباطبایی پور

محل تولد : مهدی شهر سمنان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۷/۲۲

زندگینامه علمی

سیدعلی طباطبائی در ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۸۶ ه . ق برابر با ۲۲/۷/۱۳۴۵ در مهدی شهر سمنان در یک خانواده مذهبی و زحمتکش به دنیا آمدم تا سال ۱۳۶۰ همراه با تحصیلات، مشغول کار و تلاش و فعالیت بودم، در نیمه دوم سال ۱۳۶۰ به لطف الهی وارد حوزه علمیه شدم. چند ماهی در حوزه سمنان ماندم بعد به حوزه تهران منتقل شدم پنج سال در تهران بودم در این مدت مقدمات و سطح را گذراندم و از آنجایی که تهران مرکز مسائل سیاسی بود آن هم در آن زمان حساس این پنج سال برایم یک دوره آموزش سیاسی اجتماعی محسوب می‌شد ولی هرگز مسائل سیاسی اجتماعی مرا از درس غافل نمی‌کرد.

در فروردین ۱۳۶۶ به قم آمدم بعد از اتمام سطح درس خارج اصول را خدمت آیت الله حاج شیخ جواد تبریزی گذراندم و خارج

فقه را همواره در محضر مبارک حضرت آیت الله جوادی آملی دامت برکاته توفیق حضور داشتم.

بر اساس کلام نورانی حضرت امام سجاد(ع) (هَلَکَ مَنْ لیس له حکیم یرشده) از ابتدای تحصیل به این حقیقت پی بردم که بدون راهنما و هادی، این مسیر رفتی نیست و خطرهای گوناگون انسان را تحدید می‌کند لذا از همان زمانی که به قم آمدم (بلکه علت اصلی آمدنم به قم) گمشده خویش را در وجود عالم ربانی، حکیم مرشد الهی حضرت آیت الله علامه جوادی آملی دامت برکاته یافتم و دست بیعت به او دادم و همواره راهنمایی‌های ایشان چراغ فروزان زندگی من بوده و هست.

در ابتداء ورود به قم فرمودند باید چهار درس رسمی داشته باشید فقه، اصول، تفسیر و معقول، لذا در کنار درس فقه و اصول حدود هشت سال از درس پرفروغ تفسیر قرآن ایشان استفاده کردم که واقعاً شبستان مسجد اعظم در این دوران برایم بیت المعمور بود.

در معقول آن حکیم فرزانه اصرار داشتند که قبل از فلسفه باید یک دوره کلام ببینید لذا کتابهای که در این رشته خوانده شد عبارت بود از: باب حادی عشر بعد شرح تجرید بعد بدایهٔ الحکمهٔ بعد نهایهٔ الحکمهٔ این کتاب را خدمت استاد بزرگوار آیهٔ الله مصباح یزدی استفاده کردم، خواندن این کتاب یک سرفصل دیگری در مسائل فلسفی برایم بود، آنگاه آن مربی الهی فرمودند قبل از حکمت متعالیه باید یک دوره حکمت مشاء ببینید لذا کتاب عظیم الشأن شرح اشارات را خدمت بزرگ حکیم و عارف دوران حضرت آیت الله الحق جناب آقای حسن‌زاده آملی دامت برکاته خواندیم با خواندن این کتاب نزد آن حکیم متأله دنیای دیگری به سوی ما باز شد و تحوّل اساسی در زندگی برایم به وجود آورد، در دفتری گفته‌ام:

اشارات شمع شب‌های پرسوز من اشارات شاهد دردهای دلسوز من

نمطهای او کسب و کار هر روز من مقامات او باعث ناله‌های جگرسوز من

چه خوش، وقت درسش وقت هر روز من که شب‌های تارم شده روز من

با ارشارات حضرت استاد فقط خواندن کتاب نبود هم مباحثه بسیار قوی و معنوی داشتم هم تقریرات درس نوشته می‌شد آن هم با یک روش درست و با راهنمایی آن بزرگوار، یادداشت‌های شرح اشارات یکی از مهم‌ترین و پرثمرترین ذخیره در آثار علمی ماست.

بعد از اتمام شرح اشارات وارد دریای عظیم اسفار شدیم امور عامه اسفار را خدمت استاد عظیم الشأن آیت الله حسن‌زده آملی خواندم اگرچه خیلی از مباحث کلیدی اسفار را دوبار درس گرفتم یعنی بار دوم خدمت استاد متأله آیت الله جوادی آملی دامت برکاته استفاده کردم، الهیات اخص و سفر نفس اسفار را هم خدمت همین بزرگوار درس گرفتم، از آنجایی که درسها بر اساس برنامه و طی مقدمات لازم خوانده می‌شد هیچ‌گاه در مباحث متحیّر نبودم بلکه مباحث کتابها را رصد می‌کردم و همراه هر کتابی چندین جزوه و یادداشت به لحاظ موضوعات گوناگون داشتم وقتی مرحله ششم اسفار یعنی بحث علت و معلول تمام شد (جلد دوم اسفار) فرمودند باید کتاب تمهید القواعد صائن الدین علی بن تُرکه را ببینید که اولین کتاب درسی در عرفان نظری می‌باشد این کتاب عزیز الوجود را خدمت خود ایشان یعنی آیت الله جوادی آملی دامت برکاته درس گرفتیم واقعاً آن دوران خوش برایم لیلهٔالقدر بود، بعد از اتمام تمهید القواعد کتاب گرانقدر فصوص یعنی شرح جناب علامهٔ قیصری بر فصوص الحکم محیی الدین عربی را در محضر انور عارف مستقیم آیت الله حسن‌زاده آملی دامت برکاته از اول تا آخر استفاده کردیم بعد کتاب مصباح الأنس یعنی شرح جناب ابن فناری بر مفتاح غیب الجمع و الوجود صدر الدین قونوی که سومین کتاب درسی عرفان نظری می‌باشد خدمت همان بزرگ عارف دوران خوانده شد. در ابتدا کتاب مصباح الانس یک خاطره شیرین نوشته‌ام که عین آن خاطره را در این‌جا می‌آوریم:

«در سحر روز جمعه ۱۴ جمادی الاول ۱۴۱۲ برای مشرف شدن خدمت حضرت آیت الله حکیم متأله، عالم ربانی، عارف مستقیم جناب آقای حسن‌زاده آملی دامت برکاته از محضر قرآن کریم به قصد استجازه استخاره نمودم این آیه آمد (و نادیناهُ من جانِبِ

الطّور الاَیمن و قربناهُ نجّینا) (مریم: ۵۲) ساعت ۱۰ صبح همان روز خدمت آن جناب رسیدم فرمودند ما کتاب مصباح الأنس را شروع کرده‌ایم شما هم شرکت کنید و این آیه در استخاره برای دعوت به این درس بوده است و ما از شما دعوت می‌کنیم، بعد فرمودند این را به عنوان خاطره بنویسید».

به حول و قوه الهی حدود ۱۵ سال است که مشغول تدریس فقه، فلسفه، منطق و کلام در حوزه علمیه قم هستم و هم‌اکنون یعنی سال ۱۳۸۵ مشغول تدریس شرح اشارات و نهایهٔ الحکمهٔ (دوره دوم) شرح منظومه (دوره دوم) می‌باشم و تفسیر موضوعی نهج البلاغه را نیز چهار سال است شروع کردم.

از آنجایی که معرفت نفس در سرنوشت و سعادت انسان نقش اساسی دارد و تا انسان خود را نشناسد و حیات انسانی را درک نکند نمی‌تواند زندگی هدفمند داشته باشد و زندگی بدون هدف مردگی است و تحصیلات بدون هدف دوام و لذت نخواهد داشت و اشتغال علمی بدون هدف متعالی و جهت مشخص ثمره‌ای جز سرگردانی و حیرت ندارد لذا یکی از کارهای مهمی که به عنایت الهی در حوزه علمیه قم انجام دادیم تدریس معرفت نفس بوده است.

اگرچه بسیاری از بزرگان علم و اندیشه پیرامون معرفت نفس کتابها نوشته‌اند ولی آثار استاد اعظم ما در معارف الهی حضرت آیت الله حسن‌زاده آملی دامت برکاته در این موضوع حقیقتاً بدیع و کم‌نظیر است بر این اساس همراه درسهای معقول و منقول ابتدا کتاب شریف دروس معرفت نفس در جمع عده‌ای اهل صفا و معنویت تدریس شد بعد از آن کتاب دروس اتحاد عاقل به معقول تدریس شد و آنگاه کتاب بی‌نظیر عیون مسائل النفس و هم‌اکنون دوره دوم معرفت نفس را هم مشغول هستیم، تدریس این سه کتاب پیرامون معرفت نفس در طول هم هدف اصلی ماست و حضرت استاد هم چند بار به ما اصرار فرمودند که عیون مسائل النفس را در حوزه علمیه قم تدریس کنید در تأسیس و ترویج این رشته درسی تأیید، تشویق و دعای آن استاد بی‌بدیل، بدرقه راه ما بوده و هست.

هر کسی به حسب حال خود در زندگی، خوشی و تلخی دیده و در مسیر زندگی با فراز و نشیب‌های گوناگون روبرو می‌شود من نیز به نوبه خود با حوادث سرد و گرم زندگی دست و پنجه نرم کرده‌ام در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی به حداقل ضروری قناعت نموده بقیه را به درس و مطالعه می‌پرداختم، امدادهای الهی را در زندگی بسیار دیده‌ام که مرا از پرتگاه خطر نجات داده است، خاطرات آموزنده، و گفتنی‌های در زندگی فراوان دارم ولی با نقل یک خاطره این اوراق را ختم می‌کنم.

در اوائل ورودم به حوزه مطالب علمی را دیر می‌فهمیدم و فهمیده‌ها را هم زود فراموش می‌کردم از طرفی کسی را هم نداشتم تا مرا راهنمایی کند و یا بار اندازه روحی من باشد ولی این را می‌دانستم و اعتقاد داشتم که این خانه را صاحب خانه‌ای است به امید او به حوزه آمده بودم تا این‌که با آن وضعیت، کاسه صبرم لبریز شد از بی‌کسی دلِ شکسته داشتم روزی درب حجره را از پشت بستم و در یک توسل جدی و سرنوشت ساز محضر مبارک ولیعصر(عج) به آن حضرت عرض کردم من جای دیگر و کس دیگر ندارم یا اجازه فرمایید دفتر عمرم بسته شود یا توفیق فهم و درک معارف را به من عنایت فرمائید، از آن روز عنایت فرمائید، از آن روز عنایت حضرت شامل حال ما شد و در حقیقت تولد دیگر یافتم و دوران تحصیلم آغاز شد خدا را سپاسگذارم از آن روز تاکنون از درس و بحث علمی خسته نشدم و هر چیز غیر از مسائل علمی برایم قسری می‌باشد.

من به سرچشمه خورشید نه به خود بردم راه ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خس بی‌سروپایم که به سیل افتادم او که می‌رفت مرا هم بدل دریا برد

طباطبایی فر، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید عباس طباطبایی فر

محل تولد : نطنز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب سید عباس طباطبایی فر درسال ۱۳۴۱درروستای اوره از شهرستان نطنز درخانواده ای روستایی به دنیا آمدم ودرسال ۱۳۵۹ از دبیرستان امام خمینی نطنز دیپلم گرفتم ویک سال بعد با مشورت بعضی بستگان روحانی ام (که بین سپاه پاسدارران و حوزه مردد بودم) عازم قم شدم یک سال بطور آزاددرس خواندم یرا هنوز حوزه مدیریت منسجم نداشت سال بعدمدارس حوزه وطلاب تحت پوشش مدیریت حوزه قرارگرفت ومن نیزدرمدرسه مبارکه رضویه مشغول شدم وپس ازاتمام مقدمات وشروع سطح ،دردرس اساتیدی مانند آیت الله راستی کاشانی (شرح لمعه) وجدانی فخر – محامی– واستاد علوی سرشکی(خصوصی) بهره بردم وعلم اصول را نیز نزد آقایان هادوی تهرانی وصالحی مازندرانی وسپس مکاسب رانزد مرحوم آیت الله پایانی شروع کردم ورسائل را نزد آیت الله راستی وپس ازبیماری وتعطیلی درس ایشان از اساتید دیگرازجمله استاد محمدی خراسانی استفاده نمودم ودرکفایه آیت الله قدیری شرکت نمودم وضمناً برای اینکه ازتعطیلات سود برده باشم بعضی از قسمتهای رسائل کفایه ومکاسب را ازطریق نوار مرحوم آیت الله ستوده استفاده وبا دوستان بحث میکردیم .درس خارج رانیز یک سال اصول آیت الله مکارم شیرازی شرکت نمودم وبا ورودبه رشته تخصصی کلام که عصرها بزگزار می شد از درس ایشان محروم شدم لذا مدتی اصول آیت الله وحید رفتم ومقداری نیزآیت الله سبحانی وحدود هفت سال فقه آیت الله مکارم ویک سال آیت الله سبحانی نیز شرکت کردم سه سال نیز از بحث خارج اصول استاد علوی سرشکی استفاده نمودم (نصف دوره)که بسیار برای من پربهره بود اما ایشان فقه واصول را رها نمودند وبه مباحث فلسفی وکلام جدید پرداختند واین درس نیز تعطیل شد اما بحث خارج ایشان (هفته ای یک جلسه)دارند که شرکت مینمایم وبحث ها نوشته وچاپ میشود .ضمناً ازپایه چهارم درایام تبلیغی خصوصاً محرم ورمضان به امر تبلیغ میپردازم درزمان جنگ برای تبلیغ به جبهه ها نیزرفتم که امیدوارم خداوند توفیق تبلیغ دین را برایم حفظ نماید .مدتی پس از اتمام تخصصی کلام تدریس مباحث اعتقادی درمدارس را شروع کردم وچند سالی است (هفت یا هشت سال)که این برنامه را دارم والان نیز درجامعةالزهرا(سلام الله علیها)به تدریس مباحث کلامی مشغولم .

طباطبایی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید احمد طباطبایی زواره : فرمانده گردان امام حسن(ع)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

خدمت خانواده عزیزم: پس از سلام حضور پدر ومادروخواهران خوب وعزیزم،

امیدوارم که در پناه خداوند منان، خوب بوده ودر سلامتی به سر ببرید.اگر ازحال این جانب خواسته باشید، الحمد الله، سلامتی حاصل ودر سنگرهای عشق وحماسه به دعا گویی تمامی عاشقانی که به عناوین مختلف قلبها یشان برای نصرت مسلیمن عالم تشییع می تپد، می باشیم. دوری از شما آن هم در شرایط حساسی که اینک دارم، برایم بس دشوار است، اما آنچه این دشواری رابر من سهل می گرداند جبهه ها یی است که مستعتش به وسعت قلبهای پاک مردانی است که دم گرم آنان به انسان جانی دوباره می بخشد.لذا،آن چیزی که مرا وسایر همرزمانمان را مصمم ساخته سوزش تیرهای سربین ابر جنایتکاران بر جانهایمان آسان می سازد،فریاد مظلومانه کودکانی است که چشمهای پاک ومعصومشان هر لحظه به ماتم پدران ومادرانشان نشسته واشکها یشان از کین ستمگر برگونه های کودکانۀ شان جاری است.این ماتمها واین اشکها واین مظلومیتها چنان در قلبهای رزمندگان خدا جویمان تأثیر گذارده که جان برکفان جبهه به دستی سلاح وبه دستی دعا برای زوال ظلم وظالم از خداوند دارند. وآرزوی تمامی رزمندگان پیروزی برشرک ودیدن لبخند از لبان امّت خدا جوی مسلمان است. در جبهه آتش وخون،جویای ذات کبریایی وعشق لایزال اوبوده که هر لحظه در دلمان ثبت گردید وهمین امر باعث ایجاد معنویتی عظیم در جان همزمان گردیده است.

والده عزیزم: شماهمانطوریکه برای اسلام وامت دعامی کنید، بنده هم در اینجابه دعاگویی مشغولم.شماازدوری من ناراحت نباشیدفقط مُلتمس دعای خیر شمابرای همرزمانم هستم.شماهمه مارا به خدابسپارید، من هم همگی شمارابه خدای می سپارم.

خداهمه شمارادرپناه خویش حفظ نموده وبه شماصبرواستقامت عطافرماید.آن طوری که محاسبه کرده ام درآینده نزدیک فرزندم به دنیاخواهدآمد،به اوبگوییداگردختراست.

اولین کسی باشد که جانش را فدای ارزشهایش کند،آنطوری که سکینه (س)کردو بهترین کسی باشد که ازارزش های خود محافظت می کند. وبه حرف غرض ورزان مفسدگوش نداده وهمچون زینب(س)باشید. واگرپسر بود، به اوبگویید چون ابوذر باشد که قلبش مالامال از عشق وعلاقه برای فداکردن رسول زمانش باشد. به او بگویید که پدرش چه کرد تااو هم چنین کند قبرم را بپوشانید وخاکش رابه فضا بپاشید بگذارید همه شاهد آزادگی ماباشند ،بگذاریددر خاکم بوی خونم را به عالم برساند. وسرخیش در عالم پیداشده تا همه بفهمند که خون من و سایر هم رزمانم به پاکی ریخته شده است، به پاکی.

والسلام علیکم ورحمه الله برکاته.

سید احمد طباطبایی زواره.

طباطبایی، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علامه سیدمحمدحسین طباطبایی از خاندانی دانش‌پرور برخاسته‌اند و تا چهارده پشت ایشان از دانشمندان و علمای به نام تبریز بوده‌اند. ولادت آن بزرگوار در پایان سال ۱۳۲۱ هجری قمری مصادف با ۱۲۸۲ شمسی بوده است. ایشان در زادگاه خود تحصیلات مقدماتی را به انجام رساند. در سال ۱۳۰۴ رهسپار نجف شدند و ده سال در آن مرکز جهانی علوم اسلامی به تکمیل معلومات خود پرداختند و نزد استادان معروفی مانند نائینی، کمپانی و بادکوبه‌ای دروس بالای فقه و اصول و فلسفه را خواندند.

همچنین ریاضیات را نزد سیدابوالقاسم خوانساری و اخلاق و عرفان علمی و تفسیر قرآن کریم را از محضر حکیم و عارف وارسته، حاج میرزا علی آقای قاضی طباطبایی آموختند. سپس در سال ۱۳۱۴ به زادگاه خود بازگشت و به سبب تنگی وضع معیشتی مجبور شدند ۱۰ سال در تبریز بمانند. سپس به قم مهاجرت کردند و تا پایان عمر در آنجا به تدریس علوم عقلی و تفسیر قرآن مشغول بودند. علامه در نجف

در سال ۱۳۰۴ علامه طباطبایی، برای گذراندن مراتب عالی دروس حوزوی، به همراه همسر و فرزند نورسیده‌اش «محمد» عازم نجف اشرف شدند و منزل محقری اجاره کردند. غربت نا مأنوس بودن با محیط و گرمای هوا، شرایط ناگواری برای این خانواده کوچک بوجود آورد. تنگی منزل و نبودِ آب خود مزید بر مشکلات بود. در این اوضاع تنها دلخوشی علامه و همسرش محمد کوچک بود. ولی ناگهان بیمار شد و بساط شادمانی خانواده را به یکباره برچید. نبود پزشکان متخصص و لوازم پزشکی مورد نیاز، باعث وخیم شدن حال محمد کوچک و مرگ او شد. فقدان آن کودک در دیار غربت، علامه و همسر مهربانش را در سوگ و ماتم نشاند. مرحوم علامه بار سنگین غم را در دل خود پنهان می‌کرد و همسرش را تسکین می‌داد. مدتی بعد خداوند فرزند دیگری به آ نها عنایت فرمود، ولی این شکوفه نورسته هم پس از یک سال سر به تیره تراب گذاشت و غم این خانواده جوان را تازه کرد. فرزند سوم هم به سرنوشت برادران خود دچار شد و این وضع خاطر لطیف همسر مهربان علامه را آزرده می‌ساخت. علامه طباطبایی به پیشگاه خداوند زاری می‌کرد تا از چنین وضع پریشانی رهایی یابند. روزی آیت الله قاضی طباطبایی که استاد علامه، و از بستگان همسرش بود، به منزل ایشان آمدند و از آنها دلجویی فرمودند. هنگام رفتن به همسر مرحوم علامه فرمودند این بار فرزندتان پسر است و باقی می‌ماند. نامش را عبدالباقی بگذار تا ان‌شاءالله برایتان بماند. علامه که تا آن زمان از بچه‌دار شدن همسرش خبر نداشت، متحیر ماند اما سرانجام پیش‌بینی این عارف وارسته درست درآمد و خداوند فرزندی به آنها عنایت فرمود. وضعیت معیشتی

علامه طباطبایی به اتفاق همسر و برادرش به مدت ده سال در نجف اشرف اقامت داشت. آن حکیم الهی ضمن کسب معارف فقهی، عرفانی و فلسفی، موفق به تدوین آثاری در حکمت و کلام شد. اما در اواخر این دوران از جهت معیشتی با مشکل روبرو شد؛ زیرا نسبت به مصرف سهم امام و بیت‌المال حساس بود و هزینه زندگی را با درآمد ملکی موروثی‌اش در تبریز اداره می‌کرد که از تبریز به نجف حواله می‌شد. در اواخر اقامت علامه، دولت از ارسال وجوه به خارج کشور جلوگیری کردو دیگر مبلغی به دست علامه بزرگوار نرسید و دچار تنگنا شد. مدتی را به صرفه جویی شدید و فروش اثاث منزل و قرض گرفتن گذراندند و در انتظار رسیدن پول بودند، تا اینکه به طور غیرمنتظره وجهی از ایران رسید و علامه پس از پرداخت بدهی‌ها عازم ایران شد. همسر علامه طباطبایی

قمرالسادات، همسر علامه، از خانواده متدین و پاک طینت طباطبایی، زنی بود که در سیر تکاملی و سلوک علامه نقش مؤثر داشت. خانمی که همه عمر را در طبق اخلاص گذاشت و در راه این عارف والامقام تقدیم کرد. دشوارترین مشقّت‌ها را در غربت شهرهای نجف و قم تحمل کرد و حتی یک بار هم گلایه نکرد. مهندس سیدعبدالباقی طباطبایی، فرزند این خانواده می‌گوید: هنگامی که خواستیم به قم عزیمت کنیم به مادرم گفتم: شب عید که وقت مسافرت نیست؛ در این هوای سرد کجا می‌خواهیم برویم؟ مادرم نگاهی به من کرد و در حالی که اشک چشمانش را پاک می‌کرد این شعر را خواند:

رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست

می‌کشد هرجا که خاطرخواه اوست

رشته برگردن نه از بی‌مهری است

رشته عشق است و بر گردن نکوست قدردانی از همسر

حضرت علامه طباطبایی درباره همسر خود چنین می گوید: این زن بود که مرا به اینجا رسانید؛ او شریک من در کارهای علمی است و هرچه نوشته‌ام نصفش مال این خانم است. او به حدی به من کمک می کرد که گاه از چگونگی تهیه قبای خود اطلاع نداشتم (به این معنا که می‌رفت پارچه‌ای انتخاب می کرد، می‌خرید و پس از دوخت و آماده‌سازی در اختیار ایشان قرار می‌داد) وقتی مشغول تحقیق و پژوهش بودم، با من سخن نمی گفت و سعی می کرد، شرایط آرامی برایم ایجاد کند، رشته افکارم گسسته نشود و هر ساعت در اطاق مرا باز می کرد و آرام چای را می گذاشت و می‌رفت. مرحوم علامه به همسر باوفایش عشق می‌ورزید و برایش احترام بسیاری قائل بود. پس از مرگش تا مدتها مرحوم علامه هر روز بر سر قبرش حاضر می‌شد و در فقدان او ناباورانه اشک می‌ریخت و این مهر دوسویه همگان را به تعجب وا داشته بود. بی آلایشی و ساده زیستی

آیت الله سیدمحمدحسین طهرانی، از شاگردان علامه طباطبایی می گوید: آیت الله حجت تصمیم به توسعه مدرسه حجتیه قم گرفت. زمین‌هایی را خرید و در پی آن بود که نقشه مناسبی برای مدرسه تهیّه کند تا طرح جامع‌اش را اجرا کند. مهندسان نقشه‌های متعددی کشیدند ولی ایشان نپسندید. سرانجام شنیدیم سیدی از تبریز آمده و نقشه‌ای رسم کرده که مورد پسند آیت الله حجت واقع شده است. همچنین شنیدیم این سید در ریاضیات و فلسفه استاد است و درس فلسفه‌ای شروع کرده است. بسیار مشتاق زیارت ایشان بودیم تا اینکه روزی یکی از دوستان آمد و گفت آقای قاضی از زیارت مشهد برگشته، بیاید به دیدنش برویم. چون به منزل‌شان وارد شدیم، متوجه شدیم آن مرد معروف و آن فیلسوف و ریاضی‌دان همان سیدی است که ما هر روز او را در کوچه می‌دیدیم و از بس ساده زیست و بی‌آلایش بود، حتی احتمال نمی‌دادیم اهل علم باشد، چه رسد به اینکه فیلسوف و دانشمند باشد. تواضع استاد آیت الله سیدمحمدحسین طهرانی در وصف تواضع استاد خود علامه طباطبایی می گوید: از زمان طلبگی، ما در قم به منزل ایشان رفت و آمد داشتیم و هیچگاه نشد با ایشان به جماعت نماز بخوانیم و این غصه در دل ما مانده بود که جماعت ایشان را درک نکرده‌ایم. سالی در ماه شعبان به مشهد مقدس مشرف شدند و مهمان ما بودند. موقع نماز مغرب سجاده‌ای برای ایشان و یکی از همراهان پهن کردم و از اطاق خارج شدم؛ به امید اینکه استاد به نماز مشغول شوند و سپس من داخل شوم و نماز را به امامت حضرت علامه بخوانم. قریب یک ربع ساعت از مغرب گذشت، آن رفیق همراه، مرا صدا زد و گفت: ایشان همینطور نشسته و منتظر شماست. آمدم محضر استاد عرض کردم: چهل سال است از شما تقاضا کرده‌ام که یک نماز با شما بخوانم ولی تا به حال نشده است قبول بفرمایید ما به شما اقتدا کنیم. با تبسم ملیحی فرمودند: یک سال دیگر هم روی آن چهل سال! سرانجام بنده را مجبور به امامت جماعت کردند.

آیت الله سیدمحمدحسین طهرانی در وصف تفسیر گران سنگ مرحوم علامه طباطبایی، المیزان، می گوید: روزی به حضرت استاد عرض کردم: هنوز حوزه‌های علمیه به ارزش واقعی تفسیر شریف المیزان پی نبرده‌اند و اگر حوزه علمیه به تدریس و تحقیق این کتاب با ارزش مشغول شود و پیوسته این کار را ادامه دهد، پس از دویست سال ارزش این کتاب معلوم خواهد شد و باز عرض کردم: وقتی به مطالعه این کتاب مشغول می‌شوم در بعضی از اوقات که آیات را به هم ربط می‌دهید و از راه موازنه و تطبیق آیات معنی را بیرون می کشید، جز آنکه بگویم در آن هنگام قلم وحی و الهام الهی آنرا بر زبان شما جاری ساخته است؛ تعبیر دیگری ندارم. ایشان سری تکان دادند و فرمودند: این فقط حسن نظر شما است. ما کاری نکرده‌ایم. عظمت روح و هیبت استاد

آیت الله محمدتقی مصباح یزدی پیرامون شخصیت علامه طباطبایی می گوید: علامه طباطبایی مظهر متانت، وقار، طمأنینه، عزت نفس، توکل، اخلاص، تواضع، عطوفت و دیگر مکارم اخلاقی بودند. آثار عظمت روح و نورانیت دل و ارتباط با ماورای طبیعت در سیمای ملکوتی ایشان هویدا بود. بر مجلس ایشان چنان هیبتی سایه می‌افکند که حضار را در سکوتی ژرف و پر تأمل فرو می‌برد و انسان را به یاد شعر فرزدق می‌انداخت که در مدح امام سجاد(ع) گفته است: او از بس حیا و شرم و ادب داشت به هیچ کس زل نمی‌زند و نگاهش به زمین بود، ولی دیگران از شدت هیبت و جذبه او نمی‌توانستند در چهره‌اش خیره شوند.

به خاطر دارم که روشندلی در محضر ایشان با چشمانی اشکبار می‌گفت: در شگفتم که چگونه زمین، سنگینی چنین مردانی را تحمل می‌کند. رابطه با مجامع علمی و دانشگاهی

علامه طباطبایی علاوه بر تشویق دانش پژوهان و تلاش در تربیت شاگردانی مانند شهید مطهری و شهید بهشتی عنایت خاصی به گسترش معارف اسلامی در خارج از حوزه علمیه داشتند و از این رو، با دانشگاه استادان دانشگاه رابطه داشتند. از ثمرات این رابطه، کتاب گرانسنگ و بی‌بدیل اصول فلسفه و روش رئالیسم است که از اولین نگارشهای شناخت‌شناسی در حوزه فلسفه اسلامی است. آن فیلسوف فرزانه عنایت خاصی به ایجاد رابطه با آن مستشرقان و روشنفکران غربی داشتند که به تحقیق درباره اسلام علاقه‌مند بودند. هانری کربن، که از متدین‌ترین مستشرقان است، چندین سال در کنار علامه بزرگوار شاگردی کرد و حتی در مجلس‌های انس عارفانه مرحوم علامه مانند تفسیر اشعار حافظ شرکت می‌جست. احیای معارف اسلامی

آیت الله مصباح یزدی درباره نقش علامه طباطبایی در احیای معارف اسلامی چنین می‌گوید: برای اینکه تأثیر فعالیت‌های علمی و فرهنگی علامه بزرگوار در جامعه ایران و جوامع اسلامی و کل جهان ارزیابی شود، توجه به دو نکته ضرورت دارد. اول آنکه اهمیت کارهای فرهنگی را در جامعه بدانیم و نکته دوم شناخت کامل جامعه قبل از طلوع خورشید وجود علامه طباطبایی است؛ یعنی دانستن اینکه جامعه در چه وضعی بود و چه کمبودهایی داشت. این مسلم است که فعالیت فرهنگی برای یک جامعه زنده از ضروری‌ترین فعالیت‌های اجتماعی و تأثیر آن برای رشد جامعه از هر عاملی مؤثرتر است. مرحوم علامه نیز هنگامی به حوزه علمیه قم قدم گذاشت که این نهال نورسته علمی تازه به مرحله رشد پاگذاشته بود و سخت نیازمند باغبان توانا و دلسوزی بود تا بتواند آن را بارور کند. در چنین اوضاعی آن فیلسوف و دانشمند جامع، با شناختی که از نیازهای جامعه داشت، به تربیت نیروهای کارآمد پرداخت. ایجاد تحول در حوزه علمیه

علامه طباطبایی درباره وضعیت تحصیلی حوزه علمیه چنین فرموده‌اند: وقتی به قم آمدم مطالعه‌ای در وضع تحصیلی حوزه کردم و یک فکری درباره نیاز جامعه اسلامی بین آن نیاز و آنچه در حوزه موجود بود چندان تناسبی ندیدم. جامعه ما احتیاج داشت به عنوان جامعه اسلامی قرآن را درست بشناسد و از گنجینه‌های علوم این کتاب عظیم الهی بهره‌برداری کند. ولی در حوزه‌های علمیه حتی یک درس رسمی تفسیر قرآن وجود نداشت. جامعه ما برای اینکه بتواند عقاید خودش را در مقابل عقاید دیگران عرضه و از آنها دفاع کند، به قدرت استدلال عقلی نیاز داشت. پس به درسهایی در حوزه مورد نیاز بود که قدرت تعقل و استدلال را بالا ببرد. ولی از بحث‌های عقلی و فلسفه خبری نبود و تفسیر قرآن نه تنها به عنوان یک درس مطرح نبود، مورد مذمّت هم بود. از احادیث هم احادیث عقلی و اعتقادی مورد انزوا واقع شده بود. ذهن فلسفی و روش تفسیری

شهید آیت اللّه مطهری درباره ذهن فلسفی و روش تفسیری استاد خود علامه طباطبایی چنین می‌گوید: علامه طباطبایی، چند نظریه در فلسفه دارند؛ نظریاتی در سطح جهانی که شاید ۵۰ تا ۶۰ سال دیگر ارزش اینها روشن بشود ولی خود ما قدر خودمان را نمی‌دانیم. ایشان در وصف تفسیر المیزان می‌گوید: تفسیر المیزان همه‌اش با فکر نوشته نشد، من معتقدم که بسیاری از این مطالب از الهامات غیبی است. کمتر مشکلی در مسائل اسلامی و دینی برایم پیش آمده که کلید حل آن را در المیزان نیابم. ذوق و قریحه شعری

عارف وارسته، سیدمحمدحسین طباطبایی، دارای روح لطیف، ذوقی عالی و لطافت خاصی بودند. در اشعار عرب به شعرهای «ابن فارض» بویژه نظم السلوک او علاقه‌مند بودند و در اشعار فارسی دیوان حافظ شیرازی را می‌ستودند و گهگاه برای دوستان غزلی آرام آرام می‌خواندند. او خود نیز دارای قریحه شعری بود و غزل‌های

مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد

رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد

تو مپندار که مجنون سرِ خود مجنون گشت

از سَمَک تا به سمایش کشش لیلا برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

ذرّه‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) و استادشان آیت الله قاضی(رحمت الله علیه)

آیت الله سیدمحمدحسین طباطبایی از محضر استادان گرانقدری بهره برده است، اما آنکه مورد عنایت مرحوم علامه بود و بارها نامش را به عظمت یاد می کرد، آیت الله میرزا علی آقای قاضی طباطبایی است. علامه بزرگوار می‌فرمود: ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم، چه در زمینه علوم و چه در زمینه اخلاق و معارف الهی. آن عارف وارسته و یگانه عصر ما در عرفان عملی و سیر و سلوك الی اللّه، گوهر کمال را در وجود علامه طباطبایی یافت و در همان اوایل ورود ایشان به نجف، او را تحت تربیت خود قرار داد و این شاگرد نیز چه خوش درخشید و کوشش‌های استاد را به بار نشاند. آیت الله شیخ محمدتقی آملی(ره) می‌فرماید: اگر بناست تحت تصرف انسان کاملی باشید، من بهتر از آقای طباطبایی کسی را نمی‌شناسم او از بهترین شاگردان مرحوم قاضی است و همان وقت هم کشفیاتی داشتند. آثار علامه طباطبایی(رحمت الله علیه)

علامه سیدمحمدحسین طباطبایی تبریزی در اواخر اسفند سال ۱۳۲۴ از تبریز به قم مهاجرت کردند و از همان آغاز خلأیی را در زمینه پرداختن حوزویان به قرآن کریم و علوم عقلی احساس کردند خود ایشان می فرمایند:

«هنگامی که از تبریز به قم آمدم، مطالعه‌ای در نیازهای جامعه اسلامی و مطالعه‌ای در وضع حوزه قم کردم و پس از سنجیدن آنها به این نتیجه رسیدم که این حوزه نیاز شدیدی به تفسیر قرآن دارد، تا مفاهیم والای اصیل ترین متن اسلامی و عظیم ترین امانت الهی را بهتر بشناسد و بهتر بشناساند. ازسوی دیگر چون شبهات مادی رواج یافته بود، نیاز شدیدی به بحث های عقلی و فلسفی وجود داشت، تا حوزه بتواند مبانی فکری و عقیدتی اسلام را با براهین عقلی اثبات و از موضع حق خود، دفاع نماید. از این رو وظیفه شرعی خود دانستم که به یاری خدای متعال، در رفع این دو نیاز ضروری کوشش نمایم».

این تشخیص نیاز و تکلیف شناسی سبب گردید تا مرحوم علامه از همان آغاز رویکردی جدی به مباحث قرآنی و عقلی بیابد. ایشان از سال ۱۳۲۵ ش. دروس تفسیر خود را در قم آغاز کرد و آنچه را که در آن جلسات می فرمود، مکتوب می ساخت تا اینکه نخستین جلد المیزان درسال ۱۳۳۴ منتشر شد. و نگارش این تفسیر شگرف حدود ۱۷ سال به طول انجامید.

تفسیر قرآن برای علامه طباطبایی نه یک کار علمی بلکه ایفای وظیفه و ادای تکلیف بود و این مفسر عارف چه حالات عرفانی و تأثرات قلبی که در هنگام مطالعه بر روی قرآن عظیم پیدا نکرده است.

آقای موسوی همدانی مترجم محترم تفسیر المیزان که برای مقابله و اطمینان از صحت ترجمه خدمت استاد علامه طباطبایی می‌رسید می گوید: در تفسیر قرآن، وقتی به آیات رحمت و یا غضب و توبه برمی‌خوردیم ایشان دگرگون می‌شد و در مواقعی نیز اشک از دیدگانش جاری می‌شد، در این حالت که به شدت منقلب به نظر می‌رسید، می‌کوشید من متوجه حالتش نشوم. در یکی از روزهای زمستانی که زیر کرسی نشسته بودیم، من تفسیر فارسی می‌خواندم و ایشان تفسیر عربی، که بحث در رحمت پروردگار و آموزش گناهان بود، ناگهان معظم له به قدری متأثر شد که نتوانست به گریستن بی صدا اکتفا کند و با صدای بلند شروع به اشک ریختن کرد.

یکی از مراجع تقلید گذشته عبارت شگفتی درخصوص زحمات طاقت فرسای مرحوم علامه طباطبایی در راه نگارش تفسیر المیزان دارند و می‌فرمایند: علامه طباطبایی خود را در این راه تضحیه کرد یعنی قربانی قرآن نمود.

مرحوم شهید مطهری درباره این کار سترگ گفته است: تفسیر المیزان همه‌اش با فکر نوشته نشد. من معتقدم که بسیاری از این مطالب از الهامات غیبی است.

در عین حال مرحوم علامه این کار عظیم را وظیفه و تکلیفی بیش نمی پندارد که با عنایت خداوندی آن را به انجام رسانده است.

یکی از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی می نویسد: در این تفسیر بین معانی ظاهری و باطنی قرآن و بین عقل و نقل جمع شده و هر یک حظ خود را ایفا می کنند. این تفسیر به قدری جالب است و به اندازه‌ای زیبا و دلنشین است که آن را می توان به عنوان سند عقاید اسلام و شیعه به دنیا معرفی کرد و به تمام مکتب ها و مذهب ها فرستاد و بر این اساس، آنان را به دین اسلام و مذهب تشیع فراخواند.

اگر این تفسیر در حوزه‌ها تدریس شود و روی محتویات و مطالب آن بحث و نقد و تجزیه و تحلیل به عمل آید و پیوسته این امر ادامه یابد، پس از دویست سال ارزش این تفسیر معلوم خواهد شد.

عنایت و توجه خاص مرحوم علامه به روایات و احادیث اهل بیت علیهم السلام برای فهم معانی قرآن از آن رو است که ایشان معتقدند که از اسرار و باطن قرآن کسانی آگاهند که به صفت المطهرون متصف باشند چرا که قرآن می فرماید: «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون» و از سوی دیگر در آیه تطهیر می فرماید: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»

بنابر این قرآن مطهرون را تنها کسانی می داند که می توانند رموز و ظرایف و اسرار آن را درک کنند و به استناد صریح آیه بعدی ایشان، همانا اهل بیت (ع) می باشند.

همچنین مرحوم علامه طباطبایی در خصوص آیه شریفه «قل لا اسئلکم علیه اجراً الا الموده فی القربی» بگو برای رسالتم از شما مزد و پاداشی جز محبت نزدیکانم نمی‌خواهم؛ معتقدند: مراد از القربی در این آیه، اهل بیت (ع) می‌باشند و می‌نویسند: «علاوه بر اینکه روایتهای چندی از طریق اهل سنت و روایتهای بسیاری از طریق شیعه، بر همین معنی وارد شده است، اخبار متواتری نیز از طریق هر دو طرف بر وجوب مودت و لزوم محبت اهل بیت (ع) دلالت دارد که این معنی و تفسیر را تأیید می کند».

همچنین ایشان معتقد است که «روایتهای متواتری، از طریق هر دو طرف، از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده مانند حدیث ثقلین و حدیث سفینه و... که همه متضمن این است که مردم در فهم کتاب خدا و هر آنچه که در آن است؛ از اصول معارف و فروع دین گرفته تا بیان حقایق آن، باید به اهل بیت (علیهم السلام) رجوع کنند. پس از تأمل کافی در این روایتها دیگر شکی نمی‌ماند که واجب کردن محبت اهل بیت(علیهم السلام) از سوی خدا و اجر رسالت قرار دادن آن، برای این است که مردم به اهل بیت(علیهم السلام) مراجعه کنند و آنها را ملجأ و مرجع علمی خویش دانند.

مرحوم علامه (ره) همانگونه که استاد شهید مطهری گفته‌اند در تفسیر قرآن از الهامات و توجهات غیبی محروم نمانده‌اند خود ایشان معتقدند که «یک حقیقت قرآنی وجود دارد که نمی‌شود انکار کرد و آن این است که هرگاه انسان به وادی ولایت الهی گام نهاد و به ساحت قدس و کبریا نزدیک گشت، دری از ملکوت آسمانها و زمین به رویش گشوده می‌شود که از آن آیات کبری و انوار جبروت الهی را که بر دیگران مخفی است مشاهده می کند».

و از همین جاست که حضرت ایشان می‌فرماید:

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود

که به یک جلوه زمن نام و نشان یکجا برد

و در جای دیگری می فرماید:

تو مپندار که مجنون سرخود مجنون گشت

از سمک تا به سمائش کشش لیلا برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

همه دلباخته بودیم و هراسان، که غمت

همه را پشت سرانداخت، مرا تنها برد

واقعاً این عنایت الهی به حضرت علامه پاداش اخلاص و صبر ایشان است. آن روز که ایشان به پژوهش و تدریس پیرامون تفسیر و علوم عقلی پرداخت، در میان علما و بزرگان تدریس فقه و اصول، زمینه ساز مرجعیت عامه به شمار می‌رفت و به اصطلاح غیر از فقه و اصول، فضل محسوب می‌شد.

تحمل مخالفتهای دوستان با تدریس فلسفه و اقناع هر یک از آنان در آن روزگار کار آسانی نبود به خصوص آنکه حربه تکفیر در دستان عده‌ای به ابزاری برای جایگزینی مباحث علمی و مباحثات طلبگی تبدیل شده بود.

علامه معتقد بود آنچه که تکلیف ساز است، نیاز جوامع بشری است و در روزگاری که دانش پژوهان با چمدانهای پر از اشکال و شبهات به مراکز علمی و آموزشی روی می آورند، راهی جز اقناع آنان با استفاده از شیوه‌های استدلالی نیست.

علامه برای نیل به این اهداف هرگز خود را بی‌نیاز از توجه و عنایت خداوند سبب ساز نمی‌دید و تأثیر اساتید بزرگ و خودساخته‌ای همچون مرحوم حاج سیدعلی آقا قاضی (۱۲۸۵-۱۳۶۵ هـ ق) بر حالات روحی و عرفانی مرحوم علامه آنچنان بود که خود ایشان می فرماید: «وقتی درسال ۱۳۰۴ هـ ش برای تحصیل به نجف اشرف رهسپار گردیدم، در نخستین روزها در منزل نشسته و به آینده خود فکر می کردم و برخی افکار نگران کننده از ذهنم عبور می‌کردند. ناگهان شخصی دق الباب کرد. از جا برخاسته و درب را باز کردم، یکی ازعلمای نامدار سلام کرد و داخل منزل شد و خیرمقدم گفت، وی که چهره‌ای جذاب و نورانی داشت کم کم باب گفت و گو را باز کرد و با من انسی گرفت و درضمن بیانات خود گفت: کسی که برای تحصیل به نجف می‌آید شایسته است علاوه بر فراگیری علوم گوناگون به فکر تهذیب نفس و تکمیل مکارم و کسب فضایل باشد. این جمله را گفت و منزل ما را ترک نمود. سخنان این عارف متشرع ـ آیت الله حاج سیدعلی قاضی ـ چنان مرا شیفته نمود که تا در نجف بودم از محضرش بهره می گرفتم».

عشق و ارادت حضرت ایشان به اهل بیت (سلام الله علیهم) و خضوع و خشوع در برابر ولایت و امامت در زندگی ایشان چیزی نبود که از دید نزدیکان و مریدان ایشان هم پنهان بماند.

وقتی از مرحوم شهید مطهری پرسیده می‌شود که دلیل این همه تجلیل شما از علامه طباطبایی برای چیست و چرا تعبیر «روحی فداه» را در مورد ایشان بکار می برید، آن فیلسوف متشرع پاسخ داد: من حکیم و عارف بسیار دیده‌ام و احترام من به ایشان به خاطر علم او نیست بلکه از این جهت است که او عاشق و دلباخته اهل بیت (سلام الله علیهم) است.

از درخت تنومند معرفت و دانش علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) به جز تفسیر المیزان آثار گران مایه ذیل به یادگار مانده است:

بدایهٔ الحکمهٔ: کتابی که یک دوره تدریس فشردهٔ فلسفه برای دوستداران علوم عقلی در قم و سپس دانشگاههای کشور گردید.

نهایهٔ الحکمهٔ: این اثر برای تدریس فلسفه با توضیحی بیشتر، عمقی افزونتر و سطحی عالیتر تدوین شده است. بر کتابهای بدایهٔ الحکمت و نهایهٔ الحکمت شروح مختلفی نوشته شده است و می توان گفت که از جمله بهترین کتابهایی هستند که درسده اخیر در گستره فلسفه اسلامی نوشته شده است.

اصول فلسفه و روش رئالیسم: بینش علامه پیرامون نظرات مادیون و ماتریالیستها باعث فراهم آرودن این اثر گردید . این اثر با پاورقیهای استاد شهید مرتضی مطهری همراه است.

حاشیه بر کفایه: کتابی در علم اصول فقه که پیرامون قوانین استنباط احکام به بحث می‌پردازد.

شیعه در اسلام: دوره‌ای کامل از اعتقادات و معارف شیعه در این اثر نفیس به چشم میخورد؛ این کتاب گرانبها به زبانهای مختلف

دنیا ترجمه و بارها چاپ شده است.

مجموعه مذاکرات با پروفسور هانری کربن.

خلاصه تعالیم اسلام: این کتاب خلاصه‌ای از آن چه یک مسلمان متعهد باید از آن آگاهی داشته و خود را بدان زینت دهد، بیان کرده است.

روابط اجتماعی در اسلام : انسان و اجتماع و رشد اجتماعی او، پایهٔ زندگی اجتماعی، آزادی در اسلام و... مباحثی است که در این کتاب بدانها پرداخته شده است.

بررسیهای اسلامی: مجموعه‌ای است زرّین از مقالات استاد که بسان دائرهٔ المعارفی از معارف ناب اسلامی جمع آوری شده است.

آموزش دین: کتابی با قلم روان و مطالبی لازم و ضروری است که برای دانش آموزان نوشته شده است.

رسالهٔ انسان قبل از دنیا: در دنیا و بعد از دنیا، این کتاب که اکنون با نام «انسان از آغاز تا انجام» ترجمه شده است مباحثی مفید از عوالم سه‌گانهٔ ماده، مثال و عقل مطرح کرده و پیرامون شبهات و دغدغه خاطر جوانان مطالبی بسیار مفید و لازم ارائه کرده است.

رسالههایی گوناگون درباره قوه و فعل، صفات، افعال الله، وسائط، نحو، صرف،... این مجموعه ۲۶ رساله است که بنا به ضرورت و نیاز جامعه توسط علامه نگاشته شده است.

دیوان شعر فارسی: مجموعه‌ای از اشعار چشمگیر و عمیق علامه که طی سالیان متمادی سروده شده است.

سنن النبی: سیره و روش رسول الله ـ صلّی الله علیه و آله ـ در بین مردم و همراه خانواده در این اثر به چشم میخورد. این اثر اخیر توسط استاد حسین استاد ولی به زبان فارسی ترجمه شده است.

لُبّ اللباب: مجموعه درسهای اخلاق استاد که از سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۶۹ قمری برای برخی از فضلای حوزهٔ قم بیان فرموده‌اند.

حاشیه بر اسفار: نظرات استاد فرزانه علامه طباطبایی بر اسفار در این کتاب جمع آوری شده است. علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) از دیدگاه آیت اللّه امینی(حفظه الله)

آیت اللّه امینی(حفظه الله) در وصف استاد خود چنین می‌فرمایند:

علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) چشمه جوشانی بود که در صحنه روحانیت شیعه جاری شد و تشنگان حقیقت را سیراب کرد. او آفتاب درخشانی بود که در آسمان اسلام طلوع کرد و تیرگی‌های شُبَهات و اوهام را برطرف کرد و به حق باید ایشان را بزرگترین افتخار حوزه علمیه قم، بلکه بزرگترین شخصیت علمی جهان اسلام در این عصر شمرد که در احیای تفکر اسلامی صحیح و مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها و شناساندن اسلام راستین که در مکتب اهل بیت(ع) تبلور یافته است، تأثیر فوق‌العاده داشت. همین بس که اغلب رجال سیاسی، علمی و روحانی امروز کشور و گردانندگان چرخ انقلاب اسلامی از شاگردان بی واسطه یا با واسطه اویند.

سیره فلسفی

روش حضرت علامه در پژوهش‌ها فلسفه چنین ویژگی‌هایی داشت ۱ ـ پایه‌های‌اند یشه استاد را تنها براهین یقینی تشکیل می‌داد؛ زیرا اثبات مسائل فلسفی فقط با مقدمات یقینی میسر است. ۲ ـ حفظ و تکرار بر اندیشه فلاسفه بزرگ بسنده نمی‌کرد و اندیشه‌های گذشتگان را مورد تصحیح نقد قرار می‌داد. ۳ ـ امور اعتباری را با مسائل فلسفی مخلوط نمی‌کرد و محور اندیشه خود را تنها بر واقعیت‌های جهان هستی گذاشته بود ۴ ـ اوج تکامل عقلی و روحی این ابرمرد حکمت تا بدانجا بود که کلیات عقلی را بدون دخالت قوه خیال و تمثّل مصداقی آن‌ها در مرحله تخیل، ادراک می‌کرد. ۵ ـ روش تحلیلی آن بزرگ مرد فلسفه بررسی کامل موضوعات فلسفی بود و تا تصور کاملی از موضوع مسئله بدست نمی‌آورد وارد بحث نمی‌شد. ۶ ـ در تنظیم مسائل عقلی از نحوه چینش مسائل ریاضی الهام می‌گرفت. ۷ ـ از مکاتب مختلف فلسفی بهره می‌جست.

عرفان عملی علامه طباطبایی(رحمت الله علیه) از منظر آیت الله حسن زاده آملی(حفظه الله)

آثار هر کس نمودار دارایی اوست‌بهترین معرف آن جناب، سیر و سلوک انسانی و آثار علمی، از تدریس و تالیف اوست. افاضل حوزه علمیه قم که شاغل کرسی تدریس اصول معارف حقه جعفریه‌اند، از تلامذه اویند، و تفسیر عظیم الشان المیزان که عالم علم را مایه فخر و مباهات است، یکی از آثار نفیس قلمی وام الکتاب مؤلفات اوست. جایگاه علامه طباطبائی در عرفان عملی

موقعیت جناب علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در عرفان عملی این بود که دریافته بود و به این باور رسیده بود که: «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم». (۱) راه این است و جز این نیست. و دقیقا بدین جهت، رفتار او، گفتار او، سکوت او، قلم او و مطلقا آثار وجودی او، حکایت کننده وارستگی و عظمت ذخایر علمی و عملی او بود.

انسان وقتی حضرت علامه طباطبائی را زیارت می‌کرد، به یاد این حدیث‌شریف می‌افتاد که جناب کلینی در کتاب فضل العلم کافی به اسنادش از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و فرموده است: من تعلم العلم و عمل به و علم لله، دعی فی ملکوت السماوات عظیما: فقیل تعلم لله و عمل لله و علم لله. (۲)

آن کسی که دانش تحصیل کند و بدان عمل کند و به دیگران برای خدا تعلیم بنماید، در ملکوت سماوات و عالم اله - که خودش عالم عظیم است - او را به عظیم صدا می‌کنند: ای بزرگ، ای آقا، ای کسی که برای خدا تحصیل علم کرده‌ای، برای خدا بدان عمل کرده‌ای، برای خدا به دیگران تعلیم داده‌ای، تو آقا و بزرگ و عظیمی.

بنده هفده سال در محضر شریف او با ایشان انس داشتم و از ایشان کار لغوی ندیدم. حرف لغوی نشنیدم. بسیار مواظب کلام خود بود. علامه طباطبائی و مراقبت از نفس

به حقیقت، دل این مرد بزرگوار معدن تقوا بود ؛زیرا بسیار مواظب خود بود. همواره اهتمامش بر این بود و می‌گفت در شب و روز زمانی را برای حسابرسی خود قرار بدهید و ببینید که این ۲۴ ساعت چگونه بر شما گذشته. اهل محاسبه باشید. همان طور که یک بازرگان و یک کاسب دخل و خرج خود و صادرات و وارداتش را حساب می‌کند، شما ببینید در این شب و روز که بر شما گذشت، چه چیزی اندوخته‌اید. چه گفته‌اید. یک‌یک رفتار و گفتارتان را حسابرسی کنید. از نادرستی‌ها استغفار کنید و سعی کنید تکرار نشود، و برای آنچه شایسته و صالح و به فرمان حاکم عقل بود، خدا را شاکر باشید، تا بتدریج‌برای شما تخلق به اخلاق ربوبی ملکه بشود. «و لاتکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم». (۳)

حضرت علامه همواره مراقب نفس خویش بود و از خدا غافل نمی‌شد و این امر در صورت و رفتار و حرفشان پیدا بود که ایشان در پیشگاه دیگری قرار گرفته. هر چند به صورت ظاهر، جسمش با دیگران بود، پیدا بود که در محضر دیگری نشسته است.

در این باره، مصباح الشریعة می‌فرماید که: «العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله ؛» عارف بدنش با خلق و دلش با خداست «؛و لامونس له سوی الله، و هو فی ریاض قدسه متردد و من لطائف فضله متزود ؛» توشه‌اش آن سویی است. قلبی که او دارد در پیشگاه ملکوت عالم آمد و شد دارد. مونسش ملکوت عالم است.

چنین کسی مراقبت دارد و انسان بر اثر این مراقبت، یواش یواش به صفات ملکوتی متصف می‌شود و بدان خو می‌گیرد.

از خاطرم نمی‌رود که مرحوم علامه طباطبائی وقتی به من فرمود: «آقا، من هر روز مراقبتم قوی‌تر است. شب، مشاهدات من، مکاشفات من زلالتر است». هر چه روز مراقبت‌شدیدتر باشد، شب مکاشفات زلالتر و صافی‌تر است. عصاره خوبی ها

علامه سید محمد حسین طباطبایی مردی ساده و بی آلایش بود. متواضع، مودب، متین و با وقار بود و هیچ وقت عصبانی نمی شد. هیچ گاه بلند سخن نگفت؛ در مورد کسی بد نمی گفت و هرگز کسی از ایشان غیبت نشنید. سخن کسی را قطع نمی کرد و به صحبت های دیگران خوب گوش میداد.

برای بدخواهان خودش هرگز نمی گذاشت که دیگران اقدامی کنند و خودش هم عفو میکرد. ز بحث های جدلی دوری میکرد و در برخورد باشاگردان خود شیوه مخصوصی داشت.

در شیوه وی هیچ وقت تحکم فکر در کار نبود. همیشه درعین حالی که سعی داشت متناسب بادرک واستعداد شاگردان، مطلب را القا کند، به آن ها مجال تفکر میداد.

اساسا ایشان نسبت به تربیت شاگرد به خصوص اهل فضل و خصوصا در زمینه معارف وحقایق قرآنی و استدلالی، شیفتگی زیادی داشت.

علامه اجازه نمیداد کسی دست ایشان را ببوسد؛ در همه لحظات مراقب خویش بود و هیچ گاه از خود تعریف نمیکرد. نسبت به اهل و عیال و خانواده بسیار مهربان بود. بامناجات و دعا و راز و نیاز بسیار مانوس بود. اکثر اوقات در سکوت بود و فقط لبانش به ذکر خدا حرکت میکرد.

پیاده روی را دوست داشت. در بذل دانش حریص بود. سؤال هیچکس را بدون جواب نمی گذاشت. به زیادی و کمی شاگردان توجه نداشت؛ حتِی گاهی از اوقات برای دوسه نفر هم درس می گفت. گاهی که استاد خطاب میشد، میفرمود این تعبیر را دوست ندارم، ما اینجا دور هم جمع شده ایم تابا کمک و همفکری، معارف اسلام را دریابیم.

اخلاص کامل داشت و همیشه جلب رضایت خدا را در نظر میگرفت.

وخلاصه این بزرگمرد الهی عصاره ای از تمام اخلاقیات نیکو و ویژگیهای حسن را دارا بود. پرواز به سوی ملکوت

علامه طباطبایی، سرانجام پس از ۸۱ سال و هجده روز عمر با برکت و زندگی پرتلاش، در ۲۴ آبان ۱۳۶۰ ش از این جهان رخت بربست و جهان تشیع را در سوگ خود نشاند. با درگذشت علامه، این مفسر وارسته و حکیم عارف، دل‌های پاک اندیشمندان و بزرگان عرصه علم و ادب غرق اندوه شد. سرسلسله بیداردلان، حضرت امام خمینی(ره) با اظهار همدردی و برپایی مجلس ختم برای ایشان، این ضایعه اسفناک را به جهان تشیع تسلیت گفتند.

پاینده باد حوزه‌های نور و حجره‌های کوچک که در هر زمان و مکانی خیزشگاه مردانی بزرگ و ژرف‌اندیش بوده و خواهد بود.

پی نوشت: ۱) سوره اسراء/۹

۲) اصول کافی، تعریب حضرت استاد حسن‌زاده آملی، ج ۱، ص ۲۷.

۳) سوره حشر/۱۹

طباطبائی، ضیاءالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حجت‌الاسلام سید علی‌آقا یزدی، در ۱۲۶۸ در شیراز متولد شد. در یک سالگی در معیت پدر و مادر خود به تبریز رفت و قریب پانزده سال در آذربایجان اقامت داشت. تحصیلات مقدماتی خود را تحت مراقبت معلمین مخصوص در خانه‌ی پدر انجام داد و علاوه بر دروس معمول زمان، زبانهای فرانسه و انگلیسی را فراگرفت. در سن ۱۵ سالگی وارد مدرسه‌ی ثریا که به طرز نوینی در تبریز تاسیس یافته بود شد و علاوه بر فراگرفتن ریاضیات و شیمی و تاریخ و جغرافیا، زبان روسی را نیز فراگرفت و در آنجا با وجود کمی سن فعالیت زیادی از خود بروز داد. آنگاه به شیراز رفت و روزنامه‌ای به نام اسلام و بعد ندای اسلام در آنجا منتشر نمود. علاوه بر آن رسالات و مجموعه‌هائی در سیاست کلی کشور و طرفداری از حکومت قانون و آزادی انتشار داد که با طبع عده‌ای از مالکین و اعیان فارس خوشایند نبود و در نتیجه‌ی تندروی‌ها مورد سوءقصد قرار گرفت ولی جان سالم به در برد. پس از به توپ بستن مجلس و انحلال مشروطیت در دوران استبداد صغیر به تهران رفته اقدامات خود را علیه محمدعلی‌شاه آغاز نمود و چندی هم

به اتفاق پدرش در حضرت عبدالعظیم متحصن بود. پس از خروج از تحصن کمیته‌ای به نام «جهانگیر» با شرکت عده‌ای افراد تندرو تشکیل داد و رابط بین متحصنین و مشروطه‌خواهان منزوی گردید ولی حکومت نظامی در مقام دستگیری او برآمد، ناچار در سفارت عثمانی متحصن شد ولی سفارت عثمانی عذر او را خواست، ناچار در سفارت انگلیس متحصن شد ولی وزیرمختار انگلیس او را نپذیرفت، ناگزیر به سفارت اتریش پناه برد. مدتی در آنجا اقامت داشت تا اینکه محمدعلی‌شاه در نتیجه‌ی فشار افکار عمومی، در مقام سازش با مشروطه‌خواهان برآمد و فرمان عفو عمومی داد و در نتیجه سید ضیاءالدین از تحصن خارج شد. در موقع فتح تهران توسط قوای سپهدار و سردار اسعد، کمیته‌ی جهانگیر که در راس آن سید ضیاء قرار داشت، تلفنخانه و خیابان لاله‌زار و چراغ برق را تصرف کردند. در نتیجه‌ی فتح تهران، محمدعلی‌شاه از سلطنت خلع و از ایران خارج شد. در آن ایام سید ضیاء امتیاز روزنامه‌ی شرق را گرفت و به انتشار آن مبادرت نمود. هزینه‌ی روزنامه‌ی مزبور را اقلیت زردشتی و ارمنی تامین می‌نمودند. شماره‌ی سوم روزنامه‌ی شرق به علت حمله به یکی از وزراء، توقیف شد و امتیاز آن را لغو کردند و او روزنامه‌ی برق را انتشار داد که تندتر از شرق بود.

در اواسط دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی، حملاتی به مجلس کرد و مدعی عدم صحت انتخابات شد. در اثر شکایت نمایندگان تحت تعقیب و محاکمه قرار گرفت. ابتدا به پنج سال زندان محکومش کردند، بعد قرار شد به اروپا تبعید شود. هزینه‌ی این مسافرت اجباری از طرف دولت پرداخت شد و به اروپا رفت و مشغول تحصیلات جدید شد. پس از چندی به ایران بازگشت و روزنامه‌ی یومیه‌ی رعد را انتشار داد. رعد روزنامه‌ای تندرو و منقد بود.

در ۱۲۹۶ از راه روسیه عازم ژاپن می‌شود. چون وضع روسیه را دگرگون می‌بیند ابتدا با تزار ملاقات نموده و خواسته‌های ایرانیان را با او در میان می‌گذارد . بعد چون نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود، به ملاقات لنین می‌رود و سرانجام پس از شش ماه توقف در روسیه، به جای ژاپن به ایران بازمی‌گردد. در ۱۲۹۸ مجددا از طرف وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء، در راس هیئتی عازم قفقازیه می‌شود تا با دول آذربایجان و گرجستان و ارمنستان عهدنامه منعقد کند. این ماموریت قریب شش ماه به طول می‌انجامد و هیئت بدون اخذ نتیجه به تهران بازمی‌گردد ولی در طی این مسافرت افق شناسایی دولت جدید روسیه روشن می‌شود و راهنمائی‌های سید ضیاء موجب می‌شود تا دولت ایران در مقابل انقلاب روسیه روشی را اتخاذ نماید که منجر به قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و شوروی شد.

در ۱۲۹۹ سید ضیاءالدین عملا کار روزنامه‌نویسی را کنار گذاشت و سردبیری و مسئولیت روزنامه‌ی رعد را به میرزاعلی حقنویس واگذار کرده خود مشغول یک سلسله اقدامات سیاسی گردید که منجر به کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ شد. در روز سوم حوت ۱۲۹۹ قوای شکست‌خورده‌ی آتریاد همدان به فرماندهی میرپنج رضاخان با هزار و چهارصد نفر سرباز وارد تهران شده و پایتخت را به تصرف خود درآوردند. عامل نظامی کودتا رضاخان و عامل سیاسی و کارگردان ظاهر و باطن، سید ضیاءالدین بود. کودتای ۱۲۹۹ معلول دو علت بود: یکی انقلاب روسیه و تغییر رژیم آن، دیگر شکست قرارداد ۱۹۱۹ و عدم اجرا سید ضیاءالدین در نخستین روزهای ورود قوای قزاق به تهران با احمدشاه ملاقات و فرمان رئیس‌الوزرائی خود را با اختیارات کامل دریافت کرد. فرمانده قوای قزاق هم با عنوان «سردارسپه» رئیس و فرمانده لشکر قزاق شد. سید ضیاء در نخستین روزهای صدارت خود دست به یک سلسله اقدامات انقلابی زد و قریب دویست نفر از رجال کشور و روحانیون را بازداشت نمود و طی اعلامیه‌ای علل و جهات رئیس‌الوزرائی خود را به ولات و حکام ابلاغ نمود. ابطال قرارداد ۱۹۱۹ و تخلیه‌ی قشون انگلیس از خاک ایران را به مردم مژده داد. بودجه‌ی دربار را تعدیل نمود، از حقوق احمدشاه و درباریان مبلغ قابل ملاحظه‌ای کسر کرد، ورود و استعمال مشروبات الکلی را ممنوع ساخت و کارمندان معتاد را از ادارات بیرون ریخت. در تهران و شهرها اداره‌ی بلدیه را دائر نمود و چند خیابان تهران را با چراغ برق روشن ساخت. چند وزارتخانه را منحل نمود. برای اصلاح ادارات از سوئد و فرانسه و آمریکا مستشار خواست. وزارتخانه‌ی جدیدی به نام صحیه و خیرات بنیاد نهاد، برای اطفال یتیم و ولگرد، دارالایتام و نوانخانه درست کرد، به قشون ایران اعم از قزاق و

ژاندارمری توجه زیادی نمود و عده‌ای از واحدهای تازه‌نفس را برای امنیت ایالات فرستاد. بعضی از ولات در مورد رئیس‌الوزرائی سید ضیاء به مخالفت برخاستند. به دستور او میرزا احمدخان قوام‌السلطنه فرمانروای خراسان و سیستان توسط رئیس ژاندارمری دستگیر و به تهران اعزام شد و در زمره سایر رجال زندانی قرار گرفت. در کرمانشاه، اکبر میرزا صارم‌الدوله قصد مقاومت و مبارزه داشت که یک گردان ژاندارم با فرماندهی ماژور پولادین پس از زدوخورد شدید و برجای گذاشتن عده‌ای مقتول، دستگیر و به زندان تهران انتقال یافت. مصدق‌السلطنه هم در فارس تلگراف احمدشاه را مبنی بر رئیس‌الوزرائی سید انتشار نداد و متذکر شد انتشار آن موجب انقلاب در فارس خواهد شد ولی خود به زودی استعفا داد و به خاک بختیاری متواری گردید.

صدارت سید ضیاءالدین مجموعا سه ماه طول کشید. از حکومت او مردم عادی، اصناف و زحمتکشان راضی بودند. در عوض متنفذین و وابستگان به دربار که عده‌ی زیادی از آنان در حبس رفته بودند، تلاش شبانه‌روزی خود را برای برکناری او معمول می‌داشتند. سرانجام در چند برخورد تند و حاد، احمدشاه فرمان عزل او را صادر کرد و در همان روز (۴ خرداد ۱۳۰۰) در حالی که از خزانه‌ی دولت بیست‌وپنج هزار تومان به او مخارج مسافرت داده بودند، با تنی چند از دوستان و نزدیکان خود از طریق بغداد عازم اروپا شد و مدت ۲۲ سال در اروپا اقامت داشت و قسمتی از آن مدت را در فلسطین به کشاورزی مشغول بود. در اوایل سلطنت رضاخان، سید ضیاء به عنوان مشاور پادشاه افغانستان به آن کشور عزیمت نمود ولی دولت ایران از طریق دیپلماسی، این ماموریت را باطل کرد. سید ضیاء گاهی در اروپا و زمانی در فلسطین به سر می‌برد و با فروش چاپخانه خود در تهران و منزل مسکونی مزرعه‌ای عظیم در فلسطین بنیاد نهاد، ضمنا در رشته‌های کشاورزی و شیمی و فن طب تحصیل نمود و اطلاعات تازه‌ای به دست آورد.

در ۱۳۱۱ به دعوت مفتی اعظم فلسطین برای شرکت در کنگره‌ی اسلامی که در «قدس شریف» منعقد گشته بود، عازم فلسطین شد و در آن کنگره به اتفاق‌آرا نیابت ریاست را به او دادند. در سال ۱۳۲۰ پس از استعفا و کناره‌گیری رضاخان از سلطنت، مطبوعات آزادشده به یاد سید ضیاءالدین افتادند و روزنامه‌ها غالبا درخواست مراجعت او را به کشور می‌نمودند، مخصوصا روزنامه‌ی رعد امروز به مدیریت مظفر فیروز مرتبا خواستار ورود سید به وطن بود. سرانجام وی تصمیم گرفت به ایران بازگردد. در ۱۳۲۲ پس از بیست‌ودو سال غیبت وارد ایران شد و مورد استقبال قرار گرفته و مرد میدان شد. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم، از شهر یزد به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد و پس از افتتاح مجلس، فراکسیون حزب توده و دکتر محمد مصدق با اعتبارنامه‌ی او مخالفت کردند ولی مصدق از فراکسیون حزب توده درخواست کرد تا مخالفت خودشان را پس بگیرند تا مصدق به تنهائی درباره‌ی سید ضیاء و حکومت نود روزه‌اش و طریقه‌ی روی‌کار آمدنش سخن بگوید. فراکسیون حزب توده مخالفت خودشان را پس گرفتند و مصدق نطق مفصلی علیه سید ضیاءالدین ایراد نمود و او را عامل دولت انگلستان خواند. سیدضیاء در پاسخ مصدق، حقایقی از کودتا را بیان کرد. روی‌هم‌رفته جدال مصدق و سیدضیاء در مجلس چهاردهم از مسائل مهم تاریخ ایران می‌باشد.

پس از این جدال، اعتبارنامه‌ی او به رای کشیده شد و اکثریت نمایندگان دوره‌ی چهاردهم به اعتبارنامه‌ی او رای دادند. در تمام مدت نمایندگی مجلس، لیدر اکثریت بود و نخست‌وزیری افرادی چون حکیمی، ساعد و صدر با تلاش او صورت گرفت. پس از خاتمه‌ی مجلس چهاردهم، قوام‌السلطنه رئیس‌الوزراء پس از بازگشت از مسکو، سید ضیاءالدین را طبق ماده‌ی ۵ حکومت نظامی توقیف کرد و مدت یک سال در زندان بود.

علت بازداشت وی برای ارضاء خاطر روسها و حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان بود ولی بعضی این توقیف را انتقام‌گیری تلقی می‌نمودند و می‌گفتند چون سید ضیاء در موقع نخست‌وزیری خود، قوام را توقیف کرده بود، او هم درصدد تلافی برآمد و او را بازداشت کرد. به هر تقدیر، یک سال در زندان باقی ماند تا سرانجام آزاد شد و در منزل خود تحت‌نظر قرار گرفت.

سید ضیاءالدین پس از رفع محدودیت، مطلقا کار دولتی نپذیرفت و دنبال نمایندگی هم نرفت و حتی فرمان سناتوری خود را در

۱۳۲۸ به شاه پس داد و از او خواست به جای وی، میرزا علی حقنویس سردبیر روزنامه‌ی رعد را سناتور کند. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و دو دوره حقنویس سناتور بود و بعد درگذشت. سید ضیاء تا حین‌الفوت از مشاورین شاه بود. پس از استعفای حسین علاء از نخست‌وزیری در ۱۳۳۰، قرار بود او به نخست‌وزیری برسد ولی قبولی بدون قید و شرط دکتر مصدق، آن برنامه را به هم زد.
وفات او در سال ۱۳۴۸ در اثر فجاء اتفاق افتاد. دو مزرعه‌ی نمونه در ایران دائر کرد یکی در سعادت‌آباد تهران و دیگری در الله‌آباد قزوین. شفاعت سید ضیاءالدین از محکومین سیاسی، جان عده‌ای را نجات داد و این رویه مرضیه او در موارد مختلف اتفاق افتاد. مدفن او در ایوان ناصرالدین شاه می‌باشد. از طرف شاه، حسن نبوی وکیل و وزیر سابق، سرپرستی و قیمومیت بازماندگان او را عهده‌دار شد. سید ضیاء بعد از شهریور ۱۳۲۰ و ورود به ایران، به تاسیس دو حزب همت گماشت، اول حزب وطن بود که بعد تبدیل به حزب اراده‌ی ملی گردید. در اواخر عمر با یک دختر روستائی ازدواج کرد و حاصل این ازدواج، دو پسر و یک دختر بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طباطبائی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرحوم سید ضیاءالدین مالک و بازرگان، در ۱۲۹۹ در شیراز متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی شد و درجه‌ی لیسانس در حقوق گرفت و به استخدام در وزارت دادگستری درآمد و با شغل دادیاری در دادگستری شیراز اشتغال به کار ورزید. وی تمام مراحل قضائی را از بازپرسی، ریاست محکمه جنحه و مستشاری استیناف طی کرد و سرانجام دادستان شیراز شد. و چندی در سمت دادستان شیراز مشغول خدمت بود تا ریاست دادگاه جنائی شیراز به وی واگذار شد.
طباطبائی در انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم مجلس شورای ملی کاندیدای شهر کازرون گردید و به آراء مردم و حمایت دولت به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم مجلس شورای ملی همچنان نماینده‌ی مردم کازرون در مجلس شورای ملی بود. در سال ۱۳۵۴ به دادگستری بازگشت و در اداره‌ی بازرسی کل کشور مشغول کار شد. وی یکی از قضات بافضیلت و دانشمند دادگستری ایران بود و در کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی در تهذیب و تنقیح قوانین به نفع جامعه قدمهائی برداشت که درخور توجه می‌باشد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طباطبائی، عبدالمهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند شادروان سیدمحمد طباطبائی، یکی از پیشوایان مشروطیت ایران است. تولد عبدالمهدی در سنه ۱۳۰۵ ه.ق در تهران اتفاق افتاد و بر حسب سیره‌ی خانوادگی از دوران کودکی به تحصیل مقدمات عربی و معارف اسلامی پرداخت و از محضر دانشمندان زمان بهره‌گیری کرد و چون به سن رشد رسید، در کار مدرسه اسلامی که برادرش سید محمدصادق طباطبائی مدیریت آن را

داشت، همکاری می‌نمود. پس از به توپ بستن مجلس و دستگیری سید محمد طباطبائی، فرزندش سید عبدالمهدی نیز از طرف قزاقان دستگیر و همراه پدرش در باغشاه به زنجیر کشیده شد و مدتی در حبس محمدعلی‌شاه بود تا به خراسان تبعید گردید. آسید عبدالمهدی پس از مراجعت از خراسان وارد خدمات دادگستری شد و متجاوز از پنجاه سال به کار قضاوت اشتغال داشت و در سمت مستشار دیوان عالی کشور و مستشاری دادگاه انتظامی قضات انجام وظیفه می‌کرد. در ۱۳۲۸ در انتخابات اولین دوره‌ی سنا شرکت کرد و سناتور انتصابی تهران بود. بعد از پایان دوره‌ی اول سنا، دیگر داوطلب نشد و به مطالعه و تحقیق پرداخت و در سال ۱۳۴۵ وفات یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طباطبائی، محمد حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۰ -۱۲۸۲ ش)، عالم امامی، حکیم، فیلسوف، مفسر، فقیه اصولی و شاعر. مشهور به علامه طباطبائی و معروف به قاضی طباطبائی. وی در تبریز به دنیا آمد. در پنج سالگی مادر و در نه سالگی پدرش را از دست داد. بعد از درگذشت پدرش به مکتب و پس از آن به مدرسه رفت و مدتی هم زیر نظر معلم خصوصی به تحصیل پرداخت و معلومات ابتدایی را کسب نمود. در ۱۲۹۷ ش به تحصیل علم دینی و عربی مشغول شد و مقدمات را فرا گرفت. آن‌گاه در فقه کتب «شرح لمعه» و «مکاسب»، در اصول کتاب «معالم» «قوانین»، «رسائل» و «کفایه»، در منطق کتب «کبری»، «حاشیه» و «شرح شمسیه»، در فلسفه کتاب «شرح اشارات» و در کلام کتاب «کشف المراد» را مورد مطالعه قرار داد. وی در ۱۳۰۴ ش برای ادامه‌ی تحصیلات به نجف رفت و در مجلس درس آیت‌الله آقای شیخ محمد حسین اصفهانی حاضر شد و یک دوره خارج اصول و خارج فقه را در نزد وی آموخت و مدتی نیز در مجلس بحث خارج فقه و خارج اصول آیت‌الله نائینی شرکت کرد و همچنین مدتی در بحث خارج فقه آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی حاضر شد. کلیات علم رجال را نیز در محضر آیت‌الله حجت کوه‌کمری آموخت و معارف الهیه و اخلاق و فقه الحدیث را در نزد حاج میراز علی آقا قاضی طباطبائی تبریزی فراگرفت. او چندین سال نیز در زمینه‌ی فلسفه در نزد آقا سید حسین بادکوبه‌ای «منظومه‌ی سبزواری»، «اسفار»، «مشاعر» ملاصدرا، دوره «شفا»ی بو علی سینا، کتاب «اثو لوجیا»، «تمهید» ابن‌ترکه و «اخلاق» ابن‌مسکویه را خواند. علامه طباطبائی یک دوره «حساب احتمالی»، یک دوره «هندسه مسطحه و فضایی» و «جبر استدلالی» را در محضر آقا سید ابوالقاسم خوانساری گذراند. او در ۱۳۱۴ ش به زادگاهش بازگشت و مدت ده سال در آنجا ماند و در ۱۳۲۵ ش از تبریز به قم مهاجرت کرد و در آنجا به تدریس و تألیف و فعالیتهای علمی پرداخت. برخی از شاگردان ایشان عبارت‌اند از:آیت‌الله شهید مرتضی مطهری، آیت‌الله شهید بهشتی، امام موسی صدر، شهید دکتر مفتح، آیت‌الله شهید بهشتی، امام موسی صدر، شهید دکتر مفتح، آیت‌الله ابراهیم امینی، آیت‌الله مصباح، آیت‌الله حسن‌زاده آملی و آیت‌الله عبدالله جوادی آملی. پرفسور هانری کربن، استاد شیعه‌شناس دانشگاه سربن نیز با ایشان مصاحبه‌های بسیار داشت که این مصاحبات به زبانهای فارسی، عربی، فرانسه و انگلیسی انتشار یافت و اولین دوره آن در فارسی تحت عنوان «مکتب تشیع» منتشر شد. علامه طباطبائی در خط نستعلیق و شکسته استاد، و در علوم غریبه نیز وارد بود.او همچنین در علم اعداد و حساب جمل مهارت داشت و در شعر نیز توانا بود وی در مسجد بالاسر حضرت معصومه (س) در قم مدفون است. از آثار وی: «تفسیر المیزان»، که ترجمه آن در چهل مجلد آمده است؛ «اصول فلسفه و روش رئالیسم»؛ حاشیه بر «کفایه الاصول»؛ حاشیه بر «اسفار» ملاصدرا؛ «وحی یا شعور مرموز»؛ «شیعه در اسلام»؛ «قرآن در اسلام»، با

ترجمه‌های فارسی، انگلیسی و اردو؛ «حکومت در اسلام»، فارسی که به عربی نیز ترجمه شده؛ «سنن النبی) (ص)»؛ و «اصول عقاید»، برای دبیرستانها پنج جلد «بدایه اللحکمه» و «نهایه الحکمه»، در فلسفه، رسائل بسیاری در «مبدا» و «معاد» و «نبوت» و «ولایت»؛ رساله‌ای در «عشق»؛ دو رساله در «ولایت و حکومت اسلامی».[۱]

صدرالحکماء المتالهین آیت‌الله الاستاد حاج سید محمدحسین معروف به علامه طباطبائی از اعاظم علماء و اکابر حکماء و فلاسفه عصر حاضر بود عالمی ربانی و حکیمی سبحانی و آیتی برهانی واجد علم و کمال و جامع کمالات نفسانی و ملکات اخلاقی بود که بیش از صدها نفر از علماء قم و سایر بلاد افتخار تلمذ و شاگردی وی را دارند.

در آخر ذی‌الحجه ۱۳۲۱ قمری در تبریز متولد و در اصیل‌ترین خانواده‌های علمی آن سامان تربیت‌یافته و پس از رشد و خواندن مقدمات و سطوح در سال ۱۳۴۴ قمری مهاجرت به نجف نموده و از محضر اساتید بزرگ چون مرحوم آیت‌الله العظمی اصفهانی و آیت‌الله نائینی و آیت‌الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی در مدت ده سال استفاده کافی نموده و دروس معقولیه را از مرحوم علامه حاج سید حسین بادکوبه‌ای فراگرفته و در فن فقاهت و حکمت و فلسفه مقام اجتهاد و استادی را حایز گشته تا در سال ۱۳۵۴ قمری مراجعت به ایران و تبریز نموده و ده سال در آنجا توقف و به تدریس فقه و حکمت و تصنیف کتب پرداخته تا در سال ۱۳۶۵ قمری که مهاجرت به مرکز علم و دانش قم را اختیار و رحل اقامت افکند.

و به تدریس معقول و منقول اشتغال یافته و فضلاء حوزه را از بیانات و تحقیقات دقیقه خود در فقه و اصول و تفسیر و حکمت بهره‌مند می‌نماید آثار قلمی ایشان که هر کدام به مورد خود گرانبهاست از این قرار است.

۱- حاشیه بر کفایه ۲- رساله در مبدء و معاد که جمع بین کتاب و سنت و عقل است ۳- تفسیرالمیزان که بیست مجلد است و تاکنون تمام آن طبع و نشر یافته است ۴- اصول فلسفه ۵- جلد به قلم امروز که ۴ جلد آن مطبوع است ۵- رساله‌ای در عشق ۶- سنن‌النبی ۷- شیعه در اسلام ۸- قرآن در اسلام فارسی و انگلیسی وارد و ترجمه و طبع شده ۹- مصاحبات با پرفسور کربن دو جلد یک جلد آن طبع شده ۱۰- وحی یا شعور مرموز ۱۱- اصول عقاید برای دبیرستانها ۵ جلد ۱۲- رساله محمد در آئین اسلام به زبان فارسی و فرانسه طبع شده ۱۳- بدایه الحکمه در فسلفه ۱۴- نهایه الحکمه در فلسفه.

۱۵- ترجمه تفسیرالمیزان معظم‌له در چهل مجلد که بیست و پنج مجلد آن تاکنون به طبع رسیده است و اکثر آن به قلم دانشمند معظم حجه‌الاسلام آقای حاج سید محمد موسوی همدانی است.

عالم.

تولد: ۱۳۱۹(۱۲۸۱ ق.)، تبریز.

درگذشت: ۲۴ آبان ۱۳۶۰، قم.

علامه سید محمد حسین طباطبائی (قاضی)، فرزند سید محمد، در تبریز به دنیا آمد. در همان کودکی پدر (در نه سالگی) و مادر خود را در (پنج سالگی) از دست داد و از سن نه سالگی به مدت تقریبی شش سال به فراگرفتن فارسی و تعلیمات ابتدایی مشغول شد. در سال ۱۲۹۷ وارد رشته‌های علوم دینیه و علوم عربیه شد و تا سال ۱۳۰۴ به قرائت متون سرگرم بود. در این سال عازم حوزه علمیه‌ی نجف گردید و در مدت ده سال تحصیل، به تدریس و تألیف اشتغال ورزید. وی در نجف به درجه اجتهاد در فقاهت نایل آمد.

در نجف در حوزه‌ی درس آیت‌الله آقا شیخ محمدحسین اصفهانی و آیت‌الله محمدحسین نایینی و آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای به تکمیل تحصیلات خود در فقه و اصول و رجال پرداخت و فلسفه را نزد آیت‌الله سید محمدحسین بادکوبی در مدت شش سال فراگرفت. علوم غریبه (مانند جفر) و جبر و مقابله و هندسه فضایی و مسطحه و حساب استدلالی و هیئت و علوم ریاضی را در نجف نزد آیت‌الله سید ابوالقاسم موسوی خوانساری تلمذ نمود.

در سال ۱۳۱۴ به زادگاه خود تبریز مراجعت کرد و علاوه بر کشاورزی، به تدریس و تصنیف کتاب پرداخت. در سال ۱۳۲۵ نیز متوجه حوزه‌ی علمیه‌ی قم گردید و در آنجا جلسات بحث و درس خود را در رشته‌های مختلف دایر کرد که تا آخر عمر وی ادامه داشت.

پیکر علامه در آستانه حرم حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

از تألیفات متعدد ایشان می‌توان به این عنوان‌ها اشاره کرد: تفسیر المیزان (بیست جلد به عربی، چهل جلد به فارسی)؛ اصول فلسفه و رئالیسم (پنج جلد)؛ حاشیه کفایهٔ الاصول؛ حاشیه بر کتاب اسفار ملا صدرا؛ وحی یا شعور مرموز؛ شیعه در اسلام (به فارسی)؛ قرآن در اسلام (به فارسی)؛ بدایهٔ الحکه و نهایهٔ الحکمه (کتاب بدایهٔ الحکمه به ترجمه علی شیروانی هرندی و کتاب نهایهٔ الحکمهٔ به ترجمه مهدی تدین منتشر شده است)؛ فرازهایی از اسلام (به فارسی)؛ رسالت تشیع در دنیای امروز؛ حکومت در اسلام (به فارسی)؛ پرسش‌های اسلامی؛ اسلام و انسان معاصر؛ سنن النبی؛ کتاب سلسله انساب طباطبایی آذربایجان؛ مبداء و معاد؛ رسالهٔ الولایهٔ؛ رسالهٔ النبوه و الامامه؛ رساله در مغالطه؛ رساله در برهان؛ رساله در تحلیل؛ رساله در ترکیب؛ رساله در اعتباریات؛ توحید شامل سه رساله (رساله توحید؛ رساله اسماءالله سبحانه؛ رساله در افعال الله)؛ کتاب الانسان (شامل سه رساله انسان قبل الدنیا؛ انسان فی الدنیا؛ انسان بعدالدنیا)؛ رساله وسائط (مجموعه این سه رساله بالا و سه رساله انسان و وسائط در یک جلد شامل هفت رساله جمع‌آوری شده است)؛ رساله در اثبات ذات؛ دو رساله در ولایت حکومت اسلامی (فارسی و عربی)؛ مصاحبه‌های سال‌های ۱۳۴۰ -۱۳۳۸ با هانری کربن مستشرق فرانسوی، رساله در اعجاز.

علامه خطوط نستعلیق و شکسته را به خوبی می‌نوشت و اشعاری عرفانی نیز می‌سرود. نمونه اشعار ایشان در صفحه ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ جلد چهارم و ۱۴۶ جلد پنجم نگین سخن تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) به چاپ رسیده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] طبقات اعلام الشیعه (قرن ۶۴۶ -۶۴۵ / ۱۴)، کیهان فرهنگی (س ۶، ش ۸، ص ۱۶ -۱)، گنجینه‌ی دانشمندان (۲۲۷ -۲۲۶ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۸۶۳ / ۲)، مهر تابان (یادنامه و مصاحبات علامه طباطبائی تبریزی).

طباطبائی، محمدصادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آیت‌الله سیدمحمد طباطبائی، در ۱۲۶۰ در تهران تولد یافت. پدرش در آن هنگام چند ماهی بود که در نجف و سامره مشغول تحصیلات عالیه بود و ناچار خانواده‌ی خود را به سامره فراخواند. مدت اقامت سیدمحمد طباطبائی قریب ۱۲ سال در عتبات عالیات به طول انجامید و در نتیجه سید محمدصادق تحصیلات مقدماتی خود را در آنجا آغاز کرد و ظرف پنج سال دروس مقدماتی و قسمتی از دروس سطح را آموخت. در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه، خانواده‌اش به تهران بازگشتند و سید محمدصادق در تهران تحصیلات خود را ادامه داد و علاوه بر دروس حوزوی، از ریاضیات و فیزیک و شیمی و هندسه نیز بهره گرفت. زبان فرانسه را نیز آموخت. در ۱۳۱۷ ه.ق با کمک پدرش مدرسه‌ی اسلامی را تاسیس کرد. این مدرسه به شیوه‌ی مدارس اروپائی تاسیس گردیده و نه کلاس داشت. سید محمدصادق مدیر مدرسه و ناظم‌الاسلام کرمانی نظامت مدرسه‌ی مزبور را عهده‌دار بود.

در ۱۳۲۳ ه.ق که سر و صدای مردم برای تاسیس عدالتخانه بلند شد و عده‌ی زیادی مخالفت خود را با عین‌الدوله صدر اعظم آغاز نمودند. برخی از علماء و روحانیون و

اصناف به حضرت عبدالعظیم رفته، متحصن شدند. سید محمد طباطبائی و پسران وی در این تحصن مردم را همراهی می‌کردند و گاهی سید محمدصادق واسطه‌ی بین متحصنین و امنای دولت بود. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی و ازدیاد قدرت روحانیت، از طرف مظفرالدین‌شاه فرمانی مبنی بر تاسیس و انتشار روزنامه‌ای به نام مجلس صادر شد. در این فرمان صریحا امر داده شده بود که دولت حق سانسور مندرجات روزنامه را ندارد. این روزنامه دستمزد سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی بود به طوری که امتیاز روزنامه به نام سید محسن داماد بهبهانی و مدیریت آن با سید محمدصادق طباطبائی بود و چون هر دو آقازاده و راحت‌طلب بودند، سردبیری آن را به ادیب‌الممالک فراهانی سپردند. این روزنامه که به نام مجلس نامگذاری شده بود، یکی از جراید معتبر و پرمطلب دوران ظهور مشروطیت است. غیر از مذاکرات مجلس و نطق وکلاء، اخبار داخلی و خارجی در آن انتشار می‌یافت و هفته‌ای چهار شماره منتشر می‌شد. پس از به توپ بستن مجلس، سید محمد طباطبائی و دو فرزندش به نامهای محمدصادق و عبدالمهدی توسط قزاقان در پارک امین‌الدوله دستگیر و با زجر و خفت و خواری به باغشاه انتقال داده شدند. پس از چند روز سید محمد طباطبائی به ونک تبعید شد و از آنجا به خراسان رفت و سید محمدصادق با هزینه‌ی محمدعلی‌شاه، به اروپا تبعید گردید.

قریب یک سال در اروپا به سر برد تا به ایران بازگشت و به مشهد نزد پدر خود رفت. پس از مدت کمی، تهران توسط مجاهدین و مشروطه‌خواهان فتح شد و محمدعلی‌شاه از سلطنت خلع و به روسیه تبعید گردید و در نتیجه طباطبائی و خانواده‌اش با عزت و احترام کامل به تهران بازگشتند. در انتخابات دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی که بلافاصله پس از خلع محمدعلی‌شاه صورت گرفت، سید محمدصادق از شهر مشهد به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد، در حالی که سن او کمتر از سی سال بود. در این مجلس سید محمدصادق رویه اعتدالی پیش گرفت. مجلس دوم در حالی که مدتش پایان یافته بود و با تصویب نمایندگان به طور غیرقانونی ادامه‌ی حیات می‌داد، به وسیله‌ی اولتیماتوم روسیه منحل شد و نمایندگان بیکار شدند. در انتخابات دوره‌ی سوم به وکالت مجلس انتخاب شد و از وزنه‌های مهم مجلس بود، ولکین عمر این مجلس با شروع جنگ بین‌الملل اول پایان پذیرفت و عده‌ای از نمایندگان به کرمانشاه رفته و دولت موقتی تشکیل دادند. سید محمدصادق جزو مهاجرین بود. پس از چندی توقف در کرمانشاه، از طرف نظام‌السلطنه رئیس حکومت موقت، به سمت سفیرکبیر در استانبول تعیین گردید و دولت عثمانی در حالی که احتشام‌السلطنه سفیر دولت ایران بود، او را هم به سمت سفیر حکومت موقتی قبول کرد و قریب چهارسال دارای آن سمت بود و خانواده‌ی خود را نیز به استانبول انتقال داد. در انتخابات دوره‌ی چهارم که در دوران رئیس‌الوزرائی وثوق‌الدوله انجام گرفت، مردم تهران سید محمدصادق را به وکالت انتخاب نمودند، در حالی که وی غایب و در خاک عثمانی به سر می‌برد. در ۱۲۹۸ به تهران بازگشت. مجلس چهارم در تابستان ۱۳۰۰ توسط قوام‌السلطنه افتتاح شد. در این مجلس سید محمدصادق به اتفاق سلیمان محسن اسکندری و عده‌ای از مهاجرین که تدریجا به ایران بازگشته بودند، حزب سوسیالیست را بنیان نهادند. این حزب در مجلس وزنه‌ی سنگینی بود و در مقابل مدرس و یاران آن زورآزمائی می‌کرد. در عمر دو ساله‌ی مجلس چهارم، پنج کابینه تشکیل شد: دو بار قوام‌السلطنه، دو بار مشیرالدوله و یک بار مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزراء شدند. حزب سوسیالیست در اواخر دوره‌ی چهارم به فکر افتاد که دولت ثابتی را روی کار بیاورد و از این‌رو متوجه سردارسپه شد و سرانجام پیمان‌نامه‌ای بین رضاخان، میرزا کریم‌خان رشتی، امیرلشکر خدایارخان، سید محمدصادق طباطبائی و سلیمان محسن اسکندری به امضاء رسید و حزب سوسیالیست تعهد کرد که سردارسپه را به رئیس‌الوزرائی بنشاند و سردارسپه نیز متعهد شد اجزاء کابینه‌ی خود را از افراد حزب سوسیالیست تعیین کند. سلیمان محسن و سید محمدصادق که با احمدشاه روابط نزدیکی داشتند، تمام تلاش خود را برای رئیس‌الوزرائی سردارسپه به کار بردند و سرانجام در دوره‌ی فترت در حالی که احمدشاه عازم سفر سوم خود به اروپا بود ، فرمان ریاست وزرائی سردارسپه را صادر کرد و خود راه اروپا را در پیش گرفت. رضاخان در کابینه‌ی خود سه تن از اعضای حزب سوسیالیست را وارد کرد که عبارت

بودند از سلیمان محسن، حاج عزالممالک و قاسم صوراسرافیل. ولی سید محمدصادق از ورود به کابینه خودداری کرد و سفارت ایران در عثمانی را خواستار شد و در همان سال امپراطوری عثمانی سقوط کرد و رژیم جمهوری ترکیه به وجود آمد و سید محمدصادق در اوایل ۱۳۰۳ به این ماموریت اعزام شد در حالی که عمامه و عبا را به کت و شلوار و کراوات تبدیل کرده بود. ماموریت او قریب سه سال در ترکیه به طول انجامید. پس از آن به تهران احضار شد و جای خود را به محمدعلی فروغی داد و به یک ماموریت موقت به بالکان رفت. پس از بازگشت، از قبول مشاغل سیاسی خودداری نمود و دور از غوغای سیاست خانه‌نشین شد، ولی روابط او با رضاشاه روابط حسنه‌ای بود. به طوری که سرتیپ درگاهی چند بار علیه او گزارش داده بود که در منزلش رفت‌وآمدهای مشکوک وجود دارد ولی رضاشاه با تغیر و تندی به درگاهی گفته بود او علیه ما اقدامی نمی‌کند و چون نمی‌توانستیم با هم همکاری کنیم جدا شدیم و دیگر گزارشی علیه او نده.

در تمام مدت سلطنت رضاشاه، ایام را به مطالعه و معاشرت با دوستان در پای منقل می‌گذرانید. تا بعد از شهریوز ۱۳۲۰ محیط سیاسی بار دیگر او را به ماجرا و سیاست کشانید. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم به ریاست هیئت نظار انتخابات تهران برگزیده شد و تا حدی انتخابات را از تقلب و تدلیس برکنار ساخت و چون مورد توجه مردم بود، در آن دوره از صندوق انتخابات تهران بیرون آمد و وکیل دوم تهران شد.

در انتخابات هیئت رئیسه مجلس چهاردهم، عده‌ای از نمایندگان او را کاندیدای ریاست نمودند. دکتر محمدمصدق نیز کاندیدا شد. پس از رای‌گیری، با اکثریت بسیار ضعیفی بر مصدق فائق آمد و بر کرسی ریاست نشست. در دوران دو ساله‌ی مجلس که هر شش‌ماه یک بار هیئت رئیسه تجدید انتخاب می‌شدند، همیشه با اکثریت ضعیفی بر کرسی ریاست می‌نشست.

مجلس چهاردهم از ادوار متشنج و لجام‌گسیخته‌ی مشروطیت ایران بود. مجموعا هفت کابینه در آن مدت تشکیل شد که عبارت بودند از: علی سهیلی، محمد ساعد مراغه، مرتضی قلی بیات، حکیم‌الملک در دو نوبت، محسن صدر و بالاخره احمد قوام که در آخرین روزهای حیات مجلس چهاردهم با کمک و مساعد سید محمدصادق طباطبائی، به نخست‌وزیری رسید.

قوام پس از استقرار در نخست‌وزیری، در تشکیل مجلس پانزدهم عجله‌ای به خرج نداد و نزدیک به دو سال دوره‌ی فترت طول کشید و سرانجام حزب دولتی دموکرات، انتخابات را در دست گرفت و سهمی به سید محمدصادق داده نشد و او به اتفاق عده‌ای از رجال در دربار چند روزی متحصن شدند ولی چون نتیجه‌ای به دست نیامد، از تحصن خارج شدند.

در انتخابات دوره‌ی شانزدهم، بار دیگر سید محمدصادق طباطبائی به ریاست انجمن مرکزی انتخابات تهران تعیین شد. پس از رای‌گیری، فساد انتخابات توسط طباطبائی طی نامه‌ای اعلام شد و از ریاست انجمن استعفا داد. پس از قتل هژیر، انتخابات تهران تجدید شد و در نتیجه عده‌ای از اعضای جبهه ملی به مجلس راه یافتند و در همین دوره طباطبائی نیز وکیل تهران شد.

در ۱۳۲۸ مجلس موسسان برای اصلاح پاره‌ای از اصول قانون اساسی و متمم آن تشکیل شد و طباطبائی به ریاست آن انتخاب گردید و بعضی از اصول قانون اساسی اصلاح شد.

در انتخابات دوره‌ی دوم مجلس سنا که در اواخر! ۳۳۲ انجام گرفت، سناتور تهران شد. پس از اتمام دوره‌ی چهارساله سناتوری او تجدید نشد تا در ۱۳۴۰ در تهران درگذشت و در مقبره‌ی خانوادگی واقع در شهر ری مدفون گردید.

سید محمدصادق طباطبائی مردی به تمام معنی وارسته و منفی بود. در مدت عمر به هیچ وجه گرد مال و منال نرفت، بلکه آنچه از پدرش به ارث رسیده بود انفاق کرد. در سالهای آخر عمر کتابخانه‌ی معتبر خانوادگی خود را که متجاوز از پنج هزار جلد کتب خطی و نفیس بود، به کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی هدیه نمود. به غایت وطن‌خواه و مسلمان بود. در دستگیری افراد بی‌بضاعت، جد و جهدی به سزا داشت. از غیبت و بدگوئی پرهیز می‌کرد. روی‌هم‌رفته از نیکان روزگار بود.

طباطبائی قمی، سید احمد

فرزند مرحوم حاج سیدعلی صدیق، در ۱۲۸۲ در قم تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی، چندی در حوزه علمیه قم به تحصیل پرداخت. آنگاه در تهران تحصیلات خود را در حقوق اسلامی ادامه داد. چندی در خدمات قضائی بود و مراحلی از خدمات قضا را پیمود. سپس پروانه‌ی وکالت دادگستری اخذ نمود، به حل و فصل دعاوی مردم مشغول شد. در دوره‌ی نوزدهم قانونگزاری، از طرف مردم قم به وکالت انتخاب شد و در ادوار بعدی تمایلی به دخول در مجلس نشان نداد. همان حرفه‌ی وکالت دادگستری را تعقیب کرد. وی سخنوری توانا و نویسنده‌ای دانشمند بود. برای رفع مشکلات مردم از هر طبقه کوشش فراوان به کار می‌برد. وفات او در ۱۳۶۴ اتفاق افتاد. از دوستان نزدیک تیمور بختیار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طبرسران

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران طبرسران در جنوب دربند باب‌الابواب.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

طبرسی، ابومنصور احمد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س ششم ق)، عالم امامی، فقیه، متکلم، محدث و مورخ. از اهالی ساری مازندران و از ثقات محدثین و علمای بزرگ امامیه بود. او معاصر ابوالفتوح رازی و امین الاسلام طبرسی است. وی از مهدی بن ابی‌حرب حسینی مرعشی، از دوریستی، از شیخ الطایفه، شیخ طوسی، روایت کرده است. شیخ منتجب‌الدین (م ۵۸۵ ق) و ابن‌شهر آشوب (م ۵۸۸ ق) از شاگردان وی بودند. شهید اول در «غایه المراد» فتاوا و نظرات وی را بسیار نقل کرده است. وی در مازندران درگذشت و در روستایی نزدیک علی‌آباد (امام شهر فعلی) که امروز نام آن شیخ طبرسی است، دفن شد. از آثار وی: «الاحتجاج عی اهل اللجاج»، معروف به «احتجاج طبرسی» که سید ابن طاووس بر این کتاب و بر مؤلفش درود فرستاده و اکثر متأخرین از آن اخذ کرده و بارها به چاپ رسیده و از آن ترجمه‌هایی مربوط به قرن دهم باقی است؛ «الکافی»،در فقه؛ «فضائل الزهراء (س)»؛ «مفاخر الطالبیه»؛ «تاریخ الائمه».[۱]

احمد ابن علی بن ابی‌طالب از ثقات محدثان و علمای شیعه در قر. ۶ ه. وی با ابوالفتح رازی و فضل بن حسن طبرسی معاصر بود. شهید اول غایهٔالمراد، فتاوی و اقوال او را بسیار نقل می‌کند. اوراست: الکافی در فقه، الاحتجاج (شامل احتجاجاتی که پیامبر ص و ائمه ۴ و یارانشان با مخالفان خود کرده‌اند)، مفاخرالطالبیهٔ، تاریخ الائمهٔ، فضائل الزهراء و غیره. بعض متأخران وی را به ساری منسوب دانسته، شاید منشأ این شبهه آن باشد که وی چندی در آن شهر زیسته است. سال وفاتش معلوم نیست (دکتر حسین کریمان).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۱۶۹ / ۱)، اعیان الشیعه (۳۰ -۲۹ / ۳)، ایضاح المکنون (۲۵۹ ،۱۹۶/ ۲ ،۲۱۳ ،۳۱ / ۱)، بحارالانوار (۹ /

۱)، تاریخ نظم و نثر (۳۷۱)، دایرهالمعارف فارسی (۱۶۱۴ / ۲)، الذریعه (۳۱۱ –۳۱۰ / ۲۱ ،۲۴۸ –۲۴۷ / ۱۷ ،۲۵۸ / ۱۶ ،۲۳۶ / ۱۴ ، ۲۱۳ / ۳ ،۲۸۲ –۲۸ / ۱)، روضات الجنات (۷۴ –۷۲ / ۱)، ریاض العلماء (۴۹ –۴۸ / ۱)، ریحانه (۳۵ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۲ –۱۱ / ۶)، الکنی و الالقاب (۴۴۵ –۴۴۴/ ۳)، لغت‌نامه (ذیل/ احمد)، معجم المؤلفین (۱۰ / ۲)، هدیه الاحباب (۱۹۴)، هدیه العارفین (۹۱ / ۱).

طبرسی، احمد

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد بن علی بن ابیطالب ابومنصور طبرسی صاحب کتاب احتجاج متوفی حدود سنهٔ ۶۵۵ هجری.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

طبرسی، اسماعیل

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج سید اسماعیل نوری طبرسی صاحب کتاب کفایهٔالموحدین در اصول دین محدث قمی در فوائد الرضویه ص ۴۴- گوید اسماعیل بن احمد العلوی العقیلی الطبرسی النوری سید جلیل فقیه و محدث کامل بی‌بدیل صاحب کفایهٔالموحدین در چند جلد و شرح کبیری بر نجات العباد که از ملاحظه این دو معلوم می‌شود کثرت اطلاع و تبحر آنجناب ساکن در نجف اشرف بود در غره ماه شعبان ۱۳۲۱ ق در بلده شریفه کاظمین فات کرد جنازه‌اش را حمل به نجف اشرف کردند و در صحن مطهر در پائین ایوان مبارك دفن نمودند.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

طبرسی، امین احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید امین احمد طبرسی : فرمانده گردان پشتیبانی مهندسی رزمی جهاد سازندگی(سابق) مازندران

روز جمعه ۱۳ رجب سال ۱۳۳۲ (شمسی) مصادف با سالگرد تولد حضرت امیرالمومنین در خانواده ای متدین چشم به جهان گشود. پدرش ـ حاج اباذر ـ از خانواده ای روحانی بود که دروس حوزوی را نزد اساتید بزرگ در مسجد جامع آمل گذراند بود و مدتی در قم و سپس در مدرسه سپهسالار سابق (شهید مطهری فعلی) ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۳۴موفق به اخذ درجه لیسانس در رشته منقول شده بود. مادر احمد نیز در خانواده ای متدین پرورش یافته بود . سال های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ منزل آنها از مراکز پر رونق تدریس قرآن در شهر شد. هم اکنون نیز این محل تحت عنوان هیئت قرآن ومتوسلین به حضرت فاطمه (س) دایر است. بنابراین

رشد احمد در محیط مذهبی خانواده سبب شد از همان کودکی اخلاق و سجایای ویژه ای داشته و از دیگر بچه ها متمایز باشد. هیچگاه اهل منازعه و دعوا نبود. اگر دو نفر با هم خصومتی داشتند سعی می کرد بین آنها دوستی ایجاد کند. مهم ترین خصیصه احمد که در تمام دوران زندگی آن را حفظ کرد راز داری بود. مادرش می گوید: «زمانی که کودك خردسالی بود در حادثه ای بدنش سوخت. او را بی هوش به بیمارستان رساندیم. پس از بهبودی هیچگاه نگفت کدام بچه باعث سوختن من شده است.»

در سال ۱۳۳۹ وارد دوران تحصیل ابتدایی شد. در این دوران بسیار مرتب و منظم بود. در سال ۱۳۴۷ به دبیرستان طبری وارد شد و در رشته ریاضی ادامه تحصیل داد. از همان سال های اولیه دبیرستان به فعالیتهای سیاسی علیه رژیم پهلوی روی آورد و به کمک دوستانش در باغ متروکه ای به نام باغ خواجو به تکثیر اعلامیه می پرداخت. مطالعات زیادی در زمینه آثار استاد مطهری داشت. سالهای ۱۳۵۲ ـ ۱۳۵۱ بود که ساواك به فعالیتهای وی پی برد.

پس از آزادی از دست ساواك نتوانست ادامه تحصیل دهد و در یك مرکز فرهنگی ـ مذهبی به نام مهدیه مشغول به کار شد. این مهدیه توسط آیت اللّه العظمی حاج میرزاهاشم آملی به عنوان مرکز فرهنگی اداره می شد. احمد در این مرکز فعالیتهای تبلیغاتی انجام می داد. مهم ترین فعالیت وی دعوت از اساتید و بزرگان از جمله ـ استاد مرتضی مطهری و دکتر علی قائمی برای سخنرانی بود. بعد از مدتی به کتابفروشی مهر رفت و در آنجا مشغول به کار شد. کار کتابفروشی سبب شد بیش از پیش مطالعه کند.

در سال ۱۳۵۵ به سربازی اعزام شد ولی از آنجا که سابقه فعالیت سیاسی داشت به وی اسلحه ندادند. افسران ارشد پادگان سخت گیری زیادی می کردند. با وجود آنکه احمد بسیار خوددار و مقاوم بود در نامه ای به خانواده اش نوشت: «سخت گیری زیادی نسبت به من می شود.» احمد در پادگان نیز اعلامیه پخش می کرد. با آغاز مبارزات مردم علیه نظام پهلوی به شکل فعال تری وارد صحنه شد. هنگام ورود امام خمینی به ایران با عجله خود را به تهران رساند تا در مراسم استقبال از امام خمینی به ایران شرکت کند. پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، احمد به تهران نقل مکان کرد و به پادگان سلطنت آباد سابق (ولی عصر فعلی) رفت و در دوره های آموزشی نظامی شرکت کرد. با شکل گیری هسته های اولیه سپاه در پادگان با دکتر چمران آشنا شد. دکتر چمران از بین صد و شصت نفر که تحت تعلیم وی بودند، احمد و پانزده نفر دیگر را به عنوان نیروهای خاص خود انتخاب کرد. پس از آن که دکتر چمران وزیر دفاع شد آن گروه را به وزارت دفاع و نخست وزیری برد و احمد جزو نیروی ویژه نخست وزیری شد. او ارتباط عمیق و نوعی ارتباط مرید و مرادی با دکتر چمران داشت و با نشان دادن لیاقت و پشتکار از خود جزو نزدیک ترین و بهترین یاران دکتر چمران شد. با آغاز شورش ضد انقلاب در کردستان همراه دکتر چمران به پاوه رفت. در آنجا علاوه بر عملیات چریکی کارهای فرهنگی نیز انجام می داد. قبل از شروع جنگ با عراق، با گروه کلاه سبزهای دکتر چمران در مرزهای شلمچه خرمشهر و اهواز با ضد انقلاب جنگید تا در مناطق مرزی امنیت را بر قرار کنند.

با آغاز حمله عراق به ایران دکتر چمران به همراه گروه ویژه خود که شانزده نفر بودند از جمله احمد به اهواز رفت و ستاد جنگهای نامنظم را تشکیل داد. دکتر چمران در آن جا به نیروهای خود آموزش ویژه ای داد و هر یك از آنها را به سرپرستی یك گروه منصوب کرد. در اوایل حمله عراق وضعیت دفاعی ایران بسیار نابسامان بود.

یکی از خصوصیات برجسته و خاص دکتر چمران این بود که هیچگاه مستقیم به افراد تحت فرمانش دستور نمی داد و اغلب کاری را آغاز می کرد و دیگران به دنبال وی حرکت می کردند. به عنوان مثال به افرادش می گفت: «من به شکار تانك می روم.» در اینگونه مواقع احمد اولین کسی بود که خیلی سریع به دنبال دکتر رهسپار می شد. او با چنین شجاعت و جسارتی به جنگ می رفت که هیچگاه حاضر نبود در مقابل دشمن عقب بنشیند.

از دیگر ویژگیهای احمد این بودکه هیچگاه به مقام و موقعیت اهمیت نمی داد و در صورت نیاز هر کاری انجام می داد. از رانندگی گرفته تا بی سیم چی، کمك تیربارچی، دستیار راننده آمبولانس و عکاسی و فیلم برداری و کارهای تبلیغاتی همه این

وظایف را به خوبی و با اشتیاق انجام می داد.

زمانی که احمد در دفتر نخست وزیری مشغول به کار بود، اسلحه اش را به منزل می برد. خواهر کوچک احمد در بسیج آموزش اسلحه می دید. روزی مشغول تمرین با اسلحه برادر بود و نمی دانست که اسلحه پر است. ناگهان تیری از اسلحه خارج شد و به پدر احمد اصابت کرد. در اثر آن پدر احمد مدت طولانی در بیمارستان بستری بود احمد شبانه روز در کنارش بود و از بیمارستان به محل کارش می رفت و دوباره به بیمارستان بازمی گشت. پس از مرگ پدر همواره خود را از این اتفاق سرزنش می کرد. معتقد بود دلیل آنکه به شهادت نمی رسد گناهی است که در حق پدرش مرتکب شده است.

طبرسی در جبهه در یک نقطه خاص نمی ماند. در اوایل جنگ هیچ خط و جبهه ای نبود که در آنجا حضور نداشته باشد. روزهای اوایل جنگ عده ای از رزمندگان لبنانی ـ حدود چهل پنجاه نفر که در سازمان امل از همرزمان دکتر چمران بودند. برای یاری رساندن به ایران به خطوط مقدم آمده بودند. احمد با وجود آنکه فردی درون گرا بود و در دوستی پیش قدم نمی شد. نسبت به این گروه علاقه و احساس خاص بروز می داد تا جایی که به یادگیری زبان عربی پرداخت تا بتواند با آنها ارتباط برقرار کند. به گفته یکی از دوستانش :

احمد شجاعت خاصی داشت و در هر کاری پیش قدم می شد. در همان روزهایی که لبنانی ها آمده بودند، چند روزی احمد را ندیدم و از دو سه نفر سراغ او را گرفتم. گفتند: برای عملیات شناسایی به دزفول رفته است. گویا دکتر چمران سه چهار نفر را مأمور کرده بودند که به دزفول، کرخه و میش داغ بروند و وضعیت منطقه را شناسایی و بررسی کنند. این گروه شامل چند نفر لبنانی، شهید عباسی و احمد بود. این مناطق بسیار خطرناک بودند زیرا هیچ نیروی منسجم ایرانی در آن جا حضور نداشت. از احمد پرسیدم چرا با آنها رفتی؟ گفت: «اولاً چون جوان تر از آنها بودم، علاوه بر این من ایرانی هستم و مدتها در جبهه هستم و نسبت به منطقه آشنای بیشتری دارم .او اضافه کرد: «هنگامی که به طرف " دو لنگه میشه داغ " رفته بودیم تا نیروهای عراقی را شناسایی کنیم نزدیک شب، ماشین در گل گیر کرد. فاصله ما تا نیروهای خودی زیاد بود، هر چه سعی کردیم ماشین را از گل در آوریم نشد. تصمیم گرفتیم چهار نفر مسلح در اطراف ماشین بمانند و خودم به راه افتادم تا کمک بیاورم. نمی دانستم از کدام جهت حرکت کنم. هنوز خیلی دور نشده بودم که به طرفم تیراندازی شد و نمی دانستم از طرف نیروهای خودی است یا عراقی ها. دیگر نمی توانستم حرکت کنم، همانجا نشستم و با خدا راز و نیاز کردم. گفتم خدایا: من کاری نکردم و برای چیزی نیامدم، یک جان دارم و آن را به تو می دهم. از تو می خواهم نگذاری اسیر شوم. هنوز حرفهایم با خدا تمام نشده بود که دوباره تیراندازی از دو طرف شروع شد. با حدسیاتی که زدم توانستم جهت شرق و جنوب و شمال را تشخیص دهم و محل نیروهای خودی را حدس زدم. بالاخره به نیروهای خودی رسیدم. افراد لشکر ۹۲ زرهی اهوازبودند. آنها فکر کرده بودند که من از نیروهای گشتی عراقی هستم که جلوتر فرستاده شده ام و با تیر اندازی آنها حمایت می شوم تا بتوانم به طرف دیگر بروم. حتی ابتدا باور نمی کردند من ایرانی هستم ولی با دیدن کارت شناسایی ام قبول کردند. علاوه بر آن فرمانده آنها گفت: من باید از فرمانده تیپ اجازه بگیرم تا به شما نیروی کمکی بدهم. بالاخره بعد از اصرار زیاد قبول کرد یک راننده بدهند تا ماشین را بکسل کند. نیمه های شب راه افتادیم ، راننده وحشت عجیبی داشت. تاریکی شب خیلی شدید بود و هیچ علامت و نشانه ای وجود نداشت. خیلی خوف آور بود. ده دقیقه که پیش رفتیم، راننده گفت: نمی توانم جلو بروم، هیچ چیز را نمی بینم. مجبور شدم پیاده جلوی ماشین حرکت کنم. عراقیها متوجه ما شدند و شروع به تیر اندازی کردند.

بالاخره به لبنانی ها رسیدیم. نزدیک صبح بود و رفت و آمد من چهار ساعت طول کشیده بود. ماشین را به وسیله نفربر بیرون آوردیم و به طرف لشکر ۹۲ حرکت کردیم.» احمد بعد از این اقدام بدون آنکه استراحتی کرده باشد به منطقه دب حردان رفت در دهی به نام سید کریم که محل تجمع نیروهای ستادجنگهای نا منظم دکتر چمران بود، به آنها پیوست.

بعد از عملیات ۲۸ صفر، بنی صدر حمله بزرگی را تدارک دید که باید در منطقه طراح بالاتر از حمیدیه در دشت آزادگان انجام می شد. عملیات در ۱۵ دی شروع شد ولی به دلیل وسعت عملیات و عدم هماهنگی نیروها شکست خورد و تعداد زیادی از نیروها به شهادت رسیدند. احمد که در تمام مدت عملیات حضور داشت به شدت از عقب نشینی ایران ناراحت بود و مدت طولانی از شهادت رزمنده ها گریست. در اسفند ۱۳۵۹ به هنگام سخنرانی بنی صدر ـ رئیس جمهور وقت ـ در دانشگاه تهران، احمد نیز به آنجا رفته بود که درگیری بین نیروهای موافق و مخالف آغاز شد. در همان لحظات نخستین احمد دستگیر شد. او در این باره گفته: «در مقابل روزنامه فروشی ایستاده بودم که دو نفر آمدند دو طرف مر اگرفتند و از من کارت شناسایی خواستند. وقتی کارت مرا دیدند مرا با خود بردند.» دستگیری احمد با کارت شناسایی که نشان می داد از اعضای حفاظت دفتر نخست وزیری است از جنجالهای مطبوعاتی آن روز شد. در تلویزیون عکس وی را نشان دادند و قضیه را چنین وانمود کردند که چون از اعضای دفتر نخست وزیری است برای بر هم زدن سخنرانی و ایجاد اغتشاش در دانشگاه حضور یافته است. احمد چند روز در زندان بود که با وساطت دکتر چمران آزاد شد. طبرسی در مدت حضور در جبهه ها از هیچگونه جان فشانی دریغ نمی کرد.

در عملیات آزاد سازی سوسنگرد عملیات در سه جناح از حمیدیه شروع شد. دکتر چمران خود پیشاپیش نیروها روی جاده سوسنگرد و احمد و گروه او در سمت راست وی عمل می کردند. در طول عملیات دکتر چمران مجروح شد که سبب تضعیف روحیه شدید نیروها شد ولی احمد با جدیت عملیات را ادامه داد و حتی وقتی یکی از دوستانش خط مقدم را رها کرده و به دنبال دکتر چمران به اهواز رفته است بسیار عصبانی شد. احمد در منطقه سوسنگرد از ناحیه دست و صورت مجروح شد. احمد بعد از عملیات، حیوانات اهلی مثل گاو، الاغ، گوسفند را که به روستاییانی که منطقه را ترک کرده بودند تعلق داشت، جمع آوری کرد می گفت: «تحمل دیدن حیوانی را که ترکش یا گلوله می خورد و در حال جان کندن است را ندارم.» در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ وقتی که دکتر چمران به شهادت رسید احمد در تهران تحت معالجه قرار داشت. پس از شهادت دکتر چمران ستاد جنگهای نامنظم زیر نظر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار گرفت و افرادی که در این ستاد بودند متفرق شدند. احمد به عضویت سپاه پاسداران شهرستان آمل در آمد و به مبارزه با عوامل ضدانقلاب در آمل پرداخت. پس از مدتی به عنوان یک بسیجی ساده به منطقه فکه رفت. او که یکی از فرماندهان و مسئولان ستاد جنگهای نامنظم بود، ترجیح می داد ناشناخته باشد تا بتواند آزادانه در سراسر جبهه حضور یابد.

احمد وارد جهاد سازندگی شد، این نهاد اقداماتی را در جبهه شروع کرده بود و به تدریج بر اهمیت و نقش سازنده آن عملیات ها افزوده شد. مهم ترین نقش جهاد در عملیات شکست محاصره آبادان در عملیات ثامن الائمه در مهرماه ۱۳۶۰ بود که با زدن یک جاده اساسی سبب شد آبادان از سقوط حتمی نجات یابد. گسترش فعالیت جهاد سازندگی در جبهه ها توجه احمد را به خود جلب کرد و از خط مقدم جبهه به جهاد استان تهران آمد و به عنوان یک فرد ساده در آن ثبت نام کرد. سپس به عنوان راننده جهاد به جبهه رفت. توانمندی او در انجام امور سبب شد به قسمت فنی و مهندسی جهاد وارد شود. قبل از شروع عملیات در منطقه میمک جاده های متعددی احداث کرد.

او در میان دوستان و همرزمانش به قناعت و صرفه جویی مشهور بود طوری که ماه ها با یک دست لباس ساده اما تمیز و مرتب دیده می شد. با هزینه بسیار اندکی زندگی می کرد.

در فروردین ۱۳۶۱ وقتی عملیات فتح المبین آغاز شد در گردان حضرت علی اصغر (ع(از لشکر حضرت رسول (ص) به عنوان یک نیروی ساده انجام وظیفه می کرد. گردان علی اصغر (ع) از گردانهای خط شکن محسوب می شد و بیشترین درگیری را در منطقه بستان و تنگه جذاب داشت. احمد هر جا که به نیرویی احتیاج بود، پیشقدم می شد و سخت ترین کارها را به عهده می گرفت.

در عملیات بیت المقدس احداث راه فرسیه طراح و کرخه نور به جهاد استان تهران سپرده شد. احمد به اقتضای حساسیت عملیات

در کارها سخت گیری و حساسیت فوق العاده ای نشان می داد. اگر چه مسئولیت قسمت فنی ـ مهندسی جهاد را به عهده داشت درمواقع حساس رانندگی لودر و بولدزر را به عهده می گرفت. در عملیات رمضان مسئولیت احداث جاده را داشت و پس از مدتی به منطقه سومار رفت و سپس در عملیات مسلم بن عقیل که در ارتفاعات ۴۱۰ آزاد شد به جنوب برگشت و در پاسگاه زید مشغول راه سازی شد. در عملیات محرم نیز با چند راننده لودر و بولدزر در منطقه عملیاتی بود. پس از عملیات به مقر جهاد استان تهران در کوشک بازگشت و به طرف پاسگاه زید و ایستگاه حسینیه رفت. سپس به شوش عازم شد تا از پل شهید ناجیان به طرف چنانه جاده‌ای احداث کند، قبل از شروع عملیات والفجر مقدماتی در سال ۱۳۶۱ برای ساختن آزاد راه احمد متوسلیان به عنوان سرگروه مأمور شد. به هنگام عملیات از ناحیه پا مجروح شد و هر چه همرزمان اصرار کردند به پشت جبهه برود قبول نکرد و در مقر عملیات چند روز استراحت کرد. پس از مدتی از طرف جهاد تهران به منطقه عملیاتی والفجر ۱ مأمور شد. اوبه ابوغریب رفت و به مدت یک ماه در عین خوش و سپس در منطقه زبیدات مسئول گروه مهندسی بود. در بسیاری مواقع کارهای شبانه را بر عهده می گرفت و بیست و چهار ساعت تمام کار می کرد و برای مدت کوتاهی در کنار خاکریز استراحت می کرد.به نیروهایی که با وی کار می کردند اعم از رانندگان لودر بولدوزر و گریدر یا رانندگان آمبولانس تذکر می داد که در سخت ترین شرایط در زیر آتش سنگین دشمن به فعالیت خود ادامه دهند. پس از عملیات والفجر ۱ به مهران رفت و در آنجا ستاد جهادسازندگی تهران را برپا کرد. در کنار جاده سازی به شناسایی منطقه نیز می پرداخت. پس از عملیات والفجر ۳ احمد و همکارانش از بالای سد کنجمان مشغول جاده و پل سازی شدند و آن را تا خطوط مقدم ادامه دادند. پس از مدتی مسئولیت ستاد جهاد استان تهران در میمک را به عهده گرفت و در آنجا نیز جاده های متعددی احداث کرد.

به قرآن علاقه و توجه خاصی داشت و در مواقع فراغت به قرائت قرآن می پرداخت. در پر پایی کلاس های آموزشی قرآن در جبهه کوشا بود و خود در کلاسها حضور می یافت. بسیاری از دعاها را از حفظ می خواند؛ به دعای کمیل توجه و نظر خاصی داشت. یکی دیگر از علاقه های وی مطالعه کتابهای فلسفی بود. هر جا می رفت در کنار وسایل مختصر شخصی تعدادی کتاب به همراه داشت. کتاب نیایش دکتر چمران را همیشه همراه خود داشت و بسیاری از جملات آن را حفظ بود. هیچگاه از مزایا و امکانات شغلی خود استفاده نکرد. حتی زمانی که طبق یک روال اداری اضافه حقوق به وی تعلق گرفت، از پذیرفتن آن خودداری کرد. در طول خدمت در جهاد چندین بار به مناسبتهای مختلف به افراد جبهه سکه داده شد اما احمد از گرفتن آن خودداری می کرد و همواره اصرار داشت کسی از این موضوع باخبر نشود. در یکی از موارد وقتی فهمید همرزمانش متوجه شده اند که سکه را نگرفته است بسیار ناراحت شد. چنان فروتن بود که هیچگاه از فعالیت ها و کارهای خود سخنی نمی گفت. با وجودی که علاقه و اصرار زیادی در گرفتن فیلم و عکس و ثبت وقایع جنگ داشت. اجازه نمی داد از او عکس یا فیلم تهیه کنند. به عنوان فرمانده رزمی ـ مهندسی از دادن دستور مستقیم به زیردستان و افراد تحت امر خودداری می کرد و در اغلب کارها پیشگام بود و در صورت نیاز نکات را خیلی ظریف مطرح می کرد. شهادت را نعمتی می دانست که از طرف خداوند نصیب انسانها می شود. احمد به ائمه اظهار علاقه خاصی داشت و در مواقع خطر به آنان توسل می شد. نسبت به مسایل سیاسی کشور حساسیت و توجه خاص داشت. عاشق امام خمینی بود، پیامها و کلمات قصار ایشان را دایم تکرار می کرد و در تحلیل مسایل سیاسی از آنها استفاده می کرد.۱۲ احمد هیچگاه به ازدواج فکر نمی کرد، هر چه اطرافیان خانواده و دوستان اصرار می کردند سر باز می زد. در مواقعی هم که او را به بجبار به خواستگاری می بردند در همان برخورد اول به خانواده عروس می گفت: «من نود و نه در صد شهید می شوم.» همین امر سبب می شد هیچ دختری حاضر به ازدواج با وی نباشد. او مهمترین وظیفه خود را خدمت در جبهه و حفاظت از کشور می دانست و در پاسخ دوستانش که می گفتند ازدواج یک دستور دینی است و هر مسلمانی باید ازدواج کند، می گفت: «در حال حاضر کشور به وجود من در جبهه و جنگ بیشتر نیاز دارد.» چون به شهادت علاقه بسیار داشت دوستانش از این مسئله استفاده کرده و می

گفتنـد: چون ازدواج نکرده ای به شـهادت نمی رسـی. می گفت: «زنـدگی و ازدواج من حفظ و نگهداری آبهای مجنون خصوصاً قست جنوبی آن است.» بالاخره همسـر یک شـهید شـرایط وی را پـذیرفت. وقتی خانواده اش این خبر را به او دادنـد گفت: «ده روز دیگر برای مراسم می آیم ولی به ده روز نرسیده به شهادت رسید.» در عملیات والفجر ۸، لشکر ۲۷ محمد رسول اللّه (ص) و لشکر ۲۱ حمزه بایـد از اروند رود عبور می کردند ولی کانال ها عبور پر از آب بود. احمد و گروهش احداث پل را پذیرفتند و با سـرعت فوق العاده عملیات لوله گـذاری و خاک ریزی را انجام دادنـد. سـرانجام در شب ۲۱ بهمن ماه در حالی که مشـغول زدن خاکریز به عمق هفتاد یا هشتاد متر بود در قسمت شمالی هجر شمیک نهر خین بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید.

تقریباً سـاعت دو و نیم شب بود و کارهـای تـدارکاتی بـا موفقیت پیش می رفت که ناگهـان در میـان آتش و دود ترکشـی در قلب احمد اصابت کرد و او به زمین افتاد. در حالی که لبخند بر لبانش بود شـهادتین را بر زبان جاری کرد و به شـهادت رسـید. در هنگاه شهادت سـمت فرماندهی گردان پشتیبانی مهندسی رزمی جهاد سازندگی را بر عهده داشت. پیکر او به شهرستان آمل انتقال یافت و در محـل امـامزاده ابراهیم (ع) به خاک سپرده شـد. منابع زنـدگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زنـدگی نامه فرمانـدهان شـهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

طبرسی، امین‌الدین، امین الاسلام، ابوعلی فضل

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۵۴۸ ق)، فقیه، محـدث، مفسـر، محقـق و لغوی امـامی. معروف به شـیخ طبرسـی و صـاحب «مجمع البیـان». او از برجسـته‌ترین پیشوایـان مـذهب شیعه در قرن شـشم هجری است. خودش و پسـرش، حسن بن فضل، صاحب «مکارم الاخلاق»، و نوه‌اش، علی بن حسن، صاحب «مشـکاه الانوار» و دیگر نزدیکان او همگی از بزرگان علما می‌باشـند. وی از شیخ ابوعلی، فرزند شیخ طوسی، و شیخ عبـدالجبار قـاری رازی، فقیه بزرگ شـیعه در ری، روایت کرده و «صـحیفه الرضـا (ع)» از جمله مرویـات اوست. طبرسـی از مشـایخ روایت پسـرش، رضـی‌الدین ابونصـر حسن بن فضل، و ابن‌شـهر آشوب مازنـدرانی و شـیخ منتجب‌الدین و قطب راوندی و شاذان بن جبرییل قمی و شـیخ عبـدالله دوریستی و برخی دیگر از بزرگان علمای شـیعه است. در ۵۲۳ ق از مشـهد رضوی به سبزوار رفت و تا پایان عمر در سبزوار مانـد. صاحبان «ریاض العلماء» و «روضات الجنات» و نیز محـدث نوری در «مسـتدرک» گفته‌اند که وی شـهید گشته است. جنازه‌اش را به مشهد انتقال دادند و در محل غسل امام رضا (ع)، مشهور به قتلگاه، دفن کردند. از آثارش: «اعلام الوری باعلام الهدی»، در فضایل ائمه (ع)؛ «الوسـیط»، در تفسیر؛ «الوجیز» یا «الکافی الشافی» یا «الکاف الشاف من کتاب الکشاف»، ملخص «کشاف» زمخشـری درتفسـیر؛ «الوافی»، در تفسـیر؛ «تاج الموالید»؛ «الآداب الدینیه»؛ «مجمع البیان لعلوم القرآن»، که شـیخ شهید (ره) درباره‌اش گفته که این تفسیری است که مثلش نوشته نشده؛ «جوامع الجامع»، در تفسیر، که آن را بعد از «مجمع البیان» تألیف کرده و در آن لطایف «کشاف» و فواید «مجمع» را جمع نموده است، دکتر گرجی نسخه‌ی آن را تصـحیح و بر آن تعلیقاتی نگاشته است؛ «معارج السؤل»؛ «نثر اللئالی»، به سـبک «غرر و درر» آمـدی؛ «غنیه العابـد و منیه الزاهـد»؛ «عده السـفر و عمده الحضـر»؛ «العمده»، در اصول دین و فرائض و نوافل؛ «النور المبین»؛ «الجواهر»، در نحو.[۱]

(ع. معر. تفرشی) ۱- ابوعلی فضل ابن حسن طبرسی ملقب به امین‌الدین و امین‌الاسلام، مفسر و دانشمند معروف شیعه (و. بین ۴۸۰ – ۴۶۸ ه.ق.– ف. ۵۴۸ ه. ق.). شـهرتش به تصـریح علی بن زید بیهقی دانشمند معاصر و هموطن وی در تاریخ بیهق «طبرسی» (به فتح اول و سـکون ثـانی و کسـر ثـالث) منسوب به طبرس معرب تفرش است، بنـا به نقـل افنـدی شـاگرد مجلسـی در ریاض‌العلماء علامه

مجلسی و نیز عده‌ای دیگر از علمای همزمان وی طبرسی را به احتمال قوی اهل تفرش میدانستند. منسوب دانستن وی به طبرستان نه سند قدیمی دارد و نه با قانون می‌سازد. باری طبرسی تا سال ۵۲۳ ه.ق. در مشهد مقدس اقامت داشت و در این سال به سبزوار رفت و تا پایان عمر آنجا متوطن بود. مدفنش در مشهد مقدس است. وی از فقه و تفسیر و نحو و لغت و شعر و حساب و جبر و مقابله مشاراليه بود. در فقه فتاوای مخصوص دارد. مشاره تألیفاتش بر بیست بالغ می‌شود. از آن جمله است: مجمع‌البیان (ه. م.) در تفسیر، جوامع الجامع (ه.م.) در تفسیر، الآداب الدینیة للخزانة المعینیة در حکمت عملی، اعلام الوری به اعلام الهدی در تاریخ ائمه، تاج الموالید در تاریخ و انساب، العمدة در اصول دین و فرائض و نوافل، نثر اللآلی در کلمات قصار علی ۴ و غیره. ۲- رضی‌الدین ابونصر حسن بن فضل، فرزند ابوعلی فضل از علمای بزرگ قر. ۶ ه. در فضایل و کمالات مرتبه‌ای بلند داشت و نزد پدرش تلمذ کرد، اوراست: جامع الاخبار (که بعضی آن را منسوب به محمد بن محمد شعیری و دسته‌ای منسوب به جعفر بن محمد دوریستی و عده‌ای از تألیفات ابوالحسن علی حناط دانسته‌اند)، مکار الاخلاق که در مصر و ایران به طبع رسیده. اسرارالامامة (درباره مؤلف این کتاب هم قول بسیار است. سال فوتش به دست نیامده) (دکتر حسین کریمان).

الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسی ره که دشمنان و دوستان وی اعتراف به فضل او دارند.

اوست مفسر جلیل و عالم کامل نبیل و ثقه بزرگوار و فقیه عظیم‌الشأن صاحب تألیفات کثیره و تصنیفات عدیده مانند ۱- مجمع‌البیان در تفسیر قرآن ۲- الوسیط (تفسیر متوسط) ۳- الوجیز (تفسیر مختصر) ۴- جوامع الجامع ۵- الاداب الدینیه للخزانة المعنیه ۶- غنیة العابد ۷- منیة الزاهد ۸- تاج الموالید ۹- کنوز النجاح ۱۰- عدة السفر ۱۱- عمدة الحضر ۱۲- النور المبین ۱۳- الفائق ۱۴- اعلام الوری باعلام الهدی و کتب دیگری که در روضات نسبت به او داده است.

بالجمله این بزرگوار پدر ابونصر حسن بن فضل صاحب مکارم‌الاخلاق و جد ابوالفضل علی بن حسن صاحب مشکوةالانوار در ادعیه است.

بیت او از علماء بزرگ بوده‌اند در سال ۵۲۳ قمری از مشهد رضوی به سبزوار منتقل شد و در سال ۵۴۸ قمری از دنیا رفت.

جنازه او را به مشهد مقدس حمل کردند و در قبرستان معروف به قتلگاه که اکنون در خیابان طبرسی که بنام او شهرت گرفته مدفون نمودند.

و آنجا را از این رو قتلگاه گفته‌اند که در اواخر دولت صفویه در آنجا به دستور عبداللّه خان ازبک افغانی قتل عام کردند

صاحب روضات گوید از صاحب ریاض‌العلماء منقولست که میان همه طبقات معروف شده که شیخ طبرسی سکته کرد مردم به گمان اینکه او رحلت نموده او را دفن کردند و چون در قبر بهوش آمد راه بیرون شدن را بر خود مسدود دید در آن حال نذر کرد که اگر حق تعالی او را خلاص بفرماید از آن بلیه کتابی در تفسیر قرآن تالیف نماید پس اتفاق افتاد که یکی از گورکنان بقصد دزدیدن کفن شیخ قبر او را نبش کرد و چون خواست کفن از تنش بیرون کند که ناگاه شیخ دست او را گرفت.

نباش را ترس شدیدی عارض شد شیخ شروع کرد با او تکلم کردن وحشت او زیادتر شد شیخ گفت مترس من زنده‌ام و سکته کرده بودم الحال بهوش آمدم و چون از کثرت ضعف نیروی راه رفتن ندارم مرا بدوش بگیر به خانه ببر.

پس نباش او را به خانه برد شیخ او را خلعت پوشانید و مال فراوانی داد و نباش توبه کرد بدست شیخ طبرسی و آن کار زشت را ترک نمود به برکت شیخ علیه‌الرحمه

پس آنجناب شروع کرد به تألیف مجمع‌البیان بجهت وفاء به نذر خویش و خداوند او را توفیق اتمام داد

فوائد الرضویه ص ۳۵۲

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۳۵۳ -۳۵۲ / ۵)، ایضاح المکنون (۴۳۳ / ۲)، اعیان الشیعه (۴۰۱ -۳۹۸ / ۸)، تأسیس الشیعه (۳۴۰)،

تاریخ ادبیات در ایران (۲۵۹ / ۲)، الذریعه (۲۴ / ۲۰ ،۲۴۹ –۲۴۸ / ۵ ،۲۴۲ ،۲۴۰/ ۲ ،۱۸ / ۱)، روضات الجنات (۳۴۹ –۳۴۲ / ۵)، ریحانه (۳۶ / ۴)، شهیدان راه فضیلت (۹۱ –۸۹)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۱۷ –۲۱۶ / ۶)، فوائد الرضویه (۳۵۲ –۳۵۰)، کشف الظنون (۱۶۰۲ ،۱۲۶)، الکنی و الالقاب (۴۴۴ / ۲)، لغت‌نامه (ذیل/ طبرسی)، معجم المؤلفین (۶۷ –۶۶ / ۸)، هدیه الاحباب (۱۹۴– ۱۹۳)، هدیه العارفین (۸۲۰ / ۱)، یادداشتهای قزوینی (۲۸۰ –۲۷۷ / ۵).

طبرسی، محمدحسن

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۴۵ ق)، عالم امامی، فقیه اصولی، متکلم و رجالی. پدرش از بزرگان و علمای قزوین بود. خود صاحب عنوان از شاگردان علامه ملا محمدتقی هروی اصفهانی بود. وی در بارفروش مرجع امور شرعی مردم بود و تا لحظه‌ی وفات مرجعیت داشت. در مقبره بارفروش دفن است. او دارای تالیفات و تصنیفات سودمند بسیاری است. از آثارش: «نتیجه المقال»، در علم رجال، که تلخیص شده‌ی کتاب «رجال» استادش شیخ محمدتقی هروی است؛ «حدیقه الشیعه»، در اخلاق و مواعظ؛ «حدیقه العارفین»؛ «سراج الامه»، در شرح «شرح اللمعه»، در چند مجلد؛ شرح التصریف» ملا سعدالدین تفتازانی؛ حاشیه بر «فرائد الاصول» شیخ انصاری، در دو مجلد؛ رساله‌ی عملیه‌ی «صراط النجاه». حدث قمی در «فوائد الرضویه» او را به عنوان شاگرد صاحب «جواهر» آورده و نظم «تتمیم الدره فی صلاه الجمعه» را به وی نسبت داده است.[۱]

شیخ محمد حسن بن صفر علی بارفروشی مازندرانی معروف به شیخ کبیر از اکابر علماء امامیه عصر گذشته ماکه عالم عامل فاضل کامل متبحر محقق مدقق جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول بوده و در فقه و اصول و رجال و کلام و اخلاق و غیر آنها تألیفات نافعه بسیاری دارد که محل استفاده افاضل میباشد.

۱– حاشیه رسائل شیخ مرتضی انصاری که در میان دیگر حواشی آن کتاب ممتاز است ۲– حاشیه شرح تصریف ملاسعد تفتازانی ۳– حدیقه الشیعه در اخلاق و مواعظ فارسی ۴– حدیقه العارفین در مناقب و مصائب ۵– سراج الامه فی شرح اللمعه ۶– شرح تصریف ملاسعد ۷– نتیجه المقال فی علم الرجال و اکثر آنها در تهران بطبع رسیده غیر از دومی و ششمی. در ماه شوال ۱۳۴۵ قمری وفات نموده و در مقبره خود که معروف است در وسط شهر بابل مدفون گردید و در جنب قبر او مقامی بنام حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله فرجه میباشد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان الشیعه (۱۵۹/۹)، الذریعه (۵۰/۲۴، ۱۴۹/۱۳، ۱۵۶/۱۲، ۳۸۷، ۱۵۶/۶)، ریحانه (۳۳۱/۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۴۰۴/۱۴)، فوائد الرضویه (۴۵۲)، المآثر و الآثار (۱۷۷)، مؤلفین کتب چاپی (۵۸۳ –۵۸۲ /۲)، معجم المؤلفین (۱۹۵/۹).

طبری، ابوعلی حسن

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۳۰۵ ق)، متکلم، اصولی و فقیه شافعی. در بغداد سکنی گزید و فقه را نزد ابوعلی بن ابی‌هریره فراگرفت و پس از استادش به

تـدریس پرداخت و کتـاب «المحرر فی النظر» را که اولین کتـاب در خلاـف مجرد است، تصـنیف کرد که در «کشف الظنون»به نـام «المجرد فی النظر» نیز آمـده اسـت. از دیگر آثـارش: کتـاب «الافصـاح»، در فروع فقـه شـافعی، کـه شـرح «مختصـر المزنی» است؛ «الایضـاح»، در فروع فقه شافعی؛ کتاب «العـده»،: در فقه، در ده جزء؛ کتابی در «جـدل»؛ کتابی در «اصول الفقه». خطیب بغـدادی در «تاریخ» خود نام وی را حسین و تاریخ وفات وی را ۳۵۰ ق ذکر کرده است، و در «الاعلام» دو مدخل یکی به نام حسن و دیگری به نام حسین با اشتراکات و اختلافات آورده شده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۷۴، ۲۲۷ / ۲) تاریخ بغداد (۸۷ / ۸)، رجال الطوسی (۳۷۴)، روضات الجنات (۵۶ / ۳)، ریحانه (۴۵ / ۴)، سیر النبلاء (۶۳ -۶۲ / ۱۶)، کشف الظنون (۱۶۳۵، ۱۶۱۲، ۱۵۹۳، ۲۱۱)، الکنی و الالقاب (۴۴۶ -۴۴۵ / ۲)، لغت‌نامه (ذیل/ حسن)، معجم المؤلفین (۲۷۰ / ۳)، الوافی بالوفیات (۲۰۵ -۲۰۴ / ۱۲)، وفیات الاعیان (۷۶ / ۲)، هدیه العارفین (۲۷۰ / ۱).

طبری، احسان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق، شاعر، مؤلف.

تولد: ۱۲۹۵، ساری.

درگذشت: ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸، تهران.

احسـان طبری، فرزنـد فخر طبری ملقب به فخرالعـارفین، در شـش سـالگی به مکتب سـید عبدالمجیـد رفت و قرآن را تعلیم گرفت و خوانـدن و نوشـتن آموخت. نصاب‌الصبیان و کتاب‌های جودی و جوهری را نیز خواند. در هفت سالگی به مدرسه‌ی احمدیه رفت و پس از پایـان دوره‌ی ابتـدایی به علت تبعیـد پـدرش به تهران به اتفـاق مادرش به آن شـهر عزیمت کرد و دوره‌ی دبیرسـتان را هم به انجام رسانید، آنگاه به دانشـکده‌ی حقوق راه یافت و فارغ‌التحصیل شد. در خلال تحصیل در دانشـکده‌ی حقوق به فراگرفتن علوم ادبیه و عربیه پرداخت و در مدرسه‌ی سپهسالار نزد اساتید کسب دانش کرد و با فلسفه و علوم عقلی نیز آشنایی یافت.

در سـنین جوانی به سـبب آشنایی با تقی ارانی به مارکسیسم گروید و در سال ۱۳۱۶ همراه با ۵۲ تن دیگر به زنـدان رضاشاه افتاد و همزمان با تبعید رضا شاه به جزیره موریس، از زندان رهایی یافت، سـپس در فعالیت‌های حزب توده شرکت داشت، مدتی سردبیری روزنامه‌ی (رهبر) به صاحب امتیازی ایرج اسـکندر را در تهران به عهـده داشت (۱۱ بهمن ۱۳ -۱۳۲۲ آذر ۱۳۲۵)؛ پس از چندی به اراک تبعیـد شد و در سال ۱۳۲۵ در کنگره‌ی نویسـندگان در تهران شـرکت کرد. در پس ترور نافرجـام شاه در سال ۱۳۲۷ و اعلام غیر قـانونی بودن حزب توده، در سال ۱۳۲۸ به اعـدام محکوم شـد، ناگزیر از ایران خارج شد و به اتحاد جماهیر شوروی گریخت و در آکـادمی مسـکو به تحصـیل پرداخت و فارغ‌التحصـیل گردیـد و به مقـام اسـتادی رسـید، در این مـدت وی در رادیو مسـکو کار می‌کرد و سـرانجام پس از نه سـال فعـالیت در این کشور به آلمـان شـرقی رفت و در شـهر لایبزیـک اقامت گزیـد. در برلین دوره‌ی آکادمی علوم اجتماعی را گذرانـدن و به دریافت مقام علمی «دکتر هانیل» در فلسـفه دست یافت و سال‌ها در دانشـگاه‌های آلمان به تدریس اشـتغال داشت. وی با زبان‌های عربی و پهلوی و روسـی و آلمانی و انگلیسـی و فرانسوی و ترکی آذری و ترکی اسلامبولی آشنایی داشت و در تخصش در زمینه‌ی تاریخ فلسفه و ادبیات بود.

در سال ۱۳۵۷ همزمان با اوج‌گیری قیام مردم و انقلاب اسلامی به ایران آمد و فعالیت‌های سیاسی خود را با بازگشایی حزب توده از

سر گرفت. در سال ۱۳۶۲ بنا به تشخیص مصادر امور، فعالیت حزب توده مغایر مصالح جمهوری اسلامی شناخته و به اتفاق کادر رهبری حزب دستگیر و زندانی شد. وی در زندان به اشتباهات خود و حزب اعتراف کرد و کتاب کژراهه (خرداد ۱۳۶۶) را در این زمینه نوشت.

احسان طبری در روزهای پایانی عمر خود نیز مشغول به نگارش اثری موسوم به آورندگان اندیشه‌ی خطا بود که حاوی کنکاشی است در اندیشه‌های احمد کسروی، صادق هدایت و سید حسن تقی‌زاده اما این امر با بسته شدن کتاب عمر وی به سبب نارسایی کلیوی در سال ۱۳۶۸ به انجام نرسید و نیمه تمام ماند.

احسان طبری همچنین به داستان نویسی نیز می‌پرداخت. افسانه‌های تمثیلی وی با نثر شبه کلاسیک آن و با استفاده از اساطیر ایرانی و اروپایی در خدمت تبلیغ مرام سیاسی خاصی است. از جمله داستان‌های او می‌توان به این عنوان‌ها اشاره کرد: شکنجه و امید (۱۳۲۶)؛ مجموعه‌ای از قطعات ادبی او و در دوزخ (۱۳۲۷)؛ خدایان از بند رسته (با امضای طباطبا که ظاهرا از اوست، ۱۳۳۱)؛ حماسه‌ی گئومات (چاپ شده در کشورهای اروپایی شرقی، نمایشنامه تاریخی منظوم)؛ فرهاد چهارم (داستان، استکهلم، ۱۹۷۷ ۱۳۵۶)؛ خانواه برومند (داستان)؛ چشمان قهرمان باز است (مجموعه داستان)؛ پنجامه (مجموعه داستان)، چهره خانه (داستان)؛ دهه نخستین (داستان)؛ رانده ستم (داستان).

از احسان طبری سه مجموعه شعر به نام‌های از میان ریگ‌ها و الماس‌ها و دریچه پاییز و در سال ۱۳۶۰ مجموعه شعری به نام ترانه‌ی خوابگونه (مجموعه شعر نو) طبع و نشر کرد.

علاوه بر آثار فوق می‌توان به عنوان‌های دیگری نیز اشاره نمود: آنتی دورینگ (فردریک انگلس)؛ الفبای مبارزه (استکهلم، ۱۹۷۷ ۱۳۵۶)؛ انسان و پراتیک اجتماعی و رفتار فردی وی (در زمینه اخلاق)؛ ایران در دو سده‌ی واپسین (مجموعه‌ای از دو کتاب بنیاد آموزش انقلابی و بررسی‌ها درباره برخی از...، ۱۳۶۰)؛ برخی بررسی‌ها درباره‌ی جنبش‌ها و جهان‌بینی‌های اجتماعی در ایران (چاپ شده در کشورهای اروپای شرقی، ۱۹۷۰ ۱۳۴۸)؛ برخی مسائل حاد انقلاب ایران؛ بررسی چند مسئله‌ی اجتماعی؛ بررسی‌های اجتماعی و تاریخی؛ بنیاد آموزش انقلابی (چاپ شده در کشورهای اروپای شرقی، ۱۹۷۱ ۱۳۵۰)؛ جامعه ایران در دوران رضاشاه (یک تحلیل عمومی، چاپ شده در کشورهای اروپای شرقی، ۱۹۷۷ ۱۳۵۶)؛ جامعه و جامعه شناسی؛ چهره‌ی یک انسان انقلابی (برخی از مسائیل اخلاقی و انسان‌شناسی، ۱۳۶۰)؛ دانش و بینش (در زمینه عرصه های نوین علمی)؛ درباره منطق عمل، دو مقاله درباره‌ی تبلیغات (۱۳۶۱)؛ دو هفته در اتحاد جماهر شوروی (با همکاری نورالدین کیانوری)؛ دوزخ شغالشاه رؤیای چینی (۱۳۲۷)؛ رد تئوری همگرایی (سیاسی)؛ زایش و تکامل تئوری انقلابی؛ فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران از آغاز تمرکز قاجار تا آستانه‌ی انقلاب مشروطیت (چاپ شده در کشورهای اروپای شرقی، ۱۹۷۵ ۱۳۵۴)؛ سفر جادو؛ سیمای یک انقلابی؛ شناخت و سنجش مارکسیسم (۱۳۶۸)؛ شمه‌ای درباره‌ی شناخت ایران و جهان؛ گفتگو با یک روشنفکر مأیوس (نمایشنامه)؛ نوشته‌های فلسفی و اجتماعی.

(۱۳۶۸ -۱۲۹۵ ق)، استاد دانشگاه، نویسنده، مترجم و شاعر. در ساری به دنیا آمد. قبل از هفت سالگی به یادیگری علوم دینی پرداخت. دوران دبستان را در ساری گذراند. بعد از تبعید پدرش به تهران، او نیز به تهران آمد و دوره دبیرستان را به انجام رسانید، آن‌گاه به دانشکده حقوق رفت و فارغ‌التحصیل شد. وی در همان وقت به فراگرفتن علوم ادبی و عربی پرداخت و در مدرسه‌ی سپهسالار نزد استادان فن کسب دانش کرد و با فلسفه و علوم عقلی نیز آشنایی کامل یافت. در ۱۳۱۶ ش به همراه گروه پنجاه و سه نفر یاران دکتر تقی آرانی زندانی شد. بعد از آزادی به حزب توده پیوست و از برجسته‌ترین اعضای آن حزب شد. وی به علت تبلیغات کمونیستی از جانب رژیم پهلوی به اعدام محکوم شد و ناگزیر به شوروی پناه برد و در آنجا به تحصیل پرداخت. پس از آن به برلین رفت و در آنجا موفق به کسب دکترای فلسفه شد و سالها در دانشگاههای آلمان به تدریس پرداخت. وی به زبانهای

روسی، آلمانی، انگلیسی، فرانسه و ترکی تسلط کافی داشت. بع داز انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بـه ایران بـازگشت. در ۱۳۶۲ دستگیر و زندانی شد. احسان طبری از بزرگترین نظریه‌پردازان مارکسیسم در ایران و جهان بود. از حافظه و استعداد شگرف برخوردار بود، و در زمینه‌ی شعر کلاسیک و نو و داستان و رمان و تحقیقات فلسفی و بررسیهای لغوی و فرهنگ عامیانه و مسایل سیاسی و اجتماعی اطلاعات عمیقی داشت. از آثار وی: «فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری »؛ «شناخت و سنجش مارکسیسم»؛ «خانواده برومند»؛ «روشنفکر مأیوس»؛«زایش و تکامل تئوری انقلابی»؛ «رانده‌ی ستم»؛ «دهه نخستین»؛ «کژراهه»؛ «حماسه گئومات»؛ «از میان ریگها و الماسها»، مجموعه‌ی شعر؛ «ترانه خوابگونه»، مجموعه‌ی شعر؛ «آنتی دورینگ»، ترجمه؛ «شکنجه و امید»؛ «در دوزخ»؛ «رویای چینی».[۱]

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] سخنوران نامی معاصر (۱۵۵ -۱۴۸ / ۱)، کیهان فرهنگی (س ۶، ش ۲، ص ۵۶)، مازندران، شرح حال رجال معاصر (۱۴۸ -۱۴۷ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۳۱۴ -۳۱۳ / ۱).

طبری، عمادالدین، عماد الاسلام حسن

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۶۹۸ ق)، عالم امامی، محدث، فقیه، اصولی و متکلم. معروف به عماد طبرسی یا عماد طبری. از علمای بزرگ امامیه در قرن هفتم و از معاصرین محقق حلی و خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ ق) است. در فقه و حدیث و تحقیق حقایق اصول مذهب و دیگر فنون تصنیفات سودمندی دارد. فتاوای وی در کتب فقهی متأخرین نقل شده است. در ۶۷۰ ق مناظره‌ای- در تنزیه خداوند از تشبیه- با اهل بروجرد کرد. در ۶۷۲ ق به دستور وزیر خواجه بهاءالدین محمد از قم به اصفهان رفت و هفت ماه در اصفهان اقامت گزید و علمای اصفهان و شیراز و ابرقو و یزد و شهرهای آذربایجان بر گردش جمع شدند و علوم دینی را نزد وی تکمیل کردند. از آثار وی:«الاربعون حدیثا فی فضائیل امیرالمومنین (ع) و اثبات امامته» یا «اربعین بهائی »؛ «کامل السقیفه» یا «کامل بهائی»، که در ۶۷۵ ق تألیف شده و دوازده سال جمع‌آوری آن به درازا کشیده است. چون این دو کتابه به خواهش و نام وزیر بهاءالدین محمد بن وزیر شمس‌الدین محمد جوینی معروف به صاحب دیوان تألیف شده بهائی نام گرفته است. از دیگر آثارش: «اسرار الائمه» یا «اسرار الامامه» یا «الاسرار فی امامه الاطهار»، که در ۶۹۸ ق تألیف شده؛ «جوامع الدلائل»؛ «الکافیه فی الامامه»؛ «تحفه الابرار»؛ «العمده»، در اصول دین و فروع آن؛ «المنهج»، در فقه عبادات و ادعیه؛ «معارف الحقائق»؛ «نهج الفرقان الی هدایه الایمان »؛ «نقض معالم التنزیل» فخر رازی؛ «عیون المحاسن»؛ «بضاعه الفردوس».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۲۱۴ -۲۱۲ / ۵)، تاریخ نظم و نثر (۷۳۴، ۱۵۳)، الذریعه (۲۵۳ -۲۵۲ / ۱۷، ۳۳۳ / ۱۵، ۴۰۵ / ۳، ۴۱ -۴۰ / ۲، ۴۱۴ / ۱)، روضات الجنات (۲۶۰ -۲۵۶ / ۲)، ریاض العلماء (۲۷۴ -۲۶۸ / ۱)، ریحانه (۱۹۹ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۴۱ / ۷)، فوائد الرضویه (۱۱۷ -۱۱۱)، الکنی و الالقاب (۴۴۳ / ۲)، لغت‌نامه (ذیل/ حسن و حسین طبری)، معجم المؤلفین (۲۶۲ - ۲۶۱ / ۳)، هدیه العارفین (۲۸۲ / ۱).

طبیبی، حشمت‌اللّٰه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: علوم اجتماعی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی علوم معقول و منقول از دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۹، کارشناسی ارشد و علوم اجتماعی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱، دیپلم سیکل سوم در اقتصاد اجتماعی از دانشگاه پاریس فرانسه در سال ۱۳۴۸، دکترا در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه سوربن پاریس.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

مردم‌شناسی فرهنگی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۷ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، مبادی و اصول جامعه‌شناسی، تاریخ و جغرافیای کردستان موسوم به تحفه ناصری، مبانی جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ایلات و عشایر.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

طبیبیان، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد، دانشکده: صنایع، دانشگاه: صنعتی اصفهان

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای علوم اقتصادی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده صنایع دانشگاه صنعتی اصفهان.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

حمل و نقل، انرژی، برنامه‌ریزی سیستم‌ها، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۱۳ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

اقتصاد کلان، اقتصاد خرد پیشرفته.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مشکلات نظام بودجه‌ریزی ایران و پیشنهادهای اصلاحی، ملاحظات اقتصادی- اجتماعی انتقال تکنولوژی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

طرحچی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده پشتیبانی جنگ جهادسازندگی (سابق) «خراسان» محمد طرحچی درسال ۱۳۳۴در مشهد مقدس و در خانواده‌ای مذهبی و محروم به دنیا آمد. مدت زیادی از تولدش نگذشته بود که مادرش را از دست داد.اودوران تحصیل ابتدایی وراهنمایی را با جدیت پشت سر گذاشت.او بعد از اخذ دیپلم و قبول شدن در آزمون سراسری دررشته مکانیک وارد دانشگاه پلی‌تکنیک شد و رهسپار تهران گشت. پس از فارغ‌التحصیل شدن در رشته مهندسی مکانیک به طرف جنوب رهسپار شد.

او که مانند تمام همرزمانش در پیروزی انقلاب وسقوط رژیم شاهنشاهی نقش ارزشمندی را ایفا کرده بود،بعد از انقلاب خود راوقف خدمت به مردم وانقلاب کرده بود.جنگ که شروع شد،خدمت در پشت جبهه را رها کردو وارد جنگ شد.در ابتدای جنگ تحمیلی در جبهه‌های جنوب حاضر شد و قست اعظم کار مهندسی جبهه را بر عهده گرفت. او بنیانگذار و فرمانده پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی بود و جای‌جای سرزمین‌های مقدس غرب و جنوب شاهد تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او بود.

روح پر تلاطم او سر انجام پس مجاهدات زیاد در روز دوازدهم شهریور ماه سال ۱۳۶۰ به آرامش ابدی رسید وهنگام اقامه نماز مغرب مورد اصابت گلوله تانک دشمن قرار گرفت و عاشقانه به دیدار حضرت سید الشهدا (ع) شتافت.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

طغاتیمور

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یکی از ایلخانان ایران (جل. ۷۳۷- مقت. ۷۵۴ ه.ق.). پس از مرگ ابوسعید ابن الجایتو و استیلای شیخ حسن ایلکانی بر آذربایجان، و جمعی از امیران ابوسعید با او از در دشمنی درآمده، به مرافقت هم از آذربایجان و عراق گریخته به خراسان آمدند و حکمران خراسان- امیر شیخعلی قوشچی- را به مخالفت با شیخ حسن تحریک کردند. این مخالفان که اهم ایشان امیر پیر حسین بن امیر محمود بن امیر چوپان و امیر ارغون شاه بن امیر نوروز و امیر عبداللّه بن امیر مولای و امیر علی جعفر بودند به یاری امیر شیخعلی یکی از شاهزادگان خاندان چنگیزی را که از نبیره زادگان «جوجی قسار» برادر چنگیزخان بود و طغاتیور نام و در مازندران اقامت داشت به ایلخانی برگزیدند و در مقابل محمدخان و امیر شیخ حسن، آلتی جهت اجرای مقاصد خود تراشیدند. بعد از اعلام ایلخانی طغاتیمور امرای سرکش او را برداشته به سوی آذربایجان حرکت کردند. در این اثنا موسی‌خان- آلت دست امیرعلی پادشاه هم که از چنگ امیر شیخ حسن ایلکانی گریخته بود- به ایشان ملحق شد و طرفداران طغاتیمور و موسی چنین قرار گذاشتند که پس از دفع شیخ حسن خراسان طغاتیمور باشد و عراق و آذربایجان موسی‌خان را. جنگ بین متحدان و شیخ حسن در ذی‌القعده ۷۳۷ ه.ق. نزدیک مراغه روی داد. طغاتیمور گریخت وموسی به چنگ شیخ حسن افتاد و از قضا در همان روز ارغون شاه هم امیر شیخعلی را در خراسان به قتل رسانید. شیخ حسن آذربایجان و عراق را مسخر کرد و طغاتیمور هم به خراسان آمد و به یاری بقیه امرای موافق خود در آن مملکت به ایلخانی مشغول شد. چون شیخ حسن چوپانی مشهور به شیخ حسن کوچک قدرتی به دست آورد، شیخ حسن بزرگ یکی از خواص خود را به خراسان فرستاد و طغاتیمور را به آمدن عراق تحریک کرد. طغاتیمور هم به همراهی ارغون شاه و علاءالدین محمود وزیر از خراسان حرکت کرد و در رجب ۷۳۹ به ساوه رفت و در آنجا شیخ حسن بزرگ به خدمت او رسید و مراسم استقبال به عمل آورد، ولی کمی بعد ملتفت خبط خود شد و دید که امرای خراسان همه مطیع رأی خواجه علاءالدین وزیرند و بدو اعتنایی ندارند، مع هذا تحمل کرد. در این ضمن شیخ حسن چوپانی به فکر برهم زدن اردوی طغاتیمور افتاد و در خفا به وی پیغام داد که اگر او در دفع شیخ حسن بزرگ مساعدت کند ساتی بیک را به عقد او خواهد درآورد. طغاتیمور ساده‌لوح پذیرفت و وثیقه‌ای به خط خود در میناب نوشت و پیش شیخ حسن بزرگ فرستاد و خیالات طغاتیمور را به اطلاع او رساند. امیر ایلکانی از این بابت متحیر شد و طغاتیمور را از قضیه آگاه کرد. طغاتیمور از خجالت سر به زیر افکند و به خراسان بازگشت و شیخ حسن ایکانی نیز به خدمت ساتی‌بیگ آمد و دست خاتون را بوسید و پس از عذرخواهی اردو باوجان رفت. طغاتیمور از آن پس به گرگان و خراسان اکتفا کرد و تا قیام سربداران خراسان را به وضعی ناگوار اداره می‌کرد تا به دست یحیی کرابی سربداری به قتل رسید. (لغ.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

طغاجار

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(امیر) یکی از امرای مغول (مقت. ۶۹۴ ه.ق). وی از سال ۶۷۸ تا هنگام قتل خود پیوسته مرجع مهام امور و مردی ناسپاس بود، به اولیای خود خیانت می‌ورزید و با دشمنان آنان سازش می‌کرد. وی در زمان اباقا و ارغون و بایدو و غازان مصور خدمات بود و به امر غازان کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

طغانشاه

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س ششم ق)، شاعر. ملقب به عضدالدین. وی از حاکمان خراسان بود که پس از سلطان سنجر سلجوقی بر خراسان مستولی شد و از سال ۵۶۹ تا ۵۸۱ ق در نیشابور حکمرانی کرد. کافرك و ظهیر فاریابی از معاصران وی بودند و ظهیر وی را مدح گفت.[۱]

ابن مؤید آی‌آبه (آی‌آبه). وی بعد از سلطان سنجر بر خراسان استیلا یافت (۵۵۱ -۵۶۹ ه.ق) مقر فرمانروایی او نیشابور بود. باید دانست که او از خاندان سلجوقی نبوده.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ ادبیات در ایران (۷۵۴، ۷۵۳، ۷۵۲، ۷۵۱ / ۲)، تذکره‌ی روز روشن (۵۰۱)، دایره‌المعارف فارسی (۱۶۲۵ / ۲)، فرهنگ سخنوران (۵۸۹)، لباب الالباب (۴۸ -۴۶ / ۱)، لغت‌نامه (ذیل / طغانشاه).

طغرایی اصفهانی، ابواسماعیل حسین

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۵۳- شهادت ۵۱۸ / ۵۱۵ / ۵۱۳ ق)، شاعر، ادیب و نویسنده. ملقب به مؤیدالدین، عمید فخر الکتاب. معروف به طغرایی. وی از استادان بزرگ شعر و ادبیات عرب است که در خانواده‌ای که نسب خود را به ابوالاسود دؤلی می‌رسانید، در اصفهان تولد یافت. نسبت طغرایی به جهت اشتغال او به منصب طغرانویسی یا نگارش فرمان‌های رسمی حکومتی بود. ابتدای امر در نزد خواجه نظام‌الملک به سر برد و در قصاید خود او را مدح گفت. در ۵۰۵ ق دیوان طغرا و انشاء سلطان مسعود بن محمد بن ملك شاه سلجوقی به وی واگذار شد و در همین سال به سبب گرفتاری که در بغداد برای او پیش آمد، قصیده‌ی معروف «لامیه العجم» را سرود و همین قصیده از اسباب عمده اشتهار او در ادب عربی است. طغرایی در جنگی که میان سلطان مسعود با برادرش سلطان محمود، در نزدیکی همدان درگرفت، اسیر و به دست وزیر سلطان محمود به ناحق کشته شد. از دیگر آثار وی: «ارشاد الاولاد»؛ «ترکیب الانوار»؛ «جامع الامرار»؛ «حقایق الاستشهادات»؛ «ذات الفوائد»؛ «الرد علی ابن سینا»؛ «مفاتیح الرحمه و مصابیح الحکمه»؛ «دیوان» طغرائی.[۱]

(ع.) ابواسماعیل مؤیدالدین حسین بن علی اصفهانی از جمله فاضلان و ادیبان دوره سلجوقی (و. ۴۵۳- مقت. بین ۵۱۳ و ۵۱۶ ه.ق). وی وزارت مسعود بن محمد بن ملکشاه را داشت و مشیر و صاحب تدبیر او بود. او را دیوان شعری به عربی بوده است که قصیده معروف «لامیهٔ العجم» از جمله قصاید آن دیوان است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۲۶۸ -۲۶۷ / ۲)، اعیان الشیعه (۱۳۰ -۱۲۷ / ۶)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۰۳۹ -۱۰۳۸ / ۲)، تاریخ ادبیات زبان عربی (۵۲۴)، دایره‌المعارف فارسی (۱۶۲۶ / ۲)، الذریعه (۳۰۳ -۳۰۲ / ۲۱ ،۲۷۲ -۲۷۱ / ۱۸ ،۱۱۹ -۱۱۸ / ۱۷ ،۲۷۵ -

۲۷۴ / ۱۳ ،۶۴۹ –۶۴۸ / ۹)، روضات الجنات (۱۸۳ –۱۸۱ / ۳)، ریحانه (۵۹ –۵۷ / ۴)، سیر النبلاء (۴۵۵ –۴۵۴ / ۱۹)، شذرات الذهب (۴۳ –۴۱ / ۴)، شهیدان راه فضیلت (۸۷ –۸۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۸۰ / ۶)، فرهنگ ادبیات فارسی (۳۲۷)، کشف الظنون (۱۷۵۵، ۱۵۳۷، ۸۳۸، ۸۲۱، ۷۹۸، ۶۷۲، ۵۳۴، ۳۹۴، ۶۸)، الکنی و الالقاب (۴۵۰ –۴۴۹ / ۲)، لغت‌نامه (ذیل/ حسین طغرائی، طغرائی، فخر الکتاب)، معجم الادباء (۷۹ –۵۶ / ۱۰)، معجم‌المؤلفین (۳۶ / ۴)، مؤلفین کتب چاپی (۸۲۰ / ۲)، النجوم الزاهره (۲۲۰ / ۵)، الوافی بالوفیات (۴۳۹ –۴۳۱ / ۱۴)، وفیات الاعیان (۱۹۰ –۱۸۵ / ۲)، هدیه العارفین (۳۱۲ –۳۱۱ / ۱).

طغرائی، شمس الدین

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شمس‌الدین خطیب تبریزی از رجال اوایل قر. ۷ ه. وی در هجوم مغول قد مردانگی برافراشت و دوبار تبریز را از کشتار و تاراج مصون داشت: بار اول هنگامی بود که چنگیز ماوراءالنهر را به دست آورد و برای خاتمه دادن به کار سلطان محمد دو تن از سرکردگان خود را به نام یمه و سبتای- مأمور تعقیب سلطان محمد کرد و آنان به دنبال سلطان همه جا در شهرها مردم را از کوچک و بزرگ از دم تیغ می‌گذرانیدند. پس از کشتار همدان روی به آذربایجان آوردند. صاحب آذربایجان اتابک ازبک خود را به کنار کشید و در نزدیک نخجوان بدزی پناه برد. شمس‌الدین با برادرزاده‌اش نظام‌الدین رئیس شهر تبریز مردم شوریده را جمع کرد و شهر را استوار ساخت. مغول وقتی از ماجرا خبر شدند از نزدیکی بدانجا خودداری کردند و کس فرستادند و پاره‌ای رخت و خواسته خواستند. شمس‌الدین لوازم ایشان را فرستاد و مغول از آنجا روانه سراب شدند (سال ۶۱۸ ه.ق). بار دوم پس از شکست جلال‌الدین خوارزمشاه که مغولان تا نزدیکی تبریز رفتند و فرمانبردای خواستند، ولی چون مردم باز هم به دستور شمس‌الدین آماده دفاع بودند و مغولان هم سابقه داشتند، از هجوم خودداری کردند. تبریزیان نیز چون از جلال‌الدین نومید شده بودند از در نرمی درآمدند و ارمغانی از جامه و خواسته برای ایشان فرستادند و از شر آنان آسوده شدند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

طغرل سلجوقی، رکن‌الدین ابوطالب

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۰۰ –۵۶۴ ق)، شاعر. وی آخرین پادشاه سلاجقه‌ی عراق است که بعد از وفات پدر به سعی اتابک جهان پهلوان، در ۵۷۱ ق، به سلنطت رسید و تا او زنده بود منطقه قزوین در امن و رفاه بود. وی سرانجام در جنگ با سلطان تکش کشته شد. در تذکره‌ها آورده‌اند که طغرل طبع شعر داشته و اشعار فراوانی سروده که ابیاتی از آن در تذکره‌ها نقل شده است. از اوست:

دیروز چنان وصال جان افروزی

و امروز چنین فراق عالمسوزی

افسوس که در دفتر عمرم ایام

این را روزی نویسد آن را روزی[۱]

نهمین و آخرین پادشاه سلسله سلجوقیان (جل. ۵۷۳ ه.ق./ ۱۱۷۷ م.– ۵۹۰ ه.ق./ ۱۱۹۴ م.). با مرگ این پادشاه سلسله وی به دست خوارزمشاهیان منقرض شد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آتشکده‌ی آذر، (۷۳ / ۱)، دایره‌المعارف فارسی (۱۶۲۶ / ۲)، الذریعه (۶۴۹ / ۹)، فرهنگ سخنوران (۵۹۰ – ۵۸۹)، لباب الالباب (۴۲ –۴۱ / ۱)، لغت‌نامه (ذیل/ طغرل)، مجمع الفصحا (۷۴ –۷۳ / ۱).

طغرل شاه

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱: طغرل) محیی‌الدین بن محمد شاه (بخش ۱: طغرل) نهمین از خاندان سلجوقیان کرمان (جل. ۵۵۱ ه.ق./ ۱۱۵۶ م.– ف. ۵۶۴ ه.ق./ ۱۱۶۷ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

طلحهٔ بن طاهر

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۲۰۷ ه.ق./ ۸۲۲ م.) (ج. طاهری، منسوب به طاهر) سلسله‌ای ایرانی که در خراسان حکومت داشتند (از ۲۰۵ ه.ق./ ۸۲۰ م. تا ۲۵۹ ه.ق./ ۸۷۲ م.) این سلسله به دست طاهر حسین ملقب به ذوالیمین تأسیس شد و افراد آن قریب نیم قرن در خراسان حکومت کردند و آن نخستین سلسله ایرانی بعد از اسلام محسوب می‌شود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

طلوعی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۹ ش در میانه تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی ادبیات تهران شد و در رشته‌ی زبان فرانسه درجه‌ی لیسانس گرفت. کار خود را با مترجمی در مطبوعات آغاز کرد و خیلی زود توانست از مفسرین سیاسی و مترجمین درجه اول بشود. در کار مطبوعاتی خیلی سریع ترقی کرد. سردبیری مجله‌ی خواندنیها را برعهده داشت. علاوه بر انتشار تفسیرهای خود درباره‌ی سیاست جهان که در خواندنیها چاپ می‌شد، در رادیو و تلویزیون هم برنامه‌ی سیاسی اجرا می‌کرد. از سال ۱۳۵۰ شخصا مبادرت به انتشار مجله‌ی ماهانه‌ای به نام مسائل جهان کرد و چندین سال آن را مرتبا انتشار می‌داد. اکثر مطالب مجله را شخصا تهیه می‌کرد و به نام‌های مستعار انتشار می‌داد. طلوعی در جوانی وارد وزارت فرهنگ شد. مدتی دبیر دبیرستانها بود، بعد

شغل اداری گرفت و به وزارت دارائی انتقال یافت. اولین شغل او در وزارت دارائی، مشاور وزیر بود، بعد مدیرکل روابط عمومی آن وزارتخانه گردید. در دوره‌ی بیست‌وسوم قانونگزاری که مصادف با سال ۱۳۵۰ بود، از طرف حزب ایران‌نوین کاندیدای شهر میانه شد و به مجلس راه یافت. بعد از خاتمه یافتن دوره‌ی مجلس، به وزارت دارائی بازگشت و مجددا عنوان مشاور وزیر را گرفت و به زبانهای فرانسه و انگلیسی تسلط دارد. به زبانهای عربی و ترکی استانبولی آشنا است. تالیفات و ترجمه‌های او از سی مجلد افزون است. طلوعی مدتی عضو هینت نمایندگی ایران در اوپک بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طلیعه، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاجی ملامحمد بر آغوش مجتهد تبریزی، در ۱۲۶۳ ش متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و مقدماتی به تحصیل معارف اسلامی پرداخت و دوره‌ی سطح را در تبریز به پایان رسانید و مدتی در حوزه‌های علمیه‌ی تبریز تدریس می‌کرد و چون خوش‌گفتار و ناطق زبردستی بود، به میرزا باقر ناطق معروف شد. قبل از مشروطیت برای تحصیلات عالیه به نجف رفته، محضر بزرگان و مجتهدین نجف را درک نمود و به ایران بازگشت و به انتشار روزنامه پرداخت. مرحوم مهدی مجتهدی متذکر شده است که دو روزنامه به نام طلیعه سعادت و کلید نجات را در تبریز انتشار داده است. مدتی هم به وعظ و خطابه پرداخت و سرانجام وارد دادگستری شد و در تبریز دادستان و رئیس دادگستری بود. به هنگام قیام شیخ محمد خیابانی چون در زمره مخالفین او قرار داشت، از تبریز تبعید شد.

در عدلیه‌ی داور با رتبه‌ی ۸ قضائی به خدمت پذیرفته شد و چندی دادستان گیلان و زمانی رئیس دادگاه‌های شهرستان و استیناف مشهد بود. در تهران نیز مشاغلی را عهده‌دار گردید و سرانجام دادیار و مستشار دیوان عالی تمیز شد. در ۱۳۲۱ به وزارت دارائی انتقال یافت. چندی در دیوان محاکمات و مدتی مستشار اداره تصفیه املاك واگذاری بود و سرانجام مدیرکل قضائی و حقوقی وزارت دارائی گردید و سالیانی چند در آن سمت استوار بود تا اینکه بازنشسته شد و به وکالت دادگستری پرداخت.

باقر طلیعه مردی متقی و پاکدامن بود، در نجف از شاگردان سید کاظم یزدی و ملامحمدعلی نخجوانی بود و از آنها درجه‌ی اجتهاد داشت.در مسائل حقوقی بسیار خوش‌فهم و خوش‌قریحه بود. عزت‌نفس و تقوی و پاکدامنی و وارستگی با خون وی عجین بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طور، صمصام

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید صمصام طور : فرمانده گردان امام محمد باقر(ع) لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در روستای " کیاکلا" قائمشهر به دنیا آمد. پدرش ـ هادی ـ مغازه کوچکی داشت و با درآمد اندك آن خانوادهٔ خود را اداره می کرد. صمصام دومین فرزند خانواده بود و به مادرش علاقه بسیار داشت. تحصیلات خود را در مکتب خانه که پدرش بزرگش در

آن قرآن تدریس می کرد، آغاز کرد. به همین دلیل پیوند و نزدیکی عمیقی بین صمصام و پدر بزرگش به وجود آمد. او در کودکی سرشار از انرژی و جنب و جوش بود و به بازیهایی دسته جمعی به خصوص فوتبال علاقه وافری داشت. در سال ۱۳۳۸ وارد مدرسه ابتدایی خیام شد و با علاقه و پشتکار تکالیف خود را انجام می داد. پس از اتمام دوره ابتدایی در سال ۱۳۴۳ وارد مدرسه راهنمایی سپهر شد. پس از آن به دبیرستان سینا رفت و در رشته طبیعی ادامه تحصیل داد. او در تمام مراحل تحصیلی از شاگردان موفق بود و به همکلاسیهای خود کمک می کرد. خلبان شهید احمد کشوری از دوستان نزدیک وی در دبیرستان بود. آنها در زمینه های ورزشی، دینی، سیاسی با یکدیگر همگام بودند. مادرش می گوید: ما از همان ابتدا وضع اقتصادی خوبی نداشتیم. منزلمان همیشه اجاره ای بود، مغازه کوچکمان هم دخلش به خرجش نمی رسید. صمصام در دوران دبیرستان برای کمک به درآمد خانواده، عصرها و شبها تدریس خصوصی می کرد و گاهی نیز در مغازهٔ پدرش کار می کرد. او فرد اجتماعی بود و با اخلاق نیکو افراد بسیاری را به خود جذب می کرد. علاقه وی به امور مذهبی و فعالیتهای جمعی سبب جذب وی به مسجد شد. به افراد مذهبی علاقه داشت و با آنان رفاقت می کرد. همواره به دیگران کمک می کرد. روزی یکی از بچه های محل را که در حال غرق شدن بود با به خطر انداختن جانشین نجات داد. در سال ۱۳۴۷ پس از اخذ دیپلم کنکور شرکت کرد و در رشته شیمی دانشگاه تهران پذیرفته شد. ولی به علت مشکلات مالی تا مقطع فوق دیپلم ادامه تحصیل داد و مجبور به ترک تحصیل شد. در سال ۱۳۵۳ به خدمت سربازی رفت و تمام این دوره را در شهرستان میانه آذربایجان بود. پس از پایان خدمت سربازی در سال ۱۳۵۵ برای استخدام در اداره کشاورزی امتحان ورودی داد و پذیرفته شد. سپس به عنوان تکنسین دامپزشکی برای گذراندن یک دوره مخصوص به تهران رفت. پس از پایان دوره در کلاردشت و چالوس مشغول به کار شد. پس از مدتی به اداره دامپزشکی استان مازندران انتقال یافت و به سمت مسئول نظارت بر امور دارویی، دامپزشکی استان مازندران منصوب شد. صمصام که ازنوجوانی در مساجد حضور فعال داشت با آغاز مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی به فعالیت خود افزود. او عمدتاً برای تظاهرات شعر می سرود و در گردهماییها و تجمع مردم علیه رژیم شاه سخنرانی هایی پر شور می کرد. در یکی از تظاهرات مردم کیاکلا- اشعاری را که مناسب اربعین شهدای قم به لهجه مازندرانی سروده بود، قرائت کرد.

در آستانه پیروزی انقلاب برای مقابله با اقدامات سرکوب گرانه هواداران شاه و برای حفظ امنیت مردم شهر، گروههای گشتی مرکب از جوانان شهر را تشکیل داد. پس از پیروزی انقلاب وتشکیل بسیج مستضعفان به فرمان امام به عضویت بسیج در آمد. در این زمان با تشکیل جلسات و کلاسهای سخنرانی در جهت تدارم انقلاب اسلامی کوشش می کرد. او نسبت به اصالت حرکتهای انقلاب تعصب خاصی داشت و در مقابله با تحریکات سازمان منافقین در زادگاهش بسیار فعال بود. با تشدید غائله کردستان، رهسپار آن منطقه شد. در کنار مبارزه مسلحانه با ضد انقلاب با سخنرانی های کوتاه خود به روشنگری مردم می پرداخت. صمصام در قله های پر برف کردستان مسئولیت گردان روح اللّه را بر عهده داشت. نیروهای وی از محورهای جانوران تا محور دزلی و توتمان مستقر بودند. صمصام تمام وقت در خدمت آموزش و هدایت نیروهای تحت فرمان خود بود و همچون پدری مهربان، دوست و غم خوار آنان بود.

در فروردین ۱۳۶۰ با خانم "فاطمه رضایی - "دختری از فامیل - ازدواج کرد. مراسم عقد بسیار ساده و با مهریه یک جلد کلام اللّه مجید و یک شاخه نبات برگزار شد. آنها زندگی خود را در خانه پدر صمصام آغاز کردند. صمصام در امور سیاسی و اجتماعی فعالیت مستمر داشت. به همین دلیل کمتر فرصت می یافت. در کنار خانواده باشد و هنگامی که اولین فرزندش به دنیا آمد، در خانه حضور نداشت. او با برادرش حاج سعید - که شش سال از او بزرگتر بود - بسیار صمیمی بود و در اغلب مواقع در کنار هم در جبهه حضور داشتند.

صمصام با سخنرانیهایش که با کلامی شیوا در میدان صبحگاه گردان امام محمد باقر (ع) ایراد می کرد. نیروها را مجذوب خود می

کرد. در نماز جماعت حضور فعالی داشت و همیشه در نماز صبح در گردان امام محمد باقر (ع) حضور می یافت. یکی از دوستانش می گوید: در آخرین لحظاتی که در مقر خرمشهر بود به دیدارش رفتیم. حدود ساعت ۸ صبح بود. در جلوی مقر فرماندهی به دیوار تکیه داده و غرق در اندیشه و اندوه بود. صدای غرش تانک و توپ عراقیها به گوش می رسید. گفت: «وضعیت در محور شلمچه نا مساعد است.برای نیروها نگران هستم، شما بروید قرآن بخوانید و دعا کنید رزمنده ها پیروز شوند.» ساعتی بعد به سمت دشت شلمچه حرکت کرد. فرماندهی گردان محمد باقر(ع) را بر عهده داشت. صمصام حدود ساعت ۱۰ صبح ۴ خرداد ۱۳۶۷ با دو دستگاه تویوتا به سوی خط مقدم برای مقابله با حمله عراق حرکت کرد. بلافاصله در منطقه عملیاتی سرگرم سازماندهی نیروها شد. عراقی ها با استفاده از سلاح شیمیایی به خطوط مقدم خودی نفوذ کرده بودند. صمصام با همراهی نیروهایش در مقابل تانک ها و نفربرها ایستادگی کرد. پس از شلیک چند آرپی جی از ناحیه دست زخمی شد، ولی باز هم مقاومت کرد تا گلولهای آرپی جی تمام شد. سپس با سلاح انفرادی اقدام به تیراندازی کرد. در هیمن هنگام پای چپ وی نیز زخمی شد و به زمین افتاد. وقتی یکی از بسیجیان که پیک گردان بود، خواست او را به دوش بگیرد با کمال آرامش به وی گفت: «شما بروید و به خاطر من خود را به خطر نیندازید چون دشمن خیلی نزدیک است.» به این ترتیب صمصام طور در اثر خونریزی زیاد به شهادت رسید. پیکر او در گلزار شهدای روستای کیاکلا از شهرستان قائمشهر به خاک سپرده شد. از صمصام دو پسر به یادگار مانده است.

با آنکه فرمانده بود از مزایای شغلی خود بسیار کم استفاده می کرد. اغلب خودرو سپاه را در اختیار داشت و با آن منزل می رفت ولی هیچگاه از آن استفاده شخصی نمی کرد. نقل است که روزی مادرش سخت بیمار شد. صمصام به برادرش تلفن کرد تا ماشین تهیه کند. برادرش پرسید شما ماشین اداره را نیاوردی؟ صمصام جواب داد: «چرا ماشین اداره، بیت المال است و نمی شود از آن استفاده شخصی کرد.» . منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

طوس

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن نوذر، (است.) پهلوان و سردار بزرگ ایران در دوره کیقباد و کیکاوس و کیخسرو. در روایات ایرانی اختلاف مابین طوس پسر نوذرشاه با گودرز که دشمن ایشان بود- به ضرر مقام نوذر شاه تمام می‌شود. و آن انعکاسی است از رقابت میان دو خاندان بزرگ، در صورتی که طوس در حقیقت بسیار قدیمتر است، چه او همان توسه مذکور است. ضح.- از لحاظ شباهت لفظی شهر مسقط الرأس فردوسی با اسم این پهلوان و سردار ایرانی گفته‌اند که آن شهر به نام انی پهلوان نامیده شده ولی در واقع هیچ رابطه‌ای بین این دو نیست (ترجمه حماسه ملی. نولد که ۱۵ -۱۴)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

طوسی

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوجعفر محمد بن حسن ملقب به شیخ‌الطائفه، از بزرگترین علمای دینی شیعه (و. طوس ۳۸۵- ف. نجف ۴۶۰ ه.ق.). وی در ۴۰۸ ه.ق. از طوس به بغداد رفت و چهل سال بعد به نجف شد. تحقیقات او در حدیث و تفسیر و فقه و رجال و کلام و ادب مرجع علمای شیعه میباشد. او صاحب تألیفات مهم در مسایل مذهبی شیعه است که از جمله آنهاست: کتاب تبیان (ه.م.)، استبصار (ه.م.)، تهذیب الاحکام، العدة فی اصول الفقه، کتاب الرجال، کتاب الغیبة، فهرست کتب الشیعة و اسماء المصنفین، النهایة، کتاب الخلاف، کتاب الجمل والعقود، کتاب یوم دلیلة، تلخیص شافی، المفصح در امامت، مناسك الحج، مقتل الحسین، اخبار مختار و غیره.

(۴۶۰ -۳۸۵ ق)، فقیه، عالم، مولف دو کتاب از کتب اربعه شیعه و بنیانگذار حوزه‌ی علمیه‌ی نجف. معروف به شیخ‌الطائفه و امام الفرقه بعد الائمه (ع). در ۴۰۸ ق در بیست و سه سالگی از خراسان وارد عراق شد. پس از چهل سال از بغداد به علت ترس از فتنه‌ای که در آن زمان (۴۴۸ ق) در بغداد درگرفته بود و کتابهای شیخ و خانه‌ی او را طعمه‌ی آتش خویش کرده بود، به نجف اشرف مهاجرت کرد. او بر کرسی کلام می‌نشست و جوابگوی خاص و عام در تمامی مسائل حتی در امامت بود. آن کرسی از جانب خلفاء به او عرضه شده بود و مخصوص یگانه‌ی دوران بود. شیخ طوسی بنیان‌گذار حوزه‌ی علمیه‌ی نجف است که بیش از هزار سال از عمر آن می‌گذرد. وی شاگرد شیخ مفید و ابن‌غضائری و ابن‌عبدون و ابن ابی‌جید قمی و سید مرتضی و علی بن شبل بن راشد و حسین بن قاسم علوی و احمد بن ابراهیم قزوینی و هلال بن محمد حفار و احمد بن محمد اهوازی و جعفر بن حسین قمی و ابوعلی بن شاذان و بسیای دیگر از اساطین علم و دین است. شاگردان دانشمند و مجتهد وی متجاوز بر سیصد تن از شعیه و بی‌شماری از عامه بودند. فرزندش شیخ ابوعلی حسن بن شیخ، صاحب کتاب «المجالس»، از شاگردان و راویان او است. در میان شاگردان او آدم بن یونس نسفی، ابوصلاح حلبی، شیخ‌الاسلام حسن بن بابویه قمی، محی‌الدین حسن همدانی، ابومحمد حسن جبهانی، حسین بن فتح واعظ جرجانی، ابوصمصام حسینی، سلمان بن حسن صهرشتی، ابوالصلت محمد بن عبدالقادر، سعدالدین ابن‌براج، شیخ علی سبزواری، شیخ عبیدالله بن بابویه قمی، غازی بن احمد سامانی، کردی بن عکبری فارسی، ابوالحسن دیباجی، محمد وراق، شیخ ابوجعفر حلبی، ابوسعد منصور آبی، جمال‌الدین محمد طبری، ناصرالدین رضی حسینی، محمد بن حسن فتال و بسیاری دیگر را می‌توان نام برد. در هفتاد و پنج سالگی در نجف درگذشت و در منزل خویش که اکنون مزار معروفی است به خاك سپرده شد. خانه‌اش و مسجدش که یکی از معروفترین مساجد نجف است و همچنین آثار باقی مانده از او، تاکنون برجاست.

از آثار علمی وی: در تفسیر: «التبیان»؛ «الجامع لعلوم القرآن»؛ در حدیث: «تهذیب الاحکام» یا «التهذیب»؛ «الاستبصار»؛ در فقه: «المبسوط»؛ «الخلاف»؛ «الایجاز»، در فرائض؛ «الجمل و العقود»، در عبادات؛ «الاقتصاد»، در عقاید و عبادات؛ «النهایه»؛ در علم اصول و رجال: «العده» که ملا خلیل آن را شرح کرده است؛ «الفهرست» که در آن «اصول» و نگارشهای اصحاب و تصانیف آنها آورده شده «و شیخ سلیمان ماحوزی آن را مرتب و شرح کرده و «معراج الکمال الی معرفه الرجال» نامیده است؛ «الابواب» که به نام «رجال شیخ» یا «رجال الطوسی» معروف است؛ «اختیار رجال الکشی» یا «اختیار معرفه الرجال». از دیگر آثار او: «التلخیص للشافی» و «المفصح»، هر دو در کلام و امامت؛ «هدایه المسترشد و بصیره المتعبد»؛ «کتاب الغیبه»؛ «مناسك حج»؛ «المجالس»، در اخبار که «امالی» اوست؛ مقتل الحسین (ع)»؛ «اخبار مختار»؛ «مصباح المتهجد»، در اعمال سال.[۱]

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۳۱۵/ ۶)، اعیان الشیعه (۱۶۷ -۱۵۹/ ۹)، ایضاح المکنون (۷۲۲، ۵۷۳، ۴۵۴، ۴۲۴، ۳۳۵، ۲۸۶، ۲۷۶، ۲۶۶، ۲۱۲، ۹۵/ ۲، ۶۰۴، ۳۱۴، ۳۱۸، ۲۲۳/ ۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۵۸/ ۲)، تاریخ برگزیدگان (۲۶ -۲۵)، تاسیس شیعه (۳۱۳)، تاریخ علم کلام در ایران و جمان اسلام (۲۵۹ -۲۵۶)، خدمات متقابل اسلام و ایران (۴۸۵ -۴۸۳)، دایرةالمعارف الاسلامیه (۳۷۸ - ۳۷۶/ ۱۵)، دایرةالمعارف فارسی (۱۶۳۴/ ۲)، الذریعه (۲۳۵/ ۷، ۱۴۵/ ۵، ۳۳۱ -۳۲۸/ ۳، ۴۸۶، ۲۶۹، ۱۴/ ۲، ۳۶۵/ ۱)، رجال ابن‌داود (قسم ۳۰۶/ ۱)، رجال النجاشی (۳۳۳ -۳۳۲/ ۲)، روضات الجنات (۲۳۱ -۲۰۱/ ۶)، ریحانه (۳۲۸ -۳۲۵/ ۳)، سیر النبلاء (۳۳۵ -۳۳۴/

۱۸)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۶۲ -۱۶۱/ ۵)، طبقات خلفاء و اصحاب ائمه و علماء و شعرا (۳۹۴)، فرهنگ ادبیات فارسی (۳۲۹)، فقهای نامدار شیعه (۷۹ -۶۷)، فوائد الرضویه (۴۷۳ -۴۷۰)، الفهرست للطوسی (۱۶۱ -۱۵۹)، قرآن پژوهی (۱۷۵ -۱۷۳)، قصص العلماء (۴۱۶ -۴۱۴)، الکامل (۱۰۶/ ۸)، کارنامه‌ی بزرگان (۱۲۲ -۱۲۱)، کشف الظنون (۱۹۷۳، ۱۵۸۱، ۴۵۲)، الکنی و الالقاب (۳۹۷ -۳۹۴/ ۲)، لسان المیزان (۵۲/ ۶)، لغت نامه (ذیل/ ابوجعفر طوسی)، مؤلفین کتب چاپی (۴۰۶ -۴۰۲/ ۵)، مجالس المومنین (۴۸۲ -۴۸۰/ ۱)، مجمل فصیحی (ذیل/ سال ۴۶۰)، معجم المؤلفین (۲۰۲/ ۹)، معجم رجال الحدیث (۲۴۷ -۲۴۳/ ۱۵)، منتخب التواریخ (۱۹۰ -۱۸۹)، الوافی بالوفیات (۳۹۴/ ۲)، وقایع السنین و الاعوام (۲۶۸)، هدیه الاحباب (۹)، هدیه العارفین (۷۲/ ۲).

طوسی، اسدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اسدالله طوسی

محل تولد : بهشهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

حقیر آموزش قرآن کریم را نزد پدر بزرگوارم آموختم آنگاه برای تحصیل وارد مدرسه ابتدایی واقع در محل تولدم در یکی از روستاهای ییلاقی در مناطق جنگلی و خوش آب و هوای مازندران , بخش هزار جریب ساری شدم تا پایه سوم ابتدایی را گذراندم سپس توسط برادر بزرگوارم جناب حجت الاسلام شیخ محمد علی طوسی به شهر مقدس قم آمدم از پایه چهارم ابتدایی تا پایان دوره متوسطه در این شهر مشغول به تحصیل بودم خرداد سال ۱۳۶۲ موفق به اخذ دیپلم شدم و سال بعد یعنی ۱۳۶۳ به حوزه علمیّه قم وارد شدم . شروع به تحصیلات حوزوی از برکات زندگی حقیر بود . آشنایی با مراکز علمی حوزوی و اساتید و کارشناسان حوزوی و افتادن در وادی علم و تحصیل و تحقیق برای بنده بسیار مغتنم بود .

سال ۱۳۶۷ یعنی وقتی مشغول به گذراندن سطح ۴ حوزه بودم وارد بخش آموزش مؤسسه در راه حق شدم که بعدها به بنیاد باقر العلوم (ع) و سپس به موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) تغییر نام یافت . پس از اتمام دوره عمومی در سال ۱۳۷۱ دوره تخصصی در رشته تربیتی را آغاز کردم . پس از اتمام دوره تخصصی در سال ۱۳۷۶ از پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته علوم تربیتی با عنوان روش های تربیتی انذار و تبشیر در قرآن با نمره عالی ۵/۱۸ دفاع کردم . فراغت از تحصیلات دوره های مؤسسه همزمان بود با درخواست های برخی دوستان و نیز اساتید برای فعّالیّت در بخش های مختلف آموزشی و پژوهشی که حقیر با فعالیت در مراکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیّه قم موافقت کردم و بعنوان مسئول گروه تربیت و مشاوره ادامه داشت . همزمان به اتفاق یکی از دوستان دست به ترجمه مجموعه مقالات تخصصی علوم تربیتی از یکی از منابع خارجی شدیم به صورت کتاب با عنوان گامی به سوی نظریه پردازی در تعلیم و تربیت اسلامی چاپ و منتشر گردید .

با افتتاح واحد تربیت مربی اخلاق در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) به سرپرستی و هدایت حضرت استاد حاج آقای دکتر تهرانی ، حقیر جذب آنجا شدم و از اولین گروه آموزشی آن واحد بودم سال بعد از آن خود نیز بنا به درخواست و لطف و

عنایت استاد وارد فعّالیّت های واحد شده و سپس به عنوان مسئول واحد تربیت مربی اخلاق تا کنون مشغول به انجام وظیفه هستم . همزمان با فعال بودن در واحد تربیت مربی اخلاق فعالیت هایی نیز در حوزه آموزش و پرورش داشتم.

طوسی، داود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار، مشروطه‌خواه و سیاست‌پیشه، در ۱۲۵۸ ش در مشهد تولد یافت. پدرش میرزا مسیح خراسانی معروف به بنان دانشمند و آزادیخواه بود. طوسی تحصیلات خود را در رشته‌های ادبیات فارسی و عربی و ریاضیات در حوزه علمیه‌ی مشهد پایان داد. خطی زیبا و ربطی شیوا پیدا کرد و به نویسندگی در مطبوعات پرداخت و تدریجا در زمره‌ی آزادیخواهان خراسان قرار گرفت. در بحبوحه‌ی مشروطه به تهران آمد و با مشروطه‌خواهان هم‌سنگر گردید. در مجلس اول سمت منشی گری یافت، به هنگام به توپ بستن مجلس، با سرپرستی عده‌ای مجاهدان به دفاع از مشروطیت پرداخت و از پشت‌بام مسجد سپهسالار با قزاقها نبرد شدید نمود. پس از آنکه فشنگهای آنها تمام شد، خود را به محل ظاهرا امنی رساند ولی فردای آن روز دستگیر شد و او را به زندان باغشاه بردند و به غل و زنجیر کشیدند. بیم تلف کردنش زیاد بود ولی بعضی از دوستانش متوسل به کامران میرزا عموی شاه شدند و او شفاعت کرد از زندان جان به سلامت برد. طوسی به جای اینکه دست از فعالیت بردارد، در زاویه مقدسه با متحصنین که لیدر آنها سید علی‌آقا یزدی بود، همداستان شد و باز برای اعاده مشروطیت به تلاش افتاد. پس از استبداد صغیر مجددا در مجلس اشتغال ورزید و این بار منشی‌باشی شد. در فترت بین مجلس سوم و چهارم که مدتی طول کشید، داخل وزارت مالیه گردید. در ۱۲۹۹ به دنبال دستگیری قوام‌السلطنه والی خراسان و سپردن حکومت به کلنل محمدتقی‌خان، طوسی به مشهد احضار شد و از طرف کلنل، معاون اداره‌ی ایالتی گردید. پس از قتل کلنل به تهران آمد و سمت معاونت اداری مجلس را پیدا کرد و سالها دارای این سمت بود. در ادوار دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم از بجنورد به وکالت رسید و همچنان معاونت اداری مجلس با او بود. وی در دو نوبت به انتشار روزنامه‌ای به نام طوس مبادرت نمود. روزنامه‌ی مزبور در دوران انتشار، از جراید معتبر و پرتیراژ و موثر در سیاست مملکت بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طوسی، محقق

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شیخ محمد معروف به خواجه نصیرالدین طوسی جهرودی‌الاصل، شیخ حر عاملی در کتاب امل‌الامل می‌نویسد: وی مردی فاضل و ماهر و عالم و متکلم محقق در عقلیات او را کتبی است که از جمله آنها کتب زیر است ۱- کتاب «تجرید الاعتقاد» ۲- تذکره «در هیئت» ۳- تحریر کتاب اقلیدس ۴- تحریر مجسطی ۵- شرح اشارات ۶- «فصول نصیریه» ۷- «فرائض نصیریه» ۸- «آداب المتعلمین» ۹- رساله اسطرلاب ۱۰- رساله جواهر ۱۱- نقد المحصل ۱۲- رساله معینیه در هیئت به فارسی ۱۳- شرح آن به فارسی ۱۴- رساله

خلق اعمال ۱۵- شرح ساله العلم میثم بحرانی ۱۶- اخلاق ناصری ۱۷- اوصاف الاشرف و غیر اینها، روایت می‌کند از او علامه حلی که در اجازه بنی‌زهره نوشته است این شیخ افضل اهل زمان خود در علوم عقلیه و نقلیه و از برای اوست مصنفات بسیاری در علوم حکمیه و احکام شرعیه بر مذهب امامیه وی بزرگترین کسی است که ما دیده‌ایم که نورانی کند خدا خوابگاه او را. من، الهیات شفای ابوعلی سینا و بعض کتاب تذکره را در هیئت که از تصانیف خود اوست نزد وی خواندم سپس درک نمود او را اجل محتوم قدس‌اللّه‌روحه.

نگارنده گوید: خواجه در حمله دوم مفعول موقعی که هلاکوخان نوه چنگیز بقعله «میمون دژ» مرکز و پناهگاه اسماعیلیان واقع در الموت قزوین لشکر کشید و آنجا را تسخیر کرد از حبس آن فرقه ضاله آزاد و همراه هلاکو به بغداد آمد سپس هلاکو را بعد از قتل آخرین خلفاء بنی‌عباس و ابن‌حاجب از جنگ و تخریب بقیه بلاد اسلامی منصرف و به مراغه آذربایجان آورد و به عمران و آبادی و تشویق اهل فضل و احیای علوم عقلی تشویق نمود و خود با تأسیس رصدخانه بزرگ مراغه که آکادمی علوم عقلی و نقلی بود و با داشتن ریاست اوقاف و مقام علمی، جان مردم مسلمان خاصه علماء نامی ما را از خطر نابودی و انهدام حفظ کرد و از این راه بزرگترین خدمت را به دین اسلام و ملت ایران نمود- و حقاً خواجه یکی از بزرگترین دانشمندان جهان و نابغه عالیقدر شیعه و فیلسوف نامی اسلام است. ولادتش در طوس در ج ۱ سال ۵۹۷ ه.ق واقع و در روز عید غدیر سال ۶۷۲ در بغداد از دنیا رفت و در قسمت بالا سر حضرت امام همام باب الحوائج موسی بن جعفر علیهماالسلام در مکانی که برای ناصر عباسی مهیا کرده بودند دفن شد در ماده تاریخ وفات او به فارسی گفته شده:

«نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل

یگانه‌ای که چه او مادر زمانه نزاد

بسال ششصد و هفتاد و دو بذی‌الحجه

بروز هیجدهمش درگذشت در بغداد

ابوجعفر نصیرالدین محمد بن حسن طوسی (و. ۵۹۷- ف. ۶۷۲ ه.ق) از علمای بزرگ ریاضی و نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم و نیز از وزراء آن عصر است. مدتی در دستگاه اسماعیلیه بود و هنگام حمله‌ی هلاکوخان مغول به ایران برای نجات مسلمانان از خونریزیهای آن مرد سفاک به خدمت او درآمد و با تدابیر خاصی از خرابی شهرها و کشتار دسته‌جمعی مردم به دست هلاکو جلوگیری کرد. این دانشمند که در ضمن یکی از فقهای مذهب تشیع است هلاکوخان را به ایجاد رصدخانه در مراغه و ترتیب زیج جدیدی که بعداً به زیج ایلخانی مشهور گردید و خود تصدی این کار را برعهده گرفت تشویق کرد. گویند تمام اوقاف نیز در سراسر ممالک مفتوحه مغول در تحت نظر او بود. از خواجه تألیفات متعددی در رشته‌ی علوم ریاضی، نجوم، منطق، علوم طبیعی، حکمت الهی، و مجسطی باقی مانده است. او یکی از شارحان و مفسران کتاب «اشارات» ابوعلی سینا است. از مشهورترین تألیف‌های او در عربی شرح اشارات ابن‌سینا و در فارسی کتاب «اخلاق ناصری» است که در غایت نیکویی سخنان افلاطون و ارسطو را در حکمت عملی جمع کرده و آراء متقدمین را شرح و شبهات متأخرین را رد نموده است. دیگر کتاب «تجریدالکلام فی تحریر عقایدالاسلام» و این تجرید که در الهیات است طرف توجه عده‌ی کثیری از شراح و صاحبان رسائل کلامیه است و نیز «تذکره‌ی نصیریه» در هیئت و «اساس الاقتباس» در منطق و «اوصاف الاشراف» در عرفان و رسالات و کتبی به زبان عربی در منطق و هیئت و هندسه از او باقی است.

(۶۷۲ -۵۹۷ ق)، دانشمند، نویسنده، منجم، فیلسوف، ریاضیدان و شاعر. ملقب به استاد البشر و عقل حادی عشر. مشهور به خواجه نصیرالدین و خواجه نصیر طوسی. اصل وی از جهرود ساوه یا قم است. در طوس به دنیا آمد و به همین علت به طوسی مشهور شد. پئرش از فقها و علمای طوس بود. نصیرالدین علوم نقلی را نزد پدر و علوم عقلی را نزد دایی خود فراگرفت. در آغاز جوانی برای

تکمیل معلومات به نیشابور رفت. در آنجا به محضر فریدالدین عطار نیشابوری رسید و گویند حکمت مشاء را نزد وی آموخت. ریاضیات را از کمال‌الدین محمد حاسب و فقه را نزد معین‌الدین سالم بن بدران مصری و کمال‌الدین میثم بحرانی فراگرفت و از محضر درس دانشمندانی چون کمال‌الدین بن یونس موصلی، ابوالسعادات اصفهانی، اسعد بن عبدالقاهر اصفهانی و نجم‌الدین محقق حلی استفاده کرد. با صدرالدین قونیوی معاصر و معاشر بوده است. اعتمادالسلطنه در «مطلع الشمس»، سید غیاث‌الدین عبدالکریم بن طاووس و قطب‌الدین محمود بن مسعود شیرازی و جمال‌الدین حسن بن یوسف، ملقب به علامه حلی، را از شاگردان وی می‌شمرد. او چند سال پس از واقعه‌ی حمله‌ی چنگیز، به قلاع اسماعیلیه پناه برد و به خدمت ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی‌منصور، محتشم قهستان رسید و به خواهش او کتاب «الطهارة» ابوعلی مسکویه را به فارسی ترجمه کرد که بعدها آن را اساس تألیف «اخلاق ناصری» قرار داد. سپس به دعوت علاءالدین محمد، فرمانروای اسماعیلیان، به قلعه‌ی میمون دژ رفت. وی پس از غلبه‌ی هلاکوخان به قلاع اسماعیلیه در ۶۵۴ به خدمت او پیوست و همواره در ملازمت وی بود. در مورد تصمیم به ساختن رصدخانه، گویند منگوقاآن، که از پادشاهان مغول است، هنگام فرستادن هلاکو به ایران، دستور داد که خواجه نصیر را به دربار او روانه کند تا در مغولستان این رصدخانه تأسیس شود، اما هولاکو صلاح دید که این کار به امر او باشد و رصدخانه در ایران بنا شود. بعد از فتح بغداد، خواجه در ۶۵۷ ق از جانب هلاکو مأموریت یافت تا رصدخانه‌ی مراغه را ترتیب دهد. او هم جماعتی از ریاضیدانان بزرگ مانند: مؤیدالدین عرضی، از دمشق، و فخرالدین مراغی، از موصل، و فخرالدین اخلاطی، از تفلیس، و نجم‌الدین دبیران قزوینی را گرد آورد و کار احداث رصدخانه‌ی مراغه را در همان سال آغاز کرد. خواجه با این کار عالمان بزرگ زمان را که پراکنده بودند، گرد آورد و همچنین کتابخانه‌ای عظیم در محل رصدخانه مراغه احداث کرد و کتابهایی را که از بغداد، شام و الجزیره و اطراف و اکناف ایران فراهم آمده بود و به تصریح الکتبی، بیش از چهارصد هزار مجلد می‌شد، در آنجا جمع کرد. عمر خواجه از این پس در خدمات علمی گذشت. خواجه وزارت هولاکو را نیز به عهده داشت و با تقرب خود در نزد هلاکو، از قتل گروهی از بزرگان عهد خویش پیشگیری کرد. نصیرالدین یکی از بزرگترین بنیان‌گذاران کلام شیعه و پیشاهنگ بزرگ فلسفه‌ی مشاء بود. در حکمت و فلسفه بزرگترین کار او تأیید و تسجیل حکمت ابوعلی سینا است و برای این کار به شرح مشکلات «اشارات» ابوعلی سینا و اثبات مباحث آن همت گماشت. خواجه اولین دانشمندی بود که حالات ششگانه را در مثلث کروی قائم‌الزاویه بیان کرد و آن را در کتاب خود به نام «الشکل القطاع» شرح داد. وی در شانزدهمین سال تأسیس رصدخانه وفات یافت و عمل رصد و زیج ناتمام ماند. اگر چه صدرالدین، پسر بزرگ او و بعد از وی، اصیل‌الدین عهده‌دار تکمیل آن شدند، اما به تدریج رصدخانه، متروک گشت تا این زمان که تنها نامی از آن باقی مانده است. نصیرالدین در بغداد درگذشت و جنازه وی را در کاظمین به خاک سپردند. از دیگر آثار وی: «تجرید الکلام» یا «تجرید العقائد» یا «تجرید الاعتقاد» یا «تحریر العقاید»، در اصول دین؛ «زیج ایلخانی»، به فارسی؛ «اوصاف الاشراف»، در اخلاق به فارسی؛ «اساس الاقتباس»، در منطق؛ «تحریر اصول اقلیدس»، در هندسه؛ «تحریر مجسطی»، در هیئت؛ «تذکره‌ی نصیریه»، در هیئت؛ شرح «اشارات» ابوعلی سینا؛ «سی فصل»، در نجوم؛ «رسالة فی اثبات الفرقة الناجیة»؛ «رسالة فی حصر الحق بمقالة الامامیة»، به فارسی؛ «الاثنی عشریة»؛ «تحریر اکرمانالاوس» یا «تحریر کتاب مانالاوس فی الاشکال الکرویة»؛ «تجرید المنطق»؛ «البارع فی التقویم و احکام النجوم»؛ «آداب المتعلمین»؛ «التجرید فی الهندسه»؛ «معیار الاشعار»، در عروض فارسی؛ «زبدة الادراک فی هیئت الافلاک»؛ «جامع الحساب فی التخت والتراب» یا «جوامع الحساب بالتخت والتراب»؛ «ظاهرات الفلک»؛ «بیست باب»، در معرفت اسطرلاب؛ «دیوان» شعر. به قول صاحب «زندگینامه‌ی ریاضیدانان دوره‌ی اسلامی»، بروکلمان فهرست پنجاه و نه عنوان و سارتن فهرست شصت و چهار عنوان از آثار نصیرالدین را آورده و آنها را به چندین رشته‌ی مختلف تقسیم کرده‌اند.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۲۵۸ -۲۵۷/ ۷)، اعیان‌الشیعه (۴۲۰ -۴۱۴/ ۹)، ایضاح‌المکنون (۳۵۳ -۳۵۲/ ۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۲۰۵ -۱۱۹۸، ۲۷۱ -۲۵۷، ۲۵۴، ۲۵۲ -۲۳۱، ۲۲۹/ ۳)، تاریخ علوم عقلی (صفحات متعدد)، تاریخ فلاسفه‌ی ایرانی (۴۴۱ -۴۱۷)، تاریخ گزیده (۷۰۶ -۷۰۵)، تاریخ نجوم اسلامی (۲۴۶، ۵۲، ۴۷، ۴۵)، تاریخ و عقاید اسماعیلیه (۴۶۷ -۴۶۵)، دائرةالمعارف بستانی (۳۵۹/ ۱۱)، دایرةالمعارف فارسی (۳۰۳۳/ ۲)، الذریعه (۲۶۵/ ۱۳، ۱۱۹۹ -۱۱۹۸، ۹۸۹، ۶۵۱، ۳۰۶/ ۹، ۳۵۳ -۳۵۲، ۸/ ۳، ۶ -۵ / ۲، ۲۶ / ۱)، روضات‌الجنات (۲۹۷ -۲۷۸ / ۶)، ریاض‌العارفین (۲۳۵ -۲۳۴)، ریاض‌العلما (۱۶۴ -۱۵۹ / ۵)، ریحانه (۱۸۲ -۱۷۱ / ۲)، زندگینامه‌ی ریاضیدانان (۵۰۶ -۴۸۶)، شرح حال رجال و مشاهیر نامی (۳۵۷ -۳۴۲)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۱۷۰ -۱۶۸/ ۷)، العبر (۳۲۶/ ۳)، فرهنگ ادبیات فارسی (۵۰۹ -۵۰۷)، فرهنگ سخنوران (۹۳۷)، فلاسفه‌ی شیعه (۵۲۳ -۴۹۰)، فوات الوفیات (۲۵۲ -۲۴۶/ ۳)، فواید الرضویه (۶۱۲ -۶۰۲)، کشف‌الظنون (۱۶۴۴، ۱۴۳۶، ۹۶۹، ۹۵۰، ۳۹۱، ۳۵۷، ۳۵۲ -۳۵۱، ۳۵۱ -۳۴۶، ۱۴۲، ۱۳۹)، الکنی والالقاب (۲۵۲ -۲۵۰/ ۳)، لغت‌نامه (ذیل/ نصیرالدین طوسی)، مجالس المؤمنین (۲۱۰ -۲۰۱/ ۲)، مجمع‌الفصحا (۱۴۰۷ -۱۴۰۶/ ۳)، مطلع‌الشمس (۲۳۱ -۲۱۹/ ۱)، معجم‌المؤلفین (۲۰۸ -۲۰۷/ ۱۱)، مؤلفین کتب چاپی (۷۴۴ -۷۳۰/ ۵)، نتایج‌الافکار (۷۰۹ -۷۰۸)، الوافی بالوفیات (۱۸۳ -۱۷۹/ ۱)، هدیةالاحباب (۱۹۶ -۱۹۵)، هدیةالعارفین (۱۳۱/ ۲).

طوغان

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(طغان) از امرای سخن سنج و بزرگ مغول و مقرب درگاه ارغون و شحنه قهستان (مقت. ۶۹۰ ه.ق.) پس از فوت ارغون و به تخت نشستن گیخاتو، به امر این پادشاه او را به اولاد یکی از امرا که به سعی او به قتل رسیده بود، سپردند تا به قصاص پدر وی را بکشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

طوفانیان، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا مهدی‌خان خیاط، در ۱۲۹۱ ش در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه، در مهرماه ۱۳۱۳ وارد دانشکده افسری شد و دوره‌ی دو ساله آن را در مهرماه ۱۳۱۵ طی نمود و به درجه‌ی نایب‌دومی نائل آمد. وی ضمن تحصیل در دانشکده‌ی افسری، مدرسه‌ی نظامی دیده‌بانی را نیز طی کرده و دانشنامه گرفت و خلبان نظامی شد.

طوفانیان در مهرماه ۱۳۱۷ به درجه‌ی ستوان یکمی و در ۱۳۲۱ به درجه‌ی سروانی و در ۱۳۲۵ به درجه سرگردی و در ۱۳۲۸ به درجه‌ی سرهنگ دومی و سرانجام در۱۳۳۰ به درجه‌ی سرهنگی نائل آمد و در همین مدت به دریافت نشان‌های درجه سوم و درجه دوم سپه و درجه سوم دانش نظام مفتخر شد. وی از سال ۱۳۳۰ برای طی دوره‌ی فرماندهی و ستاد به آمریکا اعزام شد و دوره‌ی افسری رزمی را طی نمود و پس از بازگشت از آمریکا، به فرماندهی آموزشگاه خلبانی منصوب گردید و ضمنا به استادی دانشگاه جنگ برگزیده شد و اصول تاکتیک واحد هوائی را تدریس می‌نمود. در فوریه ۱۹۵۵ عراق و ترکیه در بغداد پیمانی امنیتی و دفاعی امضا کردند. چند ماه بعد ایران، پاکستان و بریتانیا هم بدان پیوستند. در این پیمان مقرر شد کمیته‌های مختلفی تشکیل شود

از جمله کمیته نظامی بود. نمایندگان نظامی ایران در کمیته‌ی نظامی بغداد عبارت بودند از: سرلشکر عبدالحسین حجازی، سرلشکر علی‌اشرف مظهری، سرهنگ منصور افخمی، سرهنگ نصرت‌الله اربابی، سرهنگ علی زند، سرهنگ حسن طوفانیان و سرهنگ فریدون جم.

حضور حسن طوفانیان به عنوان عضو ثابت کمیته‌ی نظامی بغداد که بعد از خروج عراق به علت کودتای عبدالکریم قاسم، به پیمان سنتو نامیده شد حائز اهمیت و امعان‌نظر است.

حسن طوفانیان در مهرماه ۱۳۳۶ به درجه‌ی سرتیپی نائل آمد و عضویت کمیسیون دائمی سازمان دفاع نظامی را عهده‌دار شد. در سال ۱۳۴۰ به عنوان آجودان شاه برگزیده شده و در مهرماه ۱۳۴۱ به درجه‌ی سرلشکری دست یافت و در فروردین ۱۳۴۵ به درجه‌ی سپهبدی نائل شد و چندی بعد ریاست اداره‌ی چهارم ستاد بزرگ به او محول شد. سرانجام در آبانماه ۱۳۵۲ به درجه‌ی ارتشبدی نائل آمد. محل سازمانی این درجه، جانشینی وزیر جنگ و شغل اصلی وی ریاست اداره کل صنایع نظامی بود.

ارتشبد حسن طوفانیان از سال ۱۳۴۲ مسئول خرید اقلام دفاعی ایران شد و تا پایان رژیم پهلوی عهده‌دار این سمت خطیر و پول‌ساز بود و بدون تردید طوفانیان از طریق مستشاران آمریکائی به شاه معرفی شد و لیاقت خود را نیز در کمیته‌ی نظامی سنتو به منصه‌ی ظهور رسانید. حسن اعتماد محمدرضا پهلوی به وی موجب گردید محرم اسرار نظامی شود و نقش مهمی در معاملات اسلحه‌ی ایران بازی کند و سرانجام به شهرت جهانی برسد.

خریدهای نظامی در دورانی که وی مسئولیت آن را عهده‌دار بود، ظرف ۸ سال به ۱۹ میلیارد دلار بالغ شد و پورسانتی که توسط فروشندگان سلاح به خریدار پرداخت می‌شد ۵ درصد خرید بود و با این حساب دریافتی، طوفانیان بماخذ ۵ درصد در ۸ سال آخر سلطنت محمدرضا پهلوی، بالغ بر ۸۵۰ میلیون دلار بود. فردوست می‌نویسد در سفارشات طوفانیان، محمدرضا هم بی‌نصیب نبود و مبلغ معتنابهی به حسابش در خارج ریخته می‌شد. حسین فردوست در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (جلد اول، سفحه‌ی ۲۱۹) درباره‌ی محمدرضا و طوفانیان و خرید اسلحه چنین می‌نویسد:

«نمی‌دانم که طوفانیان چگونه توسط محمدرضا به عنوان مامور تهیه سلاح انتخاب شد. ولی حدس می‌زنم که به علت طی دوره‌ی نظامی در آمریکا و آشنائی زیاد با مستشاران نظامی آمریکائی در ایران، از طریق آنها به محمدرضا معرفی شد و از آن پس خریدهای گزاف اسلحه‌ی ایران را ترتیب می‌داد. اما این تصور که نوع سلاح‌ها و کشور و کمپانی خریدار را طوفانیان تعیین می‌کرد، تصور صحیحی نیست. چه نوع سلاح، به چه تعداد، از کجا، همه و همه توسط محمدرضا دیکته می‌شد و طوفانیان تنها مجری خوبی بود. محمدرضا از کجا انواع سلاح‌ها را می‌شناخت؟ رویه این بود که رئیس ستاد ارتش از طریق متخصصین ستاد فرماندهان سه نیرو (زمینی، هوای، دریائی) و بخصوص فرمانده نیروی هوائی در دوران فرماندهی ارتشبد خاتمی، فرمانده ژاندارمری، رئیس شهربانی از روی کاتالوگها و در مورد سلاحهای سبک از روی نمونه‌های ارسالی از شرکت سازنده و همچنین شخص طوفانیان تقاضای تهیه می‌کردند و تعداد را به همین مقامات به محمدرضا پیشنهاد می‌دادند. در اینجا دو موضوع مورد توجه محمدرضا بود. خود سلاح و کشور تهیه‌کننده‌ی آن. او اگر با نوع سلاح موافق بود و شرکت و کشور تامین‌کننده جزء لیست مورد نظرش بود که آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها دیکته می‌کردند، سفارش را تصویب می‌کرد و تهیه‌کننده طوفانیان بود. در مورد سلاح‌های سنگین یا وسائل جنگی، تانکها و زره‌پوشها و امثالهم، در مسافرتهای محمدرضا به آمریکا و اروپای غربی نمونه‌ها و طرز کار آنها به وی نشان داده می‌شد. مثلا- یک هواپیمای شکاری را از نظر فنی و امکانات و طرز کار در عمل به او نشان می‌دادند و او نوع و تعداد را به طوفانیان اطلاع می‌داد و دستور می‌داد که تهیه شود. پس طوفانیان شخصا سفارش‌دهنده‌ی اصلی نبود. سفارش‌دهنده، شخص محمدرضا بود و البته نظر طوفانیان هم موثر بود. شیوه‌ی کار طوفانیان به نحوی بود که همه از او متشکر بودند و به وی علاقه داشتند. در دوران طولانی این ماموریت، کوچکترین نارضایتی در بین فرماندهان نظامی از طوفانیان دیده نشد. مسلم است که

فروشندگان سلاح به طوفانیان حق و حساب می‌دادند. این یکی از اصول متداول جهانی در معاملات تسلیحاتی است. در معاملات بزرگ ۲ درصد و در اقلام کوچک تا ۵ درصد پرداخت می‌شود که فروشندگان بدون سؤال به حساب مسئول خرید می‌ریزند. البته طوفانیان به نحوی عمل نمی‌کرد که محمدرضا حساسیت پیدا کند. او ارقام دقیق پورسانتاژ را به محمدرضا می‌گفت. او مقداری را به خودش می‌داد و در مورد بقیه مبلغ دستور می‌داد که به کدام شخص و به چه مبلغی پرداخت شود. این را از یک منبع موثق شنیدم که طوفانیان در مورد پورسانت چنین رویه‌ای داشت. اگر در هر معامله، محمدرضا نیم‌درصد به طوفانیان می‌داد، در طول سالها رقم کلانی می‌شد. طوفانیان خود بسیار باهوش، پرحافظه، سریع‌الانتقال، فوق‌العاده مسلط به حرفه‌اش و از نظر رفتار بسیار خوش‌برخورد و شوخ‌مزاج بود. او اگر دارای این مسئولیت نمی‌شد مسلما به ریاست ستاد ارتش می‌رسید که عالی‌ترین مقام ارتشی است.»

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

طهماسبی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(امیر) امیر لشکر عبداللّٰه خان از صاحب منصبان و رجال دوره اخیر قاجاریه و اوایل دوره پهلوی (مقت. فروردین ۱۳۰۷ ه.ش./ ۱۳۴۶ ه.ق.). وی در ۱۳۰۶ ه.ش. وزیر فواید عامه بود و در حین سرکشی و بازدید راه بروجرد- خرم‌آباد در راه خرم‌آباد بر اثر تیراندازی اشرار درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

طهماسبی پور، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسئول واحدپرسنلی(اداری)لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«جعفر طهماسبی پور » در سال ۱۳۴۴ در« اردبیل» به دنیا آمد .وی به خاطر حضور در جبهه ،از کلاس چهارم دبیرستان ترک تحصیل نمود .در سال ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد .با اینکه او مسئول واحد اداری بود وبر اساس قوانین الزامی به حضور در خطوط مقدم جبهه وعملیات نداشت اما در هنگام عملیات وظایف خود را به دیگران می سپرد وبا دست گرفتن اسلحه به نبرد با دشمن می پرداخت.

سال ۱۳۶۲در عملیات خیبر در جزایر مجنون او تا پای جان با دشمن مبارزه کرد وپس از اینکه مهماتش تمام شد به اسارت نیروهای در آمد.دشمنان که از او صدمات زیادی دیده بودند برخلاف قوانین بین المللی اورا که در دست آنها اسیر بود،به شهادت رساندند.

جعفر طهماسبی پور ،اسوه دلدادگی عاشقانه ، در منای عشق ،جان بر کف گرفت

جان به جانان داد و پر زد سوی جنات نعیم در کفی جامی ز کوثر ،در کفی مصحف گرفت منابع زندگینامه" :روایت سی مرغ "نوشته ی گروهی، نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدای آذربایجان، اردبیل-۱۳۷۶

طهماسبی، قادر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قادر طهماسبی : معاون رئیس ستاد لشگرمکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاتب اسلامی) به گواهی شناسنامه‌ات در پنجم تیر ماه ۱۳۴۱ در تبریز به دنیا آمده‌ای. نوجوانی‌ات با انقلاب اسلامی و با فصل ظهور روح‌اللّه پیوند خورد. تحصیلات متوسطه را در رشته الکترونیک به پایان بردی و از بهار سال ۱۳۶۰ تا آخرین لحظه عمر خویش در جبهه بودی و در عملیات بدر، در واپسین روزهای اسفند ماه ۱۳۶۳ آسمانی شدی.

ما بازماندگان و گرفتاران دنیا همه را با بیوگرافی و شناسنامه می‌شناسیم. به راستی ذکر تاریخ‌های تولد و شهادت و... اهالی آسمان را به ما می‌شناساند؟

پیشتر از آنکه جنگ آغاز شود، جامه جهاد را بر تن کرده بودی. پاسدار شده بودی. و آنگاه که طبل جنگ به صدا درآمد، مهیای میدان شدی. در این زمان قلب نبرد در سینه سوسنگرد می‌تپید...

گویی پاره‌ای از دل خود را در خشاب‌های خالی اسلحه جای می‌دادیم. همه تعداد فشنگ‌های خود را می‌دانستند:

- فقط پانزده گلوله

- فقط بیست گلوله

- فقط سه گلوله

- فقط ...

بغض گلویم را می‌گیرد و حسرت و اندوهی عمیق در ذرّه ذره وجودم رخنه می‌کند. به راستی که چقدر سنگین و دردآور است، پیش از آنکه خود خاموش شوی، اسلحه‌ات بمیرد. و چقدر شیرین است ، که در لحظه جان دادن نیز بتوانی ماشه را بچکانی. به انگشتان خاک نشسته‌است. نگاه می‌کنم و با خود می‌گویم: ای کاش هر انگشتم گلوله‌ای بود و در خشابش می‌نهادم.

آخرین گلوله‌ها را در خشاب جای دادم، زخمی‌ها در مسجد انباشته شده بودند و بچه‌ها به همدیگر وصیت می‌کردند. صدای تجلایی تکانم داد: تانک‌ها رسیدند.

در این زمان که دشمن با پنجه‌های وحشی خود گلوی سوسنگرد را می‌فشرد، تو در آنجا بودی، در کنار تجلایی. وقتی حلقه محاصره سوسنگرد شکست، از جبهه بازگشتی. بازگشتی برای دوباره رفتن. دوره آموزش‌های تکاوری را طی کردی تا مهیاتر از پیش به میدان باز گردی.

هر آنکس که به خلوص رسیده) به قول یکی از بچه‌ها (با خدا مستقیم کار می‌کند. اهل خلوص برای گریز از هر رنگ و ریا، کارهای خیر خود را از همه نهان می‌دارد.

در چادر نشسته بودم که رزمنده‌ای وارد شد، ظروف غذای چادر ما را در دست داشت:

- برادر! این ظرف‌ها را بگیرید!

چه کسی ظرف‌ها را شسته است؟ سؤالی که ابتدا به ذهنم خطور می‌کند. می‌پرسم: چه کسی این ظرف‌ها را به شما داد؟

- نشناختمش... اینها را به من داد و گفت، بی‌زحمت اینها را به آن چادر بدهید...

ظرف‌ها را می‌گیرم و او می‌رود. می‌دانم که بچه‌های خالص از این جور کارها زیاد می‌کنند. چه بسا بچه‌هایی که شب لباسهایشان

را در ظرفی خیس می‌کنند تا صبح بشویند، و صبح با لباس‌های شسته شده خود روبرو می‌شوند. حتی بعضی وقت‌ها لباس‌ها را اتو هم می‌کنند... می‌دانم که آنهایی که این کارها را انجام می‌دهند، راضی به شناخته شدن نیستند. اما آدم دلش می‌خواهد اینها را بشناسد.

گرمای جنوب آتش به جان آدم می‌زند. می‌خواهم به چادر برگردم و اندکی در سایه چادر استراحت کنم. قادر طهماسبی به طرفم می‌آید با یک بغل ظروف شسته شده.

- حاجی به چادر می‌روی؟

بله. را که می‌گویم، ظرف‌ها را به طرفم می‌گیرد: پس بی‌زحمت اینها را هم ببر. ظرف‌ها را می‌گیرم و به طرف چادر خودمان روانه می‌شوم. همین که بچه‌ها می‌بینندم، پشت سرهم تشکّر می‌کنند.

- دستتان درد نکند!...

- شما چرا زحمت کشیدید!...

تازه می‌فهمم که قادر چه کار کرده است... بچه‌ها شرمنده‌ام می‌کنند. رو می‌کنم به آنها: این ظرف‌ها را برادر طهماسبی به من داد می‌گویم و ظرف‌ها را به زمین می‌گذارم.

تو جانشین ستاد لشکر بودی. با آن وضعیت جسمی و جانبازی‌ات، همه می‌خواستند تو را از انجام کار زیاد و سنگین باز دارند. اما تو با آن دست معلول و پیکر جراحت خورده، شب و روز نمی‌شناختی. شهردار همیشه چادر ما تو بودی قادر!

همه بچه‌ها راز و نیازهای شبانه‌ات را می‌دانستند. با تو شوخی می‌کردند:

- نیمه شب کسی دست مرا لگد کرد و ...

- نیمه شب پای کسی به سرم خورد، آیا ثواب نماز شب کفاف دیه آن را می‌کند؟!

و تو با هر کسی به زبان حال او سخن می‌گفتی.

همیشه لبخندی مهربان، صورتت را دلنشین‌تر می‌کرد. ما نمی‌دانستیم که با این صورت خندان و شکفته، دلی است داغدار. ما نمی‌دانستیم در راز و نیازهای شبانه تو چه می‌گذرد. در آن چادر کوچک که در کنار چادر ستاد بر پا کرده بودی، نیمه شب‌ها چه می‌گذشت؟ ما چیزی جز این نمی‌دانستیم که آن چادر کوچک هلالی چادر عبادت تو بود. ما از اسراری که در آن خیمه کوچک نهفته بود، بی‌خبر بودیم...

پیش از آنکه بدر آغاز شود، چهار روز تمام در عبادت بودی، در راز و نیاز و سوز و گداز. در آن چهار روز، در صحیفه نگاهت راز شهادت به روشنی تمام آشکار می‌شد، در آن چهار روز) آن چهار روز پیش از عملیات (به کجا رسیدی؟

جانباز بودی. برایت رخصت حضور در خط داده نمی‌شد. اما به هر ترتیبی بود از آقا مهدی رخصت حضور در خط را گرفتی. رخصت حضور در خطی که خط خدا و اولیای اوست...

گویی در هر ثانیه هزاران گلوله توپ و خمپاره فرود می‌آمد. شهید می‌شدیم، زخمی می‌شدیم... شهید می‌شدیم... آقا مهدی هم شهید شده بود. بچه‌هایی که از شهادت آقا مهدی باخبر شده بودند، شور حال دیگری داشتند. گویی بعد از شهادت سردار عاشورائیان بازماندن را طاقت نمی‌آوردند. بچه‌هایی هم که در قرارگاه بودند، به پیش ما می‌آمدند...

در)روطه(در حال عقب‌نشینی بودیم. گلوله‌های توپ و خمپاره پیاپی فرود می‌آمد، باران آتش و آهن. انبوه نیروهای دشمن در پناه آتش توپخانه و تانک به پیش می‌آیند و نزدیکتر می‌شوند. اگر همینگونه پیش بیایند احتمال اسارتمان حتمی است... قادر طهماسبی تیربار را از دست رزمنده‌ای می‌گیرد و به تنهایی به طرف انبوه نیروهای دشمن هجوم می‌برد. جمعی از نیروهای دشمن بر خاک می‌افتد. زمینگیر می‌شوند. قادر طهماسبی همچنان تیراندازی می‌کند. رگبار تیرها به سویش سرازیر می‌شود...

شهادت تو خبری غیر منتظره و ناگهانی نبود. می‌دانستیم که شهید خواهی شد و خود نیز می‌دانستی. چندین روز پیش از شهادت خود نوشتی: ای خالق! ای کریم!... صفات تو در بعضی‌ها جلوه‌گر شده است... چندان صفا و صمیمت در برخی از بندگان توست که هنگام گفتگویشان، بال‌های.

ما برای پرواز گشوده می‌شود، این رزمندگان... تو خود نیز از آن رزمندگان بودی، از همانها که صفات الهی در وجودشان متجلی می‌شود و اشتیاق پرواز در جانشان آتش برمی‌افروزد.

نوشتی: انسان روزی متولد می‌شود و روزی می‌میرد و چه بهتر که عمر خود را در راه اسلام و انقلاب سپری کند. از ظلمات رهایی یابد و به سوی نور رود. نور اوست. همه چیز از اوست و بازگشت همه به سوی اوست... گناه نکنید که حساب دادن در آخرت سخت و مشکل است.

اکنون می‌دانیم که تو در سیر و سلوک سرخ خویش از ظلمات رها شده و به نور پیوسته‌ای. زنجیر ظلمات را گسسته‌ای و از بیت مظلم طبیعت رسته‌ای. می‌دانیم... و می‌خواهیم از تو بنویسیم، آنگونه که آنان که تو را نمی‌شناسند، چشمی به سیمای تابناک تو بگشایند، حال آنکه الفاظ و عبارات، توان توصیف آنانی را که از بیت مظلم طبیعت به سوی حق تعالی و رسول اعظمش هجرت نموده و به درگاه مقدسش بار یافته‌اند، ندارد.

خبر شهادت تو، خبری ناگهانی نبود. می‌دانستیم که شهید خواهی شد. زیرا تو پیش از آن تا مرز شهادت رفته بودی. در عملیات بیت‌المقدس، در فتح خرمشهر جراحت خوردی، آنگونه که از پای افتادی. حتی تیر خلاص نیز خوردی... تو را از خط مقدم در میان پیکرهای شهیدان به عقب آوردند. به سردخانه انتقالت دادند... و تو هنوز زنده بودی. پس از آن همه زخم و سفر تا مرز شهادت، جانباز به جبهه بازگشتی. تو مانده بودی تا با شهیدان بدر همسفر شوی، با تجلایی، اصغر قصاب... با خودِ آقا مهدی!...

و تو هنوز زنده‌ای، زنده‌تر از پیش! منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

طهمورث

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام او در اوستا تخمواورویه Taxmourupa آمده که جزء اول آن به معنی نیرو و قوت است چنانکه کلمه تهمتن لقب رستم به معنی قوی تن است. در کتب تاریخ دو صفت به طهمورث داده‌اند یکی دیوبند که معنی آن معلوم است و دیگری زین‌آوند که معنی آن دارنده‌ی زین و سلاح است. در اوستا آمده که طهمورث زین‌آوند ازوایو ایزدهوا درخواست کرد که وی را به همه دیوان و پریان و مردمان چیره سازد و اهریمن را به شکل اسبی درآورد تا بر او سوار شود. باری اهریمن به پیکر اسبی درآمد و مدت سی سال طهمورث بر او سوار شد و به دو کرانه‌ی زمین همی تاخت. دربندهش آمده که طهمورث برادر جمشید اهریمن را سی سال در بند داشت و بر او زین نهاد و هر روز سه بار گرد گیتی می‌گشت و بر سر وی گرز پولادین می‌کوفت و چون از گردش گرد جهان بازمی‌گشت او را در بند می‌نمود و او جز زخم گرز گران خواب و خوراکی نداشت. زن طهمورث واقعه‌ی اسب بی‌خواب و خوراک را از شوهرش پرسید. طهمورث گفت اهریمن می‌گوید که خوراک من از گناه است، هرچه از مردم بیشتر گناه سرزند من خوشنودترم. اهریمن روزی بزن طهمورث وعده‌ی آوردن انگبین و ابریشم را داد، بشرطی که او از شوهرش بپرسد که در هنگام تاخت و تاز بر فراز و نشیب البرز در کجا از سرعت سیروی طهمورث را ترس فرامی‌گیرد. زن چون این پرسش را از شوهر کرد

طهمورث گفت هنگـامی که او از البرز به تنـدی روی سوی نشـیب می‌نهـد بیم مرا فرامی گیرد و گرز پیـاپی به سـرش می کوبم تا از گزند او برهم. زن طهمورث آنچه از شوهر شـنیده بود به اهریمن باز گفت و عسل او ابریشم بگرفت. روز دیگر تهمورث بر اهریمن اسب پیکر برنشـست و گرد گیتی می‌تاخت تا بر فراز البرز برآمد و از آنجا روی به نشـیب نهاد. آنگاه اهریمن سرکشـی آغاز کرد و طهمورث گرز می‌نواخت و بر مرکب نهیب می‌زد سودی نبخشید. اهریمن او را به زمین افکند و دم درکشید و وی را فروبرد و روی به گریز نهاد. سـروش جمشـید را از مرگ تهمورث آگاه ساخت جمشـید باتدبیری لاشه‌ی او را از شکم وی بیرون آورد به استودان نهاد. در دینکرد نام پدر تهمورث و یونگهان آمده و تواریخ اسلامی آن را نونجهان و یونجهان ضبط کرده‌اند.

در شاهنامه‌ی فردوسـی آمده که تهمورث پسر هوشنگ بود، پس از پدر به تخت نشست و موبدان و دلیران را گرفت که جهان را از دیـوان پـاک کنـد. وی پشم ریسیدن را به مردم آموخت و یوزوفوش شـکاری و خروس را برای خبر دادن وقت بامـدادات او اهلی کرد. وی را وزیری به نام شـیداسپ بود. طهمورث را فرایزدی بود از این رو بر اهریمن سوار شـد روزی دیوان از غیبت شاه اسـتفاده کرده بشوریـد شاه با گرز گران بسـیاری از آنان را بکشت و دیگران پوزش خواسـتند و وعـده کردنـد که نوشـتن و خواندن را به او بیاموزند. سـی خط به او آموختند و زبانهای رومی و هندی و چینی و تازی و پهلوی و پارسـی را به او یاد دادند. نویسندگان دوره‌ی اسـلامی چون طبری و خوارزمی نوشـته‌اند که در زمـان تهمورث بوداسپ نـام هندوسـتان پدیـد آمـد و کیش صـابئین آورد. به قول بعضـی طوفـان معروف در زمان او روی داد و تهمورث دژی در جی اصـفهان بساخت و کتابها را در آنجا گرد آورد تا از بین نرود. بنـای مرو و بلـخ را به او نسبت دادنـد. کریسـتنسن تهمورث را همان اریوک زائیس سـکائی Arpoxais دانسـته و پسر تارگیاتس نـامبرده در پیش می‌دانـد و گفته است اریوک زائیس در داسـتان سـکائی نام نخستین پادشاه ملتی به نام ارپا بوده است که در اوسـتا ارپا Arpa شده است.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

طیاری، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان۴۱۹لشگر۴۱ثـارالله(سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی) «مهـدی طیاری» در اولین روزهای بهار سال ۱۳۳۸ در روستای« طوهان» در شهرسـتان« جیرفت» به دنیا آمد . خانواده اش تهیدست اما متدین بود .او دوران نا آرام کودکی را در این روستا گذرانید ریالدبستان را در عنبر آباد طی کرد و دبیرستان را به هنرستان جیرفت آمد

در روزهای هترسـتان ،شـکل گیری شخصـیت مـذهبی و سیاسـی مهـدی کامل شد و همین آغاز مبارزه جدی با ظلم و فقری بود که همواره در کنـار آن زنـدگی کرده بود .او نو جوان بود که در جغرافیای دور افتاده به رساله امام دست یافته بود و سـرا پای وجودش از محبت به صـاحب این رسـاله می سوحت .مهـدی نشـان شـده سـاواک بود و به همین خـاطر از آزار و اذیت آنان در امان نبود در زمستان سال ۱۳۵۷ که کنگره کـاخ هـای سـلطنتی پهلـوی ،یکی پس از دیگری فرو ریخت آغز زنـدگی تـازه ای برای این جوان پر شور و متدین بود .

وقتی جنگ از سوی دشمنان این انقلاب آسمانی شروع شد ،پای مهدی به خاک جبهه ها باز شد .او ماند و جنگید و مجروح شد اما از پا نیفتاد .

عملیات بیت المقدس هفت که او فر مانده گردان دلاور چهار صد و نوزده بود ،گلوله خوپاره ای نقطه سـرخ رنگی بر پایین زندگی

زمینی این فرزند راستین خمینی گذاشت .او از امید های لشکر ۴۱ ثار الله بود .از مهدی طیاری فرزندی به نام« زهرا» به یادگار مانده است . منابع زندگینامه" :در کناردریا"نوشته ی علی اصغر جعفریان،نشر لشگر ۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۷۶

طیب نیا، محمدصالح

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد صالح طیب نیا

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۶/۶/۸

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۷۴ در رشته مهندسی آبیاری در دانشگاه صنعتی اصفهان پذیرفته شدم. از همان زمان علاقه زیادی به علوم اسلامی بویژه مباحث کلامی و اعتقادی داشتم. در دوران تحصیل کتب شهید مطهری و برخی از کتب فلسفی را مطالعه می کردم.

در همین ایام در محضر یکی از اساتید مبرز حوزه علمیه المنوق منظومه سبزواری و سپس نهایهٔ الحکمه را گذراندم. در اواخر سال ۱۳۷۷ همزمان با تحصیل در دانشگاه دروس حوزوی را نیز شروع نمودم و تا سال ۱۳۷۹ نیز به تحصیل در دروس حوزوی ادامه دادم. (در سال ۱۳۷۸ از دانشگاه فارغ التحصیل گشتم.)

بخاطر علاقه ایجاد شده به فلسفه در سال ۱۳۸۱ذ در رشته فلسفه و کلام اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه قم پذیرفته شدم. علیرغم آنکه رشته کارشناسی بنده علوم انسانی نبود اما دانشجوی ممتاز و رتبه اول گروه بودم و در سال ۱۳۸۳ با معدل ۹۸/۱۸ فارغ التحصیل شدم. موضوع پایان نامه ؛ خدا در آینه خود آگاهی بود که در واقع تبیین فلسفی و دینی از روایت شریف (من عرف نفسه فقد عرف ربه) بحساب می آید.

بلافاصله بعد از فارغ التحصیلی ، تدریس دروس معارف اسلامی را آغاز کردم و با اخذ مجوزهای لازم به تدریس در دانشگاه جامع علمی – کاربردی و سپس آزاد نجف آباد پرداختم و سرانجام در سال ۱۳۸۵ در دانشگاه صنعتی اصفهان به عنوان هیأت علمی گروه معارف مشغول شدم.

در سال ۱۳۸۳ به همت برخی از اساتید دانشگاه اصفهان و سایر دوستان ، مرکز مطالعات و تحقیقات حیات طیبه را راه اندازی نمودیم که تا پایان سال ۱۳۸۴ مدیریت مجموعه را بر عهده داشتم.

ظفرالسلطنه، عزیزالله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند جلال‌الدین میرزا و نوه‌ی فتحعلی‌شاه قاجار است. در مدرسه‌ی دارالفنون تحت مراقبت افسران اطریشی تعلیم یافت و وارد نظام

شد. مراحل نظامی را تا درجه‌ی سرداری پیمود. چون از خانواده‌ی قاجار و مورد توجه بود، همیشه مشاغل خوب و پرمداخل به او داده می‌شد. مدتها فوج خلخال با او بود، بعد حکومت آنجا را هم گرفت. مدتی هم مسئول نان شهر تبریز شد. در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه به حکومت کرمان و بلوچستان ماموریت یافت و در آنجا با مردم بدرفتاری کرد و نام بدی از خود به یادگار گذاشت. پس از ماموریت کرمان، به حکوت تهران رسید. بعد از مشروطیت، به مدت دو ماه در کابینه‌ی نظام‌السلطنه مافی به وزارت جنگ منصوب شد. فرزندان او نام خانوادگی جلالی قاجار و فرید نصر را برای خود انتخاب کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

ظهور، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۳ مرتبه علمی: استاد، رشته: مهندسی مکانیک، دانشکده: مهندسی مکانیک، دانشگاه: صنعتی شریف

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد پیوسته در مهندسی مکانیک از دانشگاه شیراز، کارشناسی ارشد در مهندسی هسته‌ای، دکترا و فوق دکترا در مهندسی مکانیک از دانشگاه پردو آمریکا.

مرتبه علمی:

مربی و استادیار دانشگاههای شیراز، پردو صنعتی شریف، دانشیار و استاد دانشگاه صنعتی شریف، استاد مدعو دانشگاه نیومکزیکو، استاد نمونه سال ۱۳۷۲.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

مهندسی پزشکی (طراحی و ساخت سوکت)، رباتها، مکانیزمها، مهندسی پزشکی (بیومکانیک)، استاد راهنمای ۳۲ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

ابداع:

جعبه دنده با تغییرات بی‌نهایت.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:-

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

۴ جزوه درسی در زمینه دینامیک ماشین، طراحی مکانیزمها، طراحی و ساخت بکمک کامپیوتر.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۷، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲۶

زمینه علمی مقالات:

مهندسی پزشکی (بیومکانیک)، آموزش عالی در ایران، مکانیزمها، ترمودینامیک (گازها)، انتقال حرارت، رباتها، آموزش از راه

دور در ایران.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

ظهیرالاسلام

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع.پشتیبان اسلام) (سید) جواد امامی ابن زین‌العابدین (و. تهران ۱۲۶۳ ه.ش. - ف. تهران، فروردین ۱۳۴۴ ه.ش.) وی دو نوبت به نیابت تولیت آستان قدس رضوی رسید و مکرر نیابت تولیت مدرسه سپهسالار را داشت و در دوره‌های اول و دوم مجلس سنا سناتور انتصابی بود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ظهیرالدوله ابراهیم

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۴۵۱ ه.ق/ ۱۰۵۹ م.)، (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین‌گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه

صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ظهیرالدوله قاجار، علی دولو

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۴۲ -۱۲۸۱ ق)، صوفی، شاعر، متخلص به صفا. مشهور به ظهیرالدوله و ملقب به صفا علیشاه. در جمال‌آباد شمیران به دنیا آمد. وی داماد ناصرالدین شاه و شوهر فروغ‌الدوله بود و در دوره‌ی ناصرالدین شاه سمت وزیر دربار داشت. در جوانی به سلسله‌ی نعمت‌اللهی پیوست و در سلک مریدان صفی علیشاه درآمد و لقب صفا علیشاه گرفت و در ۱۳۱۶ ق که حاج میرزا حسن صفی علیشاه درگذشت. علی‌خان ظهیرالدوله بنا به وصیت صفی علیشاه به جانشینی او منصوب شد و بعد از انتصاب به این مقام، با اجازه مظفرالدین شاه، انجمنی، به نام اخوت، در خانه‌ی خود واقع در خیابان فردوسی با عضویت صد و ده نفر به عدد نام مولی علی (ع) دایر کرد. وی طرفدار مساوات بود و در انجمن اخوت او از وضیع و شریف برابر می‌نشستند. البته لازم به ذکر است که ظهیرالدوله قبل از تأسیس انجمن اخوت سفری به اروپا کرد و مدتی که در آنجا اقامت داشت و وارد مجمع فراماسونری شد و پس از بازگشت به ایران خواست که در ایران هم لژی ترتیب دهد. از این رو افکار فراماسونری خود را به صورت انجمن اخوت درآورد. در ۱۳۲۳ ق مجله‌ای به نام «مجموعه‌ی اخلاق» را انتشار داد. از آنجایی که انجمن اخوت از مشروطه‌خواهی طرفداری کرد بعد از پیشامد قضیه‌ی به توپ بستن مجلس در ۱۳۲۶ ق خانه ظهیرالدوله نیز در تهران به توپ بسته شد و اموالش به غارت رفت. ظهیرالدوله در تهران درگذشت و در بین راه امامزاده قاسم و تجریش که امروز به قبرستان ظهیرالدوله یا سر قبر ظهیرالدوله معروف است مدفون گردید. از آثار اوست: «دیوان» شعر؛ چند رساله منظوم به نامهای «سبحه‌ی صفا»؛ «رعنا و زیبا»؛ «مجمع الاطوار» و یاد داشتهای او ر باب اقنلاب مشروطیت نیز متضمن نکات دقیقی است.[۱]

علی‌خان ملقب به صفاعلی شاه (لقب طریقتی) ابن ظهیرالدوله بزرگ از رجال عهد ناصرالدین شاه و عارف معروف (و. جمال‌آباد شمیران ۱۲۸۱- ف. ۱۳۴۲ ه.ق./ ۱۳۰۲ ه.ش.). وی در سن ۱۶ سالگی به دامادی ناصرالدین شاه مفتخر شد و سپس وزیر تشریفات خاصه همایونی (در زمان ناصرالدین شاه) گردید. مدتی نیز حکومت تهران را داشت. در سال ۱۳۰۳ ه.ق. در سلک مریدان صفی علی‌شاه درآمد و از جانب او دستگیری میکرد. پس از فوت صفی‌علی شاه (۲۶ ذی‌قعده ۱۳۱۶ ه.ق.) به امر ناصرالدین شاه، وی جانشین او گردید. ظهیرالدوله مؤسس «انجمن اخوت» (که هنوز دایر است) و از طرفداران مشروطه و آزادیخواه بود، و به همین سبب به امر محمدعلی شاه به هنگام بمباران مجلس، منزل و خانقاه او را به توپ بستند و اثاثه گرانبهای آنها را به غارت بردند. وی یکی از نخستین مؤسسان گاردن پارتی و کنسرت در دوره مشروطه می‌باشد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۱۹۱ -۱۹۰ / ۴، ۷۹ -۷۶ / ۱)، چهارصد شاعر برگزیده پارسی گوی (۶۲۰)،دایره‌المعارف فارسی (۱۶۴۸ / ۲)، الذریعه (۱۲۶ / ۱۲، ۶۰۹ / ۹، ۱۸ / ۲۰)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۸۶ -۲۸۳ / ۴)، سخنوران نامی معاصر (۲۲۸۶ - ۲۲۸۲ / ۴)، سیری در تصوف (۱۶۶ -۱۵۲)، شرح حال رجال (۳۷۰ -۳۶۷ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۲۹۷ -۲۹۶ / ۴).

ظهیرالدوله، محمد ابراهیم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد ابراهیم‌خان قاجار متخلص به طغرل بن مهدی قلی‌خان و برادرزاده آغا محمدخان و پسر عم فتحعلی شاه قاجار (ف. تهران ۱۲۴۰ ه.ق.). مادرش را- که خواهر سلیمان‌خان اعتضادالدوله بود- فتحعلی شاه به عقد خود درآورد، و محمدقلی میرزا ملک‌آرا از آن زن متولد گردید. ظهیرالدوله یکی از دختران فتحعلی شاه- یعنی خواهر حسنعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه را به زنی گرفت. وی سالها حاکم کرمان و سرحددار بلوچستان بود. ملا بمونعلی منظومه «حمله حیدری» (ه.م.) را به نام او ساخته. این ظهیرالدوله پدر حاجی محمد کریم‌خان قاجار رئیس شیخیه است. وی مردی دیندار و آبادکننده و نسبت به شیخ احمد احسائی ارادت می‌ورزید و مدرسه‌ای در کرمان بنا کرده.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ظهیرالدین ابومنصور فرامرز

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۴۳۳ ه.ق/ ۱۰۴۱ م.- ۴۴۳ ه.ق/ ۱۰۵۱ م). (قد.) (کاکو: کاکوی: بخش ۱: کاکو) چون پدر امیر علاءالدوله حسام‌الدین ابوجعفر محمد بن دشمنزیار، خال سیده والده‌ی مجدالدوله ابن فخرالدوله‌ی دیلمی بود، علاءالدوله را «ابن کاکویه» گفته‌اند (بخش ۱: کاکو). خاندان کاکویه شعبه‌ای از سلسله‌ی دیالمه است که از ۳۹۸ ه.ق/ ۱۰۰۷ م. تا ۴۴۳ ه.ق/ ۱۰۶۱ م. در مرکز و مغرب ایران سلطنت کردند. پسر کاکویه اصفهان را در ۳۹۸ ه.ق در تصرف آورد و بعداً چون سماءالدوله خلع شد وی جای او را در همدان گرفت. فرزندان او در اصفهان و همدان و یزد و نهاوند و غیره مدتی حکومت کردند. و چون سلجوقیان در ۴۴۳ ه.ق این نواحی را مسخر کردند دیالمه‌ی کاکویه از استقلال افتادند.

فرامرز بن علاءالدوله ابوجعفر محمد ابن دشمنزیار بن کاکویه مکنی به ابومنصور، از امرای کاکویه (دیالمه) (جل. ۴۳۳ ه.ق./ ۱۰۴۱ م.- ۴۴۳ ه.ق./ ۱۰۵۱ م.). وی پس از مرگ پدر خود علاءالدوله به جای او نشست و اداره حوزه حکومتی پدر یعنی اصفهان و همدان و ری و قسمتی از بلاد غربی ایران به وی رسید. ولی برادران به اطاعتش گردن ننهادند، چنانکه کمی بعد برادرش گرشاسف دم از استقلال زد و برادر دیگرش ابوحرب از در مخافت درآمد. سلجوقیان نفاق ایشان را غنیمت شمردند و در همان سال اول جلوس وی ابراهیم‌ینال به ری آمد و از ظهیرالدین درخواست تا اطاعت سلجوقیان را گردن نهد. او نپذیرفت و از ری به همدان و بروجرد رفت و با برادر خود گرشاسف صلح کرد. گرشاسف با او متحد گردید و حاکم همدان شد. ابراهیم‌ینال پس از تسخیر ری در ۴۳۴ به تعقیب پسران کاکویه به بروجرد رفت و آن شهر را تسخیر کرد. طغرل سلجوقی نیز پس از فتح خوارزم و گرگان و

طبرستان و خراسان به ری آمد و بر قزوین و ابهر و زنجان دست یافت. ناگزیر ظهیرالدین و گرشاسف تسلیم او شدند. بین طغرل اصفهان را به ظهیرالدین واگذاشت. بین ظهیرالدین و ابوکالیجار دیلمی رقابت شدید بود چنانکه در سال ۳۴۵ ابومنصور برای بیرون کردن کرمان از دست ابوکالیجار بدانجا لشکر کشید، ولی مغلوب شد و به طغرل سلجوقی متوسل گردید، بدین امید که طغرل ممالك ایشان را مسخر کند و اداره آن را بدو واگذارد. چون طغرل مهم او را انجام نداد ظهیرالدین در ابتدای سال ۴۳۷، مراسله‌ای به ابوکالیجار نوشت و اظهار اطاعت و قبول کرد که در اصفهان به نام او خطبه بخواند ابوکالیجار پذیرفت و میان ایشان صلحی برقرار گردید. طغرل در سال ۴۳۸ به عزم تسخیر اصفهان حرکت کرد و ظهیرالدین سخت مقاومت نمود و طغرل موفق به تسخیر آن شهر نشد و ناچار به گرفتن خراج سالیانه راضی گردید و دست از محاصره برداشت. طغرل پس از دفع فتنه برادر خود ابراهیم‌ینال بار دیگر عازم فتح اصفهان شد و در محرم ۴۴۲ آنجا را محاصره کرد و در محرم ۴۴۳ آن شهر را تسخیر نمود و دولت کاکویه دیالمه را برانداخت و ابومنصور را به حکومت یزد و ابرقو فرستاد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ظهیری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالحسین ظهیری فرش‌فروش، در ۱۲۹۹ در ملایر متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده کشاورزی کرج شد و لیسانس در رشته‌ی کشاورزی عمومی و آبیاری گرفت و به استخدام شهرداری تهران درآمد و به اداره لوله‌کشی آب تهران منتقل شد. چندی نیز در فرانسه در امور آب مشروب و فاضلاب مطالعه و بررسی نمود و پس از تشکیل سازمان آب تهران، مدیر اداری آن سازمان شد. در سال ۱۳۴۲ که حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت، وزارت آب و برق را تاسیس و مهندس منصور روحانی را در راس آن قرار داد، محمد ظهیری به معاونت آن وزارتخانه منصوب شد و به ترتیب معاون اداری و معاونت پارلمانی آن وزارتخانه را عهده‌دار بود. وی قریب ده سال در سمت معاونت آب و برق انجام وظیفه می‌نمود تا به استانداری استان بنادر جنوب و بندرعباس که بعدا هرمزگان نام گرفت، رسید. ظهیری در برنامه‌های دولت در عمران جنوب فعالیتی داشت و در اسکله‌سازی و تشکیل سازمان آب بندرعباس و سدسازی تلاشی از خود بروز داد. در عمران و آبیاری جزیره‌ی ابوموسی نیز سهمی داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عابدی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید احمد عابدی : فرمانده گردان عبدالله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شانزدهم شهریور ماه سال ۱۳۳۱ در شهرستان نیشابور چشم به جهان گشود. نام او را به نام پیامبر (ص) احمد انتخاب و در کودکی او را عقیقه کردند.

پدرش نقل می کند: «در دوران کودکی مریض شد. مریضی او بسیار سخت بود و دکتر او را جواب کرد. من به مشهد رفتم و در

حرم امام رضا (ع) شفای او را خواستم. بعد از این که به خانه برگشتم فکر می کردم که او فوت کرده است. ولی حال او بهتر شده بود و امام رضا (ع) شفایش داده بودند.

کودکی ساکت بود. به مکتب خانه رفت. قرآن و مسایل مذهبی را یاد گرفت.

به خانواده اش بسیار علاقمند بود. اوقات بیکاری را به دکان دوچرخه سازی می رفت و گاهی هم بازی می کرد. به وسایل برقی علاقه داشت و آن ها را تعمیر می کرد.

دوره ی ابتدایی را در مدرسه ادیب نیشابور به پایان برد. به مدرسه علاقه داشت و تکالیفش را به نحواحسن انجام می داد.

دوره ی راهنمایی را در مدرسه امیرکبیر و دوره ی متوسطه را در مدرسه کمال الملک نیشابور و در رشته ی طبیعی گذراند.

در چراغانی هایی که برای مجالس ائمه ی اطهار (ع) انجام می شد و همچنین در مجالس قرآن، دعای توسل و کمیل شرکت می کرد. کاری که به او محول می شد، سعی می کرد به خوبی انجام دهد.

به والدینش بسیار احترام می گذاشت. مادرش می گوید: «زمانی که ۱۷ ـ ۱۸ ساله بود به اردو رفت. در راه ماشین از مسیر اصلی خارج می شود و به دره می افتد و سید احمد از ناحیه ی پا مجروح می شود و بعد از این که به شهر می رسند سریع به خانه می آید.

متوجه شدم که از ناحیه ی پا احساس درد می کند به او گفتم: چه شده است؟ گفت: در راه به زمین خوردم. سپس آهسته آهسته ماجرا را برایمان تعریف کرد.»

به ورزش بسکتبال علاقه داشت. در زمینه های فرهنگی و ورزشی بسیار فعال و مسئول تربیت بدنی آموزشگاه ها بود. بعضی از امکاناتی که اکنون در اختیار آموزشگاه ها است، نتیجه ی فعالیت او بوده است.

از افراد منافق، دورو، جاه طلب و بدقول متنفر بود. به کسانی که صادقانه کار می کردند و وفادار و متعهد به انقلاب بودند، علاقه داشت. در مقابل مشکلات صبور بود. و در حد توان حل می کرد. به دیگران نیز توصیه می کرد: «در مقابل سختی ها صبور باشید.» به «مشکل گشا» معروف بود.

در مورد غیبت سخت گیری می کرد. فاطمه عابدی می گوید: «یک شب از دعای کمیل برمی گشتیم و در راه می گفتیم: فلانی زیاد خواند. آن یکی صدایش را می کشید. شهید به ما گفت: بهتر است از این به بعد خودتان در خانه تنها دعای کمیل را بخوانید. به دعا می روید ثوابی ببرید، نه این که غیبت آن ها را بکنید.»

سید حسن عابدی (پدر شهید) نقل می کند: «نمازش را مخفیانه می خواند. دوست نداشت در جمع بخواند تا ریا شود. به همین خاطر در پشت ستون می ایستاد و مشغول نماز و دعا می شد.»

نظم را سر لوحه ی کارش قرار داده بود و به دیگران نیز توصیه می کرد: «در کارهایتان نظم داشته باشید.»

قبل از انقلاب در جلسات مذهبی شرکت می کرد. در نیمه شعبان و اعیاد مذهبی به چراغانی مساجد می پرداخت. با دوستانش گردهمایی تشکیل داده بود و مخفیانه در راستای اهداف انقلاب کار و اعلامیه های امام را پخش می کرد.

در تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت داشت. در اعزام کاروان ها به تهران، هنگام ورود امام به ایران، فعال بود. در انجمن جوانان نیز حضور داشت. در این انجمن هر هفته یک حدیث حفظ می کردند.

سید احمد عابدی در سال ۱۳۵۷، در ۲۶ سالگی با خانم مرضیه عابدی پیمان ازدواج بست. مدت زندگی مشترک آن ها شش سال بود. همسرش می گوید: «چون ایشان فردی موقر، متین و مومن بودند، به ایشان جواب مثبت دادم و شرط ازدواج ما ساده زندگی کردن بود.» ثمره ی ازدواج آن ها سه فرزند به نام های: سید محسن (متولد ۲۵/۶/۱۳۵۸) مهدیه سادات (متولد ۱۶/۳/۱۳۶۰) و زهرا سادات (متولد ۳۰/۲/۱۳۶۴) می باشد. در تولد اولین فرزندش برای کمک به آسیب دیدگان زلزله به طبس رفته بود و حدود یک

ماه در آن جا بود.

علاقه زیادی به ائمه ی اطهار (ع) داشت، با تولد دخترش به نیابت از اسم حضرت مهدی (عج) نام او را مهدیه گذاشت. فرزند سومش بعد از شهادت به دنیا آمد.

عدم رعایت موازین اخلاقی، مذهبی و یا عدم توجه کامل به انجام مسئولیت او را عصبانی می کرد. به صله ارحام مقید بود. سعی می کرد از فامیل دور دست عیادت کند. سعی در ارتباط با فامیل داشت. به افرادی که مستضعف بودند رسیدگی می کرد.

سید احمد عابدی از موسسین سپاه در نیشابور بود. پس از تشکیل سپاه در نیشابور، به عنوان فرمانده ی عملیات انتخاب گردید و با تشکیل بسیج به دستور امام در اوایل جنگ، از بنیانگذاران بسیج به شمار می آمد.

مسئول تعلیمات بسیج و سازماندهی بسیج بود. دوست داشت بسیج یک قوه مقتدر شود. به آموزش نظامی دانش آموزان و سایر اقشار جامعه می پرداخت.

در گشت های شبانه سطح شهر فعالیت داشت و جزو هسته ی مقاومت سپاه بود. در سپاه افتخاری کار می کرد. زمانی که در سپاه بود، سهمیه ی مواد غذایی داشت و هنگامی که می خواست سهمیه اش را بگیرد، یک فرد غریبه ای را می فرستاد. می گفت: چون در سپاه همه مرا می شناسند، امکان دارد که بیشتر از آن سهمیه به من بدهند.»

بعد از انقلاب منافقین درگیری هایی را که در کشور به وجود می آوردند و او فعالانه با آن ها مبارزه می کرد. زمانی که به شهربانی حمله شد، او با سردار شوشتری در بازگرفتن شهربانی از منافقین نقش فعالی داشت. در برقراری نظم و امنیت شهر و حفظ آن فعالیت می کرد. سپس جزء کمیته انقلاب شد. لباس فرم می پوشید و مسلح بود.

با منافقین خوش رفتاری می کرد تا آن ها را به راه راست هدایت کند. در اطلاعات سپاه ماموریت داشت فردی را که ضد انقلاب بود پیدا کند و تحویل سپاه دهد. او چند شهر را دنبال آن فرد گشت تا این که او را پیدا کرد و تحویل سپاه داد. با آن فرد بسیار مهربان بود. حتی زمانی که او را اعدام کردند، خانواده ی او به شهید و خانواده اش احترام می گذاشتند. آقای قادری می گوید: «زمانی که در شهربانی بودند، یکی از همسایه های ما را (که غریبه بود) اشتباهی دستگیر کردند. من به شهربانی رفتم و آقای عابدی را دیدم و قضیه را به ایشان گفتم. ایشان گفتند: خیالت راحت باشد. هرکاری از دستم برآید انجام می دهم. هنوز من به خانه نرسیده بودم که آن فرد آزاد شد.»

در بسیج فعال بود. مسعود توفیقی می گوید: «در منطقه رحمانیه (در جنوب اهواز) محوطه ای بود که درختان نخل به خاطر کمبود آب در حال خشک شدن بودند، چون که موتورهای آب خراب بود. شهید با بچه های بسیج با یک خلاقیت خاصی موتورهای آب را مکانیزه کردند که آب در صورت عدم حضور انسان بتواند درختان نخل را آبیاری کند. ایشان گفتند: این سرمایه ی مملکت است، تا جایی که امکان دارد باید آن ها را حفظ کنیم.»

او نبض کشور را در دست سپاه و بسیج می دانست. با شروع جنگ تحمیلی احساس کرد که اسلام به او نیاز دارد، به همین خاطر به جبهه های حق علیه باطل شتافت. از طریق طرح «لبیک یا خمینی» به جبهه اعزام شد. او برای رضای خدا، دفاع از اسلام و دفاع از ولایت به جبهه رفت.

جنگ را یک تکامل برای جوان ها می دانست. می گفت: «جنگ جوان ها را می سازد.» به دستور امام که می فرمودند: «چه بکشید، چه کشته شوید، هم شهید هستید.» به جبهه رفت.

در استخدام آموزش و پرورش بود و با شروع جنگ تحمیلی استعفا داد و به جبهه رفت. می گفت: «فعلاً جنگ واجب تر است.»

از تاریخ ۱/۴/۱۳۵۹ تا ۲۳/۱/۱۳۶۰ فرمانده ی عملیات بود. بعد از مدتی مسئول آموزش بسیج شد. همچنین مسئولیت آموزشگاه تربیت بدنی را برعهده داشت. از تاریخ ۲۹/۹/۱۳۵۹ تا ۵/۱۲/۱۳۶۰ و ۲۸/۱۲/۱۳۶۱ تا ۲۳/۱۲/۱۳۶۳ فرمانده گردان در لشکر پنج

نصر بود. می گفت: «من یک بسیجی هستم.»

در جبهه های سوسنگرد، عملیات رمضان، خیبر، میمک، بدر، بستان و خرمشهر حضور داشت. در عملیات خیبر فرمانده ی گردان عبدالله بود. در جنگ های نامنظم شهید چمران در اهواز حضور داشت.

در پشت جبهه به کمک رسانی برای جنگ زدگان می پرداخت. در کمیته امداد امام خدمت می کرد. همچنین مردم را برای رفتن به جبهه تشویق می نمود. می گفت: «پشت جبهه را نگه دارید. پشتیبان امام باشید. جنگ را تقویت کنید تا پیروز شویم و امام را تنها نگذارید.»

مطیع ولایت بود. تمام فکرش دفاع از انقلاب، از حریم ولایت و پیروزی در جنگ بود. حتی زمانی که به ایشان مسئولیت هایی در پشت جبهه محول می شد، قبول نمی کرد، چون می خواست در جبهه بماند. ایشان را به عنوان شهردار نیشابور وکاندید نماینده ی مجلس شورای اسلامی انتخاب کردند اما نپذیرفت. می گفت: «کار من، مکه من، جبهه است.»

زمانی که ایشان را از رفتن به جبهه منصرف می کردند، می گفت: «شما باید مشوق ما باشید نه این که ما را از رفتن به جبهه باز دارید.»

همسر شهید ـ مرضیه عابدی ـ نقل می کند: «یک روز یکی از بستگان شهید گفت: تو سهمت را رفته ای، دیگر بس است. به جبهه نرو. شهید با خنده گفت: اگر جبهه سهم دارد، چرا شما سهمیه ات را نرفته اید؟ پس شما که به جبهه نمی روید، ما سهمیه شما را می رویم.»

هنگامی که پدرش مریض بود، وقتی که به او گفتند: «پدرت مریض است، به دیدن پدر بیا.» گفت: «جنگ واجب تر است. من از همین جا برای ایشان دعا می کنم.»

سید احمد عابدی خودش را وقف انقلاب و اسلام کرده بود. بیشتر در جبهه بود و کمتر به خانه می رفت.

به همرزمانش توصیه می کرد: «مقاومت کنید تا به هر نحو ممکن با زیرکی و چابکی دشمن را از پا در بیاوریم. به ائمه اطهار (ع) متوسل شوید و با قدرت و اطمینان با دشمن بجنگید. انشاءالله راه کربلا باز شود، ما پیروز شویم و از نزدیک عرض ادبی به حضرت اباعبدالله الحسین (ع) داشته باشیم. انقلاب آن قدر قدرت بگیرد که راحت حرفمان را به جهانیان بزنیم. و مطمئن باشید که ما شکست نمی خوریم چون رهبری واحد داریم که آگاه به مسایل است.» در توصیه هایی که داشت بیشتر از احادیث پیامبر و امامان استفاده می کرد.

در کار بسیار جدی بود. به رزمندگان درس وظیفه شناسی می داد. رزمندگان برای این که مورد بازخواست قرار نگیرند، بسیار دقیق کارشان را انجام می دادند و بعد هم ایشان از آن ها تشکر و قدردانی می کرد چون بسیار رئوف و مهربان بود. چنان قاطعیتی داشت که در مسایل نظامی و در انجام هر عملیات از او نظرخواهی می کردند.

در کارهای جمعی پیشقدم بود. با توجه به این که فرمانده بود. در همه کارها شرکت می کرد مثل چادر بر پا کردن، سفره جمع کردن و ... در کارها شرکت می کرد تا کارها بهتر انجام شود.

اوقات فراغت را در قبل از انقلاب به مسائل فرهنگی و ورزشی می پرداخت و در دوران جنگ بیشتر وقت خود را صرف دیگران می کرد. با آن ها صحبت می نمود. آن ها را راهنمایی و ارشاد می کرد. به ازدواج تشویق می کرد. می گفت: «ازدواج کنید، تا به شهادت برسید.»

با نیروهای تحت امرش به خوبی رفتار می کرد. مدیریت بسیار بالایی داشت. در کارها از آن ها نظرخواهی و با آن ها مشورت می کرد. به طوری که همه دوست داشتند با او در عملیات شرکت کنند و حاضر نبودند که از او جدا شوند.

به رزمندگان بسیار رسیدگی می کرد. اگر غذایی بود ابتدا به نیروها می داد، سپس خودش می خورد. اگر مرخصی می خواستند

برای آن ها می گرفت.

با اخلاق و رفتارش توانسته بود ۸۰ ٪ از جوانان قبل از انقلاب را جذب اسلام و مذهب کند. رزمندگان را جمع و نماز جماعت برگزار می کرد. در ماه مبارک رمضان قرآن سرمی گرفت. به همرزمانش توصیه می کرد: «اخلاق اسلامی داشته باشید. مبادا روزی برسد که از ولایت فقیه دست بردارید. ما هرچه داریم از ولایت فقیه است. پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد.»

به افرادی که اهل نماز و دعا بودند، علاقه داشت. زمانی که نیروها را تحویل می گرفت. ابتدا با آن ها صحبت می کرد. شناسایی می نمود که اگر مشکل اخلاقی دارند، با نصیحت کردن آن ها را به راه درست هدایت کند. اگر مشکل اخلاقی آن ها حل نمی گردید، مراتب بعدی را در پیش می گرفت.

همیشه لبخند بر لب داشت، دروغ نمی گفت، تهمت نمی زد و با صدای بلند با کسی صحبت نمی کرد. شهید می گفت: «جنگ را منافقین ایران به وجود آورده اند. کسانی مثل بنی صدر و عمال دست نشانده ی او جنگ را به ایران تحمیل کردند. صدام هم فکر می کرد که جوانان ایران اهل جنگ و دفاع از کشور نیستند.»

تمام افراد برای او یکسان بودند. اگر فرماندهی از لحاظ مدرک پایین بود دستوری می داد، اطاعت می کرد.

سید احمد عابدی اولین نفری بود که در کارهایی از جمله شناسایی و آموزش در رزم شبانه شرکت می کرد و اولین قدم را برمی داشت.

در نامه ای به همسرش نوشت: «الان وقتی است که خیلی از بچه های ایران بی سرپرست شده اند و آن احتیاج به محبت و مراقبت دارند. اکنون وقتی نیست که من در خانه بنشینم و فرزندانم را روی زانو بگذارم. الان وظیفه چیز دیگری است.»

به امام بسیار علاقه داشت. آرزوی دیدار با امام را داشت که موفق هم نشد امام را ببیند. حتی در جنگ موقعیتی پیش آمده بود که بعضی از فرماندهان به دیدار امام می رفتند، ولی او حق خود را به افراد واجب تری داد.

به روحانیت احترام می گذاشت. اصل و ریشه انقلاب را در روحانیت می دانست. می گفت: «بدون وجود روحانیت، کمک روحانیت و نظارت آن ها ما نمی توانیم کاری بکنیم.» پیرو خط امام بود. رضایت امام، رضایت او و تابع دستورات ایشان بود. اگر کسی به حضرت امام حرفی می زد و یا نسبت به دیدگاه امام بدبین بود، بسیار عصبانی می شد.

زمانی که به مرخصی می آمد، بلافاصله به جبهه می رفت. تاب ماندن در خانه را نداشت. زرق و برق شهر او را دلزده می کرد. اگر خانواده اش در مدتی که نزد آن ها بود، به او رسیدگی می کردند، می گفت: «شما با این کارها نمی توانید جلوی هدف مرا بگیرید. خوابیدن در سنگر بر روی خاک را بر خوابیدن در کنار کولر ترجیح می دهم.»

مرضیه عابدی (همسر شهید) می گوید: «یک روز شهید بسیار ناراحت بود. به طوری که اشک می ریخت. به ایشان گفتم: «چرا ناراحت هستید؟ گفت: امروز فرزند یکی از شهدا را دیدم. هنوز قیافه ای او در جلوی چشمم است. مسئولیت این بچه های شهدا با کیست؟ ما نباید بگذاریم که این فرزندان احساس ناراحتی بکنند.»

زمانی که به مرخصی می آمد. از روبه رو شدن با خانواده های شهدا خودداری می کرد. می گفت: «خجالت می کشم، اگر از من در باره ی شهیدانشان سوال کنند.» به خانواده هایی که همسرشان در جبهه بود سر می زد. تا اگر کاری داشتند انجام دهد و یا مشکل مالی دارند برطرف کند. می گفت: «ما مسئولیت داریم که از شما رسیدگی کنیم.»

چون او همیشه در گردان خط شکن حضور داشت، ابتدا با نیروها اتمام حجت می کرد. می گفت: «برگشت ما در این عملیات کم است. اگر کسی دوست ندارد که با ما باشد، می تواند به گردان دیگری برود.» ولی او چنان اخلاق پسندیده ای داشت که همه در همان گردان او می ماندند و بسیاری از آن ها شهید می شدند.

شهید عابدی حاضر شد که جانش را فدای اسلام کند. او جزو کسانی بود که نه تنها ثروتی نداشت، بلکه هر چیزی که داشت فدای انقلاب کرد.

یک عارف مثل مولای خودش حضرت علی (ع) بود که در نیمه های شب راز و نیاز با خدای خود می پرداخت و در روز اسلحه به دست می گرفت. نماز شب او و دعاهای شبش حالت عارفانه داشت. در مجالس مذهبی شرکت می کرد. یاحسین گفتنش و اشک ریختنش در سوگواری جدش واقعاً تعجب آور بود.

هیچ وقت نماز شبش ترک نشد. دعا و تسبیحات اربعه بر زبانش جاری بود.

در عملیات ها مشورت می کرد.

نماز را سعی می کرد که سروقت بخواند، حتی اگر در عملیات باشد. همرزم شهید (فروعی راد) می گوید: «در عملیات والفجر مقدماتی تپه هایی را فتح کردیم که هم زمان با اذان صبح بود. بلافاصله ایشان به نماز ایستاد و رزمندگان نیز به ایشان اقتدا کردند.»

به خاطر شجاعت و دلیریش سعی می کرد که حتماً در گردان خط شکن باشد. فروعی راد نقل می کند: «در عملیات بدر وقتی که می خواستیم گروهان ها را تقسیم کنیم، ایشان سعی داشت که در گردان خط شکن باشد. این گردان باید به قایق های کوچک دو نفری به طرف خط دشمن حرکت می کردند و او سعی داشت با این گردان برود. ما توانستیم ایشان را متقاعد کنیم که ما با گردان یک برویم و ایشان در وسط نیرو حرکت کنند و با گردان دو باشند. صبح عملیات که به خط رسیدیم، شهید عابدی از ما زودتر به خاکریز رسیده و ایستاده بود. با این که در گردان دو بود ولی پیشاپیش ما حرکت کرده بود.

با توجه به این که فرمانده بود ولی سعی می کرد که هرچه مافوق او می گوید، عمل نماید. از کسانی بود که وقتی مسئولیتی را می پذیرفت، سعی داشت به نحو احسن آن کار را انجام دهد. در گردان اگر مشکلی به وجود می آمد. شهید آن مشکل را حل می کرد. همیشه آماده پذیرش مسئولیت و در انجام هرکاری پیشقدم بود.

احترام خاصی به پدر و مادر می گذاشت، هیچ وقت در مقابل آن ها صدایش را بلند نکرد. متانت خاصی داشت.

مرضیه عابدی (همسر شهید) می گوید: «در یکی از مرخصی ها پدرشان او را از رفتن مجدد به جبهه منع کرد. ایشان روی حرف پدرش حرفی نزد ولی بسیار ناراحت بودند. پس از چند روز بعد از این که توانست رضایت پدر را به دست آورد، راهی جبهه شد.

در یک عملیات دستش مجروح شده بود. دوست نداشت که خانواده اش بفهمند و ناراحت شوند. به همین خاطر وقتی آمد ساکش را با همان دست مجروح برداشت تا آن ها متوجه نشوند.»

مسعود توفیقی به نقل از سید احمد عابدی می گوید: «برای این که در جنگ پیروز شویم و بتوانیم از منافع کشور محافظت و امنیت را برقرار کنیم، باید در بسیج و مردم را سازماندهی کنیم و آن ها را در مسائل کشور شرکت دهیم.»

چنان تدبیری داشت که در اوقات فراغت به نیروها آموزش های مخصوصی می داد، تا در هر عملیات از آن آمورزش ها استفاده کنند. در عملیات میمک (که یک منطقه کوهستانی بود) به رزمندگان آموزش های کوهستان را می داد. یک منطقه آبی ـ خاکی بیشتر به آموزش های شنا می پرداخت.

اگر در زمان جنگ و در عملیات از نیروها کم کاری می دید، بسیار عصبانی می شد و سعی می کرد که ابتدا نصیحت کند و بعد عصبانیت خود را نشان دهد.

در آخرین اعزامی که به جبهه داشت، برای خانواده اش سرپناهی درست کرد تا آن ها راحت باشند. به استاد کار گفته بود: این خانه را برای همسر و فرزندانم بساز. این خانه مال من نیست. خانه ی من جایی دیگر است.»

نسبت به بیت المال مقید بود. بودجه تربیت بدنی در دست ایشان بود و نسبت به آن حساسیت نشان می داد. آخرین باری که می خواست به جبهه برود، سعی می کرد که بودجه را به افراد صالح بسپارد تا ذمه ای بر گردنش نباشد که در روز قیامت گرفتار آن

شود.

سید احمد عابدی در تاریخ ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ در محل هور به علت اصابت تیر به پهلوی راست به درجه ی رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر شهید را پس از حمل به زادگاهش، در بهشت فضل به خاک سپردند.

شهادت شهید عابدی بر روی افراد زیادی تاثیر گذاشت. خیلی از مردم را متحول ساخت. به آن ها فهماند که انقلاب چیست و آزادگی چه معنایی دارد. شهادت او شهر را تکان داد. پیکر مطهرش چنان روی دستان مردم تشییع می شد که گویا خود شهید مردم را دعوت نموده است.

منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران–۱۳۸۵

عابدی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جواد عابدی در سال ۱۳۴۰ ه.ش. در شهر مقدس قم به دنیا آمد. پس از گذشت ۷ بهار از عمرش، وارد مدرسه شد و پله‌پله مراحل تحصیل را با موفقیت گذراند. او تحصیلات دبیرستانی را طی می‌کرد که با نهضت امام خمینی (س) آشنا شد. جواد که تشنه حقیقت بود، با شرکت در راه‌پیمایی ها و پخش اعلامیه، نهضت را یاری رساند.وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۳۵۹موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته اقتصاد شد. جواد سپس به عضویت سپاه درآمد و با حضور دائمی خود در جنگ، به ندای امام (س) لبیک گفت. عابدی در عملیات‌های مختلف از جمله رمضان، والفجرچهار، خیبر، عاشورا و بدر، با مسوولیت‌های فرمانده محور، فرمانده گردان و فرمانده تیپ حضور داشت و بارها به سختی مجروح شد. در سال ۱۳۶۴ دوره عالی فرماندهی پیاده را در پادگان خاتم‌الانبیا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تهران گذراند.سرانجام فرمانده تیپ ۱ لشکر ۱۷علی‌بن‌ابیطالب (علیه‌السلام) در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۷ در منطقه شلمچه و در عملیات تکمیلی کربلای پنج بر اثر اصابت ترکش و قطع دست، به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

عابدی، محمدجواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده تیپ یکم لشگر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

جواد عابدی در سال ۱۳۴۰ ه.ش در شهر مذهبی و مقدس قم، پا به عالم خاک گذاشت. کودکی اش با خاطرات تلخ و شیرین سپری شد. پس از آن وارد محیط مدرسه گردید و پله پله، مراحل تحصیل را با موفقیت گذراند. او تحصیلات دبیرستانی را طی می کرد که ناگاه آتش بیداری، به خرمن خراب و خواب زدگان افتاد و ندای نهضت، از حنجره بزرگ مردی از نسل ابراهیم برخاست، و جواد نیز با شور و شوق به عرصهٔ مبارزه با طاغوت قدم نهاد؛ چرا که تشنهٔ حقیقت بود و کلام امام (ره) و راه او عین حقیقت بود.

او با شرکت پیوسته در راهپیماییها و با پخش اعلامیه ها و ... انقلاب را یاری می رساند تا سرانجام درخت پیروزی به ثمر نشست و بساط شب پرستان در هم پیچیده شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به تحصیل خود ادامه داد و در سال ۱۳۵۹ ه.ش موفق به اخذ دیپلم اقتصاد شد. پس از آن به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و سپس با حضور دائمی خود در جنگ، به ندای امام لبیک گفت. در جبهه، مسئولیتهای گوناگونی چون: فرماندهی گردان، فرماندهی تیپ و فرماندهی عملیات لشگر را به عهده داشت و در میادین مختلف نبرد چندین بار به سختی مجروح شد. در سال ۱۳۶۴ ه.ش دوره عالی فرماندهی پیاده را در پادگان خاتم الانبیاء (ص) تهران گذراند. آن عزیز عاشق، که در کلیه عملیاتهای لشگر حضور داشت، سرانجام در تاریخ ۷/۱۲/۱۳۶۵ در منطقه شلمچه و در عملیّات کربلای ۵ ، در اثر اصابت ترکش به دست و پا و قطع شدن دست، به فیض عظیم شهادت نایل شد و از حضیض عالم فانی به اوج عالم باقی پر کشید.

زندگی جواد براساس معنویّت بود. او انسانی بود که می خواست در سایهٔ تعالیم وحی و با اطاعت از معصومیت (ع) و عشق به آنان خود را پاک کند و به بندگی، این معراج تکامل، برسد. از اینرو، پیوسته درصدد آن بود که خود را با اعمال الهی و سلوکهای معنوی به خدا برساند. او از لحاظ عبادی، انسانی مقید و مرتب بود؛ اهل گریه و مناجات بود . سحرخیزی، یکی از برنامه های مسلم زندگی اش بود. وقتی در منزل برای نماز شب برمی خاست. چنان بی ریا عمل می کرد و آرام رفت و آمد می نمود که کسی صدای پایش را نمی شنید و چنان آرام می گریست که صدای گریه اش به بیرون از اتاق نمی خزید. او هیچ گاه درصدد آن نبود که به زندگی عادی و مادی اش برسد، و بارها و بارها به پدرش می گفت: «بایستی برای دنیای دیگر آماده شد. ثروت فایده ای ندارد. ما هر چقدر هم جمع کنیم به پای شاه که نمی رسیم، او عاقبتش چه شد؟!»

انسانی رؤوف و مهربان، و در زندگی، متخلق به اخلاق و متأدب به آداب اسلامی بود. اخلاق پسندیده، چنان در زندگی اش جا داشت که حتی به حرف بچه های کوچک هم بی اعتنایی نمی کرد. او در برخورد با پدر و مادرش، نهایت ادب و احترام را به کار می بست و تا می توانست قلب آنها را راضی و خشنود می داشت و از اوامر و نواهی آنان سرپیچی نمی کرد. پدرش می گوید: «از نظر اخلاقی، در خانواده منحصر به فرد بود. او زمانی که در خانه بود، هر کاری که از دستش بر می آمد، انجام می داد؛ حتی برای مادرش غذا درست می کرد. مهربانی و محبت او آنقدر زیاد بود که هر کس اندک مدتی با او سر می کرد شیفتهٔ خلق و خوی او می شد و در حقیقت، مغناطیس مهر او، براده دلها را جذب خود می کرد».

انسانی صبور و پر حوصله بود. او در بحرانی ترین شرایط، آرامش و طمأنینه خود را از دست نمی داد. صبر او، در تمام مراحل زندگی اش، به خصوص در زمان عملیات و هدایت نیروها، کم نظیر بود. همین خونسردی ذاتی، از او فرماندهی موفق ساخته بود؛ چرا که در شرایط دشوار و سخت، او چنان آرامشی بر وجودش مستولی بود که هر رزمنده ای وی را می دید روحیه می گرفت.

چون رهبر او، جنگ علیه دشمن بی ایمان را حیاتی ترین مسأله می دانست او نیز توجه به جنگ را یک مسأله حیاتی تلقی می کرد و در زندگی اش نیز توجه به جنگ، اصل بود و باقی قضایا فرع. او نمی توانست سختی جبهه را با راحتی و استراحت در پشت جبهه عوض کند. آن ایمان و تعهدی که او به انقلاب داشت وی را وادار می کرد تا به عرصه های خوف و خطر هجرت کند. او وقتی برای ازدواج اقدام می کرد به مادر همسر آینده اش چنین گفت: «من جبهه ای ام، یک موقع تکه تکه می شوم ... و خبر می آورند برایتان ناراحت نشوید! اگر با همهٔ این حرفها، پایش ایستاده اید، دخترتان را به من بدهید!»

با آنکه از ناحیهٔ کمر مجروح، و ترکشی در نخاع ایشان جاخوش کرده بود، اما با وجود این، معالجاتش را نیمه کاره رها کرد و با همان بدنی که نمی توانست سجده و رکوع نمازش را به خوبی انجام دهد، به سوی جبهه شتافت.

فروتنی، از خصایص بارز او بود. وی به اعمال خود نمی نازید و از مسئولیت خود سخن نمی گفت. آن قدر اهل کتمان سرّ بود که پدرش می فرمود: «در لشگر علی بن ابی طالب (ع) فرمانده بود، ما نمی دانستیم. خودش می گفت: یک بسیجی هستم! اما وقتی که

شهید شد کارتهایش را آوردند، دیدیم نه!» و یا مادرش می گوید: «هر موقع از او دربارهٔ جنگ می پرسیدم می گفت: ان شاءالله، پیروز می شویم!، هیچ وقت نمی گفت ما آنجا چکار کردیم و یا چه کار می کنیم، هیچ وقت حرفی دربارهٔ این چیزها نمی زد.»

او بـا آنکه مسئولیت تیپ را داشت، امـا هرگز مقـام و منصب، دیواری بین او و نیروهـایش ایجاد نکرد. هر کس در هر وقت مناسبی می توانست به حضورش برسد و این خاکساری و تواضع، از او چهرهٔ محبوبی در جمع نیروهای لشگر ساخته بود.

ایشان نسبت به بیت المال حساسیت خاصی داشت و تا می توانست در استفاده از آن وسواس به خرج می داد. با اینکه اجازه داشت از خودروها و امکانات دیگر لشگر استفاده کند اما وقتی از ماشین دولتی استفادهٔ شخصی می برد، پول بنزین و استهلاک ماشین را حساب می کرد، و حتی پول تلفنی را که خارج از حیطهٔ مسئولیت از آن استفاده کرده بود حساب می نمود و سپس به حساب لشگر واریز می کرد. همچنین در هنگـامی که ایشـان مسئولیت توپخـانه و ادوات(ضـدزره) لشگر را به عهـده داشت، از ابزار و ادوات به بهترین وجه استفاده می کرد و هیچ وقت ظاهر ناسالم ادوات موجب نمی شد او آنها را به کار نگیرد. نقل شده است که در عملیات محرم، یـک موشک انـداز عراقی غنیمتی را که هیـچ کس شیوهٔ به کارگیری آن را نمی دانست- حتّی اسرای عراقی- ایشان با قوه ابتکار شگرفی که داشت تمام سعی خود را به کار بست تا آن را راه اندازی کند، و سرانجام هم موفق شد.

از ویژگیهـای دیگر ایشـان بایـد از عشق و علاقه به اهل بیت (ع) و شـجاعت و روحیـهٔ شـهادت طلبی نام برد. او چنان برای شـهادت آمـادگی داشت که هر گـاه عـازم جبهه یا سـفری بود به حمام می رفت و دست و پا را حنا می بست و با شور و نشاط زایدالوصـفی می گفت: «فردا، ان شاءالله مسافریم، می خواهیم برویم!»

وقتی به خاطر مجروحیت در یکی از بیمارستانهای مشهد مقدس بستری بود، در همان ایام، شهر مقدس قم مورد بمباران هواپیماهای دشـمن قرار گرفت. عده ای به دروغ به ایشان خبر دادند که پدر و مادر و اهل خانواده شـما به شهادت رسیده اند. آن انقلابی عاشق هم در پاسخ آنان گفته بود: « خوشا به سعادت آنها، ما توی خط بودیم شهید نشدیم، آنها توی خانهٔ خودشان به دیدار خدا رفتند!»

او در وصـیتنامه اش نوشت: «اگر شـهید شویم بـاز هم پیروزی از آن مـاست و مـا چیزی را از دست نـداده ایم بلکه به آرزوی دیرینهٔ خود رسیده ایم».

و سـرانجام آن تشنهٔ شـهادت، جـام وصـل را لاجرعه سرکشـید و به جوار محبوب و معشوق حقیقی خود راه یافت. منابع زنـدگینامه :علمداران سرفراز(جلد۱)نوشته ی تقی متقی و...،نشر ستاد یادواره سرداران شهیدلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)

عابدین درکوسن، سعید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۳۰، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد، دانشکده: اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسـی در رشته اقتصاد از دانشگاه شهید بهشتی در سال ۱۳۵۲، کارشناسی ارشد و دکترا در رشته اقتصاد از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی آمریکا در سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

اقتصاد شهری از قبیل مسکن، حمل و نقل، اقتصاد منطقه‌ای، استاد راهنمای ۷ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

اقتصاد شهری.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

اقتصاد شهری (مسکن و مهاجرت) و اقتصاد منطقه‌ای.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

عابدین زاده، مهرداد (عبدالله)

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

... باز سخن از کنعانی دیگر است که در یوسفان جمال، در خویشتن گم شد تا عزیز درگاه دوست باشد. شهید جاویدالاثر مهرداد عابدین‌زاده دل گم کرده‌ای از تبار شقایق بود که در راه دفاع از نوامیس اسلام و قرآن جان شیرین خود را در طبق اخلاص نهاد و عاشقانه به خیل شهیدان هشت سال دفاع مقدس پیوست.

آبادان قهرمان در سال ۱۳۴۱ با آفتاب گرم و عالمسوز خود میلاد کودکی را جشن گرفت که فرزند شور و حماسه بود. مهرداد فرزند آفتاب بود، روح آرام و ملکوتی او از کودکی در زلال اذان و نماز تطهیر یافت و با شور و حالی کودکانه پا به حیطه علم و فضل و دانش گذاشت و پس ازگذراندن دوران مختلف تحصیل و اخذ مدرک دیپلم از دبیرستان رازی آبادان، دانشگاه فردوسی مشهد و رشته مهندسی برق (قدرت) را جهت ادامه تحصیل در مقطع عالی برگزید.

مهرداد که در دوران پرشکوه انقلاب از هیچ کوششی در جهت اهداف متعالی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی دریغ نداشت. بعد از پیروزی انقلاب نیز در جوار تحصیل، کمیته انقلاب اسلامی را جهت انجام فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خود برگزید. مدتی بعد رسما به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و لباس سبز سپاه را که از دست سبز پوشان مکتب ولایت به ارث برده بود، بر تن پوشید و عاشقانه پا به عرصه‌های خون و حماسه گذاشت، تا باز در جبهه‌ای دیگر به دفاع از ارزش‌های اسلامی و ملی خود بپردازد. منطقه عملیاتی شلمچه در کربلای چهار و پنج ، فاو و جزیره مجنون عرصه رشادت‌ها و جانبازیهای اوست.

سردار شهید مهرداد عابدین‌زاده در مدت طولانی حضور در جبهه مسوولیت‌های مهمی را عهده‌دار گردید. مدتی مسوولیت واحد اطلاعات و عملیات را به عهده داشت و مدتی نیز با عنوان فرمانده گردان به انجام وظیفه پرداخت.

بیست و ششم بهمن ماه ۱۳۶۵ یادمان پرواز اوست و شلمچه وعده‌گاه دیدار او با دوست. سردار شهید مهرداد عابدین‌زاده پس ازعمری تلاش و مبارزه سرانجام در عمیات کربلای پنج در حالی که مسوولیت محور را به عهده داشت، خاک شلمچه را از خون

خود رنگین ساخت و عاشقانه در ملکوت اشک و آتش به پرواز درآمد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

عابدین، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر علیرضا عابدین ، تحصیلات دانشگاهی خود را در مقطع کاردانی علوم سیاسی، در لورکلمبیا کالج، لانگ ویو، واشنگتن آغاز و در سال ۱۳۶۰به پایان برد.ایشان تحصیلات خود را در دانشگاه ایسترن واشنگتن، چینی، واشنگتن تا مقطع کارشناسی ارشد در رشته روانشناسی بالینی ادامه داد و در سال ۱۳۶۵ موفق به اخذ مدرک فوق گردید.نامبرده همچنین مدرک دکترای روانشناسی بالینی، را از دانشگاه روانشناسی حرفهای کالیفرنیا، برکلی، کالیفرنیا، در سال ۱۳۷۴دریافت کرده است.وی هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار گروه روانشناسی, دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی می باشد. گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روانشناسی بالینی تحصیلات رسمی و حرفه ای : سوابق تحصیلی دکتر علیرضا عابدین به ترتیب زیر است: دکترای روانشناسی بالینی، دانشگاه روانشناسی حرفهای کالیفرنیا، برکلی، کالیفرنیا، ۱۳۷۴. متخصص مشاوره بیماران معتاد، کالج اسپکن فالز، اسپکن، واشنگتن، ۱۳۶۶. کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی، دانشگاه ایسترن واشنگتن، چینی، واشنگتن، ۱۳۶۵. کارشناسی جامعه شناسی و علوم سیاسی، دانشگاه ایسترن واشنگتن، چینی، واشنگتن، ۱۳۶۳. کارشناسی روانشناسی، دانشگاه ایسترن واشنگتن، چینی، واشنگتن، ۱۳۶۲. کاردانی علوم سیاسی، لورکلمبیا کالج، لانگ ویو، واشنگتن، ۱۳۶۰. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سوابق کاری و مدیریتی علیرضا عابدین به قرار زیر است: . سرپرستی کلینیک تخصصی خانواده و کودک دانشگاه شهید بهشتی تاریخ: ۱۳۸۴ – تاکنون معرف: دکتر مظاهری وظایف: نظارت فعالیتهای روانشناسی کلینیک شامل روان درمانی و آزمونهای روانشناختی؛ تدریس کلاسهای روانشناسی و بین رشتهای ۲. مدیرعامل افقهای نوین تحول تاریخ: ۱۳۸۳ – تاکنون معرف: هیأت امناء موسسه وظایف: مشاوره، تحقیق و توسعه و اجرای برنامههای آموزشی و تجربی در راستای مدیریت سازمانها با تاکید بر بعد انسانی ۳. سرپرست روانشناسی درمانگاه شماره ۱، انستیتو روانپزشکی تهران تاریخ: ۱۳۸۱ - ۱۳۸۴ معرف: دکتر مجد وظایف: نظارت فعالیتهای روانشناسان و انترنها شامل تستهای روانشناسی و خدمات درمانی، آموزش تعداد کلاسهایی مانند آسیبشناسی، روانشناسی رشد، خانواده و گروه درمانی و مصاحبه تشخیصی ۴. رئیس کامیونیتی ساپورت نت ورک، سانتارزا، کالیفرنیا تاریخ: ۱۳۷۲ – ۱۳۷۹ معرف: هیأت امناء سی اس ان وظایف: پیشبرد برامههای بالینی، طرح و اجراء بودجه، جذب، رشد و همکاری با هیأت امناء، مدیریت پرسنل ۵. درمانگر سرپایی پتلوما هلت سنتر، بیمارستان راس، پتلوما، کالیفرنیا تاریخ ۱۳۷۳ – ۱۳۷۵ معرف: دکتر استیو هیوبرت وظایف: آموزش و پیشگیری از سوء استفاده مواد مخدر، مداخله و درمان از طریق تشخیص و مصاحبه (خانواده، گروه، فردی) و مشاوره سوء استفاده مواد مخدر ۶. مشاوره سرپایی فمیلی سرویس ایجنسی سان متیو کانتی، برلین گیم، کالیفرنیا تاریخ: ۱۳۷۰ – ۱۳۷۱ معرف: دیوید فیشر وظایف: مشاوره ازدواج، خانواده، کودک، فردی و گروهی ۷. درمانگر سرپایی مرکز سلامت روان بخش سان متیو، گروه تشخیصهای همبودی، کالیفرنیا تاریخ: ۱۳۶۹ – ۱۳۷۱ معرف: دکتر گیفین و دکتر ولکاو وظایف: مدیریت موردهای بالینی، آزمونهای روانشناختی، خدمات آسیب شناسی انفرادی و گروهی برای بیماران بزرگسال و کودکان بزهکار ۸.درمانگر سرپایی نیوپرسپکتیوز مرین، لارکسپر، کالیفرنیا تاریخ: ۱۳۶۸ – ۱۳۶۹ معرف: دکتر پاول گود وظایف: آموزش پیشگیری از مواد مخدر، مداخله و درمان نوجوانان ۹.معاونت درمان و پیشگیری از سوءاستفاده مواد مخدر، نیوهرایزن

کرسنتر، اسپکن، واشنگتن تاریخ: ۱۳۶۴ – ۱۳۶۸ معرف: هال لتزنهیسر وظایف: اشغال ۹۰٪ ماتریکس تختهای درمان، ناظر کادر درمان، همکاری و مشارکت با دیگر سازمانها، طرح و اجرا بودجه ۱۰. درمانگر کامیونیتی منتال هلت سنتر (مرکز سلامت روان)، استیت منتال هلت (مرکز ایالتی سلامت روان)، واشنگتن تاریخ: ۱۳۶۴ – ۱۳۶۵ معرف: دکتر سالتراپ و گیل برگهارد وظایف: مداخله در بحران و درمان بالینی ۱۱. دستیار بخش روانشناسی، دانشگاه ایسترن واشنگتن، چینی تاریخ: ۱۳۶۴ – ۱۳۶۶ معرف: دکتر فیل انست و دکتر گیل هیکس وظایف: حمایت و هدایت دانشجویآن سال اول کارشناسی ارشد، همکاری در تدریس کلاس‌هایی مانند آمار پیشرفته، فیزیولوژی، آسیبشناسی دارای گواهینامه های تخصصی: کارشناس حرفهای سلامت روانی کارشناس مشاوره الکل و مواد مخدر کارشناس توانبخشی اجتماعی سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : شرکت در فعالیتهای پیوسته حرفه ای : انجمن روانشناسی آمریکا کمیته تعلیمات اینلند ایمپایر سازمان مبارزه با اعتیاد به الکل عضو سای کای سازمان توانبخشی اجتماعی کالیفرنیا سازمان بین المللی توانبخشی روانشناسی نظام روانشناسی و مشاوره ایران

عابدینی زو، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد عابدینی زو : فرمانده گردان نازعات تیپ ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دوم مرداد ماه سال ۱۳۴۱ در روستای زاوین از توابع شهرستان مشهد به دنیا آمد.در کودکی برای فراگیری قرآن به مکتبخانه رفت.

پدرش حاج علیرضا می گوید: از همان کودکی اخلاقی بزرگمنشانه داشت و در مقابل زور می ایستاد.

حرف زور را رد می کرد ولی حقیقت را می پذیرفت. دوران ابتدایی را در دبستان روستای زاوین و دوران راهنمایی را در مشهد گذراند و سپس ترک تحصیل کرد. در دوران انقلاب ومبارزات مردم ایران با حکومت استبدادی پهلوی، در تظاهرات و راهپیمایی‌های مشهد حضوری فعال داشت.

در ۲۲ سالگی ازدواج کرد که زندگی مشترك آنها سه سال بود و ثمره این ازدواج دو فرزند است که سمیه در ۲ شهریور ۱۳۶۲ و حمید رضا در ۱۴ مرداد ۱۳۶۵ متولد شدند.محمد بعد از ازدواج ادامه تحصیل داد و مدرك سیکل خود را گرفت.در سال ۱۳۵۸ وارد سپاه شد و به پیام امام خمینی مبنی بر تشکیل ارتش بیست میلیونی لبیك گفت. او در بخش حفاظت اطلاعات سپاه انجام وظیفه می کرد و یا از شخصیتهای سیاسی محافظت می کرد.

در پشت جبهه نیز برای ایجاد امنیت داخلی شهرها با شجاعت با منافقین جنگید، در جبهه حاضر شد و در سال ۱۳۵۹ یك بار از ناحیه پا مجروح شد.

در طی مدتی که به جبهه می رفت، هر وقت به مرخصی می آمد در پشت جبهه هم تمام فکرش کمك به رزمندگان بود. دیگران را به شرکت در جبهه فرا می خواند و از آنها که توانایی حضور در جبهه را نداشتند، می خواست به جبهه کمك مالی بکنند. محمد عابدینی روز ۲۳ دی ۱۳۶۵ بر اثر اصابت گلوله مستقیم دشمن در کربلای ۵ در شلمچه به شهادت رسید. پیکر پاك این شهید در زادگاهش روستای زاوین به خاك سپرده شد. در وصیت نامه اش امام خمینی را عامل اصلی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران معرفی می کند و همه را به خصوص همسر و خویشاوندان را به پیروی از دستورات امام خمینی دعوت می کند. منابع زندگینامه :

"فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

عابدینی، حفظ الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حفظ الله عابدینی : فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بانه

وصیتنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله امواتاً بل احیاءولا کن لا تشعرون

گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته اند، مرده اند. بلکه آنان زنده اند ولی شما نمی دانید. قرآن کریم

سلام بر مهدی بقیه الله وذخیره الله و امید اسلام و مستضعفین عالم و درود بر امام خمینی، قلب تپنده وروح سرشار از امید امت اسلام وچراغ هدایت مستضعفین جهان .درود بر ارواح پاک شهیدان، شمعهای محافل بشریت و قلبهای حیاتبخش تاریخ. درود بر تمامی رزمندگانی که برای برپا داشتن حکومت اسلام به رهبری حضرت مهدی (عج)و نجات مستضعفین عالم ، جان ومال خویش را، فدا کردند و با تشکر از خدای مهربان که بر من منت نهاد و شرکت در جهاد مقدس را نصیبم کرد.

۱- آرزو دارم، که همه مردم همچون گذشته، فعال در صحنه حاضر باشند ولحظه ای از امام عزیزمان و راهش که همان صراط المستقیم است جدا نگردند.

۲- هرگز اجازه ندهید کسی باعث رنجش خاطر امام عزیزمان گردد و هرگز او را تنها نگذارید.

۳- انقلاب ما به اشخاص متکی نیست وبا شهادت یاران انقلاب بر گسترش وسرعت حرکت انقلاب افزوده خواهد شد واین مطلبی است که همه شهدای ما از مطهری ومفتح ورجایی وباهنر وبهشتی و ۷۲ یار شهید امام در کربلای ایران وهمه شهدای دیگر جمهوری اسلامی آن را با خون خود تایید و امضاءنموده اند.

۴- این را هم باید بدانیم که ما باید به وظیفه شرعی مان که حفظ انقلاب است، عمل کنیم.

۵- دوست دارم پس از مرگم، مرا به روستای چاله برای دفن ببرید و بر سر قبرم، دعای وحدت بخوانید، تا بعد از مرگم ،شاهد اتحادوانسجام شما باشم.

۶- چند سخنی با هموطنان روستاییم دارم: برادران عزیز! ای کسانی که مارا در انجمن اسلامی یاری میکردید! انتظار دارم از برادران عزیزم، که همچنان به پشتیبانی از این نهاد انقلابی ادامه دهند و پوزه افراد ضد انجمن اسلامی ومنحرف را به خاک بمالند. من راضی نیستم، که این خائنان ومنحرفان در تشیع جنازه من شرکت کنند و از خدا میخواهیم آنها را براه راست هدایت کند . ولی شما می دانید که این آقایان با پشتیبانی از کمیته قزوین در چاله با شهدای مظلوم ما (حنیفه) و(غلامحسین) چه کردند؟ پس شما باید راه این شهیدان را تا انقلاب مهدی (عج)ادامه دهید وهمیشه انجمن اسلامی را در رسیدن به اهداف اسلامی وانقلابی اش یاری نمائید. در پایان از آن عده از برادران حزب الله که از دست بنده ناراحت شدند؛ امیدوارم که مرا ببخشند واز من راضی باشند. والسلام

حفیظ الله عابدینی ۱۳/۹/۱۳۶۱

عادلشاه

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

افشار. علی‌قلی خان برادرزاده نادرشاه است که در توطئه قتل او شرکت داشت و پس از او به نام عادل شاه به تخت نشست (جل. ۱۱۶۰ ه.ق./ ۱۷۴۷ م.- معزول و مقت. ۱۱۶۱ ه.ق./ ۱۷۴۸ م.) وی اعلامیه‌ای صادر کرد مبنی بر آنکه او ظالم جباری را که از خونریزی لذت می‌برد و از کله‌های اتباع خویش مناره‌ها می‌ساخت از میان برداشته سپس سپاهیانی به کلات نادری فرستاد و همه اعضای خاندان افشار را بکشت و فقط از کشتن شاهرخ میرزا- فرزند ۱۴ ساله رضاقلی میرزا که از فاطمه دختر شاه سلطان حسین بود- صرف نظر کرد. وی قسمتی از خزاین نادری را در راه جلب سران دولت و عیاشی خود صرف نمود. او برادر کوچک خود ابراهیم‌خان را سردار عراق و مأمور اصفهان نمود و میر سید محمد دخترزاده شاه سلیمان صفوی را به صدارت و تولیت آستانه قدس مصنوب کرد. سال بعد بین دو برادر جنگی در نزدیکی زنجان روی داد و ابراهیم‌خان عادل شاه را مغلوب و کور کرد و ابراهیم هم توسط سربازانش به قتل رسید شاهرخ پس از جلوس عادل‌شاه را به انتقام قتل نادر و فرزندانش بکشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عارفی، کریم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید کریم عارفی : فرمانده گردان مهندسی رزمی لشکرمکانیزه ۳۱عاشرا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) انقلاب شکوهمند اسلامی بقاء و استمرار حکومت خود را مرهون بزرگ مردانی می داند که با شنیدن نوای" ارجعی الی ربک "خود را از قید و بندهای دنیا فانی رها ساخته و به این ندای آسمانی لبیک گفتند .

شهید کریم عارفی ازجمله این افراد است.او در سال ۱۳۴۰ در آذر شهر و د ر خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود و دوران کودکی را در دامن مادری متدین و دیندار سپری کرد. دوران ابتدائی را در مدارس ابتدائی آذر شهر به پایان رساند.

در دوره راهنمائی بود که شغل سیم کشی ساختمان را یاد گرفت و بعد به شغل سیم کشی مشغول شد . در دوران نوجوانی او نهضت امام خمینی بر علیه حکومت طاغوت وارد مرحله حساس وتاثیر گذاری شد.

اودرمبارزات انقلاب از پیشتازان این نهضت بود.در روزهای سخت وطاقت فرسای مبارزات همراه با سایر جوانان در صفوف راهپیمائی و تظاهرات خیابانی شرکت فعالی داشت . بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با حضوردر پایگاهای مساجد و وشرکت در مراسم مذهبی و ملی برای تثبیت انقلاب اسلامی تلاش زیادی نمود.

سال ۱۳۵۹ بود که به تهران آمد تا در منطقه ۱۰ سپاه عضو شود.او به سپاه پیوست و مدتی در سپاه تهران ودر زندان اوین در ماموریت نگهداری ومحاکمه بازماندگان حکومت فاسد طاغوت مشغول خدمت به انقلاب اسلامی بود.

۲ ماه از آغاز حمله همه جانبه ارتش بعث عراق به مرزهای ایران نمی گذشت که او به جبهه مهران رفت تا در مقابل دشمنان ایران از حریم میهن دفاع کند .مدتی بعد به تهران بازگشت و در ماموریت های گشت ثارا... مشغول خدمت شد تا آرامش وآسایش مردم را تامین کند.

مدتی بعد به جبهه جنوب و در لشگر ۲۷ محمد رسول الله(ص) مشغول خدمت شد .او در گردان مهندسی رزمی خدمات زیادی به

یادگار گذاشت.درعملیات والفجر مقدماتی در گردان مهندسی رزمی لشگر ۲۷ محمد رسول الله به عنوان قائم مقام فرمانده این گردان انجام وظیفه کرد.

در والفجر ۱ با سمت فرمانده محور مهندسی رزمی حضور داشت.در این عملیات اواز ناحیه دست راست مجروح شد و بعد از مداوا باز به جبهه برگشت و درگردان مهندسی رزمی به عنوان جانشین فرمانده گردان خدمات ماندگاری را انجام داد.

در عملیات والفجر۲ و ۴ با مسئولیت فرمانده طرح عملیات مهندسی رزمی قرارگاه نجف حضورداشت.

بعد از عملیات والفجر ۲ و ۴ در سال ۱۳۶۲ به آذر شهر برگشت و ازدواج نمود .او ۲۵ روز بعد از ازدواجش دوباره به جبهه برگشت.

بعد از عملیات والفجر ۴ فرمانده وقت لشکر ۳۱ عاشور ,شهید مهدی باکری ,او را به عنوان فرمانده مهندسی رزمی لشکر ۳۱ عاشورا منصوب کرد .

در عملیات خیبر فرمانده گردان مهندسی رزمی بود . بعد از عملیات خیبر بنا به نیاز مهندسی رزمی قرارگاه کربلا مستقر در جنوب ایشان را به عنوان فرمانده گردانهای مهندسی رزمی نصر و ظفر منصوب شدند .او.در عملیات بدر فرماندهی ۲ گردان مهندسی رزمی را عهده دار بود . بعد از این عملیات از سپاه تهران استعفا داد و به عنوان بسیجی در جبهه حضور پیداکرد.

در عملیات والفجر ۸ به عنوان بسیجی در لشکر ۳۱ عاشورا ودر سمت جانشین گردان مهندسی رزمی و فرمانده محور مهندسی حضورداشت.در عملیات کربلای ۴ هم با این مسئولیت در جبهه حاضر بود و از ناحیه دست و پا مجروح شد .

بعد از بهبود ی باز هم به جبهه جنوب بر گشت . سال ۱۳۶۵ وعملیات کربلای ۵ درجبهه شلمچه پلی شد تا اورا به عرش ببرد.او دراین عملیا ت بر اثر ترکش توپ دشمن به شهدا پیوست .

فرزند پسری به نام عظیم از او به یادگار مانده است .شهید عارفی در وصیتنامه خود نوشته ,پسرش وقتی بزرگ شد به حوزه علمیه قم برود و علوم دینی را فرا گیرد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عاصمی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا عاصمی : فرمانده واحد تخریب قرار گاه کربلا-(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بی خوابی همچنان تو چشمان روشنش موج می زد .با آن که از سلامت همسرش اطمینان کامل داشت ،دلشوره ازارش می داد .شب گذشته را به خاطر آورد .تا صبح پلک روی پلک نگذاشته بود .شاید تمام کاشمر را قدم زده بود و بر گشته بود .شاید هم فقط خیابانی را که خانه موچکشان در ان جا بود ،هزار بار با لا و پایین کرده بود .

خودش دنبال ما ما رفته بود .زن انگار که از قبل خبر داشته باشد ،با اولین زنگ در را باز کرده بود رویش غبا صورتی پر از خنده .به خانه که رسیده بودند ،دستور پشت دستور .او هم مثل شاگرد انجام وظیفه کرده بود ؛بی هیچ اشتباه یا غلطی در کار گرفته شده .ها ،کجایی آقا معلم .

با با ی مدرسه بود که صدایش می زد .هیچ جا ...همین جا پیش شما .

خبری شده این قدر تو خودت هستی .

مانده بود چه بگوید .شاید شرم داشت از گفتن این که پدر شده .آن هم پیش پیرمردی که کمر خم کرده بود و دست و پا می لرزاند .

خانم ...فارغ شده اند .

به سلامتی ...چی هست ،پسر یا دختر ؟

پسر .

اسمش را چه گذاشته ای ؟علیرضا .

خدا برایت ببخشد .

راستی اگر زحمت نیست ،یک جعبه شیرینی بخر بیاور .

ای به روی چشم ...تا بعد از زنگ ،جعبه شیرینی آماده است .خیالت جمع ،اقا معلم . «علیرضا عاصمی» در پاییز سال ۱۳۴۱ مصادف با اول رجب در شر کوچک« کاشمر» ،شهر شهید آزاده آیت الله «سید حسن مدرس» به دنیا آمد .

«علیرضا» پسر بزرگ خانواده ،در دامان پدر و مادر ی مومن رشد یافت .تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ای که مسائل و آداب اسلامی در آن رعایت می شد ،شروع کرذد .او با بهره گیری از جلسات مذهبی که در کنزل شان بر گزار می شد ،با معارف دینی و تا حدی با اوضاع سیاسی و اجتماعی آشنا شد .

خانواده «علیرضا» به عنوان افرادی متدین خوش نام و اهل خیر در میان مردم معروف بوده و هستند . در مهر ۱۳۵۷ به همراه دوستانش ،اولین راهپیمایی دانش آموزان در کاشمر را بر گزار کرد که خود سر آغاز حرکت های مردمی در این شهر شد .

با پیروزی انقلاب اسلامی ،عرصه دیگری در مقابل او گشوده شد و فعالیت هایش را در قالب انجمن اسلامی دبیرستان ،فراگیری آموزش نظامی و گشت زنی شبانه در شهر ادامه داد . با شروع جنگ تحمیلی در آخرین روز شهریور ۱۳۵۹ شور و نشاط خاصی در وجود او برای دفاع از حریم انقلاب شعله ور شد . یک هفته بعد ،با سن کمش و اصرار بسیارش ،جزو اولین گروه عازم جبهه های جنگ شد .پس از هفته های مدید و ملال آور ،همراه شش نفر از نیروهای کاشمر ؛از اهواز به خط مقدم جبهه یعنی سوسنگرد رفت .از همان ماه های اول که در جبهه سوسنگرد بود ،با ادوات مختلف جنگی آشنا شد . اولین بر خورد او با مین و علاقه ای که به تخریب پیدا کرد ،او را برای آموزش دوره های آموزش مین که در پادگان« منتظران شهادت»در« اهواز» بر گزار می شد ،کشاند . خیلی زود خنثی کردن مین های مختلف را فرا گرفت و به عنوان فرمانده گروهی از تخریب چی ها معرفی شد .

عملیات« طریق القدس »در«بستان»و در آذر ۱۳۶۰ اولین عملیات بود که «علیرضا» به عنوان نیروی تخریب در آن شرکت کرد .بعد از آن هم عملیات «طریق القدس» ،«محرم» ،«والفجر مقدماتی» ،«والفجر ۸ »،«بدر»،«خیبر» و ... در عملیات« بستان» مجروح شد . همه ی بدنش را ترکش پوشاند و با دستی شکسته به بیمارستان« شیراز» و بعد به «مشهد» منتقل شد .

در سال ۱۳۶۲ در حالی که از مدت ها پیش به عنوان جانشین تخریب قرار گاه کار می کرد ،به عنوان فرمانده تخریب قرار گاه کربلا انتخاب شد .

علیرضا با استفاده ار فرصت هایی که گه گاه به دست می آورد ،دیپلم خود را در سال ۱۳۶۱ گرفت و در سال ۱۳۶۳ در مرکز تربیت معلم شهید« باهنر»در« تهران» پذیرفته شد ولی طاقت دوری از جبهه را نداشت .اولین شبی که در تربیت معلم خوابید ،صبح به« کاشمر» تلفن زد و گفت :سخت ترین شب عمرم دیشب بود که راحت روی تخت خوابیدم ولی دوستانم زیر خمپاره ها بودند . همان روز عازم جبهه شد و تعدادی استاد ودانشجو را هم با خود بر د .

اعتقاد ش این بود که در جبهه با ید عملیات کرد ،در غیر این صورت یا آموزش داد یا آموزش دید .لذا با تمام وجود در صدد انتقال تجربیات و دانسته های رزمی به نیروها بود .رشد دادن نیروها از خصلت های علیرضا بود .

طراحی جنگ افزار های مورد نیاز در عملیات از ویژ گی های دیگر علیرضا بود . تهیه فرش برزنتی برای گستردن روی سیم خاردار آتشبار ارپی جی ،موشک برای اهندام دژ دشمن و تهیه انواع تله های انفجاری از جمله آنان بود ند .

با پیگیری های او،در اواخر شهریور ۱۳۶۲ بخشی از بیابان جاده اهواز – آبادان برای بنای اردوگاه نیروهای تخریب در نظر گرفته شد .بنای اولیه اردوگاه با یک تانکر و چند چادر گذاشته شد .بعد ها مقدمات ساخت سوله و نماز خانه اردوگاه فراهم شد .

در پاییز ۱۳۶۲ با دختری از« تهران» ازدواج کرد .همسر علیرضا ،زندگی مشترک خود را با جنگ پیوند زد و راهی« اهواز» شد . شروع زندگی شان در یکی از اتاق های نه متری هتلی در« اهواز» بود .ثمره این ازدواج ،نوزاد پسری به نام« رسول» شد .

در عملیات «والفجر هشت» ،علی دچار کمبود کلسیم شد .دست هایش ترکیدگی پیدا کرده بود .و چند روز بعد هم شیمیایی شد و به رغم ان که دو هفته استراحت مطلق داشت ،سریع به منطقه بر گشت .

در سال ۱۳۶۵ عازم تیپ« ویژه پاسداران» در «کرمانشاه» شد .این تیپ تحت امر قرار گاه «رمضان» قصد انجام سلسله عملیات برون مرزی را داشت .عمده نیروهای زبده و قدیمی تخریب در قرار گاه «رمضان» دور «علیرضا»جمع شدند .

او همراه تعداد محدودی از نیروها برای شناسایی کیلو متر ها مسیر عملیات برون مرزی ،روانه خاك عراق شدند .این شناسایی ،سر آغاز عملیات «فتح چهار» بود .بعد از مدتی ،به ایران بر گشتند و نیروی تخریب به فرماندهی «علیرضا »عازم عملیات دیگری شدند .

با بمباران شهرها ،به خصوص «کرمانشاه: ،عملیات «فتح دو» و «سه» در« سلیمانیه» و «اردبیل » انجام و همزمان مقدمات عملیات «فتح چهار» مهیا شد .

«علیرضا»پس از سالها مجاهدت خستگی ناپذیر، در روز شنبه ۱۳ دی سال ۱۳۶۵ ساعت سه بعد از ظهر با انفجار بمبی در در خارج از «کرمانشاه» ،به همراه سه تن ا ز یارانش به شهادت رسید . منابع زندگینامه" :مین های دوست داشتنی"نوشته ی ،داودبختیاری دانشور،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

عاصی زاده، ذبیح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ذبیح الله عاصی زاده فرمانده تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۰ در شهری از شهرهای کویری ایران به نام اردکان در خانواده ای مذهبی و متدین قدم به دنیای خاکی گذاشت.

با حضور خود شهر و خانه خویش را منور ساخت و با قدم نهادن در محیط خانواده دیدگان پدر و مادر خود را روشنی بخشید . روزهای کودکی را به همراه فراگیری احکام و موازین اسلامی توسط والدین خود پشت سر نهاد. پس از طی مدتی برای تعلیم و آموختن علم راهی دبستان صدرآباد اردکان شد و دروس ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت. بعد از آن برای تحصیل به مدرسه راهنمایی سعدی رفته و با کسب نمرات عالی دوره راهنمایی را طی نمود.

دارای اخلاق اسلامی و برخوردی عالی بود و هیچ گاه از حضور در محافل و مجالس مذهبی و فعالیت های اجتماعی و سیاسی دریغ نمی کرد. ایشان همیشه در صحنه های مختلف پیشقدم بود و در حین تحصیل دست از کار و تلاش و کسب معاش برای خود و خانواده نمی کشید.

به رشته های فنی علاقه شدیدی داشت لذا بدین منظور برای ادامه تحصیل به هنرستان فنی شهید مطهری اردکان رفته و موفق به اخذ دیپلم در رشته اتومکانیک شد.

با اوج گیری جریانات انقلاب در صف مبارزان راستین قرار گرفت و چون سربازی جان برکف در پیشبرد انقلاب شبانه روز تلاش نمود و با اقدامات خستگی ناپذیر خود در نشر و اشاعه حرکت انقلابی حضرت امام خمینی قدم برمی داشت و با پخش اعلامیه، تصاویر، نوارهای رهبر انقلاب روز به روز به پیروزی انقلاب نزدیک می شد. در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با شکوفایی انقلاب وی هم چون سایر فرزندان این انقلاب در جشن های پیروزی شرکت کرد.

با شروع جنگ تحمیلی توسط دشمن بعثی به خیل سبز جامگان نهضت سرخ حسینی انقلاب پیوست و با اولین گروه از پاسداران اعزامی استان یزد به جبهه رهسپار شد و با خلق حماسه های متعدد دین خود را در راه ادامه انقلاب اسلامی اداء نمود.

از زمانی که قدم به جبهه گذاشت تا لحظه شهادت دست از تلاش و مبارزه نکشید و با اعزام های متعدد و حضور در عملیات هایی چون فتح خرمشهر، رمضان، محرم، والفجر مقدماتی، والفجر یک، والفجر دو و والفجر چهار بر علیه دشمن متجاوز جنگید و نام خود را به عنوان اولین فرمانده شهید و بنیانگذار تیپ ۱۸ الغدیر ثبت نمود. وی در طول سالیان متمادی که در جبهه حضور یافت توانست در جبهه سوسنگرد و در عملیات بیت المقدس در سمت فرماندهی گردان امام علی (ع) در عملیات رمضان فرمانده گردان امام حسین (ع) در عملیات محرم مسئول اطلاعات عملیات تیپ ۸ نجف اشرف و در عملیات محرم، والفجر مقدماتی، والفجر یک به عنوان فرماندهی محور عملیاتی عملیات لشکر ۸ نجف اشرف و فرماندهی تیپ تازه تاسیس ۱۸ الغدیر مشغول به فعالیت شده و در نهایت در عملیات والفجر چهار در سال ۱۳۶۲ در منطقه غرب بانه ضمن این که مسئول محور عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف و فرماندهی تیپ ۱۸ الغدیر را برعهده داشت بر اثر اصابت ترکش توپ دشمن به فیض عظیم شهادت نائل آمد.

درفرازی از وصیت نامه ا ش آمده است:

موقعی که سلاح های ما به زمین افتاد برای برداشتن از همدیگر سبقت بگیرید و نگذارید خون شهیدان ما بخشکد و باید هر چه سریع تر و با سرعت عمل بیشتر راهشان را ادامه دهید.

شما باید حافظ ولایت فقیه باشید و امام و رهبرمان را همچون نگین انگشتر در میان خود نگه دارید، تمام مشکلات را بدون سروصدا حل کنید و نگذارید این قلب امت لحظه ای درد بگیرد.

خلاصه اقدامات و مسئولیت های اوبه این شرح است:

ـ خط پدافندی آبادان ـ بهمن شیر

ـ عملیات ایذایی در جبهه آبادان (که منجر به مجروح شدن وی گردید)

ـ جبهه سوسنگرد (خط پدافندی رودخانه نیسان که منجر به مجروح شدن وی گردید) فرمانده گردان امام علی (ع)

ـ عملیات بیت المقدس (فتح خرمشهر) ـ فرمانده گردان امام علی (ع)

ـ عملیات رمضان (شلمچه) ـ فرمانده گردان امام حسین (ع)

ـ عملیات محرم (دهلران) ـ مسئول اطلاعات و عملیات تیپ ۸ نجف اشرف

ـ عملیات والفجر مقدماتی (تنگه ذلیجان ـ امقر) ـ مسئول اطلاعات و عملیات لشکر ۸ نجف اشرف

ـ عملیات والفجر ۱ (شمال فکه) ـ مسئول اطلاعات و عملیات لشکر ۸ نجف اشرف

ـ عملیات والفجر ۲ (حاج عمران) ـ فرمانده محور عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف

ـ عملیات والفجر ۴ (پنجوین عراق) ـ فرمانده تیپ ۱۸ الغدیر با حفظ سمت و مسئول محور عملیاتی لشکر ۸ نجف اشرف منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عالمی، محمدضامن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد ضامن عالمی

محل تولد : سراب

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱۲/۱۴

زندگینامه علمی

اینجانب محمد ضامن عالمی متولد ۱۴/۱۲/۴۸ در یک خانواده متدین و مذهبی متولد شدم به خاطر علاقه وافر پدرم و توجیه ایشان به روحانیت به درس حوزوی توجه خاص پیدا کردم که در سال ۶۳ با ورود به حوزه علمیه امام هادی (ع) درس حوزوی رسماً آغاز و بنده به عنوان طلبه مشغول فراگیری دروس حوزوی شدم.

بعد از مدتی به خاطر ادامه تحصیلی راهی جمهوری اسلامی ایران شدم و در ابتدا ورود به حوزه علمیه صادقیه سمنان رفتم که با راهنمای دلسوزانه و پدرانه جناب استاد نصیری در پذیرش سال ۶۸ که از طرف مرکز جهانی علوم اسلامی برگذار شد شرکت کردم و در مرحله اول قبول شدم و بعد از این سال درسهایم جدی تر شروع شد و با علاقه شدید که داشتم در مدتی بسیار کوتاهی دروس سطح تمام شد و یک سال درس خارج خوانده بودم که از طرف مرکز جهانی سازمان مدارس خارج از کشور و مجمع روحانیون غزنی به عنوان مدرس عازم افغانستان شدم و از سال ۷۳ تا اواخر ۷۵ مشغول تدریس و نظارت بر مدرسه و حل دعاوی مردم بودم و در سال ۷۶ دوباره به حوزه مقدسه قم برگشتم و درسها کمافی السابق با جدیت شروع شد و سال دوم خارج را با درسهای فقه آیهٔ الله العظمی تبریزی قدس سره الشریف و اصول آیهٔ الله وحید خراسانی آغاز گردید.

و همزمان با درسهای که می رفتم کارهای تحقیقاتی در موسسه دارالصدیقهٔالشهیدهٔ که زیر نظر آیهٔ الله العظمی تبریزی اداره می شد شروع کردم. و در سال ۱۳۸۴ با معرفی مرکز جهانی به موسسه عالی علوم انسانی فعلاً مشغول تحصیل آخرین ترم از روانشناسی می باشم. این بود اجمالی از گذشت روزهای که در آن مشغول به تحصیل بوده ام که بطور فشرده و خلاصه خدمت تقدیم شد شاید بتوان گفت زندگی علمی.

این شعار هر مسلمانی است که به عزت اسلامی می اندیشد. خدایا این یگانه آرزوی ما است تا انقلاب مهدی از نهضت خمینی محاظفت بفرما خامنه ای رهبر به لطف خود نگهدار. آمین یا رب العالمین.

عالی کرد کلایی، ذبیح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ذبیح الله عالی کرد کلایی : فرمانده گردان مسلم بن عقیل لشکر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۲ متولد شد.قبل از انقلاب کشاورزی می کرد.بعد از انقلاب مدت ۲ سال دریکی از هنرستانهای « بابل» ومدت کمی هم

در کمیته ی انقلاب اسلامی(سابق)در« قائم شهر» مشغول خدمت بود.

در تاریخ ۲۶/۷/۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه درآمد و در سپاه« ساری »مشغول به خدمت شد.به خاطر بضاعت خوب مالی که داشت در یک درخواست کتبی از سپاه محل کارش خواست تا حقوق او را به اندازه ی ۲۰۰۰ تومان (درسال ۶۱)از اصل حقوقش کسر وصرف کمک به جبهه نمایند.این درحالی که در آن دوران حقوق پاسداران از ماهی ۳۰۰۰تومان تجاوز نمی کرد. در کنار تحصیل به ورزش کشتی محلی علاقه بسیار داشت. دارای روحیهٔ پهلوانی و منش مردانگی بود. مدتی بعد از اخذ دیپلم با "سمیه واگذاری" که برادرانش از پهلوانان کشتی بودند و با ذبیح اللّه دوستی و رفت و آمد خانوادگی داشتند در سال ۱۳۵۵ ازدواج کرد. اولین فرزند آنها "زینب" در سال ۱۳۵۶ متولد شد و او از داشتن فرزند دختر بسیار خوشحال بود.

از همان دوران جوانی، فردی پر شور و طرفدار محرومان بود و با همه با تواضع و احترام رفتار می کرد. از آزار مردم پرهیز داشت و از افراد بی قید و بند و لاابالی متنفر بود. سعی می کرد سختیها و مشکلات را متحمل شود و مشکلات دیگران را حل کند. به خاطر همین روحیه بود که با آغاز مبارزات مردم ایرن علیه رژیم طاغوت فعالانه در مبارزات، راهپیماییها و پخش اعلامیه های حضرت امام (ره) شرکت کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کنار شرکت در مجالس مذهبی در انجمن اسلامی محل فعالیت داشت و با هزینهٔ خود برای محل مسجدی بنا نهاد. دومین دختر او صفیه در سال ۱۳۵۸ و اولین فرزند پسر او علیرضا در سال ۱۳۵۹ متولد شد.

از آغاز تجاوز عراق به ایران در آخرین روز شهریور ۱۳۵۹ هنوز یک ماه نگذشته بود که عالی با عضویت در بسیج نیروهای مردمی برای آموزش نظامی به پادگان امام حسین (ع) تهران رفت و پس از پانزده روز آموزش به جبهه های سرپل ذهاب و غرب کشور اعزام شد.

او برای دومین بار در ۵ فروردین ۱۳۶۰ از طرف بسیج قائمشهر به جبهه اعزام و در پاوه مشغول فعالیت شد. در تاریخ ششم مرداد ماه بر اثر اصبت ترکش خمپاره از ناحیه شکم به شدت مجروح شد و روده های وی بر اثر عمل جراحی کوتاه گردید.۱۱ پس از بهبود نسبی از این جراحت در تاریخ ۲۶ مهر ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه پاسداران ساری با تشکیل یک گروه ضربت در عملیاتهای مختلف درون شهری علیه منافقین فعالیت داشت.

برای بار سوم در ۱۰ اسفند ۱۳۶۰ به جبهه جنگ تحمیلی عازم شد و به عنوان جانشین گردان در منطقه عملیاتی مریوان تا ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۱ انجام وظیفه می کرد. در جبهه به انجام مراسم مذهبی بیشترین توجه را داشت و به همین خاطر اولین اقدامش در منطقه در بنا کردن مکانی برای نماز خانه بود. همواره در بر پا کردن نماز جماعت، دعای توسل و کمیل پیشقدم می شد.

در جبهه هیچ ترسی به خود راه نمی داد و شجاعانه در خطوط مقدم جبهه فعالیت می کرد. دیگران را به صبر و استقامت و رعایت اصول نظامی در میدان نبرد سفارش می کرد و رعایت نکردن اصول نظامی را به هیچ وجه برنمی تافت. سعی وافر داشت که رفتار حضرت علی (ع) را بر خورد با زیردستان و رزمندگان الگو خود قرار دهد. به همین علت زمانی که سر یک بسیجی به خاطر عدم رعایت اصول نظامی داد کشید بعد از چند لحظه به شدت گریه کرد و هنگامی که علت گریه سوال شد، گفت: «من با این عمل دستور حضرت علی (ع) را اجرا نکردم.»

پس از اتمام دوره آموزش به ساری بازگشت و در ۱۵ آبان ۱۳۶۱ به عنوان مسئول دسته گروهان جنگلی سپاه پاسداران منطقه ۳ ساری منصوب و شروع به کار کرد. اما اشتیاق حضور در جبهه های جنگ سبب شد که کار در پشت جبهه را رها کند و برای چهارمین بار در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۶۱ عازم جبهه شود. این بار به عنوان فرمانده گردان مسلم عقیل (ع) لشکر ۲۵ کربلا منصوب شد. او نسبت به جا ماندن پیکرهای شهدا در منطقه عملیاتی حساسیت زیادی داشت و چنانچه جنازه ای در خط مقدم می ماند از هیچ تلاشی برای باز گرداندن آن دریغ نمی کرد. در عملیات محرم پیکر مطهر چند تن از شهدا در خطوط عملیاتی باقی ماند. او هر شب برای تخلیه آن ها به خط مقدم می رفت تا اینکه عراقی ها با کم شدن تعداد پیکرهای شهدا به موضوع پی بردند و آن ناحیه را

تحت مراقبت بیشتری قرار دادند. در یکی از شبها که عالی به خطوط تماس با دشمن رفته بود با شلیک گلوله فراوان سربازان دشمن مواجه شد و از ناحیه دست مورد اصابت گلوله قرار گرفت و مجروح شد.

در سال ۱۳۶۲ صاحب دو پسر دو قلو به نامهای "روح اللّه" و "محمد باقر" شد. در این زمان در حالی که همسر و فرزنداش به حضور و حمایت او به شدت نیاز داشتند بار دیگر به مناطق عملیاتی رفت تا در عملیات پیش بینی شده حضور داشته باشد.

در اواخر سال ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۶ در منطقه عملیاتی دهلران گردان مسلم بن عقیل (ع) تحت فرماندهی عالی پیشقراول عملیات بود. آن ها از خطوط مقدم عبور کردند تا اینکه در پاسگاه چیلات در خاک عراق به محاصره نیروهای دشمن در آمدند و عالی پس از نبرد دلیرانه در تاریخ ۳ اسفند ۱۳۶۲ به همراه گروهی از نیروهایش به شهادت رسید. به علت شرایط سخت عملیات و عقب نشینی سریع نیروهای خودی جنازه او در داخل خاک عراق باقی ماند. سرانجام در سال ۱۳۷۲ پیکر شهید ذبیح اللّه عالی توسط گروه های تفحص در منطقه عملیاتی چیلات کشف و پس از تشییع در گلزار شهدای کردکلا به خاک سپرده شد. از شهید ذبیح اللّه عالی به هنگام شهادت پنج فرزند به نامهای زینب ، صفیه ، علیرضا، روح اللّه و محمد باقر به یادگار ماند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عالی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد اطلاعات لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سردار شهید «حسین عالی» در محرم ۱۳۴۶ در روستای «جهانگیر»در شهرستان« زابل»و در خانه ای عجین با عشق حسین(ع) متولد شد. هنوز کودکی رویاها ی کودکانه را پشت سر نگذارده بود که پدر آگاهش مبارزه با طاغوت را به او آموخت.

تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و دبیرستان را نیز در این سه شهرستان گذراند. در قبال پدر و مادر، متواضع و در تمامی دورانهای سخت زندگی یار و یاورشان بود. با اوجگیری انقلاب، به همراه پدر و مادر و دیگر وابستگان در مبارزات بر علیه حکومت استبدادی شاه شرکت فعال داشت.

از فعالین انجمن اسلامی و اتحادیه انجمن اسلامی دانش آموزان شهر بود. عشق و علاقه عجیبی به امام و انقلاب داشت. برای حراست از انقلاب از ابتدای پیروزی، ارتباط تنگاتنگی با بسیج داشت و در تمام مراسم و برنامه های مذهبی حضوری فعال داشت و مشوق دیگران نیز بود. او عاشق امام بود و همه را به اطاعت از ایشان سفارش می کرد. با وجود کمی سن و جثه کوچکش به جبهه شتافت. بعد از شهادت برادرش «ابراهیم» و تعدادی دیگر از دوستان، جز به جهاد و شهادت به چیز دیگری فکر نمی کرد. دوستان و همرزمان خاطرات حماسی بسیاری از او یاد دارند و شجاعت، تقوا و اخلاص او زبانزد فامیل و همرزمان بود.

اگر چه فرزند اول خانواده نبود اما خیلی زود مردانگی خود را نشان داد و مسئولیت و سرپرستی از خواهران و برادران کوچکتر را آنگاه که پدر به مأموریت می رفت به عهده می گرفت. در کنار تحصیل به ورزش کشتی می پرداخت و در هر دو زمینه موفق بود.

هنوز زمان چندانی از پیروزی انقلاب نگذشته بود و تازه حنجره گلدسته های مجروح مساجد با ترنم طعم خوش اذان پیروزی در التیام درد ها می کوشید که آژیر جنگ به صدا در آمد. این طوفان نابهنگام بی آنکه بخواهد سب شد که نهال وجود جوانان انقلاب ببالد و هر کدام نخلی راست قامت شوند و سر به آسمان سایند. جنگ فرصتی بود که جوهر ایثار آشکار شود و جوانان مسلمان ایرانی سر مشق والاترین ارزشهای انسانی و اسلامی در افقهای دور دست شوند.

حسین جوان اگر چه ۱۴ بهار بیشتر از عمرش نمی گذشت اما دلش برای خدمت به انقلاب چون کبوتری در سینه می تپید. او در جستجوی حبل المتین الهی بود و بالاخره در جبهه های جنگ به آن چنگ زد. او خیلی زود رسالت و توانایی خود را شناخت و در واحد اطلاعات عملیات به کار پرداخت. در عملیات متعدد چون «والفجر ۸ »،«کربلای ۱»، «کربلای ۵ »و...حضور یافت. در عملیات کربلای ۵ مسئول محور و فرمانده اطلاعات عملیات لشکر ثار الله بود. مدیریت، مسئولیت پذیری، عشق به ولایت، اطاعت و فرمانبرداری، احترام و روحیه مشورت از خصوصیا ت بارز وی بود. شور و شوق فراوانی در جبهه ها داشت و با فروتنی همواره خود را خدمتگذار رزمندگان می خواند. قدرت فرماندهی خوبی داشت و خلق و خوش او زبانزد دوست و آشنا بود.

در انجام فرایض و عمل به مستحبات و قرائت قرآن و دعا کوشا بود. او از کودکی خلوتها با خدای خود داشت و اعضای خانواده و دوستانش خاطرات فراوان از مناجات های او به یاد دارند. حاصل این نیایشها و سوز و گداز رسیدن به مرتبه مکاشفات و درجات روحانی است که یاران خاص گاه از آن یاد نمی کنند.

او مشاهدات خود را بر ملا نمی کرد و بر اثر تلاش و مجاهده و مراقبه نفس به درجه ای رسیده بود که آیات الهی را به عینه در همه جا مشاهده می کرد و به مصداق آیه« یسبح الله ......».با زمین و آسمان و کوه و دشت در تسبیح خدا همزمان می شد.

او چون مولایش حضرت علی(ع) و رهبرش حضرت امام راحل خدا را در همه پدیده ها شاهد بود و هیاهوی تسبیح موجودات عالم را به گوش جان می شنید. مهمترین نشانه این حضور دائمی در برابر معبود مرگ آگاهی او بود. او خود بارها به زمان مرگ خویش اشاره داشته است.

سرانجام این شهید عارف در عملیات «کربلای ۵ »هنگامی که جان یاران را در خطر می بیند آخرین نماز خود را اقامه می کند و خوابیدن بر روی سیم خاردار راه را برای رزمندگان می گشاید و از این طریق به دیدار معبود می شتابد.

منابع زندگینامه :کبوتران بهشتی(۲)نوشته ی،عبدالحسین بینش وسلطانعلی میر، نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان–۱۳۷۷

عالیخانی، علینقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عابدین عالیخانی و متولد ۱۳۰۷ ش است. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده حقوق تهران شد و با احراز رتبه اول در رشته‌ی اقتصاد لیسانس گرفت و از طرف دولت برای ادامه تحصیلات به اروپا اعزام شد. در فرانسه تحصیلات خود را ادامه داد و از دانشگاه پاریس در رشته‌ی اقتصاد دکترای دولتی دریافت کرد. پس از ورود به ایران به استخدام در شرکت ملی نفت و سازمان اطلاعات و امنیت کشور درآمد. در سازمان اخیر سمت او مشاوری اقتصاد بود و گزارشهای اقتصادی هفتگی «ساواک» را برای شاه تهیه می‌کرد. شاه از طریق این گزارشها نسبت به او شناسائی یافت و در نتیجه به علم نخست‌وزیر وقت ابلاغ می‌کند که او را به وزارت اقتصاد ملی منصوب نماید. در ۱۳۴۱ به وزارت اقتصاد ملی معرفی شد و در کابینه‌های بعدی که منصور و هویدا تشکیل دادند همچنان مقام وزارت داشت.

در ۱۳۴۸ در اثر خبط و اشتباه اقتصادی از سمت خود کنار رفت و پس از چندی به ریاست دانشگاه تهران منصوب شد و قریب سه سال در ریاست دانشگاه باقی ماند. پس از آن به بخش خصوصی رفت و در رشته‌های صادرات و واردات و کارهای تولیدی و ایجاد کارخانه فعالیت نموده، خیلی زود ثروتمند شد. سمت دولتی او ریاست هیئت مدیره بانک ایران و امریکا بود. عالیخانی

فوق‌العاده باهوش، آینده‌نگر، زرنگ و خوددار بود. پیرامون نفت در خاورمیانه کتابی انتشار داد که رساله‌ی دکترای او می‌باشد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عالیشوندی، مسعود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسعود عالیشوندی

محل تولد : فراشبند

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۴/۱

زندگینامه علمی

اینجانب درسال ۱۳۵۷در اوایل پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی (ره) برای تحصیل علوم دینی به قم عزیمت نمودم و در امتحانات ورودی مدارس حقانی و رسالت که در آن زمان از بهترین و منظم ترین و مطابق نیازهای جامعه برنامه ریزی شده بودند، شرکت نمودم و در هر دو مدرسه با رتبه خوب(۱۹ و ۱۶) قبول گردیدم. ولی چون مدرسه رسالت زودتر نتایج خود را اعلام نمود در آن مدرسه ثبت نام نمودم و تا پایان سال تحصیلی ۶۱-۱۳۶۰ به مدت سه سال در آن مدرسه حضور داشتم و دوره مقدمات را که مطابق برنامه جدید حوزه پایه ۴ محسوب می شود به پایان رساندم. از تاریخ اول مهرماه ۱۳۶۱ در مدرسه امام حسن مجتبی (ع) زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی که عصرها برنامه های فوق برنامه همچون کشف المراد (شرح تجرید) علامه، درس تفسیر قرآن، نهج البلاغه، اصول فلسفه و روش رئالیسم که توسط اساتید مجرب از جمله حضرت آیت الله مکارم تدریس می گردید، شرکت میکردم.

در حوزه نیز به صورت آزاد دروسی همچون شرح لمعه و اصول فقه مظفر و باب هادی عشر و... را به مدت دو سال نزد اساتیدی همچون مرحوم وجدانی فخر، صالحی افغانی و سید مرتضی مهری تحصیل نمودم. سپس به مدت سه سال دروس رسائل و مکاسب را نزد اساتید معروف حوزه از جمله آقای حاج شیخ مصطفی اعتمادی و... خواندم. سپس به مدت دو سال کفایتین آیت الله آخوند خراسانی (ره) را نزد مرحوم آیت الله ستوده تحصیل نمودم. در این مدت در دروس جنبی نیز شرکت می نمودم، از جمله اصول عقاید را نزد آیت الله مصباح یزدی، نهج البلاغه را نزد آیت الله مکارم شیرازی، رجال را نزد آیه الله سبحانی تبریزی خواندم و همه این دروس را امتحان داده و تا سال تحصیلی ۶۸-۱۳۶۷ به پایان رساندم و دوره سطح به مدت ۱۰ سال به اتمام رسید. از سال ۶۹-۱۳۶۸ در درس خارج فقه و اصول آیات، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، سبحانی تبریزی و... به مدت ۱۵-۱۴ سال شرکت نموده ام.

در سال ۱۳۷۶ در کنار درس خارج فقه و اصول در رشته تخصصی تفسیر و علوم قرآنی حوزه علمیه شرکت نمودم و به مدت ۴ سال دوره سطح ۴ تفسیر و علوم قرآنی را در سال تحصیلی ۸۰-۱۳۷۹ به پایان رساندم. پس از اتمام سطح ۴ حوزه در رشته فوق، در رشته تخصصی تازه تاسیس کلام، گرایش مهدویت شرکت نمودم و پس از ۴-۳ سال این دوره را به عنوان اولین گروه در سال ۱۳۸۳ به پایان رساندم. از آن پس تا شهریور ۱۳۸۴ در مرکز تخصصی مهدویت و پژوهشکده مهدویت در موضوعات و مباحث

مهدوی به تحقیق و مطالعه مشغول بودم و در فصل نامه انتظار موعود وابسته به مرکز تخصصی مهدویت از شماره ۴ تا ۸ در موضوع (کلام جدید و مهدویت) مباحثی را تنظیم نمودم که به چاپ رسید، همچنین در واحد پاسخ گویی به پرسشها در پژوهشکده مهدویت مشغول بودم. همچنین از سال ۱۳۷۹ تا تابستان۱۳۸۴ در بخش تحقیقات و تهیه جزوات در مرکز مشاوره حوزه علمیه قم ساعاتی به امر تحقیق مشغول بودم که حاصل آن تهیه جزوات متعددی بود که توسط آن مرکز به چاپ رسیدند. از سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴ تاکنون نیز در دانشکده علوم قرآنی به تدریس دروس تفسیر و علوم قرآنی مشغول بوده ام. همچنین در سال۱۳۸۵ در دانشگاه آزاد زاهدان و دانشگاه دولتی سیستان و بلوچستان به تدریس دروس مختلف از جمله متون عرفان عربی، تاریخ قرآن و نظامهای اقتصادی صدر اسلام مشغول بوده و هستم.

عامری شهرابی، هادی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هادی عامری شهرابی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب هادی عامری شهرابی درسال ۱۳۴۶ درتهران متولد شدم. پس ازاتمام تحصیلات کلاسیک درسال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیه شدم وازاساتید بزرگوار حوزه کسب فیض نمود م، همراه با دروس رسمی حوزه دررشته تخصصی کلام نیز مشغول شدم و درسال ۱۳۸۰ فارغ التحصیل شدم وپایان نامه خود را با موضوع اثبات خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام ارائه دادم. همزمان باتحصیل به تالیف نیز پرداختم که فهرست آثار درصفحات بعد آمده است.

عامری، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروه تخریب لشگر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) "علیرضا عامری" در سال ۱۳۴۴ در روستای "هفتخان" در شهرستان" کاشمر" دیده به جهان گشود. او ششمین فرزندی بود که در خانواده ای مذهبی بالید و رشد کرد.

اهالی روستا، خانواده" عامری "را به عنوان افرادی متدین، مذهبی و مداح اهل بیت می شناسند. حبیب الله و همسرش، علاقه وافری به نام علی داشتند، به این سبب نام بیشتر پسران آنها همراه نام علی است.

علیرضا از همان کودکی با مفاهیم و معارف اسلامی آشنا شد و در حضور پدرو مادر دلسوز و متدین خود، به فراگیری اصول دین اسلام پرداخت. در ۶ سالگی وارد مدرسه شد و دوران دبستان را در روستای هفتخان سپری نمود. سپس برای ادامه تحصیل به خلیل آباد رفت و مدت سه سال اتاقی را در منزل یکی از دوستان خانوادگی اجاره نمود. علیرضا، روزهای پایانی هفته به هفتخان برمی گشت و به کمک پدر و مادر می شتافت.

تحصیلش در مقطع راهنمایی، مصادف با قیام مردمی علیه رژیم طاغوت بود. وی در ۱۳ سالگی، فعالیت سیاسی خود را با توزیع اعلامیه و دیوار نوشته هایی علیه شاه آغاز کرد.

مدتی برای ادامه تحصیل در مقطع دبیرستان به شهرستان کاشمر عزیمت نمود. در این زمان، دامنه فعالیتهای سیاسی ـ مذهبی خود را گسترش داد و به عضویت انجمن اسلامی دانش آموزان کاشمر در آمد. در آن دوران، با شهیدان: سبیلیان، هاوی، توانگر، صادقیان، حیدری و... آشنا شد. فعالیتهای منافق ستیزانه ی علیرضا و دوستانش در کاشمر و توابع آن بسیار گسترده بود تا آنجا که تحقیقات و پیگیری آنها منجر به کشف توطئه های مجاهدین خلق در این شهرستان شد. یکی از دوستان علیرضا می گوید:

صبح که بیدارمی شدیم، می رفتیم دنبال نوشتن شعار روی در و دیوار. در طول فعالیتهای فرهنگی و مبارزات منافق ستیزانه اش، وی یکی از شاگردان ممتاز دبیرستان نیز محسوب می شد. خلق و خوی نیک و برخورد منطقی و صادقانه علیرضا، دوستان زیادی را به او مجذوب کرده بود. با این که به ورزش والیبال علاقه داشت، شرکت در جلسات و محافل مختلف، فرصت پرداختن به ورزش را به او نمی داد. علیرضا با شرکت در جلسات نقد و بررسی آثار مذهبی از جمله کتب شهید مطهری، سخنرانی ها، روزنامه ها و سایر مطبوعات و نیز ارتباط با روابط عمومی کاشمر و مراجعه به کتابخانه ها، سعی در بالا بردن بینش سیاسی ـ مذهبی خود داشت تا به این وسیله خود را به سلاح علم و بینش، مجهز کند و بتواند در مقابل حیله و نیرنگ منافقین و ضد انقلاب ایستادگی کند.

با شروع جنگ تحمیلی، ندای ملکوتی امام خمینی جوانان را به جبهه ها فرا خواند. علیرضا با آن که نوجوان بود، برای مدت کوتاهی، درس را رها کرد و به بسیج پیوست. ابتدا به علت سن و سال کم و جثه ریزش، از پذیرش او امتناع می شد اما با ترفندی توانست به جبهه اعزام شود.

وی دوره آموزشی خود را در بیرجند گذراند و سپس به گروه تخریب پیوست. در تخریب، با دوستانی نظیر: شهید علی یغمایی، حسین شیدایی، عاشورایی و... آشنا شد و مدت ۲ سال همراه آنها در عملیات های مختلف حضور یافت و در عملیات های والفجر ا تا ۳ و پیش تر از آن، محرم و رمضان نقش بسزایی داشت.

همزمان با حضور در جبهه، همه تلاش خود را به کار بست تا تحصیلاتش را نیز به پایان برساند. به این ترتیب، همراه با سایر دانش آموزان رزمنده در شهرهای شوش و دزفول به ادامه تحصیل پرداخت.

سر انجام در تاریخ ۹/ ۵/۱۳۶۲ در عملیات آزادسازی مهران (والفجر۳) در ارتفاعات کله قندی، در حالی که مسئولیت دسته تخریب لشگر پنج نصر را بر عهده داشت، داوطلب سرکوب نمودن سنگر تیربار نیروهای عراقی شد و پس از خاموش کردن سنگر دشمن، با گلوله تیربار سنگری دیگر، به شهادت رسید. مزار شهید عامری در آرامگاه شهید مدرس کاشمر است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

عامری، محمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حدود ۱۲۷۰ ش در نائین متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در موطن خود در تهران مدرسه‌ی آمریکائی را به اتمام رسانیده و به استخدام در وزارت معارف درآمد. بعد به وزارت دارائی منتقل گردید.

عامری در آموزش زبان فرانسه و انگلیسی جدیت کامل به خرج داد و هر دو زبان را به خوبی فراگرفت و تدریجا با مطبوعات آن روز شروع به همکاری کرد. گاهی ترجمه‌های وی و زمانی مقالات او در مطبوعات منتشر می‌شد تا اینکه به عضویت دائمی هیئت تحریریه روزنامه‌ی رعد که مدیریت آن با سید ضیاءالدین طباطبائی بود، درآمد و همه‌روزه مقاله یا ترجمه‌ای از او به چاپ می‌رسید. همزمان با فعالیت در روزنامه‌ی رعد در وزارت مالیه مراحلی از ترقی را پیمود و به معاونت چند اداره رسید.

در حوت ۱۲۹۹ ش که سید ضیاءالدین مدیر روزنامه‌ی رعد در تهران کودتا کرد و به ریاست دولت انتخاب گردید، عامری را به ریاست دفتر اختصاصی خود برگزید. در اواخر حکومت صد روزه‌ی سید ضیاءالدین، عامری معاون وزارت دارائی گردید و در نتیجه عیسی فیض وزیر مالیه از کار خود کناره‌گیری نمود و محمود جم به جای او وزیر مالیه شد.

در انتخابات دوره‌ی چهارم، عامری از نائین به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. مجلس چهارم در حکومت احمد قوام که بلافاصله پس از سید ضیاءالدین زمامدار شده بود، افتتاح و شروع به کار کرد. به هنگام طرح اعتبارنامه‌ی عامری سید حسن مدرس و سردار معظم خراسانی به مخالفت برخاستند و او را به علت همکاری با سید ضیاءالدین، صالح برای نمایندگی مجلس نداشتند. عامری دفاع مفصلی نمود. سرانجام اعتبارنامه‌ی وی رد شد و نتوانست وارد مجلس شود. پس از استخدام دکتر میلیسپو و ورود وی به ایران در ۱۳۰۱، از همکاران نزدیک او شد. در انتخابات مجلس موسسان برای خلع قاجاریه و تفویض سلطنت به رضاخان پهلوی، از نائین به وکالت مجلس موسسان انتخاب شد و به خلع قاجاریه رای داد.

در انتخابات دوره‌ی ششم مجلس شورای ملی از نائین به وکالت مجلس انتخاب گردید.

در ۱۳۰۵ به معاونت وزارت مالیه منصوب شد. در ۱۳۱۲ علی منصور وزیر طرق، او را به معاونت کل وزارت راه معرفی کرد. بعد معاون راه‌آهن و رئیس حسابداری راه آهن در شمال شد. در سال ۱۳۱۵ علی منصور وزیر طرق، تحت تعقیب عدلیه قرار گرفت. در رابطه با این پرونده، سلطان محمد عامر و عباس آریا معاونین سابق وزارت طرق نیز محاکمه شدند. عامری در این محاکمه تبرئه شد و مدتی کوتاه استاندار آذربایجان غربی بود. سایر مشاغل او عبارت است از: وابسته اقتصادی ایران در آمریکا، عضو هیئت مدیره شرکت فرش، عضو هیئت نظارت سازمان برنامه. وفات او در ۱۳۵۲ اتفاق افتاد. مردی باسواد، حراف، منقد و زرنگ بود. یکی از فرزندان وی به نام هوشنگ عامری که در آمریکا کشاورزی تحصیل نموده بود، مدتی استانداری کرمان را عهده‌دار بود ولی هوش و درایت پدر را نداشت.

(تو ۱۲۶۴ ق)، مترجم، نویسنده و روزنامه‌نگار. در کالج آمریکایی تهران تحصیل کرد و بعد به خدمت وزارت دارایی درآمد. وی مشاغل مختلفی را عهده‌دار بود: نمایندگی مردم نایین در مجلس در دوره‌های چهارم و ششم، معاونت وزارت راه و استانداری آذربایجان غربی. او مدتی به کار روزنامه‌نگاری مشغول بود و چندین شماره روزنامه‌ی «صور» را در تهران منتشر کرد. لازم به ذکر است که عامری مقالاتی را در روزنامه‌ی «رعد» که مدیریت آن با سید ضیاءالدین طباطبایی بود ترجمه می‌کرد و با او دوستی تمام داشت. از آثار وی: «اسرار زندگی»، ترجمه؛ «تاریخ کشورهای متحده‌ی آمریکا»؛ «شرح حال توماس جفرسن سومین رئیس جمهور آمریکا»، ترجمه؛ «قانون تجارت، تقریر».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۳۰۶ / ۴)، مؤلفین کتب چاپی (۳۵۲ -۳۵۱ / ۳).

عامریون، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین عامریون : قائم مقام فرمانده گردان امام سجاد(ع)لشگر۱۴امام حسین (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال هزار و سیصد و سی و نه، خانواده عامریون فرزنـد تازه متولد شده ی خود را در باغزندان شهرستان شاهرود به آغوش گرفتند. به خاطر علاقه بـه امام حسین و اهل بیتش، نامش را محمدحسین نهادنـد. بـه سن هفت سالگی کـه رسید پـدرش فوت کرد و سرپرستی‌اش به عهـده برادرش قرار گرفت. ابتـدایی را در مدرسه باغزندان گذراند و سپس به خاطر کار برادر در مشهد، به مشهد رفت و تحصیلات راهنمایی‌اش را در مدرسه فیاض بخش گذراند و دوباره به شاهرود برگشت. تحصیلات متوسطه را در هنرستانی در شاهرود پشت سر گذاشت. در فعالیت‌های اجتماعی شرکت فعّالانه داشت. در پایگاهها فعالیت می‌کرد.

بیست و نهم دی هزار و سیصد و پنجاه و نه به عنوان معاون گردان از طرف لشگر۱۴امام حسین علیه‌السلام به جبهه اعزام شد. در طول فعالیتش، به فرمانـدهی گروهان و بعد به معاونت گردان ارتقاء یافت. مدت پانزده ماه و هشت روز در جبهه‌ها فعالیت داشت. در منطقه عین‌خوش بر اثر اصابت ترکش از ناحیه چشم راست و دست و صورت به پنجاه درصد جانبازی نائل شد.

سرانجام در بیست و پنجم اسفند هزار و سیصد و شصت و سه، در شرق دجله بر اثر اصابت گلوله، در عملیات بدر به شهادت رسید. مزارش در گلزار شهدای باغزندان است.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

عامل گوشه نشین، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن عامل گوشه نشین : فرمانده گردان زرهی لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۲، در جوار مرقد ملکوتی ثامن الائمه (ع) به دنیا آمد.از شش سالگی نماز می خواند و از هفت سالگی، فریضه روزه را به جا می آورد و از همان زمان بود که قرآن را در مسجد محله آموخت. وی قرآن را با صوت و در نهایت زیبایی تلاوت می کرد. برادر شهید درباره رفتار حسن در کودکی می گویـد: حسن خیلی کنجکاو بود و دوست داشت هر وسیله ای را می بینـد باز کند و ببیند داخل آن چیست.

او در ۷ سالگی به مدرسه رفت و دوره ابتدایی را در مدرسه کاشانی واقع در چهار راه میدان بار گذراند. پس از آن، دوره راهنمایی را در مدرسه راهنمایی فرازی در همان محله به اتمام رساند و سپس در دبیرستانی در چهار راه زرینه به تحصیل ادامه داد. پس از پایان اول نظری، به علت علاقه به کارهای فنی تحصیل را رها کرد و به تراشکاری روی آورد.

برادر ایشان در این مورد می گویـد: اوایل که ایشان به کار تراشکاری مشغول بود، تلاش می کرد اسلحه ای درست کنـد و می گفت: می خواهم بـا آن شاه را بکشم. در همان یـک ماه اولی که به تراشکاری می رفت، با تلاش فراوان توانست اسلحه درست کند.

او در اوقات فراغت خود به حرم مطهر امام رضا مشرف می شد. همچنین به مطالعه کتابهای مذهبی نیز علاقه وافری داشت. فوتبال و کوهنوردی از ورزشهای مورد علاقه ایشان بود و اغلب جمعه ها را با پای پیاده به کوه‌های سیدی مشهد می رفت.

شهید از نوجوانی فضایل اخلاقی بی شماری داشت. او مطیع اوامر والدین بود و برای آنها احترام فوق العاده ای قائل بود. به حق همسایگان بسیار اهمیت می داد و از ایجاد کمترین مزاحمت برای آنان خودداری می کرد. او کودکان را بسیار دوست می داشت و با آنان با رافت و مهربانی رفتار می می کرد. کودکان محله، شهادت وی را به عنوان درک ناك ترین حادثه در زندگی تلقی کرده اند.

شهید فعالیت های سیاسی و اجتماعی خود را از قبل از انقلاب شروع کرد. به گفته برادر شهید اولین تغییرات در وی زمانی آغاز شد که در جلسات آقای رستگار شرکت می کرد. شهید با آیت الله زنجانی در ارتباط بود. اعلامیه و پیامهای امام که در منزل ایشان چاپ و تکثیر می شد، توسط شهید و سایر مبارزان پخش می شد و با تشدید مبارزات علیه رژیم، فعالیت های شهید نیز شدت پیدا کرد.

او در حادثه بیمارستان امام رضا (ع)، حضوری فعال داشت و پر تلاش و خستگی ناپذیر به حمل مجروحان می پرداخت.

وی بعد از انقلاب، در کشف و شناسایی خانه های تیمی شرکت فعال داشت.

حسن با صدور فرمان امام در زمینه تشکیل ارتش بیست میلیونی، عضو بسیج مسجد زینبیه چهار راه میدان بار خیابان مطهری شمالی شد و به گشت زنی و کشیکهای شبانه می پرداخت.

در سال ۱۳۶۱ عضو رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و از آن به بعد، در جبهه حضور پیدا کرد. او فعالیت خود را ابتدا در یکی از گردانهای زرهی آغاز کرد و تلاش می کرد کارهای را که به وی واگذار می شد، به نحو احسن انجام دهد و سعیش بر این بود که قدمش به خاطر خدا باشد. شهید علاقه وافری به امام داشت و خود را مطیع محض اوامر امام می دانست.

او پس از عملیات شید رجایی در جبهه کوشک، از ناحیه پای راست مجروح شد و مدتی در بیمارستانی در شهر اصفهان بستری شد و مدتی نیز در منزل تحت مداوا قرار گرفت. پایان ماجات شهید، هم زمان با اوج فعالیتهای منافقین بود. در این زمان، شهید عامل در واحد اطلاعات به مبارزه با منافقین پرداخت.

پس از سرکوبی منافقین، دوباره به جبهه های نبرد عزیمت کرد. با آمدن او به جبهه با استعداد خوب و لیاقتی که از خود نشان داد. او نه تنها یک فرمانده، بلکه معلمی بود در کنار رزمندگان و آنها را همیشه به یکپارچگی در راه خدا دعوت می کرد.

او خودش را رزمنده کوچکی در کنار سایر رزمندگان می دانست و با اخلاق خوش، با برادران زیر دست خود رفتار می کرد. سخنی که بیشتر بر زبانش جاری بود این بود که: جنگ جنگ است و عزت و شرف ما در گرو همین جنگ است.

پس برادران! مبادا کوتاهی کنید در کارها و در مسئولیتی که دارید هر چه بیشتر تلاش کنید که ما همه مدیون خون شهدا هستیم. ایشان در جبهه آنچنان مورد اعتماد بود که دیگران در نماز جمعت به او اقتدا می کردند.

صوت دلنشین دعای کمیل و توسل او، به شبهای جمعه و چهارشنبه جبهه شور و حال خاصی می بخشید.

شید عامل در واحد زرهی و در عملیات مسلم بن عقیل،امام زین العابدین (ع)، والفجر مقدماتی، والفجر ۱ و والفجر ۳ شرکت داشت و مسئولیت واگذار شده را به نحو احسن انجام می داد. بعد از عملیات والفجر ۲، به دلیل استعداد و تجربه ای که در بخش تعمیرات زرهی داشت، مسئولیت سنگین تری به دوشش گذاشته شد و طی ماموریتی که با جمعی از همرزمانش داشت، به تعمیر نفربرها و تانکهای به غنیمت گرفته شده از دشمن فرستاده شد.

با فرا رسیدن عملیات خیبر در سال ۱۳۶۲، دوباره به جبهه برگشت و در همین عملیات بود که برادر با وفایش، حاج رمضان عامل فرمانده تیپ امام صادق (ع) به شهادت رسید. او راضی نبود به خاطر تشییع جنازه برادرش جبهه را ترک کند، اما با اصرار زیاد مسئولان، برای تشییع جنازه برادرش به مشهد آمد.

او می گفت: راهی که برادرم انتخاب کرده بود، به مقصد رسید، پس من هم اگر در اینجا راه او را ادامه دهم، برادرم راضی تر

است تا اینکه در تشییع جنازه اش حاضر شوم.
او در مراسم یاد بود برادر شهیدش، مکرر به خود می گفت: دشمنان اسلام از جزع و فزع بستگان شهدا مسرور می شوند. بنابراین عملی که موجب شادی دشمن می شود از شما سر نزند. وی احتمال شهادت خود را نیز برای مادر بیان می کند و پیشاپیش مادر را برای قبول شهادت دومین شهید خانواده آماده کرد.
وی پس از ۷ روز، دوباره به منطقه آمد و در عملیات طلائیه شرکت کرد. پس از آن، برای تعمیرات زرهی با دیگر برادران همرزم خود به انرژی اتمی آبادان رفت. پس از مدتی که به مرخصی آمد، در سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و همسرش مدت ۷ ماه در عقد ایشان بود.
یکی از خصوصیات و کمالات اخلاقی او این بود که کارهای خوبی را که انجام می داد، برای دیگران باز گو نمی کرد و برای همین هیچ کس در محل از سمت او با خبر نبود. بارزترین صفت اخلاقی او که مورد اتفاق اکثر دوستان و آشنایان شهید بود، شجاعت و بی باکی او بود که وی را سر آمد بسیاری از همرزمانش کرده بود.
به گفته دوستانش از همیشه انتظار عملیات را می کشید و پس از هر عملیاتی، با صلابت بیشتر برای عملیات بعدی آماده می شد. شبهای عملیات برای او آنقدر شیرین و خوب بود که گویا در جشن عروسی شرکت دارد.
شهید عامل در نیایش های خود چنین می گفت: خدایا! قدمی که در این راه گذاشته ام سعادتی بود که تو به من عنایت کردی، پس این افتخار را همیشه برای من حفظ کن و به من توان شکر این نعمت را عطا فرما.
در ۱۵ اسفند ۱۳۶۲، او برای ماموریتی از تهران به اهواز فرا خوانده شد و به انتظار عملیاتی که در پیش بود، روز شماری می کرد. خود او قبل از عملیات چنین گفت: آخرین عملیاتی است که پیش رو دارم. باید در این عملیات حضور داشته باشم.
در ۲۰ اسفند ۱۳۶۳ به خط مقدم اعزام شد. در شب ۲۳ اسفند ۱۳۶۳، به عنوان خدمه تانک در یک عملیات گسترده به قلب دشمن تاخت و در محور شرق دجله، بر اصابت گلوله به پهلو بر زمین افتاد و تا صبح در آن تاریکی ماند. امدادگران صبح او را یافتند و به یاریش شتافتند، اما به دلیل خون زیادی که از او رفته بود، پس از ۳ روز بستری شدن در بیمارستان صحرایی، به شهادت رسید و همان طور که در وصیت نامه خود عنوان کرده بود، همچون امانتی به صاحب امانت بر گردانده شد.
شهید حسن عامل، دومین شهید خانواده بود و پیکر مطهرش بعد از انتقال به مشهد و تشییع جنازه، در ۳ فروردین ۱۳۶۴ در صحن مطهر امام رضا (ع) در کنار برادر شهیدش به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

عامل، رمضانعلی

قرن:۱۵
جنسیت:مرد
ملیت:ایران
شهید رمضانعلی عامل : فرمانده تیپ امام صادق (ع) ازلشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
بچه های تیپ وقتی فهمیدند حاجی از سفر مکه بر گشته و آمده اهواز ،لحظه شماری می کردند که بر گردد قرار گاه .جلوی سنگر فرماندهی را آذین بسته بودند .همه در جنب و جوش بودند .گفته بودند بعد از ظهر میرسد مقر . هر کدام از بچه ها ،از مراسم استقبال حجاج خاطره ایی داشتند اما این جا میان میدان جنگ ،عملی کردن آن خاطره ها ممکن نبود .نه می شد کوچه ای را چراغانی کرد و نه گوسفندی پیش پای او قربانی کرد .

بچه ها شیرینی مختصری تهیه کرده بودند .از تدارکات شکر گرفته بودند تا بعد از آمدن حاجی ،از یکدیگر پذیرایی کنند .حا لا همه چشم به جاده دوخته بودند .بعد از ظهر بود که جیب کهنه ی غنیمتی وارد مقر شد .همه دویدند طرف جیپ . یکی از پیرمردها هن هن کنان شعری را بلند می خواند و در میان هر بیت ،صلواتی می فرستاد .جیپ ایستاد و بچه ها حاجی را در آغوش گرفتند .این رسم جنگ بود که حجاج هم ساده و بی پیرایه استقبال شوند .

هر کسی چیزی می گفت و شوخی می کرد و البته همه سوغات مکه را می خواستند .حاج رمضان ،پیش از آن که بیاید ،لباس احرامش را تکه تکه کرده بود تا برای جانماز به بچه ها هدیه بدهد .

حاجی ،دور از جان شما ،معمولا لباس احرام را نگه می دارند برای لباس آخرت !

این را فرومندی یکی از دوستان حاجی گفت و به لبخند ،جوابی شنید .

حالا که یک جانماز هم به تو دادم .دعا کن که به کفن احتیاج پیدا نکنم و همین جا تو جبهه شهید شوم !

این نهایت آرزوی مردی بود که صبح یک روز ماه مبارک رمضان ،در محله ی عامل شهر مشهد به دنیا آمد و فاصله ی خراسان تا هورالهویزه را بیست و دو سال طی کرد .فاصله ای که از سال ۱۳۴۰ در یک خانه ی کوچک در محله ی عامل شروع شد .

پدر نصر الله کارگر بود و هر روز صبح ،پاشنه ی در چوبی خانه را با ذکر الهی به امید تو می چرخاند تا فرزندانش با روزی حلال بزرگ شوند .

مادرش از ۵ سالگی برای رمضان جانماز دوخته بود و یادش داده بود که چگونه خودش برود مسجد محله و بر گردد .فرق بین ظالم و مظلوم را هم درمسجد یاد گرفته بود .

سیزده سال از شروع این فاصله گذشته بود که یک روز با دوستانش تصمیم گرفتند سخنرانی نوغانی ،یکی از روحانیون در باری را به هم بریزند .این شروع یک قصه ی تازه در زندگی رمضان بود .

زمستان ۱۳۵۷ هفده سال از شروع این مسیر سپری شده بود .سرمای دی ماه مشهد تا مغز استخوان را می سوزاند .

غروب یک روز رمضان ،جلوی در مسجد محله با بچه ها قرار گذاشته بود .کت نیمدار که آستر آن کت قدیمی پر از اعلامیه است .

راه افتاده بودند .همه موچه های محله را گشته و آخر سر رسیدند و آن ها همه فرار کردند و به خانه بر گشتند .صبح همه اهل محل اعلامیه آقا را توی حیاط خانه پیدا کردند .

غروب آن روز ،به غروب های دیگر پیوند خورده بود تا طلوع انقلاب از راه رسید .به صورت افتخاری به عضویت سپاه پاسداران در آمد .روز ها در سپاه خدمت می کرد و شب ها حفاظت از کلانتری های ۳ و ۴ را به عهده گرفته بود .

سال ۵۹ در موقعیت نوزدهم این مسیر شنید ،که نامش در لیست محافظان بیت امام خمینی (ره) نوشته شده .از خوشحالی در پوست خودش نمی گنجید .آمد خانه با حاج نصر الله و مادرش خداحافظی کرد . حاج نصر الله تا دم در پسر را بدرقه کرد .مادربرایش آینه و قرآن گرفته بود .پدر و مادر ،جوان شان را دیدند که قد کشیده ،مردی شده بلند با لا ـ و رشید .آب پشت سرش ریختند و مسافرشان از خم کوچه گذشت .

در مدتی که در جماران بود ،یک بار قرآن دست نویس خودش را به آقا داده بود که امضا کند .بهترین هدیه ای که می توانست برای چشم روشنی عروسی دوستش بیاورد .

با شروع جنگ تحمیلی ،جزو اولین نیروهای داوطلب بود .سال ۱۳۶۰ ،بیست ساله بود که با منافقین در گیر شد و توانست خودش را برای مقابله با دشمن بزرگتری حفظ کند .

در همین سال ،دوباره به جبهه اعزام شد و به عنوان فرمانده گردان ولی عصر (عج) در تنگه چزابه ،فتح المبین ،رمضان و مسلم بن

عقیل حماسه های بسیاری از خودش به یادگار گذاشت .در این حوالی از زندگی بود که زخم هایی از جبهه به یادگار بر داشت و ترکش خمپاره ی دشمن جوهره ی صدایش را از او گرفت .

بچه های عملیات والفجر مقدماتی ،والفجر یک و والفجر دو دلاوریهای به یاد ماندنی از معاون فرماندهی تیپ امام صادق (ع) از لشکر ۵ نصر خراسان در خاطرات شان دارند . عملیات والفجر سه که به پایان رسید ،رمضان تصمیم گرفت به یکی از ارزوهای دیرینه اش جامه عمل بپوشاند و چه جامه ای برازنده تر از لباس احرام و زیارت خانه خدا .این جا بود که احرامش را جانماز بچه های تیپ امام صادق کرد .

در عملیات والفجر ۴ در پنجوین جنگید .در یکی از همین روزها ،ضرورت همراهی با شیعیان جنوب لبنان را احساس کرد و برای نبرد با اسرائیل غاصب عازم لبنان شد .هنوز یک ماه از عزیمتش به لبنان نگذشته بود که برای نبرد دوباره با مزدوران بعثی ،به جبهه فرا خوانده شد .این بار فرمانده تیپ امام صادق (ع) می بایست در عملیات خیبر حماسه ای دیگر را رقم می زند .

سر انجام در آستانه ی سال نو ،روز پنجم اسفند که هوا بوی بهار می داد و سبزه های منطقه ی هوالهویزه آماده بیدار شدن بودند .حاج رمضان عامل به آخرین موقعیت این بیست و دو سال پا گذاشت و از ناحیه ی سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید .

پیکرش را مردم خراسان تشییع کردند و با لباس رزم در حرم امام هشتم به خاک سپردند و آن جانماز ها ،برای همیشه یادگار نزد دوستان باقی ماند .

منابع زندگینامه" :موقعیت ۲۲"نوشته ی کرامت یزدانی،نشر ستاره ها-۱۳۸۵

عامل، رمضانعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رمضانعلی عامل : فرمانده تیپ امام صادق (ع) ازلشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

بچه های تیپ وقتی فهمیدند حاجی از سفر مکه بر گشته و آمده اهواز ،لحظه شماری می کردند که بر گردد قرار گاه .جلوی سنگر فرماندهی را آذین بسته بودند .همه در جنب و جوش بودند .گفته بودند بعد از ظهر میرسد مقر . هر کدام از بچه ها ،از مراسم استقبال حجاج خاطره ایی داشتند اما این جا میان میدان جنگ ،عملی کردن آن خاطره ها ممکن نبود .نه می شد کوچه ای را چراغانی کرد و نه گوسفندی پیش پای او قربانی کرد .

بچه ها شیرینی مختصری تهیه کرده بودند .از تدارکات شکر گرفته بودند تا بعد از آمدن حاجی ،از یکدیگر پذیرایی کنند .حا لا همه چشم به جاده دوخته بودند .بعد از ظهر بود که جیب کهنه ی غنیمتی وارد مقر شد .همه دویدند طرف جیپ . یکی از پیرمردها هن هن کنان شعری را بلند می خواند و در میان هر بیت ،صلواتی می فرستاد .جیپ ایستاد و بچه ها حاجی را در آغوش گرفتند .این رسم جنگ بود که حجاج هم ساده و بی پیرایه استقبال شوند .

هر کسی چیزی می گفت و شوخی می کرد و البته همه سوغات مکه را می خواستند .حاج رمضان ،پیش از آن که بیاید ،لباس احرامش را تکه تکه کرده بود تا برای جانماز به بچه ها هدیه بدهد .

حاجی ،دور از جان شما ،معمولا لباس احرام را نگه می دارند برای لباس آخرت !

این را فرومندی یکی از دوستان حاجی گفت و به لبخند ،جوابی شنید .

حالا که یک جانماز هم به تو دادم .دعا کن که به کفن احتیاج پیدا نکنم و همین جا تو جبهه شهید شوم !

این نهایت آرزوی مردی بود که صبح یک روز ماه مبارک رمضان ،در محله ی عامل شهر مشهد به دنیا آمد و فاصله ی خراسان تا هورالهویزه را بیست و دو سال طی کرد .فاصله ای که از سال ۱۳۴۰ در یک خانه ی کوچک در محله ی عامل شروع شد .

پدر نصر الله کارگر بود و هر روز صبح ،پاشنه ی در چوبی خانه را با ذکر الهی به امید تو می چرخاند تا فرزندانش با روزی حلال بزرگ شوند .

مادرش از ۵ سالگی برای رمضان جانماز دوخته بود و یادش داده بود که چگونه خودش برود مسجد محله و بر گردد .فرق بین ظالم و مظلوم را هم درمسجد یاد گرفته بود .

سیزده سال از شروع این فاصله گذشته بود که یک روز با دوستانش تصمیم گرفتند سخنرانی نوغانی ،یکی از روحانیون در باری را به هم بریزند .این شروع یک قصه ی تازه در زندگی رمضان بود .

زمستان ۱۳۵۷ هفده سال از شروع این مسیر سپری شده بود .سرمای دی ماه مشهد تا مغز استخوان را می سوزاند .

غروب یک روز رمضان ،جلوی در مسجد محله با بچه ها قرار گذاشته بود .کت نیمدار که آستر آن کت قدیمی پر از اعلامیه است .

راه افتاده بودند .همه موچه های محله را گشته و آخر سر رسیدند و آن ها همه فرار کردند و به خانه بر گشتند .صبح همه اهل محل اعلامیه آقا را توی حیاط خانه پیدا کردند .

غروب آن روز ،به غروب های دیگر پیوند خورده بود تا طلوع انقلاب از راه رسید .به صورت افتخاری به عضویت سپاه پاسداران در آمد .روز ها در سپاه خدمت می کرد و شب ها حفاظت از کلانتری های ۳ و ۴ را به عهده گرفته بود .

سال ۵۹ در موقعیت نوزدهم این مسیر شنید ،که نامش در لیست محافظان بیت امام خمینی (ره) نوشته شده .از خوشحالی در پوست خودش نمی گنجید .آمد خانه با حاج نصر الله و مادرش خداحافظی کرد . حاج نصر الله تا دم در پسر را بدرقه کرد .مادربرایش آینه و قرآن گرفته بود .پدر و مادر ،جوان شان را دیدند که قد کشیده ،مردی شده بلند با لا-و رشید .آب پشت سرش ریختند و مسافرشان از خم کوچه گذشت .

در مدتی که در جماران بود ،یک بار قرآن دست نویس خودش را به آقا داده بود که امضا کند .بهترین هدیه ای که می توانست برای چشم روشنی عروسی دوستش بیاورد .

با شروع جنگ تحمیلی ،جزو اولین نیروهای داوطلب بود .سال ۱۳۶۰ ،بیست ساله بود که با منافقین در گیر شد و توانست خودش را برای مقابله با دشمن بزرگتری حفظ کند .

در همین سال ،دوباره به جبهه اعزام شد و به عنوان فرمانده گردان ولی عصر (عج) در تنگه چزابه ،فتح المبین ،رمضان و مسلم بن عقیل حماسه های بسیاری از خودش به یادگار گذاشت .در این حوالی از زندگی بود که زخم هایی از جبهه به یادگار بر داشت و ترکش خمپاره ی دشمن جوهره ی صدایش را از او گرفت .

بچه های عملیات والفجر مقدماتی ،والفجر یک و والفجر دو دلاوریهای به یاد ماندنی از معاون فرماندهی تیپ امام صادق (ع) از لشکر ۵ نصر خراسان در خاطرات شان دارند . عملیات والفجر سه که به پایان رسید ،رمضان تصمیم گرفت به یکی از ارزوهای دیرینه اش جامه عمل بپوشاند و چه جامه ای برازنده تر از لباس احرام و زیارت خانه خدا .این جا بود که احرامش را جانماز بچه های تیپ امام صادق کرد .

در عملیات والفجر ۴ در پنجوین جنگید .در یکی از همین روزها ،ضرورت همراهی با شیعیان جنوب لبنان را احساس کرد و برای نبرد با اسرائیل غاصب عازم لبنان شد .هنوز یک ماه از عزیمتش به لبنان نگذشته بود که برای نبرد دوباره با مزدوران بعثی ،به جبهه

فرا خوانده شد .این بار فرمانده تیپ امام صادق (ع) می بایست در عملیات خیبر حماسه ای دیگر را رقم می زند .
سر انجام در آستانه ی سال نو ،روز پنجم اسفند که هوا بوی بهار می داد و سبزه های منطقه ی هوالهویزه آماده بیدار شدن بودند .حاج رمضان عامل به آخرین موقعیت این بیست و دو سال پا گذاشت و از ناحیه ی سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید .
پیکرش را مردم خراسان تشییع کردند و با لباس رزم در حرم امام هشتم به خاک سپردند و آن جانماز ها ،برای همیشه یادگار نزد دوستان باقی ماند .
منابع زندگینامه" :موقعیت ۲۲"نوشته ی کرامت یزدانی،نشر ستاره ها-۱۳۸۵

عاملی

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. منسوب به جبل عاملی) ابوجعفر محمد بن جبل عاملی مشهور به شیخ حر عاملی و معروف به صاحب رسائل، فقیه و محدث مشهور شیعی (و. مشعر) از قرای جبل عامل (۱۰۳۳- ف./ مشهد ۱۱۱۴ ه.ق.). وی نزد عم خود شیخ محمد حر و جد مادرش شیخ عبدالسلام و نیز نزد شیخ زین‌الدین نوازه شهید ثانی و گروهی دیگر تحصیل کرد و پس از ۴۰ سالگی به مشهد رفت و مجاور گردید و چند بار نیز به زیارت کعبه شتافت. مدفن وی در مشهد در صحن عتیق قرب مدرسه میرزا جعفر است. اوراست: رسائل (که در آن اخبار کتب اربعه شیعه را گردآورده)، اثبات الهدایهٔ، هدایهٔ الامهٔ، جواهر السنیهٔ (احادیث شیعه)، نزههٔ السماع (در حکم اجماع)، بدایهٔ الهدایهٔ، فصول المهمهٔ، (در اصول ائمه)، رساله (رد بر صوفیه)، رساله (در تواتر قرآن)، رساله (در رجال)، رساله (در احوال صحابه)، الآمل (ترجمه احوال علمای جبل عامل). دیوان شعر.
محمد ابن علی بن حسن بن علی بن حسن مشغری (و. مشغر جبل‌عامل ۱۰۳۳ ه.ق.- ف. مشهد ۱۱۰۴ ه.ق.). وی تا سن چهل سالگی در سوریه و جبل‌عامل نزد استادان شیعی تعلیم یافت و دو بار به حج رفت و سپس به عراق و خراسان رهسپار گردید و به منصب شیخ‌الاسلامی و قاضی‌القضاتی مشهد منصوب شد و دوبار نیز از آنجا به حج رفت. آثار او عبارتند از: اثبات الهداهٔ بالنصوص و المعجزات، الاثنا عشریهٔ فی رد الصوفیه، الاجازات، احوال الصحابهٔ، اربعین حدیث، ارجوزهٔ در زکات، ارجوزهٔ در هندسه. پس از وفات او را در صحن آستانه قدس نزدیک در مدرسه میرزا جعفر دفن کردند.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عاملی تهرانی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۱۰ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی پزشکی تهران شد. سرانجام درجه‌ی دکترای پزشکی خود را با تخصص بیهوشی دریافت کرد و برای تدریس در دانشکده‌ی پزشکی استخدام گردید. دکتر عاملی هنگامی که در دبیرستان به تحصیل مشغول بود، سودای سیاست در سر می‌پرورانید. در سال ۱۳۲۶ حزب پان‌ایرانیست

به رهبری محسن پزشکپور در تهران تاسیس شد و موسسین این حزب چند نفر بیش نبودند. پس از چندی جناحی از آن به رهبری داریوش فروهر با نام حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیسم انشعاب کرد. حزب پان‌ایرانیست اندیشه‌ها و گرایشهای ناسیونالیستی افراطی داشت و در سالهای حیات نهضت ملی همراه با احزاب سومکا، آریا و زحمتکشان به رودرروئی و درگیری با حزب توده مشغول بود. حزب پان‌ایرانست با شعار فلات ایران زیر یک پرچم، از اندیشه تشکیل ایران بزرگ حمایت می‌کرد.

پس از انشعاب در حزب پان‌ایرانیست، دکتر عاملی جانب پزشکپور را گرفت و در همان حزب به فعالیت پرداخت تا سرانجام به قائم‌مقامی حزب مزبور انتخاب گردید. حزب مزبور روزنامه‌ای نیز به نام خاک و خون انتشار می‌داد و در تهران و غالب شهرستانها شعبی تاسیس نموده بود. حزب پان‌ایرانیست در دوره‌ی بیست‌ودوم قانونگزاری عده‌ای از اعضای خود را کاندیدای نمایندگی مجلس نمود که سرانجام چهارنفر از حزب مزبور انتخاب شدند و فراکسیون حزب پان ایرانیست با عضویت آقایان محسن پزشکپور، دکتر محمدرضا عاملی تهرانی، دکتر هوشنگ طالع و دکتر فضل الله صدر موجودیت خود را اعلام نمود. دکتر محمد رضا عاملی در همان دوره به نمایندگی مجلس موسسان (۱۳۴۶) انتخاب گردید. فراکسیون پان‌ایرانیست در مجلس با بعضی از لوایح دولت به مخالفت برخاستند. هنگامی که وزیر امور خارجه اقدامات دولت را در حل مسئله بحرین به مجلس گزارش داد، فراکسیون چهارنفری حزب پان ایرانیست دولت را به مناسبت میانجیگری دبیرکل سازمان ملل و اعزام هیئتی برای کسب تمایل و نظر مردم که وارد بحرین شدند استیضاح کردند و دولت به استیضاح‌کنندگان فراکسیون چهارنفری پان‌ایرانیست پاسخ داد و تقاضای رای اعتماد نمود. نمایندگان مجلس به جز نمایندگان پان‌ایرانیست به دولت رای اعتماد دادند.

اعطاء استقلال به بحرین توسط محمدرضا پهلوی عنوان گردید و وی مصرا خواستار این اقدام شد و دولت امیرعباس هویدا کوچکترین دخالتی در این موضوع نداشت.

روز ۱۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۹ امیرعباس هویدا نخست‌وزیر و عباسعلی خلعتبری قائم‌مقام وزارت امور خارجه در جلسه‌ی علنی مجلس حضور یافته و گزارشی از جریان اقدامات نمایندگان سازمان ملل در بحرین و مراجعه به آراء عمومی آن کشور مبنی بر استقلال به بحرین تقدیم مجلس شورای ملی نمود و در نتیجه از ۱۹۱ نفر عده‌ی حاضر در جلسه، تصمیم دولت ایران با ۱۸۷ رای موافق و چهار رای مخالف داده شد و بدین ترتیب ادعای چند قرنی ایران نسبت به حاکمیت بحرین به دست زمامداران ایران از بین رفت.

فراکسیون حزب پان‌ایرانیست در دوره‌ی بیست‌وسوم مجلس شورای ملی انتخاب نشدند. دکتر عاملی از عوامل مهم حزب مزبور بود. در انتخابات دوره‌ی بیست‌وچهارم مجلس شورای ملی که معروف به انتخابات رستاخیزی می‌باشد، حزب پان‌ایرانیست وارد مبارزات انتخاباتی شد و در نتیجه چندین نفر از حزب مزبور به نمایندگی مجلس انتخاب شدند از جمله دکتر محمدرضا عاملی تهرانی از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و با ایراد چندین نطق مهم و مخالفت با بعضی اعمال دولت در زمره نمایندگان پر سر و صدای مجلس قرار گرفت.

وقتی حزب رستاخیز جانشین احزاب دیگر کشور شد و جمشید آموزگار به رهبری آن انتخاب گردید، دکتر محمدرضا عامل تهرانی را ابتدا به معاونت و سپس قائم‌مقامی حزب رستاخیز تعیین کرد. وی پس از مدت کوتاهی به علت عدم توجه حزب به خواسته‌های مردم از سمت خود کناره‌گیری نمود. در شهریور ماه ۱۳۵۷ جمشید آموزگار از نخست‌وزیری استعفا نمود و شاه جعفر شریف امامی را به عنوان یک ذخیره‌ی ملی! به نخست‌وزیری برگزید و نام دولت خود را «آشتی ملی» نهاد و روز پنجم شهریورماه کابینه‌ی خود را معرفی نمود. در این کابینه چهره‌های جدیدی به چشم می‌خوردند از جمله دکتر محمدرضا عاملی تهرانی بود که با سمت وزیر اطلاعات وارد کابینه گردید و چندی بعد ریاست صدا و سیما نیز بر عهده‌ی او قرارگرفت. در کابینه‌ی غلامرضا ازهاری، سمت عاملی در کابینه تغییر کرد و وزارت آموزش و پرورش را به او سپردند و آن سمت را تا سقوط کابینه‌ی ارتشبد ازهاری دارا بود.

دکتر محمدرضا عاملی پس از سقوط رژیم سلطنتی و برقراری جمهوری اسلامی دستگیر ، زندانی، محاکمه و اعدام شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عاملی، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد شیخ‌الحرمین، در ۱۲۹۱ در مشهد متولد شد. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق شد و لیسانسیه در حقوق قضائی گردید. در ۱۳۱۶ به خدمت در دادگستری درآمد و تدریجا مشاغل قضائی را به ترتیب احراز نمود. از اهم مشاغل او بازپرس، رئیس دادگاه، دادستان شیراز، دادستان کرمان، رئیس دادگستری یزد، ریاست استیناف کرمانشاه، دادستان تهران، دادستان دیوان کیفر، ریاست کل دادگاه‌های دیوان کیفر، ریاست دادگاه‌های استان تهران، مستشار و رئیس شعبه دیوان عالی کشور بود. در ۱۳۳۴ دوره‌ی دکترای حقوق را در دانشکده حقوق تهران در رشته‌ی حقوق جزائی طی کرد. در ۱۳۳۶ به معاونت پارلمانی وزارت دادگستری منصوب شد و چند سالی در آن سمت بود. در انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم از تهران نماینده‌ی مجلس گردید و در انتخابات هیئت رئیسه نایب رئیس اول شد. در ۱۳۴۲ در کابینه‌ی منصور به سمت وزیر دادگستری معرفی شد. در ۱۳۴۳ در کابینه‌ی امیرعباس هویدا همان سمت را داشت. در ۱۳۴۵ از وزارت کنار رفت. عاملی از قضات خوش‌فکر و با قریحه‌ی دادگستری بود و هیچ یک از قضات در پنجاه سال اخیر مراحل قضائی را مانند او طی نکرده‌اند. از تالیفات او حقوق خانواده است که با مهارت و تسلط بر مبانی حقوق ایران تهیه شده است. سالیانی دراز در دانشکده‌ها و مدارس عالی تدریس می‌کرد. با وجودی که وکیل درجه اول دادگستری بود، هرگز وکالتی را قبول نکرد. در سال ۱۳۷۷ در مسافرتی که به آمریکا نموده بود در همانجا درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عاملی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۱ در مشهد تولد یافت. پدرش آقا شیخ محمدعلی عاملی از روحانیون طراز اول مشهد بود و به زهد و تقوی اشتهار داشت. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در مشهد انجام داد و چندی هم در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد تحصیل کرد. ولی برخلاف پدر از کسوت روحانیت خارج شد و به استخدام در دستگاه دولتی درآمد. چندی در اداره‌ی تامینات نظمیه مشهد اشتغال به کار داشت. در ۱۳۱۳ که اللهیار صالح رئیس انحصار تریاک شد، به علت دوستی با شیخ حسین، او را به آن اداره برد و چندی رئیس انحصار تریاک خراسان با او بود. مدتی در وزارت خواروبار اشتغال داشت. در وزارت دارائی نیز شاغل مقاماتی بود. از دوره‌ی چهاردهم کاندیدای مجلس شورای ملی شد. تلاش شبانه‌روزی او ظرف ده سال به ثمر رسید تا بالاخره در دوره‌ی هیجدهم با کمک سپهبد زاهدی از قوچان به وکالت مجلس انتخاب گردید ولی رویه وی در مجلس مورد پسند واقع نشد و در نتیجه در دوره‌های بعد انتخاب نشد. وفات او در حدود ۱۳۵۰ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عاملی، عزت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حبیب‌الله عاملی کارمند وزارت دارائی، در ۱۲۹۶ در گرگان متولد شد. تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته‌ی حقوق قضائی در دانشگاه تهران پایان داد و برای ادامه‌ی تحصیل عازم فرانسه شد و از دانشکده‌ی حقوق پاریس درجه‌ی دکترا در حقوق دانشکده‌ی حقوق پاریس درجه‌ی دکترا در حقوق بین‌المللی عمومی دریافت کرد و به ایران بازگشت. چندی وکالت دادگستری پیشه نمود تا اینکه در ۱۳۲۲ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. اهم مشاغل وی عبارتند از: دبیر اول سفارت ایران در پراگ، معاون اداره سوم سیاسی، دبیر تبلیغاتی سازمان پیمان بغداد، رئیس اداره روابط فرهنگی، رایزن سفارت ایران در بغداد، رایزن سفارت ایران در ترکیه، سرپرست اداره همکاری بین‌المللی، رایزن سفارت ایران در کلن، کاردار و وزیر مختار ایران در آلمان غربی، سفیرکبیر ایران در بروکسل.

دکتر عاملی مدتی هم معاونت وزارت امور خارجه را عهده‌دار بود و آخرین سمت وی سفیرکبیری ایران در عراق است که پس از یک سال سفارت چون روابط ایران و عراق تیره شد، دکتر عاملی به تهران احضار گردید و مجددا به معاوت وزارت امور خارجه منصور گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عبادت، رسول

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید رسول عبادت : فرمانده گردان۱۲ ۱شگر۲۸کردستان(ارتش جمهوری اسلامی ایران)

مهرماه سال ۱۳۲۴ ، مصادف با میلاد حضرت رسول اکرم(ص) کودکی چشم به جهان گشود که پدربزرگوارش به میمنت این روز فرخنده نام او را «رسول» نهاد . به امید آنکه بتواند بااستفاده از تعالیم انسا ن ساز اسلام کودکی تربیت نماید که تداوم دهنده راه مولایش حسین (ع) باشد. تولد این کودک که پنجمین فرزند این خانواده پر جمعیت بود، خیر و برکت با خود به همراه داشت و دگرگونی چشمگیری در معاش زندگی خانواده به وجودآورد، رسول کودکی بود با جثه بزرگ و صورتی خندان که توجه همه را بخود جلب می کرد. اخلاق وی باعث گردیده بود، از بدوتولد مورد توجه پدر و مادرش قرار گیرد و محبت آن دو را به خود جلب نماید . در سن پنج سالگی پدر او را با قرآن وآموزشهای دینی آشنا ساخت به گونه ای که هنگام ورود به دبستان نمازش را می خواند و با توجه به صوت زیبا و خدادادی که داشت، در مساجد مکبر شده، اذان می گفت و در مجالس، قرآن رابا صوت زیبا تلاوت می نمود. هوش و استعداد سرشارش باعث شده بود تا همیشه در سطوح مختلف درسی جزو شاگردان ممتازباشد. او با برخورداری از قوای جسمانی کم نظیر در اغلب رشته های ورزشی چون دومیدانی، کشتی، شنا، وزنه برداری شرکت جسته و در اکثر آنها موفق به کسب مدال گردید و از این نظر مایه مباهات و افتخار مدرسه بود، گذشت زمان از او جوانی ساخت مؤمن و

متدین که شهره خاص و عام بود . جوانی خوش برخورد که در برخورد اول همه را شیفته خود م ی ساخت. جوانی که اغلب آشنایان از او به عنوان الگوی انسانی متدین و مؤمن برای تعلیم و تربیت فرزندانشان بهره م ی جستند. پای بندی به احکام اسلامی باعث گردیده بود از شرکت در مجالسی که آلوده به مسایل غیرمذهبی بودند به شدت خودداری کند و عواقب شرکت در چنین محافلی را به دیگران گوشزد نماید . همین امر باعث گردیده بود دوستان و آشنایان از دعوت او در چنین محافلی صرفنظر نمایند و بقول خودشان مانع از آن شوند که او مجلس آنان را بهم بزند.

البته در محافل خانوادگی، او جایگاه خاصی داشت و باتوجه به علاقه زیادش به کودکان همه چشم براه این بزرگوار بودند. در اینگونه مجالس او کودکان را جمع نموده و ضمن آشنا کردن آنها با ورزشهای گوناگون با آنان بازی می کرد. این عمل اوباعث شده بود، بچه ها به او علاقه خاصی داشته باشند و جذب اوشوند به گونه ای که شهادتش بیش از همه، جوانان فامیل را عزادارنمود.پس از پایان دوره دبیرستان واخذ مدرک دیپلم ریاضی ازدبیرستان نمازی شیراز جهت شرکت درکنکور ورودی دانشکد ه افسری راهی تهرا ن شد.« رسول عبادت» پس از موفقیت در کنکور ورودی دانشکده افسری در سال ۱۳۴۳ وارد دانشکده افسری شد و در آنجا مشغول تحصیل گردید . یکی از دوستان دوران دانشکده می گوید:ازنظر دوره خدمتی با من هم دوره نبود لیکن از آنجا که خدمت دانشکده افسری شبانه روزی بود از همان ابتدا با خصوصیات اخلاقی آشنا شدم . اوفردی بود مؤمن و متعهد که همیشه در انجام فرایض و تکالیف دینی اهتمام داشت و با تمام وجود تلاش می نمود دوستان و آشنایان را با مسایل اسلامی آشنا سازد و بدینوسیله مانع انحراف احتما لی آنان شود . البته چنین حرکتی از او چندان هم دور از ذهن نبود چرا که بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه کتب مذهبی و علمی می کرد و از اوقات بیکاری خود به نحو احسن بهر هبرداری می نمود. به همین دلیل اکثر دانشجویان او را می شناختند و علاقه خاصی به او داشتند . پس ازطی دوره مقدماتی در شیراز به عنوان فرمانده دسته سوم گروهان سوم گردان ۹۲ تیپ هوابرد منصوب شد. از همان آغاز خدمت حتی در زمان فرماندهی، با نیروهای زیردست، به خصوص سربازان بسیار مهربان بود و با عدالت رفتار می کرد و خود را جدا از آنها نمی دانست و به همین دلیل اکثرکارکنان او را دوست داشته و احترام خاصی برای وی قایل بودند .در سال ۱۳۴۹ با دختری متدین از خانواد های مذهبی در اصفهان ازدواج نمود و تشکیل خانواده داد . در تمام عمربابرکتش فعالیتهای ورزشی خود را ادامه می داد و در راستای همین حرکت در تاریخ ۴/۱۲/۱۳۵۱جهت شرکت در مسابقات تیراندازی کشورهای عضوپیمان«سنتو» از سوی یگان مربوطه به تهران اعزام شد و با توجه به فعالیت چشمگیرش در این مسابقات موفق به کسب مقام اول گردید . در تداوم همین فعالیتها به محض بازگشت از مسابقات در دوره نهم چتربازی تیپ ۵۵ شرکت کرد و با انجام ۹۰ پرش این دوره را به طور کامل به پایان رسانید . همگام با این فعالیت هاتماس خود را با روحانیون حفظ نموده، از کسب علو م دینی و علمی غافل نمی شد به گونه ای که حجت الاسلام و المسلمین حائری مسؤول دفتر مشاوره حضرت امام (ره) در شیراز همیشه از او به نیکی یاد می کرد. و درباره ایشان می گفت :او دروغ نمی گفت و زیربار حرف نادرست نمی رفت . برادرش می گوید: آن بزرگوار دررژیم گذشته فرماندهی بود که همیشه بر سر گرفتن حق پرسنل تحت امر خود با فرماندهان رده بالا درگیر می شد و این موضوع همیشه مشکلاتی را برای او به دنبال داشت طوری که

بعضی از فرماندهان نمی توانستند او را تحمل کنند در حالی که پرسنل زیردست بسیار به او علاقمند بودند .در سال۱۳۵۳ دانشکده افسری طی بخشنامه ای اعلام کرد جهت بالابردن سطح آموزش دانشجویان و همچنین تقویت مدیریت، در دانشکده افسری نیاز به چند افسر مدیر و ورزیده دارد. و از یگانها درخواست کرد که افسران واجد شرایط رامعرفی نمایند . با توجه به سطح علمی بالا و مدیریت صحیح این بزرگوار فرمانده تیپ هوابرد وی را معرفی کرد و به این ترتیب به دانشکده افسری منتقل شد و در سمت فرمانده گروهان چهارم ازگردان پنجم تیپ دانشجویان مشغول خدمت گردید . زندگی درتهران برای او توأم با مشکلات زیادی بود چرا که او وضع مالی مناسبی نداشت اما چون فردی سخت کوش و قانع و راضی به رضای خدا بود با وجود تمام مشکلات این

سمت را پذیرفت ویک باب زیرزمین مسکونی در نزدیک دانشکده افسری اجاره کرد و در آنجا سکونت یافت. در این باره برادرش می گوید:در تهران خدمت می کرد به دیدارش رفتم هوا به شدت گرم بود واو همراه خانواد ه اش بدون وسایل خنک کننده در آن خانه زندگی می کرد. یک شب نزد آنها بودم شب طاقت فرسایی بود اما او باگشاد ه رویی و آسایش خاطر با خانواده خود در آن شرایط زندگی می کرد و شب و روز خود را وقف خدمت نموده بود. مدتی فرماندهی یگان دانشجویان بورسیه ای ارتش را به عهده گرفت که آن دانشجویان امروز از پزشکان برجسته و کارآمد میهن اسلامیمان هستند . وقتی پای صحبت این پزشکان درباره این شهیدجلیل القدر می نشینم درمی یابیم که او قبل از انقلاب هم فردی انقلابی، مسلمان و مخالف با تبعیض و ظلم بوده است . مبارزات او با فرمانده گردان وقت که وابسته به اویسی و بیگلری معدوم بوده در دانشکده افسری تا مدتها بر سر زبانها بوده است . بهر تقدیر در سال ۱۳۵۷ جهت طی دوره عالی به کشور آمریکا اعزام گردید که با توجه به شرایط آنزمان برای جلوگیری از هرگونه آلودگی، همسر و فرزندانش را نیز با خود برد . همسرش می گوید:

در آنزمان اخبار انقلاب را از طریق رادیو و تلویزیون دنبال می کردیم. ایشان بسیار ناراحت و مضطرب بودند . چندبار تصمیم به بازگشت گرفتند اما دولت آمریکا از دادن مدارکمان خودداری می کرد. با پیروزی انقلاب دولتمردان آمریکا سعی نمودند ایشان را راضی نمایند تا در آمریکا اقامت نماید که با مخالفت شدید این عزیز مواجه شدند ما بالاخره توانستیم در سال ۱۳۵۸به ایران بازگردیم . در لحظه ورود به ایران اشک شوق از چشمانش جاری شد و گفت : می دانی! تصور نمی کردم موفق شوم روزی به ایران برگردم و سرباز امام زمان شوم.

پس از ورودش به ایران از طریق ستاد نیروی زمینی به دانشکده پیاده شیراز منتقل و در آنجا با سمت استادی مشغول انجام وظیفه گردید . دانشجویانش او را به عنوان استادی پرکار و جدی می شناختند که با آگاهی و تسلط کامل دروس مربوطه را تدریس می کرد. با شروع فتنه کردستان و شنیدن اخبار مربوط به این منطقه سعی نمود به صفوف مقدم رزمندگان اسلام پیوسته، و در مبارزه علیه ضدانقلاب شرکت نماید . برای دست یابی به این خواسته تقاضا کرد تا او را به یکی از واحدهای مستقر در منطقه کردستان منتقل نمایند که با این درخواست او به علت نیاز خدمتی موافقت نشد. اصرار و پافشاری شهید برای اعزام به کردستان باعث گردید که برای انجام یک مأموریت ۴۵ روزه همراه یک گروهان به منطقه ربط (سردشت) اعزام گردد. در همین زمان با آغاز فعالیتهای اشرار در منطقه کردستان سرگرد آذرفر (سرتیپ بازنشسته فعلی) فرمانده گردان ۱۱۲ لشکر ۲۸ سنندج فرماندهی تیپ ۳ مریوان در اثر آتش خمپار ه انداز ضدانقلاب در شمال سربازخانه مریوان از ناحیه هر دو پا مجروح و توسط بالگرد به بیمارستان ۵۲۴ سنندج اعزام و از آنجا به بیمارستان خانواد ه تهران منتقل میگردد . لذا فرماندهی سربازخانه تیپ ۳ مریوان به عهده سرگرد توپخانه سیروس ستاری (سرتیپ ۲بازنشسته) واگذار گردید . از آنجایی که منطقه عملیاتی گردان ۱۱۲ پیاده در مریوان بسیار وسیع بود احتمال می رفت ضدانقلاب در این منطقه مشکل به وجود آورد، ستادلشکر ۲۸ برآن شد که یک فرمانده لایق و کاردان برای تصدی فرماندهی گردان ۱۱۲ انتخاب و به آن منطقه اعزام نماید . این امر مصادف با حضور سرگرد پیاده رسول عبادت در دفتر فرماندهی لشکر ۲۸ سنندج و اعلام آمادگی جهت انجام مأموریتهای محوله شد.فرمانده لشکر نیز حضور وی ر ا مغتنم شمرده، با تشریح شرایط موجود از ایشان می خواهد فرماندهی گردان ۱۱۲ را به عهده بگیرد. رسول عبادت با کمال میل این مأموریت را پذیراگردید.

با شروع کار مشخص می شود که او فردی مؤمن متعهد و معتقد به نظام جمهوری اسلامی ایران است لذا گردان از لحظه فرماندهی این شهیدبزرگوار روحی تازه یافت و با توجه به آموزشها و فعالیتهای شبانه روزی او از آمادگی رزمی قابل توجهی برخوردار گردید .

عملکرد صحیح این فرمانده لایق در هدایت رزمندگان اسلام و سرکوب ضدانقلاب، موجب تقاضای فرمانده وقت لشکر از او،مبنی

بر تمدید مأموریتش گردید . او بلافاصله با این درخواست موافقت کرده، پس از انجام هماهنگی های لازم با واحد اولیه سه ماه دیگر مأموریت خود را تمدید نمود . پس از این سه ماه با توجه به علاقمندی وی به شرکت در مبارزه با کفر ۶ ماه دیگر مأموریت خود را تمدید و در پی آن تقاضای انتقال به لشکر ۲۸ رانموده که با توجه به حمایت بعمل آمده از سوی فرماندهی لشکر با این تقاضا موافقت و در نتیجه او رسمًا به لشکر ۲۸ سنندج منتقل و همچنان به مأموریت خود در مریوان ادامه داد.

انتقال او به مریوان، با تجاوز گسترده ارتش عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران مصادف گردید. با سد شدن پیشروی دشمن، و آغاز عملیات محدود آفندی یگانهای خودی درصحنه ها به منظور کاهش توان رزمی دشمن و همچنین ایجاد روحیه هجومی در نیروهای خودی و بازپس گیری مناطق اشغالی از دشمن، ضرورت حضور شهید دو چندان می شود. در این مرحله از جنگ دشمن نیز به منظور مقابله با این تدبیر ممانعت از تمرکز نیرو در جبهه جنوب (خوزستان) وهمچنین درگیر نمودن یگانهای رزمی تحرکاتی را در کل منطقه مرزی آغاز می کند و در راستای این تحرکات در منطقه کردستان سعی می نماید از طریق افزایش امکانات پشتیبانی برای ضدانقلابیون، باعث فرسایش یگانهای رزمنده گردیده و ابتکار عمل را در این منطقه بدست گیرد . در چهارچوب همین خط مشی با تمام توان و با پشتیبانی هوایی و آتش سنگین توپخانه به منطقه قوچ سلطان حمله می کند و اگر چه در این عملیات دشمن نمی تواند به تمامی اهداف از پیش تعیین شده دست یابد . اما با تصرف قسمتی از ارتفاعات قوچ سلطان توانست روی محور مریوان (باشماق) تا سه راهی (دزلی) دید ه بانی خوبی کسب نموده، و با سهولت بیشتری امکانات لازم را برای ضدانقلابیون فراهم نماید.

پس از این عملیات دشمن فرمانده ستاد عملیاتی منطقه تصمیم می گیرد به منظور جلوگیری از تسلط د شمن بر این منطقه نیروهای موجود را تقویت نماید . و در صورت امکان با انجام عملیات آفندی نیروهای دشمن را در ارتفاعات قوچ سلطان منهدم واین بخش از خاک میهن اسلامی را از لوث وجود آنان پاکسازی نماید. در راستای این مأموریت گردان ۱۱۲ پیاده و یک گردان توپخانه به منطقه اعزام می گرددتادر عملیات ارتفاعات قوچ سلطان با فرماندهی گردان ۱۱۲لشگر۲۸ کردستان به مصاف متجاوزین به خاک مقدس جمهوری اسلامی برود.

شهید عبادت پیشاپیش نیروهای خودی حرکت می کرد. که ناگهان مورد اصابت تیر یکی از مزدوران قرار گرفت و از ناحیه شکم و طحال مجروح گردید . گرچه پس از مجروحیت سریعًا به وسیله بالگرد به بیمارستان ۵۲۰ کرمانشاه منتل شد اما به علت خونریزی داخلی معالجات مؤثر واقع نگردید و به فیض شهادت نائل گشت . منابع زندگینامه" :با عبادت تا معرا ج"نوشته ی محمود مهدی آزاد، نشر شاهد،تهران– ۱۳۷۵

عبادی حویزی، عبدالقاهر

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۱۱۰۰ ق)، فقیه، اصولی، متکلم، نحوی، عالم امامی و شاعر. اصل وی از آبادان بود لذا به عبادی مشهور است و چون ساکن حویزه بوده شهرت حویزی نیز داشته است. او از علمای بزرگ اواخر قرن یازدهم یااوایل قرن دوازدهم است. شیخ حر عاملی در «امل الآمل» چند شعر از او نقل کرده و سپس گوید که وی را در حدود ۱۱۰۰ ق در مشهد رضوی ملاقات کرده است. از آثار وی: حاشیه بر «تفسیر»بیضاوی؛ «الفرائد الصافیه علی الفوائد الوافیه»، در نحو، که حاشیه بر «شرح» جامی است؛ «ریاض الجنان و حدائق الغفران»، در فقه؛ «المستمسکات القطعیه الیقینیه»، در کلام؛ «خبر/ خیر الزائر المبتلی بالبلاء فی طریق النجف و کربلا»؛ «صفو صفوه

الاصول و نفی هفوه الفضول»، در اصول فقه؛ «العقائد الدینیه»، با براهین عقلی؛ «رفع الغوایه لشرح الهدایه»؛ رساله «النیلوفریه»؛«دیوان» شعر.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۲ / ۸)، ایضاح المکنون (۱۸۳، ۱۰۳، ۶۸، ۲۶ / ۲ ، ۵۸۰، ۴۴۱ / ۱)، الذریعه (۴۳۸ / ۲۴، ۱۴ / ۲۱ ،۱۳۸ / ۱۶ ،۲۸۳ ، ۵۱ / ۱۵ ،۲۲۷ / ۱۲ ،۳۲۱ ،۲۴۳ / ۱۱ ،۶۹۲ / ۹ ،۱۳۸ / ۷ ،۴۳ / ۶)، روضات الجنات (۲۱۶ -۲۱۵ / ۴)، ریحانه (۹۳ -۹۲ / ۴)، فوائد الرضویه (۲۳۸)، لغت‌نامه (ذیل/ عبدالقاهر)، معجم المؤلفین (۳۱۰ -۳۰۹ / ۵)، هدیه العارفین (۶۰۷ / ۱).

عبادی، جلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جلیل عبادی

محل تولد : تبریز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۷ وارد حوزه علمیه تبریز شدم پس از تحصیل مقدمات مشغول تحصیل در شرح لمعه شدم در عین تحصیل از تدریس مقدمات شروع کرده و به تدریج به تدریس‌های خود اضافه نمودم بعد از چهار سال به مدرسه باهنر در تهران رفتم در آن مدرسه ضمن تحصیل مشغول تدریس صرف و نحو بودم بعد از یک سال و اندی جهت ادامه تحصیل وارد قم شدم در قم بعد از اتمام سطح وارد درس خارج شدم و در ضمن تحصیل سطوح، کتاب اصول فقه، شرح لمعه و صرف میر و صمدیه و کتابهای دیگر ادبیات را تدریس نموده و هم اکنون تدریس در فقه و اصول و ادبیات ادامه دارد. پس از شروع جنگ توفیق حضور در جبهات جنگ نصیب ما شد و در اثر اصابت ترکش حدود یک سال و نیم در خانه و بیمارستان بستری بودم. بعد از بهبودی نسبی و خاتمه جنگ تحمیلی از نهادهای مختلف جهت همکاری و کارهای اجرائی و تبلیغی دعوت شدم ولکن اینجانب تحقیق و تدریس در حوزه را به همه مناصب وکارهای دیگر ترجیح دادم و مشغول تحصیل و تدریس و تالیف شدم و حاصل کوشش‌های فراوان در طی این مدت تدریس در مقاطع مختلف و همچنین تالیف بعضی از کتابها می‌باشد. از جمله: شرح استصحاب رسائل شیخ انصاری که تقریباً کامل شده است، شرح تعادل و تراجیع کتاب جرائد الاصول شیخ الانصاری و شرح مباحث الفاظ کتاب کفایهٔ الاصول می‌باشد با اینکه اینجانب سعی داشتم که محور فعالیت حوزه باشد ولکن در سالهای اخیر با بعضی از مراکز دانشگاهها نیز همکاری می‌کنم و وقتی وارد محیط دانشگاه شدم احساس نمودم به کتابهای درسی عقاید نیاز دارند و کتابهای حاضر جوابگوی نیاز آنها نمی‌باشد به این جهت تصمیم گرفتم کتابهای درسی برای دانشگاهها تالیف نمایم و بحمدالله این کتابها در دست تالیف است ولکن هنوز مقداری از مباحث آنها ناقص است. از جمله این کتابها می‌توان اندیشه اسلامی جلد یک و اندیشه اسلامی جلد دو نام برد و هم‌اکنون تدریس در حوزه و دانشگاه برقرار است و امیدوارم خداوند خودش ما را در جهت خدمت به فرهنگ اسلامی یاری کند و آخرین کلام حمد خداوند می‌باشد.

عبادی، رحیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: حشره‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: صنعتی اصفهان

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای حشره‌شناسی و جانورشناسی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

پیاز، جایگزینی شکر در تغذیه زنبور عسل با ترکیبات ارزان قیمت، کنترل کرم موم‌خوار و شناخت بیولوژی آن در ایران، مرفولوژیک توده‌های مختلف زنبور عسل ایران و مقایسه آن با یکدیگر، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۴ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

بیماریها و آفات و شکارچی‌های زنبور عسل، پرورش زنبور عسل.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۲، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۵

زمینه علمی مقالات:

یافته‌های ایمونولوژیک در درماتولوژی طب اطفال.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

عبادی، رحیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رحیم عبادی متولد ۱۳۲۶ در اصفهان است.وی دارای مدرک دکترای حشره شناسی و جانورشناسی از دانشگاه دیوس دانشگاه کالیفرنیا در سال ۱۳۵۸ است. نامبرده عضو هئیت علمی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان با مرتبه ی علمی دانشیاری

می باشد.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : رحیم عبادی دارای دکترای کشاورزی در رشته ی حشره شناسی و جانورشناسی است.همسر و فرزندان : رحیم عبادی متاهل و دارای یک فرزند دختر و یک فرزند پسر است.وقایع میانسالی : رحیم عبادی پس از اخذ مدرک دکترای کشاورزی درگرایش حشره شناسی به عنوان عضو هئیت علمی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان استخدام شد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : رحیم عبادی عضو هئیت علمی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان پس از طی مرحله ی استادیاری به مرحله ی علمی دانشیاری این دانشکده رسید. از دیگر سمتهای ایشان می توان به موارد زیر اشاره کرد: سردبیر پورنال (علو و تکنولوژی در کشاورزی و منابع طبیعی از سال ۱۳۷۱ تا کنون رئیس بخش حفاظت از گیاهان دانشگاه صنعتی اصفهان (دانشکده کشاورزی) از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ رئیس دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۰ قائم مقام پژوهشی دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵ رئیس بخش حفاظت از گیاهان دانشکده کشاورزی دانشگاه صنعتی اصفهان از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳ قائم مقام ریاست دانشگاه صنعتی اصفهان از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶ مسئول کتابخانه مرکزی دانشگاه صنعتی اصفهان ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۴فعالیتهای آموزشی : رحیم عبادی درگروه کشاورزی دانشکده ی صنعتی اصفهان به تدریس دروس رشته کشاورزی پرداخته و راهنمایی و مشاوره بر نظارت بر بیش از ۴پایان نامه کارشناسی ارشد و دکترا را بر عهده داشته است.جوائز و نشانها : تقدیر نامه از ریاست جمهوری اسلامی ایران – دکتر احمدی نژاد در سال ۱۳۸۶ تقدیر نامه وزیر علوم وتحقیقات و فناوری تقدیر نامه از وزیر جهاد کشاورزیچگونگی عرضه آثار : رحیم عبادی در کنارتدریس به مطالعه و تحقیق و تالیف آثاری پیرامون بیماریها و آفات و شکارچی های زنبورهای عسل ، پرورش زنبور عسل، یافته های ایمونولوژیک دردرماتولوژی طب اطفال ، کنترل کرم موم خوار و شناخت بیولوژی آن در ایران، پیازجایگزینی شکر در تغذیه زنبور عسل با ترکیبات ارزان قیمت، مرفولوژیک توده های مختلف زنبور عسل ایران و مقایسه آن با یکدیگر می پردازد. ایشان دارای ۴۵ مقاله به زبانهای فارسی و خارجی است. آثار : امراض آفات وانگلهای زنبور عسل ویژگی اثر : انتشارات راه نجات – فارسی – اصفهان۲ فرهنگ زنبور عسل ویژگی اثر : انتشارات ارکان –فارسی – اصفهان۳ لغت نامه برای اصلاحات نگهدارندگان زنبور ویژگی اثر : وزارت جهاد سازندگی مرکز پژوهشی حیوانات منابع زندگینامه http://iranologyfo.com/

عباسپور، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن عباسپور : وزیر نیرو جمهوری اسلامی ایران

در سال ۱۳۲۳ در شهر «تهران »و در خانواده‌ای متدین متولد شد.

در سال ۱۳۴۲ از دبیرستان «هدف» با معدل ۲/۱۸ دیپلم ریاضی گرفت و در همان سال در کنکور دانشکده« فنی» موفق شد و وارد آن دانشکده گردید.

در دوران دانشکده فنی با مبارزات سیاسی – مذهبی و گروهی بر ضد رژیم شاه آشنا شد و همراه با سایر دانشجویان مسلمان در تشکیل جلسات مذهبی – سیاسی فعالانه شرکت کرد.

از همفکران این دوره شهید «عباسپور» می‌توان از شهید دکتر «محمود قندی» و شهید« مهندس ناصر صادق» نام برد.

در دوران دانشجویی در دانشکده فنی با گروه‌های مبارز دانشجویی و مسلمان ارتباط داشت و ضمن این که نهایت سعی و کوشش

را در فراگیری دروس دانشکده بکار می‌برد، لحظه‌ای از مطالعه کتابها و جزوات سیاسی – مذهبی غفلت نمی‌ورزید.
در سال ۱۳۴۶ از دانشکده فنی در رشته الکترومکانیک فوق لیسانس گرفت و جزء فارغ‌التحصیلان ممتاز این دانشکده شد. در آن تاریخ که یک سال از تاسیس دانشکده صنعتی «شریف» گذشته بود، این دانشگاه احتیاج به استاد پیدا کرد و لذا مسئولان آن وقت تصمیم گرفتند تعدادی از فارغ التحصیلان ممتاز دانشکده‌های ،«فنی»، «پلی‌تکنیک» و«علوم» را به استخدام این دانشگاه درآورند.
در سال ۴۶ به همراه عده‌ای دیگر از فارغ‌التحصیلان ممتاز آن سال به استخدام دانشگاه «شریف» درآورد و تا سال ۵۰ در سمت استادیاری در آن دانشگاه مشغول به کار بود.
در این مدت علاوه بر فعالیتهای سیاسی، همه روزه ازساعت ۷ صبح تا دیروقت در دانشگاه مشغول نوشتن کتاب و جزوه و حل المسائل دانشجویان و راه‌اندازی آزمایشگاه و غیره بود و دانشجویان آن شهید، که در حال حاضردر توانیر و برق های منطقه‌ای مشغول کارند، خود گواه تلاش صادقانه ایشان در راه تربیت نسل فعلی می‌باشند.
درنوشتن بیانیه‌ها همیشه پیشقدم بود و در تکثیر و توزیع آنها بی‌نهایت کوشش می‌کرد.
بعد از پیروزی انقلاب در بازسازی ایران و تثبیت حکومت اسلامی آخرین تلاش خود را نمود و خانه و خانواده خود را رها کرد و در بست خود را در اختیار انقلاب قرار داد و شبانه روز نزدیک به هجده ساعت کار و تلاش می‌کرد.
او تلاش در راه استمرار انقلاب اسلامی ایران را با فعالیت در حزب جمهوری اسلامی و همکاری با دیگر ارگانهای انقلاب ادامه داد.
شهید عباسپور در تاریخ ۱/۹/۵۸ به وسیله شورای انقلاب به سمت وزیر نیرو منصوب گردید که تا لحظه شهادت، صادقانه در کابینه مکتبی برادر رجایی در این سمت تلاش و کوشش کرد.
مدیریت صحیح و انقلابی او باعث گردید، در ظرف مدت کوتاهی فعالیتهای چشمگیری به وسیله وزارت نیرو در جهت خدمت به مستضعفین انجام گیرد. برای مثال روند برق‌رسانی به روستاها با حداقل هزینه، ۱۰ برابر گذشته شده بود و برنامه‌های جامعی برای آب‌رسانی و برق‌رسانی به شهرهای دور افتاده و ایجاد سدها و نیروگاه‌ها پیش‌بینی شد.
شهید عباسپور پس از تلاشهای بی شمار در راه مبارزه با طاغوت وآبادانی ایران در ۷تیر سال ۱۳۶۰براثر بمب گذاری منافقین در ساختمان حزب جمهوری اسلامی،همراه با ۷۲ تن از مسئولان جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند. منابع زندگینامه shohda.gov.ir:"

عباسپور، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد عباسپور

محل تولد : خرم آباد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب تحت تأثیر اقامت پیشین حضرت امام (ره) در فرانسه در سال ۵۸ برای ادامه تحصیل به فرانسه رفتم ولی به دلیل عدم تناسب فرهنگی پس از حدود دو ماه به کشور بازگشتم و مدتی در جهاد سازندگی به امور فرهنگی مشغول شدم پس از آن به حوزه علمیه قم آمدم و به تحصیلات حوزوی مشغول شدم، در کنار دروس رسمی حوزه به مدت ۴ سال در مؤسسه در راه حق دوره معارف اسلامی را گذراندم سپس در سال ۷۰ به پژوهشگاه حوزه و دانشگاه وارد شده و پس از طی دروس آموزشی در رشته روانشناسی از مقطع کارشناسی تا کارشناسی ارشد و اخذ مدرک کارشناسی ارشد در سال ۷۹ از آن مرکز و نیز در همین زمان مدرک کارشناسی علوم تربیتی را از دانشگاه پیام نور ساوه دریافت کردم.سپس از همان زمان به امر پژوهش در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه مشغول شدم و کتبی را به صورت گروهی به اتمام رسانیدیم، و اکنون نیز پژوهشی در زمینه اضطراب با نگاه دینی در دست اجرا دارم. ضمناً در خلال انجام کارهای پژوهشی از کلاسهای آموزشی نظیر دوره های متعدد کامپیوتر و زبان انگلیسی و نیز کارگاههای متنوع آموزشی و شرکت در سمینارها بهره برده‌ام. اینجانب عضو سازمان نظام روانشناسی جمهوری اسلامی ایران می‌باشم، و مدتی با مرکز مشاوره مرکز جهانی علوم اسلامی همکاری داشته‌ام، و در این مرکز و جامعهٔ الزهراء و دانشگاه مفید و دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیهٔ قم به تدریس دروس مختلف روانشناسی پرداخته‌ام و در مقاطعی هم در سپاه پاسداران تهران به تدریس در کلاسهای محوله مشغول بوده‌ام.

عباسی مایوان، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی عباسی مایوان : فرمانده گردان محرم لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دوم آبان ماه سال ۱۳۳۸ در روستای مایوان به دنیا آمد. در دوران کودکی با رفتن به مکتب قرآن را ختم نمود. دوران ابتدایی را در مدرسه روستا پشت سر گذاشت. تحصیلاتش تا پنجم ابتدایی بود .

بعد از انجام تکالیف با پدرش به صحرا می رفت و در مزرعه و باغ به او کمک می کرد.

از همان ابتدا بچه ها را جمع می کرد، نوحه می خواند و سینه می زند.

بیشتر کتاب های علمی و مذهبی می خواند. کتاب های شهید مطهری و حضرت امام را مطالعه می نمود. رساله حضرت امام همواره در جیب ایشان بود.

دو سال در منطقه کردستان خدمت سربازی را پشت سر گذاشت. و ملاقاتی با صیاد شیرازی داشت که بعد هم از جبهه دست برنداشت.

قبل از انقلاب از افراد روستای خیرآباد که با قم ارتباط داشتند، اعلامیه تهیه می کرد و گفته های امام را برای ما تشریح نمود. در جریان انقلاب کسانی را که مورد اطمینان بودند، دعوت می کرد و آن ها را به راهپیمایی می برد. از بچه های انقلابی حمایت و در مسجد تحت عنوان دوره قرآن پیام های امام را پخش می کرد.

محمد عباسی همراه برادرانش به صفوف مستحکم مبارزان پیوست و با فعالیت شبانه روزی و شرکت در تظاهرات و برنامه های مذهبی ضد رژیم، دین خود را به اسلام و انقلاب ادا کرد و پس از پیروزی نیز به خاطر دفاع از جمهوری اسلامی به همراه برادرانش، لباس مقدس سپاه پاسداران را بر تن کرد و به عهدی که با خدای خود بسته بود وفادار ماند.

بـا معصـومه ولی پـور ازدواج کرد و ثمره ی ایـن ازدواج دو فرزنـد بـه نـام هـای، هـادی (متولـد ۲/۱/۱۳۶۰) و محمـدعلی (متـولد ۱/۶/۱۳۶۳) می باشد.

او از اوایل درگیری های رزمندگان اسـلام با گمراهان کومله و دمکرات وارد صحنه نبرد شد و بیش از چهار سال با دشمنان داخلی در غرب و بعثیون کافر در جنوب به رزمی بی امان مشغول شد و در اکثر مناطق جنگی حضوری مردانه یافت.

عطوفت و مهربانی و بالاتر از همه تواضع بیش از حدی در مقابل والدین داشت و هدفی جز جلب رضایت آنان (که رضای خداوند را در آن می دیـد) نداشت. از پرخاش و صدای بلند و توهین به دیگران شدید بیزار بود و همیشه سـعی داشت که رابطه صـمیمی و دوستانه ای با همه اطرافیان داشته باشد.

نمـاز خوانـدنش خیلی عـالی بود. وقتی زخمی بود مهر را به پیشـانی اش می گـذاشت و نماز می خوانـد و یک روز هم روزه اش را نمی خورد. من شوخی می کردم و می رفتم پتو یا چیز دیگری می انداختم روی او و می گفتم: ما می خوابیم و تو سـر روی سـجده می گذاری؟ همین جا به خواب. لازم نیست بلند شوی بیایی جای دیگر به خوابی. همین جا بخواب.»

همچنین آقـای رمضـانی می گویـد: «شـهید عباسـی خـاضع بود. هیـچ کس نمی فهمیـد فرمانـده چه کسـی است. برای مـا چـای می گذاشت. لباس های ما را می شـست. کفش های ما را واکس می زد و یا این که نان های خشک را ریز می کرد و بعد می گذاشت تو دهنش. چون جویـده نمی شـد، در نـتیجه بـا آب قورت می داد. می گفت: حضـرت علی (ع) این طوری بود. پیغمبرهـای مـا این طوری بودند. سنگ به شکم هایشان می بستند. من نمی توانم بیایم این جا مرغ بخورم.»

توصـیه می کرد همیشه پیرو ولایت فقیه باشـید. امام را تنها نگذارید و همیشه هم آرزوی شـهادت می کرد. می گفت: «راه شـهدا را ادامه بدهیـد و مطیع و پشتیبان امام باشـید. انقلاب را تنها نگذاریـد. به خانواده شـهدا سرکشـی کنید و نگذارید بچه های شـهدا تنها بمانند.»

شهیـد مـدتی هم به عنوان یکی از محافظین امام جمعه قوچان به خدمت مشـغول بود و این دوران بنا به گفته امام جمعه از دوران پر خاطره و مشاهده عبودیت خالصانه از شـهید بود. آرزوی پیروزی سپاه حق و رسیدن به دیدار معبود تنها خواسته او بود و این نکته را عملاًـ اثبـات کرده بود. می گفت: «دنیا پشـیزی ارزش نـدارد و آن چه که برای انسان می مانـد، اعمال نیکویی است که در زنـدگی دنیایی انجام داده است.»

در آخرین عملیات گویی به او الهام شـده بود که دیگر برنمی گردد. به برادرش می گفت: «من برنمی گردم. از پـدر، مادر، بچه ها و خانمم مواظبت کنید.»

همرزم شـهید (آقای رمضانی) تعریف می کند: «در شب عملیات رمضان، شـهید عباسـی فرمانده گردان بود. فریاد می زد، الله اکبر می گفت و موقعیت را برای بچه ها اعلام می کرد. شب بود و همدیگر را نمی شـناختیم. یک متر که از هم فاصـله می گرفتیم، نمی دیدیم همدیگر را، ولی با صدای الله اکبرش خودش را نشان می داد. بچه ها روحیه می گرفتند و می جنگیدند و آر.پی.جی هم می زد. نارنجک هم خودم دیدم چند تا زد و تانک دشمن را منهدم کرد و تک تیرانداز هم بود و تا آخر هم با شهامت ایستاد.

سرانجام محمـد علی در تاریخ ۲۷/۷/۱۳۶۳ در جبهه میمـک بر اثر اصـابت ترکش به سر، به درجه رفیع شـهادت نایـل گشت. منابع زنـدگینامه" :فرهنگنـامه جـاودانه هـای تاریـخ(زنـدگینامه فرمانـدهان شهیداسـتان خراسـان")نوشـته ی سـید سـعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

عباسی، فرج الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرج الله عباسی

محل تولد : هشترود

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۰/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب فرج الله عباسی فرزند اسلام در سال ۱۳۵۰ در روستایی به نام داش بلاغ از توابع شهرستان هشترود استان آذربایجان شرقی به دنیا آمده ام پدرم در خانه افتخار معلمی قرآن کریم را بر بچه های تحصیل نکرده و نیز ابتدائی تمام کرده ها داشت و خود نیز تا به امروز از افرادی است که همیشه قرآن می خواند هرچند به برکت نظام مقدس جمهوری اسلامی و اهمیت دادن به قرآن کریم، دیگر دانش آموزان نیاز چندانی به گذراندن روخوانی قرآن را ندارند. بنابراین تولدم در یک خانواده مذهبی و خانه ی قرآنی بود که روحانیتم را مدیون دعاهای مادری و صوت دلربای قرآنی پدری می دانم. تحصیلات ابتدائی را در همان روستا و راهنمایی را در روستای همجوار به نام آق زیارت به پایان رساندم و با صلاحدید پدر قرآنیم در سال ۱۳۶۶ وارد حوزه علمیه امامزاده شهرستان مراغه شده و ادبیات را نزد اساتید بزرگوار حج اسلام آقایان قدسی و نجفی گذراندم و در سال ۱۳۶۹ به حوزه علمیه قم وارد شده و منزلی در مدرسه مومنیه مرحوم آیهٔالله العظمی نجفی مرعشی تهیه کرده و در نزد اساتید حوزه علمیه مرحوم آیه الله وجدانی فخر و نیز آیه الله اشتهاردی به تحصیل شرح لمعه و معالم الاصول را نزد حجه الاسلام مومنی و اصول فقه را در محضر حجهٔالاسلام شفیعی به پایان رساندم و در سال ۷۲ با به پایان رساندن سطح یک حوزه و در سن ۲۲ سالگی تشکیل خانواده دادم و به ادامه درس مشغول شدم.سطح دو را نزد اساتیدی چون حج السلام صالحی مازندرانی و طاهری خرم آبادی و علیدوست به تحصیل پرداخته و کفایه را از محضر استاد نکونام استفاده نمودم. و در سال ۷۸ درس های سطح ۳ را تمام کرده ولی امتحان پایه دهم به ۷۹ ماند و با توجه به اینکه در آن سال در فلسفه قبول نشدم در نتیجه قبولی امتحانات کتبی و شفاهی پایه دهم در سال ۸۱ به پایان رسید.با توجه به تمام شدن تحصیل سطح سه در سال ۷۸-۷۷ برای شرکت در درس خارج فقه در درس نکاح حضرت استاد آیه الله مکارم شیرازی تابه امروز و نیز سه سال در فقه حضرت استاد آیه الله نوری همدانی که پس از درس حضرت مکارم شروع می شد و در مسائل روز، قضا و ... از سال ۸۰ تا ۸۲ شرکت نمودم.برای خارج اصول اول در محضر حضرت استاد آیه الله سبحانی بهره بردم ولی از سال بعد یعنی ۷۹ با صلاحدید برخی از اساتید به درس خارج حضرت استاد آیه الله وحید خراسانی رفته و تا سال ۸۳ استفاده نمودم.در کنار دروس حوزوی و در سال ۷۱ به روش تدریس و تجوید قرآن دوره تربیت معلم که سازمان تبلیغات اسلامی قم برگزار می کرد شرکت نمودم و کارنامه دوره مقدماتی را در سال ۷۲ اخذ کردم. ازسال ۷۸ در مقطع کارشناسی ارشد تربیت محقق و نویسندگی علوم قرآنی دفتر تبلیغات به مدت دو سال و نیم به تحصیل پرداخته ولی متاسفانه موفق به نوشتن پایان نامه نشدم. و با توجه به رشته قرآنی به مطالعه درباره موضوعات قرآنی علاقه مند گشته و موضوعاتی به عنوان تحقیق در کلاس و بعد از پایان دوره نیز جمع آوری کردم از جمله: ۱. بررسی ترجمه سوره مد در ترجمه های موجود و نگاهی به روش های ترجمه؛۲. سیمای دانشمندان در قرآن و بررسی آیات اولوالالباب و موضوعات مطرح شده در ذیل این آیات؛ ۳. آیات مربوط به صراط مستقیم و جمع آوری آیاتی که به مشخصات صراط مستقیم مرتبط بودند؛ ۴ . رمز عشق و زنگ نفرت: آیاتی که می رساند خداوند به افرادی محبت ورزیده و از عده ای به خاطر کارهای ناشایست نفرت دارد. در سال ۸۵ ازسوی معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم در یک دوره کوتاه مدت

آشنائی با تصوف شرکت کردم و از سال ۸۴ در رشته کلام و دین شناسی در سطح کارشناسی ارشد در موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی مشغول به تحصیل شده و در اسفند ۸۶ به پایان رسید که مقاله تحت عنوان اجمالی از تاریخ تحول علم کلام برای تحقیق در کلاس و نیز مقاله ای ۲۶ صفحه با عنوان کرامت در نظام حقوقی اسلام در ارتباط با غیر مسلمانان برای همایش کرامت نوشته ام که در روزنامه قدس چاپ می شود.در کنار اینها به تحقیقات دیگری نیز پرداخته و در سال ۸۳ به دفتر تبلیغات قسمت نشر رسانه دو مقاله ۱۰ صفحه ای نوشتم تحت عنوان: ۱. اقتدار جامعه اسلامی و راه کارهای قرآنی ؛ ۲. راه کارهای فقرزدایی که در سال ۸۴ در روز نامه کیهان به چاپ رسید.همچنین از سال ۸۳ تاکنون در مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه مشغول پاسخ گویی کتبی به پرسشها در دو گروه ادیان و مذاهب، قرآن و حدیث می باشم که بیش از ۲۸۰ مقاله سه و چهار صفحه ای به این مرکز ارائه داده و حدود ۱۱ نمونه نیز در سایت اندیشه قم وابسته به این مرکز آمده است که در موضوعات مختلفی همچون بهائیت، اهل حق، ماتریدیه، قادیانیه، اسماعیلیه، و ... می باشند. علاوه بر مقاله های مزبور کتابی نیز با یکی از محققین برجسته در نقد مبانی و اندیشه های یکی از فرقه ها را آماده کرده ایم که در آینده نزدیک چاپ خواهد شد.از دی ماه ۸۵ نیز به عنوان همکار گروه قرآن و حدیث در همین مرکز فعالیت کرده و به مقالات محققان که در پاسخ پرسش ها آماده می کنند؛ نظارت دارم. برای سطح ۳ حوزه علمیه نیز پایان نامه ی آسیب شناسی جامعه منتظر در آئینه روایات نوشته ام که در حال نظارت استاد راهنما برای تایید به دفاع می باشد که در همین جا لازم می دانم از اساتید راهنما و مشاور کمال تشکر را بنمایم. در کنار تحصیل و تحقیق برای بیان معارف و احکام در ایام دهه محرم و ماه رمضان به مناطق دیگر هجرت نموده و از سال ۱۳۷۲ به تبلیغ و انجام وظیفه در مناطق مختلف مشغول انجام وظیفه بوده ام و دو سال نیز در طرح هجرت تابستانی به شهرستان مراغه رفته و در قم نیز با پایگاه مسجد و بسیجیان فعالیت های دینی و تبلیغی دارم. و به خاطر اشتغال در تحقیقات و درس کلام و دین شناسی در سال ۸۵ و ۸۶ در درس خارج نکردم ولی از سال ۸۷ در درس اصول آیه الله العظمی سبحانی و فقه آیه الله العظمی مکارم موفق به اشتغال شده ام . باشد که خداوند خدمت در سنگر پاسخ گویی به شبهات را مورد قبول و لطف خویش قرار دهد و از زحمات پدر و مادرم خود تشکر نماید که ما عاجز از انجام وظیفه کامل در این مسیریم و کوتاهی ما را به کرم خویش ببخشد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

عباسی، فرخ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر فرخ عباسی متولد ۱۳۱۸ ش تهران دارای دکترای رشته گیاهپزشکی عضویت هیئت علمی دانشگاه اولترا با درجه دانشیار باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون تاثیرشته های مخرب بر ذرت علوفه ای میباشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر فرخ عباسی دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه فردوسی مشهد کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه فردوسی مشهد دکترای رشته گیاهپزشکی از دانشگاه کالیفرنیا میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : تحصیل در رشته گیاهپزشکی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر فرخ عباسی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر فرخ عباسی د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر فرخ عباسی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاهپزشکی به عضویت هیئت علمی گروه گیاهپزشکی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه اولترا در آمد وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت

است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر فرخ عباسی عضوهیئت علمی و دانشیار گروه گیاهپزشکی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه اولترا است.فعالیتهای آموزشی : دکتر فرخ عباسی سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه گیاهپزشکی در دانشگاه اولترا به تدریس دروس تخصصی رشته گیاهپزشکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر فرخ عباسی در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر فرخ عباسی از جمله گیاه پزشکانی است که تحقیقات و پژوهشهای علمی و عمیق وسیعی درباره تاثیر شته های مخرب محیط زیست بر ذرت علوفه ای انجام داده است.

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

عباسی، قدرت

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قدرت عباسی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع)تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اول تیرماه سال ۱۳۴۶ در شهرستان قوچان به دنیا آمد.

کودکی بسیار قانع بود و به مساوات اهمیت می داد. مادرش می گوید: «من قالی می بافتم که پسرعمویش از ده به قوچان آمده بود. به او گفتم: خربزه ای در یخچال هست، بیاور و میل کن. قدرت به من گفت: تو خربزه را تقسیم کن. تقسیم کردم. مقداری به او دادم و بقیه را برای سایر برادرانش گذاشتم. گفت: مادر تو خیانت کردی و تقسیم عادلانه ای ننمودی. سهم من بیشتر از برادرانم بود , باید به من هم کمتر می دادی.»

دوران ابتدایی را در شش سالگی در دبستان شهید منتظری فعلی و دوران راهنمایی را در مدرسهٔ راهنمایی شهید بهشتی شهرستان قوچان گذراند، اما چندی از دوران متوسطه او در دبیرستان جوینی قوچان نگذشته بود که ترک تحصیل کرد و به جبهه رفت.

قبل از انقلاب با معلمین خود و روحانیون رابطه داشت. عکس و پیام های امام را تهیه، تکثیر و پخش می کرد و در مسائل انقلاب مرتب شرکت می کرد.

با تشکیل بسیج دانش آموزی وارد بسیج شد و به نیروهای بسیجی برای اعزام به جبهه آموزش می داد. پدرش می گوید: «روزی که قصد رفتن به جبهه را داشت، به او گفتم: پسرجان، دَرست را بخوان. گفت: درس من در جبهه می باشد.»

او به بچه های حزب اللهی و بسیجی و به خصوص حضرت امام علاقه داشت و در اوقات فراغت به مسجد می رفت و به آموزش نیروهای بسیجی می پرداخت.

در زمان جنگ در عملیات های مختلفی شرکت داشت. به خصوص در پاکسازی کردستان از وجود اشرار و گروهک های منافق بسیار فعالیت می کرد. در پشت جبهه به سازندگی و بسیج نیروها ، برای اعزام به جبهه مشغول بود.

در جبهه معاون گردان امام حسین (ع) از تیپ ویژه شهدا بود. قبل از شهادت مجروح شده بود، که برادرش در این خصوص خاطره ای تعریف می کند: « در زمان درگیری شدید نیروهای اسلام با منافقین و گروهک های ملحد ، او مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفت. در حالی که از ناحیه ی پهلو مجروح و در بدنش ترکش بود، ضمن صحبت با او متوجه شدم ،که ایشان اصابت ترکش را بسیار عادی تلقی می کرد. به طوری که گویی مجروح نشده و اتفاقی نیفتاده است.»

بهمن دلاور در مورد ایشان می گوید: «وقتی قرار بود که سال نو تحویل شود، بچه های بسیجی و جبهه رفته را، جمع می کرد و با

خود به مزار شهدا می برد و در آن جا شروع می کرد به خواندن دعای کمیل و زیارت عاشورا و گاهی شب های جمعه (آن هم در نیمه های شب) با همدیگر به مزار شهدا می رفتیم. ایشان در جبهه طوری بود که در اولین برخورد (تا زمانی که به او نزدیک نشده بودید) فکر می کردید که فردی است با گرایش نظامی گری و سخت به نظر می رسید. ولی وقتی به او نزدیک می شدید مهربانی، اخلاص و تقوای او بیشتر مشهود می شد. به خاطر همین جوان های زیادی را مجذوب می کرد.

هیچ گاه تکبر نداشت. اصلاً در موقع کار توسط افراد شناخته نمی شد. با توجه به سن کم، روحی بزرگ و متواضع داشت.»

شهید همیشه آرزوی پیروزی اسلام و شهادت در راه خدا را داشت. تشنه شهادت بود. به مزار شهدا می رفت و بر سر مزار آن ها دعا می خواند.

بهمن دلاور (از همرزمان شهید) خاطره ای نقل می کند: «من از جبهه به مرخصی آمدم و ایشان هم همزمان آمده بود. با هم به مزار شهدا رفتیم. قسمتی از قبر شهدا را تازه درست کرده بودند. شهید پایش را توی قبر دراز کرد و گفت: ما چه قدر عقب ماندیم. غیر از ما، همه رفتند. وقتی به شهادت رسید در همان قبر که پایش را دراز کرده بود، دفن شد.»

با روحیه و اعتماد به نفسی که داشت، همیشه با مشکلات و سختی ها چه در موقع جنگ و چه در پشت جبهه مبارزه می کرد. همیشه توکل به خدا داشت و گاهی در برابر تقدیر الهی و مشکلاتی که در پشت جبهه برایش پیش می آمد، سجده شکر به جا می آورد و صبر و تحمل می نمود. قدرت عباسی، عاقبت در تاریخ ۲۶/۲/۱۳۶۵در عملیات حاج عمران بر اثر اصابت ترکش به کمر به درجه رفیع شهادت نایل و پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش در باغ بهشت قوچان دفن گردید.

مادر شهید می گوید: «خواب دیدم پسرم شهید شده است و مرا بردند که جنازه را ببینم، دیدم ملحفه ای روی شهید کشیده اند. من آن را کنار زدم و به شهید نگاه کردم. خوابیده بود. از خواب بیدار شدم که صدای اذان به گوش می رسید. از بستر برخاستم و برای من مسلم شد که او شهید شده است. حتی جنازه شهید را همان شب به قوچان آورده بودند و همه خبر داشتند به جز من. آن روز مرتب گریه کردم تا به من خبر دادند و رفتم و آن چه خواب دیدم، همان بود.»

او از فرماندهان تاثیر گذار جنگ بود,شهید کاوه بعد از شهادت شهید عباسی برای او بسیار گریه کرد. رضا ابراهیمی کیا می گوید: «شهید کاوه می گفت: با شهادت شهید عباسی کمرم شکست.»

شهید در وصیت نامه خود خطاب به پدر و مادرش می گوید: «برایم گریه نکنید، چون من خود آرزوی شهادت داشتم. برای من گریه نکنید، چون اگر گریه کنید مرا در نزد خدا و رزمندگان خدا شرمنده می کنید. در شهادتم شیرینی پخش کنید، زیرا که من به معشوقم رسیدم.»

در جایی دیگر می نویسد: «امام و رزمندگان را دعا کنید و به برادرانم بگویید، در راه اسلام بکوشند، تا اسلام به تمام جهان صادر شود. به خواهرانم بگویید، که همچون زینب (س)، در راه خدا بکوشند و فرزندانی غیور، شجاع، برومند و با تقوا بپرورانند. حجاب را مسئله ی اصلی خود قرار دهند، زیرا که پیام تمامی رزمندگان است. خواهرم، حجاب شما کوبنده تر از خون سرخ من است.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

عبدالملک

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن نـوح (اول) بن نصـر (دوم)، ملقب به امیر رشـید (جـل. ۳۴۳ ه.ق/ ۹۵۴ م.- ف. ۳۵۰ ه.ق/ ۹۶۱ م.). وی بـا آل بویه در اصـفهان جنگید و فاتح شد و خراجی به عهده رکن‌الدوله دیلمی گذاشت و عاقبت در حین چوگان بازی از اسب افتاد و درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عبدالرشید

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. بنده خدای هادی) ابن محمود غزنوی، عزالدوله ابومنصور، از سلسله غزنویان (جل. ۴۴۰ ه.ق./ ۱۰۴۹ م.- مقت.۴۴۴ ه.ق./ ۱۰۵۲ م.). عبدالرشـید فاقـد جرأت و شـجاعت بـود و زیر نفـوذ یکی از درباریـان خـود به نـام طغرل قرار داشت. طغرل مزبور پس از فتحی کوچـک به غزنین برگشت و عبدالرشـید را بـا نه تن از شاهزادگان غزنوی کشت و خود به امارت نشـست. امارت طغرل که به کافر نعمت مشهور شده- بیش از ۴۰ روز طول نکشید و او را کشته و فرخزاد بن مسعود اول را به جای او بر تخت نشاندند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عبدالفتاح

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع بنـده گشاینـده (خـدای)) گرمرودی، از نویسـندگان دربـار فتحعلی شـاه قاجار (ق. ۱۳ ه.). وی همراه حسـین‌خان آجودان باشـی (آجودان باشـی) که از طرف شـاه برای برقرار کردن رابطه بـا دول اتریش، فرانسه و انگلسـتان مأمور بود- به اروپا رفت و شـرح این مسافرت را روز به روز نوشته است. این شرح به «سفرنامه آجودان باشی » (ه.م.) معروفست.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عبدالله زاده مقدم، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد عبدالله زاده مقدم : فرمانده گردان حضرت قائم(عج) تیپ ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

ششم آذرماه سال ۱۳۳۰ در شهرستان بشرویه چشم به جهان گشود.در کودکی به مکتب خانه رفت و قرآن را آموخت.

دوره ی ابتدایی را در سال ۱۳۳۶، در روسـتای بشرویه آغاز کرد و در همان جا به پایان رساند. حافظه ای قوی داشت و هر چیزی را که می خوانـد به ذهنش می سپرد .کودکی مظلوم و متواضع بود. اوقات فراغت را به کفاشـی و بنایی می رفت و مدتی هم به مشـهد رفت و در شرکت نان رضوی به کار مشغول شد.

به والـدینش در کارها کمک می کرد. بازار گرد نبود وقتی در خانه کار نداشت، دنبال کسب بود. در هر کاری شـرکت می کرد تا

بی کار نماند.

به مسجد می رفت و نمازش را در سه نوبت در مسجد می خواند. به افراد خیرخواه و مومن علاقه داشت. قرآن می خواند و سعی می کرد مشکلات مردم را حل کند. خانواده اش را برای خواندن نماز صبح بیدار می کرد زمانی که پدرش تصادف کرده بود او را به دوش می کشید و به دکتر می برد .خدمت سربازی را در تهران و سرخس گذراند.

در روز عید غدیر خم سال ۱۳۵۳ و در ۲۲ سالگی با خانم معصومه صادق زاده ازدواج کرد.ثمره ی ۱۳ سال زندگی مشترک آن ها شش فرزند به نام های زهرا (متولد ۹/۹/۱۳۵۴)، محمد (۱/۳/۱۳۵۶)، علی (۱۶/۶/۱۳۵۸)، حسن (۳۱/۲/۱۳۶۰)، حسین (۳۰/۶/۱۳۶۱) و نرگس (۳۰/۱/۱۳۶۶) می باشد.

در تاریخ ۶/۶/۱۳۵۸ و هم زمان با تشکیل سپاه در بشرویه وارد این نهاد مقدس شد.

به مدت دو سال فرماندهی سپاه و مدتی هم فرماندهی بسیج را بر عهده داشت.

یکی از دوستانش می گوید: «سال ۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۲ روزی که بسیج فردوس افتتاح شد ایشان مناجات را از رادیوی سپاه فردوس مستقر در بسیج با یک سوز و گدازی می خواند که هنوز از دیوارهای شهر به گوش می رسد.»

محمدرضا مدبر نیز می گوید: «صدای مناجاتش هنوز در ذهن من به خصوص در شب های ماه رمضان هست. هر وقت به مقابل بسیج می رسم مثل این است که صدایش هنوز بلند است.»

زمان حمله ی آمریکا به صحرای طبس، اولین نیرویی که اعلام آمادگی کرد، احمد عبدالله زاده بود که به همراه نیروهای پاسدار از سپاه بشرویه با مسئولیت خودش به آن جا رفت. با ضد انقلاب و منافقین مخالف بود و سعی می کرد که آن ها را اصلاح کند. حدود سه ماه در جنگ های کردستان انجام وظیفه کرد. دعای کمیل، ندبه و توسل را در سپاه برگزار می کرد. با توجه به این که فرمانده بود، محوطه ی سپاه را خودش جارو می کرد. معصومه صادق زاده ـ همسر شهید ـ می گوید: «من به ایشان می گفتم: چرا شما این کارها را انجام می دهید. می گفتند: فرقی نمی کند، من از این کار لذت می برم.»

با نیت دفاع از میهن، کشور، قرآن، مذهب، ناموس مردم و به تبعیت از فرامین امام، به جبهه های حق علیه باطل رفت.

با شروع جنگ تحمیلی جبهه را بر همه چیز ترجیح داد و در بیشتر عملیات ها شرکت داشت. می گفت: «جبهه دانشگاه است. سیدالشهداء (ع) در راه دین شهید شده اند و ما چون پیرو امام هستیم باید برای دین و اسلام به جبهه برویم.»

به امام بسیار علاقه داشت. عشق و علاقه ای او به امام باعث شد که زمانی که امام فرمودند: «هل من ناصر ینصرنی»، خانه و زندگی را فراموش کند و به جبهه برود. ۳۵ می گفت: «تا جایی که توان داشته باشم در جبهه خواهم ماند و آن قدر می جنگیم تا دشمن خسته شود و عقب نشینی کند.»

زمانی که می خواست به جبهه برود از تمام بستگانش در ضمن خداحافظی می گفت: «از من راضی باشید دعا کنید راه کربلا باز شود و برای سلامتی رزمندگان اسلام دعا کنید.» آرزو داشت راه کربلا باز شود و پدر و مادرش را به کربلا ببرد.

شهید تا قبل از شهادتش دوباره مجروح شد و ۴۰ درصد مجروحیت داشت. در عملیات خرمشهر زیر آوار ماند که همرزمانش او را از زیر آوار بیرون آوردند. شیمیایی شد و دو مرتبه ترکش خورد که اثرش روی صورتش برجا مانده بود.

محمد عبدالله زاده ـ فرزند شهید ـ نقل می کند: «پدرم در جبهه با موتور در گل ولای فرو رفته بود و صورتشان زخمی شده بود. موقعی که به منزل می آمد و تلویزیون روشن بود ـ با این که خودشان مدت ها در جبهه بودند ـ بازمی گفتند: ای کاش من هم در جبهه بودم.» به بسیجی ها و پاسداران علاقه داشت. مدتی محافظ امام جمعه و مکبر نماز جمعه بود.

علی محمدی نیک نژاد ـ از همرزمان شهید ـ از شجاعت ایشان می گوید: « یک شب در هورالهویزه بودیم که توی پاسگاه روی آب دیدم از گوش وی خون می آید، پرسیدم چرا گوش شما خونی است؟ گفت: نمی دانم، ترکش خورده. فقط دیدم یک مرتبه

سوز گرفت. او برای خواندن نماز شب رفته بود.»

به مداحی اهل بیت (ع) علاقه داشت. روضه می خواند. به امام حسین (ع) و دوازده امام ارادت خاصی داشت. به علماء انقلابیون و افراد خوش رفتار علاقه داشت.

موقع خواب وضو می گرفت. اعتقادش به خدا قوی بود. در مراسم محرم شرکت می کرد. در شب های قدر ماه رمضان قرآن به سر می گرفت. نماز شب می خواند.

علی محمدی نیک نژاد ـ همرزم شهید ـ می گوید: «در مدتی که با ایشان در جبهه بودم، نماز شبش ترک نشد. فرد متدین و با خدایی بود. در سر سفره دعای سفره را می خواند. به تعقیبات نماز مقید بود. صبح ها که در جبهه می دویدیم، در ضمن دویدن دعای مخصوص صبح را می خواند.»

یکی از دوستانش نقل می کند: «اوقات بیکاری دعا و قرآن می خواند. روی مستحبات تاکید زیادی داشت. دعای بعد از نماز را حتماً می خواند. نماز شب را به جا می آورد و مداحی نیز می کرد.»

« به رزمندگان سرکشی می نمود و سعی می کرد مشکلات آن ها را حل نماید مشکلات را با توسل به ائمه ی معصومین (ع) و خدای باری تعالی حل می کرد. در انجام هر کاری با همرزمانش مشورت می کرد.

در کارهای جمعی شرکت می کرد و در جایی که می بایست سریع تصمیم گرفته شود خودش ـ که یک فرمانده ی نظامی بود ـ سریع تصمیم می گرفت.

اوفرماندهی گردان حضرت قائم(عج) تیپ ۲۱ امام رضا (ع) را برعهده داشت. بسیار متواضع بود و کسی متوجه نمی شد که ایشان فرمانده هستند. بیشترین کار را او انجام می داد و کمترین کار را به دیگران واگذار می نمود. می گفت: «مسئولیت من بیشتر است.»

محمدرضا مدبر ـ همرزم شهید ـ نقل می کند: «وقتی آتش دشمن شدید بود، او جلوتر از نیروها حرکت می‌کرد. رزمندگان می گفتند: شما به جلو نروید ما هنوز شما را لازم داریم.»

یکی از نیروهای خط شکن بود. همیشه در خط مقدم و جلوتر از نیروهای خودی بود. اول خودش حرکت می کرد، بعد دیگران را تشویق به حمله می نمود.

علی حیدری ـ همرزم شهید ـ می گوید: «در تاریخ ۷/۱۰/۱۳۶۴ با کاروان عاشورا از فردوس عازم اهواز بودیم. برادر احمد عبدالله زاده به عنوان فرمانده گروهان بود. وقتی به اهواز رسیدیم در آن جا حدود ۱۵ روز آموزش نظامی دیدیم و بعد عازم جزیره ی مجنون شدیم. ایشان در آن جا مسئول تبلیغات بودند. از گردان یاسین او را به عنوان فرماندهی گردان انتخاب کردند ولی نیروهای گردان نگذاشتند که ایشان به آن گردان برود. او برای بازدید از پاسگاه آبی به جزیره ی مجنون رفت و وقتی برگشت، گفت: آن جا جنگ نبود، استراحتگاه بود. وقتی ما به آن پاسگاه رسیدیم، شهید گفت: هرجایی که سخت و مشکل است من می روم. مدت سه شبانه روز در پاسگاه نزدیک عراق بود و تا نزدیکی دشمن می رفت. در آن جا غواصی نیز می کرد. هر پاسگاهی که خراب بود باید غواص می آمد و آن را درست می کرد. ولی او چنان در غواصی ماهر شده بود که به پاسگاه های دیگر نیز می رفت و اشکالات آن ها را برطرف می نمود.»

یکی از دوستانش نقل می کند: «در عملیات والفجر هشت و در منطقه ی فاو از رودخانه با قایق عبور می کردیم که هواپیماهای عراقی به بمباران منطقه پرداختند. شهید با خنده گفت: اگر توی رودخانه بیفتیم، با توجه به تجهیزاتی که همراه داریم، جانوران دریایی ما را نمی خورند و حتماً پیدا می شویم.

احمد عبدالله زاده، در تاریخ ۹/۷/۱۳۶۶ و در عملیات پدافندی در منطقه ی شلمچه ـ در حالی که فرماندهی گردان حضرت قائم (عج)تیپ ۲۱ امام رضا (ع) را برعهده داشت. به علت اصابت تیر مستقیم دشمن به درجه ی رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر

ایشان پس از حمل به زادگاهش، در روز اربعین حسینی تشییع و در گلزار شهدای بشرویه به خاک سپرده شد. مادر شهید می گوید: «همسایگان ما خواب دیده بودند که در خانه ی ما یک درخت گل صد برگ است.»

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

عبداللهی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد عبداللهی : (قائم مقام فرمانده گردان ۴۰۸ امام حسین (ع)لشکر ۴۱ ثار الله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درمحله فقیر نشین کرمان ودر خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. از همان کودکی طوری تربیت شده بود که علاقه شدیدی به اسلام و قرآن داشت.در آن زمان که دانش آموز بودند برق هم نداشتند که در زیر نور آن تکالیف خود را انجام دهد.شور و علاقه ایشان به درس طوری بود که از نور کم چراغ دستی استفاده می کرد و با نمرات بسیار عالی دوران تحصیلی را پشت سر گذاشت و با امکانات بسیار کم و با بهترین معدل فوق دیپلم ریاضی را گرفت .

بعد از اتمام دوره تحصیل به سربازی رفت و طی دوران سربازی نیزدست از مبارزات خود بر علیه حکومت شاه برنداشت . اعلامیه های امام را مخفیانه به خانه می آورد و برای اهل منزل می خواند.با شروع انقلاب همپای دیگر مردم در تمام راهپیمایی ها شرکت می کرد و در حادثه آتش سوزی مسجد جامع کرمان شدیدا مجروح شدند.

با شروع جنگ در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور داشت و همزمان ادامه تحصیل می دادند در رشته مهندسی عمران در دانشگاه قبول شدند.

اودر جبهه در عملیات متعددی شرکت کرد و در عملیات کربلای ۴ و ۵ معاونت یکی از گردانهای خط شکن غواص را به عهده داشت و در عملیات کربلای ۵ بود که به آرزوی دیرینه خود رسیدوشهید شد.

خوش اخلاق بود.نماز شب ایشان ترک نمی شد و از دروغ و غیبت پرهیز می کرد و خدمت به محرومان را پنهانی انجام می داد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عبداللهی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین عبداللهی

محل تولد : ماکو

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

در تاریخ ۱۰ / ۷ / ۱۳۴۵ در روستای قره تپه از توابع شهرستان ماکو استان آذربایجان غربی چشم به جهان گشودم .تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاه خود، و دبیرستان را تا سوم نظری در شهر ماکو به اتمام رساندم . مدت دو سال در جبهه های حق علیه باطل در کنار یاوران خمینی کبیر (ره) به جهاد مشغول بودم و در این مدّت دو بار از چند ناحیه ی بدنم مجروح شدم و جانباز ۴۰٪ هستم .پس از برقراری صلح در سال ۱۳۶۷ تحصیلات حوزوی را از مدرسه ولی عصر (عج) تبریز شروع کردم.

در سال ۱۳۷۲ وارد حوزه علمیه قم شدم و دروس ده ساله حوزه را در مدت شش سال به اتمام رساندم. یک دور کامل درس خارج اصول فقه و مدتی درس خارج فقه را از افاضات علمی حضرت آیت الله فاضل لنکرانی ، شیخ جواد تبریزی ، جوادی آملی و جعفر سبحانی استفاده نمودم . نیز دوره چهار ساله سطح ۴ تخصصی علم کلام را به پایان رساندم و رساله سطح ۳ حوزه را در موضوع قاعده لا ضرر و لا ضرار با موفقیت دفاع کردم .

در سال ۱۳۷۷ در امتحانات کتبی اجتهاد مجلس خبرگان رهبری با معدل ۵/۱۷ قبول شدم .مدتی است تحقیقات گسترده ای در موضوع علم رجال انجام داده ام و اکنون مشغول تالیف کتابی در موضوع تحول در علم رجال هستم .ویژگی بارز این کتاب این است که با شواهد و دلائل محکم ثابت می کند اقوال رجالیون (توثیقات و تضعیفات آنها) شرایط حجیت را دارا نیستند و ایرادات و اشکالاتی بر آنها وارد است به طوری که بی اساس بودن عقیده طرفداران علم رجال آشکار است . و هم چنین این حقیقت را روشن می کند که وجود روایت در یکی از کتب معتبر قدماء اصحاب بی اشکال بودن آن از جهت سند را می رساند و دیگر نیازی نیست که اسناد آن روایت با عنایت به اقوال رجالیون بررسی شود .

عبداللهی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد عبداللهی

محل تولد : شاهرود

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۵/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد عبداللهی متولد سال ۱۳۵۵هجری شمسی متولد یکی از روستاهای شهرستان شاهرود بنام حسین آباد کالپوشاز توابع خش میامی هستم. تحصیلات اینجانب درمقطع راهنمائی ومحل مذکور و سپس به دبیرستان و از آنجا راهی حوزه قم شدم وهم اکنون در درس خارج استاد آیه الله سبحانی شرکت نموده و از تفسیر حضرت آیه الله جوادی بهره جسته همچنین از محضر آیه الله استادی، استاد علیدوست، استاد حسینی قزوینی..... نیزاستفاده نموده ام. ضمن اینکه در مقطع کارشناسی رشته علوم تربیتی موسسه امام خمینی(ره) نیز مشغول می باشم.

در بخش کودک و نوجوان نیز اینجانب مربی این بخش می باشم و دراین زمینه کتابهایی به صورت شعر کودک تالیف نموده ام که به عللی هنوز به چاپ نرسانده ام .اینجانب درموسسه قرآن و نهج البلاغه در بخش آموزش و برنامه ریزی و تحقیقات مشغول و

به حفظ قران کریم و نهج البلاغه خدمت می کنم کتابهای به چاپ رسیده در بخش تحقیقات این موسسه راه روشن ج ۱/۲است که توسط گروه تحقیقی این موسسه در بخش حکمتهای نهج البلاغه به چاپ رسیده است.

عبدشریف‌آبادی، هوشمند

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

درگذشت: ۱۳۷۳.

هوشمند عبدشریف‌آبادی دارای درجه دکتری و استادیار دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران بود. از آثار اوست: زلزله و ساختمان‌های متداول: روش‌های پایدارسازی ساختمان‌ها در برابر زلزله (۱۳۷۱)؛ معیار پذیرش بتون و منحنیهای عملیاتی مشخصه آنها در مجموعه مقالات سمینار بتون ۱۳۶۷(۱۳۶۸)؛ ترجمه ساختمان‌های مسکونی مقاوم در برابر زلزله (تألیف مرکز علمی و فنی ساختمان فرانسه، ۱۳۷۰).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

عبدوس، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسئول تبلیغات جبهه وجنگ در جبهه های جنوب

شهید حجت الاسلام« مهدی (حیدر)عبدوس» در ۱۴ فروردین سال ۱۳۴۱ در «تهران »در خانواده ای مذهبی و مقلد امام و از نظر مادی متوسط متولد شد.

از اوان کودکی دارای استعداد فوق العاده ای بود و حتی تا قبل از رفتن به مدرسه مرتب در جلسات قرآن شرکت می کرد و به زودی قرآن را آموخت.

در دوران تحصیلش با وجو د اینکه به خاطر فشار مادی لباس وصله دار ی پوشید لیکن مورد علاقه شدید کلیه مربیان خصوصا معلمش بود و به قول یکی از معلمان دوران ابتدایی که پس از شهادتش مطرح کرد؛ شهید باعث باحجاب شدن و مقید شدن ایشان بوده است. در همان موقع در جلسات دعا شرکت می کرد و به قول همراهانش از ابتدای جلسه تا انتهای جلسه گریه می کرد.ا و عشق و علاقه وافری به اهل بیت داشت .

در دوران راهنمایی در مدرسه به همراه یکی از معلمانش به فعالیتهای سیاسی می پردازد که با عث اخراج آن معلم از مدرسه می شود.

داشتن قدرت و تشخیص حق از باطل باعث شد تا خیلی زود به باطل وپوچ بودن رژیم ستمشاهی پی برده و هنگامی که این تشخیص او باعث می شد فشار فکری برایش ایجاد شود، متوسل به اهل بیت خصوصا حضرت مهدی (عج)می شد. و جلسات دعایی در این رابطه بر قرار می کرد . فعالیتهای سیاسی او در دوران دبیرستان همچنان ادامه داشت و یک بار به همراه چند تن از

دوستان عکس شاه را پایین کشیدند و شعارهایی هم بر ضد شاه نوشتند که به خاطر آن مدتها ساواک به دنبالشان بود. به همین خاطر مدتی را فراری بوده و به قم عزیمت می کند و درس طلبگی را به همراه درس دبیرستان شروع می کند .

تعقیب های ساواک در قم هم او را رها نکرده و دستگیرش می کنند و مدت کوتاهی را در زندان بسرمی برد اما با ضمانت پدر یکی از دوستانش آزاد

می شود .او هرگز دست از فعالیت نمی کشد و از ابتدای انقلاب به پخش و تکثیر نوار ها و اعلامیه های امام ،حتی در شهرستانها مبادرت می ورزد . با وجود همه این مسائل و مشکلات و فعالیت ها موفق شد با معدل بسیار عالی سال تحصیلی اش را به پایان رسانده .طلبگی را هم تا مرحله رسائل و مکاسب رسانید به هنگام شروع جنگ تحمیلی مرتب به جبهه می رفت . حتی از ابتدای جنگ ودرگیری های ضد انقلاب که بسیاری هنوز خبر از جنگ نداشتند در جنگ شرکت داشت و یکی از دوستان بسیار نزدیکش شهید می شود .

کسانی که باشهید «عبدوس» آشنا هستند خصلتهای زیر را ازاوبه یاددارند:

۱- متانت شهید که دیدن او انسان را به یاد خدا می انداخت.خیلی بردبار و صبور بود. خوش برخورد و خوش رو بود و همه را به خود جلب می کرد. شهید اخلاصی داشت که از سراپای وجودش فرا می ریخت.

۲- تحقیق می کرد که خدا را بهتر بشناسد. با دوستان جلسات هفتگی داشتند درباره آقا امام زمان(عج) صحبت می کردند دردهایشان را از عمق دل و جان با امام زمان بازگو می کردند و از او می خواستند که در ظهورش تعجیل فرماید.یک روز که در خانه خود مان جلسه بود می دیدم که این نوجوانان که در حدود پانزده سال داشتند چگونه با امام خود درد دل می کردند و اشک می ریختند.

۳- برای کمک به مردم بیشتر وقتشان در مساجد بود . مسجد النبی نارمک. در سخنرانی ها شرکت می کردند و شب ها دیروقت به خانه می آمدند .درمسجد کمیل در تهران نو و مساجد دیگر شرکت می کردند و جلسه قرآن و احکام دین. در پیروزی انقلاب نقش به سزایی داشتند.

۴- با مردم و دوستان خوش برحورد بود و به مشکلات آنها رسیدگی می کرد. سعی می کرد مشکلات آنها را با صبر و آرامش برطرف کند.

۵- با دوستان طوری برخورد می کرد که آنها علاقه زیادی به او داشتند ، مهربان و صمیمی بود و محترمانه برخورد می کرد.

۶- فرق نمی کرد ارتباط اجتماعی او همانطور بود که در خانه عمل می کرد .رفتار اسلامی را در خانه پیاده می کرد آن طور که امامان ما گفتند که چگونه باید زندگی خوبی داشته باشیم.

۷- از نظر عبادی و معنوی اینکه در مساجد شرکت می کرد به نماز اول وقت اهمیت می داد در نماز جمعه ، دعای کمیل ، سخنرانی ها و دعای ندبه شرکت می کرد و به کارهای علمی نیز می پرداخت.

۸- همیشه در صحبتهایش اصرار داشت:عزت نفس داشته باشید. عفت کلام داشته باشید. عزت بیان داشته باشید و خدا را در همه جا به یاد داشته باشید.

۹- کسی که از یاد خدا غافل می شد و یا عواملی باعث می شد او از یاد خدا غافل شود وبه دنیا و دنیادوستی کشانده شود ؛ بیزار بود.

۱۰- به خدا نزدیک شدن و انجام اعمال قرب الهی نماز و کمک به خلق دست محرومان را گرفتن را خیلی دوست داشت.

۱۱- بنده خالص خدا شدن آرزوی اوبود.دروصیت نامه اش می گوید :ظرفیت و گنجایش ما نیل به لقاءا... و ایزدمنان است. در این ظرف مبارک همه را داخل نکنیم. ما از اوئیم و هر چه در کف ماست متعلق به اوست. تحرک و سکونمان از الطاف اوست.

۱۲- رفتن به جبهه را تکلیف شرعی خود می دانست. آنچه مسلم است با سراپای وجود خود سعی در حراست و به ثمر رساندن این انقلاب و حفظ آن داشت.

۱۳- درزندگی او هر چیزی جای خود داشت، هم آرام بود هم پرجوش و خروش و فعال، هم آرام بود که مشکلات زندگی و برخورد با دیگران را به آرامی جواب می داد و هم در صحنه های انقلاب و جنگ پرجوش و فعال بود.

۱۴- روابطش با افراد فامیل و دوستان و آشنایان صمیمانه بود. مهربان و متواضع بود.محبوبیت زیادی در میان اقوام و آشنایان داشت. دیدن او انسان را به یاد خدا می انداخت.

۱۵-به امام خمینی (ره)علاقه ی عجیبی داشت. نسبت به امام و تعصب در پیروی از فرامین رهبری دقت زیادی داشت.

۱۶- در پیروزی انقلاب سهم به سزایی داشت. در پخش اعلامیه و نوار امام و بعد از انقلاب برای به ثمر رساندن انقلاب تلاش می کرد.

در تمامی دوران جنگ معتقد بود که با شرکت در جهاد می تواند قرب خدایی را کسب نماید .در سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد و پس از مدت کوتاهی به جبهه برگشت. حضور مستمر در جبهه باعث نشد او درس وتحصیل را فرامش کند. در همه عملیات شرکت داشت و احیانا اگر در عملیاتی به دلائلی شرکت نداشت ، بعد از آن برای پاکسازی خود را می رساند. معتقد بود که کار تبلیغی اش در این زمان بیشتر نیاز است .چند مورد برای فرماندهی تبلیغات یا معاونت فرماندهی به ایشان پیشنها د شد ولی از آنجا که احساس می کرد وجودش در لشگر هم برای خودش و هم برای عزیزان رزمنده سازندگی بیشتری دارد ،قبول نکرد تا سر انجام بدون رضایت قلبی اش و با اصرار زیاد مسئولین بالا فرماندهی تبلیغات شمال غرب را به عهده گرفت .

در قرار گاه حمزه سید الشهداء(ع) بود، رزمندگان زیادی در اطراف او بودند و او با رفتار شایسته اش همه را مجذوب خود کرده بود .در تمام مدت به دنبال فرصتی می گشت که استعفا دهد و دوباره به لشگر رفته و فعالیتش را ادامه دهد تا سر انجام یک ماه قبل از شهادتش موفق به این کار شد و به جبهه جنوب رفت و پس از مدت کوتاهی که از حضور او در جبهه های جنوب می گذشت،با گفتن ذکر یاحسین،کسی که آموزگار تمامی دوران زندگی اش بودو در س آزادگی را از او آموخته بودو در سن ۲۵ سالگی شربت شهادت را نوشید .

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عبده، جلال

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۸ و فرزند شیخ محمد عبده. پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه و آموختن زبان فرانسه، به مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی وارد شد. در ۱۳۰۹ درجه‌ی لیسانس گرفت و به رتبه‌ی ۳ قضائی به استخدام در دادگستری درآمد و پس از چندی جزء دسته سوم محصلین اعزامی به اروپا رفت و در پاریس درجه‌ی دکترای حقوق دریافت نمود. پس از مراجعت به ایران، به خدمت قضائی درآمد و به ترتیب دادیار دادسرای تهران و دادیار دیوان کیفر و رئیس اداره فنی شد تا سرانجام در سال ۱۳۲۰ به دادستانی دیوان کیفر کارکنان دولت منصوب گردید. در زمان دادستانی وی، عمال شهربانی تحت تعقیب درآمدند و محاکمه‌ی آنها در دیوان کیفر انجام گرفت، موسوی‌زاده رئیس دیوان کیفر و دکتر عبده دادستان بودند. محاکمه‌ی متهمین شهربانی از جمله سرپاس مختار در آن روز از مسائل مهم و حاد روز بود و سر و صدای زیادی داشت و بالمآل برای دادستان نیز شهرت زیادی ایجاد کرد و

همچنین وجهه‌ای برایش به وجود آورد. به قول معروف سالها بگذرد شنبه به نورز افتد. در طول پنجاه سال اخیر چند بار محاکمات پر سر و صدا در دادگستری آغاز شد که برای بعضی از قضات و دادستانها ایجاد وجهه کرد. در دیوان کیفر دو مورد آن قابل ذکر است، یکی محاکمه‌ی تیمورتاش در سال ۱۳۱۱ که محمد سروری داستان و لطفی رئیس دیوان‌کیفر بود؛ دیگری در سال ۱۳۲۱ محاکمه‌ی مختاری و همکاران او که منجر به اعدام پزشک احمدی شد. دکتر عبده از این وجهه استفاده کرد، در انتخابات دوره‌ی چهاردهم کاندیدا شد و از طرف مردم تهران به مجلس شورای ملی رفت و جزء وکلاء متنفذ محسوب می‌شد. بعد در انتخابات دوره‌ی پانزدهم کاندیدای حزب دموکرات از تهران بود و به مجلس راه یافت. بعد از پایان دوره‌ی پانزدهم به وزارت امور خارجه منتقل گردید و ریاست اداره امور بین‌المللی را بر عهده گرفت و تدریجا به سازمانهای بین‌المللی راه یافت و نماینده‌ی ایران در سازمان ملل شد و از طرف آن سازمان ماموریتهائی به نامبرده داده شد. از جمله حکمرانی گینه نو انجام انتخابات در کامرون بود.

در ۱۳۳۸ مدتی کوتاه در کابینه‌ی دکتر اقبال به وزارت امور خارجه منصوب گردید ولی مدت آن خیلی کوتاه بود. بعد به سفارت ایران در هند رسید و مدتی هم سفیر ایران در رم بود تا اینکه در سال ۱۳۵۰ مدیرعامل کانون بانکها گردید.

دکتر عبده پس از فوت دکتر احمد متین‌دفتری رئیس جمعیت ایرانی طرفدار سازمان ملل شد و از رجالی است که بیشتر عمر اداری خود را در خارج گذرانده است.

آثار علمی ارزنده‌ای از او باقی نیست جز سلسله مقالاتی در نشریه‌ی دادگستری که در دوران وزارت متین‌دفتری انتشار یافت. دکتر جلال عبده در سال ۱۳۷۵ در تهران درگذشت. وی در آخرین سالهای حیات، خاطرات خود را تحت عنوان چهل سال در صحنه در دو جلد انتشار داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عبده، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۰ در بروجرد تولد یافت. در کودکی پدر خود را از دست داد و مادرش شوهر اختیار کرد و او نیز پیاده از بروجرد عازم تهران شد و در دهات سر راه خود به روضه‌خوانی پرداخت و هزینه‌ی مسافرت خود را تامین نمود. در تهران حجره‌ای گرفته، به تحصیلات خود ادامه داد. صرف و نحو و منطق و فقه را نزد استادان زمان فرا گرفت و در ضمن برای تامین زندگانی خود منبر هم می‌رفت. در دوران صدارت عین‌الدوله که تب مشروطیت تند شد، چون رهبری با روحانیت بود، طلاب جوان هم به تلاش و فعالیت افتادند. از جمله شیخ محمد عبده و شیخ محمدرضا وجدانی دو طلبه‌ی جوان در تمام تظاهرات و فعالیتهای آزادیخواهان شرکت داشتند و حتی در جنگهای خیابانی سلاح در دست گرفته، به جنگ پرداختند. بعد از خلع محمدعلی شاه از سلطنت، عده‌ای از طلاب مشروطه‌خواه به دادگستری دعوت شدند و به هر کدام از آنها به فراخور تحصیلات، شغلی داده شد و عبده قاضی محکمه‌ی جزا شد و تدریجا مراحل قضائی را طی کرد و به ریاست استیناف تهران منصوب گردید. در همان هنگام معلم عربی مدرسه‌ی ایران و آلمان شد و در همان سمت، پیشنمازی مدرسه هم به او واگذار گردید. پس از چندی معلمی مدرسه‌ی علوم سیاسی به او واگذار شد و بعد در مدرسه‌ی حقوق به تدریس فقه و اصول پرداخت و سمت قضائی او مستشاری دیوان عالی کشور شد.

در ۱۳۰۷ علی‌اکبر داور وزیر دادگستری به تاسیس دادگاه انتظامی قضات پرداخت. صدرالاشراف با رتبه‌ی ۱۰ قضائی رئیس دادگاه شد. عبده هم با رتبه‌ی ۱۰ مستشار مقدم گردید. در ۱۳۰۹ صدرالاشراف از ریاست دادگاه انتظامی قضات کناره‌گیری کرد و از

طرف داور، شیخ محمد عبده به ریاست دادگاه انتظامی قضات منصوب شد و قریب ربع قرن در آن سمت قرار داشت.

در سال ۱۳۳۱ لطفی وزیر دادگستری کابینه‌ی مصدق، دیوان کشور و دادگاه انتظامی قضات را منحل نمود و مجددا با افراد تازه‌ای آنها را تشکیل داد. در این تغییرات، عبده خانه‌نشین شد و شغل او را به علی حائری شاهباغ دادند ولی قبل از یک سال ورق برگشت و با کودتای ۱۳۳۲، عبده به شغل خود بازگشت و در ۱۳۳۵ در سن ۷۵ سالگی بازنشسته شد.

عبده در طول زندگانی خود در دانشکده‌های حقوق و معقول و منقول تدریس می‌نمود. در تدوین غالب قوانین مخصوصا قانون مدنی دخالت داشت. تالیفات او زیاد است، از همه مهمتر شرح قانون مدنی ایران در مجلدات متعدد است. عبده به علت قبول حکمیت و خرید و فروش زمین، تدریجا از ثروتمندان تهران شد. وفات او در سال ۱۳۴۴ ش در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عبدی، حمزه

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حمزه عبدی

محل تولد : قزوین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۰/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه قم شدم، در آن سال ۱۸ سال داشتم یعنی متولد ۱۳۵۰. در مدرسه کرمانیها دروس حوزوی خود را آغاز کردم، سال چهارم حوزه را در مدرسه امام صادق نیروگاه ادامه دادم. پایه ششم را در مدرسه رضویه ادامه دادم، سالهای پایانی درس تا پایه ۱۰ را خارج از مدرسه خواندم.اکثر اساتیدم که بیشترین بهره را بردم، آقایان حجج اسلام پرنده غیبی، موسوی گرگانی، حسینی خراسانی، موسی تبریزی.درس سطح را نیز در محضر آقایان حسنی خراسانی، سید احمد خاتمی، هادوی تهرانی، علی دوست.درس خارج : آیت الله شیخ جواد تبریزی و آیت الله سید احمد مددی.در سال ۱۳۷۶ وارد موسسه امام خمینی شدم. در سال ۱۳۸۰ در رشته روان شناسی مدرک کارشناسی اخذ کردم.در سال ۱۳۸۲ کارشناسی ارشد رشته روان شناسی قبول شدم و هم اکنون مشغول پایان نامه هستم.از سال ۱۳۷۵ تاکنون با موسسه دارالحدیث همکاری داشتم و الآن همکار بخش (روان شناسی و حدیث) پژوهشکده دارالحدیث هستم.محصول این همکاری چند مقاله و طرح تحقیقی بوده است که ۲ مورد از آن در گزارش مقاله ها آمده است.

عبدی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده واحد تخریب لشگر ۵ (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «محمد رضا عبدی» در سال ۱۳۴۵ در بخش «خلیل آباد»در شهرستان« کاشمر» دیده به جهان گشود. پدرش خادم مسجد جامع «خلیل آباد» و مادرش مدرس قرآن بود. وی در دامان چنین پدر و مادری رشد کرد. بیشتر اوقات، مکبر مسجد بود و از همان کودکی نماز را به جماعت می خواند.

در سال ۱۳۵۵ با وجود سن کم، در فعالیت های ضد رژیم شرکت می کرد. «سید حسن هاشمی» می گوید:

سال ۵۴، ۵۵ بود. با هم در جلسات مذهبی و سیاسی ضد شاه شرکت می کردیم. سن ما خیلی کم بود و کمتر کسی به ما مشکوک می شد؛ برای همین، مسئولیت پخش اعلامیه ها را ما به عهده می گرفتیم!

مدتی بعد با فرا گیر شدن مبارزات، در امر برگزاری راهپیمایی ها فعالیت می نمود و گاهی با سر دادن شعارهای مختلف، راهپیمایی ها را هدایت می نمود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نقش چشمگیری در تشکیل انجمن اسلامی دانش آموزان داشت. وی تحصیلاتش را تا سیکل ادامه داد و در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی عازم جبهه شد.

پدرش (ره) می گوید: برای جبهه رفتن سراغم آمد؛ گفت بابا می خواهم به جبهه بروم! گفتم: نه تو تنها پسر ما هستی! من فقط تو را دارم. .. توی همان انجمن، هر کار تبلیغی می خواهی انجام بدهی، انجام بده! اما جبهه، نه! گفت بابا! اگر راضی باشی می روم، اگر هم راضی نباشی نمی روم. اما اگر شهادت در تقدیرم باشد، شما مسئولید! پرسیدم: برای رفیق بازی و به خاطر دوستهایت به جبهه می روی؟ دیدم قلبا آرزوی جبهه رفتن دارد؛ انگار عاشق بود؛ نمی توانستم اجازه ندهم.!

با وجود رضایت پدر، سن کم محمد رضا مانعی برای رفتنش بود. برای اعزام به جبهه تلاش بسیاری کرد و بالا خره با دست بردن در کپی شناسنامه اش، توانست راهی جبهه شود.

پس از اتمام دوره آموزش، به دوستانش در واحد تخریب لشکر ۵ نصر پیوست و به عنوان تخریب چی مشغول فعالیت شد. مدتی بعد، به منظور ترویج انقلاب اسلامی، راهی سوریه و لبنان گشت و شش ماه متمادی را در لبنان و سوریه گذراند، سپس به جبهه های نبرد باز گشت. محمد رضا در عملیاتهای بسیاری به عنوان تخریب چی شرکت نمود و در عملیاتهای والفجر ۸، کربلای ۴، و کربلای ۵ به عنوان جانشین واحد تخریب لشگر ۵ نصر، فعالانه شرکت جست.

سرانجام محمد رضا عبدی در تاریخ ۶/ ۱۱/ ۶۵ در حالی که برای انتقال پیکر شهدا در منطقه عملیاتی کربلای ۵ تلاش می کرد، به شهادت رسید.

پیکر مطهرش پس از تشییع بر دوش امت حزب الله در خلیل آباد و در جوار همرزمانش به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :مرز آسمان بین "نوشته ی راضیه ی رضاپور،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

عبری فرغانی، برهان‌الدین عبدالله

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۷۴۳ ق)، متکلم، حکیم، فقیه و قاضی شافعی. در تبریز به دنیا آمد. وی قاضی تبریز بود. چند بار به بغداد سفر کرد و در همان شهر نیز درگذشت. از آثارش شرح اکثر آثار و مصنفات بیضاوی از جمله: «المنهاج الوصول الی علم الاصول» و «الغایه القصوی فی

درایه الفتوی» و «المصباح الارواح» و «طوالع الانوار» است. از دیگر آثار وی: «الایضاح»، در کلام؛ «معتمد الخلائق فی علم الوثائق»؛ «شرح «المصباح» مطرزی، در نحو.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۷۱ / ۴)، ایضاح المکنون (۵۰۸ / ۲)، کشف الظنون (۱۸۷۹، ۱۷۳۲، ۱۷۰۹، ۱۷۰۴، ۱۱۹۲، ۱۱۱۶، ۲۱۳)، معجم المؤلفین (۱۳۶ / ۶).

عتبی، ابوالحسین عبیدالله

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالحسین عبیداللّه بن احمد. وی در حدود سال ۳۷۶ ه.ق. وزارت سامانیان را داشت (مقت. ۳۷۲ ه.ق.). وی وزیر نوح بن منصور سامانی است. در تنظیم امور مدبر بود و پاره‌ای از شاعران معاصرش وی را مدح گفته‌اند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عتبی، ابوجعفر احمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوجعفر احمد بن حسین. وی از ۳۴۵ تا ۳۴۸ ه.ق. وزیر رشید سامانی بود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عجم، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین عجم : قائم مقام فرمانده گردان امام صادق (ع)لشگر ویژه ی شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در اولین روز شهریور ماه سال ۱۳۳۹ در روستای زیبد از توابع شهرستان گناباد به دنیا آمد. چون تولد او با بیستم محرم مصادف بود، او را حسین نامیدند. از کودکی علاقه زیادی به خواندن و نوشتن داشت. پیش از آنکه به مدرسه برود به مکتبخانه رفت. برای تامین هزینه زندگی به خانواده کمک می کرد.

دوره ابتدایی را در دبستان نصر روستای زیبد گذراند و پیشرفت چشمگیری در آموختن درس داشت. دوره راهنمایی را در مدرسه ناصر خسرو شهرستان گناباد گذراند. سپس به خاطر علاقه زیادی که به کارهای فنی داشت، در هنرستان صد دستگاه شهرستان گناباد در رشته اتومکانیک پذیرفته شد و در سال ۱۳۵۸ موفق به اخذ دیپلم شد.

نمازش را بیشتر در مسجد می خواند و به ورزش علاقه داشت.در اوایل انقلاب با جمع کردن بچه ها خود نیز در راهپیمایی‌ها

شرکت می کرد و می گفت: اگر مادر شما یا خواهر شما بگوید با مشت خالی نمی توان جنگید، بگویید نه، همان طور بجنگید و به فرمان رهبر حرکت کنید و هر طور که رهبر دستور داد، باید عمل کرد.

همراه با فعالیتهای مذهبی و بعد از گرفتن دیپلم با جهاد سازندگی در کارهای نقشه کشی و مکانیکی همکاری می کرد. دوران سربازی را در سر چشمه خاش به سختی گذراند. بعد از بازگشت از سربازی مسئول امور جبهه شد و به طور مستمر در جهاد بود و بعد وارد سپاه شد. همیشه آرزوی شهادت داشت، به شغل خاصی فکر نمی کرد. آرزویش این بود که هر لباسی بتواند مدافع محرومین بی بضاعت و مستضعفین باشد. هر وقت در مورد ازدواج با او صحبت می شد، به شدت مخالفت می کرد و می گفت: حالا مرحله ای است که سرم در کف دستم است و همیشه در جبهه هستم. اما با اصرار اطرافیان با دختر عموی خود ازدواج کرد که حاصل این ازدواج دختری به نام زینب است که در سال ۱۳۶۴به دنیا آمد.

در اوایل انقلاب، اولین اقدامی که در روستا کرد، درباره راه اندازی کتابخانه شهید مطهری بود که برای این کار از روحانیون کمک گرفت. با کمک افراد خیر برای دایر کردن کتابخانه پول جمع آوری می کرد. او به کتابهای مذهبی، سیاسی و علمی توجه خاصی داشت. هم اکنون هم این کتابخانه که از او به یادگار مانده است در حال فعالیت است.

همیشه در جبهه بود. او معاونت گردان امام صادق (ع) از لشکر ویژه شهدا را برعهده داشت و در اکثر عملیات‌ها بدون هیچ وقفه ای شرکت می کرد. در عملیات والفجر ۹ در کوه های کردستان مجروح شد و بعد از دو شبانه روز که در میان برف و باران بی هوش شده بود و حدود ۷ تیر به پایش اصابت کرده بود، او را یافتند. بعد از آن هم هنگامی که در جبهه حضور نداشت، مشغول گروه بندی و تشکیل گروهان بود و به خاطر فعالیتهایش همه جا فرمانده بود.

هر جا قرارگاه یا پایگاهی به وجود می آورد، اول او به فکر مکانی برای نمازخانه و مسجد بود.

در عملیات والفجر ۹ قبل از عملیات کربلای ۵، او برای نیروها یش صحبت کرد. می گفت: بچه ها، شب عملیات شوخی بردار نیست. هیچ اجباری وجود ندارد، هر کس می خواهد می تواند برگردد. ما می رویم شاید برگردیم و شاید هم برنگردیم، هنگام صبح اگر دیدید یک عده نیستند، بدانید به جایی که باید بروند رفته اند و مطمئن باشید که در رفتن ما ترس و واهمه ای وجود ندارد. از دشمنان نترسید. آنها هنگامی که یک نفر از ما را ببینند، صد نفر از آنها خواهند ترسید.

در عملیات کربلای ۵، در منطقه شلمچه ابتدا به عنوان معاون اول گردان امام صادق (ع) و درشب عملیات به عنوان مسئول گروه ویژه بود. در پیشاپیش همه شرکت می کرد و بالاخره پس از شکستن خط دشمن هنگامی که می خواست تیربار دشمن را خاموش کند، از ناحیه پشت مجروح شد و با ذکر الله اکبر، ای خدا، به دعوت پروردگار لبیک گفت و شربت شهادت نوشید و در بهشت شهدای زیبد به خاک سپرده شد.

هنگامی که وی به شهادت رسید، برادر ایشان علی عجم نیز در بازگشت از خط مقدم بر اثر اصابت ترکش خمپاره ۶۰ به شهادت رسید و در یک شب دو برادر شهادت را پذیرا شدند. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

عجم، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی عجم : فرمانده واحد توپخانه لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در روستای «بیدز» از توابع شهر مقدس مشهد چشم به جهان گشود. وی دوران کودکی و نوجوانی را در دورانی سپری کرد که تبعیض و بی عدالتی مشهود بود اما دیدن بی عدالتی، از او فولاد آب دیده ساخت و عزمش را قوی کرد تا در سایه ی کار و تلاش برای روزهای بهتر قدم بر دارد.

با شروع زمزمه های انقلاب، از جمله کسانی بود که آرام ننشست و در سال ۱۳۵۹ به صف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست. طولی نکشید که به دلیل لیاقت و شجاعت، به عنوان فرماندهی خلاق و متفکر معرفی شد. یاران وی در توپخانه لشکر ۵ نصر، از ایمان و شجاعت این فرمانده خاطرات بسیاری ر ا بر سینه حک کرده اند.

علی عجم عاقبت در روز دوازدهم اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیبر به اسارت دشمن در آمد. بنابر تحقیات انجام شده، همان سال به دست مامورین حکومت بعث عراق به شهادت رسید. پیکر این شهید بعد از دوازده سال، شناسایی و به خاک میهن بازگردانده شد.

منابع زندگینامه :پشت ابرها پر از ستاره است،نوشته ی اصغر فکور،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

عدل طباطبائی، عبدالرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عباسقلی عدل طباطبائی، در ۱۳۰۳ در تبریز تولد یافت. پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و لیسانس در رشته‌ی اقتصاد گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و در پاریس درجه‌ی دکترای دولتی در رشته‌ی اقتصاد اخذ نمود و در ۱۳۳۷ به عنوان دانشیار در دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد مشغول کار شد، بعد استاد گردید. در انتخابات دوره بیست‌ویکم با حمایت حسنعلی منصور، چون عضو گروه مترقی بود، به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. بعد پروانه‌ی وکالت دادگستری گرفت و به شغل آزاد پرداخت. در ۱۳۵۳ امتیاز تاسیس یک دانشگاه در بابلسر به او داده شد که به نام مدرسه‌ی عالی مدیریت شروع به کار کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عدل طباطبائی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۶ در تبریز متولد شد. پدرش حاج عباسقلی عدل از مالکان سراب بود. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی افسری تهران شد و دوره‌ی دانشکده را پایان داد و به خدمت در ارتش درآمد. در ۱۳۲۲ با درجه‌ی سرهنگی به ژاندارمری کل کشور انتقال یافت و ریاست چند ناحیه‌ی ژاندارمری را به عهده گرفت. چندی رئیس ستاد ژاندارمری بود و در ۱۳۲۹ در همان سمت درجه‌ی سرتیپی گرفت. بعد معاون کل ژاندارمری و قائم‌مقام ژاندارمری کل کشور شد و درجه‌ی سرلشکری گرفت. در ۱۳۵۵ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عدل طباطبائی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۷ متولد شد. از دانشگاه تهران لیسانس حقوق گرفت. چندی در شرکت سهامی کل ساختمان ایران و مدتی در وزارت صناعت و معادن مشغول کار بود. در سال ۱۳۲۳ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و مشاغلی را تدریجا طی کرد مانند معاونت اداره اقتصادیان، معاونت تشریفات، دبیر اول سفارت ایران در واتیکان و سرانجام رایزن سفارت ایران در واتیکان شد و بعد به رایزنی سفارت ایران در ایتالیا منصوب گردید. مدتی هم با سمت وزیرمختاری رئیس اداره پنجم سیاسی بود تا به ریاست اداره کل تشریفات وزارت امور خارجه منصوب گردید. مرتضی عدل طباطبائی ابتدا سفیرکبیر ایران در سنگال شد و بعد به مقام سفارت در سوئد رسید و سرانجام در سمت سفیرکبیر ایران در آرژانتین بازنشسته شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عدل، احمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۷ ش در تبریز تولد یافت. پدرش مسعود عدل‌الملک از اعیان و مالکین آذربایجان بود و چندی روزنامه‌ی ناصری را در تبریز انتشار می‌داد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در مدارس تبریز، برای ادامه‌ی تحصیل عازم فرانسه شد. دوره‌ی متوسطه را در پاریس طی کرد و وارد دانشکده‌ی کشاورزی شد و درجه‌ی لیسانس گرفت. چندی در فرانسه به شغل دبیری اشتغال داشت تا اینکه در ۱۳۰۱ به ایران بازگشت و در وزارت فوائد عامه و تجارت استخدام شد و به تاسیس مدرسه‌ی کشاورزی پرداخت و مدیر و استاد مدرسه‌ی مزبور شد این مدرسه بعدا دانشکده‌ی کشاورزی شد.

در ۱۳۰۹ وزارت فوائد عامه به سه اداره کل تقسیم شد، یکی از ادارات، اداره کل کشاورزی بود که احمد حسین عدل به معاونت آن اداره انتخاب شد. در ۱۳۶۱ به کفالت اداره‌ی مزبور تعیین گردید. دو سال در سمت مزبور باقی بود تا اینکه از کار دولت کنار رفت و به شغل تجارت پرداخت.

در اسفند ۱۳۲۰ در کابینه‌ی علی سهیلی به وزارت کشاورزی که بیش از چند ماه از تاسیس آن نمی‌گذشت تعیین گردید و در کابینه‌ی بعدی که ریاست آن را احمد قوام داشت، همچنان وزیر کشاورزی بود.

در ۱۳۲۴ در دولت ابراهیم حکیمی، وزیر کشاورزی شد و در کابینه‌ی احمد قوام در ۱۳۲۶ در سه ترمیم کابینه، وزیر کشاورزی بود. پس از سقوط کابینه، به ریاست شورای عالی برنامه‌ی هفت ساله منصوب شد و چندی نیز مدیرعامل سازمان برنامه بود. در ۱۳۳۲ در کابینه‌ی سپهبد زاهدی به وزارت کشاورزی منصوب گردید و تا پایان دولت مزبور که یک سال و نیم طول کشید، مقام وزارت داشت.

عدل پس از سقوط دولت زاهدی به بخش خصوصی رفت و در اصفهان مدیریت کارخانه‌ی بافندگی و ریسندگی ریسباف را عهده‌دار گردید. پس از مدتی، ریاست کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی زاینده‌رود را به عهده گرفت و در این سمت ریاست

سندیکای صنایع اصفهان نیز به او واگذار شد.

در ۱۳۴۱ هنگامی که با اتومبیل خود از اصفهان عازم تهران بود، در بین راه با کامیون تصادف نمود، خود و فرزندنش کشته شدند. عدل یکی از بنیانگذاران کشاورزی جدید ایران است. گذشته از تاسیس دانشکده‌ی کشاورزی کرج، سالهای طولانی در آن دانشکده تدریس می‌کرد و مقالات تحقیقی زیادی در جراید درباره‌ی کشاورزی انتشار داد.

(بخش ۱) احمد حسین (و. تهران ۱۲۷۷ ه.ق.– ف. مهرماه ۱۳۴۱ ه.ش.) تحصیلات ابتدائی را در تبریز و متوسط و عالی را در فرانسه به پایان رسانید و دانشنامه مهندسی را از دانشکده کشاورزی گرینون دریافت کرد. در سال ۱۳۰۲ به تهران بازگشت و به معاونت اول اداره خالصه تهران منصوب گردید. بعد از شش سال معلم گیاه‌شناسی در مدرسه فلاحت تهران شد و سپس به مقام ریاست مزرعه نمونه کرج و ریاست اداره امور فلاحتی در اداره کل فلاحت نایل آمد. در سال ۱۳۱۶ در کابینه جم کفالت اداره کل فلاحت را عهده‌دار شد. در سال ۱۳۲۰ در کابینه سهیلی وزیر کشاورزی گردید. وی سه بار در کابینه‌های مختلف قوام‌السلطنه و یک بار در کابینه حکیم‌الملک و یک بار در کابینه سپهبد زاهدی وزیر کشاورزی شد. در سالهای ۱۳۱۶ و ۱۳۲۸ به عضویت هیأت شوارای عالی برنامه هفت ساله انتخاب گردید. در سال ۱۳۳۰ به ریاست شورای عالی سازمان برنامه منصوب شد. آخرین سمت وی مدیریت عامل کارخانه کازرونی و ریاست سندیکای صاحبان صنایع اصفهان بود. وی در تصادف اتومبیل میان راه قم به تهران درگذشت. عدل دارای تألیفاتی به این شرح است: ۱– کتاب آب و هوای ایران، ۲– تقسیمات اقلیمی ۳– رستنی‌های ایران، ۴– آبهای زیرزمینی در مناطق خشک فلات مرکزی ایران.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عدل، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا یوسف‌خان عدل (قائم‌مقام) در ۱۲۸۶ در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تبریز به اتمام رسانید و سپس وارد دانشکده کشاورزی کرج شد و از دانشکده مزبور درجه لیسانس گرفت. برای ادامه و تکمیل تحصیلات به اروپا رفت و در رشته‌های شیمی و کشاورزی ادامه تحصیل داد و درجه‌ی دکترا در کشاورزی گرفت. پس از بازگشت به ایران، چندی در اداره فلاحت مشغول کار شد و سپس در مقام دانشیار و استادی وارد دانشکده کشاوزی شد و سالهای متمادی به تدریس اشتغال داشت. وی از مالکین عمده آذربایجان بود.

دکتر عدل در انتخابات دوره هجدهم به وکالت مجلس انتخاب گردید و در دوره‌های نوزدهم، بیست‌ویکم، بیست‌ودوم، بیست‌وسوم و بیست‌وچهارم همچنان وکیل مجلس بود. مجموعا بیست‌وپنج سال در قوه مقننه عضویت داشت. تالیفات عمده‌ای از وی باقی نمانده است جز دروسی که در دانشکده تدریس می‌نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عدل، مجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مسعود عدل از مالکین عمده آذربایجان، در ۱۲۹۰ تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تبریز به اتمام رسانید و برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت و در رشته کشاورزی تحصیل نمود و درجه‌ی مهندسی دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران وارد وزارت کشاورزی شد و مشاغل مختلفی را احراز نمود از جمله چندی مدیرعامل سازمان جنگلبانی کل کشور بود. در دوره‌ی بیست‌ویکم مجلس شورای ملی از منطقه‌ی گرمی و مغان به وکالت انتخاب گردید. در اواخر دوره‌ی مزبور (۱۳۴۶) به بیماری سکته درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عدل، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به منصورالسلطنه، در ۱۲۶۱ در تبریز تولد یافت. پدرش حاج ابراهیم خلیل از معاریف و بزرگان تبریز بود و به شغل قضاوت اشتغال داشت. مدتی ریاست دیوانخانه خراسان با او بود. عدل تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در تبریز انام داد و سپس عازم مصر شد و دوره‌ی متوسطه را در آنجا گذرانید. بعد در پاریس در رشته‌ی حقوق ثبت‌نام نمود و درجه‌ی لیسانس گرفت. در ۱۲۸۲ به ایران بازگشت و در وزارت امور خارجه استخدام شد و اولین ماموریت او نایب سومی سفارت ایران در مصر بود. بعد با سمت نایب دوم مامور تفلیس گردید و چندی در آنجا انجام وظیفه کرد تا سرانجام به تهران احضار و معاونت دارالترجمه وزارت امور خارجه را به او سپردند. در ۱۲۸۶ به وزارت عدلیه انتقال یافت و سمت قضائی گرفت و کتابی تحت عنوان حقوق اساسی نوشت، به استادی مدرسه‌ی علوم سیاسی برگزیده شد. عدل در وزارت عدلیه مراحل ترقی را پیمود و به معاونت آن وزارتخانه رسید. در کودتای ۱۲۹۹ در کابینه‌ی صد روزه‌ی سید ضیاءالدین طباطبائی به کفالت وزارت عدلیه منصوب شد. در این سمت قوانین مهمی مانند قانون ثبت اسناد و قانون مرور زمان را تهیه و به تصویب رسانیده، مورد اجرا قرارداد ولی پس از سقوط کابینه‌ی سید ضیاءالدین، مدتی بیکار ماند، به تدریس در مدرسه‌ی عالی حقوق پرداخت. در تشکیلات نوین عدلیه که در سال ۱۳۰۶ علی‌اکبر داور بنیاد نهاد، عدل به خدمات قضائی دعوت شد و با رتبه‌ی ۹ قضائی مدیرکل تهیه قوانین و احصائیه شد و در تهیه و تصویب قوانین مهمی که در آن تاریخ ضرورت کامل داشت، تلاش بسیار نمود و قریب ۸ سال در این سمت باقی و برقرار بود.

در ۱۳۱۴ از وزارت عدلیه به وزارت امور خارجه انتقال یافت و سمت وزیرمختاری ایران در ژنو و نمایندگی دائمی در جامعه‌ی ملل به او تفویض شد و در همین سمت ریاست صدمین دوره‌ی اجلاسیه شورای جامعه‌ی ملل را عهده‌دار گردید. در ۱۳۱۶ به ایران بازگشت و به سمت معاونت وزارت امور خارجه منصوب و چندی نیز عهده‌دار کفایت آن وزارتخانه شد. در ۱۳۱۷ به وزیرمختاری ایران در ایتالیا تعیین گردید و تا مهرماه ۱۳۲۰ ش (۱۹۴۱ م) در آن سمت انجام وظیفه می‌کرد. پس از اشغال ایران از طرف قوای متفقین و قطع رابطه‌ی سیاسی ایران و ایتالیا به تهران احضار شد و از طرف دکتر عیسی صدیق وزیر فرهنگ وقت، به جای علی‌اکبر دهخدا به ریاست دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد برقرار گردید. وی دکتر عبدالله معظمی را به معاونت خویش به جای دکتر علی شایگان برگزید.

در اسفند ۱۳۲۰ در آخرین ترمیم کابینه‌ی ذکاءالملک فروغی به وزارت فرهنگ معرفی شد ولی با استعفای فروغی، کابینه سقوط نمود. جانشین فروغی، علی سهیلی بود که در کابینه‌ی خود، عدل را در وزارت فرهنگ تثبیت کرد.

در نخست‌وزیری دوم علی سهیلی در ۱۳۲۲، عدل وزیر مشاور کابینه شد. در سال بعد همان سمت را در کابینه‌ی محمد ساعد مراغه عهده‌دار گردید. در آذر ۱۳۲۳ در کابینه‌ی مرتضی قلی بیات (سهام‌السلطان) به سمت وزیر دادگستری تعیین و به مجلس شورای ملی معرفی شد.

در کابینه‌ی اول ابراهیم حکیمی و کابینه‌ی محسن صدر، وزیر مشاور گردید. در ۱۳۲۴ با سمت ریاست هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس سانفرانسیسکو شرکت نموده ، نطق مفصل و بلیغی به زبان فرانسه در مورد تخلیه‌ی ایران و پرداخت خسارات ناشی از جنگ ایراد نمود و بعد در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک حضور به هم رسانیده، درباره‌ی حقانیت ایران و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور تلاش بسیار نمود.

در سال ۱۳۲۶ در کابینه‌ی احمد قوام، ابتدا وزیر دادگستری و بعد وزیر مشاور شد. در سال ۱۳۲۷(۱۹۴۸ م) در نخست‌وزیری عبدالحسین هژیر و محمد ساعد مراغه‌ای، سمت وزارت مشاور داشت.

در سال ۱۳۲۸ پس از تاسیس مجلس سنا در ایران از طرف شاه به سناتوری آذربایجان انتخاب شد. تا اینکه در سال ۱۳۲۹ به بیماری سرطان درگذشت. او دوبار وزیر فرهنگ، دو نوبت وزیر دادگستری و ۷ بار وزیر مشاور در کابینه‌های ایران بوده است.

مصطفی عدل علاوه بر استادی و ریاست دانشکده‌ی حقوق یکی از علما و حقوقدانان ایران بود و در تمام کمیسیونهائی که برای تهیه‌ی قوانین تشکیل می‌شد عضویت داشت. پس از تصویب قانون مدنی ایران وی شرحی از قانون مزبور تهیه و انتشار داد. این کتاب علاوه بر تدریس در دانشگاه مورد استفاده قضات دادگستری نیز واقع می‌شد و قریب نیم قرن کتاب مزبور از بهترین منابع حقوق مدنی ایران بود و به دفعات تجدید چاپ شد. عدل در جوانی به مصاهرت میرزا رضاقلی‌خان هدایت (نیرالملک) درآمد. نیرالملک نیز از بزرگان علم و ادب بود و علاوه بر وزارت معارف چندی ریاست دیوان عالی تمیز را داشت. از عدل حین‌الفوت یک پسر و چهار دختر باقی ماند. ناصر ذوالفقاری، دکتر محسن مظاهر، دکتر طاهر ضیائی دامادهای او بودند.

(بخش ۱) (سید) مصطفی بن (حاج) میرزا ابراهیم خلیل رکن‌العدالهٔ طباطبائی تبریزی ملقب به منصورالسلطنه (و. ۱۲۵۸ ه.ش.– ف. بیست و دوم تیرماه ۱۳۲۹ ه. ش.) حقوقدان ایرانی و از رجال دوره رضا شاه پهلوی. وی سمتهای دولتی مختلفی یافت از جمله در سال ۱۲۸۳ ه.ش. نایب دوم سفارت ایران در مصر گردید و در سال ۱۲۸۸ ه.ش. مدعی العموم استیناف مرکز شد و در سال ۱۲۸۹ ه.ش. به معاونت وزارت عدلیه برگزیده شد. در ۱۲۹۰ ه.ش. مدیریت کل معارف را بر عهده گرفت و در سال ۱۲۹۹ ه.ش. کفیل وزارت عدلیه گردید. در سال ۱۳۱۶ ه.ش. نماینده ایران در مجمع انفاق ملل بود که به ریاست یک صدمین دوره اجلاسیه شورای جامعه انتخاب شد. چندی هم وزیر کشاورزی بود. در سال ۱۳۲۰ ه.ش. به مقام استادی دانشکده حقوق نایل آمد. از آثار او «حقوق مدنی» است که در تهران به چاپ شده.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عدل، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا یوسف‌خان قائم‌مقام آذربایجانی جراح و پزشک معروف، متولد ۱۲۸۷ است. در نوجوانی به فرانسه رفت و در رشته‌ی فلسفه و ریاضی دیپلم گرفت. سپس به دانشکده‌ی پزشکی پاریس وارد گردید و پس از ۸ سال تحصیل به دریافت دانشنامه‌ی دکترا و تخصص در جراحی عمومی نائل شد و پس از تخصص در جراحی عمومی نائل شد و پس از چند سال کار و تجربه در فرانسه و

اخذ درجه‌ی پروفسوری به ایران آمد و در دانشکده‌ی پزشکی استخدام شد و استادی کرسی جراحی عمومی و ریاست بخش جراحی بیمارستان ابن‌سینا به او واگذار شد. عدل در کار جراحی،طبابت و جسارت را توام نمود و همه روزه دست به عمل جراحی می‌زد. در آن تاریخ جراح تحصیل‌کرده در ایران کم بود و همین امر باعث شد که او روزانه چند عمل جراحی انجام دهد. در مدتی کوتاه، حسن شهرتی پیدا کرد و در چند بیمارستان اشتغال ورزید و مطب خصوصی دائر کرد و تدریجا نام وی سر زبانها افتاد و به عنوان اولین جراح ایران معروف شد. علم و عمل را توام نموده عر عملی را انجام می‌داد. واقعا گاهی کارش به معجزه شباهت پیدا می‌کرد و دیری نپائید که او در محافل مختلف معروف شد. همین اشتهار موجب شد با مقامات بالا حسن روابط پیدا کرد. گذشته از یک جراح معروف، یک شخصیت سیاسی شد به طوری که بعد از کناره‌گیری با کنار گذاشتن امیراسدالله علم، دبیرکل حزب مردم گردید و سیاست‌پیشه شد و همین امر باعث شد که در سال ۱۳۴۲ به مقام سناتوری برسد. مجموعا چهار دوره سناتور بود و ۱۶ سال بر این کرسی تکیه زد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عدل، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «مکرم‌الملک» و «قائم‌مقام»، در ۱۲۶۰ در تبریز تولد یافت. پدرش حاج سیدحسین شام غازانی معروف به عدل‌الملک از اعیان و فضلاء و ادباء آذربایجان بود. وی در جوانی وارد کار دولت شد. مدتی در کارگزاری مشهد و تبریز کار کرد، بعد به سمت نایب‌الایاله آذربایجان تعیین گردید و به ماجرای نوبری و سمیتقو خاتمه داد و امنیت نسبی در منطقه برپا ساخت. در دورانی که او بر آذربایجان حکومت می‌کرد، نان و امنیت وجود داشت و از این لحاظ مردم از او راضی بودند. همین اقدامات او باعث شد که به وی لقب قائم‌مقام بدهند. در سال ۱۳۰۰ ش به حکومت کردستان تعیین گردید. در آنجا خیلی خوب کار کرد و مردم از او راضی بودند. در دوره‌ی پهلوی کاندیدای مجلس شد و در ادوار پنجم و ششم و هفتم به وکالت مجلس از تبریز رسید. در دوره‌ی پنجم از طرفداران دو آتشه‌ی سردار سپه بود و برای انقراض قاجاریه تلاش نمود ولی عمر زیادی نکرد و در میانسالی وفات یافت. او در تربیت فرزندان خود از نظر علمی توجه مخصوصی داشت. پروفسور عدل جراح و دکتر غلامرضاخان عدل از جمله فرزندان او هستند. محمدولی میرزا فرمانفرمائیان و حبیب نفیسی دو تن از دامادهای او بودند. یوسف عدل در سال ۱۳۱۲ شمسی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عراقی زاده، عبدالمجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالمجید عراقی زاده : فرمانده بهداری لشکر ۱۴ امام حسین (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

مرداد ماه سال ۱۳۳۶ در یک خانواده ای مذهبی در بندر عباس چشم به جهان گشود . پدرش برادر زاده ی علامه شهید آیت الله حاج علی وکیلی ، امام جمعه لارستان در عهد رضا خان و مادر ایشان نوه دختری این علامه شهید بود . پدر او که خود معلم قرآن

و پایبند به اجرای قوانین شرع بود . از همان اوان کودکی وی را تحت تربیت های اسلامی قرار داد . از همان موقع در حالی که شاید ۱۲ سال بیشتر نداشت نماز و روزه را شروع کرد و با قرآن و تعالیم اسلامی آشنا شد ، در مراسم مذهبی با شوق و ذوق فراوان فعالانه شرکت می کرد .

ایشان تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در بندر عباس به پایان برد و پس از طی دوره ی دانشسرای عالی کرمان و اخذ مدرک فوق دیپلم ریاضی ، خدمت سربازی خود را به صورت معلم در بخش فین بندر عباس آغاز نمود . در همین زمان بود که انقلاب اسلامی به رهبری مجاهد کبیر ، امام خمینی . با قدرت و شدت رژیم طاغوت را در هم می کوبید و عبدالحمید نیز پا به پای دیگر همرزمانش ضمن حفظ ارتباط با نیروهای فعال در بندر عباس به افشا گری علیه رژیم طاغوت پرداخت و در بالا بردن بینش علمی –سیاسی – انقلابی دانش آموزان همت والایی از خود نشان داد .

هنگامی که فرمان امام مبنی بر اعتصاب سراسری را دریافت نمود مدرسه را تعطیل و آن را به کانون گرم و فروزان مبارزه علیه رژیم سر سپرده شاه تبدیل نمود .

با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه ، ۱۳۵۷ ، شهید عراقی زاده که خدمت سربازی خود را به پایان رسانده بود به بندر عباس آمده و به عنوان معلم ریاضی در مدرسه شهید سام پوربه انجام وظیفه پرداخت و در سنگر آموزش و پرورش فعالیتهای خود را در بعد تاز ه ای آغاز نمود . عشق و علاقه وافری که به تربیت اسلامی و رشد و شکوفایی دانش آموزان داشت . با آغاز حملات وحشیانه و متجاوزانه رژیم عراق به میهن اسلامی به حراست از حریم مقدس انقلاب پرداخت و به جبهه های نبرد شتافت .

سردار شهید عبدالمجید عراقی زاده اواخر سال ۱۳۵۹ از جبهه کوت شیخ به جبهه دارخوین منتقل گردید و چون چون در امداد مهارت داشت به بهداری منتقل شد و در نقش امداد گر مشغول به کار گردید .از همان اوایل توانایی بالای خود را برای احراز مسئولیت در بخش امداد نشان داد.اودر این سمت حضوری تاثیر گذار داشت .از عملیات فرماندهی کل قوا تا عملیات خیبر که به یار پیوست ، در پست های قائم مقامی و فرماندهی بهداری مشغول خدمت بود .

او دبیر نمونه و معلم ریاضی دبیرستانهای بندر عباس بود و در سنگر علم نیز از توانایی بالایی بر خوردار بود به طوری که هر گاه به قصد مرخصی به شهر بندر عباس می رفت آموزش و پرورش با تمدید ماموریت او مخالفت می کرد و به او پیشنهاد مسئولیتهای مهمی را می داد ولی شهید عراقی زاده از قبول مسئولیت در اداره آموزش و پرورش امتناع کرده مجددا به جبهه نبرد باز می گشت . در جبهه نبرد در اورژانس های عقب جبهه نمی ماند دوست داشت در نزدیک ترین اورژانس خط مقدم قرار گیرد تا بتواند از وضعیت دشمن اطلاع کافی و دقیق به دست آورد . وی در کوتاه ترین زمان ممکن نیروها و امکانات لازم برای اورژانس را فراهم می کرد و وقتی نیروها و امکانات لازم برای اورژانس را فراهم می کرد و وقتی با کمبود آمبولانس مواجه می شدیم با مسافرت به شهرهای مختلف ، تعدادی آمبولانس برای مناطق جنگی فراهم می کرد و آنها را سریعا به بهداری انتقال می داد و تلاش زیادی می کرد تا خوردوهای غنیمتی نیز برای خدمت به مجروحین ، در بهداری لشکر به کار گرفته شود .

در عملیات خیبر ، پس از آنکه به نحو عالی از عهده اداره امور موبوطه بر آمد ، در خط مقدم جبهه از ناحیه شکم مورد اصابت ترکش قرار گرفت و قبل از رسیدن به بیمارستان پر کشید و به دوست پیوست ! منابع زندگینامه :فرشتگان نجات،نوشته ی ،مرتضی مساح،نشرلشگر۱۴امام حسین(ع)،اصفهان–۱۳۷۸

عراقی،اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۰ ش در اراک متولد شد. پدرش حاج‌آقا محسن اراکی از اجله علمای متعین و ملاک بود. تحصیلات مقدماتی را در نزد معلمین خصوصی انجام داد و چندی در حوزه‌های علمیه‌ی اراک، قم و تهران به تحصیل اشتغال داشت. پس از انجام تحصیلات، شغل او ملکداری و اداره‌ی املاک وسیع پدرش بود و تدریجا در شهر اراک موقعیت خاصی پیدا کرد و داوطلب نمایندگی مجلس شورای ملی شد. در دوره‌ی پنجم به نمایندگی مجلس انتخاب شد و جزء یاران و نزدیکان مدرس گردید و تقریبا در اقلیت مجلس قرار داشت. در استیضاح معروف اقلیت از سردارسپه، هفت نفر آن را امضاء نموده بودند، یکی هم حاج اسمعیل عراقی بود. ولی طرفداران سردارسپه خیلی زود توانستند او را از مدرس جدا سازند. در جلسه‌ی ۹ آبان ۱۳۰۴ یکی از موافقین خلع قاجاریه بود که به انقراض آن خاندان رای داد.

در مجلس موسسان که در آذرماه همان سال تشکیل شد، از اراک نماینده بود. یکی از موافقین تغییرات قانون اساسی بود. چون خود را کاملا در اختیار سردارسپه قرار داده بود، در ادوار ششم، هفتم و هشتم نیز وکیل شد. دوره‌ی نهم به او استراحت دادند ولی در دوره‌های دهم و یازدهم مجددا به وکالت رسید. برادر بزرگتر وی به نام حاج میرزا شمس‌الدین عراقی در دوره‌ی سوم وکالت داشت. برادر دیگر وی که نام خانوادگی خاکباز محسنی را انتخاب نموده بود، چند دوره وکیل شد.

در دوره‌ی یازدهم، شهربانی برای او پاپوش دوخت و بر اساس آن پرونده، از او سلب مصونیت گردید و مدتها در زندان بسر می‌برد تا بالاخره با شفاعت عده‌ای از جمله حاج محتشم‌السلطنه از زندان آزاد شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عرب محفوظی، محمدمهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد مهدی عرب محفوظی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۶۰/۳/۲۴

زندگینامه علمی

اینجانب محمدمهدی عرب محفوظی در سال ۱۳۷۴تحصیلات حوزوی خود را در مدرسه علمیه ابا صالح(عج) آغاز کردم و از همان سالهای آغازین تحصیل، به تدریس علوم حوزوی از ادبیات عرب گرفته تا منطق و...پرداختم. همچنین به خاطر علاقه قبلی به ادبیات فارسی در کلاسهای درس استاد سیدابوالقاسم حسینی شرکت کردم و دست به قلم بردم. در طول این سالها در برخی نشریات داخلی مدرسه قلم زدم و چند شماره از نشریه قلم را نیز به همکاری دوستان منتشر کردم. در سالهای پس از مدرسه در ضمن ادامه جدی فقه و اصول در محضر اساتید فن به موسسه امام صادق رفتم و به تحصیل در علم کلام پرداختم و این رشته تخصصی را تا انتهای سطح سه در سال ۱۳۸۵دنبال نمودم و در سال تحصیلی ۱۳۸۵-۸۶ به سمت استادی در این موسسه انتخاب شدم. همچنین به مدت یک و نیم سال در موسسه تربیت مدرس حوزه تدریس نمودم و همچنان در برخی از مدارس حوزوی

اشتغال به تدریس دارم. در طول این سالها مقالات و نوشته های متعددی را ویرایش نمودم و در زمینه مباحث اعتقادی و کلامی و ادبی تحقیقاتی انجام دادم و مقالاتی نگاشتم و اکنون نیز مقالاتی در دست نگارش دارم.

والسلام علیکم و رحمه الله

عرب نژاد، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده محورعملیاتی لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «حمید عرب نژاد »در سال ۱۳۳۲ در روستای «حمیدیه» از توابع شهر «زرند »در استان«کرمان »به دنیا آمد .در کودکی پدر ومادرش را از دست داد اما سایه برادران متدین خودرا بربالای سر داشت .حمید با تنهایی و مشقت زیاد تحصیلات ابتدایی ومتوسطه خود را به پایان رساند .در دوران سربازی از نزدیک دیکتا توری حکومت پهلوی را با پوست و گوشت خود احساس می کرد .این آگاهی راه تازه ای پیش پای حمید گذاشت وآن مبارزه با ظلم و ستم آن روز بود .تلاش حمید در آن روزها به یاد ماندنی است .

وقتی دیواره های دیکتا توری فرو ریخت حمید لباس سبز پاسداری ازانقلاب را به تن کرد وبه مقابله با اشرار و ضد انقلاب پرداخت .

حوادث کردستان او را به مهاباد کشاند و به همراه مردان دلیری که برای کوتاه کردن دست بیگانه ها به آن خطه آمده بودند، به پیکار مشغول شد .

حمید عرب نژاد در عملیات بیت المقدس پیش از آن که نسیم اروند چهره مردانه اش را نوازش دهد و چشمانش بادیدن مسجد جامع روشن شود به آرام وقرار خود رسید .از حمید فرزندی به نام «ملیحه »به یادگار مانده است.

منابع زندگینامه " :ستاره من "نوشته ی راضیه تجار، ناشرلشگر ۴۱ثارالله، کرمان-۱۳۷۶

عرب نژاد، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس عرب نژاد : فرمانده واحد مخابرات لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت نامه ...ای اهل ایمان در پیشبرد کار خود صبر و پیشه کنید و به ذکر خدا و نماز توسل نمایید که خدا یاور صابران است و آن کسیکه در راه خدا کشته شد، مرده نپندارید بلکه او زنده ابدی است ولیکن شما این حقیقت را در نخواهید یافت.

با سلام به روح پاک شهدای جهان اسلام که سالارشان امام حسین (ع) و دیگر پویندگان راهش. پس از چهارده قرن شهیدان گرانقدر همچون شهید مظلوم بهشتی و دیگر یارانش که کربلای مجدد در ایران، به وجود آوردند. سلام به رهبر عالیقدرمان که با خنثی کردن توطئه های ابر قدرتان، بینیشان را به خاک مالید. سلام و درود به شما ملت عزیز و شهید پرور ایران که با وحدت از هم ناگسستنی خود منافین دیو صفت زمان را از صحنه جهاد درونیشان بیرون و رسوا کردید. ملت عزیز امروزه به راستی در میهن اسلامی مان همه جا جبهه است و هر لحظه برخوردی جدی بین تباهی و روشنایی وجود دارد. آنان که میل شهادت می کنند و

عزیزترین و گرانبها ترین دارائی یعنی جان خود را صادقانه و عاشـقانه در راه تعالی اسلام فدا می کنند. این عشق را در سر دارند که راهگشای نسلهای آینـده هسـتند و باور دارند، کسانی که در رأس امور مملکت قرار دارند از خود آنها هسـتند و برای آنها کار می کنند و در واقع برای مستضـعفین می جنگند. نسـلهای آینده با عظمت درک فلسفه شهادت همیشه آماده باشند که راه نفوذی دشمن را از هر سو که باشـد چه غرب و شـرق محو نمایند. حال که ما چنین راهی را در پیش داریم چقدر کم سـعادت است کسـی که در بستر جان دهـد و از این فیض عظیم محروم بمانـد و من از شـما ملت عاجزانه می خواهم که در راه وحـدت و یکپارچه شدن تا آنجا که در توان دارید کوشـش کنید تا بتوانید توطئه های مخالفین اسـلام را همچون گذشـته در نطفه خنثی کنید و همچنین از هر زمان، خود تقاضا دارم برای پاسداری از خون شـهیدان که مسئولیت بسیار سنگینی است راه آنها را ادامه دهید. سپاه اگر به ماند با خانواده های مستضـعف برنامه و جلساتی گسترده داشته باشد و با سرکشی به این خانواده ها درد دلها و مشکلات آنها را ارزیابی کنند و به مقامات مسـئول راهنمایی لازم را مبـذول دارنـد و فقط به خانواده شـهدا اکتفا نکنند، چون این افراد هم به مرو زمان به خانواده های شهـدا می پیوندنـد در صورتی که بسـیاری از مشـکلات را قبل از خانواده شـهید شـدن داشـته انـد. امیدوارم خداوند شـما را در این مسئولیت که به گردنتان است یاری نماید. من به مادرم که از جانم او را بیشتر دوست دارم سلام می رسانم و به حلالیت او محتاجم. امیـدوارم که مرا ببخشـد. من خیلی دلم می خواست که برایش کارهای بیشتری انجام دهم و هر وقت او را می دیدم واقعاً خوشـحال می شدم و همچنین به پدر مهربانم سلام میرسانم...

عباس عرب نژاد

عرب، قربانعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قربانعلی عرب : قائم مقام فرمانده عملیات لشکر ۱۴ امام حسین (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

مهـم نیست شب باشـد یـا روز ،؛ مهم نیست سـال ۱۳۳۶ باشـد و یـا هر سال دیگری و اصـلا اهمیتی نـدارد که روسـتای مار کـده در شهرسـتان شـهر کرد باشد یا هر جای دیگر این ملک پر گوهر . مهم این است که هم زمان با طلوع ولایت علی همان روزی که دین کامل می شود و نعمت الهی تمام ، ستاره ای متولد شد که چون قرار بود فدای راه علی (ع) شود نامش را قربانعلی گذارده اند .

نه اینکه مونس اش آب بود ، خلاک بود و نور ، پس مثل خاک بخشنده شد ، مثل آب زلال و مثل نور پاک و شفاف .

همدم قربانعلی هم شد کار و تلاش ،

قرار شـد او بکارد تا دیگران درو کننـد . قربانعلی کم کم بزرگ شـد تا شـش ساله شود ، آن وقت که پدر توی دنیا چشم هایش را بست . برادر بزرگتر شد سایه سر قربانعلی .

گفتند : به اصفهان می رویم تا فرجی شود .

قربانعلی درس هم می خواند اما خانواده زور و بازویش را بیشتر نیاز داشت .

او علم اکتسابی را رها کرد تا بعد ها حکیمانه حرف بزند .

قربانعلی شد در و پنجره ساز .

سال ۱۳۵۶ به خدمت سربازی رفت تا خیلی زود سرباز امام زمان (عج) شود . سال ۱۳۵۷ که انقلاب پیروز شد ، قربانعلی هم یکی از همان میلیونها نفر بود که به خیابنها رفت ، شـعار داد و مبارزه کرد ، همان سالها هم نیمی از دینش را به دست آورد . کردسـتان بلوا

شده بود ،

قربانعلی رفت تا مبادا انقلاب دست نا اهلان بیافتد . جنگ شد ، قربانعلی به خوزستان رفت ، دارخوین روستاهای محمدیه و سلیمانیه خط شیر ایجاد شد و یکی از شیر مردانش همین قربانعلی عرب بود .

در جبهه همه کاری می کرد ،

از نظافت و شستشو .

تا کندن کانال

تازه فرمانده ام بود .

سال ۱۳۶۴ که بالاخره قرعه به نامش در آمد .

جوان شد ؛جوون شدی دادا عرب .

باید جوان شد ، صدایم زده اند ، وقت رفتن ما هم رسیده است .

غسل کرد ،

رفت تا دینش کامل و نعمت الهی بر او تمام شود .

منابع زندگینامه :

آقای گل،نوشته ی ،بهزاد دانشگر،نشر بوستان فدک،اصفهان-۱۳۸۳

عرب‌شیبانی، عباسقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۵ در شیراز و فرزند میرزا امیرسلیم رئیس ایل خمسه فارس است. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشکده‌ی افسری تهران شد و تا درجه‌ی سرگردی در ارتش پیش رفت، بعد به بانک ملی انتقال یافت و رئیس کارپردازی شد. در دوره‌ی پانزدهم کاندیدای مجلس شورای ملی گردید و به وکالت رسید و در ادوار بعدی چهار دوره‌ی متوالی در پارلمان عضویت داشت. از سال ۱۳۴۲

به بعد کاری به او ارجاع نشد. در بانک ملی سمت مشاوری گرفت. گاهی در تهران و زمانی در شیراز به امور کشاورزی می‌پرداخت. روی‌هم‌رفته مرد بدی نبود و کار خلافی در مدت عمر از او سر نزد و با مردم رفتار مناسب داشت. در سال ۱۳۷۴ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عربی ایسک، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا عربی ایسک : فرمانده محور عملیاتی تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) یا من للا شریک له و لا وزیر، یا

رازق الطفل صغیر. یا راحم الشیخ الکبیر...

آخوند مولا علی اکبر ،جوشن کبیر می خواند و میرزا زیر لب زمزمه می کرد. هر بند از دعا را به پایان می رسید، مسجد روستا مثل کندوی زنبور پر شد از صدای « سبحانک یا لا اله الا انت، الغوث الغوث، خلصلنا من النار.» استاد میرزا کفاش صف جلو نشسته بود. نگاهش به آسمان بود و در گوشه ی چشمش، مثل دریاچه ای که باد آن متلاطم کرده باشد، اشک موج می زد.

مراسم احیا که تمام شد، مردها با فانوس های در دست، دسته دسته از مسجد خارج می شدند و جلوی چهار سوی مسجد، گروه گروه انتخاب مسیر می کردند. عده ای به طرف سر استخر و عده ای به سر سمت کوچه کلاغان می رفتند. میرزا به طرف کوچه ی حوض انبار کمالان پا کشید. فانوس ها سو سو می زد و در رته رفتن سلانه سلانه ی پیرمرد ها و پیرزن ها، بالا و پایین می رفت. میرزا سر به آسمان بلند کرد. آسمان کویری روستا، پر بود از ستاره های نورانی. ستارها آن قدر نزدیک بودند که آدم را به وحشت می انداختند.

یا دلیل المتحیرین.

به یاد ماندگار افتاد. وقتی می امد مسجد، حالش خوب نبود. زی لب دعا کرد:

خدایا، به حق صاحب امشب کمکش کن، اگر پسر باشد نامش را علی می گذارم، به نام شهید شب احیاء.

باید زودتر می رفت و طبل سحر را می زد. سالها بود که میرزا طبل می زد. اذان می گفت و سحرهای ماه رمضان، مناجات می کرد. چراغ خانه روشن بود و زن های همسایه، در رفت و آمد بودند. میرزا پا تند کرد. خبر را کربلایی معصومه – مادر زنش که قابله بود – به او داد.

مژده... مژده بده میرزا. مژده بده، ماشاءالله پسر است. تپل مپل و قبراق.

شب پنجم خرداد ۱۳۳۳ و سحر گاه احیا ماه مبارک رمضان بود.

نامش را علی رضا گذاشتند. اولین فرزند خانواده بود که زنده مانده بود. مادرش صبور بود و زحمت کش و پدرش مختصر گوسفندی داشت و درفشی و سوزنی که گیوه های پاره روستا را وصله پینه می کرد و یک قرآن.

گوسفندان را غول خشکسالی با خود برد و فقر بر زندگی همه از جمله میرزا تازیانه زد. علیرضا، در شرایطی که علیرغم فقر و نداری، اعتماد و ایمان، پایه های اصلی زندگی شرافتمندانه بود، رشد کرد و مردانگی و بزرگی آموخت. قرآن را در مکتب خانه ی مرحوم آخوند کربلایی محمد جوان آموخت و وارد دبستان شد.

دوره ی ابتدایی را در مدرسه ی شهاب (جلال آل احمد) در روستای آیسک آغاز کرد. برای تامین مخارج زندگی، ترک تحصیل کرد وارد سنین نوجوانی شد، کمک حال پدر بود.

کم کم پسران میرزا یکی یکی پا به عرصه زندگی گذاشتند و مخارج زندگی کمک مضاعفی را می طلبید. علیرضا عازم کاشمر شد تا در یک شرکت راه و ساختمان به کارگری بپردازد. در بیست سالگی به خدمت زیر پرچم رفت. در سربازی، بارها در دفاع از سربازان با افسران مافوق درگیر شد. به همین علت از پادگان تربت حیدریه به پیرانشهر در استان کردستان تبعید شد.

وقتی از سربازی برگشت، ازدواج کرد که ثمره ی آن سه دختر و یک پسر بود. وقتی نام آیت الله خمینی بر زبان ها افتاد، علیرضا به مطالعه رساله امام و کتاب های سیاسی پرداخت. اولین راهنما، پدرش بود که با رادیوی کوچک خود، اخبار را گوش می داد و به تحلیل آنها می پرداخت.

بین سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ مبارزه علنی خود را علیه رژیم آغاز کرد و با پخش عکس ها و اعلامیه حضرت امام و شرکت در جلسات و تظاهرات، اعتراض علیه رژیم را آغاز کرد. به اتفاق دوستان جوانش، هیئت علی اصغر را تاسیس کرد که همین هیئت، به کانون مبارزه با طاغوت و افشا گری علیه حزب رستاخیز تبدیل شد.

وقتی ایران بـه پیروزی انقلاب نزدیـک تر می شـد، علیرضـا از جمله عوامـل اصـلی راه انـدازی راهپیمـایی و مسـلح کردن مردم در شهرستان فردوس بود. او در کارگاه جوشکاری خود، شبها تا دیر وقت شمشیر می ساخت و صبح در میان تظاهر کنندگان توزیع می کرد.

در همین سالهـا، شب هـای مـاه رمضـان به مناجـات و قرائت دعای سـحر می پرداخت و اذان می گفت. میان دار هیئت بود و جلوی دسته های عزاداری چاوشی می کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فردوس، جزو اولین کسانی بود که لباس سبز پاسداری پوشید. در سالهای اول پیروزی انقلاب، نمایندگی دادستانی و کمیته امداد را در منطقه ی روستایی بر عهده داشت.

علیرضا عربی، مدتی به عنوان محافظ نماینده مردم فردوس و طبس در مجلس شورای اسـلامی – مرحوم حجت الاسلام حاج محمد اسـماعیل فردوسـی پور – انجـام وظیفه می کرد. در این مـدت که در جماران مسـتقر بود، بارها به زیارت حضـرت امام خمینی نایل گردید.

با شروع تجاوز نظامی حزب بعث عراق به ایران و آغاز جنگ، در ماه های نخست جنگ، خود را به اهواز رساند و در منطقه ی دب حردان، حمیدیه، هویزه، و سوسنگرد با شهید چمران همکاری کرد. او در عملیات شکست محاصره آبادان شرکت کرد.

علیرضا عربی، با توجه به خلوص، تقوا و شـجاعت وصف ناپذیرش، به سرعت به رده های فرماندهی رشد کرد و از آنجا که یکی از برادرانش در عملیات خیبر اسیر شده بود، برای این که دشمن از ارتباط فامیلی بین آنها مطلع نگردد، همرزمانش در جبهه با توجه به شجـاعت و دلاـوری اش او را ابوفاضـل یا برادر عرب صـدا می زدنـد. ابوفاضل در اکثر عملیات ها به عنوان فرمانـده جنگ شـرکت داشت، از آن جمله فرماندهی خط ابو شهاب، فرماندهی گردان نازعات از تیپ ۲۱ امام رضا (ع) و واحد طرح و عملیات لشکر ویژه شهـدا. ابوفاضـل (علیرضا عرب) یکی از یاران و فرمانـدهان مورد اعتماد شـهید محمود کاوه بود. به طوری که، هنگامی که کاوه در منطقه ی حاج عمران مجروح شـد، بلافاصـله به وسـیله تلگراف از ابوفاضل که در مرخصـی به سـر می برد، خواسـته شد که در خط مقدم حضور پیدا کند. علیرضا پس از رسـیدن تلگراف، بلافاصله در حالی که هنوز سه روز از مرخصی بیست روزه اش را گذرانده بود، عازم کردستان شد و به محض رسیدن، کار شناسایی را آغاز کرد.

همان شب یعنی در ۲۲ مرداد ۱۳۶۵ در منطقه ی حاج عمران، بر اثر اصابت ترکش به ناحیه سر و سینه به شهادت رسید.

وقتی جنازه اش به فردوس منتقل شد که همسـرش برای به دنیا آوردن آخرین فرزندش، در بیمارستان بستری بود. پیکرش را در عید قربان تشییع و در مزار شهدای آیسک که به در خواست خودش بهشت اصغر نام گذاری شده بود، به خاک سپردند.

منابع زندگینامه : ابوفاضل نوشته ی، سیدعلیرضا مهرداد،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

عربیان لاریمی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی عربیان لاریمی : قائم مقام فرمانده یگان دریایی لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

درهفـدهمین روز فروردیـن ۱۳۴۲در روسـتای «لاـریم» درشهرسـتان« جویبـار» دراسـتان «مازنـدران »بـه دنیـا آمـد .دوران ابتـدایی و راهنمایی را در زادگاه خود وروستای«کوهی خیل» گذراند وبرای تحصیل در دوره ی متوسطه به «ساری» رفت.

دوران تحصـیل او در این پـایه مصـادف بـود بـا اوج مبـارزات مردم ایران بر علیه حکومت پهلوی واو از پیشـتازان این مبـارزه بود. با

تلاش مردم وفرار دیکتاتور بساط حکومت شاهنشاهی در کشور بر چیده شدوپس از آن بود که توطئه های دشمنان یکی پس از دیگری شروع شد.

مهدی که اوضاع نابسامان کشور را می دید تحصیل را رها کرد ودر آخرین ماه های تحصیل در سال دوم دبیرستان ، لباس بسیجی به تن کرد و داوطلبانه به کردستان اعزام شد. مدتی در کردستان ماند وبه مبارزه با ضد انقلاب ودشمنان مردم ایران پرداخت. پس از برقراری امنیت نسبی در کردستان ،به جبهه ی جنوب رفت.

در سال ۱۳۶۴ به عضویت سپاه درآمدودر واحد اطلاعات و عملیات مشغول خدمت شد.

مجروحیت وزخم ترکشهای دشمنان کمترین خللی در اراده پولادین او ایجاد نکردندوتا ۴/۱۰/۱۳۶۵ که این سردار ملی در عملیات کربلای ۴ ودر جزیره ی «ام الرصاص» عراق به شهادت رسید،در هر میدانی که نیاز به جانبازی داشت،او حاضر بود.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عرش نشین، عقیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان قمربنی هاشم(ع)لشگر۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شهید« عقیل عرش نشین »در سال ۱۳۴۲ دیده به جهان گشوده است . خانواده و دوستانش، وی را فردی آرام ، تودار و کم حرف بیان کرده اند. این شهید عزیز بیشترین احساسهای زیبای روحی و درونی خود را باکمترین تأثیر را بر دوستان داشته و اکثراً کارهای وی در وجود خودش باقی مانده و برای نزدیکان معین و مشخص نشده است. از طرف دیگر وی فعالیت پر شور و قابل تامل و قابل بیانی نداشته است. همچنین سن کم وی در زمان شهادت یعنی حدود ۲۰ سال، مزید بر علت شده است.

وی در سال ۵۹ در سن ۱۸ سالگی وارد سپاه می شود. البته اوایل سال ۱۳۶۰ معاون واحد اعزام نیرو می شود . پس از اصرار زیاد در گردان جند الله به عنوان معاون گردان به منطقه «بازی دراز» ارتفاعات ۱۱۰۰ و تپه «سعید» در مرز «قصر شیرین »اعزام می شود . بعد از تشکیل تیپ ۹ حضرت عباس (ع) به منطقه «فکه» اعزام می شود و در آنجا در عنوان پیک گردان انجام وظیفه می کند؛ تا اینکه در عملیات والفجر یک در« ابوغریب» بر اثر اصابت تیر کالیبر پنجاه در تاریخ ۲۲/۱/۶۲ یعنی اوایل ۲۱ سالگی به خیل شهدا می پیوندد.

نکته مهم در زندگی این شهید ارتباطات معنوی و روحانی وی با مرحوم منعم اردبیلی بوده است که به گفته دوستان در طی ۳۵-۴۰ روزی که مرحوم منعم در منطقه فکه بودند، خیلی با هم خلوت می کردند . استاد از روح معنوی خود در وی می دمیده؛ لذا از این زمان تا شهادت وی به فردی عارف مسلک ، فارغ از نیازهای مادی و دنیوی شده است.

به گفته دوستان وی خط زیبایی داشته و در هر جا که امکان و فرصت دست می داد، جملات زیبای عرفانی را می نوشته است. در اواخر روزه گرفتن مدام وی و عدم خوردن غذا بجز نان خشک از نکات بارز زندگی وی به حساب می آمد . طبق بیان خود از زبان شهید «چمران »همیشه این را به زبان داشته است که : « خدایا خوش دارم تنها باشم در کهکشان های پوچ دنیا بپوسم ، و طبق آنچه که آرزو می کرده است تقریباً وی تا این زمان گمنام زیسته است و گمنام هم خواهد بود.» این از آن جهت است که از حدود ۲۰ نفری که درباره عقیل با آنها صحبت شده، هیچکدام نکات خاص و قابل تأملی در مقایسه با دیگر شهدا از شهید عقیل بیان نکرده اند و یا به یاد نداشته و فراموش کرده اند. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل ،مصاحبه با

خانواده ودوستان شهید

عرفانی، فاضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فاضل عرفانی

محل تولد : عراق- کربلا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

متولد ۱۳۴۳ در شهر مقدس کربلا می‌باشم، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر اهواز گذراندم و از همان سنین نوجوانی و دوره راهنمایی جذب جلسات مذهبی و علمی شدم و در سال ۱۳۵۷ رتبه نخست قرائت قرآن در مقطع مدارس راهنمایی استان خوزستان را کسب کرده و برای مسابقات کشوری به شهر مقدس مشهد اعزام شدم. در سال ۱۳۵۸ پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی وارد حوزه علمیه اهواز شدم. سپس در سال ۱۳۶۰ در حوزه علمیه قم مشغول به تحصیل شده و از اساتید حوزه بهره‌مند شدم در مقطع سطح از اساتیدی همچون حضرات آقایان: پایانی، ستوده، اعتمادی، دوزدوزانی، صالحی مازندانی بهره بردم. و در دوره خارج از حضرات آیات: وحید خراسانی، میرزا جواد تبریزی، فاضل لنکرانی، صافی گلپایگانی.دروس معقول را نزد حضرات آقایان: انصاری شیرازی، مصباح یزدی، حسن‌زاده آملی گذراندم.در اولین دوره چهار ساله تخصصی علم کلام زیر نظر آیت الله جعفر سبحانی شرکت کردم و با معدل ۲۵/۱۹ با رتبه ممتاز در سال ۱۳۷۴ فارغ التحصیل شدم.

عرفانی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهدی عرفانی

محل تولد : حومه بویین زهرا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۲/۱/۱

زندگینامه علمی

سال ۱۳۵۱ مقابل مدرسه مرحوم آیت الله نجفی مرعشی پس از تظاهرات دستگیر شدم و به شهربانی (خیابان باجک) انتقال یافتم و چندین ماه در زندان بودم. بعد از دو ماه تعداد دیگری از طلاب و دانشجویان را دستگیر کردند و به زندان آوردند، سپس به شیراز و شهر کازرون منتقل کردند، بعد از چهار ماه به آباده شیراز آوردند. مدت یک سال و هشت ماه در ضد اطلاعات و گردان آباده شیراز تحت نظر بودم. در قزوین دستگیر شدم، به سازمان امنیت بردند، لکن آزاد شدم. اسلام‌شهر تهران، جلسات هفتگی دعوت داشتم، به علت سخنرانیهای سیاسی و انقلابی تحت تعقیب بودم و فراری. سال ۵۶ و ۵۷ سخنرانی در راهپیمایی‌ها (روی ماشینها و پشت بام‌ها وتحت تعقیب و فراری). مستقر نمودن کمیته‌های بعد از پیروزی و جهاد سازندگی و خدمات فرهنگی. شرکت در خطوط مقدم جبهه (چهار حمله) رزمی و تبلیغی. تدریس در دانشگاه‌های اصفهان، تهران، استان فارس (آباده)، قزوین، تفرش و... تألیف کتب متعدد و جزوات درسی جهت تدریس در دانشگاه‌ها. آموزش اسلحه‌شناسی به اعضای کانون ارشاد. تأسیس کانون ارشاد و پرورش فکری جوانان...

عزالدوله

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بختیار بن معزالدوله احمد دیلمی، از آل بویه (جل. ۳۵۶ ه.ق/ ۹۶۷ م.- ف. ۳۶۷ ه.ق./ ۹۷۷ م.). وی پس از فوت پدر به تخت نشست ولی مطابق وصیت او رفتار نکرد و به لهو لعب پرداخت و وقت خویش را به معاشرت با زنان میگذرانید، از این رو بزرگان دربار به حیله در سراسر کشور شورش بر پا کردند و در جنگی که میان او و پسر عمش عضدالدوله واقع شد عزالدوله شکست خورد و فرار کرد و پس از چندی به دست کسان عضدالدوله گرفتار شد و عضدالدوله دستور داد فی‌المجلس او را گردن بزنند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عزالدوله عبدالرشید

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۴۴۱ ه.ق/ ۱۰۴۹ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «البتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و

پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

عزالممالک اردلان، امان‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

درگذشت: ۱۳۶۶.

امان‌الله عزالممالک اردلان از معمرین رجال- که عمرش ظاهرا از صد گذشته بود- در سال ۱۳۶۶ درگذشت. چند بار وزیر و وکیل مجلس شد. در «مهاجرت» از پیشگامان بود و در دولت نظام‌السلطنه که در کرمانشاه تشکیل شد وزیر مالیه شد. خاطراتش درباره‌ی آن جریان را به نام اولین قیام مقدس ملی (۱۳۳۲) به چاپ رسانید. در سالنامه‌ی «دنیا» از وی مقاله‌های بسیاری درج شده است.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

عزت ملک

قرن:۸

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۷۴۴ ق، وی همسر شیخ حسن چوپانی (۷۴۴ ق) معروف به شیخ حسن کوچک بود. در سال ۷۴۴ ق شیخ حسن لشکری به

فرماندهی سلیمان خان و امیر یعقوب شاه برای تسخیر بلاد روم فرستاد، اما بر اثر شکست آنان، امیر یعقوب شاه زندانی شد. عزت ملک که با یعقوب شاه ارتباط نامشروع داشت تصور کرد که شوهرش، یعقوب شاه را پس از اطلاع از ارتباط آن دو زندانی کرده است. لذا برای عدم افشای اسرارش، به همراهی دو سه نفر از زنان حرم، در ۲۷ رجب ۷۴۴، شیخ حسن را به وضع فجیعی کشتند. پس از دو سه روز که راز جنایت آشکار شد، او را با کارد قطعه قطعه کردند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: پشت پرده‌های حرمسرا، ۲۰۱ –۲۰۰.

عزیزی، غلامرضا خان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد تبلیغات ناوتیپ۱۳امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زندگینامه شهید «غلامرضاخان عزیزی» در سال ۱۳۴۴ در شهرستان آبادان در یک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود .وی در سا ل ۱۳۵۱ روانه ی مدرسه شد و دوران تحصیلات خویش را در همان شهر گذراند .شهید از کودکی عاشق خدا بود و عشق و علاقه خاصی نسبت به ائمه اطهار داشت .وی در ضمن اینکه به مدرسه می رفت، تا بستانها را جهت امرار معاش زندگی خویش به کار می پرداخت تا بتواند با زحمات خویش دست پدر را در پیری بگیرد و زحمات او را جبران نماید .شهید از همان کودکی به خواندن نماز و گرفتن روزه عشق می ورزید و دوستان و همکلاسی های خود را نیز به دستورات مذهبی و دینی دعوت می نمود .او دقت بسیار خاصی نسبت به امور مذهبی داشت و همواره با افراد منحرف در گیر بود .زیرا جوانی فعال در خط امام و اسلام بود .او قبل از پیروزی انقلاب به سهم خود در مبارزات ، راهپیمایی ها و سایر عرصه های مبارزه با حکومت طا غوت شرکت می نمود . در نوشتن شعار بر روی دیوار ها و پخش اعلامیه ها که مردم را به مبارزه برعلیه طاغوت دعوت می کرد جدی بود .بعد از پیروزی انقلاب نیز همواره در خط امام و اسلام بود و همیشه دست مستضعفان را می گرفت و به آنان کمک می کرد . شعارش نیز این بود که امام را تنها نگذارید و برای امام دعا کنید .شهید خان عزیزی در سال ۱۳۵۹ که جنگ تحمیلی شروع شد به همراه خانواده اش به شهر شبانکاره مهاجرت نمودند .از آنجا که عشق به خدا و اسلام او را آرام نمی گذاشت ،در اواخر سا ل ۱۳۵۹ جهت انجام وظیفه و خدمت به ملت محروم کشورمان و پاسداری و حراست از مرزهای کشور به صورت افتخاری در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر مشغول به خدمت گردید و همکاری به سزایی با برادران سپاه داشت .سر انجام در اوایل سال ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد و در واحد تبلیغات شروع به فعالیت نمود.وی در سال ۱۳۶۱ به مدت شش ماه در پادگان صاحب الزمان (عج) شیراز ،به عنوان مسئول اعزام نیرو انجام وظیفه نمود و سپس به بوشهر بر گشت .پس از مدت کوتاهی جهت حفاظت از امام(ره) به او ماموریت دادند که به بیت امام(ره) در جماران برود و مدت یک سال و نیم نیز جزء محافظین امام خمینی(ره) بود .پس از اتمام ماموریت به شهر بوشهر برگشت و دوباره پس از یک سا ل خدمت در سپاه بوشهر ماموریت یافت که به مدت شش ماه جهت خدمت در دفتر نمایندگی حضرت امام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بندر عباس عازم آنجا شود .او این ماموریت رانیز به نحو احسن انجام داد .پس از پایان ماموریت به بوشهر باز گشت و به عنوان مسئول توزیع تولیدات فرهنگی واحد تبلیغات در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر به خدمت مشغول گردید .در حین خدمت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر ماموریتهایی به جبهه های حق علیه باطل داشت .حضور مقطعی در جبهه ها اورا ارضاء نمی کرد لذا او برای خدمت بهتر و مفید تر عازم جبهه های حق علیه باطل شد و مصمم بود که سلاح برادر

شهید خود یعنی «کاظم خان عزیزی» که در عملیات والفجر ۲ به شهادت رسیده بود را بر دارد و با دشمنان به نبرد به پردازد و ثابت کند سلاح رزمندگان اسلام بر روی زمین نمی ماند .وی در تا ریخ ۱۶/ ۹ /۱۳۶۵ به همراه کاروان سپاهیان محمد (ص) عازم جبهه گردید، درحالی که از شادی در پوست خود نمی گنجید و خوشحال بود که همراه با دیگر رزمندگان در دفاع از اسلام گام بر داشته و می رود که گمشده ای که سا لها در پی اوست را پیدا نماید و خون پاکش را در راه به ثمر رسانیدن انقلاب شکوهمند اسلامی ایران فدا کند .همیشه دعا می کرد که خداوند پایان عمر مرا شهادت قرار بده .اسم ما را نیز در فهرست سربازان امام زمان(عج) قرار بده و سر انجام در تاریخ

۴/ ۱۰ / ۱۳۶۵ در عملیات پیروزمندانه ی کربلای ۴ به شهادت رسید و به آرزوی دیرینه ی خویش دست یافت . خصوصیات شهید: ایشان در دوران دبستان با همکلاسی های خود بسیار صمیمی و با معلمین بسیار دوست بود .او از شخصیت بارزی بر خوردار بود . در قبل از انقلاب بچه های هم سن و سال خود را به نماز و ترس از خدا دعوت می نمود و آنها را به مسجد دعوت می کرد و از آنها می خواست که به پدر و مادر خویش احترام بگذارند و آنها را مورد محبت خود قرار دهند .به بزرگتر های خود با احترام و صمیمیت خاصی بر خورد می کرد و آنها را بسسیار دوست می داشت و آنها را مورد لطف خود قرار می داد .

ایشان در دوران مدرسه تابستانها را به کارگری می پرداخت و زمان استراحت تابستان خود را صرف کار می کرد .در مبارزات مردم ایران بر علیه طاغوت شرکت غعال داشت. اودر تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت می کرد .در شبهای آن زمان که حکومت نظامی بود در پشت بام با فریاد بلند الله اکبر همگام وهمراه مردم به مبارزه برعلیه ظلم وفساد شاه می پرداخت

.ا و عکس امام خمینی را با کلیشه و رنگ بر روی دیوار حک می کرد و بر علیه شاه خائن شعار نویسی می کرد .او تمام این مبارزات وفعالیتهای انقلابی را درحالی انجام می داد که در سن نوجوانی بود. بعد از انقلاب در نماز های جماعت ،نماز جمعه و عرصه های دفاع از انقلاب شرکت فعال داشت .جنگ که شروع شد از آبادان به شهر شهید پرور شبانکاره مهاجرت نمود و با عضویت در بسیج مرکزی بوشهر به عنوان پاسدار ،شروع به فعالیت نمود .

هر کس در اولین بر خورد با او شیفته اخلاق او گشته و با او دوست می شد .او اصرار داشت که به هرصورت صله رحم را به جا آورد .

قبل از شهادتش به همسرش گفته بود که دلم می خواهد فرزندم از تربیت خوبی بر خوردار باشد و با اهل بیت انس بگیرد . با همسرش با اخلاقی خوب و صمیمی و با عشق و علاقه با او بر خورد داشت او را احترام می نمود .

وی نماز شب را فراموش نمی کرد و به تلاوت قرآن عشق می ورزید در مراسمات مذهبی به خصوص در عزاداری اهل بیت عصمت و طهادت (ع) شرکت می نمود .و در سلام کردن پیش قدم بود . سفارش شهید به مادر

ای مادر از جبهه رفتن من ناراحت نباش زیرا مانندیاران امام حسین (ع) هستیم و شما نباید از نبودن ما ناراحت باشید و اگر شهید شدم در عزای من گریه و زاری نکنیدو مرا با لباس رزم به خاک بسپارید .

عزیزی، مجتبی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان امام حسین (ع) لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) مجتبی عزیزی – چهارمین فرزند خانواده ی عزیزی در ۱۷ شهریور ۱۳۴۳ در روستای «آورنج» دراستان« اردبیل» به دنیا آمد . دوران کودکی را دردامان پدر و مادری با ایمان

سپری کرد . پدرش ، دوستار ائمه اطهار بود به طوری که می گوید :

((تصمیم گرفته بودم که خداوند هرچقدر به من فرزند بدهد اسامی چهارده معصوم را بر آنها بگذارم و برای کودک چهارم اسم " مجتبی " را گذاشتم .))

در سال ۱۳۵۰ تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسهٔ زادگاهش شروع کرد . پدرش می گوید : ((درسش را خوب می خواند . علاوه بر آن بعضی از دوستان وی نیز اگر مشکلی داشتند به او مراجعه می کردند و به آنها کمک می کرد .))

تا سال چهارم ابتدایی را در روستای« آورنج» و کلاس پنجم را در یکی از روستاهای اطراف با موفقیت سپری کرد .برای تحصیل در دورهٔ راهنمایی به« اردبیل» رفت و در مدرسه شهید« قاضی» فعلی ثبت نام نمود .

مجتبی از بچگی فردی با استعداد و فعال بود . تابستانها و اوقات فراغت را به کار کشاورزی می پرداخت و کمک موثری برای پدرش محسوب می شد . برادرش می گوید :

((زمانی که در ده بود در کار کشاورزی به پدر و مادرم کمک می کرد و چنان با پشت کار کار می کرد که به نظر می آمد یک کشاورز با تجربه ، چندین ساله است .))

پس از اتمام دوران راهنمایی در سال ۱۳۶۵ به هنرستان کشاورزی رفت . در همین ایام خانواده او از روستای «آورنج» به« اردبیل» مهاجرت کردند . در هنرستان ،ایام فراغت را به خواندن قرآن و مطالعهٔ کتب اسلامی سپری می کرد . پدرش می گوید :

((یکی از دوستانش که در هنرستان کشاورزی با هم بودند می گفت که در اوقات فراغت ، مجتبی یا نماز می خواند یا کتابهای احکام مطالعه می نمود . خانه که می آمد مشغول درس می شد. به خریدن کتاب نیز علاقه مند بود ... به طوری که الان صد جلد کتاب در زمینه های علوم اسلامی از وی به یادگار مانده است .))

برادرش نیز می گوید :

((من در اورمیه کار می کردم . بعضی اوقات موقع نماز و اذان ، زنگ می زدم به هنرستان، می گفتند نماز جماعت می خواند . می گفتم اگر در صف آخر است پس از اتمام نماز صدایش کنید تا صحبت کنم . می گفتند امکان ندارد چون پیش نماز است .))

«مجتبی » یک دانش آموز مخلص بود و به عنوان پیش نماز مسجد هنرستان و مسئول انجمن و کتابخانهٔ هنرستان فعالیت می کرد . همیشه مطالعهٔ کتابهای علمی خصوصاَ کتب معارف را به بچه ها سفارش می کرد و خود عمدتاً به مطالعهٔ کتابهایی چون نهج البلاغه و قرآن می پرداخت . عصبانی نمی شد . پدرش می گوید :

((مجتبی به انجام فرایض دینی خیلی معتقد بود خصوصیت عمده اش خواندن نماز شب بود. وی از کسانی که دروغ می گفتند ، غیبت می کردند و خلاف شرع اسلام کاری انجام می دادند بدش می آمد .))

برادرش در مورد حساسیت مجتبی نسبت به غیبت می گوید :

((او با ما خیلی فرق داشت . نمی گذاشت کسی غیبت کند یا عمل زشتی انجام دهد ، ... وی همیشه با تبسم و متانت خاصی با دوستانش برخورد می کرد . همهٔ بچه ها او را به خاطر اخلاق حسنه و تواضع و فروتنی اش دوست داشتند .))

دورهٔ هنرستان را در سال ۱۳۵۸ به اتمام رساند و با اینکه در آزمون دانشکدهٔ پزشکی «مشهد» پذیرفته شد اما ادامه تحصیل نداد و وارد سپاه شد . سال ۱۳۶۳ یعنی در ۲۰ سالگی به جبهه اعزام شد . یکی از بزرگترین آرزوهایش حضور در جبهه و شهادت بود . آقای احد یسری (معلمش) می گوید :

((مطمئناً برای خودش ، رفتن به جبهه را واجب کفایی و عینی می دانست و این را برای خود تکلیف می شمرد . توصیه هایی که به دوستان و هم دوره ای هایش داشت، اهمیت دادن به جبهه و حضور در آن بود . پدرش می گوید بعد از شروع جنگ گفت" : نباید امام را تنها بگذاریم . باید جان خود برای قرآن و اسلام و مملک فدا کنیم " .هر وقت نام جبهه می آمد به شدت به شوق می

آمد و اولین بار که از سپاه اردبیل به جبهه اعزام می شد خیلی خوشحال بود و من او را خوشحال تر از آن زمان ندیده بودم .))

برادرش نیز می گوید :

((پسر عمویم پاسدار شده بود . او از مجتبی خواست به سپاه بیاید ولی مجتبی گفت من می روم به جبهه و در جبهه می مانم و اگر به عقب برگشتم درس را ادامه می دهم ...))

مجتبی فعالیتش را در جبهه چندان آشکار نمی کرد . پدرش می گوید :

((در پشت جبهه که به هیچ کس نمی گفت چه کار می کند . من گمان می کنم با اطلاعات همکاری داشت . در جبهه نیز دوستانش به صورت دقیق نمی دانستند او چه کار می کند . گاهی می گفتند بهداری کار می کند ، شب عملیات خط شکن می شود ، قایقران است و ... نمی دانم دقیقاً چه کار می کرد .))

علی عبدالهی می گوید :

((در سال ۱۳۶۶ در پادگان آموزشی علی ابن ابی طالب (ع) مرند ، آموزش عمومی را طی می کردیم که چهرهٔ نورانی ، تواضع و صلابت و وقار او مرا سخت شیفته کرد . در نیمه های شب ، نماز شب را با زمزمه ای از قرآن و دعا ادا می کرد . و همیشه با ذکر دعا زمینهٔ رسیدن به لقاء الله را فراهم می ساخت . در منطقه شلمچه و در خط پدافندی روبروی بصره ، او فرمانده گروهان بود و من هم مسئول دسته بودم . در وسط شب دیدم وضو گرفته ونماز به پا می دارد و از خدا بخشش و عفو می طلبید . گفتم برادر مجتبی چقدر نماز و دعا و راز و نیاز در دل این تاریکی به جا می آوری ؟ گفت " : همانا امام حسین (ع) به خاطر نماز قیام کرد و در میان جنگ نماز را ترک نکرد . ما باید مانند حسین (ع) بجنگیم)) " .

همیشه در مقابل مشکلات با اتکا به خداوند مقاومت می کرد . برادرش می گوید : ((اگر مشکلی به وجود می آمد می گفت صبر کنید . من مشکل داشتم ،گفت برادر صبر کن و به خداوند توکل کن ،خدا مهربان است .))

فرمانده گردان امام حسین (ع) پس از هشت ماه حضور پر تلاش در جبهه سرانجام در ۱۸ بهمن ۱۳۶۶ در منطقه شلمچه بر اثر اصابت ترکش به ناحیه دستها ۸ به درجه رفیع شهادت نایل آمد .

عبداللهی در مورد شهادت مجتبی می گوید :

((روزی که آتش دشمن پر حجم تر از سایر روزها بود و من که خشوع ،تواضع و چهرهٔ پر نور او را دیدم گفتم می خواهید داماد شوید . گفت " : اگر خدا بخواهد " اوایل شب که ایشان خود را برای نماز شب مهیا می کرد برای وضو بیرون رفت . ما هم به نیروها سرکشی می کردیم . آتش دشمن شدید بود . هنگام وضو گرفتن در کنار تانکر آب ، خمپاره ای به وی اصابت می کند و گونی های تانکر آب روی او را می پوشانند . یکی از بچه ها که رفت آب بیاورد هیجان زده و رنگ پریده آمد و گفت برادر عبدالهی ، برادر عزیزی در زیر گونی ها افتاده ، بلافاصله به محل مورد نظر رفتیم و پیکر پاک آن شهید را بعد از خاموش شدن آتش دشمن به عقب منتقل کردیم .)) پیکر شهید مجتبی عزیزی در بهشت فاطمهٔ« اردبیل» به خاک سپرده شده است . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عزیزی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود عزیزی : فرمانده واحد ادوات(ضد زره)تیپ ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال هزار و سیصد و

چهل، در تهران بـه دنیا آمـد. شش ساله بـود کـه خـانواده‌اش به دامغـان مهـاجرت کردنـد.تحصـیلات خـود را تـا دیپلم در رشـته اتومکانیک ادامه داد.از بیستم مهرماه سال هزار و سیصد و شصت و دو به استخدام سپاه در آمـد و شـد پاسدار.شش بار به جبهه رفت. سه بار به صورت بسیجی و سه بار هم زمانی که پاسدار بود. حدود بیست و دو ماه سابقه حضور در جبهه داشت.ازدواج کرد و حاصل آن فرزند پسری شد که هشت روز بعد از شهادتش به دنیا آمد.

آخرین بـار در آبـان ماه سال شـصت و چهار به جبهه رفت. مسؤول واحـد ادوات تیپ بیست و یک امام رضا علیه‌السلام بود که در عملیات والفجر هشت در منطقه اروند، در روز بیست و یکم بهمن شصت و چهار بر اثر اصابت ترکش به پهلو به شهادت رسید و در گلزار شهدای فردوس رضای دامغان دفن شد.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

عزیزیان، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهیـد حسن عزیزیـان : قائم مقام فرمانـده گردان روح‌الله تیپ ۱۲ حضـرت قائم (عج)(سـپاه پاسداران انقلاتب اسـلامی) سال هزار و سیصـد و سـی و چهار در روسـتای محمـدآباد دامغان به دنیا آمـد. در طول جنگ، بارها همسـر و سه فرزنـدش را تنها گذاشت و به جبهه شتافت. بیش از سی و چهار ماه در جبهه حضور داشت.

روزی که به جبهه رفت فرمانـده دسته بود.مـدتی بعـد فرمانـده گروهان شدوبعـداز آن معاون فرمانـدهی گردان روح‌الله را به عهـده داشت. چنـد بار مجروح شـد. بار اول پایش آسـیب دید و دو هفته در تهران بستری بود. بار دیگر هم دست و صورتش مجروح شد. حسن عزیزیان در پنجم مرداد شصت و هفت در عملیات مرصاد به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

عسکری پاشایی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عسـکری پاشایی سال ۱۳۱۸ در شـهر ساری به دنیا آمـده است. دوران ابتـدایی و دبیرسـتان را در زادگاهش – ساری – گذرانـد، در سال ۱۳۳۸ وارد دانشسـرای عالی تهران شـد و در آنجا مشـغول به تحصـیل در رشـته فلسـفه و علوم تربیتی شـد. در سال ۱۳۴۱ فارغ التحصـیل شـد. گفتن و نوشـتن از آثـار و ترجمه هـای ع. پاشـایی کـاری بس سـخت است. ترجمه هـای متنوع و بسـیار خوانـده اش خواننـدگان را برآن می دارد که دیگر اثرهایش را با دقت بیشتری بخواننـد. حضور او به عنوان مترجمی توانا در تاریخ ادبیات ایران به ثبت خواهد رسـید. باشد که از او در سالهای بعد ترجمه های دیگری ببینیم.گروه : علوم انسانیرشته : علوم تربیتیاوضاع اجتماعی و شرایط زنـدگی : عسـکری پاشایی در دامان مادری غمخوار و پدری مهربان. او آخرین فرزند خانواده بود و در کنار دو برادر و یک خـواهر بـا آرامش یـک خـانواده حقیقی ایرانی رشــد کرد و همیـن آرامش را می تـوان در آثـارش نیز دیـد و بـه وضـوح دریـافت کرد.تحصـیلات رسـمی و حرفه ای : عسـکری پاشایی دوران ابتدایی و دبیرستان را در زادگاهش – ساری – گذراند، در سال ۱۳۳۸

وارد دانشسرای عالی تهران شد و در آنجا مشغول به تحصیل در رشته فلسفه و علوم تربیتی شد. در سال ۱۳۴۱ فارغ التحصیل شدخاطرات و وقایع تحصیل : در آن دوره برای مقطع کارشناسی پایان نامه ای در نظر نمی گرفتند اما باید مقاله ای تهیه می کردند، عسکری پاشایی نیز به پیشنهاد دکتر هومن مقاله ای درباره آیین بودا – که بسیار مورد علاقه اش بود و در طی سه سال دانشسرا مشغول به خواندن آن بود – نوشت و بعدها در حدود ۱۰ کتاب در همین زمینه از پاشایی به صورت تألیف و ترجمه به جامعه ادبی و هنر دوست عرضه شده که این کتاب ها در نوع خود کتاب های کامل و خوبی هستند و برای کسانی که به این آیین علاقه مندند یا تحقیق و پژوهشی در این زمینه دارند بسیار ارزشمند است.استادان و مربیان : پاشایی در دانشسرای عالی دکتر هومن را تنها استاد خود می داند.فعالیتهای آموزشی : عسکری پاشایی بعد از آن به مدت یازده سال در شهر ساری مشغول به تدریس در دبیرستان های ساری بود اما بعد از مشکلاتی که ساواک برایش به وجود آورد دیگر ممنوع التدریس و از نظر اداری به تهران تبعید شد و همین امر سبب شد که بعد از آن تمام وقت خود را صرف نویسندگی، ترجمه و ویراستاری بکندچگونگی عرضه آثار : در زمینه کتاب شناسی پاشایی باید آثار عسکری پاشایی را به سه سمت ویرایش، ترجمه و تألیف تقسیم کرد؛ ابتدا ترجمه های او که خود چند زمینه دارد: ۱- درزمینه آیین بودا ۲ – ذن، از آیین بودا ۳- هند ۴ – چین ۵ – ژاپن ۶ – سرخ پوستان ۷- شعر هند و جهان. در زمینه آیین بودا آثار پاشایی مانند فرهنگی است که برای ورود به دنیای بودا هر یک از آن تألیفات و ترجمه ها می تواند گامی مؤثر محسوب شوند دراین زمینه می توان به کتاب های زیر اشاره کرد: «بودا»، «هینه یانه – از تاریخ آیین بودا» و ... و در بخش دیگر آثار ترجمه پاشایی در زمینه ذن از آیین بودا نیز می توان به : «ذن چیست؟»، «روش ذن»، «ذن در هنر کمان گیری» و ... اشاره کرد در زمینه ژاپن نیز می توان به کتاب هایی؛ «هایکو شعر ژاپنی»، «صد هایکوی مشهور»، «لاک پوک زنجره»، «تاریخ فرهنگ ژاپن»، «جان ژاپنی» و «ژاپن: روح گریزان» اشاره کرد. . یکی از جنبه های تحقیقی پاشایی بررسی آثار شاملو است. در زمینه شعر شاملو کتاب های «از زخم قلب...»، «انگشت و ماه» و «نام همه شعرهای تو» (دوجلد) حاصل پژوهش های ع. پاشایی است. آثار :«چیق مقدس ویژگی اثر : ترجمه، درزمینه سرخ پوستان۲ آشوکا و تمدن هند ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه هند۳ آیین بودا ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه آیین بودا۴ از زخم قلب ویژگی اثر : : «از زخم قلب...» گزینه ای از شعرها و خوانش شعر احمد شاملو – شاعر معاصر – است که شامل شعر و زبان، خوانش شعر، پدیده شناسی و نمونه هایی از خوانش شعرهای از زخم قلب آمال جان، از زخم قلب ...، مرگ نازلی، تقابل گفتن و خاموشی، ماهی، ماهی یقین میلاد، باغ خیال های اسطوره ای و دردآگاهی، هنوز در فکر آن کلاغم، بررسی لحن در هنوز در فکر آن کلاغم، خاطره، زنجیر مسخ آوازهای درد و نمونه اشعار. در پیشگفتار این کتاب می خوانیم: «هر خواننده آغازگر شعر بی گمان و به ناگزیر در راه خواندن شعر پرسش هایی دارد که راه را با آنها آغاز می کند، پرسش هایی از این گونه: چرا شعر می گویند؟ چرا زبان شعر این همه با زبان آشنای معمولی فرق دارد؟ و... برای پاسخ دادن به این پرسش ها است که این کتاب نوشته شده است. هم در دو گفتار شعر و زبان و خوانش شعر. در سراسر کتاب می کوشیم به این پرسش ها پاسخ دهیم، آن هم در عمل، نه به طور نظری. خوانش شعر در این کتاب به معنی درک روح و فرم شعر است و برای رسیدن به این مقصود راه پرسش از خود و سعی در پاسخ به آن پرسش ها را در پیش گرفته ایم و در این راه یک شیوه ثابت را در نظر نداشته ایم. ۵ انگشت و ماه ویژگی اثر : : کتاب «انگشت و ماه» از دیگر آثار تألیفی ع. پاشایی محسوب می شود که در راستای تحقیقات او پیرامون خوانش اشعار شاملو صورت گرفته است. این کتاب خوانش نه شعر را در برمی گیرد که نخست در سوئد با عنوان فرعی نظاره هشت شعر شاملو – چاپ شده بود اما پاشایی تصمیم به بازخوانی مجدد می کند و با دستکاری در برخی فصل ها و رعایت شیوه جدید تر کتابت و نکات تازه به خوانش نه شعر مرگ ناصری، هنوز در فکر آن کلاغم، ترانه آبی، باران، صبح، رستاخیز سلاخی می گریست، شبانه اقدام کرده است. این اثر در واقع نظاره ای در نه شعر شاملو است همراه با یکی دو مقاله، پس نمی تواند شناخت شاملوی شاعر باشد و درواقع می تواند شرایطی را فراهم آورد که خواننده علاقه مند شود تا دیگر آثار شاملو را

مورد مطالعه قرار دهد.۶ بودا ویژگی اثر : «بودا» از جمله آثار ترجمه در زمینه بودا است که راه گشای ورود به اندیشه بودا است. این کتاب متن هایی است که از کتاب بسیار کهن بودایی از مجموعه معروف به سه سبد یا به اصطلاح بوداشناسان اروپایی، کانون پالی، درباره بودا، آیین او و انجمن کهن رهروان بودایی فراهم آورده و از زبان انگلیسی به فارسی برگردانده شده است. این کتاب درواقع گزارش تاریخی آیین بودا نیست. در این کتاب که به دو بخش تقسیم شده در بخش اول دفتر اول: آیین، دفتر دوم: زندگی بودا و دفتر سوم انجمن رهروان آشنا می شویم و در بخش دوم؛ متن های بودایی، نمونه هایی از کانون پالی، انجمن رهروان در کانون پالی را مشاهده می کنیم. ۷ بی دلی در ذن ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ذن، از آیین بودا۸ بیداری ایمان در ماهایانه ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه آیین بودا۹ تاریخ فرهنگ ژاپن ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ژاپن۱۰ تاریخ فلسفه چین ویژگی اثر : تاریخ فلسفه چین باستان، چوجای و وینبرگ جای نیز یکی دیگر از آثار ترجمه پاشایی در زمینه چین است. این کتاب راهنمای ساده و خواندنی در حوزه مجذوب کننده ولی پیچیده است، برای آنانی که با فلسفه آشنا نیستند. در این کتاب ابتدا گزارش کوتاه زندگی هر فیلسوف آورده شده است دوم بحثی درباره تعلیم های او با تأکید مهمترین ویژگی آن. سوم بررسی تأثیرهای اجتماعی و سیاسی مؤثر در او و جهان نگری او در آخر مقایسه او با فیلسوفان بزرگ دیگر - تا ببینیم که فرزانگان گوناگون که با آنها رقیب بوده اند چگونه در همان حال مکمل یکدیگر نیز بوده اند و چگونه اندیشه ها و نوشته های گذشتگان و یکدیگر را به کار می برند و در پایان برآورد تأثیر فیلسوف مورد بحث در شکفته شدن اندیشه چینی. مترجم کتاب اظهار می دارد: فلسفه چینی آمیزه ای از (مفهوم های) ایده آلیستی و واقع بینانه، اخلاقی ولی متافیزیکی است این تا حدی از تماس میان دو دستگاه بزرگ اندیشه چینی، دبستان دائو، دبستان کنفوسیوسی، پیدا شده است اگر برآن باشید که فلسفه چینی را بفهمید باید این روح ترکیب را در اندیشه داشته باشید. ۱۱ جان ژاپنی ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ژاپن۱۲ دائو رابطه ها ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه چین۱۳ دائو؛ راهی برای تفکر ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه چین۱۴ دعوت به تمرین ذن ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ذن، از آیین بودا۱۵ ذن چیست ویژگی اثر : «ذن چیست؟» کتابی است که راهگشای ورود به دنیای ذن است. در پیشگفتار این کتاب می خوانیم: «با جناب احمد شاملو کتابی درباره هایکو - که قسمتی شعر کوتاه ژاپنی است - آماده می کنیم از آنجا که هایکو سرشار از اندیشه ها و جهان نگری بودایی ذن است، خواننده برای فهمیدن این شعرهای کوتاه - و نیز به طور کلی فهم هنرهای ژاپنی و چینی - لازم است که به طور کلی با ذن آشنا شود. از این رو این کتاب فراهم آمد تا روزنی باشد گشوده به بخش بنیادی جهان نگری چینیان و ژاپنیان ذن که به چینی چن خوانده می شود - در طی قرن ها به آرامی در راه و رسم زندگانی چینی و ژاپنی چنان عمیق ریشه دوانده است که اکنون بی آشنایی به آن آگاهی به فرهنگ این دو ملت کاری ناممکن است.» پاشایی در بیان «ذن چیست» زبانی ساده وقابل فهم را انتخاب کرده است و کوشیده که از بیان فنی ذن دور شود تا طیف وسیع تری بتوانند از این کتاب استفاده کنند. در این کتاب با مطالبی چون از هند به چین - ذن منطق گریز - ذن چیست؟ - ساتوری یا ندانستگی - شناسایی شهوری - یگانگی با طبیعت - کو - آن - ذندو و راه و رسم رهروی نظر کلی به فرهنگ هنری ژاپن - مراحل کمال معنی ده تصویر گاو و گاوچران و در پایان فهرست نام ها و مفهوم ها روبرو می شویم. ۱۶ ذن در هنر کمان گیری ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ذن، از آیین بودا۱۷ ذن در هنر گل آرایی ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ذن، از آیین بودا۱۸ ذن و فرهنگ ژاپنی ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ذن، از آیین بودا۱۹ راه آیین ویژگی اثر : «راه آیین» نیز از سری کتاب های نگاه معاصر درباره بودا است که با همت پاشایی ترجمه و تألیف شده است. این کتابها از متن بسیار معروف بودایی است.۲۰ راه بودا ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه آیین بودا۲۱ روش ذن ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ذن، از آیین بودا۲۲ ژاپن: روح گریزان ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ژاپن۲۳ سخن بودا ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه آیین بودا۲۴ صدهایکوی مشهور ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ژاپن۲۵ فراسوی فرزانگی ویژگی اثر : «فراسوی فرزانگی» نیز از سری کتابهای آیین بودایی است که درواقع عرفان بودا را به تصویر کشیده است. این کتاب پژوهشی است در کهن ترین سوتره ها یا

سوره های عرفانی بودایی هند که به سوره های پرکیا پارمیتا که به کمال فراشناخت معروف است این سوره ها هسته و نوراندیشه های بنیادی مهایانه را در خود دارند و مادر مکاتبی چون ذن به شمار می آیند.۲۶ کلیدهای ذن ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ذن، از آیین بودا۲۷ گوزن سیاه سخن می گوید ویژگی اثر : ترجمه، درزمینه سرخ پوستان۲۸ لاک پوک زنجره ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه ژاپن۲۹ ماه نو و مرغان آواره ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه هند ۳۰ نام همه شعرهای تو ویژگی اثر : در زمینه احمد شاملو ۳۱ نگارگری و معماری بودایی ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه آیین بودا۳۲ نیلوفر عشق ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه هند۳۳ هایکو، شعر ژاپنی با همکاری احمد شاملو ویژگی اثر : هایکو، شعر ژاپنی، از آغاز تا امروز» نیز عنوان دیگری از تألیفات ع. پاشایی است که با همکاری احمد شاملو انجام شده است. در این کتاب سعی برآن آمده مخاطب بیش از هر چیز با فرهنگ ژاپنی و حساسیت های شعری مردم ژاپن آشنا شود. در مقدمه مؤلف می خوانیم: هایکو به دو معنی است. مثلاً وقتی می گوییم هایکو دارای چنین و چنان صفات است منظور ما همان شعرهای هفده هجایی است که امروزه گاهی کمتر از هفده هجاهم دارد. معنای دوم آن اشاره است به گرایش یا حالت شاعرانه جان شاعران هایکو سرا که این خود راه زندگی آنهاست، طریقت آنها است. ذن، از نظر پیوندش با شعر، با مفهوم آغازین مانای پلی نزیایی همانند است.۳۴ هستی بی کوشش ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه هند۳۵ هند و همسایگانش ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه هند۳۶ هندوئیسم ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه هند۳۷ هینه یا نه ویژگی اثر : ترجمه، در زمینه آیین بودا

عسکری، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهاردهم ق)، عالم دینی و نویسنده. مشهور به علامه‌ی عسکری. در سامراء نشوونما یافت و ازین جهت به عسکری مشهور شد. از مضحر بزرگان سامراء و نجف کسب فیض کرد. سالها به امر آیت‌الله حکیم در بغداد اقامت و وکالت مطلقه از وی داشت و به انور دینی، اقامه جمعت و تألیف مشغول بود. چندین بار مورد حمله و اعتراض دولت بعثی عراق واقع شد، تا در ۱۳۹۱ ق اجبار به ایران مهاجرت کرد و در تهران سکونت گزید و به تصنیف و تألیف و همچنین نقد و انتقاد کتب عامه اشتغال ورزید. از آثارش: «عبدالله بن سبا»، دو جلد؛ «احادیث عایشه» به عربی؛ «خمسون و مائه صحابی مختلق» یا « ۱۵۰ صحابی ساختگی»، دو مجلد.[۱]

سید مرتضی عسکری بن آیت‌اللّٰه حاج سید محمد شیخ الاسلام ساوجی از علماء مبرز و نویسندگان متبحر و ممتاز معاصر شمیران است.

وی در سامرا نشو و نما یافته و از این جهت به عسکری شهرت یافته و از محضر آیات عظام سامرا و نجف اشرف استفاده نموده و سالها بامر آیت‌اللّٰه العظمی حکیم در بغداد اقامت و وکالت مطلقه از معظم له داشته و بخدمات دینی از قبیل اقامه جماعت و تألیف کتب مفیده و ارشاد مردم شیعی بغداد نموده و کرارا مورد حمله و اعتراض دولت شوم بعثی عراق واقع شده تا سال ۱۳۹۱ ق که مجبورا به ایران مهاجرت و در شمال تهران (نزدیک تجریش) سکونت و بتألیف و نقد و انتقاد کتب عامه اشتغال دارند.

از آثار ارزنده آن جناب که بطبع رسیده کتب زیر است:

۱- عبداللّٰه بن سبا ج ۱- این کتاب در نجف و قاهره و بیروت و تهران و هند و پاکستان طبع شده.

۲- عبداللّٰه بن سبا ج ۲- این کتاب به (عربی) در تهران چاپ گردیده است.

۳- احادیث عایشه ج ۱- این کتاب بعربی در تهران و به (اردو) در پاکستان چاپ شده.

ترجمه فارسی کتاب مزبور، بقلم محمد صادق نجمی و هاشم هریسی در قم و تهران چاپ شده.

۴- خمسون و مائه صحابی مختلق ج ۱- این کتاب به (عربی) در بیروت و بغداد چاپ شده.

۵- خمسون و مائه صحابی مختلق ج ۲- آماده برای طبع میباشد.

نگارنده گوید: علامه شهیر آقای حاج سید مرتضی عسکری شهرت خدمات و آثارش در عراق و ایران باندازه ایست که دوست و دشمن را بتقدیر و تحسین واداشته و شروع خدمات ایشان بیک کتاب یا رساله مستقلی نیازمند است.

نوشته‌ها و تألیفات معظم له مورد توجه دانشمندان بزرگ مصری و غیره میباشد از جمله علامه بزرگ مصری استاد محقق شیخ محمود ابوریه تقریظ مبسوطی بکتاب احادیث عایشه ایشان نوشته که شایان اهمیت است و ترجمه آن در مقدمه کتاب عایشه در دوران (علی علیه‌السلام) بطبع رسیده است.

بر گرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد چهارم)

منابع زندگینامه :[۱] گنجینه‌ی دانشمندان (۶۶۰ -۶۵۹ / ۴).

عسگرزاده، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین عسگرزاده : قائم مقام فرمانده گردان ولی الله لشگر۵نصر (سپاه پاسدارا انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۰ در روستای گرمه از توابع بجنورد متولد شد. در دوره خردسالی به مکتبخانه رفت و قرآن را فرا گرفت و نمازش را قبل از ۷ سالگی نزد پدر آموخت. تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان مولوی روستای گرمه شروع کرد و تا پایان دوره ابتدایی در همان روستا بود. به مدرسه و تحصیل علاقه داشت. هر گاه از مدرسه برمی گشت، بعد از کمی استراحت، به تکالیف علاقه فراوان نشان می داد و تا وقتی که تکالیفش را انجام نمی داد به کار دیگری مشغول نمی شد. در اوقات بیکاری در امور کشاورزی و دامپروری به خانواده کمک می کرد. محمد دوره راهنمایی را در مدرسه نو بنیاد روستای گرمه گذراند و سپس برای گذراندن دوره دبیرستان به مشهد آمد و در دبیرستان دکتر علی شریعتی به تحصیل مشغول شد و در سال ۱۳۵۹ وفق به اخذ دیپلم شد.

از دوران نوجوانی و حدودا از زمانی که ممیز شد، به علت جو حاکم مذهبی در خانواده تغییر و تحول در ایشان احساس می شد. چون مداح اهل بیت بود، بیشتر به مطالعه آثار فرهنگی مذهبی، کتابهای اشعار مداحی به خصوص کتابهای اخلاقی شهید دستغیب می پرداخت. در بیرون از منزل در بسیج فعالیت چشمگیری داشت و با سپاه پاسداران در گشت شب همکاری می کرد و همچنین به علت فعالیت زیاد و اخلاق حسنه از محبوبیت خاصی برخوردار بود.

از طریق کنکور وارد تربیت معلم مشهد شد و حدود یک سال در آنجا به تحصیل مشغول بود. فردی فوق العاده فعال و پر جوش بود و از موثرترین بنیان گذاران انجمن اسلامی و تربیت معلم شهید به شمار می رفت. همزمان با تحصیل در تربیت معلم، به مدت حدود یک سال در کردستان آن هنگام که گروهک‌های ملحه و منافق بر آن منطقه حاکمیت داشتند، مشغول خدمت بود و با تلاش فوق العاده و ایثار تمام، در جبهه های کردستان از جمهوری اسلامی دفاع کرد و به تنهایی درگیریهای زیادی با دموکرات و دیگر گروهکها داشت. وقتی هم که از جبهه باز می گشت در اکثر مراسم و برنامه های مذهبی شرکت می کرد و یکی از مخالفین جریانهای منافق و لیبرال بود و در افشای مواضع آنها کوشش زیادی می کرد. به همین دلایل نیروی شناخته شده ای در مبارزه علیه کفر و نفاق در صحنه های مختلف بود. به طوری که در زمان حاکمیت بنی صدر و به علت دفاع از سنگر انقلاب و دولت مکتبی

شهید رجایی در صحن مطهر علی بن موسی الرضا (ع) توسط دار و دسته چماق داران مورد ضرب و شتم قرار گرفت که شدت آن به اندازه ای بود که ساعتها در اغما و بی هوشی بود.

محمد حسین به علت احساس ضرورت حضور در جبهه ها، در سال دوم تربیت معلم ترک تحصیل کرد. خدمت نظام را در سپاه پاسداران در منطقه کردستان گذراند. به دلیل ایمان و عشق زیاد به امام و انقلاب، از سوی سپاه پاسداران دعوت به همکاری شد و به دنبال آن رهسپار جبهه های حق علیه باطل شد. در عملیات رمضان در گردان سیف الله به خدمت مشغول بود و در شکستن خط جزء اولین افراد بود که در همان جا از چندین ناحیه مورد اصابت ترکش نارنجک قرار گرفت و زخمی شد و بعد از بهبودی دوباره به جبهه بازگشت و در گردان ولی الله مدتی در جبهه های جنوب مشغول خدمت شد. بعد از مدتی رهسپار جبهه های غرب شد. در سومار هم بر اثر فرود آمدن گلوله خمپاره روی سنگر، از ناحیه کمر به شدت آسیب دید که منجر به شکستگی و جابه جایی یکی از مهره های نخاع شد. او با این که بهبودی پیدا نکرده بود. به جبهه بازگشت و در عملیات والفجر مقدماتی و در والفجر ۱ عاشقانه جنگید و کوشش کرد تا رضای خدا را کسب کند.

در جبهه حالات روحانی و عرفانی خاصی داشت. گویی با رقه ای از نور الهی در روان او متجلی گشته و او را از خود بی خود کرده بود. چه سری بود که در دعاها دارای چنان شور و حالی می شد که بی توجه به قید و بندهای مادی به دنیای دیگر سفر می کرد. کسانی که شاهد دعا خوانیهای او بودند همیشه سعی داشتند پی به این راز ببرند. وقتی او را مبی دیدی چون ریایی نبود و تظاهر و خود نمایی نمی کرد، فرد عادی به نظر می رسید. اگر عبادتها، ایثارها و اخلاص ها مخصوص پروردگار است، پس به غیر چه مربوط. اگر می خواستی او را بشناسی، می بایست شب در کمین او بنشینی، می دیدی در تاریکی نیمه شب وجودی نورانی، پتو بر دوش در حالی که سعی می کرد شناخته نشود، راهی خلوتگاه بیابان می شود و قامت زیبایش تا سپیده دم مشغول راز و نیاز با معبود خویش است. هنگامی که سر به سجده می گذاشت، می دیدی که از مخلوط شدن اشک دیده و خاک زمین، لایه ای از گل صورت ملکوتی اش را پوشانده و به راستی که جبهه ها عطر خود را مدیون اشک ریختن و ناله کردن حسین و حسین هاست و خدا می داند که در این نماز شبها و راز و نیاز ها چه کرد و چه دید و چه شنید.

آتش عشقش چنان شدید بود که با وجود درد شدید در ناحیه کمر و شکستگی مهره نخاع و مخالفت مسئولان از شرکت وی در عملیات، باز دلش طاقت نیاورد و قدرت تحمل دوری از دیار عاشقان را نداشت. کسی چه می دانست، شاید او وعده ملاقات با کسی را داشت که نمی توانست از آن چشم بپشد و در انتظار آن روز لحظه شماری می کرد. در تمام مدت فکر و ذکرش شهادت بود. گویی که او در اوج قله رفیع زندگی قرار گرفته، جایی که هیچ کس را به آن راهی نیست و کمال عاشقان است. از آنجا بر هیاهوی زندگی نگریست. دنیای خاکی در نظرش بی ارزش بود و او خود را در حال تکاپو در مرز مرگ و زندگی دید. بر بالا نگریست، در آنجا نوری فروزنده تر از خورشید را دید، دانست که موقع انتخاب فرا رسیده است، اما انتخاب برای او بسیار آسان بود و او دست از زندگی با تمام زرق و برق هایش بریده و علایق مادی را به دور افکند و آرزوی پیوستن به کاروان شهدا بی قرارش کرده بود.

محمد حسین چون سایر مسائل را به دید مذهبی نگاه می کرد و به مصداق حدیث: ازدواج نصف دین را حفظ می کند، تصمیم به ازدواج گرفت.

او در سن ۲۰ سالگی ازدواج کرد که مدت زندگی مشترکشان چهار سال بود که از ایشان فرزندی به یادگار نمانده است. در فاصله بین والفجر ۱ که بیشتر از ۱۰ روز نبود، ایشان به مرخصی آمد و شرایط دامادیش را فراهم کرد و همسرش را به عقد خود در آورد. مراسم در کمال سادگی برگزار شد و برادر شهید عقدنامه را نوشت و خطبه عقد نیز توسط مرحوم حاج میرزا جواد آقای تهرانی قرائت شد و ایشان یک نسخه کتاب دست نویس خطی را به شهید هدیه دادند.

در والفجر ۱ بعد از شکستن خاکریز عراق، تنها کسی بود که پشت خاکریز رفت و آمد می کرد. آتش شدید و سنگین توپها، خمپاره ها و کالیبر ۵۰ دشمن به بچه ها فرصت سر بلند کردن را نمی داد، اما حسین دائم از این سر گردان به آن سر گردان در حرکت بود و نیروها را به سوی اهداف هدایت می کرد. وقتی که عده ای از نیروها در محاصره قرار گرفته بودند، به تنهایی به سوی آنها رفت و در حالی که هیچ کس انتظارش را نداشت، نیروها را از محاصره در آورد و با چهل اسیر برگشت.
محمد حسین در عملیات والفجر ۱ در ساعت ۸ صبح در ۲۴ فروردین ۱۳۶۲ بر اثر اصابت تیر کالیبر ۵۰ دشمن به پهلوی راستش به شهادت رسید و پیکر پاکش در جبهه های گرم خوزستان به جا ماند. شهید در عملیات های رمضان، والفجر مقدماتی و والفجر ۱ شرکت داشت. در عملیات رمضان در گردان سیف الله و در عملیات والفجر ۱ معاون گردان ولی الله بود که در همین عملیات مفقود الاثر شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

عسگری خانقاه، اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر اصغر عسگری خانقاه در سال ۱۳۱۷ در خلخال متولد شد.پس از اتمام دوره های ابتدایی و متوسطه ،در لنگرود و رشت ،و بعد از پایان دوره پارازینولوژی و مالاریا لوژی از دانشکده بهداشت دانشگاه تهران، به عنوان میکروسکپیست در آزمایشگاههای وزارت بهداری در شهرستانهای رشت، هشتپر، لاهیجان، رودسر، رامسر و چالوس شروع به کار کرد. سالها بعد برای ادامه تحصیل در رشته داروسازی به کشور بلژیک رفت و سپس به عنوان نماینده شرکتهای بزرگ دارویی همچون رون پولنگ (اسپسیا) و ساندوز، در ایران مشغول کار شد و در ضمن کار به تحصیل در رشته روزنامه نگاری و مطبوعات پرداخت و در سال ۱۳۵۰ از دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی فارغ التحصیل شد و بعد دوره دو ساله مدیریت و برنامه ریزی اجتماعی را در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به اتمام رساند. ایشان در سال ۱۳۵۲ به کشور فرانسه رفت و از دانشگاه پاریس موفق به اخذ دکترا در انسان شناسی زیستی شد. نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه تهران می باشد. گروه : علوم انسانیرشته : انسان شناسی گرایش : انسان شناسی زیستیوالدین و انساب : نام پدر: اوسط تحصیلات رسمی و حرفه ای : اصغر عسگری خانقاه دوره تحصیلات ابتدایی را در شهرستان انزلی در دبستان سعدی گذراند. دو سال اول دبیرستان را در دبیرستان داریوش لنگرود و سالهای بعد را در دبیرستان شاهپور رشت به اتمام رساند. بعد از پایان دوره پارازینولوژی و مالاریا لوژی از دانشکده بهداشت دانشگاه تهران، به عنوان میکروسکپیست در آزمایشگاههای وزارت بهداری در شهرستانهای رشت، هشتپر، لاهیجان، رودسر، رامسر و چالوس شروع به کار کرد. سالها بعد برای ادامه تحصیل در رشته داروسازی به کشور بلژیک رفت و سپس به عنوان نماینده شرکتهای بزرگ دارویی همچون رون پولنگ (اسپسیا) و ساندوز، در ایران مشغول کار شد و در ضمن کار به تحصیل در رشته روزنامه نگاری و مطبوعات پرداخت و در سال ۱۳۵۰ از دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی فارغ التحصیل شد و بعد دوره دو ساله مدیریت و برنامه ریزی اجتماعی را در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به اتمام رساند. در سال ۱۳۵۲ به کشور فرانسه رفت و از دانشگاه پاریس موفق به اخذ دکترا در انسان شناسی زیستی شد. فعالیتهای ضمن تحصیل : اصغر عسگری خانقاه ،ضمن تحصیل، در اداره فرهنگ عامه (وزارت فرهنگ و هنر) شروع به کار کرد.فعالیتهای آموزشی : اصغر عسگری خانقاه بعد از بازگشت به ایران از سال ۱۳۵۸ در دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی به تدریس و تحقیق اشتغال شد. در خلال این سال ها عسگری خانقاه در

دوره کارشناسی، انسان شناسی زیستی، تاریخ اندیشه های مردم شناسی، زیست شناسی عمومی، محیط شناسی انسانی و مردم نگاری تدریس کرده و در دوره کارشناسی ارشد و دکترا نیز روش تحقیق و سنجش و زیست شناسی درس داده است. سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : اصغر عسگری خانقاه در عین آنکه مردم شناس و پژوهنده شاخص علوم اجتماعی است تاریخ نگاری این علم در ایران را نیز با جدیت دنبال می کند. جوائز و نشانها : همایش فرهنگ ومحیط زیست به پاس یک عمر تلاش های علمی دکتر اصغر عسکری خانقاه ، در روز دوشنبه ۶ خرداد ۱۳۸۷ در تالار ابن خلدون دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شده است..این همایش که به همت هسته علمی انسان شناسی این دانشکده برگزار شده است.چگونگی عرضه آثار : اصغر عسگری خانقاه در طی این سالها در کنار تدریس مدام، کار پژوهش را نیز با جدیت دنبال کرده و شماری از مهمترین تحقیقاتش را در دوره مسؤولیت خود بر نشریه نامه، در آن به چاپ رسانده است. او از سال ۱۳۷۴ به سردبیری مجله «نامه علوم اجتماعی» منصوب شد و مقالاتی چون فرهنگ مردم شناسی بیشه نشینان آفریقا و مشکلات تغذیه، سهم آل احمد در شکل گیری پژوهشهای فرهنگی و اجتماعی گروههای انسانی در ایران، ریشه های تاریخی و سنتهای فرهنگی و اجتماعی مسلمانان آفریقا و... را در آن به چاپ رساند. از دیگر فعالیت های وی ،نگارش مقالات متعدد در حوزه مردم شناسی و تار یخ از آن جمله است: زبان در معبر زبان شناسی و مردم شناسی ، ریشه های تاریخی و سنتهای فرهنگی و اجتماعی مسلمانان آفریقا ، انسان شناسی خطوط پوستی در جمعیتهای ایرانی، چهارشنبه سوری در روستای جوپشت، بوم شناسی روستایی ایران، مردم شناسی و فرهنگ سکونت و... آثار : «ایرانیان ترکمن،پژوهشی در مردم شناسی وجمعیت شناسی » ویژگی اثر : انتشارات اساطیر، ۲ انسان شناسی زیستی ویژگی اثر : (جلد)۳ انسان شناسی عمومی شرق شناسی (شرقی که آفریده غرب است) ویژگی اثر : ترجمه۵ فرهنگ مردم شناسی (فرانسه ، انگلیسی ، فارسی) ویژگی اثر : اثر میشل پانوف) ، ? نشر ویس، ۶ مردم شناسی ویژگی اثر : (روش ، بینش ، تجربه) نشرشب تاب، ۷ مردم شناسی روستای قاسم آباد گیلان

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

عسگری، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی عسگری : فرمانده گردان حضرت علی (ع) لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

مصطفی در سال ۱۳۳۵ در شهر قم به دنیا آمد. دوران تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ادیب به پایان برد. او که دارای هوش و ذکاوت بالایی بود مقطع دبیرستان را در هنرستان فنی قم با موقعیت به آخر رساند.

مصطفی عسگری، ضمن تحصیل، از مجالس، سوگواری اهل بیت و سخنرانی و عاظ غافل نبود. و به نمازش اهمیت می داد نماز را با جماعت می خواند. در واقع مصطفی تعلیم علم را با تزکیه همراه نمود و در این راه تلاش زیادی کرد. او بعد از اخذ فوق دیپلم در مدارس قم تدریس را شروع کرد.

مصطفی در زمان حکومت طاغوت به سربازی رفت، خدمت سربازی ایشان با اوج گیری انقلاب به رهبری امام خمینی مصادف بود. او که تربیت شده مکتب اهل بیت (ع) و شهر قم بود، در دوران سربازی به ارشاد و راهنمایی اسلامی و سیاسی سربازان همت گماشت. و سربازان را با نظام شاهنشاهی بدبین کرده و از ظلم و ستم دستگاه طاغوت به آنها سخن می گفت.

زمانی که امام دستور داد سربازان از پادگان ها فرار کنند، مصطفی در محل خدمتش، سربازان را تشویق به فرار از سربازی نمود و

خودش هم در مرحله آخر خدمت را ترک کرد. او بعد از فرار از خدمت دو ماه مخفی بود که بعد از آن به قم آمد و در خیابان صفائیه با جمع آوری جوانان محل، شب و روز علیه طاغوتیان شوریدند و با ساختن بمب های دست ساز و استفاده از آنها ترس به دل آنها انداختند. روزهای آخر دوران شاه به تهران رفت. با ارشاد و بسیج مردم شمال ختم غائله شمال و از بین بردن منافقان نقش به سزای ایفا نمود.

ازدواج مصطفی با شروع جنگ تحمیلی مصادف شد. او با اخذ ماموریت از آموزش و پرورش راهی جبهه ها شد و در لشگر۵ نصر با صدامیان وارد پیکار گردید . دارای درایت و مدیریت بالایی در جنگ بود،بعد از مدتی به لشگر ۱۷ علی ابن ابی طالب (ع) رفت وفرماندهی گردان حضرت علی (ع) را به عهده گرفت . او در عملیات شکست محاصره آبادان، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان و والفجر مقدماتی و والفجر هشت شرکت نمود و بالاخره بعد از سالها جهاد در راه خدا، در عملیات والفجر هشت همراه با معاونش «عبدالمجید شعبان پور» به شهادت رسیدند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عسگریان، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۸، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: علوم تربیتی، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: تربیت معلم تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای علوم تربیتی.

مرتبه علمی:

پس از طی مرحله استادیاری، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشکده علوم تربیتی داشگاه تربیت معلم تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

علوم تربیتی با تأکید بر مدیریت آموزش، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش و منابع انسانی، برنامه‌ریزی و سازماندهی نیروی انسانی، ارزشیابی مشاغل، بکارگیری نظریه‌های ایجاد انگیزش در نیروی انسانی، برنامه‌ریزی آموزشی و درسی، مدیریت نیروی انسانی، ایام فراغت جوانان، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۱۷ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۶

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

مدیریت نیروی انسانی، مدیریت آموزشی، مدیریت بازاریابی، مدیریت اسلامی و علوم تربیتی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۴، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

تربیتی، مدیریت، آموزش.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

عصار، نصیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید کاظم عصار، تولد ۱۳۰۴ ش در تهران است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران انجام داد و وارد دانشکده‌ی حقوق شد و در رشته‌ی قضائی درجه‌ی لیسانس گرفت. ضمنا مقدمات عربی و فقه و اصول و حکمت را نیز آموخت. در ۱۳۲۴ به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد و مشاغلی را در آن وزارت طی نمود که عبارتند از: دبیر اول سفارت ایران در آنکارا، معاون سرکنسول در نیویورک، مستشار سفارت در هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد.

عصار در ۱۳۴۲ به مدیرکلی نخست‌وزیری رسید. یک سال بعد با سمت معاونت نخست‌وزیر به سرپرستی سازمان اوقاف منصوب گردید و مدت چهار سال در آن سمت باقی بود. بعد به دبیر کلی سنتو رسید و مدتی نیز در آن سمت بود. مدتی نیز قائم‌مقامی وزارت امور خارجه را در امور سیاسی و پارلمانی داشت. عصار با دختر سرلشکر نصرت‌الله معتضدی ازدواج کرد. همسر او از طریق مادر، نوه‌ی عبدالحسین میرزا فرمانفرما است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عصر انقلاب، آقاخان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا عبدالله همدانی، در ۱۲۶۴ در همدان پا به عرصه‌ی وجود نهاد. تحصیلات خود را در همدان در حد متعارف انجام داد. چندی به کارهای مختلف اشتغال داشت ولی همواره در امور سیاسی مداخله می‌کرد و در احزابی که در آن زمان فعالیت داشتند، از اعضاء موثر بود. در جنگ بین‌المللی اول که ایران از طرف بیگانگان اشغال شد و موضوع مهاجرت و تشکیل دولت موقت پیش آمد، مرحوم عصر انقلاب که در آن موقع معروف به میرزا آقاخان فریار همدانی بود، نقش اساسی داشت. در ۱۲۹۴ مبادرت به انتشار روزنامه‌ای به نام عصر انقلاب نمود. این جریده ابتدا هفتگی بود، بعد در هر هفته دو شماره انتشار می‌داد. مرام و مسلک روزنامه حمله به دولت و هیئت حاکمه بود. به همین دلیل چندین بار توقیف شد و به جای آن روزنامه‌ی عهد انقلاب منتشر گردید. بعد از کودتای ۱۲۹۹ سردبیری عهد انقلاب را سعید نفیسی عهده‌دار بود. در انتخابات دوره‌ی پنجم، میرزا آقاخان از اردبیل به وکالت رسید و در دوره‌ی ششم نیز وکالت را حفظ کرد و به هنگام انتخاب نام خانوادگی، نام روزنامه‌ی خود را، نام فامیلی انتخاب نمود.

وی بعد از دوره‌ی ششم، به کارهای اجرائی دعوت شد. ابتدا در وزارت فوائد عامه و بعد در وزارت طرق صاحب مقاماتی گردید. چندی رئیس راه اصفهان و زمانی مدیرکل وزارت راه بود. وفات او در ۱۳۲۴ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عصمتی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان کوثر تیپ ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «سید علی رضا عصمتی» اولین فرزند خانواده ی عصمتی در سال ۱۳۳۸ در شهر «انابد »دربخش«بردسکن» به دنیا آمد .دو ساله بود که مادرش در گذشت و پدرش دو سال بعد مجددا ازدواج کرد تا کانون خانواده اش گرمتر شود و کودکش کمتر داغ بی مادری را حس کند . در کودکی به مکتب خانه نزد شیخ «محمد هادی» رفت و با جدیت قرآن را فرا گرفت .

وی در کودکی سخت بیمار شد و با نذر و دخیل شدن به حرم حضرت رضا شفا یافت .دوره ابتدایی را در زادگاهش و راهنمایی را در بردسکن گذراند و همزمان با تحصیل در امر کشاورزی نیز به کمک پدر شتافت .او در مدتی قالیبافی و در زمان کوتاهی هم رنگ رزی کرد .سید علی رضا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در تهیه و توزیع اعلامیه ها و نوارهای سخنرانی امام خمینی می کوشید و در جلسه های نیمه شب مهدیه شرکت می کرد .وی ضمن شرکت در راهپیمایی ها دوستانش را هم به همگامی با مراسم انقلاب فرا می خواند .کوچکترین فرد گروه بود و لذا حمل و نقل نوارها و اطلاعیه ها را به او محول کرده بودند . سید در شانزده سالگی با خانم «فرخ تربتی» آشنا شد و در مراسمی ساده و بی پیرایه با او ازدواج کرد .

نتیجه این پیوند چهار فرزند دختر و پسر به نام های «الهام »، «سمیه» ، «مرتضی» و «مصطفی» می باشند .

«سید علی رضا» با صدایی شیرین و زبانی شیوا کلاس های تجوید قرآن را برگزار می کرد که استقبال کنندگان زیادی داشت و جوانان و نوجوانان، بیشترین شرکت کنندگان درس قرآنش بودند. چند جزء از قرآنی را از حفظ داشت و در هنگام امر به معروف و نهی از منکر دوستان از آیه های متناسب با موضوع بهره می جست .وی برای آموزش دادن مربیان به روستا ها می رفت و رایگان تدریس می کرد .گاهی که قرآ ن می خواند، می گریست و هنگام ناراحتی با خواندن چند آیه به قرآن پناه می برد .

اذان گوی محله بود و دوستان هم سن و سالش را با خود به نماز جماعت می برد .در ورزش دو همگانی که فاصله یک کیلومتری بین انابد و مظفر آباد شرکت می جست .

سال ۱۳۵۹ عضو بسیج شد و به جبهه نبرد رفت. در نیمه های سال ۱۳۶۰ جذب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گردید .او از آغاز کار برای سبزپوشان سپاه کلاس تجوید قرآن می گذاشت به طوری که بیشتر وی را به عنوان مربی قرآن می شناختند. در ماه مبارک رمضان جلسه قرائت قرآن را در نمازخانه سپاه اداره می کرد .اواخر سال ۱۳۶۰ که دیگر بار به جبهه اعزام گردید، در تیپ امام رضا فرمانده گروهان بود .وی در تابستان ۱۳۶۱ از «کاشمر» به «بردسکن» مأمور و فرمانده بسیج شد .

او اهل معاشرت بود و به رفت و آمد با خویشان اهمیت می داد و در کارهای خانه کمک می کرد . هر کسی با اندک همنشینی با او شیفته خوشرویی اش می شد .بسیار افتاده فروتن و شوخ طبع بود .

«سید علی رضا »به پدرش می گفت :باید با هم به جبهه برویم تا از نزدیک ببینید که در آنجا چه خبر است و آخرین بار هم او را با خود برد .در کمک رسانی به رزمندگان در پشت جبهه نیز بسیار کوشا بود و در سخنرانی هایش از مردم می خواست که به جبهه کمک کنند .

سال ۱۳۶۱ مجددا به جبهه نبرد و لشگر پنج نصر رفت و حدود سه سال جانشین فرمانده گردان بود .بدنش ترکش های کوچک و بزرگ جنگ را تحمل می کرد و چندین بار از ناحیه شکم و کمر مجروح گردید . همواره آرزو داشت که بعد از شهادتش جنازه

اش مفقود باشد. به جمعی از دوستانش که از او امضا می گرفتند تا در آن عالم آنان را از یاد نبرد ، قول شفاعت داده بود .
سرانجام «سید علی رضا عصمتی» در شهریور سال ۱۳۶۵ در سمت معاون اول گردان کوثر در عملیات کربلای ۸ شرکت جست و با وجود مجروحیت در قسمت شانه و شکم از انتقال به اورژانس و پشت جبهه خودداری کرد و همچنان به هدایت و حمایت از نیروهای بسیجی گردان کوثر پرداخت تا آنجا که دیگر توانی برایش نماند و جسم مطهرش در منطقه ای باتلاقی ماند و مفقود الاثر گردید .
پیکر پاک سردار شهید «سید علیرضا عصمتی» در سال ۱۳۷۳ توسط گروه تفحص سپاه شناسایی گردید و پس از چند روز در «بردسکن» تشییع و در گلزار شهیدان انابد به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه" :افلاکیان خاکی"نوشته ی علی اکبر نخعی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

عضد قاجار، ابونصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوالفضل میرزا عضدالسلطان و نوه‌ی مظفرالدین شاه قاجار و مادرش خانم دفترالملوک فرزند میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر از بطن خانم نجم‌السلطنه دختر فیروز میرزا فرمانفرما فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه بود.
ابونصر عضد در سال ۱۲۹۱ ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید. و تحصیلات عالی خود را در فرانسه در رشته‌ی کشاورزی در مدرسه‌ی عالی مونپلیه و دانشگاه دیژون گذرانید و درجه‌ی مهندسی گرفت و در وزارت کشاورزی استخدام شد. از اهم مشاغل وی مدیر عالمی بنگاه جنگلبانی بود. چندی هم بازرس ویژه‌ی نخست‌وزیری شد. عضد از ۱۳۳۲ مشاغل دولتی را رها کرد و در بخش خصوصی به فعالیت پرداخت و به صنعت قندسازی روی آورد. ابتدا کارخانه‌ی تصفیه شکر اهواز را بنیان نهاد و بعد قند دزفول را احداث کرد. وی در خوزستان طرح چغندرکاری زمستانه را دائر نمود و بعد قند دزفول را احداث کرد. وی در خوزستان طرح چغندر کاری زمستانه را دائر نمود که این کار ابتکاری و سوددهنده بود. وی به مناسبت مدیریت کارخانجات قند در بنیانگذاری اتاق صنایع و معادن ایران تلاش بسیاری نمود و پس از تاسیس اتاق، سالیانی چند نایب رئیس بود مهندس عضد در سرمایه‌گذاری بانک اعتبارات که فرانسوی‌ها هم مشارکت داشتند، از سهامداران عمده بود و مدتی عضویت هیئت مدیره بانک را برعهده داشت و در ۱۳۵۵ به ریاست هیئت مدیره و مدیرعاملی بانک مزبور انتخاب گردید. وی عضویت اتاق بازرگانی تهران و عضویت سندیکای قندسازان را نیز عهده‌دار بود.
مهندس ابونصر عضد بعد از شهریور ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد و چندی عضویت حزب توده را پذیرفت. پس از چندی از این رویه اعراض نمود. در سال ۱۳۷۸ در اروپا درگذشت. قبل از مرگ کتابی هم منتشر کرد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عضد، ابوالفضل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به شاهزاده عضدالسلطان، چهارمین فرزند ذکور مظفرالدین‌شاه قاجار است. در ۱۲۶۲ در تبریز تولد یافت. مادرش نورالدوله زنی به غایت متقی و پرهیزگار بود. از پنج سالگی تحصیلات خود را در اندرون ولیعهد تحت‌نظر معلمین داخلی و خارجی شروع کرد، مقدمات زبان و ادب فارس و زبان فرانسه را نیکو آموخت. تعلیمات نظامی را در صنف پیاده نظام و توپخانه فراگرفت، قدری هم ریاضیات و تاریخ و جغرافیا مطالعه کرد. در ۱۳۱۰ ه.ق که فرزندان مظفرالدین میرزا ولیعهد دستجمعی به حضور شاه‌بابا (ناصرالدین‌شاه) رسیدند، شاه برای هر یک لقب و مواجبی تعیین نمود. در این دیدار برای ابوالفضل میرزا لقب عضدالسلطان و سالیانه یک هزار تومان حقوق تعیین گردید. در ۱۳۱۳ ه.ق بعد از آنکه پدرش به سلطنت رسید، فرمان حکومت همدان برای او صادر شد ولی او از طرف خود پیشکاری تعیین نمود و به همدان فرستاد و خود در تهران به تحصیل پرداخت. چندی نیز حکومت سلطان‌آباد عراق با او بود. در ۱۳۲۳ ه.ق حکومت گیلان به او داده شد ولی این بار عضدالسلطان به مقر حکومتی رفت و شخصا در ایجاد نظم و امنیت مداخله نمود. ظل‌السلطان عموی وی که در همان سال در راه عزیمت به اروپا به اتفاق دو فرزندش اکبرمیرزا و بهرام‌میرزا چند روزی میهمان عضدالسلطان بوده است، در کتاب خویش به نام سرگذشت مسعودی طرز رفتار و عدالت و ادب برادرزاده‌ی خود را ستایش می‌کند. وی در واپسین روزهای زندگی پدرش در تهران اقامت داشت. پس از صدور فرمان مشروطیت و فوت مظفرالدین شاه، وی برخلاف بعضی از برادران خود، با محمدعلی شاه روابط بسیار صمیمانه و حسنه‌ای داشت و او را خیلی از موارد مشورت می‌داد. پس از تشکیل اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی، کمیسیون مالیه مجلس حقوق و مواجب شاهزادگان و رجال را تقلیل داد، از جمله موجب عضدالسلطان اعم از نقدی و جنسی از ۲۴ هزار تومان به دوازده هزار تومان تقلیل یافت. لیکن وی برخلاف دیگران در مقام اعتراض و یا مبارزه با مشروطه برنیامد و اگر هم مخالفتی داشت، ظاهر کار را حفظ می‌کرد.

در دوران سلطنت احمدشاه، او بسیار محترم و با عزت زندگی می‌کرد و بیشتر وقت او صرف رسیدگی به املاک وسیع خود که در دوران حکومتش تدارک دیده بود و بیشتر در سلطان‌آباد عراق قرار داشت سپری می‌شد. در ۱۳۰۱ ش کمیسیون بودجه‌ی مجلس، شهریه‌ی او را ماهی هزار تومان تثبیت کرد و این رقم در آن ایام بالاترین مبلغی بود که به شاهزادگان درجه‌ی اول پرداخت می‌شد. غیر از او برادرش نصرت‌السلطنه هم از این موهبت برخوردار گردید. در ۱۳۰۴ مجلس پنجم شهریه‌ی او را به هفتصد و پنجاه تومان در ماه تقلیل داد. بعد از عزل احمدشاه، عضدالسلطان گوشه‌گیر شد و غالبا وقت خود را در املاک خویش می‌گذرانید و به هیچ وجه خود را به عوامل حکومت نزدیک نمی‌کرد. در ۱۳۳۲ در دوره‌ی دوم مجلس سنا به پیشنهاد سپهبد زاهدی، سناتور انتصابی شد و یک دوره‌ی چهارساله در مجلس سنا عضویت داشت. از روزی که زمزمه قانون اصلاحات ارضی شروع شد، وی به علت داشتن املاک وسیع به مخالفت پرداخت و آشکار و پنهان مخالفت خود را از این تصمیم ابراز می‌کرد. وفات او در ۱۳۴۹ در ۸۷ سالگی اتفاق افتاد. عضدالسلطان مردی ثروتمند و وطن‌خواه، باسواد و فرهنگ‌دوست بود. به مبانی مذهبی پای‌بند بود، نماز و روزه را هرگز ترک نکرد، در دادن خمس و زکوه کوشا بود. در ایام کهولت غالبا در منزل خویش واقع در خیابان حقوقی در کتابخانه‌ی معتبرش، از دوستان پذیرائی می‌کرد. از لحاظ قیافه صوری خیلی شباهت به مظفرالدین شاه داشت. وی در جوانی با دختر میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر ازدواج کرد. صاحب دو پسر و سه دختر شد. یکی از دختران وی همسر مهندس احمد مصدق و دیگری همسر خاکباز محسنی گردید. پسرانش مهندس ابونصر و انوشیروان در بخش خصوصی فعالیت می‌کردند و از ثروتمندان ایران بودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عضدالدوله، احمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۱۹ -۱۲۳۴ ق)، مورخ. معروف به موچول‌میرزا و ملقب به عضدالدوله. پس از طی تحصیلات اولیه، در عهد پادشاهی پدر، حکومت کاشان به پیشکاری علی محمدخان نظام‌الدوله به وی تفویض شد. از ۱۲۷۰ ق در زمان پادشاهی پدر به حکومت شهرهای مختلفی رسید. مدتی نیز تولیت آستان مقدس قدس روضی با او بود. اثر وی «تاریخ عضدی» است، در شرح زندگانی خصوصی فتحعلی‌شاه که در هندوستان و ایران چاپ شده است. لازم به ذکر است که آقای دکتر نوایی، در کتاب «تاریخ عضدی»، سال تولد وی را ۱۲۳۹ ق ذکر کرده است.[۱]

(ع. بازوی دولت) احمد میرزا بن فتحعلی شاه، شاهزاده قاجاری و از رجال قر. ۱۳ ه. وی پدر سپهسالار وجیه‌الدوله میرزا (ه.م.) و مؤلف «تاریخ عضدی» است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ عضدی (۲۲۴ -۲۲۲)، الذریعه (۲۶۵ / ۳)، شرح حال رجال (۷۴ -۷۳ / ۲)، فرهنگ رجال قاجار (۱۲۲)، لغت‌نامه (ذیل/ عضدالدله)، مؤلفین کتب چاپی (۴۲۵ -۴۲۴ / ۱).

عضدالملک، علیرضا

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا موسی‌خان و برادرزاده‌ی مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه در حدود ۱۲۰۰ ش در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در مکتب‌خانه خصوصی فراگرفت و در دوران سلطنت محمدشاه در دربار به عنوان غلام‌بچه وارد شد. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه هم همان سمت را داشت، بعد غلام‌بچه‌باشی گردید و تدریجا ترقی نمود. چندی حاکم مازندران شد تا به وزارت عدلیه منصوب گردید و صندوقی به نام «صندوق عدالت» تاسیس کرد تا هر کس که شکایتی از مقامات دارد عریضه خود را در آن صندوق بیندازد.

عضدالملک در وقایع رژی و تحریم تنباکو رابط بین شاه و عده‌ای از علماء بود و تدریجا موقعیت خاصی پیدا کرد و جزو امنای دولت و رجال درجه اول محسوب می‌شد تا اینکه ایلخانی قاجار گردید. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه بسیار معزز و محترم و مورد شور شاه بود. در انقلاب مشروطیت آزادیخواهان مورد حمایت او بودند و در صدور فرمان مشروطیت تاثیر زیادی داشت. وقتی محمدعلی‌شاه با مشروطه‌خواهان سر ناسازگاری آغاز کرد، عضدالملک غالبا به عنوان شفیع و ریش‌سفید مداخله می‌کرد. در جریان واقعه توپخانه که عده‌ای از طرفداران محمدعلی‌شاه نظم تهران را به هم ریختند و در نتیجه عده‌ای از وزیران و رجال بازداشت شدند، عضدالملک برای آزادی آنها تلاش بسیار نمود مخصوصا که میرزا احمدخان علاءالدوله دامادش قرار بود اعدام شود. عضدالملک در آبدارخانه شاه، بست نشست تا حکم آزادی او را گرفت.

پس از فتح تهران و متحصن شدن محمدعلی میرزا در سفارت روس، جلسه‌ای از محمدعلی میرزا از سلطنت خلع و احمدمیرزا ولیعهد ۱۳ ساله را به سلطنت برگزیدند و چون به سن بلوغ قانونی نرسیده بود، علیرضاخان عضدالملک ایلخانی قاجار را که مردی موجه و مقدس بود، به نیابت سلطنت انتخاب کردند.

عضدالملک پس از قبول نیابت سلطنت، به اتفاق عده‌ای به سفارت روسیه واقع در زرگنده رفته، شاه تازه را از پدرش مطالبه نمود. ولی محمدعلی‌شاه از تحویل احمد میرزا به شدت خودداری کرد و گفته بود بین من و این فرزند علاقه و انس شدیدی وجود دارد

و شما به جای احمدمیرزا فرزند دیگرم را به سلطنت بنشانید ولی علیرضاخان، محمدعلی میرزا را تهدید نموده بود که در صورت عدم تحویل شاه جدید، ممکن است سلطنت از قاجاریه گرفته شود و صلاح در این است که در تحویل شاه کوتاهی ننمایند.
به هر نحوی که برود، احمدشاه را به همراه خود به کاخ گلستان برده و مراسم معمول زمان را انجام داده، پادشاهی او را به دول خارجه اطلاع داد. تندروی‌های مشروطه‌خواهان و مجاهدین که در روزهای نخستین فتح تهران انجام می‌گرفت، به هیچ وجه مورد تایید و موافقت عضدالملک قرار نمی‌گرفت و او رضایت به آن همه تندروی نمی‌داد مخصوصا اعدام شیخ فضل‌الله نوری به شدت مورد انتقاد او قرار گرفت به طوری که سردار اسعد و سپهدار را به باد ناسزا گرفته بود. بعد از تشکیل مجلس دوم، عضدالملک از طرف مجلس رسما به نیابت سلطنت تعیین گردید و مراسم تحلیف را به جا آورد و سپهدار تنکابنی هم رئیس‌الوزراء شد. پس از یک سال عضدالملک، سپهدار تنکابنی را از رئیس‌الوزرائی معزول نمود و میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک را بدان سمت منصوب کرد. عضدالملک به علت کهولت، پس از چهارده ماه نایب‌السلطنگی در تهران درگذشت و در مقبره‌ی ناصرالدین شاه در حضرت عبدالعظیم مدفون گردید. عضدالملک مردی زاهد و مقدس بود، پاکی طینت و سیرت او را هیچیک از رجال نداشتند. فوق‌العاده ثروت اندوخته بود و در نهایت خست و امساک زندگی می‌کرد. فرزندان وی بعدها نام خانوادگی «امیرسلیمانی» را برای خود انتخاب کردند. یکی از فرزندان وی که در عصر ما به نام مشیرالسلطنه می‌زیست، مشرب تصوف داشت و خانقاه و تکیه‌ای در سنگلج بنیاد نهاد که هم‌اکنون نیز وجود دارد.
(ع. بازوی پادشاهی و کشور) علی‌رضا قاجار، رئیس ایل قاجار و از رجال اواخر دوره قاجاریه (ف. رمضان ۱۳۲۸ ه.ق.). پس از خلع محمدعلی شاه قاجار، پسر دوازده‌ساله‌اش احمد میرزا (۴- احمدشاه) از طرف ملیون به سلطنت رسید و عضدالملک به نیابت سلطنت تعیین شد، و پس از فوت او ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب‌السلطنه گردید.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عضدی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن عضدی ، یکی از فرهیختگان معاصر گیلان است . او ریاست سازمان سنجش آموزش کشور ،معاونت وزارت فرهنگ وآموزش عالی ، رییس سازمان امور دانشجویان و ریاست مدرسه عالی ترجمه دانشگان علامه طباطبایی را بر عهده داشت . وی دانشکده روزنامه نگاری علامه طباطبایی را نیز بنیان نهاده است .گروه : علوم انسانی رشته : اقتصاد گرایش : اقتصاد سیاسی اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : حسن عضدی درآخرین سالهای دهه بیست دریکی از خانواده های مذهبی به دنیا آمد .تحصیلات رسمی و حرفه ای : حسن عضدی درسالهای دوران ابتدایی عمرش را در دبستان فارابی رشت به اتمام رساند . وی درهمان دوران کودکی به واسطه ادب ، نزاکت وهوش سرشارش به تدریج جایی درمیان اولیاء دبستان یافت . دوزاده ساله بود که دردبیرستان پورداود درامتحانات ششم ابتدایی به مقام نخست درس انشاء نایل شد . درسالهای ۴۸-۱۳۴۷ شمسی او به دانشگاه وارد شد ودردانشگاه علوم ارتباطات مشغول به تحصیل شده وموفق شد مدرک لیسانس بگیرد . او سپس دوران فوق لیسانس خودرا دررشته مدیریت بازرگانی دردانشگاه دالاس به پایان رسانید و دوره دکترا ی خود را نیز رشته اقتصاد سیاسی سپری نموده است .استادان و مربیان : از مهمترین استادان ومربیان حسن عضدی می توان به آقای تقوی و آقای اکرامی اشاره کردو نقوی ،روحانی خلع لباس شده ای بود که به عنوان معلم دینی بچه های اهل جلسه را تدریس میکرد و درآخر جلسه نیز مباحث اجتماعی را مورد تجزیه و

تحلیل قرار می داد . اکرمی نیزوزیر آموزش و پرورش کابینه مشهد رجایی بود . مهمترین استادان عضدی دردوران دانشگاه بدین قرار بودند : کاظم معتمد نژاد، حمید منطقی ، ناصر صفوی ، حسن رحیمی .مشاغل و سمتهای مورد تصدی : حسن عضدی یکی دوسال درروزنامه اطلاعات به عنوان روزنامه نگار قلم زد . او به دلیل دریافت درجه ممتاز از دانشگاه دالاس آمریکا به عضویت افتخاری انجمن مدیران درآمده و به فعالیت پرداخت . بعدا عضدی ریاست دانشگاه گیلان رابرعهده گرفت و به تدریس اصول مدیریت و اقتصاد پرداخت . او همچنین ریاست سازمان سنجش آموزش کشور ،معاونت وزارت فرهنگ وآموزش عالی (وزارت علوم . تحقیقات و فناوری فعلی) ، رییس سازمان اموردانشجویان و ریاست مدرسه عالی ترجمه دانشگاه علامه طباطبایی را بر عهده داشت .مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : حسن عضدی یکی از بنیانگذران دانشکده روزنامه نگاری علامه طباطبایی است .آرا و گرایشهای خاص : عقیده خاصی که حسن عضدی داشت برجمع گرایی استوار بود . تکیه کلامش این بود که «می خواهم کشورم را بسازم و آباد کنم » . آداب دانی و رفتار صمیمانه اوزبانزد همه بود .جوائز و نشانها : حسین عضدی درعرصه ورزش نیز فعالیت دارد . او در چارچوب بازیهای تنیس روی میز کشوری درکرمان ، مدال طلای قهرمانی کشورش را دریافت کرد . عضدی درسالهای پایانی سپاهی دانش که دوران سربازی اش بود ، به دریافت درجه ممتازی منطقه مراغه مفتخر گردید و جالب اینکه همه این مقام را شایسته و برازنده او می دانستند او دردانشگاه دالاس آمریکا نیز در جه افتخاری کسب کرده است .

منابع زندگینامه :مجید یوسفی ،شهید عضدی و بیو گرافی یک عمر ....، فصلنامه فرهنگ گیلان ،سال اول ، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۷ ، ص ۶۶

عضدی، نصرت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیراعظم، متولد ۱۲۹۳ ه.ق، پسر وجیه‌الله میرزا سپهسالار و برادرزاده‌ی سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله است. وی از دوران کودکی تحصیلات معمول زمان را فراگرفت و در کار سپاهیگری نیز ورزیده شد. اولین سمتی که در دستگاه دولتی به او واگذار شد، در اوایل مشروطیت حکومت استرآباد بود. بعد از آن به حکومت گیلان منصوب شد. در دوران استبداد صغیر به اروپا رفت و پس از بازگشت از اروپا، حکومت استرآباد و سمنان و دامغان به او واگذار شد.

در ۱۳۲۹ ه.ق به معاونت وزارت جنگ رسید و بعد از آن والی کرمان مجددا به حکومت شاهرود و سمنان و دامغان بازگشت و در آنجا برای خود املاک زیادی تدارک دید. در ۱۳۳۳ والی خراسان و سیستان و بلوچستان گردید، ولی قبل از حرکت به سوی ماموریت جدید، در یکی از دهات خود از طرف یکی از بستگان به ضرب گلوله مقتول گردید.

حین‌الفوت حدود چهل سال داشت. وی مردی رشید، باهوش، باکمال و باشجاعت ولی عیاش بود. وی با اردوی خود در چند جنگ داخلی از جمله جنگ با سالارالدوله شرکت کرد و رشادتهای زیادی از خود نشان داد. امیراعظم در شاهرود تاسیساتی در جهت مردم نموده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عضدی، یدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیراعظم، فرزند نصرت‌الله امیراعظم، در ۱۲۷۷ ش متولد شد. پس از رسیدن به سن رشد، تحت‌نظر معلمین خصوصی تحصیل خود را آغاز کرد. گذشته از صرف و نحو فارسی و عربی، دروس جدید مانند فیزیک، شیمی، مثلثات، هندسه و ریاضیات را فراگرفت. زبان فرانسه را نیز آموخت. در پانزده سالگی برای ادامه تحصیل به عثمانی سفر کرد و قریب دو سال در آن کشور تحصیل نمود. در سال ۱۲۹۴ ش که پدرش به قتل رسید، او را به تهران احضار نمودند.

یدالله میرزا که در آن تاریخ هفده‌ساله بود، به اتفاق عبدالمجید میرزا عین‌الدوله عموی پدرش، به ملاقات احمدشاه رفتند. شاه جوان قاجار به وی تسلیت گفت و او را مورد ملاطفت قرار داد و لقب امیراعظم و حکمرانی شاهرود و سمنان و دامغان که هر دو لقب و شغل پدرش بود، به وی دادند. عضدی چند سالی حکومت شاهرود و بسطام را داشت، سپس به حکومت استرآباد که آن هم از مشاغل پدرش بود منصوب شد. چون بدون معارض در آنجا حکومت داشت تا مجددا به حکومت شاهرود و سمنان و دامغان منصوب شد. در سال ۱۳۰۶ به وزارت امور خارجه انتقال یافت و اولن سمت وی مستشاری ایران در برلن بود. پس از بازگشت به تهران، به ریاست اداره‌ی کارگزینی منصوب گردید. مدتی هم رئیس کابینه‌ی وزارتی و کارگزینی را تواما بر عهده گرفت. در سال ۱۳۱۰ با سمت شارژدافر به واشنگتن رفت. پس از دو سال توقف در آنجا وزیرمختار ایران در لهستان گردید.

از دیگر مشاغل وی بازرسی و ریاست اداره تذکره و سجلات و تابعیت بود. در اردیبهشت ماه ۱۳۲۰ بجای اللهیار صالح به معاونت اول وزارت دارائی درآمد. یدالله عضدی در اسفند ۱۳۲۰ در چهارمین ترمیم کابینه‌ی ذکاءالملک فروغی، به سمت وزیر دارائی تعیین شد و مجلس با اکثریت ضعیفی به این کابینه رای اعتماد داد ولی فروغی از این عمل مجلس تکدر خاطر پیدا کرد و از نخست‌وزیری استعفا داد. علی سهیلی جانشین فروغی شد و در کابینه‌ی خود یدالله عضدی را به سمت وزیر راه تعیین نمود. در مردادماه ۱۳۲۱ میرزا احمدخان قوام‌السلطنه از طرف مجلس به نخست‌وزیری انتخاب گردید و در کابینه‌ی خود پست وزارت راه را بر عهده‌ی عضدی قرار داد.

در سال ۱۳۲۲ عضدی به سمت وزیرمختار ایران در برزیل تعیین شد و سفارت را در آنجا بنیاد نهاد. این ماموریت قریب پنج سال به طوی انجامید و عضدی علاوه بر وزیر مختاری در برزیل، وزیر مختار اکرودیته در آرژانتین بود و بالاخره وزیرمختار در اسپانیا گردید و در ۱۳۳۹ سفیرکبیر ایران در عراق شد.

در شهریور ماه ۱۳۳۹ عضدی به تهران احضار شد و جعفر شریف‌امامی نخست‌وزیر وقت، او را به وزارت امور خارجه تعیین کرد و تا ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۰ در آن سمت مستقر بود. سپس سفیرکبیر ایران در آرژانتین گردید ولی چند ماه بعد به علت سکته قبلی در همانجا درگذشت. یداله عضدی در جوانی با افسرخانم سومین دختر وثوق‌الدوله ازدواج کرد و صاحب دو دختر شد. وی یکی از مالکین عمده سمنان و شاهرود بود و یک کارخانه قند در آنجا بنیاد نهاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عطاران، محمد مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد مهدی عطاران : فرمانده گردان امام رضا(ع) تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در بهمن ماه سال ۱۳۳۸ در مشهد متولد شد. به علت این که تولدش مصادف با نیمه شعبان بود، نامش را مهدی گذاشتند. او اغلب اوقات خود را در کودکی صرف نقاشی می کرد. وی از شش سالگی نماز را یاد گرفت. در سال ۱۳۴۷ وارد دبستان ابومسلم تربت جام شد که در سال ۱۳۵۲ تحصیلات ابتدایی را به پایان رساند و دوره راهنمایی را در مدرسه راهنمایی کوثر گذراند. سپس به علت انتقال پدر به مشهد یک سال تحصیل را رها کرد. بعد از آن تحصیلات خود را در دبیرستان دولتی رحیمیان مشهد به پایان رساند.

او برای کمک به خانواده اش ضمن تحصیل کار می کرد و تا حدودی در زمینه جوشکاری و عکاسی مهادت داشت.

قبل از انقلاب در راهپیمایی‌ها حضوری فعال داشت و دیگران را نیز به این امر دعوت می کرد. اعلامیه های امام را پخش می کرد و شبانه آنها را به در و دیوار می چسباند.

محمد مهدی پس از انقلاب عضو بسیج مسجد آل محمد (ص) واقع در خیابان نخریسی شد و در کشیکهای شبانه و فعالیتهای تبلیغاتی بسیج حضوری فعال داشت.

او در سال ۱۳۶۰ وارد کمیته امداد امام خمینی شهرستان تایباد شد. پس از ورود به کمیته امداد امام خمینی، همیشه در صحبتهایش می گفت: از این کار شبانه روزی و طاقت فرسا که در دورترین نقطه کشور انجام می دهم اصلا احساس خستگی نمی کنم، چون امر امام امت است. او در این دوره دو مرتبه موفق شد به زیارت امام خمینی برود.

محمد مهدی در ۱۱ فروردین ۱۳۶۱ وارد سپاه شد. پس از این که در سپاه تایباد مشغول انجام وظیفه شد، او را به پادگان امام حسین (ع) تهران اعزام کردند. بعد از گذراندن دوره، به جبهه کردستان – تیپ ویژه شهدا – منتقل شد و بر اثر فعالیتهای چشمگیر، او را به عنوان فرمانده دسته و بعد از آن فرمانده گروهان و گردان انتخاب کردند و در طی این سالها او هرگاه برای مرخصی به مشهد می آمد، اول زیارت امام رضا می رفت. محمد مهدی اغلب نماز را به جماعت در مسجد می خواند و در نماز جمعه شرکت می کرد و نماز شب نیز می خواند. او در کارهای دینی و عبادی و در فعالیتهای مذهبی از قبیل هیئت ها سینه زنی و نوحه خوانی تاسوعا و عاشورا شرکت فعال داشت. اغلب نوارهای آقای کافی را گوش می داد و همچنین با مبلغین انقلاب و ائمه اطهار علاقه مند بود. همواره از ولایت فقیه پیروی می کرد. خیلی امام خمینی را دوست داشت و می گفت: امام را نباید تنها گذاشت. او در دوران فراغت، کتابهای آیت الله دستغیب، شهید بهشتی و حضرت امام را مطالعه می کرد.

محمد مهدی بسیار صبور بود و با صبر و بردباری مشکلات را تحمل می کرد. او تا جایی که امکان داشت عصبانی نمی شد و اگر گاهی عصبانی می شد، صبر می کرد و با فرستادن صلوات خود را آرام می کرد. او به والدین خود احترام می گذاشت و مطیع اوامر ایشان بود. مادرش را در کارهای منزل کمک و یاری می کرد و به بازدید از اقوام و دوستان بسیار می پرداخت. پدر شهید رجبعلی عطاران مهم ترین خصوصیت اخلاقی او را ایثار و از خود گذشتگی می داند.

محمد مهدی عطاران در تاریخ ۲ مرداد، در منطقه پیرانشهر در حین آزاد سازی پادگان حاج عمران و در عملیات والفجر ۲ به شهادت رسید که پیکر پاک او مدت یک ماه در خاک عراق بود. جسد او پس از انتقال به مشهد در ۳۱ مرداد ۱۳۶۲ تشییع و در بهشت رضا(ع) به خاک سپرده شد. محمد مهدی در دوران حیات خود ازدواج نکرد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

عطاملک جوینی، علاءالدین، ابوالمظفر عطاء ملک

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۶۸۳ / ۶۸۱ -۶۲۳ ق)، مورخ و ادیب. ملقب به صاحب دیوان. وی از خانـدان بزرگ صاحب دیوانان جوینی است که در قرن پنجم و ششم و هفتم همـواره متصـدی مشاغـل بزرگ دولـتی بودنـد. از جوانی وارد کارهـای دیوانی شـد و به خـدمت امیر ارغوان آقـا، حکمران خراسان، پیوست، و دوبار به همراه وی به مغولسـتان سفر کرد و درای سفرها به احوال مغولان آشنایی پیدا کرد. در ۶۵۴ ق که هولاکوخان مغول به خراسان آمد، عطاملک به او پیوست و در جنگ‌های وی با اسـماعیلیان الموت و با خلیفه‌ی عباس در بغداد همراه او بود. پس از از چنـدی از جـانب هولاکو به حکومت عراق عرب منصوب شـد و حـدود بیست سال در این مقام بود. پس از مرگ هولاکو به سعایت مجدالملک یزدی مدتی گرفتار شد. چون آزاد شد در اران یا مغان درگذشت و پیکر او را به تبریز آوردند و در آنجاه به خاک سپردنـد. از مآثر وی: کشـیدن نهری از فرات به جنوب غربی نجف. از آثار علمی وی: «تاریـخ جهانگشای»، در سه مجلـد در شـرح ظهور چنگیزخـان و احوال و فتوحات وی و تاریـخ خوارزمشاهیان و حکام مغولی ایران و فتـح قلاع اسـماعیلیه و شرح جانشینان حسن صباح؛ «تسلیه الاخوان»؛ رساله‌ای در تکمیل «تسلیه الاخوان»؛ «دیوان» شعر.[۱]

جوینی، ملقب به علاءالـدین بن بهاءالـدین محمـد، برادر شـمس‌الدین محمد صاحب دیوان، از رجال و مورخان معروف اوایل دوره مغول (و. ۶۲۳- ف. ۶۸۱ ه.ق.) وی از آغـاز جوانی وارد کارهـای دیوانی شـد و از عمـال امیر ارغون آقا حکمران خراسان گردیـد. عطاملـک چنـد بـار در خـدمت امیر ارغون به قراقوم پـایتخت مغولسـتان سـفر کرد و در ضـمن همین سـفرها درباره احوال مغول و یورتهای اصـلی ایشان اطلاع کافی به دست آورد و برای نوشـتن تاریخ خود مواد لازم را فراهم کرد. وی در سال ۶۵۴ به توسط امیر ارغون به هلاـکو معرفی شـد و نزد او تقرب یافت. پس از فوت هلاکو وی و برادرش صاحب دیوان سـبب رونق دولت اباقا بودنـد و عطاملک حکومت بغـداد و عراق یافت. مجدالملک مکرر از عطاملک نزد خان مغول سـعایت می‌کرد و موجب مزاحمت او و دیگر افراد خانـدان جوینی را فراهم می‌سـاخت و در نتیجه عطاملـک به حبس افتـاد ولی با وساطت شاهزادگان و خوانین مغول در ۶۸۰ از حبس نجـات یـافت و مورد نوازش اباقا قرار گرفت. دشـمنان خانـدان جوینی باز از پای ننشسـتند ولی نتیجه نبردنـد. چون تگودار به سلطنت رسـید، حکـومت بغـداد و عراق را کمـا فی‌السـابق به عطاملـک واگـذاشت. وی مؤلـف تاریـخ «جهانگشـای جـوینی» است. عطاملک این تاریـخ را در سال ۶۵۵ ه.ق.- یعنی مقارن تاریـخ فتح قلاع اسـماعیلیه به دست هلاکو به انجام رسانید. غالب وقایعی را که جوینی راجع به دوره چنگیزی در کتاب خود آورده از معمرانی که با آن ایام هم عصـر بوده‌اند شنیده و ضبط نموده و از معتبران مغول نیز کسب اطلاـع می‌کرده و گویـا از بعضـی از نوشـته‌های مغول هم اسـتفاده کرده است. تاریـخ جهانگشـا چنانکه خود مؤلف تقسـیم کرده شامل سه جلـد است: جلـد اول تاریخ شـروع کار چنگیزخان و یاساهای چنگیزی و تاریخ قوم اویغور و فتوحات چنگیز در ماوراءالنهر و خراسان و انقراض سلسـله خوارزمشاهیان و سـلطنت اگتای و گیوک و احوال جوجی و جغتای، جلـد دوم در تاریخ سلاـطین خوارزمشاهی و قراختاییان و حکام مغول ایران، جلـد سوم در تاریـخ منگوقاآن و اردوکشـی هلاکو به ایران و شـرح تاریخ اسـماعیلیه تا سال ۶۵۵ که بیشتر قسـمت اخیر مقتبس از کتاب «سـرگذشت سـیدنا» است و شـرحی که در باب فتـح بغـداد منسوب به خواجه نصیر طوسـی است غالبا به عنوان ذیل جلـد سوم به آخر نسـخه‌های جهانگشا الحاق شـده. انشاء کتاب مزبور بلیغ و از لحاظ احتوا بر اطلاعات نفیس کم‌نظیر است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آتشکده‌ی آذر (۲۸۸ -۲۸۶ / ۱)، از سعدی تا جامی (۹۲ -۹۰، ۳۵ -۲۷)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۲۱۳ -۱۲۰۹ / ۳)، تاریـخ جهان‌گشای جوینی (۱/ یـا- فه)، تاریـخ مغول (۴۸۶ -۴۸۵)، تاریخ نظم و نـثر (۱۳۶، ۹۴)، حبیب السیر (۳/ صفحات متعدد)،دایره‌المعارف فارسی (۱۷۴۳ / ۲)، دستور الوزراء (۲۹۵ -۲۶۷)، الذریعه (۷۲۸ / ۹ ،۳۰۰ / ۵ ،۲۴۸ -۲۴۷ / ۳)، ریحانه (۴۴۴ / ۱)، سبک‌شناسـی (۱۰۰ ،۵۳ -۵۱ / ۳)، طبقـات اعلاـم الشـیعه (قرن ۹۸ -۹۷ / ۷)، گنـج و گنجینـه (۳۵۴ -۳۴۶)، لغت‌نـامه (ذیل /

عطاملک جوینی)، مجمع الفصحا (۸۷۷ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۷۷ –۷۵ / ۴). هدیه العارفین (۶۶۵ / ۱).

عطایی ورجوی، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جعفر عطایی ورجوی : قائم مقام فرمانده گردان زرهی لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) هفتمین روز از اردیبهشت ۱۳۴۱ ، از خانواده ای کشاورز در روستای ورجوی درشهرستان مراغه به دنیا آمد . او چهارمین فرزند خانواده عطایی بود .

جعفر در سال ۱۳۴۸ تحصیلات ابتدایی را به مدرسه خیام آغاز کرد و پس از پشت سر گذاشتن این مقطع تحصیلی در سال ۱۳۵۳ در مدرسه شهید صمد پاشانژاد فعلی روستای ورجوی دوره راهنمایی را از سر گرفت و در سال ۱۳۵۶ هنگامی که دوره راهنمایی را به پایان رساند ، به مبارزات انقلاب پیوست . عکسهای شاه را در کتابهای درسی پاره می کرد و کاریکاتور شاه و خانواده سلطنتی را می کشید و به تیر چراغ برق نصب می کرد . در راهپیمایی ها شرکت داشت و در پخش پوستر و اعلامیه های امام نقش به سزایی ایفا می کرد . در تظاهرات همیشه عکس بزرگی از حضرت امام را در صف اول راهپیمایی حمل می کرد .

روزی جعفر را به خاطر داشتن نوار در راه آهن دستگیر کردند و از وی پرسیدند که این نوار کیست ؟ گفت : « اینها نوار ترانه و موسیقی است . پرسیدند : « مال کدام یک از خواننده هاست . » جعفر نوار موسیقی گوش نمی داد اسامی خوانندگان را هم نمی دانست . در پاسخ سؤال مأموران درماند و مأموران بعد از گوش کردن به نوار و اطلاع از متن سخنرانی امام ، جعفر را دستگیر و چندین روز در بازداشت نگه داشتند .

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که برپایی نمایشگاه های عکس و کتاب و ... مرسوم گردید ، جعفر از جمله کسانی بود که در این خصوص در مسجد محله و پایگاه های بسیج ایفای نقش می کرد . با آغاز شورشهای ضد انقلاب در کردستان درس را رها کرد و عازم کردستان شد و حتی اصرار مادر هم نتوانست مانع از رفتن او شود . در جواب مادرش که خواستار اتمام تحصیل بود ,گفت : « مادر ! دوستان و همکلاسی های من شهید شده اند ، الان وقت دفاع از کشور است درس به درد من نمی خورد . »

جعفر پس از ماهها حضور در جبهه های کردستان ، بوکان و شاهین دژ با آغاز جنگ تحمیلی به آبادان رفت وضمن حضور در جبهه, دوره آموزشی تانک و زرهی را گذراند . آنگاه در مناطق جنوب و غرب به آموزش بسیجیان مشغول شد . در اوقات فراغت تانکها را تعمیر می کرد ، به توپها و برجکها رسیدگی می کرد . در کار ، ساعت و وقت نمی شناخت و همیشه لباسهایش سیاه و روغنی بود .

مهربان و دلسوز بود . در ایام عید بارها پیش می آمد که خود کفش و لباس درست و حسابی نداشت اما پارچه می خرید و به مادر می داد و می گفت : « مادر اینها را در بین کسانی که ندارند ، تقسیم کن . » به خانواده ، دوستان و همرزمان همیشه توصیه می کرد که نماز را اول وقت بخوانند ، روزه بگیرند و حلال و حرام را ملاحظه کنند . به اهل بیت (ع) و شهدای کربلا علاقه عجیبی داشت . در برخورد با مشکلات ، بسیار صبور بود و اگر در بین افراد خانواده اختلاف و سوء تفاهمی به وجود می آمد ، در رفع کدورت پیشقدم می شد . همیشه در کارها والدینش را یاری می داد و احترام فوق العاده ای برایشان قائل بود .

در سال ۱۳۶۲ در سن بیست و یک سالگی با خانم صغری عزیزی ورجوی ازدواج کرد . به گفته همسرش در کارهای منزل به خصوص خرید اقلام مورد نیاز به من کمک می کرد . اما با همه علاقه ای که به خانواده داشت جبهه را مهم تر می دانست و خیلی

کم به مرخصی می آمد . اوقات فراغت خود را در جبهه ها عبادت می کرد و نماز و قرآن می خواند . از شوخی های بی مورد عصبانی می شد و می گفت : « به جای اینکه همه وقتتان را به شوخی بگذرانید ، عبادت کنید . » در مسائل مربوط به منکرات و خلاف شرع بسیار حساس بود به همین خاطر چند بار مورد ضرب و شتم این دسته افراد واقع شد . در حفظ بیت المال حساس بود و همیشه به رزمندگان توصیه می کرد که در نگهداری توپها و تانکها جدی باشند . در کارهای جمعی داوطلب بود و هیچ گاه مسئولیت خود را بر شانه دیگران نمی افکند . یکی از همرزمانش می گوید :

در عملیات خیبر ، یک تیم هفت نفره بودیم که در مواضع عراقی ها نفوذ کردیم . من به دنبال یک خودروی شش چرخ عراقی و جعفر عطایی در حال بازرسی تانک عراقی بود که یکی از نیروهای عراقی به علامت تسلیم به عطایی می گوید : « دخیل » تا خودش را تسلیم کند . عطایی که متوجه عراقی بودن او نمی شود و خیال می کند من هستم می گوید : « تو بمیری دخیل های ما پر شده (دخیل در زبان آذری یعنی قلک) برو آن طرف کار دارم . » غافل از اینکه طرف عراقی است .

عطایی به هنگام عزیمت به جبهه هیچ گاه به مادر خود اجازه نمی داد صورتش را ببوسد و می گفت : « این کار شما باعث می شود که در جبهه به یاد شما باشم و نتوانم خوب بجنگم . »

جعفر در عملیات والفجر ۸ فرماندهی گردان زرهی لشکر عاشورا را بر عهده داشت . ساعاتی قبل از شروع عملیات وصیت نامه خود را نوشت و در آن اهداف و آرمانهایش را ترسیم کرد . با آغاز عملیات والفجر ۸ ، او در شب اول از ناحیه پا مجروح شد . با این حال حاضر نشد به پشت جبهه برود و با پای مجروح در منطقه عملیاتی باقی ماند . برادرش مجید در بیان خاطره ای از ماههای حضور جعفر در فاو می گوید :

در منطقه عملیاتی فاو بودم که برای اقامه نماز قایقم را به یکی از بچه ها سپردم و بدون ماسک ضد شیمیایی به سوی مسجد فاو به راه افتادم . در بین راه هواپیماهای عراقی اقدام به بمباران شیمیای کردند و من نیز فاقد ماسک بودم . در این هنگام جعفر از راه رسید و پرسید کجا می روی ؟ ماجرا را گفتم . گفت : « در این موقعیت خطرناک به آنجا نرو . » و مرا سوار موتور کرد و ماسک خود را به من داد . گفتم ماسک را به من دادی پس خودت چکار می کنی ؟ گفت : « من حتماً به شهادت خواهم رسید برای من ماسک دیگر مهم نیست . »

سرانجام در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۵ ، پس از بازگشت از خط مقدم ، هنگامی که همراه با نورالدین مقدم نماز می خواندند, ناگهان گلوله توپ فرانسوی در نزدیکی جعفر به زمین خورد و منفجر گردید و همزمان خمپاره ای سر او را از بدن جدا کرد . نورالدین مقدم نیز در بیمارستان به شهادت رسید . جنازه شهید جعفر عطایی ورجوی را در ماه رمضان در روستای ورجوی تشییع و در گلزار شهدای روستا به خاک سپردند . از شهید عطایی دو فرزند پسر با نامهای مهدی و رحمت به یادگار مانده است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

عطائی، بهمن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسین عطائی، در ۱۳۰۰ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به اروپا رفت و در رشته‌ی معماری درجه‌ی مهندسی گرفت. پس از بازگشت به ایران در شرکت نفت استخدام شد و چند سالی در شرکت مزبور مشغول کار بود. وقتی

انجمنهای شـهر در ایران بنیان گرفت، انجمن شهر خرمشهر او را برای شهرداری خرمشهر انتخاب کرد. چند سالی شهردار بود. خیلی خوب کـار کرد. در انتخابـات دوره‌ی بیست‌ویکم (۱۳۴۲) که ظـاهرا کنگره‌ی آزادزنـان و آزادمردان کاندیـداهای مجلس را تعیین کردند، مهندس بهمن عطائی از بندر معشور سردرآورد و وکیل مجلس شد. در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم هم نماینده‌ی مجلس بود. وقتی برادرش دریادار رمزی عطائی به فرمانـدهی نیروی دریائی ایران منصوب شد، او یک شـرکت مقاطعه‌کاری تشکیل داد و کلیه کارهـای ساختمـانی نیروی دریـائی جنوب را به وی واگـذار کردنـد و از این رهگـذر وی صـاحب ثروت زیادی شـد. تـدریجا سوءاسـتفاده‌هائی در نیروی دریـائی کشـف شـد، رمزی عطـائی فرمانـده نیروی دریـائی از کـار معزول و تحت تعقیب قرار گرفته، به زندان افتاد و محکومیت سـنگینی پیدا کرد ولی بهمن عطائی که در آن ایام در اروپا می‌زیست، به ایران نیامد و پرونده‌ی وی مفتوح باقی ماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عطائی، منصور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۳ ش)، استاد دانشـگاه و نویسـنده. در تهران به دنیا آمد. از مدرسه کشاورزی کرج فارغ‌التحصیل شد و به فرانسه رفت و در رشـته کشاورزی به تحصـیل پرداخت و پس از بازگشت به ایران، به تدریس در دانشـکده کشاورزی مشغول شد. لازم به ذکر است که وی مـدتی ریاست موسـسه‌ی اصـلاح نباتات و دانشـکده‌ی کشاورزی کرج را نیز عهـده‌دار بوده است. اثر وی: «زراعت»، در دو مجلد.[۱]

در ۱۲۸۳ در تهران متولـد شـد. پس از تحصـیلات مقـدماتی وارد مـدرسه‌ی کشـاورزی کرج گردیـد و دیپلم کشاورزی گرفت. در مسابقه‌ی اعزام دانشـجو به خارج شـرکت نموده و جزء محصلین اعزامی از طرف دولت به فرانسه رفت و مجددا دبیرستان کشاورزی و دانشـکده را به پایان برد و مهندس کشاورزی شد. پس از ورود به ایران، با سمت دانشیار وارد دانشکده‌ی کشاورزی کرج گردید و چنـدی نیز ریاست بنگاه اصـلاح نباتات را عهده‌دار شد. در دانشـکده‌ی کشاورزی علاوه بر اسـتادی، چندی معاون و مدتی رئیس دانشکده بود.

در ۱۳۳۰ بـا حفظ سـمت به معاونت وزارت کشاورزی منصوب گردیـد. در تیرماه ۱۳۳۲ مهندس طالقانی وزیر کشاورزی از سـمت خود استعفا کرد و عطائی به کفالت آن وزارتخانه منصوب گردید، تا اینکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تحت تعقیب قرار گرفته مدتی به زندان رفت و شـغل دانشـگاهی را هم از او گرفتند. پس از مدتی مجددا به دانشـگاه بازگشت و شـغل اسـتادی را ادامه داد. عطائی در رشته‌ی تخصصی خود دارای تالیفاتی است، از جمله می‌توان کتاب زراعت را نام برد. در ۱۳۵۴ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۸۳۰ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۲۹۷ / ۶).

عظیمی، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به نظم‌الملک، فرزند حاج میرزا علی‌اکبرخان بصیرالممالک، در ۱۲۶۰ ش تولد یافت. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی مشیرالدوله پایان داد و در ۱۲۸۳ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. چندی نایب ژنرال قنسولگری قفقاز بود، سپس کارگزار قزوین و کارگزار گیلان شد، بعد به مقام رئیس دیوان محاکمات وزارت امورخارجه رسد و بعد مدیرکل محاکمات شد. در دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی از طرف مردم شهرستان خوی به وکالت رسید. عضو مجلس موسسان هم بود. پس از خاتمه‌ی مجلس، مدیرکل وزارت امور خارجه شد. از آنجا ژنرال قنسول دهلی، سپس وزیر مختار ایران در ژاپن گردید. بعد از پایان ماموریت به ایران آمد و در وزارت کشور مشاغلی را احراز کرد از جمله فرمانداری رشت بود. در ۱۳۳۰ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عظیمی، حسینعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسینعلی عظیمی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع)لشگر۲۵کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۶ در خانواده مذهبی و متدین دربخش "گلوگاه "دراستان مازندران دیده به جهان گشود . دوران کودکی و نوجوانی را با مشکلات فراوان طی کرد و سپس به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید . بعد از مدتی با نیروهای انقلابی شهر آشنا شد ودر فعالیتهای مذهبی و دینی آنها شرکت فعال جست .کم کم شعاع انقلاب در ایران فراگیر شد و شهید والامقام یکی از معدود کسانی بود که روح جستجوگر آن عاشق ودلباخته حضرت امام خمینی (ره) و انقلاب گردید و در آن شرایط سخت و خفقان ستم شاهی همراه با انقلابیون دست به فعالیتهای مخفی می زد . حاصل تلاش مبارزین به رهبری حضرت امام خمینی (ره) در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به بار نشست و انقلاب اسلامی با دادن شهدای زیادی پیروز گردید و شهید عظیمی به خاطر پاسداری از انقلاب و سرمایه های ملی به نیروهایی که حفاظت از جنگل های شمال را به عهده داشتند، پیوست تا دست غارتگران ثروت ملی را از آن کوتاه نماید . تشکیل سپاه پاسداران از دست آورد انقلاب اسلامی بود او هم به عضویت این نهاد گردید . شهید عظیمی از پاسداران با تجربه و آموزش دیده نظامی بود که توجه دیگران را به خود جلب نمود و فرماندهی یکی از پایگاههای بسیج را در استان مازندران،عهده دار گردید. مدتی از تثبیت انقلاب اسلامی نگذشته بود که توطئه ایادی داخلی با حمایت و بیگانگان در گنبد کاووس شروع شد . شهید عظیمی با تعدادی اندک از نیروهای سپاه طی یک عملیات منظم وارد منطقه گردید . خستگی جنگ گنبد از تنش بیرون نرفته بود که توطئه ای بزرگ تر در مناطق کردستان صورت گرفت . مدتی از عمر پر برکت خود را در سرزمین کردستان با افتخار گذراند . شهید عظیمی در زندگی همواره از مولایش علی (ع) الگو می گرفت . فردی شجاع ، مهربان ، دلسوز و با اعتقاد و ایمانی راسخ ، در پیکار با دشمنان پیرو مولایش حضرت علی (ع) و در عبادت هم از او الگو می گرفت . دائم به فکر فقرا و بیچارگان بود . از افتخارات بزرگ این سردار خدمت صادقانه او در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گلوگاه بود که همیشه زبانزد عام و خاص قرار گفته بود . او الگوی دیگر همرزمانش چه در مبارزه با دشمن در مناطق عملیاتی و چه در عبادت . نام او در شجاعت و ایمان لرزه بر اندام ضد انقلاب بویژه منافقین می انداخت . شهید گرامی عمر پر ارزش خودش را در دفاع از انقلاب در عرصه های پیکار با مشرکین و منافقین و عوامل بیگانه گذراند . اوبرای پاسداری از انقلاب هیچگاه آرام و قرار نداشت . آخرین دیدار او قبل از عملیات والفجر ۶ در منطقه دهلران بود که گردان همیشه پیروز و سرافراز امام حسین (ع) از لشکر ۲۵ کربلا را آماده و وارد منطقه

نبرد نمود . در این عملیات در کنار همرزمان شجاعانه جنگید و در نهایت با گلوله دشمن شربت شیرین شهادت را نوشید و خستگی تمام مبارزات او را از تنش خارج گردید . نام این سردار ملی مثل ستاره ای در آسمان برای همیشه می درخشد ،ستاره ایی که روشنگر راه آیندگان به سوی جاده های افتخار است.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عظیمی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۸ در تهران تولد یافت، پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی افسری شد. در ۱۳۰۸ فارغ‌التحصیل گردید و تدریجا درجات نظامی را طی نمود. در ۱۳۲۶ با درجه‌ی سرهنگی به ریاست ستاد لشکر دوم رسید، بعد فرمانده‌ی تیپ خوی شد و در همین سمت درجه‌ی سرتیپی دریافت کرد. سایر مشاغل وی عبارت است از ریاست کارگزینی ارتش، رئیس دژبان مرکز، فرماندار نظامی تهران، رئیس اداره‌ی بازرسی ستاد بزرگ، فرماندهی لشکر و سپاه غرب و بالاخره فرماندهی نیروی زمینی. عظیمی در سمت اخیر درجه‌ی ارتشبدی گرفت و پس از چندی به ریاست‌سرای نظامی منصوب شد. او در ۱۳۴۸ به وزارت جنگ معرفی شد و این سمت را در کابینه‌ی جمشید آموزگار نیز حفظ کرد و قریب ۸ سال در سمت وزارت جنگ بود. عظیمی در تمام مدت عمر همسر انتخاب نکرد و به حالت انزوا می‌زیست. وی فرزند سردار عظیم توفیقی بود. وفات ارتشبد عظیمی در سال ۱۳۷۸ در پاریس اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عظیمی، عبدالرسول

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۱ در شیراز است. پس از اخذ دیپلم وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد. لیسانس گرفت و پس از تاسیس دوره‌ی دکترای حقوق، آن دوره را نیز طی کرد. خدمت خود را با نویسندگی و روزنامه‌نگاری آغاز کرد. ابتدا در شیراز روزنامه‌ی پیفام را به اتفاق برادرش دائر نمود، بعد در تهران به روزنامه‌ی کیهان پیوست و سالها سردبیر آن روزنامه بود. در ۱۳۳۸ امتیاز روزنامه‌ی پیغام امروز را گرفت و آن را به صورت روزانه عصرها انتشار می‌داد. ابتدا روزنامه‌ی خوبی بود، شاید برای رقایت با اطلاعات و کیهان به وجود آمد و از امکانات روزنامه‌ی کیهان چه از نظر نیروی انسانی و چه از لحاظ مادی کمک می‌گرفت. با بعضی از دولتها روابط نزدیک پیدا کرد و اخبار اختصاصی به او می‌دادند ولی بعدا روزنامه را وسیله‌ای برای جمع‌آوری مال تلقی نمود و خود به دنبال چیزهای دیگری رفت و بالاخره سر از مجلس شورای ملی درآورد. در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم از شیراز به وکالت رسید. وکالت هم وسیله‌ای بود برای جمع‌آوری مال. خلاصه، همه چیز در او جمع شد. در چند شرکت سهامدار شد، چاپخانه دائر کرد و آگهی‌های زیاد به او می‌دادند. یکی از محاسن او این بود که خرج نمی‌کرد و این خود باهوش و نویسنده بود و تمام کارهای روزنامه را شخصا انجام می‌داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عظیمی، محمد تقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد تقی عظیمی : قائم مقام فرمانده گردان امام محمد باتقر (ع)لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ابا عبدالله انی سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامه

ای ابا عبدالله من آشتی هستم با کسی که با شما آشتی هست و در ستیزم با آنکه با شما بجنگد تا روز رستاخیز.

درود و سلام بی پایان بر آخرین پیام آور اسلام حضرت محمد (ص) و درود بر مهدی موعود (عج) و نائب به حق و راستینش اما امت و امت اسلامی .سلام و درود بر ارواح پاک و مطهر شهدای انقلاب اسلامی و خانواده های محترم ایشان و سلام فراوان بر شما خانواده ارجمندم و اقوام.

سلام بر دوستان عزیزم...

سلام علیکم و رحمت الله. امیدوارم حال همگی شما خوب باشد و انشاء الله برای احیای اسلام راستین سرمایه گذاری از جان بکنید.من این نامه را می نویسم برای اینکه حرفم را زده و نگرانی نداشته باشم و این نامه برای بعد از مرگم می باشد هر چند خیلی با هم صحبت کردیم ولی خواستم خودم خاطر جمع باشم.همه ما می دانیم که مرگ برای همه هست و هیچ جنبنده ای نمی تواند از چنگال مرگ فرار کند و بالاخره یک روزی او را به گورستان میسپارد. دنیا سرای گذر است نه سرای ماندن. عزیزانم منهم همانند کسانی هستم که جان خود را تسلیم پروردگار خویش کردند و عمر من نیز تا روزی بود که تیر مرگ به سراغ من آمد و تیر مرگ به طرف همه پرتاب خواهد شد .یکی امروز، دیگری فردا و همینطور تا زمانیکه همه در محشرحاضر شوند.پس از شما می خواهم در مرگ من و پس از آن خودتان را ناراحت نکرده برایم دعای خیر کنید واز خدا بخواهید که مرا بیامرزد و تحمل از دست دادن من برایتان ناگوار نباشد چرا که عده ای زیادی بودند از صدر اسلام و هستند کسانی که چندین فرزند را فدای اسلام و قرآن کردند . وقتی مصیبت مرگ من بر شما ناگوار شد به کربلا بنگرید که زینب (س) چگونه مرگ برادرش حسین (ع) را و مصائب زیادی که بر آن دو آورد بدوش خود کشید و تحمل کرد و بنگرید لحظه ای که حسین (ع) بر بدن اکبرش می گریست و یار می خواست و بیاد عاشورا بگرید و اشک بریزید.خداوند از شما راضی باشد انشاء الله.

دوست دارم سفارشاتی را که عنوان می کنم تا حد امکان اجرا شود(در مسائلی که تأکید می کنم سرپیچی نکنید در غیر اینصورت راضی نیستم) در مراسم سوم و هفتم من تشریفاتی عمل نکنید به نان و خرما قناعت کنید و اگر خواستید خرجی بدهید آن مقدار پول را نقداً به جبهه بفرستید و اگر برایتان امکان داشت به گردان اما حسین (ع) بدهید(چون علاقه زیادی به این گردان و افرداش دارم و با آنان انس گرفته ام و از بودن خود در گردان امام حسین (ع) لذت می برم).مسئله دیگرم بدهکاری من است به هر کسی که بدهکار هستم با حقوقی که در سپاه دارم پرداخت کنید وبنده از کسی طلبکار نیستم.در مورد مسائل خانوادگی تأکید می کنم به اینکه با هم خوب باشید و خوشرفتاری کنید و قدر همدیگر را بدانید . دوست دارم هیچ گونه اختلافی نداشته باشید به همدیگر احترام بگذارید . همسرم باید بداند که همگی رفتنی هستیم با عمویش و زن عمویش خوب و یکرنگ باشد متقابلاً آنان نیز

همینطور . همدرد باشید چه در خوشحالیتان و چه در مصائب و راحتی ها . نگذارید مسائل به احتلافات و ... کشیده شود و مسائل ریز را از همان اول رسیدگی کنید ودر هر امری که عاقبت خوشی ندارد پیشگیری کنید . رعایت حال همدیگر را بکنید . در برخوردها منصفانه قضاوت کنید . دوست دارم یک خانواده نمونه باشید ، الگو باشید و حرکت شما درس عبرتی باشد برای دیگران . از هم دلخور نشوید از قرآن درس بگیرید . به همین سنگری که در آن نشسته و مشغول نوشتن می باشم نگرانیم بعد از مرگ فقط همین است که خدای نکرده مسئله ای پیش بیاید که مایه آبروریزی خانواده شود . من از همه شما راضی هستم و هیچگونه مشکلی ندارم شاید یک سری اختلافات ریز در میان ما بوده ولی نمی تواند در زندگی اصل باشد و اختلاف بوجود بیاورد آنچه بود گذشت . از نصیبه می خواهم که از عمویش حرف شنوی داشته باشد و عمویش نیز به درد عروسش و برادرزاده اش توجه کند و همینطور تا آخر و همه همینطور با هم خوب باشید ،مهربان باشید ،با عاطفه با هم برخورد کنید. خواهرانم با نصیبه مثل خواهری همدرد باشند . برادرانم مثل خواهر با او برخورد کنند (او را خواهر خود بدانند) به هم محبت کنید . ابراز محبت کنید . (به تنها فرزندم هاشم محبت کنید . او را در همان دوران کودکی با احکام قرآنی آشنا کنید . قرآن را به او حتماً بیاموزید . به او بگویید پدرش چگونه بود و چگونه این دنیا را وداع گفت ، به او دروغ نگوئید ، وعده هایی که نمیتوانید به آن عمل کنید، ندهید . حرفی بزنید که بتوانید از پسش بر آیید ، حسین (ع) را به او بشناسانید ، حسین وار تربیت شود ، خوب بزرگش کنید ، دوست دارم وقتی برای خودش مردی شد جای پدرش را پر کند ، دوست دارم یک مرد باشد . از همسرم می خواهم او را خوب تربیت کند ، به او برسد ، با ناراحتی برخورد نکند ، به هاشم محبت کند(نه زیادی) ، دوست ندارم هاشم از خانواده ام" پدر و مادر و " ...فاصله بگیرد).

تأکید می کنم به اینکه خانواده ام ، همسرم سر و کارشان را با بنیاد شهید زیاد نکنند ، در برخورد با زنان زیاده روی نکنند ، کمتر به اقداماتی که بنیاد در مورد خانواده های شهدا انجام می دهد توجه کنید . خودتان را مشغول یکسری مسائل و وسائل نکنید ، به حداقل اکتفا کنید . توقع ها زیاد نباشد ، دنبال اجناس و مسائل دیگر نباشید ، دوست دارم حتی به اموری که مربوط به شماست و مسائلی که از طرف بنیاد به شما تعلق می گیرد کمتر توجه کنید ، یا اصلاً توجه نکنید (این را به خواهرم زهرا نیز می گویم) خدای نکرده از مطالبم برداشت سوء نشود نظر و عقیده بنده این است ، فقط خواستم بگویم در هیچ اموری زیاده روی نکنید . با نامحرمان ننشینید ، با نامردان همقدم و هم صحبت و هم کلام نباشید ، از هر نامردی حرف نشنوید ، دلسوزی آنان را نگاه نکنید آنها مارهای سمی و آفت انقلاب ما هستند و می خواهند به هر وضعی که هست کارشان را که ضربه زدن به انقلاب است، بکنند . نسبت به کسی مغرضانه قضاوت نکنید ، ببینید خداوند چه می فرماید ، قرآن چه می گوید و اسلام و انقلاب چه را می پسندند به آن عمل کنید . به هر کسی اطمینان نکرده گول حرف های این و آن را نخورید ، در فراز و نشیب این دنیا مواظب خود باشید ، از همدیگر مواظبت کنید.

در مورد زندگی ام نیز خودتان بیشتر در جریان هستید ، دوست ندارم بعد از مرگم برایم انشاء بنویسید و دوست ندارم مسائلی را عنوان کنید که لایق آن نبودم . لغت ننویسید . از یک بنده نا آگاه عالم درست نکنید ، من کسی نبودم و نیستم که در مورد" زندگی نامه ام " لغتنامه بنویسید.در قبل از انقلاب تا شروع هیچگونه نقشی نداشتم و این از جهت نداشتن آگاهی ام نسبت به اسلام بود چرا که جامعه فساد بود و لجن ، از اسلام هیچ خبری نبود ، وقتی انقلاب شد با آگاهی کمی که داشتم خودم را لنگان لنگان به انقلاب نزدیک کرده وفق دادم . مخالفتی از انقلاب نداشتم و در مقابل فرد فعالی نیز نبودم ، خونهایی که در انقلاب برای اسلام داده شد باعث گردید که از خواب غفلت بیدار شده پا به پای جوانان پر شور حزب الله مبارزه کنم و این خون بود که این دگرگونی را در ما ایجاد کرد و ما را متوجه اسلام و قرآن کرد . از جهت اینکه دارائیم (حیات) که تنها سرمایه ام بود توسط خون هزاران جوان به من برگردانده شد وقف آنچه که صلاح و مصلحت اسلام و انقلاب بود نمودم ، وبه خون همانان قسم یاد کردم تا

زمانی که توان ایستادن و رزمیدن دارم با دشمن متجاوز (چه در داخل با افراد عیاش لاابالی خدانشناس که با حرکت های ضد اسلامی و ضد اخلاقی خود به خون جوانان و انقلاب و خانواده های محترم شهدا و امت شهید پرور دهن کجی می کنند و چه در میدانهای نبرد در سراسر مرزها که برای ریشه کن کردن این انقلاب که روزی انشاء الله کاخ تمامی متجاوزین و ظالمین را سرنگون خواهد کرد این جنگ را بر ما تحمیل کردند) خواهم جنگید.

در انقلاب حرکت بخصوصی نداشتم ، آنچه که بر دوشم بود ومی توانستم انجام دادم ، کاری جزءآنچه که واجب بود نکردم . آنچه را که بر من تکلیف شده بود کردم و به جبهه آمدم ، جنگیدم، انشاء الله برای شخص یا افراد بخصوصی نبود وانشاء الله خداوند از من بپذیرد و نام مرا در لیست سربازان امام زمان(عج) به عنوان یک سرباز کوچک ثبت نماید انشاء الله و انشاءالله مرا آمرزیده از دنیا ببرد و ...

جهاد همانند احکام دیگر در زمانی معین بر افراد واجب می شود ، جهاد یکی از فروعات دین اسلام است مانند نماز ، نماز را خداوند پنج وقت معین در ۲۴ ساعت قرار داده و واجب نموده. صبح ، ظهر و عصر ، مغرب و عشاء ، روزه را در دوازده ماه سال یکماه آنهم در ماه مبارك رمضان واجب کرده .تأکید شده به جهاد که یکی دیگر از فروع دین ماست که در چنین وقتی با دستور ولی فقیه ورهبر انقلاب که دستور فرمودند متجاوز را بیرون کنید باید برای جهاد شال همت به کمر بسته با دشمن مبارزه کنیم . سرپیچی از جهاد سرپیچی از فرمان خداوند است ، خداوند برای جهاد وقت معین و مکان مشخص نکرده است و آنهم که در بالا ذکر کردم جهاد زمان مشخص دارد منظور این که هر وقت احساس شد خطر اسلام را تهدید می کند تکلیف است برهر فرد مسلمانی که رفع خطرنماید تا از دیگری ساقط بشود . امام در مورد این جنگ فرمودند رفتن به جبهه واجب کفائی است ، و زمانی که سران سپاه و سران ارتش و ... تشخیص دادند که جبهه احتیاج به نیرو دارد جوانان باید بروند و جبهه ها را پر کنند ، در اینجا بر هر فرد مسلمانی واجب می شود که برود و جبهه را پر کند حال هر مشکلاتی می خواهد داشته باشد . مگر خداوند هیچ عذری را در بجا نیاوردن نماز می پذیرد ؟ یکی بگوید طاقت گرما را ندارم ، دیگری بگوید طاقت سرما را ندارم ، یکی بگوید پدرم در بیمارستان است و یکی بگوید مادرم مرده . یکی بگوید اگر بیایم خانواده ام گرسنه می شوند و امثال اینها نباید مانع آن شود که کسی ترک جهاد کند. تا زمانی که فرماندهان بگویند نیرو به حد کفایت در جبهه است دراینصورت از بقیه ساقط می شود. بنده هم بر حسب تکلیف به جبهه آمدم ، انقلاب اسلامی مربوط به مسلمین است و باید به هر وضعی که هست از آن دفاع کنیم و چون کوهی استوار مانع رسیدن دست شیاطین به اسلام باشیم.

باید یک مسئله را هم در خودمان وهم در دیگران جا اندازیم اینکه مبارزه و جنگ برای اسلام فقط در مرزهای کشور با شخصی مثل صدام نیست ،صدام یکی از آنهاست ونباید اینطور بگوئیم کی می شود صدام بمیرد و ما راحت بشویم ، خیر این غلط است ، ما طرف مقابلمان فقط شخص صدام نیست ، اسلام مخالف ظلم است و ما داریم با ظلم مبارزه می کنیم و همانطور که امام بزرگوارمان فرمودند جنگ ما تا زمانی است که فتنه در عالم رفع بشود اگر چه تا دنیا باقی است ظلم باشد ، کفر باشد ... باید جنگ کرد.

ما در انقلاب هستیم ،در جنگ هستیم ، دشمن می داند که فقط جنگ و درگیری در مرزها نمی تواند اسلام را در ایران نابود کند همانگونه که شاهد هستیم ، جنگ یکی از توطئه ای آمریکا بود که می خواست انقلاب را نابود کند این یکی از هزاران توطئه بود که غلط از آب در آمد و با شکست روبرو شد ، جنگی که باید به قول آنان در یک هفته بنفع آمریکا تمام می شد الان چهار سال گذشت و دشمن سخت پشیمان شد و این جنگ راهی شد که بتوانیم بیشتر و بهتر به خودمان برسیم و پس این نیست که دشمن دست از اسلام می کشد ، جریان طبس یک توطئه بود ، جریان منافقین یک توطئه بود ، جریان کردستان یک جنگ بود واین جنگ هم یکی از آنان ، دشمن برای نابودی اسلام که باید خوابش را ببیند درفکر طرح نقشه گسترده و بهتری است . دشمن ما کفر

است، باطل است و به همین خاطر نمیتواند به سربازانش انگیزه بدهد وهمانطور که در طول جنگ دیدیم دشمن ما در هیچ محوری نتوانست دوام بیاورد و با اولین تکبیر نیروهای اسلام دشمن پا به فرار می گذارد . اگر در جایی چنین نبود و با شکست مواجه شدیم خدا را فراموش کرده بودیم . در مقابل ما جنگمان برای عقیده مان است و سربازان ما دارای یک انگیزه الهی هستند .کسی که داوطلب می شود بر روی مین برود این انگیزه رادارد ، این سرباز نسبت به عقیده و دین خود ایمان دارد و این ایمانش نسبت به عقیده اش هست که مرگ را می بیند بدون لغزش ، مشتاقانه بطرفش می رود و آن مرگ را برای خود تولد ، عزت ، سعادت ، و پیروزی می داند . در میان سربازان ما خداوند حکم می کند ، قرآن حکم می کند امام عزیزمان می فرمایند مبارزات ما عقیدتی است و جهاد برای عقیده شکست ناپذیر است.

دلیل اینکه دشمن نتوانست تا الان ما را شکست بدهد ایمان ارتش و سپاه و بسیج و مردم ما بوده . تحرکی که در عملیات و از خود گذشتگی که در عملیات و شور و هیجانی که جوانان ما در جنگ دارند و موقعی که پیشروی شروع می شود درگیر می شوند تیر از هر طرف به طرفشان می آید اگر دقت شود انسان خدا را در وجودشان می بیند ، فرماندهی امام زمان را می بیند ، امدادهای غیبی را می بیند ، و تا الان تجربه شد در عملیاتها و در کارهای دیگر اگر پیروز بودیم در حرکت در کارها توکل بود و ذکر خدا . من و من نبود ، زیادی نیروها نبود ، ابزارآلات جنگی نبود ، مهمات سلاح های مدرن نبود با کمترین نیرو و امکانات بچه ها بهترین و بزرگترین پیروزیها را بدست آوردند ، و تجربه شد عملیاتی که خدا را فراموش کرده بودند به سلاح ومهمات تکیه کرده بودند،به افرادزیاد چشم دوخته بودند آن عملیات با شکست مواجه شد . دلیل پیروزی عملیات بیت المقدس چه بود ، یکی از عوامل بسیار مهم عملیات بیت المقدس داشتن انگیزه صد در صد الهی نیروهای ما بود و همچنین جاهای دیگر ، وقتی حرکت برای خدا باشد خداوند یاری کننده است . مگر در قرآن نخواندیم که خداوند به پیامبر فرمودند من پنج هزار فرشته را با پرچم های مخصوص به یاری شما فرستادم. پس تا زمانی که خداوند در کارهایمان حکم کند و خدا را در نظر بگیریم و به هیچ چیز و هیچ کس تکیه نکنیم و فقط به خدا توکل کنیم پیروزیم . سلاح ایمان از مدرن ترین سلاح های شرق و غرب (جنگنده ها ، میگ ها ، شیمیایی و ...)برتری دارد . برد این سلاح (ایمان به خدا) تا قلب آمریکا و شوروی و ... می باشد و نامحدود است . همین است که شرق و غرب در اندیشه اند که اینها (ایرانیان) چه دارند وما نداریم ، سلاحشان چیست که چهار سال دوام آوردند؟ فهمیدند که به این نان و ماست نمی شود اسلام را شکست داد . رفتند دنبال یک راه حل اساسی شرق و غرب دست به دست هم دادند تا اسلام را نابود کنند ، آنها متوجه شدند که ما چه سلاحی داریم و مشغول درست کردن سلاحی هستند که ضد این سلاح باشد ، این سلاح را از کار بیاندازند ، نابودش کند وکم کم بیاید و براحتی انقلاب را شکست بدهد که آنوقت چه می شود . به خدا قسم که آمریکا به طاغوت هم راضی نمی شود ، مسلمانی باقی نمی گذارد ، همه را از بین می برد و آنوقت است که اسلام غریب می شود ، تنها می شود . دشمن توانست ضد این سلاح را اختراع کند ، آلوده کردن جوانان به " مواد مخدر ، فحشاء ، مهمترین مسئله منکرات ، اختلافات و " ... دشمن آمد این مسائل را طرح کرد ، جنگیدن با اینگونه مسائل خیلی مشکل بنظر می رسد مهمتر از جنگ همین مسائل هستند باید با شدت جلوی اینگونه مسائل را بگیریم ، یک عده خشک مقدسها هستند که می گویند اگر فلانی در خانه ای عمل نامشروع انجام داد نباید کاری بکنی ، دشمن آمد جوانان را به این دام گرفتار کرد ، درهر کوچه ای مراکز فحشاء باز کرد ، وقتی در خانه ۱۰ جوان پسر و ۱۰ جوان دختر می روند چکار می کنند ؟ چه کسی باید جواب اینها را بدهد ؟ اگر اینطور باشد که ما حرف نزنیم ، حرکت نداشته باشیم زمان طاغوت که خیلی بهتر از این بود . فحشاء ایمان را از بین می برد و نابود می کند ، بخدا قسم ما اگر مواظب نباشیم و فحشاء رشد کند جامعه به لجن کشیده می شود و ... وقتی زمینه آماده شد دشمن شروع می کند به بهره برداری و باز هم می آید و حکومت می کند و آن وقت وای بحال ماهها ، به ناموسمان تجاوز می کنند باید شاهد باشیم وحرف نزنیم ...

شما را به خون شـهدا قسمتان میدهم مواظب باشید ، مواظب باشید انقلاب از دستمان نرود ، دشمن تمام کارش را ردیف کرده و در مرحله اجرا گذاشـته، آگـاهی تان را بیشتر کنیـد ، درباره اسـلام بیشتر مطالعه کنیـد تا بتوانیـد بار بیشتری را ، مشـکلات بیشتری را و مصـیبت زیـادتری را تحمـل کنیـد در غیر اینصورت خـدای نـاکرده لغزش ایجـاد می شود، انگیزه تـان را محکم تر کنیـد خودتان را تقویت کنیـد . جوانانی که هسـتند و دارند جلوی فحشا را می گیرند تشویقشان کنید ، تقویتشان کنید ، گسترش بدهید کارشان را ، آنها احساسات درست و مثبتی دارند هی آنها را محکوم نکنید ، نگویید بی قانونی است که بخدا اگر اینطور باشد کلاه سـرتان رفته گول می خورید و آنوقت پشیمانی سودی ندارد . این مسئله را به اختلافات ربط ندهید ، این کار منافقان است یا کسانی که نا آگاه هسـتند یـا آن عـده که مغرض می باشـند ، نگوئیـد اینها از کی و کجا خط می گیرنـد . بجنبیـد که یک دقیقه اش حساب است ، به صراحت می گویم آن کسـانی که حرکت افرادحزب الهی را بر علیه فحشاء و دیگر مسائل (ضـد اسـلام ، ضـد اخلاق و ...) محکوم می کنند ،از کسانی هستند که اوایل انقلاب دوران سرکوبی منافقین ، حرکت حزب الله را بر علیه منافقین محکوم می کردند . همان کسانی هستند که عمویم را مرتد خواندند و عده ای نا آگاه هم از آنان پیروی می کنند ، مبارزه با مسائل فحشاء ومنکرات را جدای از تمام مسائل بدانید ، یک عده می گویند خلاف شرع است ، خلاف اسلام است ، اینها همه اش حرف است ما در انقلاب هستیم ، این را به جرأت می گویم تنهـا وسـیله ای و قـانونی و دادگـاهی که می توانـد در امر رفع مسائل فحشاء و موارد ضـد اخلاقی و مواد مخـدر کـاری باشـد حرکت مردمی وحزب الهی وبرخورد قـاطع است که حزب الله مـدت زیـادی است آن را دست یک عـده افراد روشن فکر و عاقل در خانه هایشان جاسازی کرده انـد . خودشان که کاری نمی کننـد وقتی هم اقـدامی می شود، بیرون می آینـد و میگویند غیر قانونی است و بچه های حزب الله تو سـری هم می خورند و آن وقت دشـمن سرود پیروزی می خواند و آنوقت منافقین و یک عـده لاابالی سـینه ی شان را سـپهر میکننـد و در خیابانها قدم می زنند و به انقلاب و خون و شـهداء دهن کجی می کنند . آن عده به اصطلاح عاقل هم با نشست و برخاستشان با آنها به آنان بها داده تقویتشان می کنند.

ای بـدبختها این را بدانیـد منافق و آمریکا فردا به تو و امثال تو رحم نخواهد کرد ، اینقدر حزب الله را تضـعیف نکنید ، شـما را بخدا بس است . این انقلاب را به مفت بدست نیاوردیم ، بعد از هزار و چهارصد سال با دادن صدها هزار شـهید بدست آوردیم ، آنهایی که ۷ تیر را به وجـود آوردنـد و۷۲ نفر از بهترین یاران امام و خـدمتگزاران به اسـلام را از ما گرفتنـد چه کسانی بودنـد. بخـدا قسم همانهایی هسـتند که الان شماها سر یک سفره با آنان می نشینید وهیچ وقت هم آدم بشو نیستند و نخواهند شد . مگر در طول هفت سـال جنایـات آنـان بر شـما ثـابت نشـد ، مگر تجربه نکردیـد ، رجائی و باهنر را چه کسانی از ما گرفتنـد ، ننگ بر ما که سر سـفره منـافقینی هستیم که تـا دیروز آنزمان که دور و برشان پر بود چه کارها که نکردنـد و الان چون پر و بالشان ریخت ،سـرشان را پایین آورده و می گوینـد مـا تـوبه کردیم و من و تـو هم خیلی زود گـول حرف آنـان را می خـوریم و فردا وقـتی پر وبـالی گرفتنـد برای چندمین بار پرچم مخالفت با اسـلام را بلند می کنند و ما را نابود می کنند . جوانان ما در جبهه ها خون می دهند شـما بروید با یک عده لاابالی و عیاش و شرابخوار هم سفره بشوید ای مرگ بر شما که از رو نمی روید .

خـانواده ارجمنـدم این را به دوسـتانم برسانیـد ، بخـدا قسم کف پـای آنهایی را که برای در صـحنه بودن و حمایت از حرکت حزب الهی برادران بیرون می آینـد و برعلیه افراد عیاش و لاابالی (برای خـدا) اقـدام می کنند را می بوسم وحاضـرم جانم را فدایشان کنم ، تأکید می کنم به دوسـتانم فقط حرکت شـماست که می تواند جلوی کارهای کثیف و ضد اسـلامی را که باعث انحراف برادران ما می شود، بگیرید در غیر اینصورت به جای اینکه روز بروز انقلاب جلوتر برود قدم به قدم عقب تر می رود . چشمهایتان را خوب باز کنیـد و مواظب اطراف باشـید که گول نخوریـد. برادرانم جنگ ما یک روز و دو روز نیست از زمان هابیل و قابیل جنگ بین حق و باطل بود تا الان وتا ابد خواهد بود. وظیفه ما انجام تکلیف است ،باید نهایت تلاشـمان را بکنیم تا اسـلام پیروز شود. انشاء الله غفلت نکنیم ، نگوییم مـا سـهم خودمـان را آمـدیم حالا نوبت دیگران است با این حرف خودمان را گول می زنیم ودشـمن را خوشـحال ،

جنگ مال ماست و مربوط به ما مسلمانان می شود باید از حداکثر مایه گذاری کنیم. مشکلات و رسیدن به سر و وضع خانواده و ... را در رأس قرار ندهیم. جهاد اصل است. نمیگوییم به خانواده نرسید ، آنها هم حقوقی دارند که ما باید رعایت کنیم ولی اولویت را جهاد دارد . مشکلات را بر خود آسان بگیرید تا مانع جبهه آمدنتان نشود ، ما باید گوش بفرمان ولی فقیه باشیم واز امرش سرپیچی نکنیم . منتظر باشیم که هر روز امام پیام بدهد که بروید جبهه ها را پر کنید هر وقت احساس کردید که جبهه نیاز دارد بروید و سنگرها را پر کنید .مدت برایتان ملاک نباشد. نگوئید مأموریتمان اینقدر است ، خدا نگفته تا سه ماه برو و اگر تمام شد بهر وضعی که شده برگرد . اگرچه یک سال باشد و اگر لازم باشد باید بطور مداوم در جبهه بمانیم . ولی نه یک موقعی هست که می گویند آقا می توانی بروی این اشکال ندارد ولی اگر تشخیص دادند فرماندهان گفتند باشید وجودتان ضروری است ونیاز داریم سرپیچی نکنید به اسلام فکر کنید .حکم ، حکم خداست باید حکم خدا را اجرا کرد اگر چه برایمان مشکل باشد. باید تا آخرین نفس به پیش برویم و لحظه ای غفلت نکنیم ، یک لحظه غفلت یک عمر پشیمانی می آورد ، فردا باید جوابگوی شهدا باشیم . مطیع فرمان فرماندهانتان باشید.

به‌خودتان‌برسید، مشکلات روز به روز بیشتر می شود ، مسئولیت سنگین تر می شود باید تحمل کنیم. اگر چه دست تنها باشیم ادامه دادن راه شهدا فقط شعار نباشد ، جبهه هیچ گاه نباید احساس کمبود نیرو کند ، باید با سر به جبهه برویم واز جان مایه بگذاریم خودمان برای خودمان تعیین تکلیف نکنیم ، ببینیم فرماندهان ما چه می گویند . سنگر یک نعمت است ، جبهه و جنگ یک نعمت است ، شرکت در این جهاد مقدس یک نعمت است سعادتی که هر کسی نمی تواند بیابد و در سنگر بنشیند . نگویید چون عملیات نیست جبهه رفتن فایده ای ندارد ، عملیات یک شب یا کمی بیشتر است ولی داشتن و پدافند کردن از موضعی که بدست آمده شرط است .باید خوب حفظ کنیم ، که خدای نکرده از دستمان نرود که سپس گرفتنش بسیار مشکل است ، دشمن وقتی جبهه را خالی ببیند

تقویت می شود ، منافقین خوشحال می شوند، مواظب باشید در پشت جبهه خودتان را نبازید ، همسنگر شهیدتان را یاد کنید آن زمان که با هم بودید والان در میان شما نیست . در پشت جبهه که هستید بروید هر چند وقت یکبار اعلان آمادگی کنید برای جبهه رفتن تا رفع تکلیف کنید ، بروید برای تداوم آموزش در بسیج ، نیروها را برای جبهه آماده کنید ، پایگاههای مقاومت را که نشان دهنده مشت پر جبهه های ماست خالی نگذارید ، بروید و استقبال کنیدمطالعه داشته باشید.قرآن را حتماً بخوانید ، انسان را مقاوم میکند،محکم میکند،ایمانش را قرص میکند،مشکلات را بر انسان آسان می گرداند،اراده اش را قوی می کند.هر چند وقت بنشینید با هم ، دور هم جمع بشوید،از یک نفری که بیشتر در جریان مسائل هست در مورد مظلومیت کشورمان و مسائل دیگر از آن سئوال کنید.بروید پیش حاج آقا زاهدی روحانیت مبارز دیگر برایتان صحبت کنند تا نفرتتان به دشمن بیشتر شود .بروید پیش حاج آقا زاهدی ، از اسلام برایتان بگوید ، از جنگ بگوید از مملکت بگوید تا احساس مسئولیت بیشتری بکنید.خودتان را درگیر یکسری مسائل نکنید،پیرو خط امام باشید و خط امام را بشناسید ، دنبالش بروید پیدا می کند.حاج آقا زاهدی نمونه ای از روحانیت مبارز و خط امام هستند که یک عده مقرض سعی دارند اینگونه روحانیت را تضعیف کنند و هر روز هی مرض میریزند که دادشان را در بیاورند، آنوقت یک ضعف بگیرند و سپر قرار بدهند و خوراک چندین ماهشان را داشته باشند.مثلاً یکی از بچه های حزب اشتباه می کند و یک حرف تند میزند آنها تا دو ماه حرفشان همین است.البته آنها کور خواندند ، حزب یک خط دارد آنهم خط امام و خط امام را خوب می شناسند و می دانند از چه کسی خط بگیرند یک عده افراد آگاه ضد اسلام آمدند می گویند این درست نیست .

از دوستانم میخواهم از برادران تقاضا می کنم مسائل ریز امثال تلویزیون و یخچال را با خط امام عوضی نگیرند ، روغن را با خط امام عوضی نگیرند ، اگر این طور پیش بروند خط امام را گم میکنند و پیدا کردنش برایشان بی نهایت مشکل می شود و شاید هم

اصلاً پیدا نکنند. میدانم شما به اختلافات دامن نمی زنید ، اگر چنانچه یک عده هستند می خواهند شما را وادار به اینکار بکنند خودتان را کنار بکشید و ضعفی دست آنان ندهید. می بینید که آنها کارشان همین است بدبختها چندین ماه به این در و آن در میزنند تا یک لقمه هر چند کوچک باشد بگیرند و یکماه حتی بیشتر توی دهنشان می چرخانند و اگر هم پیدا نکردند لقمه حرام شده داخل شکمشان را بر میگردانند هی می جوند شاید خنده دار باشد که هست ولی واقعیت اینگونه افراد همین است ، مریض هستند ، دارند می ترکند نمیدانند چیکار کنند. در هر حال شما مواظب خودتان باشید وقتی زیاد شورش را در آوردند مردم خودشان متوجه می شوند که هستند ، به قول یکی از خانواده های شهدا اینها هنوز به آخرین پله نردبان نرسیدند هنوز همین وسطها مشغولند وقتی به بالای بالای بالا- که رسیدند طوری میافتند که بوی گندشان همه را متوجه می سازد و بیزاری و نفرت مردم را نسبت به خود می بینند و این را یقیناً میدانم و با اطمینان می گویم. مردم ما پاک پاک هستند و هیچوقت اسلام و انقلاب را تنها نخواهند گذاشت . آنها وقتشان را بی جهت تلف می کنند ، انشااله روزی چوبش را از دست مردم می خورند.تا زمانیکه امام هست و انشا اله بماند تا ظهور حضرت مهدی موعود (عج)،اینها نمیتوانند کاری از پیش ببرند ، ساعت به ۴۵/۲ نیمه شب رسید برادر بزرگوارم حشمت اله خوابیده، منهم نگهبان مخابرات هستم.از نوشتن خسته شدم ولی مطالب زیادی دارم در همینجا تمام میکنم انشا اله در فرصت بعدی ادامه خواهم داد. محمدتقی عظیمی

عقاب شوشتری خراسانی، شهاب‌الدین عبدالله

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(شهادت ۹۹۷ ق)، عالم، متکلم و فقیه امامی. معروف به شهید ثالث. از علمای عهد شاه‌طهماسب صفوی بود. وی در شوشتر به دنیا آمد. در جوانی در شیراز به تحصیل علوم عقلی پرداخت، سپس به شامات رفت و در نزد عده‌ای از علماء و فقهای جبل‌عامل درس خواند تا به مدارج عالی رسید. آن‌گاه به ایران بازگشت و در خراسان سکنی گزید. شهاب‌الدین از ابراهیم بن علی بن عبدالعالی میسی روایت کرده و نظام‌الدین ابوالفتح عامر بن فیاض جزایری مشهدی و ابومحمد علی بن عنایت‌الله مشهور به بایزید بسطامی و تاج‌الدین حسین صاعدی از شاگردان و راویان عقاب می‌باشند. مدتی در مشهد به موعظه و امر به معروف و نهی از منکر قیام نمود تا در ۹۹۷ ق به دستور ازبکان که در آن زمان بر خراسان استیلا یافته بودند دستگیر شد و به بخارا فرستاده شد، تا با علمای عامه مناظره نماید. او با علمای آنجا بحث نمود و چون از مقابله با وی درماندند به عبدالله‌خان ازبک گفتند که باید از گفتگو با او دوری کرد، مبادا که عامه‌ی مردم فریب خورند و بشورند، پس او را با چاقو و خنجر کشتند و جسد پاکش را در میدان بخارا به آتش کشیدند. از آثارش: کتابی در «امامت»؛ کتاب «الاربعین فی فضائل امیرالمومنین (ع)».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۷۹ / ۴)، اعیان الشیعه (۵۰ / ۸)، تکمله امل الآمل (۸۲)، الذریعه (۴۲۱ -۴۲۰، ۲۰۶، ۱۶۱/ ۱)، روضات الجنات (۲۲۸ -۲۲۴ / ۴)، ریاض العلماء (۲۵۳ -۲۴۸ / ۳)، ریحانه (۱۵۲.۴)، شهیدان راه فضیلت (۲۸۱ -۲۷۹)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۲۹ -۱۲۸ / ۱۰)، عالم‌آرای عباسی (۱۵۵ -۱۵۴ / ۱)، فوائد الرضویه (۲۵۶)، معجم المؤلفین (۱۴۷ -۱۴۶ / ۶).

عقیقی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا عقیقی : مسئول واحد عقیدتی ـ سیاسی لشکر ۱۹فجر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در خانواده‌ای متدین و مذهبی در سال هزار و سیصد و چهل و یک در «شیراز» دیده به جهان گشود. دستهای پرعطوفت خانواده, او را از همان کودکی به آغوش مهربان مساجد سپرد تا با صدای گرم خود گلدسته ها را به آوای اذان بنوازد و نوای توحید و دعوت به خیرالعمل را در همه جا سر دهد. از کودکی با قرآن مانوس گردید و در اوقات فراغت با تلاوت قرآن و با شنیدن آوای روح بخش قاریان جان شیفته و عطشناك خود را از زلال کلام ربانی سیراب ساخت.

دوران تحصیل را تا مقطع عالی ادامه داد, و سرانجام مدرك کارشناسی الهیات را که نتیجه زحمات چندین ساله او در امر تحصیل علوم دینی بود از دانشگاه دریافت داشت.

وی همزمان با اوج گیری مبارزات مردمی علیه حکومت ستم‌شاهی با درایت کامل به تبیین فلسفه انقلاب پرداخت و با تکثیر و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام (ره) و با راه‌اندازی و شرکت در تظاهرات و راهپیمائی‌های مختلف نقش بسیار حساسی را در برقراری نظام اسلامی عهده‌دار گردید.

پس از پیروزی انقلاب نیز زبان گویای او. مبلغ قرآن و معارف اسلامی در گوشه گوشه میهن اسلامی حتی دورافتاده‌ترین روستاهای کشور بود. دعای کمیل را بسیار دلنشین قرائت می‌نمود و ذکر معصومین علیهم السلام و آیات شریف قرآن همواره زینت کلام او بود.

«محمدرضا عقیقی» در طول هشت سال دفاع مقدس در جبهه‌های حق علیه باطل حضوری مداوم داشت و با مسئولیت‌هایی که عهده‌دار گردید در عملیاتهای رمضان , فتح المبین , والفجر و کربلای چهار و پنج شرکت کرد.

کلام ملکوتی او که از حنجره‌ای آسمانی بر می‌خاست فضای روحانی جبهه را حال و هوائی خاص بخشیده و روحی تازه در رزمندگان همیشه پیروز مکتب توحید می‌دمید. در اوائل تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت این نهاد انقلابی که متصدی حفاظت از دست آوردهای انقلاب شکوهمند و خونبار اسلامی می‌باشد درآمد.

از آغاز ورودش در سپاه بخاطر پشتوانه عظیم علمی و تهذیب نفس و بینش گسترده در زمینه مسائل اعتقادی ، سنگر آموزش عقیدتی ـ سیاسی را بعنوان جایگاه خدمتی خویش انتخاب نمود و جهت ارتقاء سطح بینش اعتقادی برادران خویش در سپاه و بسیج تلاشهای وسیعی را آغاز نمود. کلاسهای اصول عقائد شهید عزیزمان و ارائه براهین در بحثهای کلامی در واحد آموزش عقیدتی سیاسی سپاه ناحیه فارس شاخص بود.

در سال هزار و سیصد و شصت و دو از طریق آزمون کنکور دانشگاهها در رشته الهیات و معارف اسلامی دانشگاه« تهران» پذیرفته شده اما او هرگز در کلاسهای درس دانشگاه محدود نشد و در دوران دانشگاه همواره نگران جبهه‌ها بود و بیشتر اوقات تحصیلی خود را در جبهه‌ها گذراند و نیز مهاجرتی به «سوریه »و «جنوب لبنان» نمود و از نزدیك با مشکلات و تنگناهای برادران مسلمان خویش در آنجا و «فلسطین اشغالی» که از جانب صهیونیستها متحمل می‌شوند آشنا گردید و درد آنان را لمس کرد.

وی در جهت تقویت روحی و بیان مسائل شرعی رزمندگان اهتمام می‌ورزید و آنگاه که کمبود مربیان عقیدتی در جبهه را احساس کرد اقدام به تشکیل دوره‌های سه ماه تربیت کمك مربی جهت رفع این کمبود نمود و خود ایشان ضمن اداره کلاسها اصول اعتقادات را نیز برای آنان تدریس می کرد.

از خصوصیات ویژه آن بزرگوار اهمیت دادن به فرائض, خواندن دعای زیاد, سجده‌های طولانی در آخر نماز, قرائت زیاد قرآن

کریم, عشق به اهـل بیت علیهم السـلام خصوصـاً الی عبـدالله (ع)، مطالعـات زیاد پیرامون علوم اسـلامی, عامل به عمـده مستحبات ، شیفته ولایت فقیه ، با بصیرت و بینش روشن آنگونه که در وصیتنامه ایشان می‌خوانیم و مطیع بی‌چون و چرای فرامین حضرت امام روحی فداه را می‌توان برشمرد. وی که به عنوان مسئول واحد عقیدتی ـ سیاسـی لشکر نوزده فجر زحمات بسیاری در جهت رشـد معنوی سربازان اسلام متحمل گردید،سرانجام پس از مبارزات در جبهه‌های مختلف نبرد حق علیه باطل و تلاشهای پی گیر در جهت اهداف انقلاب اسـلامی در کربلای پنج لباس زیبای شـهادت بر قامت رسایش زیبنده گشت و در روز شـهادت بانوی بزرگ اسـلام حضرت فاطمه زهرا (س) به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

عملیات کربلای پنج یادمان آخرین مویه‌های عاشقانه اوست و بیست و پنجم دی ماه هزار و سیصد و شصت و پنج خاطره پرواز ملکوتی او را در دل خونین خود جای داده است. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شیراز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

عقیلی بخاری، شرف‌الدین، ابوحفص عمر

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۵۷۶ ق)، متلکم و فقیه حنفی. از آثارش: «منهاج التفاوی»، در فقه؛ «الهادی، در علم کلام.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۲۳ / ۵)، کشف الظنون (۲۰۲۷، ۱۸۷۷)، معجم المؤلفین (۳۱۶ / ۷)، هدیه العارفین (۷۸۴ / ۱).

علاء اسمندی سمرقندی، علاءالدین ابوالفتح محمد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۶۳ / ۵۵۲ –۴۸۸ ق)، متکلم و فقیه حنفی. معروف به علاءـ عـالم. در اسـمند از نواحی سـمرقند به دنیـا آمـد. او از ابن‌مازه بخاری حدیث روایت کرده و ابوالبرکات محمد بن علی بن محمد انصاری، قاضـی اسیوط، از وی روایت کرده است. اما ابوسعد سـمعانی گویـد که چون علاءـ شـرب‌خمر می‌کرد. از وی روایت نکردم. علاءـ از بزرگـان فقه حنفی و از چیره‌دست‌ترین متکلمان زمان خود بود. او به بغـداد رفت و بـا علمـای آنجا به مناظره نشـست، و در «خلاف» تصـنیفاتی نمود. از آثار وی: «مختلف الروایه»، در خلاف؛ «التعلیقه»، در چند مجلد به نام «العالمی»؛ «بذل النظر»، در اصول؛ «الهدایه»، در کلام؛ شـرح «الجامع الکبیر» شـیبانی، در فروع؛ «حصـر المسائل و قصر الدلائل»، در شرح «منظومه» نسفی، در خلاف، و گفته شده که این کتاب در شرح «عیون المسائل» ابی‌لیث سمرقندی است؛ «الفوائد العلائیه»؛ «میزان الاصول فی نتائج العقول».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زنـدگینامه :الاعلام (۵۸ / ۷)، ایضـاح المکنون (۱۷۵ / ۱)، کشـف الظنون (۲۰۴۰، ۱۸۶۸، ۱۶۳۶، ۱۱۸۷، ۵۶۹)، لسان المیزان (۲۶۹ –۲۶۸ / ۶)، معجم المؤلفین ۱۳۱ –۱۳۰ / ۱۰)، النجوم الزاهره (۳۵۹ / ۵)، الوافی بالوفیات (۲۱۸ / ۳)، هدیه العارفین (۹۲ / ۲).

علاء، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به معین‌الوزاره، در سرطان ۱۲۶۰ ش در تهران متولد شد. پدرش محمدعلی‌خان علاءالسلطنه و مادرش هماخانم عظمةالدوله دختر مجدالملک سینکی بود. وی در چهارسالگی همراه پدر خود به قفقازیه رفت و تا سال ۱۳۰۶ ه.ق در قفقاز سرکنسول بود. در آن سال پدرش به جای میرزا ملکم‌خان، وزیرمختار ایران در لندن شد. در اثر این ماموریت، خانواده‌ی خود را به لندن برد. حسین از همان سال تحصیلات خود را آغاز کرد. دوره‌ی ابتدائی و متوسطه را در لندن پایان برد و در هفده سالگی در سفارت ایران در لندن با سمت آتاشه استخدام شد. بعد از دو سال نایب سوم بعد نایب دوم سفارت گردید. ضمن کار در سفارتخانه در دانشکده‌ی حقوق لندن نام‌نویسی کرد و از آن دانشکده درجه‌ی لیسانس گرفت. بعد از صدور فرمان مشروطیت، علاءالسلطنه وزیرمختار ایران در لندن، به تهران احضار و به سمت وزیر امور خارجه تعیین گردید. میرزا مهدی‌خان مشیرالملک فرزند ارشد خود را در لندن جانشین خود ساخت و میرزا حسین‌خان فرزند دیگرش را به تهران احضار نموده در راس کابینه وزارت امور خارجه قرار داد. علاء قریب ده سال در آن سمت قرار داشت و قدرت فوق‌العاده‌ای در وزارت امورخارجه به هم زد به طوری که هیچ کاری در آنجا بدون اجازه‌ی وی انجام نمی‌گرفت. مرحوم عبدالله مستوفی می‌نویسد: «فارغ‌التحصیلهای مدرسه‌ی سیاسی نقطه اتکاء دیگری در وزارتخانه داشتند و آن معین‌الوزاره رئیس کابینه وزیر بود که الحق جوانها را زیر پر خود گرفته و خود علاءالسلطنه وزیر امور خارجه هم به واسطه‌ی آقای علاء نسبت به آنها از حمایت دریغ نمی‌کرد.»

ممتحن‌الدوله در خاطرات خود درباره‌ی فرزندان علاءالسلطنه نوشته است: «... و آن دیگر با جمعی از شاگردان سیاسی برای خود حزب ساخته و وزارت خارجه را تیول ابدی خود قرار داده و در حقیقت نرن وزارت خارجه بود.»

علاء تا ۱۲۹۶ رئیس کابینه وزارت خارجه بود و یا بنا به گفته‌ی دکتر متین‌دفتری، باید رئیس کابینه را معاون اداری خواند زیرا در آن موقع کلیه امور ادرای، تحخت نظر رئیس کابینه بود. در تاریخ دی‌ماه ۱۲۹۶، مستوفی‌الممالک برای چهارمین بار به صدارت رسید و جزء اعضای کابینه‌ی خود آقای حسین علاء را به سمت وزیر فوائد عامه معرفی کرد. در ترمیم همان کابینه همچنان وزارت فوائد عامه با او بود. صمصام‌السلطنه جانشین مستوفی در دو کابینه‌ی خود پست وزارت فوائد عامه را بدو تفویض نمود. در ۱۲۹۸ برای شرکت در کنفرانس صلح ورسای که ریاست میسیون ایران با مشاورالممالک انصاری بود، علاء در آن میسیون شرکت داشت. بعد وزیرمختار ایران در اسپانیا و سپس وزیرمختار در آمریکا گردید.

در انتخابات دوره‌ی پنجم، حسین علاء از تهران به نمایندگی رسید و هنگام خلع سلسله‌ی قاجاریه، جزء اقلیت مجلس بود و با خلع قاجاریه مخالفت نمود و پس از اتمام دوره‌ی مجلس، به سفارت ایران در پاریس منصوب شد و مدت شش سال در این سمت باقی ماند. علاء در پاریس گذشته از مقام وزیرمختاری، سرپرست محصلین ایرانی در فرانسه نیز بود. در این ماموریت با نظم و ترتیبی که در وی وجود داشت، منشا خدماتی شد و از این راه حق بزرگی بر گردن محصلین ادوار اولیه‌ی ایران به فرانسه دارد. در ۱۳۱۲ که رئیس آلمانی بانک ملی به نام لیندنبلات مرتکب سوءاستفاده و مورد تعقیب قرار گرفت، علاء به ریاست هیئت مدیره بانک ملی منصوب شد. این ماموریت بیش از یک سال طول نکشید و علاء به وزیرمختاری ایران در لندن ماموریت یافت. در ۱۳۱۷ ابتدا رئیس اداره کل تجارت و سپس وزیر تجارت شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ به صلاحدید فروغی نخست‌وزیر، پست وزارت دربار به مرحوم محمدعلی فرزین که از رجال صدر مشروطه و سوابق آزادی‌خواهی و نیکنامی داشت، واگذار شد و از ریاست بانک ملی استعفا نمود و علاء به جانشینی او به بانک ملی رفت و دو سال در این سمت بود که به وزارت دربار منصوب شد و سپس به

سفارت ایران در واشنگتن ماموریت یافت.

ماموریت علاء در واشنگتن مصادف بود با پایان جنگ جهانی دوم که منجر به عدم تخلیه ایران از قوای خارجی شده بود. حکیم‌الملک نخست‌وزیر وقت شکایت به سازمان ملل برد و علاء در طرح موضوع در سازمان ملل فعالیت زیادی نمود و حقانیت ایران را به جهانیان ثابت کرد و در بین وطن‌خواهان وجهه زیادی کسب نمود. علاء تا ۱۳۲۹ در آمریکا به سر برد. در ابتدای همان سال در کابینه‌ی علی منصور به وزارت خارجه رسید و با استعفای منصورالملک وزارت او هم خاتمه یافت ولی پس از مدتی کوتاه برای بار دوم به وزارت دربار رسید. در اسفند ۱۳۲۹ رزم‌آرا نخست‌وزیر در مسجد سلطانی، به ضرب گلوله از پای درآمد.

در آن اوضاع و احوال آن روز علاء مامور تشکیل کابینه شد و کابینه‌ای با پنج وزیر تشکیل داد و بقیه‌ی وزارتخانه‌ها را به عهده‌ی معاونین واگذار نمود و بالاخره دو هفته بعد کابینه‌ی خود را ترمیم کرد. ولی دولت ضعیف علاء قادر به گردش کارها نبود. مخصوصا دخالت مجلسیان در کار اجرائی هر اقدام مثبتی را خنثی می‌کرد. علاء در ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ کنار رفت و مجددا به وزارت دربار منصوب شد.

در فروردین ۱۳۳۴ بار دیگر زمامداری به عهده‌ی حسین علاء قرار گرفت و انتخابات دوره‌ی نوزدهم هم در دوره‌ی او انجام شد. در ۱۳۳۴ مورد سوءقصد قرار گرفت ولی ضارب که جزء فدائیان اسلام بود، موفق به انجام وظیفه نشد. نخست‌وزیری دوم علاء دو سال طول کشید و در ۱۵ فروردین جای خود را به دکتر اقبال داد و برای بار چهارم به وزارت دربار رسید و تا ۱۳۴۲ در سمت وزارت دربار انجام وظیفه می‌کرد تا اینکه در دوره‌ی چهارم سنا، سناتور انتصابی شد ولی سال بعد درگذشت. علاء هنگام مرگ قریب ۸۲ سال داشت.

حسین علاء جثه‌ای کوچک و قدی کوتاه داشت. به زبان انگلیسی و فرانسه کاملا مسلط بود. از ادبیات فارسی و عربی نیز بهره‌ی کافی گرفته بود. با وجودی که شخصا ورزشکار نبود ولی به ورزش عشق می‌ورزید و مشوق ورزشکاران بود و در طول دوران اداری خود سرپرستی پیش‌آهنگی و کمیته‌های ورزشی را قبول می‌کرد. سالها ریاست شورای عالی بانک ملی را عهده‌دار بود. در وقت‌شناسی و نظم همیشه پیشقدم می‌شد. ارباب فضل را احترام می‌گذاشت. علاء در عین داشتن دوستان زیاد، از داشتن دشمن نیز بی‌بهره نبود و دشمنانش اتهاماتی به او وارد می‌کردند. روی‌هم‌رفته مردی محافظه‌کار و موفق محسوب می‌شد. دختر ناصرالملک همدانی نایب‌السلطنه احمدشاه همسر او بود. علاء چند روزی هم در سال ۱۳۰۶ در کابینه حسن مستوفی وزیر فواید عامه بود.

(بخش ۱: علاء) حسین بن علاءالسلطنه (ه.م.)، از رجال معروف معاصر (و. تهران ۱۲۶۱– ف. ۱۳۴۳ ه.ش.). وی در تهران متولد شد و بیست و چهار سال از اوایل عمر خویش را در انگلستان به تحصیل پرداخت و سرانجام به دریافت درجه دکتری حقوق ازدانشگاه کمبریج نایل آمد و در سن بیست و هشت سالگی به ایران بازگشت و تا اواخر عمر خود شغلهای حساس و مهم مملکتی را عهده‌دار بود که مهمترین آنها عبارت است از: سفیر کبیر ایران در: انگلستان، فرانسه، اسپانیا، ریاست بانک ملی ایران، ریاست شورای عالی بنگاههای خیریه، ریاست شوراهای عالی پیشاهنگی، ریاست باشگاه بین‌المللی لاینز، ریاست شورای مرکزی جشنهای دربار شاهنشاهی، ریاست هیئت امنای دانشگاه پهلوی شیراز، ریاست هیئت معتمدین دانشگاه ملی. علاء در چند کابینه عضویت داشت و آخرین سمت وی قبل از مقام سناتوری چهارمین دوره اجلاسیه مجلس سنا وزارت دربار شاهنشاهی بود. وی به دو زبان انگلیسی و فرانسه تسلط کامل داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علاء، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بـه القـاب معین‌الـوزاره، مشـیرالملک و علاءالسـلطنه نیز نامیـده شـده است، فرزنـد اکـبر میرزا محمـدعلی‌خان مازنـدرانی معروف به علاءالسلطنه، در ۱۲۹۸ ه.ق متولـد شـد. قسـمتی از تحصـیلات خود را در قفقازیه و قسـمتی را در لندن انجام داد. موقعی که پدرش وزیر مختار لنـدن بود، او را در سـفارتخانه اسـتخدام کرد و تدریجا مراحل ترقی را پیمود. در سـی‌سالگی وزیر مختار در لندن شد و ماموریت او قریب ۱۵ سال طول کشید. در ۱۳۰۲ ش او را از کار برکنار و بازنشسته شد. در ۱۳۱۵ در ۵۷ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علاءالدوله ابوجعفر محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۳۹۸ ه.ق/ ۱۰۰۷ م.). (قـد.) (کـاکو: کـاکوی: بخش ۱: کـاکو) چـون پـدر امیر علاءالـدوله حسام‌الـدین ابوجعفر محمـد بن دشـمنزیار، خال سیده والده‌ی مجدالدوله ابن فخرالدوله‌ی دیلمی بود، علاءالدوله را «ابن کاکویه» گفته‌اند (بخش ۱: کاکو). خاندان کاکویه شعبه‌ای از سلسله‌ی دیالمه است که از ۳۹۸ ه.ق/ ۱۰۰۷ م. تا ۴۴۳ ه.ق/ ۱۰۶۱ م. در مرکز و مغرب ایران سلطنت کردند. پسر کاکویه اصفهان را در ۳۹۸ ه.ق در تصـرف آورد و بعـداً چون سـماءالدوله خلع شد وی جای او را در همدان گرفت. فرزندان او در اصـفهان و همدان و یزد و نهاوند و غیره مدتی حکومت کردند. و چون سلجوقیان در ۴۴۳ ه.ق این نواحی را مسخر کردند دیالمه‌ی کاکویه از استقلال افتادند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

علاءالدوله مسعود

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۴۹۲ ه.ق/ ۱۰۹۹ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسـله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سـلطنت این خانـدان را به دو قسـمت بایـد تقسـیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشـاهی عبـدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسـیدند، ولی مؤسـس واقعی این خاندان سـبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شـهر غزنین حکومت و سلسـله‌ای ایجاد کرد که به مناسـبت پایتخت سلسـله در این شـهر، به غزنویان شـهرت یافته. جانشـین او محمود که مردی دلیر و شـجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چنـد بار به هنـد لشـکر کشـید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سـلجوقیان بر ایران شـد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شـکست مسـعود از سـلاجقه در نزدیک حصار دنـدانقان مرو

(۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین‌گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملك سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یك از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملك آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

علاءالدین، سیامک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سیامک علاءالدین متولد ۱۳۱۸ ش دارای دکترای رشته باغبانی عضویت هیئت علمی دانشگاه یوتای امریکا با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون آبیاری هوشمند مطابق با فصول و موقعیت خورشید می باشد.

گروه : کشاورزی

رشته : باغبانی

تحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر عبدالرضا ستیغ دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه فردوسی مشهد کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه فردوسی مشهد و دکترای باغبانی از دانشگاه یوتای امریکا میباشد

خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته باغبانی و اخذ مدرك دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر عبدالرضا ستیغ بوده است.

فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر عبدالرضا ستیغ د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.

وقایع میانسالی : دکتر عبدالرضا ستیغ پس از اخذ مدرك دکتری در رشته باغبانی به عضویت هیئت علمی گروه کشاورزی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه یوتای امریکا درآمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر عبدالرضا ستیغ عضوهیئت علمی و دانشیار گروه باغبانی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه

یو تای امریکا است.

فعالیتهای آموزشی : دکتر عبدالرضا ستیغ سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه باغبانی در دانشگاه یوتای امریکا به تدریس دروس تخصصی رشته باغبانی و کشاورزی می پردازد.

سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر عبدالرضا ستیغ در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.

آرا و گرایشهای خاص : دکتر سیامک علاءالدین از جمله دانشمندان علم باغبانی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی درباره آبیاری هوشمند مطابق با فصول و موقعیت خورشید انجام داده است. آثار :

۱ تولید میوه های مقاوم برای یخچالهای کانتینر ی در کشتی های صادرات

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

علاءالسلطنه، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به القاب معین‌الوزاره، علاءالسلطنه و پرنس، حدود ۱۲۱۷ ش متولد شد. پدرش میرزا ابراهیم مهندس از اعضای عالی رتبه وزارت خارجه و آخرین سمتش کارگزاری ایران در بغداد بود. مادرش دختر میرزا غفار وزیر وظایف آذربایجان بود. محمدعلی تحصیلات مقدماتی و صرف و نحو عربی و زبان فرانسه و حسن‌خط را در ایران فراگرفت و مدتی نیز در بغداد به تکمیل تحصیلات پرداخت. در ۱۲۳۷ به استخدام در وزارت خارجه درآمد و اولین سمت وی کارپردازی بمبئی بود که قریب ده سال طول کشید. از کارپردازی بمبئی به کارپردازی بغداد رفت و سرانجام با اخذ لقب معین‌الوزاره، سرکنسول در تفلیس شد و هنگام بازگشت ناصرالدین‌شاه از سفر سوم فرنگستان، به علت حسن خدمت مورد تقدیر و تشویق شاه واقع گردید. در ۱۳۰۷ وزیر مختار ایران در لندن میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله لقب داشت، از کار برکنار و تمام امتیازات دولتی از او گرفته شد. ناصرالدین شاه به جای وی میرزا محمدعلی‌خان معین‌الوزراء را با لقب علاءالسلطنه به لندن فرستاد. این ماموریت هجده‌سال طول کشید. وی در این ماموریت توانست موافقت اولیای دولت انگلستان را به اعطای عالی‌ترین نشان (به نام بند جوراب) که مخصوص سلاطین بزرگ عالم بود برای مظفرالدین شاه جلب کند. شاه نیز به پاس این خدمت به او لقب «پرنس» داد و معروف به پرنس علاءالسلطنه شد.

پس از صدور فرمان مشروطیت، به ایران احضار و متصدی وزارت امور خارجه شد و به جای خویش مشیرالملک فرزندش را وزیر مختار در لندن نمود و ریاست کابینه‌ی وزارت خارجه را به فرزند دیگرش حسین معین‌الوزاره سپرد. علاءالسلطنه در عصر مشروطیت در اغلب کابینه‌ها عضویت داشت تا اینکه در ۱۲۹۲ از طرف ناصرالملک نایب‌السلطنه ایران در غیاب مجلس به نخست‌وزیری انتخاب شد. در مدت کوتاه نخست‌وزیری خود، نه تنها کار مثبتین انجام نداد بلکه مشکلات ممکلت را افزون کرد و به دولتهای روس و انگلیس امتیازاتی داد. روسها از وی امتیاز راه‌آهن از جلفا به تبریز و از صوفیان تا دریاچه ارومیه و کشف و استفاده‌ی معادن حریم راه را گرفتند و انگلیسها نیز امتیاز راه‌آهن محمره به خرم‌آباد و ساختن اسکله در جنوب را اخذ کردند.

علاءالسلطنه در ۱۲۹۶ برای بار دوم از طرف سلطان احمدشاه به نخست‌وزیری رسید. کهولت و بیماری او موجب شد این بار هم کار مثبتی انجام ندهد و در عوض سازمان پلیس جنوب را که انگلیس‌ها در فارس و بوشهر تشکیل داده بودند، به رسمیت شناخت.

در ۱۲۹۷ بیمار شد. چندی در بستر افتاد تا سرانجام در همان سال درگذشت. او مجموعا دو بار نخست‌وزیر، هشت مرتبه وزیر خارجه، سه دفعه وزیر علوم و معارف، دو بار وزیر فوائد عامه و تجارت و یک بار وزیر عدلیه بوده است. در میانسالی با دختر میرزا محمد مجدالملک سینکی که از رجال سیاست و ادب بود ازدواج کرد. همین وصلت در ترقی او تاثیر زیادی داشت.

علاءالسلطنه مردی مذهبی، تودار، درستکار، محافظه کار، بی‌نفع، بی‌ضرر، بی کفایت، و متمایل به سیاست انگلیس بود و تا حدی مشرب تصوف و بی‌نیازی داشت. زبانهای فرانسه، انگلیسی، ترکی و عربی را می‌دانست. حین‌الفوت مال قابل ملاحظه‌ای از او باقی نماند. او را چهار پسر بود. فرزند اولش مهدی مشیرالملک که بعد از مرگ پدر، علاءالسلطنه لقب گرفت قریب پانزده سال وزیرمختار در لندن بود. فرزند دیگرش محمد، طبیب و پزشک حاذق شد و در تهران شهرتی یافت. فرزند دیگر او حسین، قریب شصت سال مقامات عالی و درجه اول داشت. جمشید فرزند دیگر او در وزارت امور خارجه رشد نسبی نمود. در ۱۳۲۹ درگذشت.

(ع. موجب بلندی پادشاهی) (میرزا) محمدعلی خان بن میرزا ابراهیم‌خان، از رجال قر. ۱۴ ه. (ف. رمضان ۱۳۳۶ ه.ق.). وی مدتها سفیر ایران در لندن و چند بار وزیر خارجه و رئیس‌الوزراء شد (۱۲۹۶ -۹۲ ، ۱۲۹۱). او پدر حسین علاء و میرزا مهدی مشیرالملک (که بعدها علاءالسطنه شد) می‌باشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علاءالملک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. موجب بلندی ملک) طباطبائی، (میرزا) محمود (خان) تبریزی، ابن میرزا علی لشکرنویس از رجال قر. ۱۴ ه. (و. ۱۲۶۰- ف. ۱۳۴۵ ه.ق.) وی برادر میرزا رفیع نظام‌العلماء تبریزی است عضو وزارت خارجه، نایب اول کنسولگری باکو، مأمور موقت در لندن، کنسول حاجی طرخان، نایب و مستشار سفارت پطرزبورگ، مأمور تهنیت تاجگذاری الکساندر به معیت حاجی میرزا حسین خان سپهسالار، سفیر کبیر ایران در عثمانی (مدت شش سال)، وزیر مختار در دربار روسیه. علاءالملک در کابینه نصرالله خان مشیرالدوله (۱۳۲۴) وزارت علوم در کابینه میرزا علی‌اصغر اتابک در زمان محمدعلی شاه وزارت عدلیه را داشت. در سال ۱۳۲۶ حاکم اصفهان گردید. وی در زمان سفارت عثمانی به دستور دربار ایران برای دستگیری میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا حسن‌خان خبیرالملک اقدام کرد و مأموران باب عالی آن سه تن را مغلولا به سرحد ایران فرستادند. علاءالملک بعدها برای جبران این امر «آیینه سکندری» تألیف میرزا آقاخان را به طبع رسانید. مدفن او قم می‌باشد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

علاقه‌بند، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۱، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش و پرورش، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی علوم تربیتی از دانشگاه ابوریحان بیرونی در سال ۱۳۴۷، کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی از دانشگاه ایلینویز جنوبی آمریکا در سال ۱۳۵۰ و دکترای آموزش و پرورش از دانشگاه ایلینویز جنوبی آمریکا در سال ۱۳۵۲.

مرتبه علمی:

پس از طی مرحله استادیاری، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشگاه علامه طباطبایی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

فلسفه آموزش و پرورش، مدیریت آموزشی، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش و ارزشیابی آموزش، استاد راهنمای ۱۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

مقدمات مدیریت آموزشی، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، اصول مدیریت آموزشی و مدیریت رفتار سازمانی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مبانی رفتاری مدیریت آموزشی، ضرورت و اهمیت مدیریت آموزشی، تمرکز و عدم تمرکز سازمانی در آموزش و پرورش.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

علامه وحیدی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرحوم شیخ ابوالقاسم معروف به رئیس‌العلماء کرمانشاهی، در ۱۲۷۸ در کرمانشاه متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به شیوه‌ی خانوادگی وارد حوزه‌ی علمیه شد و تحصیلات خود را تا حدود اجتهاد ادامه داد. سری هم به نجف اشرف زد ولی محضر علمای بزرگ را درک نکرد و به کرمانشاه بازگشت و دفترخانه اسناد رسمی دائر کرد. مردی به غایت زرنگ، باهوش و حراف بود. با رجال و معاریف دوستی یافت و به فکر احراز مشاغل سیاست افتاد. در دوره‌ی هیجدهم، با کمک سپهبد زاهدی، از کرمانشاه به وکالت مجلس شورای ملی برگزیده شد. با چشم باز اوضاع سیاسی آن روز را سنجید و چون تشخیص درستی داشت، سوراخ دعا را پیدا کرد و تدریجا به دربار راه یافت. در ادوار نوزدهم و بیستم هم وکیل کرمانشاه شد. و در این سه دوره از امتحانات سیاسی فارغ‌التحصیل گردید و لذا در ۱۳۴۲ از طرف شاه سناتور انتصابی کرمانشاه شد. از این تاریخ از ارکان سیاست و فرهنگ شد. نیابت تولیت مدرسه عالی سپهسالار را به او دادند. به استادی دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی تعیین گردید و در عین حال در مجلس سنا مدافع دولتها بود. در قتل حسنعلی منصور در سنا نطقی ایراد کرد و سخنانی ایراد نمود کمه به کفر بی‌شباهت نبود، حتی در پیرامون همسر شاه مطالبی عنوان کرد که مسلمانان سخت ناراحت شدند. به هر حال به هر نحوی که بود تا

۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مصدر کار و فعال مایشاء بود تا اینکه در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۸ از طرف دادگاه انقلاب به جوخه‌ی آتش سپرده شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علامیر، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۱ در تهران متولد شد. تحصیلاتی مقدماتی را در مدرسه‌ی آلمانی تهران به اتمام رسانید سپس برای ادامه‌ی تحصیل به آلمان رفت. چندی در برلن و مدتی در اسلامبول و زمانی نیز در مدارس عالی اطریش به تحصیل پرداخت. در ۱۲۹۱ به خدمت در وزارت خارجه درآمد و اتاشه سفارت کبرای اسلامبول شد. بعد نایب سوم سفارت اطریش گردید. چندسالی در اطریش اقامت داشت تا اینکه نایب اول سفارت ایران در آلمان شد. در این ماموریت تحصیلات خود را در آلمان ادامه داد و در رشته‌ی فلسفه درجه‌ی دکترا گرفت و سرکنسول هامبورگ شد. در ۱۳۰۰ به ایران آمد و از وزارت امور خارجه به وزارت فوائد عامه و تجارت انتقال یافت. مدتی طولانی رئیس اداره‌ی دفتر وزارت فوائد عامه بود.
در ۱۳۰۹ وزارت فوائد عامه تجزیه شد و دو وزارتخانه طرق و اقتصاد به وجود آمدند. وزارت اقتصادی نیز پس از مدتی کوتاه به ادارات کل صناعت و فلاحت و تجارت تقسیم شد. دکتر علامیر در اداره کل صناعت به مقام مدیرکل مرکزی منصوب شد و قریب سه سال مقام مدیرکلی و معاونت اداره کل صناعت با او بود. در سال ۱۳۱۴ برای خرید کارخانجات قند عازم آلمان شد. چند سالی نماینده‌ی اقتصادی ایران بود تا سرانجام از خدمت دولت کناره‌گیری نمود و در آلمان زندگانی خود را در رفاه و آسایش ادامه داد و سرانجام در ۱۳۴۷ در آلمان درگذشت. دکتر عباس علامیر از ۱۳۳۰ سمت کنسول افتخاری ایران را در برلن بر عهده داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علامیر، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «احتشام‌السلطنه»، پسر محمدرحیم‌خان دولو کشیکچی‌باشی (علاءالدوله- امیرنظام) است که یکی از رجال دربار ناصرالدین شاه و مدتها با سمت ریاست گارد سلطنتی، کفالت دربار را نیز بر عهده داشت.
دوران کودکی و جوانی را تحت مراقبت پدر به فراگرفتن علوم متداوله زمان و زبانهای خارجی گذرانید و به شیوه‌ی خانوادگی وارد دربار ناصرالدین شاه گردید و پس از طی مراحل، مقام قوللر آقاسی‌باشی یافت. در ۱۳۰۶ ه.ق از طرف امین‌السلطان وزیر اعظم، به حکومت خمسه و زنجان منصوب شد و در مدت سه سال ماموریت خود با عده‌ای از سرکشان محلی زدوخورد نمود و نظم و امنیتی در آن منطقه به وجود آورد. در ۱۳۰۹ به تهران احضار شد و خدمات خود را در دربار ادامه داد.
در ۱۳۱۲ ه.ق از ناصرالدین شاه لقب احتشام‌السلطنه گرفت و سرکنسول ایران در عراق شد. در آن تاریخ سرکنسول ایران صدرالسلطنه بود که به تهران احضار و به وزارت فوائد عامه منصوب گردید. علت انتصاب احتشام‌السلطنه به این سمت، زباندانی وی بود. در آن تاریخ که رجال ایران کمتر به زبانهای خارجی آشنائی داشتند، احتشام‌السلطنه چند زبان خارجی می‌دانست.

احتشام‌السلطنه تا اواخر صدارت امین‌السلطان در عراق بود و در ۱۳۱۴ به تهران فراخوانده شد و در مدت صدارت امین‌الدوله کاری به او ارجاع نشد. در ۱۳۱۸ امین‌السلطان که مجددا با لقب اتابک به صدارت رسیده بود، احتشام‌السلطنه را ابتدا به معاونت وزارت خارجه و بعد به حکومت کردستان فرستاد و او دو سال در آن سمت والی بود.

در ۱۳۲۰ به وزیرمختاری ایران در برلن تعیین گردید و سالها در این سمت باقی بود. در اوایل مشروطیت، رئیس کمیسیون تعیین سرحد بین ایران و عثمانی شد و از برلن به ایران آمد و وظایف خود را به نحو جالبی انجام داد. در این ماموریت، تهور و وطن‌خواهی احتشام از هر جهت درخور تقدیر است.

پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس از طرف شاهزادگان قاجار، وکیل مجلس شد. احتشام‌السلطنه به علت ماموریتهای خارج و توقف نسبتا ممتد در آلمان، به آزادی و مشروطیت گرایش خاصی داشت و در نخستین روزهای سلطنت محمدعلی‌شاه، در زمره افرادی بود که شاه را تشویق به هواخواهی از مشروطه و آزادی می‌نمود، مخصوصا درباریانی مانند امیربهادر جنگ و حاجب‌الدوله را از اعمال استبدادی منع می‌کرد.

مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله رئیس مجلس شورای ملی، در اثر قتل اتابک مرعوب گردید و از ریاست مجلس استعفا کرد. دو نفر کاندیدای ریاست بودند، یکی میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله و دیگر میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه، که هر دو به زبانهای خارجی آشنائی کامل داشتند. سرانجام در روز ۲۹ رجب ۱۳۲۵ ه.ق احتشام‌السلطنه بر رقیب خود فائق آمد و به ریاست مجلس شورای ملی رسید و تا ربیع‌الاول ۱۳۲۶ در آن سمت باقی بود. سختگیری و تندخوئی احتشام‌السلطنه در اداره مجلس معروف است و غالبا وزراء مورد عتاب و خطاب او واقع می‌شدند. وجود احتشام در راس مجلس در آن تاریخ برای جلوگیری از بعضی از تندروی‌ها لازم بود ، مخصوصا برخی از نمایندگان آذربایجان در آن ایام بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال روز در نطق و سخنان خود تندروی‌هائی می‌نمودند.

احتشام‌السلطنه در ماجرای توپخانه که منجر به توقیف ناصرالملک نخست‌وزیر و سایر وزیران گردید، نقش میانجی داشت و برادران خود را نزد محمدعلی‌شاه فرستاد ولی محمدعلی میرزا آنان را توقیف و فرمان قتل علاءالدوله را صادر نمود. احتشام‌السلطنه چون از خانواده قاجار بود، به بقای محمدعلی میرزا علاقه داشت، از اینرو با کمک نظام‌السلطنه، محمدعلی میرزا را به مجلس آورد تا بار دیگر سوگند وفاداری به مشروطیت و مجلس بخورد.

وقتی محمدعلی میرزا به مجلس آمد، احتشام‌السلطنه کلام‌الله مجید را به دست او داد و قبل از آنکه شاه سوگند خود را ادا نماید، احتشام‌السلطنه شاه را مخاطب قرار داد و اظهار نمود اعلیحضرتا این قرآن است، کتاب حافظ نیست، چون از خانواده قاجارم به بقای سلطنت شما علاقمندم. محمدعلی شاه گرچه از این بیان رئیس مجلس تکدر یافت ولی هیچ به روی خود نیاورد.

میرزا محمودخان علامیر در اثر تندخوئی و شدت عمل مقداری از وجهه خود را از دست داد و چون با بعضی از نمایندگان مانند مرحوم سید عبدالله بهبهانی میانه‌ای نداشت، ناچار از ریاست کناره‌گیری کرد. علت کناره‌گیری احتشام‌السلطنه را عده‌ای مولود اختلاف با بهبهانی می‌دانند در حالی که احتشام به علت درک مسائل سیاسی، به خوبی وقوف داشت که مجلس پایدار نخواهد ماند و محمدعلی‌شاه لامحاله آن را از بین خواهد برد. پس از استعفا از ریاست مجلس، به دو ماموریت کوتاه رفت. قرار بود سفیر لندن شود ولی به علت داشتن تمایلات ژرمانوفیلی مورد قبول لندن واقع نشد. سفری به عنوان ماموریت به روسیه رفت تا سرانجام بار دیگر به وزیر مختاری ایران در برلن منصوب شد.

در ۱۳۲۹ ه.ق از برلن مامور عثمانی گردید و با سمت سفیرکبیر، هشت سال در استانبول مامور بود تا اینکه در ۱۲۹۸ ش سلطان احمدشاه به عثمانی رفت و در اثر اختلافی که بین نصرت‌الدوله وزیرخارجه و احتشام‌السلطنه وجود داشت، در دربار عثمانی به اشاره‌ی سفیر، به وزیرخارجه بی‌اعتنائی شد و چون وثوق‌الدوله نخست‌وزیر هم دل خوشی از احتشام‌السلطنه نداشت، با تغییر او

موافقت نمود و او را از سفارت استانبول تغییر دادند میرزا محمودخان چون همسرش آلمانی بود، به برلن رفت و تا ۱۳۰۲ در آلمان توقف داشت. در این سال به ایران بازگشت و تا ۱۳۰۵ بلاشغل بود. در کابینه‌ی مستوفی‌الممالک در آن سال وزیر کشور شد و پنج ماه در آن سمت انجام وظیفه نمود.

احتشام‌السلطنه در دوره‌ی سوم نیز وکیل مجلس شد ولی اساسا به مجلس وارد نشد و از قبول آن تحاشی نمود. در ۱۳۱۴ در ۷۵ سالگی درگذشت. وی در ده سال آخر حیات خود، بیشتر به مطالعه و کارهای فرهنگی می‌پرداخت و مدتی نیز رئیس کمیسیون معارف بود.

خان‌ملک ساسانی که مستشار سفارت ایران در استانبول بوده در کتاب یادبودهای سفارت استانبول درباره‌ی احتشام‌السلطنه اظهارنظرهای بسیاری کرده که قسمتی از آن را به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانیم.

«آقای محمودخان احتشام‌السلطنه پسر محمدرحیم‌خان دولو کشیکچی‌باشی (علاءالدوله- امیرنظام) از بزرگان و آزادگان ایران است، در محاسن ومعایب هر دو افراط کرده بود، کریم‌النفس و سخی‌الطبع بود، ایران را به اعلی‌درجه دوست می‌داشت، باتجربه و دنیادیده، نیک‌محضر و خوش‌صحبت، زیرک و باهوش بود. زبانهای فرانسه، آلمانی و ترکی عثمانی را حرف می‌زد و ایران زمین را از همه کس بهتر می‌شناخت، حافظه بسیار خوبی داشت و از زمان ناصرالدین شاه که قوللر آقاسی بود تا این زمان همه فراز و نشیب سیاست ایران را به خاطر داشت.»

علامیر فرزندان متعددی داشت که آنها نام علامیر را برای خود انتخاب کردند و بعضی از آنها داخل وزارت خارجه شدند ولی رشد زیادی پیدا نکردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علم، امیر اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدابراهیم شوکت‌الملک بیرجندی، در ۱۲۹۸ متولد شد. پس از طی دوران کودکی وارد مدرسه‌ی شوکتیه در بیرجند شد و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را پایان داد و علاوه بر دروس مدرسه در تعلیم حسن خط و انشاء و ادبیات فارسی از معلمین خصوصی بهره گرفت و بر حسب تربیت خانوادگی، سواری و تیراندازی را نیز تا حدی تعلیم دید و به تهران انتقال یافت. در آن ایام پدرش از نزدیکان و معاشرین رضاخان پهلوی بود و طبعا او نیز به دربار راه یافت و به اقتضای سن با ولیعهد که تازه از اروپا بازگشته و دوره‌ی دوساله‌ی دانشکده‌ی افسری را طی می‌کرد، آشنا و تدریجا نزدیک شد و برای ادامه‌ی تحصیل به دانشکده‌ی کشاورزی کرج رفت و دوره‌ی سه ساله‌ی دانشکده‌ی مزبور را پایان داد. در ۱۳۱۸ که موضوع ازدواج ولیعهد با فوزیه مصری انجام گرفت، او نیز به دستور پدرش با دختر قوام‌الملک شیرازی ازدواج کرد.

بعد از استعفای رضاشاه و خروج از ایران، امیر شوکت‌الملک از تهران به بیرجند رفت ولی امیراسدالله در تهران باقی ماند و بیشتر وقت او در دربار سپری می‌شد و طوری با شاه جدید محشور و مانوس شده بود که در تمام جریانات دربار قرار داشت. پس از مرگ امیر شوکت‌الملک، اولین سمت دولتی را احراز کرد و حکمران سیستان و بلوچستان شد و قریب سه سال در این ماموریت گاهی در تهران و زمانی در بیرجند به شیوه‌ی قدیم حکومت می‌کرد. این ماموریت قریب سه سال به طول انجامید و پایه‌های امیری قائنات را برای آتیه‌ی او محکم ساخت. شاه از ۱۳۲۷ درصدد شغل وزارت برای او بود. هژیر با وجودی که دست‌پرورده و

سرسپرده‌ی شاه بود، به جهاتی عضویت او را در کابینه قبول نکرد. در ۱۳۲۸ شاه به ساعد توصیه کرد در ترمیم کابینه‌ی خود، سمتی به علم واگذار کند. قصد شاه این بود که علم متصدی وزارت کشور را باید مردی باسابقه و باتجربه اداره کند و این کار از یک جوان ساخته نیست. سرانجام با وساطت سید جلال‌الدین تهرانی، این برنامه عملی شد و علم در کابینه‌ی ساعد به وزارت کشور منصوب شد ولی همانطوری که ساعد پیش‌بینی کرده بود، اداره‌ی وزارت کشور از عهده‌ی او خارج بود. لذا پس از دو ماه تغییر سمت داد و به وزارت کشاورزی منصوب شد.

در ۱۳۲۹ با سقوط ساعد، بیکار شد. جانشین ساعد (منصورالملک) به توصیه‌ی شاه مجددا او را در سمت وزارت کشاورزی تثبیت کرد و در مدت سه ماهی که نخست‌وزیر بود، علم هم وزارت کشاورزی را اداره می‌کرد. در تیرماه ۱۳۲۹ سپهبد رزم‌آرا با تمهید مقدماتی که از قبل فراهم کرده بود نخست‌وزیر شد و در انتخاب اعضای کابینه‌ی خود به هیچ وجه توصیه‌های شاه را قبول نکرد و علم بدون شغل دولتی ماند. پس از چند ماه که از عمر کابینه گذشت، رزم‌آرا ناگزیر در ترمیم کابینه‌ی خود، وزارت کار را به او سپرد و تا پایان عمر رزم‌آرا، در کابینه باقی بود و روزی که رزم‌آرا در مسجد سلطانی هدف گلوله قرار گرفت، علم نیز او را همراهی می‌کرد. پس از واقعه‌ی قتل رزم‌آرا، فورا به دربار رفته و مژده‌ی کشته شدن او را به شاه داد.

در ۱۳۳۰ شاه در اثر فشار دکتر مصدق، تصمیم به تقسیم املاک خود گرفت و سازمانی در دربار برای این کار بوجود آمد که علم در راس آن قرار گرفت و او نیز به پیروی از شاه، قسمتی از املاک خود را در سیستان و بلوچستان بین کشاورزان تقسیم کرد. در دوران حکومت مصدق، گاهی در تهران و زمانی در بیرجند و چندی در اروپا و آمریکا مشغول تحریکات علیه دولت بود ولی از اقدامات او هیچگونه آثار مترتب نشد بلکه مصدق کینه‌ی او در دل گرفته، دستور داد در سیستان تضییقاتی برای او فراهم سازند.

بعد از کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲، علم از استقرار شاه بر سریر سلطنت وقوف کامل داشت و بدون داشتن شغل دولتی، در کنار او قرار گرفت و ضمن دادن مشورت به شاه، تلاش برای ساقط کردن سپهبد زاهدی می‌نمود و سرانجام پس از سفر شاه به آمریکا در اوایل ۱۳۳۴، توفیق یافت در یک مذاکره‌ی طولانی با زاهدی استعفای او را گرفته نزد شاه ببرد.

حسین علاء جانشین زاهدی، در کابینه‌ی خود پست وزارت کشور را به علم سپرد و در همین سمت مشغول تمرین مشق صدارت شد. انتخابات دوره‌ی نوزدهم مجلس شورای ملی در دوران وزارت کشور او انجام یافت و با تشکیل کنگره در متمم قانون اساسی تغییراتی داده شد. علاوه بر افزایش نمایندگان مجلس، دوران آن نیز به چهار سال افزایش یافت. در این دوره غالب وکلای مجلس توسط علم دستچین شده بودند ولی مع‌الوصف چند نفری گاهی مشکلاتی برای شاه و دولت فراهم می‌کردند مانند دکتر شاهکار، شمس قنات‌آبادی، ارسلان خلعتبری، آقاجعفر بهبهانی و دکتر حسین پیرنیا.

علاء در فروردین ۱۳۳۶ کنار رفت و جای خود را به اقبال داد و طبعا علم هم بدون شغل دولتی ماند. در ۱۳۳۶ شاه تصمیم گرفت اداره‌ی امور کشور را به سیستم دو حزبی اداره نماید. ابتدا حزبی به نام حزب مردم تشکیل داد که این حزب نقش اقلیت را بازی می‌کرد و علم رهبر آن حزب شد و عده‌ای از دولتیان و نمایندگان مجلس عضو آن حزب شدند. ظاهرا مرام این حزب، انقلابی بود مانند تقسیم زمین بین دهقانان، سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، ملی کردن منابع طبیعی و اعطای حقوق سیاسی به زنان و غیره. حزب دیگری به نام ملیون که حزب اکثریت بود به رهبری دکتر اقبال تشکیل یافت. هر دو حزب با بودجه‌ی دولتی شروع به کار کردند تا دوره‌ی مجلس نوزدهم پایان پذیرفت و انتخابات دوره‌ی بیستم آغاز شد.

انتخابات دوره‌ی بیستم در تابستان ۱۳۳۹ آغاز شد و هر دو حزب کاندیداهای خود را معرفی کردند و مبارزات انتخاباتی بین دو نفر در هر حوزه آغاز شد. در این انتخابات، کار به افتضاح کشید و طوفانی از عدم رضایت مردم و کاندیداهای حزبی بلند شد. کاسه و کوزه بر سر حزب ملیون شکست. ابتدا دکتر کاسمی دبیرکل حزب ملیون و وزیر مشاور، به وضع زننده‌ای از کار برکنار شد و سپس از وکلای انتخاب شده استعفای دسته‌جمعی گرفتند و کابینه‌ی اقبال ساقط گردید. پس از این اوضاع، علم هم طوعا یا جبرا از

رهبری حزب مردم کنار رفت. جانشین اقبال اوضاع آشفته‌ی آن روز را آشفته‌تر کرد و انتخابات دوره‌ی بیستم تجدید شد و مجلس افتتاح گردید. ولی در اواخر اردیبهشت ۱۳۴۰ دکتر امینی مجلس را منحل نمود و قریب ۱۴ ماه مملکت را بدون دخالت شاه اداره کرد. وقتی دکتر امینی در کار خود توفیق نیافت و پس از ۱۴ ماه زمامداری قرار بر استعفا گرفت، شرط استعفای خود را برای جانشین کردن دو نفر قرار داد، یکی عبدالله انتظام و دیگری امیراسدالله علم.

علم در ۲۸ تیرماه ۱۳۴۱ از طرف شاه به نخست‌وزیری منصوب گردید و کار نیابت تولیت بنیاد پهلوی را به شریف‌امامی سپرد و در غیاب مجلسین با تصویب‌نامه‌های هیات وزیران به قانونگزاری پرداخت و آزادیهای ظاهری و نسب را که در دوره‌ی زمامداری دکتر امینی به وجود آمده بود، از بین برد و زمینه‌ای مناسب برای دیکتاتوری شاه فراهم ساخت. اولین اقدام علم در دوران نخست‌وزیری‌اش که انعکاس بسیار بدی پیدا کرد، لایحه‌ی انجمنهای ایالتی و ولایتی بود که می‌بایستی مظاهر مذهبی از متن آن کنار گذاشته شود. در این لایحه قید اسلام از شرط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف و به جای سوگند به قرآن، سوگند به کتاب آسمانی قید شده بود و به زنان نیز حق رای داده بودند. اقدام دولت در جامعه‌ی روحانیت مخصوصا حوزه‌ی علمیه‌ی قم بازتاب بسیار وسیعی پیدا کرد و در حقیقت از این تاریخ روحانیت و رژیم در مقابل هم قرار گرفتند، تلگرامهای اعتراضیه از طرف علما صادر شد، اعتراض از هر طرف بلند گردید و دولت علم ناچار عقب‌نشینی کرد و پس از مبارزات طولانی و حاد ناچار تصویب‌نامه را کان‌لم‌یکن نمود. علم در نخست‌وزیری خود، اولین کنگره‌ی دهقانان ایران را تشکیل داد و خواسته‌های شاه را در چند اصل در کنگره مطرح و به تصویب رسانید که عبارت بودند از: ۱- الغاء رژیم ارباب رعیتی ۲- ملی کردن جنگلها ۳- فروش سهام کارخانجات دولتی برای پشتوانه اصلاحات ارضی ۴- سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها ۵- اصلاح قانون انتخابات ۶- ایجاد سپاه دانش.

دولت برای تصویب اصول ششگانه متوسل به رای عمومی شد و روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ رفراندوم در سرتاسر کشور انجام گرفت و اصول مزبور از طرف شاه برای اجرا به دولت ابلاغ شد. کندی هم در این مورد به شاه تبریک گفت.

روحانیون، دانشگاهیان، اصناف و کسبه برای خنثی ساختن کار دولت، دست به تظاهرات زدند و دولت علم با شدت هر چه تمامتر به سرکوبی مخالفین پرداخت. در چند نقطه از ایران برخورد پلیس و مردم خونین شد و عده‌ی زیادی مقتول و مجروح شدند. مبارزه علیه شاه و دولت را آیات عظام در قم رهبری می‌نمودند و اعلامیه‌های زیادی علیه دولت صادر و پخش شد. در همان ایام رهبری مبارزه با شاه و دولت با آیت‌الله حاج‌آقا روح‌الله خمینی بود.

دولت علم برای فرونشاندن تظاهرات و آرام ساختن مردم و مخالفین، از آغاز ۱۳۴۲ شدت عمل بیشتری نشان داد و علاوه بر بازداشت سران جبهه ملی، چند روحانی و دانشجو را بازداشت و به تبعید رهبران مبارزه علیه دولت پرداخت، از جمله آیت‌الله خمینی را بازداشت کرد.

به دنبال اینگونه اعمال، مردم قم دست به تظاهرات مجدد زدند. در تهران و اصفهان و شیراز نیز اجتماعاتی تشکیل یافت و اعلامیه‌هائی علیه دولت منتشر شد تا اینکه در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در شهرهای قم، تهران و شیراز روحانیون، اصناف و دانشگاهیان دست به تظاهرات زده، با انتشار شعارهایی علیه دولت به راهپیمایی پرداختند. دولت علم به سرکوبی راهپیمایان پرداخت و به روی آنها آتش گشود و مردم نیز با سلاح‌های سرد به مقابله پرداخته، اتوبوسهای دولتی و ساختمانها را به آتش کشیدند. در اثر این برخورد خونین در شهرهای قم، تهران و شیراز عده‌ی زیادی مقتول و مجروح شدند. سرانجام با اعلام حکومت نظامی در تهران و چند شهر دیگر، دولت توانست آرامش را در تمام شهرها برقرار نماید. علم در تابستان ۱۳۴۲ پس از دو سال فترت، انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم مجلس شورای ملی و دوره‌ی چهارم مجلس سنا را آغاز کرد و سیستم حزبی را متروک ساخته، رویه‌ی جدیدی پیش گرفت. وی در تهران کنگره‌ای به نام کنگره‌ی آزادزنان و آزادمردان با شرکت نمایندگان شهرها و دهات تشکیل داد و کنگره پس

از بررسی‌های لازم، لیستی که نام کلیه‌ی کاندیداهای انتخابات مجلس بود اعلام نمود. این لیست توسط یک هیات شش نفری مرکب از احمد نفیسی شهردار تهران، خسروانی وزیر کار، حسنعلی منصور رئیس گروه مترقی، عباس سالور رئیس اصلاحات ارضی، نصرت‌الله معینیان وزیر اطلاعات، و حسن زاهدی رئیس بانک کشاورزی قبلا تهیه و تنظیم شده بود که در حقیقت کنگره اعلام‌کننده‌ی لیست بود نه تصمیم‌گیرنده. در بین نمایندگان دوره‌ی بیست‌ویکم جز مالکین از تمام طبقات مردم افرادی انتخاب شده بودند. کارگران، کشاورزان و کارمندان اکثریت نمایندگان را تشکیل می‌دادند. از هنرمندان، ورزشکاران و اصناف نیز چند تنی به مجلس راه یافتند و برای اولین بار در تاریخ ایران به زنان نیز حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داده شد و عده‌ای از زنان وارد مجلسین سنا و شورای ملی شدند. پس از افتتاح مجلس، علم قریب ششصد تصویب‌نامه‌ی هیات وزیران را که در دوره‌ی فترت تهیه شده بود، به مجلس داد و آنان را به صورت قانون درآورد.

از جمله تصویب‌نامه‌هائی که در دولت علم، وزیران بر آن صحه نهاده بودند برقراری کاپیتولاسیون با معافیت مستشاران نظامی آمریکا و خانواده‌ی آنها از شمول قوانین قضائی ایران بود. این لایحه در زمان زمامداری علم در مجلس به تصویب نرسید و به هنگام نخست‌وزیری حسنعلی منصور تصویب شد.

امیراسدالله علم تا اسفندماه ۱۳۴۲ بر اریکه‌ی قدرت استوار بود و به علت اجرای نظریات شاه در تمام شئون کشور معتقد بود سالیان دراز مقام نخست‌وزیری را دارا می‌باشد ولی به طور ناگهانی از کار برکنار و مقام نخست‌وزیری ایران به حسنعلی منصور رئیس گروه مترقی که در آن تاریخ نماینده‌ی مجلس بود سپرده شد و علم دور از مشاغل سیاسی چندی وقت گذرانید تا ریاست دانشگاه نوپای شیراز را به او سپردند او ظاهرا ریاست دانشگاه شیراز را عهده‌دار بود ولی عملا دانشگاه توسط معاون وی امیرمتقی اداره می‌شد تا اینکه در ۱۳۴۵ وزیر دربار شد و اعلامیه‌های تاجگذاری شاه و جشنهای دوهزار و پانصدساله‌ی شاهنشاهی را در نخستین روزهای سمت جدید انتشار داد و سرپرستی هر دو جشن را عهده‌دار گردید.

علم مدت یازده سال وزیر دربار بود. در سالهای آخر دچار بیماری سرطان شد. چندی در بیمارستان‌های آمریکا به معالجه پرداخت. هنگامی که در آمریکا تحت معالجه بود، شاه او را از وزارت دربار تغییر داد و سمت او را به امیرعباس هویدا سپرد و علم در فروردین ۱۳۵۷ در آمریکا در ۵۹ سالگی درگذشت.

علم مردی بسیار متمول بود و املاک زیادی در سیستان و بلوچستان متعلق به او بود و غیر از مال‌الاجاره سالیانه مبلغ معتنابهی از کشاورزی‌های خود به دست می‌آورد. قسمت اعظم زعفران ایران به او تعلق داشت. از گرفتن هدیه و کادو رویگردان نبود، در ولخرجی از بودجه‌ی دولت معروف بود، دوستان خود را به مقامات عالی رسانید و بهره‌برداری او در کشور به مراتب از شاه بیشتر بود. بدون شک علم را باید یکی از مسئولان واقعی حکومت محمدرضاشاه پهلوی دانست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علم، محمد ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیر شوکت‌الملک از مالکان بزرگ ایران، والی قائنات و سیستان، در ۱۲۵۹ در بیرجند متولد شد. پدرش امیرعلم‌خان حشمت‌الملک مالک و والی قائنات بود. این خانواده قریب یازده قرن فرمانروائی سیستان و خراسان را متناوبا عهده‌دار بوده‌اند. محمدابراهیم تحصیلات مقدماتی را در نزد معلمین خصوصی فراگرفت، سپس مدتی آموزش نظامی دید و در تیراندازی و

اسب‌سواری و جنگهای پارتیزانی مهارت کامل یافت.

در ۱۲۸۳ پس از فوت برادرش محمداسمعیل‌خان، حکومت قائنات و سیستان از طرف مظفرالدین‌شاه به او واگذار شد و لقب امیر شوکت‌الملک گرفت. پس از انتصاب به این شغل، نظم و ترتیب خاصی برای اداره امور در پیش گرفت. برای ایجاد و توسعه‌ی امنیت، واحدهای نظامی از سوار و توپخانه و پیاده تشکیل داد، و مدرسه‌ی افسری نظام شوکتیه را بنیاد نهاد و تا حدودی منطقه را آرامش بخشید. در جنگ بین‌الملل اول، انگلیسها برای حفظ هندوستان متوسل به امیر شوکت‌الملک شدند. او نیروئی از چریک تشکیل داد که سربازان آن ایرانی بودند و توسط افسران انگلیسی اداره می‌شدند و بودجه‌ی آن را کنسولگری انگلیس تامین می‌کرد و در زابل و قائنات مستقر بودند.

در ۱۳۰۰ که سرهنگ محمدتقی پسیان رئیس ژاندارمری خراسان، سر از اطاعت حکومت مرکزی پیچیده و کلیه امور خراسان را در دست گرفت، قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت، به امیر شوکت‌الملک علم والی قائنات و سیستان، اختیارات کامل داد تا با اعمال قوه قهریه، کلنل را سرکوب نماید. ولی او برای احتراز از جنگ و خونریزی به وسیله‌ی تلگراف حضوری و پند و اندرز پسیان را از خیالاتی که در سر داشت، می‌خواست مانع شود و در عین حال قوای مجهزی آماده ساخته و به سوی مشهد روانه ساخت که خبر قتل پسیان در جعفرآباد قوچان، او را از لشکرکشی و جنگ منصرف ساخت.

شوکت‌الملک مردی متمول و سخاوتمند و بذال بود. به امور فرهنگی علاقه تام و تمامی داشت. در دوران حکمرانی خود به هزینه‌ی شخصی شهر بیرجند را لوله‌کشی کرد و مدارس جدید دخترانه و پسرانه در غالب شهرهای سیستان تاسیس نمود و بیمارستانهائی نیز بنیاد کرد. پس از خلع قاجاریه و سلطنت رضاشاه پهلوی که ایران مرکزیت پیدا کرد، امیر شوکت‌الملک که همیشه رفتار و اعمال خود را با اوضاع زمانه تطبیق می‌داد، کار حکومت خود را به برادرزادگان خود سپرد و به تهران آمد و با رضاشاه نزدیک شد به طوری که در سفر و حضر با هم بودند. در ۱۳۱۶ استاندار فارس شد و در ۱۳۱۷ در کابینه‌ی محمود جم به وزارت پست و تلگراف معرفی گردید و در کابینه‌های دکتر متین‌دفتری و علی منصور و محمدعلی فروغی سمت مزبور را دارا بود. پس از استعفای رضاشاه، او نیز از کار دولتی کناره‌گیری کرد و در بیرجند سکونت نموده، به املاک وسیع خود رسیدگی می‌کرد. در ۱۳۲۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علوی سبزواری، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۳ / ۱۳۵۲ –۱۲۶۸ ق)، فقیه، محدث، حکیم، متکلم و شاعر. در هفده سالگی با اجازه حاج ملا هادی سبزواری در مجلس درس آن حکیم حاضر شد و کتاب «اسفار» را نزد آن استاد تحصیل نمود. آن‌گاه به عراق رفت و در محضر درس فاضل اردکانی و میرزای شیرازی حضور یافت. بعد از وفات جلوه چند ماهی در مدرسه‌ی سپهسالار (شهید مطهری فعلی) به تدریس ریاضی و حکمت پرداخت. پس از آن به سبزوار بازگشت و در آن شهر مرجعیت و ریاستی تمام یافت. به او در قبال حاج میرزاحسین سبزواری، میرزا حسین کبیر لقب دادند. آیت‌الله نجفی مرعشی از وی دارای اجازه بود. سید عبدالله برهان المحققین سبزواری و حاج میرزا علی‌اکبر نوقانی از شاگردان وی بودند. در سبزوار درگذشت و در مقبره‌ی استادش دفن شد. از آثار وی:«الارجوزه فی الفلسفه العالیه»؛ حاشیه بر «فرائد» شیخ انصاری؛ «کتاب الطهاره»؛ «کتاب الصوم»؛ «کتاب النذر»؛ «مشکاه الضیاء»، در بداء؛ تفسیر «آیه الخلافه»: (انی جاعل فی لارض خلیفه...).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۱۵۶ / ۶ ،۴۹۱ / ۱)، ریحانه (۱۹۱ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۵۷۰ –۵۶۹ / ۱۴)، المآثر و الآثار (۱۷۲)، مکارم الآثار (۱۸۹۷ –۱۸۹۶ / ۶).

علوی فرد، یحیی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یحیی علوی فرد

محل تولد : بجنورد

شهرت : عموعلوی

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۲/۹/۲۱

زندگینامه علمی

یحیی علوی فرد

یحیی علوی فرد در سال ۱۳۵۲ در روستای باغچق از توابع شهرستان بجنورد به دنیا آمد . سال های ابتدائی مدرسه را در روستای محل زندگی گذراند و در سال ۱۳۶۶ وارد حوزه علمیه بجنورد شد . او بعد ها به مشهد رفت و در سال ۱۳۷۴ وارد حوزه علمیه قم شد . علوی فرد از همین زمان به صورت جدی وارد عرصه شعر کودک و نوجوان شد . او در جلسات هفتگی شعر مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان با مدیریت آقای تقی متقی شرکت کرد . علوی در سال ۱۳۷۷شروع به درس خواندن در رشته روان شناسی در موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) کرد . همچنین در همین سال همکاری خود را با مطبوعات کودک و نوجوان آغاز کرد . نتیجه کار او تا کنون چاپ صد ها قطعه شعر ، نقد ادبی و نثر در مجلات کودک و نوجوان است . علوی برخلاف بیشتر شاعران کودک و نوجوان سعی می کند به قالب چهارپاره بسنده نکند و در قالب های غزل و شعر نیمایی نیز فعالیت دارد . او همچنین به صورت پراکنده شعر بزرگسال نیز می گوید که در نشریات مختلف به چاپ رسیده است . عناوین و افتخارات علوی در سال ۱۳۸۰ در پنجمین جشنواره دو سالانه مطبوعات کودک و نوجوان در رشته شعر رتبه اول را به دست آورد . همچنین در سال ۱۳۸۱ در جشنواره شعر دانشجویان شاهد رتبه دوم شعر بزرگسال را کسب کرد . او در سال ۱۳۸۲ لیسانس روان شناسی گرفت . همچنین در این سال یکی از شش نامزد دریافت جایزه در ششمین جشنواره مطبوعات کودک و نوجوان بود . در سال ۱۳۸۳ از سوی سازمان صدا و سیما، نویسنده برگزیده گروه کودک و نوجوان معرفی شد . در سال ۱۳۸۷ در مقطع کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه قم قبول شد و در این سال در جشنواره هنر آسمانی (طلاب سراسر کشور) در بخش کودک و نوجوان مقام اول را به دست آورد. از شاعران برگزیده شعر فجر در استان قم بود . همچنین کتاب نوآوری این است برگزیده ششمین جشنواره کتاب فصل در سال ۱۳۸۷شد. فعالیت ها علوی در کنار سرودن شعر ، نقد ادبی را جدی ترین فعالیت خود می شمارد . او در این زمینه با مجلاتی مثل کتاب ماه کودک و نوجوان و ماهنامه سلام بچه ها همکاری جدی تری دارد که بعضی از این نقد ها با اسم مستعار (ی. باغچقی) به چاپ می رسد . او مقالات آموزشی در زمینه شعر و نثر ادبی را در مجلات انتظار نوجوان و ماهنامه ملیکا با اسم مستعار (عموعلوی) ارائه می کند . کتاب های چاپ شده از او عبارتند از : فصل ها زیبایند۱۳۸۵

بهار ماندنی ۱۳۸۷ (تقدیر شده اولین جشنواره آخرین منجی)

نوآوری این است ۱۳۸۷(برگزیده ششمین دوره کتاب فصل)

محمد دوباره می آید (زیر چاپ)

و...

یکی از جدی ترین فعالیت های علوی در کنار سرودن شعر و نقد ادبی ، تدریس زیبا نویسی ، مخاطب شناسی در ادبیات کودک و نوجوان، سرود دانش آموزی، و اداره جلسات نقد کارگاهی ادبیات کودک و نوجوان در قم می باشد . سابقه تدریس او در مراکز زیر صورت گرفته است : تدریس و نقد شعر در انجمن ادبی شاهد استان قم از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲

تدریس و نقد شعر در موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره در سال ۱۳۸۲

تدریس سرود دانش آموزی در دانشگاه قم در سال تحصیلی ۱۳۸۲-۱۳۸۳

تدریس و نقد شعر کودک و نوجوان در مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۶

تدریس و نقد شعر کودک و نوجوان در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی قم در سال ۱۳۸۵

و...

او هم اکنون در مقطع فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی مشغول به تحصیل است . عضو تحریریه ماهنامه سلام بچه هاست از سال ۱۳۸۴ دبیر بخش ماهنامه انتظار نوجوان است و به مدت ۵ سال سردبیر ماهنامه قاصدک بود . (ماهنامه قاصدک در مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما برای برنامه سازان کودک و نوجوان به چاپ می رسد .)

علوی مقدم، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ علیقلی‌خان، متولد ۱۲۷۷ ش است. ابتدا تحصیلات خود را در رشته‌ی علوم سیاسی به اتمام رسانید و وارد خدمت دولت شد. مدتی حکومت ساوجبلاغ با او بود، بعد به رویه‌ی خانوادگی وارد مدرسه‌ی نظام شد. در ۱۲۹۹ به درجه‌ی افسری نائل آمد. در ۱۳۰۲ برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و دانشکده‌ی سن‌سیر نظامی را طی نمود پس از بازگشت از فرانسه، مدتی در ژاندارمری شاغل مقاماتی بود. مدتها ریاست ژاندارمری آذربایجان با او بود.

در ۱۳۲۰ به ارتش منتقل شد و به ریاست دفتر ستاد ارتش منصوب گردید. در ۱۳۳۰ با درجه‌ی سرتیپی رئیس ژاندرامری کل کشور گردید و در همین سمت درجه‌ی سرلشکری گرفت. مدتی هم رئیس دادرسی ارتش و بازرس عالی بازرسی بود.

همسر او از مکنت کافی برخورداری داشت. این خانواده از نواده‌های میرزا علی‌خان اعتمادالسلطنه می‌باشند. سرلشکر محمدعلی علوی‌مقدم در سوم بهمن‌ماه ۱۳۶۵ در تهران دار فانی را وداع گفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علوی مقدم، مهدیقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ علیقلی‌خان افسر قزاق و از طرف مادر نوه‌ی محمدباقرخان اعتمادالسلطنه است. در ۱۲۸۰ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله شد و در ۱۲۹۹ فارغ‌التحصیل گردید. در ۱۳۰۱ برای ادامه تحصیل به اروپا اعزام گردید و در رشته‌ی دامپزشکی نظام دکترا گرفت و چند دوره‌ی نظامی هم در سن‌سیر طی کرد. پس از مراجعت به تهران، درجات نظامی را اخذ و در ۱۳۲۰ معاون اداره اصلاح نژاد اسب بود. چند روزی معاون شهربانی شد، مجددا به ارتش بازگشت و درجه‌ی سرتیپی به او دادند. مدتی ریاست اداره‌ی امور دواب با او بود. چندی ریاست سررشته‌داری ارتش را به او سپردند. چند سالی هم امور و ورزش ارتش تحت‌نظر او قرار داشت. فرماندهی گارد مسلح گمرک نیز چندی با او بود.

در ۱۳۳۰ درجه‌ی سرلشکری به او داده شد و به ریاست ژاندارمری کل کشور منصوب شد. بعد به معاونت وزارت جنگ رسید. سپس فرماندار نظامی تهران گردید. در واقعه‌ی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که مردم به نفع مصدق قیام کردند، او حاکم نظامی بود. در اثر تیراندازی و شدت عمل عده‌ی زیادی در تهران مقتول و مجروح شدند. وقتی مصدق مجددا روی کار آمد، دستور بازنشستگی و تعقیب فرماندار نظامی و رئیس شهربانی و رئیس ستاد را صادر کرد. سرلشکر گرزن رئیس ستاد و سرلشکر کوپال رئیس شهربانی، خیلی زود خود را کنار کشیدند ولی علوی‌مقدم بنای مخالفت و مبارزه با دولت را گذاشت و مجمعی از افسران بازنشسته و جوان تشکیل داد و علیه دولت مصدق شروع به فعالیت نمودند.

تدریجا دامنه‌ی مخالفت آنها ابعاد وسیع‌تری پیدا کرد. عده‌ای از مردم جنوب تهران با آنها همداستان شدند. وقتی زاهدی محور مبارزه با مصدق قرار گرفت، همه دور او جمع شدند. علوی مقدم هم صمیمانه با زاهدی تلاش نمود. چند بار توقیف شد. بعد از کودتای ۱۳۳۲ علوی مقدم پاداش فعالیت یک ساله‌ی خود را دریافت کرد و به ریاست شهربانی کل کشور منصوب گردید. تا زمانی که سازمان امنیت تشکیل نشده بود، تنها منبع و مرجع قدرت شهربانی بود و علوی مقدم تحقیقا از قوی‌ترین مهره‌ها محسوب می‌گردید. بعد از تشکیل سازمان امنیت و اختیاراتی که آن سازمان به دست آورد، بین دو منبع قدرت اختلاف افتاد. علوی مقدم و تیمور بختیار به جان هم افتادند، البته شاه هم این اختلاف را دامن می‌زد. علوی مقدم در ۱۳۳۷ به درجه‌ی سپهبدی رسید. کبر و خودخواهی او در حد اعلی شد، با هر قدرتی غیر از شاه مبارزه می‌کرد. هرگز به دستورات نخست‌وزیر ترتیب اثر نمی‌داد. در انتخابات دوره‌ی بیستم که در تابستان ۱۳۳۹ اتفاق افتاد ، شهربانی مداخلات زیادی داشت. بعد از سقوط کابینه‌ی دکتر اقبال و روی کار آمدن جعفر شریف‌امامی، سپهبد علوی مقدم به سمت وزیر کشور معرفی گردید و انتخابات زمستانی دوره‌ی بیستم را انجام داد و مداخلات زیاد او در انتخاب اشخاص وجهه‌ی دولت را از بین برد، به طوری که شریف‌امامی ناچار کابینه را ترمیم کرد و جای علوی مقدم را به سپهبد عزیزی رئیس ژاندارمری داد.

در اردیبهشت ۱۳۴۰ دکتر علی امینی با حمایت حزب دموکرات آمریکا در ایران زمامدار شد. شرط زمامداری او عدم مداخله‌ی شاه در امور کشور و انحلال مجلسین بود که هر دو انجام گرفت و امینی برای مبارزه با فساد، دادگستری را مجهز کرد. عده‌ی زیادی از بلندپایگان که در افکار عمومی در مظان اتهام و فساد بودند، بازداشت گردیدند. سپهبد علوی مقدم در راس بازداشت‌شدگان قرار داشت. چند ماه در زندان به سر برد، تاب و توان خود را از دست داد، به التماس و التجاء افتاد. سرانجام بدون محاکمه آزاد شد. به دستور شاه، در وزارت کشاورزی شغل مشاوری به او دادند. او در ریاست شهربانی خود، شرکت واحد اتوبوسرانی را تاسیس نمود و چند سالی مدیرعامل آنجا هم بود. علوی مقدم در سال ۱۳۶۳ در سن ۸۳ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علوی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سیداحمد علوی در سال ۱۳۲۶ در قم دیده به جهان گشود.وی پس از اخذ مدرک کشاورزی از دانشگاه تهران ، تحصیلات تکمیل خود را در انگلستان دنبال کرد و موفق شد تا مقطع دکتری پیش رود و دکتری رشته میکروبیولوژی را از دانشگاه لندن (در سال ۱۳۶۰) اخذ نماید. وی پس از مراجعت به ایران به عضویت هیئت علمی دانشگاه تهران در آمد که کماکان ادامه دارد. کتاب"کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد"ترجمه ،سید احمد علوی(یکی از مترجمین)، در دوره شانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : کشاورزیرشته : بیماری شناسی گیاهیگرایش : میکروبیولوژیتحصیلات رسمی و حرفه ای : سید احمد علوی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در قم به انجام رساند. درسال ۱۳۴۰ به دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران راه یافت و در سال ۱۳۴۴ موفق به اخذ مهندسی کشاورزی در رشتهٔ گیاه پزشکی شد.در سال ۱۳۵۵ برای ادامه تحصیل عازم انگلستان شد. ابتدا به مدت یک سال در کالج بین‌المللی زبان انگلیسی مدرک FCE و CPE و RSA (سطوح ۲ و ۳) را اخذ کرد و آنگاه در دانشگاه لندن تحصیل در رشتهٔ تخصصی خود را پی گرفت.نامبرده در سال ۱۳۶۰ موفق به دریافت درجه دکترای میکروبیولوژی شد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سید احمد علوی پس از دریافت درجه دکترای میکروبیولوژی از دانشگاه لندن انگلستان ، به ایران بازگشت. وی به عنوان عضو هیأت علمی مؤسسه تحقیقات آفات و بیماریهای گیاهی تهران مشغول خدمت شد که کماکان ادامه دارد. از سال ۱۳۶۷ تاکنون مشاور وزیر کشاورزی و سرپرست دفتر روابط بین الملل و از سال ۱۳۷۴ نیز سرویراستار و دبیراجرایی دایرهٔالمعارف جامع علوم کشاورزی است. ضمناً مسؤولیتهای علمی و پژوهشی دیگری را نیز در این سالها عهده دار بوده است.جوائز و نشانها : کتاب"کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد"ترجمه ،سید احمد علوی(یکی از مترجمین)، در دوره شانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.چگونگی عرضه آثار : دکتر علوی مقالات علمی و تحقیقاتی زیادی در زمینهٔ بیماریهای گیاهی در مجلات علمی داخلی و خارجی منتشر کرده است

آثار : بررسی آثار ترجمه شده اسلامی خشخاش کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد ویژگی اثر : ترجمه،(یکی از مترجمان).این کتاب در دوره شانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی و برگزیده شده است. آشنایی با کتاب: «کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد»: کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای گیاهی خاکزاد/ دی هورن بای؛ترجم ?احمد علوی و علی آهون منش .– تهران: نشر آموزش کشاورزی: ۱۳۷۶.– ۲ج. زمانی بود که بشر به کمک آفت کشهای شیمیایی می توانست به مقابله با عوامل بیماری زای گیاهی بپردازد و همزمان با استفاده از کودهای مصنوعی شاهد رشد و باردهی چشمگیر زراعی باشد. اما سالهاست که با پیشرفت علوم پزشکی ثابت شده است که بسیاری از سموم دفع آفات نباتی برای انسان سرطان زا هستند و غالب آفت کشها پدید ?تخریب لای ?اوزون را شدت می بخشند. بنابراین تدبیری باید اندیشید که در عین مقابله و پیشگیری از خسارات ناشی از عوامل بیماری زای گیاهی و حفظ روند تولید کشاورزی جهت تغذیه جمعیت روزافزون دنیا، محیط شکننده و حساس زمین بیش از این دستخوش آسیب نشود. بدین ترتیب گرایش به مبارز ?بیولوژیکی مورد توجه و علاق ?پژوهشگران قرار گرفت و تحقیق و تعمق در این حیطه ادامه یافت. کتاب کنترل بیولوژیکی عوامل بیماری زای خاکزاد از جمله آخرین رساله هایی است که در این زمینه به چاپ رسیده و به علت غنای علمی و توجه به جنبه

هـای مختلف مبارزه بیولوژیکی در ابعاد اجرایی وسیع، سخت مورد توجه قرار گرفته است. مترجمان کتاب امید دارند که ترجم? این کتاب، خلاء محسوسی را که در این زمینه در منابع فارسی موجود است تا حدی جبران کند. کتاب فوق که از ترجمه ای دقیق و روان برخوردار است. در دو جلد و سی فصل توسط معاونت آموزش و تجهیز نیروی انسانی سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی وزارت کشاورزی منتشر شده است. ۴ نماتدشناسی

علوی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا حسین فرزند سید محسن علوی (سبزواری) یکی از اساتید و علما و محدثین در قرن اخیر بود. میرزا حسین در فقه و اصول و رجال و حدیث و حکمت و کلام تبحر و مهارت کامل داشت. میرزا حسین از شاگردان میرزای بزرگ و فاضل اردکانی بود که خود در تمام فنون علمی، عقلی و نقلی استاد گردید و سالها از کرسی درس او علما برخوردار بودند. میرزا حسین سبزواری یکی از اساتید و مشایخ اجازه به آیت الله شهاب الدین نجفی مرعشی است. او آثاری در فقه و فلسفه و حکمت و رجال از خویش به جا گذاشت و سرانجام در سال ۱۳۵۲ اواسط قرن چهاردهم وفات نمود.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

علوی، حمیدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سید حمیدرضا علوی در سال ۱۳۴۰ در سیرجان به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی خود را در سیرجان آغاز کرد و با قبولی در دانشگاه شهید باهنر کرمان برای ادامه تحصیل به آنجا رفت. با شروع جنگ و تعطیلی دانشگاهها به مدت سه سال در همان فوق دیپلم رشته شیمی ماند و با بازگشایی دانشگاه تغییر رشته به دبیری زیست شناسی ادامه تحصیل داد. کارشناسی ارشد خود را در دانشگاه اصفهان با رشته برنامه ریزی آموزشی ادامه تحصیل داد. با قبولی در دوره دکتری دانشگاه تربیت مدرس عازم تهران شد و تا پایان تحصیل آنجا ماند. وی تدریس در دانشگاههای داخلی کشورمان را آغاز کرد و معاونت آموزشی و پژوهشی دانشگاه آزاد سیرجان را بر عهده دارد. از وی مقالات و کتابهای زیادی در زمینه های مختلف به جا مانده است. با توجه به آثار قوی ایشان بارها بعنوان کتاب و مقاله برگزیده در استان کرمان از ایشان تجلیل به عمل آمده است. گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : تعلیم و تربیت اسلامی والدین و انساب : پدر سید حمیدرضا علوی، جناب آقای حاج سید عبدالرضا علوی می باشند که آثاری از ایشان از جمله فرهنگ عربی به فارسی به چاپ رسیده است و از طبع شعری نیز برخوردار می باشند که برخی اشعارشان نیز چاپ شده است.مادر او نیز سرکارحاج خانم طاهره مجد رضوی هستند که از جمله کارهای ایشان تدوین مجموعه گلچینی از ضرب المثل های رایج در استان کرمان می باشد.انساب اینجانب غالباً از روحانیون بزرگ استان کرمان بوده اند که آرامگاه برخی از آنان به صورت مجموعه هایی زیارتی در آمده است و مورد استقبال معنوی مردم قرار گرفته اند.خاطرات کودکی : سیدحمیدرضا علوی

از خاطرات کودکی خود اینچنین یاد می کند: به یاد دارم که پدرم می فرمودند که در خواب دیدند که بال در آورده اند و در آسمان پرواز می کنند. روحانی محل، خواب ایشان را اینگونه تعبیر نمودند که به زودی مکه مشرف خواهند شد. تقریباً همزمان با تولدم (یکماهه بودم که)ایشان بهمراه مرحوم مادر محترمشان به مکه مشرف گردیدند. پدرم این موضوع را به فال نیک گرفتند و از همان دوران کودکی به من می فرمودند که قدم تو برای ما خیر بوده است. آنگونه که پدر و مادر بزرگوارم تعریف می کنند عشق و علاقه معنوی و دینی اینجانب از همان دوران کودکی بسیار زیاد بوده است که غالباً چنین عشقی در غالب رفتارهای خاص دینی نظیر نماز و قرآن خواندن و یا اذان گفتن و مواردی از این قبیل جلوه گر می شده است. همچنین به یاد دارم در مقطع ابتدایی، صبحگاهان که از خواب برمی خاستیم پروانه وار گرد شمع وجود پدر می نشستیم و ایشان قرآن را با صوت خوش و بلند می خواندند ما هم قرآن را با ایشان تلاوت می نمودیم و مهر قرآن از آن زمان بر قلبم نشست، ایشان محبوبیت داشتند و قرآن می خواندند و لذا قرآن در نزد ما محبوب شد. اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : سیدحمیدرضا علوی دررابطه با شرایط زندگی خود اینطور می گوید: خانواده ما از لحاظ معنوی در سطح بسیار بالا و از لحاظ مادی در سطح متوسط بودند براستی فضای حاکم بر خانواده به گونه ای بود که مشوق من به سوی معنویت و دیانت بود. احساس می کردم زمانی از مقبولیت، پذیرش و محبوبیت بیشتری در پیشگاه والدینم برخوردارم که بهترم و به مسائل معنوی و دینی توجه افزونتری از خودشان می دادم. روابط اعضای خانواده با یکدیگر خوب و حسنه بود. پدر و مادرم هر یک برای من به عنوان یک الگو محسوب می شدند. این امر نه تنها در مورد من بلکه در مورد دو خواهر و یک برادرم نیز صادق بود. برادرم از من چهار سال بزرگتر بود و دو خواهرم هر کدام چهار و هشت سال از من کم سن تر بودند.برادرم شاعر و نویسنده می باشند که بعضی از اشعار ایشان به چاپ رسیده است و مجموعه ای را نیز در زمینه شادی و غم در دست تألیف دارند. همچنین ایشان از هنر خوشنویسی در سطح بالایی برخوردارند که مجموعه آثار و تابلوهایی هنری را خلق نموده اند. همچنین یکی از دو خواهرم نیز از طبع شعری بسیار بالایی برخوردارند که تا کنون اشعار مختلفی را سروده اند.تحصیلات رسمی و حرفه ای : سیدحمیدرضا علوی تحصیلات رسمی خود را در مقاطع دبستان، راهنمایی و دبیرستان در سیرجان گذراندم.در سال ۱۳۵۸در کنکور شرکت نمود و در رشته شیمی دانشگاه شهید باهنر کرمان پذیرفته شد .در سال ۱۳۵۹ به علت برخورد به انقلاب فرهنگی به مدت حدود ۳ سال دانشگاههای کشور تعطیل گردید. بعد از بازگشایی دانشگاهها در سال ۱۳۶۲ تعدادی واحد درسی (تقریباً در حد فوق دیپلم) در رشته شیمی گذراند. سپس به رشته دبیری زیست شناسی تغییر رشته داد. در سال ۱۳۶۵ در رشته دبیری زیست شناسی از دانشگاه شهید باهنر کرمان دانش آموخته یا فارغ التحصیل گردید. در همان سال در کنکور کارشناسی ارشد شرکت نمود و در رشته برنامه ریزی آموزشی دانشگاه اصفهان پذیرفته شد. در سال ۱۳۶۹ در رشته مذکور از دانشگاه اصفهان فارغ التحصیل شد. در همان سال ۱۳۶۹ در کنکور دکتری دانشگاههای تهران، تربیت مدرس، و اعزام دانشجو به خارج از کشور در رشته فلسفه تعلیم و تربیت شرکت کرد و در هر سه مورد قبول شد.دانشگاه تربیت مدرس را انتخاب نمود. در سال ۱۳۷۰ تحصیلات خود را در مقطع دکتری آغاز کرد و در سال ۱۳۷۴ در رشته فلسفه تعلیم و تربیت با گرایش تعلیم تربیت اسلامی از پایان نامه دکتری خود دفاع نمود و بدین ترتیب در رشته مذکور از دانشگاه تربیت مدرس فارغ التحصیل گردید. خاطرات و وقایع تحصیل : خاطرات تحصیل سید حمیدرضا علوی به شرح زیر است: از بهترین خاطرات دوران تحصیل، خاطره خوش معلمین و اساتیدی است که با کلام و رفتار شایسته خویش - خصوصاً در مقطع نوجوانی- ما را به سوی حقیقت و معنویت رهنمون می ساختند. نیک به یاد دارم استادی که در مقطع دکتری درس تربیت در نهج البلاغه را به ما می آموخت عبارتی از امیرالمؤمنین علی (ع) را به گونه ای ترجمه نمودند که به نظر من اندکی مغایر با ترجمه صحیح آن عبارت بود. آن استاد بزرگوار چندان نظر من را تأیید ننمودند و خواستار تفحص بیشتر در این مورد گردیدند. اما در جلسه بعد آنگاه که وارد کلاس درس گردیدند با قاطعیت و صراحت اظهار داشتند آنچه دانشجویم در جلسه قبل گفت صحیح بود و آنچه من ترجمه نمودم غلط، و

مجدداً زمانی که جمع دانشجویان کلاس درس کامل تر گردید همین عبارت را تکرار نمودند. آن استاد محترم روش تلقین به نفس و تحمیل به نفس را از دیدگاه علی (ع) به ما تعلیم می دادند. طاقت نیاوردم تا زمانی که فارغ التحصیل می گردم این جمله را به استاد نگویم که اگر شما یکصدسال فقط با لفظ و حرف، چنین روشهایی را به ما آموزش می دادید به اندازه آن رفتار زیبا و شایسته شما در کلاس درس بر من تأثیر نمی گذارد. یادم هست چند سال بعد از آن، روزی در منزل تنها نشسته بودم و پایم به سمت تلویزیون دراز بود. ناگهان ایشان را دیدم که بر صفحه تلویزیون ظاهر گردیدند. براستی نتوانستم پایم به سمت تلویزیونی دراز باشد که فردی چون ایشان در آن مشغول حرف زدن بودن و لذا بی اختیار پایم را به ادای احترام جمع نمودم.استادان و مربیان : استادان و مربیان دانشگاهی سیدحمیدرضا علوی- خصوصاً در مقطع دکتری - از چهره های شاخص کشوری بوده اند نظیر جناب آقای دکتر علی شریعتمداری، جناب آقای دکتر سید محمد باقر حجتی، جناب آقای دکتر علی قائمی امیری، جناب آقای دکتر محمود مهر محمدی، جناب آقای دکتر محمد علی طوسی، جناب آقای دکتر عزت ا... نادری، جناب آقای دکتر علیمحمد کاردان و...هم دوره ای ها و همکاران : سیدحمیدرضا علوی در دانشگاه اصفهان و علوم پزشکی اصفهان نیز افتخار همکاری با اساتیدی نظیر حجت الاسلام والمسلمین رسول جعفریان، استاد مبلغ، جناب آقای دکتر منصور کوشا، سرکار خانم هلن اولیائی و... را داشت. همچنین غالب همدوره ای های اینجانب در مقطع کارشناسی ارشد موفق به اخذ مدرک دکتری نیز شدند که هم اکنون در یکی از دانشگاههای کشور به تدریس اشتغال دارند. و بعضی همدوره ای های وی نیز در مقطع دکتری هم اکنون در یکی از دانشگاههای مطرح کشور نظیر دانشگاههای تهران، تربیت مدرس و... به تدریس اشتغال دارند. از جمله همدوره ای های مقطع دکتری می توان از جناب آقای دکتر محمد رضا شرفی، جناب آقای دکتر محسن ایمانی، جناب آقای دکتر هاشم مناف زاده و... نام برد. همسر و فرزندان : همسر سیدحمیدرضا علوی، سرکار خانم مریم کلانتری هستند. نامبرده اهل رفسنجان بوده و مزین به عالیترین صفات و خصوصیات انسانی، اخلاقی، شخصیتی و علمی می باشند. ایشان هم اکنون دانشجوی دکترای رشته شیمی آلی دانشگاه شهید باهنر کرمان بوده و همزمان در دانشگاه مذکور و همچنین دانشگاه پیام نور کرمان مشغول تدریس هستند.دارای دو فرزند به نامهای عرفان و علی هست.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سیدحمیدرضا علوی در سال ۷۰ – ۱۳۶۹ معاونت آموزشی و پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سیرجان را عهده دار بود.فعالیتهای آموزشی : سیدحمیدرضا علوی به مدت ۲۱ سال است که در دانشگاههای اصفهان، علوم پزشکی اصفهان، تربیت مدرس تهران، علامه طباطبائی، آزاد اسلامی خوراسگان و تهران مرکزی و کرمان، شهید باهنر کرمان و... در سطوح کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری به تدریس اشتغال داشت، یعنی از آغاز سال ۱۳۶۵ ، که از سال ۱۳۷۴ آن به صورت رسمی تر در دانشگاه شهید باهنر کرمان بوده است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سید حمیدرضا علوی در مطالعه و تحقیق، خصوصاً در قالب نوشتن مقالات و کتب علمی، ارائه سخنرانیهای علمی و فرهنگی، و همکاری با برنامه های علمی، فرهنگی و دینی صدا و سیمای جمهوری اسلامی و عضویت در شوراهای گوناگون.آرا و گرایشهای خاص : بالاترین گرایش زندگی سید حمیدرضا علوی به سوی معنویت بوده است که عالیترین مرتبه تجلی آن دانایی و دیانت می باشد.جوائز و نشانها : ۱. تقدیرنامه و لوح یادبود،۱۳۸۴، انتخاب کتاب روش تدریس سخنرانی و پرسش وپاسخ به عنوان کتاب برگزیده علوم تربیتی استان کرمان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان ۲. تقدیر نامه و لوح تقدیر، ۱۳۸۴ ،انتخاب طرح عوامل موثر بر اعتیاد ومفاسد اجتماعی به عنوان طرح برگزیده استان کرمان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان ۳. تقدیر نامه و لوح تقدیر،۱۳۸۳، انتخاب مقاله مرگ و شهادت از دیدگاه امیرالمومنین(ع) به عنوان مقاله دینی برگزیده استان کرمان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان ۴. تقدیر نامه و لوح تقدیر، ۱۳۸۲، انتخاب به عنوان پژوهشگر نمونه دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان،دانشگاه شهید باهنر کرمان ۵. تقدیر نامه و لوح تقدیر،۱۳۸۱، انتخاب کتاب شهید باهنر در قلمرواندیشه و رفتار بعنوان کتاب قابل تقدیر استان کرمان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان ۶. تقدیر نامه و لوح

تقدیر، ۱۳۸۰، انتخاب طرح بررسی رفتارو عملکرددینی دانش آموزان به عنوان طرح برگزیده استان کرمان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان ۷. تقدیر نامه و لوح تقدیر، ۱۳۷۶،نوشتن ده مجموعه مستقل در مورد سرداران شهید استان کرمان، کنگره بزرگداشت سرداران و هشت هزار شهید استان های کرمان و سیستان و بلوچستان ۸. تقدیر نامه و لوح تقدیر، ۱۳۷۴،احراز رتبه اول مقطع دکترای رشته فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه تربیت مدرس تهران ۹. سپاس نامه و لوح تقدیر، ۱۳۸۴ به پاس ده سال همکاری با صدا وسیمای مرکز کرمان، اداره کل صدا و سیمای مرکز کرمان ۱۰. تقدیرنامه و لوح تقدیر، ۱۳۷۶، نوشتن ده مجموعه مستقل در مورد سرداران شهید استان کرمان، دانشگاه شهید باهنر کرمان ۱۱. دیپلم افتخارو لوح تقدیر، ۱۳۸۵َ، احراز عنوان بهترین کارشناس در جشنواره تولیدات رادیویی و تلویزیونی مراکز استان ها در سراسر کشور، سازمان صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران- معاونت مجلس ۱۲. لوح سپاس ۱۳۸۵، کسب عنوان بهترین کارشناس در جشنواره تولیدات رادیویی و تلویزیونی مراکز استان ها در سراسر کشور، نماینده ولی فقیه در استان و امام جمعه کرمان ۱۳. مدالیوم و لوح تقدیر، ۱۳۸۵، پژوهشگر برگزیده، وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری ۱۴. هدیه و نشان تقدیر، ۱۳۸۵، سخنرانی در همایش منطقه ای ستادهای نماز جمعه استان، امام جمعه و فرماندار سیرجان ۱۵. هدیه و لوح تقدیر، ۱۳۸۵، انتخاب به عنوان پژوهشگر برتر دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشگاه شهید باهنر کرمان چگونگی عرضه آثار : از آثار در حال چاپ و یا چاپ شده سید حمیدرضا علوی به شرح زیر می باشد: ۶مقاله چاپ شده و یا دارای پذیرش چاپ در نشریات ۱۳ ISI مقاله چاپ شده و یا دارای پذیرش چاپ در نشریات بین المللی (علمی- پژوهشی) ۱۰ مقاله چاپ شده و یا دارای پذیرش چاپ در نشریات داخلی علمی- پژوهشی ۳ مقاله چاپ شده و یا دارای پذیرش چاپ در نشریات علمی-ترویجی ۱۸مقاله چاپ شده و یا دارای پذیرش چاپ در نشریات علمی-ادواری ۲ مقاله پذیرفته شده در همایش های علمی خارجی ۱ مقاله علمی کامل چاپ شده در گزارش همایش علمی معتبر ۲خلاصه مقاله علمی کامل چاپ شده در گزارش همایش علمی معتبر ۱ترجمه کتاب ۱۵ گزارشهای علمی طرحهای پژوهشی آثار : ۱ Shared Religious Foundations of Education: Islam & Christianity ویژگی اثر : ۱۳۸۵ (انتشارات بین المللی انصاریان – قم)۲ بررسی تطبیقی آراء و نظریات تربیتی ژان ژاک روسو و اسلام ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان (در حال بررسی)۳ بررسی تطبیقی ترجمه های انگلیسی قرآن کریم ویژگی اثر : در این کتاب، پنج عدد از ترجمه های انگلیسی قرآن کریم که توسط پروفسور آربری، پیکتال، شاکر، اروینگ، و خانم طاهره صفارزاده انجام شده است از لحاظ اصول و قواعد مرتبط با ترجمه متون عربی به انگلیسی با یکدیگر مورد مقایسه قرار گرفته اند.۴ تجلی تعلیم و تربیت در ادب فارسی ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان (پذیرش چاپ)۵ دایره المعارف علوم تربیتی، جلد ۱ ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان (در حال بررسی)۶ روش تدریس سخنرانی و پرسش و پاسخ ویژگی اثر : در این کتاب، روش تدریس سخنرانی و پرسش و پاسخ در قالب تشریح نکات مختلف مرتبط با هر کدام توضیح داده شده اند.۷ شهیدباهنر در قلمرو اندیشه و رفتار (بررسی سیرهٔ نظری و عملی دانشمند شهید دکتر محمد جواد باهنر در زمینه تربیت و اخلاق) ویژگی اثر : ۱۳۸۱ (دفتر نشر فرهنگ اسلامی – تهران)۸ فرهنگ موضوعی مفاهیم تربیتی و اخلاقی گلستان سعدی ویژگی اثر : در این کتاب، حدود دویست عنوان تربیتی و اخلاقی از گلستان سعدی انتخاب شده اند و آنگاه موضوعات متعدد مرتبط با هر کدام از گلستان استخراج شده اند و در ذیل آن عناوین ذکر گردیده اند و در مواردی گلستان تصحیح محمد علی فروغی با گلستان تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی تطبیق داده شده است و آیات و روایات مبین هر دو مفهوم ذکر شده است.۹ نحوه ترجمه قرآن و متون عربی به زبان انگلیسی ویژگی اثر : در این کتاب، با تشریح موضوعات مرتبط با ادبیات عرب، نحوه ترجمه قرآن و متون عربی مستقیماً به زبان انگلیسی توضیح داده شده است.۱۰ نکات اساسی در فلسفه تعلیم و تربیت و مکاتب فلسفی - تربیتی ویژگی اثر : در این کتاب مهمترین نکته ها در خصوص فلسفه، تعلیم و تربیت، و فلسفه تعلیم و تربیت، و همچنین شاخه های هستی شناسی (و

انسان شناسی)، شناخت شناسی، و ارزش شناسی، و تأثیرات تربیتی هر کدام در مکاتب ایدالیسم، رئالیسم، پراگماتیسم، اگزیستانسیالیسم، ناتورالیسم، و اسلام تشریح شده اند و سپس موارد مذکور به صورت مختصر با یکدیگر مورد مقایسه قرار گرفته اند.۱۱ نگارش علمی

علوی، داوود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید داوود علوی : قائم مقام فرمانده گردان تخریب لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) چیزی به اذان ظهر نمانده است. بچه ها در کنار تانکر آب جمع شده اند و یکی یکی دارند وضو می گیرند و بعضی هم صحبت می کنند. بند پوتین هایم را شل می کنم و برای وضو آماده می شوم. باز یادم می افتد که باید پوتین هایم را عوض کنم. به قول یکی از بچه ها، تاریخ مصرفش گذشته است. وضو می گیرم و می روم حسینیه. نماز که تمام می شود قصد تدارکات می کنم. چند روزی نیست که به «گردان تخریب» آمده ام و هنوز مسوولین اش را نمی شناسم. محل تدارکات گردان را هم نمی دانم. از یکی می پرسم و نشانم می دهد. بدون معطلی روانه تدارکات می شوم.

ـ می بینی برادر! این پوتین دیگر خاصیت خودش را از دست داده... و به پایم اشاره می کنم. مسوول تدارکات نگاهی می کند و:

ـ باید بروی پیش معاون گردان... دو خط بنویسید ما در خدمتیم...

خداحافظی می کنم و برمی گردم. «معاون گردان کیست؟» از این و آن می پرسم. بالاخره یکی نشانم می دهد:

ـ دنبال «سید» می گردی، همان که دارد می رود... و اشاره می کند به رزمنده ای که چند قدم از من جلوتر است. چیزی مثل حس خجالت ساکتم می ماند. «ولی نه! باید این پوتین زهوار در رفته را عوض کنم.» صدایش می کنم:

ـ آقا سید!

بلافاصله برمی گردد: «جانم!» دنیایی محبت در این کلمه موج می زند. احساس می کنم که سال هاست می شناسمش. باز یاد دوستی می افتم که می گفت: «در آشنایی با هر کسی، برخورد اول خیلی مهم است....» آقا سید «جانم» که می گوید، برای لحظه ای شیرینی بیانش، توان ادای کلام را از من می گیرد. گویی لحظات مکث می کنم تا لذت و شیرینی کلامش را با جان بچشم. نزدیکتر می روم:

ـ آقا سید! پوتین هایم در آموزش داغون شده، دیگر برای پوشیدن مناسب نیست. اگر ممکن است چیزی بنویسید تا از تدارکات یک جفت پوتین بگیرم.»

باز با همان بیان ملیح و دلنشین جوابم می دهد: «اگر ممکن است ببرید کفاشی لشکر، تعمیرش کنند.»

ـ آقا سید! به کفاشی رفتم. گفتند این کفش دیگر قابل تعمیر نیست.

با مهربانی نگاهم می کند. لبخندی می زند و می گوید: «بیچاره پوتین، از دست شما چه می کشد؟» دیگر من چیزی نمی گویم. دوباره آقا سید می گوید: «نمی توانی بپوشی؟ قبول داری که پوتین من هم مثل پوتین شماست....»

دستم را می گیرد. مهربانی برادرانه ای را با تمام وجود احساس می کنم. با هم به طرف حسینیه حرکت می کنیم. دم پله های حسینیه دست می برد و بند پوتینش را باز می کند. پوتین را در می آورد و نشانم می دهد. با تعجب نگاه می کنم. پوتین کف ندارد. لاستیک زیر پا ساییده شده و زبر است. پوتین به درد نمی خورد. «بیچاره پوتین! از دست شما چه می کشد؟» نمی توانم این

را بگویم. پوتین معاون گردان، با آن همه کار و دوندگی اش چیزی از پوتین من کم ندارد. امکانات گردان در اختیار اوست، ولی او یک جفت پوتین را هم از خود دریغ می کند. اگر بگویم «چرا؟» می گوید: «بیت المال است برادر...»

حرفی برای گفتن ندارم. خداحافظی می کنم و پی کار خودم می روم. «هنوز هم می شود این پوتین ها را پوشید.» با خودم می گویم و فکر پوتین تازه را از سرم بیرون می کشم. شب در نماز جماعت، آقا سید می آید و کنارم می نشیند، سلام و علیک و احوالپرسی. انگار نه امروز که از سال ها پیش آشنای همیم. بالاخره می گوید: «فردا صبح به چادر ما بیا، یک جفت پوتین برایت آماده کرده ام...»

اما من هرگز نمی توانم برای گرفتن پوتین بروم. هنوز پوتین های کهنه را می شود، پوشید.

□

شاید هیچ کس سید را مثل من نمی شناسد. سید را می گویم، سید داود علوی را. اکنون تا شروع عملیاتی سرنوشت ساز ساعاتی چند باقی ست. چهره نورانی سید روشن تر از پیش می درخشد. نور وضو از سیمایش جاریست. دائم الوضوست. «هرکس که نماز شب بخواند چهره اش نورانی می شود. نماز شبش ترک نمی شود. خیلی نورانی شده ای.» این اصطلاح بچه هاست. به کسی که خیلی به شهادت نزدیک شده باشد، این طور می گویند. سید را مثل خودم می شناسم. تا حال این طوری و با این حال او را ندیده ام. این نشاط و شادابی رنگ و بوی دیگری دارد....

اکنون به طرف شلمچه حرکت می کنیم. سید در پوست خودش نمی گنجد. حدود پنج سال است که می جنگد. در «مسلم بن عقیل» آرپی‌جی زن بود و چه آرپی‌جی زنی! بی هراس به عمق میدان نبرد وارد می شد و ادوات و تانک های دشمن را به آتش می کشید. در «مسلم بن عقیل» که آمد، اولین اعزامش به جبهه بود و از این که توانسته است به جبهه بیاید، خیلی خوشحال بود. خودش می گفت: «درس که می خواندم، دلم در جبهه و پیش رزمنده ها بود. در آرزوی روزی بودم که بتوانم قدم بر خاک پاک جبهه بگذارم. پدر و مادرم بی خبر از آنچه در دلم می گذشت آرزو داشتند که در کنکور رتبه خوبی کسب کنم و وارد دانشگاه بشوم.

به همین جهت خیلی مرا برای درس خواندن تشویق می کردند.

ـ سید! تلاش کن تا پیش همکلاسی هایت سرفراز باشی.....

و چه قول ها که برایم می دادند! اما من حال و هوای دیگری داشتم. برای اینکه پدر و مادرم را از خود راضی کرده باشم در کنکور سراسری شرکت کردم. زمان امتحان فرا رسید....

وارد جلسه امتحان شده ام اما دلم در هوای جبهه می تپد. دلم پیش بچه های محله است که در جبهه حضور دارند. سوالات پخش می شود. نگاهی به اوراق امتحان می کنم. جواب اغلب سوالات را به خوبی می دانم. «می دانی سید! اگر از کنکور قبول شوی، به این زودی ها نمی توانی به جبهه بروی.... پدر و مادرت راضی نمی شوند، می گویند پسرمان باید درس بخواند....» آری اگر در دانشگاه پذیرفته شوم جبهه رفتن، به این زودی ها میسر نخواهد بود. از طرفی حضرت امام فرموده است که امروز حضور جوانان در جبهه ها بر همه چیز ارجحیت دارد. اولین امتحان در مسیر حرکت به سوی جبهه آغاز شده است. دانشگاه یا جبهه؟!

تصمیم خود را می گیرم. جواب سوالات را اشتباه می زنم....

وقتی اسامی پذیرفته شدگان کنکور سراسری اعلام می شود، نام من در میان آنها نیست. پدر و مادرم! با آگاهی از این موضوع برای جبهه رفتنم رضایت می دهند و من با اولین اعزام، روانه می شوم...»

در «مسلم بن عقیل» طعم جهاد و نبرد رو در رو را چشیده است و در همین عملیات امدادهای غیبی آسمانی را به چشم دیده است:

«.... پاتک دشمن آغاز شده است. تانک ها و نیروهای زرهی دشمن با آرایش زنجیری به طرف ما پیشروی می کنند. آتش و

حرکت ... دسته ها از تانک ها شلیک می کنند و در پناه آتش این تانک ها، دسته دیگری از تانک ها پیشروی می کند. آتش و حرکت....

آرپی‌جی زن هستم، مهمات کم است و دشمن بسیار. حجم آتش توپ مستقیم و تیربارها به حدی است که اگر سری از سنگر بلند شود، از بدن جدا می شود! تانک ها و نیروهای دشمن پیش می آیند و کم کم مهمات ما تمام می شود. آخرین گلوله ها را شلیک می کنیم. دشمن لحظه به لحظه نزدیک تر می شود. صدای خشن تانک ها.... انگار تانک ها از روی قلب آدم می گذرد. آخرین گلوله های ما شلیک می شود. اغلب بچه ها شهید شده اند. هنوز دو سه نفر باقی ست. من و دو نفر دیگر... مهمات تمام شده است. تیراندازی ما قطع می شود. تانک ها برای پیشروی احتیاط می کنند. دشمن فکر می کند، برایش کمین گذاشته ایم. لحظاتی برای بررسی موقعیت، پیشروی را متوقف کرده اند....

تکیه می دهم به گوشه سنگر. شاید تا لحظاتی دیگر اسیر خواهیم شد و شاید یکی از بعثی های عصبانی خلاصمان خواهد کرد... همه بچه ها شهید شده اند. تنها من مانده ام و دو نفر دیگر. حال غریبی مرا در خود می گیرد. دیگر امید از همه جا قطع شده است. لحظه ای به فکر فرو می روم... اگر خداوند متعال بخواهد، مدد فرماید چه زمانی بهتر از این؟ ... در این حال که خدا را با تمامت خود درک می کنم، مدد می طلبم...

دیگر کسی از سنگرهای ما به سوی دشمن تیراندازی نمی کند. همه بچه ها شهید شده اند و ما که مانده ایم مهمات نداریم... خدایا!...

از تپه پشت سر ما یک گروهان آرپی جی با تجهیزات کامل در یک ستون منظم به طرف ما می آید. به سنگرهای ما که می رسند، دلداریمان می دهند: «نگران نباشید، به حول و قوه الهی تانک ها را شکار می کنیم!» فارسی صحبت می کنند....

دو نفرشان در دو طرف تپه موضع گرفته و پشت خاکریز می روند. تانک ها را نشانه می گیرند. تانک ها تیراندازی را شروع کرده اند. توپ مستقیم، تیربار... فریاد می زنیم. مواظب خودتان باشید... اما آنان به داد و فریاد ما توجه نمی کنند. هیچ به آتش دشمن اعتنایی ندارند. نفر اولشان که موشک آرپی‌جی را شلیک می کند، یکی از تانک ها شعله ور می شود و نفر دوم، تانک دیگری را منهدم می کند. تانک های دیگر همچنان خاکریز را می کوبند اما آرپی‌جی زن های ناشناس بدون توجه و اعتنا به آتش مستقیم دشمن، مشغول کار خود هستند. انگار آتش بر آنان اثری ندارد. آرپی‌جی می زنند و تیرشان به خطا نمی رود. تعدادی از تانک های دشمن منهدم می شود و بقیه تانک ها و نیروها به سرعت از معرکه فرار می کنند .... از شادی در پوست نمی گنجیم. در همین حین نیروهای کمکی ما از راه می رسند. از ما می پرسند: «چطور در مقابل این تانک ها ایستاده اید؟» ماجرا را تعریف می کنیم:

ـ این پیروزی را مدیون آرپی‌جی زن هستیم...

می خواهیم آرپی‌جی زن ها را نشان بدهیم، اما از آنان خبری نیست. کسی از آمدن گروهان آرپی‌جی زن خبری ندارد. رفتنشان را هم کسی ندیده است. خدایا! آنان از کجا آمده بودند؟ در این حوالی تا ۴۰ کیلومتری ما نیروهای فارس زبان حضور ندارند... چرا آتش دشمن بر آنان اثری نداشت؟ چرا موشک های آنان به خطا نمی رفت؟....»

بعد از «مسلم بن عقیل» مدتی به کردستان رفت و در «سرو» و «پسوه» در مقابله با عناصر ضد انقلاب تلاشی چشم گیر از خود نشان داد. سال ۶۲ بود که به خدمت نظام وظیفه اعزام شد و با تجارب و انگیزه ای که داشت به «گروه ضربت» پیوست و به دلیل داشتن ایمانی راسخ و معلومات عقیدتی ـ سیاسی، مسؤولیت «واحد عقیدتی سیاسی» یگان مربوطه بر عهده‌اش نهاده شد. اما باز جدایی از لشکر عاشورا را تاب نیاورد و به عنوان مامور به خدمت، به جمع رزمندگان لشکر پیوست. ابتدا به عنوان مسؤول تبلیغات «واحد تخریب» معرفی شد و پس از کسب آموزش های لازم از «اکبر جوادی» به دلیل لیاقت و خلوص خود به معاونت گروهان تخریب برگزیده شد. و با این مسئولیت، در عملیات بدر، کار شناسایی و پاکسازی میادین مین و موانع ایذایی خطوط مقدم دشمن با

جسارت و لیاقت تمام برعهده گرفت. حضور موثر او در عملیات بدر، جوهره و کارایی اش را بیشتر از پیش آشکار ساخت. در عملیات «والفجر هشت» فرماندهی گروهان تخریب را بر عهده گرفت و پیشاپیش گردان های عملیاتی، با همرزمان خود وارد قلب آب ها و امواج توفانی اروند شد....

بعد از بدر و والفجر هشت، سید شور و حال دیگری داشت. با قرآن کریم بیشتر از پیش مانوس بود. اوقات سکوتش بیشتر شده بود... از اول چنین بود: نماز اول وقت، وضوی دائمی، ذکر پیوسته، سکوت. مطالعه و تحقیق....

اما این اواخر حال دیگری دارد.... شب است. شب دزفول. شب شکوه ومعنویتی خاص دارد. با «سید» در اردوگاه قدم می زنم. به گذشته ها می اندیشم. به یارانی که رهایمان کردند و رفتند. به سید که هوای رفتن دارد و ... لب های سید تکان می خورد. مثل همیشه زمزمه ذکر از لبانش جاریست.... سکوت را می شکنم: «سید! ما اکنون از حال و راز همدیگر باخبریم...راز و نیازها و گریه های شبانه ات بر من پوشیده نیست..... برایم بگو، چه کردی که لطف حق دستت را گرفت؟.....»

سید در حالی که گویی حرف های مرا نمی شنود، لحظاتی سکوت می کند. سوال خود را دوباره می پرسم: «چطور به این مقام رسیدی؟ رمز موفقیت چیست؟»

قطرات اشک، آرام آرام بر چهره نورانی اش فرو می غلتد و گونه های درخشانش را خیس می کند. انگار می خواهد چیزی بگوید. لب هایش می لرزد. گریه اش شدیدتر می شود و شانه هایش تکان می خورد: «در یکی از ماموریت ها، در حوالی جزیره مجنون تا شب کار کردیم. شب به چادر برگشتیم و پس از اقامه نماز، از فرط خستگی در ورودی چادر دراز کشیدم. بچه ها شروع به خواندن دعای توسل کردند و مرا هم صدا زدند. من که از خستگی یارای ایستادن نداشتم گفتم: شما بخوانید من هم از همین جا زمزمه می کنم. بچه ها با سوز و حال دعا را می خواندند. همین که به جمله یا فاطمه الزهرا یا بنت محمد یا قره العین الرسول رسیدند، متوجه شدم که لنگه ورودی چادر بالا زده شد و خانمی با معجر سیاه وارد شد و رو به من کرد و گفت: سید تو چرا دعا نمی خوانی؟ تو که از مایی ...»

شانه های سید تکان می خورد. گویی بغض های هزار ساله اش وا شده است. خوشا به حال تو سید! خوشا به حالت...

اکنون به طرف شلمچه حرکت می کنیم. سید فرمانده است. فرمانده گروهان غواص و جانشین گردان تخریب، ساعاتی به شروع عملیات مانده است. اکنون می رویم و خدا می داند که چه کسانی را انتخاب خواهد کرد. سید در پوست خودش نمی گنجد. شاداب و خندان، شکفته تر از گل... امروز نوزدهم دی ماه ۱۳۶۵ است. خدا می داند چه کسانی امروز به یاران شهید خواهند پیوست. آیا سید هم.....

به شلمچه که می رسیم نشاط سید بیشتر می شود. تبسم از لبش جدا نمی شود. از خدا طلب شهادت می کند. در آب های کانال ماهی غسل شهادت را به جا می آورد و در شب اول عملیات سفری دیگر را آغاز می کند، از کربلای پنج تا بهشت شهیدان....

گویی هنوز صدای روحانی سید را می شنوم: «برای اینکه پدر و مادرم را از خود راضی کرده باشم در کنکور سراسری شرکت کردم. زمان امتحان فرا رسید... وارد جلسه امتحان شده ام. اما دلم در هوای جبهه می تپد.... دیگر از کوچه های «سراب» خسته شده ام... سوالات پخش می شود. جواب اغلب سوالات را می دانم... اولین امتحان در مسیر حرکت به جبهه آغاز شده است: «دانشگاه یا جبهه؟!

تصمیم خودم را می گیرم. جواب سوالاتم را اشتباه می زنم...» ن سروران عزیز! پیوسته به فکر و ذکر خداوند مشغول باشید که «الا بذکرالله تطمئن القلوب» کارها و اعمال خود را خالص برای رضای خداوند تبارک و تعالی انجام دهید. بسیار مناجات و دعا کنید که همانا هیچ چیز نزد خداوند، گرامی تر از دعا نیست. قرآن را زیاد بخوانید، زیرا خداوند، دلی را که قرآن را دریافته، معذب نمی کند. نماز را اول وقت، به جای آورید و در راه خدا جهاد کنید که عمل به اینها راه نجات و سعادت است. ذکر صلوات همیشه بر

زبانتان باشد که موجب وسعت دل و ضامن سلامت روح انسان است. خود را به زیباترین مکارم اخلاقی بیارایید و با خدا و خلقش با صداقت رفتار نمایید. زیرا که مکارم، صفاتی است که موجب کرامت انسان می شود....

منابع زندگینامه" :گل های عاشورایی۲"نوشته ی جلال محمدی,نشرکنگره ی شهدا وسرداران شهیدآذربایجان شرقی,تبریز-۱۳۸۵

علوی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد علوی : فرمانده واحد بهداری لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۰ در شهرستان قم و در خانواده ای مومن ومتعهد به اسلام، به دنیا آمد. دوره ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و بعد از اتمام دوره دبیرستان، موفق به اخذ دیپلم شد. همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی و تاسیس بسیج، به عنوان مربی کلاس های آموزش نظامی، وراد این نهاد گردید. با شروع جنگ تحمیلی، راهی خطه سرسبز نور شد و در تاریخ ۱۰/۹/۱۳۶۰ به عضویت سپاه در آمد. او که مسوولیت واحد بهداری لشکر ۱۷ علی ابن ابی طالب «علیه السلام» را به عهده داشت، سعی می کرد به بهترین شکل، به امور مجروحان رسیدگی کند.

سید محمد از اسراف دوری می کرد و به مسائل شرعی اهمیت زیادی می داد. دوری از غیبت، و رعایت نکات اخلاقی دیگر، مواردی بود که ایشان همیشه به خانواده و آشنایان، یادآوری می کرد و حافظ اسرار دیگران بود. چهره اش به جهت اهمیت دادن به نماز شب، سرشار از معنویت و نور اخلاص بود.

عاشق ولایت و دلداده امام خمینی (ره) بود و به ایشان ارادت خاصی داشت. برای امر به معروف و نهی از منکر اهمیت زیادی قایل بود. و هدفش تنها رضای خدا بود. علاقه زیادی به نماز جمعه داشت و در ستاد برگزاری نماز جمعه فعالیت می کرد.

سید به دیدار مجروحان می رفت و در جبهه برطرف کردن مشکلات آنان، کوتاهی نمی کرد. انسانی وارسته، جدی و شجاع بود. دلش سرشار از مهربانی و لطفات بود. اگر کسی دچار اشتباه می شد، با مهربانی به او تذکر می داد. ساده زیستی، ایثار و تلاشش زبانزد دیگران بود.

مناطق عملیاتی والفجر ۳، ۴، کربلای مهران، محرم، خیبر و ... تلاش و فداکاری او را، برای نجات مجروحان، از یاد نبرده اند. سالها چشم انتظار استقبال از لحظه شهادت بود. که سرانجام روح بلند و عاشقش در تاریخ ۷/۱۲/۱۳۶۲، در عملیات خیبر، به آسمانیان پیوست.

در قسمتی از وصیت نامه اش آورده است: «خدایا! قلب تپنده این ملت را که در جماران است، بر عمر و عزتش بیفزا و ما را از رهروان راهش قرار بده. ما برای قصاص خونهای به ناحق ریخته عزیزانمان، احقاق حق مردم مظلوم عراق و سرنگونی رژیم ظالمی که بر این ملت مسلط است و زمینه سازی برای حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) و برافراشتن پرچم لا اله الا الله و محمد رسول الله در سراسر گیتی به مبارزه ادامه خواهیم داد.» منابع زندگینامه :مجنون ،نوشته ی مریم صباغ زاده ایرانی،نشر ستاره،۱۳۷۹-قم

علوی، موسی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید موسی علوی

محل تولد : دایکندی

شهرت

تابعیت : افغانستان

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب سید موسی علوی فرزند سید کاظم در سال ۵۱ در کشور افغانستان استان دایکندی مرکز نیلی در یک خانواده مذهبی به دنیا آمدم. پس از فراگرفتن سواد خواندن و نوشتن فارسی و قسمت از ادبیات عرب در زادگاهی خودم در سال ۷۰ برای ادامه تحصیلات وارد حوزه علمیه مقدسه قم و مشول درسهای مستداول حوزه شدم و تا سال ۷۹ موفق به اتمام سطوح عالی حوزه شدم و از سال ۸۰ تا حالا مشغول درسهای خارج فقه و اصول می باشم البته با انجام ۵ سال مصاحبه درس خارج از نظر مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی فارغ التحصیل هستم.

از محضر اساتید مرحوم وجدانی فخر، حسینی میانجی، علی محمدی، حسینی بوشهری، نظری میانجی و حضرات آیات مکارم شیرازی و حید خراسانی ، جعفر سیبحانی و جوادی املی دامت برکاتهم استفاده کردم.

در ضمن درسهای معمولی حوزه در رشته فلسفه و کلام در سطح کارشناسی ارشد در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام صادق (ع) تحصل نموده ام در این رشته از استاد علی ربانی گلپایگانی در کلام قدیم و جدید و از استاد خسرو پناه در معرفت شناسی و فلسفه غرب استفاده نمودم.

علی آبادی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید احمد علی آبادی : فرمانده گروهان دوم گردان المهدی(عج)لشگر ۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۴ در روستای" خراشاد"در شهرستان بیرجند ودر خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. از کودکی به کلاس های قرآن و تحصیل علوم علاقه فراوانی داشت تا این که قبل از رفتن به دبستان در کلاس آموزش قرآن شرکت کرد . دوران دبستان خود را در روستای خراشاد گذراند و دوران راهنمایی تحصیل را در شهرستان بیرجند سپری کرد . به طلبه گی علاقه فراوانی داشت به شهرستان قم رفت و در حوزه علمیه ثبت نام نمود.

پس از یکی دو ماه تحصیل در حوزه با آغاز جنگ تحمیلی، زمان آن بود که سلاحش را از قلم به ابزار جنگی مبدل سازد.ا و در میادین جنگ حضور مداوم داشت. اندکی از آغاز جنگ تحمیلی عراق بر ایران نگذشته بود که از طریق بسیج راهی دیار عاشقان الله شد. پس از گذشت چندی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ولشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب(ع) قم درآمد. به دلیل ذکاوت سرشار و استعداد عمیقی که در بطن او مشاهده می شد, با تاسیس واحد اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به

کمک عده ای از همرزمانش به آن بخش رفتندو فعالیتهایشان را ادامه دادند.

در طی مدتی که در جبهه حضور داشت یک بار از ناحیه پا مجروح شد که مدتی را در بیمارستان بستری بود و پس از بهبودی دوباره راهی جبهه شد. برای تشکیل خانواده و ازدواج از سپاه قم به سپاه مشهد منتقل شد.

او در تاریخ ۲۶/۶/۱۳۶۴ ازدواج نمود و در سپاه مشهد مشغول خدمت بود تا این که پس از گذشتن چهارماه از ازدواجش تصمیم رفتن به جبهه را گرفت ,چون احساس می کرد وجود او در جبهه بیشتر نیاز است تا در پشت جبهه.

در تاریخ ۷/۱۱/۱۳۶۴ عازم میدان جنگ شد. نظر اودر مورد جنگ این بود که جنگ باید تا بیرون کردن متجاوز از کشور اسلامی و تنبیه او ادامه داشته باشد. همیشه می گفت در تمام مصائب صبر کنید که خدا با ما صابران است. در آن روزی که می خواست به جبهه برود گویی می دانست که آخرین دیداری است که با خانواده اش دارد. می توان گفت که تنها آرزویش شهادت بود. وی همیشه توصیه می کرد که اگر من شهید شدم بر من گریه نکنید. برای امام حسین (ع) و یارانش گریه کنید.

۳۵ روز از آخرین باری که به جبهه رفته بود, گذشت و در عملیات افتخارآفرین و پیروزمندانه والفجر نه در ارتفاعات سلیمانیه عراق بر اثر ترکش خمپاره به سر و دستشان، جانش را تقدیم اسلام نمود و به آرزوی دیرینش رسید و به ملکوت اعلی پیوست. پیکر مطهرشان را همراه با یازده تن دیگر از گلگون کفنان اسلام در تاریخ ۲۶ اسفند سال ۱۳۶۴تشییع و در بهشت رضا به خاک سپردند.

همسر ش پس از شنیدن خبر شهادت سید احمد گفت:

پیامم به خانواده های شهدا به خصوص همسران شهید داده این است که به خاطر خدا و به خاطر مصالح انقلاب، همانند فاطمه زهرا (س) و زینب کبری (س)، بردباری را پیشه و سرمشق خود سازند و راضی به رضای خدا باشند. و بدانند که مرگ حق است و راهی است که به هرحال باید رفت، پس چه بهتر که این راه با سعادت مندی و افتخار طی شود. پیامم به امت حزب الله این است که به هر نحوی که می توانید در این جنگ و انقلاب سهیم باشید زیرا خواهی نخواهی این جنگ انشاءالله به همین زودی ها و به یاری امام زمان (عج) تمام خواهد شد و روسیاه و شرمنده افرادی هستند که در این جنگ هیچ گونه سهمی نداشته اند. پیامم به رزمندگان کفر ستیز اسلام این است که, ای دلیران اسلام شما در جبهه ها بجنگید و ما در پشت جبهه پشتیبان شما هستیم و هر زمانی که امام عزیزمان اجازه بدهند به یاری شما در آن سرزمین های پاک خواهیم شتافت.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار

جنگ جنگ تا پیروزی والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران بیرجند ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

علی پور، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین علی پور : قائم مقام فرمانده گردان سلمان فارسی(ره) لشگر۴۲قدر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۴ در روستای ساروق در استان مرکزی چشم به جهان گشود. از کودکی رفتاری مؤدبانه ای داشت .او علاوه بر تحصیل درکار کشاورزی به پدرش کمک می کرد.

نوجوانی اش را در مدرسه راهنمایی محل سکونت و زادگاه خود به تحصیل اشتغال داشت و از آن پس با پیروزی انقلاب اسلامی عضو بسیج شد .مدتی بعد در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی عضو ثابت شد.

از خصلتهای اخلاقی و عاطفی عالی برخوردار بود و هر وقت به مرخصی می آمد به دیدار تمامی اقوام و دوستان می رفت,حتی اگر مرخصی کوتاه مدتی داشت , به بیمارستان جهت عیادت و دلداری مجروحین می رفت . کتاب های مذهبی و اخلاقی مطالعه می کرد که یکی از آثار آن برخورد مهربانانه با خانواده و نزدیکانش بود.

فعالیت های اجتماعی ,مذهبی و سیاسی را از زمان شروع انقلاب اسلامی در سن چهارده سالگی در سال ۱۳۵۷ آغاز کرد وتا آخر عمرش یکی از فعالترین چهره های استان در این زمینه ها بود. حضور مستمر در جبهه باعث غفلت او از مسائل دیگر نبود؛در سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد که ثمره ی این ازدواج یک دختر است.

حضور دشمنان را در خاک ایران اسلامی برنمی تابید,برای او حضور دشمن در نقطه ای از خاک وطنش غیر قابل تحمل بودو درد آور .

تأکید زیادی برای نابودی و بیرون راندن دشمنان از خاک کشورمان داشت .هنگام رفتن به جبهه سفارش ایشان این بود که به فکر من نباشید بلکه به فکر اسلام باشید و برای پیروزی اسلام و سلامتی امام خمینی دعا کنید. اوهمواره به ملت و مسئولین داشتن وحدت و اخلاق اسلامی و حمایت از اسلام و قرآن و برداشتن سلاحش و مبارزه با دشمنان اسلام و نابودی صدام را سفارش می کرد. ششم اسفند ۱۳۶۵نقطه پایان زندگی سراسر افتخار این سردار بزرگ ایران اسلامی است .

در این روز او با رزم جانانه و شگفت انگیز خود به همراه نیروهای تحت فرماندهی اش در عملیات بزرگ کربلای ۵ ضربات مهلکی به متجاوزان وارد کرد وبه شهادت ,آرزویی که سالها دنبالش دویده بود ,رسید.

منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

علی محمد نسل، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا علی محمد نسل : قائم مقام فرمانده گردان حضرت علی اصغر(ع) لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۲ دیماه ۱۳۴۱ ، در مراغه به دنیا آمد . پدرش خواربارفروش بود و خانواده اش از وضعیت اقتصادی خوبی برخوردار بودند . محمدرضا ، شش خواهر و یک برادر بزرگتر از خود داشت . دوران کودکی را در محیط مذهبی خانواده سپری کرد و در طول این مدت روحیه ای پر جنب و جوش و زرنگ و نترس داشت به گونه ای که چند بار در مراغه گم شد . اما بدون ترس و واهمه توانست راه منزل را بیابد .

دوران دبستان را در مدرسه فتوحی و دوره راهنمایی را در مدرسه آصف گذراند و پس از آن وارد دبیرستان شمس تبریز شد . همزمان با ادامه تحصیل در درس قرائت قرآن مرحوم میرزا احمد نجفی حاضر شد و با جدیت در مدتی کوتاه قرائت قرآن را فراگرفت .

سالی که وارد دبیرستان شد با اوج گیری انقلاب اسلامی همزمان بود . به این لحاظ فعالانه در پخش اعلامیه های امام خمینی و راهپیمایی ها شرکت می کرد . در یکی از روزهای راهپیمایی ، مردم به مراکز تولید و توزیع مشروبات الکلی حمله کردندکه محمدرضا در صف اول راهپیمایان قرار داشت . به همین خاطر در درگیری با پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفت و به شدت مجروح شد و با سر و صورت خونین به منزل بازگشت .

از ویژگی های بارز وی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ، گرایشات عمیق مذهبی بود و به شدت از غیبت و تهمت به دیگران تنفر داشت و به سرعت در مقابل آن عکس العمل نشان می داد . در طول این مدت روابط نزدیکی با خویشاوندان داشت و به تک تک آنها سر می زد و صله رحم را هرگز فراموش نمی کرد . در خلال تعطیلات در مغازه خواربارفروشی به پدرش کمک می کرد و یا به همراه برادر بزرگترش به کوهنوردی می رفت و به بازی های فوتبال و هندبال علاقه داشت .

با وقوع حوادث کردستان تحصیل را رها کرد و پس از عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، عازم کردستان شد و در عملیاتهای آزادسازی مهاباد و بوکان شرکت کرد . پس از اتمام این مأموریت دو ماهه به مراغه بازگشت و بلافاصله در آذرماه سال ۱۳۵۹ ، عازم منطقه جنگی سرپل ذهاب شد و فرماندهی نیروهای اعزامی از مراغه را به عهده گرفت. در بازگشت از منطقه ، فرماندهی پادگان آموزشی الغدیر ملکان به ایشان سپرده شد . در مدت تصدی این مسئولیت با جدیت تمام کار گردآوری و آموزش نیروهای بسیجی را دنبال می کرد و هنگام عملیاتها عازم مناطق جنگی می شد . یکی از همرزمان شهید در خاطراتش می گوید :

روزی محمدرضا علی محمدنسل ، پیش من آمد و حلالیت طلبید و گفت : « می ترسم بسیجیان که این طور پیوسته برای آموزش می آیند و ما آنها را آموزش می دهیم فردا ببینم جنگ تمام شده و قسمت ما نشده که در جبهه حاضر شویم . »

در طول دورانی که محمدرضا در جبهه های غرب و جنوب حضور داشت در سمتهای فرماندهی انجام وظیفه می کرد . در نیمه اول سال ۱۳۶۱ جانشین شهید بروجردی در منطقه کردستان بود و در نیمه دوم همین سال فرماندهی گردان حضرت رسول(ص) را در منطقه غرب بر عهده گرفت . در سال ۱۳۶۱ بیشتر در پادگان آموزشی الغدیر ملکان و مدتی در اهواز به آموزش داوطلبان بسیجی مشغول بود .

از فداکاری ها و جسارتهای وی در حین عملیاتهای جنگی خاطرات زیادی نقل شده است . از جمله یکی از همرزمان او در عملیات مطلع الفجر می گوید :

به ما خبر دادند برای ادامه عملیات نیرو لازم داریم . در آن زمان خود را به گیلانغرب رسانده بودیم و قصد حرکت به منطقه عملیاتی را داشتیم . شهید یا زخمی شدند تعدادی از نیروها در عملیات شب قبل سبب شده بود ، نیروهای تحت فرماندهی اش روحیه خود را از دست بدهند . با مشاهده این وضعیت علی محمد نسل ، نیروها را در مدرسه ای در گیلانغرب جمع و برایشان سخنرانی کرد ؛ پس از آن سرود دسته جمعی خواندند و نیروها با روحیه ای مضاعف عازم منطقه عملیاتی شدند .

شجاع ، مدیرو بادرایت بود.

علی محمدنسل از خصایل و ویژگی های برجسته ای برخوردار بود . یکی از همرزمان او در این باره می گوید :

در کردستان با شهید حسین حق نظری تا ساعت دوازده شب نشسته بودیم . در زده شد . دیدم محمدرضاست . با نوار فشنگی بر کمر و سر و وضعیتی پر از گرد و خاک . با او احوالپرسی کردم . شهید حق نظری گفت : « محمدرضا خوب رسیدی بیا شام بخور . » محمدرضا گفت : « اجازه بدهید نمازم را بخوانم بعد بیایم . » گفتم : بیا بدنسازی کن و بعد نمازت را بخوان ولی قبول نکرد . دیدم نمازش خیلی طول کشید . رفتم دیدم محمدرضا به سجده افتاده و در حالی که می گوید : « الهی قلبی محجوب و نفسی معیوب و هوایی غالب » و گریه می کند . دیگر جرئت نکردم او را صدا کنم و در را بستم و بازگشتم .

محمدرضا در طول حضور در جبهه جنگ سه بار مجروح شد ، از جمله در سال ۱۳۶۱ از ناحیه پای راست و یک بار هم از ناحیه دست جراحتی برداشت . از خصلتهای بارز وی این بود که در مواقع جراحت روحیه خود را حفظ می کرد . سعی می کرد به افراد خانواده اش روحیه بدهد .

بامشغله زیاد و حضور دائم در مناطق جنگی بنا به توصیه علمای اسلام و سفارش امام خمینی (ره) مبنی بر لزوم ازدواج پاسداران

انقلاب تصمیم به ازدواج گرفت . در اوایل سال ۱۳۶۲ با خانم معصومه شتابی وش - خواهر یکی از دوستان همرزمش - ازدواج کرد و مراسم ازدواج به صورت سفر مشهد بود . در هنگام ازدواج بیست و یک ساله بود و همسرش نوزده سال داشت . ثمره زندگی مشترک هجده ماهه آنها پسری به نام حامد است .

در طول زندگی مشترک ، محمدرضا فرصت کمی را برای رسیدگی به امور خانواده داشت و همسرش نزد پدر و مادر محمدرضا زندگی می کرد . محمدرضا در طول سالهای پس از انقلاب اسلامی مسئولیتهای مختلفی را به عهده گرفت که برخی از آنها عبارتند از :

۱. فرمانده نیروهای اعزامی از مراغه به جبهه سرپل ذهاب از تاریخ ۴/۹/۱۳۵۹ تا ۲۰/۱۱/۱۳۵۹ .

۲. جانشین شهید محمد بروجردی به مدت هفت ماه از ۱۴/۸/۱۳۶۰ تا ۲۱/۹/۱۳۶۰ .

۳. فرماندهی گردان حضرت رسول به مدت سه ماه از ۲۱/۹/۱۳۶۰ تا ۲۱/۱۲/۱۳۶۰ .

۴. فرماندهی گردان سیدالشهدا (ع) از لشکر ۳۱ عاشورا به مدت هشت ماه از ۷/۴/۱۳۶۲ تا ۱۲/۱۲/۱۳۶۲ .

۵. لشکر عاشورا جبهه جنوب معاون گردان حضرت علی اصغر (ع) از ۱/۲/۱۳۶۳ تا ۲۴/۱۲/۱۳۶۳ .

در ۹ اسفند ۱۳۶۳ پس از چهل و هشت بار حضور در جبهه ، علی محمدنسل در عملیات بدر در جزیره مجنون معاون فرمانده گردان حضرت علی اصغر (ع) را عهده دار بود . در زیر آتش سنگین دشمن به هدایت نیروها سرگرم بود که از ناحیه شکم مورد اصابت ترکش قرار گرفت . در همین حین بخشی از نیروها در مناطق پاکسازی نشده گرفتار شده و نیاز به مهمات داشتند . او که به شدت مجروح شده بود با استفاده از یک کامیون عراقی به انتقال مهمات پرداخت . در نوبت دوم مهمات رسانی توسط نیروهای عراقی باقی مانده در منطقه ، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید و پیکر او در منطقه عملیاتی باقی ماند .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

علی محمدی، یعقوب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یعقوب علی محمدی : قائم مقام فرمانده گردان حضرت ولی عصر(عج)لشگر۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۰ در شهرستان زنجان در یک خانواده مذهبی و متوسط پا به عرصه وجود گذاشت. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه دهخدا به پایان رساند وبرای گذراندن دوره راهنمائی به مدرسه آیت رفت. تابستانها کار می کرد وبا سختیهای زندگی در ستیز بود. مخارج تحصیلش را خود فراهم می کرد .پس از اتمام دوره راهنمائی به دبیرستان رفت اما یک سال بعد به هنرستان فنی رفت ودر آنجا تا سال چهارم در رشته مکانیک عمومی تحصیل کرد . دوران تحصیل او همزمان با سالهای جنگ بود واو ضمن درس خواندن در جبهه ها نیز حضور می یافت.

در دانشکده فنی و حرفه ای قبول شد ونرفت ، حضور در جبهه ها را به تحصیل ترجیح می داد . در سال ۱۳۶۰ برای گذراندن دوره نظامی به پادگان امام حسین(ع) سپاه اعزام شد. پس از چهار ماه دوباره به زنجان عزیمت نمود وبا دوستان در همان سال به جبهه آبادان رفت ودر عملیات ثامن الائمه که به شکست محاصره آبادان انجامید،شرکت کرد . حضور مداوم او در جبهه های حق بر علیه باطل موجب آزردگی منافقین می شد چندین بار تهدید به ترور کردند اما موفق نشدند .اودر شهر زنجان وداخل کشور با منافقین

ودشمنان داخلی در گیر مبارزه بود ودر مرزها نیز با نیروهای ارتش عراق ودشمنان خارجی ایران که از کشورهای دیگر عربی برای کمک به ارتش عراق آمده بودند.

در سال ۱۳۶۱ دوباره به جبهه عزیمت نمود. اودر عملیات فتح المبین و بیت المقدس شرکت کرد واز ناحیه سر به شدت مجروح شد . پس از بهبودی نسبی باز به جبهه رفت ودر عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد .بعد از این عملیات او به زنجان برگشت،اما اندکی پس ازحضور در شهر دوباره به جبهه های جنوب رفت تادر عملیات والفجر۲شرکت کند.حضور در جبهه را بر خانه وماندن در شهر ترجیح می داد .به همین علت به طور مداوم در جبهه بود .در سال ۱۳۶۲ به کردستان رفت ودر عملیات والفجر۴ شرکت کرد واین بارهم به خواست خدا پیروز بر گشت .پس از آن دوباره به منطقه جنوب رفت ودر عملیات والفجر۶ وبعد از آن در عملیات خیبر شرکت کرد. بعد از عملیات خیبر اکثر نیروها به مرخصی می آیند ولی ایشان ماندن در آنجا را ترجیح می دهد .در تمام عملیات ایشان و هم رزمانش خط شکن بودند .پس از گذشت سالها ،حماسه هایش در خاطر همرزمان و زره زره ی خاک جبهه های جنوب وغرب مانده است. در سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر شرکت می کند که از ناحیه بازو وسر دوباره مجروح شده ولی به شهر عزیمت نمی کند ودر جبهه می ماند. در سال۱۳۶۴ در عملیات آبی وخاکی والفجر۸ شرکت می کند واز ناحیه قفسه سینه وکتف و گردن به شدت مجروح ودر بیمارستان قلب شهید رجائی بستری می شوند .پس از بهبودی دوباره به جبهه های بر می گردد. این دوازدهمین نوبت است که اوبه جبهه می رودو دوازدهمین عملیات گسترده‌بود که اوشر کت می کرد؛و آخرین...

این بار می خواست پرواز کند تادرد فراق دوستان دیرینه اش را تسکین دهد. به مهمانی برادرشهیدش محمد علی برود و با خدای خویش ملاقات کند و به جهانیان درس ایثار بیاموزد. او حقیقت را یافته بود و آرام نداشت در آخرین بار آن قدر مهربان بود که با گذشته فرق داشت .

سرانجام در تاریخ ۴ / ۱۰ / ۱۳۶۵ ودر عملیات کربلای ۴،این فرمانده دلاور وغواص دریای عشق (عج)در منطقه ام الرصاص شهد شهادت را چشید وبه درجه رفیع شهادت نائل آمد .قبل از او برادرش محمدعلی محمدی نیز در راه دفاع از اسلام وایران بزرگ به افتخار شهادت نائل شده بود. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

علیاری تبریزی، علی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۲۷ -۱۲۳۶ ق)، عالم، فقیه، اصولی، محدث، متکلم، حکیم، ریاضیدان، ستاره‌شناس، ادیب و شاعر. وی در روستای سردرود تبریز به دنیا آمد. پس از فراگرفتن علوم و فنون معموله و متداوله در نزد استادانی چون میرزااحمد آقا مجتهد شبستری و حاج میرزا لطفعلی و میرزا محمد آقای مجتهد به نجف رفت و در آن جا در نزد پنج تن از مشایخ وقت چون: شیخ مرتضی انصاری و میرزای بزرگ شیرازی و حاج سید حسین کوه‌کمری و شیخ راضی و شیخ مهدی تلمذ نمود و به اجازه‌ی اجتهاد و روایت از هریک از ایشان نایل آمد. وی پس از فراگیری علوم به تبریز بازگشت و بی وقفه به تدریس و تألیف و تصنیف مشغول شد. او ریاضیات و «قانون» ابوعلی سینا را علاوه بر درسهای جاری تدریس می‌کرد. شاگردش شیخ محمد حسن سردرودی رساله‌ای در شرح حال استاد خود در ۱۳۳۳ ق نگاشته است. از آثار وی: «بهجه الآمال فی علم الرجال»، که شرحی است بر «زبده‌ی المقال» و «منتهی الآمال»، در علم رجال، در پنج مجلد؛ «ایضاح الغوامض فی تقسیم الفرائض»؛ «مشکاه الوصول فی علم الاصول»، در شش مجلد؛

«مناهج الاحکام فی اصول الفقه»، شرح مزجی بر «معالم»، در پنج مجلد؛ «منهاج المله فی تعیین الوقت و القبله»؛ «دلائل الاحکام فی شرح شرایع الاسلام»، در پنج مجلد؛ «ریاض المقاصد»، در شرح قصیده‌ی حسن بن راشد حلی، در مدح صاحب الزمان (عج)؛ شرح «دعای سمات»؛ «نهج الاعلان فیما یثبت به دخول رمضان»؛ «الوافیه»، در شرح «لغز الکافیه» شیخ بهایی؛ «هدایه الطالبین»، رساله‌ی عملیه؛ «دیوان» شعر.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۲۸۲ / ۸)، الذریعه (۱۷ / ۲۵، ۴۱۰ / ۲۴، ۶۴ / ۲۱، ۲۵۰ / ۱۳، ۷۶۰ / ۹، ۱۶۰ -۱۵۹ / ۳، ۴۹۶ / ۲)، ریحانه (۱۹۳ -۱۹۲ / ۴)، سخنوران آذربایجان (۱۲۲ -۱۲۰)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۴۷۹ -۱۴۷۶ / ۱۴)، علماء معاصرین (۹۷ - ۹۶)، لغت‌نامه (ذیل/ علی علیاری)، معجم المؤلفین (۱۴۰ / ۷).

علیان نجف آبادی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محسن علیان نجف آبادی : مسئول گزینش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان «خراسان»

صورتش آن قدر عرق کرده بود که موهایش چسبیده بود به پیشانی اش ،مثل جلبک های دریایی .با چشم هایی که در اعماق صورتش ،لبریز از درد بودند .

دردی مرموز به وجودش چنگ می انداخت ،مثل امواج دریایی شور – با طعم و مزه ی اشک– ناگهان به ساحل وجودش هجوم آورد ،عقب می نشست و دوباه ره از نو می آمد و در اندوهش پخش می شد .

ناگهان چیزی از درونش خالی شد و صدای جیغ کبود نوزادی،در اتاق پیچید و آرام آرام ،امواج درد از او دور تر شدند .نوزادش به دنیا آماده بود ؛در یکی از روزهای سال ۱۳۳۹ ،در مشهد ،در نزدیکی بارگاه امام هشتم .

نوزاد ،پسر بود .حجم صورتی دلپذیری که دو تا چشم سیاه در میان صورتش ،دو دو می زد و سرش هنوز غضروفی بود .پسری که گویی مقدر شده بود سرش را به درگاه معبودش پیشکش کند و این سری بود بین او و خدایش .

در هفت سالگی ،در مدرسه ثبت نامش کردند .از همان دوران مدرسه ،پیدا بود که درس خوان است و باهوش .کنجکاو بود و جستجوگر و یکی از بزرگترین دلمشغولی هایش ،اختراع بود و اکتشاف .اختراع وسایل جدید و کشف وسیله ها و دستگاه های موجود .برای همین ،بیشتر وقت ها در حال ور رفتن با وسیله ای برقی بود .علاقه ای که باعث شد بعد ها رشته ی برق را انتخاب کند .

سال سوم بود که شروع کرد به نماز خواندن و جایزه اش بسته ای شکلات بود که امام علی (ع) در خواب به او هدیه داد .از آن به بعد ،سعی کرد نمازش را اول وقت بخواند ،روزه بگیرد ،به فقرا کمک کند و در مراسم دینی شرکت فعال داشته باشد .آن چنان که در نوجوانی بچه های هم سن و سالش را که نماز نمی خواندند ،به خانه می آورد و تشویق می کرد که نماز بخوانند .

دوران نوجوانی اش همراه شد با اوج گیری انقلاب اسلامی .در این دوران ،بسیار فعال بود .با آن سن کم – مانند بسیاری دیگر از نوجوانان – هر کاری که از دستش بر می آمد ،برای انقلاب انجام می داد .از شعار نوشتن گرفته تا به تعطیلی کشاندن مدرسه و شرکت در تظاهرات .او سر نترسی داشت و به استقبال حوادث می رفت .،تا آن که در یکی از شب های حکومت نظامی ،به کمک یکی از آشناها که در بیمارستان کار می کرد ،مجروحی را با وجود تیر اندازی مامورین پلیس ،به بیمارستان رسانده و جانش را از

مرگ نجات داده بود .

سال دوم دبیرستان ،برای آمادگی بیشتر ،در آزمون دانشگاه شرکت کرد .رتبه ی خوبی آورد .دو سال بعد در رشته ی مهندسی برق دانشگاه امیر کبیر پذیرفته شد ؛درست همزمان با پیروزی انقلاب .

در دانشگاه بسیار فعال بود و جزو اولین اعضای انجمن اسلامی .اما محیط دانشگاه در آن سالها ،شده بود مرکز فعالیت سیاسی گروه های مختلف .همه در حال درگیری و زد و خورد بودند و تنها کاری که در دانشگاه انجام نمی شد ،درس خواندن بود .

درگیری ها آن قدر بالا گرفت که دانشگاه ها تعطیل شد و پس از انقلاب فرهنگی دوباره گشوده شد .محسن هم مدت کوتاهی به قزوین رفت و در نهضت سواد آموزی به تدریس پرداخت .پس از چندی به مشهد باز گشت .علاقه ی عجیبی به آموختن علوم دینی پیدا کرده بود و می خواست خودش را وقف این کار بکند .

انقلاب روزهای پر تب و تابی را پشت سر می گذاشت .درگیری های سیاسی ،موج ترورها و بمب گذاری ها ،انقلاب را تهدید می کرد .طولی نکشید که تجاوز عراق به خاک ایران آغاز شد و بخش بزرگی از میهن اسلامی به چنگ دشمن افتاد.

حالا دیگر زمان درس خواندن نبود .محسن به خاطر حس مسئولیتی که در وجودش شعله می کشید ،وارد سپاه شد تا با تمام وجود در خدمت انقلاب باشد .سپاه ،سازمان تازه تاسیسی بود که نیاز فراوانی به نیروهای انقلابی داشت و محسن در واحد گزینش مشغول به کار شد .در همین حا ل از آموختن علوم دینی هم غافل نبود و هر گاه فرصتی به دست می آورد ،به آموختن می پرداخت .هر از گاهی نیز بنا به مسئولیت کاری به جبهه ها اعزام می شد تا بهترین نیروها را برای خدمت در سپاه گلچین کند .

رفتار و منش محسن ،بسیاری را تحت تاثیر قرار داده بود .پرکاری اما کم ادعایی ،آراستگی ظاهری همراه با سادگی ،وقت شناسی و حس وظیفه شناسی اما خستگی ناپذیری ،پایبندی به عبادات و دستورهای شرعی و در کنار آن ،خوش خلقی و گشاده رویی ؛این ویژه گی ها از او شخصیتی ساخته بود که در دل دوست و بیگانه راه پیدا می کرد .

محسن که در انتخاب همسر بسیار سختگیر بود ،بالاخره دختر یکی از آشنایان را پسندید و با او عقد ازدواج بست .با این که خانواده اش از نظر مالی در سطح بالایی قرار داشت اما او زندگی ساده ای را تشکیل داد و با ساده زیستی اش همگان را تحت تاثیر قرار داد .طولی نکشید که صاحب فرزندی شدند ،دختری شیرین و بازیگوش .

بیشتر وقت محسن ،یا در محیط کار می گذشت یا در ماموریت .او به گونه ای خستگی ناپذیر به کار و فعالیت می پرداخت .اما از خودش رضایت چندانی نداشت .از یک طرف ،نمی توانست آن گونه که خودش می خواهد در جبه ها حضور پیدا کند هر چند که زیاد به جبهه می رفت اما خودش را در قید و بند مسئولیتی که داشت ،گرفتار می دید .او سراپا عطش بود و به گفته ی خودش ،آرزومند شربت شهادت .در حالی که اجازه نداشت در خط مقدم حضور داشته باشد .

آرزوی دوم محسن فراگیری علوم دینی و تحصیل آگاهی و معرفت بود . آرزویی که چندان با کارش همخوانی نداشت .نه ذهنش آن چنان آزاد بود که به این کار بپردازد و نه وقتش چنین اجازه ای را به او می داد .

تصمیم خودش را گرفت .برای مدتی به طور نیمه وقت کارش را در سپاه ادامه داد اما باز هم از خودش احساس رضایت نمی کرد .به همین خاطر ،به ناچار از کار در سپاه استعفا کرد و با همه ی وجود به فراگیری علوم دینی پرداخت .

بیشتر وقت محسن به درس خواندن می گذشت ؛از صبح زود تا آخر شب .روزها مشغول مباحثه با همکلاس ها و شرکت در درس استادان و شب ها در حال مرور درس ها .در همین حال ،زندگی ساده و بی آلایشی داشت و کانون گرم خانواده نیرویی دو چندان به او می بخشید .

همه چیز بر وقف مراد بود اما روح نا آرام این مرد طلبه ،گویی در چار چوب درس و مباحثه نیز نمی گنجید .دلش رضایت نمی داد که او درس بخواند و دوستان و همکلاسانش به جبهه بروند .زخمی شوند ،به شهادت برسند و او برای آن که فراموششان نکند ،تنها

عکش شان را به دیوار اتاقش بزند .

تصـمیمش را گرفت و به دوستان سپرد که هر وقت زمان عملیات شد خبرش کنند .سرانجام زمان عملیات فرا رسید ؛عملیات والفجر هشت ،در منطقه ی فاو عراق .

چنـد روز مانـده به عملیات ،چهاردهم بهمن ماه ۱۳۶۴ ،ساکش را بست .بـا خـانواده وداع کرد و به راه افتاد .آن چنان با شـتاب که حتی فرصتی نکرد برای سوار شدن به قطار بلیتی بخرد و بدون بلیت سوار قطار شد !

محسن ،روز شانزدهم بهمن به اهواز رسـید .خودش را به منطقه رساند ،پیشانی خط – جایی را که شدید ترین خط نبرد در آن نقطه انجام می گرفت – انتخاب کرد .از آغاز عملیات – روز بیست و یکم بهمن – در همان نقطه جنگیـد و دو روز بعد – روز بسیت و سوم بهمن – در همـان جا ، آن جرعه آبی که آرزوی نوشـیدنش را داشت ،نوشـید . منابع زنـدگینامه :منبع "مردی با جرعه ای آب درمشت "نوشته ی ،محمد کاظم مزینانی،نشر ،ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

علی‌آبادی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند فتح‌الله، در ۱۲۹۰ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به پایان رسانید و دیپلم گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل وارد دارالمعلمین عالی شد و دوره‌ی سه ساله‌ی مزبور را در رشته‌ی فلسفه پایان داد و همان سال در امتحانات اعزام محصل به خارج از کشور شرکت نمود. پس از توفیق در امتحانات برای ادامه تحصیل به آمریکا اعزام گردید و در رشته‌ی حقوق ادامه تحصیل داد و در ۱۹۳۹ درجه‌ی دکترای حقوق از دانشگاه کلمبیا دریافت کرد و مـدتی نیز در محـاکم دادگستری آمریکـا کارآموزی نمود. در ۱۹۴۰ به ایران بـازگشت و وارد وزارت فرهنـگ شـد و سـرانجام به ریـاست تعلیمـات عـالیه و روابـط فرهنگی بـا کشورهای خارجه منصوب شد. چندی هم به وکالت دادگستری مشغول شد و زمانی هم مشاور حقوقی شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس بود.

دکتر علی‌آبادی در کابینه‌ی جعفر شریف‌امامی در ۱۳۳۹ به معاونت نخست‌وزیری منصوب شد و چندی هم استاندار گیلان بود. در رشته‌ی تخصصی خود تالیفاتی به صورت کتاب و مقاله دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علی‌آبادی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اساتیـد و دانشـمندان درجـه اول علـم حقـوق در ایران است. او در ۱۲۷۷ در تهران متولـد شـد. پس از فراگرفتن مقـدمات زبان و ادبیات فارسـی و علم حقوق، برای ادامه‌ی تحصـیل به روسـیه رفت و از دانشـگاه مسـکو درجه‌ی دکترا در حقوق جزا گرفت. سپس عـازم فرانسه شـد و از دانشـگاه پـاریس نیز درجه‌ی دکـترا در حقـوق مـدنی دریـافت کرد. بعـد از مراجعت به ایران، کـار خود را از دادگستری آغاز کرد. سالها ریاست اداره فنی و ریاست اداره حقوقی با او بود و مدتی نیز مسـتشار و رئیس شعبه تمیز شد. در ۱۳۳۰ هنگام خلع ید از شرکت سابق نفت، عضو هیئت مدیره خلع‌ید بود. دکتر علی‌آبادی سرانجام به دادستانی کل کشور منصوب گردید

و قریب ده سال در آن سمت باقی ماند تا اینکه در ۷۵ سالگی بازنشسته شد. وی استاد دانشگاه تهران و صاحب تالیفات متعددی در علم حقوق مخصوصا حقوق جزا و حقوق جنائی می‌باشد. سالها در دانشکده‌ی حقوق تهران و دانشکده‌ی پلیس و دانشگاه ملی و دبیرستان دارائی تدریس می‌نمود.

دکتر عبدالحسین علی‌آبادی بحق استاد و حقوقدان بود. در کار قضا بی‌نهایت دقیق و باحوصله و بی‌طرف بود. در زمان دادستانی کشور خیلی خوب کار کرد و جلوی بسیاری از تعدیات و قانون‌شکنیها را گرفت. اساسا وزرای دادگستری را تحویل نمی‌گرفت. دائما در حال مطالعه و قرائت پرونده‌ها در روز و شب بود. چون همسری انتخاب ننموده و تنها زندگی می‌کرد، بیشتر علاقه‌ی او بر محور شغلش قرار داشت. از مال دنیا بهره‌ای نبرد. در نهایت صرفه‌جوئی زندگی می‌کرد. وی جثه‌ای کوچک و لاغر داشت. برادر وی محمد سروری مدتها رئیس دیوان عالی کشور بود. در ۱۳۶۶ در تهران درگذشت. در روزهای پایانی سلطنت محمدرضاشاه به عضویت شورای سلطنت تعیین گردید.

(تو ۱۲۸۱ ش)، نویسنده و استاد دانشگاه. در تهران به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد. بعد از پایان تحصیلات خود در آن مدرسه با اولین دسته‌ی دانشجویان اعزامی به خارج به فرانسه رفت و موفق به اخذ لیسانس در رشته‌ی حقوق خصوصی و اقتصاد شد. پس از آن به تحصیل فلسفه پرداخت. سپس به انگلستان مسافرت کرد و در دانشگاه لندن به فراگیری زبان و ادبیات انگلیسی پرداخت و به ایران مراجعت کرد و در دانشکده‌ی حقوق و دبیرستان دارایی به تدریس اشتغال ورزید. بعد در وزارت دادگستری به سمت مشاور عالی قضایی اشتغال یافت. اثر وی: «حقوق جنایی».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] کتابنامه‌ی نخستین دهه‌ی انقلاب (۲۵۱)، مؤلفین کتب چاپی (۷۴۷ -۷۴۶ / ۳).

علی‌آبادی، محمد حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۸ ش)، مدرس، شاعر و نویسنده. وی در تهران به دنیا آمد. دوره‌ی متوسطه را در دبیرستان دارالفنون به پایان رسانید و در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی به تحصیل پرداخت و موفق به اخذ لیسانس شد و دوره‌ی دکترای همین رشته را در پاریس به اتمام رسانید و به ایران بازگشت. چندی به سمت مستشار استیناف در اصفهان به خدمت اشتغال ورزید و مدتی نیز در کرمان انجام وظیفه کرد و سپس به تهران منتقل شد و در وزارت دادگستری در سمتهای مختلف به کار پرداخت و بعد به دانشیاری دانشکده‌ی حقوق منصوب گردید و در همان سال به استادی دانشگاه تهران انتخاب شد. وی غیر از مقالات و نوشته‌هایی که در روزنامه‌ها و مجلات به چاپ رسانده، چند اثر دیگر بطور جداگانه تألیف کرده است که می‌توان «علل شکست جامعه ملل» را از آن جمله نام برد. شعر «خاکستر» او نیز شهرت تمام دارد.[۱]

فرزند حبیب‌الله، در ۱۲۸۸ ش متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در دبستان شرف و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان دارالفنون به پایان رسانید و سپس وارد مدرسه‌ی عالی حقوق شد و در سال ۱۳۱۱ در رشته‌ی حقوق قضائی فارغ‌التحصیل گردید. در همان سال از طرف دولت برای ادامه تحصیلات به اروپا اعزام شد و در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی ادامه‌ی تحصیل داد و سرانجام در ۱۹۳۹ موفق به اخذ دکترای حقوق پاریس شد. پس از بازگشت به ایران، به استخدام دادگستری درآمد و اولین شغل قضائی وی، مستشاری استیناف اصفهان بود. پس از چندی با همان سمت به کرمان انتقال یافت و سرانجام دادستان شهرستان کرمان شد. پس از

انتقـال به تهران به ریاست اداره حقوقی وزارت دادگستری منصوب گردیـد. در ۱۳۲۳ به عنوان دانشیار در دانشکده‌ی حقوق تعیین گردید و در ۱۳۲۸ مقام استادی گرفت.

دکتر علی‌آبادی در کابینه‌ی دکتر محمـد مصـدق به معاونت پارلمانی نخست‌وزیر تعیین گردید ولی پس از مدت کوتاهی مسـتعفی شـد. تالیفات مهمی در رشـته‌ی تخصصـی خود نداشت و رشـته‌ی تدریسـی وی در دانشـکده‌ی حقوق (تاریخ حقوق) و در رشـته‌ی اقتصاد (پول و بانک) بود که آن هم به صورت جزوه‌ای تهیه و سـر کلاس تـدریس می‌کرد. روی‌هم‌رفته اسـتادی سـختگیر و لجوج بود. دکتر محمدحسـین علی‌آبادی علاوه بر تحصیلات حقوقی، یکی از شعرای خوش‌قریحه معاصر بود و اشعار زیادی از وی انتشار یافت که از جمله آنها قطعه‌ی معروف خاکستر می‌باشد. در سال ۱۳۷۴ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] چشمه‌ی روشن (۶۷۵ -۶۶۵)، سخنوران نامی معاصر (۲۵۳۱ -۲۵۲۵ / ۴)، مؤلفین کتب چاپی (۸۲۳ -۸۲۲ / ۲).

علیپور، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهیـد اصـغر علیپور : فرمانـده گروهان یکم از گردان حبیب ابن مظاهر(ره)لشـگر ۳۱مکانیزه عاشورا(سـپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

«ومالنا الانتوکل علی الله و قد هدینا سبلنا و لنصبرنّ علی ما اذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون»

سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۱۵

به نام او که ما همه از اوئیم و به سوی او بر می گردیم بنام او که ما را آفریـد و در ورطهٔ آزمایش نهاد.سپاس او را که نعمتهایش را از جملهٔ انبیاء و اوصیاء و. . .به ما ارزانی داشت سلام و صلوات بر محمّد(ص)بر او که فرستاده بر حق خداست.

سلام و درود باد بر تمام بت شکنان و خیبر شکنان و حماسه آفرینان و فاتحان بدر،سلام بر آقا امام حسین(ع)سلام بر آنهایی که بتها را شکستند و معبری برای نجات بشریت باز کردند و به عالم نور رساندند.

سلام بر آنهایی که خداوند منّت نهاد و از خانواده معظّم شـهداء قرار داد و سلام بر شما فرزندان غیور شهداء و اسراء و مفقودین که در واقع آینده سازان انقلاب اسلامی هستید.

می خواهم به رضـای الهی بـا اینکه لایـق نیسـتم وصـیّتی برای عزیزان و همسـنگرانم ارائه نمـایم.خـدایا،خداونـدا،بـار الها به عظمتت قسـمت می دهـم تـوفیقم بـده تـا برایـت آنطـور کـه خواسـتی بـاشم و این جز در سایـهٔ الطـاف شـما نمی توانـد باشـد.خـدایا نیّتم را پـاک،اخلاـصم را زیـاد کن تـا این چنـد تـا وصـیّتی را که برای عزیزانم می نویسم بتوانـد تـأثیرش را بگـذارد و اما وصـیّتی چنـد به همسنگران عزیزم که در مکتب امام حسین(ع)که محصّل مدرسه عشق می باشند،عشق به لقا الله.

دوستان عزیزم اول از همه،از شما طی مدتی که با هم بودیم حلالیت می طلبم و از اینکه نتوانستم برایتان آنطور که خدمتگزاری که می باید می بودم،نشدم و امیـدوارم که این بنده حقیـر را حلال نماییـد ما مدتی با شما بودیم این برایمان بس که توفیق یافتیـم در جبهه حق علیه باطل حضور یـابیم،برادران عزیزم از خداونـد متعال می خواهم شـما را در امتحانات که همان مأموریت خطیرتان می باشد و بر دوش دارید موفق نماید.

برادران با وفایم این را می دانم که تاریخ،مسیر حرکت انسان بر روی زمین است،و یکی از ارزشهای حاکم بر آن که سنّت نامیده می شود و بر تاریخ حاکم است مبارزه بین حق و باطل است،این را می دانم که ایمان با کفر همواره در ستیز بوده اند دوستان حسین(ع)و شیفتگان حسین(ع)و پیران مکتب توحید(جل جلاله)و یکتا پرستی بدانند مبارزه در زندگی امری اجتناب ناپذیر است و گواراترین آن مبارزات،مبارزه حق علیه باطل است و اگر می خواهید در مبارزات خویش پیروز و موفّق باشید،هدفی روشن و صریح،اراده ای قوی داشته باشید و هر چه دارید در راه هدف ایثار و گذشت نمائید که اگر هدف الهی شد جان که هیچ،هیچ چیزی ارزش ندارد.

و فکر نکنید انقلاب اسلامی یک انقلاب عادی است همانند انقلابهائی که بر تاریخ نقش بسته اند می باشد،این انقلاب انقلابی است که رهبریش با امام زمان(عج)و نائب بر حق او امام خمینی است و اینچنین است که همهٔ مفسدین سیاسی دنیا را مبهوت کرده است و باعث گردیده است که روز به روز نقشهایشان را گسترده تر نمایند، مگرنمی دانید دنیای امروز دنیای بت پرستی است و شرک،و کسانی دارد که همه شان دلار می پرستند و پیمانهای نظامی بر علیه اسلام را می پرستند.

منابع زیر زمینی ملتهای مستضعف را می پرستند با اینکه اینها همه شان اینطور هستند اگر خون تمامی مستضعفین را بخورند که می خورند هیچوقت سیر نمی شوند،پس اینان که چنین خصوصیاتی دارند صلح با اینها خانمانسوز است هرگز فریب صلح طلبی های آنها را نخورید و اراده تان را قوی،با ایمان راسخ از خداوند تبارک و تعالی همت و قوت طلبیده و بدانید که بهشت زیر سایهٔ شمشیرهاست و اینها هیچ چاره ای جز تسلیم در برابر ایمان شما ندارند.

اینها که این همه کوه معصیت ها در مقابل اسلام درست می کنند در قبال حیثیت اسلامی ملت قهرمان و اسلامی مان چون کاهی است،و مردم خود را آماده این درگیری سرنوشت ساز تا پیروزی کامل بنمائید که مرگ سرخ بِه از زندگی ننگین است و با وجود این همه مشکلات،از خصم و دشمن بیم و هراس به خودتان راه ندهید مگر جز این است که هدف آنها فاصله انداختن بین ما و معبودمان می باشد پس توکل کنید به خدا که همهٔ پیروزی ها در توکّل و صبر است و از این بیم داشته باشید که مبادا در روزگار شهادت با مرگی غیر از شهادت از دنیا بروید و با سردادن ندای جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم دسیسه های آنان را«بد خواهان،منافقان،بدکاران»خنثی نمائید.

برادران همرزم و مهربانم(ناحیه بسیج)مبادا چهره ای از نفاق در میان شما نفوذ کند و آن صفا و صمیمیّتی که باید در بین شما باشد به فراموشی سپارید،حتماً می دانید که کربلای حسینی در انتظار شماست می دانید که مظلومان چنان چشم امیدشان به شما و رزمتان می باشد و حتماً آن درسهایی که با هم در آن مدرسهٔ والا تحصیل کرده ایم یادتان هست پس زمان امتحان فرا می رسد و باید با موفقیت به کلاس بالا ارتقاء یابید و جاهای خالی برادرانتان را پر کنید و چنین است که فقط کربلایی ها کربلایی خواهند شد پس این بستگی به صلابت و ایثار و از جان گذشتگی و کم خوابیدن و از استراحت کاستن شما ملّت حزب الله دارد و از یاد نبرید که این جنگ یک جنگ تحمیلی است و احتمال دارد بیشتر طول بکشد پس همیشه در همه حال آماده باشید و منتظر شنیدن فرامین بعدی امام امّت باشید. اصغر علیپور

علیپور، اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در کهکشان خیالم سری به محرم سال ۱۳۴۰ می زنم. هنگامی که زمین و آسمان در سوگ وارثان آدم گریان بودند، تولد پسری

رقم خورد که به احترام اباعبدالله الحسین نامش را اکبر گذاشتند. در سال ۱۳۵۳ شهر و دیارش را به مقصد شیراز ترک کرد و سال ۱۳۵۶به منزل و ماوای خود برگشت. اکبر چون دیگر هم‌میهنانش با شروع انقلاب خودش را وقف خدمت به اسلام و مردم کرد در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه درآمد و در مسوولیت‌های مختلف از جمله مسوولیت تحقیقات نظامی قرارگاه کربلا، مسوول آموزش تیپ ۷۲ و مسوول تخریب تیپ قرارگاه خاتم‌الانبیا (ص) انجام وظیفه نمود. وی در عملیات ثامن‌الائمه (ع) زخمی شد؛ به طوری که امید به زنده بودنش نبود و زمزمه کلام روحانیش آیه‌ای از قرآن بود که" ان تنصر الله ینصرکم و یثبت اقدامکم . "سرانجام در عملیات کربلای پنج شلمچه در سال ۱۳۶۵ شربت شهادت نوشد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

علیدادی، قدرت الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قدرت الله در فصل سپید زمستان ۱۳۳۶ در یکی از روستاهای بخش دهدز شهر ایذه متولد شد. دوران کودکی و دبستان را در زادگاهش سپری کرد. سپس برای ادامه تحصیل به امیدیه رفت. وی علاقه زیادی به کتب فیزیک و ریاضی داشت و آنها را به دقت مطالعه می‌کرد و به سوارکاری و تیراندازی نیز اشتیاق داشت. وی به علت داشتن روحیه مذهبی و اسلامی و بروز لیاقت‌های فردی توسط یکی از برادران جذب گروه مسلح پیرو خط امام به نام" منصورون "می‌شود و از همان موقع آموزش‌های نظامی را طی می‌کند. او پس از اخذ دیپلم به طور آزادانه‌تری در فعالیت‌های ضد رژیم شرکت می‌کند. در بهمن ۱۳۵۷ قبل از ورود امام به تهران می‌آید و نقش موثری در تظاهرات و درگیری‌ها ایفا می‌کند. شهید علیدادی در بهار ۱۳۵۸ با تشکیل جهاد سازندگی استان وارد این ارگان انقلابی می‌شود. سپس با تشکیل و سازماندهی سپاه پاسداران به جرگه سبزپوشان این نهاد مقدس می‌پیوندد. با آغاز جنگ تحمیلی در نوار مرزی شلمچه حضور پیدا می‌کند و در بسیاری از عملیات‌ها از جمله شکست حصر آبادان، فتح‌المبین، والفجر مقدماتی و دیگر عملیات‌ها شرکت می‌کند و فرماندهی رده‌های مختلف را بر عهده می‌گیرد. عملیات کربلای ۲ برای قدرت رمز و راز دیگری داشت. او در عملیات کربلای ۲ به عنوان فرمانده یکی از محورهای عملیات و جانشین عملیات لشکر بدر بود. وی در عملیات بدر در غروب روز دوم عملیات با اصابت ترکش به بدن مطهرش مزد حضور شاهدانه خویش را دریافت و به آسمان سبز عشق بال گشود.

برگرفته از کتاب :شهیدان

علیزاده، احمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در شهرستان« نیک شهر» در استان «سیستان وبلوچستان»

شهید« احمد رضا علیزاده» در تاریخ ۱۳۳۴ در خانواده ای متدین در شهر« تهران» دیده به جهان گشود. هوش و ذکاوتش از کودکی بارز بود. خانواده او را با قرآن مانوس کرد و به انجام فرایض و واجبات توجه می داد. او دوران ابتدایی تا دبیرستان را با موفقیت

پشت سر گذاشت و در سال ۱۳۵۵ موفق به اخذ دیپلم گشت. در جریان اوجگیری انقلاب، همپای امت حزب الله در راهپیمایی ها و مبارزات علیه حکومت طاغوت، فعالانه شرکت می جست. بعد از انقلاب در اوایل سال ۱۳۵۸ به استان محروم« سیستان و بلوچستان» رفت تا به صیانت از انقلاب اسلامی بپردازد. او درآ ن مناطق به یاری مردم شتافت و حقوقی را هم که می گرفت، انفاق می کرد.
از نظر ایمان و خدا پرستی زبانزد دوستان بود. شهید دارای روحیه ای اجتماعی و اخلاقی پسندیده بود. روح سرکش او در یک جا آرام و قرار نمی گرفت و همواره تشنه خدمت و حضور در صحنه های سیاسی بود. اوروزی در« سیستان و بلوچستان» بود؛ روز دیگر در «جماران»؛ روزی در سپاه و گهگاهی هم به حوزه« علمیه»در« قم» می رفت. به سبب علاقه به امام و انقلاب به عضویت سپاه «نیک شهر» در آمد و خیلی زود با نشان دادن کارایی و توانایی خویش به فرماندهی سپاه« نیک شهر» منصوب گشت. با آغاز جنگ تحمیلی عشق رفتن به جبهه های نبرد و مبارزه در راه خدا در وجود او شعله ور گشت. او همواره از مسئولان درخواست می کرد موافقت نمایند تا او بتواند به جبهه برود، اما چون نیک شهر را منطقه ای حساس می دانستند، با اعزام او مخالفت می کردند.
شهید علیزاده اعتقاد داشت که شرکت در جنگ تحمیلی، دفاع از آرمانهای مقدس انقلاب است و حضور در جبهه ها موجب آبدیدگی و ورزیدگی جسمی و معنوی می شود.
در سال ۱۳۶۰ که به همت برادران، منطقه «سیستان و بلوچستان» تا حدودی آرام شد، شهید توانست موافقت مسئولان را مبنی بر حضور در جبهه جلب نماید و بالاخره عازم میادین حق علیه باطل گردد. او توانست با رشادتهای فراوانی که از خود نشان داده بود، دین خود را به اسلام و مسلمین ادا کند. این سردار بزرگ سپاه اسلام پس از سالها رشادت و حماسه آفرینی در سال ۱۳۶۰ بعد از عملیات بزرگ« بستان» در یکی از پاتکهای دشمن، بر اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شد.

منابع زندگینامه : سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان و بلوچستان-۱۳۷۷

علیزاده، اکبر اسد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اکبر اسد علیزاده

محل تولد : مشکین شهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب پس از اتمام دوره راهنمایی در سال ۱۳۶۱ به حوزه علمیه شهرستان اردبیل وارد شدم. پس از دو سال و نیم تحصیل به جهت موفقیت بیشتر در تحصیل و استفاده از محضر اساتید مجرب در سال ۱۳۶۴ وارد حوزه علمیه قم شدم و دوره سطوح را از محضر اساتیدی چون آیات عظام وجدانی فخر، اعتمادی، تبریزی، پایانی و صالحی افغانی بهره بردم.
پس از اتمام دوره سطوح در سال ۱۳۷۲در درس خارج فقه و اصول حضرات آیات مکارم شیرازی و صالحی مازندرانی شرکت

کردم و همزمان از درس کلام و فلسفه استاد علامه جعفر سبحانی و مصباح یزدی نیز استفاده می کردم. و در سال ۱۳۷۴ رشته تخصصی کلام اسلامی را شروع و در سال ۱۳۷۸ فارغ التحصیل گردیدم و در حال حاضر مشغول نوشتن پایان نامه دکترای کلام اسلامی می باشم.

به جهت علاقه فراوان به تألیف و تحقیق، کار تحقیقی خود را از سال ۱۳۷۱ شروع و در حال حاضر بیش از ۶۰ اثر تألیفی و تحقیقی اعم از کتاب و مقاله از ما به چاپ رسیده است. این فعالیت سبب شد در سال ۱۳۸۲ به عنوان پژوهشگر نمونه کشور انتخاب شوم و یکی از کتابهایم (سیاستهای فقر زدایی در کلام معصومین علیهم السلام) در اولین جشنواره فرهنگی صدا و سیما در سال ۱۳۸۲ به عنوان پژوهش برتر شناخته شود.

علیزاده، غفور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۷ در شهر رشت تولد یافت. پدرش به تجارت مشغول بود و میل داشت فرزند نیز همان کار را تعقیب کند، ولی غفور به دانشکده‌ی افسری رفت. در ۱۳۱۸ افسر شد و به ماموریت خوزستان اعزام گردید. آخرین سمت او در لشکر خوزستان ریاست ستاد لشکر بود. در ۱۳۴۰ با درجه‌ی سرتیپی فرماندار کل کهکیلویه و بویراحمد شد. چند سالی در آنجا در شرایط سخت و نامساعد حکومت کرد و از خود لیاقت نشان داد. با درجه‌ی سرلشکری استاندار کردستان گردید و متجاوز از ده سال در کردستان بود و با قاطعیت برنامه‌ها را دنبال می‌کرد. درانجام کارها هیچگونه نظری نداشت. در خیرات و مبرات پیشقدم می‌شد، بیشتر حقوق خود را به افراد محتاج می‌بخشید. ثروت پدر را نیز بین مستمندان تقسیم کرد. بعد از استانداری، در نهایت عسرت و تنگدستی زندگی می‌گذرانید. در ۱۳۷۲ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

علی‌شاه

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جیلانی (گیلانی) تبریزی (خواجه)، ملقب به تاج‌الدین از رجال عهد اولجایتو و ابوسعید (نیمه اول قر. ۸ ه.) وی در اصل دلال جواهر و احجار کریمه بود و فضل و سوادی نداشت ولی مردی قابل و کارآمد بود. او به دربار اولجایتو راه یافت و به وزارت رسید (۷۱۱ ه.ق.). پس از مرگ اولجایتو و جلوس ابوسعید همچنان در مقام خود باقی بود. علی‌شاه موجباب قتل خواجه رشیدالدین وزیر را فراهم کرد و از این پس مدت ۶ سال به راحتی در وزات باقی ماند، ولی بر اثر عدم اطلاع وی رشته امور دیوانی و سیاست مملکت از هم گسیخته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

علی‌شیر

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(امیر) نوائی جغتائی ملقب به نظام‌الدین ابن امیر کیچکنه (و. ۸۴۴- ف. ۹۰۶ ه. ق.). وی از کودکی با سلطان حسین بایقرا همدرس و هم مکتب بود و پس از جلوس وی به سلطنت به وزارت او رسید. این امیر و وزیر هر دو ادیب و دانشمند بودند و ادیبان و شاعران و نویسندگان و هنرمندان را تشویق و تربیت می‌کردند. جامی از خاصانه علیشیر بود. امیر مذکور شرح حال جامی را در «خمسهٔ المتحیرین» آورده و جامی در اشعارش او را ستوده و به دستور وی نفحات الانس را به فارسی گردانیده. امیر علیشیر به فارسی و ترکی شعر میسرود. اوراست: تاریخ الانبیاء (ترکی)، تاریخ ملوك عجم (ترکی)، ترجمهٔ اللغهٔ الترکیهٔ بالفارسیهٔ (که در کتابخانه آستانه قدس رضوی موجود است)، خمسه نوایی که به تلقی و استقبال از خمسه نظامی سروده و آن پنج مثنوی است به زبان ترکی جغتائی، خمسهٔ المتحیرین (رساله‌ای به ترکی جغتائی در شرح حال جامی)، دیوان ترکی غزلیات (شامل چهار دیوان)، دیوان فارسی (شامل ۶۰۰۰ بیت)، سراج المسلیمن، مثنوی لسان اطیر، محاکمهٔ اللغتین (محاکمه بین زبان فارسی و زبان ترکی)، محبوب القلوب، منشآت ترکی، تواریخ، عروض ترکی، مفردات (درفن معما)، وقفیه، مجالس النفائس (تذکره‌ایست به ترکی، که سپس آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

علیمحمدی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین علیمحمدی : قائم مقام فرمانده گردان حمزه سید الشهدا(س) لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سوم بهمن سال ۱۳۴۴ در روستای ولی آباد طارم علیا به دنیا آمد . پدرش به کشاورزی اشتغال داشت و وضع مالی خانواده در سطح پایین بود . سال اول تا چهارم ابتدایی را در روستا فرا گرفت .

پس از آن ، در سال ۱۳۵۵ خانواده به زنجان مهاجرت کردند . پدرش ابتدا در زنجان به کارگری پرداخت و پس از مدتی در کارخانه ایران خمسه ، مشغول کار شد .

حسین ، مقطع ابتدایی را در دبستان هدایت زنجان به پایان برد و برای طی مقطع راهنمایی وارد مدرسه مصطفی خمینی (فعلی) شد . برادرش نقل می کند :

از آنجا که در خانواده ای مذهبی پرورش یافته بود به اجرای تکالیف دینی اهمیت زیادی می داد ، از این رو یک بار به برگزاری اذان و نماز جماعت در مدرسه اقدام کرد که این امر با مخالفت برخی از معلمین مدرسه مواجه شد .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به دنبال آن صدور فرمان امام مبنی بر تشکیل بسیج ، حسین مشتاقانه به عضویت بسیج در آمد . از آنجا که بسیج در اوایل شکل گیری ا ز سازماندهی و سلاح کافی بر خوردار نبود وی و سایر بسیجیان شهر ، با چوب دستی شبها به پاسداری از امنیت شهر مبادرت می کردند . او در پایگاه های مقاومت صاحب الزمان (عج) و قمر بنی هاشم(ع) زنجان مشغول

فعالیت بود و در فعالیتهای مختلف نیروهای بسیجی وحزب الله علیه منافقین فعالانه شرکت داشت . فعالیت گسترده در بسیج و آغاز جنگ عراق علیه ایران سبب شد که او نتواند دوره ی راهنمایی را به اتمام برساند و پس از گذراندن سال دوم راهنمایی تحصیل را رها کرد .

اولین بار در سال ۱۳۶۰ پس از طی دوره ی آموزش در پادگان مالک اشتر در سن شانزده سالگی به جبهه اعزام شد و حدود سه ماه در منطقه دشت عباس بود . او قبل از عضویت رسمی در سپاه پاسداران جمعا در چهار نوبت از طریق بسیج به جبهه اعزام شد و در عملیات طریق القدس ، فتح المبین ، بیت المقدس و والفجر مقدماتی شرکت داشت . در سال ۱۳۶۲ به عضویت رسمی سپاه در آمد و با گذراندن دوره آموزش رزمی در قم به لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) پیوست .پس از آن او مدت شش ماه به منطقه سر پل ذهاب رفت .پس از آن به لشکر ۳۱ عاشورا انتقال یافت و به منطقه بانه اعزام شد . در آنجا به مدت یازده ماه فرماندهی یکی از پایگاه های کوهستانی را که برای حفظ امنیت منطقه و جلو گیری از فعالیتهای نیروهای ضد انقلاب تشکیل شده بود ، به عهده داشت .

پس از اتمام ماموریت ، به زنجان باز گشت و در واحد حفاظت استانداری مشغول به خدمت شد . اما هنوز مدت زیادی از بازگشتش نگذشته بود که در پی دیدار با حسین ندر لو ، یکی از همزمانش و فرمانده گردان حمزه سید الشهدا(س) در لشکر عاشورا ، اظهار تمایل کرد که با وی به جبهه باز گردد .حسین ندرلو می گوید :

وقتی علت این امر را پرسیدم وی پس از اظهار دلتنگی و آزردگی از حال و هوای شهر گفت : تصمیم گرفتم تا عمر دارم در جبهه بمانم آنقدر بمانم تا در این راه شهید شوم .

یاد داشتهای بر جای مانده از حسین علیمحمدی اشتیاق او را به فدا شدن در راه خدا به خوبی نشان می دهد . در یکی از آنها آمده است :

خدا یا تو جانم دادی و جانم خواهی گرفت ؛ مرا در صراطی قرار ده که هیچگاه در لحظه جان دادن افسوس بخورم .

پس از عزیمت مجدد به منطقه بانه ، فرماندهی یک گروهان را در گردان حمزه سید الشهدا به عهده گرفت ، اما عملا فرماندهی همه گردان را خود بر عهده داشت ، از رسیدگی به نیرو ها ، پاسخ به پیام ها ، گشت زنی و حتی حضور در گروه های عملیاتی گرفته تا سر کشی به پایگاه ها و سنگر ها . در نتیجه ، نصر اللهی ، فرمانده سپاه بانه با توجه به فعالیت زیاد حسین ، معاون فرماندهی گردان حمزه سید الشهدا را به وی سپرد . حسین ندر لو در این باره می گوید :

او به حدی فعال بود که عملا اکثر امور گردان به دست او اداره می شد و ما سنگینی کار را احساس نمی کردیم .

صبح روز ۳۰ آذر ۱۳۶۴ حسین برای جایگزینی تعدادی از نیروهای تازه نفس به جای نیروهایی که مدتها بود در پایگاههای کوهستانی مشغول دفاع از مرزهای ایران بودند،حرکت کرد.

شب هنگام به روستایی رسیدند، به همراه یک نفر دیگر به داخل روستا رفت تا موضوع را به اطلاع شورای روستا برساند .

در همان ابتدای امر متوجه حضور حدود صد و پنجاه نفر از نیروهای کومله در روستا شد و آنها نیز متوجه حضور نیروهای سپاه شده بودند .

حسین علیمحمدی همرزم همراه خود را برای آگاه کردن نیرو ها به طرف آنها فرستاد و خود با شروع درگیری و کشتن چند نفر از آنان ، توجه نیروهای کومله را به خود جلب کرد .او در آن درگیری در اثر اصابت گلوله به قلبش به شهادت رسید ،در حالی که ۲۰ سال داشت و ۱۹ روز از آخرین اعزام او به جبهه می گذشت . جنازه او در گلزار شهدای زنجان به خاک سپرده شد .

حسین در وصیت نامه اش نوشته: وقتی خبر شهادت مرا شنیدید به درگاه خداوند نماز شکر به جای آورید .

ازاین رو ، پدرش با شنیدن خبر شهادت فرزند پس از زبان آوردن کلمه استرجاع ؛ خدا را شکر کرد از اینکه پسرش به آرزوی خود

رسیده است .

خانواده علی محمـدی ، دو شـهید دیگر نیز تقـدیم انقلاب و اسـلام کرد غلامحسـین (عمو) و اسـد الله علی محمـدی (پسـر عموی) حسین بودنـد . منـابع زنـدگینامه :فرهنـگ نـامه جـاودانه های تاریـخ (زنـدگینامه فرمانـدهان شـهید اسـتان زنجان)نوشـته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

علی‌مردان

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(خان) بختیاری، از رؤسای بختیاری (مقت. ۱۱۶۵ ه.ق.). وی در زمان جانشـینان نادر شاه افشار مدعی آنان شد و اصـفهان را تسخیر کرد ولی از ابوالفتـح‌خان شـکست خورد و به کریم‌خان متوسل گردید و به ممد هم ابوالفتح‌خان را از اصـفهان بیرون کردند، و بعد کریم‌خان، علی‌مردان خان و ابوالفتح‌خان متحد شدند و یکی از شاهزادگان دختری شاه سـلطان حسین را به نام شاه اسماعیل سوم به سلطنت برداشتند و علی‌مردان خان نایب‌السلطنه شد و کریم‌خان سردار سپاه و ابوالفتح خان عهد را بشکست و ابوالفتح‌خان را کشت و قصد قتل کریم‌خان را داشت ولی او از اصفهان فرار کرد و اندکی بعد علی‌مردان خان به دست کریم‌خان به قتل رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

علیمردانی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن علیمردانی : فرمانده گردان ثارالله از تیپ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

زن سلام نماز را داد وبه آسمان نگاه کرد .زیر لب گفت :خدا کند امروز دیر تر برود .

بعد نگاه کرد به مردش که داشت نماز صبح را می خواند .به زحمت از جا کنده شد .دو قرص نان و قالبی پنیر را تو سفره پارچه ای گلدار پیچید .

صبحانه ات را گذاشته ام ...می خواهی بیاورم سر زمین ؟

زحمتت می شود ...بیایی از تنهایی در می آیم .اما نه ...حال خوبی نداری.

زن لب گزید وچیزی نگفت .

یک وقت خبری شد ،کسی را بفرست دنبالم ..زود می آیم .

زن بی اختیار گفت :می ترسم ...نمی دانم از چه .مرد زل زد به صورت خیس از عرق زن و گفت :مگر طوری شده ...ازجایی افتاده ای ؟

زن هول از جا کنـده شـد .چادر نمازش را جمع کرد و آهسـته گفت :نه ...فقط دلهره دارم .حا ل عجیبی دارم ...به حال زن های بار دار نمی ماند .

بچه چطوره ؟حال طبیعی دارد ؟

ما ما که گفت خوب است .

خوب ،پس نگران چه هستی .به خدا توکل کن .من که منتظر هدیه هستم ...چه پسر ،چه دختر .

زن سفره را داد دست مرد .در را باز کرد .باد گرم پر شد توی اتاق .صدای جیر جیر در ،دل زن را می لرزاند .زیر لب گفت :کاش روغن کاری اش می کردی ...گوشت تن آدم را می ریزد . مرد خندید .بقچه به بغل از خانه زد بیرون .زن از درد روی زانوهایش نشست .بعد کشان کشان رفت سر جایش خوابید .

پلک روی هم گذاشته بود که رویایی سبز پشت پلک هایش را پر کرد .دو پسر بچه و خودش را توی صحن سالار شهیدان دید .دست انداخت به اطرافش .ضریح توی چنگش سر می خورد .بلند گفت :یا حسین شهید .

ترسید و خیس عرق از خواب پرید .دنبال کاسه آب گشت .بالای سرش بود .همه را سر کشید .خوابی که دیده بود ،جلوی نگاهش به تصویر کشیده شد ودوباره فریاد کشید :یا حسین شهید .

کوبه زنانه در به صدا در آمد .در چهر طاق باز شد .کسی دوید داخل خانه .زن همسایه .رنگ به رو نداشت .

دردت شروع شده ؟

زن هیچ نگفت .آهسته به گریه افتاد .رویای سبز همچنان پشت پلک هایش چرخ می خورد .زن همسایه نشست کنارش .سرش را گرفت به بغل .

خواب دیدی ؟

آره ...یک خواب سبز .تو کربلا بودم ،با بچه ها .با همین پسری که تو شکم دارم .

زن همسایه مات نگاهش کرد .باید خیلی عزیز باشد که او را تو صحن کربلا دیدی .

زن سر تکان داد .خفه گفت :فکر می کنم وقتش باشد .مردم رفت سر زمین .کسی را بفرست دنبالش .خودت هم برو دنبال ماما ،زود ...زود ...

زن دوید بیرون .پسرش را صدا زد :آهای مرتضی ...بدو دنبال علیمردانی .رفته سر زمین .زود باش .بگو معطل نکند .

خودش هم چادر سر انداخت و دوید طرف پایین روستا .. صدای نوزاد آهنگ دار بود .مرد چند بار تا پشت در اتاق رفت و بر گشت .زن همسایه خواب زنش را تعریف کرده بود .دست و پا های مرد بی اختیار شروع کرد به لرزیدن .همه فکرش پیش نوزاد بود .می خواست هر چه زود تر چهره مرد خدا را ببیند .ماما از اتاق زد بیرون .چادر به سر داشت .انگار برای دیدار آمده بود .خندید وگفت :خوش قدم باشد ...نوزادی به این پاکی ندیده بودم .

مرد بی حرف انعام ماما را داد و داخل شد . «حسن علیمردانی» در سال ۱۳۲۲ در یکی از روستاهای «فریمان»در استان «خراسان» چشم به جهان گشود .خانواده اش همچون بسیاری از مردم روستا وضع ما لی مناسبی نداشتند .«حسن» مجبور بود از همان کودکی با کار و تلاش در چرخاندن چرخ زندگی ،خانواده را یاری دهد و سیزده سال بیشتر نداشت که خانواده ی او برای کار به «مشهد» کشانده شدند تا شاید بتوانند کمی از نیاز خانواده را بر آورده سازند .

در مشهد به شغل مکانیکی روی آورد .اما همچنان با فقر دست و پنجه نرم می کرد .محل زندگی اش زیر زمینی نمور و کوچک و محقر بود .

۲۷ ساله بود که با دختری از آشنایان ازدواج کرد .حاصل این پیوند سه دختر و یک پسر بود .

او در سال ۱۳۵۲ در سفری که به« عراق» داشت ،با امام خمینی آشنا شد .این آشنایی او را در راه انقلاب قرار داد .تلاش او در این راه منحصر به پخش اعلامیه و نوارهای امام نبود ،بلکه به روشنگری در میان خانواده و فامیل پرداخت .گاه خانواده را ردور هم جمع می کرد و از رساله امام خمینی مسائلی را برای آن ها بیان می کرد .

با پیروزی انقلاب ،به قصد پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی لباس سپاه را به تن کرد .با آغاز درگیری« گنبد» راهی این منطقه از کشور شد .در آن جا رشادت و ذکاوت او در مسائل جنگی کمک زیادی به ختم غائله کرد .با شروع غائله «کردستان» ،داوطلبانه به این خطه اعزام شد و بارها در کنار دکتر «چمران» مبارزه کرد .

با شروع جنگ عازم جبهه های جنوب و غرب شد .زمانی در« بستان» ،گاه در «شلمچه» و ارتفاعات« الله اکبر» با دشمن زبون جنگید .

او هر گز به جنگ پشت نکرد .حتی در زمانی که درمرخصی به سر می برد ،فامیل را دور هم جمع می کرد و به آن ها آموزش نظامی می داد .سعه صدر «حسن» در برابر مشکلات و از خود گذشتگی اش در برابر دوستان از او شخصیتی کم نظیر ساخته بود اهل محل او را مرد خدا نامیده بودند .

بچه های جبهه او را پدری مهربان می دانستند .تلاش بی وقفه اش در صحنه نبرد روحیه نیروهایش را صد چندان کرده بود . فتح ارتفاعات الله اکبر به فرماندهی او و بر خورد با میدان مین در حین عملیات و سپس عبور دادن نیروهایش از این میدان ،بدون خنثی کردن مین ها ،برگ زرینی است که از توکل او بر خدای بزرگ حمایت می کند .

«حسن» در آخرین روزهای زندگی اش گردان را بر عهده داشت و در تنگه چزابه که از حساس ترین مناطق عملیاتی محسوب می شد ،خدمت کرد .

چند ساعت قبل از شهادتش ،به سختی مجروح شد اما به خاطر این که نکند رفتنش به بیمارستان خللی در روحیه نیروها به وجود آورد ،در خط ماند و به نبرد ادامه داد . سر انجام در بعد از ظهر همان روز ۲۱/ ۱۱/ ۱۳۶۰ با اصابت تیری به قلبش شربت شهادت را نوشید .

قبل از شهادت ،در آخرین لحظات زندگی اش از همرزمش خواست او را به طرف حرم ابا عبد الله بگرداند .آنگاه به حضرتش سلام داد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. منابع زندگینامه" :فرمانده ای مثل پدر"نوشته ی ،داود بختیاری دانشور،نشرستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

علینی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد علینی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد علینی در سال ۱۳۴۳ در تهران به دنیا آمدم. تحصیلات کلاسیک خود را تا مقطع دیپلم در شهر قم ادامه دادم. با وجود قبولی در دانشگاه تهران و مرکز تربیت معلم لویزان در سال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیه قم شدم. دروس سطح خود را نزد اساتیدی همچون ایوبی، نکونام، عراقچی، علیدوست، و مرحوم پایانی گذراندم. پس از اتمام سطح در درس خارج اصول مرحوم

آیت الله صالحی مازندرانی و خارج فقه آیت الله جوادی آملی شرکت نمودم.از سال ۱۳۷۰ به جهت علاقه به کار با کودک و نوجوان که به نظرم زیر بنای کار فرهنگی در جامعه محسوب میشود وارد مرکز تربیت مربی کودکان و نوجوانان دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم به ریاست حاج آقا راستگو شدم.

بعد از گذراندن دوره عمومی و تخصصی مرکز وارد گروه تحقیقاتی معارف زیر نظر حاج آقا کبیر شدم و بر روی آثار شهید مطهری کار نمودم. در ضمن وارد گروه تحقیقاتی روان شناسی زیر نظر استاد مهاجرانی شدم و روان شناسی رشد و شخصیت را فرا گرفتم و به تدوین جزوه همراه با سایر دوستان مرکز پرداختم. علاوه بر تحقیق و پژوهش در زمینه های معارف ، روان شناسی ، تعلیم و تربیت، احکام، مسائل اجتماعی و ... به تدریس در مقاطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان در ایام تابستان در قم و شهرستان ها در مراکز فرهنگی مشغول می باشم.

همچنین در تدوین کتاب های ره توشه راهیان نور در مقطع ابتدایی و راهنمایی با سایر دوستان محقق و نویسنده از سال ۱۳۷۶ همکاری نزدیک دارم و مسئول هیات تحریریه در مرکز تربیت مربی می باشم. در سال ۱۳۷۹ در کنار دروس حوزوی و تحقیق و پژوهش به تحصیل در رشته علوم اجتماعی گرایش پژوهشگری در دانشگاه باقر العلوم علیه السلام پرداختم. علاوه بر تحقیق و پژوهش و نویسندگی در زمینه کودکان و نوجوانان و حضور در درس تفسیر آیت الله جوادی آملی به پژوهش و نویسندگی در زمینه مسائل جامعه شناسی اشتغال دارم که امیدوارم با عنایت ویژه خداوند و اهل بیت عصمت و طهارت بتوانم در خدمت اسلام و جامعه اسلامی باشم. لازم به ذکر است از سال ۱۳۸۴ در مقطع کارشناسی ارشد جامعه شناسی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام اشتغال به تحصیل دارم. همچنین از ابتدای سال۱۳۸۵ در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی با عنوان پژوهشگری در دفتر مطالعات و تحقیقات فرهنگی و اجتماعی مشغول می باشم.

عمادی، شهریاری

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهریاری، شاعر ایرانی اواخر ششم ه. وی تخلص خود را از لقب عمادالدوله فرامرز پادشاه مازندران گرفته است. آغاز شاعری و شهرت وی از دستگاه همین امیر آغاز شده و پس از فوت او شاعر از مازندران به عراق رفت و به خدمت طغرل بن محمد رسید و او را مدح گفت و نواختها دید و در همان حال اتابک جهان پهلوان را نیز بستود. وفات او در ۵۸۲ نوشته‌اند. سبک شعر وی همان سبک شاعران قرن ششم است او افکار و مضامین باریک و دقیق را در عبارات روان تو ترکیبات بدیع می‌پروراند. از دیوان وی نسخی در دست است

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عمار

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) خـارجی، پس از حمزه (۱- حمزه (بن آذرک)) بزرگـترین پیشـوای خـوارج سیسـتانی بـود که در عهـد خلافت متوکل علی‌اللّه از نـاحیت «کش» برخـاست و در سیسـتان نفوذ یـافت و ظهور او مصادف با آغاز کار یعقوب بن لیث صـفار بود و به دسـت همین امیر کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عمو اوغلی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حیـدر (خـان) مشـهور به چراغ برقی یـا بمبیست (بمب ساز). نام اصـلیش «تاری ویردیوف» بود. وی یکی از ارکان عمـده مجاهـدان خـارجی یعنی غیر ایرانی (ماننـد قفقازیـان، گرجیـان و ارمنیـان) است که در اوایـل مشـروطه ایران داوطلبـانه به این کشـور آمـد و با مستبدان به مبارزان شدیـدی پرداخت. عـده‌ای از روسای اسـتبداد به دست او کشـته شده‌اند. عمو اوغلی در زمان مظفرالدین شاه به توسط میرزا علی اصـغرخان صدراعظم به عنوان مهندس چراغ برق در باکو اسـتخدام شد و او را برای دایر کردن چراغ برق مشهد به آن شـهر فرسـتادند. پس از یک سال ونیم به تهران شد و در کارخانه حاجی حسین آقا امین‌الضرب به خدمت پرداخت. وی در تمام اوقات بیکاری ضد اسـتبداد و برای قتل رجال مستبد مشغول توطئه بود، چنانکه بمبی که سر راه محمدعلی شاه انداختند بمبی که در خانه میرزا احمدخان علاءالدوله افکندند به دستور او بود. پس از استقرار مشروطیت وی مدتی در پاریس بود و در جنگ بین‌المللی اول در برلین به سر می‌برد. در سال ۱۳۴۰ ه.ق. از طرف ترکان قفقار و بلشویکها به گیلان رفت و با اتباع میرزا کوچک‌خان مأنوس گردیـد، ولی چون او را مظنون تشـخیص دادنـد در همانجـا وی را کشـتند وی مردی دلیر و بی‌باک، انقلابی و جـدی بود و سراسـر زندگی او در مخاطرات گذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عمید، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به عمیدالسـلطنه، فرزند سـیدعلی‌خان و او فرزند میرزا سیدرضی‌خان حکیم سمنانی است. تولد او در ۱۲۵۳ می‌باشد. پس از انجام تحصـیلات مقدماتی به سیره‌ی خانوادگی به تحصیل طب پرداخت و به مدرسه‌ی دارالفنون رفت. پس از فراغت از تحصیل، به طبابت مشـغول شد و لقب عمیدالحکماء از مظفرالدین شاه گرفت. بعد از مشـروطیت، وارد کارهای سیاسـی شد و در دوره‌ی اول از سمنان و نیشابور به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در مجلس اول عضو کمیسیون مالیه شد که ریاست آن با وثوق‌الدوله بود. این کمیسـیون مـامور دخـل و خرج مملکت و صـرفه‌جوئی‌های لازم بود که وظیفه‌ی خود را به نحو احسن انجـام داد و مبـالغ زیـادی از حقوق شاهزادگان را کسـر نمود و حقوق زنان ناصـرالدین شاه را قطع کرد. در این کمیسـیون بین سـید ابراهیم‌خان عمیـدالحکماء و وثوق‌الـدوله، دوستی و نزدیکی حاصل شد. بعد از اسـتبداد صـغیر که وثوق‌الدوله به وزارت مالیه رسـید و سازمان جدیدی برای آن وزارتخانه پی‌ریزی کرد، عمیدالحکماء را که تازه لقب عمیدالسلطنه گرفته بود، به کار دعوت و به ریاست دیوان محاسبات منصوب

نمود. بعد از مدتی به معاونت وزارت مالیه انتخاب شد و بعد رئیس تشخیص عایدات گردید. در دوره اول زمامداری وثوق‌الدوله بین عمیدالسلطنه و مشارالملک کفیل وزارت مالیه اختلاف بروز نمود و هر دو از کار کنار رفتند. در ۱۲۹۷ مجددا رئیس تشخیص عایدات شد و مدتی هم معاون ایالت خراسان بود تا سرانجام در ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ در کابینه‌ی قوام‌السلطنه به وزارت عدلیه معرفی و در ترمیم کابینه به وزارت تجارت و فوائد عامه منصوب گردید ولی وزارت اخیر او بیش از یک هفته طول نکشید که مجددا به وزارت عدلیه بازگشت. در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۰۱ در نخست‌وزیری دوم قوام‌السلطنه، عهده‌دار وزارت تجارت و فوائد عامه شد. در انتخابات دوره‌ی چهارم از نیشابور به وکالت رسید. عمید مردی کم‌حرف و متین و در اواخر عمر کارآزموده و زرنگ شده بود. هنگام فوت ۷۰ سال داشت. فرزندان او نام خانوادگی عمید را برای خود انتخاب نموده‌اند. در ۱۳۱۰ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عمید، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به انتظام‌الملک، در سال ۱۲۹۹ ه.ق در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و دوره‌ی کامل مدرسه را به پایان رسانید و در ۱۳۲۱ ه.ق به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و با سمت مترجم در آن وزارتخانه مشغول گردید. پس از چندی معاون اداره ترجمه شد و در ۱۳۲۷ ه.ق مدیر دایره ترجمه و مطبوعات شد. سپس به ریاست اداره‌ی گذرنامه منصوب گردید و سرانجام در سال ۱۲۹۷ ش به جای میرزا حسین‌خان معین‌الوزاره که به مقام وزارت فوائد عامه ارتقاء یافته بود، به ریاست کابینه‌ی وزارت امور خارجه منصوب شد.

در آذرماه ۱۲۹۷ ش از طرف وثوق‌الدوله رئیس‌الوزراء، هیئتی به ریاست علیقلی‌خان مشاورالممالک و عضویت ذکاءالملک فروغی رئیس‌الوزراء، هیئتی به ریاست علیقلی‌خان مشاورالممالک و عضویت ذکاءالملک فروغی رئیس دیوانعالی تمیز و حسین معین‌الوزاره وزیر سابق و میرزا ابوالقاسم‌خان انتظام‌الملک برای شرکت در کنفرانس صلح و رسای برای احقاق حق دولت ایران که در جنگ بین‌المللی خسارات زیادی متحمل شده بود، به پاریس رفت ولیکن هیئت ایران را به کنفرانس راه ندادند. در این ماموریت، انتظام‌الملک زحمات زیادی متحمل گردید. وقتی هیئت به ایران بازگشت، انتظام‌الملک در پاریس باقی ماند تا همکاری لازم را با فیروز میرزا نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه به عمل آورد. انتظام‌الملک در ۱۲۹۹ ش به ایران بازگشت و به پاس خدماتش از احمدشاه لقب انتظام‌الملک در ۱۲۹۹ ش به ایران بازگشت و به پاس خدماتش از احمدشاه لقب انتظام‌الملک گرفت. در خردادماه ۱۳۰۴ انتظام‌الملک وزیر مختار ایران در ایتالیا شد. در این ماموریت سفارتخانه‌های ایران در مجارستان و چکسلواکی به صورت اکرودیته با وی بود.

ماموریت انتظام‌الملک در ایتالیا قریب چهار سال به طول انجامید و سرانجام در بهمن‌ماه ۱۳۰۷ ش به ایران احضار و به عنوان کفیل وزارت امور خارجه به شاه و مجلس معرفی گردید. انتظام‌الملک به محض ورود به ایران، دچار بیماری شدید شد. تلاش اطباء برای نجات او به ثمر نرسید و پس از ۸ روز که در بستر بیماری بود، درگذشت.

عمید مردی فاضل بود و مدتی در مدرسه‌ی علوم سیاسی به تدریس تاریخ ایران اشتغال داشت. در ۱۹۲۶ م در اجلاسیه مجمع عمومی جامعه ملل، نمایندگی ایران را عهده‌دار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عمیدالملک

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. کارگزار پادشاهی (کشور)) کندری، ابونصر محمد بن منصور وزیر طغرل بیک مؤسس خاندان سلجوقی و الب ارسلان جانشین او (مقت. ۴۵۶ ه.ق.). وی مردی دانشمند بود و فرمان داد دیوانها و دفترهای دولتی و مکاتبات رسمی را به فارسی بنویسند و ترکان را به آموختن فارسی تشویق کرد. عمیدالملک کندری و علی‌الخصوص خواجه نظام‌الملک در آغاز کار دولت سلجوقی، وسیله سودمندی شده بودند برای آنکه کلیه امور اداری و تشکیلاتی به دست ایرانیان افتد. عمیدالملک بر مذهب حنفی بود و به همین جهت وزرای خود را از میان حنفیان برمی‌گزید. وی در مذهب خویش متعصب بود لیکن بعدا از تعصب دست برداشت و نسبت به حنفیان و شافعیان به یک چشم نگریست. در سال ۴۴۷ که طغرل بیک به بغداد رفت عمیدالملک همراه او بود و نیز در ملاقاتی که به سال ۴۴۷ میان طغرل بیک و باباطاهر اتفاق افتاد حضور داشت. لامعی گرگانی عمیدالملک را در قصاید خود مدح کرده است. وی در سال ۴۵۵ ه.ق. به تحریک نظام‌الملک از وزارت معزول و به دستور الب ارسلان محبوس گردید و در سال بعد کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

عمیدی سمرقندی، رکن الدین، ابوحامد محمد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۶۱۵ ق)، متکلم، اصولی و فقیه حنفی. وی در علم خلاف و مناظره ماهر بود و در مباحثه روشی مشهور داشت. او یکی از چهار تن شاگردان معروف رضی‌الدین نیشابوری است که شهرت بسیار داشتند. نظام‌الدین احمد ابن شیخ جمال‌الدین محمود حصیری از شاگردان و ملازمان اوست. گفته‌اند که او دارای حسن اخلاق و تواضع بسیار بود. وی در بخارا درگذشت. از آثارش: «الجست»؛ کتاب «الارشاد»، در علم خلاف و جدل، که گروهی از جمله: قاضی دمشق، شمس‌الدین احمد خویی، و بدرالدین مراغی و اوحدالدین دونی و نجم‌الدین و ابن‌مرندی به شرح آن پرداخته‌اند؛ «الطریقه فی الخلاف و الجدل» یا «الطریقه العمیدیه»؛ «النفائس»،در جدل، که قاضی شمس‌الدین خوبی آن را مختصر کرد و «عرائس النفائس» نامید.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :سیر النبلاء (۹۸ -۹۷، ۷۷ -۷۶ / ۲۲)، شذرات الذهب (۶۴ / ۵)، العبر (۱۶۷ / ۳)، کشف الظنون (۱۹۶۶، ۱۱۱۳، ۶۹)، معجم المؤلفین (۲۸۷ / ۱۱).

عمیدی نوری، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۲ ش)، نویسنده و روزنامه‌نگار. در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی سپهر و دوره‌ی متوسطه را در شته‌ی ادبی در دارالفنون تمام کرد. در ۱۳۰۷ ش از دانشکده‌ی حقوق فارغ‌التحصیل شد. وی مقالاتی در روزنامه‌های «ستاره‌ی ایران» و «طوفان»، می‌نوشت. مدتی دادیار دادستان تهران و وکیل دادگستری بود. وی صاحب امتیاز روزنامه‌ی «داد» و مدیر روزنامه‌های «پرورش» و «نوروز ایران» بود و تا ۱۳۳۲ ش نیز به سمت وکالت دادگستری اشتغال داشت. از آثار وی: «آذربایجان دمکرات»؛ «تخت جمشید»؛ «جرم و مجازات». لازم به ذکر است که عمیدی نوری یکی از افراد مؤسس اتحادیه مطبوعات ایران بود.[۱]

فرزند محمدرضاخان عمیدالشعراء، متولد ۱۲۸۲ ش است. تحصیلات خود را در ایران انجام داد و از مدرسه‌ی حقوق درجه‌ی لیسانس گرفت و به وکالت دادگستری پرداخت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ روزنامه‌ی یومیه‌ی داد را انتشار داد. این روزنامه در محافل سیاسی تهران برای خود جائی باز کرد، مخصوصا مقالات عمیدی نوری تحت عنوان «پشت پرده سیاست و زیر پرده سیاست» هواخواهان زیادی پیدا کرد. در ۱۳۲۴ که قوام‌السلطنه برای حل مسئله‌ی آذربایجان به مسکو رفت و با استالین و سایر مقامات شوروی مذاکره کرد، عمیدی نیز جزء هیئت قوام‌السلطنه بود و بعد از مراجعت سلسله مقالاتی درباره‌ی این مسافرت و مذاکرات آنجا نوشت که به صورت کتابی انتشار یافت.

در ۱۳۳۰ که مصدق‌السلطنه به ریاست دولت رسید، روزنامه‌ی داد جزء موافقین بود ولی خیلی زود یکی از مخالفین سرسخت مصدق شد. عمیدی نوری با مقالات انتقادی دولت وقت را مورد حمله قرارمی‌داد. چندین بار روزنامه‌ی او توقیف و خود به زندان افتاد. بعد از مرداد ۱۳۲۸ که دولت زاهدی بر سر کار آمد، عمیدی نوری سمت معاونت سیاسی نخست‌وزیر و ریاست اداره‌ی کل انتشارات و تبلیغات را پیدا کرد ولی این سمت او زیاد طول نکشید. در دوره‌ی هیجدهم از طرف مردم بابل به پارلمان راه یافت و در دوره‌ی نوزدهم نیز همچنان وکیل مردم بابل در مجلس شورای ملی بود. عمیدی نوری ضمنا یکی از ثروتمندان درجه اول ایران هم محسوب می‌شود.

کارهای وکالتی چندین بانک و شرکت دولتی با او بود. بعد از ۱۳۲۰ عمیدی نوری وکالت رعایا و زارعینی را قبول کرد که زمینهای آنها توسط اداره‌ی املاک پهلوی ضبط شده بود. به علت جو زمان، دادگاهها احکام خود را به نفع زارعین صادر کردند و زارعین زمینهای خود را تصرف نمودند و در نتیجه عمیدی نوری هم بابت حق‌الوکاله صاحب زمینهای زیادی در مازندران گردید.

عمیدی نوری در سال ۱۳۵۹ از طرف دادگاه انقلاب محاکمه و محکوم به اعدام گردید و در همان سال حکم به مرحله‌ی اجرا رسید.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] ادبیات نوین ایران (۲۸۲ -۲۸۱)، تاریخ جراید (۲۰ / ۳)، مؤلفین کتب چاپی (۱۶۰ -۱۵۹ / ۱).

عمیدی، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۷۴ در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی آلیانس و متوسطه انجام داد و وارد مدرسه‌ی نظامی قزاقخانه شد و درجه‌ی افسری گرفت. مراحل ترقی را طی کرد و در ۱۳۰۰ در تشکیلات قشون متحدالشکل درجه‌ی یاوری گرفت. در ۱۳۰۸ سرهنگ شد و در لشکر دوم تهران به ریاست ستاد لشکر رسید. در ۱۳۱۶ که سرتیپ ابراهیم زندیه فرمانده لشکر شیراز به جرم قتل و غارت مردم برکنار و خلع درجه شد، محمدحسین عمیدی با ارتقاء به درجه‌ی سرتیپی، فرمانده‌ی لشکر فارس شد و تا شهریور

۱۳۲۰ همان سمت را داشت. در شهریورماه همان سال که قوای روس و انگلیس وارد ایران شدند، عده‌ای از ایلات در فارس سر به شورش برداشتند و عده‌ای از آنها دست به غارت زدند. سرتیپ عمیدی برای رفع غائله فرماندار نظامی فارس شد و عده‌ای از اشرار را دستگیر و پس از محاکمه در دادگاه‌های صحرائی، شانزده نفر از آنها را تیرباران نمود.

سرتیپ محمدحسین عمیدی بعد به فرماندهی لشکر کرمان انتخاب گردید و سپس به فرماندهی لشکر دو مرکز انتخاب شد. از دیگر مشاغل وی فرمانداری نظامی تهران و رئیس اداره کل هواپیمائی می‌باشد. محمدحسین عمیدی در فروردین ماه ۱۳۲۶ پس از ده سال توقف در درجه‌ی سرتیپی، درجه‌ی سرلشکری گرفت و بازنشسته شد. صاحب ترجمه در جوانی با دختر امیرلشکر سردار رفعت نقدی ازدواج کرد و همین ازدواج موجبات ترقی او را فراهم ساخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عمیدی،عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۸۰ متولد شد. در مدارس اقدسیه و دارالفنون ادامه تحصیل داد و وارد مدرسه‌ی نظام شد و در ۱۳۰۰ به درجه‌ی افسری رسید. دوره‌ی دانشگاه جنگ را هم طی نمود و در ۱۳۱۹ درجه‌ی سرهنگی گرفت. چندی رئیس ستاد لشکر ۲ و مدتی رئیس ستاد لشکر اول بود تا به فرماندهی لشکر یک مرکز منصوب شد. در ۱۳۲۶ به درجه‌ی سرتیپی رسید و چندی در وزارت جنگ در ادارات مختلف انجام وظیفه نمود و چندی رئیس سرشته‌داری ارتش بود. مدتی هم در سمت معاونت ستاد انجام وظیفه می‌نمود. در ۱۳۳۰ به درجه‌ی سرلشکری رسید و فرمانده سپاه فارس شد. مدتی هم در خراسان فرماندهی سپاه را برعهده داشت تا درجه‌ی سپهبدی گرفت و رئیس سازمان تربیت بدنی و معاون وزارت فرهنگ شد. در ۱۳۴۲ بازنشسته شد و پس از چندی به امریکا رفت و در همانجا درگذشت. مردی آرام و افتاده و اصولی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

عمیق، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محسن عمیق

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۰/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب از سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه قم شدم و فعالیت علمی و آموزش حوزوی را شروع کرده و در مدارس معصومیه و الهادی

و امام باقر علیه السلام دوران مقدمات و لمعه ها را به اتمام رسانده و رسائل و مکاسب را در محضر اساتیدی همچون محسن وحید خراسانی و حسینی خراسانی و محمدی و .. به اتمام رساندم. و از سال ۱۳۷۴ دروس خارج فقه و اصول آیات عظام وحید خراسانی و مکارم شیرازی و تبریزی و سبحانی ، نوری همدانی و درس تفسیر استاد جوادی آملی شرکت داشته و در سال ۱۳۷۶ دوره تخصصی کلام اسلامی را در مؤسسه امام صادق علیه السلام شروع کرده و در سال ۸۰ فارغ التحصیل شدم و پایان نامه سطح ۴ حوزه در حال دفاع می باشد در این مدت همکاریهایی با برخی از مؤسسات علمی پژوهشی همچون نشر آثار حضرت امام(ره) و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه و ... داشتم و در کتاب تا بحال منتشر شده یکی فلسفه خلقت و دیگر اخلاق زیست محیطی در اسلام و مقالاتی نیز منتشر داشته ام. و از سال ۱۳۸۴ در مرکز جهانی معاونت پژوهش مدارس تخصصی فقه و اصول اشتغال اجرائی و علمی دارم و در کنار حوزه فعالیتهای تبلیغی و تدریس نیز داشته ام .

عندلیبی، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دانشمند معظم فقیه فرزانه شیخ محمد تقی عندلیبی که از علمای برجسته و بقیۀالسلف مشهد مقدس بود در سن ۹۷ سالگی دار فانی را وداع گفت.

حاج شیخ محمد تقی فرزند شیخ نعمت الله و نوه ی شیخ محمد حسین قاضی سبزواری معروف به عندلیبی و ملقب به «خواستار» می باشد. در اواخر سال ۱۳۳۲ ق / ۱۲۹۳ش در شهر سبزوار پا به عرصه گیتی نهاد. پدرش از فضلا و واعظان معروف سبزوار که در فصاحت و بلاغت و داشتن صوت و لحن خوش کم نظیر بود. او در سال ۱۳۳۸ ش در سبزوار در حدود ۷۰ سالگی در گذشت و در امامزاده شعیب به خاک سپرده شد.

شیخ محمد تقی مقدمات را نزد پدر ارجمند خود وشیخ علیرضا مدرس در زادگاهش بیاموخت و به سوی مشهد رهسپار شد و ادبیات را نزد شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری به پایان برد. سطوح را نزد حضرات آیات شیخ هاشم قزوینی، سید حسین فقیه سبزواری و شیخ آقا بزرگ شاهرودی طی نمود.

ایشان در سال ۱۳۵۵ ق/ ۱۳۱۵ ش عازم نجف اشرف گردید و خارج را از محضر شیخ ضیا ءالدین عراقی و سید ابوالقاسم خوئی استفاده نمود، سپس به کربلای معلی رفت و از محضر سید حسین طباطبائی قمی و سید محمد هادی میلانی بهره ها برد. آن گاه در سال ۱۳۶۴ ق/۱۳۲۴ ش به زادگاه خود مراجعت نمود و مشغول تدریس و اقامه جماعت در مسجد جامع شد. مخفی نماند که ایشان از حضرات آیات سیدابوالحسن اصفهانی، استادش عراقی، میرزا عبدالهادی شیرازی، میرزا محمدهادی میلانی و سید محمود شاهرودی دارای اجازاتی بوده است.

جناب عندلیبی جهت تعمیر و کاشیکاری مسجد جامع سبزوار در سال های چهل شمسی به همت حاج محمود مسلم اقداماتی نمود و کار تعمیر در محرم ۱۳۸۹ ق به پایان رسید. نامبرده در سال ۱۳۹۰ق/۱۳۴۹ش در پی دعوت آیۀ الله سید محمد های میلانی جهت شرکت در جلسه استفتا رحل اقامت خود را برای همیشه در مشهد مقدس برگزید و در مسجد امام حسین (علیه السلام) به اقامه جماعت و انجام وظیفه دینی پرداخت. در ضمن درس های شرح منظومه، کفایه، مکاسب وخارج فقه مقارن و تطبیقی را بر عهده گرفت. او فردی دانشمند، زاهد، مهربان و دارای خصال اخلاقی حقیقی بود.

از آثار او

۱–تقریرات درس عراقی؛

۲–تقریرات درس قمی؛

۳–تقریرات درس میلانی؛

۴–تعالیف علی شرح المنظومهٔ (ملا هادی سبزواری).

عندلیبی بر اثر کهولت سن در غروب جمعه ۸ رجب ۱۴۲۹ق/۲۱ تیر۱۳۸۷ش در سن ۹۷ سالگی در مشهد مقدس دار فانی را وداع گفت. پیکرش پس از تشییع در صحن امام رضا (علیه السلام)، صحن جمهوری اسلامی به خاك سپرده شد. نویسنده: عبدالحسین جواهرالکلام منابع زندگینامه : آینه پژوهش شماره ۱۱۲.

عنصر المعالی، کیکاوس

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۴۷۵ ق)، نویسنده و شاعر. یکی از امیران و شاهزادگان آل‌زیار بود که در ادبیات مقامی رفیع داشت. وی به ظاهر، مدتی بر بخشی از کوهستانهای مازندران حکومت داشت و مدتی نیز در دربار سلطان مودود غزنوی سمت ندیمی داشت. سفری به حج کرد. آن چه سبب شهرت و ماندگاری وی شده است، کتاب «قابوس‌نامه» است که آن را در چهل و چهار باب برای فرزند خود گیلان‌شاه در ۴۷۵ ق تألیف کرده است. این کتاب از مهمترین متون نثر فارسی به شمار می‌رود. عنصرالمعالی قریحه شاعری نیز داشته و قطعات و رباعیات متوسط از او باقی مانده است.[۱]

(ع. پایه بلندیها) کیکاوس بن اسکندر ابن قابوس بن وشمگیر بن زیار، از امرای دانشمند آل زیار (قر. ۵ ه.) وی در زمره زیاریانی است که پس از منوچهر بن قابوس، و مخصوصا پس از غلبه ترکمانان سلجوقی بر ایران، حکومت مستقلی نداشته، و تنها به عنوان امیرزاده در قسمتی از طبرستان باقی مانده بودند. پدرش اسکندر دارای دستگاه امارت بود، و کیکاوس او را «امیر ماضی» خوانده، و خود او امارت گونه‌ای داشت، و گویا امیری وی منحصر به قسمت محدودی از گرگان و طبرستان و بسیار ضعیف بود، چنانکه وی خود مدتی دراز بیرون از ولایت خویش میگذرانید، و چون زن او فرزند سلطان محمود غزنوی بود، هشت سال در دستگاه سلطان مودود به سر برد، و چندی به غز و در هندوستان گذراند، و به غز و در سرحدهای روم نیز رفت، و سپس چند سال در گنجه نزد امیر ابوالسوار شاوور بن فضل هم در سفر حج گذرانید. تاریخ وفات او را ابن اسفندیار ۴۶۲ ه.ق. نوشته و بسیاری همین تاریخ را پذیرفته‌اند، ولی بعض محققان به مناسبت تاریخ اتمام قابوسنامه که در برخی نسخ ۴۷۵ آمده این تاریخ را مردود دانند لیکن با مسلم شدن وفات ابن اسفندیار در سال ۴۶۲ ه.ق. تاریخ اتمام قابوسنامه بین سالهای ۴۵۷ و ۴۶۲ به حقیقت نزدیکتر است. وی پسری به نام گیلانشاه داشته و خود کتاب «قابوسنامه» (ه.م.) را به نام او تألیف کرده است. عنصرالمعالی مردی مطلع و دانشمند بود و به زبانهای فارسی و طبری اشعاری متوسط می‌سرود.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ ادبیات در ایران (۹۰۲ –۸۹۸ / ۲)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (۸۹)، تاریخ نظم و نثر (۴۶ –۴۵)، تذکره‌ی روز روشن (۶۸۸ –۶۸۷)، حبیب السیر (۴۴۲/ ۲)، دایره‌المعارف فارسی (۲۳۳۸ / ۲)، الذریعه (۳ / ۱۷ ،۹۰۶ / ۳)، ریحانه (۲۱۵ / ۴)، سبك‌شناسی (۱۸۹ / ۳)، شاعران بی‌دیوان (۵۷۴ – ۵۷۰)، فرهنگ ادبیات فارسی (۳۹۱)، قابوس‌نامه (مقدمه/ یز– ۵)، گنج

و گنجینه (۱۰۶ –۱۰۰)، لباب الالباب (۳۱ –۳۰/ ۱)، لغت‌نامه (ذیل/ عنصر المعالی)، مجمع الفصحا (۱۰۸ –۱۰۷ / ۱)، معجم المؤلفین (۴۱۵ / ۱۳)، هفت اقلیم (۹۹ –۹۷ / ۳).

عهدی، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید کاظم عهدی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسن (ع)تیپ۱۸الغدیر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

معروف به «کاظم»بود، تحصیلات دوره ابتدایی و راهنمایی را در مدرسه تعلیمات اسلامی گذراند. آن گاه دیپلم برق را از هنرستان فنی یزد گرفت. در آزمون سراسری ۱۳۶۶ ـ ۱۳۶۵ شمسی در رشته کارشناسی برق دانشگاه کرمان پذیرفته شد. با شروع مبارزات انقلاب اسلامی به فعالیت های سیاسی روی آورد و با بهره گیری از رهنمودهای آیت الله شهید صدوقی (ره) در مجالس سخنرانی، مبارزه با گروهک های ضد انقلابی، راهپیمایی ها و تحصن حضوری فعال داشت. همچنین در حرکت های انقلابی دانش آموزان پیشگام بود و اطلاعیه هایی را که از نجف به منزل شهید صدوقی (ره) می رسید، پس از تکثیر در شهرهای اطراف پخش می کرد. پس از ورود امام خمینی (ره) به ایران برای شرکت در مراسم استقبال به تهران رفت و به مبارزه ادامه داد. با پیروزی انقلاب وارد کمیته انقلاب اسلامی یزد شد و ماموریت های مختلفی را به انجام رساند. در اول تیر ماه ۱۳۵۸ شمسی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و مسئولیت های مختلفی را به عهده گرفت. او برای مبارزه با منافقان و چریک های فدایی به تهران اعزام شد و پس از پاکسازی مقر فداییان خلق در خیابان دهکده مدتی به پاسداری پرداخت. با آغاز غائله کردستان، جز نخستین نیروهای اعزامی به کردستان بود. وی به سبب فعالیت ها و کاردانی در منطقه جوان رود، به سمت معاونت پاسگاه قوری قلعه منصوب و مسئول پاسگاه شرویته ـ از پاسگاه های مرزی کردستان ـ شد.

سپس در اول اردیبهشت ۱۳۵۹ شمسی، فرماندهی پایگاه جوان رود را برعهده گرفت. آن گاه با سمت مسئول زندان دادسرای انقلاب یزد به فعالیت ادامه داد. در دوران دفاع مقدس رهسپار اهواز شد، سپس به آبادان رفت و در طول مدت محاصره، مبارزه کرد. پس از آن مدیریت داخلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یزد را عهده دار شد. سپس با سمت مدیر اداره تعاون و امور اجتماعی وزارت سپاه پاسداران یزد فعالیت کرد. او در این سمت منشاء خدمات ارزنده ای به پاسداران بود و در زمینه گسترش این اداره تلاش بسیاری کرد. همچنین به فرماندهی گردان طرح لبیک منصوب و به جبهه جنوب اعزام شد. آنگاه از ۱۱ خرداد ماه ۱۳۶۵ شمسی مسئول فروشگاه مرکزی قرارگاه خاتم الانبیاء (ع) شد و در سمت قائم مقام اداره تعاون و امور اجتماعی وزارت سپاه پاسداران استان خوزستان در تمامی قرارگاه ها، لشکرها و تیپ ها به فعالیت هایش ادامه داد.

یک مرتبه از ناحیه چشم آسیب دید، همچنین در عملیات کربلای ۴ بر اثر اصابت گلوله شیمیایی دشمن مجروح شد. او پس از بهبودی نسبی به تیپ الغدیر بازگشت و به سمت معاون فرمانده گردان منصوب شد. آن گاه در عملیات کربلای ۵ حضور یافت و در منطقه شلمچه در ظهر روز یکشنبه ۲۸ دی ۱۳۶۵ شمسی به هنگام کمک به یک رزمنده مجروح شد و به شهادت رسید.

منابع زندگینامه" :دریادل بی قرار"نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۳۷۰۰شهید استان یزد–۱۳۸۴

عیسی لو، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالله عیسی لو

محل تولد : ارومیه

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۲ همزمان با اخذ دیپلم ـ با توجه به اشتیاق فراوان به تحصیل و تبلیغ علوم دینی ـ وارد حوزه علمیه حضرت ولی عصر(عج) تبریز گردیدم و پس از مدت دو سال و اندی تحصیل در آن حوزه مبارکه و آموختن درسهایی از مقدمات علوم دینی، در پاییز سال ۱۳۶۴ وارد حوزه علمیه قم شدم و نخست در مدرسه علمیه بعثت ساکن و به ناچار شروع به تحصیل در برخی موضوعات درسی که اندکی متفاوت با آنچه که در تبریز فراگرفته بودم بود، کردم؛ و حتی آشناییام با جناب استاد علی مؤمنی ارموی که سالها در محضر مرحوم مدرس افغانی تلمذ کرده و ادیبی بارع و مدرس فاضل گشته بود. تصمیم به تقویت پایه علمی در زمینه ادبیات عرب و منطق گرفتم (نخست در خدمت استاد ربانی گلپایگانی که در حسینیه آیت الله نجفی مرعشی منطقه مظفر تدریس می‌کرد عمده مباحث آن را فراگرفتم). از این رو در خدمت استاد مومنی تا چندین سال به فراگیری (حاشیه ملا عبدالله) و مطول تفتازانی و سپس مباحثی از اوائل کتاب رسائل شیخ انصاری و پس از آن نمط اول شرح اشارات (طبیعیات) را در خدمت ایشان تلمذ کردیم در این میان در حال حیات مرحوم مدرس افغانی مدتی در درس شرح تصریف ایشان شرکت کردیم و بخشی از کتاب سیوطی را نزد ایشان فراگرفتیم و با توجه به این‌که در سالهای قبل از آن و در زمان سلامت احوال مدرس، درسهای ادبیات را تدر یس کرده بود و در نوارهای کاست ضبط گردیده بود، از آن نوارها هم تا اندازه‌ای بهره بردم. پس از آن‌که مباحثی از طبیعیات شرح اشارات بوعلی را فراگرفتم. درس نمط سوم شرح اشارات را در خدمت استاد علی مؤمنی شروع کرده و در مدت دو سال مباحثی مهم از آن را بهره بردیم.

و به دنبال آن نهایة الحکمه مرحوم علامه طباطبایی را نزد همان استاد (علی مؤمنی ارموی) شروع کردیم که حدود بیش از دو سال طول کشید. و به دلیل همین درس‌ها بود که هنگامی که وارد مرکز تخصصی کلام اسلامی برای شرکت در دوره هشتم سطح چهار گردیدم، در سال اول برایم خسته کننده و تکراری بود و لذا با درخواست از مدیر آموزشی آن مرکز در سال دوم به همراه دوره هفتم به ادامه تحصیل در آن مرکز پرداختم و تنها در امتحانات سال اول به صورت ارتقائی شرکت نمودم. درس‌های سطح حوزه را نیز عمدتاً به صورت آزاد ـ و در نزد اساتیدی از جمله مرحوم استاد پایانی، استاد مسجد ارموی، استاد صلواتی، استاد موسوی تهرانی، استاد مدرس یزدی و... فراگرفتم و به طور مرتب در امتحانات کتبی و شفاهی حوزه علمیه شرکت می‌کردم.

عیسی نژاد، سیاوش

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان فجر لشگر۴۳امام علی (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«سیاوش عیسی نژاد » در سال ۱۳۴۶ در« اردبیل» به دنیا آمد .تا کلاس دوم دبیرستان به تحصیل پرداخت .

دوران نوجوانی اوهمزمان بود با مبرزات مردم ایران بر علیه حکومت ظالمانه ی طاغوت . او نیز مانند همه ی ایرانیان آزادی خواه وارد مبارزه با حکومت خود کامه پهلوی شد وتا سرنگونی آن از پا ننشست.

انقلاب اسلامی که پیروز شد او در عرصه های مختلف به فعالیت پرداخت . او سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را بهترین مکان برای خدمت به مردم وکشور برگزید.

پس تجاوز ارتش عراق به خاک مقدس ایران به جبهه رفت وتا سال ۱۳۶۵که به سمت فرمانده گردان فجر منصوب شده بود در جبهه ماند. در تاریخ ۳۰/۹/ ۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه بر اثر اصابت ترکش به قلب و سر به شهادت رسید .

سیاوش عیسی نژاد ،از سر شوق به دل خواست شمع هدی بر فروزد

چنین بود تقدیر تا اندر آن نور چو پروانه ای ،بالهایش بسوزد

منابع زندگینامه :

"روایت سی مرغ "نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

عین‌الدوله، عبدالمجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سلطان احمدمیرزا عضدالدوله و نوه‌ی فتحعلیشاه، در ۱۲۲۴ ش در تهران زاده شد. از پنج سالگی تحصیلات خود را در سرخانه نزد معلمین خصوصی آغاز کرد و مقدمات زبان فارسی و عربی را فراگرفت. قدری هم تاریخ و جغرافیا و ریاضیات خواند، آنگاه تمام تلاش و فعالیت خود را در فراگرفتن حسن‌خط «نستعلیق» به کار برد و به اندازه‌ای در این زمینه پیشرفت نمود که غالبا نوشته‌ی او با خط عبدالمجید درویش اشتباه می‌شد. در نوشتن رسائل نیز اهتمام زیادی به کار برد. در پانزده سالگی به استدعای پدرش، ناصرالدین‌شاه موافقت کرد برای ادامه‌ی تحصیل وارد دارالفنون شود و فنون نظامی را بیاموزد. عبدالمجید مدت شش سال در دارالفنون در رشته‌های مختلف دانش‌اندوزی کرد و زبان فرانسه را نیز آموخت، ولی از همان دوران تحصیل آثار گردنکشی و قلدری و استبداد رای در او مشاهده می‌شد. وقتی در بیست سالگی تحصیلات او را پایان گرفت، به استدعای پدرش تقاضای کاری برای او شد و شاه پس از آزمایشهای متعدد، دستور داد کاری در دستگاه ولیعهد در تبریز به او واگذار شود. عبدالمجید به تبریز رفت و کار اصطبل خاصه ولیعهد به او واگذار شد و با جدیت و تلاش شبانه‌روزی، سر و سامانی به آنجا داد و رضایت ولیعهد از هر جهت فراهم گردید و به دستور مظفرالدین میرزا، به مصاهرت او درآمد و مهدعلیا دختر چهارده‌ساله‌ی ولیعهد را به عقد دائم او درآوردند. پس از این وصلت، حکومت چند شهر از جمله جوین و میاندوآب به او سپرده شد و در اثر جدیت، امنیت از دست رفته‌ی شهرها مجددا بازگشت. در ۱۳۰۸ ه.ق بنا به پیشنهاد ولیعهد، یک قطعه نشان درجه اول شیر و خورشید و یک رشته حمایل به او داده شد. در سال بعد یک قبضه شمشیر مرصع دریافت داشت و در ۱۳۱۰ لقب عین‌الدوله گرفت و درجه‌ی امیرتومانی نیز به او داده شد.

میرزا ابراهیم شیبانی (صدیق‌الممالک) در کتاب منتخب‌التواریخ در وقایع سال ۱۳۱۱ درباره‌ی عین‌الدوله چنین می‌نویسد:

«شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله حاکم اردبیل و مشکین و قراچه‌داغ و تفنگدارباشی و امیرآخور اصطبل حضرت والا ولیعهد و

بیگلربیگی تبریز که مراتب کفایت و لیاقت معزی‌الیه به توسط حضـرت ولایتعهد معروض افتاد به پاداش حسن خدمت هر یک، یک زوج سردوشی الماس از درجه چهارم مفتخر گردید.»

عین‌الـدوله در حقیقت دست راست ولیعهـد بود و طبعا در تمام کارها مـداخله می‌کرد . پس از عزل امیرنظام گروسـی از پیشـکاری آذربایجـان و انتصـاب میرزا عبـدالرحیم قائم‌مقـام تبریزی به جـای وی، امنیت از آذربایجان رخت بربست و شـهر تبریز دچار آشوبی بزرگ گردیـد و غـالب خانه‌هـای مردم به تـاراج رفت و قائم‌مقـام گذشـته از اینکه نتوانست آشوب را فروبنشانـد، خانه‌اش نیز مورد تـاراج و غـارت واقع شـد. ولیعهـد، عین‌الـدوله را مـامور امنیت تبریز نمود. او بـا قاطعیت کامل آرامش را به شـهر تبریز برگردانیـد و مسببین را مجازاتی سنگین داد و قائم‌مقام چون ناتوانی خود را دید، از پیشکاری آذربایجان استعفا داد و عملا عین‌الدوله امور را در دست گرفت. سرانجام در اثر اصرار مظفرالدین میرزا، شاه در اوایل ۱۳۱۳ با پیشکاری و وزارت آذربایجان عین‌الدوله موافقت کرد.

هنوز چند ماهی از وزارت عین‌الدوله سپری نشده بود که شاه به قتل رسـید. عین‌الدوله یک هفته پس از قتل ناصـرالدین شاه، وسایل تاجگـذاری موقت مظفرالـدین‌شاه را در تبریز فراهم کرد و بـا شـکوه و جلال فراوان ولیعهـد چهل‌وچهار ساله را بر اریکه‌ی سـلطنت جای داد. اردوی شاه جدید پس از تاجگذاری موقت در تبریز عازم تهران شد و با نظم و نسقی که عین‌الدوله داده بود، پس از چهل روز وارد تهران شد. سلطان عبدالمجید میرزا انتظار داشت همان کاری که ناصرالدین‌شاه با میرزا تقی‌خان پیشکار و وزیر خود انجام داد، شاه جدیـد نیز درباره‌ی او اعمال کنـد و صدارت را به وی واگذار نماید ولی خواسـته‌ی او جامه‌ی عمل نپوشـید، بلکه سیاسـت امین‌السلطان صـدراعظم در شاه موثر افتاد و تبعیـدا به حکومت مازنـداران منصوب شد. عین‌الدوله برای امتثال شاه، این ماموریت را موقتا پـذیرفت و به ساری رفت ولی بیش از دو ماهی در آنجا نماند. به تهران آمد و از شاه اجازه‌ی مسافرت به عتبات را گرفت و به آنجـا رفت و متجاوز از یک سال در نجف و کربلا معتکف بود. در اوایل ۱۳۱۷ ه.ق عین‌الدوله به حکمرانی خوزستان و بختیاری و لرسـتان و بروجرد و نهاوند منصوب گردید و یک قبضه شمشـیر مرصع از درجه اول دریافت کرد. ماموریت او قریب یک سال طول کشید و به تهران احضار شد و فرمانی بدین شرح برای او صادر شد:

از آنجائی که بعـد از فضل خداوند متعال کمال اطمینان را به صداقت و درستی عین‌الدوله داریم، لهذا حکومت تهران را که امروزه کمال اهمیت دارد، به کف با کفایت او واگذار فرمودیم. یقین است که او هم تربیت چندین ساله ما را فراموش نکرده خاطر ما را از هر جهت آسوده خواهد کرد و نواقص کار حکومتی تهران را به طور دلخواه، انجام خواهد داد.

عین‌الـدوله علاوه بر حکومت تهران، اداره‌ی خالصه حضـرت عبـدالعظیم علیه‌السـلام و خوار و ایلات و تجریش و اداره نظمیه و انبار مبارکه را با ایالات و ادارات سابقه بر عهده گرفت.

شاه پس از بازگشت از سـفر اول خود از اروپا، عین‌الـدوله را مورد توجه و عنایت خاص قرار داده، یک قطعه نشان درجه اول قدس به او اهداء نمود. ولی پس از اخذ نشان، ایالات و ولایات جنوب که عبارت بودند از خوزسـتان، بختیاری، لرسـتان، بروجرد و نهاوند از سلطه‌ی وی خارج و به سالارالدوله واگذار گردید.

پس از بـازگشت شـاه و امین‌السـلطان از سـفر دوم فرنگسـتان، آشوبهایی در سرتاسـر کشور برخاست. اخـذ دو فقره وام از روسـیه‌ی تزاری، واگـذاری نفت ایران به یـک شـرکت انگلیسـی، تقسـیم خالصـجات دولتی بین درباریان، اعطاء امتیاز حفریات به فرانسوی‌ها موجبـاتی بود که از هر طرف مملکت نغمه‌هـائی برخیزد. شـبنامه‌های متعـددی، تشـکیل انجمنهای مخفی و ایراد خطابه‌های مکرر از طرف وعاظ موجب حملات شدید به امین‌السـلطان گردید و شاه ناگزیر شد میرزا علی‌اصـغرخان را از صدارت عزل نماید و در فکر صـدراعظم دیگری باشـد. بـدون تردید مظفرالدین‌شاه با توجه به شـناخت روحیه و خلقیات و تدبیر عین‌الدوله، نظر بر او داشت ولی برای سـنجش افکار عمومی درصـدد برآمد گام به گام برنامه‌ی خود را به مرحله‌ی اجرا درآورد. لذا پس از اسـتعفای امین‌السـلطان، فرمـانی برای شـاهزاده عین‌الـدوله صـادر کرد. به موجب این فرمـان که مشـحون از اصـالت رای و اصـالت تـدبیر و کـاردانی او بود،

منصب جلیل وزارت داخله را به او داد، با توسط عرض تمام عرایض.

هنوز مرکب فرمان خشک نشده بود، که فرمان دیگری به شرح زیر از طرف شاه صادر گردید:

خاطر خطیر همایون خسروانی که همواره متوجه اصلاح امور ملک و مملکت و حفظ صالح دین و دولت و تمجید ترقی حال و آسایش و فراغ بال قاطبه رعیت است، در این وقت چنین اقتضاء فرمود که برای حصول این مقاصد و رفع اختلاف امور و تعیین تکلیف طبقات نوکر و ترتیب امر منافع و خراج کشور و آسایش کلیه حالات و خیالات و انتظام امور دربار دولت و اجرای کلیه اوامر علیه سلطنت، شخصی از رجال و اعاظم چاکران دربار سلطنت به سمت وزارت عظمی منصوب و برقرار گردد. لهذا نواب والا شاهزاده معظم عین‌الدوله وزیر داخله که روزگاری است مراتب کفایت و کیاست و فراست و دولتخواهی و صداقت ایشان در طی خدمات مهمه کاملا مشهود پیشگاه همایون افتاده به منصب جلیل و لقب نبیل وزیر اعظمی منصوب و ملقب فرموده و پیکر لیاقت و افتخار ایشان را به اعطای یک ثوب جبه ترمه شمسه مرصع با شرابه الماس که از تشریفات خاصه صدور دولت است مشرف و مخلع فرمودند .

عین‌الدوله از روزی که به مقام وزارت عظمی تعیین شد، اقدامات همه جانبه‌ای برای اصلاح کشور آغاز نمود. آغاز زمامداری عین‌الدوله مواجه بود با وبای خانمانسوز آن سال و خالی بودن خزانه، به طوری که دولت و دربار قادر به پرداخت حقوق ماهیانه نبود. عین‌الدوله ولات و حکام را به تهران احضار نمود و از هر کدام پیشکشی قابل ملاحظه‌ای دریافت کرد و حکامی که حاضر به پرداخت نبودند، تعویض شدند. غرض از این اقدامات، تعدیل بودجه و تقلیل مخارج بود. عین الدوله میل نداشت وام سومی از دولت روسیه بگیرد و برای خود مانند اتابک ، بدنامی به وجود بیاورد. با وجودی که در اصلاح مالیه خبیرگر نشد، تنها کار مهمی که انجام داد این بود که برای سفر سوم شاه به اروپا، از بیگانگان استقراض نکرد و هزینه‌ی این مسافرت شاه را از صرفه‌جوئی‌ها تامین نمود. و علاوه بر آن، هزینه‌ی مسافرات همراهان شاه را از آنها وصول کرد و حاضر نشد از خزانه‌ی مملکت دیناری صرف تفریح و گردش درباریان در اروپا بشود.

پس از بازگشت مظفرالدین‌شاه و عین‌الدوله از سفر اروپا (۱۳۲۳ ه.ق) نغمه‌های زیادی از هر طرف بلند شد. عده‌ای برای عزل نوز بلژیکی که در تعرف گمرکی به نفع بیگانگان تغییراتی داده بود، متحصن شدند و بعد ماجرای احتکار قند و چوب زدن تجار توسط علاءالدوله حاکم مستبد تهران پیش آمد. خشونت عین‌الدوله و تبعید عده‌ای از سرشناسان پایتخت به سایر شهرها و اختلاف شدید دسته‌ای از روحانیون با صدراعظم (بهبهانی و طباطبائی) آتش ناامنی و انقلاب را دامن می‌زد/ شاه ناگزیر فرمان عدالتخانه را صادر کرد. ولی عین‌الدوله با طفره ایام را به دفع‌الوقت می‌گذرانید و جنبشهای مردم را به شدت سرکوب می‌نمود، تا سرانجام واقعه‌ی قتل سید عبدالمجید طلبه پیش آمد که منجر به ایستادگی مردم در مقابل حکومت شد. عده‌ای به سفارتخانه‌های انگلیس و عثمانی رفته، بست نشستند و دسته‌ای به زعامت روحانیون به قم رفتند و در جوار حضرت معصومه (س) متحصن شدند. مظفرالدین‌شاه چاره را در عزل عین‌الدوله و

صدور فرمان مشروطیت دید. عین‌الدوله پس از عزل از صدارت، به فریمان و سپس مازندران تبعید شد و در جریان فوت مظفرالدین‌شاه و تاجگذاری محمدعلی میرزا، در تهران حضور نداشت. این تبعید و دوری از مرکز قریب دو سال طول کشید تا اینکه پس از به توپ بستن مجلس و تعطیل مشروطیت، محمدعلی میرزا او را به تهران احضار کرد و با اختیارات کامل، والیگری آذربایجان را به او سپرد. در آن ایام آذربایجان محور مقاومت و مخالفت با محمدعلی‌شاه بود. عین‌الدوله محمد ولی‌خان تنکابنی سپهدار و میرزا علی‌خان ارشدالدوله را همراه خود نمود. سپهدار فرمانده کل قوا شد و ارشدالدوله فرماندهی فوج مخصوص را عهده‌دار گردید.

عین‌الدوله چندی در تبریز و چندی در باسمنج توقف کرد و مذاکراتی برای اصلاح ذات‌البین انجام داد ولی خشونتی در کار اعمال

ننمود. چند زد و خورد پراکنده بین نیروهای دولتی و چریکها و فدائیان ملی انجام گرفت و ملاقاتهائی نیز با سران انقلابیون انجام داد ولی نتیجه‌ای حاصل نشد و فقط مردم تبریز از لحاظ آذوقه در مضیقه قرار گرفتند. چون تمام راه‌های مواصلاتی توسط نیروهای دولتی مسدود شده بود و به علت نرسیدن آذوقه به شهر، تبریز در حال انفجار قرار گرفت. قوای روسیه‌ی تزاری برای درهم شکستن وضع موجود شهر تبریز را اشغال کرد و در نتیجه عین‌الدوله به تهران بازگشت.

پس از فتح تهران و خلع محمدعلی میرزا از سلطنت، عین‌الدوله در مبارک‌آباد می‌زیست. وی هیچ سفارتخانه‌ای را قبله‌گاه خود قرار نداد و پرچم هیچ مملکتی را بر فراز منزل خود نیاویخت و به هیچ وجه زیر بار ذلت نرفت و عصر همان روز عصازنان بدون محافظ به سمت بهارستان قدم برداشت. پس از ورود بدانجا به ملاقات سردار اسعد بختیاری و محمدولی‌خان سپهدار اعظم رفت و خود را در اختیار آن دو قرارداد تا هر عقوبتی را که صلاح بدانند، درباره‌اش اجرا کنند ولی دو سردار فاتح، مقدم او را گرامی داشته از وی خواستند که در منزل خود به راحتی زندگی کند. عین‌الدوله برای کمک به دولت ملی، املاک خود را در قرچه‌داغ که از چندین رقبه تشکیل می‌شد، به دولت واگذار نمود و علاوه بر آن یکصدهزار تومان نیز پول نقد به سران حکومت پرداخت کرد و جان خود را بدینوسیله خرید و سران فاتح نیز به وی قول والیگری فارس را دادند. ولی پس از افتتاح مجلس و با سر و صدای سیدحسن تقی‌زاده، موضوع منتفی گردید.

عین‌الدوله تا پایان ۱۲۹۱ دور از کارهای سیاسی زندگانی آرامی داشت. در آن سال میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه به رئیس‌الوزرائی رسید و در کابینه‌ی خود عین‌الدوله را به وزارت داخله منصوب کرد. عین‌الدوله اولین اقدامی که به عمل آورد، صدور فرمان انتخابات دوره سوم بود که حتی روز اخذ رای را تعیین نمود و اعتبار آن را نیز به هر کیفیتی بود فراهم ساخت. در کادر ولات و حکام تغییراتی به سزا داد و افراد خوش‌سابقه و لایق را به حکومت فرستاد و از هر نظر آرامشی نسبی در سیاست داخلی ایجاد کرد. وزارت داخله خبر داشت، در کابینه‌ی خود او را کماکان در وزارت داخله تثبیت نموده، تا بقیه‌ی اقدامات اصلاحی خود را به منصه‌ی ظهور برساند.

مستوفی‌الممالک تا بیستم اسفندماه ۱۲۹۳ بر سر کار باقی بود. دو کار عمده‌ی وی در این دوران یکی افتتاح مجلس سوم و دیگری اعلام بیطرفی ایران در جنگ بین‌المللی اول بود. عین‌الدوله وزیر داخله‌ی کابینه به حکم مسئولیت مشترک وزیران، در این دو کار سهمی به سزا داشت.

احمدشاه در اواخر ۱۲۹۳ در اثر استعفای مستوفی ناگزیر در اجرای ابراز تمایل نمایندگان فرمان صدارت را به نام میرزا حسن‌خان مشیرالدوله صادر کرد و او هم مشغول کار شد. پس از ۴۰ روز در اثر کارشکنی‌های وزراء مختار روس و انگلیس، از کار کناره گرفت. در آن هنگام وزراء مختار سلطان احمدشاه تن به خواسته‌ی آنها داد و فرمان صادر کرد ولی سفیر عثمانی و شارژ دافر آلمان پس از اطلاع از این موضوع احمدشاه را تحت فشار قرار داده حتی او را تهدید نمودند که ممکن است شاه به وسیله‌ی قوای ژاندارم ربوده شود و احمدشاه تمکین کرد و فرمان رئیس‌الوزرائی انتخاب کند که قادر به حل مشکلات باشد.

در اجرای فرمان احمدشاه، مجلس شورای ملی در روز دوازدهم اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۴ جلسه‌ی خصوصی تشکیل داد. نخست عده‌ای از نمایندگان از بحران شدیدی که دامنگیر مملکت شده بود، سخن راندند. آنگاه چند نام برای رئیس‌الوزرائی برده شد، تا سرانجام نمایندگان به اتفاق آراء به زمامداری سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله ابراز تمایل نمودند.

مرحوم سیدحسن تقی‌زاده در کتاب مجلس ملی ایران و شادروان دکتر مهدی ملک‌زاده در کتاب تاریخ مشروطیت ایران، علل و جهات این انتخاب را توجیه کرده‌اند و هر دو نتیجه گرفتند که در آن ایام بهتر از این انتخاب ممکن نبود. دکتر ملک‌زاده می‌نویسد:«عین‌الدوله مردی بسیار وطن‌پرست بود و هرگز زیر پرچم خارجی قرار نگرفت و در آن ایام بهترین شخص برای رئیس‌الوزرائی بود.»

عین‌الدوله پس از دریافت فرمان، سریع جنبید و وزیران خود را به شاه و مجلس به شرح زیر معرفی نمود: عین‌الدوله رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ، عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر داخله، حاج محتشم‌السلطنه وزیر امور خارجه، امیرنظام همدانی (قره گوزلو) وزیر مالیه، سردار منصور رشتی وزیر عدلیه، میرزا اسمعیل خان مودب‌السلطنه (دکتر اسمعیل مرزبان) وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه و متجارت، و میرزا ابراهیم‌خان حکیم‌الملک وزیر علوم و اوقاف.

عین‌الدوله پس از معرفی وزیران به مجلس شورای ملی، نطق کوتاهی ایراد نمود و ضمن آن اشاره به جنگ جهانی کرد و از اشغال ایران توسط نیروهای عثمانی، روس و انگلیس سخت گفت. وی ضمن تشریح اوضاح اسف‌بار اقتصادی ایران، از نمایندگان خواست تا او را در این موقع حساس یاری نمایند و از مجلس اجازه گرفت که به جای حضور در مجلس به کارهای مملکتی رسیدگی کند و هر وقت لازم شد مجلس او را احضار نماید. نمایندگان حاضر در جلسه به اتفاق آراء به او رای اعتماد دادند.

عین‌الدوله و وزیرانش اردیبهشت و خردادماه را گذرانده به اصلاح امور پرداخته و بیشتر به فکر تامین آذوقه مردم بودند ولی ناگهان در اواخر خردادماه بین ایلات کرمانشاه قوای عثمانی را منکوب و به عقب راندند و کرمانشاه را از وجود آنان پاک ساختند. در اثر این اتفاق غیرمترقبه که دولت هیچگونه دخالتی در این کار نداشت، ۲۰ نفر از وکلای مجلس شورای ملی که عضو فرقه‌ی دموکرات بودند، به تحریک حاج عزالممالک وکیل کرمانشاه، فرمانفرما وزیر داخله‌ی کابینه را استیضاح کردند. موتمن‌الملک طی نامه‌ای از عین‌الدوله خواست برای پاسخ به استیضاح، وزیر داخله را به مجلس بفرستد. عین‌الدوله در پاسخ رئیس مجلس، متعذر به این نکته شد که به استناد قانون اساسی، وزیران کابینه مسئولیت مشترک دارند اگر از طرف وزیری عملی انجام پذیرد که مورد استیضاح مجلس واقع شود، بدون تردید رئیس‌الوزراء و سایر وزیران پاسخگوی آن هستند، لذا در اجرای استیضاح از وزیر داخله، هیئت وزیران به اتفاق در مجلس حضور خواهند یافت تا به استیضاح پاسخ دهند.

تلاش موتمن‌الملک برای انصراف عین‌الدوله از حضور در مجلس نتیجه نداد و دو روز بعد عین‌الدوله و وزیران در مجلس حضور یافتند و وکلای جوان دموکرات که همه جویای نام بودند مانند: حاج عزالممالک، میرزا قاسم صور، کزازی، عدل‌الملک، میرزا محمدعلی کلوپ، سلیمان محسن و غیره به صورت بخشنامه مانند سخنرانی ایراد کردند. آنگاه عین‌الدوله به سخن درآمد و ماجرای کرمانشاه را توجیه کرد و از اقدامات خود سخن گفت و مدرس را به شهادت طلبید. غیر از عین‌الدوله، محتشم‌السلطنه وزیر امور خارجه و فرمانفرما وزیر داخله نطق کرده توضیح کافی دادند. سپس نوبت به مدرس و سردار معظم خراسانی رسید. هر دو نطقی فصیح و وطن‌پرستانه ایراد نمودند و دولت عین‌الدوله را مبری از هر لغزشی دانستند. سلیمان میرزا در نطق مفصل خود خواستار عزل فرمانفرما از وزارت داخله شد. ولی عین‌الدوله زیر بار نرفت و اظهار کرد سمت او در کابینه تغییر می‌دهم ولی از هیئت وزیران نباید خارج شود. چون دموکراتها با این نظریه موافقت نکردند، عین‌الدوله و وزیران استعفا دادند. پس از استعفای هیئت وزیران، مدرس و سردار معظم درصدد التیام موضوع برآمدند و مجددا مجلس به عین‌الدوله ابراز تمایل نمود و فرمان صادر شد ولی باز دموکراتها مصر در اخراج فرمانفرما از کابینه بودند. عین‌الدوله به هیچ وجه زیر بار نرفت و فریاد برآورد بروید رئیس‌الوزرای دیگری انتخاب کنید.

پس از استعفای عین‌الدوله به ترتیب: مستوفی‌الممالک، فرمانفرما، سپهسالار تنکابنی، وثوق‌الدوله و علاءالسلطنه هر یک مدتی کوتاه به رئیس‌الوزرائی منصوب شدند تا بار دیگر نوبت به عین‌الدوله رسید و به مقام رئیس‌الوزرائی منصوب شد و در ۳۰ آبان‌ماه ۱۲۹۶ اعضای کابینه‌ی خود را به شرح زیر به سلطان احمدشاه معرفی نمود: مستوفی‌الممالک وزیر مشاور، مشیرالدوله وزیر جنگ، موتمن‌الملک وزیر فوائد عامه و تجارت، علاءالسلطنه وزیر امور خارجه، وثوق‌الدوله وزیر علوم و اوقاف، قوام‌السلطنه وزیر داخله، مشارالملک وزیر مالیه، امین‌الملک (مرزبان) وزیر پست و تلگراف و مخبرالسلطنه وزیر عدلیه.

عین‌الدوله قوی‌ترین کابینه را در طول تاریخ مشروطیت تشکیل داد و تمام داعیه‌داران را به دور خود جمع نمود چهار رئیس‌الوزرای

سابق و یک رئیس مجلس در آن کابینه عضویت داشتند. ولی هیچ نوع توفیقی نصیب آنها نشد و کابینه بدون هیچ اقدامی، پس از سه ماه ساقط شد.

در ۱۲۹۷ ش که زمام امور مملکت به وثوق‌الدوله سپرده شد، عین‌الدوله با اختیارات کامل والی آذربایجان شد و خمسه و زنجان نیز در قلمرو حکومت او قرار گرفت. عین‌الدوله چندی در زنجان توقف نمود، سپس به تبریز رفت ولی جنبش خیابانی بیش از هر چیزی او را زجر می‌داد. وی معتقد به شدت عمل و جنگ نبود و میل داشت موضوع از طریق مذاکره و کدخدامنشی حل شود ولی سران قیام و دموکراتها مصلحت در مذاکره نمی‌دیدند و از اینرو عین‌الدوله توقف خود را در تبریز بی‌فایده دانست و چند روزی هم در باسمنج توقف کرد و سپس بدون اطلاع رئیس دولت، به تهران بازگشت.

روز سوم حوت ۱۲۹۹ به دنبال نقشه‌های حساب شده، قوای قزاق وارد تهران شد و نام کودتا گرفت. اولین کار کودتاچیان، بازداشت عده‌ای از رجال و امنای دولت و سرجنبانان مملکت بود. عین‌الدوله صدراعظم استبداد و رئیس‌الوزراء مشروطه در راس رجال بازداشتی قرار گرفت و قریب صد روز در زندان کوتاه به سر برد.

پس از سقوط سید ضیاء، کلیه‌ی زندانیان آزاد و با احمدشاه ملاقات نمودند. در این ملاقات عین‌الدوله از طرف زندانیان سخنانی ایراد نمود که حاکی از تأثر شدید وی از آن حادثه بود. عین‌الدوله از این تاریخ گوشه‌گیری و انزوا اختیار کرد. از یک طرف فشار طلبکاران و از طرف دیگر بیماری نقرس او را از هر فعالیتی محروم کرده بود. مع‌الوصف چون یک شخصیت سیاسی در مراسم رسمی شرکت می‌نمود و دید و بازدیدهائی هم انجام می‌داد تا سرانجام در آبانماه ۱۳۰۶ ش در ۸۴ سالگی درگذشت. از وی یک فرزند باقی ماند که ابتدا «شمس‌الملک» و سپس «عضدالدوله» لقب گرفت و مردی ساده‌لوح و بی‌کفایت بود.

عین‌الدوله در میان رجال ایران شخصیت جالبی بود. در عصر استبداد در مشاغل دیوانی مخصوصا صدراعظمی مظهر شقاوت و بی‌رحمی بود و در حکومت مشروطه برای حفظ قانون و احترام به دموکراسی و آزادیهای فردی، هیچ‌کس به پای او نمی‌رسید. در خدمت به مردم و فقراء و حاجتمندان می‌کوشید، به طوری که در دوران مجاعه و قحطی، تمام املاک خود را به وثیقه سپرد و وجوهی دریافت کرد و با آن وجوه به مردم نان مجانی می‌داد. همین امر باعث شد تمام دارائی او را طلبکاران به یغما ببرند.

(چشم دولت) سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله بن سلطان عبدالمجید میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار. از رجال دوره مظفرالدین شاه (و. ۱۲۶۱ ه.ق.- ف. ۷ جمادی‌الاولی سال ۱۳۴۵ ه.ق.) وی در جوانی در دارالفنون تهران تحصیل می‌کرد ولی چون در دروس خود کوشا نبود و از استادان اطاعت نمی‌کرد تقاضا شد که او را از مدرسه خارج کنند. سرانجام با موافقت ناصرالدین شاه که شوهر خواهر او بود از مدرس اخراج گردید و او را نزد مظفرالدین میرزا به تبریز فرستادند عین‌الدوله برحسب مقتضیات زمان در خارج از مدرسه به تحصیل پرداخت و به خصوص در فن کتابت و انشاء مرتبتی بسزا تحصیل کرد چنانکه خط او را به امضای عبدالمجید با خط خوش‌نویس معروف، عبدالمجید درویش (۲- درویش) اشتباه می‌کردند. عین‌الدوله پس از چندی اقامت در دربار ولیعهد مرجع کارهایی از قبیل امیرآخوری، حکومت شهرهای: انزاب- هشترود- ارونق- میاندواب و امثال آن و بالاخره پیشکاری ولیعهد واقع گردید و لیاقت او به سمع ناصرالدین شاه نیز رسید و او را به لقب عین‌الدوله مفتخر نمود. مظفرالدین میرزا نیز دختر خود انیس‌الدوله را به عقد او درآورد و ترقیات وی از این تاریخ شروع گردید. مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۱ ه.ق. علی‌اصغر خان اتابک اعظم را عزل کرد و مجمعی مرکب از پنج تن وزیر برای اداره امور کشور تشکیل داد، و طولی نشکید که داماد خود عین‌الدوله را به مقام وزارت داخله منصوب کرد و زمان همه امور را به دست او داد. عین‌الدوله یک سال بعد به لقب صدر اعظم ملقب گردید و زمام امور کشور را به دست گرفت. نهضت مشروطه‌خواهان ایران در این زمان پیشرفت می‌کرد و خودسری و استبداد عین‌الدوله هم موجب تحریک ملیون گردید. جنبش مشروطه طلبان در بدو امر به صورت اعتراض به روش عین‌الدوله آغاز شد و مردم او را مسئول قرضهای خارجی می‌دانستند. با حرکت عبدالعظیم، شاه در محظور افتاد و عاقبت تسلیم مردم شد و نامه‌ای بدانان نوشت و

قول داد که عین‌الدوله را از کار برکنار کند و عدالتخانه‌ای تأسیس نماید. سران انقلاب به تهران بازگشتند. در بهار سال ۱۳۲۳ ه.ق. از طرف مردم عریضه‌ای به شاه تقدیم شد و تقاضا گردید که شاه وعده خود را وفا کند. عین‌الدوله که با سکته ناقص شاه کلیه اختیارات را در دست داشت بر آزادی‌خواهان سخت گرفت. سید جمال‌الدین واعظ را به قم تبعید کرد. سید محمد از مخالفان عین‌الدوله توقیف گردید، ولی مردم از پا ننشستند و عاقبت به قم مهاجرت کردند و کسبه و تجار دکانهای خود را بستند و به سفارتخانه انگلیس پناهنده شدند. در حدود ۱۲۰۰۰ تن در باغ سفارت چادر زدند و عزل عین‌الدوله و اعلام قانون اساسی و بازگشت مهاجرین از قم را خواستار شدند. عاقبت شاه تسلیم شد و عین‌الدوله را برکنار کرد و میرزا نصراللّه خان مشیرالدوله به جای او منصوب گردید. عین‌الدوله پس از پنجاه سال زندگی سیاسی در سن هشتاد چهار سالگی در ۷ جمادی‌الاولی (۱۳۴۵ ه.ق.) در تهران وفات یافت و در جوار حضرت عبدالعظیم جنب مقبره نیاکان خود مدفون گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

غازان

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد بن ارغون بن اباقا بن هلاکو (ه.م)، هفتمین از ایلخانان مغولی ایران (جل. ۶۹۴ ه.ق/ ۱۲۹۵ م.- ف. ۷۰۳ ه.ق./ ۱۳۰۴ م.). وی در زمان ایلخانی پدرش ارغون از طرف او مأمور اداره‌ی امور خراسان و ری و قومس گردید (در ۸ سالگی). پس از فوت ارغون، گیخاتو برادر وی و عم غازان سمت ایلخانی یافت. در مدت ایلخانی او غازان کماکان در خراسان فرمانروا بود. بعد از وصول خبر قتل گیخاتو و جلوس بایدو، غازان ابتدا این پیشامد را بظاهر چندان مورد اعتنا قرار نداد، و امیر نوروز را با اختیار کامل مانند پدر خود به حکومت خراسان برقرار کرد و خود سرگرم شکار شد. در این اثنا جماعتی از لشکریان گیخاتو که در مازندران اقامت داشتند به پناه او آمدند، و غازان پس از مشورت با امیر نوروز به بایدو پیغام داد که شخصاً عازم ملاقات با اوست، و به طرف دامغان حرکت کرد. وی ابتدا خیال جنگ با بایدو را نداشت و به همین جهت بیش از ۶۰۰۰ تن همراه نبرد، ولی به اشاره‌ی امیر نوروز فرستادگانی نزد بایدو فرستاد و تقاضای ملاقات خصوصی کرد. فرستادگان او در نزدیکی قزوین با فرستادگان بایدو- که به سوی غازان می‌آمدند- تصادف کردند. اینان مأمور بودند به اطلاع غازان برسانند که بایدو مایل به ایلخانی نبود ولی چون موقع قتل گیخاتو، غازان در اردو حضور نداشت امرا و خوانین برای جلوگیری از هرج و مرج متفقاً او را به این مقام اختیار کرده‌اند. در این صورت صلاح غازان در این است که بیهوده سپاهیان خود را فرسوده نکند و به خراسان برگردد. غازان که جمعیت زیادی نداشت مصمم برگشت شد ولی امیر نوروز او را منع کرد. پس غازان دل به دریا زد و ۶۰۰۰ سپاهی خود را بین سران سپاه تقسیم نمود و به هر یك از آنان وعده‌ی حکومت یکی از ولایات را داد و به طرف آذربایجان حرکت کرد. جنگ دو اردو در رجب ۶۹۴ ه.ق واقع شد و چون بایدو دانست که شکست خواهد خورد از در صلح درآمد و غازان و بایدو با یکدیگر ملاقات و صلح کردند و مقرر شد که بایدو کرمان و عراق و فارس را که در عهد ارغون‌خان ضمیمه‌ی قلمرو ارغون بود به پسرش غازان واگذارد و روز بعد بایدو مجدداً تاجگذاری کند و به وسیله‌ی جشن و شادی‌ای عظیم رفع غایله به عموم اعلان گردد. با وجود این قرارداد امرا و لشکریان طرفین آسوده خاطر نبودند و هرکدام مترصد بودند که طرف را غافلگیر کنند. در این اثنا عده‌ای از لشکریان مقیم بغداد و موغان به یاری بایدو رسیدند و غازان شبانه از راه قزل اوزن خود را به زنجان رسانید و امیر نوروز و بعضی از سران سپاه را در اردو گذاشت و برای بایدو پیغام داد که چون امرای ایلخانی عصیان کرده بودند او بی‌اجازه مراجعت کرده و چون میل دارد که همواره طریق

مسالمت مفتوح مانـد، ایلخان بایـد فرمان حکومت متعلق به ارغون‌خان را همراه امیر نوروز و امرای دیگر برای او بفرستد. بایـدو در جواب اظهار تواضع کرد و امر داد که حاصل املاک فارس را به خزانه‌ی او بفرستند ولی امیر نوروز و دیگر امرا را اجازه‌ی مراجعت نداد و با خود به ولایت شرویاز (سلطانیه‌ی کنونی) برد و آنان را محبوس و تهدید کرد ولی نتوانست ایشان را از غازان برگرداند و بعکس امیر نوروز و همراهانش با امیر طغاجار- که امتحانات بـدی از سستی عهـد خود به مخـدومان داده بود- در خفیه ساختند که بساط سلطنت بایدو را برچینند. امیر نوروز به مکر پیش بایدو قسم خورد که اگر ایلخان او را رخصت مراجعت دهد غازان را دست بسته به خدمت او آورد. بایدو پذیرفت و امیر نوروز آزاد شد و به سرعت خود را به خدمت غازان رسانید و شرح مواضعه‌ی خود را بـا طغاجـار به اطلاع او رسانیـد. غـازان که تربیت یـافته‌ی دست امیر نوروز بود، بر اثر تشویقهـای متوالی او به اسـلام تمایـل یافت و مخصوصاً که امیر نوروز بـدو فهمانیـد که اگر قبول اسـلام کنـد جمیع مسـلمانان جـانب او را خواهنـد گرفت و قـدرت او مضـاعف خواهـد شـد. در شورایی که غـازان بـا حضور امیر نوروز برپـا کرده بود این امیر گفت که منجمـان و علمـا و اهل زهـد و ورع چنین پیشگویی کرده‌انـد که در حدود ۶۹۰ (ه.ق) سـلطانی قیـام خواهـد کرد که اسـلام در کنف حمـایت او رونق پیشـین خود را از سر خواهـد گرفت و رعایای او قرین امن و رفاه خواهند شد. اگر غازان قبول اسـلام کند به سـلطنت ایران برقرار خواهد شد و مسـلمانان در سـایه‌ی دولت او از حال نکبت و مـذلت بـدر خواهنـد آمـد و خداونـد به پاداش این امر لشـکریان او را نصـرت خواهـد داد. این بیانات در مزاج غازان مؤثر آمـد و در چهارم شـعبان ۶۹۴ در لار دماونـد غسل کرد و جامه‌ی نو پوشـید و بر دست شـیخ صدرالدین ابراهیم پسـر عارف معروف شـیخ سـعدالدین محمد بن حمویه‌ی جوینی اسـلام آورد و به پیروی او قریب ۱۰۰۰۰ تن از مغول اسلام آوردنـد و غازان از این تاریخ به نام محمود خوانده شد. وی به شادی تشـرف به اسـلام علما و ائمه‌ی دین و شـیوخ و سادات را مال بسـیار بخشـید و به زیارت مساجد و اماکن مقدس رفت و ایلچیان برای ابلاغ این امر به خراسان و عراق فرستاد و غالباً علما و سادات را در اردوی خود نگاه می‌داشت و با ایشان غـذا می‌خورد، ایام رمضان را روزه می‌گرفت، و در اقامه‌ی مراسم اسـلام جهد بسـیار به خرج می‌داد. اگر چه اسـلام وی در ابتـدا بیشتر از روی مصـلحت و برای مراعات جانب سـیاست بود ولی به تدریج مفید این فایده‌ی بزرگ گردیـد که عموم عمال و کفات رجال مسـلمان که از عهـد سـلطان احمد و زوال دولت خاندان جوینی از کار دور شده و بر اثر نفوذ متعصـبان تاتـار و عیسوی و یهود زمـام اداره‌ی امور را از کف فروگذاشـته بودنـد، بـار دیگر بر سـر کار آمدنـد و رقابت دو عنصـر مسـلمان و ایرانی از یک طرف و تاتار و عیسوی از سوی دیگر- که از عهـد هلاکو به بعـد تغییرات بسـیار به خود دیـده بود- عاقبت به غلبه‌ی سـیاست عنصـر مسـلمان و ایرانی منتهی گردیـد، و ایلخانان ایران نه تنها قبول اسـلام کردنـد، بلکه در عهد جانشـین غازان به تشیع گرویدند و خود مروج آداب اسلامی شدند. در اواخر سال ۶۹۴ غازان اطلاع یافت که مأموران فارس با وجود حکم بایـدو از پرداخت عایـدات آن مملکت به ایلچیـان او اسـتنکاف دارنـد، این امر موجب تحریـک غضب غـازان و تصـمیم به حمله به آذربایجان گردید. در این ضـمن خواجه صدرالدین زنجانی که بایدو او را از صدارت خلع و به نیابت طغاجار مأمور بلاد روم کرده بود با طغاجار دست یکی کرده به غازان پیغام فرستاد که کار بایدو را باید ساخت و خود را سال مذکور در گیلان به اردوی غازان پیوست، و پس از آن که غازان به او وعده‌ی صدارت داد، امیر نوروز را با عده‌ای سپاه برداشته به عنوان مقدمه‌ی قشون غازان عازم آذربایجان شد و غازان در عقب حرکت کرد. بایدو از کنار قزل اوزن که محل اردوی او بود فرار کرد، ولی امیر سرعت به خرج داد و او را در نزدیکی نخجوان گرفت و پیش غـازان که در این ایـام در اوجـان بود- فرسـتاد و غازان او را در ذی‌القعـده‌ی ۶۹۴ به قتل رسانیـد. از زمان غازان تا انقراض سلسـله‌ی ایلخانان ایران اسـلام دین رسـمی دولت شد و حکومت ایلخانان بر اساس شـرع و آداب اسلامی مبتنی گردید و اطاعتی که تا این تاریخ ایلخانان ایران نسبت به قاآن خانبالیغ داشـتند، از میان رفت و به تدریج رابطه‌ی بین دربـار خاقـان مغولسـتان و دربـار ایلخـانی قطع گردیـد. غـازان در حومه‌ی پایتخت خود تبریز بناهای خیریه از قبیل مسجد و رباط و مدارس بسیار بنا کرد. غازان در ذی‌الحجه‌ی ۶۹۴ وارد تبریز شد و نوروز آن سال در آن شهر بر تخت جلوس کرد و نخستین یرلیغی

که در همان روز صادر کرد فرمانی مبنی بر وجوب قبول اسلام از طرف مغول و اجرای آداب دینی و رعایت جانب عدالت بود. وی صدرالدین احمد خالدی زنجانی را به وزارت یعنی صاحبدیوانی و شرف‌الدین سمنانی را به سمت الغ بیتکچی یعنی ریاست دیوان تمغا و امیر نوروز را به منصب امیرالامرایی تعیین کرد. کمی بعد امر به قتل طغاجار داد و سپس به سرکوبی شاهزادگان مخالف خود پرداخت. در این زمان مغولان ماوراءالنهر تحت امر او جای پسر براق‌خان به خراسان حمله کردند و تا مازندران آمدند. امیر نوروز به جنگ آنان رفت و در نزدیکی هرات بدیشان رسید و جمعی را بکشت و بقیه را تا کنار جیحون تعقیب کرد. امیر نوروز پس از مراجعت صدرالدین را معزول کرد و جمال‌الدین دستجردانی را به جای او گذاشت و تهیه‌ی سیورسات لشکر را به عهده‌ی برادر خود حاجی بیک و صحه و امضای فرمانها را به برادر دیگر خود ناصرالدین ساتلمش واگذاشت و به این ترتیب زمام تمام مشاغل مهم لشکری و کشوری را در دست خود گرفت، و به زودی عده‌ای از شاهزادگان مغول و امرا را که قصد قتل او و غازان و درهم شکستن شوکت اسلام را داشتند نابود کرد. عده‌ای صدر جهان را در این توطئه شریک دانستند و دستور قتل او صادر شد ولی وی نجات یافت. غازان جمال‌الدین دستجردانی را به قتل رسانید و صدر جهان را به وزارت گماشت و او درصدد انتقام از امیر نوروز برآمد و توطئه‌ای چید تا به امر غازان اقوام و یاران امیر نوروز و سپس خود او را مقتول ساخت (۶۹۶). غازان در ۶۹۷ صدر جهان را از نظر انداخت و او را به قتلغشاه سپرد و او وی را بکشت. آنگاه غازان وزارت و صاحبدیوانی را به خواجه سعدالدین محمد مستوفی ساوجی و نیابت وزارت را به رشیدالدین فضل‌اللّٰه داد. در ۶۹۹ جنگی مابین او و الملک‌الناصر پادشاه مصر و شام در سلامیه (مشرق نهرالعاصی) واقع شد و ناصر شکست خورد و به مصر گریخت، و شام تحت تسلط غازان درآمد ولی مجدداً آن ناحیه را سپاهیان ناصر تصرف کردند. غازان مجدداً در ۷۰۲ به شام لشکر کشید و در نزدیکی دمشق شکست خورد و به تهیه‌ی تلافی مشغول بود که در ۳۳ سالگی درگذشت. جنازه‌ی او را در شام غازان (شنب غازان) نزدیک تبریز، زیر گنبدی که خود ساخته بود، دفن کردند. غازان در مدت سلطنت کوتاه خود اصلاحاتی کرد و قوانین و بناهایی از خود به یادگار گذاشت. وی یکی از پادشاهان بزرگ مشرق بشمار می‌رود و قسمتی از اصلاحات او بسبب وجود وزیر کاردان و فاضلی مانند خواجه رشیدالدین فضل‌اللّٰه است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

غازی

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ایدغمش (ایتغمش) یکی از ممالیک و پرورش‌یافتگان اتابک جهان پهلوان. وی در اوایل قر. ۶ ه. فرمانروای ری و همدان و اصفهان بود و نام او در صدر ترجمه‌ی تاریخ یمینی آمده (لغ.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

غازی اصفهانی، محمود

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س ششم ق)، معمار. معروف به غازی. از آثار وی، طراحی و بنای مسجد جامع اردستان است که ابوطاهر حسین بن غالی، بانی آن

بوده است. کتیبه‌ی گنبد و محراب مسجد به خط ثلث است و چنین رقم دارد: «... امر ببناء هذه القبه... ابوطاهر الحسین بن غالی بن احمد... علی یدی الاستاد محمود الاصفهانی المعروف بالغازی فی سنه ثلث و خمسین و خمسمائه ۵۵۳ ق». از آثار منسوب به او نیز مسجد زواره است که از مشابهات بین دو مسجد جامع اردستان و زواره و وجود کلمه‌ی «احمد» بعد از «امر ببناء» که ذکر شده، می‌توان احتمال داد که بنای آن را نیز استاد محمود اصفهانی معروف به غازی انجام داده باشد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :آثار ملی اصفهان (۸۸۳ -۸۸۲)، احوال و آثار نقاشان (۱۱۳۵ / ۳)، گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهان (۲۳۱، ۲۱۲ - ۲۱۱).

غازی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن غازی : فرمانده گروه توپخانه ۱۵خرداد(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در اصفهان به دنیا آمد، خانواده ای مذهبی و متوسط. شور و نشاط نوجوانی مانع درس خواندش نشد. خوب درس می خواند و خوب فوتبال بازی می کرد. توی محل برایش دعوا می کردند که در کدام تیم بازی کند. هر تیمی که می رفت، بردش حتمی بود. دبیرستان که رفت هم جزو تیم نوجوانان بود و هم یکی از نوجوانان فعال سیاسی و مذهبی شهر. شانزده سالش بود که شد کاپیتان تیم جوانان سپاهان.

اعضای تیم سپاهان به خاطر بازی خوب و اخلاق مردانه اش دوستش داشتند. بعد از دیپلم، رشته پزشکی قبول شد. اما عوامل ضد انقلاب در کردستان بلوا به راه انداخته بودند و جان مردم در خطر بود. دانشگاه را رها کرد و در بیمارستان شریعتی دوره ی امدادگری را گذراند. کردستان هم به کارهای پزشکی اش می رسید و هم به کارهای فرهنگی.

جنگ که شروع شد، خودش را به خاک خوزستان رساند. اول مسئول یکی از آتشبارهای توپخانه بود. اما کمی بعد اولین گروه توپخانه سپاه پاسداران را راه اندازی و فرماندهی کرد .جنگ هم که بود سر و کارش با توپ بود. هم فوتبال بازی می کرد و هم با توپخانه اش دشمن را مستاصل می کرد. در عملیات های مختلف، مسئولیت های متفاوتی به عهده گرفت. هر کار از دستش بر می آمد انجام می داد. وقتی که در عملیات خیبر و در منطقه ی طلائیه شهید شد با یکی از دوستانش، رفته بودند یک قبضه موشک انداز را آزمایش کنند، اما محاصره شدند. غازی تیربار را برداشت و دوستش را به عقب برگرداند. منابع زندگینامه :دروازه بان ،نوشته ی زینب عطایی،نشر کنگره بزرگداشت سرداران،امیران و ۲۳۰۰۰شهید اصفهان-۱۳۸۳

غازیه

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ذیقعده ۶۵۶ ق، از زنان عابد و باتدبیر. وی دختر ملک کامل و همسر ملک مظفر، حاکم حماهٔ، بود. پس از مرگ همسرش، محمد- که بعدها به ملک منصور ملقب شد- به سلطنت رسید. اما چون محمد کودکی خردسال بود، غازیه خاتون تا هنگام رشد و بلوغ وی

شخصا اداره حکومت را در دست گرفت. در آن مدت مردم از آسایش و امنیت برخوردار بودند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: اعلام‌النساء ۳ / ۴؛ تاریخ مشاهیر کرد، ۱۸۷ / ۳؛ لغت‌نامه دهخدا، ش ۸۴، ۲۷.

غایر

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اینال جق حاکم اترار، از امرای خوارزمشاه، مسبب حمله‌ی مغول به ایران (مقت. ۶۱۷ ه.ق.). وی با ترکان خاتون مادر خوارزمشاه خویشی داشت. غایر در مال بازرگانان مغول که برای تجارت به سرحد ایران آمده بودند، طمع کرد و ایشان را نزد محمد خوارزمشاه جاسوس قلم داد. خوارزمشاه به قول او اعتماد نمود و پاسخ داد که مواظب حال آنان باشد. غایرخان تجار مغول را- به استثنای یک تن که فرار کرد- کشت و اموال ایشان را ضبط کرد. آن یک تن که فرار کرد نزد چنگیزخان رفت و صورت واقعه را تقریر نمود. چنگیزخان مردی را بنام «ابن کفرج بغرا» که پدرش در خدمت سلطان تکش خوارزمشاه می‌زیست با دو فرستاده‌ی تاتار پیش سلطان محمد روانه داشت و پس از اعتراض بر عمل زشتی که نسبت به بازرگانان مغول شده بود، تسلیم غایرخان را خواستار شد، ولی سلطان زیر بار قبول این تکلیف نرفت زیرا بیشتر رؤسای او از اقارب غایرخان بودند. از سوی دیگر ترکان خاتون که در کارهای ملک نفوذ داشت و به قدرت ترکان قنقلی مستظهر بود نمی‌گذاشت که خوارزمشاه به چنین اقدامی مبادرت ورزد. خوارزمشاه علاوه بر نپذیرفتن درخواست چنگیز فرستادگان او را هم کشت و با این حرکت سیل هجوم مغول را به دست خود به طرف ایران و بلاد اسلامی کشانید. از بلاد خوارزمشاه نخستین شهری که مورد حمله قرار گرفت تا آخرین حد امکان در مقابل مغول مقاومت کند. به همین جهت با لشکریانی که خوارزمشاه به او داده بود به دفاع مشغول شد، و خوارزمشاه یکی از امرای خود- یعنی قراجه‌ی خاص- را نیز با ۱۰۰۰۰ سپاهی دیگر به کمک او فرستاد. قراجه‌ی خاص چون تاب مقاومت و دفع لشکریان چنگیز را در خود و اینال جق نمی‌دید او را به تسلیم به مغول دعوت کرد ولی او قبول این امر را خیانت شمرد و بیشتر در دفاع مجاهدت ورزید. قراجه‌ی خاص عاقبت از یکی از دروازه‌های شهر خارج شده با لشکریان همراه به اتباع چنگیز پیوست، ولی جغتای و اوگتای او را به جرم خیانت به ولی‌نعمت خود با جمیع یارانش کشتند و از همان دروازه‌ای که او خارج شده بود به اترار ریختند. اینال‌جق تا یک ماه مقاومت کرد و هر روز عده‌ای از مغول را نابود می‌کرد تا در اواخر کار وی با دو تن از یاران خود باقی ماند و ناچار به بامی پناه برد و با خشت پاره‌هایی که کنیزکان از دیوار می‌کندند و به او می‌دادند از خود دفاع می‌کرد تا عاقبت به چنگ مغول افتاد و جغتای و اوگتای او را کشتند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

غباد

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پسر خسروپرویز شیرویه.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

غرویان، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محسن غرویان

محل تولد : نیشابور

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۱

زندگینامه علمی

محسن غرویان در سال ۱۳۳۸ در نیشابور بدنیا آمد و پس از اخذ مدرک دیپلم فنی راه و ساختمان در سال ۱۳۵۷ راهی حوزه علمیه قم شد و در سال ۱۳۵۸ رسما شروع به تحصیل علوم حوزوی نمود. وی دروس مقدمات و سطح را به پایان رسانید و در دروس خارج فقه و اصول از محضر آیات عظام وحید خراسانی- فاضل لنکرانی – شیخ جواد تبریزی – مکارم شیرازی و جوادی آملی بهره برد تا اینکه برای کاندیداتوری در مجلس خبرگان رهبری در دوره سوم در امتحان اجتهاد شرکت نموده و آن را با موفقیت پشت سر گذاشت. ایشان در کنار دروس فقه و اصول در موسسه در راه حق و بنیاد فرهنگی باقرالعلوم(ع) و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) دروس کلام و فلسفه و آشنایی با مکاتب غربی را پشت سر گذاشته و هم اینک عضویت در شورای سردبیری مجله علمی – تخصصی معرفت را با مدیریت آیت الله مصباح یزدی بعهده دارد.

محسن غرویان عضو هیئت علمی و استاد موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است. از ایشان تاکنون بیش از ۴۰ اثر علمی به صورت کتاب بچاپ رسیده است و مقالات کوتاه و بلند ایشان که در مطبوعات مختلف به چاپ رسیده بالغ بر ۵۰۰ مقاله است . موسسه فرهنگی – انتشاراتی «یمین» به همت ایشان تاسیس شده و تاکنون قریب ۲۰ عنوان کتاب منتشر کرده است. محسن غرویان با دو زبان انگلیسی و عربی آشناست و تاکنون در همایشها و کنگره های مختلف داخلی و خارجی مقالاتی را به زبانهای فوق ارائه نموده است. ایشان هم اکنون به تدریس خارج اصول و اسفار ملا صدرا اشتغال دارد و در کناراشتغالاتش در حوزه ، در مجامع مختلف علمی – سیاسی با ارائه کنفرانس و سخنرانی به امر تبلیغ می پردازد. وی از سوی بعثه مقام معظم رهبری(دام عزه) به عنوان مبلغ زباندان و عضو هیئت علمی برگزیده شده است. محسن غرویان نویسنده ای است که مستمرا شبهات دینی و فلسفی و اعتقادی را در نشریات و مطبوعات مطالعه می کند و مورد نقد و بررسی قرار می دهد. مجموعه این پرسش و پاسخها تاکنون علاوه بر چاپ در مطبوعات به صورت چهار جلد کتاب نیز بچاپ رسیده است. وی سفرهای متعدد علمی به کشورهای مختلف جهان داشته است:

در سال ۱۳۶۱ برای تبلیغ در مجامع علمی و دانشگاهی به کشورهای فیلیپین- مالزی و هند سفر کرده است .

در سال ۱۳۶۹ برای شرکت در سمینارهای علمی، کلامی و فلسفی به کشور کانادا مسافرت نموده است. چهار سفر بعنوان زباندان و عضو هیئت علمی بعثه مقام معظم رهبری به حج اعزام شده است. علاوه بر این با سفر به کشورهای سوریه و عراق با برخی چهره های علمی و فرهنگی نشستها و گفتگوهای علمی در باب ادیان و ملل و نحل داشته است. محسن غرویان یکی از داوران و صاحبنظران در گزینش کتاب سال در حوزه دین و فلسفه است و بعنوان عضو شورای بررسی کتاب استان قم نیز بر روند چاپ و

نشر کتب نظارت داشته است. وی هم اکنون عمدتا به تحقیق و تدریس و تالیف اشتغال دارد. محسن غرویان بخشی از وقت روزانه خود را صرف پاسخگویی به سوالات و شبهات علمی – اعتقادی می کند و با شماره تلفن ۲۹۳۶۰۵۴ به پرسشهای علاقمندان بخصوص نسل جوان پاسخ می گوید .

غریب، اردشیر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان کوثر لشگر۸نجف اشرف (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید« اردشیر غریب» درسال۱۳۴۲ درخانواده‌ای مذهبی ومستضعف در روستای« قلعه تک»در بخش« کیار» در استان« چهارمحال و بختیاری» چشم به جهان گشود، از همان آغاز کودکی جایگاه ویژه‌ای بین اعضای خانواده داشت در دوران کودکی و نوجوانی ضمن تحصیل در حد توان خود در کار کشاورزی و دامداری به پدر و مادر کمک می‌کرد و.در این راه کمک آنها بود.پس اتمام دوره ابتدایی وبه دلیل نبدن مدرسه راهنمایی در روستای قلعه تک ،او برای ادامه‌ی تحصیل در دوره راهنمایی به شهرکرد آمد.باجدیت وکوشش زیاد دوران تحصیلات راهنمایی را درشهرکرد باموفقیت به اتمام رساند .

گفتار و زبان شیرین، اخلاق و رفتار نیک ایشان باعث شده بود محبوبیتش در خانواده ،محل تحصیل ودربین دوستان وآشنایان روزبروز بیشتر شود. علاقه‌ی ایشان به مطالعه وشرکت در جلسات مذهبی باعث شده بود که فردی متواضع و خداشناس باشد. به گونه ایی که مورد وثوق اتکای دوستان وآشنایان باشد.

دوره‌ی متوسطه را به دلیل اینکه شرایط وفضای آموزشی بهتری در« اصفهان» بود،به این شهررفت واین دوران را به اتمام رساند. این دوره همزمان شده بود با جنگ تحمیلی عراق علیه ایران .اوکه برایش حضور نامشروع دشمن در خاک پاک وطن بدوآزاردهنده بود مقدمات اعزام به جبهه فراهم نمود. اولشگر۸نجف اشرف راکه یکی از یگانهای مقتدر وعملیاتی سپاه پاسداران بود،برای حضوردرجنگ انتخاب کرد. در این لشگر ودر مدت حضور افتخار آمیز حضور دردفاع مقدس مردم بزرگ ایران حماسه های بی شماری خلق کرد.ودر سمت فرماندهی گردان کوثر ضربات سهمگینی به دشمن وارد نمود وپس از جانفشانی های زیاد به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

غریبی، زین العابدین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید زین العابدین غریبی : مسئول دفتر رئیس ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دوم دی ماه هزار و سیصد و چهل و سه در روستای" گرمن "در شهرستان شاهرود دیده جهان گشود.

در دامان مادری با تقوا و پدری متدیّن رشد کرد. کودکی ونوجوانی را در حالی پشت سرمی‌گذاشت که بیشتر شب‌ها همراه پدر و برادر بزرگترش در نماز جماعت مسجد شرکت می‌کرد. پس از آن تلاوت هر شب قرآن دل و جانش را با معنویت پیوندی عمیق

داد.

زین‌العابدین تا سال سوم دبیرستان دروس کلاسیک را در شاهرود خواند و سپس به خواندن اصول، علوم و معارف حوزوی قم روی آورد.

با شروع جرقه‌های انقلاب اسلامی مجذوب امام خمینی و بیاناتش گردید. پاکی درونش، میل به سوی مبارزه با ظلم و بیداد طاغوتی را رهنمون کرد.

در راهپیمایی‌ها حضور مستمر داشت. علاوه بر آن در تهیه و تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام می‌کوشید.

پس از پیروزی انقلاب، در همان روزهای آغازین تشکیل سپاه پاسداران جذب آن شد. به عشق دفاع از اسلام و وطنش از طرف بسیج به جبهه‌ی جنوب اعزام گردید. حدود دو ماه در جبهه‌ها حضور داشت. در عملیات محرم هم شرکت کرد.

او پاسدار بود و به عنوان مسؤول دفتر رئیس ستاد مشترک به کار خود ادامه می داد. ازدواج کرد که حاصل آن دو فرزند است.

در انجام دادن مأموریت‌های سخت همیشه پیشقدم بود. پانزدهم اردیبهشت هزار و سیصد و شصت و پنج، برای یاری رساندن به افرادی که در محاصره سیل جاده ورامین ـ تهران بودند به همراه خلبان رفت. همه افراد سیل‌زده را نجات دادند. در راه بازگشت بالگرد به علت نقص فنی دچار سانحه شد. افراد داخل بالگرد از جمله غریبی به شهادت رسیدند.

پیکر مطهرش در گلزار شهدای روستای گرمن آرام گرفته است.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

غزنوی، ابوالقاسم محمود

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۴۲۱ –۳۶۰ ق). ملقب به سیف‌الدوله، امین‌المله، یمین‌الدوله و غازی. او هنگام فوت پدر خویش به انجام امور سپاهی و لشکری در نیشابور مشغول بود. سپس برادرش، اسماعیل غزنوی، را که جانشین پدر در غزنه بود از حکومت عزل و در نهایت روانه‌ی زندان کرد. او در طول سلطنت خود فتوحات بسیاری انجام داد و سیستان را از بقایای صفاریان گرفت و لشکرکشی‌های زیادی به هند نمود. بزرگترین لشکرکشی وی برای فتح سومنات بود. در اواخر عمر نیز از ضعف آل‌بویه استفاده کرد و ری را از مجدالدوله دیلمی گرفت و کتابخانه بزرگ آن را سوزاند و بسیاری از اصحاب او را که بیشتر از علما و فضلا بودند، کشت. در نهایت قسمتهایی مهم از ایران و مناطق وسیعی از هند به تصرف او درآمد. بزرگترین عالم دربار سلطان محمود، ابوریحان بیرونی بود. نوشته‌اند که حدود چهارصد شاعر همعصر و ملازم وی بودند از جمله: فردوسی، عنصری، فرخی سیستانی، عسجدی، منشوری، کسائی مروزی، غضائری رازی و غیره. «تاریخ یمینی» و قسمتی از «تاریخ بیهقی» در شرح حال وی می‌باشد و فردوسی نیز «شاهنامه» خود را به نام او کرد. محمود غزنوی سرانجام در غزنین به مرض سل درگذشت و از آن پس او را امیر ماضی خواندند. تذکره‌ها به وی اشعاری نسبت می‌دهند و در آن میان «صبح گلشن» برای او «دیوانی» به نام «محمود نامه» قایل شده است. صاحب «کشف الظنون» کتاب «التفرید فی الفروع» را به وی نسبت می‌دهد.[۱]

(سلطان محمود غزنوی) ابوالقاسم، ملقب به یمین‌الدوله (جل. ۳۸۷ ه.ق ف. ۴۲۱ ه.ق) فرزند ارشد سبکتکین، سومین و مقتدرترین شاه سلسله غزنوی است. در سال ۳۸۷ ه. پس از شکست دادن برادرش اسماعیل به تخت نشست. در سال ۳۸۹ ه. پس از شکست دادن عبدالملک بن نوح سامانی بر خراسان مستولی شد، در سال ۳۹۳ ه. خلف بن احمد صفاری امیر سیستان را شکست داد و

زندانی ساخت و سیستان و قهستان را ضمیمه‌ی قلمرو خویش ساخت، در سال ۴۰۱ ه. خوارزم را به تصرف درآورد، دوازده بار به هندوستان لشکر کشید و در سال ۳۹۶ ه.ق مولتان را فتح کرد. در سال ۴۲۰ ه. ری و اصفهان را از مجدالدوله‌ی دیلمی گرفت و از یک سال قبل از رفتن به ری در نتیجه‌ی کثرت کار و مسافرت و لشکرکشی فراوان بسیار ضعیف و دچار مرض سل شد و این مرض روز به روز وی را ضعیف‌تر کرد تا اینکه قوایش را به کلی از بین برد و در ابتدای بهار سال ۴۲۱ ه. به هر زحمتی بود خود را از ری به بلخ و از بلخ به غزنین رسانید و پس از چند روز در سوم ربیع‌الاخر سال ۴۲۱ ه. چشم از دنیا بربست. مدت سلطنتش ۳۳ سال و مدت زندگیش ۵۱ سال بود.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ ادبیات در ایران (۲۱۶ -۲۱۵/ ۱)، تاریخ دیالمه و غزنویان (۳۱۲ -۱۵۲)، تاریخ غزنویان (۲۰۳ -۴۳)، تاریخ مفصل ایران (۲۶۸ -۲۵۵)، ترجمه‌ی تاریخ یمینی حبیب السیر (۳۸۹ -۳۷۴/ ۲)، دایرةالمعارف فارسی (۲۷۰۴ -۲۷۰۳/ ۲)، دیوان حکیم فرخی سیستانی (مقدمه)، دیوان عسجدی مروزی (مقدمه)، الذریعه (۱۰۱۱/ ۹)، صبح گلشن (۳۸۴ -۳۸۳)، فرهنگ سخنوران (۸۲۱)، کارنامه‌ی بزرگان (۳۲۰ -۳۱۹)، لباب الالباب (۲۵ -۲۳/ ۱)، لغت نامه (ذیل/ محمود غزنوی)، مجمع الفصحا (۱۱۳ -۱۱۲/ ۱)، هفت اقلیم (۳۹۴ -۳۸۸/ ۱).

غزنوی، عباسعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده قرارگاه انصارسپاه پاسداران انقلاب اسلامی «سیستان وبلوچستان» شهید «عباسعلی غزنوی» معروف به «سلمان رضوی» در سال ۱۳۴۳ در خانواده ای متدین دیده به جهان گشود. پس از گذرادن دوران طفولیت در آغوش خانواده، وارد دبستان گردید. تحصیلاتش را تا سوم نظری ادامه داد و جهت گذراندن خدمت سربازی به عضویت رسمی سپاه در آمد. در فروردین ۱۳۶۵ ازدواج نمود که ثمره آن یک پسر می باشد. یکسال پس از ازدواج از زابل به زاهدان اعزام گردید و به عنوان قائم مقام قرار قرارگاه انصار مشغول به خدمت شد.

او در جبهه های «افغانستان» ،« کردستان» و « خوزستان» خاطرات به یاد ماندنی از از خود به جای نهاد و سرانجام در مورخه ۶/۳/۶۸ در حال برگشت از مأموریت بر اثر تصادف دار فانی را وداع نمود. منابع زندگینامه" :کبوتران بهشتی(۲")نوشته ی،عبدالحسین بینش وسلطانعلی میر،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

غزنوی، گل محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده محور لشگر ۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«گل محمد غزنوی» سومین فرزند خانواده غزنوی در سال ۱۳۳۵ در روستای «دست گردان» چشم به جهان گشود، ضعف جسمانی محمد از همان روزهای اول توجه خانواده را نسبت به رشد جسمی و تربیت او مضاعف نمود .این کودک چند ماهه از همان ابتدا با

بیماریهـای مختلـف دست و پنجه نرم کرد .حـتی زمـانی رسـید که دکترهـای متخصـص او را از دست رفته تلقی کردنـد و همین امر باعث شد که پدر و مادر دست به دامان امام هشـتم شوند و فرزند خود را صحیح و سالم از آقا بخواهند و بدین ترتیب گل محمد با نگاه لطف آقا حیاتی دوباره گرفت ، دو ساله بود که به روسـتای «نیسـتان» نقل مکان کردند ، در این روسـتا تحصیلات ابتدایی را به اتمام رسانـد ، هوش سـرشار وی اولیاء مـدرسه را وادار نمود تا تلاشـی دلسوزانه برای ادامه تحصـیل او و گرفتن رضایت پـدر انجام دهند . اما پدر از رعیت ارباب محسوب می شد. باید برای گذراندن زندگی هر چه زودتر پسـر را در کار و کسب وارد کند تا بلکه بتواند وضع مالی خانواده را سر و سامانی بخشد، پس از ترک تحصـیل بر سر زمینهای ارباب نگهبانی می داد و ساعتها را در تنهایی به سـر می برد او از این فرصـتها به خـوبی اسـتفاده می کرد و در خلـوت خویش انسـی عجیب بـا قرآن گرفت ، حالاـ دیگر سالهـای نوجوانی را می گذرانـد، انیس خلوت هـای تنهـاییش قرآن، به او آموخته بود که همواره در مقابل ظلم ایستادگی کنـد و این باعث شد که وی طریق درست را انتخاب نماید .

«محمد» ۱۵ ساله در گیر و دار مبارزات مخفی انقلابیون آن زمان که بسـیاری هنوز صدای گام های انقلاب را نمی شنیدند به وسیله دوسـتان روحـانی اش بـا این هـدیه الهی آشـنا شـد و راهی این طریق گردیـد پخش اعلاـمیه ، تکـثیر نوارهـا و اطلاـعیه هـای امـام ، چسـباندن شبانه تصـاویر امام بر روی در و دیوار از فعالیتهای او محسوب می شـد .اولین سالهای انقلاب همزمان با ازدواج «محمـد» بود. او در انتخاب ، تنها شرطی را که بیان کرد، این بود که شریک زندگی باید انقلابی باشد ، وی با دختری مومن و متعهد ازدواج نمود و این همسر وفادار او را در طریق هـدایت یار بود .حاصل این ازدواج سه دختر و یک پسـر است که از «گل محمد» به یادگار مانده است .

او با وجود فشار مادی که در زندگی احساس می کرد ، کار و شغل خویش را رها کرد و مشتاقانه به عضویت سپاه در آمد تا هر چه بهتر بتوانـد در این سـنگر خدمت کند .حضور فعالانه او در حفاظت اطلاعات سپاه ، تشـکیل بسـیج در روسـتای نو بهار و اعزامهای متعـدد به جبهه های نبرد همه از خدماتش به انقلاب حکایت می کند .او بارها در عرصه نبرد مجروح شد اما هرگز در اراده اش که یاری سـپاه حق بود خللی وارد نیامـد بلکه توفیقش را روز افزون نمود . خلوص محمـد در جهاد فی سبیل الله او را به محضـر آقایش کشاند ، بارها در خواب و در بیداری به محضـر امام زمان (عج) رسـید و آقا بشارت شـهادت را به او می دادند .بار ها پیش آمد که در شـناسایی خاک عراق امـدادهای غیبی به کمکش آمـد ؛ و این از دل باصـفای محمـد خبر می داد ، او وافرتر از اینها را طلب می کرد ، می خواست به گونه ای وصل شود که زمین و زمان نتوانند او را جدا سازند و در راه رسـیدن به آرزوی اتصال دائمی به حق ، جوش و خروشـی در صـحنه نبرد از خود نشان داد که زبانزد خاص و عام گشت .از خدا خوسـته بود که جانشـینی به او عطا کند و سپس خود را به بـاغ ملکوت برسانـد ، زمـانی که حمزه چهـارمین فرزنـد و اولین پسـرش به دنیا آمـد، گفت :دیگر مطمئنم شـهادت نزدیک است چرا که جانشینم را خدا فرستاد .

آخرین مرتبه حضور «محمد» در کانون خانواده با توصـیه های فراوان او بر صبر و اسـتقامت همراه بود ، خبر شهادتش را پیشاپیش به خانواده داد و گفت :شـهید فاضل الحسـینی به دیدارم آمده و گفته است هر چه زودتر به آنها ملحق خواهم شد ، خبر شهادتم را که برایتان آوردند، بی تابی نکنید تا اجرتان ضایع نشود .

پای صحبتهای همرزمانش که می نشینی اضطراب آخرین لحظات را اینگونه بیان می کنند :ما از چهره نورانی محمد می دانستیم که چقـدر نزدیک است واقعه ای که او را خوشـحال می کنـد و ما را غمگین ، از این جهت جلو دارش شدیم ، از او خواستیم تا به خط نرود ، به خیال خود می خواستیم از او محافظت کنیم اما او روی ما را بوسـید و گفت :من کجا و لیاقت شهادت کجا . محمد شاداب و پر نشاط از دوسـتان جـدا شـد و لحظاتی بعـد خمپاره ای او را تا بی انتهای عشق پرواز داد .خاک مقدس شـلمچه وعده گاه عشاق فراوانی است و شـهید محمد غزنوی یکی از این عاشـقان می باشد که روح مطهرش در کربلای ۵ در جوار لطف حق آرام گرفت و

جسد پاکش در بهشت رضا به آرامش رسید .

منابع زندگینامه" :کاش با تو بودم"نوشته ی رویا حسینی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

غضنفر

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) ابن شاه منصور بن شرف‌الدین مظفر ابن مبارزالدین محمد، شاهزاده‌ای از خاندان آل‌مظفر (مقت. ۷۹۵ ه.ق). حافظ در بیت ذیل از او یاد می‌کند:

«شبل الاسد بصید دلم حمله کرد و من گر لاغرم وگرنه، شکار غضنفرم.» وی با همه‌ی افراد خاندان آل‌مظفر به امر تیمور کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

غطریف

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن عطاء، امیر خراسان به روزگار هارون‌الرشید. وی برادر مادر هارون بود. هارون امارت خراسان به وی داد (۱۸۵ ه.ق) و در آن تاریخ در دست مردم مسکوک خوارزم روان شده بود و مردم آن سیم را بنا خوشدلی می‌گرفتند و مسکوک بخارا از دست مردم بیرون شده بود. چون غطریف به خراسان آمد، اشراف و اعیان بخارا به نزدیک او رفتند و از وی خواستند که ما را مسکوک نمانده است در شهر. امیر خراسان فرماید تا ما را سیم زنند و به همانها سکه زنند که سیم بخارا در قدیم بوده است و سیمی می‌باید که هیچکس از دست بیرون نکند و از شهر ما بیرون نبرد تا ما سیم میان خویش معاملت کنیم و بدان نقره عزیز بود. پس اهل شهر را جمع کردند و از ایشان رأی خواستند در این معنی، بر آن اتفاق کردند که سیم زنند از شش چیز: زر و نقره و مشک و ارزیز و آهن و مس. همچنان کردند و سکه‌ای به سبک سکه‌ی سابق ضرب کردند و آن را سیم غطریفی خواندند و عامه‌ی مردم غدریفی گفتند (از ترجمه‌ی تاریخ بخارای نرشخی ۴۴ -۴۳، لغ.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

غفاری، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به معاون‌الدوله فرزند فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی است. قبل از مشروطیت به ترتیب مشاغل زیر را عهده‌دار بود. معاونت وزارت اعظم، معاونت وزارت امور خارجه، عدلیه و رئیس تجارت، کارگزار آذربایجان، وزیر نظمیه، وزیر تجارت و ژنرال قنسول قفقاز. بعد از مشروطیت مدتی با عنوان سفارت در رومانی و کشورهای بالکان مامور بود. بعد در سال ۱۲۸۸ در کابینه‌ی سپهدار،

وزیر خارجه شد. یک سال بعد وزارت پست و تلگراف بر عهده‌ی او قرار گرفت. در کابینه‌ی صمصام‌السلطنه وزیر مالیه شد. در کابینه‌های مستوفی و مشیرالدوله وزارت خارجه را عهده‌دار بود. در ۱۳۳۷ ه.ق در سن ۵۴ سالگی در تهران درگذشت. وی از رجال خوشنام دوران مشروطیت به شمار می‌رود و در دوران وزارت خود منشاء خدماتی گردید. بعد از او لقب معاون‌الدوله به پسر ارشدش حسنعلی غفاری رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

غفاری، ابوالحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالحسن غفاری

محل تولد : کندوان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب ابوالحسن غفاری درسال۱۳۶۴شمسی در شهرستان سراب موفق به اخذ دیپلم در رشته علوم انسانی شدم وپس ازآن در حوزه علمیه حاج صفرعلی تبریز مشغول تحصیل شده وهمزمان باآن به تحصیل رشته های دانشگاهی پرداخته ومدرک فوق دینی وعربی را اخذکردم دوسال بعد به حوزه علمیه المهدی سراب رفته وبه ادامه تحصیل پرداخته ودرس فقه را نزدمرحوم حاج آقا رسولی وحاج آقا کمالی امام جمعه محترم سراب خوانده وهمچنین بخشی از فلسفه وشرح منظومه رانزدآقا کمالی خواندم درحین تحصیل دروس ادبیات ومنطق را تدریس نمودم درسال۷۱و۷۲به قم مهاجرت و در درس رسائل آیت اله محمد کوه کمره ای ومکاسب مرحوم آیت اله پایانی شرکت کردم، پس از مکاسب کفایه رادرنزد مرحوم پایانی خوانده وهمزمان باآن دردرس تفسیر حضرت آیت اله جوادی املی ودروس فلسفه دکتر بهشتی وعرفان آقای نکونام شرکت نمودم پس از پایان سطح به درس خارج فقه حضرت آیت اله جوادی املی واصول آیت اله ملکوتی حاضرشده وهم اینک نیز در محضر آنان ودرس فلسفه حضرت آیت اله انصاری شیرازی شرکت دارم از سال ۱۳۷۲وهمزمان باتحصیلات حوزه درکنکورشرکت کرده ودر رشته فلسفه دانشگاه تهران پذیرفته شدم درسال ۱۳۷۶موفق به اخذ مدرک لیسانس شده ودرسال۱۳۷۷پس از موفقیت در امتحان ورودی دررشته فلسفه همان دانشگاه در دوره کارشناسی ارشد مشغول به تحصیل شده ودرسال۱۳۸۰موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد از دانشگاه تهران شدم ، درسال۱۳۸۴دررشته فلسفه دانشگاه تربیت مدرس تهران شرکت کرده ودردوره دکتری پذیرفته شدم وهم اینک مشغول تحصیل در دوره دکتری درآن دانشگاه هستم. ازسال۱۳۷۷دردانشگاه آزاداسلامی مشغول تدریس دروس فقه، فلسفه، ومعارف شدم واز سال۱۳۸۲درمرکز جهانی علوم اسلامی در مقطع کارشناسی ارشد دروس فلسفه وکلام ومتون مثل نهایه الحکمه وشرح تجرید وفلسفه غرب را تدریس می نمایم .

غفاری، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند معاون‌الدوله غفاری، متولد سال ۱۲۶۷ ش در کاشان است. وی تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی حقوق در برلن و وین به اتمام رسانید و وارد وزارت امور خارجه شد و تدریجا مراحل ترقی را پیمود و در کشورهای ایتالیا و روسیه دبیردوم و دبیراول شد. مدتی ریاست کارگزینی وزارت امور خارجه با او بود تا سرانجام به ریاست تشریفات منصوب گردید. چندسالی نیز ریاست تشریفات دربار را برعهده داشت. در ۱۳۰۶ مدیر کل وزارت خارجه شد و در ۱۳۰۸ موقعی که فروغی وزیر امور خارجه بود، او را به معاونت خود برگزید و چند ماهی هم کفالت وزارت خارجه را عهده‌دار شد. وزیرمختاری ایران در بروکسل و وزیرمختاری ایران در ریودوژانیرو از دیگر مشاغل اوست.

غفاری در اواخر عمر اسناد و فرامین خانوادگی خود را به دانشگاه تهران هدیه کرد وی فرزند ابراهیم‌خان معاون‌الدوله است. وفات او در ۸۸ سالگی در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

غفاری، سهام‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ذکاءالدوله، فرزند مهندس‌الممالک، از خانواده غفاری کاشی است. تولد او در سال ۱۲۶۵ اتفاق افتاد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران انجام داد. مقارن نهضت مشروطیت برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و در رشته‌ی اقتصاد و علوم مالی دانشنامه گرفت. بعد از استبداد صغیر به ایران آمد. در آن تاریخ پدرش وزیر فوائد عامه و تجارت بود، در همان وزارتخانه مدیر شد و لقب ذکاءالدوله دریافت کرد. بعد در وزارت معارف به ریاست اداره‌ی تعلیمات عمومی که از اهم مشاغل بود رسید و بعد رئیس بازرسی شد. چندی اداره انطباعات با او بود. سرانجام به عضویت شورای عالی معارف برگزیده شد. دیگر از مشاغل او حکومت مازندران و وزیرمختار در سویس و سرپرستی محصلین ایران در اروپا و نمایندگی ایران در جامعه‌ی ملل را باید نام برد. در ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران تاسیس شد، غفاری برای تدریس در دانشکده‌های ادبیات و حقوق دعوت شد. ضمنا مدیریت مدرسه‌ی صنعتی آلمانها نیز به او واگذار گردید.

ذکاءالدوله در دانشگاه مسائل مختلف را مورد بحث و انتقاد قرار می‌داد، از جمله روزی احداث راه‌آهن سرتاسری را مورد انتقاد قرار داده و اثرات منفی آن را برای دانشجویان تشریح نموده بود. خیلی زود خبر به گوش سرپاس مختاری رسید و او را به شهربانی احضار و مورد بازجوئی قرار دادند. در نظمیه هم باز نظرات خود را بازگو و آنچه در دانشگاه گفته بود تکرار می‌کند. انتقاد از دیکتاتور در آن زمان ذنب لایغفر بود او را به زندان بردند و شکنجه‌ها دادند. ذکاءالدوله بعد از شهریور ۱۳۲۰ علیه عمال نظمیه به دادگستری شکایت برد و مختاری و چند تن از مامورین شهربانی به دام افتادند.

غفاری بعد از سال ۱۳۲۰ مدتی به ریاست اداره کل انتشارات و تبلیغات منصوب شد . در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ در کابینه‌ی قوام‌السلطنه وزارت پست و تلگراف و تلفن را به او سپردند. مدتی کوتاه در آن سمت بود تا در کابینه‌ی ائتلافی قوام که وزرای حزب توده وارد کابینه شدند، جای خود را به دکتر منوچهر اقبال سپرد و خود به ریاست شرکت سهامی بیمه ایران منصوب گردید. در اواسط ۱۳۳۰ از طرف دکتر مصدق دعوت به کار شد و حکم استانداری فارس به نام او صادر گردید ولی قبل از حرکت به محل جدید، اجل گریبان او را گرفت و درگذشت. غفاری در جوانی با دختر مشکوه‌السلطنه مشکوتی پیوند زناشوئی بست. فرزندان وی رشد سیاسی و علمی پیدا نکردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

غفاری، عبدالحمید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

به ترتیب یمین نظام و سردار مقتدر لقب داشت. فرزند حاج میرزا علی‌اکبرخان غفاری، در حدود ۱۲۴۰ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به عثمانی رفت و مدرسه‌ی توپخانه‌ی اسلامبول را با درجه‌ی ممتاز پایان برده، چندی در واحدهای نظامی عثمانی کارآموزی نمود و در اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه به ایران آمد. چندی در وزارت امور خارجه مشغول بود، بعد وارد قزاقخانه شد و چون فردی تحصیل کرده و در امور توپخانه کم‌نظیر بود، ترقی نموده درجات سرتیپی و میرپنجی و امیرتومانی به او دادند. در مشروطیت از طرفداران بود. مدتی در حبس محمدعلی‌شاه به سر برد. در جنگ بین‌الملل اول که عده‌ی زیادی به کرمانشاه رفتند و قوائی تشکیل داده با روسها جنگ کردند، فرماندهی قوا و ریاست کل با همین سردار مقتدر غفاری بود. مدتی هم معاونت وزارت جنگ را داشت و درجه‌ی سرداری گرفت. در کودتای ۱۲۹۹ در قزاقخانه در راس سرداران بی‌سپاه قرار داشت، همه به او احترام می‌کردند و مورد توجه بود. سردارسپه رضاخان در ترکیبات جدید قشون، از او دعوت به همکاری کرد و درجه‌ی سرلشکری به او داد و به ریاست شورای عالی نظام منصوب نمود و در غالب کارهای نظامی، نظر مشورتی او را می‌گرفت. وقتی جلسات شورای نظام با شرکت سردارسپه تشکیل می‌شد، وزیر جنگ دستور قلیان برای او می‌داد و همیشه زیردست او می‌نشست. سرلشکر غفاری در چند سال اول صدارت رضاشاه، از مقربین بود. در اسفند ۱۳۰۳ درگذشت و مجله‌ی قشون از او تجلیل بسیار نمود. وی از دو همسر خود دارای ده اولاد شد. کوچکترین فرزند وی دکتر حیدر غفاری چندی معاون وزارت اقتصاد بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

غفاری، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به صاحب اختیار، فرزند میرزا هاشم‌خان امین‌الدوله است که در ۱۲۷۶ ه.ق تولد یافت. تحصیلات خود را در ادبیات فارسی و مقدمات عربی و حسن‌خط و انشاء رسائل و قواعد سخنوری نزد معلمین خصوصی فراگرفت و در این راه جد و جهدی زیاد معمول داشت به طوری که یکی از نویسندگان برجسته و خوش‌خط زمان خود محسوب می‌شد. چون به سن رشد رسید، بنا بر رویه

خانوادگی به دربار ناصرالدین‌شاه با منصب پیش‌خدمتی وارد شد. خانواده‌ی غفاری از زمان فتحعلی‌شاه خدمتگزار دربار بودند. پدر صاحب‌اختیار و عم او فرخ‌خان امین‌الدوله و برادرش اقبال‌الدوله همه در دربار خدمت می‌کردند.

غلامحسین‌خان نیز به شیوه‌ی خانوادگی به خدمت دربار درآمد. پس از مدتی پیش خدمت‌باشی شد تا اینکه در ۱۳۰۱ لقب امین خلوت گرفت و به فرماندهی تفنگداران سلطنتی محسوب گردید. حسن خدمت و انضباط اداری و صداقت او در کارها رضایت ناصرالدین‌شاه را از هر جهت فراهم کرد تا اینکه در ۱۳۰۴ ه.ق به درجه‌ی نشان همایون نیز به او داده شد و مقام او ریاست دفتر مخصوص ناصرالدین شاه همراه با ریاست خلوت همایون بود. در این موضع غلامحسین‌خان غفاری یکی از رجال جوان و مورد اعتمادشاه بود و غالبا در سفر و حضر دقیقه‌ای از ناصرالدین‌شاه دور نمی‌شد. دوستی و نزدیکی وی با اتابک که تازه به مقام صدارت رسیده بود، بر این حسن اعتماد می‌افزود. در سفر سوم ناصرالدین‌شاه به اروپا، صاحب‌اختیار نیز از همراهان بود و امور تحریری و مکاتباتی شاه را انجام می‌داد. گرچه حاصل این سفر چند قرارداد شوم برای ایران بود و به دنبال آن ماجرای تحریم تنباکو و لغو امتیاز پیش‌آمد لیکن صاحب‌اختیار در این سفر از هر لحاظ اعتماد ناصرالدین‌شاه را جلب کرد به طوری که پس از بازگشت، به وی منصب و لقب وزیر مخصوص داده شد و کلیه فرامین و صدور ابلاغ و احکام شاهانه به وسیله‌ی او انجام می‌گرفت. در روزی که ناصرالدین‌شاه برای زیارت به حضرت عبدالعظیم مشرف شده بود، در زمره‌ی همراهان بود و چند دقیقه قبل از واقعه‌ی قتل ناصرالدین‌شاه، وی آب به دست شاه برای وضو می‌ریخت.

مرحوم اورنگ به نقل از صاحب‌اختیار نوشته است که هنگام ریختن آب به دست ناصرالدین‌شاه که در مقبره‌ی جیران همسر سوگلی ناصرالدین‌شاه صورت می‌گرفت، شاه به او گفته بود که اگر این دنیا با جیران محشور نبودم ولی یقینا در آن دنیا خواهم بود. و بالاخره چند دقیقه بعد در مقبره‌ی جیران، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

صاحب اختیار در ۱۳۱۴ ه.ق از طرف مظفرالدین‌شاه وزیر دربار اعظم شد و یک ثوب پالتوی ترمه با سردوشی الماس که از امتیازات مهم آن دوره بود، به وی داده شد.

غلامحسین غفاری تا سال ۱۳۱۷ وزیر دربار بود. در این تاریخ تغییر شغل داد و به وزارت دادگستری رسید و سه سال این مقام را عهده‌دار بود. در صدارت عین‌الدوله مجددا به دربار بازگشت و در ابتدای مشروطیت، حاکم پایتخت شد. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس، صاحب‌اختیار از رجالی بود که طرف اعتماد مستبدین و مشروطه‌خواهان بود و چون روابط بسیار نزدیکی با محمدعلی میرزا از دوران ولیعهدی داشت و غالبا ولیعهد در خانه‌ی وی در تهران سکونت می‌کرد و او نیز اخبار مربوط به تهران را به او می‌داد، علاقه و دلبستگی خاصی بین آن دو وجود داشت و از همین لحاظ وقتی که محمدعلی میرزا به سلطنت رسید، لقب صاحب اختیار را به او تفویض نمود.

این لقب از زمان نادرشاه مرسوم شد و جز عده‌ی معدودی، کسی آن را دریافت نکرد در زمان حکومت قاجاریه نیز کمتر کسی این لقب را که لازمه‌ی آن داشتن اختیار لازم در دوران حکومت است، احراز کرد. بعد از قتل اتابک در ۱۳۲۵، ناصرالملک و مشیرالسلطنه هر یک مدت کوتاهی زمامدار شدند ولی مجلس با ادامه زمامداری آنها مخالفت کرد و محمدعلی میرزا ناچار شد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه والی فارس را برای نخست‌وزیری احضار کند.

وجود نظام‌السلطنه که مردی باتجربه و سالخورده و متعین بود، در فارس ضروری به نظر می‌رسید مخصوصا با اغتشاشات و جنجالی که در آن منطقه بروز کرده بود، تنها نظام‌السلطنه با اتکاء به قدرت ایلی و تجربیات سیاسی خود می‌توانست موفق شود. لیکن سرانجام در اثر فشار مجلس، نظام‌السلطنه به تهران احضار شد و فرمان نخست‌وزیری خود را گرفت. محمدعلی میرزا برای اداره‌ی استان فارس، صاحب اختیار را در نظر گرفت و فرمان به نام او صادر شد.

صاحب اختیار با وجودی که مردی حلیم و بردبار و نیک‌نفس بود، نتوانست در فارس دوام پیدا کند و بلوا و آشوب در دوره‌ی او

اوج گرفت و بین مشروطه‌خواهان و مستبدین زدوخوردهائی آغاز شد که منجر به قتل قوام‌الملك شد. صاحب اختیار بیش از سه ماه نتوانست در آنجا دوام بیاورد و به سوی تهران حرکت کرد و پس از مدتی والی کرمان شد. مستوفی‌الممالك به نیابت تولیت آستان قدس رضوی و فرمانروائی خراسان و سیستان منصوب شد و دو سال در آن ماموریت بود که بار دیگر به استانداری فارس بازگشت. صاحب‌اختیار چون مردی آزاده و دانشمند و ادیب بود، در دوران حکومت خود از کسی شنیده نشده است از طرف وی ظلمی به کسی شده و یا حق کسی را از بین برده باشد. ثروت و مکنتی را هم که به دست آورده بود، یا از راه وراثت بود و یا اینکه از حقوق و مواجب خویش که متجاوز از ۳۰ سال مصدر خدمات حساس بود، اندوخته و غالب آن را صرف خیرات و مبرات می‌کرد.

صاحب‌اختیار پس از آنکه از حکومت فارس احضار شد، در اوایل سلطنت سلطان احمدشاه در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ در کابینه‌ی مستوفی به وزارت جنگ منصوب شد ولی او ترجیح می‌داد که در مشاغل بی‌سروصدا انجام وظیفه کند. از سال ۱۳۳۴ به بعد رئیس دفتر مخصوص احمدشاه گردید و قریب ده سال در این سمت انجام وظیفه می‌کرد.

از سال ۱۳۰۴ به بعد دیگر وارد کارهای سیاسی نشد ولی همواره به عنوان یك رجل برجسته و معمر در مجالس و جشنها دعوت می‌گردید و در ردیف نخست‌وزیران و روسا مجلس سابق جای می‌گرفت.

مادام که مستوفی‌الممالك حیات داشت، زندگانی آنها تواما انجام می‌گرفت به طوری که مستوفی همیشه در منزل صاحب اختیار سکونت می‌کرد و باغ وی در اختیاریه، مرکزی برای تجمع رجال و ادب دوستان بود. وی در ۱۳۲۶ ش در سن ۹۶ سالگی در تهران درگذشت. غلامحسن‌ی غفاری از رجال ادیب و دانشمند محسوب می‌شد. وی گذشته از سخنوری و نویسندگی، طبع شعر نیز داشت و غالبا اشعاری می‌سرود که در نوع خود تسلط او را به شعر و شاعری می‌رساند. از مرحوم صاحب‌اختیار آثار خیری باقی نمانده است و هنگام فوت نیز از ثروت زیاد او چیزی باقی نمانده بود. خیابان فعلی سعدی تا چهل سال قبل به نام خیابان صاحب‌اختیار معروف بود و اختیاریه فعلی نیز منصوب به او می‌باشد که باغ مجلل و زیبای وی در آن ناحیه بوده است.

غالب مورخین و تذکره‌نویسان از صاحب اختیار به نیکی یاد کرده‌اند.اعتمادالسلطنه که در یادداشتهای روزانه‌ی خود غالب رجال زمان خود را به با انتقاد گرفته است، در مورد صاحب‌اختیار سکوت نموده و در چند مورد از او به عنوان دوست نزدیک امین‌السلطان یاد کرده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

غفاری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به «امین خلوت» و «اقبال‌الدوله» در ۱۲۶۴ ه.ق در کاشان متولد شد. پدرش میرزا هاشم‌خان امین‌الدوله از ارکان و اعاظم رجال دوره‌ی ناصرالدین‌شاه بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد دربار ناصرالدین‌شاه شد و سریعا ترقی نمود و چندی وزیر خالصجات و زمانی وزیر قورخانه بود. در سلطنت مظفرالدین‌شاه به جای سالارالدوله حکمران کرمانشاهان و سرحددار عراقین گردید و سالیان دراز در آن سمت باقی و استوار بود. در استبداد صغیر از طرف محمدعلی‌شاه به حکومت اصفهان برگزیده شد و مدت کوتاهی در آنجا بود که قوای بختیاری به سرکردگی صمصام‌السلطنه شهر را منصرف گردیدند و اقبال‌الدوله به کنسولگری انگلیس پناه برد. در جنگ بین‌الملل اول مجددا به حکمرانی کرمانشاهان تعیین گردید. پس از تعیین حکومت موقت در کرمانشاهان توسط نظام‌السلطنه مافی، وی شهر کرمانشاه را ترک نموده و در بیرون شهر اقامت نمود و نظام‌السلطنه هزینه‌ی مسافرت

او را پرداخت نموده، به تهران فرستاده شد.

اقبال‌الدوله مردی مستبد و خودخواه بود و از ماموریتهای متعدد خود ثروتی جمع‌آوری کرد. در جوانی با رخشنده‌خانم دختر میرزا آقاخان اعتمادالدوله دومین صدراعظم ناصرالدین‌شاه ازدواج کرد و صاحب اولادی نشد. در ۱۳۴۲ ه.ق در ۷۸ سالگی در تهران درگذشت و ماترک او نصیب برادرش غلامحسین‌خان صاحب‌اختیار گردید. قسمتی از املاک اقبال‌الدوله در ورامین بود که صاحب اختیار با گروگذاشتن آنها نزد سپهبد امیراحمدی، مبلغی قرض کرده بود و چون در موعد نتوانست قروض خود را تادیه کند، تمام املاک را امیراحمدی بالا کشید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

غفاری، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «وزیر همایون» و «قائم‌مقام» در زمان ناصرالدین‌شاه آجودان مخصوص، در دوره‌ی مظفرالدین‌شاه وزیر همایون و در عهد محمدعلی‌شاه قائم‌مقام لقب داشت. از رجالی است که بعد از مشروطه در کابینه‌های وزیرافخم، میرزا علی‌اصغر خان اتابک و نظام‌السلطنه مافی، سمت وزارت تجارت را داشته است. او فرزند فرخ‌خان امین‌الدوله غفاری است. در ۱۲۸۸ ه.ق که فرخ‌خان امین‌الدوله درگذشت، مهدی طفل

خردسالی بود که به فرمان ناصرالدین‌شاه پانصد تومان مواجب و منصب پیشخدمتی افتخاری برای او در نظر گرفته شد و همچنان در کاشان مشغول تحصیل بود. در ۱۲۹۵ ه.ق از کاشان احضار و در سلک خواص عمله خلوت و خدام درآمد و در ۱۳۰۰ جزء همراهان ناصرالدین شاه به خراسان رفت و در اثر حسن خدمت سیصد تومان به مواجب او افزوده شد. سه سال بعد درجه‌ی سرتیپی و لقب آجودان مخصوص ناصرالدین‌شاه گردید. در سفر سوم ناصرالدین‌شاه به اروپا، جزء همراهان بود و مدتی هم مامور وصول مطالبات دولت از بانک شاهی شد و در این راه زحماتی کشید. پس از ختم این کار به او درجه‌ی امیرتومانی و نشان مرصع خورشید خارجه که از بزرگترین نشانهای آن زمان بود، داده شد.

در سال اول سلطنت مظفرالدین‌شاه، حکومت ساوه و زرند و ایل شاهسون و فوج زرند را عهده‌دار شد و علاوه بر آن ریاست انبار تدارکات قشون هم به سایر مشاغل او افزوده گردید و لقب وزیر همایون گرفت. در ۱۳۱۹ وزیر پست شد تا اینکه بعد از مشروطه چند بار به وزارت تجارت رسید. مدتی هم حکومت زنجان و کردستان بر عهده‌ی او بود. در حکومت زنجان قدرت زیادی از خود نشان داد.

میرزا مهدی‌خان قائم‌مقام در ۱۳۳۴ ه.ق در ۵۴ سالگی درگذشت. او یکی از رجال متنفذ دربار قاجاریه است. با اتابک نزدیکی خاصی داشته به طوری که اتابک او را در سفر سوم ناصرالدین‌شاه و سفرهای اول و دوم مظفرالدین‌شاه به اروپا برد. قائم‌مقام مردی شوخ‌طبع و بذله‌گو بود و اجازه داشته است که در حضور سلاطین قاجار شوخی و مسخرگی کند. مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خود خاطرات و خطرات امضاء قانون اساسی را نتیجه‌ی زحمات و نزدیکی او به مظفرالدین‌شاه می‌داند و از وی به نیکی یاد می‌کند. در حکومت زنجان بین او و حاج ملاقربانعلی مجتهد متنفذ زنجان برخورد شدیدی روی داد که منجر به زدوخورد بین قوای دولتی و طرفداران مجتهد گردید ولی قدرت میرزا مهدی‌خان باعث شد که طرفداران ملاقربانعلی مرعوب و دست از دخالت در امور بردارند. ملاقربانعلی چند سال قبل از حکومت وزیرهمایون در زنجان در اوایل مشروطه دستور داد مردم به کاخ دولتی حمله کردند

و سعدالسلطنه حاکم زنجان را به قتل رسانیدند. اعتمادالسلطنه طبق معمول وزیرهمایون را مانند سایر رجال هم عصر خود به باد انتقاد و مسخره گرفته است و به او لقب دلقک داده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

غلام پور، اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر غلام پور : قائم مقام فرمانده گردان سید الشهدا(ع) لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
سال ۱۳۴۱ در یک خانواده مذهبی و معتقد در شهر خون و قیام قم پا به عرصه وجود گذاشت سالهای تحصیلی ابتدایی را در مدرسه طلوع آزادی و راهنمایی را در مدرسه شهید بهشتی قم سپری نمود او چندین بار با ترک تحصیل خود به جبهه های حق علیه باطل شتافت و ضمن شرکت در چندین عملیات مجروح شدند هنوز بهبود نیافته بودند که مجدداً به جبهه رفت مجدداً مجروح شدند بعد از اقامت چند روز در قم مجدداً عازم جبهه شدند او پیوسته در جبهه حضور داشت سرانجام در عملیات پیروز و حماسه آفرین بدر بر اثر اصابت تیر به قبل به شهادت رسید در حالی که لبخند بر لب داشت که خود حکایت از دیدار مشتاقان مولایش دارد به دیدار حق شتافت و به خیل عظیم شهیدان پیوست.

اودرفرازی از وصیت نامه می نویسد:

چون زمان شروع عملیات نزدیک است وقت نوشتن را ندارم این را به همه بگوئید که به وصیت دیگر شهدا عمل نمایید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

غلامی، بهروز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بهروز غلامی در سال ۱۳۳۴ در استان آذربایجان شرقی، شهرستان کلیبر، در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود. بهروز دوران کودکی را در استان آذربایجان سپری کرد، سپس به همراه خانواده برادرش به شهر اهواز مهاجرت نمود. در آغاز مبارزات مردم علیه رژیم ستمشاهی، او چندین مرحله از سربازی فرار کرد تا در تظاهرات و راه‌پیمایی‌های مردم تهران شرکت کند.

وی پس از پیروزی انقلاب به همراه شهید" علی غیور "پادگان آموزشی بزرگی را راه‌اندازی کرد که کلیه پاسداران استان خوزستان در آن پادگان آموزش دیدند. وی با تشکیل اولین گروه چریکی در زمان جنگ تحمیلی در مرزهای جنوبی کشور، به دشمن شبیخون زد و پس از آن به علت دفاع از میهن، مورد بازخواست بنی‌صدر، فرمانده کل قوا قرار گرفت و به همین دلیل، محاکمه صحرایی شد. وی بعد از عزل بنی‌صدر، بار دیگر به جبهه بازگشت و در عملیات‌های مختلف شرکت کرد.

شهید غلامی پسی از مدتی به سمت فرماندهی تیپ" امام حسن (علیه السلام ")منصوب شد و چنان ترسی در دل دشمن انداخت که رادیو عراق به صراحت نسبت به وی فحاشی می‌کرد.

با تدابیر بهروز غلامی، شناسایی لازم در سال ۱۳۶۲ انجام شد که ۲ سال بعد، منجر به عملیات والفجر هشت گردید. سردار سرافراز

سپاه پاسداران در عملیات خیبر، هنگامی که نیروهای تحت امرش به اهداف خود رسیدند، در خون خود غلتید و تا آسمان زیبای شهادت عروج کرد ولی هنوز نام وی در خوزستان، با قداست خاصی تلاوت می‌شود.

شهید موسی اسکندری بعد از شهادت بهروز غلامی گفت": مغز و روحم را از دست دادم".

بر گرفته از کتاب :شهیدان

غلامی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان کمیل ناوتیپ۱۳ امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

پاسدار رشید اسلام شهید «حسین غلامی » در ۳۱/۰۱/۱۳۳۷، در روستای« فقیه‌احمدان »دیده به جهان گشود. او فرزند سوم خانواده بود و به نام حسین نامگذاری شد. پدرش کشاورزی فقیر بود و بدین طریق امرار معاش می‌کرد. شهید غلامی نیز از زمان کودکی یار و کمک‌کار پدر بود و ایشان را به خصوص، در کار کشاورزی و دامداری یاری می‌رساند. شهید، در سن هفت سالگی راهی دبستانی واقع در روستای فقیه‌احمدان گردید که بعد ها به نام او زینت یافت.او با جدّیت و اشتیاق به تحصیل دانش مشغول شد. با اینکه علاقهٔ وافری به آموختن علم داشت، به دلیل فقر شدید اقتصادی، ناگزیر به ترک تحصیل شد. پس از ترک تحصیل با تمام وجود مشغول به کار و فعالیت اقتصادی شد. در سنین نوجوانی به بوشهر رفت و برای مدتی در شرکتی مشغول به کار گردید. پس از آن، راهی کشور کویت شد و چند صباحی نیز در آنجا به عنوان برق کار صنعتی به کار و فعالیت پرداخت. در طی مدت اقامت در کویت، علاوه بر اشتغال به کار، به یادگیری زبانهای عربی و انگلیسی نیز مبادرت نمود و بدین طریق آشنایی خوبی را با این زبانها حاصل کرد.

در سال ۱۳۵۷ شمسی، همزمان با اوج‌گیری مبارزات انقلابی ملت مسلمان ایران و با اصرار پدر و مادر از کویت بازگشت و با تمام توان به فعالیتهای انقلابی مشغول گردید. در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی واردشد و پس از گذراندن دورهٔ آموزش پاسداری در بوشهر، به سپاه کنگان اعزام گردید و در آنجا به عنوان فرمانده ناوچه به مبارزهٔ بی‌امان با قاچاقچیان و حفاظت از مرزهای آبی کشور پرداخت. در سال ۱۳۵۹ با دختری ساکن کنگان به نام معصومهٔ احمدی آشنا گردید و با ایشان ازدواج نمود. حاصل این ازدواج، پسری به نام حسن می‌باشد که در سال ۱۳۸۲ در رشتهٔ مدیریت صنعتی از دانشگاه شیراز فارغ التّحصیل شده است. پس از ازدواج، به دلیل احتیاج وافری که به وجود ایشان در بوشهر احساس می‌شد، به این شهر منتقل گردید و در کسوت مقدّس پاسداری، به عنوان مسؤول حراست و حفاظت گمرک بوشهر مشغول به خدمت گردید. او علاوه بر خانوادهٔ خود، متکفل ادارهٔ خانوادهٔ پدرش نیز بود، زیرا پدرش به دلیل مریضی قادر به تأمین مخارج خانواده نبود. از طرفی مسؤولیت شهید در گمرک بوشهر و مبارزه با قاچاقچیان، مسؤولیتی بسیار مهم و حساس بود و لذا علیرغم اشتیاق فراوان جهت حضور در جبهه، عملاً نمی‌توانست به این خواستهٔ قلبی خود جامهٔ عمل بپوشاند. اما با همهٔ محدودیتهایی که در این مسیر با آن مواجه بود، بالأخره موفّق شد تا درتاریخ ۲۰/۱۰/۱۳۵۹ راهی جبههٔ آبادان شود و در آنجا به نبرد با دشمنان بپردازد. در حالیکه تنها چهارده روز به پایان مأموریتش باقی مانده بود، در تاریخ ۱۸/۰۱/۱۳۶۰ همراه با دوست و همکار صمیمی‌اش در گمرک بوشهر به نام شهید حسینعلی صداقت هنگامی که به شناسایی رفته بودند، هدف گلولهٔ خمپارهٔ دشمن قرار گرفته، به فیض عُظمای شهادت نائل گردیدند. شهید غلامی در موقع شهادت ۲۳ ساله بود.

پدربزرگ شهید، از مداحان و ذاکران اهل بیت(ع) بوده و شهید نیز تحت تأثیر تربیت والای خانوادگی، ارادتی آتشین به مقام شامخ اهل بیت(ع) داشت و در برنامه‌های عزاداری ایّام محرّم و صفر و غیره، حضوری پرشور و فعّال داشت و به ذاکری این خاندان معصوم(ع) می‌پرداخت. او در تمام فراز و فرود زندگی به خصوص در هنگام مواجهه با مشکلات و تنگناها، دست به دامن اهل بیت(ع) می‌شد و از قرب و منزلت آنان نزد خداوند متعال توسّل می‌جست.

عموی شهید به دست استعمارگران انگلیسی به شهادت رسیده بود و از این رو شهید غلامی تنفّری عمیق از تمام مظاهر استعمار و استکبار جهانی داشت و با رژیم طاغوت نیز به دلیل آنکه به تمام و کمال در خدمت اجانب بود، شدیداً مخالف بود. با اوج گیری مبارزات انقلابی مردم، از کویت برگشت و با تمام وجود به فعالیت در تمامی مبارزات انقلابی حاظرشد

منابع زندگینامه :

پرونده شهید در بنیاد شهیدوامورایثارگران بوشهرمصاحبه با خانواده،دوستان وهمرزمان شهید.

غنی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا سید عبدالغنی‌خان کشاورز و مالک، در سال ۱۲۷۲ ش در سبزوار متولد شد. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را طبق روش آن زمان در مکتب‌خانه آموخت. در سن دوازده‌سالگی پدرش به بیماری وبا درگذشت و از آن تاریخ حضانت وی را دائیش بر عهده گرفت و او را به مدرسه دارالفنون تهران فرستاد. مدت تحصیل غنی در دارالفنون پنج سال به طول انجامید و پس از اخذ دیپلم، زبان فرانسه را به خوبی فراگرفت و برای ادامه تحصیل رهسپار لبنان شد و در مدرسه سن‌ژوزف بیروت به فراگرفتن فن طب پرداخت. در همان ایام زبان انگلیسی و عربی را فراگرفت و وارد کالج آمریکائی شد و دوره‌ی دانشکده‌ی پزشکی را به پایان رسانید و در ۱۲۹۹ در سن ۲۷ سالگی به ایران بازگشت و در سبزوار مطبی دایر نموده و به مداوای بیماران پرداخت و بیمارستانی نیز در آن شهر بنام حشمتیه با سرمایه سالار حشمت دایر نمود.

غنی در سال ۱۳۰۲ برای تکمیل تحصیلات به فرانسه عزیمت نمود و قریب پنج سال به تکمیل تحصیلات پرداخت و در ۱۳۰۷ به ایران بازگشت. وی در آن مدت علاوه بر تکمیل فن پزشکی، دوره مخصوص شناخت نقاشی را نیز گذرانید و علاوه بر آن به مقام والای آناتول فرانس نویسنده و متفکر فرانسوی وقوف یافت و به ترجمه‌ی یکی از آثار او به نام تائیس پرداخت و در ۱۳۰۸ آن را در تهران انتشار داد. در سال ۱۳۰۹ محیط سبزوار را برای فعالیتهای خود کوچک دید و لاجرم به مشهد نقل مکان نمود. مطبی در آنجا دائر نمود و در اندک مدتی بنام پزشک مسیحادم معرف گردید و طبعا با بزرگان و مقامات عالی‌رتبه مشهد دوستی پیدا کرد و سرانجام کاندیدای نمایندگی مجلس شد و در دوره‌ی دهم به نمایندگی مردم مشهد در مجلس شورای ملی انتخاب گردید. در همین ایام به استادی دانشکده‌ی پزشکی انتخاب شد و تاریخ فن پزشکی را تدریس می‌نمود و ضمنا در دانشکده‌ی معقول و منقول به تدریس روانشناسی پرداخت و کتابی در این زمینه به نام معرفه‌النفس نوشته و انتشار داد.

دکتر غنی در ۱۳۱۴ پس از تاسیس فرهنگستان به عضویت آنجا برگزیده شد و از عوامل موثر و متنفذ آن موسسه فرهنگی گردید و شما در ادوار یازدهم، دوازدهم و سیزدهم مجلس شورای ملی عضویت یافت و مجموعا به مدت ۸ سال نماینده‌ی مجلس بود.

در سال ۱۳۱۷ هیئتی تحت ریاست محمود جم نخست‌وزیر وقت برای خواستگاری فوزیه دختر ملک فواد پادشاه متوفای مصر به قاهره رفت. دکتر غنی نماینده مجلس و استاد دانشگاه از اعضای برجسته‌ی این هیئت بود و با تکلم به زبانهای فرانسه، انگلیسی و

عربی در بین رجال مصری موقعیت پیدا کرد.

در اسفندماه ۱۳۱۸ محمدرضا پهلوی ولیعهد ایران برای ازدواج با فوزیه مصری عازم قاهره شد. همراهان وی عبارت بودند از: حسن اسفندیاری رئیس مجلس، احمد متین دفتری وزیر دادگستری، مظفر اعلم وزیر امور خارجه، محمدعلی مقدم مدیرکل وزارت امور خارجه، دکتر قاسم غنی و عباس مسعودی نمایندگان مجلس نیز همراه ولیعهد به مصر عزیمت نمودند.

دکتر غنی در آذرماه ۱۳۲۲ در ترمیم کابینه‌ی علی سهیلی به جای امان‌الله اردلان به وزارت بهداری تعیین گردید. در فروردین ماه ۱۳۲۳ که محمد ساعد به نخست‌وزیری منصوب شد، دکتر غنی را کماکان در وزارت بهداری تثبیت نمود ولی این کابینه مورد موافقت مجلس قرار نگرفت و ساعد ناگزیر تغییراتی در آن به عمل آورد از جمله دکتر قاسم غنی به وزارت فرهنگ معرفی گردید و تا شهریورماه ۱۳۲۳ وزیر فرهنگ بود.

در مهرماه ۱۳۲۶ دکتر قاسم غنی با سمت سفیرکبیر در مصر عازم قاهره شد. وی در این سفر ماموریت داشت به اختلاف محمدرضا و فوزیه خاتمه دهد. مدت مسافرت غنی در سفارت مصر یکسال بیشتر طول نکشید و در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ با سمت سفیرکبیری عازم ترکیه گردید. این ماموریت نیز کمتر از یکسال بود. دکتر غنی در همان ایام دچار بیماری شد و برای درمان عازم آمریکا گردید. تلاش پزشکان برای بهبودی او به جائی نرسید و سرانجام در فروردین‌ماه ۱۳۳۱ به بیماری سرطان درگذشت.

مقام علمی و ادبی دکتر غنی درخور توجه و امعان‌نظر می‌باشد. از جمله از ترجمه‌های وی باید عصیان فرشتگان تائیس و بریان‌پزی ملک‌سیا اثر آناتول فرانس را نام برد. تنقیح و تصحیح و چاپ دیوان حافظ یکی از کارهای دکتر غنی است که با همکاری علامه محمد قزوینی آن را انجام داد. دیوان حافظ غنی یکی از منابع معتبر و مستند اشعار این غزلسرای نامدار به شمار می‌رود.

یکی از کارهای برجسته و ماندگار صاحب ترجمه، یادداشتهای وی می‌باشد که تاکنون دوازده مجلد انتشار یافته است و حاوی نکاتی جالب و باارزش می‌باشد. در این مجموعه غیر از خاطرات دکتر غنی، از بعضی از رجال هم نوشته‌هائی وجود دارد.

آخرین اثر وی کتاب بحثی در تصوف است که در حقیقت دنباله‌ی حافظنامه اوست.

(بخش ۱) قاسم (دکتر) ابن (سید) عبدالغنی پزشک و دانشمند و ادیب ایرانی (و. سبزوار ۱۳۱۶ ه.ق- ف. کالیفرنیا (آمریکا) ۱۳۷۰ ه.ق/ ۱۳۳۱ ه.ش). پس از طی تحصیلات مقدماتی در سبزوار به تهران آمد و در مدرسه‌ی دارالفنون (قدیم) وارد شد و سپس برای ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی پزشکی به بیروت رفت و در آنجا دانشکده‌ی طب را به پایان رسانید. و به اخذ درجه‌ی دکتری نایل آمد و در زبان و ادبیات عرب احاطه یافت. دکتر غنی در اواخر سال ۱۲۹۹ ه.ش به ایران بازگشت و به سبزوار رفت و سه سال در آنجا به طبابت اشتغال داشت. سپس برای تکمیل تحصیلات خود به پاریس رفت و با مرحوم محمد قزوینی آشنایی یافت. در سال ۱۳۰۷ ه.ش. به ایران بازگشت و مدت یک سال در سبزوار و چند سال در مشهد به طبابت پرداخت. در دوره‌ای ۱۳ ،۱۲، ۱۱ ، ۱۰ به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. در اسفند ۱۳۱۴ به عنوان استاد دانشکده‌ی پزشکی به تدریس دروس بیماریهای عصبی و تاریخ طب و علم اخلاق پزشکی مشغول گردید، و مدت دو سال در دانشکده‌ی معقول و منقول به تدریس روانشناسی اشتغال ورزید. در این اثنا به عضویت کمیسیون پزشکی فرهنگستان برگزیده شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ در دولت سهیلی به سمت وزیر بهداری و در فروردین ۱۳۲۳ در کابینه‌ی ساعد مجدداً وزیر بهداری و بعد وزیر فرهنگ شد، ولی در اردیبهشت همان سال به سبب کسالت مزاج استعفا داد. در سال ۱۹۴۵ م. به نمایندگی از طرف دولت ایران در کنفرانس سانفرانسیسکو شرکت کرد و پس از آن نیز چند بار در کنفرانسهای مختلف جهان به نمایندگی ایران شرکت جست، و سه سال در ایالات متحده‌ی آمریکا به مسافرت و مطالعه و تحقیق مشغول بود و بر اثر حادثه‌ی اتومبیل در سر حد کشور مکزیک استخوان پایش شکست و چهار ماه و نیم بستری بود. پس از رفع بیماری از طرف دولت ایران به سفارت کبرای مصر منصوب شد. در شهریور ۱۳۲۶ ه.ش. به ایران بازگشت و در آبان ۱۳۲۷ به سمت سفیر کبیر ایران در ترکیه منصوب گردید. مدتی پس از آن برای معالجه به آمریکا رفت ولی مداوا مؤثر

نگشت و درگذشت. وی از خدمتگزاران ادب فارسی است. به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و عربی احاطه داشت و به افکار بزرگان باختر آشنا بود، به آثار آناتول فرانس علاقه داشت و سه کتاب او را به فارسی روان ترجمه کرد: داستان طائیس، عصیان فرشتگان، بریان‌پزی ملکه‌ی سبا. دکتر غنی علاقه‌ی شدیدی به حافظ داشت و درباره‌ی او تحقیق بسیار به عمل آورد و طرح یک دوره بنام «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ» را ریخت که جلد اول آن راجع به تاریخ عصر حافظ یا تاریخ مفصل فارس و مضافات و ایالات مجاور آن در قرن هشتم و جلد دوم آن که راجع به تاریخ تصوف در اسلام و تطورات و تحولات مختلف آن از صدر اسلام تا عصر حافظ است به چاپ رسیده. از آثار دیگر اوست: رساله در شرح احوال و آثار ابن سینا، معرفةالنفس، شرکت در تصحیح رباعیات عمر خیام با مرحوم فروغی، شرکت در تصحیح تاریخ بیهقی با دکتر فیاض، شرکت در تصحیح دیوان حافظ با محمد قزوینی (مجله‌ی دانش ۱۳۳۱ شماره‌ی ۱۰ و ۱۱، لغ.).

(ح ۱۳۳۱ -۱۲۷۲ ش)، پزشک، نویسنده و مترجم. در سبزوار به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در آن شهر گذراند. پس از فوت پدر همراه دایی‌اش به تهران آمد و تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی دارالفنون به پایان رساند. وی برای ادامه‌ی تحصیلات در رشته‌ی طب به بیروت اعزام و در ۱۲۹۷ ش دوره‌ی دانشکده‌ی پزشکی آنجا را به پایان رسانید. بعد به ایران آمد و پس از سه سال اقامت در سبزوار به فرانسه سفر کرد. پس از یک سال و اندی به وطن مراجعت نمود و پس از چندی دوباره به فرانسه رفت و در ۱۳۰۷ ش مجددا به ایران بازگشت و در سبزوار و مشهد به طبابت پرداخت. پس از مدتی طبابت را کنار گذاشت و به کارهای سیاسی روی آورد. وی در دروه‌های دهم تا سیزدهم از جانب مردم مشهد به نمایندگی مجلس منصوب گردید و در ضمن در دانشکده‌ی طب و علوم معقول و منقول و روانشناسی تدریس می‌کرد. مدتی نیز سفیر ایران در کشورهای ترکیه و مصر بود. سرانجام در ایالات متحده از دنیا رفت. دکتر غنی در طول حیات خود کتبی چند تألیف و ترجمه کرده است. از آثار وی: «ابن‌سینا»؛ «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ»، شامل دو قسمت، قسمت اول «تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارسی و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم» و قسمت دوم «تاریخ تصوف در اسلام و تطورات و تحولات مختلفه‌ی آن از صدر اسلام تا عصر حافظ»؛ «بحثی در تصوف»؛ «بحث در سیاست»؛ «معرفه النفس»؛ «عصیان فرشتگان»، ترجمه؛ «تائیس»، ترجمه؛ «بریان‌پزی ملکه‌ی سبا»، ترجمه.[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۷، ش ۷، ص ۵۰۳ -۵۰۲، س ۸، ش ۱، ص ۶۲ -۵۹)، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۹ -۲۵ / ۵)، شرح حال رجال (۱۷۹ / ۵)، مؤلفین کتب چاپی (۸۹۹ -۸۹۷ / ۴)، یغما (س ۲۴، ش ۱۰، ص ۶۰۶ -۵۹۹).

غنیمت پور، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین غنیمت پور : فرمانده گردان کربلا از تیپ۱۲حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دهم فروردین هزار و سیصد و چهل و یک در خانه محمدعلی غنیمت‌پور در تهران دیده به جهان گشود. دو برادر و سه خواهر دارد.از کودکی آرام و صبور بود. شرکت در نماز جماعت وجلسات مذهبی شخصیتش را در راه الهی رشد داد.

با شروع جرقه‌های انقلاب، حسین در مقطع راهنمایی درس می‌خواند. او از تک‌تک اعلامیه‌های امام پس از مطالعه، یادداشت

برمی‌داشت و در کتابخانه‌اش حفظ می‌نمود. همچنین در راهپیمایی‌ها هم شرکت می کرد. تحصیلاتش را تا دیپلم در تهران به پایان رساند. همزمان با آن دان چهارم ورزش تکواندو را با موفقیت پشت سر گذاشت. مدتی رئیس هیئت تکواندو شهرستان شاهرود بود. در کلاس‌های بسیج هم حضور فعال داشت.وقتی در سن هجده سالگی همراه خانواده به شاهرود نقل مکان کردند، از طرف سپاه پاسداران عازم جبهه شد. مدت سی ماه در گردان کربلا ـ به عنوان فرمانده دسته تا فرمانده گردان جانفشانی کرد. در عملیات‌های کربلای چهار، پنج و والفجر هشت هم حضور داشت.بیست و چهارمین روز دی ماه سال هزار و سیصد و شصت و پنج، در منطقه شلمچه ترکش خمپاره‌ای در قلب حسین فرو رفت و او را به شهادت رساند.پیکر مطهرش پس از تشییع در گلزار شهدای شاهرود آرام یافت.اودر زمان شهادت فرمانده گردان کربلا بود.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

غوری، حسین

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عزالدین مؤسس خاندان غوریان است که آنان را آل شنسب یا شنسبانیه نیز گفته‌اند، و آنان از ۵۴۳ تا ۱۶۲ در غور و اطراف آن سلطنت کرده‌اند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

غیبی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد غیبی : قائم مقام فرمانده تیپ امام حسن(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در اول خرداد ماه هزار و سیصد و چهل و یک در حالی که شهر «شیراز» سرمست از عطر نارنج و بوی گل سرخ ، پذیرای رندان دلسوخته عالم بود. دلاور مردی از تبار شقایق پا به عرصه حیات گذاشت تا افتخار شهر و دیار خود باشد. «محمد» هدیه‌ای غیبی و آسمانی بود که به خانواده‌ای متدین و مذهبی در «شیراز» عطا شد. شهید «محمد غیبی» دوران کودکی را در زادگاه خود «شیراز» و در جوار بارگاه ملکوتی شاهچراغ احمدبن موسی (ع) گذراند و در هفتمین بهار زندگی پا به حیطه علم و فضل و دانش گذاشت. دوران تحصیل را تا سوم متوسطه ادامه داد و این در حالی بود که کشور اسلامیمان در بحبوحه انقلابی عظیم می‌رفت تا آخرین ریشه‌های فساد و تباهی را از باغ خزان رسیده میهن برکنده و نظامی الهی و آسمانی را بنیان نهد. شهید غیبی همدوش و همصدا با امت اسلامی و با شرکت در تظاهرات و راهپیمائی‌های ضد رژیم و با پخش اعلامیه‌های حضرت امام (ره) دین خود را به اسلام و انقلاب ادا نموده و از هیچ کوششی در جهت اعتلای فرهنگ اسلام در جامعه دریغ نداشت.

سردار شهید محمد غیبی جزء اولین کسانی بود که پس از آغاز جنگ, عاشقانه پا به عرصه‌های نبرد گذاشت و تا لحظه شهادت بطور مستمر در جبهه‌های حق علیه باطل به دفاع از نظام و ولایت پرداخت. وی در غالب عملیاتها از جمله عملیات فتح المبین, بیت المقدس, بدر و کربلای چهار و پنج شرکت داشت و به علت استعدادهای درخشانی که از خود بروز داد از همان ابتدا مستولیتهای

مهمی بر عهده او نهاده شد:

مدتی مسئولیت گردانهای قائم را به عهده داشت و مدتی نیز قائم مقام تیپ امام حسن (ع) بود.

سردار شهید محمد غیبی که بارها پیکر مطهرش آماج تیر و ترکش دشمن بعثی قرار گرفته بود سرانجام در تاریخ بیست و پنج دیماه هزار و سیصد و شصت وپنج آخرین زخم نیاز را بر جان پذیرفت و در بارگاه بی نیاز سر بر آستان لایزال گذاشت و به نام مقدس شهید, افتخار یافت. بیست و پنج دیماه همچین یادمان پرواز ملکوتی دیگر یاران عاشق او از جمله سرداران شهید, هاشم اعتمادی و جواد روزیطلب است که همه بر اثر آتشبار مسلسل یکی از نوادگان شیطان پلید بعثی, چون سروی استوار بر خاک خونین شلمچه فرو افتادند.

از شهید غیبی فرزندی به نام محمد حسن به یادگار مانده است که شهید قبل از شهادت نام مبارک خود را بر او نهاد.

تواضع و فروتنی, ایمان و اخلاص, زیبنده معنویت مردی بود که به جمال فقر و سادگی آراسته بود و اینک از آنهمه خوبی خاطراتی زخمی مانده است و لبانی متبسم که چهره آسمانی او را در قالب کهنه دلهامان روحانیتی خاص بخشیده است.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شیراز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

غیور اصلی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی غیور اصلی : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اهواز وفرمانده آموزش نظامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خوزستان چهارم بهمن ۱۳۳۱ در شهر مقدس مشهد به دنیا آمد. مادرش می گوید: «زمانی که علی را باردار بودم، مدتی بیمار شدم و در همان احوال، شبی آقایی نورانی را در خواب دیدم که گفت: تو فرزندی مومن داری و عاقبت به خیر خواهی داشت. او در شب اربعین حسینی به دنیا آمد. طفلی آرام، خوش روزی و خوش چهره بود.»

خانواده علی از نظر اقتصادی در وضعیت مطلوبی قرار نداشت و او در چهار سالگی با متارکه پدر و مادرش، ناملایمات بیشتری را لمس نمود. چند سالی را نزد مادر رشد یافت و سپس تحت سرپرستی پدرش قرار گرفت.

اعتماد به نفس خصوصیتی دایمی در وی بود که از دوران کودکی به مدد آن مشکلات را از میان برمی داشت و همیشه این ویژگی در کنار ادب و مهربانی اش باعث جذب دیگران می شد و بدین وسیله حس محبت و احترام افراد را نسبت به خود برمی انگیخت.

از شش سالگی فرایض دینی را به خوبی انجام می داد. پیش از دبستان مدتی به مدرسه ملی رفت و سپس در هفت سالگی درس و مدرسه را به طور جدی آغاز نمود. با علاقه درس می خواند و از قدرت درک خوبی برخوردار بود. روحیه فعال و اجتماعی داشت و علاوه بر این که کمک موثری در کارهای منزل به حساب می آمد. در اوقات فراغت حرفه نجاری را فرا گرفت. درکنار این فعالیت ها به ورزش فوتبال (که بسیار مورد علاقه اش بود) می پرداخت و در نوجوانی مدتی در باشگاه ورزشی بود. علی غیور اصلی پس از اتمام دوره راهنمایی به تهران عزیمت کرد و در واحد تیپ نیروهای ویژه هوابرد ارتش استخدام شد.

او بسیار زیرک و سخت کوش بود. و پس از این که دوره های متعددی را در داخل کشور گذراند، برای تکمیل تجربیات نظامی به چند سفر خارج از کشور از قبیل آلمان، ایتالیا، مصر و اردن فرستاده شد و علاوه بر آشنایی هرچه بیشتر با مسائل و تاکتیک های نظامی این فرصت را یافت تا فرهنگ های مختلف را از نزدیک مشاهده نماید. با تواضع و متانت در رفع مشکلات دیگران از تجربیات خود سود می جست و از هیچ تلاشی فروگذار نبود.

در سال ۱۳۵۲ به سبب شناختی که به واسطه رابطه فامیلی از خانم طاهره دانشمندی داشت، ایشان را برای ازدواج انتخاب نمود و زندگی مشترک را در منزلی استیجاری در تهران آغاز کردند. حاصل این ازدواج دو فرزند به نام های شادی (متولد سال ۱۳۵۴) و محمدعلی (متولد سال ۱۳۵۹) می باشد.

غیور اصلی در تمام دوران زندگیش بسیار به مذهب و اعتقادات دینی اش اهمیت می داد و اطرافیانش را به نماز اول وقت توصیه می نمود. فرزند شهید در خاطره ای به این ویژگی او اشاره می کند: «پدرم هر وقت در منزل بودند، نماز را با هم برگزار می کردیم. ایشان جلو می ایستاد و من و مادرم پشت سرش نماز را اقامه می کردیم.»

مادر علی، از او به عنوان انسانی وارسته یاد می کند و برادر وی در مورد عقاید و روش زندگیش می گوید: «خدمت در ارتش، موقعیت هایی که به دست می آورد و جو حاکم بر ارتش آن زمان هرگز در عقاید و روش زندگی او تغییر ایجاد نکرد.

ساده زندگی می کرد. به بزرگ ترها خیلی احترام می گذاشت. همیشه از لحاظ رفتاری جلوتر از همه بود. از قدرت جذب بالایی برخوردار بود.»

صراحت بیان داشت. توصیه ی او همیشه این بود: «مواظب باشید، خطرات همه جا هست. فقط با انسان مومن و واقعی دوستی کنید و از افراد بی اعتقاد دوری نمایید.» بسیار صحیح و با قرائت نماز می خواند و به همین دلیل در ارتش به او نظر مساعدی نداشتند. ارتش به مرور، همزمان با آشنا کردن هرچه بیشتر او با مسائل نظامی، فرصت اندیشیدن به ظلم ها و نابسامانی ها (که ناشی از یک رژیم دیکتاتوری بود) راه هم به وی داد.

غیور اصلی که علاقه زیادی به مطالعه کتاب های تاریخی و تاریخ اسلام داشت، به آثار استاد شهید مطهری جذب شد و مصرانه سخنرانی های ایشان را دنبال می کرد. همزمان با انقلاب به سبب تحولاتی که در غیور اصلی ایجاد شده بود، ارتش از جانب او احساس خطر می کرد و او را با تمام تجربیاتش به لشکر ۹۲ زرهی اهواز انتقال داد.

او روحیه بسیار بالایی داشت و به گفته ی فرزندش : «اهل عمل بود و هرگز در مقابل مشکلات عقب نشینی نمی کرد.»

مدتی در برخی کشورهای عربی علیه رژیم دست به فعالیت هایی زد. سرانجام در جریان جشن های ۲۵۰۰ ساله رژیم شاهنشاهی، به همراه یک تشکیلات مذهبی ـ اسلامی قصد ترور شاه را داشتند، که موضوع فاش شد و علی موفق به فرار گردید. پس از آن به مدت یک سال با وانت در بین شهرهای مختلف به کار مشغول بود و خانواده اش تا مدتی از وی بی خبر بودند. تا این که در اوایل سال ۱۳۵۷ دستگیر شد و به بازداشتگاه دژبان اهواز منتقل گردید. طی مدتی که محاکمه می شد، در بند مشترک بود. به دلیل تاثیر گذاری بر نظامیان، تشویق آنان به فرار از ارتش و پیوستن به نیروهای انقلابی به بند انفرادی انتقال یافت. وی در طی آن دوران، دفتری از اشعار خود تهیه نمود.

پس از چند ماه حکم اعدام غیور اصلی صادر شد اما با پیروزی انقلاب اسلامی به همراه دیگر زندان سیاسی، آزاد گردید و مدتی بعد به همراه علی شمخانی، انجمن اسلامی را تشکیل دادند او که استوار دوم نیروی زمینی لشکر ۹۲ اهواز بود به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و مسئول آموزش نظامی کل استان خوزستان گردید.

علاقه زیادی به امام خمینی (ره) داشت. از ایشان به عنوان هدیه ای آسمانی نام می برد. و سعی می کرد هدف امام خمینی (ره) را از انقلاب و مبارزه با استکبار بهتر درک کند و به دیگران هم انتقال دهد.

با آغاز شورشهای ضد انقلاب در کردستان و شرارت های ضد انقلاب بر علیه مردم به فرمان امام خمینی (ره) به همراه بقیهٔ نیروها به منطقه شتافت و با همکاری عارف شهید (دکتر مصطفی چمران) و سعی و تلاش بی وقفه، نقشه های جنگی را طرح می کردند و به اجرا می گذاشتند. پس از این که تا حدودی امنیت در منطقه برقرار شد، غیور اصلی بلافاصله به اهواز برگشت و بدون لحظه ای استراحت، دوباره به کار پرداخت. او استراحت را در آن شرایط بحرانی جایز نمی دانست و می گفت: «کار برای خدا ساعت

مشخصـی ندارد. باید همگی خالص و مخلص باشیم و فقط برای او کار کنیم و برای تداوم این انقلاب اسلامی، همه از زن و مرد و کوچک و بزرگ بکوشیم و از جان و مالمان برای آن سرمایه گذاری کنیم.»

پس از مدتی به عنوان فرمانده عملیات سپاه اهواز، با حفظ مسئولیت قبلی (فرمانده آموزش نظامی استان) منصوب شد.

طبق خصلت همیشگی اش کارها را به نحو احسن انجام می داد و غرور و تکبر از منفورترین صفات، نزد وی بود.

در آن دوران تحولات عمیق تری در وی مشاهده می شد. به گفته ی همسرش: «او بسیار سجده می کرد و با حال و هوای خاصی، صدای گریه و ذکر الهی العفو او بلند بود. او امر به معروف را از خانه به جامعه گسترش داد و همیشه با رفتارش به دیگران پند می داد تا مبادا باعث رنجش آنان شود.»

فرزندش از قول یکی از همرزمانش نقل می کند: «یک روز علی وارد محل کارش شد و آن جا را بسیار نامرتب و به هم ریخته یافت. فوراً بدون توجه به موقعیت خود مشغول مرتب کردن آن محل شد و به این ترتیب همه را با خود همراه کرد.»

اوقات فراغت او هرچند اندک، در آن زمان بیشتر در مجالس مذهبی، دعای کمیل، رسیدگی به خانواده و نوشتن جزوهایی در رابطه با آموزش نظامی می گذشت که در این زمینه دو جزوهٔ کامل از ایشان به جا مانده است.

وی پس از این که موفق شد تعدادی از عوامل نفوذی گروه های ضد انقلاب را، از جمله مهندسی که در کنار لوله های نفت اقدام به بمب گذاری می کرد، به دام بیندازد. در روزهای آغازین جنگ تحمیلی نقطه عطفی را در تمام فعالیت های خود به وجود آورد. زمانی که دشمن بعثی به آسانی وارد خاک ایران شد و به نزدیکی شهر اهواز رسید، با توجه به این که تمام پشتوانه های شهرهای دیگر از جمله انبار مهمات در اهواز مستقر بودند، سقوط این شهر به منزله سقوط بقیه مناطق بود. در این شرایط غیور اصلی با روحیه ی قوی و تزلزل ناپذیر به منطقه شتافت.

همرزم شهید در خصوص نحوه ی عملکرد وی می گوید: «من با غیور اصلی، نیروها را سازماندهی کردیم و از زیر پل نیروها را اداره می کرد.»

همرزم دیگری می گوید: «آن شب او صحبت عجیبی برای بچه ها کرد و حال و هوای خاصی داشت. می گفت: برگشتی در کار ما نیست. اگر هیچ کس نیاید، خودم تنها می روم. همان تعداد کم نیروهای بسیجی و پاسدار (که در محل بودند) همگی با او همراه شدند، با چند قبضه آر.پی.جی، مهمات اندک و نقشه ای که غیور اصلی طراح آن بود.»

یکی دیگر از همرزمان، از قول شهید جواد داوری وقوع عملیات را این گونه نقل می کند: «غیور اصلی آرام بالای تپه ها قدم می زد و دشمن لحظه به لحظه نزدیک تر می شد. اما هنوز دستور آتش نداده بود. یک لحظه در من تزلزل ایجاد شد. با خود گفتم: شاید غیور اصلی با دشمن تبانی کرده باشد. بعد شروع کردم به داد و بیداد و سر و صدا. اما او همچنان روی تپه قدم می زد، شاید می خواست به ما روحیه بدهد. دشمن که به ده متری رسید، دستور شلیک داد. دشمن غافلگیر شده بود و به گمان این که با لشکری مجهز و عظیم روبرو شده، ۹۰ کیلومتر عقب نشینی کرد.»

غیور اصلی، با باز کردن لوله های آب، تانک هایی را که در زمین های مزورعی پراکنده شده بودند در گل نشاند.

در آن عملیات (که اولین شبیخون به دشمن به شمار می رفت) غافلگیری نیروهای بعثی به حدی بود که اسرای عراقی بعد در اظهارات خود اشاره کرده بودند: «ما گمان کردیم نیروهای شما اجازه دادند که سهل و آسان به نزدیک اهواز برسیم اما ما را در این تله به دام انداختند.»

منافقین که غیور اصلی را ، تهدیدی عظیم برای پیشبرد اهداف خود در خاک ایران یافته بودند صبح روز بعد از عملیات، که ۴۰ تن از نیروها را برای عملیات بعدی سازماندهی کرد و عازم سوسنگرد شد تا تدارکات نیروها را آماده کند، با منفجر کردن بمبی در ماشین حامل وی ، باعث شدند از ناحیه ی سر، شکم و پا به شدت آسیب ببیند که در تاریخ ۹/۷/۱۳۵۹ در بیمارستان سوسنگرد به

فیض عظیم شهادت نایل گشت.

وصیت نامه ای از شهید غیور اصلی در دست نیست. اما اطرافیان راه و روش زندگی او را یادآوری می کنند.

برادر شهید می گوید: «علی حتی در سخت ترین شرایط زندگی چهره ای عبوس نداشت و ناراحتی خود را بروز نمی داد.»

همیشه سعی می کرد در رفع مشکلات و سختی های دیگران به آن ها کمک کند بعد از شهادتش فهمیدند که شبانه و به طور مخفیانه به افراد مستحق کمک می کرده است.

شهادت او تاثیر عمیقی بر اطرافیانش داشت. به طوری که پس از او تعدادی از افراد فامیل اسلحه او را زمین نگذاشتند و به جبهه ها شتافتند. پیکر پاکش در بهشت زهرا (س) تهران به خاک سپرده شده است. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

غیوری زاده، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی غیوری زاده : فرمانده گردان ۵۰۳شهید بهشتی، تیپ یکم امیرالمومنین(ع)لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۳۲ در بخش «ملکشاهی» دراستان «ایلام» به دنیا آمد پدرش او را «علی» نام نهاد . دوران کودکی ،نوجوانی وجوانی مانند تمام مردم آن دیار با فقرومحرومیت همراه بود. با آغازانقلاب اسلامی امام خمینی(ره)امید وجان تازه ای در جسم سختی کشیده علی دمیده شد . اوکه مانند تمام همشهریانش هیچ گاه درخواب هم نمی دید سهمی دراداره کشورش داشته باشد با پیروزی انقلاب اسلامی وشروع جنگ تحمیلی وارد مرحله ای جدید از زندگی شد وبه عنوان یکی از چهره های شاخص استان ایلام درآمد.اوایل جنگ به عنوان عضوی از بسیج راهی جبهه شد و در سا ل ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه در آمد.در دیار ایلام ،غیوری را به غیرت –جوانمردی – شجاعت و غریبی می شناسند . زندگی هشت ساله او در دفاع مقدس سراسر ماجراهای تلخ و شیرین و خواندنی است .هر روزش حماسه است .شجاعت وجسارتش به حدی بود که اورا معیار شناخت شجاعان و اوج ایثار گری می دانند .روزی به همراه جمعی از رزمندگان به جبهه عراقی ها در میمک حمله می کند .علی حاتمیان یکی از همرزمان اودراین عملیات می گوید : شهید غیوری با این که فرماندهی این عملیات را به عهده داشت، به جای دیگر رزمندگان می گشت که شاید گلوله ای پیدا کند و به سمت عراقی ها شلیک کند .اوازاینکه کارهای پیش پا افتاده وخارج از حیطه فرماندهی را انجام دهد،ابایی نداشت ،خصلتی که تمام فرماندهان ایرانی درطول دفاع مقدس از آن برخوردار بودند. بارها مجروح شد اما در والفجر ۹ در دره لری مریوان شدت مجروحیتش به حدی بود که همه می گفتند او شهید شده است .هر جا عملیاتی بود علی حضور داشت .او یا در کسوت فرمانده بود یا همراه قناسه اش دشمنان را شکار می کرد. در عملیات کربلای ۱۰ روی ارتفاع با لوکاوه رفته بود ،شهید بسطامی و فرمانده (سابق)لشکر۱۱امیرالمومنین، سردار کرمی هم حضور داشتند .آن روز جنگ غیوری با هلیکوپتر های عراقی با آرپی جی ۷ دیدنی بود . در عملیات ماووت عراق فرمانده گردان بود،او قله سوق الجیشی دو قلو را تحویل گرفت .علی در آن عملیات شش نماز واجب را با یک وضو یعنی از صبح تا صبح روز بعد با یک وضو خواند ،که در این باره زبان زد دوستان است ،آن هم در عملیات ولحظات بحرانی که اضطراب انسان با لاست .علی با قرآن و نماز خیلی مانوس بود .

او در مسئولیتهای فرمانده گردان ،جانشین گردان ، نیروی اطلاعات و عملیات مشغول خدمت بود .درعملیات والفجر ۳،والفجر ۵، والفجر ۹، والفجر ۱۰ ،کربلای ۱ ،کربلای ۴ ،کربلای ۱۰ ،نصر ۴ ،نصر ۸،با مسئولیت های مختلف حضوری فعال داشت در هر جا

که علی بود آرامش خاطر فرماندهان فراهم بود.در بیست ونه خرداد هزاروسیصدوشصت وهفت ارتش متجاوزعراق حمله شدیدی رادرجبهه مهران آغاز کرد.برای دفع این حمله ی دشمن مهمترین معبر را که برای حفاظت از مهران پیش بینی شده بود به علی و گردان تحت امر او دادند .یکی از همرزمانش از آن شب اینگونه می گوید:شب قبل از عملیات ساعت ۱۲ شب ما به گردان علی سر زدیم. گفت: مگر تانکهای عراقی از روی جسد من رد شوند تا این معبر سقوط کند. کاملا مهیای شهادت بود در جواب شوخی یکی از دوستان گفت :من هم می دانم این بار کار خیلی سخت شده است. عملیات دشمن در مهران آغاز شد تا ساعت ۴ صبح صدای یا حسین (ع) و لا حول و لا قوه... علی برای فرمانده لشگر امیدوار کننده بود. ساعت ۹ صبح روز بعد موسوی، بی سیم چی شهید غیوری گفت : علی در روی معبر بهرام آباد مورد اصابت گلوله های تیر بار تانك عراقی ها قرار گرفت . آخرین پیام علی مقاومت بود . وقتی بعد از ۱۲ سال و ۴ ماه و ۲۰ روز مردم خبر پیدا شدن جسدعلی را شنیدن به استقبالش رفتند . مردان و زنان ملکشاهی ۵۰ کیلومتر پیاده حرکت کردندتا به محلی که پیکر مقدس علی پیداشده بود رسیدند .جسد علی با کارت شناسایی و لباس های تیر و ترکش خورده اش شهر به شهر گردانده شدودر زادگاهش به خاك سپرده شد تابرای همیشه تاریخ سندی باشد بر افتخار سربلندی غرور ایرانیان . امروز سنگر شهید غیوری در قرار گاه امیر المومنین (ع)در مناطق عملیاتی غرب کشور ماوا و مامن همرزمان و زیارتگاه عاشقان و آزادگان است . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فاتح اقبلاغ، خلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید خلیل فاتح آقبلاغ : فرمانده گردان شهید مدنی لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۲ متولد شد . دوره ابتدایی را در مدرسه شربت زاده به پایان رساند و پس از آن در مدرسه رازی تبریز ادامه تحصیل داد . اما به علت علاقه زیاد به هنر عکاسی ترك تحصیل کرد و به عکاسی پرداخت . پس از مدتی در کلاسهای شبانه شرکت جست و دوره آموزشی راهنمایی را به آخر رسانید اما موفق به دریافت مدرك نشد.

از نوجوانی به انجام فرائض دینی بالاخص نماز اهمیت می داد و نسبت به فلسفه شهادت ائمه کنجکاوی می کرد و به مطالعه کتابهای تاریخی و دینی علاقه مند بود . در بحبوحه انقلاب ، زمانی که در شهرهای کوچك و بزرگ فعالیتهای تبلیغاتی علیه رژیم پهلوی اوج گرفت ، خلیل با توجه به اینکه مهارت عکاسی داشت ، پوستر امام را نقاشی می کرد و به تکثیر آن می پرداخت . پس از پیروزی انقلاب در مسجد شهید مدنی تبریز از محضر آیت الله مدنی استفاده کرد . با تشکیل سپاه پاسداران در سال ۱۳۵۸ به عضویت رسمی سپاه تبریز درآمد و در عکاسخانه سپاه به فعالیت تبلیغاتی مشغول شد .

همواره به فکر مسلمانان فلسطینی و لبنانی و افغان بود و آرزوی آزادی آنان را داشت . در راستای همین فکر بود که قبل از شروع جنگ به همراه آقای حسین نصیری از مرز زابل به افغانستان رفت و سه ماه در آنجا به دفاع از مسلمانان افغانی پرداخت . مدت کوتاهی نیز به دست روسها افتاد که در حملات بعدی مجاهدین آزاد شد . با هجوم عراق به خاك ایران در شهریور ۱۳۵۹ ، به وطن بازگشت . در میان اولین گروه هایی بود که به مناطق عملیاتی اعزام شدند . ابتدا به سوسنگرد اعزام شده که در آنجا رزمندگان اعزامی از تبریز به فرماندهی علی تجلایی در مقابل هجوم دشمن مقاومت می کردند و شهر کاملاً در محاصره دشمن بود و از شروع جنگ حدود یك ماه می گذشت . در بیست کیلومتری سوسنگرد نامه ای به امضای دکتر چمران به دست خلیل رسید

که در آن آمده بود :

نیروهای ارتشی و بسیجی و سپاهی و مردمی همزمان عملیات انجام دهند تا اینکه محاصره شهر (سوسنگرد) شکسته شود .

خلیل پس از آگاهی از محتوای نامه به منطقه عملیاتی سوسنگرد رفت و زمانی که به آنجا رسید دکتر چمران تیر خورده بود . در کتاب یادنامه شهید دکتر چمران درباره حادثه چنین آمده است :

چمران از دو ناحیه پای چپ زخمی شده بود ... او با پای زخمی به یک کامیون سرباز عراقی حمله برد که سربازان صدام از یورش این شیر میدان گریخته و او به کمک جوان چابک دیگری که خود را به مهلکه رسانده بود به داخل کامیون عراقی نشست و با لبانی متبسم ، دیگران را نوید پیروزی می داد و دکتر چمران با همان کامیون خود را به اهواز رسانید .

ایثارگری و دیگری را مقدم بر خود داشتن ، از بارزترین خصوصیات اخلاقی خلیل بود . نقل است که در یکی از درگیری ها در سوسنگرد که خلیل موفق شد چهار اسیر عراقی را با خود به پشت جبهه بیاورد در مسیر راه پوتین خود را به یکی از اسرا داد و خود با پای برهنه مسیر چند کیلومتری را پیمود .

او علاوه بر شرکت در درگیری ها ، لحظه ها و حوادث جبهه را با عکاسی ثبت می کرد .

او خود در این باره گفته است :

دشمن عملیات انجام داد و نارنجکی به داخل سنگر ما انداخت که ضامن نارنجک درآمده بود ولی اهرمش عمل نکرد . عکس نارنجک را انداختم و به یادگاری نگه داشتم .

خلیل به هنگام اعزام به جبهه شانزده سال بیش نداشت و حدود یک سال بود که در جبهه حضور داشت که به فکر افتاد با کمک چند مبارز عراقی مخفیانه وارد خاک عراق شود و به کسب اطلاعات محرمانه و موثق از دشمن بپردازد .

در عملیات مطلع الفجر در منطقه گیلانغرب در دشتهای سرپل ذهاب در درگیری با نیروهای عراقی برای نجات بیست نفر زخمی ، تن به اسارت داد و خود را یعقوب معرفی کرد . تاریخ این اسارت ۲۴ آذر ۱۳۶۰ در عملیات مطلع الفجر ثبت شده است . خلیل در حین اسارت ، سرباز عراقی را لگد زد و به تمامی همرزمانش سفارش کرد که اگر از آنها نام فرمانده و یا خود فرمانده گردان را خواستند ، بگویند : « فرمانده همان خلیل بود که شهید شد . »

ابتدا او را به اردوگاه موصل بردند و سپس به اردوگاه موصل ۲ انتقال دادند . در این اردوگاه طبق خاطرات حجت الاسلام سید علی اکبر ابوترابی با کمک چند اسیر ایرانی دیگر علی رغم ارتفاع زیاد دیوار به انبار غذایی راه یافت و انبار را به آتش کشید . در زمان اطفاء حریق ، اسیران ایرانی به کمک هموطنان رفته و موفق شدند تعدادی سلاح و مهمات به دست آورند . او در جواب دیگران که چرا این مهمات را آورده ای گفت : « برای روز مبادا ! این کار را کرده ایم . » سلاح ها را زیر پله ها و خاک مخفی کردند . در هنگام درگیری یکی از اسرا موفق به فرار شد .

چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که یکی از اسرای ایرانی اهل آبادان که به حرفه بنایی آشنایی داشت و به خوبی می توانست به زبان عربی حرف بزند ، هنگام مسدود کردن روزنه های اردوگاه متوجه یک عدد نارنجک شد و علی رغم اصرار تمامی بچه ها موضوع را به مسئولان اردوگاه گزارش داد . پس از چند دقیقه پنج نفر از اسرا از جمله خلیل را به بازجویی بردند . اما شکنجه ها و آزار آنها نتوانست خلیل را به سخن گفتن وادار کند .

در آخرین بازجویی چنین وانمود کرد که اگر او را به میان اسرا ببرند شاید با دیدن چهره ها بتواند همدستان خود را شناسایی کند . مأموران اردوگاه به تمامی اسیران آماده باش دادند و خلیل را از مقابل همه آنها عبور دادند ، ولی خلیل هیچ کدام از آنها را نشان نداد و با صدای بلند تکبیر گفت . وی به خاطر این که اسرای دیگر مورد آزار و اذیت قرار نگیرند ، مسئولیت تمام کار را بر عهده گرفت . خلیل با آخرین دیداری که بدان صورت از دوستان و همرزمان خود به عمل آورد اردوگاه را ترک کرد . تا مدتی خبری

از او در دست نبود تا اینکه پس از یک ماه و نیم بی اطلاعی ، سازمان صلیب سرخ جهانی ، به خانواده فاتح اطلاع دادند خلیل در خاک عراق در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۲ به شهادت رسیده و در اردوگاه موصل ۲ در عراق به خاک سپرده شده است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

فاتح اقبلاغ، خلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید خلیل فاتح آقبلاغ : فرمانده گردان شهید مدنی لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۲ متولد شد . دوره ابتدایی را در مدرسه شربت زاده به پایان رساند و پس از آن در مدرسه رازی تبریز ادامه تحصیل داد . اما به علت علاقه زیاد به هنر عکاسی ترک تحصیل کرد و به عکاسی پرداخت . پس از مدتی در کلاسهای شبانه شرکت جست و دوره آموزشی راهنمایی را به آخر رسانید اما موفق به دریافت مدرک نشد.

از نوجوانی به انجام فرائض دینی بالاخص نماز اهمیت می داد و نسبت به فلسفه شهادت ائمه کنجکاوی می کرد و به مطالعه کتابهای تاریخی و دینی علاقه مند بود . در بحبوحه انقلاب ، زمانی که در شهرهای کوچک و بزرگ فعالیتهای تبلیغاتی علیه رژیم پهلوی اوج گرفت ، خلیل با توجه به اینکه مهارت عکاسی داشت ، پوستر امام را نقاشی می کرد و به تکثیر آن می پرداخت . پس از پیروزی انقلاب در مسجد شهید مدنی تبریز از محضر آیت الله مدنی استفاده کرد . با تشکیل سپاه پاسداران در سال ۱۳۵۸ به عضویت رسمی سپاه تبریز درآمد و در عکاسخانه سپاه به فعالیت تبلیغاتی مشغول شد .

همواره به فکر مسلمانان فلسطینی و لبنانی و افغان بود و آرزوی آزادی آنان را داشت . در راستای همین فکر بود که قبل از شروع جنگ به همراه آقای حسین نصیری از مرز زابل به افغانستان رفت و سه ماه در آنجا به دفاع از مسلمانان افغانی پرداخت . مدت کوتاهی نیز به دست روسها افتاد که در حملات بعدی مجاهدین آزاد شد . با هجوم عراق به خاک ایران در شهریور ۱۳۵۹ ، به وطن بازگشت . در میان اولین گروه هایی بود که به مناطق عملیاتی اعزام شدند . ابتدا به سوسنگرد اعزام شده که در آنجا رزمندگان اعزامی از تبریز به فرماندهی علی تجلایی در مقابل هجوم دشمن مقاومت می کردند و شهر کاملاً در محاصره دشمن بود و از شروع جنگ حدود یک ماه می گذشت . در بیست کیلومتری سوسنگرد نامه ای به امضای دکتر چمران به دست خلیل رسید که در آن آمده بود :

نیروهای ارتشی و بسیجی و سپاهی و مردمی همزمان عملیات انجام دهند تا اینکه محاصره شهر (سوسنگرد) شکسته شود .

خلیل پس از آگاهی از محتوای نامه به منطقه عملیاتی سوسنگرد رفت و زمانی که به آنجا رسید دکتر چمران تیر خورده بود . در کتاب یادنامه شهید دکتر چمران درباره حادثه چنین آمده است :

چمران از دو ناحیه پای چپ زخمی شده بود ... او با پای زخمی به یک کامیون سرباز عراقی حمله برد که سربازان صدام از یورش این شیر میدان گریخته و او به کمک جوان چابک دیگری که خود را به مهلکه رسانده بود به داخل کامیون عراقی نشست و با لبانی متبسم ، دیگران را نوید پیروزی می داد و دکتر چمران با همان کامیون خود را به اهواز رسانید .

ایثارگری و دیگری را مقدم بر خود داشتن ، از بارزترین خصوصیات اخلاقی خلیل بود . نقل است که در یکی از درگیری ها در سوسنگرد که خلیل موفق شد چهار اسیر عراقی را با خود به پشت جبهه بیاورد در مسیر راه پوتین خود را به یکی از اسرا داد و خود

با پای برهنه مسیر چند کیلومتری را پیمود .

او علاوه بر شرکت در درگیری ها ، لحظه ها و حوادث جبهه را با عکاسی ثبت می کرد .

او خود در این باره گفته است :

دشمن عملیات انجام داد و نارنجکی به داخل سنگر ما انداخت که ضامن نارنجک درآمده بود ولی اهرمش عمل نکرد . عکس نارنجک را انداختم و به یادگاری نگه داشتم .

خلیل به هنگام اعزام به جبهه شانزده سال بیش نداشت و حدود یک سال بود که در جبهه حضور داشت که به فکر افتاد با کمک چند مبارز عراقی مخفیانه وارد خاک عراق شود و به کسب اطلاعات محرمانه و موثق از دشمن بپردازد .

در عملیات مطلع الفجر در منطقه گیلانغرب در دشتهای سرپل ذهاب در درگیری با نیروهای عراقی برای نجات بیست نفر زخمی ، تن به اسارت داد و خود را یعقوب معرفی کرد . تاریخ این اسارت ۲۴ آذر ۱۳۶۰ در عملیات مطلع الفجر ثبت شده است . خلیل در حین اسارت ، سرباز عراقی را لگد زد و به تمامی همرزمانش سفارش کرد که اگر از آنها نام فرمانده و یا خود فرمانده گردان را خواستند ، بگویند : « فرمانده همان خلیل بود که شهید شد . »

ابتدا او را به اردوگاه موصل بردند و سپس به اردوگاه موصل ۲ انتقال دادند . در این اردوگاه طبق خاطرات حجت الاسلام سید علی اکبر ابوترابی با کمک چند اسیر ایرانی دیگر علی رغم ارتفاع زیاد دیوار به انبار غذایی راه یافت و انبار را به آتش کشید . در زمان اطفاء حریق ، اسیران ایرانی به کمک هموطنان رفته و موفق شدند تعدادی سلاح و مهمات به دست آورند . او در جواب دیگران که چرا این مهمات را آورده ای گفت : « برای روز مبادا ! این کار را کرده ایم . » سلاح ها را زیر پله ها و خاک مخفی کردند . در هنگام درگیری یکی از اسرا موفق به فرار شد .

چند روزی از این ماجرا نگذشته بود که یکی از اسرای ایرانی اهل آبادان که به حرفه بنایی آشنایی داشت و به خوبی می توانست به زبان عربی حرف بزند ، هنگام مسدود کردن روزنه های اردوگاه متوجه یک عدد نارنجک شد و علی رغم اصرار تمامی بچه ها موضوع را به مسئولان اردوگاه گزارش داد . پس از چند دقیقه پنج نفر از اسرا از جمله خلیل را به بازجویی بردند . اما شکنجه ها و آزار آنها نتوانست خلیل را به سخن گفتن وادار کند .

در آخرین بازجویی چنین وانمود کرد که اگر او را به میان اسرا ببرند شاید با دیدن چهره ها بتواند همدستان خود را شناسایی کند . مأموران اردوگاه به تمامی اسیران آماده باش دادند و خلیل را از مقابل همه آنها عبور دادند ، ولی خلیل هیچ کدام از آنها را نشان نداد و با صدای بلند تکبیر گفت . وی به خاطر این که اسرای دیگر مورد آزار و اذیت قرار نگیرند ، مسئولیت تمام کار را بر عهده گرفت . خلیل با آخرین دیداری که بدان صورت از دوستان و همرزمان خود به عمل آورد اردوگاه را ترک کرد . تا مدتی خبری از او در دست نبود تا اینکه پس از یک ماه و نیم بی اطلاعی ، سازمان صلیب سرخ جهانی ، به خانواده فاتح اطلاع دادند خلیل در خاک عراق در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۲ به شهادت رسیده و در اردوگاه موصل ۲ در عراق به خاک سپرده شده است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

فاتح، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ فاتح‌الملک، در ۱۲۷۴ در اصفهان تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را در اصفهان انجام داد و در تهران دوره‌ی مدرسه‌ی آمریکائی را پایان برد و برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا شد. چندی در انگلستان و فرانسه در رشته‌ی اقتصاد و کشاورزی درس خواند و درجه‌ی لیسانس گرفت. پس از مراجعت به ایران، مدتی در وزارت فوائد عامه مشغول بود و مدرسه‌ی فلاحت را در آنجا تاسیس کرد و بعد در وزارت دارائی اشتغال ورزید. در وزارت دارائی مشاغل مهمی را احراز کرد. زمانی رئیس مستقل موسسه‌ی فلاحتی خالصجات بود. مدتی مشاور و مدیرکل بود، سپس به وزارت کشاورزی رفت و به معاونت آن وزارتخانه منصوب شد. در ۱۳۲۳ در کابینه‌ی محمد ساعد مراغه‌ای چند روزی به وزارت کشاورزی معرفی شد ولی چون از مجلس رای اعتماد نگرفت، کنار رفت. در ۱۳۲۹ به مدیرعاملی بانک کشاورزی منصوب شد و چند ماهی در آن سمت بود. فاتح یکی از متخصصین درجه اول کشاورزی ایران بود و مدتهای مدیدی در دانشکده‌ی کشاورزی کرج تدریس می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فاتح، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ احمدخان فاتح‌الملک، مشروطه‌خواه و مالک و فرمانده قشون اصفهان و نماینده‌ی مجلس، در اسفندماه ۱۲۷۷ ش (فوریه ۱۸۹۷ م) در اصفهان متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و ابتدائی به تهران عزیمت نموده و وارد مدرسه‌ی عالی امریکائی شد و مدت پنج سال در مدرسه‌ی مزبور تحصیل نمود و برای ادامه‌ی تحصیلات عالیه به امریکا سفر کرد. پس از ورود به امریکا ابتدا در دانشگاه جان هاپکینز واقع در شهر بالتیمور در رشته‌ی علوم طبیعی و مقدمات پزشکی مشغول تحصیل شد و چون آن را مطابق ذوق خود ندید، در دانشگاه کلمبیا در شهر نیویورک در رشته‌ی اقتصاد ادامه‌ی تحصیل داد و دوره‌ی چهارساله‌ی دانشگاه را طی نمود و به اخذ لیسانس نائل آمد و پایان‌نامه‌ی خود را به زبان انگلیسی تحت عنوان «وضع اقتصادی ایران» تالیف و به زبان انگلیسی و فارسی انتشار داد.

فاتح پس از مراجعت به ایران درصدد استخدام در وزارت دارائی برآمد ولی وضع سازمانی و اداری آن وزارتخانه، او را از استخدام در دستگاه دولتی منصرف کرد تا اینکه در اواخر ۱۳۰۰ ش (۱۹۲۲ م) به استخدام در شرکت ملی نفت ایران و انلگیس درآمد و شغل وی معاون نخستین نماینده شرکت در تهران تعیین شد. روابط دولت ایران و شرکت نفت در آن ایام توسط اداره مزبور برقرار بود و طبعا تماس با وزارتخانه‌ها و رجال و سیاستمداران توسط فاتح انجام می‌گرفت. وی در این سمت موفق شد که شرکت نفت همه ساله عده‌ای از دانشجویان ایرانی را به هزینه‌ی خود به انگلستان اعزام نماید که در رشته‌ی نفت و اقتصاد تحصیل نمایند.

فاتح چندی در شرکت نفت در آبادان به مطالعه پرداخت، چندی هم در انگلستان مشغول مطالعه شد. در ۱۳۰۸ ش (۱۹۲۹ م) شرکت نفت برای توزیع فرآورده‌های خود در ایران، اداره‌ای به نام پخش مواد نفتی در تهران تاسیس کرد و مصطفی فاتح به ریاست اداره‌ی مزبور تعیین گردید. وی در این سمت در توسعه‌ی این اداره تلاش زیادی به کار برد و شعب آن را در غالب شهرهای ایران تاسیس نمود و در نتیجه مردم ایران به واسطه‌ی فراوانی سوخت و انواع آن با استعمال سوخت جدید آشنا شدند و کشور نیز از وارد کردن مواد نفتی خارجی بی‌نیاز شد.

فاتح در جریان قرارداد ۱۹۳۳ دخالت چندانی نداشت و گاهی در مذاکرات به عنوان مترجم شرکت می‌کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰ و استعفای رضاشاه، آزادی توام با هرج و مرج در ایران شروع شد. در آن هنگام مصطفی فاتح به تشکیل جمعیت ضد فاشیست

پرداخت و امتیاز روزنامه‌ای به نام مردم را گرفت که ارگان آن جمعیت بود. غالب اعضای حزب توده که در زمان رضاشاه زندانی بودند، به عضویت هیئت تحریریه این روزنامه درآمدند. روزنامه‌ی رهبر ارگان حزب توده و روزنامه‌ی مردم ارگان جمعیت فاشیست در یک خط و جهت گام برمی‌داشتند.

در مردادماه ۱۳۲۱ به دنبال توقیف روزنامه‌ی رهبر، مصطفی فاتح روزنامه‌ی مردم را در اختیار حزب توده قرارداد و در مهرماه همان سال حزبی به نام «همرهان» تشکیل داده و رهبری آن را برعهده گرفت. این حزب یک برنامه‌ی سوسیالیستی را تعقیب می‌کرد و برنامه‌هائی ارائه می‌داد که از مرام حزب توده مترقی‌تر بود و از جمله‌ی آنها می‌توان به ملی کردن منابع تولید، بیمه‌های اجتماعی، خدمات رایگان بهداشتی و آموزشی و تامین معاش خانواده‌ها اشاره نمود (مقاله الول ساتن درباره‌ی احزاب ایران).

روزنامه‌ی امروز و فردا ارگان رسمی حزب همرهان و روزنامه‌ی شمع به عنوان ناشر افکار این حزب منتشر می‌شد. ظاهرا این حزب از سوی انگلیسها و در هماهنگی با اقدام روسها در تشکیل حزب توده، و به عنوان سدی در برابر نفوذ آلمان در ایران به وجود آمد.

مصطفی فاتح در ۱۳۲۶ پس از فراغت از فعالیتهای سیاسی به معاونت کل شرکت نفت منصوب شد و عازم خوزستان گردید. قریب سه سال‌ونیم در این سمت بود و اقداماتی از قبیل خانه‌سازی و تشکیل دانشکده نفت و تسهیلات فرهنگی و توسعه‌ی بهداری به عمل آورد و سرانجام پس از تصویب قانون ملی شد صنعت نفت و در روزهای نخستین خلع ید از کار کناره‌گیری و بازنشسته شد.

وی پس از بازنشستگی به هیچ وجه مورد مشورت قرار نگرفت و هیچگونه دخالتی در ملی شدن صنعت نفت نداشت و مشغول نوشتن کتابی تحت عنوان نفت شد. در روز ۱۸ آذر ۱۳۳۲ همزمان با ورود نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا به تهران، طبق ماده‌ی ۵ حکومت نظامی بازداشت شد و مدتی در زندان به سر برد.

کتاب پنجاه سال نفت فاتح در اوایل سال ۱۳۳۵ ش انتشار یافت که اطلاعات جالبی درباره‌ی نفت در آن مندرج بود. در این کتاب اسناد و آمار جالبی درج شده بود که اهمیت کتاب را برای خواننده روشن می‌ساخت. در جلد دوم این کتاب پیرامون قرارداد با کنسرسیوم افشاگری‌هائی شده بود و آماده چاپ بود که روز ۱۷ شهریور ۱۳۳۷ مامورین سازمان امنیت به خانه‌ی وی ریختند و او را بازداشت نموده و کلیه اسناد و مدارک را همراه خود بردند. چند روز بعد محمدرضا پهلوی به ابوالحسن ابتهاج گفته بود که در منزل فاتح اسنادی پیدا شده که نشان می‌دهد او آدم انگلیس‌ها است.

ساعت ۸ بعد از ظهر روز پنجم بهمن‌ماه ۱۳۴۳ شاه در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی اظهار کرد: بعد از شهریور ۱۳۲۰ انگلیس‌ها حزب توده را به دست شخصی به نام مصطفی فاتح تاسیس کردند.

مصطفی فاتح پس از ملی شدن صنعت نفت و کناره‌گیری از مقام خود، به اتفاق مهدی لاله و عباس نراقی دو تن از افراد حزب توده، بانکی به نام بانک تهران بنیاد نهادند. فاتح به ریاست هیئت مدیره و لاله به مدیرعاملی و نراقی به عضویت هیئت مدیره تعیین شدند. بعدها به علت مشارکت چند بانک خارجی در بانک تهران، توسعه‌ی زیادی یافت و سود سرشاری عاید سهامداران شد.

فاتح در فروردین ۱۳۵۷ عازم لندن شد و جرائد انگلیس را علیه محمدرضا پهلوی بسیج نمود و اطلاعات جالبی از فساد در دوران سلطنت وی به مخبرین داد. وی در شهریور ۱۳۵۷ در لندن درگذشت و نتوانست شاهد سقوط دشمن درجه یک خود باشد.

مصطفی فاتح مردی دانشمند و ادیب و موسیقی‌شناس بود و به زبانهای انگلیسی و فرانسوی تسلط کامل داشت.

(س چهاردهم ق)، نویسنده. از نویسندگان و پژوهندگان روزگار حاضر است، که مدتی دراز در شرکت نفت ایران و انگلیس عهده‌دار خدمت بود. از آثارش: «پنجاه سال نفت ایران»؛ «پول و بانکداری»؛ «پیشنهاد واژه‌های دانش سودورزی»؛ «راه پیشرفت در خط فارسی».[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی ۱۴۲۵ / ۲، ۶۴۵، ۶۳۰، ۶۱۱ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۲۳۴ –۲۳۳ / ۶).

فارسی مهر، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهدی فارسی مهر

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۷/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۷ دیپلم ریاضی در تهران گرفته در همان سال در دانشکده علوم اجتماعی و اقتصادی بابلسر در رشته اقتصاد قبول شدم . بعد از انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاهها به سپاه پاسدارن پیوستم . در سال ۱۳۶۱ در تهران طلبه شدم و در سال ۱۳۶۳ به قم آمدم، مقدمات و سطح را به پایان رسانده و خارج فقه و اصول را از دروس آقای مکارم شیرازی استفاده کردم و چند سال نیز از درس خارج فقه آقای جوادی آملی و آقای سید محمود هاشمی بهره بردم . در حال حاضر قدرت استنباط از دلائل شرعی را دارم . در سال ۱۳۶۲ کتاب جامع المقدمات را اصلاح و نو نویسی و زیبا کاری کردیم که چاپ شد و تا چاپ ششم هم رفت . و سپس کتاب تجارب و نکات تبلیغی را نوشتم که حاوی تجربیات تبلیغی خود و مبلغین دیگر بود، چون هیچ کس نبود که اشتباه کاریها و قدرتهای تبلیغی آقایان مبلغین را به دیگران منتقل کند . سپس تجارب مبلغان هنرمند را نوشتم و بعد روش مدیریت و تبلیغ در مناطق تسنن را نوشتم زیرا مناطق تسنن، نیازها و مشکلات و ساز و کارهای دیگری را میطلبد . در زمینه معالجات پزشکی از راه طبیعت تجربیات خوبی دارم، در زمینه روان شناسی به اذن خدا کارآمدی بالایی دارم، در زمینه عرفان عملی هم می توانم نیازمندیها را اشباع کنم . کتابهایی که در حال حاضر نیمه تمام دارم در زمینه نماز و عرفان عملی و تجربیات پزشکی و تجربیات روان شناسی و ... می باشد.

فاروقی، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرحوم میرزا محمودخان ارفع‌السلطان، در ۱۲۹۱ ش متولد شد.

تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران پایان داد و سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا گردید و در دانشگاه‌های نانسی فرانسه و کان بلژیک در رشته‌های مختلف تحصیل کرد و درجه‌ی مهندسی صنعتی و فلاحتی و دکترای حقوق و دکترای ادبیات دریافت کرد. چندی در پاریس و زمانی در آمریکا به تدریس در رشته‌های مختلف اشتغال داشت. مدتی هم در یونسکو معاون اداره حذف موانع تربیتی و فرهنگی بود. در سال ۱۳۳۲ پس از بیست سال توقف در اروپا و آمریکا، به ایران بازگشت و رئیس قسمت اقتصادی اصل چهار در تهران شد و سپس در دانشگاه خدمات خود را آغاز کرد. چندی استاد دانشسرای عالی بود و سپس در دانشکده‌ی

ادبیات تهران و دانشکده‌ی ادبیات تبریز استاد بود. ریاست دانشکده‌ی ادبیات اصفهان و سرپرستی دانشکده‌ی علوم را بر عهده داشت.

دکتر عباس فاروقی به زبانهای فرانسه و انگلیسی و فارسی تالیفات زیادی دارد، از جمله از تالیفات وی هفت جلد به زبان فرانسه و چهار مجلد به زبان انگلیسی است و کتابهای تاریخ جزیره هرمز سفینه سلیمانی، تاریخ مصر قدیم و روابط سیاسی ایران و اروپا از ۱۵۰۰ تا ۱۶۳۰ میلادی است. آخرین سمت دکتر فاروقی ریاست مدرسه عالی بابلسر بود.

وی در اروپا با خانم ایراندخت قاجار دختر سلطان احمدشاه قاجار ازدواج کرد و صاحب سه فرزند شد به نام احمد، زینت‌الملوک و دارا. احمد فاروقی در پاریس روزنامه‌نویس شد و مدتی سردبیری روزنامه‌ی لوموند را برعهده داشت و کتابی تحت عنوان ایران ضد انقلاب نوشت و در همان موقع به فارسی ترجمه شد. دکتر فاروقی و ایراندخت قاجار در نیمه راه زندگی از هم جدا شدند. دکتر عباس فاروقی به زبانهای فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، اسپانیولی تسلط داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فاضل الحسینی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید حسین فاضل الحسینی : فرمانده گردان روح الله تیپ۲۱ امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

آفتاب روی چینه های آفتاب افتاده بود. بچه مدرسه ای ها، ششمین روز از تعطیلات تابستانی را آغاز کرده بودند. شور و ولوله توی کوچه های مشهد موج می زد. سال ۱۳۴۱ بود. یک سال بعد، امام خمینی گفت :« سربازان من در گهواره اند .» سیدحسین فاضل الحسینی، درست در همان زمان، یک ساله بود و در گهواره.

او در ششمین روز از تابستان ۱۳۴۱ در مشهد متولد شده بود. پدرش روحانی فاضلی بود، مورد احترام و علاقه ی اهالی محله. وقتی سید حسین به دنیا آمد، دو برادر و دو خواهر داشت. وقتی چهار پنج ساله بود، با برادرانش به مکتب می رفت. مادر بزرگش، خانم رشدی، زنی مومن و پاکدامن بود. او به عشق آموزش بچه های کم سن و سال، قرآن قرائت می کرد و آداب قرائت و شیوه های تجوید را آموزش می داد.

خانم رشدی علاوه بر حس آموزگاری و عشق به تعلیم، نسبت به تمام بچه ها و نه فقط به نوه هایش، احساسی مادرانه داشت. هر روز پس از پایان درس و تمرین قرائت قرآن، از آن ها با آش پذیرایی می کرد. سید حسین در همین مکتب به اسلام و قرآن و پیامبر و اهل بیت آشنا و علاقمند شد.

چند سال بعد وقتی وارد مدرسه شد، بر خلاف همه بچه ها که نمی توانستند بخوانند و بنویسند، خوب می نوشت و روان می خواند. سال های پایانی تابستان او با آغاز دهه ی پنجاه و اوج گیری مبارزات مردمی علیه طاغوت همراه بود.

شنیده ها و دیده های او از انقلاب، باعث شد تا با علاقه، اخبار و اطلاعات مربوط به حرکت مردمی را دنبال کند. وقتی وارد دبیرستان شد، انقلاب به مرز شکوفایی رسیده بود. او نیز مثل برادرانش هادی و مهدی، در تظاهرات و راهپیمایی مردمی شرکت و در تهیه، پخش و توزیع اعلامیه های امام (ره) مشارکت می کرد.

یک روز در حال پخش اعلامیه، باگاردیها درگیر شد. در حالی که در شب همان روز، عروسی برادرش اتفاق افتاد او را به کلانتری بردند و نتوانست به جشن عروسی برادرش برود. روز بعد به خاطر سن کم، او را آزاد کردند. او دست بردار نبود و

همچنان در ردیف اول صف انقلابیون شعار می داد.

پس از پیروزی انقلاب، در جریان درگیری های داخلی و احزاب و گروه ها فعالیت بسیار داشت. در روزهای آغازین انقلاب مردم به جمهوری اسلامی رای آری دادند. اما گروهها و حزب هایی بودند که همچنان علیه جمهوری اسلامی تبلیغ می کردند و سید حسین سعی می کرد طرفداران گروه ها را با ارائه ی دلیل و برهان به دامن جمهوری اسلامی بکشاند. اما گاه زبان منطق کار ساز نبود و آن ها وقتی با جوانی مسلمان و آزاده رو به رو می شدند، عقده های حزبی خود را با درگیری با سید حسین فرو می نشاندند.

او به ورزش به خصوص به شنا علاقه داشت. وقتی جنگ شروع شد، به فرمان امام لبیک گفت و راهی جبهه ها شد. نبوغ، پشتکار و تلاش این جوان هجده ساله باعث شد تا مسئولان تیپ امام رضا (ع) او را به فرماندهی یکی از گردان ها منصوب کنند.

او فرمانده گردان روح الله شد و در جنگ های منظم و نامنظم نقش پر رنگ و موثری داشت.

در همان ماه های آغازین جنگ برادر او مهدی نیز که پیش از او به جبهه اعزام شده بود، در حالی که می رفت تا یک اسلحه ی کالیبر ۵۰ را بردارد، هدف یکی از خمپاره های دشمن قرار گرفت و ترکش خورد. وقتی مهدی به شهادت رسید، حسین بسیار متاثر شد او با پیکر برادرش به مشهد رفت و دیگر به منطقه نرفت تا عملیات چزابه. وقتی به چزابه رسید، مسئولیتی نداشت. یکی دو نوبت در همان تیپ امام رضا (ع) مثل دیگر رزمندگان سلاح به دست می رفت و می جنگید. اما در عملیات بیت المقدس در گردان حاج باقر قالیباف به عنوان فرمانده گروهان انتخاب شد.

چند ماه بعد برادرش هادی به شهادت رسید اما سید حسین همچنان در جبهه ماند. چهره ی باز و گشاده و لبخند که همیشه بر لب داشت، از او یک رزمنده ای دوست داشتنی ساخته بود. خیلی ها دوست داشتند در گروهان او باشند. چون هم فرماندهی می کرد و هم با بذله گویی، به رزمندگان روحیه می داد.

با این که خونسرد بود، در کارهایش سهل انگاری نداشت.

وقتی خرمشهر آزاد شد، او هم چون رزمندگان دیگر شاد شد و به مرخصی رفت. پدر و مادرش سعی می کردند او را متقاعد کنند که به ازدواج تن بدهد. اما او زیر بار نمی رفت و می گفت: جای من در جبهه است. نمی خواهم خانواده ای دیگر را اسیر خود کنم.

تا این که مادر او مکرمه خانم، پس از اصرار بسیار، موافقت او را گرفت. زهرا خانم دختر یکی از دوستان پدر بود. آقای بخشی سالها بود که حاج آقا علی فاضل الحسینی را می شناخت و با او دوست بود و وقتی قرار شد این دو جوان به هم برسند مقدمات ازدواج زود جور شد. درست سه ماه پس از آزادی خرمشهر، سید حسین با زهرا خانم به عقد هم در آمدند.

او مرد خانه ماندن نبود. چند روز پس از عقد دوباره به جبهه رفت و در سومار عهده دار فرماندهی گردانی از تیپ امام رضا (ع) شد. در آن زمان شهید چراغچی فرمانده تیپ بود. او اعتقاد داشت: بعضی وقت ها آدم در مورد حسین اشتباه می کند، این قدر که خونسرد است و بی خیال، اما بعد که نتیجه کارها ی محوله را می بیند و رعایت مسائل نظامی، بعد به اشتباه خودش پی می برد.

هفت هشت ماه بعد، درست در ماه میانی بهار ۱۳۶۲ دوباره به مشهد باز گشت و جشن عروسی بر پا شد. یکی دو هفته بعد از عروسی، سید حسین به جبهه غرب برگشت. ضمن اینکه چند ماه بعد، توفیق زیارت خانه خدا نصیبش شد. در این سفر خواهر و شوهر خواهرش هم با یک کاروان دیگر همسفرش شدند.

وقتی از مکه بازگشت، دوباره به جبهه رفت و این بار فرمانده گردان روح الله از تیپ امام رضا (ع)شد. در این مدت، چهار بار مجروح شد و هر بار که مجروح می شد، خانواده خوشحال می شدند چون فقط در این صورت بود که می توانستند سید حسین را در مشهد نگه دارند، در والفجر مقدماتی ترکشی به دست راست او اصابت کرد و در والفجر سه کمر و شانه اش زخمی شد و در عملیات دیگر، گلوله ای به ران راست او اصابت کرد.

وقتی نوروز ۱۳۶۴ رسید، به سید حسین خبر دادند که فرزندش به دنیا آمده است. او وقتی علیرضا را دید، خوشحال شد و هر بار که به دیدن او و همسرش می رفت سعی می کرد زیاد به آنها دل نبندد. او ایمان و اطمینان داشت که به زودی شهید می شود.

سید حسین بیشتر وقتش را در جبهه می گذراند و مدت مرخصی اش زیاد نبود. با این حال وقتی به مرخصی می رفت، در کارهای منزل یار و یاور همسر بو د.

پدر همسرش می گفت:

او برای من یک داماد، بهتر است بگویم، یک پسر بی نظیر بود و همه دوستش داشتند و به او احترام می گذاشتند. او یک مومن واقعی بود و خداوند محبت افراد مومن را در دل مومنان دیگر جای می دهد و این لطف خداوند بود که شامل حال سید حسین شد.

دفعه ی آخری که به مرخصی آمد، به مادر گفته بود: مواظب باشید محمد، برادر کوچکترم، مادی گرا نباشد و به دنیا دل نبندد.

درست یک روز پیش از عملیات والفجر هشت که به آزادسازی فاو منجر شد، در حالی که شب قبلش خواب برادران شهیدش را دیده بود و منقلب بود و صبح برای بررسی انتقال و جا به جایی تانک های دشمن با یکی از همرزمانش بر ترک موتوری سوار بود، هدف یکی از خمپاره های دشمن قرار گرفت و ترکشی به سرش اصابت کرد. سید حسین در ۲۴ بهمن ۱۳۶۴ در حالی که فرزندی یازده ماهه داشت، به شهادت رسید.

خبر شهادتش که به خانواده رسید، مادرش نماز شکر به جای آورد. وقتی او را به معراج شهدا بردند تا برای آخرین بار با فرزندش دیدار کند، لب به سخن باز کرد و گفت: از شهادت بالاتر، چیزی نبود که به شما بدهند.

روح این شهید سعید، امروز در کنار شهدای نام آور هشت سال دفاع مقدس، روزی خوار و خوان گسترده ی پروردگار است.

منابع زندگینامه :دوباره بر می گردی مرد بارانی،نوشته ی عزت الله الوندی،نشر ستار ها،مشهد-۱۳۸۶

فاضل دهکردی، کمال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید کمال فاضل دهکردی : فرمانده گردان یازهرا(س) تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

درسوم تیر ماه سال ۱۳۴۲در«شهرکرد» چشم به جهان گشود . در بدو تولد مثل تمام بچه هایی که توسط والدینشان برای خدمت به اسلام ناب محمدی؛ با تربت پاک امام حسین علیه السلام کامشان حلاوت می‌گیرد، با تربت پاک حسینی زندگی‌اش شروع شد. طنین ملکوتی اذان و اقامه در گوش او، آغاز یک زندگی روحانی را نوید می‌داد. نامش را کمال نهادند.

با شروع دوران تحصیل و آشنایی با خواندن و نوشتن، عشق و علاقه اش به معارف دینی بیشتر شد .به خاندان عصمت وطهارت(ع) به ویژه مادر بزرگوارش صدیقه طاهره، حضرت زهرا(س) . عشق می ورزید . انقلاب اسلامی که آغاز شد انگار سید کمال مدتها بود منتظر این رویداد بود .با عشقی که به امام خمینی(ره) داشت، فعالانه در مجالس ومراسم سیاسی ومذهبی شرکت می کرد. با شهامتی انقلابی، کلاس‌های درس را به کلاس مبارزه با طاغوت تبدیل کرد و در راه مبارزه با طاغوت، از خود شجاعت بی نظیری نشان داد .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به پاسداران پیوست و در راه پاسداری از ارزشهای اسلامی لحظه‌ای از پای ننشست.

در کنار این این وظیفه مقدس در انجمن اسلامی هنر ستان فنی شهرکرد برای ارتقاء و رشد افکار هنر جویان، شبانه روز تلاش می‌کرد. از دیگر فعالیت‌های ایشان، تشکیل پایگاه مقاومت شهید ترکی در مسجد صاحب الزمان« شهر کرد» بود .همچنین اخلاق

عملی ایشان در ورزشهای کوه نوردی و باستانی؛ اثر بایسته‌ای در پرورش و تربیت دوستان و شاگردانش داشت.

باشروع جنگ تحمیلی پرواز دیگری به سوی آسمان کمال آغاز کرد و همراه سه برادر خود مشتاقانه به سوی جبهه‌های حق علیه با طل شتافت به خاطر شجاعت و لیاقتی که از خود نشان داد .در عملیات محرم به عنوان فرمانده گروهان انتخاب گردید و در همین عملیات به شدت مجروح شد . طوری که پزشکان معالج از بهبودش ناامید شدند. از آنجا که تقدیر خداوند بر زنده‌ماندنش بود؛ در عالم خواب مادر بزرگوارش حضرت زهرا(س) او را شفا داد و خطاب به او فرمود: پسرم تو شفا پیدا کردی. بر خیز! ولی باید قول بدهی که جبهه راترک نکنی. این رخداد به عنوان خاطره‌ای فراموش نشدنی، همیشه در وجودش می‌جوشید و تاب و قرار را از او می‌گرفت. پس از آن بلافاصله در عملیات والفجر مقدماتی شرکت کرد و دوباره مجروح شد. پس از مدتی استراحت دوباره به جبهه برگشت و در عملیات والفجر۴ باایمان واخلاص عجیبی که داشت حماسه‌ها آفرید و قسمتهای زیادی ازمواضع دشمن را به همراه ۱۵ نفر از یاران باوفایش، بدون آب وغذا و مهمات ؛ به قول خودش تنها با استعانت از امام زمان(عج) و بعد از چندین ساعت درگیری فتح نمود و حفظ کرد که مورد تشویق فرماندهان به ویژه سردار سید رحیم صفوی فرمانده کنونی سپاه قرار گرفت. از آن به بعد بود که به عنوان فرمانده گردان انتخاب شد

در عملیات خیبر فرماندهی گردان حضرت علی اکبر (ع) را به عهده گرفت. مدتی بعد و با توجه به شدت علاقه اش به حضرت زهرا (س) نام گردان را یا زهرا (س) گذاشت .در همین زمان بود که ازدواج کرد و چند روزی از جبهه نبرد دوربود؛ ولی طولی نکشید که دوباره به جبهه باز گشت در عملیات بدر پس از یکی دو ساعت درگیری و نبرد با عراقی‌ها با همراهی برادرش سید احمد فاضل، خط دشمن را شکست. در این عملیات بود که سید احمد به درجه رفیع شهادت رسید و برادر دیگرش نیز که در عملیات حضور داشت، مجرح شد. پس از این عملیات بود که به توصیه‌های برخی از برادران از جمله سردار زاهدی (فرمانده فعلی نیروی زمینی سپاه) سید کمال به حج رفت .پس از بازگشت از سفر حج به جذب نیروهای بسیجی پرداخت وباتوجه به جاذ بهٔی عجیبی که داشت؛ کار چندان سختی نبود. او الگوی اخلاق بود. ایمان واقعی در رفتار و نوع برخوردش کاملا نمایان بود.

او آنقدروالا و بزرگ‌منش بود که دوستان در پی سلوک و طرز رفتارش قدم برمی‌داشتند. به عنوان نمونه برخی از بسیجیانی که در جبهه نبرد گاهی سیگار می کشیدند یا با هم شوخی خارج از عرف می‌کردند؛ با برخورد منطقی شهید فاضل، که در میان عرفا می‌توان نمونه آن را دید،رفتارشان را تغییر می‌دادند.

شهید سید کمال علاقه زیادی به معصومین علیهم السلام به ویژه حضر ت زهرا (س)داشت و همین علاقه و انگیزه یایشان باعث شد نام یا زهرا را برای گردان تحت امر خود انتخاب کند .البته سبب وعلت اصلی انتخاب شان هم الهامات غیبی بود که خود آن بزگوار آن رااین گونه تعریف کرده است (این موضوع را تا لحظه شهادتشان کسی نمی دانست وپس از آن شهید ایرج آقابزرگی آن راباز گو کرد.)

درعملیات محرم مجروح شدم.مرا به بیمارستان پشت جبهه انتقال دادند.چندروزی که گذشت حالم بهتر شد.دلم هوای جبهه کرد؛بسیجیان ،پاسداران وآن خلوص بی ریایشان،همیشه درنظرم مجسم بود .درست نبود که من پشت جبهه باشم ودوستانم در میدان کارزار.اینها رابه دکتر معالجم گفتم اما اوهنوز معالجاتم را کافی نمی دید. هرچه اصرارکردم اونپذیرفت وگفت:باید تاچندروزدیگرهم بستری باشم واستراحت کنم. راستش دلم گرفت،بغض گلویم رافشرد.شب جمعه بود باناراحتی به خواب رفتم .درعالم خواب بانوی مجلله ای،به سویم آمد،باورم نمی شد ،به نظرم آمد حضرت زهرا(سلام الله علیه)را زیارت می کنم .خودش بود،جذبه معنوی اش چنان بود که باسنگینی خاصی لفظ مادر برزبانم جاری شد.وقتی گفتم :مادر.درجواب شنیدم:من مادرت خواهم بود به یک شرط!عرض کردم:چه شرطی؟ فرمود:به شرط آن که پیمان ببندی جنگ وجهاددرراه خداراهیچگاه ترک نکنی. خواستم چیزی بگویم که آ ن بزرگوار ازنظرم ناپدیدشد.

ازآن پس شهیدفاضل تصمیم میگیرد لحظه ای جبهه وجنگ را ترک نکند.حتی زمانی که سردار زاهدی (فرمانده نیروی زمینی سپاه) که آن موقع فرمانده تیپ ۴۴قمربنی هاشم (ع)بود وعلاقه زیادی به سردار فاضل داشت؛ازاو می خواهد که به مکه معظمه مشرف شود ،قبول نمی کندواصرار می کند که درجبهه بماندومی گوید:هنوز فرصت زیاد است، زمانش که شد ، میروم . چند وقت بعد با پافشاری واصرار دوستان به خصوص سردار زاهدی شهید فاضل به مکه مشرف می شود.

ازمکه معظمه بلافاصله عازم منطقه عملیاتی شد به طوری که مراسم دید و بازدید ایشان در جبهه صورت گرفت .سردار شهید شاهمرادی در این زمینه با او شوخی می‌کرد. من در تعجبم که حاج کمال طاقت آورد یکماه در مکه بماند پس از سفر حج، حاج کمال بی‌تابی زیادی برای شهادت می‌کرد. وی در نمازهایش بخصوص در نماز شب که در آن بسیار زبانزد بود، همواره دعایش این بود که خدایا مرابه پیشگاه خود فرا خوان او سرانجام در ۲۳بهمن ماه ۱۳۶۵ که مصادف با دهه فاطمیه بود در عملیات پیروزمندانه والفجر ۸ از ناحیه پیشانی و پهلو مورد اصابت ترکش قرارگرفت و به دیدارحق شتافت . منابع زندگینامه :سردار فضائل" نوشته ی علی گرجی،نشر بنیاد حفظ آثار ونشر ارزشهای دفاع مقدس چهارمحال وبختیاری-۱۳۸۵

فاضل سرحونی، وجیه‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۹۲ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق تهران گردید و لیسانس در رشته‌ی حقوق گرفت.

در ۱۳۱۶ وارد خدمات قضائی شد و به ترتیب دادیار، بازپرس و معاون دادسرای تهران شد و سپس به مستشاری دادگاه استان ۱ و ۲ منصوب شد و در ۱۳۲۴ به دادستانی تهران رسید. از دادستانی تهران به ریاست بازرسی کل کشور برگزیده گردید و از آنجا به دادستانی دیوان کیفر کارکنان دولت انتخاب شد و چندی نیز دادیار و مستشار دیوان عالی کشور بود تا به معاونت وزارت دادگستری و ریاست اداره کل ثبت اسناد و املاک رسید و به آن سازمان سر و صورتی شایسته داد. مشاغل بعدی وی در دادگستری ریاست شعب مختلف دیوان عالی کشور بود.

فاضل سرحونی در انتخابات هفتمین دوره‌ی مجلس سنا در ۱۳۵۴ کاندیدای مجلس سنا شد و سرانجام با آراء مردم کرج و تهران به نمایندگی مجلس سنا برگزیده شد و تا پایان رژیم سابق عضویت مجلس سنا را بر عهده داشت. وی در دادگستری از حسن شهرت زیاد برخوردار بود. قاطعیت در کارها و استنباط قضائی او مورد تایید جامعه قضات بود. در سال ۱۳۷۴ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فاضل شرابیانی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج ملا محمد فرزند فضلعلی معروف به فاضل شرابیانی یکی از آیات و مراجع بزرگ بلاد ترک در اوایل قرن چهاردهم هجری بود. فاضل مجتهدی جامع، فقیهی کامل، محققی دانشمند و متبحر در اصول، فقه و تفسیر و حدیث و علم رجال بود. فاضل از فکری صائب، حافظه ای قادر و ذهنی وافر و قلبی ذاکر برخوردار بود. این آیت عظمی در سال ۱۲۴۵ در شرابیان آذربایجان متولد شد و پس از پیمودن مقدمات علوم عازم نجف اشرف گردید و سالها از محضر سید حسین ترک و علامه شیخ انصاری رحمهٔ الله علیه استفاده نمود و خود در استنباط احکام فقهی متبحر و استاد گردید و در ردیف مراجع بزرگ قرار داشت. پس از فوت آیت کبری مرحوم سید حسین کوه کمره ای، فاضل شرابیانی و فاضل مامقانی مرجع خاص و عام اغلب شیعیان مخصوصا اهالی آذربایجان و قفقاز و دیگر بلاد تشییع گردیدند. فاضل شرابیانی در مراجعت از عتبات چند سالی در آذربایجان ساکن بود. مرحوم مدرس تبریزی در ریحانهٔ الادب می نویسد: فاضل شرابیانی در اصول بحری بی پایان بود، و ضمن تجلیل از مقام علمی او می افزاید: اگر تمام کتب فقهی و اصولی را به دریا می شستند، فاضل مذکور قادر بود با حافظه و ذهن قوی خویش تمام آنها را مجددا به رشته تحریر برد.
فاضل شرابیانی عمری طولانی یافت و سالیانی چند سال از فوت شیخ انصاری رحمهٔ الله علیه تقریرات بررسی او را برای علما مدرسی عالم و شرحی سودمند بود و در این زمینه کتابی در شرح رسائل و مکاسب در نه جلد به رشته تحریر برد. همچنین رسائلی در فروع و عبادات از خویش به یادگار گذاشت، و سرانجام در بین الطلوعین جمعه ۱۷ رمضان ۱۳۲۲ ندای حق را لبیک گفت.
منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

فاضل مراغی، احمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۱۰ ق)، عالم امامی، فقیه، اصولی، متکلم، ادیب و شاعر. مشهور به فاضل و فاضل مراغی. اصل وی از مراغه و ساکن تبریز بود. وی در نجف از شاگردان شیخ مرتضی انصاری و حاج سید حسین کوه‌کمری و دیگر بزرگان بود، و تقریرات استادش، انصاری، را در فقه نوشت. به تبریز بازگشت و به تدریس فقه و اصول و کلام پرداخت. در تبریز به بیماری وبا درگذشت و پیکرش به نجف منتقل و در وادی السلام دفن شد. از آثار وی: «التحفه المظفریه»، به فارسی، در رد حاج محمد کریم‌خان قاجاری کرمانی؛ حاشیه بر «مطول»؛ شرح «نهج‌البلاغه»؛ «صیغ العقود»؛ حاشیه بر «تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه»؛ حاشیه بر «صمدیه»؛ حاشیه بر «قوانین الاصول» میرزای قمی؛ «تفسیر قرآن»؛ «نکات القرآن و بیان دقائقه»؛ حاشیه بر «فرائد الاصول» یا «رسائل» شیخ انصاری.
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۵۱ / ۳)، الذریعه (۱۰۸ / ۱۵، ۱۱۵ / ۱۴، ۲۰۲، ۱۷۴، ۱۵۳، ۳۴ / ۶، ۴۷۰- ۴۶۹ / ۳)، ریحانه (۲۸۲ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۴ / ۱۱۴)، علماء معاصرین (۴۵)، لغت‌نامه (ذیل/ فاضل مراغی)، معجم المؤلفین (۳۱۹ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۳۰ / ۱).

فاضل، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا فاضل : فرمانده گردان قدر تیپ۲۱امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ۱۸ آبان سال ۱۳۴۲ در خانواده ای متد ین از روستای بیک شیروان ، کودکی قدم به صحرای وجود گذاشت که نامش را انوشیروان گذاشتند .

بسیاری از دوستان و آشنایان او را به نام رضا و فاضل می شناختند . او کودکی بود متفکر ؛ آرام و دوست داشتنی و گریزان از جمعیت و شلوغی . خواندن قرآن را قبل از دبستان آموخت . برادرش در این باره می گوید : پدر و مادرم ما را برای فراگیری قرآن به نزد ملای ده فرستادند و ما موفق شدیم در چند ماه ۱۹ سوره حفظ کنیم .

به لحاظ وابستگی زیاد به مادر بزرگش در سال ۱۳۵۰ به روستای هنامه هجرت کرد . کلاس اول ابتدایی را در روستا به پایان برد و سپس به روستای خویش باز گشت . در ۱۱ سالگی پدرش را از دست داد و بار سنگین زندگی روستایی متوجه وی و برادرش گردید . بیشتر اوقلات فراغت خود را در امور کشاورزی ، گوسفند داری و تعلیف دام ها سپری می کرد .

دومین هجرت انوشیروان با آغاز تحصیلات دوره ی راهنمایی صورت گرفت . با توصیه و پی گیری یکی از خویشان نزدیک ، وارد مدرسه ی راهنمایی شبانه روزی دهکده رضوی در آشخانه بجنورد گردید و تا پایان سوم راهنمایی در همان جا ماند .اشتیاق و علاقه زیاد وی به تحصیل علم ، منجر گردید تا در سال ۱۳۵۷ سومین هجرت زندگی خویش را به شهر مشهد آغاز کند . همزمان بلا اوج گیری انقلاب پایه اول متوسطه را در دبیرستان سید جمال الدین سپری کرد .

با روح آزاد اندیشی که داشت ، نتوانست در مقابل حوادث مربوط به انقلاب سکوت کند ، لذا وارد میدان مبارزه گردید . در فعالیت ها و مبارزات انقلابی مشهد و شیروان نقش چشمگیر و فعالی داشت . او جوان ترین فردی بود که در جلسات مخفی شهر شیروان شرکت می کرد . اعلامیه ها و عکس های امام خمینی را به روستایشان می برد و مردم را آگاه می کرد . وی همیشه در صحبت های خود با مردم ، از شاه با عنوان لعنت اله علیه یاد می کرد .

قریب سه ماه از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته بود که از مشهد به زادگاه خود باز گشت . با تشکیل بسیج به آن پیوست و نقش عمده ای در فعال نمودن انجمن های اسلامی و بسیج دانش آموزی دبیرستان ایفا نمود . با شروع جنگ تحمیلی ، دوره ی حماسه ساز و پر تحرک دیگری آغاز کرد . در سال ۱۳۶۱ حرکت سازنده ی خود را با جهاد سازندگی شروع نمود .

برای انوشیروان ، سال۱۳۶۳ از چند نظر سال مبارک و خوش یمن و پر حادثه بود ، او با پشتکار زیادی موفق گردید مدرک دیپلم فنی را در رشته ی مکانیک با معدل ۱۹/ ۱۴ اخذ نماید . همچنین به لحاظ علاقه ی زیاد ی که به سپاه داشت با کمال خلوص نیت و عشق ، به عضویت آن نهاد در آمد . از طرفی در همین سال با همسری متدین و هم فکر به نام معصومه باقری ازدواج کرد که ثمره ی این پیوند فرزندی به نام مرضیه است .

یک هفته از ازدواجش نگذشته بود که رهسپار جبهه گردید . او در سپاه هم که بود ، تمام وقتش را وقف آن نهاد کرد . مدتی مسئول بسیج اقشار و بسیج دانش آموزی شهر بود و نقش بر جسته و چشم گیری در جذب نیرو و اعزام آنان به جبهه داشت . بارها در سخنرانی هایش می گفت : هر کس بسیجی و اهل جنگ نباشد از اسلام و انقلاب عقب می افتد . او انگیزه ی حضورش در جبهه را دفاع از اسلام و انقلاب ، اطاعت از امام ، پاسداری از خون شهیدان و باز شدن راه کربلا معرفی می نمود .

چهارده مرتبه به جبهه اعزام شد و ۳۵ ماه در جبهه به سر می برد . در عملیات مختلفی از جمله : والفجر مقدماتی ، بدر ، خیبر ، میمک ، و کربلای ۵ شرکت داشت و چند بار شیمیایی و مجروح گردید . او می گفت : من تشخیص داده ام ، جبهه از همه جا نزدیکی بیشتری با خدا دارد .

در کنکور سال ۱۳۶۴ شرکت کرد و در رشته ی صنایع اتومبیل دانشکده ی فنی شهید منتظری مشهد قبول شد ، ولی چون تار و

پودش با جنگ گره خورده بود ، تمام دل بستگی ها را رها کرد و هجرت دوباره ای را به سوی دانشگاه اصلی (جنگ) آغاز نمود . آخرین اعزام رضا فاضل به جبهه ، تاریخ ۱۰/ ۸/ ۱۳۶۵ بوده است .

سر انجام انوشیروان خستگی ناپذیر ، درتاریخ ۲۲/ ۱۰ / ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه ی عملیاتی شلمچه ، گلوله ای سینه اش را شکافت و به بزرگ ترین آرزویش یعنی شهادت رسید . پیگر سردار شهید توسط مردم خوب و مهربان شیروان تشیع و به گلزار شهدای روستای زیارت منتقل و به خاک سپرده شد . از جمله ویژه گی های برجسته ی اخلاقی فاضل می توان به مردم داری و تواضع او اشاره کرد . او امید و پشتیبانی مطمئن برای مردم به خصوص روستای خود بود . بسیاری از مشکلات آنان را با افتخار و سر بلندی حل می کرد و برای عمران و آبادانی روستا تلاش زیادی می کرد . در برخورد با مردم نهایت ادب و احترام را رعایت می کرد و در سلام کردن به همگان پیش دستی می نمود . به ندرت عصبانیت در چهره اش نمو دار می شد . همیشه با کار و زحمت و درد و رنج و مسئولیت سر و کار داشت . همسرش در این باره می گوید : خیلی کم در خانه می ماند. نیمه های شب به خانه می آمد و صبح زود به محل کارش می رفت . گاهی در روستا بود . و گاهی در شهر و گاهی در جبهه . جنگ از او یک انسان شجاع و پر تلاش ساخته بود .

هر کجا خطر بود حاضر بود . همیشه در نوک پیکان حمله قرار داشت . بر نوک خاکریز ها حرکت می کرد و از دشمن ابایی نداشت . در صحبت هایش می گفت : آمریکا مانند یک روباه ترسو است . ما می توانیم آمریکا و دشمنان اسلام و انقلاب را با قدرتمان له کنیم .

به نظم اهمیت زیادی می داد به همین منظور ، اوقات فراغت خود را به چند بخش تقسیم کرده بود : بخشی از اوقات خود را به خواندن قرآن و مطالعه ی کتاب های عقیدتی و دینی مثل آثار امام خمینی ، شهید مطهری و شهید دستغیب اختصاص داده بود . گاهی به دیدار خانواده ی شهدا می رفت و پای درد دل آنان می نشست . بخش دیگری از اوقات فراغت خود را نیز برای ورزش هایی مانند : فوتبال و آموزش شنا در نظر گرفته بود .

انوشیروان علاقه ی زیادی به قشر جوان و دانش آموز داشت و در جهت ارتقاء فکری و معنوی آنان بسیار می کوشید . صداقت و سادگی وی جوانان زیادی را جذب کرده بود . برای دیداربا اقوام ودوستان اهمیت زیادی قائل بود . به محض این که فرصتی پیش می آمد به دیدن خویشان و آشنایان می رفت و در رفع مشکلات آنان اقدام می داد . اخلاص و تعبد عجیبی داشت . وی به تمام معنا مربی بود و بیشتر به تربیت افراد جامعه خصوصا نسل جوان می ا ندیشید .

معتقد و مقید به احکام اسلام بود . همیشه سعی می کرد نمازش را اول وقت و به جماعت باشد . در لحظات بحرانی و خطر ناک جنگ در داخل سنگر ها زیارت عاشورا و دعای توسل بر گزار می کرد .

به حلال و حرام توجه داشت و از تضییع حقوق دیگران ناراحت می شد . تقوا و پرهیز گاری در اعمال و گفتارش موج می زد . دائم الوضو بود . برای مراسم دهه ی محرم و شب های قدر در روستایش باشد . در شب عاشورا در مسجد روستا مراسم عزاداری را گرم می کرد .

ولایت فقیه و روحانیت را محور می دانست . به امام خمینی عشق می رزید و به اطرافیان سفارش می کرد که امام را تنها نگذارید . در سخنرانی های خود از مقام معظم رهبری که آن زمان رئیس جمهور بودند به نام سرباز واقعی امام زمان یاد می کرد و می گفت : به ایشان نگویید .رئیس جمهور ! ا و سرباز واقعی امام زمان است . مدیریت از نظر او خدمت پیوسته و بدون آسایش بود . به عنوان یک مدیر و مسئول ، همیشه در جایی بود که درد و رنج و خطر آنجا باشد . بیشتر کسانی که وی را می شناختند . به مدیریت قوی و پویای وی اذعان دارند .

وقتی وارد سپاه شد ، مدتی را در کنار شهید احمد اکبر زاده ، امور مربوط به بسیج دانش آموزی را سر و سامان داد . بعد از

شهادت احمد ، به عنوان مسئول بسیج دانش آموزشی شیروان خدمات ارزنده ای را تقدیم جوانان و دانش آموزان نمود و مدتی به عنوان مسئول بسیج اقشار سپری کرد و در فعال نمودن آن تلاش زیادی نمود .

به پایگاه های مختلف شهر و روستا سر می زد و جهت آموزش نیروها ، سازماندهی و اعزام به جبهه برنامه ریزی می کرد . در مناطق جنگی نیز مدتی را در مسئولیت سازماندهی تیپ امام جعفر صادق (ع) به خدمت پرداخت . از عملکردهای بر جسته ی دیگر وی می توان به طراحی دوره های آموزشی ، تشکیل گروه های عملیاتی و شرکت در عملیات های مختلفی مثل : والفجر مقدماتی ، بدر ، خیبر و کربلای ۵ اشاره نمود . هیچ گاه توکل به خدا و توسل به ائمه معصومین را فراموش نمی کرد . راز و نیازش به خدا بسیار عارفانه بود . با آرامش خاصی نماز می خواند . در هنگام نماز خواندن وجود کسی را در اطرافش حس نمی کرد . وقتی از سجده های طولانی اش سر بر می داشت و نمازش را تمام می کرد قطرات اشک بر گونه هایش جاری بود و مدتی طول می کشید تا به حالت طبیعی باز گردد .

شهادت را دوست داشت و به آن عشق می ورزید . بزرگ ترین آرزویش شهادت بود و معتقد بود که شهادت جز معامله با خدا نیست . چند ماه قبل از شهادتش ، تحول عجیبی در او ایجاد شده بود . آخرین باری که به جبهه رفت از همسایگان حلالیت طلبید و به یکی از آنان خبر شهادتش را داد .

او راهی را که سالها پیش از انقلاب مخفیانه شروع کرده بود در مناطق جنگی غرب و جنوب ادامه داد تا بالاخره به سرمنزل مقصود رسید و در عملیات کربلای پنج به دیدار یار شتافت. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

فاضلی شیرازی، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر فاضلی شیرازی : قائم مقام فرمانده واحد اطلاعات وعملیات تیپ۵۷ ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۴ در شهرستان شهید پرور بروجرد به دنیا آمد . تحصیلات خود را تا مقطع دبیرستانی در مدارس این شهر به پایان رسانید . در ۱۴سالگی پدر خود را از دست داد و عهده دار سرپرستی برادران و خواهران خویش گردید.

در ۲۰سالگی پس از اخذ دیپلم ریاضی به تلاش جهت ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر با شرکت در آزمون افسری نیروی دریایی در دانشگاه نیروی دریایی قبول شد و به تحصیل پرداخت . یک سال از آن دوره را طی نمود.همراه با اوج گرفتن انقلاب خونین اسلامی ایران و برپایی راهپیمایی و تظاهرات و اعتصابات، ایشان به صف مبارزان انقلابی پیوست و به روشنگری امت حزب الله پرداخت. به فرمان امام بت شکن خمینی کبیر،مبنی بر ترک مراکز نظامی و فرار از پادگان های رژیم شاه ، از نیروی دریایی فرار کرد.وی همواره می گفت: آنچه را که امام می گوید حق است و پیرو راستین امام بود. با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران در برپایی راهپیمایی های بزرگ در شهر با دیگر دوستان همکاری می کرد،تا این که انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید . با فرمان تاریخ ساز امام امت مبنی بر تشکیل جهاد سازندگی ایشان به همکاری و همیاری این نهاد پرداخت و به عضویت جهاد سازندگی بروجرد درآمد . مدت ۶ ماه در این نهاد فعالیت کرد و به بازسازی روستاها و مناطق محروم پرداخت.

با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش ۲۰ میلیونی ،ناصر که جهادگر بود و علاقه زیادی به مبارزه مستقیم با کفر جهانی داشت و دائم به فکر جبهه و یاد جبهه بود.جهاد سازندگی را ترک گفت و مانند هزاران سردار گمنام به صف رزمندگان ستاد

جنگ های نامنظم شـهید چمران درآمد. وی فرماندهی تیم های گشتی رزمی را در این ستاد به عهده داشت و همیار و همپای شهید منوچهر قناد زاده در این سـتاد بود. او با یاری هزاران رزمنده مسلمان و کفرستیز به مبارزه با جنگ افروزان استکبار جهانی برخاسته بود.

بعـد از عزیمت از جبهه در سـتاد اصلاح بـازار شـروع به کـار کرد . مـدتی نیز به صـف پیکـارگران بـا جهـل در آموزش و پرورش درآمـد.بعـد ا ز چنـد مـاه دوبـاره به جبهه رفت و در در عملیـات فتـح المبین از نـاحیه پا مجروح شـد. مـدتی نیز به علت شکسـتگی استخوان ران بستری شدند. با بهبودی دوباره به منطقه برگشتند و در عملیات بیت المقدس حضوری فعال داشتند. در این عملیات نیز مجروح شد و اصـرار دوستان نتوانست او را برای مداوا به پشت جبهه بفرستد . با مجروحیت در منطقه جنگی باقی ماند تا زمانیکه از ناحیه پا به سـختی مجروح شـد که مـدت ۶ مـاه در تهران،شـیراز و خـانه بستری بود.بعـد از بهبودی او علاـقه وافری داشت که لباس مقـدس پاسـداری را بر تن بپوشـد و به راستی که بر قـامتش چه زیبـا و بـا وقـار بود .او به عضویت سـپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی دربروجرد درآمد و در تعاون سپاه مشغول به انجام وظیفه شد.

چنـدی نگـذشت که بـاز به جبهه برگشت و در جبهه آنچنـان پشت کـار و علاـقه ای در کارهـای رزمی بـا توجه به سوابق نظـامی و حضور در سـتاد جنـگ هـای نـا منظم شـهید چمران از خود نشان داد که از طرف فرمانـدهی ملزم به طی دوره ی عالی فرمانـدهی و ستاد (دافوس) گردید .او در پادگان امام علی(ع) این دوره را سپری کرد.

بعد از طی دوره موفقیت آمیز ایشان به عنوان یکی از مسئولین طرح و اجرای عملیات رزمندگان در قرارگاه کربلا به کار ادامه داد. شهید ناصـر فاضـلی به همراه شـهید حاج عبدالحسین کردی از مسـئولان طراحی و برنامه ریزی عملیات والفجر ۵ – ۶- ۷- ۸- ۹ و کربلای ۴ و ۵ بودنـد.بعـد از حمـاسه بی نظیر در هم کوبی استراتِژی دفـاع متحرک ارتش عراق ،توسط رزمنـدگان دلیر لرسـتانی و شجاعت و شهامت این رادمردان تیپ ۵۷ ابوالفضل(ع)به لشگر ارتقاء یافت.

حاج عبدالحسـین کردی یار دیرینه او به سـمت فرماندهی اطلاعات و عملیات لشکر ۵۷ انتخاب شـده بود.این دو مانند یک روح در دو کالبـد بودنـد که نمی شـد از یکـدیگر جـدایشان کرد.هر وقت پـای صـحبت ناصـر فاضـل می نشـستی از کردی می گفت. حاج عبدالحسین کردی در عملیات شلمچه در تاریخ ۱۱/۱۱/۶۵ به فیض شهادت نائل گردیدند.

پیکر خونین سـردار رشـید اسـلام شـهید کردی در بروجرد تشییع و به خـاک سپرده شـد.فاضل ماننـد پرنـده ای در فراغ یار بی قرار بـود.غم این جـدایی برای او بسـیار سـخت و نـاراحت کننـده بـود.غم تنهـایی و غربت بر رخسـار پر نور فاضـل نشـست و او در فراغ همسـنگر و هم راز خود گفت که بعـد از حاج کردی زندگی برایم سـخت شده است این دو با هم قرار گذاشـته بودند که هر کدام شهید شدند،شفاعت دیگری را بکنند.

جـدایی میـان این دو یار دیری نپاییـد یک ماه بعـد از شـهادت حاج کردی ناصـر نیز در منطقه بوارین در ادامه عملیات کربلای ۵ از ناحیه سر،دست و هر دو پا در تاریخ ۱۱/۱۲/۶۵ مجروح و جهت مداوا به تهران انتقال می شود که در تهران به علت جراحات بسـیار پای چپش را قطع کردنـد و در تاریـخ ۱۴/۱۱/۶۵ بعـد از خواندن نماز صـبح،آخرین نماز عشق را بر روی تخت بیمارسـتان خواند و شب هنگام در هنگام شروع مناجات دعای روح بخش کمیل در مهدیه تهران،ملائک مقرب آمدند و او را ندا دادند که:

تو را ز کنگره های عرش می زنند فریاد

که ای شهید عشق نام نکویت خوش باد

از شـهید فاضل سـخن گفتن بسـی سـخت و دشوار است.زیرا او همواره سـعی داشت که کمتر بر سر زبان ها باشد.از مواضع گمنانی سیر می کرد و بسیار ناراحت از مطرح شدن بود ،به طوری که حتی در نزد نزدیکان نیز گمنام بود. او در اخلاص و صداقت و جوان مردی و پاکدامنی اسوه بود.

اومعلمی پر توان برای همرزمـان به خصوص خـانواده و دوسـتان بود . در لباس رزم یک پاسـدار واقعی بود و در خانه برای همسـر و فرزندانش (همسر و پدری) مهربان و فداکار .به دیدار از فامیل وبستگان اهمیت زیادی می داد.

همسرش می گوید:وقتی از ایشان می خواستم که به بچه هایش فکر کند و کمتر به جبهه برود، ایشان با مهربانی ما را به صبر دعوت می کرد و رفتن به جبهه را یک تکلیف می دانست.آنقدر ایشان عزت نفس و روح والایی داشـتند که به هر کسـی می رسیدند از او شفاعت آن دنیا را می خواستند.

همسـنگرانش می گوینـد:اکثر شب ها که رزمندگان در سـنگر در حال استراحت بودند، فاضل خارج می شد و تا صـبح بعد از نماز صبـح بر نمی گشت.او در دل شب عابـد زاهـد و در دل روز رزمنـده ای فعال بود.همسـرش می گوید: هر لحظه از من شـفاعت می خواست،می گفت تو نیز مانند زینبی زیرا که دو برادرت در راه خدا شهید شدند. اگر آنها تو را شفاعت کردند از آنها بخواه که مرا نیز شفاعت کنند.

همسر ش ، خواهر دو شـهید بزرگوار به نام روح الله و یـدالله گودرزی می باشـد.از او دو فرزنـد پسـر به نام عبـدالله و علی در نزد ما امانت است.در طول حیات فرزنـدانش عبدالله و علی کمتر پدر را دیدند چون مدت ۶ سال در جبهه بود و به علت مسئولیت خطیر و سنگینی که داشت بسـیار کم به مرخصـی می آمد.او می گفت که ما اهل کوفه نباید باشیم که امام تنها بماند و با رزم بی امان خود علیه صـدامیان هیـچ گـاه در طول حیـات مقـدس خود نخواست که امام تنها بمانـد.او رفت اما یاد او و حرفای او برای همیشه در دل تاریخ زنده است.

مسئولیت هایی که این شهیدبزرگوار در طول حیات پربرکت خود به عهده داشت چنین است:

۱- عضوشورای جهاد سازندگی بروجرد.

۲- مسئولیت در ستاد جنگ های نامنظم شهید چمران.

۳- فرمانده طرح و عملیات لشگر ۵۷ ابوالفضل(ع).

۴- قـائم مقـام فرمانـده واحـد عملیات و عضو شورای فرمانـدهی تیپ فاتـح و پیروز ۵۷ابوالفضل(ع). منابع زندگینامه :پرونده شـهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

فاضلی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید احمد فاضلی

محل تولد : بیارجمند

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۳

زندگینامه علمی

پس از گذراندن دوران کودکی به فراگیری قرآن مجید، ادبیات فارسـی و دروس ابتدائی (حساب و هندسه) پرداخت در سال ۱۳۵۱ در سـیزده سالگی به حوزه عملیه گرگان (مدرسه علمیه صالحیه) در محضـر اساتید وقت از آن جمله آیت الله حاج سیّد علی رئیسی

به آموختن ادبیات (صرف میر، تصریف، عوامل) همت برگماشت؛ سپس در سال ۱۳۵۴ به حوزه علمیه قم مشرف شد و سطوح را در محضر حضرات آیات حاج شیخ محمد علی مدرس (ره) (صمدیه و سیوطی) ،حاج شیخ فخر الدین وجدانی (ره) (شرح لمعه و مکاسب شیخ انصاری) ،حاج شیخ مصطفی اعتمادی (معالم و رسائل شیخ انصاری) و آیت الله حاج شیخ محمد تقی ستوده (ره) (کفایتین) را فرا گرفت. و از سال ۱۳۶۳ به درس خارج حضرات آیات عظام حاج شیخ جعفر سبحانی، حاج شیخ میرزا جواد آقا تبریزی (ره)، آیت الله وحیدی خراسانی و حضرت آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی(ره) حاضر شد و از محضر آنان توشه ها برگرفت و در کنار آن به تدریس، تالیف، تحقیق و تأسیس دست یازید.

در ایام تحصیل و تحقیق خود در دانشگاه نیروی انتظامی تهران و پرندك رباط کریم تدریس می کرد؛ دروسی که وی تدریس می کرد عبارت بودند: متون اسلامی، اخلاق، معارف و احکام تخصصی

بیش از ۱۵ سال سابقه تبلغی در ایام محرم و صفر و ماه رمضان که بیش از ۱۴ ماه آن در جبهه های نبرد حق علیه باطل بوده است.

فاطمی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از دانشمندان معاصر و قضات عالی‌رتبه‌ی دادگستری، در ۱۲۵۰ در قم تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را از عربی و معانی بیان و کمی فقه و اصول در قم به انجام رسانید. در ۱۳۱۱ ه.ق به تهران آمد و در مدارس سید ناصرالدین و مروی به تکمیل تحصیلات پرداخت. فقه و اصول و کلام و حکمت و ریاضیات و هیئت را به طور کامل آموخت و درجه‌ی اجتهاد گرفت و به تدریس مشغول شد. در آغاز مشروطیت در سلك مشروطه‌خواهان حقیقی درآمد و در راه پیشرفت آزادی و مشروطیت با مخاطراتی مواجه شد. بعد از مشروطیت به خدمات قضائی دعوت گردید. در ۱۲۸۸ به ریاست شعبه‌ی دوم محکمه‌ی بدایت حقوقی منصوب شد، سپس مستشاری، بعد ریاست شعبه‌ی استیناف به او محول گشت. سرانجام رئیس کل استیناف گردید و بعد به مستشاری دیوان عالی کشور ارتقاء یافت. در ۱۳۰۶ در تشکیلات عدلیه‌ی داور ابتدا معاونت دادستان کل و بعد رئیس شعبه‌ی دیوان عالی کشور به او سپرده شد و تا حین‌الفوت همان شغل را داشت.

فاطمی مردی دانشمند، ادیب و فقیه بود، مدتها در دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی تدریس می‌کرد. پس از تشکیل دانشکده‌ی منقول و معقول، استادی آنجا را قبول نمود و در مدرسه‌ی عالی سپهسالار هم درس می‌داد. در ۱۳۱۴ پس از تشکیل فرهنگستان بنا به دعوت ذکاءالملك فروغی عضویت آنجا را پذیرفت و از اعضای موثر بود. تالیفات متعددی از وی باقی ماند که برخی در مدارس تدریس می‌شد. از اثار وی فقه فارسی، تعلیمات مدنی ایران توسط فاطمی انجام گرفت. وفات وی در شهریور ۱۳۲۴ اتفاق افتاد. مرحوم فاطمی در زمان حیات از ثروت موروثی، یك بیمارستان شصت تختخوابی در قم تاسیس و آن را وقف عام کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فاطمی، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وی داماد مسعود میرزا ظل‌السلطان و فرزند حاج محمدمهدی مشیرالملک اصفهانی است. در حدود سال ۱۲۶۵ تولد یافت. تحصیلات آن روز را در سرخانه فراگرفت و سپس وارد کار شد. در ابتدای جوانی از طرف پدر خود که همه‌کاره‌ی ظل‌السلطان بود، امین مالیه یزد و اصفهان و فارس شد. در انتخابات دوره‌ی چهارم از اصفهان به وکالت رسید. در مجلس چهارم با داور و تیمورتاش دوستی و رفاقت یافت و با برنامه‌های آنها هماهنگی کرد. در دوره‌ی پنجم نیز به وکالت رسید و در مجلس موسسان اول هم عضویت داشت. در مجلس پنجم از وکلای مطلع و متنفذ به شمار می‌رفت و مورد علاقه‌ی سردارسپه بود. در مردادماه ۱۳۰۴ ش در چهارمین کابینه‌ی سردارسپه به وزارت معارف و اوقاف منصوب شد.

در آذرماه همان سال در کابینه‌ی فروغی وزارت عدلیه را برعهده گرفت و در بهمن ماه ۱۳۰۵ مستوفی به او مقام وزارت داخله داد. در دوره‌ی ششم و هفتم نیز از طرف اصفهان وکیل بود. در سال ۱۳۱۲ ش به حکومت گیلان رسید و مدتی در آنجا انجام وظیفه می‌نمود. ولی به طور ناگهانی از حکومت رشت منفصل و به زندان افتاد و تا شهریور ۱۳۲۰ در زندان بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مدتی کوتاه شهرداری تهران را تصدی کرد. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم از نائین به مجلس رفت و در مجلس وزنه‌ی مهمی بود و در تعیین سرنوشت دولتهای زودگذر آن روز دخالت داشت. در ۱۳۲۳ به استانداری فارس منصوب شد. در دوره‌ی اول و دوم مجلس سنا نیز سناتور انتخابی بود. پس از پایان دوره‌ی دوم به علت کهولت و بیماری در منزل بستری شد و کاری بر عهده نگرفت و سرانجام در ۱۳۴۱ در سن ۸۰ سالگی در تهران درگذشت. سیدمهدی فاطمی که نام عمادالسلطنه را از سلطان احمدشاه دریافت نموده بود، از رجال باتجربه و جدی و لایق بود. خط و ربط نسبتا خوبی داشت. مجلس او بسیار شیرین و سرگرم‌کننده بود و غالبا وقت خود را به بازی با ورق می‌گذرانید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فاطمی،حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۶ ش در نائین تولد یافت. پدرش سید محمدعلی سیف‌العلماء روحانی متعین و متشخص بود و هنگامی که حسین به نوجوانی رسید درگذشت و حضانت او به عهده‌ی برادرش قرار گرفت. چندی در نائین و چند سالی در اصفهان به تحصیل اشتغال ورزید. در ۱۳۱۵ برادرش نصرالله سیف‌پور فاطمی امتیاز روزنامه‌ی باختر اصفهان را گرفت و هفته‌ای چند شماره انتشار می‌داد. حسین در کار روزنامه با برادرش همکاری می‌کرد و بیشتر وقت خود را صرف تهیه مطالب و چاپ و توزیع می‌نمود. خیلی زود به پیچ و خم‌های کار واقف شد و در کلیه امور روزنامه سررشته پیدا کرد. در ۱۳۱۶ برای فعالیت بیشتر مطبوعاتی، اصفهان را ترک کرد و به تهران آمد و با توصیه‌ی چند نفر به روزنامه‌ی ستاره که متعلق به احمد ملکی بود، معرفی گردید و با ماهی بیست تومان استخدام شد. استعداد ذاتی، روانی نگارش پرکاری و جدیت در کار موجب شد سردبیری روزنامه‌ی ستاره به وی محول شود و تقریبا گرداننده‌ی اصلی روزنامه بود. چندی بدین منوال گذرانید و با محافل مطبوعاتی تهران آشنائی یافت و دوستانی برای خود تدارک دید. در ۱۳۱۹ به اصرار برادرش که به علت اشتغال در سمت شهرداری شیراز ناچار به ترک اصفهان بود، به اصفهان بازگشت و پس از چندی اداره‌ی روزنامه‌ی باختر به تهران انتقال یافت و شرکتی برای اداره‌ی آن تشکیل شد و مدیریت آن شرکت به عهده‌ی وی محول گردید. ظاهرا امتیاز روزنامه متعلق به سیف‌پور فاطمی بود ولی مدیریت و سردبیر به عهده‌ی حسین فاطمی قرار داشت. روزنامه‌ی باختر به علت مقالات تند و در عین حال مستند و همکاری با گروهی از نویسندگان برجسته، جای خود را در

محافل سیاسی و مطبوعاتی تهران باز کرد، خاصه که روزنامه‌ی سیاسی و خبری و انتقادی هم بود.

روزنامه‌ی باختر تا ۱۳۲۴ به مدیریت و سردبیری حسین فاطمی به طور یومیه انتشار می‌یافت. در آن سال فاطمی تصمیم گرفت برای تحصیل در فن روزنامه‌نگاری و آموزش در مطبوعات در اروپا سفری به فرانسه نماید، ابتدا به عنوان نماینده در کنفرانس کار به ژنو رفت، سپس در پاریس تحصیلات خود را دنبال نمود. فاطمی در مدت اقامت در پاریس از لحاظ مالی در مضیقه‌ی شدید قرار داشت، گاهی برادرش سیف‌پور و مصباح فاطمی و زمانی شهاب خسروانی کمکهای مالی به او می‌کردند. در مدت اقامت در اروپا روابط خود را با مطبوعات ایران قطع نکرد و مقالاتی برای روزنامه‌ی مرد امروز و روزنامه‌ی ستاره تنظیم و ارسال می‌داشت. در ۱۳۲۷ به تهران بازگشت و تصمیم به انتشار روزنامه گرفت. در ۱۳۲۸ امتیاز روزنامه‌ی یومیه‌ی باختر امروز به نام حسین فاطمی صادر شد و در همان سال انتشار یافت. این روزنامه و محتویات آن که نتیجه‌ی مطالعات چند ساله مدیرش در اروپا بود، در تهران مورد توجه قرار گرفت. مقالات تند و کوبنده، افشاگری‌های صادقانه و بیانگری حقایق از سیاست گذشته و اشتباهات مصادر امور، روزنامه‌ی باختر امروز را در صف اول مطبوعات ایران قرار داد. هنوز چند ماهی از عمر آن طی نشده بود که با روزنامه‌های پرتیراژ و باسابقه رقابت می‌کرد و عده‌ی زیادی از خوانندگان دقیقه‌شماری می‌کردند تا روزنامه‌ی باختر امروز به دست آنها برسد. در اواخر ۱۳۲۸ به دنبال تشکیل جبهه ملی، فاطمی در کنار مصدق قرار گرفت و روزنامه‌ی خود را ارکان جبهه ملی کرد. فعالیت او در جبهه ملی همه‌جانبه بود و در تمام فعالیت‌ها و برنامه‌ریزیها دخالت کامل داشت و توسط روزنامه‌ی خود، افکار و عقاید جبهه ملی را انتشار می‌داد و در حقیقت او کارگردان جبهه ملی و مشاور نزدیک دکتر مصدق بود.

اقلیت مجلس شانزدهم که به لیدری دکتر مصدق با کابینه‌های منصور و رزم‌آرا به مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر مشغول بود، فاطمی نیز این مبارزه را در ابعاد وسیع‌تری در روزنامه‌ی خود داشت و روزی نبود که مقالات تند و آتشین و در عین حال ساده و شیوای او کام رزم‌آرا را تلخ نکند و بالاخره دستور توقیف او از طرف رزم‌آرا صادر و به زندان افتاد و پس از چندی آزاد شد. سرانجام مبارزات جبهه ملی به ثمر نشست و برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، دکتر مصدق نخست‌وزیری را قبول نمود، اولین انتصاب دکتر صمدق به هنگام نخست‌وزیری، انتخاب دکتر حسین فاطمی به معاونت سیاسی و پارلمانی خود بود. وی قریب هشت ماه در آن سمت قرار داشت تا اینکه در اواخر آذرماه سال ۱۳۳۰ برای شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی از سمت خود کناره‌گیری نمود. در بهمن‌ماه ۱۳۳۰ روزنامه‌ی باختر امروز مراسمی به مناسبت سالگرد شهادت محمد مسعود بر مزار او تشکیل داد و دکتر فاطمی ناطق مراسم بود، به هنگام سخنرانی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و یک گلوله وارد شکم او شد. در اثر این سوءقصد، قریب هشت ماه در تهران و اروپا تحت عمل جراحی و درمان قرار گرفت ولی تا حین‌الفوت ضایعات ناشی از این سوءقصد او را رنج و آزار می‌داد.

در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی به وکالت از طرف مردم تهران انتخاب شد ولی تا چند ماه به علت بیماری نتوانست در مبارزات پارلمانی شرکت کند.

در مهرماه ۱۳۳۱ فاطمی سنگر پارلمان را رها ساخت و عهده‌دار وزارت امور خارجه گردید. در این سمت در اجرای سیاست خارجی دولت قاطعانه عمل نمود. وزارت امور خارجه را تصفیه کرد، افراد ناباب را کنار گذاشت، سفراء و وزراء مختار مقیم ایران را موظف نمود کارهای خود را از طریق وزارت خارجه انجام دهند، به حرف احدی دیگر اعتنا نکنند، مخصوصا از مداخله‌ی افراد غیرمسئول آنها را برحذر داشت. از جمله کارهای اساسی او در وزارت امور خارجه، قطع رابطه‌ی سیاسی با انگلستان و بستن سفارت انگلیس در تهران و کنسولگری‌ها در شهرستان‌ها بود. گذشته از اجرای سیاست خارجی ایران از ارکان دولت در سیاست داخلی هم بود. در نهم اسفندماه ۱۳۳۱ که شاه قصد خروج از کشور را داشت و عده‌ای مانع از انجام آن سفر شدند، بیش از هر کس دکتر فاطمی لطمه دید. منزل و خانواده‌ی او مورد هجوم سربازان گارد قرار گرفته، لطمات مالی و جانی به او وارد شد و از این

تاریخ مبارزه‌ی دولت با دربار علنی شد و در این مبارزه، فاطمی نقش اول را داشت و روزنامه‌ی باختر امروز بوضوح در این مبارزه تلاش می‌نمود. روزی نبود که حمله‌ی تند و کوبنده‌ای علیه دربار در باختر امروز دیده نشود. در ۱۳۳۲ فاطمی به عراق سفر نمود و مورد استقبال مقامات عراقی و علماء واقع شد. در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شاه به دنبال کودتای نافرجام خود، به بغداد و سپس رم فرار کرد، عصر آن روز تظاهرات بزرگی در میدان بهارستان انجام شد. سخنرانان جبهه ملی با کلمات شدیداللحنی‌شاه را متهم به خیانت به کشور کردند. دکتر فاطمی در این تظاهرات آنچنان انتقادی از شاه نمود که تا آن روز سابقه نداشت. او در این سخنرانی خواستار لغو نظام سلطنتی در ایران شد. بامداد همان روز، فاطمی به اتفاق دکتر سعید فاطمی خواهرزاده‌ی خود و چند افسر به کاخهای سلطنتی رفت و به دستور وی یکایک اطاقها را مهر و موم کردند و درباریان را توقیف و به زندان شهربانی انتقال دادند. روزهای ۲۶ و ۲۷ مردادماه نیز برای محو آثار سلطنتی دستورات اکیدی صادر شد، مجسمه‌ها سرنگون و خیابانها تغییر نام دادند، از طرف فاطمی دستورالعمل برای سفارتخانه‌ها مبنی بر لغو آئین شاهنشاهی مخابره شد. در روز ۲۸ مرداد کودتای کرمیت روزولت با کیفیتی که همه از آن اطلاع داریم، به مرحله‌ی اجر درآمد و حکومت مصدق و یاران او ساقط شد. شاه بازگشت و از همان روزهای نخستین تصفیه حسابها آغاز شد. فاطمی چاره‌ای جز اختفا نداشت. وی قریب هفت ماه توسط عوامل حزب توده مخفی بود تا بالاخره در روز ششم اسفند ۱۳۳۲ توسط مامورین فرمانداری نظامی دستگیر شد. هنگامی که وی را برای انتقال به فرمانداری نظامی از پله‌های ساختمانی شهربانی که فرمانداری نظامی در طبقه‌ی دوم آن قرار داشت هدایت می‌کردند، عده‌ی زیادی اراذل و اوباش به سرکردگی شعبان جعفری با کارد و قمه به وی حمله بردند و مامورین محافظ نیز بلافاصله خود را کنار کشیده و او را در محاصره‌ی چاقوکشان قرار دادند. تنها خواهر وی توانست خود را بر روی برادرش بیندازد ولی چندین ضربه‌ی کاری به او نواخته شد. علاوه بر او، خواهرش نیز به شدت مجروح گردید. بعد از آنکه اوباش کار خود را پایان دادند، مامورین بدن نیمه‌جان او را تحویل گرفته به زندان بردند و قریب شش ماه در زندان با مرگ روبرو بود. سرانجام پس از تلاش فراوان اطبای شخصی او چون پروفسور عدل و دکتر مصدق، حالش بهبود نسبی یافت. او را به اتفاق دکتر شایگان و مهندس رضوی به محاکمه کشیدند، در حالی که او قادر به تکلم و نشستن نبود، با برانکارد او را به دادگاه انتقال داده در حالیکه دراز کشیده بود، محاکمه کردند و جلسات دادگاه را سری اعلام نمودند و کسی از مذاکرات دادگاه مطلع نشد و بالاخره دکتر حسین فاطمی به حکم دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی، چهار بار محکوم به اعدام شد و شاه نیز با تقاضای فرجام‌خواهی او موافقت نکرد و حکم در روز چهارشنبه ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۳۳ در میدان تیر لشکر ۲ زرهی واقع در «پادگان قصر» به مرحله‌ی اجر درآمد، در حالی که فاطمی به سختی بیمار بود و گویا چند درجه تب داشته است. وی به هنگام اعدام تقاضای ملاقات با دکتر مصدق را نمود، پذیرفته نشد و او را وصی تنها فرزندش علی قرار داد و با قدرت خارق‌العاده‌ای خود را به دست دژخیم سپرد. فاطمی به هنگام اعدام، سی‌وهفت ساله بود. در سال ۱۳۳۰ با دختر سرتیپ سطوتی ازدواج کرد و تنها یک فرزند ذکور از او باقی ماند.

هنگامی که دکتر مصدق در ۱۳۳۰ برای استیفای حقوق ملت ایران به سازمان ملل رفت، فاطمی در سمت معاون نخست‌وزیر همراه او بود. به دوران ملی شدن صنعت نفت نباید زحمات او را نادیده گرفت. دکتر حسین فاطمی روزنامه‌نویس بود، عشق سرشاری به کار خود داشت و هرگز میل نداشت روزنامه‌ی خبری و طرفدار دولت منتشر کند. همواره روزنامه‌ی خود را در جهت مبارزه قرار می‌داد. در نخستین سالهای بعد از سال ۱۳۲۰، روزنامه‌ی باختر به هیئت حاکمه به شدت حمله می‌کرد و دولتی نبود که از حملات تند حسین فاطمی درامان باشد. از همان سالهای نخستین روزنامه‌نگاری، وی با رضاشاه و خانواده‌ی پهلوی مبارزه داشت. کرارا در روزنامه‌اش رضاشاه را مورد حمله قرار می‌داد و همواره درباریان و خواهران و برادران شاه را آماج حمله‌های شدید خود قرار می‌داد. هیچ روزنامه‌ای در طول سلطنت محمدرضا پهلوی به قدر باختر و باختر امروز به وی حمله نکرده است. فاطمی در عین حال قصد داشت انتقام شهادت محمد مسعود را از شاه بگیرد. او در آن تاریخ چنین تصوری داشت که قاتل محمد مسعود کسی جز

دربار نیست.

سبک نویسندگی او روان و شیوا و ساده بود. بعد از مراجعت از اروپا تا حدی شیوه‌ی مطبوعاتی فرانسه را در کار خود الگو نموده بود. او در مرحله‌ی اول به روزنامه‌ی خود توجه داشت و هر مقامی که در دوره‌ی مصدق قبول کرد، در مرحله‌ی اول روزنامه‌نویس بود و حتی در دوران وزارت امور خارجه‌اش سرمقالات را شخصا می‌نوشت و در کار بقیه‌ی مطالب روزنامه نظارت داشت.

در دوران حکومت دکتر مصدق، هیچیک از همکاران او به اندازه‌ی فاطمی مورد حمله‌ی مطبوعات مخالف دولت قرار نگرفتند. فکر ملی شدن صنعت نفت مربوط به او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فامیلی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود فامیلی : قائم مقام فرمانده حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سمنان همزمان با اذان ظهر چهاردهم تیر هزار و سیصد و چهل و دو، در سمنان به دنیا آمد و پس از بیست و چهار سال زندگی پربرکت به شهادت رسید.در پیروزی انقلاب و بعد از آن، فعالانه در دفاع از انقلاب و تثبیت نظام اسلامی مشارکت داشت. در هجده سالگی به عضویت سپاه پاسداران درآمد و یک سال بعد، کار در واحد اطلاعات سپاه سمنان را آغاز کرد.در عملیات‌های مختلف شرکت کرد، مثل: عملیات فتح‌المبین، بیت‌المقدس، والفجر مقدماتی، خیبر و بدر.

مجروحیت و جانبازی او از ناحیه دست چپ و قطع عصب حسی آن در عملیات بدر رخ داد. مجروحیتی که هرگز برای تعیین درصد جانبازی اقدام نکرد و هم اکنون نیز پرونده‌ی جانبازی ندارد.در بیست و دو سالگی ازدواج کرد و یک سال بعد صاحب دختری شد که نامش را از نام دختر گرامی پیامبر اسلام(ص) گرفت.از بیست و سه سالگی مسؤولیت‌های نظامی داشت:

- عضو شورای فرماندهی حفاظت اطلاعات لشکر هفده علی‌بن‌ابیطالب(ع) در عملیات خیبر.

-جانشین فرمانده حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سمنان

او بیش از دو سال، در واحد اطلاعات و بیش از سه سال نیز در حفاظت اطلاعات سپاه سمنان خدمت کرد.در اردیبهشت آخرین سال حیاتش، به سردشت اعزام و قبل از ظهر هفدهم مرداد شصت و شش در کمین ضد انقلاب شهید شد.

منابع زندگینامه :پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

فائده، محمد حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسن فائده : قائم مقام فرمانده تیپ یکم لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پنجمین فرزنده خانواده فایده بود. در اسفند ماه سال ۱۳۳۸ در شهرستان بیرجند به دنیا آمد. در کودکی قرآن را نزد پدرش آموخت. دوره ابتدایی را در دبستان پرویز به تحصیل مشغول شد و در کلاس پنجم بود که اصرار کرد او را به مدرسه طلاب

بفرستند.

پسری آرام و مهربان بود و در کارها به مادرش کمک می کرد. در این سنین پدرش را از دست داد. برای اینکه سربار خانواده نباشد در اوقات بیکاری و ایام تعطیل در کوره پزی خانه های پایین شهر کار می کرد.

دوره راهنمایی را در مدرسه علامه سید محمد فروزان در بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ و دوره متوسطه را در هنرستان فنی ابوذر گذراند.

نماز جمات را از اول دبیرستان شروع کرد و در مجالس مذهبی و در مساجد حضوری بیشتری داشت و دوستان و دیگران را هم به شرکت در آن مجالس تشویق می کرد.

در سالهای آخر دبیرستان که مصادف با انقلاب بود در مسیر حرکت انقلاب قرار گرفت و کتابهای بیشتری از شهید مطهری مطالعه می کرد و دستورات و اطلاعیه هایی را که از طرف امام می رسید با همکاری تیم هایی که تشکیل داده بود، به مردم می رساند.

علاقه خاصی به امام داشت و از بد خواهان ایشان متنفر بود. به طوری که هنگام ورود امام به ایران، بدون اطلاع خانواده به تهران رفته بود.

در سال ۱۳۵۷ – که اوج انقلاب بود – فارغ التحصیل شد. با پیروزی انقلاب اسلامی اشک شوق در چشمانش جاری گشت. پس از اخذ دیپلم به سربازی رفت و خدمت سربازی را در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بیرجند گذراند. در سپاه پاسداران تلاش می کرد تا تعلیمات نظامی را فرا گیرد و با شروع جنگ، این فعالیتها به شدت افزایش یافت. پس از گذراندن این دوران مربی آموزش برای آموزش رزمندگان به جبهه شد.

در سال ۱۳۶۰ و در ۲۲ سالگی که مصادف با روز ۲۸ ماه مبارک رمضان بود با خانم فاطمه فخار پیمان ازدواج بست. مدت زندگی مشترک آنها ۱۶ ماه بود و ثمره این ازدواج یک فرزند به نام فهمیه است که در ۱۰ مرداد ۱۳۶۲ متولد شد.

حسن یکی از طرفداران سرسخت محرومین و مستضعفین بود و گروهی از برادران سپاه را برای رسیدگی به وضع محرومین گرد هم آورده بود.

از جمله فعالیتهای ایشان و دوستانش، برگزاری مراسم دعای کمیل، سمات و زیارت عاشورا در سپاه بود. در عبادات فردی هم هرگاه مشغول نماز می شد، نیم ساعت به طول می کشید. با کتابهای ادعیه قرآن، مفاتیح الجنان، نهج البلاغه و صحیفه سجادیه مانوس بود.

اوپس از هر عملیات به پشت جبهه باز می گشت و در شهر و روستا به تبلیغات می پرداخت و سیاست جنگی و خط مشی جمهوری اسلامی را برای مردن ترسیم می کرد. برای اینکه طبقه جوان را نسبت به مسائل سیاسی کشور آگاه کند، در مدارس برایشان سخنرانی می کرد و همچنین در بازار، برای اینکه بتواند کمک مالی بیشتری را برای جبهه فراهم کند. مسئول ستاد مبارزه با مواد مخدر بود و مبارزه شدیدی با سوداگران مرگ داشت.

برادر شهید محمد فایده در این باره خاطره ای را نقل می کند: در اوایل انقلاب که بسیاری از سرمایه داران شهرستان را که از طاغوت زادگان بودند، دستگیر کرده بودند. یکی از آنها را که بسیار خطرناک و مشهور بود پس از بازداشت محاکمه و تبعید کردند و تبعیدگاه او بوشهر بود و مسئولیت انتقال او را به بوشهر بر عهده محمد حسن گذاشته بودند، زیرا فرد خطرناکی بود. شهید بعد از تحویل گرفتن او برخوردی بسیار اسلامی و شایسته با این فرد مجرم کرده بود به طوری که او دیگر هیچ عنادی نشان نمی داد و خود را کاملاـ در اختیار مامور انتقال خود قرار داده بود. تا حدی که در بین راه شهید اسلحه خود را پیش مجرم گذاشته بود تا نهایت خیرخواهی و حسن نیت خود را به وی نشان دهد. فرد مذکور بسیار تحت تاثیر این رفتار واقع شده به طوری که نادم و پشیمان شده و توبه کرده بود و با شهید مانوس و صمیمی شده بود و پس از جدا شدن از ایشان در بوشهر اظهار تاسف از این

جدایی کرده بود. برخورد او بـا افراد خیلی مـتین و بـا وقـار بود و همیشه می گفت: بایـد کمـتر حرف زد و بیشتر عمـل کرد و خود مصداق بارز کلامش بود. همیشه به همسر و خواهرش توصیه می کرد: مواظب حجاب خود و پیرو خط امام باشید. از انقلاب دفاع کنید چرا که انقلاب به آسانی و بهای اندک به دست نیامده است.

در مورد مسئله غیبت و استفاده نا به جا از بیت المال و در امور شخصی و نیز در مورد رشوه بسیار حساس بود و همسر شهید در این باره خاطره ای را نقل می کند: حسن در مورد غیبت بسیار حساس بود. ایشان در مورد این مسئله، صندوقی در محیط کار قرار داده و جریمه ای برای غیبت تعیین کرده بود که مبلغ آن پانصـد ریـال بود.این پول در سالهـای ۱۳۵۹ – ۱۳۶۰ مبلغ زیادی بود. هر کس مرتکب غیبت می شد، اگر به میل خود جریمه را نمی پرداخت ایشان با حالت دوستانه و صـمیمی ولی الزاما جریمه را می گرفت و در صـندوق می انـداخت همین امر بسیار بر بچه هـا تاثیر گذاشته بود و مواظب زبان خود بودنـد و از غیبت دوری می کردنـد. این مسئله در خود سازی نیروها خیلی موثر و مفید بود.

در جنگ خیلی کمـال یـافته بـود و بـه خیلی از ارزش هـا رسیده بـود. نیمه شب و در دل شب نـاله می زد و اشک می ریخت و با چشمان اشک آلود نماز شب می خواند و از خدا می خواست شهادت را نصیبش کند.

دو بار زخمی شـد، بار اول ۱۵ روز در بیمارستان اهواز بستری شـد و بار دوم در عملیات رمضان از ناحیه ساق پا زخمی شـد که دو هفته در بیمارستان ذوب آهن اصـفهان بستری بود .او با همان پای زخمی برای عملیات والفجر از مشـهد عازم جبهه شد و با آن که سپاه بیرجند مخالفت می کرد، به دلیل علاقه شدید اعزام شد.

ایشـان در هر کجا که بود محور به حساب می آمـد. در حمله والفجر، معاون فرمانـده تیپ و مسئول طرح و برنامه عملیات بود ومی بایست در قرارگاه استقرار یابد، اما فرماندهی گردان را برعهده گرفت و زیر آتش دشـمن ضـمن اینکه نیروها را به جلو هدایت می کرد، در روز ۲۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ بر اثر ترکش به سر به درجه رفیع شهادت نایل آمد. پیکرمطهر شهید ۹ سال مفقود بود. ایشان پلاک نداشتند و گویا هیچ وقت از پلاک استفاده نمی کردند. می گفتند: می خواهم گمنام شوم.

سردار احمدی می گوید: خود شـهید گفته بود: می خواهم جنازه ام به وطنم برنگردد. پیکر شـهید بعد از ۹ سال به زادگاهش انتقال یافت و در گلزار شماره ۲ بیرجند به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شـهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران–۱۳۸۶

فتاحی، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر فتاحی : فرمانده گردان امام حسین(ع) لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۳ در روستای" مشـهد میقان "در استان مرکزی به دنیا آمد. تحصـیلاتش را تا پایان سال اول دبیرستان ادامه داد,با شروع جنگ به جبهه رفت و در عملیات خیبر که در جزایر مجنون انجام شد, به شهادت رسید.

تاریخ شهادت او ۷/۱۲/۱۳۶۲ بود .علی اصغر فتاحی بر اثر اصابت تیر به پهلوی راستش به درجه ی رفیع شهادت نائل آمد.

شاید تنها چیزی که از این سـردار ملی در ذهن ما زمینی ها مانده ,همین باشد اما اگر بخواهیم اورا بهتر بشناسیم باید ببینیم او که بود وچه کرد به این مقام رسید.

دوران مبارزات انقلاب اسلامی بود که علی اصغر جوهره ی وجودی خود را نشان داد.

بـا این که سن کمی داشت در اوائـل انقلاب با شور و شوق وصف نشـدنی به مبارزات انقلابی و کسب آگاهی از انقلابیون و انتقال این آگـاهی هـا به مردم همت گمـاشت. در کنـار تحصـیل، در امور کشـاورزی به خـانواده خود کمک می کرد. علاقه ی زیادی به کارهای فنی داشت، مدتی را به کارهای سیم کشی ساختمان پرداخت.

اوقات فراغت خود را در سنگر مسجد سپری می نمود و هرچه که از انقلاب اسلامی می گذشت. بیشتر شیفته و علاقمند انقلاب می شد. تا جایی که بخش عمده زندگی خود را به پای امام و انقلاب گذاشت. علاقه ی بسـیار زیادی به فراگیری آموختنی های نظامی داشت و در شـناخت اسلحه و فراگیری امور مربوط به آن از خود شوق زیادی بروز می داد. شاید می دانست که در آینده نه چندان دور باید از این فنون در مقابل دشـمنان داخلی وخارجی که اتحاد نامقدسـی را برای به شکست کشاندن انقلاب اسلامی مردم ایران به وجود آورده انـد؛استفاده کنـد.علاـقه منـد بود که دانسته هـای خود را به سـایر افراد انتقـال دهـد. به گونه ای که یکی از مربیان آموزش های نظامی به شـمار می رفت. در سال ۱۳۵۸ نفر با تشکیل بنیاد نوپای سپاه به عضویت این سازمان در آمد و لباس مقدس پاسداران را بر تن کرد.

قبل از شروع جنگ در پاک سازی بانه و سردشت از وجود کثیف منافقان وگروهکهای ضد انقلاب ,فعالیت عمده ای را داشت .

با شعله ور شـدن جنگ تحمیلی بنابه تجربیات این شـهید که در مناطق کردسـتان به دست آورده بود؛ به عنوان فرمانـده با جمعی از برادران رزمنده از استان مرکزی عازم مناطق غرب کشور شد. او به همراه همرزمانش به مناطق پاوه, نوسود، سومار، مریوان و گیلان غرب رفت وفعالیتهای بی شماری را برای سد کردن نفوذ دشمنان خارجی به مرزهای خاکی ایران انجام داد.هر موقع برای استراحت به اراک بـازمی گشت ,یـک لحظه آرام وقرار نـداشت .اودر قسـمت تبلیغات فعالیت می کردتا هم کارهای بزرگ رزمنـدگان را به اطلاع مردم برساند ,هم مقدمات جذب نیروی بیشتر برای اعزام به جبهه ها را فراهم نماید.

بعد از عملیات بیت المقدس با جمعی از برادران رزمنده به منطقه جنگی جنوب اعزام شد و علاوه بر شـرکت در عملیات رمضان در چندین عملیات مختلف مانند والفجر مقدماتی، محرم، والفجر سه، والفجر چهار، آزاد سازی مهران شـرکت داشت. در عملیات آزاد سـازی مهران از ناحیه سـتون فقرات مجروح شـد و در نهایت در عملیات پیروزمنـدانه خیبر بر اثر اصابت تیر به پهلو به درجه ی رفیع شهادت نائل شد.

او خود را برای شـهادت آماده کرده بود . از قول همرزمان ایشان نقل شده است که او شب ها در دل شب همواره با خدای خود راز و نیاز می کرد و از او توفیق شهادت را خواستار بود و می گفت: «خدایا، من را هم چون شهدای عملیات رمضان گمنام بمیران.»

اهـل ریـا و تزویر نبود و جنگ را بزرگتین دغـدغه ی خود می دانست. از دعاهای این شـهید در مراسم حسـینه ی رزمنـدگان استان مرکزی در انرژی اتمی آبـادان این بود که «خـدایا، مـا را یاری کن تا راه کربلای حسـین را بگشاییم و گناهان ما را ببخش و تمامی مجروحین را عـافیت ببخش و مـا را در ادامه ی راه شـهدای بزرگوار ثابت قـدم بفرما. منابع زنـدگینامه :پرونـده شـهید دربنیاد شـهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

فتح‌اللّه

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. پیروزی خدا) ابونصر برهان‌الدین بن (خواجه) کمال‌الدین محمد ابوالمعالی، وزیر امیر مبارزالدین محمد (ف. ۷۸۰ ه.ق) پس از جلوس شاه شجاع وی مورد غضب این شاه واقع و معزول شد. حافظ در اشعار خود مکرر از او یاد کرده و ماده‌ی تاریخ ذیل را برای

وفات او سروده:

«بروز شنبه سادس ز ماه ذی‌الحجه

به سال هفتصد و هشتاد در جهان ناگاه»

«ز شاهراه سعادت به باغ رضوان رفت

وزیر کامل ابونصر خواجه فتح‌اللّه»

(حافظ. ۳۷۲)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

فتحی آذر، اسکندر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر اسکندرفتحی آذر در سال ۱۳۲۸ در اردبیل، بدنیا آمد. در سال ۱۳۶۰ مدرک دکتری در رشته آموزش علوم را از دانشگاه ایلینوی – امریکا با موفقیت اخذ کرد. وی از سال ۱۳۵۵به عنوان عضو هیات علمی در گروه علوم تربیتی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه تبریز مشغول خدمت شد. نامبرده هم اکنون با رتبه علمی استادی در دانشگاه مذکور مشغول به فعالیت است. گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : آموزش علوم تحصیلات رسمی و حرفه ای : اسکندر فتحی آذر تحصیلات ابتدایی را در دبستان آزادی به پایان رسانده و دیپلم خود را در سال ۱۳۴۸ از دبیرستان شاه عباس اخذ کرده اند ایشان مدرک کارشناسی در رشته دبیری زیست شناسی را از دانشگاه تبریز و کارشناسی ارشد آموزش علوم را در سال ۱۳۵۸ از دانشگاه ایلینوی – امریکا دریافت نموده اند و در سال ۱۳۶۰ مدرک دکتری در رشته آموزش علوم را از دانشگاه ایلینوی – امریکا با موفقیت اخذ کرده اند . عنوان پایانامه : الف – کارشناسی ارشد : Students attitudes toward science in secondar schools ب – دکتری : Analysis of science textbooks used in Iranian upper secondary schools وقایع میانسالی : اسکندر فتحی آذر در سال ۱۳۶۰ مدرک دکتری در رشته آموزش علوم را از دانشگاه ایلینوی – امریکا با موفقیت اخذ کرد. وی از سال ۱۳۵۵به عنوان عضو هیات علمی در گروه علوم تربیتی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی مشغول خدمت شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سمتهای اجرایی و مدیریتی دکتر اسکندر فتحی آذر : قبلی : مدیر گروه ، رئیس دانشکده ، مشاور معاون آموزشی فعلی: مدیر امور پژوهش و فناوری دانشگاه تبریز،عضو هیئت علمی و استاد گروه آموزشی علوم تربیتی، دانشگاه تبریز فعالیتهای آموزشی : فعالیتهای آموزشی اسکندر فتحی آذر به قرار زیر است: الف: تدریس ۱–دوره کارشناسی : آموزش مبتنی بر سیستمها، روشها و فنون تدریس، برنامه ریزی درسی ، سمینار در برنامه ریزی درسی ، تمرین دبیری ۲– تحصیلات تکمیلی: روشهای تدریس پیشرفته ، روشهای تحقیق ، طرحهای آزمایشی ، آموزش به روش سیستمی ب – برگزاری کارگاه ها : برگزاری کارگاههای روش تدریس برای استادان دانشگاههای مختلف کشور چگونگی عرضه آثار : فعالیت های پژوهشی دکتر فتحی آذر به ترتیب زیر است : تعداد مقاله های منتشرشده : ۱۸ مورد تعداد مقاله های ارایه شده در کنفرانسها : ۱۲ مورد تعداد کتابهای تالیف شده : ۱ مورد تعداد پایاننامه های کارشناسی ارشد : ۳۲ مورد تعداد پایاننامه های دکتری : ۱ مورد تعداد طرحهای تحقیقاتی مصوب : ۶ مورد

فتحی زاده، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان مهندسی تیپ یکم امیرالمومنین(ع)لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سر دار شهید «کاظم فتحی زاده» در فروردین ماه ۱۳۳۶ در خانواده ای مذهبی در روستای «مهدی آباد »از توابع مرکزی «ایلام» دیده به جهان گشود .رشد ونمو درمحیط روستا از همان ابتدااورا سخت کوش وفعال بار آورد به گونه ای که او به تحمل ناملایمات عشق می ورزید .انجام کارهای سخت و طاقت فرسا برایش عادی بود واین خصیصه در خون خیلی از مردم قهرمان کرد وجود دارد.اراده و همت پولادینش در جوار زندگی بی آلایش ،از وی مردی مصمم ،مجرب ،غیرتمند و صیاد لحظه های تلخ و شیرین ساخته بود . راهیابی به آستان پاک زندگیش را باید در سالهای آتش و خون جست .سالهایی که ستاره های دنباله داری در سرزمین کهن ایران طلوع کردندوتا همیشه تاریخ روشنی بخش راه آیندگان خواهند بود.

درامتحان ورودبه جمع سربداران گروه ضربت که عبارت بودند از شهید کرم پور ،شهید یادگار ،شهید امامی ،شهید مهردادی ،شهید فیضی ،شهید غیوری ،شهید بسطامی و شهید ملاحی قبول شدواین آغازی گردید برای حماسه آفرینی هایش .او در آزمون های سخت جنگ ،چه درنبردهای جمعی وچه درتنهایی پیروزوسربلند در آمد ؛چه آن روزی که قبل از والفجر ۵ تا اتوبان العماره رفت و بر گشت و چه در تنگه ی ترشابه در مرداد ماه ۶۷ که به همراه برادر بسیجی ،بدرود تنگه چهار زبر را بر یک گردان از عراقی ها بست و ۲۲ تن از آنها رابه تنهایی به جهنم فرستاد تا دیگر هیچ کفتاری به خود اجازه ورود به بیشه شیران راندهد. در کربلای ۱۰ ریا،ارتفاع گامو که به پشت بام کردستان معروف است در زیر پایش لرزید ،اوبودکه گروه (فراسان)یکی از خائن ترین وخود فروخته ترین گروههای ضد انقلاب را به زانودر آورد .

شهید فتحی زاده گنجینه زرین و تاریخ واقعی دفاع مقدس در ایلام بود ،او در عملیات آزاد سازی میمک ،عاشورای ۲ میمک ،محرم ،والفجر ۳ ،والفجر ۵ ،والفجر ۹ ،والفجر ۱۰ کربلای ۱ ، کربلای ۴،کربلای ۵ ،کربلای ۱۰ در مسئولیتهای مختلف فرماندهی و اطلاعات و عملیات درلشگر۱۱امیرالمومنین(ع)سپاه پاسداران حضوری فعال داشت . در اکثر عملیات کلید فتح گره های باز نشدنی بود .در عملیات هر جا کاظم بود آرامش خاطر فرماندهان فراهم بود .اودردوره عمربابرکت خوددر مسئولیتهای زیرخدمات شایانی به ایران بزرگ واسلامی کرد:

- مسئول شناسایی و گروه ضربت
- مسئول گروهان شناسایی
- مسئول واحد تخریب
- جانشین گردان مهندسی
- فرمانده قرارگاه

بعد از جنگ هم کاظم لباس جنگی را از تن در نیاورد و مدتی به تفحص شهدا و سپس به پاکسازی میادین وسیع مین در دشت های میمک ، مهران و چنگوله پرداخت .هشت سال در دفاع مقدس بود و دوازده سال بعد از جنگ راهم در میان سنگر ها و میادین مین گذراند. او بوی عطر شهدا را استشمام می کرد .به ما آموخت که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست و عاقبت در حین پاکسازی میادین مین جا مانده ازکربلای مهران در ۲۵/ ۱۲/ ۱۳۷۸ در دامنه های قلاویزان بر اثر انفجاری سنگین به خیل شهیدان پیوست . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ایلام ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فتحی، کورش

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر کورش فتحی واجارگاه ،تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته علوم تربیتی و روانشناسی در دانشگاه اصفهان آغاز کرد و پس از اتمام این دوره در مقطع کارشناسی ارشد رشته علوم تربیتی (برنامه ریزی درسی) ـ دانشگاه تربیت معلم تهران به تحصیل پرداخت. وی به تحصیل تا این مقطع اکتفا نکرد و برای تکمیل معلومات دانشگاهی مدرك دکتری رشته علوم تربیتی (برنامه ریزی آموزشی و درسی) را از دانشگاه تربیت مدرس و دوره تخصصی پس از دکتری در خصوص مدیریت پژوهشی و برنامه ریزی آموزش عالی را از دانشگاه کاسل ـ آلمان اخذ کرد. نامبرده هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار گروه علوم تربیتی, دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی می باشد. گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : مدیریت پژوهشی و برنامه ریزی آموزش عالی تحصیلات رسمی و حرفه ای : سوابق تحصیلی کورش فتحی واجارگاه به ترتیب زیر است: ـ لیسانس علوم تربیتی (مدیریت وبرنامه ریزی آموزشی). دانشگاه اصفهان ـ فوق لیسانس علوم تربیتی (برنامه ریزی درسی) ـ دانشگاه تربیت معلم تهران ـ دکتری تخصصی (Ph.D) در علوم تربیتی (برنامه ریزی آموزشی و درسی) دانشگاه تربیت مدرس ـ دوره تخصصی پس از دکتری در خصوص مدیریت پژوهشی و برنامه ریزی آموزش عالی ـ دانشگاه کاسل ـ آلمان – فرصت مطالعاتی در دانشگاه های ساترن کراس و کوئینزلند استرالیا در زمینه مطالعه برنامه درسی در آموزش مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سوابق کاری و اجرایی و مدیریتی کورش فتحی واجارگاه به قرار زیر است: ۱ـ مشاور اداره کل بهبود مدیریت ، وزارت آموزش وپرورش ۲ـ مشاور اداره کل آموزش های ضمن خدمت وزارت آموزش و پرورش ۳ـ مشاور اداره کل تربیت معلم و آموزش نیروی انسانی وزارت آموزش وپرورش ۴ـ مشاور اداره کل ضمن خدمت کمیته امداد ۵ـ مشاور اداره کل برنامه ریزی و تالیف کتب درسی وزارت آموزش و پرورش ۶ـ مشاور اداره کل روابط عمومی معاونت محرومان بنیاد مستضعفان و جانبازان ۷ـ مدیر کل پژوهشی پژوهشکده فرهنگ و معارف ۸ـ معاون پژوهشکده فرهنگ و معارف ۹ـ دبیر کمیته نظارتی طرح های توسعه فرهنگی سازمان مدیریت وبرنامه ریزی کشور ۱۰ـ مشاور اداره کل امور اداری بنیاد شهید انقلاب اسلامی ۱۱ـ عضو شورای پژوهشی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش وپرورش ۱۲ـ عضو شورای پژوهش اداره کل برنامه ریزی و تالیف کتب درسی وزارت آموزش و پرورش ۱۳ـ مدیر مرکز چاپ وانتشارات دانشگاه شهید بهشتی ۱۴ـ عضو شورای پژوهشی اداره کل آموزش های فنی حرفه ای وزارت آموزش وپرورش ۱۵– مشاور آموزشی سازمان فنی و حرفه ای کشور ۱۶– معاون پژوهشی و تحصیلات تکمیلی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه شهید بهشتی ۱۷– مسئول کمیسیون روابط بین الملل انجمن مطالعات برنامه درسی ایران ۱۸ — عضو شورای انتشارات. موسسه پژوهش برنامه ریزی آموزش عالی ۱۹–عضو شورای توسعه علوم انسانی. پژوهشکده مطالعلت فرهنگی–اجتماعی. وزارت علوم تحقیقات و فناوری عضویت در قطب های علمی کشور: عضو قطب پزوهش های خانواده. دانشگاه شهید بهشتی تهران عضو قطب مطالعات برنامه درسی. دانشگاه تربیت معلم تهران عضویت در انجمن های علمی ـ تخصصی انجمن مطالعات برنامه درسی ایران (ICSA) انجمن مطالعات برنامه درسی استرالیا (ACSA) انجمن ایرانی تعلیم و تربیت (IAE) انجمن آموزش عالی ایران (IAHE) انجمن اروپایی تحقیقات آموزشی (EERA) انجمن تحقیق و توسعه آموزش عالی استرالیا (HERDSA) انجمن تحقیقات آموزشی بریتانیا (BERA) عضویت در هیأت تحریریه مجلات علمی ـ پژوهشی سردبیر فصلنامه مدیریت و برنامه ریزی در نظام های آموزشی، دانشگاه شهید بهشتی سردبیر میهمان فصلنامه نوآوری های آموزشی، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

عضو هیأت تحریریه فصلنامه دانشور ـ دانشگاه شاهد عضو هیأت تحریریه فصلنامه مطالعات برنامه درسی، انجمن مطالعات برنامه درسی ایران عضو هیأت تحریریه فصلنامه نوآوری های آموزشی، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی همکاری با مجلات علمی ـ پژوهشی: فصلنامه تعلیم و تربیت فصلنامه پژوهش در مسائل تربیتی فصلنامه علوم انسانی دانشگاه اصفهان فصلنامه علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی فصلنامه علوم انسانی، دانشگاه الزهراء (س) فصلنامه پژوهش در برنامه ریزی آموزش عالی فصلنامه دانش ـ دانشگاه آزاد اسلامی فصلنامه علوم انسانی ـ دانشگاه شیراز فصلنامه مروری بر پژوهش های تطبیقی (CER) دانشگاه شیکاگو ـ آمریکا فعالیتهای آموزشی : سوابق تدریسی و آموزشی کورش فتحی واجارگاه به قرار زیر است: ۱ـ دانشیار دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی تهران (درحال حاضر) ۲– دانشیار وابسته مؤسسه مطالعه آموزش عالی (GHIE) دانشگاه گریفیث ـ کوئینزلند ـ استرالیا ۲ـ دارای سوابق تدریس در دانشگاهها در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکترا – دانشگاه کاشان – دانشگاه پیام نور – دانشگاه الزهراء (س) – دانشگاه آزاد اسلامی – دانشگاه شهید بهشتی – دانشکده مدیریت و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش – دانشگاه اصفهان ۳ـ دارای سوابق تدریس وبرگزاری کارگاههای آموزشی در سازمان ها (برای کارشناسان ، مدیران کل و معاونین آنها : – وزارت آموزش وپرورش – وزارت نیرو – بنیاد شهید – بنیاد مستضعفان – وزارت نفت مرکز آموزش مدیریت دولتی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی دانشگاه شاهد (دوره آموزشی اعضای هیات علمی ، مدیران گروه و روسای دانشکده ها) کمیته امداد سازمان تبلیغات اسلامی سازمان نهضت سواد آموزی گمرک وزارت صنایع شرکت فولاد شیلات پتروشیمی بیمه ایران تدریس در مقاطع مختلف در دروس : ۱ـ برنامه ریزی درسی ۲ـ اقتصاد آموزش و پرورش ۳ـ روشها و فنون تدریس ۴ـ آموزش ضمن خدمات کارکنان ۵ـ آموزش عالی ۶ـ راهنمائی و مشاوره رساله در تحصیلات تکمیلی ب — تدریس در دوره ها ی کوتاه مدت تحصصی : ۱ـ نیاز سنجی (تکنیک ها و روشها) ۲ـ برنامه ریزی درسی (ابتدائی ، متوسطه ، عالی) : الگوها و روش ها ۳ـ توسعه منابع انسانی (آموزش ضمن خدمت) ۴ـ آموزش از راه دور و طراحی متون خود آموز ۵– ارزشیابی ۶ـ روش تدریس جوائز و نشانها : جوایز علمی و لوح های دریافتی کورش فتحی واجارگاه به ترتیب زیر است●: دریافت بورس تحصیلی پس از دکتری، مؤسسه مطالعه آموزش عالی و کار ـ دانشگاه کاسل آلمان● عضو هیأت علمی وابسته (Adjunct Associate Professor) دانشگاه گریفیث کوئینزلند ـ استرالیا ۲۰۰۸–۲۰۰۶● دریافت جایزه مقاله برتر سال رشته علوم تربیتی، پژوهشکده تعلیم و تربیت، ۱۳۸۳● دریافت پایه تشویقی بواسطه انجام پژوهش های متعدد ـ دانشگاه شهید بهشتی ـ ۱۳۸۴● رتبه اول قطب علوم انسانی. وزارت علوم تحقیقات و فناوری.۱۳۸۶ ـ رتبه اول فارغ التحصیلان لیسانس مدیریت وبرنامه ریزی آموزشی دانشگاه اصفهان ـ رتبه اول آزمون ورودی کارشناسی ارشد دانشگاه های کشور ـ رتبه اول فارغ التحصیلان مقطع کارشناسی ارشد ـ رتبه اول آزمون ورودی دکتری داخل و اعزام به خارج ـ رتبه اول فارغ التحصیلان مقطع دکترای تخصصی چگونگی عرضه آثار : – تعداد مقالات ارائه شده در کنفرانسهای علمی : ۲۳ مورد – تعداد طرحهای تحقیقاتی و پژوهشی :۱۲ موردآثار : ۱ آشنایی با آموزش ضمن خدمت کارکنا ن وزارت آموزش و پرورش ویژگی اثر : ۱۳۷۳ تالیف۲ آموزش مهارت های زندگی در مدارس ویژگی اثر : انتشارات فاخر جلد اول ، ۱۳۸۴۳ آموزش مهارت های شهروندی، ویژگی اثر : انتشارات فاخر ـ جلد دوم. ۱۳۸۴ ۴ ارزشیابی اثربخشی دوره های آموزشی، ویژگی اثر : انتشارات آییژ، ۱۳۸۵۵ اصول برنامه ریزی درسی ویژگی اثر : انتشارات ایران زمین ۱۳۷۷ تالیف۶ برنامه درسی به سوی هویت های جدید (جلد دوم) ویژگی اثر : کتب در حال اتمام برای چاپ–۷ برنامه درسی چیست؟ (مفاهیم، و حدود و ثغور برنامه درسی به عنوان یک رشته تخصصی) ویژگی اثر : کتب در حال اتمام برای چاپ–تالیف۸ برنامه درسی، به سوی هویت‌های جدید، ویژگی اثر : انتشارات مؤسسه پژوهشی برنامه ریزی درسی ونوآوری های آموزشی، زیر چاپ ۹ برنامه ریزی آموزش ضمن خدمت کارکنان ویژگی اثر : انتشارات سمت. ۱۳۸۴۱۰ برنامه ریزی درسی و طراحی درس در آموزش عالی، ویژگی اثر : نوشته رابرت دایموند، ترجمه. مؤسسه کورش چاپ، ۱۳۸۵۱۱ تجربیات

و رونـد آموزش کارکنـان در پـانزده کشور آسـیا و اروپـا ویژگی اثر : وزارت آموزش و پرورش . تالیف۱۲ تـدریس بر علیه جهانی شدن ویژگی اثر : کتب در حال اتمام برای چاپ–نوشته پیترمک لارن. ترجمه۱۳ تدوین برنامه درسی در آموزش عالی ویژگی اثر : کتب در حال اتمام برای چاپ–نوشـته استارک ولاتوکا ۱۴ جامعهٔ مـدنی و تربیت شـهروندی ویژگی اثر : انتشارات فاخر . ۱۳۸۱ . تالیف۱۵ در آمدی بر برنامه ریزی آموزش ضـمن خدمت ویژگی اثر : انتشارات سرآمد کاوش ۱۳۷۶ . تالیف۱۶ در آمدی بر برنامه ریزی درسـی دانشـگاهی ۱۷ راهنمـای آمـوزش شـهروندی در مـدارس، ویژگی اثر : انتشـارات کتـابیران (زیر چـاپ) ۱۸ راهنمای تـدریس مـوثر ویژگی اثر : انتشـارات تربیـت . ۱۳۷۹ ترجمه۱۹ راهنمـای علمی مـدیریت آموزشـی ویژگی اثر : وزارت آمـوزش و پرورش ۱۳۷۸ تالیف۲۰ راهنمـای نظارت بر معلمان تازه کار، ویژگی اثر : انتشارات تربیت . ۱۳۷۸ ترجمه۲۱ روش های پژوهش در برنـامه درسـی ویژگی اثر : (ترجمه یـک فصـل از کتـاب) زیر چـاپ ۲۲ روش هـای مطـالعه و تحصـیل (نحوه موفقیت در تحصـیل) ویژگی اثر : انتشـارات فاخر ۱۳۷۹ ترجمه۲۳ رویکردها و چشم‌انـدازها در برنامه درسـی، ویژگی اثر : (بصورت همکاری درتدوین بخش‌هایی از کتاب) تالیف و ترجمه.۱۳۸۱۲۴ طراحی و تدوین نظام جامع آموزش کارکنان ویژگی اثر : بنیاد شهید انقلاب اسلامی ، ۱۳۸۱ تألیف ۲۵ فهم برنـامه درسـی در بستر آموزش عالی ویژگی اثر : کتب در حال اتمام برای چاپ–تالیف۲۶ مباحث تخصصی در برنامه ریزی درسـی ویژگی اثر : انتشارات کتابیران . ۱۳۸۲تألیف و ترجمه۲۷ مبانی برنامه ریزی آموزشی (تحلیل هزینه — فایده) ویژگی اثر : انتشـارات نخستین. ۱۳۷۵ . ترجمه۲۸ مبـانی مـدیریت و برنـامه ریزی اردو ویژگی اثر : انتشـارات فاخر ۱۳۷۹ تالیف۲۹ مـدرسه اسـتاندارد ویژگی اثر : انتشـارات فاخر. ۱۳۷۹ تالیف ۳۰ نظـام آموزشـی در کشورهـای مختلف جهـان ویژگی اثر : سازمان فرهنـگ و ارتباطات اسـلامی ، تالیف۳۱ نقش زنـان در حفـظ محیـط زیست و توسـعه پایـدار ویژگی اثر : دانشـگاه شـهید بهشـتی ، ۱۳۸۲۳۲ نیـاز سـنجی آموزشـی (الگوهـا و روش ها) ویژگی اثر : انتشارات کتابیران . ۱۳۸۱ ، تالیف۳۳ نیازسنجی آموزشی پیشرفته ویژگی اثر : کتب در حـال اتمـام برای چـاپ–تـالیف۳۴ نیازسـنجی برنـامه ریزی درسـی مـدرسه ـ محور (SBCNA). ویژگی اثر : انتشارات مؤسـسه پژوهشـی برنامه ریزی درسی و نوآوری های آموزشی، زیر چاپ ۳۵ نیازسـنجی پژوهشی (الگوها و فنون) ویژگی اثر : انتشارات کتابیران، ۱۳۸۵ ۳۶ نیازسـنجی در برنامه ریزی آموزشـی و درسی ویژگی اثر : اداره کل تربیت معلم و آموزش نیروی انسانی. ۱۳۷۳. تالیف

فتحی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا فتحی : فرمانده تیپ دوم لشگر۷۷پیروز خراسان(ارتش جمهوری اسلامی ایران)

در خطه خون رنگ کویری کیست که نام شهید فتحی را نشنیده باشد. شاید اگر از اهالی محله شهادت بپرسید، آیا از امیر شما نام و یادگـاری بـاقی است؟ همگی یـک صـدا می گوینـد آری، جـوانمردی، شـجاعت، صـلابت، پاکـدامنی و ایثـار فتحی بهـترین نمـود خاطرات به جا مانده از اوست.

به راستی آنهـا چگونه بودنـد که این چنین در نبودشـان همه وجودشان تجلی دارد؟! سال ۱۳۳۵ در روسـتای" رباط پشت بادام" در شهرسـتان اردکان در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود .او با آداب اسـلامی و احکام دینی توسط پدر و مادر خود آشنا شد و برای تحصـیل به دبستان رفت . پس از اتمام دوره دبسـتان چون مدرسه راهنمایی و دبیرسـتان در محل زندگیش نبود راهی" خور و بیابانک "شد و تا سال سوم راهنمایی تحصـیل نمود. برای ادامه تحصیل در دوره دبیرستان به یزد رفت و در دبیرستان ایرانشهر موفق

به اخذ دیپلم شد . به شغل نظامی علاقه داشت ,پس از آن به تهران عزیمت نموده و در دانشکده خلبانی ثبت نام نمود و تحصیل خود را با نمرات عالی به پایان رساند .بعدازآن به پادگان آموزشی شاهرود رفت و مشغول خدمت شد.

دارای نظم و انضباط خاصی بود و با تقوی و تعهدی که داشت نیروهای تحت امرش را سفارش می نمود که علاوه بر جدیت و نظم در کارها اعتقاد راسخ به احکام الهی داشته و همیشه در همه امور به یاد پروردگار باشند. چند نوبت به جبهه کردستان رفت و به خاطر لیاقت و شایستگی که داشت به لشکر ۷۷ خراسان منتقل شد.دردوران دفاع مقدس برای یادگیری دانش بیشتر واستفاده از آن در راه دفاع از آیین وکشور, دوره عالی فرماندهی را در شیراز با نمرات خوب به پایان رساند.

اودرطول هشت سال دفاع مقدس به مناطق غرب و جنوب کشور رفت و با جدیت و خلوص تمام عاشقانه انجام وظیفه نمود .در این ماموریت الهی او سمتهای زیادی را تجربه کرد.

سرانجام دشمنان ایران پس از هشت سال تلاش شیطانی موفق به شکست مردم بزرگ ایران نشدند وبا اعتراف به اقتدار ایران سلاحهایشان را زمین گذاشتند.

محمدرضا فتحی پس از جنگ نیز سلاحش را بر زمین نگذاشت وبا ورود به جبهه شرق به مقابله با دشمنان مردم ایران در این قسمت از خاک پهناور کشور پرداخت.

کاروانهای بزرگ قاچاق مواد مخدر ,گروگانگیری و نا امنی در شرق کشور باعث شد تا او به یاری نیروهای انتظامی بشتابدو در نبرد با اشرار مسلح و در تاریخ ۲۱/۱/۱۳۷۹ شربت شهادت را بنوشد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فتحی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا فتحی : فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سقز

در خرداد ماه سال ۱۳۳۷ در روستای قلابر سفلی در زنجان ودرخانواده ای مستضعف و مذهبی دیده به جهان گشود. دوره ابتدائی را در همان روستای به اتمام رساند. ساده زندگی می کرد و ساده لباس می پوشید. غذای ساده می خورد و از تشریفات بدش می آمد . همیشه به نماز و روزه اهمیت می داد. در مکتب خانه قرآن را ختم کرد. به قرآن علاقه‌ی زیادی داشت .او با لحن خوش قرآن می خواند. در ۱/۱۰/۱۳۵۸ واردبسیج شد . در اول سال ۱۳۵۹ که کردستان دستخوش ناآرامی واختشاش ضدانقلاب ودشمنان مردم شده بود، به آنجا رفت تا در کنار رزمندگان ارتش وپاسدار به دفاع از کشور بپردازد.

پس از ورود به کردستان به جبهه سقز رفت.اودر آنجا درکنارفرماندهان کردستان مانند شهید بروجردی وشهید صیاد شیرازی به مبارزه بی امان با مزدوران و وطن فروشانی همت گماشت که قصد براندازی نظام نوپای اسلامی راداشتند. پس از مدتی به زنجان برگشت ودوباره به جبهه های غرب مراجعت نمود.اودر تاریخ۱۱/۷/۱۳۶۰ که عملیات پاکسازی شهر بوکان از وجود خائنین وضد انقلابیون شروع شده بود،فرماندهی بخشی از این عملیات را بر عهده داشت که بادرایت وتصمیم گیری مقتدرانه به خوبی از عهده آن برآمد.در آن سالهای سخت وطاقت فرسا در هرجای کردستان مظلوم ،نام محمد رضا فتحی بود ضد انقلاب به سوراخ می خزید وجرات اذیت و آزار مردم راانداشت.سرانجام این اسطوره ی ملی پس از مبارزات بی امان با دشمنان ایران واسلام در کردستان به شهادت رسید تا مزد کوششهای مقدس خود را از خدای بزرگ بگیرد. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور

ایثارگران زنجان ومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

فتوحی قزوینی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر رضا فتوحی قزوینی در سال ۱۳۳۳ در قزوین بدنیا آمد. ایشان دارای دکترای رشته بیوتکنولوژی (میوه کاری) از دانشگاه سالفورد انگلستان در سال ۱۳۷۴ است. وی هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار پایه ۲۵ دانشکده کشاورزی دانشگاه گیلان می‌باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیگرایش : بیوتکنولوژی- میوه کاریوالدین و انساب : پدر رضا فتوحی قزوینی حاج غلامحسین فتوحی، کارمند سابق شرکت نفت قزوین بود. نام مادر محترمشان خانم عشرت توفیقی دارای سواد خواندن قرآنی بود. دکتر فتوحی قزوینی دارای سه خواهر و دو برادر است.خاطرات کودکی : رضا فتوحی قزوینی از دوران کودکی خود خاطراتی به یاد دارد که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم: - به لحاظ تشویق و ترغیب مادر و پدر در دوران ابتدایی قرآن و ادعیه را به خوبی با تجوید کامل فرا گرفتم. - در دوره دبیرستان برخی از علوم دینی و کمی از دروس حوزوی را نزد آیت الله حاج شیخ هادی باریک‌بین و آقای حجت الاسلام حاج سید جلیل زرآبادی فرا گرفتم. - در سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ در انجمن اسلامی ناشرین حق قزوین و سپس انجمن اسلامی دانشجویان فعال بودم. در سال ۱۳۴۹ مرحوم استاد مطهری به قزوین آمدند و در مسجد ستوده به سخنرانی پرداختند که من قبل از سخنرانی ایشان چند آیه قرآن تلاوت کردم. - زلزله مهیب بوئین زهرا و قزوین را به خوبی به یاد دارم و حدود ۱۵ روز همه مردم شبها در کنار خیابان می‌خوابیدند.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : رضا فتوحی قزوینی در خانواده‌ای مذهبی و در شرایط وضعیت مالی متوسطی بزرگ شد.تحصیلات رسمی و حرفه ای : رضا فتوحی قزوینی دوران ابتدایی و متوسطه را در رشته طبیعی در قزوین گذراند. در دوران دبیرستان بخشی از علوم اسلامی و حوزوی را در مدرسه شیخ‌الاسلام به تحصیل پرداختند. تحصیلات دانشگاهی ایشان به ترتیب زیر است: - کارشناسی در رشته مهندسی باغبانی، دانشگاه جندی شاپور (۱۳۵۱- ۱۳۵۵) - کارشناسی ارشد (مدرسی) در رشته باغبانی، دانشگاه تربیت مدرس و تهران، با ارائه رساله در ارتباط با مرکبات (۱۳۶۴- ۱۳۶۲)، - دکترا (Ph.D): دانشگاه سالفورد انگلستان (۱۳۷۴ - ۱۳۷۱). رساله دکتری دکتر فتوحی: مقاومت به سرما در مرکبات بود که با روشهای بیوتکنولوژی انجام گرفت و حاصل این کار معرفی لاینهای مقاوم به سرما از رقم پرتقال والنسیا بود که تحویل مؤسسه مرکبات کشور شد.خاطرات و وقایع تحصیل : رضا فتوحی قزوینی از اعتصابهای دانشجویی در دوران تحصیل کارشناسی که معمولا در آذر ماه اتفاق می‌افتاد چنین به یاد دارد: «به علت راه‌اندازی و شرکت در اعتصابها و توزیع آثار شخصیتهای بزرگ مذهبی سیاسی مانند دکتر شریعتی و استاد مطهری یک نوبت در سال ۱۳۵۲ به مدت کوتاه باز داشت شدم» دکتر فتوحی همچنین از دوران کارشناسی ارشد که مسئولیت پیگیری و راه‌اندازی دوره‌های دکتری کشاورزی را طی حکمی که از طرف ریاست وقت دانشگاه (دکتر حبیبی) داشت خاطرات زیادی به یاد دارد.فعالیتهای ضمن تحصیل : رضا فتوحی قزوینی در دوره دکتری مسئول هسته تخصصی بیوتکنولوژی در دانشگاه انگلستان بود و در طی چهار سال اقامت در آنجا چهار سمینار علمی را برگزار کردند، در آخرین سمینار همه ایرانیان از سراسر انگلستان جمع شدند.استادان و مربیان : مربیان در دوران قبل از دانشگاه رضا فتوحی قزوینی به قرار زیر است: آقای حاج شیخ هادی باریک‌بین، حاج سید جلیل زرآبادی، آقایان نوری (دبیر فیزیک)، آقازاده (شیمی)، اسماعیلی (زیست‌شناسی) اساتید دوره کارشناسی: دکتر عظیمی، دکتر کمالی (حشره شناسی)، دکتر اهدایی (اصلاح نباتات). اساتید دوره کارشناسی ارشد: دکتر بهبودیان(فیزیولوژی)، دکتر صدیقی (اصلاح نباتات)، مهندس منیعی (میوه‌های آجیلی)، دکتر طلایی،

مهندس یونس ابراهیمی و در انگلستان پروفسور ویلیزر.هم دوره ای ها و همکاران : هم‌دوره‌ای‌های رضا فتوحی قزوینی در مقاطع مختلف تحصیل به شرح زیر است: کارشناسی: پروفسور فلاحی (دانشگاه آیدا هو) کارشناسی ارشد: مرحوم دکتر علی وزوایی، دکتر منصور غلامی دکتری: دکتر محمود اثنی عشری، مرحوم دکتر رحمان دادمان و دکتر یوسف حمید اوغلی از همکاران دکتر فتوحی می توان به دکتر نصرت الله ضرغامی، دکتر خوشخوی و دکتر روشن حیدری (دانشگاه لندن، امپریال کالج) اشاره کرد.همسر و فرزندان : همسر رضا فتوحی قزوینی، سرکار خانم مینا محمودی گیلانی است که دارای مدرک کارشناسی ارشد علوم باغبانی از دانشگاه سالفورد انگلستان می‌باشد. ماحصل این ازدواج چهار فرزند به نامهای زیر است: - یک دختر (فرانک) که هم اکنون دانشجوی دکتری رشته مخابرات در دانشگاه براتفورد انگلستان و عضو هیئت علمی دانشگاه قم است. - محمدحسین فتوحی، متاهل و به همراه همسرش دانشجوی مقطع دکتری مخابرات هستند. - محمدعلی متاهل و دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی قدرت می‌باشد. - محمدجواد دانشجوی کارشناسی رشته برق در دانشگاه تهران است.وقایع میانسالی : توفیق در توسعه کمی و کیفی دانشگاه گیلان، خاطره تلخ درگذشت دوست ارجمندش دکتر دادمان (وزیر راه و ترابری) و درگذشت دوست دیگر دکتر علی وزوایی دانشیار دانشگاه تهران از وقایع و خاطرات رضا فتوحی قزوینی می‌باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : فعالیتهای اجرائی رضا فتوحی قزوینی به ترتیب زیر است: ۱- معاون امور جنگ دانشگاه گیلان (۱۳۶۴- ۱۳۶۵) ۲- رئیس دانشکده علوم کشاورزی دانشگاه گیلان (۱۳۶۵ - ۱۳۶۶) ۳- معاون آموزشی و پژوهشی دانشگاه گیلان (۱۳۶۶- ۱۳۷۰ و ۱۳۷۶- ۱۳۸۴) ۴- عضویت یا مسئولیت کمیته‌ها و شوراهای مختلف اداری، فرهنگی، اجرایی و علمی دانشگاه و یا استان ۵- عضو کمیسیون مشورتی بیوتکنولوژی (از خرداد ۱۳۷۶) شورای پژوهشهای علمی کشور ۶- عضو انجمن بیو تکنولوژی ایران ۷- عضو هیئت مدیره انجمن علوم باغبانی ایران ۸- دبیر هیئت ممیزه دانشگاه گیلان (۱۳۸۲-۱۳۸۴) ۹- عضو شورای دبیران پژوهشنامه کشاورزی دانشکده کشاورزی دانشگاه گیلان ۱۰- عضو شورای دبیران مجله علوم و فنون باغبانی ایران، انجمن علوم باغبانی از ۱۳۸۳ ۱۱- قائم مقام دبیر شورای عالی زیست فناوری ایران و رئیس گروه تخصصی توسعه سرمایه انسانی و مدیریت در دبیرخانه زیست فناوری تا سال ۱۳۸۵فعالیتهای آموزشی : دروس ارائه شده توسط رضا فتوحی قزوینی در دانشگاه گیلان: دوره کارشناسی: ازدیاد نباتات میوه‌های گرمسیری میوه‌های دانه‌ریز دوره کارشناسی ارشد: فیزیولوژی درختان میوه مناطق معتدله اثر تنش‌های محیطی روی گیاهان کشت بافت و ریز ازدیادی دکتری: گلدهی و رشد و نمو میوهمراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : رضا فتوحی قزوینی تقریبا تمام رشته‌های تحصیلی بویژه کارشناسی ارشد و دکتری دانشگاه گیلان را تا سال ۱۳۸۵ را راه‌اندازی کرده است. وی همچنین آزمایشگاه کشت بافت دانشگاه گیلان را تاسیس کرد وی جهت ایجاد رشته موسیقی و گرافیک در دانشکده هنر و معماری و همچنین راه‌اندازی دانشکده منابع طبیعی دانشگاه گیلان تلاشهای زیادی کشید. دکتر فتوحی در انگلستان جهت اتحاد و انسجام و هماهنگی در تحصیل و تحقیق در رشته بیوتکنولوژی هسته تخصصی بیوتکنولوژی را راه‌اندازی کردند.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : رضا فتوحی قزوینی در کنار تدریس به تالیف و تدوین کتب و مقالات علمی در زمینه رشته تخصصی خود می‌پردازد.شاگردان : دکتر کافی، آقایان عسگری و میغانی (دانشگاه کرمان)، رقامی (دانشگاه رفسنجان)، محمدجواد فتاحی و یحیی تاجور (موسسه مرکبات کشور) و خانم تاتاری (موسسه تحقیقات باغبانی کرج) از دانشجویان رضا فتوحی بودند.همفکران فرد : دکتر منصور غلامی، دکتر محمود اثنی عشری (دانشگاه بوعلی سینا)، دکتر علیرضا طلائی، دکتر ضرغام (دانشگاه تهران)، دکتر خوشخوی، دکتر راحمی، دکتر تفضلی (دانشگاه شیراز)، دکتر آرمین (دانشگاه کرمان)، دکتر یوسف حمید اوغلی، دکتر نادر نریمان‌زاده، دکتر مجید متقی طلب، دکتر علی‌اصغر ورسه‌ای، دکتر هفت چناری و دکتر صحراگرد (دانشگاه گیلان) از همفکران رضا فتوحی قزوینی می‌باشند.آرا و گرایشهای خاص : رضا فتوحی معتقد است که اعمال مدیریت علمی بر سرمایه‌های انسانی و طبیعی که ذخایر ارزشمند آن در کشور ما وجود دارد تنها راه بیشرفت است و توسعه رسانه‌های خصوصی، تحمل آراء و نظرات

متفاوت و پرهیز از انحصارگرایی اعتبار و شان جمهوری اسلامی را افزایش می‌دهد. چگونگی عرضه آثار : رضا فتوحی قزوینی بیش از ۳۰ مقاله در مجلات علمی پژوهشی داخل و خارج به چاپ رسانده است و حدود ۷۰ مقاله در کنفرانس‌ها و سمینارهای داخل و خارج ارائه کرده است. آثار : پرورش مرکبات در ایران ویژگی اثر : تالیف- انتشارات دانشگاه گیلان (چاپ اول ۱۳۷۸ و چاپ دوم با اضافات ۱۳۸۵)۲ تحقیقات در کشورهای اسلامی ویژگی اثر : انتشارات دانشگاه گیلان (۱۳۷۷)۳ هوهویا در ایران برای بیابان زدایی، صنعتی و بهداشتی ویژگی اثر : تالیف- انتشارات نیلوفرانه

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

فتوحی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرحوم معین‌الملک رئیس دفتر اختصاصی احمدشاه قاجار، در ۱۲۹۱ ش متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه، تحصیلات عالیه خود را در آمریکا به پایان رسانید و به درجه‌ی فوق‌لیسانس در علم حقوق نائل آمد و در ۱۳۱۸ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. چندی با سمت کارمندی در ادارات وزارت امور خارجه مشغول به کار بود تا دبیراول سفارت ایران در سرکنسولگری نیویورگ گردید. ریاست اداره اقتصادیات و رایزن سفارت کبرای ایران در کلن از دیگر مشاغل اوست. زمانی کاردار ایران در آلمان غربی بود و سپس به مقام وزیرمختاری رسید. در ۱۳۳۸ وزیرمختار در برن شد.

عضویت در هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس باندونگ و عضویت در هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس اقتصادی خاورمیانه در بیروت از دیگر مشاغل او می‌باشد. چندی در آرژانتین سفیرکبیر دولت ایران بود و بعد در برزیل مقام سفارت گرفت. آخرین سمت سیاسی او سفارت کبرای ایران در لبنان می‌باشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فخاری، محمدجواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد جواد فخاری : قائم مقام فرمانده گردان سید الشهدا(ع)لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ در خانواده ای مذهبی در شهر مذهبی قم دیده به جهان گشود دوران کودکی او مصادف بود با آغاز نهضت اسلامی سال ۴۱. تحصیلات ابتدایی را در یکی از مدارس قم گذراند و در کنار درس به پدرش نیز کمک می کرد. با این حال دوره راهنمایی را در مدرسه حافظ به پایان رساند و در کلاس اول دبیرستان مشغول به تحصیل شد. همان سال به دلیل همکاری با عناصر انقلابی و هم چنین تعطیلی بعضی مدارس از ادامه تحصیل بازماند و تمامی هم و غمش مبارزه شد.

در سال ۱۳۵۷ پدر خود را از دست داد و غم سنگینی وجود پاکش را فرا گرفت. پس از پیروزی انقلاب به دلیل فوت پدر ترک تحصیل کرد و مشغول به کار شد. مدتی بعد برای خدمت سربازی به بندر انزلی اعزام و در نیروی دریایی ارتش به خدمت مشغول گردید، این زمان مصادف بود با برافروخته شدن آتش جنگ. مدتی بعد به علت صافی کف پاها از خدمت معاف شد، اما به خاطر

شور و شوق بیش از حد و علاقه فراوانی که نسبت به حضرت امام (ره) و رزمندگان اسلام داشت به عنوان بسیجی عازم جبهه های نبرد شد. او زندگی با جبهه و جنگ را از سال ۱۳۶۰ آغاز نموده ابتدا به جبهه های غرب و سپس به جنوب اعزام شد و مجدداً باز هم غرب و بالاخره به جنوب رفت، تا این که پس از گذشت ماه ها حضور دائم در جبهه ها و شرکت در چندین عملیات بزرگ و کوچک و خطوط پدافند، با وجود محرومیت های بی شمار، تاریخ ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ در حالی که پیکر مطهرش پاره پاره شده بود از این دنیای خاکی به افلاک پر کشید و به درجه رفیع شهادت نایل آمد و جسم پاکش خاکستر جبهه ها شد و به اولیاء خدا پیوست.
محمد جواد فخاری در بخشی از وصیتنامه اش می گوید":
ما انسان ها بالاخره از این دنیا می رویم و می میریم پس چه بهتر که یا شهید شویم یا طوری برویم که هم خدا و همه مردم از ما راضی باشند...
ای مادر که همه چیزم را به تو مدیونم، تو زحمات زیادی برای من کشیده ای که قلبم عاجز از نوشتن آن است. من که چیزی ندارم خدا اجرت بدهد. مادر از تو می خواهم که صبر کنی و می دانم که صبور هستی. برای من طلب آمرزش کن.
منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فخر داعی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(سید) محمدتقی گیلانی ملقب به فخرالمحققین و داعی‌الاسلام نویسنده و محقق ایرانی (ف. تهران آذرماه ۱۳۴۳ ه.ش/ شعبان ۱۳۸۴ ه.ق). وی پس از تحصیل نزد شیخ محمد طالقانی، میرزا حسن کرمانشاهی، میرزا مسیح سمنانی، فاضل تفرشی عازم عراق عرب شد و از محضر آخوند ملاکاظم خراسانی و شیخ عبداللّه مازندرانی استفاده کرد و به درجه‌ی اجتهاد رسید. در اوایل نهضت مشروطه با آزادی‌خواهان عراق همکاری کرد. سپس از طرف آخوند ملا کاظم مأمور اداره‌ی انجمن دعوۀالاسلام بمبئی گردید. وی علاوه بر وظایف دینی که به عهده داشت به تحقیق و تتبع مشغول بود و زبانهای انگلیسی و اردو را تحصیل کرد و مدت چهار سال در «کالج ایندور» به تدریس ادبیات فارسی و عربی پرداخت. وی پس مراجعت به ایران در وزارت فرهنگ به خدمت مشغول شد و کتب ذیل را ترجمه و منتشر کرد: تمدن اسلام و عرب تألیف گوستاولوبون، تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس (دو جلد)، تاریخ عرب و اسلام تألیف امیرعلی، شعرالعجم یا تاریخ منظوم ایران تألیف شبلی نعمانی (پنج جلد)، تفسیر قرآن تألیف سید احمدخان (که سه جلد آن منتشر شده)، تاریخ علم کلام تألیف شبلی نعمانی، مجموعه‌ی مقالات شبلی نعمانی، تاریخ هند تألیف امیرعلی. وی در هشتاد و پنج سالگی درگذشت.
(وف ۱۳۴۳ ش)، عالم و مترجم. ملقب به فخرالمحققین و معروف به داعی الاسلام. وی از شاگردان آخوند ملا۔ محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی است که به مقام اجتهاد رسید. در نهضت مشروطه به پیروی از استادانش به حزب آزادیخواهان ایران مقیم عراق پیوست. وی به دستور آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به بمبئی رفت و اداره‌ی امور انجمن دعوه الاسلام آن شهر را بر عهده گرفت و معروف به داعی الاسلام شد. او به زبان اردو و انلگیسی مسلط بود. آن گونه که توانست کتابهایی را به زبان فارسی برگرداند. فخر داعی در کالج ایندور به تدریس ادبیات فارسی و عربی پرداخت. در تهران درگذشت و در قم در کنار آرامگاه میرزایوسف مستوفی و مقابل صحن طلا دفن شد. از آثار وی: «تمدن اسلام وعرب» گوستاولوبون، ترجمه؛ «تاریخ عرب و اسلام» امیرعلی، ترجمه؛ «تاریخ هندوستان»، ترجمه؛ «تاریخ علم کلام» شبلی نعمان، ترجمه؛ «تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان» یا

«تفسیر قرآن سید احمدخان»، ترجمه؛ «سوانح مولوی» شبلی نعمان، ترجمه؛ «شعر العجم» یا «تاریخ ادبیات منظوم ایران» شبلی نعمان، ترجمه؛ «تاریخ ایران» سرپرستی سایکس، ترجمه.[۱]

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۶۰۸، ۲۰۳۲ / ۲ ،۹۳۳- ۹۳۲، ۷۶۸، ۷۲۷- ۷۲۶، ۷۲۴، ۶۷۳ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۲۳۳ -۲۳۱ / ۲)، نامها و نامدارهای گیلان (۳۷۱).

فخر رازی، فخرالدین ابوعبدالله، ابوالمعالی، ابوالفضل محمد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۶۰۶ -۵۴۴ ق)، مفسر، واعظ، مصنف، حکیم، اصولی و عالم اشعری شافعی. مشهور به امام رازی و فخر رازی و امام فخرالدین، معروف به امام المشککین و موصوف به شیخ‌الاسلام و ابن‌خطیب و ابن‌خطیب ری. اصل وی از طبرستان بود و در ری به دنیا آمد. وی شاگرد پدرش، ضیاءالدین عمر، در کلام بود و سلسله‌ی استادانش را،از طریق پدر، به اشعری می‌رساند. در مرند در مدرسه‌ای که قاضی مرند، پدر، پدر محیی‌الدین بنا کرده بود، فقه و حکمت آموخت. وی در علوم عقلی و نقلی، تاریخ، کلام، فقه، اصول، تفسیر، حکمت، علوم ادبی و فنون ریاضی یگانه‌ی عصر خود بود دانشمندان بسیاری از شهرهای دور حاضر حوزه‌ی درس او می‌شدند، و حتی در موقع سواری نیز دهها تن از فقهای شاگردانش به جهت استفاده علمی در رکابش می‌رفتند. فخر رازی به دلیل ژرف‌بینی در اقوال حکمای یونان و تعمق در جرح و تعدیل آنها شک و شبهه در مطالب عقلی و دینی وارد می‌کرد و به گفته‌ی ابن‌حجر گاه شبهات سختی وارد می‌آورد که خود از حل آن در می‌ماند. وی به خوارزم رفت و به جهت مذاکرات دینی که با علمای آنجا نمود محکوم به اخراج از آن سرزمین شد،پس به ماوراالنهر رفت و باز به همان دلیل تبعید شد. وی به ری موطن خود بازگشت و از آن جا به خراسان رفت و مورد عنایت سلطان محمدخوارزمشاه قرار گرفت. سرانجام در هرات ساکن شد و شیخ‌الاسلام آنجا گشت و به دو زبان عربی و فارسی وعظ گفت. او در هرات درگذشت و در دامنه‌ی کوه مزداخان نزدیک هرات دفن شد. از آثار وی: «تفسیر الکبیر» یا «مفاتیح الغیب»، تفسیر قرآن در هشت مجلد؛«تفسیر الفاتحه»؛ «اسرار التنزیل و انوار التأویل»؛ «اساس التقدیس» یا «تأسیس التقدیس»، در علم کلام؛ «تهذیب الدلائل و عیون المسائل»؛ «لباب الاشارات»؛ «لوامع البینات فی شرح اسماء الله و الصفات»؛ «محصل افکار المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحکماء و المتکلمین»؛ «المحصول»؛ شرح «قانون» ابن‌سینا، در طب؛ شرح «نهج‌البلاغه»؛ «نهایه الایجاز فی درایه الاعجاز»، در علم بیان؛ «کتاب الهندسه»؛ دائره‌المعارف «جامع العلوم» یا «حدائق الانوار فی حقائق الاسرار» یا «ستینی»، به فارسی در پیرامون شصت علم که در ۵۷۴ ق به نام علاءالدین تکش‌خوارزمشاه تألیف کرده است؛ رساله در «اصول عقاید»، به فارسی، در هشت باب در توحید و نبوت و معاد و امامت و اصول فقه؛ «رساله‌ی روحیه»، به فارسی، در جواب تعزیت نامه‌ای که پادشاه وقت در مرگ پسر فخررازی نوشته بود؛ رساله «الاختیارات العلائیه» یا «الاحکام العلائیه فی الاعلام السماویه»، به فارسی، در اختیارات نجومی، که به نام سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه در دو مقاله نوشته است؛ «شعر»، به عربی و فارسی.[۱]

رازی، ابوعبداللّٰه محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی طبرستانی رازی مشهور به امام فخر فقیه شافعی و دانشمند علوم معقول و منقول معروف به ابن الخطیب و فخر رازی (و. ری ۵۴۳ یا ۵۴۴- ف. هرات ۶۰۶ ه.ق). وی در عصر خوارزمشاهیان می‌زیست و جاه و منزلت و نفوذ کلام او در نزد سلطان محمد خوارزمشاه بسیار بود. و بین او و بهاءالدین پدر جلال‌الدین مولوی اختلاف ایجاد شد.

وی در علم کلام و معقولات سرآمد عصر بود، و در فنون مختلف تألیفات مهم دارد. فخر رازی در غالب اصول مسلم فلسفی شک کرده و بر فلاسفه‌ی مقدم ایراداتی وارد آورده و حکیمانی نظیر نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی و میرداماد و صدرالدین شیرازی مدتها سرگرم جواب دادن به شبهات او بوده‌اند. به سبب همین قدرت در تشکیک است که وی را «امام المشککین» لقب داده‌اند. از آثار اوست: نهایهٔ‌العقول، کتاب الاربعین، المطالب العالیهٔ، محصل افکارالمتقدمین والمتأخرین (ه.م)، البیان والبرهان فی الرد علی اهل الزیغ والطغیان، المباحث العمادیهٔ فی المطالب المعادیهٔ، تهذیب الدلائل و عیون‌المسائل، ارشاد النظار الی لطائف الاسرار، تحصیل الحق، الزبدهٔ، المعالم، مفاتیح الغیب (ه.م)، نهایهٔ‌الاعجاز (ه.م)، المسائل الخمسون (ه.م)، شرح کلیات قانون ابن سینا، ستینی (ه.م)، الملخص (ه.م)، شرح الاشارات (در این کتاب ایراداتی بر ابن‌سینا وارد کرده که بعداً نصیرالدین طوسی آنها را جواب داده)، شرح عیون‌الحکمهٔ، مباحث المشرقیه (ه.م).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۲۰۳ / ۷)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۰۱۷ -۱۰۱۶ / ۲)، تاریخ فلاسفه‌ی ایرانی (۴۱۳ -۳۸۲)، دایره‌المعارف فارسی (۱۸۴۸ -۱۸۴۷ / ۲)، روضات الجنات (۴۴ -۳۶ / ۸)، ریحانه (۳۰۱ -۲۹۷ / ۴)، ری باستان (۳۷۷ -۳۷۴ / ۲)، سیر النبلاء (۵۰۱ -۵۰۰ / ۲۱)، شخصیت‌های نامی (۳۶۴ -۳۶۳)، شذرات الذهب (۲۲ -۲۱ / ۵)، فرهنگ ادبیات فارسی (۳۶۸ - ۳۶۷)، الکامل (۳۰۲ / ۹)، کشف الظنون (۲۰۰۲، ۱۹۸۸، ۱۹۸۶، ۱۹۷۳، ۱۹۰۵، ۱۸۶۴، ۱۸۴۰، ۱۸۱۹، ۱۷۷۴، ۱۷۵۶، ۱۷۲۷، ۱۷۲۶، ۱۷۱۴، ۱۶۹۷، ۱۶۱۶، ۱۶۱۵، ۱۶۱۴، ۱۵۷۸، ۱۵۷۷- ۱۵۶۱، ۱۴۶۷، ۱۴۴۵، ۱۳۱۲، ۱۱۸۶، ۱۱۴۱، ۱۱۱۳، ۱۰۳۵، ۹۹۳، ۹۸۹، ۹۵۴، ۷۶۰، ۷۳۹، ۷۳۰، ۷۲۵، ۶۳۳، ۶۰۵، ۵۶۵، ۵۱۵، ۴۵۴، ۴۴۹، ۳۵۹، ۳۵۴، ۳۳۳، ۲۶۲، ۲۲۴، ۲۰۴، ۱۲۰، ۹۴، ۸۳، ۶۷، ۶۱)، الکنی و الالقاب (۱۶ -۱۳ / ۳)، لسان المیزان (۴۳۵ -۴۳۰ / ۵)، لغت‌نامه (ذیل/ فخر رازی)، مجمل فصیحی (ذیل/ سال ۶۰۶)، معجم المؤلفین (۸۰ -۷۹ / ۱۱)، منتخب التواریخ (۴۰۹)، مؤلفین کتب چاپی (۶۴۴ -۶۴۲ / ۵)، النجوم الزاهره (۱۷۶ -۱۷۵ / ۶)، الوافی بالوفیات (۲۵۲ -۲۴۸/ ۴)، وفیات الاعیان (۲۵۲ -۲۴۸ / ۴)، وقایع السنین و الاعوام (۳۳۵)، یادداشتهای قزوینی (۹۵ / ۶).

فخرالاسلام ارومی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۱۳۳۰ ق)، عالم، متکلم و نویسنده. اصل وی از ارومیه آذربایجان بود. پدرش و خود وی مسیحی بودند، و از کشیشان دانشمند به شمار می‌رفتند. او پس از مطالعات به دین اسلام گروید، و در تهران ساکن شد. وی از جانب ناصرالدین‌شاه قاجار ملقب به فخرالاسلام و مسمی به محمدصادق گردید. وی صاحب تألیفاتی دقیق و محققانه در حقانیت اسلام و قرآن و رد نصاری است. از جمله آثار وی: «انیس الاعلام فی نصره الاسلام و الرد علی النصاری»، به فارسی، در دو مجلد؛ «برهان المسلمین»، در رد نصاری، به فارسی، مشتمل بر سوال و جواب با مسیحیان در تهران است؛ «بیان الحق و الصدق المطلق»، به فارسی، در ده مجلد، که چهار مجلد آن در اثبات قرآن مجید و نبوت پیامبر (ص) می‌باشد؛ «تعجیز المسیحیین فی تایید برهان المسلمین»؛ «خلاصه الکلام فی افتخار الاسلام»؛ «وجوب الحجاب و حرمه الشراب»؛ «السیاسه الاسلامیه»، در اخلاق و مصائب.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۳۲ / ۲۵، ۲۷۱ / ۱۲، ۲۳۲ / ۷، ۲۱۰ / ۴، ۱۸۰، ۱۰۲ -۱۰۱ / ۳، ۴۵۳ -۴۵۲ / ۲)،ریحانه (۳۰۲ -۳۰۱ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۸۵۱ -۸۵۰ / ۱۴).

فخرالدین محمد

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س دهم ق)، متلکم و عالم امامی. از علمای بزرگ زمان خود بود که کتاب «سلیمانیه» را در کلام و اصول دین در ۹۷۰ ق در مراغه برای سلطان سلیمان‌میرزا،شاهزاده صفوی، نگاشت. از دیگر آثار وی «الشوارق اللامعه» یا «المشارق اللامعه» و «السبحات الساطعه» است در دو بخش: بخش اول آن در کلام پنج شارقه به ترتیب اصول دین و بخش دوم آن در اخلاق در سه سبحه.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تاریخ نظم و نثر (۸۱۴)، الذریعه (۳۶ / ۲۱ ،۲۴۰ -۲۳۸ / ۱۴ ،۲۲۸ / ۱۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۷۸ / ۱۰).

فخرائی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج‌رضا تاجر و توزیع‌کننده‌ی نفت و بنزین در گیلان، در ۱۲۷۸ در رشت متولد گردید. پس از طی دوران کودکی در مدرسه‌ی مجدیه ثبت نام نمود و سپس وارد مدرسه‌ی اتفاق شد و جمعا در رشت ۸ کلاس درس خواند، آنگاه برای ادامه‌ی تحصیل به سوریه رفت و قریب یک سال در آنجا به سر برد و بدون نتیجه به ایران بازگشت و در مدرسه‌ی سیروس تهران وارد شد و بعد به دارالفنون رفت و در ۱۳۳۶ قمری به رشت مراجعت کرد و به ملاقات و دیدار میرزا کوچک‌خان رفته و جزو همرزمان او درآمد. اولین کاری که به او سپرده شد، منشی‌گری میرزا کوچک‌خان بود و بعد مسئول حسابداری و پرداخت حقوق و ذخیره‌ی نفرات شد.

پس از اتمام این خدمت هنگام بازگشت به رشت توسط سیدجلال چمنی که از سرکردگان یاغی جنگل بود، دستگیر و زندانی می‌شود و سرانجام با شفاعت عده‌ای از چنگ او خلاصی می‌یابد. در سال ۱۳۰۰ قوای دولتی به فرماندهی سردارسپه وارد رشت شده و قریب دو هفته زدوخورد بین جنگلیان و قوای دولتی ادامه پیدا می‌کند که سرانجام موجب متلاشی شدن قوای جنگل می‌گردد و در نتیجه عده‌ای از جمله ابراهیم فخرائی بازداشت و زندانی می‌شود که با شفاعت بزرگان گیلان از زندان آزاد و به شغل آموزگاری اشتغال ورزید.

فخرائی در سال ۱۳۰۱ امتیاز روزنامه‌ای به نام پیام را می‌گیرد. این امتیاز اجازه‌ی انتشار روزنامه‌ی هفتگی را به او می‌داد و اولین شماره‌ی این نشریه در فروردین ۱۳۰۱ انتشار می‌یابد. سرمقاله‌ی این روزنامه بسیار تند و حمایت از توده زحمتکشان بی‌سر و سامان و دفاع از حقوق مشروعه یک مشت بینوا و حمله به مفتخواران و غارتگران بود. روزنامه‌ی پیام در شهر رشت موقعیت ممتازی پیدا کرد ولی به علت توجه مردم چند شماره‌ای بیش انتشار نیافت و تعطیل شد.

در سال ۱۳۰۲ امتیاز روزنامه‌ی طلوع در رشت به مدیریت و صاحب‌امتیازی محمودرضا که یکی از همکاران و دوستان میرزا کوچک‌خان بود صادر گردید و سردبیری آن را ابراهیم فخرائی عهده‌دار گردید. اولین شماره‌ی این روزنامه در دی‌ماه ۱۳۰۲ در شهر رشت منتشر شد. ابتدا روزنامه به صورت هفتگی منتشر می‌شد و بعد مقرر بود در هر هفته دو شماره منتشر شود. سردبیری

مرحوم فخرائی در این روزنامه بیش از یک سال طول نکشید و فخرائی از همکاری با این روزنامه خودداری نمود و درصدد انتشار نشریه‌ی دیگری برآمد.

در سال ۱۳۰۶ وزارت معارف امتیاز مجله‌ی فروغ را به نام ابراهیم فخرائی صادر کرد و اولین شماره‌ی آن در دی‌ماه ۱۳۰۶ بیرون آمد. مجله به صورت ماهیانه منتشر می‌شد و مجموعا ۱۲ شماره از این ماهنامه منتشر گردید و بعد تعطیل شد.

ابراهیم فخرائی چندی در فرهنگ به کار معلمی و مدیری مشغول بود تا اینکه در کلاس قضائی که توسط علی‌اکبر داور در تهران دائر شده بود ثبت‌نام نمود. دوره‌ی این کلاس سه سال پیش‌بینی شده بود و امتحان ورودی آن مطابق سیکل اول متوسطه بود. فارغ‌التحصیلان این مدرسه با رتبه‌ی یک قضائی در دادگستری استخدام می‌شدند. فخرائی در سال ۱۳۱۲ دوره‌ی سه ساله‌ی کلاس قضائی را پایان داد و در زمره قضات دادگستری قرار گرفت و از نخستین روزهای اشتغال در دادگستری مشاغل مهمی به او ارجاع شد به طوری که با رتبه یک قضائی رئیس دادگستری ملایر بود، در حالی که بازپرس و دادستان ملایر رتبه‌ی چهار داشتند. وی به ترتیب ریاست دادگستری ملایر، بروجرد، آبادان و قزوین را عهده‌دار شد. در ۱۳۲۴ به تقاضای شخصی منتظر خدمت شد و روزنامه‌ی فروغ را انتشار داد. انتشار بار دوم این نشریه یک سال طول کشید و بعد تعطیل شد. فخرائی در این مدت از طریق وکالت دادگستری ارتزاق می‌کرد. در همان سال مبادرت به تشکیل حزب جنگل نمود ولی این حزب دوامی نکرد و او ناچار فعالیتهای سیاسی را رها نمود و به دادگستری بازگشت و به ریاست استیناف استان گیلان منصوب گردید. چند سالی در گیلان باقی ماند و به تقاضای شخصی به تهران منتقل شد. چندی مستشار و رئیس شعبه استیناف تهران بود تا به بازرسی کل کشور انتقال یافت. بعد از کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ در دادگستری بازنشسته و وکیل درجه اول دادگستری شد.

ابراهیم فخرائی تا روزهای واپسین عمر خود به میرزا کوچک‌خان و عقاید وی وفادار بود و او را مردی اندیشمند و وطن‌پرست می‌دانست. از اینرو کتابی تحت عنوان سردار جنگل نوشته و انتشار داد. فخرائی در این کتاب میرزا کوچک‌خان را به معنای واقعی معرفی می‌کند و پرده ابهام را از چهره‌ی وی برمی‌افکند. الحق کتابی مستند و حاوی واقعیتهائی از زندگی میرزا کوچک‌خان است.

غیر از کتاب سردار جنگل، آثار دیگری نیز در زمان حیات پربار خود به یادگار باقی گذاشت که عبارتند از: گیلان در جنبش مشروطیت، گیلان در قلمرو شعر و ادب، گزیده ابیات گیلکی، نمادی از یک زیست، ضرب‌المثلهای گیلکی و بالاخره جنگ طرفه‌ها.

وفات وی در ۱۶ بهمن ماه ۱۳۶۶ در سن ۸۸ سالگی اتفاق افتاد. دوستان و ارادتمندانش کتابی تحت عنوان یادبود فخرائی انتشار دادند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فخرائی، نیره

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

نویسنده، ادیب، شاعر، مترجم، در ۱۲۹۳ ش متولد شد. مادرش دختر مرحوم ابوتراب نظم‌الدوله (خواجه نوریان) زنی فاضله و ادیب بود و در نتیجه در تربیت فررزندان خود جد و جهدی معمول داشت. نیره همزمان با تحصیلات فارسی، زبان و ادبیات فرانسه را نیز به خوبی یاد گرفت و پس از اخذ دیپلم و طی دانشسرای عالی، به نوشتن و شعر گفتن پرداخت و آثار وی اعم از منظوم و منثور در مطبوعات بعد از شهریور ۱۳۲۰ مشاهده می‌شود. در ۱۳۲۳ به انتشار مجله‌ی ماهانه‌ی بانو همت گماشت و چند سالی آن را انتشار

داد. غیر از مقالات متعدد، چندین ترجمه نیز از نویسندگان معروف فرانسه چاپ و منتشر کرد. وی از جوانی در انجمنهای ادبی مشارکت داشت.

در سال ۱۳۴۶ برای اولین بار از تهران کاندیدای نمایندگی مجلس شد و سرانجام به وکالت دوره‌ی بیست‌ودوم انتخاب شد و در دوره‌ی بیست‌وسوم هم وکیل مجلس گردید و هشت سال مجموعا وکیل مجلس بود.

خانم نیره فخرائی در سال ۱۳۷۰ در اروپا درگذشت. وی ابتدا همسر نصرالله فلسفی استاد دانشگاه شد، ولی این زناشوئی دوام زیادی نکرد و پس از آن به همسری محمد سعیدی که او هم مترجم و نویسنده بود درآمد. نیره فخرائی به مناسبت ازدواج دوم خود، در محافل ادبی و علمی به نیره سعیدی شهرت دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فخرزاده، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مرتضی فخر زاده : فرمانده گردان المهدی لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «مرتضی فخر زاده» در ۹ فروردین ۱۳۳۴ در روستای« مارلیان» شهرستان « گرمی» در استان «اردبیل» به دنیا آمد. قرآن و نماز را در خردسالی نزد پدرش فرا گرفت . مادرش در باره کودکی او می گوید :

((در سه یا چهار سالگی با این که هنوز توانایی چندانی نداشت با ظرف پر از آب جلوی مسجد را آب و جارو می کرد و می گفت دلم می سوزد که مسجد کثیف باشد .))

دورهٔ ابتدایی را در سال ۱۳۴۱ در مدرسه روستا شروع و تا کلاس چهارم ابتدایی را در آنجا گذراند . پس از کوچ خانواده ، به همراه آنها به« اردبیل» رفت و به علت فقر مالی ، کلاس پنجم را شبانه ادامه داد و روزها برای امرار معاش فرش بافی کرد . پس از فوت پدر ،مسئولیت اداره خانواده بر دوش او افتاد و به ناچار در کلاس اول دوره راهنمایی ترک تحصیل کرد و به کارگری و قالی بافی پرداخت . با رسیدن به سن سربازی ، با قرعه کشی از خدمت دوره سربازی معاف شد . فعالیت سیاسی – مذهبی« مرتضی» ، به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی باز می گردد . او با تاسیس حسینیه زادگاهش ، هیئت عزاداری تشکیل داد و با جمع کردن جوانان ، به نوحه خوانی در مسجد می پرداخت و همچنین اعلامیه های حضرت امام خمینی را به طور محرمانه تهییه و پخش می کرد .

عده ای می خواستند در مراسم عزا داری در مسجد ، شاه را دعا کنند که مرتضی مخالفت کرد . و سیم برق را می کشید تا صدای بلند گو قطع شود . درجه داری که در مجلس حضور داشته او را لو داد و ساواک او را در حالی که با صدای بلند علیه شاه شعار می داد دستگیر و زندانی کرد. همه فکر می کردند که اعدام خواهد شد ، ولی بعد از حدود بیست و سه روز شکنجه با وساطت حجت السلام مروج و یکی از بستگانش از زندان آزاد شد . وقتی به خانه آمد صورتش خونی و باد کرده بود . علت را که جویا شدند ، گفت :((در زندان گفته بودند که به امام خمینی توهین کنم ولی به آنها گفتم اگر مرا بکشید این کار را نخواهم کرد .))

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ، با دایر کردن کلاسهای قرآن برای جوانان و تشکیل پایگاه بسیج در زادگاهش فعالیتش را ادامه داد . پس از مدتی در سال ۱۳۵۹ از سوی مسئولین سپاه پاسداران انقلاب اردبیل جهت عضویت درسپاه از او دعوت به عمل آمد . پس از پیوستن به سپاه ابتدا در واحد عملیات و بعد مسئول حفاظت بیت و شخص نماینده ولی فقیه در اردبیل (حجت الاسلام مروج) شد . علاقه اش به کار چنان بود که اول صبح به بیت می آمد و دیر وقت هم به پایگاه بسیج می رفت .

پس از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ،به خاطر مسئولیت حساسش در پشت جبهه، مانع حضور وی در جبهه می شدند ، ولی« مرتضی» ، خصوصاً بعد از دیدارش از دزفول ، بارها به جبهه رفت . او که صبرش در برابر مشکلات ، زبانزد همه بود مواقعی که مانع اعزامش به جبهه می شدند به شدت عصبانی و ناراحت می شدند . علی رغم مخالفت خانواده ، با دختری که با خانواده اش در همسایگی آنها زندگی می کرد و از اوکوچک تر بود و از زمان کودکی مرتضی از او نگه داری می کرد ، ازدواج کرد . مراسم ازدواج با سادگی تمام و با مهریه دو هزار و سیصد تومان انجام گرفت . آنها از این وصلت ،صاحب فرزند پسری شدند . مادرش نقل می کند :

((یک روز دیدم مرتضی در اطاق با فرزندش خلوت کرده و اسلحه کمری را به او داده و سنگر می گیرد . در مورد پر بودن اسلحه تذکر دادم . در جوابم گفت " : من دیر یا زود شهید می شوم می خواهم پسرم رزمنده شود))" .

زندگی مشترک مرتضی ، چندان طولی نکشید و او به خاطر خواسته های همسرش که خواستار استعفا ی او از سپاه و عدم حضور در جبهه بود ،به ناچار در حالی که پای مجروح و عصای زیر بغل به دادگاه رفته بود ، با طلاق از او جدا شد .

علاقه او به جبهه چنان بود که وقتی برای مرخصی به خانه می آمد ، مریض می شد . ودر جواب مادرش که از او می خواست چند روزی را برای بهبودی حالش مرخصی بگیرد ، اظهار می داشت" : من وقتی در خانه هستم مریض می شوم و در جبهه اصلاً مریض نیستم)) " .

مرتضی در دو عملیات خیبر و بدر ، مجروح شد . یکی از همرزمانش نقل می کند :« وقتی برای عملیات خیبر به جبهه اعزام می شدیم مستقیما از دفتر کار سوار اتوبوس شدیم و با اینکه هوا به شدت سرد بود ما لباس آنچنانی نداشتیم . من بادگیرم را به مرتضی دادم ولی او از فرط خوشحالی شرکت در عملیات ، آن ار قبول نکرد . »

در عملیات خیبر طوری مجروح شده بود که بخش قابل توجهی از گوشت پایش را ترکش برده بود . ولی پس از مدت کوتاهی بدون توجه به اصرار خانواده در حالی که هنوز التیام نیافته بود به منطقه عملیاتی بازگشت . او مجروحیت را از اقوام پنهان می کرد . «مرتضی» از خصوصیت بارزی برخوردار بود . از جمله ، انضباط در کار .شجاع و نترس بودن ،رفتار احترام آمیز با مردم ،صبوری در برابر مشکلات و تقوی از دیگر ویژگی های مرتضی بود . حجت الاسلام «مروج» (امام جمعه اردبیل) بارها گفته اند که ((فخر زاده از نماز شبش غفلت نمی کرد.)) احترام آمیز بودن برخوردش با همه از جمله ویژگی های اخلاقی او بود .

علاوه بر حضور در صحنه های سیاسی و نظامی ،از مطالعه غافل نبود و به تفسیر قرآن و نهج البلاغه و نهج الفصاحه و تاریخ انبیاء و امامان ، علاقه داشت . حتی فراگیری جامع المقدمات را نزد یکی از روحانیون شروع کرده بود .علاوه بر این ، به سرودن شعر و نوحه خوانی علاقه ویژه ای داشت . چند روز قبل از عملیات کربلای ۵ شعرش را برای همسنگرانش می خواند که مضمون آن از باور قطعی او به شهادت قریب الوقوع حکایت داشت . همسنگرانش نیز به این باور رسیده بودند که مرتضی شهید خواهد شد . زمانی که عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه شروع شد ، گردان المهدی – که مرتضی فرماندهی آن را بر عهده داشت – به همراه دو گردان دیگر برای کمک به لشکر ۳۱ عاشورا از منطقه چنگوله به منطقه شلمچه اعزام شدند تا پس از سازماندهی وارد عمل شوند . برای استقرار گردان ، لازم بود موانع طبیعی مانند خار ، بوته و علفهای هرز برداشته شود که مرضی داوطلب شد و به همراه گردانش کار را شروع کرد .

همرزمش می کوید :

((پس از اتمام کار ، با مسئول تدارکات به محل رفتیم . مرتضی از شدت خستگی خوابیده بود . قرار گزاشتیم که گردان دیگری را برای عملیات ، اعزام کنند که مرتضی متوجه موضوع شد و مصرانه خواستار عزیمت گردانش برای عملیات شد .))

پس از جلب موافقت ، گردان المهدی – که از آخرین گردانهای عمل کننده در عملیات کربلای ۵ بود – وارد عملیات شد .

مرتضی در زمان حرکت گردان به جلو ، در دریاچه ماهی بر اثر اصابت ترکش خمپاره به شهادت رسید .
ستاد معراج شهدا در نامه ۲۷ دی ۱۳۶۵ تاریخ شهادت مرتضی فخرز زاده را ۲۶ دی ۱۳۶۵ و علت شهادت را اصابت ترکش خمپاره و قطع دست چپ و راست و پاها و پارگی شکم اعلام کرد . پیکر شهید در شهرستان« اردبیل» در گلستان شهدا به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فرامرزی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۶۸ ش)، مورخ، مترجم، نویسنده و روزنامه‌نگار. وی در روستای کچویه فرامرزان از توابع لارستان فارس به دنیا آمد. در ده سالگی همراه پدر به بحرین عزیمت نمود و در آنجا مقدمات فقه شافعی و نحو را در خدمت پدر آموخت. بعد از مراجعت به ایران به دلیل پیوستگی پدرش با مشروطه‌خواهان مجددا مجبور به ترک وطن و عزیمت به بحرین شد. فرامرزی در بحرین مدتی به تجارت مشغول گشت و در ۱۳۰۱ ش به همراه برادرش به تهران سفر کرد. در ۱۳۲۴ ش مدیریت کل وزارت دارایی را به عهده گرفت. او چند دوره نیز به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. وی در ۱۳۰۶ ش به همراه برادرش مجله‌ی «تقدم» و بعد از شهریور ۱۳۲۰ ش روزنامه‌ی «خاور» را تأسیس و منتشر کرد. از آثار او: «چرا فرانسه شکست خورد»،ترجمه؛ «نتایج سیاسی جنگ بین‌المللی اول»، ترجمه؛ «انگلیسی‌ها در انگلستان»، ترجمه؛ «تاریخ تشکیلات سیاسی و قانونی و قضایی و اقتصادی»، ترجمه؛ «تاریخ بصره»؛ «تاریخ کویت».[۱]

فرزند شیخ عبدالواحد لاری در ۱۲۶۵ در قریه گجویه از بلوک فرامرزیان لارستان به دنیا آمد. مقدمات زبان فارسی و عربی را نزد پدر خود فراگرفت. در سن جوانی به مشروطه‌خواهان پیوست و با نیروهای استبدادی مبارزه نمود. حاصل این مبارزات یک سال زندان بود. فرامرزی پس از استخلاص از زندان به اتفاق برادرش عبدالرحمن به بحرین رفت و کار معلمی را پیشه‌ی خود ساخت و چون هر دو برادر روح سرکشی داشتند و در آنجا به مبارزاتی دست زدند که ناچار به ایران آمدند.

احمد فرامرزی مدتی در وزارت امور خارجه مترجم زبان عربی بود. چندی در وزارت راه و چند سالی هم در دادگستری شاغل مقاماتی شد. مدتی هم مدیرکل وزارت دارائی بود.

در ۱۳۰۸ ش در تهران مجله‌ی علمی و ادبی و تحقیقی تقدم را انتشار داد و دانشمندانی چون تقی‌زاده و جمال‌زاده عضو هیئت تحریریه آن مجله بودند. پس از ۱۳۲۰ نامه‌ی هفتگی سیاسی و اجتماعی خاور را منتشر نمود و مدتی هم روزنامه‌ی آینده‌ی ایران را می‌نوشت. در دوره‌ی پانزدهم از بوشهر به وکالت مجلس انتخاب شد و در ادوار هفدهم و هیجدهم نیز وکیل مردم بوشهر در مجلس بود. مرحوم فرامرزی ادیب و دانشمند و محقق بود. تحقیقات دامنه‌داری درباره‌ی تاریخ و جغرافیای خلیج‌فارس نموده که قسمتی از آن به چاپ رسیده است. به زبان و ادبیات عرب تسلط وافی داشت. در اسفندماه ۱۳۴۰ در ۷۳ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۱۳۴ –۱۳۲ / ۲)، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۷۴ –۷۰ / ۴)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۵۷ –۵۶ / ۵)، مؤلفین کتب چاپی (۴۳۱ –۴۳۰ / ۱).

فرامرزی، عبدالرحمان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۲ -۱۲۷۵ ش)، شاعر، ادیب، نویسنده، مترجم، روزنامه‌نویس. وی در قریه کچویه فرامرزان لار به دنیا آمد. پس از تحصیل علوم مقدماتی در زادگاهش به اتفاق خانواده به بحرین رهسپار گردید و برای تکمیل تحصیلات به چند کشور عربی مسافرت کرد و پس از چندی به بحرین بازگشت و به تدریس در مدرسه‌ی ایرانیان پرداخت. سپس به ایران بازگشت و در تهران به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و به تدریس در دبیرستانهای تهران پرداخت. اما چندی طول نکشید که از این کار دست کشید و به روزنامه‌نگاری روی آورد و بیست سال سردبیری روزنامه «کیهان» را عهده‌دار بود. وی چندین دوره از طرف مردم لار به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. از آثار اوست: «راه زندگی»؛ «داستان دوستان»؛ «مجموعه داستان»؛ «مجموعه‌ی مقالات فرامرزی»؛ «دستور زندگانی»، ترجمه؛ «سرگذشت یک بدبخت»، ترجمه.[۱]

نویسنده‌ی برجسته و روزنامه‌نگار و سیاستمدار معاصر، متولد ۱۲۸۰ ش و فرزند عبدالواحد است. وی تحصیلات خود را در لار و بحرین به اتمام رسانید و در ادبیات فارسی و فقه و اصول و منطق و حکمت صاحب‌نظر شد. از ۲۰ سالگی به خدمات فرهنگی اشتغال ورزید و در مدارس مختلف فارس و تهران به تدریس ادبیات فارسی و عربی مشغول شد. در زمانی که مختار رئیس شهربانی بود، اداره‌ای به نام اداره‌ی راهنمای نامه‌نگاری در شهربانی تاسیس کرد، دشتی ریاست آن اداره را عهده‌دار بود و فرامرزی به ریاست آن اداره منصوب شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در انجا خدمت می‌کرد. آن اداره در حقیقت کار سانسور مطبوعات را انجام می‌داد.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ فرامرزی به کار مطبوعاتی پرداخت و روزنامه‌ی آینده‌ی ایران را انتشار داد. بعد از چندی، امتیاز روزنامه‌ی کیهان را گرفت و با سردبیری دکتر مصباح‌زاده آن را انتشار داد. در آذرماه ۱۳۲۱ که قوام‌السلطنه امتیاز تمام روزنامه‌ها را باطل کرد، روزنامه‌ی کیهان هم منحل گردید. بعد از مدتی مجددا کیهان به صاحب‌امتیازی دکتر مصباح‌زاده و مدیریت عبدالرحمن فرامرزی انتشار یافت. این روزنامه در اثر تلاش و قلم فرامرزی و چند تن دیگر از دوستان به زودی در محافل مختلف ایران معروف شد و در ردیف بزرگترین روزنامه‌های روز شد. سرمقالاتی که فرامرزی در آنجا می‌نوشت طرفداران زیادی پیدا کرد و مخصوصا انتقادات و حملات فرامرزی به دولتها موجبات گرایش مردم به سوی این روزنامه را فراهم نمود. فرامرزی در حزب دموکرات ایران قوام‌السلطنه وارد شد و روزنامه‌ی بهرام را که طرفدار قوام‌السلطنه بود، اداره می‌کرد.

در انتخابات دوره‌ی پانزدهم، فرامرزی از طرف حزب دموکرات ایران کاندیدای نمایندگی مجلس شد و از لار به پارلمان رفت. فرامرزی در مجلس پانزدهم با ایراد چند سخنرانی جای خود را باز کرد و در زمره‌ی وکلای متنفذ قرار گرفت. در دوره‌ی شانزدهم نیز کرسی نمایندگی را حفظ نمود. در دوره‌ی هفدهم از ایوانکی و ورامین نماینده شد و در دوره‌ی هیجدهم هم وکیل ورامین بود. در انتخابات زمستانی دوره‌ی بیستم که منجر به انحلال مجلسین شد، فرامرزی به عنوان نماینده‌ی مردم بندر لنگه در مجلس عضویت داشت. از آن تاریخ به بعد، دیگر کاری به او ارجاع نشد تا اینکه در ۱۳۵۱ در ۷۳ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۸، ش ۶، ص ۳۴۲ -۳۴۰)، سخنوران نامی معاصر (۲۶۰۳ -۲۶۰۰ / ۴)، مؤلفین کتب چاپی (۸۱۶ - ۸۱۴ / ۳).

فرانکل، ویکتور

قرن:۲۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ویکتور امیل فرانکل (به آلمانی: ۱۹۹۷ – ۱۹۰۵) (Viktor Frankl) روان‌شناس اتریشی، پدیدآورنده لوگوتراپی یا معنادرمانی

زندگی:

ویکتور فرانکل در ۱۹۰۵ در وین به‌دنیا آمـد. او در ۱۹۴۹ از دو دانشگاه وین و آدیتشـنالی موفق به گرفتن درجه دکترای اعصاب و روان شد. در ضمن او از ۱۲۰ دانشگاه در سراسر جهان دکترای افتخاری گرفت.

فرانکـل به علت یهودی بودن در سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ به وسیله نازی‌ها ابتدا در آشویتس و سپس در داخائو زندانی شد. تجارب او در این اردوگاه‌ها موجب شد مکتب جدیدی را در روانشناسی بنیان‌گذاری کند که معنا درمانی یا لوگوتراپی نامیده می‌شود.

او پس از پایان جنگ دوم جهانی ریاست بخش اعصاب بیمارستانی در وین را به عهده گرفت و به مقام اسـتادی دانشـگاه در رشته عصب‌شناسی و روان‌پزشکی نایل آمد. در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ استاد داشنگاه بین‌اللملی سن دیه‌گو بود و نظریه معنا درمانی‌اش در میان روان‌شناسان و روان‌پزشکان پیروان زیادی دارد.

فرانکل در سپتامبر ۱۹۹۷ در سن ۹۲ سالگی در وین درگذشت.

فرانکـل در جنگ جهانی دوم زمانی که یهودی‌ها و کمونیست‌ها و هم‌جنس‌گرایان توسط حکومت نازی در آلمان که اتریش نیز به آن الحاق شـده بود روانه اردوگاه‌های کار اجباری می‌شدند در سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در آشویتس و داخائو زنـدانی بود نامزدش هرگز پیـدا نشـد و ظاهراً جزو قربانیان این اردوگاه‌ها بود. ویکتور در کتاب خاطرات خود و در کتاب انسان در جسـتجوی معنا بارها تاکید می‌کند که بازنویسـی کتاب لوگوتراپی انگیزه زنده ماندن او بود. این کتاب را که در مورد نظریه اش درباره معناجویی و معنا درمانی بود در دسـتگیری وی در اردوگاه به همراه همه لباس هایش از او گرفتند. او با این نظریه توانست خود را در بدترین شـرایط اردوگـاه حفـظ کنـد و نجـات یابـد. در واقع نظریه خود را خود تجربه کرد و می‌توان گفت که این نظریه از بوته آزمایش به توسط خود او گذشـته است. هر چند خود او در کتاب انسان در جست‌وجوی معنا می‌نویسد: «ما که از بخت خوب یا حسن اتفاق یا معجزه – یا هر آنچه که شما نامش می‌نهید– از این اردوگاهها بازگشته‌ایم، خوب می‌دانیم که بهترین‌های ما برنگشتند.» [۱]

فرانکل اگزیستانسـیالیست (پیروان اصالت وجود، هستی‌گرا) بود. او واژه" هستی نژندی[۲"] را در مورد اختلال عاطفی ابداع کرد و اختلال عـاطفی را حاصل عـدم توانایی فرد در یافتن معنا برای زنـدگی می‌دانست. به نظر فرانکل آزادی به معنای رهایی از سه چیز است: ۱ـ غریزه‌ها ۲ـ خوی‌ها و عادت‌ها ۳ـ محیط[۳] در زمینه نظریه شخصـیت فرانکل معتقد است، در آدمی انگیزه‌یی بنیادی وجود دارد و آن «اراده معطوف به معنا»[۴] است. [۵] مکتب روان‌شناسی لوگوتراپی یا معنا درمانی که ویکتور فرانکل بنا نهاد امروز یکی از مکاتب مطرح روان‌شناسی در جهان است.

اختلاف دیدگاه فرانکل با دیگران:

اختلاف با فروید:

فرویـد روان نژنـدی را حاصـل سـرکوبی کشـش‌های غریزی می‌دانـد که توسط ناخودآگاه به «من» تحمیل شـده است. در حالی که فرانکل این را کافی نمی‌داند و تعارضات روانی را تنها دلیل روان‌نژندی نمی‌شمارد.

اختلاف با آدلر

آدلر روان‌نژنـدی را نـتیجه محـدودیت «مـن» در بـاربر حس مسـئولیت بیـان می‌کنـد. روان‌شناسـی فردی آدلر از انگیزه «تلاش برای برتری» سـخن می‌گویـد. امـا فرانکـل انسـان بودن را «آگـاه بودن» و «مسـئول بودن» و در جست‌وجوی معنـایی برای زنـده‌گی بودن

می‌داند و درواقع دو مکتب فرویدی و آدلری را مکمل هم می‌شمارد.

اختلاف با رفتار درمان‌گران:

فرانکل اعتقاد دارد چون رفتار درمان‌گران آدمی را مانند حیوانات و به صورت ماشین فیزیولوژیک تحلیل می‌کنند آزادی اراده و انتخاب را در انسان نادیده می‌گیرند اما در لوگوتراپی به بعد معنوی انسان اهمیت داده می‌شود. آثار:

•۱۹۵۵، پزشک و روح به انگلیسی ترجمه و منتشر شد. در سال ۱۳۷۷ انتشارات درسا ترجمه از این کتاب که توسط فرخ سیف بهزاد صورت گرفته بود منتشر کرد.

•۱۹۷۵، انسان در جست‌وجوی معنا، معنا درمانی چیست؟، «کتاب انسان در جستجوی معنی ویکتور فرانکل را اکبر معارفی در سال ۱۳۵۴ ترجمه نموده و انتشارات دانشگاه تهران منتشر کرده است.تا سال ۱۳۷۵ این کتاب در ۵ نوبت تجدید چاپ شده است.» ترجمه دیگری از این کتاب به فارسی توسط دکتر نهضت صالحیان، مهین میلانی صورت گرفته است و بارها توسط ناشرین مختلف منتشر شده است.

•۱۹۷۷، فریاد ناشنیده برای معنا، ترجمه مصطفی تبریزی و علی علوی‌نیا از این کتاب به فارسی در سال ۱۳۷۱ توسط نشر یادآوران منتشر شد.

فراهانی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا فراهانی : فرمانده گروه تخریب تیپ ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اول فروردین ماه سال ۱۳۳۹ همزمان با ماه محرم در شیروان متولد شد. تا سوم ابتدایی را در بجنورد تحصیل کرد و بعد به علت انتقال پدر به مشهد، دوره راهنمایی را در مدرسه عنصری و دوره متوسطه را در مدرسه کورش و فردوسی این شهر گذراند.

در دوران کودکی کتابهای داستانی و در سن جوانی کتابهای مذهبی سیاسی را از قبیل کتابهای شهید مطهری و نهج البلاغه را مطالعه می کرد. فعالیتهای اجتماعی شهید در دوران نوجوانی تا پیروزی انقلاب شرکت در تظاهرات و پخش اعلامیه و نوار و کتاب بود. با اکثر روحانیون مبارز از جمله شهید هاشمی نژاد، و آیت الله مرعشی نجفی ارتباطی نزدیک داشت.

پس از پیروزی انقلاب لحظه ای از مبارزه در راه اسلام غافل نبود. پس از عضو شدن در سپاه، در شهرستان تایباد مشغول خدمت شد و ضمن کار در سپاه به عنوان مربی پرورشی در مدارس نیز فعالیت داشت. او در مبارزه با ضد انقلابیون و جنگ کردستان شرکت کرد و پس از شروع جنگ تحمیلی از همان جا عازم جبهه های جنوب شد.

در جبهه به علت منهدم کردن تعداد زیادی تانک به شکارچی تانک معروف شده بود.

او نسبت به دین و اعتقادات مذهبی بسیار حساس بود. وقتی نسبت به اعتقادات توهین می شد، سخت عصبانی می شد. اول سعی می کرد با منطق برخورد کند و در غیر این صورت از چیزی باکی نداشت.

رضا فراهانی، زمانی که به سن ازدواج رسید، دختر ی از یک خانواده مومن و نجیب را برای خواستگاری انتخاب کرده بود که قبل از آن به جبهه رفت و شهید شد.

شهید به امام علاقه فراوانی داشت و می گفت: ایشان هر کاری را از من بخواند از انجامش کوتاهی نخواهم کرد. او برای بازگشت امام به وطن از هیچ کوششی دریغ نمی کرد.

او اعتقاد داشت که عراق جنگ را به تحریک آمریکا و سایر قدرتهای استعمار شروع کرده است لذا مقابله و جنگ را واجب می دانست.

شهادت رضا اثرات سازنده ای را به دنبال داشت. مادر وی زمانی که جنازه فرزندش را آوردند، لباس او را در آورد و بر تن پسر دیگرش کرد و گفت: راه برادرت را ادامه بده. برادر رضا نیز به تایباد می رفت و در مبارزه با منافقین از خدا بی خبر شرکت می کرد و بدین صورت راه برادرش را ادامه می داد.

رضا دو بار به جبهه اعزام شد. اولین بار به عنوان فرمانده گروه تخریب و شناسایی که حدود سه ماه در کردستان حضوری فعل داشت و دومین بار اعزامش به منطقه شوش بود. بزرگ ترین آرزویش پیوند مسلمانان و شهادت در راه خدا بود. در تاریخ ۷ فروردین ۱۳۶۱ با اینکه فرمانده بود، به همراه گروهی به عنوان آرپی جی زن در انهدام تانکهای دشمن حضور داشت، بر اثر اصابت ترکش خمپاره به درجه رفیع شهادت نایل آمد. پیکر مطهرش در گلزار شهدای تایباد به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه : "فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

فربود، همایون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا ابراهیم‌خان فربود شیرازی از مالکین عمده و بزرگ شیراز، در سال ۱۳۰۱ متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در شیراز و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان فیروز بهرام به اتمام رسانید و از دانشکده حقوق تهران در رشته اقتصاد لیسانس گرفت و برای ادامه تحصیلات عالیه خود به اروپا رفت و از دانشکده‌ی لوزان سویس دکترای علوم سیاسی دریافت کرد. پس از ورود به ایران در دانشکده‌ی صنعتی تهران اشتغال ورزید و مدتی نیز به تدریس اقتصاد صنعتی در همانجا مشغول بود. پدرش از مالکین عمده و بزرگ شیراز بود. در سال ۱۳۱۶ فرمانده لشکر شیراز برای حیف و میل اموال و دارائی او با نقشه‌ی احمقانه‌ای او را از بین برد.

دکتر همایون فربود در دوره‌ی بیست‌ویکم و بیست‌ودوم مجلس شورای ملی از شیراز به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در سال ۱۳۷۹ در مشهد درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرجاد، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

کتر علی فرجاد متولد ۱۳۲۴ هـش دارای دکترای رشته صنایع غذایی عضو هیئت علمی دانشگاه کارکامون با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقا و آثاری پیرامون تهیه نگهدانده های طبیعی برای مواد غذایی بسته تهیه شده می باشد.گروه : کشاورزیرشته : صنایع غذاییتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر علی فرجام دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران ،کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه تهران و دکتری رشته صنایع غذایی از دانشگاه پاریس می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته صنایع غذایی و اخذ مدرک دکتری آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر علی فرجاد

بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر علی فرجاد در کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر فرجام عضو هیئت علمی و دانشیار گروه صنایع غذایی در دانشگاه کشاورزی در دانشگاه کارکاسون است.فعالیتهای آموزشی : دکتر علی فرجام سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه صنایع غذایی دانشگاه کارکاسون به تدریس دروس رشته صنایع غذایی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر علی فرجاد در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر علی فرجاد از جمله دانشمندان صنایع غذایی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیع درباره تهیه نگهدارنده های طبیعی برای مواد عذایی بسته بندی شده انجام داده است .

فرجاد، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۸، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش علوم انسانی، دانشکده: علوم انسانی، دانشگاه: تربیت معلم تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۴۲، کارشناسی ارشد مطالعات تحقیقات اجتماعی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۴، دکترای جامعه‌شناسی و آسیب‌شناسی اجتماعی از دانشگاه اسلامی علیگره هند در سال ۱۳۵۲، فوق تخصص آموزش علوم انسانی از دانشگاه دولتی کالیفرنیای آمریکا در سال ۱۳۵۵.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه علامه و مدرسه عالی بازرگانی از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۲، دانشیار دانشگاه تربیت معلم از سال ۱۳۵۲ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بررسی علل اعتیاد در ایران، بررسی عوارض اعتیاد در ایران، بررسی علل و عوارض طلاق در ایران، بررسی علل و عوارض روان اجتماعی اعتیاد، بررسی رابطه افسردگی و طلاق، بررسی علل بازگشت مجدد به اعتیاد، بررسی رفتارها و گرایش‌های بیمارگونه معتادان، تدریس دروس علوم اجتماعی، آسیب‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی اجتماعی و روش تحقیق در دانشگاههای علامه طباطبائی، تربیت معلم، برنده جایزه بهترین مقاله انجمن جامعه‌شناسان آمریکا در سال ۱۳۵۴.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی و سیر تحول جامعه، جامعه‌شناسی پرورشی، جامعه‌شناسی انحرافات و مسائل اجتماعی، جامعه‌شناسی رشد اقتصادی، آسیب‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی جنائی، اعتیاد (علل، عوارض و درمان) مددکاری اجتماعی، مروری بر پرستاری روانی، روان پرستاری در جامعه و بیمارستان، جامعه‌شناسی سیاسی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۰، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

علوم اجتماعی، روان‌شناسی و علوم تربیتی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

فرجوانی، اسماعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در طلوع فجر ۶ آبان سال ۱۳۴۱ به دنیا آمد. کودکی را با تحصیل و انس با قرآن و جلسات مذهبی در کنار خانواده گذرانده و در کنار تحصیل برای خود درآمدی از کار در کارگاه نجاری داشت که روح استقلال و اتکا به خداوند را در او پرورش می‌داد. او در دوران دبیرستان با اوج گیری قیام اسلام در صف مبارزین قرار گرفت و فعالیت‌های انقلابی او باعث شد که تحت تعقیب قرار بگیرد. با پیروزی انقلاب به کردستان اعزام شد و دوشادوش دیگر پاسداران به مبارزه با اشرار ضد انقلاب پرداخت. وی با آغاز جنگ تحمیلی به جبهه‌ها رفت و در عملیات‌های مختلف از شکست حصر آبادان تا کربلای چهار که حماسه‌های بی‌نظیری در گردان کربلا آفرید . او در طول مبارزات شجاعانه اش ۸ بار مجروح شد و سرانجام در عملیات کربلای چهار در دی ماه سال ۱۳۶۵ در حالی که با تمام وجود سعی در جمع آوری نیروها و کاهش تلفات داشت، مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفت و پیکر مطهرش در آن سوی آب‌ها باقی ماند، ولی نام و یادش همیشه سبز و جاوید است.

برگرفته از کتاب :شهیدان

فرخ خراسانی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شاعر.

تولد: ۱۲۶۷(۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۱۴ ق.)، مشهد.

درگذشت: ۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، مشهد.

سید محمود فرخ خراسانی متخلص به «فرخ» فرزند سید احمد جواهری متخلص به «دانا»، مقدمات فارسی و عربی را در مدارس قدیمه (مکتبی در مجاورت منزلشان) آموخت، الفبای قرآن را فراگرفت و کتاب‌های موش و گربه و حسنین و عاق والدین و حسین کرد و نصاب الصبیان و گلستان سعدی را خواند، امثله و صرف میر را در یکی از حجره‌های صحن نو از آخوند مکتبداری به نام ادیب‌السلطنه آموخت. فنون ادب را (انموذج و هدایهٔ و مغنی و مطول) از محضر شیخ محمدحسین سبزواری و پدر خود (کتاب گوهر مراد را پیش پدرش خواند) فراگرفت، در هشت سالگی به نظم شعر پرداخت، بیشتر اشعار وی به سبک خراسانی است.

سال‌ها تصدی امور آستان قدس رضوی را بر عهده داشت و چندی نیز کفیل استانداری خراسان بود. وی در همان حال عضویت

هیئت مدیره کارخانه‌ی نخ‌ریسی و برق خسروی را نیز داشت. ضمنا دوره‌های دوازدهم و سیزدهم مجلس شورای ملی نماینده‌ی قوچان بود. در سال‌های آخر عمر در مشهد انزوا گزید و به تأسیس انجمن ادبی فرخ اقدام کرد. در سال ۱۳۵۳ دانشگاه مشهد به محمود فرخ مقام استادی افتخاری دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی آن دانشگاه را اعطاء کرد.

فهرست آثار وی به شرح زیر است: تصحیح و چاپ تاریخ مجمل فصیحی خوافی (سه جلد، ۱۳۳۹)؛ مناظرات و اخوانیات، سفینه‌ی فرخ (دو جلد، ۱۳۳۲)؛ دیوان اشعار (شامل چهار هزار بیت که به چاپ نرسیده است)؛ روضه‌ی خلد (۱۳۴۵)؛ مثنوی فروزنده و منتخب آثار و شرح احوال استاد منشی باشی نصرت (۱۳۳۱)؛ خلاصه‌ی احوال و منتخب آثار اوحدی اصفهانی معروف به مراغه‌ای و مثنوی منطق‌العشاق یا ده نامه‌ی احدی (۱۳۳۵). از فرخ چند مقاله تحقیقی و ادبی در مجله‌های «آینده» «یغما» «فرهنگ خراسان» و «یادگار» طبع شده است.

ادیب و شاعر توانای معاصر، فرزند میرزا احمدخان جواهری خراسانی، در ۱۲۷۴ ش در مشهد تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد شد و نزد علمای مشهور آن زمان از جمله ادیب نیشابوری، ادبیات فارسی و عربی را به حد کمال رسانید و به خدمت آستان قدس رضوی درآمد. وی از جوانی در تشکیل انجمنهای ادبی در مشهد و همکاری با مطبوعات پیشقدم بود و اشعار او در بیشتر جراید انتشار می‌یافت. فرخ در ادوار دوازدهم و سیزدهم مجلس شورای ملی که انتخابات هر دو دوره در اوج دیکتاتوری انجام گرفته بود، وکیل شد ولی از آن پس همچنان در آستانه مشغول کار بود. مدتی نیز کفیل آستان قدس رضوی بود و بیشتر وقت او صرف کارهای ادبی می‌شد. وی را باید یکی از شعرای بزرگ معاصر دانست، مخصوصا در قصیده در زمره‌ی چند استاد معاصر می‌باشد. در سن ۸۴ سالگی در مشهد وفات یافت. تالیفات زیادی از او باقی مانده است.

(۱۳۶۰ -۱۲۷۵ ش)، مصحح و شاعر، متخلص به فرخ. در شهر مشهد به دنیا آمد. پدرش از ادیبان خراسان بود. علوم مقدماتی را در مدارس قدیمه‌ی آن شهر و فنون ادب را در محضر شیخ محمد حسین سبزواری و پدر خود آموخت و در هشت سالگی به نظم شعر پرداخت. وی دارای مشاغل مختلفی، از جمله: ریاست دفتر آستان قدس رضوی، نمایندگی مردم قوچان در دوره‌های دوازدهم و سیزدهم مجلس شورای ملی بود. فرخ در ۱۳۲۳ ش به ازبکستان سفر کرد. از آثارش: «سفینه‌ی فرخ»؛ تصحیح «مجمل فیحصی»؛ تصحیح کتاب «روضه‌ی خلد»، مجد خوافی؛ «خلاصه‌ی احوال و منتخب آثار اوحدی اصفهانی».[۱]

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۷، ش ۴، ص ۳۳۰ -۳۲۱)، ادبیات معاصر (۷۹ -۸۷)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۶۷ -۶۴ / ۵)، سخنوران نامی (۲۹۹ -۲۹۰ / ۱)، سخنوران نامی معاصر (۲۶۲۳ -۲۶۱۸ / ۴)، صدف (۵۴۲ -۵۳۳)، صد سال شعر خراسان (۴۳۱ - ۴۱۸)، فرهنگ سخنوران (۶۹۷)، مؤلفین کتب چاپی (۷۲ -۷۱ / ۶).

فرخ، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۳۰۴ ق)، مورخ و نویسنده. ملقب به متین السلطنه و معتصم السلطنه. سیزده ساله بود که لقب متین السلطنه و فرمان مستوفی‌گری از مظفرالدین شاه گرفت. پس از پایان تحصیلات خود در مدرسه‌ی علوم سیاسی، در وزارت خارجه مشغول خدمت شد. وی پس از آن عهده‌دار مشاغل مختلفی گردید و به استانداری و وزارت و سفارت رسید و مدتی سناتور شد. از آثار وی: «تاریخ مختصر افغانستان»؛ «نظری به مشرق»، تاریخ سیاسی افغانستان؛ «یک سال در چین»؛ «خاطرات سیاسی فرخ»؛ «شجره‌ی خبیثه».[۱]

فرزند سیدمحمد سادات تهرانی است که در ۱۳۳۳ ه.ق لقب معتصم‌السلطنه گرفت. تاریخ تولد فرخ را ۱۳۰۴ ه.ق نوشته‌اند. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی راه یافت و دوره‌ی مدرسه‌ی مزبور را قبل از مشروطیت پایان داد و به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد. در اداره‌ی تذکره و دفتر وزارتی مشغول کار شد. سپس ماموریت قفقاز گرفت و چندی در باطوم و گنجه نایب‌قنسول بود. در ۱۳۳۱ ه.ق به عنوان کارگزار مامور خدمت در تربت‌حیدریه شد و در انتخابات دوره‌ی سوم قانونگزاری از طرف مردم تربت‌حیدریه به مجلس رفت. مجلس سوم به علت جنگ بین‌الملل اول و مهاجرت نمایندگان و تشکیل حکومت موقت در کرمانشاه بیش از یک سال به طول نیانجامید.

فرخ مجددا به وزارت خارجه رفت و سرحددار سیستان گردید و پس از مدتی کارگزار گیلان شد و پس از دو سال ریاست اداره‌ی تحریرات روس در وزارت خارجه به عهده‌ی او واگذار گردید. پس از کودتای ۱۲۹۹ با سمت کارگزاری کل عازم خراسان شد. فرخ در این ماموریت از دوستان و نزدیکان کلنل محمدتقی‌خان پسیان شد و در قیام او مشارکت داشت. پس از شهادت مرحوم کلنل، فرخ مدتی تحت تعقیب حکومت مرکزی قرار گرفته و به بیرجند رفت. اعتبارنامه‌ی وی در دوره‌ی چهارم در مجلس رد شد. در ۱۳۰۲ در کابینه‌ی مشیرالدوله به ریاست حسابداری وزارت امور خارجه رسید و سپس مدیرکل مالی آن وزارتخانه شد.

در ۱۳۰۵ با سمت وزیرمختار به افغانستان رفت و مدت دو سال در آن کشور اقامت داشت. فرخ در این ماموریت موفق گردید قرارداد و عهدنامه‌ی بی‌طرفی دو دولت را به امضاء برساند. شغل بعدی فرخ معاونت وزارت معارف است. در آن تاریخ اعتمادالدوله قره‌گوزلو وزیر معارف بود.

مسئله‌ی توسعه‌ی مدارس و تعمیم فرهنگ در سرتاسر کشور و موضوع اعزام دانشجو به خارج از برنامه‌های اصلی وزارت معارف بود. وجود معاون فعال و پرتحرکی چون فرخ در آن تاریخ ضرورت داشت. فرخ در سمت معاونت وزارت معارف نایب‌التولیه مدرسه عالی سپهسالار نیز بود. در ۱۳۱۰ وزارت اقتصاد منحل شد و سه اداره کل بوجود آمد که عبارت بود از اداره‌ی صناعت، اداره‌ی فلاحت، اداره‌ی تجارت، فرخ به ریاست اداره کل صناعت رسید. روسای این ادارات در حکم وزیر بودند و در مجلس حضور می‌یافتند. پس از مدتی کوتاه، امور مربوط به اداره کل فلاحت هم با فرخ گردید.

در ۱۳۱۴ فرخ به حکومت رضائیه منصوب شد و دو سال بعد مجددا رئیس اداره کل صناعت شد و پس از چند روز اداره‌ی صناعت به وزارت صناعت تبدیل شد و فرخ وزیر صناعت ایران گردید.

مدتی کوتاه در مقام وزارت صناعت باقی بود تا اینکه جای خود را ابتدا به فروهر و بعد به منصورالملک داد. در ۱۳۱۹ استاندار فارس و بنادر شد و در شهریور ۱۳۲۰ به استانداری کرمان و بلوچستان تغییر ماموریت یافت. در ۱۳۲۱ از کرمان احضار شد و در تیرماه ۱۳۲۱ در کابینه‌ی سهیلی به وزارت کشور رسید. هنوز یک ماه از وزارت کشور او نگذشته بود که کابینه‌ی سهیلی دچار بحران گردید و کنار رفت.

قوام‌السلطنه به جای سهیلی به زمامداری رسید. وضع نابسامانی غله‌ی کشور، وجود وزارتخانه‌ی خاصی را ایجاب می‌نمود. نخست‌وزیر لایحه‌ی تاسیس وزارت خواروبار را به مجلس برد و سید مهدی فرخ را به این سمت به مجلس معرفی نمود. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم قانونگزاری، فرخ کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی شد و از طرف مردم زابل و سیستان به نمایندگی انتخاب شد. در همین دوره چند بار مسئله‌ی نخست‌وزیری و ریاست مجلس وی پیش آمد که جامه‌ی عمل نپوشید. فرخ در این دوره علیه سهیلی و تدین به علت دخالت در انتخابات اعلام جرم کرد که هر دو پس از محاکمه در دیوان کشور تبرئه شدند. در اواخر دوره‌ی چهاردهم که آذربایجان وضع خاصی یافته بود، حکیمی نخست‌وزیر فرخ را به استانداری آذربایجان شرقی و غربی در نظر گرفت و فرمان او صادر شد ولی اوضاع و احوال سیاسی آن روز امکان انجام این ماموریت را به فرخ نداد و دولت او را مجددا به استانداری فارس فرستاد. فرخ در ۱۳۲۷ در دولت هژیر به سمت سفیرکبیر ایران در چین تعیین شد. فکر اعزام سفیرکبیر

به چین در دولت حکیم‌الملک پیش آمد و عبدالحسین هژیر نامزد این سمت بود و یک هفته قبل از نخست‌وزیری خود قرار بود به این ماموریت اعزام شود که از طرف مجلس به نخست‌وزیری رسید و طبعا پست سفارت ایران به سید مهدی فرخ تعلق گرفت و مدت یک سال در آن کشور اقامت داشت.در حکومت منصورالملک در ۱۳۲۹ در شرایط و محیط خاصی، فرخ به ریاست کل شهربانی منصوب شد و با زمامداری رزم‌آرا سرتیپ دفتری به این سمت منصوب شد و فرخ به عنوان سناتور انتصابی آذربایجان به مجلس سنا رفت و با لوایحی که بدون مطالعه یا به عنوان انتقام از افراد در مجلس هفدهم به تصویب می‌رسید، در سنا مخالفت می‌کرد.

در ۱۳۳۴ برای بار سوم به استانداری فارس رفت و یک سال بعد استاندار خراسان شد و مدتی در این سمت باقی بود تا به تهران احضار گردید و دیگر از آن تاریخ شغلی به وی ارجاع نگردید.

سیدمهدی فرخ در دوره‌ی پنجم سناتور انتصابی تهران گردید. فرخ قریب نیم‌قرن به طور متوالی مصدر مشاغل و مقامات مختلف بوده است، در عمر سیاسی خود هفت مرتبه استاندار و پنج نوبت وزیر و سه دوره سناتور و دو دوره نماینده‌ی مجلس و دو دفعه سفیرکبیر بوده است. فرخ در تمام مدت خدمات خود در کارها قاطعیت داشته، با قدرت و انضباط خاص امور مربوطه را اداره نموده است.

وی در اواخر عمر به انتشار خاطرات زندگانی سیاسی خود پرداخت. گذشته از اینکه این خاطرات لایحه‌ی دفاعیه‌ی زندگانی سیاسی او بود، به افرادی که در طول حیات خود با آنها مناسباتی نداشته است، انتقام‌گیری محسوب می‌گردد. فرخ این خاطرات را در کمال بی‌پروائی و یک جانبه به رشته‌ی تحریر درآورده و در حقیقت تحریف تاریخ است. او در ۸۸ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۶۳ –۵۸ / ۵)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۷۴۶، ۷۱۴ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۱۸ –۴۱۷ / ۶).

فرخزاد، جمال الدوله

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جمال‌الدوله بن مسعود دوم سلطان غزنوی (جل. ۴۴۴ ه.ق/ ۱۰۵۲ م.– ۴۵۱ ه.ق/ ۱۰۵۹ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

فرخی یزدی، محمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۶۷– مقتول ۱۳۱۸ ش)، شاعر. در یزد به دنیا آمد. از یک خانواده فقیر برخاست و تحصیلات مقدماتی را در مدرسه مرسلین انگلیسی یزد به پایان برد. استعداد شاعری فرخی از همان پشت نیمکت مدرسه آغاز گردید. پانزده ساله بود که به علت سرودن اشعاری از مدرسه اخراج و چندی به کارگری مشغول شد تا دوران مشروطیت به گروه آزادی‌خواهان پیوست. در نوروز ۱۲۸۹ در

مسمطی خطاب به حاکم یزد او را مورد انتقاد قرار داد و در پی آن به دستور حکمران لبان وی را با نخ و سوزن دوختند و به زندانش افکندند، یکی دو ماه بعد به تهران گریخت و به صف مبارزان ملی پیوست. در ۱۳۰۰ ش روزنامه «طوفان» را منتشر کرد ولی این روزنامه تا سال هفتم پانزده بار توقیف شد. تا این که در سال هشتم مجله‌ی هفتگی «طوفان» را جایگزین روزنامه‌ی «طوفان» نمود. در ۱۳۰۶ ش جزو هیاتی برای شرکت در جشن دهمین سال انقلاب اکتبر به روسیه رفت و اشعاری در این زمینه سرود و سفرنامه‌ای هم نوشت. فرخی در دوره هفتم مجلس از طرف مردم یزد نماینده مجلس شد ولی بعدها به دلیل فقدان امنیت جانی به مسکو از آنجا به آلمان گریخت و در برلین که مرکز مهاجران ایرانی بود مقالات تندی در روزنامه‌ی «پیکار» منتشر کرد که باعث اخراج وی از آلمان گردید. فرخی پس از اخراج به خواهش تیمورتاش به ایران بازگشت. ولی پس از مدتی اقامت در ایران دستگیر و زندانی شد و سرانجام در بیمارستان شهربانی تهران درگذشت. وی روزنامه‌نگار و شاعری توانا، ملی و سیاسی بود که خود را عاشق آزادی می‌نامید و در تمام اشعار خود از این عشق مقدس دفاع و حمایت می کرد. اثر وی «دیوان» شعر می‌باشد.[۱]

(میرزا) ابن (میرزا) موسی، از رجال اواخر قر. ۱۳ و اوایل قر. ۱۴ ه. (ف. تهران ۱۳۱۰ ه.ق.). وی در دوره ناصرالدین شاه قاجار وزیر تهران بود و در سنی قریب به ۵۵ سالگی به مرض وبا درگذشت.

فرزند میرزا ابراهیم یزدی، متولد ۱۲۶۷ ش است. تحصیلات خود را مطابق زمان در زادگاه خویش انجام داد، به ادبیات فارسی و فلسفه و سایر علوم متداول روی آورد و در جوانی فضل و سوادی پیدا کرد. زبان فرانسه را هم یاد گرفت. با خواندن بعضی از آثار نویسندگان خارجی سطح فکرش نسبت به زمان خود جلو بود. چون از کودکی طبع شعر داشت و اشعاری می‌سرود، طبعا طرز فکر او کاملا ـ در اشعارش هویدا شد. در جوانی به تهران آمد و تاره مشروطیت در ایران قوام گرفته بود که با مطبوعات شروع به همکاری نمود. اشعارش در چند روزنامه‌ی تندرو چاپ می‌شد. گاهی مقالاتی هم در زمینه‌های مختلف ولی انتقادی و خیلی تند منتشر می‌کرد. در جوانی مسافرتی به خارج نمود و مدتی در شوروی که در حال انقلاب بود به سر برد و چون بازگشت مستقیما به انتشار روزنامه‌ی طوفان همت گماشت. انتشار روزنامه‌ی طوفان با تغییراتی در ایران مصادف بود. از شماره‌ی اول معلوم شد که طوفان جریده‌ای تندرو و انقلابی و منقد است. فرخی و روزنامه‌اش بدون اینکه وابسته به دسته یا حزبی باشد، به دولتها حمله می‌کرد مخصوصا اشعار نغز و خوبی می‌سرود. رباعی‌های او که هر روز روی مسائل جاری کشور در چهاربیت می‌سرود، فوق‌العاده مورد توجه قرار می‌گرفت و روزنامه‌اش واقعا بین توده‌ی مردم طرفداران زیادی داشت و مقام اجتماعی‌اش یک شاعر ملی و روشنفکر بود. در دوره‌ی هفتم، فرخی از طرف مردم یزد به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. عباس مسعودی در کتاب اطلاعات در ربع قرن درباره‌ی فرخی شرح جامعی تهیه کرده که با توجه به سایر نوشته‌ها اصولی‌تر به نظر می‌رسد. عینا شرح مزبور را در زیر نقل می‌کنیم.

در مجلس هفتم اقلیت کوچکی وجود داشت که در راس آن مرحوم فرخی نماینده یزد و مرحوم محمدرضا طلوع نماینده‌ی لاهیجان بود. این دو نفر اوضاع را سخت انتقاد می‌کردند اغلب جلسات می‌خواستند قبل از دستور صحبت کنند ولی اکثریت موافقت نمی‌کرد در یک جلسه فرخی گفت بگذارید من حرفهایم را بزنم من از حقوق خود استفاده می‌کنم ولی مجلس موافقت نکرد در جلسه دیگری محمدرضا طلوع گفت اینجا مامن آزادی و جای اظهار حقایق است اگر من اینجا حرف نزنم کجا حرف بزنم. ما باید از پشت همین تریبون بگوئیم فلان وزیر حق ندارد مردم را در محبس خصوصی خودش حبس کند (مقصود ناطق سرتیپ بوذرجمهری بود که از کفالت بلدیه تهران به وزارت فوائد عامه منصوب شده بود و در خود وزارتخانه یکی از اعضای وزارتخانه را زندانی نمود) باز اجازه ندادند ناطق حرف بزند زیرا رای به ورود در دستور گرفتند و تصویب شد و فرخی فریاد زد اوضاع شتر گاو پلنگ است مرحوم زوار به او گفت خفه‌شو فرخی فریاد زد و وزیر فوائد عامه آدم حبس می‌کند دیگری فریاد زد سوال کنید دولت را استیضاح نمائید) همهمه وکلاء و زنگ رئیس) مرحوم طلوع و فرخی از جلسه خارج شدند.

مرحوم فرخی به مخالفتهای خود ادامه داد و دامنه آن را وسعت داد روزی از فروش جواهرات سلطنتی برای سرمایه بانک اظهار نگرانی شدید نمود و گفت حیف و میل می‌شود و روزی دیگر باز اعتراض به جریانات کشور می‌نمود و حمله به زمامداران و در لفافه به شاه فقید اعتراض می کرد.

این جریان ادامه داشت تا آخر دوره هفتم روزی که فردای آن مجلس خاتمه می‌یافت و مصونیت فرخی تمام می‌شد آن مرحوم ناپدید شد پس از مدتی معلوم شد فرخی بدون پاسپورت از وحشت این که او را دستگیر خواهند کرد راه شوروی را در پیش گرفته و به آن کشور رفته است پس از چند ماهی به آلمان رفت و چند سال در برلن گذرانید تا اینکه مرحوم عبدالحسین تیمورتاش او را در سفر اروپا دعوت به ایران نمود و اطمینان داد که به هیچ وجه نظری نسبت به او نبوده و نیست مرحوم فرخی به ایران آمد و حضور شاه رفت و مورد مهر ملوکانه قرار گرفت. چند سال به این منوال گذشت کسی را با او کاری نبود اما پس از چندی ابتدا مورد تعقیب حقوقی از جانب طلبکاران خود قرار گرفت ولی این رشته دامنه پیدا کرد زیرا خود آن مرحم حاضر نبود با طلبکاران اصلاح نماید می گفت نه این دام را برای من گسترده‌اند و می‌خواهم در محبس بمانم و احساسات شدیدی بر علیه اوضاع قبل از گرفتاری و هنگام زندان از خود ظاهر می‌ساخت یک بار در زندان دادگستری تریاک خورد و معالجه شد متاسفانه حبس حقوقی او که بی‌اهمیت بود در نتیجه تعرضاتش گزارشها و پرونده‌هائی مستنطقین بر علیه او تنظیم نمودند به حبس سیاسی تبدیل گردید و از کسانی است که بعد از چندی زندانی در محبس نظمیه دار فانی را وداع گفت.

بدون شک فرخی یزدی یکی از غزلسرایان بزرگ قرن اخیر است غزلیات وی بسیار معروف می‌باشد مخصوصا آن قسمتی که در زندان سروده است از افکار متالم و دردناک شاعر متاثر می‌باشد. او در سال ۱۳۱۸ در ۵۱ سالگی به قتل رسید. درباره‌ی افکار فرخی باید گفت بدون شک عقاید سوسیالیستی رسوخ کامل داشته و نوشته‌ها و آثار او اعم از منثور و منظوم این حقیقت را بیانگر است.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۱۷، ش ۸ -۵، ص ۵۲۴)، از نیما تا روزگار ما (۵۰۹ -۵۰۳)، تاریخ جراید و مجلات (۱۸۶ -۱۶۸ / ۳)، تذکره سخنوران یزد (۶۴۳ -۶۳۱)، چون سبوی تشنه (۷۱ -۷۰)، دیوان فرخی (مقدمه)، الذریعه (۸۲۰ / ۹)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۷۴ -۶۸ / ۵)، سخنوران نامی (۳۲۶ -۳۱۳ / ۱)، سخنوران نامی معاصر (۲۶۳۷ -۲۶۳۲ / ۴)، شخصیت‌های نامی (۳۶۹ - ۳۶۸)، مؤلفین کتب چاپی (۶۶۰ -۶۵۹ / ۵).

فردانش، هاشم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر هاشم فردانش در سال ۱۳۳۰ در شهر تهران بدنیا آمد ایشان دارای دکتری رشته روانشناسی و تکنولوژی آموزشی از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی، لوس آنجلس آمریکا می باشد. وی هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه تربیت مدرس می باشد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روانشناسی و تکنولوژی آمورشی تحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات دکتر فردانش به ترتیب زیر است: - لیسانس اقتصاد، دانشگاه شیراز، شیراز ایران - فوق لیسانس تکنولوژی آموزشی، دانشگاه سیراکیوس، سیراکیوس، نیویورک آمریکا - دکترا روانشناسی و تکنولوژی آمورشی، دانشگاه کالیفرنیای جنوبی، لوس آنجلس آمریکا مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سوابق کاری دکتر فردانش به قرار زیر است: دانشیار (۱۳۷۸ - تا کنون) دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران ایران. استادیار (۱۳۷۱ - ۱۳۷۸) دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. استادیار (۱۳۷۸ -

۱۳۶۵) سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، تهران، ایران. مدیر کل دفتر تکنولوژی آموزشی (۱۳۷۰ – ۱۳۶۹) سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش، تهران ایران. عضو انجمن ایرانی تعلیم و تربیت از سال ۱۳۸۱ تا کنون عضو EARLI (European Association for Research on Learning and Instruction) از سال ۱۳۸۳ تا کنون عضو هیئت تحریریه نوآوری های آموزشی، علمی پژوهشی عضو هیئت تحریریه دانش و پژوهش علمی ترویجی عضو هیئت تحریریه مطالعات تربیتی و روانشناسی، علمی پژوهشی آرا و گرایشهای خاص : علایق دکتر فردانش به شرح زیر است: نظریه های آموزشی، طراحی آموزشی، برنامه ریزی و توسعه آموزشی ، روشهای تدریس ، رویکردهای آموزشی، نظریه های یادگیری ، و تمام عنوان هایی که با تدریس و آموزش مربوط استجوائز و نشانها : دکتر فردانش لوح تقدیر پژوهشگر برتر سال، ۱۳۷۹ را از معاونت پژوهشی دانشگاه تربیت مدرس دریافت کردند. چگونگی عرضه آثار : – تعداد مقالات منتشر شده در مجلات معتبر علمی : ۱۵ مقاله – تعداد مقالات ارائه شده در سمنیارها و کنفرانسها: ۷ مقاله – تعداد رساله های راهنمایی شده دکتری : ۹رساله – تعداد رساله های تحت مشاوره دکتری : ۸ رساله – تعداد رساله های راهنمایی شده کارشناسی ارشد : ۱۱ رساله – تعداد رساله های تحت مشاوره کارشناسی ارشد : ۱۰ رساله آثار : راهبردها و فنون طراحی آموزشی (چاپ سوم) ویژگی اثر : ترجمه – ۱۳۷۴، تهران ۲ طراحی نظام های آموزشی ویژگی اثر : ترجمه – ۱۳۷۹، تهران ۳ مبانی نظری تکنولوژی آموزشی (چاپ هفتم) ویژگی اثر : ۱۳۸۲، تهران –تجدید چاپ همراه با تجدید نظر ۴ مبانی نظری تکنولوژی آموزشی ویژگی اثر : تالیف–۱۳۷۲ ، تهران۵ یک فصل از کتاب "علوم تربیتی ماهیت و قلمرو آن" ویژگی اثر : تالیف– ۱۳۸۰، تهران

فردوس، قدرت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهاردهم ق)، نویسنده. در ۱۳۰۶ ش جزو محصلین اعزامی ارتش به فرانسه عزیمت نمود. تحصیلات خود را در دانشگاه نانسی در رشته‌ی مکانیک به پایان رساند. او همچنین در رشته‌ی علوم لیسانس گرفت. در رتشه‌ی تخصصی اتومبیل نیز مدت یک سال، در کارخانجات فرانسه و آلمان، به مطالعه علمی پرداخت. در ۱۳۱۳ ش به ایران مراجعت کرد و در توپخانه‌ی ضدهوایی به خدمت مشغول شد و در دانشکده افسری به تدریس رشته‌ی اتومبیل پرداخت. چند ماهی هم به ریاست اداره‌ی راهنمایی و رانندگی مأموریت یافت. از آثار وی: «تعلیمات کامل رانندگی»؛ «رانندگی اتومبیل»؛ «راننده و اتومبیل»؛ «موتورهای دیزل»؛ «مکانیک اتومبیل».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۱۰۲، ۱۶۲۳ –۱۶۲۲ / ۲ ،۹۱۶ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۹۱۲ –۹۱۱ / ۴).

فرزانگان، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

درگذشت: ۱۳۷۳.

دکتر صادق فرزانگان استادیار دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیت دانشگاه تهران بود.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

فرزانگان، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد حدود ۱۲۹۰ ش است. تحصیلات خود را در دانشکده‌ی افسری به اتمام رسانید و در فن مخابرات در خارج کارآموزی نمود. چند سال وابسته‌ی نظامی ایران در آمریکا شد. با سپهبد زاهدی ارتباط نزدیک داشت. در ۲۸ مرداد از یاران او بود. ابتدا درجه‌ی سرتیپی گرفت و معاون وزارت پست و تلگراف و تلفن شد، بعد وزیر و سخنگوی دولت گردید. بعد از سقوط زاهدی مدتی بیکار ماند تا مقام سفارت گرفت. در چند کشور سفیر بود مانند کشورهای کویت، عربستان سعودی و هلند و نروژ. درباره‌ی او همه‌گونه سخن در اذهان عمومی وجود داشت و بین مردم نیکنام نبود. گویا تبعیت آمریکا را هم برای خود حفظ کرده بود. هر وقت شغلی نداشت در آمریکا به سر می‌برد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرزانه، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۵۸ تولد یافت. پدرش میرزا علینقی حکیم‌الممالک قمی از اطباء معروف و سرشناس تهران بود و در دربار سلاطین قاجار موقعیتی داشت.

اسمعیل تحصیلات مقدماتی و زبان فارسی و عربی را در مدرسه‌ی دارالفنون فراگرفت و برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا شد. چندی در آلمان و مدتی در روسیه به تکمیل تحصیلات پرداخت و زبانهای فرانسه، آلمانی، روسی و ترکی اسلامبولی را فراگرفت. در اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه به عنوان مترجم داخل وزارت خارجه شد. پس از چندی ابتدا نایب سوم و بعد نایب اول و سپس شارژ دافر سفارت ایران در آلمان گردید، بعد به قنسولگری عشق‌آباد و کفالت ژنرال قنسول تفلیس تعیین شد و مدت سه سال در این دو پست انجام وظیفه کرد تا به ژنرال قنسولی ایران در اسلامبول منصوب گردید. در سال ۱۳۲۸ ه.ق از طرف مجلس شورای ملی به نمایندگی برگزیده شد. پس از خاتمه‌ی مجلس دوم، ریاست محاکمات وزیر امور خارجه را عهده‌دار شد. گویا در این سمت خلاف امانت رفتار کرد و او را از وزارت خارجه اخراج کردند. فرزانه چون مورد حمایت وثوق‌الدوله بود، در ۱۳۳۵ که وثوق‌الدوله مجددا به وزارت امور خارجه منصوب شد، او را به خدمت عودت داد و به مقام وزیرمختاری ایران در اسپانیا تعیین نمود و سه سال در آن سمت باقی ماند و بعد جای خود را به حسین علاء سپرد و به تهران بازگشت و در ۱۳۱۱ ش بازنشسته شد.

وفات فرزانه در ۱۳۲۱ ش در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرزین، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۵۷ متولد شد. پس از انجام تحصیلات به خدمات دولتی وارد شد و ریاست مالیه چند شهر را عهده‌دار بود. در انتخابات دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی از طرف مردم همدان وکیل شد. در جنگ بین‌المللی اول هنگام مهاجرت رجال و معاریف او هم در زمره‌ی مهاجرین قرار گرفته در دولت موقتی نظام‌السلطنه مافی عهده‌دار وزارت مالیه گردید سپس به آلمان رفت و به آزادیخواهان پیوست و ضمن مطالعه و بررسی در انتشار روزنامه‌ی کاوه، تقی‌زاده و سایر دوستان ایرانی را حمایت می‌کرد. بعدها به ایران بازگشت و در وزارت مالیه تا معاونت ترقی نمود. حاج مخبرالسلطنه ابتدا او را به وزارت مالیه برگزید، سپس به وزارت امور خارجه معرفی نمود. فرزین در ۱۳۰۹ جای خود را به فروغی داد و خود با سمت وزیرمختار عازم برلن شد. در ۱۳۱۳ به ایران احضار و قائم‌مقام بانک ملی ایران شد و تا ۱۳۱۸ در این سمت باقی بود. در آبان ۱۳۱۸ که مقارن با افتتاح مجلس دوازدهم بود، دکتر متین‌دفتری از طرف رضاشاه مامور تشکیل کابینه شد. اعضای کابینه‌ی او را جوانها تشکیل می‌دادند و وزارت دارائی به عهده‌ی سرتیپ رضاقلی امیرخسروی رئیس بانک ملی واگذار شد لاجرم فرزین هم به ریاست بانک ملی رسید و تا مهرماه ۱۳۲۰ در این سمت بود. در این سال به جای محمود جم وزیر دربار شد ولی عمر او کفاف نداد و در همان سال درگذشت.

فرزین از رجال مطلع و روشنفکر و دانش‌پژوه بود. در افکار عمومی وجهه خوبی داشت. مردی بی‌آزار و نرم بود، در کار اداری بیشتر معتقد به متانت و ادب بود و رفتارش بسیار خوب بود. وی در مدرسه‌ی دارالفنون با مرحوم ذکاءالملک هم‌درس و هم‌کلاس بود. همین امر موجبات مودت و دوستی بین آنها را ایجاد کرد. ترقیات فرزین مدیون ذکاءالملک است.

مرحوم عبدالله مستوفی درباره‌ی فرزین چنین نوشته است:«فرزین زیادتر از اینکه مرد اداری باشد مرد خوب بود. نیک‌مردی او مانع آن بود که کاری برای خود یا اداره‌ای که به او سپرده شده بود انجام دهد. درعین حال بسیار وظیفه‌شناس و مردمدار بود. بیشتر ترقیات او بر اثر مردمداری و موقع‌شناسی و تواضع و حسن رفتارش بود.»

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرشاد، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۶ ش)، استاد دانشگاه، مترجم و نویسنده. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه به دانشسرای عالی وارد شد و در ۱۳۱۰ ش به دریافت درجه‌ی لیسانس در علوم طبیعی نایل گردید.برای ادامه تصحیل به فرانسه عزیمت نمود و از دانشگاه پاریس به دریافت دکتری در علوم طبیعی موفق شد. در ۱۳۱۶ ش به ایران بازگشت و به سمت دانشیاری علوم طبیعی، دانشسرای عالی برگزیده شد و عهده‌دار تدریس دیرین‌شناسی گردید. از آثار وی: «چینه‌شناسی»؛ «دیرین‌شناسی»؛ «فسیل‌شناسی مهره‌داران»؛ «نبرد من»، فلسفه ناسیونال سوسیالیسم، ترجمه.[۱]

فرزند میرزا عبدالوهاب مستشار دفتر آشتیانی، متولد ۱۲۸۶ ش است. تحصیلات خود را در دارالمعلمین مرکزی و دانشسرای عالی به

پایان برد و درجه‌ی لیسانس علوم ریاضی دریافت کرد. سپس عازم اروپا شد و در دانشکده‌های علوم رن و پواتیه پاریس به تحصیل پرداخت. ابتدا درجه‌ی لیسانس تعلیم و تربیت گرفت و بعد درجه‌ی دکترا در علوم طبیعی و زمین‌شناسی دریافت نمود. در ۱۳۱۶ به ایران مراجعت نمود و به استادی در دانشکده‌ی علوم و دانشکده‌ی فنی مشغول گردید.

در ۱۳۳۰ در حالی که معاونت دانشکده‌ی علوم را برعهده داشت، به معاونت وزارت فرهنگ منصوب شد و در ۱۳۳۹ ریاست دانشکده‌ی علوم را عهده‌دار گردید و در ۱۳۴۳ به معاونت دانشگاه تهران منصوب شد. چند بار نیز کاندیدای ریاست دانشگاه تهران بود ولی توفیقی نیافت.

دکتر فرشاد در رشته‌ی تخصصی خود دارای تالیفات متعددی است که در دانشگاه تدریس می‌شود. وفات او در سال ۱۳۵۶ اتفاق افتاد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۲۴۷ -۳۲۴۶، ۲۴۴۵ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۸۳۳ -۸۳۲ / ۴).

فرشته، عثمان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «مریوان»

شهید «عثمان فرشته» در سال ۱۳۳۲ در روستای« د له مرز» دربخش « سرو آباد» از توابع شهرستان «مریوان» به دنیا آمد .به دلیل آنکه خانواده ی او از امکانات مالی مساعدی برخور دار نبود ،موفق نشد بیشتراز چند سال درس بخواند و مجبور شد در سن نوجوانی کنار پدر وبرادربزرگتر خود کار کند تا بتوانند مخارج زندگی را تامین کنند. در سال ۱۳۵۱ به خد مت سربازی رفت و در باشگاه افسران قوچان مشغول انجام خدمت شد.یکسال بعدو در سال ۱۳۵۲ پدر بزرگوار خود رااز دست داد .خدمت سربازی را که تمام کرد ،به اهواز رفت و در یک شرکت مشغول کار شد.آن موقع همزمان بود با مبارزات مردم بر علیه حکومت شاه خائن . در همان جا بود که به جمع حامیان انقلاب پیوست و در حد توان خود برای به ثمر رسیدن آن تلاش کرد . مبارزات او به شرکت در راهپیمایی و اعتراضات خیابانی محدود نمی شد.او از در آمد خود یک قبضه تفنگ(بر نو) خرید و در کنار تعدادی از مردم ستمد یده ی کرد خود با عمال رژیم منفور پهلوی جنگید .آنها با یاری یکدیگر ؛شهر بانی رژیم شاه را در شهرستان مریوان محاصره کردند و بعد از چند دقیقه آن را به تصرف خود در آوردند .در این حادثه شهید گرانقدر «عبد الله طر طوسی» هم حضور داشت. بعد از پیروزی شکوهمندانه انقلاب اسلامی به روستای «دله مرز »مراجعه کرد و مدتی در آنجا ماند.بعدازآن به خاطر حضور نیرو های ضد انقلاب ومزاحمتهایی که آنها برای مردم وکشور ایجاد می کردند؛ به عضویت سپاه در آمد وبا لیاقت و کارایی، اقدامات شایسته ایی درمبارزه با ضد انقلاب از خود نشان داد. طولی نکشید که از سوی سر دار شهید« محمد برو جردی» به سمت مسئول گروه ضربت سپاه دراستان« کرمانشاه» در آمد. بعد از مدتی به «پاوه» انتقال یافت و فرماندهی سپاه آنجا را پذیرفت.مدتی درآنجا بود و بعد از پاکسازی منطقه «پاوه» به« کردستان» آمد و به سپاه «مریوان» پیوست .مدت دو ماه در روستاهای «تیش تیش» و« شو یشه» بود که به «مریوان» رفت و به سمت فر ماندهی عملیات سپاه آنجا منصوب شد . اودر آن سمت به پاکسازی روستاهای مریوان از لوث نیرو های ضد انقلاب پرداخت و موفق شد که با یاری همرزمان خود بسیاری از روستا هارا از وجود ضدانقلاب پاکسازی کند و تعداد زیادی از نیرو های ضد انقلاب را به هلاکت برساند .او به هر روستایی که می رفت ماهیت گروهکها را افشا می

ساخت و اهالی روستا ها را برای پیوستن به پیشمر گان کرد دعوت می کرد، به طو ری که تعداد زیادی از آنهادعوت شهید فرشته را پذیرفتند و در جمع مجاهدان نور علیه ظلمت قرار گرفتند .بعد از آنکه روستا های« مریوان» پاکسازی شد از سوی فرمانده سازمان پیشمر گان مسلمان کرد استان «کردستان» ماموریت یافت که به منطقه« کامیاران» برود و به پاکسازی آنجا هم اقدام کند .شهید« فرشته» ؛ کامیاران راکه مرکز اصلی تجمع گروه وابسته به دشمنان مردم ایران بنام «حزب دمکرات» بود، آزاد ساخت و در همین راستا هم تعداد زیادی از آنهارا به هلاکت رسانید .تا اینکه در تاریخ ۲۵/۳/۶۱ بر اثر انفجارگلوله ی توپ به شهادت رسید .از شهید فرشته یک فرزند پسر و یک فرزند دختر به یادگار مانده است .مزار مطهر شهید در روستای« دله مرز» است

وقتی که اسم شهید« فرشته »در میان کسانی که او را می شناختند و با او آشنایی داشتند آور ده می شود، همه ی آنها به شجاعت و زیرکی او اعتراف می نمایند . او بیش از اندازه شجاع و نترس بود ؛رفتار بسیار عجیبی داشت ؛از هیچ چیزی نمی ترسید ؛می شد او را ضرب المثل شجاعت و جرات دانست.یکی از همرزمان شهید می گوید یک روز به شوخی به او گفتم : کاک عثمان شما چه دعایی را با خود حمل می کنید که تیر دشمن به شما اصابت نمی کند .ایشان در حالی که می خندید، گفت : من از خدای خود خواسته ام که به دست ضد انقلاب نیافتم و با تیر مستقیم آنها کشته نشوم .او شجاعت را با خون و رگ خود عجین می ساخت و ذره ای ترس و واهمه را در وجود خویش راه نمی داد. شهید فرشته علاوه بر شجاعت سر شاری که داشت تیر انداز ماهری هم بود. به گفته یکی از همرزمان شهید ،او حتی یک سکه پولی را که در آسمان پرتاب می کردند هنوز به زمین نرسیده بود مورد هدف قرار می داد .نیرو های ضد انقلاب حتی از شنیدن نام فرشته به لرزه می افتادند .به طور یقین می توان صلابتی را که به دست آورده بود حاصل شجاعت و از خود گذشتگی او دانست .شجاعتی که سر شار از اخلاص و عاری از تظاهر بود ؛شجاعتی که توقع و ادعایی را در پی نداشت و شجاعتی که از مردانگی و غیرت آکنده بود .وقتی که دستور عقب نشینی را در یافت می کرد بسیار ناراحت می شد .او دوست داشت رو به دشمن باشد و کوچکترین ضعفی به دست دشمن ندهد .توکل عجیبی به خداوند یگانه داشت و در آغاز هر کاری خدایا به امید تو می گفت .به همرزمان خود توصیه می کرد که با وضو به در گیری بروند و در زمان در زمان در گیری آیت الکرسی را بخوانند . قبل از پاکسازی روستا ها به نیرو های خود گوشزد می کرد که مراقب مردم باشند و از کشتن افراد بی گناه دوری نمایند .با نیرو های ضد انقلاب بسیار قاطعانه رفتار می کرد و حتی کو چکترین حرکتی را که دلیل بر نرمش او در مقابل آنها باشد انجام نمی داد .در تمام عملیات پیشتاز بود .بااینکه فرمانده بود ؛جلو تر از همه حرکت می کرد . سعی داشت به جای همه نیرو ها بجنگد و بیشرین ایثار و مردانگی را انجام دهد .او برای نیرو های غیر بومی احترام بیشتری قایل می شد و آنهارا مهمانهای عزیز خطاب می کرد .بسیار سخی و بخشنده بود ؛ به دلیل آنکه خود طعم تلخ فقر را چشیده بود، درد فقرا را می دانست و یکی از توصیه های مکرر خود را رسیدگی به محرو مان و تهی دستان منطقه قرار می داد .به گفته یکی از همرزمان شهید روزی که شهید مقداری از مایحتاج خانواده خود را تهیه کرده بود در راه به پیرزن پنجاه ساله ای می رسد و وقتی که از پیرزن می پرسد به کجا می رود. پیرزن در جواب می گوید که به روابط عمو می سپاه می روم تا مقداری وسایل بگیرم !! پیرزن را تا نز دیک منزلش می برد و همه ی وسایلی راکه برای خانه خریده بوده است به آن پیرزن می دهد . در تاریخ ۲۵/۳/۱۳۶۱گروهی از همرزمان شهید فرشته که درپایین کوهی به نام(تفین) قرار داشتند از طریق بی سیم با شهید فرشته تماس می گیرند و موقعیت خود را خطر ناک گزارش می دهند . شهید فرشته بعد از یک ساعت در همان محل حاضر می شود و در پشت توپ ۱۰۶ که بر روی جیپ مخصوص شهید قرار داشته است مستقر می شود .اما بعد از یک بارشلیک کردن به طرف قله کوه که مقر نیرو های ضد انقلاب بوده است؛ توپ گیر می کند و دیگر شلیک نمی کند .در این هنگام شهید فرشته به پشت توپ می آید و مو قعی که می خواهد نقص توپ رابر طرف کند توپ عمل می کند و آتش عقبه آن شهید فرشته را در بر می گیرد و پیکر مطهر او را تکه تکه می کند .آری همانطور که شهید بار ها آرزو می کرد تکه تکه شد و اوبعد ازجانفشانی های زیاد به آرزویش می رسد و شهیدمی شود.

منابع زندگینامه :

پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران سنندج،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فرشچی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۴ ش در تهران متولد شد. پدرش شغل فرش‌فروشی در تبریز و تهران داشت و مایل بود فرزندانش در همان شغل و حرفه‌ی پدری باقی بمانند ولی هیچ‌یک به حرفه‌ی پدری روی نیاوردند و داخل ادارات دولتی شدند. از دبیرستان دارائی دیپلم گرفت و وارد وزارت دارائی شد و ضمن کار دوره‌ی دانشکده‌ی حقوق را نیز به اتمام رسانید. وی در اوایل خدمت در حزب توده فعالیت داشت. بعد از غیرقانونی شدن حزب مزبور، او مورد غضب و بغض دستگاه قرار گرفت و کاری به او ارجاع نمی‌شد تا اینکه در ۱۳۴۳ به معاونت دفتر وزیر دارائی رسید. در ۱۳۴۴ که جمشید آموزگار وزیر دارائی شد او را به ریاست دفتر خود برگزید. فرشچی پس از مدت کوتاهی اعتماد آموزگار را به خود جلب کرد و تدریجا به مدیرکلی دفتر و سپس سرپرستی امور اداری و مالی وزارت دارائی منصوب شد و از طرف وزیر حق امضاء پیدا کرد. در مدت وزارت دارائی آموزگار که قریب نه سال طول کشید فرشچی همه‌کاره بود. تمام امور وزارتخانه توسط او حل و فصل می‌شد. آموزگار بیشتر سرگرم کار نفت بود و به امور وزارتخانه توجهی نداشت. وقتی آموزگار به وزارت کشور رفت، فرشچی را هم همراه خود برد. ابتدا مشاور و سپس به معاونت مال و اداری برگزید. در آنجا نیز عنان اختیار وزیر در دست او قرار گرفت. در خیلی از انتصابات موثر و دخیل و دست‌اندرکار بود. در ۱۳۵۶ که آموزگار عهده‌دار نخست‌وزیری و دبیرکلی حزب رستاخیز گردید، سه پست مهم و پرمسئولیت بر عهده‌ی فرشچی قرار گرفت که عبارت بودند از ریاست سازمان کل اوقاف، معاون مالی نخست‌وزیر و معاونت مالی حزب رستاخیز. چون اعتبار حزب مزبور در بودجه نخست‌وزیری منظور شده بود و گویا سیصد میلیون تومان بود، کار خیلی آسان صورت می‌گرفت. علی فرشچی معاون مالی نخست‌وزیر، چکها را با نام علی فرشچی معاون مالی حزب رستاخیز صادر می‌کرد. فرشچی در سمت ریاست اوقاف به دستور آموزگار بعضی از اعتبارات را تقلیل داد. برای دوستانش مفید بود ولی دشمنان خود را به شدت سرکوب می‌نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرشوشتر

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(اس.) از خاندان هوگوه، برادر جاماسب (وزیر گشتاسب) و پدر زن زردشت پیامبر ایران.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

فرشی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از رجال سیاسی و اقتصادی آذربایجان در ۱۲۵۰ ش تولد یافت. پدرش حاج محمدحسن تجارت فرش داشت، او نیز همان رویه را تعقیب کرد و خیلی زود از تجار معتبر فرش شد و املاکی نیز تدارك دید و در محافل سیاسی تبریز نیز رفت‌وآمدی پیدا کرد. وقتی موضوع مشروطیت پیش آمد، از روز اول در جریان اقدامات آزادیخواهی دخالت داشت و بر همین اساس در دوره‌ی اول مجلس از طرف تجار به نمایندگی برگزیده شد. دوره‌ی دوم نیز نمایندگی را حفظ کرد. در ادوار ششم، هفتم، هشتم، نهم و دهم نیز وکیل بود. در انقضای دوره‌ی دهم، کرسی وکالت مجلس را به پسرش غلامحسین فرشی سپرد. او نیز در ادوار یازدهم، دوازدهم و سیزدهم وکیل بود. حاج میرزا آقافرشی شخصی متین، موقر، باهوش و ثروتمند بود و در راه مشروطیت از صرف مال دریغ نداشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرقانی، منصور

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید منصور فرقانی : قائم مقام فرمانده اطلاعات و عملیات لشکرمکانیزه ۳۱ عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۱ در یک خانواده مذهبی و متدین پا به عرصه وجود گذاشت . کودکی را در دامان مادر و پدر ی مهربان و زحمتکش سپری کرد . تحصیلات ابتدایی را با موفقیت پایان رساند. این درحالی بود که برای تامین هزینهٔ تحصیل خود از هیچ فعالیّتی فروگذار نبود

.

پس از گذراندن دوره راهنمایی به خاطر علاقه ای که به کارهای فنی و ابتکاری داشت ,وارد هنرستان فنی شهید" غفور رئیسی" فعلی شد و تحصیلات خود را در رشته اتومکانیك با پشتکار زیادی ادامه داد .

از سنین نوجوانی وارد مبارزات انقلابی شد .همراه با مردم ایران بر علیه حکومت ستمشاهی به مبارزه پرداخت.

بعد از به ثمر نشستن مبارزات مردم و پیروزی انقلاب اسلامی او در تمام صحنه های انقلاب حضور تاثیر گذار داشت و در پیشبرد اهداف مقدس انقلاب اسلامی تلاش میکرد .

سال ۱۳۶۱ موفق به اخذ دیپلم فنی شد .

دفاع از کیان مملکت اسلامی و انقلاب را یک فریضه شرعی می دانست . بعد از فراغت از تحصیل با آمادگی معنوی کامل و ارادهٔ راسخ وارد سپاه شد وبعد از اینکه آموزش نظامی را سپری کرد به لشکر همیشه پیروز عاشورا پیوست. لیاقت رزمی فوق العادهٔ وی در نبردهای این لشکر مسئولین لشکر را بر آن داشت تا ایشان را به عضویت واحد اطلاعات و عملیات درآورند.

خصوصیات اخلاقی اش به حق مختص خود او بود: ایمان به هدف، ایثار، بی باکی ,شجاعت، خیرخواهی وابتکار عمل بی نظیر, در وجود ا و متجلی بود. ایشان متهورانه ترین مأموریت های رزمی را بدون کوچکترین تردیدی به بهترین وجه انجام می داد. عزت نفس والای وی در بین رزمندگان واحد مَثَل شده بود، وی پس از مدتی از طرف فرماندهی لشکر به عنوان جانشین فرمانده واحد اطلاعات و عملیات این لشکر منصوب شد . تواضع و خضوع او چنان بود که به هیچ وجه چنین مسایلی را مطرح نمی کرد. گمنامی و نبرد برای خدا را بدون هیچ چشم داشتی ترجیح می داد. در تمام عملیات لشکر عاشورا ,از کارآمدترین و پرکارترین فرماندهان محسوب می شد . چندین بار در عملیات مختلف مجروح شد اما به هیچ عنوان در این مورد به خانواده یا دیگر دوستان چیزی نمی

گفت.

جنگ هنوز ادامه داشت که ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد اما این کار کوچکترین تردیدی برایش در جبهه رفتن نداشت. نزدیکان و خانواده اش می گفتند :او با آرمانهای انقلاب و اهداف عالیه ی اسلامی خود وصلت نموده است.

اواز روزی که به جبهه رفت تا لحظه شهادت در عملیات بیت المقدس ۲ در تمام عملیات رزمندگان لشکر عاشورا بر علیه دشمن نقش کلیدی و ارزنده ای داشت .

او با شناسایی مواضع و استحکامات دشمن ونقاط ضعف و قوت او ,راهکارهای مناسبی را برای ضربه زدن به دشمن فراهم می آورد.

ماموریت او بر اساس وظایفش فرماندهی وهدایت , نفوذ رزمندگان ایرانی به مواضع دشمن وشناسایی آنجا وانتقال شناسایی ها به فرماندهان بالاتر برای طراحی عملیات بوداما منصور کسی نبود که در راه دفاع از اسلام عزیز و ایران بزرگ حدو مرزی برای فعالیتهایش قائل باشد.

او پس از انجام ماموریتهای شناسایی درحالی که پیشاپیش دیگر نیروها بود ,با آغاز عملیات در کنار رزمندگان دیگر به نبرد با دشمن می پرداخت.

در عملیات بیت المقدس ۲ که در مناطق کوهستا نی جبهه های غرب کشور انجام شد,اودر منطقه عملیاتی با چند تن از همرزمانش به مواضع دشمن نفوذ کرد وپس از وارد نمودن تلفات وخسارتهای زیاد به دشمن, با یک ستون نظامی دشمن برخورد کرد وبعد از نبرد دلاورانه و موفقیت آمیز از ناحیه دست مجروح شد .اودست از مبارزه بر نداشت و با یک دست نبرد با دشمن را ادامه تا اینکه تیری بر سرش اصابت کرد و شهید شد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فرمانفرما، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به «نصرت‌الدوله» «سالارلشکر» و «فرمانفرما»، در ۱۲۷۳ ه.ق تولد یافت. پدرش فیروز میرزا فرمانفرما فرزند شانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه است.

تحصیلات مقدماتی خود را طبق معمول زمان نزد معلمین خصوصی فراگرفت، سپس وارد مدرسه‌ی دارالفنون شد و تحصیلات خود را در زمینه‌ی فنون نظامی و تحصیل زبانهای خارجی ادامه داد. در ۱۲۹۵ از مدرسه‌ی دارالفنون فارغ‌التحصیل شد و به خدمت سربازی اشتغال ورزید. ظرف مدت سه سال از رتبه‌ی سربازی به منصب یاور اولی رسید و به فرماندهی گردان دوم هنگ مرکز منصوب شد. در ۱۲۹۸ ه.ق با درجه‌ی سرهنگی به فرماندهی قوای کرمان منصوب و در تعلیم سربازان پادگان کرمان جدیت زیادی معمول داشت. پس از مراجعت از کرمان به منصب سرتیپی نائل شد و به عضویت شورای عالی نظام منصوب و برقرار شد.

پس از یک سال توقف در تهران با درجه‌ی سرتیپ اولی به آذربایجان رفت و ریاست گارد ولیعهد و فرماندهی یک هنگ به عهده‌ی او گذارده شد و از طرف ناصرالدین‌شاه نیز به وی لقب نصرت‌الدوله داده شد. بعد از دو سال بنا بر استدعای ولیعهد به درجه امیرتومانی رسید.

در ۱۳۰۷ ه.ق که ناصرالدین شاه عازم اروپا بود، عبدالحسین میرزا ریاست گارد حفاظت شاه را عهده‌دار شد. در این راه کوشش

زیادی نمود و به فرماندهی کل قشون در آذربایجان منصوب گردید. همچنین لقب سالار لشکر به او داده شد.

در ۱۳۰۹ ه.ق به تهران احضار و به لقب فرمانفرما ملقب و به جای برادرش که مرحوم شده بود، به ریاست و حکمرانی کرمان و بلوچستان تعیین و به آن منطقه اعزام شد. در ۱۳۱۱ بر حسب استدعای مظفرالدین میرزا ولیعهد بار دیگر عبدالحسین میرزا به فرماندهی قوای آذربایجان رسید و حکومت خوی و ارومیه (رضائیه) نیز با وی بود. در ۱۳۱۲ والی کردستان شد ولی هنوز چند ماهی از این ماموریت نگذشته بود که مجددا فرمانروای کرمان شد و تا ۱۳۱۴ در این سمت انجام وظیفه می‌نمود. در این سال به حکومت تهران رسید و بلافاصله وزارت جنگ و فرماندهی کل قشون به او داده شد. در این تاریخ امین‌السلطان صدراعظم دو رقیب قوی برای جانشینی خود داشت، یکی امین‌الدوله و دیگر عین‌الدوله. امین‌السلطان برای اینکه رقبای خود را از میدان بدر کند، متوسل به رجال دیگر گردید تا در اثر مبارزه بین آنان مدعیان صدارت ضعیف شوند.

فرمانفرما برای مقابله و مبارزه با عین‌الدوله وارد میدان شد و با تقویت امین‌السلطان دست به اقداماتی زد. عین‌الدوله و فرمانفرما هر دو داماد شاه بودند و مراحل خدمتی خود را در آذربایجان تحت‌نظر ولیعهد انجام می‌دادند، ولی در اینجا سیاست ایجاب می‌کرد که بر اساس مصالح شخصی وارد مبارزه شوند. عین‌الدوله نوه‌ی فتحعلی‌شاه بود و فرمانفرما نوه‌ی عباس میرزا نایب‌السلطنه. بالاخره فرمانفرما عین‌الدوله را از میدان خارج ساخت و او به ماموریت ساری رفت. فرمانفرما پس از مدتی کوتاه توانست به وزارت جنگ و فرماندهی کل قشون برسد. در این موقع امین‌السلطان هم از کار خارج و به قم تبعید گردید. دولتی با شرکت رجال معمرین قوم تشکیل یافت که در راس آنها فرمانفرما قرار داشت و عملا وظایف صدارت را انجام می‌داد. خودکامگی فرمانفرما زیاد طول نکشید و شاه امین‌الدوله را به مقام صدارت رسانید ولی همچنان فرمانفرما وزیر جنگ بود و در عزل و نصب حکام و مقامات دخالت داشت.

امین‌الدوله از خودسری‌های فرمانفرما به تنگ آمد و ذهن شاه را نسبت به او مشوب ساخت. فرمانفرما مغضوب و بار دیگر به استانداری کرمان و بلوچستان مامور شد و پس از مدتی کوتاه والی فارس گردید.

فرمانفرما مدت دو سال در فارس بود که به علت بعضی از اعمال وی به تحریک امین‌السطان، مظفرالدین‌شاه او را تعویض و تبعید نمود. او به عتبات رفت و مدت چهار سال در آنجا رحل اقامت افکند البته به صورت تبعید. در ۱۳۲۲ ه.ق به ایران آمد و عین‌الدوله صدراعظم او را والی کرمانشاه نمود. فرمانفرما در این ماموریت برای امنیت آنجا زحماتی کشید و نظمی کامل در آن منطقه برقرار کرد. یک سال بعد برای بار چهارم والی کرمان شد ولی فرزند ارشد خود که بعدها لقب نصرت‌الدوله گرفت، نایب‌الایاله کرمان گردید.

در نهضت مشروطیت در کرمان بود و اقدامات او در جهت مشروطه‌خواهان به چشم نمی‌خورد. پس از استقرار مشروطیت و تشکیل حکومت قانونی و افتتاح مجلس شورای ملی، فرمانفرما که از رجال مستبد و موفق دوران استبدادی بود، از چهره‌های جالب و باارزش مشروطه گردید و در کابینه‌ی موقتی که به سرپرستی وزیرافخم (سلطان علی‌خان وزیر بقایا) تشکیل شد، فرمانفرما به وزارت عدلیه منصوب گردید. در کابینه‌ی میرزا علی اصغرخان اتابک (امین‌السلطان) به استانداری آذربایجان برای جلوگیری از تجاوز عثمانی اعزام گردید ولی کاری از پیش نبرد و به تهران بازگشت.

در دوم اردیبهشت ۱۲۸۸ در کابینه‌ی ناصرالملک که به سرپرستی سعدالدوله اداره می‌شد، وزیر داخله شد ولی به علت بحران، عمر این کابینه طولانی نشد و پس از چند روز هیئت دولت به هیئت اجتماع استعفا کردند. پس از فتح تهران در کابینه‌ی بدون نخست‌وزیر که سردار اسعد و سپهدار تنکابنی آن را اداره می‌کردند، فرمانفرما به وزارت عدلیه منصوب شد.

مستوفی‌الممالک در اول مردادماه ۱۲۸۹ در اولین کابینه‌ی خود، فرمانفرما را وزیر داخله نمود. فرمانفرما در این کابینه با کمک قوام‌السلطنه توانستند موضوع خلع سلاح مجاهدین را عملی نمایند. در ترمیم همان کابینه که در آبان همان سال به وقوع پیوست،

فرمانفرما عهده‌دار وزارت جنگ گردید.

در ۱۲۹۴ (اردیبهشت) در کابینه‌ی عین‌الدوله به وزارت داخله منصوب شد. این کابینه مصادف بود با جنگ بین‌الملل اول و اشغال ایران و تشکیل دولت موقتی در کرمانشاه.

فرمانفرما در این پست مبادرت به تغییر حکام و ولاهٔ نمود و همچنین در کرمانشاه به دستور او بین قوای دولتی و عثمانی‌ها زدوخوردی روی داد لاجرم موضوع به مجلس کشیده شد. فرمانفرما وزیر جنگ استیضاح شد. پس از آنکه از طرف محتشم‌السلطنه وزیر خارجه و عین‌الدوله نخست‌وزیر، توضیح لازم داده شد، مجلس رای به برکناری فرمانفرما داد ولی عین‌الدوله قبول نکرد و کنار رفتن فرمانفرما را مقدمه‌ی تزلزل کابینه‌ی خود دانست. با وجودی که مجلس در آن تاریخ کمال اعتماد و حسن‌نیت را به عین‌الدوله داشت، مع الوصف وی حاضر به کنار گذاشتن فرمانفرما نشد و خود و هیئت دولت استعفا کردند. فرمانفرما در وزارت داخله نیز مسئله‌ی نان شهر را نتوانست سر و سامانی بدهد.

مورخ‌الدوله در کتاب ایران در جنگ بزرگ نوشته است در هیئت دولت فرمانفرما وزیر داخله از طرف شاه مورد ملامت واقع گردید که چرا وضع نان شهر را مرتب نمی‌کند و چرا بدون اطلاع مقام سلطنت تغییرات عمده در مامورین کشوری می‌دهد فرمانفرما در کابینه بعدی کاری نداشت ولی در سوم دی‌ماه ۱۲۹۴ به ریاست دولت رسید و در کابینه‌ای که تشکیل داد وزارت کشور را خود عهده‌دار شد. کابینه‌ی فرمانفرما دو ماه بعد ساقط شد و او به سمت والی فارس به شیراز رفت و تا سال ۱۲۹۹ در این سمت انجام وظیفه می‌کرد. تاسیس پلیس جنوب در زمان استانداری فرمانفرما در فارس صورت گرفت.

عبدالحسین میرزا فرمانفرما در کودتای ۱۲۹۹ در زمره‌ی رجالی بود که به بند و زنجیر کشیده شد و در تمام دوران حکومت سید ضیاء، در زندان به سر می‌برد.

پس از کنار رفتن سید ضیاء، فرمانفرما و سایر زندانیان آزاد شدند. ولی از آن تاریخ به بعد کاری به فرمانفرما واگذار نشد. او فقط در جشنها و مراسم سلام به عنوان نخست‌وزیر سابق شرکت می‌کرد.

روزی که سید ضیاءالدین از ایران رفت و احمدشاه کلیه زندانیان سیاسی را در کاخ فرح‌آباد به حضور پذیرفت و نخست‌وزیری قوام‌السلطنه را به آنها مژده داد، هر یک از رجال و معاریف در حضور شاه سخنی گفتند. عین‌الدوله و سپهسالار تنکابنی و فرمانفرما از سخنگویان آن جمع بودند. فرمانفرما سخن خود را از تجلیل از سردارسپه آغاز کرد و شمه‌ای از صفات عالیه و وطن‌پرستی او را ستود. وی از قدیم با رضاخان دوستی و آشنائی داشت، زمانی که والی کرمانشاهان بود، رضاخان جزء محافظین منزل والی بود و در دستگاه فرمانفرما رفت‌وآمدی داشت. عکس‌هائی که از فرمانفرما باقی مانده است نشانگر این است که رضاخان یکی از محافظین او بوده است.

فرمانفرما پس از استخلاص از زندان روابط خود را با سردارسپه حفظ کرد بلکه جزء محارم او شد. قسمتی از زمینهای خود را به او فروخت و یا مجانا واگذار کرد. کاخهائی که رضاشاه درست کرد همه‌ی زمینهای آن متعلق به فرمانفرما و فرزندانش بود. حتی چند قطعه فرش گرانقیمت به سردارسپه هدیه کرد. با وجودی که چند تن از فرزندانش در ابتدای حکومت رضاشاه وزیر و وکیل و امیر بودند، مع‌الوصف خود سعی داشت در دوران رضاشاه کار و مسئولیتی قبول کند. چند بار طی نامه‌هائی خواسته‌ی خود را به اطلاع شاه رسانید ولی رضاشاه به آن وقعی ننهاد و مشکلی هم برایش پیش نیاورد تا زمانی که نصرت‌الدوله فرزند ارشدش از نزدیکان رضاشاه و فعال مایشاء بود، او انتظار واگذاری شغل مهمی را برای خود داشت ولی پس از گرفتاری نصرت‌الدوله و حبس و محکومیتش، فرمانفرما نه تنها داعیه‌ی مقام نداشت بلکه از جان و مال خود بیمناک شد و این واهمه و ترس خویش را به اطلاع شاه رسانید ولی رضاشاه گفته بود حساب پدر از پسر جدا است و الحق این رویه را رضاشاه تا روز مرگ فرمانفرما حفظ کرد و به هیچ‌وجه متعرض او نشد. فرمانفرما قریب چهل سال در صحنه‌ی سیاسی ایران بازیگری ماهر و گرداننده‌ای موثر بود.

بعد از مشروطیت یک بار نخست‌وزیر و چند بار وزیر عدلیه و وزیر کشور و چند نوبت والی شد. او گرچه تحصیلات عمیقی نداشت ولی هوش و ذکاوت او زبانزد خاص و عام بود. بعضی از مورخین نسبت حیله‌گری و دسیسه‌کاری به او دادند در حالی که اقتضای سیاست همین بوده است.

فرمانفرما معتقدات مذهبی داشت، فرایض دینی خود را انجام می‌داد، هرگز نماز او ترک نمی‌شد. در اواخر عمر چون توانائی ایستادن نداشت، نماز خود را در پنج وعده نشسته می‌خواند. غالبا بعد از نماز صبح دعای شب عاشورا یا دعای کمیل را می‌خواند. در کمک و مساعدت به محتاجان دریغ نداشت. اهل علم و روحانیون را گرامی می‌شمرد. در مدتی که در عراق به صورت تبعید می‌زیست همه‌روزه در محضر آخوند خراسانی حضور پیدا می‌کرد. یک روز یکصد عبای نائینی اعلاء حضور مرحوم آخوند هدیه کرد. زندگانی فرمانفرما شبیه یک وزارتخانه‌ی کوچک بود. به علت املاک وسیعی که در تهران و شهرستانها تدارک دیده بود،مباشرینی از طرف وی آنها را اداره می‌کردند و مرتبا از طرف او دستورالعملهائی صادر می‌شد. بایگانی منظمی در خانه ترتیب داده بود. چند نفر مامور خرید و چندین آشپز و کارگر و پرستار ولله در منزل او سکونت داشتند. به درس و مشق فرزندان کارگران توجه عمیقی مبذول می‌داشت.

منزل وسیع او شامل چندین ساختمان بود. ساختمان اصلی در اختیار فرمانفرما و هر کدام از همسران وی یک دستگاه ساختمان با وسایل و خدمه کامل در اختیار داشتند. حتی در منزل او طبیب و دواخانه وجود داشت. در حیات طولانی خود هفت همسر انتخاب کرد و مجموعا صاحب ۳۶ اولاد شد که ۲۴ تن ذکور و ۱۲ تن اناث بودند.

همسر اول و عقدی او عزت‌الدوله دختر مظفرالدین‌شاه و نوه‌ی امیرکبیر است که از وی ۶ فرزند متولد شدند. چهار تن از فرزندان این خانم در زمان حیات فرمانفرما از بین رفتند. غیر از نصرت‌الدوله و سالار لشکر، جعفر و نظام‌الدین در سنین جوانی درگذشتند. تمام فرزندان ذکور او چه در زمان حیات چه بعد از مرگ پدر، عالی‌ترین تحصیلات خود را در معروفترین دانشگاه‌های دنیا به پایان بردند. تنها یکی از فرزندان او (تاری وردی) درجه‌ی لیسانس داشت. بقیه فوق‌لیسانس، مهندس و دکتر شدند و برخی از آنان درجات علمی متعدد دریافت کردند. دختران فرمانفرما هم از تحصیل بی‌بهره نماندند و همگی در رشته‌های مختلف از دانشگاه‌های دنیا درجه‌ی علمی گرفتند و هر کدام به یک یا چند زبان خارجی آشنا شدند.

از میان فرزندان فرمانفرما، پنج تن به مقام وزارت رسیدند که عبارتند از: نصرت‌الدوله، سالار لشکر، محمد ولی میرزا فرمانفرمائیان، سرلشکر محمدحسین فیروز و دکتر صبار فرمانفرمائیان که نفر آخر در حکومت مصدق وزیر بهداری شد. بقیه فرزندان فرمانفرما در کارهای اقتصادی و اجتماعی مقدم شدند.

فرمانفرما به فرزندان و بستگان خود علاقه‌ی وافری داشت. گرچه عموم فرزندان او از هوش سرشار بهره داشتند مع‌الوصف فرمانفرما در تشویق آنها به تحصیل خودداری نمی‌کرد. به دو تن از خواهرزادگان خود دلبستگی تام و تمام داشت. دکتر مصدق فرزند خواهرش نجم‌السلطنه، فوق‌العاده مورد علاقه‌ی فرمانفرما بود. چون در ده‌سالگی پدر خود را از دست داده بود، فرمانفرما چون فرزند خویش او را گرامی می‌داشت و خواهر او را برای فرزند ارشد خود به زوجیت انتخاب کرد. ولی این ازدواج دیری نپائید و منجر به جدائی شد. خواهرزاده‌ی دیگرش که مورد علاقه‌ی او بود خانم اشرف فخرالدوله است. فخرالدوله مورد احترام دائی خود بود و همیشه فرمانفرما لیاقت و درایت این زن را نزد دیگران می‌ستود.

فرمانفرما پس از مرگ یا قتل نصرت‌الدوله تاب و توان خود را از دست داد. چنان مرگ او دگرگونی در وجودش ایجاد کرد که غالبا کنترل خود را از دست می‌داد، مخصوصا بی‌تابی‌های همسرش عزت‌الدوله بیشتر او را ملتهب می‌ساخت. فرمانفرما سه سال پس از مرگ فرزندش زنده بود تا اینکه در ۱۳۱۸ ش در سن ۸۶ سالگی درگذشت. وی به همان نحو و شیوه‌ای که در زمان حیات از آن پیروی می‌کرد و آن نظم و ترتیب بود، پس از مرگش نیز طی وصیت‌نامه‌ی مفصلی، تکلیف وارث را تعیین نمود. او حاج

محتشم‌السلطنه اسفندیاری و صدرالاشراف را در زمره‌ی اوصیاء خود قرار داده و از آنها خواسته بود که حقوق حقه‌ی فرزندانش را حفظ نمایند. فرمانفرما در دوره‌ی دوم به نمایندگی مجلس انتخاب شد ولی اعتبارنامه‌ی او را رد کردند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرمانفرمائیان، حافظ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما، در ۱۳۰۶ ش در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه برای ادامه تحصیل به آمریکا رهسپار گشت و دوره‌ی عالی را در رشته‌ی تاریخ در دانشگاه‌های استنفورد و جرج تاون ادامه داد و درجه‌ی مافوق لیسانس و دکترا گرفت. در ۱۳۳۳ که دولت آمریکا شعبه‌ای از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی را در تهران به نام موسسه‌ی علوم اداری تاسیس نمود، حافظ فرمانفرمائیان در زمره مترجمین استادان امریکائی مشغول به کار گردید و پس از یک سال خدمت، مجددا به امریکا عزیمت نمود و دکترای علوم اداری دریافت کرد و استادیار موسسه‌ی علوم اداری گردید. در ۱۳۳۵ امتحانات دانشیاری را در دانشکده ادبیات تهران گذرانید و به خدمت دانشگاه تهران درآمد و پس از چندی مقام استادی گرفت و رئیس مرکز مطالعه و تحقیق تمدن و فرهنگ ایران در دانشکده ادبیات شد. زمانی هم به ریاست اداره کل انتشارات و روابط دانشگاهی منصوب گردید.
دکتر فرمانفرمائیان تالیفاتی به زبان فارسی و انگلیسی دارد، از جمله روش تدریس تاریخ در دبستانها، سفرنامه حاج‌پیرزاده، سفرنامه مظفرالدین‌شاه به خوی و خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله می‌باشد. فهرست تحلیلی از منابع و فرهنگ ایران به انگلیسی تهیه کرده است. مقالاتی نیز در رشته‌ی تخصصی او در مجلات: راهنمای کتاب، یغما و سخن نوشته شده است.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرمانفرمائیان، خداداد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالحسین فرمانفرما، و متولد ۱۳۰۷ ش است. تحصیلات عالی خود را در دانشگاه هاروارد آمریکا در رشته‌ی اقتصاد پایان برده است و مدتی در آن دانشگاه تدریس می‌نمود. وقتی به ایران آمد، از مدیران سازمان برنامه شد. بعد به قائم‌مقامی و سپس ریاست بانک مرکزی رسید. مدتی هم مدیرعامل سازمان برنامه بود. وی برخلاف سایر برادران خود ثروتی نداشت و گویا ارث پدری را به مصرف رسانیده ولی از لحاظ علمی ارزش زیادی داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرمانفرمائیان، صبار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۹ در تهران و فرزند عبدالحسین فرمانفرما است. تحصیلات خود را در رشته‌ی بهداشت در اروپا انجام داد و درجه‌ی دکترا گرفت. در ایران غالبا ریاست سازمانهای بهداشتی با او بود. در کابینه‌ی دکتر مصدق مدتی کوتاه وزارت بهداری را متصدی گردید. از آنجا به استانداری فارس رفت ولی دوام زیادی نکرد و به تهران بازگشت و از ارثی که پدرش برای او و سایر برادران و خواهرانش باقی گذاشته بود زندگی می‌کرد. از او همیشه به نیکی یاد می‌شود و غالبا انزوا و گوشه‌گیری را بر هر چیزی ترجیح می‌داده است. مدتها ریاست انستیتو پارس با او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرمانفرمائیان، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سالار لشکر فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما و از نواده‌های عباس میرزا نایب‌السلطنه است. تولد او در ۱۲۶۸ در تبریز اتفاق افتاد و تحصیلات مقدماتی را مطابق معمول زمان و به شیوه‌ی رجال در منزل نزد معلمین خصوصی انجام داد. در ۱۳۱۷ ه.ق هنامی که فرمانفرما به عتبات تبعید شد، دو فرزند خود که یکی عباس میرزا بود به عراق برد و در مدارس بیروت به تحصیل واداشت. نامبرده پس از اخذ مدارک متوسطه در بیروت عازم لندن گردید و در مدرسه‌ی نظام آنجا تحصیلات خود را پایان داد و چون به ایران بازگشت، لقب سابق پدرش (سالار لشکر) به او داده شد.

ابتدا حکومت همدان به او سپرده شد، مدتی معاونت وزارت عدلیه را تصدی می‌کرد تا اینکه در کابینه‌ی سپهدار رشتی (فتح‌الله اکبر) ابتدا به وزارت تجارت و فوائد عامه و بعد در ترمیم همان کابینه به وزارت دادگستری رسید. چندی هم حکومت کرمانشاه را داشت.

در کودتای ۱۲۹۹ به اتفاق پدر و برادرش نصرت‌الدوله توقیف و به زندان رفتند. سالار لشکر در ادوار پنجم، ششم و هفتم نماینده‌ی مردم مراغه در مجلس شورای ملی بود. بعد از کنار رفتن برادرش نصرت‌الدوله دیگر کاری به او ارجاع نشد، وی از مالکین بزرگ ایران محسوب می‌شد. دختر رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه همسر او بود. هنگام فوت حدود ۴۳ سال داشت. سالار لشکر در مهاجرت همراه نظام‌السلطنه به کرمانشاه رفت و در کابینه‌ی موقت وزیر جنگ شد. از سالار لشکر چهار دختر و دو پسر باقی ماند. یکی از پسران او به نام بهرام، داماد امیر شوکت‌الملک علم شد ولی همسر او در جوانی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرمانفرمائیان، عبدالعزیز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالعزیز فرمانفرمائیان از فرزندان عبدالحسین میرزا فرمانفرما یکی از رجال اواخر دوره قاجار و از برجسته‌ترین معماران وشهرسازان ایران است.

وی فارغ التحصیل دانشکده بوزار پاریس بوده و از مهم‌ترین پروژه‌های معماری وی می‌توان به طراحی ساختمانهای «شرکت نفت»، «وزارت کشاورزی»، بورس تهران، «ساختمان اداری صدا و سیما»، کاخ نیاوران، کاخ مادر سعدآباد، فرودگاه مهرآباد، مجموعه ورزشی آزادی، مسجد دانشگاه تهران و نیز از مهم‌ترین پروژه‌های شهرسازی وی می‌توان به «طرح جامع شهر تهران» اشاره نمود که در قالب یک کتاب چاپ شد.

فرمانفرمائیان، علینقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۸ ش و فرزند عبدالحسین فرمانفرما است. تحصیلات خود را در آمریکا و سوئیس پایان داد، درجه‌ی دکترای اقتصاد از ژنو و دکترای علوم اداری از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی تحصیل نمود. چندی در وزارت امور خارجه و مدتی در موسسه‌ی علوم اداری به تدریس اشتغال داشت. بعد به سازمان برنامه منتقل شد. و دو سالی مدیرمالی بود تا به ریاست بانک برنامه که یک واحد کوچک بانکی بود گمارده شد و در طول زمان نسبت به توسعه‌ی بانک اقدام کرد و بانک مزبور نام بانک اعتبارات صنعتی گرفت و سرمایه‌ی آن فوق‌العاده افزایش پیدا کرد و جزء بانکهای درجه اول شد. به صاحبان صنایع همه رقم وام می‌داد. گذشته از آن، در بعضی از صنایع مشارکت می‌کرد و در مدیریت آنها دخالت داشت. از واحدهای بزرگ صنعتی که وسیله‌ی این بانک قوام گرفت، یکی کارخانه‌ی نساجی در مازندران و دیگری کاغذ پارس در اهواز را می‌توان نام برد. قریب یکصد واحد بزرگ صنعتی از وامهای این بانک برخوردار شدند و صنایع جدیدی به وجود آمدند. علینقی فرمانفرمائیان فکر و شم اقتصادی و صنعتی داشت. به امر کشاورزی هم وارد و هم واقف بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرمانفرمائیان، محمدولی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالحسین فرمانفرما و نوه‌ی دختری مظفرالدین‌شاه قاجار است. تولد او در ۱۲۶۹ ش در تبریز اتفاق افتاد. تحصیلات خود را در تهران و اروپا انجام داد و وارد خدمت درباری شد. در دوره‌ی پنجم قانونگزاری از طرف مردم تبریز به مجلس شورای ملی رفت و در ادوار ششم و هفتم نیز نماینده‌ی مجلس بود. فرمانفرمائیان پس از خاتمه‌ی مجلس هفتم، به کار ملکداری پرداخت و در اطراف سراب املاک وسیعی تدارک دید و تا شهریور ۱۳۲۰ دور از کارهای سیاسی به زراعت و مستغل‌داری مشغول بود و در دوره‌ی سیزدهم هم از سراب وکیل شد و در دوره‌ی چهاردهم نیز نمایندگی مجلس را بر عهده داشت. در ۱۳۲۶ در ترمیم کابینه‌ی قوام‌السلطنه به وزارت کار معرفی گردید و مدتی کوتاه وزارت کار با او بود. وی با دختر قائم‌مقام عدل (پدر پروفسور یحیی عدل) ازدواج نمود.

در ۱۳۶۸ در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرمانفرمائیان، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد سال ۱۲۹۶ ش در فرانسه و انگلستان تحصیلات عالی خود را به پایان برد و درجه‌ی مهندسی در استخراج نفت گرفت. پس از مراجعت به ایران، مدتی مدیرکل اداره نفت و امتیازات وزارت دارائی بود و هنگام مذاکره با کنسرسیوم بعد از سال ۱۳۳۲ از اعضای برجسته‌ی هیئت ایرانی بود بعدا به شرکت نفت داخل شد، مشاغلی در سطح بالا به دست آورد. رئیس پخش و عضو هیئت بازرسی و عضویت هیئت مدیره از اهم مشاغل او بود. مدتی هم سفارت کبرای ایران را در ونزوئلا متصدی گردید، وی را باید بحق یکی از کارشناسان برجسته‌ی نفتی دنیا محسوب کرد. وی دارای تالیفات متعددی است که دارای ارزش علمی هستند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرمانیان، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهدی فرمانیان

محل تولد : کاشان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۲/۱۰/۱

زندگینامه علمی

اینجانب مهدی فرمانیان اهل کاشان متولد ۱۳۵۲، بعد ازسیکل به حوزه علمیّه قمصر وارد شده و تا سال ۱۳۷۱ در قمصر تا لمعه را خواندم. سال تحصیلی ۱۳۷۱-۱۳۷۲را در مدرسه علمیّه آیت الله یثربی کاشان سپری کردم و از سال ۱۳۷۲ تا کنون در قم اقامت دارم. در سال ۱۳۷۲ به مؤسسه در راه حق وارد شده ولی بیشتر از یک ترم نماندم و آنجا را ترک کرده و به مطالعه شخصی پرداختم و چند سال به درس خارج رفتم. از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ مسئول کانون فرهنگی در مسجد صفائی کاشان بودم و با بسیج نیز همکاری داشتم. در سال ۱۳۷۶ به مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب وارد شده و در رشته مذاهب اسلامی مشغول به تحصیل شدم که تا سال ۱۳۸۰ ادامه یافت. در سال ۱۳۷۸ در کارشناسی ارشد تربیت مدرس دانشگاه قم رشته فلسفه و کلام شرکت کرده و قبول شده ام و در سال ۱۳۸۱ از پایان نامه خود با عنوان «اندیشه های کلامی قاضی سعید قمی» دفاع کردم. از این سال به بعد جزو هیئت علمی مرکز ادیان و مذاهب شدم که هنوز هم ادامه دارد. از سال ۱۳۸۱ در مدرسه امام خمینی (ره) به تدریس مذاهب پرداخته و در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد سطح دوم و سوّم تدریس کردم. امامیه، تاریخ تشیع، اسماعیلیه، فرق تسنن، وهابیت، زیدیه، گرایشهای فکری جهان اسلام معاصر، فرق نخستین و روش تحقیق در مذاهب را تدریس کرده ام. از سال ۱۳۸۲ در مؤسسه مذاهب

اسلامی در سطح سوم به تدریس اسماعیلیه و زیدیه پرداخته و در سال ۱۳۸۳ مذاهب کلامی دیگر همچون خوارج، غلات، وهابیت، قادیانیه، یزیدیان، نصیریه و ... را تدریس کرده ام (تدریس در معاونت تبلیغ: وهابیت). همچنین در مرکز تخصصی تاریخ دفتر تبلیغات، تاریخ تشیع تدریس نموده ام، در مرکز ادیان روش تحقیق در مذاهب، تاریخ فرق اسلامی، فرق نخستین، تاریخ کلام شیعه و فرق تسنن در مقطع کارشناسی ارشد تدریس کرده ام و در حال تدریسم. از سال ۱۳۷۸ به تحقیق روی آورده و مقالات زیادی را تألیف و به چاپ رسانده ام.

فرمند، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا حسن‌خان ضیاءالملک، در ۱۲۶۷ در همدان متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در همدان و تهران به اروپا رفت و چند سالی در فرانسه به تحصیل حقوق و علوم سیاسی پرداخت. پس از مراجعت به ایران چندی به امور کشاورزی پرداخت. در دوره‌ی چهارم از همدان به وکالت انتخاب شد. در دوره‌ی پنجم نیز وکیل همدان بود. در دوره‌ی ششم نیز وکالت را حفظ کرد ولی از دوره‌ی ششم به بعد به مجلس نرفت و ایام را چندی در ایران و چندی در اروپا می‌گذرانید. در انتخابات دوره‌ی چهاردهم که بعد از شهریور ۱۳۲۰ انجام گرفت، از همدان وکیل شد و هنگام طرح اعتبارنامه‌ی سید ضیاءالدین نطق مفصل و مستندی از جریان کودتا و آثار مترتب بر آن ایراد کرد که از نظر تاریخی حائز اهمیت بود و حقایقی از سیاستهای بیگانگان را در ایران تشریح نمود. در اسفندماه ۱۳۲۹ در کابینه‌ی حسین علاء به وزارت کشاورزی منصوب شد و در کابینه‌ی بعدی که ریاست آن با دکتر محمد مصدق بود همچنان وزیر کشاورزی معرفی شد ولی این وزارت دو سه ماهی بیشتر طول نکشید و در ترمیم کابینه کنار رفت.
فرمند مردی بسیار متعین، باسواد و متین بود. بعد از فوت پدرش از طرف احمدشاه لقب ضیاءالملک گرفت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرود، فتح‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند فضل‌الله نبیل‌الدوله، در ۱۲۸۰ در مشهد متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی ژاندارمری شد و درجه‌ی افسری گرفت. در ژاندارمری خراسان مامور خدمت گردید. در زمانی که کلنل محمدتقی‌خان پسیان رئیس ژاندارمری خراسان بود، سمت رئیس دفتری و آجودانی او را داشت. بعد از قیام و به قتل رسیدن کلنل، وی را به اتهام همکاری در قیام بازداشت کردند. چندی تحت تعقیب بود تا مورد عفو واقع شد، به تهران آمد و تحصیل علم حقوق نمود. چندی در وزارت فوائد عامه و زمانی در وزارت بازرگانی به خدمت اشتغال داشت.
پس از آن حرفه‌ی وکالت دادگستری را پیشه‌ی خود ساخت و به عضویت انجمن شهر تهران انتخاب شد. یک دوره هم ریاست انجمن با او بود. در دوره‌ی چهاردهم از ساوه و زرند که املاک وسیع همسرش در آن منطقه بود به وکالت رسید. در ادوار

هیجدهم و نوزدهم وکیل مجلس بود. بعد شهردار تهران شد و برای عمران و آبادی جنوب شهر تهران تلاش بسیار کرد. در حکومت دکتر امینی از شهرداری برکنار شد. منزل خود را ستاد مبارزین علیه دولت امینی کرد و همه روزه عده‌ای از اصناف و مردمان جنوب شهر در منزل او گرد آمده علیه دولت شعار می‌دادند. امینی دستور تعقیب او را داد. فرود بازداشت شد، مدتی در زندان به سر برد. پرونده‌هائی تشکیل یافت ولی کار به محاکمه نکشید. در دوره‌ی چهارم مجلس سنا، سناتور تهران شد. یک دوره‌ی چهارساله در سنا بود، چون رفتارش مردمی و تند بود، در ادوار بعدی او را کنار گذاشتند و دیگر کاری به او ارجاع نشد. فرود در رفیق‌بازی و پشتکار نظیر نداشت و در دشمنی هم خطرناک بود. در ۱۳۶۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرودی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی فرودی : رئیس ستاد سپاه ناحیه «خراسان»

سال ۱۳۳۴ ،در محله ی« تالار» در شهر« فردوس» متولد می شود و «مهدی » اش نامیدند .پدرش «محمد اسماعیل» پس از عمری زحمت و رنج ،زمانی که به عنوان آشپز در بیمارستانی مشغول خدمت بود ،سکته می کند و دار فانی را وداع می گوید .یتیمی در کودکی انگار سر نوشت مشترک بیشتر مردان و زنان بزرگ است تا در کوره ی رنج ها و سختی ها آبدیده شوند .

به مدرسه می رود و همزمان به مکتب خانه ای که قرآن تدریس می شد ،راه می یابد .خودش در این باره چنین می نویسد :

در همسایگی ما مکتب خانه ای بود که در آنجا به تحصیل قرآن پرداختم .محیط خانواده زمینه مذهبی داشت و آن ها نسبت به اسلام معتقد و متعصب بودند وتعصب اخلاقی زیادی داشتم .هیچ گاه در آن مدت به کسی نا سزا گفتم و همچنین ناسزا نشنیدم .

این چنین است که او به کرامت انسانی ارج می نهد و بر حفظ آن پای می فشارد .خانواده با حقوق بازنشستگی پدر ،قالیبافی خواهر بزرگترش ،کار در تابستان «مهدی» و مهمتر صرفه جویی و قناعت مادر ،روزگار می گذراندند .

با اتمام امتحانات کلاس چهارم ،خا نواده به «مشهد» نقل مکان می کنند .«مهدی» در دبستان «بزرگمهر» کلاس پنجم و ششم ابتدایی را پشت سر می گذارد .تغییر محیط ،پیچیدگی مردم در مقایسه با مردم «فردوس» کم کم« مهدی» را از سادگی و گوشه گیری جدا می کند و میان جمع بچه ها می کشاند و خواهرش با زمینه ی قوی مذهبی ،در مشهد ضمن رفت و آمد به فاطمیه و نرجسیه شروع به تحصیل در زبان عربی و تفسیر قرآن و دروس دیگر می کند .رفتار خواهر سر مشق ارزنده ای بود برای مهدی .

با ورود به دبیرستان ،زمینه ی فعالیت در عرصه ی مذهبی و سیاسی فراهم می شود .او با حضور در جلسات مذهبی که هر هفته در مسجد «بناها» و بعضی از منازل بر گزار می شد ،خود را به عنوان نوجوانی معتقد و فعال و ثابت قدم معرفی می کند و مورد توجه قرار می گیرد .

پس از پایان امتحانات خرداد ماه ،در سال سوم دبیرستان ،به مدرسه ی علمیه می رود و به تحصیل دروس اسلامی مشغول می شود .او به واسطه روحیه حق طلبی ،از همان سنین نوجوانی با حضور در جلسات مذهبی و سیاسی پا به میدان بسیار دشوار و مرد افکن مبارزه علیه رژیم پهلوی می گذارد .

این مبارزات که تقریبا از سال ۱۳۵۱ آغاز می شود ،تا پیروزی انقلاب در بهمن ماه ۱۳۵۷ بدون وقفه ادامه می یابد .«مهدی» در خلال شش سال مبارزه پی گیر و خستگی ناپذیر ،سه بار دستگیر و روانه شکنجه گاه ها و زندان ها می شود .یک بار هم موفق می

شود از چنگ ماموران ژاندارمری(سابق) بگریزد .

در میان شخصیت های مذهبی و انقلابی که به عنوان محور های مبارزه شناخته شده اند ،به خصوص در استان خراسان ،چهره های برجسته و درخشانی دارد .از عمده دلایل این برجستگی ،می توان به آگاهی و هوشیاری ،جسارت و شجاعت کم نظیر و تجربه و قدرت برنامه ریزی او اشاره کرد .در زمانی که هنوز تظاهرات خیابانی شکل نگرفته بود و بسیاری از بیم عمال رژیم شاه ،حتی در خفا جرات جسارت به شاه را نداشتند ،مهدی وارد میدان می شود .

از فردای پیروزی انقلاب اسلامی ،مهدی را می بینیم که نه در پی کار و زندگی شخصی می رود و نه به طمع نان و نام در صحنه خود نمایی می کند .او خویش را یکسره وقف انقلاب می کند .او که تنها و تنها برای رضای خالقش گام بر می دارد ،هر گاه می بیند به وجودش نیاز است ،درنگ نمی کند ؛هر جا که باشد و در هر مقام و موقعیتی .

پس از مدتی در سال ۱۳۶۰ ،تمام وقت و انرژی خویش را وقف سپاه پاسداران «مشهد» می کند و کارها و طرح های موفق و موثری را با کمک یاران انجام می دهند .با شروع جنگی تحمیلی ،بار دیگر شاهد حضور مردمی هستیم که در جبهه های مختلف از جنوب تا غرب و در کسوت گوناگون ،از فرماندهی سپاه منطقه ۴ گرفته تا معاونت لشکر پنج نصر ،از مسئولیت های ستادی گرفته تا بسیجی ساده ،یادگارهای ماندگاری از خویش بر جای گذاشته که تا ابد در دل تاریخ ثبت و در حافظه و یاد همرزمان باقی خواهد ماند .

زمانی که« مهدی» از ریاست ستاد استعفا می دهد ،برای خیلی ها قابل درک نبود. .چرا ؟در پاسخ یاد داشت هایش می خوانیم : فاصله زیاد ستاد تا شهادت ،باعث دلسردی و رنجش شده بود ...

این جا است که یاران و نزدیکان متوجه می شوند این مرد تنها در پی شهادت است و بس .همچنان در سپاه بود و شبانه روز کار می کرد .تا پیش از سال ۱۳۶۲ به چند ماموریت حساس و امنیتی به همراه تنی چند از برادران همرزمش اعزام می شود .کم کم تصمیم می گیرد از سپاه پاسداران برود .این در سال ۶۲ اتفاق می افتد .

نظر به تجربیات «مهدی» و هوش سر شار و شجاعت کم نظیرش ،در اواخر سال ۶۲ ،از طرف اطلاعات نخست وزیری ،مامور می شود تا به هندوستان برود .علی رغم تمام تنگناها و موانع ،در مدت اقامتش در هند اقدامات ارزشمندی انجام می دهد .«مهدی» به هنگام اقامت در هند ،نامه ی مفصلی برای آیت الله «زنجانی» می نویسد ،در بخشی از نامه آمده است .

در پایان از شما استاد و پدر ارجمند یک تقاضای عاجزانه دارم و آن این که برایم دعا بفرمایید که خداوند توفیق شهادت در راه خویش را هر چه زود تر نصیب این بنده عاصی نماید و وسایل و مقدماتش را فراهم کند .هر چند که می دانم من لایق نیستم ولی ...هفته قبل باز هم چند تا از برادران را در خواب می دیدم که ...

مهدی از هند باز می گردد .چند ماهی را صرف نوشتن گزارش و کار در رادیو می کند .او که در سال ۵۸ با دختری از منطقه محروم «فردوس» ازدواج کرده است حا لایک دختر و یک پسر دارد .شاید از معدود زمان هایی باشد که می توان در خانه سراغش را گرفت .

در عملیات «بدر» شرکت می کند .بسیاری از یاران به شهادت می رسند .او مجروح به «مشهد» باز می گردد .بار دیگر به رادیو می رود .در همین سال ،با دعوت به همکاری در ستاد حج و زیارت ،به مکه مشرف می شود .مهدی نامه ای می نویسد خواندنی :

نمی دانم برایتان قابل تصور است که آدم بیاید همان جا که پیامبر به نماز می ایستاده و دزدانه بوسه بر جایی که پای پیامبر انجا گذاشته شده ،بزند و بر ستون هایی که پیامبر تکیه زده ،تکیه بزند .یک خس بی سر و پا ...به طرف مسجد شجره برای احرام می رویم .تا این کمتر از خسان ،از میقات همچنان همراه سیل تا دل دریاها برویم .

چند صباحی در رادیو می ماند .عملیات« والفجر ۸ »از راه می رسد .واحد اطلاعات عملیات او را می طلبد .مهدی به فاصله یک

ساك بر داشتن ،طول می کشد تا راهی شود .در حین عملیات مجروح می شود .در این باره چنین می نویسد :
«گفتم بچه ها را تنها بگذارم ؟مگر خدا لطفی کند و ترکشی برای مرخصی بفرستد که گفتن همان و لحظه ای بعد خمپاره در پشت مان فرود آمد و موج آن مرا پرت کرد به جلو و دود و ترکش مرا از پای انداخت .برادر مسعود و ارشاد به سرعت مرا از صحنه دور کردند و با موتور به اورژانس و از آن جا با قایق به آن طرف آب بردند .چون ترکش در قفسه سینه و ریه اصابت کرده بود .نفس مقطع مقطع خارج می شد .مسعود عزیز سرم را روی زانویش گذاشته بود و عرق هایم را با دست پاك می کرد و بعد دیگر متوجه نشدم و او را ندیدم تا این که روز پنج شنبه در زیر جنازه ی شهیدی از تخریب همدیگر را دیدیم و بعد هم یک بار دیگر آن روزی که او داخل تابوت بود و من در زیر تابوت آن . و دیگر ندیدمش به امید دیدار .»
مدتی در بیمارستان قلب بستری می شود و پیش از التیام جراحاتش به مشهد می آید .بار دیگر به سر کار در رادیو می رود .انگار هیچ سدی ،مانع کار و تلاش و خدمتش نیست .او در صفحه اول سر رسید سال ۱۳۶۵ می نویسد .
اعلام سال ۶۵ ،سال تلاش و خود سازی و برنامه ریزی روزانه برای آغاز سی و دومین سال زندگی .
مهدی اگر چه هادی می نماید اما همه ی آن هایی که می شناختندش ،حس می کردند که چگونه انتظار شهادت بی تابش کرده است .بار دیگر به مکه مشرف می شود .ابتدا را ضی نمی شود .قصد داشت به جبهه برود .تنها زمانی به رفتن رضایت می دهد که یاران مطمئنش می کنند که فعلاـ عملیاتی در پیش نیست .وقتی از «مکه »به خانه بر می گردد ،آرام آرام احساس می کند ،موعد وصال نزدیک است .
سر انجام در سحرگاه پنجم دی ماه ۱۳۶۵ در گرماگرم عملیات «کربلای ۴ »،به هنگام حمل پیکر شهدا و مجروحین به پشت خاکریز ،هدف گلوله و ترکش قرار می گیرد و به شهادت می رسد .
منابع زندگینامه" :غریبه"نوشته ی ،خسرو باباخانی،نشر ستاره ها،مشهد –۱۳۸۵

فرورتیش

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرورتیش ۶۵۵- ۶۳۳ (Fravartish ق.م)- هرودوت نام او را فرااورتس Fraortes نوشته است. پس از پدر به تخت نشست و مانند دیااکو مناسباتش با آسور خوب بود و به آسوربانی پال باج می‌پرداخت و مردمان آریانژاد مشرق ایران و همچنین فارس را تحت تسلط خود درآورد. پس از چندی چون خود را نیرومند یافت به خیال آنکه ماد را از دست‌نشاندگی آشور برهاند به سرزمین آشور لشکر کشید، ولی سپاه چریک ماد تاب مقاومت را در برابر قشون ورزیده‌ی آشور نیاورده، شکست خوردند. و فرورتیش پادشاه ماد نیز در این جنگ کشته شد.
بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

فروزان نژاد، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس فروزان نژاد : فر مانده گروهان اول گردان المهدی(عج)لشگر ۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۱ در روستایی به نام" ورزگ" در ۲۴ کیلومتری جنوب شرقی قاین و در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. عباس دوران کودکی خود را در شرایطی بسیار سخت و دشوار گذراند. در این دوران که از طرفی جو خفقان و هولناک رژیم پهلوی بر تمام نقاط کشور اسلامی سایه افکنده بود، برای خانواده هایی مثل خانواده شهید فروزان نژاد که فرزند ارشد خانواده در لباس مقدس روحانیت در حوزه علمیه مشهد مشغول تحصیل علوم دینی بود، خاطر اعضای خانواده از این بابت دائم نگران و از طرفی وضعیت اقلیمی آن زمان که سال هایی کم باران و چند سال پی در پی خشکسالی در قاینات بیداد می کرد، زندگی برای چنین خانواده هایی که منبع درآمدی غیر از کشاورزی و دامداری نداشتند سخت و دشوار بود. پدر خانواده بااجبار در طول سال حداقل شش ماه را از خانه و کاشانه دور بود و به شهرهای تهران، ورامین و قزوین سفر می کرد تا از راه کارگری هزینه زندگی را تامین نماید.

عباس از کوچکی علاقه زیادی به فراگیری علوم قرآنی داشت .او با کمک مرحوم کربلایی حسن پدر بزرگ خودش توانست قبل از رسیدن به سن هفت سالگی روان خوانی قرآن را فرا گیرد. در سنین کودکی شدیداً پاکی و طهارت را رعایت می کرد و اکثر اوقات بیکاری خود را با قرآن و نماز و دعا و نیایش سپری می کرد.

عباس تحصیلات دوران ابتدایی را در مدرسه روستای ورزگ با موفقیت به پایان رساند و به خاطر این که در آن دوران مدرسه راهنمایی در محل نبود و وضعیت مالی خانواده در حدی نبود که ایشان بتواند در شهر ادامه تحصیل بدهد، ترک تحصیل نمود و با دیگر اعضای خانواده به کار کشاورزی و قالی بافی مشغول شد.

دوران نوجوانی شهید در محل زادگاهش سپری شد در حالی که به صورت جدی به احکام دین پای بند بود تا آن حد که کلیه اهالی محل او را به عنوان یک جوان متدین و پرهیز کار و با صداقت می شناختند و مورد علاقه همه بود.

با شروع حرکت های انقلابی از سوی روحانیت معظم و سایر اقشار ملت علیه نظام ستم شاهی ایشان نیز در کنار بقیه اعضای خانواده به خصوص برادر بزرگش حاج شیخ حسن در برنامه ها و جلسات مذهبی و راهپیمایی ها و مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت پهلوی شرکت می کرد. بعد پیروزی انقلاب وقبل از موعد مقرر داوطلبانه به خدمت مقدس سربازی اعزام و پس از آموزش عازم جبهه گردید. پس از چند ماه حضور در جبهه در عملیات آزاد سازی کرخه کور که به کرخه نور تبدیل گردیده بود،شرکت داشت که در آن عملیات مورد اصابت موج انفجار گلوله توپ قرار گرفت و به شدت دچار موج گرفتگی گردید که حدود شش ماه در بیمارستان ارتش در تهران و مشهد بستری بود و به خاطر این مجروحیت شدید از خدمت زیر پرچم معاف گردید.

وی بلافاصله پس از بهبودی مجدداً از طریق بسیج عازم جبهه شد و پس از چند نوبت اعزام به عضویت رسمی سپاه درآمد و اکثر ایام هشت سال دفاع مقدس را در جبهه ها بود .او۶۳ ماه در جبهه بود و بقیه ایام جنگ را یا در بیمارستان بستری و یا مشغول آموزش های سنگین و تخصصی مثل آموزش تخریب، آموزش فرماندهی گروهان، آموزش مربی گری و .... بود.

عباس در تمام عملیات در خط مقدم جبهه به عنوان فرمانده گروهان خط شکن و یا تخریب چی شرکت داشت. سه بار مجروح شد . یک بار در بیمارستان اهواز بود وپس از بهبودی مجدداً به خط برگشت و حتی به خانواده هم اطلاع نداد که مجروح شده است.

شهید فروزان نژاد که بر اثر مجروحیت از ناحیه بازوی راست و سر و گوش آسیب دیده بود توسط کمیسیون پزشکی به عنوان جانباز شناخته شده و از کارهای رزمی و سنگین معاف گردیداماز زیر بار هیچ ماموریتی شانه خالی نکرد و حتی برگه های کمیسیون پزشکی را به کسی نشان نداد و اصرار می کرد که من هیچ مشکلی ندارم.

پس از اتمام جنگ تحمیلی عازم آموزش چتربازی و دوره مقدماتی عالی پیاده گردید و این دوره را با موفقیت عالی به پایان رساند.

اودر آخرین تمرین پرش از هواپیما در زمینی که پوشیده از سنگلاخ های بزرگ بود فرود آمد و از ناحیه پا آسیب دید و نهایتاً با

مدرک کاردانی از دانشکده افسری نیروی زمینی سپاه فارغ التحصیل شد.

دوران بعد از جنگ که در نیروهای نظامی دوران سازماندهی بازسازی و مبارزه با اشـرار و ضد انقلاب بود ایشان دائماً در ماموریت در استان سیستان و بلوچستان و کویر کرمـان، مرز نهبنـدان، زیر کوه قـاین، تایباد و تربت جام بود و با روحیه فوق العاده مثل زمان جنگ در ماموریت ها شـرکت می کردو ماموریت های محوله را به خوبی انجام می داد. در سال ۱۳۶۲ ازدواج نمود که حاصل این ازدواج ۴ فرزند به نام های مریم، یونس، زکیه و حسین می باشد.

چند ویژگی مهم در زندگی شهید فروزان نژاد وجود داشت که قابل ملاحظه می باشد:

۱ـ ایمـان و تقوا و پرهیزکاری ،او شدیـداً به نماز اول وقت علاقه داشت و دیگران را هم تشویق می کرد و بنابه گفته روحانی محترم گردان المهـدی شـهید فروزان نژاد در سـطح تیپ سه انصـار بیشترین اهمیت را به نمـاز می داد و حتی در منزل نیز نمازرابه جماعت اقامه می کرد، خودش پیش نماز بودو همسر و فرزندان به او اقتدا می کردند.

۲ـ اهمیت زیـاد به مـال حلاـل و حرام،ایشـان از خـوردن هرگونه لقمه شـبهه نـاک خودداری می کرد و نسبت به پرداخت خمس و زکات آن چنان دقیق بود که حتی مقدار باقی مانده نفت داخل بخاری و چراغ را حساب کرده و خمس آن را پرداخت می کرد.

۳ـ اهمیت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر، شـهید تا جایی که در توان داشت دوسـتان و همکاران و بستگان را امر به معروف می کرد و دیگران را از کارهای بیهوده و لهو و لعب نهی می کرد. بخصوص نهی از غیبت در هر جلسه که صحبت به غیبت کشیده می شد؛ایشان بلافاصـله افراد را نهی می کرد.اگر جلسه طوری می شد که امکان پذیرفتن حرف ایشان وجود نداشت جلسه را ترک می کرد.

۴ـ صداقت و راستگویی، هرگز مشاهده نشد ایشان یک کلمه دروغ گفته باشد. به شوخی هم دروغ نمی گفت.

۵ـ تلاش و جـدیت در هر امری اعم از کار و تحصـیل، به عنوان مثال ایشان با مـدرک پنجم ابتدایی در سال ۱۳۶۲ وارد سپاه شد در جبهه و پشت جبهه ایـام فراغت را درس می خوانـد و توانست دیپلم را از آموزش و پرورش قاین اخـذ نمایـد و دوران کاردانی را از دانشکده افسری امام حسین (ع) اخذ نمود.

۶ـ کم توقع بود،او هرگز در مقابـل کارهای خودش از کسـی توقعی نـداشت و خود را از کسـی طلبکار نمی دانست. با همان سوابق رزمی همیشه خود را به انقلاب بـدهکار می دانست و اگر مسئولی با دوستی اصـرار می کرد که اگر کاری داریـد، مشکل داریـد، بگوییـد انجام دهیم. او فقط یک کلمه می گفت: برای بنده دعا کنید که خدا مرا به حضور بپذیرد. این جمله پایان حرف او و جمله پایـان نـامه هـای او در زمـان جنـگ و در زمـان مبـارزه بـا اشـرار بود که از خـانواده و بسـتگان و روحانیون و مومنین و پـدر و مادر درخواست می کرد که برایم دعا کنید که خدا مرا توفیق خدمت و عبادت و شهادت بدهد. او هرگز از کمبودها و مشکلات زندگی حتی یک کلمه گلایه نکرد.

۷ـ توجه به افراد محروم و بی بضـاعت، او بـا همان حقوق ناچیز خود بارها مشاهـده شـد مبالغی را به کمیته امـداد امام (ره) پرداخت می کرد و بعضاً وسایل و کالاهایی می خرید و برای افراد مستضعف می فرستاد.

۸ـ نظم و ترتیب را دوست می داشت، ایشان هر موقع به خانه برمی گشت با دست خود نسبت به منظم کردن وسایل و مرتب نمودن خانه اقدام می کرد، حتی داخل منزل پدر و مادر و برادران را نیز مرتب می کرد و دیگران را هم به این امر تشویق و ترغیب نموده و خودش نیز کمک می کرد.

سخن در باره ویژگی های این شهید بزرگوار زیاد و قلم از تحریر آن عاجز است.

سرانجام پس از سال ها تلاش و مبارزه و جهاد و شهادت طلبی و به نحوی خالصانه این شهید عزیز به مصداق آیه شریفه:

«یا ایتهالنفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»

آماده پرواز شده بود.

محمد،برادر شهید روزهای آخر عمراورا چنین تعریف می کند:

حالت روحی و معنوی شهید از عید سال ۱۳۷۸ مثل روز روشن واضح بود .برخورد و حرکات و صحبت هایی با پدر و مادر و برادران و خانواده داشت که در واقع وداع می کرد ولی ماها متوجه نبودیم. حالا متوجه می شویم که ایشان از قبل جواب مثبت خود را از معبود خود گرفته بود و به مصداق حدیث شریف: «حاسبواقبل ان تحاسبوا»

به حساب و کتاب و امور شرعی خود رسیدگی کرده بود قبل از آن که از او حساب بکشند خود را از همه جهات سبکبار کرده بود و تمام وصیت های خود را بازبان و عملاً به خانواده و بستگان منتقل کرده بود. و در تاریخ ۲۰/۱/۱۳۷۸ برای آخرین بار عازم میدان مبارزه با اشرار کوردل و نوکران سرسپرده اجانب گردید و در یک نبردی جانانه در عصر روز پنج شنبه ۲۶/۱/۱۳۷۸ همزمان با فرا رسیدن ماه محرم به استقبال کاروان شهدای کربلا رفت و با چهره بشاش که لبخند رضایت بر لبان چون ماهش نقش بسته بود به دیدار معبود شتافت و به آرزوی دیرینه خود رسید.

منابع زندگینامه":پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران بیرجند ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فروزان، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۶ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به خدمت در وزارت دارائی درآمد و مراحل ترقی را سریعا طی کرد. از اهم مشاغل وی ریاست دارائی مشهد، ریاست دارائی سنندج و ریاست دارائی آذربایجان را می‌توان نام برد. در ۱۳۱۹ شهردار تهران شد و قریب یک سال و چند ماه شهردار پایتخت بود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ به وزارت دارائی بازگشت و مدیرکل آن وزارتخانه گردید و بعد مدیرکل گمرکات شد و در ۱۳۳۰ به معاونت وزارت دارائی رسید. چندی ریاست شرکت معاملات خارجی با او بود. در ۱۳۳۴ مجددا به معاونت وزارت دارائی منصوب شد و مدتی هم در آن وزارتخانه کفیل بود. روی‌هم‌رفته مرد موجه و قابلی بود. وفات او در سال ۱۳۶۴ در تهران اتفاق افتاد.

(س چهاردهم ق)، نویسنده. از صاحب منصبان وزارت دارایی بود و چندی نیز کفالت آن وزارتخانه را به عهده داشت. از آثار وی: «اقتصاد ایران»؛ «اقتصاد کامل قائم بر بودجه‌ی کامل است»؛ «هدیه به دکتر میلیسپو».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۰۷، ۳۰۶ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۷۱ / ۴).

فروزانفر، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به بدیع‌الزمان، فرزند شیخ علی بشرویه‌ای خراسانی و متولد سال ۱۲۷۸ ش در بشرویه خراسان است. تحصیلات مقدماتی را در موطن خود فراگرفت و سپس به مشهد رفت. ادبیات فارسی و منطق و حکمت و فلسفه را فراگرفت مدتی نیز در نزد علماء و

فقهاء بزرگ مشهد مانند مرحوم ادیب نیشابوری به تکمیل تحصیلات پرداخت. هنگامی که در مشهد اقامت داشت، کم و بیش با مطبوعات تهران همکاری می‌نمود. مخصوصا در مجله‌ی دانشکده که به مدیریت ملک‌الشعرای بهار انتشار می‌یافت، مقالاتی می‌نوشت. فروزانفر چون مردی باهوش و بافراست بود، به زودی فهمید که محیط مشهد برای او کافی نیست و دامنه‌ی فعالیت خود را باید در تهران ادامه دهد، لذا از مشهد به تهران آمد و تدریجا با محافل علمی و ادبی تهران آشنا شد و با کمک مرحوم بهار و مرحوم افسر برای خود جائی باز کرد و به خدمت وزارت معارف درآمد و در دارالفنون و دارالمعلمین به تدریس پرداخت. پس از تشکیل دانشگاه تهران، استاد شد و تدریس ادبیات فارسی به او محول گشت. پس از تشکیل فرهنگستان نیز به عضویت آنجا برگزیده شد و یکی از عوامل موثر آنجا گردید. بعد از سال ۱۳۲۰ به ریاست دانشکده‌ی معقول و منقول منصوب گردید و چندین دوره ریاست این دانشکده با

او بود. فروزانفر در اواخر عمر فقط در دوره‌ی دکترای زبان و ادبیات فارسی و دکترای معارف اسلامی تدریس می‌نمود.

بدیع‌الزمان فروزانفر در سال ۱۳۲۸ که مجلس سنا تشکیل شد، به سمت سناتور انتصابی تعیین و برقرار گردید و تا سال ۱۳۳۱ که مجلس اول سنا برپا بود، در آنجا عضویت داشت، دولت وقت برخلاف قانون، مجلس سنا را منحل ساخت و فروزانفر نیز از سناتوری کنار رفت. وی در آن تاریخ قصیده‌ی غزالی سرود که اقدام دولت وقت را در بستن سنا تایید می‌کرد ولی همان قصیده باعث شد که دیگر وی به مجلس سنا و یا سایر مشاغل سیاسی راه پیدا نکند و تا آخر عمر کارش تدریس و تالیف باشد.

فروزانفر مردی محقق و دانشمند و پرکار و زرنگ بود. حافظه‌ای بسیار قوی داشت. تدریجا به معلومات خود افزود به طوری که در بیست سال آخر حیات خود از زمره‌ی دانشمندان معدود به شمار می‌رفت. غالب اشعار شعرا متقدم را از حفظ داشت و در محافل و مجالس به مناسبی از آن اشعار، شاهد مثال می‌آورد. او مردی واقعا زرنگ بود به طوری که از هیچ به همه چیز رسید. در سخنرانی نیز تسلط داشت. در سازمان پرورش افکار و فرهنگستان نقش اول را بازی می‌کرد. سرانجام در سال ۱۳۴۹ درگذشت.

از فروزانفر آثار و تالیفات زیادی باقی مانده است ولی بیشتر تسلط وی در اشعار مولوی است. کتابهای خلاصه مثنوی و مثنوی شریف از تتبعات او در این زمینه است. چندین سخنرانی نیز درباره‌ی مولوی نموده است که در خور توجه و امعان‌نظر است. کتابهای سخن و سخنوران، فرهنگ تازی به فارسی، مآخذ قصص مثنوی، تصحیح فیه مافیه از دیگر آثار اوست. در تالیف چندین کتاب درسی و دستور زبان فارسی نیز مشارکت داشته است. وی در اواخر عمر ریاست کتابخانه‌ی سلطنتی را بر عهده داشت. او طبع شعر نیز داشت و اشعاری می‌سرود که در نوع خود پرمغز و حاوی نکات دستوری بوده است. بدیع‌الزمان فروزانفر در میان محققین معاصر ایران به علت سرعت انتقال و حافظه‌ی قوی که داشت، مقامی خاص احراز کرد و آثار تحقیقی او از نوعی شم انتقادی و نکته‌سنجی خاص برخوردار است. مهمترین حوزه‌ی تحقیقات او چنان که آثارش نشان می‌دهد، مولوی‌شناسی بوده است. مهمترین آثارش سخن و سخنوران، رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، تاریخ ادبیات ایران، خلاصه مثنوی، مآخذ مثنوی و تمثیلات معنوی، شرح حال و نقد و تحلیل آثار عطار، و شرح شریف است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فروغی اصفهانی، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۸ -۱۲۶۳ ش)، نویسنده، استاد دانشگاه، شاعر، مترجم و روزنامه‌نگار. در تهران به دنیا آمد. پدر ش از رجال دانشمند دوره‌ی

ناصری بود. وی علوم مقدماتی را نز پدر آموخت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدرسه‌ی دارالفنون و آلیانس به پایان برد و زبان فرانسه را به خوبی آموخت، آن‌گاه به فرانسه عزیمت نود. بعد از بازگشت به ایران معلم دارالفنون و مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و علاوه بر مترجمی، تدریس جغرافیا و تاریخ و علوم طبیعی را نیز عهده‌دار شد. وی در تربیت دانش‌آموزان سلیقه‌ی خاصی داشت و بدین منظور یک مدرسه عالی به نام «دارالمعلمین» در ۱۲۹۸ ش تأسیس کرد که خود، ریاست آن را به عهده داشت. وی همچنین نظارت و سرپرستی مجله‌ی «اصول تعلیمات» را، که از طرف وزارت معارف منشتر می‌شد، به عهده داشت. فروغی پس از نشر شش شماره از آن مجله نام آن را به «اصول تعلیم» تغییر داد. چندی بعد ماهنامه‌ی «فروغ تربیت» را دایر کرد. وی جمعا چهار سفر به اروپا داشت که سفر آخر او به عنوان وزیر محتار ایران در سویس بود. ابوالحسن فروغی عضو فرهنگستان زبان فارسی و استاد دانشگاه تهران بود. در ادبیات و انشای زبان فرانسه بسیار پرمایه و زبردست و در ادبیات فارسی و عربی هم صاحب مطالعات زیاد بود. نثر را خوب می‌نوشت و شعر نیز می‌گفت. سرانجام در تهران درگذشت. آثار وی: مجموعه‌ی «اشعار»؛ اوراق مشوش»یا «مقالات مختلفه»؛ رساله‌ی «تجدد و ملیت»؛ منظومه‌ی «شیدوش و ناهید»؛ «تاریخ شعرا»، با همکاری محمدعلی فروغی؛ «سرمایه سعادت» یا «علم و آزادی».[۱]

فرزند محمدحسین ذکاءالملک، در ۱۲۶۳ ش (۱۸۸۴ م) در تهران متولد شد. در سن ۶ سالگی تحصیلات مقدماتی را تحت نظارت پدر و محمدعلی فروغی برادر مهترش آغاز کرد و سپس تحصیلات خود را در مدارس دارالفنون و آلیانس فرانسه ادامه داد و فارغ‌التحصیل شد. آنگاه به زبان و ادبیات فارسی و عربی پرداخت و چون شوق و علاقه‌ای به فلسفه و عرفان داشت، بیشتر وقت خود را صرف فلسفه قدیم و جدید نمود و با مکتبهای فلسفی آشنا شد و در مدرسه‌ی سپهسالار قدیم آن را تکمیل نمود. فروغی در سن ۱۸ سالگی به روزنامه‌ی تربیت که پدرش انتشار می‌داد پیوست و مدیریت داخلی و توزیع روزنامه‌ی مزبور را بر عهده گرفت. پس از تعطیلی روزنامه‌ی تربیت که مقارن طلوع مشروطیت بود، به کار معلمی و تدریس پرداخت و در مدارس علمیه و دارالفنون ساعاتی از وقت خود را تدریس می‌نمود.

فروغی در ۱۲۹۸ ش با کمک برادرش که ریاست دیوان عالی کشور را بر عهده داشت، به تاسیس مدرسه‌ای به نام دارالمعلمین مرکزی پرداخت و برنامه‌ی آن مدرسه عینا از مدارس متوسطه فرانسه اقتباش شده بود و دوره‌ی آن شش سال کامل بود و مدرک تحصیلی آن دیپلم کامل متوسطه بود. همزمان با تاسیس دارالمعلمین مرکزی، نصیرالدوله (احمد بدر) وزیر معارف وقت، مدیریت مجله‌ی اصول تعلیم را که از طرف اداره‌ی بازرسی وزارت معارف منتشر می‌شد به ابوالحسن فروغی طبق حکمی واگذار کرد که با کمک مدرسین و معلمین مدرسه‌ی مزبور، مجله را منتشر سازند. این مجله که هزینه‌ی آن را وزارت معارف تامین می‌نمود، یک مجله‌ی فلسفی و تربیتی و علمی و تاریخی و ادبی بود. فروغی اعضاء هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی مزبور را به این شرح انتخاب نمود: غلامحسین رهنما، ابوالقاسم بهرامی، عبدالعظیم قریب و اقبال آشتیانی. علاوه بر هیئت تحریریه، فروغی در هر شماره دو مقاله‌ی فلسفی داشت. با تمام کوششی که برای ادامه‌ی کار این مجله به عمل آمد، مع‌الوصف شش شماره بیشتر منتشر نشد و در محاق تعطیل قرار گرفت.

پس از تعطیلی مجله‌ی اصول تعلیم، فروغی در سال ۱۳۰۰ مجله‌ی فروغ تربیت را انتشار داد که آن هم دوام زیادی نکرد و از چند شماره تجاوز ننمود. در ۱۳۰۷ ش دارالمعلمین عالی از طرف وزارت فرهنگ تاسیس شد و ابوالحسن فروغی به استادی آنجا منصوب شد.

ابوالحسن فروغی در سال ۱۳۱۲ ش به سمت وزیرمختار ایران در سویس انتخاب شد و یک سال در این ماموریت بود و بعد نمایندگی ایران را در جامعه‌ی ملل برعهده گرفت و سرانجام در ۱۳۱۴ به ایران بازگشت و به استادی دانشگاه تهران و عضویت پیوسته‌ی فرهنگستان منسوب شد و تا پایان عمر در مشاغل فرهنگی بود.

وفات وی در ۶ بهمن‌ماه ۱۳۳۸ ش اتفاق افتاد. ابوالحسن فروغی تالیفاتی به زبان فرانسه و فارسی دارد که عبارتند از: دو جلد در اصول حکمت و فلسفه به زبان فرانسه، سرمایه سعادت، اوراق مشوش و دوره‌های مجله اصول تعلیم و فروغ تربیت. وی طبع شعر داشت و قسمتی از اشعار او به چاپ رسیده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] ادبیات معاصر (۸۰ -۷۹)، از نیما تا روزگار ما (۱۵۹ -۱۵۷)، تاریخ برگزیدگان (۳۷۲ -۳۷۱)، تاریخ جراید (۶۹ / ۴ ،۱۹۰ -۱۸۵ / ۱)، الذریعه (۸۲۸ / ۹)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۹۵ -۹۴ / ۵)، سخنوران نامی معاصر (۲۷۰۰ -۲۶۹۷ / ۴)، سرآمدان فرهنگ (۶۱ / ۱)، فرهنگ سخنوران (۷۰۵)، لغت‌نامه (ذیل/ فروغی)، مؤلفین کتب چاپی (۱۶۲ -۱۶۱ / ۱)، یغما (س ۱۹، ش ۳، ص ۱۷۲، س ۲۱، ش ۱۰، ص ۵۷۶-۵۷۴).

فروغی، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، متولد ۱۲۸۶ ش است. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در تهران، برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و در رشته‌ی معماری درجه‌ی مهندسی گرفت. بعد از مراجعت به ایران، به استخدام دانشگاه درآمد و سرانجام به استادی رسید. مدتها نیز ریاست دانشکده هنرهای زیبا با او بود. فروغی در دوره‌ی نوزدهم مجلس شورای ملی از تهران نماینده شد ولی قبل از اتمام دوره به علت داشتن شغل آزاد و مقاطعه‌کاری، از نمایندگی کناره‌گیری نمود.

فروغی یکی از مهندسین باذوق و درجه اول ایران محسوب می‌شود. بسیاری از ساختمانهای بزرگ کشور به دست او طراحی و پی‌ریزی شد. از جمله کاخ مجلس سنای سابق به وسیله‌ی او و چند تن دیگر بنیاد گرفت. در زمانی که کابینه‌ی علی امینی تشکیل یافت، بعضی از مسائل مورد توجه قرار گرفت و دستور رسیدگی صادر گردید. از جمله پرونده‌ای برای ساختمان مجلس سنا درست شد و فروغی در این پرونده متهم شناخته شد و چند ماهی در زندان به سر برد تا سرانجام حکم برائت او صادر گردید. در ۱۳۴۲ در دوره‌ی چهارم سنا به سناتوری رسید و مجموعا چهار دوره در سنا عضویت داشت و بالاخره کاخ مجللی که درست کرده بود و مدتی برای آن زندانی شده بود، مستاجر آن گردید و از مزایای آن بهره‌مند شد. او یکی از سکه‌شناسان معروف ایران بود. مدتی کوتاه در ۱۳۵۷ وزارت فرهنگ و هنر بر عهده‌ی او قرار گرفت. فروغی از جوانی به آثار باستانی و عتیقه عشق می‌ورزید و در عمر نسبتا طولانی خود به جمع‌آوری آن همت گماشت، مجموعه‌ی نفیسی درست کرد و آن را به موزه‌ی ایران باستان بخشید. او از نقاشی هم بی‌بهره نبود. چند تابلو نفیس از خود به یادگار گذاشت.

از همسر فرانسوی خود دارای دو پسر شد، یکی از آن دو در اثر سقوط از اسب در جوانی درگذشت. وفات او در سال ۱۳۶۲ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فروغی، محمد علی ذکاءالملک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۱ -۱۲۹۴ ق)، نویسنده، ادیب، مترجم و دانشمند. فروغی تحصیلات خود را از پنج سالگی نزد پدر آغاز کرد و ظرف مدت هفت سال کلیات زبانهای فارسی، عربی و فرانسه را آموخت و از علوم جدید نیز بهره گرفت. بعد از آن وارد مدرسه‌ی دارالفنون شد و به تحصیل در رشته‌ی طب پرداخت. اما پس از چندی به علت علاقه به فلسفه و ادبیات در این دو زمینه مشغول فعالیت شد. چندی نیز در مدرسه‌ی صدر به تکمیل تحصیلات پرداخت. بعد از این که پدرش هفته‌نامه‌ی «تربیت» را انتشار داد محمدعلی به عنوان سردبیر، نویسنده و مترجم هفته‌نامه مقالاتی در آن نوشت. پس از تأسیس مدرسه‌ی علوم سیاسی در ابتدا به عنوان مترجم و سپس به عنوان استاد و معاون مدرسه به خدمت پرداخت. بعد از درگذشت محمدحسین فروغی، محمدعلی ملقب به ذکاءالملک شد و ریاست مدرسه‌ی علوم سیاسی را به عهده گرفت. فروغی در طی زندگانی سیاسی خود چند بار به وکالت مجلس و سفارت رسید و چندین بار وزیر و نخست‌وزیر شد. وی در تهران درگذشت و در ابن‌بابویه به خاک سپرده شد. آثار او عبارتند از: «آئین سخنوری در فن خطابه»؛ «حکمت سقراط»؛ «تاریخ ملل شرق»، ترجمه؛ «اصول علم ثروت»؛ «سیر حکمت در اروپا»؛ «تاریخ ساسانیان» یا «تاریخ سلاطین ساسانی»، ترجمه، با همکاری پدرش ؛ «فهرست رجال بزرگ ممالک».[۱]

معروف به ذکاءالملک، فرزند مرحوم محمدحسین‌خان ذکاءالملک اول، متولد ۱۲۹۴ ه.ق در تهران است. پدرش از دانشمندان و محققان و شعراء بلندپایه‌ی عصر ناصری و مظفری است که در وزارت انطباعات اعتمادالسلطنه ریاست قسمت ترجمه و تالیف با او بود. علاوه بر آن بر مترجمان همایونی ریاست داشت و شاعری توانا، ادیبی دانشمند و مترجمی کم‌نظیر بود. غالب کتبی که اعتمادالسلطنه به نام خود چاپ کرده است، قسمت اعظم آن نتیجه‌ی تحقیق و نگارش فروغی است.

محمدعلی فروغی تحصیلات خود را نزد پدرش آغاز کرد. پس از آموزش زبان پارسی به آموختن مقدمات عربی و قرآن و شرعیات پرداخت. پس از آن ادبیات زبانهای فارسی و عربی را فراگرفت و در آموزش فلسفه و عرفان و حسن خط همت گماشت و ابتدا زبان فرانسه و بعد زبان انگلیسی را به خوبی فراگرفت و وارد دارالفنون ناصری شد. مدتی به علم طب روی آورد، سالی چند در این علم غوطه‌ور بود تا اینکه طبابت را مطابق ذوق خود نیافت و بر فلسفه و عرفان متمایل شد و تحصیلات خود را در این رشته در مدارس معروف آن روز تهران نزد اساتید بزرگی چون میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا طاهر تنکابنی به حد کمال رسانید و چون مسلط به زبانهای خارج بود، از نوشته‌ی فلاسفه‌ی مغرب زمین هم بهره‌مند گردید.

پدرش در سال ۱۳۱۴ ه.ق به انتشار مجله‌ی تربیت همت گماشت. محمدعلی در کار این نشریه دخالتی تام داشت. گذشته از سردبیری آن ترجمه‌هائی از او منتشر می‌شد. در این روزنامه از قانون و مدرسه و تجدد سخن بسیار آمده است و قریب ده سال منظما انتشار پیدا می‌کرد.

در ۱۳۱۷ ه.ق که میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله به تشویق دو فرزند خود موتمن‌الملک و مشیرالملک (بعدها مشیرالدوله) مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی را بنیاد نهاد، محمدحسین فروغی به استادی آنجا برگزیده شد و فرزندش نیز به ترجمه‌ی تاریخ برای دانشجویان پرداخت و پس از چندی معلم تاریخ در مدرسه‌ی سیاسی گردید. پس از مدتی محمدحسین ذکاءالملک به ریاست مدرسه گمارده شد و فرزندش را به معاونت انتخاب کرد. این وضع تا اوایل مشروطیت ادامه داشت. در این سال ذکاءالملک درگذشت و لقب و شغلش را به فرزند ارشد او واگذار کردند. محمدعلی فروغی با لقب ذکاءالملک به ریاست مدرسه عالی علوم سیاسی منصوب گردید. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس اول که در حقیقت مجلس موسسان بود، فروغی برای ریاست دبیرخانه دعوت شد و کار اداری مجلس را انجام می‌داد. سازمان اداری و تاسیس کتابخانه از کارهای اولیه‌ی اوست. در انتخابات دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی که پس از استبداد صغیر انجام گرفت، محمدعلی ذکاءالملک به نمایندگی مردم تهران انتخاب شد و پس از چندی به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب گردید. چند ماهی بیشتر در این سمت نبود که جای خود را به موتمن‌الملک سپرد و

خود به نیابت ریاست رسید.

ذکاءالملک در سال ۱۲۹۰ ش در کابینه‌ی صمصام‌السلطنه بختیاری ابتدا وزیر مالیه و بعد وزیر عدلیه شد. در کابینه‌ی بعدی که به ریاست مشیرالدوله تشکیل یافت، همچنان وزیر عدلیه بود. در دوره‌ی سوم وکیل مجلس شد ولی در مجلس باقی نماند تا به ریاست دیوان عالی کشور منصوب شد و سالیان دراز در آن سمت اشتغال داشت. پس از پایان جنگ بین‌الملل اول، به اتفاق مشاورالممالک انصاری به کنفرانس صلح رفتند ولی موفق به حضور در کنفرانس نشدند و آنها را مودبانه جواب کردند. در ۱۳۰۱ ش ذکاءالملک در کابینه‌ی مستوفی‌الممالک وزیر امور خارجه شد و در جدال مستوفی و مدرس نقشی اساسی داشت و غالبا پاسخ مجلسیان را او می‌داد. در کابینه‌ی بعدی به ریاست مشیرالدوله وزیر مالیه شد. از ۱۳۰۲ تا ۹ آبان ۱۳۰۴ در چهار کابینه‌ی رضاخان سردارسپه، دو بار وزیر خارجه و دو بار وزیر مالیه بود تا سرانجام در ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس پنجم طرح انقراض قاجاریه را به تصویب رسانید و حکومت موقت را به رضاخان پهلوی سپرد تا مجلس موسسان به اصلاح اصول قانون‌اساسی بپردازد. ذکاءالملک در این تاریخ به کفالت نخست‌وزیری و سرپرستی دولت تعیین شد.

مجلس موسسان در آذرماه ۱۳۰۴ امور سلطنت را به رضاخان پهلوی واگذار کرد و محمدعلی فروغی به عنوان اولین نخست‌وزیر سلطنت رضا پهلوی معرفی شد. او قریب شش ماه رئیس دولت بود. تاجگذاری رضاشاه، انتخابات دوره‌ی ششم قانون نظام اجباری و الغاء القاب و قانون ثبت در دوران نخست‌وزیری او انجام یا به تصویب رسید. فروغی در اثر دخالتهای تیمورتاش وزیر دربار تاب مقاومت نیاورد و از شاه اجازه‌ی استعفا گرفت. شاه استعفای او را پذیرفت مشروط بر اینکه کاری در کابینه قبول کند. پس از مذاکرات لازم، قرار شد فروغی در کابینه‌ی بعدی وزیر جنگ باشد ولی کارهای وزارت جنگ را رضاشاه انجام بدهد. جانشین فروغی که پس از لغو القاب حسن مستوفی نام گرفته بود، فروغی را به عنوان وزیر جنگ معرفی کرد و پس از چندی فروغی به اتفاق دو فرزند خود (جواد و محسن) از راه روسیه عازم اروپا شد تا ترتیب تحصیل فرزندان خود را تحت‌نظر علامه محمد قزوینی در پاریس بدهد. برخی از مورخین درباره‌ی این مسافرت مطالب خلاف واقعی عنوان نموده و متذکر شده‌اند که انگیزه‌ی فروغی در این مسافرت صرفا برای ملاقات با سلطان احمدشاه و اخذ استعفانامه از وی و پرداخت مبلغی حدود هفت میلیون تومان بوده است در حالی که مرحوم فروغی در تمام عمر نسبت به این مطلب معترض بود، و قویا آن را تکذیب می‌نمود و اصولا در پاریس بین او و احمدشاه ملاقاتی دست نداده بود. فروغی چند ماهی در پاریس اقامت گزید تا به سمت سفارت کبرای ایران در آنقره تعیین شد و مراتب تلگرافی به او ابلاغ گردید. مدت ماموریتش در ترکیه دو سال به طول انجامید و در ایجاد حسن روابط بین دو کشور زحماتی متحمل شد. ذکاءالملک در سفر ترکیه دوستی و نزدیکی زیادی با رجال ترک پیدا کرد مخصوصا با کمال آتاتورک دوستی او زبانزد بود و همه روزه با رهبر مقتدر و اصلاح‌طلب ترکیه ملاقات و مذاکره داشت.

در ۱۳۰۸ ش با سمت ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه‌ی ملل به ژنو رفت و به ریاست جامعه‌ی ملل انتخاب شد. جامعه‌ی ملل در دوران ریاست فروغی، قدمهائی برای رفاه مردم دنیا و صلح کشورها برداشت که یقینا فروغی نیز سهم بسزائی در این امر مهم دارد. در ۱۳۰۹ به تهران بازگشت و در کابینه‌ی حاج مخبرالسلطنه هدایت به وزارت جدیدالتاسیس اقتصاد منصوب شد. پس از دو ماه وزارت امور خارجه هم ضمیمه‌ی کار او شد و هر دو وزارتخانه را توامان اداره می‌کرد ولی چند ماه بعد وزارت اقتصاد منحل گردید. فروغی تا شهریور ۱۳۱۲ در پست وزارت امور خارجه مستقر بود.

در شهریور ۱۳۱۲ مهدی‌قلی هدایت پس از شش سال‌ونیم صدارت، از کار کناره گرفت و محمدعلی فروغی به جای او به نخست‌وزیری منصوب شد. در دوران نخست‌وزیری او، کار تاسیس دانشگاه تهران به اتمام رسید. جشن هزاره‌ی فردوسی با شرکت مستشرقان و دانشمندان دنیا در طوس برگزار شد. فرهنگستان ایران هم برای احیاء زبان فارسی بنیان گرفت. در دوران نخست‌وزیری او، رضاشاه برای اولین بار از کشور خارج شد و چند روزی مهمان کمال آتاتورک شد و از نزدیک با ترقیات کشور دوست و

همجوار آشنا گردید. فروغی متجاوز از دو سال در راس دولت بود تا واقعه‌ی گوهرشاد پیش آمد. پاکروان استاندار و نوائی رئیس شهربانی، کاسه و کوزه را بر سر محمدولی اسدی نایب‌التولیه شکستند و او را عامل اصلی قیام معرفی کردند. در آن تاریخ یکی از دختران فروغی، عروس اسدی بود لذا فروغی در مقام شفاعت برآمد ولی آتش غضب رضاشاه تندتر شد، نه تنها شفاعت او را نپذیرفت بلکه فروغی را هم از کار کنار گذاشت، تمام مشاغل او را گرفت و تحت‌نظر نظمیه در منزل خود نیز زندانی شد. تیمورتاش و سردار اسعد در این دوره از نخست‌وزیری او در زندان به قتل رسیدند.

فروغی تا ۱۳۲۰ در انزوا به سر می‌برد تا اینکه پس از حمله‌ی روس و انگلیس به ایران، رضاشاه به سراغ او رفت. در آن ایام پرتلاطم، سکان کشتی نجات ایران را به دست او داد.

فروغی پس از اینکه زمام امور را به دست گرفت، در مقام مذاکره با شوروی و انگلیس برآمد. نتیجه‌ی مذاکرات بر این قرار گرفت که رضاشاه از سلطنت کناره‌گیری کند. ابتدا قرار بود رژیم تغییر نماید و جمهوری به جای سلطنت انتخاب شود ولی پافشاری فروغی موجب شد که رژیم باقی بماند و فرزند شاه طبق قانون اساسی سلطنت کند. از اقدامات فروغی در این دوره تثبیت انتخابات دوره‌ی سیزدهم بود که در زمان رضاشاه و جو دیکتاتوری صورت گرفته بود. قرارداد سه‌جانبه با متفقین که پس از پایان جنگ ایران را تخلیه کنند، از دیگر اقدامات فروغی است. وی در این دوره از نخست‌وزیری خود با مشکلات بزرگی مواجه شد. مورد هتاکی و حمله رادیوهای خارجی و مطبوعات داخلی قرار گرفت. در مجلس به سوی او سنگ پرتاب کردند. رادیوی آلمان او را کلیمی‌زاده خطاب کرد و ایران تیمورتاش در روزنامه‌ی رستاخیز به او نسبت دزدی داد ولی با تمام این مشکلات، فروغی شش ماه دوام کرد و چهار بار کابینه را ترمیم نمود ولی سرانجام در مقابل آن همه مصائب توان خود را از دست داد با وجودی که در مجلس اکثریت داشت، از کار کناره گرفت و خود را مخفی ساخت و زیر بار مسئولیت مجدد نرفت. وکلاء چون از فروغی مایوس شدند، سهیلی را بدان سمت برگزیدند.

فروغی بعد از نخست‌وزیری به وزارت دربار منصوب شد و پس از چندی قرار شد با سمت سفیرکبیر به آمریکا عزیمت کند. برایش پذیرش خواستند، موافقت شد و قبل از حرکت فروغی چون بیمار بود، تقاضا نمود در این ماموریت محمود فروغی فرزند کوچکش که عضویت وزارت امور خارجه را داشت با او همراهی کند. این امر احتیاج به تصویب‌نامه هیئت وزیران داشت. قوام‌السلطنه نخست‌وزیر موضوع را در هیئت دولت مطرح کرد و با مخالفت باقر کاظمی مهذب‌الدوله مواجه شد کاظمی در زمره افرادی بود که تمام ترقیات او مدیون فروغی بود. فروغی او را از کارمندی ساده وزارت امور خارجه به سفارت و وزارت رسانید و همیشه برای حمایت از او مورد ایراد و حتی طعن بعضی دوستان قرار می‌گرفت و انتظار نداشت در آن ایام کاظمی با تقاضای کوچک او مخالفت کند. موضوع چندی در هیئت دولت باقی ماند و اخذ تصمیم به عمل نیامد. فروغی به شدت متاثر شد و بیماری او شدت یافت تا اینکه در آذرماه ۱۳۲۱ در سن ۶۷ سالگی به بیماری سکته درگذشت. فروغی دارای دو چهره‌ی متضاد است، یکی فروغی سیاستمدار، دیگری فروغی دانشمند و ادیب و فیلسوف. در چهره‌ی اول تمام مراحل ترقی و مشاغل مهم مملکت را پشت سر گذاشت. او در طول زندگانی سیاسی خود سه بار نخست‌وزیری، یک بار کفیل نخست‌وزیری، یک بار رئیس مجلس شورای ملی، پانزده بار وزیر امور خارجه، دارائی، جنگ، عدلیه، اقتصاد ملی، یک بار سفیر، وزیر دربار، رئیس جامعه‌ی ملل، رئیس مدرسه‌ی عالی حقوق و بالاخره رئیس دیوان عالی کشور بوده است. ممکن است از لحاظ سیاسی دانسته یا ندانسته اشتباهاتی مرتکب شده باشد. همانطوری که دوستان سیاسی همیشه او را تایید می‌نمودند، دشمنان او را تقبیح کرده نسبتهائی به او بدهند ولی آنچه مسلم است فروغی از پایه‌گذاران سلسله‌ی پهلوی بود و هنگام جلوس پدر و پسر به سلطنت، نخست‌وزیری را در اختیار داشته است.

محمدعلی فروغی دانشمند و فیلسوف و ادیب در قرن اخیر از بزرگان و محققین درجه اول محسوب می‌شود. در جوانی به امر ترجمه اشتغال داشت، چندین جلد تاریخ دنیا را ترجمه و تلخیص می‌کرد که در مدارس آن روز کشور تدریس می‌شد. بعد به

تصحیح دواوین شعرا پرداخت. دیوان عمر خیام نیشابوری، دیوان حافظ و دیوان سعدی و از همه مهمتر شاهنامه فردوسی به همت او تصحیح و چاپ شده‌اند که هنوز نوشته‌های او مورد استفاده‌ی دانشمندان است. در تاسیس فرهنگستان و احیاء زبان فارسی جد و جهدی وافر داشت. خود مدتی ریاست فرهنگستان را عهده‌دار بود. مقاله‌ی مستند «پیام به فرهنگستان» نمونه‌ای از طرز فکر او درباره‌ی زبان فارسی است.

پربارترین دوران حیات علمی فروغی از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ است که موفق شد آثار مهمی از خود به یادگار گذارد. سه جلد کتاب سیر حکمت در اروپا و شرح اشارات بوعلی سینا از اهم کارهای او در این دوره است. او فلسفه‌ی شرق و غرب را به خوبی می‌دانست، مع‌الوصف از مشورت و مذاکره با دانشمندان و فلاسفه‌ی شرق خودداری نمی‌کرد. در ایامی که سرگرم تهیه‌ی سیر حکمت در اروپا و شرح اشارات بوعلی سینا بود، غالبا با میرزا طاهر تنکابنی، سید محمد مشکوه و استاد فاضل تونی در مذاکره و تبادل‌نظر بود. فروغی در نویسندگی از پیشقدمان ساده‌نویسی است. مقدماتی که بر بعضی از دواوین نوشته است این رویه را به اثبات می‌رساند. او حتی‌المقدور سعی کرده است از لغات بیگانه پرهیز کند و مطالب خود را در عین استحکام و فصاحت طوری بیان کند که همه بتوانند از آن بهره‌مند شوند. در کتاب آیین سخنوری، این شیوه در حد اعلی جلوه‌گر است. او در اواخر عمر تصمیم به تقریر خاطرات خود گرفت. بیش از ۵۰ صفحه تقریر نکرده بود که اجل مهلتش نداد. این یادداشتها بیشتر درباره‌ی پدرش محمدحسین‌خان ذکاءالملک و رویه‌ی او در تعلیم و تربیت فرزندان و طریقه‌ی تالیفات اوست. انتخاب نام خانوادگی فروغی نیز مربوط به پدر اوست. وقتی پدرش در دربار ناصرالدین‌شاه قطعه شعری سرود و شاه را خوش آمد، لقب فروغی را به او داد که از آن تاریخ در اشعارش تخلص فروغی دیده می‌شود. مرحوم ذکاءالملک اول درباره‌ی لقب فروغی چنین گفته است:

فروغ یافت چو از مدح شاه گفته‌ی من

مرا خدیو معظم لقب فروغی داد

مرحوم محمدعلی فروغی نقاش چیره‌دستی بود. او در جوانی با کمال‌الملک در زمینه‌ی نقاشی کار کرده بود. خود می‌نویسد: من به کمال‌الملک فرانسه درس می‌دادم و او به من تعلیم نقاشی می‌داد. آثاری از او نزد فرزندانش به یادگار باقی است.

ذکاءالملک گذشته از مراحل سیاسی و علمی که در حد اعلا قرار داشت، در دوستی و وداد هم سرآمد اقران بود. به خانواده‌ی خویش دلبستگی خاصی داشت. پس از فوت پدرش سرپرستی سه خواهر و یک برادر را عهده‌دار شد. یک خواهر و برادرش ابوالحسن فروغی تا روز مرگ با ذکاءالملک زندگی می‌کردند و گذشته از اینکه جمع‌المال بودند، هرگز آنها را از خود دور نساخت. یکی از خواهران او همسر سرتیپ عبدالرزاق خان بغایری بود. خواهر دیگرش به عقد و ازدواج وقارالسلطنه وصال یکی از فرزندان وصال شیرازی درآمد ولی وقارالسلنه در ۱۳۰۵ در میانسالی درگذشت و فروغی مادام که حیات داشت، خواهرزاده‌های خود را چون فرزندان خویش مراقبت می‌کرد.

ذکاءالملک در جوانی با خواهرزاده‌ی نظام‌السلطنه (رضاقلی) ازدواج کرد و ثمره‌ی این وصلت چهارپس و دو دختر بود. همسر او در سنین سی‌سالگی مبتلا به سل شد. تلاش اطباء به جائی نرسید. او را از فرزندانش جدا کردند و در قلهک خانه‌ای اجاره و او را تنها در آن منزل قرار دادند تا تنها پزشک متخصص در سل که پزشک سفارت انگلیس بود، از او عیادت کند. او هفته‌ای یک بار فرزندان خود را از پشت شیشه می‌دید. معالجات پزشکان موثر واقع نشد و آن زن درگذشت. فروغی پس از فوت همسرش، قریب بیست سال زیست و هرگز ازدواج نکرد. در واپسین روزهای عمر به یکی از فرزندان خود گفته بود من پس از مرگ مادر شما هرگز افطار نکردم (منظور این است که زنی ندیدم). فروغی از مال دنیا بهره‌ای نداشت. پدرش در خیابان امیریه نزدیک باغ انتظام‌السلطنه خانه‌ای مشتمل بر بیرونی و اندرونی خریده بود که پس از مرگش فرزندان در آن خانه زندگی می‌کردند. در حوالی ۱۳۰۰ آن خانه را فروغی فروخت و با پس‌اندازی که از حقوق دیوان کشور اندوخته بود در خیابان سپه خانه‌ی بزرگی که چهار

هزار مترمربع بود، به مبلغ دوازده هزار تومان خریداری کرد. پس از مرگش این خانه را به وزارت بهداری اجاره دادند و بیمارستانی به نام نجات در آنجا مستقر شد. در ۱۳۳۰ وزارت بهداری این خانه را به مبلغ یک میلیون تومان خریداری کرد ولی ابوالحسن فروغی از قبول سهم خویش خودداری کرد و تمام آن را به فرزندان برادرش داد.

روابط ذکاءالملک با برادر کوچکش ابوالحسن فروغی که از فلاسفه و دانشمندان بزرگ معاصر بود، رفتار پدر و فرزند و معلم و شاگرد بود. فروغی هرگز عادت نداشت مطالب و جریانات سیاسی روز را برای فرزندان خود تعریف کند. اگراز او سئوالی می‌شد مختصر پاسخی می‌داد. از مذاکرات چند ساعته‌ی او و رضاشاه که در همان منزل خیابان سپه اتفاق افتاد، هیچکس اطلاع ندارد. ذکاءالملک سه تن از فرزندان خود را به اروپا فرستاد. جواد فرزند ارشد او علم سیاست آموخت و داخل وزارت امور خارجه شد و همسر سوئیسی اختیار کرد. در ۱۳۳۵ در حالی که وزیرمختار در سوئیس بود درگذشت. محسن فرزند دومش ابتدا ریاضیات و سپس فن معماری آموخت و الحق در این رشته همتا نداشت. مقامات سیاسی و اداری را تا وزارت طی کرد. مسعود فرزند سوم او علوم سیاسی تحصیل نمود و مشاغلی در طول حیات قبول کرد. محمود اساسا خارج نرفت و تحصیل او در دانشکده‌ی حقوق تهران انجام گرفت و در حقیقت تنها فرزندی که توانست از محضر پدر خود برخوردار شود او بود. به همین دلیل در بین فرزندان ذکاءالملک، محمود تا حدی از علوم فلسفی و ادبی بهره‌مند شده است. دو دختر او هر دو عروس مصباح‌السلطنه اسدی شدند.

دانشگاه تهران چند بار برای بزرگداشت فروغی جشنهائی ترتیب داد. درباره‌ی مقام علمی و سیاسی او سخن بسیار رفت. حبیب یغمائی مدیر مجله‌ی یغما، مجموعه‌ای از مقالات او را تحت عنوان «مقالات فروغی» انتشار داده است. فروغی در جوانی وارد لژ فراماسونی شد و به استاد اعظمی رسید. در سال ۱۳۲۱ درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۱۹، ش ۹ -۷، ص ۶۸۳ -۶۷۷)، تذکره القبور (۴۴۸ -۴۴۷)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۰۸ -۹۶ / ۵)، سرآمدان فرهنگ (۳۶۴ -۳۶۳ / ۱)، شخصیت‌های نامی (۳۷۶ -۳۷۵)، شرح حال رجال (۴۵۱ -۴۵۰ / ۳)، گلزار معانی (۵۳۶ - ۵۳۳)، لغت‌نامه (ذیل/فروغی)، مؤلفین کتب چاپی (۳۳۸ -۳۳۴ / ۴).

فروغی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۴ ش، فرزند محمدعلی فروغی و لیسانسیه از دانشگاه حقوق تهران است. در ۱۳۱۹ به استخدام دولت درآمد و مدتی در وزارت دارائی شاغل بود، بعد به وزارت امور خارجه انتقال یافت و در آن وزارتخانه مراحل ترقی را در داخل و خارج کشور پیمود. مدتی دبیر اول سفارت ایران در لندن و زمانی سرکنسول ایران در نیویورک بود. در ۱۳۳۶ پس از طی ریاست چند اداره، به مدیرکلی اداری وزارت امور خارجه منصوب شد و یک سال بعد عنوان وزیر مختار گرفت. فروغی یک بار سفیر ایران در سوئیس و مدتی نیز سفارت ایران در واشنگتن را عهده‌دار گردید. ولی در سمت اخیر دوام زیادی نکرد. مدتی هم در افغانستان عنوان سفارت داشت.

محمود فروغی در ماموریت آمریکا دوام زیادی نکرد و به تهران احضار و پس از چندی به افغانستان رفت. وی برخلاف سایر برادران خود اهل تحقیق و تتبع در متون فارسی و عربی بود. بیش از تمام فرزندان از لحاظ علمی و ادبی از پدر خود استفاده نمود، مخصوصا دوران شش ساله‌ی خانه‌نشینی پدرش موجب گردید که او هم با مکاتب فلسفی آشنا شود. فروغی به چندین زبان

خارجی تکلم می‌کرد. کتابی هم از زبان پرتغالی به فارسی ترجمه نموده است. محمود فروغی در سال ۱۳۶۹ در آمریکا درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فروغی، مسعود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدعلی فروغی ذکاءالملک، متولد سال ۱۲۹۲ ش است. پس از تحصیل در ایران به اروپا رفت و در رشته‌ی علوم سیاسی لیسانس گرفت و به ایران آمد. چندی در سازمان برنامه و مدتی در وزارت امور خارجه کار کرد. چند بار به مسافرتهای سیاسی رفت، مدتی سفیر در مراکش بود و چندی معاون نخست‌وزیر شد. در کابینه‌ی امینی به وزارت مشاور منصوب گردید. بعد داخل شرکت نفت شد و سه شغل مهم را در آنجا تصدی کرد که عبارت بودند از قائم‌مقامی مدیرعامل، قائم‌مقام مدیر عامل در خوزستان و رئیس هیئت بازرسی. مسعود فروغی در سن ۶۰ سالگی بیمار شد و بیماری گریبان او را گرفت. چون در طول خدمت اداری چیزی نیندوخته بود، به سختی گذران می‌کرد. بیماری هم او را محاصره کرد. چند سال در بستر بیماری افتاد. با فروش اثاثیه زندگانی می‌کرد تا در سال ۱۳۶۰ در سن ۶۸ سالگی در تهران درگذشت. از فضائل و دانش پدر بهره‌ای نداشت فقط خوش‌طینت و رئوف و مهربان بود. در جوانی همسر اروپائی انتخاب کرد. یک فرزند به نام ایرج از او باقی ماند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فروغی، نعمت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نعمت الله فروغی

محل تولد : مبارکه

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب تحصیلات کلاسیک را در شهرستان مبارکه یکی از شهرستانهای استان اصفهان آغاز نمودم و مقارن با انقلاب اسلامی در آن شهرستان موفق به دریافت گواهی نامه دیپلم شدم با مدرک دیپلم وارد حوزه علمیه اصفهان شدم یکی دو سالی در آنجا مقدمات را گذراندم و بعد از آن به شهر مقدس قم هجرت نمودم و در این شهر ادبیات عرب، منطق، فلسفه، فقه و اصول و به تعبیرات حوزوی سطح را در طی چند سال گذراندم و البته همزمان در دانشگاه اصفهان هم تحصیل نمودم و موفق به لیسانس در رشته ادبیات فارسی شدم. حدود ۱۰ سالی است که در دروس خارج آیات عظام شرکت دارم و سال ۸۱ موفق به نوشتن پایان نامه سطح سه در موضوع و نقش تربیتی مساجد در جوامع اسلامی شدم و همچنین یک دوره علمیه قرآن را گذراندم ده سالی است

علاوه بر تحصیل، مقالات و آگاهی هم نوشته ام و در بخش آثار آنها را ذکر کرده ام همچنین در مدارس حوزه قم درس آیین نگارش هم تدریس می نمایم.

فرومندی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد فرومندی : قائم مقام فرماندهی لشگر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

نور خورشید پس گردن محمد را سوزاند .قطرات عرق همچون بلور بر سر و صورتش می درخشید .خورشید در سینه آسمان آبی ،گرمای سوزانش را با دست ودل بازی بر زمین می فرستاد .

محمد کمر راست کرد .قولنج کمرش را شکست .بس که دو لا مانده بود ،کمرش خشک شده بود .داس در دست راستش بود و ساقه های گندم طلایی در دست چپش .بر گشت و به پشت سرش نگاه کرد .عباس داشت تند تند گندم درو می کرد و جلو می آمد .محمد با پشت دست عرق پیشانی اش را گرفت و گفت :دارم ضعف می کنم .روده ی کوچکم دارد روده بزرگم را می خورد .برویم غذا بخوریم ؟عباس نفس نفس زنان گفت :اگر یک ساعت طاقت بیاوری ،کار این جا را تمام می کنیم و آن وقت با خیال راحت می رویم سر سفره غذا .نگاه کن ،فقط کمی دیگر مانده .

محمد حرفی نزد و کار درو کردن را شروع کرد .دو ساعت بعد ،هر دو در انتهای گندمزار که حا لا درو شده بود ،با خستگی روی زمین دولا شدند .دیگر اثری از ساقه های گندم که با وزش نسیم تکان می خورد و موج بر می داشت ،نبود .دسته های درو شده ی گندم جا به جا روی زمین به چشم می آمد .محمد گفت :دیگر تمام شد .

آره تمام شد .غذا می خوریم و می رویم سراغ مباشر .

من که روی دستمزدم خیلی حساب می کنم .می خواهم کفش و لباس برای زمستانم بخرم .تو چی ؟

من هم نقشه هایی دارم .

همچین می گویی ،انگار قرار است هزار تومان پول بگیری .مگر چقدر پول دستمان می دهند ؟فوقش بیست و پنج تومان .

عباس آهی کشید و حرفی نزد .

به خا نه ی اربابی رسیدند .خانه ی اربابی روی بلندی بود و از تمام خانه های روستا ؛زیبا تر و محکم تر بود .پسر و دختر ارباب داشتند تاب بازی می کردند .سگ بزرگ پارس کنان به سوی آن دو هجوم آورد .محمد و عباس تندی روی زمین نشستند .سگ در حالی که آب دهانش کش می آمد ،با نگاه های خشمگین دور آن دو چرخید و غرغر کرد .پسر ارباب با صدای بلند خندید .مباشر از یکی از اتاق های طبقه بالا بیرون آمد .به سگ چخ گفت و سگ به طرف دختر و پسر ارباب رفت .محمد بلند شد .مباشر نگاهش کرد .عباس سلام کرد .مباشر سر تکان داد .

چه می خواهید ؟

خب ،کارمان تمام شد .

خب ،تمام شده باشد .

محمد گفت :آمدیم دست مزدمان را بگیریم .

مباشر با بی اعتنایی از کنارشان گذشت و گفت :بعدا می دهم .

کی ؟

مباشر ایستاد .بر گشت به محمد نگاه کرد و گفت :تو پسر کی هستی بچه ؟

پسر علی آقا .

خودم با پدرت حساب می کنم .

من خودم کار کرده ام و خودم دست مزدم را می گیرم .

پر رویی نکن ،بچه . حوصله ندارم .

دست مزدم را بده !

عباس که چهره عصبانی مباشر را دید ،با ترس آستین محمد را کشید .

بیا برویم محمد .

کجا ؟من پولم را می خواهم .

مباشر گفت :مثل این که تنت می خارد .برو گم شو !

محمد مستقیم بی آن که پلک بزند ،به چشمان مباشر خیره شد .مباشر جلو آمد .عباس قدمی به جلو بر داشت .مباشر فریاد زد :به شما غربتی ها رو بدهی ،همین می شود .آقای گرگی ،حساب شان را برس !

سوت مخصوصی زد عباس فرار کرد .محمد وقتی که دید سگ خشمگین به سرعت به طرف شان می آید ،مجبور به فرار شد .

محمد کنار گورستان به عباس رسید .بغضش ترکید .عباس دست بر شانه محمد گذاشت و گفت :غصه نخور .پولمان را می گیریم .

محمد اشک هایش را پاک کرد و گفت :دو ماه زحمت کشیدیم به خاطر هیچ . او پولمان را نمی دهد .اما من یک روز انتقامم را می گیرم ،می بینی !

عباس در نگاه مصمم محمد ،برق عجیبی دید .

«محمد فرومندی» در نهم خرداد سال ۱۳۳۶ در یکی از روستاهای شهرستان« اسفراین» به دنیا آمد .پدرش که در رنج فقر روستایی را تحمل کرده بود ،حاضر نشد که فرزندانش به تحمل رنج ارباب و رعیتی در روستا دچار شوند .این گونه بود که خانواده را به اسفراین برد .

محمددر سال ۱۳۴۳ به مدرسه تیرداد رفت و دوران ابتدایی را پشت سر گذاشت .در سال ۱۳۵۰ وارد دبیرستان ابوسعید ابوالخیر در رشته علوم تجربی شد .در همان نوجوانی ،در مسجد پای سخنرانی امام جماعت مسجد ،«حجت الاسلام صفیحی» می نشست .«صفیحی» از مبارزان دوران رضا شاه بود .محمد تحت تاثیر او ،انجمن اسلامی جوانان« اسفراین» را پایه ریزی کرد .

پس از گرفتن دیپلم به خدمت سربازی رفت .با اغاز سال ۱۳۵۷ شعله های انقلاب زبانه کشید و مبارزات مردمی قوی ترشد . امام خمینی پیام دادند که سربازان پادگان ها را خالی کنند و محمد با این که فقط یک هفته به پایان خدمتش مانده بود ؛از پادگان چهل دختر فرار کرد و به دوستان انقلابی اش در اسفراین پیوست .

در تمام تظاهرات اسفراین نقش فعالی داشت .او قبل از آغاز انقلاب ،به مسجد« کرامت» می رفت و در سخنرانی های« آیت الله خامنه ای» شرکت می کرد .

با پیروزی انقلاب ،به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «سبزوار» پیوست .او و دوستانش به مبارزه با ارباب های ظالم رفتند و روستاها را

از وجود ظلم و ستم آنان پاک کرد .

در سال ۱۳۶۰ به فرماندهی سپاه« سبزوار» منصوب شد و تا اواسط سال ۱۳۶۱ در این سمت به خدمت مشغول بود .در اواخر سال ۱۳۶۱ به جبهه اعزام شد .در مرحله ی دوم عملیات «مسلم بن عقیل» در ارتفاعات مندلی شرکت داشت .بعد از آن در کلیه عملیات لشکر ۵ نصر شرکت کرد که از جمله آن ها می توان به عملیات« خیبر» ،«بدر» ،«والفجر ۳» ،«والفجر ۸ »،« کربلای ۱ »،« کربلای ۴ »و« کربلای ۵» اشاره کرد .

«محمد» قائم مقام لشکر «پنج نصر» بود .لشکر « ۵نصر» در عملیات کربلای۵ به دشمن یورش برد .

در تاریخ ۲۰ / ۹/ ۱۳۶۵ وقتی به خط مقدم رفته بود تا به همراه رزمندگان ،حلقه محاصره را بشکند ،بر اثر اصابت ترکش به شدت مجروح شد .او را سوار قایق کردند تا به عقب برسانند . «محمد »بین راه به همراهانش وصیت کرد و شهادتین را گفت و در حال ذکر یا زهرا به شهادت رسید .

از او چهار فرزند به نام های «مرتضی» ،«مصطفی» ،«مهدیه» و« مرضیه» به یادگار مانده است .پیکر« محمد» را در گلزار شهدای سبزوار به خاک سپردند .

او به عهدی که با امام خمینی بسته بود تا آخرین لحظه پا بر جا ماند و با شهادت به بزرگ ترین آرزوی زندگی اش رسید . او فرزندی از دیار سربداران ایران زمین بود . منابع زندگینامه" :آخرین نگاه"نوشته ی داود امیریان،نشر ستاره ها-۱۳۸۵

فروهر، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۹ -۱۲۵۷ ش)، نویسنده و حقوقدان. پس از اتمام تحصیلات در مدرسه‌ی سیاسی تهران به اروپا عزیمت نمود و از دانشکده‌ی حقوق ژنو فارغ‌التحصیل شد. سپس به ایران بازگشت. در ۱۲۸۸ ش وارد خدمات دولتی شد و تا ۱۳۳۳ ش عهده‌دار مشاغل مختلف سیاسی بود. اثر وی: «قانون مجازات عمومی».[۱]

فرزند میرزا محمودخان قوام‌الدوله، متولد ۱۲۶۵. تحصیلات او در تهران در مدرسه‌ی سیاسی انجام گرفت سپس در دانشگاه ژنو رشته‌ی حقوق را ادامه داد و فارغ‌التحصیل گردید. خدمات اداری فروهر از ۱۲۹۲ ش در وزارت امور خارجه آغاز شد. پس از ده سال خدمت در وزارت امور خارجه به عدلیه انتقال یافت و رئیس محکمه‌ی تجارت گردید. در ۱۳۰۶ در تشکیلات جدید دادگستری مستشار دیوان عالی کشور و مدتی نیز مدیرکل سجل احوال و رئیس انجمن شهر تهران بود. در ۱۳۱۳ به معاونت وزارت مالیه برگزیده شد و پس از یک سال وزیر مختار ایران در پاریس گردید.

در آن تاریخ بعضی از مطبوعات فرانسه علیه ایران مطالبی می‌نوشتند که منجر به برکناری و احضار فروهر از پاریس شد و مدتی بیکار ماند تا در کابینه‌ی جم به ترتیب به کفالت وزارت کشور، وزارت پیشه و هنر و وزارت کشور برگزیده شد. در انتخابات دوره‌ی دوازدهم وکیل مجلس بود و در دوره‌ی بعد نیز همان دست را داشت. پس از پایان دوره‌ی سیزدهم به ریاست سازمان اقتصادی محسوب شد و بعد در کابینه‌ی ساعد مدتی وزارت پست و تلگراف و مدتی هم وزارت دارائی را تصدی می‌کرد. دو نوبت نیز سفیرکبیر ایران در سوئیس بوده است. ابوالقاسم فروهر در ۱۳۳۷ به سمت سناتور انتصابی برگزیده شد و در ۱۳۳۹ درگذشت. وی مردی تحصیل‌کرده، مطلع و نجیب و مردمدار بود. هرگز نسبتی به او داده نشده است. حین‌الفوت نیز از مال دنیا چیز قابل توجهی نداشت. یکی از فرزندان او مهندس فیروز فروهر، چند دوره نماینده‌ی مجلس بوده است.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۱۰۹ / ۵)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۵۲۰ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۲۷۲ - ۲۷۱ / ۱).

فروهر، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد محمود فروهر (افتخارالملـک- قوام‌الـدوله)، در ۱۲۸۲ در تهران تولـد یافت. بعـد از انجام تحصـیلات مقـدماتی و متوسـطه به مـدرسه‌ی سیاسـی مشـیرالدوله وارد شـد و دوره‌ی مدرسه‌ی عالی مزبور را پایان داد. آنگاه برای ادامه‌ی تحصـیل به اروپا رفت و در دانشگاه برلین اقتصاد و امور مالی تحصیل نمود. پس از ورود به ایران، وارد خدمات قضائی شد و به ترتیب دادیاری دادسرای تهران و دیوان کیفر و بازپرس و مسـتشار استیناف گردید. در اواسط ۱۳۱۲ به وزارت دارائی انتقـال یافت و رئیس اداره‌ی مالیات بر درآمد شد. در ۱۳۱۸ به مقام مدیرکلی وزارت دارائی ارتقاء مقام پیدا کرد. یک سال بعد مستشار و مامور اقتصادی ایران در آلمان شد و تا قطع رابطه با آلمان در آن کشور مستقر بود. در ۱۳۲۲ با عنوان وزیرمختاری رایزن اقتصادی ایران در سوئیس شد. در ۱۳۲۴ به ایران بازگشت و معاونت وزارت دارائی را عهده‌دار شد و در ۱۳۲۶ در کابینه‌ی احمد قوام به وزارت راه معرفی و مشغول کار شد. چندی هم ریاست بانک صـنعتی و معدنی ایران با او بود. در ۱۳۲۹ ابتـدا در کابینه‌ی رزم‌آرا به وزارت کار معرفی شد. بعد رزم‌آرا او را به وزارت دارائی به مجلسین معرفی نمود.

رزم‌آرا در دوران زمامداری خود با مسـئله‌ی نفت مواجه بود و طبعا بار سنگین این مسئولیت بر عهده‌ی وزیر دارائی قرار داشت. فکر ملی شدن صـنعت نفت از یک طرف و استیفای حقوق کامل ملت ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس از طرف دیگر، دولت را در بن‌بست عجیبی قرار داده بود. رزم‌آرا و وزیر دارائی‌اش معتقد به ملی کردن صـنعت نفت نبودند بلکه در این اندیشه به سر می‌بردند که قرارداد جدیـدی بر مبنـای پنجاه‌پنجاه تهیه و به جـای قرارداد گس- گلشائیـان به مجلس بدهنـد. بر همین اساس در رد فکر ملی شدن صنعت نفت، رزم‌آرا و فروهر در مجلس سخن‌ها گفتند. فروهر در مجلس گفت ایرانی نمی‌تواند لولهنگ بسازد چطور صنعت عظیم نفت را به دست او بسپاریم. نطق فروهر که ناآگاهانه توهین به ملت ایران بود، موجی از خشم و غصب مردم را پیامد داشت و مجلس در مقابـل نطق او قیـافه‌ای عصـبانی و خشن گرفت و همـان روز وزیر دارائی استیضـاح شـد. در اثر نطق فروهر، اعلامیه‌هـای متعـدد صـادر شـد و میتینگهـای عظیم از طرف دانشـجویان و طبقات مختلف مردم و بازاریان برپا گردیـد. مطبوعات ملی چنان وزیر دارائی را مورد حمله قرار دادنـد که چند نفر از وزیران اسـتعفا نمودند و حاضـر نشدند با فروهر دور یک میز بنشـینند. دکتر جزایری وزیر فرهنـگ، اظهـارات او را در مجلس، مزخرفـات تعبیر نمود و گفت از این نطق روح رزم‌آرا و وزیران بی‌خبر بود. به دنبـال این ماجرا، فروهر از عضویت کابینه کنار رفت و با داغ باطله‌ای که بر پیشانی او زده شد، ظاهرا به زباله‌دان تاریخ فرو رفت.

غلامحسـین فروهر در دوران مصدق به صورت انزوا در ایران به سـر می‌برد. گاه و بیگاه قلم تند و تیز بعضـی از مطبوعات او را مورد حمله قرار می‌دادنـد حتی بعضـی از جرایـد خواسـتار محاکمه‌ی او گردیدنـد ولی هرگز تعقیبی پیش نیامد و پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فروهر بار دیگر در صـحنه‌ی سیاسـی ایران ظاهر شد. این بار مقام سـفارت گرفت و به کشور سوئد رفت. در سال ۱۳۳۴ در کابینه‌ی حسین علاء ابتدا وزیر صنایع و معادن و بعد وزیر دارائی شد و تا سال ۱۳۳۶ در مقام وزارت دارائی بود. از آن پس به ریاست هیئت بازرسـی شـرکت ملی نفت ایران برگزیـده شد و تا سال ۱۳۴۶ که وفـات یافت، شاغل آن پست بی‌دردسـر و تشـریفاتی بود. وی در

جوانی با دختر عبدالصد میرزا سالور ازدواج کرد ولی پیوند زناشوئی آنها دیری نپائید و از هم جدا شدند.
فروهر مردی باسواد و جدی بود. ابتدا مورد توجه داور قرار گرفت، بعد قوام‌السلطنه او را مورد حمایت قرار داد، بعد علاء از او پشتیبانی می‌کرد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرهادپور، ناصرقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا علی‌خان امجدالسلطان، در ۱۳۰۰ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه از دانشگاه تهران دانشنامه‌ی مدیریت و علوم روزنامه‌نگاری گرفت. وی خدمات اداری خود را از سال ۱۳۲۵ آغاز کرد. چندی در وزارت کار بازرس ویژه بود، بعد به وزارت دارائی منتقل شد و غالبا مشاور وزیر بود. در ۱۳۳۶ به مدیرعاملی چاپخانه‌ی دولتی منصوب گردید و قریب ده سال در آن سمت قرار داشت. در انتخابات دوره‌ی بیست‌ودوم مجلس شورای ملی که در سال ۱۳۴۶ برگزار شد، وی از حوزه‌ی رامند قزوین به نمایندگی انتخاب گردید و در دوره‌ی بعد از حوزه‌ی انتخابیه یاسوج به مجلس رفت. در دوره‌ی بیست‌وچهارم، دولت از انتخاب وی جلوگیری نمود. فرهادپور در ۱۳۳۱ امتیاز روزنامه‌ی هفتگی آسیای دموکرات را گرفت و یازده سال به طور منظم آن را انتشار داد. در کابینه‌ی امیراسدالله علم از انتشار چندین روزنامه جلوگیری شد و یکی از آنها همین آسیای دموکرات بود.
فرهادپور نویسنده‌ای خوش‌قریحه و خطیبی خوش‌بیان بود. در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم مجلس نطقهای مفصل وی در طرح بودجه‌ی کشور طرفداران زیادی داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فرهادیان، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضا فرهادیان

محل تولد : همدان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۲۷/۶/۱

زندگینامه علمی

به نقل از کتاب والدین مسئول و کتاب یار مهربان یادمان نخستین جشنواره انتخاب کتاب معلم: مولف در سال ۱۳۲۷ در جوار آرامگاه حکیم و فیلسوف بزرگ شرق شیخ الرئیس ابو علی سینا و شاعر شوریده بابا طاهر در شهر همدان پا به عرصه هستی

گذاشت. تحصیلات را در زادگاهش آغاز کرد و پس از اخذ مدرک دیپلم در دانشگاه علم و صنعت تهران در رشته مهندسی مکانیک و دانشگاه تربیت معلم (دانشسرای عالی تهران) در رشته مشاوره و راهنمائی تحصیلی (علمی) قبول گردید به دلیل علاقه مندی به تعلیم و تربیت و معارف اسلامی، دانشگاه تربیت معلم را انتخاب نموده و با طی دوره دانشگاه زمینه برای ورود به آموزش و پرورش و درآمدن به کسوت شریف معلمی فراهم شد و در سال ۱۳۵۲ با استخدام در آموزش و پرورش سالهای پر شور و به یاد ماندنی تدریس و مشاوره تعلیم و تعلم در زندگی فرهنگی او آغاز شد. با ارتباطی که با مرحوم شهید دکتر بهشتی (ره) داشت جهت فعالیتهای فرهنگی قبل از انقلاب در سال ۱۳۵۳ به سمت مدیر عامل موسسه آیت فیلم انتخاب گردید. و در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ با تایید و پیشنهاد شهید مرحوم آیت الله مدنی(ره) به سمت مدیر صدا و سیمای استان همدان منسوب گردید و در اسفند سال ۱۳۵۸ به سمت مدیر صدا و سیمای استان کردستان منسوب گردید و در سال ۱۳۶۰ به سبب احساس نیاز و علاقمندی به علوم اسلامی وارد حوزه علمیه قم شد و با علاقه فراوان به فراگیری دروس حوزه پرداخت. وی در طول سالهای خدمت در آموزش و پرورش به مطالعه، مشاوره و تحصیل دروس حوزوی اشتغال داشته و ساعاتی به عنوان مشاور و راهنمای دانش آموزان و اولیای آنها نقش موثری در پیشبرد اهداف تعلیم و تربیت داشته و مسئولیت مرکز مشاوره خانواده در آموزش و پرورش استان قم از دیگر مسئولیتهای وی در آموزش و پرورش بوده است در سال ۱۳۶۷ طی حکمی عضو ستاد تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش گردید و در تدوین فلسفه تعلیم و تربیت و پیش نویس طرح بنیادی تغییر نظام آموزش و پرورش با وزارت آموزش و پرورش مشارکت نمود. در طی این دوران همچنان به دروس حوزه اشتغال داشته و به فراگیری درس خارج از اساتیدی چون آیت الله جوادی آملی، فاضل لنکرانی (ره)، مکارم شیرازی، وحید خراسانی بهره برده است و دوره تخصصی فلسفه اسلامی از منطق منظومه تا فلسفه و عرفان اسلامی را گذرانده است. وی در طول دوره های تحصیل حوزه و خدمت در آموزش و پرورش در سال ۱۳۶۹ با تاسیس موسسه فرهنگی تربیتی توحید در جهت پیشبرد اهداف تعلیم و تربیت اسلامی تلاش نموده و حاصل سالها فعالیت و مطالعه و تجربه مفید آموزشی و تربیتی، تالیف بیست جلد کتاب و مقالات مختلف در مجله پیوند و تربیت و سایر روزنامه ها و ویژه نامه های تربیتی وابسته به آموزش و پرورش اقدام نموده است که برخی از این کتابها بارها به چاپ رسیده است و تجدید چاپ مکرر گردیده است و در حال حاضر کماکان مدیر موسسه فرهنگی تربیتی و مجتمع آموزشی دخترانه و پسرانه توحید می باشند و با طرح ارزشیابی توصیفی، حرکتی نو در جامعه آموزشی ایران ایجاد نموده و اخیرا با وزارت آموزش و پرورش در جهت تالیف کتاب مهارتهای زندگی همکاری مستمر داشته اند. (مهر ۱۳۸۵)

فرهنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) (وزارت). در عهد ناصرالدین شاه وزارت علوم نام داشته در دوره‌ی مشروطیت وزارت معارف نامیده شد. در سال ۱۳۲۸ ه.ق مجلس شورای ملی قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه را تصویب کرد و رسیدگی به امور تمام مدارس و تعلیمات مملکت به این وزارتخانه سپرده شد. در زمان پهلوی اول وزارت فرهنگ نام گرفت. سازمان وزارت فرهنگ در سال تحصیلی ۳۰ -۱۳۲۹ ه.ش عبارت بوده است از: وزیر، معاون فنی، معاون اداری، مدیر کل فنی، مدیر کل اداری. ادارات: اداره‌ی دفتر وزارتی، اداره‌ی کل تعلیمات عالیه و روابط فرهنگی، دبیرخانه‌ی شورای عالی فرهنگی، دبیرخانه‌ی شورای عالی فرهنگ، اداره‌ی

کـل بازرسـی، اداره‌ی کـل اوقـاف، اداره‌ی کـل هنرهـای زیبـا، اداره‌ی کل کارگزینی، اداره‌ی کل فرهنگ شهرسـتانها، اداره‌ی کل حسابـداری، اداره‌ی کـارپردازی، اداره‌ی ساختمـان، اداره‌ی باستان‌شناســی و مـوزه، اداره‌ی انطباعـات و تبلیغـات، کتابخـانه‌ی ملی، اداره‌ی تربیت بدنی، آموزش فنی و حرفه‌ای، آموزش روستایی. و در ۱۳۳۶ ه.ش مهمترین ادارات وزارت فرهنگ عبارت بوده است از: اداره‌ی تربیـت معلـم، آمـوزش حرفـه‌ای و کشـاورزی و خـانه‌داری، تعلیمـات اکـابر، تعلیمـات عشـایر، تعلیمـات اجبـاری، امـور کودکسـتانها، مطالعـات و برنامه‌ها، امتحانات، تربیت بـدنی، بهـداری آموزشـگاهها، همکاری (با ادارات اصل ۴)، نگارش، فرهنگ شهرسـتانها، هنرهای زیبا، تعلیمات عالیه، امور دانشـجویان اعزامی به خارجه، باستان‌شناسی و موزه، کتابخانه‌ی ملی، اوقاف و تحقیق اوقـاف، بازرسـی، حسابـداری، کارگزینی، ساختمان. از آغاز سال ۱۳۳۶ ه.ش وزارت فرهنگ مـذکور به دو وزارتخانه تبـدیل شـد: «وزارت آمـوزش و پرورش»، که اداره‌ی مـدارس به عهـده‌ی آن محـول گردیـد، «و وزارت فرهنـگ و هنر» که اداره‌ی کلیه‌ی امـور مربوط به هنرها، موزه‌ها، کتابخانه‌ها و غیره را عهده‌دار شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

فرهودی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۵ ش)، مـورخ، مـترجم و نویســنده. در تهران بـه دنیـا آمـد. پس از اتمـام تحصــیلات عـالی در مـدرسه‌ی علـوم سیاســی و دانشکده‌ی حقوق در ۱۳۱۴ ش وارد خـدمت وزارت فرهنگ شـد و چند سال بعد ریاست فرهنگ مازندران را به عهده گرفت. بعد از آن مشاغل مختلفی را عهده‌دار شد، از جمله: ریاست دبیرسـتان، کفالت اداره‌ی اوقاف، ریاست دفتر وزارتی، ریاست دانشـکده‌ی کشاورزی. در ۱۳۲۲ ش به نماینـدگی ملجس انتخاب گردیـد. از آثار وی: «تاریـخ قرن نوزدهم»، ترجمه؛ «دوره‌ی تاریـخ عمومی»؛ «راههای پیشرفت اقتصادی»، ترجمه؛ «فروغ زندگی، پرورش افکار سالمندان و دانش‌آموزان».[۱]

در ۱۲۸۵ تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی عالی سیاسی شد و درجه‌ی لیسانس گرفت. خدمات اداری را از وزارت فرهنگ آغاز کرد. چندی رئیس دفتر وزارتخانه بود، بعد رئیس اداره تعلیمات سالمندان و رئیس تعلیمات عمومی شد. در تـالیف کتب درسـی هم مـداخله داشت. در دوره‌ی چهاردهم در ۱۳۲۲ از دزفول به نماینـدگی مجلس انتخـاب گردیـد. در دوره‌ی پانزدهم توفیقی پیدا نکرد. چندی سمت مشاوری در وزارت فرهنگ داشت تا اینکه در ۱۳۲۶ هنگام نخست‌وزیری ابراهیم حکیمی، بـه معـاونت پارلمـانی و اداری نخسـت‌وزیر تعییـن گردیــد. در انتخابـات دوره‌ی شـانزدهم مجــددا از دزفـول انتخـاب گردیـد و در تصمیمات خود در مجلس از دکتر مصدق پیروی می‌کرد و در آراء خود نظر استصوابی او را می‌گرفت. به همین دلیل مورد توجه او قرار گرفت و به دوران نخست‌وزیری‌اش او را بـا سـمت وزیرمختـار رایزن اقتصـادی ایران در ایتالیـا نمـود. فرهودی در این سـمت با حکومت مصـدق همراهی و همکـاری داشت مقالا‌تی در تاییـد دکتر مصـدق در مطبوعـات خـارج و داخل انتشار می‌داد. در اواخر حکومت مصـدق، با کسب مرخصـی به تهران آمد. روزنامه‌های باختر امروز و اطلاعات را اداره می‌کرد. تمام مقالات تند روزنامه‌ها به قلم او بـود. پس از ۲۸ مرداد از شـغل خود به طور موهن و زننـده‌ای برکنار شـد. به تهران آمد و به حال انزوا می‌زیست. سـرانجام سوراخ دعا را پیـدا کرد. دولت از سـر تقصـیرات او گذشت و به وی شـغلی دادند و به معاونت پارلمانی وزارت کشور منصوب شد. چند سالی در آنجا بود تا کنار رفت. چندی بیکار ماند تا اینکه در انتخابات انجمن شهر تهران با کمک حزب ایران‌نوین به عضویت انجمن برگزیده شد. در نخستین جلسه به اتفاق‌آراء رئیس انجمن شـهر شد و بین وی و شهردار وقت تهران نزدیکی و دوستی زیادی

ایجاد شد و به غالب کشورهای درجه اول دنیا مسافرت کردند.

فرهودی از زمانی که در اروپا اقامت داشت، در دانشگاه سورین ثبت‌نام نمود و دکترای اقتصاد دریافت کرد. وی مردی دانشمند و محقق بود. از جوانی با مطبوعات همکار داشت. عباس مسعودی مدیر روزنامه‌ی اطلاعات در روزهای آخر زمامداری دکتر مصدق، روزنامه را به فرهودی سپرده بود و خود در اروپا به سر می‌برد. فرهودی مقالات تندی علیه شاه و به نفع مصدق انتشار می‌داد. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فرهاد دادستان فرماندار نظامی وقت، عباس مسعودی را برای ادای توضیحات به دفتر خود احضار کرد و علت انتشار آن مقالات را جویا شد. چون جواب قانع‌کننده‌ای نتوانست دریافت کند، او را مورد ضرب و شتم قرار داد و اهانتها به او کرد. از تالیفات ایشان تاریخ عمومی ایران را در سه جلد، ترجمه‌ی تاریخ قرن نوزدهم در دو جلد، و ترجمه‌ی کتاب راه‌های پیشرفت اقتصادی را می‌توان نام‌برد. وی مدتها در دانشسرای عالی جغرافیای اقتصادی تدریس می‌کرد. فرهودی داماد وحیدالملک شیبانی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۴۶۸ -۱۴۶۷ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۸۳۹ -۸۳۸ / ۲).

فرهی آشتیانی، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر صادق فرهی آشتیانی در سال ۱۳۱۲ در آشتیان بدنیا آمد. وی دارای دکتری گیاه و تغذیه خاک از دانشگاه جاستوس لیبینگ آلمان در سال ۱۳۴۳ و عضو هیئت علمی دانشکده گیاه دانشگاه تربیت مدرس با درجه استادی می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیگرایش : گیاه و تغذیه خاکتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر فرهی آشتیانی دارای کارشناسی ارشد رشته کشاورزی و دکتری رشته گیاه و تغذیه خاک از دانشگاه جاستوس لبینگ به ترتیب در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۳ می باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : - استاد یار دانشگاه اصفهان و اهواز ۱۳۵۴-۴۹ - - استادیار دانشگاه اصفهان ۱۳۴۹-۵۹ - استاد تمام دانشگاه اصفهان ۱۳۵۶-۱۳۶۵ - استاد تمام دانشگاه تربیت مدرس ۱۳۶۵ تا کنون - عضو انجمن گیاه فیزیولوژیستهای آمریکا - عضو انجمن زیست شناسان ایران فعالیتهای آموزشی : عنوان دروس ارائه شده توسط دکتر فرهی آشتیانی : فیزیولوژی گیاه- رشد و نمو- گیاهان سبز— حاصلخیزی خاک- متابولیسم گیاه- تغذیه معدنی گیاه- حرکت محلول سر گیاه- فتوسنتز- رشد و نمو پیشرفته — توسعه و تنظیم رشد —فیزیولوژی محصولات گیاه آرا و گرایشهای خاص : دکتر صادق فرهی آشتیان از جمله گیاه پزشکانی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی درباره فیزیولوژی گیاهی و گیاه پزشکی و تغییرات اقلیمی نیز انجام داده است.چگونگی عرضه آثار : عنوان پایان نامه راهنمایی شده توسط دکتر فرهی آشتیانی: بررسی تاثیر تنش آبی و کودنیتروژنی برمیزان رشد ، عناصر معدنی محتوی بافت و اسانس در گیاه زیره سبز (Cuminum cyminum L. مقالات ارائه شده در مجلات علمی : ۲۱ مقاله مقالات ارائه شده در کنفرانس ها ک ۱۸ مقاله آثار : اثر رز بنگال بر تولید آستاگزانتین در جلبک سبز تک سلولی هماتوکوکوس پلوویالیس جداسازی شده از منطقه کوه صفه اصفهان ویژگی اثر : مقاله:ایرج نحوی، صادق فرهی آشتیانی، سعید افشارزاده و مجید مهدیه ۲ اثرات متقابل سدیم و پتاسیم بر میزان رشد و جوانه زنی دو رقم جو ویژگی اثر : مقاله۳ تأثیر پایه بادام و هلو بر میزان رشد و جذب یون در درختان هلوی حساس به کلروز آهن ویژگی اثر : مقاله - نویسندگان:صادق فرهی آشتیانی و کارل هرمان نریمان۴ تاثیر شکل ازت بر رشد و میزان آستاگزانتین محتوای جلبک سبز تک سلولی هماتوکوکوس پلوویالیس ویژگی اثر : مقاله -نویسنده :

صادق فرهی آشتیانی، مجید مهدیه۵ تجربیات در فیزولوژی گیاهان ویژگی اثر : تالیف۶ تغییرات اقلیمی و فیزیولوژی گیاهی منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

فریاپت

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پسر اردوان اول، پادشاه اشکانی (جل. ۱۸۱ -۱۹۶ ق.م) این شاه بعد از پدر به تخت نشست و درست پانزده سال پارت را با آرامش اداره کرد. وقایع پارت در این زمان معلوم نیست، ولی از وضع باختر بی‌تردید می‌توان گفت، که پارت، چون از قوت باختر همسایه‌ی خود اندیشناک بوده و از پشت سر خود اطمینان نداشته، به طرف مغرب توجهی نمی‌کرد و دولت باختر، که نیز در صفحات شرقی باختر و هند گرفتاریهایی داشت، روابط خود را با پارت حفظ می‌کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

فریار، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۹ ش)، مترجم و نویسنده. وی قبل از مسافرت به آمریکا مدت ده سال در وزارت فرهنگ به معلمی و خدمات فرهنگی مشغول بود. در آمریکا به تکمیل تحصیلات خود در رشته‌ی آموزش و پرورش پرداخت و از دانشگاه کلمبیا فارغ‌التحصیل شد و در ضمن در دبیرخانه‌ی سازمان ملل متحد به کار مشغول گشت. وی سپس به دانشگاه تهران منتقل شد و به استادی رسید و مدتی نیز ریاست دانشگاه مشهد را عهده‌دار بود. از آثار وی: «تاریخ صنایع ایران، باستانشناسی،ترجمه؛ «جرج واشنگتن کارو»، ترجمه؛ «راهنمای صنایع اسلامی»، ترجمه؛ «طوفان»،ترجمه؛ «فسلفه‌ی تاریخ»، ترجمه؛ «روش آموزش و پرورش در چند کشور: انگلستان، سویس و مصر»؛ «کتاب انگلیسی»، برای دوره‌ی دبیرستان، به مشارکت علی پاشا صالح.[۱]

مترجم.

تولد: ۱۲۹۸.

درگذشت: مرداد ۱۳۶۳.

عبدالله فریار، میرزا آقاخان عصر انقلاب (وکیل مجلس از اردبیل در دوره‌های پنجم و ششم از خلخال)، بود که روزنامه‌ای به همین نام یعنی «عصر انقلاب»، منتشر می‌کرد. تحصیلات وی در ایران و آمریکا صورت گرفته است. وی قبل از مسافرت به آمریکا مدت ده سال در وزارت فرهنگ به معلمی و خدمات فرهنگی مشغول بود. در آمریکا به تکمیل تحصیلات خود در رشته‌ی فارغ‌التحصیل شد و در ضمن در دبیرخانه‌ی سازمان ملل متحد کار می‌کرد. در موقعی که سازمان مزبور خواست اداره‌ی اطلاعات را تأسیس کند، او را به ریاست آن انتخاب کرد.

از آثار اوست: تاریخ صنایع ایران (کریستی ویلسن، ۱۳۱۷)؛ دکتر جرج واشنگتن کارو (شرلی گراهام و جرج لیپکم، ۱۳۳۲)؛ راهنمای صنایع ایران (م. س. دیماند، ۱۳۳۶)؛ روش آموزش و پروش در چند کشور؛ انگلستان و سوییس و مصر (ترجمه، ۱۳۲۰)؛

طرز اداره آموزشگاه (۱۳۱۷)؛ طوفان (جرج ر. استوارت)؛ فلسفه تاریخ (امری نف، ۱۳۴۰)؛ کتاب انگلیسی (با مشارکت علی پاشا صالح برای سال ششم دبیرستان‌ها، ۱۳۲۳)؛ تخت جمشید (رایش اشمیت، ترجمه با همکاری دیگران، ۱۳۴۲)؛ مردم‌شناسی ایران (هنری فیلد، ۱۳۴۳)؛ معماری اسلامی ایران در دوره‌ی ایلخانان (دونالد ویلبر، ۱۳۴۶).

فرزند میرزا آقاخان عصر انقلاب، در ۱۲۸۸ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به پایان رسانید و برای ادامه تحصیلات به انگلستان رفت. ابتدا لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی و اقتصاد از دانشگاه لندن گرفت، سپس عازم آمریکا گردید و از دانشگاه کلمبیا فوق‌لیسانس در علوم‌تربیتی دریافت کرد. آنگاه تحصیلات خود را در همان دانشگاه ادامه داد و درجه‌ی دکترای علوم تربیتی گرفت و به ایران بازگشت. چندی در دانشسرای عالی به استادی اشتغال داشت، مدتی هم بازرس فنی وزارت فرهنگ بود. در سال ۱۳۳۴ در حکومت علاء مدیرکل اداره تبلیغات و معاون نخست‌وزیر شد. پس از سقوط کابینه‌ی علاء به دعوت سازمان ملل به آمریکا رفت و ریاست اداره‌ی آموزش را در سازمان ملل عهده‌دار شد. از مشاغل دیگر وی نمایندگی سازمان ملل با سمت دبیرکلی در پاکستان بود. در آفریقای شرقی و نیجریه نیز دارای همان سمت بود. پس از این ماموریت به ایران بازگشت و به معاونت وزارت علوم و آموزش عالی منصوب گردید. مدتی هم ریاست دانشگاه فردوسی را عهده‌دار بود. آخرین سمت وی در ایران قائم مقامی دبیرکل کمیته‌ی ملی پیکار جهانی با بیسوادی بود. آثار زیادی از اعلم از تالیف و ترجمه از او باقی مانده است که بخشی از آنها عبارتند از: تاریخ صنایع ایران، تخت جمشید، راهنمای صنایع اسلامی، مردم‌شناسی ایران و روش آموزش در چند کشور. دکتر عبدالله فریار در سال ۱۳۵۶ درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۶۵۲ / ۲، ۷۱۹ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۹۸۰ -۹۷۹ / ۳).

فرید مهاجر، یدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۰۸، مرتبه علمی: استاد، رشته: جغرافیای انسانی، دانشکده: علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه: تبریز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی تاریخ و جغرافیا و علوم تربیتی با رتبه اول از دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز در سال ۱۳۲۹، دکترای جغرافیای انسانی با درجه عالی از دانشگاه سوربن پاریس در سال ۱۳۴۰.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

نگرش جوانان آذربایجان شرقی در مورد برنامه تنظیم خانواده، هیدرولوژی حوضه هراز، راهنمائی و نظارت بر یک پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۶

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

جغرافیای انسانی بویژه مسائل شـهری، کاربرد جغرافیا در روش تحقیق شهر و روستا، سیر اندیشه در قلمرو جغرافیای انسانی، بریتانیا و بازار مشترک.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۹، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

جغرافیای انسانی بویژه مسائل شهری، جمعیتی و تغذیه.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

فریدونی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد حاج محمـدرحیم‌خان سبزواری، متولد ۱۲۶۰ است. پس از انجـام تحصـیلات به خـدمت دولت وارد شـد و به وزارت کشـور رفت. مدتی فرماندار سبزوار بود و سرانجام پس از طی مراحل اداری، مدیر کل انتخابات در وزارت کشور شد. در دوره‌ی سیزدهم، از سبزوار وکیل مجلس شورای ملی شـد و بعـد از شـهریور ۱۳۲۰ به معـاونت وزارت کشور رسـید. قریب ده سـال معاونت و گاهی کفـالت آن وزارتخانه را عهـده‌دار بود. در ۱۳۳۳ به اسـتانداری کرمان اعزام شـد ولی این ماموریت زیاد طول نکشـید. فریـدونی در ۱۳۴۸ درگـذشت. وی مردی آزاده و باگـذشت بـود، به عرفـان و تصـوف بسـتگی خاصـی داشت، در محضـرش همـواره عـده‌ای از شیفتگان عرفان گرد می‌آمدند. نسبت به مال دنیا فوق‌العاده بی‌نیاز بود و وطن خود را به حد ستایش دوست داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فریور تهرانی، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد میرزا عباس‌خان، در ۱۲۸۸ ش متولـد شـد. در ۱۳۰۷ دیپلم گرفت و شـاگرد اول دوره‌ی کامـل متوسـطه در ایران شـد و جزء نخستین دسـته محصـلین اعزامی به خارج برای ادامه‌ی تحصیلات به اروپا اعزام شد. چندین سال در فرانسه و آلمان رشته‌ی ماشین و مکانیک خواند و پس از بازگشت، به دانشکده‌ی فنی وارد گردید و کرسی استادی گرفت. ضمنا در وزارت پیشه و هنر و بازرگانی آن روز اسـتخدام شد. چندی ریاست برق تهران را داشت و زمانی ریاست کل معادن با او بود. در دوره‌ی چهاردهم با دکتر مصدق برای وکـالت مجلس ائتلاـف کرد و رای کـافی به دست آورد. در مجلس حـامی مردم بود. پس از ختم مجلس برای کار ذوب‌آهن مـاموریت گرفت و سالهـا در اروپـا به سر می‌برد. در ۱۳۴۰ در کـابینه‌ی دکتر علی امینی به وزارت صـنایع و معـادن تعیین شـد ولی وزارتش طولی نکشید و جای خود را به مهندس تقی سرلک داد و از کابینه خارج شد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فصیح خوافی، احمد

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۷۷۷- بعد از ۸۴۵ ق)، مورخ و شاعر. ملقب و مشهور به فصیح. خانـدانش اهل روی خواف بودنـد و خود در هرات به دنیا آمد و همان جا نشوونما یافت. وی در خدمت شاهرخ و پسرش بایسنقر عهده‌دار مشاغل دولتی بود. در ۸۳۶ ق مورد غصب واقع و چندی هم مقیـد و محبوس شـد. فصیح بعـد از معزولی و بیکـاری، به تـألیف کتـاب خود «مجمل» پرداخت. سـرانجام در ۸۴۵ ق از زنـدان خلاص شد و به ملازمت شاهرخ تیموری رسید. از آثار وی «مجمل فصیحی» است که به صورت اجمال از هبوط آدم تا تاریخ زمان خود را نگاشته است.[۱]

(بخش ۱) خوافی، احمد بن جلال‌الدین محمد از رجال و نویسندگان نیمه‌ی اول قر. ۹ ه. (و. ۷۷۷- ف. پس از ۸۴۵ ه.ق). از مردم خواف بود و نسبش به ابوامامه صدی بن عجلان بن وهب باهلی صحابی می‌رسد و محل تحصیل و نشو و نمای او ظاهراً هرات بود. در سال ۸۰۷ بعـد از مرگ تیمور، شـاهرخ او را از هرات با دو تن از امرا به سـمرقند برای تحویل گرفتن خزانه‌ی خاصه‌ی شاهرخ از عمر شـیخ خـازن فرسـتاد. وی تا سال ۸۱۸ در خـدمت یکی از امرای بزرگ علاءالـدین علی ترخـان کـار می‌کرد، و از آن سـال به ملازمت شاهرخ درآمـد و در سال ۸۱۹ ترقی کرد و منصب «موجه دیوان» بـدو ارزانی شـد. در سال ۸۲۰ به شـرکت دو تن دیگر به تصدی دیوان اعلی (شاهرخ) تعیین شد ولی در ۸۲۱ معزول گردید. باز در ۸۳۴ جهت مهمات دیوانی مأمور کرمان گردید. در ۸۲۷ مراجعت کرد و در بادغیس هرات به حضور شاه شـرفیاب شد. در ۸۲۸ موجهی دیوان امیرزاده بایسـنغر بدو داده شد، و چند سال در این سمت بود تا در ۸۳۶ به خدمتش خاتمه دادند. بعد از این سال- که معزول و مورد جریمه واقع شد- از احوال او اطلاع دقیقی در دست نیست. در ۸۴۳ مورد غضب گوهرشاد آغازن شاهرخ واقع شد و در خانه‌ی امیربیگ محبوس گردید و پس از چندی آزاد شد و مجدداً در ۸۴۵ در خانه‌ی امیربیگ مقید گردید و بار دیگر خلاص شد. اثر مهم او مجمل‌التواریخ معروف به مجمل فصیحی (ه.م) است.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از سعدی تا جامی (۶۱۶ -۶۱۳)، تاریخ ادبیات در ایران (۴۹۶ -۴۹۴ / ۴)، تاریخ نظم و نثر (۲۳۸)، رجال حبیب السیر (۲۷۳ -۲۷۲)، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات (۱۶۸ -۱۶۷)، لغت‌نامه (ذیل/ فصیح خوافی)، محمل فصیحی (مقدمه/ هشت- بیست و یک).

فضائلی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۰ در بابل متولـد شـد. پدرش شـیخ علی علامه از روحانیون و مالکین مازندران بود و به صداقت و شـرافت و درستی اشـتهار داشت. محمـد به سیره‌ی خـانوادگی پس از انجام تحصـیلات ابتـدائی، دروس حوزه‌ای را آغاز کرد. پس از آموزش صـرف و نحو

عربی، مدتی به تحصیل ادبیات عرب، منطق، معانی و بیان و فقه و اصول پرداخت و دوره‌ی سطح را به پایان رسانید. در ۱۳۲۰ به خدمت دولت درآمد و در وزارت فرهنگ استخدام شد. پس از چندی به وزارت کشور انتقال یافت و مراحل ترقی را در آن وزارتخانه طی کرد. از اهم مشاغل وی، شهردار همدان، فرماندار سبزوار، فرماندار شیراز و معاون استانداری، فرمانداری ساری و معاون استانداری مازندران، فرمانداری یزد و مدیر کلی وزارت کشور را می‌توان نام برد.

فضائلی در دوره‌ی نوزدهم مجلس شورای ملی، از شهرستان ساری به وکالت انتخاب شد و مدت چهار سال وکیل مجلس بود. پس از انقضای دوره‌ی مزبور به ریاست شورای عالی برق تهران منصوب شد و سپس با سمت استاندار به کرمانشاهان رفت. مدتی هم ریاست شورای عالی وزارت کشور با او بود.

فضائلی از موسسین و فعالین حزب مردم بود و مسئولیتهای زیادی را در آن حزب بر عهده داشت، از جمله مدتی معاون و بعد دبیرکل حزب بود. صاحب ترجمه مدتها با مطبوعات همکاری نزدیک داشت و زمانی نیز نشریه‌ی مستقلی به نام نامه‌های دوستانه انتشار داد. صاحب تحقیقات و تالیفاتی نیز می‌باشد. در سال ۱۳۷۶ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فضل خدا، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی فضل خدا : فرمانده گردان حزب الله لشکر نصر ۵ (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سومین فرزند خانواده فضل خدا، در تاریخ یکم فروردین ۱۳۳۷ در روستای حصار سرخ از توابع مشهد مقدس در خانواده ای کشاورز دیده به جهان گشود. در ۷ سالگی به مشهد آمد. دو سال تحصیل کرد، سپس به علت مشکلات مالی به کار خیاطی مشغول شد. از دوران کودکی علاقه زیادی به ورزشهای رزمی داشت و به همین دلیل از ۸ سالگی به فراگیری جودو و کاراته مشغول شد. پدر شهید در مورد خصوصیات اخلاقی وی در این دوران می گوید: رفتارش با سایر فرزندانم فرق می کرد، بسیار مهربان بود.

از ۱۶- ۱۷ سالگی جذب مسائل انقلاب شد و تحول عظیم زندگی وی با شروع نهضت اسلامی به وقوع پیوست.در هنگام انقلاب، همیشه در حال پخش اعلامیه های امام و سرگرم فعالیتهای سیاسی بود. شبها تا دیر وقت اعلامیه ها را به داخل منازل می انداخت. در تظاهرات فعالانه شرکت می کرد. یک بار نیز توسط مزدوران رژیم ضد مردمی بازداشت شد که پس از مدتی آزادش کردند. در ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷، مرحله جدیدی از زندگیش شروع شد. وی که در آن زمان دارای کمربند مشکی درکاراته بود، در پادگان بسیج به عنوان مربی آموزش ورزشهای رزمی مشغول به کار شد. وی در این مرحله تلاش و کوشش زیادی از خود نشان داد.

بعد از حمله نظامی آمریکا به طبس، برای آموزش برادران مستقر در آنجا، داوطلبانه به محل اعزام شد. حامی سرسخت ارزشهای انقلاب بود و با کسانی که با این ارزشها در ستیز بودند به شدت مبارزه می کرد. با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹، از اولین کسانی بود که خود را به جبهه های نور علیه ظلمت رساند و در قسمتهای مختلفی از جمله: واحد اطلاعات و عملیات و تخریب به طور فعال و جدی انجام وظیفه می کرد.

شهید در ۲۴ سالگی ازدواج کرد که مدت زندگی مشترک آنها ۴ سال بود. و ثمره این ازدواج، دو فرزند، یک پسر به نام ابوالفضل

و یک دختر به نام زهرا می باشند.

در سال ۱۳۵۹، از ناحیه قفسه سینه مجروح شد و مدت ۴ ماه در بیمارستان و منزل بستری بود. در سال ۱۳۶۱، دو بار به جبهه های حق علیه باطل اعزام شد که سه ماه پس از رفتنش دوباره از ناحیه پا و صورت مجروح شد.

مدت ۵ ماه بر اثر جراحات وارده خانه نشین شد، بعد از چندی دوباره با توفیقات الهی سلامتی خود را باز یافت، مدتی را در یگان حراست و بعد در قسمتهای آموزش نظامی، معاونت رزمی و تدارکات به انجام وظیفه مشغول بود. مهدی، بعد ها نیز در طول جنگ، چندین بار به جبهه رفت و از نواحی مختلف بدن مجروح شد، ولی دست از مبارزه برنداشت. بیشتر در شناسایی ها شرکت می کرد. سرانجام به فرماندهی گردان حزب الله لشکر نصر ۵ منصوب شد. در منطقه از ناحیه قلب مورد اصابت ترکش قرار گرفت، کمیسیون پزشکی رای به اعزام وی به انگلستان داد، ولی شهید نپذیرفت و گفت: نمی خواهم به دولت نو پا هزینه درمان خارج از کشور را تحمیل کنم. به رهبر کبیر انقلاب علاقه زیادی داشت. پیرو ولایت فقیه بود، وی در خلال صحبتهایش به کلام امام استناد می کرد. او بسیار شجاع و دلیر بود و در این صفات به حد کمال رسیده بود.حساس ترین مسئولیتها را در منطقه به عهده می گرفت. مسئول اطلاعات و عملیات بود و تا قلب دشمن نفوذ می کرد. بارزترین صفت وی، شجاعتش بود.

نیروهایی که در گردان تحت فرماندهی او خدمت می کردند، در سلام کردن به وی مسابقه می گذاشتند، ولی کمتر کسی بود که بتواند بر ایشان در سلام کردن سبقت بگیرد.

در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۵، عازم نبرد با دشمن بعثی شد که این جبهه رفتنش بیش از چهارده روز بیشتر طول نکشید. در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۵، در ماه مبارک رمضان، در جبهه مهران، آرزوی خود که همانا پیوستن به لقاالله بود، نایل آمد. شهید در اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. یکی از همرزمانش از نحوه شهادت او می گوید: در موقع حمله رژیم بعثی به مهران، ساعت ۱۱ ظهر بود که در مهران به پیشروی ادامه دادیم که ناگاه بر اثر اصابت تیر سیمینوف لبه ناحیه ران پا، ایشان مجروح شد و موقعی که خواستیم ایشان را به عقب انتقال دهیم، شهید گفت: شما به پیشروی ادامه دهید و مرا رها کنید، من خودم به عقب خواهم رفت. ما هر چه اصرار کردیم موثر واقع نشد و ما به پیشروی ادامه دادیم و ایشان نیز همان جا بر اثر شدت جراحات به درجه رفیع شهادت نایل آمد. پیکر این شهید در خواجه ربیع مشهد به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

فقیه نوبری، سعید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سعید فقیه نوبری : فرمانده مخابرات لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

۲۰ آذرماه ۱۳۳۹ در محله" نهر "تبریز و در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد . از کودکی علاقه خاصی به آموزشهای اسلامی و شرکت در هیئت های حسینی و جلسات قرآن داشت . با شرکت در هیئتها و جلسات مذهبی ,درس اخلاص و استقامت در راه عقیده را از مکتب قرآن و خط خونبار امام حسین (ع) فرا می گرفت .درنوجوانی مؤد ب ، فکور و خوش برخورد بود. دوستانش را خودش انتخاب می کرد و با هرکس رابطه دوستی برقرار می ساخت آنچنان جاذبه ای به وجود می آورد که جدایی ودوری از اوغیر ممکن بود.

دوران دبستان را در سال ۱۳۴۶آغاز کرد . گذشته از لحاظ اخلاقی ، از نظر تحصیلی نیز معمولاً ممتاز و نمونه بود .
فعالیت سیاسی را از دوران نظری در دبیرستان آغاز کرد و نقطه شروع آن شهادت حاج سید مصطفی خمینی بود . با گوش دادن به نوار سخنرانیهایی که در این رابطه در تهران و در قم ایراد شده بود ، سعید وارد صحنه مبارزه گردید و در رده پخش کنندگان اعلامیه ها و اطلاعیه های مهم و حساس نهضت اسلامی امام خمینی قرار گرفت . با ماجرای کشتار رژیم در شهر مقدس قم ، فعالیتهای او نیز شدت بیشتری یافت و همراه دیگر دوستانش در به وجود آوردن حماسهٔ ۲۹ بهمن تبریز سهیم بود . پس از آن در تعطیلی مدارس و تظاهرات پراکنده و گسترده دانش آموزان نقش فعال داشت . تقریباً به صورت منظم در مسجد شعبان تبریز که مهمترین پایگاه انقلاب در تبریز بود ، حاضر می شد . وقتی مبارزه گسترش بیشتری یافت او نیز همراه امت حزب الله تبریز به حرکتش شدت بیشتری بخشید و بارها تا مرز دستگیری و شهادت پیش رفت.
سر انجام با آمدن امام و سرنگونی رژیم طاغوت و برقراری حکومت اسلامی شاهد نتیجه زحمات فراوان امت اسلامی ایران شد.
سال ۱۳۵۷ که سال پیروزی انقلاب بود ومدارس بازگشائی شدند , سعید نیز تحصیلش را ادامه داد .او آن سال درسوم درس می خواند و همراه عده ای از یاران دبستانی خود ، انجمن اسلامی دبیرستان را تشکیل دادند.
این انجمن از همان آغاز سدی در مقابل رشد گروهکهای منحرف که در آن دبیرستان زمینه نسبتاً مناسبی برای فعالیت داشتند ,بوجود آورد. به طوریکه وقتی منافقین و دیگر گروهکهای محارب سایر دبیرستانها را به تعطیلی می کشاندند در دبیرستان مهر همه کلاسها دایر و درس خوانده می شد . همین وضع در سال چهارم نظری نیز ادامه داشت . سعید علاوه بر تحصیل ، در کانون نهضت اسلامی در محل ستاد منطقه ۵ فعلی سپاه که مرکز فعالیتهای اسلامی بود شرکت داشت و در بخش کانون دانش آموزان مسلمان فعالیت می کردو با نهادهای انقلابی ارتباط داشت . با اینکه سال آخر بود و حجم درسها خیلی زیاد بود ، برای خدمت بیشتر به انقلاب و انسجام بیشتر فعالیتهای انقلابی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست .
ابتدا به صورت عضو ذخیره و سپس نیمه وقت به عضویت سپاه در آمد و بعد از اخذ دیپلم ,تمام وقت در سپاه مشغول خدمت گردید . مدتی در اطلاعات سپاه و سپس در واحد تبلیغات و انتشارات در کارانتشار نشریه سپاه تبریز همراه سه تن دیگر از همرزمانش که دو نفرشان شهید شده اند مشغول همکاری شد . بعد از اینکه احساس شد با وجود مجله پیام انقلاب انتشار نشریه ضرورت چندانی ندارد ، به بخش مخابرات رفت و در مسئولیتهای مختلفی فعالیت نمود .
جنگ تحمیلی شروع شد و سعید برای شرکت در سرکوب متجاوزین و دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی به سوسنگرد رفت و همراه رزمندگان دیگر همچون شهید توانا و شهید کریم مسافری و دیگران, حماسه سوسنگرد را با دستان خالی و ابتدایی ترین سلاحها در مقابل متجاوزین مسلح به انئاع سلاحها را به وجود آوردند.
در حمله های محدودی مانند حمله ۲۹ اسفند ماه ۱۳۵۹ و ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ در سوسنگرد شرکت نمود.ا و مسئول مخابرات این محدوده بود . در این میان آنچه همه را به شگفتی وا میداشت فکر و کاردانی سعید بود . با اینکه هیچ تجربه قبلی نداشت ، ارتباطی برقرار کرده بود که در اثر آن مسئولین مخابرات جنوب مدتها دست از سعید بر نمی داشتند و اصرار داشتند که در مخابرات باشد .
پس از آن سعید برای مرخصی به تبریز آمد ولی موقع بازگشت مسئولین اجازه ندادند و حدود ۲ ماه اورا در تبریز نگه داشتند اما عشق و شور حسینی نگذاشت که بیش از آن او را نگه دارند و دوباره به جبهه رفت.او این بار به جبهه مریوان در غرب کشور رفت.
در آن موقع سپاه می خواست یک سری عملیات برون مرزی در داخل خاک عراق انجام دهد تا آن مناطق را نا امن کند و از چند جهت ضربه هایی به دشمن وارد گردد این کار بسیار مشکل بود و زحمات فراوانی به دنبال داشت .
سعید تمامی این مشکلات را به جان خرید و برای انجام این مأموریت خود را آماده ساخت و در اثر شجاعت و لیاقتی که داشت فرمانده عملیات برون مرزی سپاه در مریوان شد و مأموریت های خوبی انجام داد . از جمله در حمله به جاده تدارکاتی پادگان سید

صادق و حلبچه عراق تعدادی از نیروهای دشمن را به هلاکت رساند و به قسمتی از پادگان سید صادق عراق نیز حمله کرده بود سعید می گوید:

"در این عملیات با آرپی جی ۷ به داخل اتاقهای سازمان امنیت حلبچه زدیم و فرار کردیم. بعد از سه ماه و نیم به پادگان خود بازگشته و پس از ده روز مرخصی دوباره همراه عده ای از برادران در تاریخ ۱۲/۹/۱۳۶۱ به جبهه های جنوب اعزام شدیم. این در حالی بود که از حمله پیروزمندانه طریق القدس ۴ روز گذشته بود و عملیات ادامه داشت" .

سعید با پافشاری فراوان ، به دلیل اینکه مدتی در مخابرات نبوده است ، اجازه گرفت که در قسمت عملیات خدمت نماید . به دلیل لیاقت قابل توجهی که داشت معاون دوم فرمانده گردان امام سجاد (ع) شد . بعد از آن برای شرکت در عملیات فتح المبین به شوش رفت و در این عملیات شرکت نمود . پس از اتمام حمله و تثبیت مواضع گرفته شده که همه نیروها به مرخصی رفته بودند ، سعید به خاطر احساس مسئولیت وعلاقه فراوانی که به جنگ داشت در منطقه ماند. می گفت": برویم و طریقه پدافند در تپه های ماهور و کوهستانی را یاد بگیریم تا در عملیات کوهستانی در آینده استفاده کرده و تمامی نقاط اشغالی را از دست متجاوزین خارج سازیم".

در این زمان دوباره از ستاد عملیات جنوب ، یا همان قرارگاه کربلا, برای شناسائی عملیات بیت المقدس ,به اوحکمی دادند و بازهم مأموریت او در سوسنگرد بود . سعید برای شناسایی این مناطق سر از پا نمی شناخت و شب و روز در فعالیت بود . دوست همرزمش مولوی میگوید": یادم می آید برای شناسایی پشت دشمن لازم بود از آبهای هورالعظیم بگذریم . برای عبور از هور باید با قایق می رفتیم و چون شناسایی بود و نباید سر و صدا میشد حدود ۳ یا ۴ کیلومتر راه را با قایقی که پارو میزدیم رفتیم.

این شناسایی پس از ۴ شبانه روز نتیجه خوبی داد و در طرح مانور عملیات نیز نقش تعیین کننده داشت.

در عملیات بیت المقدس در تیپ عاشورا باهم بودیم و چون درآن موقع تیپ پس از مرحله اول به صورت احتیاط در آمد ، از فرمانده تیپ اجازه گرفتیم و برای شرکت در عملیات بعدی در تیپهایی مانند المهدی و کربلا- شرکت کردیم . در مرحله سوم عملیات که آزاد سازی خرمشهر بود ، در حین عملیات با موتور میرفتیم که گلوله های توپ و تانک از هر طرف به زمین می خورد و هر آن احتمال داشت مجروح شویم. سعید در پوست خود نمی گنجید و هر لحظه خدا را شکر می کرد. به شوخی می گفت: اگر این بار نیز سالم به تبریز برویم می گویند چرا اینها زخمی نمی شوند در حین صحبت گلوله توپی در چند متری به زمین خورد و دیدم سعید مجروح شده است. با اینکه مجروح بود جهت ادامه مأموریت راه را ادامه دادیم و پس از اتمام مأموریت ترکشی را که از ناحیه پا به ایشان اصابت کرده بود در آوردند ".بعد از ۴ روز استراحت دوباره فعالیت خود را در منطقه عملیاتی ادامه داد . در عملیات مسلم بن عقیل و عملیات والفجر ۱ معاون فرمانده مخابرات لشگر عاشورا بود. در عملیات والفجریک از ناحیه سینه مجروح شد اما پس از مداوای اولیه با اصرار و پا فشاری در محور یک لشگر مشغول خدمت شد . در عملیات والفجر ۴ نیز حضور داشت.

او شبها برای شناسایی به مواضع عراقی ها میرفت وبا اطلاعات ارزشمندی بر می گشت.

در این عملیات منطقه هنوز پاکسازی نشده بود و تپه ای که قرار بود از زیر آن خاکریز زده شود ,در دست دشمن بود. سعید برای گرفتن آن تپه با تعدادی نیروی عملیات می کند و خودش نیز از ناحیه بازو مجروح می شود . به خاطر اینکه هنوز مأموریتش تمام نشده بود علیرغم اصرار شدید دوستانش به عقب بر نمی گردد وبا آن حال مأموریت را ادامه می دهد . ساعت ۵/۵ یا ۶ صبح در وضعی بوده که بازویش را بسته و قادر به حرکت دادن آن نبوده است . مولوی ,یکی از همرزمان اوهر قدر اصرار میکند که برگردد پاسخ می دهد که تو خود مأموریت دیگری داری و باید به آن برسی ، من خودم باید این مأموریت را تمام کنم .اوسرانجام در مرحله دوم عملیات والفجر ۴ ساعت۷ صبح با ترکش دیگری شربت شهادت می نوشد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فقیه، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان کمیل، تیپ المهدی (عج)لشگر۱۹فجر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه سردار رشید اسلام، پاسدار شهید« علی فقیه» در تاریخ ۱۰/۴ / ۱۳۳۸ در روستای «لاور شرقی» پای به عرصهٔ وجود نهاد. این شهید، فرزند اول خانواده بود و پدرش به عشق مولای متقیان علی(ع)، او را علی نام نهاد. علی، از کودکی دارای هوش سرشار و ضمیری روشن بود و تحت تربیت مذهبی و اسلامی پدر و مادرش، اخلاق نیکوی انسانی و اسلامی، اندك اندك در وجودش سرشته گردید. در سن هفت سالگی راهی دبستان جنت (شهید اسماعیلی) روستای لاور شرقی گردید و موفّق شد دوران ابتدایی را با موفّقیت کامل و بدون هیچ‌گونه مردودی یا تجدیدی به اتمام برساند. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی، شهید فقیه نتوانست به ادامهٔ تحصیل بپردازد و ناگزیر به ترك تحصیل شد. مادرش در این باره می‌گوید: «فرزندم در تمام سال‌های دوران تحصیل در مقطع ابتدایی از شاگردان ممتاز و برگزیده بود و آن‌چنان باهوش و با استعداد بود که می‌توانست حتی دو پایه را در یك سال تحصل نماید. متأسفانه مدرسه راهنمایی در روستا وجود نداشت و تحصیل در شهر خورموج نیز با توجّه به وضع نامناسب معیشتی که با آن مواجه بودیم، برایمان مقدور نبود. اما با همهٔ مشکلات، از آن‌جایی که علی بسیار علاقه‌مند به تحصیل و دارای هوش سرشار بود، تصمیم گرفتیم به هر نحو، مخارج تحصیل او را در خورموج فراهم ساخته، جهت ادامهٔ تحصیل، او را به این شهر بفرستیم. اما علی که از وضع نامناسب معیشتی ما به خوبی آگاه بود، علیرغم اشتیاق شدید به تحصیل، حاضر به رفتن به خورموج و تحصیل در آنجا نشد و به ناچار ترك تحصیل کرد.»

شهید علی فقیه، پس از ترك تحصیل، مشغول به کار و تلاش جهت کمك به پدر در تأمین معیشت گردید و در این راستا به کارگری پرداخت و مدتی نیز به بندر عامری رفت و در آنجا کارگری نمود. او همچنین مدتی در پایگاه هوایی بوشهر کارگری کرد و حقوق روزانه‌اش در آنجا، ۵ تومان بود.

ایشان پس از رسیدن به سن قانونی جهت انجام خدمت سربازی به کرمان رفت اما به علت عدم احتیاج دولت و عدم پذیرش در پادگان آموزشی این شهر، طبق گواهی ادارهٔ وظیفهٔ عمومی ژاندارمری کل کشور از انجام خدمت نظام وظیفه معاف گردید.

شهید فقیه پس از معافیت از خدمت، کماکان به کار و تلاش پرداخت تا این‌که با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و شروع جنگ تحمیلی فصل جدیدی در زندگی ایشان رقم خورد. این شهید بزرگوار پس از وقوع انقلاب، به تمام و کمال در خدمت نظام مقدّس اسلامی قرار گرفت و تمام وجود خود را صرف اشاعهٔ ارزش‌های نورانی انقلاب بزرگ اسلامی نمود. او از اولین افراد روستای لاور شرقی بود که به عضویت بسیج در آمد و به عنوان یك بسیجی، پس از گذراندن آموزش جبهه در بیست و ششمین دورهٔ آموزشی پادگان شهید دستغیب کازرون، در مورّخهٔ ۲۹/۷/۱۳۶۱ عازم جبهه‌های جنوب گردید و به عنوان جانشین دسته همراه با شهید ابراهیم زارعی، در عملیات پیروزمندانهٔ محرم شرکت نمود و پس از آن در مورّخهٔ ۳/۱۰/۱۳۶۱ به منزل بازگشت. او پس از بازگشت از جبهه، به استخدام رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و پس از آن مجدّداً در مورخهٔ ۲۹/۱/۱۳۶۲ راهی جبهه‌های جنوب شد و پس از انجام مأموریت به عنوان فرمانده دسته، در مورّخهٔ ۳/۴/۱۳۶۲ به خانه برگشت. پس از ۲۶ روز مرخصی، برای سومین و آخرین بار در مورّخهٔ ۲۹/۴/۱۳۶۲ راهی جبهه‌های غرب کشور گردید و پس از آن‌که در عملیات والفجر ۴ شرکت کرد.بعد از آن جهت آموزش مجدد، به پادگان شهید جلدیان اعزام شد و در مورّخهٔ ۱۶/۸/۱۳۶۲ از این پادگان عازم

طلائیه گردید و در آن‌جا در تیپ المهدی (عج) گردان کمیل، گروهان ۱ و به عنوان فرماندهٔ دستهٔ ۳ در عملیات خیبر شرکت کرد. برادر شهید می گوید: «برادرم در عملیات خیبر در منطقهٔ طلائیه در مورخه ۱۲/۱۲/۱۳۶۲ از ناحیهٔ کتف هدف اصابت تیر دوشیکا قرار گرفت و شدیداً مجروح شد. همرزمانش در آن بحبوحهٔ نبرد، او را در یکی از سنگرها گذاشتند که متأسفانه آن سنگر دچار آب گرفتگی شد و برادرم در اثر خونریزی شدید و عدم امکان انتقال به بیمارستان در همان‌جا به شهادت رسید و پیکر پاك و مطهّرش به مدت یازده سال در آن‌جا باقی ماند تا این‌که به همّت گروه تفحص شهداء، این پیکر پاك و مطهّر در مورّخهٔ ۱۱/۷/۱۳۷۳ در حالی که تقریباً سالم مانده بود، کشف و شناسایی گردید و در مورّخهٔ ۲/۸/۱۳۷۳ به زادگاهش انتقال داده شد و پس از تشییع باشکوه توسط جمعیت انبوه امت حزب ا... در گلزار شهدای روستای لاور شرقی به خاك سپرده شد.»

شهید علی فقیه با این‌که درس نخوانده بود اما به مدد هوش سرشار و علاقهٔ فراوانش به قرآن کریم توانسته بود این کتاب نورانی الهی را ختم نماید. انس او با قرآن کریم، همیشگی بود و هیچ‌گاه تلاوت آن را حتی در ایام حضور در جبهه و در شرایط سخت مناطق عملیاتی ترك نکرد. او نماز خواندن و روزه گرفتن را در سنین کودکی و پیش از رسیدن به سن تکلیف شرعی، آغاز کرد و بیشتر اوقات، نماز را در مسجد می خواند.

این شهید بزرگوار از لحاظ اخلاق فردی، انسانی بود بسیار مهربان، متواضع، راستگو و راست‌کردار و بسیار اهل معاشرت با مردم به طوری که همهٔ اهالی او را دوست داشتند همان‌طوری که او نیز با تمام وجود، مردم را دوست می‌داشت.

او با همهٔ شهدای روستا به ویژه شهیدان بزرگوار ابراهیم زارعی و حسین اسماعیلی دوست صمیمی بود. در عملیات غرور آفرین محرم، او دوشادوش شهید ابراهیم زارعی رشادت‌های کم نظیری را از خود نشان داد. هنگامی که شهید حسین اسماعیلی به علت مجروحیت در عملیات فتح المبین تا مدت‌ها نمی‌توانست روی پای خود راه برود و به ناچار روی ویلچر می‌نشست، شهید علی فقیه بیشتر اوقات را همراه و کمك‌کار او بود و ویلچر او را جابجا می کرد.

شهید فقیه با این‌که فقط تا پنجم ابتدایی درس خوانده بود، اما میزان سواد و دانایی حقیقی‌اش بسیار فراتر از حد علمی این مقطع بود. به گفتهٔ مادرش، او نزدیک به یکصد جلد کتاب خریده و آن‌ها را مطالعه کرده بود. این شهید بزرگوار به مطالعهٔ کتب مذهبی و فکری علاقه بسیاری داشت و در این بین، آثار نویسندگان ارزنده‌ای همچون شهید محراب آیه ا... دستغیب و استاد شهید مطهری را بیشتر مطالعه می کرد. به طور کلّی، عادت به مطالعه یکی از عادات اصلی زندگی او بود و تمایل شدیدی به افزودن هر چه بیشتر و به‌روز کردن آگاهی‌های خود داشت. لذا هرگز خود را محدود به تحصیلات کلاسیك نکرد و با جِدّ و جُهدی مثال زدنی، تا پایان عمر کوتاه اما پربرکتش، آگاهی‌های فراوانی را بر مجموعهٔ دانستنی‌های خود افزود.

شهید علی فقیه مدّاح اهل بیت بود. در ایام عزای اهل بیت و به خصوص دههٔ اول محرم و دههٔ آخر ماه صفر، با ایجاد و سازماندهی دستجات سینه‌زنی، مبادرت به نوحه خوانی و مدّاحی می‌نمود و به مراسم عزا، شور و گرمی خاصّی می‌بخشید. این شهید بزرگوار در جریان راهپیمایی‌های سال ۱۳۵۷ حضور بسیار پرشوری داشت. او در همین راستا به شهرهای خورموج، کاکی و کنگان می‌رفت و در هر چه بهتر برگزار کردن راهپیمایی‌های آنجا علیه رژیم ستمشاهی پهلوی، نقش قابل توجهی را ایفا می کرد. ایشان پس از شروع جنگ تحمیلی، در تبیین ماهیت حقیقی این جنگ و ضرورت دفاع در برابر تجاوز ناجوانمردانهٔ دشمن برای اهالی روستا تلاش زیادی نمود و در جمع آوری کمك‌های مردمی به رزمندگان اسلام، فعالیت چشمگیری را از خود به نمایش گذاشت.

شهید فقیه در کارهای عامّ المنفعه نیز زحمات زیادی کشید. او همراه با شهید ابراهیم زارعی و سایر جوانان و اهالی روستا، در جریان آب‌رسانی به روستای لاور شرقی تلاش زیادی نمود و در همین راستا همراه با سایر دوستان خود، کلیهٔ کانال‌های مورد نیاز جهت لوله‌گذاری و انتقال آب به همهٔ نقاط روستا را حفر نمود و بدین‌گونه کاری عظیم و ارزنده را به عنوان حسنهٔ جاریه و جاودان به انجام رسانید.

شهید فقیه در جبهه‌ها همواره مشکل‌ترین مسؤولیت‌ها را پذیرا می‌شد و در این راه هراسی به دل راه نمی‌داد. بارها در محاصرهٔ دشمن گرفتار آمد اما با رشادت و دلاورمردیِ مثال زدنی خود، دشمن دون را به عقب راند و جلوه‌هایی از برتری قوای اسلام را به دشمن متجاوز تحمیل کرد. یکی از هم‌رزمانش در این باره می گوید: «در سال ۱۳۶۱ به همراه شهیدان بزرگوار علی فقیه و ابراهیم زارعی به جبهه اعزام شدیم و در عملیات محرّم شرکت نمودیم. صبح فردای روز شروع عملیات، با تک سنگین دشمن در منطقهٔ شرهانی عراق مواجه شدیم. دشمن در جریان این تک، ضربات شدیدی را بر ما تحمیل کرد و تعداد قابل توجّهی از اعضای گردان ما را شهید و زخمی نمود به طوری که از این گردان، تعداد اندکی باقی زنده ماندند. در آن شرایط سخت، همین چند نفر اندک باقیمانده که در میانمان شهید علی فقیه و شهید ابراهیم زارعی هم بودند، مقاومت شدید و سرسختانه‌ای را در برابر هجوم بی‌امان دشمن، به عمل آوردند. یادم می‌آید شهید فقیه همراه با شهید زارعی و سپس سایر هم‌رزمان، پوتین‌های خود را درآوردند و با پای برهنه، به ادامهٔ مقاومت پرداختند. آنچه که برایم بسیار جالب و تحسین برانگیز بود این بود که شهید فقیه با پای برهنه، در حالی‌که آرپی‌چی را بر دوش خود گرفته بود، نیروهای دشمن را تعقیب می‌کرد و تعداد قابل توجهی از تانک‌های آنها را با آرپی‌چی منهدم نمود. بالأخره پایمردی این عزیزان سبب شد تا سربازان بعثی به مواضع قبلی بازگشته، بدین طریق خط مقدم جبههٔ خودی نیز به جلوتر برود.»

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموروایثارگران بوشهر ،مصاحبه با خانواده،همرزمان ودوستان شهید

فقیه‌زاده، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۷ در قزوین متولد شد. تحصیلات خود را از فقه و اصول شروع کرد و مدتها در کسوت روحانیت بود. در ۱۳۰۶ به خدمت در دادگستری درآمد و اولین شغل او امین صلحی بود. بعد تدریجا ترقی کرد و ریاست دادگستری زنجان و اراک و قزوین و رشت به عهده‌ی او قرار گرفت. در ۱۳۲۲ به وزارت کشور منتقل شد و فرمانداری قزوین را عهده‌دار گردید. بعد از کنار رفتن از فرمانداری، مدتی بیکار ماند تا به استانداری استان مازندران انتخاب شد و چند سالی در آن سمت بود. در انتخابات دوره‌ی شانزدهم از طرف مردم قزوین به وکالت مجلس انتخاب شد و به پارلمان رفت. بعد از پایان مجلس مجددا به دادگستری رفت و سالها ریاست استیناف خراسان با او بود. در چند سال آخر عمر در دیوان عالی کشور بود. حین‌الفوت حدود ۸۰ سال داشت. وی مردی مرتب و منظم بود و هنگام مرگ چیزی از او باقی نماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فقیهی شیرازی، عبدالکریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج اسمعیل فقیهی، در ۱۲۸۳ ش متولد شد. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی پزشکی شد و درجه‌ی دکترا در طب گرفت و به استخدام وزارت بهداری درآمد و به چند ماموریت خارج از تهران رفت. سرانجام

در تهران مطبی دائر نمود و چون مردی متین و معتقد به مبانی مذهبی بود، مرضای زیادی به محکمه‌ی او مراجعه می کردند.
دکتر فقیهی شیرازی معذلک که طبیب مورد اعتماد مردم بود، در سر سودای سیاست داشت و از این‌رو در ۱۳۲۴ امتیاز روزنامه‌ی پرچم اسلام را گرفت و از اول فروردین ماه ۱۳۲۵ به انتشار آن مبادرت کرد. این نشریه هفتگی بود و موضع مذهبی داشت.
در ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۲۷ که ناصر فخرآرائی در دانشگاه تهران به سوی شاه تیراندازی کرد، دکتر فقیهی شیرازی را فورا بازداشت کردند، زیرا فخرآرائی با کارت خبرنگاری از او رفع سوءتفاهم شد. در انتخابات دوره‌ی هفدهم، دکتر فقیهی شیرازی کاندیدای نمایندگی مجلس از خرم‌آباد شد و در نتیجه با رای قاطع مردم خرم‌آباد به مجلس راه یافت. وی از نزدیکان آیت‌الله کاشانی بود و در مجلس هفدهم در جهت آیت‌الله قدم برمی‌داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فقیهی فرد، ابوالفضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالفضل فقیهی فرد : فرمانده گردان روح الله لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
در سی ام آبان ماه سال ۱۳۳۸ در روستای اشکذر یزد متولد شد. پس از ۳ سال به اتفاق خانواده به مشهد آمد . از ۶ سالگی نمار خواندن را شروع کرد و در کودکی به نقاشی می پرداخت و همچنین قرآن را یاد می گرفت. برادرش می گوید: ابوالفضل برای یاد گرفتن قرآن در کودکی تلاش بسیاری می کرد.
ابوالفضل در سال ۱۳۴۴ وارد دبستان کاظمیه مشهد شد و در سال ۱۳۴۹ دبستان را به پایان برد. از سال ۱۳۵۰ دوره راهنمایی را در مدرسه ۱۵ بهمن آغاز کرد. دوران دبیرستان را نیز از سال ۱۳۵۴ در هنرستان صنعتی در رشته اتومکانیک آغاز کرد و در سال ۱۳۵۷ به پایان رساند. همزمان با شروع نهضت اسلامی، او در تمام راهپیمایی‌ها حضور مستمر داشت و دیگران را نیز برای شرکت در راهپیمایی‌ها دعوت می کرد.پس از اخذ دیپلم برای خدمت سربازی خود را معرفی کرد، اما چون امام دستور داده بودند که سربازها از سربازخانه ها فرار کنند، از رفتن به خدمت امتناع کرد. پس از آن با یکی از دوستانش به کار برق کشی پرداخت. بعد از انقلاب به سربازی رفت و خدمت خود را در کردستان
گذراند. بعد از بازگشت، سرپرستی بسیج محله را به عهده گرفت و بچه های محل را آموزش می داد و پس از آن عضو نیمه فعال سپاه شد و در پادگان بسیج مسئول آموزش اسلحه های سنگین و سبک بود. در سال ۱۳۵۹ به سپاه پیوست.
در سال ۱۳۶۰ و در ۲۲ سالگی ازدواج کرد که حاصل این زندگی مشترک دو فرزند بود به نام های علی و عباس.ابوالفضل هم در جبهه و هم در پشت جبهه فعالیت می کرد. در پشت جبهه به مردم آموزش نظامی می داد و در مواقع حساس هم در جبهه مشغول جنگیدن بود. او اوقات فراقت خود را در دوره های قرآن و دعای توسل می گذراند.
ابوالفضل در ۲۲ اسفند ۱۳۶۳ در عملیات بدر و در جزیره مجنون به شهادت رسید و در ۸ فروردین ۱۳۶۴ در مشهد تشییع و در بهشت رضا(ع) به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

فقیهی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمد رضا فقیهی

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب سید محمد رضا فقیهی در سال ۱۳۳۴در شهر اصفهان متولد شدم و در سال ۱۳۴۹طلبگی را درهمین شهر شروع کردم. پس از دو سال به قم آمده و دروس حوزوی را در قم دنبال کردم در سال ۵۷ در اوج مبارزات مردمی دستگیر و زندانی شدم در پایان بهمن ماه آزاد درس خارج را پس از انقلاب شروع کردم علاقه شدیدی به مباحث قرآنی داشتم سعی کردم قرآن را مباحثه کنم در محضر آیت الله جوادی بیش از ده سال تفسیر را آموختم سپس کار تفسیر گروهی را با متد جدیدی در دفتر تبلیغات شروع کردیم که نتیجه آن ۲۰ جلد تفسیر راهنما می باشد خمیر مایه اصلی این کار تلاش جناب هاشمی رفسنجانی در زندان بود که گروهی کار را بازنگری کردند و نهایتا "پس از ده سال کار به اتمام رسید در کنار آن به درس اخلاق فقه و اصول نیز مشغول بودم وسپس به فعالیت اجرائی فرهنگی مشغول شدم حدود ۱۴سال فعالیت فرهنگی را در دانشگاهها شروع کردم .

فکور، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدحسین فکور

محل تولد : شهرضا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد حسین فکور در سال ۱۳۵۸ با شروع انقلاب اسلامی در ایران و علاقه به علوم حوزوی وارد حوزه علمیه شدم و به تحصیل پرداختم و مانند سایر محصلین و طلاب حوزه های علمیه به خواندن درسهای سطح پرداخته درا ین بین با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۱ به مدت یک سال تمام در جبهه ها حضور یافتم پس از آن مجددا به تحصیل ادامه دادم و از اساتیدی همانند آیات عظام سید محسن خرازی، ستوده، پایانی، موسوی تهرانی، اعتمادی و فیاضی در دروس سطح بهره بردم سپس به درس خارج

پرداخته و از اساتیدی همانند آیت الله شیخ محمد علی اسماعیل پور شهرضایی، وحید خراسانی، شیخ جواد تبریزی و آیت الله بهجت بهره بردم در این بین در لجنه تحقیقاتی کتاب وزین جامع احادیث الشیعه که به امر آیت الله بروجردی در حال تالیف بود و تا سالیان اخیر نیز ادامه داشت به مدت چند سال شرکت کرده و از این لجنه استفاده فراوانی بردم با توجه به علاقه ذاتی به ادبیات و نویسندگی به مطالعه آثار ادبی نویسندگان بزرگ ایران و جهان پرداخته که این امر در ارتقای مساله نویسندگی در این جانب نقشی اساسی داشت در سالهای بعد با دعوت سردبیر مجلات کودک و نوجوان، پوپک و سلام بچه ها در آنجا به فعالیت پرداختم که این مساله تا کنون ادامه دارد. همزمان به تحصیل دانشگاهی در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه قم نیز پرداختم و در سال ۱۳۸۳ موفق به دفاع از پایان نامه خود با درجه عالی با عنوان خداشناسی در مکتب اهل بیت علیهم السلام شدم.

فکوری، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سرتیپ جواد فکوری در سال ۱۳۱۷ در تبریز به دنیا آمد و پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده خلبانی شد و این دوره را با موفقیت به پایان رساند. دوره‌های تکمیلی خلبانی، مدیریت خلبانی (اف۴)، فرماندهی گردان هوایی و فرماندهی ستاد را با موفقیت طی کرد. شهید جواد فکوری فردی واقعا مسلمان و دلسوز به حال انقلاب اسلامی بود. او کار را با حضور در نیروی هوایی شروع کرد و به علت عهده‌دار بودن دو شغل مهم و حساس به ناچار در هفته سه روز در نیروی هوایی بود و سه روز دیگر در وزارت دفاع. همسر شهید :

این قدر در خانواده و فامیل ارتشی داشتیم که تا صحبت یک خواستگار ارتشی برای من شد، مادربزرگم و دایی و عمه‌ام که در واقع به خاطر مرگ زود هنگام پدر و مادرم سرپرستی و نظارت کلی بر زندگی من داشتند، ندای مخالفت سر دادند. موضوع مدتی مسکوت ماند تا وقتی که تحصیلات شهید فکوری در آمریکا تمام شد و این بار خودش به خواستگاری آمد، برای ازدواج خیلی بزرگ نشده بودم ولی از او خوشم آمد، خانواده هم وقتی رضایت مرا دیدند، چاره‌ای جز موافقت نداشتند. مهریه ۵۰ هزار تومانی تعیین شد. سال ۴۲ بود و مراسمی انجام گرفت و بعد از یک ماه نامزدی من به خانه شهید فکوری رفتم. ۶ ماه بعد زندگی سیال ما شروع شد. ۶ ماه در فرودگاه مهرآباد، سه سال در پایگاه شاهرخی همدان، ۳ سال در تهران، ۸ سال هم در شیراز و ... سپری شد و همینطور زندگی‌مان در جاهای مختلف می گذشت.

انوش و آیدا به فاصله یک سال در همدان به دنیا آمدند و علی پسر کوچکم در شیراز. تا قبل از تولد بچه‌ها اغلب وقتها که جواد ماموریت داشت، من هم با او می‌رفتم ولی بعد از آن، وقتی که برای ادامه تحصیل دوباره بورسیه آمریکا گرفت، تنها ماندم. سال ۵۶ که بایست دوره ستاد را در آمریکا می‌گذراند، من و بچه‌ها هم با او رفتیم. حجم زیاد کار به او اجازه استفاده از مرخصی نداده بود. برای همین درخواست ۳ ماه مرخصی داد. قرار بود بعد از اتمام دوره، مدتی برای تفریح به سفر برویم. ولی با وقوع انقلاب، روز بعد از تمام شدن دوره به ایران برگشتیم. اسفند ۵۷ بود. خانه و زندگی‌مان در شیراز بود ولی بعد از سه ماه به تبریز منتقل شد.

در تبریز درگیری با حزب خلق مسلمان آغاز شده بود و جواد فرمانده مقابله با آنها بود.

البته ۴۸ ساعت او را گروگان گرفته بودند که با وساطت یک درجه‌دار نیروی زمینی که او را نشناختیم، آزاد شد. وقتی برگشت، تمام تنش کبود بود. زخمهای عمیقی در پایش به وجود آمده بود. او در تبریز ماند و من و بچه‌ها در خانه عمه‌ام در تهران مستقر شدیم.

بعد از ماموریت تبریز و سرکوب حزب خلق مسلمان به فرماندهی پایگاه یکم فرودگاه مهرآباد منصوب شد. بعد از یک ماه فرمانده نیروی هوایی شد و ما نیز با او به دوشان تپه منتقل شدیم. با شروع جنگ، ۲۰ روز خانه نیامد.

یک سال بعد از فرماندهی با حفظ سمت وزیر دفاع شد و یک سال و چند ماه وزیر بود و بعد مشاور عالی ستاد مشترک ارتش شد و بالاخره در ۷ مهرماه سال ۶۰ در راه برگشت از جبهه بر اثر سقوط هواپیما شهید شد. چهار، پنج سال مطالعات گسترده بر ادیان مختلف، باعث گرایش شدید او به اسلام شد. نمازش به موقع و قرآن و روزه‌اش ترک نمی‌شد. آن موقع کسی به اسم تیمسار ربیعی فرمانده پایگاه شیراز بود. وی در ماه رمضان ساعت ۱۰ صبح جواد را برای صرف نوشیدنی به دفترش دعوت کرده بود. می‌دانست جواد اهل روزه است. جواد هم نرفت. به او گفتم: امسال، سال درجه‌ات است. با ربیعی سر ناسازگاری نگذار. اما جواد تاکید کرد: دینم را به درجه و دوره نمی‌فروشم.

تیمسار ربیعی هم مرا دید و گفت: شوهر تو شب و روز من را گذاشته و به دینش می‌رسد. اغلب اوقات عادت داشتیم برای ناهار روز جمعه به باشگاه افسران در پایگاه برویم. پایگاه سه رستوران داشت که هرکدام مخصوص یک گروه بود. باشگاه افسران، باشگاه همافرها و باشگاه درجه‌دارها. آخرین باری که به باشگاه رفتیم یک همافر به دلیل اینکه غذای رستوران‌های دیگر تمام شده بود، به باشگاه افسران آمد، تیمسار ربیعی قبل از اینکه همافر شروع به خوردن کند ضمن اینکه از او می‌پرسید چرا به این باشگاه آمده، او را بلند کرد و سیلی محکمی به او زد. غذای ما به نمیه رسیده بود، جواد ما را بلند کرد و به خانه رفتیم و از آن به بعد دیگر به باشگاه نرفتیم.

جواد می‌گفت: تحمل این زورگویی‌ها را ندارم. در این مواقع، به خاطر اینکه خجالت آن فرد را بیشتر نکند، سکوت می‌کرد. زیردست نواز بود. بعداز شهادتش فهمیدیم که سرپرستی۵یا۶ خانواده را برعهده داشت. در پایگاه شیراز معماری به نام قبادی بود که برای نجات یک مقنی از چاه، خفه شد. جواد از آشپز رستوران خواسته بود از همان غذایی که تیمسار و افسران می‌خورند، به خانواده قبادی هم بدهند و خودش پول آن را حساب می‌کرد. البته هیچ وقت به من نمی‌گفت. یک روز خانم قبادی به منزل ما آمد و موضوع را به من گفت و تاکید کرد: می‌خواهم شما هم راضی باشید. گفتم: آنچه سرهنگ فکوری می‌کند، مورد قبول و رضایت من است. یکروز جواد هراسان به خانه آمد و گفت: ساک مرا ببند، می‌خواهم با تیمسار فلاحی به جبهه بروم. برخلاف همیشه نگران شدم و خواهش کردم، نرود. به او گفتم: تو مدتها در جبهه بودی، من و بچه‌ها دوری تو را زیاد تحمل کردیم. به خاطر بچه‌ها نرو. او برخلاف همیشه شماره تلفنی داد و گفت: هر وقت کاری بود، تماس بگیر ولی من باید بروم. سه‌شنبه قرار بود، بیاید ولی دوشنبه زنگ زد و گفت: برگشت ما به تاخیر افتاده و پنجشنبه می‌آیم. آن شب نگرانی و دلشوره‌ام بیشتر شد و بی خوابی به سرم زد. صبح خواب ماندم و برخلاف همیشه اخبار ساعت ۸ را گوش ندادم. هنوز خواب بودیم که یکی یکی دوستانم به بهانه‌های مختلف به خانه ما آمدند و وقتی دیدند من از ماجرا خبر ندارم، چیزی نمی‌گفتند.

حتی ظهر وقتی علی را از مدرسه آوردم، متوجه حضور ماشین‌های متعدد دوستان و آشنایان نشدم که منتظر بودند بعد ازخبردار شدن من از ماجرا، داخل خانه شوند. تا اینکه پسر دایی‌ام که برادر شیری من بود، با من تماس گرفت و خبر را داد. جیغ کشیدم و بی‌هوش شدم. خیلی‌ها به دیدن من آمدند ولی بیشتر اوقات بی‌هوش بودم. حتی در دیدار با حضرت امام (ره) بی‌هوش شدم.

فکوری، شعبان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید شعبان فکوری : فرمانده گردان مسلم ابن عقیل لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

درسال ۱۳۲۵ درجویبار متولد شد. معلم بوداما این شغل هیچگاه او را ازفعالیتهای اجتماعی باز نداشت.

در هر جای ایران اتفاقی مثل زلزله ،سیل یا بلایای طبیعی دیگری رخ می داد او از اولین افرادی بود که برای کمک به هموطنانش آماده بود.

هنوز سه ماه مانده بود به آغاز جنگ که او به جبهه رفت. داوطلبانه روانه سقز شد تا مقابله عقیدتی با نیروهای ضدانقلاب داشته باشد که با بهره گیری از فضای اول انقلاب قصد داشتند افکار پلید وشیطانی را در میان جوانان ترویج دهند.از روزی که درسال ۱۳۵۹ وارد« سقز» شدتا ۱۳/۴/۱۳۶۵ که در عملیات کربلای یک در«مهران» به شهادت رسید ،در تمام عملیات و نبردهای سخت در جبهه های مختلف جنوب و غرب به صورت داوطلبانه و در لباس بسیجی شرکت داشت و مسئولیت های مختلف از فرمانده گروهان تا فرماندهی محور و گردان را به عهده گرفت. سخنرانی های او میان گروههای مختلف مردمی «مازندران» و شهرهای مختلف« ایران» وبه ویژه رزمندگان مشهور بود.

سرانجام او پس از سالها مجاهدت وجانفشانی در راه اعتلای اسلام ناب محمدی وایران اسلامی در ۱۳/۴/۱۳۶۵ در عملیات کربلای یک که منجر به آزاد سازی« مهران» شد،به شهادت رسید.

آرامگاه او در گلزار شهدای «جوان محله»در شهرستان« جویبار»قرار دارد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فلاتی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۶ در تبریز تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به آموختن زبان و ادبیات فارسی و زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی پرداخت. بعد وارد مدرسه‌ی آمریکائی تبریز شد، سپس در دارالفنون تهران به تحصیل مقدمات پزشکی پرداخت. سرانجام برای ادامه‌ی تحصیل عازم اروپا شد و در ژنو تحصیلات خود را ادامه داد و درجه‌ی تخصصی گرفت و دکتر شناخته شد. در ۱۳۰۰ به ایران مراجعت نمود و به شهر تبریز رفت و در آنجا مطبی دائر کرد و به مداوای بیماران مشغول شد. ضمنا پزشک قانونی دادگستری تبریز بود. در ۱۳۰۶ به ریاست اداره‌ی پزشکی قانونی تهران درآمد و سالیان طولانی دارای این سمت بود. در ۱۳۱۳ استاد دانشکده‌ی پزشکی تهران شد. مدتی نیز معاونت وزارت بهداری را عهده‌دار بود. فلاتی از پزشکان معروف و حاذق ایران بود. وی در ۱۳۳۹ درگذشت.

در زمانی که در اروپا مشغول تحصیل بود با علی‌اکبر داور که او هم در آن موقع در ژنو تحصیل می‌کرد نزدیک شد و تا زمانی که داور زنده بود و دوستی و رفاقت آنها ادامه داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فلاح تفتی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدرضا فلاح تفتی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد

زندگینامه علمی

پدرم اصالتا اهل یزدند؛ تفت یزد. اما پیش از انقلاب برای تحصیل علوم حوزوی به قم آمدند و چنین شد که من شدم قمی. ابتدایی را در مدرسه خدیوی و راهنمایی را در مدرسه علامه حلی و دبیرستان را در هدایت گذراندم. سال ۷۶ دیپلم ریاضی گرفتم. معدلم ۹۸/۱۸ بود. دبیران مدرسه تشویقم می کردند که دانشگاه بروم .اما من می خواستم در فضای حوزه رشد کنم.فضای خانواده و بویژه شخصیت پدرم مرا شیفته حوزه کرده بود. همان سال وارد حوزه شدم و در مدرسه معصومیه درس را شروع کردم.مقررات مدرسه سرعت بیش از حد را اجازه نمی داد ولی با استفاده از تبصره ها و الحاقیه ها پنج ساله دروس مقدمات را گذراندم و سال ۸۱ وارد دروس سطح شدم. سال ۸۴ هم آخرین امتحان شفاهی پایه ده را دادم و از همان سال وارد دروس خارج شدم که این مقطع هم چنان جاری است.

فلاح رزومی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی فلاح رزومی

محل تولد : ساری

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

آقای علی فلاح رزومی در سال ۱۳۴۳ در خانواده‌ای دوستدار اهل بیت (ع) دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی، راهنمایی و متوسطه را در ساری گذرانده و در سن ۲۰ سالگی برای تحصیل علوم دینی به مشهد مهاجرت کردند نامبرده در کنار دروس حوزوی به تحصیل دروس دانشگاهی نیز پرداخت و در سال ۱۳۷۸ در مقطع ارشد رشته فلسفه و کلام از دانشگاه فردوسی مشهد فارغ التحصیل گشته و هم اکنون نیز در مقطع دکترا در حال تحصیل می‌باشند. ایشان همزمان با تحصیل، حوزه درسی را دایر کردند و به تربیت طلاب و دانشجویان پرداختند. ایشان ادبیات عرب را نزد حجت الاسلام و المسلمین رازینی و شرح لمعه را نزد آیت الله

صالحی آموختند سپس مکاسب را نزد آیت الله واعظی و کفایه را نزد آیت الله رضازاده تلمذ کردند، پس از آن مدت مدیدی در درس خارج فقه و اصول آیت الله فلسفی شرکت کردند و نامبرده سفرهای متعدد تبلیغی نیز به خارج از کشور داشته‌اند که برخی از آنها را می توان چون عربستان و نامبیا نام برد.

فلاح رستگار، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۰ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی عالی حقوق و علوم سیاسی شد و در ۱۳۱۴ به استخدام در دادگستری درآمد و مشاغل مختلفی را از قبیل دادیاری، بازپرسی، رئیس شعبه بدایت، مستشاری و ریاست شعبه‌ی استیناف را طی نمود. در چند استان هم ریاست دادگستری را عهده‌دار بود. چندی هم در بازرسی کل کشور خدمت می‌کرد تا سرانجام به ریاست کل محاکم دیوان کیفر منضوب شد و قریب چهار سال در آن سمت باقی بود و سپس به ریاست شعبه‌ی دیوان عالی کشور برگزیده شد. پس از بازنشستگی دکتر عبدالحسین علی‌آبادی به جای وی دادستان کل کشور شد و قریب پنج سال در آن سمت باقی و برقرار بود. در ۱۳۵۷ جای خود را به دکتر حسین نجفی داد. فلاح رستگار از قضات خوشنام و فهیم دادگستری بود. مقالات مختلفی در زمینه‌های مختلف حقوقی تنظیم و انتشار داد که هر کدام وسعت اطلاعات او را در مسائل حقوقی و جزائی روشن می‌ساخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فلاح شیروانی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا فلاح شیروانی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۱/۱

زندگینامه علمی

حقیر دوره های دبستان و راهنمایی را در شهرک خزانه تهران در مدارس دینی مناسبی گذراندم و دوره دبیرستان را در مدرسه نمونهٔ دولتی رشد (ظاهراً اولین مدرسه نمونه دولتی آن زمان- تأسیس ۱۳۶۴) گذراندم (ورودی دوره اول آن بودم) این مدرسه هم محصول خوبی داشت. و همین تأثیرات چشمگیری روی چند منطقه جنوب شهر گذاشت. پس از دیپلم در سال ۶۸ در رشته مخابرات دانشگاه صنعتی شریف مشغول تحصیل شدم. منتها اندیشه ای که یکبار سال چهارم دبیرستان سر کوبش نموده بودم

دوباره سراغم آمد و این بار جدی تر و تحلیلی تر گریبانم را گرفت. به طور جدی به این می اندیشیدم که آیا باید ادامه تحصیل در رشته مهندسی بدهم یا به حوزه بروم. مخالفتها متنوع و همه جانبه بود و موافقین برخی عاطفی برخورد می کردند و برخی تحلیلهایشان ضعیف بود. پس از چند ماه تحقیق و حتی سکونت چند ماهه در قم جهت تحقیقی در این باب بالاخره تصمیم خود را قاطعانه گرفتم و در سال ۷۱ پس از انصراف از دانشگاه وارد حوزه شدم. در عرض سه سال تا چهار سال پایه ده ۱۰ حوزه را گذراندم (سال ۷۴ تخصصی های پایه ده و درسال ۷۵ عمومیها را امتحان دادم. از سال ۷۴ به درسهای خارج سرزدم. از همان سال اول به دروس معقول علاقه ای ویژه داشتم لذا در کنار ادبیات عرب و حلقات شهید صدر المنطق را هم (پس از مطالعه دقیق آموزش منطق غرویان و مباحثه مفصل آن) تمام کردم و کتاب «آشنایی با فلسفهٔ» شهید مطهری و «علم چیست، فلسفه چیست» را نیز خواندم. تابستان همان سال اول (۷۲) با کتاب در آمدی بر آموزش فلسفه آقای غرویان و در محضر آقای معلمی رسماً دوره فلسفه را شروع کردیم و پس از آن در سال دوم آموزش فلسفه را با ایشان ادامه دادیم و تا انتهای همان سال (۷۲) هر دو جلد را تمام کردیم پس از آن به مطالعاتی در باب فلسفه غرب رو آوردیم که به صورت کامل پیگیری نشد و در سال بعد نهایه را با نظارت جناب استاد فیاضی و برگزاری جلسات مرتب رفع اشکال توسط ایشان گذراندم. پس از آن به جهت فشار دروس اصول و فقه و اصرار بر اتمام سطح ۲ سیر فلسفی مدتی متوقف شد. در سال ۷۶ در کنار دروس فقه و اصول دوره اشارات(حکمت) را با نوارهای آیت الله حسن زاده حفظه الله شروع کردم و پس از آن «اسفار اربعه» را با نوارهای آیت الله جوادی حفظه الله مطالعه کردم. از سال ۷۷ دروس عرفان نظری با کتاب «تمهید القواعد» توسط استاد یزدان پناه حفظه الله شروع شد که توفیق شرکت مستمر در آن و پس از آن «شرح فصوص الحکم» مرحوم قیصری و در کنار آن دروس حکمهٔ الاشراق و جلسات فلسفهٔ بود. دروس فقه و اصول پس از پایهٔ ۱۰ با حضور در کلاسهای آیت الله تبریزی و بهجت حفظهم الله حجهٔ الاسلام و المسلمین مددی و تحریری و همچنین حجهٔ الاسلام شیخ صادق لاریجانی ادامه پیدا کرد؛ تا سال ۸۲ که با پذیرفتن مسؤولیت بخش شهید بهشتی (فارغ التحصیلان دانشگاهی که به حوزه آمده بودند) در مدرسه معصومیه، کلاً برنامه های علمی بنده متوقف شد. پس از استعفا از مسؤولیت آن بخش در سال ۸۴ دوباره برنامه دروس عرفانی و فلسفی و تحقیقات تربیتی پی گرفته شد. همزمان با استعفا از دو گروه پژوهشی اخلاق و تربیت در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی مشغول شدم. سال تحصیلی ۸۶ ـ ۸۷ معاونت پژوهشی مدرسهٔ معصومیه را پذیرفتم و در زمستان همان سال (۸۶) گروه پژوهشی «اخلاق و عرفان» را به کمک تعدادی از دوستان در پژوهشکدهٔ علمی ـ کاربردی باقرالعلوم ع وابسته به سازمان تبلیغات طراحی و تأسیس کردیم. دغدغهٔ ما در این گروه پژوهشی فعال کردن تحقیقات کاربردی در حوزهٔ اخلاق و عرفان توسط پژوهشگران توانمند این عرصه بود.

فلاح نژاد، عبدالحمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالحمید فلاح نژاد

محل تولد : خرم آباد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۷وارد حوزه علمیه کمالیه خرم آباد شدم و دروس مقدماتی را همراه با سال سوم راهنمائی شروع کردم درسال ۵۸ به مدرسه علمیه ولی عصر (عج) بروجرد عزیمت کردم. در سال ۵۹ به حوزه علمیه مقدسه قم منتقل شدم ابتدا در مدرسه امام صادق (ع) و سپس در مدرسه حجتیه مستقر شدم در سال ۶۰ وارد مدرسه آیت الله گلپایگانی شدم و تا لمعتین را در آن مدرسه بودم سپس وارد درسهای عمومی حوزه شده وتا سال ۱۳۶۸ دوره سطح عالی گذراندم. در سال ۶۸ در درس اصول آیت الله فاضل لنکرانی شرکت کردم و ازسال ۶۹ در درس فقه آیت الله تبریزی و به مدت ۲سال در درس فقه و اصول آیت الله مکارم شیرازی و از سال ۷۲ تاکنون دردرس خارج فقه واصول آیت الله وحید خراسانی حضور می یابم. جلد۱اسفار اربعه ملاصدرا را از محضر آیت الله جوادی آملی و مجلات ۲ تا ۹ اسفار را از محضر آیت الله ممدوحی استفاده بردم. در سال ۷۰ به صورت داوطلب آزاد دیپلم فرهنگ و ادب گرفتم در سال ۷۶ در دوره تخصصی تبلیغ حوزه قم شرکت کرده ودر سال ۸۰این دوره را به پایان رساندم ودر حال حاضر مشغول تدوین پایان نامه سطح ۴حوزه تحت عنوان شیوه جدال احسن در تبلیغ دین می باشم. در سال ۸۰ در کنکور دانشگاه آزاد مقطع کارشناسی ارشد شرکت کردم و بارتبه دوم در رشته فلسفه و حکمت اسلامی پذیرفته شدم و در سال ۱۳۸۲ این مقطع را به پایان رساندم و پایان نامه ای تحت عنوان مبانی ولایت از دیدگاه امام خمینی (ره) به نگارش در آوردم . از سال دوم طلبگی تدریس دروس مقدماتی را آغاز کردم و در سال ۷۴ در دانشگاه مشغول تدریس شدم که هم اکنون نیز ادامه دارد در سال ۷۵ در مدارس تحت پوشش حوزه علمیه قم تدریس ادبیات عرب شدم و سپس فقه و اصول را شروع کردم از سال ۸۰ تاکنون نیز دروس سطح عالی حوزه را تدریس می کنم. چند مقاله در موضوعات ارتداد ولایت فقیه امام خمینی و فلسفه تخطئه و تصویب در نظر مذاهب اسلامی به رشته تحریر در آوردم که بعضی از آنها را در اختیار بعضی مجلات قرار داده ام هم اکنون در حال تدریس در حوزه و دانشگاه می باشم.

فلاح هاشمیان، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان والعادیات تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «سید حسن فلاح هاشمیان» ششمین فرزند «سید هادی» روز پنجم رمضان ۱۳۸۱ قمری برابر با ۲۲بهمن سال ۱۳۴۰ ه ش .در خانواده ای مذهبی در «کاشمر» به دنیا آمد در حالی که یک خال هاشمی بزرگ روی شانه راستش بود .دو برادر بزرگترش «سید احمد »و «سید محمد» نام داشتند و سه فرزند دیگرشان از دنیا رفته بود ند مادرش «سید زهرا امین زاده» می گوید هنگام شیر دادن نوزاد با وضو بودم .

دوره ابتدایی را در دبستان «خیام » گذراند و در سال ۱۳۵۲ وارد مدرسه راهنمایی« عمید الملک کندری» شد و تا پایه دوم متوسطه در دبیرستان شهدای هفتم تیر (فعلی) درس خواند .

او همواره از راهنمایی های برادران بزرگش بهره می جست . در جلسه مذهبی و سیاسی به روشنگری و هدایت نسل جوان و همسالانش پرداخت .وی در شمار موسسان کانون انجمن اسلامی دانش آموزان کاشمر به حساب می آمد .

با روح بزرگ و همت بلند همواره به افق دور دست می نگریست و عرصه ای وسیع تر می طلبید .وی با تشکیل سپاه کاشمر به خیل

سبز پوشان این نهاد نو پای انقلاب اسلامی پیوست .

تنوع ماموریت های سپاه روح تشنه «سید حسن» را برای خدمت بیشتر سیراب می کرد .او جوان ، پر شور و سراسر انرژی بود و به گونه ای خستگی ناپذیر و شبانه روزی فعالیت می کرد .در مبارزه با اشرار و منافقان سر از پا نمی شناخت و در پیکار با آنان بسیار جسور بود و در درگیری مسلحانه در کوه های اطراف« کاشمر»، شانه چپش مورد تیر منافقین قرار گرفت .

سید حسن با ازدواج دختر خاله اش «شکوفه عندلیب »به سنت نیکوی پیامبر عمل نمود که از این پیوند خجسته دوفرزند دختر و پسر به نام زهرا و زاهد به یادگار مانده اند .

همت والای «سید حسن» ، او را به وادی «کردستان» کشاند .پس از مدتی نیز برای کمک به مسلمانان تحت ستم« لبنان» و جهاد با صهیونیست ها رهسپار کشور «لبنان» شد .

در حقیقت سید مبارزه با ستم را از پدر بزرگش «سید رضا موسویان شیری»، مخالف و مبارز سرسخت حکومت ستم شاهی آموخته بود ؛ مبارزی که سر انجام به دست مامورین رژیم شاه شهید گشت .

از جمله سر گرمی های ایام جوانی «سید حسن» ورزش بود ؛ زیرا آن را برای تقویت جسم و روح بسیار مناسب می دانست .

توجه زیاد و منظم او به ورزش بدنش را ورزیده و آماده ساخته بود ؛ آنچنان که یک بار در مسابقه دو با تجهیزات در بین نیروهای مسلح شهرستان مقام اول را کسب کرد .

سید حسن در مراعات مسائل شرعی بسیار حساس بود و هر سال وجوه شرعی اش را می پرداخت .به میهمانی وصله رحم اهمیت می داد در زندگی بسیار جدی و مصمم بود ؛ به طوری که نا آشنایان او را خشن می پنداشتند .در این مورد یکی از دوستانش به نام حسین برهانی می گوید :

پیش از آنکه از نزدیک با او ارتباط داشته باشم ؛ از ظاهر ، قد و قامت و لباس اتودار و منظمش گمان می کردم که فردی قاطع و خشن است ؛ ولی پس از برقراری ارتباط و دوستی ، شاهد خوش خلقی و مهربانی اش بودم .

او انسانی بی ادعا بود ، از ستایش و تمجید و تشریفات جدا پرهیز می کرد .مادرش می گوید :

در هنگام اعزام یا بر گشت برای بدرقه و استقبال سفارش می کرد که دسته گل نبریم و قربانی نکنیم و در اولین بار چنین کردیم ناراحت شد ...

همرزمش جواد سیدی می گوید :اگر من بعد از ناهار اندکی استراحت می کردم تا به خود می آمدم می دیدم ظرف ها را شسته است و این برایش عادت شده بود .

همیشه قرآن کوچکی را در جیب خود داشت که مونس او بود و در هر فرصتی چند آیه ای را تلاوت می کرد .

همرزم دیگرش به نام علی اکبر صابری تولایی در این باره می گوید :

او به دوستان توصیه می کرد که برای باز شدن دل و رفع مشکلات با خواندن چند آیه به قرآن پناه برید !قرآن نور است و دل را روشن می کند و همه چیز آرام می گیرد .

سید حسن در مراسم دعای توسل ، ندبه و کمیل بسیار منقلب می شد و در برخی اوقات تا حد بیهوشی می رفت .

هر گاه تصویر امام را می دید ، شاد می شد ، اشک می ریخت و کمی گفت :اگر ما به نظامی که امام تشکیل داد ، پایبند باشیم و به سخنان گوهربار ایشان عمل کنیم ، هیچ وقت شکست نخواهیم خورد .

همیشه آرزوی زیارت کربلا داشت و دلش برای ضریح شش گوشه امام حسین پرپر می زد .

دلسوزی و کمک های سید حسن برای خویشان و دوستان آنقدر بر جسته بود که هنوز خلاء وجودش آنان را رنجور می سازد .وی برای یکی از آشنایان خانه مستقلی خرید و در ساخت منزل همکار دیگرش که در بیمارستان بود کمک بسیار کرد و برای آن کار

هیچ چیز دریافت نکرد .او گره گشای مشکلات مالی دوستان و آشنایان شده بود .

پیرمرد ناتوانی در همسایگی او زندگی می کرد با هزینه خود اقدام به انشعاب آب و برق نمود و لوله کشی و سیم کشی منزل را به اتفاق برادرش به رایگان انجام داد .

این روحیه والا سبب شده بود که دوستان و خویشان به سید حسن لقب مشکل گشا داده بودند .

از آغاز جنگ تحمیلی مرتب در جبهه نبرد بود و در عملیات بستان ، مسلم بن عقیل ، خیبر ؛ بدر ، کربلای چهار و پنج شرکت جست .در ابتد رزمنده ای ساده بود اما با بروز رشادتهای خود در سالهای ۱۳۶۴ و ۱۳۶۳ فرمانده دسته ، گروهان ، معاون گردان و فرمانده گردان شد بعد از گردان یاسین فرمانده گردان والعادیات شد که آخرین مسئولیتش بود .

سید حسن در آخرین نامه ها به پدر و مادرش می نویسد :

در راهی که قدم برداشته ام با آگاهی و یقین کامل می باشد و هرگز از روی احساسات نبوده است .امیدوارم که در همه حرکات رضای خدا را در نظر بگیرید و از مسائل دنیوی بپرهیزید که این باعث آسودگی درون می باشد و در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی سربلند و سر افراز خواهید بود .

سر انجام این سردار شجاع و دلاور شجاع اسلام در عملیات کربلای ۵ و در حالی که فرمانده گردان و العادیات را بر عهده داشت و به شکار تانکهای زرهی عراق پرداخته بود هدف تیر مستقیم دشمن متجاوز قرار گرفت و به فیض شهادت نائل آمد .

مردم شهید پرور و قدر شناس شهرستان کاشمر در وداعی جانسوز پیکر غرق به خون این حماسه ساز دفاع مقدس را با شکوه تشییع نموده و در جوار آرامگاه شهید آیت الله سید حسن مدرس به خاک سپردند . منابع زندگینامه" :افلاکیان خاکی"نوشته ی علی اکبر نخعی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان-۱۳۸۴

فلاح، اسد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسد فلاح : فرمانده گردان حبیب ابن مظاهر لشگر ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۱ بود که در روستای« گیلکو»در « پارس آباد» در خانواده ای مذهبی پا به عرصه حیات نهاد .او را« اسد» نامیدند انگار می دانستند باید نامش شیر باشد تا درآینده بتواند از حریم ایران بزرگ دربرابر کفتارها پاسداری نماید .پدرش کشاورز بود هر گاه که پدر به مزرعه می رفت ،همراهش به راه می افتاد .گاهی با بیل و داس مشغول می شد و گاهی نیز برای رفع خستگی پدر، چای مهیا می کرد .۱۰ ساله بود که به «پارس آباد» آمدند و« اسد» ادامه تحصیلات خود را در آنجا سپری نمود تا اینکه یکی از دانش آموزان نمونه مدرسه شد .از کلاس سوم راهنمایی با مسائل انقلاب آشنا می شد و بدان دل سپرد و این وضع ،نوعی مسئولیت در روح و جانش ایجاد می کرد و به اندازه درک و فهمش نقش خود را ایفا نمود .

نیاز زمان را درک کردن و خود را با جریان شط زمان همراه نمودن ،نه کاری است که فقط در مکتب های رسمی توان آموخت و با کتابهای قطور به بغل گرفته ،فهمید .بسا از اینان که در مدرسه ها ،ورقها خواندند و صیحه ها دیدند .اما آن دم که عرصه آزمون پیش آمد ،پای پس کشیدند و نق زدند .

هزار نکته ادب ،جان ز عشق آموزد که آن ادب نتوان یافتن به مکتبها .

اما خیل عظیم این کاروان شهیدان ؛از تبار آزادگان بی ادعایی بودند که لبخند کشتزاران و موسیقی دلنواز گندمزاران ،بینش سیالی

در آنان ایجاد کرده بود که زمان از آنان می طلبید .رسیدن به این معنا ،از آن هنروران گمنامی است که فریاد زمان را شنیدند و آن را پاسخ به سزا دادند .بی دریغ هستی خویش در طبق اخلاص نهاده ،تقدیم جانان کردند .شهید فلاح برزگر زاده ای است که بوی عطر خاک باران خورده گندمزاران زادگاهش را با بوی خون و باروت جبهه ها در هم می آمیزد و بر گی دیگر بر اوراق کتاب مبارزات آزادی طلبانه ملل محروم مسلمان می افزاید .همین جلوه های تابناک زندگی و شهادت دهقانان مسلمان ایرانی است که در ایجاد شور انقلابی مردم مسلمان جهان سوم ،همچون

«الجزایر» و «لبنان» و «مصر» و ...تاثیر نیرومندی بر جای گذاشته است .

هنوز پانزده بهار از عمرش سپری نشده بود که بهار انقلاب به شکوفه نشست .تلاش می کرد تا خود را در مسیر آن قرار دهد .بدین جهت در شکل گیری نخستین پایگاههای سپاه در«پارس آباد» ،تلاش می کرد تا اینکه توانست به کمک دیگر دوستانش برای قوام و ثبات انقلاب گامهای موثری بر دارد .در بر خورد با مخالفین یک بار زخمی شد .

یک ماه از شروع جنگ نمی گذشت که به جبهه غرب رفت ومبارزه کرد .شش ماه در «ایرانشهر»با ضدانقلاب وقاچاقچیان مواد مخدر جانانه جنگید .سپس در یک ماموریت شش ماهه ،در دوره «عالی فرماندهی» شرکت کرد و آن را در پادگان« امام علی (ع) » در«تهران» با موفقیت به پایان برد .

هنوز «خرمشهر» در تصرف نیروهای دشمن بود .که او به جبهه های جنوب اعزام شد و با اندیشه باز پس گیری آن دیار از دست رفته ؛شبانه روز فعالیت می کرد .

عملیات بیت المقدس آغاز شد .دشمن برای حفظ «خرمشهر که آنروزها (خونین شهر)شده بود،تمامی نیروهای خود را به کار گرفته بود .نیروهای اسلام گام به گام پیش می رفتند و دشمن بعثی راهی نداشت ،جز اینکه از خاک پر برکت خوزستان عقب نشینی کند .رزمندگان هنوز کاملا به اهداف از پیش تعیین شده دست نیافته بودند که« اسد» به شهادت رسید .فردای آن روز پیکر مطهرش را به« پارس آباد» انتقال دادند .

خبر شهادتش در شهر پخش شد .مردم آماده استقبال پیکر پاک یکی دیگر از بهترین عزیزان خود شده بودند .

وقتی از« پارس آباد» حرکت می کرد ،گفته بود که :این آخرین سفر است .

او در آخرین سفر شهادت را بر گزیده بود .چون در این سفر آخر ،یقین کرده بود که وصال دست خواهد یافت . منابع زندگینامه :منبع":روایت سی مرغ"نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

فلاح، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد ابراهیم فلاـح کاشانی، در ۱۲۸۸ ش در کاشان متولـد شـد. تحصـیلات ابتـدائی را در کاشان و تحصـیلات متوسطه را در دارالفنون تهران گذرانید و سپس برای ادامه تحصیلات عازم انگلستان شد و و در دانشگاه بیرمنگام در رشته‌ی نفت ادامه‌ی تحصیل داد و در رشته‌ی تکنولوژی نفت درجه‌ی دکترا گرفت. پس از فراغت از تحصیل در اداره مرکزی شرکت نفت ایران و انگلیس استخدام شد و اولین سمت وی معاونت اداره تحقیقات بود. پس از مدتی سر مهندس پالایشگاه آبادان گردید و بعد به ریاست دانشکده نفت آبادان منصوب شد و در این سمت در افزایش سطح معلومات دانشجویان تلاش زیادی کرد و پس از آن به ریاست اداره کل استخدام منصوب گردید.

در سال ۱۳۳۰ پس از خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس و تشکیل شرکت ملی نفت ایران، دکتر فلاح مدیر کل پالایشگاه آبادان شد و پس از آن مدیرکل بهره‌برداری شرکت ملی نفت گردید. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تشکیل کنسرسیوم نفت برای انعقاد قرارداد، وی یکی از مشاوران هیئت ایرانی بود که در تمام جلسات حضور پیدا می کرد. پس از انعقاد قرارداد نفت با کنسرسیوم، وی به عضویت هیئت مدیره شرکت نفت منصوب شد و پس از چندی با حفظ سمت، عضو هیئت مدیره شرکتهای عامل نفت گردید و سرانجام قائم‌مقام مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران شد و مسائل فنی نفت غالبا وسیله‌ی او حل و فصل می‌شد. بعد از حکومت دکتر علی امینی، محمدرضا پهلوی تمام امور کشور را تحت سیطره‌ی خود قرار داد و مخصوصا توجهی به مسائل نفتی پیدا کرده بود، دکتر فلاح را به مشاوری نفتی خود برگزید و خیلی زود آن دو نفر به هم نزدیک شدند و طبعا وارد بازارهای نفت دنیا گردیدند. در اثر این نزدیکی، فلاح مقام و موقعیت خاصی پیدا کرد و هر صاحب‌مقامی حاجتی داشت، او را شفیع نزد شاه قرار می‌داد. همسر وی نیز در این نزدیکی نقش موثری داشت. او نیز با فرح دیبا و تاج‌الملوک نزدیک شد و در حقیقت جزو خانواده‌ی دربار شدند و در سفر و حضر با درباریان به سر می‌بردند. سیل ثروت به طرف دکتر فلاح سرازیر شد، در انگلستان املاکی خریداری کرد و در تهران هم با اجازه و موافقت شاه، بزرگترین کاخها را در خیابان فرشته و الهیه بنیاد نهاد و تمام وسائل این ساختمان از خارج وارد می‌شد. هنوز این ساختمان کاملا برای سکونت مهیا نشده بود که سیل انقلاب او را به لندن پرتاب کرد.

دکتر رضا فلاح در جوانی با مهین‌دخت حیات غیبی پیوند زناشوئی بست و از این پیوند صاحب سه دختر شد و یکی از آن دختران در اثر تصادف جان سپرد. فلاح در حدود ۱۳۶۰ در لندن درگذشت.

دکتر رضا فلاح علاوه بر مشاغل نفتی عضویت شورای عالی فرهنگ و عضویت شورای مرکزی دانشگاه‌ها را نیز عهده‌دار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فلاحتی، احمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمدحسین فلاحی

محل تولد : سربند اراک

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱/۱

زندگینامه علمی

تحصیلات ابتدائی را در زادگاهم در یکی از روستاهای سربند اراک سپری و در سال ۱۳۶۷ با مدرک سیکل وارد حوزه علمیه اراک و همزمان تا دیپلم تحصیلات را ادامه دادم در سال ۱۳۷۲ وارد حوزه علمیه قم شدم و دروس سطح را در محضر اساتیدی همچون مرحوم شیخ حسن تهرانی، موسوی تهرانی، بیگدلی ، فقیهی، آل غفور و .... گذراندم و در سال ۱۳۷۶ وارد درس خارج و از محضر حضرات آیات: آیهٔ الله سبحانی، مکارم شیرازی، جوادی آملی، وحید خراسانی و سید احمد خاتمی بهره مند شدم. یک دوره درس خارج اصول را از محضر آیت الله سبحانی و ۸ سال خارج فقه آیت الله مکارم و ۲ سال خارج فقه آقای خاتمی و مدتی کمتر از یک سال هم از محضر حضرات آیات جوادی آملی و وحید خراسانی بهره بردم. در سال ۷۶ همزمان با درس خارج وارد

موسسه کلام اسلامی شدم و دوره سطح ۴ را در آنجا سپری کردم و از محضر اساتید بزرگواری چون آیت الله سبحانی و ربانی گلپایگانی بهره مند شدم با فارغ التحصیل شدن از آنجا همزمان با تدوین پایان نامه سطح ۴ دوره تخصصی مذاهب اسلامی و اهمیت اطلاعات بیشتر در سطح ۳ گذراندم و مدت دو سال بعنوان پژوهشگر با مرکز مطالعات حوزه و موسسه مذاهب و موسسه تنظیم آثار امام همکاری داشتم. با دفاع از پایان نامه در سال ۱۳۸۵ وارد دانشگاه پیام نور شدم و با عضویت هیئت علمی تاکنون در استان همدان مشغول فعالیت بوده و از حوزه علمیه همدان هم در سطح حوزه مشغول تدریس می باشم.

فلاحتی، ماهرخ

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

دکتر ماهرخ فلاحتی رستگار دارای دکترای رشته گیاه پزشکی و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد با درجه دانشیار مشغول به خدمت است.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیوقایع میانسالی : دکتر ماهرخ فلاحتی رستگار پس از کسب دکتری گیاهپزشکی خود به عضویت هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد درآمد . وی هم اکنون با رتبه علمی دانشیاری مشغول به تدریس و تحقیق در دانشکده کشاورزی دانشگاه فردوسی مشهد است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر فلاحتی رستگار عضو هیئت علمی و دانشیار گروه گیاهپزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه فردوسی مشهد است. وی همچنین از سال ۱۳۷۹-۱۳۸۱ مدیر گروه گیاهپزشکی دانشگاه فردوسی مشهد بود.فعالیتهای آموزشی : عنوان دروس تدریس شده توسط دکتر فلاحتی رستگار : مدیریت مبارزه بابیماریهای گیاهی قارچ شناسی گیاهی قارچ شناسی سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر فلاحتی رستگار در کنار تدریس به تحقیقاتی در زمینه تخصصی خود می پردازد.به عنوان مثال عنوان طرح تحقیقاتی پایان یافته دکتر به شرح زیر است: پلاستینه کردن قارچهای ماکروسکپی(حفظ و نگهداری طولانی مدت) آثار : تشخیص بیماریهای گیاهی ویژگی اثر : مترجم: بهروز جعفرپور و ماهرخ فلاحتی رستگار ۳۴۰ صفحه سال انتشار: ۱۳۷۱ انتشارات جهاد خلاصه :روشهای تشخیص بیماری از جمله روشهای ساده تر و کوتاهتر و روشهای ویزه تشخیص بیماریهای غیرپارازیتی و پارازیتی مانند باکتریائی، نماتدها، ویروسی، میکوپلاسمائی، قارچها و گروههای اصلی آنها از سر فصلهای کتاب می باشند.۲ مقالات علمی در نشریه داخلی:مجله علوم و فنون کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه صنعتی اصفهان بررسی تفاوت بیماری زایی پاتوتیپ های ۴و۶ قارچ a. rabiei عامل بیماری برق زدگی نخود علوم و صنایع کشاورزی ارزیابی خواص قارچ کشی عصاره برخی از اندامهای گیاهی مجله علوم و فنون کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه صنعتی اصفهان تشخیص نژادهای فیزیولوژیک ascochyta rabiei, عامل بیماری برق زدگی نخود، در چند منطقه کشور مجله علوم و فنون کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه صنعتی اصفهان تعیین تنوع قارچ عامل بیماری برق زدگی نخود {Ascochyta rabiei(pass.) Lab} ایران با استفاده از مارکرهای مجله علوم کشاورزی ومنابع طبیعی دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان تعیین گروه بیماریزایی جدایه های قارچ Ascochyta rabiei در ایران مقالات کامل در گزارش همایشها:بیست و سومین دوره سمینار کارخانه های قند و شکر در استان خراسان روش کاربردی استخراج dna از قارچ بیماریزای rhizoctonia solani در چغندر قند و امکان بررسی تنوع بین ایز چهاردهمین کنگره گیاه پزشکی ایران کنترل بیولوژیکی پوسیدگی ریزوکتونیایی ریشه چغندر قند با قارچ های تریکودرما، گلیوکلادیوم و باکتری باسی چهاردهمین کنگره گیاه پزشکی ایران اتیولوژی پوسیدگی خشک سیب زمینی در استان خراسان چهاردهمین کنگره گیاه پزشکی ایران تعیین نژادهای

فیزیولوژیک قارچ tilletia laevis عامل بیماری سیاهک پنهان معمولی گندم در خراسان چهاردهمین کنگره گیاه پزشکی ایران شیوع بیماری رایزومانیا در استان خراسان منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

فلاحی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد فلاحی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۵/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۹ وارد حوزه علمیه قم شدم. دوره مقدمات را در مدرسه حقانی سپری کردم و دوره سطح را در مدرسه علمیه معصومیه در سال ۱۳۷۲ آغاز نمودم پس از اتمام لمعتین رسائل و مکاسب را در مدرسه مرحوم آیت الله گلپایگانی در سال ۱۳۷۵ آغاز کردم و در محضر اساتیدی نظیر موسوی تهرانی، نکونام، حسینی خراسانی و ... کسب فیض کردم. حدودا از سال ۱۳۸۰ در درس خارج آیات عظام شیخ صادق لاریجانی، مکارم، سبحانی و عابدی نجف آبادی شرکت نمودم. همزمان در سال ۱۳۷۵ وارد موسسه امام خمینی (ره) شدم و در سال ۱۳۸۴ دوره کارشناسی ارشد رشته دین شناسی را گذراندم. هم اکنون در موسسه شیعه شناسی به عنوان مدیر ترجمه همکاری می کنم.

فلاحی، ولی الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ولی الله فلاحی : رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۱۰ در روستای «طالقان »متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در «طالقان» و «دبیرستان نظام »در«تهران» گذراند و پس از اخذ دیپلم وارد دانشکده افسری شد و با درجه ستوان دومی از آن دانشکده فارغ التحصیل شده و کار خود را از فرماندهی دسته در نیروی زمینی آغاز کرد.

وی در طول خدمت به علت شایستگی توانست تا درجه سرتیپی وگذراندن دوره دانشکده فرماندهی و ستاد پیش برود اما با ا ین وجود به علت فعالیت علیه رژیم سابق از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۲ , ۴ بار به زندان افتاد .

فلاحی پس از پیروزی انقلاب به سمت فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شد و از آغاز جنگ در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور دائم داشت و پس از برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا , طی حکمی از سوی حضرت امام (ره) مسئولیت

جانشین فرماندهی نیروهای مسلح ستاد مشترک به وی واگذار شد.

امیر فلاحی , افسری بسیار فعال و کوشا بود و علاقه شدیدی به حفظ نظام جمهوری اسلامی داشت و تا آنجا که در توان داشت سعی می کرد هماهنگی لازم را در بین ارتش و سایر نیروها مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دیگر نیروهای مردمی بوجود آورد. امیر سرلشکر فلاحی سرانجام در بازگشت از سفری که به منظور دیدار از مناطق آزاد شده در عملیات ثامن الائمه رفته بود ،همراه با تعدادی از فرماندهان ومسئولین ودر اثر سقوط هواپیما به درجه شهادت نائل آمد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران ،مصاحبه با خانواده،همرزمان ودوستان شهید

فلامکی، محمدمنصور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۳، مرتبه علمی: استاد، رشته: معماری، دانشکده: هنرهای زیبا، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

فارغ‌التحصیل دارالفنون در سال ۱۳۳۲، دکترای معماری در دانشگاه ونیز در سال ۱۳۴۲، تخصص در شهرسازی از دانشگاه پلی تکنیک شهر میلان ایتالیا، تخصص در مرمت بناها و شهرهای تاریخی از دانشگاه رم ایتالیا.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده هنرهای زیبا در رشته معماری و شهرسازی در سال ۱۳۴۸، استاد گروه معماری دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بازشناسی معماری و شهرسازی حاشیه‌های شمالی و غربی کویر مرکزی ایران، طرح مرمتی بازشناسی میان دانشی و بناها و شهر دامغان، معماری و موسیقی، معماری بومی، سامانـدهی فضاهای شهری در ایران، طراحی در فضای تاریخی شهرها، طراحی میان شالوده‌های مدرن شهری، طراحی متکی بر سنت‌های محلی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۴۵ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۶

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

معماری، شهرسازی، اندیشه‌های مدنی، شهر در ایران، نظریه‌پردازی در معماری، شهرسازی جهانی، بررسی‌های میان دانشی سرزمینی، مرمت بناها و شهرهای تاریخی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵۳، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

مرمت بناهای تاریخی، مرمت یا باز زنده‌سازی شهری، بازشناسی شهرها (مشکلات و ویژگیها)، ویژگیهای فنی معماری ایران، ویژگی‌های شالوده‌ای شهرهای ایران، شناخت شهرهای جهان، فنون ساختمان و مرمت.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

فلسفی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به شرف‌الملك حکیم‌زاده، در ۱۲۵۱ متولد شد. پدرش حاج علی‌آقا مدرس زنوزی بود. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و مقدماتی به تحصیل معارف اسلامی پرداخت. علاوه بر ادبیات عرب و فقه و اصول، ریاضیات و فلسفه هم تحصیل کرد به طوری که در جوانی از مدرسین حوزه علمیه‌ی تهران شد. در تهران جزء روحانیون آزادیخواه بود و فعالیتهای سیاسی خود را در سطح وسیعی برای مشروطیت آغاز و ادامه داد. بعد از به توپ بستن مجلس اول تحت تعقیب قرار گرفت، متواریا به استانبول رفت و در دوران استبداد صغیر در عثمانی علیه محمدعلی‌شاه فعالیت می‌کرد. بعد از مدتی به رشت آمد و با معزالسلطان و سپهدار تنکابنی همکاری نمود و بالاخره در فتح تهران و سقوط سلطنت محمدعلی میرزا سهمی داشت. بعد از استبداد صغیر وارد عدلیه شد و شغل قضائی پذیرفت و رئیس یکی از محاکم ابتدائی حقوق شد.

در جنگ بین‌الملل اول به ریاست عدلیه یزد منصوب گردید ولی به علت مهاجرت احراز و آزادی‌خواهان به کرمانشاه، او هم در زمره‌ی مهاجرین قرار گرفته چندی در کرمانشاه و اسلامبول به سر برد و جزء فعالین مهاجرین بود. بعد به تهران بازگشت و شغل قضائی را ادامه داد. چندی رئیس شعبه‌ی استیناف و چندی هم مستشار دیوان کشور بود. علی‌اکبر داور وقتی در ۱۳۰۶ عدلیه را منحل کرد و عدلیه‌ی جدیدی بنا نهاد، شرف‌الملك فلسفی را با رتبه‌ی ۹ قضائی به خدمت دعوت کرد و اولین شغلی که به او محول گردید، ریاست کل دیوان عالی جزای عمال دولت بود. مدت کمی در آن سمت باقی ماند تا به مستشاری دیوان عالی کشور منصوب گردید. در ۱۳۱۷ رئیس شعبه‌ی دیوان عالی تمیز شد. در ۱۳۱۸ در پرونده‌ای که مربوط به یکی از درباریان بود و وزیر عدلیه توصیه کرده بود رای به نفع خانم درباری صادر شود، فلسفی و مستشاران شعبه (رهنما و بامداد) رای علیه درباری دادند و در نتیجه متین‌دفتری وزیر عدلیه‌ی وقت، آن شعبه را منحل کرد و مدتی قضات آن شعبه منتظر خدمت بودند تا اینکه فلسفی به ریاست شعبه‌ی عرایض که از مهمترین شعب دیوان عالی کشور بود منصوب گردید. در سال ۱۳۲۱ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فلسفی، محمد تقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۴۱۹ –۱۳۲۷ ق)، عالم دینی، خطیب، واعظ، متکلم، مفسر و محدث. در تهران به دنیا آمد. مقدمات و ادبیات و سطوح را نزد اساتیدی همچون پدرش، آیت‌الله تنکابنی، و آقا شیخ یونس قزوینی و آقا شیخ علی رشتی، و معقول و فلسفه را از میرزا طاهر تنکابنی و آقا میرزا محمود قمی و میرزا مهدی آشتیانی فراگرفت. وی حدود دو سال در زمان آیت‌الله حایری یزدی در قم اقامت داشت و از محضر اساتید حوزه‌ی علمیه بهره‌مند شد.سپس به تهران آمد و به ادامه تحصیل و مطالعه‌ی کتب مختلف و متنوع پرداخت. وی در منبر و خطبه روش نوینی را پایه‌گذاری کرد و تحول عمیقی در فن سخنوری بوجود آورد و شاگردان بسیاری را

تربیت کرد. خدمات دینی و اجتماعی او بسیار و مسافرتهای تبلیغی او به کشورهای عربستان، عراق، پاکستان و همچنین به شهرهای مختلف ایران قابل توجه است. در تهران، در پایان جلسه درس، درگذشت و در جوار حضرت عبدالعظیم حسین در کنار عمو و پدر همسرش، آیت‌الله حاج شیخ محمد حسین تنکابنی، دفن شد. آثار علمی و قلمی او منشوری آموزنده با نثری جذاب است. عمده آثار وی که تحت عنوان کلی «گفتار فلسفی» انتشار یافته عبارتند از: «کودک»، از نظر وراثت و تربیت، دو مجلد؛ «جوان»، از نظرعقل و احساسات، دو مجلد؛ «بزرگسال و جوان» از نظر افکار و تمایلات، دو مجلد؛ «آیه‌الکرسی»، پیام آسمانی توحید؛ «اخلاق»،از نظر همزیستی و ارزشهای انسانی، دو مجلد؛ «معاد»، از نظر روح و جسم، سه مجلد؛ «سخن و سخنوری»، از نظر بیان و فن خطابه؛ «شرح و تفسیر دعای مکارم الاخلاق»، از صحیفه‌ی سجادیه، سه مجلد.[۱]

حاج شیخ محمدتقی فلسفی بن العلامه العلام و الفقیه القمقام حجه‌المسلمین والاسلام المرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا تنکابنی تهران اعرف خطباء عصر و اشهر وعاظ زمان مایند که خود چندی افتخار توقف حوزه علمیه را داشته و حوزه علمیه هم فخر بر این ثمره مفید و اثر ارزنده خود می‌کند.

این رادمرد بزرگ و این نابغ سترک که صیت و صوتش عالم‌گیر شده و شهرت و ملاحت سخن‌وری و سخنرانیش مستغنی از تعریف ما و جهانی گردیده بخصوص در تحقیقات علمی و دخول و خروجش به مطالب و از مطالب و اداء سخن و حق مطلب دادنش در این زمان بی‌قرین و در قرون گذشته کم‌نظیر بوده و مبالغه نیست اگر بگویم.

انصاف می‌دهم که دلیران و دلبران

بسیار دیده‌ام نه بدین حسن و دلبری

عالمی است محقق و ناطقیست مدقق مفسریست خبیر و محدثیست بصیر متکلمی است فاضل و واعظی است کامل جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول بسیار خوش محاوره و خوش مجلس منزلش مهبط اهل فضل و محفلش مجمع اهل کمال سینه‌اش باز و دستانش گشاده در قضاء حوائج مومنین و بالاخص روحانیین ساعی و در امور خیر مساعی جمیله دارد و از خدمات دینی و اجتماعی فرونمی‌گذارد.

در سال ۱۳۲۷ قمری هجری در تهران متولد شده و در خاندان علم و فضیلت و مجد و شرافت تربیت یافته و مقدمات و ادبیات و سطوح را نزد اساتید بزرگ چون والد معظم خود و آشیخ یونس قزوینی و آشیخ علی رشتی و معقول و فلسفه را از مرحوم میرزا طاهر تنکابنی و آقا میرزا محمود قمی و میرزا مهدی آشتیانی استفاده نموده و حدود دو سال هم در زمان مرحوم آیت‌الله حایری یزدی در قم توقف و از محضر اساتید حوزه علمیه بهره‌مند شده و بعد به تهران مراجعت و به ادامه تحصیل و مطالعه کتب مختلفه و متنوعه عصری و قدماء گردیده و از هر خرمنی خوشه‌ها چیده و از هر گلستانی گلها به دست آورده و با آن فکر سرشار و ذوق فراوان و استعدادی که تنها موهبت خداوندیست (و ذلک فضل‌الله یوتیه من یشاء) خریت ادب و تحریر سخنوری گردیده و خاص و عام و جاهل متقدم و متجدد را مجذوب بیان سحرآمیز خود به مضمون (و ان من البیان السحر) نموده است.

من نمی‌گویم که آن شمع جهان

هست پیغمبر ولی دارد بیان

حدود ۶ سال در ماه رمضان و ده شب اول محرم از مسجد سلطانی با دنیای امروز از اسلام و غیره صحبت کرده و حقایق اسلام را با بیانی بس رسا و ملیح خود به زبان عصری به وسیله دستگاه فرستنده به مردم جهان رسانیده و این به خدا فخر اسلام و مسلمین و به ویژه شیعیان اثنی‌عشر روی زمین است.

چندین سال متمادی ظهرهای ماه رمضان در مسجد حاج سید عزیزالله تهران صحبت می‌کردند ده‌ها هزار نفر از طبقات مختلف، روحانیین و اساتید دانشگاه و دبیران و آموزگاران و محصلین جدید و قدیم و تجار و اصناف برای استماع سخنرانیهای معظم‌له

حاضر می‌شدند و چون صحن مسجد و شبستانها و ایوانها و راهروهای مسجد گنجایش آن همه جمعیت را نداشت.
قسمت مهمی از مستمعین در بازار و سراهای اطراف مسجد اجتماع می‌کردند و متجاوز از سی بلندگو که در نقاط مختلف نصب می‌شد صدا را به همه آنها می‌رسانید.
خاطرات آن مجلس باشکوه فراموش نشدنی است بسیاری از مشکلات دینی در آن مجلس مورد بحث قرار می‌گرفت و حل می‌شد و بسیاری از افراد منحرف با استماع آن سخنان نافذ به راه می‌آمدند و از سقوط و تباهی رهائی می‌افتند.
علامه فلسفی روش نوینی را در منبر پایه‌گذاری کرد و تحول عمیقی را در فن سخنرانی به وجود آورد روایات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیه‌السلام را که گوهرهای گرانقدر اسلامی است با منطق علمی روز تشریح و توضیح نموده و در نسل تحصیل کرده اثر بسیار عمیق گذارده و کتابهای ایشان نمونه‌ای از این روش نوین است.
در زمان حیات مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی قدس سره سالهای متمادی به دعوت آن مرجع بزرگ و عالیقدر در دهه آخر صفر به قم می‌رفتند صبح‌ها در منزل معظم‌له و شبها در صحن بزرگ قم به دعوت تولیت آستانه برای جمعیت زیادی که در صحن بزرگ و صحن کوچک و صحن موزه و خیابان مجاور صحن و شیخان گرد آمده بودند سخنرانی می‌کردند سخنان ایشان علاوه بر آثار مفیدی که در افکار تمام مردم می‌گذارد برای فضلاء طلاب حوزه علمیه که به منبر علاقه داشتند آموزنده و سرمشق بود و از روش ایشان استفاده بسیار می‌کردند، کلیه مراجع بزرگ تقلید نجف اشرف و قم و مشهد مقدس از گذشته و معاصر عنایت مخصوص و توجه خاصی به معظم‌له داشته و دارند.
خلاصه استاد و علامه فلسفی از نوابغ زمان و از افرادی است که می‌توان درباره شخصیت علمی و اخلاقی او و مسافرتهایش به کشورهای اسلامی حجاز و اعتاب عالیات و پاکستان و شهرهای مهم ایران که برای تبلیغ رفته و منبرهای مهیج و منابر معجزه‌آسا و خدمات دینی و اجتماعی و مبارزاتش با منحرفین و گروه‌های ضد اسلامی کتاب مستقلی نوشت.
از آثار علمی و قلمی این استاد که به طبع رسیده و جهانی را به خود متوجه نموده کتب زیر است که برای تربیت کودکان و راهنمائی نسل جوان بهترین کتاب و آموزنده‌ترین منشوریست که منتشر شده است.
۱- گفتار فلسفی راجع به کودک از نظر وراثت و تربیت در دو جلد که هر جلدی بیش از پانصد صفحه است.
۲- گفتار فلسفی راجع به جوان از نظر عقل و احساسات در دو جلد که هر جلدی بیش از پانصد صفحه است.
۳- گفتار فلسفی آیه‌الکرسی یا پیام آسمانی توحید در چهارصد صفحه.
یکی از شعراء معاصر درباره معظم‌له سروده است
او ستاد اوستادان بلاغت (فلسفی)
آنکه نامش زی فلک از عرشه منبر گذشت
ابن‌جوزی گرچه در یک آیه سالی حرف زد
بودی از امروز گفتی وی زمن برتر گذشت
(فلسفی) تنها نه در نطق و بیان باشد فرید
کلک وی از تیغ مردان دلاور در گذشت
در کتاب کودکش بنگر که خودپیرانه گفت
از یونسکو خود کتاب وی مهین دفتر گذشت
ویژه از بهر جوانان این کتاب تازه‌اش
انقلابی کرده خوش برپا که از اختر گذشت

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آینه دانشوران (۶۵ -۶۴)، بزرگان رامسر (۱۷۸)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۹۰ -۳۸۷ / ۲).

فنایی نعمت سرا، هادی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هادی فنایی نعمت سرا

محل تولد : ---

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

بنده از سال ۱۳۶۵ که در دبیرستان مشغول تحصیل بودم به مطالعات دینی پرداختم و همراه با تحولات سیاسی و اجتماعی و پدید آمدن گروههای مارکیستی والتقاطی به مطالعه آثار آنها پرداختم تا در مناظرات با آنها با مشکلی مواجه نباشم، تقریبا مارکسیست را یک دوره به طور کامل مطالعه کردم و در کنارش آثار فلسفی و کلامی متکلمین و فیلسوفانی را که به زبان فارسی بود مطالعه کردم عطش مطالعات علوم اسلامی مرا وادار نمود که به حوزه علمیه وارد شوم و به صورت فنی بحث را ادامه بدهم، پس از ورود به حوزه علمیه همزمان با دروس کلاسیک حوزه و مطالعات دینی به مطالعه پیرامون آثار روشنفکران مسلمان پرداختم چون گفتمان غالب در مناظرات دهه شصت و هفتاد مباحث روشنفکری بود که به اعتقاد بنده با بیماری مواجه است و نشناختن آن موجبات کج فهمی در داوریها خواهد شد. برای تعمیق بخشیدن این مباحث رشته کلام و فلسفه را به صورت تخصصی در حوزه ادامه دادم و خوشبختانه بیشترین استفاده را در این حوزه برده ام و به برکت اندوخته های همین حوزه امروز در دانشگاهها مشغول تدریس هستم. البته در کنار دروس فلسفه و کلام، دروس حوزه را تا مرحله یک دوره خارج اصول و چند کتاب فقهی به پایان رساندم.

فولادوند، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عزیزالله‌خان هژبرالسلطنه از مالکین واعیان خرم‌آباد بود. در ۱۲۸۵ متولد شد و پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی صاحب منصبی شد و پس از طی دوره‌ی مزبور به درجه‌ی افسری نائل آمد. چندی در تهران در دانشکده‌ی افسری اشتغال به کار داشت و فرمانده گروهان بود. در ۱۳۲۵ هنگام حمله‌ی ارتش به آذربایجان، با درجه‌ی سرهنگی فرمانده ستون بود. بعد فرمانده هنگ پیاده مهاباد شد. شغل بعدی او فرماندهی تیپ و لشکر کرمانشاه بود که در آن سمت درجه‌ی سرتیپی گرفت. مدتی

هم ریاست اداره‌ی مرزبانی کل کشور با او بود. در ۱۳۳۵ به درجه‌ی سرلشکری نائل آمد و فرماندهی لشکر تبریز به عهده‌ی او سپرده شد. در ۱۳۵۰ درگذشت. گذشته از تحصیلات نظامی در ایران و خارج، اطلاعات وسیعی درباره‌ی عشایر ایران داشت. اهل قلم و کتابت بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فولادوند، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عزیزالله‌خان هژیرالسلطنه، در لرستان متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه تحصیلات عالی خود را در علم حقوق پایان برد و به شغل قضاوت اشتغال ورزید. پس از طی مراحل و مقامات مختلف قضائی چندی دادستان کرمان بود، بعد به ریاست بازرسی وزارت دادگستری منصوب شد. در دوره‌ی پانزدهم نماینده‌ی شهرستان شاهرود در مجلس شورای ملی بود. در دوره‌ی شانزدهم نیز آن سمت را احراز کرد. بعد از پایان مجلس به دادگستری بازگشت و به دادیاری و مستشاری دیوان عالی کشور رسید. مدتی نیز مدیرکل ثبت اسناد و املاک شد. در ۱۳۳۲ در کابینه‌ی سپهبد زاهدی، معاونت پارلمانی نخست‌وزیر به او واگذار گردید. چندی هم استاندار خوزستان بود. برادر مهتر وی به نام امیرقاسم در ادوار چهاردهم و شانزدهم از بروجرد به وکالت رسید و زمانی استاندار فارس شد و سرانجام از دوره‌ی نوزدهم به بعد برادر دیگر آنها به نام امیرحسین در ادوار نوزدهم، بیستم، بیست‌ویکم و بیست‌ودوم وکیل مجلس شورای ملی از الیگودرز شد.

خانواده‌ی فولادوند از ملاکین بزرگ لرستان بوده و به اعتبار ثروت زیاد، سالها وکالت مجلس بین پدر و سه پسر تقسیم می‌شد. همسر امیرحسین، دختر سرتیپ جان‌محمدخان امیرعلائی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فولادی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ازچهره های شاخص ومبارز سیستان وبلوچستان زندگینامه حاج «سید محمد فولادی» از نژاد« بلوچ» و دارای دین اسلام و مذهب اهل سنت د روستای کوهستانی« انایی» از توابع «نیک شهر» در خانواده ای مذهبی متولد شد. در بیست سالگی ازدواج کرد و ثمره آن شش فرزند است. کودکان را بسیار دوست می داشت و برای همسر و فرزندانش احترام زیادی قائل بود. چون با عشق و علاقه کار می کرد، در کارهایش موفق بود. در سال ۱۳۶۰ به عضویت سپاه در آمد و در راه آرمانهای اسلام از ایثار جان دریغ نکرد. سید محمد پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با حکومت ستمشاهی مبارزه می کرد و برای مبارزه موثرتر با رژیم پهلوی، رهسپار عراق گردید. آنجا آموزش های چریکی و تخریبی لازم را فرا گرفت. پس از بازگشت تا پیروزی انقلاب به مبارزه مسلحانه با رژیم طاغوت پرداخت. او مرد کوهستان بود و زندگی در کوه به او درس مقاومت و ایثار آموخته بود. مهربان و خونگرم بود و نمازش را هیچ وقت ترک نمی کرد. عاشق اسلام و انقلاب بود و علیه ظلم و بیداد مبارزه می کرد.

پس از انقلاب مخلصانه و عاشقانه با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیمان مودت و وحدت بست و تا آخرین قطره خون، به این میثاق وفادار ماند. او در جمع خانواده و عشیره و روستای خود مردی خوشرو، معتمد، ریش سفید، حلال مشکلات مردم و در سپاه پاسداران نیرویی فعال، خستگی ناپذیر و وفا دار بود.

در تمام عملیاتهایی که به نحوی به تضعیف دشمنان اسلام می انجامید، قهرمانانه شرکت می کرد. او تمام کوه ها را می شناخت؛ نگاهش و گامهایش با کوره راههای صعب العبور آشنا و رد زن ماهر سپاه بود. عشقش به امام و نیروهای مومن سپاه زبانزد بود؛ با خوشرویی تمام تجربیات گرانقدر و ارزشمند خود را در اختیار برادران سپاهی قرار می داد. اکثر روز ها روزه می گرفت و شبها را به نماز و عبادت و نگهبانی می گذراند.

شهادتش در عملیات «اورتین» پس از چند روز رد زنی و ماموریت طاقت فرسا در پیچ دامنه ها و کمرگاه کوههای مارت (ایرانشهر) به دنبال سیاه دلان اشرار رخ داد؛ در آن زمان می بایست پست نگهبانی خود را به رد زن دیگری تحویل می داد و خود برای استراحت به پایگاه بر می گشت، اما از آنجا که شب قبل امام (ره) را در خواب دیده بود، بوی شهادت را با تمام وجودش احساس می کرد. به گفته دیگران که او را به استراحت تشویق می کردند، توجهی نکرد و به مبارزه خود ادامه داد و مطابق معمول همه را پشت سر نهاد و برای سپر بلا شدن، خود قدم به میدان نهاد و جزو دسته جلو دار، برای شناسایی به جلو رفت. حال دیگر به مزدوران خونخوار نزدیک شده بود که ناگهان روبه صفتان دیو کردار، کمین مکر بر او گشودند و آتش سلاح مخربشان را بر سر و رویش ریختند. پس از آن، شهید سید محمد فولادی بر خاک افتاد، اما در آخرین لحظات عمر نیز سجده را به شکرانه شهادت از یاد نبرد؛ در حالی که دستهایش زیر بدن ستون شده و پیشانی اش بر خاک بود، طولانی ترین، زیباترین و آخرین سجده خود را مقابل معبود انجام داد و تسلیم وصال یار شد و به فیض عظیم شهادت نایل آمد. منابع زندگینامه :لاله وتفتان ،نوشته ی محمود حسن آبادی،نشر کنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

فولادی، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر فولادی:

بخشدار جبال بارز در شهرستان جیرفت ،استان کرمان ناصر گل سفید رنگ انقلاب بود. او در خانواده ای شکفتن گرفت که پدر ومادر هر دو پای بند به مسایل مذهبی بوده و تمام هم و غمشان این بود که فرزندانی صالح تحویل اجتماع دهند و باغ و بستان اسلام را سبز تر از وجود جوانه های خود کنند .پدر او آقای ماشا الله فولادی مردی متدین نجیب و خیر خواه بود مادر مومن و پاک دامن او خانم حسینی هر روز سوره محمد را در فضای خانه می پیچاند تا با قراعت آن دلبندش مقتدی گردد و سوره یوسف را به سیب می خواند و آن را میل می کرد تا او زیبا گردد .در ارتباط با خاطرات دوران محل و طفولیت مادر بزگوار شهید چنین نقل می کند :

روزی در حیاط منزل ،کنار حوض نشسته بودم ،نا گاه پرنده ای روی سرم نشست و تصویرش در آب نقش بست. بعد از لحظاتی پرنده پرواز کرد شوهرم که پرنده را دید ه بود گفت:پرنده سبز رنگ زیبایی بود و این پرنده حتما با جنینی که در شکم داری ارتباط دارد . پس از تولد علاقه خاصی به ناصر داشتم وحتی همه بچه های همسال خود رانیز می گرفت و نزد من می آورد که به آنها نیز شیر بدهم .از دوران طفولیت در مساجد جهت اقامه نماز یا

عزا داری سالار شهیدان با من وپدرش همراه بود .جهت آشنایی با قرآن او را به مکتب خانه می بردیم که در همان ایام کودکی ناصر جزء آخر قرآن را به ذهن سپرد. معلم قرآن نقل می کرد: غذای مختصری که ناصر به همراه می آورد هیچ گاه به تنهایی نمی خورد بلکه آنرابادوستانوبچه هایی که غذا نداشتند تقسیم می کرد .روحیه ی ایثار گری او از همان کودکی برهمگان عیان بود . نمازش را ازپنج سالگی شروع کرد زمانی که هنوز به مدرسه نمی رفت . اما به طور صحیح نماز می خواند .خلق و خوی ناصر در بین فرزندانم زبان زد بود. اگر گاهی اوقات بحث پیش می آمد ،ناصر گذشت داشت و می گفت ،با این که می توانم مثلا خواهر کوچکترم را کتک بزنم اما این کار را نمی کنم ....در دوران کودکی ناصر بیشترین کمک را در خانه و خارج از خانه را به عهده می گرفت .در مقطع ابتدایی نیز به خاطر صداقت و امانت داری ،مدیر مدرسه فروشگاه را به او وا گذار می کرد .حس نوع دوستی او ،باعث می شد که او به خاطر فقر یکی از دانش آموزان همکلاسی خود ،چند کیلو(کلمپه) را از مدرسه تا خانه حمل کند تا با فروش آن بتواند خرج مد رسه او را تامین کند .

ناصر فو لادی کلاس پنجم انتدایی را با رتبه اول سپری و رفتار پسندیده او در آن روز ها باعث شد که به پدر او ،به خاطر تر بیت چنین فرزندی تبریک بگویند . کم کم دوره ی راهنمایی هم ارز راه رسید .با توجه به فضای مذ هبی مدرسه علوی که ناصر در آن ثبت نام شده بود .او با مسایل مذ هبی و سیاسی تا حدودی آشنایی پیدا کرد و بارها این جمله را به خانواده متذکر می شد و می گفت :اگر شما آن سالی که امام را تبعید کردند ،حرکت نموده و برعلیه نظام ستم شاهی شورش کرده بودید ،سر نوشت ما به اینجا ختم نمی شد.

در سال ۱۳۵۶ ناصر تبدیل به درخت تنومندی شده بود که در جهت شاداب ساختن باغ انقلاب و اسلام می بالید .او پس از اخذ مد رک دیپلم و معدل عالی با شرکت در آزمون سراسری در رشته مهندسی متالوژی دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد و جهت ادامه تحصیل به تهران عزیمت کرد .در این رابطه برادر بزرگش آقای مهدی فولادی چنین نقل می کند :من در مقابل دانشگاه تهران ،خیابان فروردین اطاقی برای ناصر اجاره کردم ،او به اتفاق دوستانش در آنجا ساکن شدند .ناصر گاهی پنج شنبه ها و جمعه ها به منزل ما می آمد. ما در مورد مسائل انقلاب با هم بحث و گفتگو می کردیم او در راهپیمایی های تهران شرکت داشت و روز های آخر که مزدوران شاه حملات مسلحانه داشتند ،ناصر به اتفاق دوستانش مواد آتش زا و کوکتل مولوتف می ساختند و در چنین اوضاع و احوالی بود که دانشگاه به تعطیلی کشانده شد و ناصر برای ادامه فعالیتهایش راهی کرمان شد .او برای مبارزه بارژیم ستمشاهی در ۳۰ کیلومتری شهر کرمان روستای سعدی را جهت ساخت مواد آتش زا و کوکتل مولوتف بر گزید و به خاطر این که پاسگاه ژاندارمری باغین آنها را نبیند ،تا باغین به اتفاق دوستش پیاده می آمدند.

این سردارملی واسوه شجاعت وایثار ،پس مجاهدتهای فراوان در جای جای میهن اسلامی ایران ،در عملیات غرور آفرین وپیروز مند فتح خرمشهر شربت شیرین شهادت را نوشید وآسمانی شد.

منابع زندگینامه " ::همیشه بمان "نوشته رویا دیوان بیگی ،انتشارات ودیعت،کرمان-۱۳۸۵

فهیمی، خلیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف بـه فهیم‌الملـک، در ۱۲۵۵ در تهران متولـد شـد. پـدرش میرزا محمودخـان نعیم‌السـلطنه از اعضـای عالی‌رتبه‌ی وزارت امور خارجه بود. تحصـیلات ابتدائی و متوسطه را در مدارس جدید انجام داد و وارد دارالفنون تهران شد و در رشته‌ی پزشکی تحصیلات

خود را ادامه داد و درجه‌ی دکترا در پزشکی گرفت. در ۱۲۷۹ وارد وزارت امور خارجه شد و اولین سمت او مترجمی بود. بعد مدیریت دارالترجمه را به او دادند. در ۱۲۸۸ به وزارت داخله انتقال یافت و نایب‌الحکومه‌ی قزوین شد. طرز رفتار و عمل او در این ماموریت مورد توجه مردم قزوین قرار گرفت و در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی از قزوین وکیل شد. پس از پایان دوره‌ی دوم به وزارت خارجه بازگشت و مستشاری سفارت ایران در لندن به او واگذار گردید. در ۱۲۹۰ به مقام مدیرکلی وزارت خارجه رسید و یک سال بعد به خزانه‌دار کل و معاون وزارت مالیه شد.

در ۱۳۰۱ در دوره‌ی دوم نخست‌وزیری میرزا احمدخان قوام‌السلطنه به وزارت مالیه معرفی شد و قریب ۹ ماه در آن سمت بود. در دوره‌ی چهاردهم قانونگزاری از قزوین به نمایندگی رسید و در ادوار ششم، هفتم، هشتم و نهم وکیل قوچان در مجلس شورای ملی شد. در ۱۳۱۴ استاندار آذربایجان بود و بعد به سمت سفیرکبیر ایران در ترکیه منصوب گردید. در شهریور ۱۳۲۰ مجددا استاندار آذربایجان شد. بعد در کابینه‌های سهیلی و بیات به سمت وزیر مشاور تعیین شد. در کابینه‌های حکیم‌الملک و عبدالحسین هژیر وزارت کشور را برعهده داشت. در ۱۳۲۷ برای بار سوم استاندار آذربایجان شد. آخرین سمت وی وزارت مشاور در کابینه‌ی سپهبد رزم‌آرا بود و پس از قتل رزم‌آرا چند روزی کفیل نخست‌وزیری شد. در ۱۳۳۲ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فیاض بخش، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وزیر مشاور وسرپرست سازمان بهزیستی جمهوری اسلامی ایران

«محمد علی فیاض‌بخش» در سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان «خسروی» و تحصیلات متوسطه را در کنار دروس حوزوی شامل جامع‌المقدمات و ادبیات عربی فرا گرفت و خدمت سربازی‌اش را در تفرش و رودبار به پایان برد.

فیاض‌بخش از دانشگاه «تهران» مدرک پزشکی گرفت و دوره تخصصی جراحی را در بیمارستان «سینا» به پایان رساند.

فیاض‌بخش موسس انجمن امدادگران امام خمینی(ره) بود.

این شهید آسایشگاه معلولان انقلاب را با همکاری انجمن امدادگران امام (ره) و کمیته امداد، زیر نظر بنیاد شهید راه‌اندازی کرد.

طبابت و ویزیت رایگان به مدت ۴ سال. تاسیس کلینیک «سلمان فارسی» با همکاری شهید دکتر «لواسانی»، آموزش کمک‌های اولیه پزشکی برای خدمت به مجروحان و معلولان انقلاب از دیگر فعالیتهای این شهید بزرگوار بود.

وی سپس به عنوان مدیرکل توانبخشی دروزارت بهداری مشغول به کار شد.

پیشنهاد لایحه سازمان بهزیستی کشور و پیگیری برای تاسیس چنین سازمانی جدا از وزارتخانه بهداشت از اقدامات دیگر این شهید بود. «محمد علی فیاض‌بخش» درکابینه شهید «رجایی»، به عنوان وزیر مشاور و سرپرست بهزیستی خدمت می‌کرد.

دکتر فیاض‌بخش، شامگاه هفتم تیر ۱۳۶۰ در حزب جمهوی اسلامی براثر انفجار بمب به شهادت رسید.

منابع زندگینامه" : shohda.gov.ir

فیاض لاهیجی قمی، عبدالرزاق

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۰۷۲ ق)، عالم امامی، محقق، حکیم، منطقی، متکلم، نویسنده، ادیب و شاعر.اصل وی از لاهیجان است، اما چجون مدت زیادی در شهر قم اقامت داشته و در حوزه‌ی علمیه آنجا تدریس می‌کرده به قمی نیز مشهور شده است. وی شاگرد و داماد صدرالمتألهین ملا صدرا محمد بن ابراهیم بن یحیی شیرازی است. تخلص یا لقب فیاض را استادش به او داده است، چنان که لقب فیض را به دیگر دامادش ملاـ محسن کاشانی. او از بزرگان علمای شیعه و از معروفترین حکیمان و عالمان عصر صفوی و معاصر شاه‌عباس ثانی (۱۰۸۷ -۱۰۵۲ ق) است. وی در مدرسه حضرت معصومه قم تدریس می‌کرد. از جمله شاگردانش فرزندش میرزا حسن لاهیجی صاحب «شمع الیقین» می‌باشد. از دیگر شاگردانش قاضی سعید قمی است. وی در قم درگذشت و همان جا دفن شد. گر چه در برخی از تذکره‌ها تاریخ وفات وی در ۱۰۵۱ ق ذکر شده اما با توجه به تاریخ تألیف «گوهر مراد» و «سرمایه ایمان» نمی‌تواند درست باشد. وی در حکمت و کلام و منطق صاحب تألیفات سودمندی است. از آثار وی: «گوهر مراد»، در اصول عقاید، به فارسی، که برای شاه‌عباس ثانی (۱۰۷۸ -۱۰۵۲ ق)تألیف کرده است؛ «سرمایه‌ی ایمان فی اثبات اصول العقائد بطریق البرهان»، که تلخیص «گوهر مراد» است به فارسی؛ «شوارق الالهام»، در شرح «تجرید الکلام»، خواجه نصیر طوسی، به عربی؛ «حاشیه»ای بر «حاشیه» شمس‌الدین محمد خفری بر «الهیات شرح تجرید»، که به درخواست شاگردانش ترتیب داد؛ «حاشیه»ای بر «حاشیه» ملا عبدالله یزدی بر «تهذیب المنطق» تفتازانی؛ «حاشیه» بر «شرح الاشارات» خواجه نصیرالدین طوسی؛ «شرح الهیاکل فی حکمه الاشراق»؛ رساله‌ی «حدوث العالم»؛ «مشارق الالهام فی شرح تجرید الکلام»، ناتمام؛ «الکلمات الیبه»، در محاکمه‌ی میان میرداماد و ملاصدرا در اصالت ماهیت میرداماد یا اصالت وجود ملاصدرا، که لاهیجی به نام شاه‌عباس ثانی نگاشته است؛ «دیوان» بزرگ شعر، به فارسی، مجموعه‌ای از قصاید و ترکیب‌بند و ترجیع‌بند در منقبت پیامبر (ص) و ائمه (ع) بویژه امیرالمؤمنین (ع) و در مرثیه‌ی شهیدان کربلا (رض).[۱]

(بخش ۱) لاهیجی، عبدالرزاق بن علی متکلم و حکیم ایرانی (ف. ۱۰۵۲ ه.ق) وی داماد و شاگرد صدرالدین شیرازی بود و در ادب و شعر و کلام دست داشت. از اوست: شوارق دو جلد در شرح تجریدالکلام، گوهر مراد در کلام، سرمایه‌ی ایمان در کلام، شرح فصوص‌الحکم در تصوف (عربی)، شرح فصوص‌الحکم (به فارسی)، دیوان شعر شامل ۵۰۰۰ بیت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آتشکده‌ی آذر (۸۴۹ -۸۴۶ / ۲)، اعیان الشیعه (۴۷۱ -۴۷۰ / ۷)، ایضاح المکنون (۵۹ / ۲)، تاریخ ادبیات ایران، براون (۲۶۱ / ۴)، تاریخ علم کلام (۳۲۴ -۳۲۲)، تذکره‌ی پیمانه (۴۱۲ -۳۹۷)، تذکره‌ی نصرآبادی (۱۵۶)، دایره‌المعارف فارسی (۱۶۶۸ / ۲)، دنباله جستجو درتصوف (۲۵۴ -۲۵۱)، الذریعه (۲۳۸ / ۱۴، ۱۶۱ / ۱۳، ۸۵۳ -۸۵۲ / ۹، ۱۹۰ / ۴)، روضات الجنات (۱۹۴ -۱۹۲ / ۴)، ریاض العارفین (۲۲۷)، ریحانه (۳۶۳ -۳۶۱ / ۴)، سیر در شعر فارسی (۳۸۴)، شرح حال رجال و مشاهیر نامی (۴۰۶ -۴۰۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۳۱۹ / ۱۱)، فرهنگ ادبیات فارسی (۴۳۰ -۴۲۹)، فوائد الرضویه (۲۲۹)، فلاسفه شیعه (۳۷۷ - ۳۷۵)، الکنی و الالقاب (۳۷ -۳۶ / ۳)،لغت‌نامه (ذیل/ عبدالرزاق)، معجم المؤلفین (۲۱۸ / ۵)، منتخب التواریخ (۷۴۶)، مؤلفین کتب چاپی (۸۴۲ -۸۴۱ / ۳)، هدیه الاحباب (۲۱۴ -۲۱۳).

فیاض، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۰ –۱۲۷۷ ش)، محقق، مصحح و استاد دانشگاه. قرآن و مقدمات زبان عربی را نزد پدر فراگرفت. سپس علوم قدیمه را در مدارس مشهد نزد بزرگانی چون سید ابوالقاسم ازغندی، میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری، حاج محمدعلی فاضل، آقا بزرگ شیهدی و میرزا محمدباقر مدرس رضوی فراگرفت و در علوم معقول و منقول و ادبیات فارسی و عربی تبحر یافت. در ۱۳۰۷ ش ریاست یکی از دبیرستانهای مشهد و سپس ریاست دانشسرای مقدماتی در مشهد را عهده‌دار شد. پس از گذراندن دوره‌ی لیسانس در دانشگاه تهران، در ۱۳۲۲ ش به دریافت درجه‌ی دکترای زبان و ادبیات فارسی نایل شد. در ۱۳۳۴ ش دانشگاه مشهد را با تأسیس دانشکده‌ی ادبیات بنیان نهاد که بعدها رشته‌های زبان فرانسه، جغرافیا تاریخ و زبان انگلیسی در آن دایر گردید. فیاض در ۱۳۴۳ ش به دانشگاه تهران آمد و مدیر گره ادیان و ماهب در دانشکده‌ی الهیات و عارف اسلامی گردید. وی به زبان و ادبیات فرانسه مسلط بود و با زبانهای روسی، انگلیسی، آلمانی و لاتین نیز آشنایی داشت. او در کنگره‌های بسیاری شرکت کرد و با بزرگانی همچون دکتر قاسم غنی در تصحیح «تاریخ بیهقی» و تألیف «تاریخ عصر حافظ» مشارکت و همراهی داشت. فیاض در مشهد درگذشت و در آستان رضوی به خاك سپرده شد. از آثارش: «محاضرات عن الشعر الفارسی و الحضاره الاسلامیه فی ایران»، به عربی؛ «فهرست کتب منطق در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی»؛ «تاریخ اسلام»؛ «گزنفن در بازگشت»؛ مقدمه بر رساله‌ی «بحثی در تصوف» دکتر قاسم غنی؛ مقدمه بر «دیوان» ظهیر فاریابی؛ مقدمه بر «مزارات خراسان» کاظم مدیر شانه‌چی؛ مقدمه بر «نوای آگاهی»؛ «نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی»؛ مقدمه بر «نوای آگاهی»؛ «نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی»؛ مقدمه بر «المظاهر الالهیه» صدرالدین شیرازی. مقالات وی شامل: «دور نمای نقد ادبی»؛ ترجمه‌ی «تابوت‌ساز» پوشکین؛ «خبری از مشهد هزارسال پیش»؛ «ابومسلم خراسانی»؛ «ادبیات زندگی»؛ «ادب شوروی»؛ «شعر فارسی»؛ «شعر امروز خراسان».[۱]

در ۱۲۷۷ در مشهد تولد یافت. پدرش حجت‌الاسلام سیدعبدالحمید از روحانیون و معاریف مشهد بود. فیاض در مدارس علمیه‌ی قدیم مشهد به فراگرفتن علوم قدیمه پرداخت. فقه و اصول و حکمت را خوب تحصیل کرد. مدتی نیز نزد ادیب نیشابوری ادبیات فارسی خواند. از ۱۳۰۷ وارد خدمات دولتی شد. چندی در فرهنگ و مدتی در آستان قدس رضوی شاغل مقاماتی گردید. فضل و دانش و حسن خلق او موجب شد مورد توجه مردم و دولت واقع شود. در انتخابات دوره‌ی دوازدهم که در اوج دیکتاتوری پهلوی بود، از طرف دولت و مردم مشهد وکیل شد. در دوره‌ی سیزدهم نیز این سمت را احراز کرد. وی تحصیلات قدیم و جدید را توام نمود. ضمن تحصیل معارف اسلامی به دانشکده ادبیات تهران وارد شد. پس از اخذ لیسانس در اولین دوره‌ی دکترا ثبت‌نام کرد و دوره‌ی دکترا را گذرانید و همزمان با دکتر معین و دکتر صفا و دکتر خانلری فارغ‌التحصیل گردید و به دانشیاری دانشگاه برگزیده شد. در ۱۳۳۴ ریاست دانشکده‌ی ادبیات مشهد را به عهده گرفت و در ۱۳۳۷ عهده‌دار ریاست دانشکده‌ی الهیات گردید. وفات او در ۱۳۵۰ اتفاق افتاد.

فیاض مردی به تمام معنی دانشمند و ادیب بود. به چندین زبان زنده‌ی دنیا مانند عربی، فرانسه، روسی و انگلیسی تکلم و کتابت می‌کرد. چند سال در دانشگاه‌الازهر مصر و در دانشگاه فولاد اسکندریه به تدریس ادبیات فارسی اشتغال داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ بیهقی (مقدمه/ شش- بیست)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۱۶۶، ۳۰۳۸، ۲۷۲۷، ۲۱۱۵ / ۲ ، ۶۸۰ ، ۶۶۷ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۵۳۳ / ۴).

فیروز نصرةالدوله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سالار لشکر ابن عباس میرزا نایب‌السلطنه (ف. ۱۳۰۰ ه.ق)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

فیروز، سرلشکر محمد حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما، در حدود ۱۲۷۵ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در ۱۲ سالگی به اتفاق برادرش نصرت‌الدوله به اروپا رفت و مدت پنج سال در بلژیک و فرانسه به تحصیل اشتغال ورزید. پس از آن به روسیه رفت و در مدرسه‌ی نظامی «کوردوپاژ» که مخصوص شاهزادگان روسی بود و ریاست افتخاری آن را امپراطور عهده‌دار بود، به تکمیل فنون نظامی پرداخت. پس از فراغت از تحصیل، به دستور امپراطور به جبهه جنگ رفت و در هنگ هوسار در مقابل قشون آلمان و اتریش به جنگ پرداخت. پس از چندی به شدت مجروح شد و به بیمارستان نظامی پتروگراد انتقال یافت. پس از بهبودی، به ایران بازگشت و در قزاقخانه با درجه‌ی یاوری استخدام شد. در سفر اول احمدشاه به اروپا که نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه جزو همراهان بود، محمدحسین میرزا با درجه‌ی سرهنگی، ژنرال آجودان احمدشاه بود. پس از مراجعت از اروپا در ۱۳۰۰ در ترکیبات جدید قشون به ریاست ستاد لشکر آذربایجان منصوب شد. پس از مدت کمی به ریاست ستاد نیروی جنوب تعیین گردید و در همان سال درجه‌ی سرتیپی گرفته فرماندهی تیپ اصفهان نیز بدو سپرده شد. در سفر جنگی سردارسپه به خوزستان، وی با تیپ اصفهان به سمت رامهرمز حرکت کرد. در مسیر خود با نیروی بختیاری به فرماندهی امیرمجاهد مواجه شد. پس از زدوخورد شدید، امیرمجاهد شکست خورد و فرار کرد. فیروز در خوزستان در مناطق رامهرمز و کهگیلویه به خلع سلاح عشایر پرداخت و در ۱۳۰۴ فرمانده تیپ فارس شد. محمدحسین فیروز در ۱۳۰۸ مجددا فرمانده تیپ شیراز شد و در جریان شورش عشایر فارس در آن منطقه بود. غیر از سرتیپ نامبرده، سرتیپ احمد نخجوان فرمانده نیروی هوائی و سرتیپ فضل‌الله زاهدی نیز برای کمک به فرونشاندن شورش در شیراز بودند. سرتیپ محمد شاه‌بختی که با سمت بازرسی در فارس به سر می‌برد، گزارش محرمانه‌ای برای رضاشاه فرستاده و سمت بازرسی در فارس به سر می‌برد، گزارش محرمانه‌ای برای رضاشاه فرستاده و متذکر شد سه سرتیپ جوان در شیراز به جای فرونشاندن شورش عشایر، شبها به خوشگذرانی پرداخته و تا پاسی از شب گذشته به قمار و میگساری مشغولند و قریبا شورش عشایر استقلال مملکت را به خطر خواهد انداخت. رضاشاه بر اساس گزارش شاه‌بختی، هر سه سرتیپ نامبرده را به تهران احضار نمود و زندانی شدند. سرتیپ حبیب‌اللهخان شیبانی با ارتقاء به درجه‌ی سرلشکری فرمانده قوای فارس شد و مقام استانداری هم به او تفویض گردید. سرلشکر فیروز پس از چندی از زندان آزاد شد و به ریاست اداره ثبت احوال منصوب شد. این سمت زیاد طولانی نشد. پس از آن شغلی به او محول نگردید و تحت نظارت پلیس بود. سرلشکر فیروز پس از شهریور ۱۳۲۰ به خدمت در ارتش وارد شد و با درجه‌ی سرتیپی، فرمانده لشکر سوارنظام تهران شد. مدتی بعد به فرماندهی لشکر فارس منصوب گردید و مدتی کوتاه در آنجا بود و به تهران احضار گردید. در اواخر ۱۳۲۲ به فرماندهی سپاه جنوب و استانداری فارس توامان منصوب شد و درجه‌ی سرلشکری گرفت و اوضاع نابسامان فارس را سامان داد و امنیت از دست‌رفته را مجددا به فارس بازگردانید. چندی هم رئیس هواپیمائی بود.

سرلشکر فیروز در شهریور ۱۳۲۳ در ترمیم کابینه‌ی محمـد ساعد به وزارت جنگ منصوب و معرفی شد ولی این کابینه قریب دو ماه بیشتر نبود. در آبـان مـاه ۱۳۲۴ در دوره‌ی دوم نخسـت‌وزیری ابراهیـم حکیمی، به وزارت راه معرفی شـد ولی قبـل از سـقوط دولت استعفا داد.

در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ در کابینه‌ی اول احمد قوام، به وزارت راه معرفی شد و با ترمیم کابینه که با شرکت نمایندگان حزب توده تشکیل شد، باز وزیر راه بود. در مهرماه ۱۳۲۵ در ترمیم سوم قوام، از کابینه خارج شـد. از آن تاریخ به بعد کاری قبول نکرد و عمر خود را به کشاورزی و شـکار و مطالعه می‌گذرانیـد. سـرانجام در ۱۳۶۰ در خـارج از ایران درگـذشت. سرلشـکر فیروز در سـفر اول خود به شیراز با صـفیه‌خانم دختر حاج محمدحسـین نمازی ازدواج کرد. ثمره‌ی این ازدواج دو پسر به نامهای اسکندر و نرسی بود. اسکندر مقاماتی چون نمایندگی مجلس، معاونت وزارت کشاورزی، ریاست سازمان محیط زیست و معاونت نخست‌وزیری را طی نمود و با ایران‌خانم دختر حسین علاء ازدواج کرد.

سرلشکر فیروز مردی مبادی آداب، تربیت‌شده و کتابخوان بود و به هیچ‌وجه کجروی‌های نصرت‌الدوله برادرش را نداشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فیروز، عبدالمجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالمجید میرزا فرمانفرما و برادرزاده‌ی عبدالحسـین میرزا فرمانفرما است. وی جزء اولین دسته از محصلین ارتشی است که به اروپا اعزام گردیـد و دانشـکده‌ی نظامی سن‌سیر را طی نمود. بعد از مشـروطیت وارد قزاقخانه شد و در ۱۳۰۰ سرتیپ و به عضویت شورای عـالی نظام منصوب گردیـد. در ۱۳۱۱ بعـد از برکنـاری رضـا افشار از وزارت طرق، به کفالت آن وزارتخانه منصوب شـد و مدتی آن وزارتخانه را اداره می‌کرد. در ۱۳۱۵ به فرماندهی ژاندارمری کل کشور رسید و تا ۱۳۱۸ در آن سمت باقی ماند تا پس از انحلال ژانـدارمری در آن سال به ریاست دادرسـی ارتش برقرار شـد. بعـد از شـهریور ۱۳۲۰ پس از بیست سـال توقـف در درجه‌ی سرتیپی، درجه‌ی سرلشـکری گرفت. مـدتی هم فرمانده نیروی هوائی بود. در ۱۳۲۸ پس از تشـکیل مجلس سنا، به سناتوری رسید و این سـمت را دو دوره حفـظ نمود. وفات او در ۱۳۳۸ اتفـاق افتاد و حین‌الفوت ۷۵ سال داشت. افسـری تحصیلکرده و آرام و رجلی دانشمند بود. به چند زبان خارجی آشنائی داشت. قبل از انتخاب نام فامیلی فیروز برای خود، لقب ناصرالدوله داشت.

سرلشـکر فیروز چنـد سـال قبـل از مرگ کلیه املاـک خـود را در اراک برای تاسیس بیمارسـتانی در کرمـان وقـف نمـود. همچنین کتابخانه‌ی بزرگ خود را که متجاوز از شش هزار جلد کتاب به زبانهای فرانسه و انگلیس و عربی و فارسی بود، به کتابخانه مجلس شورای ملی بخشید. در میان کتب اهدائی، چند کتاب خطی نادر موجود بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فیروز، فیروز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نصرت‌الدوله، فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما، در ۱۲۶۴ در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در آذربایجان تحت‌نظر معلمین خصوصی فراگرفت و تا حدی زبان فرانسه را نیز آموخت. در ۱۳۱۷ ه.ق برای ادامه‌ی تحصیل عازم بیروت گردید و دوره‌ی متوسطه را ظرف پنج سال طی کرد. در ۱۳۲۲ که پدرش فرمانفرما برای بار سوم حکومت کرمان را گرفت، فیروز میرزا را به تهران خواست و با درخواست لقب نصرت‌الدوله او را به نیابت خود در کرمان تعیین نمود . فیروز قبلا لقب سالار لشکر داشت که آن هم به پسر دوم فرمانفرما به نام عباس میرزا داده شد. نیابت حکومت فیروز در کرمان دو سال طول کشید ولی شدت عمل و جوانی و نپختگی او موجب رنجش و ناراحتی غالب مردم کرمان شد و لاجرم از کار خود منعزل و به تهران آمد. در مشروطیت و استبداد صغیر کاری نداشت تا اینکه مجددا برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و در پاریس در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی درجه‌ی لیسانس گرفت. پس از مراجعت به ایران، معاون وزیر عدلیه گردید تا اینکه در شهریور ۱۲۹۵ در کابینه‌ی اول وثوق‌الدوله به وزارت عدلیه منصوب شد. در ۱۲۹۷ در کابینه‌ی مجدد وثوق، وزیر عدلیه و در ترمیم همان کابینه به وزارت امور خارجه رسید. قرارداد ۱۹۱۹ در زمان حکومت این دولت اتفاق افتاد و کارگردانان آن وثوق‌الدوله و صارم‌الدوله و نصرت‌الدوله بودند که گویا انگلیس‌ها برای انجام کار مبلغی داده بودند. در سفر اول سلطان احمدشاه به اروپا، نصرت‌الدوله به سمت وزیر امور خارجه جزء همراهان بود و در انگلستان پذیرائی مهمی از احمدشاه به عمل آمد. این پذیرائی برای تنفیذ و امضاء قرارداد به وسیله‌ی احمدشاه بود.

نصرت‌الدوله تلاش خود را به کار برد تا احمدشاه را راضی به امضاء قرارداد نماید ولی موفق نشد و قرارداد سرنگرفت.

نصرت‌الدوله در ۱۲۹۹ مقارن کودتا از اروپا به ایران آمد و شایع بود که نامبرده قصد کودتا دارد ولی به محض ورود به تهران وسیله‌ی سید ضیاءالدین بازداشت و به اتفاق پدر و برادرش سالار لشکر به زندان رفتند و در تمام حکومت سید ضیاء در زندان بودند.

پس از استخلاص از زندان، والی فارس شد و مدت دو سال با قدرت کامل فرمانروای فارس بود. در دوره‌ی پنجم از کرمانشاه به وکالت انتخاب شد و در این مجلس بین نصرت‌الدوله و مدرس آشنائی و دوستی بسیار نزدیکی ایجاد شد. ولی هنگام طرح اعتبارنامه‌ی او عده‌ی زیادی به مخالفت برخاستند و با پیش کشیدن قرارداد ۱۹۱۹ رد اعتبارنامه‌ی او را خواستار شدند. مدرس به دفاع پرداخت و با استفاده از باب توبه در فقه مدلل ساخت که شاهزاده توبه کرده است، اگرچه توبه‌ی گرگ مرگ است و از طرفی قرارداد که سرنگرفته است تا او متهم شود. در هر حال، با کمک مدرس اعتبارنامه‌ی نصرت‌الدوله به تصویب رسید و نایب‌رئیس مجلس شد. سرانجام در اثر اصرار مدرس وارد کابینه‌ی سردارسپه شد و در ترمیم کابینه به وزارت دادگستری منصوب شد. مدرس در مجلس چند نفر کارگردان داشت، یکی قوام‌الدوله صدری و دیگر نصرت‌الدوله بود که هر دو را وارد کابینه کرد. در زمانی که نصرت‌الدوله در کابینه‌ی سردارسپه وزیر عدلیه بود، مدرس غالبا روی کاغذ سیگار توصیه یا دستوراتی صادر می‌کرد که آنا انجام می‌گرفت. در بهمن ۱۳۰۵ در ترمیم کابینه‌ی مستوفی، نصرت‌الدوله به وزارت مالیه معرفی

شد و در کابینه‌ی مخبرالسلطنه هدایت نیز دارای همان سمت بود تا اینکه در ۱۳۰۸ تحت تعقیب دادگستری واقع شد و در دیوان عالی کشور محاکمه گردید. محکومیت او چهار ماه زندان و محرومیت از خدمات اجتماعی بود و پرداخت مبلغی غرامت. در ۱۳۰۹ به استدعای مستوفی و موافقت رضاشاه از زندان به منزل منتقل گردید. در ۱۳۱۵ مجددا دستگیر و به سمنان تبعید شد. پس از چندی در زندان سمنان تلف شد. هنگام فوت ۵۲ سال داشت.

نصرت‌الدوله مردی تحصیل‌کرده، باهوش و خوش‌خط و ربط بود. به کارهای سیاسی دلبستگی داشت به طوری که وقتی دادستان هنگام محاکمه شغل او را پرسید، پاسخ داد «سیاست» سردار اسعد و سرلشکر شیبانی از دوستان بسیار نزدیک او بودند که سالها کارهای سیاسی کشور با نظر آنها حل و فصل می‌شد.

علت دستگیری و بازداشت و محاکمه و قتل نصرت‌الدوله مربوط می‌شود به قضایای فارس که در ۱۳۰۸ اتفاق افتاد گویا نصرت‌الدوله به اتفاق صارم‌الدوله والی فارس با کمک سردار اسعد بختیاری قصد برانداختن رژیم پهلوی را داشتند، موضوع قبل از آنکه آفتابی بشود فاش می‌گردد و قوای نظامی غائله را مختومه می‌کند. سردار اسعد و نصرت‌الدوله که از بانیان حکومت سردارسپه بودند و زیر علم او سینه می‌زدند، آنچنان دستمزد خود را دریافت کردند. صارم‌الدوله تا شهریور ۱۳۲۰ تحت‌نظر بود و در اصفهان در انزوا زندگی می‌کرد. معروف است چون صارم‌الدوله از انگلیسها نشان مهمی داشت که یکی از امتیازات صاحب نشان حفظ جان او از طرف انگلیسها بوده است، از مجازات رضاشاه جان بدر برد. نصرت‌الدوله در ادوار چهارم، پنجم و ششم نماینده‌ی مجلس بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فیروزآبادی شیرازی، جمال‌الدین، ابواسحاق ابراهیم

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۷۶ -۳۹۳ ق)، فقیه اصولی شافعی، محدث، متکلم، مدرس، عارف و شاعر. در فیروزآباد فارس به دنیا آمد. از ابوعبدالله بیضاوی و عبدالوهاب بن رامین در شیراز و از خزری در بصره فقه آموخت. در ۴۱۵ ق به بغداد رفت و در آنجا ساکن و ملازم قاضی ابوطیب طبری شد و از او بهره‌ها برد تا در فقه سرآمد شد. او از ابوعلی حسن بن شاذان و ابوبکر احمد برقانی و محمد بن عبیدالله خرجوشی حدیث شنید. آنگاه در بغداد و همدان و نیشابور حدیث گفت. او مرجع دانش‌پژوهان و مفتی امت در زمان خود بود و توانمندی او در جدل و مناظره مشهور همگان. ابوبکر خطیب بغدادی و ابوالولید باجی و حمیدی و اسماعیل ابن سمرقندی و ابوبدر کرخی و زاهد یوسف بن ایوب و ابونصر احمد بن محمد طوسی و ابوالحسن بن عبدالسلام احمد بن سهل مسجدی و ابوبکر فارمذی و شیب بن حسین بروجردی از وی حدیث شنیدند. احمد بن نصر بن حمان همدانی آخرین کسی است که از وی روایت کرده است. فیروزآبادی معاصر امام الحرمین و ابوالقاسم قشیری بود. خواجه نظام‌الملک وزیر مدرسه نظامیه‌ی بغداد را در ۴۵۹ ق برای وی بنا کرد و او اولین مدرس آنجا بود. وی در بغداد درگذشت و خلیفه مقتدای عباسی بر پیکرش نماز خواند و در باب ابرز دفن شد. به روایتی او مدفون در شیراز است. از آثار وی: «التنبیه فی فروع الشافعیه» و «المهذب فی الفروع»، در فقه شافعی که از کتابهای مهم در این زمینه است؛ «طبقات الفقهاء»؛ «اللمع» و «شرح اللمع»، در اصول فقه؛ «المعونه فی الجدل»؛ «التبصره»؛ «الملخص» یا «التلخیص»؛ «النکت فی علم الجدل»؛ «تذکره المسؤلین فی الخلاف بین الحنفی و الشافعی»؛ «الطب الروحانی».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۴۵ -۴۴ / ۱)، انساب سمعانی (۴۱۸ -۴۱۷ / ۴)، تاریخ ادبیات در ایران (۲۶۴، ۲۳۸ -۲۳۷ / ۲)، روضات الجنات (۱۸۱ -۱۷۹ / ۱)، ریحانه (۱۲ -۱۱ / ۷)، سیر النبلاء (۴۶۵ -۴۵۲ / ۱۸)، شذرات الذهب (۳۵۱ -۳۴۹ / ۳)، صفه الصفوه (۲۸۰ / ۲)، الکامل (۱۳۴ / ۸)، کشف الظنون (۱۹۱۲، ۱۸۱۸، ۱۷۴۳، ۱۵۶۲، ۱۱۰۵، ۱۱۰۰، ۴۸۹، ۳۹۱، ۳۳۹)، الکنی و الالقاب (۸ -۷ / ۱)، لغت‌نامه (ذیل/ ابواسحاق شیرازی)، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد (۴۶ -۴۲ / ۱۹)، معجم البلدان (۴۳۲ / ۳)، معجم المؤلفین (۶۹ - ۶۸ / ۱)، النجوم الزاهره (۱۱۶ / ۵)، الوافی بالوفیات (۶۶ -۶۲ / ۶)، وفیات الاعیان (۳۱ -۲۹ / ۱)، هدیه العارفین (۸ / ۱).

فیروزآبادی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۱۳۴۴ –۱۲۵۱ ش)، عالم امامی و نیکوکار. در فیروزآباد از روستاهای ری در خانواده‌ای فلاحت پیشه به دنیا آمد. مقدمات علوم را در تهران فراگرفت و در فقه و اصول از محضر سید علی‌اکبر تفریشی و سید ریحان‌الله کشفی بروجردی و دیگران استفاده برد. سپس به عراق مهاجرت نمود. در نجف از محضر آیت‌الله میرزاحسین خلیلی تهرانی و آخوند خراسانی و در کربلا از آیت‌الله سید اسماعیل صدر بهره‌ها برد. آن‌گاه به ایران بازگشت و در زادگاهش به انجام وظائف دینی مشغول شد. از دوران کودکی در اندیشه خدمت به خلق خدا بود و حتی‌المقدور از آنان دستگیری می‌کرد. در اوایل مشروطیت چهار دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود. حضورش در مجلس تنها برای دفاع از حقوق ملت بود چنان که یک ریال از حقوق ماهیانه آنجا را تصرف نکرد و حقوق جمع شده‌ی چندین ساله را با اجازه‌ی مراجع تقلید به بنای بیمارستانی در شهر ری اختصاص داد. وی تا اواخر عمر از رسیدگی به وضع بیماران کوتاهی نمی‌کرد و حتی تا نیمه‌های شب به قسمتهای مختلف بیمارستان سرکشی و از بیماران دردمند بیدار عیادت می‌کرد. وی در مقبره‌ای که در کنار بیمارستان برای خود بنا کرده بود به خاک سپرده شد. از آثار خیرش: بیمارستان هزار تخت‌خوابی، زایشگاه و درمانگاه فیروزآبادی؛ پرورشگاه و دارالایتام؛ مسجد جامع فیروزآبادی؛ مقبره‌ی فیروزآبادی؛ مدرسه‌ی رضائیه؛ مسجدی در فیروزآباد.[۱]

از علمای روحانی معاصر (ف. تهران امرداد ۱۳۴۴ ه.ش). وی از مردان خیر عصر بود و بیمارستان فیروزآبادی در شهر ری به همت وی تأسیس شده.

مرحوم حاج سید رضا بن السید الجلیل السید هاشم بن السید عبدالکریم الحسینی فیروزآبادی عالمی جلیل و دانشمندی خدوم از مشاهیر علماء متقی و خدمتگزار معاصر ما بود که شب و روز خود را مصروف خدمات اجتماعی بالخصوص طبقات بیچاره‌گان و بینوایان قرار داده و شهرت اخلاق کریمانه‌اش بشرق و غرب عالم رفته.

ولادتش در سال ۱۲۸۸ قمری و یا بنابر نقل صاحب (الذریعه) (در قسم دوم از جزء اول) نقباء البشر (۷۷۹) در سال ۱۲۹۰ قمری در قریه فیروزآباد شهر ری واقع شده و در سال ۱۳۸۵ قمری در سن نود و هشت سالگی در شهر ری از دنیا رفته و در مقبر مخصوص خود جنب مسجد جامع فیروزآبادی و بیمارستانش که از آثار اوست مدفون و اکنون از مزارات عموم مردم ری و تهران میباشد.

وی در خانواده متوسط الحال و نجیب و اصیل فلاحت پیشه‌ای پرورش یافته و از دوران کودکی بفکر خدمت بخلق خدا و بیچاره‌گان بود و حتی المقدور از آنها دستگیری می‌کرد. مقدمات علوم و سطوح فقه و اصول را در تهران و ری در خدمت مرحوم آیت‌اللَّه حاج سید علی‌اکبر تفریشی مدفون در ری و آیت‌اللَّه آقا سید ریحان‌اللَّه کشفی بروجردی و غیره خوانده آنگاه مهاجرت به عراق نموده و از محضر آیت‌اللَّه حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی و آخوند خراسانی در نجف و آیت‌اللَّه حاج سید اسمعیل صدر در کربلا استفاده نموده سپس مراجعت به ایران و در زادگاه خود (فیروزآباد) به انجام وظائف دینی از اقامه جماعت و تعلیم احکام نموده و در اوائل مشروطیت چهار دوره از مردم ری و تهران انتخاب برای مجلس شوراء ملی گردیده و ایشان جهت دفاع از حقوق ملت و خدمت به مردم به مجلس مزبور رفته ولی یک ریال از حقوق آنجا را تصرف ننموده تا چندین سال که حقوقش در صندوق جمع شد باجازه از مرحوم آیت‌اللَّه حاج شیخ محمدتقی بافقی یزدی و بعضی دیگر از مراجع اقدام ببناء بیمارستان در شهر ری نمود و خود تا اواخر عمرش از رسیدگی کردن بوضع بیماران کوتاهی نمی‌کرد و نیمه شب به قسمتهای مختلف بیمارستان رفته و از بیماران عیادت نموده و از آنها تفقد می‌فرمود. آثار بسیاری از این عالم بزرگوار مانده که قسمتی از آنها را می‌نگارم:

۱– بیمارستان فیروزآبادی که اکنون بیش از هزار تخت و سه ساختمان سه طبقه بزرگ دارد.

۲- زایشگاه که نیز مجهز به همه گونه وسائل برای آسایش و زایش بانوانست.

۳- درمانگاه فیروزآبادی.

۴- پرورشگاه و دار الایتام برای اطفال بی پدر و بینوا.

۵- مسجد جامع فیروزآبادی که اکنون فرزند ارجمندش حجهٔالاسلام حاج سید محمد فیروزآبادی در آن اقامه جماعت می کنند.

۶- مقبره فیروزآبادی جنب مسجد و بیمارستانش.

۷- مسجدی در قریه فیروزآبادی.

۸- مدرسه رضائیه در خیابان سیروس جنب حسینیه و مسجد تکیه رضاقلی خان.

فرزند سیدهاشم فیروزآبادی است. در ۱۲۵۰ در قریه فیروزآباد متولد شد. از سن ده سالگی به تحصیلات قدیمه نزد علمای عصر در تهران پرداخت و مدتی نیز در نجف اشرف علوم معقول و منقول را فراگرفت و پس از مراجعت به ایران، به تکالیف شرعی پرداخت و حوزه‌ی درس دائر نمود. در دوره‌ی سوم که انتخابات مجلس مصادف با جنگ بین‌المللی اول بود، از طرف مردم شهر ری به وکالت مجلس انتخاب گردید. در ادوار ششم و هفتم نیز وکیل مردم شهر ری در مجلس شورای ملی بود. آخرین بار در دوره‌ی چهاردهم وکیل شد. در مجلس به خاطر سن او که از هفتاد تجاوز نموده بود، سر و صدا شد ولی سرانجام اعتبارنامه‌ی او به تصویب رسید. وی در مجلس از وکلای پر سروصدا شد و با تمام لوایح دولت مخالفت می‌نمود. فیروزآبادی مردی خیر و نیکنام بود و در تمام مدت نمایندگی دیناری از مجلس حقوق نگرفت و آن را اختصاص به تاسیس بیمارستانی در شهر ری داد. ابتدا باغ حرمت‌الدوله را در شهر ری با کمک مردم خیر خریداری کرد و یک بیمارستان صدتختخوابی در آنجا احداث نمود، مجددا یک بیمارستان سیصد تختخوابی در جنب آن بنا کرد و سرانجام بیمارستان را به هزار تختخوابی تبدیل نمود. همچنین یک دانشگاه بزرگ و مدرن و مسجد معظمی جنب بیمارستان ساخت و یک پرورشگاه و دارالایتام نیز پی‌ریزی کرد. وفات او در سال ۱۳۴۴ در سن ۹۴ سالگی اتفاق افتاد. روزی که دار فانی را وداع گفت، از مال دنیا چیزی جز دوازده فرزندش باقی نگذاشت. این مرد خیر غالبا هزینه‌ی شخصی خود را صرف بیمارستان می کرد.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد چهارم)

منابع زندگینامه :[۱] شرح حال رجال (۹۸ / ۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۷۸۰ -۷۷۹ / ۱۴)، گنجینه‌ی دانشمندان (۶۳۲ -۶۳۱ / ۴)، یاد نامه‌ی آیت‌الله سید رضا فیروزآبادی.

فیروزشاه

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد ابن ابی‌بکر قماج که صاحب ترمذ بود از جانب سلطان سنجر. ابوشجاع فرخشاه که او نیز از امراء ولات سنجری بود وی را در ۶۶۳ ه.ق، بعد از فوت سنجر محاصره نمود و فیروزشاه منهزم شده در راه به قولنج مبتلی گشت و در همان سال وفات نمود (ابن‌الاثیر سنه‌ی ۵۵۳) و این همان پیروزشاه احمد است که انوری قصاید بسیار در مدح او دارد. از جمله وی در سنه‌ی ۵۳۳ انوری را طلب کرد و انوری قصیده‌ای در وصف عبورش از جیحون دارد:

«سال بر پانصد و سی و سه ز تاریخ عجم»

(یادداشتهای قزوینی ۱۲۷ :۶)

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

فیروزی، اباذر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اباذر فیروزی : فرمانده گردان ثامن الائمه علیه السلام (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
سال ۱۳۳۷ در روستای اردجین ودر شهرستان ابهر به دنیا آمد . پس از طی دوران کودکی وارد مدرسه ابتدایی در همان روستا گردید . پس از اتمام دوره ابتدایی به علت نبودن امکانات آموزشی در روستا ، مجبور به ترک تحصیل شد و پس از آن به مکتبخانه رفت .پس از گذراندن دوره مکتب خانه ، به تهران رفت ودر یکی از مدارس شبانه ثبت نام نمود. دوره راهنمایی و دبیرستان را در تهران به اتمام رساند . در سال ۱۳۵۶ ازدواج نمود که ثمره این ازدواج دو پسر و دو دختر است به نامهای محسن ، هادی و زهرا و فاطمه . درپائیز ۱۳۵۶ که از حساس ترین مقاطع تاریخ ایران است به خدمت اعزام شدند . دوران سربازی ایشان مصادف با اوج انقلاب مردم ایران بر علیه ظلم ونابرابری حکومت شاه بود .
با توجه به شرایط خاص نظامیان در آن دوره ، رژیم تمام امیدش از مردم قطع شده بود و تنها به نیروی نظامی متکی بود و آنها نیز تحت نظر فرماندهان و سازمان مخوف ساواک بودند . این شهید با گوش و جان پیام امام را شنیدند و با اولین دستور امام پادگان را ترک کردند و در اولین فرصت با پیام حضرت امام (ره) بعد از پیروزی دوباره به پادگان برگشتند . بعدها صحبت می کردند ، یکماه بود که به پادگان برگشته بودند . در پادگان نه فرماندهی وجود داشت و نه مواد غذایی ، تنها چند نفر از جمله خود شهید مسلح به سلاح بوده و از پادگان محافظت می نمودند . تا اینکه بعد از مدتی فرماندهان و افسران به محل خدمت آمده بودند.
بعد از اتمام دوران سربازی به روستای خود برگشت و از جمله کسانی بودند که برای اولین بار در روستا انجمن اسلامی تشکیل دادند و کتابخانه آل محمد(ص) را تأسیس کردند . از ۱۰۰ نفر عضو کتابخانه و انجمن اسلامی که همگی نیز پاسدار بودند که ۱۴ نفر از آنان بعدها به شهادت رسیدند . اینها همه بیانگر فکر و عقیده و مسائلی بود که از آن آگاه شده بودند .
در سال ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه ابهر در آمد . اولین اعزام وی به جبهه در منطقه جنوب و دارخوین و محمدیه بود . آن زمان ۲۳ ساله بود و در هنگام شهادت نیز ۲۸ سال داشت . بعد از اینکه از جبهه برگشت مسئولیت واحد بسیج هیدج را به عهده گرفت و تا آخرین روز زندگیش عهده دار مسئولیتهایی از قبیل: فرمانده واحد عملیات و حفاظت ، مدیریت داخلی ، حفاظت از امام جمعه و نمازجمعه و...بود. با توجه به اینکه در جبهه نیز فرمانده بودند همه این کارها را به نحو احسن انجام می داد.
۶ بار به جبهه اعزام شدند در عملیات والفجر مقدماتی در قسمت هدایت گردانهادر طرح عملیات بودند . در سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر در طرح عملیات لشگر علی بن ابی طالب (ع) باز مسئول کنترل و پرواز بالگردها بودونیروهایی که به جزیره مجنون منتقل می شدند .

در سال ۱۳۶۴ در لشگر عاشورا فرمانده یگان دریایی بود وخدمت می کرد . در عملیات فاو مسئولیت داشتند و در شبهای این عملیات مأمور نقل انتقالات نفرات و وسائل بودند . آخرین بار هم که با سپاهیان محمد(ص) از ابهر اعزام شدندو به فرماندهی ایشان بود ، در عملیات کربلای ۴ و ۵ حضور داشتند ، تااینکه روزی که مأموریت داشتند و جزونیروهای عملیاتی بودند به شهادت رسیدند . جنازه ایشان حدود یک هفته در میدان بین نیروهای دشمن و خودی بود و بعد که عملیات تمام شد و محل آزاد شد، جنازه را به عقب آوردند . خبر شهادت اوبه خانواده اش رسید . گاه می شد سه ماه در جبهه بود .خانواده فیروزی با مسائل مجروح

شدن و شـهادت آشـنا بودند چون ارتباط مسـتقیمی با جبهه وجنگ داشتندچون علاوه بر فیروز دوبرادر دیگرش نیز در جبهه حضور داشتند. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

فیروزیان سرور، ابوالقاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالقاسم فیروزیان سرور : فرمانده گردان امام صادق(ع)تیپ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۵۸ بود. ابوالقـاسم با بسـیج همکاری می کرد ولی یک جورهایی کلافه بود. خیلی این در و آن در می زد و پرس و جو می کرد تا ببیند می تواند از طریق سپاه برود سربازی یا نه. ولی همه جا جواب یکی بود.

سپاه فعلا سرباز نمی گیرد.

رفت توی نیروی هوایی ارتش ثبت نام کرد و نوبتش که رسـید، مسـئول ثبت نام همان طور که سـرش روی کاغـذ های روی میزش خم کره بود، با دست اشاره کرد که بنشیند. نشست. مسئول ثبت نام سرش را بالا آورد. نفس عمیقی کشید و بالاخره گفت:

نام...

ابوالقاسم.

نام خانوادگی...

فیروزیان.

سال تولد؟

۱۳۴۰.

محل تولد؟

روستای درود.

چقدر سواد داری؟

پنجم ابتدایی.

شغل...

گچکار ساختمان.

محل زندگی؟

مشهد.

که گفتی ابوالقاسم فیروزیان؟

ابوالقاسم سرش را به نشانه ی تایید تکان داد.

چند تا برادر داری؟

چهار تا.

که سه نفرشان توی جبهه هستند. پس تو فعلا نمی توانی بروی. باید بمانی تا آن ها برگردند.

انتظار هر جوابی را داشت، جز این یکی. چیزی نگفت. چاره ای نبود. باید فکر دیگری می کرد.

قرار شـد سه ماه دوره ی آموزش را بگذرانـد. چنـد ماهی توی قسـمت های مختلف خـدمت کرد، در انتظار روزی که اجازه بـدهند برود جبهه. محافظ شخصیت ها شـد. به پایگاه های مرزی منتقل شـد و بعد که پایش به جبهه باز شد، دیگر توی جاهای دیگر نمی شد پیدایش کرد.

زمستان سال ۱۳۶۲ با لیلا عقد کرد و سال بعد زندگی مشترکشان را شروع کردند. گاهی می گفت:

دوست دارم شهید شوم. آن وقت تو همسر شهید می شوی و اگر بچه ای داشته باشیم، می شود فرزند شهید!

لیلا گفت:

بچه که داریم.

و سرش را پایین انداخت. حامله بود. ادامه داد:

تو به انـدازه ی کافی به جبهه رفته ای. سه بار مجروح شـده ای. دیگر داری پدر می شود. همه اش حدود یک سال زندگی مشترک داشتیم. حساب کن ببین چقدرش را توی خانه بوده ای؟ همه اش جبهه ای.

ابوالقاسم خندید. هنوز توی رویای شیرین پدر شدن بود. زمزمه کرد:

اگر دختر شد اسمش را می گذاریم زهرا.

زهرا که اسم خواهرت است.

چه اشکالی دارد که اسم دخترم هم باشد؟

و چند روز بعد دوباره اعزام شد.

آخرزین روز اسفند سال ۱۳۶۴ بود که خبر شهادتش آمد.

فقط یک پایش تشییع و دفن شد. توی عملیات والفجر ۹ در شهر مریوان منطقه هزار قلعه در اثر انفجار گلوله توپ، شهید شده بود.

وصیت کرده بود لیلا که حامله بود، توی تشییع جنازه اش شرکت نکند.

چهار ماه بعد از شهادتش زهرا به دنیا آمد. منابع زندگینامه :میهمانهای خوب ، نوشته ی فاطمه فروغی،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

فیض، عیسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تحصـیلات خـود را در انگلسـتان پایـان برد و در امـور مـالی تخصـص گرفـت. در وزارت دارائی مصـدر خـدماتی شـد. در ابتـدای مشروطیت پیشکار مالیه گیلان بود. ناصرالملک نایب‌السلطنه احمدشاه به عیسی فیض و برادرش دکتر موسی فیض (حکیم‌الممالک) تـوجه خاصـی داشت، موجبـات اعزام این دو برادر را به اروپـا فراهم سـاخت و خـود نیز در امر تحصـیل آنهـا نظـارت نمود. اداره‌ی قسـمتی از املاک وسـیع ناصـرالملک با پدر فیض بود. عیسـی فیض در پیشـکاری گیلان، املاک ناصرالملک را در آن منطقه اداره می‌کرد. فیض در وزارت دارائی ترقی کرد و به معاونت آن وزارتخانه رسـید. در کابینه‌ی سـید ضـیاءالدین طباطبائی به وزارت مالیه تعیین شد ولی چند روز بیشتر دوام نیاورد و به علت بیماری کناره‌گیری کرد و با سـمت کمیسـر نفت مامور انگلستان شد و سالها در لندن می‌زیست تا اینکه در سال ۱۳۱۱ در سن ۵۲ سالگی به بیماری سرطان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

فیلانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران فیلان دراران.

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

فیلیپوس

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۸۳ -۹۲ ق.م.)، (ج. سلوکی، منسوب به سلوکوس (ه.م.)، فر.) سلسله‌ای از مقدونیان که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد (۵۰ -۳۱۲ ق.م.) مؤسس این سلسله سلوکوس اول (ه.م.) است. سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند، و تقریباً جمیع متصرفات آنان را در دست داشتند، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند، مجبور بودند که هدفی را برگزینند که اسلاف ایشان هرگز بدان دسترسی نیافتند، و آن عبارت بود از وحدت پادشاهی با وجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف آن، ولی سلوکیان هم بدین هدف نرسیدند. همه اموری که به تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد، و عاقبت موجب انقراض اسف‌آور آن سلسله گردید، دامنگیر سلوکیان نیز شد: جنگهایی که آنان با سلسله‌های دیگر کردند: نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان و رومیان، محاربات ایشان برای جلوگیری از تمایلات تجزیه طلبی بعض ممالکی که در زمره متصرفاتشان بود، مساعیی که برای مطیع نگاهداشتن والیان خود به کار میبردند، توطئه‌های دربار و رقابتهای مدعیانی که غالبا منجر به قتل می‌گردید. شاهان این سلسله در قرن دوم ق.م. از به کار بردن طلا، که راه فساد را باز می‌کرد، خودداری نداشتند. آنان بسناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند. اما چون پیروزی به دست می‌آمد، رومیان دیگر ممالک آنان را ترک نمی‌کردند، و سلوکیان پس از دیری فهمیدند که خود آنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند. محقق است که بعض شاهان ایشان، از جمله آنتیوخوس سوم برای ترمیم شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که از ضعف ایشان استفاده می‌کردند، عاجز بودند: قوه تدریجی و بطیء ولی مستمر ایرانیان و قوه روم که سابقا در آغاز قرن دوم، ضربتی علاج ناپذیر به شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود. شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی، بابل قدیم، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود، مانند شاهنشاهی هخامنشیان، حکومتی مرکب به شمار می‌رفت. نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به کار بردند آنان تصمیم گرفتند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیک باشد و نسبت به ایشان وفادار بماند و بنابراین یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند. سکنه جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و در عین حال رابط بین حکومت و سکنه بومی بودند. آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات، در شهرها و قصبه‌ها سکنی گزینند، به کارها اشتغال ورزند، و زمین را زراعت کنند. در سراسر قر. ۳ ق.م. جریانی لاینقطع، سکنه اروپای جنوب شرقی را به سوی سوریه، بابل و ایران سرازیر کرد، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترک می‌گفتند بدانان افزوده می‌شدند. برای استقرار آنان، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه و اجرا گردید،

مستعمرات نظامی و غیر نظامی ایجاد شد. شهرهای جدید بنا گردید. در دشت کرمانشاه، دینور و کنگاور مؤسسات یونانی بنا شد. هگمتانه (همدان) مجددا تعمیر گردید. در بخش جنوبی‌تر، لائودیسه- نهاوند امروزین- ساخته شد. راگای (ری) قدیم به نام اروپوس خوانده شد. در پارت شهری به نام نسا- الکساندر پولیس بنا شد، سپس شهر صد دروازه (هکاتوم پیلس) ساخته شد که به مناسبت آنکه دروازه‌های متعدد داشته، بدین نام موسوم گردیده بود. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. ملیت‌ها را ابقا کردند و در عین حال آنها را در زمره شاهنشاهی وارد ساختند، اما عاقبت مجبور شدند که به سیاست کوروش و سلطنتی توأم با اغماض باز گردند. هنر- در این عهد هنر هخامنشی دچار کسوف گردید، زیرا وی جز بر اثر حمایت شاه و دربار نمی‌توانست پایدار بماند. اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است. آنچه که مورد توجه شاه و دربار سلوکی و توده تازه واردان به ایران بود، جنبه ایرانی نداشت. هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگر جهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملا ارضا کنند. همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده، که عالیترین و ثروتمندترین طبقه جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی، سلیقه خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند. هنرمندان محلی نیز تحت نفوذ جریانات هنر غربی قرار گرفتند. بدین وجه هنر یونانی- ایرانی که یکی از نتایج فتح مقدونی بود، به وجود آمد. به طور کلی هنر این عهد را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد :۱- هنر ایرانی بـه معنی اخص. ۲- هنر یونانی- ایرانی. ۳- هنر هلنی، دسته اول به وسیله معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که تقلیدیست از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ولی با ابعاد محدودتر و بعض تغییرات. طرح معبدی که در پایه‌ی صفه‌ی تخت جمشید بنا شده، نیز ایرانی است. در حال حاضر، جز بقایای سه بنایی که لااقل دو تای آنها معبد بوده‌اند، چیزی دیگر را به دسته دوم نمی‌توان اسناد داد. در استخر، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده، کشف گردیده که تقلیدست از سر ستون کرنتی بدون تخته روی سر ستون، و این امر حاکی از رابطه ستون ایرانی با سر ستون یونانی است. در معبد کنگاور، پرستشگاهی با طرح غربی ساخته شده، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق.م. بنا شده باشد. در ساختمان اصلی، استعمال قطعات سنگی صفه تخت جمشید تقلید شده، اما ستونهای آنها دارای سر ستون دری است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی قرار گرفته است. بیشتر اطلاع ما مربوط به اشیاء هنری از دسته سوم است که تعداد آنها فراوان است، مع هذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یا آنها را از خارج وارد کرده‌اند. در این ایام، کشفیات سودمند موجب پیدایش ۴ مجسمه کوچک مفرغی متعلق به معبد نهاوند (لائودیسه) گردید که در همان محلی پیدا شده که استل (ستون) حاکی از فرمان آنتیوخوس سوم مربوط به سال ۱۹۳ ق.م. یافته شده است. یک سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده، و آن را به آنتیوخوس چهارم نسبت میدهند، از معبد ایرانی شمی نزدیک مال امیر، در جبال بختیاری به دست آمده. باید تصور کرد که سلیقه عصر بسیار متمایل به کارهای هنری مفرغی بود، و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد، و آن در حقیقت حکم احیای یک سنت عیلامی را داشته است. در دینور، نزدیک کرمانشاه، قطعاتی از یک لگن سنگی که با مجسمه‌های نیم تنه سیلنوسها و ساتیرها، یاران دیونیسوس مزین است کشف شده. (گیرشمن. ایران. ترجمه م. معین.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

فیوضات، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۳۰۵ ق)، روزنامه‌نگار و نویسنده. در تبریز به دنیا آمد. پس از تحصیل علوم قدیمه، در مدارس تبریز به معلمی پرداخت. در ۱۳۲۶ ق مدرسه‌ی فیوضات را تأسیس کرد و مدتی نیز مدیر مدرسه بود. فیوضات در انتشار روزنامه‌ی «تجدد» با شیخ محمد خیابانی همکاری داشت و به نویسندگی در آن می‌پرداخت. در دوره‌ی چهارم به نمایندگی مجلس انتخاب شد، سپس به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و عهده‌دار مشاغل مختلفی گردید. از آثار وی: «الفبای ذهنی»؛ «فیزیک جدید»؛ «مضرات نوشابه‌ی الکلی و دخانیات»؛ «منهاج النجاه فی تفسیر الصلاه».[۱]

فرهنگی پرتلاش، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی انقلابی، نماینده‌ی مجلس و مرد خیر، در ۱۲۶۷ ش در تبریز چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی خود را در مکتبهای علوم دینی آغاز کرد و بعد وارد مدرسه‌ی رشد و قدس شد و پس از فراغت تحصیل در همان مدارس به شغل معلمی پرداخت و در ۱۲۸۷ در سن بیست سالگی دبیرستان فیوضات را دائر کرد. در ۱۲۸۹ با مدرسه‌ی حیات که توسط انجمن معارف تبریز دائر شده بود در یکدیگر ادغام شدند. در این واحد فرهنگی قریب ۴۰ نفر از دانش‌آموزان یتیم را جمع‌آوری و از آنها نگهداری می‌کردن. پس از یک سال مدرسه‌ی حیات از مدرسه‌ی فیوضات منفک گردید و مدرسه‌ی فیوضات با همان وضع سابق به حیات فرهنگی خود ادامه داد.

در آن ایام دولت فرانسه سالیانه هزار فرانک به کنسولگری خود در تبریز پرداخت می‌کرد که به مدرسه‌ی کاتولیکها او مدارس ملی ایران که زبان فرانسه را به محصلین خود تدریس می‌کردند کمک می‌کرد. در ۱۲۹۰ ش کنسول فرانسه در تبریز از مدرسه‌ی فیوضات بازدید کرد و چون نظم و ترتیب مدرسه مورد توجه او واقع شد ، تمام کمک دولت فرانسه را در اختیار فیوضات قرار داد که به هر نحوی که مقتضی است بین مدارس تقسیم کند. در جنگ بین‌الملل اول، فیوضات برای حفظ مدرسه و جان و مال شاگردان مستقیما تحت نظارت کنسولگری فرانسه قرارگرفته و نام مدرسه به فرانکوپرسان تبدیل شد. مدرسه‌ی فیوضات در سال ۱۲۹۱ دولتی شد و دولت ماهیانه دویست تومان مقرری برای آن در نظر گرفت.

ابوالقاسم فیوضات ضمن خدمات فرهنگی چشمگیر خود از همفکران و همرزمان شیخ محمد خیابانی بود و در جنبش خیابانی در صف اول آزادیخواهان قرار داشت و روزنامه‌ی تجدد را منتشر می‌کرد.

فیوضات در دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی که انتخابات آن در دوران صدارت وثوق‌الدوله انجام گرفت، از طرف مردم تبریز به نمایندگی مجلس انتخاب شد. مجلس چهارم پس از یک دوره طولانی فترت در سرطان ۱۳۰۰ افتتاح گردید و فیوضات نیز به تهران رفت و در مجلس یکی از مدافعان فرهنگ و توسعه‌ی آن در کشور شد.

پس از پایان دوره‌ی چهارم با سمت ریاست فرهنگ آذربایجان به تبریز بازگشت و نخستین اقدام وی تاسیس کودکستان در تبریز بود که به دست جبار باغچه‌بان انجام گرفت.

فیوضات پس از مدتی از ریاست فرهنگ آذربایجان به ریاست فرهنگ فارس گمارده شد و مدت شش سال خدمت فرهنگی چشمگیری در آن استان انجام داد. چندی هم مدیر کل فرهنگ خراسان بود و بار دیگر به ریاست فرهنگ فارس برگزیده شد و مدتی طولانی ریاست اداره کل اوقاف کشور به او سپرده شد و سرانجام به معاونت وزارت فرهنگ منصوب شد. بالاخره پس از ۸۳ سال عمر که تماما در خدمات فرهنگی سپری شد در ۱۳۴۹ در تهران درگذشت. مرحوم فیوضات تالیفاتی نیز در زمینه‌های علمی و ادبی به فرهنگ ایران ارائه داده است. از همچنین به زبانهای فرانسه و عربی تسلط داشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۰۳۱، ۲۴۹۶ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۲۷۴ -۲۷۳ / ۱).

فیوضات، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۱۳۰۳.

درگذشت: ۱۳۷۱.

از آثار اوست: مبانی برنامه‌ریزی آموزشی (تهران، چاپ‌های مکرر در سال‌های ۱۳۷۵، ۱۳۷۴، ۱۳۷۳).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

قاجار، ابوالفتح

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به سالارالدوله، سومین فرزند ذکور مظفرالدین‌شاه از بطن خانم نورالدوله در ۱۲۶۰ در تبریز تولد یافت. وقتی به سن رشد رسید، تحصیلات خود را تحت‌نظر معلمین داخلی و خارجی آغاز کرد. در رشته‌های مختلف از جمله ادبیات فارسی، مقدمات عربی، تاریخ و جغرافیا و فنون ریاضی پیشرفت نمود. زبان فرانسه را به طور کامل فراگرفت. در تعلیمات نظامی ذوق و شوق بیشتری از خود نشان می‌داد. همه روزه در پادگان حضور یافته در معیت سایر سربازان به آموزش نظامی می‌پرداخت به طوری که اطلاعات وی در همه‌ی زمینه‌ها موجب اعجاب بود. وی از دوران کودکی مردی جسور، بیشی‌طلب، سرکش، جاه‌جو، مقتدر و خودخواه بود. ناصرالدین‌شاه در سفر سوم خود به اروپا چند روزی در تبریز توقف کرد، نوه‌های خود را از لحاظ تحصیل و آموزش نظامی امتحان کرد. اطلاعات و شجاعت ابوالفتح میرزا نوه‌ی ده‌ساله‌اش او را تحت‌تاثیر قرار داد، به او منصب سلطانی در فوج امیریه و قراولی مخصوص که از اهم مشاغل نظام بود داد و دستور صادر کرد همه ساله از وضع تحصیلی او گزارشی تهیه و ارسال دارند. در سال ۱۳۱۲ گزارش ارسالی برای شاه موید این نکته بود که ابوالفتح در کلیه شئون درسی در حد کمال قرار گرفته است. شاه او را به تهران فراخواند، پس از آزمایشات زیادی که به عمل آورد، درجه‌ی نظامی نوه‌ی چهارده‌ساله‌ی خود را از سلطانی به امیرتومانی (سپهبدی) ارتقاء داد و لقب سالارالدوله به او بخشید و قرار شد هفته‌ای دو شب نگهبان مخصوص خوابگاه شاه باشد.

مظفرالدین میرزا در اولین سال سلطنت خود، ایالت کرمانشاه و سرحدداری عراق را به او سپرد. از همان روزهای اول دست چپاول و غارت به اموال مردم دراز کرد، شکایت و سر و صدا به تهران رسید. شاه تلگراف سختی به او زد و پیشکارش را تغییر داد ولی سالارالدوله چون خیالاتی در سر داشت، به جمع مال پرداخت و چند ازدواج مصلحتی با اکراد به عمل آورد و از مداخلی که به دست آورده بود، چندین ده آباد خرید. پس از چندی حکومت خوزستان و لرستان و بروجرد را به او دادند. او خواست منطقه‌ی عشیره‌نشین لرستان را برای خود نیمه مستقل گرداند و روی این اصل با دختر والی پشت کوه ازدواج کرد و کوشید برخی از عشایر را مسلح سازد. هدفش از این کار تصاحب تاج و تخت ایران بعد از پدرش بود. در سال ۱۳۲۳ ه.ق والی کردستان گردید. پس از ورود به سنندج اعلام نمود که پدرم کردستان را به من بخشیده است و من نسبت به جان و مال مردم اختیار دارم. چند نفر را سر برید، عده‌ای را به حبس انداخت، وجوه زیادی از ملاکین گرفت و تمام آنها را قریه و ده خرید. ظلم و فشار به مردم و رعیت به حدی رسید که عده‌ای از کردستان به تهران رفتند و مظالم شاهزاده سرکش و قلدر را به گوش شاه رساندند. سرانجام از کردستان تغییر کرد. پس از چندی مجددا والی کرمانشاه شد. وقتی برادرش محمدعلی‌شاه به تخت نشست، او مدعی سلطنت ایران شد و در

کرمانشاه و لرستان تاجگذاری کرد و سکه به نام خود ضرب نمود ولی پس از مدتی با صلاح‌اندیشی رجال و روسای ایل قاجار مخصوصا میرزا علی‌اصغرخان اتابک، به همان حکومت اکتفا نمود.

وقتی مجلس اول مستمری‌ها و حقوق شاهزادگان را تقلیل داد و مستمری او را از بیست و چهار هزار تومان به دوازده هزار تومان رسانید، کمر قتل مشروطیت را بست و منتظر فرصت نشست تا اینکه محمدعلی شاه پس از خلع خود برای تصاحب سلطنت وارد ایران شد، سالارالدوله با وی همراهی نمود و سپاه عظیمی از کرمانشاه و لرستان گردآوری کرد و اراک و همدان و شهرهای مسیر خود را تحت سلطه‌ی خویش قرار داد و هدایای زیادی از مردم گرفت ولی سرانجام از قوای دولتی و مجاهدین شکست خورد و از ایران خارج گردید و به سوئیس رفت. در سال ۱۳۲۹ شوستر آمریکائی خزانه‌دار، برای وصول مالیات معوقه شاهزادگان از جمله همین سالارالدوله اقدام کرد و املاک آنها را تصرف نمود ولی با دخالت قزاقخانه که تحت‌نظر روس بود، دولت عقب‌نشینی کرد. ظاهرا دولت روس مدعی بود که سالارالدوله تبعه روسیه است.

وی یک بار دیگر به نفع محمدعلی میرزا به ایران حمله کرد. این بار هم کاری از پیش نبرد. وقتی برادرش از این کار منصرف شد، سالارالدوله دو بار برای گرفتن ایران و سلطنت خود از طریق کرمانشاه قیام نمود. بار اول در نزدیکی‌های کرمانشاه بین قوای او و قوای دولتی که به سرپرستی پیرم می‌جنگیدند، نبرد سختی درگرفت. پیرم در این جنگ کشته شد معذالک سالارالدوله شکست خورد. چند ماه بعد مجددا قوائی فراهم نمود، کرمانشاه را تصرف کرد. این بار عبدالحسین میرزا فرمانفرما شوهرخواهر او، مامور دفع غائله گردید و باز نبرد به نفع دولت مشروطه پایان پذیرفت. سالارالدوله پس از شکست از قوای دولتی، به کنسولگری روس در کرمانشاه رفت و در آنجا متحصن شد و خروج خود را از ایران موکول به برقراری مستمری کرد. دولت ناچار در اثر فشار روسیه، با تقاضای او موافقت نمود و قرار شد سالیانه مبلغی به وی بپردازند و از ایران خارج شود. سالارالدوله تا سال ۱۳۰۳ ش گاهی در سوئیس و زمانی در اطریش و عثمانی و روسیه در رفت و آمد و گردش بود. چون زوال احمدشاه برادرزادی خود را احساس نمود، به خرمشهر و اهواز وارد شد و با خزعل مذاکراتی انجام داد تا با مساعدت و کمک او سلطنت ایران را تصاحب کند. ولی سیمرغ برای حکومت ایران طرحی تازه و نو داشت و خود خزعل نیز در مسیر انهدام قرار گرفته بود. وقتی سلطنت ایران نو شد، سالارالدوله برای همیشه از خیالات خود صرفنظر کرد. به مصر رفت و در اسکندریه برای خود خانه‌ای خریداری و در همانجا موطن اختیار کرد. با بازمانده مختصری از اندوخته‌ای که از غارت اموال مردم در دست داشت، گاهی در بازار بورس لندن شرکت می‌کرد و از این رهگذر درآمدی عاید او می‌شد و با بهره سپرده‌هایش در بانکهای اروپا زندگانی آبرومند و بی‌سروصدائی داشت. در سال ۱۳۳۸ در سن ۸۰ سالگی در همانجا درگذشت.

سالارالدوله مردی مسلمان و معتقد به مبانی مذهبی بود. تا آخر عمر وظایف شرعی خویش را انجام می‌داد. به علماء و دانشمندان احترام می‌گذاشت. در جوانی با مرحوم ملک‌المتکلمین دوستی و مودت پیدا کرد و ملک جزء دوستان و محارم او بود. هنگامی که والی کردستان شد، مرحوم مردوخ در تاریخ کردستان ملک‌المتکلمین را یکی از همراهان او نام می‌برد. تردید نیست که مخالفت ملک با محمدعلی‌شاه در نتیجه‌ی تحریکات سالارالدوله باشد. وی به زبانهای فرانسه و ترکی اسلامبولی مسلط بود. تا حدی زبان انگلیسی و عربی هم می‌دانست. قسمت اعظم قرآن را حفظ بود و در مکالمات خود غالبا به آن استناد می‌نمود. او مادام که در ایران بود همسران متعددی اختیار کرد و پس از اقامت در اروپا با یک خانم سوئیسی عقد ازدواج بست و صاحب یک پسر و چند دختر شد. به علت ارادت و احترامی که به جدش ناصرالدین‌شاه داشت، او را بدان نام ملقب نمود. بعد از سال ۱۳۲۰ بعضی از افراد خانواده‌ی قاجاریه برای بازپس گرفتن املاک خود به ایران آمدند، از جمله رکن‌الدین میرزا پسر محمدحسن میرزا ولیعهد و همین ناصرالدین فرزند سالارالدوله بود و ادعای مالکیت قریه مردآباد را در کرج داشت در حالی که این قریه در آن روز متعلق به ملکتاج آیرملو مادر محمدرضاشاه

بود. تلاش او به جائی نرسید. روزی که سالارالدوله از ایران خارج شد، چندین چمدان جواهر با خود برد. طبق روایت موثقی به نقل از خود سالارالدوله، انگلیسی‌ها در عراق جواهرات او را ضبط نموده و مدتی هم در زندان به سر برده است. در دوران سلطنت رضاشاه و پسرش، چندین فقره مساعده برای سالارالدوله به اسکندریه ارسال گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قاجار، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دومین فرزند ذکور محمدعلی‌شاه، در ۲۷ شعبان ۱۳۱۴ ه.ق مطابق با ۱۲ بهمن‌ماه ۱۲۷۵ ش برابر با اول فوریه ۱۸۹۷ م در تبریز متولد شد. مادرش ملکه جهان بزرگترین دختر کامران میرزا نایب‌السلطنه بود که در ۱۳۱۰ ه.ق به عقد و نکاح دائم پسرعموی خود درآمد احمد میرزا از پنج سالگی در مکتب‌خانه ولیعهد تحصیلات خود را آغاز کرد و در ده‌سالگی به اتفاق پدرش به تهران انتقال یافت و در ۱۹ اسفندماه ۱۲۸۵ با تشریفات خاصی به ولیعهدی تعیین گردید و بالاخره در ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ به اتفاق پدر و مادر و سایر برادران خود در سفارت روسیه واقع در زرگنده متحصن شدند. سرانجام محمدعلی‌شاه به حکم فاتحین تهران از سلطنت خلع و احمد میرزا ولیعهد به سلطنت ایران انتخاب گردید و چون سن وی به نصاب قانونی نرسیده بود، میرزا علیرضاخان عضدالملک ایلخانی قاجار را به نیابت او برگزیدند.

روز اول مرداد ۱۲۸۸ هیئتی به ریاست عضدالملک نایب‌السلطنه و عضویت شاهزاده مغرور میرزا موثق‌الدوله، شاهزاده ناظر به سفارت روسیه در زرگنده رفته، پس از ملاقات با محمدعلی میرزا خواستند شاه تازه را به سلطنت‌آباد ببرند. محمدعلی میرزا به آسانی با این انتقال موافقت نکرد و متذکر شد چون انس و الفت زیادی بین من و این فرزند وجود دارد نمی‌توانم از او جدا شوم، بهتر است شما فرزند دیگرم را به سلطنت مبعوث کنید و این فرزند همیشه با من باشد. عضدالملک در پاسخ محمدعلی میرزا اظهار کرد چنانچه حاضر به تحویل ولیعهد به ما نشوید یقینا سلطنت از قاجاریه خارج می‌شود. سرانجام محمدعلی میرزا با این مفارقت موافقت کرد و احمدمیرزا شاه سیزده‌ساله را به سلطنت‌آباد برده به تخت نشانیدند. سید محمد امام جمعه جدید خطبه‌ی سلطنت را قرائت نمود و مراسم سلام عام به عمل آمد و به مبارکی و میمنت شاه جدید، قیمت گوشت از چارکی ۲۲ شاهی به ۱۸ شاهی تنزل یافت و در همان روز برادر ۹ ساله‌ی او به نام محمدحسن میرزا به ولیعهدی برگزیده شد. پس از آنکه محمدعلی میرزا تهران را به سوی روسیه ترک کرد، میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک با معاونت حکیم‌الملک وزیر دربار شد تا سر و صورتی به وضع آشفته‌ی دربار بدهد. نخست در دربار مدرسه‌ای دائر کرده از بهترین معلمین آن روز دعوت نمودند که تربیت و تحصیل شاه و ولیعهد زیرنظر آنها قرار بگیرد. در اولین تشریفاتی که شاه جدید شرکت کرد، افتتاح مجلس دوم بود. احمدشاه به اتفاق ولیعهد در پناه عضدالملک وارد عمارت بهارستان شده و نطق افتتاحیه‌ای که به دست او داده بود، قرائت نمود.

مدت نیابت سلطنت عضدالملک طولانی نشد. در شهریور ۱۲۸۹ در سنینی بالاتر از ۹۰ سالگی درگذشت و برای جانشینی او از طرف قاجاریه نام سه نفر برده می‌شد که عبارت بودند از عبدالصمد میرزا عزالدوله پسر محمدشاه و برادر ناصرالدین‌شاه، مهدی‌قلی‌خان مجدالدوله پسردائی و داماد ناصرالدین‌شاه، و بالاخره میرزا احمدخان علاءالدوله داماد عضدالملک. همچنین کاندیدای وطن‌پرستان و آزادی‌خواهان میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک بود. سردار اسعد بختیاری هم برای قبول چنین پستی بی‌میل نبود ولی یکباره دست آشکار سیاست انگلیس از آستین بیرون آمد و یکی از تربیت‌یافتگان و سرسپردگان قدیم خود را

کاندیدای این پست نمود. گروه ماسون‌ها و وابستگان به سیاست انگلیس که در راس آنها ذکاءالملک فروغی رئیس مجلس بود، به تلاش افتاده زمینه را در مجلس برای ناصرالملک فراهم ساختند و سرانجام ناصرالملک با اکثریت ضعیفی (۴۰ رای) به نیابت سلطنت تعیین شد و مراتب را تلگرافی به وی اطلاع دادند و ناصرالملک ظاهرا برای قبول چنین پستی شرایط سنگینی قائل شد که از جمله ماهیانه یکصد هزار ریال حقوق بود. در اسفندماه ۱۲۸۹ ناصرالملک با تشریفات زیادی وارد شد و درباری برای خود تدارک دید و اعلام نمود وظیفه‌ی من فقط معرفی رئیس‌الوزراء است و مسئول مجلس، وزیران هستند.

میرزا ابوالقاسم ناصرالملک قریب چهار سال نایب‌السلطنه‌ی ایران بود. گاهی در لندن و زمانی در تهران به امور رسیدگی می‌کرد و سرانجام چند روز قبل از آغاز جنگ جهانگیر اول، بار سنگین سلطنت را به دوش سلطان احمدشاه که ظاهرا به سال قمری به ۱۸ سالگی رسیده بود گذاشت و با وصول مطالبات گذشته‌ی خود به انگلستان رفت و سرنوشت کشور ایران را به دست جوانی بی‌تجربه قرار داد.

هنوز پنج روز از تاجگذاری احمدشاه نگذشته بود که ناقوس کلیساهای اروپا آغاز جنگ جهانی را اعلام داشتند و دولت ناتوان علاءالسلطنه کناره‌گیری و مستوفی‌الممالک جانشین او شد. سلطان احمدشاه طی فرمانی خطاب به رئیس‌الوزراء، بی‌طرفی دولت ایران را در جنگ بین‌الملل اول اعلام نمود و در همان ایام مجلس سوم با نطق او افتتاح شد.

هنوز شش ماه از آغاز جنگ سپری نشده بود که سپاه عثمانی و سپاه روس مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار داده و وارد خاک ایران شدند و در آذربایجان بین آن دو نبرد شدیدی آغاز شد. انگلیس‌ها نیز از جنوب وارد ایران شده، بنادر جنوب و فارس و کرمان را مورد تاخت و تاز قرار خود دادند و سپاه روس تحقیقا تمام شهرهای شمالی ایران را تحت سیطره‌ی خود قرار داده و قوائی به سمت تهران فرستادند. وقتی خبر نزدیک شدن قوای روس به تهران انتشار یافت، عده‌ی زیادی از نمایندگان مجلس و روحانیون و رجال به سمت قم حرکت کردند و عملا مجلس سوم به پایان رسید. احمدشاه نیز تصمیم به تغییر پایتخت گرفت و این تصمیم را طی تلگرافی به دولتین روس و انگلیس اطلاع داد. وزرای مختار دو کشور با احمدشاه ملاقات نموده و او را از تغییر پایتخت منصرف ساختند. عده‌ای از رجال و نمایندگان که به قم عزیمت نموده بودند، اعلان جهان دادند و به خرید اسلحه مشغول شدند. آنها از قم به اصفهان و از اصفهان به کرمانشاه رفته، یک دولت موقت به زعامت رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه تحت حمایت آلمان و عثمانی تشکیل دادند و نیروی ژاندارمری هم به دولت موقت پیوست و مشکلاتی برای دولت مرکزی فراهم شد و در چند نقطه جنگ بین نیروهای ملی و روسیه شروع شد. احمدشاه برای حفظ بی‌طرفی، نظام‌السلطنه را از تمام القاب و امتیازات دولتی محروم و دستور مصادره‌ی اموال او را صادر نمود. ولی نظام‌السلطنه همچنان در مقام منازعه با نیروهای روس و انگلیس بود. ولی طول زیادی نکشید که ناگزیر به استانبول انتقال یافتند.

جنگ جهانگیر اول قریب چهار سال به طول انجامید و به علت ورود نیروهای عثمانی و روس و انگلیس و آلمان به ایران، مردم وضع اسفناکی یافتند و قحطی عده‌ی زیادی از هموطنان ما را به هلاکت رسانید. احمدشاه نیز هرچند ماه یکبار یکی از رجال را به رئیس‌الوزرائی انتخاب می‌نمود ولی کوچکترین تغییری در وضع مردم ایران حاصل نمی‌شد و بیگانگان به قتل و غارت اموال مردم و اعدام آنها می‌پرداختند. در اوایل ۱۲۹۷ که اوضاع و احوال جنگ بشارت می‌داد به زودی خاتمه خواهد یافت، احمدشاه نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه را به رئیس‌الوزرائی منصوب نمود. انتصاب وی بدین سمت موجب نگرانی وجوه مردم و روحانیون شد علی‌الخصوص که وی هیچگونه دانش و تجربه‌ای در مسائل سیاسی نداشت. رجال و معاریف عقیده داشتند باید کسی زمام امور را در دست بگیرد که علاوه بر آشنائی کامل به اوضاع سیاسی جهان، مردی مقتدر و تصمیم گیرنده باشد تا بتواند اوضاع آشفته‌ی کشور را سر و سامانی شایسته بدهد. تدریجا نام میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله سر زبانها افتاد و موضوع از حرف به جنبش کشید و عده‌ای در زاویه‌ی مقدسه حضرت عبدالعظیم متحصن شدند و خواستار رئیس‌الوزرائی وثوق‌الدوله گردیدند. شاه ناگزیر به این

خواسته گردن نهاد و علماء را به تهران خواست و فرمان رئیس‌الوزرائی وثوق‌الدوله را صادر کرد.

وثوق‌الدوله در سال اول رئیس‌الوزرائی خود، قاطعانه عمل کرد: اعضای کمیته‌ی تروریستی مجازات را کیفر داد و راهزنان و یاغیان و گردنکشان را به کیفر اعمالشان رسانید. این اقدامات در روحیه‌ی مردم اثر نیکوئی گذاشت و احمدشاه نیز که آرامشی در کشور مشاهده کرد، به فکر تفرج و دیدار کشورهای اروپائی قصد مسافرت نمود. وثوق همچنین برای احقاق حق ایران، هیئتی را به کنفرانس صلح پاریس فرستاد. همزمان با مسافرت احمدشاه به اروپا، وثوق‌الدوله در کابینه تغییراتی داد و نصرت‌الدوله فیروز وزیر عدلیه را به وزارت امور خارجه تعیین نموده در زمره همراهان شاه قرار داد، در حالی که مشاورالممالک انصاری به عنوان وزیر خارجه ایران و رئیس هیئت اعزامی به کنفرانس صلح پاریس به هر خس و خاشاکی متوسل می‌شد تا راهی به کنفرانس پیدا کند.

وثوق‌الدوله روز ۱۸ شهریور ماه ۱۲۹۸ اعلامیه‌ی بلندبالائی انتشار داد و با اعلام سفر قریب‌الوقوع شاه به اروپا، از انعقاد قراردادی بین دولتین ایران و انگلیس پرده برداشت. به موجب این قرارداد، امور نظامی و مالی ایران تحت‌نظر مستشاران انگلیسی قرار می‌گرفت و قشون متحدالشکل از قزاق و ژاندارم تشکیل می‌شد و دولت انگلستان نیز مساعده قابل ملاحظه‌ای همه‌ساله به دولت ایران پرداخت می‌نمود. احمدشاه بار سفر بست و از طریق عثمانی عازم اروپا شد. در استانبول پس از ده سال مفارقت، موفق به دیدار پدر و مادر و برادران و خواهران خود گردید، آنگاه سیر و سیاحت را آغاز کرد.

در داخل کشور انتشار قرارداد با عکس‌العملهائی مواجه شد. با وجودی که چند روزنامه درجه اول با اخذ نازشست به مداحی از قرارداد پرداخته و آن را آخرین علاج برای درمان دردهای کشور می‌دانستند، مخالفین نیز در اجتماعات پرشوری لعن و نفرین خود را نثار عاقدین قرارداد نموده آن را سند فروش کشور تلقی می‌کردند و دولت نسبت به این عده شدت عمل نشان داد و برخی را تبعید و عده‌ای را زندانی نمود. سلطان احمدشاه در لندن مورد استقبال شایانی قرار گرفت و میهمانی‌ها و ضیافتهای زیادی برای او برپا شد و همه جا صحبت از انعقاد قرارداد بین دو دولت و نزدیکی بیشتر بود. ولی روی‌هم‌رفته احمدشاه روی خوشی نشان نداد و همان پیشنهاد قبلی خود را که دریافت مبلغ پانزده هزار تومان هر ماه و ضمانت‌نامه دولت انگلیس از سلطنت او بود تکرار می‌کرد. تلاش نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله دریافت نموده بودند، سهمیه‌ای می‌خواست. احمدشاه پس از هشت ماه سیر و سیاحت در کشورهای اروپائی، روز ۱۳ خرداد ۱۲۹۹ به تهران بازگشت و دو هفته بعد وثوق‌الدوله از کار کناره‌گیری نمود.

احمدشاه پس از کناره‌گیری وثوق‌الدوله، میرزا حسن‌خان مشیرالدوله را به رئیس‌الوزرائی برگزید. مشیرالدوله در نخستین روزهای زمامداری با قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز مواجه شد و مخبرالسلطنه وزیر مالیه کابینه با اخذ اختیارات کامل عازم تبریز شد و پس از چند روز شیخ محمد خیابانی به قتل رسید . در همین موقع انگلیس‌ها که رقیب دیرین خود را از بین رفته دیدند، به قصد چنگ‌اندازی به منابع مالی و اقتصادی ایران، احمدشاه و مشیرالدوله را تحت فشار قرار دادند تا صاحب‌منصبان روسی قزاقخانه را از ایران اخراج کنند. مشیرالدوله زیر بار تحمیل نرفت و پس از سه ماه‌ونیم رئیس‌الوزرائی برگزید و وی به خدمت استاروسلسکی رئیس قزاقخانه و سایر صاحب‌منصبان روسی خاتمه داد و در همان ایام انگلیس‌ها که از اجرای قرارداد ۱۹۱۹ مایوس شده بودند، راه دیگری برای دستیابی به کشور ایران طرح‌ریزی کردند و انتصاب سپهدار به این سمت نیز برای اجرای مقدمات کار بود.

ژنرال ادموند آیرنساید فرمانده قوای انگلیس در ایران و نرمان وزیرمختار انگلستان در تهران طرح کودتائی را مورد بررسی قرار دادند. نرمان برای عامل سیاسی آن سید ضیاءالدین مدیر روزنامه‌ی رعد را در نظر گرفت و ادموند آیرنساید میرپنج رضاخان را برای عملیات نظامی انتخاب کرد و سپیده‌دم سوم حوت ۱۲۹۹ این برنامه به مرحله‌ی اجرا درآمد و تلاش احمدشاه برای جلوگیری از این اقدام جدید به جائی نرسید و به توصیه‌ی نرمان قرار شد آنچه کودتاگران می‌خواهند احمدشاه انجام دهد. بزرگان و امراء و سیاستمداران به زندان رفتند و احمدشاه ناچار فرمان رئیس‌الوزرائی سید ضیاءالدین و فرماندهی لشکر قزاق میرپنج رضاخان را با لقب سردارسپه امضا کرد. رفتار سید ضیاءالدین با خواسته‌ی انگلیس‌ها تطبیق نکرد و عذر او را خواستند و پس از صد روز زمامدار

و انجام یک سلسله کارهای مثبت و منفی، از ایران خارج شد.

احمدشاه فرمان نخست‌وزیری میرزا احمدخان قوام‌السلطنه یکی از زندانیان سید ضیاءالدین را به رئیس‌الوزرائی صادر نمود و قوام، زندانیان را مرخص کرد و به حضور شاه برد. عین‌الدوله به عنوان ریش‌سفید زندانیان طی گفتاری کوتاه، شاه را ملامت کرد و او را قاصر خواند.

مجلس چهارم در همان موقع با نطق احمدشاه افتتاح شد. احمدشاه در همان روزهای اولیه‌ی کودتا، حسابی با سردارسپه باز کرد با این استنباط که او را حفظ خواهد کرد. قوام پس از نه ماه کناره گرفت و مشیرالدوله آمد. او هم پس از چهار ماه میدان را خالی کرد و مجددا قوام وارد کار شد. قوام نیز نُه‌ماهی سر کار بود تا جای خود را به مستوفی داد. مستوفی هم صندلی را به مشیرالدوله سپرد. تمام این بازیها کلا سی‌ماه به طول انجامید. انتخابات دوره‌ی پنجم زیرنظر سردارسپه که لاینقطع وزیر جنگ بود انجام گرفت و از ادغام ژاندارمری و قزاقخانه، ارتش متحدالشکلی تشکیل داد و در چند نقطه گردنکشان و یاغیان را سرکوب نمود و برای ارعاب سایر داعیه‌داران، قوام‌السلطنه مرد سیاسی نیرومند روز را ابتدا زندانی و سپس تبعید نمود. سلطان احمدشاه در اواخر ۱۳۰۰ برای بار دوم به اروپا سفر کرد و این سفر قریب ده ماه طول کشید. در آبان‌ماه ۱۳۰۲ فرمان ریاست‌وزرائی سردارسپه را صادر نمود و چند روز بعد عازم اروپا گردید، سفری که دیگر بازگشت نداشت.

مجلس پنجم در اسفندماه ۱۳۰۲ افتتاح شد. مجلس کارهای مقدماتی خود را آغاز کرد ولی طرفداران سردارسپه وقت را مغتنم شمرده، دست به یک سلسله اقدامات حاد زدند و خواستار تغییر رژیم از سلطنتی به جمهوری شدند و طرحی نیز تهیه و تقدیم مجلس کردند. از هر طرف نغمه‌ی جمهوری آغاز شد و تب تند آن سرتاسر کشور را فراگرفت اما ناگهان گروه مخالف به پیشوائی روحانیت در مقام مخالفت و معارضه برآمدند و سردارسپه ناچار طی اعلامیه‌ای انصراف خود را از جمهوریت اعلام کرد.

وقایع و اخبار تهران قدم به قدم به گوش احمدشاه رسید و او نیز طی تلگرافی سردارسپه را از رئیس‌الوزرائی عزل و از مجلس خواست تا مستوفی‌الممالک را به رئیس‌الوزرائی انتخاب نمایند. سردارسپه سه روز بعد از وصول تلگراف احمدشاه، از ریاست وزرائی و وزیر جنگی به عنوان تعرض استعفا داد و قصد خروج از ایران را نمود ولی به توصیه‌ی دوستان، به ملک شخصی خود به رودهن رفت. نظامیان در تهران و شهرها دست به تظاهرات شدیدی زدند، امیرلشکر غرب و امیرلشکر شرق با مخابره‌ی تلگراف بسیار شدیدی به مجلس متذکر شدند اگر ترضیه خاطر سردارسپه فراهم نشود، به تهران حمله خواهیم آورد. لشکر تهران هم با ساز و برگ کامل در مقابل عمارت بهارستان دست به تظاهرات خصمانه زد. بالاخره خیراندیشان به رودهن رفته و سردارسپه را با خود به تهران آوردند و مجلس در یک جلسه‌ی فوق‌العاده با ۹۲ رای سردارسپه را مجددا به رئیس‌الوزرائی برگزید و مراتب را تلگرافی به احمدشاه اطلاع داد.

احمدشاه برای مجلس شورای ملی تلگراف زیر را مخابره نمود:

مجلس شورای ملی- با اینکه قانون اساسی به ما حق می‌داد که سلب اعتماد خودمان را از رئیس‌الوزراء وقت بنمائیم، معذلک صلاح‌اندیشی مجلس شورای ملی را رد نکرده به ولیعهد امر شد اعلام دهد کابینه را تشکیل و معرفی نماید. شاه یکی از اقداماتی که مجلس شورای ملی به ضرر احمدشاه انجام داد، سلب فرماندهی کل قوا از او بود که در بهمن‌ماه ۱۳۰۳ انجام گرفت و در حقیقت آن را باید مقدمه‌ی خلع سلطان احمدشاه دانست. با برنامه‌هائی که از چندی قبل فراهم شده بود، روز نهم آبان‌ماه ۱۳۰۴ طرحی از طرف نمایندگان به شرح زیر قرائت شد:

مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت ایران، انقراض سلسله قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین حکومت قطعی موکول به نظر مجلس موسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود.

این طرح با وجود مخالفت عده‌ای، با ۸۰ رای موافق از ۸۵ نفر عده‌ی حاضر به تصویب رسید و همان روز محمد حسن میرزا ولیعهد و حرمسرای او از خانه و کاشانه‌ی خویش اخراج شد و روز ۲۲ آذرماه ۱۳۰۴ مجلس موسسان اصول چهارگانه را تغییر و سلطنت را به رضاخان پهلوی و اعقاب ذکور او تفویض نمود. بدین ترتیب احمدشاه از سلطنت خلع و حکومت ۱۵۳ ساله‌ی قاجاریه پایان پذیرفت. احمدشاه در پاریس پس از اطلاع از خلع خود از سلطنت بیانه‌ای به شرح زیر صادر و منتشر نمود:

در این موقع ملالت‌بار که آینده کشور من دستخوش خطر قرار گرفته و تمام افکارم متوجه ملت ایران می‌باشد این اعلامیه را خطاب به ملت خود می‌فرستم. از وقتی که رضاخان ارتش را در اختیار خود گرفت و تمام منابع درآمد مملکت را مورد سوءاستفاده قرار داد همواره بر ضد قانون اساسی کشور شاهنشاهی اقدام می‌کرد و من برای احتراز از آشفتگی و به هم‌ریختگی اوضاع کشور که سبب ناراحتی و صدمه ملت عزیزم می‌گردید، صلاح در آن دیدم که از میهن خود دور بمانم و این فداکاری را بر خود هموار سازم تا شاید میزان قبح این عملیات غیرانسانی و خودسرانه را نشان داده باشم. کودتائی که به سلطنت من خاتمه داد به زور اسلحه انجام گرفته است. این عمل تیشه به ریشه قوانین مقدس اساسی زده مصائب و بلایائی بر سر ملت بیگناه من وارد خواهد ساخت. من تمام عملیات این حکومت وکسانی که تحت نفوذ و سلطه‌ی آن واقع شده‌اند باطل و بی‌اعتبار دانسته و خواهم دانست.

من هنوز تمام حقوق خود و خاندان خویش را نسبت به تاج و تخت ایران که به لطف پروردگار و به موجب قانون اساسی مملکت واجد آن بوده دارا می‌باشم. من پادشاه قانونی و مشروطه ایران بوده و خواهم بود و در انتظار ساعت مراجعت به مملکت هستم تا بتوانم به خدمتگزاری ملتم ادامه دهم و هرگز نجابت اخلاقی و فداکاری ملت ایران را در ایام سخت و دشوار فراموش نخواهم کرد. سلطان احمدشاه قاجار.

احمدشاه پس از خلع از سلطنت اقدامات مذبوحانه‌ای برای خویش انجام داد ولی خود او بهتر از هر کسی می‌دانست دوران او پایان یافته و بازگشتش به تخت سلطنت از جمله محالات است. لذا به فکر تجارت افتاد. در بورسها مشارکت می‌کرد و مقادیری زمین در حومه پاریس خریداری کرد و مبلغی نیز به عنوان سپرده در بانکها به امانت گذارد.

از ۱۳۰۶ به بیماری کلیه دچار شد و تحت درمان چند پزشك معروف قرار گرفت ولی بیماری او نه تنها معالجه نشد بلکه شدت یافت و پزشکان معالج او یک عمل جراحی را لازم و ضروری می‌دانستند و در نتیجه در بیمارستان آمریکائی لوئی واقع در پاریس بستری شد و روز ۲۵ آبان‌ماه ۱۳۰۷ تحت عمل جراحی قرار گرفت. با آنکه عمل جراحی خیلی دقیق بود معذالك حالت مزاجی او رو به بهبودی نهاد. احمدشاه دوران نقاهت را نیز در بیمارستان گذرانید و پس از سه ماه به منزل خود بازگشت. بعد از یک سال که از عمل جراحی او سپری شد مجددا عوارض بیماری ظاهر گردید و ناگزیر به همان بیمارستان لوئی پاریس انتقال یافت ولی اقدامات اطباء به جائی نرسید و سرانجام روز ۸ اسفندماه ۱۳۰۸ در سن ۳۲ سالگی بدرود زندگی گفت. از جنازه‌ی وی تشییع رسمی به عمل آمد و طبق وصیت او جنازه را به کربلا انتقال دادند و در مقبره‌ی اختصاصی واقع در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام دفن شد.

پس از مرگ احمدشاه، محمدحسن میرزا ولیعهد طی اعلامیه‌ای خود را شاه ایران خواند و به ملت اعلام نمود که هر زمانی که لازم باشد برای تصاحب تاج و تخت به ایران باز خواهم گشت.

احمدشاه مردی باهوش و فراست بود ولی در مقابل هوش زیاد معایبی هم داشت از جمله فوق‌العاده خسیس و مالدوست و پول‌پرست بود. از زبانهای خارجی فرانسه را به خوبی تکلم می‌کرد و غالبا رمانهای فرانسوی را می‌خواند. در کودکی مختصری زبان روسی فراگرفته بود ولی پس از خلع محمدعلی‌شاه طبق دستور مستوفی‌الممالك، تدریس آن موقوف گردید. بهترین معلمین تهران مدرس او بودند، از کمال‌الملك و مزین‌الدوله گرفته تا مترجم‌الممالك و مدحت و مشار دلسوزانه در تعلیم او کوشش می‌کردند و چندی نیز تحت‌نظر سالار لشکر فنون نظامی آموخت. خط و ربط خوبی داشت و به بازی بیلیارد عشق می‌ورزید.

سلطان احمدشاه قاجار قبل از مرگ وصیت‌نامه‌ای تنظیم نموده بود. در این وصیت‌نامه کمپانی گارانتی تروست نیویورک، شعبه نیویورک مجری وصیت‌نامه بود.

احمدشاه بدون ذکر مبلغ و تعداد اوراق بهادار به شرح زیر دارائی خود را تعیین کرده است:

۱- در نیویورک شرکت گارانتی تروست مقیم نیویورک - اوراق بهادار و نقدینه ۲- در لوزان بانک ملی سوئیس - اوراق بهادار و نقدینه ۳- در لندن بانک وست‌مینستر محدود- اوراق بهادار و نقدینه ۴- بانک کردیت لیونه پاریس- فقط نقدینه.

احمدشاه در آن وصیت‌نامه فرزندان خود را بدین شرح معرفی می‌کند:

مریم خانم متولد ۱۲۹۴/۲/۳۰ (بیست مه ۱۹۱۵)- ایراندخت متولد ۱۲۹۴/۸/۲۵ (هفدهم نوامبر ۱۹۱۵)- همایوندخت متولد ۱۲۹۶/۷/۱۱ (پنجم اکتبر ۱۹۱۷)- فریدون متولد ۱۳۰۱/۱۱/۲ (بیست‌ودوم ژانویه ۱۹۲۲).

برای هر کدام از فرزندان خود شهریه‌ای معین نموده بود و قیمومت آنها را به عهده ملکه جهان مادرش قرار داده بود و متذکر شده بود حقوق ماهیانه آنها را تا پایان هیجده سالگی پرداخت نمایند و هر کدام که به سن هیجده سالگی رسیدند، سهم‌الارث سهمیه خود را دریافت دارند.

غیر از فرزندان برای ادامه‌ی تحصیل برادرزادگان (فرزندان محمدحسن میرزا) نیز مبلغی درنظر گرفته بود.

احمدشاه زنان صیغه‌ای خود را در وصیت‌نامه به شرح زیر ذکر می‌کند:

]عذرا خانم، کشور خانم، کبری خانم، شمامه خانم، بدرالملوک خانم، خانم خانمها، فاطمه خانم.

امضاءکنندگان وصیت‌نامه عبارتند از: رئیس دادگاه ابتدائی سن - مهردار وزیر دادگستری - وزیر امور خارجه - ژنرال قنسول ممالک متحده آمریکا در پاریس - ویس قنسول ممالک متحده آمریکا در پاریس.

فریدون میرزا تنها فرزند ذکور احمدشاه که هنگام مرگ پدر هفت ساله بود تحصیلات عالی خود را در علم حقوق در پاریس به اتمام رسانید و درجه‌ی دکترای حقوق دریافت کرد و به وکالت دادگستری اشغال ورزید و سرانجام در ۱۳۶۷ در پاریس درگذشت.

احمدشاه قاجار ابن محمدعلی شاه، آخرین پادشاه سلسله قاجاریه (و. تبریز ۱۳۱۴ ه.ق.- جل. ۱۳۲۷ ه.ق./ ۱۹۰۹ م.- عزل ۱۳۴۴ ه.ق./ ۱۳۰۴ ه.ش./ ۱۹۲۵ م. ف. پاریس ۱۳۰۷ ه.ش.) وی در دوازده سالگی پس از خلع محمدعلی شاه به سلطنت رسید و به سبب صغر سن مجلس شواری ملی عضدالملک را به نیابت سلطنت تعیین کرد، و پس از مرگ عضدالملک ابوالقاسم ناصرالملک این سمت یافت. وی وطن‌پرست و نیکوسیرت بود ولی ضعف نفس داشت. در نتیجه از سلطنت خلع شد و با خلع او سلطنت قاجاریه منقرض گردید و پادشاهی به خاندان پهلوی منتقل شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قاجار، محمد حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدحسن میرزا آخرین ولیعهد سلسله قاجاریه و سومین فرزند ذکور محمدعلی‌شاه در ۱۲۷۹ در تبریز متولد شد. مادرش ملکه جهان دختر کامران میرزا نایب‌السلطنه بود. محمدحسن میرزا در ۱۲۸۵ به اتفاق پدرش به تهران آمد و از همای زمان تحصیلات خود را نزد معلمین خصوصی آغاز کرد. در استبداد صغیر چندی نزد پدرش در باغشاه اقامت داشت تا سرانجام پس از فتح تهران

توسط مجاهدین گیلانی و بختیاری، در معیت پدر و مادرش به کاخ تابستانی سفارت روس واقع در زرگنده شمیران پناهنده شدند. پس از خلع محمدعلی‌شاه از سلطنت و پادشاهی سلطان‌احمدشاه، محمدحسن میرزا به ولیعهدی انتخاب شد.

در تیرماه ۱۲۹۳ احمدشاه برای سلطنت به بلوغ قانونی رسید و پس از تاجگذاری زمام امور را در دست گرفت و طی فرمانی محمدحسن میرزا ولیعهد چهارده‌ساله را به فرمانروائی آذربایجان تعیین نمود و قرار شد طبق سنت در آذربایجان اقامت نماید ولی به علت جنگ بین‌الملل اول و اشغال آذربایجان توسط نیروهای عثمانی و روسیه، مدتی مسافرت و اقامت او در آذربایجان به تاخیر افتاد تا سرانجام با پیشکاری و وزارت حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری به تبریز رفت و تا ۱۲۹۹ گاهی در آذربایجان و زمانی در تهران می‌گذرانید. در ۱۲۹۹ شیخ محمد خیابانی شهر تبریز ر ااشغال نمود و محمدحسن میرزا در تهران اقامت داشت. وقتی از ورود نیروی قزاق استحضار یافت، شبانه از کاخ گلستان به فرح‌آباد گریخت تا در پناه برادر خود جان خویش را حفظ کند.

در اواسط حکومت سید ضیاءالدین، روابط احمدشاه با وی تیره شد و سید ضیاءالدین به این فکر افتاد که موجبات سقوط احمدشاه را از سلطنت فراهم نماید و در عوض محمدحسن میرزا ولیعهد را به شاهی بنشاند. در این زمینه مذاکرات زیادی بین سید ضیاء و ولیعهد انجام گرفت ولی قبل از آنکه اقدام مثبتی به عمل آید، سید ضیاء از رئیس‌الوزرائی معزول و به خارج از ایران تبعید گردید. چند روز بعد محمدحسن میرزا ولیعهد ظاهرا برای معالجه عازم اروپا گردید و رئیس‌الوزراء اعلامیه‌ای در این مورد صادر نمود ولی همه‌جا صحبت از تبعید ولیعهد به اروپا بود.

احمدشاه سفر دوم خود را به اروپا در اواخر ۱۳۰۰ که مشیرالدوله رئیس‌الوزراء بود آغاز نمود و در غیاب خود حسنعلی میرزا اعتضادالسلطنه برادر بزرگتر از خود را نایب‌السلطنه نمود. در اروپا بین احمدشاه و محمدحسن میرزا ملاقاتی دست داد و به هر کیفیتی که بود احمدشاه را راضی کردند از تقصیرات وی بگذرد و اجازه دهد به ایران بازگردد و در غیاب شاه به امور کشور رسیدگی کند. احمدشاه تسلیم شد و به محمدحسن میرزا انجام داد به تهران بازگردد و وی پس از یک سال دوری از ایران به تهران بازگشت و از وی استقبال شایانی به عمل آمد.

پس از بازگشت احمدشاه از اروپا روابط دو برادر صمیمانه بود و در تمام مراسم شرکت داشتند. در اواسط ۱۳۰۲ مجددا احمدشاه تصمیم به مسافرت اروپا گرفت و مشیرالدوله رئیس‌الوزراء برای اینکه شاه را از این سفر منصرف سازد، استعفا داد و احمدشاه علیرغم میل باطنی خود، رضاخان سردارسپه را به رئیس‌الوزرائی برگزید و خود پس از خداحافظی با حجج اسلام در قم عازم سفر سوم شد. سفری که دیگر بازگشت نداشت و در غیاب وی محمدحسن میرزا ولیعهد نایب‌السلطنه ایران گردید.

مجلس پنجم که انتخابات آن زیرنظر سردارسپه و عوامل وی انجام گرفته بود، در روز ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ با نطق افتتاحیه محمدحسن میرزا ولیعهد نایب‌السلطنه ایران گردید.

مجلس پنجم که انتخابات آن زیرنظر سردارسپه و عوامل وی انجام گرفته بود، در روز ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ با نطق افتتاحیه محمدحسن میرزا گشایش یافت. در همان نخستین جلسه مشاهده شد که این مجلس وظایف خاصی بر عهده دارد. قریب دو هفته مجلس به امور داخلی پرداخت و وقتی تصویب اعتبارنامه‌ها به حد نصاب قانونی رسید، یک مرتبه چهره‌ی اصلی مجلس نمایان شد و از هر طرف فریاد جمهوری بلند شد و طرحی که نمایندگان تنظیم نموده بودند، در جلسه‌ی علنی قرائت گردید. در تهران و شهرها دستجات مختلف برای اعلام جمهوری به راهپیمائی و تشکیل اجتماع پرداخته خواستار رژیم جدید شدند. در روز ۲۸ اسفند ۱۳۰۲ رضاخان سردارسپه که رژیم سلطنتی را منقرض و رژیم جمهوری را جانشین آن می‌دانست، در فکر استعفا و اخراج محمدحسن میرزا و رژیم جمهوری را جانشین آن می‌دانست، در فکر استعفا و اخراج محمدحسن میرزا ولیعهد برآمد. عده‌ای از سران قاجاریه و نزدیکان ولیعهد را نزد خود احضار نموده و به آنها ماموریت داد که با محمدحسن میرزا مذاکره و استعفای او را از ولیعهدی بگیرند و کاخ گلستان را نیز تخلیه نماید. هیئتی از بین رجال و شاهزادگان برای ملاقات با ولیعهد انتخاب شدند که عبارت بودند از حاج

معین‌الدوله، میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه، یمین‌الدوله فرزند ناصرالدین شاه و حاج مخبرالسلطنه هدایت. این هیئت همان روز با ولیعهد ملاقات نموده به وی تکلیف کردند که از ولیعهدی استعفا داده و کاخ گلستان را تخلیه نماید و در عوض سردارسپه پس از استعفا شئونات او را حفظ خواهد نمود و حقوق مکفی به وی پرداخت خواهد شد. دراین دیدار احتشام‌السلطنه با ولیعهد به تندی برخورد می‌کند ولی محمدحسن میرزا یک روز فرصت می‌خواهد.

فردای آن روز همان هیئت با ولیعهد ملاقات و پیشنهاد روز قبل خود را تکرار می‌نمایند ولی محمدحسن میرزا به اتکای مدرس و چند تن از دوستانش، جواب مساعدی نمی‌دهد و مراتب را تلفنی به موتمن‌الملک رئیس مجلس بازگو نموده کسب تکلیف می‌نماید. موتمن‌الملک به اتفاق مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، سید محمد تدین و شیخ‌العراقین‌زاده عصر روز ۲۹ اسفند با محمدحسن میرزا ملاقات و مذاکراتی در این زمینه انجام می‌دهد و بلافاصله پس از ملاقات موتمن‌الملک، جلسه‌ی خصوصی مجلس را تشکیل داده و موضوع استعفا و خروج از کاخ گلستان ولیعهد را مطرح می‌کند. مدرس و حائری‌زاده به دفاع از محمدحسن میرزا و تدین و قائم‌مقام عدل در ذم‌قاجاریه و حمایت مردم از سردارسپه مطالبی عنوان می‌کنند ولی مجلس بدون اخذ نتیجه تعطیل می‌شود و بعد به علت مخالفت شدید روحانیون با جمهوری، مسئله‌ی استعفا و خروج ولیعهد منتفی می‌گردد و موجباتی فراهم می‌شود تا روابط ولیعهد و سردارسپه را التیام دهند و از طرف مجلس شورای ملی این ماموریت به دکتر محمدمصدق ارجاع می‌گردد و او موجبات آشتی‌کنان سردارسپه و محمدحسن میرزا را فراهم می‌کند. روابط محمدحسن میرزا و سردارسپه در ۱۳۰۳ روابطی عادی بود تا اینکه مجلس شورای ملی فرماندهی کل قوا را از احمدشاه منتزع و به سردارسپه واگذار نمود. در همین اوقات ولیعهد به فکر خود افتاده درصدد احراز مقام سلطنت برآمد و با چند تن از یاران سردارسپه این فکر را در میان نهاد و اقداماتی در این مورد به عمل آمد ولی ولیعهد غافل از این نکته بود که سردارسپه پس از به هم خوردن جمهوری ، برنامه‌ی انقراض رژیم قاجاریه و پادشاهی خود را دارد. محمدحسن میرزا در مهرماه ۱۳۰۴ از سردارسپه درخواست نمود که مبلغی به حقوق وی اضافه کند و سردارسپه موضوع را به کمیسیون بودجه‌ی مجلس احاله کرد و مجلس مبلغ چهارهزار و پانصد تومان به حقوق وی افزود و جمع دریافتی او در ماه به مبلغ چهارده هزار و پانصد تومان رسید ولی هرگز این حقوق را دریافت نکرد.

از بامداد روز نهم آبان‌ماه ۱۳۰۴ که قرار بود در ان روز طرح انقراض سلسله قاجاریه و سلطنت رضاخان به پادشاهی به تصویب برسد، کاخ گلستان تحت کنترل نیروی نظامی قرار گرفته رفت‌وآمد در آن ممنوع شد و سیمهای تلفن قطع گردید. در حوالی ظهر که طرح نمایندگان مورد تصویب قرار گرفت، هیئتی مرکب از امیرلشکر عبدالله‌خان امیرطهماسبی فرماندار نظامی تهران، سرتیپ مرتضی یزدان‌پناه فرمانده لشکر مرکز، سرهنگ بوذرجمهری کفیل بلدیه تهران، سرهنگ محمدخان درگاهی رئیس نظمیه و سلطان محمدعلی‌خان صفاری معاون بلدیه، مامور تحویل کاخهای سلطنتی و اخراج محمدحسن میرزا و حرمسرای احمدشاه از کاخهای سلطنتی شدند. امیرلشکر طهماسبی در این ماموریت خشونت زیادی به خرج داده و به محمدحسن میرزا اهانت نمود و بالاخره در همان روز تمام کاخها و اثاثیه سلطنتی مهر و موم گردید و در اوایل شب، محمدحسن میرزا را با مقداری اثاثیه شخصی در اتومبیلی جا داده، با عده‌ای سرباز به فرماندهی یاور اسدالله گلشائیان به مرز ایران و عراق برده و از مرز خارج کردند. همراهان آخرین بازمانده‌ی قاجاریه در این تبعید عبارت بودند از: دکتر جلیل‌خان ندیم‌السلطان (ثقفی)، دکتر رضا صحت (صحت‌السلطنه)، ابوالفتح‌خان و صالح‌خان. امیرطهماسبی برای هزینه‌ی تبعید محمدحسن میرزا مبلغ پنج هزار تومان پول در اختیار دکتر صحت گذارد. در سرحد ایران و عراق به هر کدام از همراهان یک پاسپورت درجه سوم دادند و پس از کسب تکلیف مجددا محمدحسن میرزا و همراهان او را رها ساختند.

در عراق از ولیعهد استقبال شد. غیر از محمود میرزا و مجید میرزا برادرانش و عده‌ای از قاجاریه از او استقبال کردند، معاون تشریفات وزارت امور خارجه عراق هم از او استقبال کرد و خیرمقدم گفت و محمدحسن میرزا یکسر به دیدار ملکه جهان مادرش

رفت که در کربلا اقامت داشت.

محمدحسن میرزا چندی در عراق به سر برد سپس به فرانسه رفته در آنجا خانه و کاشانه‌ای برای خود تدارک دید و برای فروش املاک خود در ایران با کارگزاران خود مکاتباتی نمود ولی دولت فقط اجازه‌ی فروش یک ده او را در اطراف قزوین داد و محمدحسن میرزا در پاریس در عسرت مالی به سر می‌برد و با مختصر ارثی که از پدرش در اروپا به او رسید و کمکهای احمدشاه زندگی می‌کرد.

در ۱۳۰۸ که سلطان احمدشاه به بیماری دیابت و کلیه درگذشت، محمدحسن میرزا اعلامیه‌ای در مطبوعات اروپا انتشار داد و پادشاهی خود را اعلام نموده و از ملت ایران خواست که هر وقت بخواهند وی به ایران معاودت خواهد نمود و وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی انجام خواهد داد. در همان ایام شورش عشایر فارس در جنوب ایران ابعاد گسترده‌ای پیدا کرده بود و تحقیقا اداره‌ی ایالت از دست مامورین دولتی و نظامی خارج شده در دست روسای عشایر بود. ناراضیان از حکومت پهلوی اقداماتی را شروع نموده و محمدحسن میرزا را نیز با خود همراه ساختند تا پس از سقوط تهران او را به سلطنت استوار سازند ولی ارتش نوبنیاد پهلوی شورش عشایر را فرونشانید و امنیت را در آن منطقه مستقر ساخت. در این جریان عده‌ای از سران بختیاری و سران عشایر فارس متهم به همکار با محمدحسن میرزا شدند. البته در ایران نیز قرار بود به رضاشاه سوءقصد بشود. رضاشاه قبل از آنکه تیر مخالفین به هدف اصابت کند، از ماجرا مطلع گردید و عده‌ی زیادی از سران بختیاری و عشایر فارس را بازداشت نمود. در این رهگذر جعفرقلی‌خان سردار اسعد وزیر جنگ نیز در مظان اتهام قرار گرفته بازداشت شد و سرانجام روز دهم فروردین‌ماه ۱۳۱۳ سردار اسعد توسط آمپول و بقیه‌ی سران عشایر بختیاری توسط چوبه‌ی دار معدوم شدند.

محمدحسن میرزا تا سال ۱۳۲۰ گاهی در لندن و زمانی در پاریس به سر می‌برد. در روز سوم شهریورماه ۱۳۲۰ که نیروهای نظامی انگلستان و شوروی مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار داده و وارد خاک ایران شدند، محمدحسن میرزا مجددا در لندن اقدامات خود را برای جلوس به تخت سلطنت آغاز نمود و با وزارت امور خارجه‌ی انگلیس مذاکراتی انجام داد و انگلیس‌ها تصمیم به خلع رضاشاه و تفویض سلطنت به قاجاریه گرفتند ولی به جای محمدحسن میرزا، یکی از پسران او به نام «حمید» را که افسر نیروی دریائی انگلستان بود کاندیدا کردند. ولی مذاکرات دیپلماسی در تهران مخصوصا تلاش شخصی محمدعلی فروغی، این برنامه را نقش برآب کرد.

محمدحسن میرزا در ۱۳۲۱ در ۴۲ سالگی در بغداد درگذشت و در جوار حضرت امام حسین علیه‌السلام مدفون گردید. مرگ ناگهانی محمدحسن میرزا در جراید آن روز اروپا و ایران با تردید تلقی شد. محمدحسن میرزا برخلاف برادرش احمدشاه، مردی فعال و جاه‌طلب و مبارز بود و تا پایان عمر دست از تلاش برنداشت. تحصیلات متوسطی داشت و زبان فرانسه و انگلیسی را به خوبی تکلم می‌کرد.

محمدحسن میرزا پس از اخراج از ایران هیچگونه اموال منقولی با خود نبرد یعنی اجازه داده نشد که اثاثیه‌ی شخصی خود را همراه داشته باشد. از این رو مادام که حیات داشت، هزینه‌ی زندگی وی و فرزندانش توسط ملکه جهان مادرش پرداخت می‌شد. احمدشاه نیز طی وصیت‌نامه‌ای که تنظیم کرده بود، ثلث اموالش را برای معاش برادر و برادرزاده‌های خود گذاشته بود که در حقیقت مبلغ قابل ملاحظه‌ای نبود.

محمدحسن میرزا در وقتی که وفات یافت و طبق خبر منتشر شده در روزنامه‌ی تایمز کلیه‌ی مایملک او اعم از لباس و نقدینه و لوازم زندگی مجموعا ۵۰۰ لیره بود.

ولیعهد اسبق ایران در عمر نسبتا کوتاه خود یک زن عقدی و پنج زن صیغه‌ای اختیار کرد. در هیجده سالگی با مهین‌بانو دختر ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه (دختر عمویش) ازدواج کرد و صاحب یک دختر شد به نام گیتی‌افروز ولی این ازدواج دوام زیادی نکرد

و به جدائی انجامید.

هنگامی که در تبریز اقامت داشت با عزیز اقدس دختر یک بازرگان تبریزی ازدواج نمود و صاحب یک دختر شد به نام شمس اقدس. این دختر با دکتر خلیل ملک ازدواج کرد و در ۱۳۷۱ درگذشت.

همسر سوم او همایون‌السلطنه قوانلو قاجار بود. از این زن صاحب یک پسر شد به نام سلطان حسین میرزا که در انگلستان مهندسی کشاورزی تحصیل کرد و سرانجام در ۱۳۵۷ درگذشت.

چهارمین همسر وی محترم‌السلطنه بود که همراه محمد حسن میرزا به خارج نرفت و متارکه کرد و بعدها به همسری سرپاس رکن‌الدین مختاری درآمد. محمدحسن میرزا از این خانم پسری داشت به نام سلطان حمید میرزا که در نیروی دریائی انگلیس درجه‌ی افسری داشت، بعد در شرکت نفت شل استخدام شد، مدتی هم در کنسرسیوم نفت خدمت می‌کرد. این همان شاهزاده‌ای است که انگلیس‌ها در نظر داشتند پس از کناره‌گیری و تبعید رضاشاه، او را به تخت سلطنت ایران برسانند و بعد به اصرار محمدعلی فروغی منصرف شدند. حمید میرزا در ۱۳۶۷ در انگلستان فوت کرد و پسری دارد به نام محمدحسن میرزا.

شمس‌الملوک همسر دیگر محمدحسن میرزا نیز یک فرزند به نام رکن‌الدین میرزا از خود باقی گذارد. رکن‌الدین میرزا در ۱۳۲۴ به ایران آمد و مطالبه املاک پدر خود را نمود، مخصوصا در مورد ملک اقدسیه پافشاری کرد. دولت وقت مبلغ هشت میلیون ریال بابت قیمت اقدسیه به او پرداخت.

انیس‌السلطنه آخرین همسر محمدحسن میرزا بود که فرزندی نداشت و به بیماری سل در جوانی درگذشت.

وی برادر احمدشاه قاجار (ه.م) و ولیعهد او بود. هنگامی که احمدشاه از پادشاهی ایران خلع گردید، محمدحسن میرزا نیز به اروپا رفت و در سال ۱۳۲۱ ه.ش در پاریس درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قاجار، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدعلی قاجار ششمین پادشاه سلسله‌ی قاجار، فرزند مظفرالدین شاه، در ربیع‌الثانی ۱۲۸۹ ه.ق مطابق خردادماه ۱۲۴۹ ش و برابر با آوریل ۱۸۷۲ م در تبریز متولد شد. مادرش تاج‌الملوک ملقب به ام‌الخاقان دختر میرزا تقی‌خان امیرکبیر از بطن خانم عزت‌الدوله دختر محمدشاه قاجار بود.

محمدعلی میرزا دو ساله بود که به اتفاق مادرش به تهران احضار شد و جبرا مادر او را مطلقه نمودند، ولی مادر و پسر در اندرون ناصرالدین‌شاه به خانم شکوه‌السلطنه مادر مظفرالدین‌شاه سپرده شدند. محمدعلی میرزا تا ۱۲ سالگی در اندرون ناصرالدین‌شاه به سر می‌برد و قسمتی از تحصیلات خود را در آنجا فراگرفت. ناصرالدین شاه در تحصیل و تعلیم وی نظارت کامل داشت و به وی لقب اعتضادالسلطنه داد.

در ۱۲ سالگی به تبریز عودت داده شد و تحصیلات علمی و نظامی خود را ادامه داد و زبانهای روسی و فرانسه را فراگرفت. در ۱۷ سالگی اولین شغل دولتی را به او سپردند و آن فرماندهی فوج امیریه بود. وظیفه‌ی این فوج حفاظت ارک حکومتی تبریز بود.

در ۱۳۰۸ ناصرالدین‌شاه به او منصب امیرتومانی و نشان و حمایل آن را داد و فرمانده کل قشون آذربایجان شد و علاوه بر آن حکومت خوی و شاپور نیز به او واگذار گردید. در ۱۳۰۹ که حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی از پیشکاری ولیعهد معزول شد، تمام

کارهای او به محمدعلی میرزا اعتضادالسلطنه واگذار گردید. در اوایل ۱۳۱۴ ه.ق به ولیعهدی ایران انتخاب شد و میرزا علی‌خان امین‌الدوله کارگزار و پیشکار او گردید. امین‌الدوله پس از چندی به تهران احضار و صدراعظم ایران شد. به جای وی امیرنظام گروسی رفت و چندی هم نظام‌السلطنه مافی پیشکار او بود.

محمدعلی میرزا هر سال یکی دو بار به تهران احضار می‌شد و هر بار هنگام بازگشت، نشان یا امتیازات دیگری به او داده می‌شد. در دوران ولیعهدی روی‌هم‌رفته طرفدار سیاست روس در ایران بود و خیلی با آنها حشر و نشر داشت و از این رو انگلیس‌ها با وی میانه‌ای نداشتند و حتی گاهی درصدد تغییر او برمی‌آمدند ولی هرگز در این کار توفیق نیافتند.

در دوران ولیعهدی خود در تبریز که قریب ۱۱ سال طول کشید، به علت طمع و آز

زیادی که داشت، به املاک مردم دست درازی کرد و چندین رقبه ملک مرغوب برای خود تدارک دید. از کارهای بسیار زشت و ناپسندی که در دوران ولیعهدی انجام داد، سربریدن میرزا حسن‌خان خبیرالملک و میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی بود که هر سه در استانبول اقامت داشتند و وقتی به ایران تحویل داده شدند، به وضع فجیعی سر آنها را بریده و پوست آنها را پر از کاه نموده به تهران فرستاد.

محمدعلی میرزا در ۱۳۲۳ به تهران احضار شد و یک هفته پس از احضارش مظفرالدین شاه سفر سوم خود را به اروپا آغاز نمود.این مسافرت قریب چهار ماه طول کشید و پس از بازگشت، ولیعهد مجددا به تبریز بازگشت. محمدعلی میرزا در این توقف کوتاه در تهران برای امنای دولت خط و نشان کشید. هنگام نهضت مشروطیت با آزادی‌خواهان موافق بود و آنها را تقویت می‌نمود ولی برخی موافقت او را نیرنگ تلقی می‌کردند. مظفرالدین‌شاه چهار ماه پس از صدور فرمان مشروطیت، اعتدال وضع مزاجی خود را از دست داد و اطباء هم از درمان او قطع امید نمودند، لذا صلاح در این دیده شد که ولیعهد به تهران احضار شود. ولیعهد در آخر آذرماه ۱۲۸۵ وارد تهران شد. مظفرالدین‌شاه در آخرین روزهای حیات خود قانون اساسی را توشیح کرده محمدعلی میرزا نیز آن را امضاء نمود. سرانجام مظفرالدین‌شاه در ۱۹ دی ماه درگذشت و محمدعلی‌شاه به تخت سلطنت نشست و تاجگذاری کرد. در اولین جلسه‌ی مجلس شورای ملی حاج سید نصرالله تقوی نماینده‌ی طلاب و وعاظ که ناطقی زبردست بود، طی خطابه‌ای به شاه جدید تبریک و تهنیت گفت. اولین اقدامی که در دوران سلطنت وی به وقوع پیوست، تعیین هیئتی برای تدوین متمم قانون اساسی بود زیرا او هم مدعی بود که قانون اساسی کامل نبوده و حقوق قوه‌ی سه‌گانه مشخص نمی‌باشد. از این رو به هیئت منتخب مجلس تاکید نمود با استفاده از قوانین اساسی کشورهای مترقی، متمم قانون اساسی را تهیه نمایند. ضمنا میرزا علی اصغرخان اتابک را که در اروپا به سر می‌برد، برای رئیس‌الوزرائی احضار نمود و احمدمیرزا فرزند دوم خود را به ولیعهدی اعلام کرد. در نتیجه احضار میرزا علی‌اصغرخان اتابک، مشیرالدوله رئیس‌الوزراء از کار کناره‌گیری و وزیرافخم ارشد وزرای کابینه سرپرست هیئت وزیران شد. هنوز اتابک وارد مرز ایران نشده بود که سیدحسن تقی‌زاده نماینده‌ی مجلس طی نطق پرشوری، سخنانی علیه اتابک ایراد نمود و او را نه تنها صال حبرای رئیس‌الوزرائی ندانست، بلکه اتهامات زیادی از گذشته‌ی او برشمرد و جدا با بازگشت او به مخالفت برخاست. تنها تقی‌زاده در آن جلسه نبود که اتابک را مورد حمله قرار داد بلکه حاج ابراهیم تبریزی و حاج شیخ ابراهیم زنجانی نیز علیه اتابک سخن‌ها گفتند و پرده‌ها بالا رفت. حملات نمایندگان تندروی مجلس در مردم عوام و فرصت‌طلب آن روز تاثیر خود را بخشید و مجاهدین گیلان در بندر انزلی اجازه‌ی خروج او را از کشتی ندادند و سرانجام با پادرمیانی عده‌ای، اتابک از کشتی پیاده شد و در میان احترامات تشریفاتی اسکورت روسی خود به خاک ایران قدم نهاد و وعده‌های مساعد برای گسترش عدالت و اجرای قوانین و رفاه مردم داد.

اتابک در همان نخستین روزهای زمامداری خود با مشکلات زیادی مواجه شد: شورش در فارس علیه قوام‌الملک شیرازی، تجاوز قوای عثمانی به مرزهای ایران، کمبود نان و قحطی و قیام سالارالدوله در غرب ایران برای تصاحب تاج و تخت، تشکیل اولین

هسته‌ی مخالفت با مشروطه و قیام حاج ملا قربانعلی مجتهد متنفذ زنجان و قتل سعدالسلطنه حاکم خمسه. اتابک با تدابیر خاصی به اصلاح پرداخت و مشکلاتی که پیش آمده بود برطرف کرد. ولی ناگاه در مجلس شورای ملی سیدحسن تقی‌زاده علیه پدر زن و عموی شاه که وزارت جنگ را بر عهده داشت سخن گفت و عدم حضور او را در مجلس بهانه قرار داده و از وکلاء که قبلاً با عده‌ای از آنها تبانی کرده بود، خواستار عزل او شدند و مجلس نیز رای به برکناری او داد و طبعا محمدعلی‌شاه رنجیده‌خاطر گردید.

صدارت اتابک بیش از چهارماه دوام نکرد و در حالی که با مشروطه‌خواهان همه‌گونه همراهی داشت، به قتل رسید. مجلس قتل رئیس‌الوزراء را به شاه تسلیت گفت و تقاضا کرد شخص لایقی را به رئیس‌الوزرائی تعیین نماید و محمدعلی‌شاه نیز میرزا احمدخان مشیرالسلطنه را که از محارم و نزدیکانش بود، به ریاست دولت برگزید ولی مجلس به انتخاب او روی خوشی نشان نداد.

قتل اتابک و ر نتیجه کشته شدن یا خودکشی عباس آقای تبریزی قاتل او مستمسک به دست مشروطه‌خواهان داد و با برقراری مجالس ختم متعدد و سخنرانی‌های تند و آتشین، به او لقب منجی ایران دادند و عمل او را مطابق عدل و انصاف دانستند و اوضاع آشفته‌ی آن روز را آشفته‌تر کردند.

زمامداری مشیرالسلطنه از چهل روز تجاوز نکرد و محمدعلی شاه با نشستی که با وکلاء تشکیل داد، ابوالقاسم ناصرالملک را به رئیس‌الوزرائی برگزید و در همین ایام متمم قانون اساسی به تصویب مجلس رسید. محمدعلی‌شاه بلادرنگ آن را توشیح نموده و به صورت بخشنامه به شهرها مخابره کردند. در همین ایام روزنامه‌های تندروئی چون روح‌القدس، مساوات صور اسرافیل در عرصه سیاست ایران ظاهر شدند و با برنامه‌های تند و انقلابی و درست در صف مخالف محمدعلی‌شاه قرار گرفتند. ناصرالملک اولین اقدامی که انجام داد، بردن محمدعلی‌شاه و شاهزادگان بلافصل به مجلس شورای ملی و سوگند مجدد وفاداری به قانون اساسی و رژیم مشروطیت بود.

ناصرالملک که زیرکانه شکاف و اختلاف بین تندروان مجلس و محمدعلی‌شاه را دامن می‌زد، بر تصمیم نابخردانه‌ی آنان که تقلیل بودجه‌ی دربار و شاهزادگان و قطع حقوق زنان ناصرالدین شاه و کارمندان بیوتات سلطنتی بود، صحه گذاشت و بودجه‌ی دربار را از هشتصد هزار تومان به پانصد هزار تومان تقلیل داد. ولی ناصرالملک گناه اینگونه اعمال را به گردن مجلسیان انداخت و از شاه خواست با آنان به گفتگو و مذاکره بنشیند و او نیز عده‌ای از وکلاء را احضار نمود و لایحه‌ای را که تنظیم شده بود قرائت کردند. در این لایحه شاه متذکر شده بود که وکلاء از مرز خود تجاوز می‌کنند و در کارهای اجرائی مداخله دارند. وکلاء در پاسخ شاه اظهار کردند تقلیل بودجه‌ی دربار خواسته‌ی رئیس‌الوزراء بود. نوشته‌های روزنامه‌های تندرو و تشکیل انجمنهای متعدد که به آتش اختلاف دامن می‌زدند، شاه را ناگزیر کرد که گروهی برای مبارزه با مخالفین خود تشکیل دهد. شیخ فضل‌الله نوری، شیخ علی‌اکبر بروجردی، شیخ محمد آملی و سید علی‌آقا یزدی ضمن اتحادی با هم، مبارزه‌ی همه‌جانبه‌ای را آغاز کردند. عمله‌جات بیوتات سلطنتی که حقوق آنها قطع شده بود، به هیئت اجتماع در جلوی بهارستان اجتماع نموده خواستار تجدیدنظر در تصمیم مجلس شدند. در همین هنگام مقتدرنظام و ضیع حضرت که از گردنکشان تهران بودند با جمعیتی افزون از هزار نفر بدانها پیوستند و بلوا و آشوب آغاز شد. بین اجتماع‌کنندگان و محافظین مجلس تیراندازی گردید و چند نفری مقتول و مجروح شدند و سپس دامنه‌ی بلوا به توپخانه کشیده شد و در آنجا نیز زدوخوردی به وقوع پیوست.

محمدعلی‌شاه تمام این وقایع و اتفاقات را از جانب ناصرالملک تشخیص داد و در نتیجه رئیس‌الوزراء و وزیران را احضار نمود و چوب مفصلی به آنها زد و ناصرالملک را در اتاق حاجب‌الدوله و وزیران را در اتاق امیربهادر زندانی ساخت. در همین هنگام احتشام‌السلطنه رئیس مجلس، دو تن از برادران خود (علاءالدوله و معین‌الدوله) را به دربار فرستاد و مسبب واقعه‌ی توپخانه را خود شاه دانست. از این گستاخی احتشام‌السلطنه، شاه دستور داد برادران او را کتک مفصلی زدند و حکم اعدام علاءالدوله را نیز صادر

نمود. سرانجام با دخالت چرچیل دبیر شرقی سفارت انگلیس ناصرالملک از دست شاه خلاص شد و به اروپا تبعید گردید. وزیران نیز حیاتی تازه یافتند.

پس از برکناری ناصرالملک، محمدعلی‌شاه نظام‌السلطنه مافی والی فارس را که مردی سالخورده و با تجربه و از تربیت‌یافتگان عصر ناصری بود، به ریاست وزراء تعیین کرد. در همان روز تعیین رئیس‌الوزراء جدید، مجلس حملات شدیدی به محمدعلی‌شاه نمود و او را قانون‌شکن خواندند. رهبری مخالفین کماکان در دست تقی‌زاده بود. نظام‌السلطنه قبل از معرفی وزیران، یک جلد کلام‌الله مجید که توسط محمدعلی‌شاه مهر و امضا شده و متضمن سوگند وفادار به مشروطیت بود، به مجلس داد.

روز هشتم اسفندماه ۱۲۸۶ محمدعلی‌شاه هنگام عبور از خیابان الماسیه مورد سوءقصد قرار گرفت و دو بمب در جلوی کالسکه‌ی او منفجر شد. چند نفری مقتول و مجروح شدند ولی به شاه آسیبی نرسید. نظام‌السلطنه که رجلی باتجربه و مدبر بود، به برنامه‌های پنهانی علیه محمدعلی‌شاه واقف بود و می‌دانست که تلاش مصلحانه‌ی او به جائی نخواهد رسید. از این رو از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد.

شاه برای جانشینی نظام‌السلطنه اعتنائی به وکلاء نکرد و مشیرالسلطنه را به رئیس‌الوزرائی منصوب نمود. مجلس از شاه درخواست نمود تا شش نفر از درباریان را اخراج کند و محمدعلی‌شاه هم متقابلا از مجلس خواست وکلای تندرو و وعاظ مخالف را معرفی نمایند. آشفتگی کارها به مرحله‌ای رسیده بود که هیچگونه راه‌حلی به نظر نمی‌رسید. روز ۱۴ خردادماه ۱۲۸۷ محمدعلی‌شاه به باغشاه رفته و ستاد کار خود را در آنجا قرار داد و عده‌ای که عبارت بودند از جلال‌الدوله، علاءالدوله، معین‌الدوله، امیرنظام و سردار منصور را توقیف و زنجیر نمود. سپس پستخانه و تلگرافخانه را متصرف شد و از مجلس مصرا خواست وعاظ تندرو و روزنامه‌نویسان هتاک را تحویل دهند.

روز اول تیرماه محمدعلی‌شاه تلگرافی به تمام ولات و حکام مخابره کرده و متذکر شد «این مجلس خلاف مشروطیت است و هر کس من بعد از فرمایشات ما عدول کند مورد تنبیه و سیاست سخت قرار خواهد گرفت». از بامداد روز دوم تیرماه شهر تهران تبدیل به دژ نظامی شد. قزاقان اعم از پیاده، سواره و توپخانه، نقاط حساس تهران را اشغال کردند. پالکونیک لیاخوف رئیس قزاقخانه به حکومت نظامی تهران انتخاب شد. تدریجا بین قزاقان مستقر در میدان بهارستان و جلوی مسجد سپهسالار با مجاهدین زدوخورد درگرفت و سرانجام قوای قزاق مجلس را به توپ بست و تعداد زیادی از مجاهدین به قتل رسیدند. به هنگام ظهر قوای قزاق پیروز شد و صدای مجاهدین خاموش گردید و قزاقان وارد مجلس شدند و به تخریب و غارت پرداختند. از بامداد آن روز عده‌ی زیادی از مشروطه‌خواهان و روحانیون که در مجلس اجتماع کرده بودند، پس از پیروزی نیروی استبداد، از در شرقی مجلس خارج شده به باغ امین‌الدوله رفته و مخفی گردیدند. پس از ساعتی چند، قزاقان به محل اختفاء آنها پی برده وارد باغ شدند و پس از قتل حاج ابراهیم تبریزی، بقیه را دستگیر و با ضرب و شتم به زندان باغشاه بردند و حکومت نظامی هم نسبت به بازداشت مشروطه‌خواهان اقدام کرد و مجموعا قریب سیصد نفر را بازداشت نمودند. عده‌ای هم در سفارتخانه‌ها تحصن اختیار نموده و برخی نیز مخفیانه از تهران فرار کردند. ملک‌المتکلمین، سلطان‌العلمای خراسانی مدیر روزنامه‌ی روح‌القدس، میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر صوراسرافیل و قاضی ارداقی پس از تحمل انواع شکنجه‌ها، به قتل رسیدند و عده‌ای تبعید گردیده و یک دادگاه ویژه مامور رسیدگی به جرائم و اتهامات آنها شد. ظاهرا تهران به تصرف محمدعلی‌شاه درآمد و مجلس تعطیل شد و مشروطه‌خواهان در زندان جای گرفتند ولی در سایر شهرها چون تبریز، شیراز، اصفهان و گیلان فعالیتهای دامنه‌داری برای بازگشت مشروطه آغاز گردید.

علمای مخالف مشروطه در باغشاه اجتماعات زیادی تشکیل دادند و پس از مذاکرات بسار، اعلامیه دادند که مشروطه با شریعت سازگار نیست و طی عریضه‌ای از محمدعلی‌شاه تقاضا کردند از مشروطه صرفنظر نماید. قوای دولتی نتوانست در شهرها

مشروطه‌خواهان را ساکت کند و در تبریز ستارخان و باقرخان با جنگهای خیابانی مبارزه‌ی شدیدی را آغاز کردند. بختیاری‌ها شهر اصفهان را متصرف شدند و در گیلان مجاهدین با مشارکت پیرم، شهر را زیر سلطه‌ی خود گرفته و حاکم آنجا را به قتل رسانیدند. سپهدار تنکابنی نیز به آنها ملحق شد و سرپرستی انقلابیون گیلان را برعهده گرفت. قوای بختیاری هم از اصفهان وارد قم شد و آهنگ تهران نمود. محمدعلی‌شاه، مشیرالسلطنه را از رئیس‌الوزرائی برکنار نمود و ناصرالملک را احضار کرد. او از آمدن خودداری نمود و سعدالدوله سرپرست دولت شد. ولی اقدامات دیپلماتیک به ثمر نرسید و هر دو قوا در بادامک تهران به هم رسیدند و پس از جنگ شدیدی وارد تهران شدند. تهران پس از سه روز زدوخورد، به تصرف مشروطه‌خواهان درآمد و محمدعلی‌شاه ناگزیر به اتفاق خانواده‌ی خود و رجال و اعیان مستبد، در سفارت روس در زرگنده متحصن شدند. پس از تحصن محمدعلی‌شاه در سفارت روس، چرچیل دبیر سفارت انگلیس و بارنفسکی دبیر سفارت روس، بالاتفاق در عمارت بهارستان حضور یافته با سردار اسعد و سپهدار تنکابنی ملاقات نمودند و دادستان پناهندگی شاه را در سفارت روس به اطلاع رسانیده تقاضا کردند که جنگهای داخلی خاتمه داده شود. کلنل لیاخوف نیز خود را به فاتحین تهران معرفی کرد و تقاضای تامین جانی نمود.

یک کمیسیون عالی مرکب از ۲۸ نفر از طرف مشروطه‌خواهان تعیین گردید تا اداره امور کشور تحت‌نظر آنها باشد. این کمیسیون در اولین جلسه‌ی خود محمدعلی‌شاه را به علت پناهندگی در سفارت روس از سلطنت عزل نمود و احمد میرزا فرزند ۱۳ ساله‌ی او را به سلطنت برگزید. چون شاه جدید سنش به نصاب قانونی نرسیده بود، علیرضاخان عضدالملک را به نیات سلطنت انتخاب کردند. تغییرات زیادی در شئون مملکت داده شد و دادگاه انقلاب تشکیل یافت و عده‌ای اعلام شدند. محمدعلی‌شاه قریب یک ماه در سفارت روس باقی مانده و هیئتی از طرف مشروطه‌خواهان با وی وارد مذاکره شدند و سرانجام پیمانی منعقد گردید که محمدعلی‌شاه املاک خود را به دولت واگذار کند و همچنین جواهرات سلطنتی را تحویل دهد و در عوض دولت ایران متعهد گردید سالیانه یکصد هزار تومان به محمدعلی میرزا و خانواده‌ی وی پرداخت کند. پس از امضای پیمان و پرداخت حقوق سه ماه، روز ۱۸ شهریور در پناه عده‌ای سرباز روسی و هندی و ایرانی، تهران را به سوی روسیه ترک نمود.

محمدعلی میرزا پس از خروج از ایران، به شهر ادسا که قبلا برای اقامت او تعیین شده بود رفت و علاوه بر همسر و فرزندانش، عده‌ای از خواص مانند موثق‌الدوله، امیربهادر، و صاحب جمع او را همراهی کردند ولی پس از دو سال توقف در سر سودای سلطنت کرد و به اتفاق دو برادرش ملک‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه و ابوالفتح میرزا سالارالدوله، وارد ایران شد و گمش‌تپه را مرکز کار و ستاد خود قرار داد. مقادیری نیز اسلحه همراه داشت و در همان زمان شعاع‌السلطنه راه مازندران پیش گرفت و در بابل اردو زد و مشغول جمع‌آوری سپاه شد. محمدعلی میرزا طی تلگرافی به سپهدار تنکابنی دستور داد تا موقع ورود وی به تهران، امور دولت را زیر نظر بگیرد. سپهدار متهم به تبانی با شاه سابق شد و مجلس به عزل او رای داد و صمصام‌السلطنه بختیاری وزیر جنگ را به رئیس‌الوزرائی برگزید. در همین هنگام سالارالدوله که کرمانشاه را ساخلوی خود قرار داده بود، با مخابره‌ی تلگراف تندی به مجلس خواستار سلطنت محمدعلی‌شاه شد.

اولین اقدامی که دولت انجام داد، قانونی از مجلس گذرانید بدین شرح که هرکس محمدعلی میرزا را دستگیر و یا اعدام نماید یکصدهزار تومان جایزه دریافت خواهد گرفت و کسانی که سالارالدوله یا شعاع‌السلطنه را اعدام یا دستگیر نمایند، برای هر کدام ۲۵ هزار تومان پاداش داده خواهد شد.

میرزا علیخان ارشدالدوله طلایه‌دار سپاه محمدعلی میرزا، شاهرود را متصرف شد و با قوای خود به سمت تهران حرکت کرد و در امامزاده جعفر ورامین اردو زد و از تهران پیرم‌خان و جعفرقلی‌خان سردار بهادر با مجاهدین خود برای مقابله به سمت ورامین حرکت کرد. از قزاقخانه نیز سلطان رضاخان با گروهانش شرکت کرد و سرانجام ارشدالدوله از نیروی مجاهدین شکست خورده و دستگیر و اعدام شد. رشیدالسلطان فرمانده دیگر در فیروزکوه به قتل رسید و سالارالدوله در چند نبرد شکست خورد و هر سه برادر

ایران را ترک کردند.

محمدعلی میرزا در ادسا پارکی عالی خریداری کرد و عمارتی شایسته بنیاد نهاد و تا ۱۲۹۷ در آنجا می‌زیست. غیر از ملکه جهان همسر و سه فرزندش، هیجده‌نفر نیز همراه او بودند. دولت اتحاد جماهیر شوروی در اسفند ۱۲۹۷ ادسا را تصرف کرد و محمدعلی میرزا و خانواده‌اش و کلیه‌ی ساکنین آن جزیره از ترس جان خود، قسمتی از اموال خود را برداشته سوار یک کشتی باری فرانسوی شده به اسلامبول فرار کردند. وقتی به عثمانی رسیدند، انگلیس‌ها از پیاده‌شدن مسافران کشتی جلوگیری نمودند. محمدعلی میرزا نامه‌ای به سفارت ایران نوشت و سفیر را از ماندنش در کشیتی باخبر ساخت و پس از نامه‌ای به سفارت ایران نوشت و سفیر را از ماندنش در کشتی باخبر ساخت و پس از چند ساعت یک قایق موتوری از سفارت ایران و یک افسر انگلیسی وارد کشتی فرانسوی شده، او را با احترام لازم به سفارت بردند و موقتا در مدرسه‌ی ایرانیان جای دادند و سپس خانه‌ی قصر مانندی اجاره کرد و چندی در آنجا زیست. در ۱۲۹۸ احمدشاه از طریق عثمانی عازم اروپا شد و پس از ده سال مفارقت، به دیدار پدر و مادر و برادران و خواهر خود نائل شد.

محمدعلی‌شاه چندی در عثمانی سکونت گزید، سپس به اروپا رفت و مدتی در ایتالیا به سیر و سیاحت مشغول شد و سپس وارد پاریس گردید. در سفر دوم و سوم احمدشاه به اروپا، آنها یکدیگر را ملاقات کردند ولی محمدعلی میرزا مبتلا به بیماری قند بود و از این لحاظ غالبا تحت کنترل اطباء قرار داشت. تا اینکه در ۱۶ فروردین ۱۳۰۳ در شهر پاریس به همان بیماری درگذشت. جنازه‌ی وی در پاریس بسیار شکوهمندانه تشییع شد و عده‌ی زیادی از شاهزادگان و سران کشورها در این تشییع شرکت داشتند. سلطان عبدالحمید خلیفه مستعفی عثمانی نیز در کنار احمدشاه قرار داشت. جنازه‌ی او را به کربلا حمل نمودند و در حرم حضرت امام حسین علیه‌السلام مدفون شد. در تهران نیز مجالس ختم متعدد برپا شد.

محمدعلی شاه قاجار در ۱۳۰۸ ه.ق اولین ازدواج خود را انجام داد و یک سال بعد صاحب یک پسر شد به نام حسنعلی که پس از ولیعهد شدن، لقب خود را برای او گرفت و این بچه معروف به حسنعلی اعتضادالسلطنه شد و چون مادرش از قاجاریه نبود نمی‌توانست ولیعهد ایران باشد و بعدها نام خانوادگی اعتضاد مظفری را برای خود برگزید. در ۱۳۰۹ به دستور ناصرالدین‌شاه، جهان‌خانم دختر ارشد کامروا میرزا نایب‌السلطنه را به عقد و نکاح دائم او درآوردند و در ۱۳۱۰ مراسم عروسی باشکوه و جلال کامل و بی‌نظیری انجام گرفت. این خانم که بعد از به سلطنت رسیدن محمدعلی‌شاه، به نام ملکه جهان نامگذاری شد پنج فرزند آورد که به ترتیب عبارت بودند از احمدمیرزا، محمدحسن میرزا، محمود میرزا، عبدالمجید میرزا و فاطمه‌خانم. احمد میرزا در سن ۳۲ سالگی و محمدحسن میرزا در ۴۲ سالگی درگذشتند. محمود میرزا وارد شرکت نفت ایران و انگلیس شد و عبدالمجید هم در یک تجارتخانه در پاریس اشتغال به کار ورزید. فاطمه نیز زن پسرعموی خود شعاع‌السلطنه دوم شد.

محمدعلی شاه قاجار مردی ساده‌دل و احساساتی بود. تحصیلات مقدماتی را به خوبی انجام داد و زبان فرانسه و روسی را فراگرفت، مخصوصا در لغت‌شناسی زبان فرانسه صاحب‌نظر بود. فوق‌العاده مذهبی بود و غیر از انجام واجبات، مستحبات را هم انجام می‌داد. غالبا نماز شب می‌خواند و به استخاره اعتقاد فوق تصوری داشت و هرچند روز یکبار از حلقه‌ی یاسین رد می‌شد و در سفر و حضر مفاتیح‌الجنان از او دور نمی‌شد. به تنها همسرش عشق می‌ورزید و از این‌رو برخلاف پدر و اجدادش، حرمسرائی تشکیل نداد و زنان متعدد به حباله‌ی نکاح خود درنیاورد. در دوره‌ی نوجوانی و جوانی تحت‌تاثیر قدرت امپراطوری روسیه قرار گرفت و تنها راه نجات خود را در نزدیکی به آنها می‌دانست. در اثر اتخاذ چنین روشی، انگلیس‌ها به او فوق‌العاده بدبین بودند و از زمان ولیعهدی درصدد بودند نگذارند او به تخت سلطنت بنشیند. تحریکات منسوبانش چون ظل‌السلطان و پسرش جلال‌الدوله و همچنین سالارالدوله که هر سه مدعی سلطنت ایران بودند، برایش بسی ناگوار و تاسف‌آور بود. ملک‌المتکلمین و سیدجمال واعظ در خطابه‌های خود به او نسبت‌های ناروائی می‌دادند در حالی که هر دو خطیب نامبرده از طرف ظل‌السلطان خریداری شده بودند. روزنامه‌های مساوات،

روح‌القدس و صوراسرافیل هتاکی را به او به سرحد کمال رسانیدند، مخصوصا اتهاماتی به مادرش وارد می‌کردند بسیار ناگوار بود. تمام این حملات باعث شد از مشروطه بیزار شود و آن شوقی که روزهای اول به مشروطه داشت از دست بدهد. وی مالی نیندوخت و پولی به خارج نفرستاد و روزی که ایران را بالاجبار ترک می‌کرد متجاوز از یک میلیون تومان به بانک روس بدهکار بود و دولت کلیه‌ی املاک او را برای واریز بدهی‌های او تصاحب کرد. در انتخاب دوست و همکار بی‌سلیقه بود و به اراذل و اوباش پای‌بندی داشت و اطرافیان او مردمانی سالوس و مال‌اندوز و حقه‌باز بودند. به هر جهت دولت فخیمه! انگلستان با او دشمنی خاصی داشت به طوری که در تمام عمر به او اجازه‌ی ورود به انگلستان را ندادند. محمدعلی‌شاه در سال ۱۳۰۳ شمسی در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قاجار، مظفرالدین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پنجمین پادشاه سلسله قاجاریه و پنجمین فرزند ذکور و چهارمین ولیعهد ناصرالدین شاه بود. مادرش خانم شکوه‌السلطنه در سال چهارم سلطنت به نکاح دائمی شاه درآمد و در ۱۳۰۹ ه.ق در ۵۷ سالگی در تهران درگذشت.

مظفر در ۱۲۶۹ ه.ق در تهران متولد شد. در ۸ سالگی به پیشکاری عزیزخان مکری و وزارت فتحعلی‌خان صاحب دیوان شیرازی به فرمانروائی آذربایجان منصوب و یک سال بعد ولیعهد شد و دوره‌ی ولیعهدی او قریب ۳۵ سال به طول انجامید. در ذیقعده ۱۳۱۳ ه.ق که ناصرالدین شاه به قتل رسید، میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان صدراعظم، تلگراف فوت شاه و سلطنت او را اطلاع داد و یکصد هزار تومان برای مخارج راه فرستاد. مظفر ابتدا در تبریز تاجگذاری کرد و پس از ۳۸ روز طی طریق به پیشکاری سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله وارد تهران شد و تاجگذاری مفصلی کرد و محمدعلی میرزا اعتضادالسلطنه فرزند ارشد خود را به ولایتعهدی انتخاب نمود و میرزا علی‌خان امین‌الدوله را با سمت پیشکاری و وزارت ولیعهد به آذربایجان فرستاد و امین‌السلطان و سایر امنای دولت را در مشاغلشان تثبیت نمود. پس از چند ماهی امین‌الدوله را به تهران احضار کرد و به ریاست مجلس وزراء و امور حکام منصوب نمود و میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان را از صدارت عزل و به قم تبعید کرد و امور کشور را به عهده‌ی علیقلی‌خان مخبرالدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما قرارداد و کشور را بین فرزندان و نزدیکان خود تقسیم نمود. شعاع‌السلطنه فرزند دوم خود را به حکومت گیلان فرستاد و سالارالدوله فرزند دیگرش را حکمران کرمانشاه و کردستان کرد. عضدالسلطان فرزند سوم را به حکومت عراق منصوب گردانید. خزانه‌داری را به مشیرالسلطنه داد. فرماندهی کل قوا را به عهده‌ی وجیه‌الله میرزا برادر عین‌الدوله گذاشت. قسمتی از خالصجات را به اطرافیان خود بخشید و سرانجام امین‌الدوله را ابتدا به وزیراعظمی و سپس صدراعظمی منصوب نمود و فخرالدوله دختر خود را نیز به نکاح میرزا محسن معین‌الملک پسر صدراعظم درآورد. یکی از برنامه‌های صدراعظم جدید، تهیه‌ی پول برای مسافرت مظفرالدین‌شاه به اروپا بود و با تمام تلاشی که به عمل آمد، امین‌الدوله نتوانست یا نخواست وامی از دول خارجی بگیرد و لذا پس از چند ماه صدراعظمی از صدارت معزول و به اتفاق پسر و عروسش به قریه‌ی لشت‌نشاء گیلان تبعید گردید و شاه مجددا میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان را که در قم به سر می‌برد به تهران احضار کرد و مقام صدارت عظمی را بدو سپرد. امین‌السلطان برای اجرای خواسته‌ی شاه و بردن او به اروپا، با چند کشور مذاکراتی انجام داد تا وامی از آنها بگیرد. سرانجام روسیه‌ی تزاری تن به این کار داد و موافقت نمود مبلغ ۲۲۵۰۰۰۰۰ منات به ایران وام بپردازد که برابر بود با شصت میلیون فرانک فرانسوی و یا بیست‌وچهار کرور تومان (۱۲ میلیون تومان).

مدت وام هفتادوپنج ساله بودو بهره‌ای از قرار ۵ درصد به آن تعلق می‌گرفت که سالیانه بایستی مبلغ یکصد و شصت هزار تومان از اصل و بهره پرداخت شود. ضمانت و ادای اصل و فرع این استقراض، گروگان گذاشتن گمرکات ایران به استثنای گمرکات فارس و بنادر جنوب بود و ضمنا دولت ایران وظیفه داشت از محل این قرض، سایر قروض خود را بپردازد. دولت ایران به هیچ وجه اجازه نداشت بدون اجازه از کشور دیگری وام بگیرد. روسها برای پرداخت این قرضه، امتیاز بانک استقراضی رهنی را در ایران گرفتند و بانکی به همان نام دائر کردند و به بانک مزبور اجازه دادند سهام این بانک را در سایر جاها منتشر نمایند.

مظفرالدین‌شاه پس از دریافت وام، قروض سابق را که عبارت از قرض رژی و قرض بانکهای روس و انگلیس و قرض تجار داخله و بالاخره قرض به ارباب حقوق دیوانی و جمعا چهار فقره قروض ۱۲ کرور تومان بود، از محل این قرضه پرداخت گردیده و مابقی صرف تفرج و خوشگذرانی شاه در اروپا شد. مسافرت اول مظفرالدین‌شاه به اروپا قریب هشت ماه به طول انجامید و در همین سفر در فرانسه به او سوءقصد شد که در اثر جدیت اطرافیان شاه، ترور انجام نگردید. مظفرالدین‌شاه پس از بازگشت از سفر اروپا، موافقت نمود تا کشتی‌های روسی وارد بندرعباس شوند و طرح نقشه‌ای برای ساختمان راه‌آهن سرتاسری بنمایند ولی انگلیس‌ها در مقام مخالفت و معارضه برآمده، از آن جلوگیری نمودند.

در سال ۱۳۱۹ ه.ق مظفرالدین شاه در مقابل دریافت بیست هزار لیره، امتیازی به مدت شصت سال برای استخراج نفت به شخصی به نام ویلیام ناکس دارسی تبعه‌ی زلاند جدید داد. امتیاز گیرنده متعهد شد که معادل این مبلغ هم سهام بدهد، به علاوه ۱۶ درصد درآمد سالیانه پس از کسر مخارج متعلق به ایران باشد. دارسی سی‌هزار سهم به مظفرالدین شاه و ده هزار سهم به میرزا علی‌اصغرخان اتابک و پنج‌هزار سهم به میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه و پنج‌هزار سهم به نظام‌الدین‌خان مهندس‌الممالک وزیر معادن داد.

در ۱۳۲۰ میرزا علی‌اصغرخان اتابک مبلغ ده میلیون منات با فرع ۵ درصد برای مدت هفتاد و پنج سال با همان شرایط قبلی از دولت روسیه تزاری وام گرفت. دولت ایران متعهد شد در تعرفه‌ی گمرکی خود با دولت روسیه و عثمانی تجدیدنظر نموده تغییراتی به نفع آن دو کشور بدهد. ضمنا امتیاز ساختن راه شوسه‌ی جلفا تا قزوین به بانک استقراضی روس داده شد.

بر اساس قرارداد منعقده بین ایران و روسیه در مورد اخذ وام دوم، دولت ایران در تعرفه گمرکی به نفع دولتین روسیه و عثمانی تجدیدنظر کرد و امتیازات زیادی به آنها داد. در اثر این تجدیدنظر در مجلس انگلستان سر و صدائی بلند شد و مطبوعات لندن مقالاتی در این زمینه نوشته و اعتراض خود را عنوان کردند. سرانجام به دستور مظفرالدین‌شاه با دولت انگلستان هم قرارداد جدید گمرکی منعقد شد و امتیازات زیادی به آنها دادند. این امتیازات موجب سر و صدای مردم شد و در بعضی از شهرها آشوب شد و مردم خواستار لغو قراردادهای جدید گمرکی و اخراج مستشاران بلژیکی در گمرک شدند.

با وام دوم دریافتی از روسیه، مظفرالدین‌شاه سفر دوم خود را به اروپا آغاز کرد و از کشورهای ایتالیا، اطریش، بلژیک، فرانسه و انگلستان بازدید نمود. مدت این مسافرت شش ماه به طول انجامید و در غیاب شاه، شعاع‌السلطنه نایب‌السلطنه بود.

پس از بازگشت شاه به ایران، دولت انگلستان به وسیله‌ی لرد داون وزیرمختار خود در تهران، نشان زانوبند مکلل به الماس برای او فرستاد و بدین طریق مظفرالدین‌شاه به آرزوی دیرینه خود رسید. نارضایتی مردم از اوضاع کشور تدریجا علنی شد و مردم با ارسال شبنامه عدم رضایت خود را از اوضاع متشنج کشور به اطلاع شاه رسانیدند و مظفرالدین‌شاه برای حفظ خود ناگزیر میرزا علی‌اصغرخان اتابک را از صدارت معزول نموده به اروپا تبعید کرد و به جای وی سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله را ابتدا به وزیراعظمی و سپس صدراعظمی منصوب نمود. عین‌الدوله در ابتدای کار دست به اصلاحاتی زد و در مقام تعدیل بودجه و توازن دخل و خرج کشور برآمد ولی اقداماتش به جائی نرسید و افلاس و ورشکستگی کشور به اوج رسید. ولخرجی‌های جبلی مظفرالدین‌شاه و بخششهای بیجای او چنان خزانه را تهی کرده بود که به هیچ طریق راه اصلاحی وجود نداشت. مردم هم ناراضی

شـده بودنـد و دنبال بهانه‌گیری به هر دری می‌زدند. شبنامه‌های مختلف خبر از حوادثی در شـرف تکوین می‌داد. تجار تهران از نوز بلژیکی شـکایت کردنـد که زیـاده از حـد تعرفه‌ی گمرکی از آنهـا پول می‌گیرد ولی شـاه و دولت موضوع را بـا خونسـردی برگزار کردند.

در خراسان به علت گرانی و کمبود نان، مردم متحصن شدند و در فارس به علت تصـرف املاک مردم توسط شعاع‌السلطنه، شورش شـد. عین‌الـدوله در بعضـی از نقـاط شـدت عمـل به خرج داد ولی مردم جری‌تر شدنـد. علماء دست به کار شدنـد و ضـمن انتقاد از کارهـای دولت، شـاه را مورد سـرزنش و طعن و لعن قرار دادنـد. قریب هزار نفر بازداشت شدنـد و علماء در زاویه مقـدسه حضـرت عبدالعظیم متحصن گردیدند. شاه به آنها وعده‌ی مساعدت داد.

در همیـن حیص و بیص، شـاه تصـمیم به سـفر اروپـا گرفت و محمـدعلی میرزا ولیعهـد را به تهران احضـار کرد و مخفیـانه از بـانک استقراضـی روس مبلغی وام گرفته شـد. ولی این بـار ملتزمین رکـاب موظف شدنـد هزینه‌ی مسـافرت خود را بپردازنـد تا تحمیلی به خزانه‌ی خالی کشور نشود. این سفر هم پنج ماه طول کشید و عین‌الدوله لقب اتابک اعظم گرفت. با بازگشت شاه از مسافرت اروپا، فشار روحانیون افزایش یافته، ابتدا عدالتخانه می‌خواستند و بعد مشروطه خواستند. سرانجام مظفرالدین‌شاه تسلیم نظریات روحانیون و افکـار عمومی شـد. عین‌الـدوله را از صـدارت عزل و مشـیرالدوله را جانشـین او کرد و فرمـان مشـروطیت را صادر نمود و مجلس را تشکیل داده پس از توشیح قانون اساسی در دی‌ماه ۱۲۸۵ در ۵۴ سالگی درگذشت و جنازه‌ی او را برای دفن به کربلا بردند.

مظفرالدین‌شاه یکی از سـلاطین نالایق و فاسد و بی‌اراده‌ی سلسـله قاجاریه است و شـباهت زیادی به شاه سلطان حسین صفوی داشته است. مردی خرافـاتی، ترسـو و سست‌عنصـر بود و در دوران سـلطنت کوتاه‌مـدت او امتیـازات زیـادی به خارجیـان داده شـد. غیر از مواردی که ذکر کردیم، در مقابل مبلغ ناچیزی حفریات ایران را برای مـدت شـصت سال به فرانسویان داد و تمام خالصـجات را بین فرزنـدان و نزدیکـان خود تقسیـم کرد. حرمسـرای مفصـلی برای خود ترتیب داد و صاحب ۱۸ دختـر و ۷ پسـر شـد. دو دختر و یک پسـرش در زمان حیات او درگذشتند. از روزی که به ولیعهدی انتخاب شد، گرفت و مدتی در تهران او را نگهداری کرد و قرار بود به ایالت خراسان برود. بعد شاه تغییر عقیده داد و او را برای کرمان درنظر گرفت. ولی به جهاتی شاه از گناهان او صـرفنظر کرد و او را مجـددا به آذربایجان فرسـتاد. هیچ هنری نداشت ولی تیراندازی قابلی بود. از رعد و برق وحشت داشت و از ترس زیر عبای سـید بحرینی قرار می‌گرفت. جبون، مهربان، بلهوس و بهانه‌گیر بود. بذل و بخشـش‌های بیجا می‌کرد و به اسـتخاره‌های سیدبحرینی معتقد بود و بیشتر کارهـا را توسـط همان اسـتخاره‌ها انجام می‌داد. شوق عجیبی به گریه داشت و مجالس روضه‌خوانی زیادی برپا می‌کرد. تنهـا کـاری که مفیـد به حـال ملت توسط او انجام گرفت، صـدور فرمان مشـروطیت بود که در حقیقت سرپوشـی بر اعمال شـرم‌آور گذشته‌ی او بود. وفات مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۵ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قاجار، نصرت‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سالارالسـلطنه، چهارمین فرزند ذکور ناصرالدین شاه، در ۱۲۹۹ ه.ق تولد یافت. مادرش زینت‌السلطنه دختر سالار معروف جنگهای خراسان بود که مدتها با دولت مرکزی از در مخالفت درآمده سرانجام حسام‌السلطنه او را مغلوب کرد و پس از آنکه مورد عفـو قرار گرفـت، ناصـرالدین‌شاه دخـترش را بـه زنی گرفـت. بـه همین دلیـل به نصـرت‌الدین لقب سالارالسـلطنه داد. سالارالسـلطنه

فوق‌العاده مورد توجه پدرش بود. از لحاظ تحصیل خیلی مراقب او بود. شیخ محسن محلاتی که بعدها صدرالاشراف لقب گرفت و به مقامات عالیه رسید، معلم و مربی او بود. دکتر محمد مصدق در دوره‌ی چهاردهم مجلس به هنگام نخست‌وزیری صدرالاشراف مشروحا به این موضوع اشاره کرده و گفت: در زمان ناصرالدین شاه من همبازی سالارالسلطنه بودم، همین آقای صدر معلم شاهزاده بود. در آن موقع مرسوم نبود و جوان بیست‌ساله‌ای معلم فرزند شاه بشود. او در آن تاریخ یقینا چهل سال داشت و به این حساب الان صد سال دارد. یک مرد صد ساله چگونه می‌تواند نخست‌وزیر باشد و مملکت را اداره بکند.

ناصرالدین شاه در اواخر سلطنت خود، سالارالسلطنه را فرمانروای خراسان کرد. دو سالی در آنجا بود، بعد حکومت همدان به او سپرده شد. در این حکومت صدرالاشراف پیشکار و معاون او بود. بعد از مشروطیت اسما به چند حکومت اعزام شد ولی علاقه‌ای نشان نمی‌داد و با ثروتی که از طریق خانواده‌ی مادری تصاحب کرده بود، به اروپا رفت و سالها در اروپا می‌زیست. در سال ۱۳۰۱ ش به ایران آمد ولی پس از انقراض قاجاریه مجددا رهسپار اروپا شد و در جراید پاریس احمدشاه را مورد شماتت و سرزنش قرار داد و از دست رفتن سلطنت قاجاریه را نتیجه‌ی همان بی‌حالی و اهمال او دانست. در سال ۱۳۲۴ ش بار دیگر به ایران آمد و چند سالی در تهران زیست. مبتلا به بیماری سرطان شد و به اروپا رفت، معالجات موثر واقع نشد. سرانجام در سال ۱۳۳۳ ش در سن ۷۴ سالگی در پاریس درگذشت. نصرت‌الدین قاجار مردی بود باسواد، نقاش و شاعر. در فن نقاشی کم‌نظیر بود. در پاریس چند تابلوی نفیس تهیه کرد که به قیمتهای گزاف آنها را فروخت. فرزندان وی به تابعیت دولت فرانسه درآمدند و در همان جا اشتغالاتی برای خویش به وجود آوردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قادری، حبیب‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۷۴ متولد شد. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی روسی و دارالفنون انجام داد و سپس وارد مدرسه‌ی قزاقخانه شد و در ۱۲۹۶ با درجه‌ی نایبی فارغ‌التحصیل گردید و مامور آتریاد همدان شد. در کودتای ۱۲۹۹ با درجه‌ی نایب اولی جزو اردوی میرپنج رضاخان بود و در همان سال درجه‌ی سلطانی گرفت. در ۱۳۱۰ با درجه‌ی سرگردی فرمانده هنگ پیاده لشکر خراسان شد و در ۱۳۱۳ به درجه‌ی سرهنگ دومی رسید و فرماندهی تیپ پیاده مشهد به او واگذار گردید. در رویداد اسفناک مسجد گوهرشاد وی فرماندهی حمله به متحصنین را برعهده گرفت. قبل از حمله رضاشاه پرسیده بود تعداد متحصنین چند نفر هستند، بلافاصله پاسخ داده شده بود ده هزار نفر فعلا متحصن هستند. رضاشاه با رمز دستور می‌دهد که همه ده‌هزار نفر محکوم به اعدام هستند و تا فردا صبح لشکر خراسان باید کار متحصنین را پایان دهد. لذا لشکر تا پایان روز ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴ به مردم مجال داد و ساعت ۱۲ شب عملیات نظامی آغاز گردید و سربازان دو دسته شدند، یک دسته به فرماندهی سرگرد علیرضا بهرامی از طریق بازار پشت در مسجد که از داخل بسته بودند که مردم متفرق نشوند رفتند و دسته‌ی دیگر از صحن نو و فضای پائین پا به طرف در مسجدی که اکنون به حیاط موزه باز می‌شود به فرماندهی سرهنگ قادری شلیک را آغاز کردند. در ضمن به سربازان تفهیم شده بود که غالب متحصنین مسلح هستند و شما برای اینکه کشته نشوید بهتر است در تیراندازی بر آنها سبقت بگیرید و هیچگونه مجالی به آنها ندهید. بنابراین سربازان در تیراندازی و کشتار مردم غوغا کردند و عده‌ی زیادی کشته و زخمی شدند. بعضی از زخمی‌ها نیز با مقتولین دفن شدند و قریب دو هزار نفر از متحصنین بازداشت و به زندانهای لشکر انتقال یافتند.

شدت عمل سرهنگ قادری به اندازه‌ای در این سرکوبی بی‌باکانه، خشن بود که چند بار مورد اعتراض فرمانده لشکر قرار گرفت. قادری پس از این کشتار درجه‌ی سرهنگ تمامی و واکسیل آجودانی گرفت. و در سال ۱۳۱۷، سرتیپ مطبوعی فرمانده لشکر خراسان با ارتقاء به درجه‌ی سرلشکری، به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب گردید و سرهنگ قادری را همراه خود به این ماموریت برد و فرماندهی تیپ اردبیل را که جزو لشکر آذربایجان بود به او واگذار کرد. در ۱۳۱۹ تیپ اردبیل تبدیل به لشکر اردبیل شد و قادری با ارتقاء به درجه‌ی سرتیپی، فرمانده لشکر اردبیل گردید.

در سوم شهریور ۱۳۲۰ پس از حمله‌ی قوای نظامی شوروی به ایران، اولین لشکری که متلاشی شد لشکر اردبیل بود. به دستور قادری، سربازان پادگان را تخلیه و به خارج شهر انتقال یافتند و چون خواروبار به حد کافی نداشتند، سربازان با ریختن سلاح‌های خود در رودخانه‌ها فرار کردند و پس از دو روز که از حمله نیروهای شوروی گذشت، اثری از لشکر اردبیل باقی نماند. پس از استقرار امنیت نسبی در یاران، قادری تحت تعقیب قرار گرفته محاکمه و چندی بازداشت بود و سرانجام از ارتش اخراج شد و چندی بعد درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قاری، عسگر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عسگر قاری : فرمانده واحد اطلاعات وعملیات لشگر ۲۵کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۹در خانواده ای کارگر در "بهشهر" چشم به جهان گشود .از اوایل کودکی در نزد مادر بزرگ و پدر بزرگ خود پرورش یافت . دوران دبستان وراهنمایی را درزادگاهش بود .تحصیلات متوسطه را نیز در دبیرستان شهید رجائی فعلی سپری نمود ودر سال۱۳۵۷موفق به اخذ دیپلم در رشته علوم تجربی شد.او در دوران تحصیل همواره شاگردی زیرک و هوشیار بود و همه مراحل تحصیلی را با موفقیت کامل و با نمرات بسیار عالی سپری نمود . از لحاظ اخلاقی باید گفت که او در میان کلیه افراد ،اقوام و فامیل از محبوبیت خاصی برخوردار بود و هیچ گاه در برخورد با دیگران ، اخلاق اسلامی را از یاد نمی برد. صفات حسنه او زبانزد تمامی دوستان و آشنایان بود ،به خانواده خود احترام فوق العاده ای می گذاشت .علاقه زیادی به ادامه تحصیل در دانشگاه داشت ،لکن به واسطه داشتن عشق الهی به انقلاب اسلامی از این خواسته ی خود چشم پوشید و به صف رزمندگان و عاشقان توحید و خداجویان خالص الهی پیوست .

در سالهای ۵۷و۵۶علاقه زیادی به مطالعه نشان می داد و همیشه طالب کتابهای اسلامی و انقلابی بود . به خاطر جو نا امنی که در سالهای قبل از انقلاب حاکم بود مانند پرندهایی که فرزندش را به دنبالش به هر سفر می کشد تا ازدست شکارچی در امان باشد، کتابهای خود را از خانه ای به خانه،دیگر واز آنجا به جای دیگری می کشاند و با کوشش تمام سعی بر روشنگری دوستان و آشنایان داشت و با ارائه نوار و کتابهای مفید به آنان در این راه کوشش فراوان می نمود .در دوران اوج گیری انقلاب اسلامی با رهبری خمینی کبیر در سال ۱۳۵۷ وی نقش موثری در راهپیمائی ها و تظاهرات و حمله به موسسات وابسته به رژیم و اماکن فساد و فحشا ،ایفا نمود . لحظه ای از مبارزه احساس خستگی نمی کرد .او از اینکه روزی در دام رژیم شاه بیوفتدوتحت شکنجه های سخت قرار گیرد واهمه ای نداشت.در تظاهراتی که در شهرهای اطراف ،مانند : ساری ،قائمشهر برپا می شد به همراه دیگر دوستان و همرزمانش شرکت می کرد.در تکثیروپخش اعلامیه ها و عکس امام ،فعالیت شایانی داشت. پشت بام خانه اش مخزن اینگونه

مسائل بود.توسط دوستانی که داشت از قم اعلامیه ونوار حضرت امام را دریافت می کرد در سطح شهر پخش می نمود .بعد از پیروزی انقلاب در اوایل تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بهشهر به عضویت این نهاد انقلابی در آمد و در اوایل درگیریهای کردستان ،داوطلبانه به آن منطقه مظلوم رفت و مدتی را در آنجا به خدمت پرداخت .او که پاسدار بود به عنوان معلم به مدارس پیرانشهر رفت تا خصوصیات رزمندگان وپاسداران را به کودکان ونوجوانان منتقل کند . در طول مدت خدمتش در مدارس این شهر کردنشین آنچنان با اخلاق پسندیده وزیبنده در لباس یک معلم خدمت کرد که با توجه به اینکه افراد آن منطقه به خاطرجو سازی ضد انقلاب، میانه ای خوبی با افراد طرفدار انقلاب نداشتند و از آنان گریزان بودند بعد از اتمام ماموریت ،به موقع خداحافظی ،وقتی فهمیدندکه شهید پاسدار می باشد با تعجب کامل به لباس وی نگریسته ،و با ناباوری تمام او را در آغوش می گرفتند ومی گفتند: آیا شما پاسدار بودید و ما نمی دانستیم !پاسدارها اینقدر خوش اخلاق هستند !؟ با متوجه شدن این مطلب ،عده ای ازآنان به سپاه مراجعه کرده و خواستار تمدید ماموریت ایشان شدند .

وی با شروع جنگ تحمیلی، در مهرماه سال ۱۳۵۹با مراجعه به فرماندهی سپاه" بهشهر ،"خواستار اعزام به جبهه شد . با توجه به اینکه وجود وی در" بهشهر "ضروری بود با این خواسته موافقت نشد .اوبرای رفتن به جبهه از سپاه استعفاءنمود وبه عنوان داوطلب ،به صورت بسیجی به جبهه اعزام شد.مدت چند ماه را در سر پل ذهاب با کفار بعثی جنگید ودر بازگشت به" بهشهر "از جانب سردار رشیداسلام ، شهید "ابوعمار"که در آن هنگام فرماندهی سپاه" بندر ترکمن "را به عهده داشت از وی دعوت به عمل آمد که به عضویت سپاه آن شهر در آمده ومشغول خدمت شود .وی این امر را پذیرفت ومدت قریب ۲ سالی در آن شهر خدمت کرد.یکبار به جبهه شوش اعزام شد مدتی را به مبارزه پرداخت تا اینکه مجروح شد.مدتی را در بیمارستانها به سر می بردو پس از بهبودی ،بار دیگر به جبهه اعزام شد ،در بازگشت از این ماموریت ،در ستاد منطقه گیلان و مازندران مشغول به خدمت شد.

پس از مدت کوتاهی به واسطه ،لیاقت و شایستگی اش به مسئولیت واحد پرسنلی و عضویت در شورای فرماندهی سپاه" گنبد" انتخاب می شود.مدت یک سالی را در کنار سردار اسلام شهید" حسینعلی مهرزادی "انجام وظیفه نمود ،یکبار هم در کنار یکدیگر در عملیات بیت المقدس و آزادسازی خرمشهر شرکت نمودند.پس از چندی در مسئولیت پذیرش سپاه منطقه ۳ که شامل استانهای گیلان ومازندران بود؛ قبول مسئولیت نمود. بعد از یک سال ،مجددا با اصرار فراوان به جبهه اعزام شدو در عملیات والفجر ۶به عنوان مسئول پرسنلی(اداری) قرارگاه سپاه سوم قدس حضور فعال داشت پس از آن خاطر علاقه شدیدش به بسیج ؛به ناحیه مازندران آمد ودر انجام وظیفه نمود.

درمسئولیت های بسیار مهمی وظیفه کرد اما هیچگاه پایبند این مسئولیت نشد وهیچگاه این عناوین او را از حال وهوای جبهه باز نمی داشت.

مدت چند ماهی بود که هوای جبهه به سر داشت .به هر دری می زد رضایت مسئولین را جلب نمایدو به جبهه برود اما باوجود نقش موثری که در حفظ وانسجام بسیج داشت همیشه با این تقاضای وی مخالفت به عمل می آمد. او به این مسائل توجهی نداشت ،زیرا مقصد خود را در جای دیگری می دید . او وصال یار را در جبهه ها مشاهده می کرد.

این بار نیز با مراجعه بسیار زیاد به مسئولین بالاخره توانست نظر آنان را برای این منظور جلب نماید .

در تاریخ ۲۴/۱۱/۶۴به سوی اهواز رهسپار شد،بلافاصله بعد از رسیدن به هفت تپه عازم خط مقدم شد،ودر فاو در کنار شهید "مهرزادی "به امورات جاری می پرداختند. یک بار به ترک موتور شهید" مهرزادی "نشست و از محور عملیاتی عبور می کردند ؛ خمپاره ای در پشت سرشان منفجر شدو ترکشی به کنار ستون فقرات وی اصابت نمود لیکن حاضر به معالجه نشد و با همان وضعیت به رزم علیه متجاوزان بعثی پرداخت ،تا اینکه در تاریخ ۲۱/۱۲/۶۵در جاده فاو-ام القصر در جریان یک پاتک دشمن دعوت حق تعالی را لبیک گفت وبه سوی معبودش شتافت .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

قاسم‌زاده، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۷ در باکو تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به پطرزبورگ رفت و دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی را پایان برد و درجه‌ی دکترا گرفت و به مسقطالراس خود بازگشت و به وکالت دادگستری پرداخت. در همان موقع با دختر زین‌الدین تقی‌اف صاحب چاه‌های نفت قفقازیه ازدواج کرد و موقعیت خاصی در قفقاز پیدا نمود و از مشاهیر و رجال آن کشور شد. هنگامی که انقلاب روسیه آغاز شد و چند منطقه در قفقازیه استقلال پیدا کردند، قاسم‌زاده کاندیدای ریاست جمهوری بود.

وقتی لنین زمام امور را در دست گرفت، جمهوری‌های قفقازیه را به هم ریخت و اموال سرمایه‌داران را مصادره نمود و آنها را به زندان افکند، از جمله پدرزن قاسم‌زاده از گرسنگی در زندان درگذشت. قاسم‌زاده به اتفاق همسر خود مدتی در مخفی‌گاه بود، بعد به هر کیفیتی بود فرار کرد و خود را به فرانسه رسانید و مجددا تحصیلات حقوقی خود را ادامه داد و از دانشگاه پاریس درجه‌ی دکترای حقوق دریافت نمود. در ۱۳۱۰ با قبول تابعیت به ایران آمد و معلم فرانسه در مدارس دولتی و ملی شد. در ۱۳۱۳ که دانشکده‌ی حقوق به طریق اروپائی تشکیل شد، او را به استادی دعوت کردند، ابتدا زبان فرانسه و روسی تدریس می‌کرد، بعد استاد حقوق اساسی شد و در وزارت امور خارجه مقام مشاوری حقوق گرفت. در ۱۳۲۱ با رای شورای استادان به ریاست دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی برگزیده شد. در ۱۳۲۳ محمد ساعد مراغه نخست‌وزیر وقت، او را برای وزارت دادگستری دعوت به کار کرد. برای قبول چنین پستی، چند روز مهلت خواست. سرانجام نامه‌ای به ساعد نوشت بدین مضمون که من قادر به اداره‌ی منزل خود نیستم چگونه می‌توانم دستگاه قضائی ایران را حفظ کنم و با این ترتیب از قبول پست وزارت سرباز زد. ولی حقیقت مطلب غیر از این بود. به موجب قانون اساسی وقت، کسی می‌توانست قبول وزارت نماید که مسلمان و ایرانی‌الاصل باشد در حالی که او ایرانی‌الاصل نبود.

در ۱۳۲۸ که برای اولین بار مجلس سنا تشکیل شد، به سمت سناتور انتصابی تبریز تعیین شد. در دوره‌ی دوم نیز این سمت را عهده‌دار بود. در ۱۳۳۸ در سن ۷۱ سالگی در تهران درگذشت. قاسم‌زاده یکی از حقوقدانان برجسته‌ی ایران بود. در تنظیم معاهدات بین‌المللی و کنفرانسهای جهانی مداخله داشت و همواره وزارت امور خارجه از اطلاعات وسیع حقوقی او استفاده می‌کرد. دارای تالیفات متعددی است از جمله کتاب در روسیه و داردانل به زبان روسی و حقوق اساسی فرانسه به زبان فرانسه و بالاخره حقوق اساسی ایران به زبان فارسی که در دانشگاه تدریس می‌شد و چندین نوبت تجدید چاپ شد. غالب نویسندگان حقوق اساسی در ایران از کتاب وی الهام گرفته‌اند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قاسملو خویی، یعقوب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یعقوب قاسملو خویی

محل تولد : خوی

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد

زندگینامه علمی

حقیر در شهرستان خوی از توابع آذربایجان غربی متولد شدم وپس از دوران کودکی در مدرسه بابالو شهانق تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را به اتمام رساندم با توجه به اینکه در سوم راهنمایی شاگرد ممتاز شده بودم برادرانم پشنهاد دادند که در رشته ریاضی فیزیك مشغول تحصیل شوم ولی برادر بزرگم چون فنی بود و در رشته برق استاد بود به من گفت که در هنرستان شهید رجایی خوی مشغول تحصیل شوم بنده نیز حرف او را گوش دادیم و در رشته برق در هنرستان مشغول شدم و در سال ۱۳۷۴ موفق به اخذ دیپلم فنی شدم با توجه به اینکه برادرم در سال ۱۳۶۴ به فیض شهادت نایل شده بود و مادر مرحومه ام همیشه به من می گفت که تو باید راه برادرت را ادامه بدهی این فرمایش او همیش در ذهنم بود وهنوز هم هست. باعث شد که ما جذب حوزه علمیه بشویم ابتدا تا پایه ششم در حوزه علمیه تبریز مشغول تحصیل شدیم از اساتید بنده در تبریز می توانم حجه الاسلام والمسلمین پور محمدی و حجه الاسلام وثوقی را نام ببرم که هردو آدمهای اخلاقی و ملایی بودند. سپس در سال ۱۳۷۷ وارد حوزه علمیه قم شدم و همزمان در دانشگاه مفید مشغول تحصیل در رشته فلسفه محض شدم و دانشگاه از محضر اساتیدی همچون حجج الاسلام دیوانی، انتظام، کاملان و ادیب بهره های فراوانی بردم و در رسائل و مکاسب از محضر استاد بزرگوار حجه الاسلام ولمسلمین محمد باقری شاهرودی بهره بردم و کفایه را نیز از محضر آیت الله اعتمادی بهره بردم سپس در سال ۱۳۸۵ به قصد تبلیغ در وزارت دفاع مشغول شدم همزمان در درس خارج فقه حضرت آیت الله خامنه ای و در خارج اصول حضرت آیت الله شاهرودی به مدت دو سال استفاده های معنوی و علمی بردیم و با توجه به اتمام ماموریت در وزارت دفاع به قم باز گشتم و به امر تبلیغ و تالیف و تحصیل مشغول هستم اینجانب دارای تالیفات زیر می باشم. ۱. دین و آزادی ۲. طبیب عاشقان (خاطرات و اشعار علامه طباطبایی) ۳. فروغ دانایی (خاطرات علامه جعفری) ۴. خلاصه الغدیر ۵. گامی به سوی تدوین منشور وحدت اسلامی ۶. مقاله در زمینه اشعار علامه طباطبایی در کتاب مرزبان وحی چاپ د فتر تبلیغات اسلامی.

قاسمی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین قاسمی : فرمانده واحد تخریب لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) خاطرات

طاهره ایبد:

براساس خاطرات شفاهی خانواده ودوستان شهید

تمام پنجره ها باز بود تا اگر نرمه بادی وزید، به اتاق هم سر بزند و دم اتاق را بیرون براند. هوا ساکن بود و به نظر نمی آمد که بادی خیال وزیدن داشته باشد.

زن پارچه کلفتی را روی ظرف انداخت تا ماست خود را بگیرد. مرد سر صندوق رفت و آن را زیر و رو کرد. زن گوشهٔ گلیم را که

جمع شده بود، صاف کرد و گفت: «چی می خوای؟»

مرد پارچه های توی صندوق را باز جا به جا کرد. زن با شکم پر به سختی جا به جا شد, عکس حضرت علی گوشهٔ آینه کج شده بود, مرد گفت: «کفن رو می خواستم, همون که از مشهد خریده بودم.»

زن گفت: «واه .... برای چی می خوای؟»

– می خوام دیگه, این تو بود؟

زن, دست به لب صندوق گرفت و آهسته نشست و گفت: «بهمش نریز تا خودم درآرم......

برای چی می خوای؟

– می خوام بپوشم برم شهر.

– واه ! ..... بپوشی بری شهر؟ ... برای چی ؟

مرد تکیه به صندوق داد و با ناراحتی گفت: «آقا رو گرفتن, دستگیرش کردن.»

دست زن بی حرکت توی صندوق ماند.

– آقای خمینی ؟

مرد سر تکان داد و گفت: «شهر به هم ریخته ... مردم ریختن تو خیابون راهپیمایی می کنن. منم باید برم.»

دست زن کفنی را پیدا کرد, از ته صندوق آن را بیرون کشید. بوی نفتالین می داد مرد خواست آن را بگیرد. زن گفت: «منم می آم ».

مرد با تعجب گفت: «تو؟... با این بچه توی شکمت؟ .... نه امنیت نداره.»

زن گفت: «پس تو هم نباید بری, اگه امنیت نداره, برای تو هم نداره.»

مرد گوشهٔ کفن را گرفت و گفت: «من باید برم.»

زن محکم کفن را گرفته بود, بعد رهایش کرد و گفت: «منم می آم.»

از کنار صندوق بلند شد, چادرش را از سر میخ توی دیوار برداشت و گفت: « حواسم هست.»

مرد لحظه ای مردد ماند, اما بعد بلند شد. زن در صندوق را بست. مرد کفن را بر تن کرد. زن گالش خودش و مرد را دم در گذاشت. گالش را پوشید, در مطبخ را قفل زد. مرد که از اتاق بیرون آمد, سرا پا سفید بود, زن در اتاق را قفل کرد.

مرد گفت: «باید راه بری ها, می تونی؟»

زن سر تکان داد و گفت: «مگر از صبح تا شب تو خونه نشستم؟ همه اش دارم راه می رم .»

مرد چیزی نگفت. زن در اتاق و حیات را قفل کرد و در را بست.

شهر شلوغ بود, انگار همه چیز به هم ریخته بود, توی میدان جمعیت زیادی جمع شده بودند. مردم شعار می دادند. طلبه های مدرسهٔ فیضیه این طرف و آن طرف در رفت و آمد بودند عده ای جلو جمعیت می رفتند و شعارهای مختلف می دادند و مردم پشت سرشان تکرار می کردند. مأمورهای ارتش, گوشه به گوشه آماده باش ایستاده بودند. مرد گفت: «حواست باشه, گم نشی ها, خیلی شلوغه.»

شعارهای جمعیت یکدست شده بود. فرماندهٔ نظامی ها فریاد زد: «برگردید خونه هاتون؛ وگرنه دستور تیر اندازی می دم .»

صدایش توی جمعیت گم شد, دوباره اخطار داد, جمعیت بی اعتنا جلو می رفت. زن خیس عرق بود, لا به لای جمعیت نفسش تنگی می کرد, به روی خودش نیاورد, با این که یکی, دو بار بیشتر آقا را ندیده بود, اما چیز های زیادی درباره اش می دانست.

یکدفعه صدای وحشتناکی بلند شد, جمعیت شروع به جیغ زدن و فریاد کشیدن کردند, دوباره همان صدا بلند شد. مرد فریاد کشید:

«بدو از این طرف, دارن تیراندازی می کنن.»

زن دوید. جمعیت از پش سر و جلوتر زن در حال دویدن بودند. دوباره تیر اندازی شد, جمعیت هراسان این طرف و آن طرف هجوم می آورد.

بین زن و مرد فاصله افتاد. زن نمی توانست پا به پای آن بدود, بارش سنگین بود و به سختی راه می رفت چه برسد به این که بدود. طفلی که در شکم زن بود به تقلّا افتاد. زن خواست پشت سر شوهرش بدود, پایش به چیزی گیر کرد و نقش زمین شد. صدای شلیک پی در پی می آمد و جمعیت, فریاد زنان می دویدند تا از گلوله در امان بمانند و ناخودآگاه پاهایشان بر کمر زن فرود می آمد, زن ناله کرد و فریاد کشید. کسی صدایش را نمی شنید و متوجه اون نمی شد.

مرد, نگران و هاج و واج سر جایش ایستاد و دورو برش را گشت, از زن خبری ندید. وحشت زن را صدا کرد و هراسان در جهت مخالف جمعیت شروع به دویدن کرد. موجی که از مقابل می آمد, مانع حرکتش بود, مرد به سختی جمعیت را شکافت و پیش رفت و زن را صدا زد و او را کف خیابان دید. ترس در تمام تنش رخنه کرد فکر کرد زن گلوله خورده است, دوید و دستش را گرفت و او را بلند کرد. زن نالید. مرد زیر لب گفت : «یا صاحب الزمان .... گلوله خوردی؟»

زن سرش را رو به بالا تکان داد و به سختی گفت: «نه, افتادم ... زیر پای مردم.»

مرد با ناراحتی گفت: «گفتمت نیا.»

زیر بغل او را گرفت و از زمین بلندش کرد. صدای تیر اندازی کمتر شده بود و جمعیت پراکنده شده بود. مرد دست زن را گرفت و کمکش کرد که راه برود. زن نالید: «یا زهرا, بچه ام طوریش نشده باشه.»

مرد گفت: «لا اله الا الله»

زن به سختی قدم بر می داشت. باید هر چه زودتر به روستا بر می گشتند. مرد دوباره گفت: «حرفم رو گوش نکردی.»

زن نالید, اشکش سرازیر شد. با آن ضربه هایی که خورده بود, دیگر امیدی به زنده ماندن بچه نداشت. طفل توی شکمش دیگر حرکت نمی کرد.

به هر وسیله ای بود, خودشان را به روستا رساندند. درد سرا پای زن را لهیده بود, کمرش تیر می کشید. مرد دنبال قابله رفت. زن درازکش توی اتاق افتاد. توان تکان خوردن نداشت.

قابله که آمد, مرد از اتاق بیرون رفت. قابله دست روی شکم زن کشید. زن می نالید. قابله معاینه اش کرد و ساکت ماند. زن نالید: «بچه ام .... بچه ام ... چیزی شده؟»

قابله آهسته گفت: «ننه, زن آبستن که نمی ره اینجور جاها .... والله چی بگم ..... کار از کار گذشته هیچ کاری نمی شه کرد.»

بغض زن ترکید. قابله وسایلش را جمع کرد و زن گفت: «تو رو خدا یک کاری کن بچه ام بمونه.»

قابله دم در رفت و گفت: «دیگه امیدی نیست.... بچه مرده.»

زن گریه کنان التماس کرد: «یا زهرا، بچه ام سالم به دنیا بیاد، یا فاطمه نظر می کنم اگه سالم دنیا اومد، اسم پسرت حسین رو روش بگذارم، بفرستمش تو راه آقای خمینی. بی بی جان، خودت کمکم کن.»

مرد دل آمدن به اتاق را نداشت، گوشه ای نشسته بود و دست به دعا برداشته بود. یک نفر سر کوچه ایستاده بود، توپ پلاستیکی زیر پا انداخته بود و آن را نرم، کنار دیوار شوت می کرد و چشم به خیابان داشت.

حسین قلم را توی سر رنگ زد و روی دیوار، بزرگ نوشت: یا مرگ یا خمینی. آن طرف تر، بچه های دیگر هم با ذغال و رنگ شعار می نوشتند. یکدفعه پسری که سر کوچه بود، دوان دوان آمد و گفت: «بچه ها، مأمور،مأمور.»

هر کدام به سویی دویدند و وارد کوچه ای شدند، حسین از کوچهٔ پشتی دوید به طرف شیخان. دو مأمور دنبالش کردند. حسین

وسط راه، سطل رنگ را ول کرد و تندتر دوید ... هراز گاهی، پشت سرش را نگاه می کرد، مأمورها هنوز دنبالش بودند و فرمان «ایست» می دادند. مقابل شیخان که رسید، یکی از مأمورها به او نزدیک شد و از پشت، یقه اش را گرفت. حسن زمین خورد. مأمور لگدی به او زد. مأمور دوم یقه اش را گرفت و او را کشید و از زمین بلند کرد و نزدیک دیوار برد و مشتی توی صورتش زد.

مأمور اول، لگدی به شکم حسن کوبید. حسین از درد به خود پیچید و روی زمین چمبره زد.

چند نفر دورتر ایستاده بودند و با نگرانی نگاهش می کردند. مأمور گفت: «پسرهٔ بیشعور، روی دیوار شعار می نویسی، ها؟»

از گوشهٔ دهان حسین، خون جاری شد.

- تنها هم که نبودی تن لش، رفیقات کجا رفتن؟

حسین جوابی نداد. مأمور لگدی به پهلویش زد. آن یکی یقهٔ حسین را گرفت و از کنار دیوار بالا کشید و گفت: «زود باش بگو ببینم، رفیقات کیا بودن؟ »

حسین فقط نگاهش کرد. مأمور دوم گفت: «آدرس یکی یکی شون رو می دی، فهمیدی؟ وگرنه دمار از روزگارت در می آرم.»

موتورسیکلتی نزدیک شد. چشم حسین توی خیابان گشت. بعد به مأمور نگاه کرد: «با ... باشه، باشه ... می گم.»

مأمور یقهٔ حسین را ول کرد. حسین گفت: «می برمتون در خونه شون ... خوبه ؟»

مأمور لبخندی زد و گفت: «نه، انگار یک خورده عقل تو کله ات هست ... راه بیفت.» و هلش داد.

حسین یک قدم برداشت، و مأمور یک قدم عقب تر پشت سرش بودند. حسین به کوچه سمت چپ اشاره کرد و گفت: «باید از این طرف بریم.»

مأمورها به آن طرف مایل شدند و ناگهان حین خیز برداشت توی خیابان و پرید روی ترک موتور. موتور به سرعت از مأمورها دور و دورتر شد و بعد توی کوچه ها گم شد.

بچه ها تا این که آب را جا به جا می کردند، حسین سر تانکر را گرفته بود. یکی از بچه ها با صدای بلند گفت: «هه یک گوشه جمع شن، فرمانده کار دارن. »

بچه ها تانکر را زمین گذاشتند. چند قطره آب روی خاک چکید. خاک یکدفعه آن را بلعید. بوی رطوبت توی دماغ حسین پیچید.

بچه ها کنار هم صف کشیدند. فرمانده آمد و یکی یکی آن ها را از نظر گذراند و گفت: «خب، بچه ها، باید کارها رو تقسیم کنیم ... کی بلده با تیربار هوایی کار کنه».

بچه ها ساکت ماندند، حسین یک قدم جلو آمد و گفت: «ما آقا، بلدیم.»

فرمانده براندازش کرد و گفت: «چند سالته، ... پنزده، شونزده سال بیشتر نداری ... بلدی؟»

حسین هل شده بود: «بله آقا»

می ترسید همه کارها تقسیم شود کاری برای او که به سختی خود را به حمیدیه رسانده بود، نماند.

در دورهٔ آموزش، چند بار بیشتر با تیربار هوایی کار نکرده بود، اما از این که نیروی مازاد باشد، می ترسید. با هزار بدبختی از قم به اهواز و از آنجا به حمیدیه آمده بود.

فرمانده تیربار را به حسین سپرد و گفت: «اسمت چیه؟»

- حسین قاسمی.

دو نفر دیگر هم داوطلب تیربار شدند. حسین از خوشحالی نمی دانست چه کار کند لبخند می زد و به بچه ها نگاه می کرد، باورش نمی شد که بالاخره پایش به جبهه رسیده است.

شب با خیال خوش تیرباری که دراختیار داشت، خوابید، خواب به سختی به چشمش آمد، وقتی هم که آمد، خواب تیرباری را می

دید که به او سپرده بودند.

صبح زود از صدای غرش هواپیما از خواب پرید. بیرون پرید. یکی گفت :« هواپیمای عراقیه.»

حسین دوید و به سراغ تیربار رفت. هواپیما در ارتفاع پایین پرواز می کرد و دور پادگان می گشت. پیدا بود که قصد شومی دارد. گاهی اوج می گرفت و ناگهان پایین می آمد و دوباره بالا می رفت. معلوم بود قصد به گلوله بستن بچه ها را داشت.

حسین لوله تیربار را بالا گرفت و شروع به شلیک کرد، بی آن که بتواند هواپیما را خوب هدف بگیرد. هواپیما در مسیر خاصی حرکت نمی کرد، اوج می گرفت و فرود می آمد و دوباره بالاـ می رفت. گلوله های تیربار تمام شد. هواپیما از پادگان فاصله گرفت.

حسین جعبه ای فشنگ را آماده می کرد که دوباره از دور صدای غرش هواپیما را شنید. سریع گلوله ها را جا داد و. آماده تیراندای شد. هواپیما دوباره از راه رسید و پایین آمد و در سمت بالای سر حسین قرار گرفت. حسین شلیک کرد، هواپیما اوج گرفت و ناگهان دود از بال آن به هوا بلند شد. هواپیما کج و معوج توی هوا می چرخید.

بچه ها با چشم مسیر هواپیما را دنبال کردند. کیلومتری آن طرف تر هواپیما سقوط کرد. حسین سر بر خاک گذاشت و سجده کرد. بچه ها سوار جیپ و لندرور شدند و مسیر سقوط هواپیما را دنبال کردند. گلوله بود و آتش، آتش بود و گلوله و دود، بوی خاک و دود و باروت همه دشت را پر کرده بود و شب را رنگی تیره زده بود، راه ناهموار بود و پرخطر. بچه ها باید از میدان مین عبور می کردند. کوچکترین اشتباه تبدیل به انفجار می شد. زیر پایشان آتش بود و بالای سر و دور و برشان هم گلوله.

به هر سختی که بود با احتیاط از میدان مین گذشتند، از چپ و راست، سفیرکشان گلوله می آمد. بچه ها می بایست سینه خیز مسیر پرسنگلاخ را طی می کردند. جرأت سر بلند کردن نداشتند. اگر چندسانتی متر سرشان بالا می آند، گلوله ای داغ آنان را نشانه می رفت بچه ها زیر لب آیهٔ «وجعلنا» می خواندند و ذکر می گفتند. دشمن در آن تاریکی بود و با سلاح های مجهز، آنان را به آتش بسته بود، گلوله ها آن قدر شتاب داشتند که امکان ذره ای پیش رفتن نبود. بچه ها درمانده بودند، اگر وضع به همان شکل می ماند، تعداد زیادی شهید و زخمی می دادند، حسین کشان کشان با تیرباری که در دست داشت به طرف دوستش رفت که آر پی جی می زد. حسین گفت: «چه کار کنیم؟ ... خیلی وضع خطرناکه.»

- نمی دونم ... اینجوری باشه، زمین گیر می شیم.

- ببین، فقط یک کار می شه کرد، تو به سمت چپ شلیک کن و من هم سمت راست، با هم بلند می شیم ... اینجوری به هیچ جا نمی رسیم.

- خطرناکه!

- چاره دیگه ای نداریم. الله اکبر که گفتم تو از اون سمت شلیک کن و برو، من هم از این سمت ... یا حسین.

صدای فریاد الله اکبر حسین می پیچید. حسین و آر پی جی زن با هم برخاستند و هر کدام شلیک کنان و الله اکبر گویان به سویی خیز برداشتند. با صدای الله اکبر آن ها، بقیهٔ نروها هم نوا شدند، دشت را صدای الله اکبر و انفجار پر کرد. بچه ها به طرف دشمن دویدند.

آر پی جی زن یک ایفای عراقی را نشانه رفت. ایفا آتش گرفت و دشت روشن شد و بچه ها با شتاب بیشتری به دشمن حمله کردند.

حسین بی وقفه با تیربار، دشمن را هدف گرفته بود که ناگهان در پشتش احساس سوزش شدیدی کرد. آخی گفت و نشست. کمرش می سوخت، اما فرصت فکر کردن به خود را نداشت، دوباره برخاست و شلیک کرد.

دشمن وحشت زده، به سرعت عقب نشینی کرد و جاده را رها کرد. بچه ها فریاد زدند:

«خرمشهر آزاد شد، خرمشهر آزاد شد »

شور و ولوله ای میان بچه ها افتاد. دشمن از دور هم روی سر بچه ها آتش می ریخت و بچه ها پاسخش را می دادند.

عملیات که تمام شد، حاصلش آزادی خرمشهر بود و تعداد زیادی کشتهٔ عراقی و تعدادی اسیر.

حسین برای مداوای کمرش که گلوله خورده بود به قم برگشت. زن لباس بچه را از تنش درآورد تا بشوید و لباس های تمیز را تنش کرد، حسین به آنها خیره شده بود. زن گفت: «چیزی می خواهی بگی؟»

حسین چیزی نگفت.

- اگه حرفی داری، بگو.

حسین لبخند زد و آهسته گفت: «می خوام ... می خوام وصیت کنم.»

دست های زن شل شد و لباس بچه از دستش افتاد. به حسین خیره شد، بی اینکه حرفی بزند،چشم هایش به خیسی نشست. سرگردان و به طفل شیرخواره اش نگاه کرد. حسین گفت:

«یادن هست وقتی اومدم خواستگاری، باهات صحبت کردم، گفتم که من راه حسین رو انتخاب کردم، اگه می تونی راه زینب رو انتخاب کنی، با هم ازدواج کنیم؛ تو هم قبول کردی؟.»

زن ساکت ماند. آب دهنش را قورت داد. یادش بود، همه چیز، یادش بود، اما راه، راه سخت و دشواری بود و هر کسی نمی توانست.

حسین دوباره پرسید: «یادت هست؟»

زن سر تکان داد. اشک روی دستش چکید، به بچه اش خیره شد. حسین گفت: «زینب گونه رفتار کن.»

زن آهسته گفت: «س ... سخته ... با یک بچه شیرخواره و بچه ای که هنوز دنیا نیومده ...»

حسین بلند شد، آهی کشید و از توی جعبه ای که توی کمد بود، پیشانی بندی درآورد، روی آن نوشته بود: «لبیک یا خمینی.

آن را به طرف زن گرفت و گفت: «اگه من شهید شدم، این رو به پیشونی پسرم ببند و بچه رو جلو جنازهٔ من حرکت بده.»

بغض زن ترکید. بچه را بغل زد و های های گریه کرد. از گریه او طفل هم به گریه افتاد.

حسین دنبال پدرش رفت تا با هم راهی جبهه شوند. حسین جوراب و حوله اش را انداخته بود توی یک تشت شکسته و آنها را می شست. دوستش کنارش نشست و گفت: «دیشب خوابت رو دیدم.»

حسین سر بلند کرد و نگاهی به صورت دوستش انداخت و گفت: «خیره ان شاءالله»

- خواب دیدم تو دشت یک چادر بود، دیگه هیچی نبود، من اومدم تو چادر، دیدم تو نشستی، اون جا، چهار، پنج نفر دیگه هم بودن ...»

دست حسین از شستن باز ماند: «کی ها؟»

- چند تا از بچه هایی که همه شون شهید شدن، تو خواب هم می دونستم که اونا شهید شدن. من اومدم تو چادر .... یه هو تو به من گفتی: تو برای چی اومدی؟ .... برو بیرون قدم بزن پاهات نرم بشه ... حب بی معرفت .... حالا ما رو بیرون می کنی؟»

حسین به فکر فرو رفت, می خواست تعبیر آن را پیدا کند. حسین جعبه ای از مواد منفجره را بلند کرد و با همه سنگینی شروع بع دویدن کرد و صدا زد: «بچه ها عجله کنید, مواد منفجره را بیارید, بچه های عملیات به ما نیاز دارن, باید کار تخریب رو شروع کنیم.»

بچه ها هر کدام جعبه ای بلند کردند و به سمت قایق دویدند و آنها را توی آن جا دادند و سوار قایق شدند. قایقران گفت: «کدوم سمت؟»

حسین گفت: «اون طرف, اون جا که بچه ها تازه تصرف کردن, باید بریم سمت نیرو ای خودی.»

قایق راه افتاد و سینهٔ آب را شکافت, جلوتر که رفت. یکی از بچه ها گفت: «اونا ها ....»

و با دست اشاره کرد: «اوناها ... بچه ها اون جان .... دارن براموِن دست تکون می دن.»

بچه ها به آن سمت نگاه کردند, آن سو, آتش سینهٔ آسمان را می شکافت و به سمت زمین می بارید. تمام منطقه خشکی و آب, زیر آتش می لرزید.

قایق به سرعت به آن سو حرکت می کرد. دویست متری خشکی که رسیدند, ناگهان یکی از بچه ها گفت: «صبر کنید بچه ها .... اینا خودی نیستن, عراقین.»

بچه ها نیم خیز شدند, یکی دیگر گفت: «ما رو فریب دادن, عراقین.»

ناگهان دشمن با دوشکا به سمت قایق شلیک کرد, صدای انفجار مهیب و وحشتناکی, گوش بچه ها را به درد آورد.

قایقران وحشتزده, فرمان قایق را رها کرد و کف قایق دراز کشید. همه کف قایق خوابیده بودند و دوشکاهای دشمن پیوسته به طرفشان شلیک می کرد و آب و قایق را به شدت به هم می ریخت.

موتور قایق خاموش شد. هیچ کس جرأت تکان خوردن نداشت. قایق با سرنشینان و مواد منفجره در تیررس دشمن مانده بود و هر لحظه بیم آن می رفت که گلوله ای, هر چند کوچک, قایق و تمام سرنشینان را به هوا بفرستد.

ناگهان حسین نیم خیز شد و خود را جلو کشاند و بلند شد و در یک لحظه, موتور قایق را روشن کرد. فرمان را گرفت و زیر خروارها آتش دور زد و برگشت. دهکده, مقر گروه تخریب بود. پیرمرد از اوّل که وارد شد, کارش را انتخاب کرد, آن قدر توان نداشت که کارهای سنگین و پر جنب و جوش را انتخاب کند. تصمیم گرفت به بچه ها برسد و برایشان غذا بپزد و مس<ولیت تدارکات را به عهده بگیرد. حسین, او را قاسمی بزرگ صدا می زد. همه جا پسرش را زیر نظر داشت, احساس می کرد که چقدر پسرش برایش بیگانه است, انگار تازه او را دیده بود. شناختی که از حسین داشت, چیز دیگری بود. این جا، حسین، حسین دیگری بود و برای پدر غریبه.

پیرمرد همان طور که غذا را هم می زد، پسرش را زیر نظر داشت که توی حال و هوای دیگری بود، یادش افتاد که یکی از بچه ها تعریف می کرد:

– چند وقت بود شام که می خوردیم، ظرف ها کثیف می موند برای صبح؛ اما صبح که بلند می شدیم، می دیدم، همه اش تمیزه و یکی اونا رو شسته. یک شب که همه خوابیده بودند، خودم رو زدم به خواب تا مچ کسی که این کار رو می کنه، بگیرم.

نصفه شب دیدم، یکی بلند شد و یواش رفت سر ظرف ها، بچه ها اون قدرخسته بودن که به این راحتی بیدار نمی شدند. ظرف ها رو یواش یواش جمع کرد و گذاشت تو هم، و پاهاش رو لا به لای بچه ها می گذاشت و به طرف در می آمد. نزدیک من که رسید تا پاش رو بلند کرد، پام رو گرفتم جلوش، ظرفها از دستش ریخت، از سر و صدای ظرف ها، همه از خواب پریدند، چراغ ها رو که روشن کردیم، دیدیم حسینه، همه خندیدند.

و باز کسی دیگر گفته بود: «یک شب تو شهرک بدر، نصف شب، حسین منو بیدار کرد و یواش گفت: «ببین بچه ها خوابن ... دستشویی ها خیلی کثیفه، پاشو بریم، بشوریم.» خیلی خسته بودم، حال بلند شدن نداشتم، ما دو تا اونجا فرمانده بودیم. حسین اصرار کرد، دیگه خوابم پرید، پاشدیم رفتیم و من آب می ریختم، او می شست. وقتی همه جا رو شستیم، حسین گفت: «از خواب بیدارت کردم تا بهت بگم که ما فرماندهٔ این بچه ها نیستیم، خادم بچه های تخریبیم.»

پیرمرد احساس کرد بعد از این همه سال هنوز پسرش را نشناخته، نمی توانست چشم از او بردارد، احساس می کرد آخرین باری است که او را می بیند، پسر، ده روز پیش از مرحلهٔ اول عملیات کربلای پنج آمده بود و با خودش گوسفندی آورده بود تا پیرمرد

آن را برای بچه ها بپزد و گفته بود: «دو ساعتی می خوابم، بعد بیدارم کن.»

حالا پسرش با همان پوتینی که پایش بود، دم در خوابیده بود.

پیرمرد گوسفند را بار گذاشت، دو ساعت که گذشت، پسر را صدا زد. پسر بلند شد. اذان مغرب را گفته بودند، وضو گرفت و به نماز ایستاد، بعد از نماز به سجده رفت. های های گریه اش بلند شد و زمزمه ای که پدر خوب نمی شنید.

پیرمرد حس غریبی داشت، به پسرش خیره شده بود. باید این آخرین لحظات را خوب به خاطر می سپرد.

پسر او را صدا کرد، پیرمرد رو به رویش نشست. حسین گفت: «بابا ... می خوام وصیتم را به شما بکنم ... من می رم مقرّ شهید بقایی ... اگه ... اگه نیومدم، حلالم کنید ... به خونه که برگشتید برای بچه هام پدری کنید.»

و بغضش را فرو خورد. پیرمرد پلک هایش را تند تند به هم زد و آب دهنش را به سختی قورت داد. سعی کرد جلو لرزش دستش را بگیرد.

- پسرم ... اگه ... اگه تو سالم برگشتی خونه و من شهید شدم ... تو هم در حق خواهر و برادرت پدری کن.

پدر و پسر همدیگر را در آغوش گرفتند و بوسیدند و گریستند. بچه ها خسته و کوفته بودند، سنگر کوچک بود و همه را به سختی توی خود جا می داد، به خصوص وقت خواب، بچه ها به سختی کنار هم دراز می کشیدند و مجبور بودند پاها را توی شکم جمع کنند.

بچه ها آمده بودند ساعتی بخوابند تا دوباره برای عملیات کربلای پنج قوّتی بگیرند.

حسین گوشه ای نشسته بود و زانوها را بالا آورده بود و سر را به دیوار سنگر تکیه داده بود و به همان حال خوابیده بود. وقتی جا تنگ بود، نشسته می خوابید تا بچه ها جای بیشتری داشته باشند.

صبح، حسین سوار موتور شد. عملیات سخت پیش می رفت و حالا همهٔ امید فرماندهی و نیروها به گردان تخریب بود که حسین مسؤولیت آن را داشت. موتور را روشن کرد، باید خود را به سنگر فرماندهی می رساند تا دستور تازه را بگیرد و کار را شروع کند. تپه و سنگلاخ ها را پشت سر گذاشت، خاک و دود تمام منطقه را پوشانده بود. حسین با شتاب خود را به سنگر فرماندهی رساند. موتور را خاموش کرد، پیاده شد که صدای سوت بلندی، گوشش را خراشید. سر که گرداند، خمپاره ای با صدای مهیب دل زمین را شکافت و انفجاری وحشتناک مقر را لرزاند. دود و آتش به هوا بلند شد.

بچه ها که به آن سو دویدند. پیکر غرق به خون حسین بر خاک افتاده بود. عجیب است، خیلی عجیب است، این دقیقاً همان شده که آنان می خواستند؛ شهید حسین قاسمی را می گویم.

آدم ها چقدر با هم فرق دارند، خواسته هایشان چقدر از هم فاصله دارد و گاهی تضاد. یکی در آرزوی چیزی است که دیگری آن را ضعف می داند و نقص. نمی فهمم، سر در نمی آورم.

خودم را که با این ها، با این شهید مقایسه می کنم ... اصلاً نمی توانم مقایسه کنم ... نمی فهممش، من تحصیلات دانشگاهی ام، کارم، شغلم، قیافه ام، وضع مالی ام ... همه و همه برایم مهم است.

آقای خاقانی یک چیزهایی درباره من فهمیده، اما سعی می کند زیاد سؤال نکن، مبادا که من ناراحت بشوم ... شاید برای او هم عجیب است که چرا آدمی مثل من با این سر و وضع آمده ام این جا، توی این شهر دربارهٔ شهدا تحقیق کنم ... من کجا و آنان کجا ... میان ما من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است.

دوش گرفته ام، سر خیسم را با حوله خشک می کنم. موهایم حسابی بلند شده بود این چند روز مجبور شدم آن را ببندم. وقت آرایشگاه رفتن ندارم. امروز کارم زیاد بود. به خصوص که آقای خاقانی هم با من نیامد، پیغام داده بود که حالش خوب نیست، مجبور بودم تنها تحقیق را دنبال کنم. چقدر توی سپاه، بدون او به من سخت گذشت. این دفعهٔ سوم است توی این مدت که مریض

می شود. خدا کند صبح حالش خوب شود و بیاید. اگر نیاید مجبورم عصر بروم دیدنش. صبح تنهایی مجبور شدم بروم خانه شهید «ابراهیم ابراهیمی.» باز آقای خاقانی نیامد.

تاکسی سوار می شوم و یک راست, قبل از اینکه بروم خوابگاه, می روم خانه اش.

همسرش در را به روی من باز می کند و تعارف می کند که بروم تو. چند تا کمپوت خریده ام. همسرش مرا توی پذیرایی می برد و می گوید: « بفرمایید بنشینید, الان می آن خدمتتون.»

به پشتی تکیه می دهم و منتظر می شوم, چند لحظه بعد در پذیرایی باز می شود و آقای خاقانی وارد می شود, حسابی لاغر شده و رنگ و رویش زرد زرد است. به سختی راه می رود.

بلند می شوم و سلام احوال پرسی می کنیم.

- خدا بد نده, چی شده؟

دست به دیوار می گیرد و به من هم تعارف می کند که بنشینم و خودش هم می نشیند. نفسش خش خش می کند.

- خدا .... که بد نمی ده ....

به سختی حرف می زند. صدایش در نمی آید؛ اما گرفتگی هم ندارد. می گویم: «سرما خوردین؟»

با سر اشاره می کند:«نه .... چیز مهمی نیست.»

- خیلی ضعیف شدین .... دکتر رفتین؟

سر تکان می دهد و می گوید:«خیلی ... فا ... فایده ای ... نداره.»

نمی دانم مشکلش چیست. برایم عجیب است. نگران می شوم. حالش اصلاً خوب نیست. به سختی نشسته. سرش را به دیوار تکیه داده و چشم هایش را بسته است. صدای خش خش سینه اش آزارم می دهد.

- مشکلتون چیه ؟

به سختی می گوید:«تو .... تو جنگ ... شی ... شیمیایی شدم.»

جا می خورم, شوکّه می شوم. اصلاً فکر نمی کردم او هم مجروح جنگی باشد, هیچ وقت چیزی ندیدم که احتمال این را بدهم, هیچ وقت هم چیزی نگفت.

- خب .... خب ... الآن مسئله تون چیه ؟

- ر ... ریه, ریه ام داغون ...

به سرفه می افتد, سرفه های شدید. سرفه اش بند نمی آید صورتش کبود کبود می شود. هُل می شوم, دست و پایم را گم می کنم. دستمال دم دهانش می گیرد. همسرش در را باز می کند و تو می روند و لیوانی آب نیم گرم دم دهانش می گیرد. تمام تنش یکسره می لرزد و خودش نمی تواند لیوان آب را بگیرد.

حالم خراب می شود. از آمدن پشیمان می شوم و نمی شوم. دیدن این صحنه, داغانم می کند.

همسرش تلاش می کند آب را به او بخوراند. دستپاچه می گویم: «کا ... کاری از دست من بر می آد.»

- بی زحمت کمک کنید آب را ... بدم بخوره

شانهٔ آقای خاقانی را می گیرم تا کمتر تکان بخورد. همسرش لیوان آب را جلو می برد و چند قطره, چند قطره توی دهانش می ریزد.

نیمی از آب را که به او می دهد, آرام می شود, اما نمی تواند حرف بزند.

سخت درمانده ام, احساس می کنم من باعث شدم حالش خراب شود.

همسرش می گوید: « ببخشید آقای فرازمند. تو این وضع نمی تونه راحت حرف بزنه.»

نمی دان چه کار کنم, دست و پایم را گم کرده ام.

– هیچ دوا و درمونی نداره؟

– هرازگاهی این جوری می شه ... داروها خیلی اثر نداشتند ... فردا باید بستری بشه بیمارستان.

سر درد می گیرم. آقای خاقانی سعی می کند دوباره حرف بزند و عذر خواهی کند.. می گویم: «بهتر استراحت کنین ... مثل این که من بد موقع اومدم.»

بلند می شوم. آقای خاقانی می خواهد بدرقه ام کند. شانه اش را می گیرم و او را می نشانم.

– ان شاءالله که هر چه زودتر سلامتی تون رو به دست بیارین ... ببخشید زحمت دادم. خداحافظی می کنم و راه می افتم. همسرش پشت سرم می آید تا بدرقه ام کندمی گویم: «اگه دکتری از دست من بر می آد, بگید.»

همسرش گرفته است, احساس می کنم می خواهد گریه کند, رویش را بر می گرداند و با بغض می گوید: «اُ ... ا ... امیدی نیست.» خشکم می زند. به دیوار تکیه می دهم. همه چیز دور سرم می چرخد, احساس می کنم دیوارها جا به جا می شوند و سقف و کف راهرو به هم می رسد. برای چند لحظه هیچ نمی فهمم.

– یع ... یعنی چی ؟

– دکتر ها ... دکتر ها قطع امید ... کردن ... نخو ... نخواست بره بیمارستان.

نمی توانم بمانم, حتی برای لحظه ای. نمی دانم خداحافظی می کنم یا نه, اصلاً نمی فهمم چطور از آن خانه می آیم بیرون.

گیج گیج شده ام, مثل آدم های موج گرفته. آشفته ام. پیاده راه می افتم. نمی توانم آنچه را دیده و شنیده ام هضم کنم. مغزم انگار کوچک شده, آن قدر که هیچ چیز را درک نمی کند. همه چیز پیش چشمم رنگ عوض می کند, خیابان, درخت, ماشین, جدول, جوی آب, پرنده و خاک و آفتاب.

حالم خوب است. مثل دیوانه ها می روم و می روم. نمی دانم کجا, فقط می روم. می خواهم از همه چیز های دورو برم, از دنیایی که برای خودم ساخته ام, از خودم که دنیای دیگری ساخته ام, می خواهم جایی بروم, کنجی با خودم خلوت کنم, ساعتی به تنهایی.

خودم را جلو در خوابگاه می بینم, می روم, بی آن که مسیر را بفهمم. دلم آشوب است, توفان است.

توی اتاق می روم, روی تخت می افتم ... گریه می کنم, با تمام وجود.

قاسمی، محمد حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسن قاسمی : قائم مقام فرمانده لشگر۲۵ کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۳۷ در روستای «طوسکلا» از توابع شهرستان «نکا» پسری متولد شد که نامش را «محمد حسن» گذاشتند . اولین فرزند خانواده بود. در آغوش پر مهر مادر آرام آرام قد کشید تا این که پاییز سال ۱۳۴۵ از راه رسید و محمد حسن پایش به مدرسه باز شد . تا کلاس پنجم همه ساله در خرداد قبولی اش را گرفت و همزمان به مکتب خانه جهت آموختن و فراگیری قرآن رفت . در همان کلاس پنجم بود که به مادرش گفت: « می خواهم روزه بگیرم » با این که جسم ضعیفی داشت و ما هم مخالف روزه گرفتن اش بودیم ، قبول کرد که یکروز در میان را

روزه بگیرد. به دلیل نبود مدرسه ی راهنمایی ، برای ادامه تحصیلات به شهر «نکا» رفت . در مدرسه راهنمایی «فردوسی » تا سوم راهنمایی را به پایان رسانه و برای ادامه تحصیلات به «ساری» رفت . در این رابطه حاج محمد علی طوسی پدر ایشان می گوید : « تقریبا سال سوم دبیرستان بود که احساس کردم حال و هوای محمد حسن عوض شده ;به مادرش گفتم : « حاجیه بتول فکر نمی کنی حال و هوای محمد حسن یک مقدار عوض شده ؟ » مادرش این حدس را تایید کرد تا این که یک وقت فهمیدیم محمد حسن با روحانیون والامقام و مبارز آشنا شده که آن ها او را به تقلید مرجع تقلیدی بنام حاج آقا روح ا... در آورده اند. مدتی گذشت که دیدم میل رفتن به دبیرستان ندارد . گفتم : پسرم چرا رابطه ات را با درس و مدرسه کم کردی؟ » ابتدا بهانه در آورد که چون شما – پدرومادر- تنها هستید و به خرج منزل نمی رسید من به خاطر شما درس را رها کرده ام. اما من بعدا فهمیدم که چون با انقلابیون بر علیه شاه فعالیت می کند به این خاطر به دبیرستان نمی رفت که مبادا گیر بیفتد . سال ۱۳۵۶ گاهی اوقات شب ها دیر به منزل می آمد بعضی وقت ها متوجه می شدم که کاغذهای لوله کرده ایی را از من و و ماردش پنهان می کند. بیشتر روزها صبح زود به ساری می رفت و شبها تا دیر وقت ما رامنتظر می گذاشت. برای من مشکل بود که از او حرف بکشم از همان کودکی آدم با رمز و راز و توداری بود. تا این که یکی از دوستان یک روز به من گفت: حاج محمد علی مواظب محمد حسن باش که ساواک در تعقیب او هست.

در همین حین با وساطت ما ، محمد حسن با دختر مومنه ایی ازدواج کرد . هنوز چند وقتی از ازدواجش نگذشته بود که موقع خدمت سربازی اش فرا رسید. اصلا رضایت نمی داد به سربازی برود . چند بار اصرار کردم که پسر از سربازی نمی شود فرار کرد . اما او می گفت: من به طاغوت خدمت نمی کنم . تا این که چندمین مرحله از پاسگاه ژاندارمری آمدند که پسرم مجبور شد به خدمت سربازی اعزام شود. او را یکراست به پادگان آموزشی در «بیرجند» بردند. هنوز چند روز از اعزامش نگذشته بود که دیدم به خانه برگشته است . گفتم : چی شده که برگشتی ؟ گفت: پدر ، من که گفته بودم به طاغوت خدمت نمی کنم . بعدها فهمیدیم که در موقع معاینه ی سربازی با خوردن توتون ته مانده ی سیگار کاری کرده بود که ضربان قلب اش بالا بود و همین باعث شده بود که پسرم از خدمت سربازی معاف شود !

زمزمه ی اعتراض بر علیه شاه بالاـ گرفته بود . «محمد حسن» یک رادیوی کوچک خرید . اخبار فارسی را از کشورهای دیگری گرفت و آن را به دیگران منتقل می کرد .تا این که مبارزات علنی شد و پسرم جزء کسانی شد که به صورت منسجم بر علیه شاه تظاهرات را سازماندهی و ساماندهی می کردند. »

در همین ارتباط همسر محمد حسن طوسی می گوید : « دی ماه ۱۳۵۷ بود که دخترم متولد شد.» غروب روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ بود که دیدم محمد حسن خوش حال و خندان دارد می آید ، صدایش نیز بلند است. با فریاد به من می گوید : مادر سمیه ، مادر سمیه . گفتم: چی شده چرا این قدر خوشحالی ؟ گفت: شاه ، شاه خائن فرار کرده ، حالا که مردم همه خوشحال هستند من باید برای دخترم جشن مفصلی بگیرم . مدتی از این ماجرا گذشت که دیدم یک روز به من می گوید : می خواهم بروم تهران ، به کمی پول احتیاج دارم . گفتم : تهران برای چه ؟ گفت : حضرت امام می خواهند بیایند، گاردی های شاه اعلام کرده اند که نمی گذارند امام خمینی بیاید . ما می خواهیم برای حفاظت جان امام و همراهانش به تهران برویم . بالاخره پول فراهم کردیم ایشان و دوستان شان به تهران رفتند که پس از دیدار با امام به مازندران برگشتند . »

او بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در کمیته انقلاب اسلامی(سابق) شهرستان« نکا» و با همراهی تعداد از روحانیون سر شناس اقدام به حفاظت از شهر و مردم آن نمود تا این که بعد از مدت کوتاهی ، در مرداد ۱۳۵۸ به سپاه پاسدران انقلاب اسلامی پیوست . در همین زمان با اوجگیری درگیری ضد انقلاب در «گنبد» ، به آنجا رفت . پس از آرامش در این شهر به «کردستان »رفت . در آن جا با جاوید الاثر «متوسلیان »آشنا شد. در سال ۱۳۵۹ بود که فرمانده عملیات سپاه« ساری» شد . همزمان فرماندهی «گروه شهید » را

پذیرفت . در برقراری امنیت در جنگل های آمل ، سوادکوه ، ساری، گرگان و جنگلهای گیلان از خود شجاعت وصف ناپذیری به خرج داد . در همین زمان و با نشان دادن لیاقت های فراوان به فرماندهی طرح و عملیات سپاه منطقه سه – گیلان و مازندران– منصوب می گردد . همزمان و در زمستان سال ۱۳۶۰ بعد از پایان یافتن اختشاش ضد انقلاب در« آمل »به تیپ ۳۱ عاشورا اعزام می شود . در اطلاعات و عملیات تیپ با دوست یار دیرینه اش شهید «حسین اکبری » بارها و بارها برای شناسایی به قلب دشمن می زند . در همین مرحله بود که افق جدیدی در مقابلش باز می شود و او با «غلامحسین افشردی» معروف به (حسن باقری) آشنا می شود . آشنایی شان تنگاتنگ می شود تا حدی که بارها و بارها این دو در جلسات مختلف در کنار هم قرارگرفتند . بعد از شرکت در عملیات فتح المبین و بیت المقدس که در فروردین و خرداد سال ۱۳۶۱ انجام شد به «مازندران» برگشت . در همین زمان جانشین قرارگاه حضرت ابوالفضل(ع) که کار اعزام نیروی رزمی و پشتیبانی به جبهه ها را در« مازندران» به عهده داشت ، گردید . تا این که در سال ۱۳۶۲ به لشکر ۲۵ کربلا- پیوست . و به عنوان معاون اطلاعات و عملیات لشکر ۲۵ کربلا منصوب گردید . او عملیات والفجر ۶ را نیز تجربه کرد . در همین عملیات بود که برادرش «محمد ابراهیم طوسی» به شهادت رسید . و آن موضوع معروف و شنیدنی و به یاد ماندنی که شهید «مرشدی» وقتی از «محمد حسن طوسی» خواسته بود که اجازه دهد هر طور شده بدن پاک و مطهر «محمد ابراهیم» را به عقب بیاورند ؛ در جواب اش گفته بود : یا همه ی شهدا و یا هیچکدام . که این موضوع باعث گردید که بدن «محمد ابراهیم » بعد از ۱۳ سال کشف و به وطن عودت شود .

بعد از عملیات و الفجر ۶ در عملیات قدس ۱ و ۲ و عملیات های ایذایی دیگر شرکت جست . اوج زحمات او را در والفجر ۸می توان مشاهده کرد.

او در یک سخنرانی به جزئیات شکل گیری عملیات والفجر ۸ پرداخت . ایشان شکل گیری و پیروزی این عملیات را مرهون اصل غافلگیری و عنایات خداوند می داند و می گوید : « این طور مطرح کردیم که بخشی از لشکر به غرب کشور رفته است. با این حال قبل از همه من ، حاج کمیل ، مرتضی قربانی پاشا ، کسائیان به منطقه ی مقابل فاو رفتیم . منطقه خلوت بود ، بچه ها غریبانه و مظلومانه کار را شروع کردند . غذای گرم نداشتیم . بچه ها کنسرو با نان می خوردند . کارها بسیار سخت و طاقت فرسا بود .بچه ها با جریان جزر ومد آشنا شدند. که چگونه در طول ۲۴ ساعت بالا و پایین می رود . بالاخره کلی طول کشید شناسایی های متعددی انجام دادیم . بیش از ۱۶۰ بار وارد منطقه شدیم . کم کم منطقه شلوغ شد اما خداوند چنان مهر بطلان بر قلب ، چشم و گوش دشمنان زده بود که دشمن هیچ یک از آنها را در منطقه نمی دید .

طرح فریب به خوبی انجام شد. دشمن گیج شده بود .البته طرح فریب و سایر عوامل وسیله است . تلاش و کار اصلی را خداوند مهیا می کند چرا که خودش در قرآن فرمود: اگر شما خداوند را یاری او نیز شما را یاری خواهد کرد .

......مهم ترین خط دفاعی دشمن در منطقه ی مقابل لشکر ۲۵ کربلا قرار داشت که اسکله ی معروف شهر فاو بود . شهر فاو شهری بود مملو از موانع مثل : مین های خورشیدی ، سیم های خاردار ،مین های منور و ضد نفر. نهایتا وقتی ما خواستیم وارد شویم ، متوجه شدیم که دشمن ده رده مانع در مقابل رزمندگان اسلام قرار داده است . بعد از این همه موانع تازه رسیدیم به خط اول دشمن . که مواجه شدیم با سنگرهای محکم ، بتونی ، مسلح به تیربار و ضد هوایی که به لطف خداوند بچه ها توانستند با کمترین تلفات به آنهابرسند و کاری که قرار بود در چندین مرحله انجام شود در همان مرحله ی اول انجام شد . بچه ها پس از تصرف شهر به پاکسازی آن پرداختند . آن چیزی که برای ما مهم و حائز اهمیت بود ، معنویت بچه ها و روحیه ی بالای معنوی نیروها بود . براساس همین معنویت بود که ما در این عملیات پیروز شدیم . نکته ی مهم اثرات این عملیات بود که قبل از عملیات می شد شهادت آنها را پیش بینی کرد . در مجموع به این جا رسیدیم که در این عملیات هیچ دست مادی کارساز نبود. نه طرح کسی و نه فرماندهی کسی . نه تدبیر کسی و نه جنگیدن خوب . بلکه این عملیات ها صد در صد خدایی بود و خداوند این عملیات را هدایت

کرد. ... »

در عملیات والفجر ۸ و ادامه ی آن که به جنگ ۷۸ روزه ی فاو معروف است . محمد حسن طوسی چندمین مرحله مجروح شد و حتی به حالت اغما فرو رفت . بعد از عملیات والفجر ۸ ، عملیات کربلای یک – آزاد سازی مهران – از محمد حسن طوسی خاطرات خوش دارد . حضور در عملیات کربلای ۴ و پس از آن عملیات کربلای ۵ که سخت ترین نوع عملیات در جنگ هشت ساله ی عراق علیه ایران لقب گرفت عملیاتی هستند که «محمد حسن طوسی» به عنوان فرمانده اطلاعات عملیات لشکر ویژه ۲۵ کربلا به ایفای نقش پرداخت.

در مورد شکل گیری عملیات کربلای ۵ که دو هفته پس از عملیات کربلای ۴ صورت پذیرفت سرهنگ پاسدار سید حبیب ا... حسینی اینگونه می گوید :« من و محمدحسن طوسی از قرارگاه تاکتیکی لشکر ۲۵ کربلا در شلمچه خارج شدیم .آقای طوسی به من گفت : قرار است با هم به یک ماموریت برویم . من ساکت شدم و حرفی نزدم . از سمت پاسگاه حسینیه به طرف قرارگاه مشترک عملیات جنگ (خاتم الانبیاءص) رفتیم. دژبانی خیلی سخت می گرفت . وارد سنگر خیلی بزرگی شدیم اولین کسی که با او روبرو شدیم [سرلشکر پاسدار سید رحیم صفوی ، فرمانده کل(سابق) سپاه پاسداران بود . مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا ، شمخانی فرمانده وقت نیروی زمینی سپاه ، حاج حسین خرازی ، عبدا... میثمی ، آیت ا... رفسنجانی با لباس نظامی نیز تشریف داشتند. ماکت بسیار بزرگی از منطقه آماده شده بود تا فرماندهان از روی ماکت توضیحات کارهای انجام شده را بدهند. از لشکر ۲۵ کربلا آقای طوسی این کار را انجام داد . جلسه تا یک و نیم صبح طول کشید و ... »

عملیات کربلای ۵ در ۱۹ دی ماه ۱۳۶۵ کلید خورد و مدت زمان زیادی را به خودش اختصاص داد تا اینکه در اوایل اسفند ۶۵ فروکش کرد. بعد از کربلای ۵ عملیات کربلای ۸ نیز در منطقه شلمچه اجرا گردید که لشکر ۲۵ کربلا در آن شرکت کرد. بهاری نو از راه رسید و سال ۶۵ برای همیشه رخت خویش را بسته بود . نیروهای لشکر ۲۵ کربلا- پس از تقویت نیرویی در شلمچه استقرارشان را محکم تر کردند.

ماه فروردین سال ۶۶ هنوز یک هفته از عمرش را سپری نکرده بود که بار دیگر «محمد حسن طوسی» به شلمچه رفت . در این ارتباط سرتیپ دوم پاسدار حاج« تقی مهری» می گوید : « بعد از عملیات کربلای ۸ در یک نقطه ی جغرافیایی از شلمچه معروف به دژ، ۱۰۰۰ نیروهای ایرانی و عراقی شدیدا در کش و قوس بودند . طوری که بارها وبارها ، ما و عراقی ها برای تصرف آن نقطه با هم درگیری شدیدی داشتیم. این شدت درگیری به آن جا منتهی شده بود که این نقطه از خط به دفعات بین ما و عراقی ها دست به دست شده بود. آخرین بار لشکر ۲۵ کربلا روی آن نقطه تک انجام داد و پس از تصرف هدف ، خط را تحویل لشکر ۱۹ فجر داد . صبح روز نوزدهم فروردین ۱۳۶۶ آقای طوسی به اتفاق علیرضا نوبخت ، سید منصور بنوی ، مهدی بشارتی و یکی دیگر از بچه های اطلاعات به نام کلبادی برای بررسی همان موقعیت رفتند. موقعی که به آن موقعیت رفتند، بنده با آن ها در ارتباط بی سیمی بودم . در لابلای این ارتباط ، برادرمان آقای طوسی چیزهایی را می فرمود که من آنها را یادداشت می کردم . گاهی اوقات در خواست آتش می کرد و گاهی اوقات درخواست جابجایی نیرو را ضروری می دانست . یک وقت متوجه شدم روی فرکانس ما دارد با یکی از فرماندهان لشکر ۱۹ فجر صحبت می کند. شنیدن صدای ایشان باعث دلگرمی مان بود. صحبت های ایشان که با بچه های ۱۹ فجر تمام شد دیگر با ما ارتباط نگرفتند . مدت کوتاهی گذشت که تصمیم گرفتم این سکوت را بشکنم هرکاری کردم تماس برقرار نشد . در همین اثنا خط شلوغ شده بود. سعی کردم به آن جا بروم. متوجه نگرانی نیروهای اطلاعات شدم . از وضعیت آقای طوسی پرسیدم که گفتند :هیچ خبری نداریم . در همین حین بچه ها اطلاع دادند که مهدی بشارتی با تنی مجروح برگشته است . آقای بشارتی فقط متوجه سقوط چند خمپاره در کانالی که آن ها با هم به درون آن رفته بودند،شده بود . ایشان متاسفانه نتوانست خبر دیگری را به ما بدهد و آخر قصه به این جا رسید که ، قائم مقام فرماندهی لشکر به همراه فرمانده یکی از

تیپ های لشکر و دو نفر دیگر از یارانش برای همیشه از مجاهدان حق جدا شده و به جوار رحمت حق شتافتند. »
سرانجام « محمد حسن قاسمی طوسی» ، معروف به (طوسی) ، رزمنده ایی که در ماه شعبان ۱۳۳۷ هجری خورشیدی پای به این دنیا نهاده بود ، پس از تحمل زحمات و زجرهای فراوان در حالی که در مسئولیت جانشینی فرماندهی لشکر ۲۵ کربلا قرارداشت با تنی خسته و مجروح و عدم پذیرش سهمیه مکه و واگذاری آن به یک رزمنده ی دیگر در حالی که قبل از شهادت به زیارت مولایش علی بن موسی الرضا (ع)رفته بود در دشت تفتیده ی شلمچه و در تاریخ ۱۹/۱/۱۳۶۶ در سن ۲۹ سالگی برای همیشه و با اصابت ترکش های خمپاره ۶۰ م.م عراقی ها و در حالی که لحظاتی بیش به ظهر نمانده بود و در نزدیکترین محل به دشمن مستقر شده بود برای همیشه ی تاریخ از زمینیان فاصله گرفت . آن گونه که خود خواسته بود ، ابتدا به فضلیت گمنامی رسید ، پس از سال ها فراق و هجران ، در سال ۱۳۷۴ پیکر پاک و مطهرش روی دستان یارانش قرار گرفت و در فصلی سبز و دشتی زیبا چون شقایق سرخ در خامه دل یارانش کاشته شد.
سید ولی هاشمی کارشناس پژوهشی حوزه ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی مازندران

قاضی القضاه همدانی اسدآبادی، ابوالحسن، ابوالحسین عبدالجبار

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۴۱۵ / ۴۱۴ ق)، عالم امامی، قاضی، متکلم، مفسر، فقیه شافعی و اصولی معتزلی. وی شیخ معتزلیان در روزگار خود بود و آنان وی را به لقب قاضی القضات ملقب ساخته بودند. از علی بن ابراهیم بن سلمه قطان قزوینی و از عبدالله بن جعفر بن فارس اصفهانی در اصفهان استماع حدیث کرد و همچنین از زبیر بن عبدالواحد اسدآبادی حفاظ و عبدالرحمن بن حمدان حدیث شنید. در بازگشت از حج به بغداد رفت و در آن جا حدیث گفت. ابوالقاسم تنوخی و حسن بن علی صیمری فقیه و ابویوسف عبدالسلام قزوینی مفسر و جماعتی دیگر از وی حدیث شنیدند. او از استادان سیدرضی و با یک واسطه از مشایخ روایت خطیب بغدادی است. مناظره‌ی شیخ مفید با او در موضوع حدیث غدیر و اصحاب جمل مشهور است که در پایان مفید را به جای خود بر مسند نشاند و گفت حقا که تو مفیدی. او به دعوت صاحب بن عباد و وزیر از بغداد به ری آمد و به تدریس مشغول شد و همچنین عهده‌دار مقام قضاوت ری و تمام توابع آن بود و در همان جا نیز درگذشت. مصنفات بسیاری در مذهب اعتزال بدو منسوب است و گویند که هزاران ورق بوده است. از آثار وی: «تنزیه القرآن عن المطاعن»؛ «علم الکیمیا»؛ «العمده فی اصول الفقه»؛ «تفسیر القرآن»؛ «دلائل النبوه»؛ «امال» یا «الامالی»، در حدیث؛«طبقات المعتزله»؛ «المجتبی فی القراآت».
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :الاعلام (۴۷ / ۴)، انساب سمعانی (۱۳۷ -۱۳۶ / ۱)، ایضاح المکنون (۴۳۰ / ۲ ،۴۷۸، ۳۲۹ / ۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۴۹، ۲۷۹ / ۱)، تاریخ بغداد (۱۱۵ -۱۱۳ / ۱۱)،روضات الجنات (۱۸ -۱۶ / ۵)، ریحانه (۴۱۶ -۴۱۵ / ۴)، سیر النبلاء (۲۴۵ - ۲۴۴ / ۱۷)، شذرات الذهب (۲۰۳ -۲۰۲ / ۳)، العبر (۲۲۹ / ۲)، الکامل (۳۱۵ / ۷)، کشف الظنون (۱۱۰۷)، الکنی و الالقاب (۵۳ / ۳)، لسان المیزان (۲۱۳ -۲۱۱ / ۴)، لغت‌نامه (ذیل/ عبدالجبار)، معجم المؤلفین (۷۹ -۷۸ / ۵)، الوافی بالوفیات (۳۴ -۳۱/ ۱۸)، هدیه العارفین (۴۹۹ -۴۹۸ / ۱).

قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: حقوق عمومی، دانشکده: حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی حقوق از دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد و دکترای حقوق از دانشگاه ژنو سوئیس، دوره عالی در مدرسه ملی اداری پاریس E.N.A با بورس سازمان ملل متحد، دوره حقوق بشر و توسعه اقتصادی در چند کشور اروپائی.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

تدریس دروس: مبانی و کلیات حقوق اساسی، حقوق اساسی تطبیقی، نظامهای انتخابات، مبانی حقوق عمومی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۸ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی تألیفات:

حقوق اساسی، حقوق عمومی، جامعه‌شناسی سیاسی، مبانی علم سیاست، جامعه‌شناسی حقوق، تاریخ و ادبیات.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۷، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

حقوق و علوم سیاسی.

فرزند سیدهادی، در ۱۳۱۰ در سمنان متولد شد. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران شد و درجه‌ی لیسانس در حقوق قضائی گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل به سوئیس رفت و دکترای علوم سیاسی از دانشگاه ژنو گرفت. پس از بازگشت به ایران، وارد سازمان برنامه شد و اولین شغل وی کارشناسی ارشد بود، بعد به معاونت دفتر نیروی انسانی سازمان منصوب گردید. در ۱۳۴۸ به وزارت کشور انتقال یافت و مدیرکل بودجه و تشکیلات آن وزارتخانه شد. در ۱۳۴۵ به عنوان دانشیار در دانشکده‌ی حقوق تهران اشتغال ورزید و چندی هم معاونت دانشکده‌ی حقوق را عهده‌دار بود. از دیگر مشاغل وی باید معاونت آموزشی دانشگاه ملی (شهید بهشتی) و معاونت اجتماعی وزارت کشور را نام برد.

دکتر قاضی در اواخر مهرماه ۱۳۵۷ از طرف شریف‌امامی به کابینه دعوت شد و به وزارت علوم و آموزش عالی منصوب گردید. وی این سمت را مشروط بر عدم مداخله‌ی فرمانداری نظامی در دانشگاه پذیرفت، ولی متاسفانه نظامیان در روز ۱۳ آبان به دانشگاه تهران هجوم بردند و دانشجویان را مجروح و مقتول ساختند و فیلم آن نیز از تلویزیون پخش شد. دکتر قاضی به عنوان اعتراض به عمل دولت، از کابینه کناره‌گیری کرد.

صاحب ترجمه، تالیفات و ترجمه‌های زیادی دارد که از تالیفات او حقوق اساسی، نهادهای سیاسی و قانون اساسی بهتر را می‌توان نام برد. از ترجمه‌های او جامعه‌شناسی، اصول علم سیاست، جامعه‌شناسی حقوق و شهروند و دولت مورد استفاده دانش‌پژوهان می‌باشد. دکتر قاضی شریعتمداری در سال ۱۳۷۶ در تهران به بیماری سرطان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

قاضی طباطبایی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم ربانی.

تولد: ۱۲۸۹(۱۳۳۱ ق.)، تبریز.

شهادت: ۱۰ آبان ۱۳۵۸، تبریز.

آیت‌الله محمدعلی قاضی طباطبایی، فرزند سید باقر از علمای آذربایجان، تحصیلات مقدماتی علوم دینی در مدرسه‌ی طالبیه تبریز و نیز پدر و عمویش اسدالله قاضی طباطبایی گذراند.

ایشان در سال ۱۳۴۷ ق. مقارن با قیام مردم تبریز به سبب شرکت در مبارزات به دستور رضاشاه به همراه پدرش از تبریز اخراج گردید، مدت دو ماه در تهران سکنی گزید و پس از آن محل تبعید آنها به مشهد تعویض گردید و پس از یک سال اقامت در مشهد به آذربایجان مراجعت نمود و به بحث و خدمات دینی دیگر مشغول شد. وی در سال ۱۳۵۹ ق. برای تکمیل درس خود به قم رفت و از محضر اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم استفاده برد از جمله فلسفه و خارج علل اصول را از امام خمینی (ره) فراگرفت. پس از آن تکمیل متون فقه و اصول و علم و علم درایه و رجال را نزد آیت‌الله سید محمدرضا گلپایگانی و آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای فراگرفت. در همین زمان مدتی نزد آیت‌الله سید حسن صدر به تحصیل پرداخت.

آیت‌الله محمدعلی قاضی طباطبایی با تکمیل سطوح در قم، در سال ۱۳۲۷ عازم حوزه‌ی علمیه‌ی نجف گردید. پس از سه سال تحصیل نزد آیت‌الله حکیم، آیت‌الله عبدالحسین رشتی، علامه محمد حسین کاشف الغطاء آیت‌الله میرزا باقر زنجانی و آیت‌الله حسن بجنوردی به ایران بازگشت به تبریز رفت.

در تبریز، در کنار فعالیت تحقیق و تألیف و امامت دو مسجد، به فعالیت سیاسی به ویژه در فاصله ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۱ در تبریز به فعالیت علیه رژیم پرداخت. فعالیت‌های سیاسی وی همزمان با قیام مردم در سال ۱۳۴۲ ابعاد دیگری یافت. در سیزدهم آبان همان سال به عنوان رهبر نهضت مذهبی در آذربایجان دستگیر و ابتدا به پادگان زرهی تهران فرستاده شد و سپس در زندان قزل قلعه‌ی تهران به مدت دو ماه و نیم زندانی گردید. پس از آن به سلطنت‌آباد تهران منتقل شد. پس از چند روز با ضمانت برادرش آزاد شد که آزای وی با قید ممنوع‌الملاقات توأم بود و مأموران ساواک در اجرای این امر نظارت داشتند. پس از چهار ماه به قم می روند تا امام خمینی (ره) را در این هنگام آزاد شده بود ملاقات کند.

وی پس از دیدار با امام خمینی به مشهد رفت و از آنجا که هنوز در تبعید بود بی‌اجازه رژیم تهران را ترک گفت و به تبریز رفت در تبریز مورد استقبال مردم قرار گرفت و به همین سبب همان شب در منزلش دستگیر و به سلطنت‌آباد تهران منتقل شد. بعد از مدتی با وساطت آیت‌الله سید محمدهادی میلانی آزاد شد. سپس به تبریز مراجعت کرد اما این آزادی وی مدت زیادی طول نکشید زیرا پس از چند روز اقامت در تبریز دستگیر شد و به تهران منتقل گردید. در تهران به سبب کسالت مدت شش ماه در بیمارستان

مهر بستری و در عین حال تحت مراقبت شبانه‌روزی ساواک بود. پس از مرخصی از بیمارستان در یازدهم آذر ۱۳۴۳ پس از یک سال تبعید و دستگیری‌های مکرر به عراق تبعید شد.

مدت تبعید در نجف فرصتی پیش آورد تا بیشتر به تحصیل بپردازد و همچنین در این مدت با امام خمینی که مدتی قبل از ایشان به عراق تبعید گردیده بود ارتباط نزدیک داشته باشد. آیت‌الله قاضی طباطبایی پس از یک سال و نیم اقامت اجباری در عراق به ایران و تبریز مراجعت نمود اما مبارزه خود را علیه نظام پهلوی به ویژه در مساجد مقبره و شعبان تبریز ادامه داد تا اینکه در روز عید فطر سال ۱۳۴۷، یعنی سی‌ام آذر، به جرم مخالفت با رژیم و اظهار مطلبی علیه رژیم اشغالگر قدس دستگیر و به بافت کرمان به مدت شش ماه تبعید گردید. پس از پایان مدت تبعید از مراجعت آیت‌الله قاضی جلوگیری و مجددا در تیر ۱۳۴۸ به زنجان تبعید شد. اما وی بدون توجه به دستور تبعید به سوی تبریز رفت که در روز یازدهم تیز به بوستان‌آباد در شصت کیلومتری تبریز رسیده بود که رژیم خبردار شد و ایشان را به زنجان بازگرداند. محل استقرار ایشان در زنجان منزل امام جمعه‌ی وقت بود. ایشان همچنان در زنجان تحت نظارت ساواک قرار داشت. مدت تبعید ایشان در زنجان فقط چهار ماه طول کشید و با وساطت علمای بزرگ از تبعید آزاد و در تاریخ بیست و نه آبان ۱۳۴۸ به تهران و سپس در تاریخ ششم آذر ۱۳۴۸ به تبریز مراجعت کرد. در تبریز در کنار تدریس و تألیف همچنان به مبارزه ادامه داد و در عین حال دائما تحت نظر ساواک قرار داشت. در این سال‌ها منزل وی یکی از محل‌های توزیع بیانیه‌ها، نوارها و رساله‌های امام بود. در سال ۱۳۵۶ در تظاهراتی در بیست و نه بهمن به مناسبت چهلم شهدای نوزده دی قم برگزار شد که در آن رهبری آیت‌الله قاضی و نفوذ وی در میان راهپیمایان آشکار بود. ایشان در مدت یک سال پیش از انقلاب فعالیت‌های مستمری علیه رژیم پهلوی داشت.

با پیروزی انقلاب اسلامی، از سوی رهبر انقلاب به امامت جمعه تبریز منصوب و به عنوان نماینده حضرت امام (ره) در تبریز انتخاب شد.

عنوان‌های برخی از نوشته‌های ایشان به این شرح است: الاجتهاد و التقلید (عربی و خطی)؛ الفوائد (فقهی و تاریخی)؛ خاندان عبدالوهاب (فارسی، خطی)؛ کتاب فی علم الکلام (عربی، خطی)؛ فصل الخطاب فی تحقیق اهل الکتاب (عربی خطی) ؛ السعاده فی الاهتمام علی الزیارة (عربی، خطی)؛ اجوبة الشبهات الواهیه (فارسی، خطی)، رسالة فی اثبات وجود الامام (ع) فی کل زمان (عربی، خطی)؛ سفرنامه بافت (فارسی، خطی)المباحث الاصولیه (عربی، خطی)؛ حاشیه بر رسائل و مکاسب شیخ مرتضی انصاری و کفایة الاصول محمدکاظم بن حسین آخوند خراسانی؛ تقریرات اصول آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای؛ تاریخ قضاء در اسلام؛ صدقات امیرالمؤمنین و صدیقه طاهر علیهماالسلام؛ حدیقة الصالحین؛ رساله در دلالت آیه تطهیر بر اهل‌بیت (علیهم‌السلام)، رساله در اوقات نماز؛ رساله در نماز جمعه، رساله در مباهله، رسالة فی مسألة التربت؛ تعلیقات بر کتاب فردوس اعلی تألیف شیخ کاشف الغطاء (عربی و مطبوع)؛ تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهداء (ع) (فارسی و مطبوع)؛ تعلیقات بر کتاب انوار نعمانیة تألیف آیت‌الله جزایری (عربی و مطبوع)؛ مقدمه مفصل، تعلیقات و مؤخره بر تفسیر جوامع الجامع (عربی و مطبوع)؛ تعلیقات بر کتاب اسلام صراط المستقیم (فارسی و مطبوع)؛ آثار تاریخی آیت‌الله طباطبایی حکیم قدس سره (فارسی ومطبوع) تعلیقات بر کتاب کنزالعرفان (عربی و خطی)، مقدمه بر کتاب صحائف الابرار کاشف الغطاء (ره)، مقدمه بر تنقیح الاصول مرحوم متوفی، مقدمه بر کتاب مرآت الصلوة، پیشگفتار بر علم امام علامه طباطبایی؛ مقدمه بر کتاب معجزه و شرایط آن تألیف محمد آصفی؛ مقدمه بر کتاب جنة الماوی اثر کاشف الغطاء؛ اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیة اثر علامه حلی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیق بر انیس الموحدین اثر علامه حاج مهدی نراقی؛ تحقیق در ارث زن در دارایی شوهر (تنظیم از بیانات ایشان) به کوشش محمد آصفی؛ علم الامام (ع) به زبان عربی (ترجمه به فارسی از محمد آصفی)؛ مقدمه بر العقائد الوثنیه فی الدیانة النصرانیه اثر محمد طاهر التنیر، چاپ بیروت (این کتاب در سال ۱۳۹۱ ق. در تهران افست گردید)؛ ترجمه مسائل قندهاریة (اثر شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء)؛ مقالات متعدد و کثیر در

مجلات عربی در صیدا (لبنان).

اجازه روایت ایشان را افراد زیر امضا نموده‌اند: آیت‌الله مرتضی چهرگانی؛ پدر ایشان، آیت‌الله محمدباقر طباطبایی؛ بانو علویه هاشمیه؛ آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای؛ آیت‌الله سید صدرالدین صدر موسوی؛ علامه محمدحسین کاشف الغطاء آیت‌الله سید محسن طباطبایی حکیم؛ آیت‌الله سید محمد جواد طباطبایی تبریزی؛ آیت‌الله سید محمد هادی میلانی؛ امام خمینی (ره)؛ علامه آیت‌الله حسن بجنوردی آیت‌الله العظمی گلپایگانی؛ آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی؛ آیت‌الله محمد حسینی شاهرودی؛ آیت‌الله عبدالنبی عراقی؛ علامه سید محمدحسین طباطبایی تبریزی؛ آیت‌الله شیخ آقا بزرگ تهرانی.

آیت‌الله قاضی طباطبایی در دهم آبان ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان ترور شد و به شهادت رسید و در مسجد مقبره به خاک سپرده شد.

سید محمد علی قاضی طباطبائی ابن العلامه العلام حاج میرزا باقر آقای قاضی بن السید الجلیل و الفقیه النبیل آیه الله حاج میرزا محمد علی بن العلامه الکبری آقا سید میرزا محسن آقای قاضی طباطبائی که ابا عن جد از علماء و اساتید بزرگ تا بحضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام بوده و شرح سلسله نسب ایشان در کتاب خاندان (عبدالوهاب) مشروحا بیان شده است.

وی در سال ۱۳۳۳ قمری در تبریز متولد و در مهد علم و شرف نمو یافته و پس از رشد و تربیت در حجر مرحوم والد ماجد خود و استفاده خصوصی از ایشان و عم گرامش مرحوم آیه الله حاج میرزا اسدالله قاضی طباطبائی متوفی ۱۳۴۸ قمری وارد مدرسه طالبیه تبریز شده و مقدمات و ادبیات و سطوح اولیه و وسطی را با سطوح عالی نزد مرحوم والد مکرم خوانده و در سال ۱۳۵۷ در موقع انقلاب و شورش اهالی تبریز به اتفاق والدش تبعید به تهران و پس از چند ماه توقف در تهران و ری مراجعت به تبریز نموده تا سال ۱۳۵۹ که برای تکمیل مبانی علمی به حوزه قم مشرف شده و از محضر اساتید بزرگ حوزه چون آیه الله گلپایگانی بقیه متون فقه و اصول را خوانده و معقول را از محضر آیات دیگر فراگرفته و پس از آن از محضر مرحوم آیه الله حجت فقها و اصولا و هم درایه و رجال و غیر این‌ها را استفاده نموده و هم از محضر آیه الله صدر و پس از ورود آیه الله بروجردی پنج سالی هم از دروس آن جناب بهره‌مند شده تا سال ۱۳۶۹ قمری که مشرف به نجف گردیده و در آنجا از محضر آیه الله حکیم و آیه الله حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء استفاده‌های متنوع از فقه و اصول و حکمت و غیره نموده تا اواخر سال ۱۳۷۲ که روی بعضی از دسایس دشمنان دین مراجعت به تبریز و به انجام وظائف و خدمات و مجاهدات و مبارزات با بیدادگران و اقامه جماعت و غیر آن پرداخته است.

آن جناب از غالب مراجع عظام و مشایخ کرام عصر حاضر از اساتید و غیر هم دارای اجازات جامع روایتی و غیره می‌باشد که برای اختصار از درج آن خودداری می‌نمایم.

تألیفات و آثار قلمی ایشان از مطبوع و غیره بقرار ذیل است:

۱- رساله فارسی در ترجمه آخوند ملا عبدالرزاق لاهیجی صاحب گوهر مراد ۲- تقریرات اصول آیت الله حجت. ۳- تقریرات فقه آن مرحوم. ۴- تاریخ قضاء در اسلام بفارسی ۵- کتاب صدقات امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره علیهماالسلام بفارسی ۶- حدیقه الصالحین که در ج ۶ کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه ص ۳۷۸ ذکر شد ۷- تقریرات دروس اساتید نجف ۸- المقالات مجلدیست مشتمل بر مقالات عربی که تدریجا در مجله (الفرمان) مطبعه صید المنان منتشر شده. ۹- خاندان عبدالوهاب تراجم انساب خود آن جناب. ۱۰- رساله در شرح و تحقیق درباره حدیث شریف (من صام یوما فی سبیل الله تعالی کان کعمل سنه یصومها) ۱۱- الاجازات که مشتمل بر اجازه علماء و فوائد بسیاریست ۱۲- ترجمه مسائل قندهاریه از تصانیف آیه الله کاشف الغطام مد ظله رحمه الله.

۱۳- کتابی درباره تحقیق از هر کتاب که عبادت از کدام طوائف‌اند و راجع بنجاست اهل کتاب و راجع بانبیاء از نظر اسلام.

۱۴- تعلیقات بر انوار نعمانیه طبع تبریز در ۴ جلد.

۱۵- تعلیقات و اضافات بر کتاب انیس الموحدین علامه نراقی که بطبع رسیده است

۱۶- کتابی درباره تعیین اربعین حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام

۱۷- رساله بسیار لطیفی عربی در اثبات وجود امام علیه‌السلام در هر زمان.

۱۸ سفرنامه بافت.

۱۹- الفوائد در مطالب علمی و فوائد فقهی و تفسیری و رجالی و غیره در جلد بزرگی.

(۱۳۳۳- شهادت ۱۳۹۹ ق)، فقیه، عالم امامی و شاعر. نسب وی به حضرت امام حسن (ع) می‌رسد. در تبریز به دنیا آمد. از محضر پدرش، میرزا باقر، و عمویش، حاج میرزا اسدالله قاضی طباطبایی، استفاده نمود. در مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز مقدمات و ادبیات و سطوح اولیه و وسطی یا سطوح عالی را نزد پدرش خواند. در ۱۳۵۷ ق به هنگام انقلاب و شورش اهالی تبریز به همراه پدرش به تهران تبعید شد و پس از چند ماه توقف در تهران و ری مجددا به تبریز بازگشت. در ۱۳۵۹ ق برای تکمیل مبانی. علمی به حوزه‌ی قم رفت و در محضر استاتیدی چون آیت‌الله گلپایگانی فقه و اصول را خواند و معقول را از محضر آیات دیگر فراگرفت. پس از آن از محضر آیت‌الله حجت در فقه و اصول و درایه و رجال و از محضر آیت‌الله صدر و همچنین به مدت پنج سال از محضر آیت‌الله بروجردی استفاده نمود. در ۱۳۶۹ ق به نجف رفت و از محضر آیت‌الله حکیم و آیت‌الله حاج شیخ عبدالحسین رشتی و آیت‌الله آقا میرزا باقر زنجانی و آیت‌الله بجنوردی و آیت‌الله حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در فقه و اصول و حکمت و غیره استفاده نمود، و از اساتیدش صاحب اجازه بود. در ۱۳۷۲ ق به تبریز بازگشت، و به وظایف دینی و اقامه جماعت مشغول شد. از آثار وی: «تقریرات اصول» آیت‌الله حجت؛ «تقریرات فقه» آیت‌الله حجت؛ «تاریخ قضاء در اسلام»، به فارسی؛ «حدیقه الصالحین»؛ «المقالات»، مجلدی مشتمل بر مقالات عربی؛ ترجمه‌ی «مسائل قندهاریه» آیت‌الله کاشف الغطاء؛ «الفوائد»، مشتمل بر «مطالب علمی و فوائد فقهی و تفسیری و رجالی؛ تعلیقات و اضافات بر کتاب «انیس الموحدین» علامه نراقی؛ «تحقیق درباره‌ی روز اربعین حضرت سیدالشهداء (ع)»، که در تألیف آن از بیش از چهارصد و پنجاه عنوان کتاب استفاده شده است.[۱]

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۳۸۸ -۳۸۷ / ۶)، کیهان فرهنگی (س ۱، ش ۸، ص ۴۳)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۲۵ -۳۲۲ / ۳).

قاضی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند شیخ‌الاسلام جلال‌الدین ساوجبلاغی و متولد ۱۲۶۰ است. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی اسلامی ساوجبلاغ تمام کرد و در اوایل مشروطیت برای ادامه‌ی تحصیل به آلمان رفت. چند سالی پزشکی خواند ولی بعد وارد دانشکده‌ی حقوق برلن شد و دوره‌ی لیسانس و دکترا را طی کرد. در ۱۲۹۱ در سفارت ایران در برلن استخدام شد. اولین سمتش آتاشه سفارت بود، بعد به نیابت سفارت منصوب شد و چند سالی در آنجا مشغول کار بود تا به ایران بازگشت و در وزارت امور خارجه شاغل گردید. در ۱۳۰۶ بنا به دعوت داور وزیر عدلیه به شغل قضائی اشتغال ورزید و مستشار دادگاه جنائی شد. هنگام محاکمه‌ی دکتر لیندنبلات آلمانی رئیس بانک ملی، او در دادگاه جنائی بود. بعد دادیار و مستشار دیوان عالی تمیز شد، سپس به ریاست شعبه‌ی تمیز رسید. مرد شجاع و قاضی صحیح‌العملی بود. در محاکمه‌ی سیدمحمد تدین رای به محکومیت داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قاضی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۲، مرتبه علمی: استاد، رشته: علوم تربیتی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی فلسفه و علوم تربیتی با رتبه اول از دانشگاه تهراندر سلا ۱۳۳۶، دکترای فلسفه و گواهینامه روانشناسی در سال ۱۳۳۶، دکترای آموزش و پرورش پیش‌دبستانی و کسب دیپلم تخصصی روان‌شناسی مشاوره از آمریکا در سال ۱۳۵۹.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۱، ارتقاء به درجه استادی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۱.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

روان‌شناسی مشاوره، تعلیم و تربیت کودک و نوجوان، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۳۴ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۷

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

روان‌شناسی و علوم تربیتی (مشاوره، تربیت کودک، بازی، آموزش پیش‌دبستانی و دبستانی).

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۹، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۷

زمینه علمی مقالات:

روان‌شناسی مشاوره و تعلیم و تربیت.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

قاضی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر قاسم قاضی در سال ۱۳۱۲ درشمیران متولد شد. وی در سال ۱۳۳۳ وارد رشتهٔ فلسفه و علوم تربیتی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۳۶ ، با رتبهٔ شاگرد اولی و اخذ مدال درجه یک علمی فارغ التحصیل گردید. در همان سال در رشته دکتری فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پذیرفته شد و به اخذ روشها و تنامه در روان شناسی و طبقه شناسی نایل آمد.ایشان همچنین در سال ۱۳۴۰ برا ی ادامه تحصیل به کشور انگلستان اعزام شد. پس از دریافت دو مدرک دیپلم آموزش و کارشناسی ارشد تعلیم و تربیت به ایران مراجعه کرد و به دانشگاه تهران انتقال یافت. پس از ۳ سال خدمت در دانشکدهٔ روان شناسی و علوم تربیتی برای دریافت درجهٔ دکتری عازم کشور آمریکا شد. پس از ۳ سال تحصیل در دانشگاه ایالتی بال ، در رشتهٔ تعلیم و تربیت و تخصص در

رشتهٔ روان شناسی مشاوره در سال ۱۳۵۰ به ایران بازگشت. از آن تاریخ به بعد به ترتیب مدارج استادیاری، دانشیاری و استادی را طی کرد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : آموزش و پرورش پیش دبستانی تحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر قاسم قاضی تحصیلات دبستان و دبیرستان خود تا پنجم دبیرستان را در دبیرستان شاهپور تجریش که آن زمان هر دو دوره را دربر می گرفت، گذرانید. ششم دبیرستان را در دبیرستان علمیه و در رشته ادبی به پایان رسانید و در سال ۱۳۳۳ وارد رشتهٔ فلسفه و علوم تربیتی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شد. در سال ۱۳۳۶ ، با رتبهٔ شاگرد اولی و اخذ مدال درجه یک علمی فارغ التحصیل گردید. در همان سال در رشته دکتری فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پذیرفته شد و به اخذ روشها و تنامه در روان شناسی و طبقه شناسی نایل آمد. در سال ۱۳۴۰ برا ی ادامه تحصیل به کشور انگلستان اعزام شد. پس از دریافت دو مدرک دیپلم آموزش و کارشناسی ارشد تعلیم و تربیت به ایران مراجعه کرد و به دانشگاه تهران انتقال یافت. پس از ۳ سال خدمت در دانشکدهٔ روان شناسی و علوم تربیتی برای دریافت درجهٔ دکتری عازم کشور آمریکا شد. پس از ۳ سال تحصیل در دانشگاه ایالتی بال ، در رشتهٔ تعلیم و تربیت و تخصص در رشتهٔ روان شناسی مشاوره در سال ۱۳۵۰ به ایران بازگشت.همسر و فرزندان : دکتر قاضی متأهل،و دارای دو فرزند است.وقایع میانسالی : دکتر قاضی پس از کسب دکتری در رشته آموزش و پرورش کودکان به عضویت هیئت علمی دانشکده روانشاسی و علوم تربیتی دانشگاه در آمد وی هم اکنون با رتبه علمی استادی مشغول به تدریس است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر قاضی عضو هیئت علمی و استاد دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران است. تجارب مدیریتی از آذرماه ۱۳۵۸ تا اردیبهشت ۱۳۵۹ سرپرست دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی. از آبان‌ماه ۱۳۵۲ تا مهرماه ۱۳۵۶، سرپرست گروه آموزشی روش‌ها و برنامه‌های درسی دانشگاه تهران. مدیر گروه آموزشی کارشناسی ارشد روان‌شناسی مشاوره در دانشگاه آزاد اسلامی (واحد رودهن) ۱۳۷۱ تاکنون. سرپرست مرکز مشاوره و خدمات روانشناسی در دانشگاه آزاد اسلامی (واحد رودهن) ۱۳۷۱ تاکنون کارآموزی معلمی در مدارس مدرن انگلستان به مدت یک ترم- ۱۳۶۳ میلادی. سرپرست گروه مشاوران راهنمایی مدارس گروه فرهنگی هدف– ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۳. سرپرست گروه مشاوران راهنمایی و دبیرستان نظام تهران- ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷. عضو کمیته عالی برنامه‌ریزی برنامه خانواده در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران ۱۳۵۲. عضو هیئت داوران هفتمین و هشتمین فستیوال فیلم‌های کودکان و نوجوانان (تهران) ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲. عضو آموزشی کلینیک خواندن و مرکز مواد خواندنی- دانشگاه ایالتی بال- امریکا ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۲. عضو هیئت تحریریه مجله روانشناسی و علوم تربیتی- دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، از ۱۳۵۱ تاکنون. ویراستار بین‌المللی مجله انجمن بین‌المللی روان‌شناسی آموزشگاهی. مدیر دفتر مشاوره و راهنمایی کودک و خانواده (دفتر خصوصی) از ۱۳۵۲ تاکنون. عضو انجمن روان‌شناسی ایران (قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران) عضو انجمن بین‌المللی روان‌شناسی آموزشگاهی (ISPA) از ۱۹۷۲ میلادی تاکنون عضو انجمن ایرانی تعلیم و تربیت عضو انجمن بین‌آلمللی میزگرد برای پیشبرد مشاوره(irfac) عضو (سابق) انجمن روان‌شناسی امریکا (APA) عضو شورای دانشجویان خارجی دانشگاه ایالتی بال در سال تحصیلی ۷۲-۱۹۷۱ میلادی. عضو هیآت امنا کتابخانه و موزه ملک، تهران ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰. عضویت افتخاری انجمن ملی همایت از کودکان در ایران ۱۳۷۵. رئیس کمیته تخصصی روان‌شناسی مشاوره ـ بخش روان‌شناسی مشاوره انجمن روان‌شناسی ایران، از ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷. تقدیرنامه از طرف قائم مقام وزیر آموزش و پرورش برای بنیان‌گذاری نظام جدید آموزش متوسطه (دبیرستانهای نظام جدید)، شماره ۴۴۰۰/۴۰۰ تا تاریخ ۸/۵/۱۳۷۴. عضو هیئت مدیره انجمن روان‌شناسی ایران، ۱۳۷۹، به مدت ۲ سال فعالیتهای آموزشی : قاسم قاضی پس اخذ مدرک کارشناسی، از خدمت دبیری وزارت آموزش و پرورش درآمد و در سال ۱۳۴۰ برا ی ادامه تحصیل به کشور انگلستان اعزام شد. پس از دریافت دو مدرک دیپلم آموزش و کارشناسی ارشد تعلیم و تربیت به ایران مراجعه کرد و به دانشگاه تهران انتقال یافت. پس از ۳ سال خدمت در دانشکدهٔ روان شناسی و علوم تربیتی برای دریافت درجهٔ دکتری عازم کشور آمریکا شد. پس از ۳ سال تحصیل در دانشگاه ایالتی بال ، در رشتهٔ تعلیم و تربیت و تخصص در

رشتهٔ روان شناسی مشاوره در سال ۱۳۵۰ به ایران بازگشت. از آن تاریخ به بعد به ترتیب مدارج استادیاری، دانشیاری و استادی را طی کرد. دکتر قاسم قاضی پس از اخذ تخصص در رشتهٔ روان شناسی مشاوره ، به موازات تدریس در دانشگاههای تهران، شهید بهشتی، علامه طباطبایی و علوم بهزیستی و توانبخشی به کار مشاوره و روان درمانی با افراد و خانواده ها مشغول بوده است که حاصل تجربه های خود را در کتاب های مختلف و به طور اختصاصی در کتاب آورده است. عنوان دروس ارائه شده توسط ایشان به قرار زیر است: دروس :روشهای مشاوره و مصاحبه - روانشناسی مشاوره و راهنمایی - نظریه های مشاوره و روان درمانی- آموزش و پرورش پیش دبستانی و دبستانی در دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران دروس : اصول و فنون مشاوره و راهنمایی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. دروس : نظریه های پیشرفته مشاوره و روان درمانی دانشگاه اسلامی رودهن دروس : تمرین و کارورزی مشاوره در دانشگاه آزاد اسلامی و دانشکده روانشناسی رود هن. جوائز و نشانها : - فارغ‌التحصیل رتبه اول دوره کارشناسی رشته فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران. دریافت مدال درجه ۱ علمی. مهرماه ۱۳۳۶. - دریافت بورس تحصیلی و مأموریت علمی از طرف وزارت آموزش و پرورش از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴. - دریافت بورس تحصیلی و مآموریت علمی از طرف دانشگاه تهران از آبان‌ماه ۱۳۴۸تا فروردین‌ماه ۱۳۵۱. -دریافت بورس تحصیلی از دانشگاه ایالتی بال از نوامبر ۱۹۶۹تا مارس ۱۹۷۲. چگونگی عرضه آثار : دکتر قاضی استاد راهنمای بیش از ۱۰ پایان نامه کارشناسی ارشد بوده است. وی همچنین دارای ۲۰ مقاله به زبان فارسی و ۳ تالیف و ۴ ترجمه است. قابل ذکر است که دکتر قاسم قاضی در تألیف و ترجمهٔ آثار زیر شرکت داشته است : ۱ ـ آموزش و پرورش پیش دبستانی و دبستانی، نوشته بازرسان سلطنتی انگلستان، چاپ جهاد دانشگاهی تهران، ۱۳۷۳ ۲ ـ نظریه ها و روشهای مشاوره و روان درمانی، چاپ چهارم، جهاد دانشگاهی تهران، ۱۳۷۸. ۳ ـ سه گفتار و یک آزمون ، چاپ انتشارات سپهر، ۱۳۶۸. ۴ ـ بازی تفکر کودک است ، نوشتهٔ اولین شارپ، انتشارات سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹. ۵ ـ روان شناسی انسان سلطه جو، نوشتهٔ اورت شوستر و م، انتشارات سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.آثار : آموزش و پرورش پیش دبستانی و دبستانی ویژگی اثر : ترجمه جهاد دانشگاهی - دانشگاه تهران فارسی ۱۳۷۵۲ بازی تفکر کودک است ویژگی اثر : نوشتهٔ اولین شارپ، انتشارات سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹۳ در آمدی بر انسان شده ویژگی اثر : ترجمه- دانشگاه آزاد اسلامی- فارسی ۱۳۶۹۴ روانشناسی انسان سلطه جو ویژگی اثر : ترجمه- انتشارات سپهر- فارسی ۱۳۷۲۵ روشها و تکنیکهای مشاوره و روان درمانی ویژگی اثر : تالیف - جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران - فارسی ۱۳۷۰۶ زمینه مشاوره و راهنمایی ویژگی اثر : تالیف- موسسه انتشارات دانشگاه تهران- فارسی ۱۳۷۳۷ سه گفتار و یک آزمون ویژگی اثر : تالیف- انتشارات سپهر - فارسی ۱۳۶۹۸ مورد پژوهی در مشاهده روان درمانی ۹ نظریه ها و روشهای مشاهده و روان درمانی ویژگی اثر : چاپ چهارم، جهاد دانشگاهی تهران، ۱۳۷۸

قاضی‌زاده کرهرودی، علاءالدین عبدالخالق

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س دهم و یازدهم ق)، عالم امامی، متکلم، محقق، صوفی و شاعر. معروف به قاضی‌زاده یا قاضی علای کرهرودی. نسبت وی به کروهرود از روستاهای مابین همدان و اصفهان می‌رسد. وی از شاگردان شیخ بهائی و مدتی عهده‌دار منصب قضاوت قم بود. در مجلس شاه‌عباس اول (۱۰۳۸ -۹۹۶ ق) با قاضی‌زاده‌ی خوارزمی مناظره کرد و کتابی در همین باب به خواست شاه‌عباس اول نوشت. از آثارش: «الامامه»، کتابی بزرگ در مبحث امامت؛ «التحفه الشاهیه»، به فارسی، مشتمل بر مناظرات وی؛ «الاعتقادیه»؛ حاشیه بر «اثبات الواجب» جلال‌الدین دوانی؛ حاشیه بر «الشرح الجدید للتجرید»؛ «دیوان» شعر.

بر گرفته از کتاب :اثر آفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۴۵۸ / ۷)، تحفه‌ی سامی (۸۴)، روضات الجنات (۳۷۶ -۳۷۵ / ۱)، الذریعه (۸۷۱ / ۹، ۱۱۵ -۱۱۴، ۱۱ / ۶، ۴۴۴ -۴۴۳ / ۳، ۳۲۸، ۲۲۸ / ۲)، ریاض العلماء (۹۱ / ۳)، ریحانه (۴۱۱ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۴۵۶ / ۱۱)، کشف الظنون (۸۴۲)، الکنی و الالقاب (۵۰ -۴۹ / ۳)، لغت‌نامه (ذیل/ قاضی‌زاده گرهرودی)، هدیه الاحباب (۲۱۵).

قاضی‌زاده‌ی خوارزمی، شمس‌الدین احمد

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۹۸۸ -۹۱۸ ق)، قاضی، فقیه، ادیب، محقق، مدرس، حکیم، متکلم و ریاضیدان. در قسطنطنیه به دنیا آمد. وی شاگرد جوی‌زاده و سعدی جلبی و ملازم ملا قادری بود.در ۹۶۳ ق به قضاوت حلب، در ۹۷۱ ق به قضاوت استانبول و در ۹۷۴ ق به قضاوت عسکر روم ایلی منصوب شد. سپس به ادرنه رفت و در دارالحدیث آنجا به تدریس پرداخت. پس از درگذشت پسرش به استانبول رفت، و در اوایل سلطنت سلطان مرادخان سوم به مقام شیخ‌الاسلامی رسید. در ۹۸۳ ق به صدارت روم ایلی نامزد شد، و در ۹۸۵ ق مفتی رسمی گردید. در قسطنطنیه درگذشت و در نزدیکی جامع سلطان‌محمد فاتح دفن شد. از آثارش: حاشیه بر «تفسیر بیضاوی»؛ حاشیه بر «الهیات شرح تجرید الکلام» قوشچی؛ حاشیه بر «مفتاح العلوم» سکاکی؛ حاشیه بر «اثبات الواجب» جلال‌الدین دوانی؛ «نتایج الافکار فی کشف الرموز و الاسرار»، در تکمله‌ی «فتح القدیر» ابن‌همام، در فروع فقه؛ حاشیه بر «التلویح»، شرح «تنقیح الاصول» تفتازانی؛ شرح «هدایه الحکمه» شیخ اثیرالدین ابهری.

بر گرفته از کتاب :اثر آفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :ایضاح المکنون (۷۲۱، ۶۲۰ / ۲)، روضات الجنات (۳۷۸ -۳۷۵ / ۱)، ریحانه (۴۰۹ -۴۰۸ / ۴)، شذرات الذهب (۴۱۵ -۴۱۴ / ۸)، کشف الظنون (۲۰۳۴، ۲۰۳۰، ۲۰۲۲، ۱۷۶۶، ۴۹۸، ۳۴۸)، الکنی و الالقاب (۴۹ / ۳)، لغت‌نامه (ذیل/ قاضی‌زاده‌ی افندی)، معجم المؤلفین (۱۷۱ / ۲)، هدیه الاحباب (۲۱۵).

قاینی اصفهانی، خلیل، محمد خلیل

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۱۳۶ ق)، فقیه، فیلسوف، مدرس، متکلم و حکیم. در اصفهان از حوزه‌ی درس آقا رضا خوانساری و برادرش، آقا جمال‌الدین خوانساری استفاده نمود. وی مدتی در حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان فلسفه، کلام، کتب ابن‌سینا و کتب خواجه نصیر را تدریس کرد. سید اسدالله بن علی رضا حسینی و سید نعمه‌الله جزائری و امیرمحمد صالح قزوینی از شاگردان وی بودند. پس از فتنه‌ی افغان در ۱۱۳۴ ق به قزوین مهاجرت کرد و در همان جا درگذشت و کلمه‌ی الظهر ماده تاریخ وفاتش می‌باشد. از آثار وی: «الآلهیه» یا «نور البصر بحل مسأله الجبر و القدر»، شرح رساله «نفی الجبر و التفویض و اثبات الامر بین الامرین» امام هادی (ع) مذکور در «تحف العقول»؛ «شرح حدیث عمران الصابی»؛ «الرد علی النصاری»؛ «البداء»؛ حاشیه بر «شرح الاشارات» خواجه نصیر طوسی.

بر گرفته از کتاب :اثر آفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :بزرگان قائن (۱۸۷ –۱۸۰)، بهارستان آیتی (۲۵۳ –۲۵۲)، خاتمه‌ی مستدرک الوسائل (۱۹۹ / ۲)، الذریعه (۳۶۴ / ۲۴ ۲۰۴، –۲۰۳ / ۱۳ ۲۳۲، / ۱۰ ۱۱۱، / ۶ ۵۵، –۵۴ / ۳ ۲۸۵، –۲۸۴ / ۲)، ریحانه (۴۲۸ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۴۴ –۲۴۳ / ۱۲)، فوائد الرضویه (۱۷۴)، لغت‌نامه (ذیل/ قاینی).

قاینی خراسانی، ابوطالب

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۳۰– شهادت ح ۱۲۹۳ ق)، عالم امامی، فقیه، اصولی، رجالی، متکلم و مصنف. در قائن به دنیا آمد. مقدمات و علوم اولیه را همراه ملا محمد حسن قاینی نزد علمای قاین فراگرفت. آن‌گاه به مشهد رفت و از محضر استادانی چون آیت‌الله سید محمد رضوی، معروف به قصیر خراسانی، و آیت‌الله شیخ محمد رحیم بروجردی استفاده برد و به اخذ اجازه‌ی اجتهاد و افتاء از سوی آنان نائل آمد. سپس به حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان رفت، و با ملا حمزه قاینی در بحث حجه‌الاسلام حاج محمد حسن کرباسی شرکت کرد. پس از چندی از فرزندش، آیت‌الله شیخ ابراهیم کرباسی کاخکی، اجازه‌ی اجتهاد و لقب مصباح الشریعه گرفت. آن‌گاه به نجف رفت و از محضر فقیه مشهور شیخ محسن خنفر بهره برد و تقریرات درس او را نوشت و مدتها در ملازمت آن استاد بود و از وی نیز اجازه‌ی اجتهاد گرفت. پس از آن به قائن بازگشت و مرجع خاص و عام گردید و در ضمن انجام امور شرعی مردم و تدریس در حوزه‌ی علمیه‌ی قائن، به تصنیف کتب باارزشی همت گماشت. آیت‌الله شیخ محمد باقر گازاری (قاینی) بیرجندی و ملا محمد بن ملا‌عبدالحسین قاینی و نجف بن علی‌اکبر بیرجند و محمد حسین قاینی کاخکی از شاگردان او بودند. وی هنگامی که به حج مشرف شد در کراچی پاکستان توسط افراد امیر علم‌خان، حاکم قاین، به شهادت رسید و همان جا به خاک سپرده شد. از آثارش: «الدره الباهره»، در توحید؛ «الدره»، در معارف خمسه؛ «ینابیع الولایه»، رساله‌ای در احکام ولایت قانونی و اقسام آن؛ «الکواکب السبعه» یا «سبعه‌ی سیاره»، در هفت مساله اصولی؛ «فوائد الغرویه»، در درایه و رجال؛ «ماحی الضلاله و الغوایه»، در رد کتاب «شمس الهدایه و قالع الضلاله» خان ملاخان، معروف به ملا شمس مفتی هرات؛ «الدروس»، تقریرات درس استادش شیخ خنفر؛ «المکاسب»؛ «مناسک الحج»؛ «رساله فی صلاه المسافر»؛ «السؤال و الجواب»، به فارسی و عربی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۶۴ / ۲)، بزرگان قائن (۹۱ –۷۳)، بهارستان آیتی (۲۸۲ –۲۸۱)، الذریعه (۲۹۱ –۲۹۰ / ۲۵ ۲۵۴، – ۲۵۳ ۱۵۰، / ۲۲ ۲۸۸، / ۲۰ ۱۸، –۱۷ / ۱۹ ۸۳، / ۱۵ ۲۴۲، / ۱۲ ۱۴۴، ۹۰، ۸۸/ ۸)، ریحانه (۴۲۸ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۴۲– ۴۰ / ۱۳)، فوائد الرضویه (۴۱۸)، گنجینه‌ی دانشمندان (۱۳۳ –۱۳۲ / ۶)، معجم المؤلفین (۲۹ / ۵)، مؤلفین کتب چاپی (۱۸۳ –۱۸۲ / ۱).

قاینی زیبد، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین قاینی زیبد : فرمانده گردان نصرالله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) هفتم تیرماه سال ۱۳۴۱ در روستای زیبد

از توابع شهرستان گناباد متولد شد.

دوران ابتدایی را در مدرسه نصر شهرستان زیبد، در فاصله سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ و دوران راهنمایی را در مدرسه ابن سینای شهرستان گناباد گذراند. برای ادامه ی تحصیل وارد هنرستان فنی ـ حرفه ای شهید عباس پور گناباد شد و در سال ۱۳۶۱ دیپلم گرفت.

در کارهای کشاورزی به پدرش کمک می کرد. تابستان ها می رفت سر کوره آجرپزی کار می کرد و پول تحصیل را در می آورد.

خواهر شهید می گوید: «در گناباد درس می خواند و عصر به خانه ما می آمد، می گفتم: استراحت کن. می گفت: می خواهم درس بخوانم. ولی بعد معلوم می شد که برای کار کردن می رفت. هرچه می گفتم: «اگر پول لازم داری به تو بدهم. اصلاً چیزی نمی گفت و اصلاً از ما تقاضایی نمی کرد که چنین چیزی می خواهم، می خواست که خودکفا و مستقل باشد.» بیشتر کتاب های علمی و مذهبی از جمله کتاب های شهید مطهری و بهشتی را مطالعه می کرد. به افراد انقلابی، امام و روحانیت علاقه داشت و از افراد سودجو و ضد انقلاب بدش می آمد.

در تظاهرات شرکت می کرد، اعلامیه پخش می کرد و نوارهای امام را در اختیار داشت. در یکی از روزهای تظاهرات ایشان و عده دیگری را پس از دستگیری، یک شبانه روز زندانی می کنند. اما با تظاهرات مردم ، مجبور می شوند ایشان را آزاد کنند. با وجود این هرگز از کارهای خود دست نکشید و شعار می داد. «تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست.»

حسین با اوج گرفتن انقلاب به طور کامل با راه امام و یاران باوفای ایشان و همچنین با چهره های ضد انقلاب و گروهک های محارب آشنا بود و در حزب جمهوری اسلامی عضو شد. ایشان با پخش اعلامیه های حزب جمهوری اسلامی در راستای مبارزه با منافقین و خنثی کردن توطئه های آن ها، همکاری داشت. ایشان در قضایای بنی صدر، طرف دار سر سخت شهید بهشتی بودند و از ایشان دفاع می کردند.

اگر پیکر شهیدی را می آوردند، ایشان در تشییع جنازه آن شرکت می کرد. همیشه سعی می کرد تا عنصری مثبت باشد. همیشه اظهار می داشت: «بعد از پیروزی بر عراق به فلسطین خواهیم رفت.»

با فرمان امام از اول انقلاب در تمامی صحنه ها شرکت کرد و با ورود به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فعالیت هایش بیشتر شد. خدمت سربازی خود را در سپاه سپری کرد.

عامل رفتنش به جبهه، فرمان امام بود. در جبهه فرمانده گردان بود و در پشت جبهه در سپاه فعالیت داشت.

برای کمک به رزمندگان، به جمع آوری هدایا و کمک های نقدی می پرداخت. هنگام فراغت از کار و تحصیل به پایگاه شهید چمران (واقع در روستای زیبد) می رفت و در امور گوناگون به یاری دیگران می شتافت.

بزرگترین آرزویش شهادت بود و می گفت: «می خواهم بروم جبهه و شهید شوم.» آرزو داشت که شهید گمنام شود. هر دفعه که به جبهه می رفت. می گفت: «دعا کنید که این مرتبه برنگردم و خبر شهادتم را برایتان بیاورند.» می گفت: «اگر خداوند شهادت را نصیبم کند. برایم گریه و زاری نکنید که می روم، به جایی که خداوند برایم فراهم کرده و راهم را ادامه دهید.»

در مراسم مذهبی حضور چشم گیری داشت. همین که وقت اذان ظهر می رسید، بچه ها را به برگزار کردن نماز جماعت توصیه می کرد و همیشه بانی دعاهای کمیل و توسل بود. می گفت: «همین نیایش ها، دعاها و نمازها برایمان خواهد ماند.»

ایشان تواضع خوبی داشت. دوست و همرزم شهید می گوید: «در سپاه برف آمده بود و زمین یخ زده بود. ایشان با بیل یخ ها و برف ها را داشت جمع می کرد. گفتم: حسین چه کار می کنی؟ گفت: من این ها را جمع می کنم به خاطر این که نکند از بین چندین نفری که از این جا رد می شوند، پایشان سر بخورد و یا زخم شود و آزاری متوجه این ها شود.»

در بحران ها و مشکلات سخت، توکل به خدا و توسل به ائمه معصومین (ع) داشت. فقط توکل به خدا می کرد و متوسل به ائمه معصومین (ع) می شد و بقیه مردم را هم توصیه به این امر می کرد و می گفت: «این ها مانند دو تا بال هستند، برای پیش برد انسان در بحران ها و سختی ها.»

چون شهید بعد از آخرین اعزام به جبهه بازنگشت، خانواده اش فکر می کردند که اسیر شده است. وقتی که اسرای ایران و عراق مبادله می شدند و آزادگان به کشور بازمی گشتند، پدر حسین منتظر مقابل تلویزیون می نشست تا شاید خبری از حسین بشنود.

شهید قاینی ۱۱ سال مفقود بود و تا سال ۱۳۷۳ هیچ نشان و اثری از او پیدا نشد.

افراد همراه او بعد از عملیات گفته بودند: «حسین جلو می رفت و الله اکبر می گفت. اما برنگشت.»

یک شب قبل از عملیات ایشان بچه ها را این گونه سفارش می کند: «بچه ها نمازتان را فراموش نکنید. اول وقت نماز بخوانید.» به نماز اهمیت می داد و خود نماز شب می خواند. همچنین می گفت: «رهبر را تنها نگذارید، به گفته های رهبر گوش بدهید و عمل کنید. از روحانیت پشت سر رهبری حمایت کنید و دنباله رو آن ها باشید.»

حسین قاینی در تاریخ ۲۳/۱/۱۳۶۲ در عملیات والفجر یک، در شمال فکه به شهادت رسید. و در روستای زیبد در کنار دو شهید (محمد عجم و علی عجم) به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه ":فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۸ص

قاینی، ابوالحسن محمد

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س پنجم و ششم ق)، عالم امامی، فقیه، محدث و متکلم. از دانشمندان قرن پنجم و ششم هجری است. او در رجال و حدیث مردی مورد اطمینان و وثوق می‌باشد و کتاب وی به نام «السابقین فی اعتقاد اهل البیت الطاهرین» مورد قبول علمای شیعه است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :بزرگان قائن (۵۰۰)، الذریعه (۹۹ / ۱۲)، ریاض العلماء (۱۵۶ / ۵)، ریحانه (۴۲۸ / ۴)، فهرست منتجب‌الدین (۱۹۱).

قاینی، ابوشریف محمد

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۱۳۹ ق)، عالم امامی، فقیه، محدث، مفسر، مدرس، متکلم، فیلسوف و خوشنویس.چون در مناظرات علمی کسی را یارای سخن گفتن با او نبود به سلطان‌العلماء مشهور شد. در چهارده سالگی به تحصیل روی آورد. دوران تحصیلات عالیه خود را در اصفهان به پایان رساند. در حوزه‌ی علمیه‌ی قاین، به تدریس فقه و فلسفه می‌پرداخت و گاه به نقاط دیگر جهت مباحثات علمی سفر می‌کرد، که سفر ۱۱۱۵ ق او به هرات و مباحثه او با علمای اهل سنت از آن جمله است. سرانجام در ماه رمضان درگذشت و (بماه رمضان) ماده تاریخش گشت. سلطان محمد پدر قطب‌الدین قاینی عالم ریاضی است. از آثارش: «تهذیب الامه»، تفسیر مفصلی بر قرآن؛ «تطهیر الائمه (ع)»؛ «الامامه»؛ «رساله فی الوجود»، شامل مباحث و فوائد فلسفی درباره‌ی وجود؛ «ام الوسائل فی ام المسائل»،

تفسیر سوره‌ی حمد و برگرفته از تفسیر مفصل، به زبان عربی؛ حاشیه بر «الشرح الجدید للتجرید»؛ کتابت «ضیاء القلوب»، در حدیث، به خط نستعلیق.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :بزرگان قائن (۵۳۷ -۵۳۱)، الذریعه (۳۶ / ۲۵ ،۱۱۶ -۱۱۵ / ۶ ،۳۲۷ -۳۲۶ / ۲)، ریحانه (۶۰ -۵۹ / ۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۳۱۷ -۳۱۶ / ۱۲).

قاینی، سبحانعلی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۱۲۶۵ / ۱۲۶۰ ق)، فقیه، متکلم، فیلسوف، ریاضیدان، طبیب، محقق، نویسنده و شاعر. معروف به فاضل سبحانعلی‌خان. وی در شهر لکنهو ساکن و از امیران و مراجع علمی، سیاسی و اجتماعی این شهر بود. او علاوه بر امر تدریس به امور سیاسی نیز می‌پرداخت. مدتی وزیر و مشاور حیدر پادشاه بود و سایر حکام هند، همچون یمین‌الدوله سعادت علی‌خان به او ارادت می‌ورزیدند. میرزا محمدعلی کشمیری (م ۱۳۰۹ ق) وی را از شاگردان شریف‌العلماء محمد شریف ابن ملا حسنعلی مازندرانی (م ۱۲۴۶ ق) ذکر کرده است. وی در هند درگذشت و طبق وصیتش پیکرش به کربلا منتقل و در آنجا دفن شد. از آثارش: «شرح حدیث الاثره»؛ «شرح حدیث الثقلین»؛ «شرح حدیث الحوض»؛ «الوجیزه»، در علم کلام و اصول دین به فارسی؛ «لطافه المقال»، که در رد اعتراضات فاضل رشید نگاشت و فاضل رشید این کتاب را در تحت نام «ایضاح لطافه المقال» پاسخ گفت و فاضل سبحانعلی‌خان کتاب «فذلکه الکلام» را در جواب «ایضاح» نوشت. جواب رساله‌ی «مکاتیب» حیدرعلی فیض‌آبادی؛ «فیوضات سحبانی»؛ «فضائح البخاری فی صحیحه»، در مورد نویسنده و متن کتاب «صحیح» بخاری و روایات جعلی آن، که به فارسی است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :بزرگان قائن (۲۰۹ -۲۰۷)، الذریعه (۵۰ -۴۹ / ۲۵ ،۳۲۳ / ۱۸ ،۲۴۹ ،۱۳۰ / ۱۶ ،۱۹۸ ،۱۹۵ ،۱۸۷ -۱۸۶ / ۱۳ ،۲۱۱ / ۱۰)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۵۹۷ -۵۹۶ / ۱۳).

قائم

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(قایم، بخش ۱) ابن قادر، ملقب به القائم بامراللّه، بیست و ششمین خلیفه‌ی عباسی (و. ۳۹۱ ه.ق- جل. ۴۲۲ ه.ق/ ۱۰۳۱ م.- ف. ۴۶۷ ه.ق/ ۱۰۷۵ م.). وی مردی خوش‌صورت، نیکوسیرت، مقتدر و دانشمند بود و در عهد او و پدرش دولت عباسیان رونق گرفت و دولت آل‌بویه در زمان وی منقرض شد و حکومت سلجوقی تأسیس گردید و فتنه‌ی بساسیری (ه.م) هم در عهد او اتفاق افتاد و خلیفه که محبوس و جانش در خطر بود توسط طغرل سلجوقی نجات یافت و بساسیری کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

قائم مقامی، جهانگیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۰ -۱۲۹۷ ش)، نویسنده، روزنامه‌نگار و مترجم. تحصیلاتش را در رشته‌ی فنون نظامی به پایان رسانید و موفق به گذراندن دوره‌ی دکتری‌ای تاریخ در فرانسه شد.وی مجله‌ی «بررسی‌های تاریخی» را در ۱۳۴۵ ش تأسیس نمود که این مجله تا ۱۳۵۷ ش منتشر می‌شد. قائم‌مقامی نویسندگی و تحقیق را با انتشار مقالاتی در مجله‌ی «یادگار» آغاز نمود و مقالاتی در مجله‌های «مهر»، «سخن»، «راهنمای کتاب» و «یغما» نیز منتشر می‌کرد. وی حدود یک سال در پرتقال و اسپانیا به تحقیق در منابع تاریخی بایگانی‌ها پرداخت و توانست مجموعه‌ای معتبر گردآورد. او همچنین «منشآت و مکتوبات» قائم‌مقام فراهانی را جمع‌آوری کرد و یکی از افراد متخصص در رشته‌ی تاریخ دوره‌ی قاجاریه بود. از آثار وی: «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران»؛ «سفرنامه‌ی دمرگان»، ترجمه؛ «تاریخ ژاندارمری ایران»؛ «ایران امروز»؛«بحرین و مسائل خلیج‌فارس»؛ «مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی».[۱]

محقق.

تولد: ۱۲۹۷.

درگذشت: ۲۰ تیر ۱۳۶۰.

جهانگیر قائم‌مقاهی تحصیلات خود را در رشته‌ی فنون نظامی تمام کرد. اما سراسر دوران خدمت ارتشی را در امور فرهنگی و تحقیقاتی گذراند و توانست دوره‌ی دکترای تاریخ را در فرانسه بگذراند. وی مجله‌ی «بررسی های تاریخی» را در سال ۱۳۴۵ تأسیس نمود که خود مدت نه سال مدیر آن بود. این مجله تا سال ۱۳۵۷ منتشر شد.

قائم‌مقامی نویسنده و تحقیق را در مجله‌ی «یادگار» و به راهنمایی عباس اقبال آغاز کرد. مقالاتی که در «یادگار» انتشار داد همه در مسائل تاریخی و طوایف ایران است. مقاله‌های دیگر او در مجله‌های «بررسی های تاریخی»، «مهر»، «سخن»، «راهنمای کتاب» و «یغما» انتشار یافته است.

قائم‌مقامی نزدیک یک سال در پرتغال و اسپانیا به تحقیق در منابع تاریخی بایگانی‌ها پرداخت و توانست مجموعه‌ای معتبر گردآورد. وی قسمتی از آن مطالب را چاپ کرده است. یک قسمت از تحقیق قائم‌مقامی در جمع‌آوری منشأت و مکتوبات قائم‌مقامی فراهانی است. وی سه مجلد از نامه‌های قائم‌مقامی فراهانی را چاپ کرده است. قائم‌مقامی از محققان تاریخ قاجاریه بود.

از آثار دیگر او می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: تحولات سیاسی نظام ایران از قرن یازدهم هجری تا سال ۱۳۰۱ شمسی (۱۳۲۶)؛ سفرنامه‌ی دمرگان (۱۳۳۵)؛ ناسخ التواریخ (قسمت قاجاریه، ۱۳۳۷)؛ منشئات قائم‌مقامی (۱۳۳۷)؛ بحرین و مسائل خلیج فارس (۱۳۴۱)؛ یک صد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا پهلوی (۱۳۴۸)؛ اسناد تاریخی وقایع مشروطه‌ی ایران (نامه‌های ظیهرالدوله)؛ نیم قرن تمدن و فرهنگ ایران (۱۳۴۹)؛ مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی (۱۳۵۰)؛ اسناد فارسی عربی و ترکی در آرشیو پرتغال درباره‌ی هرمز و خلیج فارس (دو جلد، ۱۳۵۸ -۱۳۵۴)؛ ایران امروز (۱۳۵۴)؛ تاریخ ژاندارمری ایران (۱۳۵۵)؛ نامه‌های پراکنده‌ی قائم‌مقام فراهانی، بخش یکم (نامه‌های مربوط به جنگ‌های ایران و روسیه، ۱۳۵۷)؛ نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم‌مقام فراهانی (درباره‌ی معاهده‌ی صلح ترکمان چاپ و غرامات آن (۱۳۵۸).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۷، ش ۵، ص ۴۰۸ -۴۰۷)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۱۶۳، ۱۹۹۴ / ۲ / ۶۸۴، ۴۶۳، ۱)، کتابنامه‌ی نخستین دهه‌ی انقلاب (۲۷۷)، مؤلفین کتب چاپی (۴۴۷-۴۴۶ / ۲).

قائم‌مقام

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(میرزا) عیسی فراهانی ملقب به میرزا بزرگ پیشکار و وزیر عباس میرزا نایب‌السلطنه و ادیب و نویسنده (ف. تبریز ۱۲۳۷ ه.ق/ ۱۸۳۱ م). وی چون در تبریز در واقع قائم‌مقام میرزا شفیع صدراعظم بود، او را قائم‌مقام گفتند. او راست: اثبات النبوة الخاصة به فارسی، احکام الجهاد و اسباب الرشاد که رساله‌ای است فارسی پیرامون جهاد که آن را جهادیه‌ی کبری نیز نامند، الجهادیهٔ‌الصغری (مقدمه‌ی دو رساله‌ی اخیر از ابوالقاسم قائم‌مقام است). وی جز ابوالقاسم قائم‌مقام، سه فرزند دیگر داشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

قائم‌مقام فراهانی، ابوالقاسم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا ابوالقاسم خان فراهانی قائم‌مقام و صدارت مرحوم فتحعلی شاه قاجار که در شهر ری در مقبره مرحوم ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر معروف مدفون می‌باشد.

مرحوم خیابانی در ج سوم ص ۲۵۴ ریحانهٔ‌الادب گوید: قائم‌مقام- میرزا ابوالقاسم بن میرزا عیسی بن محمد حسن بن عیسی بن ابی‌الفتح بن ابی‌الخیر حسینی فراهانی تهرانی از افاضل ادباء نامی عهد فتحعلی شاه قاجار که ادیب فاضل منغی کامل شاعر ماهر مترسل دانشمند جامع کمالات صوری و معنوی و در نظم و نثر عربی و فارسی سرآمد امثال و اقران خود بوده و به (ثنائی) تخلص می‌نموده است.

از آثار قلمی اوست انشاء که حاوی مکتوبات و منشآت اوست که مرحوم حاج فرهادمیرزا آن را تدوین و به منشآت قائم‌مقام معروف و به امر اویس میرزا پسر فرهادمیرزا به طبع رسیده.

۲- جلایرنامه که مثنوی فکاهی است و بنام جلایر غلام خود به نظم درآورده ۳- الجهادیه ۴- دیباچه جهادیه صغرای پدرش میرزا عیسی ۵- دیباچه جهادیه کبرای مرحوم پدرش ۶- دیوان شعر.

از اشعار اوست این چند بیت.

گر در دو جهان کام دل و راحت جهانست

من وصل تو جویم که به از هر دو جهانست

در کیش من ایمانی اگر هست به عالم

در کفر سر زلف چو زنجیر بتانست

گر واعظ مسجد بجز این گوید مشنو

این احمق بی‌چاره چه داند حیوانست

گر مذهب اسلام همین است که او راست

حق بر طرف مغبچه دریر مغانست

او خون دل خم خورد این خون دل خلق

باور نتوان کرد که این بهتر از آنست

آن مرحوم در سال ۱۲۵۱ قمری بدورد حیات گفته و در شهر ری در مقبره ابوالفتوح به خاک رفته است.

(۱۱۹۳– مقتول ۱۲۵۱ ق)، ادیب و شاعر، متخلص به ثنایی. پدر وی از رجال سیاسی و از مفاخر علمی و ادبی ایران بود که مدتی مقام وزارت و قائم‌مقامی را به عهده داشت. میرزا ابوالقاسم پس از فوت پدر به منصب قائم‌مقامی رسید و در دربار عباس میرزا نایب‌السلطنه مصدر کارهای بزرگی شد. او پس از وفات فتحعلی‌شاه، محمدشاه را به تهران آورد و با حسن تدبیر و لیاقت خود سلطنت او را مستقر کرد و خود اقدام به سرکوب شورشها و آرام کردن اوضاع نمود. قائم‌مقام در زمینه‌های ادبی نیز صاحب استعداد بود وی به سرودن شعر می‌پرداخت.اما بیشترین شهرت او در زمینه‌ی ادبی، در نثر است تا نظم. در نوشته‌هایش از مکتب گلستان سعدی پیروی می‌نمود. نثر قائم‌مقام دارای ویژگی‌هایی از جمله: کوتاهی جمله‌ها، صراحت لهجه و ترک استعاره و همچنین آهنگین بودن جملات می‌باشد. وی سرانجام بدستور محمدشاه در باغ نگارستان به توسط اسماعیل‌خان قراچه‌داغی به قتل رسید. در شهر ری، در مقبره‌ی ابوالفتوح رازی، دفن شد. از آثارش: «منشآت» قائم‌مقام؛ «دیوان» شعر؛ «جلایرنامه»؛ «الجهادیه»؛ دیباچه‌ای بر «جهادیه‌ی صغری» و «جهادیه کبری» پدرش؛ «عروضیه»؛ «شمایل خاقان»، در تاریخ.[۱]

(میرزا) ابوالقاسم بن (میرزا) عیسی قائم‌مقام فراهانی وزیر عباس میرزا و محمدشاه قاجار (و. ۱۱۹۳ ه.ق– مقت. ۱۲۵۱ ه.ق/ ۱۸۳۵ م.). وی ادیب، منشی، شاعر و در نظم و نثر فارسی استاد بود و ثنائی تخلص می‌کرد. در سال ۱۲۳۷ پس از وفات پدر در تبریز به وزارت عباس میرزا منصوب شد و قائم‌مقام لقب یافت. اما به سعایت گروهی از دشمنان معزول شد ولی پس از سه سال مجدداً در سال ۱۲۴۱ به وزارت عباس میرزا نایب‌السلطنه منصوب گردید. وی، پس از مرگ فتحعلی شاه (۱۲۵۰) وسایل حرکت محمدمیرزا و جلوس او را به تخت سلطنت فراهم کرد و خود صدراعظم ایران گردید. کوششهای بسیار وی در اصلاح امور ایران موجب حسادت عده‌ای از جمله حاجی میرزا آقاسی، میرزا مسلم خویی، میرزا نصراللّه اردبیلی گردید و آنان دسایس مختلف برانگیختند تا شاه در ۳۰ ماه صفر ۱۲۵۱ ه.ق او را به باغ نگارستان (تهران) احضار کرد و در آنجا وی را خفه کردند. جسد قائم‌مقام را در حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند. وی در نثر فارسی سبکی خاص ایجاد کرده که مختصات آن از این قرار است: شیرینی بیان و عذوبت الفاظ و حسن ادا، کوتاهی جمله‌ها، دقت در حسن ادا، کوتاهی جمله‌ها، دقت در حسن تلفیق هر مزدوج از سجعهای زیبا که شیوه‌ی سعدی است، حذف زواید القاب و خودداری از تعریفات خسته‌کننده، ترک استشهادات مکرر شعری از تازی و پارسی مگر به ندرت که آن هم به قدری زیبا و خوش‌ادا که گویی شاعر آن شعر را فقط برای همین مورد گفته و همینطور در استدلالات قرآنی و حدیث و تمثیل، صراحت لهجه، ترک استعاره و کنایه و تشبیبات دور و دراز خسته‌کننده، اختصار و ایجاز، ظرافت و لطیفه‌پردازی که از مختصات کلام سعدی است و قائم‌مقام نیز در این باره دستی قوی داشته. مخصوصاً در آوردن لغات و مصطلحات تازه که استعمالش برای نویسندگان محافظه‌کار دشوار بلکه محال می‌نمود، دست داشت. همچنین عباراتش دارای آهنگ است و به گوش خوشایند می‌نماید. قائم‌مقام موجب تغییر سبک منشات درباری و همچنین نثر معمولی گردید. از آثار اوست: «منشات قائم‌مقام» حاوی نوشته‌ها و انشاءهای او پس از وفاتش فرهاد میرزا معتمدالدوله مجموع آنها را گردآوری کرد و آن به سال ۱۲۹۴ ه.ق به دستور اویس میرزا ابن فرهاد میرزا چاپ و منتشر گردید و بعدها مکرر به طبع رسید، جلایرنامه که مثنویی است فکاهی و انتقادی (انتقاد اوضاع درباریان و نقایص لشکری و کشوری) که آن را به نام جلایر (غلام خود) نظم کرده، و آن ضمن دیوانش چاپ شده، مقدمه‌ی جهادیه‌ی صغرای پدرش میرزا عیسی، مقدمه‌ی جهادیه‌ی کبرای پدرش، دیوان شعر وی (شامل قصاید و قطعات و رباعیات) که با جلایرنامه بطبع رسیده. او از پیشوایان نثر ساده‌ی دوره‌ی قاجاری است و نوشته‌های وی در نثر دوره‌ی مشروطیت و

زبان تخاطب مؤثر افتاده است.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از صبا تا نیما (۷۵ –۶۲ / ۱)، تاریخ ادبیات ایران، براون (۲۰۲ –۲۰۰ / ۴)، حدیقه الشعراء (۱۴۱۷ / ۲ ،۳۶۴ – ۳۶۱ / ۱)، دایره‌المعارف فارسی (۱۹۸۲ –۱۹۸۱ / ۲)، الذریعه (۳۶ –۳۵ / ۲۳ ،۲۱۹ / ۱۴ ،۱۰۵۳ ،۸۵۸ ،۱۸۶ –۱۸۵ / ۹)، ریحانه (۳۹۲–۳۹۱ / ۴)، سبک‌شناسی (۳۶۳ –۳۴۸ / ۳)، سفینه المحمود (۷۵ / ۱)، طرائق الحقائق (۲۷۹ –۲۷۸ / ۳)، فرهنگ سخنوران (۲۰۱)، کارنامه‌ی بزرگان (۳۵۱ –۳۴۸)، لغت‌نامه (ذیل/ قائم‌مقام)، مجمع الفصحا (۲۰۴ –۱۹۴ / ۴)، مصطبه‌ی خراب (۱۴۴ –۱۴۲)، مکارم الآثار (۱۳۸۲ –۱۳۸۱ / ۴)، مؤلفین کتب چاپی (۲۷۶ –۲۷۴ / ۱)، نگارستان دارا (۵۵ –۴۶).

قائمی مقدم، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد رضا قائمی مقدم

محل تولد : اسفراین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد رضا قائمی مقدم فرزند محمد در بهمن ماه ۱۳۴۴ در روستای روئین از توابع شهرستان اسفراین در خراسان شمالی در خانواده ای روحانی متولد شدم. پدرم را در سه سالگی از دست دادم و تحت حمایت مادرم و پدر بزرگم که روحانی و منبری محل بود بزرگ شدم. تحصیلات ابتدائی و نیز آشنایی با قرآن و عربی را در روستا گذراندم و تحصیلات راهنمایی را در شهر اسفراین به پایان رساندم و در سال ۱۳۶۰ برای تحصیلات حوزوی وارد قم شده و در مدرسه حقانی (شهیدین) پذیرفته شدم تا سال ۱۳۷۰ کلیه دروس سطح و نیز چند سالی از درس خارج را زیر نظر مدرسه شهیدین گذراندم و سپس به صورت آزاد در دروس خارج حوزه شرکت می کردم و از محضر اساتیدی چون آیات عظام استادی، خرازی، سید کاظم حائری، سبحانی، مرحوم آیهٔ الله تبریزی و...غیره بهره می بردم. دیپلم را نیز همزمان در طول تحصیل گرفتم در سال ۱۳۷۰ همزمان با دروس حوزه برای گذراندن تحصیلات دانشگاهی وارد برنامه های پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه سابق) شدم که همزمان با تحصیل به کار تحقیق نیز مشغول شدم و در نهایت در سال ۱۳۷۹ از مقطع کارشناسی ارشد با گرایش تاریخ و فلسفه آموزشی و پژوهشی فارغ التحصیل شدم و هم اکنون نیز به تحقیق و بررسی در حوزه تعلیم و تربیت اسلامی به ویژه در خصوص روشهای تربیت در قرآن کریم مشغول هستم. و همزمان مسؤلیت واحد تحقیقات و پایان نامه های جامعهٔ الزهرا(س) را بعهده دارم. دوره های تربیت مربی دفتر تبلیغات، روش تحقیق دکتر فرامرز فرا ملکی و آشنایی با دوره های کامپیوتر IcdL را نیز گذرانده ام. بیشترین تدریس بنده در جامعهٔ الزهرا (س) بوده است که شامل دروس ادبیات عرب، اخلاق اسلامی، درایه رجال، روانشاسی عمومی، اصول (طبقهٔ اولی) الموجزئی علم الاصول و... می شود. راهنمایی چندین پایان نامه را نیز در مرکز جهانی و جامعه الزهرا بعهده داشته و دارم.

قائمی، سعیدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سعید الله قائمی : فرمانده گردان یدالله لشگر ۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

خاطرات

محمد حسن حسین زاده :

تازه وارد سپاه شده بودم . ولی چون قبلاً در بسیج مشغول خدمت بودم ، با شهید بزرگوار سعیدا... قائمی آشنایی داشتم . برادر قائمی به من گفت : جبهه به چند نفر که بتوانند مسئولیّت قبول کنند نیاز دارد . آیا حاضری با ما بیایی ؟ گفتم : بله این آرزوی من بود . روز بعد همین که وارد سپاه شدم ، شهید قائمی به طرف من آمد و با خوشحالی گفت : قرار است به جبهه برویم . اسم شما را هم نوشتم . گفتم : کار خوبی کردی . رفتم ساکم را برداشتم و برگشتم موقعی که حکم مأموریّت را نوشتند به ما گفتند : ماشین بنیاد شهید می خواهد به مشهد برود . من ، شهید قائمی ، شهید زند و برادر پیرامی باهمدیگر به مشهد رفتیم . برادر عزیز ،شهید قائمی ، گفت : بوی شهادت می آید چه خوب است که هر سه نفر با هم شهید شویم و جنازهٔ ما را با همین ماشین بنیاد شهید برگردانند . شهید فایده به عنوان فرماندهٔ گردان ، شهید قائمی بعنوان فرماندهٔ گروهان و من به عنوان دستیار گروهان تحت فرماندهی شهید قائمی برگزیده شدم . موقعی که می خواستیم به خطّ مقدّم جبهه اعزام شویم ،شهید قائمی پولهایش را به من داد و گفت : اگر من شهید شدم ، آنرا به خانواده ام برگردان . پوتینهای اضافه اش را به شهید جان احمدی داد و پیراهنی را که در مشهد خریده بود به برادر پیرامی داد . در آخرین لحظات حساس با شهید قائمی در یک سنگر بودیم که فرمان حمله را کی صادر می کنند . شهید قائمی در سنگر نشست و وصیّت نامه اش را نوشت . نزدیک غروب مسئولین خط و فرماندهان آمده بودند تا از بچّه ها سرکشی کنند و از روحیّات بچّه ها مطّلع گردند . گفتند : آماده باشید که امشب حمله می کنیم . در سنگر نشسته بودیم و با یکدیگر شوخی و صحبت می کردیم . شهید قائمی گفت : برادر حسین زاده تو شهید می شوی . گفتم : نه برادر من شایستگی شهادت را ندارم ولی تو از چهره ات مشخّص است که شهید خواهی شد . اگر شهید شدی مرا هم پیش خدا شفاعت کنی . پس از مدّتی ناگاه شهید سعید داخل سنگر شد و گفت : بچّه ها ، خودتان را آماده کنید که می خواهیم جلوتر از بچّه ها برویم تا محوری را که می خواهیم در آن عملیّات انجام دهیم ، شناسایی کنیم . پس از شناسایی برگشتیم و هرکس به سنگری رفت . ساعت شش و نیم ، هفت بود که دستور حرکت صادر شد . من به شهید قائمی گفتم : در کجای محور باشم ؟ گفت : بیا جلوتر و پشت سر بی سیم چی حرکت کن . چون دشمن از حرکت ما آگاه شده بود ، ما را زیر آتش توپخانه گرفت . پشتت سرهم منوّر می زدند و هوا از نور منوّرها روشن شده بود ولی بچّه ها بدون اینکه حتّی کوچکترین ترسی به خود راه بدهند ، به طرف جلو حرکت می کردند . شهید فایده (فرماندهٔ گردان) به بچّه ها گفته بود : اگر کسی حتّی روی مین رفت و دست و پایش قطع شد نباید صدای خود را بلند بکند ، زیرا دشمن ممکن است متوجّه شود و ما را هدف بگیرد . اگر کسی که سر و صدا می کند ، کشته شود شهید نیست چون او باعث ریخته شدن خون چند نفر دیگر هم می شود و چنین کسی مثل یک جاسوسی است که به دشمن اطّلاع می دهد . و به همین جهت بچّه ها با سکوت هرچه تمامتر حرکت می کردند . شهید قائمی در حالیکه با سرنیزه اش سیم خارداری را که سر راه رزمندگان بود قطع می کرد ، ناگهان تیری خورد و به زمین افتاد ، گویی این تیر از طرف صدّامیان مأموریّت داشت که او را به

طرف معشوق به پرواز درآورد . شهید فایده درست در پشت همان سیم ها ،از ناحیّهٔ پا مجروح شده بود و کسی متوجّه نشده بود و از آنجا صدا می زد . جلو بروید . فایده اینجاست . بروید جلو که عراقیها فرار کرده اند . بچّه ها داخل کانال رسیده بودند ولی گویی کسی را گم کرده بودند و به دنبالش می گشتند . گفتم : برادرها بروید جلو . یک نفر گفت : فرمانده شهید شد . من خودم دیدم . ما دیگر فرمانده نداریم . صداها داخل کانال پیچید و همه متوجّه شدند . گفتم : برادران بروید جلو ، فرماندهٔ واقعی امام زمان است . امام زمان فرماندهی را به عهده دارد . با گفتن این جمله ، بچّه ها قدرت قلبی گرفتند و از کانال سیم خاردار که مین هم داشت گذشتند . برای من جای تعجّب بود که چگونه از کانال گذشتیم . وقتی از کانال گذشتیم و به خاکریز رسیدیم ، عراقیها فرار کرده بودند و کسی آنجا نبود . اینجا بود که من یقین پیدا کردم که امام زمان کمکمان کرده است .

علیجان اصالتی :

در مراسم سالگرد اولین شهید آهنی آقای اصالتی خاطره ای را درباره شهید آهنی تعریف کردند و گفتند: شبی که عملیات شروع شد ما به طرف دشمن حمله کردیم ولی خطوط ایزایی دشمن که شامل سیم خاردار ، میدان مین ، و موانع دیگر بود برخورد کردیم و مجبور بودیم که از این موانع عبور کنیم . برادر آهنی با تفنگش سیم خاردار را بالا گرفته بود و به بدنش فشار می آورد و نیروها داشتند از سیم خاردار عبور می کردند . در این موقع صدای انفجاری شنیدم . وقتی نگاه کردم تعدادی از رزمندگان از جمله برادر آهنی مجروح شده بودند . من به برادر آهنی گفتم: من برگردم تا شما را به پشت جبهه برسانم ولی اوقبول نکرد و گفت: شما جلو بروید کسی هم به کمک شما خواهد آمد . وقتی داشتم جلو می رفتم ، دیدم ، چند قدم آنطرف تر سعیدا... مجروح شده و بر زمین افتاده است. من فرصتی نداشتم بالای سرش بروم و بعداً متوجه شدم که سعیدا... در همانجا به شهادت رسیده بود. محمد حسن حسین زاده :

در یک عملیّات که به طرف دشمن در حال حرکت بودیم ، به خندقی رسیدیم که دشمن کنده بود و از آنجایی که احمق بودند خاک خندق را به طرف نیروهای ما ریخته بودند . ما پشت آن خاکریز مستقر شدیم و منتظر فرمان حمله شدیم . عملیّات با رمز یا امام زمان (عج) شروع شد و بچّه ها به طرف دشمن هجوم بردند و از آنجایی که دشمن از حمله ما آگاه شده بود ، ما را زیر آتش سنگین گرفت . دشمن در جلوی ما دیواری از سیم خاردار کشیده بود و یک خندقی کنده بود که ما باید از این موانع عبور می کردیم . سعیدالله قائمی در حال قطع سیم خاردار بود تا راه را برای بچّه ها باز کند که ناگهان تیری به او اصابت کرد و او به طرف معشوق خویش به پرواز درآمد . شیر علی رمضانی:

یک روز با چند نفر از دوستان وارد اتاق کار سعید ا... قائمی شدیم . چند میز و صندلی خالی داخل اتاق بود ولی ایشان در گوشه اتاق موکت پهن کرده بود و روی زمین کارهای اجرائی و ماموریتی خویش را انجام می داد و ما از این تعجب کردیم و وقتی علت را پرسیدیم او دو جواب گفت : می ترسم هوای نفس بر من غلبه کند و خوی ریاست طلبی بر من تاثیر بگذارد و غافل از این شوم که در چه مکان مقدس خدمت می کنم . سلمه خسروی :

زمانی که سعیدا... مجروح و دستش را گچ گرفته بودند یک ماه استراحت به او داده بودند. او شبانه روز ناله می کرد. وقتی می گفتم: مادر دستت درد می کند می گفت: نه مادر من نمی توانم حقوق بگیرم و در خانه بشینم و این قضیه مرا رنج می دهد. و بعد از ان با دست شکسته می رفت و به بچه ها آموزش می داد. علیجان اصالتی :

در عملیات رمضان قبل از اینکه به میدان مین برسیم برادری سرش را بلند کرده بود و داشت نگاه می کرد. عراقی ها از کدام طرف می آیند برادر سعید ا... به او گفت: برادر سرت را بلند نکن ممکن است تیر بخورد او در جواب گفت: من دیگر هرگز سرم را بلند نخواهم کرد. در همین هنگام تیری بر پیشانیش خورد او نقش بر زمین شد و وقتی که داشت جان می داد من تازه معنی حرفش را

که هرگز سرم را بلند نخواهم کرد فهمیدم. محمد قائمی :

زمانی که سعید ا... مسئول تربیت بدنی سپاه بیرجند بود ، هر وقت فرماندهی سپاه آقای رحیمی از او می خواست که اسامی افرادی را که می خواهند به جبهه اعزام شوند به او بدهد ، او در اول لیست اسم خودش را می نوشت ولی آقای رحیمی قبول نمیکرد و میگفت : لیستی که در آن اسم شما باشد قابل قبول نیست چون به وجود شما بیشتر نیاز هست . یک شب شورایی تشکیل داده بودیم تا در مورد مسائل انقلاب مشورت کنیم. یکی از منافقین خودش را انقلابی جا زده بود و می خواست در شورای ما شرکت کند ولی سعیدا... موضوع را سریع فهمید و با شرکت کردن او در جلسه شدیداً مخالفت کرد و همین امر باعث شد با بعضی از اطرافیان درگیر شود. جواد رضا قائمی :

پس از آنکه برادرم سعید ا...مجروح شده بود ، به او مرخصی داده بودند و او به خانه آمده بود . برادرهای دیگرم هیچکدام درآن موقع در روستا نبودند . یکی در مشهد طلبه بود و دیگری در جبهه، تنها کسی که درخانه بو د،اوبود . شبی دیدم سعید ا... در خواب فریاد می کشد ، مثل کسی که بغضش گرفته باشد . رفتم واو را صدا زدم . او از خواب بیدار شد . گفتم : چه شده است ؟ گفت : خوب شد از خواب بیدارم کردی . گفتم : مگر چه شده است ؟ گفت : داشتم خواب می دیدم که در منطقه بستان مشغول دفاع هستیم تا دشمن داخل شهر نشود و تعداد پاسدارهایی که آنجا بودیم تعدادمان انگشت شمار بود و در هر خیابان چند نفر بیشتر نبودیم . من ناگهان در محاصرهٔ عراقیها قرار گرفتم و عرصه چنان تنگ شده بود که چند قدمی بیشتر با عراقیها فاصله نداشتیم . من چون دیدم اسیر عراقیها می شوم ، لباس سپاه را در می آوردم که عراقیها متوجه شغلم نشوند و مرا کمتر اذیت کنند و در این حین شما مرا از خواب بیدار کردی.

جواد رضا قائمی :

بعد از انقلاب زمانی که می خواست شورای روستا تعین شود شبی جلسه ای تشکیل شده بود و چند نفر برای انتخابات نامزد شده بودند و سعید ا... یک نفری را که آدمی درستی بود برای نامزد شدن معرفی کرده بود ولی افراد زیادی با او مخالفت کرده بودند ولی سعیدا... قاطعانه در مقابل آنها ایستاده . با آنها درگیر شده بود و با وجود اینکه عضو رسمی سپاه بود و همیشه مسلح بود اسلحه اش را مخفی می کرد تا مردم فکر نکنند او می خواهداز زور استفاده کند . او با منطق با مردم بحث و گفتگو می کرد . به هر حال آن شب بر اثر همین درگیریها جلسه به هم خورده بود . همان شب وقتی سعید ا... به خانه آمد ناراحت به نظر می رسید . مادرم گفت : سعیدا... این کارها را نکن ، کار دستت می دهند . او گفت : مادر من از تهدیدهای آنها نمی ترسم و تا بتوانم جلو اینها می ایستم و بعد اسلحه اش را از کمرش بیرون کشید و گفت: اول امام زمان (عج) حامی من است و اگر نیاز بود از این اسلحه استفاده می کنم. سلمه خسروی :

روزی پسر کوچکم به خانه آمد و داشت گریه می کرد پرسیدم چه شده است ؟ گفت : چند نفری جلو ام را گرفتند و مرا اذیت کردند . سعید ا... فردای آن روز رفته بود و با ان افرادی که برادرش را اذیت کرده بودند دعوا کرده بود و آنها را تنبیه کرده بود . محمد حسن حسین زاده :

وقتی از مرخصی دوباره به جبهه برگشته بود گفت: از خانواده نتوانستم خداحافظی کنم.گفتیم چرا هیچ گونه وسائلی همراهتان نیاوردید ؟گفت من دوست دارم با همین لباس که بر تنم هست شهید شوم و می خواهم دل از مال دنیا بکنم. محمد تقی خراشادی زاده :

روزی شورای قضایی حکم یکی از منافقین را صادر کرده بود و می خواستند ، حکمش را اجرا کنند ما به او نصیحت کردیم که شهادتینش را بگوید . و به جمهوری اسلامی ایمان بیاورد ولی او امتناع می کرد تا اینکه برادر سعید ا... رفت تا با او در این باره

صحبت کند و بعد از ۱۰ دقیقه برگشت و گفت : کار تمام شد . گفتیم کار تمام شد . گفتیم چه شد ؟ گفت : او (منافق) شهادتینش را گفت ، و به جمهوری اسلامی ایمان آورد.

قائنی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین قائنی : فرمانده گردان النازعات تیپ ۲۱ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در یکم خرداد ماه سال ۱۳۳۴ در روستای درخش در شهرستان بیرجند به دنیا آمد. در سال ۱۳۴۰ دوران ابتدایی را در زادگاهش شروع کرد و در سال ۱۳۴۵ به پایان رسانید. سه سال دبیرستان را نیز در نزدیک روستای محل تولدش و سال آخر آن را در دبیرستانی در بیرجند گذراند. بعد از پایان تحصیلات به سربازی رفت. دوران سربازی را در گاردحفاظت از شاه خائن گذراند . دوران خدمت سربازی او و همزمان با اوج گیری انقلاب و مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت شاه بود. حسین در این مبارزات نقش شاخصی داشت.اودرپخش و تکثیر پیامها و اعلامیه های حضرت امام فعالیت می کرد. پس از پیروزی انقلاب، ابتدا وارد کمیته انقلاب اسلامی (سابق)شد. سپس به دلیل نیاز انقلاب اسلامی وعلاقه اش در بدو تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بیرجند، جزو اولین افرادی بود که به این نهاد مقدس پیوست. به محض ورود به سپاه ماموریتهای حساسی همچون اعزام به منطقه زلزله زده زیر کوه، اعزام به محل حمله نظامی آمریکا در طبس و فرماندهی ماموریت گشت درمرزهای ایران و افغانستان را عهده دار شد.

مدت دو سال نیز در روابط عمومی سپاه بیرجند مشغول فعالیت شد. برای تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بیدخت، به عنوان فرمانده سپاه به مدت ۴ ماه به شکل گیری سپاه در آن محل کمک شایانی کرد و بعد ازآن به تقاضای فرمانده سپاه پاسداران شهرستان بیرجند، به عنوان مسئول روابط عمومی سپاه آن شهرستان، که در آن زمان به شدت صحنه تاخت و تاز و اجتماع گروهک های شرق و غرب بود، منتقل شد . مدت شش ماه در شورای فرماندهی سپاه بجنورد انجام وظیفه می کرد. بعدازآن بدون احساس خستگی عازم جبهه های حق علیه باطل شد.

حسین در ۲۲ سالگی با خانم رباب جعفری ازدواج کرد که مدت زندگی مشتر ک آنها سه سال بود. ثمره این ازدواج دو فرزند به نامهای عصمت و حنظله است.

حسین قاینی، چهار بار به جبهه رفت. در مرتبه سوم معاون گردان ولی الله از تیپ جواد الائمه (ع) بود که از ناحیه سر مجروح شد و سپس به عنوان جانشین فرمانده عملیات سپاه و مدتی نیز به عنوان مسئول ستاد تبلیغات جبهه و جنگ انجام وظیفه کرد اما به دلیل علاقه شدید و نیاز بسیج، به عنوان مسئول آموزش نظامی و عضو شورای واحد بسیج مشغول خدمت شد که به عنوان رابط پایگاه شهید سید احمد رحیمی فعالیت چشمگیری داشت. آخرین بار به عنوان فرمانده گردان «النازعات» از تیپ ۲۱ امام رضا (ع) به جبهه اعزام گشت. حسین قاینی در ۱۱ مرداد ماه سال ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۳ در جبهه مهران به شهادت رسید. پیکر مطهر او را در زادگاهش روستای درخش دفن کرده اند. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان" نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

قباد کواذ

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قباد (کواذ) پسر فیروز در ۴۸۸ میلادی به دستیاری زرمهر (سوخرا) بر تخت نشست در سالهای نخستین پادشاهی قباد، زرمهر همچنان پایگاه برتر را در میان بزرگان ایران حفظ کرد. ولی قباد در دل داشت خود را از نفوذ و سلطه‌ی این مرد جاه‌طلب که در حقیقت قدرت کشوری و لشگری در دست او بود برهاند. پس رقابتی را که بین زرمهر (سوخرا) و سردار دیگر شاهپور مهران وجود داشت مغتنم شمرد و شاهپور را که در این زمان ایران سپاهبذ و در عین حال سپاهبذ سواد (عراق و بابل) بود با خود همراه کرده با توطئه، زرمهر را بکشتن داد. این واقعه در سراسر ایران بر سر زبانها افتاد و این مثل از آن پیدا شد که: «آتش سوخرا فرومرد و باد شاهپور وزیدن گرفت.» با وجود این در تاریخ ذکری از این شاهپور نیست. گویا پس از رقیب خود دیری نزیسته است.
مارکوارت گوید: این سپاهبذ شاهپور همان اسپیدس است که با سلر Celer رومی در ۵۰۵ یا ۵۰۶ میلادی پیمان متارکه‌ای امضاء کرده است.

اما به قول پرکوپیوس، او پدر زن قباد بود بنا به روایت کتاب اسستیلیس این سپاهبذ بویه نام داشته است.

جنگ با خزرها

نخستین کار بزرگ قباد لشکرکشی او به کشور خزرها بود این قوم مردمی بوند از نژاد آلتایی که در کنار دریای خزر که اکنون هم به نام آنها خوانده می‌شود نشیمین گزیده و در دره‌ی رود کور و ممالک همسایه بتاخت و تاز می‌پرداختند و پایتخت آنان در آغاز در تمرخان شورای کنونی در قفقاز بود، ولی بعدها به هشترخان حالیه که ادیل یا آتل (ادیل همنام رودولگا در قدیم است) در کنار ولگا پایتخت گزیدند. این قوم در زمان قباد، در دشت واقع میان ولگا- دن سکنی داشتند. قباد شخصاً با لشکری به جنک آنان رفت و آن مردم را شکست داده و با غنایم زیادی بازگشت و برای اینکه بعدها نیز از حمله‌ی احتمالی آنان محفوظ ماند شهری به نام آمد در سر حد ارمنستان ساخت و آن غیر از شر آمد دیگر است که در دیار بکر واقع بود.
از حوادث دیگر، مغلوب شدن سپاه ایران در ارمنستان و شورش کادیشیان و تموریان از عشایر کوهستانی ایران در نزدیک نصیبین و هجوم قبایل عرب در ایران بود.

پیدا شدن مزدک

در این زمان شخص متفکری به نام مزدک پسر بامداد پدید آمد. و از آمیختن دین مانی و زردشت و عقاید افلاطون در کتاب جمهوریت، کیشی تازه آورد که اساس آن بر اصلاحات اجتماعی بود، و می‌توان آن را یک نوع کمونیزم یا مسلک اشتراکی دانست. نظریه‌ی اجتماعی او که مبنی بر مساوات در تقسیم ثروت بین افراد بشر بود، انظار را جلب می‌کرد. او می‌گفت مال و ثروت و زن باید به تساوی بین مردم تقسیم شود. برخی از دانشمندان این نهضت را به منزله‌ی عکس‌العمل بردگان و روستاییانی که نیمه برده شده بودند و همچنین طغیان سکنه‌ی سابقاً آزاد شهر و حومه ضد فئودالیسم و دستگاه برده‌سازی آن می‌دانند، که به صورت جدال طبقاتی درآمد و علیه حرمسرای توانگران که در آن زنان بسیاری برای کامگذاری احتمالی ایشان محبوس بودند، اعتراض کرد.

قباد برای اینکه از نفوذ فوق‌العاده‌ی بزرگان و موبدان بکاهد طرفدار نهضت مزدکی شد. سرانجام وی بر اثر شورشی که از طرف مردم پایتخت به تحریک موبدان علیه او برپا شده بود از پادشاهی خلع شد. و به زندان افتاد. جماعتی از اشراف که هواخواه زرمهر بودند نیز با موبدان یاری کردند.

دشمن بدسگال قباد گشنسب داد بود که لقب نخویر Naxver و منصب کنارنگ داشت و در روزگار بلاش در موقع پیمان صلح با ارامنه مشاور و معتمد زرمهر بود. باید دانشت که این توطئه شامل همه‌ی بزرگان نبود. بلکه قباد در میان اعیان هواخواهانی باوفا

مانند سیاوش نیز داشت. بزرگان و موبدان زاماسب Zamasp (جاماسب) برادر قباد را بر تخت نشانیدند و درباره‌ی سرنوشت قباد به مشورت پرداختند. نخویر گشنسب داد که فرماندار نظامی مرز هفتالیان بود، رأی به کشتن او داد. ولی دیگران رای دادند که او را به زندان باید افکند.

پروکوپیوس گوید که قباد را در زندان انوشبرد Anushbord دژ فراموشی زندانی کردند (۴۹۸ میلادی)

به قول رولین سن Sie Henry Rawlinson محل این قلعه در گل گرد در مشرق شوشتر در کوهستان بود. از آن جهت این نام را به این دژ داده‌اند که نام زندانیان آن را هیچگاه پیش شاه نمی‌بردند. قباد دیرزمانی در زندان بماند و سیاوش که از بزرگان و دوستان باوفای او بود وی را با حیله نجات داد.

در روایات اسلامی آمده که وی با خدعه‌ی زنش که خواهر او نیز بود از آن زندان رهایی یافت. قباد از زندان گریخته خود را با سیاوش به دربار خاقان هیاطله رسانید. خاقان او را چون دوستی دیرین پذیرفت، و دخترش را که از دخت فیروز داشت به زنی به او داد و لشگری نیز همراه او کرد، و پیمان گرفت که اگر به پادشاهی رسد به خاقان هیاطله خراج دهد.

پادشاهی دوباره‌ی قباد

اما زاماسپ (جاماسب) چون به تخت نشست. بداد و مهربانی با مردم رفتار کرد و چون قباد با لشگر هیاطله به ایران بازگشت، زاماسپ مقاومتی نکرده و دوباره قباد پادشاه شد.

الیاس نصیبینی می‌نویسد که: قباد زاماسپ را کشت، ولی پرو کوپیوس مدعی است که او را کور کرده‌اند. اما از اخبار مورخان مشرق که در این مورد به حقیقت نزدیکتر است برمی‌آید که قباد از خطای برادر درگذشت.

اما اینکه برخی از مورخان عرب نوشته‌اند که قباد در این‌باره عهد کرد که مزدکیان را حمایت نکند درست نیست، ولی احتمال می‌رود که در کار مزدکیان شرایط احتیاط را مرعی می‌داشته است. قباد بزرگانی را که بر ضد او اقدام کرده بودند ببخشود، ولی کنارنگ گشنسب داد را که رای بکشتن او داده بود بکشت و مقام کنارنگی را به آذر گنداذ نامی بداد، و سیاوش به پاداش خدماتی که کرده بود به مقام «ارتیشتاران سالار» یعنی فرمانده کل قوا رسید.

آنگاه کادیشیان Kadisheens و تموریان Tamureens را که سر به شورش برداشته بودند به اطاعت درآورد و قبایل عرب را از تاخت و تاز بازداشت. و اعراب حیره به فرماندهی نعمان ثانی در جنگی که با بیزانس شد به سپاه ایران یاریها کردند. ارامنه سر به اطاعت آوردند و قباد به آنان آزادی دینی داد به شرط آنکه در جنگ با رومیان یار ایران باشند و آنان هم این شرط را پذیرفتند. به علاوه قباد در امر کشورداری دست به اصلاحات اداری زد از جمله در ردیف بزرگفر مدار شخصی را به عنوان استبند Astabadh قرار داد که رئیس تشریفات بود و نیز چهارپاذ گوسبان در جهات اربع کشور معین کرد.

جنگ اول قباد با روم

در زمان قباد پیمان صلح هشتاد ساله‌ی ایران با روم شکسته شد، و باز بین آن و دولت جنگ آغاز شد. چنانکه در پیش گفتیم یکی از مواد صلحی که در ۴۲۲ میلادی بین یزدگرد دوم و نئودوسیوس دوم انعقاد یافته بود، این بود که دولت روم سالیانه مبلغی به دولت ایران برای نگاهداری پادگان در بند قفقاز (باب الابواب) بپردازد، و آن مبلغ در تمام مدت صلح پرداخت نشده بود. قباد برای اینکه خراج موعود را به خاقان هیاطله بپردازد، از قیصر روم اقساط عقب افتاده را خواستار شد و حتی حاضر شد که مبلغی به عنوان غله از روم بگیرد.

قیصر به امید اینکه اگر قباد خراج مورد تعهد خود را به هیاطله نپردازد، باعث جری شدن آن قوم علیه قباد خواهد شد و بالنتیجه از این اختلاف دولت روم استفاده خواهد کرد درخواست قباد را نپذیرفت. سپس آناستاسیوس Anastasius امپراطور بیزانس شد امپراطور تازه متعذر شد که چون ایران در موقع خود هزینه‌ی نگاهداری دربند را مطالبه نکرده مرور زمان این حق را منتفی کرده

است؛ پس قباد در ۵۰۳ م به روم لشکر کشید و برخلاف انتظار سیاستمداران بیزانس، در میان سپاه ایران افواجی از هیاطله نیز دیده شدند.

قباد ابتدا به ارمنستان روم حمله برد و شهر «آمد» را در دیار بکر تسخیر کرد و نزدیک بود که صلحی با شرایط سنگین به روم تحمیل نماید که ناگاه هون‌ها از دروازه‌های خزر به ایران حمله‌ور شدند. شاهنشاه چاره ندید جز اینکه متارکه‌ی جنگی به مدت هفت سال با قیصر منعقد کند و در مقابل پس دادن شهر «آمد» مبلغی بگیرد (۵۰۶ -۵۰۵ م) آنگاه به دفع مهاجمین پرداخت و آنان را مغلوب کرده باز پس راند. ولی ده سال بعد قوم دیگری از هونها موسوم به سابیر Sabir به ارمنستان و آسیای صغیر تاختند. قباد شهری از قفقاز را که پرتو Partav نام داشت به دژی تبدیل کرده پیروز کواذ نام داد.

این دوره از پادشاهی قباد دوره‌ای آرام بود در این زمان در آبادی کشور بکوشید و در احداث قناتها و ایجاد پلها و دیگر امور عمرانی توفیق بسیار یافت و شهرهایی از قبیل: ایران آسان کرد گواذ در خوزستان، و رام کواذ در میان پارس و خوزستان و کواذ خوره در پارس بنا کرد.

در سال ۵۱۸ م آناستاسیوس Anastasius امپراطور روم درگذشت و امپراطوری به ژوستن Justin رسید. در این زمان ایبری (گرجستان) بر ایران بشورید، و جهت آن این بود که قباد به گرگین Gurgenes پادشاه آن کشور فشار آورد که آیین مسیح را ترک گفته زردشتی شود به ویژه آنان را از دفن مردگان خود ممنوع داشت، و فرمان داد مانند ایرانیان اموات خود را در دخمه‌ها بگذارند.

گرگین که تابع دولت ایران بود بر اثر این فشار ناگزیر شد از روم یاری بخواهد، و خود به لازیکا Lazica که در کنار دریای سیاه بود گریخت. (لازیکا را با لازستان امروز تطبیق کرده‌اند که ایمرتی و مین گرلی گرجستان امروز بوه است)

اندکی پیش از این واقعه امیرلازیکا که تابع دولت ایران بود درگذشت، و پسرش تزات به جای آنکه از پادشاه ایران اذن جلوس گیرد، به قسطنطنیه رفت، و دین مسیح را پذیرفت. ژوستن امپراطور روم او را به خوبی پذیرفت و دختر یکی از بزرگان بیزانس را به او داد و او را دوباره از طرف روم به لازیکا فرستاد.

در حدود ۵۱۹ میلادی قباد خواست جانشین خود را شخصاً برگزیند. وی سه پسر داشت: کیوس، ژم Zham و خسرو. کیوس مهتر آنان بود و پس از برافتادن خاندان گشنسب داد (جسنفشاه) که از اواخر اشکانی بر ولایت پذشخوارگر یعنی ناحیه‌ی کوهستانی طبرستان تسلط داشتند فرمانروای آن ناحیه بود و مسلک مزدکی داشت. ظاهراً مادر کیوس، سامبیکه Sambike دختر خود قبا بود. بعضی نوشته‌اند که ما در کیوس خواهر قباد بود. ژم فرزند دوم قباد از یک چشم نابینا بود، و این نقص جسمانی موجب محرومیت او از سلطنت می‌گردید. وی معروف به پهلوانی و دلیری بود. پسر سوم خسرو نام داشت. پدر، خصالی که شایسته‌ی پادشاهان است در او می‌دید جز بدگمانی که نقص او شمرده می‌شد.

اینکه نوشته‌اند ما در خسرو دختر دهقانی ایز دودمانهای قدیم بود که قباد در هنگام فرار به نزد هیاطله در نیشابور او را دیده به کابین خود آورده بود افسانه‌ای بیش نیست.

بنا به قول پروکوپیوس، ما در خسرو دختر اسپیبدس بویه Aspebedes Boe یعنی سپاهبذ بویه بود که در ۵۰۵ یا ۵۰۶ میلادی با نماینده‌ی روم موسوم به سلر Celer قرار داد متارکه بست. قباد برای استوار کردن پادشاهی خسرو که او را به جانشینی خود برگزیده بود به ژوستن پیشنهاد صلح قطعی کرد و خواهش نمود که او خسرو را به فرزندی بپذیرد. ژوستن بنا بر مشورت پروکلوس Proclos وزیر مشاور خود این پیشنهاد را پذیرفت به شرط آنکه رسم فرزندخوانی به موجب سند کتبی انجام نگیرد بلکه چنانکه در طوایف وحشی معمول است به وسیله‌ی سلاح انجام شود. ظاهراً در اینجا مراد طرز فرزندخوانی قبایل ژرمن ساکن اروپا بوده است که گویا چندان الزام‌آور نبوده است و تکلیفی به وجود نمی‌آورده. از آنجا که قباد نمی‌توانست این شرط را بپذیرد گفتگو به

جایی نرسید. مشکل دیگر آن بود که ایران پیشنهاد کرده بود که ولایت لازیکایا کلخیز Kolchis از آن ایران شود.

پس مذاکرات بین طرفین معوق ماند. ارتشتاران سالار سیاوش به اتفاق ماهبوذ (مهبود)، از رجال بزرگ که از دودمان سورن بود مأمور ختم گفتگوی صلح روم بودند.

چون جواب به مراد قباد نیامد، ماهبوذ هم از سیاوش پیش شاه سعایت کرد، و چنین وانمود کرد که او موجب به هم خوردن قرارداد آشتی شده. سیاوش مغضوب شاه شد. شاهنشاه دستور داد او را محاکمه کنند. سیاوش بیچاره که به قول پروکوپیوس مرد درستکاری بود به گناهانی واهی و بی‌دینی متهم شده محکوم به اعدام گردید. ظاهراً سیاوش تمایل به عقاید مزدکی بوده است.

از این تاریخ قباد تصمیم به قلع و قمع مزدکیان گرفت. ماهبوذ که لقب سرنخویرگان یافت در اینکار به وی یاری می‌کرد. واقعه‌ی قتل‌عام مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی رخ داد و سبب آن توطئه‌ای بود که مزدکیان درباره‌ی ولیعهدی کیوس پذشخوار شاه پسر قباد کرده بودند، و می‌خواستند این شاهزاده‌ی مزدکی را برخلاف میل شاه بر تخت ایران جای دهند. به دستور خسرو که ولیعهدی خود را در خطر می‌دید مؤبدان را که از آن جمله پسر ماهداذ، ویه شاهپور، داذهرمز، آذرفرنبغ، آذربد، آذرمهر، بخت‌آفرید بودند، فرمان داد که با مزدک مباحثه کنند. اسقف مسیحیان ایران که در رد مزدک با زردشتیان هم‌داستان بود در این انجمن حضور داشت، آنان به قول خود مزدک را مجاب کرده مزدکیان را از دم تیغ بی‌دریغ بگذرانیدند.

اندرزگر مزدکیان که ظاهراً خود مزدک بود در این میان کشته شد، و دارایی مزدکیان ضبط و کتابهای دینی آنان سوخته شد. حدس زده می‌شود که پس از کشتار مزدکیان قباد دست به اصلاح و عمران کشور زده است و این کاری است که جانشین او خسرو اول به اتمام رسانید.

جنگ دوم با روم

پس از اینکه ژوستن پیشنهاد قباد را درباره‌ی حمایت از پسرش خسرو رد کرد و کار صلح سرانجام نیافت. سپاه ایران به لازیکا حمله برد. رومیان در ۵۲۶ م داخل ارمنستان ایران شدند. ولی رومیها نه در اینجا توفیق یافتند و نه در بین‌النهرین موفق شدند و بیلیزاریوس Bilisarius سردار روم شکست خورد سپس لیکه لاریوس Lecelarius از مردم تراس که در خدمت دولت روم بود به حوالی نصیبین تاخت ولی بی‌نتیجه بازگشت.

در ۵۲۷ میلادی ژوستن درگذشت و به جای او برادرزاده‌اش، ژوستی نین Justinien امپراطور روم شد. ژوستی نین سپاه بیلیزاریوس را با مردمان ماساژت که از سکاها بودند تقویت کرده او را با بیست و پنج هزار تن به ایران فرستاد. پیروز مهران در شهر دارا به مقابل او شتافت، و جنگ سختی روی داد، این بار ایرانیان عقب نشستند ولی تلفات رومیان به قدری بود که بیلیزاریوس ایرانیان را تعقیب نکرد واقعاً اگر ماساژتها نبودند رومیها شکست خورده بودند. رومیان در ارمنستان لشگر ایران را شکست دادند در آن وقت قباد به قدری پیر شده بود که دیگر نمی‌توانست خود شخصاً فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد.

در سال ۵۳۹ میلادی اعراب صحرانورد تحت قیادت منذر پادشاه حیره به تحریک ایران تا به شام حمله بردند، و تا انطاکیه را به تاراج دادند. منذر چهارصد راهبه بینوا را برای بت عزی (ربهٔالنوع زهره) به وضع خونین و دهشتناکی قربانی کرد، چنانکه این واقعه عالم مسیحیت را عزادار ساخت.

در سال ۵۳۱ م دولت ایران بعد از اینکه گفتگوی صلح با روم بی‌نتیجه مانده با اعراب ساراسن که سخت تحت نفوذ منذر بودند برای حمله به شام متحد شدند بیلیزاریوس سردار رومی به مقابل آن شتافت و از تسخیر انطاکیه ممانعت به عمل آورد. ولی خبطوی آن بود که دشمن را تعاقب کرد، در آن حال ایرانیها بازگشته و در کالی نیکوس Callinicus جنگی رخ داد که به شکست لشکر روم انجامید. به زودی خبر مرگ قباد رسید و ایرانیان از این پیروزی نتیجه‌ای نگرفتند و طرفین به وضع قبل از جنگ باقی ماندند. قباد درصدد برآمد وضع مالیات را بهبود بخشد، طرحی برای اصلاح اینکار ریخت، ولی اجل مهلتش نداد در زمان او کیش

نسطوری تنها مذهب رسمی مسیحی ایران گردید. کلیسای جدید مانند دین زرتشتی با تجرد و عزوبت مخالف بود.
در سال ۵۳۱ م قباد بیمار شد و وصیت‌نامه‌ای درباره‌ی ولیعهد خود خسرو نوشت و کمی بعد جهان را بدرود گفت. کیوس شاهزاده‌ی مزدکی که در کوهستان پذشخوارگر در دژی استوار جای داشت به دعوی سلطنت پرداخت. ولی ماهبوذ وصیت‌نامه‌ی قباد را در انجمن بزرگان بیرون آورده دعوی کیوس را رد کرد و موبدان موبد وصیت‌نامه‌ی پادشاه درگذشته را در حضور خسرو و بزرگان بخواند و همه تصدیق کردند. چنین پیداست که کیوس متوسل به شمشیر شده است. اندکی پس از بر تخت نشستن خسرو کیوس به امر او کشته شد و پذشخوارگر (طبرستان) به یکی از پسران زرمهر (سوخرا) رسید.
پسر فیروز اول (جل. ۴۸۷- ف. ۵۳۱ م.) وی دوبار در ایران پادشاه شد، بار اول (جل. ۴۹۸ -۴۸۷ م.). در سالهای اول پادشاهی او زرمهر (سوخرا) کماکان حایز مقام اول در میان اشراف بود، اما غباد بر آن شد که خود را از تسلط این مرد جاه‌طلب و خطرناک نجات دهد، پس رقابتی را که در میان زرمهر و شاهپور مهران افتاده بود مغتنم شمرد، و شاهپور را که منصب ایران سپاهبذ داشت در نهان با خود یار کرد و زرمهر را به هلاکت رسانید. قتل زرمهر دشمنانی خطرناک برای غباد تهیه کرد، ولی آنچه اسباب اشتعال غضب بزرگان شد، روابطی بود که او با فرقه‌ی مزدکی داشت و سبب ایجاد بدعتهای انقلابی گردید. در زمان او مزدک (ه.م) ظهور کرد. فقر و بیچارگی که در نتیجه‌ی قحطی درین زمان بوجود آمد، تقسیم غیر عادلانه‌ی ثروت را در جامعه‌ی ایرانی- که در آن کلیه‌ی مقامات مؤثر و مقتدر در دست طبقه‌ی ممتاز بود- آشکار کرد، و ممکن است این وضع به مردم ستم کشیده جرأت بیشتری داده و در عین حال شاه را به اصلاحات جسورانه برانگیخته باشد. به هر حال غباد پیرو طریقه‌ی مزدک شد و طبق آن عمل کرد. غالباً نوشته‌اند که وی قوانینی در باب اشتراک زنان وضع کرد، ولی هیچ یک از منابع مدعی نیست که غباد ازدواج را منسوخ کرده باشد و از این گذشته چنین تصمیمی در عمل غیر قابل اجرا می‌باشد. شاید او با وضع قوانین جدید یک نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد. چنین عملی کاملاً ساده و عبارت از توسعه و تأویل بعضی فصول فقه ساسانی در باب مناکحات و رفع بعض قیود آن می‌باشد. از سوی دیگر وی برای درهم شکستن قدرت اشراف می‌کوشید. او پادشاهی نیرومند و بااراده بود و بارها کشور روم را از ضرب شمشیر خود به لرزه درآورده. در زمان او جنگی با ارمنستان درگرفت و سپاه غباد به دست ارمنیان مغلوب گردید. کادشیان (Kadisheens، کادش Kadish در منطقه‌ی سنجار و نصیبین، ظاهراً طایفه‌ای از هفتالیان بودند) و تموریان (Tamureens)- که از عشایر کوهستانی ایران بودند- شورش نمودند و قبایل عرب در خاک ایران ترکتازی کردند. غباد از امپراتور روم آناستاسیوس (آناستاز) حقوق خود را مطالبه کرد، مبنی بر اینکه دولت روم باید قسمتی از مخارج دفاع معابر کوههای قفقاز را در مقابل وحشیان به دولت ایران بپردازد. این مسئله از قدیم یکی از موارد اختلاف دو دولت بود. امپراتور هم شرط قبول این تقاضا را تسلیم شهر مستحکم نصیبین به دولت روم قرار داد، ولی این شرط را غباد نمی‌توانست بپذیرد. دولتین در این گفتگو بودند که غباد به علت شورش مردم پایتخت از سلطنت خلع گردید. موجب این شورش روحانیان کینه‌ور بودند، زیرا آنان با هر امری که به وی عقاید معنوی می‌داد، مخالف بودند. جماعتی از اشراف هواخواه زرمهر هم با آنان یاری کردند. دشمن هولناک غباد، گشنسپ‌داذ بود که لقب «نخویر» و منصب «کنارنگ» داشت و سابقاً به هنگام گفتگو با ارمنیان مشاور و معتمد زرمهر بود. شورشیان غباد را خلع و حبس کردند (به قول پروکوپیوس در زندان «انوشبرد» یا دژ فراموشی) و برادرش جاماسب را بر تخت نشاندند. غباد دیرزمانی در زندان نماند. سیاوش- از نجبای ایرانی- او را به نحوی نجات داد و در فرار با او همراهی کرد. غباد خود را به دربار خاقان هفتالیان رساند، و وی او را چون دوستی قدیم پذیرفت و دختری را که از صبیه‌ی فیروز ساسانی داشت و خواهرزاده‌ی غباد بود، به عقد او درآورد و لشکری بدو داد و پیمان گرفت که اگر صاحب تاج و تخت شود بدو خراجی بدهد. غباد به ایران بازگشت و بار دیگر تقریباً بدون جنگ به سلطنت رسید (۴۹۸ یا ۴۹۹- ف. ۵۳۱ م.) و با برادر مخلوع خود جاماسب هم با کمال رأفت رفتار کرد. اینکه بعض مورخان عرب گفته‌اند که وی رسماً عهد کرد که مزدکیان را حمایت نکند، قابل قبول

نیست، ولی احتمال می‌رود که با خود مقرر داشته باشد که در آینده در کار مزدکیان شرط احتیاط را مرعی دارد. کنارنگ گشنسب‌داذ که در شورای پادشاهی (پس از عزل غباد) رأی به قتل وی داده بود، به کیفر رسید و کشته شد و مقام کنارنگی به آذر گنداذ- که از خاندان او بود- داده شد. سیاوش به پاداش خدماتی که کرده بود، به مقام نظامی «ارتشتاران سالار» (فرمانده کل قوی و وزیر جنگ) نایل آمد. آنگاه غباد به استوار کردن قدرت شاهنشاهی پرداخت. کادشیان و تیموریان را منقاد کرد و قبایل عرب را از تاخت و تاز بازداشت. عرب حیره به فرماندهی نعمان دوم در جنگی که با بیزانس (بوزنطیه) شروع شده بود مساعدتهای مؤثر به سپاه ایران کردند. ارمنیان سر به اطاعت فرود آوردند و غباد به آنان آزادی دینی عطا کرد به شرط آنکه در جلوگیری رومیان با سپاه ایران یار باشند و آنان این شرط را با کمال اکراه پذیرفتند. چنین پیداست که غباد اقداماتی هم برای ضعیف کردن قدرت اشراف بزرگ کرده است. وی چهار پاذگوسپان (پاذوسپان) در کشور معین کرد (در اپاختر: شمال، خراسان: مشرق، نیمروز: جنوب، خورواران: مغرب). غباد برای اینکه خراج موعود را به خاقان هفتالیان بپردازد، از قیصر روم مبلغی وام خواست و قیصر به امید اینکه عدم پرداخت خراج موجب سردی محبت خاقان و شاهنشاه ایران خواهد شد، خواهش غباد را رد کرد. پس غباد در ۵۰۲ به روم لشکر کشید و برخلاف انتظار سیاستمداران بیزانس در میان سپاه ایران افواجی هم از هفتالیان دیده شدند. واقعه‌ی مهم این لشکرکشی فتح «آمد» به دست غباد بود. هجوم قبایل هون، که از دروازه‌های خزر (معبر داریال) پیش می‌آمدند، شاهنشاه را مصمم کرد که صلحی به مدت هفت سال با قیصر منعقد کند (۵۰۵ یا ۵۰۶ م.) و آنگاه به دفع مهاجمان پرداخت و آنان را مغلوب کرده باز پس راند، ولی ده سال بعد قومی دیگر از اقوام هون موسوم به «سابیر» به ارمنستان و آسیای صغیر تاختند. غباد شهری از قفقاز را که «پرتو» نام داشت مبدل به حصنی حصین کرد و «پیروز گواذ» نام داد و به این وسیله در برابر مهاجمان وحشی دژ سرحدی محکمی برآورد. این دوره از سلطنت غباد قرین آرامش و صفا بود و او به آبادی و عمران کشور پرداخته، قناتها و جدولها و پلها ساخت و شهرهایی بنیاد نهاد از قبیل «ایران آسان کردکواذ» در خوزستان، «رام کواذ» در سرحد فارس و خوزستان، «کواذ خوره» در فارس. در حدود ۵۱۹ م. سخن جانشینی شاه به میان آمد و او چون شالده‌ی دولت خود را محکم کرده بود، مانعی ندید که طرز قدیم ساسانیان را احیا کند، یعنی شخصاً جانشین خود را برگزیند و در این کار کامیاب شد و از میان سه پسر خود کوچکترین آنها را که خسرو نام داشت- و شاه او را جامع خصال پادشاهان می‌دانست- انتخاب کرد. غباد در این دوره مصمم شد که روحانیان زردشتی را تقویت و مزدکیان را تضعیف کند و بدین منظور ایبریان (گرجیان) را که عیسوی بودند مجبور به قبول دین زردشتی کرد و مخصوصاً آنان را از دفن اموات خود ممنوع ساخت و فرمان داد که اجساد را بنا به رسم ایرانی در دخمه‌ها جای دهند. گرگین پادشاه گرجستان که تابع شاهنشاه بود از امپراتوری روم کمک خواست و او هم اجابت کرد و در سال ۵۲۷ جنگ بین دو دولت درگرفت و در این زمان مزدکیان دست تطاول به هر سو دراز می‌کردند و داخل سرای نجبا و بزرگان می‌شدند و دست به غارت و تصرف زنان می‌زدند و در گوشه و کنار املاک و اراضی را به تملک گرفته ویران می‌کردند. واقعه‌ی قلع و قمع مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ م. رخ داد و علت آن نقشه‌ای بود که مزدکیان راجع به ولیعهدی کاوس پذشخوار شاه پسر غباد کشیده بودند و می‌خواستند علی‌رغم تصمیم شاهنشاه، با توطئه و تحریک، این شاهزاده‌ی مزدکی را بر تخت ایران جای دهند، و خسرو را از سلطنت محروم کنند. انجمنی از روحانیان زردشتی دعوت کردند و اندرزگر مزدکیان را با دیگر رؤسای فرقه بدانجا خواندند و گروهی عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند تا در مجلس مباحثه‌ی رسمی حاضر باشند. عباد شخصاً مجلس را اداره می‌کرد. اما خسرو که به ولایتعهدی معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان می‌دید، تمام همت خود را مصروف داشت تا کار طوری به پایان برسد که ضربتی هولناک و قطعی به فرقه‌ی مزدکی وارد آید. پس چند تن از مجادلان و مباحثان کارافتاده و آزموده را از میان موبدان برگزید و با موبدان موبد و «بازانس» اسقف مسیحیان ایران- که با زردشتیان همداستان شده بود- همه را گرد آورد. طبعاً مدافعان کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند. در این اثنا افواج مسلحی که پاسبان

میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ در کف بر سر آن طایفه ریختند. اندرزگر (که ظاهراً خود مزدک بود) به هلاکت رسید. افراد آن فرقه چون رئیس مطاعی نداشتند پراکنده گشتند و در مقابل دشمنان خود طاقت ایستادگی نیافتند و همه مضمحل شدند. دارایی آنها ضبط و کتب دینی‌شان سوخته شد. حدس می‌زنند که پس از قتل عام مزدکیان، غباد دست به اصلاح و عمران کشور زده و جانشین او، خسرو آن را به حسن ختام رسانید، و در دنباله‌ی عمران، غباد در صدد اصلاح امر خراج برآمد و افتخار این کار هم نصیب جانشینش گردید. غباد در ۵۳۱ م. رنجور شد و آخرین وصایای خویش را راجع به ولیعهدی خسرو اول به نگارش درآورد (کریستنسن. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی یاسمی. از صفحه‌ی ۳۶۱ تا صفحه‌ی ۳۸۵).

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

قبادیان، عطاءاللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: شهید چمران اهواز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

مهندسی کشاورزی و دکترا در خاک‌شناسی و اصلاح اراضی با درجه ممتاز از دانشگاه کشاورزی وین اطریش در سال ۱۳۴۲، فوق دکترا در علوم زمین با درجه پروفسور آگرژه از دانشگاه وین در سال ۱۳۴۶.

مرتبه علمی:

تدریس در دانشگاه کشاورزی وین در رابطه با احیاء اراضی و تأمین آب در مناطق خشک، پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشگاه شهید چمران اهواز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

کشاورزی و علوم زمین.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

پدولوژی خوزستان، آبهای تحت اراضی خوزستان، علل شور شدن اراضی خوزستان و اصلاح آنها، سیمای طبیعی فلات ایران در ارتباط با بهره‌برداری کشاورزی احیاء و بازسازی منابع طبیعی کشور، سیمای طبیعی استان یزد در ارتباط با مسائل کویری (ژئومورفولوژی، پدولوژی، هیدرولوژئولوژی).

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: متعدد، تعداد مقالات بزبان خارجی: متعدد

زمینه علمی مقالات:

اصلاح اراضی و مقابله با تنگناهای آبی در مناطق خشک، مسائل و مشکلات منابع طبیعی در ایران، مسائل و تنگناهای زیست

محیطی در ایران، علل توسعه و گسترش کویر و مقابله با آن در ایران، تنگناهای کشاورزی ایران، اهمیت پس‌آبهای فاضلابی در چرخش آبی ایران.

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

قتلغ ترکان

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(تر. شهربانوی خجسته) زن سلطان قطب‌الدین حاکم کرمان. پس از مرگ قطب‌الدین به سال ۶۵۵ ه.ق سلطان حجاج پسرش به فرمان منگوقاآن به حکومت کرمان رسید و چون کودک بود قتلغ ترکان زن پدرش به اداره‌ی امور سلطنت پرداخت، و او دختر خود پادشا خاتون را به اباقا داد، و بدین سبب نیرومند شد و ۱۵ سال با قدرت حکومت کرد و وی پسر شوهر خود سلطان حجاج را با اردویی به خدمت اباقا فرستاد و او منظور نظر ایلخان گشت ولی بعد مابین حجاج و قتلغ ترکان کدورت ایجاد شد و آن خاتون به اردوی اباقا نزد دختر خود رفت. اباقا حجاج را از مداخله در امور منع کرد و او از ترس ناگزیر گردید به دهلی رود (۶۶۶ ه.ق) قتلغ ترکان بار دیگر حکومت کرمان را به دست گرفت، حجاج از شاهان هند کمک لشکری گرفت و روی به کرمان آورد، ولی در بین راه مریض شد و درگذشت (۶۷۰). قتلغ تا سال ۶۹۱ بلا منازع در کرمان سلطنت کرد. در این سال میان او و سلطان سیورغتمش بن قطب‌الدین در کار حکومت مبارزاتی رخ داد و بدین جهت به تبریز به اردوی ایلخان رفت و در همان جا درگذشت. جسد وی را دخترش بی‌بی ترکان در کرمان دفن کرد.

(جل. ۶۵۵ ه.ق/ ۱۲۵۷ م.)

یا قراختاییان کرمان، سلسله‌ای از پادشاهان کرمان که توسط براق حاجب (ه.م) در ۶۱۹ ه.ق/ ۱۲۲۲ م. تأسیس شد. قدرت حکام این خاندان به خاک کرمان محدود بود و آنان عموماً خراجگزار مغول محسوب می‌شدند.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

قتلغ‌خان

قرن:۸

جنسیت:زن

ملیت:ایران

مخدوم شاه دختر قطب‌الدین شاه جهان بن جلال‌الدین سیورغتمش، از حکام قراختایی کرمانی. وی در سال ۷۲۹ ه.ق به عقد ازدواج امیر مبارزالدین محمد مظفری درآمد، و او مادر شاه شجاع و شاه محمود سلطان احمد است.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

قجه ای، حسینعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسینعلی قجه ای : فرمانده گردان سلمان فارسی لشگر۲۷محمدرسول الله(ص)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

روز چهاردهم شهریورماه سال ۱۳۳۷ حسینعلی در زرین شهر اصفهان در دستان خسته پدر کشاورزش جای گرفت و در سایه تربیت عالمانه پدر رشد نمود. در سن ۷ سالگی به مدرسه رفت و تا اخذ مدرک دیپلم تحصیل نمود.

از کودکی علاقه زیادی به ورزش کشتی داشت و به عنوان قهرمان اول شهرستان و استان اصفهان برای چند سال متوالی معرفی گشت و به مسابقات انتخابی تیم ملی راه یافت.سال ۱۳۵۳ وارد فعالیت‌های سیاسی شد. سال ۱۳۵۶ به قم مهاجرت کرد و توسط مأموران ساواک دستگیر شد. چند مرتبه نیز به منظور فعالیت‌های سیاسی به شیراز و قم سفر کرد.سرانجام انقلاب اسلامی پیروز شد. چند ماه بعد ازپیروزی، منافقین دست به کار شدند و در مدارس به تبلیغ وسیع پرداختند. افکار نوجوانان و جوانان را تحت تاثیر قرار داده، سعی می کردند به هر نحوی که شده، آنها را جذب کرده،از مسیر اسلام و انقلاب و امام باز دارند.

در مدرسه ای که حسین درس می خواند، یکی از معلمین گرایش شدیدی به سازمان منافقین داشت و اهداف این گروهک پلید و وابسته را برای دانش آموزان طرح می کرد. حسین چندین بار سعی کرد با صحبت، او را از این کار باز دارد که موفق نشد، تا سرانجام به درگیری شدید میان او و معلم منجر شد. از همان جا حسین عزم خود را برای مبارزه با خط نفاق و گروهک های وابسته جزم کرد و فهمید که دشمنان هنوز نمرده اند، بلکه لباس عوض کرده اند.

فرماندهی سپاه زرین شهر وتشکیل گروه ضربت برای مبارزه با مواد مخدر و توزیع کنندگان آن، یکی دیگر از فعالیت های حسین پس از انقلاب بود. در پی صدور فرمان امام خمینی مبنی بر تشکیل سپاه پاسداران، حسین به این نهاد انقلابی پیوست و در تشکیل و سازماندهی سپاه زرین شهر نقش تعیین کننده داشت وخود نیز فرماندهی آن را به عهده گرفت. دوستانش درباره آن روزها چنین می گویند:

در ایامی که حسین فرماندهی سپاه زرین شهر را بر عهده داشت، برنامه خاصی برای خود تنظیم کرده بود. بعد از ساعت ۱۲ شب که می ایستاد به نماز شب ما می رفتیم برای گشت در شهر وقتی بر می گشتیم می دیدیم هنوز در حال نماز است. معمولا قبل از شروع نماز یکی دو ساعت ورزش می کرد، آن هم ورزش های سنگین. هفته ای یکی دوبار فاصله پادگان غدیر اصفهان تا زرین شهر را از میان کوهها پیاده طی می کرد. طی این مسیر ۲۴ ساعت طول می کشید.گاهی هم به کوه می رفت و در آنجا به مناجات می پرداخت.وقتی دشمنان ایران استانهای کردستان،سیستان وبلوچستان،مازندران وخوزستان را به آشوب کشاندنداوبه کردستان رفت تا با ضد انقلاب به مبارزه بپردازد.

در بازگشت به زادگاهش فرماندهی عملیات سپاه پاسداران زرین شهر را به او سپردند.

برای مدتی نیز فرمانده توپخانه سپاه مریوان و دزلی را پذیرفت. هنوز مدتی نگذشته بود که به عنوان فرمانده عملیات سپاه مریوان و دزلی معرفی گردید. حسینعلی ماهها با ضدانقلاب جنگید و در عملیات محمد رسول الله (ص) با سمت فرمانده عملیات حاضر شد.

حسین احترام زیادی برای پیشکسوتان کشتی قائل بود. یکی از دوشتانش از او چنین می گوید: قبل از انقلاب چند بار با هم مسابقه دادیم که با توجه به سابقه بیشتر فعالیت من درکشتی، او هرگز حرمت پیشکسوتی مرا نشکست. حتی در یکی از مسابقات که در شهر اصفهان برگزار می‌شد من و او باید با هم کشتی می‌گرفتیم. او گفت که حاضر نیست با من کشتی بگیرد. علت را پرسیدم، پس از امتناع بسیار گفت: «چون شما خسته می‌شوی و نمی‌توانی با حریف بعدی کشتی بگیری و برای تیم مقام بیاوری.» سرانجام پس از کلی اصرار و خواهش به کشتی با من تن داد. اما با شناختی که از مهارت و قدرت بدنی او داشتم، متوجه شدم که به عمد تن به شکست داد تا حرمت من و تیم شهرش حفظ شود.

حسین در کردستان فرمانده‌ی محور دزلی بود، همیشه کومله‌ها را زیر نظر داشت، آنان از حسین ضربه‌های زیادی خورده و برای

همین هم برای سرش جایزه گذاشته بودند. یک روز سر راه حسین کمین گذاشتند. او پیاده بود، وقتی متوجه کمین کومله‌ها شد، سریع روی زمین دراز کشید و سینه خیز و خیلی آهسته خودش را به پشت کمین کشید و فردی را که در کمینش بود به اسارت درمی‌آورد. و به او گفت : حالا من با تو چکار کنم؟ کومله در جواب گفت : نمی‌دانم، من اسیر شما هستم. حسین گفت: اگر من اسیر بودم،با من چه می‌کردی؟ کومله گفت:«تو را تحویل دوستانم میدادم و بیست هزار تومان جایزه می‌گرفتم. حسین گفت:«اما من تو را آزاد می‌کنم. سپس اسلحه او را گرفته و آذارش کرد. آن شخص، فردای آن روز حدود سی نفر از کومله‌ها را پیش حسین آورد و تسلیم کرد آنها همه از یاران حسین در جنگ تحمیلی شدند.

بعد از آن برای شرکت در عملیات فتح‌المبین با سمت فرمانده گردان سلمان فارسی به جبهه جنوب رفت.

عملیات بیت‌المقدس و جاده اهواز – خرمشهر در تاریخ ۱۵/۲/۱۳۶۲ جایگاه عروج این سردار ملی وافتخار آفرین ایران بزرگ است.اودر سن ۲۵ سالگی شربت شهادت را نوشید و بر اثر اصابت گلوله به سرش به دیدار معبودش شتافت. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران زرین شهرومصاحبه با خانواده و دوستان شهید

قدبی بهابادی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد قدبی بهابادی : قائم مقام فرمانده گردان امام صادق (ع)لشکر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

هفتم شهریور ماه سال ۱۳۴۵، در شهرستان گناباد به دنیا آمد.

پدرش می گوید: «احمد رضا در مقایسه با سایر فرزندانم مهربان تر و آرام تر بود.»

دوران ابتدایی را در سال ۱۳۵۷، در دبستان مظفر سابق گناباد گذراند.

اواخر دوره ابتدایی وی، با اوایل انقلاب مصادف بود که با شروع انقلاب، بیشتر وقتش را در مسجد و بسیج گذراند.

در این دوره با توجه به این که کم سن و سال بود، اما در خیابان ها نگهبانی می داد.

دوران راهنمایی را در سال ۱۳۵۸ در مدرسه راهنمایی خواجه نصیر گناباد آغاز کرد، که با اتمام سال سوم راهنمایی ترک تحصیل کرد و بعد از آن وارد بسیج و سپاه شد. در اوایل ورود به تشکیلات بسیج، به عنوان مربی آموزش نظامی انتخاب گردید.

آشنایی با بسیج و سپاه ، بزرگترین عامل اعزام ایشان به جبهه بود. مدتی مسئول سپاه پاسداران کاخک بود و مدتی نیز فرماندهی سپاه بجستان را برعهده داشت. اودر جبهه معاون فرمانده گردان امام صادق (ع) بود.

در خصوص حفظ بیت المال دقیق بود. خواهر شهید در این زمینه می گوید: «یک شب ماشین سپاه در دست برادرم بود. به او گفتم: مرا به خانه ام برسان. اما او گفت: این ماشین برای بیت المال و مال همه ی ملت ایران است و برای استفاده شخصی نیست.» و نیز می گوید: «در رابطه با حجاب خیلی حساسیت داشت و همیشه ما را به حفظ حجاب و نیز برپا داشتن نماز سفارش می کرد.»

همچنین نقل می کند: «یک شب، که احمدرضا از ماموریت یک هفته ای برگشته بودند، بعد از حال و احوال با پدر، مادر و خانواده تصمیم گرفت، که با پدرم کشتی بگیرند. این بود که شروع کردند به کشتی گرفتن. (پدرم از نیروی جسمانی خوبی برخوردار بودند و احمدرضا هم در اوقات بیکاری همراه با دوستان خود به باشگاه می رفتند و به ورزش کشتی می پرداختند). هر دوی آن ها کشتی گیران خوبی بودند، ولی پدر،احمدرضا را شکست داد. وقتی روز دیگر من از ایشان سوال کردم که چرا شکست

خوردید؟ مگر شما در باشگاه کشتی نمی گیرید؟ ایشان در جواب من گفتند: خداوند در قرآن سفارش زیادی برای احترام به پدر و مادر کرده است. من هم به خاطر این که، احترام پدر را نگه داشته باشم و غرورشان شکسته نشود، حاضر به شکست شدم.»

محمدرضا قدبایی (دوست و همرزم شهید) می گوید: «در کارهای جمعی از دیگران جلوتر بود. این طور نبود که فقط حرف بزند، عمل می کرد. در اردوهایی که نیاز به یک سری کارهای خدماتی بود، جلو می افتاد و کارها را انجام می داد.»

و در ادامه می گوید: «در آن زمان هرگاه احساس می کردیم در یک جایی مشکل داریم و باید یک نیروی قوی مشکل را حل کند، شهید را پیشنهاد می کردیم. به عنوان مثال در دو بخش بجستان و کاخک (که دور از مرکز شهر بود)به ایشان ماموریت دادیم و انصافاً حرکت های خوبی را انجام داد. در هر جا مشکلی داشتیم، با روحیه ای باز مسئولیت را قبول می کرد و کارش را هم خوب انجام می داد.»

احمدرضا قدبی در تاریخ ۲۴/۴/۱۳۶۴ در عملیات قادر (در محل اشنویه) به درجه ی رفیع شهادت نایل گردید. اما پیکر او مفقود گردید و در تاریخ ۲۵/۷/۱۳۷۰ جسد وی پیدا شد. و پس از حمل، در زادگاهش در بهشت شهدای گناباد دفن گردید. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

قدر، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۹ و فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی نظام مشیرالدوله است. در ۱۳۰۲ جزء محصلین نظامی به اروپا رفت و دانشکده‌ی افسری سن‌سیر را پایان داد. پس از مراجعت از اروپا، در سمتهای فرماندهی گردان و هنگ انجام وظیفه نمود. در سال ۱۳۱۹ با درجه‌ی سرتیپی فرمانده لشکر گیلان شد و تا شهریور ۱۳۲۰ در آن سمت باقی بود. بعد از مراجعت از گیلان، به فرماندهی لشکر کردستان منصوب شد و مدتی نیز معاون دانشکده‌ی افسری بود. سایر مشاغل او عبارت است از فرماندار نظامی تهران و فرمانده لشکر اصفهان. قدر در سال ۱۳۲۶ به فرماندهی لشکر کرمان و سپس استانداری کرمان منصوب شد و چند سالی در این سمت باقی ماند تا اینکه بازنشسته شد و مدتها دور از کارهای نظامی و سیاسی می‌زیست. وفات او در ۱۳۵۰ اتفاق افتاد. قدر چند سالی با اتکاء به دوستی رزم‌آرا مصدر مشاغل مهم بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قدر، منصور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند کاظم، در ۱۳۰۲ در شیراز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز به اتمام رسانید و در ۱۳۲۱ وارد دانشکده‌ی افسری شد و دوره‌ی دو ساله‌ی دانشکده‌ی افسری شد و دوره‌ی دو ساله‌ی دانشکده‌ی مزبور را در رشته‌ی توپخانه پایان داد و با درجه‌ی ستوان دومی وارد ارتش شد و برحسب درجه، مشاغلی را احراز کرد. در سال ۱۳۳۳ به درجه‌ی سرگردی و در ۱۳۳۶ به

درجه‌ی سرهنگ دومی نائل آمد و در ۱۳۳۷ به سازمان اطلاعات و امنیت کشور منتقل شد و در اداره دوم که مربوط به امنیت خارجی بود مشغول شد. اولین ماموریتی که به وی ارجاع شد در سوریه بود که ساواک را در سفارتخانه‌ی ایران در دمشق پایه‌ریزی کرد و ظاهرا مقام کنسولی داشت ولی این سمت یک شغل پوششی بود زیرا مامورین ساواک در خارج از کشور تحت‌نظر سفیر نبودند بلکه مستقیما با وسائل مجهزی که داشتند با اداره مرکزی ساواک در تهران در تماس بودند. بعد از دو سال خدمت در دمشق به بیروت رفت و همان کار اطلاعاتی را انجام می‌داد. شغل سازمانی وی در بیروت دبیراولی بود. قدر پس از بازگشت به ایران در اداره‌ی دوم، ریاست دایره خاورمیانه را بر عهده گرفت و پس از یک سال، رئیس اداره دوم شد و پس از مدت کوتاهی به لبنان اعزام گردید و سرانجام کاردار سفارت ایران در لبنان شد. منصور قدر در سال ۱۳۴۶ با درجه‌ی سرتیپی سفیرکبیری ایران را در اردن عهده‌دار شد و پس از توقف شش ساله در اردن، با سمت سفیرکبیری و درجه‌ی سرلشکری به لبنان اعزام شد و تا اواخر سال ۱۳۵۷ در آن سمت مستقر بود. در کابینه‌ی شاپور بختیار از کار برکنار شد. وی به زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی آشنائی داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قدس نخعی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۳ و تحصیل‌کرده‌ی مدارس متوسطه انگلستان است. در ۱۲۹۶ به خدمت وزارت امور خارجه درآمد و در سفارت لندن و واشنگتن مشاغلی را عهده‌دار شد تا در ۱۳۲۷ رئیس اداره سوم سیاسی گردید و بعدا مدیرکل و در کابینه‌ی سپهبد رزم‌آرا در ۱۳۲۹ معاون وزارت امور خارجه شد. پس از معاونت به ترتیب در سمت سفیرکبیری ایران در عراق و ژاپن و لندن انجام وظیفه نمود. در شهریور ۱۳۳۹ در کابینه‌ی شریف امامی، به وزارت امور خارجه برگزیده شد. در کابینه‌ی دکتر امینی نیز وزیر خارجه بود. مدتی هم سفارت کبرای ایران را در آمریکا عهده‌دار بود. در ۱۳۴۲ به جای حسین علاء، وزیر دربار شد و مدت سه سال در این سمت باقی ماند. قدس نخعی مردی نویسنده و مترجم بود. اشعار خیام را به زبانهای فرانسه و انگلیسی ترجمه کرده است. وی در جوانی به کار روزنامه‌نویسی اشتغال داشت و مجله‌ی ماهانه‌ی قدس را انتشار می‌داد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قدسی، محمد صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد صادق قدسی : فرمانده گردان شهید بهشتی لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بیست و دوم آذر ماه سال ۱۳۳۳ درروستای حسین آباد به دنیا آمد.
کودکی آرام و ساکت بود. به مکتب خانه رفت و به قرآن علاقه زیادی داشت. در کارها به پدر و مادرش کمک می کرد. دوره ی ابتدایی را در روستای حسین آباد بین سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۶ گذراند. به علت نبودن مدرسه راهنمایی در روستا، ترک تحصیل نمود.

اوقات بیکاری به مسجد می رفت و قرآن می خواند. به کارهای کشاورزی می پرداخت و کتاب های مذهبی را مطالعه می کرد.

دوران سربازی را در تهران گذراند. در آن جا فرماندهان، سربازان را مجبور می کردند که به نفع شاه تظاهرات کنند که او از این کار امتناع کرده بود و گفته بود: «اگر سرم را از تنم جدا کنید تظاهرات نمی کنم.»

از زمان انقلاب اخلاق و رفتار او فرق کرد. در تظاهرات شرکت می کرد و دوستانش را به این امر مهم فرا می خواند.

در اوایل انقلاب روی دیوارها شعارهای انقلابی می نوشت. دیگران را به شورش علیه نظام شاهنشاهی تشویق می کرد که توسط پاسگاه مورد تعقیب قرار گرفت.

عکس ها و اعلامیه های امام را پخش می کرد و توی روستا تظاهرات راه می انداخت.

ژاندارمری در سال ۱۳۵۷ او را به جرم پخش اعلامیه امام دستگیر کرد و به پاسگاه برد. در آن جا او را با قنداق اسلحه کتک زدند و چون مدرکی از او پیدا نکردند و مردم نیز راهپیمایی می کردند، او را شبانه آزاد کردند و از او تعهد کتبی گرفتند که بر ضد شاه سخن نگوید و مردم را به شورش و تظاهرات تشویق نکند، ولی او در تظاهرات شرکت می کرد.

در اوج مبارزات انقلاب او به همراه همسرش برای زیارت به مشهد مقدس رفت و در آن جا برای گرفتن اعلامیه به منزل آیت الله شیرازی رفت که بین مردم و ژاندارمری درگیری پیش آمد و سربازها با گاز اشک آور و تیراندازی هوایی مردم را متفرق می کردند. مردم نیز با لاستیک هایی که آتش می زدند، سرسختانه مقاومت می کردند. یکی از مزدوران شاه را به ضرب چاقو به هلاکت رساندند و برای عبرت مزدوران شاه جسد پاره پاره او را بر روی آمبولانس قرار داده بودند و با شعار «مرگ بر شاه و مرگ بر ساواکی» پشت شاه را به لرزه درآوردند. در آن جا رهبر معظم انقلاب برای مردم سخنرانی کرد. در ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ جهت استقبال امام، به عنوان اولین فرد از روستا به دیدن تهران رفت و در آن جا بوسه بر دست امام زد.

در ۱۹ سالگی با خانم ربابه قدسی پیمان ازدواج بست، که مدت زندگی مشترک آن ها ۱۲ سال بود. همسر شهید می گوید: «جوانمردی، رشادت، ایمان و اخلاص در عقیده باعث شد که به او جواب مثبت بدهم.»

ثمره این ازدواج ۵ فرزند به نام های بتول (متولد نوزدهم تیرماه سال ۱۳۵۳)، محسن (متولد بیستم شهریور ماه سال ۱۳۵۵)، زهرا (متولد هفتم شهریور ماه سال ۱۳۵۸)، فاطمه (متولد پانزدهم بهمن ماه سال ۱۳۶۴)، مهدی (متولد ششم تیرماه سال ۱۳۶۱) می باشد.

در هنگام عصبانیت خدا را یاد می کرد تا خشم خود را فرو ریزد و نیز سکوت می کرد.

در هنگام عزاداری سید الشهدا (ع) در مسجد حضور داشت و به نوحه خوانی می پرداخت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تحولات زیادی پیدا کرده بود. به طوری که در این دنیا احساس دلتنگی می کرد و این دنیا مثل قفس برای او بود.

با شروع جنگ تحمیلی به خاطر احتیاج به نیرو و این که سپاه کفر نتواند بر کشورش مسلط شود و نیز برای دفاع از کشور و میهن، به جبهه های حق علیه باطل شتافت.

او افراد را برای رفتن به جبهه تشویق می کرد و می گفت: «برای مملکت و ناموس و برای اسلام جان خود را فدا کنید.» و به نیروهای بسیجی آموزش می داد.

در پشت جبهه در سپاه پاسداران خدمت می کرد و کارهای کمک رسانی به خانواده ی ایثارگران را انجام می داد.

در عملیات و جبهه های مختلفی شرکت داشت، از جمله در منطقه ی کردستان، عملیات فتح خرمشهر، عملیات رمضان، عملیات والفجر ۴، عملیات والفجر مقدماتی، والفجر یک و دو، عملیات خیبر، عملیات بدر، عملیات والفجر هشت و در خط پدافندی شلمچه حضور داشت.

محمدصادق قدسی در عملیات والفجر یک و دو معاون گردان، عملیات خیبر فرمانده ی گردان، عملیات بدر فرمانده گردان و در

عملیات والفجر هشت، فرمانده ی گردان خط شکن بود. در عملیات والفجر ۴ از ناحیه ی کتف و در عملیات بدر از ناحیه ی پا مجروح شد. در زمان جنگ به طرف دشمن که می تاخت، فقط به جلو نگاه می کرد.

در کارهای جمعی همیشه پیشقدم بود، بعد دیگران را به کار تشویق می کرد. اخلاق او طوری بود که دیگران او را دوست داشتند و به راهنمایی هایش گوش می دادند. او خود را جدای از دیگران نمی دانست. حتی کوچک تر از آن ها خود را تصور می کرد.

آرزو داشت که راه کربلا ـ باز شود و می گفت: «چه می شود که راه کربلا ـ باز شود، قبر اباعبدالله (ع) را زیارت کنیم و در کنار قبرشان نماز بخوانیم، اشک بریزیم.»

او به امام عشق می ورزید در دعاهای کمیل و توسل به طور منظم و مرتب شرکت می کرد و در کارها به حضرت فاطمه زهرا (س) متوسل می شد.

فاطمه قدسی (خواهر شهید) می گوید: «قبل از شهادت می گفت: «من تا شهید نشوم، دست از انقلاب برنمی دارم.»

قبل از شهادت ایشان به دیدن تمام اقوام و بستگان و خانواده های شهدا رفته بود.

امرالله کابلی (همرزم شهید) می گوید: «شهید قبل از این که به شهادت برسد، گفت: من به شهادت خواهم رسید و جنازه ام سالم خواهد بود. همان طور هم شد یک خمپاره ی ۶۰ در زیر دستش خورد و به شهادت نایل آمد و جنازه ی او سالم به دست خانواده اش رسید.»

همسر شهید می گوید: «خواب دیدم که برادرم از جبهه برگشته است و صورتش سیاه شده، به او گفتم: چرا صورتت سیاه است؟ گفت: به خاطر دودهای خمپاره است و شهید را دیدم که به یک طرف افتاده است.

صبح که از خواب بیدار شدم برادرم از جبهه برگشته بود. به او گفتم: چرا زود برگشتی؟ تازه که به جبهه رفته ای، که اشک در چشمانش جمع شد و فهمیدم که همسرم به شهادت رسیده است.»

محمدصادق قدسی در تاریخ ۲۰/۴/۱۳۶۵ و در منطقه ی شلمچه به علت اصابت ترکش به درجه رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر شهید پس از تشییع گلزار شهدای نیشابور به خاک سپرده شد.

شهادت او بر روی اهالی روستا تاثیر گذاشت و باعث شد که جوانان زیادی برای دفاع از کشور به جبهه اعزام شوند. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران–۱۳۸۵

قدمی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا قدمی : مسئول جهاد سازندگی (سابق)شهرستان «خاش»در استان«سیستان وبلوچستان»

سلام بر شما ای راستگویان با ایمان کامل .سلام بر شما ای شهیدان راه خدا که صبر و شکیبایی کردید (و فداکاری را به حد کمال رساندید).گواهی می دهم که شما در راه خدا جهاد کردید و بر رنج و بلا ،صبر و تحمل نمودید .در طرفداری دین خدا و در راه رضای خدا و رسولش همیشه نصیحت و خیر خواهی کرده اید تا هنگام شهادت و رحلت از دنیا .گواهی می دهم که شما زنده اید نزد خدا و به رزق آسمانی (و نعمت شهود و لقای خدا)متنعم شدید. پس خدا از اسلام به شما پاداش بهترین نیکو کاران عالم را عطا فرماید و بین ما و شما در محل نعمت ابد (که بهشت رضوان است)جمع گرداند . مفاتیح الجنان در اولین روز بهار سال ۱۳۳۶

که همه چیز نو می شـد ،خداونـد به خانواده« قدمی »که خانواده ای کشاورز بود فرزندی پسـر عطا فرمود تا بدینوسـیله نوروزشان را کاملتر کند .این فرزند که «محمد رضا »نامیده شد در دستان پدری مهربان و با ایمان و دامان پر مهر مادری فداکار و مومن پرورش یافت .او تا کلاس سوم دبستان در« میمنـد فارس »بود .سـپس با خانواده اش عازم «شـیراز »شـد و ادامه تحصـیلات خویش را در آن شهر گذرانـد .از دوران کـودکی متـانت ،ادب و بزرگـواری در وجـودش مـوج می زد .علی رغم سن و سـال کمی که داشت فردی کاملا مطمئن ،متعهد ،خوش رفتار ،متواضع ،مهربان ،فداکار ،با انرژی و پر جنب و جوش بود .

دوران هنرستان را با موفقیت ،در خرداد ۱۳۵۵ پشت سر گذاشت و بدین طریق وارد مرحله جدیدی از زندگی شد .

پس از اخذ دیپلم از هنرسـتان فنی« شـیراز» ،به خدمت مقدس سر بازی رفت و حدود یکسال و نیم از خدمتش را در شهر های «خرم آباد» ، «تبریز» و« شـیراز» گذراند . در سالهای انقلاب همراه با مردم مسـلمان و به پیروی از رهبر بزرگ ومعمارانقلاب،حضـرت امام خمینی (ره) در تظـاهرات و اعتصابـات و حمله به مراکز فساد رژیم شاهنشاهی شـرکت کرد و تا مرداد سال ۱۳۵۸ در مسجد« آتشی های شـیراز» که کانون فعالیت حزب الله بود فعالیت می نمود .چون قسـمتی از عمر او در زمان حکومت طاغوت سپری شده بود و با همه وجود خود ظلم و سـتم را درک کرده بود ، انقلاب را به عنوان یک فرصت اسـتثنایی برای مبارزه با طاغوت تلقی می کرد و با شور و نشـاطی دو چنـدان در تمامی صـحنه های آن شـرکت می جست و با کمال میل از خطراتی که در این مسـیر بود اسـتقبال می کرد . همزمان با پیروزی انقلاب به صف خدمتگذاران اسلام پیوست ،

پس از صـدور فرمـان تـاریخی حضـرت امـام (ره) مبنی بر تشـکیل «جهـاد سازنـدگی» در شب اول مـاه مبـارک رمضـان سال ۱۳۵۸ هنگامی که از تریبون مسـجد« آتشـی های شـیرا»ز اعلام می شود که «سیسـتان و بلو چستان» برای سازندگی به نیرو نیاز دارد ،ایشان همان لحظه اول ثبت نام می کنـد و فردای آن روز عازم آن دیار می شود. بعـد از چنـد روز اقامت در شـهر «زاهـدان»، بر اساس نیاز راهی شهرسـتان «خاش» شد و با تمام مشـکلات و کارشـکنی هایی که عناصـر ضد انقلاب ایجاد می کردند با همکاری تنی چند از همرزمان جهادگر خویش ،سـنگ بنای جهاد سازنـدگی شهرسـتان «خاش» را می نهـد و همانطور که امام عزیزمان خواسـته بودند با کمترین امکانات شروع به کار می کنند .

در سال ۱۳۵۹ در حالی که ۲۲ بهار از عمر ش می گـذشت در شهرسـتان« خاش» که محل خدمتش بود به ساده ترین شـکل ممکن ،یعنی با شـربت و شـیرینی و قرائت سوره صف ،با یکی از خواهران با ایمانی که ساکن آن شهرسـتان و آموزگار بود ازدواج نمود و زندگی نوینی را شـروع کرد تا به این طریق سـنت پیامبر (ص) را به جای آورد و دین خویش را کامل نماید .از خاطرات این دوران بایـد گفت که با ساده ترین لباس و با وضـعیتی که آثار کار و فعالیت در روسـتا و گرد و غبار خدمت در چهره اش مشـهود بود پایه مجلس عقـد می گـذارد . در طول زنـدگی مشترک خویش اگر فرصتی پیدا می کرد .در کارهای خانه و نگهداری بچه ها با کمال صمیمیت به همسـرش کمک می کرد .همواره به همسـرش توصیه می نمود که مبادا ،برخورد ما در زندگی طوری باشد ،که خدای نـا کرده باعث بـد آموزی برای بچه ها شود . به همین دلیل بود که در طول ده سال و نیم که با همسـرش زنـدگی مشترک داشت به هیـچ نحو حرف نا شایست بر زبان خویش جاری نمی کرد و حتی زمانیکه به دلایلی عصـبانی می شد ،همواره کلمه مقدس «لا ا له ا لاالله»را بر زبان جاری می نمود .

برای فرزنـدانش احترام زیادی قائل بود و وقتی که خداونـد به او در زنـدگی دختری عطا می فرماید ،اسم او را «فاطمه» می گذارد و می گویـد که دختر مایه خیر و بر کت در زندگی است و همواره سـعی می کرد تا در اجتماعاتی از قبیل نماز جماعت ،دعای کمیل و مراسم سوگواری سا لار شـهیدان که باعث تقویت روح می شدنـد به اتفاق فرزندانش شـرکت نماید تا از همان کودکی آنها را با فرهنگ اسلام آشنا سازد و در آینده نیز همچون خودش خدمتگذار اسلام و محرومین باشند .

حاج «محمـد رضا قـدمی» تا سال ۱۳۶۵ بـا نهایت تلاش و توان در خطه محروم «سیسـتان و بلو چسـتان» خـدمت کرد و این خـدمت

صادقانه او باعث شد تا به تشویق مسئولین شورای هماهنگی «جهاد سازندگی»(سابق)دراین استان روانه تحصیل به شهر« شیراز» شود .در طول دوران تحصیل ،جدیت تلاش ،پشتکار ،متانت و شخصیت او باعث شده بود تازمینه جذب او را در«جهادسازندگی »(سابق) استان« فارس» فراهم سازند .مسئولین این استان که صداقت و پشتکار او را دیده بودند از او خواستند که پس از فراغت از تحصیل هم با ایشان همکاری نماید اما با توجه به تاثیر خدمت وی در منطقه« سیستان و بلو چستان» دعوت آنها را قبول نکرد و مانند یک سر باز فداکار روانه شهرستان «خاش» گردید .گویی گمشده و مرادی داشت که تنها در« بلو چستان» یافت می شد .وقتی که از او سوال می شد که به چه کار بیشتر تمایل دارید ،برای تمام کارها و مسئولیت ها در هر رده ای که به او پیشنهاد می شد اعلام آماده گی می نمود .فقط می خواست بداند که کجا می تواند بهتر به وظیفه خویش عمل کند .در آن روز ها جهاد سازندگی شهرستان «خاش» ،وضعیت چندان خوبی نداشت .مسئول آن در حال تعویض بود .ضمنا در شهر در گیری مسلحانه بود .در واقع محیط برای افراد غیر بومی مناسب نبود .در این شرایط به او از سوی مسئول شورای هماهنگی« جهاد سازندگی»(سابق) استان پیشنهاد مسئولیت جهادسازندگی(سابق) خاش داده شد که ایشان با کمال میل این مسئولیت را پذیرفت و با قوت وارد این نهاد در« خاش» شد .این روحیه او باعث شد تا مسئول شورای هماهنگی« جهادسازندگی» (سابق)در استان« سیستان وبلوچستان» در جلسه معارفه ایشان با کمال اطمینان اعلام کند که ما امروز« قدمی» را در شهرستان« خاش» می کاریم تا قدمهای زیادی بدین طریق بر داشته شود و باعث رونق این منطقه گردد .

شهادت ،تجلی شکوهمند عشق به خدا و ایمان به روز رستاخیز است و یکی از این عاشقان پروردگار «محمد رضا» بود .

حضورتاثیر گذار شهید« قدمی» در شهر محروم ودور افتاده ی «خاش»وکارهای بزرگ ومهمی که ایشان درحال انجام یا درصدد انجام آن بود، می رفت تا شعرهای انقلاب اسلامی را دراین نقطه از کشور به مرحله ی اجرا درآورد.دشمنان مردم وانقلاب که حضوراو وآبادانی آن منطقه را مغایر با خواسته های پلید خود می دانستند،تصمیم بر ناودی او گرفتند.

در ماه مبارک رمضان دقیقا ساعت ۵/۳ بعد از ظهر ۲۳/۱۲/۱۳۶۹ که به نیت شرکت در جلسه هیئت ناظران انتخابات مجلس« خبرگان »که در فرمانداری شهرستان «خاش» بر پا شده بود ،از منزل خارج شد و سوار ماشین شد تا به طرف فرمانداری برود ،دو ماشین مسلح در حالی که سرنشینان آن سر و صورت خود را پوشیده بودند به طرف ایشان حرکت کردند و

را ه را بر ایشان سد نمودند .با دیدن این صحنه شهید قدمی که از نیت پلیدشان با خبر بود ،ضمن با لا بردن شیشه ماشین سویچ ماشین را زیر صندلی می اندازد تا در صورت درگیری ،اشرار نتوانند ماشین جهاد را که در واقع جزء اموال بیت المال است بر بایند .از قضایای امر چنین بر می آمد که اشرار ،در ابتدا قصد اسارت و گرو گان نمودن ایشان را داشتند اما وقتی که با مقاومت ایشان مواجه می شوند ،ضمن شکستن شیشه ماشین و با شلیک چند گلو له ایشان را در حالی که روزه بود به شهادت می رسانند و بعد از تیر اندازی به طرف خانه های سازمانی که در محل بود صحنه را ترک می کنند .با شنیدن صدای شلیک گلوله و صدای یا حسین که از شهید« قدمی »بلند شده بود ،دختر سه ساله اش در منزل را باز می کند و پدرش را در خون غلطان می بیند و مادر را از ماجرا با خبر می سازد .آری از اولین کسانی که بر سر پیکر شهید بزرگوار حاضر شدند اعضاء خانواده شان بود .این صحنه آنقدر درد آور بود که حتی ساعت ۵/۵ صبح روز بعد که همکاران برای شرکت در انتخابات مجلس «خبرگان» از خانه بیرون می شوند می بینند که در آن صبح زمستانی دختر معصوم سه ساله شهید با پای برهنه و تنها ،دقیقا روی همان قسمتی از زمین که خون پدر بزرگوارش ریخته بود با پای برهنه قدم می زند .وقتی که خبر شهادتش در منطقه پیچید مردم شهر و روستا بر مظلو میت این شهید بزرگوار گریستند و عاملان استکبار جهانی را که چنین جنایتی را مرتکب شده بودند نفرین می کردند .

شهادت او آنچنان اثری از خود به جای گذاشت که در روز تشییع جنازه اش شهر «خاش» غرق ماتم شده بود. همه مردم شهر اعم از شیعه و سنی در تشییع جنازه شرکت کردند .خیلی کم پیش می آمد که چنین صحنه ای را در شهر« خاش »شاهد باشیم .این مسئله

برای همه باعث شگفتی شده بود .

قطعا شهادت مردان خدا نیز چنین تشییع جنازه ای زیبنده است .او مردی بود که اکثر مردم منطقه او را می شناختند و رفتار و بر خورد و خدمات شایسته او باعث شده بود تا در قلب آنها جای گیرد .پس از تشییع جنازه در شهر «خاش» ،پیکر مطهر این عزیز در شهر «زاهدان» و در نهایت در شهر و دیارش «میمند» فارس با شکوهی خاص بر روی دستان مردم شهید پرور آن منطقه تشیع شد و پس از آن در دارالترجمه شیراز، همان مکانی که در وصیت نامه خویش ذکر کرده بود به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه :رجعت سبز،نوشته ی علی محمد مودی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

قدمیاری، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی قدمیاری : قائم مقام فرمانده طرح وعملیات تیپ امام جواد (ع)ازلشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دهم مرداد ماه ۱۳۳۱ در نیشابور، روستای خرو علیا، دیده به جهان گشود.

در چهار سالگی به مکتب رفت و در پنج سالگی قرآن را حفظ کرد. معلمانش می گفتند: «اگر ایشان درس بخوانند، روحانی می شوند.» ولی به علت این که در روستا امکانات نبود، تا کلاس ششم ابتدایی نظام قدیم درس خواند و سپس ترک تحصیل کرد و به شغل کشاورزی پرداخت.

بسیار مطالعه می کرد. قرآن و نهج البلاغه را زیاد می خواند و دارای صوت زیبایی بود، به افراد مذهبی علاقه داشت و با کسانی که از لحاظ مذهبی ضعیف بودند، کمتر رفت و آمد می کرد.

او به پدر، مادر و خانمش احترام زیادی می گذاشت. چون پدر خانمش سید بود او را دوست داشت و به او احترام می گذاشت و با ایشان زیاد رفت و آمد می کرد. او زیاد به بچه ها دلبستگی نشان نمی داد، چون می گفت: «من زیاد به جبهه می روم و نباید زیاد به من علاقه مند باشند.»

اوقات فراغت را به زیارت امام رضا (ع) و بهشت فضل می رفت و نماز و قرآن می خواند. او علاقه ی خاصی به نماز جماعت، دعای کمیل و دعای توسل داشت. خواسته او آزاد شدن کربلا و آزاد شدن اسرا بود.

همسر شهید می گوید: «هنگامی که به او می گفتم: به منطقه نرو، خیلی عصبانی می شد و می گفت: نه. برادرهای ما در آن جا به خون خود می غلتند و مبارزه می کنند، من چگونه می توانم در خانه بایستم و به جبهه نروم؟ باید به جبهه بروم. هنگام عصبانیت با فرستادن صلوات و خواندن نماز، اخلاق خودشان را به حالت طبیعی برمی گرداندند.»

محمدعلی قدمیاری علاقه ی خاصی به بسیجی ها داشت و خیلی دوست داشت بسیجی باشد. او از همان ابتدا در تشکیلات حزب جمهوری اسلامی که در راس آن افرادی مثل شهید مظلوم بهشتی بودند، شرکت داشت. بعد از این که امام فرمود: «نیروهای نظامی نباید در احزاب داخل شوند.» از آن جا بیرون آمد و رابطه ایشان فقط با تشکیلات سپاه بود و وابستگی به حزبی سیاسی نداشت.

در اوایل انقلاب با شرکت در راهپیمایی ها، اعلامیه ها ی امام را پخش می کرد و به روستاهای دیگر برای سخنرانی می رفت. در نیشابور هم با ضد انقلاب مبارزه داشت، حتی در سال ۱۳۵۸ می خواستند او را ترور کنند، اما موفق نشدند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به خدمت سپاه درآمد. قبل از جنگ از طریق سپاه نیشابور برای مقابله با ضد انقلاب به کردستان اعزام شد.

سال ۱۳۴۹ با خانم زهرا بهنام جعفرنیا ازدواج کرد. مدت زندگی مشترک آن ها ۱۶ سال بود. ثمره این ازدواج شش فرزند به نام

های: مجتبی، مرتضـی، مصـطفی، فاطمه، سـمانه و مهـدی می باشد. ایشان در ازدواج مجدد خود با خانم زهرا قدمیاری ازدواج کرد که ثمره ی این ازدواج دو فرزند به نام های مرضیه و سمیه است.

توصیه می نمود که امام را تنها نگذارید و جبهه ها را پر کنید. در سال ۱۳۵۹ که جنگ حق علیه باطل شروع شد به جبهه اعزام شد. برای آزادی میهن به جبهه می رفت و می گفت: «من یـک سـرباز امـام زمـان (عـج) بیش نیسـتم. انشـاءالله که آزادی کربلا نزدیک است. کی باشد که گوشه ای از قبر امام حسین (ع) را زیارت کنم.»

او به انگیزه دفاع از اسلام و ناموس و همچنین جهاد در راه خدا به جبهه رفت. او چندین بار به کردستان اعزام شد.

در عملیات خیبر از ناحیه آرنج، بر اثر اصابت گلوله مجروح شد و در عملیات والفجر هشت، در اروند رود، نیز بر اثر اصابت ترکش و موج گرفتگی از ناحیه انگشـتان مجروح گردیـد. زمان عملیات خیبر، وقتی مجروح شده بود، ۲۴ ساعت با دست شکسته در آن به هم ریختگی خط مانـد. او را سه چهار بار عمل کردنـد و زمانی هم که ایشان در بیمارسـتان بودنـد، دعا می کردند و از امام حسـین (ع) صحبت می نمودند و می گفتند: «چرا من لیاقت شهادت را نداشته باشم.»

اومعاون فرمانده طرح وعملیات تیپ امام جواد (ع) بود.

در عملیات کربلای یک که رزمنـده ها به عقب برمی گشـتند، به او از بی سیم اعلام کردنـد که به عقب برگردد. محمـدعلی اعلام می کند: «من در محاصره هستم و به آرزوی خود رسیده ام.»

محمـدعلی قدمیاری در تاریخ ۱۲/۴/۱۳۶۵، در عملیـات کربلاـی یـک در منطقه ی مهران بر اثر اصـابت ترکش به کمر به شـهادت رسید. پیکر مطهر ایشان درشهرستان نیشابور در بهشت فضل دفن گردیده است.

قدیری اصلی، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۰۶، مرتبه علمی: استاد، رشته: اقتصاد، دانشکده: اقتصاد، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسـی حقوق از فرانسه، دیپلم سیاسـی از انستیتوی مطالعات قضائی نیس فرانسه، دیپلم عالی اقتصاد سیاسـی از دانشگاه پاریس، دیپلم عالی علوم اقتصادی و دکترای دولتی اقتصاد از دانشگاه پاریس در سال ۱۳۴۰، اخذ نشان فرهنگ و استاد ممتاز دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۱.

مرتبه علمی:

استادیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۴، طی مراحل دانشیاری و استادی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

اقتصـاد، رابطه تورم بـا سیاسـتهای پولی و مالی ایران در دهه ۱۳۶۰، راهنمـائی، مشاوره و نظارت بر ۱۰ پایان‌نامه کارشناسـی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۶

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی تألیفات:

اقتصادی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۷، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۵

زمینه علمی مقالات:

اقتصادی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

قدیمی نوائی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند اسدالله مشارالسلطنه، در ۱۲۸۰ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه دوره‌ی مدرسه‌ی عالی علوم سیاسی را طی کرد و پس از تاسیس دانشکده‌ی حقوق، دوره‌ی آن دانشکده را نیز طی نمود و لیسانس گرفت و در ۱۳۰۸ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و مراحل مختلف اداری را طی کرد. چندی دبیر سوم و دبیر دوم در سفارت ایران در آنکارا بود. مدتی هم کفالت اداره کل تشریفات را برعهده گرفت. ریاست اداره کل امور مرزی و کنسولی کویته از مشاغل دیگر اوست. قدیمی نوائی در سال ۱۳۳۰ وزیرمختار ایران در قاهره شد و پس از بازگشت به کشور، رئیس اداره اول سیاسی گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۷ سفیرکبیر ایران در کراچی شد. چندی هم عضو شورای سیاسی وزارت امور خارجه بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قدیمی نوائی، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مشارالسلطنه، متولد ۱۲۴۸، از تحصیل‌کرده‌های اروپا است که در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی درس خوانده و وارد وزارت امور خارجه شده است. با شادروان مشیرالدوله و موتمن‌الملک دوستی نزدیک داشته و ترقیات او مدیون آن دو نفر است. در وزارت خارجه ریاست ادارات مختلف و چند ماموریت خارج به عهده‌ی او واگذار شد. مدتی معاون وزارت مالیه و معاون وزارت عدلیه را داشت. در دوره‌ی سوم وکیل مجلس شد.

میرزا حسن مشیرالدوله در ۱۲۹۳ برای اولیه دفعه از طرف سلطان احمدشاه به ریاست وزرائی رسید، در کابینه‌ی خود پست وزارت مالیه را به مشارالسلطنه واگذار کرد. در ۱۲۹۶ مستوفی‌الممالک نیز در کابینه‌ی خود همان سمت را به او داد.

در کابینه‌ی صمصام‌السلطنه بختیاری، وزیر پست و تلگراف بود. در ترمیم همان کابینه به وزارت خارجه منصوب شد. در ۱۲۹۹ در زمامداری دوم مشیرالدوله همچنان وزارت خارجه را بر عهده داشت.

در کودتای ۱۲۹۹ از طرف حکومت وقت بازداشت و به زندان افتاد و در تمام مدت حکومت سید ضیاءالدین با عده‌ی زیادی از رجال و افسران در زندان به سر می‌برد.

پس از سقوط سید ضیاءالدین و نخست‌وزیری قوام‌السلطنه در ۱۳۰۰ سه کابینه تشکیل داد که در هر سه کابینه، مشارالسلطنه عضویت داشت و به ترتیب وزیر پست و تلگراف، وزیر عدلیه و وزیر خارجه بود.

در ۱۳۰۱ در نخست‌وزیری دوم قوام‌السلطنه، وزارت عدلیه برعهده‌ی او قرار گرفت. قدیمی نوائی مردی تحصیلکرده و آرام بود و به زبان فرانسه آشنائی کامل داشت و پس از الغاء القاب، نام «قدیمی نوائی» را برای خود انتخاب کرد. فرزندان وی نیز از پدر تبعیت کردند و به خدمت وزارت خارجه درآمدند. فرزند ارشد او حیسن مدتها سفیرکبیر و از روسای وزارت خارجه بوده است. دختر مشارالسلطنه همسر اعتلاءالملك خلعتبری بود. وفات او در ۱۳۱۴ اتفاق افتاد و در مقبره‌ی خانوادگی واقع در امامزاده صالح تجریش مدفون است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قدیمی نوائی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند اسدالله مشارالسلطنه، در ۱۲۷۹ متولد شد و در ۱۲۹۷ به استخدام وزارت امور خارجه برآمد و در ماموریتهای خود در اروپا از پاریس درجه‌ی دکترای حقوق دریافت کرد. مشاغل مهم وی در طول خدمت در وزارت امور خارجه عبارتند از: رئیس دفتر هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل، مدیر عهود و جامعه ملل، نایب اول سفارت ایران در سوئد، قنسول در پراگ، مستشار سفارت ایران در سوئیس، رئیس اداره جامعه ملل، کاردار دائمی سفارت ایران در برن، عضو شورای عالی سیاسی و سفیر کبیر در رباط.

دکتر قدیمی نوائی مدتی هم ریاست اداره مستقل انتشارات و تبلیغات و رادیو را برعهده داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قراچورلو، خانلر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسینقلی از مالکین بجنورد، در ۱۳۰۴ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی به کشاورزی و ملکداری پرداخت و در قسمتی از زمینهای وسیع پدرش به امر زراعت مشغول شد. و در امور اجتماعی و سیاسی منطقه تدریجا نفوذی پیدا کرد تا اینکه در انتخابات دوره‌ی بیستم از جغتای و جوین به وکالت انتخاب گردید. در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم و بیست‌وچهارم از بجنورد نماینده شد. در عین حال به کشاورزی هم سرگرم بود و قسمتی از زمینهای خود را زیر کشت چغندر قند برد و محصولات خود را به کارخانه قند شیروان واگذار می‌کرد. خانلرخان قراچورلو خواهرزاده‌ی سردار معزز بجنوردی بود که از مرزداران آن منطقه بودند. سردار معزز در ۱۳۰۴ ش از طرف سرتیپ جان‌محمدخان فرمانده لشکر خراسان دستگیر و بدون محاکمه اعدام گردید. در میان اعدام‌شدگان، حسینقلی‌خان پدر خانلرخان که شوهر خواهر سردار معزز بود، به دار کشیده شد. خانلرخان شکارچی قابلی

است. در اسفند ماه ۱۳۷۹ در بجنورد درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قراچورلو، محمدولی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۹۸ در ورامین متولد شد و در ۱۳۲۵ پس از تاسیس وزارت کار و تبلیغات که وزیرش مظفر فیروز بود استخدام شد و تدریجا در آن وزارتخانه رشد یافت و از مدیران درجه اول آنجا شد و مشاغل از قبیل مدیرکلی کار اصفهان، مدیرکلی کار تهران را عهده‌دار شد و در هر کجای کشور مشکل کارگری پیش می‌آمد، او را برای حل و فصل بدانجا اعزام می‌داشتند و الحق در کار خود پخته و مسلط بود.

در انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم که در سال ۱۳۴۲ انجام گرفت، از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در ادوار بیست‌ویکم که در سال ۱۳۴۲ انجام گرفت، از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در ادوار بیست‌ودوم و بیست‌وسوم نیز از تهران به مجلس رفت. در کابینه‌ی غلامعلی ازهاری در آبان‌ماه ۱۳۵۷ به معاونت و قائم‌مقامی وزارت کار منصوب شد.

قراچورلو پس از تاسیس حزب دموکرات قوام‌السلطنه در ۱۳۲۵، از فعالین آن حزب بود و در مبارزات با حزب توده در صف اول قرار داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قراگوزلو، حسینقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیرنظام، فرزند حاج عبدالله امیرنظام همدانی از ملاکین بزرگ همدان است. تحصیلات خود را در ایران و اروپا ادامه داد و پس از مراجعت به ایران، به اداره‌ی املاک وسیع پدرش پرداخت. بعد از مشروطیت از طرف ناصرالملک همدانی والی کرمانشاهان شد. مدتی در آن سمت بود تا اینکه در کابینه‌ی سپهدار رشتی به وزارت جنگ معرفی گردید و چند ماهی وزیر جنگ بود، بعد وارد دربار شد. چون سالها در اروپا به سر برده بود و به دو زبان خارجی مسلط بود، به ریاست تشریفات خارجی منصوب گردید و همیشه در سفر و حضر با رضاشاه بود. در ۱۳۱۸ به اروپا رفت و برای همیشه در آنجا متوطن شد و سرانجام در سال ۱۳۳۱ ش در سن ۷۵ سالگی در پاریس درگذشت. امیرنظام دوم یکی از مالکین و ثروتمندان بزرگ ایران بود. قبل از وفات ۵۴ پارچه آبادی خود را وقف امور خیریه کرد تا منحصرا به مصرف ساختن مدرسه و بیمارستان برسد ولی بر اثر ظهور مدعیان و مداخله‌ی دیگران دوثلث آنها به وراث صغار تعلق یافت. در هر حال ۱۴ پارچه آبادی و خانه وقف شد. خانه‌ی مسکونی آن مرحوم در خیابان فرانسه تجدید بنا شد و فعلا محل سازمان اوقاف است. به همین مناسبت سالها عکس آن مرحوم در آن ساختمان نصب شده بود. امیرنظام هنگام مرگ ۴۸ میلیون تومان پول نقد و مقادیر زیادی سکه و جواهر و فرش داشت و معلوم نشد چه کسی آن را تصرف نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قراگوزلو، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(میرزا) یحیی (خان) ملقب به اعتمادالدوله از رجال اوایل دوره‌ی پهلوی. وی بین سالهای ۱۳۰۹ -۱۲ وزیر معارف بوده و در سال ۱۳۱۶ فوت کرده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

قربانزاده، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا قربانزاده : فرمانده گردان ۴۱۱لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۴، در شهرستان« زرند»در استان «کرمان» متولد شد. دوران کودکی را در محیطی پاک و سالم گذراند و سپس به تحصیل علم و دانش پرداخت. همزمان با تحصیل به کارهای فرهنگی می پرداخت و در مدرسه از بهترین شاگردان محسوب می شد. حتی با همکاری چند تن از دوستانش، انجمن اسلامی مدرسه را راه اند ازی نمود و فعالیتهای تبلیغی خود را از این طریق به مرحله اجرا گذاشت.

تحصیلات خود را تا سال سوم راهنمایی ادامه داد و به علت مشکلات مالی ترک تحصیل نمود.

قبل از انقلاب یکی از طرفداران سرسخت امام بود و توسط ساواک دستگیر و روانه زندان گردید. بعد از پیروزی انقلاب، فعالیتهای زیادی انجام داد که از جمله این فعالیتها میتوان به شرکت در راهپیمایی ها و شرکت در نماز جمعه و جماعت اشاره نمود. بیشتر اوغات فراغت خود را به خواندن قرآن سپری می کرد.

از همان ابتدا فردی متواضع و مهربان بود و همیشه در صدد بود تا بتواند به دیگران خدمت نماید. با آغاز جنگ تحمیلی وی که به عنوان پاسدار مشغول خدمت به میهنش بود عاشقانه به جبهه جنگ را بر ماندن در شهر ترجیح داد و همواره با دیگر همرزمانش به سوی نبرد با دشمن پلید شتافت.

حدود ۶ سال در حال مبارزه و پیکار بود. وی در آنجا نیز فعالیتهای خود را دنبال کرد و به عنوان فرمانده گردان ۴۱۱ مشغول خدمت بود تا سرانجام در تاریخ ۲۱/۱۰/۶۵ در منطقه عملیاتی شلمچه در حین عملیات کربلای ۵، شربت شیرین شهادت را نوشید.

در عملیات کربلای ۴ وی اولین نفری بود که به خط مقدم جبهه رفت و حاضرنبودند افراد دیگر زودتر از وی وارد میدان شوند. به طور کلی همیشه اولین نفر وارد میدان می شد و آخرین نفر بر می گشت. هیچ زمان به زیردستان خود دستور نمی داد بلکه به طور غیر مستقیم به طرف مقابل می فهماند که این کار را انجام بده.

منابع زندگینامه " :سواره می آیم "نوشته ی حسن بنی عامری، ناشر لشگر۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۷۸

قربانی مطلق، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «پاوه»

«شهید غلامرضا قربانی مطلق» در سال ۱۳۳۲ در محله «امیر اتابک»در« تهران» دیده به جهان گشود و سر نوشت چنین رقم خورد که تنها فرزنـد خانواده باشـد .از او پسری به نام «حسن» به یادگار مانده به اضافه همین چند خط ،به همراه چند قطعه عکس و یک نوار سخنرانی .تمام تلاش و جستجو برای یافتن چیزی بیش از این ها نا کام ماند .برای نویسنده این سطور شهید «مطلق» از آن رو مورد توجه و در یاد مانـدنی است که حاج «احمـد متوسـلیان »در مقابل جسم در خون طپیده او زانوی ادب بر زمین نهاد و چون ابر بهاری ،زاز زار گریست «.حیدر» رزمندگان ،تعلق خاطر عجیبی به دو تن از رزمندگان داشت ،یکی همین غلامرضا مطلق ،و دیگری محمد توسلی . زاری و نـاله حاج احمـد را تنها در کنار پیکر این دو تن دیـده انـد و بس .یک نکته قابل توجه دیگر نیز وجود دارد ،توجه کنید :

«احمدمتوسلیان» و «غلامرضا» از بدو آشنایی ،دوشا دوش یکدیگر در تمامی صحنه های مقابله با ضد انقلاب حضور داشتند در پی آزاد سازی شهرستان« پاوه» در دی ماه ۱۳۵۸ حاج« احمد» که سرپرستی فاتحان شهر را بر عهده داشت به جای اینکه خود فرماندهی سپاه شـهر را به دست گیرد این مسئولیت را بر دوش «غلامرضا قربانی مطلق» نهاد و حکم فرمانـدهی سپاه« پاوه »به نام این جوان قد بلند و خوش مشـرب ،که ریش انبوه و سیاه و موهای مجعدش جذابیت خاصی به او می بخشید ،صادر شد و حاج« احمد» فرماندهی عملیـات سپاه «پـاوه» را پـذیرفت .بـا توجه به شـناختی که طی تحقیقـاتم از وسواس و دقت فوق العاده احمـد در انتخاب افراد جهت واگـذار نمودن مسئولیت پیـدا کرده ام .این عمل او نشان دهنـده اعتقاد و اطمینان وافر آن عزیز به توانایی و مـدیریت شـهید «مطلق» است .به هر حال ،عروج زود هنگام« غلامرضا» این فرصت را به حاج «احمد» نداد تا نتیجه نهایی سرمایه گذاری خود را ببیند .یقین دارم که اگر شـهادت زود هنگام در تقدیر این فرمانده همیشه خندان رقم نمی خورد ،به یقین یکی از سرداران کلیدی دفاع مقدس می تـوانست باشـد. پرچمـداری کـه چـه بسـا نـامش همردیـف «همت» و «موحـد دانش» و «زین الـدین» برده می شـد .زمـانی که او فرماندهی سپاه یک شهر مهم را بر عهده داشت ،قالب عزیزانی که بعدا پرچمداران نام آور سپاه اسلام شدند نیروهای ساده و گمنام بودند .

در فروردین ۱۳۵۸ ،پس از یک دوره فشرده آموزشی در محل کاخ سعد آباد ؛«غلامرضا» به سپاه منطقه ۶ واقع در خیابان خردمند اعزام شد .در همان جا بود که با هر دو همرزم جدا ناشدنی خود آشنا شد ؛«احمد متوسلیان» و «محمد توسلی» ،و از آن پس تا اعزام به کردستان ،در« بانه» ،«بوکان» و «سنندج» و سر انجام در پاوه دوشا دوش یکدیگر ،به ستیز با ضد انقلاب پرداختند .

صبح روز چهارم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ که «غلامرضا» و« علی شـهبازی» جلوی مقر سپاه مشـغول صـحبت بودند ،سفیر مرگبار خمپاره ۱۲۰ و پس از آن صـدای مهیب چنـد انفجـار شـهر را به لرزه در آورد .«غلامرضـا» و« علی» هر دو میان غبار و دود ناشـی از انفجـار گم شدنـد و زمـانی که خودمان را با لای سـر آنها رسانـدیم ،تنها «علی» بود که ناله می کرد .«غلامرضا» خاموش و غرق در خون افتـاده بر پشت ،روی خاک دراز کشـیده بود . یکی از پاهایش به طور کامل از زیر کمر قطع شـده و سینه و پهلویش ،مشبک شده یود .فریاد یا حسین فضای پادگان را پر کرد هر کس سر در گریبان خود گرفته بود و ناله می کرد .زمانی مهع احمد از ماجرا با خبر شد به زحمت خودش را کنترل کرد . سر انجام با رسیدن به با لا ی سر جنازه ،بغضش ترکید . نشست و آرام و بی صدا ،اشک ریخت .پیکر در هم کوفته «غلامرضا» را در پاوه غسل دادند و برادر« احمد» شب همه شب را تا خروسخوان صبح در کنارش ماند و

در خلوت خود تلخ گریست .«غلامرضا »اکنون در بهشت زهرا آرام گرفته ونظاره گر رفتار ماست.دربهشت زهرا (س —) قطعه ۲۴ ،ردیف ۳۱ ،شماره ۳۱ منابع زندگینامه" :ستارگان آسمان گمنامی"نوشته ی محمد علی صمدی،نشر فرهنگسرای اندیشه،تهران– ۱۳۷۸

قربانی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین قربانی : قائم مقام فرمانده گردان سیف الله لشگر ۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

مهر ماه ۱۳۳۷ بود. روستای ابراهیم آباد (بردسکن) صدای گریه نوزادی را شنید که شادی را مهمان خانه ها کرد. او را حسین نامیدند. پدرش حسن، مردی زحمتکش و کشاورز بود و مادرش خیر النساء زنی عفیف و پاک دامن.

حسین در روستای ابراهیم آباد متولد شد و در همان جا بالید و رشد کرد. تحصیلاتش را در سن ۷ سالگی آغاز کرد و تا پنجم ابتدایی ادامه داد. اما وضعیت نابسامان اقتصادی، بیش از این به او رخصت تحصیل نداد و حسین تلاش خود را برای بارور ساختن زراعی پدر، متمرکز نمود. سالهای عمر به آهستگی می گذشت و حسین رفته رفته با آنچه در اطرافش بود، آشنا می شد. این زمان نهال انقلاب در دلهای مردمان پا گرفته بود و نیاز به آبیاری و پاسبانی داشت. به این جهت حسین نیز همراه تمامی دوستان و همرزمان به خیل تظاهر کنندگان و مخالفان رژیم پهلوی پیوست. او با مطالعه کتاب های شهید مطهری، شهید دستغیب و اعلامیه های امام خمینی توانست به سیر فکری خود جهت بخشد و در راه هدف نه شرقی و نه غربی امام رشد کند.

جوان بود و باید به خدمت سربازی می رفت. کوله بار خدمت بست و راهی تهران شد. اما امام خدمت به رژیم پهلوی را نامشروع دانست و حسین به فرمان سلطان دلش، از خدمت، سر باز زد. آن روزها، در آن لحظات خون و دود و باروت، مخالفت با رژیم یعنی امضای حکم مرگ خود، اما او...

انگار از مرگ نمی ترسید. همه می گفتند پسر آقای قربانی، اعدام می شود. زن های روستا خبر فرار پسر آقای قربانی با زبان به زبان می چرخاندند.

عده ای هم گفتند: مبادا ژاندارم ها بفهمند حسین توی روستاست و گر نه پای ما هم گیر است!

خیلی ها منتظر ژاندارم ها بودند، اما هیچ خبری نشد. هر وقت برای کاری بیرون می رفتم، حسین را می دیدم که آزادانه توی ده قدم می زند و زندگی کی کند. بارها دیده بودمش که از کوچه ها می گذشت.

شاید در دل می خواند: لا تخف مسلمان! فان تولو فقل حسلی الله لا اله الا هو، علیه توکلت. و هو رب العرش العظیم.

لحظات بی قراری به پایان می رفت و صدای گام های مراد مریدان، نزدیکتر می شد. حسین در تب و تاب دیدار اما می سوخت چرا که...

از رادیو پخش شد امام خمینی، دوازدهم بهمن می آید. اوضاع بدی بود. حسین آماده رفتن به تهران شد. نمی دانم چطور خودش را به آنجا رسانده بود، ولی وقتی برگشت از خوشحالی روی پا بند نمی شد. مدام می گفت: مادر تا رسیدم، آقا هم آمد! ...

و بازار عشق به الله گرم و گرم تر می شد. حالا تنها یک قدم، نه، هیچ فاصله ای تا برقراری حکومت اسلامی و شکستن حکومت نظامی نمانده بود. انقلاب پیروز شد و مردم به آرامشی خدایی رسیدند.

باز حسین بود و کار کشاورزی. باز کمک به پدر و شرکت در جلسات مذهبی. همه اهل ده می دانستند حسین، مذهبی و معتقد

است و همه می دانستند دلش با امام و انقلاب است. همان وقت ها بود که سربازهای فراری به خدمت فرا خوانده شدند و حسین، راهی خدمت شد...

شش ماه در تهران بود. رفته بود برای خدمت سربازی. خیلی دلش می خواست سرباز حکومتی باشد که امام رهبرش هست. چند وقتی آن جا بود تا اینکه امام بقیه خدمت را بخشید و حسین به ابراهیم آباد بر گشت...

۲۱ سالش بود. در گوشه و کنار زمزمه هایی به گوش می رسید و زمزمه شاد و پر هیاهو. حسین جوانی رشید و بالغ شده. پس باید تشکیل خانواده دهد. مادرش، مدتی را به جستجوی همسری مناسب برای جوانش گشت تا اینکه...

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گشتیم. عصمت، دختر خوبی بود. خودم قباله اش را جور کردم.

سه هزار تومان آوردیم و همراه پدر حسین رفتیم برای عروسمان خرید کردیم.

به حسین گفتیم: مادر ما بیش از این نمی توانیم چیزی هدیه عروسمان کنیم. تو دیگر مرد شده ای.

خودت کار کن و قباله همسرت را بپرداز.

خدایی حسین هم دیگر بیکار ننشست...

آخر حسین، عصمت را می شناخت و عصمت، حسین را و این عصمت بود که می گفت:

اهل یک روستا بودیم. از بچگی همدیگر را می شناختیم. می دانستم او مومن و با خداست. زندگی با او ساده اما با صفا بود. او برای گذراندن زندگی قالیبافی می کرد. روزها و ساعت ها هر دو با هم پشت دار قالی می نشستیم و روی تارها گل می انداختیم.

گل انداختن روی تار شاید آسان باشد، اما گل انداختن روی تارهای روح، هم صحبت و هم پایی مقتدر می خواهد که روح را صحبت ناجنس، عذابی است الیم!

و حسین بهترین هم صحبت و هم پای عصمت بود. شاید به همین خاطر هنوز عصمت، حسین را در ذهن مرور می کند.

هر روز و هر لحظه با من است. همه جا به یاد دارمش. صدایش را می شنوم. قرآن که می خواند، دلم به لرزه می افتاد. حسرت زده نگاهش می کردم.

می گفت: عصمت، چرا آنجا ایستاده ای؟ بیا با هم قرآن بخوانیم!

قرآن خواندن را از او به یادگار دارم و هزار چیز دیگر که هر کدام یادش را برایم زنده می کند.

توی آن روستا در آن سالهای دور، تواضع را یاد مردم می داد. مهمان که به خانه می آمد؛ حسین دست به کار می شد و پا به پای من کار می کرد.

خسته که از راه می رسید، با هم خمیر آماده می کردیم و نان می پختیم. راستی که آن نان چه لذیذ بود!

اما لذات عشق چیزی است که در وصف نمی گنجد. کف دست هر کس که خط سرخ عشق نگاشته باشد، جان بر کف خواهد گرفت.

آن روز ها حسین و عصمت مهیای اتفاقاتی خاص می شدند. لحظه هایی در پیش بود که برای هر یک روحی خاص داشت.

کوس الحسین به صدا در آمده بود و مرد و نامرد به ترازوی عشق سنجیده می شدند. حسین راهی بود. دل در تب و تاب نوای عاشورایی رهبر داشت. حتی لبخند شیرین فرزندی چون محمد نیز، مانع رفتنش نشد. حسین به خیل بسیجیان پیوست. از میان مردم روستای ابراهیم آباد، تنها ۳ نفر برای گذراندن دوره آموزشی اعزام به جبهه رفتند، ولی...

فقط حسین راهی شد. آن دو نفر سختی تعلیمات را چشیدند و از جبهه رفتن منصرف شدند.

دلم می خواست او بماند. ولی او می گفت:

نمی شود ماند. باید رفت تازه این همه پول بیت المال را خرج من کرده اند تا چیزی یاد بگیرم. حالا گناه دارد زیرش بزنم. از این ها

گذشته دین و مذهب ما در خطر است...

حسین رفت و باز عصمت تنها ماند. با هزاران خاطره تلخ و شیرین حسین. راستی مگر می شود خاطره عشق تلخ باشد؟

کاش نمی آمد محرمی که بی حسین باشم. محرم بی حسین، غریب بود. علم بلند کردنش دیدنی بود!

محرم که می شد دوست داشت علم هیئت را بلند کند. من هم دوست داشتم علمداری اش را ببینم. از میان جمعیت خودش را به علم می رساند و با همه توان بلندش می کرد. اما نمی دانم چرا هر بار زیر علم بیهوش می شد.

چه می گفت، نمی دانم. اما بیهوش شدنش هم دیدنی بود.

عشق او به اهل بیت و امام حسین (ع) چیز قابل انکاری نبود. همه می دانستند حسین امامش را دوست دارد و دلش می خواهد در عزای او هر چه می تواند، انجام دهد. حتی نوحه خوانی! اگر چه...

بلد نبود بخواند. صدای بدی نداشت، اما نمی توانست صدایش را تنظیم کند. محرم که می شد، حسین می آمد و باز به این و آن التماس می کرد تا حداقل دو بیت نوحه بخواند.

مردم می گفتند: تو بلد نیستی بخوانی! با آن خواندنت آبروی خودت را می بری. اما او می رفت پشت بلندگو و شروع می کرد به خواندن. کم کم طوری شد که همه او را به عنوان نوحه خوان امام حسین (ع) قبول داشتند.

نوحه خوانی یعنی شستن گناهانت. پس بخوان تا بیگانه شوی با هر چه گناه است. بخوان تا تو را نیز در خیل عاشقانش بپذیرد و به غلامی ملکوت برگزیند. راستی مگر می شود غلام حسین (ع) باشی و راه کربلا پیش نگیری؟ مدتها می گذشت تا که حسین به خانه برگشت. سراغ محمدش رفت و از عصمت دلجویی کرد. به دیدار اقوام و خویشان شتافت و به یاری پدر و مادر.

محال بود به روستا بیاید و سراغ ما را نگیرد. انگار دیدن ما مثل نماز برایش واجب بود.

دوست داشت ما در همه زندگی اش شریک باشیم....

حسین فرزند صالح ما بود. حسین، بار دیگر عازم بود. بدون شک هنوز هم مهر فرزند بر دل داشت. شاید هم در دل می خواند: یا بنی ان اباک لا یبالی وقع علی الموت ام الموت وقع علیه.

این بار قبل از رفتن به مسجد رفت. صدایش را از بلندگوی مسجد شنیدم.

برادران عزیز! جبهه به ما نیاز دارد. هر کسی اهل دفاع است، بیاید. ما عازمیم.

حسین مردم را فرا می خواند. سخنرانی اش مدتی طول کشید تا اینکه ۱۴ نفر، همراه او عازم شدند. همسرش می گفت بعد ها طعنه و کنایه برخی از خانواده ها آنها را آزرده می ساخت، اما حسین مصمم تر از آن بود که دل از جبهه بردارد.

وقتی می رفت دل های زیادی بدرقه اش می کردند. او پدر خیلی ها بود. خیلی ها که عصمت آنها را نمی شناخت. حسین هم آنها را خوب نمی شناخت اما می دانست که پدر می خواهند.

وقتی نبود، غمی توی دل خیمه می زد. وقتی هم می آمد؛ همه شاد می شدند. خصوصا مردم فقیر روستا.

همه آنها را به خانه دعوت می کرد و مهمان ما می شدند. به آنها که کسی را نداشتند، سر می زد و احوالشان را می پرسید.

این کار همیشگی اش بود. یا پول می برد یا غذا و یا لباس. انگار او بابا همه روستا بود...

و کربلا می داند که کربلاییان نه به این خور و خواب، که به روح و روحانیت خدایی بیش از هر چیز ارج می نهند و او که همنام سالار کربلاست، به راستی که در همه میادین گوی سبقت را ربوده بود.

کتابخانه برای هر جایی لازم است، اما هیچ کس به آن فکر نمی کرد. آن وقت ها از کاشمر کتاب زیادی برای مسجد آورده بودند. هر چه گشتیم جایی برای بر پایی کتابخانه نبود. سر و کله حسین که پیدا شد نگاهی به اطراف کرد و گفت:

پس این تخته ها و چوب ها به چه درد می خورند؟

کنار هم می گذاریم، می شود کتابخانه. آن جا کنار آن شیر آب را تعمیر می کنیم و کتابخانه ای دایر می شود!

کاری ندارد فقط باید همت کنیم!

کتابخانه مسجد راه اندازی شد و هر روز از پشت بلندگو جوان ها را برای مطالعه به مسجد دعوت می کرد. صدای حسین هنوز هم می آید. چه غلغله ای در مسجد بود.

به خانه آمد و یکی دو کارتن کتابی که داشت جمع کرد. خیلی خوشحال بود. پرسیدم: چه کار می کنی حسین؟

این ها را می برم برای مسجد. بچه ها لازمش دارند. باید ببینی عصمت! حالا مسجد روستا هم کتابخانه دارد!

کتابخانه ای که بعد ها نام حسین را بر خود گرفت.

شهریور سال ۱۳۶۱ بود. حسین رسماَ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و به عنوان پاسدار عازم تایباد گردید.

اگر حسینی باشی، جبهه و پشت جبهه، همه جایش کربلاست، اما حسین طاقت دوری از جبهه را نداشت. دو ماه می گذشت....

از وقتی پاسدار شده بود، کمتر به خانه می آمد. از ۲۴ ساعت، تنها ۲ ساعت را به خانه می آمد. حتی اوقات بیکاری اش را در مسجد می گذراند.

گاهی اسلحه شناسی درس می داد. گاهی سراغ بسیجی ها می رفت. اما هیچ کدام برایش جبهه نمی شد. آن روز صبح، در را که باز کردم، حسین را با چشم های ورم کرده دیدم. پرسیدم: چه اتفاقی افتاده؟

گفت: اثاثیه را جمع کن، به کاشمر می رویم!

متحیر نگاهش کردم. گفت: دیگر نمی توانم ادامه دهم... نمی توانم این جا بمانم. می خواهم بروم منطقه... دیگر طاقت ندارم. دیشب تا صبح گریه کردم و از خدا خواستم مرا هم عازم کند! کاش به من هم توفیق بدهد.

وسایل را جمع کرده و به راه افتادیم. دو روز بعد حسین راهی جبهه شد.

سه ماه حضور در جبهه، زیباترین لحظات حسین را رقم می زد. واحد تدارکات مسئول خود را هنوز به یاد دارد: حسین قربانی! حالا حسین دوباره به خانه برمی گردد و دوباره فضا به عشق و نفس او تا آسمان ها پر می گیرد... کوله بار را می بندد و دوباره به همان جا برمی گردد که به او امر می کنند. هر آن جا که خدا می خواهد، جبهه ای است و جلالی دارد. باز زن و فرزند همراه حسین به تایباد کوچ می کنند. آن زمان، خدا فرزند دیگری به او بخشیده بود که نامش را کاظم می گذارد. مدتی می گذشت، تابستان سال ۱۳۶۳ بود. او حالا پدر سه فرزند بود و هیهات که عشق فرزند، شکوه دلدادگی عاشقان را بی جلوه کند. حسین باز هم راهی بود...

تابستان بود و اوج گرما. باز هم حسین کوله بارش را بسته بود، اما قبل از رفتن دوباره به مسجد رفت.

پسر یکی از اهالی روستا مفقود شده بود و پدر و مادرش تنها بودند. حسین مردم را جمع کرد و از آنها خواست برای رسیدگی به مزرعه آنها بروند تا مبادا به خاطر نبودن فرزند، کارهای مزرعه روی زمین بماند.

دلش می خواهد او نرود. پس به پایش می افتد و به هزار بهانه سعی می کند تا شاید حسین بماند...

این بار فرق می کرد. دل توی دلم نبود. می دانستم که حسین خوش قول است. هر چه کردم نرود، نشد.

آخر از او قول گرفتم. گفت: قول می دهم عید این جا باشم.

شما همیشه زودتر از ۴۵ روز نمی آیی؛ چطور قول می دهی؟

قول صد در صد می دهم که تحویل سال این جا باشم.

حسین می رفت و عصمت می دانست او را به کجا می فرستد.

انگار همین دیروز بود. هر دو با هم به تشییع جنازه نشاطی رفتیم. من طاقت نیاوردم و مدام گریه می کردم. حسین نگاهی کرد و گفت:

این قدر گریه نکن...این دفعه نوبت من می شود. تو نباید غصه بخوری. این بار شهید نشاطی، دفعه بعد من!

شاید به همین خاطر عصمت مدام روزهای خوش را مرور می کرد. آن موقع که حسین از سفر برگشته بود و برایش از ارتفاعات کله قندی می گفت. می گفت آن جا عملیاتی داشتند و او دست یاری خدا را دیده.

داشتیم پیش می رفتیم. ضامن نارنجک را کشیدم و توی سنگر عراقی انداختم. خودم هم دور شدم. بعد دیدم، خبری نیست... نارنجک عمل نکرد... من هم رفتم توی سنگر. یک دفعه دیدم سه تا عراقی مسلح رو به رویم ایستاده اند. یکی شان اسلحه اش را درست روی سینه ام نشانه رفته بود. ولی خوب نمی دانم خدا چه لطفی دارد که هر سه آنها تسلیم شدند و اسیرشان کردیم... اما او این بار مجنون رفته بود. چه ترکیب زیبایی است! جان مجنون و جنان! دین و عشق، جان و مجنون بود و مجنون نه به عشق جنان که به عشق جانان، جان از کف داده و روانه بدری دیگر شد.

عملیات بدر در پیش بود و هیچ کس جز خدا نمی دانست که این آخرین عملیات حسین است.

۲۱ اسفند ماه ۱۳۶۳ از راه رسید. حسین سوار بر قایقی، همراه عده ای به عنوان خط شکن راهی شدند. در آن لحظه و در آن موقعیت، تنها یک نفر نظاره گرشان بود و او همان خدایی بود که بارها و بارها این بندگان را شاهد و ناظر بوده است.

عده ای از دوستانش گفتند همان لحظه که با موشک آرپی جی، ادوات دشمن را نشانه گرفتیم، گلوله ها بر سرمان باریدن گرفت و حسین همان جا پرواز کرد.

سردار شهید، حسین قربانی سرانجام پس از عمری سراسر ایمان و عطوفت در تاریخ ۲۱/۱۲/۱۳۶۳ در حالی که معاون گردان سیف الله بود، به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

پیکر مطهرش در روز ۲۸ اسفند ماه سال ۱۳۶۳ بر دوش مردم ابراهیم آباد تشییع و در زادگاهش به خاک سپرده شد.

در آن لحظات، تنها یک صدا در گوش همسرش زمزمه می شد: عصمت تو دعا کن من بروم، قول می دهم وقت تحویل سال همین جا پیش تو باشم! دعا کن عصمت، دعایم کن! منابع زندگینامه" :آخرین معادله"نوشته ی راضیه رضاپور،نشرستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

قربانی، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اصغر قربانی ده برزوئی

محل تولد : ده برزو

شهرت : قربانی

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱/۱

زندگینامه علمی

در تاریخ اوّل فروردین سال هزار و سیصد و پنجاه و چهار هجری شمسی با سواد قرآنی و خواندن و نوشتن وارد حوزه علمیّه شدم؛ مدرسه فولاد در تربت حیدریه، صرف میر و شرح المثله را در محضر استاد شیخ حسن کلّه (قده) فرا گرفتم. کتابهای: ملامحسن، هدایه، قطرالندی و نحو را از محضر مرحوم آقای بحر آموختم. خط را از هنر شیخ محمود هروی بهره بردم. سیوطی، مغنی، مختصر، منطق (حاشیه ملاعبدالله) و اندکی از اصول فقه مظهر و لمعه را از محضر استاد فرزانه مرحوم صدر الدین ربانی فرا گرفتم. در ضمن،

کلاس پنجم ابتدایی را به صورت شبانه آزاد همزمان خواندم. در سال ۵۷ حدود پنج ماهی زندان وکیل اندر مشهد زندانی شده و در آنجا از محضر برخی اساتید، مانند جناب آقای جواد منصوری مقداری از مسایل سیاسی و اقتصادی را آموختم. در سال پنجاه وهشت که به قم آمدم ادامه اصول مظفر را از محضر استاد مصطفی محقق داماد (جلد اول را)و استاد مرحوم عمّانی (جلد دوم) را فرا گرفته و ادامه درس لمعه را هم از محضر سرورانی، چون شمّاعی همدانی، نظری و وجدانی فخر و مقدار اندکی از آن را هم در محضر آیت الله اشتهاردی فرا گرفتم. بخشی از کتابهای اصول فقه و لمعه و تفسیر را هم از محضر مرحوم استاد محامی و عرفانی کسب فیض کردم. هم زمان با درسهای فقه و اصول برای تکمیل مباحث ادبیات و منطق چند صباحی پای دروس منطق استاد انصاری شیرازی و مطون استاد مرحوم مدرس افغانی حاضر شدم. استاد محمد رضا حکیمی که از دیر باز مورد علاقه من بود، درسی از کتاب الحیات را در حوزه آغاز فرمودند که بنده متأسفانه در آن شرکت می کردم و مطالب ارزنده ای تصمیم می شد. درسهای اخلاق استاد و بزرگوار آیت الله مشکینی هم حال و هوای خاص خود داشت. که بنده از پای بندان به شرکت در آن بودم. بخشی از درسهای تقسیر ایشان را هم شرکت کردم. درس اخلاق حضرت آیت الله بهاءالدینی روزهای پنجشنبه در مدرس زیر کتابخانه فیضیه زمزمه محبتی بود که تا پنجشنبه دیگر جانم را سرشار از طراوت می کرد. از حدود سال ۶۰ رسایل را در محضر اعتمادی تبریزی در شبستان آیت الله گلپایگانی مسجد اعظم قم هر روز ساعت هفت صبح شرکت کردم؛ اما این درس مصادف با جنگ تحمیلی و ماجرای جانبازی بنده شد به همین دلیل مقداری طولانی شد و تا سال حدودا ۶۴ طول کشید همزمان با این درس، درس مکاسب را در محضر استاد گرانقدر سید حسن طاهری خرم آبادی حاضر می شدم تا بیع و خیارات را به پایان بردم، امّا مکاسب درس کفایتین را در محضر استاد صالحی مازندارانی رحمهٔ الله آموختم. پس از اتمام دروس سطح عالی خارج اصول را با شرکت در درس حضرت آیت الله فاضل آغاز کردم. بخشی از خارج اصول را هم پای درس استاد فرزانه حضرت آیت الله مکارم شیرازی نشستم، در مدرسه امام امیر المؤمنین، عصرها یک ساعت به غروب، درس خارج فقه؛ کتاب الظهاره و بخشی از کتاب الصلاهٔ و کتاب القضا را(البته کتاب القضاء روزهای چهارشنبه هر هفته) در مسجد اعظم در شبستان آیت الله بروجردی(ره)از محضر حضرت آیت الله شیخ جواد تبریزی (ره) به مدت هشت سال کسب فیض کردم. درس خارج فقه حضرت آیت الله نوری همدانی مدظله را هم حدود دو سال شرکت می کردم و بهره فراوانی بردم، به ویژه که موظف بودیم آن را با جمعی از دوستان به عربی بنویسیم و نوشته ها مان ارزیابی و نقد و بررسی می شد؛ علاوه بر آن رجال سند هم به دقت تمام بررسی و جرح و تعدیل می شد. این درس در مدرسه آیت العظمی گلپایگانی خیابان ارم (در مدرس بزرگ یا مسجد مدرسه) برگزار می شد و موضوع بحث کتاب الصلاهٔ بود. و سرانجام؛ درس خارج اصول آیت الله وحید خراسانی که از اواخر جلد اول کفایه، مباحث قطع و علم رجال و مباحث اصول عملیه و تاکنون که بحث تعادل و تراجیح است و هنوز مشغول به آن هستم.

قربانیان، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامحسین قربانیان : مسؤول تدارکات گردان مهندسی رزمی تیپ ۱۲حضرت قائم(عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) پانزدهم دی هزار و سیصد و سی و شش در لاسجرد، از توابع سمنان پا به عرصه حیات گذاشت. تا ششم ابتدایی در مدرسه خیام لاسجرد درس خواند. قبل از سربازی در تهران تراشکاری می‌کرد. شانزدهم خرداد پنجاه و هفت به سربازی رفت که مصادف شد با انقلاب و به فرمان حضرت امام رحمت‌الله علیه فرار کرد و به انقلابیون پیوست. اول اردیبهشت پنجاه و نه کارگر راه‌آهن شد. ده ماه

در لباس مقدس بسیجی به جبهه اعزام شد. یک بار از ناحیه پای چپ در عملیات والفجر مقدماتی مجروح شد. ششم شهریور شصت ازدواج کرد که ثمره آن یک پسر و یک دختر می‌باشد. نهم خرداد سال شصت و دو به عضویت سپاه پاسداران اسلامی درآمد و بارها به جبهه رفت. سرانجام در بیستم دی شصت و پنج در حالی که مسؤول تدارکات گردان مهندسی رزمی تیپ دوازده قائم آل محمد عجل‌الله بود، در شلمچه به شهادت رسید.

مزار شهید غلامحسین قربانیان در گلزار شهدای روستای لاسجرد است.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

قرۀالعین

قرن:۱۳

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۱۲۶۸ -۱۲۳۳ ق، فاطمه مشهور به زرین تاج و ملقب به زکیه و طاهره و مکنی به ام‌السلمه از زنان عالم، سخنور و شاعر. وی در خانواده‌ای روحانی و دانشمند به دنیا آمد. پدرش ملا صالح برغانی (۱۲۷۵ / ۱۲۷۰ ق)، از علمای قزوین و عموهایش ملا محمدتقی برغانی (۱۲۶۴ ق) مرجع تقلید و رئیس حوزه علمیه قزوین و ملاـ محمدعلی برغانی (حدود ۱۲۷۰ ق) از علماء و فضلای قزوین بودند. همچنین مادرش، عمه‌اش ماه شرف خانم، دختر عمویش ام‌کلثوم برغانی و خواهرش ربابه از زنان دانشمند و عالم قزوین به شمار می‌رفتند. وی از کودکی شروع به فراگرفتن خواندن و نوشتن کرد. مقدمات علوم اسلامی را نزد پدر آموخت و فقه و اصول و کلام و تفسیر را از نیز پدر و عمویش ملا محمدتقی فراگرفت. به دلیل هوش و استعداد فوق‌العاده‌اش مدارج ترقی را به سرعت پیمود. ملا محمدتقی که مراتب فضل و کمال و هوش و استعداد او را دریافته بود وی را به عقد پسرش ملا محمد درآورد و فاطمه از او سه فرزند: دو پسر و یک دختر آورد.

در آن زمان بازار جدال میان شیخیه، طرفداران شیخ احمد احسایی (۱۲۴۱ -۱۱۶۶ ق) و متشرعه گرم بود. ملا محمدتقی از مخالفان سرسخت شیخ احمد و شاگرد او سید کاظم رشتی (۱۲۵۹ -۱۲۱۲ ق) بود. پدرش گرچه در آغاز با شیخیه مخالفت می‌کرد اما روش سکوت و اعتدال در پیش گرفت و عموی دیگرش، ملا محمدعلی از طرفداران شیخ احمد بود. قرۀالعین توسط عمو و یا پسر خاله‌اش، ملا جواد، با عقاید و نوشته‌های شیخ احمد آشنا شد و به مسلک شیخیه گرایید و از طرفداران سید کاظم رشتی گردید. همین امر موجب بحث و جدل‌های زیاد خانوادگی مابین او و عمویش ملا محمدتقی و شوهرش ملا محمد گردید. این بحث‌ها که بدون نتیجه بود به اختلاف خانوادگی انجامیده، قرالعین همسر و سه فرزندش را ترک کرد و به خانه پدر بازگشت و با سید کاظم رشتی در کربلا به مکاتبه پرداخت. سید کاظم نیز ضمن ارسال پاسخ‌های علمی، به وی لقب قرۀالعین داد. چندی بعد قرۀالعین باطنا برای دیدار سید کاظم و در ظاهر به عنوان زیارت کربلا با خواهر و شوهر خواهرش عازم آن شهر شد، اما وقتی به کربلا رسید ده روز بود که سید کاظم وفات کرده بود. قرۀالعین به منزل سید کاظم وارد شد و آنجا را محل درس و بحث خود قرار داد. برخی از شاگردان سید کاظم به قصد دیدار شخص مقصود و یا به اصطلاح خود، «شمس حقیقت» عازم سفر به اقصی و اکناف ایران شدند که از جمله آنها ملاحسین بشرویه‌ای بود. قرۀالعین نامه‌ای به او نوشت که اگر به مقصود رسید او را نیز در جریان امر قرار دهد. در همین زمان بود که سید علی محمد باب (۱۲۶۶ -۱۲۳۵ ق) در شیراز ظهور کرد. ملاحسین در شیراز با باب ملاقات نمود و از مریدان او گردید و نامه قرۀالعین را نیز به او نشان داد و باب هم وی را جزو حروف حی، یعنی هجده نفر مؤمنان اولیه، قرار داد. همزمان با رسیدن پاسخ‌نامه ملاحسین، ملاـعلی بسطامی نیز که از مریدان باب بود به کربلا رسید و قرۀالعین از طریق آنها و نیز

مطالعه کتاب احسن‌القصص، نخستین اثر باب، به او ایمان آورد و به تبلیغ وی پرداخت. تبلیغات او موجب اعتراض مردم و علمای کربلا گردید. علما وی را سب و تکفیر کردند و مردم نیز خانه سید کاظم را سنگباران نمودند. حاکم عراق او را به بغداد تبعید کرد و در خانه سید محمد شبل سکونت داد. او در بغداد برای علما و مردم از پشت پرده و برای مریدان خاص در حضور ایشان و بدون حجاب سخن می‌گفت. این کار موجب حیرت و پرسش گروهی از بابیان گردید و در نامه‌ای ایرادات آنان را وارد ندانست و او را زنی پاک نامید و به او لقب «طاهره» داد. مدت اقامتش در بغداد دو ماه به طول انجامید و از راه کرمانشاه و همدان به همراه گروهی از مردان و زنان عرب و ایرانی بابی وارد قزوین شد. در کرمانشاه چهل روز توقف کرد و در این شهر به تبلیغ پرداخت و در همدان نیز نه روز تا یک ماه توقف نمود و در همه شهرها میان وی و هوادارانش از یک و علما و مردم نزاعو درگیری صورت گرفت. پس از ورود به قزوین به خانه پدرش رفت و بار دیگر عمویش ملا محمدتقی با وی بحث و مجادله کرد اما این بار نیز او متقاعد نشد و نیز حاضر نگردید که با همسرش زندگی کند و خود را مطلقه ساخت. حضور وی در قزوین موجب تشنج گردید. پس از چندی ملا محمدتقی توسط یکی از بابیان به شهادت رسید (۱۲۶۴ ق). بسیاری از مردم و بعدها مورخان شهادت او را به اشاره و دستور قرةالعین دانسته‌اند. به هر صورت وی و گروه دیگری از بابیان دستگیر شدند و او در خانه حاکم قزوین زندانی گردید.

قرةالعین در نامه‌ای به میرزا حسینعلی بهاءالله (۱۳۰۹ -۱۲۳۳ ق) که در تهران می‌زیست برای رهایی خود از زندان کمک خواست و پس از چندی میرزا حسینعلی نیز از میرزا هادی- از طایفه فرهادی قزوین کمک خواست و او نیز توسط زنان خانواده‌اش وی را از خانه حاکم قزوین ربوده و به تهران آورد. وی چند روز در خانه میرزا حسینعلی در تهران بود. سپس به همراه هم و گروهی از بابیان عازم خراسان شدند و در بدشت در نزدیکی شاهرود به مدت بیست و دو روز اجتماع کردند . اجتماع بدشت به دو منظور بود: اول، نجات باب از زندان ماکو؛ دوم تعیین تکلیف بابیه با اسلام و اعلام جدایی و مخالفت صریح آن با اسلام. موضوع دوم مساله بغرنجی بود و طرح آن جسارت فوق‌العاده می‌طلبید و پیدا کردن راه عملی این منظور سخت مشکل می‌نمود. قرةالعین داوطلب شد تا- به نوشته ذکایی بیضایی در تذکره شعرای قرن اول بهایی- «پرده از روی کار بردارند و حقیقت امر را آشکار سازند و استقلال شرع جدید را اعلان نمایند» (۹۶ / ۳). از اینرو در روزی که همه بابیان گرد آمده بودند قرةالعین «ناگهان بدون حجاب، با آرایش و زینت به مجلس ورود کرد» (تذکره...، ۹۸ / ۳)، در میان بهت و حیرت بابیان اظهار داشت که با ظهور قائم (باب) دیگر احکام اسلام منسوخ است و هر حکم و تکلیف و شریعتی که باب بیاورد بر مؤمنان واجب خواهد گشت. پس تا آن هنگام روزگار فترت است و تکالیف شرعی از انسانها ساقط است. پس بیهوده زحمت نکشید، و در اموال و زنان یکدیگر شریک و سهیم باشید و در این قبیل امور، شما را عذابی نخواهد بود. وقتی اجتماع بدشت آئین جدید را پذیرفت و هیچ عملی از سوی آنان دیگر زشت و ناروا نبود، افتضاحاتی به بار آمد و اخبار آن در میان مردم به سرعت منتشر شد و مردم بدشت بناچار آنها را بیرون کردند. آن فضیحت‌ها به اندازه‌ای آشکار بود که حاجی میرزا جانی، مورخ بابی نیز در کتاب نقطةالکاف مجبور به قبول نیمی از آن شده و می‌نویسد: «خبر کیفیت بدشت قدری راست و قدری دروغ در آن صفحات مازندران شهرت یافته، هر کجا که حضرات می‌رفتند ایشان را به رسوایی هر چه تمامتر بیرون می‌کردند» (ص ۱۵۴). بابیان از بدشت به شاهرود رفتند و در بین راه قرةالعین و ملا- محمدعلی بارفروش، ملقب به قدوس، در یک محمل نشستند. و در یکی از روستاهای هزار جریب با هم به حمام رفتند و... مردم هزار جریب پس از اطلاع از این واقعه به بابیان حمله کردند، اموال آنها را به غارت برده و ایشان را از محل خود راندند. قرةالعین و میرزا حسینعلی از آنجا به سمت نور رفتند. در همین اثنا بود که گروهی از بابیان در قلعه شیخ طبرسی موضع گرفتند و به زد و خورد با قوای دولتی پرداختند. قرةالعین درصدد برآمد تا به داخل قلعه رود اما توسط مردم دستگیر و به تهران فرستاده شد و در خانه میرزا محمود خان کلانتر تحت نظر قرار گرفت. به نوشته برخی منابع بابی وی در تمام طول جنگ طبرسی (شوال ۱۲۶۴- جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ ق) در نواحی مازندران آشکار و پنهان مشغول تبلیغات بود و پس از پایان جنگ طبرسی در نور دستگیر شد.

گرچه آمد و رفت به محل اقامت او شدیدا کنترل می‌شد اما زنان بابی به طرق گوناگون و به عنوان رختشوی و غیره با او در ارتباط بودند.

به نوشته برخی منابع، در مدتی که او در تهران زندانی بود به خواهش ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳ -۱۲۶۴ ق) دو نفر از علمای معروف تهران برای نصیحت و متقاعد ساختن وی با او دیدار کردند، اما سودی نبخشید. پس از آنکه تعدادی از بابیان اقدام به ترور ناصرالدین شاه کردند (۱۲۶۸ ق) شاه دستور کشتن او را داد. مأموران قرۀالعین را از خانه میرزا محمود خان تحویل گرفته و به باغ ایلخانی (محل فعلی بانک ملی ایران در خیابان فردوسی) برده وی را خفه نموده و در چاه متروکی انداختند و روی چاه را با خاک پوشاندند. قرۀالعین طبع شعر و نویسندگی داشت. آثار قلمی متعددی به صورت شعر و نامه از وی به جا مانده است بخشی از مقالات و نامه‌هایش در بخش سوم کتاب ظهورالحق (تهران، ۱۳۲۲ ق) و بخشی دیگر در کتاب الکواکب الدریه فی ماثر البهائیه (مصر، ۱۳۴۲ ق) به چاپ رسیده است.

اشعار زیادی به قرۀالعین منسوب است اما بسیاری از آنها از امهانی، عفت نسابه، عشرت شیرازی و صحبت لاری و... است زیرا به نوشت ذکایی بیضایی- «او هر کجا شعری عرفانی می‌یافت و یا جالب به نظرش می‌رسید یادداشت و حفظ می‌کرد و در مواقع مخصوص و حال انجذاب به آنها ترنم می‌نمود و اشخاصی که از نزدیکان وی آن اشعار را از او می‌شنیدند و یا به خط او می‌دیدند چون از ماخذ آنها اطلاعی نداشتند تصور می‌کردند از آن خود اوست و لهذا در یادداشت‌های خود به نام او ضبط می‌کردند.» پرتو بیضایی اشعار معروفی را که به قرۀالعین منسوب است اما از شعرای دیگر می‌باشد در کتاب خود نمایانده است. به نوشته او قرۀالعین دفتر شعری شامل هفتاد و سه صفحه و بالغ بر چهارصد و هفتاد و پنج بیت شعر و در هشت قسمت یا منظومه داشته است که دو قسمت از آن مربوط به شخصی به نام بهجت است. این دفتر از روی دفتر اصلی که تاریخ شعبان سنه ۱۲۶۷ ق را داشته و به خط خود قرۀالعین بوده در سال ۱۳۴۱ ق استنساخ شده است.[۱]

(ع. بخش ۲) زرین‌تاج دختر محمدصالح قزوینی، از زنان فاضل (مقت. ۱۲۶۵ ه.ق) وی نخست پیرو شیخیه بود و از طرف آنان قرۀالعین لقب یافت و پس از ظهور باب بدو گروید و در زمره‌ی ۱۸ تن از نخستین گروندگان وی (حروف حی) درآمد. او در جنگ قلعه‌ی طبرس شرکت کرد و سپس دستگیر شد و در تهران در باغ ایلخان به قتل رسید.

(ح ۱۲۶۸ / ۱۲۶۴ -۱۲۳۲ ق)، نویسنده و شاعر، متخلص به طاهره. ملقب به زکیه و مشهرو به زرین تاج خانم و ام‌سلمه. وی در خانواده‌ای روحانی در قزوین به دنیا آمد و در محضر پدر و عموی خود، ملا محمد تقی برغانی، با مقدمات فقه، اصول و دیگر علوم اسلامی آشنا شد اما به بابیت گروید و دست از شوهر و فرزند کشید و با پدر شوهرش، شیخ محمد تقی برغانی، به مخالفت برخاست و چون شیخ به دست یکی از متعصبین بابیه کشته شد به تهران آمد و با بابیان همراه گردید و در راه تبلیغ این فرقه با علما و رجال به مجادله پرداخت. او در قضایای بدشت شرکت کرد و چنانکه نوشته‌اند بی‌حجاب بر مردم ظاهر گردید که این امر نیز موجب تفرق و تشتت جماعت بابیه شد و بر اثر مخالفت مردم اجتماع بدشت بر هم خورد و قره‌العین به مازندران رفت و رد حرکت به سوی تهران به دست قوای دولتی اسیر گردید و در خانه میرزا محمدخان کلانتر تحت نظر قرار گرفت. پس از سوءقصد بابیه به ناصرالدین‌شاه و کتشار بابیه وی نیز به امر عزیزخان سردار کل خفه و جسدش در چاه انداخته شد. قره‌العین شعر را نیکو می‌سرود. آنچه از نوشته‌های پراکنده‌ی او بازمانده «مناجاتها و نامه‌ها» است. اشعاری هم که به او نسبت داده شده پر از عبارات و اصطلاحات دینی است که سخت تحت تأثیر آثار متقدمان از حمله مولانا جلال‌الدین و جامی قرار می‌باشد.[۲]

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :[۱] منابع: از رابعه تا پروین، ۱۸۶ -۱۸۳؛ تذکرۀالخواتین، ۱۵۷ -۱۵۵؛ تذکره شعرای قرن اول بهائی، ۱۳۴ -۶۲؛ حدیقۀالشعراء، ۲۱۵۷ / ۳؛ دایرۀالمعارف فارسی، ۲۰۴۱ / ۲؛ الذریعه، ۱۳۶ -۱۳۵ / ۲۲؛ ریحانۀالادب، ۴۴۱ -۴۴۰ / ۴؛ زنان سخنور،

۹۸ –۷۰ / ۲؛ طرایق‌الحقایق، ۱۴۲ / ۳؛ فتنه باب، ۱۹۱ –۱۶۵؛ فرهنگ فارسی، ۱۴۵۲ –۱۴۵۱ / ۶؛ فرهنگی از سخنوران و سرایندگان قزوین، ۱۳۶ –۱۲۷ / ۱؛ کارنامه زنان مشهور ایران، ۱۰۹ –۱۰۶.

[۲] از رابعه تـا پروین (۱۸۶ –۱۸۳)، از صـبا تا نیما (۱۳۳ –۱۳۰ / ۱)، تاریـخ ادبی ایران، براون (۲۵۴ / ۱)، حدیقه الشعراء (۲۱۵۸ – ۲۱۵۷ / ۳)، دایره‌المعارف فارسی (۲۰۴۱ / ۲)، دویست سخنور (۲۱۳ –۲۱۲)، الذریعه (۱۳۶ –۱۳۵ / ۲۲)، ریحانه (۴۴۱ – ۴۴۰ / ۴)، زنان سخنور (۹۹ –۷۰ / ۲)، طرائق الحقائق (۳۱۸ / ۳)، کارنامه‌ی زنان (۱۰۹ –۱۰۶)، لغت‌نـامه (ذیل/ طاهره)، مشاهیر زنان (۱۹۰ – ۱۸۷)، مینو در (۴۸۸ –۴۸۵ / ۲).

قرص رز، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی قرص رز : فرمانده محور عملیاتی تیپ ۲۱ امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

خاطرات

داوود بختیاری دانشور:

بر گرفته از خاطرات شفاهی خانواده ودوستان شهید

نسیم خنـک شـرقی، بـه آرامی چهره هـای آفتـاب سـوخته زن و مرد را نـوازش می کرد. گنبـد طلا‌یی حرم، زیر تـابش یکنـواخت خورشـید برق می زد. ساعتی از ظهر گذشـته بود اما داغی سـنگ فرش کف محل ورودی به صـحن، هنوز داغ بود و هر دو، گرمای سنگ ها را زیر پاها احساس می کردند.

تردیدی ناشـناخته در چهره هر دو موج می زد. بازیگوشـی کودکی که سعی داشت دست های کوچکش را از قلاب پنجه های پدر و مـادر برهانـد و روی سـنگفرش بـدود، تـوجه زن و مرد را به خود جلب کرد. لحظـاتی هر دو محو دور شـدن کودک و والـدینش شدند و باز هم نگاه سر گردان آن دو، به هم گره خورد و کلام ناگفته ای رد و بدل شد:

یعنی می شود ما هم یک روز دست بچه مان را بگیریم و بیاییم زیارت؟

مرد آرام زمزمه کرد:

بیا برویم پیش پنجره فولاد، مگر نمی خواهی دخیل ببندی؟

زن جواب داد:

اگر بروم تو حرم، تا حاجتم را نگیرم، بیرون نمی آیم.

مرد لبخد زد:

حاجت را به زور نمی گیرند، زینب خانم! باید از ته دل حاجت کنی تا حاجت روا شوی.

من که صد دفعه طلب کردم، چرا حاجت نگرفتم آقا رضا؟

یا از عمق وجود نبوده، یا قابل نبودی.

جواب مرد، زن را برای لحظـاتی به فکر فرو برد. ده سـال به دنبـال داشـتن فرزنـد، به همه جـا مراجعه کرده بود، از پزشـک تا حکیم خانگی از نذر و نیاز هم چیزی کم نگذاشته بود. اما باز از داشتن بچه خبری نبود. حرف مرد تلنگری بود که روح نیازمند زه را بیدار تر می کرد، چادرش را محکم تر گرفت و حرکت کرد.

مرد متعجب از حرکت تند و ناگهانی زن به دنبالش دوید.

زینب خانم چی شده؟

زن جوابی ندارد. شاید سوال مرد را هم نشنید. او تنها ضریح را می دید. آن هم پشت پرده ای از اشک، تار و مبهم.

رضا حال و هوای زینب را درک کرد و او را به حال خودش گذاشت. خودش هم دست کمی از زینب نداشت. ناخوداگاه احساس کرد که بغضش سر باز کرده و قطرات اشک، آرام و بی سر و صدا بر صورتش می غلتد. همان جا رو به قبله ایستاد و نماز را قامت بست.

ساعتی گذشت. صدای نقاره، مرد را به خود آورد.

چقدر از وقت گذشته؟ نکند زینب منتظر من باشد؟

از جا بلند شد و خود را به در همان صحنی که وارد شده بود رساند. از زینب خبری نبود. چند بار طول و عرض صحن را طی کرد.

چقدر دیر کرد ه؟ هیچ وقت زیارتش این قدر طول نمی کشید.

از روی ساعت بزرگ مناره، زمان را مرور کرد و زیر لب گفت:

پنج و نیم شده.

تصویر زینب، برای لحظاتی به چشمش آمد که خود را به او رساند و با لبخند اشاره کرد:

بریم؟

رضا با تعجب گفت:

زیارت قبول. چقدر طولانی شد؟

ناگهان متوجه تغییر حالت زینب شد و پرسید:

گریان رفتی، خندان بر گشتی؟

مرد احساس کرد که زینب زیر چادر خندید. هر چند صورتش را پوشانده بود اما مرد و خنده و خوشحالی زن را احساس کرد.

توسل، گریه را تبدیل به خنده می کند.

مرد با تعجب پرسید:

طوری شده؟

طوری می شود. باید منتظر یک اتفاق خوب باشیم.

مرد ناباوانه جواب داد:

حتما آن اتفاق مهم، تولد یک بچه است؟

چرا که نه.

من که باورم نمی شود.

چرا باورت نشود؟ مگر خودت نگفتی با دل شکسته، هر چه از آقا بخواهی، حاجت روا می کند؟

رضا با ذوق و شوق گفت:

تو ر به خدا بگو چی شده؟ دارم کلافه می شوم.

زینب با آرامش خاطر جواب داد:

بیا برو به روی حرم بنشین تا برایت بگویم.

مرد کنار زن نشست و زن شروع به صحبت کرد:

با همان حال و روزی که دیدی، رفتم داخل حرم. رو به روی ضریح نشستم و شروع کردم به عجز و ناله. نمی دانم با صدای بلند بود یا کوتاه. همین قدر می دانم که زار می زدم و گریه می کردم. فقط یادم می آید که چند بار گفتم یا امام هشتم. تو را به حق خواهرت حضرت معصومه حاجت من را بده. نمی دانم چقدر گذشت. فقط یک لحظه خانم سبز پوشی را دیدم که آرام دستش را به شانه ام زد و گفت آقا حاجت شما را داده، بلند شو، سر راه مردم نشستی. سرم را بلندکردم و دیدم آن خانم راست می گوید و من درست وسط راه عبور زوار نشسته ام. از جا بلند شدم اما هر چقدر گشتم، از آن خانم خبری نبود.

زن سکوت کرد. مرد هم چیزی نگفت. زینب پرسید:

باور نمی کنی؟

مرد که بغض گلویش را می فشرد، آرام جواب داد:

چرا باور نمی کنم. این ها عینه حقیقته. ما چشم و دل مان کور است که نمی توانیم این چیز ها را ببینیم.

بعد آهی کشید و بلند گفت:

به او حسودیم می شود، زینب. با دل پاک و بی ریایی که دارد از آقا حاجتش را گرفته، حسودیم می شود.

از جا بلند شد:

حالا پا شو برویم که دلواپس مان می شوند.

نمی توانم از حرم دل بکنم. باید قول بدهی من را بیشتر برای زیارت بیاوری.

رضا گفت:

خاطر جمع باش. نمی گذارم به هفته برسد.

زن و مرد رو به روی حرم ایستادند. دست ها را روی سینه گذاشته و سلام دادند.

حال باید منتظر اتفاق خوبی که باید می افتاد، می شدند.

قرنی، ولی الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سپهبد ولی اللّه قَرَنی در سال ۱۲۹۲ ش در اصفهان به دنیا آمد. از ابتدای ورود به ارتش، فعالیت علیه رژیم طاغوت را آغاز کرد و در سال ۱۳۳۷ ش در پی افشای کودتا بر ضد رژیم به همراه دوستانش دستگیر شد. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی، شهید قرنی نیز به سمت اولین رییس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شد. حضور ارزشمند وی می‌توانست منشأ تحولات اسلامی فراوانی در ارتش آن زمان قرار گیرد ولی پس از گذشت ۷۲ روز از پیروزی انقلاب اسلامی، سپهبد قرنی توسط چند تروریست گروهک ضاله فرقان به شهادت رسید. این توطئه و دیگر توطئه‌های مشابه نتوانست در پیشرفت انقلاب اسلامی و انسجام ارتش خللی ایجاد نماید. چرا که با تدبیرهای امام خمینی(ره)، همه نقشه‌های شیطانی دشمنان ایران و اسلام نقش بر آب شد و روز به روز بر اقتدار و محبوبیت ارتش جمهوری اسلامی افزوده گشت.

قره باغی، ارتشبد عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۷ در تبریز متولد شد. پدرش میرزا کریم‌خان شغل تجارت داشت و اجداد این خانواده پس از انعقاد قرارداد ترکمن‌چای از قره‌باغ قفقاز به ایران آمدند و به شغل تجارت و زراعت پرداختند. عباس پس از انجام تحصیلات ابتدائی وارد دبیرستان رشدیه شد و چهار کلاس دبیرستان در مدرسه‌ی مزبور پایان داد و از سال پنجم وارد دبیرستان نظام تبریز گردید و در ۱۳۱۵ دیپلم نظام گرفت و وارد دانشکده‌ی افسری تهران شد و دوره‌ی دو ساله‌ی دانشکده را به اتمام رسانید. در دوره‌ی دو ساله‌ی دانشکده جزو سی‌نفر دانشجویانی بود که در دسته ولیعهد قرار داشتند و علاوه بر آن منشی ولیعهد نیز بود. قره‌باغی در ۱۳۲۱ به گارد سلطنتی منتقل گردید. ضمنا در دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی نام‌نویسی کرد و دوره‌ی دانشکده‌ی مزبور را در ۱۳۲۳ پایان داد و بعدا در فرانسه تحصیلات حقوقی خود را ادامه داده و دکترای حقوق بین‌المللی عمومی گرفت. دوره‌ی دانشگاه جنگ تهران و دوره‌ی ستاد فرماندهی دانشگاه جنگ فرانسه را نیز با درجه‌ی ممتاز گذرانید. اهم مشاغل وی عبارتند از: فرماندهی تیپ، فرماندهی دانشگاه نظامی، فرماندهی لشکر گرگان، فرماندهی لشکر گارد سلطنتی، رئیس ستاد نیروی زمینی و بالاخره قائم‌مقام نیروی زمینی در ۱۳۵۲ به فرماندهی سپاه غرب منصوب شد و در ۱۳۵۳ به فرماندهی ژاندارمری کل کشور منصوب گردید. در شهریور ۱۳۵۷ در کابینه‌ی جعفر شریف‌امامی به وزارت کشور منصوب و معرفی گردید و در کابینه‌ی غلامرضا ازهاری نیز همان سمت را داشت و مدت کوتاهی علاوه بر وزارت کشور امور وزارت امور اقتصادی و دارائی با او بود. شاه قبل از فرار از ایران، او را به ریاست ستاد بزرگ منصوب نمود و تا پایان رژیم (۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷) در آن سمت مستقر بود. پس از انقلاب مدتی مخفی بود تا سر از اروپا درآورد. ضمنا پس از خروج شاه از ایران، عضویت شورای سلطنت را هم عهده‌دار بود. ارتشبد قره‌باغی در اروپا مانند سایر فراریان به انتشار خاطرات خود مبادرت نمود و خاطرات او مانند تمام خاطره‌ها، لایحه‌ی دفاعیه است و درباره‌ی صحت و سقم آن محتاج به بررسی و دقت بیشتری است که طبعا در این زمینه با توجه به سایر نوشته‌ها، بعدها اظهارنظر خواهد شد. ارتشبد قره‌باغی در سال ۱۳۷۶ در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قره چلو، رسول

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رسول قره چلو : قائم مقام فرمانده گردان ولی عصر(عج)لشگر ۳۱عاشورا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۶ در خانواده ای متوسط به دنیا آمد. چون در خانواده روحانی و مذهبی زندگی میکرد, از اوان کودکی به فراگیری قرآن و علوم اسلامی مشغول شد . در هفت سالگی تحصیلاتش را شروع کرد, تا دیپلم خود را از دبیرستان شریعتی(فعلی) زنجان گرفت . در طول تحصیلاتش طعم تلخ جور وستم طاغوت را به خوبی احساس نمود و از جنایتهائی که در ابعاد مختلف مادی و معنوی به مردم مسلمان روا می شد آگاه شد. بدین ترتیب از بدو شروع انقلاب با عشق و اخلاص خود را به آغوش انقلاب انداخت و نقش موثری را در پیشبرد انقلاب ایفا نمود. او با قاطعیت کم نظیر مبارزه اش را علیه رژیم شروع کرد, و یکی از فعالیترین افراد به شمار می رفت .مرتب برای ماموران طاغوت دردسر ایجاد می کرد و در این راه چندین بار برای دستگیریش اقدام کرده بودند و هر بار از چنگشان فرار کرده بود. رسول همیشه قرآن را با صدای بلند وزیبا تلاوت می کرد. خصوصیات اخلاقیش برای همه درس بزرگی

بود. قلبش همیشه در تلاطم بود و هیچگاه در آرامش نبود او هیچ وقتی راضی نمی شد که به جز خدا, کسی از خدماتش با خبر باشد. اخلاق اسلامی را پیشه خود ساخته بود .هیچگاه از نماز و دعا و شرکت در مراسم نماز وحدت و دعای کمیل غافل نمی شد. مایل به پوشیدن لباس تازه نبود و نمی پوشید. همیشه تبسمی بر لب داشت زیاد حرف نمی زد و آرام و ساکت بود و علاقه شدیدی به مطالعه داشت. بعد از انقلاب برای اینکه توانسته باشد, مسئولیت سنگینش را در قبال دینی که به انقلاب داشت، ادا نماید به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و مشغول خدمتگذاری به انقلاب و مردم مسلمان ایران شد و سپس به منظور مقابله با ضد انقلابیون مزدور به کردستان رفت و مدت چهار سال با ضد انقلابیون به نبرد پرداخت. پس از اینکه از کردستان برگشت به جبهه جنگ با ارتش صدام رفت. در تمامی عملیات شرکت می کرد و چندین بار هم زخمی شده بود. ولی با این حال دست از مبارزه نمی کشید.

دفعه آخر که عازم جبهه شده بود به مادرش همه چیز را سفارش کرد و از تمامی دوستان و آشنایان حلالیت خواست .او در جبهه شلمچه پس از رشادتهای بی نظیر در تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۶۵ شهدشیرین شهادت را نوشید و به جمع دیگر گلگون کفنان پیوست. از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۵ که به درجه شهادت نائل آمد عضو شورای عملیاتی در منطقه کردستان و مسئول اطلاعات عملیات در منطقه مهاباد مسئول عملیاتی محور دارخوین در تاریخ ۲۰/۷/۱۳۶۰ معاون محور یکم در لشگر امام حسین در عملیات ثامن الائمه، معاون گردان در منطقه جنوب در لشکر ویژه شهداء کرج معاون محور در عملیات ولفجر مقدماتی و والفجر یکم در منطقه فکه در لشگر ۳۱ عاشورا معاون گردان ولی عصر در لشگر ۱۷ علی ابن ابیطالب و مسئول ضد اطلاعات در منطقه دیوان دره و سقز و مهاباد، معاون محور در عملیات والفجر ۸ ، عضو شورای طرح عملیات در قرارگاه حمزه سیدالشهداء در اورمیه مسئول اعزام نیرو در زنجان معاون گردان المهدی (ع) و مسئولیتهای دیگر. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

قره گوزلو، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ناصرالملک، فرزند سرتیپ احمدآقا، از فرماندهان قزاق همدان و جدش میرزا محمودخان ناصرالملک ار درباریان بسیار متنفذ و مورد علاقه‌ی ناصرالدین شاه بود. ابوالقاسم پس از تحصیلات مقدماتی، در ۱۲۹۵ ه.ق برای ادامه‌ی تحصیل به انگلستان رفت و رشته‌ی علوم سیاسی و مالی را در دانشگاه آکسفورد به مدت شش سال به اتمام رسانید پس از مراجعت به ایران در سال ۱۳۰۲ ه.ق به استدعای جدش ناصرالملک، لقب مشیرحضور به او داده شد و در وزارت انطباعات جزء مترجمین قرار گرفت و روزنامه‌های خارجی را بعضا برای شاه ترجمه می‌کرد. در ۱۳۰۵ ه.ق میرزا محمودخان ناصرالملک که از محارم ناصرالدین شاه بود، درگذشت و تمام القاب و مناصب و مکنت او و همچنین حکومت همدان، به ابوالقاسم مشیر حضور رسید و ناصرالملک شد. در سلطنت ناصرالدین‌شاه، در حالی که در زمره‌ی درباریان بود کارش مترجمی و خواندن روزنامه و ترجمه‌ی قوانین خارجی برای شاه بود. مدتی نیز در مجلس دربار عضویت داشت. پس از واقعه‌ی رژی، به دستور ناصرالدین شاه برای مذاکره به انگلستان رفت. در ۱۳۱۴ ه.ق مظفرالدین شاه در اثر دسایس درباریان که در راس آنها فرمانفرما داماد شاه بود، میرزا علی‌اصغرخان امین‌السطان را از صدارت عزل و به قم تبعید نمود و صدارت ایران را به میرزا علی‌خان امین‌الدوله که سالها شور اصلاحات و تجددخواهی در سر داشت سپرد. امین‌الدوله اصلاحات را از مالیه و خزانه‌ی کشور شروع کرد و ابوالقاسم‌خان ناصرالملک را به وزارت مالیه برگزید تا

به اطلاعاتی که از علوم جدید مالی داشت، سر و صورتی به خزانه و مالیه بدهد. ناصرالملک اصول مالیاتی قدیم را بر هم زد و درصدد بود که سیستم حساب را از سیاق خارج و مانند کشورهای اروپائی بر اساس عدد برقرار نماید و درآمد و هزینه‌ها مشخص شوند.

اصلاحات ناصرالملک به ثمر نرسید و با کنار رفتن امین‌الدوله او هم از وزارت مالیه معزول و پس از چندی به حکومت کردستان منصوب شد. میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان جانشین امین‌الدوله، او را از مرکز دور ساخت. ناصرالملک مدتی در کردستان بود و بعد به تهران آمد و تا مشروطیت کار مهمی به او ارجاع نشد. بعد از مشروطیت، ناصرالملک به خدمت دعوت و در کابینه‌های وزیرافخم و میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابک) به وزارت مالیه برگزیده شد و اولین وزیری بود که دستور صادر کرد در وزارت مالیه میز و صندلی بگذارند و کارمندان پشت میز بنشینند. در اثر این اقدام وزیر مالیه، بعضی از جراید آن روز به عنوان تمسخر مطالبی می‌نوشتند و متذکر می‌شدند که ناصرالملک وزارتخانه را با خیاطخانه اشتباه گرفته است، میز برای خیاطی است نه اداره.

ناصرالملک در ۴ آبان ۱۲۸۶ از طرف مجلس مامور تشکیل دولت شد و کابینه‌ی خود را به شاه و مجلس معرفی کرد و وزارت مالیه را نیز خود بر عهده گرفت. در دوران نخست‌وزیری ناصرالملک، تشنج در تهران بالا گرفت. واقعه‌ی توپخانه که منجر به قتل و جرح عده‌ای شد، محمدعلی میرزا نسبت به ناصرالملک بدبین و او را از صدارت خلع و به زندان افکند که با کمک سفارت انگلیس از زندان مستخلص و روانه‌ی اروپا شد. نظام‌السلطنه و مشیرالسلطنه هر یک مدتی نخست‌وزیر بودند تا آنکه مجددا ناصرالملک به خدمت دعوت شد و اعضای کابینه‌ی خود را تلگرافی معرفی کرد و میرزا جوادخان سعدالدوله وزیر خارجه را به کفالت برگزید ولی خود از آمدن به ایران خودداری نمود و این دولت نیز مواجه با یک سلسله تشنجات گردید و لاجرم به صورت دستجمعی استعفا دادند و ناصرالملک همچنان در اروپا بود.

بعد از فوت علیرضاخان عضدالملک نایب‌السلطنه برای تعیین جانشین بین دستجات مختلف اختلاف بروز کرد. سردار اسعد و مستوفی و ناصرالملک کاندیدای نیابت سلطنت بودند. سرانجام ناصرالملک برنده شد و به نیابت سلطنت رسید. وی از آمدن به ایران مدتها خودداری نمود تا اینکه به ایران وارد شد. از اقدامات ناصرالملک در این سمت، تشکیل احزاب سیاسی است. و ضمن بیانیه‌ای متذکر شد که در حکومت پارلمانی باید مجلس متکی به احزاب باشد و دو حزب تشکیل داد. ناصرالملک مردی تحصیل‌کرده و اروپادیده بود و با مشروطه‌خواهان صفائی نداشت. مظفرالدین شاه جلساتی برای انجام خواسته‌ی آزادی‌خواهان که همان عدالتخانه بود تشکیل می‌داد که ناصرالملک نیز در آن جلسات شرکت داشت. او معتقد بود حکومت قانون و مشروطه برای ایران زود است از اینرو با مشروطه‌خواهان هماهنگی نکرد. با وجودی که سالها در انگلستان و فرانسه اقامت گزیده بود، معذلک روح دیکتاتوری در او به شدت وجود داشت. هنگامی که به نیابت سلطنت رسید، از انجام انتخابات طفره رفت و در مدت سه سال‌ونیم نیابت سلطنت او، ایران مجلس نداشت و مطبوعات به شدت در فشار و مضیقه بودند. وقتی دخالت بختیاری‌ها را در کار دید، به پاریس رفت و مانند یک شاهزاده به گردش و تفریح پرداخت و امور سلطنت را با مکاتبه و تلگراف انجام می‌داد. سردار اسعد و بختیاری‌ها تصمیم به عزل او گرفتند. حتی افرادی را نیز برای مذاکره نزد او فرستادند اما نه استعفا داد و نه به ایران آمد و تا روز آخر نیز حقوق خود را کامل وصول نمود. روزی که جنگ بین‌المللی اول شروع شد، برای آنکه از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند، بار سنگین سلطنت را به دوش احمد میرزا گذاشت در حالی که او هنوز به سن قانونی نرسیده بود. و خود پس از چند روز استراحت در ملک ییلاقی خود در چالهرز، به اروپا رفت. ناصرالملک روی‌هم‌رفته سیاستمداری محیل مودب و دانا بود و در دوران خدمت خود می‌توانست منشاء خدماتی شود ولی ثروت زیادی که از جدش به او رسیده بود، او را وادار به زندگی بهتر در محیط بهتری می‌کرد. او معتقد بود باید با اندوخته و ثروت زندگی را حتی در بهترین کشورهای خارج داشت. در زمان نیابت سلطنت، این فکر را به احمد میرزا تلقین نمود و او هم در بحبوحه جنگ بین‌المللی اول که مردم ایران در قحط و غلا غوطه‌ور بودند و بعضی از

مردم از خون و پوست مردار ارتزاق می‌کردند، به فروش گندمهای خود پرداخت و از اینرو مردم به جای سلطان احمدشاه، به او لقب «احمد علاف» دادند. ناصرالملک با رجال و سیاستمداران انگلستان دوستی نزدیکی داشت ولی هرگز از این دوستی نخواست به نفع مملکتش استفاده کند. حتی در موقعی که احمد میرزا به انگلستان رفت و انگلیس‌ها تنفیذ قرارداد ۱۹۱۹ را از او خواستند و او در جواب آنها گفت مملکت من کشوری دموکراسی است، باید این قرارداد به مجلس شورای ملی ارجاع شده بعد به صحه برسد. می‌گویند بعد از آن شب ناصرالملک که در اروپا بود، به شاه گفته بود «کار خودت را ضایع کردی». ناصرالملک ثروت زیادی داشت، قسمت اعظم این ثروت از جدش میرزا محمودخان ناصرالملک که مدتها در زمان ناصرالدین شاه وزیر تجارت و خارجه بود، به او رسیده بود. ناصرالملک دوم به این ثروت افزود، مخصوصا در دوران نیابت سلطنت حقوق خوبی دریافت می‌کرد ولی کوچکترین آثار خیریه از وی باقی نماند. حتی به معارف و فرهنگ هم که اعتقاد او برای پیشرفت مملکت بود کمک نکرد. تنها اثری که از او باقی است، ترجمه‌ی نمایشنامه‌ی اتللو اثر شکسپیر از انگلیسی به فارسی است. منزل شهری او واقع در کوچه برلن تا چند سال قبل در اختیار فرزندانش بود ولی در این اواخر آن را به قیمت بسیار گزافی فروختند. محسن قراگوزلو فرزند کهتر او چند دوره نماینده‌ی مجلس و مدتی نیز رئیس تشریفات دربار بود. حسینعلی فرزند دیگرش داماد تیمورتاش شد. ولی پس از سقوط او متارکه کرد. تنها دختر او به همسری حسین علاء درآمد. وفات وی در ۱۳۰۶ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قره‌گوزلو، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

به ترتیب به القاب ساعدالسلطنه، سردار اکرم و امیرنظام ملقب گردیده است. یکی از مالکین بزرگ ایران است که دو بار در مشروطیت ایران به وزارت رسیده

است. تولد او در سال ۱۲۳۵ ش اتفاق افتاد. پدرش اعتمادالسلطنه از مالکین همدان و سرداران دوره محمدشاه و فوج همدان نیز تحت فرماندهی او بود. عبدالله‌خان پس از اینکه به سن رشد رسید، به او درجه‌ی سرهنگی داده شد و معاونت فوج همدان را بر عهده گرفت. در سن بیست سالگی ملقب به ساعدالسلطنه شد و از طرف ناصرالدین شاه به او درجه‌ی امیرتومانی اعطاء گردید. در سال ۱۳۱۰ ه.ق به علت اختلافی که بین او و نایب‌السلطنه ایجاد شد، بازداشت و به تهران آمد و در خانه‌ی کامران میرزا به حبس افتاد ولی با پرداخت یک هزار تومان از زندان خلاصی پیدا کرد. در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه با پیش‌کشی قابل ملاحظه‌ای لقب سردار اکرم به او داده شد. در سال ۱۳۲۳ منصب سرداری و لقب امیرنظام دریافت کرد. امیرنظام در سال ۱۲۸۸ در کابینه ناصرالملک نوه‌ی عموی خود، مدتی وزیر دارائی بود ولی از حساب و کتاب اطلاعی نداشت. در کابینه‌ی عین‌الدوله هم چهارماه وزارت دارائی به عهده‌ی او قرار گرفت. مدتی هم حکومت کردستان با او بود. امیرنظام یکی از مالکین بسیار بزرگ ایران بود. سواد حسابی نداشت ولی به علت ثروت سرشاری که به وی توارثا رسیده بود، در زمره‌ی رجال درجه اول ایران محسوب می‌شد و غالبا مسائل سیاسی در منزل او رتق و فتق می‌گردید. چند سفر به خارج رفت و در عمر طولانی خود از زندگانی بهره‌ی کافی برد. به مکه‌ی معظمه هم سفر نمود. معروف است که در سفر حج، یکهزار گوسفند و گاو قربانی نموده است. بعد از فوت او پسرش حسینقلی به لقب امیرنظام نائل آمد. در ۱۲۹۷ ش درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قره‌گوزلو، علیرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف بـه بهاءالملـک سـوم، وزیر، وکیـل مجلس، مالـک بزرگ، فرزنـد علیقلی‌خـان بهاءالملـک و خـواهرزاده‌ی ناصـرالملک نایب‌السلطنه احمدشاه قاجار. در ۱۲۵۹ در همدان متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به اروپا رفت و مدتی مدید در اروپا در رشته‌ی اقتصاد و امور مالی تحصیل نمود. بیشتر تحصیلات وی در انگلستان انجام گرفت. پس از مراجعت به ایران مدتی به مشاغل آزاد پرداخت. در ۱۳۰۱ در یکی از کابینه‌های مستوفی به وزارت دارائی تعیین شد. در دوره‌ی چهارم از همدان به وکالت مجلس شورای ملی برگزیده شد. در ۱۳۰۷ به هنگام تاسیس بانک ملی، از طرف رضاشاه به ریاست هیئت نظار بانک ملی گمارده شـد ولی به علت اختلاف نظری که بین وی و دکتر لینـدنبلات آلمانی رئیس بانک ملی حاصل شـد، کناره‌گیری کرد. در ۱۳۲۱ در کابینه‌ی قوام‌السلطنه مجددا به وزارت دارائی تعیین گردید. پس از وقایع ۱۷ آذر طوعا از وزارت کناره‌گیری کرد. در ۱۳۳۳ بلاعقبه درگـذشت. در جوانی یکی از کتابهای منتسکیو به نام بلنـدی کار رومیان و پستی کار ایشان را ترجمه و انتشار داد. وی در همـدان دارای املاک زیادی بود. پس از مرگ وی همه‌ی آنها به برادرزاده‌اش منوچهر قره‌گوزلو رسید.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قره‌گوزلو، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوالقاسم ناصرالملک، متولد ۱۲۷۳ ش در تهران است. وی تحصیلات ابتدائی و متوسطه و عالی خود را در انگلستان پایان برد و وارد دربـار پهلوی شـد. سالهـا از نزدیکـان بود. در ادوار هفتم، هشـتم و نهم به وکـالت مجلس برگزیـده شـد.وفات او در سن ۷۷ سالگی اتفاق افتاد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قره‌گوزلو، منصور علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سـردار اکرم، فرزنـد حاج عبـدالله‌خان امیرنظام همـدانی است. در ۱۲۷۳ ش در همـدان تولـد یافت. پـدرش در آن ایام از مـالکین درجه اول ایران بود و متجاوز از هزارپارچه آبادی در تهران و کردسـتان و کرمانشاهان داشت. وقتی منصورعلی تحصـیلات خود را در همـدان تمام کرد و زبان فرانسه را فراگرفت، به اروپا اعزام شد. قریب ده سال در آنجا به تحصـیل اشـتغال داشت. زبان و ادبیـات فرانسه را به خوبی آموخت و درجه‌ی علمی از دانشـگاه دریـافت کرد. وقـتی به ایران بـازگشت، بـا دختر وثوق‌الـدوله پیوند

زناشوئی بست. این وصلت موقعیت و نفوذ او را چند برابر نمود. او بدون اینکه شغل دولتی بپذیرد، از املاک و مستغلاتی که از پدرش به ارث به او رسیده بود، زندگی مرفه و در حد اعلای ممکن را ادامه می‌داد. وقتی برادرش امیرنظام دوم رئیس تشریفات دربار رضاشاه بود، موجبات وکالت مجلس سردار اکرم را فراهم کرد و در دوره‌ی یازدهم از همدان به وکالت رسید. پس از اتمام دوره‌ی مزبور وکیل نشد تا اینکه بعد از ۱۳۲۰ قوام‌السلطنه عموی همسرش، او را به استانداری کرمانشاه منصوب نمود. سردار اکرم برخلاف برادرش در مدت کوتاهی ثروت بیکران خود را خرج کرد. مخارج زیاد مسافرتهای طولانی و نداشتن عقل معاش، اورا به مرحله‌ای رسانید که محتاج حقوق اداری بود. وی در ۱۳۲۲ در حدود سن ۶۰ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قره‌گوزلو، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا تقی‌خان و برادرزاده‌ی بهاءالملک، در ۱۳۰۴ ش در همدان متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی به اروپا رفت. چند سالی به تحصیل اشتغال ورزید ولی دوره‌ی دانشگاه را به اتمام نبرد. پس از ورود به ایران وارد دربار شد. خیلی سریع ارتقاء مقام یافت، آجودان و رئیس تشریفات شد. فوق‌العاده اعتماد پادشاه را جلب کرد. تقریبا بعد از وزیر دربار همه‌کاره بود. شاه در سفر و حضر با او به سر می‌برد و نزد شاه خیلی عزیز بود. در دوره‌ی نوزدهم وقتی سنش مقتضی وکالت شد، به امر شاه از همدان به وکالت انتخابش کردند. در مجلس هم به مناسبت نزدیکی با شاه صاحب نفوذ بود و گاهی پیغام رئیس مجلس را به شاه می‌رساند. وقتی مجلس به اتمام رسید، هوس شغل اجرائی پیدا نمود. چون سابقا رئیس فدراسیون دوچرخه‌سواری بود، او را به ریاست سازمان تربیت بدنی منصوب نمودند و ورزش ایران را در اختیار او قرار دادند. در سفری که به اتفاق فرح‌پهلوی به اروپا داشت، به ملاقات ثریا اسفندیاری همسر سابق شاه رفته بود. وقتی این خبر در پاریس به گوش فرح رسید، سخت برآشفت و تلفنی به شاه شکایت برده تعقیب و عزل قره‌گزولو را مصرا تقاضا نموده بود. شاه نیز خواسته‌ی همسر خود را به جا آورد و منوچهر قره‌گوزلو آجودان و عزیزدردانه و نزدیک خود را در همان پاریس برکنار ساخت و حتی اجازه‌ی ورود به ایران به او نداد. در یک زمان کوتاه، تمام مقام و منزلت و تقرب او از بین رفت. او مدتی در پاریس اقامت گزید و ثروت بادآورده‌ی خود را که ارث دو عموی بلاعقبه‌اش (بهاءالملک و اعتمادالدوله) بود، در کازینوها به باد فنا داد به طوری که برای مخارج یومیه لنگ گردید. دست تضرع و التماس سوی شاه دراز کرد. عده‌ای به شفاعت نشستند تا اجازه داده شد به ایران بازگردد. وقتی به ایران آمد، مختصر شهریه‌ای برای او تعیین شد که با همان گذران می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قره‌گوزلو، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به اعتمادالدوله، وزیر معارف، مالک بزرگ، دانشمند، فرزند بهاءالملک دوم، در ۱۲۶۱ در همدان دیده به جهان گشود.

وقتی به سن تمیز رسید، تحصیلات خود را آغاز کرد و طبق معمول روز ادبیات فارسی، تاریخ و جغرافیا، ریاضیات و هیئت و قدری حکمت و فلسفه خواند. زبان فرانسه را نیکو آموخت، سپس عازم اروپا شد. سالی چند در پاریس به سر برد، علم حقوق و اقتصاد را فراگرفت و لیسانسه شد و به ایران بازگشت. چون مردی غنی و ثروتمند و مالدار بود، به دنبال مشاغل سیاسی و اداری نرفت.

بیشتر وقت خود را صرف مصاحبه و مذاکره با دانشمندان و ادباء می‌نمود. منزل او واقع در خیابان کوشک (حدفاصل فردوسی و لاله‌زار نو) که باغچه‌ای بزرگ و مشجر بود، مرکز تجمع ادب دوستان، شعراء و دانشمندان بود. ادیب پیشاوری سالها در منزل او زندگی می‌کرد و با عزت و احترام از وی پذیرائی می‌شد. داور در تشکیلات جدید دادگستری، وی را دعوت به همکاری نمود و با رتبه‌ی نه قضائی مستشار دیوان عالی کشور شد. در سال ۱۳۰۷ در دولت حاج مخبرالسلطنه به عضویت کابینه دعوت شد. وزارت معارف را به عهده‌ی او قرار دادند. از همان سال موضوع اعزام سالی یکصد دانشجو به خارج به تصویب و اجرا رسید. تا اواخر سال ۱۳۱۱ در همان سمت مستقر بود تا اینکه استعفا و کناره‌گیری کرد. در سال ۱۳۱۶ در سن ۵۰ سالگی بلاعقبه درگذشت و طبق وصیت وی را در یکی از باغهای خویش در بیرون شهر همدان دفن کردند. اعتمادالدوله مردی بود ادب‌دوست، باصفا و متمول و بسیار مودب. نخستین وزیری که کتابهای فرهنگی را به چاپ رسانید او بود. نه تنها حقوق خود را از وزارت فرهنگ نمی‌گرفت بلکه از خود هم مبلغی به فرهنگ می‌داد. روزی که از وزارت معارف معاف شد راضی و خوشحال بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قریب گرگانی، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به «شمس‌العلماء» و متخلص به ربانی، در ۱۲۶۲ قمری در قریه گرگان متولد شد. پدرش حاج علیرضا پیشه‌ی بازرگانی داشت و غالبا در قم اقامت می‌نمود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد و در رشته‌های ادبیات عرب، فقه، اصول، کلام، منطق و فلسفه فارغ‌التحصیل گردید، سپس برای ادامه‌ی تحصیل عازم عتبات شد و سه سال به تحصیل عالی پرداخت و محضر خیلی از علماء از جمله میرزای شیرازی را درک کرد. پس از مراجعت به ایران، چندی در مدارس تهران تدریس کرد آنگاه بنا به دعوت آقاخان محلاتی، برای تعلیم فرزندان او به هندوستان سفر نمود و قریب نه سال در آنجا به تدریس و تحصیل و کسب فیض مشغول بود و با مکتبهای فلسفی هندوستان مانند آئین بودا و آئین هندو آشنائی کامل یافت. قرب پس از مراجعت به ایران، به کار فرهنگی دعوت شد و به ریاست مدرسه علمیه منصوب گردید، بعد ریاست مدرسه‌ی قاجاریه را به او دادند و سپس برای تدریس زبان و ادبیات فارسی، به مدرسه‌ی علوم سیاسی دعوت شد و تا حین‌الفوت در آنجا تدریس می‌نمود. در ۱۲۹۳ به شغل قضائی دعوت گردید و مقام دادستانی کل به او تفویض گردید. چندی در این سمت مهم اشتغال داشت ولی این سمت با مزاج او سازگار نبود. از دادستان به مستشاری دیوان عالی تمیز رسید. وفات او در بهمن‌ماه ۱۳۰۵ در سن هفتاد سالگی اتفاق افتاد.

شمس‌العلماء مردی دانشمند، ادیب، شاعر و محقق بود. در طول حیات خود متجاوز از ۲۵ جلد کتاب تالیف و تصنیف نمود که برخی به زبان فارسی و عده‌ای به زبان عربی است. از جمله کتب او به زبان فارسی کتابی است به نام ابدع‌البدایع که در علم بدیع و محسنات آن این است که بسیار ساده و روان با امثله شیرین و فصیح تهیه و تنظیم شده است که برای هر کسی از هر طبقه قابل استفاده است. از کتب دیگر او نورالحدقه و نورالحدیقه و روح معالم و قطوف‌الربیع در علم عروض است. وی متجاوز از سه هزاربیت اشعار فارسی و عربی دارد. اشعارش پرنغز و از معانی فلسفی و استحکام عروض و بدیع برخوردار است. شمس‌العلماء در

جوانی مدتی به سیاحت پرداخت، چندی در قفقازیه و باکو به سر برد و زمانی نیز در عثمانی به سیر و سیاست و مطالعه امرار وقت کرد. او در نوجوانی به تعلیم خط پرداخت و نزد محمدعلی صفا خطاط معروف نوشتن خطوط هفتگانه را تعلیم دید. در خط نستعلیق شیوه‌ی استاد خود را آموخت. در موسیقی و آهنگ نیز مدتی صرف وقت کرد و کتابی در این زمینه به نام موسیقی و آهنگ در ایران باستان تنظیم و تالیف نمود. از او سه پسر به نامهای عبدالجواد، ضیاءالدین و ابوالفضل و چهار دختر باقی ماند که همگی مدارج علمی را طی کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قریب، جمشید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مترجم‌الممالک قریب، در ۱۲۹۰ ش در تهران متولد شد. پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی عالی حقوق و علوم سیاسی شد و دوره‌ی سه‌ساله‌ی مدرسه‌ی مزبور را در علم حقوق به اتمام رسانید و در ۱۳۱۱ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. چندی در ادارات مختلف به کارآموزی و تجربه‌اندوزی پرداخت. اولین سمت خارج از کشور او، اتاشه‌گری سفارت برلین بود. بعد در نمایندگی ژنو همان سمت را احراز کرد. مدتی در تهران منشی مخصوص وزارتی بود. آنگاه با سمت دبیراول به سفارت کبرای ایران در آنکارا تعیین گردید. مدتی نیز کاردار موقت بود تا به ریاست اداره تابعیت منصوب گردید. زمانی نیز سرپرستی دفتر شمس پهلوی را برعهده گرفت. آنگاه به ریاست اداره اول سیاسی منصوب شد. مدتی هم سرکنسول در بصره بود و برای بار دوم به رایزنی در سفارت کبرای ترکیه با مقام وزیرمختاری تعیین گردید. دیگر مشاغل وی عبارتند از وزیر مختاری در ترکیه، عضویت شورای عالی سیاسی، ریاست تشریفات وزارت امور خارجه.

جمشید قریب در دی‌ماه ۱۳۳۷ به سمت سفیرکبیری ایران در مصر تعیین گردید.

در اول مردادماه ۱۳۳۹ محمدرضا پهلوی در یک مصاحبه‌ی مطبوعایت درباره‌ی رابط سیاسی ایران و اسرائیل اظهار کرد ایران مدتها پیش اسرائیل را به رسمیت شناخته است.

روز سوم مردادماه جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر در نطقی که در اسکندریه ایراد کرد، شاه ایران را همدست استعمارگران نامید و توانائی مصر را در قلع و قمع رژیم او اعلام داشت و شاه را متهم کرد که در بحران کانال سوئز علیه مصر اقدام کرده است. شیخ شلتوت رئیس دانشگاه اسلامی الازهر طی تلگرافی، شاه را از شناسائی دولت اسرائیل به شدت مورد سرزنش قرار داد و در همان روز جمال عبدالناصر روابط سیاسی مصر با ایران را قطع نمود و به جمشید قریب اخطار کرد که خود و اعضاء سفارت، خاک مصر را ترک کنند. دولت ایران نیز متقابلاـ با سفیر مصر و اعضاء سفارت همان کار را انجام داد و در نتیجه روابط دو کشور قطع گردید و جمشید قریب خود را به وزارت امور خارجه معرفی نمود.

قریب در شهریور ۱۳۴۰ به سمت وزیرمختار در کشور چکسلواکی تعیین گردید و در ۱۳۴۱ سفارتخانه‌های ایران و چکسلواکی تبدیل به سفارت کبری شدند و در نتیجه قریب سفیرکبیر شد و پس از چندی به سفیرکبیری ایران در سویس تعیین شد. قریب از ۱۳۴۶ تا مهر ۱۳۵۰ سفارت کبرای ایران را در اسپانیا عهده‌دار بود و آنگاه به سفارت ایران در ترکیه منصوب گردید و قریب چهار سال در آن ماموریت بود و سرانجام بازنشسته شد و در خارج از کشور اقامت گزید و سرانجام در سال ۱۳۷۸ در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قریب، ضیاءالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهاردهم ق)، مترجم. تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی علوم سیاسی به پایان برد و از دانشکده‌ی حقوق فارغ‌التحصیل شد. پس از فراغت از تحصیل عهده‌دار مشاغل مختلفی از جمله: رایزنی سفارت ایران در پاریس، معاون اداره‌ی حقوقی در وزارت دارایی، رایزنی سفارت ایران در قاهره، ریاست اداره‌ی اول و پنجم سیاسی در مرکز بود. آثار وی: «بنده‌ی فراری»، ترجمه‌ی؛ «تاریخ سرگذشت بزرگترین سلاطین هخامنشی ایران سیروس یا کورش کبیر»، ترجمه.[۱]

فرزند محمدحسین شمس‌العلماء گرگانی، در ۱۲۷۰ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و از آنجا فارغ‌التحصیل گردید. در ۱۲۹۳ ش به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و طی خدمت طولانی خود در آن وزارتخانه که قریب نیم قرن طول کشید، مشاغل مختلفی را احراز کرد. چندی در قاهره نایب اول و مستشار و بعد کاردار شد. در سفارت ایران در فرانسه با سمت وزیرمختار، کاردار بود. مدتی مدیریت کل وزارت امور خارجه را بر عهده داشت، سرانجام به سفارت ایران در عربستان سعودی منصوب شد. وفات او در ۱۳۶۵ در تهران در سن ۹۵ سالگی اتفاق افتاد. چند ترجمه از او باقی مانـد ماننـد بنـده‌ی فراری اثر جرجی زیـدان. قریب یک پسر و سه دختر از خود باقی گـذاشت. شمس‌الدین قریب در وزارت امور خارجه به مقام کارداری و مستشاری رسید ولی در میانسالی درگذشت. از بین دختران وی، بدرالزمان قریب در رشته‌ی زبانشناسی و زبانهای باستانی، از دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا درجه‌ی دکترا گرفت. چندی در دانشگاه شیراز و سپس در دانشگاه تهران به تدریس زبانهای ایران باستان مشغول شد. دو دختر دیگر وی به نام فخری و مهری، تحصیلات عالیه خود را به اتمام رسانیده در مشاغل فرهنگی خدماتی عرضه داشتند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۷۱۲، ۵۱۸ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۵۷۴ -۵۷۳ / ۳).

قریب، عبدالجواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند شمس‌العلماء گرگانی، در ۱۲۶۵ در تهران تولد یافت. تحصیلات ابتدائی را نزد معلمین خصوصی فراگرفت، سپس به آموختن صرف و نحو عربی و فلسفه و منطق پرداخت. پس از آنکه از این علوم بهره‌ی کافی گرفت. عازم هندوستان گردید. در آنجا غیر از زبان‌انگلیسی، ریاضیات عالی تحصیل نمود. پس از مراجعت به ایران مقارن مشروطیت داخل وزارت امور خارجه شد و لقب متین‌الملک گرفت. چندی مترجم در کابینه‌ی وزارتی بود. بعد کارگزار محمره شد و سالها در آن سمت باقی ماند تا اینکه به وزارت جنگ انتقال یافت و درجه‌ی سرهنگی به او دادند. در ۱۳۰۰ پس از قیام لاهوتی در آذربایجان و فرار وی به شوروی، دادگاهی برای رسیدگی به قیام و شورش لاهوتی در تبریز تشکیل شد. سرهنگ متین‌الملک قریب دادستان آن دادگاه بود. در کیفر خواست خود برای یازده افسر همکار لاهوتی تقاضای اعدام نمود و دادگاه هم ادعانامه او را عینا تصویب کرد. وی مدتی رئیس

کمیسیون سرحدی ایران و افغانستان گردید. بعد رئیس دفتر ستاد ارتش شد و با سرلشکر ضرغامی نزدیکی یافت. پس از ترور سرهنگ آقاخان خلعتبری دادستان ارتش، او را به جای وی برگزیدند. چند سالی دادستان ارتش بود تا او را کنار گذاردند. وفات وی در سال ۱۳۵۵ در تهران اتفاق افتاد.

قریب مردی فاضل بود، طبع شعر هم داشت. ظاهرا مذهبی بود و در تمام مدت عمر ریش خود را نتراشید. در زمان رضاشاه دو نفر از افسران اجازه داشتند که ریش خود را نتراشند، یکی سرلشکر ضرغامی و دیگری همین سرتیپ قریب بود.

(تو ۱۲۶۸ ش)، نویسنده. در همدان به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی علمیه و دارالفنون به پایان رسانید و از مدرسه‌ی سیاسی فارغ‌التحصیل شد. بعد از فراغت از تحصیل عهده‌دار مشاغل مختلفی از جمله: مترجمی زبان فرانسه در وزارت خارجه، دبیری مدرسه‌ی آلمانی، معاونت دارالترجمه وزارت خارجه، کارگزاری خوزستان، ریاست ستاد لشکر غرب، ریاست دفتر وزارت خارجه، بازرس مالی و دادستان ارتش بود. آثار وی: «طلوع آفتاب در اندلس»؛ «غروب آفتاب در اندلس».[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۳۶۵، ۲۲۶۷ / ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۷۱۵ -۷۱۴ / ۳).

قریب، هرمز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عباسقلی، در ۱۲۹۴ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق گردید و در رشته‌ی علوم سیاسی لیسانس گرفت و به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد و تدریجا مراحل شغلی را در آن وزارتخانه پیمود. چندی رایزن سفارت ایران در پراگ و مدتی رایزن در برن بود. در تهران ریاست چند اداره‌ی مهم از جمله اداره‌ی تشریفات به عهده‌ی او قرار گرفت. در سال ۱۳۳۵ مقام وزیرمختاری گرفت و یک سال بعد سفیرکبیر ایران در سوئیس گردید. بعد از سوئیس سفارت کبرای ایران در ژاپن به عهده‌ی او واگذار شد. پس از پایان ماموریت به تهران احضار شد و شاه ریاست کل تشریفات دربار را به عهده‌ی او قرار داد. هرمز قریب مدتی طولانی در آن سمت بود و تدریجا در تمام شئون ریشه یافت و به فکر جمع‌آوری پول افتاد. چند تن از بازرگانان را مورد حمایت خود قرار داد و مشکلات آنها را با دولت حل و فصل می‌کرد و عنداللزوم از شاه به نفع آنها دستور می‌گرفت. در گرفتن نشان برای اشخاص و القاب و عناوین محض رضای خدا قدم برنمی‌داشت. عجولانه و بی‌باکانه برای پر کردن جیب خود تلاش می‌کرد. بالاخره اقدامات و تندروی‌های او به گوش مقامات عالیه کشور رسید. سرانجام در سال ۱۳۵۶ او را به سفارت ایران در رم منصوب نمودند، لیکن وقتی از مرکز دور شد اعمال بدش را به نمایش گذاشتند و کاملا به هویت او و اعمالش پی برده شد. هنوز دو سه ماهی در رم در مقام سفارت مستقر نشده بود که از کار برکنار و به تهران احضار گردید و شایع بود تحت تعقیب قرار خواهد گرفت. در همان سال به هر نحوی بود از ایران خارج شد ولی نتوانست تمام دارائی خود را به خارج منتقل سازد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قریشی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید حسن قریشی از تجار عمده خراسان، در ۱۲۸۶ در مشهد تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و متعارف را انجام داد و نزد پدرش به شغل تجارت پرداخت. تدریجا تجارت پدر را توسعه داد و ملاك هم شد و در اطراف مشهد آبادی‌های زیادی خریداری و عمران نمود به طوری که در جوانی از تجار و محترمین شهر خراسان شد. در انجمن شهر و اتاق تجارت مشهد عضویت یافت. در دوره‌ی شانزدهم از مشهد وکیل شد و در دوره‌ی هیجدهم نیز کرسی وکالت را حفظ کرد . در دوره‌ی نوزدهم علی قریشی فرزند سی‌ساله‌ی خود را به مجلس فرستاد و خود مجددا به تجارت پرداخت. در دوره‌ی بیستم، خود به مجلس رفت ولی عمر مجلس کوتاه بود. در ۱۳۲۲ که عده‌ای از رجال توسط متفقین به اسارت گرفته شدند، صاحب ترجمه نیز مدت یک سال بازداشت بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قریه میرزایی، ذبیح الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ذبیح الله قریه میرزایی : فرمانده گردان ۴۱۴حسین ابن علی(ع)لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیتنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین آمنو و هاجرو و جاهدو فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عندالله و اولئک هم الفائزون.

کسانی که ایمان آوردند و از وطن هجرت کرده اند و در راه خدا با مالها و جانهایشان جهاد کرده اند آنان را در نزد خدا مقام بلندی است و آنها از رستگارانند.

پدر و مادرم هم اکنون که این سعادت نصیب من و نیز چنین افتخاری نصیب شما والدینم شده که فرزند شما در صحنه های نبرد حق علیه باطل شرکت کند، من به حکم قرآن بایستی با کفار و مشرکین به مبارزه برخواسته و آنها را از پای در آورد.

و همچنین جواب به ندای(هل من ناصر حسین بن علی(ع)) که در روز عاشورا سر داد و هنوز او سرور شهیدان حامی اسلام است و منتظر جواب از هر نسل و عصری می باشد. اسلام محتاج مردان با ایمان ، سلحشور، خون و قیام در تمام ادوار تاریخ می باشد. از این رو بر خود واجب شرعی دیدم که با همرزمانم و برادران پاسدار جان برکفم در صحنه تاریخ ساز نبرد حق علیه باطل شرکت کنم و می دانم که انتخاب چنین راهی لازمه اش جان فشانی و خون دادن است و من خود می دانم که نهال نوجوان انقلاب اسلامی احتیاج به آبیاری خون دارد و خون خود را به اسلام عزیز در راه خدا اهداء کردم. (انا لله و انا الیه راجعون) من متعلق به شما نیستم و شما حق گریه و زاری برای من ندارید که ما همه از خدائیم و به سوی او بازگشت می کنیم و چه بازگشتی بهتر از اینکه با مجاهدت در راه خدا و احیای دین او به سوی او باشد. به سوی او را من از طریق قرآن برگزیدم. هرچه گویم کم گفته ام که در بسیاری از آیات قرآن همه ما دعوت به جهاد و مبارزه شده ایم.

و تو ای برادر و خواهر که منتظری هرچه زودتر ما بر گروه کافران پیروز شویم، می خواهم که از بعد از من راه خدا را پیش گیرید و همیشه این دعا را در نمازهای یومیه برای تمام رزمندگان بخوانید:

(ربنا افرغ علینا صبراً و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین)

(خدایا بر صبر ما بیفزا و گامهایمان را استوار گردان و ما را بر گروه کافران پیروز بگردان)

والسلام ذبیح الله قریه میرزایی تاریخ ۵/۱۱/۵۹

(مرا ببخشید نتوانستم بیشتر بنویسم)

قزل اياغ، حسينقلى

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۳۶ ش)، پزشك و نويسنده. تحصيلات پزشكى خود را در فرانسه به پايان رساند. چند دوره از طرف مردم سمنان و دامغان و جندق وكالت مجلس را به عهده داشت. از رجال علم و ادب و از پزشكان بنام بود و در مجله «يغما» مقالات از او به چاپ رسيده است. در اواخر عمر كتابهاى خود را به كتابخانه‌ى دانشكده‌ى پزشكى و كتابخانه‌ى ملى اهدا كرد. آثار وى: «پزشكى قانونى»؛ «حفظ الصحه‌ى عملى يا كليد صحت»؛ «دستور مادران جوان»؛ «سوزاك».[۱]

فرزند قربانخان، در ۱۲۵۴ ش متولد شد. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی دارالفنون شد و به تحصیل فن پزشکی پرداخت و درجه‌ی دکترا گرفت و به طبابت مشغول شد. به هنگام نهضت مشروطیت، مشروطه‌خواهان را یاری می‌داد و با آنها حشر و نشر داشت و تدریجا در محافل اجتماعی و سیاسی تهران اسم و رسمی پیدا کرد و با بزرگان و سیاستمداران محشور و نزدیک شد. در انتخابات دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی، از سمنان به وکالت انتخاب شد و در مجلس به فرقه‌ی اعتدالی‌ها ملحق شد و در انتخابات هیئت رئیسه جزء هیئت مباشرت مجلس گردید. در ۱۳۰۶ بنا به دعوت علی‌اکبر داور، به عدلیه رفت و رئیس پزشکی قانونی شد. سالیانی دراز در آن سمت بود و در دوره‌ی نهم مجددا از سمنان به وکالت رسید. در ادوار دهم، یازدهم و دوازدهم نیز سمت خود را حفظ کرد. قزل‌ایاغ مردی دانشمند و ادیب بود. چندی نیز در فرانسه به تحصیل و تمرین پرداخت. در اواخر عمر از طبابت اعراض نموده و ایام خود را به مطالعه و معالجه می‌گذرانید. در ۱۳۳۴ قریب پانصد جلد از کتابهای طبی خود را به کتابخانه‌ی مجلس اهدا نمود. وفات او در سال ۱۳۳۶ ش اتفاق افتاد. تالیفاتی نیز در رشته‌ی پزشکی از خود باقی گذاشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۴۲۹، ۱۱۷۹- ۱۱۷۸، ۶۰۶ / ۱)، مؤلفين كتب چاپى (۹۴۰ -۹۳۹ / ۲)، يغما (س ۷، ش ۱۰، ص ۴۷۸).

قزوینی یزدی، عبدالنبی

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۱۱۲۵- ز ۱۱۹۷ ق)، فقيه، حكيم، فيلسوف، متكلم، رجالى و عالم امامى. اصل وى از قزوين و ساكن يزد بود. او عالم و حكيم بزرگ امامى و معاصر علامه بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ ق) است. در سفر حج در ۱۱۷۵ ق با آقا محمد باقر بهبهانى ملاقات كرد. وى از سيد بحرالعلوم روايت مى‌كند و آن جناب نيز از وى روايت كرده است، بدين گونه كه هر يك از ايشان با اجازه از ديگرى روايت مى‌نمايد. بر اين اساس است كه در بعضى از كتب حديث و رجال به وى عنوان شيخ سيد بحرالعلوم داده‌اند. از آثارش كتاب «تتميم امل الآمل» است كه آن را به امر سيد بحرالعلوم در ۱۱۹۱ ق تأليف نمود، و سيد از اين كتاب مدح بليغى كرده است.قزوينى تقريظى بر «مشكاه الهدايه» سيد مهدى بحرالعلوم دارد كه آن را در ۱۱۹۷ ق نگاشته و در آن تقريظ مشايخ خود چون مير محمد صالح

حسینی قزوینی و میر محمد ابراهیم قزوینی و ملا علی اصغر مشهدی رضوی را نامبرده و گفته که ایشان از علامه مجلسی و محقق خوانساری و محقق سبزواری روایت کرده‌اند. قزوینی تعلیقاتی بر رساله‌ی «مطالب النفس و مسائلها» حکیم حمزه گیلانی دارد. او همچنین تقریظی بر «مرآت الازمان» محمد بن محمد زمان کاشانی دارد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :خاتمه مستدرکات (۱۰۶ -۱۰۵ / ۲)، الذریعه (۶۴ / ۲۱ ،۲۶۳ -۲۶۲ / ۲۰ ،۸۹ / ۶ ،۳۳۹ -۳۳۷ / ۳ ،۲۰۷ / ۱)، ریحانه (۴۵۳ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۴۷۹ -۴۷۶ / ۱۲)، فوائد الرضویه (۲۵۹)، لغت‌نامه (ذیل/ قزوینی)، معجم المؤلفین (۲۰۰ / ۶)، هدیه الاحباب (۱۷۱).

قزوینی، خلیل

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۰۸۹ -۱۰۰۱ ق)، عالم امامی، محدث، فقیه، متکلم و نحوی. اصل وی از قزوین بود. در قزوین به دنیا آمد. وی از شاگردان شیخ بهایی و میرداماد است. او شریک درس خلیفه سلطان وزیر در درس حاج محمود رنانی و ملا حسین یزدی بود. وی از معاصران شیخ حر عاملی و ملا محسن فیض کاشانی است. ملا خلیل قزوینی استاد علامه مجلسی و آقا رضی‌الدین قزوینی بود. پیش از سی سالگی عهده‌دار تولیت حضرت عبدالعظیم و تدریس در آنجا بود. پس از چندی به مکه رفت و مجاورت آنجا را برگزید. سپس به قزوین بازگشت و شروع به تصنیف و تألیف نمود. در قزوین درگذشت و در مدرسه‌اش دفن شد. از آثار وی: حاشیه بر «مجمع البیان» طبرسی؛ «رموز التفاسیر الواقعه فی الکافی و الروضه»؛ «الصافی فی شرح الکافی»، به فارسی؛ «الشافی فی شرح الکافی»، به عربی؛ «المجمل»، در نحو؛ «الرساله النجفیه»؛ «الرساله القمیه»؛ شرح «عده الاصول» شیخ طوسی یا حاشیه بر «العده»، در اصول فقه.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۳۶۹ -۳۶۸ / ۲)، اعیان الشیعه (۳۵۶ -۳۵۵ / ۶)، الذریعه (۴۸ -۴۷ / ۲۰ ،۵ -۴ / ۱۵ ،۳۶۸ ،۶ -۵ / ۱۳ ،۲۵۱ / ۱۱ ،۱۹۱ ،۱۴۸ / ۶ ،۱۴۲ / ۵ ،۸۲ / ۲)، روضات الجنات (۲۶۲ -۲۵۷ / ۳)، ریاض العلماء (۲۶۶ -۲۶۱ / ۲)، ریحانه (۴۵۲ -۴۵۰ / ۴)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۰۴ -۲۰۳ / ۱۱)، لغت‌نامه (ذیل/ خلیل)، معجم المؤلفین (۱۲۵ / ۴)، مینو در (۱۷۳ / ۲)، هدیه العارفین (۳۵۴ / ۱).

قزوینی، رحیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۵۰ متولد شد. پدرش حاج فتحعلی در قزوین به شغل تجارت اشتغال داشت و بیشتر معاملات او با آذربایجان بود. بعد به تبریز رفت و در همانجا ازدواج کرد و صاحب اولاد شد. فرزندانش در تبریز رشد و نمو یافتند. حاج رحیم‌آقا فرزند ارشد وی در جوانی چند سفر به اروپا رفت، مخصوصا در آلمان درباره کارخانجات ریسندگی و بافندگی مطالعاتی نمود. در اوایل جنگ بین‌الملل اول کارخانه‌ی ریسمان‌بافی به تبریز آورده و آن را راه انداخت. بعد کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی در قزوین دائر نمود و مجددا در

تبریز کارخانه‌ی بزرگی احداث کرد. در تهران و تبریز و قزوین دفتر تجارتی داشت و از بازرگانان معتبر و سرشناس بود. هم متجدد بود، هم آزادی‌خواه. با رضاخان سردارسپه در دوران وزارت جنگی نزدیکی و حشر و نشر پیدا کرد. از مریدان و دوستان رضاخان شد و در تمام مراحل او را یاری و کمک می‌داد. در جریان خلع قاجاریه، دستجات مختلف در تبریز و تهران راه انداخت. در آبانماه ۱۳۰۴ عده‌ی زیادی از مردم را در مدرسه‌ی نظام تحصن داد، البته این تحصن برای خلع احمدشاه و عده‌ی زیادی از مردم را در مدرسه‌ی نظام تحصن داد، البته این تحصن برای خلع احمدشاه و پادشاهی رضاخان بود. چندین شبانه‌روز از جیب خود مخارج آنها را تامین می‌کرد.

در دوره‌ی هفتم مجلس شورای ملی از تبریز انتخاب شد ولی ادامه‌ی نمایندگی را صلاح خود ندانست، همان تجارت را دنبال کرد. در اواخر سلطنت رضاشاه درگذشت. جراید از او به نیکی یاد کردند و خدماتش را به اقتصاد و کشور ستودند. فرزندانش نیز تاجر بودند اما شم پدر را نداشتند. حاج بیوک‌آقا یکی از پسرانش ، مشکلات اقتصادی برای خود درست کرد و به زندان رفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قشقاوی، هادی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هادی قشقاوی

محل تولد : بابل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱۰/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۵ وارد حوزه علمیه روحیه بابل شدم در طی ۵ سال دروس مقدمات و سطح را به پایان رساندم پس از آن به مدت ۳ سال در درس خارج فقه و اصول حضرت آیة الله محمدی در همان مدرسه مبارکه و سپس در قم در دروس خارج حضرات آیات وحید خراسانی، شبیری زنجانی، هاشمی شاهرودی، صادق لاریجانی در مجموع بیش از ۱۲ سال شرکت نمودم. دروس فلسفه را در قالب کتابهای آموزش فلسفه، بدایة الحکمة، نهایة الحکمة اشارات شواهد الربوبیة، برخی از قسمتهای اسفار از اساتید فوق حضرات آیة الله مصباح، حجة الاسلام میانجی، استاد حشمت پور و برخی از اساتید دیگر عمدتا به صورت غیر حضوری فرا گرفتم از سال ۱۳۶۸ تاکنون به تدریس دروس مقدمات و سطح از ادبیات و منطق، فقه و اصول کتابهای سیوطی، حاشیه ملا عبدالله، معالم الاصول،اصول فقه،شرح لعمه،مکاسب و رسائل و کفایه مشغول می‌باشم. با عضویت در گروه فقه دانشنامه امام خمینی (ره) از سال ۱۳۸۱ به تهیه و تنظیم و تالیف و بازنویسی مقالات فقهی در مورد امام می‌باشم، موضوعات فقهی چون اتلاف، اجهاض (سقط جنین)،استحاضه، تعزیه و برخی موضوعات دیگر در موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی تحقیق نموده‌ام.

قشقایی، بهمن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بهمن قشقایی فرزند سهراب خان قشقایی، خواهرزاده ناصرخان صولت‌الدوله در ۱۳۲۲ش در شیراز متولد شد. او برای ادامه تحصیل چون بسیاری از خان زادگان قشقایی راهی انگلستان و در رشته پزشکی به تحصیل مشغول شد. در همان زمان تحصیل به سیاست روی آورد و گرچه به ملی گرایان متمایل بود ولی پس از تشکیل سازمان انقلابی حزب توده که اعتقاد به حرکت مسلحانه داشت به آن پیوست. اولین حرکت بهمن قشقایی بازگشت به ایران بود تا بتواند در میان ایل قشقایی حرکتی مسلحانه ایجاد کند. او در بدو ورود خود به ایران توسط سازمان امنیت دستگیر و بازداشت شد ولی دوره بازداشت وی چندان طول نکشید و او پس از سپردن تعهد به صورت مخفیانه به میان ایل خود رفت. در میان ایل قشقایی به جستجوی متحدانی پرداخت و از دیگر عشایر نیز کمک خواست. او در فروردین ۱۳۴۳ به پاسگاه ژاندارمری دهرم حمله کرد و جنگ بین آنها درگرفت. این حرکت وی موجب شد تا قوای دولتی او را تحت تعقیب قرار دهند. یاران عشایری بهمن قشقایی پس از یک سال تعقیب و گریز او را ترک کرده و پس از آنکه مادر و خواهر بهمن توسط ساواک بازداشت شدند او نیز با سوگند امانِ اسدالله علم خود را در شیراز تسلیم قوای دولتی کرد. سوگند اسدالله علم برای بهمن قشقایی حکم اعدام را صادر کرد و او در ۱۷ آبان ۱۳۴۴ به جرم قیام مسلحانه اعدام شد. سازمان انقلابی حزب توده خود پس از چندی شکست این حرکت را چنین توجیه کرد : « این مبارزه نه دارای برنامه سیاسی نه دارای رهبری سیاسی بوده است و نه حتی افراد شرکت‌کننده در آن دارای آگاهی سیاسی بوده‌اند....». منابع زندگینامه :پایگاه یاد یار

قشقائی، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «صولت‌الدوله» و «سردار عشایر» در ۱۲۵۲ در فیروزکوه متولد شد. پدرش داراب‌خان رئیس ایل قشقائی و مردی رشید و بذال و وطن‌پرست بود. تربیت اولیه‌ی اسمعیل در ایل انجام گرفت و پس از آموختن تحصیلات متعارف به تیراندازی و سواری و جنگهای پارتیزانی پرداخت به طوری که در جوانی در میان ایل به رشادت و تهور مشهور شد. در اواخر سلطنت مظفرالدین‌شاه، به وی لقب صولت‌الدوله داده شد و از طرف پدر ایل بزرگ و جنگجوی قشقائی را اداره می‌کرد و همین ایل بود که امنیت جنوب ایران را از هر جهت حفظ می‌نمود. پس از مرگ پدر، مستقلا ریاست ایل به او داده شد و تقریبا تمام ایلات جنوب ایران از او تمکین می‌کردند. در جنگ بین‌المللی اول برخلاف اعلام بی‌طرفی، قوای نظامی انگلیس، روسیه، عثمانی و آلمان خاک ایران را مورد تاخت‌وتاز قرار دادند، از جمله جنوب ایران توسط قوای نظامی انگلیس اشغال گردید و سازمانی به نام پلیس جنوب در آنجا تشکیل شد که فرماندهی آن با افسران انگلیسی و هندی بود و افسران جزء و سربازان از میان ایرانیان انتخاب می‌شدند. پلیس جنوب در اجرای خواسته‌های خود دست به یک سلسله اقدامات حاد زد و از جمله مخالفین خود را دستگیر و اعدام نمود. صوت‌الدوله که به غایت وطن‌پرست بود، در مقام اعتراض به انگلیس‌ها برآمد و با همکاری سایر ایلات با انگلیس‌ها به جنگ پرداخت. روحانیون و سایر طبقات نیز با او همکاری نموده اعلامیه‌ی جهاد دادند و جنگ بین قوای عشایر ایران و انگلیسها درگرفت و شیراز و مواضع

حساس فارس از قبضه قوای بیگانه خارج گردید. انگلیسها در تهران دولت مرکزی را تحت فشار قرار دادند و دولت نیز برای سرکوبی ایلات از در مخالفت با عشایر برآمد و طبعا صولت‌الدوله نتوانست عملیات استقلال‌طلبانه‌ی خود را ادامه دهد، مخصوصا اختلافی که بین صولت‌الدوله و برادرش که متمایل به انگلیس‌ها بود موجب شد صولت‌الدوله از ریاست ایل برکنار شود و چندی در جنگ و گریز بود. پس از خاتمه‌ی جنگ بین‌الملل اول و تخلیه‌ی ایران از قوای بیگانه، به میان ایل برگشت و مجددا ریاست ایل قشقائی را برعهده گرفت. در انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس شورای ملی، از جهرم به وکالت انتخاب شد ولی در دوره‌ی ششم چون زندگی در تهران برای او مطلوب نبود، از نمایندگی صرفنظر کرد و به میان ایل خود رفت.

از اواسط ۱۳۰۷ که خلع سلاح عشایر در فارس شروع شد و تندروی‌های امیرلشکر محمودآقا آیرم و بعضی از افسران آنها را به شورش و قیام علیه حکومت مرکزی نمود، موجبات ناامنی در فارس شد و عشایر خواسته‌های خود را عنوان نمودند، از جمله خواستار لغو نظام وظیفه در مورد عشایر شدند. امیرلشکر جنوب تحریکات جنوب ایران را نتیجه‌ی اقدامات صولت‌الدوله دانسته و از مرکز تقاضای دستگیری او را نمود و مرکز نیز با آن موافقت نمود و صولت‌الدوله دستگیر و به تهران انتقال یافت و زندانی شد. دستگیری او شتاب شورش عشایر را بیشتر کرد و جنوب ایران و منطقه‌ی فارس وضع بحرانی به خود گرفت. حبیب‌الله خانشیبانی با درجه‌ی امیرلشکری فرماندهی قوای جنوب را برعهده گرفته عازم شیراز شد و یکی از پیشنهادهای وی آزادی صولت‌الدوله بود. صولت‌الدوله از زندان آزاد شد و به شیراز بازگشت و سرانجام با کمک و مساعدت او، شورش عشایر تا حدی فرو نشست. حسن‌نیت او در کار فارس موجب شد در دوره‌ی هشتم مجلس شورای ملی، از جهرم به وکالت انتخاب شود و ناصرخان پسرش نیز در همان دوره از آباده به وکالت مجلس شورای ملی رسید. رضاشاه اصولا با روسای ایلات میانه‌ای نداشت و درصدد بود به هر نحوی که ممکن شود آنها را از میان ببرد. صولت‌الدوله با مستوفی‌الممالک دوستی و نزدیکی زیادی داشت و وجود مستوفی موجبات حفظ جان او را فراهم می‌کرد. در شهریور ۱۳۱۱ مستوفی درگذشت. پس از انجام مراسم تشییع و تدفین میرزا اسمعیل‌خان صولت‌الدوله و پسرش ناصرخان در حالی که هر دو وکیل مجلس بودند و مصونیت داشتند، توسط پلیس سیاسی دستگیر و به زندان افتادند و چند روز بعد علی منصورالملک وزیر داخله تقاضای سلب مصونیت آنها را به مجلس برد و مجلس نیز بدون چون و چرا آن را تصویب کرد. قریب شش ماه در زندان قصر در شرایط نامساعدی به سر برد، سرانجام در اثر یک بیماری عفونی که در زندان عارض او شده بود، درگذشت.

صولت‌الدوله مردی به غایت وطن‌پرست و ایران‌دوست بود و از انگلیس‌ها نفرت داشت و همین نفرت بالاخره جان او را گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قشقائی، خسرو

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

کوچکترین فرزند ذکور «سردار عشایر- صولت‌الدوله»، در ۱۲۹۶ در شیراز متولد شد. تحصیلات خود را در فارس انجام داد. در ۱۳۱۱ که پدرش وکیل مجلس به زندان افتاد و چند ماه بعد درگذشت و برادرش ناصر که در تهران تحت‌نظر پلیس بود موجب گردید خانواده‌ی آنها به تهران انتقال یابند و کلیه‌ی املاک آنها از طرف دولت به ثمن بخس به ابوطالب شیروانی واگذار و فروخته شد. خسرو تا شهریور ۱۳۲۰ در تهران می‌زیست. پس از استعفا و خروج رضاشاه از ایران، قشقائی‌ها به فارس میان ایل خود بازگشتند و نیروئی در مقابل دولت تشکیل دادند دولت ناگزیر املاک آنها را پس داد ولی ایلات جنوب آرامش منطقه را سلب

نمودند. سرلشکر جهانبانی مامور اعاده‌ی امنیت در فارس شد و پس از مذاکرات مفصل با برادران قشقائی کنار آمد. در ۱۳۲۴ پس از سقوط آذربایجان و تشکیل حکومت خودمختار در آن استان، فارس هم به جنبش درآمد و تقاضای استقلال داخلی نمود و خواسته‌های زیادی را عنوان کرد که از جمله خروج وزراء توده‌ای از کابینه بود. قوام نخست‌وزیر وقت، سرلشکر زاهدی را مامور فارس کرد. پس از مذاکرات اصلاحی و دادن وعده و وعید، فارس آرام گرفت. در انتخابات دوره‌ی پانزدهم، قوام‌السلطنه سه کرسی مجلس را در فارس به برادران قشقائی واگذار کرد و خسرو از فیروزآباد به وکالت رسید. در انتخابات دوره‌ی شانزدهم مجددا از فیروزآباد انتخاب شد. خسرو در این مجلس خود را به دکتر مصدق نزدیک کرد و از طرفداران ملی شدن صنعت نفت شد. وقتی کمیسیون خاص نفت تشکیل شد، خسرو به عضویت کمیسیون درآمد و جزو هیئت رئیسه شد. پس از ملی شدن نفت و نخست‌وزیری مصدق، به عضویت هیئت مختلط نفت انتخاب شد و تحقیقا از طرفداران پروپاقرص نهضت ملی گردید. در انتخابات دوره‌ی هفدهم، مجددا از فیروزآباد وکیل شد و جزو یاران نزدیک جبهه ملی بود. همه جا با مصدق همراهی داشت و در تمام جریانات به نفع مصدق قدم برمی‌داشت.

خسرو قشقائی در زمره‌ی ۲۷ وکیلی بود که در تیرماه ۱۳۳۲ از نمایندگی مجلس استعفا داد و حتی استعفای برادرش محمدحسین قشقائی را که در سوئیس بستری بود، به مجلس اعلام کرد.

روز ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ خسروقشقائی به فارس بازگشت و به اتفاق برادرش ناصر، به میان ایل خود رفته نسبت به مسلح کردن آنها اقدام نمود تا در مقابل کودتاگران ایستادگی کند. زاهدی به علت روابط دیرینه‌ای که با آنها داشت، علی هیئت را با سمت استاندار به فارس اعزام نمود و آنها را از این کار برحذر داشت. خسرو و ناصر از همانجا به اروپا رفتند و حق ورود به ایران از آنها سلب شد. در شورش عشایر فارس که در ۱۳۴۲ به دنبال اجرای قانون اصلاحات ارضی بوجود آمد، دست آشکار و پنهان ناصر و خسرو دیده می‌شد. روی‌هم‌رفته تبعید خسرو ۲۵ سال به طول انجامید. در نیمه‌ی دوم ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و مبارزه‌ی خود را آغاز نمود. خسرو قشقائی بعد از انقلاب به علل خاصی که مبارزه با جمهوری اسلامی بود، بازداشت و مدتی در زندان بود و سرانجام ضمن یک افشاگری، وابستگی خود را به سیاست خارجی اعلام کرد و پس از چندی به جوخه‌ی آتش سپرده شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قشقائی، محمدناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۱ در فیروزکوه متولد شد. پدرش میرزا اسمعیل‌خان صولت‌الدوله رئیس ایل قشقائی بود. دوران طفولیت و نوجوانی را در میان ایل گذرانید. تحصیلات متعارف روز و تیراندازی و سواری را در حد کمال فراگرفت. در جنگ ایل قشقائی با انگلیس‌ها مشارکت داشت و فرماندهی گروه ضربت با او بود و از چند ناحیه‌ی بدن مجروح شد. در میان ایل تحقیقا نفر دوم بود و صولت‌الدوله در تمام موارد نظر مشورتی او را جلب می‌کرد. در دوره‌ی هشتم از آباده به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد ولی قبل از اتمام دوره با پدرش بازداشت و به زندان افتادند. در اواخر ۱۳۱۱ پدرش در زندان درگذشت و او پس از مرگ پدر، چند سالی در زندان به سر برد، بعد آزاد

شد ولی اجازه‌ی خروج از تهران نداشت و همه روزه بایستی خود را به پلیس معرفی کند. پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ قبل از اینکه رضاشاه استعفا و تهران را ترک کند، به شیراز به میان ایل خود رفت. دولت برای بازگرداندن او تلاش فراوان به کار برد. او همسر و

فرزنـدان خود را به عنوان گروگان به شـیراز فرسـتاد و برای فرمانده لشـکر پیغام داد که به هیچ وجه از میان ایل خود خارج نخواهد شد. بعد از رفتن رضاشاه، ایلات و عشایر فارس به سـرکردگی ناصـرخان، توقعاتی از دولت داشـتند. از جمله این بود که کلیه اموال آنها مسترد شود گرچه عملا املاک در تصـرف آنها بود ولی از لحاظ ظاهر هم مایل به انجام این کار بودنـد و دولت نیز خواسـته‌ی آنها را جامه‌ی عمل پوشانید. ولی این اقدام موجبات سـکوت ایلات را فراهم نکرد و تدریجا سـر به شورش برداشتند. شورش عشایر فارس به بختیاری هم سرایت کرد و در سمیرم بین عشایر و قوای دولتی زدوخورد شدید شد و پادگان سمیرم خلع سلاح و فرمانده و افسـران آن به قتل رسـیدند. دولت، سرلشـکر جهانبانی را با اختیارات کامل به فارس فرستاد تا غائله‌ی فارس را فیصله دهد. جهانبانی اقـدامات خود را از طریق مـذاکره دنبـال کرد و خواسـته‌های ایلات را بـا دولت در میـان نهـاد و در نتیجه امنیت در منطقه حکمفرما گردید.

در اوایـل ۱۳۲۵، قوام‌السـلطنه برای حـل مسـئله‌ی آذربایجـان سـه نفر از افراد حزب تـوده را وارد کـابینه کرد و مـذاکراتی از طریق دوستانه توسط مظفر فیروز با پیشه‌وری آغاز نمود. ناصر قشقائی طی تلگرافی از نخست‌وزیر خواستار مراتب زیر برای فارس شد: ۱- تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی فارس ۲- خودمختاری ۳- اصلاح امور کشور و برکناری وزرای توده‌ای.

ایل قشـقائی بدون اینکه منتظر تصـمیم دولت مرکزی باشد، پسـتهای ژاندارمی بین اصـفهان و شیراز و بوشهر را خلع سلاح نمودند و تمـام منطقه‌ی فـارس زیر سـلطه‌ی آنهـا قرار گرفت و پادگـان کازرون سـقوط کرد. قوام برای حل شورش عشایر فارس، هیئتی را به شیراز اعزام نمـود و سرلشـکر زاهـدی را بـا اختیـارات فرمانـده نیروی جنوب کرد. پس از چنـد روز مـذاکره و صلاح‌اندیشـی بـدون خونریزی مجـدد، ناصـر قشـقائی تسـلیم شد مشـروط بر اینکه افراد حزب توده از کابینه خارج شوند. پس از چند روز، قوام کابینه را ترمیم کرد و وزرای توده‌ای را از کابینه خارج نمود و قشقائی نیز خود را مطیع دولت مرکزی قلمداد کرد.

ناصر قشقائی در ۱۳۲۸ به سناتوری فارس انتخاب شد. پس از روی کار آمدن مصدق به او نزدیک شد و در جهت مخالف شاه قرار گرفت. خسـرو برادرش نیز در مجلس شورای ملی همین رویه را اتخاذ نمود. بعـد از ۲۸ مرداد مغضوب واقع شـد، گاهی در تهران و زمانی در فارس به ملکداری مشغول بود. ولی پس از اصـلاحات ارضـی در مقام مخالفت با شاه برآمد و عشایر فارس به حمایت او سر به طغیان برآوردند. منطقه‌ی فارس علیه دولت مرکزی تجهیز شد. سپهبد ورهرام به استانداری و سپهبد بهرام آریانا به فرماندهی عملیـات جنوب تعیین شدنـد. پنـج لشـکر از نقاط مختلف فارس را محاصـره کردنـد و زدوخورد آغاز شـد. عشایر پس از شـش ماه زدوخورد و وارد کردن تلفات سـنگین به نیروهای نظامی، دست از کار کشـیدند و تسـلیم دولت مرکزی شدنـد. در آن ایام ناصـر و برادرانش در اروپـا مقیم بودنـد و از راه دور قیام را رهبری می‌نمودنـد. پس از سـکوت و آرامش در فارس، ناصـر قشـقائی در اروپا باقی ماند و در اواخر ۱۳۵۷ پس از سـقوط رژیم و اسـتقرار حکومت جمهور اسلامی، با شکوه فراوان به شیراز وارد شد ولی میدانی برای فعالیت خود پیدا نکرد و به اروپا بازگشت و در ۱۳۶۲ در سن ۹۱ سالگی درگذشت. برادر دیگر وی محمدحسین نام داشت و او هم چند دوره وکیل مجلس شورای ملی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قشمی، کمال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید کمال قشمی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین (ع)لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۲ در شهر زنجان ودر خانواده ای مذهبی متولد شد . از دوران کودکی نور ایمان و شهادت بر چهره پرفروغش نمایان بود . با وجود کمی سن علاقه شدید به شرکت در مجالس دینی و مذهبی داشت . پس از به اتمام رساندن دوره ابتدایی، وارد دوره راهنمایی شدوبه تحصیل در مدرسه راهنمایی انوری پرداخت . همراه با اوج گیری انقلاب اسلامی در میان توده های میلیونی مردم ایران ،او نیز حضورفعالانه خود را دوشادوش ملت مسلمان نشان داد و در میان دریای خروشان و متلاطم ملت ایران فریاد مرگ بر شاه را سرداد . پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت بسیج درآمد و فعالیت شبانه روزی خود را شروع کرد . با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، اولین بار در فروردین ماه سال ۱۳۶۰ به جبهه های نبرد حق و باطل رفت .

همیشه خود را مطیع و پیرو ولایت فقیه می دانست و به دوستان خود این امر را سفارش می کرد و آن را مایه هدایت و سعادت می دانست . خود نیز با حضور مستمر در جبهه ها به فرمان امام آن را به اثبات رسانید . در سال ۱۳۶۱ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زنجان درآمد و به فعالیتهای انقلابی خود توسعه داد . اودر طول حضور خود در جبهه ها در عملیات متعددی از جمله عملیات بیت المقدس ، والفجر مقدماتی ، محرم ، رمضان ، والفجر ۴ ، خیبر ، بدر و کربلای ۵ شرکت کرد و چندین بار مجروح شد .

او وظیفه الهی سنگینی را که بر دوش خود حس می کرد در راه رضای خدا و پیروی از ولایت فقیه به انجام رساند.

سوم تیر ماه ۱۳۶۷ بیست و چهار روز قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ وبسته شدن در شهادت بر روی مشتاقان ؛اودر جبهه ماووت شربت شهادت نوشید و به دیدار معبود خود شتافت . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

قصاب عبداللهی، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اصغر قصاب عبداللهی : فرمانده گردان امام حسین(ع) لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) از خانواده ای مذهبی و متوسط در سال ۱۳۴۰ ، در شهر تبریز به دنیا آمد . مادر وی خانم سکینه چاقوسازی در مورد تولد ایشان نقل می کند :

سه روز پس از تولد فرزندم در خواب دیدم که سیدی نامه ای را روی سینه فرزندم گذاشت . دقت که کردم دیدم روی آن نام اصغر نوشته شده است . فردای آن روز که پنجشنبه بود و طبق روال همیشگی که حاج میرزا یحیی آقا در منزل ما روضه می خواند و همواره به طور معمول اسم فرزندان ما را ایشان انتخاب می کرد ، به منزل ما برای روضه خوانی آمد و گفت : « دیشب در خواب دیدم پدرم به خوابم آمده و می گوید وقتی به خانه حاج اسماعیل قصاب رفتی یک بچه به دنیا آمده است ، نام او را اصغر بگذار . »

اصغر که نهمین فرزند خانواده بود از همان ابتدا هوش و استعداد خود را در زمینه تحصیل نشان داد . مقطع ابتدایی را در مدرسه شاه حسین ولی و راهنمایی را در مدرسه فیوضات تبریز پشت سر گذاشت و آنچنان به درس علاقه مند بود که همواره جزو شاگردان ممتاز کلاس محسوب می شد . همزمان با تحصیل در مغازه برادرش احمد کار می کرد . سپس در دبیرستان ۲۹ بهمن(سابق) تبریز تا سال چهارم دبیرستان در رشته ادبیات به تحصیل ادامه داد . در سالهای قبل از انقلاب با وجود سن کم در جلسات مذهبی و مجالس عزاداری شرکت می کرد و از همان زمان مبانی دینی و اعتقادی خود را تحکیم می بخشید .با آغاز انقلاب به صف مردم پیوست .

او با وجود اینکه سالهای نوجوانی را پشت سر می گذاشت فعالانه در مبارزات مردم شرکت داشت .

وقتی خانواده به او گفتند : « تو آنقدر کوچک هستی که زیر پای مردم می مانی و له می شود و اگر خدای نکرده به تو گلوله بخورد ما هم بی خبر می شویم . » با خنده گفت : « چه زیر پای مردم بمانم و چه گلوله بخورم برای من این خیلی شیرین تر است . پس شما ناراحت و نگران من نباشید . »

سالهای پیروزی انقلاب و پس از آن شروع جنگ ایران و عراق با سالهای پایانی تحصیل اصغر مقارن شد . وی که در دبیرستان از عناصر فعال و مذهبی به شمار می رفت همگام با تحصیل سعی می کرد جو و محیط دبیرستان را مذهبی نماید . به همین جهت در تشکیل انجمن اسلامی در دبیرستان سعی بسیار کرد . در همان سالها فعالیت افزایش یافته بود . او در همان سالها فعالیت گروهکهای فدایی خلق و منافقین که به نحو چشمگیری افزایش یافته بود با مطالعات وسیع به اهم اهداف این گروهکها پی برده بود . تمام هم و غم خود را مصروف سرکوب فعالیت آنان و ایجاد امنیت در سطح شهر می کرد . اصغر به همراه دوستان خود به برپایی نمایشگاه کتاب و نمایشگاه تصاویر جلوه های انقلاب و تصاویر شخصیتهای انقلاب در مدرسه اهتمام می ورزید . حضور گروهکهای مختلف در دبیرستان سبب شده بود که ایشان علاوه بر بحثهای اعتقادی و سیاسی با بچه های دبیرستان ، جبهه ای در مقابل آنها به وجود آورد . در مورد افراد بسیار وسواس داشت تا افراد ناسالم به نام اسلام وارد مجامع آنها نشوند و ضربه نزنند . با تشکیل « حزب جمهوری خلق مسلمان » به رهبری سید کاظم شریعتمداری و چهره های ملی گرا که عملاً در برابر اهداف انقلاب و رهبری امام خمینی فعالیت می کردند ، وی به خوبی اهداف آنها را علی رغم انتساب آن به مرجعی چون شریعتمداری شناخت .

احساس مسئولیت اصغر در قبال انقلاب سبب شد که وی بدون اینکه برای اخذ دیپلم تلاش کند ، دوره های آموزش رزمی تئوری و عملی را بگذراند و پس از سپری شدن این دوره ها وارد سپاه شود . در ابتدا در یگان حفاظت شخصیتها مشغول به کار شد ولی پس از دو ماه خواستار حضور در جبهه های جنگ شد و داوطلبانه به جبهه اعزام شد . در عملیات رمضان زخمی شد ولی این مانع از تداوم حضور وی در جبهه نشد . پس از مدتی در جریان عملیات مسلم بن عقیل نیز زخمی شد و مدتی در اصفهان و تبریز بستری بود . پس از بهبودی به فرماندهی پادگان خاصبان منصوب شد و به همین جهت برای گذراندن دوره فرماندهی در دانشگاه امام حسین عازم تهران شد .

همانند بسیاری از همرزمانش خصوصیات بارزی داشت که بارزترین آنها سخت کوشی و احساس مسئولیت در کارهای جمعی بود . یکی از همرزمان وی در این باره می گوید :

در یکی از جلسات ستاد فرماندهی مطرح شد که در لشکر کمبود مهمات آموزشی داریم ولی در خط مقدم یک سری از مهمات دشمن به جا مانده است . قصاب بعد از جلسه بدون اینکه مسئله ای را مطرح کند خودش خودروی تویوتا را برمی دارد و به اتفاق چند نفر از نیروهای کادر گردان به طرف خط مقدم حرکت و از آنجا کلیه مهمات را به عقبه منتقل می کنند . وقتی سایر گردانها متوجه این کار اصغر می شوند آنها نیز سریع به خط مقدم نیرو می فرستند و برای خودشان مهمات تهیه می کنند . آماری که استخراج شده بود نشان می داد که بیشتر از سی و پنج هزار گلوله کلاشینکف جمع آوری شده بود که بدین وسیله مشکل آموزشی برادران حل شد .

علاوه بر سخت کوشی و جدیت ، قناعت و تواضع نیز دو خصوصیتی بود که در ایشان بارز بود . یکی از آشنایانش نقل می کند که :

یک روز اصغر به منزل ما مهمانی آمده بود و همسرم به دلیل اینکه ایشان مدتها بود که به منزل ما نیامده بود و تازه از جبهه رسیده بود دو نوع غذا تهیه کرد . اصغر هنگام صرف غذا به یک نوع غذا قناعت کرد . گفتم این غذاها به خاطر شما پخته شده است و در جواب گفت : « شما در اینجا اسراف کرده اید ، یک نوع غذا کافی بود . الان زمان جنگ است و نباید این قدر اسراف شود . »

یکی از فرماندهان سپاه نقل می کند :

در آخرین عملیاتی که اصغر قصاب عبداللهی فرماندهی گردان امام حسین را بر عهده داشت در اولین مأموریتی که به این گردان محول شد ، پس از دوازده ساعت درگیری تقریباً صد نفر از نیروهای گردان به شهادت رسیدند . پس از اتمام مأموریت ، مهدی باکری فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا مأموریت دیگری را به وی محول می کند . اصغر آقا بدون اعتراض این مأموریت را می پذیرد و پس از پایان آن ، وقتی که تعدادی از نیروهایش را از دست داده بود ، باز می گردد و مأموریت دیگری به وی محول می شود و اصغر آقا با نیروی اندکی که در اختیار داشت قریب هفتاد و دو ساعت به مبارزه و درگیری ادامه داد بدون اینکه آب و غذای مناسبی به ایشان برسد و گویا در آخر بیست نفر از نیروهایش باقی ماندند . دفعه بعد که مأموریت بعدی به ایشان محول می شود و ایشان می پذیرد یکی از فرماندهان جریان را به آقای مهدی باکری می گوید .

سرانجام ، اصغر قصاب عبداللهی در ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ ، در عملیات بدر در کنار جاده بصره – العماره به شهادت رسید . در این عملیات گردام امام حسین (ع)تحت فرماندهی وی در کنار رود دجله در جاده بصره – بغداد مستقر بود و تعداد زیادی از نیروهای گردان به شهادت رسیده بودند . این در حالی بود که علی تجلایی – قائم مقام لشکر – نیز در همان جا به شهادت رسیده بود . مهدی باکری فرمانده لشکر دستور برگشت می دهد اما اصغر قصاب عبداللهی در این محور همچنان در مقابل پاتک دشمن مقاومت می کند و دست از دفاع از منطقه برنمی دارد . دو ساعت قبل از شهادتش با بی سیم به مهدی باکری اعلام می کند که تا زمانی که ما زنده هستیم نمی گذاریم دشمن وارد این جاده شود و نیازی به آوردن نیروهای شما نیست . اصغر که می بیند جنازه چند شهید در منطقه جا مانده است خود اقدام به انتقال جنازه ها و مجروحین می کند . بعد از انتقال چند جنازه در اثر اصابت گلوله مستقیم به دهان و صورت بر زمین افتاد و جنازه اش در میان آبهای هورالعظیم مفقود شد . در سال ۱۳۷۳ جنازه اش از طریق پلاک و رنگ زیر پیراهن شناسایی و در ۲۱ رمضان در تبریز تشییع و در وادی رحمت به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران–۱۳۸۴

قضائی، حشمت الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۰ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را مطابق معمول زمان پایان داد و وارد حوزه علمیه شد و دوره‌ی سطح را به طور کامل فراگرفت. مدتی نیز به تحصیل فلسفه و علم کلام پرداخت. ریاضیات قدیم و جدید و حساب استدلالی را نیز فراگرفت. در ۱۲۹۰ وارد وزارت عدلیه شد. در تهران و شهرستانها به قضاوت پرداخت. در ۱۳۰۶ در عدلیه‌ی نوین داور، با رتبه‌ی ۷ قضائی به ریاست محاکم بداین اصفهان منصوب شد و در تشکیل سازمان قضائی در آن استان سهم به سزائی داشت. پس از ریاست محاکم بدایت در اصفهان به ریاست شعبه‌ی استیناف در تهران رسید و بعد رئیس استیناف در فارس شد. مدتی نیز ریاست دادگستری استان اصفهان با او بود تا اینکه ریاست کل استیناف تهران را بر عهده گرفت و سرانجام رئیس شعبه‌ی دیوان عالی تمیز گردید.

در اواسط ۱۳۳۱ بنا به دعوت دکتر مصدق نخست‌وزیر، به سمت استانداری خراسان تعیین شد. چند ماهی در آنجا بود که بنا به دعوت عبدالعلی لطفی وزیر وقت دادگستری، به دادستانی کل دیوان کشور منصوب شد و تا پایان حکومت مصدق در آن سمت

بود. وفات او در ۱۳۴۸ در تهران اتفاق افتاد. از قضات بسیار مطلع و شریف دادگستری ایران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قطب رازی، قطب‌الدین، ابوجعفر محمد

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۷۷۶ / ۷۶۶ -۶۹۴ ق)، عـالم امامی، فقیه، حکیم و ادیب. ملقب به قطب‌الـدین و قطب المحققین و موصوف به علامه‌ی رازی. چون در مدرسه‌ای که وی تحصیل می‌کرد شخص دیگری که لقب قطب داشت مشغول تحصیل بود وی به قطب تحتانی اشتهار یافت. در ورامین از نواحی ری به دنیا آمـد و چون در آنجا نشوونما پیدا کرد به رازی شـهرت یـافت. بـدیهی است چون نسبش به آل‌بویه می‌رسد و موافق فرموده شـهید ثانی از آل‌بویه قمی است که جد عالی شیخ صدوق می‌باشد. او از بزرگترین شاگردان علامه‌ی حلی بود. او کتـاب «قواعـد الاحکام» علامه را به خط خود نوشـته و بر او قرائت کرده و علامه نیز در پشت کتاب برایش اجازه نوشته و با عبـارات بلنـدی او را سـتوده است. قطب رازی از مشایـخ شـهید اول محمـد بن مکی است. از دیگر شـاگردان او می‌توان به میرسـید شریف جرجانی و سـعدالدین تفتازانی اشاره کرد. بیشتر علمای شیعه از جمله محقق ثانی و میرزا عبدالله، صاحب «ریاض العلماء»، و قاضـی شوشتری و شـیخ حر عاملی او را شـیعه دانسـته‌اند، اما صاحب «روضات الجنات» وی را سـنی می‌داند و در «شذرات الذهب»، شـافعی به حساب آمـده است. قطب رازی مـدتی در خـدمت سـلطان ابوسـعید و وزیرش خواجه غیاث‌الـدین محمـد بود و دو کتاب «شـرح شمسـیه» و «شـرح مطالع» را به نام آن وزیر نگاشت. پس از درگذشت سلطان ابوسعید به شام رفت و در دمشق درگذشت. از آثـار وی: «المحاکمات بین شـرحی الاشارات»، که محاکمه مابین دو شـرح «اشارات» فخر رازی و خواجه نصـیر طوسـی است او این کتاب را به خواست اسـتادش، قطب شـیرازی، به تحریر کشـید؛ «تحریر القواعد المنطقیه فی شـحر الشمسـیه»؛ «لوامع الاسرار فی شرح مطـالع الانـوار»، در منطـق؛ «تحفه الاشـراف» و «بحر الاصـداف» دو حاشـیه بزرگ و کوچـک بر «الکشـاف»؛ «تحقیق معنی التصور و التصدیق»؛ شرح و حاشیه بر «قوعد الاحکام»علامه حلی؛ رساله در «تحقیق الکلیات»؛ «تقسیم العلم»؛ «شرح مفتاح العلوم» سکاکی.[۱] رازی، محمد بن محمد بن ابوجعفر ملقب به قطب‌الدین و قطب‌المحققین و علامه رازی و سـلطان المحققین دانشـمند معروف ایرانی (ف. ۷۷۶ ه.ق). وی از شاگردان مبرز علامه حلی است و قواعـد علامه را به خط خود اسـتنساخ کرده و علامه در پشت همان نسـخه به سال ۷۱۳ ه.ق در قصبه‌ی ورامین برای او اجازه نوشته است. پس از وفات او را در مقبره‌ی صالحیه‌ی دمشق دفن کردند و سپس به موضـعی دیگر بردند. او راست: بحرالاصداف حاشیه و شـرح تفسیر کشاف، تحریرالقواعد المنطقیهٔ در شرح شمسیهٔ، تحفهٔالاشراف فی شرح الکشاف که شرحی است بر کشاف و مفصلتر از بحرالاصداف، تحقیق معنی التصور والتصدیق، تقسیم‌العلم، حاشیه‌ی قواعد علامه مشـهور به حواشـی قطبیه، شـرح‌الاشارات، شـرح مطالع که شـرحی است بر مطالع‌الانوار قاضـی سـراج‌الدین ارموی در منطق و کلام، المحاکمات بین شرحی الاشارات که محاکمه‌ای است بین دو شرح اشارات فخر رازی و نصیرالدین طوسی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۲۶۸ / ۷)، اعیان الشیعه (۴۱۳ / ۹)، ایضاح المکنون (۴۰۳، ۵۶ / ۲ ، ۲۳۳ / ۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۰۸۹، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳- ۲۴۶، ۲۴۴- ۲۳۷، ۱۴۷، ۴۷ / ۳)، تأسـیس الشیعه (۴۰۱ -۴۰۰)، حبیب السـیر (۲۲۱ / ۳)، دایره‌المعارف فارسی (۲۰۵۹ / ۲)، الذریعه (۱۰۷ / ۲۰، ۳۵۹ / ۱۸، ۱۵۶ / ۱۷، ۶۹ / ۱۴، ۳۳۷ / ۱۳، ۱۹۹- ۱۹۸ / ۴، ۳۸۸ / ۳)، روضات ا لجنات (۴۷ -۳۷ / ۶)، ریاض العلماء (۱۷۲ -۱۶۸، ۱۵۶ / ۵)، ریحانه (۴۶۷ -۴۶۵ / ۴)، ری باستان (۳۸۱ -۳۸۰ / ۲)، شذرات الذهب (۲۰۷ / ۶)،

شرح و بررسی زندگانی و معرفی آثار علامه قطب‌الدین رازی ورامینی، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۰۲ –۲۰۰ / ۸)، فرهنگ ادبیات فارسی (۳۹۹ –۳۹۸)، فوائد الرضویه (۶۱۸ –۶۱۶)، کارنامه بزرگان (۲۴۵)، کشف الظنون (۱۷۱۶–۱۷۱۵، ۸۸۶، ۶۲۶، ۹۵)، الکنی و الالقاب (۷۱ –۷۰ / ۳)، لغت‌نامه (ذیل/ قطب‌الدین رازی)، مجالس المؤمنین (۲۱۳ –۱۲ / ۲)، معجم المؤلفین (۲۱۶ –۲۱۵ / ۱۱)، مؤلفین کتب چاپی (۷۱۹ –۷۱۶ / ۵)، النجوم الزاهره (۷۰ / ۱۱)، هدیه الاحباب (۲۱۸ –۲۱۷)، هدیه العارفین (۱۶۳ / ۲).

قطب راوندی، قطب‌الدین، ابوالحسن، سعید

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۵۷۳ ق)، عالم امامی، فقیه، محقق، متکلم، محدث، مفسر و شاعر. خانواده‌ی وی از جد و پدر و برادر و دو فرزندش عمادالدین علی بن سعید و ظهیرالدین محمد بن سعید همه از علمای بزرگ شیعه بودند. وی از شیخ ابوعلی طبرسی، صاحب «مجمع البیان»، و عمادالدین طبری و سید مرتضی رازی و برادرش، سید مجتبی رازی،و ابن‌الشجری بغدادی و الآمدی و سید ناصح‌الدین ابوالبرکات مشهدی و پدر خواجه نصیر طوسی و گروهی دیگر روایت کرده است. او از طریق شیخ عبدالرحیم بغدادی، معرف به ابن الاخوه، از دختر سید مرتضی علم‌الهدی از عموی او سید رضی روایت می‌کند. ابن شهرآشوب و شیخ منتجب‌الدین رازی از شاگردان وی بودند. در قم وفات یافت و در صحن مطهر حضرت معصومه (س) دفن شد و قبرش امروزه مزاری معروف است. از آثار وی: «آیات الاحکام» یا «فقه القرآن»، اولین اثر در شرح و تفسیر آیات لااحکام؛ «احکام الاحام»؛ «اسباب النزول»؛ «الاعراب/ الاغراب فی الاعراب»؛ «الانجاز فی شرح الایجاز»، در شرح «الایجاز» شیخ طوسی؛ «بیان الانفرادات»؛ «تحفه العلیل»، در ادعیه، احراز و آداب؛ «تفسیر القرآن»، معروف به «تفسیر قطب»؛ «الدعوات» یا «دعوات راوندی» یا «سلوه الحزین»؛ «تهافت الفلاسفه»؛ «جواهر الکلام فی شرح مقدمه الکلام»؛ «الخرایج و الجرایح»،در معجزات معصومین (ع)؛ «خلاصه التفاسیر»، در ده مجلد؛ «ضیاء الشهاب»، در شرح «شهاب الاخبار»؛ «المغنی»، در شرح «النهایه» شیخ طوسی، در ده مجلد؛ «منهاج البراعه فی شرح نهج‌البلاغه»؛ «الرایع فی الشرایع»؛ «المستقصی»، در شرح «الذریعه»؛ «قصص الانبیاء»؛ «لب اللباب».[۱]

راوندی، سعید بن هبهٔ‌اللّه بن حسن مکنی به ابومحسن یا ابوالحسین، محدث و مفسر معروف شیعه (ف. قم. ۵۷۳ ه.ق). وی از شیخ طبرسی و عمادالدین طبری و سید مرتضی سید مجتبی رازی و پدر نصیرالدین طوسی و جمعی دیگر روایت کرده و خود از مشایخ ابن شهرآشوب و شیخ منتخب‌الدین است. او راست: آیات‌الاحکام، احکام‌الاحکام، الاختلافات الواقعهٔ بین الشیخ المفید والسید المرتضی فی بعض المسائل الکلامیهٔ، اسباب النزول، ام‌القرآن، الانجاز فی شرح الایجاز، تفسیر القرآن معروف به تفسیر قطب، خلاصهٔ التفاسیر، المغنی فی شرح النهایهٔ، منهاج‌البراعهٔ فی شرح نهج‌البلاغهٔ و غیره.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] خاتمه مستدرک الوسائل (۹۰ –۷۹ / ۳)، الذریعه (۴۳۱، ۲۴۴، ۱۴ / ۲۴، ۱۵۸ –۱۵۷ / ۲۳، ۲۹۶، ۶۶، ۱۳ / ۲۱، ۲۸۹ / ۲۸۰، ۱۸ / ۱۰۵، ۱۷ / ۲۹۵، ۱۶ / ۱۲۴ –۱۲۳، ۱۵ / ۱۲۶، ۱۱۰، ۴۱، ۱۴ / ۳۷۲، ۳۴۴، ۲۷۷، ۱۱۶، ۵۶ –۵۵ / ۱۳، ۲۲۳، ۷۲ –۷۱ / ۱۲ / ۶۶، ۱۰ / ۲۰۱، ۸ / ۲۲۰، ۱۴۶ –۱۴۵ / ۷، ۲۷۷ / ۵، ۵۰۲، ۳۰۲ –۳۰۱، ۲۲۸ / ۴، ۴۵۶، ۱۷۶، ۲۹ / ۳، ۳۶۴، ۳۰۳، ۲۵۱، ۲۳۴، ۱۲ / ۲، ۳۶۲ –۳۶۱، ۲۹۱، ۴۲ / ۱)، روضات الجنات (۱۰ –۷ / ۴)، ریحانه (۴۶۹ –۴۶۷ / ۴)، فوائد الرضویه (۲۰۲ –۲۰۰)، الکنی و الالقاب (۷۳–۷۲ / ۳)، هدیه الاحباب (۲۱۹ –۲۱۸).

قطب‌الدین، محمد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

لقب سلطان علاءالدین محمد بن تکش پیش از رسیدن به سلطنت محمد خوارزمشاه.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

قلج ارسلان رکن‌الدین

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

۱۰- رکن‌الدین قلج ارسلان عزالدین. (جل. ۶۰۰ ه.ق/ ۱۲۰۳ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

قلعه‌بیگی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۱ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی قزاقخانه شد و در ۱۲۹۰ به درجه‌ی افسری نائل آمد. در ۱۳۰۰ با درجه‌ی سرهنگی، چندی رئیس ارکان ستاد ارتش بود، زمانی هم رئیس ستاد لشکر مرکز شد. در اواخر سلطنت رضاشاه، رئیس دبیرستان نظام شد و در ۱۳۲۳ پس از بیست و سه سال توقف در درجه‌ی سرهنگی، به درجه‌ی سرتیپی نائل آمد و دادستان ارتش شد. پس از چندی ریاست دادرسی ارتش را برعهده گرفت تا مدتی هم رئیس اداره توپخانه‌ی ارتش بود. در ۱۳۳۱ بازنشسته شد و در ۱۳۴۶ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قلنبر، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد اطلاعات منطقه ی ششم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهید« حمید قلنبر» در مرداد ماه ۱۳۳۹ در خانواده ای تهیدست در جنوب شهر تهران چشم به جهان گشود. نه ساله بود که پدرش بدرود حیات گفت و سرنوشت حمید مثل بزرگانی رقم خورد که قله های ترقی را با تلاش و همت فتح کردند.

دوران ابتدایی تحصیل را در زادگاهش به پایان رساند و برای گذراندن دوره متوسطه وارد دبیرستان البرز تهران شد. در سال ۱۳۵۷ دیپلم گرفت و در همان سال در رشته حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران پذیرفته شد اما اوجگیری مبارزات ملت مسلمان ایران موجب شد که تحصیل را رها کند و به فعالیت سیاسی و انقلابی بپردازد.

از همان دوران پیش از انقلاب و در کودکی و نوجوانی، عشق به آموختن و آموزاندن در رفتار حمید به چشم می خورد و تفاوت جوهره او را با دیگر همسالانش نشان می داد. همه کسانی که دوران پیش از انقلاب زندگی او را به یاد دارند و نیز آنهایی که پس از انقلاب با وی حشر و نشر داشته اند، اذعان می کنند که قلنبر تلاش می کرد تا هر چه بیشتر بیاموزد و اندوخته هایش را به دیگران نیز بیاموزاند. در کسب مراتب معنوی نیز چنین بود و پیوسته می کوشید تا دوستانش را به وادی معنویت بکشاند.

در نوجوانی به هنگام غروب زیلویی برمی داشت و به پارک روبروی خانه شان می برد؛ دوستانش را جمع می کرد و آنچه را که از قرآن در مکتب خانه آموخته بود، به آنان نیز آموزش می داد، حتی از پول توجیبی اش برای آنها توپ فوتبال می خرید تا اوقات فراغتشان را پر کنند. در دوران دبیرستان نیز دانش آموزی برجسته و کوشا و نمونه بارز یک نوجوان مذهبی بود. او با شعور سیاسی، عمق پایبندی اش را به باورهای دینی در همین دوره به نمایش گذاشت. انشا های او همه نیشدار و کنایه آمیز بودند. در نوشته هایش طاغوت و طاغوتیان را در چهره جغد و کرکس مجسم می ساخت؛ از ستم و دادگری سخن به میان می آورد؛ به جای تازیانه، بیداد را گرده عدالت نشان می داد. او دنیای تهی از عدالت را به قفسی تشبیه می کرد که آزادی پرندگان در آن سلب می شود.

از همان دوران کودکی و نوجوانی با قرآن کریم انس و الفت داشت و روح حقیقت جویش را از کوثر معارف این کتاب الهی سیراب می ساخت. مطالعه نهج البلاغه و صحیفه سجادیه بیش از هر کتاب دیگری اوقات فراغت آن بزرگوار را پر می کرد. بسیار اهل مطالعه بود و به مسائل فلسفی علاقه خاصی داشت. از این رو کتاب های استاد شهید مطهری را مورد مطالعه عمیق قرار داد و به خوبی فرا گرفت. دستنوشته های به جا مانده از او حکایت از ژرفای اندیشه فلسفی اش دارد. آرزو داشت که روزی به حوزه علیمه قم راه پیدا کند و فقه را فرا گیرد، اما ادبیات عرب را نه!

بیش از پانزده سال نداشت که بوسیله یکی از دوستانش به نام صفر نعیمی جذب یک گروه توحیدی بدر شد و از آن پس فعالیتهای سیاسی اش را در چارچوب تشکیلات آن گروه استمرار بخشید. پس از آنکه در سالهای ۵۵ و ۵۶ سران گروه به وسیله ساواک دستگیر شدند، حفظ تشکیلات آن به حمید سپرده شد و او به نحو احسن از عهده انجام این کار بر آمد. با مهارت ویژه ای به دیدار رهبران زندانی می رفت و با آنان درباره چگونگی وضعیت گروه و روند حوادث انقلاب، گفت و گو می کرد و رهنمود می گرفت. بارزترین فعالیت شهید قلنبر در آغاز انقلاب، تکثیر و پخش اعلامیه هایی بود که در نجف و پاریس، از سوی امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی، صادر می شد. حمید و دوستانش با استفاده از وسایل ساده و ابتدایی، بطرز ماهرانه ای اعلامیه ها را تکثیر و در جاهای مختلف شهر تهران پخش می کردند. هزینه این امور نیز از طریق فروش لباسهایی که از طریق خواهران انقلابی دوخته می شد، تأمین می گردید.

با شدت گرفتن مبارزات ملت ایران علیه نظام ستمشاهی، او نیز به مبارزه قهرآمیز با رژیم پرداخت و برای از پای در آوردن آنها از هیچ تلاشی فرو گذار نکرد. سه راههای مخصوص لوله کشی آب را به نارنجک تبدیل می کرد. از شهرستانهای مرزی کشور اسلحه می خرید و روش استفاده از آنها را به دیگر مبارزان آموزش می داد. برای به هلاکت رساندن سرسپردگان رژیم و عناصر سازمان امنیت رژیم شاهی از هر وسیله ای استفاده می کرد، چنانکه در دو اقدام تهور آمیز دو تن از ساواکیهای شهری را شبانه به ضرب میلگرد از پای در آورد.

در واقعه خونین هفده شهریور ۱۳۵۷ حضور داشت. قتل عام مردم را از نزدیک مشاهده می کرد و خود بطور ماهرانه ای جان سالم

بـدر برد. در درگیریهای بهمن ماه که میان مردم و نیروهای گارد ویژه شاه روی داد، فعالانه شـرکت جست و در هر گوشه ی تهران که جنگ در می گرفت، حاضـر می شـد. همزمان با قیام مردم تبریز راهی آن شـهر گردیـد وبا سـرسپردگان رژیم طاغوت به مبارزه پرداخت وحضور وی در صـحنه های انقلاب چنان چشـمگیر بود که شایعه شهادت او در میان دوستان و اعضای خانواده اش پیچید، ولی بعد معلوم شد که حمل مجروحان سبب خونین شدن چهره وی و انتشار خبر شهادت او بوده است. شهید قلنبر به عنوان شیعه ای پاکبـاز و انقلابـی، حضور در صـحنه های مبارزه میان اسـلام و کفر را سـرلوحه زنـدگی خویش قرار داده بود. جای ثابتی برای خود قائـل نبود و تصـمیم گرفت که برای پیگیری از سامـان یافتن اوضاع ایران در هر کجا که نیاز باشـد، حضور یابـد. از این رو چنـد ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای مقابله با تجاوز شورویها ،در مرداد ماه سا ل ۱۳۵۸ ،راهی کشور افغانستان شد. در آنجا به دام مـأموران امنیتی افتـاد، ولی بـا مهـارت و زیرکی خاصـی خود را رهـا ساخت. این پیشآمـد دیـدگاهش را درباره ادامه فعالیت در کشور تغییر داد و به این نتیجه رسید که هنوز زمینه لازم برای کار در آنجا فراهم نیست.

سرانجـام پس از رایزنی بـا دوسـتان و همرزمانش عازم اسـتان سیسـتان و بلوچسـتان گردیـد و آن منطقه را برای فعالیتهای فرهنگی و انقلابی بستری مناسب یافت. برای خـدمت در آن دیار سـنگر سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی را برگزیـد و همراه همسـرش به آنجا رفت.

در آن دوران پرماجرا گذشـته از مبارزه با عناصـر ضد انقلاب منطقه و تلاش برای زدودن زنگار فقر و محرومیت از چهره استان، دو کار اساسـی یعنی جذب جوانان مؤمن به سپاه و گفت و گوی مستقیم با عناصر شرر را وجهه همت بلند خویش قرار داد و در هر دو زمینه موفقیتی چشـمگیر یافت. شـمار زیادی از جوانهای اسـتان را به عضویت سـپاه در آورد و بسـیاری از اشـرار را از کوهسـتانها به آغوش جـامعه بـاز گردانـد. سـبب موفقیت وی در همه این کارها صـداقت، رشادت و معنویتش بود. هنگـامی که از سوی اشـرار در بلوچسـتان به گروهـان گرفته شـد، بـا گفتار و کردارش چنان تأثیری بر دزد ها گـذاشت که نمازخوان شدنـد و او را پیش نماز خود کردند و خود را غلام او می خواندند. او معتقد بود که با ید حساب اشـرار را از عامه مردم بلوچ جدا کرد و خود، نیز همین سیاسـت را در پیش گرفت. در نتیجه هنگـامی که اشـرار، اعضـای یک پایگاه تبلیغاتی سـپاه را به شـهادت رساندنـد، بلوچها اظهار ناراحتی و تأسف می کردنـد و این کار را مایه ننگ و بد نامی خود می شـمردند. شـهید قلنبر در دوران فعالیت دراسـتان سیسـتان و بلوچسـتان مسـئولیتهای فرماندهی سـپاه ایرانشـهر، روابط عمومی و اطلاعات و تحقیقات سـپاه زاهدان و فرماندهی سپاه استان را به عهده داشت ودر دوران تصدی، مسئولیتهای یاد شده لیاقت و کاردانی وی آشکار شد؛ بطوری که تنها با داشتن ۲۱ سال سن به معاونت سیاسی اسـتانداری سیسـتان و بلوچسـتان برگزیده شد. پس از مدتی مسـئولیت واحد اطلاعات سـتاد منطقه شش سپاه شامل استانهای کرمان ،هرمزگان ،و سیسـتان و بلوچسـتان نیز بر دوش وی نهاده شـد و او از عهـده همه این کارها به خوبی برآمد .حمید قلنبر در ساعت ده شب دوشنبه دوم شهریور ماه ۱۳۶۰ در شـهر کرمان به دست عوامل ضد انقلاب ترور شد و به شـهادت رسید . اماآتش یاد این جوان خستگی ناپذیر انقلاب همچنان در دل پا برهنه های آن خطه محروم ، شعله می کشد.

منابع زندگینامه :راز پرواز،نوشته ی،عبدالحسین بینش،نشرکنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

قمرالسلطنه

قرن:۱۳

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۱۳۰۸ -۱۲۵۰ / ۱۲۴۹ ق، ماه‌تابـان خـانم از زنـان خیر، فاضـل و شـاعر. وی دختر چهـل و شـشم فتحعلی شـاه (۱۲۵۰ -۱۲۱۲ ق) و

مادرش نوش‌آفرین خانم، دختر بـدرخان زنـد بود. او به ازدواج میرزا حسـین خان سـپهسالار (۱۲۹۸ -۱۲۴۱ ق) درآمد. قمرالسلطنه زبان فرانسه و ترکی را به خوبی فراگرفت و در شـعر و ادب مهارت یافت. دوبار نیز به حج رفت و موقوفات زیادی برجای گذاشت؛ از جمله نیمی از درآمد املاکش را وقف روشنایی بقاع متبرکه و نیم دیگر را وقف شهریه طلاب نمود. ابیات زیر از اوست:

چه بودی گر ز راه مهر بر من دیده بگشودی

ز اغیارم نهان بر دیده جانم عیان بودی

به هر جا هست بیمار از خدا خواهد شفای خود

مریض عشق خود هرگز نیارد نام بهبودی

به راه کعبه گر آتش ببارد رو نگردانم

خلیل آسا گلستان است بر من نار نمرودی[۱]

(ع. ماه پادشاهی) تاج‌ماه خانم (و. ۱۲۴۴– ف. ۱۳۰۹ ه.ق) دختر عباس میرزا و زن حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار. وی به سن ۶۵ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زنـدگینامه :[۱] منـابع: «پردەنشـینان سـخنگوی»، آریانـا، سال دهم، شـماره شـشم، ۵۲؛ از رابعـه تـا پروین، ۱۸۷ -۱۸۶؛ تاریخ عضدی، ۲۴۳، ۲۰۶، ۱۶۵؛ خیرات حسان، ۷۱ -۶۹ / ۳؛ دایرةالمعارف فارسی، ۲۰۸۱ / ۲؛ الذریعه، ۸۸۸ / ۳؛ ریاحین‌الشریعه، ۶۲ / ۵؛ النساءالمؤمنات، ۶۱۱.

قمرزاده، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

موسی قمرزاده

محل تولد : اهواز

شهرت : حاج قمر

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۲/۱۴

زندگینامه علمی

بنده پس از پایان جنگ و دوران دفاع مقدس وارد حوزه علمیه شدم و ابتدا در شهرستان دزفول حوزه آیت الله قاضی و سپس در قم اشـتغال به تحصـیل پیدا کردم. گرچه از قبل به مطالعه علاقه وافری داشتم و از همان دوران نوجوانی و در جبهه و سپاه پیوسته برنامه مطالعاتی داشـتم ولی با آمدن به حوزه به این علاقه افزوده شد. هنوز مشغول به تحصیل در دوره سطح ۱ بودم که کار تدریس را نیز رسـماً در مـدارس شـروع کردم و از همـان سال تا کنون همه ساله درس یا دروسـی را مشـغول به تـدریس بوده ام. علاقه ام بیشتر به مطالعه و تحقیق در حوزهٔ علوم عقلی و سـپس نقلی بوده و در کنار آن به تحقیقات پیرامون تاریـخ خصوصا تاریـخ معاصـر میپردازم.

در زمینه موضوعاتی که تدریس کرده ام تحقیق و مطالعهٔ گسترده نیز انجام می دهم و در حال تهیهٔ مطالبی نیز هستم. در زمینه تاریخ معاصر نیز مجموعه ای در قالب کتاب در دست نوشتن دارم. همچنین جلد اول خاطرات دفاع مقدس با عنوان حدیث وصل و هجران را به چاپ رسانده ام که در جشنواره کتاب سال دفاع مقدس بعنوان کتاب برگزیده انتخاب شد دفتر دوم کتاب خاطراتم نیز در حال آماده شدن برای چاپ است و در زمینه ادبیات نیز کتاب نجوا با شلمچه به چاپ رسید که چاپ دوم آن در حال حاضر منتشر شده است.

قمی کردی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده لشگر ۱۵۵ ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «علی قمی کردی» ،در سال ۱۳۳۹ در شهر مقدس« قم »به دنیا آمد و ۲۴ سال بعد در «کردستان» به درجه ی رفیع شهادت نایل آمد . در دوران انقلاب شکوهمند اسلامی ،هنگام پخش اعلامیه و نوار ،مورد اصابت گلوله مزدوران رژیم قرار گرفت و به شدت مجروح شد . و این جراحات باعث شد یک پای ایشان مقداری کوتاه شود . پس از انقلاب نیز هنگامی که ایشان مشغول آموزش نظامی به نیروها بودند ،از ناحیه پا ی سالم خود به شدت شکستگی استخوان پیدا می کند و به همین دلیل تا لحظه شهادت از ناحیه پاهای خود ناراحتی و مشکل داشتند .علی رغم مخالفت مسئولان با حضور ایشان در «کردستان» به دلیل وضعیت جسمانی وی ،او بی توجه به هشدار ها و توصیه ها به همراه شهیدان« بروجردی »،«کاظمی»، «محمود کاوه» و «علی گنجی زاده» عازم «کردستان» شد و تیپ ویژه شهدا را که بعد ها تبدیل به لشگر شد .پایه گذاری نمودند و تا سال ۶۳ در سمت فرماندهی عملیات و قائم مقام تیپ مشغول فعالیت بود . پس از شهادت وی تلاش خانواده اش برای یافتند وصیتنامه از او به نتیجه نرسید .تا اینکه شهید «محمود کاوه» در خواب شهید« قمی» را می بیند و «علی» به او می گوید که وصیت نامه ام لای یکی از کتاب هایم قرار دارد و نام کتاب را نیز به شهید« کاوه» می گوید .شهید «کاوه» به منزل او در پیشوای ورامین می رود و وصیت نا مه ای را که در زیر می خوانید در میان اوراق همان کتاب می یابد .

علی را در قطعه ۲۴ به خاک سپردند ،بالای قبر چمران و کنار قبر حاجی پور . همان جایی که بار ها رویش نشسته و به برادرش گفته بود :یک روزی مرا درست همان جا دفن خواهند کرد . پدرش که امام جمعه پیشوای ورامین بود تا چندی پیش ،هر شب جمعه بر سر مزار فرزندش روضه ابا عبد الله می خواند .اینک آن روحانی آزاده به دیار باقی شتافته ،امید است که با فرزند مجاهد خود محشور شود .

علی را تهدید کرده بودند اگر به کردستان بروی حقوقت را قطع می کنیم ،اما او رفت و پس از شهادتش معلوم شد حتی یک بار برای گرفتن حقوق ،اقدام نکرده است .

منبع":ستارگان آسمان گمنامی "نوشته ی محمد علی صمدی،نشر فرهنگسرای اندیشه،تهران–۱۳۷۸

قمی، محمد طاهر

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۱۰۰ / ۱۰۹۸ ق)، عالم امامی، فقیه، محقق، متکلم و محدث. وی شیخ الاسلام و امام جمعه‌ی رسمی قم و استاد شیخ حر عاملی و علامه‌ی مجلسی بود و این دو از وی روایت کرده‌اند. در قم درگذشت و در پشت مرقد زکریا بن آدم دفن شد. از آثار وی: «الاربعون حدیثا دلیلا»، در امامت ائمه (ع)، که در کنار چهل حدیث، چهل دلیل در اثبات امامت امیرالمومنین (ع) ذکر کرده و عقاید عامه را در اصول و فروع به نقد کشیده و آن را «الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین و امامه الائمه الطاهرین (ع)» نامیده است؛ «بهجه الدارین»، در جبر و تفویض و امر بین الآمرین؛ «حجه‌الاسلام»، در شرح «تهذیب الاحکام»؛ «فرحه الدارین»، در تحقیق معنی عدالت بر مذهب امامیه؛ «حکمه العارفین فی رد شبه المخالفین من المتصوفین و المتفلسفین»؛ «مونس الابرار»، قصیده‌ای به فارسی در مدح امیرالمومنین (ع) و شرح آن به نام «تحفه الابرار» یا «تحفه الاخیار»؛ رساله «الجمعه»؛ رساله «الفوائد الدینیه»؛ رساله در معنی نماز به فارسی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :ایضاح المکنون (۲۰۵ / ۲، ۴۱۴، ۳۹۲، ۲۰۰، ۵۵ / ۱)، الذریعه (۲۸۱ -۲۸۰، ۲۷۲ / ۲۳، ۱۵۸ / ۱۶، ۲۷۸، ۷۳-۷۲ / ۱۵۷، ۱۵ / ۱۳، ۵۸، ۴۱ -۴۰ / ۷، ۲۵۷ / ۶، ۴۹۸ / ۴، ۴۱۷، ۱۶۲ / ۳، ۴۱۹، ۲۰۰ / ۱)، ریاض العلماء (۱۱۱ / ۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۳۰۳ -۳۰۲ / ۱۱)، فوائد الرضویه (۵۴۸)، معجم المؤلفین (۱۰۱ / ۱۰)، هدیه العارفین (۳۰۱ / ۲).

قمی، محمدطاهر

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن محمد حسین الشیرازی ثم النجفی، در کتاب امل‌الامل است که وی از اعیان فضلاء معاصرین و مردی عالم و محقق و مدقق و بسیار ثقه و فقیه و متکلم و محدث و جلیل‌القدر و عظیم‌الشأنست.

او را کتبی است که از آنهاست «شرح تهذیب الحدیث» و کتاب «حکمهٔ العارفین» در رد شبه مخالفین و کتاب «اربعین» در فضائل امیرالمؤمنین و امامت ائمه‌ی طاهرین و «رساله جمعه» و رساله «فوائد دینیه» در رد حکماء و صوفیه و کتاب «حجهٔ‌الاسلام» و غیر اینها از کتب و رسائل که ما آنها را از او روایت می‌کنیم.

نگارنده گوید: این بزرگوار که معاصر با محقق فیض کاشانی و دولت صفویه است در زمان خود شیخ‌الاسلام قم و امام جمعه بوده در سفری که به اصفهان نموده علامه مجلسی صاحب بحارالانوار از وی اجازه گرفته که در کتاب اجازات بحار آن را ذکر کرده است و در کاشان نیز دانشمند عظیم‌الشأن مرحوم ملا محسن فیض به ملاقاتش رفت و از اینجا میزان شخصیت و موفقیت ممتاز این عالم جلیل‌القدر معلوم می‌گردد.

کتاب دیگری به نام «تحفهٔ‌الاخیار» که به فارسی بسیار سلیس و متین در رد صوفیه نوشته است که مرحوم عاملی آن را ذکر نکرده و این از بهترین کتب رد صوفیه است و این کتاب مطبوع می‌باشد قبر شریف این بزرگوار در شیخان قم در بقعه جناب زکریا بن آدم است.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد اول)

قنات آبادی، شمس‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حجت‌الاسلام حاج سید محمدحسین پیشنماز قنات‌آبادی، در ۱۲۹۳ در تهران تولد یافت. چند سالی در تهران درس خواند، بعد وارد حوزه‌های علمیه شد. چندی نیز در قم به تحصیل اشتغال داشت. در تهران دفترخانه اسناد رسمی دائر کرد و از آن طریق ارتزاق می‌نمود. وقتی موضوع ملی شدن صنعت نفت پیش آمد، قنات آبادی با آیت‌الله کاشانی نزدیک شد و غالبا با او به سر می‌برد. چون جوان و ورزشکار و ناطق و جویای نام بود، هر ماموریتی را قبول می‌کرد و تحقیقا بازوی راست کاشانی در امور اجتماعی و سیاسی شد. در انتخابات دوره‌ی هفدهم کاندیدای شهر شاهرود گردید و اولین نفری بود که به مجلس راه یافت. در مجلس هفدهم نطقهای آتشین ایراد کرد و در جامعه شهرت زیادی پیدا نمود. وقتی بین مصدق و کاشانی افتراق و جدائی ایجاد شد، قنات‌آبادی در زمره‌ی یاران باوفای کاشانی باقی ماند و با دولت مصدق از در مبارزه درآمد. بعد از سقوط مصدق، با زور حکومت زاهدی در دوره‌ی هجدهم به وکالت رسید. در همان دوره با چند مورد نطق تند و اعلام جرم، موقعیت خود را حفظ کرد. در دوره‌ی نوزدهم که انتخاباتش توسط علاء و علم انجام گرفت، یک شرط برای وکالت قنات‌آبادی قائل شدند. شرط این بود که او از لباس روحانیت خارج شود. این شرط خیلی زود پذیرفته شد و آقاشمس معمم یک جوان شیک‌پوش و تابع مد گردید. پس از انقضای دوره‌ی نوزدهم، دیگر به مجلس راه نیافت. با سیدمهدی میراشرافی همکاری داشت و چاپخانه‌ی روزنامه‌اش را اداره می‌کرد. به توصیه‌ی میراشرافی از طرف سپهبد عزیزی استاندار خراسان به قائم‌مقامی نایب‌التولیه منصوب شد ولی بین او و عزیزی سازشی به وجود نیامد و جدا شدند. چندی نیز سردبیری روزنامه‌ی آتش با او بود. قنات‌آبادی مردی خطیب، مطلع و شوخ‌طبع بود. در ۱۳۶۷ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قنبری، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروهان عملیاتی ،ناوتیپ۱۳امیرالمومنین(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «علی قنبری» در سال ۱۳۳۴ در روستای« ریز»در استان بوشهر و در خانواده ای متدین و مذهبی در عین حال فقیر و تهیدست دیده به جهان گشود . در سن ۳ سالگی پدر خود را از دست داد و در سن ۶ سالگی جهت تحصیل و فرا گیری علم به دبستان قدم گذاشت. پس از سه سال تحصیل به علت فقر درس و مشق را رها کرده و جهت تأمین نیازهای روزمره خانواده اش به کسب و کار مشغول شد . در سن ۱۵ سالگی ازدواج نمود و در خانه ای بسیار محقر و ساده و بی آلایش زندگی مشترک خود را آغاز کرد.در بیست سالگی جهت تأمین هزینه زندگی برای به دست آوردن کار راهی« بوشهر» شد و پس از چندی راهی کشور« قطر» گردیدو پس از چند بار رفت و آمد راهی مکه مکرمه گردید. برگشت ایشان مصادف بود با اوج حرکت های عظیم انقلاب اسلامی در کشور عزیزمان ایران که در این رابطه فعالیت های چشم گیری از خود نشان داد و با روحانیت همگام و هم صدا بود .

با تشکیل بسیج به دستور امام خمینی به عضویت بسیج در آمد .با شروع جنگ تحمیلی با چند نفر از برادران بسیجی اولین گروهی بودند که در گروههای چریکی نامنظم شهید چمران شرکت نمودند پس از مدتی خدمت در جبهه های نبرد حق علیه باطل به

عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و از تاریخ ۱/۷/۱۳۶۰ عضو رسمی سپاه شد .
داوطلبانه با برادران سپاهی راهی جبهه ها گردید و در تیپ فاطمه زهرا (س) فرماندهی گروهان عملیاتی را عهده دار شد . پس از مدتی مأموریت در جبهه به سپاه بوشهر بازگشت ولی چون حضور وی در جبهه موثر بود وخودش نیز اشتیاق زیادی برای حضور در جبهه داشت ،دوباره به جبهه رفت. در عملیات مختلف به عنوان پیشگام و راهگشای عملیات شرکت نمود .
شهید مشتاقانه و در عملیات های مختلف شرکت نمود و پس از هر بار شرکت در عملیات شوق او به لقا الله بیشتر می شد و این روحیه شهادت طلبی در سر تا سر وجود او موج می زد . بالاـخره در شب ۲۱ بهمن ماه ۱۳۶۴ که پیشتاز عملیات پیروز مندانه« والفجر هشت» در منطقه اروند رود بود، توسط ترکش خمپاره مزدوران بعثی به درجه رفیع شهادت که آرزوی دیرینه اش بود نایل گردید و دوستان را به درد فراق و دوری فراموش نشدنی مبتلا ساخت یادش گرامی و راهش پر رهرو باد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران بوشهر،مصاحبه با خانواده،دوستان وهمرزمان شهید

قندی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وزیر ارتباطات وفناوری اطلاعات جمهوری اسلامی ایران
دکتر«محمود قندی» در سال ۱۳۲۳ در« تهران» متولد شد. فوق لیسانس مهندسی الکترومکانیک را در دانشگاه تهران به پایان رساند. شهید در سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ در دانشگاه «کالیفرنیا»، مدرک دکترای مهندسی برق و الکترونیک گرفت. در بازگشت به ایران تا سال ۵۷ در دانشکده‌های فنی «تهران» و مخابرات به تدریس مشغول شد. دکتر قندی پس از پیروزی انقلاب رئیس دانشکده «مخابرات» شد و سپس به عنوان وزیر ارتباطات وفناوری اطلاعات شد.
او در کنار تحصیلات دانشگاهی، در مبانی تفسیر، فلسفه و فقه اسلامی نیز مطالعات جدی داشت و از بانیان اصلی راه‌اندازی انجمن اسلامی دانشجویان، طی سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵ بود. این فعالیت سپس در انجمن اسلامی« آمریکا و کانادا» ادامه پیدا کرد.
ایشان در سال ۵۷ در تاسیس جامعه اسلامی دانشگاهیان ایران نقش موثر داشت.
آن شهید در حادثه هفتم تیر حزب جمهوری اسلامی، در سن سی و هفت سالگی به همراه ۷۱ تن دیگر از یاران انقلاب اسلامی به شهادت رسید. از شهید قندی چهار فرزند به یادگار مانده است. منابع زندگینامه" :shohda.gov.ir

قوام شیرازی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به قوام‌الملک شیرازی، از اعیان و اشراف و مالکین عمده‌ی فارس، در ۱۲۶۸ در شیراز تولد یافت. پس از انجام تحصیلات متداول و معمول زمان به کار ملکداری پرداخت. بیست ساله بود که پدرش کشته شد. تمام مناصب و القاب پدر به او داده شد و قوام‌الملک نام گرفت. در فارس مرجعیت پیدا کرد و مامورین عالی‌رتبه‌ی دولت ناچار بودند برای حفظ و ابقاء خویش، با وی از در دوستی و مودت برآیند. بعد از آنکه رضاخان سردارسپه به تخت سلطنت نشست، درصدد برآمد تمام متنفذین محلی را در تهران

نگهداری نماید، از جمله قوام‌الملک را به تهران فراخواند و برای اینکه وجود وی در مرکز، محمل قانونی داشته باشد، در دوره‌ی ششم او را به وکالت مجلس برگزیدند و به محض ورود به تهران، از دوستان و نزدیکان رضاشاه شد. غالبا در سفر و حضر با او به سر می‌برد. جزء چند نفری از محارم رضاشاه بود که همه روزه می‌بایستی به ملاقات شاه برود. در ادوار هفتم و هشتم و نهم همچنان در سمت نمایندگی مجلس قرار داشت. در اواخر دوره‌ی نهم مورد سوءظن قرار گرفت و از وی سلب مصونیت شد. چندی در زندان و مدتی تحت‌نظر بود تا اینکه رفع سوءتفاهم شد و موقعیت ممتاز خود را پیدا کرد ولی دیگر حاضر به نمایندگی مجلس نشد. در عوض مدتی استانداری فارس را به او سپردند. بعد از استانداری به ریاست هیئت مدیره هواپیمائی منصوب گردید. یک دوره نیز در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی سناتور گردید.

ابراهیم قوام معروف به قوام‌الملک فرزند سهراب‌خان قوام‌الملک مالک عمده و بیگلربیگی فارس در سال ۱۳۴۸ در سن ۸۰ سالگی در تهران درگذشت. از وی دو دختر و دو پسر باقی ماند. دامادهای وی عبارت بودند از امیراسدالله علم و دکتر علی‌اصغر نفیسی استاد دانشگاه و فرزندان ذکور وی علی و محمدرضا نام داشتند که اولی مدت کوتاهی همسر اشرف پهلوی بود و دومی به مصاهرت سرلشکر ظفرالدوله مقدم درآمد. خانواده قوام‌الملک که از مالکین عمده فارس بودند وابستگی کامل به انگلستان داشتند و همواره مورد حمایت دولت فخیمه بودند. هنگامی که قریه قلهک به تصرف انگلیسها درآمد و سفارتخانه ییلاقی خود را در آنجا بنیاد نهادند به عده‌ای از ایرانیان وابسته به سفارت انگلیس مقادیری زمین مجانا واگذار کردند از جمله به قوم‌الملک شیرازی، قریب ده هزار متر زمین داده شد که باغی در آن احداث گردید. این باغ در خیابان یخچال قلهک هم‌اکنون وجود دارد.

نزدیکی قوام‌الملک به انگلیسها به حدی بود که رضاشاه روز هشتم شهریور ۱۳۲۰ برای تحصن در سفارت انگلیس قوام‌الملک را نزد ریدرز بولارد وزیر مختار انگلیس فرستاد و از وی برای او تقاضای پناهندگی کرد ولی بولارد به این تقاضا روی خوش نشان نداد و گفته بود در ایران نقاطی وجود دارد که روس و انگلیس هرگز وارد آنجا نخواهند شد مانند یزد و اصفهان و کرمان و بهتر است شاه به یکی از این شهرها سفر کند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قوام صدری، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۸ ش متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را انجام داد و وارد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی شد و درجه‌ی لیسانس در علم حقوق گرفت و پس از انجام خدمت وظیفه در وزارت دارائی استخدام شد و مدارج اداری را به سرعت طی نمود و سرانجام به پیشکاری دارائی گیلان منصوب گردید و قریب سه سال در آن سمت انجام وظیفه کرد. پس از انتقال به تهران، مدیرکل وزارت دارائی شد. در سال ۱۳۴۳ در کابینه‌ی حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا به وزارت دارائی منصوب شد و در همان نخستین روزهای وزارت خود، قوام صدری را به معاونت پارلمانی وزارت دارائی معرفی نمود و قریب هفت سال در سمت معاونت وزارت دارائی انجام وظیفه نمود. قوام صدری در بیستم اردیبهشت ۱۳۵۰ به سمت وزیر مشاور و معاون پارلمانی نخست‌وزیر تعیین گردید و چند سالی در آن سمت مستقر بود و سپس بازنشسته شد و از وزارت کناره‌گیری نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قوام، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «قوام‌السلطنه»، در ۱۲۵۲ ش در تهران متولد شد. پدرش میرزا ابراهیم معتمدالسلطنه از رجال دوره‌ی ناصری و جدش قوام‌الدوله وزیر دفتر استیفا بود. مادرش طاووس‌خانم دختر میرزا محمدخان مجدالملک سینکی صاحب رساله مجدیه و پدر میرزا علی‌خان امین‌الدوله است. قوام تحصیلات مقدماتی را به اتفاق برادرش حسن وثوق نزد معلمین خصوصی فراگرفت، سپس در زمینه‌ی ادبیات فارسی و صرف و نحو عربی، عروض و قافیه و معانی بیان و ریاضیات قدیم ادامه‌ی تحصیل داد و مدتی نیز در مدرسه‌ی مروی به آموزش فلسفه و حکمت اشتغال ورزید. تلاش او در حسن‌خط موجب شد که در عداد خطاطان درجه‌ی اول روز قرار بگیرد.

قوام وقتی به سن رشد رسید، معتمدالسلطنه شمه‌ای از تحصیلات او و نمونه‌ای از خط او را نزد ناصرالدین شاه برد و برای فرزند خود تقاضای شغل و لقب نمود. شاه وقتی از حسن خط و شیوه‌ی نگارش این جوان واقف شد، او را جزء پیشخدمتان مخصوص قرار داد و ملقب به عنوان دبیر حضور کرد.

در سال ۱۳۱۴ ه.ق میرزا علی‌خان امین‌الدوله دائی او با پیشکاری ولیعهد به آذربایجان رفت و میرزا احمد دبیرحضور را نیز به عنوان منشی و رئیس دفتر مخصوص با خود به این ماموریت برد. چند ماهی پس از این ماموریت، امین‌الدوله به تهران احضار شد و به جای میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان به صدارت رسید و قوام را منشی و رئیس دفتر خود نمود.

عبدالله مستوفی در تاریخ قاجار درباره‌ی این سمت دبیرحضور چنین می‌نویسد: «منشی‌گری صدراعظم در این ایام هم مثل سابق زیبائی خط و انشاء و امانت و صحت و پشتکار و هوش و فراستی لازم داشت که در همه یافت نمی‌شد زیرا هنوز هم نوشتن نامه به طور مرتجل و بدون پیش‌نویس و قلم‌خوردگی از لوازم کار به شمار می‌آمد. عهده کردن این کار زیردست نویسنده دقیق و صاحب خطی مانند امین‌الدوله کار هر بافنده و حلاج نبوده و آقای دبیرحضور تمام مزایای شغل را از زیبائی خط و انشاء مرتجل و امانت و پشتکار حائز بود».

میرزا احمدخان دبیر حضور مادام که امین‌الدوله صدراعظم بود، در آن سمت حساس قرار داشت. پس از کناره‌گیری امین‌الدوله، راه اروپا را پیش گرفت و متناوبا قریب ۳ سال در اروپا به تکمیل تحصیلات و آموزش زبانهای خارجی اشتغال ورزید. در ۱۳۲۲ ه.ق عین‌الدوله صدراعظم شد، دبیرحضور را به تهران فراخواند و به او مقام و عنوان وزیر رسائل داد. این سمت در آن ایام در حقیقت معاونت اجرائی و اداری نخست‌وزیر بود. در سفر سوم مظفرالدین شاه به اروپا در زمره‌ی همراهان قرار گرفت. پس از بازگشت به تهران، با دریافت لقب وزیرحضور، رئیس دفتر مخصوص مظفرالدین شاه شد. او در این سمت توانست اعتماد شاه را نسبت به خود جلب کند. قوام در اثر توقف طولانی در اروپا و مطالعه در نوع حکومتها به حکومت قانون و مشروطیت بستگی داشت و از این رو از سنگر دفتر مخصوص، شاه را تشویق به اعطای مشروطیت می‌نمود. اقدامات قوام و اعلم‌الدوله ثقفی پزشک مخصوص در این باره قابل تقدیس است. قوام فرمان مشروطیت را به خط زیبای خود نوشت و آن را برای امضاء نزد مظفرالدین شاه برد و در اثر اصرار سرانجام فرمان را به توشیح رسانید.

قوام در ۱۳۲۴ پس از فوت نریمان‌خان قوام‌السلطنه وزیرمختار ایران در اتریش با اهداء ۲۵ هزار اشرفی برای خود از شاه لقب قوام‌السلطنه گرفت.

قوام از تاریخ صدور فرمان مشروطیت تا فتح تهران، کار دولتی نداشت و گاهی به عنوان میانجی بین مشروطه‌خواهان و مستبدین

می‌شد و یا بعضی تندروی‌ها را تعدیل می‌کرد.

پس از خلع محمدعلی میرزا و اداره‌ی کشور وسیله‌ی سپهسالار و سردار اسعد از طرف سردار اسعد به معاونت وزارت داخله منصوب شد. ظاهرا مقام وزارت با سردار بود ولی او عملا هیچگونه مداخله‌ای در کارها نداشت. قوام سازمانی بر اساس کشورهای اروپائی برای وزارت داخله پی‌ریزی کرد و مسئولیتها را مشخص نمود و برای احراز مشاغل ضوابطی تعیین نمود. در مرداد ۱۲۸۹ در کابینه‌ی اول مستوفی‌الممالک، وزارت جنگ را احراز کرد. قوام‌السلطنه در این سمت توانست لایحه‌ی خلع سلاح مجاهدین را از تصویب مجلس بگذراند. همچنین از خودسری‌های بختیاری‌ها و تروریست‌ها جلوگیری کند. ستارخان و فدائیان او که مسلح و غالبا موجب بروز حوادث ناگواری در شهر می‌شدند، خلع سلاح شدند. در زدوخوردی که بین قوای دولتی و فدائیان ستارخان در پارک اتابک به وقوع پیوست، ستارخان گلوله خورد. قوام در همین سمت قیمتی برای سلاح مردم تعیین کرد و با قیمتی مناسب آنها را خرید و تحویل انبار مهمات وزارت جنگ داد.

در ۱۲۹۰ ش در کابینه‌ی دوم محمدولی‌خان سپهدار تنکابنی به وزارت عدلیه منصوب شد و در مرداد همان سال در هیئت دولت صمصام‌السلطنه بختیاری به وزارت داخله رسید و در هر سه ترمیم کابینه در وزارت داخله باقی ماند. در ۱۲۹۱ در کابینه‌ی محمدعلی‌خان علاءالسلطنه وزارت مالیه را عهده‌دار گردید. در ۱۲۹۶ در نخست‌وزیری دوم علاءالسلطنه وزیر داخله شد. در کابینه‌ی سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله همچنان مقام وزارت داخله را حفظ کرد.

در ۱۲۹۶ قوام‌السلطنه به جای کامران میرزا قاجار به ایالت خراسان منصوب شد. پس از ورود به مشهد، خود را فرمانروای کل ایالت خراسان و سیستان خواند. در این ماموریت، قوام‌السلطنه اقدامات چشمگیری برای ایجاد امنیت از طریق تقویت ژاندارمری و شهربانی به عمل آورد و اعتباراتی از مرکز برای تهیه‌ی تفنگ و مهمات دیگر تحصیل نمود. یاغیان و طاغیان را سر جای خود نشاند و به این استان پهناور امنیت نسبی بخشید. در همین ایام موجبات انتقال کلنل محمدتقی‌خان پسیان را برای ریاست ژاندارمری خراسان فراهم نمود و ساز و برگی مناسب و در خور یک واحد نظامی قومی برای او تدارک دید و از هر جهت کلنل را مورد تایید و تشویق قرار داد.

قوام‌السلطنه تا پایان ۱۲۹۹ در استان خراسان مستقر بود. بعد از کودتای ۱۲۹۹و نخست‌وزیری سید ضیاءالدین طباطبائی و صدور ابلاغ اعلامیه‌های تازه نخست‌وزیر از مرکز توضیح بیشتری خواست ولی سید ضیاء که از او بیم داشت، دستور توقیف او را به کلنل محمدتقی‌خان پسیان داد روز سیزده نوروز ۱۳۰۰ هنگامی که قوام با کالسکه‌ی مخصوص خود از باغ ملک‌آباد عازم شهر بود، در مقابل ژاندارمری توسط ماژور اسمعیل‌خان بهادر معاون کلنل دستگیر و زندانی شد و کلنل عهدشکنی خود را نسبت به ولی نعمت خود که سوگند وفاداری به او خورده بود شکست. کلنل پس از دستگیری قوام، اموالش را مصادره کرد و او را تحت‌الحفظ با گاری پستی به تهران فرستاد و تحویل زندان قصر داد.

در خردادماه ۱۳۰۰ سید ضیاءالدین از ریاست دولت معزول و به اروپا تبعید شد و شهاب‌الدوله شمس ملک‌آراء رئیس تشریفات سلطان احمدشاه فرمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه را در زندان قصر به او ابلاغ کرد.

قوام در چهاردهم خرداد رئیس‌الوزراء شد. در همین کابینه برای جلوگیری از تندروهای سردارسپه، مصدق‌السلطنه را به وزارت مالیه معرفی کرد و از مجلس برای او اختیارات گرفت و در تمام مدت نخست‌وزیری، وزارت داخله را خود متصدی گردید. قوام پس از نه ماه زمامداری و یک سلسله اقدامات بنیادی، در بهمن‌ماه همان سال جای خود را به مشیرالدوله داد ولی مشیرالدوله بیش از چهار ماه نتوانست دولت را اداره کند و کنار رفت و مجلس بار دیگر قوام‌السلطنه را به ریاست‌الوزرائی برگزید. قوام در این دوره از نخست‌وزیری مورد تایید مدرس و اصلاح‌طلبان بود. در این دوره، قوام لایحه‌ی تشکیل بانک ملی و استخدام مستشاران آمریکائی را برای امور مالی تقدیم مجلس کرد. نخست‌وزیری دوم قوام‌السلطنه، حدود هشت ماه طول کشید و مستوفی جانشین او

شد.

قوام در ۱۳۰۲ ظاهرا به جرم توطئه‌ای علیه وزیر جنگ تحت تعقیب قرار گرفت و مدتی توقیف بود تا در اثر وساطت عده‌ای از زندان آزاد و رهسپار اروپا گردید و سالها به صورت انزوا و تبعید در اروپا به سر می‌برد تا اینکه در اثر وساطت وثوق‌الدوله و ذکاءالملک فروغی به تهران آمد و دور از کارهای سیاسی در لاهیجان به کشاورزی مشغول شد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ بار دیگر قوام وارد صحنه‌ی سیاست شد و خود را کاندیدای نخست‌وزیری کرد. فروغی برای رهائی از تحریکات قوام، او را به عضویت کابینه دعوت نمود ولی قوام نپذیرفت و همچنان در کمین نخست‌وزیری نشست. قوام، محمدرضا پهلوی را جز یک بار در دوران خردسالی ندیده بود. در ۱۳۰۱ که قوام‌السلطنه نخست‌وزیر و سردارسپه وزیر جنگ بود، رضاخان از رئیس‌الوزراء و وزیران برای صرف ناهار در منزل ییلاقی خود که بعدها سعدآباد نامیده شد، دعوتی به عمل می‌آورد. در آن روز سردارسپه فرزند سه‌ساله‌ی خود را نزد قوام‌السلطنه می‌برد و قوام نیز بر حسب رویه رجال و متعینین، کودک را در آغوش گرفته مشتی اشرفی طلا در جیب او می‌ریزد. دیگر از آن تاریخ به بعد، شاه جدید را ندیده بود. توسط شکوه‌الملک پسرعموی خود تقاضای ملاقات می‌کند. شاه او را می‌پذیرد و قوام وقتی وارد اتاق شاه می‌شود، بدون رعایت تشریفات می‌گوید آه چقدر بزرگ شده‌ای. شاه از این جمله که جنبه‌ی تحقیر در آن نهفته بود، از قوام نفرت پیدا می‌کند و همیشه انزجار خود را ابراز می‌کرد. در این ملاقات، شاه از قوام خواهش می‌کند کابینه را تقویت کند. قوام با صدور اعلامیه‌ای شایعه‌ی نخست‌وزیری خود را تکذیب می‌نماید.

در مرداد ۱۳۲۱ مجلس سیزدهم به نخست‌وزیری قوام رای اعتماد می‌دهد و شاه ناچار فرمان نخست‌وزیری او را صادر می‌کند. اشغال ایران از طرف متفقین قحطی و کمبود مواد غذائی، تورم شدید اقتصادی و بیکاری، دولت قوام را با مشکلات بزرگی روبرو ساخت. با وجودی که از تنی چند از رجال صدر مشروطیت در کابینه‌ی خود دعوت کرد، مع‌الوصف نتوانست به اوضاع کشور سر و صورتی بدهد. در ۱۷ آذر همان سال مردم شورش کردند، به داخل مجلس ریختند، عده‌ای از نمایندگان را مجروح ساختند، دکاکین به غارت رفت، ساختمانها به آتش کشیده شد و حتی خانه‌ی قوام‌السلطنه را آتش زدند و حکومت نظامی تمام مطبوعات را منحل کرد و مدیران آنها را به زندان انداخت، فقط نشریه‌ای به نام اخبار روز از طرف دولت منتشر می‌شد که حاوی اخبار جاری روز بود. قوام در محیط اختناق و خفقانی که به وجود آورده بود، نتوانست ادامه حکومت دهد، ناچار از کار کنار گرفت و مجددا صندلی صدارت را به سهیلی داد. مجلس چهاردهم در روزهای آخر عمر خود به فکر تعیین نخست‌وزیر مقتدری افتاد که بتواند بر مشکلات فائق آید. ماجرای آذربایجان و خراسان و فارس و اصفهان هر کدام در نوع خود مشکل بزرگی بودند. اوضاع درهم‌ریخته‌ی کردستان و تهدید قاضی محمد به استقلال، خود داستانی مفصل بود. در آن ایام موتمن‌الملک ذخیره‌ی سیاسی کشور و قوام‌السلطنه رجل استخواندار، کاندیدای نخست‌وزیری بودند. پس از اخذ رای، آراء آنها برابری می‌کرد و هر کدام پنجاه رای موافق داشتند. سید محمدصادق طباطبائی رئیس مجلس، در رای شرکت کرد و به نفع قوام رای خود را در گلدان انداخت و بدین ترتیب با یک رای اضافی، قوام بر رقیب خود موتمن‌الملک فائق آمد و زمام امور را در دست گرفت. قوام، دو تن از نخست‌وزیران سابق یعنی سهام‌السلطان بیات و دکتر احمد متین‌دفتری را به کابینه برد ولی مجلس مخصوصا فراکسیون حزب توده، با عضویت متین دفتری به شدت مخالفت کردند و قوام ناچار از او صرفنظر کرد و دولت و کشور را به دست سهام‌السلطان بیات سپرد و خود با هیئتی از کارشناسان سیاسی و اقتصادی و مطبوعاتی عازم مسکو شد تا قضیه‌ی آذربایجان را حل کند. قریب ده روز در مسکو به سر برد. در نخستین روزهای اقامت خود به هیچ وجه توفیقی در کار به دست نیاورد، حتی مقامات رسمی شوروی از مذاکره با او خودداری کردند. قوام در مسکو تصمیم به استعفا گرفت که از همانجا به اروپا برود ولی همکاران او را به مقاومت بیشتری ترغیب کردند و مراتب را تلگرافی از موتمن‌الملک مشورت نمودند. موتمن‌الملک پاسخ داد قدری تامل کنید. قوام چند روز توقف خود را در مسکو ادامه داد تا اینکه استالین آمادگی خود را برای مذاکره با قوام اعلام نمود و قرار شد قوام به دیدار

استالین برود. قوام این ملاقات را نپذیرفت و پیغام فرستاد که او در راس هیئتی به مسکو آمده و اگر ملاقاتی می‌شود بایستی کلیه اعضاء هیئت او حضور داشته باشند. استالین ناگزیر پیشنهاد قوام را پذیرفت و روز بعد قوام‌السلطنه و هیئت او وارد اتاق کار استالین شدند. قوام در صندلی مقابل میز استالین قرار گرفت و بقیه‌ی اعضاء در روی مبلهای سالن نشستند. در این موقع استالین سیگاری از روی میز برداشته و پس از روشن کردن سیگار، مشغول کشیدن سیگار می‌شود بدون اینکه به قوام سیگار تعارف کند. قوام بلافاصله از جعبه سیگار خود سیگاری بر لب می‌نهد و ظاهرا به دنبال فندك در جیبهای خود می گردد. استالین فندك خود را روشن کرده سیگار قوام را آتش می‌زند. مذاکرات قوام و استالین رضایت‌بخش بود و قوام با وعده‌ی واگذاری نفت شمال به روسها در صورت تصویب مجلس شورای ملی، موضوع تخلیه‌ی ایران و خودمختاری آذربایجان را با رهبر شوروی توافق می کند. او پس از مراجعه از شوروی چندی بعد کابینه‌ی خود را ترمیم کرده و سه تن از اعضاء حزب توده را داخل کابینه نمود و حزبی به نام دموکرات ایران تاسیس کرد. شاه را موظف کرد در حدود قانون اساسی سلطنت کند و در امر حکومت مداخله ننماید. حتی قسمتی از اختیارات قانونی شاه را محدود نمود مثلا در فرامینی که شاه صادر می کرد، همیشه نوشته می‌شد پیشنهاد نخست‌وزیر، قوام دستور داد تمام فرامین دربار را تعویض نمایند و به جای پیشنهاد «تصویب و موافقت قوام‌السلطنه» را افزود. به هیچ‌وجه به توصیه‌های شاه و خاندان پهلوی ترتیب اثر نمی‌داد، در مجالس رسمی و بازدیدها گاهی دیرتر از شاه حضور می‌یافت و زمانی جلوتر از او حرکت می کرد. پس از حل مسئله‌ی آذربایجان و فارس و کردستان، شاه خدمات او را صادقانه ستود و به او عنوان و لقب جناب اشرف که قبلا از طرف سلطان احمدشاه هم داده شده بود، اعطاء کرد. قوام قریب بیست‌ماه بلامنازع حکومت کرد تا سرانجام در اثر فشار افکار عمومی انتخابات دوره‌ی پانزدهم را با دخالت کامل حزب دموکرات ایران انجام داد و ظاهرا تمام سرسپردگان خود را به مجلس فرستاد و در آن مجلس فراکسیونی به نام دموکرات ایران با اکثریت قاطع تشکیل شد. لیدر فراکسیون ملك‌الشعرای بهار بود. شاه پس از حل قضیه‌ی آذربایجان از محبوبیتی که برای او در بین عامه فراهم شده بود، رشك می‌برد و می‌خواست اعاده‌ی امنیت در کشور و سایر اصلاحات توسط او انجام گیرد، لذا در مقام مبارزه‌ی پنهانی با قوام برآمد. ابتدا وزرای نظامی را تحریك کرد که با قوام سرشاخ شوند. قوام هر دو آنها را که سپهبد احمدی و سرلشکر آق‌اولی بودند، از کابینه خارج ساخت. بعد عده‌ای از وزراء را پنهانی تحریك کرد و آنها به حالت اجتماع استعفا دادند و قوام ضرورتی برای رای اعتماد نمی‌دید، مع‌الوصف به اتفاق تنها وزیر کابینه سیدجلال‌الدین تهرانی که مستعفی نشده بود، به مجلس رفت و نطق مفصلی ایراد کرد و تقاضای رای اعتماد نمود. سردار فاخر که چشم به مقام قوام دوخته بود و با شاه سر و سری داشت، موجبات سقوط قوام را فراهم نمود و مآلا اکثریت به او رای عدم اعتماد دادند و نخست‌وزیری او در آذر ۱۳۲۶ ساقط شد. پس از چند روز راه اروپا را پیش گرفت. از آن همه افراد حزب و دوستان و آشنایان، تنها یك نفر در فرودگاه او را بدرقه کرد، آن هم سید جلال‌الدین تهرانی بود.

شاه پس از سقوط قوام ساکت ننشست و به وسیله‌ی ایادی خود مشغول پرونده‌سازی شد تا خدمات قوام را از ذهن مردم خارج کند و خود را قهرمانی ملی قلمداد نماید. اعلام جرمهای متعدد در مجلس و دادگستری به جریان افتاد ولی چون هیچ کدام محتوا نداشت، به جائی نرسید. قوام مدتها در اروپا باقی ماند تا اینکه شاه تصمیم گرفت به قانون اساسی شبیخون بزند و چند اصل آن را به نفع خود تغییر داده، اختیار انحلال مجلسین را برای خود بگیرد، لذا دستور مجلس موسسان صادر شد. قوام‌السلطنه از اروپا عریضه‌ی سرگشاده‌ای برای شاه نوشت و مدلل ساخت که تغییر قانون اساسی نه به مصلحت شاه و نه ملت است، این خونبهای پدران را نباید ملعبه نمود و راهی برای تغییر آن باز کرد. شاه از نامه‌ی قوام برآشفت، جوابیه‌ای تهیه و به امضای حکیم‌الملك وزیر دربار برای قوام فرستاد و تمام مفاسد کشور را متوجه زمامداری قوام‌السلطنه ساخت. قوام پس از چندی، پاسخی به نامه‌ی شاه داد. این نامه را فقط روزنامه‌ی داریا به مدیریت حسن ارسنجانی انتشار داد. از نظر ضبط در تاریخ، نامه‌ی قوام عینا در زیر به نظر می‌رسد. ضمنا شاه عنوان و لقب جناب اشرف را نیز از او سلب نمود.

در جواب عریضه‌ی سرگشاده که چندی قبل به حضور همایونی عرض کرده بودم نامه‌ای به امضای جناب آقای حکیم‌الملک به اینجانب رسید که تاریخ آن ۱۹ فروردین بود و در روزهای آخرین فروردین که به دستور طبیب در جنوب فرانسه بودم به اینجانب ابلاغ گردید. در آن موقع به شهادت جمعی از آقایان قریب بیست روز بیمار و بستری بودم و بعد هم برحسب وقتی که از جراح متخصص اذن گرفته بودم بایستی روز ۲۷ ماه مه (۱۶ اردیبهشت) برای عمل جراحی به لندن می‌رفتم این بود که پس از رفع کسالت برای ویزای گذرنامه به پاریس آمد و روز ۱۶ اردیبهشت وارد لندن شدم. بدیهی است در جریان عمل جراحی امکان خواندن و نوشتن و فرصت ایراد جواب غیرمقدور بود. اکنون که از بیمارستان بیرون آمده با حال ضعف و نقاهت تحت‌نظر طبیب و جراح در لندن اقامت دارم و فرصت محدودی برای مطالعه جراید تهران حاصل است با کمال تعجب ضمن شایعات جراید در روزنامه‌ی اطلاعات ملاحظه شد که اینجانب نامه‌ای به علیاحضرت ملکه مادر به طهران فرستاده و تقاضا کرده‌ام اجازه داده شود به طهران مراجعت نمایم و نیز نوع انتشارات سبب شد که با حال کسالت اولاً شایعات مزبور را تکذیب کنم، زیرا در خود گناه و خطائی نمی‌بینم که مورد عفو و اغماض ملوکانه واقع شوم و بنابراین هر وقت طبیب اجازه دهد به وطن عزیز خود مراجعت خواهم کرد و ثانیا چنانچه آقای ابراهیم حکیمی را بی‌جواب می‌گذاشتم مثل این بود که مندرجات آن را تصدیق کرده باشم و از مدلول جواب واضح بود که آنچه را شرح داده‌اند بر حسب ابتکار شخص ایشان نبوده، چه عمری است با ایشان رفاقت و خصوصیت داشته‌ام و در تمام این مدت کلمه‌ای برخلاف نزاکت و احترام از ایشان نسبت به خود نشنیده‌ام. پس مسلم است که آنچه را ایشان امضاء نموده‌اند ابلاغ فرمایشات همایونی بوده. بنابراین روی سخن و در عرض جواب به پیشگاه ملوکانه است نه به جناب ابراهیم حکیمی و چون در خاتمه‌ی نامه ابلاغ نموده‌اند که حسب‌الامر در آتیه از عرض عرایض به حضور همایونی خودداری شود ناچار جواب تقریرات را به وسیله‌ی رجال خیرخواه و جراید به عرض برسانم تا برخلاف اراده مبارک عمل و اقدامی نکرده باشم.

آنچه را در عریضه سرگشاده به عرض رسانده‌ام تنها عقیده فدوی نبوده بلکه نظر علمای اعلام و متفکرین عالیمقام و وطن‌پرستان ایران بوده است که جز خیر و سعادت مملکت و صلاح شخص شخیص سلطنت نظری نداشته‌اند و جای بسی تاسف است که عرایض خیرخواهانه به جای حسن قبول تولید ملال و کدورت نموده تا حدی که قسمت اعظم مشکلات موجود را نتیجه‌ی دوران زمامداری فدوی دانسته‌اند.

اعلیحضرت همایونی اگر اندکی صرف وقت فرموده به تاریخ قرن اخیر ایران مراجعه فرمایند توجه خواهند فرمود که دوران زمامداری فدوی از جهانی مشکل‌ترین و هولناکترین ازمنه تاریخ ایران بوده و اگر فدوی به وظیفه‌ی وطن‌پرستی جرات نموده قبول مسئولیت کرده‌ام و مصدر خدمت بوده یا مرتکب خیانت گردیده‌ام تاریخ ایران و بلکه تاریخ دنیا قضاوت آن را کرده و یا خواهد کرد و جای تعجب و تاسف است که اعلیحضرت که حامی و نگهبان مقام و احترام خدمتگزاران کشور هستند به جای تشویق و تقدیر می‌فرمایند زندگانی پلید خود را باید در گوشه زندان سپری نمایم در صورتی که اگر جسارتی کرده‌ام از این نظر بوده است که چون مملکت را مشروطه و اعلیحضرت را متجدد و شاهنشاه دموکرات می‌دانستم لازم دیدم نظریات عموم را در کمال سادگی و صراحت برای خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت به عرض برسانم لکن از جوابی که امر به صدور فرموده‌اند جا دارد تصور شود که اوضاع امروز با هفتصد سال قبل فرقی نکرده است چنانکه شیخ سعدی گوید «از تلون طبع پادشاهان برحذر باید بود که وقتی به سلامی برنجد و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند» می‌فرمایند اگر فدوی فراموش کرده یا تظاهر به فراموشی می‌نمایم عواقب سوءسیاست و خیانت‌ورزی فدوی به این کیفیت تجلی می‌نمود که اگر تفضل خداوند و غیرت ملی افراد آذربایجانی همراهی نمی‌کرد و فداکاریهای ارتش دلیر این کشور تحت فرماندهی مستقیم اعلی‌حضرت نبود حال نام آذربایجان از تاریخ کشور زدوده شده بود.

اگرچه عرض ادب پیش یار بی‌ادبی است

زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن

بسوخت عقل زحیرت که این چه بلعجبیست

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه

کنون که مست و خرابم صلاح بی‌ادبیست

افسوس و هزار افسوس که نتیجه‌ی جانبازیها و فداکاریهای فدوی را با کمال بی‌رحمی و بی‌انضباطی تلقی فرموده‌اند پس ناچارم برخلاف مسلک و رویه خود که هیچ‌وقت دعوی حسن خدمت نکرده‌ام هر خدمتی را وظیفه‌ی ملی و وطن‌پرستی خود دانسته‌ام در این مورد با کمال جسارت و با رقت قلب و سوز دل به عرض برسانم که به خدای لایزال قسم روزی که تقدیرنامه اعلی‌حضرت به خط مبارک به افتخار فدوی رسید که ضمن تحسین و ستایش فرموده بودند سهم مهم اصلاح امور آذربایجان به وسیله‌ی فدوی انجام یافته است متحیر بودم که چگونه افتخار ضبط و قبول آن را حائز شوم زیرا غیر از خود برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم و حقی قائل نبودم و فقط نتیجه‌ی تدبیر و سیاست این فدوی بود که به حمدالله مشکل آذربایجان حل شد و اهالی رشید و غیرتمند آذربایجان با سیاست فدوی یاری و همکاری نمودند و بعد که بحمدالله اعلیحضرت با جاه و جلال تشریف‌فرمای آذربایجان شدند- و برخلاف انتظار اعلیحضرت در بعضی نقاط استفاده‌جوئی و غارتگری شروع شد- با تلگراف رمز عرض کردم اگر نتیجه‌ی زحمات و اقدامات این است، از این تاریخ فدوی مسئول امور آذربایجان نیستم و ای کاش به جای این تهمتها و بی‌انصافی‌ها که بر خود اهالی آذربایجان نیستم و ای کاش به جای این تهمتها و بی‌انصافی‌ها که بر خود اهالی آذربایجان معلوم است در آبادی و عمران و رفع خرابی‌ها و خسارتها توجه بیشتری مبذول شده بود که اهالی رنجیده و فلک‌زده‌ی آنجا به اطراف و اکناف پراکنده نمی‌شدند، مال و حشم خود را برای معاش یومیه به ثمن بخس نمی‌فروختند و امروز بعد از چهار سال آذربایجان به صورت بهتر و آبرومندتری عرض‌اندام می‌نمود.

جناب آقای ابراهیم حکیمی با اطاعت امر ملوکانه انواع تهمت و افترا را نسبت به این فدایی ملت و مملکت ابلاغ نموده‌اند پس چرا تکمیل و تصریح ننموده‌اند که تعهدات شوم اینجانب در مسکو چه بود یا اینکه گزارش مسافرت خود را به تفصیل

در مجلس شورای ملی قرائت کردم نقشه‌ی تجزیه‌ی آذربایجان چگونه طرح شده و کی و چه وقت در مجلس شورای ملی لزوم تغییر قانون اساسی را پیشنهاد کرده‌ام و اگر هم وقتی اشاراتی کرده باشم راجع به تفسیر بعضی از مواد قانون اساسی بوده است نه تغییر آن. آن هم به این نظر بوده است که حدود مسئولیت وزراء دستخوش پاره‌ای مداخلات غیرقانونی نشود و امور حکومت من جمیع‌الجهات به وسیله‌ی وزراء و تحت نظارت دقیق مجلس اداره شود و اینکه می‌فرمایند دو نفر از وزرای کابینه را برای تغییر قانون اساسی مامور نموده‌ام برحسب و امر و فرمایش همایونی بوده است که خواستم به عرض برسانند راهی برای تغییر قانون اساسی پیش‌بینی نشده است. آیا تمام این مقدمات دلیل نمی‌شود که به ترتیبی که به همه معلوم است جمعی را به نام مجلس موسسان دعوت نموده قانون اساسی را تغییر دهند یعنی همان قانون اساسی که اعلیحضرت موقع قبول سلطنت حفظ و صیانت آن را تعهد نموده و سوگند یاد فرموده و کلام‌الله مجید را شاهد و ناظر قرار داده‌اند و مرحوم فروغی رئیس دولت وقت تصریح نموده که اعلیحضرت همایونی طبق قانون اساسی موجود سلطنت خواهند فرمود و اما اینکه می‌فرمایند در کابینه‌ی اول خود از مقام سلطنت انحلال مجلس را درخواست نموده‌ام اولا-در آن موقع اکثریت مجلس طرفدار فدوی بوده است ثانیا البته در نظر مبارک هست که یک روز فرمودند فلان نماینده‌ی خارجی عرض کرده است فدوی دعوی انحلال مجلس را کرده‌ام و فرمودند اگر اینطور باشد پس من چه کاره هستم فدوی عرض آن شخص را تکذیب کردم و به عرض رساندم نه اعلی‌حضرت همایونی و نه رئیس دولت هیچکدام حق انحلال مجلس را ندارند و با اصرار تمام استدعا نمودم آن شخص را بخواهند و با حضور فدوی مواجهه نمایند تا

صحت و سقم مطلب معلوم شود و با اینکه دو مرتبه عرض خود را تجدید کردم اقدامی نفرمودند و استدعای فدوی به دفع‌الوقت گذشت. در نامه‌ی مزبور نوشته شده است اصلاح و تکمیل قانون اساسی با توجه به سنت طبیعی یعنی اصل تکامل و ارتقاء صورت گرفته فدوی با هوش و ذکاوت فوق‌العاده اعلیحضرت چگونه قبول کنم که اعلیحضرت همایونی چنین فرمایشی را فرموده باشند زیرا قانون تکامل و ارتقاء را نمی‌توان بدین طریق تاویل نمود که حقوقی را که بیش از چهل سال قبل ملت ایران دارا بوده اکنون که افکار عموم ملل روشن‌تر و مبانی آزادی در همه جا محکم‌تر و کاملتر شده و برای مردم دنیا در تمام ممالک حقوق بیشتری شناخته شده است حقوق مردم ایران را به عنوان اصل تکامل و ارتقاء یعنی به طور معکوس لغو کرده و قانون اساسی کشور را به نفع قوه مجریه تغییر داد و ملت ایران را از حق مشروع و مسلم خود محروم نمود.

امر فرموده‌اند در عریضه سرگشاده حقوق و حدود مقام سلطنت را بی‌پایه و مایه و بی‌ادبانه و جسورانه تلقی نموده و اگر این حقوق تشریفاتی می‌بود اکنون بنیان نظام کشور از بیخ و بن برکنده شده بود. فدوی آنچه را به عرض رسانده‌ام معمول ممالک مشروطه دنیا و مدلول قانون اساسی ایران بوده است و چنانچه عده‌ای از قضات محترم و عالی‌مقام کشور و متخصصین خارجی را مامور می‌فرمودند که عرایض فدوی را با قانون اساسی موجود تطبیق نمایند صحت و سقم عرایض فدوی معلوم می‌شد و نظری جز این نداشته‌ام که اعلیحضرت سالهای فراوان با کمال محبوبیت بر اریکه‌ی سلطنت برقرار باشند و مقام شامخ سلطنت را آلوده امور حکومت نفرمایند و به معمول سلاطین مشروطه و قانون اساسی ایران از مسئولیت و طرفیت با مردم مصون و محفوظ مانند. می‌فرمایند ضرورت پاره‌ای اصلاحات از قبیل تمدید مدت مجلس برای جلوگیری از تشنج انتخاباتی که هر دو سال گریبانگیر کشور می‌شود و با افزایش عده نمایندگان مجلس برای تقویت بنیان حکومت ملی به حدی روشن است که محتاج به توضیح نیست. خاطر مبارک مستحضر است که در قانون اساسی موجود عده‌ی نمایندگان تا دویست نفر پیش‌بینی شده است و برای تمدید مدت مجلس نیز هر وقت از طرف ملت تقاضاهای تمدید شد و آزادیخواهان و صلحای قوم تقاضای مجلس موسسان نمودند و مجلس موسسان در کمال آزادی و بی‌مداخله مامورین دولت تشکیل یافت راجع به تمدید مجلس نیز تصمیم ملت معلوم خواهد شد.

می‌فرمایند که در دوره‌ی زمامداری فدوی حبس و زجر عناصر آزادیخواه به حدی بود که عده‌ای از آنان در توقیفگاه درگذشتند و پاره‌ای دیگر نزدیک به این خطر گردیده بودند. خوب بود یکی از آنان را که در توقیفگاه درگذشته بودند معلوم فرموده بودند به علاوه ایام زمامداری فدوی به حدی با پیشامدهای هولناک مصادف بود که ناچار از بعضی از دوستان عزیز و حتی منسوبین خود با کمال احترام در عمارت شهربانی پذیرائی نمودم لیکن بر خاطر مبارک پوشیده نیست که بعد از فدوی هر امری که واقع شد اشخاص محترم و آزادی‌خواه را به حبس و زجر محکوم و در محبس شهربانی زندانی نمودند و روحانی بزرگواری را مانند آیت‌الله کاشانی که چندی در قزوین با کمال احترام و آزادی مهمان فدوی بودند و با اینکه خودشان میل به توقف فرمودند، تا زنده‌ام از وجود محترمشان خجل و شرمنده‌ام شبانه به آن طرز فجیع گرفتار و از هیچ نوع بی‌احترامی و اسائه ادب به شخص ایشان و مقام روحانیت فروگذار نکردند و ایشان را بدون هیچ دلیل و مدرک گرفتار و تبعید و در قلعه‌ی فلک‌الافلاک زندانی نمودند و بطرزی شرم‌آور از وطن مالوف اخراج و تبعید کردند و چنین فاجعه‌ی بی‌سابقه‌ای را به جامعه و روحانیت وارد ساختند. فدوی عرض نمی‌کنم این جنایت به امر و دستور اعلیحضرت همایونی واقع شده بلکه یقین دارم خاطر مبارک از وقوع آن مکدر و متاثر است لکن عرض می‌کنم بعد از اطلاع چرا مجرم و مسبب را تنبیه و تعزیر نفرموده از خدمت اخراج ننموده‌اند.

می‌فرمایند مردم به خوبی واقف هستند چه کسانی در مدت حکومت خود میلیون‌ها اندوخته ذخیره کرده و چه اشخاصی نیز میلیونها در راه رفاه عموم صرف نموده‌اند و در جای دیگر اشاره به جوازفروشی و رشوه‌خواری فرموده‌اند. اولا اگر اعلیحضرت در تمام اوقات حکومت فدوی چه قبل از سلطنت اعلیحضرت و چه بعد معلوم فرمودند که فدوی اهل رشوه و استفاده بوده‌ام یا اندوخته و ذخیره‌ای در بانکهای داخله یا خارجه دارم تمام دارائی خود را به دولت تقدیم می‌کنم. ثانیا راجع به موضوع جواز چنانکه مکرر به

عرض رسانده‌ام در محافل عمومی اظهار داشته و در مجلس شورای ملی به دفعات تصریح کرده‌ام فدوی چیزی از کسی نخواسته‌ام مقداری برنج و غیره اضافه بر احتیاجات کشور بود که اگر خارج نمی‌شد می‌پوسید و ضرر آن به رعیت و ملاک می‌رسید و از طرفی برای آسایش مردم و رفع نگرانی‌ها حزب دموکرات ایران تشکیل شده بود و لازم بود با عجله و شتاب پیشرفت کند این بود که خود مردم برای سرعت جریان و پیشرفت حزب دموکرات ایران و هم برای صرفه دولت و صرفه رعیت و ملاک و پیشرفت امور آذربایجان برای مقداری برنج و جو با تصویب هیئت وزراء اجازه‌ی صدور گرفته و ارز آن را به دولت پرداختند و هدایائی نیز به حزب دموکرات ایران دادند و اینکه می‌فرمایند چه اشخاصی میلیون‌ها در راه رفاه عمومی صرف نموده‌اند این قسمت را هم مردم خوب می‌دانند که این میلیونها را خود دارا بوده‌اند یا از اموال و املاک مردم فقیر و غنی این مملکت اندوخته و بعد که خط آن اموال غیرمقدور شد مقداری از آن را به چه مصارفی رسانده‌اند.

در خاتمه عرض می‌کنم که اعلی‌حضرت همایونی البته عرایض مکرر فدوی را فراموش نفرموده‌اند که فدوی با وضع حاضر داوطلب هیچ نوع منصب و مقامی نبوده‌ام و آنچه را با کمال وضوح و خلوص به عرض رسانده‌ام در راه خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت بوده و باز هم عرض می‌کنم که دوام و بقای سلطنت، و موفقیت، در حفظ و حراست حقوق ملت و احترام به افکار عامه است و در این موقع انتظار عموم از پیشگاه مبارک این است که حقوق ملت طبق قانون اساسی موجود محفوظ بماند و امور کشور به مبعوثین ملت و وزرای مسئول واگذار شود و دولتها مانند همیشه با رای تمایل مجلس انتخاب شوند و اعلیحضرت همایونی طبق روح قانون اساسی سلطنت فرمایند و آنچه برخلاف این منظور در بیست سال سلطنت شاهنشاه فقید معمول بوده از جزئی و کلی منسوخ و متروک گردد و از آنچه را هم خلف وعده و نقض عهد است اجتناب شود. بدیهی است با پیروی مراتب فوق عموم افراد ملت را به وفاداری و فداکاری تشویق و ترغیب فرموده و قلوب مردم را به مهر و محبت وجود مبارک تسخیر خواهند فرمود برعکس چنانچه حقوق مردم گرفته شود و دلها شکسته و مجروح گردد جز یاس و ناامیدی عمومی که موجب بغض و عناد و مقدمه مقاومت و طغیان است نتیجه‌ای نمی‌توان انتظار داشت.

ما نصیحت به جای خود کردیم

چند وقتی در این بسر بردیم

گر نیاید به گوش رغبت کس

بر رسولان پیام باشد و بس

۲۵ خرداد از لندن احمد قوام

قوام مدتی در اروپا به معالجه پرداخت و در اوایل ۱۳۲۹ به تهران بازگشت و غالبا ملتزم بستر بیماری بود. در همین سال وثوق‌الدوله برادر او درگذشت. قوام از این حادثه سخت مکدر شد و غالبا وقت خود را در مصاحبت دوستان می‌گذرانید. در ۱۳۳۱ بین مصدق‌السلطنه و شاه اختلافاتی بروز کرد. مصدق خواهان وزارت جنگ بود ولی شاه از واگذاری آن خودداری کرد و مصدق از نخست‌وزیر استعفا داد. شاه برای اینکه حریف گردن‌کلفتی در مقابل مصدق بتراشد، سراغ قوام‌السلطنه رفت. در این کار تلاش اشرف پهلوی برای جلب رضایت قوام چشمگیر بود. قوام‌السلطنه جاه‌طلب که در آن هنگام هشتاد و یک سال از سنش می‌گذشت، داوطلب نخست‌وزیری شد و مجلس با اکثریت ضعیفی به او رای اعتماد داد و فرمان با عنوان جناب اشرف برای او صادر شد. به دنبال استعفای مصدق و روی کار آمدن قوام، مردم به حرکت درآمدند. جبهه ملی از یک طرف، آیت‌الله کاشانی و بازار تهران از طرف دیگر مردم را برای یک قیام خونین آماده کردند. مخصوصا اعلامیه‌ی شدیداللحن قوام که چند بار از رادیو قرائت شد، بیشتر مردم را به حرکت درآورد به طوری که در روز سی تیر ۱۳۳۱ تهران و غالب شهرستانها صحنه‌ی زدوخورد پلیس و مامورین نظامی با مردم بود. در آن روز عده‌ی کثیری در تهران و شهرستانها کشته و زخمی شدند و ناچار در اثر عقب‌نشینی شاه، قوام از سمت

خود استعفا داد و مجددا مصدق با اختیارات نظامی زمام امور کشور را در دست گرفت. شاه در کتاب ماموریت برای وطنم در مورد انتصاب قوام به نخست‌وزیر برای دفاع از خود و رد اعمال خلاف خویش چنین می‌نویسد:

«... من برخلاف نظر باطنی خود احمد قوام را که در گذشته شاغل مقام نخست‌وزیری بود به جای وی به نخست‌وزیر برگزیدم زیرا بزعم عده‌ای قادر بود در برابر دست‌چپی‌ها سخت مقاومت نماید. با روی کار آمدن قوام‌السلطنه حزب توده بلافاصله به طرفداران مصدق پیوستند و دست به تظاهر و آشوب زدند. نظم و قانون مختل گشت و دولت قوام در برابر عناصر اخلالگر و افراطی ناتوان ماند. ضمنا نطقی که قوام در رادیو کرد و در آن مخالفت خود را با احساسات شدید عامه در مسئله‌ی ملی شدن نفت اظهار نمود، اوضاع را وخیم‌تر ساخت. قوام به علت کبر سن بسیار ناتوان و بیمار شده و غالبا در مذاکرات مهم سیاسی به خواب می‌رفت هرچند حقیقتا در حل مسائل به اعمال قدرت معتقد بود ولی من وجدانا نمی‌توانستم اجازه‌ی اتخاذ چنین رویه‌ای را به شخص ناتوانی مانند او بدهم، ناچار پس از چهار روز نخست‌وزیری به صلاحدید من از نخست‌وزیری استعفا داد».

قوام پس از استعفا، مدتی به حالت اختفا می‌زیست و جانش در خطر بود. مجلس هفدهم لایحه‌ی مصادره‌ی اموال او را تصویب کرد و مامورین دولتی به خانه‌ی او رفته و از اموالش صورت‌برداری نمودند. قوام بعد از این جریان کاملا تاب و توان خود را از دست داد و غالبا بیمار بود تا اینکه در تیرماه ۱۳۳۴ در سن ۸۲ سالگی درگذشت و در مقبره‌ی خانوادگی در قم مدفون شد.

قوام‌السلطنه در سن بیست سالگی با دختر حاجب‌الدوله دولو قاجار ازدواج کرد و تا آخر عمر صاحب فرزندی از او نشد. در ۱۳۲۶ در لاهیجان با دختر یکی از کشاورزان خود عقد ازدواج بست. حاصل این مزاوجت یک پسر به نام حسین بود که قوام و همسر اصلی‌اش به این کودک علاقه‌ی خاصی داشتند. حسین پس از مرگ پدر، چندی تحت‌نظر دکتر امینی در اروپا تحصیل نمود و با دختر جواد مسعودی ازدواج کرد ولی این ازدواج طولانی نشد و قسمتی از ثروت حسین از بین رفت. او تدریجا به مواد مخدر پناه برد و در استعمال این مواد راه افراط را پیمود تا اینکه در ۳۴ سالگی در اروپا در اثر استعمال مواد مخدر درگذشت.

درباره‌ی قوام‌السلطنه سیاستمدار کهنسالی که قریب ۶۰ سال در صحنه‌ی سیاسی ایران بازیگر ماهری بود، همه‌گونه سخن رفته است. دشمنان او بیشتر از دوستانش توانسته‌اند درباره‌ی او چیز بنویسند یا حرف بزنند.

او مجموعا پنج بار نخست‌وزیر و متجاوز از بیست مرتبه وزیر، یک بار فرمانروای کل خراسان و یک دوره هم وکیل مجلس بوده است. قوام ذاتا مردی مستبد و قانون‌شکن و جاه‌طلب بود، از جنجال و سروصدا لذت می‌برد، همیشه دوران صدارت او با هیاهو و سروصدا توام بوده است ولی در عین حال به وطن عشق می‌ورزید و هرگز خیانتی به زعم خود مرتکب نشد. از تملق لذت می‌برد، به همین دلیل اطرافیان او را همیشه افرا متملق و چاپلوس تشکیل می‌دادند. از ریخت‌وپاش دولتی ابائی نداشت. او مردی به تمام معنا دانشمند بود، از ادبیات و فلسفه و عرفان بهره‌ی کافی برده بود، گاهی برحسب تفنن شعر می‌سرود. اشعار او پرمغز و مشحون از مضامین لطیف ادبی است. البته در سرودن شعر هرگز به پایه و مایه برادرش وثوق‌الدوله نبود. در تحریر واقعا معجزه می‌کرد. نامه‌های او همیشه محکم و مستند و مستدل با کلمات زیبای فارسی و عربی توام بود. معتقدات مذهبی داشت. به اهل علم و روحانیون احترام می‌گذاشت. درب منزل او به روی همه باز بود. زندگانی او از محل عایدات باغهای چای در لاهیجان تامین می‌گردد.

درباره‌ی قوام اظهارنظرهای متعدد و متضادی شده است که در اینجا به چند مورد آن اشاره می‌کنیم. در یادداشتهای خطی موجود در کتابخانه‌ی مجلس که ظاهرا تالیف حاج میرزا ابوالحسن علوی است و تاریخ تحریر آن ۱۳۳۶ ه.ق می‌باشد، درباره‌ی قوام‌السلطنه چنین آمده است:

«قوام‌السلطنه (میرزا احمدخان) پسر میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه در ایام جوانی جزء پیشخدمتهای ناصرالدین شاه و بعد منشی امین‌الدوله میرزا علی‌خان در موقعی که حکومت آذربایجان را داشته بود بعد در موقع صدارت میرزا علی‌خان امین‌الدوله در حدود

۱۳۱۵ به منشی حضوری صدراعظم معرفی شد و مدتی گذشت. به مناسبت حسن‌خط و نیکوئی انشاء به منشی حضوری مظفرالدین شاه و از لقب دبیرحضوری که داشت به وزیرحضوری مفتخر گردید. در دوره مشروطیت پس از فتح تهران (۱۳۲۷) معاون وزیر داخله شد و به واسطه بروز لیاقت زیادی که در ترتیبات و تاسیسات جدیده به خرج داده به وزارت داخله و وزارت جنگ و وزارت مالیه مدتی مشغول بود و حالیه (۱۳۳۶) در طهران بی‌شغل است. سن او بیش از چهل سال نیست. یکی از رجال قابل ایران است».

در کتاب برگزیدگان تالیف امیرمسعود سپهرم درباره‌ی او چنین آمده است:

«در نظم و نثر صاحب ذوق و چیره‌دست و جامع کمالات و سیاستمداری بزرگ بود و خدمات بسیار ارزنده و فراموش نشدنی به ملت ایران و حتی نسلهای آینده این مملکت انجام داد».

(بخش ۱) احمد، ملقب به قوام‌السلطنه (و. ۱۲۴۹ ه.ش- ف. تهران ۱۳۳۴ ه.ش) وی در دربار مظفرالدین شاه سمت دبیری مخصوص و ریاست دفتر را داشت و فرمان مشروطیت به خط او نوشته شده. قوام در دوره‌ی احمد شاه مدتی والی خراسان بود و پس از تشکیل کابینه‌ی سید ضیاء محبوس شد و سپس در زمان شاه مذکور نخست‌وزیر گردید (۱۳۰۱ -۱۳۰۰ ه.ش)، و چون سردارسپه به نخست‌وزیری رسید، قوام از کار برکنار شد و سپس مجبور به ترک ایران گردید. پس از شهریور ۱۳۲۰ فعالیت‌های سیاسی را مجدداً آغاز کرد و مکرر نخست‌وزیر شد (۱۳۳۱ -۱۳۲۶ -۱۳۲۵ -۱۳۲۴ -۱۳۲۱). آخرین بار فقط ۴ روز نخست‌وزیر بود و بر اثر حوادث ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از کار برکنار شد. وی به بیماری قلبی درگذشت.

(۱۳۳۴ -۱۲۵۲ ش)، خطاط، ادیب و شاعر. ملقب به دبیر حضور، وزیر حضور و قوام السلطنه. وی از رجال نامی عهد مظفری و عصر مشروطیت است. نخست جزو عمله خلوت و پیشخدمتهای ناصرالدین شاه بود. در صدارت عین‌الدوله (سلطان عبدالمجید میرزا) منشی بود. پس از آن به تدریج در مقامات دولتی ترقی کرد، چنان که بارها به وزارت رسید و چندین بار نخست وزیر شد. ژاندارمری در زمان تصدی او در پست وزارت داخله تشکیل یافت. خروج نیروهای شوروی از ایران، بعد از جنگ جهانی دوم، و نیز عدم پشتیبانی شوروی از دموکراتهای آذربایجان، از نتایج اقدامات او دانسته شده است. وی در نظم و نثر صاحب ذوق بود و در خوشنویسی نیز مهارت داشت. فرمان مشروطیت به خط اوست. در تهران درگذشت و در مقبره‌ی خانوادگی خود در قم به خاک سپرده شد. قوام‌السلطنه خط شکسته نستعلیق را استادانه می‌نوشت و در نستعلیق نیز ماهر بود. از آثار وی: یک مرقع، شامل ده رقعه مناجات حضرت علی (ع) که به شیوه‌ی میرعماد سیفی قزوینی و به قلم دو دانگ و کتابت عالی نوشته شده، با رقم : «... احمد بن معتمدالسلطنه، فی شهر رجب المرجب سنه‌ی ۱۳۱۱»؛ یک مرقع مشتمل بر قصیده‌ای در مدح مظفرالدین شاه، به قلم چهار دانگ خوش، با رقم: «المذنب احمد»؛ دو قطعه نستعلیق سه دانگ خوش، با رقم: «المذنب احمد».[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

منابع زندگینامه :[۱] احوال و آثار خوشنویسان (۴۳ -۴۲ / ۱)، تاریخ هنرهای ملی (۱۰۳۳ / ۲)، تذکره خوشنویسان معاصر (۹۴ - ۸۸)، شخصیتهای نامی (۴۰۰ -۳۹۸)، شرح حال رجال (۹۹ -۹۴ / ۱)، گلستان هنر (بیست و یک)، نخبگان سیاسی ایران (۱۴۱، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۱۰، ۹۲، ۸۹، ۸۴، ۸۳، ۷۵ / ۳).

قوام، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا ابراهیم‌خان قوام‌الملک شیرازی، در ۱۲۹۳ در شیراز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را به اتمام رسانید و وارد

دانشکده‌ی افسری تهران شد و در ۱۳۱۶ به درجه‌ی افسری نائل آمد. یک سال بعد وی به مصاهرت رضاشاه پهلوی درآمد و اشرف پهلوی را به زنی به او دادند. از همان نخستین روزهای ازدواج بین آن دو تفاهمی نبود ولی از ترس رضاشاه هیچکدام جرات ابراز نفرت از یکدیگر را نداشتند، تا اینکه رضاشاه از ایران به تبعید رفت و این دو از یکدیگر جدا شدند. حاصل این ازدواج پسری بود به نام شهرام پهلوی‌نیا که با مادر خود زندگی می کرد. علی قوام تا درجه‌ی سرهنگی در ارتش باقی ماند. در دوره‌های نوزدهم و بیستم از شیراز به وکالت مجلس انتخاب گردید و پس از اتمام دوره‌ی نمایندگی، مشاغلی در حد عضویت هیئت مدیره یا بازرس دولت در یکی از شرکتها به او سپرده می‌شد. علی قوام قدی بلند و اندامی موزون داشت ولی از نظر عقلی مردی عقب‌افتاده و کندذهن بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قوام، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان حضرت نوح(ع)تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«سید علی رضا قوام» در سال ۱۳۳۷ در خانواده ای متدین و مستضعف ، در روستای «حاجی آباد»در شهرستان« کاشمر» به دنیا آمد .دوران کودکی را در روستا و در دامن پر مهر مادر و آغوش باصفای پدر سپری نمود .در شش سالگی به منظور تحصیل و سکونت ، به شهر «کاشمر »مهاجرت نمود و دوران ابتدایی ، راهنمایی و سالهای اول تا سوم دبیرستان را در این شهر طی نمود .دانشسرای مقدماتی را در قوچان سپری نمود .نظام وظیفه را در لباس سپاهی دانش سپری کرد .سپس به عنوان معلم وارد آموزش پرورش شد . در دوران انقلاب با پخش تراکت و اعلامیه به صفوف انقلابیون پیوست .بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل جهاد سازندگی(سابق) ، به عضویت این نهاد در آمد . خدمات او در اقصی نقاط شهرستان و استان مشهود شد . بعد از مدتی ، به عضویت شورای مرکز جهاد سازندگی(سابق) شهرستان «کاشمر» برگزیده شد .در سال ۱۳۵۹ طی مراسم ساده با بانویی متدین ازدواج کرد .سال ۱۳۶۱ به عنوان عضو شورای مرکزی به جهاد سازندگی(سابق)« بجنورد» اعزام شد .بعد از ۶ ماه به عنوان سمت مدیریت این نهاد در« سرخس» انتخاب شد و با شروع جنگ تحمیلی ، بارها به جبه های نبرد حق علیه باطل شتافت .در سال ۱۳۶۵ برای ادامه ی خدمت به آموزش و پرورش پیوست .

در عملیات والفجر ۸ به عنوان نیروی غواص و خط شکن فعالیت داشت .«سید علی رضا» بعد از نه بار عزیمت به جبهه ، در عملیات کربلای ۵ در حالی که معاونت گردان نوح تیپ ۲۱ امام رضا را بر عهده داشت ، در تاریخ ۱۹/ ۱۰/ ۱۳۶۵ در نبردی قهرمانانه و با قلبی سرشار از عشق ، به دیدار معبود شتافت .پیکر مطهرش در جوار شهید آیت الله مدرس در «کاشمر »آرمیده است .

منابع زندگینامه" :بالابلندان"نوشته ی ،حمید رضا بی تقصیر،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

قوام، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا مهدی‌خان یمین‌السلطنه و برادرزاده احمد قوام و حسن وثوق، در ۱۲۹۵ ش در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و لیسانس در رشته‌ی حقوق قضائی گرفت و در ۱۳۲۵ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و در همان سال منشی مخصوص احمد قوام نخست‌وزیر شد و بعد به ریاست دفتر اختصاصی نخست‌وزیر منصوب گردید و تا آخر ۱۳۲۶ در آن سمت باقی بود. بعد به وزارت امور خارجه بازگشت و چندی بازرس وزارتی بود. بعد به ریاست اداره پنجم سیاسی منصوب شد و چندی هم سرپرست اداره دوم بود. از مشاغل بعدی او سرکنسول بمبئی، رایزن و وزیرمختار در انگلستان را می‌توان نام برد.

محمد قوام در چندین کشور مقام سفارت گرفت که عبارتند از: اتیوپی، یوگسلاوی، کویت، و بالاخره عربستان سعودی.

محمد قوام مردی متشرع و سخت پای‌بندی به شریعت اسلام داشت و روی‌هم‌رفته مردی خوش‌مشرب، ساده‌دل و محافظه‌کار بود.

در نقاشی دستی داشت و چندین تابلوی آبرنگ نقاشی کرده بود. وی در سال ۱۳۶۹ به بیماری سرطان در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قوام، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا ابراهیم‌خان قوام‌الملک شیرازی، در ۱۲۹۵ متولد شد. پس از رسیدن به سن رشد به مدرسه رفت. علاوه بر مدرسه، معلمین متعددی نیز او را در خانه تعلیم می‌دادند ولی استعدادی از خود بروز نداد و تحصیلاتی در حدود دیپلم پیدا کرد.

ابتدا در وزارت کار استخدام شد و بعد به وزارت کشور منتقل گردید. چندی فرماندار بروجرد شد و زمانی هم فرمانداری اصفهان و معاونت استانداری را عهده‌دار بود. در دوران نخست‌وزیری اسدالله علم شوهرخواهرش، ابتدا فرماندار کل همدان شد و پس از آن به استانداری کردستان منصوب گردید. در شغل اخیر دوام زیادی نکرد و به تهران فراخوانده شد و غالبا سمت مشاوری داشت. در ۱۳۷۳ در تهران درگذشت.

وی در جوانی با دختر سرلشکر حسن مقدم (ظفرالدوله) ازدواج کرد و صاحب پنج فرزند شد. محمدرضا قوام مردی کندذهن و بی‌استعداد بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قوام، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به یمین‌السلطنه، فرزند میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه و برادر صلبی احمد قوام (قوام‌السلطنه) می‌باشد. مادرش دختر میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله بود که پس از جدائی از معتمدالسلطنه، همسر میرزا احمدخان مشیرالسلطنه گردید و فرزند خود را نیز همراه خود برد. تحصیلات و تربیت مهدی زیر نظر ناپدری انجام گرفت. چون به سن رشد رسید، طبق سیره‌ی خانوادگی به کار استیفا پرداخت. در زمانی که برادر ارشدش وثوق‌الدوله وزارت مالیه را عهده‌دار شد، پیشکاری مالیه‌ی کرمانشاهان به او واگذار شد. تا

معاونت وزارت مالیه هم ارتقاء مقام یافت ولی عمر طبیعی نکرد و در میان‌سالی درگذشت. دو تن از فرزندانش به نام هادی و محمد قوام رشد نسبی پیدا کردند. هادی سالیانی چند در وزارت دارائی مصدر خدماتی بود. هنگامی که ریاست دخانیات را داشت، در اثر ابتلاء به بیماری سرطان درگذشت. محمد قوام وارد وزارت خارجه شد، چندی رئیس دفتر نخست‌وزیر (قوام‌السلطنه) بود، چند بار هم به مقام سفارت نائل آمد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قوام‌الدوله، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله و برادرزن مشیرالسلطنه و داماد ظهیرالدوله، متولد ۱۲۶۱ ه.ق است. تحصیلات مقدماتی را نزد معلمین خصوصی و ریاضیات و ادبیات را در دارالفنون انجام داد و به زبان فرانسه آشنائی کامل پیدا کرد و سپس وارد کارهای مالی شد و در غالب کارها نایب پدرش بود. بعدها که به سن جوانی رسید، مستقلا مستوفی چند شهر بزرگ شد و در زمان صدارت مستوفی‌الممالک (میرزا یوسف) صندوق سلطنتی و باغات دربار به عهده‌ی او واگذار گردید و به او لقب معاون‌الملک داده شد. در سفر سوم ناصرالدین شاه، جزء همراهان بود و به واسطه‌ی اینکه پدرش وزیر امور خارجه بود، به او توجه زیادی می‌شد. در ۱۳۱۴ پس از فوت پدرش لقب قوام‌الدوله گرفت ولی به علت اختلافی که با اتابک داشت، کار مهمی به او ارجاع نشد. بعد از مشروطیت در کابینه‌ی اول مشیرالسلطنه به وزارت مالیه معرفی شد. در استبداد صغیر در دو کابینه‌ی مشیرالسلطنه، وزیر دارائی بود. قوام‌الدوله مکنت زیادی داشت و در امور مالی و محاسباتی نیز جزء مستوفیان طراز اول محسوب می‌شد. وفات او در ۱۳۳۳ ه.ق اتفاق افتاد. پس از فوت قوام‌الدوله، میرزا شکرالله‌خان معتمد خاقان همسر او را به زوجیت خود درآورد و لقب قوام‌الدوله را نیز برای خود گرفت. در زمان قاجاریه چهار نفر به لقب قوام‌الدولگی رسیدند که یکی میرزا محمد جد قوام‌السلطنه، دیگری میرزا عباس‌خان تفرشی و سومی پسرش محمدعلی و چهارمی شکرالله صدری می‌باشد. قوام‌الدوله در توطئه علیه اتابک در زمان مظفرالدین شاه دست داشت. وقتی اتابک اطلاع یافت، او را به شدت تنبیه نمود و از تهران تبعید کرد. چند آثار علمی از او باقی مانده است که بیشتر درباره‌ی تاریخ ایران است. اعتمادالسلطنه به شدت از قوام‌الدوله انتقاد کرده است. فرزندان قوام‌الدوله برای نام‌خانوادگی خود، فروهر را انتخاب نمودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قوام‌الملک

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. پایه‌ی ملک) (میرزا) علی‌اکبر بن حاج ابراهیم اعتمادالدوله‌ی کلانتر، از رجال دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار (قر. ۱۳ ه.) وی به مناسبت انتساب به قوام‌الدین وزیر معاصر حافظ (۲- قوام‌الدین)، از طرف فتحعلیشاه به قوام‌الملک ملقب گردید (۱۲۴۵ ه.ق) و کلانتر فارس شد. وی سفری به مکه کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

قوامی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد قوامی : فرمانده واحد تعاون تیپ ۲۱ امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در یکم فروردین ماه سال ۱۳۳۵ در روستای کاهو نزدیک طرقبه دراستان خراسان درخانواده ای کشاورز به دنیا آمد . در کودکی به مکتبخانه رفت و به فراگیری قرآن پرداخت . در امور کشاورزی به پدرش کمک می کرد. به دلیل علاقه زیاد به درس و نبود مدرسه، ایشان در ساختن ساختمان آن کمک زیادی می کرد.

۱۰ ساله بود که به علت وضع بد اقتصادی و نبود مدرسه راهنمایی در روستا به مشهد رفت و به تنهایی در خانه اجاره ای زندگی کرد تا بتواند درس بخواند.

همزمان در کارگاه نجاری مشغول کار شد . روزها سر کار می رفت و شبها درس می خواند، اما فقط توانست تا پایان دوره راهنمایی ادامه تحصیل دهد.

هفته ای دو شب برای شرکت در دوره های قرآن و دعای توسل به مسجد می رفت و در جلسات مذهبی و جلسات سخنرانی حجت الاسلام قرائتی شرکت داشت.

در ۱۹ سالگی به پیشنهاد پدرش با دختر عمه خود ازدواج کرد . زندگی مشترک آنان با سادگی شروع شد. در همان زمان همراه برادران همسرش به جلسات قرآن می رفتند و در مبارزات علیه شاه شرکت می کردند. بعد از شهادت برادر همسرش به نام تقی ضروری احمد عهد نامه ای نوشت و پشت قاب عکس شهید گذاشت و گفت: هرگز سلاحت را زمین نخواهم گذاشت. بعد از انقلاب وارد سپاه شد و سرپرستی سپاه مشهد و خدمتگذاری خانواده های شهدا را پذیرفت.

زندگی مشترک او در خانه عمه اش بود. بسیار در تنگنا قرار داشت. در یکی از روزها که برادران بسیج برای برگزاری جلسات قرآن به منزل آنها رفته بودند، با دیدن اتاق های خالی و بدون فرش تعجب کردند. او مدتی را در سال ۱۳۶۲ در لبنان گذراند تا به رزمندگان لبنانی آموزش نظامی بدهدودر این راه کمکی برای آنها باشد تا بتوانند در مقابل اشغالگران اسرائیلی از خود وسرزمینشان دفاع کنند.

پدرش می گوید: زمانی که در لبنان بود، در گروهی حضور داشت که ۱۴ نفر از اعضای آن به شهادت رسیدند و احمد از ناحیه دست مجروح شد.

احمد قوامی مسئول تعاون تیپ۲۱امام رضا(ع) در حالی که برای جمع آوری و برگرداندن پیکر شهدا رفته بود، در تاریخ ۴ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۴ به وسیله راکت هواپیما و اصابت ترکش به ناحیه پهلو راست به شهادت رسید. پیکر مطهرش را در صحن آزادی حرم مطهر به خاک سپردند. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان" نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

قوچانی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی قوچانی : فرمانده تیپ یکم لشگر ۱۴ امام حسین (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در کودکی همراه پدر و مادرش از اراک به اصفهان آمد، شرایط معیشتی ایجاب می کرد که در محل های مختلفی زندگی کنند. از همان کودکی با کاستی ها و سختی ها انس گرفت و سازندگی او از همین د وران آغاز شد. از همان کودکی حالاتی کنجکاوانه داشت. بسیار جسور و چالاک و فعال بود. در دوران انقلاب با اینکه سن چندانی نداشت به اندازه توان خود در رویدادهای انقلاب شرکت و فعالیت کرد. هنوز در اوان جوانی بود که بعد از انقلاب، روستاهای سمیرم و بوئین میندشت را زیر پا گذاشت و در خدمت انقلاب به کمک محرومان و مستضعفان آنجا شتافت. با شروع درگیریهای کردستان با سن وکم و جثه کوچک به هر نحو ممکن خود را به آنجا رساند. در کردستان شاهد درگیری ها و خیانتهای مدعیان طرفداری از خلق یعنی دمکراتها و چپ گراها بود و در آنجا کم کم چهره خود را نشان داد. به محض شروع جنگ تحمیلی به اتفاق عده ای از دوستان؛ خود را به جبهه های خونبار جنوب رسانید و از آنجا بود که زندگی سراسر حماسه و شش سال فداکاری مستمر و ایثار گری او برای اسلام عزیز آغاز شد. اولین عملیاتی که در آن شرکت داشت عملیات فرمانده کل قوا بود که در آن عملیات روح سلحشوری او تکوین یافت. فداکاری دوستان، شهادت همرزمانش، مبارزه و پایداری او را به راهی کشانید که نهایت آن لقاالله بود علی به مقامی از اخلاص و تقوا رسید، که سالکان و عارفان همواره آرزو می کرد ند، و چنان اسطوری ای شد که برای دوستان و همرزمانش الگو و اسوه بود و برای دشمنان اسلام و منحرفان مایه وحشت.

در حمله تاریخی فرمانده کل قوا شجاعانه جنگید و در حمله ثامن الائمه ,این فرمانده شجاع و رشید، خود را سراسر وقف اسلام کرد. در طول شش سال دفاع مقدس بیش از دوازده بار زخمی شد، پیکر او از زخمهای متعددی که دشمنان اسلام بر او وارد کرده بودند پر بود؛ صورتش بر اثر ترکش شکافی بر داشته بود که تا آخر جای آن بود و چهره شکاف بر داشته مالك اشتر را تداعی می کرد. پاهای او بارها در اثر تیر و ترکش، شکسته شد و هر بار قبل از حمله، خودش گچ پاهایش را می شکست و خود را به جبهه می رسانید.

در اکثر حمله ها نقش حیاتی و حساس داشت و تا معاونت لشگر امام حسین (ع) پیش رفت. بسیار خاضع و ساده بود و در کمال صداقت و سادگی زندگی می کرد. با اینکه فرمانده ای رشید و کار ساز بود، بسیار گمنام و ناشناس بود و خود را خدمتگذار کوچك رزمندگان می دانست.

سالها شرکت فعالانه و مستمر او در جبهه های خون و آتش و درگیری با گروههای محارب و منافق در جنوب و غرب از او فرمانده ای ساخته بود، شجاع، صبور و رازدار، زاهد شب بود و شیر روز، بارها تا مرز شهادت پیش رفت. در سال ۱۳۶۳ به مکه معظمه مشرف شد، و پس از چندی ازدواج کرد.

او به عنوان فرماندهی مدیر و لایق، هدایت بخشی از نیروها را در حمله به فاو، بعهده داشت، در منطقه استراتژیکی کارخانه نمک از خود رشادت های فراوان نشان داد و سر انجام پس از شش سال رشادت و جانبازی، در سن بیست و دو سالگی، در یك عروج آسمانی، تماشاگر راز شد و پیکر عزیزیش در آتش خصم سوخت. منابع زندگینامه :

پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران اصفهان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

قورچیان، نادرقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نادرقلی قورچیان در سال ۱۳۳۰ به دنیا آمـد. وی در کل زمینه های تحصـیلی با رتبه های عالی توانست به درجه ممتازی برسد و هم اکنون دکتری تخصصـی برنـامه ریزی و رهبری آموزشـی را دارا هسـتند.فعـالیت خود را بـا تعلیم شـاگردانی در تربیت معلم آغـاز و بعدها به درجه معاونت نائل آمد . عضو هیات امنای دانشگاهها و موسسات پژوهشی و ریاست شورای تصویب طرح های پژوهشی و ریاست کمیته انتشارات موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی به عهده ایشان می باشد. از وی مقالات و ترجمه های متعددی به جـا مانـده است.گروه : علوم انسـانی رشـته : روان شناسـی تحصـیلات رسـمی و حرفه ای : دکتر نادر قلی قورچیان دارای لیسانس روانشناسی دانشگاه اصفهان با (رتبه اول) در سال ۱۳۵۳می باشد. وی فوق لیسانس علوم تربیتی را در دانشگاه تهران با درجه ممتاز در سال ۱۳۵۶گرفت. و دکتری تخصصـی برنامه ریزی و رهبری آموزشی را از دانشگاه پیتزبرگ پنسیلوانیا آمریکا رتبه اول با معدل A+ بورسـیه وزارت علوم ،تحقیقـات و فناوری سال ۱۳۶۷ می باشد. مشاغل و سـمتهای مورد تصدی : مسـئولیتهای نادرقلی قورچیان در زمینه های مختلف به صورت زیر اشاره شده است: پژوهشیار و کارشناس مسئول گروه تحقیقات و برنامه های سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشـی وزارت آموزش و پرورش سال ۱۳۶۴ پژوهشـیار و کارشناس مسئول سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی از سال ۱۳۶۷لغایت ۱۳۷۱ عضو شاخه برنامه ریزی آموزشـی و درسـی شورای عالی برنامه ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی از سال ۱۳۷۱ لغایت ۱۳۸۱ سـردبیر فصـلنامه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی ،وزارت فرهنگ و آموزش عالی از سال ۱۳۷۲لغایت ۱۳۷۴ مدیر گروه تطبیقی و نوآوری آموزش عالی ،موسـسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی از سال ۱۳۷۲ لغایت ۱۳۷۴ ریاست شورای تصویب طرح هـای پژوهشـی ،موسـسه پژوهش و برنـامه ریزی آموزش عالی از ۱۳۷۲ لغایت ۱۳۷۴ ریـاست کمیته انتشارات موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی از سال ۱۳۷۲ لغایت ۱۳۷۴ معاون موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی از سال ۱۳۷۲ لغایت عضو هیأت امنای دانشـگاهها و موسـسات پژوهشی به مدت ۴ سال از سال ۱۳۷۴ لغایت ۱۳۷۸ با حکم ریاست جمهور ورئیس شورای انقلاب فرهنگی مشاور معاونت پژوهشـی وزارت بهداشت (۱۳۷۵)،مشاور برنامه ریزی وزیر فرهنگ و آموزش عالی (مهر ماه ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹)،مشاور و سـرپرست مرکز اطلاعات ،مشاور دبیر کل سـتاد مبارزه با موارد مخـدر مدیر کل دفتر آموزش و پرورش از سال ۱۳۷۵ لغایت ۱۳۷۶ ریاست بنیاد دانشـنامه بزرگ فارسی وابسته به وزارت علوم تحقیقات و فناوری از ۱۳۷۷ تا کنون رئیس مرکز آموزشـهای عـالی بیـن المللی دانشـگاه آزاد اسـلامی و... فعالیتهـای آموزشـی : نـادر قلی قورچیـان مـدرس تربیت معلم ،معاون و مدیر آموزشی صنایع پنها از سال ۱۳۵۶ لغایت ۱۳۶۳ بوده است. وی مدرس دوره های لیسانس ،فوق لیسانس و دکتری در دانشـگاههای تهران ،دانشـگاه آزاد اسـلامی ،تربیت مـدرس و تربیت معلم ،دانشـگاه علوم پزشـکی تهران ،علامه طباطبائی ،دانشـگاه شاهد از سال ۱۳۷۶ تا کنون بوده است.چگونگی عرضه آثار : دکتر نادر قلی قورچیان استاد راهنمای ۲۱ پایان نامه دوره دکتری می باشد. دارای ۲۲ ترجمه و تألیف دارای ۴۷ مقاله چاپ شده دارای ۲۷ طرح تحقیقاتی استاد راهنمای ۲۱ پایان نامه دوره دکتری آثار : دارای ۲۲ ترجمه و تألیف ، دارای ۲۷ طرح تحقیقاتی ، دارای ۴۷ مقاله چاپ شده

قوشچی سمرقندی، علاءالدین علی

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۸۷۹ ق)، عـالم، منجم، مفسـر، محقق، متکلم، مـدرس و ریاضـیدان. معروف به ملاـ علی قوشـچی و فاضـل قوشـچی. چون در

نوجوانی مرغ‌بان سلطان الغبیگ و موظف به حفظ مرغان شکاری او بود به قوشچی مشهور شد. اصل و زادگاهش سمرقند بود. در آنجا اغلب علوم متداول از جمله هئیت و ریاضیات را از قاضی‌زاده‌ی رومی و الغبیگ بن شاهرخ گورکانی فراگرفت. سپس به کرمان رفت و بعد از تکمیل تحصیلات علمی‌اش به سمرقند بازگشت و به ارائه «رساله فی حل اشکال القمر» مشتمل بر حل بعض جهات اشکال قمری که از زمانهای قدیم مبهم و حل نشده باقی مانده بود دوباره به الغبیگ نزدیک شد. وی از تقرب بسیاری که در نزد سلطان الغبیگ داشت به فرزندی وی مخاطب بود. سلطان الغبیگ وی را به تکمیل رصدخانه‌ای که در سمرقند تأسیس کرده بود واداشت، و «زیج الغبیگی»، یا «زیج جدید» را که غیاث‌الدین جمشید و قاضی‌زاده‌ی رومی قبل از وی متصدی این امر بودند و قبل از مرگ نتوانستند به اتمام برسانند، با نام «سلم السماء» که شرح «زیج الغبیگ» است به اتمام رسانید. بعد از مرگ میرزا الغبیگ عازم حج شد و در تبریز مورد توجه اوزون حسن، از حکمرانان آق قویونلو، قرار گرفت و باری عقد مصالحه اوزون حسن و سلطان محمدخان ثانی عثمانی به استانبول رفت و پس از انجام وظیفه به تبریز بازگشت و به درخواست سلطان محمد فاتح به استانبول رفت و در آن جا ساکن شد و «الرساله محمدیه»، در علم حساب، به عربی، را به نام همین پادشاه نوشت و بعدها به مدرسی مدرسه‌ی ایاصوفیا منسوب شد. در استانبول درگذشت و در جوار قبر ابوایوب انصاری دفن شد.از دیگر آثار وی: حاشیه بر «شرح کشاف تفتازانی»، در تفسیر؛ شرح «تجرید الکلام» خواجه نصیر طوسی، که به «شرح جدید» نیز معروف است؛ «العنقود الزواهر فی نظم الجواهر»، در علم صرف؛ «محبوب الحمائل فی کشف المسائل»؛ «الرساله الفتحیه»، در علم هئیت، به عربی، که آن را به نام فتح‌السلطان نامگذاری کرد؛ «رساله فی علم الهیئه»، به فارسی، معروف به «هیئت فارسی»، از کتب درسی علم هئیت؛ «تفسر الزهراوین»، سوره بقره و آل‌عمران؛ «رساله فی الحمد»؛ «میزان الحساب»، در علم حساب، فارسی.[۱]

(قوشچی؛ تر. بخش ۱، وی باز مخصوص الغبیگ را در شکارگاه نگاه می‌داشته) (ملا) علی علاءالدین علی بن محمد سمرقندی، عالم و ریاضی و متکلم ایرانی (ف. استانبول ۸۷۹ ه.ق). وی به فرمان سلطان الغبیگ مأمور تشکیل رصدخانه‌ی سمرقند گردید و زیج الغبیگی را به پایان رسانید. پس از مرگ سلطان به سفر حج رفت و مورد توجه اوزون حسن آق‌قویونلو شد و از جانب وی به سفارت و عقد مصالحه به دربار سلطان محمدخان ثانی به استانبول رفت. پس از عقد صلح بار دیگر به استانبول بازگشت و مدرس مدرسه‌ی ایاصوفیا شد. از تألیفات اوست: حاشیه‌ی شرح کشاف تفتازانی، شرح تجرید خواجه، رساله‌ی محمدیه، هیئت فارسی، العقود الزواهر، محبوب الحمایل.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۱۶۲ / ۵)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۰۶ -۱۰۵ / ۴)، تاریخ نظم و نثر ۲۷۰ -۲۶۹)، دایره‌المعارف (۲۰۹۳ -۲۰۹۲ / ۲)، الذریعه (۲۵۸، ۲۴۷، ۲۵ / ۱۱۳، ۶)، ریحانه (۴۹۶ -۴۹۵ / ۴)، زندگینامه‌ی ریاضیدانان (۳۶۴ -۳۶۱)، کشف الظنون (۱۶۷۶، ۱۶۱۱، ۱۴۷۹، ۱۲۳۶، ۱۱۷۴، ۹۶۶، ۹۵۲، ۸۹۴، ۸۸۹، ۸۸۴، ۸۶۲، ۴۹۷، ۴۴۸، ۳۴۸)، الکنی و الالقاب (۹۶ -۹۴ / ۳)، لغت‌نامه (ذیل/ علاءالدین قوشچی، قوشچی سمرقندی)، معجم المؤلفین (۲۲۷ / ۷)، هدیه الاحباب (۲۲۲ -۲۲۱)، هدیه العارفین (۷۳۶ / ۱).

قوی، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی قوی : قائم مقام فرمانده تیپ دوم از لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ۱۵ مهر ماه سال ۱۳۳۱ در کلاته بوقه،شهرک قدس فعلی متولد شد.مادرش می گوید: قبل از آنکه مصطفی به دنیا بیاید، خیلی

دلم می خواست که خدا به من پسری بدهد که اسمش را مصطفی بگذارم تا نشانه ای داشته باشد و من همواره از او راضی باشم. به دلیل وضع بـد اقتصادی به مدرسه نرفت. پدرش محمد بیمار بود و او در کارهای مزرعه به والدینش کمک می کرد. وقتی از مزرعه به خانه می آمد، به درسهایش می رسید و تکالیفش را به خوبی انجام می داد و تا ۱۲- ۱۳ سالگی به کار در مزرعه پرداخت تا اینکه کم کم حرفه نقاشی ساختمان را فرا گرفت. خدمت سربازی را در شیراز و در قسمت چتربازی گذراند. پس از گذراندن خدمت سربازی، به کار نقاشی ساختمان مشغول شد. از همان ابتدا ایمانی بسیار قوی داشت. فعال بود و همیشه در مشکلات و سختیهای زندگی عصای دست پدرش بود.

مصطفی از سال ۱۳۵۶ فعالیتهای انقلابی خود را آغاز کرد. در این دوره تلاش جدی داشت که هر طور امکان دارد، اعلامیه های امام را به دست مردم برساند.

مصطفی در ۲۴ سالگی، با خانم طیبه حاجی زاده ازدواج کرد و مدت زندگی مشترک آنها ۱۰ سال بود. حاصل این زندگی مشترک سه فرزند به نام های: مجتبی، ملیحه و فاطمه می باشند. خیلی فداکار بود و دوست داشت مشکلات دیگران را حل کند و همه را به صبر و استقامت دعوت می کرد. با خانواده رفتار ملایم و خوبی داشت و در کارهای خانه به همسرش کمک می کرد. همرزمش می گوید: مصطفی همیشه می گفت: اگر مشکلی برایتان پیش آمد ابتدا آن را با همسرتان مطرح کنید و با آنها مشورت کنید.

در اوایل جنگ، جزء اولین کسانی بود که به استخدام سپاه در آمد و از مشهد به جبهه اعزام شد. با شروع جنگ، او یک سال چریک مصطفی چمران بود و می گفت: یک سال سلاح نداشتیم و با چوب دستی می جنگیدیم. مصطفی در این مقطع، در بسیج مسجد ۷۲ تن نیز فعالیت می کرد.

او هیچ گاه بی کار نبود، همیشه جبهه بود، وقتی هم که می آمد، به انجمن اسلامی و بسیج مسجد می رفت.

او ابتدا به عنوان فرمانده گروهان مشغول به خدمت شد و سپس به فرماندهی گردان رسید و در چند عملیات مهم، ضمن رشادتهای بسیار، لیاقت خود را برای رسیدن به فرماندهی تیپ، به همه ثابت کرد. یکی از همرزمان مصطفی می گفت: وقتی توی جبهه مواد خوراکی به ما می دادند، مصطفی نمی خورد، بلکه آنها را در جایی قایم می کرد و زمانی که ما چیز برای خوردن نداشتیم، آنها را می آورد و به بچه ها می داد و خودش نمی خورد.

دوستانش می گفتند: مصطفی ضد گلوله بود. چنان با قدرت در جبهه جلو می رفت که هیچ چیز، جز رسیدن به خاکریز دشمن برایش اهمیت نداشت.

درپاتک معروف چزابه، حدود ۲ ساعت آتش بر سر بچه ها می ریخت. در آن لحظه، در چهره مصطفی یک فداکاری و ایثار خاص دیده می شد و این باور به بنده دست داد که تحولی ایمانی که نشان از شهادت می داد، در روحیه ایشان به وجود آمده است.

مصطفی قوی، در تنگه چزابه از ناحیه دست و در عملیات بیت المقدس، از ناحیه پا و کمر مجروح شد و عاقبت، در تاریخ ۶ تیر ۱۳۶۵ در جبهه شلمچه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید و در ۱۶ تیر ۱۳۶۵، تشییع و در بهشت رضا (ع) دفن شد.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

قهاری، سعید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

"سعید قهاری "در مورخ ۵/۱/۱۳۳۱ در روستای «چنار علیا »در« اسد آباد» استان «همدان» در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود.

تحصیلات ابتدایی را در همان روستا به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل به همدان رفت و دیپلم را در همان شهر اخذ نمود و پس از آن به خدمت سربازی رفت و در طی ۲ سال سربازی در رژیم سابق، فنون نظامی را آموخت و همزمان با تظاهرات های مردمی علیه رژیم ستم شاهی به عنوان یک مبارز به فرمان امام (ره) مبارزات خود را آغاز کرد.

پس از انقلاب در سال ۱۳۵۸ جزو اولین پاسدارانی بود که به سپاه ملحق شد و فرماندهی بسیج همدان را به عهده گرفت و پس از آن جانشین فرمانده سپاه «همدان» شد.

پس از آن فرمانده سپاه «نهاوند» شد و بعد از آن بنا به نیاز منطقه سنقر که در آن زمان مواجه با درگیری های ضد انقلاب بود به فرماندهی سپاه «سنقر» منصوب شد و پس از سه سال خدمت و درگیری در منطقه «سنقر»، به تیپ جوانرود در سال ۱۳۶۵ منصوب شد پس از آن بنا به نیاز به فرماندهی شهر «پاوه »منصوب شد و در آن زمان در عملیات «والفجر ۱۰ »شرکت نموده که منجر به مصدومیت شیمیایی وی گردید. بعد از پاوه، به جانشینی تیپ انصار الرسول درمنطقه «شاخ شمیران» و« اورامانات» منصوب شد و در یک دوره فشرده فنون عالی نظامی را آموخت و مجددا در سال ۶۹ به شهر مرزی «مریوان» اعزام شد و به فرماندهی سپاه و تیپ« مریوان» منصوب گردید.

پس از سه سال خدمت در شهر مریوان به جانشینی قرارگاه شهید «شهرامفر »در «سنندج» منصوب گردید. پس از ۶ ماه خدمت بنا به پیشنهاد سردار شهید «کاظمی» فرمانده وقت قرارگاه حمزه، به فرماندهی قرارگاه شهید کاوه در بانه انتخاب شد سپس به جانشینی لشکر ۳ در ارومیه انتخاب شد و در طی درگیری تن به تن با اشرار و ضد کوردل در شهر اشنویه، برای پنجمین بار از ناحیه پا به شدت مجروح گردید. پس از آن مسئول ستاد قرارگاه حمزه سید ااشهدا شد. روی هم رفته ایشان ۹ سال در کنار سردار شهید احمد کاظمی خدمت نمود.

پس از آن بنا به نیاز منطقه غرب کشور در قرارگاه نجف اشرف جانشین قرارگاه نجف در کرمانشاه شد و سه سال در آنجا خدمت خالصانه داشت. پس از آن به سمت فرماندهی ارشد« یزد» و تیپ مستقل الغدیر منصوب شد و حدود سه سال تیپ را به بهترین حالت آماده و عملیاتی تبدیل نمود.

شهید «قهاری» بار معنوی خود را با راه اندازی کنگره شهدای دارالعباده یزد بست و در همان جا عهدی با شهدا به خصوص شهید باکری و کاظمی بست که ....

وی در تاریخ آبان ماه ۸۵ به فرماندهی لشکر ۳ نیروی مخصوص حمزه سید الشهدا منصوب شد و پس از ۳الی ۴ ماه خدمت در طی درگیری با ضد انقلابیون کوردل در ارتفاعات شمال غرب به درجه رفیع شهادت نائل آمد و به آرزوی دیرین خویش رسید و به همرزمان خویش شهید باکری و کاظمی پیوست. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران همدان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

قهرمان، ابوالفتح

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۳ در اصفهان متولد شد. پدرش قهرمان میرزا سردار اعظم از مالکین و اعیان اصفهان بود. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی برای ادامه‌ی تحصیل به روسیه رفت و در دانشکده‌ی افسری پطرزبورگ داخل شد و در رشته‌ی توپخانه افسر شد. چندی در ارتش روسیه خدمت کرد، بعد به اتفاق همکلاسی خود امان میرزا جهانبانی به ایران آمدند و با درجه‌ی سروانی در قزاقخانه استخدام شدند. در ۱۲۹۸ درجه‌ی سرهنگی گرفت و چون پدرش فوت کرده بود، از طرف سلطان احمدشاه به او لقب سردار اعظم داده شد. بعد از کودتا به خدمت دعوت نشد و یا دعوت رضاخان را قبول نکرد و املاک وسیع پدرش را در اصفهان اداره می‌کرد. گاهی در اصفهان و زمانی در تهران و مدتی در اروپا ایام را می‌گذرانید. بعد از ۱۳۲۰ سودای سیاست پیدا کرد. در دوره‌ی پانزدهم از شهرضا به مجلس رفت و در دوره‌ی شانزدهم از اصفهان وکیل شد. بعد از دوره‌ی شانزدهم به همان کار اصلی یعنی ملکداری پرداخت. در حدود ۱۳۵۶ در اصفهان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قهرمانی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده محور اطلاعاتی قرارگاه خاتم الانبیاء(ستاد کل نیروهای مسلح) « احمد قهرمانی» در سال ۱۳۴۴ در« اردبیل» متولد شد.تا کلاس چارم متوسطه درس خواند و به علت حضور در جبهه های نبرد حق ،ترک تحصیل نمود .

او عضو بسیج بیست میلیونی بود وبا حضور درجبهه کار های اعجاب برانگیزی از خود به یادگار گذاشت.

می رود تا با نفوذ در خاک دشمن ،به اهداف اطلاعاتی مورد نیاز دست یابد .او آن عقاب تیز پرواز صخره های سترگ ، اینک در عبور بی درنگ خویش ،به قلب دشمن می زند و از فراز هایی می گذرد که پای کمتر جنبنده ای به آن رسیده .یارانی نیز همراه اویند .چندین مانع سخت و خطر ناک را پشت سر گذاشته اند و پس از انجام ماموریت در ضمن مراجعت ،در منطقه جوانرود ،باز به هنگام عبور از صخره مورد اصابت تیز مستقیم دشمن قرار می گیرد و از با لای صخره به خط القعر در می غلطد .

همان روز دشمن ،منطقه را بمباران شیمیایی می نماید و قریب هشت ماه تابش جسم بلورش محل را منور می گرداند و عطر و جامه سبز گونش سموم فضای آن منطقه را خنثی می کند و معطر می گرداند .

فرمانده لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) بعد از شهادت احمد گفته بود :از زمانی که قهرمانی شهید شده احساس می کنم دست راست لشکر قطع شده .و براستی او درست تشخیص داده بود .زیرا کوچکترین حرکت دشمن ،از چشمان عقابی و تیز بینش دور نمی ماند .عراقیها بعد از اطلاع از خبر شهادت احمد ،خیلی خوشحال شدند و آشکارا شادیها کردند از طریق را دیو بارها این خبر را پخش نمودند .

پس از جانفشانی های بی شماردر سال ۶۲ در ارتفاعات« بمو »به شهادت رسید

عاشق جبهه ها منم ،قمری بی نوا منم منتظر بلا منم ،شایق بی نشانی ام

واله هل اتی منم ،دلشده لقا منم سوخته فنا منم ،احمد قهرمانی ام منابع زندگینامه :

روایت سی مرغ "نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

قهرمانی، شرف‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۲۳ -۱۲۷۹ ش)، نویسنده، فرهنگ‌نویس و مترجم. تحصیلات عالیه خود را در روسیه به پایان رساند سپس وارد خدمات ارتشی شد. سرانجام در یک سانحه‌ی هوایی درگذشت. از وی بیش از سی و هفت اثر به جای مانده است. از آثار وی: «آموزش هوایی تاکتیک هوایی»؛ «استتار توپ»؛ «پیش‌آهنگ خلبان»؛ «خدای می‌رساند»؛ «شاهسون و دیوانه»؛ «هواپیمایی»؛ «ختم غائله سیمیتقو»؛ «بی‌بی گلابی»، ترجمه؛ «جاسوسی و جلوگیری از آن»، ترجمه؛ «حکحومت تزار و محمدعلی میرزا»، ترجمه؛ «قوای سری در جنگ بین‌المللی»، ترجمه؛ «فرهنگ جامع»، روسی به فارسی؛ «فرهنگ جامع»، فارسی به روسی.[۱]

فرزند کیومرث میرزا عمیدالدوله، در ۱۲۷۹ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه‌ی سن‌لوئی و دارالفنون گردید و سپس مدرسه‌ی نظام را گذرانید و افسر شد و محل اولیه‌ی خدمت او آتریاد همدان بود. وی در زمره افسرانی بود که در معیت میرپنج رضاخان کودتای ۱۲۹۹ را انجام دادند. در ۱۳۰۳ با درجه‌ی ستوان یکمی برای آموزش فن خلبانی به شوروی اعزام شد. پس از پایان تحصیلات با یک فروند هواپیمانی خریداری شده وارد ایران شد و خدمت خود را در نیروی هوائی ادامه داد و درجات نظامی را تا سرهنگی اخذ نمود. در ۱۳۱۹ به معاونت اداری نیروی هوائی منصوب گردید و در ۱۳۲۱ فرمانده نیروی هوائی ایران گردید. دو ماه پس از انتصاب به فرماندهی نیروی هوائی به دعوت دولت انگلیس برای بازدید فرودگاه حبانیه عراق و وضعیت جبهه مصر و آفریقای شمالی با یک فروند هواپیما در معیت عده‌ای از افسران ایرانی و انگلیسی فرودگاه قلعه‌مرغی را ترک نمودند. یک ساعت بعد از پرواز به علت بدی هوا و علل فنی هواپیما سقوط کرد و کلیه سرنشینان آن از جمله سرهنگ شرف‌الدین قهرمانی کشته شدند. از طرف ارتش مراسم نظامی برای تشییع جنازه به عمل آمد و در ظهیرالدوله اجساد مدفون گردید.

قهرمانی مردی فاضل و دانشمند و مترجم بود. در طول حیات آثار زیادی ترجمه و تالیف نمود که متجاوز از سی جلد می‌باشد. اکثر کتب منتشر شده پیرامون موضوعات نظامی است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۶۴۲، ۱۸۹ -۱۸۸، ۶۰ / ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۱۹-۴۱۵ / ۳).

قیامی، زین‌العابدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سالار ظفر قراچه‌داغی، در ۱۲۵۶ در تبریز تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در جوانی به مشروطه‌طلبان پیوست و وارد حزب دموکرات شد و در آن حزب از فعالین درجه اول شد و نزدیکی زیادی با شیخ محمد خیابانی پیدا کرد به طوری که در تمام کارها مشیر و مشار او بود. حس جاه‌طلبی در این شخص به قدری بود که مرحوم خیابانی را وادار به قیام کرد. در تمام مدتی که شیخ محمد خیابانی در تبریز علم مخالفت با حکومت مرکزی برافراشت، قیامی در کنار او قرار داشت. پس از قتل خیابانی، به قراچه‌داغ رفت و عده‌ای را به دور خود جمع کرد و درصدد ادامه‌ی قیام برآمد ولی از این کار نتیجه‌ای نگرفت و تسلیم قوای دولتی شد. در سال ۱۳۰۳ امتیاز روزنامه‌ی آسایش در تبریز به نام او صادر شد و چند شماره‌ای به صورت هفتگی انتشار داد.

در ۱۳۰۴ که اخذ نام خانوادگی برای افراد اجباری شد، او نام «قیامی» را برای خود انتخاب کرد زیرا قیام خیابانی را نتیجه‌ی اقدامات خود می‌دانست. در اوایل سلطنت رضاشاه با تمام سوابق سوء در اثر تلاش و فعالیت شوهرخواهرش (مستشارالدوله صادق) به خدمت دولت دعوت شد و در وزارت داخله به او مشاغل نسبتا مهمی ارجاع کردند. در چند شهرستان شهردار بود، بعد به تدریج فرماندار اراک، کرمانشاه و قزوین شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ از خدمات دولتی صرفنظر کرد و وارد حزب توده شد و از فعالین آن حزب گردید. پس از آنکه پیشه‌وری در تبریز حکومت خودمختاری تشکیل داد، قیامی از ارکان حکومت او شد و به ریاست دیوان عالی کشور برگزیده شد. پس از شکست نهضت، پیشه‌وری به قفقاز فرار کرد و در آنجا پناهنده شد ولی این بار توصیه و اقدامات مستشارالدوله برای خلاصی او به جائی نرسید. و چندی بعد در همانجا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد دوم)

قیوم زاده، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود قیوم زاده

محل تولد : یزد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۶/۱۵

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۴۷ در حوالی شهرستان یزد روستای حزانق متولد شدم در دوران کودکی به یزد هجرت نمودیم. در سال ۱۳۵۷ در حالی که کلاس پنجم ابتدایی بودم با شکل گیری مبارزات انقلابی اسلامی مردم جذب آنها تدبیر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی بلافاصله و در مدت کوتاهی قرآن را فرا گرفته و در حالی که ۱۲ سال داشتم در یزد تدریس قرآن می کردم . در سال ۱۳۶۱ پس از گرفتن سیکل وارد حوزه یزد شدم همیشه در حوزه شاگرد ممتاز بودم و در کنار تحصیل تدریس داشتم. در حوزه علمیه یزد عمدتاً ادبیات و منطق و اصول مظفر تدریس می کردم در سال ۱۳۶۶ و امتحان اصول مظفر و لمعتین وارد حوزه علمیه قم شدم. و بلافاصله شروع به تصحیل نموده و در سال ۱۳۶۸ به درس خارج آیهٔالله مکارم رفتم. در مدت ۱۴ سال شرکت در درس خارج به تدریس در حوزه نیز مشغول بودم در سال ۱۳۷۱ در رشته تخصصی کلام حوزه وارد شدم و این دوره را با موفقیت طی کردم و با نوشتن پایان نامه در سال ۱۳۸۰ مدرک سطح چهار حوزه را اخذ کردم. در دوره آشنایی با فقه و کلام اهل سنت که نمایندگی رهبری در امور اهل سنت بلوچستان در سال ۱۳۶۹ تشکیل داده بود به مدت دو سال شرکت کردم در سال ۱۳۷۳ در دوره کارشناسی ارشد مرکز تربیت مدرس شرکت کردم و در سال ۱۳۷۳ با موفقیت فارغ التحصیل شدم و الان هم در کنار تحصیل در دوره های درس خارج و فلسفه به تدریس در حوزه (لمعه، بدایهٔ، اصول فقه و دانشگاه (معارف اسلامی، اخلاق اسلامی، تعدی اسلامی، فلسفه اسلامی و کلام اسلامی) مشغول هستم. به لحاظ علاقه به مطالعات و تحقیقات فلسفی کتب منظومه (منطق و فلسفه) بدایهٔ الحکمهٔ، نهایهٔالحکمه، اشارات، شفاء، اسفار را خوانده ام و هم اکنون هم در حال پویای اندیشه فلسفی و دین خود هستم.

قیومی، محمدباقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد باقر قیومی

محل تولد : بابل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۷/۱

زندگینامه علمی

اینجانب دوره ابتدایی و راهنمایی را در مدرسه بدر و اسلامی بابل گذراندم. دروه متوسطه در رشته تجربی تا دوم تجربی را در مدرسه آیت الله طالقانی گذراندم. سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه روح بابل شدم و کتب صرف و نحو (جامع المقدمات، سیوطی، ملا هادی، مبادی، مغنی و مختصر المعانی) را درس گرفتم. تقریبا چند ماه پس از ورود به تدریس مشغول شدم و تا کنون (تقریبا بدون وقفه) تدریس در زمینه های گوناگون اشتغال دارم. درسال ۱۳۶۵ به قم برای ادامه تحصیل در سطح بیع مکاسب مسافرت کردم. از سال ۱۳۶۷ به طور رسمی در درس خارج شرکت جستم. در سال ۱۳۷۰ به گروه کلام جدید در بنیاد فرهنگی باقر العلوم علیه السلام (بخش تخصصی موسسه در راه حق) وارد شدم و تا سال ۱۳۷۵ درسهای کارشناسی ارشد رشته دین شناسی موسسه امام خمینی (ره) را به اتمام رساندم. درسال ۱۳۷۲ وارد دوره کارشناسی ارشد تربیت مدرس دانشگاه قم شدم. در سال ۱۳۷۴ به تدریس در دانشگاه مشغول شدم. سال ۱۳۷۶ برای کمک در اداره حوزه شهرستان بابل رفتم و در آنجا مدیر مدرسه و مدرس آنجا گردیدم همچنین در دانشگاه و جامعه الزهرای بابل نیز درس می گفتم و بعضا کارهای اجتماعی و نیز امامت جماعت مسجدی در بابل را بعهده داشتم. از سال ۱۳۷۷ در دوره دکتری فلسفه تطبیقی تربیت مدرس قم پذیرفته شدم. در سال ۱۳۸۲ پس از اتمام دوره آموزشی امتحان جامع را داده و موضوع پایان نامه با اصالت فاعل شناسایی در هایدگر ملا صدرا را مشغول شدم. از سال ۱۳۸۱ هیات علمی تمام وقت مرکز جهانی علوم اسلامی شدم و در گروه ادیان و مذاهب مدرسه عالی امام خمینی (ره) عهده دار تدریس و اداره گروه بودم. در این دوره ها موضوعاتی چند در زمینه های کلام، فلسفه، (اسلام و غرب) معرفت شناسی، مباحث ادیان و مذاهب (بویژه ادیان ابراهیمی) ذهن مرا اشغال کرد. و بعضا صفحات زندگی را قلمی نمودم. مکتوب پایانی دوره کارشناسی ارشد درباره متکلمان قرن بیستم مسیحی بود. امروزه تا حدی آشنا با موضوعات ذیل می باشم: ادبیات عرب، فقه، اصول، ادیان ابراهیمی، مذاهب معتزله، اشاعره، ماتریدیه، تاریخ فقه، کلام اسلامی، فلسفه اسلامی و تاریخ آن، تاریخ فلسفه غرب، معرفت شناسی، مباحث کلام تطبیقی بین الادیان و المذاهب البته در هیچ حوزه ای ادعای تخصص نمی توانم داشته باشم. عمده اساتید بنده در حوزه های علمیه سنتی، آیات محمدی بابلی، مرحوم حاج سید حسن محقق بهشتی، محمد فاضل، حاج سید محمود شاهرودی، مرحوم سید محمد روحانی، میرزا جواد تبریزی، حاج سید علی محقق و... بودند. شاهرودی در دوره دروس جدید، جناب آقای آیت الله مصباح یزدی، حجت الاسلام

فیاضی، جوادی آملی، شیخ صادق لاریجانی، شیخ علی عابدی، دکتر اخوان، دکتر پازوکی، دکتر احمدی، دکتر حداد عادل، حجت السلام توفیقی، مصطفی ملکیان، دکتر لگنهاوزن، دکتر مجتبایی، دکتر ضیاء موحدی، دکتر دینانی

کاتوزیان، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۱ در یک خانواده مذهبی متولد شد. پس از اخذ دیپلم در ۱۳۱۲ وارد دانشکده‌ی افسری شد و دو سال بعد فارغ‌التحصیل گردید. در ۱۳۲۴ سرگرد و در ۱۳۲۹ به درجه‌ی سرهنگی رسید. در این درجه مدتی رئیس ستاد لشکر خوزستان شد. از دیگر مشاغل او فرماندهی تیپ و معاونت لشکر بود. در ۱۳۳۵ سرتیپ و در ۱۳۳۹ سرلشکر و در ۱۳۴۴ به درجه‌ی سپهبدی رسید. از اهم مشاغل وی فرماندهی لشکر، فرماندهی سپاه و ریاست کارگزینی ارتش بود. مدت‌های مدید معاون پارلمانی وزارت جنگ بود. در آبان ماه ۱۳۶۷ در نخست‌وزیری ارتشبد ازهاری همدوره‌ی تحصیلی خود به وزارت کار و امور اجتماعی منصوب گردید و پس از انقلاب اسلامی بازنشسته شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاذش‌شاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران سرزمین کاذش در مغرب ایران.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

کاردان، علی‌محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر علی محمد کاردان در سال ۱۳۰۶ در شهر یزد به دنیا آمد. پس از طی دوره مقدماتی و متوسطه درزادگاه خود برای ادامه تحصیل به دانشسرای عالی تهران اعزام شد و به تحصیل مشغول شد. با اتمام این دوره در سال ۱۳۲۸ این دانشگاه به دلیل آنکه فارغ التحصیل رتبه اول دوره خود بود بر طبق قانون برای ادامه تحصیل در دوره دکتری به دانشگاه ژنو اعزام و در دانشکده ادبیات و موسسه علوم تربیتی آن ، معروف به موسسه ژان ژاک روسو مشغول تحصیل شد. وی پس از اخذ دکترای علوم تربیتی ، در سال ۱۳۳۶ به ایران بازگشت و به امر تدریس در دانشگاه تهران روی آورد . وی به موازات تدریس و تحقیق ، از همان آغاز کار در مدیریت امور دانشگاه نیز شرکت فعال داشت. از جمله تا سال ۱۳۴۱ مدیریت دروس موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۸ ریاست اداره کل آموزش دانشگاه تهران و از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۶ ریاست دانشکده علوم تربیتی دانشگاه را

عهـده دار بود. پس از انقلاب نیز افزون بر تـدریس در دوره های مختلف کارشناسـی و کارشناسـی ارشد و دکتری از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۶ سرپرستی موسسه روانشناسی دانشگاه تهران را به عهده داشت.دکتر کاردان در سال ۱۳۶۹ از سوی شورای انقلاب فرهنگی به عضـویت پیوسـته فرهنگسـتان علـوم جمهـوری اسـلامی برگزیـده شـد و سـرانجام در مهر مـاه ۱۳۷۹ بـه افتخـار بازنشسـتگی نـائل گردیـد.ایشان برگزیده همایش طرح سپاس درسال ۸۵ در فرهنگسـرای ابن سـینا می باشـند.گروه : علوم انسانی رشـته : علوم تربیتی گرایش : فلسـفه علوم تربیتی اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : پدر علیمحمد کاردان به کار ابریشم بافی اشتغال داشت و در ضمن او را با ادبیات و عرفان الفتی بود و نامش در تذکره شعرای معاصر یزد آمده است.تحصیلات رسمی و حرفه ای : علی محمد کاردان دوره ابتدایی را در دبیرسـتان سـعدی و دوره متوسـطه را در دبیرسـتان ایرانشـهر و دانشسرای مقدماتی زادگاه خود گذراند و چون با رتبه اول فارغ التحصـیل شـد ، بنا بر مقررات آن زمان برای ادامه تحصـیل به دانشسـرای عالی تهران اعزام شـد و پس از گذرانـدن « کلاس مخصوص » در دوره لیسانس دبیری فلسـفه و علوم تربیتی دانشسرای عالی تهران به تحصیل مشغول شد. بدین ترتیب در سال ۱۳۲۸ به دلیل کسب رتبه اول فارغ التحصـیلی ، خود بود بر طبق قانون برای ادامه تحصیل در دوره دکتری به دانشگاه ژنو اعزام و در دانشـکده ادبیات و موسسه علوم تربیتی این دانشگاه ، معروف به موسسه ژان ژاک روسو مشغول تحصیل شد.سرانجام در سال ۱۳۳۶ به اخذ درجه دکتری فلسـفه علوم تربیتی از دانشـکده ادبیات دانشگاه ژنو نایل شد.استادان و مربیان : علیمحمد کاردان وی در طول تحصـیل در دانشسـرای عـالی، زبـان فارسـی را نزد بزرگـانی چون دکتر معین، دکتر پرویز ناتل خانلری و بـدیع‌الزمان فروزانفر، زبان عربی را در محضـر آیت‌الله مهـدی الهی قمشه‌ای، فلسـفه قدیم را نزد آیت‌الله محمد حسـین فاضل تونی، فلسـفه جدید را در محضـر دکتر یحیی مهدوی، دکتر رضازاده شـفق و دکتر غلامحسـین صدیقی گذراند. در روان‌شناسی از محضر دکتر علی‌اکبر سیاسی و در جامعه‌شناسـی از محضـر دکـتر غلامحسـین صـدیقی فیض برد. درسـهای علوم تربیـتی را نزد دکـتر محمـدباقر هوشـیار، دکتر عیسـی صـدیقی و دکـتر اسـدالله بیژن و فیزیولوژی اعصـاب را نزد دکتر عبـدالله شـیبانی تلمّـذ کرد. وی فلسـفه را نزد اسـتادانی چون شـارل ورنر(Ch. Werner) (مؤلـف تاریـخ فلسـفه یونـان)، روان‌شناسـی را نزد روان‌شـناس و معرفت‌شـناس مشـهور ژان پیـاژه (Jean Piaget) و تعلیـم و تربیـت را نیز نزد اسـتادانی ماننـد روبر دوترانس (Robert Dottrens) آمـوخت.زمـان و علت فوت : علی محمد کاردان اسـتاد ممتاز دانشگاه تهران پنجشنبه شب در سن ۸۰ سالگی درگذشت. به گزارش ایسـنا، دکتر کاردان از چهره های مانـدگار رشـته تعلیم و تربیت بود که بر اثر بیمـاری سـرطان دار فـانی را وداع گفت. مراسم تشـییع پیکر دکتر «علی محمـد کاردان» صبح روز سهشنبه ۱۱ دی ماه از مقابل مسـجد دانشـگاه تهران برگزار می شود.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : علیمحمد کاردان به موازات فعالیت آموزشـی و پژوهشـی ، از همان آغاز کار در مـدیریت امور دانشـگاه نیز شـرکت فعال داشت. از جمله تا سال ۱۳۴۱ مدیریت دروس موسـسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۸ ریاست اداره کل آموزش دانشگاه تهران و از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۶ ریاست دانشـکده علوم تربیتی دانشـگاه را عهـده دار بود. پس از انقلاب نیز افزون بر تـدریس در دوره های مختلف کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۶ سرپرستی موسسه روانشناسی دانشگاه تهران را به عهده داشت. دکتر کـاردان در سال ۱۳۶۹ از سـوی شـورای انقلاب فرهنگی به عضـویت پیوسـته فرهنگسـتان علوم جمهوری اسـلامی برگزیـده شـد و سرانجـام در مهر ماه ۱۳۷۹ به افتخار بازنشسـتگی نائل گردیـد.فعالیتهای آموزشـی : دکتر کاردان پس از اخـذ درجه دکتری به رغم اینکه از سوی پروفسور پیاژه برای دستیاری در «مرکز معرفت‌شناسی تکوینی» به کار دعوت شد، به سائقه وظیفه‌شناسی، بی‌درنگ به وطن بازگشت. پس از شـرکت در آزمونی از سوی دانشـگاه تهران برای انتخاب به عنوان دانشیار کرسی اصول آموزش و پرورش و جانشـینی اسـتاد فقید دکتر هوشیار– که در تابستان ۱۳۳۶ از دنیا رفته بود – و پـذیرفته شـدن در آن آزمون به خـدمت در دانشـکده ادبیـات دانشـگاه تهران مشـغول شـد .و تـدریس درسـهایی ماننـد اصـول آمـوزش و پرورش و تاریـخ آموزش و پرورش را به عهـده گرفت.با تأسـیس مؤسـسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در دانشـگـاه تهـران (۱۳۳۷ ـ ۱۳۳۸) و ایجـاد دوره لیسانس و فوق‌لیسانس

علوم اجتماعی از وی برای تحقیق و تدریس در این مؤسسه نیز دعوت شد. لذا تا سال ۱۳۴۵ به تدریس روان‌شناسی اجتماعی و روش تحقیق در علوم اجتماعی پرداخت؛ همچنین به ترجمه کتابهای مهمی در روان‌شناسی اجتماعی و مردم‌شناسی و روش تحقیق در زمینه‌های فوق توفیق یافت. دکتر کاردان علاوه بر تدریس در دوره‌های مختلف کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری در دانشگاههای تهران و تربیت مدرس، از ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۶ سرپرستی مؤسسه روان‌شناسی دانشگاه تهران را عهده دار بود. دکتر کاردان سالها در شورای دانشگاه تهران و هیئت ممیزه علمی آن و نیز هیئت ممیزه مرکزی عضویت داشته و فعالیت کرده است. وی همچنین از نخستین صاحبنظرانی است که در سازماندهی متمرکز و جدید آزمون ورودی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی کشور از سال ۱۳۴۲ نقش ویژه‌ای داشته استمراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : گسترش رشته های مختلف علوم تربیتی در سطح کارشناسی ارشد و تاسیس نخستین دوره دکتری علوم تربیتی در سال ۱۳۵۳ از جمله اقدامات ماندگار دکتر کاردان به شمار می آید . و بنیانگذار رشته روانشناسی و علوم تربیتی در دانشگاه تهران بود.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : علیمحمد کاردان از نخستین استادانی است که از سال ۱۳۴۲ مسابقه ورودی دانشگاهها و موسسات آموزش عالی کشور را به صورت متمرکز و با روش جدید سازمان داده و اجرا نمود. دکتر کاردان از سال ۱۳۶۱ تاکنون مدیریت گروه علوم تربیتی سازمان مطالعه و تدوین کتب درسی (سمت) وابسته به وزارت علوم ، تحقیقات و فن آوری را به عهده داشته است. وی سال ها در شورای دانشگاه تهران و هیات علمی ممیزه ، ونیز هیات ممیزه مرکزی عضویت داشته و فعالیت کرده است. هم اکنون نیز عضو شورای دوره دکتری دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران و کمیته ارتقا این دانشکده است. دکتر کاردان در دوره چهل و پنج ساله خدمت خود علاوه بر تدریس و تحقیق به نوشتن مقالات و تالیف و ترجمه کتاب های مهمی در زمینه علوم تربیتی ، روانشناسی ، جامعه شناسی و علوم انسانی پرداخته است. وی افزون بر حدود صد مقاله و ده ها سخنرانی ، و موفق به انتشار ۲۶ اثر (۴ تالیف و ۲۲ ترجمه) شده است. دکتر کاردان در حال حاضر در انجمن جامعه شناسی ایران ، انجمن ایرانی تعلیم و تربیت ، انجمن بین اللملی تعلیم و تربیت ، انجمن بین اللملی جامعه شناسان فرانسوی زبان و انجمن پژوهش آموزشی عضویت دارد. همچنین در هیات تحریریه مجله دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشکده تهران ، مجله دانشکده علوم اجتماعی و علوم تربیتی دانشگاه تهران فصل نامه تعلیم و تربیت ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز عضویت فعال داشته و ضمناً سمت سردبیری مجله پژوهش در تعلیم و تربیت را عهده دار می باشد.جوائز و نشانها : - نشان (مدال) فرهنگ (۱۳۲۹) به دلیل احراز رتبه اول در دوره لیسانس فلسفه و علوم تربیتی از سوی وزارت فرهنگ وقت. - نشان (مدال) سپاس (۱۳۵۳) به مناسبت داشتن خدمات شایان در مقام ریاست دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران از سوی شواری عالی فرهنگ (آموزش و پرورش). - تجلیل از ایشان به عنوان استاد ممتاز دانشگاه تهران. - نکوداشت شخصیت علمی و آثار ایشان از سوی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. - از میان تالیفات ایشان تاریخ روانشناسی در سال ۱۳۶۸ به عنوان کتاب سال برگزیده شد و ترجمه کتاب جامعه شناسی و تربیت در سال ۱۳۸۰ از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شایسته دریافت لوح تقدیر گردید. - پژوهشگر نمونه فرهنگستان علوم در سال ۱۳۸۱. - نام ایشان در سومین همایش چهره های ماندگار در سال ۱۳۸۲ به عنوان یکی از چهره های ماندگار کشور در رشته روانشناسی و علوم تربیتی به ثبت رسیده است. - لوح تقدیر از سازمان «سمت» به امضای رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام آقای هاشمی رفسنجانی به مناسبت برگزیده شدن به عنوان مدیر نمونه گروه پژوهشی علوم تربیتی. آثار : ۱ L'Organisation Scolaire en Iran, Histoire et Perspective; Thèse de Doctorat, Faculté des Lettres, Université de Genéve, Imprimerie Reggioni et Jaccoud, ۱۹۵۷ ویژگی اثر : تالیف۲ آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی ویژگی اثر : ترجمه،ژولین فروند، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۲، چاپ دوم، ۱۳۷۲. ۳ اصول راهنمایی در آموزش و پرورش ویژگی اثر : ترجمه، نوشته رژه‌گال، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۳۹.۴ اصول راهنمایی در آموزش

و پرورش همراه بـا طرح ویژگی اثر : ترجمه، لانژون ـ والون، انتشارات دانشـگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۱. ۵ اصول روش آزمایشی بخشـی از «مقـدمه بر مطالعه طب آزمایشـی» ویژگی اثر : ترجمه، کلود برنار، انتشارات دانشـگاه تهران، ۱۳۵۷. ۶ تاریخ روان‌شناسی ویژگی اثر : ترجمه،مولر، انتشارات مرکز نشـر دانشگاهی، ۱۳۶۷ـ ۱۳۶۸.۷ تالیف کتاب تاریخ روانشناسـی ویژگی اثر : درسال ۱۳۶۸ به عنوان کتاب برگزیـده سال۸ ترجمه کتـاب جـامعه شناسـی و تربیت ویژگی اثر : در سال ۱۳۸۰ از طرف وزارت فرهنـگ و ارشاد اسـلامی شایسته دریافت لوح تقدیر۹ درآمدی بر جامعه‌شناسـی اسـلامی ویژگی اثر : دفتر همکاری حوزه و دانشـگاه و چاپ سلمان فارسی، ۱۳۶۳؛ (بخش «طـبیعت آدمی»، ص ۲۹۱–۳۰۷).۱۰ روان‌شناسـی اجتمـاعی ویژگی اثر : ترجمـه، ژان مزون نـوو، انتشـارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۳۱۱ روان‌شناسـی اجتماعی ویژگی اثر : ترجمه، اتوکلاین برگ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۳. ۱۲ روان‌شناسـی اجتماعی ویژگی اثر : ترجمه، ژان استوتزل، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۱. ۱۳ روان‌شناسـی و دانش آمـوزش و پرورش ویژگی اثر : ترجمـه،ژان پیـاژه، انتشـارات دانشـگاه تهران، چـاپ سـوم، ۱۳۷۱.۱۴ روش مردم‌شناسـی ویژگی اثر : ترجمه، پیربس؛ انتشـارات دانشـگاه تهران، چـاپ دوم، ۱۳۴۴. ۱۵ سـیر آراء تربیـتی در غرب ویژگی اثر : سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشـگاهها (سـمت)، ۱۳۸۰۱۶ سیطره کمیت و علاـیم آخر زمان ویژگی اثر : ترجمه،رنه گنون، انتشارات مرکز نشـر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۷۲. ۱۷ طرح اصـلاح فرهنـگ فرانسه ویژگی اثر : ترجمه، پل لانژون و هانری والون، انتشـارات وزارت فرهنگ، ۱۳۳۷۱۸ طرح روان‌شناسـی طبقـات اجتماعی ویژگی اثر : ترجمه، هالبواکس، انتشارات دانشـگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۰، برگزیده سال ۱۳۴۰ (انجمن کتـاب)، چاپ سوم، ۱۳۷۱.۱۹ علوم تربیتی، مـاهیت و قلمرو آن ویژگی اثر : تالیف–سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشـگاهها (سـمت)، ۱۳۸۳؛ (مقـدمه و فصل دوم؛ این کتاب زیر نظر اسـتاد دکتر کـاردان و با همکاری گروهی از اسـتادان علوم تربیتی تألیف و منتشـر شـده است.۲۰ فلسـفه تعلیـم و تربیت (جلـد اول) ویژگی اثر : تـالیف–دفتر همکاری حوزه و دانشـگاه و سازمان مطالعه و تـدوین کتب علوم انسانی دانشـگاهها (سـمت)، ۱۳۷۲؛ تـاریخچه تعلیم و تربیت، بخش اول، ص ۶۰–۱۱۰؛ تعلیم و تربیت از دیدگاه افلاطون، بخش دوم، فصل اول، ص ۱۶۷–۱۷۳؛ تعلیم و تربیت از دیدگاه ارسـطو، بخش دوم، فصـل اول، ص ۱۷۳–۱۷۸؛ تعلیـم و تربیت از دیـدگاه ژان ژاك روسـو، بخش دوم، فصـل اول، ص ۲۰۹–۲۱۵؛ تعلیم و تربیت از دیدگاه امیل دورکیم، بخش دوم، فصل اول، ص ۲۲۳–۲۲۶؛ طبیعت از دیدگاه علوم روانی، بخش سوم، فصل اول، ص ۳۸۱–۳۸۸؛ طبیعت از دیـدگاه علوم اجتماعی، بخش سوم، فصل اول، ص ۳۸۸–۳۹۷.۲۱ قواعد روش جامعه‌شناسـی ویژگی اثر : ترجمه، امیـل دورکیم، انتشارات دانشـگاه تهران، چاپ سوم،۱۳۶۲. ۲۲ مراحـل تربیت ویژگی اثر : ترجمه، موریس دبس، انتشـارات دانشـگاه تهران، چـاپ نهم، ۱۳۷۰.۲۳ مسائـل روان‌شناسی جمعی و روان‌شناســی اجتمـاعی ویژگی اثر : ترجمـه، ژرژ گورویــچ و دیگران، مؤسـسه چاپ و انتشارات دانشگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۱. ۲۴ معنی و حـدود علوم تربیتی ویژگی اثر : ترجمه،میالاره، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵.۲۵ وضع و شـرایط روح علمی ویژگی اثر : ترجمه، ژان فوراسـیته، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۱

کارگر، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین کارگر : فرمانده گردان سیف الله تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در اولین روز سـال ۱۳۳۲ به دنیـا آمـد. او دوران کودکی آرام و سـاکتی داشت. مهربان بود. در کارها به پـدر و مادرش کمک می

کرد. یک روز که برای کمک به پدرش به باغ رفته بود، از درخت توت افتاد و از ناحیه زانوی پا آسیب دید. بدون آن که پدرش متوجه شود، از جا برخاست و با این که درد شدیدی را تحمل می کرد، چیزی نگفت تا اسباب زحمت و ناراحتی پدرش نشود. به مرور زمان، پای شکسته جوش خورد، بدون اینکه کسی متوجه دردهایی که کشیده بود، شود.

از پنج سالگی، برای آموزش قرآن به مکتب رفت. از همان زمان، خواندن نماز را یاد گرفت. به همراه پدر و مادرش به نماز می ایستاد و بعد از آن، به خواندن قرآن مشغول می شد. در هفت سالگی، شروع به گرفتن روزه کرد. ماه رمضان را دوست داشت و هر چه مادرش می گفت برای تو هنوز روزه زود است، نمی پذرفت. اصرار می کرد اگر سحر بیدارم نکنید، بی سحری روزه می گیرم.

حسین، از کودکی با فقر و نداری بزرگ شد. تا کلاس سوم را با نمرات عالی قبول شد. او به علت احساس مسئولیتی که نسبت به خانواده اش داشت، درس را رها کرد و به سراغ کار رفت. همپای پدرش، کفاشی را شروع کرد. صبح که سر کار می رفت، با حسرت از جلوی مدرسه رد می شد و به دانش آموزانی که با ذوق و شوق کتاب ها را زیر بغل گرفته و راهی مدرسه بودند، نگاه می کرد. اما چاره ای نبود.

او زودتر از سنش بزرگ شده بود و به جای جست و خیزهای کودکانه، مسئولیت خانواده را به دوش می کشید. وقتی به کفاشی مشغول می شد، به دانش آموزانی که در کلاس درس حضور داشتند، فکر می کرد. گاه سوزن به انگشت کوچکش فرو می رفت و سوزن آن، جگرش را می سوزاند. اما تنها کاری که می کرد، انگشت را در دهان خشکش می گذاشت تا شاید دردش کمتر شود.

شب ها وقتی به خانه می رفت، با تنی خسته و فرسوه، تازه به مادرش کمک می کرد. سپس با دلی پر حسرت، به سراغ کتابهایش می رفت و آن ها را ورق می زد. آرزوی ادامه تحصیل را در دلش می پروراند و امید به آینده را از دست نمی داد.

حسین کفاشی را به برادرش آموخت و سپس به شغل بافندگی روی آورد. در همان زمان، به تحصیل در مدرسه شبانه مشغول شد. او در ضمن روزها پشت دستگاه کشبافی کار می کرد و شبانه درس می خواند تا این که دیپلم گرفت.

به خاطر علاقه ای که به تحصیل علوم دینی داشت، شش ماه در مدرسه علمیه «نواب صفوی» مشهد شروع به درس خواندن کرد. در این زمان بود که فعالیت های انقلابی خود را علیه حکومت شاه آغاز کرد و با شروع انقلاب، در تظاهرات شرکت می کرد. در مجالس مذهبی و سیاسی نیز که در گوشه و کنار مشهد تشکیل می شد، حضوری فعالانه داشت. در آن دوران، هر کجا خطر بود، او نیز در آنجا حضور داشت. در برابر رگبار و در مقابل تانک ها نفر اول بود. هر کاری که می توانست، برای پیروزی انقلاب انجام می داد. پس از انقلاب، در کنکور تربیت معلم شرکت کرد. با وجود قبولی در کنکور، خدمت در سپاه را ترجیح داد و همزمان با تشکیل سپاه پاسداران مشهد به آن پیوست.

حسین نقش مهمی در سر کوبی گروه های ضد انقلاب و کشف خانه های تیمی گروهک ها داشت. در سال ۱۳۵۹ با آغاز جنگ تحمیلی، فعالیت هایش شکل تازه ای گرفت و در همین سال ها بود که تصمیم به ازدواج گرفت و به پیشنهاد مادرش، به خواستگاری همسرش که از خانواده های متدین و مذهبی بود، رفت. بعد با گرفتن مراسمی ساده زندگی را در منزلی با وسایل ابتدایی اما پر از خوشبختی شروع کردند.

در سال ۱۳۶۰ خواستار اعزام به جبهه های جنگ شد. به دلیل ناراحتی که در ناحیه زانو داشت، از اعزامش خود داری کردند. به دلیل علاقه ای که به جبهه داشت، بدون اینکه خانواده یا حتی همسرش متوجه شوند، به بهانه رفتن به مسافرت، به بیمارستان رفت و زانویش را عمل کرد. پس از بهبودی، دوباره تقاضای اعزام به جبهه را کرد و در اول دی ماه سال ۱۳۶۰ وارد تیپ ۲۱ امام رضا (ع) شد.

حسین در بیشتر عملیات از جمله: طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس، مسلم بن عقیل، رمضان و والفجر های یک، دو و سه و آخرین عملیاتش خیبر شرکت کرد. او فرماندهی گردان را بر عهده داشت. چند بار نیز مجروح شد و بدون این که خانواده اش

متوجه شوند، به بیمارستان منتقل شد و بعد از بهبودی، به خط مقدم برگشت.

او همیشه دوست داشت به بالاترین درجه یعنی شهادت نایل آید، مفقود بودن را از خدا می خواست. او همیشه به خانواده و همسرش می گفت:

اگر جنازه ام نیامد، نگران و ناراحت نباشید، چون من این گونه دوست دارم.

آخرین عملیاتی که در آن شرکت کرد، خیبر بود. بر اثر گلوله ای که به قلب او اصابت کرد، به درجه شهادت رسید. شهادت او مصادف بود با وفات حضرت فطمه زهرا (س). دو ماه پس از شهادت، روح او را تشییع کردند. منابع زندگینامه :آخرین آرزو،نوشته ی ،عصمت دهقان نیری،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

کازرونی، محمد مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد مهدی کازرونی سعدی : فرمانده واحد طرح عملیات لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۹ در روستای «سعدی» شهرستان« کرمان» به دنیا آمد. از دوران کودکی شور دینی و علاقه اش به یادگیری قرآن و احکام در میان خانواده و خویشاوندان مشهود بود. روزهای انقلاب با دوران نوجوانی مهدی همراه بود. وقتی درخت انقلاب به بار پیروزی نشست، مهدی هنوز از مرز بیست عبور نکرده بود که تدبیرهای او به عنوان یکی از فرماندهان سپاه کرمان بسیاری از توطئه های منافقین و اشرار منطقه کویری راهی کرد. در بیست و یک سالگی از فرماندهان سپاه کردستان بود. لیاقت او در فرماندهی باعث شد تا در شهرهایی که پای مهدی به آنجا می رسد صلح و آرامش برقرار شود. وقتی صدای تانکهای تجاوز در گوش خاک ایران پیچید فصل تازه ای از زندگی مهدی آغاز شد. عملیات والفجر ۴ نقطه رهایی مهدی از بند این دنیا بود او وقتی به خاک افتاد انگار بیش از هزار مرد بود.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کازرونی، منصور

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۸۶۰ ق)، فقیه شافعی، مفسر، محدث و متکلم. در ۸۵۸ ق مجاور مکه شد و در همان جا تا پایان عمر در حال گوشه‌گیری از مردم باقی ماند. او در مکه درگذشت. تصانیف وی را در حدود صد اثر ذکر کرده‌اند که از آن جمله: «لطائف الالطاف فی تحقیق التفسیر و نقد الکشاف»؛ شرح «الجامع الصحیح» بخاری؛ «حجهٔ السفرهٔ البررهٔ علی المبتدعهٔ الفجرهٔ»، در نقد «الفصوص» ابن عربی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۳۶/ ۸)، ایضاح المکنون (۴۰۳/ ۲)، شذرات الذهب (۲۹۷/ ۷)، معجم المؤلفین (۱۲ -۱۱ / ۱۳).

کاسمی، عزت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد اسداللّه دبیرالحرم مالک و درباری، وی در ۱۲۹۹ ش در تهران متولد شد. تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه را به انجام رسانید و برای ادامه تحصـیل وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد. در سال ۱۳۲۳ به اخذ لیسانس در رشـته‌ی حقوق قضائی نائل آمد و با سمت قاضـی وارد دادگستری شد. مراحل قضائی را تدریجا طی کرد و مدتی در بازرسـی کل کشور مشـغول خدمت بود و سرانجام مـدیر کل وزارت دادگستری شد و آخرین سـمت قضائی او دادیاری دیوان عالی کشور بود. چند سالی نیز مدیر کل حقوقی وزارت صنایع و معادن بود.

کاسمی در ۱۳۴۳ در بانـک عمران مأمور خـدمت شـد و سال‌ها با حفظ سـمت مشاور عالی ریاست بانک عمران را در مازنـدران بر عهده گرفت و سر صورتی به املاک بانک که در مازندران بود، داد.

در سال ۱۳۴۶ در انتخابـات دوره‌ی بیست و دوم مجلس شورای ملی که از طریق دو حزبی انجام گرفت وی به نماینـدگی مجلس از سـاری انتخـاب گردیـد. در دوره‌ی بیسـت و سـوم نیز از همـان شـهر بـه وکـالت رسـید. در دوره‌ی بیسـت و چهـارم که حزب واحد رسـتاخیز فعـالیت داشت و جمشـید آموزگـار وزیر کشور، انتخابات را رهبری می‌نمود، کاسـمی برای بار سوم به نماینـدگی مجلس انتخاب شد. وی در حد توانائی خود در دوران نمایندگی مجلس نسبت به عمران و آبادی مازندران قدم‌هائی برداشت.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاسمی، نصرت‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد دانشـکده پزشـکی، دولتمرد و سیاسـتمدار، شاعر، ادیب و سـخنور و روزنامه‌نگار. نصـرت‌الله کاسـمی فرزند اسدالله دبیرالحرم مالـک و درباری در سـنه ۱۲۸۷ ش در تهران متولـد شـد. این خانواده اصـلا مازنـدرانی بودنـد و به کار ملکداری و زراعت اشـتغال داشـتند. نصـرت‌الله تحصـیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی انتصاریه پایان داد و وارد مدرسه‌ی دارالفنون گردید و سـرانجام در ۱۳۰۸ ش دیپلم علمی از مـدرسه‌ی مزبور دریافت کرد. وی ضـمن تحصـیل در مـدرسه‌ی دارالفنون، به تحصـیل علوم حوزوی پرداخت و یک دوره‌ی کامل سطح را نزد اساتید مختلف و سرشناس تهران فرا گرفت.

کاسمی تحصیلات عالی خود را در دانشکده پزشکی آغاز کرد ولی دلبستگی خاص او به ادبیات فارسی و ادبیات عرب و طبع شعر، او را به محافل ادبی تهران کشانیـد و طبعا در این رفت و آمـدها با بزرگان علم و ادب فارسـی آن عصـر از جمله با حاج میرزا یحیی دولت‌آبـادی که از مؤسسین فرهنگ جدیـد و سیاسـتمداران زمان بود، آشـنا شـد و هوش و عمق اطلاعات نصـرت‌الله جوان موجب گردیـد یـک نوع همکـاری علمی و ادبی بین آن دو ایجاد گردیـد. بطوری که پس از مـدتی کوتاه مرحوم دولت‌آبادی، نصـرت‌الله کاسمی را بعنوان یک دانشمند و شاعر به مرحوم میرزا یحیی قراگوزلو (اعتمادالدوله) وزیر فرهنگ وقت معرفی کرد تا از وجود وی در امور فرهنگی اسـتفاده کنـد. مرحوم قراگوزلو در چنـد نشـست، به عمق اطلاعات و زیرکی کاسـمی پی برد و او را به خـدمت در وزارت «معارف و صـنایع مسـتظرفه» به اسـتخدام درآورد و بعنوان مسؤول تنظیم و طبع و نشـر کتابهای ابتدائی با ماهی یکصد تومان حقوق که مسـتقیما زیرنظر وزیر انجام وظیفه نماید، به خدمت گمارد و در مدت کوتاهی شـش جلد کتاب ابتدائی باضافه یک جلد

کتاب تاریخ و یک جلد کتاب جغرافیا آماده شد. در این کار بزرگ، علاوه بر مرحوم قراگوزلو و کاسمی، احمد بهمنیار هم همکاری و همگامی مؤثر داشت. با تمام گرفتاریهای فرهنگی که بر دوش کاسمی نهاده شده بود، سرانجام در ۱۳۱۳ ش دوره‌ی دانشکده‌ی پزشکی را باتمام رسانید و رتبه‌ی اول را حائز شد و به دریافت یک قطعه نشان درجه اول علمی مفتخر گردید. در همان سال کاسمی به خدمت وظیفه احضار شد و دوران خدمت خود را در بیمارستان ۵۰۱ ارتش انجام داد.

به هنگام خدمت وظیفه به دستور علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت طی قراردادی که با دکتر کاسمی منعقد گردید، مقرر شد وی دو جلد کتاب «راه خوشبختی» تألیف دکتر ویکتور پوشه جراح معروف فرانسوی که در بهداشت و اخلاق بود ترجمه نماید. در مدتی کمتر از یکسال، این دو کتاب به نثری شیوا ترجمه و منتشر شد و فوق‌العاده مورد توجه قرار گرفته و بکرات تجدید چاپ گردید.

دکتر نصرت‌الله کاسمی در سال ۱۳۱۵ در معیت چند تن از دوستان پزشک خود مجله‌ای به نام «درمان» در تهران انتشار داد. این مجله طبی و بهداشتی بود و بصورت ماهیانه منتشر می‌شد و شماره اول آن در فروردین ماه ۱۳۱۵ انتشار یافت. شماره اول مجله‌ی مزبور ۷۶ صفحه به قطع وزیری در مطبعه سربی چاپ و انتشار یافته بود در سر مقاله‌ی نسبتا مفصل شماره‌ی اول که بقلم دکتر کاسمی است آمده بود... نامه درمان می‌خواهد در مبحث خاص طب و دواسازی و دندانسازی که از شعب مهم علوم بشری است این خدمت بزرگ را انجام دهد و بار دیگر برای ظهور دانشمندان بزرگ ایران زمینه‌ی مساعد پیش آورد از اینرو از همه‌ی دوستداران دانش دعوت می‌کند که استدعای او را بپذیرند و از مدد علمی و فکری و قلمی که موجب دوام این نامه می‌باشد دریغ روا ندارند... در مجله‌ی درمان علاوه بر مقالات سودمند علمی که توسط متخصصین پزشکی نوشته می‌شد در هر شماره تصاویر مناسبی با مقالات چاپ می‌شد. این مجله قریب دو سال دوام کرد.

همزمان با فارغ‌التحصیلی دکتر کاسمی قانون تأسیس دانشگاه از مجلس شورای ملی گذشت و دانشگاه شروع بکار کرد. در تشکیلات جدید دانشکده پزشکی، دکتر نصرت‌الله کاسمی با سمت دانشیاری تدریس بیماریهای عمومی را برعهده گرفت و علاوه بر آن ریاست کتابخانه و انتشارات دانشکده پزشکی را عهده‌دار شد و کتابی تحت عنوان راهنمای پزشکی منتشر ساخت. هنوز دو سه سالی از تشکیلات جدید دانشکده‌ی پزشکی سپری نشده بود که بعلت دسته‌بندی قدما علیه جوانان، عده‌ای از دانشیاران دانشکده‌ی پزشکی از جمله دکتر نصرت‌الله کاسمی منتظر خدمت شدند و دانشکده‌ی پزشکی بصورت رکود درآمد. در سال ۱۳۱۸ دکتر احمد متین دفتری وزیر دادگستری که خود استاد دانشگاه بود به نخست‌وزیری منصوب شد و برای رونق مجدد دانشکده پزشکی به استخدام پروفسور اوبرلین فرانسوی برای ریاست دانشکده پزشکی برآمد و طبق قانون خاصی اختیاراتی به وی داده شد.

پروفسور اوبرلین، دکتر نصرت‌الله کاسمی را به سمت دانشیار کرسی بیماریهای همگانی و تجربی و سردبیر دانشکده پزشکی و داروسازی و دندانپزشکی منصوب نمود که کلیه امور آموزشی و دانشجوئی سه دانشکده با نامبرده بود. دکتر کاسمی علاوه بر کارهای سردبیری در سه دانشکده تدریس هم می‌کرد. در دانشکده پزشکی غدد درون‌ریز و بیماریهای مربوط به آن و در دانشکده دندانپزشکی و داروسازی بیماریهای عمومی و بهداشت تدریس می‌نمود و مدتی هم تاریخ و اخلاق پزشکی تدریس نمود.

دکتر نصرت‌الله کاسمی از شهریور ۱۳۲۰ تقاضای امتیاز مجله‌ای به نام دانشکده پزشکی نمود که علاوه بر انتشار اخبار دانشکده پزشکی تهران، آخرین تحقیقات و تتبعات پزشکی را که در مطبوعات خارجی یا رسانه‌های گروهی آنها منتشر می‌شد برای پزشکان کشور در مجله درج نماید. شماره‌ی اول این نامه در بهمن‌ماه ۱۳۲۱ بصورت ماهنامه منتشر شد. در شناسنامه‌ی مجله نوشته شده بود «صاحب امتیاز دکتر نصرت‌الله کاسمی؛ سردبیران: دکتر امیراعلم، دکتر مصطفی حبیبی؛ ترتیب انتشار: ماهانه؛ موضع مجله: علمی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران.»

در سال ۱۳۲۵ پس از تشکیل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، دکتر جواد آشتیانی به مدیر عاملی و دکتر نصرت‌الله کاسمی به

قائم‌مقامی سازمان مزبور انتخاب شدند و برنامه‌ی وسیعی برای کارهای پزشکی و بهداشتی آن پی‌ریزی نمودند از جمله دانشکده‌ای بنام دانشکده پرستاری تأسیس نمود که ضرورت کامل داشت. در انتخابات دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی، دکتر نصرت‌الله کاسمی کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی از ساری شد و با رأی مردم به مجلس رفت. در آن تاریخ مسئله استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب موضوع گسترده و جدّی روز بود. روز اول تیرماه ۱۳۲۹ کمیسیون خاص نفت در مجلس شورای ملی موجودیت خود را اعلام کرد و هجده نفر از زبده نمایندگان به عضویت این کمیسیون انتخاب شدند. از جمله دکتر نصرت‌الله کاسمی بود. ریاست این کمیسیون بعهده دکتر محمد مصدق قرار گرفت و سرانجام پس از بررسیهای کامل در روز ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون خاص نفت ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رسانید و مجلس سنا روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ نظریه مجلس شورای ملی را دائر بر ملی شدن صنعت نفت مورد تصویب قرار داد و موجی از خوشحالی و مسرت در سرتاسر کشور بوجود آورد. در این اقدام بزرگ تاریخی، دکتر نصرت‌الله کاسمی سهیم و شریک بود.

در سال ۱۳۳۶ رژیم مشروطه سلطنتی تصمیم گرفت که سیستم دو حزبی در کشور تشکیل گردد. حزبی بنام حزب مردم با برنامه‌های خاصی در ۲۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۶ موجودیت خود را اعلام کرد. این حزب طرفدار اصلاحات ارضی و سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و برابری حقوق زن و مرد بود. رهبری این حزب را امیر اسدالله علم بر عهده گرفت. در ۲۸ بهمن‌ماه ۱۳۳۶ دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر تشکیل یک حزب اکثریت را اعلام کرد و اولین جلسه‌ی عمومی هیئت مؤسس حزب با حضور دویست نفر از سناتورها، نمایندگان مجلس، اساتید دانشگاه، معتمدین و اصناف، مالکان و کارگران، بنام حزب ملیون تشکیل شد. در اولین جلسه‌ی هیئت مؤسس، دکتر منوچهر اقبال به رهبری حزب و دکتر نصرت‌الله کاسمی به دبیر کلی حزب انتخاب گردیدند.

این حزب با پشتیبانی دولت بسرعت قوام گرفت و شعب خود را در تمام شهرها دائر نمود و مشغول فعالیت شد. زحمات شبانه‌روزی دکتر کاسمی موجب گردید که حزب ملیون حزبی فرا گیر باشد. در نهم شهریور ماه ۱۳۳۷ برای ارتباط بیشتر بین حزب ملیون و دولت، آقای دکتر نصرت‌الله کاسمی دبیرکل حزب با سمت وزیر مشاور داخل کابینه شد.

دکتر کاسمی برای انتخابات دوره‌ی بیستم که در پیش داشت برنامه‌ی تبلیغاتی جامعی تنظیم و پیاده کرد و از اول تابستان ۱۳۳۹ این برنامه بمرحله‌ی اجرا درآمد و دبیرکل حزب هر روز در استان یا شهرستانی سخنرانی می‌نمود و ضمن تشریح برنامه‌های حزبی از مردم می‌خواست که به کاندیداهای حزب ملیون رأی دهند.

انتخابات پایان پذیرفت ولی دخالت دولتیان در بعضی از حوزه‌ها، موجی از عدم رضایت فراهم نمود و رسانه‌های گروهی حزب اقلیت و منفردین، انتخابات را مخدوش قلمداد کردند بطوری که دولت ناگزیر شد استعفای دستجمعی نمایندگان را بگیرد. در نتیجه‌ی چنین نابسامانی، دکتر نصرت‌الله کاسمی دبیرکل حزب ملیون آماج حمله و انتقاد دستجات ناراضی قرار گرفت و طبعا از دبیرکلی حزب و وزارت مشاور کنار گذارده شد.

دکتر نصرت‌الله کاسمی پس از این شکست سیاسی به کار اصلی خود بازگشت و فعالیت‌های علمی و ادبی را مضاعف ساخت. مدت هفت سال دبیرکل بنیاد نیکوکاری نوریانی را برعهده داشت و کارهای عمده علمی‌انجام داد. از جمله ماهنامه‌ی تحقیقی بنام گوهر بمدت ۶ سال در ۷۲ شماره انتشار داد. علاوه بر مقالات اساسی و علمی که خود می‌نوشت زبده محققان و اندیشمندان عضو علمی هیئت تحریریه این مجله بودند که هم‌اکنون مجلدات باز مانده یکی از منابع معتبر تاریخ اجتماعی ایران است. علاوه بر مجله‌ی یاد شده، پانزده کتاب از متون فلسفی و تاریخی و عرفانی انتخاب و پس از تصحیح و تهذیب با مقدمه‌ای مناسب حال چاپ و در دسترس دانش‌پژوهان قرار داد.

دکتر نصرت‌الله کاسمی نویسنده‌ای توانا و صاحب‌نظر بود، احاطه‌ی وی به زبان و ادبیات فارسی، عربی و فرانسه و شناخت کامل

صنایع ادبی این سه زبان، او را در بین اقران ممتاز نمود. مطالعه در دواوین شعرا و کتب مختلف تاریخی و بررسی اسلوب مختلف استادان گذشته، وی را صاحب سبک خاص و پررونقی در زبان فارسی نمود.

استاد نصرت‌الله کاسمی تالیفات و ترجمه‌های بسیاری دارد از جمله می‌توان دو جلد کتاب علم غدد و غدد مترشحه داخلی و بیماریهای آن را نام برد که کتاب درسی معتبری بود و هم‌اکنون نیز تدریس می‌شود. ترجمه‌ی دو جلد کتاب راه خوشبختی تألیف دکتر ویکتور پوشه جراح معروف فرانسوی که ده بار چاپ و انتشار یافته، ترجمه‌ی پنج جلد کتاب از فرانسه به فارسی در باب بهداشت و اخلاق، دوره‌ی کامل مجله‌ی درمان و دوره کامل مجله‌ی پزشکی، دوره‌ی کامل مجله‌ی گوهر و بالاخره یک واژه نامه‌ی پزشکی متجاوز از چهار مجلد که متأسفانه عمر استاد اجازه‌ی چاپ آن را نداد.

دکتر کاسمی شاعری توانا بود، به سبک قدما شعر می‌گفت، غالبا قصیده‌سرا بود و سبک خراسانی یا ترکستانی را در اشعار خود انتخاب می‌کرد. قسمتی از اشعار وی تحت عناوین امواج، مهر مادر، مظهر العجایب، نور خدا در غار حراء و وظایف انجمن‌های ادبی منتشر شده است.

دکتر کاسمی در آخرین روزهای رژیم بکار دعوت شد و مدیریت عامل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی را به او سپردند ولی نه استاد حوصله‌ی کار داشت و نه زمان اجازه‌ی کار می‌داد. بنابراین این کار دوامی نکرد و استاد بعد از انقلاب خانه‌نشین شد.

دکتر کاسمی چند سالی که از انقلاب گذشت، تلاش خود را برای ادامه کار مجله‌ی گوهر بکار برد ولی هرگز به این کار توفیق نیافت. در ۱۳۷۴ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاشانی، ابوالحسن

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۹۶۶ ق)، عالم دینی، فقیه و متکلم. پدرش ملا احمد، و به آورده‌ی «ریحانهٔ الادب» ملا محمد، از علمای منطق بود که حواشی بر کتب منطق نگاشته است. اصل ملاـ ابوالحسن از ابیورد است. در کاشان سکنی گزید و به کاشانی منسوب شد. وی از علمای امامی عهد شاه طهماسب صفوی (۹۸۴ –۹۳۰ ق) می‌باشد که جامع علوم و حکمیات و فضائل و کمالات بود. ملاـ ابوالحسن از پدرش و از شیخ عبدالعالی بن محقق کرکی روایت کرده است. او از اساتید سید حسین بن سید حیدر مجتهد کرکی بود. شیخ آقا بزرگ تهرانی از وی به عنوان قاینی، به جای کاشانی، نام برده است. از آثار وی: «اثبات الواجب و صفاته»، که در ۹۶۳ ق از تألیف آن فراغت یافت؛ «ارکان الایمان»، در اصول دین و امامت؛ «روض الجنان» یا «روضهٔ الجنان»، در کلام و حکمت؛ «الحسنی»، در حکمت طبیعی که مختصر «روض الجنان»، مذکور است؛ «التحریر»، شرح «رسالهٔ الفرائض» خواجه نصیر طوسی، در میراث؛ «الشوارق»، در کلام؛ «مقدار الدیات و احکامها»؛ «المنطق».[۱]

(منسوب به کاشان) ابوالحسن بن محمد ابیوردی‌الاصل کاشانی المسکن، از علمای امامیه‌ی قر. ۱۰ ه. و معاصر شاه طهماسب صفوی (ف. ۹۶۰ ه.ق). وی عالم و فقیه و متکلم و جامع معقول و منقول و استاد مجتهد کرکی سید حسین بن حیدر بود. او راست: اثبات الواجب و صفاته؛ ارکان الایمان در امامت؛ الحسنی در حکمت طبیعی؛ روض‌الجنان (یا روضهٔ‌الجنان) در کلام و حکمت؛ شرح فرائض خواجه نصیر طوسی، الشوارق در کلام؛ مقدار الایات و احکامها؛ المنطق (ریحانهٔ‌الادب، لغ.).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان الشیعه (۳۲۲/ ۲)، الذریعه (۲۷۴/ ۱۱ ،۳۷۷ -۳۷۶/ ۳ ،۵۲۶ -۵۲۵/ ۲ ،۱۰۲/ ۱)، ریاض العلماء (۴۳۷ -۴۳۵/ ۵)، ریحانه (۱۸ -۱۷/ ۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۵۶/ ۱۰)، لغت‌نامه (ذیل/ کاشانی).

کاشانی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۴۹ هجری قمری برابر بـا ۱۳۰۹ هجری شمسـی در محله گـذر حاجی، یکی از محله‌های قدیمی دارالمؤمنین کاشان خانه محمـد حسـین و بتول آغا از ارادتمندان آیت الله آقا سید محمد حسین رضوی کاشانی، پسری به دنیا آمد که او را علی نام نهادند .اطلاعـات وسیع از مسائـل و موضوعـات فقه، اصول و کلام و عرفـان، طریقه نقـد و بررسـی آراء و نظریـات فقیهـان و اصولیان در مناظه‌های علمی و استدلالی او با مخالفان دارا بودن کمالات و فضایل معنوی، او را در شـمار نوابغی قرار داد که در آغاز جوانی به رتبه عالی و قله رفیع اجتهاد در آورد .گروه : علوم انسانی رشـته : الهیات و معارف اسـلامی والـدین و انساب : نهادند بیش از شـش روز از ولادت شیخ علی کاشانی نگذشـته بود که مادر را از دست داد ، نام پدرش هم محمد حسین است.تحصیلات رسمی و حرفه ای : شیخ علی کاشانی در نه سالگی پای به مکتب گذاشت و خواندن و نوشـتن را فرا گرفت. در آستانه سیزدهمین بهار زندگی به توصیه پدر و تشویق آیت الله رضوی، برای کسب معارف دینی، عازم اصـفهان گردید. در آنجا نیز اساتید گرانمایه دروس حوزوی را، تا مرحله سطح، گذرانـد. آنگاه برای بهره وریهای علمی بیشتر و کسب کمالات بیشتر راهی آسـتان قـدس رضوی (ع) شد و در مدرسه علمیه نواب ساکن شد.مدت اقامتش در مشـهد چهار سال بود که در این دوره از محضر اساتید بزرگی همچون؛ آیت الله آقا میرزا محمـد هـاشم قزوینی، آقـا سـید محمـد یزدی و در کوهسـتان اطراف بهشـهر نزد عـالم مهـذب حضـرت آیـت الله سـید محمد کوهستانی اسـتفاده‌ها برد. شیخ علی ضـمن کسب در مدرسه میرزا جعفر که اسم اکنون بخشی از دانشگاه علوم رضوی تبدیل شده است، به تـدریس و تعلیم طلاب و مشـتاقان علم و در همـان دوران جزو چهره‌های سر شـناس علمی مردان با تقوای حوزه به شـمار آمـد.پس از اقامتی کوتاه در مشـهد آهنگ هجرت به حوزه علمیه قم کرد. در قم امامت مسجد کیهان را به عهده داشت و در منزل جنب مسجد، با شهید هاشمی نژاد و... به سر برد بعد از آن در یکی از حجره‌های قست شرقی مدرسه حجتیه سکنی گزید. با جدیت تمام در سالهای ۱۳۲۵ ش در درسـهای خارج فقه و اصول آیت الله بروجردی و خارج اصول امام خمینی شرکت کرد و در کنار آن در مسـجد کوچک گذر خان به تدریس دروس سـطح عالی و درس خارج خصوصـی برای شـهید هاشمی نژاد پرداخت.خاطرات و وقایع تحصـیل : نامادری شـیخ علی می‌گویـد: چنـد ماهی پس از در گـذشت مادر شـیخ من به عقـد پـدرش در آمـدم در حد توان کارهـای او را انجـام می‌دادم ولی پـدرش بیشتر مواظب او بود.آن موقع‌ها که برای تحصـیل به مشـهد و قم می‌رفت گاهی به کاشان می‌آمد و از زمان آشـنایی شـیخ با آقای هاشمی نژاد با هم به کاشان می‌آمدند و بیشتر ماه مبارک یا محرم مدتی می‌ماندند شیخ در خانه به مطالعه و عبادت مشغول بود و آقای هاشمی نژاد منبر و جلسه داشت.آقا شیخ علی به آیت الله رضوی علاقه بسیار داشت و به دیـدن او می‌رفت.اسـتادان و مربیـان : شـیخ علی کاشـانی، نزد اساتیـد و بزرگـان سه حـوزه مهم، اصـفهان، مشـهد و قم، به تحصـیل پرداخت. برخی از اساتید او عبارتند از :آیت الله آقا سید محمد حسین رضوی کاشانی؛ آیت الله سید محمد علوی بروجردی معروف به باغ ؛آیت الله آقا میرزا محمـد هاشم قزوینی؛ آیت الله شـیخ محمـد کوهسـتانی؛ آیت الله حاج آقا حسـین طباطبایی بروجردی؛ امام خمینی؛زمان و علت فوت : شـیخ علی کاشانی در مسافرتی که محرم سال ۱۳۷۴ به رودسر کرده بود در شب ۱۴ آن ماه پس از ادای قریضه مغرب و عشـاء در منزل یکی از آشـنایان دچار سـکته قلبی گردیـد و نـدای ارجعی را لبیک گفت. جنازه آن مرحوم را به قم

آورده‌اند و پس از تشییع در قسمت جنوبی قبرستان نو به خاک سپردند.شاگردان : از شاگردان معروف فریدهٔ الاسلام کاشانی که بیشترین بهره‌های علمی و معنوی را در مکتب وی کسب کردند؛ شهید والا مقام حجت الاسلام و المسلمین سید عبد الکریم هاشمی نژاد (۱۳۱۱ - ۱۳۶۰ش) است. در بین دیگر شاگردان می‌توان از وی حجت الاسلام و المسلمین سید حسن ابطحی خراسانی، سید حبیب الله اهری گرگانی، حاج شیخ غلامرضا عرفانیان خراسانی، حاج شیخ علی اصغر مسلمی کاشانی، حاج شیخ حسن شریعتی نیاسری، حاج شیخ محمد امامی کاشانی، حاج شیخ یحیی انصاری شیرازی و دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی نام برد.آرا و گرایشهای خاص : شیخ علی شانزده سال زندگی طلبگی را با پشتکار تمام در کسب علوم و فضائل و در نهایت سادگی و بی آلایشی سپری کرد. او نسبت به دنیا و امور دنیوی بی توجه بود، در ارتباط با خالق و اولیای الهی آنچنان عاشق بود که سر از پا نمی‌شناخت.او عاشق عبادت، تهجد و سجده‌های طولانی، ناله و زمزمه‌های شبانه بود لباسها ساده و وصله دار و حرراش معمولی بود برای خود خانه نخرید و زن اختیار نکرد. در مباحثات و مناظرات علمی با جرئت و درود یافت مطالب و سرعت انتقال قوی و پر استعداد بود.آثار : تعلیقه بر فرائد الاصول شیخ انصاری ویژگی اثر : کتابها به صورت چاپ شده یا خطی۲ رساله و جزواتی در مبحث فقه و اصول ویژگی اثر : کتابها به صورت چاپ شده یا خطی۳ رساله‌ای در لباس مشکوک ویژگی اثر : کتابها به صورت چاپ شده یا خطی۴ مجمع الفرائد ویژگی اثر : کتابها به صورت چاپ شده یا خطی۵ منظومه مجمع الفرائد ویژگی اثر : کتابها به صورت چاپ شده یا خطی۶ منظومه‌ای در علم اصول ویژگی اثر : کتابها به صورت چاپ شده یا خطی۷ منظومه‌ای در علم کلام ویژگی اثر : کتابها به صورت چاپ شده یا خطی

منابع زندگینامه :سایت حوزه علمیه قم/ بخش زندگینامه علما۱kz - /www.hawzah.net

کاشانی، فتح‌اللّه

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۹۸۸ ق)، عالم دینی، فقیه، متکلم، محقق، مفسر، محدث و مورخ. از علمای بزرگ اواخر قرن دهم قمری و از شاگردان مفسر بزرگ، ابوالحسن علی بن حسن زواری، بود که به واسطه‌ی او از محقق کرکی روایت کرده است. او همچنین از ضیاءالدین محمد بن محمود، از مقدس اردبیلی، روایت می کند. در «مشیخه» سید حسین کرکی سال وفاتش ۹۹۷ ق ذکر شده اما ماده تاریخ وفات وی (ملاذ الفقهاء) برابر با ۹۸۸ ق می‌باشد. از آثار وی: ترجمه قرآن به فارسی؛ «منهج الصادقین فی تفسیر القرآن المبین و الزام المخالفین»، به فارسی، در یکصد و هفتاد هزار سطر؛ «خلاصهٔ المنهج»، به فارسی، که ملخص «تفسیر منهج» است، در سه مجلد؛ «زبدهٔ التفاسیر»، تفسیری به عربی، در حدود هشتاد هزار سطر؛ شرح «نهج‌البلاغه»، به نام «تنبیه الغافلین و تذکرهٔ العارفین»، به فارسی؛ «کشف الاحتجاج»، در ترجمه‌ی «احتجاج» طبرسی، به فارسی، که آن را برای شاه طهماسب صفوی تألیف کرده است.[۱]

(ملا) فتح‌اللّه بن شکراللّه، فقیه و محقق و متکلم و مفسر امامی (ف. ۹۸۸ ه.ق). وی شاگرد علی بن حسن زواری بود و به واسطه‌ی او از محقق کرکی روایت دارد. او در همه‌ی علوم دینی متداول متبحر بود خصوصاً در تفسیر، وی راست: ترجمه‌ی احتجاج طبرسی که به نام کشف‌الاحتجاج مذکور است، ترجمه‌ی قرآن به فارسی (و آن غیر از سه فقره تفسیر قرآن مذکور در ذیل است)، تنبیه الغافلین و تذکرۀالعارفین (شرح فارسی نهج‌البلاغه)، خلاصۀالنهج (ملخص تفسیر منهج‌الصادقین مذکور در ذیل)، زبدۀالتفاسیر (تفسیر قرآن به عربی)، کشف‌الاحتجاج (ترجمه‌ی فارسی احتجاج طبرسی که برای شاه طهماسب تألیف شده)، منهج‌الصادقین فی الزام المخالفین

(تفسیر بزرگ به فارسی) (ریحانهٔالادب، لغ.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان الشیعه (۳۹۲/ ۸)، ایضاح المکنون (۵۹۲/ ۲)، تاریخ کاشان (۲۸۰ -۲۷۹)، الذریعه (۱۹۴ -۱۹۳/ ۲۳ ،۸ -۷ / ۱۸ ،۲۳/ ۱۲ ،۲۳۴ -۲۳۳/ ۷ ،۴۴۷/ ۴)، روضات الجنات (۳۳۱ -۳۳۰/ ۵)، ریاض العلماء (۳۱۹ -۳۱۸/ ۴)، ریحانه (۲۰/ ۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۷۸ -۱۷۷/ ۱۰)، فوائد الرضویه (۳۴۶ -۳۴۵)، لغت‌نامه (ذیل/ کاشانی)، معجم المؤلفین (۵۱/ ۸)، هدیهٔ العارفین (۸۱۵/ ۱).

کاشانیان، ناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ناصر کاشانیان دارای کارشناسی کشاورزی و دکترای رشته دامپروری از مرکز تحقیات پشم و پوست وابسته به دانشگاه یوستوی لیبک در سال ۱۳۳۹ است.ایشان عضو هیئت علمی دانشگاه تهران با درجه استادی به تدریس و پژوهش پیرامون بررسی صفات کمی و کیفی پشم، پشم شناسی مشغول است.

گروه : کشاورزی

رشته : دامپروری خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی کشاورزی، دکترای دامپروری از مرکز تحقیقات پشم و پوست وابسته به دانشگاه یوستوی لیبک در سال ۱۳۳۹.

مرتبه علمی:

استاد دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران.

وقایع میانسالی : دکتر ناصر کاشانیان پس از اخذ مدرک دکتری در رشته دامپروری به عضویت هیئت علمی گروه دامپروری در دانشکده کشاورزی در دانشگاه تهران در آمد وی هم اکنون با سمت استادی در آنجا مشغول به انجام خدمت است.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

طرح تجزیه شیمیایی و فیزیکی پشم، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۲ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد در زمینه توان تولید گوسفند بومی.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

پشم‌شناسی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۸، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۵

زمینه علمی مقالات:

بررسی صفات کمی و کیفی پشم.

آثار :

۱ بررسی آثار آبستنی ، شیردهی ، شن و جنس بر کمیت و کیفیت پشم گوسفندان ورامین

ویژگی اثر : مقاله

۲ بررسی خصوصیات کمی و کیفی الیاف بز مرغز و اثر برخی عوامل بر آنها

ویژگی اثر : مقاله

۳ بررسی صفات کمی و کیفی پشم

۴ پشم شناسی

ویژگی اثر : تالیف–۱۳۵۱

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

کاشف اصفهانی، اسماعیل

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س یازدهم ق)، معمار و شاعر، متخلص به کاشف. در دوره‌ی شاه عباس اول (۱۰۷۷–۱۰۵۲ ق) می‌زیست. آباء و اجداد او از معماران دوره‌ی صفوی بودند، خود او نیز در فن کاشی تراشی تبحر داشت. بعد از مدتی این فن را رها کرد و به شعر روی آورد. تمایل وی، در اقسام نظم، به هجو بیشتر بود و در غزل نیز دست داشت. از آثارش: «تحفهٔ الاقالیم»، مثنوی عشقی عرفانی در بحر «تحفهٔ العراقین»، که در ۱۰۷۰ ق به پایان برد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :تذکره‌ی نصرآبادی (۳۶۱ –۳۶۰)، صبح گلشن (۳۳۶)، فرهنگ سخنوران (۷۵۴)، لغت نامه (ذیل/ کاشف)، منظومه‌های فارسی (۴۹۱).

کاشف السلطنه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۰۸ –۱۲۴۴ ش)، دانشمند و نویسنده. ملقب به چایکار. در تربت حیدریه به دنیا آمد. در کودکی پدر را از دست داد و تحت تکفل دایی خود حسام السلطنه قرار گرفت. وی پس از اتمام دروس مقدماتی وارد دارالفنون شد و به فراگرفتن زبان فرانسه و سایر علوم مشغول گردید. سپس به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و به منشی گری در خدمت میرزا نصرالله خان مشیر الدوله پرداخت. محمد میرزا در ۱۲۹۸ ق با سمت دبیر دومی، به پاریس رفت و موفق به اخذ لیسانس در رشته‌ی حقوق از دانشگاه سوربن شد و در ۱۳۰۶ ق به ایران بازگشت و از جانب ابوالفتح میرزا مؤید الدوله عهده‌دار منصب نایب الایاله تربت حیدریه شد. وی به علت استبداد ناصرالدین شاه به نشر افکار آزادی خواهی و شبنامه نویسی پرداخت. سپس به نیشابور و از آنجا به روسیه گریخت و

بعد به عثمانی و فرانسه رفت و پس از قتل شاه به ایران بازگشت. وی در ۱۳۱۴ ق با سمت کنسول ارشد ایران به هند رفت و در آنجا به عنوان یک تاجر فرانسوی به مطالعه درباره‌ی طرز کشت چای پرداخت. محمد میرزا هنگام بازگشت از چین و هند به ایران مقدار زیادی تخم و نهال چای با خود آورد و در نواحی شمال ایران به طور وسیع کشت کرد. او در زمان مظفرالدین شاه به ریاست سازمان چای منصوب گردید. در ۱۳۲۲ ق دوباره به فرانسه رفت و پس از بازگشت در ۱۳۲۵ ق مأمور تأسیس شهرداری به سبک جدید شد. بعد از یک سال به وزارت خارجه رفت و وی سرانجام هنگام بازگشت از هندوستان در راه بوشهر به سمت شیراز با اتومبیل به دره سقوط کرد. آرامگاه وی در لاهیجان است. لازم به ذکر است که در بعضی از منابع نام پدر او را محمد حسن میرزا و تولدش را در ۱۳۴۱ ق ذکر کرده‌اند. از آثارش: مجله‌ی «ممات و حیات»، برای نماینده‌گان شورا و سفرای مقیم ایران؛ «دستورالعمل زراعت چای»؛ « قانون بلدیه»؛ «فواید راه آهن»، تغییرات و ترقیات در وضع و حرکت و مسافرت و حمل اشیاء.[۱]

(ع. آشکارکننده‌ی پادشاهی) (شاهزاده حاجی) محمد (میرزا) چایکار، از رجال قر. ۱۴ ه.ق (ف. ۱۳۰۸ ه.ش). وی پس از اتمام تحصیلات در اروپا در سال ۱۳۱۴ ه.ق و در ۳۵ سالگی با سمت ژنرال قنسول به هندوستان رفت و در ضمن توقف در آن سرزمین فن زراعت چای را آموخت. سپس مقداری از این محصول را با تحمل زحماتی به ایران آورد و او نخستین کسی است که چایکاری را در ایران رایج کرد. وی در آغاز لاهیجان را برای کشت چای مناسب تشخیص داد و در آنجا به کاشت آن اقدام کرد. در ۶۵ سالگی برای توسعه‌ی کشت چای مأمور هند و چین و ژاپن شد و در مراجعت از راه بوشهر در کتل ملوب، با اتومبیل، پرت شد و درگذشت. آرامگاه او در لاهیجان برابر مؤسسه‌ی کشاورزی است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۱۷، ش ۱۲ -۹، ص ۷۶۷ ،۷۶۵)، تاریخ جراید (۲۴۰/ ۴)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۲۳۵ -۲۳۳/ ۵)، شرح حال رجال (۲۷۴ -۲۷۳/ ۳)، فرهنگ رجال قاجار (۱۴۶)، کاشف السلطنه پدر چای ایران، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۷۰۷/ ۲، ۱۴۱۷، ۱۲۲۸/ ۱)، کتاب گیلان (۱۳۸/ ۳، ۴۶۷/ ۲)، لغت نامه (ذیل/ کاشف السلطنه، چای کار)، مؤلفین کتب چاپی (۶۸۹/ ۵)، یادداشتهای قزوینی (۲۲۵/ ۸).

کاشفی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۰۴ در تهران تولد یافت. پس از رسیدن به سن رشد تحصیلات خود را آغاز نمود. پس از تحصیلات مقدماتی وارد دبیرستان دارائی شد و پس از اخذ دیپلم وارد وزارت دارائی گردید. همزمان با استخدام در وزارت دارائی وارد دانشکده حقوق شد و دوره‌ی سه ساله‌ی دانشکده‌ی مزبور را پایان داد و لیسانس در رشته‌ی قضائی گرفت. در وزارت دارائی تدریجا ترقی کرد و مشاغلی را احراز نمود و سرانجام رئیس حسابداری شورای اقتصادی گردید. در این سمت با حسنعلی منصور که ریاست شورای اقتصاد را برعهده داشت آشنائی پیدا کرد و وقتی حسنعلی منصور به نخست‌وزیری منصوب شد او را به ریاست حسابداری نخست‌وزیر منصوب کرد. در اوایل نخست‌وزیر امیر عباس هویدا مدیرکل حسابداری نخست‌وزیر شد و پس از چندی با حفظ سمت معاون وزیر مشاور شد و در سالهای آخر حکومت هویدا به معاونت مالی نخست‌وزیر منصوب گردید. وقتی هویدا از نخست‌وزیری به وزارت دربار رفت. احمد کاشفی را همراه خود به وزارت دربار برد و برای وی سمت آجودانی و ریاست تشریفات گرفت. در نمیه دوم سال ۱۳۵۷ به آمریکا عزیمت نمود و به کارهای اقتصادی و تجارت پرداخت. در سال ۱۳۳۳ که

امریکائی‌ها در دانشگاه تهران دوره‌ی فوق لیسانس علوم اداری را بنیان نهادند وی از طرف وزارت دارائی برای تحصیل در مؤسسه علوم اداری که بعدا دانشکده مستقلی شد دوره‌ی فوق لیسانس را گذرانید.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاشفی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۰۲ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در سال ۱۳۲۱ به استخدام وزارت دارائی درآمد و در همان سال وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد و در ۱۳۲۴ لیسانس در رشته حقوق قضائی گرفت و سپس برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت و در پاریس در دوره دکترای حقوق وارد شد و دوره‌ی دوساله‌ی دکترا را پایان داد و دانشنامه دکترا در حقوق بین‌الملل عمومی گرفت. پس از بازگشت به تهران در وزارت دارائی ادامه خدمت داد و مشاغلی را احراز نمود. چندی رئیس آموزشگاه وزارت دارائی شد و در ۱۳۳۸ به پیشکاری دارائی خراسان منصوب شد و قریب سه سال در آن سمت انجام وظیفه نمود. پس از بازگشت به تهران خزانه‌دار کل شد. در این سمت چند سفر کوتاه مدت به اروپا و آمریکا نمود و در سال ۱۳۴۷ دکتر جمشید آموزگار وزیر دارائی او را به سمت معاونت مالی و اداری وزارت دارائی معرفی کرد. در سال ۱۳۵۳ تغییرات عمده‌ای در هیئت وزیران به وقوع پیوست. در این تغییرات جمشید آموزگار وزیر دارائی به سمت وزیر کشور و سرپرستی سازمان امور اداری و استخدامی کشور تحت نظر محمدرضا پهلوی منصوب گردید. آموزگار، دکتر محمود کاشفی را به سمت سرپرستی سازمان امور اداری و استخدامی کشور منصوب نمود.

در مرداد ماه ۱۳۵۶ جمشید آموزگار به سمت نخست‌وزیر تعیین گردید و هیئت وزیران جدیدی انتخاب و معرفی کرد. در آن کابینه سمت دکتر محمود کاشفی وزیر مشاور در امور پارلمانی بود. پس از چندی سمت او در کابینه، وزیر مشاور در امور اجرائی گردید. در شهریور ۱۳۵۷ پس از سقوط کابینه‌ی آموزگار، دکتر کاشفی از مشاغل دولتی کنار گذاشته شد. بعد از انقلاب مدتی بازداشت بود. پس از رهائی از زندان به اروپا عزیمت نمود و در آنجا توطن اختیار کرد. کاشفی مردی مطلع و وارد به امور مالی و درستکار بود. در وزارت دارائی دوستان و دشمنان مؤثری برای خود تدارک دید.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاشی، عبدالکریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر عبدالکریم کاشی متولد حدود دهه ی ۱۳۲۲ ه.ش دارای مدرک درجه دکترای علوم کشاورزی از دانشگاه گوتینگن آلمان درسال۱۳۴۷ و عضو هیئت علمی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه تهران با مرتبه ی علمی دانشیاری می باشد.گروه : کشاورزیرشته : باغبانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر عبدالکریم کاشی دارای مدرک تحصیلی و کارشناسی ارشد کشاورزی از دانشگاه گوتینگن آلمان در سال۱۹۶۴، درجه ی دکترای علوم کشاورزی از دانشگاه گوتینگن آلمان درسال۱۳۴۷ ه.ش بوده است.خاطرات

و وقایع تحصیل : اخذ مدرك دکترای علوم کشاورزی از دانشگاه گوتینگن آلمان در سال ۱۳۴۷ ه.ش از مهمترین مقاطع علمی زندگی دکتر عبدالکریم کاشسی بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر عبدالکریم کاشی در ضمن تحصیل به مطالعه و تحقیق پیرامون موضوعاتی چون به زراعی و به نژادی سبزی، صیفی و سیب زمینی و اکوفیزیولوژی و سیتولوژی سبزی ها، پرداخته است.وقایع میانسالی : دکتر عبدالکریم کاشی پس از اخذ مدرك علوم کشاورزی از دانشگاه گوتینگن آلمان در سال۱۳۴۷ به ایران بازگشت و به عنوان عضو هئیت علمی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران استخدام شد و مرتبه ی علمی دانشیاری را کسب نمود.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر عبدالکریم کاشی عضو هیات علمی و استادیار گروه باغبانی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۳تا سال۱۳۶۵ و دانشیار گروه باغبانی دانشکده ی کشاورزی دانشگاه تهران از سال۱۳۶۵تا کنون بوده است.فعالیتهای آموزشی : دکتر عبدالکریم کاشی در دانشکده ی کشاورزی دانشگاه تهران به تدریس دروس رشته ی کشاورزی پرداخته و راهنمایی و مشاوره و نظارت بر ۱۶پایان نامه کارشناسی ارشد را بر عهده داشته است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر عبدالکریم کاشی در کنار تدریس به مطالعه و تحقیق و تالیف آثار پرورش توت فرنگی ، به زراعی و به نژادی سبزی پرداخته است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر عبدالکریم کاشی از جمله متخصصان رشته ی کشاورزی می باشد که در اموری چون به زراعی و به نژادی سبزی، سیفی و سیب زمینی دارای تخصص می باشد.آثار : به زراعی و به نژادی سبزی صیفی . سیب زمینی

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

کاظم‌زاده، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ در شیراز متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی و متوسطه برای ادامه‌ی تحصیلات به آمریکا رفت و از دانشگاه کلمبیا درجه‌ی دکترا در علم حقوق گرفت. در ۱۳۳۳ آمریکائی‌ها در ایران موسسه‌ی علوم اداری را تأسیس کردند و او به عنوان مترجم در آن مؤسسه اشتغال به کار یافت. در ۱۳۳۵ وارد سازمان برنامه شد و مدیر طرح و برنامه‌ریزی گردید. پس از چندی به معاونت سازمان برنامه رسید. در دولت هویدا معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان بودجه شد، سپس عنوان وزارت مشاور و سرپرست سازمان امور اداری و استخدامی کشور یافت و مدتی در آن سمت برقرار و استوار بود تا شغل او تغییر کرد و وزیر علوم و آموزش عالی گردید. چند سالی در آن سمت باقی ماند. آخرین سمت وی ریاست هیئت مدیره‌ی بانك ایران و عرب بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاظمی زاده، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا کاظمی زاده : فرمانده محور لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۲ در شهر کرمان متولد شد. دوران تحصیلات راتا مقطع دبیرستان در این شهر گذراند.تحصیلات اودر دبیرستان همزمان بود با اوج گیری انقلاب اسلامی .محمدرضابه صورت فعال وتاثیر گذار وارد مبارزه با حکومت شاه خائن شد.ازروزی که

به انقلابیون پیوست تا ۲۲بهمن ۱۳۵۷که بر اثرمجاهدات مردم ایران انقلاب اسلامی به پیروزی لحظه ای در مبارزه با طاغوت تردید نکرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز هرجانیاز به جانفشانی وایثارگری بود تا انقلاب ازتوطئه هابه سلامت عبورکند،اوحاضربود. دیپلمش رابعداز پیروزی انقلاب گرفت.

جنگ که شروع شدطاقت ماندن در شهر رانداشت.تحمل حضوربیگانگان در خاك پاك ومقدس ایران بزرگ برایش غیرقابل تحمل بود.

ابتدا به عنوان یک بسیجی ساده به جبهه رفت وتفنگ به دست گرفت تا از تمامیت ارضی کشور در مقابل کفتارهای مهاجم پاسداری کند.

چندبارمجروح شد وتنها یکبار مجروحیت که اورا تا مرز شهادت پیش برد، میتوانست عذری باشد برای ترک جنگ ومشغول شدن به زندگی ؛اما اودرمکتب حسین(ع)آموخته بودکه شهادت از عسل شیرین تر است.

اوکه حضوردرجبهه را به عنوان یک بسیجی ساده شروع کرده بود،طولی نکشید که یکی از فرماندهان موفق وتاثیرگذارلشگر۴۱ثارالله شد. فرمانده گردان خط شکن ، فرماندهی گردان عملیاتی و یک عنصر ورزیده اطلاعاتی و عملیاتی سمتهایی بود که درطول مدت حضوردرجبهه در کارنامه ی الهی اش ثبت کرد.

عملیات مافوق تصورکارشناسان نظامی دنیا یعنی والفجر۸میعادگاهی شدتا اورابه ملاقات خدا برساند.این اتفاق مبارك در تاریخ ۵/۱۲/۱۳۶۴ به وقوع پیوست.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کاظمی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد کاظمی : فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

در سال ۱۳۳۷ در «نجف آباد» یکی از شهرهای استان« اصفهان» به دنیا آمد.در بین بچه های جنگ به حاج احمد معروف بود.

در سن سالگی ، پس از تحصیلات دوره دبیرستان در صف مبارزین در جبهه‌های جنوب« لبنان» حضور پیدا کرد و مبارزه با۱۸ استکبار و اشغالگران را آغاز نمود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی جزو اولین کسانی بود که به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوسته و از فرماندهان شجاع ، پر انرژی ، مدیر و خلاق بود . حکم مسوولیت‌های زیادی را از دست مبارک مقام معظم رهبری نفره در جبهه‌های آبادان حضور یافت و مبارزه را با دشمن متجاوز آغاز۵۰ دریافت کرد. با شروع جنگ تحمیلی ، با یک گروه نفره بافرماندهی شهید« کاظمی» به یکی از لشکرهای قوی و مهم سپاه (لشگر زرهی۵۰ کرد. در پایان جنگ تحمیلی همین گروه ۸نجف اشرف)تبدیل شد . با بکارگیری سلاح‌های به غنیمت گرفته شده از عراقی‌ها که به صدها تانک و نفربر و توپخانه و ماشین آلات جنگی بالغ می شد. با پیدایش جرقه های انقلاب اسلامی دوشادوش ملت به مبارزه علیه رژیم ستم شاهی پرداخت و در بیست و سومین بهار زندگی خود، در اوایل سال ۵۹ به کردستان رفت تا با رزمی بی امان، دشمنان داخلی انقلاب را سرکوب نماید. او دوران جوانی خود را با لذت حضور در جبهه های نبرد از کردستان گرفته تا جای جای جبهه های جنوب در صف مقدم مبارزه با دشمنان کشور در سِمت هایی چون: دو سال فرماندهی جبهه« فیاضیه»در« آبادان»، شش سال فرماندهی لشکر ۸ نجف وپس از

جنگ نیز یکسال فرماندهی لشکر ۱۴ امام حسین(ع)، هفت سال فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) و قرارگاه رمضان و پنج سال فرماندهی نیروی هوایی سپاه را به عهده داشت. رزمندگان و ایثارگران هشت سال حماسه وافتخار، خاطراتی شیرین و به یادماندنی از رشادت ها و شجاعت های این دلاور زمان بیاد دارند. حضور مستقیم در خط مقدم جبهه و ارتباط صمیمانه با پاسداران و رزمندگان بسیجی تا بدانجا بود که از ناحیه پا، دست، و کمر بارها مجروح گردید و یک بار نیز انگشتش قطع شد.

در طی این سالها به تحصیل نیزپرداخت ومدرک کارشناسی خود را در رشته جغرافیا و کارشناسی ارشد را در رشته مدیریت دفاعی گذراند و موفق شد دانشجوی دکتری در رشته دفاع ملی گردد. کفایت و شجاعت آن بزرگوار تا بدانجا بود که مقام معظم رهبری ۳ مدال فتح اعطانمودند. وی در اواسط سال ۱۳۸۴ از سوی فرمانده کل سپاه، به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد و توفیق خدمت را در سنگر دیگری یافت. این فرمانده قهرمان در آخرین دیدار خود با محبوب خویش فرمانده معظم کل قوا، تقاضای دعا برای شهادت خویش را نمود، زیرا مرغ جانش بیش از این تحمل ماندن بر این کره خاکی را نداشت و سرانجام در پروازی دنیوی به پرواز اخروی شتافت. اوج گرفت و به ملکوت اعلی پیوست. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اصفهان ،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کاظمی، باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «مهذب الدوله»، فرزند سید محمد معتصم‌الدوله، در ۱۲۷۱ در تهران متولد شد و از مدرسه سیاسی دیپلم گرفت و وارد وزارت امور خارجه گردید. مراحل ترقی را در آن وزارتخانه طی کرد، مدتی رئیس دفتر وزارتی و زمانی مدیر کل آن بود. در ۱۳۰۸ که سید حسن تقی زاده به وزارت طرق و شوارع (راه و ترابری) برگزیده شد، کاظمی را به معاونت خود تعیین کرد. تقی‌زاده پس از چند ماه به وزارت دارائی رفت و سرپرستی وزارت طرق نیز با او بود. در غیاب وزیر، کاظمی به کفالت وزارتخانه رسید و بعد وزیر شد و قریب دو سال در آنجا بود تا با سمت وزیر مختار به بغداد عزیمت نمود. در شهریور ۱۳۱۲ که ذکاءالملک فروغی مأمور تشکیل کابینه شد، کاظمی را به سمت وزیر امور خارجه تعیین کرد، وی در کابینه جم نیز این سمت را داشت. در ۱۳۱۵ با عنوان سفیر کبیر به ترکیه رفت و بعد سفیر ایران در افغانستان شد.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ در دو کابینه محمد علی فروغی وزارت گرفت، ابتدا وزیر بهداری شد و بعد به وزارت کشور معرفی گردید. در ۱۳۲۱ در کابینه احمد قوام برای بار دوم به وزارت کشور معرفی شد و در ترمیم کابینه عهده‌دار وزارت دارائی گردید. در ۱۳۲۳ ساعد او را وزیر فرهنگ کرد. بعد از ساقط شدن کابینه با عنوان سفیر کبیری وزیر مختاری ایران در کشورهای اسکاندویناوی به عهده او قرار گرفت. در انتخابات دوره اول سنا، سناتور بود.

در ۱۳۳۰ هنگام نخست‌وزیری دکتر مصدق، به وزارت امور خارجه معرفی گردید. پس از چندی نایب نخست‌وزیر شد و از وزارت امور خارجه به وزارت دارائی رفت.

در ۱۳۳۱ به سمت سفر کبیر ایران در پاریس تعیین شد و تا شهریور ۱۳۳۲ در آن سمت باقی بود. پس از سقوط مصدق، از سفارت استعفا داد. دولت تکلیف ادامه خدمت نمود، نپذیرفت و به ایران آمد. پس از چندی به علت فعالیت‌های سیاسی بازداشت شد. سپس او را تبعید نمودند. پس از رهائی از قید و بند اسارت، به ریاست شورای عالی جبهه ملی انتخاب شد و تا پایان عمر در راه مصدق گام برمی‌داشت. در ۱۳۵۵ در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت. وی در جوانی دختر قهرمان میرزا عین‌السلطنه را به زنی

گرفت و دو فرزند از خود باقی گذارد. فرزند ذکور وی به نام عزالدین در وزارت امور خارجه رشد نمود و به مقام سفارت رسید. ترقیات سیدباقر کاظمی مدیون ذکاءالملک فروغی و سید حسن تقی‌زاده است. او در لژ فراماسونی عضویت داشت و حزب عامیون را تشکیل داد. کاظمی مردی ثروتمند ولی به غایت ممسک بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاظمی، زمان رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید زمان رضا کاظمی : فرمانده اطلاعات عملیات گردان امام حسین(ع) لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) هشتم دی هزار و سیصد و چهل و یک در منطقه جهادیه سمنان به دنیا آمد. تا هفت سالگی تحت تربیت مستقیم پدر و مادر قرار داشت.

کوچک بود که سایه پدر را از دست داد. مادر و برادر بزرگش، علی‌اصغر، او را زیر چتر حمایتی خود داشتند. زمستان را با هزار سختی می‌گذراندند. تا سال‌ها پای چراغ نفتی درسش را خواند. شش برادر و یک خواهر دیگرش هم با سختی بزرگ شدند. پدرش یک کارگاه کوچک گچ با زحمات زیاد از خود باقی گذاشته بود. زمان اوقات بیکاری و ایام تعطیل تا سال‌ها به همراه برادرش سنگ گچ را به انبار کارگاه می‌برد. هیزم تنور نان را هم برای مادر آماده می‌کرد. کُنده و تنه درخت را برایش خرد می‌کرد.

به تحصیلش ادامه داد تا این که دیپلم را در رشته مکانیک از هنرستان شهید عباسپور سمنان گرفت.

همراه با تحصیل و حرکت انقلابی مردم در تظاهرات ضد رژیم پهلوی شرکت می‌کرد و با گروههای حزب‌الله محله جهادیه همکاری فکری و عملی داشت. با تاسیس بسیج به فرمان امام، به عضویت بسیج در آمد. برای مدتی به قم رفت و درس حوزوی خواند. در آذرماه سال شصت به عنوان معلم امور تربیتی در آموزش و پرورش سمنان مشغول به کار شد و تا نیمه خرداد شصت و یک ادامه داد. با اصرار بعضی دوستان استعفاء داد و به سپاه پاسداران رفت.

در این فاصله، دو بار به عنوان بسیجی به جبهه رفت که یک بار از ناحیه شکم مجروح شد. منطقه حضورش سومار بود. با ورود به سپاه در بخش فرهنگی و تعاون سپاه مشغول به خدمت شد. فردی فرهنگی و مربی قرآن و آشنا به مسائل دینی بود. دوباره ترجیح داد به جبهه برود. این بار به شهر مرزی مهران رفت و در آن جا به عنوان مسؤول اطلاعات و عملیات گردان مشغول شد. بعد از تحمل زحمت طاقت فرسا عاقبت در عملیات والفجر سه، در هجدهم مرداد شصت و دو، در اثر برخورد ترکش خمپاره، به دست و پهلو به شهادت رسید. به دلیل وضعیت منطقه، پیکرش سه روز در منطقه زیر آتش ماند. سپس برای دفن در جوار امامزاده یحیی و دوستان شهیدش به سمنان انتقال یافت. مجرد بود و در طول این مدت پنج بار به جبهه رفت. در مجموع بیست و دو ماه در دود و باروت و خاک جبهه‌های غرب و جنوب زندگی کرد. برادرش عسکر هم در عملیات والفجر هشت، بهمن سال شصت و چهار به شهادت رسید.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و۳۰۰۰شهید استان سمنان

کاظمی، شعبان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان امام حسین (ع)لشگر۲۵کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید" شعبان کاظمی "در سال ۱۳۳۱ در روستای" یکه توت "در شهرستان" بهشهر "دیده به جهان گشود و به محض ورود به دوره ای که بایست راهی مدرسه می شد مانند دیگر همسالان و دوستانش به علت فقر شدید راهی کار در صحرا و دامداری گردید ولی از آنجائیکه رژیم ضد اسلامی ومردمی وابسته به امپریالیسم آمریکا ؛به علت خوش خدمتی به ارباب جهان خوارش بنا را بر این دیده بود که کشارزی و دامداری ما را به نابودی بکشاند شهید نیز مانند دیگر هموطنان ما به شهر مهاجرت می کند و در شهر ساری مشغول جوشکاری می شوند . در طول زندگی در شهر با توجه با اینکه ظلم و ستم را در زندگی روزانه اش لمس می کردند و در اثر برخوردهائی که با برادران متعهد مسئول داشته اند خیلی زودتر از روشنفکران به مکتب رفته مان که از فردای بعد از انقلاب رودر روی انقلاب اسلامی و امام ایستاده اند پا به دوران مبارزه می گذارند. با اوج گرفتن انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی آغاز تظاهرات ایشان نیز وسائل جوشکاری را رها کرده و روزانه در تظاهرات شرکت می کردند. با تشکیل کمیته ایشان مشغول خدمت شدند و مدتی در کمیته و بعد از آن با تشکیل شدن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به سپاه راه یافتند .با آغاز جنگ داخلی گنبد در لباس مقدس پاسداری به یاری برادران مسلمان ترکمن و بلوچ شتافتند . بعد از آن به فرمان امام که در رابطه با جنگ داخلی کردستان اعلام خطر کرده بودند ،مأموریت داده شد که به کمک برادران مسلمان و رزمنده کرد بشتابند ،و اواخر شهریور ماه ۱۳۵۹ با آغاز جنگ تحمیلی و حمله نظامی مزدوران بعثی به میهن اسلامیمان که به منظور شکست انقلابمان توسط آمریکا تدارک دیده بودند راهی غرب کشور شدند و به مدت شش ماه در جبهه های سرپل ذهاب ،و کور موش ،بازی دراز و... بر علیه کفر صدامی می جنگید و با اوج گیری فعالیتهای ضد انقلابی در داخل، از طرف گروهکهای وابسته به آمریکا به خاطر آشنائی به چگونگی برخورد با ضد انقلابیون و از نحوه عمل منافقانه آنها مشغول مبارزه در جبهه های داخلی گردید . بعد از ماهها فعالیت مستمر و موفق سرانجام در روز جمعه مورخه ۲۲/۸/۶۰ مطابق با ۱۶محرم ماه خون و شهادت طی درگیری مسلحانه با منافقین داخلی این مزدوران وطن فروش که وابسته به آمریکا می باشند ،در جنگل آمل شربت شهادت نوشید و به لقاء اللّه پیوست . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کاظمی، عزیز الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عزیزالله کاظمی : فرمانده گردان پیاده لشگر۲۱حمزه(ع)ارتش جمهوری اسلامی ایران سال ۱۳۲۸ در خانواده مذهبی و شیفته اهل بیت سلام الله علیه ودر محیطی ساده و روستایی در کرهرود اراک پا به عرصه وجود گذاشت. مقطع ابتدایی را در روستا زادگاهش و مقطع دبیرستان را در شهرستان اراک سپری کرد.

همزمان با تحصیل کار می کرد تا خرج تحصیلات خود را تامین نماید.در دوران کودکی و نوجوانی بیمارشد اما خدا خواست تا زنده بماند و به قول خود ش فدای اسلام شود.

پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده افسری شد. مقطع لیسانس علوم پایه نظامی و فوق لیسانس نظامی را در ارتش

گذراند.

بـا اینکه او نظـامی بودو بنا به خواست حکومت دیکتاتوری شاه می بایست در مقابل مردم بایسـتد ,اما هنگامی که حرکت و خروش مردم مسلمان در انقلاب اسلامی آغاز شد وشدت گرفت او نیز به صف مبارزین پیوست.

با دسـتور حضرت امام درسال ۱۳۵۷ محـل کـار ش را ترک و به اراک آمـد و پس از پیروزی انقلاـب وفرمـان مجـدد امام به محل خدمتش باز گشت. جنگ تحمیلی که آغاز شد بلافاصله به مناطق جنگی رفت .

او از تاریخ ۱۷/۷/۱۳۵۹ یعنی در بیسـتمین روز از شـروع جنگ تا لحظه شهادت درتاریخ۸/۷/۱۳۶۴ به طور مـداوم در منطقه جنگی حضوری فعال داشت .درتمامی عملیات که تا سال ۱۳۶۳ درمناطق جنوب که برای بیرون راندن دشمنان وتعقیب متجاوزین به حریم ایران سر افراز انجام شد , حضور ی فعال داشت .

در دو عملیات خیبر وبـدر زخمی شـدکه ترکش ها و آثار مجروحیت تا هنگام شـهادت در بـدنش باقی مانـده بود. بعد از جانفشانی ورشادتهای فراوان در جبهه های جنوبی به جبهه های غرب رفت. چیزی از ورود او به جبهه های غرب نگذشـته بود که خـدا اورا به سوی خود خواند و منطقه پسوه در جبهه های غرب شاهد عروج ملکوتی او شد. منابع زندگینامه :پرونده شـهید دربنیاد شـهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

کاظمی، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید کاظم کاظمی : قائم مقام فرماندهی اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلا می

در سال ۱۳۳۶ ه.ش در بخش «آرادان» شهرسـتان« گرمسار»، دیـده به جهان گشود. پس از گذرانـدن دوران کودکی در زادگاهش، در سن شش سالگی، به همراه خانواده به شهرستان «گرگان» نقل مکان کردند.

با توجه به نوع کار پدر که به شغل شریف کشاورزی مشغول بود، سید کاظم از همان ابتدا با مشکلات و سختیهای زندگی آشنا شد و از زمانی که خود را شناخت در کمک به خانواده کوتاهی نکرد.

او در خانواده ای مؤمن و متقی پرورش یافت و از همان دوران کودکی و نوجوانی، اهمیت خاصی برای ادای فرایض دینی و مذهبی قایل بود. در دوران تحصیل نیز دانش آموزی کوشا، فعال و اهل مطالعه بود.

علاقه شدیـدی به مطـالعه کتـاب داشت، از سن شانزده سالگی برایش از« قم» مجلات مـذهبی می فرسـتادند. او با تشـکیل کتابخانه کـوچکی به نـام «حر» بسیاری از کتابهـای مـذهبی ممنوعه (از نظر نظـام شاهنشـاهی) ماننـد کتـاب حکومت اسـلامی حضـرت امـام خمینی(ره) و رسـاله ایشـان را همراه زنـدگینامه ائمه اطهـار(ع) و ... جمع آوری در اختیار جوانان قرار می داد. در این دوران عوامل ساواک به وی مشکوک شده و به منزلشان یورش بردند و دستگیر گردید.

شهید کاظمی علاقه خاصی به روحانیت داشت و در گرگان با بعضی از علمای آن خطه در تماس بود و بیشتر اوقات فراغت خود را در مسجد و حوزه علمیه این شهر می گذراند.

در سال ۱۳۵۴ موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد. با توجه به وضعیت جسمانی، در همان سال به نظام وظیفه مراجعه و با دریافت معافیت پزشـکی از خـدمت سـربازی معـاف گردیـد. سـپس جهت کار و آمادگی برای ورود به دانشـگاه، به تهران عزیمت کرد. ابتـدا دوره

کوتاه مدت نقشه کشی ساختمان را پشت سر گذاشت و بعد از آن در سازمان تربیت بدنی استخدام شد.

در این ایام از طریق یکی از دوستان، با تعدادی از دانشجویان فعال دانشگاه مرتبط بود و در فعالیتهای مخفی دانشجویی شرکت داشت، تا اینکه دومین بار توسط ساواک دستگیر شد و به مدت ۱۰ روز در کمیته ضد خرابکاری نگه داشته شد و مورد اذیت و شکنجه قرار گرفت.

اوبا همه رنج ها و مشکلاتی که متحمل شد، با جدیت و پشتکار، موفق به قبولی در کنکور سال ۱۳۵۵ گردید، اما به دلیل وجود سوابق در سازمان امنیت، از ادامه تحصیل وی جلوگیری به عمل آمد. پس از چندی با کمک و تشویق پدرش برای ادامه تحصیل به «آمریکا» رفت و موفق به تحصیل به رشته مهندس مکانیک گردید، بعدها از طریق دوستان قدیمی اش به انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا راه یافت و در فضای جدید، فعالیتهای سیاسی – مذهبی خود را ادامه داد.

با توجه به شرایط خاص خارج از کشور و شکل مبارزه در آنجا، ایشان همزمان با قیام امت اسلامی ایران، در تظاهرات دانشجویی علیه رژیم منحوس پهلوی شرکت می کرد و از هر فرصتی در افشای ماهیت رژیم و پخش اعلامیه و ... بهره می جست. با اوجه گیری نهضت، تمام اوقات خود را صرف مبارزه کرد، که در نتیجه دوبار توسط پلیس آمریکا به دلیل همین فعالیتها دستگیر شد.

شهید کاظمی از جمله کسانی بود که در جذب و آگاه کردن جوانانی که برای ادامه تحصیل به آمریکا می آمدند، نقش موثری داشت. به دلیل زحمات و تلاش مخلصانه و شبانه روزی، وی را به عنوان معاون انجمن اسلامی ایالت محل زندگی انتخاب کردند، که بعدها مسئولیت همین انجمن به عهده او گذاشته شد.

از نکات بارز زندگی مبارزاتی وی، بینش عمیق فکری و شناخت حرکتهای سیاسی اوست که در این مرحله ایشان در کنار مبارزه با رژیم شاهنشاهی، از مبارزه با گروهکهای منحرف چپ، راست و التقاطی نیز غافل نبود و با توجه به ارتباط نزدیک و تنگاتنگی که با آنها داشت، دقیقاً به ماهیت ضداسلامی و انسانی و منفعت طلبی آنان پی برد و شناخت عمیقی از آنها به دست آورد.

ایشان در نامه ای از (آمریکا) خطاب به خواهر و برادران می نویسد:

مواظب گروهکها باشید، مبادا در دامان آنها بیفتید، با تمام توان از امام خمینی(ره) پیروی کنید که اسلام راستین در وجود این مرد خدا نهفته است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دوازدهم اسفند سال ۱۳۵۷، تحصیل در خارج کشور را رها کرده و به میهن اسلامی بازگشت و با شور و شعف وصف ناپذیری در خدمت انقلاب شکوهمند اسلامی قرار رفت.

سید کاظم در فروردین سال ۱۳۵۸ با گذراندن دوره آموزش عمومی سپاه در پادگان امام علی(ع) به عضویت سپاه در آمد و پس از اتمام دوره، با توجه به اینکه کردستان توسط ضدانقلاب دچار آشوب شده بود به نقده اعزام گردید. او در این ماموریت تجربیات ذیقیمتی در ارتباط با کار اطلاعاتی و مبارزه با ضدانقلاب کسب کرد و بعدها با همین تجارب، مسئولیتهای خطیری را به عهده گرفت. با بازگشایی دانشگاهها، ایشان در اولین کنکور سراسری بعد از انقلاب (که در سال ۱۳۵۸ برگزار شد) شرکت کرد و در یکی از رشته های علوم انسانی دانشگاه تهران پذیرفته شد. او با حضور در محیط دانشگاه، اوضاع را نامساعد یافت و احساس کرد که دانشگاه جولانگاه مشتی فریب خورده شده است. برایش قابل تحمل نبود که به نام فعالیت دانشجویی و آزادی، مقاصد استکبار جهانی از طریق عده ای بازی خورده که اعتقادی به اسلام و نظام نداشتند، دنبال شود. لذا دست به کار شد و تلاش همه جانبه ای را در جهت افشای چهره گروهکهای از خدا بی خبر خصوصاً پیشگام، پیکار، توده، راه کارگر، منافقین و ... با کمک دانشجویان مسلمان و مومن و وفادار به نظام شروع کرد.

یکی از دوستان دوران دانشجویی ایشان عنوان می کند:

در شرایطی که گروهکها با ائتلاف قبلی به منظور به دست گرفتن جو دانشگاه قصد داشتند اعضای شورای دانشکده را به اصطلاح در جوی دمکراتیک و آزاد، از طریق انتخابات مشخص کنند – تا بتوانند بر امور دانشگاه و دانشجویان مسلط شوند و دانشگاه را به

سنگری علیه انقلاب و نظام تبدیل نمایند – او در آگاه سازی دانشجویان نقش به سزایی ایفا کرد.

نقل می کنند، در جلسه ای که همه حضور داشتند و قرار بود پس از مشخص شدن اسامی کاندیداهای رای گیری صورت پذیرد، ایشان با شجاعت و صلابت برخاست و با قاطعیت گفت:

ما نه شما را قبول داریم و نه انتخابات را.

بدین ترتیب آنها را در به اجرا گذاشتن نقشه شوم و از قبل طراحی شده شان ناکام گذاشت.

در جریان اشغال لانه جاسوسی، هنگامی که آمریکای جنایتکار با کمک عوامل داخلی اش در جهت آزادی گروگانها تلاش می کرد و بیم آن می رفت که هر لحظه اتفاقی رخ دهد، این شهید بزرگوار با کمک دانشجویان انجمن اسلامی دانشکده، شبها تا صبح در هوای سرد اطرف جاسوسخانه، بیتوته کرده و رفت و آمدها را تحت نظر داشت. «شهید کاظمی» پس از مراجعت از ماموریت کردستان با تعدادی از برادران جان برکف و مخلص انقلاب و سپاه، واحد اطلاعات را با تشکیلات منسجمی پایه ریزی کرد. در آن زمان مسئولیت تشکیلات گروهکهای چپ گرا به عهده ایشان گذاشته شد. او با آشنایی و شناختی که از جریانات فکری و مشی گروهکهای الحادی داشت و جدیت و پشتکاری که در به دست آوردن ترفندها و تاکتیکهای آنان از خود نشان داد، توانست به توکل به خدا، شیوه های جدید این منحرفین را برای تخدیر افکار جوانان و جدایی آنان از دین و به کار گیریشان در مقابل انقلاب و مردم شناسایی کند. او با افشار چهره واقعی آنها، اذهان افراد فریب خورده را کاملاً ـ روشن و آنان را به دامان اسلام باز می گرداند.

سعه صدر و گفتگوهای دوستانه و محبت آمیز ایشان و سایر برادران واحد اطلاعات با افراد دستگیر شده وابسته به گروهکها و همچنین تسلط این عزیزان به دیدگاههای فکری و تاکتیکهای کاری آنها، همه و همه باعث شد که اعضاء و طرفداران چشم و گوش بسته، در فاصله کوتاهی دست از عقاید و مواضع سیاسی خود برداشته و به اهداف شوم سازمانهای وابسته به استکبار و اذنابش پی ببرند و همکاری خود را با سپاه اعلان نمایند، آنها وقتی برخوردهای صادقانه و دلسوزانه را از افراد مخلصی چون شهید کاظمی می دیدند خجل و شرمسار می شدند که چگونه با بی اطلاعی از اسلام و عقاید پوچ مارکسیستی و مادی خودشان، آلت دست عده ای ریاست طلب و وابسته به بیگانه قرار گرفته و در برابر امت انقلابی و حزب الله قد علم کرده و راه طغیان و مقابله با نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را در پیش گرفته اند.

گروهکهای مزدور برای فریب طرفدارانشان القاء می کردند که جوانان حزب الهی و سپاهی توان کار اطلاعاتی را ندارند و با کمک عوامل سابق ساواک و افسران اطلاعاتی شهربانی رژیم شاه و حمایت عوامل خارجی دیگر کار می کنند تا بر روی ضعفهای خودشان سرپوش گذاشته و مرگ تدریجی و اضمحلال تشکیلات و گروهشان را از دید اعضاء و هواداران، مخفی نگاه دارند.

برای پی بردن به ارزش زحمات و تلاشهای شبانه روزی این شهید بزرگوار، قسمتی از خاطرات یکی از مسئولین سپاه که مربوط به اوج فعالیت گروهکها و بیان نقش واحد اطلاعات سپاه می باشد را با هم مرور می کنیم:

«... به یاد دارم که در آن مرحله، اولین گوهی که بعد از گروهک فرقان ضربه خورد، یکی از گروههای چپ (که الان به خاطر ندارم کدامشان بود) بود، اینها هم تجربه منافقین را داشتند و هم شگردها و شیوه های خاص خودشان را مغرورانه به این امر مدعی بودند و دیگر گوهکها را نصیحت می کردند که ضربه خواهید خورد، زیرا روش صحیح مبارزه را نمی دانید و در برخورد با رژیم، پیچیدگی به خرج نمی دهید و ...

اما به لطف خدا و تلاش مخلصانه این شهید بزرگوار و همکارانش در نفوذ به درون این گروهکهای پوشالی، ضربات کاری و موثری از سوی سربازان گمنام آقا امام زمان(عج)، به مرکزیت تشکیلات آنها وارد گردید و در فاصله کوتاهی بساط این گروهکهای الحادی برچیده شد.»

ایشان در ارتباط با اضمحلال دیگر گروهکهای چپ مانند اکثریت و رنجبران و ... نیز نقش مهمی داشت و پشتکار و جدیت چنین برادران مخلصی باعث شد که با انجام کار اطلاعاتی حساب شده و دراز مدت، آخرین ضربه به تشکیلات حزب توده نیز وارد آید. در آن موقعیت به دلیل گستردگی توطئه دشمنان و حجم سنگین کار، اکثر برادران واحد اطلاعات از جمله این شهید والامقام، فرصت سرکشی از خانواده هایشان را نیز ماه به ماه پیدا نمی کردند.

به گفته کارشناسان، سپاه در برخورد با گروهکهای ملحدی که به رغم خود در طی سالیان متمادی تجربه مبارزاتی کسب کرده و از سوی سرویسهای اطلاعاتی نیز تغذیه می شدند با ظرافت و قدرت عمل نموده به گونه ای که همه شاهد بودند به قدرت الهی چگونه این گروهکهای معاند را چون برف در برابر خورشید انقلاب ذوب نمود و ارکان حیاتشان توسط پاسداران جان بر کف انقلاب اسلامی و در پرتو انوار قدسی حضرت امام خمینی(ره) فروریخته و پرونده سیاهشان برای همیشه بسته شد.

سردار فرماندهی محترم کل سپاه در این ارتباط می گویند:

شهید کاظمی از برادران قدیمی و مخلص سپاه و یکی از افرادی است که در شکل گیری سازمان اطلاعاتی کشور نقش به سزایی داشته است.

در آن زمان با اینکه حداقل فرصت برای آموزش و کادر سازی و تهیه مقررات وجود داشت، در سایه مجاهدتها و تلاش شبانه روزی افرادی مثل این سردار گمنام و دلاور اسلام، تشکیلات اطلاعات شکل گرفت و در بحرانهای اول انقلاب (بخصوص سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰) عظمت و اقتدار انقلاب و اسلام در دنیا به نمایش گذاشته شد. پس از گذراندن مراحل مختلف مسئولیتی در واحد اطلاعات سپاه و کاهش تهدیدهای داخلی، به درخواست استانداری سیستان و بلوچستان و موافقت فرماندهی سپاه به این استان عزیمت کرد و در سمت معاونت سیاسی – امنیتی استانداری سیستان و بلوچستان مشغول کار شد.

شهید کاظمی در این استان زحمات زیادی را متحمل گردید و در مبارزه با اشرار و قاچاقچیان مواد مخدر تلاش همه جانبه ای را انجام داد. پس از اتمام ماموریت در این منطقه محروم، وزارت کشور و جهاد سازندگی از او تقاضای همکاری کردند. اما هیچ یک از این پیشنهادات، نمی توانست روح پرتلاطم او را اقناع سازد و با آنکه به وجود وی در آنجا نیاز داشتند مجدداً به سپاه بازگشت و با همان شور و اشتیاق اولیه در سمت سرپرستی واحد اطلاعات و عضو شورای عالی سپاه فعالیت شبانه روزی خود را ادامه داد و تحرک قابل توجهی در شبکه اطلاعاتی سپاه ایجاد نمود.

سید علاقه خاصی به جبهه و رزمندگان اسلام داشت. در مواقع ضروری خصوصاً هنگام عملیاتها حضوری فعال داشت و برای اینکه از موقعیت مکانی و خطوط دفاعی رزمندگان دقیقاً آگاهی پیدا کند، در خطوط مقدم جبهه حاضر می شد ودر مقابل برادرانی که می گفتند نیازی نیست شما به خط بیایید، می گفت:

آنچه انسان با چشم خود ببیند بهتر می تواند تصمیم گیری کند، تا اینکه روی کاغذ برایش توضیح دهند. او به راستی از سربازان گمنام امام زمان(عج) در سپاه بود، نسبت به ائمه اطهار(ع) عشق و علاقه خاصی داشت. زیارت عاشورا را همیشه می خواند. با قرآن مانوس بود. صبح ها بدون تلاوت قرآن از خانه خارج نمی شد. نسبت به حضرت امام خمینی(ره) شناختی عارفانه داشت. به ایشان عشق می ورزید و وقتی نام امام را می بردند، چهره اش برافروخته می شد.

یکی از مسئولین اولیه ایشان نقل می کند:

هرگاه به او کاری واگذار می شد و می خواستیم از انجام آن مطمئن شویم، می گفتیم که این ماموریت قلب امام را شاد می کند و وقتی خبر آن به حضرتشان برسد تبسم بر لبان ایشان می نشیند. او خنده ای می کرد و می گفت: همه ما فدای یک تبسم امام. و تا پای جان می ایستاد و آن کار را به نتیجه می رساند.

ایشان مانند رودی خروشان و دریایی متلاطم در تکاپو و تلاش و حرکت بود.

اساس جدیت او، ایمان، عشق و علاقه به اسلام، انقلاب، امام و مردم مستضعف و مظلوم بود.

شهید کاظمی فردی خاکی، مردمی، خوش برخورد، متواضع، خودمانی، صریح اللهجه، انتقادپذیر و در کار و مسئولیت جدی، قاطع، صبور و مقاوم بود. هیچ گاه به واسطه مشکلات، از زیر بار مسئولیتها شانه خالی نمی کرد و سعی می کرد با مشکلات دست و پنجه نرم کند.

او عموماً به تـدبیر، راه حل مناسبی جهت رفع موانع پیدا می کرد. زود از کوره در نمی رفت و کمتر دیده می شد که عصـبانی شود، همواره چهره ای خندان و بشاش داشت.

کارهایش را روی نظم و انضباط انجام می داد و برای بیت المال اهمیت و حساسیت خاصی قایل بود.

نحوه برخورد و سلوک او با اقوام و دوسـتان و همکاران باعث شـده بود که مورد علاقه و احترام همه باشـد. نسبت به والـدین خود احترام و محبت وافری داشت و هیچگاه جلوتر از آنها قدم برنمی داشت.

بنا به اظهار برادران، ایشان وصیتنامه اش را همزمان با بمباران مسجد جامع خرمشهر نوشت.

او همواره به مادرش می گفت:

شما باید مانند مادر وهب باشید، اگر من به راه اسلام نرفتم، شیرتان را حلالم نکنید.

بینش سیاسـی خوبی داشت و از قـدرت تجزیه و تحلیل بالایی برخوردار بود. او اخبار جهان اسـلام و دنیا را با دقت دنبال می کرد و نسـبت به موقعیت انقلاب اسـلامی به خوبی واقف بود. نقش رهبر را به عنوان ناخـدای کشتی، خوب می فهمیـد و به جایگاه و نقش روحانیت معظم در انقلاب آگاه بود. در یک کلام، لحظه لحظه زندگی و حیات او عشق بود تبعیت از ولایت.

سردار فرمانـدهی محترم کل سپاه در مراسم تشییع پیکر این سـردار رشـید اسـلام او را پاسـداری نمونه و واجد تمامی خصوصـیات اخلاقی یک انسان خالص و وارسـته توصـیف کردند. در سحرگاه روز دوم شهریور ماه سال ۱۳۶۴ و همزمان با شـهادت مولا و جد بزرگوارش امـام محمـد باقر(ع)، همراه تعـدادی از برادران رزمنـده جهت بازدیـد از خطوط مقـدم جبهه جنوب در منطقه طلاییه، از طریق آب در حال حرکت بودند که بر اثر اصبت ترکش گلوله توپ به سختی مجروح و به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

شهید حسینی فرمانده تیپ اطلاعات که در لحظه شهادت کنار او حضور داشت، چنین نقل کرده است:

وقتی در داخـل قـایق، ترکش به سـر شـهید کـاظمی اصابت نمود، از جای خود برخاست و دسـتها را به سوی آسـمان بلنـد نمود و با خدایش راز و نیاز کرد و لحظه ای بعد در کف قایق به سجده رفت و آنگاه شهید شد.

بدین گونه شهید دیگری از تبار حسینیان زمان و از سلاله رسول الله(ص) به صف عاشوراییان پیوست و در محضر حق ماوا گرفت و به فوز ابدی دست یافت.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران تهران وسمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کاظمی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد کاظمی

محل تولد : کرکوک

شهرت

تابعیت : عراق

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

در شهر «کرکوک» واقع در شمال عراق و دقیقاً در منطقه «تسعین» متولد شدم و در همانجا دوره ابتدائی، راهنمائی و دبیرستان را سپری کردم. بعد از آن در دانشکده به عنوان «کلیة التربیه» در رشته شیمی قبول شدم. در این دانشگاه، طلاب به عنوان معلم شیمی در دوره راهنمائی و دبیرستان فارغ التحصیل می شوند ولی در سال ۱۹۹۱م در اثر نافرجامی قیام مردم عراق که در آن شرکت کرده بودم؛ دانشکده را در آخرین ترم ترک کردم و به جمهوری اسلامی پناهنده شدم.

در ایران بعد از دو سال خدمت در لشگر «بدر» در سال ۱۹۷۲ وارد حوزه علمیه قم شدم و در مدرسه «شهید صدر» که زیر نظر: (آیت الله حائری) است مشغول تحصیل شدم و بعد از سه سال تحصیل در این مدرسه به مدرسه «اهل البیت» که زیر نظر (شیخ شهید مهدی عطار) بود؛ منتقل شدم. در این مدرسه بقیه کتاب لمعه را تمام کردم و پیش از آن، مکاسب محرمه را با «قسم اول حلقه ثالثه شهید صدر» به اتمام رساندم.

در سال ۱۳۷۸ بعد از قبولی در امتحان ورودی، مشغول دوره فوق لیسانس در رشته: «فلسفه و کلام» در مدرسه (عالی امام خمینی ره) مشغول تحصیل شدم و در سال ۱۳۸۱ این دوره را به اتمام رساندم و پایان نامه که با عنوان: «الخلود فی الجهنم عند المفسرین و المتکلمین و الفلاسفه» نوشته بودم و نمره عالی ۱/۱۹ گرفتم که این پایان نامه مورد پسند مرکز جهانی علوم اسلامی واقع شد و آن را در سال ۱۹۸۳ به عنوان کتاب چاپ کرده است.

در سال ۱۳۸۴ بعد از قبولی در امتحان ورودی در دوره دکتری در رشته: «فلسفه اسلامی» در مدرسه (عالی امام خمینی ره) مشغول تحصیل شدم و تا الان مشغول درس در این دوره هستم. قبل از دوره دکتری مشغول یک بحث تحقیقی شدم با عنوان: «تفکر در کتاب و سنت و مقصود از تفکر واژه تفکر نه روش تفکر» و این بحث بعد از فیش برداری فصل بندی شده است و قبل از شروع به نگارش دوره دکتری مطرح شد و مجبور شدم نگارش این بحث را به آینده موکول کنم.

کاظمی، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا احمد کاظمی، در ۱۲۶۶ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه عالی علوم سیاسی شد و از آن مدرسه فارغ‌التحصیل گردید و به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد. چندی در مرکز اتاشه اداره تشریفات بود، بعد به وزارت معارف انتقال یافت و ریاست اداره معارف کرمان را عهده‌دار گردید. پس از دو سال توقف در کرمان به تهران منتقل شد و به وزارت دارائی رفت. به اقتضای جوانی در حزب دموکرات از اعضای فعال بود و با کمک حزب مزبور در وزارت دارائی مشاغلی گرفت. در ۱۳۰۱ با علی اکبر داور نزدیک شد و در تأسیس حزب رادیکال او را همراهی نمود و در جریان خلع قاجاریه و سلطنت رضاخان پهلوی، از افراد فعال بود. در ۱۳۰۴ عضو مجلس مؤسسان شد. در ۱۳۰۶ داور او را با رتبه‌ی ۹ قضائی به معاونت وزارت عدلیه منصوب نمود و چند سالی در آنجا بود. بعد معاون وزارت مالیه شد.در ۱۳۱۱ والی کرمان و بلوچستان گردید و یک سال و چند ماه در آن سمت باقی ماند و از آنجا از طرف داور وزیر مالیه دادستان دیوان محاسبات شد و چند سال در سمت مزبور برقرار

بود. در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی از کرمان وکیل شد. در ۱۳۳۲ مجددا به استانداری کرمان انتخاب گردید. کاظمی مردی زرنگ، فعال و زدوبندچی بود. ترقیات او مدیون حمایت‌های داور و تیمورتاش بود. در ۷۵ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاظمی، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ناصر کاظمی : قائم مقام فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ۱۲ خرداد ۱۳۳۵ در خانواده ای مذهبی در« تهران» چشم به جهان گشود. پس از دوران طفولیت، با گذشت ایام، خصوصیات اخلاقی و انسانی وی آشکارتر شد و در بین دوستان و هم سن و سالهای خود به خوبی می درخشید. از همان ابتدای زندگی با قشر محروم جامعه ابراز همدردی می کرد و سعی داشت با کودکان فقیر و محروم در پوشیدن لباس و کفش یکسان باشد. با وجود سن کم می گفت: من دوست ندارم لباس نو بپوشم در صورتی که بچه های دیگر از آن محرومند.

پس از ورود به دوره دبیرستان شور و شوق بیشتری نسبت به اسلام در وی ایجاد شد و توجه به دانش اندوزی و مطالعات مذهبی، در او اوج گرفت. او تلاش وافری در به کارگیری اندوخته های مذهبی اش در عرصه عمل داشت. شهید« کاظمی» با اتمام دوره متوسطه – به دلیل حاکمیت سیاه رژیم منحوس پهلوی – تمایلی به رفتن سربازی نداشت، برای ورود به دانشگاه نام نویسی کرد و در رشته‌های پیراپزشکی و تربیت بدنی نیز پذیرفته شد. پس از ورود به دانشگاه، با وجود نیاز شدید جامعه به کار فرهنگی، تنها به درس خواندن اکتفا نکرد و شغل شریف معلمی را در کنار تحصیل برگزید تا از این راه دینش را نسبت به جامعه ادا کند. او به جهت علاقه‌ای که به قشر محروک داشت فعالیت فرهنگی خود را متوجه مدارس جنوب شهر تهران نمود و با درآمد مختصری که از این راه به دست می‌آورد به تهیه کتب و جزوه‌های دینی برای شاگردانش می‌پرداخت و به تشویق دانش آموزان در مباحث دینی، اجتماعی و سیاسی می‌پرداخت.

ناصر ضمن پی بردن به ماهیت آمریکایی رژیم شاه، از سال ۱۳۵۶ به مبارزات سیاسی خود شدت بخشید و در شمار جوانان فعال و انقلابی مسلمان قرار گرفت.

در همین سال بود که به دلیل فعالیتهای سیاسی در دانشگاه و به آتش کشیدن پرچم آمریکا در موقع ورود ورزشکاران آمریکایی به ورزشگاه صد هزار نفری (آزادی)، از طرف ساواک شناسایی و بعد از دستگیری به ژاندارمری تحویل داده شد و از آنجا به دادگستری منتقل و در نهایت در زندان قصر محبوس گردید. پس از چندی با اوج گیری انقلاب و فشار ملت مسلمان ایران بر رژیم جنایتکار پهلوی، ناچار او را همراه جمعی از زندانیان سیاسی آزاد کردند، به این امید که دیگر در فعالیتهای سیاسی شرکت نخواهد کرد، اما او نه تنها از مبارزات سیاسی علیه رژیم کناه گیری نکرد، بلکه به صورت فعالتری به صحنه مبارزه وارد شد. بنا به وظیفه شرعی و انقلابی خود در حفظ و حراست از دست آوردهای عظیم انقلاب اسلامی از خرداد ماه سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد. او پس از طی دوران آموزش نظامی در صحنه عمل از چنان تبحر و تجربه‌ای برخوردار شده بود که طرحهایش تحسین فرماندهان مجرب نظامی را بر می انگیخت. پس از گذراندن آموزش مختصر نظامی راهی دیار محروم سیستان و بلوچستان شد و حدود چهار ماه در شهرستان زابل به فعالیت پرداخت. با توجه به محرومیت منطقه، در این مدت، تمام

توانش را مصروف خدمت به مردم مستضعف آن منطقه کرد. با اوج گیری توطئه های شیاطین شرق و غرب و ایادی داخلی آنان که با سوء استفاده از عنوان خلق عرب برای در هم شکستن اتحاد مرددم ایران و به منظور خاموش کردن شعله های فروزان انقلاب اسلامی و جلوگیری از صدور آن، به احساسات ناسیونالیستی و قومیت گرایی دامن زدند، به اتفاق دیگر همرزمانش برای رویارویی با توطئه تجزیه خوزستان راهی خرمشهر شد و تا پایان این غائله در آنجا ماند. پس از خنثی شدن غائله خوزستان به لحاظ موقعیت حساس کردستان و ایجاد آشوب و ناامنی توسط گروهکهای مزدور آمریکایی (کومله و دمکرات) بنا به پیشنهاد شهید «محمد بروجردی» (فرمانده وقت سپاه کردستان) به همراه چند نفر از برادران جان برکف در ۱۷ دی ماه ۱۳۵۸ به «پاوه »رفت. این شهر که در شهریور ماه توسط شهید دکتر «مصطفی چمران» آزاد و پاکسازی شده بود، دوباره در اثر سازش و خیانت عوامل دولت موقت به دست ضدانقلاب افتاده بود و جاده های آن به کلی نا امن بود، که ناچار برای وورد و خروج از شهر از بالگرداستفاده می شد.

شهید« کاظمی »فعالیت خود را در این شهر با سمت فرماندار و در کنار آن اداره امور روابط عمومی سپاه آغاز کرد و از آنجا که هنگام وورد، نیتی جز پاکسازی منطقه از لوث وجود اشرار و خدمت به مردم محروم آن دیار نداشت، برنامه هایش را با توکل به خدا و عزمی راسخ و با فعالیت شبانه روزی آغاز کرد و آن را با اعتماد و اعتقاد به نقش سازنده مردم و شناخت کلی از منطقه مبتنی ساخت. در این مدت بر اثر شایستگی، لیاقت و مدیریتی که از خود نشان داد، علاوه بر فرمانداری، به فرماندهی سپاه پاوه نیز منصوب شد. او اغلب بعد از نیمه شب،که کارهایش تمام می شد، با مسئولین و کارمندان جلسه می گذاشت و به حل مشکلات آنان می پرداخت.

شهید کاظمی آن بزرگ مردی که شور حسینی در سر و عشق خمینی(ره) در جان داشت، با علاقه وافر نسبت به مستضعفین کرد، هستی خود را وقف حفظ این خطه خونرنگ میهن اسلامی کرده بود و برای زدودن آلودگیها و ایجاد امینت و پاکسازی منطقه، بی امان با ضدانقلاب مبارزه می کرد.

او از اینکه قسمتهای قابل ملاحظه از سرزمین و جاده های کردستان در حاکمیت ضدانقلاب قرار داشت بشدت رنج می برد، تا اینکه تصمیم گرفت از طریق ایجاد وحدت بین ارتش و سپاه و به میدان آوردن هر چه بیشتر نیروهای بسیجی و پی ریزی یک سلسله عملیات دامنه دار، تمام مناطق تحت اشغال ضدانقلاب را از کف آنان خارج سازد، که در پرتو عنایات و امدادهای الهی به توفیقات قابل ملاحظه ای دست یافت.

او معتقد بود مناطق کردنشین باید به وسیله خود مردم بومی آزاد و پاکسازی شود، بنابراین به تشکل و سازماندهی نیروهای بومی پرداخت و با همکاری برادران اعزامی، موفق به پاکسازی جاده پاوه و سپس منطقه نوربان و قشلاق شد که این خبر در منطقه انعکاس وسیعی داشت.

در بهار ۱۳۵۹ با یک حمله بسیار متهورانه با همکاری مردم بومی، «باینگان» را پاکسازی کرد و به منظور پاکسازی منطقه «نوسود»، در خرداد ۱۳۵۹ طی اطلاعیه ای از مردم منطقه درخواست کرد که خود را به پاوه برسانند. متعاقب آن، فرهنگیان، کارمندان و کسانی که اعتقاد راسخ به حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران داشتند، شبانه و به صورت مخفی خود را به« پاوه» رساندند. در اوایل همان سال، پس از سازماندهی نیروها، عملیات موفقی را انجام داد. در بازگشت از منطقه عملیاتی، شهید کاظمی مورد اصابت تیر قرار گرفت و مجروح شد. پس از دو ماه بستری و بازگشت مجدد به منطقه، اقدام به پاکسازی مناطق نودشه، نیسانه، نروی، نوسود، کله چنار و شمسی کرد و پس از یک سال و نیم تلاش بی وقفه، به« سنندج» اعزام و مسئولیت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «کردستان »را عهده دار شد. دراین سمت نیز فعالیتهای درخشانی را انجام داد که پاکسازی مناطق حساس و استراتژیک مانند جاده بانه – سردشت، کامیاران، مریوان، تکاب، صائین دژ، آزادسازی بوکان، سد بوکان و عملیات دیگر از آن جمله اند. می توان گفت: تمامی سرزمین کردستان و جای جای مناطقی که به قدوم مبارك این شهید شیردل مزین گردیده، خاطرات دلاوریها و

مجاهـدات وی را گواهی می دهد. بزرگواری، سلحشوری و ایستادگی او در کنار مردم مظلوم و مسلمان کرد و عشق او به مردم و جـدا نمودن آنان از صف ضدانقلاب باعث شد تا علاقه مردم تحت ستم منطقه هر روز نسبت به وی زیادتر شود، تا جایی که مردم نام «ناصر» را بر روی کودکانشان می گذاشتند و به این نام افتخار می کردند.

تکیه کلام او این بود:

باید صفوف ضدانقلاب با مردم جدا شود. با ضدانقلاب با قاطعیت و با مردم محروم و مستضعف کرد، با مهربانی هرچه تمامتر رفتار شود.

شهید کاظمی مجاهدی نستوه، فرماندهی توانا، برادری دلسوز برای مردم، آموزگاری شریف و الگویی مناسب برای دوستان و همرزمانش بود. تبسم همیشگی و زیبایش که به موعظه دیگران و ذکر شهدا و توصیف بهشت می پرداخت، زبانزد نیروهای تحت امر ایشان بود.

او با اطمینان و محکم سخن می گفت. همواره سعی می کرد قبل از شروع هر ماموریت، تمامی نیروهای عملیاتی و واحدهای پشتیبانی را به دقت توجیه کرده و وظایف هر یک را ابلاغ کند. به آنها روحیه می داد و در عرصه نبرد نیز خود پیشاپیش آنان حرکت می کرد و این اقدام او قوت قلب رزمندگان بود.

او فردی باهوش، بصیر، شجاع، جدی، قاطع و دوست داشتنی بود. همیشه با یاد خدا وارد عمل می شد و در انتظار شهادت بود. ضدانقلاب از سرسختی و شجاعت وی به ستوه آمده بود و به واقع یکی از مظاهر درخشان (اَشِداء علی الکفار، رحماء بینهم) بود. به قول برادران: کردستان بی نام بروجردی و کاظمی ها غریب است.

او معتقد بود که هرکس مسئول کاری شد موظف است بر کار زیردستان خود نظارت کامل داشته باشد و خود این چنین بود.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران تهران،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کاظمیان، نورالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نورالله کاظمیان : فرمانده پشتیبانی رزمی محور مقدادلشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سومین فرزند خانواده کاظمیان بود.یکم مرداد ماه سال ۱۳۳۱ در روستای رادکان در شهرستان چناران متولد شد.

قبل از دبستان به مکتبخانه رفت و قرآن را فرا گرفت و از کودکی به ورزش علاقه داشت. از خصوصیات بارز شهید در این دوران، زود جوشی او بود که این صفت باعث می شد دوستان زیادی داشته باشد و بسیاری را شیفته اخلاق خود کرده بود. سال اول ابتدایی را در مدرسه کمال الملك و سالهای بعد را در مدرسه ۱۵ بهمن گذراند. برای ادامه تحصیل وارد دبیرستان جلیل نصیرزاده شد.

در دوران دانش آموزی فعالیتهای چشمگیری در زمینه ورزشی و امور مذهبی داشت و از نظر اخلاقی برای شاگردان الگو بود. نور الله در تیم های منتخب آموزشگاه ها در رشته های والیبال، هندبال، فوتبال و دو و میدانی حضوری فعال داشت. به دلیل استعداد فراوان در رشته هاکی، در این رشته مشغول فعالیت شد. بین سالهای ۱۳۴۹-۱۳۵۱، عضو تیم هاکی استان خراسان بود و در سال ۱۳۵۲ عضو تیم ملی هاکی ایران شد و در مساقات آسیایی سال ۱۳۵۳ که در تهران برگزار می شد، شرکت کرد.

پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۵۴، به سربازی رفت .او در پادگان مشهد در آگاه کردن و ایجاد زمینه روشنفکری سربازان، نقش به

سزایی داشت و با وجود این از ورزش غفلت نمی کرد، به طوری که در دوران سربازی در مسابقه «دو موانع با تجهیزات» بین نیروهای مسلح دراستان خراسان به مقام نخست دست یافت و در سطح کشور مقام سوم را به خود اختصاص داد.

قبل از انقلاب نیز با توجه به زمینه مذهبی که در وجودش متبلور بود، در پایگاه های مساجد امام حسن مجتبی(ع) و کرامت که زیر نظر روحانیت مبارز اداره می شد، مشغول فعالیت شد و فعال ترین فرد در پخش پیامها و اعلامیه های حضرت امام خمینی بود.

پس از اخذ دیپلم و گذراندن دوران سربازی از آنجایی که شهید کاظمیان ورزش را بهترین وسیله برای رسیدن به هدف الهی خود یعنی تربیت جسمی و روحی نسل آینده می دانست، در کسوت مربی به خدمت آموز و پرورش در آمد.

با شکل گرفتن انقلاب، برای سازماندهی نیروهای مردی با توجه به ابتکار عمل و نظم خاصی که در کارهایش داشت، در کمیته، که نهادی برخاسته از متن توده های مردم بود، به فعالیت پرداخت و در هر کاری پیشقدم بود. حتی در بنیان گذاری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در مشهد نقش موثری داشت و یکی از بازوهای پر توان سپاه بود.

زمانی که شهید لباس مقدس پاسداری را به تن کرد، بسیار مقید بود و برای این لباس حرمت قائل بود. انجام دادن هر عمل و رفتن به هرجایی را زیبنده این لباس نمی دانست و ارزشش را معادل لباس روحانیت می دانست.

او در سال ۱۳۵۹ ازدواج کرد که مدت زندگی مشترک آنها ۵ سال بود و ثمره این ازدواج دو دختر به نام های مهدیه و شیما می باشند.

ازدواج شهید همزمان با غائله گنبد بود که شهید از همان روزهای اول عازم مناطق درگیری شد.

برای اولین بار در سن ۲۷ سالگی به جبهه اعزام شد. او شرکت در جنگ را یک وظیفه دینی، مذهبی و اجتماعی می دانست. در آغاز جنگ با عنوان شکارچی تانک معروف بود. نسبت به وجب به وجب این کشور اسلامی عشق می ورزید، تا جایی که با شروع فتنه توسط استکبار جهانی در کردستان، از جمله کسانی بود که در کنار همرزمش شهید چمران، برای مبارزه سر از پا نمی شناخت. سمتهای مختلف از جمله: معاونت تربیت معلم، مسئول تربیت بدنی آموزشگاه های ناحیه ۳ مشهد با حفظ سمت و معاونت ستاد پشتیبانی جنگ را در آموزش و پرورش خراسان عهده دار بودند. مدتی نیز فرماندهی سپاه مستقر در حرم مطهر امام رضا (ع) را به عهده داشت. مدتی در ستاد مبارزه با مواد مخدر فعالیت می کرد. در تیپ امام صادق (ع) نیز خدمت می کرد و در سازماندهی آن نقش داشت و در آن تیپ، در چندین عملیات شرکت داشت.

در آموزش و پرورش با عنوان «معاونت جنگ» فعالیت زیادی در خصوص جذب و اعزام نیرو به منطقه داشت. در زمینه تهیه امکانات تحصیلی رزمندگان در منطقه تلاش می کرد. همه این فعالیتها روح او را اقناع نمی کرد، لذا عزم بازگشت به منطقه کرد.

مسئولان آموزش و پروزش اصرار داشتند که مانع از اعزام او شوند، چرا که معتقد بودند وجودش برای ترغیب نیروها و اعزام آنها به جبهه بسیار ضروری است و ایشان به شرطی حاضر به ماندن شد که اجازه دهند در عملیات شرکت کند. در ستاد جنگ خراسان نیز به خدمت مشغول بود. نور الله مسئول پادگان ۹۲ زرهی اهواز نیز بود.

او تابع محض ولایت بود. آنچه را که ولایت ترسیم می کرد، پیرو بی چون و چرای آن بود.

وقتی برادرش علی‌رضا کاظمیان شهید شد، نور الله در منطقه بود. برای انتقال پیکر علی‌رضا به محور عملیاتی رفت و پیکر برادرش را به مشهد انتقال داد. روز بعد به منزل آمد و موضوع شهادت برادرش را عنوان کرد و با لبخند گفت: علی‌رضا را داماد کردیم. او با متانت و صبری باور نکردنی این خبر را به افراد خانواده داد.

نور الله کاظمیان در تاریخ ۲۳ دی ماه سال ۱۳۶۵ در عملیات پیروزمندانه کربلای ۵ که فرمانده پشتیبانی رزمی محور مقداد بود، در منطقه عملیاتی شلمچه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

کافی الکفاهٔ طالقانی، اسماعیل

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جنـاب اسـماعیل بن عباد بن عباس طالقانی معروف به صاحب بن عباد منسوب به این ناحیه است و اگر نـداشت طالقان کسـی را جز این یک نفر برای او کافی بود که به اکثر مناطق و اماکن فخر و مباهات کند.

محـدث قمی در فوائد الرضویه ص ۴۵- گویـد: پـا به فضل و کمال و معالی و افضال آن قـدوه ارباب جلال از آن گذشـته است که زبان بتواند ثنای او گوید چه ظاهرست که چون جمال بغایت رسد دست مشاطه بیکار ماند و چون بزرگی و جلال بحد کمال رسـد بازار وصافان شکسته گردد.

آنجناب از وزراء آل‌بویه و ملجاء عوام و خواص و مرجع ملت و دولت و از خانواده شـرف و عزت بوده و سالها وزارت فخرالدوله و مجدالدوله دیلمی را داشته و خدمات بسیاری به دین و مذهب نموده است.

ورث الوزراهٔ کابراً عن کابر

موصولهٔ الاسناد بالاسناد

یروی عن العباس عباد و زا

رته و اسماعیل عن عباد

و یگانه عصر خویش در فضل و کمال و علم و ادبیت بود، علویین و سادات و علماء و فضلا نزد او محلی منیع و منزلتی رفیع داشتند. و از علماء ترویج می‌کرد و ایشان را به تصنیف و تألیف تشویق می‌نمود.

بجهت خاطر او شـیخ فاضل خبیر ماهر حسن بن محمـد قمی تاریخ قم را تألیف کرده و در اول آن برخی از فضائل جناب صاحب را ذکر کرده.

و نیز شیخ صدوق برای او عیون اخبارالرضا (ع) را تألیف نموده و اول آن را به ذکر دو قصیده‌ای از او در اهداء اسلام به سوی مولانا الرضا (ع) مزین ساخته.

و هم ابن‌فـارس کتـاب (الصـاحبی) را که در لغت است به اسم او معنون کرده است و نیز شـیخ اجـل حسـین بن علی بن بـابویه برادر شیخ صدوق کتابی به اسم او نوشته و ثعالبی کتاب (یتیمهٔ الدهر) را در احوال شعراء برای او تصنیف نمود.

عده‌ای از علماء اهل سنت هم به مدح و ستایش او کتابهای خود را زینت داده‌اند.

ثعـالبی در وصف آن جناب گویـد. لیست تحضـرنی عبارهٔ ارضاها للافصاح عن علو محله فی العلم والادب و جلالـهٔ شانه فی الجنود والکرم وتفرده بالغایـات فی المحاسن و جمعه اشـتات المفاخر لان همـهٔ قولی تخفض عن بلوغ ادنی فضایله و معالیه و جهـد وصـفی یقصر عن ایسر فواضله و معالیه...

خلاصه وی اعجوبه زمان و ناده دوران و در تشـیع و حب اهل‌بیت علیهم‌السـلام یکتای عصـر بود حتی مردم اصفهان آن روز مذهب تشیع را نسبت به او می‌دادند و می‌گفتند فلانی بر دین ابن‌عباد است.

آن بزرگوار تألیفات بسیار دارد از جمله کتاب محیط در لغت که هفت جلد است و کتاب الکافی در وسائل و کتاب اعیاد. و فضائل نوروز و رسـاله‌ای در احوال حضـرت عبـدالعظیم (ع) و نیز کتـاب تـذکره و کتاب الوزراء و کتاب الانوار و کتاب جوهرهٔ الجمهره و کتاب الشواهد و کتاب القضاء والقدر و کتاب الامامه که در آن ذکر کرده تفضیل امیرالمؤمنین (ع) و تثبیت امامت آن حضرت را و

غیر اینها.

اشعار بسیاری در مدح ائمه علیهم‌السلام و تبری از دشمنان آنان گفته که برخی از آن را می‌نگارم.

ابیات جناب صاحب

حب علی بن ابیطالب

هو الذی یهدی الی الجنهٔ

ان کان تفضیلی له بدعهٔ

فلعنهٔ اللّه علی السنهٔ

و نیز گوید

لو شق عن قلبی یری وسطه

سطران قد خطا بلا کاتب

العدل والتوحید فی جانب

و حب اهل البیت فی جانب

و نیز فرموده

قالت تحب معاویه قلت اسکت یازانیه

قالت اسأت جوابیه فاعدت قولی ثانیه

یا زانیه یا زانیه یا بنت الهی زانیه

احب من شتم الوصی علانیه

فعلی یزید لعنهٔ و علی ابیه ثمانیه

آن بزرگوار در سال ۳۲۶ در طالقان متولد و در ۲۴ صفر ۳۸۵ در ری وفات و جنازه‌اش حمل به اصفهان و در خانه خودش او را دفن نمودند صاحب روضات گوید قبر صاحب در اصفهان در محله‌ای معروف به باب طوقچی در میدان کهنه است و قبه‌ای دارد و در زمان ما چون منهدم گردید شیخ علامه حاج ملا محمد ابراهیم کرباسی امر به تجدید عمارت آن نمود و به زیارت او مداومتی داشت و عامه مردم تجربه کرده‌اند که هرکس به زیارت او رود یک هفته نمی‌گذرد که خیری عاجل نصیب او می‌شود.

ابوالحسن جوهری در مدح او گوید.

هلم للخبر المأثور مسنده

فی الطالقان فغرت عین ناقله

فذلک الکنز عباد و قد وضحت

عنه الامامهٔ فی اولی مخایله

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

کاکسوندی، پرویز

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید پرویز کاکسوندی : فرمانده گردان حضرت رسول (ص)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان دیواندره
سال ۱۳۳۷ در روستای(گاو شله)دربخش قراتوره در شهرستان دیواندره به دنیا آمد .در سال ۱۳۴۳ به مد رسه رفت . تا پایان مقطع ابتدایی به تحصیل ادامه داد .سپس به خاطر مشکلات مالی خانواده،از تحصیل منصرف شد و در کنار پدر به کار کشاورزی پرداخت .در سال ۱۳۵۶ به خدمت سر بازی رفت .اما بعد از مدتی معاف شد و به شهر های آبادان و تهران مهاجرت کرد .در آن شهر ها کار می کرد که با انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی(ره)آشنا شد وچون این انقلاب رادرراستای اهداف متعالی اسلام وپیشرفت کشور دیدبا آن همراه شد و به جمع عاشقان حضرت امام (ره)پیوست .او در بیشتر تظاهرات و راهپیمایی هایی که بر علیه رژیم منفور پهلوی صورت می گرفت شرکت می کرد و انزجار خود را از اعمال آن رژیم نشان می داد .پس از آنکه انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی رسید به زاد گاه خود مراجعت کرد و مدتی در آنجا ماند در سال ۱۳۵۸ به دیواندره رفت و علارغم تلاش های سر سختانه ای که گرو هکهای ضد انقلاب برای جذب وی ، داشتند مشتاقانه به عضویت سازمان پیشمرگان کرد شاخه دیواندره در آمد .پس از مدتی مسئول یکی از گرو ههای پیشمرگان منطقه شد .در پی اد غام سازمان پیشمر گان مسلمان در سپاه به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان دیواندره در آمدو به دلیل شایستگی و تلاش های سر شاری که در راستای آزاد سازی روستاهای سنندج از لوث نیرو های ضد انقلاب نشان داد ؛ شهید افیونی ، معاون طرح و عملیات سپاه ناحیه کردستان ،مسئولیت یکی از جبهه های سنندج را به او محول کرد .بعد از آن مدتی ماموریت گرفت و به دیواندره رفت .طولی نکشید که به سمت فرماندهی گردان ضربت حضرت رسول (ص)آن شهرستان منصوب شد .در مهر ماه سال ۱۳۶۳ با دختری از شهرستان بیجار ازدواج کرد .اما هنوز پنجاه روز از ازدواج او سپری نشده بود که در تاریخ ۱۸/۸/۱۳۶۳ هنگامی که برای ایجاد کمین در اطراف روستا های قلعه گاه و حسین آباد در دیواندره رفته بود؛ پس از بازگشت از آنجا در کمین نیرو های ضد انقلاب قرار گرفت و بعد از نیم ساعت مقاومت شجاعانه ،از ناحیه سر و سینه تیر خورد و به شهادت رسید .مزار مطهر شهید در روستای گاو شله می باشد .

شهید پرویز کاکسوندی چهره مهربانی داشت . نورانیت عجیبی که در چهره ی او نمایان بود ؛تعلق او را به عالم بالا نشان می داد و شهادت اواین را برای همگان آشکار ساخت .بیش از اندازه دلسوز و مهربان بود ،با دوستان و همرزمان خود مثل یک برادر رفتار می کرد و آنها را مورد دلجویی و تفقد قرار می داد .او همرزمان خود را هیچ گاه فراموش نمی کرد وبا اینکه فرمانده بود ، به جای آنها نگهبانی می داد . شجاعت و مر دانگی عجیبی داشت . همیشه با چهره گشاده در عملیات شرکت می کرد . اخم و افسر دگی در سیمای نورانی او حضور نداشت . سرعت عمل عجیبی داشت وبا بهره گیری از این خصوصیات بسیاری از نقشه های ضد انقلاب را خنثی می کرد و راهی برای پیروزی دشمن باقی نمی گذاشت . در طرح ریزی عملیات مهارت خاصی داشت . در هرعملیاتی که مجروح می شد به خاطر اینکه نیرو ها روحیه خود را از دست ندهند مجروحیت خود را پنهان می ساخت و با بدن مجروح به مبارزه ادامه می داد . علاقه شدیدی به سپاه داشت . از جنگیدن خسته نمی شد .به خانواده شهدا سر می زد و آنها را دلداری می داد .تدبیر ،شجاعت و دلیری او موجب شده بود که گردان ضربت حضرت رسول (ص)دیواندره به عنوان یکی از منظم ترین گردان های منطقه محسو ب گردد .او شجاعت را با اخلاص عجین می ساخت و از تکبر دوری می جست . سادگی و اخلاس از سر و پای او می بارید و نمو نه ساده زیستی و تواضع بود . منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶-تهران

کامرانی کامران

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

کامران میرزا قاجار اولین وزیر جنگ مشروطه و سومین فرزند ذکور ناصرالدین شاه، تولد وی در ۱۲۷۲ ه.ق اتفاق افتاد. چهار تن از فرزندان ذکور ناصرالدین شاه که هر چهار نفر یکی پس از دیگری به مقام ولیعهدی رسیدند، در خرد سالی درگذشتند. بنابراین ناصرالدین شاه دو فرزند بزرگتر از کامران میرزا داشت، یکی مظفرالدین میرزا و دیگر مسعود میرزا ظل‌السلطان. کامران میرزا در شش سالگی به حکومت تهران منصوب شد و پیشکاری او را پاشاخان امین‌الملک عهده‌دار بود. در ۱۲۸۳ هنگامی‌که ۱۱ سال بیش نداشت، به جای عزیزخان مکری معروف به سردار کل که از امناء آن روز و سرداران رشید بود، به فرماندهی کل قوای ایران منصوب و به او لقب نایب‌السلطنه داده شد. دو سال بعد وزارت جنگ هم ضمیمه سایر مشاغل او گردید. در ۱۲۹۲ ه.ق علاوه بر حکومت تهران، حکومت شهرهای قم و ساوه و زرند و کاشان هم به او سپرده شد. دو سال بعد حکومت هفده شهر دیگر از شهرهای شمالی و مرکزی را به او دادند و تا ۱۳۱۳ (قتل ناصرالدین شاه) کامران میرزا علاوه بر فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ، حکومت چندین شهر را نیز عهده‌دار بود. در سه سفر ناصرالدین شاه به اروپا، همچنین سفر عراق، نیابت سلطنت را کامران میرزا عهده‌دار می‌گردید.

در زمان سلطنت برادرش از کار برکنار شد و مدت ده سال بیکار بود. مظفرالدین شاه در ماه‌های آخر سلطنت خود مجددا کامران میرزا را به وزارت جنگ برگزید. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل هیئت دولت، کامران میرزا همچنان وزیر جنگ بود و چون از ورود به مجلس و معرفی به وسیله‌ی وزیر افخم نخست‌وزیر خودداری کرد، سخت بر مجلسیان گران آمد و سر و صدای زیادی برخاست.

مدت وزارت جنگ کامران میرزا در مشروطه بیش از ۴۰ روز طول نکشید و کنار رفت. در ۱۳۲۷ ه.ق محمدعلی شاه پس از برکناری مشیرالدوله، کامران میرزا را صدراعظم کرد ولی صدارت او دو سه روز بیشتر طول نکشید. در ۱۲۹۵ ش از طرف احمد شاه به نیابت تولیت آستان قدس رضوی و استانداری خراسان منصوب شد ولی پس از یک سال از آن شغل معزول و به تهران آمد و تا آخر عمر دور از کارهای سیاسی می‌زیست. وفات کامران میرزا در ۱۳۰۷ ش اتفاق افتاد. او غیر از لقب نایب‌السلطنه، عنوان امیر کبیری هم داشت. یکی از دختران وی به نام ملکه جهان، همسر محمد علی میرزا بود که در ۱۳۲۶ ش در پاریس درگذشت.

کامران میرزا به چند زبان خارجی آشنائی داشت. زبان‌های فرانسه و اتریشی را نیکو می‌دانست. در میان سالی زنان متعددی اختیار کرد و صاحب فرزندان متعددی گردید. او ناظر و شاهد زوال قاجاریه بود، حتی مرگ داماد خود محمد علی میرزا را دید. کامران میرزا حین‌الفوت ده پسر و ده دختر باقی گذاشت. فرزندان وی هیچ کدام رشد اجتماعی و سیاسی نیافتند. اقتدارالسلطنه فرزند سوگلی او در نظام رضاشاهی درجه‌ی سرهنگی داشت. گرفتار افیون و مواد مخدر شد، آنچه از طریق توارث به دست آورده بود از دست داد. در اواخر عمر در نهایت عسرت و تنگدستی در خانه‌ی کوچکی زندگی می‌کرد. در ۱۳۳۵ ش درگذشت. فرخ‌الدوله و اعتضاد خاقان هم در ارتش بودند و درجه‌ی سروانی داشتند. نصرت‌السلطان و امیر ارفع در ژاندارمری خدمت کردند و در درجه‌ی سرهنگی بازنشسته شدند. ابوالملوک در وزارت دارائی رفت، محمدرضا فیروزالدوله و محمد مهدی ظل‌السلطنه اساسا داخل خدمات دولتی نشدند. غالب فرزندان کامران میرزا در بیست سال اخیر فوت شدند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاوسی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالعلی از مالکین زنجان، در ۱۲۹۳ در زنجان متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی ثروت و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان علمیه تهران انجام داد و تحصیلات عالی را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی به اتمام رسانید و در ۱۳۱۵ در وزارت امور خارجه استخدام شد. چندی دبیر سوم سفارت ایران در برلن بود و بعد کنسولیار در ازمیر شد. در تهران مشاغل زیر را عهده‌دار گردید: ریاست کتابخانه وزارت امور خارجه، معاون اداره پنجم، معاون اداره دوم، ریاست اداره بازرسی.

در خارج از کشور نیز مقاماتی را طی کرد که عبارتند از مستشاری سفارت ایران در لهستان و سرکنسولی در سوریه بود. مدتی هم وزیر مختاری ایران را در افغانستان عهده‌دار شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاوسی، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالعلی کاوسی، در ۱۲۹۴ در زنجان متولد شد. قسمتی از تحصیلات خود را در زنجان انجام داد و سپس برای ادامه تحصیل وارد تهران شد و دیپلم ادبی گرفت و وارد دانشکده ادبیات تهران شد و لیسانس در رشته ادبیات فارسی گرفت و به استخدام در وزارت دارائی درآمد. وی بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد کارهای مطبوعاتی شد و سردبیری چند نشریه‌ی مهم را عهده‌دار گردید از جمله مدتی سردبیر روزنامه‌ی انتقادی و تندروی مرد امروز بود.

غلامحسین کاوسی تدریجا در وزارت دارائی مشاغلی را عهده‌دار گردید از جمله مدتی رئیس اداره کل انحصار تریاک در اصفهان بود و سرانجام به مدیر کلی وزارت دارائی منصوب شد و مدتی نیز مدیر عامل سازمان چای کشور بود. از مشاغل دگیر وی مشاوری عالی در وزارت تعاون و امور روستاها بود. وی در سال ۱۳۵۲ به عضویت هیئت مدیره سازمان تعاون مصرف شهر و روستا انتخاب گردید و پس از چندی با حفظ سمت قائم مقام اجرائی آن سازمان شد. رویهمرفته از مدیران خوب وزارت دارائی بود و طبع شعر هم داشت. وی در سال ۱۳۷۴ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کاوند، جلال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جلال کاوند : فرمانده تیپ۱۴۵ مصباح الهدی (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۲ ه . ش در بروجرد در خانواده‌ای که به پاکدامنی و التزام به اصول و مبانی اسلام اشتهار داشت، به دنیا آمد. روح و روان شهید کاوند در کانون گرم این خانواده که پایبندی به ارزش‌های اسلامی در آن به خوبی مشهود بود پرورش یافت و زمینه‌ساز شخصیت والای او شد. تحصیلات ابتدایی تا مقطع راهنمایی را در بروجرد سپری کرد. هنگام فراغت از تحصیل به ویژه در تحصیلات تابستانی با کار و تلاش فراوان مخارج شخصی و تحصیلی خود را به دست می‌آورد و از این راه به خانوادهٔ زحمتکش

خود کمک قابل توجهی می‌کرد. او بـا شور و شوق و نشـاط و مهر و محبـتی که داشت به محیط گرم خانواده صفا و صـمیمیت بیشتری می‌بخشید. اشتیاق جلال به فراگیری قرآن و حضور در مراسم مذهبی او را بسیار متواضع و با اخلاص بار آورده بود.

به علت مشـکلات مـالی که خـانوادهٔ شـهید دچـار آن بودنـد، جلال مجبور شـد درس را رها کنـد و روانه تهران شـده و در کارگاه خیاطی مشغول به کار شود، اما روحیـهٔ او با سـکون و سازش همراه نبود و در همان ایام به شـناسایی افراد مذهبی دست زد و با آنها رابطه برقرار کرد. تـا این که قیام ۱۵ خرداد به رهبری امام خمینی (ره) آغاز شـد و بعـد از فاجعهٔ ۱۵ خرداد جلال کاوند با تفکرات امام خمینی (ره) آشنا گردید و از همان زمان به پیروی از خط و مشی امام پرداخت.

شهیـد کاونـد بـا دختری از خـانواده‌ای وارسـته و مسـلمان و آگـاه و پاکـدامن ازدواج نمود که ثمرهٔ آن دو فرزنـد پسـر و یک دختر می‌باشـد. در ایام شـکل‌گیری انقلاب اسـلامی فعالیت‌های او برای پخش نوارها و اعلامیه‌ها و عکس‌های امام چشـمگیرتر شد تا این که ساواک منطقه از ین عمل آگاه و در صـدد تعقیب و شـناسایی او بر آمـد. که به همین خاطر شـهید کاوند مدتی به طور ناشـناس این عمل را انجام می‌داد تا عناصر ساواک نتواننـد او را دسـتگیر نمایند و به همین سـبب دوباره به زادگاه خود- بروجرد- مهاجرت نمود.

بعـد از پیروزی انقلاب اسـلامی و تشـکیل سـپاه شـهید به عضویت سپاه پاسـداران بروجرد درآمـد و پس از گذرانـدن آموزش‌های نظامی به منطقـهٔ غرب رفت. برادر بزرگوار شـهید جلال کاونـد سـردار سـرتیپ پاسـدار جمال کاونـد- که هماننـد برادر بزرگوارش دارای سجایای اخلاقی والا و فردی متعهد و مسئولیت‌پذیر و دلسوز اسلام بود و مسئولیت‌های مختلفی در اوایل انقلاب در کردستان داشت، به دست عوامل امپریالیست جهانی منافقین بعـد از زخمی‌شـدن به اسارت درآمده و پس از دو ماه شـکنجه در تاریخ ۲/۴/۵۹ در منطقهٔ قلخانی به شهادت می‌رسند، به طوری که هیچ یک از اعضای بدن قابل شناسایی نبود.

شهید جلال کاوند برای رهایی مردم مظلوم کرد از دست سـرکردگان اسـتکبار جهانی و منافقین کوردل وارد کردستان می‌شود و از طرف قرارگاه غرب به عنوان فرمانـده گردان منطقه غرب برگزیـده می‌شونـد و در طول سال‌های ۶۱ تا ۶۵ مسئولیت‌های مختلفی از جمله فرماندهی گردان غرب- مسـئولیت حفاظت قرارگاه حمزه سـید الشهدا و مسئولیت تیپ ۱۴۵ مصباح الهدی تا زمان شهادت را عهده‌دار بودند.

شهیـد جلال کاونـد در زمـان حضـورش در کردسـتان تمـام حرکـات ضـد انقلاب را زیر نظر می‌گیرد و در درگیری‌هـای مختلف کردسـتان و حوادث دردنـاک آنجـا همواره یکه‌تاز مقابله با ضـد انقلاب بود. شـهید کاونـد با این که بسیار ملایم و نرم بود، اما در مقابل گروهک‌های منحرف و عناصر خودفروخته و وابسته با شدت عمل و بر مبنای اشدا علی الکفار برخورد می‌کرد.

در تواضع و اخلاق شـهید می‌توان به این نکته اشـاره کرد که هیچگاه من نمی‌گفت و از خودش تعریف نمی‌کرد و همیشه به دنبال کار بود. آنچه برای او مطرح بود، فداکاری، ایثار و مبارزه بود. جهاد و فداکاری او در حد علی بود پاکی و بی‌آلایشـی شهید جلال کاوند در بین همرزمانش همواره سـخن روز بود. ایشان به عنوان فرماندهی که مسـئولیت یک تیپ را برعهده گرفته بود، می‌کوشید که مبادا لحظه‌ای از خضوع و خشوع نسبت به حضرت حق غافل باشد.

هنوز پاسـداران پایگاه بروجرد طعم دلنشـین دعای صـبحگاهی او را در ذهن دارند و با لحن زیبایی که دعا را می‌خواند همه بر روح بلند و ویژگی‌های اخلاقی او آگاه و از فراق و دوری از شهید به حال خود غبطه می‌خورند.

شهید جلال کاوند گاهی نیز مداحی می‌کرد. یاد داریم که می‌خواند: ای خوشا با فرق خونین در لقای یار رفتن.

آری او با رسـیدن به این بعـد معنوی واقعاً با فرق خونین به لقای یار رفت و شـهید در تاریـخ ۳/۲/۶۵ در منطقـهٔ حاج عمران به علت اصابت ترکش سرش از تن جدا می‌گردد و به آرزوی دیرینهٔ خود یعنی شهادت در راه خدا نایل می‌گردد.

دل ز دست زمانه می‌گیرد شهدا را بهانه می‌گیرد

تیر غم چو رها شود یکراست دل ما را نشانه می گیرد منابع زندگینامه :

پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

کاووسی نودر، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد کاووسی نودر : قائم مقام فرمانده واحد آموزش نظامی تیپ ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پنجمین فرزند خا نواده بود. یکم دی ماه سال ۱۳۳۷ در روستای نودر از توابع شهرستان بیرجند به دنیا آمد. در ۷ سالگی به مدرسه رفت و چند سال اول ابتدایی را در دبستان گل به تحصیل پرداخت. سپس در همان جا به حرفه قالی بافی پرداخت و بعد از آن به بیرجند آمد و به حرفه جوشکاری روی آورد. پدرش در مورد روابط او با دوستانش می گوید: با دوستان و همکلاسی هایش روابط حسنه و نصیحت آموزی داشت. از سخنان ناروا و حرفهای بی حساب و غیر منطقی ناراحت می شد و در عین حال سکوت می کرد و صبر داشت.

در امور کشاورزی به خانواده اش کمک می کرد. با شروع راهپیمایی‌های دوران انقلاب، کار خود را کنار گذاشت و همواره برای بر پایی راهپیمایی‌ها و شرکت در آن تلاش می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کمیته به فعالیت مشغول شد و از همان ابتدای جنگ با حضور در جبهه ها ندای رهبر خود را پاسخ گفت و حضوری فعالانه داشت.

در مشکلات و گرفتاری ها صبور بود. به پدر و مادرش احترام می گذاشت. به روحانیت و انقلاب اسلامی عشق می ورزید.

در خرداد ماه سال ۱۳۶۰ مصادف با تولد امام حسین ازدواج کرد. مراسم ازدواج وی مختصر و بدون تشریفات بود.

همسر شهید می گوید: ما را به بزرگ داشتن نماز و انس با قرآن سفارش می کرد و از من می‌خواست اظهار نارضایتی و گریه نکنم و فرزندانم را خوب تربیت کنم. از نماز های اول وقت، نماز جمعه، دعای توسل، کمیل و دعای سحرهای ماه مبارک رمضان غافل نمی شد. همچنین می گوید: شهید شهادت را عمل به وظیفه و مسئولیت خویش می دانست.

پدر شهید می گوید: برترین و دوست داشتنی ترین خصوصیت ایشان مهربانی و خوش برخوردی ایشان بود.

شهید اوقات فراغت خود را به مطالعه اختصاص می داد.

وی از طریق سپاه ماموریتهای بسیاری انجام داد و گاه برای انجام وظیفه به شهرهای دیگر می رفت.

محمد حسن کاووسی نودر یکی از برادران شهید می گوید: شهید در امر آموزش فعال بود. برای آموزش نیروها به نیشابور و سپس به اهواز می رفت. عشق به انقلاب و امام ایشان را برای دفاع از اسلام و حکومت اسلامی بر انگیخت و روانه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سپس جنگ و جبهه کرد.

وی در پشت جبهه ها هم فعالیت زیادی داشت و مدتی در دادسرای انقلاب به عنوان محافظ فعالیت می کرد و در این مدت پیوسته به جبهه می رفت. بالاخره تصمیم گرفت در سپاه بیرجند به کار مشغول شود و مسئولیت حفاظت شهر را به عهده گیرد. محمد رضا آخوندی یکی از همرزمان شهید می گوید: وی به تمام همکاران و کارکنان عشق می ورزید و به افراد رده پایین محیط کار علاقمند بود و به دلیل ویژگیهای اخلاقی و رابطه ای که با همگان داشت، همه به او علاقمند بودند و بسیار دوستش داشتند.

برادر شهید، محمد حس کاووسی نورد در مورد برخورد شهید با مشکلات می گوید: بر برابر مشکلات به خداوند متعال توکل می کرد و صبر می کرد تا حوادث سیر طبیعی خود را طی کرده و گشایش وضع فرا رسد و مشکلات حل گردد. توصیه شهید این بود

که در جهت حق و عـدالت و انجام اعمال صالـح گام بردارید و بر بی ارزشـی مال و مناصب دنیا تاکید داشت. همرزم شـهید محمد حسن شیانی بزرگترین صفت ایشان را فروتنی و تواضع می داند. محمد رضا آخوندی همرزم دیگر شهید می گوید: حقیقتا ایشان از صالح ترین افراد و برای دیگران مشوق خوبی بود. در مراسم مذهبی با شور و نشاط شـرکت و از فکرش به درستی اسـتفاده می کرد و بر مشـکلات پیروز می شـد.وی از سیاست امام و سـیاست جمهوری اسـلامی ایران عـدول نمی کرد.از گروه گرایی و خط و خط بـازی به دور بود. عشق به امـام و کشورش، او را به مسـئولیت دفـاع و جهـاد برای خـدا برانگیخت. به گروهک ها روی خوش نشان نمی داد. علاـقه ایشـان به شـرکت در ماموریتهـای سـخت و بحرانی از قبیـل: درگیری هـای سیسـتان و بلوچسـتان بـا قاچاقچیان و در کردسـتان با گروهکها بود. محمد حسن شیبنی می گوید: در یک ماموریت بحرانی که به سقز رفته بودیم، چهل شبانه روز کامل در محاصـره ضـد انقلاـب بودیم. همه مـا صبر و حوصـله خود را از دست دادیم و خواسـتار اجرای عملیـات علیه محاصـره شـدیم و می گفتیم: این چه وضع است چرا اجازه داده نمی شود تا به قلب دشـمن حمله کنیم؟! اما ایشان بسـیار صبور و خوش رو بود و اصلا بی صبری نشان نمی داد. بچه ها را به پاکی و تقوا و حفظ حریم و حقوق دیگران بسـیار سـفارش می کرد و در امر به معروف و نهی از منکر کوشـا بود. در خرداد ماه سال ۱۳۶۵ طی یک ماموریت ۹ ماهه بار دیگر به جبهه اعزام شـد. هنوز ۸ ماه از ماموریتش نگذشته بود که در تاریخ ۱۰ بهمن سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر به شهادت رسید.

پیکر پاکش در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۶۵ همراه با ۱۱ شهید دیگر تشییع و در گلزار شهدای ۲ بیرجند به خاک سپرده شد.

از وی دو فرزنـد به نـام هـای هـادی و حمیـده به یادگـار مانـده است. منابع زنـدگینامه":فرهنگ جاودانه های تاریـخ ،زنـدگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

کاووسی، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا کاووسـی : فرمانده گردان یازهرا(س)تیپ۴۴قمربنی هاشم(ع)(سـپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در صبحدم یک روز سرد پـاییزی در سال ۱۳۳۷ در دامـان پـاک مادری عفیف و متـدین ودر یک خانواده متـدین ومتوسط خورشـیدی طلوع کرد که در طول مـدت کوتـاه عمرش، همواره حرارت وجودش، به دل‌هـای بسـیاری گرمی امیـد و ایمان بخشـید . در حالی که در سوزسـرمای پاییزسـرد«فرخشـهر »گل‌ها یکی‌یکی پژمرده می‌شدند، نوگلی شـکوفه زد که به تنهایی یک بهار بود. او اولین فرزند خانواده بود که در دامان مادری دلسوز که الگویش فاطمه (س) و پـدری فـداکار که الگویش علی (ع) بود رشـد کرد و از همان کودکی با معارف دین اسلام از طریق پدر و مادر آشنا شد.

عشق و علاقهٔ خانواده‌اش به حضـرت ثامن‌الحجج باعث شد او را غلام‌رضا بنامند. کودک دوست‌داشتنی بالید و بالید و آرام آرام به شخصـیتی تبـدیل شـد کـه برای همـهٔ دوسـتان ، آشـنایان ، همشـهریان و ایران بزرگ واسـلام نـاب محمـدی(ص) مـوجب افتخـار و سربلندی شد.

دوران ابتـدایی و راهنمایی را در مدارس فرخ‌شـهر سپری کرد. از همان دوران همت بلند، تواضع، پاکی، ایثار و شـجاعت در رفتار و سیمایش آشکار بود.

ازهمـان دوران نوجوانی روحیه ایثـاروازخود گذشـتگی در شخصـیت او نمودار بود.در حـالی که جوان کم سن و سـالی بود وقتی با صحنهٔ سوختگی یکی از کودکان همسایه مواجه می‌شود، بچه را به بغل می‌گیرد و به بیمارستان می برد.درآنجاپزشکان برای درمان

آن کودک به خون نیاز پیدا می کنند که شهید کاووسی بی درنگ برای این کار داوطلب می شود.پدر ومادر کودک وقتی به بیمارستان می رسند می بینند فرشته ای تمام کارها بستری وعمل جراحی کودکشان را انجام داده است.

سال۱۳۵۲ بود که اودوست داشت در رشته فنی مشغول تحصیل شود تا بتواند قدمی در جهت کم کردن فاصله نجومی عقب ماندگی ایران از کشورهای صنعتی بردارد. به «اصفهان »مهاجرت نمود و در هنرستان فنی شماره «۱ اصفهان »(ابوذر فعلی) در رشته صنایع اتومبیل مشغول به تحصیل شد. سپس در سال ۱۳۵۵ وارد انستیتوتکنولوژی «شهرکرد» شد و در آستانه انقلاب موفق به اخذ فوق دیپلم گردید.

در روزهای پرخطر و شورانگیز انقلاب در سال ۵۷ از هیچ ایثار و تلاشی در راه انقلاب دریغ نکرد. شرکت در راهپیمایی‌ها و سازمان‌دهی جوانان، پخش شب‌نامه‌ها، شب‌گردی‌های طولانی برای کنترل نظم شهر ازجمله اقدامات شهید درمبارزات قبل ازانقلاب اوبود.

شجاعت او در همان دوران زبانزد همه بود. در روز عاشورا که راهپیمایی مردم در فرخ‌شهر با تیراندازی مأموران ستم‌شاهی به خاک و خون کشیده شد، یکی از دوستانش به نام سیدعباس صالحی با گلوله مأموران به شدت مجروح شد. گرچه غلام‌رضا او را از صحنه خارج کرد اما سرانجام سیدعباس به شهادت رسید. برخی از دوستان هنوز شجاعت و رشادت او را در آن لحظات که همراه چند تن دیگر، و با دست خالی به تعقیب مأموران پرداختند و آنها را فراری دادند ؛ به یاد دارند.

دوران پس از پیروزی انقلاب تا شهادت برای او دورانی سرتاسر کوشش و تلاش در راه حفظ دستاوردهای انقلاب بود. مدت کوتاهی را به همراه چندی از دوستانش به کشاورزی پرداخت.اوخوشحال بود که فضای ظلم واختناق ستمشاهی از کشوربرچیده شدهوباخیالی آسوده درراه آبادانی وسازندگی کشورمشغول تلاش وکوشش شد.چیزی از پیروزی انقلاب نگذشته بود که صدام یکی از نوکران آمریکا به ایران حمله کرد.جنگ که شروع شد،شهید «کاووسی» لحظه ای درنگ نکرد و وارد جنگ شد.اوکه به عضویت سپاه آمده بود،درجبهه ها ودرپستهای گوناگون فداکاری وجانفشانی های زیادی انجام داد. در عملیات «رمضان» برادر او حاج عبدالرضا کاووسی به اسارت نیروهای عراقی درآمد ودامادشان شهید«خداکرم رجب پور» از ناحیه سر زخمی شد و شهید«کاووسی» نیز از ناحیه دست زخمی شد.

اوپس از بهبودی دوباره عازم جبهه‌ها شد و در چندین عملیات از جمله:« والفجر مقدماتی»،« بدر»،« کربلای ۴»، «کربلای ۵»، «والفجر ۸»و« والفجر ۱۰ »شرکت نمود و رشادت‌های زیادی از خود نشان داد.

«غلامرضا» و برادرش« علیرضا کاووسی» هر دو در عملیات والفجر ۱۰ در تاریخ ۱۲/۱۲/۱۳۶۶ در منطقه «شاخ شمیران» به مقام والای شهادت نائل آمدند. تادرسرای جاویدان بهشت،به داماد بزرگوارشان خداکرم رجب‌پورکه قبل از آنها در عملیات« کربلای ۵ »به شهادت رسید،به پیوندند. سردار شهید «غلامرضاکاووسی» از نظر ایمان، تقوا، اخلاق و ... الگوی بسیاری از همرزمان و مردم دیگر بود. حضوردر مبارزات وجنگ باعث نشد اوراازعمل به سنت اسلام یعنی ازدواج بازدارد.ثمره ازدواج حاج غلامرضا دو پسر و یک دختر به نام‌های« حسین» ،« محسن» و« هاجر» است.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کاوه نافچی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد کاوه نافچی

محل تولد : آبادان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۹/۲

زندگینامه علمی

اینجانب در سال ۱۳۶۲ دروس حوزوی را در حوزه علمیه قم شروع کردم و از همان ابتدا در کنار دروس اصلی حوزه، نه تنها کتاب های متنوعی در همان موضوع را مطالعه می کردم بلکه به مطالعات غیر دروس حوزوی می پرداختم تا این که در سال ۱۳۶۹ موفق شدم دروس سطح حوزه را تمام بکنم. همزمان با شروع درس خارج در سال ۶۹ در امتحان ورودی کنکور شرکت کردم و با آوردن رتبه ۵۰۰ در رشته فلسفه، در دانشگاه شهید بهشتی تهران پذیرفته شدم.

در سال ۷۴ در کنکور ارشد رشته «فلسفه غرب» شرکت کرده و رتبه ۱۴ را کسب کردم و همزمان در امتحان ورودی رشته تخصصی حوزه (کلام) پذیرفته شدم و در میان این دو، انتخاب رشته تخصصی «کلام» را ترجیح داده و در کنار شرکت در دروس خارج فقه: (آیت الله علوی گرگانی)، خارج اصول: (آیت الله مکارم)، به تحصیل در رشته کلام پرداختم در سال ۷۸ توانستم دروس تخصصی را با موافقت و امتیازات عالی در هر ترم به پایان برسانم.

در سال ۷۹، موضوع «معرفت دینی و معرفت علمی» را انتخاب و موضوع رساله دکتری کلام خود انتخاب کردم. بعد از دفاع از رساله خود در دانشگاه آزاد واحد جنوب تهران به عنوان: (عضو هیئت علمی) پذیرفته شدم و در گروه معارف اسلامی به ادامه تدریس دروس معارف اسلامی پرداختم.

لازم به ذکر است اینجانب از سال ۱۳۷۸ مشغول تدریس دانشگاههای: آزاد اراک، دولتی شاهرود، تربیت معلم تهران، شاهد و آزاد شاهرود شدم. در سال ۱۳۸۳ مقاله ای به نام: «مقایسه معرفت دینی و علمی» نوشتم که در مجله رواق اندیشه صدا و سیما به چاپ رسید. در سال ۱۳۸۵ مقاله ای به نام: «جلوه های رفتاری پیامبر اعظم» نوشتم که در همایش دانشگاه آزاد لاهیجان پذیرفته و در آنجا ارائه گردید.

کاوه، حمید رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده پایگاه سپاه درمنطقه «کویزه ی »کردستان

شهید «حمید رضا کاوه »در سال ۱۳۴۳ در شهرستان «قروه »به دنیا آمد .تا پایان مقطع اول راهنمایی درس خواند .پس از آن به خاطر علاقه ای که به دفاع از کیان اسلامی داشت درس را رها کرد و در بهمن ماه ۱۳۵۹ مرحله اول آموزش عمو می را در بسیج شهرستان قروه گذراند و راهی جبهه های نبرد نور علیه ظلمت شد . در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱ به عضویت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان قروه در آمد . مدتی فرمانده ه پایگاه گویزه درمریوان بود .بعد از آن در فروردین ماه سال ۱۳۶۳ به سمت فرمانده گردان عملیاتی پایگاه مریوان منصوب شد . در تاریخ ۱۵/۷/۶۴ در روستای گویزه ی مریوان در کمین گرو هکهای ضد

انقلاب افتاد و پس از در گیری و مبارزه شجاعانه با آنها به شهادت رسید . خدمات شایسته و سر شار از ایثار شهید کاوه در خطه خونرنگ کردستان برای بسیجیان و همرزمان شهید فراموش نشدنی است .

شهید حمید رضا کاوه بسیار متین و با وقار بود .غیرت و تعصب عجیبی داشت .برای همه مردم شخصیت قایل می شد و هیچ گاه خود را بالاتر از دیگران نمی دانست .زیر بار ظلم نمی رفت و باظالم مبارزه می کرد .قلب مهربانی داشت .دلسوزی در وجود او موج می زد. اوبا کسانی که مورد ظلم وستم قرارمی گرفتند ، بسیار مهربان و دلسو زانه رفتار می کرد.یکی از همسایگان شهید که به خاطر مشکل روانی مورد بی توجهی وتمسخر دیگران بوده خاطرات شیرینی از توجه ورفتار پسندیده ی شهید به یاددارد.شهید کاوه حتی غذای خود را به او می داده است .دوست داشت در بیرون از منزل غذا بخورد تا دیگران هم از غذای او تناول نمایند .در منطقه قروه رسم است وقتی که عروس را به خانه داماد می آورند گوسفندی را زیر پای عروس سر می برند و فردای آن شب گوشت گوسفند ذبح شده را پخته و به خانواده عروس می دهند .به گفته مادر شهید ؛حمید رضا گوسفندی را که در شب عروسی برادرش سر بریده بو دند مخفیانه در میانه خانواده های فقیر و مستحق شهر تقسیم می کند و فردا که از خواب بیدار می شوند می بینند که از آن گوسفند چیزی باقی نمانده است . در مقابل آن همه ایثار و از خود گذشتگی هیچ گونه ادعایی نداشت .در فراغتی که حاصل می شد قر آن می خواند وبه مطالعه کتابهای شهید مطهری و سایر کتابهی عقیدتی می پرداخت . همیشه آرزو می کرد که در زمره

سر بازان واقعی حضرت مهدی (عج)قرارگیرد و در جبهه های نبرد حق علیه باطل به شهادت نایل شود .به دنیا دلبستگی نداشت.وقتی که جنگ تحمیلی آغاز شد تحول عجیبی در او به وجود آمد ,آرام و قرار نداشت ؛بیشتر اوقات در جبهه ها بود ؛از حضور در جبه ها احساس خستگی نمی کرد برخورد خوبی با مردم داشت به طوری که با هر کس یک بار برخورد می کرد او را شیفته رفتار مطلوب و انسانی خود می ساخت . منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶-تهران

کاوه، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود کاوه : فرمانده لشگر ویژه ی شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷نه تنها تمام معادلات جهانی را به هم ریخت ومسیر تاریخ را عوض کرد ،بلکه باعث ظهور انسانهایی شد که تا ابد اسطوره اند،اسطوره ی تمام بشریت وتمام تاریخ. جوانانی که بدون گذراندن آموزشهای کلاسیک فرماندهی وستاد ،با اعتقاد به خدا وبهره گیری از نبوغ وخلاقیتهای مثال زدنی، بزگترین فرماندهان دنیا را مجبور به زانو زدن در برابر عظمت مردم ایران کردند.

«محمودکاوه» یکی از این ستاره هاست. او در سال ۱۳۴۰ در یکی ازمحلا‌ت شهر مقدس« مشهد» که از مناطق محرو م شهر محسوب میشد (خیا بان ضد) چشم به جهان گشود .

خودش در این باره چنین می گوید:« «من محمود کاوه فرزند محمد هستم، در یکی از کوچه های مشهد، در سال ۱۳۴۰ به دنیا آمدم و سال ۱۳۴۷ به مدرسه ی علمیه رفتم ، پس از آن ادامه تحصیل دادم و اول پیروزی انقلاب ، بعد از اینکه تحصیلاتم تمام شد به سپاه آمدم و مدتی در سپاه آموزشهای مختلفی را گذراندم. پس از آن به منطقه ی جنوب و بعد از آن به کردستان آمدم . در این مدت درنقاط مختلف کردستان مشغول بکار بودم و الان حدود چهار سال و اندی است که در خدمت مردم و اسلام هستم .»

خا نواده آنها دارای با فت مـذ هبی و متـدین بود و پـد رخا نواده از ا فراد مـذ هبی محسوب می شد ، مقلد حضـرت اما م " قدس ا.. الزکیه "بود.ا و بـار و حـا نیت مبارزه ا نقلاب همچون رهبر معظم انقلاب ،حضـر ت ا... خا منه ای که قطب مبارزات در اسـتان «خرا سان» بو د ند و شهید «ها شمی نژاد » و شهید «کا میاب» و .. ادتباط مستمرداشت. هنگا می که خدای تعا لی او لین و تنها ترین فرزند پسر را به این خا نواده عطا ء نمود پدر ش از در گاه خداوند خوا ست که اورا در زمره ی بندگان صالحش قرار دهد و عا قبت او را به خیر کند و او را طوری هدایت نما ید که پیرو وا قعی مکتب اسلام با شد .

پدر ش به تربیت او خیلی ا همیت می داد تا آنجا که بیشتر او قا ت و قتش را صـرف تربیت «محمود» می نمود . با تو جه با اینکه خا نواده از و ضع خوبی بر خوردار

نبود و لی پـدر محمود با تعطیل کردن کار ،او را دقیقا کنترل می کرد که بدانـد او کجا میرو د و با چه کسا نی ارتبا ط بر قرار کرده است .

محمود ازدوران کو دکی به همراه پـدر در مجا لس مـذ هبی و مسا جـد حضور پیـدا می کرد و ا جتما عی شـدن که فرا یندی که به انسـان را ههـای زنـد گی کردن در جـا معه می آموزد و شخصـیت می دهـد و ظر فیتهای او را د رجهت ا نجام و ظا یف فردی و به عنوان عضو جا معه تو سعه می بخشد ا زهمان دور ا ن کو دکی با حضور در مسا جد و نماز جما عت در و جود او تحقیق یا فت.

۱۱ ساله بود که پدر فعا لیتهای ا نقلابی و سیاسی را شرو ع کرده بود و رو ح کنجکا وی که در و جود محمود نهفته بود او را داشت که بدانید پدر چه می کند ؟ با تو جه با اینکه «محمود» کو چك بود و لی این امر با عث نشد و از همان دوران به خود آگا هی پردا خت و برای خود گر و ههای مر جع را انتخاب نمود و این عوا مل بر رشد شخصیت محمود تسریع می بخشید.

فساد حاکم بر جامعه ی ایران در زمان حکومت سـتمشاهی ،نتوانست کوچکترین آسـیبی به اعتقاد راسخ او وارد کند. روزی محمود با خوا هرش از خیا با نی در حال عبور بو ده اند که صدای مو سـیقی از مغازه ای با طنین بلند شـنیده میشد. محمود می گو ید:« خوا هرم باید سـریع از این محل عبور کنیم، یا دسـتمان را روی گو شمان بگذاریم.» هنگا می که خوا هرش از او سئوال می کند:« ما که نمی خوا هیم گو ش کنیم و به آن توجه ای نـداریم !»محمود می گو یـد:« در ست است اما احتمال دارد با شـنیدن صـدای همین مو سیقی مـا از آن خو شـمان بیـا یـد و زمینه ا نحرا ف و گناه گردد و ا زیاد خـدا دور شو یم .» منکرا ت در جا معه زما ن شا هنشا هی خیلی ارزش تلقی می شـد و او ارزشـی برای این دنیا قا ئل نبود و می گفت : « نبا یـد آخرتمان را با این د نیا ی بی ارزش بفرو شـیم پس چرا ما د راین عنفوان جو انی از این منکرا ت دور ی نکنیم و همیشه شعری را بعنوان توبه نامه با خود زمز مه می کرد .

یارب بحق مصطفی

آن شا فع روز جزا ء

بر داشتم دست نیاز

بر در گهت ای بی نیاز

یا رب بس کردم گناه

خود چاره ی کارم بساز

به لطفت آورد م پناه

یا رب به شاه دین رضا

بگذر به عصیا ن و گناه

و ...»

انقلاب که پیروز شد ،«محمود» سر از پا نمی شناخت .هر جا نیاز به جانفشانی داشت او حاضر بود.در حمله ی کورکورانه ی آمریکا

به صحرای «طبس» او از اولین کسانی بود که آنجا حاضر شد تا اسناد باقی مانده از خودفروختگان داخلی را از بالگردهای آمریکایی به دست آورد .

«بنی صدر» خائن که می دانست اگر اسناد جنایت وخیانت او ودیگر وطن فروشان به دست مردم بیافتد جان سالم به در نخواهند برد؛ با دستور بمب باران باقی مانده بالگردهای آمریکایی ،از دستیابی انقلابیون به این اسناد جلوگیری کرد.

«کردستان» سنگر بعدی بود که نیاز به جانبازانی داشت تا ازآرمانها ی انقلاب خمینی کبیر حراست کنند ومحمود کاوه از اولین نیروهایی بود که در آنجا حاضر شد.

«محمود کاوه» که در هنگام ورود به «کردستان» ودر عملیات آزاد سازی شهر«بوکان» فرمانده یک گروه ۱۲نفره بود،پس از گذشت مدتی وبا رشادتهایی که از خود نشان داد به فرماندهی لشگر ویژه ی شهدا رسید ؛لشگری که یکی از یگانهای تاثیر گذار ایران در طول دفاع مقدس بود. این درحالی بود که آن موقع «محمود»در سن ۲۲سالگی قرار داشت.

اودر مدت حضور درجبهه بارها مجروح شد اما این اتفاقات نتوانست کوچکترین خللی در اراده ی پولادین این ابر مرد وقهرمان ملی ایجاد کند.

مقام معظم ر هبری در خصوص این مقطع از زند گی سردار شهید کاوه میفر ما ید :

« شهید کاوه حقیقتا اهل خود سازی بود هم خود سازی معنوی و ا خلا قی و تقوایی و هم خود سازی رزمی . در یکی از عملیاتهای ا خیر دستش مجرو ح شده بود که به مشهد آمد و مد تی در بیمارستان بستری بود که مجددا به جبهه بر گشته و در تهران پیش من آمد . دیدم که دستش متورم است . سوال کردم:دستت در د می کند ؟ گفت : نه ؟

بعد من از طریق برداران مشهدی که آنجا بو دند فهمیدم که دستش شد یدا " درد می کند ، ولی او درد را کتمان می کرد و این که انسان دردش را کتمان کند مستحب است ، ایشان یک چنین حا لت خو دسازی داشت . »

با وجود رزمندگان وفرماندهانی مانند «کاوه»بود، که ارتش عراق، علی رغم کمک گرفتن از نیروی نظامی بیش از ۱۲ کشور و کمک های دیگر از ۲۴کشور ؛نتوانست یک میلی متر از خاک ایران را به تصرف خود درآورد وپس از ۸سال با اعتراف به قدرت مردم ایران از پشت دروازه های مردانگی آن عقب نشینی کرد.

امیر سر تیپ شهید حسن آبشنا سان ،فرما نده لشگر ۲۳ نو هد (نیروی مخصوص) که خود در ارتش ایران چر یکی بی نظیر بودو ا غلب فرما ند هان ار تش ا فتخار شا گر دی را داشتند و به رسم ا حترام با لقب استاد ، او را صدا میزدند. می فرماید:« کاوه ا نسا نی پا کبا خته و چر یکی بزرگ است که در عمل و جنگ چر یک شده نه با در سهای تئوری ، و جود ایشان برای سپاه و برای جمهوری اسلامی بسیار ارزشمند است ، او هیچگاه به دشمن پشت نمی کند .

اگر در دنیا یک چریک پا کبا خته و دل با خته به اسلام و امام و جود داشته با شد محمود کاوه است . هر رزمنده ای که بخوا هد پخته و آبدیده شود با ید به تیپ ویژه شهدا ء پیش کاوه برود .»

این سردار ملی و قهرمان جاوید ایران اسلامی پس از سالها تلاش ومجاهدت در سن ۲۵ سالگی دردهم شهریور۱۳۶۵در عملیات« کربلای ۲ »در قله ۲۵۹حاج عمران مورد اصابت ترکش گلوله توپ دشمن قرار گرفت وبه شهادت رسید. سوابق مسئولیتی

مربی آموزش نظامی ۱۵/۳/۱۳۵۸ تا۲/۶/۱۳۵۹

مسئول محافظین بیت امام (ره) ۳/۶/۱۳۵۹تا ۳/۸/۱۳۵۹

مربی آموزش نظامی ۴/۸/۱۳۵۹تا ۲۲/۹/۱۳۵۹

مسئول عملیات سقز ۲۳/۹/۱۳۵۹تا ۷/۱۲/۱۳۶۰

مسئول عملیات تیپ ویژه شهدا ۸/۱۲/۱۳۶۰تا ۳۱/۴/۱۳۶۱

فرمانده تیپ ویژه شهدا ۱/۵/۱۳۶۱تا ۱/۲/۱۳۶۵

فرمانده لشگر ویژه شهدا ۲/۲/۱۳۶۵تا ۱۸/۶/۱۳۶۵ مجروحیت

اصابت گلوله به ناحیه شکم اسفند ماه ۱۳۶۱ پاکسازی روستای محمد شاه از توابع مهاباد

اصابت گلوله به ناحیه شانه چپ مرداد ماه ۱۳۶۳ پاکسازی منطقه عمومی دارلك از توابع مهاباد

اصابت ترکش به ناحیه دست راست وسر بهمن ماه ۱۳۶۳ منطقه عملیاتی بدر

اصابت ترکش به صورت اسفند ماه ۱۳۶۴ منطقه عملیاتی والفجر ۹ سردار شهید «محمود کاوه» فقط در سال ۱۳۵۸ یک دوره آموزش عمومی و نیز آموزش جنگ های نامنظم را به مدت چهار ماه به همراه سه نفر دیگر از نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی« خراسان» در پادگان« امام علی (علیه السلام)» گذراند . منابع زندگینامه :منبع ":روزنامه ی همشهری؛ویژه نا مه ی هفته ی دفاع مقدس،مهر ۱۳۸۲

نرم افزار چند رسانه ای حماسه ی کاوه ،نشر مر کز فرهنگی هنری کاوه،مشهد-۱۳۸۴

کاویانی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد کاویانی ارانی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

متولد ۱۳۴۱ هستم، در سال ۱۳۶۰ با دیپلم تجربی وارد حوزه علمیه قم شدم، طی شش سال دروس سطح را تحصیل و بعضاً تدریس کردم. از سال ۱۳۶۷ به صورت رسمی در دروس خارج فقه، اصول فقه، تفسیر و فلسفه شرکت کردم. ضمن دروس رسمی حوزه علمیه، در دروس معارف اسلامی موسسه در راه حق (موسسه آموزشی، پژوهشی امام خمینی) شرکت کردم و فوق لیسانس دریافت کردم.

دوره آموزش زبان انگلیسی را طی یکسال به طور فشرده در دفتر تبلیغات اسلامی قم گذراندم. در کنار دروس حوزه و پس از اتمام درس های موسسه در راه حق، به گروه روانشناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه پیوستم، پس از اتمام دروس فوق لیسانس، در رشتۀ «روانشناسی بالینی»، برای ادامۀ تحصیل در دکترای روانشناسی، به دانشگاه اصفهان وارد شدم. هم اکنون در حال نوشتن پایان نامه دکترای روانشناسی هستم.

در ضمن تحصیلات مختلفی که داشتم تدریس های متعدد نیز به صورت دائم در حوزه و دانشگاه و مجموعه های جانبی حوزه علمیه قم داشته ام و دارم. اکنون عضو هیئت علمی «گروه روانشناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» هستم. تألیفات و ترجمه ها از نوع

کتاب و مقاله و پژوهش داشته ام که اطلاعات مفصل آن در پرونده ضمیمه درج شده است. اکنون روحانی کاروان حج نیز هستم و ۸ سفر مشرف شده ام.

کبیرزاده، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مجید کبیر زاده : فرمانده تیپ چهارم لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۰ در نجف آباد قدم بر جهان گذاشت. ضریب هوش و فراست او از همان ابتدای کودکی زبانزد همه بود. وی در آغاز پیروزی انقلاب همراه جهادگران به روستاها جهت سازندگی رفت.

مدتی در جماران و زمانی در کردستان انجام وظیفه نمود. با شروع جنگ تحمیلی کبیرزاده به جبهه شتافت و در جبهه فیاضیه آبادان به شدت مجروح شد به گونه ای که یک چشمش را نیز از دست داد ولی تا پایان عمر با دیگر چشم به فرماندهی و هدایت نیروها می پرداخت.

سردار شهید کبیرزاده در بیست عملیات بزرگ و کوچک مثل: فیاضیه، فرمانده کل قوا، ثامن الائمه، طریق القدس، چزابه، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، محرم، والفجرهای مقدماتی، یک، دو و چهار، خیبر، بدر، قادر، والفجر هشت، کربلای یک، چهار و پنج شرکت کرد و در کربلای پنج با نمره بیست! به شهادت رسید.

در این عملیات ها بارها با سمت فرماندهی گردان خط شکن و فرماندهی محور عملیاتی لشگر ۸، معاون طرح و عملیات سپاه هفتم و سرانجام فرماندهی تیپ چهارم لشگر ۲۵ کربلا ـ شرکت فعال داشت. از خصوصیات مجید علاقه او به مطالعه بود دیگر از مشخصات کبیرزاده شجاعت بی اندازه او بود گویی اصلاً ترس در قاموس او وجود نداشت.

او معتقد بود:خدایا زر و زیور دنیا زیاد است اما زیبایی که حد و نهایت آن به عشق عاشقان تو نیفزاید چه حاصل. منابع زندگینامه ":پرندگان مهاجر"نوشته ی محمد رضا یوسفی کوپایی،نشرلشگر۸زرهی نجف اشرف،–۱۳۷۵

کبیری، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین کبیری : فرمانده گردان مالک اشتر(ره)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۷ در روستای خورآباد از توابع شهر مقدس قم، دیده به جهان گشود. محیط ساده و صمیمی روستا که تولد او را رقم زد، فضای پاکی بود تا ارتباط هرچه بیشتر او را با معبود خود فراهم سازد. حسین دوران کودکی را در فضای مملو از عشق به خدا و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، در خانواده ای اصیل و مذهبی سپری کرد.

در هفت سالگی با شور و اشتیاق پا به مدرسه گذاشت و سالها به تحصیل علم و معرفت روی آورد. او سرمایه معنوی زندگی را با فراگیری قرآن به دست آورد و با قرآن انس و الفت پیدا کرد و در جلسات قرائت قرآن شرکت می جست. فطرت پاک و تربیت

خانوادگی، او را چنان پرورش داده بود که در سالهای کودکی و نوجوانی هم اعتقاد و باورهای دینی و مذهبی، با رفتاری نیکو و مردم دوستی زندگی کرد. در آغاز جوانی به کمک پدر در شغل کشاورزی شتافت و سپس علی رغم میل باطنی خود در دوران طاغوت به سربازی رفت.

دوران سربازی او با آغاز نهضت امام خمینی (ره) مصادف شد. او با استفاده از فرصت پیش آمده، فعالیت سیاسی و ضد طاغوتی را در برپایی جلسات مخفیانه، سخنرانی علیه رژیم منحوس پهلوی، پخش اعلامیه و برگزاری مجالس سوگواری سالار شهیدان حضرت حسین بن علی (ع) شکل داد.

وقتی شنید حضرت امام (ع) فرمان داده اند که سربازان پادگان ها را ترک کنند، او که فرمان از رهبر و مرجع تقلید خود می برد در صدد برآمد خود و دیگر فرزندان متعهد این مرز و بوم را از خدمت زیر پرچم طاغوت رهایی دهد و به صفوف ملت انقلابی بپیوندند، تا این که موفق به این کار شد و در صحنه های مختلف مبارزه در کنار مردم به سهم خود خروش برآورد و گام زد. او تا پیروزی انقلاب اسلامی و شکست نظام استبدادی پهلوی از پای ننشست و برای آگاه سازی مردم روستا می کوشید و به منظور تحقق این هدف با دعوت از روحانیون متعهد به ارشاد و هدایت مردم پرداخت.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، برای اتمام دوران خدمت، لباس سربازی به تن کرد. با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به این نهاد مقدس پیوست. با توطئه های ضد انقلاب، به کردستان رفت و در درگیری با فتنه انگیزان از خدا بی خبر حضور یافت.

با آغاز جنگ تحمیلی به جبهه های جنوب شتافت و بنا به وظیفه، در میدان های رزمی و حماسی جنوب به جنگ با دشمنان خدا رفت. در عملیات متعددی شرکت کرد. او آن چنان لایق و شایسته، مهربان و مودب با دوستان صمیمی و با دشمنان سرسخت بود که مسئولیت های مختلفی به او سپرده شد. او تنها به جبهه و سنگرهای عزت و شرف وابسته بود و اگر به مرخصی می آمد، همواره دلش در منطقه عملیاتی بود. جبهه او را ساخته بود، حالت معنوی خاصی، قلبی با صفا، چشمی اشکبار و روحیه ای حماسی داشت و جمع این خصلت ها در او نعمت و موهبت الهی بود.

سراسر زندگیش عشق به حق تعالی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود. او در پی رسیدن به حقیقت، معرفت و کمال از هر فرصتی برای مطالعه و تحقیق استفاده می کرد. اهل شب زنده داری، نافله شب و تلاوت قرآن بود. با دعا و نماز مانوس بود.

در عملیات رمضان فرماندهی گردان مالک اشتر را به عهده داشت. اما جاذبه فرماندهی، هیچ دلش را نداد و همیشه در مقابل بندگان خدا متواضع بود و دست ادب به سینه داشت.

در عملیات رمضان شوق دیدار معبود در وجودش زبانه کشید و در مرحله پنجم عملیات با رشادت و شهامت بی نظیر دشمن را به خاک مذلت نشاند و خود با دلی پاک و ایمانی استوار پس از سیر در وادی سلوک وجهاد، علم و تهذیب نفس و سرافرازی به شهادت رسید و برگی خونین به کتاب عظیم شاهدان همیشه جاوید افزود. اما پیکر پاکش سالهای سال در میدان نبرد، نورافشانی کرد و عاقبت پس از سیزده سال و نیم انتظار پیکر او توسط گروه تفحص شهدا به دست آمد و با شکوه فراوان تشییع به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه :ستارگان خاکی،نوشته ی ،محمد خامه یار،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۷۵

کبیریان، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد کبیریان : فرمانده عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «شهرکرد» در بهمن ماه ۱۳۳۴ در یکی از شهرهای استان چهارمحال بختیاری به نام سامان ودر خانواده ای متدین و مستضعف دیده به جهان گشود. پس از طی دوران کودکی با علاقه ای خاص وارد دبستان دهقان سامانی شد. دوره تحصیلات ابتدایی وراهنمایی را با موفقیت به پایان رساند وخود را برای دبیرستان آماده می کرد که در مهرماه ۱۳۵۱ مادرش را از دست داد . این حادثه اثری عمیق بر او نهاد.

روزها به سرعت می گذشت و شهید سه سال پایان تحصیل خود را در تهران گذرانید. در تابستان ها برای فراهم نمودن کمک هزینه تحصیلی در رشته برق کاری به کار می پرداخت .وقتی انقلاب پرشکوه اسلامی به رهبری خمینی بت شکن در سال ۱۳۵۷ به اوج خود رسید ، احمد بی درنگ به صف مبارزان پیوست.اودر این دوران سهم به سزایی ایفا نمود. با باز شدن مدارس تظاهرات و اعتصابات شدت می گرفت و او تمام اوقاتش را در فعالیت بر علیه رژیم به سر می برد . در شب حمله به نیروی هوایی از طرف مزدوران گاردشاهنشاهی، به کمک برادران نیروی هوایی شتافت و در درگیری های ۲۲ بهمن نقش مهمی به عهده داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی تحصیلات خود را ادامه و در رشته اقتصاد دیپلم گرفت. با اخذ دیپلم به سامان بازگشته و با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عضویت سپاه درآمد و با گذراندن دوره های مختلف آموزشی در تهران در واحد آموزش سپاه خدمت خود را شروع نمود.

احمد کبیریان، از تبار هابیل، ابراهیم(ع)، موسی(ع) و محمد (ص) و حسین (ع)بود و حسین گونه در کربلای ایران زمین در عاشورای دوم فروردین ۱۳۶۱ لبیک گویان به دیار حسین شتافت و در حمله فتح المبین بلندترین قله انسانیت را پیموده و شربت گوارای شهادت را نوشید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کتابی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۳، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: علوم اجتماعی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: اصفهان

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی از دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۴۵ و دکترای علوم سیاسی از دانشگاه هایدبرگ آلمان در سال ۱۳۵۱.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه شیراز از سال ۱۳۵۲ تا سال ۱۳۵۵، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشگاه اصفهان از سال ۱۳۵۵ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

علوم سیاست، مسائل جامعه‌شناسی و اجتماعی، تدریس دروس مبانی سیاسی، سیاست بین‌المللی، مبانی علم اداره، سازمانهای بین‌المللی، سیاست و حکومت در خاورمیانه، جامعه‌شناسی توسعه و جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی کشورهای اسلامی در دانشگاههای شیراز و اصفهان.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

علم سیاست، ایدئولوژیهای سیاسی معاصر و تقویم سیاسی خاورمیانه.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۷، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

صلح از دیدگاه یک مصری، تشنج‌زدایی گذشته و آینده آن، گفتگوی دو روشنفکر مصری و اسرائیلی، خاورمیانه، علل و زمینه‌های اجتماعی بحران خاورمیانه، نقش تعاون در توسعه روستا.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

کتایون

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

دختر پادشاه روم و زن گشتاسب و مادر اسفندیار است که نام دیگرش را ناهید گفته‌اند و فردوسی و مجمل‌التواریخ والقصص بمعنی اخیر آورده‌اند، اما بهمن‌نامه چاپ مول (شاهنامه‌ی فردوسی ۱ ،LXIII) او را دختر پادشاه کشمیر محسوب داشته (یوستی. نام نامه‌ی ایرانی ص ۱۵۹) ضح.- ولف در فهرست شاهنامه کتابون Katabun ضبط کرده و گوید: دختر قیصر روم و زن کی گشتاسب است. «کتایون» صحیح به نظر می‌رسد، پیرنیا داستانهای ایران قدیم ۱۲۰.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کتبی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرتضی کتبی در سال ۱۳۱۱ در شهر تهران دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۳۱ دیپلم علوم طبیعی را با معدل بالا کسب کرد و در آزمون های در سال ۱۳۳۱ وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد و توانست در سال ۱۳۳۵ در رشته زبان خارجی فرانسه و انگلیس فارغ التحصیل شود. او پس از استخدام در آموزش و پرورش به آمل رفت و در آنجا مشغول تدریس شد در همان سال به فرانسه اعزام شد و چون دبیر آموزش و پرورش بود دانشجوی رشته روان شناسی شد . وی توانست مدرک لیسانس روان شناسی اش را با موفقیت از دانشکده سوربن فرانسه بگیرد و همزمان با اخذ لیسانس، دکترای زبان و ادبیات فرانسه را نیز از همان دانشکده دریافت کند. او در سال ۱۳۴۱ به ایران بازگشت و به استخدام دانشگاه تهران درآمد سپس بعد از هشت سال برای فرصت مطالعات از ایران خارج شد و برای دومین بار در رشته روان شناسی اجتماعی دکترای دولتی را از دانشکده «رنه دکارت» سوربن فرانسه در سال ۱۳۵۳ دریافت کرد. او در سال ۱۳۸۲ نیز از دانشگاه تهران برای دومین بار بازنشسته شد گروه : علوم انسانی رشته : روان

شناسی گرایش : روانشناسی اجتماعی اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : مرتضی کتبی پدرش یکی از تجار آن زمان محسوب می شد و اصالتاً تهرانی بود. دوران کودکی را در خانواده ای فرهنگ دوست گذراند. دبستان را در مدرسه بدر و دبیرستان را در مدرسه دارالفنون با موفقیت سپری کرد. تحصیلات رسمی و حرفه ای : - اخذ دیپلم طبیعی ۱۳۳۱ دارالفنون تهران - اخذ لیسانس زبانهای خارجی فرانسه و انگلیس ۱۳۳۵ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران - اخذ لیسانس دوم در رشته روان شناسی ۱۳۴۱ سوربن - اخذ دکترای دانشگاهی در رشته ادبیات فرانسه ۱۳۴۱ سوربن - اخذ دکترای دولتی در رشته روان شناسی اجتماعی ۱۳۵۳ رنه دکارت سوربنفعالیتهای ضمن تحصیل : مرتضی کتبی در سال ۱۳۳۱ وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد و توانست در سال ۱۳۳۵ در رشته زبان خارجی فرانسه و انگلیس فارغ التحصیل شود. او پس از استخدام در آموزش و پرورش به آمل رفت و در آنجا مشغول تدریس شد و در همان ایام در آزمون اعزام به خارج شرکت کرد و از میان شش هزار شرکت کننده توانست جزو صد نفر قبولی این آزمون باشد. و به فرانسه اعزام شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : در سال ۱۳۵۷ به مدت یک سال برای مرتضی کتبی فرصت مطالعاتی ایجاد شد و به فرانسه رفت و در آن ایام در خبرگزاری فرانسه مشغول به کار شد و اخبار انقلاب را منعکس می کرد. وی هم اکنون مدیریت گروه زبان و ادبیات فرانسه انتشارات «سمت» را عهده دار است.فعالیتهای آموزشی : مرتضی کتبی در سال ۱۳۴۱ بعد از اخذ دکترا زبان و ادبیات فرانسه به ایران بازگشت و به استخدام دانشگاه تهران درآمد و بعد از هشت سال در یک فرصت مطالعاتی مجدد به فرانسه اعزام گردید و برای دومین بار در رشته روان شناسی اجتماعی دکترای دولتی را از دانشکده «رنه دکارت» سوربن فرانسه در سال ۱۳۵۳ دریافت کرد. در سال ۱۳۵۷ به مدت یک سال برایش فرصت مطالعاتی ایجاد شد و به فرانسه رفت و در آن ایام در خبرگزاری فرانسه مشغول به کار شد و اخبار انقلاب را منعکس می کرد. مرتضی کتبی در سال ۱۳۶۸ وقتی به ایران بازگشت در دانشگاه تهران به تدریس دروس مقدمات روان شناسی، روان شناسی اجتماعی (عمومی، کاربردی)، بهداشت روانی، پویایی گروهی، بررسی افکار عمومی، روش های تحقیق در علوم اجتماعی، جامعه شناسی ادبیات پرداخت و همزمان تدریس دروس تاریخ و تمدن ایران معاصر و جامعه شناسی ایران معاصر در دانشگاه های خارجی (سوربن و مدرسه عالی لسنه شرق پاریس) را به عهده گرفت. او در سال ۱۳۸۲ نیز از دانشگاه تهران برای دومین بار بازنشسته شد. مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : مرتضی کتبی مؤسس انجمن فارغ التحصیلان علوم اجتماعی در ایران است و انجمن روان شناسی اجتماعی ایران را با کمک همکارانش تأسیس کرده و در حال حاضر نیز مدیریت گروه زبان و ادبیات فرانسه انتشارات «سمت» را عهده دار است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : مرتضی کتبی همچنین طرح های تحقیقاتی مهمی را انجام داده است که بسیار ثمر بخش بوده اند و در میان آنها می توان به شرایط روانی اجتماعی کار صنعتی در ایران، «بررسی افکار عمومی (سنجش) افکار تماشاگران تلویزیونی»، جایگاه دروغ و الگوهای رفتاری آن در روابط اجتماعی ما و ... اشاره کرد.چگونگی عرضه آثار : یکی از مهمترین ویژگی های مرتضی کتبی در ترجمه های نثر شیوا و شاعرانه اوست. وی در حالی که یک اثر کاملاً علمی را ترجمه می کند با استفاده از واژگان معادل زیبا و مناسب، متن سنگین علمی را به متنی دلنشین و خواندنی تبدیل می کند. او که شیفته ادبیات است و با رمز و راز آن آشنا ست در روح بخشیدن به ترجمه هایش از هیچ تلاشی فروگذاری نکرده است. از دیگر ویژگی های فعالیت علمی کتبی، تنوع و تعدد فعالیت های اوست. ترجمه کتاب های متعدد در زمینه های روان شناسی اجتماعی و ... ترجمه و تألیف مقاله های علمی در زمینه های مختلف این علم، اجرای طرح های تحقیقاتی، معرفی و نقد حدود صد کتاب و مقاله در زمینه علوم اجتماعی در ایران در سالنامه فرانسوی «چکیده های ایران شناسی»، تألیف آثار پژوهشی از سال ۱۳۴۶، تدریس در دانشگاه های داخل و خارج کشور و شرکت در همایش های مختلف علمی او را به عنوان مترجم، پژوهشگر و استادی کوشا و تأثیر گذار معرفی کرده است. کتبی علاوه بر ترجمه آثار مهم علمی در زمینه روان شناسی اجتماعی گرایش ویژه ای به ادبیات داشته و دارد. وی در سال ۱۳۷۰ رمانی را با نام «درجست وجوی هویت گمشده» منتشر کرده است. از زمینه های دیگر فعالیت علمی مرتضی کتبی باید به

نوشتن و ترجمه مقاله اشاره کرد. از جمله مقاله های مهم او می توان به «بررسی مسائل تلویزیون در ایران»، «مسائل انسانی تحقیق در علوم اجتماعی در ایران»، «نقش شرق شناسی در استعمار غربی»، نگرش های مزاحم و مناسب تحقیقات اجتماعی»، «دروغ: پدیده ای روانی- اجتماعی کلان و کهن» و ... اشاره کرد. آثار :

- گرایش و مسائل دانشجویان داوطلب ورود به دانشگاه ها در کشور های در حال رشد پاریس ویژگی اثر : رساله دکتری، رنه دکارت پاریس افکار عمومی ویژگی اثر : «افکار عمومی» هم یکی دیگر از کتاب های مهمی است که مرتضی کتبی آن را ترجمه کرده است. این کتاب سه بار تجدید چاپ شده است. در این کتاب مفهوم افکار عمومی برای خواننده بررسی شده است و با آوردن بخش هایی چون «افکار عمومی، نیروی سیاسی کم شناخته» ، «ریشه مفهوم افکار عمومی»، «مجاری تشکیل دهنده افکار عمومی»، «ارتباط میان فردی و افکار عمومی»، «ارتباط جمعی و افکار عمومی» و «مشاهده افکار عمومی» سعی شده است که خاستگاه افکار عمومی و چگونگی تأثیر آن در روند شکل گیری جریانات اجتماعی بررسی شود۳ افکار عمومی و گستره علوم انسانی ، ایران نخستین جمهوری به زبان فرانسه ، بورژوازی قبل از جنگ در «خانواده تیبوی» ویژگی اثر : رساله دکتری، رژه مارتن دوگار، پاریس، سوربن جامعه شناسی ادبیات ، جامعه شناسی ادبیات ویژگی اثر : : این کتاب ترجمه؛ نوشته روبراسکارپیت است. کتبی در مقدمه این کتاب می نویسد: «جامعه شناسی ادبیات در خانواده بزرگ علوم اجتماعی از جوان ترین آن هاست. این شاخه علمی نوپا که نطفه آن در تاریخ فرهنگ ها بسته بود و قرن ها در بطن جامعه ها به صورت جنین زندگی می کرد، بالاخره زاییده شد و با همان کندی ای که دوران جنینی خود را پشت سر گذاشت، بعد از تولد به تندی رشد کرد و به جامعه شناسی به طور اعم و جامعه شناسی هنر به معنای اخص جان تازه بخشید...» وی با ترجمه این اثر که تاکنون سه بار به چاپ رسیده است راهی نو در شناخت جامعه شناسی ادبیات برای علاقه مندان گشوده است. ۸ جامعه شناسی و بیماری و پزشکی ویژگی اثر : : این کتاب که نوشته دکتر لورانس و ترجمه دنیا کتبی، دختر استاد، است با همکاری او ترجمه و چاپ شده است. مرتضی کتبی در مقدمه این کتاب با عنوان «حرف خودی» چنین نوشته است: «از زمانی که انسان خود راشناخت، درد را شناخته است و به سلامتی توجه نشان داده است. با وجود این که هیچ گاه اهمیت سلامتی از اهمیت نیازهای دیگر انسان مانند خوراک، پوشاک و کار و مسکن کمتر نبوده، هرگز مانند امروز به یک موضوع اجتماعی همه گیر تبدیل نشده است. از این روست که پزشکی زمان مادیگر از حالت زیستی و حتی فنی و علمی ساده بیرون شده و به صورت مسأله اجتماعی - سیاسی تمام عیار در آمده است...» بخش های مختلف و متنوع این کتاب خواننده را با بیماری های همه گیر در طول تاریخ، پیدایش پزشکی نوین، سلامتی، بیماری و تفسیر های فرهنگی و اجتماعی آن و مسائل مهم دیگری در این زمینه آشنا می کند.۹ جامعه شناسی و بیماری و پزشکی ، در جست وجوی هویت گمشده (رمان اجتماعی) ، درآمدی بر روان شناسی اجتماعی ویژگی اثر : عنوان ترجمه دیگری از مرتضی کتبی است. این کتاب مجموعه ضرورت های جامعه شناسی روانی را به راهنمایی کلودتاپیا با مقاله هایی از دانیل آلافیلیپ، کار مل کامی یری آندره دومایی و ... در بر گرفته است. این کتاب با رویکردی کاملاًـ علمی در پنج فصل مهم تهیه شده است که عبارت است از : «روان شناسی اجتماعی عمومی و آزمایشی»، «روان شناسی بین فرهنگی»، «جامعه شناسی روانی کار و ارگونومی»، «جامعه شناسی روانی سازمان ها» و «جامعه شناسی روانی کهن سالی» از ویژگی های مهم این کتاب که با ترجمه شیوا و منحصر به فرد استاد کتبی به دوستداران روان شناسی اجتماعی تقدیم شده است می توان به بخش های مختلف هر فصل که در بردارنده تعریف و بیان مفهوم هر فصل در آغاز و نتیجه گیری و ذکر منابع در پایان هر فصل است اشاره کرد. چنین ویژگی مهمی این کتاب را به عنوان مرجع معتبر در زمینه روان شناسی اجتماعی تبدیل کرده است.۱۲ درآمدی بر روان شناسی اجتماعی ، درجست وجوی هویت گمشده ویژگی اثر : این رمان که با رویکردی جامعه شناختی به نگارش درآمده برگرفته از زندگی واقعی کودک سر راهی است که پدر و مادر خود را جست وجو می کند. در میان شرح زندگی شخصیت اصلی رمان از نابسامانی های اجتماعی به گونه ای تأثیر گذار پرده

برداشته می شود و فراز و فرود حوادث داستان خواننده را به شدت تحت تأثیر خود قرار می دهد. ۱۴ کاوش در جامعه شناسی روانی ، نظریه ها در روان شناسی اجتماعی ، نظریه ها در روان شناسی اجتماعی ویژگی اثر : یکی از مهمترین کتاب هایی است که مرتضی کتبی آن را به دانشجویان و پژوهشگران معرفی کرده است. این کتاب که نوشته مورتون دوچ و روبرت م. کراوس است در هفت فصل به معرفی و بررسی نظریه های مختلف روان شناسی اجتماعی می پردازد و در پایان گرایش های امروز روان شناسی اجتماعی را شرح می دهد. کتبی در مقدمه این کتاب در باره لزوم رشته روان شناسی اجتماعی در جامعه علمی ما می نویسد: «جامعه پویا و دائماً در حال تغییر امروز ما قابل بررسی و شناخت علمی نیست مگر آن که قبلاً به مطالعه حیات سنتی دیروز در این سرزمین دست زده باشیم. نیک می دانیم که چه مطالعه جامعه سنتی و چه بررسی جامعه در حال تحول ما، هر دو به نحوی به کمک علوم اجتماعی انجام می پذیرد. نگاهی عمیق بر شخصیت اجتماعی و روان شناسی فرهنگی، مذهبی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و خانوادگی ما – که می توانند زمینه های اساسی علمی کار را در شناخت جامعه سنتی فراهم آورند – به تحقیقات اساسی در علوم اجتماعی نیازمند است و بررسی پدیده های ارتباطی جدید، شهر نشینی، اداره و مدیریت، رفتار های سیاسی، جامعه پذیری، نو آوری، بهداشت روانی و نیز پدیده های خانوادگی، انگیزه ها و رفتارهای جمعیتی، روابط بین المللی و تبادلات فرهنگی به پژوهش های کاربردی...»

کچویی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد کچویی در سال ۱۳۲۹ ش در یک خانواده روستایی دیده به جهان گشود. او پس از طی سنین کودکی و جوانی با نزدیک شدن وقایع ۱۵ خرداد وارد مبارزات سیاسی – مذهبی شد. شهید کچویی با عضویت در هیأت‌های مؤتلفه اسلامی به فعالیت‌ها و مبارزات خویش ادامه داد تا اینکه در سال ۵۰ و ۵۱ تحت تعقیب ساواک قرار گرفت. او پس از بازداشت، محکوم به زندان شد و پس از آزادی دوباره به علت مبارزات علیه رژیم مجدداً در سال ۵۳ دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. شهید کچویی در جریان اوج گیری انقلاب اسلامی، از زندان آزاد شد و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، اداره زندان اوین را به عهده گرفت. سرانجام این مبارز انقلابی در ۸ تیر ۱۳۶۰ توسط یکی از منافقین به شهادت رسید و به لقاءاللّٰه دست یافت.

کرامت، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان ادوات(ضد زره)لشگر۱۹فجرسپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه شهید«غلامرضاکرامت» در سال ۱۳۴۱در شهرستان برازجان در استان بوشهر متولد شد. دوران ابتدائی را در زادگاهش سپری کرد . دوران تحصیلات راهنمایی و متوسطه را به دلیل مشکلات مالی ونارسایی های ناشی از سیاستهای مخرب نظام ستم شاهی ،نتوانست به تحصیل ادامه دهد. انقلاب مردم ایران که به رهبری امام خمینی (ره)آغاز شد او نیز به صفوف مبارزین پیوست. در راهپیمایی ها و تظاهرات علیه رژیم طاغوت شرکت می کرد. او با پیروزی انقلاب اسلامی وتشکیل سپاه به عضویت این نهاد

انقلابی در آمد.

بـا شـروع جنـگ تحمیلی عراق علیه ایران به جبهه رفت و در جبهه بـا ابراز لیـاقت ونشـان دادن شـجاعت خـارق العاده به فرمانـدهی گردان ادوات(ضدزره) لشگر ۱۹فجر سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی رسـید.از روزی که وارد جنگ شد ،در جبهه ماند تا در تاریخ ۴/۱۲/۱۳۶۳ که به شهادت رسیدند.

از بارز ترین خصوصیات اخلاقی شهید حسن خلق و گذشت و ایثار و صداقت در گفتار بود .

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران بوشهر ومصاحبه با همرزمان شهید

کرامتی، محمدتقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدتقی کرامتی

محل تولد : بابل

شهرت : کرامتی

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۳ با مدرک سیکل وارد حوزه علمیه فیضیه مازندران به سرپرستی «آیهٔ الله فاضل استر آبادی» شدم. پس از آن به حوزه علمیه امام صادق دماوند رفتم و تا سال ۶۸ را در آن حوزه به تحصیل و تدریس دروس پایه های پایین تر اشتغال داشتم و تقریبا پس از اتمـام لمعتین و اصولین به قم مهـاجرت کرده و دروس رسائـل، مکـاسب و کفایه را نزد اساتیـد برجسته حوزه: حضـرت آیت الله اسـتادی، آیت الله مرحوم طـاهر شـمس، آیت الله طـاهری خرم آبادی و اسـتاد رحمانی گذرانـدم. کتاب های: (بدایـهٔ الحکمه، نهایهٔ الحکمه، اشارات، شواهد الربوبیه و حکمهٔالاشراق) را نزد اساتیدی همچون: فیاضی، نیکزاد، حشمت پور و دکتر بهشتی گذراندم.

پس از پایان دروس سـطح، در دروس خارج فقه و اصول به مـدت پنج، شـش سال شـرکت و نزد اساتیدی همچون: آیت الله فاضـل لنکرانی، اسـتاد شـیخ جواد تبریزی، صـادق لاریجـانی و اسـتاد شـهیدی بهره جسـتم. همزمان با ادامه تحصـیلات دانشـگاهی به مرکز تربیت مدرس دانشـگاه قم وارد شدم و مقطع فوق لیسانس را در رشـته «مدرسـی الهیات و معارف اسـلامی و گرایش فلسفه و کلام» گذراندم و با دفاع پایان نامه ام تحت عنوان «تاثیر مبانی فلسفی در تفسیر صدر المتالمین» با نمره ۱۹ موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد گردیدم. در همان سال های پایانی، امتحان تدریس در دانشـگاه توسط نهاد نمایندگی ولی فقیه را نیز با عنایت الهی پشت سر نهاده و موفق به اخذ مجوز تدریس در دانشگاهها شدم.

به دلیـل حضـور مسـتمر در جنـگ و پس از آن در عرصه انقلاـب و نیز علاـقه به مقـوله تـالیف، وارد این حوزه هـا نیز گردیـدم. در مجموع، مدت ۶ – ۷ سـال سابقه تـدریس در حوزه های علمیه شهرسـتان دماونـد، مرکز جهانی علوم اسـلامی قم، تدریسـی آزاد و حوزه علمیه شهرسـتان فریدن را دارم. کتابها ی مورد تدریس: دروس سـطح اول حوزه، کلام اسـلامی و فلسفه می باشد و اکنون نیز امام جمعه شهرستان فریدن اصفهان هستم.

کرامی سجستانی نیشابوری، ابوعبداللّه محمد

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۲۵۵ ق)، محدث، متکلم، عابد و زاهد. شیخ و پیشوای کرامیه بود. اصل او از زرنج، از نواحی سجستان، است. در سجستان نشو و نما یافت. سپس به شهرهای خراسان رفت. در بلخ از ابراهیم بن یوسف ماکیانی، در مرو از علی بن حجر، در هرات از مالک بن سلیمان و عبداللّه بن مالک بن سلیمان و در نیشابور از احمد بن حرب حدیث شنید. وی در نیشابور سکنی گزید. او با احمد بن عبداللّه بن خالد جویباری معاشرت و مجالست نمود و از وی و محمد بن تمیم سعدی که هر دو از حدیث‌سازان مشهورند، احادیث بسیاری فراگرفت. محمد بن اسماعیل بن اسحاق و عبداللّه بن محمد قیراطی و ابراهیم بن محمد بن سفیان و ابراهیم بن حجاج و احمد بن محمد بن یحیی دهان از او روایت کرده‌اند. کرامی مدت پنج سال در مکه مجاور بود. وی از جمله متکلمینی است که به سبب اظهار مطالبی در باب توصیف، تشبیه و حتی تجسیم خداوند مذهب خاصی را پدید آورده است. او به علت اظهار عقاید کفرآمیزش مدت هشت سال در نیشابور زندانی گشت و چون آزاد شد به بیت‌المقدس رفت و در آن دیار درگذشت و در قبرستان باب اریحا دفن شد. شاگردانش مدتی بر قبر وی معتکف بودند. کرامیه، که طایفه‌ای از مشبهه هستند، منسوب به وی می‌باشند. از آثارش «عذاب القبر» است که در آن به پاره‌ای از عقاید خود اشاره کرده است. در «الوافی بالوفیات»، سال وفات وی ۲۵۶ ق و در حواشی «تاریخ بیهقی»، کتاب «السر» نیز از جمله تألیفات وی ذکر شده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۳۶/ ۷)، انساب سمعانی (۴۴ -۴۳/ ۵)، تاریخ مذاهب اسلام (۱۶۹ -۱۵۶)، تذکرهٔ الحفاظ (۵۳۶/ ۲)، تلبیس ابلیس (۶۹)، حواشی تاریخ بیهقی (۹۶۸ -۹۱۵/ ۲)، سیر النبلاء (۵۲۴ -۵۲۳/ ۱۱)، شذرات الذهب (۱۳۱/ ۲)، العبر (۳۶۶/ ۱)، الکامل (۳۵۱/ ۵)، لسان المیزان (۴۸۲ -۴۷۸/ ۶)، لغت‌نامه (ذیل/ کرامیه)، معجم المؤلفین (۱۶۲ -۱۶۱/ ۱۱)، میزان الاعتدال (۲۰ - ۱۹/ ۴)، النجوم الزاهرهٔ (۳۱/ ۳)، الوافی بالوفیات (۳۷۷ -۳۷۵/ ۴).

کربلایی محمدلو، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن کربلایی محمدلو : فرمانده گردان حبیب ابن مظاهر(س)لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۸ در خانواده ای فقیر و مستضعف در تبریز متولد شد . خانواده ای مستأجر که درآمد آن از طریق میجوری (مرتب کردن کفشهای مردم در مساجد و مراسم) یا حمل و نقل بار تأمین می شد . حسن ، سومین فرزند خانواده بود .

او دوران ابتدایی را در مدرسه نظام (شکوفه فعلی) در محله دوچی تبریز ودر سال ۱۳۴۷ آغاز کرد و با موفقیت به پایان برد . در دوره راهنمایی به خاطر وضع بد اقتصادی خانواده ، روزها در بازارچه دوچی در کارگاه پیراهن دوزی کار می کرد و بعد از ظهر در مدرسه رازی (میدان سامان) تبریز ، شبانه به تحصیل ادامه می داد . در کلاس سوم راهنمایی تحصیل را رها می کند .

در سال ۱۳۶۰ به دوستش - یونس ملارسولی - گفت : « از کار کردن در بازار خسته شده ام . می خواهم در سپاه خدمت کنم و در

پایگاه حضور داشته باشم . ولی نمی دانم از چه راهی وارد شوم . » به دنبال آن با راهنمایی ملارسولی عضو بسیج مسجد شکلی (آیت الله مدنی فعلی) شد و بعد از گذراندن آموزش نظامی ، به دیگران اصول اولیه نظامی را آموزش می داد .

پس از سه ماه فعالیت پیگیر وارد سپاه شد و بعد از گذراندن مراحل گزینش برای محافظت محل سکونت امام خمینی - بنیانگذار انقلاب اسلامی - به جماران اعزام شد . شش ماه در جماران بود ؛ شش ماهی که تأثیر بسیاری در روحیه او داشت تا حدی که دیگر طاقت ماندن در پشت جبهه را نداشت . لذا به نزد حاج احمد آقا خمینی رفت و اجازه خواست که به جبهه برود .

احمد آقا می پرسد : « شما بهتر از اینجا چه جایی را می توانید پیدا کنید ؟ » حسن جواب می دهد : « هر صبح که چهره حضرت امام را می بینم واقعاً شرمنده می شوم که چرا آن همه رزمنده به جبهه بروند و من اینجا باشم ؛ لذا خواهشمندم که اجازه دهید ما این سنگر را تحویل دیگر برادران بدهیم . » با موافقت حاج احمد آقا خمینی ، حسن از همان جا مستقیم به جبهه اعزام شد .

حسن به امام علاقه عجیبی داشت به طوری که باقیمانده آبی را که امام نوشیده بود نزد مادرش برد و توصیه کرد این آب را به کسانی که مریض هستند ، بدهید تا شفا یابند .

بعد از ورود به جبهه مسئولیت معاون فرمانده گردان حبیب بن مظاهر را به عهده گرفت . گردانی که مأموریت آن به هنگام عملیات ، غواصی و خط شکنی بود .

در جبهه بسیار کوشا بود و بدون توجه به مسئولیتش بسیاری از کارها را خاضعانه انجام می داد . به هنگام مرخصی ، تعدادی لباس خون آلود می آورد تا مادرش بشوید .

به دنیا دلبستگی نداشت و معمولاً لباسهایش را با برادرش به طور مشترک استفاده می کردند . عاشق مداحی اهل بیت (ع) بود . کمتر عصبانی می شد و هنگام عصبانیت فقط سکوت می کرد . علاقه بسیاری به آیت الله سید اسدالله مدنی(ره) داشت و در زمان فراغت به کوهنوردی می رفت . در همین دوران در ساختن منزلی برای پدر و مادرش کوشش بسیار کرد و همواره می گفت : « نمی خواهم بعد از من اگر مهمانی آمد خانواده ام شرمنده باشند . » محل سکونت آنها اتاق استیجاری در کنار مسجد بود لذا زمینی را به قیمت یازده هزار و پانصد تومان خریداری کرد و پول زمین را با فروش دوربین Canon خود به قیمت ۹ هزار تومان و فروش یک فرش دیواری پرداخت . اما برای ساختن آن با مشکل مالی مواجه شد و با دریافت وام مسکن به ساخت آن اقدام کرد ولی پس از مدتی نیمه تمام کار را رها کرد و به سوی جبهه شتافت . یکی از دوستان او در بیان خاطره ای تعریف می کند :

یک روز به اتفاق حسن کربلایی محمدلو و دیگران به رادیوی عراق گوش می دادیم . متوجه شدیم که رادیو عراق برای تضعیف روحیه رزمندگان می گوید : « جنازه حسن کربلایی در میان سایرین مشاهده شده و ما (عراق) این فرمانده بزرگ را زده ایم . » بعد از شنیدن این خبر حسن خیلی خوشحال شد و از قدرت اسلام یاد کرد و خدا را شکر کرد که در قلب دشمن ترس ایجاد کرده ایم .علت این ترس دشمن ، نبوغ حسن بود .

حسن ، هیکلی تنومند و قوی بلند داشت و دوستانش به شوخی به او « شاسی بلند » می گفتند . در همین خصوص یکی از دوستانش می گوید :

خیلی بلند بود . هنگامی که به عملیات کربلای ۴ می رفتیم یک گردان از نجف اشرف ، یک گردان از لشکر عاشورا و یک گردان از ارتش برای عملیات وارد شده بودند . در شب مهتابی به اتفاق حرکت می کردیم به مکانی رسیدیم که یکی از نیروهای لشکر نجف اشرف به حسن گفت : « برادر دولاشو . » حسن در پاسخ گفت : « اگر دولا هم بشوم باز دیده می شوم باید سه لا شوم ؛ حالا قسمت هر چه هست آن هم با خداست . »

شوخ طبعی و در عین حال استفاده از فرصت برای تقویت روحیه نیروها از دیگر روشهای وی در سالهای حضور در جبهه بود . به گفته همرزمان در اواخر پاییز ۱۳۶۵ در پشت چادرها گودالی کنده بودیم و با دمبیل مراسم زورخانه اجرا می کردیم و حسن گاهی

اوقات اشعار زورخانه ای می خواند .سرانجام ، او در عملیات کربلای ۵ در شلمچه نزدیکی های صبح روز ۱۹ دی ۱۳۶۵ بعد از شکسته شدن خط دشمن و به هنگام پاکسازی منطقه در اثر اصابت ترکش به کتف چپ و سوراخ کردن سینه و قلب به شهادت رسید .محل دفن شهید حسن کربلایی محمدلو بنا به وصیتش در گلزار شهدای تبریز (وادی رحمت) می باشد . آخرین توصیه های او به افراد خانواده اش چنین است : « در نمازهای جماعت و راهپیمایی ها شرکت کنید . حجابتان را رعایت کنید و سعی کنید زینب (س) گونه رفتار کنید . »

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

کرجی

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالحسن محمد ابن عیسی کرجی (ظاهراً منسوب به کرج ابودلف) از رجال دوره‌ی محمودی و مسعودی (مقت. ۴۳۱ ه.ق) وی در دستگاه محمود و مسعود غزنوی سمت ندیمی داشته، در سال ۴۲۳ ه.ق که طاهر دبیر- که او نیز از اهل کرج بوده- به صاحبدیوانی ری مأمور شد. عده‌ای از رجال عراقی که در دستگاه مسعود بودند با طاهر رفتند مانند ابوالقاسم طائی و ابوالفتح دماوندی. این ابوالحسن کرجی نیز به سمت خازنی همراه طاهر رفت و پس از اختلال کار ری نزد مسعود بازگشت و به ندیمی اشتغال داشت و عاقبت در صحرای دندانقان کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کردستانی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به وکیل‌الملک، در ۱۲۶۴ در سنندج متولد شد. پس از آنکه به سن رشد رسید تحصیلات خود را در موطن خویش آغاز کرد. پس از تحصیل مقدمات به آموزش ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول پرداخت و چندی نیز ریاضیات و تاریخ و جغرافیا آموخت. روی‌هم‌رفته مرد فاضل و ادیبی بود و در بین مردم کردستان حسن شهرت داشت و مردم به وی توجه داشتند. در ۱۳۰۲ برای اولین بار از طرف مردم سنندج به وکالت مجلس پنجم انتخاب شد. در ادوار هشتم، نهم، دهم، یادزهم و دوازدهم نیز وکالت مردم سنندج را داشت. وفات او در ۱۳۲۰ ش اتفاق افتاد.

وکیل‌الملک از مالکین عمده کردستان و کرمانشاه بود، در بین مردم محبوبیت داشت و از کمک و مساعدت به مردم بی‌بضاعت دریغ نمی‌نمود. اقدامات عمرانی و فرهنگی وی در کردستان معروف خاص و عام است. دو فرزند ذکور او به نام‌های محمد صالح و محمد باقر، مدارج عالیه تحصیلی را طی کردند، مخصوصا محمد صالح شاعری فرزانه و ادیبی باذوق بود. آقای یحیی صادق وزیری از قضاوت عالیرتبه، داماد او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کردوچین

قرن:۸

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۷۳۸ ق، از زنـان مـدبر خیر و نیکوکـار. وی دختـر منگوتیمور، پسـر هلاکوخـان (۶۶۳ -۶۵۴ ق)، و ابش خـاتون بـود. در جـوانی با سیورغمتش (۶۹۲ ق)، برادر پادشاه خاتون ازدواج کرد.

پس از اینکه پادشـاه خـاتون از فـارس به کرمـان آمـد سـیورغتمش را در قلعه‌ای زنـدانی کرد و خـود حکومت کرمـان را در دسـت گرفت، اما او با کمک همسرش کردوچین و دخترش شاه عالم از زندان فرار کرد و به اردوی گیخاتو، همسر پادشاه خاتون پیوست. ولی گیخـاتو او را به پادشاه خاتون تحویل داد و به دسـتور وی به قتل رسـید (۶۹۲ ق). دو سال بعد گیخاتو کشته شد و بایدوخان، داماد کردوچین، جانشین او گردید. کردوچین برای گرفتن انتقام همسـرش حکومت کرمان را از دامادش گرفت، و بدانسو رهسپار شد. پادشاه خاتون در ابتدا مقاومت کرد اما اغلب امرا و بزرگان شـهر که حکم بایدوخان را دیدند به کردوچین پیوستند و او را تنها گذاشتند و وی نیز به ناچار تسلیم شد و به دستور کردوچین کشته شد.

هنگامی که سلطان ابوسعید (۷۳۶ -۷۱۷ ق) به سـلطنت رسـید کردوچین هدایای گرانبهایی به نزد او فرستاد و سلطان هم او را مورد لطف قرار داد و بـا صـدور فرمان وی را از پرداخت مالیات معاف کرد و در سال ق حکومت فارس و نیز کردوچین که سـیورغتمش ازدواج کرده بود- به امیر چوپان، شوهر خواهرش ازدواج کرد، اما پس از چندی سـلطان به امیر چوپان و پسرانش بدگمان شد. امیر چوپان به ملک غیاث‌الدین پادشاه هرات پناه برد، اما وی برای خوشایند سلطان او را به قتل رساند. این بار نیز سلطان ابوسعید دستور داد تا کردوچین با ملک غیاث‌الدین ازدواج کند، اما این ازدواج انجام نشد.

کردوچین بناهای متعـددی در شـیراز احداث کرد و دوازده مدرسه، رباط، بیمارسـتان، مسـجد و سد ساخت و موقوفات زیادی برای آنها منظور کرد. از جمله مدرسه باشـکوهی به نام مدرسه شاهی در کنار دولتخانه اتابکی ساخت. مولف تاریخ وصاف- که معاصـر کردوچین بوده- توصـیف جامع و دقیقی از این مدرسه و سایر بناهای خیریه او کرده است. بوستانی نیز برای تفریحگاه عمومی مردم احـداث کرد که در دو سـمت چپ و راست آن آبخوری‌هایی قرار داشت که آبی صاف و گوارا از آنها می‌گـذشت. همچنین برای طلاب، حافظان قرآن کریم، صوفیان و سایر مستمندان نیز حقوق‌هایی تعیین نمود.

کردوچین در سـلطانیه درگـذشت، پیکرش را به شـیراز آوردنـد و در مـدرسه شـاهی- که در جوار مزار ابش خاتون قرار داشت- به خاک سپردند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: اعیان‌الشیعه (مسـتدرکات)، ۱۸۵ / ۳؛ بزرگان شـیراز، ۳۹۴ -۳۹۲؛ تاریـخ گزیده، ۵۳۴؛ تاریخ مغول، ۴۱۰؛ تاریخ وصاف، ۶۲۷ -۶۲۳؛ تذکره هزار مزار، ۲۲۶ -۲۲۵؛ زن در ایران عصر مغول للحضرهٔ العلیا ۵۸ -۵۶؛ فارسنامه ناصری، لغت‌نامه دهخدا، ش

کردی، عبدالحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالحسین کردی : فرمانده واحد اطلاعات و عملیات تیپ ۵۷ ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۰ ه.ش در یکی از محله های جنوب شهر بروجرد در خانواده های متدین و مؤمن چشم به جهان گشود.خانواده اش به پاس ارادتی که به ائمه اطهار بویژه سردار رشید کربلا اما حسین (ع) داشتند او را عبدالحسین نام نهادند.

با توجه به نوع کار پدر که به شغل شریف کشاورزی مشغول بود عبدالحسین از همان ابتدا با مشکلات و سختیهای زندگی آشنا شد و از زمانی که خود را شناخت در کمک به خانواده کوتاهی نکرد.

او در خانواده ای مومن و متقی پرورش یافت و از همان دوران کودکی و نوجوانی،اهمیت خاصی برای ادای فرائض دینی و مذهبی قائل بود.در دوران تحصیل نیز دانش آموزی کوشا،فعال و اهل مطالعه بود او تا پایان دوره راهنمایی در بروجرد ادامه تحصیل داد و سپس در امتحانات آموزشگاه نظامی ثبت نام و پذیرفته شد.

مدت سه سال در این آموزشگاه مشغول گذراندن آموزشهای مختلف بود و هنگام شکل گیری انقلاب اسلامی،او به فرمان امام که فرمود: (پادگان ها را ترک کنید) از پادگان فرار کرده و بعد از چندی تظاهر به بیماری نمود و با این ترفند توانست از ارتش اخراج شود.

در دوران انقلاب که حفاظت و حراست شهرها با مردم بود شهید در مدت ۲ ماه در منطقه خود به حراست از جان و مال مردم مشغول بود تا اینکه کمیته انقلاب اسلامی تشکیل شد و به جمع پاسداران کمیته انقلاب اسلامی پیوست.

با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران در برپایی راهپیمایی های بزرگ در شهر با دیگر دوستان همکاری می کرد،تا اینکه انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ به پیروزی رسید و با فرمان تاریخ ساز امام امت مبنی بر تشکیل جهاد سازندگی ایشان به همکاری و همیاری این نهاد پرداخت و به عضویت جهاد سازندگی بروجرد درآمد و مدت ۶ ماه در این نهاد فعالیت کرد و به بازسازی روستاها و مناطق محروم پرداخت.

با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ارتش بیست میلیونی ناصر که جهادگر بود و علاقه زیادی به مبارزه مستقیم با کفر جهانی داشت و دائم به فکر جبهه و یاد جبهه بود.جهاد سازندگی را ترک گفته و مانند هزاران سردار گمنام به صف رزمندگان ستاد جنگهای نامنظم شهید چمران درآمدند وی فرماندهی تیم های گشتی رزمی را در این ستاد به عهده داشت و همیار و همپای شهید منوچهر قناد زاده در این ستاد و با یاری هزاران رزمنده مسلمان و کفرستیز به مبارزه با جنگ افروزان استکبار جهانی برخاسته بودند. بعد از عزیمت از جبهه در ستاد اصلاح بازار شروع به کار کرد و مدتی نیز به صف پیکارگران با جهل در آموزش و پرورش مشغول بکار شدند و طولی نکشید که بعد ا ز چند ماه به جبهه اعزام و در در اعملیات فتح المبین از ناحیه پا مجروح شدند و مدتی نیز به علت شکستگی استخوان ران بستری شدند. با بهبودی دوباره به منطقه برگشتند و در عملیات بیت المقدس حضوری فعال داشتند. در این عملیات نیز مجروح شدند ولی اسرار دوستان نتوانست او را بر مداوا به پشت جبهه بفرستد و با مجروحیت و ترکش در منطقه جنگی باقی ماند تا زمانیکه از ناحیه پا به سختی مجروح شد که مدت ۶ ماه در تهران،شیراز و خانه بستری بودند.بعد از بهبودی او علاقه وافری داشت که لباس مقدس پاسداری را بر تن بپوشد و به راستی که بر قامتش چه زیبا و با وقار بود او به عضویت سپاه پاسداران بروجرد درآمد و در تعاون سپاه مشغول به انجام وظیفه شد.

چندی نگذشت که باز به جبهه برگشت و در جبهه آنچنان پشت کار و علاقه ای در کارهای رزمی با توجه به سوابق نظامی و حضور در ستاد جنگ های نا منظم شهید چمران از خود نشان داد که از طرف فرماندهی ملزم به طی دوره های عالی فرماندهی و ستاد (سپاه) گردید و مدت زیادی در تهران در پادگان امام علی(ع) در حال آموزش فرماندهی بود.

بعد از طی دوره موفقیت آمیز ایشان به عنوان یکی از مسئولین طرح و اجرای عملیات رزمندگان در قرارگاه کربلا به کار ادامه داد.

شهید ناصر فاضلی به همراه شهید حاج عبدالحسین کردی از مسئولان طراحی و برنامه ریزی عملیات والفجر ۵ – ۶- ۷- ۸- ۹ و کربلای ۴ و ۵ بودند.بعد از حماسه بی نظیر در هم کوبی دفاع متحرک عراق توسط رزمندگان دلیر لرستانی و شجاعت و شهامت این رادمردان تیپ ۵۷ به لشگر ارتقاء یافتند.

حاج عبدالحسین کردی یار دیرینه او به سمت فرماندهی اطلاعات و عملیات لشکر ۵۷ انتخاب شده بود.این دو مانند یک روح در دو کالبد بودند که نمی شد از یکدیگر جدایشان کرد.هر وقت پای صحبت ناصر فاضل می نشستی از کردی می گفت حاج عبدالحسین کردی در عملیات شلمچه در تاریخ ۱۱/۱۱/۶۵ به فیض شهادت نائل گردیدند.

پیکر خونین سردار رشید اسلام شهید کردی در بروجرد تشییع و به خاک سپرده شد.فاضل مانند پرنده ای در فراغ یار بی قرار بود.غم این جدایی برای او بسیار سخت و ناراحت کننده بود.غم تنهایی و غربت بر رخسار پر نور فاضل نشست و او در فراغ همسنگر و هم راز خود گفت که بعد از حاج کردی زندگی برایم سخت شده است این دو با هم قرار گذاشته بودند که هر کدام شهید شدند،شفاعت دیگری را بکنند.

جدایی میان این دو یار دیری نپایید یک ماه بعد از شهادت حاج کردی، ناصر نیز در منطقه بوارین در ادامه عملیات کربلای ۵ از ناحیه سر،دست و هر دو پا در تاریخ ۱۱/۱۲/۶۵ مجروح و جهت مداوا به تهران انتقال می شود که در تهران به علت جراحات بسیار پای چپش را قطع کردند و در تاریخ ۱۴/۱۱/۶۵ بعد از خواندن نماز صبح،آخرین نماز عشق را بر روی تخت بیمارستان خواند و شب هنگام در هنگام شروع مناجات دعای روح بخش کمیل در مهدیه تهران،ملائک مقرب آمدند و او را ندا دادند که:

تو را ز کنگره های عرش می زنند فریاد که ای شهید عشق نام نکویت خوش باد

از شهید فاضل سخن گفتن بسی سخت و دشوار است.زیرا او همواره سعی داشت که کمتر بر سر زبان ها باشد.از مواضع گمنانی سیر می کرد و بسیار ناراحت از مطرح شدن بود به طوری که حتی در نزد نزدیکان نیز گمنام بود او در احلاص و صداقت و جوان مردی و پاکدامنی اسوه بود.

آری بعد از شهادت برادرش مدت ۸ ماه در جبهه های نبرد حضور داشت.از پدرش خاطره ای نقل است که:زمانی که حاجی شهید شده بود برادران از من پرسیدند چکاره بود گفتم پاسدار گفتند در سپاه چه کاره بود،گفتم که هر وقت می پرسیدیم می گفت برای رزمندگان آب می آورم.ولی بعد از شهادتش متوجه شدیم که فرمانده اطلاعات و عملیات لشکر بوده در همان روزی که پیکر شهید حاج عبدالحسین کردی بر دوش مردم تشیع می شد شهر بروجرد آماج عملیات هواپیماهای عراقی بود و مناطق مسکونی بمباران می شدو حتی زمان مراسم شهید چندین بار هواپیماها شهر بروجرد را بمباران کردند.شهید حاج عبدالحسین کردی در تاریخ ۴/۱۰/۶۵ در منطقه کربلای ۵ – عملیات شلمچه از ناحیه گردن مورد اصابت ترکش دشمن قرار گرفت و به آرزوی دیرینه خود نایل شد و با بدنی قطعه قطعه و غرق در خون به دیدار معشوق شتافت.

ایشان در یکی از دست نوشته هایش نوشت است:

خدایا من به جبهه حق علیه باطل آمده ام که جان خود را بفروشم.امیدوارم خریدار جان من تو باشی.به حق محمد و آلش مرا زنده به شهر و دیارمان برنگردان،دلم می خواهد لحظه های آخر زندگی بدنم و جسمم آغشته به خون گردد و در راه تو باشم.

آنان که براه دوست آگاه شدند با عشق بهر طریق همراه شدند

از جان و عیال و مال خود بگذشتند خفتند بخون شهید آگاه شدند

منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

کردی، لبابه

قرن:۲

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز نیمه اول قرن دوم هجری، از زنان دانشمند و کاردان. وی دختر یکی از فرمانروایان مقتدر کرد موصل و مادر مروان بن محمد بن مروان بن حکم از خلفای اموی است.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: تاریخ مشاهیر کرد، ۵ / ۱؛ خیرات حسان، ۴۹ / ۳.

کرمانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران کرمان.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

کرمانی، ابوجعفر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شیخ ابوجعفر کرمانی عالمی جلیل و متبحر و مرجع عوام و خواص کرمان معاصر حاج محمدکریم خان شیخی بوده و با او مناظراتی داشته و در حدود ۱۳۱۰ قمری وفات نموده و او والد آیت‌اللّٰه حاج میرزا محمدرضا فقیه کرمانی است.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

کرمانی، شمس‌الدین، ابوعبداللّٰه محمد

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۷۸۶ -۷۱۷ ق)، فقیه شافعی، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و نحوی. اصل وی از کرمان است. مدت سی سال در بغداد به نشر دانش مشغول بود و در آنجا صاحب نام و آوازه گشت. مدتی نیز در مکه اقامت کرد. در راه بازگشت از مکه به بغداد درگذشت. جنازه‌اش به بغداد منتقل و در آنجا دفن شد. از آثار وی: «الکواکب الدراری»، در شرح «الجامع الصحیح» بخاری، بیست و پنج مجلد کوچک و یا چهار مجلد بزرگ؛ «ضمائر القرآن»، و مختصر آن؛ «النقود و الردود فی الاصول»؛ شرح «مختصر» ابن‌حاجب، به نام «السبعهٔ السیارهٔ»، که در آن هفت شرح جمع‌آوری شده است؛ شرح «اخلاق» قاضی عضدالدین ایجی؛ در معانی و بیان، که آن را «تحقیق الفوائد» نامید؛ شرح «المواقف» قاضی عضدالدین ایجی، در علم کلام؛ حاشیه بر «انوار التنزیل» بیضاوی، در تفسیر، در چهار

مجلد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۸ -۲۷ / ۸)، کشف الظنون (۱۸۹۱ ،۱۶۶۲ ،۱۲۹۹ ،۵۴۶ ،۱۸۹ ،۳۷)، معجم المؤلفین (۱۳۰ -۱۲۹/ ۱۲)، هدیهٔ العارفین (۱۷۲/ ۲).

کرمانی، محمد کریم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۸۸ -۱۲۲۵ ق)، عالم دینی، متکلم، محدث و شاعر. از علمای فرقه‌ی شیخیه بود. در کرمان به دنیا آمد. پس از فراگیری مقدمات به کربلا رفت و در محضر سید کاظم رشتی، رئیس فرقه‌ی شیخیه، تلمذ نمود و از وی به دریافت اجازه نایل شد. به دستور سید کاظم رشتی در کرمان به تبلیغ آن فرقه پرداخت و پس از درگذشت سید جانشین او گردید. وی یکی از بزرگترین مخالفان فرقه‌ی بابیه در ایران بود. زمانی که عازم مکه بود درگذشت و پیکرش به عتبات انتقال یافت. از آثارش: «فصل الخطاب فی الاخبار»، در حدیث؛ «علم الیقین»، در رد فرقه‌ی بابیه؛ «ارشاد العوام»، در عقائد؛ «ازهاق الباطل»؛ «اسرار الحج»؛ رساله‌ی «ایقاظ الغافل»؛ «الجامع لاحکام الشرایع»؛ تفسیر «سوره‌ی حجرات»؛ «حقایق الطب» و جلد دوم آن «دقایق العلاج»، در طب؛ «رجوم الشیاطین»، در رد بابیه؛ «طریق النجاهٔ»؛ «دیوان» شعر عربی، در مراثی؛ «مثنوی».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۴۴/ ۱۰)، ایضاح المکنون (۱۹۰ ،۱۱۹/ ۲ ،۶۱/ ۱)، الذریعه (۲۲۹/ ۱۶ ،۱۷۰/ ۱۵ ،۱۶۵ -۱۶۴/ ۱۰ ، ۲۳۵/ ۸ ،۳۴/ ۷ ،۵۱۵/ ۱)، شرح حال رجال (۵ -۱ / ۴)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۴۰/ ۶)، المآثر و الآثار (۱۴۷)، معجم المؤلفین (۱۶۲/ ۱۱)، مؤلفین کتب چاپی (۶۱ -۵۷/ ۵)، هدیهٔ العارفین (۳۸۰ -۳۷۹/ ۲).

کرمی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد کرمی : فرمانده واحد عملیات تیپ ۳۹بیت المقدس(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۵ در بخش(سریش آباد) از توابع شهرستان قروه متولد شد .تا سال دوم دبیرستان درس خواند و با شروع جنگ تحمیلی درس و مدرسه را رها کرد و به جبهه های نور علیه ظلمت شتافت .در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان قروه در آمد . او پس از انجام وظیفه در سمتهای، فرماندهی واحد های مخابرات و اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان قروه به خا طر احساس مسئولیت نسبت به مسلمانان در کشور لبنان ، به صورت داوطلبانه راهی آن کشو ر شد و مدتی درآنجا به جوانان مسلمان لبنانی آموزش داد.بعد ازآن بنا به در خواست فرمانده تیپ ۳۹ بیت المقدس، فرماندهی واحد اطلاعات و عملیات آن تیپ راپذیرفت . مدتی بعد به لشکر ۲۷ محمد رسول الله(ص) انتقال یافت .در تاریخ ۲۱/۷/۱۳۶۵ هنگام بازگشت از عملیات شناسایی شبانه براثر برخورد با مین دشمن مجروح و پس از هدایت نیرو های تحت

امر به سوی مقر رزمندگان اسلام در محل ارتفاعات مهران به شهادت رسید .پیکر پاک ومطهر شهید کرمی مدت یازده سال در آن محل باقی ماند که سر انجام توسط غیور مردان گروه تفحص کشف و در تاریخ ۱۷/۷/۱۳۷۶در گلزار شهدای زاد گاهش به خاک سپرده شد .از شهید کرمی دو فرزند دختر به یادگار مانده است .

متواضع و با ادب بود به طوری که کمتر اتفاق می افتاد کسی از او ناراحت و دلگیر شود. تمام کسانی که شهید کرمی را می شناسند بدون شک براخلاص و صفای باطنی او صحه می گذارند. شهید کرمی انسانی مخلص و بی ریا بود وتمام کارهای او به قصد تقرب الهی انجام می شد. نماز ,دعا و تلاوت قرآن جزو امور اصلی و اساسی زندگی او محسوب می شدند .با وجود داشتن مسئولیت های مهم، هیچ گاه تواضع و فرو تنی از او دور نمی شد . بسیار کم مشاهده می شد که چهره او خالی از خنده و تبسم باشد .

شجاع بود ودر راه مبارزه با دشمن از هیچ موقعیتی نمی هراسید .به سپاه عشق می ورزید و خدمت در سپاه را افتخار می دانست .در سخت ترین شرایط از نماز غافل نمی شد و دفاع و جهاد را بدون نماز بی معنا می پنداشت .

فرازی از وصیت نامه شهید:

شما ای برادران! امید این را دارم که هر کاری که می خواهید انجام دهید مورد رضای خداوند باشد. هر کاری که کردید با یاد خدا و برای خدا باشد.

همیشه پیامهای شهدارا مطالعه کنید و ببینید که از ملت ایران چه در خواستی را کرده اند وآن را انجام دهید .راه حسین (ع)را ادامه دهید و حسین گونه زندگی کنید. به بیانات امام گوش داده و هرچه می گوید عمل کنید که راه خمینی همان راه حسین (ع)است.

منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶-تهران

کروبی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زندگینامه مهدی کروبی

مهدی کروبی متولد ۱۳۱۶ الگودرز

همسر: فاطمه کروبی متولد ۱۳۲۵ تاریخ ازدواج: فروردین ۱۳۴۱ آغاز تحصیلات حوزوی: سال ۱۳۳۳ در قم آغاز تحصیلات دانشگاهی : سال ۱۳۴۳ دانشکده الهیات دانشگاه تهران پایان تحصیلات دانشگاهی سال ۱۳۵۱(به دلیل دستگیری های مکرر و نیز زندگی مخفی در برخی سال های فاصله۱۳۴۳ تا ۱۳۵۱ و نیز به خاطر تأثیر در ارائه پایان نامه که شرح آن در متن زندگینامه آمده، اخذ لیسانس حدود ۸ سال به طول انجامید). سابقه بازداشت های سیاسی: نخستین بازداشت سال ۱۳۴۲ و آخرین آن ماه رمضان سال ۵۷. طولانی ترین بازداشت به مدت بیش از سه سال که در سال ۱۳۵۳ آغاز و در اواخر سال ۵۶ به پایان رسید. نخستین مسئولیت اجرایی در ماه های پایانی رژیم گذشته: دیدار با اعتصابیون و انتقال کمک های مالی به بعضی از آنها نخستین مسئولیت رسمی در نظام جمهوری اسلامی: سرپرستی کمیته امداد امام خمینی سایر مسئولیت ها: ریاست بنیاد شهید در فاصله سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۱ نمایندگی امام در حج در فاصله سال های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۹ نمایندگی مردم در مجالس اول، دوم، سوم و ششم ریاست مجالس سوم و ششم فرزندان: محمدحسین متولد ۱۳۴۴ دارای لیسانس حقوق محمدتقی متولد ۱۳۴۶، دارای دکترای حقوق بین الملل علی متولد ۱۳۵۱ دارای تحصیلات حوزوی یاسر متولد ۱۳۵۷ دانشجو

شرح زندگینامه

در سال ۱۳۱۶ در الیگودرز به دنیا آمدم. تا کلاس ششم ابتدایی در آن شهرستان بودم و در ابتدای دهه سی تحصیلات جدید را همراه با تحصیلات حوزوی در قم ادامه دادم. با شرکت در انتخابات متفرقه دیپلم ادبی و پس از آن«تصدیق مدرسی» دریافت کردم. در سال ۱۳۴۱ زندگی مشترک با خانم فاطمه کروبی را آغاز نمودم. پس از حدود یک دهه حضور در قم و همزمان با آغاز مبارزات امام(ره) به همراهان ایشان پیوستم و از همان زمان دستگیری ها و زندان و تبعیدها آغاز شد.

در سال ۱۳۴۲ در آزمون ورودی دانشگاه تهران برای تحصیل در رشته فقه و حقوق اسلامی پذیرفته شدم. قبولی دانشگاه پس از اولین بازداشت بود. این بازداشت در سال ۱۳۴۲ و چهار روز بعد از دستگیری امام و برقراری حکومت نظامی در قم بود و ۵۰ روز به طول انجامید. آذرماه سال ۴۳ دومین بازداشت من بود که در قم دستگیر و به زندان قزل قلعه منتقل شدم و مدت ۲۵ روز همراه با حاج آقا مصطفی خمینی و مرحوم ربانی شیرازی در آن زندان بودیم. در سال ۱۳۴۴ بعد از انجام سخنرانی در شهرهای آبادان و کرمانشاه دستگیر و پس از چند روز بازداشت، از آن شهرها اخراج شدم. در اسفند همین سال فرزند اولم محمدحسین به دنیا آمد.

فرار به عراق، بازگشت و تبعید

در ابتدای سال ۱۳۴۵ و به دنبال برخی تحرکات در قم، آیت الله منتظری و تعداد دیگری از روحانیون دستگیر شدند و حکم بازداشت من هم صادر شد که من مخفیانه از کشور خارج(شدم) و به نجف رفتم. در اوایل زمستان همان سال پس از بازگشت به ایران دستگیر و بعد از چند روز بازداشت به گنبدکاووس تبعید شدم.

دو ماه پس از بازگشت از تبعید، مجدداً به خاطر توزیع نامه سرگشاده امام به هویدا، تحت تعقیب قرار گرفتم و در مدرسه ای روبروی بیمارستان دکتر سپیر در خیابان سیروس مخفی شدم. در این مدت میهمان مرحوم شیخ محمد رحیمی بودم. آن مرحوم همان کسی بود که حدود دو سال قبل در نارمک به قتل رسید. پس از چند روز که در این مدرسه مخفی بودم ساواک به آنجا حمله کرد و دستگیر شدم و یکی از سخت ترین بازداشتها را تجربه کردم. در این مدت مأموران ساواک با انواع شکنجه ها می خواستند منبع اصلی توزیع این نامه (را)که آقای دعایی مدیرفعلی روزنامه اطلاعات بود(پیدا کنند)؛ که علیرغم شکنجه های زیاد، ایشان را معرفی نکردم. بعد ازبازجویی ها و شکنجه های زیاد مرا به زندان قزل قلعه منتقل کردند که در آنجا با آقایان رفسنجانی، مرحوم ربانی شیرازی، (دکتر) شریعتی سبزواری، فهیم کرمانی و مرآتی- داماد مرحوم سیدحسن معینی- هم زندان بودیم. پس از سه ماه بازداشت در قزل قلعه مرا به بند ۴ زندان قصر منتقل کردند که در آنجا با گروه های مختلف مذهبی ،ملی و کمونیستها هم بند شدیم. از زندانیان مربوط به ۱۵ خرداد آقایان محسن طاهری، امیرحسینی و آقا تقی درچه ای را به یاد می آورم. آقایان دکتر شیبانی، علی بابایی و مفیدی از نهضت آزادی، و از کمونیست های سرشناس آقایان عمومی و کی منش در آنجا زندانی بودند. شهید محمد منتظری و آقای علوی داماد آیت الله طالقانی هم در زندان بودند.

یک اتفاق جالب

یکی از اتفاقات جالبی که در زندان قزل قلعه پیش آمد این بود که همسرم پس از سه ماه بی خبری به ملاقات من آمد. در لابه لای خوراکی هایی که برایم آورد نامه ای قرار داده بود که در آن نوشته بود محمدحسین و محمدتقی به شما سلام می رسانند. من در آن زمان متوجه شدم که فرزند دوم ما که به دنیا آمده پسر است و نام او را محمدتقی گذارده اند (محمدتقی در حالیکه دانش آموز بود مرتباً به جبهه می رفت که در آخرین حضور در جبهه بر اثر برخورد با مین پای خود را از دست داد. او اکنون تحصیلات خود در رشته حقوق بین الملل را به پایان رسانده و با دریافت درجه دکترا، عضو هیئت علمی دانشگاه است). به هرحال این زندان شش ماه طول کشید. اما در روزهای پایانی شش ماه ، دادگاه تجدیدنظر به پرونده من رسیدگی کرد و مرا به ۳ ماه زندان محکوم نمود اما به هرحال شش ماه، حبس را کشیده بودم! بازداشت بعدی من در سال ۱۳۴۸ به خاطر توزیع کتابهای امام(ره) اتفاق افتاد

که سه ماه بدون محاکمه در زندان قزل قلعه بودم و آزاد شدم. در سال ۱۳۴۹ که ماجرای شهادت آیت الله سعیدی پیش آمد، شبانه به منزل بسیاری از افراد یورش بردند و آنها را دستگیر کردند که من فراری شدم و مدتی با نام مستعار «اسلامی» در مدرسه ای در شهر ری تدریس می کردم. در سال ۵۰ شناسایی و دستگیر شدم اما به خاطر آنکه پرونده مشمول مرور زمان شده بود پس از مدت کوتاهی آزاد شدم. قبل از آخرین بار که متواری شدم، درس من در دانشگاه به پایان رسید اما به دلیل آن که اگر به سربازی می رفتم به خاطر محکومیت های سیاسی باید به عنوان سرباز صفر خدمت می کردم، ارائه پایان نامه خود را دوبار به تأخیر انداختم که در این زمینه مرحوم دکتر ناظرزاده کرمانی به توصیه شهید مطهری کمک زیادی به من کرد؛ همانطور که برای پرداخت شهریه دانشجویی به بنده که وضع مالی نامناسبی داشتم نیز مرحوم دکتر ناظرزاده بسیار مساعدت می کرد.

هم دوره ای های دانشگاه

از کسانی که در دانشگاه با ما هم دوره بودند آقایان ناطق نوری، سید محمد خامنه ای، محقق داماد، سید ابوالفضل شفایی، جلیلوند و معراجی را به یاد می آورم. برخی از هم دوره ای های ما با دریافت گواهی اجتهاد از مرحوم آقای شریعتمداری، از سربازی معاف شدند و بعضی دیگر نیز به سربازی رفتند. عده ای دیگر مثل بنده نیز از معافیت های دوره ای بهره مند شدند.

در سال ۱۳۵۱ که از طرف دولت برای گروهی از مشمولان معافیت صادر شد بلافاصله از فرصت استفاده کردم و پایان نامه خود را ارائه و لیسانس را دریافت کردم. در همین سال فرزند سوم ما یعنی علی به دنیا آمد. بعد از گرفتن لیسانس فعالیت ها ادامه یافت که منجر به دستگیری ام در سال ۵۲ شد و مدت کوتاهی در زندان بودم.

سخت ترین زندان

سخت ترین زندان مربوط به سال ۵۳ بود. در آن سالها، علی رغم آنکه وضع مالی خودم بسیار نامساعد بود اما کمک هایی از افراد علاقه مند به امام و مبارزات ایشان جمع آوری می کردم و در اختیار مبارزین و خانواده های آنها قرار می دادم. همین امر باعث شد که در سال۵۳ که برخی از دستگیری ها به راه افتاد تعدادی از فعالان دستگیر شده در زیر شکنجه مرا معرفی کرده بودند و بر همین اساس من هم دستگیر شدم و بدترین شکنجه ها را در همین بازداشت تحمل کردم. چون برای ساواک اسلحه و منابع مالی گروه های مبارز و نحوه تأمین آنها خیلی مهم بود.

در این دوره از زندان که بیش از سه سال به طول انجامید آیت الله منتظری، مرحوم آیت الله طالقانی، آیت الله انواری، و شهید مهدی عراقی همراه ما بودند. همچنین از گروه های مبارز غیرمذهبی خاوری، پرویز حکمت جو و پاک نژاد نیز با ما در زندان اوین بودند. حکمت جو در همان ایام توسط ساواک به قتل رسیده بود اما اعلام کردند که در زندان فوت کرده است. خانواده ایشان پس از انقلاب به بنده مراجعه کردند و من هم در حد مقدورات مساعدت هایی برای آنها انجام دادم. از دیگر کسانی که در این مدت در زندان با هم بودیم آقای محمد محمدی(نماینده دوره اول گرگان در مجلس شورای اسلامی و پدر همسر زیدآبادی) و همچنین دوتن از سران شاخه نظامی سازمان مجاهدین خلق یعنی محمود عطایی و پرویز یعقوبی بودند. همینطور سه تن از اعضای حزب ملل اسلامی یعنی آقایان ابوالقاسم سرحدی زاده(وزیر اسبق کار و نماینده دوره ششم مجلس)، کاظم بجنوردی(رئیس فعلی کتابخانه ملی) و محمود طباطبایی، آقای دکتر شیبانی از نهضت آزادی و مرحوم لاجوردی از همراهان ما در این دوره بازداشت بودند.

آزادی از زندان

در اواخر سال ۵۶ از زندان آزاد شدم. اما فعالیت های خود را ادامه دادم در حالیکه کم کم فضا به گونه ای شده بود که بازداشت ها به حداقل رسیده بود. در عین حال در ماه رمضان ۵۷ که قرار بود همراه عده ای دیگر از روحانیون در محلی تجمع داشته باشیم از طریق شنود تلفن، از قرار ما مطلع شده بودند و مرا همراه با آیت الله انواری دستگیر کردند و به کلانتری بردند که در حوالی پل گیشا بود. بعد از چند دقیقه افرادی دیگر مانند شهید باهنر و آیت الله اردبیلی را نیز به همان کلانتری آوردند اما این بازداشت بسیار

کوتاه بود.

بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ هم که ما اعلامیه های امام را توزیع می کردیم دنبال دستگیری بنده بودند اما من در منزل یکی از بستگان در خیابان نیروی هوایی مخفی بودم. در همین مدت افرادی چون آقای مهندس مرتضی نبوی(مدیرمسئول فعلی روزنامه رسالت) و یکی از دوستان به نام آقای عباس طائب به آنجا مراجعه کردند و اعلامیه های امام را گرفتند. اما ساواک مرا پیدا نکرد و دستگیر نشدم. در همین سال ۵۷ آخرین فرزنده بنده یعنی یاسر که اکنون دانشجوست به دنیا آمد.

در آستانه انقلاب

تجربه من در توزیع کمک بین خانواده زندانیان باعث شد که در آستانه پیروزی انقلاب، جمع آوری و توزیع کمک برای بعضی اعتصابیون به بنده محول شود و پس از آن هم حکم مسئولیت کمیته امداد برای بنده به همراه آقایان عسگراولادی و شفیق در اسفندماه ۵۷ صادر شد.

همچنین در اوایل سال ۵۸، امام حکمی صادر کردند و نمایندگی تام الاختیار خود در لرستان را به اینجانب محول نمودند. بنده هم به تناسب مسئولیت ها، هم در تهران و هم در لرستان حضور داشتم. در زمستان سال ۵۸ از سوی مردم الیگودرز به نمایندگی اولین دوره مجلس شورای اسلامی برگزیده شدم. پس از آن در حالی که برای سرکشی به امور لرستان در خرم آباد بودم، از رادیو حکم امام را شنیدم که دستور تأسیس بنیاد شهید توسط اینجانب را صادر کرده بودند. در سال ۱۳۶۲ با رأی یک میلیون و چهارصد و چهل هزار نفر به عنوان نماینده دوم مردم تهران به مجلس راه یافتم. پس از آن نیز در سال ۱۳۶۷- در حالی که با انشعاب از جامعه روحانیت مبارز تهران، مجمع روحانیون مبارز را به همراه آقایان موسوی خوئینی ها، خاتمی و بعضی دوستان دیگر تأسیس کرده بودیم- باز هم به عنوان دومین نماینده مردم تهران به مجلس رفتم. البته جرقه ی اولیه انشعاب از جامعه روحانیت مربوط به سال ۶۲ و در آستانه انتخابات مجلس دوم بود که شرح آن را قبلاً اعلام کرده ام. در کنار سایر مسئولیت ها، امام نمایندگی خود در امور حج را درسال ۶۴ به بنده محول کردند و آخرین مسئولیتی که در سال ۱۳۶۸ توسط ایشان به بنده محول شد سرپرستی برخی از اموال به وکالت از طرف امام بود. البته تقریباً همزمان با این حکم در یک حکم جمعی به همراه تعداد دیگری از مسئولان کشوری به عضویت مجلس بازنگری قانون اساسی درآمدم. پس از رفتار بی سابقه شورای نگهبان در انتخابات مجلس چهارم، ترجیح دادم که چند سال از حضور مستقیم در عرصه های سیاسی خودداری کنم. اگر چه در برخی از مناسبت ها و حوادث مانند دستگیری آقای عباس عبدی در سال ۷۲ ناچار به موضع گیری صریح شدم؛ اما به همراه دوستان و همفکران به این نتیجه رسیدیم که مدتی از دخالت مستقیم در امور سیاسی خودداری کنیم تا کشور مدتی به صورت یکپارچه در اختیار دوستانی باشد که در مجلس و دولت هم عقیده بودند.

آغاز مجدد فعالیت سیاسی

شروع جدی فعالیت مجدد ما در سال ۷۵ و با دعوت از آقای مهندس موسوی برای ریاست جمهوری و پس از امتناع ایشان، قانع کردن آقای خاتمی برای پذیرش کاندیداتوری ریاست جمهوری بود.

آخرین مسئولیت بنده پس از نمایندگی و ریاست مجلس ششم، عضویت تشخیص مصلحت نظام می باشد...

کریم زاده، صمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر صمد کریم زاده در سال ۱۳۱۸ در روستای علی بیک کندی از توابع ارسباران بدنیا آمد. ایشان دارای دکتری رشته برنامه ریزی آموزشی از دانشکده علوم تربیتی دانشگاه آنکارا-ترکیه در سال ۱۳۶۱ می باشد. وی پس از اخذ دکتری به عضویت هیئت علمی دانشگاه تبریز در آمدایشان در ۲۵ اسفند ماه سال ۱۳۸۰ پس از چند دهه فعالیت در عرصه های علمی و پژوهشی به افتخار بازنشستگی نائل آمد.وی هم اکنون به عنوان عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن مشغول به خدمت است. گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : برنامه ریزی آموزشی والدین و انساب : پدر صمد کریم زاده مصیب فرزند مرحوم حاج فولاد فرزند حاج کریم بود.که در موقع صدرور شناسنامه برای اولین بار در کشور مامور ثبت نام خانوادگی آنها را به همین مناسبت "کریم زاده " انتخاب نموده است. نام مادر محترمشان مرحومه خانم ثریا فرج زاده فرزند حاج اسدالله می باشد.دکتر کریم زاده تک فرزند خانواده است.خاطرات کودکی : صمد کریم زاده از دوران کودکی خود چنین به یاد دارد": من در سال ۱۳۱۸ در خانواده ای مذهبی منطقه ارسباران که در شمالی ترین نقطه ایران است بدنیا آمدم.این منطقه به علت دوری از مرکز استان و نزدیک بودن به مرز همسایه شمالی امنیت اجتماعی و رفاهی مناسبی برخوردار نبود و بویژه اتفاقاتی مثل بحران اقتصادی سال ۱۳۲۰ که موجب قحطی شدید در منطقه شده بود و مرد از نواحی مرزی گروه گروه به سوی شهر تبریز کوچ می کردند و با پای پیاده و همراه با زن و بچه به راه افتاده بودند و در طول سفر با مشکلات عدیده ای روبرو می شدند که زبان از گفتن آنها عاجز است. پدر بزرگم دستور داد محلی مثل تکیه های امروزی تشکیل دهند و مایحتاج انها را از قبیل نان ،گندم و پوشاك و محلی برای بیتوته آنان که اغلب مساجد روستا ها بود فراهم سازد بطوری که صحنه های زشت و زیبای آن وقایع هنوز هم از جلوی چشمان من دور نمی رود ".از دیگر خاطرات دوران کودکی کریم زاده رفتن او به مدرسه همزمان با غائله فرقه دموکرات آذربایجان در سال ۱۳۲۴ بود که تا ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ به طول آنجامید.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : صمد کریم زاده در خانواده ای مذهبی و کشاورز بدنیا آمد .پدر ایشان دارای مدرك دیپلم بود.تحصیلات رسمی و حرفه ای : صمد کریم زاده تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر تبریز به پایان رسانید و در سال ۱۳۴۰ موفق به اخذ دیپلم رشته طبیعی گردید. او در سال ۱۳۴۱ در دانشکده ادبیات دانشگاه تبریزدر رشته فلسفه و علوم تربیتی پذیرفته شد و در سال ۱۳۴۴ دوره کارشناسی را به پایان رسانید.در سال ۱۳۵۸ مدرك کارشناسی ارشد و در سال ۱۳۶۱ درجه دکتری رشته برنامه ریزی آموزشی را از دانشگاه آنکارا اخذ کرد.خاطرات و وقایع تحصیل : صمد کریم زاده از دوران تحصیل خود وقایع زیادی را شاهد بوده و از آنها خاطراتی به یاد دارد که می توان به چند مورد زیر اشاره کرد: - تقارن شروع تحصیل ایشان با غائله آذربایجان در سال ۱۳۲۴-۱۳۲۵ - وقایع مبارزات مصدق و شاه درسال ۱۳۳۲ - اعتصابهای دانشجویی در سال ۱۳۴۲ - ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ در تبریز - انقلاب اسلامی و جنبش های دانشجویی در سال ۱۳۵۷فعالیتهای ضمن تحصیل : صمد کریم زاده در طول تحصیل در تمام مقاطع به تحصیل می پرداختند ودر تابستانها هم در امر کشاورزی به پدر خود کمك می کرد.استادان و مربیان : آقای حسین رحیمی اصل(نخستین معلم دکتر کریم زاده)،دکتر مرتضی الستی ،استاد محقق ،دکتر محمد نقی براهنی(از استادان ایرانی در مقطع کارشناسی)، پروفسور فاطمه وارش ،پروفسور الحان آکونو پروفسور حفظی دوغان (از استادان ترکیه ای در دوره های کارشناسی ارشد و دکتری) از استادان و مربیان صمد کریم زاده بوده اند.هم دوره ای ها و همکاران : از همدوره ایها و همکاران صمد کریم زاده می توان به چند موارد زیر اشاره کرد: همدوره ایها : هوشنگ ناظر ،دکتر اسکندر طالبی،دکتر مختار امامی فر ،دکتر کاظم روحی لاله ،سید تقی میر طباطبایی ،مهندس سید یعقوب خاتمبان اسکویی همکاران : دکتر خلیل سلطان القرائی ،دکتر پرویز سرندی ،دکتر اسکندر فتحی آذر ،دکتر محمد نیروی وند ،دکتر غلامعلی سرمدی و دکتر احمدی زندی و دکتر سیف الله بهاریهمسر و فرزندان : صمد کریم زاده متاهل و دارای همسر بنام سرکار خانم اکرم دستی باهر(دارای مدرك کارشناسی زبان و ادبیات فارسی و دبیر دبیرستان های تبریز) و سه فرزند بنامهای مهناز (دبیر فیزیك دبیرستانهای تهران) ،فرح ناز (دکتری زمین شناسی) و سحر دانشجوی رشته میکروبیولوژی می باشد.وقایع میانسالی : از خاطرات تلخ صمد کریم

زاده فوت پـدر و مادرش می باشـد.مشاغل و سـمتهای مورد تصـدی : مشاغل و سـمتهای صـمد کریم زده به شـرح زیر است: – دبیر دبیرستانهای ملایر از سال ۱۳۴۴ – دبیر دبیرستانهای تبریز از سال ۱۳۴۷–۱۳۵۲ و از سال ۱۳۶۱–۱۳۶۲ – مدرس مراکز تربیت معلم تبریز از سال ۱۳۵۲–۱۳۵۶ – تدریس در دانشگاه تبریز از سال ۱۳۶۲–۱۳۸۰ – تدریس در دانشگاه ازاد اسلامی واحد تبریز از سال ۱۳۶۷ تا کنون – تدریس در دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن – سمت مدیریت امور آموزشی و پژوهشی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تبریز از سالهای ۱۳۶۴ – مدیر کل خدمات اموزشی دانشگاه تبریز در سال ۱۳۶۷ بمدت شش ماه – معاونت آموزشی و پژوهشی دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تبریز در سال ۱۳۶۸ بمدت سه سال – مدیر کل خدمات آموزشی دانشگاه تبریز در سال ۱۳۷۰ بمدت هفت سال – سمت مدیر یت دفتر گروه نظارت و ارزیابی وزارت علوم و تحقیقات از سال ۱۳۷۹تا پایان سال ۱۳۸۰ – نماینده تام الاختیار دانشگاه جهت همکاری با سازمان سنجش آموزش کشور در اجرای آزمونهای سراسری بمدت ۸ سال – عضو یت در کمیته ها وبرنامه ریزی آموزشی و پرورش استان آذربایجان شرقی در سال ۱۳۷۴ بمدت دو سال – نماینده دانشکده در کمیته علوم تربیتی ستاد انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۶۴ بمدت دو سال – عضویت در کمیته امور اجتماعی مجمع مشورتی برنامه ریزی و توسعه استان آذربایجان شرقی در سال ۱۳۷۴بمدت دو سال – عضو کمیسیون آموزشی دانشگاه بمدت ۱۲ سال – نماینده منتخب کمسیون آموزشی در شورای دانشگاه تبریزدر سال ۱۳۷۰ و مجدد در سالهای ۱۳۷۴ و ۱۳۷۶ (جمعا ۷ سال) – عضو ستاد امور ایثارگران دانشگاه تبریز در سال ۱۳۷۱ – عضو کمیسیون موارد خاص دانشگاه تبریز در سال ۱۳۷۲ و مجدد در سال ۱۳۷۵(جمعا بمدت ۶ سال) – نماینده دانشکده در شورای کامپیوتر دانشگاه از سال ۱۳۶۷–۷۴ – نماینده دانشکده در کمیته کتابخانه در سال ۱۳۷۴ بمدت دو سال – عضو کمیته تحصیلات تکمیلی دانشکده از سال ۱۳۷۴ بمدت ۴ سال – نماینده اعضاء هیئت علمی دانشکده در کمیته ارتقاء در سال ۱۳۶۹ بمدت دو سال – انتصاب به سمت مدیر داخلی فصلنامه علوم تربیتی و رشته های وابسته دانشگاه ازاداسلامی واحد رودهن از سال ۱۳۸۴ فعالیتهای آموزشی : فعالیت های آموزشی صمد کریم زاده به شرح زیر است: – تدریس در دبیرستانهای ملایر،تبریز – تدریس در مراکز تربیت معلم تبریز – تدریس در دوره های کارشناسی ارشد دانشگاه تبریز – تدریس در دوره های کارشناسی ارشد مراکز مدیریت دولتی استان آذربایجان شرقی طی سالهای متمادی – تریس در دوره های کارشناسی ارشد رشته علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رود هن و تهران مرکزیجوائز و نشانها : صمد کریم زاده لوح و تقدیر نامه های از سوی ریاست محترم دانشگاه تبریز،معاونت آموزشی دانشگاه تبریز،استاندار استان آذربایجان شرقی،معاونت هماهنگ کننده سپاه پاسداران ناحیه آذربایجان شرقی ،بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی آذربایجان شرقی ، مدیریت دفتر امور ایثارگران و شاهد دانشگاه تبریز ،ریاست دانشکده روانشناسی و علوم اتماعی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی(انتخاب به عنوان استاد مشاور و داور نمونه پایان نامه های دانشجویی در سال ۱۳۸۰)و ریاست دانشگاه آزاد (بخاطر دریافت درجه علمی – پژوهشی فصلنامه) دریافت کرده است.چگونگی عرضه آثار : – تعداد پایان نامه کارشناسی ارشد راهنمای شده توسط صمد کریم زاده : ۶ پایان نامه – تعداد مقالات منتشر شده در مجلات معتبر علمی : ۵ مقاله – تعداد مقلات ارائه شده در همایشها و کنفرانسهای علمی : ۷ مورد – تعداد جزوات درسی : ۵ جزوه (برنامه ریزی آموزشی و درسی،اقتصاد آموزش و پرورش،جامعه شناسی اموزش و پرورش ،آموزش برنامه ای ،کاربرد نگرش سیستمی در برنامه ریزی و مدیریت آموزشی) – تعداد کتابهای تالیفی: دو تالیف آثار : راهنمای علمی روشهای تحقیق در علوم رفتاری ویژ گی اثر : تالیف– انتشارات فرهنگ سبز – ۱۳۸۵۲ مباحث اساسی اقتصاد اموزش و پرورش ویژ گی اثر : تالیف– دانشگاه آزاد واحد اسلامی واحد تهران مرکزی–۱۳۸۳

منابع زندگینامه :تکمیل پرسشنامه فرهیختگان توسط دکتر صمد کریم زاده بنا به درخواست بنیاد ایران شناسی – پاییز ۱۳۸۶

کریمپور احمدی، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسئول حزب جمهوری اسلامی شاخه سیستان وبلوچستان زندگینامه شهید «محمد حسین کریمپوراحمدی» در سال ۱۳۳۱ در شهرستان «بیرجند» در خانواده ای متدین پا به عرصه وجود گذاشت .پس از پایان تحصیلات خود در مقطع دیپلم جهت انجام خدمت سربازی به اصفهان رفت .شهید که قبلاً نیز در جلسات مذهبی و دینی شرکت می نمود ،در اصفهان با روحانی زندانی آشنا شد و هنگام نگهبانی ، به بحث و گفتگو با او مشغول می شد . به همین دلیل در دوران سربازی اطلاعات کامل و جامعی در باره انقلاب به دست آورد .در سالهای۱۳۵۵_۱۳۵۶ در شهرستان ایرانشهر با مقام معظم رهبری ،آقای حجتی و حاج آقای راشد و دیگر روحانیون تبعیدی آشنا شد و راهنمایی های آن بزرگواران را برای مردم بیان می کرد .حاج محمد حسین اولین راهپیمایی را در زاهدان با کمک برادران حزب الله به راه انداخت و از آن پس تبلیغات اسلامی را گسترش داد.

ایشان در سال ۱۳۵۶ ازدواج کرد که ثمره آن چهار فرزند است .شهید کریمپور

کارمند اداره بازرگانی بود .در آخرین نوبتی که در سال ۱۳۶۵ به جبهه شلمچه اعزام شد ،پس از مدتی نبرد به فیض شهادت نایل آمد . صدای نخستین گریه اش که در خانه پیچید ،گل لبخند بر لبها نشست .پسری به دنیا آمده بود؛ در یکی از روزهای سرد زمستان سال ۱۳۳۱ در خانه ای محقر واقع در محله ای قدیمی در بیرجند .او دومین فرزند خانواده بود و پدر که از عاشقان اباعبدالله الحسین (ع) بود و محرم هر سال در مظلومیت مولای خود ،خون می گریست ،با خود عهد کرده بود چنانچه فرزندش پسر باشد ،نامش را حسین بگذارد. چنین کرد. نطفه عشق به شهادت و سید شهیدان در حسین همچون بسیاری از فرزندان این مرز و بوم شکل گرفت که در مراسم عزای حسینی ،شیر آمیخته با اشک مادر را نوشید .

سالهای کودکی را که سپری کرد ،مثل همه بچه های دیگر راهی مدرسه شد و با نشستن بر نیمکت کوچک کلاس اول دبستان ،فصل نوینی از زندگی پر افتخارش را آغاز کرد .به زودی استعداد و توانایی هایش را در بین همکلاسیهایش به نمایش گذاشت و پدر، خشنود از لیاقت و شایستگی فرزند ،به خود می بالید .در دوران دبیرستان نیز موفقیت ها همچنان ادامه داشت و حسین در این دوران علاوه برتحصیل ،با مشارکت در کارهای پدر ،جسم و روان خود را پرورش داد .

با تولد دیگر خواهران و برادران ،محیط گرم و صمیمی خانواده پر جمعیت تر شد و او در چنین کانون سرشار از عاطفه و احساس ،سالهای پایانی دبیرستان را پشت سر گذاشت .در همین سالها با شرکت در جلسات و مراسم مذهبی ،بنیانهای فکری خویش را مستحکم کرد و هوش و درایت فوق العاده اش او را در شناخت بهتر محیط یاری داد .تضاد بین آنچه می دید و آنچه در ذهن به عنوان یک زندگی ایده آل برای خود و دیگران آرزو می کرد ،در کنار بینش عمیق مذهبی که از محیط خانه و بیرون می گرفت ،نخستین بذرهای کینه و مبارزه با رژیم طاغوت را در وجودش افشاند .

در سال ۱۳۵۰ ،برای انجام خدمت سربازی به اصفهان رفت .این دوران نقش مهمی در شکل گیری شخصیت فکری و سیاسی او داشت .به عنوان نگهبان زندان ،امکانات معاشرت با زندانیان سیاسی را پیدا کرد و از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را کرد و حتی با قبول شیفت نگهبانی دوستانش سعی کرد تا زمان بیشتری را در کنار زندانیان بگذراند .این معاشرت ها دیدگاه اورا نسبت به مسائل روز و شناخت بهتر رژیم پهلوی وسعت بخشید .با اعتمادی که به تدریج بین او و زندانیان به وجود آمد ،امکان برقراری ارتباط بین آنها خصوصاً زندانیان انفرادی فراهم آمد .

بعد از دوره سربازی به زاهدان آمد و در اداره تعاون مشغول کار شد .وظیفه ای را که به او محول شده بود ،در کمال صداقت انجام می داد .در محیط کار ،عاملی برای توجه بیشتر همکاران به مسائل مذهبی بود .تا آنجا که امکان داشت سعی می کرد بر اطلاعات

مذهبی و سیاسی خود و دیگران بیافزاید .قرآن انیس او در این ایام بود .همه روزه قبل از رفتن به محل کار ،قرآن می خواند و خواندن آن را به دیگران نیز توصیه می کرد .

سال ۱۳۳۵ ،سال آغاز زندگی مشترک او و همسرش بود . در این سال با برگزاری مراسم ساده ای ،دختر مؤمنه ای را همسری برگزید و زندگی جدیدی را آغاز کرد. همزمان با آن ،تحصیلات خود را در رشته اقتصاد و تعاون روستایی در یکی از دانشگاه های کشور پی گرفت .داشتن زن و فرزند و کار و تحصیل ،او را از فعالیت سیاسی باز نداشت .با برقراری ارتباط با روحانیون و مبارزان سیاسی ،سعی در افزایش اطلاعات مذهبی و سیاسی خود داشت .در شرایط سالهای ۱۳۵۶و ۱۳۵۷ تعدادی از روحانیون به استان سیستان و بلوچستان تبعید شده بودند ،با آنها ارتباط برقرار کرد و ضمن کسب رهنمودهای لازم ،در رفع مشکلات افرادتبعیدی نیز می کوشید .یکی از روحانیون تبعید شده به استان ،مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای بودند که از افتخارات شهید کریم پور ،برقراری ارتباط با معظم له در روزهای اول تبعیدشان بود .شهید کریم پور نقش بسیار فعال و تعیین کننده ای در شکل دادن به اعتراضات و تظاهرات مردم در مقابل رژیم داشت. با تشکیل و شرکت در هسته های مبارزاتی ،حرکت های مردمی را سازماندهی می کرد .تکثیر و انتشار اعلامیه های امام از جمله فعالیت هایی بود که در ابلاغ پیام رهبر و ایجاد جو مبارزه در شهر زاهدان بسیار مؤثر بود. یکی از اقدامات خوب و مؤثر او در قبل از انقلاب که با هماهنگی و کسب نظر از مرحوم آیت الله کفعمی روحانی بزرگ شهر انجام می گرفت، دعوت از روحانیونی بود که با ایراد سخنرانی های آتشین و انقلابی ،مردم را آگاه و برای مقابله با رژیم طاغوت آماده می کردند .شهید کریمپور با آغاز انقلاب اسلامی ،نقش بیشتری را در صحنه سیاسی استان ایفا کرد و با توجه به شناخت قبلی رهبران و بزرگان انقلاب توانست علاوه بر مسئولیتهایی که به او محول شده بود ،به عنوان یک بازوی مشروطی قابل اعتماد برای آنان باشد و با ارائه تحلیل های صحیح و واقع بینانه به اصلاح روند امور کمک کند .در این مورد ،مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای فرمودند: شهید کریمپور غالباً گزارشاتی از زاهدان برای ما می فرستاد و یا تلفن می زد و یا خودش می آمد؛ می دیدیم مسائل را خیلی روشن و خوب بیان می کند .

او هیچ گاه دل به دنیا نبست .با وجود علاقه شدیدی که به خانواده داشت ،خود را مسافری می دید که روزی خواهد رفت .با چنین احساسی بود که سعی در جمع آوری توشه این سفر داشت .سال ۱۳۶۵ سال رخت بر بستن او از دنیای خاکی و پرواز به افلاک بود. سالی بود که او به شوق حضور در جبهه در پوست نمی گنجید. آرزویش این بود که همچون سربازی ساده ،اسلحه بر دوش بگیرد ودر مقابل خصم بجنگد .او عاشق شهادت بود؛ آن هم شهادتی چون مولایش حسین (ع). در وصیت نامه اش آرزو می کند که بدنش به دست شقی ترین و نامرد ترین دشمنان خدا سوراخ سوراخ شود و گفته های همرزمان ،جنازه متلاشی شده و عکسی که از لحظات شهادت او به یادگار مانده است ،نشان می دهد که شهید کریمپور به آرزویش رسید و آن گونه که می خواست، به فیض شهادت نائل آمد، زمانی که هجوم توده ای از ترکشها بدنش را چاک چاک کردند و خون سرخش را بردشت شلمچه جاری ساختند.

منابع زندگینامه :رسم عاشقی ،نوشته ی ام البنین چابکی، نشر کنگره سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان– ۱۳۷۷

کریم‌خان زند

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مؤسس خاندان پادشاهی زند (و. ۱۰۱۹ جل. ۱۱۶۳– ف. ۱۱۹۳ ه.ق) وی فرزند ایناق از طایفه‌ی لک و از ایل زند بود. افراد ایل زند

به یکی از لهجه‌های لری سخن می گفتند و در ده «پری» واقع در نزدیکی ملایر مسکن داشتند. نادر پس از پیروزی بر سر زمینهای غربی ایران و کشتار بزرگ ایل زند، عده‌ای از افراد آن ایل را با خانواده به دره گز کوچاند و برخی از آنها- از جمله کریم‌خان- را در سپاه خود پذیرفت. کریم‌خان در جنگها رشادت و شجاعت از خود نشان داد و در لشکرکشی هندوستان و جنگهای دیگر مورد توجه نادر قرار گرفت. پس از مرگ نادرشاه، کریم‌خان با جنگ و گریز به قلعه‌ی پری رفت و اندکی بعد به خدمت ابراهیم‌خان افشار درآمد. وی مدتی بعد با علیمردان خان بختیاری و ابوالفتح‌خان در اصفهان حکومت سه گانه تشکیل داد و آنان نوه‌ی شاه سلطان حسین را به نام شاه اسماعیل سوم به سلطنت نشاندند. در نتیجه علیمردان‌خان نایب‌السلطنه، کریم‌خان سردار سپاه و ابوالفتح‌خان حاکم اصفهان شد. اما علیمردان‌خان عهد و پیمان خود را شکست و ابوالفتح‌خان را کشت و خود نیز پس از چند جنگ، از کریم‌خان شکست خورد و قدرت به دست کریم‌خان افتاد. خان زند جنگهای بسیار با مخالفان و سرکشان از جمله محمدحسن‌خان قاجار، آزادخان افغانی، احمدخان ابدالی کرد و همه را از سر راه برداشت و در ۱۱۷۸ ه.ق شاه اسماعیل را از پادشاهی برکنار کرد و خود به عنوان «وکیل‌الرعایا» زمام امور را به دست گرفت، و تا پایان عمر همین سمت را داشت. کریم‌خان بر سراسر ایران بجز خراسان- که به میل خود در اختیار شاهرخ شاهزاده‌ی افشار گذاشت- فرمانروایی داشت. وی شیراز را پایتخت خویش قرار داد و در آن شهر بازارها، مسجدها و بناهایی ساخت. سپس شورش حسینقلی‌خان قاجار را خواباند و بصره را فتح کرد و از چنگ عثمانیان بیرون آورد. کریم‌خان به سادگی می‌زیست و صفات اصلی خود را در زمان حکومت نیز از دست نداد. سیاست داخلی وی ایجاد امنیت سیاسی و قضایی و برقراری آرامش بود. با آنکه خود از سواد بهره نداشت، به علم و دانش ارج بسیار می‌نهاد. در سیاست خارجی کریم‌خان به برقراری و توسعه‌ی روابط بازرگانی با دول بزرگ اهتمام ورزید و طبق فرمانی به انگلیسها اجازه داد در بوشهر نمایندگی بازرگانی دایر نمایند و در خلیج‌فارس به تجارت پردازند. در نتیجه بر رونق بازرگانی ایران با بریتانیا افزوده شد. وکیل‌الرعایا با مردم به عدالت و انصاف رفتار می کرد و خطاکاران را جزا می‌داد. وی در برخی از شهرهای ایران بناهایی کرد که هنوز معروفند. کریم‌خان در ۱۳ صفر سال ۱۱۹۳ ه.ق در ۷۴ سالگی زندگی را بدرود گفت و او را در عمارت کلاه‌فرنگی در مقبره‌ای که به دستور او در شیراز ساخته شده بود، به خاک سپردند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کریمی طاهری، جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «ایرانشهر» دراستان «سیستان وبلوچستان»

«جواد کریمی طاهری» در سال ۱۳۴۱ در روستای «طاهر آباد»درشهرستان «کاشان» در خانواده ای مومن چشم به جهان گشود .او در سال ۱۳۴۷ برای تحصیل علمی راهی دبستان «رهنمون» گشت .سپس در سال ۱۳۵۲ به مدرسه راهنمایی «راوند»در « کاشان» رفت و در کنار تحصیل به خانواده در امور خانه و مرزعه کمک می کرد .در سال ۱۳۵۵ به دبیرستان پا گذاشت .دوران تحصیل او همزمان با شکل گیری زمزمه های نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی بود . او نیز چون جوانا ن غیور این مرزو بوم در مبارزات و راهپیمایی های و فعالیتهای سیاسی در زادگاه خود و در شهر «کاشان» حضور فعال داشت .در سال ۱۳۵۹ پس از اتمام دوره تحصیل دبیرستان تمام همت خود را صرف مردم و انقلاب کرد .در سال ۱۳۶۰ پس از عزیمت به سوی« ایرانشهر» به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این شهر در آمد. ابتدا در روابط عمومی سپاه در بخش انتشارات مشغول فعالیت شد و مسئولیت کتابفروشی سپاه

را در سطح شهر به عهده گرفت .

تلاش بی وقفه و شبانه روزی و همچنین خلق و خوی نیکوی او مسئولین سپاه را بر آن داشت تا از وجودش بهره بیشتری ببرند و بدین سبب مسئولیت بخش اداری سپاه «ایرانشهر» را به او سپردند .وی در همین سال به« کاشان» رفت و ازدواج کرد و پس از انجام مراسم ازدواج ساده و اسلامی ،همراه همسرش به منطقه« بلوچستان» باز گشت و به فعالیت خود در سپاه ادامه داد .او در سال ۱۳۶۳ به جبهه های حق علیه باطل شتافت و در عملیات غرور آفرین« بدر» شرکت جست و پس از این عملیات در جبهه برای مدت زیادی ماندگار شد .فعالیتهای پیگیر و اخلاق و رفتار اسلامی او باعث شد که دوباره مسئولیت بزرگتری عهده دار شود. او به عنوان قائم مقام فرمانده سپاه پاسداران «ایرانشهر» منصوب گردد .اوضاع پریشان ناحیه سیستان و بلوچستان به ایشان و دیگر مردان سختکوش و دلاور نیاز وافر داشت و او باید وارث خون هزاران شهید گمنام در خون غلطیده خطه تفتیده سیستان و بلوچستان می شد .

پس از مدتی فعالیت در سپاه ایرانشهر در اواخر شهریور سال ۱۳۶۵ به عنوان قائم مقام فرمانده سپاه در« چابهار» منصوب و مشغول فعالیت شد و به خدمت شبانه روزی خود در چابهار ادامه داد . سر انجام وقتی برای خنثی کردن توطئه منافقان که قصد داشتند در روز ۲۲ بهمن شهر« ایرانشهر» و« چابهار» را به آشوب بکشندو در حالی که از« ایرانشهر» عازم «چابهار» بود به دست منافقین کور دل شهید گشت .از آن شهید بزرگوار تنها یک فرزند دختر به نام «نجمه» به یادگار مانده است .

منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

کریمی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد کریمی : فرمانده گردان حضرت معصومه (س)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۰ در شب میلاد سرور شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام در تهران پا به عرصه وجود گذاشت. او از همان اوان کودکی با قرآن انس گرفت و از نماز استعانت جست. نماز را در مسجد به جا می آورد و در منزل بیشتر با تلاوت آیات نورانی قرآن روح و روانش را صیقل می داد.

از همان کودکی با اخلاق پسندیده و صفات نیک، زندگی را صفا می بخشید و فردی با ایمان گشت. سپس به قم عزیمت کرد و تحصیلات خود را ادامه داد.

شانزده ساله بود که جرقه انقلاب بر دامن حکومت طاغوت افتاد و او همگام با نسل پرشور انقلاب پیش رفت و حلقوم پاکش به طنین تکبیر و شعار گشوده شد.

در سایه ساز مکتب حیات بخش اسلام و با دم مسیحایی حضرت امام (ره) به مبارزه با طاغوت پرداخت و در گرماگرم انقلاب از خود تعهد و اخلاص نشان داد و در صحنه های نهضت مقدس اسلامی مشارکت کرد.

با پیروزی انقلاب، علاوه بر ادامه تحصیل، در صحنه های مختلف به پاسداری از ارزش ها همت گماشت. با آغاز جنگ تحمیلی دل بی قرارش را به جبهه های نبرد سپرد و اصرار خانواده برای ادامه تحصیل اثر نبخشید و راهی جبهه های جنگ شد.

یک سره در جبهه های نبرد ماند و در مسئولیت های مختلفی به جهاد پرداخت و هر بار با بدنی مجروح به شهر بازمی گشت.

شهید کریمی در علمیات بستان، فتح المبین، بیت المقدس، والفجر چهار، خیبر، بدر، والفجر هشت، کربلای یک، کربلای چهار و

کربلای پنج حضور داشت و پس از شش سال جهاد مقدس به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد.

سراسر زندگی او سرشار از پاکی بود، در شکوه عظمت همنشین بسیجیان بود. در اوج شهامت و شجاعت، ساده می زیست و صادقانه روزگار می گذرانید. با بچه ها که سخن می گفت، حرف های او نه بوی ریا می داد و نه خودستایی. به مرخصی که می آمد، کمتر به خانه می رفت و دائم در بسیج و پایگاه های مقاومت می ماند.

شب که می شد با دست های پر عاطفه اش به یاری بیچارگان می شتافت و با احساس و عشق، گره از کار آنان می گشود.

او مصداق انسان کامل بود یعنی به امیر مومنان علی علیه السلام تاسی کرد و روح مالامال از شجاعت و شهامت را با ترس و بیم از آه یتیمان و درماندگان قرین کرده بود.

منابع زندگینامه :ستارگان خاکی،نوشته ی ،محمد خامه یار،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۷۵

کریمی، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس کریمی : فرمانده لشگر۲۷ محمد رسول الله(ص) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۶ ه.ش در «قهرود»در شهرستان« کاشان» چشم به جهان گشود. دوران ابتدایی را در این روستا به پایان رسانیدو وارد هنرستان گردید. بعد از اخذ دیپلم در رشته نساجی، به سربازی رفت. دوران خدمت وظیفه او با مبارزات انقلابی امت اسلامی ایران همزمان بود. با وجود خفقان شدید حاکم بر مراکز نظامی، اعلامیه‌های حضرت امام خمینی(ره) را مخفیانه به پادگان عباس آباد تهران منتقل و آنها را پخش می‌کرد. پس از فرمان حضرت امام خمینی(ره)، خدمت سربازی خود را رها نمود و با پیوستن بهصف مبارزین در راه پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی فعالیت کرد و در جریان تشریف فرمایی حضرت امام(ره) نیز جزو نیروهای انتظامی کمیته استقبال بود.

در بهار سال ۱۳۵۸ به هنگام تاسیس سپاه پاسداران کاشان با احساس تکلیف، به عضویت سپاه درآمد و در قسمت اطلاعات مشغول به خدمت شد.

تابستان سال ۱۳۵۹ داوطلبانه برای مبارزه با ضدانقلاب عازم کردستان گردید و در سپاه پیرانشهر با واحد اطلاعات – عملیات همکاری کرد. پس از مدت کوتاهی، به واسطه بروز رشادت و دقت عمل، به عنوان مسئول اطلاعات – عملیات این سپاه معرفی گردید. از جمله فعالیتهای شهید در منطقه خونرنگ کردستان،انجام شناسایی عملیات و آزادسازی منطقه دزلی و ... بود که توسط نیروهای تحت امر و با هدایت او صورت گرفت.

شهید کریمی بعدها همراه سردار جاویدالاثر برادر متوسلیان و شهید چراغی به جبهه های جنوب عزیمت کرده و به عنوان مسئول اطلاعات – عملیات تیپ محمد رسول الله(ص) به فعالیت خود ادامه داد.

این سردار دلاور اسلام در عملیات فتح المبین از ناحیه پا بشدت مجروح شد و حدود ۲ ماه بستری بود و در این ایام (به توصیه پدرش) مقدمات ازدواج خود را فراهم کرد.

بنابه اظهار همسر شهید، مراسم عقد آنان در ۲۱ مهر سال ۱۳۶۱ انجام شد. فردای آن روز (یعنی در ۲۲ مهرماه) با هم به گلزار شهدای دارالسلام رفتند و با شهدا تجدید عهد و پیمان کردند. نزدیکیهای عملیات مسلم بن عقیل(ع) بود که عباس با همان وضعیت مجروح (عصا به دست) به صف رزمندگان لشکر پیوست و حضور او با این حال، در تقویت روحیه رزمندگان اثر به سزایی داشت.

در عملیات والفجر مقدماتی به عنوان مسئول اطلاعات سپاه ۱۱ قدر (که تازه تشکیل شده بود) معرفی گردید و مدتی به مسئولیت فرماندهی تیپ سوم سلمان از لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) منصوب گردید و در کنار بسیجیان دریادل، به نبردی بی امان علیه دشمن بعثی صهیونیستی پرداخت و تا عملیات خیبر در این مسئولیت انجام وظیفه کرد.

با شهادت شهید بزرگوار حاج محمد ابراهیم همت در عملیات خیبر، فرماندهی لشکر ۲۷ محمد رسول الله(ص) را به عهده گرفت.

انس ویژه‌ای با قرآن داشت. روزانه حتماً آیاتی از کلام الله مجید را تلاوت می کرد. به تعقیبات نماز اهمیت می داد. همواره با وضو بود. در مجالس دعا، عموماً حالاتش دگرگون می شد. به ائمه طاهرین(ع) عشق می ورزید و از محبین و دلسوختگان اهل بیت عصمت و طهارت(ع) بود.

رفتار، گفتار و برخوردهای شهید در خانواده، اجتماع و سپاه حاکی از آن بود که او سعی می کرد برنامه های تربیتی اسلام را در هر جا که حضور دارد به مورد اجرا بگذارد. بشدت از غیبت دوری می کرد و اگر کوچکترین سخن و سعایتی از کسی می شد، اظهار ناراحتی می کرد و نمی گذاشت صحبت او ادامه یابد.

در مقابل مؤمنین متواضع و فروتن بود. به کودکان احترام می گذاشت. هر وقت به آنها اشاره می کرد می گفت: «اینها مردان آینده هستند، دلیر مردان جبهه‌اند و ...»

ویژگیهای بارز اخلاقی، از او شخصیتی ساخته بود که ناخودآگاه دیگران را مجذوب خود می ساخت. همسر محترمه شهید در این باره می گوید:

از رفتار، نشست و برخاست و نیز صحبتها و برخوردهای شهید احساس عجیبی به انسان دست می داد. هنگامی که من با ایشان روبرو می شدم بی اختیار خود را ملزم به رعایت ادب و احترام در مقابل او می دیدم.

حاج عباس در اثر استمرار بخشیدن به برنامه های تربیتی اسلام برای نیل به مقام و مرتبه انقطاع الی الله تلاش می کرد و هیچ نوع علاقه و میلی که معارض با حب الهی و رضا و خشنودی او باشد در وجودش باقی نمانده بود.

اخلاق فرماندهی

با توجه به ضرورت انقلاب اسلامی در داشتن الگو و معیار خاص در چارچوب اسلام، یک نوع اعمال فرماندهی در جریان جنگ عراق علیه ایران اسلامی، براساس تعالیم مکتب و رهنمودهای امام عظیم الشان(ره) تجلی پیدا کرد، که با فرماندهی مرسوم در سازمانهای نظامی مغایرت داشت؛ فرماندهی براساس پیوندها و اعتقادات قلبی به جای امر و نهی بی روح و انجام دستورات و فرامین از روی تعبد و عشق و اعتقاد، به جای اطاعت چشم و گوش بسته و عاری از روح و عشق.

در این نوع فرماندهی اگر فرمانده خود را موظف بداند که در مورد مسائل مختلف با همکاران مشورت کند، آراء و نظرات آنها را بشنود و بعد تصمیم بگیرد، در نتیجه، همه با جان و دل می پذیرند و به وظیفه و تکلیفشان عمل می نمایند و همه تسلیم دستورات و اوامر الهی می شوند. در این دیدگاه، اطاعت از فرمانده، اطاعت از خداست و تخلف از او خلاف شرع است.

شیوه های فراوان در سپاه در سیره فرماندهان شهید تبلور یافته، الگوی روشن این گونه فرماندهی است، شهید کریمی نیز با الهام از این شیوه الهی مانند سایر سرداران غیور جبهه اسلام، با صلابت و استواری، رزمندگان را در جهت عقب زدن و تعقیب قوای مضمحل دشمن هدایت می کرد و لحظه ای از این امر مهم غفلت نداشت.

در برابر مشکلات، خونسردی خود را حفظ می کرد و در انجام هر کاری توکلش به خدا بود. با آرامش خاطر و امیدواری کامل به نتیجه اقداماتش، وارد عمل می شد. صبر و استقامت با او عجین بود و وجودش در بین سربازان امام زمان (عج) مایه دلگرمی و حرکت بود.

با بسیجی ها مانوس و صمیمی بود و به آنها عشق می ورزید. در کنار آنها بر روی خاک می نشست، با آنها غذا می خورد، به درد

دل آنها گوش می داد، آنها را راهنمایی می کرد و تا آنجا که از دستش بر می آمد مشکل آنان را حل و فصل می کرد و ارتباط و سرکشی از خانواده شهدا توسط او زبانزد همگان بود.

کریمی، علیجان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علیجان کریمی

محل تولد : محلات

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب پس از پایان تحصیلات ابتدایی با تشویق والد بزرگوارم راهی حوزه علمیه قم شدم و در مدرسه آیت الله گلپایگانی به تحصیل مقدمات علوم حوزوی پرداختم و از اساتید نامی چون: (حاج حسن آقا تهرانی، صلواتی، کریمی جهرمی، تقوی اشتهاردی و ...) بهره وافر بردم. در سال ۱۳۵۶ با شروع انقلاب اسلامی به حوزه آزاد وارد شده و در دروس فقه و اصول: «آیت الله بنی فضل» و «وجدانی فخر» شرکت جستم.

در سال ۱۳۵۹ در اولین دوره مدرسه «عالی تربیتی و قضایی طلاب قم» که به منظور تربیت مربی و دبیر بینش دینی از سوی شورای انقلاب تأسیس گردید؛ شرکت کرده و پس از فارغ التحصیلی در دوره کوتاه مدّت، برای تدریس در دبیرستان‌ها راهی شهرستان ایلام شده و به مدّت سه سال در دبیرستانهای این شهر به تدریس پرداختم. در کنار آن به تدریس دروس حوزوی نیز تا حدودی می‌پرداختم.

از سال ۱۳۶۴ مجدداً به حوزه علمیه قم مراجعت نموده و بخشی از دروس حوزه را مجدداً بازخوانی کردم. در سال ۱۳۶۷ در اولین دوره مرکز تربیت مدرس که به منظور تربیت استاد معارف برای دانشگاهها تاسیس گردید شرکت نمودم. پس از فارغ التحصیلی به مدّت پنج ترم در دانشگاه اصفهان و نیز در دانشگاه آزاد اراک، پیام نور ساوه و دانشگاه آزاد محلات به تدریس (معارف، تاریخ اسلام و متون ادبی) پرداختم. ناگفته نماند که در خلال سالهای ۱۳۶۴ ـ ۱۳۶۸ از دروس فقه «آیت الله ستوده» و «علوی گرگانی» بهره می‌بردم.

در سال ۱۳۶۸ در درس خارج فقه «آیت الله منتظری» حاضر شدم و به مدّت هفت سال از محضر ایشان استفاده کردم، از سال ۱۳۷۱ ـ ۱۳۷۳ در درس خارج اصول «آیت الله میرزا جواد تبریزی» شرکت جستم و از سال ۱۳۷۱ تاکنون در مرکز (فرهنگ و معارف قرآن) به پژوهشهای قرآنی اشتغال دارم، حاصل کار تحقیقات این دوره که به صورت کار جمعی صورت می‌پذیرد عبارتند از:

۱. فرهنگ موضوعی تفاسیر در سه جلد.

۲. فرهنگ موضوعی قرآن (۱۰ جلد آن تاکنون چاپ شده) که پیش‌بینی می‌شود به ۳۰ جلد برسد.

در همین سالها مقالاتی نیز تدوین نموده‌ام از جمله: مقاله «مبانی تفسیر عرفانی امام خمینی (ره)» که در سلسله مقالات کنگره اخلاقی عرفانی امام خمینی به چاپ رسید. و در مقاله با عنوان «ویژگیهای جامعه الهی» به ستاد نشر رسانه‌ای مرکز فرهنگ و معارف

قرآن ارائه گردید تا در رسانه‌های مکتوب به چاپ رسد. مقاله‌ای نیز با عنوان «حقوق خانواده در قرآن» به بنیاد پژوهشهای مشهد مقدس ارائه شد تا در مجموعه‌ای به چاپ رسد. ناگفته نماند که در خلال سالهای ۱۳۶۴ ـ ۱۳۷۰ از دروس تفسیر «آیت الله جوادی»، درس اسفار «مصباح یزدی» (از طریق نوار)، شفای «بوعلی» (تدریس مصباح یزدی و از طریق نوار)، استفاده بردم و چندی نیز در درس اسفار «انصاری شیرازی» شرکت جسته‌ام.

اینجانب در سال ۱۳۶۷ با وجود مأموریت‌هایی که برای تبلیغ در جبهه داشتم و با توجه به فاصله چند ساله‌ای که با دروس حوزه داشتم مجدداً در امتحانات حوزه از پایه چهارم تا نهم شرکت کردم و در سال ۱۳۶۷ رتبه سوم را کسب نموده و از جانب امام خمینی و آیت الله گلپایگانی (همه ممتازین و از جمله اینجانب) مورد تشویق قرار گرفته و جوایزی به اینجانب اهدا شد و در روزنامه جمهوری آن زمان نیز لیست ممتازین منتشر شد. چند بار در امتحان تفسیر که از سوی ستاد تفسیر قرآن برگزار شده، شرکت کرده و هر بار جز ممتازین بوده و جوایزی دریافت کرده‌ام.

در سال ۱۳۸۲ جهت آماده کردن پرونده خود در شورای مدیریت، جهت نوشتن پایان‌نامه سطح چهارم حوزه در مصاحبه درس خارج شرکت کردم و پس از آن به عنوان کسب رتبه ممتاز از این حین، فوق‌العاده و نیز افزایش شهریه مقام رهبری به مدت یک سال بهره‌مند شدم. اکنون نیز در مرکز (فرهنگ و معارف قرآن) به عنوان عضو شورای علمی گروه به تحقیق در علوم و تفسیر قرآن اشتغال دارم و امیدوارم که خداوند متعال در ظل عنایات خود و حضرت ولی عصر این توفیق را از اینجانب سلب نکرده که تا آخر عمر در خدمت قرآن کریم بوده باشم.

کریمی، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرتضی کریمی

محل تولد : اردکان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۶۰/۶/۳۰

زندگینامه علمی

اینجانب مرتضی کریمی متولد ۱۳۶۰ پس از اخذ سیکل در شهرستان اردکان در سال ۱۳۷۴ به قم عزیمت کردم و در مدرسه شهیدین، تحصیلات حوزوی خود را آغاز کردم. دوره سطح را در طول ۷ سال به پایان رساندم. همزمان از سال ۱۳۷۹ دوره کارشناسی رشته کلام در مؤسسه امام خمینی (ره) مشغول تحصیل شدم. از سال ۱۳۸۱ درس خارج را آغاز کردم و در این راستا در دوره تخصصی فقه و اصول مدرسه شهیدین شرکت کردم و از محضر آقای عندلیب و آیت الله تبریزی کسب فیض کردم. پس از اخذ مدرک کارشناسی در سال ۱۳۸۴ از مؤسسه امام خمینی (ره)، در ۴ آزمون کارشناسی ارشد شرکت کردم که در همه آنها رتبه

اول را کسب کردم که عبارتند از:

۱. ارشد دین شناسی موسسه امام خمینی (ره)

۲. فلسفه و کلام اسلامی

۳. کلام

۴. ادیان ابراهیمی مرکز مطالعات ادیان و مذاهب که از سال ۱۳۸۴ در مرکز اخیر مشغول به تحصیل در رشته ادیان ابراهیمی شده ام. در طول تحصیل در مدرسه شهیدین در دوره های زبان عربی (۲ سال) و انگلیسی (۳ سال) شرکت کردم و چند سالی است به عنوان مترجم زبان انگلیسی با مراکزی همکاری دارم. چند سالی نیز به عنوان محقق سایت یهود شناسی مؤسسه لوح و قلم با این موسسه و مدتی نیز به عنوان محقق بخش پرسش و پاسخ سایت حوزه نت با این مرکز همکاری داشته ام. آخرین کارهای علمی بنده عبارت است از: ترجمه مدخل ایران از دایرهٔ المعارف اسلام که به زودی به صورت کتاب چاپ خواهد شد و نیز ترجمه مقالاتی پیرامون هولاکاست که با همکاری عده ای از دوستان و با هزینه موسسه لوح و قلم به صورت کتاب چاپ خواهد شد.

کریمی، نظر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسئول واحد پرسنلی(اداری) لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «نظر کریمی » در سال ۱۳۴۲ در شهرستان«گرمی» دراستان« اردبیل» متولد شد .دوران ابتدایی وراهنمایی را در آنجا با موفقیت به پایان برد. ورود او به مقطع دبیرستان همزمان بود با مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت ظالمانه ی پهلوی .او که ظلم وتبعیض حاکم بر جامعه را با پوست و استخوان خود لمس کرده بود، بی درنگ به صف مبارزین پیوست . مبارزاتش با نظام شاهنشاهی تا فرار دیکتاتور در دی ماه ۱۳۵۷وپیروزی انقلاب دربهمن ۱۳۵۷ ادامه داشت. بعد از اتمام دوره دبیرستان وپس از پیروزی انقلاب اسلامی در آذر ماه ۱۳۵۹ به عضویت سپاه پاسداران در آمد .

او در بخشهای گوناگون سپاه خدمات زیادی را انجام داد تا به سمت مسئول پرسنلی (اداری)لشکر ۳۱ عاشورا رسید.

هرچند کار وماموریت او اداری بود وبراساس ضوابط بایست در پشت جبهه باشد اما در مواقع عملیات او مانند یک فرمانده سلاح به دست می گرفت و وارد جنگ می شد.

با شروع جنگ به همراه دیگر بسیجیان عازم مناطق جنگی شد .این حضور تا لحظه عروج ادامه داشت .

اسفند ماه ۶۲ ۱۳در جزیره مجنون و عملیات خیبر اوج رشادت وجوانمردی این سردار ملی است.اودر این عملیات به شهادت رسید وجاوید الاثر گشت.

دراین عملیات در حالی که با موتور سیکلت به هدایت نیروها مشغول بود ،آماج گلوله های دشمن بعثی قرار گرفت و به شهادت رسید .

نظر کریمی ما از فیوض ناب کرامت

به کف گرفت به میدان ،لوای سرخ شهادت

عنایت ازلی بین که روح شاهد حق را

نشاند از ره احسان به بارگاه سعادت

منابع زندگینامه :

"روایت سی مرغ"نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

کریمی، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۳، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی آموزش و پرورش ابتدایی از دانشگاه ابوریحان بیرونی در سال ۱۳۵۰، کارشناسی ارشد روان‌شناسی تربیتی از دانشگاه ایالتی بال USB آمریکا در سال ۱۳۵۳ و دکترای تخصصی روان‌شناسی تربیتی از دانشگاه ایالتی فلوریدا FSU در سال ۱۳۵۶.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه ابوریحان بیرونی از سال ۱۳۵۶ تا سال ۱۳۵۹، استادیار دانشگاه علامه طباطبایی از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۹ و دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی از سال ۱۳۶۹ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بررسی کتابهای ریاضی دبستانی، بررسی افسردگی در آزادگان، رابطه حمایت اجتماعی با مشکلات رفتاری نوجوانان، تدریس دروس روان‌شناسی یادگیری، روان‌شناسی اجتماعی، تربیتی و روان‌شناسی تغییر رفتار در دانشگاههای علامه طباطبایی و آزاد اسلامی و استاد راهنمای ۵ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

روان‌شناسی تربیتی، تغییر دادن رفتارهای کودکان و نوجوانان، روان‌شناسی اجتماعی، روان‌شناسی شخصیت، واژه‌نامه روان‌شناسی، روان‌شناسی و تفاوتهای فردی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

هوش و شیوه‌های نو در اندازه‌گیری فرد آدمی، قطعیت با تقارن تداعی، اطاعت و فرمانبرداری، طراحی و ارزشیابی یک برنامه مبتنی بر هدف رفتاری در طراحی داخلی، رشد اخلاقی در کودکان و تحقیقات آزمایشی در یادگیری پنهان در هوش، روان‌شناسی و تعلیم و تربیت.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

کسایی، محمد حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده تیپ مهندسی رزمی (جهاد سازندگی سابق)آذربایجان شرقی حاج محمد حسن کسایی!.... هنوز هم وقتی نامت را می شنوم، آتش در رگ هایم می دود. که بودی ای مرد! چه بودی ای مرد! سی و شش سال در این دنیای خاکی میهمان بودی، از ۱۳۳۰ تا ۶ اردیبهشت ۱۳۶۶، از ۱۳۳۰ تا کربلای پنجم، تا کربلای هشتم و .... در این سی و شش سال تمام کارهای خود را تمام کردی. از مرند ـ زادگاهت ـ تا شلمچه زادگاه جاودانگی ات.

هنوز هم وقتی نامت را می شنوم، باور نمی کنم که رفته ای. و می دانم که شهید شده ای، سلام بر تو روزی که متولد شدی، و سلام بر تو، روزی که در خون غلتیدی.... و چه خاطره ها و حکایت هاست، از روزی که متولد شدی تا روزی که در خون غلتیدی، گویی آن سی و شش سال تپش و تلاش و توفان مقدمه ای بود بر لحظه سرخی که به ملاقات رسیدی، از کوچه های کودکی تا عرصه های مبارزه، از مدرسه های مرند تا دانشگاه تبریز. از معلمی تا فرماندهی گردان، و در یک سخن از عشق تا شهادت.

تو رفته ای و من به گذشته می نگرم، به سال های آشوب و انقلاب، به سال هایی که بسیاری از درس خوانده ها به دام گروه های سیاسی افتادند. می بینم که تو همیشه در مسیر حق بودی. و این، شاید برای امروزی ها آسان می نماید، اما آن روزها که صد راه و بیراهه پیش رو داشتیم، در مسیر حق بودن بدین آسانی نبود. آبان ماه ۱۳۵۷، که هنوز خبری از پیروزی انقلاب اسلامی نبود، تو بی پروا فریاد می زدی: «این روحانیت است که افکار عمومی را پشت سر خود می کشاند. ما باید به طرف آنها برویم»

و در این زمان تو معلم بودی، و شهید معلم است. انقلاب که پیروز شد، درخت «جهاد» را در زادگاه خویش کاشتی و شب و روز از پای ننشستی. دویدی و خسته نشدی، رنج کشیدی و شکوه نکردی، زخم خوردی و آهی بر لبت نیامد. هنوز در حسرت ملاقاتت می سوزم. هنوز می خواهم یک بار هم که شده، صدای آسمانی ات را بشنوم. صدایت را می شنوم، زمزمه های جگر سوزت را....

«حوالی ساعت ۳ بامداد بود که از خواب بیدار شدم. بیداری اتفاقی بود. حسی غریب مرا از بستر بیرون کشید. از سنگر که بیرون آمدم صدای زمزمه می آمد، صداهای ناله هایی که دل را ذوب می کرد. جذبه ای ناشناس مرا به سمتی می برد که صدای ناله و زمزمه از آنجا برمی خاست. به سنگر حاج حسن که رسیدم. پاهایم سست شد. صدا، صدای حاجی بود. در خلوت شب با خدای خویش در راز و نیاز و سوز و گداز بود. به تماشا ایستادم. چنان در راز و نیاز محو شده بود که مرا نمی دید. راز و نیازهایش را به سر برد. با حیرت دیدم که وسایل پانسمان آماده می کند. «مگر حاجی مجروح شده است؟» سوالی بود که در ذهنم جان گرفت. «نه، من که چیزی نشنیده ام!» با محلول ضد عفونی محل جراحت را شست و پانسمان کرد. به سنگر خود بازگشتم و فردا به سراغش رفتم.

ـ کی مجروح شده ای حاجی؟ !

بی آن که چیزی بگوید با طمانینه و حالتی خاص نگاهم کرد. نگاهم با نگاهش گره خورد، و گویی پاسخ سوال خویش را یافتم: وقتی سخن از خلوص است باید زخم دوست را از دیگران پنهان کرد.»

می دانم حاجی! وقتی پیمانه جان از زلال خلوص سرشار می شود. دیگر جایی برای تظاهر و خودنمایی باقی نمی ماند. دیگر عاشق، زخم دوست را از همه پنهان می کند. خود را چیزی به حساب نمی آورد، فنا می شود و چون به معرفت دست یافته است، هرچه عبادت کند، باز خود را مقصر می بیند. در تابستان جنوب، در وسعت آتشین شلمچه....

«صـدای اذان ظهر که پیچیـد، همه برای وضو بلنـد شدنـد. من هم راهی نمازخـانه پایگـاه شـدم. پس از اقـامه نمـاز جمـاعت، سـفره گسترده شـد. و همه خود را سـر سـفره کشـیدند. در این حین حـاج حسن را دیـدم که از نمـاز خـانه خـارج می شود. خیلی دلم می خواست که حاجی برای ناهار پیش ما باشد. دنبالش رفتم.

ـ حاج آقا! چرا شما برای ناهار نماندید؟

برمی گردد، «شـما برویـد مشـغول شویـد، من هم بعداً خواهم آمد.» اصـرار کردم. «حاجی! ما می خواستیم امروز برای ناهار پیش ما باشیـد.» اصرار من موثر نمی شود. برگشتم به نماز خانه. اما انگار دلم طوری شده بود. سوالی در ته دلم بود: «چرا حاجی برای ناهار نیامد؟»

غروب ـ وقت اذان مغرب ـ حـاجی را دیـدم. روی یک بلنـدی ایسـتاده بود و صـدای اذانش در حوالی می پیچیـد. بعـد از اتمام اذان گفت: «شـام را پیش شـما می آیم.» خوشـحال می شوم. تلافی ظهر! ما هنوز آن سوال در ته دلم جا خوش کرده است: «چرا حاجی برای ناهار نیامد؟» با خود گفتم علتش را سـر شام می پرسم. حاجی به قول خود وفا می کند. شام را با هم می خوریم. سوال خود را به حاجی می گویم. اما جواب روشنی نمی دهد.

فردا که عازم محورهای عملیاتی می شـدیم، راننـده بولـدوزری که از قضـیه اطلاع داشت، گفت: «می خواهی بـدانی که چرا حاجی ناهار را با ما نخورد؟» گفتم «البته که می خواهم بدانم.» با حالتی خاص گفت: «تا حالا کسی ناهار خوردن ایشان را ندیده است!» مکث می کند. عجب جوابی! شاید لازم است سوال خود را دوباره تکرار کنم. صدای راننده بولدوزر را می شنوم.

ـ ایشان همیشه روزه می گیرد، کسـی تا حالا ناهار خوردن ایشان را ندیـده است... دیگر چیزی نمی گویـد. آفتاب شـلمچه می تابد، گرم و سوزان. و ما به طرف محورهای عملیاتی در حرکت هستیم.»

می رویم و انگار شـمیم اذان روحم را معطر می کنـد، گویی صوت دلنشـین حاجی در شـلمچه پیچیده است. همیشه اول وقت نماز، حاجی اذان را شروع می کند. دوستانش به او«بلال جبهه» می گویند. بلال جبهه!.... سه سال است که در جبهه است. انقلاب که شد معلم بود، «جهـاد» که تشـکیل شـد، معلمی را رهـا کرد و به «جهـاد» پیوست. و اینـک جهـاد و مسوولیت پشت جبهه را وانهـاده و به میـدان سـتیز آمـده اسـت. از همـه چیز دست شسـته است. از خـانواده، از خـود.... خـودش کـه پشـت جبهه بـود، به وضـع خـانواده جهادگرانی که در جبهه بودند، رسیدگی می کرد.

حالا که حاجی به جبهه آمده است آیا مثل او به خانواده رزمنده ها می رسند یا نه؟ نمی دانم.

« جنگ که شروع شد، محصل بودم. اشتیاق حضور در جبهه آرام و قرار از من گرفت. بالاخره به حضور حاجی رسیدم: «می خواهم به جبهه بروم». بـا اولین کـاروان به جبهه غرب اعزام شـدم. گاهی فکر می کردم که در غیاب من به خانواده ام چه می گـذرد. وقتی مـدت ماموریت تمام شـد و به مرند بازگشـتم، دیدم که جای هیچ گونه نگرانی نبوده است. حاجی چند بار خودش به خانه ما آمده بود. چنـدین بـار برادران جهادگر را برای رفع مشـکلات احتمالی به خانه ما فرسـتاده و هـدایایی داده بود. این کارهای حاجی باعث شد که دیگر خیالم از طرف خانواده راحت باشد و اشتیاقم برای جبهه افزون تر. مدتی بعد دوباره رهسپار جبهه بودم...»

با این که آن همه به خانواده های رزمنده ها می رسـید، خودش هرگز از بیت المال استفاده نمی کرد. «اواخر اسفند ۱۳۶۵ بود که با خانواده، راهی خانه حاجی شـدیم. هوا بسـیار سـرد و چنـد درجه زیر صـفر بود. بالاخره به خانه حاجی رسـیدیم. بعـد از دقایقی بعد متوجه شـدیم که اتاق خیلی سـرد است. نشسـتن در اتاق، بسیار مشکل بود. بالاخره به حرف آمـدم. «حاجی! اتاق شـما خیلی سـرد است» مثل اینکه حاجی میلی به دادن پاسخ نداشت. دوباره پرسـیدم. اصـرار کردم. با بی میلی و خیلی عادی گفت: «چند روزیست که نفت نداریم.» و این در حالی بود که همه اموال و امکانات جهاد سازندگی در اختیار ایشان بود...»

«هرگز از امکانات بیت المال اسـتفاده نمی کرد. حتی وقتی روزهای پنـج شـنبه برای زیارت مزار شـهدا به «باغ رضوان» می رفت، از

دوچرخه استفاده می کرد و گاهی هم پیاده می رفت. بالاخره تصمیم گرفتم از حاجی بپرسم.

ـ شما که می توانید از خودرو استفاده کنید، چرا با دوچرخه یا پیاده به باغ رضوان می روید؟

وقتی پاسخم داد، دیگر حرفی برای گفتن نداشتم.

ـ من ثواب این عمل را برای خودم می خواهم یا برای دیگران؟

حاجی این سوال را از من کرد. «البته که برای خودتان می خواهید» این جواب من بود.

ـ پس وقتی ثواب عمل را برای خودم می خواهم، چگونه می توانم از خودرویی که جزو بیت المال مسلمین است، استفاده کنم.»

«حاجی نه تنها از اموال و امکانات بیت المال استفاده نمی کرد، بلکه هر چه از مال دنیا داشت، در راه خدا انفاق می کرد.

اوایل ازدواجمان از مال دنیا یک فرش شش متری داشت، روزی به من گفت: «تصمیم گرفته ام این فرش را تبدیل به احسن کنم؟» نمی دانستم چگونه می خواهد فرش را تبدیل به احسن کند. آدم فکر می کند، شاید می خواهد فرشی بهتر از آن بگیرد.

ـ چگونه می خواهی تبدیل به احسن کنی؟

ـ می خواهم به نیازمندی ببخشم، نظر تو چیست؟!

گفتم: «حرفی ندارم، موافقم»

ـ این حرف میان من و تو و خدایمان بماند.

حسن رضایت و شادی را در نگاه حاجی می دیدم. می دانستم که حاجی خوشحال است از اینکه در این کارها همراهش هستم. گفت: «می خواهم این فرش را بشویم، می خواهم تمیز باشد.» فرش را به حیاط خانه کشیدیم و مشغول شستن شدیم. در این حال مادر حاجی وارد حیاط شد: «چه کار می کنید؟» حاجی گفت: «مادر! می خواهم این فرش را بفروشم و تبدیل به احسن کنم.» مادرش پرسید: «حالا که می خواهی بفروشی، چرا می شویی؟» حاجی جواب داد: «می خواهم تمیزش را بفروشم!» داشتیم فرش را می شستیم و آیه مبارک «ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه...» در دلم زمزمه می شد.»

ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم ... شب عملیات است. شبی که همان متاع جان خود را به بازار عشق می آورند. تا یار که را خواهد و میلش به که باشد. ساعت حوالی ۱۰ شب است. از پایگاه شهید قاضی طباطبایی به طرف محور عملیاتی حرکت می کنیم. می دانم حاجی شور و حال دیگری دارد. با این همه آرامشی در نگاهش نهفته است که پرده بر شور و غوغای درونش می کشد. حالا در درون حاجی چه می گذرد؟

ـ بهتر است برویم و غسل شهادت کنیم!

حاجی به آرامی این چنین می گوید. دیگر به روشنی می توان دانست که حاجی چه سودایی در سر دارد. می گویم: «خیلی خوب است، برویم!»

تویوتا سینه جاده را می شکافد و پیش می رود. دنبال جایی می گردیم که غسل شهادت به جای آوریم. اما جایی نمی یابیم. در دل شب، پرتو چراغی از دور به چشم می خورد. حاجی می گوید: «حتم دارم که آن جا حمام هست، برویم.» به طرف نقطه روشنایی حرکت می کنیم. وقتی به آنجا می رسیم، خنده مان می گیرد. با خط درشت بر فراز در نوشته شده است: «معراج شهدا» آیا این یک اتفاق است؟ ما دنبال جایی می گشتیم که غسل شهادت کنیم و سر از «معراج شهدا» در آورده ایم. حاجی هم خوشحال است. از نگهبان سوال می کنیم: «آیا اینجا حمام هست یا نه؟» جواب مان می دهد: «چند تا حمام صحرایی هست ولی آب سرد است.» آب سرد است. هوا هم مثل آب.

ـ اشکالی ندارد برادر!

حاجی این را با رضایت و خوشحالی می گوید. غسل شهادت را به جای می آوریم و راهی محور عملیاتی می شویم. شب از نیمه

شب می گـذرد. ساعت ۳۰/۱ دقیقه بامـداد به پایگـاه شـهید «حـاجی علیاری» می رسـیم. انگار پایگاه خالی است. همه بچه ها عازم محورهای عملیاتی شده اند. خسـتگی و خواب، فشار می آورد و دیگر تحمل ندارم. می روم که بخوابم و حاجی برای تجدید وضـو می رود. عـادتش همین است، آخر شب وضو می گیرد و دو رکعت نمـاز می خوانـد. حـاجی می رود و من دراز می کشم و خواب چشمانم را می بندد.

بیدار که می شوم، خسـتگی از تنم رخت بربسته است. سر حال برمی خیزم برای نماز. ناگهان حاجی را می بینم که به حال سجده بر خاک افتاده است. لحظه ای حیرت زده نگاه می کنم. حاجی هیـچ حرکت نمی کنـد. یک لحظه آشوبی در دلم برپا می شود: «نکند حـاجی را موج گرفته و شـهید شـده...» با دلهره به حاجی نزدیک می شوم و نگاه می کنم نه! حاجی را موج نگرفته است. پیشانی بر مهر دارد، سـجاده اش باز است. شرمسار از خود، از سنگر خارج می شوم... کربلای هشتم را پیش رو داریم. یک دفعه بین بچه های گردان خبری می پیچـد: «حـاجی می آیـد!» بچه هـا بـا اشتیاقی خاص مژده آمـدن حاجی را به همـدیگر می دهنـد. ساعاتی پیش به شروع عملیات نمانده است. خبر می رسد که حاجی در اهواز است. بچه ها بی تابی می کنند. با خبر بازگشت حاجی، بچه ها روحیه دیگری گرفته اند. حالا حاجی چه جوری می آید، خدا می داند. بازویش به شدت مجروح شده بود و برای مداوا در مرند بود. حالا که خبر عملیات را شنیده برمی گردد. بعد از ساعتی خبر می رسد که حاجی در پایگاه شهید قاضی است. چه رازی است بین حاجی و بچه ها که این گونه آمـدنش را انتظار می کشـند، خدا می داند! آقا مهدی باکری هم همین طور بود. در بحرانی ترین دقایق نبرد، وقتی عطر حضور آقا مهـدی در میان بچه ها می پیچیـد، مقاومت ها هزار برابر می شد. بعد از ساعاتی حاجی به بچه های گردان می پیوندد. بچه ها از شادی و شعف در پوست خود نمی گنجد. می خواهم بروم از خود حاجی سوال کنم.

ـ آخر با این بچه ها چه کرده اید که این قدر به شما علاقمندند، که این گونه با شور و اشتیاق به عملیات می روند.

لبخندی بر لبانش نقش می بندد.

ـ ما کاری نکرده ایم، اینها تربیت شده مکتب امام حسین اند. اینها در جبهه بزرگ شده اند...

کربلای هشـتم که به سـر می رسـد، حاجی می آید سـراغم: «اسم بچه هایی را که روحیه شان بهتر از بقیه بوده و خوب جنگیده اند، برایـم بنـویس» سه روز بعـد دوبـاره سـراغم را می گیرد: «اسـامی را نوشـتی؟ هـدایایی برایشـان در نظر گرفته ام» اسـامی را می دهم خدمت حاجی. برگ اسامی را می گیرد و می رود...

آن قدر قبل و بعد از عملیات کار کرده ام، که خسـتگی می کشدم. تصمیم می گیرم بروم پیش حاجی و چند روزی مرخصی بگیرم و اسـتراحت کنم. از خط برمی گردم پیش حـاجی. به حضـورش که می رسم، طـوری در آغوشم می کشـد که گویی سـال هـا مرا ندیده است.

ـ چه عجب! خسته نباشید!...

بـا هر کلمه ای که حـاجی می گویـد خسـتگی از جسم و جـانم رخت برمی بنـدد. حاجی پـذیرایی هم می کنـد. آن قـدر مهربانی و محبت نثـارم می کنـد که دیگر فراموش می کنم برای چه به حضورش آمـده ام. «برای عرض سـلام و تجدیـد دیـدار به حضورتـان رسیده ام.»

این را می گویم و از حاجی خـداحافظی می کنم. برمی گردم به خط مقدم و مشـغول کارهای خودم می شوم. ساعاتی نگذشـته بود که یکی از بچه ها می آید پیشم:

ـ حاجی شما را می خواهد!

نمی دانم چه کـار دارد. هرچه باشـد دوبـاره حـاجی را زیارت می کنم. بلافاصـله می آیم پیش اش. مینی بوس آماده حرکت است. حاجی تعدادی از بچه ها را جهت زیارت و استراحت به مشهد می فرستد. اما من نمی خواهم بروم. به حاجی می گویم: «می خواهم

پیش شما باشم، می خواهم در جبهه باشم» هرچه اصرار می کنم، نمی پذیرد. با حاجی خداحافظی می کنیم و مینی بوس روانه مشهد می شود...

روز دیگر هم به زیارت می رویم. وارد حرم که می شوم، غمی دلنشین قلبم را نوازش می کند. وقتی یکی از بچه ها شهید می شود، این طور می شوم. چه می دانم، شاید خبری نیست. یکی از بچه ها می آید پیشم و بی هیچ مقدمه ای می گوید: «می دانی! حاجی هم رفت» انگار آسمان بر سرم می ریزد. آتشی از ژرفای قلبم شعله ور می شود و تمام وجودم را دربرمی گیرد. بی اختیار پلک ها فرو می افتد و گونه هایم خیس می شود: السلام علیك یا علی بن موسی الرضا....

منابع زندگینامه" :گل های عاشورایی۲"نوشته ی جلال محمدی,نشر کنگره ی شهدا وسرداران شهیدآذربایجان شرقی,تبریز-۱۳۸۵

کسائی، نوراللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نورالله کسایی در سال ۱۳۱۸ خورشیدی ، در شهرستان شهرضا (قمشه) در استان اصفهان دیده به جهان گشود. نورالله کسایی تحصیلات ابتدایی و متوسطه (در رشته ادبیات) را در شهرضا و اصفهان پشت سر گذاشت. در آن روزگار ، دبیرستان ها از مقطع دوم متوسطه ، رشته های ریاضی ، طبیعی و ادبی داشتند. وی این دوره را در شهر اصفهان طی کرد. پس از آن وارد دانشگاه اصفهان شد و در رشته زبان و ادبیات عربی ، ادامه تحصیل داد و با رتبه اول فارغ التحصیل شد. کسایی از سال ۱۳۴۸ دوره کارشناسی ارشد و دکتری را در دانشکده الهیات و عارف اسلامی ادامه داد و در سال ۱۳۵۳ از رساله دکتری خود باعنوان « مدارس نظامیه و تاثیرات علمی و اجتماع آن » دفاع کرد و با رتبه اول در رشته فرهنگ عربی و علوم قرآنی فارغ التحصیل شد. استاد نورالله کسایی در ضمن تحصیل ، در آموزش و پرورش شهرضا به خدمت فرهنگی (آموزگاری و مسئولیت در آموزش و پرورش) مشغول بود. او همچنین در مقطع تحصیلات تکمیلی با دانشکده الهیات و معارف اسلامی همکاری آموزش داشت و به صورت آزاد تدریس می کرد ، تا اینکه در سال ۱۳۵۴ به طور رسمی از آموزش و پرورش به دانشگاه تهران منتقل شد و به تدریس در رشته های زبان و ادبیات عرب در این دانشکده مشغول گردید. وی از سال ۱۳۶۴ از گروه علمی قرآن و حدیث به گروه تاریخ و تمدن اسلامی منتقل شد و مدتی نیز مدیریت این گروه را بر عهده داشت. استاد در زمینه تاریخ اسلام ، تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی ، تاریخ آموزش و پرورش در ایران و اسلام ، نهادهای علمی و آموزشی تدریس می کرد. استاد نورالله کسایی در ۲۸ آبان سال ۱۳۷۹ دار فانی را وداع گفت.گروه : علوم انسانی رشته : الهیات و معارف اسلامی گرایش : تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامیتحصیلات رسمی و حرفه ای : نورالله کسایی تحصیلات ابتدایی و متوسطه (در رشته ادبیات) را در شهرضا و اصفهان پشت سرگذاشت. در آن روزگار ، دبیرستان ها از مقطع دوم متوسطه ، رشته های ریاضی ، طبیعی و ادبی داشتند. وی این دوره را در شهر اصفهان طی کرد. پس از آن وارد دانشگاه اصفهان شد و در رشته زبان و ادبیات عربی ، ادامه تحصیل داد و با رتبه اول فارغ التحصیل شد. کسایی از سال ۱۳۴۸ دوره کارشناسی ارشد و دکتری را در دانشکده الهیات و عارف اسلامی ادامه داد و در سال ۱۳۵۳ از رساله دکتری خود باعنوان « مدارس نظامیه و تاثیرات علمی و اجتماع آن » دفاع کرد و با رتبه اول در رشته فرهنگ عربی و علوم قرآنی فارغ التحصیل شد.فعالیتهای ضمن تحصیل : نورالله کسایی ضمن تحصیل در دانشگاه از حوزه علمیه به صورت آزاد استفاده می کرد.استادان و مربیان : نورالله کسایی در مدت تحصیلات دانشگاهی دروس حوزوی را نیز فراگرفت که از جمله استادان وی می توان حاج آقا رحیم ارباب را نام برد.زمان و علت فوت : نورالله کسایی در ۲۸ آبان سال ۱۳۷۹ به سن شصت و یک

سالگی بر اثر عارضه سکته مغزی دار فانی را وداع گفت.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مرحوم نورالله کسایی از سال ۱۳۳۷ تا سال ۱۳۵۳ در آموزش و پرورش شهر رضا و اصفهان به خدمت علمی و تدریس اشتغال داشت و از سال ۱۳۵۴ به دانشکده الهیات دانشگاه تهران منتقل شد و تا پایان حیات پر برکت خویش به تدریس اشتغال داشت و منشا فعالیتهای بسیار پژوهشی و علمی بودفعالیتهای آموزشی : نورالله کسایی در ضمن تحصیل ، در آموزش و پرورش شهرضا به خدمت فرهنگی (آموزگاری و مسئولیت در آموزش و پرورش) مشغول بود. او همچنین در مقطع تحصیلات تکمیلی با دانشکده الهیات و معارف اسلامی همکاری آموزش داشت و به صورت آزاد تدریس می کرد ، تا اینکه در سال ۱۳۵۴ به طور رسمی از آموزش و پرورش به دانشگاه تهران منتقل شد و به تدریس در رشته های زبان و ادبیات عرب در این دانشکده مشغول گردید. وی از سال ۱۳۶۴ از گروه علمی قرآن و حدیث به گروه تاریخ و تمدن اسلامی منتقل شد و مدتی نیز مدیریت این گروه را بر عهده داشت. استاد در زمینه تاریخ اسلام ، تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی ، تاریخ آموزش و پرورش در ایران و اسلام ، نهادهای علمی و آموزشی تدریس می کرد. مرحوم کسایی در دانشگاههای معتبر کشور و مراکزی چون بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی ،کمیته ملی یونسکو در ایران و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)،همکاری آموزشی و تحقیقاتی داشته است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : رشته تخصصی نورالله کسایی در گروه تارخ و تمدن اسلامی ، تاریخ آموزش و پرورش در اسلام بود و بیش از پنجاه مقاله در این زمینه نوشته است . وی همچنین طرح پژوهشی تحت عنوان « نهادهای علمی و آموزشی ایران از آغاز دوره اسلامی تا تاسیس دارالفنون » را در پنج مجلد در دست اجرا داشت که ناتمام ماندچگونگی عرضه آثار : دکتر نورالله کسایی در هر جهت علمی که گام بر می داشت سعی می نمود تا اثری ارزنده و تحقیقی مستند ارائه کند،نمونه کارهای علمی بسیاری وی شاهد بر این مدعاست چه ترجمه و یا تالیفات ایشان ،حتی اگر بر کتابی مقدمه می نوشت ،گاهی آن مقدمه بسیار جاذب تر و ارزشمند تر از آن کتاب بود مانند مقدمه ای که آن مرحوم بر کتاب" تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی "نوشته است.او به احیاء آثار اندیشه ها و تقویت مبانی علمی و فرهنگی و ارج نهادن به پیشینه با شکوه ایران تاکید داشت و در این راه گامهایی برداشت. توسط استاد سید نورالله کسایی بیش از یکصد مقاله و چندین کتاب ،تحقیق و ترجمه نگارش یافته است که مقالات ایشان در نشریات علمی و پژوهشی کشور و دایره المعارف بزرگ اسلامی در زمینه تاریخ اسلام ،فرهنگ و تمدن ایران و اسلام ،نهادهای علمی و آموزش جهان اسلام ،جغرافیای تاریخی سرزمین های اسلامی ،نقد ادبی و علوم بلاغی ،نقد و بررسی زندگی و آثار علمی دانشمندان و مسائل مربوط به تاریخ فرهنگ و آموزش و پرورش به چاپ رسیده است. بیانات استاد در همایش ها و کنفرانس های داخلی و خارجی به ویژه در باب ویژگی ها و ابعاد فرهنگ و تمدن اسلامی و ایران همواره از بهترین سخنرانی های این مجامع به حساب می آمد.آثار : تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی ویژگی اثر : این کتاب از عبدالرحیم غنمیه اهل کشور مغرب،مرحوم دکتر نورالله کسایی در برگردان و نیز فارسی کردن اثر زحماتی زیاد را متقبل شد.این کتاب بیش از ۴۵ صفحه و چهار فصل مفصل دارد.۲ ترجمه تاریخ الجامعات الاسلامیه الکبری ویژگی اثر : با مقدمه و تعلیقات مفصل.۳ ترجمه تاریخ بیمارستان ها در اسلام ویژگی اثر : این کتاب نوشته دکتر عیسی بک مصری می باشد.پدیدآورنده: احمد عیسی بک، نورالله کسائی (مترجم) ناشر: علمی و فرهنگی - ۰۴ دی، ۱۳۸۴.تاریخ بیمارستانها در دو بخش است بخش اول در باب پیدایش،ساختار،پزشکان و هزینه بیمارستانهای و بخش دوم به بیمارستانهای قلمرو اسلام می پردازد.۴ ترجمه ذکر اخبار اصفهان ویژگی اثر : نوشته حافظ نعیم اصفهانی در دو مجلد با مقدمه ای بیش از صد صفحه از مترجم .این کتاب اولین ترجمه کامل فارسی آن است.۵ فرهنگ نهادهای آموزشی ایران: از روزگار باستان تا تأسیس دولت صفوی ویژگی اثر : سال انتشار: ۱۳۸۳ تعداد صفحه: ۶۷۳ شماره انتشار: ۲۶۵۳ مولف/مترجم: نورالله کسائی .توضیحات: تاریخ آموزش و پرورش در ایران گزارشی است از سرگذشت گوناگون آموزش‌ها و نهادهای علمی و آموزشی که در روزگاران پیش از اسلام و پس از آن در ایران رواج یافته است. در آغاز اسناد مطالعاتی و منابع تحقیقی در تاریخ آموزش و پرورش و نهادهای

آموزشی و علمی ایران و مقاطع تاریخی تحقیق, توضیح داده می‌شود. سپس کلیاتی درباره آموزش و پرورش ایران باستان، نهادهای آموزشی، آموزش و پرورش در ایران از آغاز خلافت عباسیان تا استقرار دولت صفاریان بیان می‌شود و آموزش و پرورش ایران از صفاریان تا سلجوقیان، از سلجوقیان تا انقراض خوارزمشاهیان، از دوره مغول و ایلخانیان تا صفوی به روشنی همراه با نهادهای آموزشی آن دوره ارائه شده است۶ مدارس نظامیه و تاثیرات علمی و اجتماعی آن ویژگی اثر : این کتاب ارزشمند و تحقیق گرانسنگ در بیان وضعیت این مراکز بزرگ علمی نقش والایی دارد.کتاب مذکور یک پیشگفتار و هفت بخش دارد که عبارت است از :اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی بلاد اسلامی همزمان با مدارس نظامیه،خواجه نظام الملک طوس بنیانگذار مدارس نظامیه،نظامیه نیشابورۀ نظامیه بغداد ،مدارس نظامیه مهم دیگر از جمله نظامیه اصفهان ،آمل طبرستان و ...۷ منتخب النصوص التاریخیه و الجغرافیه ویژگی اثر : پدیدآورنده: نورالله کسائی ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) – ۳۱ تیر، ۱۳۸۶۸ نقد و نظر در تاریخ آموزش و پرورش ایران از آغاز تا کنون

منابع زندگینامه :کیهان فرهنگی سال بیستم مهر ۱۳۸۲ شماره ۲۰۴۳نشریه مدت ، ماهنامه دانشگاه تهران ، شماره ۲۲ ،آبان و آذر ۱۳۸۰ ، ص ۴۶

کسائیان، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده محورعملیاتی لشگر ۱۰سید الشهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهیدکسائیان از نگاه همسر ش:

من و سید ابراهیم نسبت فامیلی با هم داشتیم .او پسر عموی مادرم بود .عموی مادرم حاج سید علی اکبر بزرگ و ریش سفید فامیلهایمان بود .مردی با ایمان و متدین که نفوذ معنوی زیادی در بین افراد فامیل داشت .کم و بیش با کتب های مذهبی آشنایی داشت و روح خود را به مطالعه در کتابهای دینی و اسلامی صیقل می داد و نشست و برخاست بیشتری با علما و روحانیون داشت .او مردی کاردان و علاقه مند به فرهگ اصیل اسلامی بود .خیلی از فامیلهای ما وقتی به مشکلی برخورد می کردند یا مسئله ای برایشان پیش می آمد که در حل آن عاجز می ماندند آن مشکل خود را با عمو علی اکبر در میان می گذاشتند و او با صبر و حوصله و تدبیر به حل آن اقدام می کرد .او مرد صادق و پاکدلی بود که عشق به خدا و ائمه اطهار (ع) در وجودش موج می زد .در بین فامیل حرفش حجت بود و مورد قبول همه .کسی روی حرفش حرف نمی زد و در کارهای خیر پیش قدم بود صاحب دلی که دل همه را به دست می آورد و در همه حال رضایت خویش را رضایت خالقش می دانست .او عموی مادرم بود و به همین خاطر مادرم را بیشتر از همه تحت تاثیر اخلاق و رفتار خود قرار داده بود و مادرم وابستگی شدیدی از لحاظ روحی به عمویش نشان می داد .

ارتباط و رفت و آمد خانوادگی ما با خانواده ی عمو از فامیلهای دیگر بیشتر بود . آن وقت ها خانواده ما در شهر گرگان ساکن بود .زندگی مان هم خوب می چرخید من سن و سالم کم بود و شناخت آنچنانی از مسائل روز نداشتم ؛ همۀ افراد خانواده عمو به خانۀ ما رفت و آمد داشتند ولی ابراهیم را در جمع فامیل کمتر می دیدم .او سه سال از من بزرگتر بود .از هفده هجده سالگی مدرسه را ترک کرده و به ندای مراد خویش عارف فرزانه امام خمینی (ره) لبیک گفته بود .برای پاسداری و حراست از مرزهای ایران عزیز به جبهه های نبرد حق علیه باطل شتافته بود .او در آنجا ،در دشتها و کوهها هم صدا با دیگر جوانان و نوجوانان پاک سیرت و غیرتمند

وطن سرود حماسه سر داده بود .گویا به زندگی در سنگر ها که از تلهای خاک و گونی ساخته شده بود ،بیشتر انسو الفت گرفته بود و دل به اتاق های سفید و مزین و منور به روشناییهای چشم نواز خانه های شهری نمی داد .سرگرم جنگ و مبارزه با دشمن بود .

در مراسم مختلف و جشنهای عروسی جای او بیشتر خالی بودو کمتر به چشم می خورد .هر چه دربارهٔ او می دانستم از این و آن شنیده بودم و کمتر با خود او برخورد داشتم .آن وقتها من درس می خواندم و زیاد سرم به این کارها نبود .در لاک خودم بودم و حواسم به درس و مشق بود .

ایشان را برای اولین باری که به سن جوانی پا گذاشته بود و تازه از جبهه برگشته بود در جشن عروسی یکی از بستگانمان دیدم ؛ جوانی متین و با وقار بود .نگاه معصومانه اش نشان از درونی پاک و بی آلایش می داد .ظاهری آراسته و خوشایند داشت .بعد از اینکه مرا در آن جشن دیده بود در خانواده اش پیشنهاد ازدواج با من را داده بود .حقیقتش من به ازدواج فامیلی اعتقادی نداشتم .مادرم یک شب در خواب دیده بود که عمویش یک دسته گل خیلی قشنگی را به او هدیه می کند وبعدها وقتی که عمو تصمیم می گیرد از من برای ابراهیم خواستگاری کند یک روز تلفنی با مادرم صحبت می کبد و این تصمیم خود را با مادرم در میان می گذارد .مادرم نیز خوابش را برای عمو تعریف می کند و عمو در جواب به مادرم می گوید «آری ،من در نظر دارم که این روزها یک دسته گل زیبایی را به شما هدیه کنم .» چند روز بعد از آن خانوادهٔ عمو به خواستگاری من آمدند .ساده و بی تجمل بود طبق رسوم باید با آقا ابراهیم صحبت می کردم، برخلاف تمایلی که به ازدواج فامیلی داشتم با ابراهیم صحبت کردم ؛ این نکته را هم بگویم که وقتی ابراهیم در جبهه بود از طریق اقوام که در اهواز بود پیغامی به من فرستاده بود و التماس دعا کرده بود .راجع به این مسئله خیلی فکر کرده بودم و راضی نمی شدم اما وقتی در روز خواستگاری ابراهیم با من صحبت کرد حرفهایش به قدری شیرین و دلنشین بود که در دلم جا باز کرد .با هم عهد بستیم که سرود و نغمهٔ زندگی را برای همدیگر بخوانیم و یکدلی ویکرنگی را برای هم زمزمه کنیم .

قرار شد مراسم عقد ازدواجمان پیش بزرگ رهبر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) برگزار شود .اما پدر شوهرم گفت «امام این روزها سرش شلوغ است و خیلی مشغله کاری دارند و خوب نیست شما وقت آن بزرگوار را بگیرید .» آن وقت ها آقای خامنه ای رئیس جمهور کشورمان بودند .آقای احمد هاشمی یکی بچه های لشکر که با ابراهیم آشنایی داشت با آقای خامنه ای صحبت کرد بود . ایشان وقت گرفته بود که ما را به حضور پذیرد و افتخار خواندن عقد را به ما بدهد .چند روز بعد آیت اللّه خامنه ای ما را به حضور پذیرفتند .بعد از نماز مغرب و عشا به محضر ایشان در دفتر ریاست جمهوری رسیدیم .ایشان در یک اتاق اختصاصی عقد ما را خواندند و لبخند و تبریک خودشان جلوه ای معنوی به مراسم عقد ازدواج بخشیدند .البته این خواست خود ابراهیم که عقد ازدواجمان در محضر آقای خامنه ای باشد و من هم بدم نمی آمد که این مراسم در پیش صاحب مقامی مانند آقای خامنه ای باشد .شاید این یکی از بهترین و بزرگترین افتخارات ما باشد که در خدمت ایشان بودیم . بعد از آن مراسم جشن ساده ای را در شمال گرفتیم و قدم به خانه بخت گذاشتیم و به زندگی مشترک سلام گفتیم .ابراهیم خانه ای را در تهران اجاره کرد و اسباب کشی کردیم و به تهران آمدیم و گل واژه امید و محبت را در سر لوحهٔ دفتر زندگی مان ثبت کردیم ؛ به قول معروف آشیانه ای ساختیم که سنگ بنایش از عشق بود .

بعد از مدت اندکی دوباره ابراهیم به جبهه برگشت و من ماندم و دنیایی از خاطرهٔ شیرین زندگی تازه مان .تنها همدم و مونس من در این خانه جدید مادر بزرگم بود که در روزهای سخت و تنهایی ام یار غمخوار من بود .پیر زنی سرشار از تجربه زندگی که هر وقت دلم می گرفت با محبتهایش دلداریم می داد و آرامم می کرد و غصه هایم را به جان می خرید .دوری از خانواده و ابراهیم در این شهر غریب خیلی سخت و طاقت فرسا بود و تحمل آن کمر آدم را خم می کرد .روزها پشت سر هم سپری می شدند .گاهی

وقت ها راه خانه خاله را که در نزدیکی منزلمان بود در پیش می گرفتم و به سراغ آن ها می رفتم تا ازتنهایی در امان باشم .ابراهیم هر چند گاهی ؛ با کوله باری از صفا و محبت و شیطنتهای مخصوص خودش به مرخصی می آمد .وقتی قدم در خانه می گذاشت زندگی بی روحم دوباره جان تازه ای می گرفت .رونق حیاتم دو چندان می شد .از خوشحالی پر می زدم و می خواستم به آسمان ها پرواز کنم .وقتی او می آمد خانه نه تنها ما بلکه همسایه ها هم راحت و خوشحال بودند ؛چون ابراهیم یک پارچه هنر بود و جواهر ؛ همه جور کار بلد بود .آنچه از دستش بر می آمد برای کسی دریغ نمی کرد .هر کدام از همسایه ها وقتی مشکل برایشان پیش می آمد با استقبال تمام به حل و انجام آن می شتافت .او به قدری با آشنایان و در و همسایه ها مهربان بود که وقتی می رفت جبهه ،همه از کوچک و بزرگ در محل سراغش را می گرفتند و با احترام از او یاد می کردند .او به زندگی در جبهه ها ،به خاکریزها و کانال ها دل بسته بود ؛ به آغوش گرم و سنگرها انس گرفته بود .آسمان پرستارهٔ جبهه ها برایش خاطره آفرین بود .وقتی به مرخصی می آمد در خانه بند نمی شد و اینجا نیز در حال و هوای جبهه به سر می برد .

کسرائی، رحیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: تبریز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای خاک‌شناسی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

شرکت در انجام طرح تفصیلی خاک‌شناسی اراضی ایستگاه تحقیقاتی دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز، انجام تحقیقات در زمینه مسئله تغذیه گیاهان و درجه حاصل‌خیزی خاکها.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

ترجمه کتاب چکیده‌ای درباره علم تغذیه گیاهی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

بررسی عوامل محدودکننده رشد گیاهان در خاکهای منطقه سعیدآباد تبریز، بررسیهای مقدماتی در مورد برخی از خواص خاکهای اراضی کرکسج وابسته به ایستگاه تحقیقاتی دانشکده کشاورزی تبریز.

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

کسمایی، حسین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(کسمائی، منسوب به کسما) (میرزا) حسین (خان)، از دانشمندان و مشروطه‌خواهان گیلان (ف. ۱۲۹۹ ه.ش). وی پس از تحصیل در رشت املاک پدری را فروخته به نفلیس شتافت و در آنجا اسلحه‌ی گرم تهیه می‌کرد و به رشت می‌فرستاد. کسمایی در اثنای مبارزه‌ی مشروطه‌خواهان با محمدعلی شاه و یارانش به رشت حمله کرد و سردار افخم (آقا بالاخان) حاکم گیلان را به قتل رسانید و سربازان وی را مغلوب نمود. پس از آنکه حکومت تزاری به آزار مشروطه‌خواهان پرداخت وی به پاریس رفت و با روزنامه‌فروشی و تدریس زبانهای عربی و فارسی روزگار می‌گذرانید. پس از سقوط حکومت تزاری به ایران بازگشت و با میرزا کوچک‌خان همکاری کرد و روزنامه‌ی «جنگل» را منتشر نمود.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کشاورز صدر، محمد علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۳ -۱۲۸۱ ش)، حقوقدان، ادیب و نویسنده. در محلات به دنیا آمد پس از اتمام تحصلات وارد دادگستری و شغل قضاوت شد. وی در دوره‌های پانزدهم و شانزدهم نماینده‌ی خرم‌آباد در مجلس شورای ملی بود و از اواخر ۱۳۲۹ ش به همکاری با دکتر مصدق پرداخت و از زمره‌ی یازده نماینده‌ای بود که طرح ماده‌ی واحده‌ی ملی کردن نفت را به مجلس پیشنهاد کردند. او همچنین مدتی استانداری تهران و گیلان و اصفهان را به عهده داشت. سرانجام در تهران بر اثر حمله‌ی قلبی درگذشت. از آثارش: «از رابعه تا پروین»؛ «مکتب سعدی»؛ «عقاب کمازان یا کریم خان زند»، از مرگ نادر... تا شکست علیمردان خان؛ «آیین و رویه دادرسی مدنی»؛ «آیین و رویه دادرسی کیفری»؛ «وزیران محبوس و مقتول».[۱]

در ۱۲۸۱ ش متولد شد. پدرش آقا سید محمد کوچک در دستگاه امیر مفخم بختیاری، سمت پیشکاری داشت. سید محمد علی تحصیلات خود را در حد مدرسی انجام داد و از مدرسه عالی حقوق لیسانس گرفت و به خدمت قضاوت مشغول شد. تمام مراحل قضائی را طی کرد. مدتت‌ها دادستان و رئیس دادگستری در شهرستان‌ها بود. در ۱۳۲۵ مدیر کل بازرسی وزارت دادگستری شد. در دوره‌ی پانزدهم از خرم‌آباد به وکالت مجلس رسید و در دوره‌ی شانزدهم این سمت را حفظ کرد. در دوره‌ی اخیر ابتدا از حکومت رزم‌آرا طرفداری می‌نمود، بعد به دکتر مصدق نزدیک شد و عضویت جبهه ملی را پذیرفت ولی با تمام این احوال، در دوره‌ی هفدهم به مجلس راه پیدا نکرد و در عوض، دکتر مصدق او را به کار اجرائی گمارد. ابتدا استانداری گیلان را به او دادند، سپس استانداری اصفهان به او واگذار شد. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اصفهان بود، مورد تعرض عده‌ای قرار گرفت. چون جانش در خطر بود در منزل دکتر حکمی چند روز به حالت اختفا می‌زیست، سرانجام دستگیر شد. مدتی در زندان بود تا آزادش کردند. تدریجا به شغل وکالت دادگستری اشتغال ورزید و در جبهه ملی هم فعالیت می‌کرد. در کار وکالت با هدایت‌الله متین دفتری نوه‌ی

دختری مصدق همکاری داشت و چون هم فکر سیاسی هم بودند، دست به اقداماتی زدند که مورد تعقیب قرار گرفته و مدتی در بازداشت بسر برد. وفات او در ۱۳۵۵ اتفاق افتاد. کتابی از وی به نام از رابعه تا پروین که شرح حال زنان شاعره است، و کتاب عقاب کامازون و چند تألیف دیگر باقی مانده است. چند ماهی نیز در فترت مجلس پانزدهم و شانزدهم از طرف ساعد نخست‌وزیر وقت، رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات شد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۳۲۱/ ۲ ،۵۳۴، ۱۷۱، ۸۸/ ۱)، کیان (س ۶، ش ۳، ص ۵۶ -۵۵)، مؤلفین کتب چاپی (۷۷/ ۵).

کشاورز، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۶ ش)، پزشک، استاد دانشگاه، روزنامه نگار و نویسنده. در انزلی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در رشت و دوره‌ی متوسطه را در دارالفنون به پایان برد. سپس برای تکمیل تحصیلات خود به فرانسه عزیمت نمود و از دانشکده‌ی پزشکی پاریس موفق به اخذ درجه‌ی دکترا، در طب کودکان شد و پس از چندی معاونت بیمارستان اطفال را در پاریس بر عهده گرفت. سپس به ایران آمد و به سمت دانشیاری دانشکده‌ی پزشکی تهران منصوب شد و بعد از پنج سال به استادی دانشکده‌ی پزشکی رسید. وی در دوره‌ی چهاردهم مجلس، از طرف مردم بندر انزلی، نماینده مجلس و عضو فراکسیون حزب توده بود. در ۱۳۲۴ ش برای شرکت در جشن بیست ساله‌ی تأسیس دانشگاه آسیای میانه به تاشکند مسافرت کرد. وی مدیر روزنامه‌ی «رزم» بود و همچنین در ۱۳۲۵ ش به وزارت فرهنگ منصوب شد. از آثارش: «آداب پرورش کودکان»؛ «دانستنیهای کودکان»، راهنمای پدران و مادران برای تربیت اخلاقی کودکان.[۱]

در ۱۲۸۶ ش در گیلان تولد یافت. پدرش وکیل‌التجار گیلانی حرفه‌ی تجارت داشت و دو دوره هم به وکالت مجلس رسیده بود. کشاورز پس از اخذ دیپلم به اروپا رفت و در رشته‌ی پزشکی در پاریس ادامه تحصیل داد و تخصص خود را در زمینه‌ی کودکان دریافت نمود. پس از مراجعت به ایران به دانشکده پزشکی دعوت شد و مقام دانشیاری گرفت و در چند بیمارستان نیز ریاست بخش اطفال با او بود. وی به علت علاقه‌ی شدید به فن خود و مطالعات زیاد، در تهران فوق‌العاده مورد توجه واقع شد و همه روزه مطب وی پر از بیمار بود. واقعا در علم پزشکی اعجاز می‌کرد و پزشک دربار هم بود. در نیمه دوم ۱۳۲۰ که حزب توده بنیاد گرفت، دکتر فریدون کشاورز به آن حزب پیوست و یکی از فعالین درجه اول حزب مزبور گردید. امتیاز روزنامه‌ای به نام رزم گرفت که گاهی یومیه و زمانی به صورت هفتگی انتشار می‌یافت که افکار و عقاید و فعالیت‌های حزب توده در آن منعکس می‌شد. در دوره‌ی چهاردهم از طرف حزب توده کاندیدای نمایندگی مجلس شد و از بندر انزلی به وکالت مجلس رسید. در سال ۱۳۲۵ در کابینه‌ی ائتلافی قوام‌السلطنه به وزارت فرهنگ معرفی گردید و چند ماهی که در رأس آن وزارتخانه قرار داشت، تمام مشاغل وزارتخانه را به افراد حزب توده واگذار نمود. پس از ۱۳۲۷ که حزب توده غیرقانونی اعلام گردید، وی توقیف و به زندان رفت و محکومیت یافت و سرانجام در ۱۳۲۹ از زندان فرار کرد. کشاورز چند سال پس از فرار خود از حزب توده کناره گرفت و حتی در مقام منازعه با آنها درآمد و افشاگری کرد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱]ادبیات نوین (۲۸۷ -۲۸۶)، الذریعه (۴۴/ ۸)، روز شمار تاریخ (۱۹۳/ ۲ ،۳۰۲، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۱/ ۱)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۳۴۷، ۲۳/ ۱)، کتاب گیلان (۵۹۷/ ۳، ۶۷۴/ ۱)، من متهم می کنم (مقدمه)، مؤلفین کتب چاپی (۸۳۷ -۸۳۶/ ۴)، وزیران علوم و معارف و فرهنگ (۴۰۲ -۴۰۱).

کشاورزیان، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا کشاورزیان : قائم مقام فرمانده گردان ادوات(ضد زره) تیپ الحدید(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر ، اشهد ان لا اله الا الله – اشهد ان محمداً رسول الله – اشهد ان علیاً حجت الله

خدایا به شکرانهٔ این پیروزی بزرگ ، خوش دارم که هدیه ای تقدیم کنم . اماچیزی جزجان ندارم خدایا، من آمده ام با همهٔ وجودم با قلبم و روحم و آمده ام که خود را قربانی راه تو (یعنی اسلام) کنم . تا همهٔ حیات و هستی خود را بشکرانهٔ این پیروزی بزرگ تقدیم کنم .

خدایا حمد و ثنا مخصوص ذات احدیت تواست اگر حمدی باید تو را سزاوار است و اگر کرنشی باید تو را سزاوار است و اگر عشقی است عاشق تو شدن برتر است و اگر خلوتی باید ، خلوت با تو زیباترین ساعتهاست و اگر زنجیرو طوق بندگی باید ، بندهٔ مولا شدن زیبنده تر است و اگر لب فرو بستن سزاست در برابر اوامر مولا مهر سکوت بر لب نهادن زیباتر است و اگر تحمل رنج و مصائب برازندهٔ مومن است رنج بندگی کشیدن برتر است . خدایا زبانم راست گوئی همچون ابوذر و سلاحم را برنده و کوبنده همچون مالک اشتر بر قلب دشمن و استقامتم را در مقابل دشمن همچون میثم تمار ساز که اگر زبانم را از پشت بیرون بیآورند دست از خمینی بر ندارم و هدفم از رفتن به جبهه این بود که اولاً خدمتی به اسلام و بعد به فرموده امام لبیک گفته که میفرماید: مسئله ی اصلی جنگ است .و من هم تمام مسائل و مشکلات را زیر پا گذاشتم ، خدایا به من کمک کن که در این دانشگاه بزرگ علم و ادب اسلامی موفق شوم که جز این چیزی نمی خواهم .

سفارش می کنم قدر این انقلاب و جمهوری اسلامی را ارج نهید و هر چه در توان دارید در راه اعتلای آن نثار کنید قدر این رهبر را بدانید که خیر و صلاح و سعادت بشریت در پیروی از روحانیت است .

در روزگار نه چندان دور که ظلمت دیوارهای شهرمان را فرا گرفته بود و نیزه های ستم در فصا می بارید و من و تو از هر سو آماج رگبار تیر جفا می گشتیم ، به همت آن والا۔مرد تاریخ و آن پارسای پیر و آن پدر مهربان امت و آن اندیشهٔ زلال اسلام، آن فریادگر خروشان قرن رها شدیم و به پرواز در آمدیم و دستمان برای همیشه در هم قفل شد " متحد شد "و چشمانمان یک هدف را دید.

رهبرش را خوب شناخت دشمن را آگاهانه پیدا کرده وسلاحمان را بر قلب خبیث و جرثومه کثیف آن نشانه رفتیم .من و تو پاسدار شدیم نه پاسدار او ، پاسدار حریم مکتب او ، نه پاسدار که پیشگامی برای حراست از فرمان او ، پاسدار همهٔ قابیلیان تاریخ ، و اینک هیبت و عظمت اندیشه و صلابت اوست که دشمن را در خانه اش به لرزه انداخته است و آن نیست مگر به همت آن پیر دوران، آن نیست جز به قیادت آن چشم همیشه بیدار ملت اسلام ، آن نیست جز حلقهٔ اتصال ما به عرشهٔ توحید الله اکبر از این همه خروش مقدس ، پاسدار قرآن هستم برای اینکه اندیشه ام باز تابی از کتاب انسان است . پاسدار قرآنم چون از حریم مکتبم با خون سرخ

خویش حمایت می کنم،پاسدار قرآنم چون به تمامی جان میکوشم تا کتاب خداوند را سر لوحهٔ عمل انسان گردانم وراه ملتها را گشایم و آن هم به همت خدادادی و دلیرخدادادی است.در این راه قطعه قطعه و شهید خواهم شد و از شهادت باکی ندارم که آرزوی من است. معشوق محبوب من است ، و برای همیشه در تاریخ حضور خواهم یافت و دیگر نخواهم مرد . سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگوئید تا آخرین قطره خونم سنگر اسلام را ترک نخواهم کرد و با خداوند پیمان می بندم که در تمام عاشوراها و در تمام کربلاها با حسین همراه باشم و سنگر او را خالی نکنم تا هنگامی که همهٔ احکام اسلام را در زیر پرچم اسلامی امام زمان (عج) به اجرا در آید .

ای منافقان و ای سنگ اندازان سد راه انقلاب ، آیا هزاران هشدار و کرامت و معجزه در این انقلاب شما را هشیار نکرده ، تا کی می خواهید از امام و اسلام محروم باشید . بس کنید و به سیل خروشان انقلاب بپیوندید والا از وی عدل الهی و عذاب دوزخ در انتظارتان میباشد .

مادرم و پدرم ، از غیبت کردن بپرهیزید که خداوند می فرماید غیبت کردن از زنا بدتر است آیا حاضری گوشت برادر مرده ات را بخوری (البته کراهت دارید) انشاء الله که شما جزء این دسته برادران وخواهران نباشید .

مادرم ، درود و رحمت خدا بر تو و بر مادرانی چون تو که تمامی فرزندانت و حتی همسرت را برای رضای خداوند حنان و منان به جبهه های حق علیه باطل و کفر فرستادی ، رحمت خداوند بر تو و شیر پاکت ، که این چنین پروریدی . مادر اگر زمزمه ها و شعر ها و نجواهای شما در سر گهواره ها نبود اگر تمرین و تکرار به خواندن نماز نبود، اگر فرستادن به مکتب و آموزش قرآن و اصرار در خواندن آن نبود اگر آموزش اولیه شما نبود ، ما هرگز این نبودیم که هستیم . خدا بر شما منت نهاد و در مسیر حق قرارتان داد ، در زمانی که حقیقتها بر مردم پوشیده بود .

مادرم ، مهربان مادرم ، وصیتم به تو این است که فرزندانت را آنچنان تربیت کن که فقط در راه الله بروند و بدان که اجر تو بیشتر خواهد بود و خداوند هر کس را که دوست می دارد و می خواهد به او کرامت کند و ترفیع درجه ای بدهد او را با سختیها از قبیل نقصان مال ، یا مریضی یا با گرفتن عزیزی و یا چیزهای دیگر ، او را می آزماید .

مادر، امیدوارم که ما جزء اولیاء الله باشیم و از این امتحان رو سفید در آئیم و تو هم نزد پروردگارت سر بلند باشی و در اینگونه امتحانها موفق باشی .

پس چندان ناراحت نباش و با خدا باش که خدا هم خود صبر می دهد. گریه ات طوری فاش و در محلی نباشد که دشمن را شاد کند .

پدرم در راه الله اسماعیلهایت را آماده کن ،مبادا اگر فرزندت در راه الله حرکت کرد و شهید شد غمی به دل و چهرهٔ مردانه ات بنشیند، شاداب باش و بدان که شهادت یکی از اعضای خانواده باعث سربلندی و عزت و شرف خانواده ، بلکه اسلام می گردد .

و اما شما ای برادرانم سعی کنید درک کنید که بقول شهداء در راه خدا شهادت بهترین راههاست .

پوینده و کوشنده در این راه باشید و الا پشیمان می شوید . اسلحه من و دیگر مجاهدان راه خدا در دستان شما ست مبادا بر زمین بگذارید . استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمانها برای تسکین دردهاست و همیشه بیاد خدا باشید و در راه خدا قدم بردارید و هرگز دشمنانتان بین شما تفرقه نیاندازند و شما را از روحانیت متحد جدا نکنند که اگر چنین کردند روز بد بختی مسلمانان و روز جشن ابر قدرتهاست و بدانید خدا در همه حال حاضر و ناظر بر اعمالتان می باشد. اگر کاری رضایت او را فراهم می کند انجام دهید والا خیر .درآماده شدن زمینه حکومت مهدی "عج"باشید مبادا حضرت قیام کند و گردنمان را بزنند .

خواهرانم ، میخواهم که همچون زینب باشید و او را بشناسید و مقلدش باشید و تحمل و صبرش را در مصیبت به بزرگی کربلا ، که جلوی چشمش اتفاق افتاد را، سرمشق خود قرار دهید. با حفظ عفت ونجابت و حجاب خود از او رهنمود بگیرید . و سخنی هم با

دوستانم بگویم :

حضورتـان را در جبهه هـای حق علیه باطل ثابت نگه داریـد و در امام بیشتر دقیق شویـد و سـعی کنیـد عظمت او را بیابیـد و خود را تسلیم او نمائید و صداقت و اخلاص خود راهمچنان حفظ کنید . اگر فیض شهادت نصیبم گشت آنانکه پیرو خط سرخ امام خمینی نیسـتند و به ولایت او اعتماد ندارند بر من نگریند و بر سـر جنازه ام حاضـر نشوند . از همهٔ دوسـتانم می خواهم که به ریسـمان متین خـدائی چنگ زنید و از تفرقه بپرهیزید وگرنه مدیون خون شـهدائید و آن بر سـر شـما خواهد آمد که یزیدیان بر شـما حاکم باشـند .دوسـتانم محبت ، صـفا و صمیمیت و اخلاص و دعا را فراموش نکنید . هر هفته و یا هر ماه به منزلمان سر بزنید . دوستان خوبم اگر شما را ناراحت کردم مرا ببخشـید اگر من شـهید شدم هیچ نگران نباشـید و دعا کنید که خدا این قربانی را از شما قبول کند با خندهٔ خود مرا شاد و دشمن را نگران سازید .

هر شب جمعه به دیدارم بیائید و ببینید که آخر راه مردن است و به کارهای زشت و ناپسند دست نزنید. بیائید و ببینید مرگ هسـت مال دنیا رفتنی است ، بیائید و برای آخرت خود چیزی آماده سازید . والسلام علیکم و رحمه الله– علی رضا کشاورزیان

کشاورزیان، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا غلامحسـین تاجر، در سال ۱۲۹۹ در ملایر متولـد شد. تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه را در ملایر و تهران باتمام رسانید و وارد دانشـکده حقوق تهران شـد و لیسـانس در حقوق قضـائی گرفت و در وزارت دارائی مشـغول خـدمت شـد. ضـمنا در کنار کار اداری خود به خبرنگاری روزنامه‌ها پرداخت و از این رهگذر با بزرگان کشور آشـنا شد و سرانجام در دوره‌ی بیستم مجلس شورای ملی نماینـده‌ی ملاـیر شـد. پس از انحلاـل مجلس بیسـتم، عضو هیئت نظـار بانـک ملی ایران شـد و در حکومت حسـنعلی منصور به معاونت وزارت پست و تلگراف برگزیده گردید و تا بهمن ماه ۱۳۵۷ در آن سمت مستقر بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کشفی دارابی بروجردی، جعفر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۱۲۶۷ -۱۱۸۹ ق)، عـالم امـامی، فقیه اصولی، محـدث، مفسـر، متکلم، نحوی، عـارف، ادیب و شـاعر. نسب وی بـا سـی و چهار واسـطه به حضـرت موسـی بن جعفر (ع) می‌رسد. چون اهل عرفان و ریاضت‌های شاق و کشـف و شـهود بود به سید کشفی معروف شـد. اصل وی از داراب شـیراز بود. تحصـیلات مقدماتی را در اصـطهبانات گذراند. در ۱۲۰۸ ق به نجف رفت و از محضـر اسـاتید وقت اسـتفاده نمود و در فقه و حدیث برآمد. به تدریس و تصـنیف پرداخت و مدت‌ها از مدرسـین حوزه‌ی نجف بود. وی به اصرار محمـد تقی میرزا حسام‌السـلطنه، پسـر فتحعلی شـاه، حـاکم بروجرد به بروجرد رفت و در آنجا به تـدریس پرداخت. وی همچنین در شهرهای اصفهان، یزد و اصطهبانات نیز چند سالی تدریس کرده است. او با صاحب «جواهر» و سید محمد باقر حجت الاسلام شفتی معاصـر بود. سـید حسـین بروجردی، صاحب «نخبـهٔ المقال» و حاج میرزا صالـح لرسـتانی و اورنگ زیب میرزا، فرزند حسام السـلطنه

محمـد تقی میرزا حـاکم بروجرد، و ملاـ عبـداللّه بروجردی از شاگردان وی بودنـد. در بروجرد درگـذشت. از آثار وی: «اجابهٔ المضطرین»، در اصول دین، حاوی تحقیقات عرفانی؛ «البلد الامین»، منظومه‌ای به عربی، در علم کلام و اصول دین؛ «تحفهٔ الملوک»، در سیر و سلوک و عقل و جهل و تعدیل قوا؛ «جمع الشتات»؛ «الرطب الیابس»؛ «الرق المنشور»؛ «الشریفیهٔ»، در منطق؛ «الشموس و العکوس»؛ «صید البحر»؛ «کفایهٔ الایتام»، در فقه، در سه جلد؛ «میزان الملوک»، در عدالت سلطان؛ «نخبهٔ العقول فی علم الاصول»؛ «سنابرق فی شرح البارق من الشرق»، در شرح دعای رجب؛ «برق و شرق» که به آن «شرق و غرب» نیز گفته‌اند، در شرح بعضی از احادیث عرفانی؛ «دیوان» شعر.[۱]

مرحوم سیّد جعفر کشفی دارابی از اعاظم علماء قرن ۱۳ سیزدهم (۱۲۶۷–۱۱۹۱ هجری قمری) و دارای تألیفات متعدد و بسیار مشهور است که یکی از آنها کتاب معروف «میزان الملوک و الطوایف و صراط المستقیم فی سلوک الخلایف» در اندیشه سیاسی اسلام و از نشریات مرکز تحقیقات و مطالعات اسلامی قم در سال ۱۳۵۷ می‌باشد. که یکی از آثار بی بدیل در روند تحولات اندیشه سیاسی در حوزه تفکر اسلامی‌بوده و از میراث گرانبهای سیاسی دانشوران سلف و به عنوان گنجینه‌ای پر ارج از دانشوران دوره قاجار تلقی می گردد.

باید دانست که مرحوم علامه سیّد جعفر کشفی تحصیلات مقدماتی را نزد مادر فاضل خویش آموخته و مدتی در یزد به تحصیل مقدمات مشغول و بعداً رهسپار نجف اشرف و در آنجا از محضر اساتیدی نظیر مرحوم سیّد محمّدمهدی بحرالعلوم استفاده کرده و رفته رفته به عنوان فقیه اصولی و عارفی سالک و حکیمی آگاه به زمان، شهره آفاق گردید. از علمای جامعین مابین علم و ایقان و ذوق و عرفان شناخته شده و در اجتهاد و فتاوی شهیر و در علم تفسیر و حدیث بی‌نظیر و در ردیف اعاظم علمای امامیه در قرن ۱۳ هجری محسوب می گردد و تا آنجا که آقا بزرگ تهرانی در اعلام الشیعه او را «هو من اعاجیب الزمان و اغالیط الدهر» خوانده است.

در اواسط سلطنت فتحعلی شاه قاجار در بروجرد مقیم بوده و در سال ۱۲۶۷ در همان جا وفات و مدفون گردیده است. از سایر بزرگان این سلسله سیّد علی عارف کشفی و سیّد موسی نجل مرحوم سیّد جعفر کشفی و حجت الاسلام و المسلمین سیّد حجت کشفی از فقیهان حوزه علمیه قم و استاد خط ثلث در قید حیات می‌باشند. از بزرگان دیگر این خانواده، مرحوم محمّد صالح کشفی خوشنویس قرن ۱۱ هجری که در صفحه ۷۱ کتاب خوشنویسان اصفهان به قلم مرحوم منوچهر قدسی از او نام برده شده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آثار عجم (۱۰۳)، اعیان الشیعه (۸۵/ ۴)، ایضاح المکنون (۶۳۱، ۵۸، ۴۸/ ۲، ۲۵۹/ ۱)، تاریخ بروجرد (۳۰۶ – ۳۰۳، ۲۹۶ – ۲۸۰، ۲۷۳ –۲۷۲/ ۲)، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۹۰ –۸۸/ ۲)، الذریعه (۹۷/ ۲۴، ۳۲۷– ۳۲۶، ۴۹/ ۲۳، ۲۲۵/ ۲۱، ۸۹ –۸۸/ ۱۸، ۱۰۵/ ۱۵، ۲۵۹/ ۱۴، ۲۳۲/ ۱۲، ۱۷۷– ۱۷۶/ ۱۰، ۹۱۱/ ۹، ۴۷۱، ۸۷/ ۳، ۱۲۱ –۱۲۰/ ۱)، ریحانه (۶۱ – ۶۰/ ۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۴۲ –۲۴۱/ ۱۳)، طرائق الحقائق (۴۵۵/ ۳)، فارسنامه (۱۲۶۰/ ۲)، لغت‌نامه (ذیل/ دارابی)، المآثر و الآثار (۱۵۶)، معجم رجال الفکر و الادب فی النجف (۱۰۷۹ –۱۰۷۸/ ۳)، مکارم الآثار (۱۸۵۸ –۱۸۵۵/ ۵)، مؤلفین کتب چاپی (۳۳۳ –۳۳۲/ ۲)، هدیهٔ العارفین (۲۵۶/ ۱).

کشفیان، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۲ و لیسانسیه از دانشکده حقوق تهران و دارای دکترای اقتصاد از دانشگاه پاریس است. خدمت اداری خود را در

شورایعالی اقتصاد شروع کرد تا اینکه در ۱۳۳۸ به معاونت پارلمانی وزارت کار رسید. یک سال بعد به معاونت وزارت بازرگانی و قائم مقامی دبیر کل شورای اقتصاد برگزیده شد. در ۱۳۴۰ قائم مقام مدیر عامل شرکت بیمه بود و در تیرماه ۱۳۴۲ مدیر عامل شرکت بیمه شد. در اسفند ماه ۱۳۴۲ در کابینه حسنعلی منصور به وزارت راه برگزیده گردید ولی پس از چندی عنوان وزارت مشاوره گرفت. در کابینه‌ی امیرعباس هویدا نیز دارای همین سمت بود. کشفیان تا ۱۳۵۲ در این سمت باقی بود تا این که طوعا از وزارت مستعفی و به شغل آزاد پرداخت. چون از طریق همسر خود گنج بادآورده‌ای به دست او افتاد، جلای وطن کرد و در آمریکا به ملکداری و تجارت پرداخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کشکولی، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجید کشکولی : قائم مقام فرمانده گردان« ۵۰۴ابوذر»ازتیپ «یکم امیرالمومنین(ع)»لشگر« ۴بعثت»(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «مجید کشکولی» در دهم خرداد ماه سا ل ۱۳۴۱ در خانواده ای که وضع اقتصادی متوسطی داشتند وازنظر مذهبی متدین بودند ،در روستای «ریکا » دربخش «صالح آباد » در استان« ایلام» به دنیا آمد .تولد در کنار امامزاده «علی صالح (ع)» که امروزتعدادزیادی از شهدای سر فراز استان« ایلام» در جوار آن ماوا گرفته اند ، سر نوشت ایشان را طوری رقم زد که پس از سالها مجاهدت ومبارزه، روزی در لباس سبز پاسداری و آغشته به خون به آن سامان برگردد وآرام گیرد.

دوران ابتدایی را در زادگاهش گذراند و ایام تحصیلات راهنمایی او همزمان بود با مهاجرت خانواده ایشان به« ایلام» . دوران متوسطه را هم در« ایلام »سپری کرد . با شروع انقلاب از افراد فعال و تلاشگر و پر جنب و جوش بود.اودر راه پیروزی انقلاب اسلامی تلاش زیادی کرد.بعد ازپیروزی انقلاب اسلامی وبا شروع جنگ تحمیلی برادر بزرگش ،«عزیز کشکولی» وارد جنگ شد و به فیض عظمای شهادت نائل آمد .بعد از شهادت برادرش مدتی در بنیاد شهید مشغول خدمت بود .اما تشنگی وعطش مجید با این آب سیراب نمی شد . با تمام توان وارد جبهه شد ،مراحل آموزش نظامی را طی کرد و هنگام ورود به میدان نبرد،یک رزمنده ورزیده، آموزش دیده و مجرب بود .مدیریت ، لیاقت و شجاعت ایشان زبانزد همه دوستان بود .فرماندهان متوجه وجود روحیات عالی وی شدند و ایشان هم پله های ترقی را ازفرماندهی دسته و گروهان طی کردند تا اینکه جانشین فرماندهی گردان ۵۰۴ ابوذر از تیپ یکم امیر المومنین (ع) شدند .گردان ابوذر از گردان های عملیاتی و مجرب دوران دفاع مقدس بود که جمع زیادی از شهدای این استان در این گردان به شهادت نائل آمدند .در تاریخ ۲۱ /۷/۱۳۶۵ جمعی از رزمندگان عازم دیدار امام (ره) بودند و شهیدان «مجید کشکولی» و «مجید رحیمی» نیز به این خاطر از گردان به سوی «چنگوله »حرکت کردند ولی دربین راه در غروب ۲۰ / ۷ / ۱۳۶۵ به کمین دشمن بعثی افتادند و شربت شیرین شهادت را نوشیدند.ا وبا شهادت به برادرشهیدش پیوست .از شهید «کشکولی» پسری بنام «محمد» به جای مانده است.

کشمیرانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران کشمیر.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

کشمیری، اسدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسدالله کشمیری : فرمانده واحد طرح و عملیات تیپ ویژه شهدا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اسد الله کشمیری دومین فرزند خانواده کشمیری، در اول فروردین ماه سال ۱۳۴۱ در روستای قرقی در ۱۲ کیلوکتری مشهد در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. مادرش می گوید، بسیار خوش قدم بود. چون فرزندان قبلم زنده نمانده بودند از خدا خواستم که اگر بنده صالح می خواهد این فرزندم را نگه دارد.

اسد الله از کودکی پسری ساکت و آرام و سر به زیر و متواضع بود و در همان کودکی قرآن را از پدرش آموخت.

در سال ۱۳۴۷ وارد دبستان تربیت در روستای قرقی شد. علاقه فراوانی به مدرسه داشت و در انجام دادن تکالیفش بسیار کوشا بود و پس از تعطیلی مدرسه بلافاصله به سراغ تکالیفش می رفت. پسری با محبت و خوشرو و در جمع دوستانش محبوب بود و در اوقات بیکاری کتابهای مذهبی مطالعه می کرد و به پدر در امور کشاورزی کمک می کرد. از ۹ سالگی نماز می خواند. هنگام انقلاب و پس از پیروزی آن با تمام وجود در خدمت انقلاب و اهداف آن قرار داشت. در تمام موارد پیرو سیاست اصولی انقلاب و خط امام بود. بسیار شجاع بود، به طوری که چهار سال دوشادوش شهید کاوه در کردستان جنگید. در بحرانها و مشکلات با روحیه ای باز و با تلاش و پشتکار هر چه بیشتر به خدا توکل می کرد و جز خدمت به اسلام و جهاد در راه خدا و استقرار کامل حکومت اسلامی هدف دیگری نداشت.

در سال ۱۳۵۳ وارد مدرسه راهنمایی فارمد در روستای فارمد شد. با اوج گرفتن حرکات مردم علیه رژیم شاه، اسد الله دچار دگرگونی شد. از آن بیشتر وقت خود را در مساجد و جلسات مذهبی می گذراند و پای صحبت روحانی مسجد می نشست و کتابهای مذهبی شهید مطهری را مطالعه می کرد.

پس از پایان دوره راهنمایی در سال ۱۳۵۶ درس را رها کرد و به مشهد عزیمت کرد و بدین ترتیب در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت فعال داشت و یکی از کسانی بود که اعلامیه ها و پوسترهای حضرت امام را توزیع می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به هسته های مقاومت بسیج پیوست و شبها را در مساجد و سنگرها نگهبانی می داد.

تاکید زیادی به شرکت در نماز جمعه و دعای کمیل داشت و همواره دیگران را امر به معروف می کرد.

در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ از طریق بسیج به همراه پدر و بیست نفر از اهالی روستا و به مدت دو ماه به کردستان اعزام و پس از آن عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد.

در اکثر عملیاتها از جمله تصرف قلعه حسن بیگ، حلبچه عراق، آلواتان و سر شاخان شرکت فعال داشت. شهید کشمیری در سال ۱۳۶۲ و طی مراسمی ساده با خانم نصرت ناصری گلستانی ازدواج کرد.

پس از ازدواج با همسرش به ارومیه به خانه های سازمانی سپاه نقل مکان کرد و با انتقال لشگر، همسرش نیز در مکانهای دیگر با او

بود. او همواره می گفت: همسری می خواهم که همیشه همراهم باشد، حتی در کردستان. شهید کشمیری در مدت حضور در جبهه، سه بار مجروح شد. اما این موضوع را به خانواده اش اطلاع نمی داد. از جمله یک بار در عملیات بدر بود که خانواده اش پس از مدتها وقتی آثار آن را دیدند متوجه جراحتهای وی شدند. او به خاطر لیاقت و کاردانی در سازماندهی و سایر مهارتهای جنگی، به سمت فرمانده گردان امام صادق (ع) منصوب شد. در عملیات های متفاوتی شرکت می کرد و از کسانی بود که همیشه در خطوط مقدم جبهه به سر می برد و اغلب اوقات به شناسایی مواضع دشمن می پرداخت.

شهید کشمیری برای یک دوره آموزش نظامی – دوره دافوس به تهران اعزام شد، اما ۱۵ روز از آموزش باقی مانده بود که عملیات والفجر ۹ آغاز شد و به همراه دو تن دیگر از برادران تیپ ویژه، با اصرار زیاد از مسئول آموزش نظامی خواستند که در عملیات والفجر ۹ شرکت کنند، اوپذیرفت، دوره آموزشی را تعطیل کرد و این سه نفر به عملیات اعزام شدند. یک بار وقتی پس از شش ماه حضور مداوم در جبهه به مرخصی آمده بود، پدرش گفت چرا این قدر دیر آمدی؟ بس است. دیگر بیا مدتی استراحت کن، اما او در جواب گفت: شما مگر نمی خواهید که من شهید شوم.

او زیر آتش دشمن نشست و مشغول نوشتن وصیت نامه شد و در جواب همرزمانش که می گفتند: بلند شو الان وقت این کارها نیست گفت: نه الان وقتش است و گرنه دیر می شود. سرانجام اسد الله کشمیری در ۷ اسفند ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۹ – در ارتفاعات هزار قله سلیمانیه عراق در حالی که سمت فرمانده طرح و عملیات تیپ ویژه شهدا را بر عهده داشت – بر اثر اصابت ترکش خمپاره به پا و سر به شهادت رسید. همرزمش درباره او می گوید:

بسیار بی ریا و مخلص بود و تا قبل از شهادتش کسی از اهالی محل از مسئولیت او در سپاه آگاه نبود.

پیکر شهید اسد الله کشمیری، در روستای محل تولدش قرقی در گلزار شهدا به خاک سپرده شد و از او فرزندی بر جای نماند.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

کشوری، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد کشوری : فرمانده پایگاه هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران در استان ایلام در تیرماه ۱۳۳۲ در خانواده ای متوسط در خطه ی سرسبز شمال، پسری به دنیا آمد که نام وی را احمد گذاردند. احمد دوران دبستان و سه سال اول دبیرستان را به ترتیب در «کیاکلا» و «سرپل تالار» و سه سال آخر را در دبیرستان «قناد» بابل گذراند.

پدرش فردی شجاع و ظلم ستیز بود، از شجاعت پدر همین بس که علی رغم تصدی پست فرماندهی ژاندارمری در یکی از شهرهای شمال، به مبارزه با سردمداران زر و زور پرداخت و در نهایت مجبور به استعفاشد و به کشاورزی مشغول شد. از ایمان و قدرت روحی مادرش همین بس که هنگام دفن شهید کشوری، در حالی که عکس او را می بوسید، پرچم جمهوری اسلامی ایران را که با دست خود دوخته بود بر سر مزار فرزند آویخت و فریاد زد": احسنت پسرم، احسنت "

دوران تحصیلش را به عنوان شاگردی ممتاز به پایان رساند. وی ضمن تحصیل، علاقه زیادی به رشته‌های ورزشی و هنری نشان می‌داد و در اغلب مسابقات رشته‌های هنری نیز شرکت می‌کرد. یک بار هم در رشته طراحی مقام اول را به دست آورد. در رشته کشتی نیز درخششی فراوان داشت. علاوه بر اینها، در این دوره فعالیت مذهبی نیز داشت و با صدای پرسوز خود به مجالس و مراسم

مذهبی شور خاصـی می‌بخشـید. در ایامی نظیر عاشورا با مدیریت و جدیت بسـیار، همواره مرثیه‌خوانی و اداره بخشی از مراسم را به عهـده می گرفـت. در ایـن برنامه‌هـا، تمـام سـعی خـود را برای نشـان دادن چهره حقیقی اسـلام و بیرون آوردن آن از قالب‌هـایی که سردمداران زر و زور و اربابان از خدا بی‌خبر برای آن درست کرده بودند، به کار می‌برد و معتقد بود که: «انسان نباید یک مسـلمان شناسـنامه‌ای باشـد، بلکه بایـد عامل به احکام اسـلام باشـد». بر این باور بود که اسـلام را از روی تحقیق و مطالعه بپـذیرد، در دوران دبیرسـتان مطالعـاتش را وسـعت داد و تـا هنگام اخـذ دیپلم علاوه بر کتب مـذهبی، کتاب‌هایی درباره وضـعیت سیاسـی جهان را نیز مطالعه نمود. کشوری در سال آخر دبیرسـتان، با دو تن از همکلاسان خود، دست به فعالیت‌های سیاسـی – مـذهبی زد و با کشـیدن طرح‌ها و نقاشـی‌های سیاسی علیه رژیم وابسته، ماهیت آن را افشا کرد. بعد از گرفتن دیپلم، آماده ورود به دانشگاه شد ولی با توجه به هزینه‌های سـنگین آن و محرومیت مالی که داشت، از رفتن به دانشـگاه منصـرف گردید. در سال ۱۳۵۱ وارد هوانیروز شد. او در آنجـا مسایـل و موضوعاتی را دیـد که به لحاظ مغایرت با مبانی اعتقادی، رنجش می‌داد اما سـعی می کرد در معاشـرت با اسـتادهای خارجی، به گونه‌ای رفتار کنـد که آنها را تحت تأثیر خود قرار دهد, در این مورد می گفت: «من یک مسـلمانم و مسـلمان نباید فقط به فکر خود باشـد». او می‌خواست در آنجـا نیز دامنه ارشـاد را بگسترانـد. به علت هوش و اسـتعدادی که داشت، دوره‌هـای تعلیماتی خلبانی هلیکوپترهای «کبرا» و «جت رنجر» را با موفقیت به پایان رسانـد. عبادات او نیز دیـدنی بود. او شب‌ها با صدای زیبایش قرآن می‌خوانـد و پیونـدش را بـا پروردگـار مسـتحکم‌تر می کرد. بـا زنـدگی سـاده‌اش می‌سـاخت و بـا تجملات، سـخت مبارزه می کرد. روحیه‌ای متواضع و رئوف داشت و در عین حال در مقابل بی‌عدالتی‌ها سرسـختانه می‌ایسـتاد. کشوری با همه محدودیت‌هایی که در ارتش وجود داشت، بسیاری از کتاب‌های ممنوعه را در کمـد لباسـش جاسازی می کرد و در فراغت، آنها را مطالعه می‌نمود و حتی به دیگران نیز می‌داد تـا مطـالعه کننـد. چنـدین بـار به علت فعالیت‌هـایی که علیه رژیم انجـام داد، کارش به بازجویی رسـید و مورد تهدیدهای مختلف قرار گرفت.

در اوایل اشـتغال به کارش در کرمانشاه، شـروع به تحقیق در مورد شـهر نمود و برای نشـر روحیه انفاق در همکارانش، سـعی بسـیار کرد. بالاخره توانست با همکاری چند نفر دیگر از افراد خیر هوانیروز، مخفیانه صـندوق اعانه‌ای جهت کمک به مستضـعفین تشکیل دهد. شب‌ها بسـیار از مصیبت‌های فقرا سـخن می گفت و اشک می‌ریخت و فکر چاره می کرد. با همه خطراتی که متوجه او بود، به منزل فقرا می‌رفت و ضمن کمک به آنان، ظلم‌های شاه ملعون را برایشان روشن می‌ساخت. کشوری چه پیش از انقلاب و چه همراه انقلاب و چه بعد از انقلاب، جان بر کف و دلیر، برای اعتلای اسلام ایستاد و مقاومت کرد. در اکثر تظاهرات شرکت کرد و بسیاری از شب‌هـا را بـدون آنکه لحظه‌ای به خواب برود، بـا چـاپ اعلامیه‌های امام به صـبح رسانـد .با آنکه در تظاهرات چنـدین بار کتک خورده بود، ولی بـا شوق عجیبی از آن حادثه یاد می کرد و می گفت: «این باتومی که من خوردم، چون برای خـدا بود، شـیرین بود. من شـادم از اینکه می‌توانم قـدم بردارم و این توفیقی است از سوی پروردگار!» در زمان بختیار خائن، با چنـد تن از دوسـتانش طرح کودتا را برای سـرنگونی این عامل آمریکا ریختنـد و آن را نزد آیت‌الله «پسـندیده» برادر امام(ره) بردنـد. قرار بر این شد که طرح به نظر امـام خمینی(ره) برسـد و در صورت موافقت ایشان اجرا گردد اما با هوشـیاری امام(ره) و بی‌باکی امت، انقلاب اسـلامی در ۲۲ بهمن پیروز گردیـد و دیگر احتیاجی به این کار نشـد. وقتی که غائله کردسـتان شـروع شد، کشوری همچون کسـی که عزیزی را از دست بدهد و یا برادری در بند داشته باشد، از بابت این ناامنی ناراحت بود.

شهید امیر فلاحی درباره ی او می گوید :

او از همان آغاز جنگ داخلی چنان از خود کیاست و لیاقت و شجاعت نشان داد که وصف‌ناکردنی است. یک بار خودش به شدت زخمی شـد و هلیکوپترش سوراخ سوراخ. ولی او به فضل الهی و هوشـیاری تمام، هلیکوپتر را به مقصـد رسانـد در زمان جنگ هم، دست از ارشاد برنمی‌داشت و ثمره تلاش‌های شـبانه‌روزی او را می توان در پرورش عقیدتی شـیرمردانی چون شهید سهیلیان و شهید

شیرودی دانست. شهید شیرودی که خود نامدارترین خلبان جهان است در باره ی او گفته است:

"احمد استاد من بود. زمانی که ارتش صدام به ایران یورش آورد، احمد در انتظار آخرین عمل جراحی برای بیرون آوردن ترکشی بودکه با گلوله ی ضد انقلاب وارد از سینه اش شده بود اما روز بعد از شنیدن خبر تجاوز صدام، عازم سفر شد. به او گفته بودند که بماند و پس از اتمام جراحی برود، اما و جواب داد: «وقتی که اسلام در خطر باشد، من این سینه را نمی‌خواهم ".

اوبه جبهه رفت و چون گذشته، سلحشورانه جنگید؛ به طوری که بیابان‌های غرب کشور را به گورستانی از تانک‌ها و نیروهای دشمن و مزدوران خارجی اش تبدیل نمود. او بدون وقفه و با تمام قدرت و قوا می‌کوشید، پروازهای سخت و خطرناک را از همه زودتر و از همه بیشتر انجام می‌داد. حماسه‌هایی که در شکار تانک آفریده بود، فراموش‌نشدنی است. شب‌ها دیروقت می‌خوابید و صبح‌ها خیلی زود بیدار می‌شد و نیمه‌شب‌ها، نماز شب می‌خواند. او چنان مبارزه با کفر را با زندگی عجین کرده بود که دیگر هیچ چیز و هیچ کس برایش کوچکترین مانعی نبود. حتی مریم سه ساله و علی سه ماهه‌اش، هر بار که صحبت از فرزندانش و علاقه او به آنها می‌شد، می‌گفت: «آنها را به قدری دوست دارم که جای خدا را در دلم نگیرند». شهید کشوری همواره برای وحدت هر چه بیشتر بین پاسداران و ارتشیان می‌کوشید؛ چنانکه مسؤولین،هماهنگی و حفظ وحدت نیروها در غرب کشور را مرهون او می‌دانستند. عشق شهید کشوری به امام(ره)، چه قبل از انقلاب و چه بعداز انقلاب، وصف ناکردنی است.

بعد از انقلاب وقتی که برای امام(ره) کسالت قلبی پیش آمده بود، او در سفر بود. در راه، وقتی که این خبر را شنید، از ناراحتی ماشین را در کنار جاده نگه داشت در حالی که می‌گریست. وقتی به تهران رسید، به بیمارستان رفت و آمادگی خود را برای اهدای قلب به رهبرش اعلام کرد.

بالاخره در روز ۱۵/۹/۱۳۵۹ نیایش‌های شبانه‌اش به درگاه احدیت مورد قبول واقع گردید و در حالی که از یک مأموریت بسیار مشکل، پیروزمندانه باز می‌گشت، در دره «میناب» ایلام مورد حمله نابرابر چند هواپیمای جنگی دشمن قرار گرفت و در حالی که بالگردش در اثر اصابت راکتها به شدت در آتش می‌سوخت، آن راتا موضع خودی رساند و آن گاه در خاک وطن سقوط کرد و شربت شیرین شهادت را مردانه نوشید.

چندی بعد ودر دوم آذر۱۳۶۱محمد کشوری برادر کوچکتراو که بسیجی بود درجبهه قصر شیرین به شهادت رسید.او همواره می گفت:

در پی امر امام ، دریایی خروشان از داوطلبان جهاد و شهادت به جبهه های حق علیه باطل روان شد و من قطره ای از این دریایم . همانند مردم کوفه نشوید و امام را و خط امام و کلام امام را تنها نگذارید ، فعالیتتان را در راه خدا بیشتر کنید و به یاد شهیدان باشید ، چرا که یاد شهیدان است که مردم را به سوی خدا منقلب می کند.

منابع زندگینامه :پرونده شهیدان در بنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کشی‌افشار، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند کوچک افشار، در ۱۲۹۲ در تهران متولد شد. تحصیلات متوسطه را در کالج آمریکائی و تحصیلات عالی را در دانشکده فنی باتمام رسانید و برای ادامه تحصیلات عازم اروپا شد و در دانشگاه کمبریج انگلستان ادامه تحصیل داد و دکترا در رشته‌ی ژئوفیزیکی معادن دریافت کرد و پس از بازگشت به ایران به دانشیاری و سپس استادی دانشکده فنی منصوب شد. وی مؤسس و

بنیانگذار مؤسسه‌ی ژئوفیزیک دانشگاه تهران می‌باشد که در سال ۱۳۳۹ افتتاح گردید. این مرکز تحقیقاتی علمی نتیجه‌ی تحقیقات خود را با حداقل یکصد و پنجاه مرکز تحقیقاتی دیگر بین‌المللی مبادله می‌کرد.
دکتر کشی‌افشار در کنار کار استادی دانشگاه مشاغلی را هم در سطح کشور عهده‌دار شد که عبارتند از: مشاور عالی وزارت صنایع و معادن، مدیر کل معادن کشور، رئیس دانشکده نفت، عضو هیئت مدیره خلع ید در زمان ملی شدن صنعت نفت، عضو کمیسیون ملی یونسکو، نماینده دانشگاه تهران در سازمان بین‌المللی شورای تحقیقات علوم وابسته به سازمان ملل و چند مأموریت علمی دیگر. تألیفات مهمی در رشته‌ی تحصیلی خود چاپ و منتشر کرده است و یک رشته سخنرانی نیز در تلویزیون و رادیو در زمینه‌ی ژئوفیزیک ایراد نمود که از طرف دانشگاه به چاپ رسیده است.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کعبی بلخی خراسانی، ابوالقاسم عبداللّه

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۳۲۹ / ۳۲۷ / ۳۱۹ / ۳۱۷ ق)، متکلم معتزلی و سر سلسله‌ی فرقه کعبیه. نسبت وی به قبیله‌ی بنی کعب می‌رسد. اصلش از بلخ بود. وی در علم کلام آراء و عقاید بخصوصی داشت. ابوالعباس مستغفری در «تاریخ نسف» گوید که کعبی در زمان ریاست ابوعثمان سعید بن ابراهیم وارد نسف شد و در رباط جوبق منزل گرفت. ابوعثمان برای وی مجلس املاء برپا ساخت. محمد بن زکریا بن حسین نسفی از وی روایت کرده است. مدتی در بغداد ساکن گشت. سپس به بلخ بازگشت و در همان جا درگذشت. در «ایضاح المکنون» ذیل نام کتاب «قبول الاخیار فی معرفة الرجال» سال وفات وی ۴۸۸ ق ذکر شده است. خطیب بغدادی گوید که او در کلام کتب بسیاری تصنیف کرد و آنها را در بغداد منتشر ساخت. از آثارش: کتاب «التفسیر القرآن»؛ «المقالات»؛ کتاب «الغرر»؛ کتاب «استدلال بالشاهد علی الغائب»؛ کتاب «فی الرد علی متنبی»؛ کتاب «الامامة»؛ «المسترشد فی الامامة»؛ کتابی در نقض رازی در «الفسلفة الآلهیة»؛ «اوائل الادلة فی اصول الدین»؛ «مفاخر خراسان»؛ «عیون المسائل»؛ «محاسن آل طاهر»؛ «الطعن علی المحدثین»؛ «تأیید مقاله ابی‌الهذیل».
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :الاعلام (۱۸۹/ ۴)، انساب سمعانی (۸۰/ ۵)، ایضاح المکنون (۲۲۰/ ۲)، تاریخ بغداد (۳۸۴/ ۹)، ریحانه (۶۶ -۶۵/ ۵)، العبر (۴/ ۲)، سیر النبلاء (۲۵۶ -۲۵۵/ ۱۵ ،۳۱۳/ ۱۴)، شذرات الذهب (۲۸۱/ ۲)، طبقات المعتزله (۸۹ -۸۸)، الکامل (۲۱۷/ ۶)، کشف الظنون (۱۷۸۲، ۱۷۵۸، ۱۶۰۸، ۱۱۸۷، ۲۰۰)، الکنی و الالقاب (۱۱۶/ ۳)، لسان المیزان (۷۱۹ -۷۱۶/ ۳)، لغت نامه (ذیل/ عبداللّه)، المنتظم (۱۱۱/ ۸)، معجم المؤلفین (۳۱/ ۶)، وفیات الاعیان (۴۵/ ۳)، هدیة الاحباب (۲۲۷ -۲۲۶)، هدیة العارفین (۴۴۴/ ۱)، یادداشتهای قزوینی (۲۳۸ -۲۳۶/ ۶).

کفائی، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آیت‌الله حاج میرزا احمد کفائی و نوه‌ی آیت‌الله ملامحمد کاظم خراسانی از مراجع بزرگ تقلید، در ۱۲۸۸ در شهر نجف اشرف متولد شد. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در شهر نجف فرا گرفت و بعد به اخذ دیپلم نائل آمد و برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و در رشته‌ی علوم سیاسی از دانشگاه پاریس لیسانس گرفت و به استخدام در وزارت دادگستری درآمد. چندی به شغل قضا اشتغال داشت و زمانی در وزارت دارائی صاحب مشاغل مختلف بود تا به وزارت امور خارجه انتقال یافت و در داخل و خارج کشور مشاغلی را احراز کرد. در سال ۱۳۲۶ در انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی به وکالت مجلس برگزیده شد و در تشکیل دومین مجلس مؤسسان در ایران سمت نمایندگی داشت.

کفائی چندی سرکنسول ایران در ژنو بود و در عین حال نمایندگی دائمی در دفتر اروپائی سازمان ملل متحد را داشت. پس از انجام این مأموریت به تهران بازگشت و به ترتیب ریاست اداره اطلاعات و مطبوعات وزارت امور خارجه را عهده‌دار شد و سپس وزیر مختار در دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو گردید و امور سرکنسولی را نیز اداره می‌کرد تا به عضویت شورای عالی وزارت امور خارجه رسید. چندی هم معاون آن وزارتخانه بود تا به سمت سفیر کبیر ایران در یونان انتخاب شد. پس از پایان مأموریت یونان با سمت سفیر کبیر به پاکستان رفت و مدت دو سال سفیر کبیر ایران در راولپندی بود و در تحکیم روابط دو کشور سعی بلیغ مبذول داشت. کفائی مدتی هم سفیر کبیری ایران را در ترکیه برعهده داشت. وی به زبان‌های فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و زبان عربی را نیز تا حدی می‌دانست.

مرحوم کفائی به سیره خانوادگی ابتدا در کسوت روحانیت بود و پس از استخدام در دستگاه دولتی تغییر لباس داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کفائی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند کوچک علامه‌المجتهدین آخوند ملامحمد کاظم خراسانی روحانی مبارز و صاحب کتاب کفایه الاصول، در ۱۲۷۳ ش در نجف متولد شد. تحصیلات خود را در حوزه علمیه نحف ادامه داد تا به درجه اجتهاد رسید. چندی در حوزه علمیه نجف مدرس بود، بعد به مشهد آمد و ظرف چند سال حسن شهرت پیدا کرد و مورد احترام مردم قرار گرفت. در دوره‌ی ششم، مردم مشهد او را وکیل کردند. در دروه‌های هفتم، هشتم، نهم دهم و چهاردهم نماینده‌ی مجلس بود. یک دوره هم از خراسان به سناتوری انتخاب گردید. در ۱۳۳۳ در ۶۰ سالگی دفعتا درگذشت. حسن کفائی مردی متدین، با تقوا، دانشمند و مبارز و خطیب بود. در دوران وکالت و سناتوری سعی کرد کار خلافی انجام ندهد و تا حد مقدرت جلو کارهای خلاف اشخاص را بگیرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کفیل افشاری، مسعود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مسعود کفیل افشاری : فرمانده گردان مهندسی رزمی لشکرمکانیزه ۳۱ عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) آتش بی امان

می ریزد. خمپاره پشت خمپاره فرود می آید. انگار زمین و زمان می لرزد. اما جوانی که پشت لودر است، بی لحظه ای درنگ مشغول کار خود می باشد. انگار نه انگار که آتش می بارد. خمپاره ها صفیرکشان فرود می آید و ترکش ها پراکنده می شود. تا دوست که را خواهد و میلش به که باشد. به قول بچه ها «سهمیه آهن» هرکسی بالاخره نصیبش می شود. لودر همچنان کار می کند. بچه ها می گویند «او همیشه این گونه است.» زمان حصر آبادان به جبهه آمده است. در جبهه کار با لودر و بولدوزر را آموخته و کم کم برای خودش سنگر کن و خاکریز زن ماهری شده است. اکنون فرمانده گردان مهندسی است اما در موقع لزوم خودش پشت لودر می رود، موقع لزوم یعنی وقتی که گلوله های توپ و خمپاره مثل باران می بارد.... زمین و زمان می لرزد. اما او بی لحظه ای درنگ کار خود را پی می گیرد.

ـ الان ترکش می خورد، بگویید بیایید پایین توی سنگر!....

یکی از بچه ها می گوید: صدایش در میان آتش و انفجار گم می شود.

ـ مسعود! بیا پایین!....

لبخندی بر لبانش نقش می بندد. با صدایی که ذره ای اضطراب در آن نیست می گوید: «نگران نباشید! حافظ ما خداست...»

او پاسدار مسعود کفیل افشاری است. متولد ۱۳۳۷، اهل مراغه. از اوایل ۱۳۵۸ به سپاه پیوسته و بی امان در تلاش و تکاپو بوده است. از همان اوان تقوی و صداقت و امانتداری اش بر همه روشن می شود. مسوولیت امور مالی سپاه مراغه را به او می سپارند... باور کردنی نبود. «دیگر برای سپاه نان تازه نگیرید!» تعجب می کنم. مسؤول امور مالی گفته است: «دیگر نان تازه نگیرد!» حتم دارم که مساله ای هست. مسعود که همین طور دستور نمی دهد. حتم دارم قضیه ای هست. می خواهم ته و توی قضیه را در بیاورم. می روم سراغ بچه ها. می گویند «آری! مسوول امور مالی این طور گفته است.»

ـ آخر چرا؟

ـ مسعود اتاقی را که خرده نان و نان های خشک را در آن ریخته اند، دیده است...

همه چیز دستگیرم می شود. دیگر برای سپاه نان تازه نمی آورند. همه بچه ها و خود مسعود هم شروع می کنند به خوردن خرده نان ها. خرده نان هایی که به نظر همه قابل خوردن نبود، به تمام و کمال خورده می شود.

ـ بیت المال است!

مسعود این را می گوید. مادرش، مادرم در بستر بیماری است. نای حرکت ندارد. هر طوری شده باید به پزشک برسانم. حالش بدجوری خراب است. آه و ناله اش دل سنگ را آب می کند، چه رسد به من که پسرش هستم. می خواهیم مادر را به پزشک برسانیم، وسیله ای نیست. اما چرا.... مسعود با خودروی سپاه آمده است. مادر می فهمد که مسعود با خودرو آمده است. من چیزی نمی گویم. مادر می گوید: «پسرم! ماشین آوردی، مرا هم به بیمارستان برسان» جای درنگ نیست. منتظر پاسخ مسعود هستیم که بگوید: «بیایید مادرمان را به بیمارستان برسانیم.» اما مسعود سکوت می کند، سکوتی که معنای دیگری دارد.

ـ مادر! ماشین برای کار اداری است. ماشین بیت المال است. نمی توانم با آن شما را به دکتر ببرم!...

دست در جیب می کند و قدری پول در می آورد: «یک تاکسی بگیرید تا مادر را به بیمارستان برسانیم!»

می گفت: «ما موظفیم حافظ مملکت و دین خود باشیم. لحظه ای غفلت ما، فرصتی برای فرصت طلبان است که پیوسته در کمین هستند...» برای همین بود که برای حضور در جبهه بی تابی می کرد. شهردار هشترود بود. اگرچه در این مسوولیت برای کار شب و روز نمی شناخت، اما در عین حال مسوولیت برایش قیدی بود که مانع از حضورش در جبهه باشد، به هر ترتیبی بود، شهرداری را رها کرد و عازم جبهه شد...

باز هم به جبهه آمده بود. موقع عملیات که فرا می رسد، مسعود خودش را به جبهه می رساند. از زمان حصر آبادان، از عملیات

ثامن الائمه، تاکنون شیوه مسعود همین است. آستانه عملیات که می شود، کسی نمی تواند در پشت جبهه نگه اش دارد. در زمان حصر آبادان بود که کار با لودر و بولدوزر را فرا گرفت و از همین جا بود که با گردان مهندسی آشنا شد و کم کم جزو نیروهای زبده مهندسی محسوب می شد، سنگر ساز بی سنگر. اگرچه اغلب آنانی که اشتیاق شهادت دارند، سعی می کنند در عملیات وارد گردان های عملیاتی و خط شکن بشوند، اما مسعود این گونه نیست. او بیشتر برای خدمت می اندیشد، یاد حصر آبادان به خیر!... از خط مقدم تا آبادان ۶ کیلومتر فاصله بود. مسعود را می دیدی که در زیر آفتاب تابستان جنوب پیاده از خط راهی آبادان می شود. به نخلستان می رفت و با کوله باری از خرما باز می گشت، هدیه برای رزمنده ها! از راه که می رسید، بی آن که خستگی در کند، خرماها را می شست و با دست خود، بین بچه ها تقسیم می کرد. روزها این گونه بود و شب که می شد، ناله های جانسوز «دعای کمیل» اش آتش به جان همه می زد.

باز هم به جبهه آمده است. همیشه همین طور است. آستانه عملیات که می شود کسی نمی تواند در پشت جبهه نگه اش دارد. اما این بار که به جبهه می آید، ماندنی می شود. شهردار عجب شیر به فرماندهی گردان مهندسی لشکر ۳۱ عاشورا منصوب می شود:

بسمه تعالی

برادر کفیل افشار سلام علیکم

بدین وسیله به فرماندهی گردان مهندسی رزمی لشکر منصوب می شوید. با توجه به اهمیت این گردان و نقش آن در عملیات ها امیدوارم با عنایات الهی موفق بوده باشید.

مهدی باکری ـ ۲۰/۲/۶۲

آتش بی امان می ریزد. خمپاره پشت خمپاره فرود می آید. زمین و زمان می لرزد اما جوانی که پشت لودر است، پایین نمی آید، بی لحظه ای درنگ مشغول کار خود می باشد. کسی داد می زند:

ـ الان ترکش می خورد، بگویید بیایید پایین....

صدا در میان آتش و انفجار گم می شود.

ـ مسعود بیا پایین!...

با آرامش و اطمینان سر برمی گرداند، خنده بر لب:

ـ نگران نباشید، حافظ جان ما خداست!

ـ خدا! ....

مسعود همه چیز را از خدا می داند. در میان آتش و انفجار و آهن بی هیچ سنگر و جان پناهی کار می کند، بی ذره ای تشویش و اضطراب، خدا... توحید...

وارد چادر که شدیم از تعجب خشکمان زد. کاری از دست ما برنمی آید، اگر هم می خواستیم کاری بکنیم، احتمال داشت که وضع خراب تر شود. نگاهی به چهره بچه ها کردم. رنگ بر چهره نداشتند. چیزی مثل هراس در چشم های همه موج می زد. به مسعود نگاه کردم، آرام خوابیده است و از هیچ چیز خبر ندارد. به پشت دراز کشیده و خوابیده است. مار خوش خط و خالی بر سینه اش حلقه زده و هر از گاهی آرام سرش را تکان می دهد.

ـ چه کار می توانیم بکنیم؟

سوالی است که در چشم های همه تکرار می شود اگر بخواهیم مار را بگیریم، احتمال اینکه کار خودش را بکند زیاد است. اگر بخواهیم مسعود را بیدار کنیم شاید از ترس دستپاچه شود و باز هم مار کار خود را بکند. نمی دانیم چه کار کنیم. همه به روی هم نگاه می کنند. یکی از بچه ها می گوید: « نمی توانیم به مار دست بزنیم چاره این است که آرام آرام مسعود را بیدار کنیم. خدا

خودش رحم کند.» نمی دانم، شاید هم باید کمی صبر کنیم، شاید مار راه خودش را بگیرد و برود. ولی نه! بالاخره تصمیم می گیریم مسعود را بیدار کنیم. چشمانش را می گشاید. بچه ها اشاره می کنند که بلند نشود. بلند نمی شود، مار را می بیند که بر سینه اش حلقه زده است. به بچه ها می نگرد و به ماری که بر سینه اش حلقه زده است. اثری از تشویش و اضطراب در نگاهش پیدا نیست. آرام آرام برمی خیزد. او برمی خیزد و مار از سینه اش پایین می آید. در مقابل چشمان نگران ما، مار راه خود را می گیرد و می رود. هنوز ما از اضطراب در نیامده ایم. بچه ها می دوند که مار را بکشند. مسعود مانع می شود:

ـ او ماموریتی دارد و به دنبال ماموریت خودش می رود. کاری با او نداشته باشید!

بچه ها شگفت زده می شوند، می دانم که مسعود حالی دیگر دارد. می دانم که او «توحید افعالی» را با تمام وجود درک می کند: لاموثر فی الوجود الاالله.

آبان ماه است. آبان ۱۳۶۲، والفجر ۴ به سر رسیده است. یکی از بچه های سپاه می آید پیش من. از جنگ می گوید، از جبهه، از رزمنده ها، بالاخره می گوید: «می دانی مسعود مجروح شده است» و لحظه ای مکث می کند، فقط لحظه ای و دوباره به صحبت هایش ادامه می دهد: از چشمانم خوانده است که نگران شده ام.

ـ مجروح شده است. فکر می کنم تا چند روز دیگر بیاید مراغه!...

حالم دگرگون می شود. چشمانم را می بندم، مسعود را می بینم، چشمانم را باز می کنم، مسعود را می بینم، می خواهد به جبهه برود. جبهه رفتنش را اطلاع نمی دهد. اما همه از حال و هوایش می فهمیم که می خواهد به جبهه برود. او که راهی جبهه می شد، می دانستم که عملیاتی در پیش است. می دانستم که باز مارش حمله از رادیو پخش خواهد شد... آقا مهدی باکری خبرش می کرد: «اگر می خواهی بیایی، حالا وقتش است.» و مسعود همه چیز را وا می نهاد و با شتاب راهی می شد. آقا مهدی که خبرش می کرد، فردایش در جبهه بود.

دارد به جبهه می رود. چه می دانم که این آخرین رفتن اوست. رفتن و رفتن. « راه دین رفتن است نه ماندن، یافتن است نه گفتن» با هم وداع می کند. فرزندش را به مادر می سپارد. چهل روز بیشتر ندارد. وسایلش را برمی دارد و خداحافظی می کند. می رود، می بینمش....

ـ می دانی! مسعود مجروح شده است. فکر می کنم تا چند روز دیگر بیاید مراغه!... مسعود را می بینم. کودکی اش را. در کوچه ها می دود. صبح دم کتاب هایش را توی کیف جا می دهد و راهی دبستان فتوحی می شود. قد می کشد، بزرگ می شود. کم کم پشت لبش سبز می شود. دیپلم می گیرد. حالاـ دیگر باید برود خدمت سربازی. معلم می شود و دوران خدمتش را در روستایی محروم سپری می کند. از خدمت که باز می گردد زمزمه انقلاب هر طرف پیچیده است، صدای امام را می شنود. شب و روز مسعود در مساجد می گذرد، در تظاهرات، در مبارزه با رژیم ستم شاهی... مسعود به خانه می آید، با لباسی سبز، آیه ای از قرآن بر سینه دارد: و اعدواللهم ... به جبهه می رود. فرزند چهل روزه اش را به مادر می سپارد.

ـ مجروح شده است...

خبر را می شنوم. آتشی در ژرفای دلم زبانه می کشد و لحظه لحظه در تمام وجودم منتشر می شود. صدایی را به وضوح از درون خود می شنوم: «برادرت شهید شده است.» درونم متلاطم است. غوغایی در سینه ام برپاست. انگار کسی با زبان من حرف می زند، آرام و بی تشویش.

ـ آنجا جبهه است. می دانم که در آنجا نقل و نبات پخش نمی کنند. آنجا تیر و ترکش است و زخم و شهادت. خواهش می کنم اگر شهید شده برایم بگویید...

مخاطب من سرش را پایین می اندازد، سکوت می کند. یقین دارم که برادرم مسعود شهید شده است، اما گویی برای تصدیق یقین

خود نیز محتاج تصدیق کسی هستم که با من صحبت می کند. سکوت کرده است. دیگر حرف نمی زند. ثانیه ها ایستاده است. مخاطب من سرش را بلند می کند. به چهره اش می نگرم. مسعود را می بینم. در میان آتش و انفجار این سو و آن سو می دود. خمپاره پشت خمپاره فرود می آید و توپ پس از توپ. دو نفر از بچه ها به شدت جراحت خورده اند. مسعود آنها را پشت تویوتا جا می دهد، راننده داد می زند: « بیا جلو....» مسعود اشاره می کند: «برو» نگران بچه های مجروح است. نکند از پشت تویوتا به بیرون پرتاب شوند. خودش هم بغل مجروحین در پشت تویوتا می نشیند. ماشین که حرکت می کند، خمپاره ها پی در پی در اطرافش منفجر می شوند.

ـ مسعود ترکش خورد...

ترکش به سرش اصابت کرده است...

مخاطب من سرش را بلند می کند و به سوالم جواب می دهد:

بلی شهید شده است...

گویی صدا را از دور دست ها می شنوم. صدا در آسمان ها تکرار می شود: «شهید شده است، شهید شده است.» بی اختیار لب هایم وا می شود: اناالله و انااليه راجعون.

منابع زندگینامه" :گل های عاشورایی۲"نوشته ی جلال محمدی,نشرکنگره ی شهدا وسرداران شهیدآذربایجان شرقی,تبریز-۱۳۸۵

کلاته بجدی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمدرضا کلاته بجدی : فرمانده گروهان دوم از گردان ۱۴۸لشگر۷۷ پیروز خراسان(ارتش جمهوری اسلامی ایران)

بیستم آذر سال ۱۳۳۶ در خانواده ای مذهبی و محروم در شهرستان بیرجند به دنیا آمد. خانواده اش به علت علاقه زیادی که به امام رضا(ع) داشتند، نامش را محمد رضا گذاشتند. مادرش می گوید: از همان کودکی کنجکاو و پر جنب و جوش بود. به دنبال کارهای تازه می رفت و کاردستی درست می کرد.

دوره ابتدایی را در دبستان سندروس و دوران راهنمایی را در مدرسه حکیم نظامی شهرستان بیرجند گذراند. به مدرسه علاقه زیادی داشت. تکالیفش را خیلی خوب انجام می داد و درسش خوب بود. شبها با نور کم چراغ دستی درس می خواند و اوقات بیکاری با پدر سر کار می رفت چون خانواده وضع اقتصادی خوبی نداشتند. سپس وارد دبیرستان شد، اما سال دوم دبیرستان و به دلیل اینکه از وضعیت اقتصادی خانواده خود رنج می برد، ترک تحصیل کرد و وارد ارتش شد تا کمک خرج خانواده باشد.

شهید کلاته بجدی به مدت چهل و پنج روز برای نبرد با سربازان اسرائیلی به سوریه رفت.

قبل از جنگ محل خدمتش خاش بود و خانواده اش بیرجند بودند و چون نمی توانست خانواده اش را به خاش بیاورد، مرتبا بین محل خدمتش و بیرجند رفت و آمد می کرد. وقتی جنگ شروع شد، آقا رضا تمام تلاشش برای این بود که به جبهه برود و در واقع تمام هم و غمش دفاع از میهن بود و ابتدا در منطقه غرب در نبرد شرکت داشت و بعد به مرکز آموزش ۰۴ بیرجند منتقل شد. ولی چون یک نظامی ورزیده بود و اکثر دوره های رزمی را دیده بود به جبهه سومار اعزام شد. در سال ۱۳۵۸ با خانم فاطمه سیستانکی ازدواج کرد. در سال ۱۳۶۱ اولین فرزندش مریم به دنیا آمد. محمد رضا به خانواده اش بسیار علاقه داشت، ولی در جبهه تنها به فکر پیروزی بود و آرزوی شهادت داشت. در سال ۱۳۶۲ دومین فرزندش مهدی به دنیا آمد.

همسرش در این باره می گوید: وقتی هر کدام از بچه ها به دنیا می آمدند، آقا رضا با یک دسته گل و یک انگشتر و ساعت به دیدن ما می آمد هر بار که از جبهه برمی گشت بچه ها را از من می گرفت و می گفت تو استراحت کن. در همین سالها پدرش را بر اثر تصادف از دست داد. در سال ۱۳۶۵ سومین فرزندش مجید به دنیا آمد.

شب قبل از آخرین اعزام به جبهه، آقا رضا پلاک خود را گم کرد. پسر همسایه پلاک را پیدا کرد و گفت: آقا رضا! طوق بهشت تان را بگیرید. گفت: بله واقعا طوق بهشت است. فکر نمی کنم این بار از جبهه برگردم.

استوار یکم محمد رضا بجدی جمعی لشکر ۷۷ تیپ ۳ گردان ۱۴۸، در منطقه سومار و در عملیات کربلای ۶ بر اثر اصابت ترکش خمپاره به جمجمه مجروح شد.

در این لحظه دستهایش را به آسمان بلند کرد و گفت خدایا: هر چه خودت صلاح می دانی. من راضی به رضای تو هستم و بعد بی هوش شد. او را به بیمارستان طالقانی باختران منتقل کردند و چند روز آنجا بستری بود و برای ادامه درمان به مرکز مجهزی در تهران اعزام شد که در بین راه نزدیک گردنه اسد آباد در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۶۵ به علت شدت جراحات وارده به شهادت رسید. پیکر مطهر محمد رضا کلاته مجدی در گلزار شهدای بیرجند به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

کلاته سیقری، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر کلاته سیقری : فرمانده گردان جبار تیپ امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

مثل یک رویای صادقانه بود . وقتی رسید ، مادر همانی را دید که قبلا دیده بود . چشم هایش را بست و از هوش رفت. تا حالش جا بیاید ، صدای نوزاد پیچیده بود توی خانه . اسمش را گذاشتند علی اصغر . به این نیت که مثل علی اصغر حسین (ع) قربانی راه خدا باشد . دوست داشتند روز عاشورا ، شش ماهه کودکی باشد که بر روی دست آن که نقش امام حسین را بازی می کند ،به آسمان بلند شود و مصداق پروردگار ان قربانی را از من بپذیر ، شود .

خیلی زود به راه افتاد و خیلی زود تر زبان باز کرد . دلش می خواست معنای همه چیز را بداند و چرایی هر چیز را بیابد . پدرش کشاورز بود و مادری خانه دار داشت . وقتی به پنج سالگی رسید ، به مکتب خانه رفت . او که در سال ۱۳۳۸ به دنیا آمده بود ، وقتی به سن پنج سالگی رسیده بود که قیام پانزده خرداد یک ساله شده بود . یک سال بعد ، وارد مدرسه شد و درست در همان زمان عم و جزء را به پایان رساند یک جز از قرآن را مثل بلبلی که به نوا آمده باشد ، از بر می خواند . آن قدر آموختن را دوست داشت که به هر کس از قوم و خویش می رسید ، دانسته هایش را به رخ می کشید ، یا محک می زد . مادر بزرگش که زنی فاضله بود ، او را به نماز و دعا و قرائت قرآن تشویق می کرد و آن قدر آموزه های دینی اش موثر افتاده بود که علی اصغر تا پایان عمرش منت دار قرآن شد و وقتی بزرگتر شد ، احساس کرد می تواند به پدر و مادر کمک کند . او یاریگر و کمک کار مهربانی بود . وقتی به مزرعه پدر می رفت ؛ مثل کارگران مزرعه داس به دست می گرفت و خوشه چینی می کرد . با پدر به آبیاری می رفت و برای مادر از چشمه آب می آورد .

کلاته سیفر ، همان روستایی که علی اصغر در آن به دنیا آمده بود ، یک مسجد جامع داشت ؛ درست در چند قدمی خانه ی پدری

. وقتی به مسجد می رفت و نماز جماعت می خواند ، احساس سبکی می کرد . روحش پرواز می کرد و چیزهایی می آموخت که پیش تر نشنیده بود . در کنار کار ، به محض این که مدرسه تعطیل می شد ، به خانه می رفت و تکالیف مدرسه را آغاز می کرد . دوره ی ابتدایی را در مدرسه ی افسر کلاته سیفربه پایان رساند .

و وارد دبیرستان شد . رشته ی مورد علاقه اش ، برق بود . به همین دلیل ، هنرستان فنی را برای ادامه تحصیل برگزید . او مسیر خانه تا هنرستان را با دوچرخه رکاب می زد .

سالهای پایانی دوره ی هنرستانش مصادف شده بود با زمزمه های انقلاب و چند ماه مانده به پیروزی انقلاب ، با چند تن از دوستانش به مشهد رفت تا دفترچه ی اعزام به خدمت بگیرد اما دو روز مانده به اعزام ، با شنیدن پیام امام به سربازان و ارتشیان (مبنی بر تسلیم و مقاومت نکردن در برابر مردم) منصرف شد و دوستانش را نیز متقاعد کرد که از اعزام چشم پوشی کنند .

چند ماه پس از انقلاب نیز در کنکور سراسری دانشگاه ها شرکت کرد و موفق شد در رشته ی مهندسی برق دانشگاه بندر عباس پذیرفته شود .

با آغاز انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ها ، به خانه برگشت و سپس تصمیم گرفت سرباز جمهوری اسلامی شود . دوباره با همان دوستان به تهران آمد و برای اعزام ثبت نام کرد . دولت با حجم بالای سرباز رو به رو بود . بنا بر این ، آنان را مازاد بر نیاز اعلام کردند و همان جا به آنان که می خواستند بر گردند ، کارت معافیت دادند .

اما علی اصغر نمی خواست برگردد . به او و چند تن دیگر گفتند که اگر دوست داشته باشند می توانند به عنوان نیروی رسمی و درجه دار ارتش استخدام شوند .

او دو ماه آموزشی را در پادگان لشگرک تهران گذراند و سپس راهی اهواز شد . در اهواز با درجه ی گروهبان دومی سر گرم خدمت شد . در این میان سیلی چند روستای خوزستان را تا مرز ویرانی پیش برد . علی اصغر با خودرویی که در اختیار داشت ، به یاری سیل زدگان رفت تا سهمی در این کار داشته باشد . در همین حال و احوال ، کردستان و کرمانشاه شلوغ شد . برخی از گروهک ها از نو پا بودن دولت و ضعف آن سوء استفاده کردند . شورشی را ترتیب دادند . علی اصغر با نیروهای ارتش به پاوه در استان کرمانشاه رفتند و طبق دستور امام با ضد انقلاب جنگیدند تا با لاخره کردستان آرام شد .

او همان جا با فعالیت جهاد سازندگی آشنا و بر آن شد تا همکاری اش را با این نهاد ها بیشتر کند . وقتی سربازی اش تمام شد ، احساس کرد روحیه ی نظامی و نظامی گری در او رسوخ کرده و فر و نمی شیند ، مگر آن که به عضویت سپاه در آید. نهادی که نو پا بود و وظیفه اش حفظ و صیانت انقلاب بود .

سال که به عدد ۱۳۵۹ رسید ، علی اصغر دیگر جمعی نیرویی بود . که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نام گرفته بود . سپاه سبزوار میزبان او شد و او نیروی رسمی این نهاد . با آغاز جنگ تمایل او به شرکت در صف مدافعان ، بیشتر شد . در همین ایام ؛ گاهی که به روستا می رفت ، به این فکر می کرد که روستایش چقدر نیروی مستعد و پر توان دارد . تصمیم گرفت ابتدا با کار فرهنگی آغاز کند و کتابهای خانه اش را برداشت و مکانی را برای تاسیس کتابخانه در نظر گرفت . او که کتاب هایش را به کتابخانه اهدا کرد ، دیگران نیز در این راه گام برداشتند . از سپاه و کتابخانه شریعتی سبزوار نیز تعدادی کتاب برای تجهیز کتابخانه کلاته سیفر گرفت و سرانجام وقتی کتابخانه تشکیل شد ، نفس راحتی کشید . وقتی توانست مسئولان و فرماندهان سپاه را برای رفتن به جبهه مجاب کند ، راهی خط مقدم شد . او نتوانست زیاد بجنگد چون در اثر انفجار خمپاره ، از ناحیه ی دست ها و سر ترکش خورد و زخمی شد .

او عادت داشت روزهای دوشنبه و پنج شنبه روزه بگیرد و خدمتی را که از دستش بر می آید ، بی هیچ توقعی انجام دهد . یک بار که راهی سوسنگرد شده بود ، ناچار شد به روستایی برود که تازه به آن جا برق رسیده بود . با این که کار دشواری داشت ؛ روستا را سیم کشی کرد و ساکنان روستا صاحب برق و روشنایی شدند .

در سال ۱۳۶۰ با دختری ازدواج کرد که خواهر یکی از همکلاسی های قدیمی و هم قطار های خدمتش بود. چند ماه اول زندگی مشترک را در خانه ای مستقل سپری کردند . اما سپس که فاصله ی ماموریت ها و مرخصی ها بیشتر شد ، بالاخره مقیم منزل پدر زن شد .

با این که توانسته بود پله های ترقی را در دفاع از خاک وطن طی کند اما هیچ یک از اهالی روستا یا حتی پدر و مادر نمی دانستند علی اصغر چه مسئولیتی در جبهه دارد . او فرمانده گردان جبار بود و پیش از آن که ، چند بار فرمانده محور و معاون گردان شده بود . همچنین مدتی به عنوان مسئول مخابرات سپاه خدمت می کرد .

دو سال پس از ازدواج ، صاحب فرزند شد که او را حامد نام نهادند . وقتی حامد هشت ماهه بود علی اصغر توانست امکانی را بیابد که بر اساس آن ، همسر و فرزند خود را به جبهه ببرد تا هر دو طرف ؛ مشکل دوری را هم نداشته باشند .آنان به ایلام رفتند و یکی دو روز در هفته را کنار همسر و فرزند خود بگذراند .

او در روزهای نخستین اسفند ۱۳۶۲ با سمت فرماندهی گردان جبار در عملیات دیگر شرکت کرد . و عملیات خیبر ، آخرین عملیاتی بود که علی اصغر کلاته سیفری در آن به رشادت پرداخت .

وقتی نیروهایش در محاصره دشمن قرار گرفتند از سه جهت تانک های دشمن ، او و همرزمانش را دوره کرده بودند و راه پس ، هور بود و امواج آب ، به جنگ با تانک ها پرداخت و در کنار یکی از همرزمانش ، آن قدر به تانک های دشمن آرپی جی زد که از گوش او خون جاری شد و سر انجام تیر یکی از تیر اندازها ی دشمن بعثی پیشانی او را شکافت .

شهید علی اصغر کلاته سیفری با آن که در ششم اسفند ۱۳۶۲ به شهادت رسیده بود ، سر انجام در ۲۶ اسفند همان سال ، در خاک کلاته سیفر در دامان خاک آرام گرفت . منابع زندگینامه :ایوان بهار،نوشته ی عزت الله الوندی،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

کلالی، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حبیب‌الله کلالی ملاک و برادرزاده‌ی امیر تیمور کلالی، در ۱۳۰۴ ش متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در مشهد و تهران، وارد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی گردید. در رشته‌ی حقوق قضائی در سال ۱۳۲۵ لیسانس گرفت و به استخدام در وزارتخانه‌ی جدیدالتأسیس کار درآمد. وی در آن ایام جوانی پرشور و در امور سیاسی تندرو بود و با احزاب دست چپ نزدیک شد. پس از پانزدهم بهمن ماه ۱۳۲۷ که در مقابل آمفی تئاتر دانشکده حقوق به محمدرضا پهلوی تیراندازی شد، منوچهر کلالی هم بازداشت و به زندان افتاد. پس از استخلاص از زندان به اروپا رفت و دوره‌ی دکترای حقوق را طی نمود و به ایران بازگشت. چندی رئیس اداره کار مشهد بود و سپس رئیس اداره هدایت فارغ‌التحصیلان شد. در ۱۳۴۰ که عطاءالله خسروانی در کابینه‌ی دکتر علی امینی به وزارت کار منصوب شد، چند تن از معاونین وزارت کار از سمت خود کناره‌گیری نمودند. خسروانی دو نفر از روساء ادارات را برای معاونت به دکتر امینی معرفی کرد که عبارت بودند از دکتر منوچهر کلالی رئیس اداره فارغ‌التحصیلان و مهندس امیرقاسم معینی رئیس اداره مشاغل و کاریابی. دکتر امینی چون شناختی از عطاءالله خسروانی نداشت، مسائل وزارت کار را با دکتر محسن نصر که سابقه‌ی وزارت کار داشت در میان می‌گذاشت. دکتر نصر در مورد کاندیدای خسروانی برای معاونت وزارت کار خالفت نموده بود و آنها را برای این کار مناسب نمی‌دانست. دکتر امینی هم به خسروانی ابلاغ کرد که از معاونین پیشنهادی صرفنظر نماید و دو نفر دیگر را که واجد صلاحیت باشند معرفی نماید. خسروانی متوسل به دکتر

حسن ارسنجانی شد که این مهم را انجام دهد و سرانجام موفق شد و تصویبنامه هیئت وزیران در این مورد صادر شد و دکتر منوچهر کلالی معاون طرح و برنامه‌ی وزارت کار شد و امیرقاسم معینی معاون فنی. قاسم معینی پس از سه ماه از معاونت به عضویت هیئت مدیره سازمان بیمه‌های اجتماعی منصوب شد ولی کلالی در سمت خود تا انتخابات دوره‌ی بیست‌ویکم باقی ماند.

در انتخابات دوره‌ی بیست و یکم مجلس شورای ملی، منوچهر کلالی از شهر مشهد به نمایندگی تیین گردید. در نخستین روزهای دوره‌ی بیست‌ویکم، حسنعلی منصور موجودیت حزب جدیدی را به نام حزب ایران نوین اعلام کرد که غالب نمایندگان مجلس و وزیران کابینه در آن عضویت یافتند. ابتدا منصور به دبیر کلی حزب انتخاب شد و امیرعباس هویدا قائم مقام حزب شد ولی هویدا بزودی از سمت خود کناره‌گیری نمود و عطاءالله خسروانی وزیر کار و امور اجتماعی عهده‌دار قائم مقامی حزب شد.

پس از ترور حسنعلی منصور، شاه مسئولیت‌های منصور را به دو قسمت نمود. امور نخست‌وزیری را به هویدا واگذار کرد و دبیر کلی حزب ایران نوین را به عطاءالله خسروانی واگذار نمود. خسروانی برای توسعه‌ی حزب افراد زیادی را از وزارت کار به آن حزب برد از جمله منوچهر کلالی بود که به معاونت دبیر کل حزب و ریاست کمیته‌ی عضویت تعیین گردید. کلالی مطالعات زیادی در امور مربوط به احزاب بزرگ نموده بود و در حقیقت مغز متفکر حزب بود و سازمان تازه‌ای برای حزب پی‌ریزی کرد و هرکسی را به فراخور استعداد و اطلاعاتش در رأس یکی از سازمان‌های حزبی قرار داد و گرداننده‌ی اصلی حزب ایران نوین گردید.

در انتخابات دوره‌ی بیست‌ودوم مجلس که در سال ۱۳۴۶ انجام گرفت، حزب ایران نوین غالب کرسی‌های مجلس را اختصاص به خود داد و برای حزب مردم سهمی قائل نشد و سرانجام در روزهای پایانی انتخابات سی حوزه را به حزب مردم واگذار کردند. در این دوره از انتخابات، دکتر کلالی کاندیدای حزب ایران نوین در مشهد شد و سرانجام برای بار دوم به وکالت مجلس انتخاب گردید. در این دوره از مجلس تدریجا روابط عطاءالله خسروانی دبیر کل حزب ایران نوین با دکتر منوچهر کلالی معاون حزب تیره شد و سرانجام کار آنها به جدائی انجامید و کلالی از حزب اخراج و تمام عناوین حزبی از او سلب گردید و حتی تحت مراقبت مأمورین اطلاعاتی قرار گرفت و سخت تحت کنترل بود.

در ۲۱ مرداد ماه ۱۳۴۸ در هیئت وزیران بین عطاءالله خسروانی وزیر کشور و دبیر کل حزب ایران نوین و دکتر غلامرضا نیک‌پی وزیر آبادانی و مسکن مشاجره شدیدی بوقوع پیوست و در نتیجه هر دو از خدمت معاف شدند. روز ۲۰ شهریور ماه ۱۳۴۸ کنگره حزب ایران نوین در یک نشست سه ساعته دکتر منوچهر کلالی را به سمت دبیر کلی حزب ایران نوین انتخاب کرد. در همین کنگره ریاست دفتر سیاسی و ریاست هیئت اجرائی به عهده امیرعباس هویدار قرار گرفت. با این تصمیم قسمت اعظم اختیارات از دبیر کل سلب گردید، در عوض کلالی با حفظ سمت دبیر کلی، به وزارت مشاور در دولت امیرعباس هویدا تعیین گردید.

دکتر منوچهر کلالی در سمت جدید تدریجا صاحب غرور و نخوت شد و تشریفات زیادی در حزب برای خود تدارک دید. انتخابات دوره‌ی بیست‌وسوم در دوران دبیر کلی وی آغاز و انجام پذیرفت و بسیاری از دوستان و نزدیکان و خدمه حزب ایران نوین را به مجلس فرستاد، سهل است در مجلس سنا نیز مداخلاتی نمود و افرادی را به مجلس سنا فرستاد که از نظر قانون صلاحیت نداشتند و با صدور ابلاغ‌های صوری برای آنها شرایط ایجاد کرد. در انتصابات دولتی مداخله می‌کرد و حتی همکاران خود را در کابینه به اتاق خود احضار می‌نمود و به آنها دستور انتصابات مورد دلخواه خود را می‌داد. تندروی‌های کلالی در سمت دبیر کلی و تشریفات زائدی که دبرای خود قائل شده بود تدریجا گله و شکایت عده‌ای را فراهم ساخت و سرانجام هویدا تصمیم به برکناری او نمود. در ۲۰ دی ماه ۱۳۵۳ منوچهر کلالی دبیر کل حزب ایران نوین و وزیر مشاور به علت اهمال در انجام وظیفه از دبیر کلی خلع و تمام عناوین حزبی از او سلب شد.

در روز بیست‌ودوم دی ماه در سومین کنگره حزب ایران نوین، امیرعباس هویدا رئیس شورای عالی و رئیس دفتر سیاسی را به دبیر

کلی حزب ایران نوین منصوب کرد و در همان جلسه عطاءالله خسروانی دبیر کل پیشین حزب ایران نوین مأمور رسیدگی به تخلفات دکتر کلالی شد.

منوچهر کلالی در تأسیس حزب رستاخیز سمتی پیدا نکرد و در دوره‌ی بیست‌وچهارم نیز وکیل مجلس نشد. قبل از انقلاب به اروپا رفت و قریب ۱۸ سال در اروپا بود و سرانجام به ایران بازگشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کلانتری، موسی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید موسی کلانتری : وزیر راه وترابری جمهوری اسلامی ایران

در سال ۱۳۲۷ در شهرستان «مرند» متولد شد. تحصیلات ابتدایی و قسمت اعظم تحصیلات متوسطه را در همان شهر به پایان رساند و دیپلم خود را از دبیرستان «خوارزمی»در« تهران» گرفت.

شهید موسی کلانتری در سال ۱۳۴۵ وارد دانشگاه« امیرکبیر»در« تهران» شد و در رشته راه و ساختمان به تحصیل پرداخت و بالاخره با اخذ مدرک فوق لیسانس در رشته راه و ساختمان فارغ‌التحصیل شد. در دوران دانشگاه، یکی از افراد فعال عضو انجمن اسلامی بود.

پس از انجام خدمت سربازی، در کارگاه‌های مختلف راهسازی در شهرهای مختلف به کار پرداخت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به عنوان پاسدار در کمیته به حراست از انقلاب اسلامی پرداخت.

در تابستان سال ۵۸ وارد وزارت راه شد و جهت فعال کردن اداره راه «خوزستان» به آنجا رفت و پس از مدتی به همین منظور به استان« آذربایجان غربی» اعزام شد و مسئولیت اداره کل راه و ترابری استان را نیز به عهده گرفت.

در دی ماه سال ۱۳۵۸ از سوی شورای انقلاب به سمت وزیر راه و ترابری منصوب و پس از تشکیل دولت شهید« رجایی» تا هنگام شهادت همچنان در این سمت به انجام وظیفه و خدمت به مردم و جمهوری نوپای اسلامی ایران ادامه داد.

اولین بار که در سالن سخنرانی وزارتخانه آمده بود تا به عنوان وزیر جدید از نزدیک با همکاران آشنا شود، آنقدر ساده و بی‌پیرایه لباس پوشیده بود و آنقدر خودمانی و بدون تکلف سخن گفت که بعضی از همکاران آن همه سادگی و اخلاص را باور نکردند.

سخنرانی معارفه را با این جمله آغاز کرد: «من برادر کوچک شما هستم و به وزارت راه و ترابری آمده‌ام که در کنار شما برادران و خواهران ارجمند و بزرگوار به بازسازی راه‌های این مملکت بپردازم.»

و این قول خود را هرگز فراموش نکرد و تاآخرین لحظه حیات به این شیوه پایبند بود و هرگز فروتنی ذاتی خود را در مقابل همکاران از دست نداد. ساده زندگی می‌کرد و ساده زیستن رادوست داشت. کفش‌هایش سوراخ بود، نه اینکه او پول خرید یک جفت کفش را نداشت. این تظاهر هم نبود. حقیقت این بود که روح او بی‌نیاز از ثروت دنیا بود و تا آخرین لحظه حیات اسیر عرفان روح خود بود و هرگز در بند زندگی خاکی گرفتار نشد. منابع زندگینامه :shohda.gov.ir

کلاهدوز، یوسف

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یوسف کلاهدوز : قائم مقام فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در روز اول دی‌ماه ۱۳۲۵ در شهرستان «قوچان» متولد شد. پدر و مادر متدین او نامش را «یوسف» گذاشتند و در تربیت و پرورش فرزندشان از هیچ کوششی فروگذار نکردند، به گونه‌ای که تربیت و هوشمندی او در طول دوران تحصیل، همواره توجه معلمین و مسؤولین مدارسی که شهید در آن تحصیل می‌کرد را جلب می‌نمود.

با ورود به مقطع دبیرستان، توانست به مجموعه‌ی آگاهی‌های علمی و از جمله معلومات مذهبی خود بیفزاید. او با مطالعه‌ی کتب مذهبی بیش از گذشته با احکام نورانی اسلام آشنا شد. این مطالعات باعث شد تا با همیاری دوستانش، کتابخانه‌ای را در دبیرستان تأسیس و جوانان علاقه‌مند به مطالعه را گرد هم آورد. با وجودی که در آن زمان عمّال رژیم شاه به فروریختن فرهنگ اسلامی کمر همت بسته و مانع‌تراشی می‌کردند، یوسف سعی داشت تا هرچه بیشتر فرهنگ غنی اسلام را در محیط زندگی گسترش دهد. از این رو پیشنهاد برگزاری نماز جماعت را در محیط دبیرستان مطرح کرد، که با استقبال خوب دیگران روبرو شد.

شهید کلاهدوز به مطالعه‌ی تنها اکتفا نکرد، بلکه سعی داشت آموخته‌ها و خصلت‌های نیکوی خود را به دیگران نیز منتقل نماید. او در سنین جوانی، ایثار و فداکاری و از خودگذشتگی را عملاً ـ به دیگران یاد می‌داد و رفتار و حرکاتش سرمشق و الگویی برای همگان بود.

پس از پایان تحصیلات دبیرستان ـ به رغم آنکه ارتش آن زمان، محل مناسبی برای افراد مذهبی نبود، وارد دانشکده‌ی افسری شد، او با اهداف خاصی وارد این لباس شد و خود را در ظاهر معتقد به رژیم نشان می‌داد، ولی عملاً به ترویج اصول و ارزش‌های اسلامی می‌پرداخت و افرادی را که رگه‌های مذهبی داشتند به تشکل‌های اسلامی و مبارز پیرو خط امام پیوند می‌داد تا از این راه بتواند به مبارزاتش وسعت بخشیده و ضربات اساسی بر پیکره‌ی حاکمیت آن زمان وارد نماید. وی در این راه از هیچ کوششی فروگذار نبود و هر جا شخصیتی را می‌شناخت که در راه اعتلای اسلام قلم می‌زد و قدم برمی‌داشت با او ارتباط برقرار می‌کرد. شهید دکتر آیت و شهید حجت‌الاسلام محمد منتظری از جمله کسانی بودند که با آنها روابط نزدیکی داشت.

او مدت هفت سال در لشکر شیراز به خدمت مشغول بود.

با اینکه وضعیت شغلی او به گونه‌ای بود که می‌توانست زندگی نسبتاً مرفهی داشته باشد، لیکن توجه به دیگران و ایمان به خدا، او را از این کار باز می‌داشت، تا جایی که همان حقوق ماهیانه‌اش را اغلب اوقات در راه خدا انفاق می‌کرد. توجه او به قرآن و فرامین الهی باعث حساسیت جاسوسان رژیم پهلوی شده بود. آنها او را تعقیب می‌کردند، هرچند او با انواع لطایف‌الحیل آنها را فریب می‌داد. تیزهوشی، زیرکی و کفایت شهید کلاهدوز نه تنها موجب برطرف شدن سوءظن ضداطلاعات گشت، بلکه منجر به خوش‌بینی و پیشنهاد انتقال وی به گارد شاهنشاهی شد. او هر قدمی را که برمی‌داشت، جوانب امر را در نظر می‌گرفت و سعی داشت تا با ریشه‌یابی دردها، سرچشمه‌ی آنها را بیابد، تا آنجا که وقتی از او سؤال شد که «چرا با توجه به موقعیتی که داری، شاه را نمی‌کشی؟» پاسخ داد:

«باید دستور برسد. نباید خودسرانه عمل کرد و بی‌گدار به آب زد. زیرا من از آقا «حضرت امام خمینی (ره) دستور می‌گیرم.»

در همین مقطع، برای فرستادن نیرو به فلسطین با مبارزین مسلمان همکاری داشت.

وی در همان شرایط که جامعه در یک حالت خفقان به سر می‌برد، با چند واسطه با حضرت امام (ره) ارتباط داشت و از راهنمایی‌های ایشان بهره می‌برد و در تشکل نیروها و شتاب بخشیدن به روند انقلاب فعالیت مستمر داشت و سعی می‌کرد که اطلاعات سری را دراختیار مبارزان مسلمان قرار دهد.

همه رفتارهای شهید کلاهدوز در شیراز، در گرو اسلام و اعتقادات پاکش بود و آلوده زیستن را در قاموس او راهی نبود. چون چشمه‌ای می‌جوشید به این امید که کویر دلها را به سرسبزی ایمان نوید دهد. راز و نیازهای شبانه، او را چنان ساخته بود که تحت‌تأثیر زیر و بمهای زمانه رنگ نمی‌باخت. مظهر وارستگی و تقوی بود و هیچ گاه به مفاسد آلوده نمی‌شد. عاشق ولایت فقیه بود و از هرجا که می‌توانست خود را به حبل ولایت متصل می‌کرد. در این دوران با همسری متقی و پاکدامن ازدواج می‌کند. با اینکه وضعیت شغلی او به گونه‌ای بود که می‌توانست سرمایه و ثروت زیادی را کسب کند و زندگی تجملاتی داشته باشد، اما چون ایمان به خدا بر وجودش حکومت می‌کرد هرگز ثروتی را برای خود نمی‌خواست.

مونس و همدم او در تمامی اوقات قرآن کوچکی بود که پیوسته همراه داشت و هرگاه فرصت می‌یافت آن را می‌گشود و از سرچشمه زلال این وحی الهی سود می‌جست. همین امر یعنی پیروی جزء بجزء احکام الهی و دستورات قرآن او را به گونه‌ای ساخته بود که زندگی وی پر از خیر و برکت باشد. با مرحوم شهید دکتر بهشتی در سال ۱۳۴۲ و در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی ۱۵ خرداد در اصفهان آشنا گردید و از این طریق خود را هرچه بیشتر به ولایت فقیه متصل کرد. در همین ایام بود که پیشنهاد ورود به گارد به وی داده شد با اینکه دست و دلش می‌لرزید و می‌دانست که گارد قلب رژیم است ولی وظیفه‌اش به او حکم می‌کرد که هرچه بیشتر به نقطه رأس هرم نزدیک شود و گام مؤثرتری در جهت عملی ساختن هدف‌های خود بردارد. با مشورتی که با منابع متصل به مرجع ولایت داشت به او گفته شد که ورود به گارد را بپذیرد.

ورود او به گارد در حکم وسیله‌ای بود که بتواند اطلاعات کسب، و به دستگاه ضربه وارد کند و هسته‌های بینش را در گارد و ارتش شکل دهد. پس با امام رابطه برقرار کرد، و با راهنمایی‌های ایشان، نیروهای متعهد و انقلابی را جذب ، و سعی کرد اطلاعات سری را در اختیار مبارزان مسلمان قرار دهد. در دانشکده افسری تدریس می‌کرد چون از این راه بهتر می‌توانست نیروهای متعهد و انقلابی را شناسایی کند. در زمینه تبلیغ اسلام در ارتش، انواع فعالیت‌های را انجام می‌داد و چنان شد که در اوج تظاهرات دهم محرم در تهران، سالن غذاخوری افسران و درجه داران گارد در پادگان لویزان، پذیرای حادثه‌ای دردناک برای رژیم منفور شاهنشاهی گردید که هیچگاه در مخیله‌اش خطور نمی‌کرد و خبر وقوع این حادثه را رسماً اعلام نکرد، لیکن بزودی تمام مردم مطلع شدند و سرانجام انقلاب اسلامی پس از طی مراحل سخت مبارزاتی به دست توانای رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) با شرکت مردم دلیر و انقلابی ما و با همت نیروهای معتقد و مسلمان به پیروزی رسید. در آن هنگام که جریانات گوناگون اجتماعی و انحراف‌های پی‌درپی، جوانان ما را آماج تیرهای خود قرار داده بود، بهاییت با شیوه‌های خاص خود در حال جذب جوانان ما به سوی خود بودند، شهید کلاهدوز تمام هم و غم خود را صرف مجادله و مخالفت با این طیف وسیع تبلیغات آلت دست حاکمیت ظلم کرد. پس در دوران اوجگیری انقلاب، فعالانه در تمامی صحنه‌ها حضور می‌یابد و با ورود امام به ایران، بر فعالیت‌های خود می‌افزاید. مواقعی که افسر نگهبان می‌شد دفتر وقاعی روزانه را می‌دید و چیزهایی را که مهم بودند برای گروه می‌آورد تا تجزیه و تحلیل کنند و خط مشی بعدی کشور و مبارزات را تعیین کنند. تا جایی که در شب ۲۱ بهمن ۵۷، متوجه نقل و انتقالات مشکوکی در سطح پادگان، و متوجه نقشه‌های فاجعه‌آمیز آنها می‌شود. از این رو شب،پست نگهبانی را از افسر نگهبان تحویل می‌گیرد و به هر وسیله‌ای خود را به اتاق تیمسارها می‌رساند و متوجه نیت پلید آنها می‌گردد. سپس از پادگان خارج می‌شود و خبر را به بیت امام می‌دهد و به پادگان باز می‌گردد و تا صبح مشغول بیرون آوردن سوزن چکاننده تانک ها می‌شود و بدین ترتیب بزرگترین توطئه رژیم را مبنی بر گلوله‌باران فرودگاه، مجلس، مرکز رادیو و تلویزیون، میدان ارگ، راه‌آهن و بیت امام را عقیم می‌گذارد.

با سقوط رژیم، تسخیر پادگان‌ها به دست مردم و اعلام همبستگی ارتش با مردم، شهید کلاهدوز که مرد میداندار عرصه عشق بود در پی آن شد که با تمامی نیرو از این ثمره گرانبها نگاهبانی کند. پس او بیدارتر از پیش، انقلاب را پاس می‌داشت و از حریم

اسلام و انقلاب، مراقبت و محافظت بیشتری می کرد.

او با اراده‌ای خلل ناپـذیر، شب و روز از وسایل، ابزار و ادوات پادگان‌ها حفاظت می کرد و در دسـتگیری سـران رژیم، نقش مؤثری داشت. در زمانی که عـده ای دم از انحلال ارتش می‌زدنـد ایشان سـخت مخالفت کرد و با اطاعت از فرمان حضـرت امام (ره)، کار سازمان بخشیدن به ارتش را برعهده گرفت.

گروهی که هسته مرکزی آن با همت والای کلاهدوز، اقارب‌پرست و تنی چند از نظامیان متعهد و نیروهای انقلابی تشکیل گردید و ارتش مکتبی از رهاوردهای شایان توجه این ستاد بود. نقش مؤثر و کارساز شهید کلاهدوز تنها در حوزه عمل این کمیته خلاصه نمی‌شد بلکه او به همراه شـهید منتظری و شهید نامجو واحدی از نیروهای انقلابی را در گارد سابق تشکیل داد و خود بهترین مشاور مطلع و آگاه برای آنها بود. همکاری او با سپاه از قبل از تشکیل سپاه بود. او به همراهی شهید منتظری و تنی چند از نیروهای متعهد تشـکیلاتی به نـام «پاسـداران انقلاـب» را ایجـاد کرد. هنگامی که سـپاه به صورت منظم به عنوان یک نهاد به امر حضـرت امام (ره) ایجاد گردیـد، کلاهـدوز جزء اولین کسانی بود که با میل و رغبت خود به سپاه روی آورد و به عنوان یکی از اعضای شورای عالی سپاه انتخاب شـد. بایـد او را به حق از بنیانگـذاران و از محورهای اصـلی سـپاه دانست. نقش او در لحظه های این نهاد مقدس مشـهود است. با آن اعتقادات عمیق از همان ابتـدا، امر مهم آموزش را در سپاه از طرف نماینده شورای انقلاب برعهده گرفت و در نتیجه فعالیت‌هـای چشـمگیر، قائم‌مقام فرمانـده سپاه گردیـد. او از جمله کسانی بود که توانست سپاه را در مقابل تمامی توطئه های داخلی و خـارجی حفـظ کنـد و پس از مـدتی ارتش و سپاه به همت او و یارانش به عنوان دو بازوی توانمنـد انقلاب شدنـد. شـهید کلاهـدوز معتقـد بـود که سپاه بایـد نیروی منظم زمینی و هـوایی داشـته باشـد و به پیروی از همین نیـات،موفق شـد بـا کمـک افراد متخصـص و متعهد طرح تشـکیل یگان هوایی را در سپاه تهیه کند. این یگان، در شـهریورماه ۱۳۶۶ به فرمان حضـرت امام به عنوان نیروی هوایی سپاه رسـماً تشـکیل و گسترش یافت. کلاهـدوز دریافته بود که آمریکا درصدد ترفندهای جدیدی برای ضـربه‌زدن به اسلام است. از این رو مسأله جنگ‌های پارتیزانی و آموزش آنها را برای اعضای سپاه پیشـنهاد کرد و سـپس در پی جذب نیروهای نخبه در سپاه شد. زیرا معتقد بود سپاه به افراد متعهد و متخصـص برای افسری نیاز دارد و برای این منظور از هیچ کوشش و تلاشی فروگذار نکرد.

وادی شـشم زندگی او، دوران جنگ تحمیلی و دفاع مقدس است که او در اوج توطئه‌ها، دسـیسه تمامی کفر را بر ملا می‌سازد تا از پلکان عرش الهی با نردبان عشق بالا رود و هر پله را با خون خود رنگین کند تا زردی چهره‌اش را با سرخی شهادت، صبغه‌ای الهی بخشـد. در عملیات شکسـتن حصـر آبادان، که با فرمان صـریح حضـرت امام (قدس سـره) آغاز شد، شـهید کلاهدوز نقش بسـزایی داشت. کلاهـدوز هرگز ارتبـاط خود را بـا ارتش قطع نکرد و براین اسـاس جلسات متعـددی با افراد رده بالای ارتش و سپاه برگزار می‌کرد و در نزدیک شدن این دو نهاد مردمی، تأثیر بسزایی داشت. شهید کلاهدوز عاشق مطالعه بود و بیشتر اوقات فراغت خود را صرف ورزش و مطالعه می‌کرد. به ساده‌زیستن علاقه زیادی داشت. تدوین اساسنامه تشکیلاتی سپاه از جمله مواردی است که شهید در آن نقش بسـزایی داشت و زمانی که مقرر شـد برای سپاه آرم و علامتی در نظر رگفته شود، وی معتقـد بود باید با صاحب‌نظران مشورت شود در این زمینه سـهل‌انگاری را جـای نمی‌دانست. اهـل افراط و تفریط نبود. برخوردهایش کاملاً حساب‌شـده و سـنجیده بودنـد. حالت تعادل ایشان در زنـدگی می‌توانـد سـرمشق و الگوی خوبی برای سایر برادران سپاه باشـد. او عنصـری آگاه و در تمام زمینه‌هـا فعـال، کنجکـاو و نمونه بود. راستی، درستی و صـداقت در کارهـا، رفتـار و گفتارش جلوه‌گر بود. اطاعت او از امام در حد تعبـد بود؛ زیرا او خود را از صـمیم قلب مطیع اوامر امـام می‌دانست و می‌کوشـید حرکـات و سـکناتش با خواسـته‌های حضـرت امام مطابقت کامل داشته باشد. بسیاری از دوستان و همرزمان وی معتقدند که او عصاره و خلاصه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است و مجموع ویژگی‌هـایی که انقلاـب برای یـک سـپاهی و یک پاسـدار اسـلام قائل است در او گرد آمـده بود. او از تظاهر و خودنمایی

پرهیز داشت و در انجام وظایف اجتماعی، اعتقادی و مذهبی می‌کوشید کارها را بدون ریا و تنها به خاطر رضای خدا انجام دهد و همین صفت حسنه او بود که باعث شد همسایگانش متوجه نشوند کسی که در همسایگی آنها زندگی می‌کند قائم‌مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است. همین امر باعث شده بود که تمامی اهل محل و همسایگان انقلاب اسلامی است. همین امر باعث شده بود که تمامی اهل محل و همسایگان انگشت حسرت به دهان گیرند که چرا او را بهتر و بیشتر نشناخته‌اند. در انجام فرمان‌های الهی پایبند بود و تحت هیچ شرایطی از انجام آن، شانه خالی نمی‌کرد. در محیط خانواده آرام و متین بود چنانکه همه او را دوست می‌داشتند. در کارها بسیار جدی و مطمئن بود و احساس مسئولیت می‌کرد. مردم‌دار، خوش‌فکر، مؤدب و پاکیزه بود و براستی که خلوص و ادب و رفتار او می‌تواند برای همگان سرمشق و الگوی خوبی باشد.
وقتی خبر شهادتش به سپاه رسید عده‌ای از بچه‌ها می‌گفتند که سپاه یتیم شده است. با اینکه قائم مقام سپاه بود هرگز راضی نمی‌شد برایش نگهبان و محافظ بگذارند و با سعی و تلاش فراوان دوستان، قبول کرد که مسلح شود. کم می‌خوابید، کم می‌خورد و کم حرف می‌زد. مدیریت صحیح و پشتکار و خستگی‌ناپذیری، سعه صدر و تحمل زیادی در ناملایمات و شداید داشت. سنگ صبور همه بود. بی‌توقع، بی‌ریا و عاشق و مخلص و جوانمرد بود. از هیچ کس گله نمی‌کرد و با انجام کوچکترین خطایی، فوراً عذرخواهی می‌کرد. در مشکلات صبور بود و دیگران را دلداری می‌داد. روحیه شهادت‌طلبی داشت و می‌کوشید آن را در دیگران نیز تقویت کند. آری جامه زیبای شهادت، تنها به تن آنان برازنده و مقبول است که کلید آن را داشته باشند. این کلید در دست کسانی قرار دارد که عشق را وادی اول و آخر خود پندارند و در راه رسیدن به معبود از همه چیز و همه کس و تعلقات دنیای خود دل برکنند. سرانجام شهید کلاهدوز در تاریخ ۷/۷/۱۳۶۰ در فاجعه سقوط هواپیما، پروانه‌وار پروبال سوخته با شهادت به جمع یاران قدیمی‌اش شهید باهنر، رجایی، شهید بهشتی و دیگران می‌پیوندد و در جوار آنان و شهیدان صدر اسلام جای می‌گیرد.

کلبادی نژاد، رحیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رحیم کلبادی نژاد : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع) لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
در خانواده ای از نظر مالی متوسط واز نظر دینی و اصول اخلاقی پایبند به دین و قرآن ودرسال ۱۳۴۲ دراولین روز دی ماه در منطقه ی " گلوگاه"در استان مازندران پا به جهان گذاشت. دوران طفولیت و کودکی را در میان همین خانواده که سرشار از اعتقادات مذهبی بودند گذراند. رحیم از همان اوایل کودکی به مسائل اسلامی مانند خواندن نماز وگرفتن روزه ، اهمیت می دادند و در تمام مجالس مذهبی شرکت داشتند. ایشان فردی مهربان ودلرحم و در عین حال شجاع و بی باک بودند در دوران انقلاب شهید نوجوانی بیش نبود ولی در تمام تظاهرات شرکت فعالانه داشتند. پدر شهید مردی زحمتکش و مادر ایشان نیز به دلیل تنگناهای موجود در زمان حکومت ستمشاهی ،تا سال سوم راهنمایی تحصیل کردند .او مانند هزاران دانش آموز شهید که در دفاع مقدس ۸ساله مردم قهرمان ایران جانشان را فدای اسلام ومیهن کردند؛ در عین فراگیری علم بود که جنگ تحمیلی آمریکا توسط عراق بر علیه ایران اسلامی آغاز گردید .او پس از پیگیری های زیاد توانست در سال ۱۳۶۰ به سوی جبهه های کردستان روانه شود. در اولین اعزام همراه چند تن از دوستان خودبود. پس از اعزام به جبهه های غرب در تاریخ ۱۸/۵/۶۰ به عضویت سپاه سنندج در آمد . دوران آموزشی را در گذراند و در تاریخ ۲۳/۴/۶۱ به گردان جندالله رفت و کارش را در این گردان ادامه داد . در عملیات پاکسازی جاده تکاب- شاهین دژ شرکت داشتند و توانستند به همراه همرزمان غنایم زیادی را به دست آورند. در عملیات بعدی ودر منطقه ی

دیوانـدره توانسـتند سـیزده روسـتای را از وجود کثیف ضـد انقلاب پاکسازی کنند . بعد از آن به مریوان رفت ودر عملیاتی دیگر به همراه رزمندگان چندین روستا را از دست ضد انقلابیون پاکسازی کردند .در این عملیات چند تن از همرزمانش شـهید ، مجروح و اسیر شدند اما این حوادث کمترین خللی در اراده ی فولادین این مرد بزرگ ایجاد نکرد.

خسـتگی را نمی شناخت .بلا فاصله پس از پایان هر عملیات خود را آماده عملیات بعدی می کرد . بعد از این عملیات او در چندین عملیات دیگر در مناطق غرب کشور شرکت کردوبعد از آن به پاس جانفشانی هایش به دیدار امام رفت.

پس از دیدار با مرید خود دوباره به سنندج برگشت و به علت کسالت جسمانی که داشتند از گردان جندالله بیرون آمدند و مدتی را در روابط عمومی سپاه مشغول خدمت شدند .

مـدتی بعـد به دفتر نماینـدگی امام (ره)در سپاه سـنندج رفت و در آنجا مشـغول خدمت شد. اوبعد از ۲۲ مـاه تلاش وایثار گری در کردسـتان و دیـدن شـهادت خیلی از دوسـتانش کـه به دست گروهکهـای ضـد مردمی مثـل:دمکرات ، کـومله و منـافقین که به طرز فجیعانه ای صورت می گرفت از کردسـتان مظلوم خداحافظی کرد و برای امر مهم ازدواج به شـهر خود برگشت و در سپاه بندر گز برای چند ماهی مشـغول خدمت شد . با شناختی که دوستانش از او داشتند برایشان مشکل بودکه او این چند ماه را چگونه در پشت جبهه تحمل می کنـد ،چون ایشان عاشق اسـلام و قرآن بودند ومی گفتند که جبهه ها بیشتر به ما احتیاج دارد . این نیست که به پدر و مادر و همسـر خودش علاقه ای نداشـته باشد بلکه می گفت " حسـین زمان تنهاست ما نباید او را تنها بگذاریم " شهید رحیم چند مـاهی بعـد از ازدواج دوبـاره بـه طرف جبهه هـا هجرت کرد واین بـار نه به طرف کردسـتان بلکه به طرف جبهه جنـوب ودر گردان حمزه با سـمت معاون فرمانده گروهان کار را شـروع کرد.در آ«ن زمان یک آرامش نسبی در کردسـتان حاکم شده بود. بعد از چند روز در عملیات مهم والفجر ۶ شرکت نمود. بعد ازاین عملیات به گردان موفق و پیروز امام حسین (ع) رفت .

در تـاین ایام او در خط مقـدم زخمی شـد وبه بیمارسـتان انتقال یافت اما فردای آن روز به اصـرار خودشان دوباره به اهواز برگشت. اودر این مرحله هشت ماه در جبهه بود وبعـد از این مـدت به مرخصـی رفتند . استراحتی که فقط نام آن مرخصـی بود . او در پشـت جبهه همیشه در مبـارزه بـا منـافقین و ضـد انقلابیون و افراد مفسـد و کسانی که بر علیه انقلاب اسـلامی توطئه میکردنـد ،بود. مبارزه مداوم و پی در پی و امر به معروف و نهی از منکر ایشان به همراه دیگر دوسـتان وشـهدا که در حین مرخصـی ها صورت می گرفت منشا خیر و برکت زیادی برای منطقه ی گلوگاه بودوباعث شده بود مردم به دیده ی احتران به این بزرگواران نگاه کنند.

نوبت سوم حضور ایشـان در جبهه درجبهه هـای غرب بود.اوبه اتفـاق همسـر و فرزنـدش دوباره به سوی کردسـتان روانه شـد و چند ماهی را در کردسـتان گذراند اما با شهادت عده ای از دوستانش دلش آرام و قرار نداشت . با مشاهده ی وضعیت جبهه های جنوب ونیـازی که در این منـاطق به نیرو احسـاس می شـد خانواده اش را به گلوگاه آورد و دوباره به سوی جبهه های گرم و طاقت فرسای جنوب رهسپار گشت. در تاریخ ۱۲/۱/۶۵ به سوی منطقه ی عملیاتی فاو حرکت کردنـد. در تاریـخ ۱۴/۲/۶۵ دوباره عازم جبهه شد ودر عملیـات مهم کربلای یـک بر اثر ترکش خمپـاره ۶۰ از نـاحیه سـر ، سـینه و دست و دیگر اعضای بـدن به شـدت مجروح شـد وخودش را توسط یک آمبولانس به پشت خط رسانـد و ایشان را به بیمارسـتان بردنـد . در خردادماه۱۳۶۵ زمانی که خداوند فرزند دومش محمد رابه اوهدیه کرد ،همزمان بود با اوج درد ناشـی از زخمهایش که دراثر ترکشهای خمپاره ایجاد شده بود. همسرش در این باره می گوید: طی این دو یا سه ماهی که دزفول بودند خیلی زجر و سـختی کشـیدند و حتی با آمپولهای مسکن خیلی قوی هم نمی توانستیم یک ذره از دردهای بـدنش را کم کنیم . سه عمل جراحی بر روی بـدنش انجام شـد و او را حدود یک ماهی با چرخ ویلچر به اطراف می بردیم . به شـکرانه خـدا کم کم توانست با عصای خود را کنترل کند واز رختخواب بیرون آمد .او آنقدر عشـق وعلاقه به اسـلام و امام داشت که نتوانست با این همه مجروحیتی که داشت بیشتر از سه ماه در خانه بمانـد و با همان عصای زیر بغل دوباره عازم جبهه ها شد.

بعد از مدتی که حدود یک ماه و نیم او را دوباره به مرخصی فرستادند وبعد از مرخصی دوباره به جبهه رفت . اما این بار حرفهایش ، رفتارش و کردارش با دفعات دیگر خیلی فرق داشت این بار او نورانیتی دیگر پیدا کرده بود. حالات روحانی او را همه احساس می کردند. هر کس که به او برخورد می کرد میفهمید که دیگر اهل این عالم خاکی نیست، می فهیمد که او رخت سفر را آماده کرده وبا همین حالات روحانی بود که وارد عملیات کربلای ۵ شد. او در آن عملیات سمت معاون فرمانده گردان امام حسین(ع) را به عهده داشت ودر منطقه عملیاتی کربلای ۵ منطقه دریاچه ماهی نرسیده به کانال خروجی درروز دوم دی ماه ۱۳۶۵ساعت حدود ۱۲ ظهر به همراه برادران مرتضی قربانی و دیگر فرماندهان از جمله شهید منصور کلبادی نژاد بعد از پاتک شدید گارد ریاست جمهوری عراق و جهت سرکشی خط در یک نقطه بریدگی کانال توسط تیر بار دشمن از ناحیه پهلو مورد اصابت قرار گرفت وبه شهادت رسید وبه آرزوی دیرینه خود رسید .

اودر مدت حضور در جبهه علاوه بر شرکت در دهها عملیات کوچک در عملیات زیر هم حضوری فعال داشت.

-عملیات پاکسازی شهرک ربط و جاده بانه سردشت که یکی از جاده های بسیار مهم برای ضد انقلاب (کومله ، دمکرات و منافقین) بود .

- عملیات کربلای یک

- عملیات والفجر هشت

- عملیات والفجر ۶

-عملیات کربلای ۵ منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

کلبادی نژاد، منصور

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید منصور کلبادی نژاد

(۱۳۴۴-۱۳۶۶) شهید منصور کلبادی نژاد در نخستین روز آبان ماه سال ۱۳۴۴ در روستای" گلوگاه" از توابع شهرستان بهشهر استان مازندران دیده به جهان گشود.

پدر این شهید" علی "و مادرش" مرضیه کلبادی نژاد " نام داشتند.

با آغاز جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران وی تحصیلات متوسطه خود را در رشته علوم اقتصادی ناتمام گذاشت و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد .

شهید منصور کلبادی نژاد به عنوان رزمنده در لشکر ۲۵ کربلا نیروی زمینی سپاه خدمت می کرد.

وی با وجود جوانی به دلیلی استعداد و توانایی فوق العاده ای که داشت به سمت فرمانده گردان منصوب شد .

شهید منصور کلبادی نژاد سرانجام در جریان عملیات والفجر ۱۰ در اثر بمباران منطقه خرمال عراق توسط دشمن به شهادت رسید.

شهید منصور کلبادی نژاد در زمان شهادت ۲۲ ساله بود و یک دختر شش ماهه به نام" مطهره "داشت.

پیکر پاک این شهید در گلزار شهدای "سفید چاه "روستای" گلوگاه("زادگاهش) شهرستان بهشهر استان مازندران به خاک سپرده شد.

کلباسی اشتری، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: صنعتی اصفهان

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

کلباسی، روح الامین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روح الامین مجتبی کلباسی اشتری

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در حدود سال ۱۳۵۰ وارد حوزه علمیه اصفهان شدم و تحصیلات مقدماتی را در مدرسه علمیه «ذوالفقار» طی کرده و در سال ۱۳۵۴ وارد حوزه علمیه قم شدم و در درس حضرات: «اعتمادی»، «دوزدوزانی»، «خزعلی»، «مظاهری» و «سبحانی» شرکت و در درس خارج هم از اساتید عظیم همچون: «آیت الله تبریزی»، «فاضل»، «سبحانی» و «منتظری» استفاده نمودم و از سال ۱۳۶۲ در کارهای پژوهشی ابتداء در مرکز تازه تأسیس (پژوهشگاه دفتر تبلیغات) شرکت کردم. در پژوهشگاه «سیره معجم بحار الانوار و ... » بالاخره در کار «تفسیر راهنما» در مرکز فرهنگ و معارف قرآن توفیق یافتم. لازم به ذکر است در تأسیس مرکز فرهنگ و معارف قرآن و پایه ریزی کارهای پژوهشی در آن مرکز، نقش اساسی داشتم. در همان سال ها موفق به مدیریت تولید نرم افزار تبیان ۳ شدم که اولین فرهنگ موضوعی قرآن به صورت نرم افزار رایانه ای بود.

چندی بعد (سال ۷۵) واحد پاسخ به سوالات نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه ها را راه اندازی کردم که در طی چندین سال به هزاران سوال پاسخ داده شد و نرم افزار «پرسمان» حاصل بخشی از آن فعالیت ها است. از سال ۷۹ به بعد «ستاد تفسیر قرآن کریم» زیر نظر حجت الاسلام و المسلمین قرائتی تشکیل و حقیر تاکنون دبیر آن ستاد بوده و توفیق خدمتگذاری داشته ام که شرح فعالیت ها مجالی وسیع می طلبد. همچنین از سال ۸۲ مدیریت «مرکز تخصصی مهدویت» را پذیرفتم که تاکنون این توفیق سلب نشده است. در طول این سال ها صدها ساعت برنامه رادیویی در عرصه پاسخگویی به سوالات تفسیر و برخی موضوعات دیگر داشته ام. همچنین ساعتها بحث و پاسخگویی از طریق سیما داشته ام که البته از تاثیر و یا نقش آن بی خبرم.

کلبعلی‌خان

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

کوسه احمدلو، پدرزن نادرشاه و یکی از رشیدترین سرداران در دوره‌ی سلطنت نادر (قر. ۱۲ ه.). وی فاتح مسقط و عمان بود و در اکثر نبردهای بزرگ ایران و عثمانی دوره‌ی نادر شرکت داشت. کلبعلی قربانی جاه‌طلبی میرزا تقی‌خان شیرازی بیگلربیگی فارس گردید و پس از سالها خدمت و ابراز رشادت کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کلهر، یدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یدالله کلهر : قائم مقام فرماندهی لشگر ۱۰سیدالشهدا(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۳ شمسی در روستای «بابا سلمان» در شهرستان «شهریار» ، در خانواده‌ای مذهبی و بسیار مؤمن پسری به دنیا آمد که نام او را «یدالله» گذاشتند؛ یدالله کلهر. چون قرار بود که در عرصه‌ای به پهنای دشت کربلا، بار دیگر به یاری حسین زمان خود بشتابد و دستی باشد در میان هزاران هزار دست،که به یاری دین خدا و خمینی کبیر آمدند.

تولد وکودکی اش از زبان پدر :

«در سال ۱۳۳۳، به دنیا آمد.پاکی و صفای روح بزرگش از همان موقع احساس می‌شد. زمانی که به دنیا آمد، گوشه گوش راستش کمی پریده بود. وقتی کودک را در آغوش پدرم گذاشتم، با دیدن گوش او گفت:«این پسر در آینده برای کشورش کاری می‌کند. یا پهلوان می‌شود یا شجاعت و رشادتی ستودنی از خود نشان می‌دهد.» یدالله از کودکی، بچه‌ایی ساکت، مودب و بسیار جدی بود. وقتی عقلش رسید، خواندن نماز را شروع کرد. از همان کودکی، در صف آخر جماعت، نماز می‌خواند.

ما به طور دستجمعی با برادرانم زندگی می‌کردیم و یدالله از همه برادرزاده‌هایم قویتر بود؛ اما با تمام قدرت جسمی و نیرومندی، اخلاقی پهلوانی و اسلامی داشت. هیچ وقت به ضعیف‌تر از خودش زور نمی‌گفت. همیشه از بچه‌های ضعیف دفاع می‌کرد و مواظب آنان بود. یدالله، خیلی کوچکتر از آن بود که معنای میهمان و میهمان‌نوازی را بداند؛ اما هنوز مدرسه نمی‌رفت که بیشتر ظهرها، دوستانش را با خود به سر سفره می‌آورد.

بسیار بخشنده و مهربان بود. چون ما در روستا زندگی می‌کردیم، یدالله شاداب، پرانرژی و بسیار فعال تربیت شد و رشد کرد. از همان کودکی در کارهای دامداری به ما کمک می‌کرد. بسیار زرنگ و کاری بود. از همان بچگی، یادم می‌آید که شجاع و نترس بود. در بازیها میان بچه‌ها محبوب بود و همه به او علاقه داشتند. با همه شادابی و فعال بودن، هرگز ندیدم با کسی دعوا و درگیری داشته باشد و این یکی از خصوصیتهای مشخص این شهید بود. هر کس به دنبالش می‌آمد و می‌گفت برای ورزش برویم، می‌گفت: «یا علی!» خلاصه هیچ وقت از ورزش و بازی روی‌گردان نبود. اما با این همه، خیلی پرحوصله و پردل بود.»

دوران دبستان را در روستا گذراند. سپس برای ادامه تحصیل، به شهریار، «علیشاه عوض» رفت و تا کلاس نهم (نظام قدیم) درس خواند و بعد به خاطر مشکلات راه و دوری مدرسه، به تحصیل ادامه نداد. در دوران تحصیل، همیشه درسش خوب و جزو شاگردان ممتاز بود. غروب غمگینی بود. هاله‌های سرخ نور خورشید، فضای خاک آلود پادگان شهید بهشتی را سرخ فام کرده بود.

با بچه‌های واحد، والیبال بازی می کردیم. حاج یدالله هم بود. با یک دست مجروح و با صورتی که در ظاهر آرام بود، بازی می کرد. اگر او را خوب می‌شناختی، می‌توانستی بفهمی که در عمق چشمهای مهربان و صورت خندانش، غمی گنگ موج می‌زند و در عین حال، حالت انتظار، حالت شادی و حالت رسیدن به مقصود.

یدالله وجود ساده و بی‌ریایی داشت؛ اما تودار، عمیق و کم‌حرف بود. آن روزها، این حالتها، بیشتر از همیشه، در او مشهود بود.

پس از بازی، حاج یدالله به آسایشگاه آمد. چهره‌اش آرام، اما متفکر بود. با حالتی خاص در کمد وسایلش را باز کرد. تمام وسایلش را به شکل منظم روی زمین گذاشت و گفت: «بچه‌ها! هر کس هر چه می‌خواهد بردارد، به عنوان یادگاری!»

گرمکن ورزشی، ساعت مچی، تقویم، انگشتر عقیق، مهر و سجاده‌ای کوچک و ... اینها وسایل جانشین تیپ ما بود. بغضی سنگین بر گلویم نشست و اشک در چشمهایم جوشید. نتوانستم آن جا بمانم، بیرون رفتم. ستاره‌های آسمان، شب را پر کرده بودند. خدایا، این چه حالی بود؟ حالی که هر بار با احساس لحظه موعود رفتن کسی به ما دست می‌داد. حالی که در لحظه‌های نورانی و ملکوتی وداع یاران، تمام وجود انسان را دربرمی گیرد!

دوباره به آسایشگاه بازگشتم. وداع ما، وداعی کوتاه و از جنس ناب و زلال دلبستگی بود. به رسم یادبود و یادمان خاطر عزیزش، انگشتری و کمربندش را برداشتم و دوباره، بی‌قرار و غمگین، به ستاره‌ها پناه بردم. غمی بزرگ، با هجومی سنگین پیش رو بود.

یدالله هم می‌خواست به دیگران بپیوندد!

آن جا کسی منتظر است!

آب رودخانه موج در موج، روی هم می‌نشست و با سرو صدا می گذشت. خورشید روی قطره‌ها می‌تابید و هزاران پولک نقره‌ای می‌ساخت و هر پولک با برخورد به تخته سنگها، صدها تکه می‌شد.

با حاجی کنار پل نشسته بودیم. غرق فکر بودیم و سکوت؛ و هزاران کلمه، در میان ما، نگفته و نانوشته رد و بدل می‌شد.

حاجی سکوت را شکست: «دیشب خواب دیدم. میررضی زیر یک درخت سرسبز و با طراوت نشسته، منتظر من بود.»

با بغضی در گلو، به رویش نگاه کردم و گفتم: «نه حاجی! حرف از رفتن نزن.»

گفت: «نه! می‌دانم که او منتظر من است، باید بروم.»

گفتم:«خب، من هم خواب خیلیها را می‌بینم.»

تازه از بیمارستان آمده بود، دستهایش درد شدیدی داشت. پنجه‌هایش را در جیبش فرو کرد و با حالت خاصی، در حالی که چشمهایش عمق آنها را می کاوید، گفت:«نه! این فرق دارد، من باید بروم. قبول کن، این فرق دارد، میررضی منتظرم است!»

...موجها، زمزمه کنان، همچنان که می‌رفتند، حرف او را تصدیق می کردند. موجها او را می‌شناختند. من برای حاجی، ارزش و احترام خاصی قائل بودم. یعنی همه بچه‌ها نسبت به ایشان چنین حالتی داشتند. پس از مجروح شدن، ایشان در فاو بود. حاجی از ناحیه کلیه بشدت آسیب دیده بود و یک دستش هم از کار افتاده بود. به سختی راه می‌رفت؛ اما دائم به همه بچه‌ها سر می‌زد و با آنان به گفتگو می‌نشست. در همان حالت هم هر کاری که از دستش برمی‌آمد، برای بچه‌ها انجام می‌داد. یک روز مشغول سرکشی به واحد ما بود و من نزدیک او بودم. متوجه شدم که بند پوتین حاجی باز است. خم شدم که بند پوتینش را ببندم. دیدم حاجی به سختی خم شد، با مهربانی سرم را بوسید و مرا بلند کرد. بعد با یک دست، بند پوتینش را بست و دوباره به راهش ادامه داد. همه ما عقیده داشتیم که مزد جهاد، «شهادت است؛ اما خب، آدمی است و قلب و عاطفه‌اش. خبر شهادت «یدالله کلهر» روی من

خیلی اثر گذاشت. نه من، تمام بچه‌ها، مانده بودیم که چه کار کنیم. فرمانده‌مان را از دست داده بودیم و غم و اندوه این خبر، چنان سنگین بود که دست و دلمـان را سـست کرده بود. تمام بچه‌های اردوگاه «کوثر»، چنین حالتی داشـتند. هر کس گوشه‌ای یا شانه‌ای را پناه گرفته و می گریست. چه روزی بود آن روز! و چه روزهای سختی بود، آن روزهایی که خبر شهادت یاران را می‌شنیدیم.

با چند نفر از بچه‌ها، سوار بر ماشین، راه افتادیم تا به مقر فرماندهی برسیم و بپرسیم که باید چه کار کنیم؟ وقتی در ماشین بودیم، رادیو عراق را گرفتیم. شـنیدیم که گوینده آن، چند بار با شادی، خبر شهادت عزیز ما را اعلام کرد. خدا می‌داند که آن لحظه‌ها چه خشمی نسبت به دشمن و چه احساس افتخاری به برادر شهیدمان داشتم.

وقتی جنـازه حـاجی را آوردنـد، اردوگـاه کـوثر، اردوگـاه نبـود، دشت کربلاـ بـود، در نیمروز دهم محرم! حـال و احوال مـا در آن لحظه‌ها، قابل بیان نیست.

به من الهام شـده بود که آن روز، عراقیها دوباره به شـکلی، حمله سـنگینی به پادگان خواهند کرد. بچه‌ها می گفتند: «چه می گویی؟ این پادگان تا به حال، بمباران نشـده» ...خلاصه بچه‌ها با ناباوری حرفم را قبول کردنـد. همه کنار حسـینیه پادگان جمع شده بودیم. به داخل حسینیه رفتیم. پیکر شهید را روی دوش گرفتیم و بیرون آمدیم.

هنوز در آسـتانه در بودیم که هواپیماها در آسـمان ظاهر شدند. بچه‌ها، پیکر شهید یدالله را به سرعت درون آمبولانس گذاشتند و به طرف کرج حرکت کردند.

هر کس به طرفی دوید تا از تیرو ترکش در امان باشد.

من در همـان لحظه به یـاد امام حسن مجتبی(علیه السـلام) افتادم. روز شـهادت آن امام مظلوم هم، دشـمنان حتی به پیکر پاک ایشان رحم نکردند و جنازه امام معصوم، همراه تیرهای دشـمنان تشییع شد. تشییع یدالله ما هم چنین بود! منابع زندگینامه :خاطرات شفاهی خانواده ودوستان شهید در کتاب آشنا با موج

کلهری، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۳۸ در شب میلاـد حضـرت ختمی مرتبت، کودکی در شـهر قم پـا به عرصه هستی گـذاشت که نـامش را به عشق محمد (صـلی الله علیه واله) مصطفی نهادند. او در آغوش گرم خانواده، روزهای شیرین کودکی را پشت سر نهاد و در ۶ سالگی به مدرسه رفت. تا سال دوم راهنمایی به تحصیل اشتغال داشت و سپس مشغول کار شد.

مصـطفی به رشـته کـاراته علاقمنـد بود. با آغاز انقلاب، در صف جمعیت مبارز قم قرار گرفت و در ماه رمضان سال ۱۳۵۷ به دست نیروهای ساواک زنـدانی شـد. آنها پس از ضـرب و شـتم شدیـد، وی را آزاد کردنـد ;اما او همچنان درجریان بر پایی تظاهرات، در انجام فعالیت‌های سیاسـی خود ثابت قـدم ماند. مصـطفی در یکی از راه‌پیمایی‌ها مجروح و زندانی شد و با پیروزی انقلاب از زندان آزاد گردیـد. سـپس تصـمیم گرفت برای حمـایت از دسـتاوردهای انقلـاب، لباس سبز سـپاه را بر تن کنـد. کلهری حـدود یک سال محافظ امام (س) بود و در کمیته نیز فعالیت می‌نمود.

غـائله کردسـتان صـحنه دیگری از جهـاد و رزم مصـطفی بود. او بـا سـمت مسوول خط پدافنـدی زیـد، تا قبل از عملیات رمضان، به امرشـناسایی و مقابله با ضـد انقلاب پرداخت. آن‌گاه راهی جبهه‌های جنوب شد و تا پایان عملیات بدر، با سـمت معاون گردان امام سجاد (علیه السـلام) و فرمانده گردان سیدالشهدا (علیه السلام) از لشکر ۱۷ علی‌بن ابیطالب (ع) به نبرد پرداخت. کلهری در عملیات

رمضان و محرم (دهلران) از ناحیه بازو و سینه و در عملیات والفجر، از ناحیه پا به شدت مجروح شد. او درسال ۱۳۶۱ سنت رسول‌الله (صلی الله علیه واله) را ارج نهاد و ازدواج کرد. دو سال زندگی مشترک، زنجیر تعلقی از دنیا بر گردن او ننهاد و سرانجام در اسفند ماه سال ۱۳۶۳ در عملیات بدر بر اثر اصابت تیری به سرش، به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

کلهری، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی کلهری : فرمانده گردان سیدالشهدا(ع) لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

زمستان سال ۱۳۳۸ در شب میلاد با برکت حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی (ص) در خانواده ای مذهبی به دنیا که آمد او را «مصطفی» نامیدند. «مصطفی» گویی از ابتدا «برگزیده» بود، وجود او همواره مایهٔ خیر و برکت برای خانواده اش بود... دوران تحصیلات او کوتاه بود، تا دورهٔ راهنمایی؛ به قول پدر بزرگوارش «مصطفی» پسری بود خیلی غیرتی؛ نمی توانست تحمّل کند که خود تحصیل کند ولی دیگران کار کنند. با وجود این دانش آموز ممتازی بود درس را رها نمود و به سوی کار شتافت.

یکی از همکلاسی های قدیمی او تعریف می کند که: «هر وقت زنگ تعلیمات دینی بود، معلم از «مصطفی» می خواست که «پرده برداری» کند؛ او هم همیشه با خوشحالی قبول می کرد؛ داستانهایی که بیشتر تعریف می کرد، ماجرای «حرّ و زایر کربلا»، داستان «مختار»، داستان «طفلان مسلم» بود. «مصطفی» «مصطفی» داستان «حرّ» را بسیار دوست می داشت و هر وقت که این داستان را شروع می نمود، با شور و حال خاصیّ آن را باز می گفت؛ شاید به این دلیل که شباهتی لفظی بین نام «حرّ» با نام فامیلی او بود...»

پس از ترک تحصیل به «بنّایی» روی آورد و تا پیروزی انقلاب، به این شغل پرداخت. در جریان مبارزات سیاسی علیه رژیم، فعالیت های مستمر و قابل توجهی داشت و یکی دو بار هم مجروح و دستگیر شد. پس از آزادی از زندان و پیروزی مبارزات به ورزش روی آورد در «کاراته» موفقیت هایی کسب نمود.

پس از پیروزی انقلاب، «مصطفی» در نهادهای مختلف به خدمت پرداخت، از دیگر کارهای او تشکیل یک «تعاونی کشاورزی» به کمک چند تن از دوستان همفکرش بود که هدفی جز کمک در امر خودکفا شدن مهین اسلامی نداشت. در همین زمان بود که جنگ تحمیلی آغاز شد؛ «مصطفی» دست از کار کشید و راهی جبهه شد، یکی از همرزمانش در این باره می گوید:

«وقتی جنگ شروع شد، مصطفی نتوانست نسبت به تجاوز دشمن به میهن بی تفاوت باشد؛ به ما گفت که برادران! جنگ بر اینِ کار، مقدم می باشد. بیایید سلاح برداریم و از ارزشهای ملی و معنویمان دفاع کنیم.»

«مصطفی» مدتی در غرب و پس از آن در جنوب، جبهه ها را در نوردید و حماسه های بزرگ و با شکوه را بیآفرید... در غرب بود که با آتش پدافند، سوخوری متجاوز عراقی را سرنگون ساخت، مدتی هم فرماندهٔ خط غرب گشت؛ در این مدّت نگذاشت دشمن، ذره ای تحّرک و فعالیّت داشته باشد.

در جنوب، از «عملیات رمضان» تا «عملیات بدر» حضوری مستمر و مفید داشت. شهامت و استواری و رشادت او زبان تحسین همگان را گشوده بود؛ حماسه آفرینی های او در «عملیات خیبر» که منجر به تثبیت خط پدافندی «جزایر جنوبی مجنون» شد همگان را به تعجب واداشت، حتی به پاس مقاومت و نبرد غرور آفرین و سرنوشت سازش، تقدیرنامه ای از «قرارگاه خاتم النبیاء» دریافت کرد؛ اگرچه ـ هیچکس به جز تنی چند از دوستانش ـ از آن مطلع نشد.

«مصطفی» با همین شیوه و از همین کارها به «خلوص» رسید. اوج این اخلاص را می شد در رفتارهای او، پس از حماسه «خیبر» یافت؛ پس از عملیات، دیگر او چهرهٔ آشنای لشگر شده بود، همه جا صحبت از وی و رشادت های گردانش ـ سیدالشهداء (ص) ـ بود... او این مراتب تحسین و تقدیر را می دید و می شنید اما همیشه با همان صداقت و خلوص و سادگی زایدالوصفش می گفت: «به خدا قسم اشتباه می کنید! این من نیستم که .... این خود سیدالشهداءست که نظر دارد بر این گردان...»

«مصطفی» از ابتدا «برگزیده» بود و حیات مادی و زندگی در این دنیا، آزمونی بزرگ برای او بود تا مقام بلند «قرب به حق» را بیابد و «عملیات بدر» وعده گاه تحقق پیمان او با معشوق ازلی بود... «مصطفی» بر همگان ثابت کرد که روح او آماده پرواز است... این را می شد از حلالیت طلبیدن او در شب عملیات، فهمید:

«بچه ها! من کلهرم! شما را به خدا مرا حلال کنید... من روسیاه، من گنهکار را حلال کنید!»

آری! او برگزیده خدا بود و به خدا پیوست. امید آن که هدایتگر حقیقی ما را از رهروان حقیقتِ راه او قرار دهد ان شاءالله.

منابع زندگینامه :امیر خط شکن،نوشته ی سیدمحمد رضامصطفوی،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)–قم

کمال هدایت، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد سال ۱۲۶۰ و فرزند حسینقلی خان مخبرالدوله است. تحصیلات مقدماتی را در تهران نزد معلمین خصوصی فرا گرفت، چند سالی نیز در دارالفنون به تحصیل اشتغال ورزید تا سرانجام برای ادامه تحصیل به پاریس رفت و رشته‌ی حقوق را در آن کشور به اتمام رسانید و در سفارت ایران در پاریس استخدام شد و چند سالی در آنجا بسر برد و عنوان نیابت سفارت داشت. بعد از انتقال به تهران مستقیما با وزیر خارجه کار می‌کرد تا اینکه در انتخابات دوره‌ی اول قانونگزاری، از طرف اعیان به وکالت مجلس رسید. در دوره‌ی دوم نیز وکیل تهران بود.

کمال هدایت که در آن دوران از پشتوانه‌ی فامیلی معتبر استفاده می‌کرد و خود تحصیلکرده اروپا و حقوقدان بود، مورد توجه قرار گرفت و برای اولین بار در ۱۲۹۳ در کابینه‌ی میرزا حسن خان مشیرالدوله به سمت وزیر پست و تلگراف و تجارت و فوائد عامه منصوب شد و مرتبا در دیگر دولت‌ها شرکت داشت به طوری که تا ۱۳۰۱ پنج بار وزیر عدلیه، دو بار وزیر پست و تلگراف، دو نوبت وزیر تجارت و فوائد عامه و یک بار وزیر دارائی و یک مرتبه نیز وزیر مشاور شد.

در ۱۳۰۴ به حکومت اصفهان رفت و بعد والی فارس شد. مدتی نیز وزیر مختار ایران در بغداد بود. چند سالی نیز حکومت تهران را داشت تا سرانجام به ریاست دیوان محاسبات برگزیده شد.

در اسفند ماه ۱۳۲۰ در ترمیم کابینه‌ی ذکاءالملک فروغی، به وزارت پست و تلگراف و تلفن معرفی شد. در دولت بیات، وزیر پیشه و هنر بود. در کابینه‌ی صدرالاشراف، وزارت دادگستری را عهده‌دار شد، دو نوبت نیز وزیر مشاور بود. در ۱۳۲۶ به سفارت کبرای ایران در کابل منصوب گردید. در انتخابات دوره‌ی اول سنا که در ۱۳۲۸ انجام گرفت، کمال هدایت کاندیدای سناتوری بود و در انتخابات دو درجه‌ای سنا، سناتور شد و به نیابت ریاست مجلس سنا رسید. در ۱۳۳۰ مدتی کوتاه استانداری فارس را عهده‌دار شد تا در سفارت واتیکان قرار گرفت. حسنعلی کمال هدایت که در دوران مظفرالدین شاه لقب نصرالملک گرفته بود، از زمره رجالی است که متجاوز از شصت سال در سمت‌های مختلف مملکتی عهده‌دار مسؤولیت‌های مهم بوده است. او مجموعا هیجده بار وزیر، دو دوره نماینده‌ی مجلس، یک بار سناتور، چهار بار حکمران و استاندار و دو بار نیز سفیر بوده است. بعد از ۱۳۲۳ عده‌ی زیادی از

وکلا برای نخست‌وزیری او تلاش می نمودند. وفات او در اسفند ماه ۱۳۳۵ اتفاق افتاد و فرزندان وی رشدی نکردند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کمال هدایت، مصطفی قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به فهیم‌الدوله، فرزند حسینقلی مخبرالدوله دوم، متولد ۱۲۹۷ ه.ق است. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در تهران به اروپا رفت و در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشنامه گرفت، قبل از مشروطیت به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. مشاغلی را در خارج متصدی شد. در انتخابات دوره‌ی اول از طرف مجلس وکیل شد، بعد به وزارت داخله انتقال یافت و به ترتیب رئیس دفتر و رئیس اداره‌ی کارگزینی شد تا اینکه به ریاست تشریفات وزارت امور خارجه رسید. بعد به معاونت آن وزارتخانه منصوب شد. در کابینه سپهدار اعظم کفالت وزارت خارجه با او بود که چند روز قبل از کودتا استعفا داد. در ۱۳۰۲ در کابینه‌ی مشیرالدوله مدتی به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب گردید، مدتی نیز وزیر مختاری ایران را در سویس عهده‌دار بود.
در جشن هزاره فردوسی که با شرکت مستشرقین و بزرگان علم و ادب دنیا در ۱۳۱۳ برگزار شد، فهیم‌الدوله میهمانداری و تشریفات خارجی را عهده‌دار بود و گویا به خوبی از عهده انجام این مهم برآمده و رضاشاه او را تقدیر نمود.
بعد از شهریور ۱۳۲۰ به استانداری اصفهان رسید و مشکلات موجود از اشغال ایران و قحطی و کمبود مواد غذائی را نتوانست تأمین کند. از اصفهان به استانداری کرمانشاه مأمور گردید. چند سالی نیز در آن استان زیست تا سرانجام در ۱۳۲۸ درگذشت.
مخبرالسلطنه هدایت عموی وی با او مناسباتی نداشته و در بعضی از یادداشت‌های خود از او انتقاد نموده است.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کمال، عزیزالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اهل کاشان و متولد سال ۱۲۸۵ ش است. تحصیلات خود را در دانشکده افسری تهران و دانشگاه جنگ انجام داد و مدتی ریاست ژاندارمری آذربایجان به عهده او بود. بعد معاون ژاندارمری کل کشور شد. در ۱۳۳۰ با احراز رتبه سرتیپی به فرمانداری نظامی آبادان منصوب شد. در آن تاریخ به علت اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، آبادان اهمیت خاصی داشت و کمال علاوه بر سمت خود برای حفظ تأسیسات نفتی نیز مأموریت داشت. در آنجا به علت آشنائی با بعضی از مقامات و قرابت با یکی از روحانیون ذی نفوذ به ریاست شهربانی کشور منصوب شد و مدت شش ماه رئیس شهربانی بود. در بهمن ۱۳۳۱ جای خود را به سرتیپ افشار طوس داد و مورد بی‌مهری دولت قرار گرفت. ظاهرا شغلی به او دادند و آن این بود که فرماندهی نظامی منطقه‌ی زلزله‌زده‌ی طرود به عهده‌ای او قرار گرفت. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کمال مجددا مورد توجه قرار گرفت و به استانداری خوزستان اعزام شد و در آن سمت درجه‌ی سرلشکری گرفت و مدتی در آن منطقه انجام وظیفه کرد. بعد از استانداری خوزستان، فرماندهی لشکر آنجا را عهده‌دار شد و در ۱۳۳۸ با درجه‌ی سپهبدی به ریاست اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران منصوب گردید و مدتی نیز در آن سمت

باقی ماند. او در اواخر عمر دچار بیماری فلج شد و سال‌ها در بستر بیماری بسر برد و سرانجام در ۱۳۶۹ در تهران درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کمال‌الدوله شیرزاد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۵۰۸ ه.ق/ ۱۱۱۴ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کمال‌الدوله، ابوالرضا فضل الله

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالرضا فضل‌اللّه بن محمد از رجال دوره‌ی ملکشاه سلجوقی (قر. ۵ ه.)، وی در دوره‌ی پادشاهی ملکشاه زیردست خواجه نظام‌الملک طوسی ریاست دیوان رسایل داشته و نزد شاه بسیار عزیز و محترم بود و تا سال ۴۷۶ ه.ق در مقام خود برقرار بوده است. وی ممدوح برهانی و معزی و پدر سیدالرؤساء ابوالمحاسن محمد (ذیل فرهنگ) است.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کمالی، اصفهانی، حیدر علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حیدرعلی اصفهانی، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی (و. ابرقو ۱۲۸۸ ه.ق- ف. ۱۳۲۵ ه.ش) وی به امر پدر پیشه‌ی آهنگری آموخت و معلومات مقدماتی را در اصفهان فراگرفت و سپس به تهران سفر کرد و به کار بلورفروشی مشغول شد. در آغاز مشروطه به یاری آزادی‌خواهان برخاست. مقالات و اشعار در اغلب جراید تهران و در روزنامه‌ی پیکار (به قلم او) منتشر می‌شد. دیوانش بطبع رسیده، کتاب: «مظالم ترکان خاتون» و افسانه‌ی «لازیکا» و «منتخب اشعار صائب» از آثار او چاپ شده. کمالی در دوره‌های هفتم و هشتم به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کمبوجیه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام این پادشاه در کتیبه‌ی بیستون کبوجیه Kabujia، و در نسخه‌ی بابلی آن کبوزیه Kabuzia، و در اسناد مصری کنبوت Kanbut، و کمبات Kambat، و در نوشته‌های یونانی کامبوزس Cambyses، و در نوشته‌های اسلامی قمبسوس و قمباسوس، و در استعمال اروپایی کامبیز آمده است. کوروش از کاساندان دختر فرنس‌پس Pharnaspes که از خاندان هخامنشی بود دو پسر داشت: یکی کمبوجیه که بزرگتر و ولیعهد بود و حکومت بابل را داشت؛ و نام دیگری در کتیبه‌ی بیستون بردیا آمده است، که کوچکتر از او بود و یونانیان نام او را اسمردیس Smerdis نوشته‌اند. بردیا در زمان پدرش حکومت برخی از ولایات شرقی ایران، مانند: خوارزم و باختر و پارت و کرمان را داشت.

چون کمبوجیه می‌دانست که بردیا در میان مردم محبوبتر از اوست. پس از آنکه به پادشاهی رسید، دستور داد او را در نهان بکشتند، و بعد برای اینکه نام و شهرتی پیدا کند فتوحات پدر را دنبال کرد. پس از فرونشاندن شورشهای داخلی در سال چهارم پادشاهی خویش به مصر لشکر کشید (۵۲۶ ق.م). پیش از آنکه به صحرا درآید لشکر او بغزه که در کنار دریای مغرب بود رسید. در این هنگام فرعون مصر آمازیس بود. وی با جزایر یونانی در مدیترانه و جبار جزیره‌ی ساموس عقد اتحادی بست. و چون خیال

می‌کرد شاه ایران با کشتیهای فینیقی از طرف دریا حمله خواهد کرد، نیروی دریایی خود را مجهز ساخت. ولی شاه ایران از خشکی حمله کرد.

از بدبختی مصر در این موقع آن بود که یکی از امرای یونانی مزدور مصر که از اهالی هالیکارناس بود وفانس Phanes نام داشت، به جهتی از آمازیس رنجیده بود با کشتی از مصر بگریخت و به نزد کمبوجیه آمد و اسرار نظامی مصر را بر او فاش ساخت. و رؤسای اعراب بدوی را وادار کرد که با هزار اشتر مشکهای آب برای سپاه کمبوجیه حمل نمایند.

آخرین خوشبختی کمبوجیه این بود که آمازیس که مردی دلیر و جنگجو بود و ممکن بود برای موفقیت او سدی باشد. در این هنگام ناگهان وفات یافت، و به جای او پسر بی‌تجربه‌اش که پسامتیک Psamtik سوم نام داشت فرعون مصر شد. کمبوجیه از کویری که مابین فسلطین و مصر است گذشت و به مصر درآمد و در جایی موسوم به پلوزیوم Pelusium که بر مصب او شعبه‌ی نیل از جانب مشرق واقع بود، با لشکر مصر مصاف داد. مصریان شکست خوردند پسامتیک به جای آنکه معابر ترعه‌های نیل را حفظ کند، خود را باخته بگریخت. لشکر ایران بی‌زحمت به منفیس رسید، و آن شهر که پایتخت مصر بود، پس از مقاومت مختصری تسلیم شد. و مصر بر کمبوجیه مسلم گردید (۲۵ ق.م) و دولت مصر پس از سه هزار سال و سلطنت ۲۶ سلسله، منقرض گشت و از آن به بعد روی استقلال ندید.

کمبوجیه ابتدا با پسامتیک به خوبی رفتار کرد؛ ولی چون شرکت او در کنکاشی بر ضد شاه به ثبوت رسید کشته شد. و به قول هرودوت کمبوجیه امر کرد به او خون گاو خورانیدند و فورا بمرد. ولی قبه قول کتزیاس به شوش تبعید گشت. کمبوجیه در مصر در آغاز رفتاری مانند کورش داشت جامه‌ی پادشاهان مصری در بر کرد و مراسم آن کشور را به جای آورد. کمبوجیه سه پادگان در مصر ایجاد کرد: اول در دفنه Daphne مشرق مصب نیل. دوم در منفیس Menphts. سوم در الفانتین Elephantin (نزدیک جزیره‌ی انس‌الوجود در مصر علیا)، که در آنجا مزدوران یهودی را مقیم کرده بودند. از این جزیره آثاری به زبان آرامی از یهودیهای مقیم آن که طرفداری جدی ایرانیان بودند، به دست آمده که مربوط به قرن پنجم ق.م است.

تسخیر کشورهای دیگر در افریقا.

کمبوجیه پس از تسخیر مصر، به فکر تسخیر ممالک دیگر در افریقا افتاد. و کشور سیرانائیک Siranaique یا بنغاری Bengazi امروز سر اطاعت پیش آورد. و شاه آن آرکزیلاس Arkesilas سوم ۵۰۰ مین که ۵۰۰۰۰ درهم یونانی بود، برای کمبوجیه فرستاد و او با بی‌اعتنایی این پول را پذیرفت و در میان سربازانش قسمت کرد. خیال کمبوجیه این بود که به قرطاجنه (کارتاژ) یا تونس امروز که از بلاد فینیقی و به مستملکات بسیار مشهور بود. لشکرکشی کند. ولی فینیقی‌ها که کشتیهای خود را در اختیار کمبوجیه گذاشته بودند حاضر نشدند که باعث از میان رفتن هم‌نژادان خود شوند. از این رو امتناع کردند که سفاین خود را برای این لشکرکشی بدهند، کمبوجیه خواست از طرف صحرای لیبی به آن شکور حمله کند و ۵۰۰۰۰ تن سرباز به سوی آمون که معبد آن در نزد مصریان مقدس بود، فرستاد که همه‌ی آنان در زیر ریگهای روان تلف شدند. و خبری از ایشان نرسید (۵۲۴ ق.م). پس از آن خود وی با لشکر به سوی کشور ناپاتا Napata که سودان امروز باشد روان شد و پس از آن به سوی اتیوپی Ethiupie (یا حبشه) رهسپار گشت. در این سفر خود کمبوجیه فرماندهی سپاه را داشت. ایرانیان مقداری از مجرای نیل را پیموده، پس از آنکه داخل صحرای بی‌آب و علف ناپاتا شدند، از حیث آب و خوار بار در عسرت افتادند. و بالاخره پس از دادن تلفات زیاد ناگزیر به مراجعت به مصر گشتند و به شهر تب که در جنوب مصر بود، درآمدند. کمبوجیه از آنجا به ممفیس رفت. در سفر حبشه دلایلی در دست است که می‌رساند پارسیان به ناپاتا Napata (سودان کنونی) رسیده‌اند و شهری در آنجا به نام زن کمبوجیه مروئه Meroe بنا شد.

دیوانگی کمبوجیه.

کمبوجیه از کودکی مصروع بوده و چهار سال پس از فتح مصر به واسطه‌ی عدم پیشرفت او در لشکرکشی، به ناپاتا و آمون، دیوانگی او عود کرد. و سفاکی‌هایی از خود بروز داد. از جمله خواهر خود رکسانا را که زن او نیز بود بکشت. و ۱۲ تن از همراهان خویش را زنده به گور کرد. به گاو مقدس آپیس زخمی زد که باعث هلاکت آن حیوان گردید. به قدری در مصر سفاکی و اعمالی خالی از رویه کرد که مصریان از ایرانیان متنفر شدند. کرزوس پاشاه سابق لیدیه را که از زمان پدرش مشاور کوروش و همچنین مشاور او بود حکم کرد بکشند. ولی بعد از اینکار منصرف شد با وجود آن مأمورانی را که در اجرای فرمان تعلل کرده بودند بکشت.

کمبوجیه در ۲۳ ق.م فرمانروایی برای صمر برگزید و خود به سوی ایران رهسپار گشت. در شام شنید که مغی از مردم ماد خود را بردیا پسر کوروش خوانده و به تخت ایران نشسته و مردم هم به طرف او رفته‌اند، چون او می‌دانست که بردیا را در نهان کشته ولی نمی‌توانست این مطلب را ابراز کند. بالاخره در حال تأثر در اکباتانا، که نام شهری در شام نزدیک کوه کرمل و غیر از همدان قدیم بود، زخمی به خود زده، و در اثر آن درگذشت (۵۲۲ ق.م).

کمبوجیه پیش از این واقعه، راز خود را به داریوش که در لشکرکشی مصر با او سفر می‌کرد و نیزه‌دار او بود در میان گذاشته بود.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

کمره ای، قدرت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قدرت الله کمره ای : فرمانده مخابرات لشگرمهندسی۴۲قدر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۰ در شهر نراق متولد شد.او در خانواده ای مذهبی و کشاورزرشد کرد ودوران کودکی را سپری نمود. تحصیلات ابتدایی را در نراق و تحصیلی را تا سوم متوسطه در شهرستان دلیجان و قم با موفقیت به پایان رسانید.

از نوجوانی نسبت به دنیا و مظاهر فریبنده ی آن بی اهمیّت بود و اخلاق نیکو و پسندیده اش در خانه و مدرسه نسبت به دوست و فامیل باعث شد که از احترام فوق العاده ای برخوردار شود. در جلسات مذهبی و سیاسی به خصوص نمازهای جماعت شرکت می کرد.

به اسلام و رهبر کبیر انقلاب علاقه ی خاصی داشت در تمام عرصه های مبارزاتی که بر علیه رژیم ستم پیشه شاه برپا می شد فعالانه شرکت داشت.

او یکی از فعالترین افراد در پخش اطلاعیه های حضرت امام در ا ستا ن های مرکزی و قم بود, می کوشید تا اطلاعیه های امام به موقع به مردم برسد تا آنها با الهام گرفتن از فرامین الهی این مرد بزرگ بهتر در راه مبارزه با فرعون زمانشان قدم بردارند. نهاد پاک و تربیت صحیحش از او فردی عاشق اسلام و امام و انقلاب ساخته بود. به ولایت فقیه به شدت اعتقاد داشت، به همین جهت با شروع جنگ تحمیلی خود را مکلف به پاسخ به ندای رهبر انقلاب می دانست . در سال ۱۳۶۰ به عضویت بسیج درآمد و به جبهه اعزام شد .مدتی بعد در تاریخ ۵/۴/۱۳۶۱ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی محلات درآمد. او نیز همچون دیگر همرزمانش پشت جبهه را دوست نداشت و می کوشید تا همیشه در کنار رزمندگان باشد .در طول عمر بابرکت خود ۴۲ ماه در جبهه حضور داشت.

کمتر به مرخصی می آمد . یک نوبت از ناحیه فک مجروح شدو سه مرتبه شیمیایی شده بود ,مدت زیادی مجروح شیمیایی بود

ولی کسی از بستگان اطلاعی از این موضوع نداشت, این مطالب بعدها توسط دوستانش مطرح شد .

دوستانش در آخرین دیداری که با او داشتند درخواست شفاعت از او در قیامت می کنند . در جوابش می گوید هرکس باید برای خود در این دنیا توشه آماده کند , خداوند بهشت را به بهاء می دهد نه بهانه. مسئولیتش در لشگر ۴۲قدر فرمانده مخابرات لشگر بود.اوبه عنوان پیک فرمانده لشگر در کنار رزمندگان گزارش خط مقدم را به فرمانده لشگر می رساند. اودر طول ۴۲ماه حضور تاثیر گذار در جبهه ,در عملیات متعددی شرکت داشت و در عملیات پدافندی حلبچه در تاریخ ۴/۳/۱۳۶۷ بر اثر ترکش توپ به فیض عظیم شهادت نائل آمد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراك ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

کمره‌ای فراهانی، عزالدین، زین‌الدین علینقی

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۰۶۰ ق)، عالم امامی، فقیه، متکلم و محدث. از محضر سید ماجد بحرانی و عده‌ای از فضلای شیراز استفاده نمود. در عهد شاه صفی مدتی در شیراز عهده‌دار نصب قضاوت بود. لذا به شیرازی نیز معروف است. سپس در دوران شاه عباس دوم شیخ الاسلام اصفهان گردید و به اصفهانی نیز شهرت یافت. وی معاصر با میرداماد و شیخ بهائی و ملا محسن فیض کاشانی بود. در فقه و اصول و تفسیر و ادب تبحر داشت. در اصفهان درگذشت و در تکیه‌ی آقا رضی شیرازی دفن شد. از آثار وی: «مسار الشیعهٔ»، در امامت، در رد نوح افندی حنفی، مفتی روم، که حکم به کفر شیعه کرده و جان و مال و ناموس ایشان را حلال و قتل و اسیر کردن و کنیز و بنده نمودن زنان و فرزندان ایشان را مباح دانسته بود؛ «المقاصد العالیهٔ فی الحکمهٔ الیمانیهٔ»، در کلام و حکمت، در چند مقصد که نهمین آن به صورت مستقل و به نام «حدوث العالم» تصنیف یافت؛ «مناسک حج»؛ «همم الثواقب»؛ «حرمت دخانیات»، رساله‌ای در تحریم توتون؛ «نماز جمعه در زمان غیبت».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۸۲/ ۵)، ایضاح المکنون (۵۳۲/ ۲)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۰۲۰ -۱۰۱۹/ ۵)، تاریخ نظم و نثر (۵۰۹)، تذکرهٔ القبور (۴۴۳)، الذریعه (۲۴۳/ ۲۵، ۳۸۱/ ۲۱، ۳۷۶/ ۲۰، ۱۲۲۳ -۱۲۲۲، ۹۲۲/ ۹، ۲۹۵ -۲۹۴/ ۶)، روضات الجنات (۳۷۴ -۳۶۶/ ۴)، ریاض العلماء (۲۷۶ -۲۷۱/ ۴)، ریحانه (۲۳۵ -۲۳۴/ ۶)، لغت‌نامه (ذیل/ علینقی شیرازی)، معجم المؤلفین (۲۵۵/ ۷)، هدیهٔ العارفین (۷۵۷/ ۱).

کمیلی‌فر، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی کمیلی‌فر در پگاه هفتم صفر در طلیعه بامداد ۱۳۴۰ سالروز تولد امام سجاد (ع) دیده به جهان گشود و از همان کودکی فقر و محرومیت و تنگدستی به فضای زندگیش سایه انداخته بود. اما در خانواده‌ای که عشق به اهل بیت و پیوند با قرآن و اسلام در تار و پودش راه یافته بود، شیر محبت ولایت نوشید.

از همان اوان کودکی حدود ۵ یا ۶ ساله بود که همراه با پدر و دیگر برادران در امور معیشت یاور خانواده شد. نه ساله بود که روح تشنه و جستجوگرش به مسجد راه یافت. دوران تحصیلات خود را همراه با کار در کوره آجرپزی به پایان رساند و در رشته برق در هنرستان شهید بهشتی شرکت کرد. با شروع انقلاب اسلامی همراه با دوستان و عاشقان امام در تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها شرکت جست. پس از پیروزی انقلاب در مقابل تندبادهای مهاجم و خطرات و آفات ضد انقلاب قرار گرفت و در جهادسازندگی مشغول به کار شد. با شروع جنگ تحمیلی به سپاه پیوست و جهت گذراندن دوره آموزشی سپاه به اهواز اعزام گشت و به جبهه اعزام شد. او در تمامی عملیات‌های لشکر ۷ ولیعصر فعالانه و عاشقانه شرکت داشت و بعد از مدتی پس از تشکیل واحد اطلاعات و عملیات داوطلبانه به این واحد پیوست.

شهید کمیلی‌فر در مدتی که در لشکر ۷ بود در مسوولیت‌های مختلفی از جمله مسئول اطلاعات عملیات لشکر ۷، مسوول محور عملیاتی در عملیات والفجر ۸ و در عملیات والفجر ۱ به عنوان معاون محور عملیاتی ایفای نقش نمود.

ایشان در عملیات والفجر ۸ به رغم شیمیایی شدن در کربلای پنج و زخمی شدن از ناحیه سینه با بمباران هواپیماهای دشمن از صحنه نبرد خارج نمی‌شد. وی پیوسته با وضو بود و ساعت‌های طولانی و نمازهای پرسوز و گداز به ویژه نماز شب را فراموش نمی‌کرد. سرانجام لحظه خوش وصل فرا رسید. مرغ بی‌تاب آسمان وصال سر بر دیوار قفس کوبید و به شوق دیدار باغستان حضرت محبوب پر و بال گشود و در سال ۱۳۶۷ همزمان با میلاد حسین بن علی (ع) و روز پاسدار در هنگام طلوع فجر اذان صبح بر روی تپه" رش "در غرب، در حال سرکشی به نیروها و بررسی وضعیت منطقه بود که بر اثر اصابت توپ از پاتک عراقی‌های دژخیم کنار همسنگر پاکبازش" سیدرضا پورموسوی "به زمین خورد و با لبخند بر لب سرخ و تن پاره پاره به سوی دوست پرواز آغاز کرد. جسد مطهرش یک شبانه‌روز بعد پس از شکست پاتک دشمن شناسای وبه عقب منتقل شد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

کنتوری، اعجاز حسین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۸۶ -۱۲۴۰ ق)، محدث، فقیه امامی، اصولی، مورخ و متکلم. وی یکی از سه فرزند عالم و فضال سید محمدقلی بن محمدحسین و برادر علامه میرحامد حسین صاحب «عبقات الانوار» است. وی علوم مختلف را از پدر و برادر خود فراگرفت. او در تمام علوم متداول زمان آگاه و از بزرگان علمای شیعه بود. از آثار وی: «شذور العقیان فی تراجم الاعیان»، در چند مجلد؛ «کشف الحجب و الاستار عن وجه الکتب و الاسفار»، فهرست مصنفات شیعه؛ «القول السدید».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۳۳۸/۱)، اعیان الشیعه (۴۶۷/۳)، الذریعه (۲۸ -۲۷ /۱۸ ،۴۳/۱۳)، ریحانه (۳۵۶/۵)، فوائد الرضویه (۵۹۶ - ۵۹۵)، لغت‌نامه (ذیل/ اعجاز)، معجم المولفین (۳۰۳/۲).

کنی، علینقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۴ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه از دانشکده حقوق تهران درجه‌ی لیسانس گرفت و مدتی نیز طبق سیره‌ی خانوادگی به تحصیل فقه و معارف اسلامی پرداخت. آنگاه برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و دکترای حقوق خود را از دانشگاه پاریس دریافت نمود. چندی نیز در انگلیس مطالعات قضائی کرد. بعد از مراجعت به ایران، شغل قضا را انتخاب نمود و چندین سال به خدمات قضائی اشتغال داشت تا اینکه به ریاست دفتر نخست‌وزیری رسید و در ۱۳۴۱ در کابینه‌ی امیر اسدالله علم، معاونت اداری و اجرائی نخست‌وزیر را عهده‌دار شد و تا سقوط کابینه‌ی علم در آن سمت باقی بود. در ۱۳۴۶ هیئت اجرائی حزب مردم او را به دبیر کلی حزب انتخاب کرد و او در آن سمت به عنوان لیدر حزب اقلیت خیلی خوب کار کرد و نقاط ضعف دولت را عریان نمود و حزب مذکور کم‌کم در بین مردم موقعیت خاصی پیدا کرد ولی اقدامات کنی به رئیس دولت وقت خوش نیامد و موجبات کنار رفتن او را فراهم ساخت. کنی در چند سال اخیر بیشتر وقت خود را صرف امور خیریه می‌نمود. در آخرین روزهای رژیم سابق مدت کوتاهی سرپرست اداره کل اوقاف بود و مقام وزارت مشاور داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کوپال شیرازی، ناصرالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ناصرالدین کوپال شیرازی پیشکار قوام‌الملک و شاعر و اهل ادب (ف. شیراز ۱۳۲۵ ه.ش.). قبر وی در حافظیه شیراز است.

(۱۳۱۵/ ۱۳۱۴ -۱۲۶۳ ش)، شاعر، متخلص به سالار. معروف به سالار جنگ. نسب وی به امام قلی خان والی فارس در زمان صفویه می‌رسد. وی در شیراز متولد شد، تحصیلات متداول زمان را در زادگاهش فراگرفت و زبان انگلیسی را در شیراز و هندوستان آموخت. وی در دستگاه مرحوم میرزا حبیب‌اللّه خان قوام‌الملک شیرازی به سمت منشیگری مشغول شد. ضمنا ریاست ایل خمسه به عهده او بود. ریاست انجمن ادبی فارس با او بود. وی کتابخانه‌ی بزرگی داشت که خصوصا از لحاظ کتب ادبی خطی بی‌نظیر بود. او به سبک خراسانی شعر می‌سرود. در شیراز وفات یافت.[۱]

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

منابع زندگینامه :[۱] دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۲۳ -۳/۱۶)، سخنوران نامی معاصر (۱۷۰۰ -۳/۱۶۹۴)، فرهنگ سخنوران (۴۲۹).

کوپال، محمد صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمد تاجر، متولد ۱۲۷۲ در خوی است. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در ایران، به استانبول رفت و از دانشکده‌ی افسری آنجا در رشته‌ی توپخانه فارغ‌التحصیل گردید و دانشگاه جنگ آن کشور را نیز گذرانید. بعد از مراجعت به ایران، وارد ژاندارمری شد و مدارج نظامی را در آنجا طی کرد. در جنگ‌های مختلف از جمله جنگ با سالارالدوله شرکت داشت. مدتی نیز

ریاست ژاندارمری فارس با او بود. در آن سمت نیز خدماتی انجام داد. در جنگ بین‌المللی اول جزء مهاجرین بود و مدتی در کرمانشاه و استانبول اقامت داشت. در ۱۲۹۹ با درجه‌ی سرهنگی فرمانده ژاندارمری کردستان بود که کودتا انجام گرفت و به او تهران احضار شد و در تشکیلات جدید ارتش، آجودان شد و مدتی والی پشتکوه بود. در ۱۳۰۸ با درجه‌ی سرتیپی ریاست شهربانی به او محول شد ولی ریاست او زیاد طول نکشید. مشاغل بعدی او عبارتند از ریاست اداره نظام وظیفه، رئیس ستاد لشکر آذربایجان، وابسته نظامی در ترکیه، ریاست رکن چهارم ستاد ارتش، فرماندهی نیروهی هوائی و ریاست قورخانه.

کوپال بعد از شهریور ۱۳۲۰ استاندار آذربایجان غربی شد و مدتی نیز ظاهرا به جرم فاشیست بودن در زندان متفقین بسر برد. بعد از استخلاص از زندان، ریاست دادرسی ارتش را گرفت. در ۱۳۲۶ با احراز درجه‌ی سرلشکری، رئیس ژاندارمری کل کشور گردید و در ۱۳۳۰ ریاست شهربانی به او سپرده شد. ولی اوضاع و احوال آن روز ریاست او را طولانی نکرد و در تیرماه ۱۳۳۱ از کار کنار رفت و بازنشسته شد و از آن تاریخ به بعد کاری به او داده نشد.

او تنها افسری است که در ارتش ایران مدت ۲۰ سال در درجه‌ی سرتیپی توقف نموده است. کوپال در اوایل سلطنت رضاشاه یکی از صاحبان قدرت بود و با اشخاصی مانند تیمورتاش و داور و نصرت‌الدوله برابری می‌کرد. به همین دلیل در ۳۸ سالگی به ریاست نظمیه کل مملکتی (شهربانی کشور) منصوب شد ولی نتوانست موقعیت خود را حفظ کند. سرلشکر کوپال در سال ۱۳۳۴ در سن ۶۵ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کوثر، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمد همدانی یکی از اقطاب صوفیه که در وعظ و خطابه و حکمت و معقول و منقول و زهد تقوی از سرآمد اقران بود. جد این خانواد عماد رضا کوثر علیشاه و حاج میرزا علینقی جنت علیشاه هر دو از اقطاب و پیروان طریقت نعمت‌الهی بوده‌اند و نسب آنها به شیخ شهاب‌الدین سهروردی می‌رسد.

وی در ۱۲۹۴ در همدان متولد شد. تحصیلات خود را در دبستان اتحادیه و دبیرستان‌های ادب و علمیه گذرانید و سپس وارد دانشگاه تهران شد و لیسانس در رشته‌ی علوم سیاسی گرفت و در سال ۱۳۱۷ به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد. بعضی از مشاغل وی در وزارت امور خارجه عبارت بوده است از: کنسولیار در کویته، معاونت اداره سوم سیاسی، دبیر اول سفارت ایران در کراچی، رایزن سفارت ایران در استکهلم، عضو نمایندگی ایران در مجمع عمومی سازمان ملل، وزیر مختار در سفارت ایران در ایتالیا، ریاست اداره امور اقتصادی، ریاست اداره سوم سیاسی، سرکنسول ایران در سانفرانسیسکو با مقام وزیر مختاری.

جواد کوثر مدتی هم سفیر کبیری ایران را در کشور یونان عهده‌دار بود. وی به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و ایتالیائی تسلط داشت و به هر سه زبان تکلم می‌کرد. صاحب ترجمه مدتی هم در دفتر اروپائی سازمان ملل انجام وظیفه می‌کرد. در سال ۱۳۷۷ در خارج از کشور درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کوچک جنگلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱: کوچک) (میرزا) یونس بن میرزا بزرگ (و. ۱۲۹۸ ه.ق– ف. ۱۳۰۰ ه.ش). وی نخست در زی‌طلاب بود و به کمک روحانیان و آزادیخواهان «مجمع روحانیان» را تشکیل داد که هدف آن اتحاد اسلام بود. اعضای این اتحادیه قسم یاده کرده بودند که متجاوزان خارجی را از خاک ایران بیرون کنند. او بتدریج برای افراد اسلحه فراهم آورد و همراه مجاهدان به قزوین و تهران حرکت کرد. در جنگ اول بین‌المللی کوچک‌خان در پناه جنگلهای انبوه گیلان حکومت خودمختاری ایجاد کرد و با بالشویکهای گیلان وارد نبرد شد. پس از آنکه کودتای ۱۲۹۹ ه.ش به نتیجه رسید میرزا کوچک‌خان به دست مخالفان کشته شد. بعدها او را در سلیمانداراب رشت دفن کردند. وی مردی آزادی‌خواه، میهن‌پرست و دموکرات بود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کورس، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از بازرگانان معروف ایران، فرزند میرزا رحیم‌خان کورس تاجر معروف، در ۱۲۸۶ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و قسمتی از متوسطه را فرا گرفت و در نوجوانی در حجره پدرش به کار بازرگانی مشغول شد و خیلی زود به فوت و فن تجارت آشنا گردید و مستقلا به کار پرداخت. حسن سلوک و مردمداری وی موجب پیشرفت سریع او شد و در بین جامعه‌ی بازرگانان مورد توجه قرار گرفت و به عضویت هیئت مدیره اتاق بازرگانی منصوب شد و چندی هم نایب رئیس اتاق بازرگانی شد. در مسافرت‌های مکرر خود به کشورهای اروپائی و امریکا، شیوه‌های جدیدی در تجارت به کار گرفت و از واردکنندگان درجه اول کالاهای خارجی در ایران شد. در دوران توسعه مونتاژ در ایران، چند کارخانه بنیاد نهاد. تدریجا سودای سیاست در مغزش پرورش یافت. در انتخابات دوره‌ی بیستم مجلس شورای ملی از تهران به وکالت مجلس انتخاب گردید و در ادوار بیست‌ویکم، بیست‌ودوم همچنان وکیل مجلس بود. در سال ۱۳۵۴ در انتخابات رستاخیزی کاندیدای مجلس سنا شد و در دوره‌ی هفتم سنا با سمت سناتور انتخابی تهران در کاخ سنا جای گرفت. در سال ۱۳۷۰ در خارج از ایران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کوسه قراباغی محمد شاهی، یوسف

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۰۵۴ ق)، عالم دینی، متکلم و شاعر. معروف به کوسج. وی از اهالی قراباغ بود. سال وفات وی در «هدیة العارفین» و به تبع آن در «معجم المؤلفین» ۱۰۳۵ ق ذکر شده است. از آثار وی: حواشی و تعلیقات بر شرح مولانا جلال‌الدین دوانی بر «العقائد العضدیة»، که به نام «خانقاهی» معروف است، زیرا آن را در خانقاه حسینیه‌ی سمرقند تألیف کرده، و به ابوحامد خلیل‌اللّٰه تقدیم

کرده است؛ «تتمهٔ الحواشی فی ازالهٔ الغواشی»، در جواب انتقادات آقا حسین خلخالی بر کتاب «خانقاهی» وی که در ۱۰۳۳ ق در شهر بخارا آن را نگاشت؛ شرح «الرسالهٔ الحنفیهٔ» محمد حنفی.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :آتشکده‌ی آذر (۲۰۶/ ۱)، دانشمندان آذربایجان (۴۰۴)، کشف الظنون (۱۱۴۴)، معجم المؤلفین (۳۳۲ -۳۳۱/ ۱۳)، هدیهٔ العارفین (۵۶۶/ ۲).

کوشا، جلال

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سردار شهید جلال کوشا در پاییزان سال ۱۳۴۰ در جهرم و در خانواده‌ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. دستهای پرعطوفت خانواده، او را از همان کودکی به آغوش مهربان مساجد سپرد تا با صدای دلنشین خویش عطر اذان را بر گلدسته نخل‌های سر به فلک کشیده جهرم بپراکند.

وی تحصیلات خود را از سن شش سالگی آغاز کرد و بعد از گذراندن دوران مختلف تحصیل وارد دبیرستان شد.

فعالیت‌های سیاسی و انقلابی وی از همین زمان آغاز گردید و او که دل به پیر فرزانه بسته بود با تکثیر و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام (ره) و سازماندهی تظاهرات و راهپیمایی‌ها نقش چشمگیری را در فعالیت‌های انقلابی امت اسلامی ایفا کرد. شهید جلال کوشا در جریان همین مبارزات یازده فروردین ماه ۱۳۵۷ توسط نیروی خودفروخته رژیم دستگیر و راهی زندان گردید، اما اندک زمانی بعد از آزادی از زندان، بار دیگر در محله" مسجد نو "که پایگاه فعالیت‌های وی محسوب می‌شد، به ارشاد جوانان و افشای ماهیت رژیم پرداخته و فعالیت‌های دامنه‌دار خود را بار دیگر آغاز کرد. شهید جلال کوشا بعد از پیروزی انقلاب وارد کمیته‌های محلی گردید و در همان زمان، آخرین سالهای تحصیل خود را نیز در دبیرستان" خواجه نصیر "به پایان رساند، وی پس از اخذ مدرک دیپلم به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و چندین ماه در سپاه جهرم و خفر انجام وظیفه کرد.

سردار شهید جلال کوشا در طول هشت سال دفاع مقدس با پذیرفتن مسئولیت‌های مختلف از جمله مسئولیت اطلاعات و عملیات تیپ المهدی (عج) در عملیات‌های متعددی از جمله فتح‌المبین، بیت‌المقدس، خیبر و غیره شرکت کرد و در این میان پیکر نازنین او بارها مورد طعنه تیر خشم دشمن قرار گرفت. این شهید بزرگوار با آنکه زخم چندین عملیات را بر تن داشت در عملیاتهای دیگری از جمله والفجر و بدر نیز شرکت کرده و هر روز عاشق‌تر از پیش به دنبال گمشده خویش، گوشه گوشه خاک جنوب را درنوردید، تا آنکه در سحرگاه خونین ۲۶ اسفند ۱۳۶۳ شرق دجله را مهبط فرشتگان رحمت ساخت و خود در هلهله آتش و باروت شاهد شهادت را در آغوش کشید.

پیکر مطهر سردار شهید طی مراسمی باشکوه، بر دستهای امت شهیدپرور جهرم تشییع و در گلزار شهدای فردوس این شهر به خاک سپرده شد.

بر گرفته از کتاب :شهیدان

کوشا، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

درگذشت: ۱۳۷۴، تهران.

مهندس منوچهر کوشا از پیشکوستان کارتوگرافی بود. از مقاله‌های اوست: «از هئیت تا رؤیت» در مجله‌ی «نقشه‌برداری» (دوره‌ی دوم، شماره ۷، پاییز ۱۳۷۰، صفحه‌ی ۲۰ الی ۲۳).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

کوشکی، جعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد توپخانه تیپ ۵۷ ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) جعفر کوشکی در سال ۱۳۴۴ در شهرك معمولان از توابع شهرستان پلدختر دیده به جهان گشود. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و متوسطه در زادگاه خودش به خاطر عشق و علاقهٔ زیاد به اسلام و جمهوری اسلامی، وارد سپاه شد و وظیفهٔ سنگین فرماندهی توپخانهٔ لشکر ۵۷ حضرت ابوالفضل را در جبهه‌های نور علیه ظلمت به عهده کرفت. شهید بزرگوار در عملیات‌های بسیاری جانانه جنگید. ایشان در سال ۱۳۶۴ به خانهٔ خدا مشرف شد و سرانجام در منطقهٔ شلمچه کربلای ۵ در تاریخ ۲۵/۱۰/۶۵ ، هنگامی که از سنگر بیرون می‌آمد تا راه را به ۴ رزمندهٔ دیگر نشان دهد، به فیض عظیم شهادت نایل می‌آیند. از شهید یک دختر بجای مانده اسمش را زینب نهادند، چراکه باید زینب گونه رشد کند.

شهید کوشکی از سنین کودکی علاقهٔ عجیبی به فعالیت‌های مذهبی داشت، پس از انقلاب در محافل و مجالس فعال بود. وی عضو انجمن اسلامی دبیرستان طالقانی بود. در زمینهٔ خطاطی و نوشتن شعار بر روی دیوار فعالیت می‌کرد. شهید فرد بسیار خوشرو و با اخلاقی بود و هیچگاه باعث رنجش خاطر کسی نشد.

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند روبه‌صفتان زشت‌خو را نکشند.

اسد کمری همرزم شهید می‌گوید:

یکی از شبها که در سنگر ایشان خواب بودم، نیمه‌های شب دیدم حاجی از سنگر بیرون رفت و بیست دقیقه گذشت، بعد صدایی شنیدم، کنجکاو شدم. به بیرون از سنگر رفتم، آهسته نزدیک شدم، دیدم حاجی در گوشه‌ای تاریک و با حالت عرفانی نماز می‌خواند و زار زار گریه می‌کند. صدای گریه و حالت روحانی ایشان انقلابی در درون من ایجاد نمود که زار زار گریستم.

شهید اولین کسی بود که به کمك شهید ایرج ترکاشوند توپخانهٔ لشکر ۵۷ را راه‌اندازی کردند. توپخانهٔ لشکر ۵۷ بسیار کارآمد و قوی بود و این قوت کار مدیون شهید جعفر کوشکی و دیگر شهدا است. خاطرهٔ دیگری که از شهید کوشکی دارم، در شب اول عملیات کربلای ۵ که بنده همراه دو نفر از برادران عملیات لشکر ۵۷ برای هدایت و کنترل گردان‌های عمل‌کننده به عنوان محور لشکر به جزیرهٔ بوارین رفته بودیم، وقتی با مقاومت دشمن روبرو شدیم و از طرفی حجم آتش دشمن زیاد بود، به وسیلهٔ بی‌سیم با شهید حاج جعفر تماس گرفتم و موقعیت خودمان را گزارش دادم. چند لحظه بیشتر طول نکشید که گفت آماده باشد گلوله‌ها آمدند.

با این که ما با دشمن فاصلهٔ زیادی نداشتیم، تمام قسمت‌هایی که دشمن در آنجا مقاومت می‌کرد را زیر آتش گرفتند و باعث

انهدام و شکست دشمن گردید و این دقت عمل در زدن نقاط حساس دشمن باعث تعجب همهٔ بچه گردید. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

کوشیار، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

درگذشت: ۱۲ اسفند ۱۳۶۶.

دکتر علی کوشیار استاد دانشکده‌ی علوم ارتباطات بود.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

کوکبی، ام‌کلثوم

قرن:۲

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز نیمه دوم قرن دوم هجری. پدرش اسحاق کوکبی، از سادات شیعه و از جاسوسان هارون‌الرشید (۱۹۳ -۱۷۰ ق)، خلیفه عباسی، بود. اسحاق بر ضد بنی‌هاشم و علویان جاسوسی می‌کرد و بسیاری از آنها به همین دلیل به شهادت رسیدند. اما سرانجام هارون به اسحاق هم بدگمان شد و او را به زندان انداخت و در همانجا درگذشت. دخترش ام‌کلثوم که تحت تعقیب بود به ایران فرار کرد و به شیراز آمد و در خانه‌ای پنهان گردید و به عبادت مشغول شد. ولی جاسوسان خلیفه به کمک دشمنان او که در دمشق بودند، مخفیگاه او را پیدا کردند و در صدد دستگیری او برآمدند. وی هنگام فرار از دست ماموران به چاه افتاد یا شاید از بیم دستگیری اقدام به این کار کرد. از آن پس این چاه نزد مردم شیراز مکان مقدسی به شمار رفت و بسیاری از عرفا و زهاد و بزرگان در جنب مدفن او دفن شدند. شیخ احمد بن حسین؛ چند تن از اتابکان فارس، از جمله منکوبرس، بزابه و همسرش، ابش خاتون، سعد بن زنگی و پسرش ابوبکر بن سعد بن زنگی در آنجا مدفونند. شیخ احمد بن حسین (۳۶۷ ق) از عابدان و زاهدان معروف شیراز مدتی خادم بقعه ام‌کلثوم بود و پس از مرگ در همانجا دفن شد.

به نوشته نورانی وصال گرچه در کتاب انساب عمدهٔالطالب فی انساب آل ابیطالب، نام ام‌کلثوم در ردیف فرزندان اسحاق کوکبی نیامده است لیکن چون در آن زمان مرسوم نبوده که اسامی دختران را ذکر کنند بنابراین نمی‌توان استنباط کرد که او دختری به این اسم نداشته است. به نوشته شیرازنامه، ام‌کلثوم در زمان پادشاهی عمادالدوله دیلمی (۳۳۸ -۳۲۲ ق) به شیراز آمد که بسیار بعید به نظر می‌رسد.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: بزرگان شیراز، ۱۱۰ -۱۰۹؛ تذکره هزار مزار، ۲۱۰ -۲۰۹، شدالازار ۱۶۳ ،۱۶۲.

کوهستانی، حسینعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: رهبری و رفتار انسانی، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: فردوسی مشهد

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی در رشته فلسفه و حکمت اسلامی از دانشگاه مشهد در سال ۱۳۵۰، کارشناسی ارشد در رشته مدیریت از ایالت اکلاهما آمریکا در سال ۱۳۵۵، دکترا در رشته مدیریت از ایالت کالیفرنیای آمریکا در سال ۱۳۵۹.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده علوم تربیتی دانشگاه فردوسی مشهد.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

برنامه‌ریزی، آموزشی (تعلیم و تربیت)، مدیریت، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۲ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:-

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مدیریت آموزشی و پرورشی، روانشناسی مدیریت، بهداشت درمانی در مدیریت.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

کوهیار

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(بخش ۱) ابن‌کارن و برادر مازیار. مازیار فرمانروای طبرستان از سال ۲۲۴ ه. به تحریک افشین سر از فرمان خلیفه پیچید و با بابک خرمی علیه تازیان، پیمان بست، ولی کوهیار برادر خیانتکار مازیار به امید اینکه خود بر طبرستان حکومت کند وسایل دستگیری و از بین بردن مازیار را به دست کارگزاران خلیفه فراهم ساخت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کهبد، بهاءالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بازرگان معروف و مالک عمده ساوجبلاغ و کرج، در ۱۲۷۵ متولد شد و از جوانی به کار تجارت و ملکداری پرداخت. چون شم اقتصادی داشت و بخت با او یار بود، تدریجا رشد زیادی پیدا کرد و از اعیان و اشراف و ثروتمندان درجه اول ایران شد و اسم او سر زبان‌ها افتاد. در ۱۳۲۵ که قوام‌السلطنه حزب دموکرات ایران را تأسیس نمود، کهبد به آن حزب پیوست و جزء محارم رهبر حزب شد و با پرداخت مبلغ قابل توجهی از منطقه‌ی ساوجبلاغ و کرج به وکالت مجلس در دوره‌ی پانزدهم انتخاب گردید. هنگام طرح اعتبار نامه‌ی او، تنی چند از وکلاء به دارائی او چشم داشتند و برای تصویب اعتبارنامه‌اش از او حق و حساب می‌خواستند ولی او چون ارباب را دیده بود، اعتنائی به آنها نکرد. آنها نیز جوسازی کردند و اعتبارنامه‌ی او را رد نمودند. دستور انتخابات آن منطقه مجددا صادر شد. این بار هم کهبد بلامعارض انتخاب گردید و تمام جوانب کار را رعایت کرد و اعتبارنامه‌اش به تصویب رسید. در دوره‌ی شانزدهم نیز از همان منطقه به وکالت انتخاب شد. در دوره‌ی هفدهم نیز وکیل مردم کرج بود. وقتی اختلاف سلیقه بین دکتر محمد مصدق و آیت‌الله کاشانی در آن زمان بوجود آمد، وکلاء مجلس هفدهم به دو دسته شدند. عده‌ای به مصدق پیوستند و تعداد کمی هم دور کاشانی جمع شدند. کهبد از آنهائی بود که با مصدق بیعت کرد و موقعیت خود را برای دوره‌های بعد تثبیت نمود. ولی در مرداد ۱۳۳۲ ورق برگشت. مصدق و مصدقیان خانه‌نشین شدند. بهاءالدین کهبد هم به سوراخی خزید ولی مأمورین او را پیدا کردند. چندی بازداشت بود تا آزاد شد ولی بی سروصدا به کار تجارت و ملکداری پرداخت. پس از مدتی دو بار سر از لاک بیرون کشید و به واسطه‌ی شامه‌ی قوی که داشت، تشخیص داد که قدرت دست کیست. سرانجام سراغ شریف امامی رفت و او را شریک خود ساخت و در کرج به شهرک سازی که مد روز شده بود، پرداختند و از این رهگذر ثروت خود را چند برابر نمودند. ملارد کرج به صورت شهرکی درآمد و زمین‌هائی که به هکتاری یک تومان خریداری شده بود، تا متری ده هزار تومان فروش رفت. روی هم رفته مرد بدی نبود، از خیرات و مبرات کوتاهی نمی‌کرد و واجبات شرعی خود را هم انجام می‌داد.

بهاءالدین کهبد بعد از انقلاب اسلامی بازداشت و به زندان افتاد. پس از چند ماهی که از زندان او گذشت با قرار وثیقه آزاد شد و به اروپا رفت و بازنگشت و در سال ۱۳۶۱ در خارج از کشور درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیا، حاج علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۵ ش در مازندران متولد شد. پدر او طاهر یکی از ثروتمندان و ملاکین درجه اول آن منطقه بود. تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود و دوره‌ی متوسطه را در تهران پایان داد و در ۱۳۰۵ وارد دانشکده‌ی افسری شد و پس از دو سال تحصیل در آن دانشکده با درجه‌ی ستوان دومی در صنف توپخانه فارغ‌التحصیل گردید و مشغول خدمت در تیپ توپخانه شد و چندی بعد به اداره‌ی تسلیحات منتقل گردید و همراه سرهنگ اسمعیل شفائی برای خرید اسلحه مأموریت در اروپا پیدا کرد. در ۱۳۱۷ درجه‌ی سرگردی گرفت و برای طی دانشگاه جنگ به سوئد رفت و دوره‌ی تخصصی توپخانه و همچنین دوره‌ی ستاد و فرماندهی را در آن کشور گذرانید و پس از بازگشت به ایران در رکن دوم ستاد ارتش اشتغال بکار نمود و چندی رئیس دایره تجسس رکن دوم بود. در ۱۳۳۰ درجه‌ی سرتیپی گرفت و چندی ریاست رکن دوم را عهده‌دار شد ولی در ۱۳۳۱ در دوران مصدق بازنشسته شد و در ۱۳۳۲ به خدمت بازگشت و به ریاست اداره‌ی مرزبانی کل کشور منصوب شد و در سال ۱۳۳۵ درجه‌ی سرلشکری گرفت و بجای سرلشکر ولی قرنی که از کار برکنار و تحت تعقیب قرار گرفته بود، رئیس اداره دوم ستاد ارتش شد. کیا مردی تحصیلکرده و

فوق‌العاده باهوش بود، به چند زبان خارجی تکلم می‌کرد و شم اطلاعاتی او بسار قوی بود. در ریاست اداره دوم برنامه‌ی اطلاعاتی وسیعی تنظیم و به مرحله‌ی اجرا درآورد و مبارزه‌ی پنهانی او در آن سمت با تیمور بختیار رئیس ساواک زبانزد خاص و عام بود. کیا در ۱۳۳۹ درجه‌ی سپهبدی گرفت و داعیه‌ی ریاست ستاد را در سر می‌پرورانید که یکباره امریکائی‌ها در شئون ارتش تغییراتی دادند و عده‌ی زیادی از افسران از جمله ارتشبد عبدالله هدایت رئیس ستاد، سپهبد وثوق وزیر جنگ، سپهبد بختیار رئیس ساواک و سپهبد کیا و عده‌ی زیادی از امراء را از کار برکنار و بازنشسته کردند.

در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ دکتر امینی به ریاست دولت انتخاب شد و مجلسین را با فرمان شاه منحل کرد و برنامه‌ی خود را مبارزه با فساد و فاسد اعلام نمود و دست به بازداشت عده‌ای زد که از جمله عده‌ای از امراء ارتش بودند. در این گیرودار سپهبد علی کیا به جرم سوءاستفاده بازداشت گردید. پس از یک سال محاکمه برای او ترتیب دادند. در دادگاه بدوی تبرئه شد و در دادگاه تجدیدنظر دو سال محکومیت یافت ولی سرانجام دیوان عالی کشور حکم صادره را شکست و او را تبرئه نمود. پرونده‌ای که برای کیا تنظیم شده بود بسیار کوچک و مضحک بود. مثلا از بولدوزرهای دولتی استفاده کرده یا قسمتی از زمین‌های بیابان را تصرف نموده و امثال آن، در حقیقت برای گوشمالی او بود.

کیا پس از استخلاص از زندان با ثروت زیادی که داشت به ملکداری و تجارت پرداخت و بزرگترین آپارتمان را که در آن زمان ۱۲ طبقه بود در جاده قدیم شمیران جنب خیابان ملک دائر کرد. در همان ایامی که دکتر اقبال لایحه‌ی از کجا آورده‌ای را به مجلس داد، شاگرد شوفرهای باذوق شرکت واحد که نزدیک این ساختمان می‌رسیدند، با آهنگی خوش می‌گفتند: ایستگاه از کجا آورده‌ای!

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیا، فضل‌الله نورالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ضیاءالدین کیانوری و نوه‌ی شیخ فضل‌الله نوری، در ۱۲۹۶ در تهران متولد شد. وی تحصیلات خود را در تهران، پاریس و آمریکا باتمام رسانید و درجه‌ی فوق لیسانس دریافت کرد و به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و مشاغلی را در ایران و خارج از کشور احراز نمود که اهم آنها عبارتند از: رایزن و معاون نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، ریاست اداره چهارهم وزارت امور خارجه، سرکنسول ایران در استانبول با سمت وزیر مختاری، مدیر کل وزارت امور خارجه، وزیر مختار و بعدا سفیر کبیر در کشور کانادا.

نورالدین کیا مدت‌ها در شورای امنیت نمایندگی ایران را عهده‌دار بود. آخرین سمت وی در وزارت امور خارجه، سفیر کبیری ایران در ژاپن بود. وی به زبان‌های فرانسه و انگلیس تسلط داشت. تحقیقات و نوشتجاتی در رشته‌ی تخصصی خود دارد که در مطبوعات ایران و نشریه‌ی یونسکو به چاپ رسیده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیا، محمدصادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند احمد کیا معروف به مقتدرالدوله، در ۱۲۹۹ در مازندران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در دبستان ادب و ثروت و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان دارالفنون انجام داد و تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی ادبیات فارسی در دانشسرای عالی به پایان رسانید و در ۱۳۲۰ لیسانس گرفته به شغل دبیری پرداخت. پس از اخذ لیسانس بلافاصله در دوره‌ی دکترای زبان و ادبیات فارسی ثبت‌نام نمود و دوره‌ی مزبور را به پایان رسانید و رساله‌ی دکترای خود را با استاد پورداود در زمینه‌ی زبان‌های باستانی مخصوصا زبان پهلوی، با درجه‌ی ممتاز گذرانید و دکتر در ادبیات شناخته شد. این رساله در سال ۱۳۲۵ به تصویب رسید و از همان تاریخ دکتر کیا به دانشیاری زبان و ادبیات باستانی ایران در دانشکده ادبیات اشتغال بکار ورزید و اولین دکترای ادبیات بود که به مقام استادی رسید.

دکتر محمدصادق کیا غیر از زبان‌های باستانی در زمینه‌های خط شناسی و هنرهای ایرانی و فرهنگ عامه تخصص داشت و آنها را تدریس می‌نمود و علاوه بر تدریس در دانشکده ادبیات، در هنرکده هنرهای تزئینی نیز تدریس می‌نمود. وی صاحب تألیفات متعددی در زمینه‌ی تخصصی خود می‌باشد. غیر از مقام استادی دانشگاه، مدتی طولانی معاونت وزارت فرهنگ و هنر را عهده‌دار بود و زمانی نیز به ریاست فرهنگستان ایران منصوب شد. او شاعر هم بود و بسیار نیکو شعر می‌سرود.

دکتر کیا جوانترین فارغ‌التحصیل دکترای ادبیات فارسی بود که به مقام استادی دانشگاه رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیامنش، علیرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علیرضا کیامنش در سال ۱۳۲۳ در شهر اندیمشک متولد شد . دوره ابتدایی را در زادگاهش گذراند. دوره دبیرستان را در ۳ شهر اندیمشک، دزفول و اهواز گذراند اما دیپلمش را از دزفول گرفت. پس از آن به عنوان معلم روزمزد وارد آموزش و پرورش شد و در همان مدرسه ای که خود روزگاری دوره دبستان را در آن خوانده بود. مدتی به سربازی رفت و ۱۸ ماه در سپاه دانش فعالیت کرد. سال ۱۳۴۸ از دانشگاه تربیت معلم لیسانس آموزش ابتدایی گرفت و یک سال در کرمانشاه دبیر سپاه دانش آموزش های معلمی شد. در سال ۱۳۴۹ برای تحصیل در رشته مشاوره و راهنمایی در مقطع فوق لیسانس قبول شد و به دانشگاه تربیت معلم بازگشت وسال ۵۱ موفق به گرفتن مدرک خود شد. اسفندماه ۱۳۵۴ با استفاده از بورس راهی آمریکا شد. زمانی که تنها دفاع از پایان نامه اش باقی مانده بود، بنا به دلایلی مجبور شد به ایران بازگردد. در سال ۱۳۶۰ مجدد به آمریکا برگشت و موفق به اخذ مدرک دکتری رشته روش های تحقیق و ارزشیابی از دانشگاه UCLA آمریکا شد . وی هم اکنون استاد دانشگاه تربیت معلم تهران است. ترجمه جلد دوم کتاب" استدلال آماری در علوم رفتاری "علیرضا کیا منش ، در دوره هفتم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : روشهای تحقیق و ارزشیابی خاطرات کودکی : پدر علیرضا کیامنش کارمند راه آهن بود و از این رو، دوره دبستان را در ایستگاه راه آهن میان اندیمشک و دورود سپری کرده است، چرا که روستای آن ها کنار خط آهن واقع بود و بخشی از کلاس های درس را برای کودکان در اتاق های خالی ایستگاه قطار برپا کرده بودند، تا کلاس ششم را بی دردسر گذراند و پس از آن به دلیل نبودن

امکانات آموزشی کافی در روستا، بچه ها باید به شهر می رفتند و این برای آن ها مسأله ساز می شد. با این همه، مادرش برای ادامه تحصیل به او فشار می آورد و کیامنش به راه روشن خویش ادامه داد و همین امر انگیزه ای در پنج ـ شش خواهر و برادر دیگر او ایجاد کرد که آن ها نیز به هر قیمت درسشان را ادامه دهند.تحصیلات رسمی و حرفه ای : ـ فوق دیپلم راهنمایی تعلیماتی مدارس از دانشگاه سپاهیان انقلاب (مامازن) ـ کارشناسی رشته آموزش ابتدایی (دانشگاه تربیت معلم) سال ۱۳۴۸ ـ کارشناسی ارشد رشته مشاوره و راهنمایی (دانشگاه تربیت معلم) سال ۱۳۵۱ ـ فوق لیسانس رشته روش های تحقیق و ارزشیابی از دانشگاه UCLA آمریکا ـ دکترای رشته روش های تحقیق و ارزشیابی از UCLA آمریکا سال ۱۳۶۰ ـ دیپلم تخصصی تحقیق و ارزشیابی برنامه های درسی آموزش جمعیت از دانشگاه ویلز، کاردیف، (انگلستان) خاطرات و وقایع تحصیل : از خاطراتی که علیرضا کیامنش از آن دوران به آن اشاره میکند واقعه طبس در سال ۱۳۵۴ است که منجر به طولانی شدن تحصیلات دکتری دکتر کیامنش شد به طوریکه برای دفاعیه پایان نامه اش نتوانست به آمریکا سفر کند و این کار تا سال ۱۳۶۰ به طول انجامید. یکی از دلایل مهمی که سبب شد دکتر کیامنش از رشته مشاوره به رشته تحقیقات آموزشی روی بیاورد، نقش مؤثر و تعیین کننده ای بود که یکی از استادانش در خارج از کشور به نام دکتر شیبرسون در تغییر سرنوشت او ایفا کرد: «من را به عنوان کمک استاد انتخاب کرده بودند و باید در تاریخ معینی خودم را به استادی معرفی و کارم را آغاز می کردم و برای آن ماهانه ۷۰۰ دلار حقوق می گرفتم. این در زمانی بود که کل بورس من ۴۵۰ دلار بود و ۷۰۰ دلار اضافه گرفتن یعنی دوبرابرشدن حقوق! فکر می کردم من یک دانشجوی خارجی و با مشکلات فراوان زبان، آیا واقعاً می توانم کمک استاد باشم؟ آن هم با دانشجوهای رشته دکتری و فوق لیسانس. چون آنجا اصلاً لیسانس نداشتیم. دانشجویان دکتری سؤالاتشان را از من می پرسیدند و اگر من قادر به حل آن ها نبودم، از استاد می پرسیدم و می گفتم. این موضوع از نظر شغلی برایم افتخار بود و از نظر مالی ارزشمند. ولی هر طور حساب می کردم، می دیدم توانش را ندارم. رفتم پیش دکتر شیبرسون و گفتم چرا مرا انتخاب کردید؟ گفت لابد حس کردم توانایی هایی داری که می توانی این کار را انجام بدهی و بعد از برخی درس هایم و نمره هایم سؤال کرد و گفت هر کس این در س ها را گرفته باشد از نظر دانشگاه آدمی است که توانایی انجام این کار را دارد و شما هم به این دلیل انتخاب شده ای و یکی از کسانی هم که تو را انتخاب کرد خودم بودم. گفتم من نمی توانم این کار را بکنم. دکتر شیبرسون گفت: «از نظر ما کسی که این درس ها را بگیرد و قبول شود، باید این توانایی ها را داشته باشد. اگر تو می گویی من این درس ها را گرفتم ولی این توانایی ها را ندارم فقط می توانم بگویم ما در نمره دادن به تو اشتباه کرده ایم! لذا شما باید از این دانشگاه تشریف ببرید.» گفتم خب شاید من نتوانم. گفت شما احتمالاً اعتماد به نفس نداری. یا می روی اعتماد به نفست را پیدا می کنی یا از فردا جایت در این دانشگاه نیست. من چند روزی نگران بودم تا این که دکتر شیبرسون گفت چرا معطل می کنی و جواب نمی دهی؟ و دستم را گرفت و برد پیش همان استادی که قرار بود من کمکش باشم و گفت: «ایشان کمک شماست و از همین امروز کارش را شروع می کند. او اعتماد به نفس ندارد. اولین روزی که حس کردی نمی تواند خبرم کن.» پس از آن دیدم واقعاً هیچ وقت مشکلی نداشتم و خیلی خوب از عهده کار برآمدم. ۳ـ۲ سال پیش دکتر شیبرسون را در برلین دیدم. به من گفت ظاهراً دیگر مشکل اعتماد به نفس نداری، من هنوز یادم است که آمدی و گفتی من نمی توانم. اما حالا ـ احساس می کنم خیلی کارها می توانی انجام بدهی. هر چند که همان زمان هم خیلی کارها می توانستی انجام بدهی! فعالیتهای ضمن تحصیل : علیرضا کیامنش بعد گرفتن دیپلم متوسطه مدتی بعد به سربازی رفت و ۱۸ ماه در سپاه دانش در روستاهای دزفول و کهگیلویه و بویراحمد فعالیت کرد. با اتمام خدمت سربازی، جذب آموزش و پرورش شد و در دزفول برای دبیری استخدام شد و در شوش به تدریس پرداخت. در بهمن ۱۳۴۳ به دانشگاه تربیت معلم رفت و یک دوره دوساله راهنمای تعلیماتی را گذراند. پس از آن، دوباره به دزفول بازگشت و مدت یک سال در روستاهای دزفول، شوش، هفت تپه، اندیمشک و ... در مقام مسئول راهنمای تعلیماتی روستاها به انجام وظیفه پرداخت و با دوچرخه و موتور از این روستا به آن روستا و از این معلم

به آن معلم سرکشی کرد. سال ۱۳۴۸ از دانشگاه تربیت معلم لیسانس آموزش ابتدایی گرفت و یک سال در کرمانشاه دبیر سپاه دانش آموزش های معلمی شد. با اتمام این دوره توسط آموزش و پرورش به اصفهان فرستاده شد. آن زمان کارخانه ذوب آهن به تازگی در حال شکل گیری بود و آهسته آهسته اصفهان به شهری صنعتی تبدیل می شد. آنجا یک طرح سوادآموزی تابعه یونسکو برپا بود که کیامنش نیز برای آموزش کارگران بی سواد تلاش می کرد. در مردادماه ۱۳۴۹، به سوسنگرد منتقل شد و یک ماه مسئولیت مدارس روستایی این محل را به دوش کشید اما همان سال برای تحصیل در رشته مشاوره و راهنمایی در مقطع فوق لیسانس قبول شد و به دانشگاه تربیت معلم بازگشت وسال ۵۱ موفق به گرفتن مدرک خود شد و با همین مدرک به دزفول رفت و در هیبت مشاور و راهنمای مدارس دوره راهنمایی دزفول شروع به کار کرد. ضمن این که مرکز مشاوره ای هم راه اندازی و خود را به عنوان سرپرست مرکز معرفی کرد. ۳ سال در دزفول به فعالیت پرداخت. مدت کوتاهی نیز در دانشسرای مقدماتی به صورت پاره وقت با آموزش و پرورش دزفول همکاری کرد. در چنین شرایطی در حالی که دریافت بورس تحصیلی و ادامه تحصیل میان جوان های آن روزگار به نوعی مد شده بود و از طرفی دانشگاه تربیت معلم در تلاش برای تربیت نیرو بود، دکتر کیامنش در چند بورس تحصیلی پذیرفته شد از جمله بورس دانشگاه زاهدان و دانشگاه تربیت معلم. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : ـ رئیس دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تربیت معلم تهران ـ عضو انجمن روانشناسی ایران ـ عضو انجمن ارزشیابی آموزشی ایران ـ مؤسس و عضو انجمن ایرانی تعلیم و تربیت ـ عضو سابق انجمن تحقیقات تربیتی آمریکا به مدت ۱۰ سال ـ عضو سابق انجمن بین المللی ارزشیابی پیشرفت تحصیلی به مدت ۹ سال ـ مؤسس و عضو انجمن تحقیقات آموزشی ـ مدیر گروه مشاوره دانشگاه تربیت معلم تهران ـ عضو کمیته ملی تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) در ایران ـ مشاور تحقیقاتی وزارت آموزش وپرورش در یک دوره ـ عضو کمیسیون روانشناسی و علوم تربیتی، حقوق، علوم سیاسی و اجتماعی (شورای پژوهش های علمی کشور) ـ سرپرست مرکز تحقیقات آموزشی و دبیر شورای تحقیقات وزارت آموزش و پرورش ـ عضو شورای تغییر نظام آموزش و پرورش با تأیید شورای عالی انقلاب فرهنگی فعالیتهای آموزشی : علیرضا کیامنش تاکنون با دانشگاه های بسیاری در سطح تهران و ایران همکاری های علمی ـ آموزشی داشته و در دانشگاه های تربیت مدرس، الزهرا (س)، شهید بهشتی، دانشگاه تهران، علامه طباطبایی و اغلب دانشگاه هایی که به نحوی دانشکده های علوم تربیتی و روانشناسی دارند، تدریس کرده است و این همکاری ها همچنان ادامه دارد. وی هم اکنون استاد دانشگاه تربیت معلم تهران است.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : ـ مؤسس و عضو انجمن ایرانی تعلیم و تربیت ـ مؤسس و عضو انجمن تحقیقات آموزشی سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : در مورد علیرضا کیامنش باید گفت او همیشه مسئولیتی را برعهده داشته و حتی گاهی چند پست را با هم انجام می داده و در همه موفق و شایسته عمل کرده است. محض نمونه مدتی مدیر گروه تکنولوژی دانشگاه تربیت معلم بوده است، همچنین مسئول مؤسسه تحقیقات تربیتی دانشگاه در نخستین سال های دهه ۷۰، برای یک فرصت مطالعاتی یک ساله به دانشگاه سانتاباربارا در آمریکا می رود و پس از اقامتی هشت ماهه در حالی که هنوز باید برای اتمام کارش چند ماه دیگر بماند، از او درخواست می شود به ایران بیاید و مسئولیت هایی را بپذیرد و او با میل و علاقه به ایران برگشته، همکاری های نزدیکی را با آموزش و پرورش آغاز می کند. مرکز تحقیقات آموزش و پرورش را اداره می کند. وی در کسوت دبیر شورای تحقیقات این سازمان قرار می گیرد و طرح های تحقیقاتی مختلفی را با سازمان اجرا می کند. از مهم ترین آن ها می توان به حضور در شورای تغییر نظام آموزشی اشاره کرد که ارزشیاب این برنامه هم بوده است و در سال های اول تا سوم، ارزشیابی جامعی از نظام جدید آموزشی متوسطه را انجام می دهد. در سال ۱۳۷۵، هماهنگی سومین طرح «مطالعه بین المللی ریاضی و علوم» (TIMSS۹۹) را به عهده می گیرد. اگرچه پیشتر مسئولیت نخستین دوره آن در سال ۹۵میلادی و دومین دوره اش نیز بر عهده کیامنش بوده است. در سال ۷۲، از مرتبه استادیاری به دانشیاری تغییر وضعیت می دهد و تا سال ۷۹ ارتباط خود را جسته گریخته با آموزش و پرورش حفظ می کند ازجمله در زمان وزارت دکتر نجفی. اما از

این سال به بعد ارتباط رسمی او با سازمان کم و کمتر شد و اگر هم ارتباطی بود در زمینه کارهای پژوهشی بوده است. دیگر فعالیتها : ـ مدیر طرح سنجش صلاحیت های پایه: ارزشیابی درون داده ها و برون داده های آموزشی در ایران پایه پنجم ابتدایی (ABC)، صندوق کودکان ملل متحد (UNICEF) و پژوهشکده تعلیم و تربیت ـ مدیر طرح ارزشیابی از طرح آموزش دختران روستایی شاغل (UNICEF) ـ عضو هیأت تحریریه نشریات علمی ـ پژوهشی اندیشه های نوین تربیتی (دانشگاه الزهرا)، فصلنامه تعلیم و تربیت (دانشگاه علامه طباطبایی)، مجله علوم تربیتی و روانشناسی (دانشگاه شهید چمران اهواز)، دو فصلنامه روانشناسی معاصر و .... ـ مدیر مسئول نشریه «پژوهش نامه آموزشی» و سردبیر نشریه فصلنامه تعلیم و تربیت آرا و گرایشهای خاص : علیرضا کیامنش بارها با ارائه تحقیقات و پژوهش ها و اجرای پروژه های تربیتی ـ آموزشی، علاقه مندی و توانایی هایش را در این عرصه به منصه ظهور گذارده است، اگرچه درخصوص عدم بهره گیری از این برنامه ها و مشکلات موجود بر سر راه، بر شیوه عملکرد حوزه علوم تربیتی انتقادهایی دارد و کاستی هایی را بیان می دارد: «ما در هر حوزه ای از جمله علوم تربیتی مشکل داریم. شاید یکی از دلایل مشکلاتمان این است که جامعه ما جامعه ای علمی نیست. وقتی جامعه علمی نباشد، بالطبع نمی توانیم با مسائل علمی برخورد کنیم. بنابراین، راه حل علمی نمی یابیم و مسائل روی هم انباشته می شوند. ما دنیایی داریم به نام جامعه که قوانین خاص خودش را دارد و در این جامعه بزرگ بخشی به نام آموزش و پرورش داریم که ۱۸ـ۱۷ میلیون نفر را دربردارد. یک جامعه کوچکتر هم داریم که جامعه دانشگاهی ماست و در دل آن زیرمجموعه ای به نام علوم تربیتی و روانشناسی است که انتظار می رود این بخش، مقداری راهگشا و هدایت کننده آن جامعه بزرگ یعنی آموزش و پرورش باشد و همچنین جامعه بزرگ تری به عنوان کشور که از نظر مسائل رفتاری و روحی و روانی موجود در جامعه دچار اشکال است. در مجموع، چه از نظر تعداد، چه از نظر حجم کار و چه از نظر توانمندی ها، واقعاً توانایی انجام کار را نداریم و جالب است که نتوانیم با هم ارتباط نیز برقرار کنیم. مثلاً آموزش و پرورش در زمینه هایی از ما خیلی جلوتر است، اما در بخش هایی هم ما احساس می کنیم چیزهایی داریم که آنها ندارند ولی نه فرصت می شود از تجارب آنها استفاده کنیم و نه فرصتی که ما برویم در آزمایشگاه های آنها و نظریه هایمان را تبدیل به عمل کنیم.» جوائز و نشانها : ترجمه جلد دوم کتاب" استدلال آماری در علوم رفتاری "علیرضا کیا منش ، در دوره هفتم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد.چگونگی عرضه آثار : علیرضا کیامنش مؤلف ۸ عنوان کتاب و مترجم بیش از ۱۰ جلد کتاب با عناوینی چون: استدلال آماری در علوم رفتاری، ارزشیابی آموزشی و ... آثار : ارزشیابی آموزشی ویژگی اثر : مقام بهترین کتاب تحقیقی سال را به دست آورد–تألیف ریچارد ام ولف۲ استدلال آماری در علوم رفتاری ویژگی اثر : ترجمه ۱۳۶۷،جلد دوم این کتاب در دوره هفتم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی و برگزیده شده است.آشنایی با کتاب:«استدلال آماری در علوم رفتاری»: متن اصلی کتاب (۱۹۸۱) به زبان انگلیسی در شش بخش تنظیم شده است. ویژگیهای اثر حاضر با توجه به کمبود منابع در زمینهٔ روشهای استنباط آماری به فارسی این است که با کاربرد اصول آموزش و یادگیری جهت تهیهٔ مطالب و با ارائهٔ مثالها، نمودارها و دستورالعملهای متعدد، درک مطالب پیچیدهٔ آماری را برای خواننده آسان می‌سازد. مترجم در این مجلد، سه بخش از اثر اصلی را ترجمه کرده و جهت رفع برخی محدودیتهای کتاب در زمینهٔ روش تحلیل داده‌ها در نمونه‌های با حجم نامساوی و نیز تحلیل واریانس یک متغیری در طرحهای بلوکی تصادفی و نیز طرحهای کاملاً تصادفی، با استفاده از منابع مختلف به تدوین سه بخش دیگر با عنوان ضمیمه اقدام کرده است ۳ سنجش و اندازه گیری ویژگی اثر : مجموعه کتاب ها، ۱۳۸۴، این مجموعه کتاب ها از جانب آموزش و پرورش به عنوان کتاب های برتر کمک آموزشی برگزیده شد.

کیان، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۵ ش)، نویسنده و استاد دانشگاه. در شهرضا به دنیا آمد. وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه، از مدرسه عالی علوم سیاسی دیپلم گرفت. سپس به پاریس رفت و از دانشکده‌ی حقوق آنجا موفق به دریافت لیسانس و دکترای دولتی در رشته‌ی حقوق و اقتصاد گردید. وی به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و عربی تسلط داشت. از آثارش: «تاریخ پول ایران»، به زبان فرانسه؛ «اصول علم مالیه»؛ «تجارت بین‌المللی»؛ «سیاستهای بازرگانی».[۱]

فرزند مرحوم محمد قاسم‌کیان از مالکین عمده قمشه، در ۱۲۸۵ ش تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران باتمام رسانید و سپس وارد مدرسه عالی علوم سیاسی شد و در آن رشته لیسانس گرفت و در سال ۱۳۰۷ برای ادامه تحصیلات به فرانسه رفت و دوره‌ی لیسانس و دکترای دولتی حقوق پاریس را گذرانید و پس از اخذ درجه‌ی دکترا به ایران بازگشت و وارد خدمات بانکی شد و در بانک ملی به معاونت اداره آمار و مطالعات اقتصادی منصوب گردید و اولین کار وی نشریه‌ی بانک ملی به زبان فارسی و فرانسه بود و بعد به ریاست اداره‌ی مزبور انتخاب گردید.

دکتر کیان در سال ۱۳۱۴ به سمت دانشیار در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد تعیین و به تدریس پرداخت. او در سال ۱۳۲۱ به مقام استادی ارتقاء یافت و هم زمان با مشاغل فرهنگی مقاماتی را در نیز در سطح کشور طی نمود. در ۱۳۱۸ مدیر کل گمرک ایران شد و در سال ۱۳۲۰ عضویت هیئت مدیره بانک کشاورزی را عهده‌دار گردید و یک سال بعد مدیر کل انحصار تریاک ایران شد.

دکتر غلامرضا کیان در ۱۳۲۲ در دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی از قمشه به وکالت مجلس انتخاب گردید و در دوره‌های شانزدهم و هفدهم همین سمت را پیدا کرد.

از دیگر مشاغل وی می‌توان مقامات زیر را نام برد: عضو هیئت عالی تنظیم برنامه‌ی هفت ساله، معاون وزارت اقتصاد ملی، عضو هیئت مدیره شرکت بیمه، مدیر عامل سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران، معاون پارلمانی نخست‌وزیر.

دکتر غلامرضا کیان دارای تألیفات متعددی است، از جمله اصول علم آمار، محاسبات عمومی، اصول علم مالیه، سیاستهای بازرگانی و تجارت بین‌المللی که غالب این کتب در دانشکده حقوق تدریس می‌شد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] چهره‌های آشنا (۴۹۱ -۴۹۰)، روز شما تاریخ (۲۶۹، ۱۱۸/ ۲).

کیانپور، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۶ در اصفهان تولد یافت و از دبیرستان دارائی تهران دیپلم گرفت و به استخدام در وزارت دارائی درآمد. ضمنا تحصیلات خود را ادامه داد و درجه لیسانس در حقوق قضائی و دکترا در علم اقتصاد بدست آورد. از وزارت دارائی به دادگستری منتقل شد. چند سالی مشاغل قضائی کوچک از قبیل عضو علی‌البدل و دادیاری داشت. چون عدلیه را محل مناسبی برای رشد مادی و معنوی خود ندید، به سازمان برنامه منتقل شد و خود را داخل کارهای مالی کرد. ترقیاتش خیلی سریع انجام گرفت. ظرف چند سال مدیر

مالی سازمان برنامه شـد. از طرف وزیر و مدیر عامل وقت سازمان، حق امضاء و تصـمیم یافت. بدیهی است در این سـمت دوسـتانی برای خود ذخیره نمود، مخصوصـا چنـد مقـاطعه کـار و ثروتمنـد از حامیـان او شدنـد. در ۱۳۴۱ به معـاونت وزارت اقتصـاد در امور گمرکی رسـید، چند سالی در آن پست بود، سر و صدائی بلند شد، او را برکنار ساختند و گمرک از وزارت اقتصاد منتزع و ضمیمه وزارت دارائی گردید. کیانپور پس از چندی به ریاست هیئت مدیره سازمان امور اداری منصوب شد، بعد اسـتاندار آذربایجان غربی گردیـد، از آنجـا به اسـتانداری اصـفهان رفت و بالاـخره وزیر اطلاعـات شـد. وقتی مـأموریت او در وزارت اطلاعات پایان یافت، به عدلیه فرسـتادندش و وزیر دادگستری ایران شد. در وزارتخانه‌ای که هنوز همدوره‌های او دادسـتان و رئیس دادگاه‌های درجه ۲ و ۳ بودند، خیلی از قضاوت دیوان عالی کشور متجاوز از سن وزیر، سابقه‌ی قضائی داشتند. کیانپور به بنیاد دادگستری لطماتی وارد کرد و تعـداد زیادی از قضات در زمان او اسـتعفا کردنـد و یا بازنشسـته شدند که تعداد آنها از چهارصد نفر تجاوز می‌کرد. قوانین بدون مطـالعه‌ای گذرانیـد، اختیارات دادگاه‌های بخش را به شورای داوری که واجـد صـلاحیت نبود تفویض نمود، محاکمات غیابی را به دادگستری ایران راه داد و به شخصـیت قضات لطمه زد. البته بعضـی از قضات نیز در این امر مهم همکاری داشـتند مانند ناصر یگانه رئیس دیوان عالی کشور و احمد فلاح رسـتگار دادستان کل که به اتفاق وزیر به بازدید دادگاه‌ها به شهرستان‌ها رهسپار می‌شدند و وزیر آنهـا را هنگـام بازدیـد، پست سـر خود قرار می‌داد و بـدین ترتیب قوه‌ی قضـائیه را از حـالت اصـلی خـارج ساخت. در وزارت اطلاعـات بـه لغـو امتیـاز مجلاـت و روزنامه‌هـا دست زد و قریب یکصـد روزنـامه و مجله در زمـان او تعطیـل شـد. هتل‌هـای وزارت اطلاعات را به ثمن بخس به صاحبان قدرت به اجاره واگذار نمود. پرونده‌سازی در وزارت دادگستری به اوج اعلی رسید. در اواخر دارای زندگی مرفهی شده بود. در ۱۳۵۸ به جوخه‌ی آتش سپرده شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیانوری، ضیاءالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند شیخ فضل‌الله نوری، در ۱۲۶۰ در تهران متولد شد. مقدمات فارسـی و عربی را نزد معلمین خصوصـی فرا گرفت و وارد حوزه علمیه تهران شد و دوره سـطح و قسـمتی از دروس خارج را در تهران گذرانید و برای ادامه تحصـیل به نجف رفت و محضـر اساتید درجه اول آن روز را درک نمود و درجه اجتهـاد گرفت و شـغل قضاوت را برای خود انتخاب کرد. کیانوری در دادگستری مقامات مهمی را احراز کرد و از قضـات بسـیار فاضل و اندیشـمند دادگستری بود. چنـدی ریاست کل استیناف خراسان را برعهـده داشت و زمانی به ریاست کل دادگاه‌های دیوان کیفر کارکنان دولت منصوب گردید. از دیگر مشاغل وی مسـتشاری دیوان عالی تمیز اسـت که سالیانی چند در آن جا انجام وظیفه کرد. در دوره‌ی هفتم نماینده‌ی مجلس شورای ملی از تهران شد.

مرحوم ضیاءالدین کیانوری در تدوین قوانین دادگستری با داور همکاری صمیمانه‌ای داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیانوش

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

برادر فریدون، طبق بندهشن فصل ۳۱ بند ۸، که فردوسی نام او را «کیانوش» به جای کتایون آورده.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

کی‌قباد

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام او در اوستا کویکوات Kavi Kavata آمده و در پهلوی کی‌کوات و در پارسی کی‌قباد می‌باشد. در دینکرد آمده که فرکیانی از گرشاسب به کی‌قباد رسید و او کیان‌نیاك یعنی جد کیانیان است. در اوستا او از اعقاب منوچهر شمرده شده است در بندهشن آمده کی‌کوات کودکی خرد بود که او را در صندوقی نهاده بر آب افکندند و او از سرما می‌لرزید. زاب او را دید و از آب بیرون کشید و به پسری پذیرفت و وی را کوات نامید در روایات مذهبی پدر کی‌قباد معین نیست ولی در روایات ملی که مورد استفاده‌ی مورخان اسلامی بوده نسبت او چنین آمده است: کی‌قباد پسر رگ پسر نوتران یا نوترگان پسر منوش پسر نوتر (نوذر). در شاهنامه آمده که چون تخت شاهی از گرشاسب خالی ماند زال نام و نشان کی‌قباد را که از تخمه‌ی فریدون بود از موبدان بپرسید، پس رستم را نزد او به البرز کوه فرستاد و وی کی‌قباد را بیاورد و بر تخت شاهی ایران نشانید. فردوسی از قول رستم گوید:

قباد گزین را زالبرز کوه

من آورده‌ام در میان گروه

چون کی‌قباد به شاهی ایران رسید به جنگ افراسیاب شتافت وی تاب مقاومت نیاورد از پشنگ پدر خود درخواست که تقاضای صلح با ایرانیان کند و قرار شد که جیحون مرز ایران و توران باشد.

کی‌قباد پس از آن به پارس روی نهاد و استخر را به پایتختی برگزید و بسی شهر و آبادی ساخت و آنگاه گرد جهان بگشت و باز به پارس آمد و بر اینگونه صد سال پادشاهی کرد کی‌قباد را چهار پسر بود از این قرار کوی اوسن Kavi Ussan یا کیکاووس، کوی ارشن Kavi Arshan یا کی‌آرشن، کوی پیسینا Pissina یا کی‌پیشین، کوی بیارشن Byarshan یا کی‌آرمین.

برخی سلطنت کی‌قباد را از آن لحاظ که در پارس مسکن داشته و نیز از وی نامهای پسرهایش با دوره‌ی سلطنت اجداد کورش کبیر تطبیق کرده‌اند و کمبوجیه را با کاووس و کورش را با کی‌آرش و چایش‌پیش را با کی‌پشین و آریارامنه را با کی‌ارمین مطابق دانسته‌اند.

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

کیقبادی، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ متولد شد. بعد از انجام تحصیلات متوسطه دانشکده حقوق تهران را در رشته‌ی اقتصاد پایان برد، سپس در آمریکا فوق لیسانس اقتصاد و دکترای علوم اداری گرفت و به استای دانشکده علوم اداری برگزیده شد. چندی نیز ریاست آن دانشکده را

عهده‌دار گردید. کیقبادی همزمان با تدریس در دانشگاه، مشاغلی هم در سازمان دولتی عهده‌دار شد. چندی معاونت مالی راه آهن دولتی را داشت، زمانی به معاونت ذوب فلزات و ذب آهن منصوب گردید. معاونت وزارت صنایع و معادن از دیگر مشاغل اوست. دکتر پرویز کیقبادی مردی دانشمند، صریح‌اللهجه، بی‌آزار، ملایم و اهل تحقیق و تتبع بود. در زمان ریاست دانشکده علوم اداری در جلب اساتید فاضل و مطلع تلاش بسیار نمود. زمانی هم معاون اداره کل هواپیمائی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیکاووس

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در اوستا کوی اوسن Kavi uson یا کوی اوسذن Kavi usathan آمده که به قول یوستی در کتاب نامهای ایرانی به معنی آرزومند است این نام در پهلوی به کیوس و به فارسی به کیکاووس تبدیل یافته است. در دینکرد آمده که کیوس از سه برادر دیگر خود به سال، بزرگتر بود و بر هفت کشور و دیوان و آدمیان سلطنت مطلق یافت و بر البرز کوه هفت کاخ بساخت: یکی از زر، دو از سیم، دو از پولاد، دو از آبگینه. و هر که از ضعف پیری در رنج بود چون بدان کاخها می‌رفت به جوانی بازمی‌گشت و پانزده ساله می‌شد. از تفسیر پهلوی و ندیدات چنین برمی‌آید که جم و کاوس هر دو جاودانی آفریده شده بودند ولی بر اثر خطاهای خود فناپذیر شدند. بنا به کتب پهلوی از خبطهای کاوس آن بود که بر آن شد که بر آسمان و جایگاه امشاسپندان دست یابد و چون به آسمان رفت سرنگون بیفتاد. دیگر آنکه اوشنر Oshnar دانا وزیر نیکوکار خود را بکشت و دیگر از تباهکاریهای او کشتن گاوی است که حافظ مرز ایران و توران بود. هرمزد آن گاو را برای آن آفریده بود که هرگاه جنگی میان ایرانیان و تورانیان در گیرد او اسم خویش بر مرز واقعی ایران و توران بکوبد و جنگ را از میان ببرد. در بندهشن آمده که سلطنت کاوس ۱۵۰ سال بود وی با سمبران شاه (شاهها ماوران) یعنی یمن جنگید و در آنجا به بند افتاد و دیوی بود زنگیاپ نام که زهر به چشم داشت و از کشور تازیکان آمده بود تا بر ایرانشهر پادشاهی کند و هر که را به دیده می‌نگریست هلاک می‌ساخت. ایرانیان افراسیاب را به کشور خود خواندند و او زنگیاپ را بکشت و پادشاه ایرانشهر شد و ایران را ویران کرد تا روتست تخمک (رستم) از سیستان لشکر بیاراست و سمبران شاه را بگرفت و کیوس و دیگر ایرانیان را از بند بگشاد و با افراسیاب نزدیک سپاهان کارزار کرد و او را به ترکستان براند. بنا به شاهنامه پس از کی‌قباد پسرش کیکاوس به تخت نشست نخست آهنگ گشادن مازندران کرد و ارژنگ، شاه مازندران از دیو سپید درخواست کمک کرد و او به جادویی، کاوس و لشکریانش را کور کرد و به بند افکند. این خبر به زال رسید و او رستم را به مازندران گسیل کرد رستم دیو سپید را بکشت و جگر او را بر چشم ایرانیان کشید و همگان را بینا ساخت. کیکاووس مازندران را به اشارت رستم به اولاد سپرد و به ایران بازگشت.

پس از چندی به توران و چین و مکران رفت و پادشاهان این نواحی فرمانبردار او شدند سپس به بربر لشکر برد شاه بربر بیاری پادشاه مصر و شاه هاماوران (حمیر و یمن) با او به جنگ برخاست و آنان شکست یافتند آنگاه کاوس سودابه دخت شاه هاماوران را به زنی خواست شاه هاماوران به حیله کاوس را با جمله ایرانیان همراه او به بند افکند و چون این خبر شایع شد اعراب به ایران تاختند. افراسیاب با تازیان جنگ کرد و ایشان را از ایران بیرون راند و خود بر این کشور پادشاهی یافت. پس رستم به هاماوران رفت و کاوس را رهایی بخشید و با سودابه دخت پادشاه هاماوران و پهلوانانی چون گیوو گودزر و طوس به ایران بازگشتند سپس رستم افراسیاب را از ایران براند. کاوس کاخی بلند در البرز کوه برافراشت و پس از چندی به فریب دیوان به آسمان رفت و

سرنگون در بیشه‌یی نزدیک چین به زمین افتاد کاوس تا آن زمان که کی‌خسرو افراسیاب را کشت زنده بود.

وی ۱۶۰ سال پادشاهی کرد و چون در پایان عمر فر کیانی از او جدا شده بود افراسیاب به ایران تاخت و بیدادها کرد و هفت سال باران از ایرانشهر ببرید. کاوس مردی تندخو و خودکامه و حق ناشناس بود اما در قدرت و شوکت همانند جمشید بود و پهلوانی بی‌نظیر چون رستم داشت از کاوس غیر از سیاوش پسری دیگر به نام فریبرز مانده بود.

در کتاب ریگ‌ودا نام کاوس اوسنه کاویا Ussana Kavya آمده؟، بایستی که شهرت و قدرت کاوس در نواحی شرقی ایران باعث پراکنده شدن نام او در دره‌ی سند گردیده وی در زمره‌ی پهلوانان و دایی درآمده باشد در سیرالملوک‌ها آمده که کاوس در بلخ سکونت داشت بعضی کیکاوس داستانی را از نظر بوالهوسی و خودرایی و لشکرکشی وی به مصر و بربر و سومالی با کمبوجیه پسر کورش تطبیق کرده‌اند و آن دو شخصیت را یکی دانسته‌اند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

کیکاووسی، روح‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرلشکر حبیب‌الله جهانبانی (سردار منتخب)، در ۱۲۷۵ متولد شد. طبق سیره خانوادگی به خدمت نظام درآمد و در جوانی به درجه‌ی سرهنگی رسید و در مخاصمات داخلی شرکت داشت. مخصوصا در ۱۳۰۱ در نبرد با سمیتقو یاغی کرد از خود رشادت نشان داد و مورد توجه قرار گرفت. در همین جنگ بود که حسن شنوائی خود را از دست داد. در ۱۳۱۷ سرلشکر امان‌الله جهانبانی پسر عموی او مورد تعقیب رضاشاه قرار گرفت و از ارتش اخراج شد و به زندان قصر قجر انتقال یافت. از همان تاریخ دستور داده شد که تمام جهانبانی‌ها از ارتش اخراج شوند. روح‌الله میرزا پسر عموی جهانبانی که درجه‌ی سرتیپی داشت و نام خانوادگی او جهانبانی بود، فورا تغییر نام داد و کیکاووسی را برای خود انتخاب کرد و از آن تاریخ معروف به کیکاووسی شد. در شهریور ۱۳۲۰ به جای سرلشکر کریم بوذرجمهری فرمانده لشکر اول شد، چند ماهی در آن سمت بود که به فرماندهی لشکر کرمان و مکران برگزیده شد و استانداری کرمان هم چندی در ید قدرت او بود. مدتی هم رئیس مهمات ارتش شد و در ۱۳۲۳ هم درجه‌ی سرلشکری گرفت. در ادوار هیجدهم و نوزدهم از زاهدان به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد. وفات او در ۶۰ سالگی اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیوان داریان، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده' گردان عملیاتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی«سیستان وبلوچستان»

شهید «مرتضی کیوان داریان» در سال ۱۳۳۸ در« اصفهان» در یک خانواده مذهبی متولد شد . او از همان دوران کودکی به فرا گرفتن قرآن مجید پرداخت .دوران ابتدایی را در مدرسه جلالیه به اتمام رساند و پس از وارد شدن به مقاطع بالاتر به اقتضای

روحیات مذهبی که داشت با اشخاص سر شناس مذهبی و سیاسی منطقه ارتباط بر قرار کرد .شهید «مرتضی» از همان سا لها و پس از ارتباط با بزرگانی چون« آیت الله طاهری» به همراه سایر همرزمانش مانند « محمد اژه ای» و شهید« اکبر اژه ای» فعالیتهای انقلابی خود را آغاز نمود .پایگاه مبارزاتی این مجاهدان راه حق در آن سالها مسجد «حجت»در «اصفهان» بود .

دوران دانشجویی او مصادف با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی بود و او پس از انقلاب به فرمان امام خمینی (ره)به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ملحق گردید .در ابتدا به منظور کمک به رزمندگان فلسطین در مقابله با رژیم صهیونیستی برای سه ماه به« لبنان »رفت و در مراجعت بلافاصله به منطقه نا آرام« سیستان و بلوچستان» عازم شد .

این منطقه با توجه به موقعیت مکانی و مجاورت آن با دو کشور «پاکستان» و« افغانستان »از یک سو و بافت اجتماعی و مذهبی خاص آن، از دشوارترین مناطق جهت خدمت به شمار می رفت .انتخاب این استان نشان از روحیه والای وی جهت خدمت صادقانه به نظام است .در استان« سیستان و بلوچستان» ضمن آنکه به عنوان فرمانده عملیاتی خدمت می نمود ،معلم قرآن نیز بود .در بسیاری از مواقع زمزمه آیاتی از کلام الله مجید ازاطاق ودفترکارش شنیده می شد.

بر همگان واضح و آشکار بود که هدف او تزکیه نفس خود در هر حال و دعوت دیگران به قرآن است .

نحوه بر خورد او با افراد به گونه ای بود که هر حال همه مبهوت و مجذوب او می شدند .اگر فردی به هر دلیل رفتار تند و نا پسندی با او می داشت با رفتار بزرگ منشانه و با نوعی متانت و صبر و طمانینه پاسخ او را می داد که شخص را شرمنده خود می ساخت .

عبادت روزانه او به هیچ عنوان ترک نمی شد یا به تاخیر نمی افتاد .کسانی که به او نزدیکتر بودند هرگز ندیدند که شبی را بدون نما ز شب به صبح برساند .پیوستن به لقا الله آرزوی بزرگ او بود .روزی نمی گذاشت که از شهادت یاد نکرده باشد .هر گاه که از شهادت سخن می گفت چنان چهره اش دیدنی می شد که نمی توان آن را توصیف کرد .شاید بیشتر از اشتیاق جوانی که به حجله می رود و شاید فزونتر از کودکی که به آغوش مادر پناه می برد .

در شجاعت کم نظیر بود .گویی واژه ترس در قاموس او معنا نداشت .بی پروایی او همواره با فکر و تعمق همراه بود .لحظه ای نمی گذشت که یا در حال شناسایی دشمن نباشد و یا در حال برسی راههای گوناگون حمله .در همه ی حمله ها داوطلب برای یورش به دشمن بود .شجاعت او قوت قلب بزرگی برای همه به شمار می رفت .

در ماههای اول جنگ که نبود امکانات برای همه نگرانی ایجاد کرده بود و دشمن بی مهابا پیش می آمد ،وجود این گونه افراد دلیر و شجاع که با طما نینه خاصی نیز رفتار می کردند ،آرامشی توام با اطمینان به دیگران منتقل می کرد .

با آغاز جنگ تحمیلی ایشان فرماندهی اولین گروه اعزامی به جبهه را بر عهده گرفت و به جبهه های نبرد اعزام شد .شهید« کیوانداریان» پس از طی دوره های فشرده به جبهه های جنوب شتافتند .اگر چه برادران تجربه جنگی نداشتند ولی شهید« کیوانداریان» بی درنگ و بی قرار در حال طراحی انواع حمله ها و شناسایی بود .

ایشان در عملیات« شکست محاصره آبادان» در ماه محرم سال ۱۳۶۰ شرکت فعال داشت و هنگام خنثی کردن مین در منطقه «سوسنگرد» به شهادت رسید و سرزمین مقدس «خوزستان» پیکر پاکش را در آغوش گرفت و بر جای جای بدنش بوسه زد . منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

کیوانداریان، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مرتضی کیوانداریان سال ۱۳۳۸ در اصفهان و در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. او از همان کودکی، به فراگرفتن قرآن مجید پرداخت. پس از وارد شدن به مقاطع بالای تحصیلی، به اقتضای روحیات مذهبی که داشت، با اشخاص سرشناس مذهبی و سیاسی منطقه ارتباط برقرار کرد. او از همان سال‌ها و پس از ارتباط با بزرگانی چون آیت‌الله طاهری، به همراه سایر همرزمانش مانند حاج محمد اژه‌ای، شهید اکبر اژه‌ای و مهدی اژه‌ای، فعالیت‌های انقلابی خود را آغاز کرد. پایگاه مبارزاتی این مجاهدان، مسجد حجت اصفهان بود.

دوران دانشجویی مرتضی مصادف با پیروزی انقلاب بود و پس از انقلاب به فرمان امام (س) به سپاه پاسداران ملحق شد. ابتدا برای کمک به رزمندگان فلسطین و مقابله با رژیم صهیونیستی، مدت ۳ ماه به لبنان رفت و در مراجعت، بلافاصله به منطقه ناآرام سیستان و بلوچستان عازم گردید. او در این استان، ضمن آن که به عنوان فرمانده عملیاتی خدمت می‌کرود، معلم قرآن نیز بود.

در بسیاری از مواقع، زمزمه آیاتی از کلام‌الله مجید را بر لب داشت و برای همه واضح بود که هدف تزکیه نفس خود و دعوت دیگران به قرآن است. نحوه برخورد او با افراد، به گونه‌ای بود که در هر حال همه مبهوت و مجذوب او می‌شدند. نماز او هرگز به تاخیر نمی‌افتاد. هرگز شبی را بدون نماز شب به صبح نمی‌رساند. هرگاه از شهادت سخن می‌گفت، چنان چهره‌اش دیدنی می‌شد که نمی‌توان آن را توصیف کرد. شهید کیواندریان در شجاعت کم‌نظیر بود. گویی واژه ترس در قاموس او معنا نداشت. لحظه‌ای نبود که یا در حال شناسایی دشمن نباشد و یا در حال بررسی راه‌های گوناگون حمله به دشمن. شجاعت او قوت قلبی بزرگ برای همه به شمار می‌رفت.

با آغاز جنگ تحمیلی، ایشان فرماندهی اولین گروه اعزامی به جبهه را پذیرفت و به جبهه‌های نبرد اعزام شد. ایشان در عملیات شکست حصر آبادان در ماه محرم سال ۱۳۶۰ شرکت فعال داشت و هنگام خنثی کردن مین در منطقه سوسنگرد۷ به شهادت رسید، و سرزمین مقدس خوزستان، پیکر پاکش را در آغوش گرفت و بر جای جای بدنش بوسه زد.

برگرفته از کتاب :شهیدان

کیهان یغمائی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوالقاسم، در ۱۲۹۲ در دامغان متولد شد. تحصیلات ابتدائی و قسمتی از متوسطه را انجام داد و به استخدام در اداره‌ی ثبت اسناد درآمد. چندی در ادارات مختلف ثبت اشتغال به کار داشت تا آنکه کار دولتی را رها کرده، به کشاورزی و تجارت پرداخت و تدریجا در شهر مشهد موقعیت اجتماعی پیدا کرد. عضو اتاق بازرگانی و انجمن شهر شد. در انتخابات دوره‌ی بیستم از شهر مشهد به وکالت مجلس انتخاب گردید. در دوره‌ی بیست‌ویکم نیز نماینده‌ی مجلس بود. ولی از آن پس مجددا کارهای کشاورزی و تجارتی خود را دنبال کرد و از سهامداران عمده‌ی چند واحد تولیدی در استان خراسان شد. وی از نواده‌ی‌های ابوالحسن یغمائی جندقی شاعر معروف ایران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیهان، جلال‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اعضـاء عـالیرتبه وزارت امور خارجه، در سال ۱۲۶۴ ش متولـد شـد. پس از تحصـیلات مقدماتی وارد مدرسه علوم سیاسـی شد و دوره‌ی مـدرسه‌ی مزبور را طی نمود و در ۱۲۸۴ وارد وزارت امور خارجه شـد و به عضویت در ادرات مرکزی مشـغول کار شد. در سال پنجم خـدمت خود، به معاونت اداره‌ی انگلیس منصوب شد و پس از آن به معاونت اداره‌ی روس برگزیده گردید و چندی هم نایب اولی کنسولگری تفلیس را عهده‌دار بود. سایر مشاغل وی در طول خدمت به شـرح زیر است: قنسول بصره در دو نوبت، کفیل ژنرال قنسولگری بغـداد، ژنرال قنسول شـام، قنسول بمبئی، رئیس اداره سـجلات و تـذکره و تابعیت، رئیس اداره اول سیاسـی، رئیس اداره اقتصادیـات، رئیس اداره دوم سیاســی، رئیس اداره چهــارم سیاســی. آخریــن ســمت سیاســی او در وزارت امــور خــارجه، سرکنسولگری استانبول با مقام وزیر مختاری بود.

جلال‌الدین کیهان چندی هم در وزارت کشور اشتغال بکار داشت و مدتی هم رئیس بلدیه تبریز شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

کیهان، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۱۲۸۲.

درگذشت: ۲۲ مرداد ۱۳۷۲، تهران.

محمود کیهان استاد رشـته‌ی اقتصاد دانشـگاه تهران در سن نود سالگی در تهران درگذشت. او تحصـیلات دانشـگاهی را در فرانسه انجام داده بود و پس از بازگشت به اسـتادی دانشـگاه تهران نایل شد و سال‌های دراز تدریس می‌کرد و ضمن آن که خدمات دیگر دولتی را نیز عهده‌دار بود. وی مقالاتی برای مجله‌ی «عصر اقتصاد» و مجلات دیگر نوشته بود.

فرزنـد میرزا احمدخان محتشم دیوان، در ۱۲۸۴ در تهران متولد شد. تحصـیلات متوسـطه را در دارالفنون باتمام رسانید و سپس جزء اولین دسته دانشجویان اعزامی به خارج در ۱۳۰۷ ش عازم پاریس گردید. دکترای حقوق و اقتصاد از دانشـگاه پاریس دریافت کرد و مدتی نیز در انستیتوی علوم سیاسـی پاریس تحصیل نمود. در ۱۳۱۷ به ایران بازگشت و به دانشـیاری دانشکده حقوق منصوب شد و بعـد مقام اسـتادی گرفت. وی از موسسین و پایه‌گـذاران صـندوق پس‌انداز ملی می‌باشد و آن سازمان را در ۱۳۱۸ در بانک ملی بنیاد نهاد و خود ریاست آنرا برعهـده گرفت. دکتر کیهان مدتی هم عضو هیئت عالی برنامه و مدیر کل بررسـیهای اقتصادی وزارت دارائی بود. دکتر کیهان چنـد سالی معاونت دانشـکده حقوق را عهـده‌دار بود و مـدتی هم صاحب امتیاز و سر دبیری مجله‌ی عصر اقتصاد را برعهده داشت.

تألیفات متعددی در رشته‌ی تخصصی خود دارد مانند علم اقتصاد، سازمان‌های بین‌المللی و قسمتی از حقوق بین‌الملل.

محمود کیهان، اسـتادی کناره‌گیر و کم تحرک بود و کلاسـهای او به هیچ وجه قابل اسـتفاده نبود و در تمام مدت استادی، نتوانست دانشجویان را جلب کند.

(۱۳۷۲ -۱۲۸۴ ش)، اسـتاد دانشـگاه و نویسـنده. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در دبسات اقدسیه و دارالفنون، به فرانسه رفت و موفـق به دریـافت لیسـانس حقـوق از دانشـگاه تولوز و دکـترای حقوق و اقتصـاد از دانشـکده‌ی حقوق پـاریس و دیپلم علوم

سیاسی از انستیتو مطالعات عالی بین‌المللی پاریس گردید. او مدتی مدیر روزنامه و مجله‌ی «عصر اقتصاد» بود و مقالات متعددی در مسایل اقتصادی و اجتماعی در آن روزنامه و مجله منتشر کرد. از جمله ابتکارات وی ترتیب دادن قرعه‌کشی صندوق پس‌انداز ملی در سال ۱۳۱۸ ش بود که برای اولین بار در ایران، برای تشویق مردم به پس‌انداز، صورت گرفت. وی در تهران درگذشت. از آثارش: «اصول علم اقتصاد»؛ «علم اقتصاد»، کتاب درسی.[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۱۹، ش ۹ -۷، ص ۸۴۲)، چهره‌های آشنا (۴۹۷)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۳۳۴/ ۲ ،۲۶۱/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۸۰ -۷۹/ ۶).

کیهان، مسعود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۴۶ -۱۲۶۹ ش)، جغرافیدان و نویسنده. در تهران به دنیا آمد. پدرش از نقاشان بزرگ و زبردست بود. کیهان تحصیلات مقدماتی را در خانه‌ی پدر به پایان رساند و سپس به مدرسه‌ی علمیه‌ی تهران رفت و نزد استادانی چون عبدالعظیم خان قریب، میرزا علی خان ناظم العلوم و آقا شیخ حمزه تحصیلات ابتدایی را تکمیل نمود. در ۱۲۸۴ ش به فرانسه رفت و در مدارس متوسطه‌ی آنجا به تحصیل پرداخت. پس از گذراندن امتحانات ورودی وارد مدرسه‌ی سن سیر شد و به اخذ درجه‌ی افسری نایل گردید. در ۱۲۹۵ ش به ایران بازگشت و در شیراز موفق به پایه‌ریزی صحیح و جدید تشکیلات پلیس شد. وی جزو افسران کودتای ۱۲۹۹ ش بود و در کابینه‌ی سید ضیاء مدتی کوتاه وزیر جنگ شد ولی به دلایلی بعد از مدتی استعفا کرد. در ۱۳۰۳ ش وارد وزارت معارف شد و در مدارس دارالفنون، علوم سیاسی، تجارت، حقوق و دانشسرای عالی و سرانجام در ۱۳۱۳ ش با سمت استادی در دانشگاه به تدریس پرداخت. وی همچنین در ۱۳۲۹ ش در کابینه‌ی علی منصور به وزارت فرهنگ منصوب شد و پس از آن مدتی نیز معاون دانشگاه بود. لازم به ذکر است احمد عبداللَّه‌پور، مؤلف «وزرای معارف ایران» تاریخ تولد کیهان را ۱۲۷۶ ش ذکر کرده است. از آثار وی: «پیدایش فلات ایران»؛ «جغرافیای مفصل ایران»، در سه مجلد، در زمینه‌های طبیعی و سیاسی و اقتصادی.[۱]

معروفه به ماژور مسعودخان، در ۱۲۶۹ تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی در ۱۲۹۰ از طرف دولت به اروپا اعزام شد و دانشکده‌ی افسری ژاندارمری فرانسه را پایان داد. وقتی به ایران آمد، وارد ژاندارمری شد و غالبا در مدارس افسری تدریس می‌کرد. به دنبال انعقاد قرار داد ۱۹۱۹ سید ضیاءالدین مدیر روزنامه‌ی رعد، تمام همّ خود را مصروف نمود تا در بین افسران جوان و تحصیلکرده قزاقخانه و ژاندارمری دوستان و هم‌پیمانانی برای خود فراهم کند. یکی از کسانی که خیلی زود با سید ضیاء دوست و مأنوس شد، همین مسعود کیهان بود که در آن تاریخ درجه‌ی ماژوری یعنی سرگردی داشت. بدون شک سید ضیاء و مسعود خان از همان روزهای اول به فکر کودتا افتادند. تمام برنامه‌ها را با هم تنظیم می‌کردند و سرانجام کودتا انجام گرفت و سید ضیاءالدین فرمان نخست‌وزیری دریافت نمود و کابینه‌ای تشکیل داد. در آن کابینه مسعود کیهان به مقام وزارت جنگ رسید. دو ماهی در وزارت جنگ استقرار داشت تا بین او و رضاخان سردار سپه رئیس دیویزیون قزاق که قدرت اجرائی و نظامی داشت، اختلاف حاصل شد در نتیجه کابینه ترمیم گردید. سردارسپه به وزارت جنگ و ماژور مسعودخان به وزیر مشاوری تعیین گردید. پس از سقوط سید ضیاءالدین، کیهان بیکار شد. در تشکیلات جدید ارتش نه تنها دعوتی از او نشد، بلکه او را کنار گذاشتند. چندی به تدریس در مدارس تهران پرداخت تا این که در ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران تأسیس یافت، او را برای تدریس دعوت کردند. کرسی

جغرافیای انسانی را به او دادند، بعد به عضویت فرهنگستان رسید. در ۱۳۲۵ به جای مرحوم غلامحسین رهنما معاون دانشگاه تهران شد. در ۱۳۲۹ در کابینه‌ی علی منصور که سه ماه بیشتر دوام نکرد، وزیر فرهنگ شد. مدتی نیز نایب‌التولیه مدرسه عالی سپهسالار بود. همسر وی دختر عبدالله وثوق (معتمدالسلطنه) بود. در ۱۳۴۵ در تهران وفات یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۱۱۶/ ۵)، روزشمار تاریخ (۳۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲/ ۱)، زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۳۲۱ -۳۱۹/ ۵)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۰۳۹، ۶۳۷/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۱۸۷ -۱۸۶/ ۶)، وزرای معارف ایران (۱۶۸ -۱۶۶)، وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران (۴۲۲ -۴۱۹)، نخبگان سیاسی ایران (۲۴۸/ ۳).

گچ بر، علی

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س ششم ق)، معمار و گچ‌بر. از آثار به جا مانده‌ی وی، آجرکاری و گچ‌بریهای متنوع مسجد فریومد در ناحیه‌ی میامی، از توابع شهرستان شاهرود است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :تاریخ هنرهای ملی (۷۴۸ / ۲)، کارنامه‌ی بزرگان (۳۳).

گرامی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

«محمد گرامی» در فروردین ماه سال ۱۳۴۱در شهر «کرمان» به دنیا آمد.

خانواده متدین او قبل از این که محمد پا به دبستان بگذارد او را به مکتب خانه فرستادند تاقرآن بیا موزد و آموخت .محمد در چنین خانواده شریفی رشد کردوبالید .دوران دبیرستان او با فعالیت های انقلابی اش توام بود .او با تشکیل مخفیانه انجمن اسلامی، جوانان همسن وسال خود رابا مسایل دینی و سیاسی آشنا می کرد .اوبرای اولین بار اهمیت رساله امام خمینی رحمه الله علیه رادر این جلسه ها مطرح و اعضا رابه تقلیداز امام تشویق کرد .

وقتی شور الهی انقلاب دست آلوده و پلید حکومت پهلوی را از دامن سر سبز ایران قطع کرد ؛محمد جان دیگری گرفته بود .

سپاه سنگر تازه ای شد تا این جوان متدین و جسور از فرازآن به انقلابی که عشق می ورزید دفاع کند .مسئولیت های متعدداودر این نهاد روحانی و رزمی از او چهره ای پر تلاش و پر تجربه ساخت تاحدی که از رفتن او به مناطق عملیاتی ممانعت می شد .

در سال ۱۳۶۴ محمد جان شیفته خود رابه جبهه ها کشاند و بیش از یک سال آنچه راکه در این سالها آموخته بود علیه دشمن نژاد پرست بعثی به کار گرفت.

عملیات کربلای پنج و خاک شلمچه نقطه ای گلگون برای پرواز این جان بی قرار بود تا مثل هزاران ستاره که از این نقطه آسمانی شدند ،آسمان غیرت ومردانگی ایران بزرگ را تا ابد نورافشانی کند. منابع زندگینامه" :دل دریایی "نوشته ی الهه بهشتی،

ناشرلشگر ۴۱ثارالله ،کرمان-۱۳۷۶

گرایلی، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجید گرایلی : فرمانده گردان ولی الله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اوچهارمین فرزند خانواده گرایلی بود. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲ در تهران به دنیا آمد. دوره ابتدای را در مدرسه راه سعادت تهران آغاز کرد. مدیر مدرسه روحانی بود و زیر بنای فکری، اعتقادی شهید در این مدرسه و تحت تعلیمات مربیان آن پی ریزی شد. با اتمام سال سوم ابتدایی در سال ۱۳۵۳، خانواده مجید به دلیل ضرورت شغلی پدر در همین سال به مشهد منتقل شدند و او برای ادامه تحصیل به مدرسه ابتدایی معصوم خاتمی رفت. دوره راهنمایی را در مدرسه پارت واقع در خیابان دکتر بهشتی (فعلی)به اتمام رساند و برای سال اول مقطع متوسطه، به دبیرستان ابومسلم رفت و ادامه آن را تا اخذ دیپلم، در دبیرستان اعلم گذراند. مجید پر جنب و جوش و فعال بود و در بازی ها همیشه نقش فرمانده را به عهده داشت.

والدینش می گویند: از پوشیدن لباس نو اجتناب می کرد. وقتی برایش کفش می خریدیم، پاشنه هایش را می خواباند و مدتی شبها از آنها استفاده می کرد تا نویی آن از بین برود. لباس های نو خود را اول به برادرش می داد تا مدتی بپوشد، کمی که مستعمل می شد بعد از آنها استفاده می کرد. وقتی علت را از او سوال می کردیم. می گفت: می خواهم مثل دوستانم که از طبقه محروم هستند، باشم.

با اینکه خانواده از نظر اقتصادی در رفاه نسبی بودند، او از نظر اقتصادی به خود متکی بود و سعی داشت از تحمیل مخارج خود به پدر جلوگیری کند. در تعطیلات تابستان بدون اطلاع والدینش به کار نقاشی ساختمان مشغول می شد و هزینه تحصیل خود را این گونه تامین می کرد و کم کم در این رشته تجربه یافت و به صورت پیمانی کار قبول می کرد.

از کودکی این تعهد در او بود. روزی یکی از دوستانش به وی گفته بود: چرا به پدرت نمی گویی برایت دوچرخه بخرد؟ او پاسخ داده بود: اگر از پدرم دوچرخه بخواهم و او نتواند بخرد خجالت می کشد.

مجید در اوقات فراغت به مطالعه و فوتبال می پرداخت. به دیدار اقوام می رفت و فعالیتهای گوناگونی را در مسجد حضرت زینب (س) انجام می داد.

در کلیه جلسات مسجد، اعم از ادعیه و قرآن شرکت می کرد و جلسه آموزش قرآن برای کودکان تشکیل می داد. به شرکت در نماز جمعه اهمیت می داد. در ایام محرم و صفر، برنامه های سینه زنی و عزاداری مسجد را سازماندهی و به آنان خدمت می کرد. در بزرگداشت مراسم مذهبی اهتمام بسیار داشت. از جمله فعالیتهای مذهبی وی، نوحه خوانی، جمع آوری هدایای مردم برای برگزاری مراسم تاسوعا و عاشورا و سازماندهی هیئت مذهبی راهیان کربلا بود. در واقع جزء اولین موسسان هیئت راهیان کربلا واقع در پایگاه شهید مداعی به شمار می آمد. او در رفع مشکلات والدینش می کوشید و با همه توان در خدمت آنان بود و از بیماران نیز عیادت می کرد. واسطه می شد تا دیگران با هم آشتی کنند و مقید بود نماز را در اول وقت بخواند و تا حد امکان آن را به جماعت برگزار کند.

وقتی به منزلشان می رفتی، او هر چیزی را در دسترس بود به تو می بخشید. دوستانش را از محرومین انتخاب می کرد و نشست و برخاست با آنها را ترجیح می داد. نشست برخاست های متوالی با محرومین، وی را وا می داشت تا از زندگی نسبتا مرفه کناره

گیری کند. ساعات اندکی را هم در منزل به سر می برد. به زیر زمین می رفت و بر گلیم کهنه ای که گسترده بود، می نشست. می خواست جسم و جانش را از آسایش و راحتی دور نگه دارد درد محرومین را احساس کند و شریک مصائبشان باشد. گاهی مودبانه شیوه زندگی والدینش را مورد انتقاد قرار می داد و از آنها می خواست که از تجملات بکاهند.

زیارت کربلا، رفع ظلم از مظلومین و پیروزی مستضعفین و پیروزی اسلام، از جمله آرزوهای او و بزرگ ترین آرزویش شهادت بود.

وقتی بزرگان وی را تشویق به ازدواج می کردند، می گفت: هر وقت جنگ تمام شد، ازدواج می کنم. می گفت: زندگی که خوردن و خوابیدن نیست. برای کنکور ثبت نام کرده بود، ولی جبهه را دانشگاه می دانست.

راستگویی و صداقت از جمله خصوصیات اخلاقی او بود و در هوشیاری، گفتار خوب و کردار پسندیده ضرب المثل شده بود. شوخ طبعی او در خانواده شور و نشاط ایجاد می کرد و اگر موردی باعث رنجش مادرش می شد، به دفعات صورت مادر را می بوسید و عذر خواهی می کرد. با مادرش رابطه ای بسیار صمیمانه داشت و مرتب از او حلالیت می طلبید. اطرافیان علاقه داشتند پسرهایشان دوستی چون مجید داشته باشند و هر وقت مجید در خیابان راه می رفت، همه اهل محل برایش عاقبت بخیری آرزو می کردند.

به دنبال بیشتر دانستن و بیشتر خدمت کردن بود. چون بسیار خوشرو و خوش برخورد بود، تاثیر بسیاری در جذب جوانان داشت. در تشکیل انجمنهای اسلامی مستقر در مراکز صنعتی که مسئولیت آن در سطح استان خراسان با حاج آقا محمد جمالی بود حضور فعال داشت. به پدر و مادرش به جد علاقمند بود و این علاقه در لفظ نبود. پای سخن حق عاشقانه می نشست و اگر حدیث و روایتی گفته می شد، کاملا حواسش را جمع و شنیدنیها را یادداشت می کرد و به دیگران نیز می آموخت. به بهشت رضا(ع) می رفت و به نوحه خوانی بر مزار شهدا می پرداخت.

آرزوی جامعه پاک اسلامی را داشت. جامعه ای که در آن همه رعایت مسائل اسلامی را بکنند.

آنچه از امکانات مادی در اختیارش بود، به یتیمان و ضعیفان می بخشید؛ چون می دانست در گوشه و کنار شهر بسیار کسانی هستند که از سرما بر خود می لرزند و غذایی ندارند و گرسنگی شان را فرو می برند. نفت و گازوئیل مازاد بر مصرف منزل را به نقاط پایین شهر می برد و به خانه های سرد محرومان، گرما و شادی می بخشید.

قبل از انقلاب به دلیل انتشار و پخش اعلامیه های امام دستگیر شد و مدتی تحت شکنجه قرار گرفت. با شروع انقلاب در صحنه های انقلاب به ایثارگری پرداخت و در درگیری های مهم مشهد شرکت کرد و با چماق داران به زد و خورد پرداخت.

شبانه تکبیر می گفت و در مسجد حضرت زینب (س) که مرکز تجمع بود خط می گرفت و در پایین آوردن مجسمه شاه و در درگیری بیمارستان امام رضا (ع) شرکت داشت.

در هنگام پخش اعلامیه ها دو بار دستگیر شد و در کلانتری ۶ واقع در خیابان کوهسنگی مورد شکنجه قرار گرفت. مجید از اول سال ۱۳۵۸ در سنگر مسجد حضرت زینب (س) واقع در خیابان شهید دکتر بهشتی پاسداری و کشیک شبانه و حفاظت شهر و محل خود را برعهده گرفت.

با تشکیل بسیج عضو پایگاه مسجد شد و در کلیه برنامه های نظامی تبلیغی پایگاه مشارکت می کرد. پس از تاسیس کتابخانه مسجد، نوجوانان محله را جمع می کرد و آنها را با اهداف انقلاب آشنا می کرد.

به شهید بهشتی سخت ارادت داشت، چرا که وی را نقطه مقابل افکار سازشکارانه می دانست. آغاز انقلاب، مقدمه تحول فکری و شخصیتی در وی بود به گونه ای که تحت تعلیمات ایشان به تهذیب نفس پرداخت و علوم قرآن را فرا گرفت. ساعات متمادی به تلاوت قرآن می پرداخت کتابهای مذهبی و رساله امام و کتابهای شهید مطهری می پرداخت. بیشتر در معانی قران تدبر می کرد. گه گاه افراد خانواده را جمع می کرد و آیات قرآن را برایشان تفسیر کی کرد. با صوت زیبایی قرآن تلاوت می کرد. در این مواقع

همه اهل خانه دست از کار می کشیدند و به صوت آسمانیش گوش فرا می دادند و تحسینش می کردند.

او در رویا رویی با مخالفان انقلاب، ابتدا سعی می کرد آنان را ارشاد کند و اگر موفق نمی شد، قاطعانه با آنها برخورد می کرد. در گشتهای شبانه بارها با ضد انقلاب درگیر شد و اقدام به دستگیری آنان کرد.دوره دبیرستان او مصادف با شروع جنگ بود.

دوره آموزشی را به مدت ۴۵ روز در پادگان امام رضا (ع) در کوهسنگی گذراند و سپس از طریق بسیج، عازم کردستان شد. اولین اعزام وی در تابستان سال ۱۳۵۹ صورت گرفت. با عده ای از همفکران خود به عنوان بسیجی آماده شهادت، به مدت سه ماه رهسپار جبهه شد و بیشتر از یک سال در غرب و جنوب کشور به ایثارگری پرداخت.

در عملیات های متعددی، از جمله والفجر – تصرف ارتفاعات کله قندی – بیت المقدس – خیبر – میمک – بدر – شکستن حصر آبادان ـ مهران و هور الهویزه شرکت داشت، که به عنوان پاسدار خدمت می کرد .او حقوقش را صرف محرومان می کرد.

بیشتر در منطقه بود و به آموزش و فراگیری کارهای تاکتیکی می پرداخت. مجری برنامه های جمعی بود، اعم از کوهنوردی و راهپیمایی که هم جنبه تفریحی داشت و هم آموزش نظامی و تربیتی را شامل می شد.

او مدت ۴ سال در جبهه بود. مدتی معاونت گردان موثر از تیپ ۲۱ امام رضا (ع) را به عهده داشت و بعد معاون فرمانده دلاور گردان ولی الله شد. او در هر اعزام از روحیه بسیار قوی برخوردار بود. شجاعت وی سبب شد تا به سمت فرماندهی گردان ولی الله لشکر ۵ نصر منصوب شود. اعتقاد داشت تا جنگ باشد و دشمن به مملکت هجوم آورده باشد، باید برای حفظ ناموس جنگید. و از مرزهای کشور اسلامی دفاع کرد.

در تاریخ ۲۳ مهر سال ۱۳۶۲ به منطقه جنوب اعزام شد و در همین سال، در ارتفاعات کله قندی از ناحیه شکم بر اثر اصابت تیر مجروح شود و به بیمارستان آقا مصطفی خمینی تهران منتقل شد و ده روز در بی هوشی به سر می برد که ۴ ماه در بیمارستان بستری بود.

در این زمان، با لباس بیمارستان در نماز جمعه تهران شرکت می کرد. سه بار در جبهه مجروح شد ولی مجروح بودن خود را از والدینش مخفی می کرد.

مادرش می گوید: زمانی که در تهران به دلیل جراحات وارده بستری بود، ما پی به واقعه بردیم. من به اتفاق یکی از همرزمانش به بیمارستان رفتم. به محض ورود به اتاقش، ملافه را از روی خود کنار زد و به شوخی گفت: مادر ببین همه اعضا من سر جای خودش قرار دارد و چیزی از من کم نشده است.

در کردستان، از ناحیه پهلو مورد اصابت گلوله قرار گرفت و مدت دو ماه در بیمارستان بستری بود تا بهبود یافت. یک بار نیز پایش مجروح شد اما ماجرا را پنهان کرد.

بعد از عملیات فتح المبین، در یکی از جبهه ها به اسارت دشمن در آمد و به دلیل قد بلندش، ته صف بود که هنگام سوار شدن به کامیون، ساکش را به رفیقش داد و گفت من رفتم. سپس خود را به آب انداخت. این حرکت وی آن قدر سریع انجام گرفت که دیگر همرزم اسیرش در عراق متوجه فرار او نشده بود و او را جزء اسرا معرفی کرده بود. مجید، ۴ ساعت در آب شنا کرد تا خود را به منطقه خودی رساند و توسط نیروهای مستقر در محل از آب گرفته شد و چند روز در بیمارستان بستری بود.

خودش تعریف می کرد: در عملیات میمک که مجروح شدم، زمانی که گلوله به من اصابت کرد و از قسمت دیگر بدنم خارج شد، از هوش رفتم در آن لحظات بیهوشی تمام حوادث زندگی ام مثل فیلم از جلوی چشمم گذشت و تاسف خوردم که از بسیاری عذر خواهی نکرده ام.

مادرش می گوید: در خواب دیدم مجید دراز کشیده و ملافه ای رویش کشیده است و دوستانش به دیدنش آمده اند، سپس بیدار شدم. پس از دو روز خبر مجروح شدنش را آوردند.

او فرمانده ای بود که از خطرات ترسی نداشت و خود را سپر بلا می ساخت. او همیشه از شهادت استقبال می کرد و اولین داوطلب برای اجرای ماموریتهای خطرناک بود.

در هر محفلی چون شمع اطراف خود را روشنایی می بخشید و بقیه گرد وجود او می چرخیدید.

هر جا او بود همه بدان سو جذب می شدند. هیچ محفلی بدون حضور او تشکیل نمی شد. اگر بچه ها چند ساعت او را نمی دیدند، بی تابانه از یک دیگر سراغش را می گرفتند. وجود او بهانه ای برای تشکل و تجمع بود. در حل اختلاف دوستان، تبحری خاص داشت. به محض مشاهده کوچک ترین ناراحتی بین بچه ها با یکا یک آنها جداگانه صحبت می کرد و از شخص غایب، گفته های خوبی نقل می کرد تا کدوت های آنها را تبدیل به دوستی کند. خوب سخن می گفت. کلامی دلنشین داشت و کمتر کسی بود که در جذبه سخنان او غرق نشود.

فعال و پرتلاش بود. علاقه عجیبی به دعا داشت. معتقد بود هر کس با دعا رابطه ای خوبی داشته باشد، خدا در کلامش تاثیر می گذارد. با تفکر و مشورت، تصمیم گیری می کرد. در خلوت به تفکر می پرداخت و در جمع، با اهل نظر به مشاوره می نشست.

بسیار مسئولیت پذیر بود و تا وظایف محوله را به انجام نمی رساند، دست بر نمی داشت و وقتی کارش تمام می شد به دیگران کمک می کرد. رفتن به جبهه در حالی که هنوز جراحاتی بر تن داشت، نشانه تعهد او بود و در حالی که خودش زخمی بود، به عیادت دوستش در بیمارستان می رفت.

تصویر امام را به سینه می فشرد، و آن را روی قلبش می گذاشت و می خوابید و بر آن بوسه می زد. انقلاب را عامل گندزدایی جامعه از فساد و فرار سردمداران حکومت را از برکات انقلاب می دانست.

وی با بینش عمیق به برسی ضرورت ولایت فقیه در جامعه اسلامی پرداخته بود و با استناد به آیات و احدیث، این نیاز جامعه را تحلیل و به دیگران تفهیم می کرد. مصمم بود تا آخرین لحظه جنگ، جبهه ها را ترک نکند، مگر این که شهادت او را از میدان نبرد جدا سازد. می گفت: چون جنگ را به ما تحمیل کرده اند، باید تا آخرین قطره خون بجنگیم.

در آخرین اعزام به گونه ای خاص، با خانواده و اقوام وداع کرد. طوری که همه بدرقه کنندگان شهادت او را احتمال می دادند. او عکس کوچک خود را در اختیار دوستانش قرار داد تا در مراسم یادبودش دچار مشکل نشوند. از تمام افراد فامیل حلالیت طلبید و به همه گفت: دعا کنید تا من شهید شوم.

در آخرین مرحله حضور در جبهه، تازه زخم پهلویش التیام یافته بود. او به اتفاق محمد یاری سعی در جمع آوری نیروهای تحت امر خود در نزدیکی منطقه عملیاتی داشت. فرمانده وی برونسی، بسیاری از افراد را مرخص و با فرماندهان گردانها و دیگر نیروها عملیات بدر را آغاز کرد. در این عملیات، برونسی خود آرپی جی زن بود و از شدت انفجار شنوایی خود را از دست داده بود. هیچ کدام از شرکت کنندگان در این عملیات از منطقه باز نگشتند.

روز ۲۲ اسفند ۱۳۶۳ مفقود شدنش را و در ۲ خرداد ۱۳۶۴، شهادتش را که در محل چهار راه خندق بود، به خانواده اش خبر دادند. پاتک عراقی ها در مقابله با عملیات بدر، موجب ترکش خوردن مجید گرایلی شد که همرزمانش نتوانستند او را به عقب منتقل کنند. لذا پیکرش در محل باقی ماند.

پیکر شهید، به دست نیامد. عملیات برون مرزی و شدت درگیری، دسترسی به اجساد شهدا را غیر ممکن ساخت. یکی از همرزمانش نقل می کند: وقتی من رسیدم به زمین افتاده بود. پتویی رویش انداختم و مجبور به عقب نشینی شدم. روح شهید را در ۹ اردیبهشت ۱۳۶۴ تشییع کردند و آرامگاهی در قطعه مفقودین بهشت رضا (ع) به او اختصاص دادند.

شهادت مجید، چهل بسیجی آماده شهادت را عازم جبهه کرد.

منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد،

تهران – ۱۳۸۶

گرجی، محمد عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالمجید، از فرهنگیان پرکار و صدیق و مبارز، در ۱۲۹۶ در تهران تولد یافت. پس از اخذ دیپلم وارد دانشسرای عالی شد و در رشته‌ی تعلیم و تربیت و باستان‌شناسی درجه‌ی لیسانس گرفت. در همان مدت زبان فرانسه را بخوبی آموخت. اولین شغل فرهنگی او مترجمی مسیوگدار رئیس اداره کل باستان‌شناسی بود. بعد به کار دبیری پرداخت و در دبیرستانهای البرز، شرف و دارالفنون به نظامت برگزیده شد و چندی هم معاون دارالفنون بود. در دوران وزارت دکتر فریدن کشاورز بعلت مبارزه با حزب توده از کار برکنار و از طرف حکومت نظامی بازداشت شد و در تمام دوران وزارت دکتر کشاورز در زندان بسر برد. پس از سقوط کابینه و خروج وزرای توده‌ای از هیئت وزیران از زندان آزاد شد و بازرس نخست‌وزیری گردید. در سال ۱۳۳۰ به ریاست دفتر وزارت فرهنگ منصوب شد و در تمام دوران حکومت مصدق، عهده‌دار این سمت بود. در ۱۳۳۲ مدیر کل دفتر وزارتی شد. از دیگر مشاغل وی، ریاست اداره کل بازرسی وزارت فرهنگ، مدیر کل تعلیمات عالیه و مدیر کلی فرهنگ تهران بود. وی زمانی که مدیر کل تعلیمات عالیه شد عده‌ی زیادی از فرزندان رجال با استفاده از ارز دولتی در خارج بودند. گرجی بدون توجه به همه چیز ارز آنها را قطع کرد و در زمان مدیر کلی فرهنگ تهران، اقداماتی در جهت رفاه مردم انجام داد و فرهنگ تهران را به ده ناحیه تقسیم کرد و برای هر ناحیه مسؤولیتی تعیین نمود که دارای همان اختیارات مدیر کل فرهنگ تهران بودند.

محمد عبدالله گرجی در ۱۳۳۹ جذب حزب ملیون شد و خود را کاندیدای انتخابات تهران کرد و در انتخابات تابستانی و بعد انتخابات زمستانی از تهران به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. مجلس بیستم در دوم اسفند ماه ۱۳۳۹ افتتاح شد و شریف امامی نخست‌وزیر در کابینه خود تغییراتی داد و وزاری جدیدی معرفی کرد. از همان دقایق اول احساس می‌شد که حوادثی در این مجلس در شرف تکوین است. مخالفت اللهیار صالح وکیل کاشان با اعتبارنامه جمال اخوی نماینده‌ی اول تهران آغازگر بعضی از حوادث بود و از همه مهمتر پیشنهاد وکیل کاشان مبنی بر انحلال مجلس از حوادثی خبر می‌داد که بایستی انجام بگیرد. افشاگری احمد آرامش وزیر مشاور و مدیر عامل سازمان برنامه در مورد سوءاستفاده مستشاران آمریکائی و مدیر عامل پیشین آن، فضای مجلس را تغییر داد و نمایندگانی چون جعفر بهبهانی، ارسلان خلعتبری، مقدم مراغه‌ای، رضا جعفری، اللهیار صالح و محمد عبدالله گرجی به ایراد سخنان قبل و بعد از دستور پرداختند و گرجی طی نطق هیجان‌انگیزی در دفاع از معلمین کشور، دولت شریف امامی را بشدت مورد انتقاد قرار داد و همچنین دکتر منوچهر اقبال رئیس دولت سابق را مسؤول بدبختی و فلاکت فرهنگیان دانست.

اعتصاب معلمین کشور و اجتماع آنها در میدان بهارستان که منجر به تیراندازی پلیس و کشته شدن دکتر خانعلی دبیر دبیرستانها شد موج مخالفت با دولت را افزایش داد. گرجی همچنان در صف مقدم مخالفین دولت و مدافع معلمین بود. سرانجام شریف امامی رفت و دکتر امینی جانشین او شد و مجلس هم منحل گردید و محمد درخشش رئیس جامعه‌ی فارغ‌التحصیلان دانش سرای عالی به وزارت فرهنگ منصوب شد و محمد عبدالله گرجی هم منتظر خدمت شد.

انتظار خدمت او موجب شد تا به تحصیلات خود ادامه دهد و از این رو عازم فرانسه شد و در دانشگاه سوربن در رشته‌ی ادبیات و فلسفه نام‌نویسی کرد و دوره‌ی مزبور را گذرانید و درجه دکترای گرفت.

پس از بازگشت به ایران چندی مشاور عالی وزیر فرهنگ بود تا سرانجام به نخست‌وزیری منتقل گردید و مدیر کل سازمان رهبری

جوانان وابسته به نخست‌وزیری شد. پس از کناره گیری از سمت مزبور، چندی با عنوان مشاور در نخست‌وزیری باقی ماند و سرانجام بازنشسته شد.

گرجی در ۱۳۲۶ امتیاز روزنامه‌ی دلاور را گرفت و مدتی آن را انتشار داد و سرانجام به علت کمبود مالی روزنامه را تعطیل کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گرد، بیژن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید بیژن گرد : فرمانده ناوچه درناوتیپ ۱۳امیر المومنین(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۵در جزیره ی«خارک »در استان «بوشهر» به دنیا آمد. زندگی در خانواده ای مومن ومعتقد ،«بیژن» را کودکی شجاع ونترس بار آورد. دوران تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به اتمام رساند و برای تحصیلات راهنمایی وارد مدرسه ی «حکیم نظامی»جزیره ی خارک شد. وقتی مبارزات مردم ایران برعلیه حکومت ظالمانه ی طاغوت شروع شد با اینکه بیژن در سن نوجوانی بود،لحظه ای به خود تردید نداد وتا لحظه ی شهادت در این راه تلاش کرد.

شهید از زمان نوجوانی روحیه دشمن ستیزی بالایی داشت. این خصلت پسندیده همراه با روحیه ی خدمت به مردم از او چهره ی شاخصی ایجاد کرده بود. قبل از عضویت رسمی در سپاه نتوانست در برابر بی احترامی دشمنان انقلاب اسلامی ایران نسبت به خاک و ناموس وهموطنانش ساکت بنشیند ، چهار نوبت به عنوان بسیجی فعالانه وبا روحیه بالای جنگجویی در جبهه های حق علیه باطل حضور پیدا کرد . پس از عضویت در سپاه در مسئولیتهای متعدد در مناطق مختلف زمینی و دریایی رسالت خویش را انجام دادو در تاریخ ۱۶/۷/۱۳۶۶ ؛در آخرین ماموریت دریایی خود به پایان رسانید.

شهیدگرد،علاوه بر حضور تاثیر گذار در جبهه های جنگ در مقابل متجاوزین عراقی ؛در خلیج فارس که به« جنگ نفتکشها» یا« جنگ اول خلیج فارس» معروف است ماموریتهای دریایی دارای متعددی را انجام داد.با حضورمقتدرانه ی این شهید در کنار همرزمان دیگرش در نیروی دریایی ارتش وسپاه عملاـ امکان قدرت نمایی از نیروهای غربی که با ناوهای پیشرفته وبا سازوبرگ فراوان در خلیج فارس حاضر شده بودند؛سلب شد.

آخرین ماموریت این قهرمان ملی در تاریخ ۱۶/۷/۱۳۶۶ اتفاق می افتد.در آن روز شهید بیژن گردبرای گشت زنی در دریای نیلگون خلیج فارس ودور کردن دشمنان مردم ایران از آبهای کشور همراه همرزمان دیگرش به ماموریت اعزام می شود که در این ماموریت با ناوچه ها و بالگردهای آمریکایی مواجه می شوند .در این درگیری یکی از بالگردهای آمریکای جنایتکار مورد هدف قرار می گیرد و به قعر آبهای خلیج فارس می رود.

پس از مدتی درگیری وجنگ بین قایقهای سپاه وناوچه ها وبالگردهای آمریکایی قایق بیژن مورد هدف قرار می گیرد وپیکر این قهرمان ملی پس از سالها تلاش ومجاهدت در آبهای خلیج تا ابد فارس آرام می گیرد تا نشانه ای باشدذ از سلطه ناپذیری وروح بزرگ مردم ایران. منابع زندگینامه :

پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران بوشهر ،مصاحبه با خانواده ،دوستان وهمرزمان شهید

گرزن، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۶ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه صاحبمنصبی قزاقخانه شد و در ۱۲۹۸ فارغ‌التحصیل گردید. چندی نیز در اروپا درس نظامی خواند. در دوران رضاشاه درجات نظامی خود را طبق معمول اخذ نمود. در ۱۳۲۰ با درجه سرهنگی به ریاست راه آهن ایران منصوب گردید. در همین سمت جعفر شریف امامی رئیس جریه و معلم رانندگان لکوموتیو را به معاونت خود برگزید. در ۱۳۲۲ فرمانده لشکر اصفهان شد. در ۱۳۲۴ به معاونت ستاد ارتش منصوب شد و درجه سرتیپی به او دادند. بعد فرمانده لشکر تبریز گردید، از آنجا به فرماندهی لشکر رضائیه برقرار و درجه سرلشکری گرفت. در تیرماه ۱۳۲۹ که رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش به نخست‌وزیری رسید گرزن را به جای خویش به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد. او بدین وسیله ستاد ارتش را در قبضه خود می‌خواست نگهدارد. گرزن که از یاران و همکاران او بود بهترین شخصن برای باقی ماندن قدرت رزم‌آرا در ارتش تلقی می‌شد ولی همین امر موجبات عدم رضایت عده زیادی از امراء ارتش را که ارشد و مقدم بر او بودند فراهم کرد. گرزن تا سی تیر ۱۳۳۱ در راس ستاد ارتش باقی ماند. به دنبال وقایع خونبار سی تیر گرزن هم برکنار شد و بازنشسته گردید و کم و بیش در جمع امراء بازنشسته که برای سقوط مصدق تلاش می‌کردند حضور می‌یافت. بعد از کودتای ۱۳۳۲ به استانداری فارس برگزیده شد و مزد مخالفت خود را با مصدق دریافت کرد. در ۱۳۳۳ در ترمیم کابینه سپهبد زاهدی به وزارت راه برگزیده شد و مادام که زاهدی در رأس دولت بود وی وزارت داشت. پس از سقوط زاهدی گرزن به استانداری اصفهان رفت. پس از تاسیس سازمان امنیت بین وی و تیمور بختیار اختلاف و شکاف ایجاد شد. گرزن که زمانی طولانی بر بختیار در لشکرهای آذربایجان ریاست داشت به هیچوجه از او تمکین نمی‌کرد، در مسافرتهای مکرری که بختیار به اصفهان داشت موظف بود به دیدار استاندار برود در حالیکه در سایر استانها، استاندارها در فرودگاه مقدم او را گرامی می‌داشتند. به اشاره بختیار رئیس ساواک اصفهان ماموریت یافت پرونده‌هائی برای او تشکیل دهد. ابتدا از در دوستی درآمد و او را به جلسات شبانه دعوت می‌کرد و کارخانه‌داران را وادار می‌نمود که پولی به او بدهند. گرزن هم از هیچکدام روی گردان نبود. عکس‌هائی از مجالس شبانه او تدارک دیده شد. همه را نزد شاه بردند و در نتیجه موجبات برکناری او فراهم گردید. گرزن پس از کنار رفتن از استانداری پروانه وکالت در دادگاه‌های نظامی گرفت. در ۱۳۴۰ دکتر بقائی کرمانی را در دادگاه نظامی به محاکمه کشیدند. گرزن یکی از وکلای مدافع او بود. در دادگاه دفاع مستدلی نمود و حکم تبرئه دکتر بقائی را دریافت کرد. از آن تاریخ به بعد کاری به او ارجاع نشد. در شرکت تعاونی سپه چندی جزء هیئت مدیره بود. گرزن در اواخر عمر بیشتر به خواندن کتاب و معاشرت با دوستان وقت می‌گذرانید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گرسیوز

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام او در اوستا Keresavazda کرسوزدا، برادر دیگر افراسیاب بود، که در خبث طینت از افراسیاب کم نبود و در قتل سیاوش دست داشت. و سرانجام به دست کی‌خسرو در کنار دریاچه‌ی چی‌چست کشته شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

گرکانی، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(گرکان از دهات تفرش است) فرزند میرزا جهانگیرخان معروف به محاسب الملک، از کارمندان دستگاه ظل السلطان بوده، و در دفتر استیفا انجام وظیفه می‌نموده، مردی فاضل و ادیب و عارف بوده، و در ۵ رجب ۱۳۵۱ به سن ۹۶ سالگی وفات یافته، در یکی از اطاق‌های شمالی تکیه‌ی مادر شاهزاده مدفون گردید.

مشارالیه داماد ملا محمد تقی بن ملا محمد شفیع خوئی بوده است.

ماده تاریخ وفاتش این است:

خامه‌ی سرخوش نوشت از پی تاریخ او

محاسب الملک شد بسوی دارالقرار

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

گرگانی، ابوالمحاسن حسین

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س نهم و دهم ق)، عالم، محدث و مفسّر. از مشاهیر علمای امامیه بود و مؤلف تفسیری به نام «جلاء الاذهان و جلاء الاحزان فی تفسیر القرآن»، که حاوی اخبار ائمه (ع) و روایات امامیه و یکی از معروفترین کتابهای تفسیر فارسی است. تفسیر «جلاء الاذهان» همان تفسیری است که به «تفسیر گازر» مشهور است. قدیمی‌ترین نسخه‌هایی که از این تفسیر، چه در ایران و چه در خارج از ایران، باقی مانده است تاریخ قرن دهم را دارد؛ لذا به گفته‌ی آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی تألیف کتاب در همان قرن یا قرن قبل از آن بوده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۵/ ۴۷۲)، تاریخ نظم و نثر (۲۷۲)، تفسیر گازر (۱/ مقدمه)، الذریعه (۱۲۳ /۵، ۳۱۰- ۳۰۹ /۴)، ریاض العلماء (۸۶-۸۵ /۲)، ریحانه (۴۰۰ /۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۶۲-۶۱ /۱۰)، لغت‌نامه (ذیل/ حسین جرجانی).

گرگانی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۱ در گنبد کاووس. پدرش آقا جیق بای رئیس ایل ترکمن و از طایفه جعفر بای یموت بود و املاک زیادی داشت. محمد پس از تحصیلات مقدماتی عازم نجف شد و سالها به تحصیل علوم عقلی و نقلی پرداخت و درجه‌ی اجتهاد گرفت. پس از

مراجعت به ترکمن صحرا پیشوائی مذهبی آن منطقه را عهده‌دار شد. بعد از استبداد صغیر با آنکه کمتر از سی سال داشت از گنبد کاووس و ایل تراکمه به وکالت مجلس دوم انتخاب شد. از دوره‌ی ششم به بعد متوالیا ده دوره وکالت مجلس داشت. در پارلمان کوچکترین تحرکی از او به ظهور نمی‌رسید. با تمام دولت‌ها موافقت می‌کرد و به تمام لوایح رأی موافق می‌داد. پس از انقضای دوره‌ی شانزدهم چون سنش از هفتاد تجاوز نموده بود دیگر به مجلس نرفت و در گنبد به امور املاک وسیعش رسیدگی می‌نمود. با این حال، مردی دانشمند و فرهنگ‌دوست بود. قریب نود سال عمر کرد. چندین همسر انتخاب کرد و فرزندان متعددی داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

گرگین‌خان

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

گرگین‌خان گرجی ملقب به شاه نوازخان در زمان شاه سلطان حسین صفوی (مقت. ۱۱۴۲ ه.) به حکومت قندهار منصوب شد و در آنجا با مردم بدرفتاری کرد و مردم قندهار و افغانان را به ستوه آورد. میرویس افغان به وکالت افاغنه‌ی قندهار برای شکایت به دربار شاه سلطان حسین آمد و چون کسی به شکایت او توجهی نکرد به قندهار برگشت و بر حاکم شورید و گرگین‌خان را به قتل رساند.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گروسی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

امیرنظام حسنعلی‌خان بن محمدصادق خان سرتیپ، سیاستمدار، ادیب، نویسنده و خوشنویس مشهور دوره‌ی قاجاریه (و. بیجار حدود ۱۲۳۶- ف. کرمان ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ ه.ق). درجه‌ی سرتیپی فوج گروس به ارث از پدرش به وی رسیده بود و در جنگ هرات به فرماندهی حسام‌السلطنه، وی اولین کسی بود که وارد قلعه‌ی هرات شد. در مسافرت اول ناصرالدین شاه به اروپا به سال ۱۲۹۰ ه.ق با سمت وزارت فوائد عامه جزو ملتزمین بود. گروسی مدتی نیز پیشکار مظفرالدین شاه، به هنگام ولیعهدی وی در تبریز بود. بعدها سمت وزارت مختاری فرانسه و انگلستان را یافت و مدتی هم به حکومت کرمانشاه منصوب گردید. در ۱۳۱۷ به سمت والی وارد کرمان شد و در همان شهر درگذشت و او را در آرامگاه شاه نعمهٔاللّه ولی در ماهان دفن کردند. وی نویسنده‌ای زبردست و خوشنویس بوده و انشا و خط وی مورد توجه و تقلید بود. از آثار وی کتاب «منشات» و «پندنامه‌ی یحیویه» است که به خط بسیار زیبا برای فرزندش نوشته است.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گروسی فرشی، میرتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر میر تقی گروسی فرشی استاد گروه روان شناسی دانشگاه تبریز در سال ۱۳۲۵ در تبریز بدنیا آمد.ایشان در سال ۱۳۷۷ مدرک دکتری در رشته روانشناسی عمومی را از دانشگاه تربیت مدرس با موفقیت اخذ کرد. وی از سال ۱۳۶۵به عنوان عضو هیات علمی در گروه روانشناسی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی مشغول خدمت شد. این هم کاری تا کنون ادامه دارد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روانشناسی عمومی تحصیلات رسمی و حرفه ای : میر تقی گروسی فرشی تحصیلات ابتدایی را در دبستان منوچهری به پایان رسانده و دیپلم خود را در سال ۱۳۴۶ از دبیرستان فردوسی اخذ کرده اند ایشان مدرک کارشناسی در رشته مشاوره را از دانشگاه تربیت معلم و کارشناسی ارشد مشاوره و راهنمایی را در سال ۱۳۵۶ از دانشگاه تهران دریافت نموده اند و در سال ۱۳۷۷ مدرک دکتری در رشته روانشناسی عمومی را از دانشگاه تربیت مدرس با موفقیت اخذ کرده اند . عنوان پایاننامه : الف – کارشناسی ارشد : ترادف رشد مفاهیم بقا ذهنی و رشد قضاوت اخلاقی در کودکان پرورشگاهی ب – دکتری : هنجاریابی آزمون جدید شخصیتی تئو و بررسی تحلیلی ویژگیها و ساختار عاملی آن در بین دانشجویان دانشگاههای ایران وقایع میانسالی : دکتر گروسی فرشی در سال ۱۳۷۷ مدرک دکتری در رشته روانشناسی عمومی را از دانشگاه تربیت مدرس با موفقیت اخذ کرد. وی از سال ۱۳۶۵به عنوان عضو هیات علمی در گروه روانشناسی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی مشغول خدمت شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مشاغل و سمتها اداری و مدیریتی میر تقی گروسی فرشی به ترتیب زیر است: ۱- عضو هیأت علمی گروه روان شناسی دانشگاه تبریز از سال ۱۳۶۵ تا کنون. ۲- مدیر گروه روان شناسی دانشگاه تبریز، ۱۳۶۷ الی ۱۳۷۱ و ۱۳۷۷ الی ۱۳۸۰. ۳- معاونت دانشکده علوم تربیتی و روان شناسی دانشگاه تبریز، اردیبهشت ۱۳۸۲ الی شهریور۱۳۸۲. ۴- ریاست دانشکده علوم تربیتی و روان شناسی دانشگاه تبریز، از شهریور ۱۳۸۲ الی تا کنون. ۵- ریاست سازمان نظام روانشناسی و مشاوره منطقه ۵ شمالغرب کشور ۶- عضو انجمن روانشناسی آمریکا، شاخه روانشناسی کاربردی ۷- عضو اساتید راهنمای دانشجویان دوره دکتری دانشگاه استکهلم سوئد، رشته طب اجتماعی ۸- عضو پیوسته انجمن روان شناسی ایران. ۹- مدیر مسئول و عضو هیأت تحریریه مجله روانشناسی دانشگاه تبریز ۱۰- ناظر پروژه های برنامه ملی تحقیقات کشور در علوم انسانی ۱۱- عضو کمیسیون تخصصی روانشناسی کودکان استثنایی سازمان نظام روانشناسی ۱۲- عضو شورای عالی برنامه ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی ۱۳- مشاور طرحهای تحقیقاتی نیروی انتظامی استان آذربایجان شرقی ۱۴- عضو کمیته تخصصی و هیأت ممیزه دانشگاه تبریز. ۱۵- عضو کمیته تخصصی بهداشت مدارس و جوانان استان فعالیتهای آموزشی : فعالیتهای آموزشی دگر گروسی فرشی به قرار زیر است: الف: تدریس ۱-دوره کارشناسی : دروس روانشناسی مشاوره و راهنمایی ، کاربردآزمونهای روانی ، روانشناسی شخصیت ، روان درمانی ۲- تحصیلات تکمیلی: دروس روانشناسی شخصیت ، روانشناسی عمومی ، رشد پیشرفته ب – برگزاری کارگاه ها : کارگاه آموزشی وابسته های شخصیتی بیماریهای قلبی – عروقی ۱۳۸۰ ، ۱۳۸۲ سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : کارگاههای آموزشی میر تقی گروسی : ۱- کارگاه آموزشی وابسته های شخصیتی بیماریهای قلبی ـ عروقی در سال ۱۳۸۰. ۲- کارگاه آموزشی وابسته های شخصیتی بیماریهای قلبی ـ عروقی. ۸-۴ بهمن ماه سال ۱۳۸۲. ۳- کارگاه آموزشی مهارتهای زندگی. مهرماه و آبان ماه ۱۳۸۳، دانشگاه علوم پزشکی تبریز چگونگی عرضه آثار : – تعداد طرحهای تحقیقاتی:۱۹ مورد – تعداد مقالات منتشر شده در نشریات معتبر داخلی :۱۷ مورد – تعداد مقالات منتشر شده در نشریات معتبر خارجی :۳ مورد – راهنمای پایان نامه های دوره دکتری:۴ مورد –راهنمایی پایان نامه های دوره کارشناسی ارشد:۹ مورد – تعداد مقالات ارائه شده در کنفرانسهای داخلی و خارجی:۱۰ مورد آثار : ثبات و تغییر شخصیت در بزرگسالی ویژگی اثر : (۱۳۸۱)(مترجم) انتشارات جامعه پژوه. ۲ روانشناسی فیزیولوژیک ویژگی اثر : (۱۳۸۳)(همکار مؤلف) انتشارات سنجش تکمیلی.۳ رویکرد فردگرا در مشاوره سوء مصرف مواد ویژگی اثر : (۱۳۸۴)(مترجم)،

انتشار معاونت بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی تبریز۴ رویکردهای نوین در ارزیابی شخصیت ویژگی اثر : (۱۳۸۰)(مؤلف) انتشارات جامعه پژوه۵ کودک مبتلا به سندرم داون ویژگی اثر : (۱۳۶۷)(مترجم) انتشارات دانشگاه تبریز.

گشب

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام یکی از نجبای ایران پدربزرگ بهرام چوبین:

«ز بهرام بهرام پور گشسب

سواری سرافراز پیچیده اسب»

(فردوسی)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گشتاسب

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام گشتاسب بیش از دیگر پادشاهان کیانی، در اوستا و متون پهلوی آمده است. نامش در اوستا ویشتاسپا Vishtaspa صاحب اسب رمنده آمده است. و در آن کتاب راجع به او چنین آمده: ویشتاسب بلندهمت دارنده‌ی اسبان تندرو از خاندان نوذر، و دوست زرتشت پیغمبر شهریاری مزداپرست و دارای فرکیانی بود، و دین اهورایی را به مقامی بلند رسانید و بر دشمنان خود غلبه کرد. و دختران خویش: هما و به‌آفرید را که اسیر خیوئان (تورانیان) شده بودند، رها کرد. زن گشتاسب هوتئوسا Hutaosa از خاندان نوذری بود که مانند شوی خود دین زرتشت را پذیرفت. و از کسان اوپشوتئو Peshutanu و اسپنودات Spentodata اسفندیار بودند. وزیر او فرشوستر و برادر جاماسپا بود.

بنا به روایت بندهشن در اواخر هزاره‌ی سوم، و یشتاسب به جای لهراسب به سلطنت نشست و چون گشتاسب سی‌سال پادشاهی کرد آخر هزاره شد. پس هزاره‌ی چهارم فرارسید. زرتشت، دین را از اهورامزدا (هرمزد) بپذیرفت و بیاورد. ویشتاسب دین او پذیرفت و آشکار کرد، و با ارجاسب بستیزید و مردم انیران (غیر ایرانی) با ایرانیان دشمنی‌های فراوان کردند. در دینکرد آمده که روح یکی از مقدسان بنام اسریت SRIT از گروتمان (آسمان) عرش خداوند آمده بود، بر گردونه‌ای باشکوه، که خود به خود حرکت می‌کرد. بر ویشتاسب ظاهر شد، و او را از وجود دیوی سهمناک خبر داد. آنگاه این گردونه بدو بهره شد: یک بهره‌ی جسمانی و یک بهره‌ی روحانی. آن را که جسمانی بود، گشتاسب برنشست، و با آن میان نوذریان رفت و بر آن که روحانی بود اسریت برنشست و به گروتمان (آسمان) بازگشت.

از سه آتشکده‌ی بزرگ ایرانی دو آتشکده‌ی آذرفر نبغ با آذر برزین مهر منسوب به گشتاسب است. بنابر دینکرت ارجاسب پادشاه خیونان (تورانیان)، دو تن به دربار ویشتاسب فرستاد، و باج خواست. ویشتاسب با ارجاسب آغاز جنگ کرد که به پیروزی او دین مزدیسنا انجام گرفت. عمرو یشتاسب ۱۵۰ سال بود. و پسری به نام پشوتن داشت که از جاودانی‌ها است.

بنا به روایت شاهنامه گشتاسب وزیر پسران لهراسب بودند. گشتاسب زیبا و پهلوان بود. پس از رستم همتا نداشت. به عهد سلطنت او زرتشت آیین خداپرستی آورد. گشتاسب دین او پذیرفت، اما ارجاسب تورانی بر سر اینکار با گشتاسب جنگ کرد. در این جنگ زریر برادر گشتاسب کشته شد. سپس ارجاسب به بلخ حمله کرد، شهر را گرفت، و لهراسب از انزوا بیرون آمد، و با مردم باختر به جنگ ارجاسب بیرون شده و در حین کارزار کشته شد. زریر سپه‌سالار ایران بود، در آن جنگ بی‌درفش جادو کشته شد. شرح دلیری‌های این پهلوان در کتاب رزمی یادگار زریران به دست آمده است. پسر زریر به سنتور نام داشت که انتقام پدر را بگرفت و پس از او سپه‌سالار ایران شد.

زرتشت نیز در این جنگ کشته شد. گشتاسب ابتدا شکست خورد، ولی بالاخره به تدبیر وزیر خود، پسرش اسفندیار را که در بند بود، آزاد کرد و وعده داد که اگر ارجاسب را شکست دهد تخت شاهی را به او واگذارد؛ پس اسفندیار ارجاسب را شکست داده بکشت و دو خواهر خود را نجات داد و چون گشتاسب به هیچ بهانه از دست اسفندیار و اصرار او برای گرفتن تخت پادشاهی آسوده نمی‌شد، او را به جنگ رستم فرستاد. و این شاهزاده که رویین تن بود به اصابت تیر به چشمانش به دست پهلوان سیستانی، که مذهب زردشت را نپذیرفته بود، کشته شد. پس از او گشتاسب سلطنت را به پسر اسفندیار، که بهمن نام داشت واگذار کرد و درگذشت.

گشتاسب را بسیاری با ویشتاسب تاریخی پدر داریوش بزرگ که یکی دانستند. چه ویشتاسب در باختر سلطنت داشت، و پسر ارشام و نوه‌ی آریرمنه و نبیره‌ی چئاشپش است. سوابق داستانها گشتاسب هم آئوروتسپه و نوه‌ی اروند یا ارمین و نبیره‌ی کی‌پشین است و چنانکه در پیش گذشت، او را با چائش‌پیش مطابق دانستند. سلطنت گشتاسب داستانی برخلاف تاریخ است. زیرا ویشتاسب شاه نبود و این شخص در تاریخ جای دو خشایارشا را گرفته است.

جنگ اسفندیار با رستم می‌رساند که خانواده‌ی رستم پیرو دین زرتشت نبوده‌اند و ذکری که در داستانها از بت‌پرستی در زابل و هند یا جای دیگر می‌شود اشاره به مذهب بودایی است که در شرق ایران رواج داشته است.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

گشنسب اسپاذ

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

برادر رضاعی خسروپرویز که فرمانده کل نیروی کشور در زمان وی بود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گشنسب آذار

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از بزرگان ایرانی که قبل از جلوس بهرام پنجم به مقام و استریوشان سالار رسیده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گشنسب بنده

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(معر. جشنسب بنده: جشنسفنده: گشنسب) پادشاه ساسانی (۶۳۱ م.) و نواده‌ی هرمز چهارم. در شاهنامه لقب او فرائین و در طبری فرهان یاد شده و او همان است که در کتب تاریخ به نام جشنسب بنده آمده.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گشنسب‌داد

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(گشنسب) سردار ایرانی ملقب به «نخوارگ» که زرمهر او را مأمور مذاکره با ارمنیان نمود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گشنسف

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(گشنسب (ه.م)) معاصر اردشیر بابکان که بر طبرستان و گیلان و رویان و دماوند حکومت داشت. اجداد او از زمان اسکندر کبیر فرمانروای ولایات مزبور بوده، وی مؤسس خاندان گشنسف است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گل آرایش، محمد تقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد تقی گل آرایش : در سال هزار و سیصد و سی و هفت اولین گریه ی کودکانه نوزادی آسمانی با بوی بهار نارنج شیراز در هم آمیخت و انتظار پدر و مادری مهربان به پایان رسید. او را به یمن نام مقدس و نورانی نهیمن اختر تابناک آسمان امامت و ولایت محمدتقی نامیدند. از اوان کودکی روح معصوم او در زلال نماز و نیاز تطهیر یافت و با شور و حالی کودکانه راهی مدرسه شد.

شهید« گل آرایش» تحصیلات خود را تا آخرین سال دبیرستان ادامه دادو موفق به اخذ مدرک دیپلم گردید. وی فعالیتهای سیاسی

خود را از دوران دبیرستان آغاز کرد و همزمان با تحصیل علم, مبارزه با حکومت ستم‌شاهی را سرلوحه زندگی پر نشیب و فراز خود قرار داد. وی در این مسیر بارها مورد تعقیب, بازداشت و شکنجه نیروهای خود فروخته ساواک قرار گرفت اما دست از مبارزه برنداشت و خصوصاً در سقوط ساواک شیراز نقش موثری ایفا کرد.

از همان کودکی انس و الفتی خاص با قرآن داشت وی معنویت قرآن را با کلام شیوا و صدای دل انگیز خود در آمیخته و شور و حالی روحانی به مجالس می‌بخشید. وی در مسجد آقا باباخان, کلاس قرائت قرآن تشکیل داده بود و شبهای جمعه از حنجره‌ی آسمانی خود عطر نیاز و نیایش را در آسمان لاجوردی شیراز می‌پراکند. ذکر اهل بیت (علیهم السلام) و دعا و نیایش در عرصه‌های نور علیه ظلمت نیز زبان حال جان شیفته او بود.

سردار شهید «محمد تقی گل آرایش »که در طول هشت سال دفاع مقدس وجود مبارک خود را وقف جهاد و مبارزه کرده بود با پذیرفتن مسئولیتهای مختلف در عملیات‌های متعددی شرکت کرد. عملیات بدر خاطره قهرمانی‌ها و رشادت‌های او و یادمان پرواز ملکوتی اوست.

پس از عمری تلاش و مبارزه سرانجام در بیست و پنجم اسفند هزار و سیصد و شصت و سه در سماعی عاشقانه در خاک و خون غلطید و محور عملیاتی شرق دجله را از قطره قطره ی خون سرخ خویش رنگین ساخت. منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شیراز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

گلایری، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی گلایری

محل تولد : بابل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۱/۱

زندگینامه علمی

در تاریخ ۱۵ شهریور ۶۵ وارد حوزه علمیه مازندران شدم و مدت ۴ سال تا لمعتین در آنجا از محضر استاد ارجمند حضرت آیت الله فاضل دام ظله بهره بردم و سپس وارد حوزه علمیه قم شدم و از محضر اساتیدی همچون حضرت آیت الله اعتمادی و حاج آقا محمدی و درس خارج حضرات آیات تبریزی، مرحوم صالحی مازندرانی و جوادی آملی استفاده کردم و در این مدت ۴ سال در موسسه تخصصی کلام حضرت آیت الله سبحانی و مدت ۴ سال کلاس فن خطابه در دفتر تبلیغات اسلامی گذراندم و از سال ۸۲ همکاری خود را با مجله وزین رواق اندیشه شروع نمودم که حاصل آن چاپ دوازده مقاله بوده است.

گلپیرا، علیقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند علیقلی خان عموزاده و شوهر خواهر سپهبد حاج علی رزم‌آرا است. در ۱۲۷۹ در تهران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را در مدرسه دارالفنون و آلیانس پایان برد و وارد مدرسه افسری ژاندارمری شد. پس از طی دوره مزبور به درجه افسری نائل آمد. در ۱۳۰۰ از طرف وزارت جنگ به اروپا اعزام شد. مجددا دوره دانشکده ژاندارمری پاریس را گذرانید، چندی هم سرپرست محصلین ژاندارمری در اروپا بود. بعد از مراجعت به ایران غالبا در کادر آموزشی خدمت می کرد. بعد از ۱۳۲۰ که رزم‌آرا همه کاره ارتش شد او با درجه سرهنگی به ریاست ستاد ژاندارمری منصوب شد. در ۱۳۲۸ درجه سرتیپی گرفت و سازمان جدیدی بوجود آمد به نام سازمان نگهبانی که وی در رأس آن اداره بود. در ۱۳۲۹ که رزم‌آرا نخست‌وزیر شد او به ریاست ژاندارمری کل کشور منصوب شد و قریب یک سال در آنجا بود. در دوره مصدق رئیس اداره نظام وظیفه شد. در ۱۳۳۲ مجددا در رأس ژاندارمری قرار گرفت، درجه‌ی سرلشکری به او دادند، چند سالی خدمت کرد تا این که جای خود را به سپهبد عزیزی داد و بازنشسته شد. وی افسری تحصیلکرده، ملایم، کم اثر و تهور و متکی به دیگران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گلزاده، سیف الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سیف الله گلزاده : قائم مقام فرمانده گردان امام محمد باقر (ع) لشکر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در فروردین ۱۳۳۸ در روستای "امامزاده عباس" درشهرستان" بابل "به دنیا آمد. پدرش علی دارای شغل آزاد بود و با همسرش شهربانو علیزاده زندگی سختی را می گذراندند. سیف اللّه اولین فرزند این خانواده بود. سه سال بیش نداشت که به همراه که به همراه خانواده به شهرستان" سوادکوه "مهاجرت کردند. تا شش سالگی خانواده اش مستأجر بودند و سپس صاحب خانه شخصی شدند. سیف اللّه در مهر ماه سال ۱۳۴۴ وارد دبستان شد و دوره ابتدایی را در دبستان ابتدایی شیرگاه به پایان رسانید. مادرش می گوید: «گاهی خوب درس می خواند اما بسیار پر جنب و جوش بود و به خاطر همین در کودکی دستهایش سه بار شکست.» دوره راهنمایی را در مدرسه راهنمایی مرکزی سوادکوه در سال ۱۳۵۰ آغاز کرد. با پایان رساندن این دوره سه ساله در سال ۱۳۵۳ وارد دبیرستان شد. در طول تحصیل فراز و نشیب فراوانی داشت. مادرش می گوید: بیشتر به فکر بازی بود و در درس در حد متوسط بود. در کلاسهای بالاتر بعضاً با دبیران درگیر می شد. با دوستانش رابطه خوبی داشت و نمی گذاشت از او ناراحت شوند و در صورت بروز ناراحتی در صدد رفع آن بر می آمد. به بازی و تفریحات سالم علاقه مند بود و بیشتر به شنا و شکار درجنگل و ماهیگیری می پرداخت. به فوتبال علاقه زیادی داشت و به عمویش که پاسدار و جانبازبود و به پدر بزرگش . در کار ماهیگیری به پدرش کمک می کرد. سیف اللّه به دلیل مشکلات مالی و دوری دبیرستان از محل سکونت و نگرانی خانواده از جو بد اجتماعی آن زمان در سال سوم نظری از ادامه تحصیل دست کشید و همدوش پدر برای تأمین معاش خانواده وارد بازار کار شد. دو سال قبل

از انقلاب اسلامی با مسایل سیاسی آشنا شد و در این زمینه فعالیت داشت. به قرآن علاقه زیادی داشت و به مطالعه کتابهای مذهبی می پرداخت و در مراسم مذهبی شرکت می کرد. سیف اللّه در ۲۶ دی ۱۳۵۶ به خدمت سربازی فراخوانده شد و وارد گارد جاویدان شد. با اوج گیری انقلاب از پادگان گریخت و به جمع مردم پیوست و در طول نهضت اسلامی فعالیت گسترده ای داشت. بارها توسط عمال رژیم طاغوت مورد ضرب و شتم قرار گرفت.او اولین کسی بود که عکس امام خمینی را در دوران انقلاب به شیرگاه آورد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اقدام به تشکیل گروه ضربت برای پاسداری از شهر کردو بعد از مدتی برای ادامه خدمت سربازی به پادگان برگشت. او یکی از محافظین آیت اللّه طالقانی بود که برای مذاکره با مردم کردستان در سال ۱۳۵۸با هیئتی به سنندج سفر کردند. او بعد از اتمام سربازی در بیست و ششم اسفند ۱۳۵۸ وارد کمیته انقلاب اسلامی شد تا ۹ مرداد ۱۳۵۹ در کمیته انقلاب اسلامی (سابق)مشغول بود. در ۱۰ مرداد ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سوادکوه در آمد و در واحد اطلاعات سپاه به عنوان مسئول امور روستا مشغول به کار شد. در سال ۱۳۵۹ به هنگام مأموریت در منطقه جنگل سوادکوه بر اثر تصادف از ناحیه کتف مجروح گردید. بعد از ورود به سپاه تصمیم به ازدواج گرفت. برای این امر با مراسمی ساده و مختصر با"خانم سکینه وزارتی "تشکیل زندگی مشترک داد. پس از مراسم عقد به اتفاق والدین و همسرش خدمت امام خمینی رسیدند. آنها مدتی را با والدین زندگی کردند ولی به خاطر موقعیت شغلی به قائمشهر نقل مکان کردند و در خانه ای استیجاری ساکن شدند. بعد از مدتی با کمک والدین، همسرش و گرفتن وام و قرض موفق شدند خانه ای برای سکونت تهیه کنند. سیف اللّه در ۱۵ بهمن ۱۳۶۰ به جانشینی فرمانده واحد اطلاعات و عملیات سپاه سوادکوه منصوب گردید و تا ۱۳ بهمن سال ۱۳۶۱ این مسئولیت را به عهده داشت. او در سرکوبی گروههای ضد انقلاب منطقه تلاش گسترده و شبانه روزی داشت. در این سال اولین فرزند او به دنیا آمد که نامش را" کمیل "گذاشت. در سال ۱۳۶۱ توفیق تشرف به مکه مکرمه را یافت و در مکه به خاطر نصب عکس امام خمینی توسط مأموران دولت عربستان سعودی دستگیر و به مدت چهل و هشت ساعت بازداشت گردید. سیف اللّه در ۱۴ بهمن ۱۳۶۱ به عنوان مسئول اداره زندان گروهکهای ضد انقلاب منصوب گردید مدت پانزده ماه تا ۱۸ فروردین ۱۳۶۳ مسئولیت اداره زندان را به عهده داشت. در این دوره بود که دومین فرزند او" زینب "به دنیا آمد. در ۱۹ خرداد ۱۳۶۳ به جبهه های نبرد اعزام شد و جانشینی فرمانده گروهان اول از گردان حمزه سیدالشهدا در لشگر ۲۵ کربلا را به عهده گرفت. بعد از سه ماه در ۲۰ شهریور ۱۳۶۳ مسئولیت یکی از گروهانهای گرادن امام محمد باقر (ع) را پذیرفت و در عملیات بدر شرکت کرد. در ۲۱ آبان ۱۳۶۳ به جانشینی فرمانده گردان امام محمد باقر (ع) منصوب گردید. سیف اللّه گلزاده در منطقه عملیات والفجر ۸ جزء اولین نیروهای خط شکن گردان بود که وارد شهر فاو شدند.

در ادامه عملیات والفجر ۸ در ۲۱ بهمن ۱۳۶۳ در حال پاکسازی منازل شهر فاو توسط یکی از افسران عراقی که در بالکن یکی از منازل موضع گرفته بود، از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. او بیش از بیست ماه در جبهه حضور داشت. در نامه سپاه قائمشهر به بنیاد شهید این شهر نحوه شهادت حاج سیف اللّه گلزاده اصابت تیر به ناحیه سر در منطقه عملیاتی والفجر ۸ ذکر شده است.

پیکر شهید حاج سیف اللّه گلزاده در شیرگاه تشییع و در امامزاده حمزه به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

گلستانه، جعفر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از فضلای قرن سیزدهم، در دستگاه زندیه صاحب جاه و مقام بوده، و منصب استیفای اصفهان را داشته.

قبرش در قبرستان شیر سبز در کوچه‌ی باغ سهیل واقع بود که در این اواخر، مقبر به صورت مسجد درآمده.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

گلستانه، شرف‌الدین حیدر

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمدبن حیدربن اسماعیل، از بزرگان سلسله‌ی گلستانه بوده، در اصفهان محترم و معزز می‌زیسته، و در ربیع الاو سال ۷۷۹ در اصفهان وفات یافته است.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

گلسرخی، ناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ در تهران تولد یافت. تحصیلات عالی خود را در رشته کشاورزی در امریکا به اتمام رسانید. چندی در اصل ۴ که امریکائی‌ها در ایران تأسیس کرده بودند شاغل بود. بعد به وزارت کشاورزی داخل شد و خیلی زود ترقی کرد. مقام مدیر کلی و معاونت وزارت کشاورزی یافت. در ۱۳۴۶ وزارتخانه جدیدی به نام وزارت منابع طبیعی تشکیل گردید و گلسرخی وزیر آن وزارتخانه شد. در این سمت جنگل‌های انبوه شمال را بین بلند پایگان تقسیم کرد و عده‌ای صاحب ثروت گردیدند، پس از انحلال وزارت منابع طبیعی بیکار شد. گلسرخی مدتی مجله ماهانه‌ای به نام شکار و طبیعت دایر کرد. این مجله در نوع خود بی‌نظیر بود. طرفداران زیادی داشت و اهل فن اطلاعات و خاطرات خود را در آن منعکس می‌کردند. هیأت تحریره مجله مزبور تماما از تحصیلکرده‌های اروپا و امریکا بودند. آنچه در این زمینه در مطبوعات دنیا انتشار می‌یافت ترجمه و در مجله انتشار می‌دادند.

گلسرخی مرد هنرمندی بود. موسیقی را بر مبنای علمی خیلی خوب می‌دانست. در نواختن آلات موسیقی استادی کم‌نظیر بود. او در جوانی با دختر سرلشکر احمد معینی ازدواج کرد در ۱۳۶۸ در امریکا در عسرت و تنگدستی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گلشائیان، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۸ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات متداول زمان به مدرسه نظامی رفت و به درجه افسری رسید و مراحل ترقی

را پیمود. چندی رئیس دفتر وزارت جنگ بود بعد فرمانده تیپ کرمانشاه گردید و در همانجا درجه سرتیپی گرفت. در ۱۳۲۳ فرماندار نظامی تهران شد. در آن سال دکتر مصدق از مجلس قهر کرد و عده‌ای از دانشجویان به منزل او رفتند تا او را به مجلس بازگردانند. هنگامی که مصدق به میدان بهارستان رسید عده زیادی از مردم در آنجا اجتماع کرده بودند و مصدق برای آنها نطق کرد. در اثر نطق مصدق تظاهراتی انجام یافت. به دستور فرماندار نظامی تهران به سوی مردم آتش گشودند، چند نفر زخمی شدند و یک دانشجو به نام خواجه نوری به درجه شهادت رسید. جمال امامی که در آن تاریخ مجلس بود در اثر تیراندازی به صحن بهارستان آمد، از فرماندار نظامی علت تیراندازی را استفسار کرد او پاسخ داد به وظیفه خود عمل کرده‌ام ولی جمال امامی سیلی محکمی به گوش او نواخت به طوری که سالها سخن از آن سیلی بود. گلشائیان شکایت به شاه برد ولی تیر از کمان خارج شده بود. پس از آن چند بار فرمانده لشکر شد. درجه سرلشکری گرفت و معاونت وزارت جنگ را به او سپردند. در ۱۳۵۲ در تهران درگذشت. گلشائیان در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ ش به هنگام خلع سلسله قاجاریه از سلطنت مأمور اخراج محمد حسن میرزا ولیعهد از ایران بود و این مأموریت را با خشونت تمام انجام داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گلشائیان، عباسقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۱ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه عالی حقوق شد و دوره مدرسه را پایان داد. علاوه بر دوره مدرسه مزبور زبان فرانسه و ریاضیات و حسن خط را آموخت. در ۱۳۰۰ به استخدام در دادگستری درآمد و مترجم مخصوص مسیو «پرنی» مستشار دادگستری گردید. چندی مترجم و مدتی هم در مشاغل کوچک قضائی انجام وظیفه می‌کرد وقتی داور به وزارت عدلیه منصوب شد گلشائیان را منشی خود نمود تا مدتی که دادگستری تعطیل بود وی به طور شبانه‌روزی در دادگستری با داوربسر می‌برد. پس از اعلام تشکیلات جدید او بازپرس تهران شد. بعد بازپرس دیوان کیفر گردید. پس از چندی مقام دادستانی تهران به او داده شد و از دادستانی تهران به دادستانی دیوان کیفر انتقال یافت.

در ۱۳۱۲ وقتی علی‌اکبر داور از وزارت عدلیه به وزارت مالیه انتقال یافت عده‌ای از قضات را همراه خود به آن وزارتخانه برد از جمله گلشائیان بود که ابتدا رئیس رسومات، بعد رئیس مالیاتهای غیرمستقیم شد. بعد به مقام مدیر کلی وزارت دارائی ارتقاء یافت. در ۱۳۱۸ به معاونت اقتصادی وزارتخانه برگزیده شد. در خرداد ماه ۱۳۲۰ امیر خسروی وزیر وقت دارائی مورد تغییر رضا شاه قرار گرفت و از کار برکنار شد. کفالت وزارت دارائی را به گلشائیان سپردند، چند ماهی کفالت داشت. در شهریور ماه همان سال به عنوان وزیر دارائی معرفی شد. فقط ۱۲ روز وزیر بود. در ترمیم کابینه فروغی به وزارت بازرگانی و پیشه و هنر منصوب گردید. در اسفند ۱۳۲۰ به عنوان وزیر دادگستری معرفی شد ولی قبل از رای اعتماد فروغی استعفا داد و دولت سقوط نمود و او به شهرداری تهران منصوب گردید. پس از آن استاندار فارس و بعد استاندار آذربایجان شد.

در ۱۳۲۴ در کابینه صدرالاشراف وزارت پیشه و هنر را عهده‌دار بود بعد مامور استانداری خراسان شد. در ترمیم کابینه عبدالحسین هژیر به وزارت دادگستری رفت ولی عمر وزارت او کوتاه بود. در ۱۳۲۷ در کابینه محمد ساعد مراغه‌ای به وزارت دارائی تعیین گردید. در همین سمت مأموریت یافت در مورد نفت ایران قرارداد جدیدی تنظیم نماید، سرانجام با مذاکرات مفصل با نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس قراردادی تنظیم و آن قرارداد «گس- گلشائیان» نام گرفت و برای تصویب به مجلس تسلیم شد. با

تسلیم همین قرارداد جنجال نفت در مجلس پانزدهم بلند شد. استیضاح دولت ساعد در مجلس پانزدهم توسط مظفر بقائی کرمانی و سپس به وسیله حائری‌زاده و مکی فصل جدیدی در تاریخ معاصر ایران گشود. قریب یک سال عمر آن دوره مجلس صرف نفت شد. مجلس پایان یافت و قرارداد تصویب نشد. دولت بعدی درباره قرارداد سکوت کرده ولی دولت رزم‌آرا در امر نفت مداخله نمود و قرارداد را پس گرفت و قرار بود قرارداد دیگری به مجلس تقدیم کند که رزم‌آرا به قتل رسید و کمسیون خاص نفت طرح ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رسانید. این جنجال‌ها موجب شد گلشائیان در افکار عمومی تا حدی وجهه خود را از دست بدهد. در دولت دکتر مصدق گلشائیان از تمام مشاغل کنار گذارده شد. بعد از ۱۳۳۲ مقام سناتوری یافت. در ۱۳۳۵ علاء تصمیم به تصفیه دادگستری گرفت و گلشائیان را به وزارت دادگستری منصوب کرد. وی از مجلسین اختیاراتی خواست و برای رسیدگی به اختیارات وزیر دادگستری کمسیون مشترکی از مجلسین تشکیل شد و کمسیون با اختیارات خواسته شده که خلاف قوانین کشور بود مخالفت کرد و از تفویض اختیار به وزیر دادگستری برای تغییر قضات امتناع نمود. گلشائیان شکایت نزد شاه برد و استعفا داد ولی استعفای او پذیرفته نشد و با مداخله شاه مجلسین به او اختیار دادند و او تصمیم به تصفیه گرفت. دیوان عالی کشور و چند شعبه محاکم را منحل ساخت، عده‌ای از قضات به عنوان اعتراض از شغل قضائی استعفا دادند. وی در تشکیلات جدید دادگستری محمد سروری را به ریاست دیوان عالی کشور و جواد عامری را به دادستانی کل انتخاب نمود. برای تأمین کادر قضائی با استفاده از اختیارات خود عده زیادی از لیسانسیه‌های معقول و منقول را بدون طی دوره کارآموزی با رتبه ۶ قضائی وارد عدلیه کرد. با آن همه جنجال و سر و صدا کاری از پیش نبرد، دولت سقوط کرد و او هم استانداری آذربایجان را برای خود تدارک دید.

گلشائیان قریب ده سال برای نخست‌وزیری خود تلاش می‌کرد. وقتی نخست‌وزیری به افرادی مانند ساعد و هژیر و اقبال که در کاریر اداری عقب‌تر از او بودند رسید او بیشتر حرص و ولع برای این کار داشت. تا چند سال بعد از کودتای ۱۳۳۲ انتظار کشید، چون شاهد مقصود را در آغوش نکشید بنای شکوه و شکایت نهاد و تدریجا از حربه انتقاد استفاده نمود. همین مطالب گوش به گوش به سعدآباد و نیاوران رفت و دستور داده شده به این مرد گستاخ هیچ نوع شغلی ارجاع نشود. تنها او را به عضویت شورای عالی بانک ملی دعوت کردند که چندی هم بر آن شورا ریاست کرد. در ۱۳۶۹ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گل‌گلاب، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۱۳۴۷، تهران.

درگذشت: ۲۲ اسفند ۱۳۶۳، تهران.

حسین گل‌گلاب، فرزند میرزا مهدی‌خان مصورالملک (نقاش و عکاس دوره‌ی قاجار)، تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی علمیه و متوسطه را در دارالفنون به سال ۱۲۹۵ به پایان رسانید. از سال ۱۲۹۸ که تدریس علوم طبیعی مدرسه‌ی دارالفنون را عهده‌دار شد تا سال ۱۳۰۷ دوازده جلد کتاب در رشته‌ی علوم طبیعی تألیف نمود. ضمنا در دانشکده‌ی حقوق به تحصیل پرداخت و به دریافت دانشنامه‌ی لیسانس در رشته‌ی قضایی و علوم سیاسی در سال ۱۳۰۱ نایل آمد. به سال ۱۳۰۷ تصدی کارهای عملی گیاه‌شناسی در دانشکده‌ی پزشکی به عهده‌ی وی محول شد و از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ در دبیرستان نظام و دانشکده‌ی پزشکی تدریس گیاه‌شناسی را بر عهده داشت. به سال ۱۳۱۴ که کلاس مقدمات طب به دانشسرای عالی انتقال یافت، به معاونت دانشسرای عالی و دانشکده‌ی

علوم و ادبیات منصوب گردید و در همین سال طبق مقررات قانون دانشگاه به دریافت درجه‌ی دکتری در رشته‌ی علوم نایل شد و به تدریس فیزیولوژی گیاهی در دانشسرای عالی و گیاه‌شناسی در دانشکده‌ی پزشکی پرداخت. در سازمان نوین دانشکده به استادی کرسی بیولوژی گیاهی و ریاست آزمایشگاه مربوطه انتخاب گردید.

دکتر گل‌گلاب در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۶ علاوه بر تدریس به معاونت دانشکده‌ی پزشکی منصوب شد و تا سال ۱۳۲۷ در این سمت خدمت کرد و از پس از معاونت کناره‌گیری کرد و فقط به تشکیل فرهنگستان، به سبب تخصص در معادل‌یابی در رشته‌های علمی، به عضویت پیوسته‌ی این مؤسسه برگزیده شد و در سال ۱۳۱۵ سردبیری فرهنگستان نیز به وی واگذار شد.

علاوه بر کتاب‌های متوسطه تألیفات دکتر گل‌گلاب به شرح زیر است: پایان‌نامه‌ی دکتری راجع به «نباتات» ایران که خلاصه‌ی آن در سال ۱۳۱۳ به چاپ رسید، در این پایان‌نامه شش هزار گیاه که در ایران می‌روید توصیف شده است ؛گیا (راهنمای گیاهی)؛ گیاه‌شناسی (برای دانشجویان دانشکده‌ی پزشکی)؛ فرهنگ گیاهان معمولی و دارویی؛ تدوین برخی از کتاب‌های درسی گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی، تشریح و فیزیولوژی حیوانی و شیمی برای دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها (از سال ۱۳۱۲ الی ۱۳۲۶)؛ تاریخ طبیعی (در قسمت های مختلف)؛ جغرافیا (۱۳۱۰)؛ مشخصات جغرافیای طبیعی ایران (تألیف م. پتروف، ترجمه از روسی، ۱۳۳۶)؛ ترجمه‌ی بیش از پنجاه قطعه نمایش کلاسیک برای هنرستان هنرپیشگی (برخی از این نمایشنامه‌ها در مجلات به چاپ رسیده است)؛ ترجمه‌ی کامل «اپرای کارمن» به نظم فارسی که مطابق با آهنگ های اصلی است؛ ترجمه‌ی کامل «اپرای فوست» به نظم فارسی مطابق با آهنگ‌های‌اصلی. وی موسیقی می‌دانست و سرود هم می‌ساخت. از جمله سرودهایی که ساخته است، می‌توان به این دو عنوان اشاره نمود: «ای ایران ای مرز پر گهر» و «آذربایجان».

(۱۳۶۵/ ۱۳۶۳ -۱۲۷۴ ش)، نویسنده، مترجم، موسیقیدان و استاد دانشگاه. وی در تهران به دنیا آمد. پدرش نقاش و عکاس دوره‌ی قاجار بود. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی علمیه، در محضر استادانی چون: عبدالعظیم قریب، میرزا ابراهیم قمی مسعودی، غلامحسین رهنما و شمس‌العلماء قریب شروع کرد و دوره‌ی متوسطه را در دارالفنون به پایان برد. در دوره‌ی متوسطه، علاوه بر زبان انگلیسی و فرانسه، مقدمات زبان روسی را در کلاس اسکندرخان ماردیروسیان فراگرفت. پس از پایان دوره‌ی متوسطه به تدریس در مدرسه‌ی دارالفنون مشغول شد. در ۱۳۰۱ ش به دریافت لیسانس حقوق نایل آمد و در ۱۳۰۷ ش به تدریس در مدارس نظام منصوب شد. وی دارای لیسانس در رشته‌ی قضایی و علوم سیاسی و دکترا در رشته‌ی علوم بود. او به تدریس فیزیولوژی گیاهی، در دانشسرای عالی و گیاه شناسی، در دانشکده‌ی پزشکی پرداخت و در سازمان نوین دانشکده به استادی کرسی بیولوژی گیاهی و ریاست آزمایشگاه مربوطه انتخاب شد. دکتر گل گلاب علاوه بر تدریس مدتی به معاونت دانشکده پزشکی منصوب گردید. وی مدتی نیز سردبیر فرهنگستان بود. او در دوره‌ی تحصیلات متوسطه در محضر درس آقا حسنقلی، استاد تار، به فراگیری این هنر نیز پرداخت و با مقدمات موسیقی ایران آشنا شد. سپس در مدرسه‌ی موسیقی کلنل علینقی وزیری ثبت نام کرد و به تشویق وزیری چندین سرود و تصنیف به عنوان نمونه تهیه کرد که مورد پسند قرار گرفت. وی همچنین با انجمن موسیقی ملی در زمینه‌ی تصنیف و سرود همکاری داشت. سرودهای «ای ایران» و «آذربایجان» از آثار هنری اوست. گل گلاب به نقاشی، عکاسی و شعر نیز علاقه‌مند بود. او در زمینه‌ی واژه‌یابی معادل در رشته‌های علمی تخصص داشت و عضو فرهنگستان ایران بود. از آثار علمی وی: «تاریخ طبیعی»، تشریح و فیزیولوژی حیوانی؛ «تاریخ طبیعی»، زمین شناسی؛ «تاریخ طبیعی»، گیاه شناسی؛ «تاریخ طبیعی»، قسمت چهارم، «حفظ الصحه»؛ «پایان‌نامه دکترا»، درباره‌ی نباتات ایران؛ «فرهنگ گیاهان معمولی و دارویی»؛ «شیمی فلزات»؛ «جغرافیا»؛ ترجمه‌ی «مشخصات جغرافیای طبیعی ایران».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ برگزیدگان (۳۹۶ -۳۹۴)، تاریخ تحول ضبط موسیقی (۳۱۳، ۲۳۶، ۲۳۵)، تاریخ موسیقی (۴۹۰/ ۲)،

زندگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۳۳۶/ ۵)، زندگینامه‌ی مشاهیر رجال پزشکی (۱۴۰ -۱۲۹/ ۱)، سرگذشت موسیقی (۳۲۴/ ۱)، شرح حال رجال (۳۰۲/ ۵)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۷۲۲ -۷۲۱/ ۱)، مردان موسیقی (۱۳۲، ۲۴، ۲۲/ ۴، ۱۹۸/ ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۸۵۳ -۸۵۱/ ۲).

گلگون، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد گلگون : فرمانده محور مهندسی لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اولین شهید از خانواده بزرگوار گلگون است.درششم دی ماه ۱۳۴۴در تنکابن به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی وراهنمایی خود را در این شهر به پایان برد.از ۱۳ سالگی ترک تحصیل کرد و در کنار پدر به کار رانندگی بلدوزر مشغول شد و مهارت پیدا کرد. اولین باردر سال ۱۳۶۱ هفده ساله بود که به جبهه رفت وتا سال ۱۳۶۴ که به شهادت رسید با مسئولیتها ی تک تیرانداز ،فرمانده دسته و فرمانده محور مهندسی مشغول دفاع از اسلام وایران بود.در طول حضور در جبهه ۳بار ودر عملیات محرم،والفجر۴ و والفجر ۶ مجروح شد اما این مجروحیت ها کمترین خللی در اراده الهی او ایجاد نکرد.درسال ۱۳۶۴ازدواج کرد و چند ماه بعد از آن در عملیات والفجر۸به شهدت رسید.تنها یادگار او ،سید مهدی بعد از شهادتش به دنیا آمد. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

گلگون، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی گلگون : فرمانده تیپ ۴ لشکر ۲۵ کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ در شهر لاهیجان دیده به جهان گشود و پس از چند ماه به علت موقعیت شغلی پدر به شهر تنکابن مهاجرت نمود. از بدو تولد برکات زیادی را به همراه خود برای خانواده آورد.

دوران ابتدائی و متوسطه را در این شهرستان گذرانده و در سال ۱۳۵۷ دیپلم فنی برق هنرستان را اخذ نمود در دوران انقلاب با داشتن سن کم دارای فعالیتهای سیاسی چشمگیری بود و در تمام راهپیمائی ها شرکت فعال داشت . در یکی از راهپیمائی های مهمی که به طرفداری از نهضت امام خمینی در ماه رمضان سال ۱۳۵۷ در شهر تنکابن برگزار شده بود و مورد ضرب و شتم نیروهای نظامی حکومت شاه واقع شد. شهید سلیمی که از همرزمان و دوستان وی بود در همان تظاهرات و در کنار وی به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

در سال ۱۳۵۸ وارد دانشگاه قزوین جهت دوره فوق دیپلم در رشته برق گردید و در طول مدت حضور در دانشگاه در انجمن اسلامی آنجا فعالیتهای سیاسی و مذهبی را عهده دار بود .مدتی بعد به علت مصادف شدن با طرح انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاهها دوباره به وطن بازگشت و در جهاد سازندگی(سابق) تنکابن مشغول به کار گردید . در طول خدمت در این ارگان نوپا خدمات ارزنده ای که از جمله آن رسیدگی به مسائل مالی کارخانجات لیره سر بود که از ان طریق مبالغ زیادی را در اثر حسابرسی

به بیت المال باز گرداند .پس از چند ماه خدمت در جهاد و شروع جنگ تحمیلی توسط قدرتهای غرب و از طرف بسیج به جبهه های غرب اعزام شد.در سال ۱۳۶۱ از خانواده ای حزب الهی همسری بر گزید و به صورت بسیار ساده و بی تکلف در مسجد محله مراسم ازدواجش را بر گزار نمود .بعد از چند ماه که از ازدواجش گذشته بود از جهاد سازندگی خارج شد و جهت ادامه تحصیل به دانشگاه ملی تهران رفت و مشغول کسب علم شد.

در حین تحصیل برای تامین مخارج زندگی اش به عنوان دبیر امور تربیتی در آموزش و پرورش مشغول به کار شد. پس از چندین ماه دوباره به علت علاقه شدید به مسائل انقلاب و اسلام و امور جنگ و همچنین تاکید رهبری در مورد مقدم داشتن جنگ ،توسط امام جمعه شهر تنکابن به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این شهر معرفی شد. او پس از گذراندن دوره آموزشی به منطقه عملیاتی جنوب رفت و تا پایان عمر شریفش در مناطق عملیاتی حضور داشت. در سال ۱۳۶۲ در شهرستان دزفول منزلی اجاره نمود و خانواده را در آنجا اسکان داد و در تمام مدت حملات موشکی و هوائی دشمن به این شهر ؛ خانواده این شهید عزیز نیز در کنار او ومردم قهرمان دزفول زندگی نمودند. در اواخر سال ۱۳۶۶ به یکی از خانه های سازمانی شهر اهواز مهاجرت نمود و ساکن شد.

در طول خدمت در سپاه به علت شایستگی ها و اخلاصی که داشت؛ مسئولیتهای مهمی را به ایشان محول نمود ند که آخر ین مسئولیت ایشان فرمانده تیپ ۴ لشگر۲۴ کربلا بود.

سال ۱۳۶۴ درعملیات والفجر ۸ در منطقه فاو از خواب بیدار شد وبه همرزمانش گفت اگرپیامی یا تلکسی برایم رسید سریعاً مرا خبر کنید ،برادرم ،محمد به درجه شهادت نائل آمده است. حدود یکساعت بعد تلکس رسید و دوستان وی در این حیرت بودند که:

سر خدا که عارف سالك به کس نگفت

در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

برادرش سیدمحمد گلگون که فرماندهی محور مهندسی رزمی لشگر۲۵ کربلا را به عهده داشت ،به شهادت رسید.اوهمواره از برادر ش یاد میکرد و به حال و روز او غبطه می خورد و از این مسئله تاسف می خورد که چرا او را به خاطر کوچکی سنش گاه و بیگاه موعظه می کرد .

چند ماه بعد در سال ۱۳۶۵ هنگامیکه در مرخصی به سر می برد خبر شهادت عزیزی دیگر را به او دادند .شهادت تنها برادر همسر ش ،فرمانده بسیج منطقه گیلان شهید غلامرضا قبادی که از یاران و همسنگران قدیمی او بشمار می رفت.

هر ازچندگاهی یکی از دوستان وهمرزمان سید مصطفی به شهادت می رسیدند واشتیاق اوبرای رسیدن به دیدار الهی بیشتر وبیشتر می شد. هرگاه برای دیدار با خانواده به مرخصی می آمد و از ایشان در مورد مسئولیتهایش سئوال می شد متواضعانه پاسخ می داد که فردی عادی است و کارهای خدماتی رزمندگان را انجام میدهد.

پیوسته در یاد خدا بود . خانواده را به عبادت خدا و داشتن اعمال صالح و اخلاق خوب دعوت مینمود . نسبت به فرائض به ویژه نماز اهمیت فوق العاده ای ابراز می داشت و همیشه سعی داشت که در اول وقت آن را به جا آورد . از نمازهای شب و مناجات عاشقانه او خاطرات زیادی در یاد وخاطره ی همرزمان وخانواده اش باقی مانده است.

در هر فرصتی که به دست می آورد به دیدار دوستان واقوام می رفت.

از این شهید سعید دو فرزند یك پسر و یك دختر به یادگار مانده است که در وصیتی فرموده خواستار پرورش صحیح آنان مطابق با شرع مقدس شده است.

این سردار ملی پس از سالها تلاش ومجاهدت در راه اعتلای دین مبین اسلام واقتدار ایران بزرگ در بیست ونه فروردین ۱۳۶۷ در جبهه جنوب به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

گنجگاهی، جمشید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان حضرت ابوالفضل(ع)لشگر۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «جمشید گنجگاهی» مشهور به (حسین گنجگاهی) در ۱۰ تیر ۱۳۳۸ در« اردبیل »متولد شد . دوران ابتدایی را در مدرسه «دیباج » در سالهای ۱۳۵۰ – ۱۳۴۵ و دوران راهنمایی و دبیرستان را به ترتیب در مدارس «جهان علوم » و «صفوی» (مدرس فعلی) در سالهای به پایان رساند و دیپلم ریاضی گرفت. به مطالعه علاقه زیادی داشت و هر گاه پولی به دست می آورد، کتاب می خرید و مطالعه می کرد. در ایام تحصیل ، در اداره مغازه به پدرش کمک می کرد. حسن خلق او سبب شده بود که همه دوستان و فامیل او را دوست داشته و به او علاقمند باشند. وی عموی فلجی داشت که هر هفته یا دو هفته یک بار او را با چرخ دستی به حمام می برد. اما در زمستان که برف می آمد و دیگر نمی توانست از چرخ دستی استفاده کند، او را به کول می گرفت به حمام می برد . روزی سرعمویش را با تیغ اصلاح می کرد که خراشی به سرش وارد آورد . به قدری از این موضوع ناراحت شد که مرتب روی خود می زد و نگران بود، به طوری که عموی بیمار به زبان آمده و گفت : « عزیزم این قدر ناراحت نباش . من که برای شما تا این حد مشکلات به وجود آورده ام و شما را اذیت می کنم، چرا خودت را برای یک خراش کوچک ناراحت می کنی . ناراحت نباش؛ اشکالی ندارد . »

با شروع انقلاب اسلامی ، روی دیوارها شعار می نوشت و اعلامیه حضرت امام را پخش می کرد و در تظاهرات به جدیت تمام شرکت می کرد. در زمان پیروزی انقلاب در روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ وقتی مردم برای تظاهرات و راه پیمایی به خیابانها آمده بودند، به کلانتری شهر حمله و پاسبانی را کشتند ، جمشید تا چند روز از این موضوع و صحنه ناراحت و نگران بود .

بعد از پیروزی انقلاب برای بچه های محل کتابخانه ای دایر کرد و به آموزش قرآن و احکام پرداخت و به مسائل سیاسی روز و انقلاب احاطه و آشنایی کامل داشت .او پیروی از حضرت امام (ره) را بر خود واجب می دانست و در وجود امام محو شده بود. تقیّد خاصی به انجام فرائض داشت و از صمیم قلب آنها را انجام می داد. هر هفته یک یا دو روز را روزه می گرفت. به نماز اول وقت و جماعت مقید بود. بیشتر وقت خود را در مسجد می گذراند و گاهی اذان می گفت و قرآن را با ترتیل و صدای خوشی می خواند . مطالعات مذهبی عمیقی داشت. از بی نظمی متنفر بود و اجازه سخن چینی به کسی نمی داد. وقتی غیبت کسی به میان می آمد، به بهانه ای مجلس را ترک می کرد . به اشعار حافظ و سعدی و نوشتن داستان برای کودکان علاقه بسیاری داشت .

با شروع جنگ تحمیلی علیرغم میل خانواده که نمی خواستند جمشید به خاطر بروز جنگ به خدمت سربازی برود ، زمانی که پدرش به علت بیماری در بیمارستان بستری بود، خود را به نظام وظیفه معرفی کرد و دوره سربازی را در تیپ زنجان در منطقه کردستان گذراند. تنها بیست روز پس از اتمام خدمت سربازی به عضویت سپاه پاسداران در آمد .

اوکه با بازگشایی دانشگاهها در اولین کنکور بعد انقلاب شرکت کرده و در رشته مهندسی برق دانشگاه شیراز پذیرفته شد، در دانشگاه حضور نیافت وباجدیت تمام واردعرصه دفاع از کشور شد. پس از ورودبه سپاه در اردبیل مسئول گروه ارزیابی پادگان آموزشی سید الشهدا (ع) و مربی آموزشهای رزمی و مسئول ارزیابی منطقه پنج کشوری – آذربایجان شرقی ، آذربایجان غربی ، اردبیل و زنجان – بود . پس ازمدتی حضوردراین سمت به جبهه رفت وبه عنوان مسئول پرسنلی لشکر ۳۱عاشورامشغول به خدمت شد . پس از مدتی به دنبال اصرار زیاد برای حضور در جبهه به معاونت گردان ابوالفضل (ع) منصوب شد و از این زمان به بعد ، به طور مستقیم در عملیات و خط مقدم جبهه حضور می یافت او به قدری از این ماجرا شاد و خوشحال بود که مرتب ابیات زیر را با

خود زمزمه می کرد :

بعد از این روی من و آینه وصف جمال که در آنجا خبر از جلو ذاتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خشدل نه عجب مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

جمشید به خاطر حضور دائمی در جبهه از پذیرش ازدواج امتناع می کرد، اما خانواده اش علیرغم میل باطنی او را وادر به پذیرش ازدواج کردند . هر وقت راجع به ازدواج با او صحبت می شد، می گفت : من با جبهه ازدواج کرده ام. با این وجود در سن ۲۵ سالگی با خانم رقیه ننه کرائی ، پیمان زناشویی بست و مدتی کوتاه پس از این ازدواج بلافاصله به جبهه رفت.

قدی بلند داشت و چهره ای زیبا. به صورتش که نگاه می کردی ،انگار آیینه ای نهاده در برابر سیمای سیرتش، سیرت و صورت آیینه در برابر آیینه ، زیبایی مکرر و بی مرز ..

یاران همه شیفته خلق و خوی نرم و رقیق او بودند . رضایتی پیوسته ، صورتش را زیبا تر می کرد. هرگز ندیدم که قیافه اش گرد ملال و تیرگی داشته باشد؛ جز آن هنگام که در شهادت آقا مهدی بود که گریانش دیدم . چقدر بشاش بود. دلتنگی نمی شناخت. در آن لحظه های، هول جان و بیم ماندن و رفتن که دشمن بر ما تحمیل می کرد، فوران شجاعت و تبسم اش ، جلوه ای مضاعف می یافت و حیرت همگان را برمی انگیخت . اینها بود که حسین را در صدرنشین فردوس دوستیها قرار می داد و همه دوستش می داشتند .

لحظه های بی قراری ام را در حضور او به قرار می رساندم که او صلابت صخره ها را داشت . مرا امید ایجاد می کرد و بی سامانیهای روحم در آرامشکده بودن با وی ، تشویش ها و پریشانیها را به سکون بی رخنه تبدیل می کرد.

گفتم که قدی بلند داشت . آنگاه که در حضور آقای مهدی می نشست ، تواضع و فروتنی سرشتش اجازه نمی داد که سرو گردانی از ایشان فراتر داشته باشد ، پس خود را فرو می کشید تا کوتاهتر جلوه کند، مبادا بلند تر از وی بنماید.

جوانی بود با اراده ای پولادین ، این وصفی است که خویش و بیگانه در تحلیل شخصیت حسین بارها بر زبان می آوردند . همت و اراده اش زبانزد خاص و عام بود . چه مایه تواضع در نهاد وی عمیق بود !

یاری دیر آشنا و ارجمند از خیل شیفتگان و شیداییان حسین که آموزه های یار شهیدش را نیک دریافته ، در ذکر ویژگیهای قمری بال شکسته قفس دلش ، سودای دوست بی قرارش می کند و کلامش رنگ و بوی عاطفه حسینی می یابد و می گوید : حسین در مرخصی ها پیش از دیدن من ای بسا به خانه نمی رفت و این کشش و جوشش، عواطف وحشی و سرکش مرا متلاطم تر می کرد. بعد از شهادتش معلوم شد که در خدمت اسلام ، در چه سمتی بوده است. هرگز نمی خواست که کسی از موقعیت فرماندهی اش با خبر شود . فروتنی بی ریا و بی تکلف، نهادینه وی شده بود . ایمانی قاطع به گفته اش داشت . می دانستم به چنان یقینی رسیده است تا به چنین قاطعیتی دست یافته .

خطی چند از سطور شورانگیز یاری دیگر از خیل روح های عاشق حسین را که خود نیز از سلاله پر ارج مجنونیان روزگار ماست، در این قسمت رقم زنیم . سطوری که مویرگ کلماتش سینه شرحه نگارنده آن از فراق یار ناله ها دارد . چقدر بی قرار بود و پرجنب و جوش

در انتهای کوچه باریکی خانه داشتند

صدای خنده هایش وقتی که از شدت خنده به زانویش می زدم، یادم هست.

از همان کودکی قدی بلند داشت و دست و پایش کشیده بود. بلند قد بودنش حُسن هایی داشت ، یکی دو اوج بیشتر به آسمان نزدیک بود .

وقتی شبها تو کوچه صمیمی خودمان تا نزدیک صبح به درس نگاه می کردیم ؛ گاه گاهی او مبهوت آسمان می شد . نمی دانم تا کجای این بی کران می رفت، اما وقتی برمی گشت، قاه قاه می خندید .

شاید هم می گریست ، معلوم نبود .

هم صدای خنده بود، هم اشک چشم و یک مرتبه، مرور به درسها تبدیل به بازی می شد و بازی تا صلات دیگر. در کوران آزمایش، کوران ذوب، نعمت، مجذوب بود .

ناب شد؛ حسین شد . لبه های خاموش آخر شبی بود ، می آمدم. قد رسایی در تاریکی جلوه گر شد .

ابهت خاصی داشت .

گامهایش پتکهایی بود بر سنگلاخها، نزدیک شد؛ حسین بود، تنها، پر صلابت، صبور، . . . نمی دانم از کجا می آمد .

سخن کوتاه می کنم .

هر روز به مادر شهیدی از تبار خود سر می زد؛ در می زد.

روزی به خواب در زد؛ باز شد.

رویای جشن حسین بود.

آنطور که خودش می خواست.

یادش بخیر. آرزوی قلبی او این بود که از واحد پرسنلی به گردان رزمی منتقل شود. با توجه به شناختی که آقا مهدی از درایت و کارایی او در امور پرسنلی داشت، همیشه مانع این کار می شد . بعد از شهادت آقای مهدی ، فرمانده جدید لشکر با انتقال او به گردان ابوالفضل (ع) موافقت کرد . بالاخره حسین به آروزی دیرینه خود که همان رزم در خط مقدم بود، نایل شد .

بیان روزی است که نسیم با طراوت رحمتش بر سرنوشت غمینم آوای رهایی از چارچوب مسؤولیتهای گناه آلود ، ازنفاق های مصلحتی ، ازدو رنگی های خانمانسوز دنیا باقی و ازهمه عوامل عوالمی که آهنگ دوری از خدا و مظاهر نیکویش بود ، سر داد .

بیان روز هجرتها و مرحمتهاست ، سخن از توجه است و اجابت ، خبر از پیوستگی قلب است، خبر از سرنوشتی نوید بخش است، خبر از آهنگ عزیمت است، خبر تسکین دل است، از سوز دیدار عشق ... از توجه او به نگهداشت بیت المال خیلی خوب می توانست دریافت که چه اندازه به جامعه و نظام الهی آن دل می سوزاند و جان می فشاند . حتی هدر رفتن تکه نانی بی مصرف را نیز بر نمی تافت و پیوسته به نیروها تذکر می داد که مبادا در مصرف وسایل موجود شان اسرافی روا دارند . پدربزرگوارش نقل می کند :

« ایشان بعضی اوقات با اجازه فرماندهی لشکر با پیکان اداری به اردبیل می آمد . به محض اینکه به خانه می رسید، ماشین را دم در می گذاشت و کارهای شخصی خود را با دوچرخه ای که در خانه داشت، انجام می داد . مادرش بیمار بود . برادر بزرگش برای رساندن ایشان به بیمارستان دو سه بار از ماشین همسایه استفاده کردند .

فردا که فهمیدم پیکان در اختیار حسین بوده ، پرسیدم : چرا در رساندن مادر به بیمارستان از این ماشین استفاده نکردی ؟ گفت : پدر عزیز، ماشین را به این منظور در اختیارم گذاشته اند که فقط خود را به اردبیل برسانم و کارهای اداری را انجام دهم . چطور می توانستم در کارهای شخصی و خانوادگی از آن استفاده کنم ؟ »

در اوراقش، چهار دفتر قطوری که از مجموعه نوشته های گوناگون ایشان باقی مانده ، به مطالعه می نشینیم . سیر در این بستان سرای اندیشه حسین ، شور مطبع و بیدار گرانه ای در رگ جانهای خواننده بر می انگیزد و صفای باغ الهی را در احساس آدمی لبریز می سازد. در ملکوتی ترین لحظه های حیات بلورینش دست به قلم بده و آفاق هستی شریف خوش را در رعشه روح رنگین کمانی اش تصویر کرده است. افسوس که محدودیت اوراق کتاب حاضر مجال آن نمی گذارد که بیش از این در موج موج یاد

خروشان حسین گنجگاهی خود را غرقه ساخته ، روح را تطهیر دهیم.
اینک عطر یادش را با واژه در آمیزیم و سطری چند در نحوه شهادتش بنگاریم و بنگریم که چه سان، نعمت در آرزوی وصال حق ستاره شده و آسمان پرستاره شهادت را نورانی کرد. آن روز حسین حال و هوای دیگری داشت . شادمان به نظر می رسید . مرتب با بچه ها شوخی می کرد . رفتارش نشان می داد که از شهادت قریب الوقوع خویش آگاه است . بی قرار رفتن بود و درهوای وصال . سرانجام دستور شروع عملیات صادر شد . بچه ها در سکوت کامل از خاکریز اول دشمن عبور کردند . درعبور از خاکریز دوم ، دشمن متوجه حمله ما شده، با تیر مستقیم دوشکا شروع به شلیك کرد. بچه ها همه زمین گیر شدند. راه پیشروی و عقب نشینی بسته بود. تعدادی از برادرها شهید شدند. حسین علت عدم تحرك بچه ها را پرسید ، گفتند : « دوشکاها اجازه حرکت نمی دهند . » دیگر طاقت نیاورد. با آر پی جی وارد عمل شد و اگر پا یمردی او نبود، بیشتر بچه ها آنجا به شهادت می رسیدند. آرام از خاکریز خیلی کوتاه گذشت. با شلیك اولین گلوله ها دوشکای اولی خاموش شد . لحظه ای بعد دومین دوشکا نیز از کار افتاد . بچه ها از پیش آمدن چنین وضعیتی خیلی شاد شده ، روحیه پیدا کردند . منتظر شلیك سوم بودیم که دیگر صدایی نیامد. رعد خروشان هیجان حسین ، آرام به خاموشی گرایید .
منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

گنجه‌ای، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرزا علینقی تاجر است. جواد تحصیلات خود را در تبریز و تهران ادامه داد و از مدرسه سن‌لوئی فارغ‌التحصیل گردید. خدمات اداری خود را از وزارت دارائی شروع کرد و مشاغلی را در آن وزارتخانه احراز نمود. مدتی کفیل پیشکاری کرمان بود. بعد به ریاست مالیه کردستان و کرمانشاه رسید. بعد از ۱۳۲۰ مدیر کل مالی وزارت بهداری شد. در انتخابات دوره پانزدهم وکیل اول تبریز شد. در آن تاریخ رسم بر این بود که حتما یکی از نواب رئیس مجلس باید از وکلای آذربایجان باشد، لذا نامبرده که وکیل اول تبریز بود به نیابت ریاست رسید. در ادوار ۱۶ و ۱۷ وکیل گردید. در مجلس هفدهم تمایل به حکومت مصدق پیدا نمود و با جبهه ملی همکاری می‌کرد. در ۱۳۲۸ در کابینه ساعد چند ماهی به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. بعد از سال ۳۲ کاری به او ارجاع نشد. در بین مردم آذربایجان حسن شهرت و مرجعیت داشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گنجه‌ای، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار، مدرس.

تولد: ۱۲۹۷، تبریز.

درگذشت: ۱۵ شهریور ۱۳۷۴، ژنو.

رضـا گنجه‌ای، فرزنـد علینقی گنجه‌ای از رهـبرای مشـروطه خواهـان تـبریز، پس از تحصـیلات اولیه در زادگـاهش تبریز در مدرسـه حکمت، دوره‌ی مدرسه صنعتی را در آلمان گذراند. پس از بازگشت به ایران، به استخدام اداره‌ی راه‌آهن درآمد. وی بعدها رییس راه‌آهن شد، مدتی معاون وزارت پست و تلگراف بود و ضمن تدریس در دانشگاه، ریاست دانشکده‌ی فنی را نیز به عهده داشت.

روزنامه‌نگاری را از دوران تحصـیل آغاز نمود و در مدرسه‌ی ابتدایی «حکمت» تبریز، روزنامه‌ی دستنویسـی به نام «وطن» می‌نوشت و می‌پراکند. نخستین شماره‌ی «بابا شمل» در فروردین ۱۳۲۲ منتشر شد. انتشار این دوره تا مهر ماه ۱۳۲۴ که رضا گنجه‌ای به خارج سفر کرد، ادامه داشت. وی پس از بـازگشت به ایران «بابـا شـمل» را از نو سـاخت ولی این دوره نیز به درازا نکشـید (پاییز– زمسـتان ۱۳۲۶). بیشتر مطالب ۲۷۳ شماره‌ی «بابا شمل» را خود نوشت و در تعیین دیگر مطالب اعم از موضوع اشعار و کاریکاتورها نیز نقش مؤثری داشت. بخشـی از مطـالب وی بـا امضـای «مهنـدس اقتصـاد چـاپ» می‌شـد و گـاهی نیز شـعر می‌گفت و بـا نام مسـتعار «دنب المهندسـین» چاپ می‌کرد. همکاران گنجه‌ای در سـرودن اشـعار فکاهی نشـریه عبارت بودند از: رهی معیری (با نام مسـتعار زاغچه) مهندس فزونی (با نام مسـتعار «مهندس الشـعرا»)، ابراهیم صـهبا (با نام‌های مستعار «شیخ سرنا» و «ابرام سرپا») و احمد گلچین معانی. کاریکاتورهای «بابا شمل» نیز کار بهرام داوری و بنی سلیمان بود.

متولد ۱۲۸۰ و فرزند حاج میرزا علینقی گنجه در تبریز است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تبریز به اتمام رسانید، به تهران آمد، داخل مدرسه صـنعتی که آلمانها تأسـیس کرده بودند شد. سپس از طرف دولت برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و درجه مهندسی گرفت و بعد از مراجعت به تهران به دانشـیاری دانشـکده فنی و سپس استادی آنجا برگزیده شد و سالها در مقام استادی در دانشگاه تهران خدمت می‌کرد.

در ۱۳۳۴ در کابینه حسـین علاء به وزارت صنایع و معادن برگزیده شد و قریب یک سال در آن سمت انجام وظیفه نمود. یک دوره سه ساله نیز ریاست دانشکده فنی را برعهده داشت. مهندس رضا گنجه‌ای در اواخر سال ۱۳۲۱ اقدام به تأسیس یک روزنامه فکاهی به نـام بابـا شـمل نمـود. این روزنـامه که مطـالب خـود را به صـورت طنز و شـوخی می‌نـوشت خیلی زود در محافـل ایران برای خود موقعیتی پیـدا کرد. مخصوصـا مطـالبی که گنجه‌ای می‌نوشت بسـیار جـالب و مطـابق میل مردم بود. نوشـته‌های مهنـدس گنجه‌ای در ردیف چرنـد و پرنـد دهخدا در روزنامه صوراسـرافیل و کتاب یکی بود یکی نبود جمال‌زاده محسوب می‌شود. این روزنامه قریب ۵ سال انتشار یافت و بعد تعطیل شد. مهندس رضا گنجه‌ای در سال ۱۳۷۴ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

گنجه‌ای، علینقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از تجـار و مـالکین بزرگ تبریز در ۱۲۵۱ ش در تبریز تولـد یافت. اجـداد او اهل گنجه بودنـد که پس از تسـلط روس‌ها به قفقازیه، جلای وطن نموده به تبریز آمدند و به شغل ملکداری و تجارت پرداختند.

حـاج میرزا علی نقی پس از رسـیدن بـه سن رشـد و انجـام تحصـیلات مقـدماتی در حجره پـدرش به کـار پرداخت و به فـوت و فن تجارت واقف شـد و بعد مسـتقلا تجارتخانه دائر کرد. در نهضت مشـروطیت در زمره آزادیخواهان قرار گرفته، برای حکومت قانون فعـالیت دامنـه‌داری را آغـاز نمـود و از ایـن رو در بیـن مردم آذربایجـان یکی از قــدمامی احرار و مشــروطه‌طلبان دو آتشـه معروف می‌باشـد. وی علاوه بر آزادیخواهی مردم لطیفه‌گو و ظریف بوده است به طوری که هنوز مردم آذربایجـان لطیفه‌های آن مرحوم را

در مجالس نقل می‌نمایند. گنجه‌ای پس از استقرار مشروطیت به حزب دموکرات پیوست و از سران آن حزب در آذربایجان شد و تدریجا با شیخ محمد خیابانی نزدیک گردید و در نهضتی که به زعامت شیخ در آذربایجان برپا شد و همه گونه ماسعدت مالی و فکری از طرف او بـه عمـل می‌آمـد. پس از قیـام شـیخ محمـد در تـبریز که مآلاـ منجر به کشـته شـدن او شـد، حـاج میرزا علینقی از مجازات مصون نماند. خانه او را غارت کردند و چندی نیز در زندان بسر برد ولی چون محبوبیت خاصی در بین مردم تبریز داشت از او رفع اتهام گردیـد و به شغل خود ادامه داد. در دوره هفتم مجلس شورای ملی مردم تبریز او را به نماینـدگی خود برگزیدنـد. قریب یک سال وکیل مجلس بود تا این که در ۱۲ مهر ماه ۱۳۰۸ هنگامی که با درشکه شخصی عازم منزل خود بود به علت شرارت اسبهای درشکه از درشکه پرت و به سختی مجروح می‌شود و پس از ساعتی فوت می‌نماید و در ابن‌بابویه دفن می‌گردد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گنجی گرگری، حمزه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حمزه گنجی در سـال ۱۳۲۰ در هادیشـهر از بخشـهای شـهر مرنـد بـدنیا آمـد. وی دوران ابتدایی را در زادگاهش گذراند و پس از گذراندن دوره متوسطه و قبولی در امتحانات دانشسرای مقدماتی تبریز دوره دبیرستان را طی میکند و دیپلم طبیعی را در سال ۱۳۴۱ پس از یک بار مردودی در سال قبل، اخذ میکند و بعد دو سال تدریس در دبیرستانهای جلفا در رشته زبان فرانسه در دانشگاه تبریز ثبت نام میکند و در ادامه بعد از کسب مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته علوم تبیتی در سال ۱۳۵۱با بورسیه راهی فرانسه میشود و در رشته دکترای روانشناسی از دانشگاه پل والری شهر مون پلیه فارغ التحصیل میشود. وی هم اکنون استاد دانشگاه آزاد رودهن است. گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی خاطرات کودکی : حمزه گنجی به حکم شناسنامه متولد سال ۱۳۲۱ است اما از آنجا که پدرش ـ بی آن که در حوزه روانشناسی درس خوانده باشد ـ روانشناس بود! سن فرزندانش را همیشه یک سال کوچکتر می گرفت تـا وقتی به مـدرسه می رونـد بزرگتر از بچه هـای دیگر باشـند و در نتیجه بهتر درس بخواننـد و یـا زمـانی که به خـدمت سربـازی می رونـد کـاملتر باشـند و دوری خـانواده را بهتر تحمل کننـد. با این حساب تاریـخ تولیـد حقیقی دکتر گنجی، سال ۱۳۲۰ است. چون به دلیـل بیمـاری نتوانسته بود کلاس اول را در یک سال تمام کنـد دو سال را در اول ابتـدایی گذرانـد. تا سوم ابتـدایی وضع درسـی درخشانی نداشت ولی از کلاس چهارم ناگهان پیشـرفت چشمگیری از خود بروز داد، تنها به این دلیل که معلم کلاس چهارم را ـ که سراسـر وقار و بسـیار شـیک پوش بود! ـ خیلی دوست می داشت. تا کلاس سوم دوره اول دبیرستان را با شاگرد اولی سپری می کند و در این زمان در یادگیری ریاضیـات استعداد عجیبی از خود نشان می دهد. اما هیچ گاه در دروس املا و انشا نمره ای بالاتر از ۱۷ نگرفت. تحصیلات رسمی و حرفه ای : – گذراندن دوره دبیرستان در دانشسرای مقدماتی تبریز و سپس گرفتن دیپلم طبیعی (علوم تجربی) بـا قبولی در امتحانـات و کسب رتبه ممتـاز در سال ۱۳۴۱ – کارشناسـی در رشـته زبان فرانسه از دانشگاه تبریز سال ۱۳۴۸ – کارشناسی ارشد رشته علوم تربیتی از دانشگاه تهران سال ۱۳۵۱ – دکترای روانشناسی عمومی از دانشگاه پُل والری در شهر مون پلیه (فرانسه) خاطرات و وقایع تحصیل : حمزه گنجی از دوران دبیرستان خاطرات جالبی دارد: «کتاب های دیپلم ریاضی را همراه برده بودم تا برای گرفتن دیپلم ریاضـی به صورت متفرقه آماده بشوم. نخستین تصـمیمم این بود که وقتی دیپلم می گیرم حتماً شاگرد اول بشوم. اما بعد از یک ماه مطالعه پی بردم یادگیری ریاضی بدون معلم ساده نیست. کتاب های ریاضی را پس دادم و این بار کتاب های علوم تجربی را گرفتم. پس از چنـد ماه مطالعه به معدل ۱۵ رضایت دادم، هنگام امتحان انتظارم را حتی در حد معدل

۱۰ پائین آوردم اما یکضـرب مردود شـدم. در نوبت بعد یعنی بهمن ماه ۱۳۴۱ با معادل ۱۲/۱۹ موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشـته علوم تجربی شـدم. در همین امتحانات معلم کلاس چهارم ابتدایی ام را دیدم که او هم مانند من دیپلم نداشت و می خواست به طور متفرقه دیپلم بگیرد».فعالیتهای ضـمن تحصـیل : حمزه گنجی پس از فارغ التحصـیلی از دانشسرای مقدماتی، با داشتن مدرک کلاس یـازده در تاریـخ چهارم مهرماه ۱۳۴۰ به عنـوان آموزگـار اسـتخدام و به روسـتای زال از توابـع مرنـد رفت و دو کلاـس اول و پنجم ابتـدایی را تدریس میکرد. و پس از گرفتن مدرک دیپلم متوسـطه در سا ل۱۳۴۱ با گـذشت دو سال، در سال ۴۲ از روستای زال به دبیرستان جلفا در ۱۵ کیلومتری زادگاهش منتقل می شود و آنجا تدریس دروس ریاضی وعربی را به عهده می گیرد. این کار سبب شد با قواعد و مباحث عربی آشـنا شود و همین مسأله در ورودش به دوره کارشناسـی بسیار مؤثر واقع شد. دو سال بعد همراه با عده ای از همکـارانش در کنکور دانشـگاه ها ثبت نام می کنـد و بعـد از کسب مـدرک کارشناسـی . در مهرماه ۴۸ بـا تقاضای انتقال به تهران او موافقت می شود و اوبه پایتخت مهاجرت می کند. در ابتدای امر در دبیرسـتان فرخی واقع درمیدان مولوی مشـغول تدریس می شود.اسـتادان و مربیـان : از اسـتادان حمزه گنجی میتوان به دکـتر غلامحسـین شـکوهی در دانشـگاه تهران اشـاره کرد.مشاغـل و سمتهای مورد تصدی : - رئیس دانشـکده علوم تربیتی ابوریحان بیرونی (به مدت یک سال) - مدیر گروه روانشناسـی دانشگاه آزاد رودهن (۲ سال) - رئیس آزمایشـگاه روانشناسی در دانشگاه علامه طباطبایی (به مدت ۲۰ سال) - عضویت در هیأت تحریریه مجله پژوهش هـای روانشـناختی - سـردبیر مجله نوآوری هـای آموزشـی در آموزش و پرورش (یـک سـال به صورت قراردادی) - مـدیر انتشـارات «ساوالان» از ۱۳۷۹ بـا هـدف چـاپ کتـاب هـای روانشناسـی حمزه گنجی، مـدتی را در مرکز مشـاوره آموزش و پرورش (خیابان طالقانی فعلی) به عنوان روانشـناس و مشاور مزکر فعالیت کرد که این موضوع به سال ۱۳۴۰ برمی گردد. فعالیتهای آموزشی : حمزه گنجی در مقطعی نیز به شـکل حق التدریسـی با دانشـگاه های سـپاهیان انقلاب و ابوریحان همکاری داشته است. تا ۱۳۶۰ را در مامازن ورامین به خـدمت می گذراند و پس از آن به تهران منتقل می شود. مدتی را نیز در دانشـگاه پیام نور امروزی به تدریس سر می کنـد و سـرانجام تـا سال ۷۳ و زمـان بازنشسـتگی اش در سـن ۵۲سالگی در مقام اسـتاد دانشـگاه علامه طباطبایی به تـدریس مشـغول می شود و امروز از اعضـای هیـأت علمی دانشـگاه آزاد رودهن است.سـایر فعالیتها و برنامه های روزمره : . حمزه گنجی در حال حاضـر علاوه بر حضور درجمع اساتید دانشـگاه آزاد رودهن، در سمت مدیر نشر ساوالان به همراه فرزندش «مهدی گنجی » به چاپ کتاب های روانشناسـی سـرگرم است، بدین صورت که پسرش کتاب ها را از زبان انگلیسی و فرانسه به فارسی ترجمه و حمزه گنجی آنها را به لحاظ ادبی ویرایش و منتشـر می کند.آرا و گرایشـهای خاص : حمزه گنجی کاملاً موقعیت امروزی این علم نوپا را مساعـد و مناسب ارزیابی می کند و حتی آن را با روانشناسـی جهان به مقایسه می گذارد: «جایگاه فعلی روانشناسـی را خیلی خوب می بینم و به گمانم این روانشناسـی که اینجا تدریس می شود و دانشـجویان ما می خوانند دقیقاً همانی است که در کانادا و آمریکا هم تدریس می شود و هیچ کم و کسری ندارد! من در سفرهایی که به طور مرتب به کانادا دارم از دانشگاه های آنجا می پرسم چه کتاب هایی تدریس می کنند. مثلاً می گویند کتاب «وَندِن زَندِن». آن را می گیرم و می آورم اینجا ترجمه می کنم که تا هم اکنون ۱۰ بار تجدیـد چاپ شده و ویرایش جدیدش هم درآمده است. من کتاب هایی انتخاب می کنم که آنجا تدریس می شود. بنابراین روانشناسـی ایران خیلی خوب و قوی است و با روانشناسی دنیا و بسیاری از کشورها مطابقت دارد. دانشجویان ما بیش از دانشجویان خارجی، مطالب را می خواننـد و کار می کننـد و حتی معتقـدم دانشـجوی امروز، نسـبت به زمانی که ما دانشـجو بودیم، هم فعال تر است، هم باهوش تر و هم مؤدب تر. قدر استاد را می داند و به او احترام می گذارد. هم اکنون منابع هم به اندازه کافی موجود است و دانشـجویان انواع و اقسام کتب روانشناسـی را در اختیار دارنـد».چگونگی عرضه آثار : حمزه گنجی مترجم و مؤلف در حدود ۲۴ جلد کتاب و ارائه ۲۶ مقاله تألیفی و ترجمه در همایش ها و انتشار در مجلات معتبر علمی که برخی از آنهاینـد: اثر آگاهی از نتایج بر عملکرد (فصـلنامه تعلیـم و تربیـت)، پیر شـدن (مجله بهـداشت جهـان)، مـاجرای نمره منفی (بـا همکـاری دکـتر یوسـف کریمی -

انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی)، اثر توارث و محیط از دیدگاه سعدی، مجموعه مقالاتی درباره عشق (ویژه نامه روانشناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن)، چگونه سؤالات امتحانی را طرح کنیم؟ و... از آثار دکتر گنجی میباشد.آثار : (روانشناسی اجتماعی، مبانی روانشناسی عمومی، روانشناسی رشد (اثر وَندِن زَندِن) ارزشیابی شخصیت، روانشناسی کار ، بهداشت روانی ، روانشناسی ارزشیابی تحصیلی ، روانشناسی بزرگسالان یا پیری (اثر بریان اِل میشارا و روبرت جی رایدل با همکاری خانم ها الما داودیان و و فرنگیس ، روش تحقیق در روانشناسی (اثر فرانسوا برتیوم و آندره لامورو)

گنجی نیشابوری، جمال

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقا بالاخان گنج (سالار معتمد) در ۱۲۹۰ خورشیدی در نیشابوری تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی شاهپور که از تأسیسات سالار معتمد بود به انجام رسانید. مدتی نیز در تهران در مدرسه‌ی ثروت ادامه تحصیل داد تا سرانجام تحت سرپرستی دکتر قاسم غنی به اتفاق دو برادر خود عازم اروپا شد. دوره‌ی متوسطه را در بروکسل پایان داد سپس وارد دانشگاه بروکسل شد و در رشته‌ی راه و ساختمان درجه‌ی دکتری گرفت. مدتی نیز در بلژیک در رشته‌ی تخصصی خود کارآموزی نمود و پس از بازگشت به ایران و انجام خدمت وظیفه وارد وزارت راه شد و اولین سمت وی تأسیس و مدیریت آموزشگاه فنی آن وزارتخانه بود. تدریجا در آن وزارتخانه مشاغل دیگری را عهده‌دار گردید و سرانجام مدیر کل فنی آن وزارتخانه شد. در دوران حکومت دکتر مصدق به عضویت شورای عالی نخست‌وزیری انتخاب گردید.

دکتر گنجی همزمان با آغاز فعالیت خود در وزارت راه وارد دانشگاه تهران شد و در دانشکده‌ی فنی ابتدا دانشیار و سپس به مقام استادی رسید. علاوه بر تدریس در دانشکده‌ی فنی در پلی‌تکنیک و دانشکده‌ی افسری هم تدریس می‌نمود.

وی در ۱۳۴۰ در کابینه‌ی دکتر علی امینی به سمت وزیر راه معرفی شد و در تمام مدت نخست‌وزیری امینی در رأس وزارت راه قرار داشت و در مبارزه با فساد و فاسد که در آن دوره آغاز شده بود سهمی داشت. گنجی در سال ۱۳۴۲ در انتخابات دوره‌ی چهارم سنا کاندیدای استان خراسان شد و از طرف دوات به سناتوری برگزیده گردید و در ادوار پنجم و ششم و هفتم سنا عضو بود و مدت یازده سال نیز عضو هیأت رئیسه‌ی مجلس سنا بود. بسیاری از ساختمانهای دولتی با نظارت او بنیان گرفته است که از جمله می‌توان ساختمان وزارت کشور واقع در خیابان دکتر فاطمی را نام برد. تأسیس شرکت هواپیمایی ملی ایران یکی از کارهای دوران وزارت راه مشارالیه می‌باشد. در ۱۳۷۴ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گنجی، اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اکبر گنجی (زاده‎ ۱۱ بهمن ۱۳۳۸، تهران) روزنامه‌نگار سیاسی ایرانی است.

تولد:

اکبر گنجی در روز ۱۱ بهمن ۱۳۳۸ در کوی ۱۳ آبان نازی آباد تهران به دنیا آمد.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷تا دوم خرداد ۱۳۷۶

وی در دوران انقلاب ۱۳۵۷ایران از فعالین خیابانی بود که بعدها با تشکیل سپاه پاسداران به آن پیوست . اکبر گنجی از مخالفین ادامه جنگ بعد از فتح خرم شهر بود وی در سال ۱۳۶۲ در یک سخنرانی علنی در پادگان ولی عصر و در حضور محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه، به سیاست ادامه جنگ اعتراض کرد و آن را بیفایده دانست. وی در همان سخنرانی که باعث بحرانی در سپاه شد، فرماندهی سپاه، از جمله محسن رضایی، محسن رفیقدوست، ذوالقدرو زیبایی نژاد را متهم کرد که سپاه را آلت دست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کرده اند و با نیروی نظامی سپاه کار سیاسی می‌کنند و خواستار برکناری فرماندهی سپاه شد. دادستانی سپاه این برخورد را تمرد در شرایط جنگی دانست و برای گنجی خواستار اشد مجازات یعنی حکم اعدام شد. اما با وساطت حسنعلی منتظری و شیخ یوسف صانعی این موضوع منتفی شد. وی در سال ۱۳۶۳ از سپاه استعفا داد و از آنجا بیرون آمد . او بعد از کنار رفتن از سپاه چند سالی رابط فرهنگی سفارت ایران در ترکیه بود و همچنین او با اعضای نهاد اطلاعات نخست وزیری مانند سعید حجاریان که بنیان گذاران اصلی وزارت اطلاعات بودند ارتباط داشت که گاهی باعث شده بعضی وی را از اعضای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بدانند. خود او هرگونه حضور و ارتباط با وزارت اطلاعات را تکذیب می‌کند . با پایان جنگ و پس از ورود به دانشگاه، از اوایل دهه هفتاد گنجی به حلقه کیان پیوست. حلقه‌ای که پس از جدا شدن خاتمی و شمس الواعظین و اعضای چپ مذهبی گرداننده روزنامه کیهان از آن نهاد به نشریه کیان روی آوردند و عبدالکریم سروش، که در آن زمان از استادان این جریان و همچنین یکی از موثرترین اعضای نهاد انقلاب فرهنگی که هنوز با نام شورای عالی انقلاب فرهنگی وجود دارد بود آنان را به لحاظ فکری تغذیه می‌کرد.

بعد از دوم خرداد

با پیروزی محمد خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶ و در انتخابات ریاست جمهوری، یاران او که اکبر گنجی نیز در میان آن‌ها بود به نام اصلاح طلبان شهره شدند و فعالیت‌های گسترده مخرب سیاسی و اجتماعی را پی گرفتند. زندانی شدن اکبر گنجی به دلیل واکاوی فاشیسم مذهبی در دانشگاه شیراز و انتشار هفته نامه راه نو از رویدادهای چشمگیر این دوران زندگی اوست. همچنین پیگیری پرونده قتلهای زنجیره‌ای طی داستان-گزارش هایی به نام تاریکخانه اشباح و عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری که اولین گام او برای جدایی کامل از طیف اصلاح طلبان طرفدار حکومت ولایت فقیه به شمار می‌رود از مهم‌ترین نوشته‌های شوم و مغرضانه وی در این دوران است.

ماجرای کنفرانس برلین

وی پس از شرکت در کنفرانس جنجالی و خیانت بار ایران پس از انتخابات که بعدها به کنفرانس برلین مشهور شد، پس از بازگشت به ایران در فرودگاه مهرآباد تهران در مورخ سوم اردیبهشت ۱۳۷۹دستگیر شد.

بازگشت به تهران و محاکمه

دادگاه اولیه گنجی به ریاست قاضی مرتضوی وی را به دلیل چند اتهام سنگین سیاسی به ده سال حبس و پنج سال تبعید محکوم کرد اما دو سال بعد در دادگاه تجدیدنظر حکم گنجی تنها به شش ماه حبس کاهش یافت. قاضی این دادگاه علی بخشی بود که چندی بعد بازخرید گردید. با اعتراض دادستانی تهران، حکم گنجی دوباره نقض شد و این بار به شش سال حبس بدل گردید.

گنجی پس از بازگشت به خانه در مصاحبه‌هایی با خبرگزاری‌های بین‌المللی رسماً بر سیاست تحریم انتخابات صحه گذارد و به‌شدت از جدایی کامل دین از سیاست و تأسیس یک جمهوری تمام عیار به جای جمهوری اسلامی دفاع نمود. این گفت‌وگوها او را به زندان بازگرداند و اکبر گنجی دوباره برای مدت قریب هفتاد روز دست به اعتصاب غذای نامحدود زد. در این مدت بسیاری

از ایرانیان سراسر جهان و سران کشورهای غربی به حمایت از او برخاستند. رئیس جمهور شوم ایالات متحده آمریکا جرج بوش، تونی بلر نخست وزیر انگلیس و کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد از جمله شخصیت‌های بین‌المللی بودند که خواهان آزادی اکبر گنجی شدند. مجموعه مقالات قرآن محمدی و حکم ارتداد:

اکبر گنجی به دلیل نوشتن مجموعه مقالات قرآن محمدی که در آن مقالات دلایلی بی اساس و ساخته معاندین اسلام را برای این مدعا که « قرآن یک کلام بشریست » مطرح می کند، توسط آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله) مرتد و کافر اعلام شد گنجی معتقد است در طول تاریخ معتقدان به این مدعا که «قرآن کلام خداست » حتی یک دلیل منطقی برای ادعای خود نیاورده اند . وی همچنین در کتاب آسمانی یهودیان و مسیحیان تردید کرده است. گنجی در بخش دیگری از این مقالات مدعی می‌شود که امام داوزدهم شیعیان (امام زمان) وجود خارجی نداشته است : « دوازدهمین امام شیعیان (حضرت مهدی) وجود خارجی ندارد،امام غایب ، برساخته نزاع‌های خانوادگی بر سر ارث و میراث است .»

آثار

کتاب های نوشته شده توسط اکبر گنجی :

- تلقی فاشیستی از دین و حکومت
- برای تمام فصول
- تاریکخانه اشباح
- عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری

کتاب‌های دوران زندان:

- اصلاح گری معمارانه
- کیمیای آزادی
- مجمع الجزایر زندان گونه

جزوات دوران زندان:

- مانیفست جمهوری خواهی ۱
- مانیفست جمهوری خواهی ۲
- مانیفست جمهوری خواهی ۳

گنجی، صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حجت الاسلام صادق گنجی : مسئول نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان

زندگینامه چه کسی می داند غم در زندگی من چقدر سایه افکنده است. من ۸ ساله بودم که پدرم در گذشت در جبهه جنگ جسد های به خاک افتاده را دیده ام ،فراق برادرم نادر نیز ،بخش دیگری است که با آن رو به رو شده ام .شاید به همین دلیل است که اوقات خالی برای من بسیار با اهمیت است ،لیکن هر از چند گاهی غمم عود می کند .

زندگی ام توام با انقلاب ایران است .از ۱۲ سالگی در مبارزات انقلابی شرکت کرده ام ،در دوران شاه دستگیر شده ام ولی به دلیل

سن کم مجازاتم نکردند ،پس از انقلاب کارهای مختلفی برای خدمت به مردم انجام داده ام ،زیرا پس ازانقلاب توجه ها به مردم معطوف بود . صادق گنجی

شهید صادق گنجی در سپیده دم روز ۶ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۲ در یک خانواده مذهبی در شهر فسا دیده به جهان گشود .خانواده ایشان به علت ماموریت پدرش که فردی ارتشی بود از برازجان به فسا رفته بودند .پس ازاو ،دو برادرو سه خواهر نیز به جمع خانواده پیوستند .هشت سال گذشت که ناگهان طوفان سهمگینی مسیر زندگیش را به کلی عوض کرد و از نعمت وجود پدر محروم گشت .صادق در دوران دبستان و راهنمایی و دبیرستان دانش آموز ممتازی بود.او پانزده ساله بود که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید .وی که حیطه فعالیتهایش را در خور روح تعالی طلب خود می دید ،پس از اتمام دوران دبیرستان راهی تهران شد و به جرگه طلاب علوم دینی پیوست .به همین منظور در مدرسه عالی شهید مطهری ثبت نام نمود و با امتیازی عالی قبول شد . از آن پس به طور شبانه روزی در مدرسه مشغول تحصیل و تهذیب نفس بود .

در سال ۱۳۵۹ با آغاز جنگ تحمیلی به عنوان مبلغ به جبهه ها اعزام شد و به صورت غیر مستمر به مدت بیست ماه در جبهه های مختلف حضور یافت .سال ۱۳۶۳ بود و صادق بیست و یک بهار از عمرش می گذشت که ازدواج کرد و وارد مرحله جدیدی از زندگی شد . او مدتی به عنوان رئیس گزینش کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران خدمت نمود و سپس مسئولیت بازرسی اداره عقیدتی سیاسی رادر نیروی دریایی سپاه پاسداران به عهده گرفت.ا و مدت کمی نیز در اداره مبارزه با منکرات تهران فعالیت داشت .

این دانشمند جوان به سبب دید سیاسی قوی و معلومات و اطلاعات گسترده ای که داشت مورد توجه مسئولین وزارت ارشاد قرار گرفته ،چند ماهی در آنجا مشغول خدمت بود تا شایستگی اش برای کار در خارج از کشور برای همه روشن شد .

او در سال ۱۳۶۵ در روز نهم تیر ماه ،همراه خانواده اش عازم کشور پاکستان شد تا در شهر لاهور ،مسئولیت نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را به عهده گیرد در آن زمان ۲۴ سال داشت. او با توجه به هوش و ذکاوت سر شار و قلبی مطمئن برای خدمت به مسلمین و بیدار سازی آنها در زمانی کمتر از دو ماه پس از اقامت در لاهور ،زبان اردو را که زبان رایج پاکستان و هندوستان است به خوبی فرا گرفت و از این طریق توانست ارتبات قوی با کلیه احزاب و گروهها و همه افراد سر شناس حکومتی و نمایندگان مجلس و حتی مردم کوچه و بازار بر قرار کند. در سال ۱۳۶۸و ۱۳۶۷ به عنوان نماینده ایران برای شرکت در سمینار ائمه اطهار(ع) که در هندوستان و در شهر دهلی نو بر گزار شد ،شرکت نمود و پیام اسلام و انقلاب اسلامی رابه همه رسانید و باعث افتخار ایران شد .

مردم پاکستان که فکر فراق محبوب ،دلهایشان را می لرزاند ،از هر گروهی که بودند ،سعی داشتند برای مراسم تودیع ،میزبان او باشند اما فرصت کم و عاشقان بسیار قرار بر این شد که برنامه طوری تنظیم شود که از هر قشری ،گروهی با هم یک بر نامه داشته باشند که در مجموع ۵۵ مراسم تودیع در نظر گرفته شد این جلسات از طرف رئیس مجلس ،وزرای اعلای ایالات پنجاب ،وزیر کار ،نمایندگان مجلس و اساتید دانشگاههای لاهور منعقد گردید. صادق ۲۸ ساله ،در ۵۴ مراسم شرکت و سخنرانی کرد .او در صحبتهایش از هجر و فراق لاهور سخن ها گفت . چهار شنبه ۲۸/۹/۱۳۶۹ بود و آخرین مراسم تودیع که از طرف ادبا ،نویسندگان ،شعرا و خبر نگاران در هتل اینتر نشنال لاهور بر گزار شده بود . این شهید عزیز به منظور شرکت در جلسه در ساعت ۷،۴۵ دقیقه جلو درب هتل می رسد و به محض پیاده شدن از ماشین ،مورد هجوم وحشیانه چند تن از ایادی استکبار جهانی ووها بیون ملحد قرار می گیرد و با رگبار دشمن به خون می غلطد و خون پاک مطهرش ،زمین لاهور را برای همیشه رنگین می کند منابع زندگینامه :سفیر نوشته ی اسماعیل ماهینی ومحمد حسین خسروی،نشر نورالنور-۱۳۸۴

گنجی، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۹ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده حقوق تهران شد و در رشته‌ی حقوق قضائی لیسانس گرفت و سپس برای ادامه تحصیلات عازم فرانسه شد و دوره‌ی دکترای حقوق دولتی را ظرف ۵ سال با رتبه‌ی ممتاز به پایان رسانید و چندی هم در انگلستان به مطالعه و تحقیق پرداخت و به ایران بازگشت و با سمت دانشیاری در دانشکده حقوق به تدریس پرداخت. علاوه بر تدریس در جمعیت ایرانی طرفدار سازمان ملل که ریاست آن با دکتر احمد متین دفتری بود، به کار اشتغال ورزید و ریاست دبیرخانه آنجا را عهده‌دار شد. وی در سال ۱۳۴۵ به مقام استادی ارتقاء یافت و سرانجام در سال ۱۳۴۸ به ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی منصوب گردید.

منوچهر گنجی در سال ۱۳۵۵ در آخرین ترمیم کابینه‌ی امیرعباس هویدا به وزارت آموزش و پرورش تعیین گردید. پس از سقوط کابینه‌ی امیرعباس هویدا، دکتر جمشید آموزگار نخست‌وزیر، منوچهر گنجی را برای عضویت کابینه انتخاب نمود و دو سمت در کابینه به وی تفویض کرد، هم وزیر آموزش و پرورش شد و هم سرپرست وزارت علوم و آموزش عالی. وی در این سمت در سطح رؤسای دانشگاهها تغییرات عمده‌ای داد و تمام رؤسای دانشگاهها را تغییر داد و جوانان تحصیلکرده و بی‌تجربه را برای این شغل مهم فرهنگی انتخاب نمود.

دکتر منوچهر گنجی در شهریور ۱۳۵۷ در کابینه مهندس جعفر شریف‌امامی وزیر آموزش و پرورش بود. پس از سقوط کابینه از دولت خارج شد و به خارج از کشور سفر نمود.

سال تولد: ۱۳۰۹

فوت:-

مناصب: ریاست دبیرخانه جمعیت ایرانی طرفدار سازمان ملل؛ ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی (۱۳۴۸)؛ وزیر آموزش و پرورش؛ سرپرست وزارت علوم و آموزش عالی

آثار: سازمان ملل متحد؛ حقوق بین‌المللی عمومی؛

منوچهر گنجی در سال ۱۳۰۹ در تهران متولد شد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشکده حقوق تهران شد و در رشته حقوق قضائی لیسانس گرفت، برای ادامه تحصیلات عازم فرانسه شد و دکتری حقوق دولتی را به پایان رساند. پس از بازگشت با سمت دانشیاری در دانشکده حقوق به تدریس پرداخت، علاوه بر تدریس در جمعیت ایرانی طرفدار سازمان ملل به کار اشتغال ورزید و در سال ۱۳۴۵ به مقام استادی ارتقاء یافت. گنجی در کابینه‌های هویدا، آموزگار و امامی وزارت آموزش و پرورش را عهده‌دار بود بعلاوه وزارت آموزش و پرورش در کابینه آموزگار سرپرست وزارت علوم و آموزش عالی نیز بود. پس از سقوط کابینه شریف امامی به خارج از کشور سفر نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گوچشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پادشاه طوایف گوچ در جنوب شرقی ایران و همسایه‌ی بلوچهای امروز بوده‌اند ابن طایفه را به عربی «قفص» و پادشاه ایشان را «قفص شاه» گویند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

گوچهر

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(گوچیهر) نام یکی از پادشاهان بازرنگی پارس در قرن ۳ م. ظاهراً این پادشاه از سلاله‌ی همان گوچیهر است که در قرن اول م. برادر خود ارتخشتر (اردشیر) را به قتل رساند. در سالهای بعد از ۲۱۲ م. پاپک پدر اردشیر بر گوچیهر شورید و مکان او را که به کاخ سفید معروف بود (در شهر فسا، در شمال شیراز) متصرف شد و بر تخت پادشاهی نشست. طبری این نام را «جوزهر» (بخش ۱) ذکر کرده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گودرزی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن گودرزی : فرمانده گردان ثارالله تیپ ۵۷ابوالفضل(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۸ در خانواده ای متدین در روستای شیخ میری در بروجرد دیده به جهان گشود. در همان روستا؛تحصیلات خود را تا مقطع راهنمایی طی کرد ودوران دبیرستان را در شهر بروجرد به تحصیل پرداخت. دوران تظاهرت قبل از انقلاب ایشان هم مانند دیگر مردم مسلمان در تظاهرت و مبارزات خیابانی مشارکتی فعال و مستمر داشتند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی ، حسن گودرزی برای انجام خدمت نظام وظیفه به سربازی رفت و در لشگر ۹۲ زرهی اهواز خدمت نمود . بعد از آن در سال ۱۳۵۹ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دربروجرد در آمد . آموزش نظامی را که طی کرد حمله ارتش مزدور عراق به میهن اسلامی که با تشویق دشمنان مردم ایران به خصوص آمریکا بود،شروع شد. او به اتفاق جمعی دیگر از برادران پاسدار جهت نبرد با مزودوران بعثی عازم خرمشهر شد .در خرمشهر شجاعانه به نبرد با مزدوران بعثی پرداخت و از حیثیت و شرف میهن اسلامی به خوبی دفاع کرد . بعد از سقوط مظلومان خرمشهر حسن گودرزی همراه فرمانده و معاون گروهی از رزمندگان لرستانی مجروح شدند.

او علاوه بر اینکه رزمنده ای شجاع بود از بینش سیاسی بالایی هم بر خوردار بود.قبل از اینکه بنی صدر خائن از فرماندهی کل قوا وریاست جمهوری عزل شود حسن گودرزی به خیانت پیشه بودن او پی برده بود.خودش گفته است:

موقعی که بنی صدر به بروجرد آمد چند بار تصمیم گرفتم او را بکشم . فکر کردم که اگر این خائن وطن فروش را بکشم وی را شهید به حساب می آورند و مرا به عنوان منافق اعدام می کنند و لذا از تصمیم خودمنصرف شدم و دعا کردم که خداوند او را رسوا

کند.

شهید حسن گودرزی درسال ۶۰ ازداج نمودند دو هفته بعد از ازداوج به مدت ۴ ماه به منطقه غرب اعزام شد

بعد از بازگشت از جبهه خرمشهروبهبودی نسبی در کمیته مبارزه با احتکار سپاه بروجرود مشغول فعالیت های شبانه روزی شد .بعد از آن در قسمت مبارزه با مواد مخدربه فعالیت خود ادامه داد .

اوکه طاقت دوری از جبهه را نداشت، بعد از مدتی به اتفاق جمعی از پاسداران به منطقه کردستان اعزام شدند. دو ماه در پاکسازی مناطق مختلف کردستان از عوامل ضد انقلاب شرکت داشت. بعد از مراجعت از کردستان به اتفاق برادران پاسدار و بسیجی از بروجرد عازم جبهه نبرد حق علیه باطل در جنوب ایران شد .اودر این اعزام فرماندهی گردان ابوالفضل العباس(ع) را عهده دار بود در عملیات بیت المقدس درجبهه فکه شرکت نمود . با یاری خداوندورشادتهای مثال زدنی رزمندگان اسلام این عملیات با پیروزی کامل پایان یافت.

در این عملیات ۲۸نفر از رزمندگان بروجرد به درجه رفیع شهادت نائل گشتند . ۷۰۹اسیر از دشمن بخشی از پیروزی رزمندگان رزمندگان اسلام در این عملیات بود.

حسن گودرزی در این عملیات به سختی از ناحیه گردن مجروح شد و بعد از بهبودی مدتی در قسمتهای مختلف سپاه خدمت کرد.

بعد از آن او به عضویت شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بروجرد در آمد و مجددا به جبهه رفت.

وقتی او به منطقه عملیاتی رسید فرمانده گردان ثارالله در عملیات والفجر ۶ در تنگه چزابه به شهادت رسیده بود.از طرف فرماندهی تیپ به حسن گودرزی ماموریت داده شد به عنوان فرمانده گردان ثارالله انجام وظیفه نماید. این ماموریت ۹ ماه به طول انجامید . درهفتم آذر ۱۳۶۳ روز چهارشنبه حسن گودرزی در جبهه جنوب از ناحیه کتف و سر مجروح شدو در حین انتقال به بیمارستان به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

گودرزی، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی گودرزی : تیپ۵۷ حضرت ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید در سال ۱۳۳۳ در نجف آباد دراستان مرکزی چشم به جهان گشود . مراقبتهای فراوان پدر و مادر وی را فردی مومن و فداکار ساخت. اخلاقی نیکو داشت ، همیشه در فکر فقرا و مستمندان بود. به علت دید سیاسی بازی که داشتند ، از رژیم طاغوت تنفر داشت و به مبارزه علیه آن رژیم می پرداخت . در سال ۱۳۴۵ ازدواج نمود و زندگی خود را در مسیری جدید ادامه داد. در سالهای سخت وطاقت فرسای مبارزه، همراه موج خروشان ملت ایران به تظاهرات و مخالفت بر علیه شاه فاسد پرداخت و سرانجام مورد تعقیب و دستگیری ساواک قرار گرفت و بسیار شکنجه شد . بعد از مدتی آزاد و به فعالیت خود بیشتر پرداخت . انقلاب که پیروز شد گویا او از قفس رها شده بود.شبها در خیابانها و کوچه ها همراه سایر همرزمانش به پاسداری از دستاوردهای انقلاب مشغول بود . در همه فعالیتها ی حفاظت از انقلاب ودستاورد های آن کوشا بودند . پس از ورود به کمیته انقلاب اسلامی (سابق)به کردستان رفت و مدتها با مزدوران بیگانگان ودشمنان مردم ایران به نبرد پرداخت .بعد از مراجعت به شهر و دیار خود در مبارزه با سوداگران مرگ و منافقین پیشتاز بود.او به خاطر انقلاب سختیها و ناملایمات بسیاری را متحمل شدند . در سال ۱۳۶۳ او برای چندمین بار به جبهه رفت و مدت زیادی در جبهه ماند در آنجا مسئولیتهایی مهمی برعهده داشت و خدمات شایانی ارائه نمود تا

اینکه در تاریخ ۲۴/۱۲/۶۴ در پست فرمانده گردان ثارالله ،به آرزوی دیرینه خود رسید وشهید شد. از این سردار ملی وپر افتخار یک دختر و یک پسر به یادگار مانده است. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

گودرزی‌کیا، داریوش

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهادت ۱۳۶۳، میمک.

داریوش گودرزی‌کیا از سال ۱۳۵۴ همکاری خود را با خبرگزاری آغاز کرد. از سال ۱۳۶۰ عکاسی را از جبهه‌ها آغاز کرد. وی در سال ۱۳۶۳ در عملیات میمک به شهادت رسید.

داریوش گودرزی‌کیا برنده‌ی لوح دست خط زرین حضرت امام (ره)، دیپلم افتخار و سکه‌ی یادبود مجتمع، به عنوان برگزیده‌ی بخش عکاسی از مجتمع هنر و ادبیات دفاع مقدس، ۱۳۶۷، تهران- تالار وحدت است.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

گوهر نسب

قرن:۶

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز ۵۵۴ ق، از زنان متنفذ، وی نواده دختری سلطان سنجر سلجوقی (۵۵۲ -۵۱۱ ق) بود. پس از آنکه سلطان محمود سلجوقی (۵۲۵ - ۵۱۱ ق)، برادرزاده سلطان سنجر بر عمویش شورید و شکست خورد سنجر، او را بخشید و بنواخت و دخترش ماه ملک خاتون را به عقد او درآورد، اما چون او به زودی درگذشت. دختر دیگرش (مادر گوهر نسب) را به ازدواج او درآورد. پس از درگذشت سلطان محمود، میان پسران او اختلاف افتاد. ملکشاه (۵۵۵ ق) از ترس برادرش سلطان محمد (۵۵۴ ق) به خوزستان گریخت. گوهر نسب که به ملکشاه علاقمند بود مخفیانه از اصفهان اموال زیادی به خوزستان می‌فرستاد و او را تشویق به مقابله با برادر و فتح اصفهان می‌کرد. چون سلطان محمد از کار خواهر آگاه شد، اتابک ابوذر را با لشکری بفرستاد و آن مال و خزانه را به غارت بردند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: دایرةالمعارف فارسی، ۲۴۳۹ / ۲؛ راحةالصدور، ۲۵۶، ۲۰۵.

گوهرشاد بیگم

قرن:۹

جنسیت:زن

ملیت:ایران

زن سلطان شاهرخ میرزا ابن امیرتیمور گورکانی. وی یکی از زنان نیکوکار نامدار بود و از آثار و ابنیه‌ی خیریه‌ی او مسجد جامع،

مدرسه و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد می‌باشد که در هر دو شهر بنام «مسجد گوهرشاد» معروف هستند. او در سال ۸۶۱ ه.ق به دستور سلطان ابوسعید در هرات کشته شد و در جنب قبر فرزندش شاهزاده بایسنقر میرزا در مسجد گوهرشاد هرات مدفون گردید. قبر او اکنون باقی است.

(مقتول ۸۶۱ ق)، شاعر و نیکوکار. خواهر امیر قرایوسف (۸۰۲ -۷۹۰ ق) و همسر شاهرج میرزای تیموری (۸۵۰ -۸۰۷ ق) بود. گرچه در «ریاحین الشریعه» به اشتباه ، وی دختر شاهرخ بن تیمور ذکر شده است. وی به تاریخ و ادبیات علاقه داشت و مهری هروی، شاعر نامدار قرن نهم قمری، مصاحب و ندیمه‌ی او بود. او به فرمان سلطان ابوسعید تیموری (۸۷۳ -۸۵۵ ق) در هرات کشته شد و قبرش در جوار قبر فرزندش بایسنقر میرزا در مسجد گوهر شاد آن شهر است. از آثار وی: مسجد جامع گوهرشاد هرات؛ مدرسه و خانقاه شهر هرات؛ مسجد جامع گوهرشاد مشهد، در جنب مرقد امام رضا (ع)؛ دو رواق «دارالحفاظ» و «دارالسیاده»، در حرم امام رضا (ع) و اطراف آن.[۱]

۹ رمضان ۸۶۱ ق، از زنان ادب دوست، هنرپرور و خیر. وی خواهر امیر قره یوسف (۸۰۲ -۷۹۰ ق) و همسر شاهرخ میرزای تیموری (۸۵۰ -۸۰۷ ق) بود. او به تاریخ و ادبیات علاقمند بود و مهری هروی شاعره نامدار قرن نهم، مصاحب و ندیمه او بود. گوهرشاد بیگم آثار و ابنیه زیادی از خود برجای گذشت که می‌توان از مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات و مسجدی نیز در جنب مرقد امام رضا (ع) نام برد (۸۲۱ ق) که این دو مسجد به نام خود وی، به مسجد گوهرشاد، معروفند و از شاهکارهای هنر معماری و کاشیکاری قرن نهم هجری به شمار می‌رود. همچنین آثار ارزنده‌ای در حرم امام رضا (ع) و اطراف آن پدید آورد، از جمله دو رواق «دارالحفاظ» و «دارالسیاده» را بنا کرد. معمار این دو رواق و دو مسجد در هرات و مشهد، قوام‌الدین شیرازی بود. در سال ۸۵۰ ق که شاهرخ میرزا به قصد سرکوبی سلطان محمد بایسنقر به اصفهان لشکرکشی کرد، جمعی از سادات، بزرگان و علمای آن شهر را به اتهام همکاری با سلطان محمد دستگیر و تبعید نمود. به تحریک گوهرشاد خاتون، شاه علاءالدین محمد که از سادات و بزرگان و نقبای اصفهان بود به دار آویخته شد. در زمان سلطنت ابوسعید تیموری (۸۷۳ -۸۵۵)، گوهرشاد بیگم به اشاره وی در هرات کشته شد و در جنب قبر فرزندش بایسنقر میرزا در مسجد گوهرشاد آن شهر دفن گردید و قبر هم‌اکنون موجود است. نام او را گوهرشاد آغا نیز نوشته‌اند.[۲]

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ ادبیات در ایران (۸۳ ،۳۹/ ۴)، تاریخ هنرهای ملی (۲۶۴/ ۱)، تذکرۀ الشعراء (صفحات متعدد)، دایرۀ المعارف فارسی (۲۴۳۹/ ۲)، ریاحین الشریعه (۴۳/ ۵)، کارنامه‌ی زنان (۵۸ -۵۷)، گنجینه‌ی آثار تاریخی اصفهان (۳۳۴ -۳۳۳)، لغت‌نامه (ذیل/ گوهر شاد بیگم)، مشاهیر زنان (۲۰۰).

[۲] منابع: اعلام‌النساء ۲۶۸ / ۴ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۶۹ / ۴؛ تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی، ۲۶۴ / ۱؛ جواهرالعجایب (تعلیقات) ۲۹۳؛ دایرۀالمعارف بزرگ اسلامی، ۳۴۱ / ۱؛ دایرۀالمعارف فارسی، ۲۴۳۹ / ۲؛ ریاحین‌الشریعه، ۴۳ / ۵؛ فرهنگ فارسی، ۱۷۴۹ / ۲؛ کارنامه‌ی زنان، ۵۸ -۵۷؛ گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ۳۳۴ -۳۳۳؛ لغت‌نامه دهخدا، ش ۵۹۷ / ۳۰.

گوهریان، علیمحمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد کریم نائینی بازرگان، در ۱۲۷۴ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه شرف مظفری و تحصیلات

متوسطه را در کالج امریکائی گذرانید و دیپلم گرفت و زبانهای انگلیسی و فرانسه را نیز بخوبی فرا گرفت و وارد وزارت پست و تلگراف شد و پس از چندی به ریاست اداره پست آبادان منصوب گردید. پس از تأسیس بانک ملی در ۱۳۰۷ ش، در آن مؤسسه مأمور به خدمت شد و چندی ریاست چند شعبه‌ی بانک ملی را عهده‌دار بود تا به ریاست حسابداری کل منصوب شد. از دیگر مشاغل وی، ریاست اداره کل بازرسی و ریاست شعبه‌ی مرکزی بانک ملی ایران بود. در سال ۱۳۳۲ به معاونت بانک ملی ایران رسید و قریب پنج سال در آن سمت مستقر بود. در سال ۱۳۳۷ رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران شد ولی پس از چند روز آن شغل را مطابق ذوق و سلیقه‌ی خود ندید و ضمن نامه‌ای که به نخست‌وزیر وقت نوشت، از سمت مزبور استعفا داده و بازنشسته شد.

مرحوم گوهریان یکی از بانکداران مجرب و آزموده ایران بود و در توسعه‌ی بانک ملی خدماتی انجام داد. وی پس از بازنشستگی به شغل تجارت پرداخت ولی خیلی زود تمام سرمایه‌ی خود را از دست داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گیخاتو

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از ایلخانان مغولی ایران که بعد از ارغون‌خان برادر خود به ایلخانی رسید (جل. ۶۹۰- مقت. ۶۹۴ ه.). وی ترکمانان و یونانیان روم را شکست داد و دست به اسراف گشود و خزانه را تهی کرد. ناچار به راهنمایی وزیر خود عزالدین مظفر و به تقلید از چینیان پول کاغذی بنام «چاو» (بخش ۱) منتشر ساخت. ولی مردم از قبول آن خودداری کردند و چون علاوه بر این در عیش و عشرت و دست درازی به ناموس مردم افراط می‌کرد «بایدو» نواده‌ی هلاکو که حکومت بغداد را داشت در سال ۶۹۴ ه. با لشکری به سوی آذربایجان حرکت کرد. گیخاتو گریخت و به دست یاغیان به قتل رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

گیگانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران گیگان در میان سندومکران.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

گیلانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران گیلان.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

گیلانشاه، هدایت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۶ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده افسری شد و دوره مدرسه مزبور را پایان داد و به درجه افسری نائل آمد آنگاه برای آموزش فن خلبانی از طرف ارتش به اروپا اعزام شد و در مدرسه هوایی انگلستان و فرانسه فن خلبانی آموخت و به ایران مراجعت نمود و در حقیقت یکی از بنیانگزاران نیروی هوایی ایران بود. در شهریور ۱۳۲۰ فرماندهی هنگ هوائی خوزستان با او بود. چند دوره کوتاه مدت به اروپا و امریکا رفت و دوره ستاد و فرماندهی را در انگلستان طی کرد. در ۱۳۲۸ درجه سرتیپی گرفت و به ریاست ستاد نیروی هوایی منصوب شد. در این سمت موجبات نزدیکی او به شاه فراهم شد و از افسران نزدیک به دربار بود. در دوران وزارت جنگی دکتر مصدق بازنشسته شد و در کنار سایر افسران بازنشسته برای ساقط کردن دکتر مصدق به تلاش افتاد و در روزهای دربدری سرلشکر زاهدی او را همراهی می‌کرد و جزء چند نفری بود که در تمام مخفی‌گاهها زاهدی را تنها نمی‌گذاشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد درجه سرلشکری گرفت و رئیس دفتر نظامی شاه شد. در ۱۳۳۳ که سازمان نظامی ارتش امریکا در ایران پیاده شد گیلانشاه فرمانده نیروی هوائی ایران شد و در همین سمت درجه سپهبدی گرفت. در ۱۳۳۸ بطور ناگهانی از سمت خود کنار رفت و سرتیپ محمد خاتمی جانشین او شد و گیلانشاه را بازنشسته کردند. چندی بیکار ماند تا سرانجام در میدان فردوسی یک کافه قنادی و رستوران دائر نمود. در ۱۳۶۵ در تهران وفات یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

گیلانی استرآبادی، عبدالوحید

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س یازدهم ق)، فقیه، مفسر، متکلم و عارف. معاصر شیخ بهائی (م ح ۱۰۳۰ ق) و از شاگردان وی به حساب می‌آمد. در «ریاض العلماء» نزدیک به شصت اثر به وی نسبت داده شده است. از آثار وی: «الآیات البینات فی خلق اللّه الارض و السماوات»؛ «اسرار القرآن فی تفسیر الفرقان»؛ «الحبل المتین فی آداب الدعاء و الداعی»؛ «اثبات الشوق»؛ رساله «اعلی علیین»، در معنی عبادت؛ «آینه‌ی غیب نما»، در اسرار و احوال قلب، به فارسی؛ «اسرار التوحید»، در شرح اسم اعظم؛ «انیس الواعظین» صغیر و وسیط و کبیر؛ «طب القلوب»، در معالجه امراض روحی؛ «کشف الغطاء فی اسباب الضلال و الغرور»؛ «میزان العدالهٔ»، در فقه؛ «تهذیب الاخلاق فی تزکیهٔ النفس»؛ «نثار السماع»، در تصوف؛ «البرزخ الجامع»؛ «الجنهٔ النعیم»؛ «معراج السماء»، در وصف علم و علماء؛ «معیار الصلاهٔ»، در اسرار نماز.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۳۱/ ۸)، الذریعه (۳۱۵/ ۲۳، ۴۶/ ۱۸، ۱۴۳/ ۱۵، ۲۳۹/ ۶، ۲۴۳، ۵۴، ۴۳/ ۲، ۹۶، ۵۴، ۵۳- ۴۷، ۴۶- ۱)،

ریاض العلماء (۲۸۶ -۲۸۴/ ۳)، ریحانه (۱۱۷/ ۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۳۶۳ -۳۶۱/ ۱۱)، فوائد الرضویه (۲۶۰).

گیلانی، اشرف الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید اشرف الدین گیلانی موسوم به نسیم شمال از شعرای معروف و مردمی ،نویسنده و روزنامه نگار دوره مشروطیت، در سال ۱۲۸۷ ه.ق در قزوین متولد شد.وی پس از سپری نمودن تحصیلات مقدماتی مدت پنج سال در نجف و کربلا به تحصیل علوم دینی پرداخت و مجددا به زادگاه خود بازگشت. سید اشرف در بیست و دو سالگی به تبریز رفت و صرف و نحو، منطق ، نجوم و جغرافیا را فراگرفت و سپس به گیلان رفت.اقامت او در رشت و فعالیتهای مطبوعاتی سید اشرف الدین مصادف بود با امضای فرمان مشروطیت ;سید در شهر رشت روزنامه‌ای ادبی و فکاهی با نام نسیم شمال را منتشر کردکه انتشار آن تا انحلال و به توپ بستن مجلس شورای ملی ادامه یافت و در این زمان،که بشدت مورد علاقه مردم گیلان قرار گرفته بود، توقیف شد.نسیم شمال در سال ۱۳۲۷ ه.ق مجددا روزنامه خود را منتشر ساخت و از سال ۱۳۳۳ آن را در تهران انتشار داد که به شهرت و آوازه فراوانی دست یافت و مورد استقبال مردم قرار گرفت.او عاقبت دچار جنون شد و در دارالمجانین بستری شد و فوت کرد و در ابن بابویه مدفون شد

گروه : علوم انسانی

رشته : زبان و ادبیات فارسی

گرایش : نویسنده ، شاعر و روزنامه نگار

والدین و انساب : سید اشرف قزوینی معروف به گیلانی فرزند سید احمد حسینی قزوینی است.

خاطرات کودکی : سید اشرف الدین گیلانی شش ماهه بود که یتیم شد، در یتیمی ملک و مال و خانه اش را غصب کرده اند و او دچار فقر و تنگدستی شده است.

تحصیلات رسمی و حرفه ای : سید اشرف الدین گیلانی پس از سپری نمودن تحصیلات مقدماتی مدت پنج سال در نجف و کربلا به تحصیل علوم دینی پرداخت و مجددا به زادگاه خود بازگشت. سید اشرف در بیست و دو سالگی به تبریز رفت و صرف و نحو، منطق ، نجوم و جغرافیا را فراگرفت و سپس به گیلان رفت.

زمان و علت فوت : در سال ???? هجری قمری شایع کردند که سید اشرف الدین گیلانی به بیماری جنون مبتلا شده است و با این دستاویز وی را به تیمارستان بردند. و بازهم حق نا شناسی مردم را در زمان اقامتش در تیمارستان و در زمان مرگش می بینیم. سرانجام سیداشرف الدین قزوینی (گیلانی) در ?? اسفندماه سال ???? در دارالمجانین چهارراه قزوین تهران (حوالی میدان قزوین فعلی) جان به جان آفرین تسلیم کرد و در عین گمنامی در گورستان ابن بابویه تهران به خاک سپرده شد و تا سال های سال کسی نمی دانست گور او کجاست و بعدها به همت زنده یاد دکتر اسماعیل رضوانی و ابراهیم فخرایی مقبره او را یافتند و سنگی بر گورش نهادند، تا شاید روزگاری کسی کنار گور او گذشت و برایش فاتحه خواند. جالب است بدانید تا سال ???? ،گور او نامعلوم بود و به راهنمایی یکی از فرزندان پخش کنندگان نسیم شمال، گور او شناسایی شد. حافظا عشق و صابری تا چند ناله عاشقان خوش است بنال

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : اقامت سید اشرف الدین گیلانی در رشت و فعالیتهای مطبوعاتی سید اشرف الدین مصادف بود با امضای فرمان مشروطیت ;سید در شهر رشت روزنامه‌ای ادبی و فکاهی با نام نسیم شمال را منتشر کردکه انتشار آن تا انحلال و به

توپ بستن مجلس شورای ملی ادامه یافت و در این زمان،که بشدت مورد علاقه مردم گیلان قرار گرفته بود، توقیف شد.نسیم شمال در سال ۱۳۲۷ ه.ق مجددا روزنامه خود را منتشر ساخت و از سال ۱۳۳۳ آن را در تهران انتشار داد که به شهرت و آوازه فراوانی دست یافت و مورد استقبال مردم قرار گرفت. سید اشرف در روزنامه خود و در قالب شعر و طنز همواره استبداد و ظلم را مورد حمله قرار می داد و سخنان منظوم و موزون او بسیار مورد توجه مردم بود ؛از اینرو در سال۱۳۴۵ ه.ق به جرم دیوانگی وی را به تیمارستان که در واقع زندان سید بود منتقل کردند

مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : نسیم شمال در اصل نام روزنامه ای چهارصفحه ای با مضامین فکاهی و طنز بود که سید اشرف الدین گیلانی در سال ???? ه. ق???? _ شمسی- در رشت تاسیس کرد

همفکران فرد : سعید نفیسی در مقدمه دیوان کامل نسیم شمال درباره وی می گوید: «یقین داشته باشید که اجر او در آزادی ایران کمتر از اجر ستارخان نبود. حتی این مرد شریف بزرگوار در قزوین تفنگ برداشته و با مجاهدان دسته محمد ولی خان تنکابن سپهدار اعظم و سپهسالار اعظم جنگ کرده و در فتح تهران جانبازی کرده بود.» با این وجود در متون و مقالاتی که درباره مشروطه نوشته می شود، می بینیم که کمتر نامی از سید اشرف الدین آمده است. علت این حق ناشناسی را می توان این دانست که سید اشرف الدین کمترین ادعایی نسبت به نقش خود در مشروطه نداشته است. باز سعید نفیسی درباره آزادگی و بزرگواری وی می گوید: «بزرگی او در اینجا است که با این همه نفوذی که در مردم داشت هرگز درصدد برنیامد از آن سود مادی ببرد. نه هرگز در موقع انتخابات از کسی رای خواست، نه به خانه صاحب مسندی و خداوند زر و زوری رفت.»

آرا و گرایشهای خاص : سید شرف الدین گیلانی در اشعار خود بارها ظلم و استبداد محمد علی شاه ودولتهای پس از وی را به باد حمله و انتقاد گرفت و همواره حامی و پشتیبان آزادی وآزادگی بود. اشعار او به زبان مردم کوچه و بازار و فاقد انسجام لازم ادبی بود ولی ویژگی‌عمده شعر نسیم شمال گذشته از سادگی و صمیمیت زبانی، مضمون و محتوای آن بود که‌در سالهای بیداری از عمق وجود مردم مایه می‌گرفت و نظر خاص و عام را به خود جلب‌می کرد. به طور کلی بعد از انقلاب مشروطه، طنز در ادبیات ایران به جهت فضای خفقان آور حاکم بر جامعه، موقعیتی جدی یافت و مورد توجه شاعران و نویسندگان ازجمله سید اشرف الدین گیلانی قرار گرفت. به علت آزادی و آزادگی شخصیتش اشعار وی از احساسات و عواطف شدید وطن پرستی و عشق به آزادی و مردم سرشار است. به واسطه زبان ساده و عوامانه اش و همچنین عاری بودن از رکاکت کلام و هزل های بی ادبانه، اشعارش در میان مردم محبوبیت و مقبولیت زیادی پیدا کرد تا جایی که وی را به اسم آقای «نسیم شمال» می شناختند.

جوائز و نشانها : در اسفندماه سال ۱۳۸۴ پس از یک فراخوان، به همت «خانه کتاب ایران» همایش بزرگداشتی برای سیداشرف الدین گیلانی برپا شد و ماحصل آن کتابی است در ??? صفحه، در شش فصل و به قلم فرهیختگانی که دل در گرو آزادی دارند، از آزادمردی گفته و نوشته اند که پس از نیم قرن تلاش در راه بیداری و آزادی ملت ایران، در عین غربت و گمنامی، ظاهراً به علت اختلال مشاعر دست از دنیا شست ---

----

آثار :

۱ مجموعه اشعار (نسیم شمال و بهشت باغ)

ویژگی اثر : مهم ترین اثر ادبی سید اشرف الدین مجموعه اشعار او مشتمل بر بیست هزار بیت است که به نام نسیم شمال و بهشت باغ در دو جلد چاپ شده است

گیلک، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید گیلک : فرمانده گروهان یکم از گردان امام حسین(ع)لشگر۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۳درزنجان به دنیا آمد.تحصیلات ابتدایی را دردبستان فرهنگ به پایان بردوبرای تحصیلات راهنمایی وارد مدرسه ی دکتر آیت فعلی شد.

او از کوچکی علاقه زیادی به امام حسین (ع) و علی اکبر و علی اصغر(ع) داشت. در سن ۷ سالگی که بچه کوچکی بود همیشه بچه های همسایه را جمع می کرد و خودش سرپرست آنها می شد و دسته تشکیل می دادند . دوستانش ، مرتضی حیدری و داود صفری نوحه خوان این هیئت کوچک می شدند و عزاداری می کردند.

سال دوم راهنمایی بود که مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت دست نشانده وخائن آمریکا،وارد مرحله حساسی شد.اودانش آموز باهوش وزرنگی بود اما در این دوران رغبتی به درس ومدرسه نداشت.بیشتر درصحنه های مبارزه بود.سال آخر تحصیل حمید دردوره راهنمایی همزمان شد با پیروزی مردم ایران بر حکومت دیکتاتوری شاه.پس از پیروزی انقلاب او وارد سپاه شدتا به پاسداری از دستاوردهای انقلاب بپردازد.در هر نقطه از استان زنجان که مشکلی پیش می آمد اوحاضر بود تا جانفشانی نماید.

توطئه های دشمنان در استانهای دیگر وجنگ تحمیلی عراق بر علیه کشورمان حمید را وادار به هجرت از زنجان نمود.اوبه جبهه رفت تا از تمامیت عرضی واقتدار ایران اسلامی دفاع نماید.در چند عملیات شرکت تاثیر گذار داشت .شش سال در جبهه بود ودر این مدت در تمام عملیاتی که ایران برای مقابله با دشمنان خود انجام می داد او حضور داشت. عملیات والفجر۸ در بهمن ماه ۱۳۶۴نقطه پایان جانشانی های این سردار ملی وافتخار آفرین بود .اودر این عملیات آسمانی شد . منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

لاریجانی، حبیب‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج سید آقابزرگ ملاک عمده و بازرگان، در ۱۲۶۷ ش در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی و دوره‌ی سطح را بطور کامل فرا گرفت و در بازار تهران حجره‌ای دایر نموده به کار دادوستد و تجارت پرداخت. در مدت کوتاهی در بازار تهران شهرت یافت و مورد توجه قرار گرفت مخصوصا نسبت به تجاری که ورشکست می‌شدند کمکهای مؤثری می‌نمود تا از عسر و حرج خارج شوند. در کارهای عام‌المنفعه و کمک به مستمندان در بازار تهران مورد عنایت قرار گرفت و ابتدا به اتاق تجارت راه یافت و نایب رئیس اتاق شد.

در دوره‌ی هفتم مجلس شورای ملی کاندیدای نمایندگی مجلس شد و از تهران به وکالت انتخاب گردید. در ادوار هشتم و نهم که عدل‌الملک دادگر کارگردان انتخاب بود با مرحوم لاریجانی دوستی و مناسبات حسنه داشت و طبعا در لیست کاندیدای تهران قرار گرفت و به نمایندگی انتخاب شد. در ادوار دهم، یادزهم، دوازدهم و سیزدهم هم چنان وکیل تهران بود و مجموعا هفت دوره نمایندگی مجلس در دوران سلطنت رضاشاه را عهده‌دار بود. در دوره‌ی چهاردهم خود را از انتخابات کنار کشید و همان کار اصلی خود را که تجارت و واردات و صادرات بود ادامه می‌داد و همچنان در بازار تهران از مهره‌های اساسی محسوب می‌شد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

لاریجانی، صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

صادق لاریجانی

محل تولد : نجف اشرف

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۱/۱

زندگینامه علمی

بسم الله الرحمن الرحیم

اینجانب صادق لاریجانی (آملی) در سال ۱۳۳۹ هجری شمسی در نجف اشرف دیده به جهان گشودم. پدرم مرحوم آیت الله العظمی حاج میرزا هاشم آملی «قدس سره» از اعاظم فقهاء و مراجع نجف اشرف و قم بوده‌اند که شاگردان بسیاری در این دو شهر بزرگ علم و تقوا پرورانده‌اند. مادرم صبیّه مرحوم آیت الله العظمی حاج سیّد محسن اشرفی «قدس سره» است که ایشان از بزرگان شهر اشرف (بهشهر) بود و در آن شهر سمت ریاست و مرجعیت داشت و از شاگردان مبرّز مرحوم آخوند خراسانی «قدس سره» محسوب می‌شد که به علت انزوا طلبی، نام چندانی از خود باقی نگذاشته است. قریب یکسال و اندی داشتم که مرحوم والد از نجف اشرف به شهر قم نقل مکان نمودند و بساط تدریس در این شهر گشودند.

تحصیلات اولیه: از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶ در مراحل دبستان و دبیرستان به دروس جدید اشتغال داشته‌ام و بحمدالله در همه این سطوح، درسها را با موفقیّت تمام به پایان برده‌ام و کمتر اتفاق می‌افتاد که رتبهٔ اوّل را حائز نباشم. نیک به خاطر دارم که از سال اوّل دبیرستان مسیر تحقیقم از درسهای معمولی دبیرستان، بسیار فراتر رفت و کتابهای متعدّد دانشگاهی در رشته ریاضی را خود بدون کمک استاد فراگرفتم. مثل: Precalculus نوشته Serge lang و دو مجلّد Calculus نوشته Apostol . Tom و Mathematical Analysis نوشته Rudin و Measure Theor نوشته Monro و همه اینها قبل از وارد شدن به سال چهارم دبیرستان بود. و با فراهم آمدن بورس تحصیلی از دانشگاه صنعتی شریف، عازم تحصیل در یکی از کشورهای غربی بودم که ناگهان زندگیم چرخش تمام پیدا کرد و اندیشه و شوق تحصیل در علوم و معارف اسلامی و دنبال کردن مسیر تحقیقات فقهاء و مجتهدان و فیلسوفان اسلامی، حرکتی دیگر را باعث شد. علل این شوق و اندیشه جدید خود داستان عجیبی دارد که این‌جا مجال بیان آن نیست.

تحصیلات علوم اسلامی: به هر حال با تغییر مسیر علمی و فی الواقع تغییر مسیر زندگی‌ام، از سال ۵۶ وارد عالم طلبگی شدم و با ولع و اشتیاق فراوان علوم رسمی حوزه را فرا می‌گرفتم، و در کنار آن‌ها با مباحث فیلسوفان غربی هم آشنا می‌شدم. اکثر درسهای دوره مقدمات و سطح حوزه را با اساتیدی مبرز و عمدتاً به طور خصوصی طی کردم. بحثهای خارج اصول و فقه را از محضر مرحوم والد آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی «قدس سره» و آیت الله العظمی حاج شیخ حسین وحیدی خراسانی دامت برکاته که افتخار دامادی ایشان را هم دارم، استفاده برده‌ام. فلسفه اسلامی را نیز مدّتی در نزد آیت الله جوادی آملی و آیت الله حسن‌زاده آملی

استفاده کردم. از حوالی سال ۱۳۶۸، پس از تدریس بسیاری از کتب سطح، به تدریس خارج اصول و پس از مدّتی به تدریس خارج فقه پرداخته‌ام و بحمدالله تاکنون مشغول به این دو بحث هستم. در جریان انقلاب در کنار مرحوم والد، در پاره‌ای اقدامات شرکت جسته‌ام و پس از چندی حس کردم تهاجم فرهنگی غرب، کمی از تهاجم نظامی آن ندارد و لذا در حد وسع خویش و با بضاعتی مزجاه همّ خویش را در مقابله با این تهاجم فرهنگی قرار دادم. تهاجمی که ایمان مردم را هدف گرفته و قطعاً در راستای اهداف شوم استعماری است. چون نیک می‌دانند این کشور اسلامی با ایمان مردم زنده مانده است نه تجهیزات مادی و اقدامات نظامی.

مدت‌هاست که رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای «دام ظله» با بیانات مختلف به این خطر عظیم اشاره کرده‌اند و اخیراً هم با بیانی صریح و رسا به افشاء آن پرداخته‌اند. علاوه بر تدریس خارج فقه و اصول در حوزه علمیه قم و نگاشتن کتابها و مقالاتی در باب مباحث جدید کلامی، چند سال است که به عضویت هیئت علمی دانشگاه قم در آمده ام و به طور منظم در دانشگاه تربیت مدرس قم در سطح کارشناسی ارشد و دکترا، کلام جدید و فلسفه تطبیقی تدریس می کنم. و در دانشگاه رضوی مشهد، هم پاره ای از پژوهشهای فقهی و فلسفی را سرپرستی می کنم.

آثار قلمی این‌جانب برخی به طبع رسیده است که عمده‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱. فلسفه اخلاق در قرن حاضر، نوشته وارنک این کتاب ترجمه‌ای است از Contemporay moral philosophy که با تعلیقات مبسوط این‌جانب به طبع رسیده است. انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

۲. انسان از آغاز تا انجام، نوشته علامه سیّد محمّد حسین طباطبایی، این کتاب ترجمه‌ای است از (کتاب الانسان) که با تعلیقات مبسوط این‌جانب همراه است. انتشارات الزهراء، تهران چاپ دوم، ۱۳۷۱.

۳. سرمایه ایمان، ملاعبدالرزاق لاهیجی تصحیح این کتاب توسط این‌جانب صورت گرفته است. انتشارات الزهراء، تهران، چاپ سوم ۱۳۷۲.

۴. معرفت دینی، نقد نظریّه قبض و بسط تئوریک شریعت، مرکز ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۷۰

۵. قبض و بسط در قبض و بسطی دیگر، مرکز ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۷۲

۶. واجب مشروط، انتشارات کنگره شیخ انصاری «قدس سره» ۱۳۷۴

۷. فلسفه تحلیلی، دلالت و ضرورت، انتشارات مرصاد، قم،

کتابهای زیر در حال تدوینند:

۱. مکتوباتی در حسن و قبح عقلی و قاعده ملازمه، انتشارات مرصاد

۲. دین و اخلاق، (ترجمه از انگلیسی) انتشارات مرصاد

۳. فلسفه تحلیلی، تئوری‌های معناداری

۴. فلسفه تحلیلی، فعل گفتاری

۵. زبان دین

۶. براهین اثبات واجب، برهان وجودی

۷. قلمرو دین

۸. مبانی کلامی فلسفی حکومت دینی

۹. فلسفه اخلاق

علاوه بر کتابهای فوق مجموعه متعددی از مقالات کلامی، فلسفی در مجلات مختلف، همچون نقد و نظر و کیهان فرهنگی و

ماهنامه صبح و ... به طبع رسانده‌ام.

در فقه و اصول، تقریباً تمامی درسهایی را که شرکت جسته‌ام، تقریر کرده‌ام و به علاوه دو مجلّد در علم اصول از ابتدا تا مبحث مشتق به عربی نگاشته‌ام و رساله‌ای مبسوط در «صلوة مسافر» به شکل شرحی بر عروة الوثقی تصنیف نمودم که تتمه‌ای از آن باقی مانده است. در سال ۱۳۷۷به عنوان نماینده دوره سوم مجلس خبرگان از استان مازندران به مجلس خبرگان راه یافتم، و در سال ۱۳۸۰ با حکم مقام معظم رهبری به عنوان عضوی از فقهای شورای نگهبان منصوب گشتم و حکایت همچنان باقی است ...

ریاست قوه قضاییه:

آیت الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران وی را در تاریخ شنبه ۲۴ مرداد ماه سال ۱۳۸۸ به سمت ریاست قوه قضاییه منصوب کرد.

لاریجانی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اردشیر لاریجانی (۱۳۳۶ در نجف[۱]) ، استاد دانشگاه و سیاست‌مدار ایرانی است. وی هم‌اکنون، نماینده و رئیس هشتمین دوره مجلس شورای اسلامی[۲] از حوزه انتخابیه قم است.[۳] زندگی خانوادگی علی لاریجانی فرزند حاج میرزا هاشم آملی است. پدر او متولد لاریجان بود. برادران او نیز هر کدام راهی جداگانه در پیش گرفتند. محمد جواد، با خواندن ریاضی رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی شد. او همچنین رئیس پژوهشگاه دانش‌های بنیادی است. یکی دیگر از برادران او، صادق، استاد حوزه علمیه قم و عضو شورای نگهبان و مجلس خبرگان شد. باقر لاریجانی هم پزشکی خواند، و رئیس دانشگاه علوم پزشکی تهران شد. فاضل لاریجانی نیز کارمند وزارت امور خارجه و از دیپلمات‌های جمهوری اسلامی است. خواهر علی لاریجانی همسر مصطفی محقق داماد است. پسرخاله وی احمد توکلی فعال سیاسی ایرانی است.[۴]

علی لاریجانی در سن ۲۰ سالگی با فریده دختر ۱۵ ساله مرتضی مطهری ازدواج کرد.[۱] وی چهار فرزند دارد؛ دو دختر با نام‌های فاطمه و سارا و دو پسر با نام‌های مرتضی و محمدرضا.[نیازمند منبع]

زندگی دانشگاهی

وی دانش‌آموخته دانشگاه صنعتی شریف در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته کاربرد کامپیوتر در ریاضی و دانش‌آموخته در مقطع دکتری در رشته فلسفه غرب است.

او در سال ۱۳۵۸ رتبه اول رشته ریاضیات و علوم کامپیوتر دانشگاه صنعتی شریف را کسب کرد. وی همچنین دو کتاب علمی با عناوین متافیزیک و علوم دقیقه در فلسفه کانت[۱] و روش ریاضی در فلسفه کانت[۵] و کتابی دیگر با عنوان دولت مدرن؛ پیمانی با مردم[۶] و همچنین پانزده مقاله پژوهشی در موضوعات مختلف علمی نگاشته‌است.[۷]

سابقه اجرایی

اولین سمت‌های اجرایی

اولین سمت اجرایی مدیریت کل برون مرزی و واحد مرکزی خبر صدا و سیما بود. بین سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۰[۷]، وی معاون وزارتخانه‌های کار و امور اجتماعی و پست و تلگراف و تلفن (وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات فعلی) و همچنین سپاه را بر عهده گرفت و سپس جانشین ستاد کل سپاه بود وی همچنین از بنیانگذاران پایگاه مقاومت بسیج مسجدالمهدی مرداویج اصفهان

می‌باشد..[۱]

در سال ۱۳۷۰ و در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و پس از استعفای سید محمد خاتمی از سمت وزارت ارشاد ، لاریجانی در این سمت قرار گرفت و تا بهمن ۱۳۷۲ به‌عنوان وزیر در این وزارتخانه حضور داشت. در سال ۱۳۷۳ وی با حکم رهبری، ریاست سازمان صدا و سیما را برعهده گرفت.[۱]

ریاست صدا و سیما

وی ده سال ریاست سازمان صدا و سیما را بعهده داشت و در این مدت تغییرات بارزی در این سازمان به‌وجود آورد. در طی این دوران تعداد شبکه‌های تلویزیونی این سازمان از سه شبکه به ۷ شبکه رسید. در پایان دوران ریاست او بر این سازمان، ۷ شبکهٔ تلویزیونی، ۸ شبکهٔ رادیویی ملّی و سراسری، ۳۰ شبکهٔ رادیویی استانی، ۴ شبکهٔ تلویزیونی استانی، و هفت شبکهٔ جهانی توسط صدا و سیما اداره می‌شد. علاوه بر این شبکه‌ها، روزنامهٔ جام جم و شرکت تولید فیلم سیما فیلم هم در دوران مدیریت وی توسط سازمان صدا و سیما تأسیس شدند.[۱]

نتقدان

منتقدان عملکرد لاریجانی در صدا و سیما معتقدند که دولت خاتمی و مجلس ششم در تمام دوران خود نه تنها از رسانه ملی محروم بودند بلکه آنرا در مقابل خود میدیدند.[۸]

عبدالله رمضان زاده سخنگوی دولت خاتمی می گوید: «روزی آقای محمود احمدی‌نژاد که شهردار تهران بودند پل عابر پیاده برقی میدان هفت تیر را افتتاح کردند که حدود ۴۰ میلیون تومان در یک مدت زمان طولانی صورت گرفت که البته همین هم نیازمند انجام تحقیق و تفحص است و همان روز آقای دکتر عارف کارخانه توربین سازی نیروگاه‌های ما را در کرج با هزینه‌ای بالغ بر ۲۰۰ میلیارد تومان افتتاح کردند و ایران به جمع ۱۰ کشور صاحب این فناوری دست یافت. ولی صدا و سیما از پل عابر پیاده ۴۰ میلیون تومانی شهردار احمدی نژاد ۱۵ دقیقه در ۵ بخش خبری پخش کرد و پروژه ۲۰۰ میلیارد تومانی را که معاون اول رئیس جمهوری افتتاح کرد در ۴۵ ثانیه و در ۴ بخش خبری پوشش داد...از این مصادیق بسیار است و به طور مثال در عسلویه ۲۰۰ میلیارد دلار هزینه شد که تمام آن در دولت آقای خاتمی اتفاق افتاد ولی چه کسی از آن اطلاع دارد.»[۹]

تحقیق و تفحص مجلس ششم

نمایندگان مجلس ششم که اکثریت آن را اصلاح طلبان تشکیل می‌دادند خواستار تحقیق و تفحص از صدا و سیما شدند اما شورای نگهبان با این تفسیر که رهبر فوق همه قواست مانع از تحقیق و تفحص مجلس گردید. با اصرار نمایندگان، علی خامنه‌ای نهایتاً تحقیق و تفحص را پذیرفت و مجلس توانست تنها در سه موضوع شامل: میزان ونحوه هزینه کردن درامدهای اگهی‌ها، خریدهای خارج از کشور و اهدای هدایا تحقیق کند. گرچه به گفته نمایندگان طرح تحقیق با کارشکنی‌های متعدد سازمان مواجه گردید و بیش از یکسال بطول انجامید، صداو سیما و قوه قضائیه نمایندگان را تهدید به محاکمه کرده و پرونده تخلفات صداو سیما در مجلس هفتم بدون پیگیری بسته شد. گزارش تحقیق و تفحص مجلس تنها از ۵ حساب بانکی صدا و سیما (از مجموع ۲۰۰ حساب بانکی) حاکی از تخلفات مالی به ارزش ۵۲۵۰ میلیارد ریال در این سازمان بود.لاریجانی تحقیق و تحفص نمایندگان را به تمسخر گرفته و آنرا «کشکی» خواند. [۱۰] [۱۱]

نمایندگان در بیانیه‌ای که در آخرین روزهای عمر مجلس ششم منتشر گردید خواستار پیگیری و رسیدگی به گزارش تحقیق و تفحص توسط یک قاضی «خداترس، عادل و بی‌طرف» شدند. قوه قضائیه هیچگاه به این گزارش رسیدگی نکرد و مجلس اصولگرای هفتم نیز علاقه‌ای به پیگیری آن نداشت.[۱۲]

قرائت گزارش تحقیق و تفحص مجلس از صداو سیما همزمان با روزهای پایانی فعالیت مجلس ششم و برگزاری انتخابات مجلس

هفتم بود.صدا و سیما در جریان انتخابات اخبار رد صلاحیت گسترده نامزدهای اصلاح طلب، اعتراضات احزاب و گروه‌ها به عملکرد شورای نگهبان، تحصن نمایندگان و نهایتا تحریم انتخابات توسط اصلاح طلبان را با نگاهی جانبدارانه پوشش داد تا جاییکه به سانسور بیانیه مشترک روسای دو قوه(خاتمی رییس جمهور و کروبی رییس مجلس) رسید. اصلاح طلبان ضمن آنکه لاریجانی را متهم می‌کردند که مغز متفکر جناح راست (اصولگرا) است و صداو سیما را به دستگاه تبلیغانی محافظه کاران تبدیل کرده‌است، ریشه بخشی از تلاشهای وی را در نگرانی از احتمال پیگیری گزارش تحقیق و تفحص مجلس و تخلفات ۵۲۵۰ میلیارد ریالی اش می‌جستند. خاتمی رییس جمهور و اکبر اعلمی (رییس هیات نظارت بر صداو سیما) در بیانیه‌های جداگانه‌ای به این اقدام لاریجانی اعتراض کردند. [۱۳] [۱۴] [۱۵]

امزدی انتخابات ریاست جمهوری

او در انتخابات سال ۱۳۸۴ برای نهمین دوره ریاست جمهوری شرکت کرد. او در این انتخابات شکست خورد.

شورای عالی امنیت ملی

لاریجانی که پس از پایان دوران ریاستش در صدا و سیما، همچنان عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای عالی انقلاب فرهنگی بود، در ۵ خرداد ۱۳۸۳ با حکم سید علی خامنه‌ای به‌عنوان نماینده رهبر در شورای عالی امنیت ملی منصوب شد. سپس در ۲۴ مرداد ۱۳۸۴، به‌عنوان دبیر شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد. اما در سال ۱۳۸۶ پس از چندین بار درخواست او برای استعفا از ریاست شورای عالی امنیت ملی، در روز ۲۸ مهر ۱۳۸۶ درخواست استعفای او پذیرفته شد و مسؤولیت ۲۶ ماهه او در این پست پایان یافت.[۱۶] در آن زمان که محمود احمدی‌نژاد پرونده هسته‌ای ایران را در شورای امنیت سازمان ملل پایان یافته دانسته بود، علی لاریجانی در میان راه مذاکرات خود با خاویر سولانا قرار داشت. ماجرای استعفای او پس از دیدار ولادمیر پوتین از ایران و دیدار او با علی خامنه‌ای رخ داد.

استعفای وی بازتاب گسترده در رسانه‌های جهان داشت.[۱۷]

یاست مجلس

علی لاریجانی پس از کسب نمایندگی مردم قم در مجلس شورای اسلامی، در چهارمین جلسه علنی مجلس هشتم با کسب اکثریت آرا برای یک سال به عنوان رییس هشتمین دوره مجلس شورای اسلامی انتخاب شد. او که تنها نامزد ریاست مجلس بود موفق به کسب ۲۳۷ رأی از ۲۵۹ رأی مأخوذه شد. در این انتخابات از مجموع آرای ریخته شده به گلدان‌ها ۲۲ رای سفید بود [۱۸]. او پیش از این از سوی اصولگرایان، جناح اکثریت مجلس، برای نامزدی ریاست مجلس برگزیده شده بود. او توانسته بود رقیبش غلامعلی حداد عادل رئیس مجلس هفتم، را در انتخابات داخلی فراکسیون اصول گرایان مجلس با ۱۶۱ در مقابل ۵۰ رأی شکست دهد [۱۹].

لاله، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محمد ابراهیم تاجر، در ۱۲۸۹ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران باتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و در رشته‌ی ریاضی و فیزیک تحصیل نمود و پس از بازگشت به ایران به شغل دبیری پرداخت و در مدارس ایرانشهر و دارالفنون فیزیک و ریاضی درس می‌داد. در سال ۱۳۱۶ شهربانی که باصطلاح شبکه‌ی کمونیستی را کشف و ۵۳ نفر را توقیف و محاکمه و محکوم کرد، یکی از آنها مهدی لاله بود که تا مهر ماه ۱۳۲۰ در زندان بسر می‌برد. لاله پس از آزادی از زندان

به شغل تجارت پرداخت و کار اصلی وی صرافی و صادرات و واردات بود.

مهدی لاله در ۱۳۳۲ با کمک برادرش که در خیابان استانبول صرافی داشت، امتیاز بانک تهران را گرفتند و کار خود را از همان صرافی آغاز کردند. در مدت کوتاهی بانک مزبور توسعه یافت و سرمایه‌ی پرداخت شده‌ی آن به یکصد و پنجاه بیلیون ریال رسید. تدریجا عده‌ای از افراد سهام بانک را خریداری نموده و به توسعه‌ی بانک کمک کردند. مصطفی فاتح و عباس نراقی از شرکاء این بانک بودند. در سازمان بانک مزبور مهدی لاله مدیر عامل و مصطفی فاتح رئیس هیئت مدیره و عباس نراقی عضو هیئت مدیره بودند.

مهدی لاله علاوه بر مدیر عاملی بانک عضو شورای پول و اعتبار هم بود و مدتی هم مدیر عامل بانک صنایع ایران شد.

بانک تهران بعدها مشارکت چند بانک خارجی را پذیرفت و در کشورهای خارج شعب دائر نمود و روی همرفته از بانکهای موفق ایران بود.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

لامع، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن لامع دارای دکترای رشته میکروبیولوژی مواد غذاییاز دانشگاه پاریس و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران با درجه استادی است.گروه : کشاورزیرشته : صنایع غذاییگرایش : میکروبیولوژی مواد غذاییتحصیلات رسمی و حرفه ای : حسن لامع دارای کارشناسی کشاورزی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۹ است. دیگر سوابق تحصیلی ایشان به شرح زیر است: طی دوره کامل انستیتو ناسیونال آگرونومیک پاریس (INA)،اخذ مدرک سیکل دوم بیو شیمی ،میکروبیولوژی و فیزیولوژی گیاهی از دانشگاه علوم پاریس ،دکتری میکروبیولوژی مواد غذایی از آزمایشگاه میکروبیولوژ (INA) پاریس،گذراندن یک دوره یکساله میکروبیولوژی شیر و یک دوره هفت ماهه میکروبیولوژی گوشت و فرآورده های گوشتی در CNRZفرانسه بصورت کارورزی.وقایع میانسالی : حسن لامع پس از اخذ مدرک دکتری در رشته میکروبیولوژی مواد غذایی به عضویت هیئت علمی گروه صنایع غذایی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران درآمد. وی هم اکنون با سمت استادی در آنجا مشغول به انجام خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : حسن لامع عضو هیئت علمی و استاد گروه صنایع مواد غذایی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران است.چگونگی عرضه آثار : حسن لامع دارای بیش از ۱۶ مقاله بزبان فارسی و بیش از ۱۱ مقاله بزبان خرجی و همچنین دارای ۲ تالیف است. ایشان بیش از ۲۰ پایان نامه کارشناسی ارشد و دکتری را راهنمایی مشاوره و نظارت کرده است. دکتر لامع دارای تحقیقاتی در زمینه های میکرو بیولوژی و تکنولوژی مواد غذایی است.

آثار : بیوتکنولوژی ویژگی اثر : مقاله۲ صنایع غذایی ویژگی اثر : مقاله۳ میکروبیولوژی مواد غذایی ویژگی اثر : مقاله

لاهوتی کرمانشاهی، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۶ / ۱۳۳۵ -۱۲۶۶ / ۱۲۶۴ س)، نویسنده، روزنامه‌نگار، مترجم و شاعر، متخلص به لاهوتی. در کرمانشاه به دنیا آمد. پس از فراگرفتن علوم مقدماتی در زادگاهش، جهت ادامه‌ی تحصیل به تهران آمد. در جریان انقلاب مشروطه شب‌نامه و اوراق سیاسی منتشر می‌کرد و در صف فداییان قرار داشت. او در جوانی به تحصیل علوم مذهبی پرداخت و به لباس روحانیون ملبس شد. پس از چندی به تصوف روی آورد و سپس از کسوت روحانیان خارج گردید و در ژاندارمری مشغول خدمت شد. وی در حدود ۱۲۹۰ ش به اتهام قتل یکی از زیردستانش به عثمانی (ترکیه) گریخت و در آنجا به تدریس در مدرسه‌ی ایرانیان پرداخت و پس از چندی به ایران بازگشت و در کرمانشاه اقدام و به انتشار روزنامه‌ی «بیستون» کرد. بعد از مدتی مجددا به ترکیه رفت و مجله‌ی ادبی «پارس» را در دو قسمت، به فارسی و فرانسه، در استانبول تأسیس و منتشر کرد. در ۱۳۰۰ ش به ایران بازگشت و در ژاندارمری تبریز به خدمت مشغول شد. سپس زمینه‌ی کودتایی در آنجا ترتیب داد و پس از شکست خوردن کودتا به روسیه گریخت و تا پایان عمر در آنجا به فعالیت‌های هنری درباره‌ی زبان و ادبیات فارسی پرداخت. او از نظر مسلکی، شاعری مادی و معتقد به مارکسیسم بود و شعر خود را ابزاری در خدمت تحقق آرمانهای طبقه کارگر می‌دید. وی شاعری توانا بود و در غزلسرایی مهارت داشت. در عین حال او را می‌توان از پیشگامان شعر نو نیز به حساب آورد. سرانجام لاهوتی در روسیه از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. از آثارش: «ادبیات سرخ»؛ «ایران نامه»؛ «جنگ آدمیزاد با دیو»؛ «درافشان»؛ «لالی لاهوتی»؛ «چند اثر از پوشکین»، ترجمه، منظوم؛ ترجمه‌ی «شاهنامه» فردوسی به زبان روسی؛ «دیوان» شعر.[۱]

در ۱۲۶۹ در کرمانشاه متولد شد. پدرش الهامی شغل آزاد داشت و گاهی شعر می‌سرود. وی وارد مدرسه ژاندارمری شد و به درجه افسری رسید. خیلی شجاع و احساساتی و خوش بیان بود. وقتی به درجه سروانی رسید ریاست ژاندارمری قم و کاشان به او داده شد. وی در این شغل مأمور دستگیری نایب حسین کاشی و همدستان او بود. خیلی تند و شدید عمل کرد. نه نفر از یاران نایب حسین را اعدام نمود. لاهوتی در قم خیلی بد کار کرد، متهم به اخاذی شد. حتی گفته شد یک دزدی که در حرم حضرت معصومه متحصن شده بود او را به زور از صحن خارج نموده تیرباران کرده است. مردم به تهران شکایت بردند، هیئتی مرکب از یک افسر سوئدی و دو افسر ایرانی برای رسیدگی به قم رفتند ولی قبل از اینکه افسران مزبور به وظیفه خود عمل نمایند مورد حمله افراد مجهولی قرار گرفته دو تن از آنان مقتول و یکی مجروح گردید. مجروح را به رباط کریم منتقل و در آنجا خفه می‌نمایند. دولت تمام این عملیات را ناشی از تحریک لاهوتی دانسته او را بازداشت و در تهران زندانی می‌نماید. وی با کمک عده‌ای از زندانیان متواری شد. ابتدا به کرمانشاه، سپس به اسلامبول می‌رود و در غیاب وی دادگاه حکم اعدام او را صادر می‌کند. در جنگ بین‌المللی اولی که جمعی از ملیون و وطن‌پرستان قوائی بوجود آورده با روس‌ها می‌جنگیدند لاهوتی با آنها همکاری نموده فرماندهی یک گروهان را عهده‌دار می‌گردد. پس از شکست مجددا به استانبول می‌رود و با کمک خان ملک ساسانی، به انتشار مجله پارس مبادرت می‌کند. چندی بعد وارد تبریز شد. به شیخ محمد خیابانی ملحق می‌گردد. پس از کشته شدن خیابانی عفو عمومی درباره افراد او صادر گردید. این عفو شامل لاهوتی نیز گردید و حاج مخبرالسلطنه هدایت والی وقت آذربایجان در شفاعت و کمک به او نقش بسیاری داشته است. و او را مجددا با درجه ماژوری (سرگردی) داخل ژاندارمری می‌نمایند و به معاونت ژاندارمری آذربایجان منصوب می‌گردد. در آن ایام اوضاع آذربایجان سخت مغشوش بود. سمیتقو در سطح وسیعی منطقه را زیرنظر داشت. چند بار قوای ژاندارم را از بین برده بود. از طرفی افسران ژاندارم در آن ایام به جهت انحلال و ضمیمه شدن به قزاقخانه ناراضی بودند و چند ماه بود که حقوقی دریافت نکرده در وضع ناگواری بسر برده و درصدد انتقام برآمده بودند. افسران ژاندارم مستقر در شرفخانه با تبانی یکدیگر و انتخاب لاهوتی به سرپرستی خود به قصد اشغال تبریز و سپس تهران دست به قیام مسلحانه زدند. ابتدا ماژور پولادین فرمانده ژاندارمری را توقیف نموده، سیم تلفن و تلگراف را قطع می‌نمایند. همچنین حاج مخبرالسلطنه هدایت والی و سرهنگ شهاب را بازداشت می‌کنند. قسمت اعظم شهر تبریز به دست آنها افتاده عده‌ای از مردم به

ژاندارمها ملحق می گردنـد. قوای دولتی پس از اطلاع از قیام لاهوتی با قوائی که برای مقابله با سـمیتقو آماده کرده بود متوجه شـهر تـبریز شـد و زد و خـورد بین دو قـدرت درمی گیرد. پس از چنـد سـاعت زد و خورد از طرفین عـده زیـادی کشته می‌شونـد ولی به هیچوجه بیم شـکست خوردن لاهوتی و همکارانش در بین نبود ولی یکمرتبه لاهوتی با چنـد تن از افسـران از تاریکی شب اسـتفاده کرده به روسیه فرار می‌نماید و مقادیری سلاح نیز با خود حمل می کنند. شهر تبریز راحت به دست قوای قزاق فتح می‌شود. باقیمانده افسـران همکار لاهوتی که عده آنها ده نفر بود بازداشت می‌شوند. در راس این عده سـلطان تورج میرزا امین قرار داشت که فرمانده ستاد جنگ بود. به دستور سردار سپه دادگاه نظام به ریاست سرتیپ زاهدی که در آن هنگام مأمور حمله به قلعه چهریق بود تشکیل می‌یابـد. سـرهنگ متین‌الملک قریب دادسـتان دادگاه در کیفر خواست اعـدام همه را تقاضا می‌نمایـد و محاکمه همدسـتان لاهوتی آغاز می گردد. دادگاه تمام عده را براساس کیفر خواست به اعدام محکوم می کند. پس از محاکمه و محکومیت این عده بعضـی از صاحبان قـدرت در مقام وساطت برآمده از جمله سـید حسن مدرس در تهران شدیدا برای جلوگیری از اجرای حکم تلاش می کند. افسران محکوم به زندان تهران انتقال یافته پس از چندی مورد عفو قرار گرفته به شغل سابق خود باز می گردند.

لاـهوتی سالهـا پس از فرار از ایران در شوروی می‌زیست. چنـدی در قفقـاز وزیر فرهنگ تاجیکسـتان شـد. در اواخر به بخش رادیو فارسی مسکو پیوست. وی طبع شعر داشت و قسمتی از اشعارش انتشار یافته است. وی در زمانی که در شوروی بسر می‌برد در برنامه فارسی رادیو مسکو نقشی داشت و حقوقی دریافت می کرد. تا اواخر عمر مردی ماجراجو، پرمدعا و شلوغ بود. در ۱۳۴۰ درگذشت. لاهوتی در گیرودارهای سیاسی به خارج از ایران گریخت و سرانجام به تاجیکستان شوروی رفت و در آنجا به مقامات مهم از جمله وزارت معـارف رسـید. هم در آنجـا ازدواج کرد، دیوانش بارها به چاپ رسـید از جمله در مسـکو (۱۹۴۶). لاهوتی در شـعر فارسی معاصر مقامی ارجمند دارد. از نظر مضامین در به کار بردن کلمات تازگیهای بسیاری در شعرش دیده می‌شود.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] ادبیات نوین (۳۴۲، ۱۰۸، ۴۴ –۴۳، ۳۱)، از بهار تا شـهریار (۲۵۸ –۲۴۶/ ۱)، از صـبا تا نیما (۳۸۳ –۳۸۱، ۲۳۵، ۱۷۲ –۱۶۸/ ۲)، از نیمـا تـا روزگار ما (۵۰۲ –۴۹۲)، تاریـخ جراید (۴۷ –۴۶، ۴۲/ ۲)، چون سـبوی تشنه (۷۴ –۷۲)، دویست سخنور (۳۵۷ –۳۵۵)، الذریعه (۹۴۰/ ۹)، زنـدگینامه‌ی رجال و مشاهیر (۳۵۵ –۳۴۶/ ۵)، سخنوران نامی معاصر (۳۱۱۸ –۳۱۱۳/ ۵)، فرهنگ سخنوران (۷۸۶)، فرهنگ شاعران زبان پارسی (۴۹۲ –۴۹۱)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۱۵۴، ۲۷۹۳، ۲۱۲۱، ۱۹۸۲/ ۲، ۱۵۷، ۱۳۹۳، ۱۱۱۶ –۱۱۱۵، ۱۱۰۶، ۱۰۵۷، ۴۱۷، ۲۳۳، ۱۴۴/ ۱)، کتاب گیلان (۵۶۴/ ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۲۸۸ –۲۸۶/ ۱).

لاهوتی، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ملا ذبیح‌الله در ۱۲۸۰ در طالقان تولـد یافت. در موطن خود مختصـر سوادی آموخت. چون به سن رشد رسـید برای ارتزاق به هر دری می‌زد. گاهی برای مردم نامه می‌نوشت، زمانی در قبرسـتانها بر گور اموات مرثیه و روضه می‌خواند، مدتی کار مکتب‌داری پیش گرفـت و هیچیـک از ایـن مشاغـل جوابگـوی احتیاجـات او نبـود. نـاگزیر برای اسـتخدام بـه تکـاپو افتـاد. سـرانجام بـه وسـیله اعظام‌الوزاره که از فعالین طالقان بود به اداره ثبت معرفی و اسـتخدام شـد. چنـدی در شـهرهای مختلف اشـتغال داشت تا رئیس ثبت اسـناد قم شـد. از ریـاست ثبت قم به ریـاست ثبت قزوین منصوب گردیـد. در ۱۳۲۵ مأمور تشـکیل حزب دموکرات قوام‌السـلطنه در قزوین شـد. حزبی نیم‌بنـد تأسـیس کرد و خود به ریاست کمیته حزبی قزوین برگزیده شد. رفت و آمدی با تهران پیدا کرد. چند بار

قوام را ملاقات نمود. در این ملاقات‌ها مشی و روشی پیشی گرفت که مورد علاقه قوام شود. از دست بوسی و پای بوسی دریغ نمی‌کرد حتی گاهی راه افراط می‌پیمود. در انتخابات دوره پانزدهم از طرف حزب کاندیدای نمایندگی مجلس شد. با آرائی متجاوز از جمعیت زن و مرد و کودک قزوین به وکالت رسید. در مجلس از شیوه سکوت برخوردار بود ولی تا آخر نسبت به قوام‌السلطنه وفادار ماند.

بعد از انقضای دوره پانزدهم تلاش او برای تجدید انتخابات به جائی نرسید. به اداره ثبت بازگشت. ریاست کارگزینی را به او سپردند. پس از چندی رئیس ثبت تهران شد بعد به معاونت هم ارتقاء یافت. پس از بازنشستگی دفترخانه‌ای در خیابان پامنار دائر کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

لاهیجانی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شیخ علی بن شیخ مهدی لاهیجانی عالمی بارع و متکلمی فاضل صاحب کتاب (مخزن الفوائد فی اصول العقائد) بوده و در سال ۱۳۴۶ وفات نموده.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد هفتم)

لاهیجی قمی، عبدالرزاق

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند علی بن الحسین اللاهیجی قمی از بزرگان حکماء و متکلمین و ادباء محققین ملقب به فیاض لاهیجی است هم داماد (باجناق) مرحوم علامه ملا محسن فیض کاشانیست که هر دو شاگرد و داماد صدرالمتألهین شیرازی بودند و لقب فیض و فیاض را از او دریافته‌اند. صاحب روضات گوید در مدرسه معصومه قم (یعنی مدرسه فیضیه) تدریس می‌نمود تألیفات ارزنده دارد که از آنهاست «کتاب گوهر مراد» و رساله (سرمایه ایمان) و شرح تجرید الکلام موسوم «به مشارق الالهام» و «شوارق» کتاب «شرح هیاکل» و رساله‌ی در حدوث عالم، و غیر اینها از کتب و رسائل و حواشی. شاگردان بزرگواری دارد که از آن جمله است فرزند ارجمندش جناب میرزا حسن صاحب کتاب «جمال الصالحین» در سنن و آداب «و کتاب شمع الیقین» در اصول دین به فارسی و غیر آن که قبر شریفش در حاشیه خیابان ارم مقابل شیخان بزرگ سنگ بلندی بر آن نصب است.

(ملا) عبدالرزاق بن علی بن حسین گیلانی ملقب به فیض و فیاض، متکلم منطقی، ادیب و شاعر ایرانی (و.؟- ف. ۱۰۵۱ یا ۱۰۷۲ ه.) وی شاگرد ملاصدرا و ملا محسن فیض بود و در قم تدریس کرده. تألیفات بسیاری دارد که حاکی از تبحر وی هستند از جمله‌ی آنهاست: ۱- «شوارق‌الالهام»، شرح بر «تجریدالکلام» خواجه نصیرالدین طوسی. ۲- «گوهر مراد» در حکمت و منطق به فارسی که برای شاه عباس ثانی نوشته. ۳- «حدوث‌العالم». ۴- «دیوان شعر» پارسی شامل حدود پنج هزار بیت. ۵- «کلمات‌الطیبهٔ» در اصالت ماهیت وجود.

بر گرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد اول)

لبسنگی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی لبسنگی : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «سراوان»دراستان«سیستان وبلوچستان»

همه مشتاقانه منتظر تولدش بودند تا سومین فرزند خانواده را در آغوش گیرند .سرانجام در نیمه شب اول خرداد ماه ۱۳۴۰ در محله «گنبد سبز» شهرستان «یزد» ،خانه ای محقر به اندازه دشت کویر وسعت پیدا کرد و به روزی روشن بدل گشت و به دور از چشم ناپاکان ،کودکی حسین گونه و علی نام به دنیا آمد .

آری او را «علی» نام نهادند تا حامی و فرمانبر دار پیامبر زمان خود باشد کسی که آن روز کودک و ناتوان بود اما فردا حافظ انقلاب و اسلام و یاور امام شد .

کودک آن روز ،سردار ی بزرگ شد تا دستگیر مظلومان و یاور محرومان خواهد شد .

این حسن انتخاب از چه کسی بود و از کجا می دانستند که او در نیمه های شب و گاهی در نیم روز تابستان انبان به دوش به دستگیری مردم ستم کشیده بلوچ خواهد شتافت که نام مبارک «علی» را بر او نهادند .

پیداست که این سرباز انقلاب و اسلام در کدام محیط پرورش یافته و در دامان کدامیک از خادمان فاطمه الزهرا بزرگ شده و سر کدام سفره دست به طعام برده ،اما برای تقرب و تمسک به مقام والای آن عزیز به توصیف گوشه ای از زندگی خانوادگی او می پردازیم .

پس از گذشت یکسال از تولدش خانواده او از «یزد» به« اصفهان» هجرت کردند و در محله «حسین آباد» در یک خانه کوچک اجاره ای که یک اتاق بیشتر نداشت ،مسکن گزیدند .پدر با تلاش شبانه روزی برای امرار معاش ، آرامش و تربیت بچه ها کمر همت بسته بود .

پدر مردی متدین بود، دست بچه ها را می گرفت و به مسجد و جلسات بزرگداشت حضرت ابا عبد الله (ع)می برد و آنها را از نزدیک با مصائب عاشورا وفداکاری امام شهیدان آشنا می کرد .

او دوران خردسالی را در محیطی فقیرانه ،اما صمیمی سپری کرد .

سالهای اولیه رشد «علی »سپری شد ،سال ۱۳۴۷ ،اولین سال تحصیل او بود .سال اول را دردبستان «رضوی» به پایان رسانید اما به لحاظ اینکه اجاره نشین بودند و باید محل زندگی خود را به ناچار تغییر می دادند، سالهای پس از آن را در دبستان« اقدسیه» واقع در خیابان «پروین» ثبت نام نمود و به تحصیلات راهنمایی ادامه داد .با وجود مشکلات مختلف که در مسیر زندگی او قرار گرفته بود نتوانست ادامه تحصیل دهد ؛لذا به دنبال کار و تلاش اقتصادی ،روانه بازار شد و ساعات فراغت خویش را نیز بر حسب علاقه ای که به ورزش داشت ،با دوستانش به فوتبال و بدنسازی وآمادگی جسمانی می پرداخت .

پدرش درباره ی او چنین می گوید:

«علی برای من باعث افتخار و سر بلندی بود و از هر جهت فرزندی شایسته .چه آن روز که کودک بود و چه بعد ها که پیش خودم در بازار بزرگ اصفهان مشغول به کار شد و چه آن زمان که وارد سپاه شدو به منطقه سیستان و بلوچستان رفت .

آن زمان که در بازار بود ،تاآخر روز مشغول بود . گر چه به بازار علاقه ای نداشت ،ولی آخر روز ایشان باید طلبها را جمع می کرد و شما می دانید که پول گرفتن از مردم آن هم در بازار بس سخت است وشیوه ی خاصی می خواهد . کسی که می خواهد پول بدهد اگر چه بدهکار باشد ،برای او مشکل است و ممکن است امروز و فرداکند و گاهی هم نگرانی به بار آورد .

ولی ندیدم یا نشنیدم که ایشان از کسی گله کند یا همکاران از دست ایشان ناراحت باشند . با وجود اینکه گاهی اتفاق می افتاد چندین مرتبه به کسی مراجعه کند و طرف بد قولی کرده باشد به هیچ وجه عصبانی نمی شد و به اصطلاح از کوره در نمی رفت. اگر هم ناراحت می شدم که مثلا فلانی پول نداده ؟ایشان می گفت: ناراحت نباشید ،فردا می دهد ،خودم ترتیب کار را می دهم . این اخلاق و صبر ایشان برای من بسیار آموزنده بود.» برادر شهید از آن روزها چنین می گوید:

«وضع فرهنگی کشور در رژیم طاغوت کاملا ـ نامناسب بود و همه چیز مخرب و فساد بر انگیز بود .خصوصا را دیو و تلویزیون که آقایان روحانی هم حرام می دانستند . برای ما که یک خانواده ی مذهبی و اصیل بودیم داشتن و یا نگاه کردنش قبه بزرگی داشت .به همین لحاظ و به جهت اینکه بنده فرزند بزرگ خانواده بودم ،مراقب برادران کوچکم از جمله علی بودم و آنها هم از من حساب می بردند .

روزی به خانه آمدم و دیدم علی در خانه نیست ،هنگامی که سراغ او را گرفتم ،متوجه شدم که با برادر کوچکمان برای دیدن تلویزیون به خانه همسایه رفته .ناراحت شدم ،درمنزل همسایه را زدم و علی را صدا زدم ،در حالی که برادر کوچکمان را بغل کرده بود ،گویی گناه بزرگی را مرتکب شده باشد ،بدون مقدمه سیلی محکمی به او زدم !بچه ی ۱۳ – ۱۴ سا له ای که معمولا احساس شخصیت و غرور می کند و کمتر زیر بار کسی می رود ،سرش را پایین انداخت و بدون اینکه حرفی بزند از کنار کوچه به خانه بر گشت .

او یک سیلی خورد و برای چند دقیقه سرش را زیر انداخت در حالی که درد آن سیلی هنوز سینه ی مرا می فشارد .

من در مقابل بزرگی روح او احساس کوچکی می کنم . هنوز قیافه ی مظلوم و معصوم دوران کودکی او از جلوی چشمانم می گذرد و متاسفم که چرا نتوانستم او را بشناسم ؟!

به امید آن که ایشان مرا ببخشند و ما را از شفاعت خود بی نصیب نفرمایند .»

سال اول ویا دوم راهنمایی را می خواند و من عمل جراحی کرده بودم .بسیار به همه علاقه داشت و برایم ناراحت و نگران بود .شاید بگویند همه بچه ها به پدر و مادر علاقه دارند ،ولی این علاقه تفاوت داشت .گویا می دانست که مدت کوتاهی در کنار من خواهد بود .

همه بچه ها عزیز پدر و مادر هستند ،ولی شما می دانید که گاهی بعضی از بچه ها دوست داشتنی ترند ،اگر چه علتش معلوم نباشد اما در مورد من و علی معلوم بود . من می دانستم او انسانی خدایی بود ،از تبار شهیدان کربلا و انصاری از انصار الله .

من در خانه بستری بودم و او به مدرسه می رفت .

روزی معلم ،متوجه می شود که او مخفیانه گریه می کند ،علت را جویا می شود و او را دلداری می دهد ولی او در همان حال به گریه ادامه می دهد .

معلم که خودش یک مادر بود ،احساس او را فهمیده بود و به او گفته بود :تو آزادی و هر وقت دلت خواست می توانی به خانه ،نزد مادرت بروی .این موضوع را به معلمان دیگر و مدیر مدرسه هم گفته بود .

در سال ۱۳۵۶ با وجود اینکه عموم مردم از تشکلها و جمعیت های معترض ،علیه رژیم اطلاع نداشتند ،ایشان یکی از عناصر فعال در این زمینه بود .

در اکثر جلسات و سخنرانی ها در شهر شرکت می کرد .با گسترده شدن دامنه تظاهرات مردمی در سال ۱۳۵۷ ،بدون استثنا در تمام تظاهرات و راهپیمایی ها شرکت فعال داشت . اکثر شبها دیر به خانه می آمد و حتی بعضی از شبها به کلی به خانه نمی آمد و تا صبح مشغول زد و خورد و مبارزه با نیروهای رژیم بود .

وی به نحو چشمگیر و مرتب به« یزد» مسافرت می کرد و با گرفتن اعلامیه و نوار از منزل شهید محراب آیت الله صدوقی به اصفهان باز می گشت و به طور مخفیانه با کمک تعدادی از دوستانش که به آنان اعتماد کامل داشت، آنها را بین مردم پخش می کردند .تمام کار او شده بود شرکت در تظاهرات و حضور در جلسات سخنرانی ومبارزه علیه رژیم منحوس پهلوی و شرکت در فعالیتهای اجتماعی دیگر .

به یاد دارم در مراسم آزادی یکی از اساتید انقلابی که در زندان شاه به سر می برد ،شرکت کرد و به اتفاق مردم ایشان را تا دانشگاه اصفهان بر سر دست بردند .او همچنین در مراسم اولین نماز جمعه اصفهان در مسجد مصلی که توسط آیت الله طاهری پس از آزادی از زندان اقامه شد ،حضور داشت و نیز در تحصن منزل آیت الله خادمی شرکت داشت و به گفته شاهدان عینی ایشان یکی از اولین کسانی بودند که در میدان انقلاب ،طناب را به گردن مجسمه شاه معدوم بست و به اتفاق مردم انقلابی این تندیس فساد و تباهی را به زیر کشیدند . در همان روز به خاطر حمله به ساواک که علی نیز در آن حضور داشت تعدادی از مردم زخمی شدند .

مبارزه علیه رژیم منحوس پهلوی به اوج خود رسیده بود بسیاری از شخصیت های انقلابی و مردم در منزل آیت الله خادمی جمع شده و تحصن کرده بودند .کوچه ها و خیابان های اطراف ،حالت خاصی داشت .همه جا انقلابیون در حال تجمع و گاهی تردد بودند و نظامیان هم آن طرف در حال مراقبت و تکا پو .

گاهی سنگر می گرفتند و گاهی در حال تعویض و تغییر موضع بودند .

خیابن های اطراف مسدود شده بود .بچه ها در ابتدای خیابان فرعی در چهار باغ پایین که معابر ورودی به منزل ایشان بود ،چندین حلقه لاستیک را به آتش کشیده بودند ،صحنه ی عجیبی بود .یکرنگی و همدلی در بین بچه ها موج می زد .همه در فکر مبارزه بودند .دود و آتش و گلوله با صدای تکبیر و خون در هم آمیخته بود و تصویر شور انگیزی از خشم یک ملت را در نهایت ایثار و خداجویی به نمایش گذاشته بود .

ناگهان فریادی در بین امواج خروشان تکبیر بلند شد !!علی دوستت تیر خورد !اطرافش را نگاه کرد .بله آقای امامی تیر خورده و در خون غوطه ور است به کمک تعدادی از تظاهر کنندگان ،او را به بیمارستان امین انتقال دادند. پس از مدتی ،در حالی به منزل آمد ،که لباس هایش آغشته به خون مجاهدان فی سبیل الله بود و این بار دیگر نمی توانست شرکت در تظاهرات را زیر پوششی از سکوت و نگاه محبت آمیز پنهان کند . روزهای اوج انقلاب بود .شور و هیجان خاصی از او می دیدم ،روزی دیوار های خانه را سنگ نما می کردیم ،استا بنا تا شب کار می کرد وقسمتی از دیوار را سنگ کاری می کرد ،صبح فردا می دیدم علی با خط درشتی روی آن نوشته است :

الله اکبر خمینی رهبر. استاد سنگ کار ،با زحمت آن را پاک می کرد و می گفت :اگر چند روزی بماند دیگر پاک نمی شود علی جواب می داد :

این شعار انقلاب و نام امام بر صحنه ی عرش الهی تا ابد نوشته شده ،چرا باید از دیوار خانه پاک شود ؟!

حتی او این شعار ها را بر دیوارهای اتاق هم نوشته بود و تا چندی پیش که می خواستیم خانه را نقاشی کنیم ،آن شعار هنوز وجود داشت .

همواره عشق به حضرت امام (ره) و انقلاب در وجود او موج می زد .

ورود به سپاه سیستان و بلو چستان

بعد از پیروزی انقلاب و به دنبال وضعیت نابسامانی که در شرق و خصوصا در بلو چستان پیش آمد ،اولین رسولان و پیامبران انقلاب اسلامی به منطقه اعزام شدند و سپاه پاسداران را در زاهدان تشکیل دادند ،البته با بهای سنگین و ایثار خون جوانان .

به قول حضرت امام (ره) که فرمودند :انقلاب ما ،انفجار نور بود .

پس از پیروزی و درخشش نور انقلاب ،تشعشعات رهایی بخش آن توسط یک قشر زحمتکش و درد آشنا به اقصی نقاط کشور اسلامی کشیده شد .

یکی از حاملان رسالت انقلاب در منطقه ی سیستان و بلوچستان سردار حاج علی اکبر لبسنگی بود که در اوایل سال ۱۳۵۹ به دنبال شرارت اشرار ،همراه جمعی از نیروهای بر گزیده و ورزیده سپاه اصفهان برای دفع اشرار مسلح و عوامل ضد انقلاب و نجات محرومین آن دیار به سیستان و بلوچستان اعزام شدند .

پس از گذراندن دوره ی آموزشی مامور رفتن به چابهار شد و در آنجا سر پرستی مخابرات را بر عهده گرفت .پس از مدت کوتاهی به جهت خلاقیت فکری و قدرت طراحی عملیات به عنوان مسئول عملیات پایگاه چابهار معرفی شد و با شرکت و در گیریها ،گوهر صدف وجود خویش را آشکار ساخت و مورد توجه مسئولین قرار گرفت .

به همین جهت در تاریخ ۱۴/ ۱۲/ ۱۳۶۵ از طرف فرمانده وقت سپاه منطقه ۶ به عنوان مسئول عملیات مامور رفتن به سراوان شد که یکی از حساس ترین مناطق استان ،به جهت طول مرز مشترک با پاکستان و داشتن راه های صعب العبور است .منطقه سراوان هم به علت اینکه در بعضی مکانهای کوهستانی و در بعضی دیگر ریگزار و بیابانی است .از نظر ورود و خروج تقریبا برای ضد انقلاب داخلی از اشرار گرفته تا قاچاقچیان و منافقین ،از حساسیت خاصی بر خورداربود .اما این فرزند انقلاب و اسلام با سر انگشت شجاعت و تدبیر و روحیه شهادت طلبی ،حاکمیت مطلق جمهوری اسلامی را بر این منطقه از میهن اسلامی معنا بخشید .

در همین مرحله از مسئولیت بود که با حفظ سمت به عنوان جانشین سپاه سراوان نیز معرفی شد و در خدمت به این قشر محروم از جان مایه گذاشت و در سر کوبی سوداگران مرگ ،کاملا موفق بود .

آوازه ی رشادت و دلاوری او نه تنها در بین برادران سپاهی پیچیده بود بلکه همه گروه های ضد انقلاب از وجود او به وحشت افتاده بودند .

در تاریخ ۲۷ /۹/ ۱۳۶۵ طی حکمی از طرف سردار سر لشکر محسن رضایی فرمانده(سابق) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به سمت مسئول طرح عملیات سپاه دهم نبی اکرم (ص) ناحیه مستقل سیستان و بلوچستان منصوب شد .

همرزمان او نقل می کنند که روحیه او چندان موافق با کارهای ستادی و اجرایی نبود و خود او نیز اذعان داشت که کارهای عملیاتی و شرکت در درگیری ها به شهادت نزدیک تر است .پس از گذشت حدود یک سال در این مسئولیت با توجه به روحیات ایشان ودر خواست مسئولین شهر سراوان،ایشان مجددا در اواخر سال ۱۳۶۶به سراوان اعزام گردید و به عنوان فرمانده سپاه آن شهر ،مشغول خدمت شد . تا زمان شهادت یعنی به مدت دو سال فرماندهی سپاه سراوان را به عهده داشت .

این سردار بزرگ اسلام وایران پس از سالها تلاش ومجاهدت در روز ۱۵/ ۷/۱۳۶۸

که از سراوان به سمت زاهدان برای انجام ماموریتی در حرکت بودند،به شهادت رسیدند تا سنت الهی که سرداران در رختخواب نمیمیرند ،تکرار شود. منابع زندگینامه :سرداربیداری،نوشته ی مظاهرمحمدی،نشرکنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

لزگی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد لزگی : فرمانده گردان امام حسن(ع)لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۶ در یک خانوادی مـذهبی و متدین به دنیا آمد . از کودکی علاقه ی زیادی به نماز و قرآن داشت .احمد در همان دوران طفولیت با امام حسین و رشادت او خو گرفته بود ، مادرش در ماه محرم وقتی به عزاداری امام حسین می رفت ،احمد را نیز به همراه خود می برد .بعدها او یکی از عاشـقان و شیفتگان سالار شهیدان امام حسین(ع) گشت .احمد در یک جامعه پر از فساد به دنیا آمده بود اما با وجود تمام این مسائل ،زاهد و عارف تربیت شد .۷ساله که شد به مدرسه رفت وبعد از آن دورهٔ راهنمایی را نیز خواند ،اما به علت علاقه ی زیادی که به کارهای هنری داشت ،درس را برای مـدتی رها کرد ووارد این کارها شـد . قبل از انقلاب اسـلامی به خدمت نظام وظیفه رفت واین دوره را طی کرد .

وقتی مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت شاه علنی شـد وشـدت گرفت او کمترین تردیدی در پیوسـتن به صـفوف مبارزین به خود راه نداد.مبارزات او در کنار مردم ایران تا شکسته شدن ستونهای نظام ستمشاهی ادامه داشت.

بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی ، وظیفه ی خود می دانست که از انقلاب پاسداری کند و در همان اوایل ، که سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی تشکیل شد ،فرماندهان سپاه او را به سپاه انتقال دادند اما او ، هم زمان در ژاندارمری(سابق) خدمت می کرد و بعد از مدتی به عنوان مسئول عقیدتی سیاسی آن سازمان در استان مازندران معرفی شد و مشغول انجام وظیفه گردید.

علاقه ی زیادی به جنگ در راه خدا داشت و می گفت : نویسـنده را از قلم و نگاشتن می شناسند و رزمنده را از رزمش می شناسند . زمانی که جنگ قـدرتهای بزرگ بر علیه مردم ایران شـروع شـد ، اودر روزهای اول جنگ به جبهـهٔ حق علیه باطل رفت .مدتی در جبهه ی قصـر شیرین حضور داشت وپس از آن به زادگاهش برگشت.مدتی بعد تاب نیاورد و بار دیگر به کردستان رفت و مدت ۲ سال درجبهه های غرب حضور داشت. بعد از پایان مأموریت کردسـتان ، به عضو رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و به عنوان مربی آموزشـی نظـامی در پادگان های" ساری" ،"شـیرگاه" ،"تهران" ،"چالوس "و"مرز آباد "مشـغول آموزش بسـیجیان از جان گذشته شد . این کار ها روح ملکوتی او را راضی نمی کرد و بار دیگر به جبهه اعزام شد .

مـدتی بعد از جبهه باز گشت وبا مسـئولیتهای رییس هیئت جودو ، رییس هیئت تیراندازی اسـتان مازندران و مسـئول آموزش نظامی پادگان شهید رجایی و مسئول آموزش نظامی پادگان گهرباران خدمات شایانی از خود به یادگار گذاشت.

او از یاران صـدیق امام بود ، بارها می گفت :گنـدم برای رشـد به آب احتیاج دارد و انقلاب برای شـکوفایی به خون ، با این عقیـده همراه بـا کاروان محمـد رسول اللّه(ص) به جبهه اعزام شـد و به عنوان فرمانـده ی گروهان انصار الحسـین در عملیات کربلای چهار شرکت نمود .به گفته ی همسـنگرانش و فرماندهان لشگر۲۵ ویژه ی کربلا ،احمـدماننـد قمر بنی هاشم(ع) در دل بعثیان کافر چنان وحشتی ایجـاد کرد که همگـان از رزم او در حیرت بودنـد . نـام او ، رزم او و ایثـارش آیینه ای برای نشان دادن رزم قمر بنی هاشـم (ع)شـد.احمد به حدّی غرق در مسائل جنگ بود که معمولاً مرخصـی نمی آمد .وقتی هم می آمد، می گفت :صـفای جبهه در هیچ جا پیدا نمی شود .

چهار سال در جبهه های حق علیه باطل عاشـقانه جنگید و خدمت کرد و سرانجام بعد از رشادت های بسیار در تاریخ ۵/۱۰/۱۳۶۵ به درجهٔ رفیع شهادت نائل گشت و بدن مطهرش در خاک عراق ماند .

بعـد از دو سـال او را با جامـهٔ خونین آوردنـد ، با همان لباس مقـدس سـپاه رفت و با خون خون خود درخت انقلاب را آبیاری کرد .احمد در عملیات کربلای ۴ در منطقهٔ"ام الرصاص "شهیدشد.خشم ابلیس گونه ی دشمنان با شهادت او فروکش نکرد .

آنها در لحظات آخر شکنجه های زیادی بر او وارد کردند ،گوش هایش را کر کردند ، چشم هایش دیگر جایی را نمی دید . صدها زخم بر تن داشت و بدین طریق به دیار معشوق خود شتافت .آنها می خواستند با این شکنجه ها شکستهای بی شماری را که در میدان نبرد از احمد خورده بودند جبران کنند،کاری که فقط از انسانهای حقیر بر می آید؛اما نمی دانستند که هزاران احمد در پشت مرز های مردانگی ایران بزرگ در انتظار رخصت از فرمانده شان هستند تا متجاوزین را تا قیامت تعقیب کنند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

لزگی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد لزگی : فرمانده گردان امام حسن(ع)لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۶ در یک خانوادی مذهبی و متدین به دنیا آمد . از کودکی علاقه ی زیادی به نماز و قرآن داشت .احمد در همان دوران طفولیت با امام حسین و رشادت او خو گرفته بود ، مادرش در ماه محرم وقتی به عزاداری امام حسین می رفت ،احمد را نیز به همراه خود می برد .بعدها او یکی از عاشقان و شیفتگان سالار شهیدان امام حسین(ع) گشت .احمد در یک جامعه پر از فساد به دنیا آمده بود اما با وجود تمام این مسائل ،زاهد و عارف تربیت شد .۷ساله که شد به مدرسه رفت وبعد از آن دورهٔ راهنمایی را نیز خواند ،اما به علت علاقه ی زیادی که به کارهای هنری داشت ،درس را برای مدتی رها کرد ووارد این کارها شد . قبل از انقلاب اسلامی به خدمت نظام وظیفه رفت واین دوره را طی کرد .

وقتی مبارزات مردم ایران بر علیه حکومت شاه علنی شد وشدت گرفت او کمترین تردیدی در پیوستن به صفوف مبارزین به خود راه نداد.مبارزات او در کنار مردم ایران تا شکسته شدن ستونهای نظام ستمشاهی ادامه داشت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ، وظیفه ی خود می دانست که از انقلاب پاسداری کند و در همان اوایل ، که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد ،فرماندهان سپاه او را به سپاه انتقال دادند اما او ، هم زمان در ژاندارمری(سابق) خدمت می کرد و بعد از مدتی به عنوان مسئول عقیدتی سیاسی آن سازمان در استان مازندران معرفی شد و مشغول انجام وظیفه گردید.

علاقه ی زیادی به جنگ در راه خدا داشت و می گفت : نویسنده را از قلم و نگاشتن می شناسند و رزمنده را از رزمش می شناسند . زمانی که جنگ قدرتهای بزرگ بر علیه مردم ایران شروع شد ، اودر روزهای اول جنگ به جبههٔ حق علیه باطل رفت .مدتی در جبهه ی قصر شیرین حضور داشت وپس از آن به زادگاهش برگشت.مدتی بعد تاب نیاورد و بار دیگر به کردستان رفت و مدت ۲ سال درجبهه های غرب حضور داشت. بعد از پایان مأموریت کردستان ، به عضو رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و به عنوان مربی آموزشی نظامی در پادگان های" ساری" ،"شیرگاه" ،"تهران" ،"چالوس "و"مرز آباد "مشغول آموزش بسیجیان از جان گذشته شد . این کار ها روح ملکوتی او را راضی نمی کرد و بار دیگر به جبهه اعزام شد .

مدتی بعد از جبهه باز گشت وبا مسئولیتهای رییس هیئت جودو ، رییس هیئت تیراندازی استان مازندران و مسئول آموزش نظامی پادگان شهید رجایی و مسئول آموزش نظامی پادگان گهرباران خدمات شایانی از خود به یادگار گذاشت.

او از یاران صدیق امام بود ، بارها می گفت :گندم برای رشد به آب احتیاج دارد و انقلاب برای شکوفایی به خون ، با این عقیده همراه با کاروان محمد رسول اللّه(ص) به جبهه اعزام شد و به عنوان فرمانده ی گروهان انصار الحسین در عملیات کربلای چهار

شرکت نمود .به گفته ی همسنگرانش و فرماندهان لشگر۲۵ ویژه ی کربلا ،احمد مانند قمر بنی هاشم(ع) در دل بعثیان کافر چنان وحشتی ایجاد کرد که همگان از رزم او در حیرت بودند . نام او ، رزم او و ایثارش آیینه ای برای نشان دادن رزم قمر بنی هاشم (ع)شد.احمد به حدّی غرق در مسائل جنگ بود که معمولاً مرخصی نمی آمد .وقتی هم می آمد، می گفت :صفای جبهه در هیچ جا پیدا نمی شود .

چهار سال در جبهه های حق علیه باطل عاشقانه جنگید و خدمت کرد و سرانجام بعد از رشادت های بسیار در تاریخ ۵/۱۰/۱۳۶۵ به درجهٔ رفیع شهادت نائل گشت و بدن مطهرش در خاک عراق ماند .

بعد از دو سال او را با جامهٔ خونین آوردند ، با همان لباس مقدس سپاه رفت و با خون خون خود درخت انقلاب را آبیاری کرد .احمد در عملیات کربلای ۴ در منطقهٔ "ام الرصاص "شهیدشد.خشم ابلیس گونه ی دشمنان با شهادت او فروکش نکرد .

آنها در لحظات آخر شکنجه های زیادی بر او وارد کردند ،گوش هایش را کر کردند ، چشم هایش دیگر جایی را نمی دید . صدها زخم بر تن داشت و بدین طریق به دیار معشوق خود شتافت .آنها می خواستند با این شکنجه ها شکستهای بی شماری را که در میدان نبرد از احمد خورده بودند جبران کنند،کاری که فقط از انسانهای حقیر بر می آید؛اما نمی دانستند که هزاران احمد در پشت مرز های مردانگی ایران بزرگ در انتظار رخصت از فرمانده شان هستند تا متجاوزین را تا قیامت تعقیب کنند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

لسانی، ابوالفضل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۷ -۱۲۷۶ ش)، قاضی، نویسنده و روزنامه‌نگار. در نور مازندران به دنیا آمد. مقدمات علوم قدیمه را در آمل فراگرفت. سپس به تهران آمد و به معلمی پرداخت. وی در ۱۳۰۶ ش به خدمت دادگستری دعوت شد و چندی در دادگستری اصفهان و یزد و نقاط دیگر در سمتهای مختلف قضایی مشغول کار بود. او مدتی جزو هیئت تحریریه روزنامه‌ی «وطن» بود و سپس مدیر داخلی روزنامه گردید. بعد از کودتای ۱۲۹۹ ش، که منجر به تعطیلی جراید گردید، لسانی در روزنامه‌ی افراطی «حقیقت» سرمقاله‌های تندی نوشت که منجر به توقیف روزنامه گردید. پس از آن چندی امور داخلی روزنامه‌ی «کار» را تأسیس و منتشر نمود. از دیگر آثارش: «صحنه‌ی زندگی» یا «سرنوشت مادر گناهکار»؛ «طلای سیاه یا بلای ایران»؛ «متن دفاع لسانی».[۱]

در ۱۲۸۰ متولد شد. تحصیلات قدیم و جدید را توأمان انجام داد و از مدرسه عالی حقوق دانشنامه گرفت. در زمان داور به دادگستری رفت. بعضی از مشاغل قضائی را در تهران و شهرستانها احراز نمود. ولی به این کار زیاد مداومت نداد، حرفه وکالت دادگستری را پیشه خود ساخت. در کار وکالت سریع پیشرفت نمود. از وکلای مبرز و سرشناس تهران شد. و وکالت‌های بزرگی به او واگذار می‌شد. چندی به دنبال وکالت مجلس رفت موفق نشد. در ۱۳۲۸ که مجلس سنا تشکیل یافت لسانی برای ورود به آن مجلس به تکاپو افتاد و چون یک نفر هم بایستی از جامعه وکلای دادگستری در مجلس اعیان عضو باشد قرعه به نام او اصابت کرد و سناتور شد. ولی در مجلس سنا بر خلاف سایرین به تلاش افتاد لوایح دولت را نقد می‌کرد. در تنقیح قوانین سعی بلیغ به کار می‌برد. وقتی مسئله ملی شدن صنعت نفت پیش آمد در مجلس نطق‌های خوبی ایراد کرد و بیاناتش مستدل بود که بعدها به صورت کتاب منتشر گردید. در دوره دوم سنا هم این مقام را گرفت و هنگام مذاکرات نفت در سنا داد سخن داد. همیشه مورد احترام بود. وفاتش در ۵۷ سالگی در تهران به مرض سکته اتفاق افتاد. کتاب طلای سیاه یا بلای ایران در مورد نفت نوشته اوست.

مرگ زودرس او بدین صورت بوده است.

در ۱۳۳۷ تلفن مغرضانه‌ای به او می‌شود و در این مکالمات تلفنی مرگ یکی از فرزنـدان را به او خبر می‌دهـد. لسانی در اثر شـنیدن این خبر واهی که آنرا واقعی تلقی می کند دچار هیجان روحی شده و سکته قلبی طومار زندگانی او را برمی‌چیند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۱۱۶ -۱۱۵/ ۴ ،۲۲۵/ ۱)، الذریعه (۱۴/ ۱۵)، شـرح حال رجال معاصـر مازندران (۹۱ -۸۸/ ۲)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۲۶۶ ،۲۲۰۸ -۲۲۰۷/ ۲)، مؤلفین کتب چاپی (۲۱۴ -۲۱۳/ ۱).

لشکری، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا لشکری : فرمانده گروه شناسایی لشگر۷۷پیروز خراسان(ارتش جمهوری اسلامی ایران)

سال ۱۳۴۳ در شـهر مقـدس مشـهد به دنیا آمد. در شـش سالگی پدر خود را از دست داد. غلامرضا در ۷ سالگی به مدرسه ابتدایی علمیه واقع در کوچه عیـدگاه رفت و بـا شوق و علاـقه به انجـام دادن تکالیف درسـی خود همت می گماشت.او در کنار تحصـیل و درس، کـار نیز می کرد و زولبیا و بامیه می فروخت . گاهی با تفنگ بادی کار می کرد، تا کمک خرج خانواده باشـد. پس از اتمام دوره دبستان، مقطع راهنمـایی را در مـدرسه فاتـح واقع در خیابـان امـام رضـا مشـهد ادامه داد. در این ایـام که مصادف با جریانات انقلاـب اسـلامی بود، او نیز ماننـد مردم در تظاهرات شـرکت می کرد و حضوری فعال داشت و اعضای خانواده را نیز به شـرکت در راهپیمایی ترغیب می کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسـلامی، درسـش را ادمه داد و دیپلم خود را در رشـته تجربی از دبیرسـتان هدایت (شهید مدرس فعلی) اخذ کرد و به علت علاقه شدید برای خدمت در ارتش، وارد دانشـگاه افسری ارتش جمهوری اسلامی ایران شد و مدت ۴ سال در آنجا توام بـا درس آموزش نیز می دیـد. تا این که موفق به اخـذ لیسانس نظامی شـد و با درجه سـتوان دومی به گردان مهندسـی معرفی و مشغول خدمت شد.

با شـروع جنگ تحمیلی پس از اتمام دوره دانشـگاه افسری علاوه بر اینکه وظیفه نظامی بودنش حکم می کرد که به جبهه برود، اما به علت دفـاع از کشور و ادی تکلیف مهم تر از همه اطاعت از دسـتور امام خمینی ولی فقیه زمان به جبهه عزیمت کرد. او هر گاه از جبهه به مرخصـی می آمـد، پس از دیـدن خـانواده و اقـوام، به ملاقـات مجروحـان جنگی می رفت و در مراسم تشـییع جنـازه شـهدا شرکت می کرد. برای خانواده از جبهه سخن می گفت.

او بـه همراه گردان مهندسـی در جنـوب و در منطقه فکه مسـتقر شـد و به تـدریس دانش نظـامی در گردان پرداخت. او که از سـنین کودکی طعم تلخ بی پدری را چشـیده بود، همواره سعی می کرد در خانه و در میان اقوام، دوستان و همسایگان و در جبهه نسبت به همرزمان و زیر دستان، رفتاری محبت آمیز داشته باشد.

او بسـیار متوکل بود و در مشـکلات فردی متوسل می شـد به ائمه اطهار (ع)، به خصوص حضـرت رضا (ع) و با خوانـدن دو رکعت نمـاز حـاجت، مشـکلش را رفع می کرد و از خداونـد کمـک می خواست. در مشـکلات اجتمـاعی بـا دیگران نیز مشورت می کرد. نسبت به مادرش بسیار مهربان بود و آرزویش این بود که بتواند زحمات مادر را جبران کند.

از سوی اقوام به ایشان پیشـنهاد شد که ازدواج کند و حتی مقدمات کار هم آماده شد. اما او در جواب گفت: من باید راهم را ادامه

دهم و تا تکلیف جنگ و تکلیف من مشخص نشود با دختر مردم ازدواج نمی کنم.
او شبها به نماز می ایستاد و با صدای بلند از معبودش آرزوی شهادت می کرد. دو هفته قبل از شهادت که به مرخصی آمد، در راه مادرش را با لباس سیاه دید و از او درباره پوشیدن لباس سیاه توضیح خواست. مادر گفت: یکی از اقوام شهید شده. غلامرضا همان جا با مادرش به مجلس شهید رفت و تمام روز مرخصی اش را در مراسم شهید شرکت کرد و از شهادت خود در آینده ای نزدیک خبر داد. سرانجام در ۳ بهمن سال ۱۳۶۵ او که به همراه تنی چند از سربازان برای اجرای ماموریت گشت و شناسایی به شمال سومار تپه سرخ در منطقه عملیاتی کربلای ۶ اعزام شده بود و به علت درگیری با دشمن شهید جاویدالاثر شد.خانواده شهید در فروردین ماه سال ۱۳۶۶، روح شهید را پس از تشییع در خواجه ربیع به خاک سپردند. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

لشگری، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین لشگری

امیر سرتیپ خلبان حسین لشکری در سال ۱۳۳۱ در روستای ضیاآباد قزوین به دنیا آمد. او دوره تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و برای ادامه تحصیل به قزوین رفت .در سال ۱۳۵۱ وارد نیروی هوایی شد و در سال ۱۳۵۶ با درجه ستواندومی فارغ التحصیل از دانشگاه خلبانی شد.
با آغاز جنگ تحمیلی به خیل مدافعان کشور پیوست و پس از انجام ۱۲ ماموریت هواپیمای وی مورد اصابت موشک دشمن قرار گرفت و مجبور به ترک هواپیما شد که نهایتاً در خاک دشمن به اسارت نیروی بعث عراق درآمد. سه ماه اول دوران اسارت در سلول انفرادی بود و پس از آن در مدت ۸ سال با حدود ۶۰ نفر دیگر از همرزمان در یک سالن عمومی و دور از چشم صلیب سرخ جهانی نگهداری شد. پس از پذیرش قطعنامه وی را از سایر دوستان جدا نمودند و قسمت دوم دوران اسارت ۱۰ سال به طول انجامید. وی پس از ۱۶ سال اسارت به نیروهای صلیب سرخ معرفی شد و دو سال بعد در ۱۷ فروردین ۱۳۷۷ به خاک مقدس وطن بازگشت. سرانجام وی پس از سال ها تحمل رنج و آلام ایام اسارت روز دوشنبه ۱۹/۵/۸۸ در بیمارستان لاله تهران به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

لشنی، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اصغر لشنی : فرمانده گردان محرم تیپ۵۷ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

آثارمنتشرشده درباره ی شهید سنگر دشمن

فرمانده گردان صورت بچه ها را از نظر گذراند و گفت: «می دونید که کار ما پاکسازی شاخ شمیران و شکستن خطوط دفاعی دشمنه. به یاری خدا تا این جای کار رو خوب اومدیم جلو. مشکل ما این دو، سه تا سنگر تیربار و دوشکای دشمنه.

پنج، شش نفر می خوام برن جلو و این سنگرها رو خفه کنن. این جوری راه پیشروی و رفتن به بالای شاخ شمیران برای بقیه بچه ها ممکن می شه. کی حاضره داوطلب بشه؟» تعداد زیادی از بچه ها دست هایشان را گرفتند بالا. فرمانده گفت: «این جوری نمی شه، من فقط پنج، شش نفر می خوام.»

دستم را گرفتم بالا و گفتم: «حاج اصغر بهتره خودتون انتخاب کنید.» وقتی دید بد نمی گویم، نگاه انداخت جلوی صف و گفت: «شما شش نفر که کنار هم نشستید، بلند شید. از این که من هم جز آنها بودم سر از پا نمی شناختم. حاج اصغر گفت: «ببینم چه کار کنید. بعد از خدا چشم بچه ها به شماست. منهدم شدن سنگرها یدوشکا و تیربار یعنی پیروزی و پاکسازی شاخ شمی ران».

هرکدام چند تا خرج آر.پی.جی گذاشتیم توی کوله پشتی و چند تا نارنجک هم بستیم به فانسخه هایمان قد خم کردیم و دویدیم طرف سنگرهای دشمن. سنگر تیربار که متوجه حرکت ما شد، رو به رو را بست به رگبار. به صورت ضربدری خود را کشیدیم جلو.

گلوله های دوشکا در گوشه و کنار پایین می آمدند. با تمام نیرو دویدیم طرف چند تا تخته سنگ و پشت آنها پناه گرفتیم. برگشتم عقب و نگاه انداختم سمت گردان. بچه ها چهار چشمی ذل زده بودند به ما قبضه آر.پی.جی را گذاشتم روی شانه امو دقیق شدم به سنگر دوشکا.

از بد شانسی گلوله به هدف نخورد. خزیدم پشت تخته سنگ. محمد از کنار دستم بلند شد و آر.پی.جی را گذاشت روی شانه اش. چشمم به دستش بود که گلوله از بالای سنگر دوشکا گذشت. بچه ها یکی پس از دیگری دست به کار شدند.

گلوله ها یکی پس از دیگری از بالای سنگرهای دوشکا می گذشتند. محمود از کنار دستم بلند شد و گفت: «باید بریم جلوتر.» شانه اش را کشیدم و گفتم: «جلوتر خطرناکه. نمی شه بری». محل نداد. جستی زد وخود را کشید جلو. گلوله پشت گلوله زمین را شخم می زد.

چند قدمی که جلو رفت، گلوله ای نشست روی پیشانی اش و در جا از نفس افتاد. خواستم بروم طرفش. محمد دستم را گرفت و گفت: «سعادت کار خطرناکیه. دیدی که محمود رفت و گلوله امانش نداد.»

– پس محمود چی؟

– حالا بعدا می یاریمش. فعلا خاموش کردن این دو سه تا سنگر واجب تره.

نگاه انداختم به کوله پشتی ام. خالی بود به محمد گفتم: «دیگه خرج ندارم! اگر کاری بکنم، باید برم جلوتر. از این فاصله نمی شه نارنج انداخت.»

– فعلا صبر کن ببینیم بقیه بچه ها چی کار می کنن.

دست برد طرف کوله پشتی اش و گفت: «من یکی بیشتر شلیک نکردم. فعلاـ گلوله داریم.» نگاه انداختم پشت سرم. حاج اصغر داشت می دوید طرف ما به محمد گفت: «حاجی داره میاد این جا.» دست نگه داشت و گفت: «یعنی چه کار داره؟» بچه ها در حال شلیک آر.پی.جی بودند که دست نگه داشتند و خیره شدند به حاج اصغر.

آفتاب وسط آسمان بود یک نگاهم به حاج اصغر بود و یک نگاهم به سمت دشمن. خدا خدا می کردم که حاجی سالم برسد پشت تخته سنگ. جرات قد راست کردن نداشتیم. باران گلوله بود که روی منطقه می بارید. محمد قبضه را گذاشت روی شانه اش به تمام قد ایستاد و شلیک کرد. نگاهم رد گلوله را دنبال کرد. گلوله از بالای سنگر گذشت. محمد خود را کشید پشت تخته سنگ و گفت: «انگار بی فایده اس. باید بریم جلوتر.»

– بذار حاجی بیاد، ببینم چی کار داره، بعد می ریم جلوتر.

حاج اصغر نفس نفس زنان خود را رساند پشت تخته سنگ. هن و هن نفس هایش می پیچد توی گوشم. تکیه داد به تخته سنگ و

مـات شـد بـه صـورتم. هـول گفتم: «حـاجی! چی شـده؟» گفت: «بـذار نفسم جـا بیـاد، بهتـون می گـم.» نفس که چـاق کرد، گفت: «دورادور چشمم به شماها بود.

دیـدم یه ریز از زمین هوا گلوله می بـاره و بچه ها و نمی تونن از پس کار بر بیان، خودم اومـدم جلو». دسـتش را دراز کرد و گفت: «حاجی! مواظب خودت باش. دشمن فهمیده موضوع از چه قراره و به شدت مقاومت می کنه.»

– نگران نباش. اگر خدا بخواد، همه چی درست می شه.

قبضه را گـذاشت روی شـانه اش و به تمـام قـد ایستاد کنـار تخته سـنگ. بسم الله گفت و شـلیک کرد. گلوله بـا عجله از کنار تخته سنگ گـذشت. حاج اصغر خرج دیگری را گـذاشت سـر قبضه و گفت: «الهی به امید تو!» نگاهم به طرف سـنگرها بود که آتش و دود در هم پیچید و سنگر تیربار روی هوا رفت.

حاج اصـغر خزید پست تخته سنگ و صدای صلوات بچه ها اطراف را پر کرد. محمد معطل نکرد و خرج دیگری از کوله پشتی اش کشـید بیرون. حاج اصـغر آن را از دسـتش گرفت و گـذاشت سـر قبضه آر.پی.جی. دوباره قد راست کرد و سـنگر دوشـکا را نشانه گرفت. دوشـکاچی گلـوله ای شـلیک کرد. حـاج اصـغر زمین را بغـل کرد و گفت: «بخوابیـد زمین.» گلـوله در نزدیکی مـا به زمین نشست و تکه ای ترکش از بالای سرم گذشت.

حاج اصـغر دوباره بلند شد و گفت: «خدایا، پیش بچه ها شـرمندم نکن.» و گلوله را شـلیک کرد. دوباره صدای صـلوات پیچید توی فضا و از سـنگر دوشـکا خاک و دود به سـمت آسمان قد کشید. حاج اصغر خود را کشید پشت تخته سنگ و گفت: «خدا رو شکر یکی دیگه مونده.» نفس عمیقی کشید و گفت: «اگر این یکی رو هم بزنم. کار تمومه و شاخ شمیران دست ماست.»

سر کرد سـمت آسـمان و گفت: «یا حق» خرج را گـذاشت سـر آر.پی.جی و از جا بلند شد. چشـمم به سـمت سـنگر دشـمن بود که گلوله از کنار آن گذشت. حاج اصـغر ناامید نشد و گلوله دیگری شلیک کرد. گلوله روی تن سنگر نشست و صدای صلوات پیچید توی گوشم.

لبخنـدی پهنـای صورت حـاج اصغر را پوشانـد و گفت: «خـدا را شـکر. حالا می تونیم با خیال راحت برگردیم پیش بچه ها. دسـت گـذاشت به شانه من و محمد و گفت: «یا علی!» یاد محمود افتادم و گفتم: «باید محمود رو با خودمون ببریم.» دویدم طرفش. بدنش پر بود از گلوله و خون لباس خاکی رنگش را پوشانده بود. حاج اصـغر ریش کم پشت و خاک گرفته اش را بوسید و گفت: «خوشا به حالش، به سعادت بزرگی رسید.»

بچه ها کمک کردنـد تا محمود را رسانـدیم به نیروهای خودی. نگاه حاج اصـغر لغزید روی صورتم و گفت: «ترتیب انتقال محمود رو به پشت خط بده.» رو کرد به گردان و گفت: «به یاری خدا دیگه مشـکلی جلوی پای ما نیست و حرکت می کنیم به سـمت شاخ شمیران.» دوباره صدای صلوات طنین انداخت توی دشت.

منبع:یادهای ماندگار،نوشته ی مهری حسینی،نشر بهار،قم-۱۳۸۳ بسم رب الشهدا و الصدیقین

شهید حاج اصـغر نامی آشـنا برای همه سـلحشوران هشت سال دفاع مقدس در دیار شـهدای بخون خفته و شیرمردان لرستان، عزیزی که زندگی پرفراز و نشـیبش در راه بندگی پروردگار متعال سپری شد اما اوج این درخشش، عظمت و بندگی از زمانی آغاز گشت که به خیل عاشقان و دلدادگان سالار شهیدان حضرت اباعبدا... الحسین (ع) پیوسته و لباس مقدس پاسداری از انقلاب اسلامی را بر تن کرد.

او در تاریخ ۲۲/۲/۵۹ با ورود به نهاد نو پای سپاه پاسداران نام خویش را در جرگه سـربازان و منتظران حقیقی حضـرت ولی عصـر (عج) ثبت و جاودانه کرد.

بـا شـروع جنـگ تحمیلی، به تبعیت از رهبر ومقتـدای خود حضـرت امـام (ره) بی درنـگ راهی جبهه هـای نور علیه ظلمت گشـته و

افتخار جهاد در نخستین عملیاتهای دفاع مقدس، از جمله حصر آبادان را پیدا کرد.

پس از آن در دو عملیات بزرگ فتح المبین و بیت المقدس بعنوان فرمانده گروهان شرکت جسته، آنگاه در عملیات رمضان با مسئولیت در گردان فتح، حماسه ای دیگر آفرید، در این نبرد از ناحیه کتف مجروح می شود، عملیات والفجر (۶) تنگه چزابه را نیز با موفقیت پشت سر نهاد او در این نبرد فرماندهی یکی از گردانهای عملیاتی لشگر پیروز ۵۷ حضرت ابوالفضل (س) را بر عهده داشت، دیگر بار مجروح می شود ناچار مدتی در بیمارستان بستری می گردد، ولی به محض ترخیص از بیمارستان مجددا به سوی دیگر همرزمانش در جبهه های جنگ، رهسپار می گردد، این حرکت تا حدود زیادی موجبات دلگرمی بیشتر نیروهای تحت امرش را فراهم می آورد.

او در عملیاتهای سلیمانیه، حاج عمران، کربلای ۴ و کربلای پنج اوراق زرین دیگری از تاریخ هشت سال دفاع مقدس را به خود ودیگر همرزمانش اختصاص می دهد. یک روز پس از عملیات فتح ۵ بر اثر تک دشمن مجروح شده و به بیمارستان انتقال می یابد بار دیگر به جبهه بازگشته و در آزادسازی ماوت با مسئولیت فرماندهی گردان محرم و معاونت محور عملیاتی لشگر ۵۷ حضرت ابوالفضل (س) وارد عمل می گردد.

در عملیاتهای بیت المقدس ۲، ۳، ۴ شرکت می جوید، در عملیات بیت المقدس ۵ که فتح شاخ شمیران را بدنبال دارد. از هیچ کوششی در جهت فتح و پیروزی جبهه حق فروگذار نمی کند و به همین جهت تاکید می شود که از مرخصی تشویقی استفاده نماید.

چند روزی نمی گذرد که به منظور شرکت در جلسه فرماندهی لشکر ۵۷ حضرت ابوالفضل (س) از شهرستان دورود عازم پادگان قدس خرم آباد می شود. در راه بازگشت که به قصد جمع آوری نیروهای گردان محرم و عزیمت دوباره برای ماموریتی دیگر راه دورود را در پیش می گیرد اتومبیلش در یکی از گردنه های مسیر واژگون گشته و اینگونه است که سردار خستگی ناپذیر جبهه های نور و شرف در ماه ضیافت الله باز بابی روزه و لبی تشنه به لقا میزبان این ضیافت عظیم می رسد.

شهید حاج اصغر برق آسا همه منازل و میدانهای سلوک را در نوردید و سبکبال با پروازی، پرنده تر زمرغان هوایی به وصال معشوق و معبود خویش رسید. او که ظاهرا نه هفت وادی عشق را خوانده بود و نه منازل السائرین و صد میدان را و نه رساله الطیر و عقل سرخ را و نه دیگر سفرهای روحانی را در لابلای اوراق کتب مربوطه مشاهده کرده بود.

اما او فصل سرخ شهادت را از کتاب سبز قرآن آموخته بود. معلمش سرور آزادگان حسین علیه السلام بود و کلاس درسش، کلاس عشق، وفا و از خود گذشتگی کربلای همیشه پیروز حسین (ع) بود، او همه میادین و منازل سلوک و سیر الی ا... را تنها در یک میدان خلاصه کرده بود و آن میدان نبرد جبهه های جنگ بود میدانی که رمز ماندگاری و بقایش ریشه در نینوای سیدالشهداء داشت می خواهی این راز و رمز را با گوش جان بشنوی سری بر مزار مطهر حاج اصغرها بزن طنین آوایشان را در جای جای فضای باز الهی گلزارشان خواهی شنید که خواهند گفت:

اول میدان عشق وادی کرب و بلاست

هرکه در او پا نهاد بر سر عهد و وفاست

ستادبزرگداشت مقام شهید

لطف آبادی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر حسین لطف آبادی فرزند نیشابور است. وی در سال ۱۳۴۵ وارد دانشگاه تهران شد. دورهٔ لیسانس را در رشتهٔ روان شناسی و دورهٔ فوق لیسانس را در رشتهٔ روان شناسی تربیتی در این دانشگاه گذراند.ایشان سپس در سال ۱۳۵۳ برای دریافت آموزش دکترا به سوئد رفت و ده سال در آن کشور ماندگار شد. از آن ده سال، پس از دریافت درجهٔ دکترای تخصصی در رشتهٔ روان شناسی تربیتی (سنجش و ارزشیابی آموزشی)، از سال ۱۳۵۸ به مدت پنج سال ابتدا در دانشگاه لین شوپینگ و سپس در دانشگاه تربیت معلم کالمر در سوئد به عنوان استادیار روان شناسی تربیتی به تدریس پرداخت.وی همزمان با بازگشایی دانشگاهها در ایران، به سبب عشق دیرین و پایان نایافتنی به میهن، از سال ۱۳۶۳ و در سالهای سخت جنگ تحمیلی به ایران بازگشت و در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به کار شد و تا سال ۱۳۸۰ به عنوان استاد روان شناسی تربیتی در آن دانشگاه به تدریس و تحقیق پرداخت.نامبرده هم اکنون در دانشگاه شهید بهشتی مشغول فعالیت های اموزشی و پژوهشی می باشد.گروه : علوم انسانیرشته : روان شناسیگرایش : روان شناسی تربیتی (سنجش و ارزشیابی آموزشی)اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : دکتر لطف آبادی فرزند نیشابور و خراسانِ بزرگِ ایرانِ کهن است که در خانواده ای دانش دوست و دهقان و باغدار پرورش یافته است.تحصیلات رسمی و حرفه ای : حسین لطف آبادی در چهل و چهار سال گذشته (از سال ۱۳۴۲ تا کنون)، زندگی خود را به کار تعلیم و تربیت و روان شناسی آراسته است. ایشان پس از دانش آموزی در دورهٔ دیپلم علوم تجربی در دبیرستان کمال الملک و کار آموزگاری سپاه دانش در محیط آباد نیشابور و آموزگاری دبستان در روستای عباس آباد موقوفه در شهر ری، در سال ۱۳۴۵ وارد دانشگاه تهران شد. دورهٔ لیسانس را در رشتهٔ روان شناسی و دورهٔ فوق لیسانس را در رشتهٔ روان شناسی تربیتی در این دانشگاه گذراند.ایشان سپس در سال ۱۳۵۳ برای دریافت آموزش دکترا به سوئد رفت و ده سال در آن کشور ماندگار شد. از آن ده سال، پس از دریافت درجهٔ دکترای تخصصی در رشتهٔ روان شناسی تربیتی (سنجش و ارزشیابی آموزشی)، از سال ۱۳۵۸ به مدت پنج سال ابتدا در دانشگاه لین شوپینگ و سپس در دانشگاه تربیت معلم کالمر در سوئد به عنوان استادیار روان شناسی تربیتی به تدریس پرداخت. رساله ی دکترا: ارزشیابی آموزشی و سنجش پیشرفت آموزشی و پژوهشی دانشجویان دکترای روانشناسی تربیتی در دانشگاههای سوئد. انتشارات دانشگاه لین شوپینگ، سوئد. ۱۳۵۹ — به زبان انگلیسی رساله ی فوق لیسانس: بررسی تعمیم پذیری آزمونهای ادراک خواندن و خزانه ی لغات دانش آموزان کلاسهای اول و سوم و ششم ابتدایی مدارس تهران. دانشکده ی علوم تربیتی دانشگاه تهران. ۱۳۵۳ وقایع میانسالی : حسین لطف آبادی در سال ۱۳۵۳ برای دریافت آموزش دکترا به سوئد رفت و ده سال در آن کشور ماندگار شد. از آن ده سال، پس از دریافت درجهٔ دکترای تخصصی در رشتهٔ روان شناسی تربیتی (سنجش و ارزشیابی آموزشی)، از سال ۱۳۵۸ به مدت پنج سال ابتدا در دانشگاه لین شوپینگ و سپس در دانشگاه تربیت معلم کالمر در سوئد به عنوان استادیار روان شناسی تربیتی به تدریس پرداخت .دکتر لطف آبادی، همزمان با بازگشایی دانشگاهها در ایران، به سبب عشق دیرین و پایان نایافتنی به میهن، از سال ۱۳۶۳ و در سالهای سخت جنگ تحمیلی به ایران بازگشت و در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به کار شد و تا سال ۱۳۸۰ به عنوان استاد روان¬شناسی تربیتی در آن دانشگاه به تدریس و تحقیق پرداختمشاغل و سمتهای مورد تصدی : خلاصه ای از مشاغل و سمتهای اداری دکتر لطف آبادی : استاد روانشناسی تربیتی دانشگاه شهید بهشتی از سال ۱۳۸۰ تا کنون پروفسور(عضو همکار) دپارتمان روان شناسی کاربردی دانشگاه تورانتو کانادا از سال ۱۳۷۶ تا کنون استاد روانشناسی تربیتی دانشگاه فردوسی از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ پروفسور مهمان دپارتمان روان شناسی کاربردی دانشگاه تورانتو کانادا از سال ۱۳۷۴ تا سال ۱۳۷۵ دانشیار روان شناسی تربیتی دانشگاه فردوسی از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۶ استاد مهمان دپارتمان سنجش روانی-تربیتی دانشگاه تورانتو کانادا از سال ۱۳۷۲ تا سال ۱۳۷۳ استادیار روانشناسی تربیتی دانشگاه فردوسی از سال ۱۳۶۳تا سال ۱۳۷۱ استادیار روانشناسی تربیتی دانشگاه کالمار سوئد از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۶۳ مربی روان شناسی تربیتیدانشگاه لین شوپینگ سوئداز سال

۱۳۵۴ تا سال ۱۳۶۰ دبیر دبیرستان در مدارس آموزش و پرورش تهران از سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۳ آموزگار دبستاندر مدارس نیشابور و شهر ری از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۷ سردبیر فصلنامهٔ علمی- پژوهشی نوآوریهای آموزشی وزارت آموزش و پرورش عضو شورای علمی انجمن پژوهشهای آموزشی عضو شورای پژوهشی مؤسسهٔ پژوهشی برنامهریزی درسی و نوآوریهای آموزشی عضو گروه روانشناسی تربیتی پژوهشکدهٔ تعلیم و تربیت عضو وابستهٔ کمیتهٔ علمی دپارتمان روانشناسی رشد کاربردی دانشگاه تورانتو – کانادا عضو انجمن روانشناسی آنتِریو کانادا عضو انجمن ایرانی تعلیم و تربیت عضو کمیتهٔ ارزشیابی و برنامه ریزی آموزش عالی وزارت علوم عضو هیأت تحریریهٔ مجلهٔ برنامه ریزی و پژوهش در آموزش عالی مدیر گروه علوم تربیتی دانشکدهٔ علوم تربیتی دانشگاه فردوسی عضو شورای پژوهشی دانشگاه فردوسی رئیس کلینیک روانی-تربیتی دانشکده ی علوم تربیتی و روان شناسی دانشگاه فردوسی و اداره ی کل آموزش و پرورش عضو انجمن روان شناسی تربیتی سوئد فعالیتهای آموزشی : حسین لطف آبادی ، همزمان با بازگشایی دانشگاهها در ایران، به سبب عشق دیرین و پایان نایافتنی به میهن، از سال ۱۳۶۳ و در سالهای سخت جنگ تحمیلی به ایران بازگشت و در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به کار شد و تا سال ۱۳۸۰ به عنوان استاد روان شناسی تربیتی در آن دانشگاه به تدریس و تحقیق پرداخت. در این مدت، چهار سال را نیز به عنوان پروفسور مهمان و مدعو در دانشگاه تورونتو در کانادا در انستیتوی مطالعات تربیتی آنته ریو به تدریس و پژوهش اشتغال داشت.پروفسور لطف آبادی، از سال ۱۳۸۰ به دانشگاه شهید بهشتی در تهران (که قبلاً "دانشگاه ملی ایران" نامیده می شد) انتقال یافت و به عنوان استاد روان شناسی تربیتی به تدریس و پژوهش پرداخت. هم اکنون نیز ایشان استاد همین دانشگاه است و با برخی دانشگاههای کانادا نیز همکاری دارد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : حسین لطف آبادی در کنار تدریس دروس روان شناسی تربیتی و پژوهش در مسائل این رشته، ایشان با آموزش و پرورش ایران نیز همیاری علمی و تحقیقاتی دارد و سردبیر فصلنامهٔ علمی- پژوهشی نوآوریهای آموزشی و مجلهٔ تازه تأسیس نیز هستآرا و گرایشهای خاص : نظریهٔ بنیادی دکتر لطف آبادی در پژوهشهای روان شناسی و علوم تربیتی با نام خردگرایی مینوی و علمی" ارائه شده که فلسفهٔ زیربنایی همهٔ دیدگاههای او است. او معتقد است و در آثار خود نشان داده است که با اتکاء به خردمندی و اندیشهٔ درست می توان دانش عینی در روان شناسی و علوم تربیتی را با هستی مینوی و متعالی در پیوند با یکدیگر قرار داد و از این راه، افقهای روشن و مطمئن و رهایی بخش برای زندگی رسا و شادمانه را پیش روی خود گشود. این دیدگاه بنیادی و کاربردهای آن را می توان در آثار دکتر لطف آبادی (از جمله در آخرین مقالاتی که متن کامل آنها در این سایت ارائه شده) مطالعه کردچگونگی عرضه آثار : حوزه های مطالعات و تجربه: ۱-روانشناسی تربیتی ۲- روانشناسی رشد – کودکی و نوجوانی و جوانی ۳-روشهای تحقیق در روانشناسی و علوم تربیتی ۴-سنجش روانی ـ تربیتی ۵-روانشناسی زبان و آموزش خواندن آثار : کتاب کودک: اعداد ویژگی اثر : پدیدآورنده: وحیده نوروزقلعه، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر – ۱۵ مهر، ۱۳۸۷ ۲ ۱۵ کتاب کودک: اعداد نقطه به نقطه ویژگی اثر : پدیدآورنده: وحیده نوروزی، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر – ۱۶ مرداد، ۱۳۸۶ ۳ ۱۵ کتاب کودک: اعداد: نقطه به نقطه ویژگی اثر : پدیدآورنده: وحیده نوروزقلعه، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر – ۰۵ شهریور، ۱۳۸۷ ۴ ۱۵ کتاب کودک: اعداد، تصاویر مخفی ویژگی اثر : پدیدآورنده: وحیده نوروزقلعه، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر – ۰۷ مهر، ۱۳۸۷ ۵ ۱۵ کتاب کودک: حیوانات: رنگ بزن، پر رنگ کن، و یاد بگیر ویژگی اثر : پدیدآورنده: وحیده نوروزقلعه، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر – ۱۸ شهریور، ۱۳۸۷ ۶ ۱۵ کتاب کودک: رنگ ها: بر اساس روش آموزش مداخله ای ویژگی اثر : پدیدآورنده: وحیده نوروزقلعه، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر – ۰۵ شهریور، ۱۳۸۷ ۷ ۱۵ کتاب کودک: شکل ها: بر اساس روش آموزش مداخله ای ویژگی اثر : پدیدآورنده: وحیده نوروزقلعه، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر – ۱۸ شهریور، ۱۳۸۷ ۸ ۱۵ کتاب کودک: شکل های مخفی ویژگی اثر : پدیدآورنده: وحیده نوروزقلعه، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر – ۲۶ آبان، ۱۳۸۶ ۹ ۱۵ کتاب کودک: مارپیچ ویژگی اثر :

پدیدآورنده: وحیده نوروزقلعه، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر - ۲۶ آبان، ۱۳۸۶ ۱۰ ۱۵ کتاب کودک: مخالف ها: رنگ بزن، پر رنگ کن، و یاد بگیر: بر اساس روش آموزش مداخله ای ویژگی اثر : پدیدآورنده: وحیده نوروزقلعه، حسین لطف آبادی (زیرنظر) ناشر: مهاجر - ۰۵ شهریور، ۱۳۸۷ ۱۱ آزمونهای روانی - شناختی کودکان (CAT & BENDER) برای مشاوره کودک ویژگی اثر : پدیدآورنده: حسین لطف آبادی ناشر: به نشر - ۱۵ آذر، ۱۳۸۵ ۱۲ آزمونهای روانی - شناختی کودکان، CAT & Bender، برای مشاوره کودک ویژگی اثر : پدیدآورنده: حسین لطف آبادی ناشر: به نشر - ۱۳۸۲ ۱۳ آموزش رفتار خلاق و استعدادهای درخشان در دانش آموزان ویژگی اثر : پدیدآورنده: دوریس شل کراس، حسین لطف آبادی (مترجم)، علی سالیانی (مترجم)، مجتبی جوادیان (مترجم) ناشر: به نشر - ۱۳۸۲ ۱۴ آموزش کودکان تیزهوش ویژگی اثر : پدیدآورنده: جیمزجان گالاگر، حسین لطف آبادی (مترجم)، حسن عطایی (مترجم)، مجید مهدی زاده (مترجم)، احمد رضوانی (مترجم) ناشر: به نشر - ۱۳۸۱ ۱۵ آموزش کودکان تیزهوش ویژگی اثر : پدیدآورنده: جیمزجان گالاـگر، مجید مهدی زاده (مترجم)، احمد رضوانی (مترجم)، حسین لطف آبادی ()، حسن عطایی () ناشر: به نشر، کتابهای پروانه - ۲۶ مرداد، ۱۳۸۷ ۱۶ آموزش و پرورش کودکان عقب مانده ذهنی ویژگی اثر : پدیدآورنده: ساموئل الکساندر کرک، جورج اوریل جانسون، حسین لطف آبادی (مترجم)، محمدرضا شجاع رضوی (مترجم)، مجید مهدی زاده (مترجم)، حسنعلی قهرمان (مترجم) ناشر: به نشر - ۱۳۸۲ ۱۷ اختلالهای رفتاری کودکان ویژگی اثر : پدیدآورنده: آلن ایزرائیل، ریتا ویکس-نلسون، حسین لطف آبادی (مترجم)، جواد کامیابی (مترجم)، محمدتقی منشی طوسی (مترجم)، مجید مهدی زاده (مترجم) ناشر: به نشر - ۱۳۸۱ ۱۸ روان شناسی تربیتی ویژگی اثر : پدیدآورنده: حسین لطف آبادی ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) - ۰۵ خرداد، ۱۳۸۷ ۱۹ روانشناسی رشد (۱) ویژگی اثر : پدیدآورنده: پروین کدیور، حسین لطف آبادی، سوسن سیف، رضا کرمی نوری ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) - ۲۴ آبان، ۱۳۸۵ ۲۰ روانشناسی رشد (۲): نوجوانی، جوانی و بزرگسالی ویژگی اثر : پدیدآورنده: حسین لطف آبادی ناشر: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) - ۰۵ مهر، ۱۳۸۵

لطفی، اسدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسدالله لطفی : قائم مقام فرمانده ادوات (واحد ضد زره)تیپ یکم لشگر۲۵کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) لطف اللّه مددی :

درود به ارواح طیبه شهدا به خصوص امام راحل ، قبل از اینکه بنده هم در منطقه به ایشان ملحق شوم در عملیات کربلای یک بعد از پیروزی این عملیات به جمع آوری کلیه نیروها توسط فرمانده لشکر به قسمت عقبه ،غروب دومین روز بعد از عملیات کربلای یک بارها آقای لطفی در منطقه دهلران برخورد داشتیم که بسیار روحیه عالی داشتند و کلیه فرماندهان را توسط فرماندهی لشکر جهت تقدیر و تشکر به آنجا احضار کرده بودند . ما اولین بار آنجا به خدمتشان رسیدیم .

روحیه بسیجی بسیار بالایی داشتند ایشان خصوصیتهای بسیار والایی داشتند مثلاً هیچ وقت خودشان را (از نظر پست) بروز بدهند که ما از این امر غافل بودیم و هیچ کس نمی دانست که دارای چه موقعیت اجتماعی است .

از نظر اعتقادات واقعاً سبقت کامل داشتند و در همان دوران تحصیل برای همسن و سالان و حتی بزرگتر از خودشان زبانزد خاص و عام بودند .

خضوع و فروتنی بیش از حد ـ جلوگیری از تضعیف حقوق مردم در همه جهات ـ جسارت در دفاع از حقوق حق مردم که در یک موضوع که مربوط به عمران روستا در رابطه با اداره راه و ترابری بود با تلاش و پیگیری شبانه روزی موفق شده است که موضوع را به نفع مردم روستا خاتمه دهد . از آنجا متوجه شدیم که آیشان در مسائل اجتماعی ازخود گذشتگی والایی داشتند .

آنطور که متوجه شدیم و دیر متوجه شدیم و از این بابت خودمان را سرزنش می کنیم .بنده یک بار در منطقه کنجان چم بخش کردستان توسط آن بلند پرواز اعزام شدم و بعد از آن به منطقه جنوب آمدیم ،در یک عملیات البته ایشان ، زمانی متوجه شدیم که کار از کار گذشته بود. بنده در بخش قلاویزان خدمت آقای اسماعیلی رسیدیم و سوال کردیم که آقای لطفی کجا شریف دارند ؟ ایشان فرمودند که لطفی خط یک هستند .غروب آقای لطفی سراغ ما را گرفتند و دوستان به ایشان اطلاع دادند مددی باز اعزام به جبهه شد و از شط علی به اینجا آمدند. ایشان در جستجوی ما بودند که ما را ببینند و راهنمائی های لازم را بکنند. ابتدا به ساکن وقتی ایشان تشریف آوردند هم زمان با یک نگاه ویژه به آقای لطفی توجه می کردند و سوال کردند شما که با آقای لطفی از نزدیک آشنایی دارید یک تصمیمی برای خودتان بگیرید من گفتم چه تصمیمی ؟ گفتند خط یک مثل قتلگاهِ و اینجا باید کار حسینی شود به همین خاطر می توانید با کمک آقای لطفی جای مناسب تری را برای خودتان اتخاذ کنید بعداً آقای لطفی آقای مقیمی را احضار کردند و از او درخواست کردندن که هوای بنده را داشته باشند و به من توجه ویژه داشته باشند. بعداً از آقای مقیمی سوال کردم که آقای لطفی کدام قسمت مسئولیت دارند ؟ایشان در جواب من گفتند که آقای لطفی چه مسئولیتی دارند که ایشان گفتند که آقای لطفی سفارش شما را به من کردند . من در جواب ایشان گفتم که آقای لطفی در مورد موقعیت نظامی خود هیچ وقت در محل به کسی چیزی نمی گویند ،آقای مقیمی گفتند : اینجا هر چه از نظر ادوات(ضد زره) مشاهده می کنید تا قائم مقامی لشکر زیر نظر آقای لطفی است .

سلسله مراتب پستهای آقای لطفی شرح زیر بوده است .

در دسته ادوات مسئول دسته پیاده نظام ادوات و مسئول گردانندگی بی سیم گردان ادوات. فرماندهی گروهان ،فرمانده دسته اودات ، فرمانده گردان ادوات. بعد از این آقای مقیمی اظهار داشتندکه آقای لطفی در حال حاضر یکی از مهره هایی هستند که در موقعی ک عملیات بشود در طرح عملیات صاحب نظر هستند و باید از چگونگی انجام عملیات در منطقه اظهار نظر بفرمایند .سپس از آقای مقیمی تشکر کردم و گفتم آقای لطفی هیچ وقت از موقعیت ها نظامی خودش چه در مسجد و چه در ستاد خاتم الانبیاء صحبت نمی کردند که ما اطلاع داشته باشیم .

زمانی که ما از جزیره مینو بعد از عملیات فاوبه شلمچه آمدیم مرحله بعد که مجدداً بار سوم در فاصله متناوب اعزام شدم مجدداً آقای لطفی در منطقه نعل اسبی زیارت کردم و آقای لطفی مجدداً ما را مورد لطف قرار دادند و گفتند که عمو باز شما ما را شرمنده کردید و به جبهه آمدی. همان جا که زندگی می کنی و خانه شما هست، خودش جبهه است. باز شما آن خانه را تنها گذاشتی و به جبهه آمدی .پس از این به مدت یک ساعت با همدیگر بودیم که ایشان تشریف بردند و فردا ساعت شش آقای لطفی پیش ما آمدند و یک سری مواد و لوازم غذایی آورده بودند . ما یک سری وسائل و غنائم تهیه دیده بودیم برای خودمان به عنوان یاد بود داشتیم .

در کنارش وسایلی آنجا انباشته بود وقتی آقای لطفی مواد غذائی آورده بود دوستان از او گرفتند .سپس آقای لطفی گفتند :که این وسایل فرماندهی عراق است چه کسی این غنیمتها را گرفت .من هم گفتم : که آقای لطفی اینها را من گرفتم و پس با حالت ذوق و شوق اینها را (غنائم) یکی یکی به آنها نشان می داد که ایشان با مشاهده غنائم در مقام نصیحت بنده بر آمدند و گفتند :اگر بخواهی در خط به فکر جمع غنائم باشی آن هدف هایی که داری باطل می شود و بنده در همان لحظه منقلب شدم و قدری نارحت نیز شدم (از کار خودم) و اشکم سرازیر شد و ایشان گفتند اگر هجرت ،هجرت الی اللّه است چشم داشت برای مسائل و غنائم

جنگی باشد آن هجرت هجرت سودمندی نیست و من این سفارش را به مانند یک گوشواره به گوشم آویزان کردم و فهمیدم که آقای لطفی به حدی رسیده اند که واقعاً نمونه یک انسان کامل و وارسته بودند .

عملیات کربلای ۴ بوده که ایشان در آن شرکت داشت. آن عملیات به علت گستردگی نظامی ایده و نظرها در باره ایشان متفاوت است ولی آنچه مسلم است و بنده حتی با حاج آقا بربمانی سوال کردم ایشان گفتند :که در کربلای۴ به علت تک سنگین دشمن افراد زیادی به شهادت رسیدند و ما در پشت جبهه بودیم که من خبر به شهادت رسیدن آقای لطفی راشنیدم وجهت اطلاع از چگونگی شهادت ایشان از طریق ستاد خاتم مجدداً به جبهه اعزام شدم و به منطقه شلمچه اعزام شدم و در کنارماموریتم در جستجو موقعیت و چگونه به شهادت رسیدن آقای لطفی بودم که در این زمان از حاج آقای اسماعیل فکوری، از نیروهای بسیار خوب که بچه جویبار بود و نیز حاج آقای (کَتاب) از بچه های قائم شهر بودند اظهار داشتند که حاج آقای لطفی در منطقه عملیاتی کربلای ۴ که دشمن تک سنگینی انجام داده بود از آن موقع ایشان وضعیت نا مشخصی دارند .تا اینکه ابوی آقای لطفی (حاج قهرمان لطفی) بعد از چند مدتی از عملیات کربلای ۴ به منطقه آمدند و نیز به طریقی مطلع شدم که ایشان به منطقه آمدند که در آن زمان من در شلمچه بودم و متوجه شدم که ایشان در هفت تپه هستند. با کمک یکی از دوستان که از بچه های قائمشهر بودندبه نام برادر نعمت نیکزاد و با اتفاق ابوی آقای لطفی به منطقه عملیاتی نعل اسبی در کنار شط رسیدیم و از آنجا بازدید نمودیم که اجساد نیروها عراقی آنجا روی آب افتاده بودند که با هم شاهد و ناظر آن صحنه در آن نقطه بودیم .سپس خدمت حاج آقا صافی (معاون فرمانده لشکر)رسیدیم و از وی در مودر وضعیت آقای لطفی سوال کردیم که ایشان در جواب به ما گفتند طبق دستور فرمان حضرت امام خمینی :کسی که در به شهادت رسیدن شخصی به مرحله یقین کامل نرسیده باشد و اینکه دو نفر رزمنده با چشم خودشان به شهادت رسیدن شخصی را ندیده باشند نمی توان به شهادت رسیدن آن شخص را گواهی نمود و یا تأئید کرد که وی شهید شده . من خودم ندیدم که لطفی شهید شده باشد .

این مطالب را نیز به ما یادآوری کردند که اولین مرحله عملیات « بسم اللّه الرحمن الرحیم » یک نفر که نامشان را قید نکردند به عنوان فرمانده گردان علی بن ابی طالب به همراه آقای لطفی به عنوان مسئول بی سیم مخابرات لشکر و جانشین قائم مقام لشکر بعد از حاج آقای صافی بودند که در آن مقام و موقعیت سرنوشت و وضعیت ایشان نامشخص گردید و تا به امروز هم نا مشخص است .

مادر شهید :

آن زمان ماشین رفت و آمد نمی کرد صبح او را به دوش می بستم و به دکتر می بردم آن زمان جاده نبود از کنار رودخانه می رفتیم تا امام زاده و از آنجا سنگتراشان می رفتیم و از سنگتراشان سوار ماشین می شدیم و به شهر می رفتیم .او را به ساری نزد دکتر بردم و غروب برگشتم اما حال او خوب نشدتا ۱۰ روز همه روزه او را به شهر می بردم برای درمان .بعد از ۱۰ روز گفتند دکتر زمانی دکتر خوبی است من و پدرش او را به مطب دکتر بردیم ،دکتر نبود او را بردیم منزل دکتر .پس از معاینه دکتر برایش دارو نوشت آن زمان یک شیشه شربت را ۱۰۰ تومان خریدیم .دکتر گفت این شربت را باید تا یک سال بخورد او خورد و بهتر شد ولی باز مریض بود اهالی روستا گفتند او را در ذوالجناح بکشید و ما این کار را کردیم .ملای محل گفت نام او را علی اصغر بگذارید .

حمید رضا رستمیان:

در یکی از روزهای پس از عملیات قدس ۴ در منطقه عملیاتی هور الهویزه با تعدادی از دوستان در عقبه ادوات و ضدزره لشکر (پشت دژ هور) در حال استراحت بودیم .دوستانی همچون شهید افشاریان ،شهید سالخورده ،شهید ناصحی و دیگر دوستان در داخل چادر مشغول استراحت بودیم. تازه زمزمه مأموریتی جدید به گوش ما رسید. شهید لطفی را در اطراف چادر دیدم که در تلاش و پیگیر امورات بود به او گفتم که بیا کنار ما بشین و کم استراحت کن ،ایشان به داخل چادر ما آمدند و از او درباره مأموریت جدید سوال کردیم. او گفت که قرار است بنده به اتفاق تعدادی از نیروهاب مجرب ادواتی(ضدزره) به منطقه جدید اعزام

شوم. البته کسی از منطقه جدید خبری نداشت و نام منطقه را نمی دانست. فقط خبر مأموریت جدید پخش شده بود. شهید لطفی رو به بنده و شهید سالخورده کرد و گفت :که شما هم بیایید با هم به آن منطقه برویم و مقدمات عملیات را انجام دهیم. البته شرایط جسمی بنده نا مساعد و نا مناسب بود و در زمان مجروحیت به سر می بردم لذا ،با درخواست شهید لطفی موافقت نکردم ایشان از ما خداحافظی کرد و رفت ما اصلاً نه از او خبر داشتیم و نه می دانستیم در کدام منطقه است. حدود دو ماه از آن زمان گذشته بودو او همچنان در آن منطقه تلاش می کرد و مشغول آماده سازی منطقه عملیاتی بود. نه مرخصی می رفت و نه ما او را در منطقه می دیدیم خلاصه تلاش ایشان و سایر رزمندگان اسلام که مأموریت لشکر ویژه ۲۵ کربلا- را پیگیری می کرند پس از مدتها که با رعایت کامل اصول امنیتی و حفاظتی همراه بود به عملیات سرنوشت ساز والفجر هشت و فتح شهر استراتژیک فاو عراق منتهی شد . تلاش همه رزمندگان اسلام در آماده سازی منطقه عملیاتی والفجر هشت و خط کشی و ادامه عملیات فوق باعث شد که دنیای استکباری در مقابل قدرت الهی رزمندگان اسلام زانو بزند و این چیزی جز جهاد فی سبیل اللّه و خالصانه شهدای گرانقدر جنگ تحمیلی نبود که با دفاعی عاشورائی و نبردی علوی با دشمنان جنگیدند و با نثار خون خود درخت نظام مقدس جمهوری اسلامی را آبیاری کردند .

شهید اسداللّه لطفی از نیروهایی بود که از توپخانه لشکر به ادوات لشکر انتقال یافت و با توجه به جدیت ،تلاش ،توانمندی ،علاقه در مسئولیت پذیری ،اهتمام فردی در حلّ مشکلات و بحرانهای موجود ،از خودشان چهره ای فعال ساخته بودند. او فردی باوقار خوش مشرب و شاد بود که همه این اوصاف باعث شناخت او توسط فرماندهان رده های مختلف لشکر شده بود. مسئولیتهای شهید لطفی در ادوات لشکر ،ابتدا مسئول مخابرات ،سپس مسئول بعضی از محور های عملیاتی ادوات در جبهه های مختلف و سپس معاون ادوات و ضد زره لشکر شدند .

خلاقیت و ابتکار عمل ,روابط صمیمی و همه جانبه ایشان با فرماندهان و مسئولین به موفقیتهای او افزوده بود .

ایشان روابط بسیار خوب و نزدیک با سردار مرتضی قربانی ،سردار کمیل کهنسال و شهید طوسی داشتند .

شهید لطفی ،قبل از عملیات کربلای چهار وارد این منطقه شده کلیه امورات استقرار و آماده سازی ادواتی را بر اجرای کوشش در زمان عملیات پیگیری می کردند حدود یک ماه قبل از شروع عملیات کربلای چهار در جبهه خرمشهر حضور فعال داشتند. این حقیر روز قبل از شروع عملیات وارد این منطقه شدم از شهید اسماعیل سالخورده جویای حال شهید لطفی شدم .ایشان گفتند که او به یگان دریایی لشکر انتقال یافته و در آن یگان مشغول به خدمت می باشد .

عملیات شروع شد ما همچنان توفیق دیدار او را نداشتیم. شهید لطفی داوطلبانه به همراه گردان علی ابن ابی طالب (ع) که فرماندهی این گردان را شهید صلبی به عهده داشت وارد جزایر عراق شدند و مشغول نبرد سخت و عاشورایی با دژخیمان زمان شدند .

به دلیل فشار بیش ار حدّ دشمن در این منطقه نیروهای گردانهای عمل کننده محاصره شدند ولی همچنان نیروهای بسیجی و سپاهی رزم با ارتشیان بعثی به جای تسلیم شدن برگزیدند و جانانه تا آخرین قطرهٔ خونشان جنگیدند و عده ای به درجه رفیع شهادت نائل آمدند .

صبح روز دوم عملیات مجدداً بنده جویای حال شهید لطفی شدم ،آنها گفتند که در درگیری شدید دیروز نیرو های پیاده با دشمنان بعثی در لحظات آخر ایشان از پشت بی سیم با فرماندهی تماس گرفتند ضمن درخواست حلالیت و دعای خیر از فرماندهان لشکر و زیر مجموعه ،آخرین وضعیت خود را که نزدیک به شهادت آنها بود اعلام نموده و خداحافظی کردند .

بعداً دوستان اطلاعات به دست می آورندکه تصاویر شهید لطفی در کنار شهید صلبی فرمانده گردان علی ابن ابیطالب (ع) لشکر که به شهادت رسیده بودند دیده شده بود .

خداوند انشااللّه به این شهید درجه متعالی و به خانواده شان صبر عنایت و به ما توفیق ادامه دادن راه همه شهیدان را در زیر پرچم

ولایت فقیه عنایت بفرماید .

رضارنجبر:

برای کسانی که همراه یا دوست شهید با شند بیان خاطره بسیار مشکل می باشد آنهم شهید وارسته ای چون لطفی . از خصوصیات شهید عرض کنم شهید لطفی جوانی روستایی خوش زبن ،تقریباً تُپل و سبتاً چاق ،شوخ طبع و مسلط به مقررات و روابط عمومی و با این تفاسیر در جمع بسیجیان شخص وارسته ای بود .تمام ما بسیجیان در پایگاه بسیج منتظران شهادت واقع در ابتدا بلوار کشاورز جنب بازار روز مشغول نگهبانی و حراست بودیم چون در آن زمان فقط در پایگاه و در سطح شهرستان ساری فعال بود و عملیات ایست بازرسی انجام می دادند . شهید از روستای که در ۲۲ کیلومتری ساری بوده تا محل بسیج که در مسجدی بودیم می آمد و شبها در آنجا می ماند، چون اکثراً همهٔ بسیجی ها همسن بودیم و بیشتر با هم دورمی زدیم در نتیجه خاطرات هم زیاد است من نمی دانم از کدام خاطرات بگویم چون همه شب و روز آن دوران خاطره است .

شهید لطفی دوران آموزش تکمیلی اعزام به جبهه را نگذرانده بود و فقط آموزش عمومی هفت روز گروه مقاومت بسیج در یکی از پادگان ها را طی نمود و با این آموزش اصلاً نیرو به جبهه اعزام نمی کردند مگر اینکه کسی بگوید آموزش دیده ام و کسی از نیروهای پرسنلی آن وقت اعتراضی نکرده باشند .در آن زمان پایگاه بسیج منتظران شهادت یکی از پایگاه های فعال بود و به طبع کارهای خارق العاده ای نیز انجام می دادند . در آن زمان ما در غروب بعد از نماز مغرب و عشاء کلاس احکام و قرائت قرآن داشتیم و مدرس آن کسی نبود جز حاج آقا مهدوی پدر خانم آقای بریمانی (فرمانده سابق پایگاه) وقتی جناب آقای بریمانی متوجه شد که شهید لطفی قرار است با آموزش هفت روزه به جبهه اعزام شود دریک صحبت خودمانی اعلام کرد که من نمی گذارم به جبهه اعزام شوید و خطرناك است .ناگهان بغض شهید ترکید و شروع به گریه نمود. یادم نمی رود هنوز اشکهای قشنگ چشمانش را به یاد دارم که چگونه برای اعزام به جبهه سرازیر شده بود .خلاصه آن شب وقتی متوجه شد که آقای بریمانی نسبت به عدم اعزام ایشان به جبهه مُصرّ است دیگر مستاصل شد و دست به دامان حاج آقا مهدوی و آقای زارعی برد خلاصه به هر صورتی بود با گریه زاری و . . . جواز اعزام به جبهه را گرفت که تا پایان مأموریت (شهادت) به طور مستقیم در جبهه ها حضور داشت . جواد پرکانی:

شهید لطفی از عزیزان بسیجی بود که فعالیت خود را از پایگاه منتظران شهادت شروع نمود از عزیزان بسیجی بود که عاشق رهبری بود. من یادم است برای رفتن به جبهه لحظه شماری می کرند .یک شب استادداشتیم که درس قرآن و احکام را برای بچه ها تدریس می کرد و ایشان را گرفتند تا موافقت کنند به جبهه رخت بندد وقتی بنده مخالفت نمودم دیدم اشک از چشمان ایشان جاری شده است و مثل بچه ها گریه می کند این صحنه برای همگان تکان دهنده بود و در جمع عزیزان از بنده قول گرفتند که با اعزامشان موافقت کنم و بعد اعزام جبهه ها شد .شهید عزیز در برپایی نماز جماعت و جمعه بسیار فعال بود هر وقت از جبهه باز می گشت اول حضوری در پایگاه داشت و بعد به منزل می رفت و در مدت مرخصی در پایگاه بود و شب تا صبح در پایگاه حضور داشت .شهید عزیز چهره اش بسیار شوخ طبع و خندان بود و همیشه از شهید و شهادت صحبت می نمود در دیدار با خانواده خود بسیار علاقه نشان می داد و همیشه دوستان را وادار می کرد به انجام این امور .در عملیات کربلای ۴ که بنده توفیق داشتم در جمع دوستان باشم ، ایشان که فرد بانفوذ و نترس و معروف در ادوات حضور داشت جز ارکان اصلی اداوت بود ،قبل از عملیات یادم می آید یک شب خدمت ایشان رسیدم بسیار گریان بود ، نگران از ایشان سوال کردم: اسد عزیز چرا نگرانی ؟ فرمود: نمی دانم چرا خداوندمرا مورد عفو قرار نمی دهد و شهادت را نصیبم نمی کند. این بار از خداوند خواستم شهادت را نصیب من بکند .به ایشان گفتم آقای لطفی شما حیف هستید بایدباشیدو خدمت کنید. ایشان با ناراحتی فراوان به من گفت : تو با من بد هستی ،علاقمند نیستی که این حرف را می زنی ،من از خدا چنین خواستم یقیناً همین طور خواهد شد .از دوستان شهیدش صحبت می کرد ،شهید عزیز نسبت به شهید طوسی ،کمیل و مرتضی قربانی علاقه ی خاصی داشت . محمد ساعی :

تابستان سال ۱۳۶۴ بود از آنجائیکه پایگاه منتظران شـهادت از پایگاههای فعال شهر بود و به صورت شبانه روزی برادران بسیجی در آن حضور داشـتند و مأموریت هـای مختلف بسـیج از قبیـل ایست بازرسـی ،گشت و شـناسایی و پشتیبـانی و جمع آوری کمکهـای مردمی به جبهه و جنگ را انجام می دادند. شـبها نیز در پایگاه و مسـجد محل می خوابیدند ،یکی از شـبهای تابستان به خاطر گرمی هوا برادران روی پشت بام مسـجد خوابیده بودند که موقع نماز صبـح شهید لطفی برای گرفتن وضو و اقامه نماز از خواب بیدار شد. به خـاطر خسـتگی مفرط که تـا نیمه هـای شب برنامه ایست بازرسـی و گشت بود از یادش رفته بود که روی پشت بام است و همین طـور به خیـال اینکه در حیـاط مسـجد می باشـد از روی پشت بـام عبور کرده و از ارتفـاع ۷ ـ ۸ متری به زمین سـقوط و پـای ایشان شکست .البته از آن ارتفاع که ایشان پرت شـد خواست خداونـد بود که صـدمه بیشتری به ایشان وارد نشـد تا بتوانـد در میادین نبرد خدمت رسانی بیشتری نموده و در جبهه شربت شهادت را بنوشد . سید مرتضی موسوی تاکامی:

در تاریـخ ۲۳/۱۱/۶۴ در منطقه عملیـاتی فـاو ساختمـانی مقر فرمانـدهی عراق بود که نیروهـای داخـل ساختمان ۲۴ ساعت استقامت نمودند. حتی این موضوع را در اخبار هم داشتیم برادر اصـغر لطفی به اتفاق برادر پاسدار ابراهیم خلیلی ساکن ساری با توپ ۱۰۶ به منطقه مورد نظر آمـد و با شـلیک چنـد گلوله بخشـی از ساختمان را تخریب نمود. یادم می آیـد که آن روز با پای برهنه بودنـد و با کمـک نیروهـای ویژه ساختمـان فرمانـدهی عراق تحت محاصـره و تصـرف قرار گرفت و تعـداد زیادی از نیروهای عراقی داخل آن مجموعه به اسارت در آمدند .

در تاریخ ۲۸/۱۱/۶۴ نیروهای عراقی تک محکم که واقعاً بسیار شدیـد بود، زدند. یادم می آید این عزیز با توپ ۱۰۶ در تمام نقاط خاکریز که احتمال شکسته شدن آن را می داد حاضر می شد و با شلیک چند گلوله توپ ۱۰۶ منطقه را اشغال دشمن نجات می داد که پا تک روز ۲۸ بهمن ۶۴ مشـهور است .حتی بعد ها مورد تحلیل فرماندهان قرار گرفت در پایان یاد این شهید عزیزوشهیدان سید علی موسوی تاکامی و امر اللّه آری تاکامی در عملیات فاو به خیر .

لطفی، بهروز

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید بهروز لطفی : قائم مقام فرمانده گردان اباعبدالله الحسین (ع)لشگرمکانیزه۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

گفتنـد از بهروز دو پسـر به یادگار مانده است. نمی دانم این حسـی از سـر کنجکاوی است یا عادتی که بدان مبتلایم، که بی اختیار پرسیدم: نامشان چیست؟

ـ روح الله و احمد!

«روح الله و احمد» که گفته شد، تصویر سـیمای آسـمانی «روح خدا» و فرزند مظلومش «آقا سـید احمد» پیش چشـمانم مجسم شد و دانستم که بهروز از سر عشق و ارادت به قافله سالار شهیدان، فرزندانش را به نام بزرگ او و پسرش نامیده است. اکنون بهروز شهید شده است. جنگ به سـر رسـیده است اما هنوز مردان جنگ یکی پس از دیگری کوله بار سـفر را می بندند و رهسـپار دیار شهیدان می شوند. خداحافظی می کنند و می روند....

می گوینـد: «آقـای لطفی می رود». می پرسم: «کجـا؟» می گوینـد: «تبریز». پس این چه خـداحافظی است؟ بهروز به سـپاه اهر آمـده است و از همه بچه ها حلالیت می طلبد... اینها را با خودم می گویم.

خداحافظی می کند و می رود. سر برمی گرداند و لبخندی بر لبانش می شکوفد... آن شب هم فقط سری تکان داد و لبخندی زد....

همان شب عملیات که با گردان حضرت علی اصغر (ع) پیش می رفتیم، دشمن، بی امان آتش می ریخت. چنان که گویی از زمین و آسمان آتش می بارید. در این حال لطفی را دیدیم که با جمعی از نیروهایش زخمی ها را از داخل کانال به پشت خط منتقل می کنند. این در حالی بود که قدم به قدم گلوله های توپ و خمپاره فرود می آمد و صفیر سهمگین انبوه ترکش ها خبر از زخم و شهادت می داد. لطفی با طمانینه، برانکارد به دست زخمی ها را راهی پشت خط می کرد.

ـ آقا بهروز! الان وقت این کار نیست، صبر کنید تا آتش دشمن کمی آرام بگیرد و زخمی ها را ببرید.

این را یکی از بچه ها گفت. و لطفی سربرگرداند و با همان چهره بشاش لبخندی زد... لبخندی زد و در میان آتش و دود از دیدگان ما ناپدید شد.

و هنگامی که در «سپاه اهر» از بچه ها خداحافظی می کرد و حلیت می طلبید، همان لبخند شیرین بر لبانش بود. ای دوست! ای بهروز!... کسی نمی دانست که ارادت و مهر بی پایان تو به شهیدان و خانواده هایشان از چه ریشه می گیرد. کسی چه می دانست که تو خود نیز شهید خواهی شد و خانواده ات را، خانواده شهید خواهند نامید. کسی چه می دانست و ما نمی دانستیم. پیوسته ما را به خدمت به خانواده های شهیدان فرا می خواندی. شورای فرماندهی را به خدمت خانواده های شهیدان می بردی. می گفتی دیدار با این خانواده ها، برکات معنوی دارد و می گفتی باید به سراغ خانواده های شهیدان رفت، مبادا مشکلی داشته باشند و ما غافل بمانیم، مبادا کاری از دستمان برآید و انجام نداده باشیم. و روزهای پنج شنبه نیز همه بچه های سپاه را جمع می کردی و خود پیشاپیش همه راهی «گلستان شهدا» می شدی. می گفتی یادمان باشد که یارانمان شهید شدند، و اکنون خود شهیدی از شهیدانی. و شهادت سر منزل راه بود، راهی که با زخم آغاز شده بود، آنجا که در سال ۱۳۵۷ سر نیزه دژخیمی از دژخیمان شاه بر پیکرت فرود آمد، طعم بهشتی زخم را چشیدی، آنجا که ۱۷ سال بیشتر نداشتی. و زخم آغاز شهادت بود، آغاز راه خونین پاسداری... که در سال ۱۳۶۰ به کسوت مقدس پاسداری درآمدی... بهروز در عملیات های مختلف، شجاعانه علیه کفار بعثی می جنگید و با توجه به لیاقت ذاتی و روحیه رزمندگی، بعد از اندک مدتی به عنوان یک جهادگر و رزمنده لایق شناخته شد. در عملیات شکوهمند خیبر بیش از پیش لیاقت و شجاعت خود را آشکار کرد و در تلاش برای آزاد سازی «جزایر مجنون» همگام با دیگر دلاوران لشکر عاشورا حماسه های بی نظیری را رقم زد. بدین گونه پس از یازده ماه حضور مستمر در میدان جنگ، فرماندهی گردان انصار المجاهدین را بر عهده اش نهادند و چون به پشت جبهه باز آمد، مسؤولیت ستاد پشتیبانی جنگ اهر به وی واگذار شد.

روح بی قرار بهروز در پشت جبهه آرام نمی گرفت. در اوایل سال ۱۳۶۴ دوباره راهی جبهه شد. در عملیات والفجر ۸، فرماندهی گردان حضرت اباعبدالله (ع) را برعهده گرفت و با گردان خود پیشاپیش نیروی لشکر، خطوط پدافندی دشمن را در هم شکست. با عملیات کربلای ۸ در شرق بصره حماسه مانای خود را رقم زد، این در حالی بود که در عملیات والفجر هشت، به شدت مجروح شده بود، و هنوز التیام نیافته بود که کربلای هشت را سپری کرد. از آن پس راهی غرب شد تا پرچم ستیزی دیگر را برافزود، نصر هفت. در این عملیات پیشاپیش نیروهای خود پرچم فتح را بر قله های «دوپازا» و «بلفت» به اهتزاز در آورد و دشمن که در مقابل تهاجم رزمندگان اسلام، تاب مقاومت نداشت، بار دیگر چهره وحشی خود را آشکار ساخت و ناجوانمردانه به حمله شیمیایی دست زد. در این حمله بود که بهروز جراحت های شیمیایی را بر تن پذیرفت. ای دوست! ای بهروز! جنگ تمام شده بود و تو هنوز شهید نشده بودی، شهید نشده بودی اما روز به روز و لحظه به لحظه شهید می شدی. دردهای تنفسی یک لحظه آرامت نمی گذاشت و با هر نفس، گویی زخمی بر سینه ات فرود می آمد. و شاید این تو بودی که نفس کشیدن در فضای عالم ماده برایت رنج آور بود. روز به روز از جسمت کاسته می شد و روحت ستبرتر می گشت. چنین بود که با آن ضعف جسمی و دردهای تنفسی باز هم از پای ننشستی و «سپاه و رزقان» را فرماندهی کردی.

نیک می دانم که می دانستی شهید خواهی شد، وگرنه وصیت نامه ات را به رسم شهیدان نمی نوشتی. تو بعد از جنگ شهید شدی،

اما وصیت نامه ات، وصیت نامه جنگ و شهادت است: «ای عزیزانم! به عنوان یک پاسدار خط سرخ حضرت سیدالشهداء (ع) به شما سفارش می کنم که همواره پشتیبان و پیرو امام عزیز باشید. از توطئه های استکبار غفلت نکنید. پای بند علائق دنیوی و مادیات نباشید که دنیا محل گذر است و تنها اعمال نیک است که باقی می ماند...»

ای بهروز! ای دوست! تو پای بند علائق دنیایی نبودی و روز به روز و لحظه به لحظه از دنیا فاصله می گرفتی و به آسمان ها نزدیک می شدی. روز به روز و لحظه به لحظه بر اثر تاثیر مواد شیمیایی پیکرت در هم می شکست، اما چهره ات روز به روز و لحظه به لحظه شکوفاتر می شد. ماه ها در سنگرها زیسته بودی و ماه ها در بیمارستان ها. بیست و یک ماه تمام در بیمارستان ها شاهد شهادت خود بودی و می دانستی که به زودی خواهی رفت، این «رفتن» را خود خواسته بودی. و آخرین بار که راهی بیمارستانت می کردند، بهار بود، بهار ۱۳۶۸. به سپاه اهر آمدی از همه خداحافظی کردی، از همه حلیت طلبیدی! ... و ما نمی دانستیم که ملاقات واپسین است. دریغ از ما که قول شفاعت نگرفتیم...

و بهار بود، و بهار بود و واپسین روزهای اردیبهشت، روزهای بهشت که در بیمارستان امام برای همیشه چشم بستی و همچنان تبسم همیشگی خود را بر لب داشتی.

منابع زندگینامه" :گل های عاشورایی۲"نوشته ی جلال محمدی,نشرکنگره ی شهدا وسرداران شهیدآذربایجان شرقی,تبریز-۱۳۸۵

لطفی، عبدالعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۰ تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی و معمول زمان به نجف رفت و علوم معقول و منقول را فرا گرفت و مجتهد شد. در ۱۲۸۸ میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیر وقت دادگستری شالوده‌ای وزیر وقت دادگستری شالوده‌ای نوین برای عدلیه آن روز بنیاد نهاد و عده‌ای از فضلاء و دانشمندان حقوق اسلامی را به شغل قضا دعوت نمود. از جمله شیخ عبدالعلی به استخدام درآمد و به شغل قضائی اشتغال ورزید. مدتها در محاکم ابتدائی و استیناف قاضی بود. در تشکیلات عدلیه داور به ریاست شعبه دیوان کیفر منصوب شد. پس از چندی ریاست کل دادگاه‌های دیوان کیفر را به او سپردند. در همین سمت عبدالحسین تیمورتاش وزیر مقتدر دربار پهلوی را محاکمه و محکوم کرد. بعد از آن به ریاست استیناف خراسان منصوب شد و سالی چند عدلیه آنجا را اداره می‌کرد. در قیام گوهرشاد و دستگیری و اعدام اسدی دامن لطفی نیز آلوده شد و او را از ریاست دادگستری تغییر داده و بازداشت کردند. علت بازداشت وی بیشتر در اثر اختلاف نظری بود که بین وی و استاندار و رئیس شهربانی وجود داشت. لطفی چندی در زندان شهربانی بسر برد. پس ار رفع سوء تفاهم مجددا به دادگستری بازگشت و رئیس کل بازرسی گردید. از آنجا مدیر کل ثبت اسناد و املاک شد تا اینکه به ریاست کل دادگاه‌های استان مرکزی برگزیده شد و بعد رئیس شعبه دیوان عالی کشور گردید. در دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا وزیر وقت دادگستری او را به ریاست دادگستری خراسان مأمور نمود. وی تصمیم بوذری وزیر وقت دادگستری را خلاف استقلال قضات دانسته اعلام جرم نمود. به دنبال اعلام جرم او در مجلس سنا و شورا عده‌ای وزیر دادگستری را مورد استیضاح قرار دادند و او ناگزیر حکم خود را لغو کرد. در حکومت دکتر مصدق لطفی یکی از قضاتی بود که به دولت مشورت می‌داد و هفته‌ای چند ساعت با مصدق ملاقات داشت تا اینکه در ۱۳۳۱ وزیر دادگستری شد. وی در سمت وزیر دادگستری با استفاده از قانون اختیارات دکتر مصدق دست به تصفیه دامنه‌داری زد. عده زیادی از قضات را پس از سلب صلاحیت اخراج کرد. در کادر وکلای دادگستری قاطعیت بیشتری نشان داد. پروانه وکالت عده معتنابهی از وکلاء را باطل نمود، در تصفیه

وکلای دادگستری فرزند خود را نیز مشمول تصفیه کرد. با اختیاراتی که کسب نموده بود دیوان عالی کشور و دادگاه انتظامی قضات و دادگاه‌های اختصاصی را منحل ساخت. میرزا شفیع جهانشاهی رئیس دیوان عالی کشور و آقا جمال اخوی دادستان کل را برکنار نمود. سروری به ریاست دیوان کشور و حشمت‌الله قضائی را دادستان کل نمود. وی تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در مقام وزارت دادگستری بود. پس از سقوط دکتر مصدق دادستان ارتش پای او را پیش کشید. چند بار در محکمه حضور یافت و از نظر قضائی بین وی و سرتیپ آزموده دادستان ارتش سخنان تندی رد و بدل شد. لطفی به هنگام طرح مسائل حقوقی خونسردی خود را کاملا حفظ می‌نمود و با حربه منطق قوی که داشت استدلالات جالبی در رد مطالب دادستان می‌نمود. لطفی قریب یک سال در زندان بود. کهولت از یک طرف و بیماری‌های مختلف از طرف دیگر او را از پای درآورد. بسیار ضعیف و ناتوان شد. تا اینکه مورد عفو و بخشش قرار گرفته از زندان رها گردید و در منزل خود در تجریش غالبا در التزام بستر بیماری بود. حکومت وقت برای انتقام‌گیری بیکار ننشست. یک روز عده‌ای از اجامر و اوباش به در خانه او رفتند و تقاضای ملاقات با او را نمودند. وی چون بیمار بود عذر خواست ولی آن عده که خود را ظاهرا قاضت و وکلاء دادگستری معرفی می‌نمودند با شکستن در داخل منزل او شدند و پیکر ناتوان و ضعیف او را از تخت به زیر کشیده با چوب و چماق و مشت و لگد به جان او افتادند. شیون‌های همسرش و اهل خانه کار را درمان نکرد آنقدر آن پیر مرد را کتک زدند که به حال اغما رفت. تصور کردند مرده است او را رها ساخته خارج شدند. لطفی از این ضربات جان سالم بدر نبرد پس از چندی فوت شد (۱۳۳۵) دولت هم در اخبار منتشره در وسائل ارتباط جمعی از این واقعه اظهار تأسف نموده و پرونده را برای یافتن مسبب اصلی مفتوح نگاهداشت؟

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

لطفی، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان جندالله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان« بانه » شهید« مجید لطفی» در سال ۱۳۴۲ در روستای «میر آباد علیا» از دهستان« شوی» یکی از بخشهای شهرستان «بانه» به دنیا آمد . در سن دو سالگی از نعمت پدر محروم شد و تحت سر پرستی مادر قرار گرفت .در سال ۱۳۴۸ به مدرسه رفت و تا سال دوم دبیرستان به تحصیل ادامه داد .در سال ۱۳۵۹ از طریق اداره آموزش و پرورش شهرستان بانه طی یک اردوی جمعی متشکل از دانش آمو زان بسیجی به اصفهان مهاجرت کرد و مدت یک سال در یکی از دانشگاه های آنجا به فرا گیری آموزش های نظامی ؛عقیدتی و غیره پر داخت .هنگامی که از اصفهان باز گشت با همفکری و همکاری تعدادی از دوستان خود مبادرت به تشکیل پایگاه مقاومت بسیج در محل سکونت خود نمود و گرو هی را به عنوان گروه ویژه ضربت راه اندازی کرد .به خاطر لیاقت و شایستگی خاصی که داشت به سر پرستی آن گروه منصوب شد .در سال ۱۳۶۲ فرماندهی گردان ضربت حضرت رسول (ص)بانه راپذیرفت و در سال ۱۳۶۴ فرمانده گردان جند الله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان بانه شد .او بیشتر اوقات در تعقیب نیرو های ضد انقلاب به سر میبرد و می توان گفت در همه در گیری هایی که در منطقه اتفاق می افتاد با شوق و لذت خاصی شرکت می کرد .در همان سالی که فرماندهی گردان جند الله سپاه بانه راپذیرفت، به همراه گردان تحت امر خود به جبهه های مرزی سر دشت اعزام شد و مدت سه ماه در آنجا ماند .در دی ماه سال ۱۳۶۴ ازدواج کرد که ثمره ی آن پیوند، یک فرزند دختر می باشد .در تاریخ ۷/۴/۱۳۶۵ هنگامی که شهید همراه چند نفر از همرزمان خود در روی تپه ای در اطراف روستای سالک مستقر شده بو دند، پیرمردی با عجله جلو می آیدو شهید لطفی را می خواهد ,شهید لطفی خود را به

پیر مرد معرفی می کند .پیرمرد به او می گوید :یکی از اقوام من که عضو گرو هک های ضد انقلاب می با شد به خانه ام آمده است و مکرر به قر آن توهین می کند و آن را می سوزاند به طوری که من دیگر نتوانستم تحمل کنم و پیش شما آمدم .شهید لطفی به خاطر تعصب عجیبی که به مقدسات اسلام داشت درنگ را جایز ندانست و همراه پیرمرد به طرف خانه ی راه افتاد .اما وقتی که به نز دیکی آن خانه رسید تیر اندازی شدیدی شروع شد و در این میان یک تیر به ناحیه چپ سینه او اصابت کرد و او به شهادت رسید .مزار مطهر شهید در گلزار شهدای شهرستان بانه می باشد . از همان سالهای کودکی آثار حسن خلق، طهارت قلب و پاکی عقیده در سیمای او آشکار بود .چهار سال داشت که به فرا گیری قرآن مبادرت نمود و هشت ساله بود که آن را فرا گرفت . او همواره تلاش می کرد که قرآنی زندگی کند و از کو چکترین دستوری هم که در قرآن به آن اشاره شده است سر پیچی نکند .سجده های طو لانی و سر شار ازخلوص او تعجب همگان را بر می انگیخت . دعا و نیایش از برنامه های زندگی او با شمار می رفت .لحظه به لحظه زندگانی شهید لطفی زیبا بود . تمام خصایص اخلاقی او بارز می نمود و نمی توان خصیصه ای از خصو صیات اخلاقی او را به عنوان بارز معرفی کرد .بیش از اندازه متین و با ادب بود . هیچ وقت با صدای بلند حرف نمی زد و برسر کسی داد نمی کشید . متواضع و فرو تن بود . پست های بالا او را مغرور نمی ساخت و بر عکس هر چه از نظر مسئولیتی بالا می رفت، بیشتر متواضع و سر به زیر می شد .نفوذ کلام عجیبی داشت که حکایت از تقواوزهد بالا یش بود.مهربانی و رفتار صمیمانه او موجب می شد که جوانان زیادی جذب بسیج شوند و تا مرز شهادت پیش روند .شجاعت و شایستگی او را نمی توان نادیده گرفت . همه کسانی که او را می شناختند به شجاعت ،مردانگی و لیاقت او صحه می گذارند . شجاعت شهید ثابت شده بود نیرو های ضد انقلاب از او وحشت می کردند و بعد از شهادت اواز اینکه مانع محکمی رااز مقابل خود برداشته بودند خوشحالی می کردند و بی شرمانه شادی می کردند . او شیرین ترین لحظه زندگی خود را لحظه ای می دانست که در بحبوحه در گیری و مقابله با دشمن قرار می گرفت . وقتی که از در گیری بر می گشت نه تنها احساس خستگی نمی کرد بلکه با آب و تاب و شادی وصف نا پذیری به بیان چگونگی در گیری می پرداخت که این خود نشان دهنده روحیه عالی و شجاعت او بود . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران سنندج ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

لگزانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پادشاه لزگیان در کوهستان قفقاز.

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

لواء مختاری، شاپور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ فضل‌الله خان لواءالملک و خواهر زاده سرپاس رکن‌الدین مختاری، در ۱۲۷۶ ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدارس خرد و تربیت به انجام رسانید و سپس وارد مدرسه‌ی ایران و آلمان شد و زبانهای فرانسه و آلمانی

را بطور کامل یاد گرفت. در ۱۲۹۳ وارد مدرسه‌ی افسری پلیس که توسط سوئدی‌ها تأسیس شده بود گردید و پس از پایان دوره‌ی مزبور با درجه‌ی آسپیرانی وارد نظمیه شد. چندی در گیلان و زمانی در اصفهان خدمت کرد. در اصفهان ریاست کلانتری مرکزی را عهده‌دار بود و بعد رئیس پلیس شد. از اهم مشاغل وی ریاست شهربانی گیلان، ریاست شهربانی اصفهان، ریاست بازرسی شهربانی می‌باشد. در ۱۳۲۶ به ریاست پلیس انتظامی تهران رسید و قریب دو سال در آن سمت مستقر بود. در سال ۱۳۲۷ درجه‌ی سرتیپی گرفت و ریاست شهربانیهای فارس را عهده‌دار گردید. در سال ۱۳۳۱ بازنشسته شد و در دوران بازنشستگی چندی هم شهردار اصفهان بود. سرتیپ لواء مختاری افسری منظم و صدیق و مطلع بود و سرانجام در ۱۳۵۰ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

لهراسب

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام این پادشاه در اوستا اثوروت اسپه Aurvat aspa آمده، یعنی صاحب اسب تندرو، در متون پهلوی و فارسی به لهراسب مبدل شده در بندهشن می‌نویسد که لهراسب پسر از OZ پسر منوش پسر کی‌پشین برادر کیوس بود و نیز در دینکرد آمده کمه لهراسب به همراهی بوخت‌نرسه (بخت نصر) به اورشلیم تاخت، و یهودان را پراکنده ساخت.

به روایت فردوسی کی‌خسرو تخت شاهی را به لهراسب که مردی گمنام بود بخشید. بزرگان گفتند او از تخمه‌ی پادشاهان نیست اما کی‌خسرو نژاد او را آشکار ساخت و گفت که وی از پشت کی‌پشین و از تخمه‌ی قباد کیانی است. لهراسب در روز مهر از ماه مهرتاج شاهی بر سر نهاد، و در بلخ شارستانی برآورد و آتشکده‌ای به نام (بورزین) برزین ساخت. لهراسب دو پسر داشت: یکی زریر و دیگری گشتاسب. و بر درگاه خود دو تن از نبیره‌های کاووس داشت که از ایشان به پسران نمی‌پرداخت این معنی بر گشتاسب گران آمد، از پدر آزرده شد، نخست عزیمت هندوستان کرد. ولی برادرش به او گفت: کسی که بر دین راستین است نباید به کشور بت‌پرستان قدم گذارد! وی سپس به سوی روم رفت، و در موقع عبور از دریا با یک رومی هیشوی نام که مردی دانا و غیب‌گو بود، آشنا شد و او راهنمای گشتاسب در روم گشت. گشتاسب در روم نزد آهنگری به شاگردی درآمد، و از زورمندیی که داشت پتک و سندان را بشکست و در نتیجه بیرونش کردند! دهقانی ایرانی که در روم بود او را گفت که از کتایون دخت قیصر خواستگاری کند. کتایون نیز دلبسته‌ی او شد. قیصر به این ازدواج تن در داد، به شرط آنکه گرگ مهیبی که در جنگل فاسقون و اژدهایی که در کوه سقیلا آسایش را از مردم سلب می‌کرد، بکشد. گشتاسب این دو کار را انجام داد. پس از آن قیصر از خزرها باج خواست، و گشتاسب به کشور خزر لشکر کشید. و الیاس شاه ایشان را گرفتار کرد، بعد قیصر سفیری کالوس نام به ایران فرستاد و مطالبه‌ی باج کرد. لهراسب در حیرت افتاد، و از سفیر قیصر جهت این گستاخی را پرسید. سفیر گفت که در روم پهلوانی پدید آمده که کارهای شگفت‌انگیز می‌کند. چون زریر برادر گشتاسب حاضر بود، سفیر آن مرد دلیر را به او تشبیه کرد. لهراسب دانست که آن پهلوان گشتاسب حاضر بود، سفیر آن مرد دلیر را به او تشبیه کرد. لهراسب دانست که آن پهلوان گشتاسب فرزند اوست. زریر را نزد قیصر فرستاد، که پاسخ او را داده گشتاسب را به ایران بیاورد. پس گشتاسب با کتایون به ایران بازگشت. پدرش لهراسب او را به آغوش کشید، و سلطنت را به او سپرد. و خود به نوبهار بلخ رفت و به ستایش خدای پرداخت و منزوی شد.

بعضی لهراسب را از جهت کارهایش جانشین دو شخص تاریخی گرفتند: یکی گئوماتای مغ، و دیگری داریوش اول از حیث روحانیتش به گئوماته، و از جهت اینکه در شخص او سلطنت از شاخه‌ی اصلی کیان منتقل به شاخه‌ی فرعی می‌شود، شبیه داریوش

اول دانستند. ولی معلوم نیست که سلطنت او با تاریخ مزبور مطابقت داشته باشد.

(است. Aurvat Asp: صاحب اسب تندرو) از پادشاهان کیانی و پدر کی گشتاسب، از پشت کی‌پشین و از تخمه‌ی قباد است. کیخسرو تحت پادشاهی بدو بخشید. او سرانجام سلطنت به گشتاسب واگذار کرده و خود به آتشگاه نوبهار بلخ رفت و به عبادت پرداخت. چون زردشت دین خود را آورد، او آن را پذیرفت و همچنان به عبادت روزگار می گذرانید نادر یکی از هجومهای ارجاسب تورانی به دست او کشته شد.

پادشاهی لهراسب صد و بیست سال بود.

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

لهرودی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن لهرودی : فرمانده گروه شناسایی تیپ ۱۲ حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال هزار و سیصد و چهل و چهار در روستای کهنآباد گرمسار به دنیا آمد. تا سوم دبیرستان درس خواند و عازم جبهه شد.

در عملیات‌های محرم و بیتالمقدس شرکت کرد. پس از چند مرحله اعزام به صورت بسیجی به خدمت سربازی رفت. دوره آموزشی را در پادگان باغرود نیشابور گذراند و عازم مناطق جنگی کرمانشاه و مهران شد.

با این که خدمت سربازی را تمام کرده بود، ترک جنگ را جایز ندانست. ذکاوت، همت و اخلاص او باعث شد تا به عنوان سرگروه شناسایی خدمات صادقانهای انجام دهد.

در نهم تیر شصت و چهار در منطقه مهران به شهادت رسید. جنازهاش به زادگاهش انتقال یافت و در گلزار شهدای کهن آباد به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران ،کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

لهسائی‌زاده، عبدالعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: شیراز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی جامعه‌شناسی از دانشگاه شهید بهشتی در سال ۱۳۵۴، کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه دیترویت آمریکا در سال ۱۳۵۷، دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه ایالتی میشیگان آمریکا در سال ۱۳۶۳، تخصص در جامعه‌شناسی روستائی، فوق تخصص جامعه‌شناسی کشاورزی از دانشگاه اونتاریو غربی در کانادا.

مرتبه علمی:

استادیار بخش جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز در سال ۱۳۶۳، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشگاه شیراز در سال ۱۳۷۲.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

مهاجرت از روستا به شهر، تک‌نگاری روستائی، جامعه‌شناسی در ایران، جامعه‌شناسی شهری، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، جامعه‌شناسی مهاجرت، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۱۲ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۸

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی تألیفات:

جامعه‌شناسی روستائی، جامعه‌شناسی کشاورزی، جامعه‌شناسی مهاجرت، نظریه‌های جامعه‌شناسی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۴، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۵

زمینه علمی مقالات:

جامعه‌شناسی روستائی، جامعه‌شناسی توسعه، جامعه‌شناسی جنگ.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

لیاقت، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: علوم اجتماعی و اقتصاد، دانشگاه: الزهرا (س)

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

لیرانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران لیران از نواحی اران در شمال رود ارس.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

لیقوانی، عیسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیر معتضد فرزند لطف‌الله صدق‌السلطنه در ۱۲۷۱ در تبریز تولد یافت. تحصیلات خود را در رشته‌های ادبیات فارسی و تاریخ و جغرافیا و زبان فرانسه پایان داد و چندی نیز در مدارس جدید درس خواند. در دارالفنون تبریز شیوه سپاهیگری آموخت. وی از مالیکن و متنفذین آذربایجان بود. املاک وسیع وی و پدرش در نقاط مختلف آذربایجان مخصوصا لیقوان ضرب‌المثل بود. در دوره هشتم از تبریز به مجلس شورای ملی رفت. مجموعا شش دوره وکیل مجلس شورای ملی بود. پس از انقضای دوره سیزدهم که تا حدی در امر انتخابات وکلاء آزادی پیش آمد، لیقوانی در تبریز مورد حمله و اعتراض قرار گرفت. مخصوصا دستجات چپ‌گرا به شدت او را مورد انتقاد قرار می‌دادند. نه تنها نتوانست کرسی وکالت را احراز کند بلکه جان او هم در خطر بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ماتریدی سمرقندی، ابومنصور محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۳۳۳ ق)، فقیه حنفی، اصولی و متکلم. مشهور به امام المتکلمین. نسبتش به ماترید می‌رسد که به گفته‌ی سمعانی ماترید یا ماتریت از محلات سمرقند بوده است. ماتریدی از پیشگامان علم کلام بود. وی با سه واسطه از ابوحنیفه روایت کرده است. در سمرقند درگذشت. از آثارش: «تأویلات اهل السنة»؛ کتاب «التوحید و اثبات الصفات»؛ «اوهام المعتزلة»؛ «الرد علی القرامطة»؛ «الدرر فی اصول الدین»؛ «مأخذ الشرائع»، در اصول فقه؛ «تأویلات القرآن»؛ شرح «الفقه الاکبر» ابوحنیفه؛ «کتاب الجدل»؛ ردی بر «تهذیب» کعبی، در «الجدل».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۴۲/ ۷)، انساب سمعانی (۱۵۵/ ۵)، ریحانه (۱۴۲/ ۵)، کشف الظنون (۱۷۸۲، ۱۵۷۳، ۱۴۰۸، ۱۴۰۶، ۷۵۱، ۵۱۸، ۳۳۶ -۳۳۵، ۲۶۲)، لباب الالباب (۲۹۲، ۱۸/ ۱)، لغت‌نامه (ذیل/ ماتریدی)، معجم المؤلفین (۳۰۰/ ۱۱)، هدیة العارفین (۳۷ - ۳۶/ ۲).

مازندرانی، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج سید موسی بن العالم الجلیل ثقةالاسلام آسید مهدی مازندرانی از علماء ابرار معاصر تهران مقیم خیابان آبشار می‌باشند. در سال ۱۳۲۴ قمری در کاظمین علیهماالسلام (هنگام بازگشت مرحوم والدش از نجف اشرف) متولد شده و در بابل مازندران پرورش یافته و بعد از فراغت از دروس مقدماتی نزد علماء آن سامان مانند مرحوم آیت‌اللّٰه حاج شیخ محمد صالح علامه و آیت‌اللّٰه مرحوم آسید محمد باقر حجتی و والد ماجد خود بتحصیل فقه و اصول و کلام پرداخته و پس از تکمیل سطوح در سال ۱۳۴۲ قمری به تهران مسافرت و چند سالی نزد مرحومین آیت‌اللّٰه شاه آبادی و آیت‌اللّٰه میرزا مهدی آشتیانی به حکمت و عرفان اشتغال داشته و سپس به قم مهاجرت و چند سالی از محضر مرحوم آیت‌اللّٰه یزدی و اعاظم دیگر کسب فیض نموده و در اواخر ۱۳۵۰ قمری به

نجف مشرف و از محضر آیت‌اللَّه نائینی و آیت‌اللَّه آقا ضیاء عراقی و آیت‌اللَّه العظمی اصفهانی بهره‌ها برده و یکسال قبل از فوت آیت‌اللَّه اصفهانی و آیت‌اللَّه قمی حسب الامرشان برای تقاضای جمعی از بازرگانان تهران به ایران عزیمت و در تهران رحل اقامت افکنده و بتدریس علوم دینیه و تبلیغ احکام شرعیه مشغول و در مسجد خیابان آبشار به اقامه جماعت و انجام وظائف دینی اشتغال دارند.

دارای آثار و تألیفات ارزنده‌ای می‌باشند که فهرست آن در پشت کتاب (العقد المنیر) ایشان چاپ شده:

۱- کتاب (العقد المنیر فی تحقیق ما یتعلق بالدراهم و الدنانیر) عربی و در نجف بطبع رسیده و در موضوع خود کم نظیر است بضمیمه رساله‌ای در اوزان و مکائیل ۲- رساله‌ای در طهاره ۳- رساله در معاطاه و بعضی از مسائل بیع ۴- رساله‌ای در مواسعه و مضایقه و اعتبار ترتیب در قضاء فائته و عدم آن ۵- رساله در صوم ۶- رساله‌ای در غصب ۷- رساله‌ای در رضاع ۸- رساله‌ای در جمله‌ای از احکام خلل و قواطع ۹- تقریرات در اصول دوره کامل ۱۰- بدیع الادب فی ودایع العرب در فنون ادبی و ترجمه عده‌ای از بزرگان ادب ۱۱- دیوان فارسی در مدایح و مراثی ۱۲- نامه ارشاد یا صحیفه اعتقاد دو جلد در بعضی از مذاهب باطله ۱۳- رساله ضیائیه در لزوم حجاب در تهران بطبع رسیده ۱۴- بیوگرافی رجال بزرگ اسلام که از محمد بن یعقوب کلینی قدس اللَّه سره تا رجال قرن هشتم در نامه پرچم اسلام منتشر شده است.

حاج سید موسی مازندرانی عالمی بزرگوار و صاحب‌نظر از علماء معاصر تهران می‌باشند تالیفات گرانقدری دارند از جمله العقد المنیر فیما یتعلق (بالدراهم والدنا ینر) در بیست مجلد که تاکنون چهار جلد آن به طبع رسیده است و در میان دانشمندان و علماء تهران مجهول‌القدر می‌باشند و مانند آنجناب باید در حوزه علمیه قم و نجف اشرف حوزه تدریس داشته باشند که فضلاء از بیانات و دراساتشان استفاده کامل ببرند. حقیر در سال ۱۳۹۹ قمری و اول سال ۱۳۵۸ شمسی که در خدمتشان در عتبات عالیات بودم ناظر تجلیل حوزه علمیه نجف اشرف مخصوصاً زعیم اعظم آیت‌اللَّه العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوئی مدظله العالی بودم که تا چه جد از معظم له احترام و اصرار به اینکه نجف بمانید که این حوزه هزار ساله به وجود امثال شما نیازمند است و تقاضای عده‌ای از فضلاء دیگر هم اقامت ایشان بود.

(۱۳۹۹ -۱۳۲۴ ق)، عالم دینی، متکلم، مجتهد، مدرس و شاعر. در کاظمین به دنیا آمد و در بابل مازندران نشو و نما یافت. مقدمات را در محضر پدرش و آیت‌اللَّه شیخ محمد صالح علامه و آیت‌اللَّه سید محمد باقر حجتی فراگرفت. آن گاه به تحصیل فقه و اصول و کلام و سطوح پرداخت. در ۱۳۴۲ ق به تهران آمد و چندین سال حکمت و عرفان را در محضر آیت‌اللَّه شاه آبادی و آیت‌اللَّه میرزا مهدی آشتیانی آموخت. سپس به قم رفت و از محضر آیت‌اللَّه حایری یزدی و علمای دیگر کسب فیض نمود. در اواخر ۱۳۵۰ ق به نجف عزیمت کرد و از محضر آیت‌اللَّه نایینی و آیت‌اللَّه شیخ ضیاءالدین عراقی و آیت‌اللَّه سید ابوالحسن اصفهانی استفاده نمود. آن گاه به امر آیت‌اللَّه اصفهانی و آیت‌اللَّه حاج آقا حسین قمی و به تقاضای مردم تهران، به تهران آمد و به تدریس، اقامه جماعت و انجام امور دینی پرداخت. او در اواخر عمر به قصد زیارت به نجف مسافرت کرد و در همان جا درگذشت. از آثارش: «العقد المنیر فی تحقیق ما یتعلق بالدراهم و الدنانیر»؛ «نامه‌ی ارشاد» یا «صحیفه‌ی اعتقاد»، در دو مجلد؛ «بدیع الادب فی ودائع العرب»، در فنون ادبی و شرح حال عده‌ای از بزرگان ادب؛ «تقریرات» در فقه و اصول؛ رساله‌ای در «رضاع»؛ رساله‌ای در «غصب»؛ «رساله‌ی ضیائیه»؛ رساله‌ای در «طهارهٔ»؛ رساله‌ای در «احکام خلل»؛ رساله‌ای در «صوم»؛ رساله‌ای در «معاطاهٔ و بیع»؛ «دیوان» شعر در مدایح و مراثی.[۱]

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد هشتم)

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۲۹۹/ ۱۵)، گنجینه‌ی دانشمندان (۵۵۴ -۵۵۳/ ۴)، معجم رجال الفکر و الادب فی النجف (۱۱۴۱/ ۳).

ماژانی، حسن رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن رضا ماژانی : فرماندار بیرجند سال ۱۳۳۳ در روستای چهکند درشهرستان بیرجند به دنیا آمد. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی را در آغوش پدر و مادری مومن ومذهبی گذراند .بعد از وارد دوران تحصیلات ابتدایی شد.دوره ی راهنمایی و دبیرستان را هم با موفقیت طی نمود و وارد دانشگاه شد.اوتحصیلات دانشگاهی را با بورسیه جهاد سازندگی(سابق) به پایان رسانید و با دانشنامه کارشناسی در جهاد سازندگی مشغول خدمت شد.

در طول خدمت از نیروهای برجسته جهاد بود و به جهت توانایی وتعهدی که داشت به سمت فرماندار شهرستان بجنورد برگزیده شد و تا زمان شهادت در این سمت خدمات شایانی از خود به یادگار گذاشت.

در طول جنگ تحمیلی ایشان بارها به جبهه رفت و در عملیات مختلفی شرکت کرد. آخرین بار در سال ۱۳۶۷ برای شرکت در عملیات مرصاد راهی جبهه شد که در همین عملیات به شهادت رسید.

لیلا ایزد پناه,همسر شهید در مورد او چنین می گوید:

"ویژگی های اخلاقی شهید وپای بندی اوبه اصول و احکام اسلام و تعهد ایشان در قبال جامعه محروم به حدی بود که بهتر از نهاد جهاد سازندگی را جهت خدمت به رنج دیدگان و محرومین نیافت و به همین دلیل جهاد سازندگی را انتخاب کرد . باید گفت در رابطه با مسائل اجتماعی و خدمت به مردم الگوی خدمت به خلق بود که از دیدگاه عامه مردم مقبولیت تام داشت. از بعد ساده زیستن و ساده پوشیدن و خونسردی در مقابل مشکلات از صفات بارز و ممتاز اخلاقی شهید بود. امر به معروف و نهی از منکر می کرد.

عشق به امام حسین و اهل البیت علیهم صلوات الله و تشکیل مجالس و محافل مذهبی و مراسم سینه زنی و روضه خوانی و توسل به ائمه اظهار داشت.

ایده و افکار ناب آن عزیز دربرخوردهای زیبا و اسلامی شهید با همه و فرزندانش فراموش نشدنی است و تا زمانی که سایه رحمتش بر سر خانواده بود از محبت های بیکران و اسلامی او به حد اعلاء برخوردار بودیم.

به امام و روحانیت متعهد عشق می ورزید و قبل از انقلاب مقلد امام بود . پیروی از ولایت فقیه را واجب می دانست و علاقه و دلبستگی شدیدی به امام و اسلام و پاسداری از انقلاب و ارزش های انقلاب داشت. عامل به واجبات و تارک محرمات الهی بودند در رابطه با انجام صله رحم و دیدار با اقوام و بستگان با مشکلات کاری و مسئولیتی که بر عهده ایشان بود ملزم به رعایت انجام آن بود و انجام می داد. پدر و مادرش را آن قدر محترم می شمرد که همه جهات اخلاقی و اسلامی را در خصوص والدین مراعات می کردند".

او خدمت کردن در جهاد را خدمت به مستضعفین و بندگان خدا و عبادتی بزرگ می دانست و در انجام خدمات مربوطه که شامل قشر مستضعف و مورد توصیه حضرت امام بود سر از پا نمی شناخت. از ریاکاری و تزویر متنفر بود و اگر کسانی را در این جهت مشاهده می کرد روی خوشی با آنان نداشت. طالب منصب و مقام نبود و دوست داشت در مناطق محروم خدمت کند ,چون مورد توجه امام بود. وقتی هم که به سمت فرمانداری شهرستان بجنورد برگزیده شد با استاندار وقت در میان گذاشته بود به شرطی فرمانداری را می پذیرم که محدودیتی در رفتن به جبهه و جنگ نباشد .بعد از قبولی سمت فرمانداری موفق و مردمی بود. قبل از شروع کار اداری به اداره می رفت و دیرتر از همه کار را رها می کرد. کار و خدمت ایشان وقت به خصوصی نداشت و شبانه روزی

بود.

موقعیت نظام جمهوری اسلامی ایجاب می کرد که مسئولین و دست اندرکاران از خدمت کردن به مردم اظهار خستگی نکننـد و شهیـد ماژانی چنین بود . محل کارش به روی همگان باز بود. انسانی پشتکار دار و خادم به محرومین بود و سعی داشت طرح ها و برنامه هایی که به نتیجه نهایی می رسید بهره عام المنفعه آن را تقدیم محرومین بنماید. صدام و حزب بعث را کافر و دست پرورده آمریکای جهان خوار می دانست و جنگ تحمیلی را براساس نظریه حضرت امام و از الطاف الهی و واجب می شمرد. منابع زندگینامه" :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران بیرجند ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ماسیان، آوانس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «مساعدالسلطنه» از رجال ارمنی ایران متولد ۱۲۴۱ ش در تهران است. پس از تکمیل تحصیلات در مدرسه ارامنه تهران به پاریس رفت، زبان فرانسه و بعضی معلومات دیگر را فرا گرفته و در ۱۳۰۱ ق وارد ایران شد و در سلک مترجمین ناصرالدین شاه درآمد و سالها در وزارت انطباعات از مترجمین زبان انگلیسی و فرانسه بود، بعد داخل در وزارت امور خارجه شد. اولین مأموریت او مستشاری سفارت ایران در برلین بود که یازده سال طول کشید. هنگامی که ناصرالملک نایب‌السلطنه ایران شد مساعدالسلطنه را احضار و به ریاست دفتر خود برگزید. در ۱۳۳۰ ق وزیر مختاری ایران در برلین به عهده او واگذار شد، پس از آن وزیر مختار ایران در لندن گردید و سپس در مقام وزیر مختاری ایران در توکیو قرار گرفت.

در ۱۳۱۰ ش از طرف ارامنه جنوب به وکالت مجلس برگزیده شد و هنگام مراجعت به ایران در منچوری در ۷۰ سالگی درگذشت. مساعدالسلطنه از رجال دانشمند و ادیب و از فضلای بلند مرتبه ارامنه ایران است. ۱۴ جلد از آثار شکسپیر را از انگلیسی به ارمنی ترجمه نموده است. دیگر از کارهای ادبی وی ترجمه دواوین حافظ و خیام و سعدی به زبان انگلیسی و ارمنی است.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه کتاب ایران و ایرانیان تألیف پنجامین نخستین وزیر مختار امریکا در ایران را از انگلیسی به فارسی ترجمه نموده است. ترجمه سفر نامه برادران شرلی از انگلیسی به فارسی نیز از آثار اوست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مافی، حسینقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نظام‌السلطنه، که در ۱۲۴۰ ه.ق متولد شد. پدرش شریف خان رئیس ایل مافی در قزوین بود و به نوشته روزنامه شرافت شریف‌خان و اسلافشان همه از اهل شمشیر و بر طوایف و ایلات و عشایر قزوین و کرمانشاهان همیشه ریاست داشتند.

حسینقلی‌خان پس از فوت پدر که در عنفوان جوانی بود، ریاست ایل را به برادر خود واگذار نمود و خود به کسب دانش و تحصیل پرداخت. ادبیات فارسی و منطق و معانی بیان و سایر علوم متداوله از جمله تفسیر و عروض و قوانین شرع و قواعد اصول را به حد کامل آموخت و آنگاه در حسن خط کوشش زیادی نمود تا اینکه خط نستعلیق خود را به درجه اساتید روز رسانید و گه‌گاه نیز بر

سبیل تمنیات شعر می‌سرود. سبک نظام‌السلطنه در سرودن اشعار سبک ترکستانی است. در ۱۲۸۴ ه.ق سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه او را به خدمت دعوت نمود و در همان هنگام والی فارس شد و حسینقلی خان را نیز به این مأموریت برد و حکومت بوشهر را به او واگذار کرد. در ۱۲۸۸ ه.ق که مؤیدالدوله فرزند حسام‌السلطنه حاکم اصفهان گردید حسینقلی‌خان سمت وزارت و پیشکاری او را یافت و در این مأموریت در اثر حسن خدمت به دریافت گل کمر الماس و نشان سرتیپی مفتخر شد.

در ۱۲۹۱ ملقب به سعدالملک شد و به حکومت یزد رفت. دو سال بعد به استدعای مرحوم میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله حکومت بوشهر و دشتستان به او واگذار شد. سعدالملک در این مأموریت توانست مالیات و حقوق عقب افتاده‌ی دولت را وصول نماید. چون اقدامات او مورد توجه قرار گرفت ناصرالدین شاه به میرزا ابراهیم‌خان امین‌السلطان (آقا ابراهیم پدر میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان) تکلیف کرد که شغل مهمتری به او ارجاع نماید. امین‌السلطان نیز ریاست اداره (ضبط غلات دیوانی ممالک محروسه) را به او ارجاع نمود. در ۱۲۹۹ حکومت و گمرگ بنادر فارس را عهده‌دار شد و برای اولین بار مبادرت به احداث اسکله در بندرعباس نمود و همچنین یکباب مدرسه به سبک مدارس اروپائی در آن جا تأسیس کرد.

در ۱۳۰۲ به حکمرانی خمسه و طوایف افشار منصوب و سه سال در آن سامان اشتغال داشت. حسینقلی خان در این مأموریت ملقب به جناب و دریافت عصا و جبه مرصع مفتخر شد.

در ۱۳۰۵ ه.ق حکومت خوزستان و چهارمحال و بختیاری با عنوان نظام‌السلطنه به او داده شد. نظام‌السلطنه لدی الورود دستور داد پرچم ایران را در تمام شهرهای خوزستان به اهتزاز درآورند. او در این مأموریت اقدامات بسیار مهمی برای خوزستان به عمل آورد. توسعه جنگلها و ساختن عمارات و پایگاههای نظامی و عمران و آبادی شهر اهواز تمام از مساعی او می‌باشد. کسروی در تاریخ پانصد ساله خوزستان ضمن تجلیل از مرحوم نظام‌السلطنه کلیه اقدامات او را ذکر می کند. نظام‌السلطنه در این سمت درجه امیر تومانی و چندین نشان دریافت کرد و پس از سه سال از حکومت خوزستان مستعفی گردید و حکومت بنادر و فارس مجددا به عهده او گذاشته شد.

در ۱۳۱۰ به ایالت فارس منصوب شد و آشوب و ناامنی بزرگی که در آن جا بوجود آمده بود به دست وی فرو نشست و قحطی بزرگی که دامن فارس را گرفته بود با تدبیر والی حل شد و نظام در این مأموریت چهل و پنج هزار تومان از درآمد شخصی خود را صرف تهیه غلات برای مردم گرسنه نمود. اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه‌ی خود درباره انتخاب نظام‌السلطنه به ایالت فارس چنین نوشته است: «نصره‌الدین میرزا سالارالسلطنه پسر شاه رسما حاکم فارس است با پیشکاری و وزارت حسینقلی خان مافی نظام‌السلطنه، قرار شد سالی ده هزار تومان به شاهزاده بدهد با اسم پیشکاری حکومت مستقله نماید.»

در ۱۳۱۵ ه.ق به دوران صدارت میرزا علی خان امین‌الدوله به تهران احضار و به وزارت عدلیه و وزارت تجارت تواما رسید. یکسال بعد پس از عزل امین‌الدوله و انتخاب مجدد امین‌السلطان به صدارت، نظام وزیر مالیه و رئیس دفتر استیفا شد و مدت دو سال در این سمت انجام وظیفه می‌نمود.

در اواخر ۱۳۱۹ نظام‌السلطنه پیشکار ولیعهد و حکمران آذربایجان گردید و با تدبیر و تجربه خاصی که داشت امنیت کامل را در آن سامان برقرار نمود، مخصوصا در ایامی که محمد علی میرزا در تهران به سر می‌برد نظام‌السلطنه بالاستقلال آن منطقه را اداره می کرد و کرارا مظفرالدین شاه از طرز اداره او قدردانی و سپاسگزاری نموده است.

در ۱۳۲۳ از کار کناره گیری نمود و قصد مسافرت به عتبات را داشت که موضوع مشروطیت پیش آمد. نظام‌السلطنه از مسافرت منصرف و به کمک آزادیخواهان پرداخت و چون اوضاع مغشوش و درهم ریخته بود از طرف محمد علیشاه به ایالت فارس منصوب گردید. در این ایام بود که اتابک در تهران کشته شد و مجلس اظهار تمایل به زمامداری نظام‌السلطنه نمود، ولی وجود پیر مردی باتجربه و متنفذ در فارس لازم به نظر می‌رسید، لاجرم محمد علیشاه از احضار او خودداری نمود و مشیرالسلطنه را به مجلس

معرفی کرد. مجلس با زمامداری مشیرالسلطنه روی خوش نشان نداد. روزی که عده‌ای از نمایندگان به ملاقات محمد علیشاه رفته بودند و از نخست‌وزیر انتقاد نمودند، شاه گفته بود به ناصرالملک تکلیف کردم قبول نکرد وجود نظام‌السلطنه هم در فارس لازم است؛ در هر حال نظام‌السلطنه را برای ریاست دولت احضار خواهم نمود. بالاخره نظام‌السلطنه به تهران وارد و نخست‌وزیر و وزیر کشور گردید و کابینه خود را در روز اول مرداد ماه ۱۳۲۵ ه.ق به مجلس معرفی نمود. نظام‌السلطنه برای جلب نمایندگان مجلس و اطمینان آنان به اجرا قانون اساسی، اعضای کابینه خود را از افرادی انتخاب نمود که مورد توجه مردم بودند. مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، مستوفی‌الممالک، صنیع‌الدوله، و مخبرالسلطنه از اعضای کابینه او بودند.

نظام‌السلطنه در آن اوضاع آشفته و نابسامان زمام امور را در دست گرفت. واقعه توپخانه و حمله عده‌ای از ماجراجویان به مجلس، و از همه بالاتر عدم اعتماد نمایندگان به محمد علی میرزا، محیطی آلوده و کدر بوجود آورده بود. نظام‌السلطنه که مردی سالخورده و ادیب و دانشمند بود با سرانگشت دانائی به حل معضلات فائق آمد. امنیت در تهران برقرار گردیده محمد علی میرزا بار دیگر در مجلس حاضر و به کلام‌الله مجید سوگند وفاداری به مشروطیت خورد ولی از آنجائی که دستهائی برای ایجاد تفرقه بین دربار و مجلس در جریان بود عده‌ای از نمایندگان جوان مجلس به این آتش دامن می‌زدند. به دوران زمامداری نظام‌السلطنه محمد علی میرزا مورد سوءقصد قرار گرفت و چند بمب به طرف او پرتاب گردید. گرچه چند نفر از خدمه و قراولان کشته شدند ولی آسیبی به شاه نرسید و محمد علی میرزا چند دقیقه بعد در حالی که بر اسب سوار و تفنگی نیز در دست داشت به کاخ گلستان بازگشت.

سوءقصد به محمد علی میرزا تمام مساعی و حسن نیت نظام‌السلطنه را خنثی نمود. در این ایام اتفاق دیگری برای نظام‌السلطنه رخ داد و آن این که فرزند جوان و رشید و تحصیلکرده وی به طور ناگهانی درگذشت، او تنها فرزند ذکور نظام‌السلطنه بود. نظام‌السلطنه در نتیجه این حادثه تعادل خود را از دست داد. برهم ریختن اوضاع از یکطرف و مرگ ناگهانی فرزندش از طرف دیگر، و دشمنی علنی محمد علی میرزا با مشروطه‌خواهان همه دست به دست یکدیگر داد و این پیر مرد از میدان بدر رفت. دوبار استعفا کرد ولی مجلس نپذیرفت. سرانجام پس از پنج ماه زمامداری از کار کناره‌گیری کرد و در سوگ فرزند همچنان عزادار بود تا در تابستان ۱۳۲۶ ه.ق در ۸۶ سالگی درگذشت.

نظام‌السلطنه تمول و ثروت زیادی داشت، قسمتی از ثروت وی از طریق پدر به او رسیده بود و قسمت اعظم آن را نظام‌السلطنه در حکومتهای مختلف خود به دست آورد. در زنجان و قزوین و خوزستان املاک زیادی از خود باقی گذاشت.

نظام‌السلطنه تحصیلاتی عمیق داشت و اهل کتاب بود. خوب چیز می‌نوشت و خطش بسیار عالی و انشائی روان داشت. در اداره امور حکومتی قدرت مطلقه در دست او بود. برای حسن ختام و آشنائی بیشتر به بیوگرافی نظام‌السلطنه به چند اظهار نظر درباره او اکتفا می‌کنیم:

مرحوم عباس اقبال آشتیانی در شرح حالی که از نظام‌السلطنه در مجله یادگار نوشته است او را یکی از بزرگترین رجال دولت قاجار می‌داند. اقبال می‌نویسد: «یکی از مشاهیر دوره قاجاریه که اتفاقا مردی ادیب و خوش خط و شعرپرور و کاردان و کافی بود مرحوم حسینقلی خان ملقب به نظام‌السلطنه است».

ناصرالدین شاه طی نامه‌ای خطاب به امین السلطان درباره نظام‌السلطنه اظهار نظر می‌کند: «جناب امین‌السلطان حقیقتا و انصافا این مرد که سعدالملک قدیمی و نظام‌السلطنه جدید است چون نوکر باغیرت و در حقیقت شجاع و اهل شمشیر است.»

اعتمادالسلطنه که در کتاب خاطرات روزانه تمام رجال هم عصر خود را به یاد انتقاد گرفته است درباره نظام‌السلطنه نظریه جالبی نوشته است که ذیلا نقل می‌شود: «حسینقلی‌خان مافی که سعدالملک بود بعد نظام‌السلطنه شد، حاکم فارس شده این شخص پانزده سال قبل نوکر حسام‌السلطنه مرحوم (سلطان مراد میزا) بود به او خیانتی کرد در وقتی که حسام‌السلطنه حاکم کرمانشاه بود حکم شد تحت‌الحفظ به کرمانشاهانش ببرند. در روزنامه دولتی هم اعلام شد که لقب سعدالملکی و امتیازات را از او سلب کردند. دوازده

سال قبل خود را به دستگاه امین‌السلطان اول و دوم داخل که به این شأن رسید اما شخص خوبی و آدم زرنگی است کاش پادشاه ده نفر اینطور نوکر می‌داشت.»

نظام‌السلطنه یکی از رجال بزرگ دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه است و در دوره‌ی محمد علی شاه مورد توجه ملت و مردم بود. روی هم رفته مردی کاردان و کافی و ادیب و زرنگ بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مالک، سعید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(لقمان الملک)، از اهالی آذربایجان، فرزند میرزا عیسی خان امین مالیه تبریز و از طرف مادر نوه میرزا محمد فخرالاطباء حکیم‌باشی مظفرالدین شاه می‌باشد. تولد او در ۱۲۶۷ ش در تبریز اتفاق افتاد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در مدرسه لقمانیه تبریز و مدرسه فرانسوی‌ها عازم پاریس شد و از ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۰ در پاریس اقامت نمود و در رشته جراحی متخصص شد. پس از مراجعت به ایران با درجه سلطانی (سروانی) پزشک ژاندارمری گردید و مدارج نظامی و اداری را تا ۱۳۰۰ ش پیمود و درجه سرهنگی گرفت و مدتی نیز رئیس صحیه ژاندارمری بود.

در ۱۳۰۱ ش با درجه سرتیپی رئیس بهداری ارتش شد. پنج سال بعد به معاونت فنی وزارت داخله و رئیس صحیه کامل مملکتی رسید و مدتها در آن سمت باقی بود. بعد از شهریور ۲۰ برای اولین بار در کابینه ساعد به وزارت بهداری معرفی شد و این سمت را در دو کابینه حکیمی و کابینه‌های بیات و صدر عهده‌دار بود. در انتخابات دوره اول سنا شرکت نمود و سناتور انتخابی شد و تدریجا در ادوار دوم، سوم، چهارم و پنجم سنا نیز عضویت داشت و مدتی نیز نایب رئیس مجلس سنا بود و در فترت بین دوره سوم و چهارم پس از فوت صدر به سرپرستی مجلس سنا تعیین شد. در دو دوره آخر مجلس سنا همواره ریاست سنی را برعهده می‌گرفت.

آقای دکتر مالک علاوه بر مشاغل اداری و سیاسی مدت ۳۵ سال در مدرسه طب و دانشکده پزشکی تدریس می‌نمود و مقام استادی داشت و در اواخر نیز استاد ممتاز شد. دارای تألیفاتی در رشته پزشکی می‌باشد و عده زیادی از اطباء کشور از شاگردان او بوده‌اند؛ مدتی هم نایب رئیس جمعیت شیر و خورشید سرخ بود. دکتر سعید مالک در ۱۲۹۸ از طرف سلطان احمد شاه لقب لقمان‌الملک گرفت و قریب سی سال از جراحان درجه اول تهران بود و با داشتن مشغله زیاد عصرها از بیماران عیادت می‌کرد و در حد توانائی خود از مساعدت نیز دریغ نمی‌نمود. در سنوات اخیر به علت کهولت و ضعف و ناتوانی مطب خود را دائر نمی‌کرد. وی دارای نشانهای متعدد علمی و درباری بود و در غالب کنگره‌های پزشکی در دنیا شرکت داشته است. وفات او در ۱۳۵۰ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مالک، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مرتضی مالک : فرمانده گردان امام صادق(ع)لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
یکی از لاله های دشت قهرمان پرور مازندران ، شهید" مرتضی مالک "است که در سال ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی در شهرستان "ساری "پا به عرصه ی وجود نهاد . یکساله بود که مادرش مبتلا به بیماری شد و در دو سالگی از مهر و محبت مادری محروم گشت .مرتضی با این که در سنی نبود که مرگ و زندگی را از هم تمیز دهد و فقدان مادر را درک نماید ،ولی انس و الفت به دامان مادر همواره او را متوجه خلائی که از این بابت به وجود آمده بود می کرد و روی همین اصل بود که تا پاسی از شب بیدار بود و در فراق مادر بهانه جوئی می کرد .چه بسا آن هنگام که به خاطر آرام کردن در بغل خواهرش جای گرفته بود به خواب می رفت .مرتضی دوران کودکی را پشت سر گذاشت و در ۵/۵ سالگی به مدرسه ی ملی شریعت که بر اثر مساعدت و همت افراد مذهبی شهرستان" ساری "از جمله :شهید تراب نژاد ،تأسیس شده بود، واردشد.او در این مدرسه پس از پنج سال تربیت اسلامی و آگاهی مذهبی ،دوران ابتدایی را به پایان رسانید و بعد از آن قرآن را در نزد معلم خانگی آموخت .پدرش مشتاق بود او را به فرا گرفتن علوم دینی وادارد ،اما این امر با مخالفت بعضی از اقوام دور و نزدیک مواجه گردید ،به ناچار به تحصیل در دوره ی راهنمایی پرداخت و در کلاس دوم متوجه این مطلب شد که ،آموختن تنها نمی تواند نیاز اجتماعی او را در آینده برطرف سازد ،لذا تصمیم گرفت تحصیل را همراه با حرفه بیاموزد تا در آینده بتواند کارساز تر و سازنده تر باشد ،روی همین اصل روزها را در کارگاه مکانیکی به کار و شب ها را در کلاس درس به تحصیل پرداخت . در اواخر سال به علت کار زیاد و عدم اجازه ی استاد موفق به شرکت در امتحانات آخر سال نشد .مرتضی روز به روز در کار خود دقیق تر و کنجکاو تر می شد تا آن جا که به تنهایی از عهده ی کارگاه بر می آمد .او به مانند بیشتر رزمندگان جنگ تحمیلی از خصوصیات اخلاقی و انسانی ویژه ای برخوردار بود .فردی پاک و صدیق و مورد اعتماد بود ،از حقه و حسد و ریا به دور بود و از آزار به زیر دستان خودداری می کرد و در مصائب و مشکلات خویشتن دار بود .هرگز از آن چه که برایش اتفاق افتاده بود گله نمی کرد و لب به سخن نمی آورد .از احترام خاصی نزد دوستان و آشنایان برخوردار بود .مرتضی همینکه از احتیاج جبهه های جنگ به مکانیک توسط گروهی آگاهی یافت ،بی درنگ به بنیاد امور جنگ زدگان رفت و پس از ثبت نام از طرف آن ستاد و با کسب اجازه از پدر ،یکه و تنها راهی دیار جنگی شد و در پادگان ابوذر ،سر پل ذهاب ،مشغول به کار گردید . با این که تا آن موقع ،شبی را بدون خانواده نگذرانده ،بود به خاطر پیروزی انقلاب اسلامی و بیرون راندن کفار بعثی ،با گذشت و فداکاری ،همه ی این ناملایمات را پذیرفت و در مقابل آنان ایستادگی کرد و بدون چشم داشت و قبول دیناری وجه ،پس از پایان مأموریت خوشحال و خندان و با ارمغانی گرانبها به شهر و کاشانه ی خود بازگشت .در زمان مأموریت با اثرات مهم این انقلاب آشنا شد و آن ها را به عینه دریافت که ارزش های طاغوتی قابل مقایسه با ارزش های اسلامی نیستند .دیگر به قوت و غذا و مادیات توجه چندانی نداشت ،بیشتر به انقلاب فکر می کرد .دوستان را از صف ایستادن به خاطر مایحتاج عمومی منع می کرد .مرتضی پس از زیارت اقوام و آشنایان ،مجدداً با تنی چند از بچه های محل ،به سر پل ذهاب رفت و در آن جا مجدداً مشغول کار شد .در این هنگام ،رزمندگان اسلام ،قلعه بازی دراز را تصرف کرده بودند .بعد از آن همرزمان مرتضی به مرخصی میروند اما او مجددا به خط اول بر می گردد تادر مقابل نیروهای دشمن بجنگد. عملیات فتح المبین میدان دیگری بود که مرتضی در آن حما سه های بی شماری خلق کرد.بعد از این عملیات او به سمت فرمانده گروهان انتخاب شد و با نیروهای تحت امر خود مامور کوبیدن دشمنت شد که در این عملیات به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مالک، مظفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۹ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده افسری گردید و در ۱۳۱۲ فارغ‌التحصیل شد و پس از مدتی وارد دانشگاه جنگ شد و دوره‌ی فرماندهی و ستاد را گذرانید. در ۱۳۲۲ درجه‌ی سرگردی گرفت و در ۱۳۲۷ سرهنگ شد. در سال ۱۳۳۱ سرتیپ محمود امینی فرمانده دانشکده افسری او را بدان دانشکده انتقال داد و ریاست ستاد دانشکده را به او سپرد. پس از مدت کوتاهی سرتیپ امینی به ریاست ژاندارمری برگزیده شده و سرهنگ مظفر مالك هم با سمت رئیس ستاد به ژاندارمری انتقال یافت. در ۱۳۳۳ درجه‌ی سرتیپی گرفت و در ۱۳۳۷ سرلشکر شده و به معاونت ژاندارمری تعیین گردید. در ۱۳۳۹ که سپهبد عزیزی به وزارت کشور تعیین شد، سرلشکر مظفر مالك بجای وی فرمانده ژاندارمری کل کشور گردید و در همان سمت درجه‌ی سپهبدی گرفت و متجاوز از پنج سال رئیس ژاندارمری بود. در ۱۳۴۴ جای خود را به سپهبد اویسی داد و ظاهرا بازنشسته شد. در همان سال با سمت سفیر کبیر مأمور آلمان غربی گردید و چهار سال نیز سمت مزبور را دارا بود. وفات وی در ۱۳۷۲ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مالکه

قرن:۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

قرن چهارم میلادی، پدرش طایر غسانی و مادرش نوشه- از بستگان نرسی، شاه ایران- بود. شاپور ذوالاکتاف (۲۷۹ -۳۱۰ م) یک ماه پدر مالکه را که در قلعه متحصن بود در محاصره گرفت اما کاری از پیش نبرد. روزی مالکه شاپور را بر اسب دید و شیفته او شد و دایه خود را با یك پیام به نزد وی فرستاد تا بگوید که او (مالکه) و شاپور از یک گوهر (خانواده نرسی) هستند و به شرطی که با وی ازدواج کند قلعه را در اختیارش قرار خواهد داد. شاپور نیز قول مساعد داد. پس مالکه پدر و بزرگان قلعه را مست کرد و شاپور را به قلعه راه داد و چون شاپور قلعه را گرفت مالکه به نزد شاپور آمد در حالی که یاقوت سرخی بر تاج سرش و پیراهن زربفت چینی بر تنش بود. در همین هنگام طایر را دست بسته به نزد شاپور آوردند. طایر دانست که دخترش در کار سقوط قلعه حیله کرده است پس شاپور را گفت:

چنین هم تو از مهر او چشم دار

ز بیگانگان زین سپس خشم دار

اما شاپور طایر را کشت و مالکه را گرامی داشت. به نوشته‌ی کریستن سن، پس از ازدواج، شاپور دستور داد تا گیسوان مالکه را به دم اسب سرکشی بسته و اسب را در صحرایی پر از خار بدوانند تا هلاك شود. ثعالبی و دیگر مورخان اسلامی قهرمان این حکایت را اردشیر اول ساسانی (۲۴۱ -۲۲۶ م) یا شاپور ذوالاکتاف دانسته‌اند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منبع: فرهنگ نامهای شاهنامه، ۹۶۷ -۹۶۶ / ۲.

مالکی، داریوش

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید داریوش مالکی : فرمانده گردان امام حسین(ع) تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در دوم تیرماه ۱۳۴۲ در شهرستان «فارسان» در استان «چهارمحال و بختیاری» به دنیا آمد. تا پایان دوره تحصیلی ابتدایی رادر مدرسه «جلوه» این شهر گذراند و در سال ۱۳۵۴ دوره راهنمایی را آغاز کرد. اواخر دوران تحصیلی راهنمایی اش مصادف بود با قیام مردم ایران بر علیه رژیم فاسد پهلوی. او با تأثیر پذیری از این قیام و آشنایی با ظلم و فساد دستگاه حکومتی، فعالانه در این تظاهرات شرکت می کرد و با نوشتن شعار در دیوارهای شهر به افشاگری علیه ظلم و خیانت رژیم شاه می پرداخت.

تا آخر مبارزه در صحنه های انقلاب حضوری فعال داشت و پس از اینکه انقلاب به پیروزی رسید او بلا فاصله و پس از تشکیل کمیته های انقلاب ،وارد این نهاد شد و در آن حضوری فعال داشت. او ضمن خدمت در کمیته انقلاب اسلامی در دوره متوسطه نیز مشغول درس خواندن بود. در سال ۱۳۵۹ و با آغاز جنگ تحصیل را رها کرد و وارد جنگ شد. چندین ماه در جبه های غرب جنگید و هدایت برخی از پایگاههای سپاه در این منطقه را به عهده گرفت که عملکرد شایانی از خود به جا گذاشت. از جبهه که به مرخصی بر می گشت استراحت برایش معنا نداشت و خود را وقف فعالیتهای بسیج می کرد. مدتی فرمانده مرکز آموزش سپاه درمنطقه «کوهرنگ» بود و در سال ۱۳۶۰ نیز به فرماندهی پادگان آموزش «بقیه الله اعظم (عج) »منصوب شد.

در نوبت دوم که خواست به جبهه برود برادرش اسفندیار را نیز به همراهش بردو با هم در چند عملیات دوش به دوش هم جنگیدند.

او در عملیات بیت المقدس، محرم، مسلم بن عقیل و ... به عنوان بی سیم چی، فرمانده دسته و فرمانده گروهان حضوری فعال و تأثیر گذار داشت.

بعد از آن او به فرماندهی اردوگاه آموزشی سپاه در شهر«جونقان» منصوب شد و مدتی نیز مسئولیت این اردوگاه را به عهده داشت. در عملیات والفجر مقدماتی با برادرش اسفندیار حضوری فعال داشت که در این عملیات برادرش به شهادت رسید. او اما تا آخر عملیات ماند و پس از اتمام عملیات خودش را به فارسان رساند و در مراسم تشییع جنازه برادرش سخنرانی جذابی کرد که روحیه خانواده و مردم منطقه را دگرگون ساخت.

پس از شهادت برادرش، پدر و مادر او تصمیم می گیرند با فراهم نمودن شرایط ازدواجش، مانع از جبهه رفتن او شوند. در سال ۱۳۶۲ برای انجام تکلیف الهی و سنت پیامبر(ص) با دختر عمویش ازدواج می کند، اما ازدواج هم مانع از حضور او در جبهه نمی شود.

مدت یک سال در تهران و مشهد آموزشهای مختلف نظامی را طی می کند و یک مربی با تجربه و کارآمد، تاکتیک رزمی می شود و در سال ۱۳۶۳ به عضویت سپاه در می آید.

با توجه به تخصص و کارآمدی او در آموزش تاکتیک های رزمی، در واحد آموزش نظامی سپاه چهارمحال و بختیاری مشغول خدمت می شود و در این واحد خدمات و آثار ارزنده ایی را از خود به یادگار می گذارد. در سال ۱۳۶۷ دوباره به جبهه رفت و به عنوان فرمانده محور تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) در جبهه فاو مشغول خدمت بود که در همین ایام برادر دیگرش، کوروش مفقود الاثر شد. پس از خاتمه جنگ به فارسان برگشت و فرماندهی بسیج این شهر را به عهده گرفت و مدتی نیز فرمانده عملیات سپاه فارسان بود.

در سال ۱۳۶۹ فرماندهی پادگان آموزش تیپ۴۴ قمر بنی هاشم(ع) را به عهده گرفت و این به پیشنهاد خودش بود. چون معتقد بود

در پادگان فضای جبهه حاکم است و معنویت بیشتری دارد. او در این مسئولیت نیز شبانه روز و صادقانه خدمت می کرد. همسرش می گوید: وقتی به او می گفتم، بچه ها بهانه شما را می گیرند. می گفت: در پادگان ۷۰۰ ، ۸۰۰ نفر نیروی بسیجی هستند که همه مثل بچه های من عزیزند و من نمی توانم آنها را رها کنم.

او علاوه بر اینکه فرمانده پادگان بود، با رفتار خود و با تواضع و فروتنی به صورت عملی به نیروهایش درس می داد. نیروهایی که تحت فرماندهی او آموزش دیده اند، او را به عنوان یک فرمانده کامل می شناسند. او با اینکه مربی تاکتیک نظامی بود اما در آموزش به همه ابعاد آن توجه می کرد و حساسیت خاص در مسایل عقیدتی داشت و با دقت این امور را پیگیری می کرد. هنوز پژواک آواز قرآن خواندن او در پادگان تیپ ۱۴ قمر بنی هاشم(ع) طنین انداز است.

اهل امر به معروف و نهی از منکر بود. اما به گونه ایی که مخاطبش هیچگاه احساس رنجش نمی کرد و به صداقت و خیر اندیشی او ایمان داشت.

در سال ۱۳۷۳ خدمت در کردستان را برگزید، با اینکه دو تن از برادرانش شهید و مفقود شده بودند و بر اساس ضوابط و قوانین او بقیه دوران خدمتش را می بایست در محل سکونتش سپری کند، اما به کردستان رفت تا مزاحمتهای ضد انقلاب را بر علیه مردم آن منطقه سرکوب کند.

شهید «مالکی» در «کردستان» فرماندهی گردان امام حسین(ع) را به عهده گرفت. روزی که او وارد «الواتان» شد، ضد انقلاب که از سوابق او خبر داشت، پیامی به این مضمون برایش فرستاد: مالکی نمی گذاریم از این منطقه زنده بیرون بروی.

در کردستان نیز در کنار هدایت و فرماندهی نیروهای تحت امرش به فعالیتهای فرهنگی و مذهبی می پرداخت. محل استقرار گردان تحت امر او نزدیکی روستای ساوان بود که اهالی آن سنی مذهب بودند. اما در ماه محرم که شهید مالکی دسته سینه زنی راه می انداخت. اهالی این روستا تحت تأثیر قرار می گرفتند و در مراسم شرکت می کردند.

تقدیر الهی برای این سردار نیز مرگ با عزت و شرف را رقم زده بود. او در ۲۱/۳/ ۱۳۷۳ بر اثر برخورد با مین به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مأمون

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(عبداللّه مأمون) هفتمین خلیفه از خلفای عباسیان. وی به پایمردی طاهر بن حسین ملقب به ذوالیمینین بر برادر خود امین پیروز شد و در مرو به خلافت نشست (خلا. ۱۹۸ تا ۲۱۸ ه.ق) وی امام هشتمین شیعیان حضرت علی بن موسی‌الرضا را ولیعهد خود کرد، اما عباسیان ساکن بغداد با این انتخاب مخالفت کردند و مأمون فضل بن سهل وزیر خود را که در ولایت عهد امام رضا کوشا بود به قتل رساند. و علی بن موسی (ع) نیز به دستور او مسموم شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ماه ملک

قرن:۶

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۵۲۴ ق. وی نواده دختری سلطان سنجر سلجوقی (۵۵۲ -۵۱۱ ق) و مورد علاقه فراوان او بود. پس از آنکه سلطان محمود سلجوقی (۵۲۵ -۵۱۱ ق) بر عموی خود سنجر شورید و شکست خورد، سنجر او را بخشید و بنواخت و ماه ملک خاتون را به عقد او درآورد. اما وی در جوانی و در سن هفده سالگی درگذشت.

سنجر از مرگ نابهنگام او بسیار اندوهگین گردید و برای سرودن مرثیه‌ای شایسته، امیرالشعراء، عمعق بخاری را از ماوراءالنهر به خراسان طلبید. عمعق که در آن زمان پیرو ناتوان شده بود از سرودن قصیده‌ای مطول عذر خواست و دو بیت شعر زیر را تقدیم داشت:

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان

رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان

هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر

بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۵۳۹ / ۲؛ تذکرةالشعراء، ۷۴ -۷۳؛ خیرات حسان، ۷۲ / ۳.

ماهانی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی ماهانی : فرمانده واحد مخابرات لشگر ۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

این برخاسته از کویر، دلش به گستردگی کویر و روحش به التهاب روزهای گرم سرزمین زادگاهش بود.

سال ۱۳۳۶ در شهرستان «کرمان» دیده معصوم به جهان گشود. عصمت کودکی با صداقت و پاکی در او دنیایی خاص و پر از وجد و شوق به وجود آورده بود. در خانواده ای مذهبی و زحمتکش به دنیا آمد. اولین درس را از پدر و خانه و زادگاه خود آموخت. رنج و فقر همراه تلاش پیگیر پدر در کارگری، با اعتقاد و ایمان خانواده، در او تأثیر ژرف گذارد. او به تنهایی و متکی به خویش، از دل کویر چشمه ای به سوی دریای زلال معارف گشود.

دوران ابتدایی را در شهرستان« کرمان» گذراند و در همین دوران پی به جنایتهای رژیم ضد اسلامی شاه برد و ظلمی که از ناحیه این رژیم سفاک و حامیان جهانخوار او بر مردم مسلمان ایران می رفت، او که سایه شوم ابرقدرتهای جهانخوار را بر آسمان کشورش و بر ملت ایران می دید تصمیم گرفت بر علیه ظلم و تزویر به مبارزه برخیزد، در نتیجه فعالیتهای سیاسی خود را علیه رژیم اغاز کرد. وی با سن کم اما روحی بزرگ و سرشار از ایمان و عشق به اسلام با انشاء هایی که می نوشت اشاراتی هرچند مختصر به این جنایات می نمود که بارها مورد توبیخ از طرف اولیاء مدرسه قرار گرفته بود. پس از تحصیلات دبستان وارد دبیرستان شد. در این دوران دامنه فعالیتهای خود را گسترش داد و با بی پروائی بیشتری به کار خود ادامه میداد.

در سال ۱۳۵۵ در رشته برق موفق به اخذ دیپلم گردید و یکسال بعد به خدمت سربازی رهسپار شد. با توجه به تنفری که از رژیم داشت اقدام او برای خدمت باعث تعجب بود و در رابطه با این قضیه هدف خود را بیان نمود که باید در رژیم نفوذ کرده و طاغوتیان را از درون مورد حمله قرار دهیم. وقتی که انقلاب از گوشه و کنار، فریاد خودش را از حنجره آزادی خواهان مسلمان به

بام جامعه شهر طنین افکند به یاوری قد برافراشت. بی پروا در تظاهرات و راهپیمائیها شرکت جست و رنج فراوانی کشید.

در اواسط سال ۱۳۵۷، در پادگان شهر«کازرون» توسط مأمورین ضد اطلاعات ارتش دستگیر و سپس به اتفاق ۳ نفر از همراهانش زندانی شدند. وی در بازجوئی که توسط بازپرس انجام گرفت که به چه دلیل اعلامیه پخش می کردی چنین اظهار نمود: به دستور امام خمینی و برای براندازی رژِم شاهنشاهی.

در همین بهبوحه بود که انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی رسید. از زبان شهید نقل شده است که: در سلول انفرادی مشغول نماز و عبادت بودم که صدای همهمه ای از بیرون به گوشم رسید، عده ای از مردم داخل آمدند و در سلول باز شد و زمانی که بیرون آمدیم به توصیه افسری که قبلًا به ما اعلامیه می داد و افسر ضد اطلاعات بود که در رژیم نفوذ کرده بود مانع از دزدیدن پرونده ها شدیم. در میان پرونده ها پرونده خود و سه نفر از دوستانم را مشاهده نمودیم که محکوم به اعدام شده بودیم اما به علت مسائل موجود در پادگان این کار را به تعویق انداخته بودند.

پس از دوران انقلاب و اتمام دوران خدمت علی آقا با چند تن از دوستانش از جمله اکبر علوی، حمید ایرانمنش و منصور صومعه اقدام به تشکیل گروه مقاومت کرده و مسجد هاشمی را به عنوان پایگاه عملیاتی خود برگزیدند. جوانان پرشور و حزب الهی هم به تبلیغات و ادامه نهضت تا پیروزی کامل پرداختند تا زمانیکه غائله کردستان پیش آمد. به دنبال درگیری در کردستان با عده ای از برادران از جمله: اکبر علوی و محمود اخلاقی به کردستان اعزام شدند و در آنجا بودند که صدام بعثی جنگ گسترده ای را آغاز کرد. در روز عاشورا به بالای تپه های سومار به مزدوران عراقی حمله ور شدند که منجر به عقب راندن بعثیون شدند و در همین عملیات بود که محمود اخلاقی به درجه رفیع شهادت نائل آمد و علی نیز از ناحیه فک پائین مورد اصابت گلوله ای از نزدیک قرار گرفت.

ایشان مدتی در بیمارستان شهید مصطفی خمینی بستری بود و پس از بهبودی مجدداً به جبهه شتافت و در جبهه های مختلف از جمله سوسنگرد، بستان و آبادان مشغول نبرد بود تا اینکه برای مرتبه دوم در حمله شکست حصر آبادان از ناحیه دست چپ و پای راست به شدت مجروح گردید که جراحات منجر به قطع عصب دست چپ وی شد و تا آخر عمر نقص عضو گردید که علی رقم این مشکل عازم جبهه شد و در لشکر ثارا... در قست مخابرات انجام وظیفه می کرد. دل مشتاقش در انتظار دیدن دیدار دوست و رهایی از تن خاکی می طپید. مرغ جانش آرزوی آشیانه ای در ملکوت قرب داشت، تا سرانجام این پیشگام حمله ها در روز هشتم مردادماه سال ۶۲ در عملیات والفجر ۳ همراه با برادر کوچکش جان عاشق را به عاشقان ا... سپرد و در انوار الهی آرمید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ماهینی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان درستاد جنگهای نامنظم شهید دکتر چمران

شهید «علیرضا ماهینی» در سا ل ۱۳۳۵ در یکی از محلات جنوبی بوشهر ،در خانواده ای متدین و مذهبی چشم به جهان گشود .وی پس از گذراندن دور ان تحصیل،موفق به اخذ دیپلم فنی از دبیرستان حاج جاسم بوشهری شد . از آنجا که دارای با لاترین معدل دبیرستان در سطح شهر بود ،بدون کنکور در دانشگاه علم وصنعت تهران پذیرفته شد .به علت فعالیت های مستمر سیاسی ،از ادامه تحصیل وی در دانشگاه ممانعت به عمل آمد تا اینکه در نهایت موفق شد در رشته الکترونیک دانشسرای عالی ایران مهر تهران

تحصیلات عالی خود را به پایان رساند .

شهید ماهینی ضمن تحصیل به انجام فعالیتهای سیاسی نیز مبادرت می نمود که از آن جمله می توان به فعالیتهای چریکی و عمدتا کوهنوردی دسته جمعی و تشکیلاتی اشاره کرد .وی با فراغت از تحصیلات دانشگاهی ،خدمت سربازی را آغاز و پس از پایان خدمت درتهران مبارزات سیاسی را ادامه داد .ایشان در آستانه ی انقلاب با شرکت در مبارزات ،پخش اعلامیه های امام و ایجاد ارتباط تنگا تنگ با روحانیت انقلابی ،وفاداریی خود را به امام و انقلاب نشان داد و تا پیروزی کامل انقلاب در صحنه باقی ماند .

پس از پیروزی انقلاب ،مدت زمان کوتاهی در کسوت مقدس معلمی در دبیرستان سعادت و هنرستان حاج جاسم بوشهری به تدریس پرداخت .اوبا آغاز جنگ تحمیلی و هجوم وحشیانه استکبار ،به جبهه های نبرد شتافت و به علت رشادتها و شجاعت هایی که از خود نشان داد ،به رده های بالای فرماندهی ارتقاءیافت و توسط شهید چمران به فرماندهی گردان های مجرب عملیاتی در ستاد جنگهای نامنظم، انتخاب شد .

با شهادت دکتر چمران ،فرماندهی بخشی از ستا د جنگ های نامنظم منطقه جنوب را پذیرفت و در این عرصه رشادتهای وی به حدی بود که او را فاتح بستان ،سوسنگرد و مالک اشتر زمان لقب دادند .

شهید علیرضا ماهینی قهرمان عرصه های شجاعت ،فتوت و اخلاق بود .کم صحبت می کرد ،اهل تظاهر نبود و خستگی نمی شناخت .اهل تهجد بود و اگر از وی در مورد عملیاتی سوال می شد ،تمام حرکات و تاکتیک ها و تحرکات چریکی خود را به دیگر بچه ها نسبت می داد .با اینکه فردی بسیار عاطفی بود اما در مواقع عملیات ،همچون شیری خشمناک نعره می زد و از پا افتادن رفیقان همراه ،او را از رسیدن به هدف باز نمی داشت .

پیش از انقلاب به علت فعالیت های سیاسی ،وی را از پایان رساندن دوره ی مهندسی الکترونیک محروم کردند اما بعد از پیروزی انقلاب ،هیات علمی دانشگاه علم و صنعت به پاس خدمات سیاسی وی در عصر ستمشاهی ،از وی جهت ادامه تحصیل در دانشگاه دعوت به عمل آورد .البته این مسئله نیز هرگز مانع از حضور وی در جبهه ها ی جنگ نشد .هنگامی که تنور جنگ داغ بود ،پست ها و مناصب زیادی به وی پیشنهاد شد ، اما چون مسئله جنگ را از مهمترین امور کشور می دانست و حضور خود را در جبهه ها لازم و موثر تر می دید ،از تمامی عناوین و مناصب پیشنهادی کریمانه گذشت .

از خصوصیات بارز ایشان ،برخورداری از مطالعات فراگیر در همه زمینه ها بود ،به همین علت نیز در هر موضوعی از وی سوال می شد ،بلافاصله پاسخ می داد .سر فصل همه ی مطالعاتش ،قرآن و نهج البلاغه بود و سابقه مطالعاتی ایشان باعث شده بود که وی حتی در جبهه های جنگ نیز از مطالعه در این زمینه دست بر ندارد و برای همرزمانش کلاسهای آموزشی برگزار نماید .

شهید ماهینی از هر نوع تحجر فکری و انجماد عقیدتی متنفر بود و همواره جنبه اعتدال را رعایت می کرد .بسیار راستگو بود و با غیبت میانه ای نداشت .از متهم کردن دیگران به شدت دوری می جست حتی اگر وی را به ناحق متهم کرده باشند .

وی پیشبرد اهداف اسلامی خویش را بر سه اصل بنا نهاده بود :

- فرا خواندن دوستان به اتحاد و همدلی .
- جذب افراد دموکرات مآب و بی تفاوت وتلاش در جهت اصلاح آنها.
- طرد دشمنان واقعی ،بدون استفاده از چوب و چماق .

شهید ماهینی از آنجا که اهل تفکر و مطالعه بود ،دشمن را به راحتی می شناخت و مرزبندی عقیدتی و سیاسی برای وی بسیار ساده بود .وی با درک این نکته که چه عاملی باعث در هم شکسته شدن نهضت ملی – مذهبی عصر ما و در هم پیچیده شدن قیام بزرگ و مذهبی به دست استعمار و استکبار شده است .آفت بزرگ نهضت را از قدیم تاکنون ،تفرقه می دانست .هر گز دیده نشد که حقیقت را فدای احساسات کند .از بازی های سیاسی گریزان بود و همواره تقوای علمی و عقیدتی را سر مشق عمل خود قرار می

داد.

جاذبه و روح بزرگ او اکثر بچه های بوشهر را به خود آورد و به جبهه ها کشاند .

عبادتهای علیرضا و شب زنده داری هایش به یاد ماندنی است .برای خدا از خود می گذشت و با اتکا به همین سلاح همواره شجاع و نترس بود .در شبیخون ها ،پیشا پیش نفرات در حرکت بود و اولین نفری بود که به خط عراق می زد .حین عملیات هر گز نشد که سر گردان و مضطرب شود ،انگار به حقیقت این کلام خدا خوب پی برده بود :«ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل الله صفا کانهم بنیان مرصوص »وی در تنگه چزابه با تمام نفرات در برابر سیل بنیان بر افکن گارد ملی عراق ،مردانه و تا پای جان ایستاد و همانند مولایش امام حسین (ع) شهد شهادت را نوشید .

منابع زندگینامه :سرداران سرافراز،نوشته ی ،رضاطاهری،نشرشروع-۱۳۸۴

مایل هروری، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد: ۱۳۰۰.

درگذشت: ۱۳۷۴.

از جمله آثار غلامرضا مایل هروی می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: لغات و اصطلاحات فن کتاب سازی، همراه با اصطلاحات جلد سازی، تذهیب، نقاشی (تهران، ۱۳۵۳).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

مبارزالدین محمد

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(امیر مبارزالدین محمد بن مظفر) بنیانگذار سلسله‌ی آل‌مظفر. (جل. ۷۱۸- غر. ۷۵۹- ف. ۷۶۵ ه.ق) وی نواده‌ی شرف‌الدین مظفر از امرای دربار ایلخانان مغول ایران بود. امیر مبارزالدین در سال ۷۱۸ ه.ق از طرف ایلخان به حکومت یزد و کرمان و فارس منصوب شد، کم کم نفوذ دولت مغول را از آن نواحی برانداخت، با ابواسحاق اینجو جنگ کرد، در سال ۷۵۴ سراسر فارس را مسخر ساخت، سپس اصفهان را گرفت، به آذربایجان حمله برد و تا تبریز پیش رفت. پسران وی او را خلع و کور کردند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مبشر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۷۰ متولـد شد. تحصـیلات مقدماتی را در مدارس جدید باتمام رسانید و وارد مدرسه سن‌لوئی و دارالفنون شد. پس از فراغت از تحصـیل بعنـوان مـترجم وارد نظمیه سوئـدیها شـد و دوره‌ای را در آنجـا طی کرد و به درجه‌ی افسری رسـید. چنـدی در آذربایجـان خـدمت کرد و تمـام درجـات خـود را سـریعا طی نمـود و بـه درجـه‌ی سـرهنگی رسـید. وقـتی رضاخـان سردارسپه به رئیس‌الوزرائی رسـید، عـذر همه‌ی سوئـدیها را از نظمیه خواست و اداره امور آنجـا را به سـرهنگ محمـد درگاهی سپرد و پاشاخان مبشر هم به ریاست اداره کل زندان منصوب گردید. بعد رئیس اداره کل بازرسی شد. از دیگر مشاغل وی ریاست شهربانی اصفهان بود. پس از بازگشت از این مأموریت بازرس مخصوص شـد و پس از آن به معاونت اداره بازرسـی رسـید. ریاست اداره بازرسـی با رئیس کـل نظمیه بود. در ۱۳۱۶ به سـمت سـرکلانتر و ریاست اداره پلیس تهران برگزیـده شـد و قریب دو سال در آن سـمت بود تا اینکه در ۱۳۱۸ به وزارت کشور منتقل گردید و فرماندار یزد شد.

سرهنـگ پاشاخـان در جوانی به مصـاهرت مجلل‌الـدوله دولت شـاهی درآمـد و بـدین ترتیب باجنـاق رضاشاه شـد ولی از این امتیاز استفاده‌ی چندانی نکرد و بعد از شهریور ۱۳۲۰ از کار کناره‌گیری نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مبصر، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا عبدالعلی خان مبصرالدوله تبریزی، در ۱۲۹۶ متولد شد. پس از اخذ دیپلم وارد دانشـکده افسری گردید و دوره دو ساله دانشـکده مزبـور را در ۱۳۱۶ طی کرده افســر شـد. مبصـر در درجـات مختلـف دوره‌هـای کوتـاه مـدتی در ایران و خـارج در زمینه اطلاعاتی طی کرد و غالبا مشاغلی در رکن دوم به او ارجاع می‌شـد. دوره سـتاد و فرمانـدهی را نیز در تهران طی کرد. مـدتی رئیس ستـاد فرمانـداری نظامی بود بعـد اتاشه نظامی ایران در کشورهای عربی شـد. زمانی نیز ریاست اداره بسیج همگانی را در سـتاد کل عهده‌دار بود. در ۱۳۳۹ با درجه سـرتیپی به ریاست پلیس تهران منصوب شـد و در ۱۳۴۱ درجه سرلشکری گرفت و معاون شهربانی کل کشور شد و در بهمن‌ماه ۱۳۴۳ ریاست شهربانی کل کشور به او واگذار گردید و در اسفند ۱۳۴۵ درجه سپهبدی دریافت کرد. سپهبد مبصر تا شهریور ۱۳۴۹ در سمت ریاست شهربانی قرار داشت، پس از آن مدتی بیکار بود تا به معاونت نخست‌وزیر و ریاست سازمان دفاع غیرنظامی منصوب شد. پس از مدتی سـمت معاونت نخست‌وزیری او به معاونت وزارت کشور تبدیل گردید. مبصر در ریاست شهربانی فوق‌العاده‌ای پیدا کرد و غرور بر او غلبه نمود و به احدی اعتنا نمی‌کرد. سرانجام، همین غرور موجب سقوط او شد. رویهمرفته مردی خشن و تنـد و بی‌ادب بود ولی در عین حـال روحی حساس و مهربان داشت. از علاقمنـدان به موسـیقی بود و انواع آلات موسـیقی را نیکو می‌نواخت و در آن رشـته از صاحبنظران بود. به عرفان و فلسـفه گرایش داشت و کتابخانه بزرگی برای خود تـدارک دیـده بود که غالب کتب آن عرفانی و در زمینه‌های تصوف و ادبیات فارسـی بود. اشـعار زیادی از شـعرای متقدم به حافظه خود سپرده بود و عنداللزوم در محاورات خود آنها را به کار می‌گرفت. در ۱۳۷۴ در اروپا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مبلغی، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حمید مبلغی

محل تولد : لرستان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۶۱ پس از اخذ دیپلم وارد حوزه علمیه قم شدم و پس از طی دوره مقدمات و سطح که نام برخی از اساتید آنرا در کادر وضعیت تحصیلات حوزوی آورده ام در سال ۶۹ به درس خارج فقه واصول مشغول شدم. کتابهای مقدماتی را تدریس کرده ام. ۴ سال در مجمع التقریب به تحقیق دیدگاههای اصولی و فقهی مشغول بوده ام. دوره تخصصی کلام اسلامی را گذرانده ام ولی پایان نامه آنرا تکیمل نکرده ام. بیش از ده سال در دانشگاهها به تدریس دروس اسلامی اشتغال داشته ام و اخیرا نیز در پژوهشگاه دفتر تبلیغات بنای همکاری دارم.

مبین، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج غلامعلی مبین، مالک و تاجر در ۱۲۹۸ در مشهد تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در مشهد پایان داده وارد دانشکده حقوق تهران شد و لیسانس در علوم قضائی گرفت. برای ادامه تحصیل به سویس رفت و از دانشگاه ژنو درجه دکترا در رشته حقوق دریافت کرد. پس از ورود به ایران به شغل قضا اشتغال ورزید و مدتی دادیار، بازپرس، رئیس دادگاه، و مستشار استیناف بود.

در انتخابات دوره بیست‌ویکم که به صورت انتصابات انجام گرفت از خواف به وکالت مجلس شورای ملی برگزیده شد. مبین بر خلاف سایر وکلای آن دوره در مقام انتقاد از کارهای دولت برآمد و به آسانی و سادگی به لوایح دولت رأی نمی‌داد. بحثهای اصولی او در مجلس تا حدی مورد توجه مردم بود. در انتخابات دوره بیست دوم که توأم با انتخابات مجلس مؤسسان برای تغییر چند اصل از قانون متمم اساسی بود، مبین مجددا از خواف به نمایندگی هر دو مجلس برگزیده شد. مجلس مؤسسان قبل از گشایش مجلس شورای ملی افتتاح شد و دولت لایحه تغییرات لازم در متمم قانون اساسی را به مجلس برد. مسابقه تملق‌گوئی آغاز شد و هرکس برای اینکه رضایت شاه را بیشتر فراهم سازد از مداهنه و تملق و غلو نمودن بر دیگری پیشی می‌گرفت. تنها نماینده‌ای که به مخالفت با لایحه دولت برآمد دکتر مبین بود. وقتی بر کرسی خطابه قرار گرفت سخن خود را با این شعر غلط مشهور شروع کرد:

مطول کتابی است در علم فقه؟

هر آن کس که آن را بخواند شود مجتهد

هنوز چند جمله‌ای از دهان او خارج نشده بود که فریاد شریف امامی رئیس مجلس مؤسسان بلند شد و با ادای جملات بسیار زننده‌ای او را از کرسی خطابه به زیر کشید. حتی در این اهانت از خدمتگزاران مجلس هم استفاده کرد و به کمک آنها او را از تالار جلسه بیرون انداخت. همان روز شخصی را ب خانه مبین فرستادند که استعفای او را از نمایندگی مجلس مؤسسان و مجلس شورای ملی بگیرند، او تمکین نکرد. مأمورین امنیتی او را در فشار قرار دادند و لی باز هم استقامت به خرج داد. تا سرانجام استعفانامه جعلی او را در رادیو و تلویزیون قرائت کردند. مبین چندی در تهران می‌زیست چون مشکلاتی همه روزه برای او فراهم می‌شد راه اروپا پیش گرفت و از ایران خارج شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مبینی، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدعلی مبینی

محل تولد : میبد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱۱/۲

زندگینامه علمی

اینجانب در سال ۱۳۶۱ وارد حوزه علمیه یزد شدم و بعد از گذراندن دوره مقدمات در سال ۱۳۶۹ وارد حوزه علمیه قم شدم. در قم در کنار تحصیلات حوزوی به تحصیل در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) پرداختم و مدارک کارشناسی در رشته معارف اسلامی و کارشناسی ارشد در رشته دین شناسی را از آنجا اخذ کردم. سپس در دوره دکترای کلام در مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم پذیرفته شده و اکنون در مرحله تدوین پایان نامه هستم. ضمنا عضو هیأت علمی پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم می‌باشم.

متقی زاده، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالله متقی زاده

محل تولد : سربند اراک

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

دوره فوق لیسانس جامعه شناسی را در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با گرایش پژوهشگری گذراندم، سابقه تدریس: از سال ۱۳۶۴ در حوزه علمیه قم ادبیات و اصول و منطق و کلام را به طور مستمر تدریس داشته ام و از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۴ در دانشگاههای مختلف چون علامه طباطبایی، امیرکبیر، دانشگاه آزاد پردیس تفرش و غیره تدریس داشته ام.

تألیفات: سه جلد کتاب در زمینه های ادبیات عرب، جامعه شناسی، بحث جامعه شناسی ارتباطات و جامعه شناسی تغییرات و حدود ۱۶ مقاله علمی، کلامی و اجتماعی نگاشته ام که بعضا به چاپ رسیده و یک کتاب به عنوان آسیب شناسی محرم در دست چاپ است و در طول دفاع مقدس حدود ۱ سال تمام در جبهه ها شرکت داشته ام و عضو خانواده شهدا می باشم و حدود یک سال و نیم در سپاه پاسداران به عنوان تبلیغ و تدریس فعالیت داشته ام و بعد از جنگ در سنگر فرهنگی حدود ۱۲ سال تدریس و تبلیغ در دانشگاهها و مسئولیت دفتر نهاد رهبری در دانشگاه امیرکبیر واحد تفرش را حدود ۵ سال عهده دار بوده ام و حدود ۷ سال درصدا و سیما در مسئولیتهای گروه فلسفه و کلام و طرح و برنامه رادیو معارف و فعلاً به عنوان مدیریت پژوهشهای برنامه ای و فیلم نامه ای را در مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما عهده دار هستم.

متقی، امیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد حسین در ۱۳۰۳ در تفرش متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه اسلام و تحصیلات متوسطه را در سن‌لوئی و تحصیلات عالی را در ژنو در رشته‌ی ادبیات به پایان رسانید. از سال ۱۳۲۷ وارد خدمات دولتی شد. نخستین شغل وی ریاست اداره عرایض نخست‌وزیری بود و چندی هم ریاست دفتر نخست‌وزیر را برعهده داشت. از سایر مشاغل ریاست دبیرخانه دانشگاه شیراز، عضو هیئت مدیره شرکت معاملات خارجی و مدیر عاملی فروشگاه فردوسی بود. زمانی که امیر اسدالله علم به ریاست دانشگاه شیراز منصوب شد، او را به معاونت و سپس به قائم مقامی آن دانشگاه منصوب نمود. از دیگر مشاغل وی مدیر کلی و بعد معاونت وزارت دربار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

متوسلیان، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال ۱۳۳۲ و مقارن با کودتای سیاه آمریکایی در محله امامزاده سیداسماعیل خیابان مولوی تهران نوزادی چشم به جهان گشود که

ولادتش کاشانه کوچک مؤمن و زحمتکش «متوسلیان یزدی» را غرق در نور و سرور می‌کند. در گوش نو رسیده کوچک اذان و اقامه می‌خوانند و او را احمد می‌نامند.

مادرش می‌گوید:

احمد کلًا بچه ساکتی بود. مثل پسربچه‌های همسن و سال خودش نبود؛ شر و شوری نداشت. از همان کوچکی خیلی گوشه‌گیر بود و همیشه یک گوشه‌ای تنها برای خودش می‌نشست.

احمد متوسلیان دوران تحصیلات خود را در دبستان اسلامی «مصطفوی» سپری کرد. از همان کودکی ضمن اشتغال به درس و مدرسه به رغم نارسایی قلبی و ضعف توان جسمی در مغازه شیرینی‌فروشی پدرش، قنادی متوسلیان یزدی واقع در بازار تهران کارگری کوشا و زحمتکش بود.

احمد دهساله بود که قیام توفنده مدرم مسلمان تهران در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ در دفاع از رهبر رشید نهضت حضرت امام خمینی و سرکوبی وحشیانه مردم توسط چکمه‌پوشان رژیم ستمشاهی را به نظاره نشست.

پس از پایان تحصیلات مقطع ابتدایی در هنرستان صنعتی اخباریون، ثبت‌نام کرد و در کلاس شبانه این هنرستان مشغول به تحصیل در رشته برق صنعتی شد.

پس از پایان تحصیلات مقطعه ابتدایی در هنرستان صنعیت اخباریون، ثبت‌نام کرد و در کلاس شبانه این هنرستان مشغول به تحصیل در رشته برق صنعتی شد.

پس از پایان تحصیلات متوسطه به سال ۱۳۵۱ احمد در سن نوزده‌سالگی موفق به اخذ مدرک دیپلم فنی گردید و در یک شرکت خصوصی تأسیسات فنی استخدام و مشغول به کار شد. همزمان، با تشکل‌های مکتبی و سیاسی پیرو خط امام (ره) نیز رابطه تنگاتنگی برقرار کرد. عمده فعالیت‌های او در این دوران. مشارکت در پخش مخفیانه اعلامیه‌ها و پیام‌های پیر در تبعید و امام انقلاب، حضرت روح‌الله در سطح محلات جنوبی شهر تهران بود.

در بهار سال ۱۳۷۵ احمد به بهانه مأموریت شغلی در خارج از مرکز راهی شهرستان خرم‌آباد شد و برای عادی‌سازی تحرکات خود در سطح استان لرستان و سهولت فعالیت نیمه مخفی خود به عنوان کارگر برق آغاز به کار کرد. مادر بزرگوارش می‌گوید:

در یک شرکت خصوصی کار می‌کرد و رفته بود خرم‌آباد. آنجا درگیر پخش اعلامیه بود که او را با دو نفر دیگر از دوستانش می‌گیرند. آن دو نفر زن و بچه داشتند و به همین دلیل به محض دستگیری، احمد تمام مسئولیت چاپ و تکثیر اعلامیه‌ها را به گردن گرفت تا پرونده آنها را سبکتر کند.

در زندان فلک‌الافلاک خرم‌آباد و در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها احمد مقاومت کرد و دم بر نیاورد. با روی کارآمدن دولت ازهاری و ترفند جدید رژیم، مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی اسم احمد جزو اسامی زندانیانی بود که قرار بود آنها را آزاد کنند، بالاخره در هفتم آذر ۱۳۵۷ احمد از زندان رهایی یافت.

به محض آزادی از زندان به خدمت زیر پرچم احضار شد. پس از اعزام به خدمت در مرکز زرهی شیراز دوره تخصصی تانک را با موفقیت طی کرد و پس از پایان دوران آموزشی با درجه گروهبان دومی و رسته سازمانی فرمانده تانک به شهر مرزی سرپل ذهاب در غرب کشور اعزام شد. به رغم فضای سراسر خفقان حاکم بر ارتش طاغوت، گروهبان دوم زرهی احمد متوسلیان از کمترین فرصت‌ها برای افشای ماهیت ضداسلامی و اجنبی‌پرست رژیم در بین سربازان همردیف خود به نحو احسن استفاده می‌کرد. با فرار ذلت بار شاه و همزمان با گسترش تظاهرات مردمی و فرار روزافزون نظامیان مسلمان از پادگان‌ها احمد در اوایل بهم ۱۳۵۷ به تهران بازگشت و بلافاصله نقش رابط و هماهنگ کننده تظاهرات مردمی در محلات جنوبی شهر تهران را برعهده گرفت.

در جریان درگیری‌های مسلحانه روزهای سرنوشت ساز ۲۱، ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ همیشه می شد احمد را دید که بی‌پروا و

خستگی‌ناپذیر رهبری کننده مصاف مردم مسلح بانیروهای روحیه باخته ساواک و گارد مردور شاهنشاهی است. مادرش می گوید: انقلاب که پیروز شد احمد در خانه نبود. صبح تا شب در پادگان درگیر کارهای سپاه و مسائل انقلاب بود. ما هم که می‌دیدمیم این بچه دارد برای اسلام کار می‌کند چیزی به او نمی‌گفتیم. خود احمد می‌گوید: بعد از سربازی وقتی مراحل نهایی انقلاب طی شده با به ثمر رسیدن نهضت وارد سپاه شدم. دوره سوم آموزش نظامی سپاه را در سعدآباد تهران گذراندم و از همان تاریخ به فضل پروردگاه در سپاه مشغول به فعالیت بودم.

در بهار سال ۱۳۵۸ و آغاز درگیری‌های گنبد احمد به آن دیار شتافت تا با دشمنان انقلاب به مبارزه برخیزد. در بازگشت از درگیری گنبد و تشکیل گردان‌های رزمی سپاه، فرماندهی گردان دوم سپاه به احمد واگذار شد.

در همین زمان امپریالسیم جهانی با ایجاد درگیری در کردستان به جنگ با انقلاب برخاست و احمد و رزم‌آوران همراهش در وهله نخست عازم بوکان شدند. شهری که حکم ستاد پشتیبانی و لجستیک ائتلاف ضد انقلاب را داشت. احمد به مدد لیاقت و تدبیر و قدرت فرماندهی خود توانست این شهر را آزاد و اشرار مسلح را متواری کند. سپس روانه مهاباد شد، شهری که ضدانقلاب آن را دژ شکست‌ناپذیر خود می‌نامید. وی با یک نقشه حساب شده و استعانت از پروردگار، این شهر را نیز آزاد کرد.

مقصد بعدی احمد شهر سقز بود. این شهر نیز در پی انقلاب مقدس سبزپوشان سپاه و رزم‌آوران ارتش جمهوری اسلامی ایران از لوث وجود ضدانقلابیون پاکسازی شد.

ضدانقلاب کردستان که سنندج را در اختیار داشت، سرمست از این توفیق عربده می‌کشید و نیروهای انقلاب را به رویارویی فرا می‌خواند. دیگر زمان صبر و سکوت سپری شده بود. براساس همین ضرورت، احمد به اتفاق معاون سلحشور خود شهید محمد توسلی همراه با جمعی از رزمندگان سپاه و ارتش و با هدایت شهید بروجردی به سنندج یورش بردند. و پس از جنگی مردانه و دادن صدها شهید این شهر را نیز آزاد کردند.

زمستان سال ۱۳۵۸ احمد از طرف شهید بروجردی مأموریت یافت که ضمن پاکسازی جاده پاوه کرمانشاه، حلقه محاصره‌ای را که ضدانقلاب بر گرد شهر پاوه کشیده بود در هم بشکند.

ضد انقلاب با استفاده از امکانات و تجهیزات اهدایی ابرقدرت‌ها که زندگی را بر مردم شریف و مسلمان پاوه تنگ کرده بود، با آتش کور خود از ارتفاعات مشرف به شهر، خانه‌ها، مدارس، مساجد، و معابر عمومی را بی‌وقفه می‌کوبیدند. احمد با اتخاذ طرحی نظامی توانست محاصره پاوه را بشکند و مردم مظلوم آن دیار را از زیر سلطه ضدانقلابیون نجات دهد.

پس از فتح پاوه به حکم سردار بروجردی احمد به سمت فرماندهی سپاه پاوه منصوب شد و طی عملیات‌های مختلف توانست ارتفاعات و مناطق حساس منطقه را پاکسازی کند.

احمد با مدیریت نظامی موفق خود صرف‌نظر از مواقع درگیری عملیات و آموزش‌ها بسیار مقید بود که حتی اوقات غیرکاری خود رانیز در جمع نیروهایش سپری کند. همه می دانستند که برادر احمد اصلاً روحیه برج عاج‌نشینی و خور و خواب دور از بچه‌ها را قبول ندارد. به همین جهت نیز او را یکی مثل خودشان می‌دانستند و برادرانه دوستش می‌داشتند.

اردیبهشت ۵۹ سردار قهرمان سنگرهای غرب بار دیگر کوله‌بار سفر بست و رو به راه نهاد. مقصد بعدی مسافر رشید ما مریوان بود. شهری که مأموریت آزادسازی آن از سوی سردار محمد بروجردی به احمد واگذار شده بود. خود احمد می گوید:

مریوان تا آن زمان مرکز عمده فعالیت ضدانقلابیون کومله بود. چون جاده‌های منتهی به مریوان از ابتدای غائله کردستان در تصرف ضدانقلاب بود احمد سوار بر هلی‌کوپتر هوانیروز راهی مریوان شد تا کار شناسایی را انجام دهد. پس از فرود، احمد ضمن سازماندهی نیروها با یورش سهمگنی و برق‌آسا توانست ارتفاعات سوق‌الجیشی پیرامون شهر مریوان را از تصرف ضدانقلاب آزاد کند. عملیات مزبور از آزادسازی ارتفاعات تا ورود نیروهای سپاه به داخل شهر ۱۳ روز به طول انجامید.

یکی از همرزمان حاج احمد می گوید:

به هر صورت مریوان آزاد شد و برادر احمد هر یک از مسئولیت‌های اجرایی شهر را به برادران واگذاشت.

از طرفی هم ضدانقلاب بیکار ننشست و هر روز با حمله به شهر و ترور مردم مسلمان سعی درناامن کردن شهر را داشت. به دنبال تثبیت وضعیت امنیت داخلی شهر مریوان، احمد به اتفاق همرزمان رشیدش دست به چند رشته عملیات پاکسازی مواضع ضدانقلابیون زد و از طرفی هم مردم مسلمان و مؤمن منطقه را با عنوان سازمان پیشمرگان مسلمان کرد مسلح کرد.

احمد در مریوان آن مدینه فاضله‌ای را که همه در آرزویش بودند به وجود آورده بود. یکی از همرزمان او می گوید:

در ابتدای شهر مریوان، قله‌ای مشرف بر این شهر بود که اسم آن را گذاشته بودیم قله روح‌الله. در ایامی که ستون نیروهای سپاه مریوان راهی مأموریتی می شد که به هر دلیل احمد نمی‌توانست همراه آنها برود، می‌دیدیم از احمد خبری نیست. سرانجام به راز این غیبت واقف شدم. این سردار رشید اسلام مثل مولا و سرورش حضرت رسول اکرم (ص) که برای مناجات به غار حرا می‌رفتند در چنین مواقعی به قله روح الله می‌رفت درآنجا نماز می‌خواند. با سوز درونی با خدا راز و نیاز می کرد و برای سلامت و موفقیت نیروهایش به درگاه خدا استغاثه می کرد.

داغ از دست دادن همرزم و یار دیرین حاج احمد در مریوان، محمد توسلی، در آن زمان قلب احمد را سوزاند. با وجود کارشکنی‌های مکرر بنی صدر و خیانت هیئت حسن نیت، احمد عملیات‌های موفقی را در منطقه انجام داد که از آن جمله می توان به فتح دزلی و چندین ارتفاع مهم و سوق‌الجیشی منطقه و عملیات بزرگ روح‌الله اشاره کرد.

پاییز سال ۱۳۶۰ احمد به همراه تنی چند از سلحشوران جنگ و از جمله شهید همت به سفر روحانی حج مشرف شدند که در بازگشت از این سفر تحفه‌ای تبرک یافته به نام نامی حضرت خاتم‌الانبیا را به ارمغان آورد و در تقارن ۲۷ رجب‌المرجب عید مبعث خواجه لولاک، تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) را بنا نهادند.

این تیپ با یارانی از مریوان و پاوه و همدان شکل گرفت و حاج احمد به فرماندهی این تیپ منصوب شد و در صبحدم سرد یکی از آخرین روزهای دیماه ۱۳۶۰ حاج احمد پس از وداعی گرم و پرشور با باقیمانده نیروهای سپاه مریوان راهی دیار جنوب شد.

پادگان دو کوهه با ساختمان های نیمه‌سازش، پذیرای سیل نیروهای بسیجی بود که برای تشکیل گردان‌های تیپ محمد رسول‌الله (ص) سرازیر شده بود.

روز اول فروردین ۱۳۶۱ عملیات فتح‌المبین آغاز شد و تیپ محمد رسول‌الله (ص) به فرماندهی حاج احمد علاوه بر مأموریت‌هایی که داشت مأمور گرفتن گلوگاه و نبض دشمن یعنی توپخانه عراق شد، که با هدایت و فرماندهی حاج احمد این امر صورت گرفت و فتح‌المبین بزرگی به وقوع پیوست.

عملیات بیت‌المقدس دومین عملیاتی بود که حاج احمد و تیپ نوپایش در ان شرکت داشتند که در این عملیات نیز این تیپ و فرمانده مقتدرش نقش بزرگی داشتند و داستان جنگ نابرابر آنها در دژ شلمچه بیشتر به افسانه شباهت داشت تا واقعیت.

در جریان یورش ظالمانه اسرائیل به جنوب لبنان در سال ۱۳۶۱ اطلاع دادند که بیروت محاصر شده و ساناد سفارتخانه جمهوری اسلامی ایران در معرض خطر است. آقای موسوی کاردار سفارت ایران از حاج احمد خواست برای آوردن اسناد ا ز سفارتخانه اقدام کند.

صبح روز چهاردهم تیرماه ۱۳۶۱ حاج احمد آماده حرکت شد. همگی اصرار داشتند کسی دیگر به جای ایشان به این مأموریت اعزام شود اما حاج احمد اصرار داشت که خودش این مأموریت را انجام دهد. در ساعت ۳۰/۱۲ دقیقه ظهر روز ۱۴ تیر سال ۱۳۶۱ اتومبیل سفارت جمهوری اسلامی ایران در لبنان هنگام عزیمت به بیروت در یک پست ایست و بازرسی موسوم به حاجز باربرا به فاصله ۴۰ کیلومتری بیروت متعلق به شبه نظامیان مارونی (حزب کتائب) متوقف شد و چهار سرنشین آن به رغم داشتن مصونیت

دیپلماتیک توسط تروریست‌ها جیره‌خوار رژیم تل‌آویو به گروگان گرفته شدند. در پایان به منظور آشنایی بیشتر شما با روحیه ظلم‌ستیزی این رزمنده دلاور متن دفاعیات ایشان در بیدادگاه رژیم سابق را تقدیم کرد.

متوکل

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جعفر ال متوکل علی اللّٰه) دهمین خلیفه از خلفای عباسیان (خلا. ۲۴۷ -۲۳۲ ه. ق. ۸۶۱ -۸۴۷ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

متولی نیشابوری، ابوسعد عبدالرحمان

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۲۷-۴۷۸/ ۴۲۶ ق)، عالم اصولی، فقیه شافعی و متکلم. او شیخ شافعیان بود. در نیشابور به دنیا آمد و در خراسان علوم اسلامی را فراگرفت. وی فقه را در مرو از ابوالقاسم عبدالرحمان فورانی و در مرورود از قاضی حسین بن محمد مروزی و در بخارا از ابوسهل احمد بن علی ابیوردی فراگرفت و در فقه و اصول و خلاف برآمد و سرآمد اقران خود شد. او از ابوالقاسم قشیری و ابوعثمان صابونی و ابوحسین عبدالغافر بن محمد فارسی و ابوعبداللّٰه طبری و ابوعمرو محمد بن عبدالعزیز قنطری و دیگران حدیث شنید. در نظامیه بغداد پس از درگذشت ابواسحاق شیرازی تدریس کرد تا اینکه در ۴۷۶ ق عزل گردید و ابن‌صباغ، صاحب «الشامل»، جای او را گرفت. در ۴۷۷ ق با عزل ابن‌صباغ مجددا منصوب گردید و تا زمان وفات به تدریس در آنجا مشغول بود. در بغداد درگذشت و در مقبره‌ی باب ابرز دفن شد. از آثارش: «الغنیۀ فی الاصول»؛ «تتمۀ الابانۀ»، در تکمیل «الابانۀ» استادش، ابوالقاسم فورانی؛ کتابی مختصر در فرائض، به نام «فرائض المتولی»؛ کتابی بزرگ در «خلاف»؛ کتابی مختصر در «اصول‌الدین».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۹۸/ ۴)، ایضاح المکنون (۱۵۰/ ۲)، ریحانه (۱۷۵ -۱۷۴/ ۵)، سیر النبلاء (۵۸۶ -۵۸۵/ ۱۸)، شذرات الذهب (۳۵۸/ ۳)، طبقات الشافعیه‌ی سبکی (۱۰۸ -۱۰۶/ ۵)، العبر (۳۳۸/ ۲)، الکامل (۱۳۹/ ۸)، کشف الظنون (۱۲۵۱، ۱)، الکنی و الالقاب (۱۴۵/ ۳)، معجم المؤلفین (۱۶۶/ ۵)، المنتظم (۵۸۹/ ۹)، الوافی بالوفیات (۲۲۵ -۲۲۴/ ۱۸)، وفیات الاعیان (۲۷۷/ ۱)، هدیۀ العارفین (۵۱۸/ ۱).

متین دفتری، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۰ -۱۲۷۵ ق)، حقوقدان، نویسنده و مترجم. نام پدرش در بعضی مآخذ محمودخان و در بعضی محمدحسین ذکر شده است،

در حالی که محمدحسین نام جد وی می‌باشد. متین در تهران به دنیا آمد. در شش سالگی به لقب سابق پدرش، اعتضاد لشکر، و به گفته خویش اعتضاد خاقان، ملقب شد و شغل پدر را که همان لشکرنویسی بود اختیار نمود. او بعدها ملقب به متین‌الدوله گردید. وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی، تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی آلمانی تهران به پایان برد و زبان‌های فرانسه و انگلیسی و آلمانی را آموخت. سپس به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. متین دفتری، در ۱۳۰۵ ش، به وزارت دادگستری وارد شد و پس از چندی به اروپا رفت و موفق به دریافت درجه‌ی دکترای حقوق گردید. وی در ۱۳۱۸ ش نخست وزیر شد. او چند دوره سناتور و در دوره‌ی پانزدهم مجلس شورا نماینده‌ی مردم مشکین‌شهر بود. از آثارش: «آیین دادرسی مدنی و بازرگانی»، در سه مجلد؛ «روابط بین‌المللی از قدیم‌الایام تا سازمان ملل متحد»؛ «تاریخ مختصر حقوق بین‌الملل»، ترجمه؛ «سیاست جزایی»، فارسی و فرانسه؛ «احکام تفصیلی هیئتهای عمومی دیوان کشور»؛ «انجمن آثار ملی ایران»، ترجمه؛ «دخالت مستقیم دولت در اقتصاد کشور»؛ «رویه‌ی قضایی»، در چهار بخش؛ «کلید استقلال اقتصادی ایران».[۱]

استاد ممتاز دانشگاه، حقوقدان و محقق بین‌المللی، سیاستمدار، فرزند محمود دفتری (عین‌الممالک) فرزند میرزا حسین وزیر دفتر فرزند میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر فرزند میرزا حسین آشتیانی فرزند میرزا کاظم مستوفی‌الممالک فرزند میرزا محسن آشتیانی است. میرزا محسن از رجال و معاریف اوایل زندیه می‌باشد اولاد و احفاد وی در یکصد و پنجاه سال اخیر از حکومتگران ایران بوده‌اند. خانواده‌های وثوق الدوله، قوام‌السلطنه، معتمدالسلطنه، مصدق‌السلطنه، متین دفتری، دفتری، معاون، فرهاد معتمد، شکوه، دادور و میکده همگی از نسل همین میرزا محسن آشتیانی هستند.

متین دفتری در ۱۳۱۴ ه.ق در تهران تولد یافت. هنوز به شش سالگی نرسیده بود که توارثا منصب لشکرنویسی فوجهای دماوند و فیروزکوه و پیاده سیستان و مظفر تبریز به او رسید. این شغل قبلا شغل پدرش بوده و پس از آنکه مرحوم به مقام مستوفی ارتقاء یافت به فرمان مظفرالدین شاه با عنوان جناب و لقب اعتضاد لشکر و بعد متین‌الدوله به او واگذار گردید. او از همان اوقات تحصیلات خود را در مکتب خانه جدش وزیر دفتر شروع کرد. پس از یاد گرفتن مقدمات به آموزش زبان عربی و ادبیات فارسی و جغرافیا و حسن خط پرداخت و علوم آن روز را به حد کامل آموخت. سپس وارد مدرسه ایران و آلمان که به خرج دولت آلمان و ایران تأسیس شده بود گردید و مدت هشت سال در آنجا به تحصیل پرداخت و زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی را به حد کامل یاد گرفت و زبان عربی و معارف اسلامی را نزد شیخ محمد عبده تکمیل نمود؛ ضمنا در آموزش بعضی از دروس مدرسه حقوق جدیت تام به خرج داد. در اوایل جنگ بین‌الملل اول وارد وزارت امور خارجه گردید و در اداره تحریرات روس مشغول کار گردید؛ همزمان همکاری خود را با مطبوعات آغاز کرد و در روزنامه عصر جدید اخبار روزنامه رویتر را ترجمه می‌کرد و ضمنا مقالات مستقل هم می‌نوشت. متین دفتری هنگامی که در وزارت خارجه اشتغال داشت تحصیلات خود را ادامه داد و یک دوره کامل فقه و اصول و ادبیات عرب را نزد آقا سید اسدالله خارقانی که ملای روشنفکری بود تحصیل نمود. پس از جنگ بین‌الملل اول با مشارکت مصدق‌السلطنه و نصرت‌الدوله و نظام‌السلطنه و ذکاءالدوله غفاری مجله‌ای به نام مجله علمی دائر کردند که چند سالی انتشار آن دوام داشت. پس از تعطیل مجله علمی به روزنامه ستاره ایران و زبان آزاد پیوست و در حزب دموکرات عضو فعال گردید. از ۱۲۹۸ نیز دوره مدرسه عالی حقوق را گذراند. به هنگام نخست‌وزیری وثوق‌الدوله با کمک عبدالرحمن بیک قنسول عثمانی در تهران که نزد متین دفتری زبان آلمانی فرا می‌گرفت طرح سجل احوال را در ایران تهیه و تسلیم رئیس دولت کرد. برمبنای همان طرح از آن تاریخ شناسنامه در ایران بوجود آمد و بعدها جنبه‌ی قانونی پیدا کرد.

در ۱۳۰۱ ش با حفظ سمت در وزارت امور خارجه نماینده مصدق‌السلطنه والی آذربایجان در تهران شد. در آن هنگام هریک از ولاه یک نماینده در تهران تعیین می‌نمودند که کارهای ایالت را در دوایر دولتی مرکز تعقیب کند.

چندی هم مستشار ایرانی و مترجم سفارت آلمان بود. آخرین سمتی که در وزارت امور خارجه بدست آورد ریاست اداره عهود و

جامعه ملل بود که در سازمان جدید وزارت خارجه از ادغام چند اداره تشکیل یافته بود. کتابهای کلید اقتصادی ایران و کاپیتولاسیون از تحقیقات و مطالعات دوران وزارت خارجه اوست که همان موقع چاپ و انتشار یافت.

در ۱۳۰۶ ش داور اختیارات اصلاح دادگستری را گرفت و در همان سال عدلیه با سازمان و افراد جدید فعالیت خود را آغاز کرد. متین دفتری و پدرش عین‌الممالک هر دو از افرادی بودند که به دعوت داور به خدمت قضا اشتغال ورزیدند و با رتبه قضائی اولی به دادیاری و بعد به مستشاری استیناف و دومی به مستشاری دیوان جزای عمال دولت برگزیده شدند.

متین دفتری قریب دو سال در امر قضا با داور همکاری نزدیک داشت و او را در برنامه‌های سنگینی که عهده‌دار شده بود یاری می‌نمود. در ۱۳۰۸ ش داور را برای مطالعه در سازمان قضائی فرانسه و ادامه تحصیل به اروپا فرستاد و او ضمن کارآموزی در دادگاههای پاریس و ژنو و برلن دوره دکترای حقوق را در سویس پایان برد. پس از مراجعت از اروپا مدتی مدیر کل و معاون اداری بود تا سرانجام در ۱۳۱۰ به معاونت کل وزارت دادگستری منصوب گردید و در تهیه و تدوین قوانین مهمی چون قانون مدنی، قانون تجارت، آئین دادرسی حقوقی و بازرگانی و اصول محاکمات جزا نقش اساسی داشت. در ۱۳۱۱ مدتی در غیاب داور که به اروپا سفر کرده بود عهده‌دار کفالت وزارت دادگستری شد. در همین سمت پرونده تیمورتاش بدست او آماده طرح در دادگاه گردید. در ۱۳۱۲ داور به وزارت دارائی انتقال یافت و قرار بود متین دفتری به وزارت دادگستری منصوب شود ولی رضاشاه ترجیح داد یکی از قضات قدیمی عهده‌دار این سمت گردد و لاجرم صدرالاشراف دادستان کل به وزارت دادگستری منصوب شد ولی عملا کارهای مهم وزارتخانه از قبیل تهیه لوایح و دفاع از آن در کمیسیونهای دادگستری با معاون کل بود.

متین دفتری در ۱۳۱۳ هنگام تأسیس دانشگاه تهران برای احدی تصدی استادی کرسی حقوق جزای خصوصی به دانشکده حقوق دعوت شد و قریب چهل سال بدون وقفه در آن دانشکده تدریس می‌نمود. در همان سال بدنبال تشکیل جمعیت طرفداران سازمان ملل به دبیر کلی آن جمعیت برگزیده شد.

داور برای تعقیب اصلاحات دادگستری و تکمیل خدمات خود تلاش می‌نمود تا متین دفتری که دست پرورده او بود به مقام وزارت برسد. سرانجام در ۱۳۱۵ صدرالاشراف از وزارت معزول و متین دفتری جای او را گرفت.

دکتر متین دفتری در خاطرات خود درباره انتصاب به وزارت دادگستری چنین می‌نویسد: «در تابستان ۱۳۱۵ به مناسبت این که مدتی بود جمعیت طرفدار جامعه ملل را هم من در دانشکده حقوق ضمن تدریس در آنجا به موازات کارهای معاون وزیر دادگستری اداره می‌کردم به دعوت مسیو آونول دبیر کل جامعه ملل به اتفاق همسرم از راه زمینی بغداد و بیروت عازم ژنو شدم و صبح روزی که کشتی مرکوب، پس از یک هفته مسافرت بسیار مطبوع در آبهای مدیترانه وارد بندر تریست می‌شد به من در رستوران کشتی خبر رسید که رئیس شهربانی بندر برای ملاقات من به سالن کشتی آمده است و در چند ثانیه با خیالات مشوش از پلکان رستوران به طرف سالن بالا می‌رفتم افسری با انیفورم پرزرق و برق دیدم که با بلند کردن دست و سلام فاشیستی استقبالم کرد و پاکتی به دست من داد. آن را گشودم تلگرافی بود به امضای آقای محمد ساعد مراغه وزیر مختار ایران در رم در یک جمله کوتاه با این عبارت تکان‌دهنده «حسب‌الامر فورا به تهران مراجعت فرمائید.» بدون هیچ توضیحی که همین ابهام انسان را همیشه دچار توهمات و حدسیات بدی می‌کند مراجعت با کشتی که زودتر از یک هفته حرکت نمی‌کرد عملی نبود ناچار با راه‌آهن حرکت کردم که پس از عبور از سویس و آلمان از راه روسیه به ایران برگردم به ژنو که رسیدم نصرالله انتظام در هتل بدیدنم آمد و از منصورالسلطنه نماینده ایران در جامعه ملل پیغام آورد به موجب تلگرافی که از وزارت خارجه رسیده است من مجاز نیستم در ژنو با دبیر کل جامعه ملل تماس بگیرم و به اصطلاح در آنجا آفتابی شوم و اضافه می‌کرد منصورالسلطنه از وصول این تلگراف برای من نگران شده است اما من با اعتماد به نفس به سفر بازگشت ادامه دادم و روزهای طولانی این مسافرت را در آن اوان که هنوز هواپیمای کشوری و تجارتی بین‌المللی دائر نشده بود در راه‌آهن بطئی‌السیر روسیه طی می‌کردم و روزی که کشتی ما وارد بندر پهلوی شد و

نمی‌دانستم چه سرنوشتی در انتظار من است دیدم اتومبیل وزارت دادگستری جلوی بندر حاضر است و در آنجا مطلع شدم شاه از محاکمه جزائی عده‌ای که در زمان تصدی آقای علی منصور در وزارت راه مشاغلی به عهده داشتند و متهم شده بودند ناراضی است و وزیر دادگستری از خدمت معاف شده است.»

متین دفتری مدت سه سال وزیر دادگستری بود و با همان شدت و حدت که در داور وجود داشت وضع قوانین جدید را ادامه داد. در ۱۳۱۷ به عضویت فرهنگستان برگزیده شد و در همان سال در رأس سازمان جدیدی به نام سازمان پرورش افکار قرار گرفت. سرانجام در آبان ماه ۱۳۱۸ به هنگام افتتاح مجلس دوازدهم از طرف رضاشاه نخست‌وزیر شد.

او درباره نخست‌وزیر شدن خود در خاطراتش چنین می‌نویسد: «یک شب در هیئت وزیران که من هنوز وزیر دادگستری بودم و تازه جنگ جهانی دوم شروع شده بود شاه یک مسئله مهم بین‌المللی را برای یک اقدامی که در نظر داشت مطرح کرد و عاقبت به همه امر فرمود مقاله‌ای بنویسند و بوسیله رئیس دفتر مخصوص هرچه زودتر به عرض برسانند، عینا مثل یک امتحان کتبی که معلم به شاگردان خود می‌دهد. روزی که من مقاله خود را تسلیم کردم مرحوم شکوه اظهار داشت شاه فرموده‌اند برای بهترین مقاله جایزه درنظر گرفته‌اند. از جایزه خبری نشد و شاه هم راجع به آن موضوع دیگر چیزی نفرمودند ولی چندی نگذشت که روز افتتاح مجلس (دوره دوازدهم قانونگزاری) که علی‌الرسم دولت مستعفی و کابینه جدید معرفی می‌شود شاه من را مأمور تشکیل کابینه فرمودند. من چون خودم هیچ اقدامی برای احزار این مقام نکرده بودم و اصلا در آن زمان این گونه تشبث‌ها مجاز و معمول نبود حدس زدم که مقاله من در این تصمیم شاهانه شاید بی‌تأثیر نبود یا لااقل یکی از عوامل آن بوده است».

نخست‌وزیری متین دفتری زیادی طولانی نشد. در تیرماه هزار و سیصد و نوزده یعنی پس از ۸ ماه زمامداری مغضوب و از کار برکنار و مدتی در بازداشت و تا شهریور بیست در منزل خود تحت‌نظر بود. در ۱۳۲۲ از طرف متفقین به جرم ژرمانوفیلی بازداشت شد. مدتی در اراک و مدتی در رشت در اسارت انگلیس و روس بسر برد تا سرانجام از این مخمصه جان سالم به در برد. در بهمن ۱۳۲۴ که وضع کشور در اثر وقایع آذربایجان رو به وخامت می‌رفت و تدابیر حکیمی بی‌ثمر ماند، مجلس چهاردهم در روزهای آخر عمر خود قوام‌السلطنه را با اکثریت بسیار ضعیفی به نخست‌وزیری انتخاب کرد. قوام برای استحکام کابینه خود دو تن از نخست‌وزیران سابق را به عضویت کابینه دعوت کرد؛ سهام‌السلطان بیات را برای وزارت دارائی و دکتر متین دفتری را برای وزارت مشاور. بعد با تعیین سایر وزیران قوام هیئت دولت را به شاه معرفی کرد ولی هنگام معرفی وزیران به مجلس از معرفی متین دفتری خودداری نمود. متین دفتری در این زمینه در یادداشت‌های خود چنین متذکر شده است. «در اواخر دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در ایامی که اختلافات ایران و شوروی در آذربایجان برپا شده بود آقای قوام به نخست‌وزیری منصوب شد. ایشان قبل از تشکیل کابینه به این فکر افتادند که هیئت بزرگ و برجسته‌ای مرکب از بعضی رجال به مسکو اعزام دارند و آن موقع تصمیم نداشت شخصا به این مسافرت برود لذا به اینجانب مراجعه و اظهار کرد میل دارم شما که در امور بین‌المللی وارد می‌باشید و تخصص در چنین مسائل دارید ریاست این هیئت را قبول و به اتحاد جماهیر شوروی مسافرت کنید و بعد برای اینکه این هیئت به دولت انتساب نزدیکتری داشته باشد تکلیف قبول وزارت مشاور را نمود و اینجانب هم نظر به اوضاع باریک آنروز که در منتهای وخامت و تیرگی بود با این نظر موافقت و مشغول مطالعه سوابق کارهای مربوط به مأموریت مسکو گردیدم. روز ۲۵ بهمن ۱۳۲۴ من و سایر اعضاء کابینه به اعلیحضرت همایونی معرفی شدیم و فرمانی دائر بر وزارت مشاور من صادر گردید. مظفر فیروز و بعضی اشخاص دیگر که نقشه‌هائی داشتند از شرکت من در کابینه نگران شده و یقین داشتند با بودن دکتر متین دفتری در کابینه عرصه بر آنها تنگ خواهد شد و نخواهند توانست قوام را هرطور بخواهند بگردانند. بدین جهت به قوام اینطور تلقین کردند که اگر دکتر متین دفتری چندی در دولت بماند کارها را قبضه خواهد کرد و جای شما را خواهد گرفت. اما حقیقت این بود که عمال نفت جنوب میل داشتند کسانی به مسکو بروند که مورد اعتماد خودشان باشند و با دکتر متین دفتری مخالف بودند، برای این که از او در

زمان نخست‌وزیری‌اش صدمه خورده و برای انتقام هنگام اشتغال ایران به زندان متفقینش انداخته بودند و این نکته روزی به ثبوت رسید که در حبس متفقین از من استنطاق کرده بودند چرا در زمان نخست‌وزیری به کمپانی فشار می‌آوردی و می‌خواستی امتیاز ۱۹۳۳ را ملغی کنی. دست‌نشاندگان مصطفی فاتح به قوام فشار آوردند که دکتر متین دفتری را به مجلس معرفی نکند. قوام که از هر طرف گرفتار عمال اجنبی شده بود بودن ذره‌ای استقامت از آقای سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی خواهش کرد که دکتر متین دفتری را ملاقات و به ایشان اطلاع دهند که فراکسیون حزب توده در مجلس مخالف شرکت ایشان در کابینه است و در موقع معرفی به مجلس جنجال برپا خواهند کرد چه خوب است از وزارت استعفا دهید.»

متین دفتری با وجودی که عده‌ای چون طباطبائی و سهام‌السلطان و مظفر فیروز به او تکلیف استعفا کردند نپذیرفت و قوام نیز او را به مجلس معرفی نکرد.

در انتخابات دوره پانزدهم که کلا به دست حزب دموکرات قوام‌السلطنه انجام گرفت متین دفتری یکی از نه کاندیدای دکتر مصدق برای مجلس بود. برای جلوگیری از رویه حزب و بی‌طرفی در انتخابات متین دفتری به اتفاق عده‌ای از رجال در دربار متحصن شدند ولی این تحصن نتیجه‌ای نداد و انتخابات تهران مطابق میل قوام‌السلطنه انجام گرفت. متین دفتری با وجودی که قوام‌السلطنه و حزب دموکرات از یکطرف و رزم‌آراء رئیس ستاد ارتش از طرف دیگر مخالف انتخاب وی به نمایندگی مجلس بودند در همان دوره از صندوق مشگین شهر سر درآورده و در زمره وکلای دوره پانزدهم قرار گرفت. هنگام طرح اعتبارنامه او عباس نراقی وکیل کاشان و عضو فراکسیون دموکارت ایران که یکی از پنجاه و سه نفر محکومین توده‌ای دوره وزارت دادگستری متین دفتری بود به مخالفت پرداخت و یکی از وکلای آذربایجان از او دفاع کرد. سرانجام اعتبار نامه او به تصویب رسید. متین دفتری برای ساقط کردن کابینه قوام‌السلطنه دست به اقدامات دامنه‌داری زد، نطق مفصلی راجع به جریان انتخابات تهران نمود. باید او را یکی از عوامل سقوط قوام به حساب آورد.

در ۱۳۲۸ شاه تصمیم به تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر در قانون اساسی به نفع خود نمود. برای اینکه کار خود را موجه قلمداد کند عده زیادی از رجال صدر مشروطیت که در آن تاریخ حیات داشتند و همچنین تنی چند از رجال حقوقدان را به کاخ خود دعوت کرد و منظور و مقصود خود را برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر مواد قانون اساسی مطرح کرد و سران قوم همه نظر شاه را تأیید کردند. تنها متین دفتری در آن جلسه به مخالفت پرداخت و شاه را از شبیخون زدن به قانون اساسی برحذر داشت و سرنوشت شاه را با عاقبت محمد علی شاه مقایسه نموده بود. سخنان متین دفتری در آن جلسه به اندازه‌ای تند و شدید بود که سرانجام شاه به او گفته بود «خفه شود فضولی نکن».

اولین انتخابات مجلس سنا که توسط طبقه باسواد و به طریق دو درجه‌ای انجام گرفت متین دفتری سناتور دوم تهران شد. در اوایل ۱۳۲۹ که شایعه نخست‌وزیری سپهبد رزم‌آرا در اذهان قوت گرفت او به مخالفت برخاست و روزی که شاه فرمان نخست‌وزیری او را توشیح کرد به ملاقات شاه رفت و از سوء تدبیر شاه در انتخاب رزم آرا و ظهور دیکتاتور جدید، شاه را مذمت و لعن و نفرین کرد. او به شاه گفته بود با این عمل جسد پدر خود را آتش زدی. در مجلس سنا در صف اول مخالفین رزم‌آرا قرار گرفت، با وجودی که دو برادرش از همکاران نزدیک رزم‌آرا بودند- سرتیپ دفتری ریاست شهربانی و دکتر عبدالله دفتری وزیر اقتصاد را برعهده داشتند، متین دفتری با برنامه دولت به شدت مخالفت کرد و طی سخنان طولانی از سناتورها تقاضا نموده که به او رأی اعتماد ندهند و رزم‌آرا با تلاش فراوان و برخورداری کامل از حمایت شاه رأی اعتماد ضعیفی در مجلس سنا بدست آورد.

در ۱۳۳۰ متین دفتری از طرف مجلس سنا به اتفاق دو سناتور دیگر مأمور نظارت در اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت غاصب انگلیسی شد. احاطه وی به مسائل بین‌المللی موجب شد قانون مزبور بدون درد سر به مرحله اجرا درآید. او در معیت دکتر مصدق به سازمان ملل رفت و نفوذ وی در بین نمایندگان سازمان ملل تأثیر شگرفی بر جای گذاشت. در ۱۳۳۱ وقتی

لایحه مصادره اموال قوام‌السلطنه دشمن دیرین او را پس از تصویب مجلس شورای ملی به مجلس سنا بردند در کمیسیون دادگستری که ریاست آن با متین دفتری بود به سختی ایستادگی نمود و آن را مخالف قانون اساسی دانست. همان استقامت او موجب انحلال مجلس سنا در دوره مصدق گردید.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد که حکومت کشور به دست سپهبد زاهدی به راه دیکتاتوری کشیده شد، متین دفتری در مقام مقابله با دولت برآمد و از انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورای ملی و دوم سنا انتقاد کرد و نامه سرگشاده‌ای به انجمن نظار انتخابات دوره دوم مجلس سنا نوشت و سرانجام طی نامه‌ای که به جراید فرستاد انتخابات را تحریم نمود ولی پس از انجام انتخابات متین دفتری این بار به عنوان سناتور انتصابی به سنا رفت و از این تاریخ تا به هنگام مرگ دیگر آن شور و هیجان سابق را نداشتند، فقط در تنقیح لوایح دولت می‌کوشید، گاهی نیز در مخالفت با دولت‌ها برمی‌آمد. در حکومت منصور در ۱۳۴۳ که منجر به افزایش بهای نفت و بنزین شد او مردانه ایستاد ولی پس از آن سکوت اختیار کرد؛ به همین سبب تا آخر عمر شغل سناتور انتصابی را برای خود حفظ نمود. در اواخر عمر برای حفظ خویش، از مدیحه سرائی و تجلیل از مقام سلطنت خودداری نمی‌کرد و بیشتر دلخوش به ریاست کمیسیون دادگستری مجلس سنا و ریاست کمیسیون بین‌المجالس و ریاست جمعیت طرفداران سازمان ملل در ایران و مسافرتهای متعدد مجانی بود.

دکتر احمد متین دفتری در تیرماه ۱۳۵۰ در تهران درگذشت و در باغچه علیجان حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد. متین دفتری مردی به تمام معنی دانشمند و محقق بود، در مسائل حقوقی خاصه امور بین‌المللی تبحر داشت، به طوری که دانش او در این زمینه مورد تأیید خارجیان بود. با غالب رجال بزرگ هم عصر خود در دنیادوستی و مراوده داشت، دقیقه‌ای از مطالعه غافل نبود، به تدریس در دانشگاه عشق می‌ورزید، حتی در دوران نخست‌وزیری خود هم در کلاس درس حضور می‌یافت. سه مجلد آئین دادرسی مدنی و بازرگانی نشانگر تبحر و احاطه او به درس دانشگاهیش می‌باشد. وقتی در ۱۳۴۹ او را بازنشسته و استاد ممتاز نمودند به اندازه‌ای متأثر و غمگین شد که مرتبا می‌گفت استاد ممتاز یعنی تشییع جنازه در زمان حیات.

متین دفتری از تمکن مالی برخوردار بود، ولی فوق‌العاده خسیس و صرفه‌جو بود و از این رو همه ساله به ثروت او اضافه می‌شد وقتی بین او و حائری‌زاده اختلاف نظر حاصل شد و از تریبون مجلس شورای ملی و از میز خطابه مجلس سنا به لجن مال کردن یکدیگر پرداختند حائری‌زاده به او نسبت سوء استفاده داد و حتی او را متهم کرد یکی از ساختمانهای او در خیابان لاله‌زار نو دستخوشی است که از کمپانی اشکودار برای ساختن کاخ دادگستری گرفته است. ولی چنین چیزی صحت ندارد، او ذاتا مردی ممسک بود و از طریق توارث نیز مال زیادی برده بود ولی از جوانی به علت سخت بودن در معامله به ثروت خود افزود. خوب به خاطر دارم او کتابهای دانشگاهی خود را برای اینکه پورسانتی به کتاب فروش ندهد شخصا در دانشکده به دانشجویان عرضه می‌نمود و در پشت کتاب نیز امضاء می‌نمود اگر دانشجوئی کتاب بدون امضای او را در دست داشت مواخذه می‌شد.

متین دفتری از زمره رجالی است که دشمنان پروپا قرصی داشت و تا آخر عمر از این دشمنیها بی‌بهره نبود، گرچه تولد و شکوفائی او در دوره دیکتاتوری رضاشاه بود ولی همیشه با دیکتاتوری و قانون‌شکنی مبارزه می‌کرد یا حداقل تظاهر به این موضوع می‌نمود. پس از شهریور ۲۰ که تب حمله انتقاد به رضاشاه بالا گرفت. متین دفتری هم که مدتی وزیر و نخست‌وزیر آن عصر بود از تهمت و افترا مصون نماند. مخصوصا حزب توده برای انتقام‌گیری از بازداشت ۵۳ نفر که در دوره وزارت دادگستری او انجام یافته بود چه نسبتها که به او نداد. سازمان پرورش افکار و یا به قول متین دفتری افسانه دستنبد زدن به قاضی زنجان را آنچنان بزرگ و مهیب نمودند که هیچ کانون وکلائی قادر به دفاع از آن نبود.

رویهمرفته دکتر احمد متین دفتری مردی باسواد و حقوقدان، باهوش، با پشتکار، و در عین حال جاه طلب، پول دوست، به اقتضای زمان مطیع، متظاهر و خودپسند بود. او تصور می‌کرد همه به او دین دارند و دامنه توقعات او از مردم بسیار زیاد بود. او به سه زبان

دنیا یعنی فرانسه و انگلیسی و آلمانی تسلط داشت. زبان فارسی و عربی را بخوبی آموخته بود، بسیار شیرین و دلنشین چیز می‌نوشت، به همان میزان که در نوشتن مسلط بود در نطق و بیان عاجز و قاصر بود. او در جوانی با یکی از دختران مصدق‌السلطنه عموی پدر خود عقد نکاح بست و صاحب دو پسر و یک دختر گردید. یکی از پسرانش علم حقوق خواند، دیگری زیست‌شناسی را تعقیب کرد، یگانه دخترش هم نقاش قابلی بود.

تألیفات متعددی دارد از جمله کلید استقلال اقتصادی ایران، کاپیتولاسیون، محاکمات فوری، دخالت مستقیم دولت در اقتصاد، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی سه جلد، حقوق جزای خصوصی، روابط بین‌المللی از قدیم‌ترین ایام. ضمنا همه ساله قمستی از خاطرات خود را نوشته با نثر خوب به عنوان پیام نوروزی تهیه و به دوستان هدیه می‌نمود. حین‌الفوت ۷۳ سال داشت. دکتر متین دفتری سالها پروانه وکالت دادگستری داشت به همین دلیل پس از فوت مرحوم آسید هاشم وکیل، وکلای دادگستری او را به ریاست کانون انتخاب کردند، لیکن پرتو وزیر وقت دادگستری با او از در مخالفت درآمد و نگذاشت او در رأس کانون باقی بماند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ بیست ساله‌ی ایران (۴۳۸ -۴۳۷/ ۶)، خاطرات یک نخست وزیر، الذریعه (۱۳۱/ ۱۸ ، ۲۷۱/ ۱۲ ، ۳۰۸/ ۱۱ ، ۵۰ / ۸)، روزشمار تاریخ (۲۵۳/ ۲ ، ۴۱۲، ۳۸۴، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۶، ۳۱۵ -۳۱۱، ۳۰۴، ۲۷۶، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۱۵، ۱۷۸ / ۱)، شرح حال رجال (۳۳ -۳۲/ ۶)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (۸۶/ ۱)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۶۷۰ ، ۲۰۶۰ ، ۲۰۵۰ ، ۱۷۹۶ ، ۱۷۵۲/ ۲ ، ۱۳۵۸ ، ۷۴۸ ، ۳۵۰ ، ۱۲۰ ، ۸۰/ ۱)، کتابنامه‌ی نخستین دهه‌ی انقلاب (۳۲۰)، مؤلفین کتب چاپی (۴۵۶ -۴۵۴/ ۱)، نخبگان سیاسی ایران (۵۴۸/ ۴ ، ۱۷۸ -۱۷۷/ ۳)، نخست‌وزیران (۲۲۹، ۵۸، ۵۵/ ۱).

متین، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد صادق شفیع‌زاده بابلی، در ۱۲۹۸ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشکده حقوق شد و در رشته‌ی حقوق قضائی لیسانس گرفت و برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و از دانشگاه ژنو درجه‌ی دکترا دریافت کرد. پس از مراجعت به ایران به وکالت دادگستری پرداخت و تدریجا وکالت چند مؤسسه‌ی دولتی را پذیرفت و از جمله مشاور حقوقی و وکیل بانک ملی ایران که در آن زمان بانک ناشر اسکناس بود گردید. دکتر متین از دوره‌ی شانزدهم مجلس (۱۳۲۸) کاندیدای وکالت مجلس شد تا سرانجام در دوره‌ی بیستم به وکالت از بابل انتخاب گردید. عمر مجلس بیستم کوتاه بود و دو سه ماهی بیشتر طول نکشید. متین چند شغل دولتی پذیرفت از جمله عضو هیئت مدیره شرکت واحد اتوبوسرانی تهران گرید. در دوره‌ی بیست و دوم مجلس مجددا از بابل وکیل شد و در دوره‌ی بیست و سوم هم کرسی وکالت را حفظ نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مج

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

قرن سوم میلادی، از زنان کاردان و باتدبیر. وی دختر مهرک و همسر شاهپور اول ساسانی (۲۷۲ -۲۴۱ م) بود. زمانی که اردشیر بابکان (۲۴۱ -۲۲۶ م) بر فارس استیلا یافت، مهرک را که پادشاه فارس بود کشت، زیرا منجمان به او خبر داده بودند که از فرزندان مهرک یک نفر پادشاه می‌شود و همه سرزمین ایران را به اطاعت خود درمی‌آورد. اردشیر، مهرک و همه بستگان او را کشت و فقط دختر ده ساله‌ای گریخت و به چوپانی پناه آورد و چوپان او را به فرزندی پذیرفت. روزی شاهپور که در بیابان به دنبال شکار بود تشنه شد و خود را به خیمه چوپان رساند تا آبی بنوشد. دختر مهرک جام آب سرد گوارایی به شاهپور داد. شاهپور شیفته زیبایی دختر شد و از چوپان نسب او را پرسید. چوپان گفت دختر من است و از نسب اصلش سخنی نگفت. شاهپور از چوپان خواست تا دختر او را به زنی به او دهد و چوپان که دانسته بود شاهزاده است به ناچار پذیرفت.
مج از شاهپور پسری آورد که او را هرمز نام نهادند. مج اظهار بزرگی و شخصیت می‌کرد و خواسته‌های عالی داشت و لذا شاهپور مجبور شد که به او یادآوری کند چوپانزاده است و خواسته‌ها در شأن او نیست. مج ناچار قصه زندگیش را بیان کرد. شاهپور که این راز را دریافت سعی کرد از همه پوشیده نگه دارد. اتفاقا روزی اردشیر که از شکارگاه برمی‌گشت بر سر راه به سرای شاهپور فرود آمد. چشمش به کودکی افتاد. درباره او سؤال کرد و نسب مادرش را جویا شد. شاهپور امان خواست و گفت: حاضرم مرا بکشی اما به همسر و فرزندم آسیبی نرسانی و سپس راز مج را آشکار کرد. اردشیر بسیار خشنود شد و گفت مرا از سخن منجمان آسوده خاطر کردی که گفته‌اند از فرزندان مهرک یک نفر پادشاهی کند و او هرمز است. چنین نیز شد، هرمز پس از شاهپور بر تخت سلطنت نشست و به اداره کشور پرداخت و رامهرمز را بنا کرد و آن را پایتخت خود قرار داد.
برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

مجاب، فرج‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدرس. محقق.

تولد: مرداد ۱۳۱۴، شیراز.

درگذشت: ۱۴ بهمن ۱۳۵۷، شیراز.

فرج‌الله مجاب پس از طی تحصیلات موفق به اخذ درجه‌ی دکتری در رشته‌ی متالورژی از دانشگاه استراتاکلاید لندن شد. دکتر مجاب پس از طی تحصیلات به ایران بازگشت و در محافل علمی و تحقیقاتی به تدریس پرداخت. وی در شرکت ماشین‌سازی اراک، مرکز نوآوری‌های صنعتی، مدیریت طرح‌های صنعتی و مهندسین مشاور صنعتی ایران، دانشگاه ابوریحان، اداره‌ی فارغ‌التحصیلان وزارت فرهنگ و آموزش عالی و دفتر نظارت سنجش و آموزش فعالیت‌های آموزشی و تحقیقاتی داشت. در سال‌های ۱۳۶۳ الی ۱۳۷۵ در برنامه‌ریزی صنعت سنگین کشور و گسترش و نوسازی صنایع ایران نقش داشت. مجاب از سال ۱۳۷۳ در مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی به کار مشغول شد. آخرین فعالیت فرهنگی‌اش ترجمه‌ی مقاله‌ای از «نیوزویک» بود که در فصلنامه‌ی «مجلس و پژوهش» به چاپ رسید.
برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

مجاهد، محمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۱۸۰-۱۲۴۲ ق)، عالم امامی، فقیه، اصولی و متکلم. معروف به آقا سید محمد مجاهد (به جهت صادر کردن حکم جهاد در جنگ ایران و روس، در زمان فتحعلی‌شاه قاجار) و مشهور به صاحب «مناهل». او دخترزاده‌ی وحید بهبهانی است. در کربلا به دنیا آمد. وی از محضر پدرش، سید علی صاحب «ریاض»، و سید مهدی بحرالعلوم استفاده نمود. او داماد سید بحرالعلوم بود. در زمان حیات پدرش به اصفهان رفت و به تدریس فقه و اصول پرداخت. چون خبر وفات پدرش رسید عازم عراق شد و در کاظمین مقیم گشت و به انجام وظائف علمی پرداخت. در جنگ ایران و روس همراه با محقق نراقی به ایران آمد و مورد عنایت عام و خاص قرار گرفت. وی در قزوین به هنگام مراجعت از جنگ روس درگذشت و پیکرش به کربلا منتقل و در آنجا دفن شد. مؤلفات وی متجاوز از هفتصد هزار سطر است. از آثارش: «المناهل»، در فقه؛ «مفاتیح الاصول»؛ «الوسائل الی النجاة» یا «وسائل الاصول»، در اصول فقه؛ «المقلاد»، رساله ای در «حجیة الظن المطلق»؛ «اصلاح العمل»، در فقه عبادات؛ «الجهادیة»؛ «المصابیح»، در فقه؛ «عمدة المقال فی تحقیق احوال الرجال»، در حدود یکصد شرح حال؛ «جامع العبائر»، در فقه؛ «جامع المسائل»، سؤال و جواب فقهی؛ کتاب بیان «اغلاط مشهوره».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۴۴۳/ ۹)، الذریعه (۷۰ -۶۹/ ۲۵ ،۳۵۳- ۳۵۲، ۱۱۹- ۱۱۸/ ۲۲ ،۳۰۰ ،۸۰/ ۲۱ ،۳۴۱- ۳۴۰/ ۱۵ ،۲۷۹ ، ۲۷۲ ،۲۰۸/ ۶ ،۲۹۷ ،۷۰/ ۵ ،۲۵۳ ،۱۷۱ - ۱۷۰ ،۲۵/ ۲)، روضات الجنات (۱۴۰ -۱۳۸/ ۷)، ریحانه (۱۷۶/ ۵ ،۴۰۲ -۴۰۱/ ۳)، فوائد الرضویه (۵۸۲ -۵۷۹)، معجم المؤلفین (۵۶/ ۱۱)، هدیة العارفین (۳۶۳/ ۲).

مجاهد، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج میرزا محمد تقی فرزند محب علی فرزند محمد علی گلشن شیرازی، معروف به (میرزای مجاهد) از علما و مراجع بزرگ شیعه در قرن چهاردهم هجری است. میرزا دانشمندی جامع، فقیهی کامل، مجتهدی متبحر و مرجعی مجاهد و سیدی عظیم الشأن بود. میرزا پس از آنکه مقدمات علوم فقهی را در شیراز به پایان برد، سالها از کرسی درس فاضل اردکانی، سید استاد و میرزای قهرمان و دیگر آیات عراق به خوبی برخوردار بود، و خود در ردیف اکابر علما و اساتید فقها قرار گرفت و در آغاز زعامت علامه یزدی برخی از معظم له تقلید می نمودند و پس از فوت میرزای بزرگ در رأس حوزه سامرا قرار گرفت. سید استاد که خود فقیهی اعظم اما اورعی محتاط بود، موقعی که تصدی حوزه و زعامت شیعیان را قبول نفرمود، علما و شیعیان را بوی ارجاع داد. معظم له سالها در جمله آیات از مراجع بزرگ عصر خویش بود و تصدی و تدریس اعلام سامرا بوی منتهی گردید.

میرزای مجاهد: رئیس نهضت مجاهدین انقلاب اسلامی عراق در جنگ جهانی بین الملل اول بود. معظم له علیه تجاوزگران قائدی دلسوز، مجاهدی نستوه، مرجعی پرشور و رزمنده ای عازم بود که به صف اول مجاهدین پیوست و علیه معاندین کمر همت بست و تا مرز شهادت پیش رفت.

میرزای مجاهد: قصائد فاخره را در فضائل عترة طاهره و شرحی بر منظومه عاملی نوشت. او شرحی مبسوط بر مکاسب شیخ نیز به

رشته تحریر برد و پس از فوت علامه یزدی مرجعیت تمام شیعیان جهان به معظم له منتهی شد، اما اجل مهلتش نداد، و در دهه اول ذیحجه سال ۱۳۳۸ (چند ماه پس از فوت علامه یزدی) وفات نمود و به کنار سالار شهیدان در کربلا مدفون شد.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

مجتبائی، فتح‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: عرفان و ادیان، دانشکده: الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

مجتهد تبریزی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۴۰ ق)، عالم دینی، مجتهد، متکلم، حکیم، مدرس و شاعر. پس از فراگیری مقدمات از تبریز به نجف رفت و پس از استفاده از محضر اساتید و رسیدن به مرتبه‌ی اجتهاد و دریافت اجازه به تبریز بازگشت و مدتی در آنجا ساکن گردید. سپس به مشهد رفت و در آنجا به تدریس و انجام امور دینی مشغول گردید. وی در علم کلام و حکمت متبحر بود و در سرودن اشعار عربی و فارسی قریحه‌ی خوبی داشت. تخمیس‌هایی از او باقی است. وی در مشهد درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. از آثارش «ذخیرة المحشر فی شرح الباب الحادی عشر»، در علم کلام و حکمت است که تبحر مؤلف را در این دو علم می‌رساند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الذریعه (۱۲۲/ ۱۳ ،۱۸/ ۱۰ ،۶/ ۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۵۶۷ -۱۵۶۶/ ۱۴)، علماء معاصرین (۱۲۷ -۱۲۶)، مستدرکات اعیان الشیعه (۱۵۰/ ۳).

مجتهد تبریزی، محمدعلی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۱۳۱۰ ق)، عالم دینی، فقیه اصولی، مجتهد، متکلم، مفسر، عروضی و زاهد. اصلش از قره‌داغ تبریز (ارسباران فعلی) بود. به نجف رفت و در محضر شیخ مرتضی انصاری اصول و در محضر شیخ مهدی کاشف الغطاء فقه را تلمذ نمود و به درجه‌ای عالی در اجتهاد رسید و با اجازه از استادش شیخ مهدی کاشف الغطاء، روایت کرد. سپس به تبریز بازگشت و متصدی بحث و تألیف و تدریس و افتاء گردید. او در فقه و اصول و حدیث و رجال و علوم عربی و فنون ادبی متبحر بود و تألیفاتش گویای مراتب علمی اوست. از آثارش: «اللمعة البیضاء»، در شرح «خطبة الزهراء (ع)»، و این شرح گستردگی اطلاعات و مهارت وی را در علوم عربی

می‌رساند؛ «الاربعین»؛ «اسرار الحج»؛ «الاصول المهمة»، در اصول دین؛ «الامر بین الامرین»؛ «البداء»؛ تفسیر «سوره‌ی یس» یا «تفسیر قراچه‌داغی»؛ «تفسیر الکبیر»؛ «التنقیحات الاصولیة»؛ حاشیه بر «فرائد الاصول»؛ حاشیه بر «ریاض المسائل»؛ حاشیه بر «الفصول»؛ حاشیه بر «قوانین الاصول»، به نام «حدیقة البساتین فی شرح القوانین»؛ حاشیه بر «الروضة البهیة»، به نام «حدیقة الروضة»، که حاشیه‌ی «شرح لمعه» است؛ شرح «اخبار الطینة»؛ «صیغ العقود و الایقاعات»؛ «الفتوحات الرضویة»، در احکام فقهی؛ رساله‌ای در علم «العروض و القافیة»؛ «التحفة المحمدیة»، در عربیت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۵/ ۱۰)، الذریعه (۳۵۰/ ۱۸ ،۲۷۳/ ۱۶ ،۲۵۹، ۱۹۷، ۳۶/ ۱۵ ،۳۶۳/ ۱۳ ،۳۸۲، ۱۷۷، ۱۶۶، ۱۵۹، ۱۰۱، ۹۵ ،۶۱/ ۶ ،۴۶۸، ۳۴۴، ۳۰۱/ ۴ ،۲۱۳/ ۲ ،۴۲۲/ ۱)، ریحانه (۴۳۹ –۴۳۸/ ۴)، علماء معاصرین (۳۴۵ –۳۴۳)، المآثر و الآثار (۱۷۶ – ۱۷۵)، معجم رجال الفکر و الادب فی النجف (۲۸۶/ ۱)، معجم المؤلفین (۳۵/ ۱۱).

مجتهد کرکی، ابوعبداللّه حسین

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۰۰۱ ق)، عالم امامی، فقیه و متکلم. معروف به امیر سید حسین مجتهد. دخترزاده‌ی محقق کرکی بود. در عصر شاه طهماسب صفوی از جبل عامل به ایران آمد و مدتی در قزوین سکونت داشت. به دستور شاه عباس اول به اردبیل رفت و شیخ‌الاسلام آنجا گردید. شیخ شمس‌الدین محمد بحرانی از شاگردان او می‌باشد. در اردبیل به بیماری طاعون درگذشت. پیکرش به عتبات حمل و در آنجا دفن شد. از آثارش: «دفع المناواة»؛ «ایمان ابی‌طالب»؛ «رفع البدعة»؛ «سیاده الاشراف» یا «السید و السیادة» یا «تحقیق معنی السیادة»؛ «تبصرة المؤمنین»؛ «تذکرة الموقنین»، در اصول دین و عقاید؛ «تفسیر آیة احل لکم الطیبات»؛ حاشیه بر «صحیفه» و شرح آن؛ حاشیه بر «عیون اخبار الرضا»؛ «دعامة الخلاف»؛ شرح «روضه» کافی؛ «التوحید»؛ «النیة»؛ «النفحات القدسیة»؛ «النفحات الصمدیة»؛ «الرسالة الطهماسبیة»، در امامت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۵۳/ ۲)، اعیان الشیعه (۴۷۴ –۴۷۳/ ۵)، الذریعه (۲۸۷ ،۲۴۸/ ۲۴ ،۲۷۶– ۲۷۵ ،۲۷۰ –۲۶۹/ ۱۲ ،۲۴۲/ ۱۱ ، ۲۳۲ ،۱۹۹/ ۸ ،۴۹/ ۴ ،۳۲۵– ۳۲۴ ،۳۱۵/ ۳ ،۱۸۲/ ۱)، روضات الجنات (۳۱۸ –۳۱۲/ ۲)، ریاض العلماء (۱۲۱۷، ۷۵ –۶۲/ ۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۷۲ –۷۱/ ۱۰)، عالم آرای عباسی (۱۴۵، ۱۲۴ –۱۲۳/ ۱).

مجتهد، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۴، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد، دانشکده: علوم اقتصادی، دانشگاه: علامه طباطبائی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی اقتصاد از دانشگاه شهید بهشتی در سال ۱۳۴۷، کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه ایالتی آیوا آمریکا در سال ۱۳۵۳، دکترای اقتصاد کشاورزی از دانشگاه ایالتی آیوا آمریکا در سال ۱۳۵۶.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده علوم اقتصادی دانشگاه علامه طباطبایی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بیمه‌های صادراتی و نقش آن در توسعه صادرات، تدریس دروس پول و بانکداری، توسعه اقتصادی، اقتصاد ایران، نظریه‌های اقتصادی، مسائل پولی و مالی در دانشگاه علامه طباطبایی، دانشگاه تهران و دانشگاه تربیت مدرس.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:-

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

ضرورت توجه به صادرات نفتی، بدهی خارجی آمریکا و تجزیه و تحلیل عوامل بوجود آورنده آن، بحران صادرات در کشورهای جهان سوم، سیاستهای کشاورزی ایران پس از انقلاب، قدرت جذب کشورهای اوپک.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

مجتهدزاده، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: شهرسازی، دانشکده: هنرهای زیبا، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد معماری در سال ۱۳۴۷ و دکترا در رشته معماری در سال ۱۳۵۴.

مرتبه علمی:

درجه استادیاری در سال ۱۳۵۸ و ارتقاء به درجه دانشیاری دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۹.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

برنامه‌ریزی مسکن و شهرسازی منطقه‌ای، زیرساخت‌ها در شهرسازی، تکنیک‌های برنامه‌ریزی، اصول و مبانی معماری و شهرسازی، پروژه تحقیقاتی درباره مشکلات جمع‌آوری آبهای سطحی تهران و ارائه راه‌حل، ارزیابی طرح جامع لوشان، بررسی مشکلات جنوب تهران، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۴ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی منطقه‌ای، مبانی برنامه‌ریزی شهری.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مشکلات مسکن در ایران، مشکلات مسکن در تهران، طراحی مسکن و عوامل هفتگانه آن.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

مجتهدی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۲۹۲، تبریز.

درگذشت: ۱۳۶۶، تهران.

علی مجتهدی پس از پایان رسانیدن تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۱۱ در میان محصلان اعزامی به اروپا رفت و در رشته‌ی مهندسی کشاورزی (اصلاح نباتات) به اخذ درجه‌ی تخصصی نایل شد. پس از بازگشت در وزارت کشاورزی و دانشکده‌ی کشاورزی به خدمت گمارده شد و از بنیانگذاران مؤسسه‌ی اصلاح و تهیه نهال و بذر بود.

از تالیفات چاپ شده‌ی اوست: زراعت برنج و اصلاح آن، باغداری مرکبات، زراعت سویا، زراعت آفتابگردان (با همکاری همکاران)؛ کتابی هم درباره‌ی کشت زیتون دارد که به چاپ نرسیده است. کتابی به نام فیزیولوژی برای همه ترجمه کرد که به هنگام مرگش در دست چاپ بود.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

مجتهدی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۷ ش در لاهیجان است. تحصیلات خود را در دارالمعلین مرکزی انجام داد، سپس برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و از دانشگاه پاریس به اخذ لیسانس و دکترا در علوم ریاضی نائل آمد. پس از مراجعت به ایران به استادی دانشکده علوم انتخاب شد و پس از مدتی استادی دانشکده فنی نیز به عهده او قرار گرفت. همزمان با کار استادی در وزارت فرهنگ نیز مشاغلی احراز نمود. مدتی مدیر کل مالی و اداری وزارت فرهنگ بود، زمانی نیز مدیر کلی آموزش آن وزارتخانه را برعهده داشت. از دیگر مشاغل او ریاست دانشگاههای شیراز و دانشگاه صنعتی بود.

دکتر مجتهدی قریب سی سال ریاست دبیرستان البرز تهران را که از بهترین مدارس ایران است برعهده گرفت. این دبیرستان در اثر مساعی مدیرش در نظم و انضباط بی‌نظیر بود و خیلی از رجال ایران از این مدرسه بیرون آمده‌اند. دقت و توجه خاص دکتر مجتهدی باعث شده بود که این مدرسه در ایران شاخص باشد. سطح معلومات در این دبیرستان با سایر مدارس مشابه فرق زیادی داشت. صاحب ترجمه در رشته ریاضیات تألیفات زیادی دارد که برخی از آنها در دانشگاه تدریس می‌شود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مجد ضیائی، حبیب‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند شیخ‌الاسلام زنجانی در ۱۲۶۹ در زنجان تولد یافت. وی تحصیلات خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول پایان برد و در کسوت روحانیت مالکی پربضاعت و صاحب چندین آبادی و قریه بود. در زنجان بین تمام طبقات صاحب نفوذ گردید بطوری که هم روحانیون و اهل علم او را قبول داشتند و هم مالکین و اعیان و اشراف شهر. لذا تمام شرایط در وجودش برای نمایندگی مجلس فراهم بود. در دوره هفتم از زنجان وکیل شد و چون در آن دوره امتحان خود را خوب داد و مورد پسند واقع شد در تمام دوران رضاشاه به وکالت مجلس انتخاب می‌گردید. در دوره چهاردهم باز وکیل شد. مجموعا ۸ دوره نمایندگی داشت. بعد از نمایندگی مجلس به هنگام نخست‌وزیری قوام‌السلطنه در نخست‌وزیری سمتی به او دادند. وفاتش در ۱۳۵۲ در ۸۳ سالگی اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مجد، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به فطن‌السلطنه فرزند شیخ محمد شالی از محال قزوین و متولد ۱۲۷۵ ش است. وی تحصیلات مقدماتی را در تهران و قزوین انجام داد و از مدرسه علوم سیاسی درجه لیسانس گرفت و وارد وزارت فوائد عامه گردید. مدتی منشی نخست‌وزیر بود و در اثر جدیت در این کار نخست‌وزیر وقت (عین‌الدوله) برای او لقب فطن‌السلطنه گرفت. در وزارت فوائد عامه مشاغل مختلفی را طی کرد و سپس داخل وزارت پیشه و هنر شد و تا معاونت آن وزارتخانه ترقی نمود. در ۱۳۱۷ با سمت معاون وزارتخانه مأمور خرید کارخانه ذوب‌آهن شد و به آلمان رفت ولی در اثر جنگ جهانی دوم مأموریت خود را نیمه کاره گذاشت و به ایران بازگشت و فرماندار رشت شد. در انتخابات دوره چهاردهم از طرف مردم قزوین وکیل شد و بعد از وکالت به استانداری گیلان و مازندران رسید. در انتخابات دوره دوم سنا سناتور انتخابی قزوین بود. محمدعلی مجد مدتی از ثروتمندان درجه اول کشور بود ولی بعدا دچار مشکلات مالی گشت و تمام ثروت خود را از دست داد.

وی در جوانی با دختر امیر انتصار برادرزاده محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی ازدواج کرد. امیر انتصار از ثروتمندان بزرگ ایران بود که یک پسر و دو دختر داشت. پسر او در جوانی درگذشت و او که پس از مرگ پسر مکدر بود و مرگ خود را نزدیک می‌دید

تمام دارائی خود را به دامادش همین فطن‌السلطنه انتقال داد. طبق سندی که رؤیت نمودم یکصد قطعه آبادی و متجاوز از پنج هزار قنات و چندین میلیون متر زمین به مجد انتقال یافت و او در آن روز یکی از متمولترین مردان ایران شد. تمام زمینهای امیرآباد شمالی و زمینهای تیغستان شمیران متعلق به او بود، ولی همه‌ی آنها تدریجا از دست رفت به طوری که در اواخر عمر وضع خوبی نداشت و با استقراض از بانکها کار خود را جریان می‌داد. مجد در ۸۰ سالگی در تهران درگذشت و در مقبره‌ای که در حیات خویش در شاهزاده حسین قزوین بنیاد نهاده بود به خاک سپرده شد. کتابی تحت عنوان گذشت زمان که تقریبا زندگی او را روشن می‌سازد انتشار داده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مجدالدوله‌ی دیلمی

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ابوطالب رستم مجداالدوله‌ی دیلمی). وی پسر فخرالدوله‌ی دیلمی است و به سن چهار سالگی امیر شد و زمام امور را سیده خاتون مادرش به دست گرفت. حکومت مجدالدوله از ۳۸۷ تا ۴۲۰ ه. بود. با پیروزی سلطان محمود غزنوی بر مجدالدوله و دستگیری وی، بساط پادشاهی آل‌بویه در شمال ایران برچیده شد. ولی مدت ۲۰ سال دیگر فرزندان عضدالدوله در بغداد و فارس و خوزستان به سلطنت خود ادامه دادند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مجدی سینکی، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمدتقی خان مجدالملک سینکی و برادرزاده میرزاعلی خان امین‌الدوله، در ۱۲۷۴ ش متولد شد. پس از رسیدن به سن تمیز، تحصیلات خود را آغاز نمود. پس از مقدمات تحصیل عالی را در ادبیات عرب و فقه و اصول و ریاضیات و حسن خط فرا گرفت و از مدرسه علوم سیاسی دانشنامه دریافت کرد و در ۱۲۹۶ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و کار خود را با ثباتی در اداره تحریرات روس آغاز کرد. پس از چندی نایب قنسولگری گنجه شد. بعد همان سمت را در بادکوبه احراز کرد و بعد نایب کنسول پطروفسکی شد. از مشاغل دیگر او در ابتدای خدمت، نایب اول ژنرال قنسولگری تفلیس بود. چندی هم در تهران در ادارات مختلف سیاسی وزارت امور خارجه کار می‌کرد و در ۱۳۱۰ کنسول ایران در ازمیر و آطنه شد و قریب پنج سال در این سمت باقی ماند. از دیگر مشاغل وی کسنول استانبول و مستشاری سفارت ایران در ترکیه و شوروی بود. چندی هم سرکنسول ایران در قفقاز شد.

مجدی در سال ۱۳۲۵ به مقام مدیر کلی وزارت امور خارجه رسید و چندی هم معاون آن وزارتخانه شد. بعد به سمت سفیر کبیری ایران در اردن هاشمی منصوب شد. قریب چهار سال در آن سمت بود. بعد به تهران احضار و عضو شورای عالی سیاسی گردید. آخرین سمت وی در وزارت امور خارجه، سفیر کبیری ایران در کشور لهستان بود.

مرحوم اسمعیل مجدی بسیره خانوادگی در حسن خط و نوشتن نامه مرتجل در وزارت امور خارجه معروف بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مجلسی، محمدباقر

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۱۱۱ / ۱۱۱۰ –۱۰۳۸ / ۱۰۳۷ ق)، عالم دینی، فقیه، محدث، متکلم و شاعر، متخلص به مشتاق. مشهور به علامه مجلسی. شیخ‌الاسلام اصفهان بود. وی از دانشمندان بزرگ اواخر حکومت صفوی است که با پشتکار فوق‌العاده و تصنیف و تألیف کتب و تدریس علوم اسلامی و تربیت شاگردان بسیار، بزرگترین خدمات را به جامعه اسلامی عرضه نمود. ملا محمدباقر در آخرین سال سلطنت شاه عباس و در عصر مرجعیت میر داماد در اصفهان به دنیا آمد. او دروه‌ی چهار تن از سلاطین صفوی: شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین را درک نموده است. نسبش از جانب پدر به حافظ ابونعیم اصفهانی می‌رسد و جد مادریش کمال‌الدین درویش محمد عاملی اصفهانی است. او بیشتر تحصیلاتش را در حوزه‌ی پدرش، علامه مجلسی اول، گذراند و بارها از وی اجازه گرفت و در علوم معقول و منقول از محضر استادانی چون ملا حسنعلی شوشتری و آقا حسین محقق خوانساری و میرزا رفیع‌الدین محمد طباطبایی نایینی و ملا محمد شریف رویدشتی اصفهانی و شیخ عبداللّه بن جابر عاملی و شیخ علی بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی و میر محمد قاسم طباطبایی قهپایی و ملا محسن فیض کاشانی و ملا محمدصالح مازندرانی و میر شرف‌الدین علی شولستانی و سید محمد مشهور به سید میرزا جزایری و میر فیض‌اللّه طباطبایی قهپایی و میر محمد مؤمن استرآبادی و ملا محمدمحسن استرآبادی و سید نورالدین علی عاملی و ملا محمدطاهر قمی و ملا خلیل قزوینی و سید علی خان شیرازی و شیخ حر عاملی استفاده نمود و از جانب آنها به دریافت اجازه نایل شد. او جامع معقول و منقول و در فقه و تفسیر و حدیث و درایه و رجال و اصول فقه و کلام و دیگر علوم دینی متبحر بود. میرزا عبداللّه اصفهانی، صاحب «ریاض العلماء» و سید نعمت‌اللّه جزایری و میر محمدصالح خاتون‌آبادی و ملا ابوالحسن شریف عاملی فتونی و ملا محمد بن علی اردبیلی و ملا محمد سراب تنکابنی و میر محمدحسین خاتون‌آبادی و ملا رفیعا گیلانی و سید ابوالقاسم خوانساری و میرزا علاءالدین محمد گلستانه و مولانا جمشید گسکری و ملا محمدقاسم بن محمدرضا هزار جریبی و سلطان محمود طبسی و میر ابوطالب فندرسکی و شیخ احمد بن محمد بن یوسف بحرانی و ملا ابراهیم گیلانی و ملا محمد فاضل مشهدی و بسیاری دیگر از بزرگان در محضرش تلمذ نمودند و از حوزه‌ی درسش بهره بردند. شاگردان مسلم او را متجاوز از دویست نفر می‌دانند. صاحب «ریاض العلماء» آنها را در حدود یکهزار نفر و سید نعمت‌اللّه جزایری آنان را بیش از هزار نفر می‌داند. او در اصفهان درگذشت و در جنب جامع عتیق، در بقعه‌ی پدرش، ملا محمدتقی مجلسی، به خاک سپرده شد. گفته شده که آثار او تنها به فارسی در حدود پنجاه تألیف و تصنیف است. از آثارش: «بحارالانوار»، جامع‌ترین کتاب حدیث، در یکصد و ده مجلد؛ «مرآة العقول»، در شرح اخبار آل رسول (ع)، شرح «اصول، فروع و روضه‌ی کافی»؛ «ملاذ الاخیار فی شرح التهذیب الاخبار»، حاشیه بر «تهذیب الاحکام» شیخ طوسی؛ «الفوائد الطریفة فی شرح الصحیفة»؛ «الوجیزة»، در رجال؛ «زاد المعاد»؛ «تحفة الزائر»؛ «حق الیقین»؛ «عین الحیاة»، در شرح وصایا و مواعظ پیامبر (ص) به ابوذر و مختصر آن، در سه هزار سطر؛ «مشکاة الانوار»، در فضیلت قرائت قرآن؛ «اختیارات الایام و الساعات»؛ «مفاتیح الغیب فی الاستخارة»؛ «حیات القلوب»؛ رساله‌ی «الاعتقادات»؛ «آداب الحج»؛ «الاربعون حدیثا»؛ «الاجازات»؛ «جلاء العیون»؛ «تفسیر آیة النور»؛ «میزان المقادیر»؛ حاشیه بر «امل الآمل»؛ «حلیة المتقین»؛ شرح «دعاء جوشن کبیر»؛ ترجمه‌ی «الزیارة الجامعة»؛ «صراط النجاة»؛ شرح

«الاسماء الحسنی»؛ «مقیاس المصابیح».[۱]

ملا محمدباقر، فرزند ملا محمدتقی مجلسی (ه.م) از اجله‌ی علمای شیعه‌ی عهد صفویه است که به سال ۱۰۳۷ هجری قمری (یک سال قبل از مرگ شاه عباس کبیر) متولد و در روز بیست و هفت رمضان سال ۱۱۱۰ و یا ۱۱۱۱ هجری قمری وفات یافته است. و در جامع عتیق اصفهان مدفون است. تعداد تألیفات وی از شصت مجلد متجاوز است و بحارالانوار فی اخبارالائمهٔ الاطهار از همه معروفتر است. این کتاب به زبان عربی نوشته شده و شامل ۲۶ جلد می‌باشد و متضمن اخبار و احادیث متنوع می‌باشد. عین‌الحیات (مشتمل بر مواعظ راجع به ترک دنیا)- مشکوهٔ‌الانوار- حلیهٔ‌المتقین (در اخلاق و اعمال)- حیوهٔ‌القلوب- تحفهٔ‌الزائر- جلاءالعیون- مقیاس‌المصابیح در تعقیبات نمازهای یومیه- ربیع‌الاسابیع- زادالمعاد- حق‌الیقین را به زبان فارسی تحریر کرد و به علاوه رسالات کوچک بسیار از او باقی است؛ مجلسی دوم، مجلسی پسر.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۲۷۳/ ۶)، اعیان الشیعه (۱۸۴ -۱۸۲/ ۹)، ایضاح المکنون (۵۲۱ ،۴۶۰ ،۲۸۴ ،۲۰۷، ۲ /۲۰۷ ،۶۰۷ ،۵۴۸ ،۴۲۱ ، ۴۱۰ ،۳۹۹ ،۳۷۴ ،۳۶۳ ،۲۴۹ ،۱۶۳/ ۱)، بحارالانوار (۶۷ -۳۷/ ۰)، تاریخ ادبیات ایران، براون (۲۶۳ ،۲۵۸ -۲۵۷/ ۴)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۷۳ / ۵)، تذکرهٔ العلماء (۱۶۴ -۱۵۹)، تذکرهٔ القبور (۱۶۴ -۱۶۲)، تذکرهٔ المعاصرین (۳۲۱)، تلامذهٔ العلامهٔ المجلسی، خاتمه‌ی مستدرک الوسائل (۵۸ ،۵۱ ،۴۹/ ۲)، خدمات متقابل اسلام و ایران (۴۷۴ ،۴۷۳)، الذریعه (۴۷/ ۲۵ ،۳۲۰ -۳۱۸/ ۲۳ ،۱۹۲ - ۱۹۱/ ۲۲ ،۳۰۴ ،۵۴/ ۲۱ ،۲۸۰ - ۲۷۹/ ۲۰ ،۳۴۷ ،۱۷۶/ ۱۶ ،۳۷۰ ،۹۵ ،۳۸ ،۳۷/ ۱۵ ،۲۴۷ ،۱۵۶ ،۹۰/ ۱۳ ،۱۱/ ۱۲ ،۷۵/ ۱۰ ،۱۹۳/ ۸ ، ۱۲۲ -۱۲۱ ،۸۳ ،۴۰/ ۷ ،۱۸۱ ،۵۱ ،۲۵/ ۶ ،۲۸۷ ،۲۰۲ ،۱۸۷ ،۱۲۵ -۱۲۴/ ۵ ،۵۰۵ ،۴۷۷ ،۳۵۸ ،۸۳/ ۴ ،۴۳۸ ،۲۷ -۱۶/ ۳ ،۴۸۰ -۴۷۹ ، ۲۲۴/ ۲ ،۴۱۲ ،۴۱۱ ،۳۶۷ ،۱۲۴ ،۸۸ ،۱۹ ،۱۶ -۱۵ ،۱۴/ ۱)، روضات الجنات (۹۱ -۷۶/ ۲)، ریاض العلماء (۴۵۰ -۳۹/ ۵)، ریحانه (۱۹۷ -۱۹۱/ ۵)، سبک شناسی (۳۰۴ -۳۰۳/ ۳)، صبح گلشن (۴۱۳ -۴۱۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۹۵/ ۱۲)، فرهنگ سخنوران (۸۴۴ ،۸۰۲ ،۱۱۷)، فوائد الرضویه (۴۱۸ -۴۱۰)، قصص العلماء (۲۲۸ -۲۰۴)، الکنی و الالقاب (۱۵۰ -۱۴۷/ ۳)، لغت نامه (ذیل/ مجلسی)، معجم المؤلفین (۹۱/ ۹)، مفاخر اسلام (جلد هشتم)، منتخب التواریخ (۶۷۲ -۶۷۰)، مؤلفین کتب چاپی (۴۲ -۲۳/ ۲)، وقایع السنین و الاعوام (۵۵۱ ،۵۰۸)، هدیهٔ العارفین (۳۰۷ -۳۰۶/ ۲).

مجیدی آهی، حمید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جراح، استاد دانشگاه و نماینده مجلس شورای ملی، در ۱۲۷۷ در تهران متولد شد. پدرش ابوالقاسم ملاک و کارمند دولت بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و ابتدائی عازم روسیه شد و دوره متوسطه را در آنجا گذرانید، سپس به سویس و آلمان رفت و تحصیل فن پزشکی نمود و درجه علمی گرفت و به ایران بازگشت و در دانشکده پزشکی استخدام شد. چندی ریاست بهداری راه‌آهن و مدتی ریاست بخش جراحی بیمارستان رازی با او بود و در دانشکده پزشکی استاد کرسی بالینی مامائی شد. در انتخابات دوره هیجدهم از بابل به نمایندگی انتخاب شد و در دوره بعد هم این سمت را حفظ کرد. در حدود ۱۳۶۰ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مجیدی، عبدالمجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مجیدی فرزند قوام‌الدین مجیدی وکیل دادگستری و متولد ۱۳۰۷ ش است. وی پس از انجام تحصیلات متوسطه به دانشکده حقوق وارد شد و درجه لیسانس گرفت، سپس به پاریس رفت و دکتر در حقوق شد. مدتی نیز در امریکا به تحصیل اشتغال داشت و درجه علمی فوق لیسانس دریافت کرد.

مجیدی در ۱۳۳۴ به ایران آمد و داخل سازمان برنامه شد و تدریجا ولی بسرعت مدارج ترقی را در آنجا پیمود تا به معاونت سازمان برنامه منصوب شد. در ۱۳۴۶ امیرعباس هویدا او را به معاونت نخست‌وزیر و رئیس دفتر بودجه تعیین کرد. بعد از مدتی وزارت تولیدات کشاورزی و موارد مصرفی به عهده او قرار گرفت. در ۱۳۴۷ سمت او وزیر کار و امور اجتماعی بود تا بالاخره وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه گردید و سالها در این سمت باقی ماند. مجیدی مردی تحصیلکرده و هنردوست و ساده دل و باسواد و متواضع بود. در دولت هویدا تدریجا از ارکان و اکابر وزراء شد و خیلی از تصمیمات با نظر او اتخاذ می‌شد. در افواه شایع بود که جانشین احتمالی هویدا حتما مجیدی است، ولی همین شایعات باعث شد که مورد بی‌مهری رئیس دولت قرار بگیرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مجیدی، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۰ در گیلان متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در رشت به اتمام رسانید و در ۱۳۰۸ وارد دانشکده‌ی افسری شد. دوره‌ی دو ساله‌ی مزبور را با انتخاب صنف پیاده نظام با احراز رتبه‌ی اول پایان داد و درجه‌ی افسری گرفت. در سال ۱۳۲۰ به درجه‌ی سرگردی و در سال ۱۳۲۵ به درجه‌ی سرهنگی نائل آمد و فرمانده تیپ پیاده دانشکده افسری شد. در سال ۱۳۳۰ هنگام اهانت به یک دانشجوی سال دوم سیلی محکمی خورد. گرچه دانشجوی ضارب از دانشکده اخراج شد ولی شغل سرهنگ مجیدی هم تغییر کرد و به ریاست ستاد لشکر فارس منصوب شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد به فرماندهی تیپ زاهدان منصوب گردید و در همان سمت در مهر ماه ۱۳۳۲ درجه‌ی سرتیپی گرفت. پس از مدتی به تهران انتقال یافت و فرماندهی لشکر پیاده مرکز را عهده‌دار شد.

پس از کشف شبکه‌ی حزب توده در ارتش، روز سیزدهم مهرماه ۱۳۳۳ اولین جلسه سری دادگاه فوق‌العاده نظامی برای رسیدگی به اتهام دوازده نفر متهمین به شرکت در توطئه نظامی و عضویت در سازمان نظامی حزب توده تشکیل گردید. ریاست دادگاه بدوی بعهده‌ی سرتیپ مجیدی فرمانده لشکر اول قرار گرفت. در این دادگاه ۱۲ نفر متهمین محکوم به اعدام شدند و حکم در روز ۲۷ مهرماه در لشکر دو زرهی به مرحله‌ی اجرا درآمد. محاکمه‌ی دسته دوم و محاکمه‌ی دسته سوم نیز به سرنوشت دسته اول دچار شدند و مجیدی و اعضاء دادگاه کلیه متهمین را به اعدام محکوم نمودند و حکم به مرحله‌ی اجرا درآمد.

در سال ۱۳۳۴ به دنبال سوءقصد به حسین علاء توسط یکی از افراد فدائیان اسلام، دستور دستگیری فدائیان اسلام صادر گردید. پس از رسیدگی دادگاه محاکمه آنان آغاز شد. ریاست این دادگاه به عهده‌ی سرتیپ مجیدی قرار گرفت که منجر به اعدام مرحوم نواب صفوی و یاران وی گردید.

مجیدی در مهرماه ۱۳۳۶ به درجه‌ی سرلشکری رسید و به فرماندهی سپاه فارس منصوب شد. چند سالی در فارس فرماندهی داشت و سپس با ارتقاء به درجه‌ی سپهبدی به فرماندهی سپاه مرکز انتخاب گردید. سپهبد مجیدی در سال ۱۳۴۵ بازنشسته شد. مرسوم چنین بود که فرماندهان نظامی پس از بازنشستگی در یک مرحله استانداری یا سفارت کبری به آنها داده می‌شد ولی درباره‌ی مجیدی مورد عمل قرار نگرفت.

سپهبد مجیدی بعد از انقلاب دستگیر و محاکمه و محکوم به اعدام گردید و حکم به مرحله‌ی اجرا رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مجیدیان، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۷ ش و فرزند میرزا حسن خیاط است. تحصیلات خود را در دبیرستان کالج تهران ادامه داد و دیپلم گرفت و جزء محصلین دولتی به اروپا رفت. بانک ملی ایران از بین دانشجویان خارج از طریق مسابقه چهار نفر را برای خدمت در بانک ملی انتخاب کرد، یکی از آن چهار نفر احمد مجیدیان بود که به هزینه بانک ملی به انگلستان اعزام شد و در رشته بانکداری و اقتصاد از دانشگاه منچستر فارغ‌التحصیل شد و به ایران بازگشت و رئیس بانک ملی رشت شد. مدتی رئیس نشر اسکناس و سرپرست خزانه جواهرات بود تا به ریاست نمایندگی ایران در نیویورک منصوب گردید و مدتها در این سمت بود. در زمان صدارت مصدق به تهران احضار شد و به عضویت هیئت مدیره بانک رهنی ایران منصوب گردید و در ۱۳۳۴ ش معاون بانک ملی ایران شد. در آن تاریخ معاونت بانک ملی ایران از مشاغل مهمه مملکتی بود و غالبا اشخاصی از این سمت به وزارت منصوب می‌شدند. وی سالها در این سمت مستقر بود تا در ۱۳۳۸ قائم مقام شد. در ۱۳۳۹ ش قانون بانکداری جدید به تصویب رسید و بانک مرکزی تأسیس یافت. ابراهیم کاشانی مدیر کل بانک ملی ایران به ریاست بانک مرکزی منصوب شد و احمد مجیدیان هم رئیس بانک ملی ایران شد. اما موقعی که او بدین سمت منصوب شد بانک ملی فقط یک بانک تجارتی بود و دیگر مرکز ثقل اقتصاد مملکت نبود و حسابهای دولتی در بانک ملی متمرکز نمی‌شد، تنظیم اعتبارات کشور و نشر اسکناس به عهده بانک مرکزی ایران قرار گرفته بود و برای بانک ملی جز یک هزینه سنگین چیزی باقی نماند. مجیدیان قریب یک سال رئیس بانک ملی بود ولی تلاش مستمر او به جائی نرسید و درآمد و هزینه تطبیق نمی‌کرد. در اردیبهشت ۱۳۴۰ دکتر علی امینی با اختیاراتی زمام امور کشور را در دست گرفت و به تصفیه حسابهای شخصی پرداخت، از جمله دکتر احمد امامی دبیر کل حزب ملیون که رئیس بهداری بانک ملی و مورد بغض و کینه او بود دستور بر کناریش را به مجیدیان داد. مجیدیان از دستور رئیس دولت تمکین نکرد و کنار گذاشتن او را مولود اشتباهاتی نمود و بالاخره از دستور رئیس دولت گفت که تغییرات داخلی بانک ملی به عهده من است و دکتر احمد امامی وظایف خود را بنحو احسن انجام می‌دهد و موجبی برای برکناری او نیست. مشاجره بین نخست‌وزیر و رئیس بانک ملی به اوج رسید و سرانجام عبدالحسین بهنیا وزیر دارائی مأموریت یافت مجیدیان را از کار برکنار سازد. این امر خیلی زود انجام گرفت و مجیدیان از ریاست بانک ملی ایران کنار رفت و فعالیت خود را در بخش خصوصی آغاز کرد. وی در زمانی که معاون بانک ملی ایران بود پرونده‌ای در دیوان کیفر روی خرید کاغذ تشکیل شده بود که سالها در بوته اجمال مانده و رسیدگی نمی‌شد. پس از برکناری پرونده به جریان افتاد و تحت محاکمه قرار گرفت و تبرئه شد. پس از استبراء به بنیاد پهلوی رفت و نمایندگی بنیاد در لندن با او بود. در طول زندگی خویش به کسی اجحاف نکرد ولی کفایت و مدیریت او مورد تردید بود. سرانجام در سال ۱۳۷۷ در اروپا

درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مجیدیه، ناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از قضات دادگستری در ۱۳۰۳ در رضائیه متولد شد. پس از اتمام دانشکده حقوق به خدمات قضائی اشتغال ورزید. اهم مشاغل وی عبارتست از ریاست دادگاه خوی، دادستان مهاباد، بازپرس دیوان کیفر، معاونت ثبت کل، دادستانی دیوان کیفر، دادیاری و مستشاری دیوان عالی کشور و دادستان تهران. وی در ۱۳۵۷ به استانداری ایلام انتخاب شد و لی قبل از عزیمت به محل مأموریت در راه آذربایجان در اثر سانحه اتومبیل درگذشت.

مجیدیه از قضات پرکار، مطلع، و جاه‌طلب و نان را به نرخ روز می‌خورد. در کنار مشاغل قضائی در کار آزاد نیز فعالیت داشت و گویا چند سینما در شهر آستارا دائر کرده بود. علت مرگ او نیز به مناسبت سرکشی به وضع سینماهای خود بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مجیر مولوی، حبیب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالحسین مجیرالملک، در ۱۲۹۲ در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تبریز به انجام رسانید و در ۱۳۱۰ وارد دانشکده پزشکی تهران شد و درجه دکترای پزشکی گرفت و متخصص جراحی عمومی شد. چندی در شیر و خورشید اشتغال داشت. در ۱۳۲۷ با سمت دانشیاری وارد دانشکده‌ی پزشکی تبریز شد و بعد استاد گردید. چندی معاونت دانشکده پزشکی را برعهده گرفت و زمانی رئیس دانشگاه تبریز شد. دکتر مولوی در ۱۳۵۳ از مؤسسین حزب رستاخیز در آذربایجان بود و در انتخابات دوره‌ی هفتم سنا، کاندیدای سناتوری شد و سرانجام به سنا راه یافت. دو سالی در مجلس سنا باقی ماند تا مجددا با سمت ریاست دانشگاه به تبریز بازگشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

محب شاهدین، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی محب شاهدین : فرمانده گردان ابوذر(ره) تیپ۱۲حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اسفند هزار و سیصد و سی و شش به دنیا آمد. پدرش با پای پیاده به کربلا رفته و سوغات تربت و تسبیح و مهر آورده بود . هنوز فرزندانش آن

را نگه‌داری می کنند. مهدی در یازده سالگی پدرش را از دست می‌دهد و گویا خدا چنین مقدّر کرده بود تا او از کوچکی با سختی‌ها و محرومیّت‌ها دست و پنجه نرم کند.

در دوران رژیم ستم شاهی با نوشتن انشایی علیه حکومت، از دبیرستان اخراج می‌شود. او با ادامه مبارزه علیه رژیم دستگیر شده و به زندان می‌افتد.

در زندان تحت شکنجه قرار می گیرد و با این که فک او را شکسته و پشتش را می‌سوزانند اما حاضر به لو دادن دوستان و مبارزان نمی‌شود و ساواک را ناکام می گذارد.

با پیروزی انقلاب اسلامی وارد سپاه می‌شود و از سال پنجاه و هشت به غرب کشور اعزام می‌شود. در روانسر، کامیاران، تکاب و گیلان‌غرب نیروهای ضدانقلاب و گروهک‌ها را سرکوب می کند. با شروع جنگ تحمیلی به جنوب اعزام شده و در عملیات‌های طریق‌القدس(آزادسازی بستان)، فتح‌المبین (دشت عباس) و رمضان شرکت می کند. قبل از عملیات محرم، صیغه‌ی عقدش با همسرش بسته می‌شود و فقط چند ساعتی در منزل آنها می‌ماند. فردای آن روز خودش را به جنوب رسانده و با نوشتن وصیت‌نامه و شرکت در عملیات محرم به آرزوی دیرینه‌ی خودش می‌رسد.

منابع زندگینامه :پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

محبوب، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابراهیم محبوب : فرمانده گردان حزب الله لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

یکم تیر ماه سال ۱۳۳۲ در روستای حسن آباد چناران به دنیا آمد. در شش سالگی به همراه خانواده به مشهد مقدس نقل مکان کرد. دوران ابتدایی را در سال ۱۳۳۹ در مدرسه کاشانی آغاز کرد و در کنار تحصیل، برای فراگیری و آموزش قرآن کریم به مکتب رفت و همزمان با تحصیل، قرآن را هم آموخت. ده دوازده ساله بود که در دبستان عکس شاه را از قسمت چشم سوراخ کرد و مورد آزار و اذیت قرار گرفت. در سال ۱۳۴۵ وارد مدرسه راهنمایی ابومسلم مشهد شد و در این مقطع وضع درسی خوبی داشت.

در سال ۱۳۴۸ وارد هنرستان کشاورزی شد و پس از پایان تحصیلات، چون دیپلم کشاورزی داشت، خدمت سربازی خود را به عنوان سپاهی ترویج در روستا سپری کرد و به محرومین کشاورز کمک می کرد. دوران آموزشی را در کرج و بقیه خدمت خود را در دامپزشکی مشهد گذراند و بیش از همه فعالیت خود را در سرخس و فریمان و روستاهای تابع گذراند و پس از آن در دانش‌سرای راهنمایی در رشته زبان انگلیسی مشغول به تحصیل شد که بعد از مدت کوتاهی به دلیل مفاسد اخلاقی آن مرکز از آنجا انصراف داد و دانش‌سرا را ترک کرد. او در سال ۱۳۵۵ به استخدام شرکت ملی گاز ایران در آمد. ابراهیم محبوب قبل از انقلاب در تظاهرات به صورت فعال شرکت می کرد و یک بار در شاهرود، در حین تظاهرات دستگیر و زندانی شد که با میانجیگری کارکنان شرکت گاز شاهرود آزاد شد.

به فوتبال علاقه داشت. مدتی را به عنوان بازیکن تیم ابومسلم خراسان و سپس مربی و مدتی را نیز به عنوان داور فعالیت می کرد و عضو فعال و مفید مسجد امام رضا (ع) واقع در خیابان آبکوه مشهد – بود و هم به عنوان عضو کمیسیون پاکسازی شرکت ملی گاز بود، گاهی اوقات تا ده روز را در ماههای غیر از رمضان روزه می گرفت.

در بیست و پنج سالگی با خانم فاطمه روغنگران خیابانی ازدواج کرد. در هشت سال زندگی مشترک، خداوند به آنها سه فرزند داد

که ادریس در سال ۱۳۶۰، زینب ۱۳۶۳ و زهرا ۱۳۶۴ به دنیا آمدند.

اولین بار در سی سالگی به عنوان بسیجی داوطلب جبهه ها شد و او همان اوایل به عنوان نیروی زبده و قوی مدتهای زیادی را در جبهه فعالیت می کرد تا اینکه از طرف فرمانده لشکر – آقای قالیباف – به سمت فرمانده گردان حزب الله منصوب شد. در پشت جبهه هم فعالیت می کرد و ضمن رسیدگی به بازندگان شهدا و دلجویی از خانواده های آنان، حمایت از محرومان جنگ زده را سرلوحه خود قرار داده بود.او در مدت هشت ماه حضور در جبهه ها دوباره مجروح شد. اولین بار شش ماه در جبهه بود و دو ماه در بیمارستان بستری شد و پس از بهبودی به جبهه بازگشت. مادرش می گوید: زمانی که مجروح شده بود و پایش در گچ بود، من به منزل آنها رفتم. او به همسرش گفت: چادری روی پاهای من بینداز که جلوی مادرم پایم دراز نباشد.

در مورد شجاعت او دوستانش می گویند: صدام گفته این محبوب کیست؟ هر کس سرش را برای من بیاورد، جایزه دارد. و همسرش می گوید: بنا به گفته عده ای از فرماندهان سپاه، محبوب در میان لشگر نمونه بود و چون مدالی بر سینه لشکر می درخشید.

ابراهیم محبوب در ۴ دی ماه سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۴ در محل جزیره بوارین به شهادت رسید و پیکرش در منطقه باقی ماند، اما پس از سه سال جسدش پیدا شد و در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۶۸ پس از تشیع در بهشت رضا مشهد در کنار دیگر همرزمانش به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

محبوبی اردکانی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقاشیخ احمد، در ۱۲۹۴ ش در اردکان یزد پا به عرصه وجود نهاد. تحصیلات ابتدائی و صرف و نحو عربی را در زادگاه خود فراگرفت و دوره‌ی متوسطه را در یزد در رشته‌ی ادبی انجام داد و وارد دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شد و در رشته‌ی تاریخ درجه‌ی لیسانس گرفت و به کار دبیری پرداخت. مدتی در قم تدریس می‌نمود و زمانی نیز ریاست دبیرستان ایرانشهر را برعهده گرفت و سرانجام به تهران انتقال یافت و در دوره‌ی دکترای تاریخ ثبت نام نمود و در ۱۳۵۱ به اخذ درجه‌ی دکترای تاریخ نائل آمد.

دکتر محبوبی اردکانی پس از چند سال خدمت در وزارت فرهنگ، به دانشگاه تهران انتقال یافت و به معاونت اداره کل انتشارات و روابط دانشگاهی منصوب گردید. مدتی نیز در رشته‌ی تاریخ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی و موسسه‌ی تحقیقات و مطالعات علوم اجتماعی به تدریس پرداخت. وی از محققان خوب تاریخ ایران بود و رساله‌ی خود را در زمینه‌ی تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران با دقت و حوصله‌ی کامل نگاشت و دانشگاه تهران این اثر تحقیقی سودمند را در سه مجلد انتشار داد. از مرحوم محبوبی اردکانی آثار دیگری نیز باقی مانده است که برخی از آنها چاپ شده است. از جمله تاریخ تحول دانشگاه تهران و مؤسسات عالی آموزشی ایران است. راهنمای دانشگاه تهران در سه جلد نیز از آثار چاپ شده‌ی ایشان می‌باشد.

وفات وی در ۲۳ آبان ماه ۱۳۵۶ ش در سن ۶۲ سالگی اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

محبی، جهانگیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به ناظم‌الملك مرندی، فرزند محبعلی خان ناظم‌الملك از اعضاء عالی رتبه وزارت امور خارجه، در ۱۲۷۵ ه.ق متولد شد.
جهانگیرخان تحصیلات مقدماتی را مطابق معمول زمان در تهران انجام داد و بعد وارد مدرسه‌ی دارالفنون شد. پس از گذراندن دوره‌ی متوسطه برای ادامه‌ی تحصیلات عالیه به استانبول سفر کرد و در آنجا به تحصیل حقوق و علوم سیاسی و جغرافیا پرداخت. پس از فراغت از تحصیل در سفارت ایران در عثمانی با سمت اتاشه استخدام شد و مدتی بعد نایب دوم و نایب اول سفارت بود و سرانجام شارژدافر شد. پس از انتقال به تهران به معاونت اداره عثمانی منصوب شد و بعد رئیس اداره دول همجوار گردید و زمانی نیز عهده‌دار ریاست کارگزینی و کابینه وزارتی را سرپرستی می‌کرد. مدتی هم سرکنسول ایران در بغداد بود. در اوایل مشروطیت به کارگزاری آذربایجان رسید و چندی هم کارگزاری خراسان، سیستان و بلوچستان را برعهده داشت و سرانجام در ۱۳۳۸ ه.ق به معاونت وزارت امور خارجه منصوب شد. در سال ۱۲۹۹ ش در کابینه‌ی میرزا فتح‌الله خان سپهدار رشتی از تاریخ ۱۷ دی ماه تا ۲۸ بهمن ماه ۱۲۹۹ کفالت وزارت امور خارجه را عهده‌دار گردید.
میرزا جهانگیر محبی نویسنده‌ای توانا و مترجمی زبردست و شاعری خوش قریحه بود. زبانهای فرانسه، عربی و ترکی استانبولی را در حد عالی می‌دانست. صاحب تألیفات و ترجمه‌های بسیاری بود که بالغ بر بیست مجلد است. در ۱۳۵۲ ه.ق در قم درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

محتشم‌السلطنه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(حاج...) اسفندیاری (ف. ۱۳۲۳ ه.ش) حسن از رجال سیاسی دوره‌ی مشروطیت ایران که مدتی ریاست مجلس شورای ملی را عهده‌دار بود.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

محجوب، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد حسین محجوب : قائم مقام فرمانده گردان قدرت الله لشکر۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
کودکی در پنجم فروردین ماه ۱۳۴۰ صدای گریه اش در خانواده ی محجوب در روستای گلیان شیروان پیچید ، که سید محمد حسین نام گرفت . با تولد سومین فرزند پسر خانواده ی محجوب ، شادی و سرور همه ی اعضای خانواده را فرا گرفت .

پدرومادرش می گویند : نذر کردیم خداوند متعال هر فرزند پسری که به ما عطا فرماید نامش را با پیشوند سید محمد شروع کنیم . از این رو نام هر چهار پسرشان رابا سید محمد ؛ سید محمد علی ، سید محمد حسین و سید محمد حسن گذاشتیم .

او توانست در سه ماه ، خواندن قرآن را در مکتب خانه ی روستا بیاموزد . سید محمد حسین دوران تحصیلات ابتدایی را در هوای آزاد و پاک روستا به پایان برساند وی از دانش آموزان خوش اخلاق و مودب دبستان به شمار می رفت و الگوی دانش آموزان بود . در سن نوجوانی به کمک پدرش می شتافت و در باغداری و درو گندم و جو به خانواده کمک می کرد .

تحصیلات راهنمایی را در مدرسه ی امیر کبیر و متوسطه را در دبیرستان شریعتی شیروان به اتمام رساند .

تحولات سال ۱۳۵۷ سید محمد حسین را به سوی انقلاب کشاند .

انقلاب تحول شگرفی در روحیاتش ایجاد نمود . او فعالیت های گسترده ای را علیه رژیم ستم شاهی شروع کرد . شرکت در راهپیمایی ها و تظاهرات شیروان و مشهد ، پخش اعلامیه های امام خمینی و شعار نویسی از عمده فعالیت های سیاسی وی به شمار می رفت .

با پیروزی انقلاب اسلامی به بسیج پیوست و همواره سعی می نمود ، ارتباط خود را با سایر ارگان های انقلابی نیز حفظ نماید . در سال ۱۳۶۲ موفق به اخذ مدرک فوق دیپلم از تربیت معلم شهید خورشیدی گردید . مدت سه سال در نقش مربی قرآن ، مربی پرورشی ، مدیریت مدارس و مسئول امور تربیتی خدمت کرد .

از وقتی که زمزمه های تجاوز نظامی عراق به ایران اسلامی را شنید ، نتوانست در مقابل این گستاخی دشمن سکوت کند . از این رو برای اولین بار در سال ۱۳۶۱ بدون اطلاع خانواده اش عازم جبهه گردید . سید محمد حسین سه باربه جبهه عزیمت کرد و در عملیات خیبر و مهران شرکت نمود . در سال ۱۳۶۲ از ناحیه ی پشت و پا مجروح گردید .

او می گفت : ایران سرزمین نعمت هاست . قدرش را بدانید . انقلاب ، نیازمند رنج و غم و مصیبت است و ما باید در مقابل آن ها صبر و تحمل داشته باشیم . روح آزاد اندیش سید محمد حسین وی را به سوی مرزها کشاند . وی از جمله کسانی بود که به درد و رنج مردم مظلوم و مسلمان فلسطین فکر می کرد .

و سر انجام ... سید محمد حسین در منطقه عملیاتی قلاویزان (مهران) در حالی که معاونت گردان قدرت الله لشکر ۵ نصر را به عهده داشتد در اثر اصابت ترکش در تاریخ ۲۹/ ۲/ ۱۳۶۵ در کنار مولایش ، حسین بن علی (ع) آرام گرفت . پیکر پاک آن سردار اسلام بعد از تشیع به روستای گلیان منتقل و به خاک سپرده شد .

بر اساس تصدیق بسیاری از همکاران و همرزمانش ، وی چهره ای شاد ، ظاهری آراسته و لبانی متبسم داشت . به غیر از یک گروه ، با دیگر افراد جامعه صمیمی و مهربان بود و آن گروه ، افراد شرور و ظالمی بودند که قصد اجحاف حقوق ضعیفان را داشتند . سید محمد حسین به تمام معنا فردی محجوب بود . و فردی مردم دار و با خلوص نیت به کمک آنان می شتافت . با اینکه جثه ای ضعیف داشت ولی نُه بار به افراد نیازمند جامعه خون اهدا کرد و چند بار برای افراد محروم و بی سر پرست روستایش برق کشی کرد . او بسیار صریح و رک صحبت می کرد و اهل محافظه کاری نبود . رفتاری صادقانه داشت و همین ویژه گی وی را از دیگران متمایز می ساخت . اهل مطالعه بود و قسمتی از حقوق و در آمدش را صرف خرید کتب ارزشمندی مانند : نهج البلاغه ، صحیفه سجادیه و آثار شهید بهشتی نمود . سید محمد حسین برای نماز جماعت و تلاوت صحیح قرآن اهمیت زیادی زیادی قائل بود . بنا بر فرموده ی امام خمینی (ره) روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه می گرفت . از غیبت ودروغگویی بدش می آمد و هیچ وقت به کسی اجازه نمی داد در نزد او از کسی غیبت کند .

در فعالیت های دینی ، پر تلاش بود . وی با کمک بزرگان و اهالی روستا ی خود مساجد بزرگ امام حسین (ع) و شهدای گلیان را احداث نمود .

در روستاهایی که معلم بود کلاس قرآن نماز جماعت و دعای کمیل بر گزار می کرد . از کودکی علاقه ی زیادی به امام حسین (ع) داشت . ماه ها انتظار می کشید تا محرم فرا رسد . در آن ده روز روز او را کمتر در منزل می دیدیم . با دوستانش ، مراسم عزاداری را گرم می کرد .

در مورد حلال و حرام دقت زیادی می کرد ، مخصوصا خیلی سفارش می کرد . دنباله رو روحانیت اصیل بود . امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نمی کرد . اگر نفس گرم او در دل سنگ کسی اثر نمی گذاشت از او کناره گیری می کرد و به سراغ فرد دیگری می رفت .

شیوه های مدیریتی و عملکرد های برجسته مسئولیت ها و شیوه های مدیریتی محجوب را می توان در این قسمت بحث و بررسی کرد :

در عرصه تعلیم و تربیت

در زمینه ی تعلیم و تربیت ، وی گام های موثری برای تحول فرهنگی در افکار قشر جوان بر داشت . سید محمد حسین تلاش های صادقانه ای را در مدیریت مدارس شهر و روستا ، مسئول امور تربیتی و عضویت در ستاد نماز جمعه از خود به یادگار گذاشت . مدیریتش در امور تربیتی به گونه ای بود که کسی تشخیص نمی داد رئیس و مرئوس کیست . او دانش آموزان محروم شهر و روستا را شناسایی و برای آنان کفش ، لباس و سایر ملزومات تهیه می کرد و مخفیانه در اختیار آنان قرار می داد . عرصه ی دفاع مقدس:

سید محمد حسین در عرصه ی جنگ و دفاع مقدس در مسئولیت های مختلفی همچون معاونت فرمانده گردان ، مسئول مخابرات ، بی سیم چی گردان و پیک گردان خدمت کرد .

او میانه ای با تک روی نداشت و تصمیماتش را بر اساس اصل مشورت اتخاذ می کرد . سید محمد حسین ضمن نظارت دقیق بر زیر دستان از مافوق خود نیز اطاعت پذیری محض داشت . وی می گفت : فرمان هایی که به ما داده می شود از طرف ولی فقیه است ، پس وظیفه ی ماست که از آن دستورات اطاعت داشته باشیم .

سید محمد حسین به شناخت عمیق شهادت نایل گشته بود . از آرزو های بزرگ آن عارف وارسته در خواست شهادت از خدا بود . با توکل به خدا و توسل به ائمه (ع) و شهدا می خواست ، مرگش به شهادت ختم شود . او معتقد بود : شهادت آمادگی و لیاقت می خواهد . می گفت : این دنیا و زیبایی های کاذب همچون عنکبوتی تارهایش را دور تنم تنیده است و اجازه نمی دهد از معنویات جبهه و جنگ بهرمند گردم .

دوستان و همرزمانش سید محمد حسین می گفتند : او گام به گام به شهادت نزدیک تر می شد . آخرین باری که قصد اعزام به جبهه داشت هنگام خداحافظی ، گفت : این آخرین خداحافظی است . همسرش می گوید : همان شب کسی در خواب گفت : سید حسین ما منتظر تو هستیم خودت را به ما برسان .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان"نوشته ی سید سعید موسوی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

محدثی فر، جلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جلیل محدثی فر : فرمانده گردان یاسین لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

یکم شهریور ۱۳۴۲ در روستای رامیان متولد شد. او سومین فرزند خانواده بود. قبل از دبستان به مکتبخانه رفت. دوران ابتدایی خود را در مدرسه حسینیه باقریه و جوادیه به پایان برد. مادر شهید می گوید: جلیل از همان کودکی از نظر رفتار با دیگر بچه ها فرق داشت.

یادم می آید زمانی که ۹ ساله بود، تصمیم گرفت که تلویزیون تماشا نکند، طوری که خواهر و برادرهای دیگر مواظب بودند که آیا به تصمیمی که گرفته، عمل خواهد کرد یا نه و همیشه او را زیر نظر داشتند و آن قدر مصمم بود که از زمانی که گفته بود تلویزوان نگاه نمی کنم، نگاه هم نکرد.

دوره راهنمایی را در مدرسه محراب خان، به پایان رسانید و سپس وارد دبیرستان آیت الله کاشانی (فعلی)شد که این دوران هم زمان با اوج انقلاب بود و شهید در تمام صحنه های انقلاب، صحنه گردان و پرچمدار بود و یک بار هم مجروح شد.بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به عنوان یک حزب اللهی روشن و اصیل، در محیط دبیرستان علیه گروه های منحرف وارد عمل می شد. با روشنگریهای او، بسیاری به صراط مستیقم باز گشتند، ولی گروهی از منافقین کینه او را به دل گرفته و تا مدتها از طرف آنها تحت تعقیب بود و تهدید به ترور شده بود.

در سال ۱۳۵۹ دبیرستان را رها کرد و به جبهه رفت.

شهید با پایمردی و استقامت و شجاعت کم نظیر، در کنار سردار پر افتخار اسلام شهید چمران در جنگهای نامنظم و چریکی مظلومانه جنگید و بعد به عنوان تخریب چی و در جبهه های گرم جنوب و کوهستانهای سرد کردستان خدمت کرد.

شهید محدثی فرد در سن ۲۲ سالگی ازدواج کرد که مدت زندگی مشترک آنها دو سال بود. ثمره این ازدواج پسری به نام جلیل است که در سال ۱۳۶۶ به دنیا آمد.

چند روز بعد از عروسی، باز هم به جبهه رفت و در جبهه به صورت افتخاری خدمت می کرد. مستمری را که می گرفت، در صندوق کمک به جبهه می انداخت. می گفت: همه باید به هر نحوی به دولت کمک کنیم.

در عملیات های بسیاری از جمله والفجر ۸، کربلای ۴، کربلای ۵ و نصر ۴ شرکت داشت. بارها به شدت مجروح شد و یکی، دو ماه در بیمارستان شیراز و تهران بستری بود. مجروح شدن خود را به کسی خبر نمی داد و در بیمارستانها هیچ ملاقات کننده ای نداشت و خانواده بعد ها از مجروح شدنش با خبر می شدند. تمام بدنش مجروح بود و احتیاج به عملهای مختلف داشت، اما آن قدر غرق در جهاد بود که جسم مجروحش را فراموش کرده بود. می گفت: وقتی در جبهه هستم هیچ دردی ندارم.

آبهای اروند رود شاهد فداکاریها و زحمات این شهید بزرگوار است.

چون نیت خدمت داشت از پست و مقام گریزان بود. در جبهه شخصیتی معروف بود. اما سعی می کرد گمنام و ناشناخته بماند.

در عملیات والفجر ۸ با این که پایش شکسته بود اصرار دوستان را برای آمدن به پشت خط نپذیرفت و به درون آب رفت و فرماندهی گردان خط شکن رادر عملیات والفجر ۸ به عهده گرفت. بار دیگر به سختی مجروح شد و مدتی بستری بود و هنوز بهبودی حاصل نشده بود، که دوباره به جبهه شتافت.

در کربلای ۴ و ۵ یکی از مهمترین گردانها، گردان یاسین بود که شهید محدثی فرماندهی آن را برعهده داشت. او یکی از بهترین طراحان عملیاتی بود. در برابر مشکلات و گرفتاریها فردی صبور و آرام بود.

عملیات نصر ۴ در تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۶۶ درمنطقه ماووت آخرین میعاد این فرمانده جسور ایرانی بود.اودر این عملیات به علت اصابت ترکش خمپاره ۶۰ میلیمتری به ناحیه سر و پای چپ، به شهادت رسید. شهید درباره خمپاره ۶۰ می گفت: نامرد تر از خمپاره ۶۰ وجود ندارد، چرا که بدون هیچ سر و صدای می آید و عاقبت با ترکش یکی از همین خمپاره ها به شهادت رسید. همرزمان وی می گویند: شهید در حالی که یا زهرا می گفته به شهادت رسیده است.

پیکر پاک شهید جلیل محدثی فر در مزار شهدای بهشت رضا (ع) در کنار دیگر دوستان و همرزمانش به خاک سپرده شده است. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

محرابی، ابوالفضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالفضل محرابی : فرمانده تیپ دوم لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) با طلوع سوم فروردین ماه سال ۱۳۴۱ ه. ش در روستای محمد آباد دامغان و در جوار آستان مبارک امامزاده جعفر (ع) در خانواده ای متدین و زحمتکش کودکی پا به عرصه گذاشت . بنا به عهد و سوگند والدین نامش را ابوالفضل نهادند .

دوران کودکی ابوالفضل با آزمون های سخت و دشواری به پایان رسید . از سال ۴۴ به علت وجود نظام ارباب رعیتی و مشکلات اقتصادی به ناچار به کلاته محمدیه در چند کیلومتری آن کوچ کردند . شهید دوران تحصیلات ابتدائی را در روستای محمد آباد طی کرد ودوران راهنمایی را در مدرسه شهید امینیان فعلی با موفقیت گذراند . در سال تحصیلی ۵۷ و ۵۸ در رشته تحصیلی خدمات اداری و بازرگانی ثبت نام کرد .

اودر کنار کار به تحصیل نیز می پرداخت و با علاقه فراوانی درسش را دنبال می کرد . بارها اتفاق افتاد که در اثر پیاده روی از منزل تا مدرسه کفشهایش پاره و پاهایش مصدوم می شد . او با خنده خارهایی را که به درون پاهایش فرو می رفتند ، خارج می کرد و می گفت: مادر جان هر کس طاووس می خواهد جور هندوستان می کشد .

در سال ۱۳۵۷ نوای امام راحل را شنید و با نهضت پرشور اسلامی همراه شد و در بیداری مردم روستا پیش قدم گردید. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به کمک محرومین و مستضعفین شتافت . او پس از فعالیت در گروه ضربت مبارزه با مواد مخدر بنا بر نیازی که می دید وارد سپاه شد . از نیروهای مخلص ، فداکار و مدیر سپاه بود .

با چند نفر از برادران سپاه ، اردوگاه چشمه علی را راه اندازی نمودند تا نیروهای بسیجی مقدمات آشنایی با اسلحه و سایر موارد رزمی را به دست آورند . شهید محرابی در عملیات مختلف از کردستان گرفته تا جنوب کشور از جمله والفجر مقدماتی ، کربلای یک ، بیت المقدس ، خیبر شرکت داشت . در اسفند ماه سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد و ثمره این ازدواج یک فرزند دختر بود .

در اسفند ماه سال ۱۳۶۲ در عملیات خیبر شرکت کرد .این عملیات آخرین عملیاتی بود که او در آن حضور داشت.ابوالفضل محرابی در این عملیات به شهادت رسید تا پس از سالها مبارزه با طاغوت ودشمنان اسلام وایران در کنار بندگان خاص خدا قرار گیرد.

پیکر پاکش در روستای محمد آباد به خاک سپرده شد .

اودر بخشی از وصیت نامه اش چنین می گوید :

شما را به صبر دعوت می کنم و به یاد صحرای کربلا می اندازم . شما می دانید که به زینب چه گذشت و ماهم تابع آن شیرزن می باشیم . باید این طور باشد . مگر اینکه دست از اسلام بردارید و باز قول به شما می دهم که اگر دست از اسلام هم بردارید شما را رها نکنند . منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

محرابیان، محمد حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسن محرابیان : مسئول فرهنگی تیپ ۵۷حضرت ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

خدایا،چه عاقبتی خواهم داشت،خدایا چگونه به دیدارت خواهم آمد،خدایا با من چه خواهی کرد،خدایا گناهانم را چه خواهی کرد،خدایا لحظات مرگم چگونه خواهد بود،خدایا چگونه جان خواهم سپرد،خدایا در قبر با من چه خواهی کرد،خدایا فشار قبرم را چه کنم،خدایا پاسخ نکیر و منکررا چه بگویم،خدایا عذاب برزخ را چه کنم،خدایا دوری از اولیاء و دوستانت را چه کنم، خدایا فراق دوستان شهیدم را چه سازم،خدایا شرمندگی فردای قیامت و سرافکندگی و روسیاهی ام را چه کنم،خدایا حساب و کتاب را چه کنم،خدایا خروج از قبر را چه سازم،خدایا برهنگی فردایم را چگونه بپوشانم،خدایا عبور از صراط را چه سازم،خدایا اگر آتش مرا به سوی خود بلعید چه خاکی بر سر بریزم،خدایا ماندن در آتش و سوختن در عذاب را چگونه تحمل کنم. خدایا بگو چه کنم،چه سازم،عمری است دنبال تو بوده ام،خود را به عاشقی تو زده ام،خود را در میان عاشقانت افکنده ام. سر افکنده ام،رو سیاهم،بیچاره ام،بدبختم،تهیدستم،فقیرم،تنگدستم،حقیرم،ذلیلم،گمراهم،عاجزم، وامانده ام،چه کنم .در مانده ام،چه سازم.

خدایا بگو با من چه خواهی کرد،چه چیزی در انتظار من است،خدایا تو میدانی که همیشه دعایم عاقبت به خیری و فوز شهادت و لقای توست ،در جامه خونین شهادت،خدایا دعایم مستجاب شده است یا نه؟خدایا آیا شهیدم خواهی کرد،آیا مرا خواهی کشت،آیا در خونم دست و پا خواهم زد، آیا با لباس خونین به دیدارت مرا فرا می خوانی،آیا بدنم را قطعه قطعه و رنگین به خون خواهی ساخت،خدایا چه خواهی کرد،خدایا چه خواهد شد،خدایا شیرین است مرگ سرخ،مرگ خونین، مرگ بر خاک خونین و مقدس،مرگ مقدس چون سرور شهیدان،چون حسین بن علی علیه السلام، چون ابوالفضل العباس علیه السلام،چون اکبر و قاسم علیهم السلام،خدایا چه شیرین است لحظات جانسپاری در راه تو و برای تو و در خون تپیدن و سر در دامان مهدی علیه السلام نهادن.

خدایا چه زیباست چشم باز کردن و رخ زیبای محبوب را نگریستن،و نوازش او را لمس کردن، خدایا چه زیبا و شیرین است اینچنین رفتن،اینچنین مردن،اینچنین زیارت یار کردن و اینچنین وداع با دار دنیای فانی کردن،خدایا چه شیرین است بال گشودن،ملائک و شهداء به استقبال آمدن،بال زدن،بالا رفتن به عرش تو رسیدن،محو جمال زیبای تو شدن،تو را دیدن،رخت را بوسیدن در کنار تو جای گرفتن. از سفره تو غذای جان خوردن و تشنه را با آب کوثر سیراب کردن،خدایا چه شیرین است به جنت رضوان تو بار یافتن، در کنار دیگر شهیدان، در کنار حسین علیه السلام قرار گرفتن،در کنار محفلش نشستن،و از زبان حسین مصائب حسین را شنیدن،مصیبت زهرا را شنیدن، واقعه را بالعین دیدن و خون گریستن،و معرفت واقعی یافتن،خدایا چه شیرین است زندگی آخرت، زندگی باقی آخرت،زندگی در کنار اولیاء و ائمه معصومین و شهداء،خدایا چه لذت بخش است توصیف این همه و چه شیرین تر و لذت بخش تر و غیر قابل گفتن تحقق و رسیدن اینها.خدایا آیا این وعده محقق خواهد شد،خدایا چنین روزی خواهد رسید،خدایا چنین خواهد شد،خدایا من چنین آرزو دارم،خدایا من چنین می خواهم،از تو میخواهم،از تو میخواهم،از تو عاجزانه می خواهم، التماس میکنم،تضرع می کنم،زاری می کنم،از تو می خواهم. از تو،ای امید من،ای خدای من،ای حبیب من،ای

طبیب من،ای پروردگار من،ای رب من.

پدر و مادرم،همسرم،دخترم،خواهرانم،برادرانم،فامیلم، خویشانم،همه مرا حلال کنید،خطای مرا ببخشید. تقصیر مرا واگذارید،صبور باشید،مصمم باشید چون کوه ،بایستید،خم به ابرو نیاورید،شکرگزار نعمتهای خدا باشید.به خصوص این نعمت بزرگ را، پدرم،مادرم،شما زحمات زیادی در حق من کشیدیدو من نتوانستم ذره ای برای شما انجام وظیفه کنم،اما فردای قیامت جبران خواهم کرد،من با شما در صحرای محشر خواهم بود و در کنار حسین علیه السلام قرار خواهیم گرفت،همسرم دیدارمان به فردای قیامت افتاد،زینب گونه صبور و مقاوم و نستوه باش،همسرم این خواست خداست،تو به خواست خدا راضی باش و ذکرت: الهی رضا برضاك باشد.دنیا فانی است و همه خواهند رفت چه بهتر که چنین بروند.

اما تو ای دخترم،ای زهره ام،ای زهرایم،ای معصوم بیگناه،پدرت نمی خواست تو یتیم شوی،تو تنها باشی،هنوز طنین بابا،بابای تو در گوشم هست. دخترم بیش از هر چیز در این دنیا ناله طفل یتیم مرا می آزارد،مرا از پا در می آورد،برایم تحملش مشکل بود،اما دخترم وظیفه است، باید انسان دنبال تکلیف باشد،انسان باید بنده باشد ،خدا هر چه از او خواست انجام دهد.دنبال وظیفه برود و با هرچه روبرو شد با آغوش باز استقبال کند هر چه از دوست رسد نیکوست،دخترم مرا تنها نگذار،هرگاه سختی و تنهائی بر تو سخت بود بنزد من بیا،من همیشه پیش تو هستم،و با تو هستم،تو قلب منی و من قلب تو،تو جان منی و من جان تو،تو روح منی و من روح تو،تو پاره تن منی و همه وجود منی،تو منی و من تو،طوری زندگی کن که حسین می پسندد،طوری زندگی کن که پدر می خواهد،عزیزم وقتی بزرگ شدی همه چیز برایت روشن خواهد شد،شبهای جمعه به من سر بزن،بیا تا تو را ببینم،تا تو را زیارت کنم،و تجدید دیدار کنم،اما دخترم صبور باش،با مادرت بیا،مادرت را کمك باش،یار و یاور باش،مادرت،مادر است برای تو بسیار زحمت کشیده. دخترم تو از پدرم،مادرم،همسرم تشکر کن،دخترم تو از طرف من به آنها تسلی بده،زیرا تو دخترم هستی .به مادرم تسلی بده به مادرت تسلی بده،او را به صبر و تحمل و استقامت دعوت کن،از من به آنها بگو که پدرم به راه حسین رفت،دخترم من خجلم روی صحبت کردن با آنها را ندارم،تو با آنها سخن بگو.

همسرم در لحظات آخری که مرا در قبر نهادند دخترم را بر سینه ام بگذارید تا با او وداع کنم،حتماً، حتماً،حتماً.

مرا در علی بن جعفر قم دفن کنید،بین من و دوستانم جدائی نیندازید،حقوق همسرم را بپردازید،دو ماه نماز قضای شکسته (مسافر) و تمام برای من به طور مساوی بدهید بخوانند .۱۴ روز، روزه قضا برایم بگیرید،وصی من پدرم می باشد دیگر حسابی ندارم والسلام،ساعت ۱۰ شب منطقه عملیاتی کربلای ۵، ۳/۱۱/۱۳۶۶ . محمد حسین محرابیان

محرمی پور، سعید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سعید محرمی پور در سال ۱۳۳۹, در تهران به دنیا آمد. وی پس از اتمام دوره کارشناسی گیاهپزشکی در دانشگاه تهران و طی دوره کارشناسی ارشد حشره شناسی در دانشگاه تربیت مدرس، دکترای حشره شناسی را در سال ۱۳۷۶ در دانشگاه اوکایاما به پایان برد. پس از آن به امر تدریس در دانشگاه تربیت مدرس مشغول گردید. دکتر محرمی پور ضمن تدریس و عضویت در انجمن حشره شناسان ایران و انجمن حشره شناسان ژاپن , دستی در نشریات تخصصی نیز داشته و داور مجلاتی چون دانش کشاورزی تبریز، علوم کشاورزی گیلان، کشاورزی مدرس عهده دار بوده و آثار نیز به چاپ رسانده است.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیگرایش : حشره شناسیتحصیلات رسمی و حرفه ای : سعید محرمی پور پس از اتمام تحصیلات دبیرستان، وارد دانشگاه تهران شد و در رشته

گیاهپزشکی به تحصیل پرداخت او پس از اخذ لیسانس در سال ۱۳۶۴, تحصیلات خود را در رشته حشره شناسی دانشگاه تربیت مدرس پی گرفت و درسال ۱۳۶۹ دوره کارشناسی ارشد را به پایان برد. وی سرانجام در سال ۱۳۷۶، با اخذ درجه دکترا از دانشگاه اوکایاما فارغ التحصیل شد.هم دوره ای ها و همکاران : : دکتر کریم کمالی عضو گروه حشره شناسی دانشگاه تربیت مدرس و دکتر علی اصغر طالبی عضو گروه حشره شناسی دانشگاه تربیت مدرس از جمله همکاران سعید محرمی پور به شمار می آیند.فعالیتهای آموزشی : سعید محرمی پور ابتدا از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ به عنوان مربی در دانشگاه تربیت مدرس شروع به تدریس نمود. سپس از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸ به عنوان استادیار به فعالیت خود ادامه داد. او دروسی چون آفات درختان میوه - آفات گیاهان زراعی، فیزیولوژی حشرات - روشها و وسایل تحقیق در حشره شناسی برنامه نویسی کامپیوتری و مقاومت گیاهان به آفات مدلسازی کامپیوتری در حشره شناسی را تاکنون تدریس نموده است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سعید محرمی پور ضمن عضویت در انجمن حشره شناسان ایران و انجمن حشره شناسان ژاپن , دستی در نشریات تخصصی نیز داشته و داور مجلاتی چون دانش کشاورزی تبریز، علوم کشاورزی گیلان، کشاورزی مدرس عهده دار بوده است.شاگردان : سعید محرمی پورضمن تدریس , راهنمایی و مشاوره تعدادی از شاگردان خود را نیز به عهده داشته است که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد: عناوین پایان نامه ها و اسامی دانشجویان تحت راهنمایی الف) کارشناسی ارشد: ۱- ابراهیم گیلاسیان - بررسی فول بال ؟ گیاهان زینتی و زراعی گرگان و بیولوژی گونه غالب(۱۳۷۷) ۲- محمد خیراندیش- بررسی فول بال ؟ گیاهان زینتی و زراعی در کرمان و مطالعه مقدماتی تراکم جمعیت گونه های فعال در گل رز (۱۳۷۷) عناوین پایان نامه ها و اسامی دانشجویان تحت مشاوره الف) کارشناسی ارشد ۱- علی جعفری ندوشن - بررسی کارائی بالتوری chrysoperla carnea در کنترل و سیل پسته(۱۳۷۷) ۲- محمد رحمانی مقدم- بررسی میزان حساسیت جمعیتهای مختلف و سیل پسته به حشره کش فوزالول در باغات پسته استان کرمان (۱۳۷۷) ب) دکتری: ۱- احمد بغدادی: بررسی خصوصیات بیوشیمیائی پروتئین و بعضی از خواص فیزیولوژیک مقاومت سن گندم به سرما(۱۳۷۷) ۲- مهدی ضرابی: مطالعات مقدماتی بیولوژی و اکولوژی سرخرطومی چغندرقند با تاکید به ارزیابی خسارت حشرات کامل در ناحیه اصفهان (۱۳۷۸) آرا و گرایشهای خاص : زمینه تحقیقاتی و مطالعاتی سعید محرمی پورعموماً در زمینه مقاومت گیاهان به آفات , فیزیولوژی حشرات و... بوده است. آثار : مکانیسم مقاومت جو به رشته های غلات منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

محسنی اراکی، نیکچهره

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۷۵ سال پیش در شهر اراک به دنیا آمد. نام کاملش نیز بر همین اساس، «نیکچهره محسنی اراکی» است. او تا سال چهارم ابتدایی را در زادگاه خویش به تحصیل گذراند. . پس از گرفتن لیسانس زبان و ادبیات فرانسه از دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۳ به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن پاریس روانشناسی خواند و آن را تا سطح دکترا ادامه داد. زمانی به ایران بازگشت که دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران درحال شکل گیری بود. بنابراین در کنکور استادیاری شرکت کرد و پس از قبولی در مقام استادیار در دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد. محسنی سلسله مراتب استادیاری تا دانشیاری دانشگاه تهران را در ۵ سال طی کرد. سپس به فرانسه رفت و ۳ سال آنجا ماند. در این مدت، یک ترم در دانشگاه نروژ و مدتی هم در پرتغال به تدریس پرداخت. وی از شاگردان ژان پیاژه بود و رساله دکترایش را نیز با او گذراند. در نروژ، مسئولیت تحقیق یک کار میان فرهنگی را به عهده گرفت و برای انجام آن

به ایران آمد. ۳ ماه روی مقایسه رشته شناختی میان بچه های شهری تهران با بچه های روستایی ایرانی و بچه های اروپایی تحقیق کرد و انجام طرح های پژوهشی و تالیف ترجمه کتاب هایی در باره روانشناسی رشد را پی ریزی کرد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روان شناسی رشد اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : تولد نیک چهره محسنی ارکی معاصر بود با اواسط سلطنت رضا خان و روزگار سلطه ی روس و انگلیس برشمال و جنوب ایران بود . پدرش وکیل دادگستری و از خانواده های سرشناس اراکی بودند. مادرش زنی خانه دار، اما بسیار باسواد و تحصیلکرده بود و تقریباً تمام دیوان حافظ را از بر داشت. نیکچهره و خواهرش تنها فرزندان والدینشان بودند. لحاظ طرز نگاه و تفکر نسبت به زندگی شاید بتوان گفت دکتر محسنی خصایصی را از مادربزرگ خویش به ارث برده است. وابستگی شدید او در دوران کودکی به مادربزرگش، شخصیتی بشردوست را در او پدید آورده است. آن چنان که ابراز می دارد، مادر بزرگش انسانی متواضع و فروتن بود که بسیار دیگران را دوست می داشت. او بی اندازه سخاوتمند بود و به افراد رده پایین توجه خاصی داشت. این رفتار برای نیکچهره کوچک قابل تقدیر و الگو بود. محسنی دراین باره می گوید: «انسان بودن و احترام به انسانیت را از مادر بزرگم آموختم. احترام به انسان ها، صرف نظر از رنگ پوستشان، مقام و اعتقاد و مذهبشان. آنها هرچه باشند انسان اند.» تحصیلات رسمی و حرفه ای : نیک چهره محسنی ارکی – لیسانس زبان و ادبیات فرانسه از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران – دارای مدارک لیسانس، فوق لیسانس و دکترای روانشناسی از دانشگاه سوربن پاریس (۴۶-۱۳۳۳) خاطرات و وقایع تحصیل : پدر نیک چهره محسنی ارکی علاقه مند بود دخترش به تحصیل در رشته پزشکی بپردازد، ولی عذاب وجدان و ترسی همیشگی از این که او باعث مرگ کسی شود، فکر پزشکی را از سرش می راند: «می گفتم اگر من نسخه ای برای بیماری بنویسم، در خانه اش را رها نمی کنم تا خوب شود. چون اگر این مریض بمیرد، زندگی من تمام است. می گفتم نمی روم پزشکی بخوانم تا مبادا آدم بکشم، بدون این که خود بخواهم. خیلی فکر بچگانه ای بود! البته ادبیات فرانسه هم عشقم نبود. وقتی به فرانسه رفتم، چون آدم ها را دوست داشتم، روانشناسی را برای ادامه تحصیل انتخاب کردم. هنوز هم آدم ها را دوست دارم. با وجود این که خیلی عوض شده اند. ولی آنچه من به دنبالش می گشتم، در روانشناسی پیدا نکردم.»استادان و مربیان : نیک چهره محسنی ارکی از شاگردان ژان پیاژه بود و رساله دکترایش را نیز با او گذراندمشاغل و سمتهای مورد تصدی : – سردبیر مجله روانشناسی و علوم تربیتی دانشکده علوم تربیتی به مدت ۳ سال – عضو هیأت تحریریه دو فصلنامه روانشناسی معاصر، مجله های روانشناسی دانشگاه الزهرا (س) و دانشگاه چمران – عضو انجمن روانشناسی ایران فعالیتهای آموزشی : نیکچهره محسنی اراکی از سال ۱۳۴۵به کار تدریس در دانشگاه ، انجام طرحهای پژوهشی و تالیف و ترجمه کتابهایی درباره روانشناسی رشد روی آورد. – شروع به تدریس در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران از سال ۱۳۴۶ – سابقه تدریس در دانشگاه نروژ و مؤسسه روانشناسی «ژان پیاژه» در پرتغال زمانی به ایران بازگشت که دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران درحال شکل گیری بود. بنابراین در کنکور استادیاری شرکت کرد و پس از قبولی در مقام استادیار در دانشگاه تهران مشغول به تدریس شد. اگرچه همزمان با این همکاری، توسط دانشگاه شیراز و مدرسه عالی دختران تهران دعوت به کار شده بود، اما از آنجا که خود دانشگاه تهران را به سایر اماکن آموزشی ترجیح می داد، همانجا ماندگار شد. پیش از این، او دو ترم در مدرسه عالی دختران تدریس کرده بود. محسنی سلسله مراتب استادیاری تا دانشیاری دانشگاه تهران را در ۵ سال طی کرد. سپس به فرانسه رفت و ۳ سال آنجا ماند. در این مدت، یک ترم در دانشگاه نروژ و مدتی هم در پرتغال به تدریس پرداخت. همچنین وی سابقه همکاری با بسیاری از دانشگاههای داخلی از جمله دانشگاه گیلان ، شیراز(تدریس مقطع دکترا) دانشگاه الزهرا(س)، علامه، ازاد را در کارنامه خود دارد. مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : نیکچره محسنی ارکی مؤسس «آزمایشگاه روانشناسی کودک» در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران است.شاگردان : نیکچهره محسنی ارکی از شاگردان خود میگوید: «یکی از جنبه های مثبت زندگی من، رابطه دوستانه ام با دانشجویانم بوده و آن دوستی ای که باقی مانده. خیلی از دانشجوهایم در حال حاضر خودشان

مشغول تدریس و کارند، مثل دکتر سید امیر امین یزدی که در دانشگاه مشهد استادیار است و درس های فوق لیسانس و رساله اش را با من گذرانده یا خیلی از بچه هایی که در دانشگاه شیراز یا اراک کار می کنند. از دیگر دانشجویانم که می توانم نام ببرم، دکتر علی نقی پور ظهیر، دکتر قورچیان، دکتر نسرین اکبرزاده، پروین کدیور و خانم دکتر بنی جمالی هستند... مهمترین کارم همیشه تدریس بوده و اهمیتی به نوع ارتباطی که با دانشجویم برقرار می کردم، می دادم و تأثیری که از این لحاظ می توانستم داشته باشم. آرا و گرایشهای خاص : نیکچهره محسنی ارکی در مورد کاربرد روانشناسی در جامعه می گوید: «نمی دانم آنچه یاد می گیریم و یاد می دهیم، تا چه اندازه می تواند ثمر بخش باشد. نسبت به آن تردید دارم. همچنان که در مورد خودم نیز آنچه یاد گرفتم خیلی به دردم نخورد. آدم ها پیچیده تر از آن هستند که در قالب و قانون بگنجند.» او تاکنون هیچ گاه به کار مشاوره و درمان نپرداخته است. تنها یک بار در سال های پیش از انقلاب، در قالب یک برنامه رادیویی - که برحسب اتفاق بسیار پرطرفدار بود و با استقبال کم نظیری مواجه شد - از دیدگاه روانشناسی به ارائه مشاوره در خصوص مشکلات و مسائل خانوادگی، شخصی و از این قبیل پرداخت. با این همه، پیشامدهایی سبب ناراحتی در روحیه لطیف و حساس دکتر محسنی می شد: «عده ای با یک امیدی پیش من می آمدند و اصرار داشتند با من حرف بزنند و من در حقیقت غیر از صحبت، کاری از دستم بر نمی آمد که برایشان بکنم. این موضوع ناراحت کننده بود. همین شد که مشاوره را کنار گذاشتم. هدفم در آن برنامه، دادن آگاهی به دیگران بود. در حالی که فردی که به من مراجعه می کرد، مسأله ای داشت و این برایم ناخوشایند بود. ازکسی فقط برای آن استفاده کنم که بخواهم به دیگران یک مفهومی یا آموزشی را برسانم! من حتی برای رفع این معضل، پیشنهادهایی به رادیو دادم که گویا جزو برنامه هایشان نبود و قبول نکردند. به نظر من، نمی توان به آدم ها حقه زد. باید به آنها احترام گذاشت. انسان ها محترم اند و اگر کسی نمی تواند کاری برایشان بکند، نباید به آنها بگوید و این وعده را بدهد.» جوائز و نشانها : - دریافت تقدیرنامه از دانشگاه جورجیا (اتنز) برای تحقیق بر روی کودکان آمریکاییچگونگی عرضه آثار : نیک چهره محسنی ارکی مقالات خودرا در مجله دانشگاه تربیت معلم به چاپ رسانیده است . وی با ارایه مقاله در کنفرانسهایی خارجی شرکت موثر داشته است . از محسنی اراکی مقالاتی در مجله دانشگاه تربیت معلم به چاپ رسیده است. عمده مقالات دکتر نیکچهره محسنی شامل موضوعاتی چون رشد و شناخت اجتماعی و شناخت منطقی می شود و برخی از مقالات تحقیقاتی او در مجلات فرانسوی زبان به چاپ رسیده اند. چندین سخنرانی نیز در فهرست فعالیت های وی وجود دارد، از جمله سخنرانی تحقیقی اش در زمنیه self (خود) در نروژ که تحقیقش در ایران انجام شده بود. در پژوهشکده تعلیم و تربیت نیز درباره ژان پیاژه سخنرانی کرده است و همچنین در انجمن روانشناسی ایران. و نگارش در حدود ۱۷ مقاله علمی - پژوهشی به زبان های فارسی و فرانسه و ارائه برخی از آن ها در سمینارها و کنفرانس هایی در آمریکا، دانمارک، فرانسه و... و حالا دکتر محسنی پس از سال ها تحقیق و تفحص در علم بی پایان روانشناسی، امروز در میان دهه هفتم عمر خویش چه می خواهد؟ «همیشه دلم می خواسته کتاب بنویسم. نه در حوزه روانشناسی، بلکه با محوریت ادبیات داستانی. گرچه هنوز کتابی ننوشته ام، ولی هرگاه کتابی بنویسم آن هنگام حس می کنم از زندگی ام راضی هستم. دوست دارم زندگی زن ایرانی را بنویسم. اگر ما به سال های پشت سرمان نگاه کنیم، می بینیم زن ایرانی پستی و بلندی های زیادی را گذرانده است. او حتی یک بار هم در سال های دور، پیش از سفر به فرانسه نوشتن کتابی را شروع کرده بود، اما آن داستان نیمه کاره ماند و او به فرانسه رفت. در آن نوشته نیز نشانه هایی از علاقه و میل شدید محسنی به انسان ها به چشم می خورد. موضوع داستان درباره بچه یک خانواده فقیر روستایی بود که به محض تولدش، مادرش را از دست می دهد و با مسئولیت همسایه ای که مثل آنها مشکل فقر دارند، بزرگ می شود. این بچه تصور خاص و غریبی از «ارباب» دارد، اما وقتی ارباب را می بیند و این تفکر در ذهنش شکل می گیرد که ارباب مثل آنها انسان است و فرقی با یکدیگر ندارند، دنیای ذهنی و زندگی اش تغییر می کند و... آثار : ادراک خود از کودکی تا بزرگسالی ، پنج گفتار در روانشناسی (ترجمه) ویژگی اثر : با همکاری دکتر حسن احدی۳ روانشناسی رشد،۱۳۷۱

محسنی عراقی، نیک‌چهره

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش و پرورش، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

محسنی ملایری، محمدباقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم دینی.

تولد: ۱۳۲۴ ق.، نجف اشرف.

درگذشت: ۲۲ مهر ۱۳۷۴، تهران.

آیت‌الله محمدباقر محسنی ملایری پس از گذراندن دوره مقدمات و سطح حوزه نزد اساتیدی همچون آیت‌الله خراسانی، حاج شیخ حسن قرسی، آیت‌الله آقازاده خراسانی، ابوالقاسم قمی، میرزا مهدی اصفهانی و حاج آقا بزرگ حکیم الهی در حکمت و فلسفه تلمذ نمود. با تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، به این شهر هجرت کرد و در محضر آیات عظام حائری یزدی و بروجردی به تحصیل پرداخت و به درجه‌ی اجتهاد نایل آمد. وی دارای چهارده اجازه‌ی اجتهاد از مراجع مسلم از جمله آیت‌الله اصفهانی بود.
آیت‌الله محسنی ملایری در رسیدگی به امور مردم اهتمام داشت و احداث حوزه علمیه باقریه، حسینیه و کتابخانه‌ای در ملایر از اموال شخصی خود و تعیین موقوفات برای آن را می‌توان از خدمات اجتماعی وی دانست.
از آثار قلمی ایشان گذشته از تقریر و تلخیص مطالب مستفاد از اساتید، رساله‌ای به نام تطبیق الادیان را می‌توان نام برد.
آیت‌الله محمدباقر محسنی ملایری در سن نود و دو سالگی پس از یک دوره بیماری و بر اثر سکته قلبی در بیمارستان ساسان درگذشت.

محمدباقر محسنی فرزند مرحوم آقا شیخ ابوالقاسم از علماء مبرز و بنام معاصر است در ملایر.

وی در حدود ۱۳۲۴ قمری در نجف اشرف متولد شده و در خدمت والدش که از اعاظم و اجلاء حوزه درس مرحوم آیت‌اللّٰه آخوند خراسانی بوده است به ایران آمده و در ملایر اقامت نموده و دروس مقدماتی و سطوح را از محضر آن مرحوم و سایر اعلام مانند مرحوم آمیرزا هدایت‌اللّٰه مشهور به (آقانجفی) استفاده نموده سپس برای تکمیل تحصیل به ارض مقدسه خراسان مشرف و از محضر اساتید بزرگ مانند مرحوم آقا شیخ حسن برسی و مرحوم آیت‌اللّٰه حاج میرزا محمد آقازاده کفائی و مرحوم آیت‌اللّٰه قمی و عالم ربانی مرحوم آیت‌اللّٰه آقامیرزا مهدی اصفهانی (در فقه و اصول) و نیز حکیم المتاله آقابزرگ حکیم (در حکمت و فلسفه) استفاده نموده و در خلال آن تدریس سطوح داشته و پس از آن به قم آمده و برهه‌ای از زمان را از محضر مرحوم آیت العظمی حایری و مرحوم آیت‌اللّٰه آقا شیخ ابوالقاسم قمی استفاده نموده و هم در این اواخر چندی از محضر آیت العظمی بروجردی مستفیض و تا حال تحریر در ملایر به انجام وظائف دینی از اقامه جماعت و تدریس و غیره اشتغال دارد.

آثار علمی و خدمات اجتماعی معظم‌له از این قرار است ۱- تقریرات و تلخیص مطالب مستفاده از اساتیدشان ۲- تطبیق‌الادیان.
و اما آثار خالده و باقیات‌الصالحات ایشان به قرار ذیل است.
۱- احداث بناء مدرسه باقریه ملایر که به نام چهارده معصوم (ع) دارای چهارده اطاق و مدرس و کتابخانه از مال شخصی خودش.
۲- بناء مسجد در جنب همان مدرسه بنام مسجد سجاد که اکنون مفروش و معمور می‌باشد.
۳- ساختمان عمارتی با کتابخانه در جنب مدرسه و مسجد مزبور برای استفاده عموم و مدرس مدرسه و امام مسجد مزبور که دائما در آن ساختمان سکونت داشته باشد به مخارج شخصی.
۴- ساختمان مسجدی بنام صفی بادوازده باب دکان کنار میدان پهلوی ملایر که واقف آن مرحوم حاج اصغر صفی و تولیت آن با ایشانست.
۵- تعمیرات مدرسه و مسجد شیخ‌الملوکی فرزندن مغفور فتحعلی شاه قاجار که بانی و مؤسس مدرسه و مسجد و تکیه و شانزده باب دکان و حمام و سرای بوده و نظارات و تولیت آن با اعلم علماء شهر ملایر معظم‌له می‌باشد.
۶- احیاء موقوفات مرحوم حاج عیسی‌خان بیگدلی که در تهران نیز موقوفاتی دارد و قریب یکصد و بیست سالست وقف نموده و تولیت آن را با اعلم علماء شهر قرار داده که اکنون دست ایشانست.
۷- احیاء موقوفات دیگر از قبیل موقوفات حاج شیخ محمدعلی افصحی و حاج رئیس‌التجار و حاج عبداللّه و احداث موسسات خیر در قراء و قصبات از محل موقوفات و آثار و خدمات دیگر ادام اللّه عمره و توفیقه.
نگارنده گوید: جناب آیت‌اللّه محسنی مضافاً از مراتب علمی و خدمات دینی در موضوع استخاره ید طولائی دارند و از غالب شهرها مردم راجع به حوائج خود کتبا و یا شفاها به ایشان رجوع کرده و طلب استخاره می‌نمایند.
برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

محفوظ، حسین علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عنوان :نگاهی به زندگی پر بار استاد دکتر حسین علی محفوظ

نویسنده : عبدالحسین طالعی(*)

چکیده :این گفتار به زندگی نامه و آثار علمی دکتر حسین علی محفوظ ، استاد فقید عراقی(۱۳۴۴-۱۴۳۰) هجری قمری /۱۹۲۶-۲۰۰۹ میلادی) می پردازد. برخی از بزرگان خاندان علمی او که هشت سده تاریخ درخشان دارند، شرح حال مختصر و برخی از تألیفات و تلاش های علمی او ، کوشش پی گیر او در احیای سنّت حسنه روایت حدیث ، فهرستی از مشایخ روایتی او ، در این گفتار آمده و در پایان ،منابعی برای آشنایی با شخصیت او و دو سند منتشر نشده درباره ارتباط علمی ایشان با استاد فقید سیدجلال الدین محدث ارموی آمده است.

کلید واژه : محفوظ، حسین علی /دانشگاه بغداد/ اجازه روایت حدیث/ محدث ارموی ، سیدجلال الدین /تاریخ عراق ، قرن ۱۴ و ۱۵ هجری قمری.

علی ابن جعفر(علیه السلام) : عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد.(۱)

سرکشید از خاک ، آن دانا که داشت در جهانِ فضل و بر ملک معانی سروری

پیشوای اهل تحقیق و خداوند ادب کعبه ی معنی شناسان قبله دانشوری(۲)

۲۳ محرم سال ۱۴۳۰ شاهد ضایعه ی فقدان یکی از دانشمندان کم نظیر بود که بیش از هشتاد سال عمر خود را به تعلم و تعلیم و فراگرفتن و آموختن و پژوهش و نگارش گذرانده بود.

استاد دکتر حسین علی محفوظ ، پژوهشگر میدان دانش های مختلف ، که شهرها و دیارها را در پی جهاد علمی خود زیر پا نهاده و درهرجای ، آثار و برکات حضورش نمایان بود.

خاندان

آل محفوظ ، خاندان علمی است ، بس کهن وریشه دار از شهر فرهنگ خیز «حلّه»

که از قرن هفتم هجری تاکنون بزرگانی در خود پرورده و عالمانی به امّت اسلام شناسانده است.

شیخ شمس الدین محفوظ ابن وشّاح بن محمد اسدی حلّی ، جدّ اعلای این خاندان ـ در قرن هفتم ـ یکی از افتخارات خود را انتساب به «بنی اسد» می دانست که روز عاشورا ، چه با تقدیم شهیدی کهن سال به آستان مقدس ابی عبدالله (علیه السلام) جناب حبیب بن مظاهر اسدی ، و چه با خدماتی که پس از رویداد کربلا به خاندان و زائران حضرتش داشتند ، نیکوترین نام را در تاریخ به جای نهادند.

آل محفوظ ، از سوی دیگر ، بنی عمّ «آل مطهر» به شمار می آیند ، که علّامه حلی و فرزندش فخرالمحققین ، از این خاندان هستند.

صاحب کتاب «غررالدلائل» ـ که در شرح قصاید علویه هفتگانه ابن ابی الحدید نگاشته ـ در آغاز کتاب خود تصریح می کند که این قصاید را در سال ۶۸۰نزد استادش شیخ شمس الدین ابومحمد محفوظ بن وشاح در خانه اش در حلّه خوانده، و استاد ، آن قصاید را از ناظم آن (ابن ابی الحدید) روایت می کرده است.

شیخ حسن بن شهید ثانی در اجازه کبیره ، شیخ حر عاملی در امل الامل ، شیخ محمد سماوی در کتاب الطلیعه و علّامه امینی در الغدیر ، مراتب علمی او را ستوده اند. وبزرگانی مانند ابن داوود حلّی در رثای او اشعاری سروده اند.

فرزندش تاج الدین ابوعلی محمدبن محفوظ نیز از بزرگان علم و ادب بود. شیخ حر عاملی در امل الآمل ، ابن فوطی در تلخیص مجمع الآداب و صفی الدین حلّی در دیوان خود ، او را ستوده اند . و قصیده ی صفی الدین حلّی در مدح و رثای او قصائدی سروده است . وی در سال ۶۸۵ جانشین عزالدین احمد زنجانی قاضی القضاه حلّه شد.

شیخ حسین محفوظ ،از تبار او بود که در سال ۱۱۷۱ درهرمل (لبنان) زاده شد و در سال ۱۱۸۲ به عراق آمد ودر کاظمیه سکنی گزید. اونزد سید عبدالله شبّر،

مراتب علمی را پیموده و در سال ۱۲۶۲ درگذشت.

سید حسن صدر در تکمله ی امل الآمل ، با اشاره به زهد عملی و تلاش عملی وی ، او را همراه با شیخ حسین نجف به عنوان «حسینین» نام می برد. شیخ مرتضی انصاری نیز او را «سلمان زمان و ابوذر روزگار خود» می خواند .

بیش از صد عالم در این خاندان شناخته شده اند که مجال بیان نام های آنها ، خود رساله ای مفصل می طلبد که مرحوم دکتر محفوظ در دو کتاب خطی خود «تاریخ آل محفوظ» و «تاریخ الهرمل» به تفصیل آورده و در این اجمال نمی گنجد.

علاوه بر عراق ، در جای جای لبنان و سوریه نیز ، بزرگانی از این خاندان می توان یافت . از جمله نسب پطرس بستانی(متوفی ۱۸۸۳ میلادی) ، سلیمان بستانی (م۱۹۲۵) ، ودیع بستانی(م۱۹۵۴) ، و فؤاد افرام بستانی در لبنان نیز به همین خاندان می رسد.

نسب

حسین بن الشیخ علی (م۱۳۵۵ ق) ابن الشیخ محمد الجواد(۱۳۵۸ق) ابن الشیخ موسی(۱۳۲۰ق) ابن الشیخ حسین(۱۲۶۲ق) ابن الشیخ علی(۱۲۲۲ق) ابن الشیخ محمدابن الشیخ علی ابن الشیخ محفوظ، مشهور به دکتر حسین علی محفوظ ، در روز دوشنبه ۲۰شوال

۱۳۴۴ قمری (۳ دسامبر ۱۹۲۶) در کاظمیه ، محله الشیوخ ، شارع قریش ، در خانه ی قدیمی خانوادگی خود دیده به جهان گشود. مادرش سیده خدیجه(م۱۴۱۰ق) دخت سید هاشم صائغ(م۱۳۷۴ق) ، از کتاب دودمان جناب زیدبن علی بن الحسین(علیه السلام) بودند که ابن حزم اندلسی درکتاب «جمهره انساب العرب» ، به ریاست این خاندان در کوفه و بغداد اشاره کرده است.

زندگی نامه علمی

دکتر محفوظ در مدارس کاظمیه و بغداد درس آموخت . در سال ۱۹۴۸ از

دارالمعلمین العالیه در بغداد لیسانس ادبیات (زبان عربی) و در ۱۹۵۵ ، در رشته ی ادبیات شرق (ادبیات تطبیقی) دکترا گرفت . درسال ۱۹۵۰ به دعوت دانشگاه تهران به تحصیل در مقطع دکترای زبان و ادبیات فارسی پرداخت و در سال ۱۹۵۷ از رساله دکترای خود تحت عنوان «المتنبیّ و سعدی» دفاع کرد. در همین زمان ، در سال ۱۹۵۲ به عضویت فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی برگزیده شد.

دکتر محفوظ ،در زمان کودکی پدر خود را از دست داد و تحت تربیت عمویش استاد محمد محفوظ درآمد. از عموی دانشمند و مادر فاضل خود بسیار درس آموخت و از کتابخانه موروثی خانوادگی بهره فراوان برد . علاوه بر دروس رسمی دانشگاهی ، دروس حوزی را نزد علمای روزگار خود فراگرفت . در کنار آن ، دروسی همچون علم انساب ، نجوم ، ریاضیات ، طب قدیم ، منطق ، فلسفه را نیز آموخت . در طول سالهای تهران ، زبان فارسی باستان را از استاد ابراهیم پور داوود ، زبان پهلوی را از دکتر صادق کیا، زبان اوستایی را از دکتر محمد مقدم و زبان سانسکریت را از پرفسور کنعا راجا آموخت. با استاد بدیع الزمان فروزانفر که استاد راهنمای رساله اش بود ، و نیز استاد دکتر سید محمد مشکاه بسیار مأنوس بود. دکتر محفوظ می گفت: زمان عزیمت از بغداد به تهران ، مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی ـ که در سال ۱۳۶۷ قمری به من اجازه روایت حدیث داده بود ـ طی نامه ای مرا به دکتر مشکاه معرفی کرد. و دکترمشکاه ، پس از آن ، لطف و محبت خاص خود را از من دریغ نمی داشت . دکتر محفوظ ، با وجود تبحّر در علوم مختلف ـ که بیش از ۱۵۰۰ اثر در موضوعات گوناگون نگاشت ـ خود را «خادم علوم القرآن و علوم الحدیث» و «سبط اهل البیت (علیه السلام)» می دانست.

سرودن شعر را از ۱۳سالگی شروع کرد، در سال ۱۹۳۹ که چند بیت در وصف بهار سرود ، که به این فن تا آخر عمر مداومت داشت.

دکتر محفوظ سه سال (۱۹۶۱-۱۹۶۳) در دانشکده علوم شرقی دانشگاه

لنینگراد سابق (سن پترزبورگ فعلی) در روسیه ، برکرسی شیخ محمد عیاد طنطاوی نشست و به تدریس ادبیات عرب پرداخت ، و به لقب «استاد المستشرقین» دست یافت. در سال ۱۹۶۹ بخش پژوهش های شرقی را در دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد بنیان نهاد که تا سال ۱۹۷۳ در سمت ریاست آن باقی بود.

از سال ۱۹۷۵ به بعد، درباره ی نسخه های خطی پژوهش های مختلفی به سامان برد که آثاری همچون مصطلحات المخطوطات ، مصطلحات المکتبه العربیه ، مصطلحات المخطوطات ، مصطلاحات المکتبه العربیه، مصطلحات الخط، مصطلحات الرسم و النقش و التزویق ، علاوه بر فهرست مخطوطات کتابخانه های مختلف در عراق ، ایران ، آذربایجان و روسیه در این زمینه ،بر جای نهاد.

از سال ۱۹۷۸ به بعد ، چندین اثر ماندگار درعلم تقویم از او به جای ماند، که برخی ابتکاری بود ، مانند : دائره الاهلّه(۱۹۷۸) ، دائره التقویم (۱۹۷۹)،تقویم القرآن الخامس عشر الهجری(۱۹۷۹) ، جدول الأدوار و الکبائس ستّه آلاف سنه الهجریه (۱۹۷۹) ، اوائل الشهود الاثنی عشر فی القرن الخامس عشر(۱۹۸۱).

به آمار در پژوهش های خود بسیار بها می داد. به عنوان نمونه ، در پی یک پژوهش طولانی در مورد میزان اثرگذاری زبان عربی بر چند زبان دیگر ، به این نتایج دست یافت:

زبان اردو ۴۱/۹۵٪ ، زبان تاجیکی۴۶/۳۹٪ ، زبان ترکی ۴۹/۷۰٪، زبان فارسی ۶۰/۶۷٪

نیز : از یک پژوهش در آثار ۱۳۴۰ شاعر و ۱۶۰ نویسنده ی شرقی(غیرعربی) به این نتیجه رسید که الفاظ عربی در آثار اینان ، ۵۲٪ در شعر و ۷۰٪ در نثر به کار رفته است .

دکتر محفوظ در نوشتن فرهنگ های تخصصی ید طولایی داشت ، از جمله : معجم الآلات و الأدوات ، معجم العلامات و الرموز، معجم الاضداد ،معجم الالوان ،

مصطلحات النقود ، معجم الصنّاع و البیّاعین و المحترفین ، معجم الموسیقی العربیه.

به تاریخ شهرهای اسلامی اهتمامی تمام داشت ، به ویژه تاریخ عتبات عالیات ، که تحقیقات او در این زمینه ، در دوره «مرسوعه العتبات المقدسه» انتشار یافت.

در جهت برگزاری مجالس بزرگداشت بزرگان علم و ادب ، بسیار می کوشید ، مانند : هزاره ی کندی فیلسوف ، هزاره سید رضی ، هزاره ی شیخ صدوق ، هزاره ی صاحب بن عباد ، هزاره ی شیخ مفید، بزرگداشت صفی الدین ارموی وابن رحمه حویزی و ابن سینا و فارابی و فضولی بغدادی و...

در طول این سالها ، استدراک بر کتابشناسی هایی مانند کشف الظنون ومعجم المطبوعات نوشت.

عضویت در فرهنگستان زبان ایران (۱۹۵۲) ، جمعیت سلطنتی آسیایی لندن مجمع(۱۹۵۴) ، مجمع اللغه العربیه قاهره(۱۹۵۶) ، ممجمع علمی علیگره هند(۱۹۷۶)، علمی عربی دمشق(۱۹۹۳) و مجامع دیگر ، در کارنامه ی اوست.

و این تلاش علمی ادامه داشت تا اواخر عمر پربار خود که همراه با دو تن از یاران همراه ، به تصحیح و تحقیق کتاب پر ارج «تکلمه امل الآمل » نوشته علامه محقق سیدحسین صدر پرداخت و متن کامل آن را برای نخستین بار در شش جلد در لبنان منتشر کرد.

نگاه تقریبی او ـ در عین تصلب به مبانی شیعی ـ بسیار دیدنی بود. استاد بر اساس آماری که از احکام شرعی استخراج کرده بود، به این نتیجه رسیده بود که تنها ۸/۳٪ درصد از احکام فقهی مورد اختلاف میان مذاهب اهل قبله است که در آن میان فقط ۰/۵۶٪ از آن ، حکم مختص شیعه امامیه است.(متن کامل این مقاله را دکتر محفوظ به نگارنده ی این سطور مرحمت فرمود که تلخیص آن در سفینه شماره ۱۵، ص۱۸۲-۱۸۸ به چاپ رسید.)

در تصلب او به مبانی شیعه و بزرگان آن ، کافی است به یک نکته اشاره شود.

یکی از آثار جاودانه دکتر محفوظ ، رساله ای درباره ثقه الاسلام کلینی و کتاب شریف کافی است که در سال ۱۳۷۴ قمری نوشته اند و در مقدمه کتاب کافی (با تحقیق استاد فقید علی اکبر غفاری) آمده است.

استاد علی اکبر غفاری درباره ی این رساله می نویسد:«هی معربه عن مکانه الاستاذ فی الثقافه الاسلامیه و شموخه فی الادب و تضلّعه و براعته فی الدرایه و الحدیث . فزیّنا الکتاب بهمقاله تقدیراً لسعیه و إکباراً لمقامه».

و آیت الله سید محمدرضا حسینی جلالی درباره ی آن می نویسد:«از شاهکارهای ایشان مقدمه بر چاپ کتاب الکافی مرحوم کلینی است که در تهران چاپ شده که با این کار ، علاقه و عشق آقای دکتر محفوظ به حدیث و علوم آن نمایان شد».

این رساله با زبان انگلیسی ترجمه شده ودر ابتدای نخستین مجلّد ترجمه انگلیسی اصول کافی (ترجمه آیت الله شیخ محمدرضا جعفری نجفی تحت عنوان" Al-Kulayni and Al Kafi" درج شده است.

(چاپ تهران : سازمان جهانی خدمات اسلامی WoFis ، ج۱، ص۲۷ تا۴۶)

ایشان به نگارنده ی سطور می فرمود:«وصیت کرده ام نوشته هایی را که در مورد ثقه الاسلام کلینی نوشته ام ، همراه با من دفن شود ، باشد تا از شفاعت آن بزرگوار در روز قیامت بهره مند شوم.»

روایت حدیث

از نقاط روشن و برجسته در زنـدگی دکتر محفوظ ، تـداوم راه اسـتادش شـیخ آقا بزرگ تهرانی در بر پاییِ رایتِ اجازه ی حـدیث است . وی ، از زمانی که نخستین اجازه ی روایی خود را در سنّ بیست سالگی ، از شیخ آقا بزرگ گرفت ، تا آخر عمر پربار خود ، نزدیک به صد اجازه ی روایتی ، ، از محدثان شیعه امامی زیدی ، اسماعیلی ، حنفی ، حنبلی ، مالکی ، شافعی در زمینه های حدیث ، قرائت قرآن، اذکار و ادعیه ، خط ، استخاره ، علوم غریبه گرفت . و خود به صدها تن اجازه ی روایتی داد.

این اجازات در شهرهای مختلف بود، از جمله : نجف ، کاظمین ، سامرا ، صور (لبنان) ، طنجه ، فاس (مغرب) ، تهران ، قم ، زنجان ، بغـداد، دمشـق ، اصــفهان ، ســمنان ، سـبزوار ، پطرزبـورگ ، مـدینه ، بعلبـک ، بصــره ، موصـل ، علیگره ، إربیـل (عراق) ، لنـدن ، صنعاء(یمن) ، تلمسان(الجزایر) ، بعقوبه (عراق) ،هرمل (لبنان)

دکتر محفوظ ، چه در خاطرات شـفاهی خود و چه در نوشـته های کتبی ، همواره تواضع خود را نسبت به علما و مراجع تقلید شـیعه نشـان می داد و اسـتجازه ی آنهـا از خـود را ، نشـانه ی تواضـع آنهـا می دانست . از جمله در جـایی می نویسـد: «مرجع اکـبر اقـدم سیـدابوالقاسم خویی (قـدس الله سـره) از من خواست که به او اجازه روایت دهم ، در زمانی که به زیارتش مشـرف شدم ، در حالی که من سـی سـال داشـتم و او پیرمردی سـالخورده بـود. این نهـایه تواضع و آخرین حـدّ خفض جنـاح بود، که علوم حـدیث ، «روایه الأکابر عن الأصاغر» نام دارد. من به راستی حیا کردم ، سکوت بر من غالب شد، در برابر هیبت چنان بزرگی...».

دکتر محفوظ در ارجوزه ای کوتاه، ازهمین مجلس چنین یاد می کند:

قال :«أجزنی أنت» ینهلّ سنامشعشعا ، لمّا استجزته انا

قال : أجزنی ، فسکتّ ادباً

وهیبه و خجلًا و رهبا

أکاد من فرط الحیا أذوب

والقلب قد قطّعه الوجیب

و مالمثلی أن یجیز مثله

و کلّ و بل لایجاری طلّه

لکنّه تواضع الکبار

اذا حنوا فضلًا علی الصغار

و هو تواضع الأعزّ الأجلل

ما یخفض الجناح إلّا أمثل

و انّها روایه الأکابر

إذا روی الشیخ عن الأصاغر

و ذاک حقّاً شرف عظیم أرفع لا تناله النجوم

قد خصّنی بلطفه إحساناً

و من یضاهی ء الحیا تهتانا

پی نوشت ها:

*عضو هیئت علمی دانشگاه قم.

۱-کافی،کتاب فضل العلم ؛باب صفهٔ العلم و فضله و فضل العلماء ،حدیث ۸.

۲-بخشی از قصیده ی استاد بدیع الزمان فروزانفر در رثای میرزا محمد خان قزوینی.

منابع زندگینامه :فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه،شماره ۲۱.

محقق اصطهباناتی، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۳۸ -۱۲۵۵ ق)، عالم امامی، مفسر، ریاضیدان، متکلم و عارف. ملقب به محقق العلماء. نسبتش به اصطهبانات فارس می‌رسد. وی دخترزاده‌ی سید جعفر کشفی بود. در اصطهبانات به دنیا آمد. مدتی در یزد و مشهد و اصفهان در محضر آقا محمدجعفر کرمانی، شاگرد شیخ انصاری، و میرزا محمدرضا یزدی، شاگرد صاحب «جواهر»، و دیگران تلمذ نمود. او از حکمای زمان خود و عالم معقول و منقول بود که در ادب و ریاضی نیز دستی توانا داشت. در اصطهبانات درگذشت و در کنار قبر مغربی تبریزی، به خاک سپرده شد. از آثارش: حاشیه‌ی «تحریر اقلیدس» خواجه نصیر طوسی؛ شرح «تشریح الافلاک» شیخ بهائی؛ «السلسبیل»، در عرفان؛ «دعاء کمیل»، که در حاشیه «زاد المعاد» به چاپ رسیده؛ «الحصن الحصین»، در شرح «البلد الامین»، در توحید؛ «مطالع الانوار»؛ «لمعات النور»، در تفسیر آیه‌ی نور؛ رساله‌ای در «هیئت»؛ رساله‌ای در «قبله»، که آن را به خواست میرزا ابراهیم مجتهد محلاتی در رد بر میرزا محمدباقر اصطهباناتی نگاشت.[۱]

الشیخ میرزا ابوالحسن بن اسماعیل اصطهباناتی لاری معروف بمحقق عالمی جلیل و فاضلی مصنّف است.

وی از صبیّه فاضله آیه‌الله حاج سید جعفر کشفی متولد شده و جماعتی از بزرگان مانند میرزا محمد رضا یزدی و آقا محمد جعفر کرمانی از وی استفاده نموده‌اند. تألیفاتی دارد مانند (السلسبیل) و شرح دعاء کمیل و زادالمعاد والحصن الحصین و مطالع الانوار و لمعات النور و شرح تشریح الافلاک و حاشیه تحریر اقلیدس در ماه ذی‌الحجه ۱۳۳۸ ق از دنیا رفته است.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان الشیعه (۳۳۶، ۳۲۳/ ۲)، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۹۱ -۹۰/ ۱)، الذریعه (۲۵۸، ۱۴۶/ ۱۳، ۱۴۲/ ۲۱ ،۳۴۷/ ۱۸، ۲۱۴/ ۱۲، ۱۴/ ۷، ۳۳/ ۶)، ریحانه (۲۳۶/ ۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۷۷، ۳۵/ ۱۴)، معجم المؤلفین (۲۰۶/ ۳)، مکارم الآثار (۱۵۰۱ -۱۵۰۰/ ۵).

محقق خوانساری، حسین

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۰۹۹/ ۱۰۹۸ -۱۰۱۶ ق)، عالم امامی، فقیه، اصولی، رجالی، محدث، متکلم، مدرس، محقق و شاعر. وی جامع معقول و منقول بود و به جهت تدریس در هر یک از این علوم به استاد الکل فی الکل معروف شد. چون پدر و پسرش هر دو جمال‌الدین نام داشتند ملقب به ذوالجمالین شد. اصلش از خوانسار است. در نوجوانی برای کسب علوم به اصفهان رفت و در مدرسه‌ی خواجه ملک نزدیک مدرسه‌ی شیخ لطف‌اللّه مشغول تحصیل شد. او علوم معقول و منقول را از میرفندرسکی و ملا محمدتقی مجلسی و خلیفهٔ‌السلطان و محقق سبزواری و دیگر علما فراگرفت و به مقام علمی بالایی رسید. او به تیزهوشی و سرعت انتقال معروف بود و مشکلات علمی را با اندک تأملی حل می‌نمود. فرزندانش، آقا جمال خوانساری و آقا رضی خوانساری، و سید نعمت‌اللّه جزایری و

شیخ جعفر قاضی و ملا میرزا شیروانی و ملا محمد سراب تنکابنی و عده‌ای دیگر از شاگردان او بودند. ریاست علمی و مذهبی زمانش بدو منتهی می‌شد و وی پناه‌گاه فقرا و مساکین بود. در شعر طبعی روان داشت و شعر و نثرش به عربی و فارسی مشهور است. در اصفهان درگذشت و در قبرستان تخت فولاد نزدیک مقبره‌ی بابا رکن‌الدین دفن شد. شاه سلیمان صفوی مقبره‌ای برایش بنا کرد که پس از دفن شدن فرزندانش در کنارش، به تکیه‌ی خوانساریها معروف گردید. از آثارش: ترجمه‌ی قرآن؛ فسیر «سورهٔ الفاتحهٔ»؛ ترجمه‌ی «صحیفهٔ السجادیهٔ»؛ «مشارق الشموس»، در شرح «الدروس» شهید اول؛ «تواریخ وفیات العلماء»؛ «الجبر و الاختیار»؛ حاشیه بر «شرح جدید التجرید» قوشچی؛ حاشیه بر «شرح الاشارات» خواجه نصیر طوسی؛ حاشیه بر «شرح لمعه»؛ حاشیه بر «محاکمات» قطب‌الدین رازی؛ حاشیه بر «معالم الاصول»؛ شرح «کافیه» ابن حاجب؛ شرح «هیئت» قوشچی؛ رساله در «مقدمهٔ الواجب»؛ رساله‌هایی در شبهات متفرقه، از جمله: «شبههٔ الایمان و الکفر»، «شبههٔ الطفرهٔ» و «شبههٔ الاستلزام»؛ «دیوان» شعر.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۱۵۰ -۱۴۸/ ۶)، ایضاح المکنون (۴۸۵/ ۲)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۱۶ -۳۱۴/ ۵)، تذکره‌ی شعرای خوانسار (۲۶ -۲۳)، تذکرهٔ القبور (۲۹۸ -۲۹۷)، تذکره‌ی نصرآبادی (۱۵۳ -۱۵۲)، خاتمه‌ی مستدرک الوسائل (۱۷۳، ۵۱/ ۲)، الذریعه (۱۰۶/ ۲۲، ۳۶/ ۲۱، ۱۳۳ -۱۳۲/ ۲۰، ۲۴۴، ۹۱، ۲۵/ ۱۳، ۲۴۷/ ۹، ۱۹/ ۷، ۲۰۶، ۱۹۲، ۱۱۱، ۶۸/ ۶، ۸۱/ ۵، ۳۳۹، ۱۲۶، ۱۱۲/ ۴)، روضات الجنات (۳۴۷ -۳۳۹/ ۲)، ریاض العارفین (۱۸۷)، ریاض العلماء (۶۰ -۵۷/ ۲)، ریحانه (۲۴۲ -۲۳۹/ ۵)، شرح حال رجال و مشاهیر نامی (۴۰۸ -۴۰۷)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۶۷ -۱۶۶/ ۱۱)، فقهای نامدار شیعه (۲۳۸ -۲۳۴)، فوائد الرضویه (۱۵۵ - ۱۵۳)، الکنی و الالقاب (۱۵۹ -۱۵۸/ ۳)، لغت نامه (ذیل/ حسین خوانساری)، معجم المؤلفین (۴۸/ ۴)، مواد التواریخ (۱۷۴ -۱۷۳)، هدیهٔ الاحباب (۲۳۵ -۲۳۴)، هدیهٔ العارفین (۳۲۴/ ۱).

محقق سبزواری، محمدباقر

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۰۹۰ -۱۰۱۷ ق)، عالم دینی، فقیه اصولی، حکیم، متکلم، مدرس و شاعر. معروف به صاحب «ذخیره». اصل وی از سبزوار بود. در اصفهان سکونت گزید و نزد علمای آن شهر تلمذ نمود. معقول را از میر فندرسکی و قاضی معز و منقول را از ملا- حیدرعلی اصفهانی و ملا حسنعلی شوشتری فراگرفت. او از مجلسی اول و از نورالدین علی عاملی، برادر صاحب «مدارک»، و از شرف‌الدین علی شولستانی و از حسین مقری عاملی و حسین بن حیدر کرکی که از شاگردان شیخ بهائی بودند، روایت کرده است. در زمان شاه عباس ثانی امام جمعه و جماعت بود و منصب شیخ الاسلامی و تدریس در مدرسه ملا عبداللّه شوشتری به وی تفویض شد. وی همچنین در مدرسه‌ی سمیعیه که بعدها به مدرسه‌ی سبزواری مشهور شد تدریس می‌کرد. از شاگردان بنام او ملا محمد سراب تنکابنی و محمد شفیع بن فرج و عبداللّه اردبیلی می‌باشند. گفته‌اند که شوهر خواهرش، محقق خوانساری، نیز از جمله شاگردان اوست. بین او و فیض کاشانی دوستی و مودت و همفکری کامل برقرار بود. محقق طبع روانی داشت و به نیکویی شعر می‌سرود. در اصفهان درگذشت، پیکرش به مشهد منتقل و در صحن رضوی، در مدرسه‌ی میرزا جعفر، دفن شد. از آثارش: «ذخیرهٔ المعاد فی شرح الارشاد»، در فقه شیعه؛ «کفایهٔ الاحکام» یا «کفایهٔ الفقه» یا «کفایهٔ المعتقد» یا «کفایهٔ المقتصد». این دو، کتابهای مبسوطی در فقه شیعه می‌باشند. از دیگر آثار وی: رساله‌ای در «سمت القبله»؛ شرح «زبدهٔ الاصول» شیخ بهائی؛ «رسالهٔ الخلافیهٔ»، در عبادات؛ «روضهٔ الانوار عباسی»، در معرفت خدا و مواعظ و آداب سلوک رعایا و ملوک و «مفاتیح النجاهٔ»، در ادعیه و اعمال سال و «جامع

الزیارات عباسی» که هر سه برای شاه عباس صفوی تألیف شده است؛ حاشیه بر «شرح الاشارات»؛ حاشیه بر «الهیات الشفاء».
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :الاعلام (۲۷۲/ ۶)، ایضاح المکنون (۵۴۲/ ۱)، الذریعه (۲۵۶/ ۲۲، ۳۰۸/ ۲۱، ۲۱، ۹۹، ۹۶، ۸۸/ ۱۸، ۲۹۰ -۲۸۹/ ۱۱، ۱۹/ ۱۰، ۲۳۹/ ۷، ۱۴۱، ۱۱۰/ ۶، ۵۷/ ۵)، روضات الجنات (۷۶ -۶۷/ ۲)، ریحانه (۲۴۲/ ۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۷۲ -۷۱/ ۱۱)، فقهای نامدار شیعه (۲۳۲ -۲۳۰)، فوائد الرضویه (۴۲۶ -۴۲۵)، الکنی و الالقاب (۱۶۱ -۱۵۹/ ۳)، لغت نامه (ذیل/ سبزواری)، معجم المؤلفین (۹۵/ ۹)، مؤلفین کتب چاپی (۶۹ -۶۷/ ۲)، هدیهٔ العارفین (۲۹۷/ ۲).

محلاتی، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۴۷ در محلات متولد شد. پدرش از علماء و مجتهدین درجه اول ایران بود. به سیره خانوادگی تحصیلات مقدماتی و سطح را در محلات و قم انجام داد و برای ادامه‌ی تحصیلات عازم عتبات عالیات شد. قریب هفت سال در نجف تحصیل کرد و درجه اجتهاد گرفت و پس از مراجعت به ایران به کار تدریس و ملکداری پرداخت. در دوره دوم مجلس شورای ملی از محلات و گلپایگان به وکالت رسید و در دوره سوم و چهارهم هم وکیل مجلس بود. محلاتی ناطقی زبردست و مردی با درایت و کیاست بود. طولانی‌ترین نطق‌های دوره چهارم مربوط به اوست. در اوایل مجلس چهارم راجع به اوضاع و احوال سیاسی ایران نطق بسیار مفصلی کرد که چندین روز به طول انجامید. در مجلس دوم چندی نایب رئیس شد ولی طوعا کناره‌گیری کرد. وی مدتی نیز شغل قضا داشت و از قضات سرشناس و معروف بود. در ۱۲۹۸ که صدرالاشراف رئیس و مؤسس استیناف گیلان شد شیخ اسدالله هم مدعی العلوم استیناف بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

محلاتی، اسماعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۴۳ -۱۲۶۹ ق)، عالم دینی، فقیه، اصولی، متکلم، مدرس، محقق و شاعر. در محلات به دنیا آمد. در تهران و بروجرد از محضر پدرش و چند تن از علما استفاده نمود. سپس به عراق رفت و یک سال در سامرا ملازم بحث میرزای شیرازی شد. سپس به نجف رفت و نزد میرزا حبیب‌اللّٰه رشتی مدتی تلمذ نمود. او همچنین از میرزا ابوالقاسم کلانتری و سید حسین کوه کمری بهره برد تا به مراتب علمی عالی رسید. آنگاه خود مستقلا به بحث و تدریس فقه و اصول و تصنیف پرداخت. او در نجف درگذشت و در صحن علوی به خاک سپرده شد. از وی تصانیف بسیاری در فقه و اصول و اشعار زیادی در مدایح و مراثی ائمه (ع) باقی مانده است. از آثارش: «تنقیح الابحاث»؛ «نفائس الفوائد»، در مهمات اصول فقه؛ «لباب الاصول»؛ حاشیه بر «الملل و النحل»؛ «اللآلی المربوطهٔ»؛ «انوار العلم و المعرفهٔ»، در اصول دین که نخست نام آن «نور العلم و المعرفهٔ»، بود؛ «الدرر اللوامع»، در فقه و اصول و رجال؛ «الکلمات الموجزهٔ»، در کلام، سیاست و تاریخ؛ حاشیه بر «المکاسب»؛ حاشیه بر «الرسائل»؛ «دیوان» شعر.[۱]

اسماعیل بن محمدعلی بن زین‌العابدین محلاتی نجفی عالمی کبیر و محققی دقیق متولد ۱۲۶۹ و متوفی ۱۳۴۳ قمری از شاگردان میرزا شیرازی بزرگ و میرزا حبیب‌اللَّه رشتی دارای تالیفاتی عدیده مانند تنقیح الابحاث ۲- نفائس الفوائد ۳- لباب الاصول ۴- اللئالی المربوطه ۵- انوار العلم و المعرفه ۶- نور العلم و الایمان ۷- الدرر اللوامع ۸- الکلمات الموجزه بوده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان الشیعه (۱۲۴/ ۹ ،۴۰۵ -۴۰۴/ ۳)، تاریخ بروجرد (۵۲۳/ ۲)، الذریعه (۲۷۶ ،۲۶۳ ،۱۲۰/ ۱۸ ،۱۳۴/ ۸ ،۲۲۱/ ۶ ،۴۶۰ -۴۵۹/ ۴ ،۴۴۴/ ۲)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۴ ۱۶۴ -۱۶۳/ ۱۴)، گنجینه‌ی دانشمندان (۴۳/ ۷)، معجم المؤلین (۶۱/ ۹ ،۲۹۳ -۲۹۲/ ۲)، مکارم الآثار (۱۹۱۷/ ۶)، میرزای شیرازی (۱۱۴).

محلاتی، ذبیح‌اللَّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۴۰۶ -۱۳۱۰ ق)، عالم دینی، متکلم، خطیب و محقق. در محلات به دنیا آمد. پس از نشو و نما و تحصیل مقدمات در زادگاهش، نزد شیخ عبدالحسین کبیر، به همراه مادر برای تکمیل علوم به نجف رفت. او در محضر علامه نایینی و آیت‌اللَّه ضیاءالدین عراقی و آیت‌اللَّه اصفهانی و آیت‌اللَّه حاج سید حسن صدر و آیت‌اللَّه جواد بلاغی تلمذ کرد و همچنین از اساتیدی چون آیت‌اللَّه سید محمد فیروزآبادی و آیت‌اللَّه میرزا آقا اصطهباناتی و آیت‌اللَّه شیخ عبدالحسین رشتی و دیگران بهره برد تا به مراتب علمی نایل شد و از اساتید بزرگ نجف اجازه اجتهاد و روایت گرفت. سپس در سامراء ساکن گردید و به بحث و تألیف مشغول شد و در ضمن آن از بحثهای رجال و حدیث و درایه آیت‌اللَّه میرزا محمد عسکری تهرانی بهره‌مند شد. در ۱۳۷۶ ق به ایران بازگشت و در تهران ساکن گردید و به تألیف و امامت جماعت پرداخت. از آثارش: «ریاحین الشریعهٔ»، شرح حال زنان دانشمند شیعه، در شش مجلد؛ «اختران تابناک»؛ «مأثر الکبراء فی تاریخ سامراء»، به عربی؛ «الحق المبین»، در قضاوتهای امیرالمؤمنین (ع)؛ «شمس الضحی»؛ «قرهٔالعین»، در حقوق والدین؛ «کشف العثار»، در مفاسد خمر و قمار؛ «کشف الغرور»، در مفاسد بی‌حجابی؛ «کشف البنیان عن جنایات عثمان»؛ «کشف حقیقت»؛ «کشف الغاشیهٔ»؛ «کشف الهاویهٔ»، در جنایات معاویه؛ «لطائف الحکایات»؛ «کشف المغیبات»؛ «فرسان الهیجاء»؛ «وقایع الایام»، در هشت مجلد که سه مجلد آن «مجالس الواعظین» نام دارد؛ «الکلمهٔ التامهٔ»، در احوال اکابر عامه.[۱]

حاج شیخ ذبیح‌الله محلاتی عسکری تهرانی از علماء اعلام و محدثین گرام و وعاظ والامقام و نویسندگان بنام معاصرند در تهران تولدش در محلات واقع شده و مهاجرت به عراق و نجف اشرف نموده و سطوح را از مدرسین عالی نجف فراگرفته و به درس خارج آیات عظامی چون مرحوم آیت‌الله نائینی و آیت‌الله ضیاءالدین عراقی و آیت‌الله العظمی اصفهانی و آیت‌الله حاج شیخ جواد بلاغی و دیگران حاضر شده و در کاظمین از مرحوم آیت‌الله حاج سید حسن صدر هم استفاده نموده و در سامره از رجال و حدیث و درایه آیت‌الله میرزا محمد عسکری تهرانی بهره‌مند شده و به افتخار مصاهرت آن مرحوم نائل گردیده آنگاه مهاجرت به تهران نموده و به ترویج دین و تبلیغ و نشر آثار و اخبار اهل‌بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

پرداخته و در مسجد مشیرالدوله واقع در خیابان اهل علی خیابان مسکرآباد تهران نیز به اقامه جماعت اشتغال دارند.

تالیفات مفیده و ارزنده بسیاری دارد که اغلب آنها به طبع رسیده است و در حال حاضر در کثرت تالیف کم‌نظیر می‌باشند و آنها از این قرار است:

۱- ریاحین‌الشریعه در احوال بانوان شیعه در ۵ جلد مکرر به طبع رسیده است.

۲- تاریخ سامره در سه مجلد که دو مرتبه چاپ شده است.

۳- کشف الاشتباه در کجرویهای اصحاب خانقاه به طبع رسیده است.

۴- کشف الهاویه در احوال و مطاعن معاویه به طبع رسیده است.

۵- الحق المبین در قضاوتهای امیرالمومنین علیه‌السلام که تاکنون شش مرتبه به طبع رسیده است.

۶- لطایف الحکایات به طبع رسیده است.

۷- اختران تابناک به طبع رسیده است.

۸- فرسان الهیجاه در دو مجلد مکرر به طبع رسیده است.

۹- کشف حقیقت مشتمل بر فتاوای اهل سنت و قدح آنها به طبع رسیده است.

۱۰- کشف‌الغرور در مفاسد بی‌حجابی و زیان آن. به طبع رسیده است.

۱۱- کشف‌المغیبات مشتمل بر اخبار غیبیه. به طبع رسیده است.

۱۲- کشف‌الغاشیه در زندگانی عایشه. به طبع رسیده است.

۱۳- کشف‌البنیان در جنایات عثمان. به طبع رسیده است.

۱۴- نارالله الموقده علی الکافرین متضمن حمله‌های حضرت علی علیه‌السلام.

۱۵- قره‌العین- فی حقوق الوالدین.

۱۶- کشف‌العمار یا کانون فساد الی ساحل نجات.

۱۷- مطلوب الراغب در احکام ریش و شارب.

۱۸- کشف‌التهمه.

۱۹- السیوف البارقه.

۲۰- وقایع‌الایام- یا مجالس الواعظین دو جلد.

۲۱- شرافهٔ الاسخیاء و رذالهٔ البخلاء.

و حدود ۳۴ جلد کتاب دیگر در فنون مختلفه که مخطوط و آماده طبع است.

فقیه، محقق.

تولد: ۱۲۷۱(۱۳۱۰ ق.)، محلات.

درگذشت: اسفند ۱۳۶۴.

علامه حاج شیخ ذبیح‌الله محلاتی مقدمات تحصیل را نزد شیخ عبدالحسین کبیر در محلات به پایان رسانید. سپس همراه با مادرش عازم نجف اشرف شد و در آنجا از محضر رجال علم و حدیث و درایه سود برد و در درس خارج اساتیدی چون شیخ مرتضی طالقانی، عبدالرحمان قزوینی، آیت‌الله عبدالحسین رشتی، آیت‌الله اصطهباناتی، حجت‌الاسلام سید محمد فیروز آبادی، آیت‌الله سید ابوتراب خوانساری، شیخ محمد جواد بلاغی، فاضل نیشابوری، شیخ صادق بروجردی، آیت‌الله نایینی، آیت‌الله سید ضیاءالدین عراقی، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله سید حسن صدر شرکت کرد. وی با اتمام تحصیلات، پس از یازده سال اقامت در نجف اشرف به سامرا رفت. در آنجا نزد آیت‌الله میرزا محمد تهرانی و آیت‌الله شیخ آقا بزرگ تهرانی باقی ماند و به تدریس در حوزه‌ی سامرا و مدرسه‌ی میرزای شیرازی پرداخت. در همین شهر است که به فعالیت تحقیقاتی نیز پرداخت که حاصل آن دو اثر است به نام‌های مآثر الکبراء فی تاریخ سامراء در دوازده جلد به زبان عربی (سه جلد آن در تهران به چاپ رسیده است) و الکلمهٔ التامه فی تراجم اکابر العامه به فارسی در پنج جلد. دوره‌ی اقامت وی در شهر سامرا نزدیک به بیست و پنج سال به طول انجامید.

وی در سال ۱۳۲۷ به تهران بازگشت.

از جمله آثار قلمی ایشان است: دایرهٔ المعارف شش جلدی ریاحین الشریعه (به فارسی و حاوی شرح حال بانوان دانشمند شیعه در زمینه علم و ادب و مذهب در تاریخ اسلام)؛ الحق المبین (در قضاوت‌های امیرالمؤمنین؛ این کتاب به کرات به چاپ رسیده است)؛ اختران تابناک (در دو جلد)؛ فرسان الهیجاء (در ترجمه سیدالشهداء به ترتیب حروف در دو جلد)؛ قرهٔ العین فی حقوق الوالدین؛ وقایع الایام (دو جلد)؛ لطایف الحکایات یا داستان‌های آموزنده (مشتمل بر ۳۰۳ حکایت در ۵۷۶ صفحه در دو جلد)؛ کشف الاشتباه (در کجروی‌های اصحاب خانقاه)؛ کشف الهاویه (در احوال و مظالم معاویه)؛ کشف حقیقت (مشتمل بر فتاوای اهل سنت و در شرح حال بزرگان اهل سنت ابوحنیفه و مالک و شافعی و حنبلی)؛ کشف الغرور (در مفاسد بی‌حجابی و زیان آن)؛ کشف المغیبات (مشتمل بر اخبار غیبیه امیرالمؤمنین)؛ کشف الغاشیه (در زندگانی و هویت عایشه)؛ کشف البنیان (در ترجمه عثان بن عفان)؛ کشف العثار (در مفاسد شراب و قمار)؛ کشف الاکاذیب (در عجز خلیفه‌ی دوم از پاسخ به مسائل)، کشف الخفاء (در خصوص تذکرهٔ الاولیاء)، کشف المنافع (در منافع و خواص حیوانات، نباتات و جمادات)؛ کشف زردشتی از طریقه (زردشتی) کشف التهمه؛ مطلوب الراغب (در احکام ریش و شارب)؛ السیوف البارقه (در رد صوفیه)؛ نارالله الموقده علی الکافرین (یا جنگ‌های امیرالمؤمنین)؛ قلائد النحور (در حوادث ایام و شهور مشتمل بر وقایع دوازده ماه در هشت جلد)، مجالس الواعظین (در چهار جلد)، شمس الضحی (در نقل و تحویل سر مبارک سید الشهداء) شرافهٔ السخیاء و رذالهٔ البخلاء، ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر؛ طعن سنان (در مناقشات احکام القرآن سید ابوالفضل برقعی)، المعالی (در احیاء العلوم غزالی)؛ امثال القرآن؛ بیاض (در اشعار متفرقه)؛ خیر الکلام (دو جلد در خصوص سید احمد کسروی)؛ صندوق النفایس؛ کشکول؛ مجموعه کبیری (عربی و فارسی)؛ نعم النصیر (ترجمه‌ی بعضی از قسمت‌های کتاب الغدیر).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۱۲۸ -۱۲۷/ ۲۵ ،۶/ ۱۹ ،۱۲۲ ،۴۴ ،۴۲/ ۱۸ ،۱۶۵ ،۱۵۲ -۱۵۱ ،۷۲/ ۱۷ ،۱۶۸/ ۱۶ ،۲۹۳ ،۹۹/ ۱۲ ،۳۱۴ -۳۱۳/ ۱۱ ،۲۸۵ ،۳۸/ ۷ ،۲۵۵/ ۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۷۱۶ -۷۱۵/ ۱۴)، کیهان فرهنگی (س ۲، ش ۱۲، ص ۳۹)، معجم رجال الفکر و الادب فی النجف (۱۱۶۲/ ۳).

محلاتی، فضل الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید فضل الله محلاتی : نماینده حضرت امام(ره) در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هجدهم تیر سال ۱۳۰۹ شاهد تولد نوزادی بود که بعدها در زمره عالمان مجاهد و خستگی‌ناپذیر درآمد. خدای کریم به پدر و مادری مؤمن و خداجو، پس از پنج فرزند دختر، پسری عطا نمود. این نوزاد را« فضل‌الله» نام نهادند. «ذلک فضل‌الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم، این است فضل خدا که به هر که بخواهد می‌دهد و خدا دارای فضلی بزرگ است.» پدر بزرگوار ش یکی از کسبه بازار بود که علاوه بر کاسبی به کشاورزی نیز اشتغال داشت. «فضل‌الله» کم‌کم دوران کودکی را در دامن پرمهر پدر و مادر پشت سر گذاشت و در شش سالگی به مکتب رفت. پس از چندی حاج «غلامحسین» که توانایی خواندن و نوشتن را نداشت، فرزند را به یاری طلبیده و از آن به بعد وی علاوه بر تحصیل به حساب و کتاب روزانه پدر نیز می‌پرداخت. پس از طی دوران مکتب که شش سال به طول انجامید، «فضل‌الله» که دیگر نوجوانی پرشور و علاقه‌مند به تحصیل بود. به سبب جو مذهبی محلات و وجود عالمان برجسته در آن شهر، به تحصیلات حوزوی

روی آورد. روایت این بخش از زندگانی «فضل‌الل» از زبان خود وی شنیدنی‌تر است:

« در شهر محلات در خانواده‌ای کاسب و کشاورز متولد شدم. پدر و مادرم بی‌سواد بودند. روی جو فرهنگی‌ای که در آن موقع وجود داشت، نمی‌گذاشتند که بچه‌ها به مدارس دولتی بروند. من در شش سالگی به مدرسه‌ای به نام میرزا که در واقع مکتب بود، رفتم. از لحاظ تعلیم قرآن و معارف اسلامی و معلومات عمومی در حد همان مدارس دولتی مطالب را به ما یاد می‌دادند. پس از آنکه شش کلاس درس خواندم، پدرم میل داشت که کمکش کنم و دفتر دستکی که نیاز داشت، برایش بنویسیم. هم درس می‌خواندم و هم به پدر و مادرم کمک می‌کردم. به مغازه، باغ و صحرا می‌رفتم ولی خودم میل داشتم که درسم را ادامه دهم. لیکن به مدارس دولتی راه نداشتم. معمولاً ـ در هر محیطی انسان وقتی چهره‌های متدین و وارسته را می‌بیند به آنها علاقه‌مند می‌شود و کشش و جاذبه آنها انسان را به آن سمت جذب می‌کند. در محلات که شهری مذهبی بود، تابستانها عده‌ای از مراجع تقلید می‌آمدند. مرحوم آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری، مرحوم آیت‌الله صدر و حضرت امام (ره) چند سال تابستان تشریف می‌آوردند. در این شرائط ناگاه عشق و علاقه‌ای بر من مستولی شد که بروم طلبه شوم. پدرم مخالف بود و من در کتابهای دعا جستجو می‌کردم که ببین چه دعایی موجب می‌شود که حاجت انسان برآورده شود.

یادم هست که در همان سال عمل ام داوود را به جا آوردم. سه روز روزه ماه رجب با همان اعمال خاص و حاجتم این بود که پدرم راضی شود تا من طلبه شوم. بالاخره روی همین عشق به طلبگی، یکی دو سال در همان‌جا، پیش اهل علم درس خواندم و در ضمن به پدر و مادرم کمک کردم.

مقدمات و قدری از سیوطی و حاشیه را نزد مرحوم آیت‌الله شهیدی و بعضی از علمای محلات خواندم. یک بار که آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری به آنجا تشریف آوردند، نزد ایشان رفتم و با گریه و زاری گفتم که می‌خواهم طلبه شوم ولی پدرم راضی نمی‌شود. ایشان عموی مرا خواست و به وی گفت که شما پدر ایشان را راضی کنید، من هم ایشان را سرپرستی می‌کنم. عمویم توانست پدرم را راضی کند و من در سال ۱۳۲۴ عازم قم شدم. تازه چند ماهی از ورود آیت‌الله بروجردی به قم نگذشته بود که من در آنجا مشغول تحصیل شدم. حاشیه و سیوطی را دوباره خواندم. حاشیه را نزد مرحوم حاج محمد آقا تهرانی و سیوطی را نزد آشیخ عباس علی خواندم. معنی را نزد آشیخ علی پناه اشتهاردی خواندم. در این ایام سرپرست واقعی من مرحوم آیت‌الله محمد تقی خوانساری بود و به منزل ایشان رفت و آمد داشتم.» در حالیکه بیش از پانزده بهار از عمر «فضل‌الله »نگذشته بود، حلاوت کسب علم و دانش وی را بر آن داشت که از کانون گرم خانواده جدا شده و عازم شهر« قم» شود. از این پس وی دیگر به صورت رسمی شروع به تحصیل دروس حوزوی نموده و به تکمیل آنچه قبلاً ـ در« محلات» آموخته بود، پرداخت. وی با دقت، سرعت، نظم و تلاشی ستودنی به آموختن علوم اسلامی مشغول شد. مطول را نزد آیت‌الله «صدوقی»، معانی را نزد آیت‌الله «مطهری» و یک مقدار هم نزد آیت‌الله «مشکینی» فرا گرفت. بخش عمده شرح لمعه را نزد آیت‌الله« صدوقی» و مابقی را نزد حاج «اسدالله اصفهانی نورآبادی» خواند. با اتمام مقدمات و فراگیری سطح، دیگر وی را به نام شیخ فضل‌الله می‌شناختند. وی در خاطرات خود به تفصیل در مورد سایر اساتیدی که نزد آنان تلمذ نموده سخن می‌گوید: « بخشی از رسائل، مکاسب و کفایه را نزد آقای سلطانی خواندم. قدری از مکاسب را نزد آیت‌الله شیخ مرتضی حائری و مقداری از کفایه را نزد شیخ عبدالجواد اصفهانی و مرحوم مجاهدی تبریزی خواندم. این تقریباً درسهای سطح من بود، البته کمی هم نزد آشیخ محمدعلی کرمانی خواندم. منظومه منطق را خدمت اشیخ مهدی حائری بودم. تفسیر را قدری نزد حاج میرزا ابوالفضل قمی رفتم. مقداری نیز در درس تفسیر علامه طباطبایی شرکت کردم، تا رسیدم به درس خارج.

خارج را دو سه سال به درس مرحوم آیت‌الله بروجردی رفتم، ولی اصولاً درس خارج را نزد امام خواندم. درس خارج من حدود ده سال طول کشید که عمدتاً خدمت امام رفتم و هم فقه و هم اصول را پیش امام خواندم.» او از شاگردان، مریدان و یاران امام‌خمینی

(ره) بود. او نسبت به امام شناختی عمیق و ارادتی عاشقانه داشت. مجذوب جاذبه‌های اخلاقی و عرفانی امام (ره) شده بود. از دوران نوجوانی با امام (ره) و خانواده‌اش آشنا بود و آن هنگام که به قم عزیمت نمود، منزلی در مقابل منزل امام (ره) در محله یخچال قاضی قم خرید. ایشان خود در این باره می گوید:

« انس من با امام (ره) زیاد بود و یکی از راههای ارتباطی من با امام (ره) مرحوم حاج آقا مصطفی بودند که با ایشان بزرگ شدم. در آن زمان ایشان هم سن و سال من و متولد ۱۳۰۹ بود. امام (ره) تابستان که به محلات می‌آمدند، حاج آقا مصطفی سیزده چهارده سالش بود. من هم سیزده چهارده ساله بودم. با هم به باغ و گردش می‌رفتیم و از همان زمان با آقا مصطفی آشنا شدم. قم هم که بودیم این آشنایی باعث شد که ما بتوانیم به منزل ایشان آمد و شد بیشتری داشته باشیم و انس بیشتری با ایشان پیدا کنیم. پدر زن من، مرحوم آیت‌الله شهیدی از دوستان امام بود. در محلات هم که بودند امام بیشتر می‌آمدند منزل ایشان، ارتباط خانوادگی هم داشتیم. در نتیجه انس زیاد من به ایشان، علاقه من روز به روز به ایشان بیشتر می‌شد. من در آن زمانی که به درس امام می‌رفتم، بیش از همه وجهه اخلاقی و عرفانی ایشان برای من جاذبه داشت. من سالی که به قم آمدم، ایشان درس اخلاق می‌دادند؛ اصلاً از روز اولی که به قم آمدم ایشان درس اخلاق می‌دادند. این قضیه یک سابقه‌ای داشت. ایشان به محلات که تشریف آورده بودن،د یک ماه رمضان رأس ساعت پنج بعدازظهر می‌آمدند و در مسجد جامع می‌نشستند، مؤمنین هم می‌آمدند و ایشان برای آنها درس اخلاق می گفتند. همان درسهای اخلاقی که در کتاب اربعین حدیث آمده است. یک مقدارش را هم استنتاخ کرده‌ام. جاذبه‌ای که مرا به سوی درسهای اخلاقی که در سن چهارده سالگی در مسجد جامع آن می‌نشستیم. در قم هم غروب روزهای جمعه به مدرسه فیضیه تشریف می‌آوردند و آن درس اخلاق را می گفتند. واقعاً این درس اخلاق انسان را از گناه بیمه می‌نمود.»

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در رابطه با این ویژگی شهید محلاتی می‌فرمایند:

« یکی دیگر از خصوصیات شهید محلاتی عشق و ارادت وافر به امام (ره) بود. به قدری ایشان به امام علاقه داشت و اعتقاد به نظرات امام داشت که هر موقع امام یک چیزی را بیان می‌فرمودند، مثل یک امر تعبدی برایش لازم الاجرا بود.

اعتقاد و ارادت ایشان به امام به نظر من یکی از عوامل تحرک مستمر و خستگی‌ناپذیر ایشان بود. امام هم به ایشان علاقه داشتند و خیلی احترام قائل بودند و به او محبت داشتند و به عنوان یک فرد مورد اعتماد به وی نظر می کردند.» در سال ۱۳۳۱ با نظر خانواده تصمیم به ازدواج گرفت. در این دوران که وی مشغول فراگیری علوم اسلامی در شهر« قم» بود، عازم« محلات» شد و با دختر مرحوم آیه‌الله سید «جلال شهیدی محلاتی» ازدواج نمود. مدتی در «محلات» ماند، سپس عازم« قم» شد. دو سال اول زندگی در« قم» را به همراه همسرش در منزل استیجاری گذراند تا اینکه موفق به خرید منزلی روبروی منزل امام (ره) در محله یخچال قاضی شد. شهید محلاتی در اوایل سال ۱۳۴۰ به عنوان نماینده آیه‌الله بروجردی عازم «تهران» شد و برای همیشه در آنجا اقامت گزید. در «تهران» علاوه بر انجام امور تبلیغی و نشر فرهنگ و معارف اسلامی به ادامه تحصیل خود نیز پرداخت. ایشان در خاطرات خود می گوید:

« در سال ۱۳۳۹ و اوایل سال ۴۰ بود که به تهران آمدم. البته در تهران هم، درسم را ادامه دادم. مدتی به درسهای آیه‌الله سید احمد خوانساری می رفتم. همچنین صبح زود به درس آیه‌الله آملی می‌رفتم و در مدرسه مروی هم با آقای انواری و بعضی از دوستان دیگر مباحثه داشتیم. گاهی هم به درس آقای آشتیانی می‌رفتم. البته اسفار را هم نزد آقای رفیعی خواندم. آقای رضی شیراز بود، آقای مهدوی بود، آقای جوادی بود و عده‌ای دیگر و ضمناً درس خصوصی هم در مدرسه مروی خدمت‌آقای مطهری داشتیم که بخش سفر نفس از اسفار را نزد ایشان خواندیم. در سطح نیز مدتی با شهید قدوسی مباحثه می کردم. با آیه‌الله محمد تقی کشفی بروجردی، آقای شیخ مهدی قاضی و آقای سید هاشم رسولی هم مباحثه می کردم.» مراوده و همنشینی با شخصیتهای برجسته و ظلم ستیزی چون امام‌خمینی (ره)، مرحوم آسید محمد تقی خوانساری و شهید نواب صفوی باعث گردید تا شهید محلاتی از ابتدای

جوانی سری پرشور داشته و پیوسته در مقابل ستمگران ایستادگی نموده و سرتعظیم فرود نیاورد. از این جهت است که می‌بینیم اولین برگ از پرونده سیاسی او در ابتدای جوانی درمخالفت با آوردن جنازه رضاخان به« قم »رقم می‌خورد. ایشان وجود چنین روحیه‌ای را در خود نتیجه حشر و نشر و ارتباط با بزرگانی که نام آنها به قلم آمد، می‌داند. وی در خصوص آیه‌الله خوانساری چنین می گوید:

« مرحوم آیه‌الله محمدتقی خوانساری دارای روحیه‌ای فداکار و مبارز بود و در جنگ عراق و انگلستان به همراه مرحوم آیه‌الله کاشانی- در زمان میرزای شیرازی- شرکت کرده و مرد بسیار باتقوایی بود. به مبارزه هم معتقد بود. در نتیجه من این روح مبارزه را در درجه اول از ایشان گرفتم.»

در جای دیگر شهید نواب را نیز مؤثر می‌داند:

« اینجا باید بگویم که مرحوم نواب صفوی یک حق بزرگی به گردن من دارد و آن این است که این روحیه را او به من داد؛ یعنی او بود که با تأثیر نفسی که داشت، با هر کسی برخورد می کرد و با او مأنوس می‌شد، نه تنها او را شجاع‌بار می‌آورد بلکه آن چنان تحولی در آدم به وجود می‌آورد که در رابطه با انجام وظیفه از هیچ چیز وحشت نداشته باشد.» چندی پس از ورود به قم از طریق مرحوم آیه‌الله «سید محمدتقی خوانساری »با فدائیان اسلام ارتباط یافت و به طور مشخص در سال ۱۳۲۷ ش به جرگه آنان پیوست. ایشان در این‌باره می گوید:« یکی دو سال که قم بودم و منزل آسید محمدتقی خوانساری آمد و شد داشتم، با مرحوم نواب صفوی آشنا شدم. مرحوم نواب صفوی نفس عجیبی داشت که با هر کس انس پیدا می کرد، در او یک حالت روحی خاصی پدید می‌آمد. اشخاص را خیلی تشجیع می کرد و جاذبه داشت. روی همین جاذبه مرا هم به خودش جذب کرد و من چند سالی با فدائیان اسلام همکاری می کردم و در کنار درسی که می‌خواندم مبارزه را هم شروع کردم.

اولین برنامه مبارزه من که همگام با فدائیان اسلام بود، مبارزه با آوردن جنازه رضاخان به ایران بود. شاه نه تنها می‌خواست حکومت خودش را تثبیت کند بلکه می‌خواست افکار پدرش را هم زنده کند. بنابراین فدائیان اسلام به مبارزه برخواستند و طبق جلساتی که محرمانه داشتیم، تصمیم گرفتیم فجایع رضاشاه در مدرسه فیضیه بیان شود. قرار شد غسل شهادت بکنیم. نفرات تعیین شده به ترتیب عبارت بودند از: سید هاشم حسینی که قرار شد او اول برود روی سنگ مدرسه فیضیه بایستد و صحبت کند. یک اعلامیه مجملی هم در قم پخش شد به این مضمون که در ساعت پنج بعد از ظهر فردا خورشید روحانیت نورافشانی می کند. آن روز را همگی روزه گرفتیم. نفر اول سید هاشم بود، من نفر پنجم ششم بودم. سنم شاید هجده سال بود. سر ساعت پنج که شد، او رفت روی سنگ ایستاد و شروع کرد به بیان فجایع دوران رضاشاه که یک عده‌ای هم سر و صدا کردند. متولی وقت آمد جلوی ایشان را بگیرد، ولی مطلب روشن بود که چه می‌خواهند بگویند و مبارزه شروع شد. به این ترتیب هر روز در مدرسه فیضیه یک نفر صحبت می کرد و طلبه‌ها جمع می‌شدند. کار به جایی رسید که با تهدیدهایی که کردیم- هنگام عبور دادن جنازه از خیابانهای قم- از معممین حتی یک نفر حاضر نشد در خیابان باشد. برای رژیم خیلی آبروریزی شد. برای او که فاتحه گرفتند، از طرف دولتیها یک نفر رفت سخنرانی کرد. طلبه‌ها فوری عمامه‌اش را برداشتند و کتکش زدند و مخصوصاً از حوزه بیرونش کردند تا اینکه نیروهای شهربانی از دیوار آمدند و از دست طلبه‌ها نجاتش دادند و بعد من و رفقایم را دنبال کردند. هرجا که می‌رفتیم مأموران آگاهی قم دنبال ما بودند و پرونده و سابقه سیاسی من اولین برگ‌اش از همانجا شروع شد.»

حجه‌الاسلام سید علی اکبر محتشمی در خاطرات خود در این باره می گوید:

« وقتی خبر انتقال جنازه رضاخان به گوش نواب می‌رسد، به سوی قم حرکت می کند. در آنجا بعد از درس آیت‌الله بروجردی در مدرسه فیضیه شروع به سخنرانی می کند و از مظالم و جنایات رضاخان سخن می گوید. او اظهار می کند: « ارواح شهدای ما منتظر آن روزی هستند که بتوانیم انتقام خون آنها را حداقل از بازمانده او بگیریم؛ این کار را نکردید هیچ، ناظر آوردن جنازه او هم

باشیم!! و ادعا کنیم سرباز امام زمان (عج) هم هستیم... » پس از این سخنرانی به تهران بر می گردد. بچه‌ها هر روز کارشان این بود که علیه شاه و دودمان پهلوی سخنرانی و تظاهرات می کردند. سید عبدالحسین واحدی آقا سید هاشم حسینی و شیخ فضل‌الله محلاتی کارگردان این برنامه‌ها در قم بودند.» رژیم اشغالگر قدس پس از جنایات فراوان در سرزمینهای اشغالی و ماجرای دیرياسین، در سال ۱۹۴۹م از طرف بیشتر کشورها به رسمیت شناخته شد و در همان سال به عضویت سازمان ملل متحد درآمدو پنجاه و نهمین عضو سازمان ملل شد. رژیم شاه هم که تحت سیطره آمریکا قرار داشت، به بهانه حفظ حقوق اتباع ایرانی مقیم اسرائیل در اسفند ماه ۱۳۲۸ رژیم صهیونیستی را به رسمت شناخت. این اقدام رژیم شاه از طرف فدائیان اسلام محکوم و به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. شهید محلاتی در توضیح این ماجرا می گوید:

« مرحوم نواب یک روز بعد از ظهر در مدرسه فیضیه سخنرانی کرد و گفت: اگر می‌خواهیم اسرائیل را ساقط کنیم باید از تهران شروع کنیم، یعنی باید اول رژیم پهلوی را از بین ببریم تا بتوانیم با اسرائیل بجنگیم. وقتی شهید نواب ازمدرسه خارج شد او را دستگیر کردند و یارانش را هم تعقیب کردند. ولی ما با سر و صدا و تظاهرات، طلبه‌های جوان و داغ را جمع کردیم و رفتیم منزل مرحوم آیت‌الله خوانساری و گفتیم که ما می‌خواهیم برویم به کمک فلسطینیها و به جنگ اسرائیل. یادم هست که آنجا دفتری آوردم و شروع کردم به اسم‌نویسی که برویم به جنگ اسرائیلیها. ولی خوب صدایمان به جایی نرسید و ما را تعقیب کردند و دستگیر کردند و زدند.» شهید« محلاتی» به جهت ارتباط با فدائیان اسلام با آیه‌الله« کاشانی» نیز آشنا شد و پس از بازگشت آیه‌الله «کاشانی» از تبعید، خود را به ایشان معرفی نمود. رفت و آمد و ارتباط با ایشان کم کم فزونی یافته تا حدی که شهید «محلاتی» به عنوان نماینده ایشان مأموریت یافت تا به شهرهای مختلف سفر کند. از جمله این مأموریتها سفر به« آذربایجان» و انتخابات دوره هفدهم بود که شرح آن را از زبان خود ایشان نقل کنیم:

« در جریان انتخابات دوره هفدهم که روابط آیت‌الله کاشانی با مصدق هنوز خوب بود، به آذربایجان رفتم و چهارماه در آذربایجان ماندنم و به عنوان نماینده از طرف ایشان مأمور شدم در انتخابات شرکت کنم. من مقلد مرحوم سید محمدتقی خوانساری بودم و ایشان اعلامیه دادند که در انتخابات شرکت کنید. از مرجعمان مجوز شرعی داشتم. من در آنجا هم منبر می‌رفتم و هم درباره انتخابات و مسائل مربوط به آن مبارزه می کردم. هفده روز یا بیشتر در مسجد جامعه تبریز من به زبان فارسی سخنرانی کردم و یکی از آقایان هم به نام سید مرتضی موسی به زبان ترکی و از رادیو پخش می‌شد. بیست و پنج روز در سراب مبارزه کردم تا بهادری را از آنجا بیرون کردیم. به اردبیل، مشکین‌شهر، مراغه و شهرهای مختلف آذربایجان رفتم و سخنرانی کردم تا انتخابات دوره هفدهم تمام شد. دو گروه در آنجا مبارزه می کردند. تیپ جبهه ملی و آیه الله کاشانی نقطه مقابل سلطنت‌طلبها بودند. در انتخابات تبریز نه نفر وکیل می‌خواستند که پنج نفر از ما انتخاب شد، چهار نفر از آنها. اینها ناراحت شدند و روز بعد از رأی‌گیری سلطنت‌طلبها ریختند توی مسجد جامع. رئیس شهربانی وقت سرتیپ نخعی و فرمانده لشگر سرلشکر مقبلی بود. اینها سلطنت‌طلبها را مسلح کرده بودند و ریختند توی مسجد و آنها آمدند برای کشتن من و شروع کردند به تیراندازی به طرف من. من افتادم روی زمین که تیر به من نخورد. یک عده از مردم فرار کردند، یک عده دیگر دور مرا احاطه کردند و به مقابله برخاستند. هدف آنها من بودم. الحمدلله خدا نخواست و سالم ماندم و مرا از نقطه‌ای فراری دادند.»

از میان اسناد موجود در این رابطه، تنها به سندی که حاوی گزارش سپهبد یزدانپناه، وزیر جنگ به نخست‌وزیر است، اشاره می کنیم:

« جناب آقای نخست‌وزیر محترماً رونوشت گزارش تلگرافی فرمانده لشگر ۳ تبریز راجع به سخنرانی محلاتی نام در مسجد جامع تبریز که نسبت به مقام سلطنت و عملیات دولت بدگویی و اهانت‌هایی نموده. ضمناً نامبرده را نماینده آقای کاشانی معرفی نموده‌اند. برای مزید استحضار خاطر عالی به پیوست تقدیم می گردد و تصدیق افزا می گردد بالأخره اشخاصی که به ولایات رفته و برای اجرای مقاصد سوء، خود را نماینده و فرستاده آقای کاشانی معرفی می‌نمایند، معلوم نیست مقصود و هدفشان چیست و آیا

واقعاً از طرف کاشانی فرستاده می‌شوند و یا به نام ایشان می‌خواهند جلب توجه نموده و رفتار و کردار ناپسند خود را تحمیل به اهالی نمایند و در این مقوع حساس که تمام اوقات دولت معروف به حسن جریان انتخابات می‌باشد که به صورت خوش خاتمه پذیرد، عدم جلوگیری از رفتار و گفتار این قبیل اشخاص بیشتر باعث تشنج و تهییج افکار عامه شده و موجبات عدم امنیت را فراهم می‌نماید و عاقبت کار معلوم نیست چه خواهد شد. علیهذا مستدعی است امر فرمایند به طور کلی در این مورد تصمیمات مقتضی اتخاذ گردد تا از این گونه جریانات به طور مطلوب جلوگیری به علم آید.

وزیر جنگ- سپهبد یزدان‌پناه در اواخر سال ۱۳۳۱ حزب توده دست به ماجراجویی جدیدی حول محور فردی به نام سید علی‌اکبر برقعی زد که نهایتاً منجر به درگیری و حمله پلیس به مردم و طلاب حوزه علمیه شد. شهید محلاتی تفصیل این ماجرا را در آخرین مصاحبه خود بیان نموده است:

« یک آقایی به نام سید علی‌اکبر برقعی بود که مشاعرش هم خوب کار نمی‌کرد. از کسانی بود که شعار صلح می‌داد و توده‌ای‌ها را تقویت می‌کرد و گروه‌های چپ‌گرا در قم دور او بودند و از طرف دولت مصدق هم آزادی داشت. این فرد به کنفرانس صلح وین رفته بود. در موقع مراجعت توده‌ای‌ها و چپی‌ها و ملی‌گراهای آن روز به استقبالش رفتند و یکسره او را به حرم آوردند. وقتی وارد حرم شدند، شروع کردند به تظاهرات و چند نفری شعار علیه اسلام، قرآن و آیه‌الله بروجردی دادند. حالا آنها مأمور بودند یا غیره، نمی‌دانیم ولی این بار باعث شد که احساسات مردم برانگیخته شود و در آن زمان من یکی از آنها بودم که رفته بودم بالای دیوار همین جلوی صحن و سخنرانی کردم. مرحوم تربتی هم سخنرانی کرد. بعد هم جلوی در فرمانداری مردم را تحریک کردیم. حرف ما این بود که برقعی باید برود بیرون، ما می‌گفتیم فرماندرا باید جواب بدهد. جواب ندادند، مردم عصبانی شدند، آنها گاز اشک‌آور انداختند که مردم را پراکنده کنند و درگیری شهربانی با مردم و طلاب آغاز شد. روز قبلش هم یک نفر کشته شده بود که بردند برای دفن و عده‌ای هم مجروح شدند، ولی شایع بود که عدهٔ زیادی کشته شدند. البته یک نفر به نام سرتیپ مدبر از طرف دولت مصدق برای رسیدگی به این مسئله آمد و جاها را برای کشف جنازه‌ها بررسی کردند. رفتیم منزل آیت‌الله بروجردی و چند تا از مخبرین هم از تهران آمدند و یک مصاحبه‌ای هم از من در روزنامه ترقی آن موقع چاپ شد.

وقتی رفتیم پیش مرحوم آیت‌الله بروجردی، ایشان فرمودند: بروید پیش آقای خمینی، بروید پیش ایشان. من اینها را بردم منزل آیت‌الله خمینی و در آنجا ایشان مسائلی را مطرح کردند که این قصه باید رسیدگی شود و بعد هم من مصاحبه کردم. به هر حال چند روز تظاهرات بود و همان موقع سید علی‌اکبر برقعی را هم به یزد تبعید کردند. البته آن موقع نمی‌دانستیم بعضی‌ها به کجا و کی وابسته بودند، ولی من الان که مطالعه می‌کنم می‌فهمم الان تحلیلم غیر از درکمان در آن موقع بود، آن موقع ما یک ظاهری را می‌دیدیم، اما باطنش چیز دیگری بود. یعنی ممکن بود بسیاری از آن افرادی که در لباس توده‌ای‌ها شعار می‌دادند، اینها واقعاً انگلیسی باشند یا آمریکایی. آن موقع ما طلبه‌های جوان و داغ بودیم، کسی به قرآن اهانت کرده، به آقای بروجردی اهانت کرده، ما هم می‌گفتیم پدر اینها را در می‌آوریم.» در تاریخ ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ خبر تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در هیئت دولت در روزنامه منتشر شد. به موجب این لایحه قید اسلام از شرائط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان برداشته و در مراسم تحلیف به جای قرآن‌کریم، کتاب آسمانی قرار داده شده بود. پس از رسیدن روزنامه‌ها به قم، مراجع و مقامات روحانی از جمله امام‌خمینی (ره) همان شب جلسه‌ای در منزل آیت‌الله شیخ مرتضی حائری تشکیل دادند و به بحث و تبادل نظر پرداختند. در نتیجه هر یک از مراجع تلگرافی به شاه مخابره کردند. شاه در پاسخ تلگرام مراجع، موضوع را به نخست‌وزیر و دولت محول کرد. شهید محلاتی در خاطرات خود پس از نقل واقعه انجمنهای ایالتی و ولایتی به نقش خود در این ماجرا اشاره می‌کند:

« پس از ارجاع موضوع به نخست‌وزیر، امام‌خمینی (ره) یک تلگراف و یک نامه هم برای اسدالله علم نه به عنوان نخست‌وزیر، بلکه آقای اسدالله علم فرستادند و باید بگویم که آن تلگراف را به من دادند و من کارم دیگر از همان موقع شروع شد که رابط بین

ایشان بودم و آقایان قم. در این مبارزه نوعاً اعلامیه‌ها را از ایشان می گرفتم و به تهران می‌آوردم. در تهران یک ارگان مخفی داشتیم که در رأسش مرحوم حاج حسین آقا مصدقی در بازار بود ایشان کاغذ فروش بود و با چاپخانه‌ها ارتباط داشتند. من اعلامیه‌ها را می‌آوردم و به حاج حسین آقا مصدقی می‌دادم و آقای مصدقی هم می‌برد برای چاپ. بعضی اوقات شب تا صبح در چاپخانه بودیم. یک شب هم همان اعلامیه‌های خطاب به اسدالله علم را چاپ می کردیم. یادم هست که پلیس آمد و چاپخانه‌چی فوراً با چکش به جان ماشین چاپ افتاد. گفتند: چکار می کنید؟ گفت: من بدبختم، من باید فردا کار کنم و ماشین خراب است، دارم ماشینم را درست می کنم. مأمور آمد نگاه کرد و در را بست و برگشت. در را باز از پشت قفل کردیم و شروع کردیم به چاپ کردن اعلامیه امام که پس از توزیع خیلی صدا کرد. ایشان می‌فرمودند: وعاظ را جمع کنید. ما هم اعلامیه‌های ایشان را چاپ می کردیم و هم کار من این بود که ما وعاظ را دعوت می کردیم و پیغامهای ایشان را به آنها می‌دادیم. گاهی که ایشان اعلامیه‌ای می‌نوشتند، می‌آوردیم که در منبر خوانده شود و خوانده می‌شد. حتی در مسجد ارک جلسه‌ای بود که اگر شما آن اعلامیه را دیده باشید، یک اعلامیه تندی بود که آخر هم الم تر کیف بود و آقای فلسفی روی منبر گفت: این را دم بدهید. همه دم دادند، به هر صورت این مبارزه اوج گرفت و پیروز شد. در قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی، دستگاه حاکم آنقدر وحشت کرده بودند که وقتی دولت تصویب‌نامهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی را لغو کرد، متن آن اعلامیه را که در مورد الغای آن تصویب‌نامه می‌خواستند منتشر کنند، پیش ازچاپ به من دادند. من رفتم قم و آن را به امام نشان دادم. امام آنرا خواندند، در حالی که روزنامه‌ها هنوز چاپ نکرده بودند، بعد تلفنی برای آقایان دیگر هم خواندند و گفتند خوب است. دیگران هم قبول کردند، آنوقت در روزنامه‌ها چاپ شد.»

محمد حسینی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر محمدحسینی : فرمانده گردان حضرت ابوالفضل (ع) لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

۲۲مهرماه سال ۱۳۳۷شمسی در خانه ای کوچک ومحقر و گلی واقع در چهارراه طالقانی فعلی در کرمان به دنیا آمد.

پدرش برای گذران زندگی خانواده بزرگ ده نفری خود شبانه روز کارمی کرد با وجود این نمی توانست هزینه مخارج فرزندانش راتامین کند ، علی اکبر در محرومیت وفقر وتنگدستی وبا درد این طبقه از مردم کشورش بزرگ و آشنا شد.

دوران ابتدایی را در دبستان امیرکبیر کرمان به پایان رساند . سپس به دلیل از کارافتادگی پدرترک تحصیل کردو راهی بازارکارشد تا درتامین مخارج خانواده نقشی داشته باشد.

علی اکبر با شرکت در جلسات مذهبی و نماز جماعت براطلاعات دینی ومذهبی اش افزود وبا مطالعه کتاب و حضور در مجالس سخنرانی دانش سیاسی اش را افزایش داد بطوریکه در۱۷سالگی درک عمیقی ازجریانات سیاسی اجتماعی به دست آورد.پنج سال بعد از ترک تحصیل با ثبت نام در مدرسه راهنمایی شبانه صفاری کرمان دوره تحصیل راهنمایی را آغاز کرد و در مدرسه راهنمایی شبانه مهر تحصیلات راهنمایی را به پایان رساند.

سال ۱۳۵۵ تحول عظیمی در افکار علی اکبر به وقوع پیوست وی که با گوش سپردن به نوارهای ضبط شده سخنان ومطالعه اعلامیه های حضرت امام خمینی (ره) با آن بزرگوار آشنا شد و با تکثیر نوارها واعلامیه ها وپخش وتوزیع آنها تحت تعقیب ساواک قرار گرفت.

با علنی شدن مبارزات مردم ایران علیه رژیم شاهنشاهی علی اکبر از عناصر اصلی سازمان مبارزات و اعتصابات در کرمان بود . در

حوادث ۲۴ مهر مسجد جامع کرمان و ۲۴ آذر مسجد امام (ره) حضور فعال داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی وارد کمیته انقلاب اسلامی شد وکمی بعد به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست .

در آخرین روزهای سال ۱۳۵۸ همراه با عده ای دیگر عازم کامیاران شد و بعد از یک دوره نبرد با ضد انقلاب از همانجا به سومار رفت و در عملیات ظهر روز عاشورای سال ۱۳۵۹ (۲۷/۸/۵۹) شرکت کرد.

پس از آن به جبهه های جنوب عزیمت کرد ، فرماندهی نیروهای کرمانی را به عهده گرفت ودر عملیات های ثامن الائمه (ع) وطریق القدس فرماندهی گردان حضرت ابوالفضل (ع) را به عهده داشت وسرانجام در تاریخ ۱۲/۹/۶۰ درچهارمین روز عملیات پیروزمند طریق القدس (فتح بستان) از ناحیه پا مجروح شد ولی درحالیکه می توانست جان خودش را نجات دهد برای حفظ روحیه نیروهای تحت امرش در منطقه نبرد ماند وسرانجام زیر پل سابله مظلومانه به شهادت رسید . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

محمد خانلی، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجید محمد خانلی : فرمانده گردان شهید قاضی طباطبایی(ره) لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در خانواده ای پرجمعیت ودر تبریز به دنیا آمد . پدرش نقاش ساختمان و مادرش خانه دار بود . مجید دومین فرزند خانواده بود . در سن هفت سالگی در سال ۱۳۴۲ وارد مدرسه فیروز شد . تعداد زیاد افراد خانواده و کافی نبودن درآمد پدر سبب شد مجید از همان دوران ابتدایی در کنار پدر کار کند .

دوران راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه بازرگانی سابق (شهید بهشتی فعلی) گذراند . در این سنین به نقاشی و تزئینات ساختمان با کاغذ دیواری می پرداخت . اوقات فراغت را به مطالعه کتابهای مذهبی و حضور در مجالس قرائت قرآن می گذراند .

از دوران دبیرستان به همراه پدرش در جلسات درس آیت الله قاضی طباطبایی شرکت و با افکار و اندیشه های امام در همین جلسات آشنا شد . در سال ۱۳۵۳ دیپلم خود را گرفت و بلافاصله به خدمت سربازی رفت . در دوران سربازی در سنندج ، سرجوخه دسته بود . در همین زمان که فعالیتهای انقلابی علیه رژیم در حال شکل گیری بود به سفارش آیت الله قاضی طباطبایی مأمور شد سربازان را از تحولات سیاسی آگاه سازد . به همین منظور اعلامیه های امام را که در دفتر آیت الله قاضی تکثیر می شد بین سربازان پخش می کرد .

با صدور فرمان امام خمینی مبنی بر تخلیه پادگانها ، فرار کرد و به تظاهرات مردم علیه رژیم پیوست . با پیروزی انقلاب اسلامی در مسجد میرعلی به جذب نیروهای جوان پرداخت و پس از مدتی به همکاری با کمیته شهید آیت الله قاضی طباطبایی پرداخت . کمیته مذکور در یکی از محله های فقیرنشین تبریز بود و وظیفه پخش ارزاق و مایحتاج اولیه زندگی در بین مردم فقیر را بر عهده داشت . با آغاز جنگ تحمیلی به عضویت سپاه درآمد و در بدو ورود به سپاه یک دوره آموزش چریکی طی کرد . پس از این تمام وقت خود را در سپاه گذراند .

در اوقات فراغت آثار استاد مطهری و آیت الله طالقانی را مطالعه می کرد . در سال ۱۳۵۹ از طرف سپاه به جبهه اعزام شد و در گردان شهید مدنی مستقر در سوسنگرد به خدمت پرداخت . از این زمان به بعد جبهه مهمترین مسئله زندگی مجید بود و همواره به برادرانش توصیه می کرد در جبهه حضور داشته باشند . به همین دلیل هر شش برادر مجید در جبهه بودند .

زمانی که والدینش پیشنهاد کردند ازدواج کند پاسخ داد : « هنوز صلاح نیست . تا زمانی که جنگ است من در جبهه هستم . »
بسیار قانع بود . حقوقی که از سپاه می گرفت آن را به حساب ۱۰۰ امام می ریخت و مقدار ناچیزی برای خود برمی داشت و بقیه را به خانواده اش می داد .
در عملیات فتح المبین در یک گروه هفتاد نفری به عنوان نیروی اطلاعات و شناسایی فعالیت می کرد .
در دوران فرماندهی با صمیمیت برخورد می کرد به طوری که هیچ گاه مستقیماً فرمان صادر نمی کرد بلکه با رفتار و عملکرد درست ، افراد را راهنمایی می کرد .
چندین بار زخمی شد . در عملیات سوسنگرد با ترکش خمپاره از ناحیه دست راست زخمی شد و با نصب پلاتین ، استخوان آن معالجه شد و بلافاصله به جبهه بازگشت . در عملیات رمضان از ناحیه ران و سینه با ترکش خمپاره مجروح شد و در بیمارستان اهواز بستری و مداوا گردید و از همان جا به جبهه بازگشت . در هر دو مورد خانواده اش را از این حادثه ها مطلع نکرد . در زمان مجروحیت و بستری در بیمارستان نماز شب می خواند . مادرش می گوید : « او بسیار کم غذا می خورد . زیاد عبادت می کرد و قرآن می خواند . »
در فرازی از وصیت نامه اش چنین آمده :
درود به شهدای کربلا ، درود به شهدای کربلای ایران ، درود بی کران به رهبر عظیم الشأن ایران امام خمینی که مردم مسلمان ایران را از جهالت و بدبختی نجات داد . از پدر و مادرم خواهش می کنم که اگر من شهید شدم گریه نکنند بلکه جشن بگیرند تا دشمن را مأیوس و سرافکنده سازند . پدرجان ! مادرجان ، برادران و خواهرم ! از شما خواهش می کنم همیشه امر امام را به جا بیاورید و به دیگران نیز این مسئله را سفارش کنید .
سرانجام در عملیات مسلم بن عقیل در « تپه سلیمان » در اثر تیر مستقیم دشمن به شهادت رسید.
مجید الین شهید خانواده محمدخانلی بود . پس از شهادت او ، دو برادر دیگرش – حبیب و عزیز – نیز به شهادت رسیدند . پیکر این شهدای گرانقدر درگلزار شهدای تبریز است .
منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران–۱۳۸۴

محمد رضا بنا

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد حسین. از زبردست ترین هنرمندان قرن دهم و یازدهم هجری است، و اثر او بنای مسجد شیخ لطف الله، یعنی زیباترین بنای تاریخی اسلامی جهان است که از سال ۱۰۱۲ تا ۱۰۲۸ در عهد شاه عباس بزرگ صفوی ساخته شده است.
برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

محمد رضا نسب، عادل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عادل محمد رضا نسب : قائم مقام فرمانده گردان امیرالمومنین (ع) لشگرمکانیزه۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) باز هم در انتظار عاشورائیم... شب عاشورا، یاران امام (ع) را شور و شعفی آسمانی در خود گرفته بود. لحظه ها که می گذشت، لحظه های موعود که نزدیک تر می شد، چهره یاران امام (ع) شکفته تر می شد. به یقین می دانستند که در فردای سرخ، دشت کربلا از خونشان رنگین خواهد شد. می دانستند که خلعتی از خون بر تن خواهند کرد. امام (ع) گفتنی ها را گفته بود.... اما آنان برگزیدگان عشق بودند، بازمانده بودند که در رکاب امام (ع) روانه مقتل شوند. عالمی از مرگ می گریزد، اما عاشقان به استقبالش می شتابند، با رویی شکفته تر از صد بهار. هرچه لحظه ها می گذشت یاران عاشورا را نشاط و شور افزون تر می شد. زیرا به یقین می دانستند که امشب، واپسین شب است.

امشب شهادت نامه عشاق امضا می شود

فردا به شوق کربلا این دشت غوغا می شود

همه مهیای عملیاتیم. جشن حنابندان است. دست ها رنگین می شود.

اسماعیل وصف پور، عطاءالله خوشدامن و ... شور و حال دیگری دارند، عادل نیز به یکی از انگشتانش حنا می بندد! حالی دارد که گویی در این دنیا نیست. سیمای مهربانش مثل ماه می درخشد. صدای جگر سوز نوحه که از بلندگو پخش می شود، دل ها را به آتش می کشد:

امشب شب شهادت نامه عشاق امضا می شود

فردا به شوق کربلا این دشت غوغا می شود

با عادل قدم می زنیم. عطر نوحه روح ما را از هوش می برد: «امشب شهادت نامه عشاق امضاء می شود...» عادل که تا این لحظه سکوت کرده است. ناگهان می گوید: «بله، امضاء شد، امضا شد». دوبار مجروح شده بود. اما هر بار که می دانست عملیات در پیش است، با شتاب راهی جبهه می شد. او در آتش محبت دوست و عشق آخرت ذوب شده بود، بوی عملیات که می آمد همه چیز را وامی نهاد و راهی می شد. هیچ چیز مانع رفتنش نمی شد، تحصیل در دانشگاه، تدریس در مدارس، مسائل خانوادگی و ... دانشجوی رشته علوم اجتماعی دانشگاه تهران بود. اما می گفت: «اکنون دانشگاه جبهه اولویت دارد» اشتیاق جهاد و محبت دوست، حب دنیا را از قلب او بیرون رانده بود. او رمز و راز عشق را می شناخت. با محبت آشنا بود. با «تولی» و «تبری» زندگی می کرد. نیک می دانست که : «سرچشمه همه انحرافات و خطاها حب دنیاست... قلب انسان، حرم خداست. قلب انسان باید جایگاه محبت های خدایی باشد و به غیر از عشق و محبت خداوندی، هیچ نوع علاقه و محبتی را نباید در قلب ـ این حرم الهی ـ جای داد...

محبت ها و دوست داشتن هاست که بر انسان جهت می دهد... محبت های راستینی هست که باید به دنبالش بود و در وجود خود برای آنها جای داد. و اگر هست باید همیشه در صیانت و حفاظت از آنها تلاش و کوشش کرد.

محبت های دروغینی که در درون انسان لانه می کند، با آتش خود تمامی محبت های اصیل و مقدس را می سوزد و خاکستر می کند...

خداوند منان، وسایل و ابزار لازم را جهت پیمودن مراحل عالی انسانی و نیل به کمال حقیقی ـ که همان قرب و نزدیکی به اوست ـ در اختیار انسان نهاده است .... نکته مهم، خلوص است. خلوص یعنی در تمامی اعمال، عبادات، گفتارها، و .... انگیزه و تحرک اصلی انسان تنها برای خدا و به سوی خدا باشد. این عنصر اساسی است که بر محبت ها و جاذبه های یک شخص جهت می دهد... این خلوص است که با راهنمایی و جهت بخشی خود به محبت ها و جاذبه ها، شخصیت یک فرد را الهی و انسانی می سازد... خلوص است که در حرکت و تکاپوی مستمر انسان در رجعت و بازگشت به سوی خدا (انالله و انااليه راجعون) نقش قطب نمایی را

بر عهده دارد. اگر انسان این تنها وسیله جهت نما را از دست بدهد همه تلاش و تکاپو، اعمال و حرکات، عبادات و کارهای نیکویش به جای قرب، او را از خدا دور می کند....»

او با تحصیل کیمیای خلوص، میدان به میدان وادی خون و خطر را طی می کرد و به خدا نزدیکتر می شد. او برای خدا کار می کرد. آن زمان که در واحد بسیج سپاه مراغه به سازماندهی ارتش ۲۰ میلیونی می پرداخت، می شد که هفته ها به منزل نمی رفت. در جبهه که بود نفسی آرام نمی گرفت. هنوز همرزمانش به یاد دارند که در خط کارخانه نمک، در والفجر هشت، در قبال پاتک های سنگین دشمن خم به ابرو نمی آورد. روزها بی امان می جنگید و شب ها نیز او را می دیدند که سنگر به سنگر می گردد و به نیروهایش می رسد و با چهره مهربان و کلمات گرم خود نوید پیروزی و استقامت می دهد.

او در جاذبه محبت الهی ذوب شده بود و بدین جهت جذبه ای داشت که اهل صفا و شوریدگان عشق به او می پیوستند. او چراغ فروزانی بود که جستجوگران روشنایی در پرتوش راهی دیار آفتاب می شد. هر بار که راهی جبهه می شد، جمعی از دلدادگان و دانش آموختگانش نیز همراه با او رهسپار جبهه می شدند، چنانکه یک بار بیش از صد تن از دانش آموزان برای رفتن به میدان نبرد با او همراه شدند.... از شادی بال در می آورم. عادل را می بینم با سه تن از دوستان صمیمی اش، جبهه است. هیچ فکر نمی کنم که من چگونه به جبهه آمده ام. دیدار عادل به وجد و شورم آورده است. نمی دانم چه بگویم.

ـ عادل!

چشم در چشمم می دوزد. برادرم است، برادرم!

ـ چرا به خانه نمی آیی؟

با همان صدای مهربان جوابم می دهد: «من دیگر نمی آیم. من در اینجا ماندنی شدم.»

بیدار می شوم و آتش در سینه ام زبانه می کشد.... بیدار شده ام. کاش می توانستم بخوابم و دوباره ببینمش: «چرا نمی آیی؟....»

آیا برادرم خواهد آمد؟ سوالی است که هر لحظه در ذهنم زمزمه می شود.... وقتی کوله بارش را بسته بود، طور دیگری از همه خداحافظی می کرد. حلیت می طلبید: «خواهر جان! من دیگر برنمی گردم!...» می گفت: «دوست دارم در راه خدا تکه تکه شوم و چیزی از وجودم باقی نماند...» و من می اندیشیدم، چگونه می شود جوانی با بیست و پنج سال زندگی، این گونه بر ستیغ معرفت و شهود رسیده باشد که برای پاره پاره شدن در معرکه عشق سر از پا نشناسند. شب ها دیر وقت می خوابید و صبح، پیش تر از آفتاب و اذان، بیدار می شد. هر روز پیش از اذان صبح مناجات شعبانیه را می خواند و با زلال اشک آینه دل را صفا می بخشید. «الهی! هب لی کمال الانقطاع الیک....» چندان می گرید که از حال و هوش می رود... عادل اشک می ریزد، گردان می گرید.... صدای جانسوز آهنگران در فضا می پیچد:

امشب شهادت نامه عشاق امضا می شود

فردا به شوق کربلا، این دشت غوغا می شود...

جشن حنابندان به سر رسیده است. همه حال و هوای دیگری دارند. انگار به ضیافتی آسمانی دعوت شده اند، ضیافت نور و سرور. شب در شور و شعفی غریب می گذرد و با شکفتن صبح، گردان رهسپار منطقه عملیاتی می شود. به راستی حدیث و وصف حال عاشقان در بیان نمی گنجد. هر لحظه که به منطقه عملیاتی نزدیک می شویم، احوال بچه ها دگرگون تر می شود. هر لحظه که می گذرد چهره ها شاداب تر و نورانی تر می شود. هرچه به میدان ستیز نزدیک تر می شویم، دل ها آسمانی تر می شود. حوالی عصر به محل اقامت شبانه مان می رسیم. «این جا شلمچه است، مقتل عاشقان، کربلای شهیدان خدایی...» شب از راه می رسد، شب شگفت شهادت، شب عاشورا...

به طرف کانالی هدایت می شویم. قرار است شب را در همین کانال بمانیم و منتظر دستور عملیات باشیم. شب لحظه لحظه می

گذرد. شبی چنان که هرگز تکرار نمی شود، شب واقعه. جمعی از رزمنده ها با هم صیغه اخوت می خوانند. جمعی از هم حلیت می طلبند....

ـ اگر شهید شید، دست ما را هم بگیر!....

ـ شفاعت یادت نرود....

اوضـاع غریبی است. برخی از رزمنـده ها سـر در آغوش هم می گیرنـد. شانه ها می لرزد. «خـدایا! این گریه ها برای چیست؟» گونه خیس، چشم های شـفاف و عطر خوش کربلا که در شـلمچه موج می زند. شب به نیمه رسیده است و بچه ها برای آخرین بار از هم خـداحافظی می کننـد. عادل از انتهای کانال، با یک یک بچه ها خداحافظی می کند. دل مثل پرنده ای بی قرار در سـینه ام بال و پر می زنـد. عادل با یک یک بچه ها خـداحافظی می کنـد و به من نزدیک تر می شود. من در اواسط نیروهای گردان هسـتم. عادل به من که می رسـد، بنـد بنـدم می لرزد. سـلام می کنم. عادل نگاهم می کنـد. انگار قادر به تکلم نیست. احوالش را می پرسم، باز هم سکوت و نگـاهی غریب. بی اختیـار دست هایمـان وا می شود و همـدیگر را در آغوش می گیریم. گریه و گریه. عادل را می بویم، عطر آسـمان مـدهوشم می کنـد. می بویمش و بی اختیـار اشـک می ریزم. عادل نیز می گریـد. شایـد نیم ساعت هم آغوش هم می گرییم. عادل از من جـدا می شود. خداحافظی می کنم. باز هم عادل چیزی نمی گوید. همدلی از همزبانی بهتر است. او می داند در درون من چه می گذرد و من نیز می دانم که عادل به کجا رسیده است. عادل می رود تا با بچه های دیگر خداحافظی کند.

ساعتی بعد به ما گفته می شود که در همان حالت آمادگی استراحت کنیم و منتظر دسـتور حرکت از بی سیم باشیم. به دیواره کانال تکیه می دهم. چهره مهربـان عـادل یـک دم از پیش نظرم نمی رود... خیلی از دوسـتان و شاگردانش در عملیات های پیشـین شـهید شـده بودنـد، در والفجر هشـت، در بـدر ... می گفـت: «از خـودم خجـالت می کشم...» می گفت: «خـدایا! مـا را در مقابـل شـهیدان شرمنده نکن...» و می گفت: «این عملیات، آخرین عملیاتی است که من در آن شرکت می کنم...» به عادل فکر می کنم، به رزمنده هایی که رفته اند....

اندک اندک خواب به سراغم می آید. با صدایی شدید از خواب بیدار می شوم. گلوله خمپاره ۱۲۰ درست بالای سرم افتاده و عمل نکرده است!... در این حین صدای اذان به گوش می رسد: الله اکبر....

این عـادل است که اذان می گویـد. حمیـد پرکـار فرمانـده گردان با شوخی به عادل می گویـد: «یواش که عراقی ها صـدایت را می شنوند.» و صدای عادل بلندتر می شود: اشهد ان لا اله الاالله.

ـ اشهد ان ....

صـدای مهیب انفجار گلوله خمپاره ۱۲۰ بـا صـدای موذن درمی آمیزد. گلوله خمپـاره درست به ابتـدای کانال فرود آمـده است. در گرد و غبار انفجار به سوی ابتدای کانال می دویم... خون... اذان خون و پیکرهای پاره پاره ...

نماز صبح روز چهاردهم دی ماه ۱۳۶۵ .... فرمانـده گردان امیرالمومنین و جانشـین هر دو غرق خوننـد، حمیـد و عادل.... پیکر پاره پاره عادل. احساس می کنم شلمچه می لرزد. طوفان است و خون. صدای عادل را می شنوم: «دوست دارم در راه خدا تکه تکه شوم و چیزی از وجودن باقی نماند....»

اکنون روشن تر از پیش می دانم که شب در درون عادل چه می گذشت....

هوا که روشن می شود انگشت حنـا بسـته عـادل را در کنـار خود می بینم. ترکش های خمپاره ۱۲۰ بدنش را شـکوفه شکوفه از هم دریـده است. و انگشت حنا بسته اش از پیکر جـدا شـده و در کنار من افتاده است.... امروز اربعین عادل است. سـینه مسـجد لبریز از شور و غوغـاست. پیرمردی در برابر مسـجد ایسـتاده و می گریـد. چشم به تصویر عـادل دوخته است، می گریـد. و چیزهایی زیر لب زمزمه می کند. به سویش می روم و تسـلی اش می دهم. همچنان می گرید. می گویم: «پدر جان، شـما او را می شناختید؟ .... گریه

امانش نمی دهد. می گوید:

ـ من پیرمردی مستضعف و عیالوارم. منزلم نیاز به مرمت داشت و من پولی نداشتم که بنا و کارگر بگیرم. قدری آجر تهیه کردم و شب بود که مشغول حمل آجرها از کوچه به خانه بودم. در این حین جوانی آمد و پس از سلام و احوالپرسی پرسید: «باباجان! چه کار می کنید». گفتم: «خانه ام احتیاج به مرمت دارد و می خواهم درستش کنم.» جوان کت خود را در آورد و گفت: «شما چرخ دستی را پر کنید و من می برم.» نمی پذیرفتم. نمی خواستم باعث زحمتش شوم. اما او با اصرار مشغول کار شد و تا اذان صبح به من کمک کرد، بعد از آن خداحافظی کرد و رفت، اما از آن پس، سر هر ماه فرد ناشناسی به خانه ام مراجعه می کرد. مقداری پول برایم می داد و می رفت. در تاریکی شب می آمد و چهره اش به درستی دیده نمی شد. اما اکنون که چهلم این شهید است، دیگر از آن فرد ناشناس خبری نیست. آن جوان همین شهید بود. آن فرد ناشناس همین شهید....

منابع زندگینامه" :گل های عاشورایی۲"نوشته ی جلال محمدی,نشرکنگره ی شهدا وسرداران شهیدآذربایجان شرقی,تبریز-۱۳۸۵

محمد زاده صدقی، صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید صادق محمد زاده صدقی : قائم مقام فرمانده تدارکات لشکرمکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در تبریز به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه در هنرستان الکترونیک تبریز به اتمام رساند و برای تحصیلات تکمیلی وارد انستیتو الکترونیک تبریز شد . اودر مبارزات مردم بر علیه حکومت شاه حضور داشت .

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران ، باناظر شهید محراب حضرت آیه الله قاضی طباطبایی در پادگان تبریز مشغول خدمت شد و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی این شهر در آمد.

از شروع جنگ تحمیلی علاقه زیادی برای اعزام به جبهه وشرکت در جهاد با دشمنان داشت اما مسئولین وقت سپاه بنا به نیازی که به او داشتند، از رفتنش جلوگیری می کردند اوپیگیری های زیادی کرد تا اینکه برای اولین بار موفق شد به جبهه برود.

همراه چند نفر از یاران خودبه جبهه سوسنگرد رفت.

دومین باردر سال ۱۳۶۰ به جبهه های غرب عزیمت نمود.

مسئولیتهایی را به وی پیشنهاد کردند اما او هرگز جواب مثبت نمی داد .تلاش می کرد درگمنامی وبی هیچ نام ونشانی در راه اعتلای ایران اسلامی تلاش کند. در عملیاتی که برای پاکسازی قسمتهایی از غرب کشور از وجود منافقین وضدانقلاب طراحی شده بود شرکت کرد .در این عملیات ارتفاعات شیاگو ، چرمیان و تپه های گچی از وجود کثیف دشمنان آزاد و پرچم لا اله الا الله بر فراز آنها وزیدن می می گیرد . پس از این عملیات به تبریز مراجعت می کند ، اما او که با دنیای عرفانی جبهه خو گرفته نمی تواند درشهر بماند, بار سفر را مهیا و می رود تا در عملیات پیروزمندانه بیت المقدس شرکت نماید . پس از پایان غرورانگیز این عملیات وآزادسازی خرمشهر به عنوان معاون فرمانده تدارکات لشکر۳۱عاشورا منصوب می شود.

در مسئولیت جدید از سعی و کوشش و تلاش شبانه روزی دست بردار نبود و شرکت در عملیات را آرزوی خود می دانست.

اوکارهای طاقت فرسایی را در عرصه پشتیبانی و تدارکاتی در عملیات رمضان ، مسلم بن عقیل ، والفجر مقدماتی انجام داد.

در عملیات والفجر ۱ مجددا به گردان رزمی ملحق می شود و این دفعه در سینه خود مدال یک رزمنده اسلام را در حال درخشیدن می بیند . در این رزم دلاورانه بود که گامی فراتر به ایزد منان نزدیک تر شد و قسمتی از پای خویش در حین مصاف با دشمن

کوردل بعثی ، در راه خدا تقدیم درگاه ربوبی اش نمود.

مدتی در بیمارستان بستری شد و به مداوای جراحت وارده پرداخت .

زمان می گذرد تا از لابه لای اوراق تاریخ صفحه تازه ای رقم خورد و آغاز عملیاتی تحت عنوان والفجر ۴ نمایان شود ، قلب شهید به سرعت طپش خویش می افزاید و سراسر وجود مطهرش مملو از عشق و ایثار می گردد و با آن حال رنجور و جسم مجروح خویش ,هرگز لحظه ای را هدر نمی دهد .خود را شتابان به لشکرعاشورا می رساند و حلقه وجود خویش را به صف طویل رزمندگان خداجوی متصل می نماید.

بعد از اتمام موفقیت آمیز عملیات خود را جهت ادامه معالجات و مداوا و مهیا شدن بیشتر به شهر تبریز می رساند .

هنوز بهبودی کامل نیافته دوباره به جبهه بر می گرددو در مقابل اصرار سردار مهدی باکری فرمانده لشکر۳۱عاشورا تاب مقاومت نیاورد و به عنوان معاون فرمانده تدارکات شروع به فعالیت کرد.

شروع عملیات خیبرباعث می شود محمد صادق سر از پا نشناسد ,یک پارچه تلاش و فعالیت و جان بازی می شود . در این عملیات بود که عده ای از یاران و دوستان وفادار خویش از جمله شهید حمید باکری و شهید مرتضی یاغچیان را از خود دور می بیند و این امر شعله های عشق به دیدار معبود را در وجود او صد چندان می کند .

عملیات بدر آوردگاه دیگری می شود تا شاهد جانفشانی های محمد صادق صدقی گردد.در این عملیات بود که عده دیگری از دوستان همیشگی اش او را وداع گفتند.

عملیات بدر نیز تمام می شود و با اتمام آن محمد صادق مدتی به سپاه منطقه ۲ نجف اشرف مامور می شود و به عنوان معاون فرمانده تدارکات این متطقه مشغول فعالیت می شود. او همیشه در فکر رزمندگان سلحشوران وبی آلایش جبهه های نبرد بود .

در بازگشت مجدد به جبهه مسئولیتهای متعددی از سوی فرماندهی محترم لشکر به او پیشنهاد گردید اما او نه در پی نام بود و نه در جستجوی مقام، می خواست هم چون بسیجیان عاشق ، دلیرانه بجنگد و عارفانه محبوب گمشده اش را دریابد و در این راستا هرچقدر گمنام تر بهتر ، او این بار درگردان حضرت امام حسین (ع) به عنوان یک رزمنده تلاشگر و بی مدعا بود و همین را مطلوب حال خود می دید اما فرمانده محترم لشگر حاج صادق را بیشتر از اینها می شناخت و به کارایی وی آگاه بود .او نمی خواست به سادگی از او دست بشوید لذا مسئولیت های مختلفی را بررسی و بر وی تکلیف می نماید که در گردان تخریب همراه عزیزان از جان گذشته این گردان به فعالیت مشغول باشد .مدتی بعد فرمانده لشکر او را به واحد تدارکات لشکر منتقل نموده و او پذیرا می گردد. تا شب عملیات والفجر ۸ در تدارکات بود وبا انجام ماموریتها وپیش بینی کارهای لازم در شب عملیات به رزمندگان نام آور گردان امام حسین (ع) می پیوندد و در این زمان دو نوع وظیفه را توأماً انجام میدهد زمانی که هنگامه رزم است با رزمندگان می رزمند و دمی که اوقات فراغت و استراحت است به ماموریت تدارکاتی خود می پردازد .

موعد هجرت را نزدیک می بیند . در فکر همین خواسته های درونی بود که تیری از سوی دشمن چرکین دل ,سینه پاک و مخزن اسرار عبودیت را می شکافد و این جاست که شهید با زمزمه ای عاشقانه ,می گوید: ای خون فوران کن ، ای سینه چاک چاک شو ، ای جسم تکه تکه باش تا پرده ای میان من و معبود من نباشی . با پرواز روح شهید از جسم مادی هلهله ی ملائک بلند می شود و هریک به نوعی به خوش آمد گوئی می آیند. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

محمد زاده، بنامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید بنامعلی محمد زاده : فرمانده گردان مقداد لشگر۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) معروف به علی بود .در ۱۵ تیر ۱۳۳۹ در خانواده ای کشاورز و متوسط در روستای مستان آباد از بخش نیر دراستان اردبیل متولد شد. تولد او بعد از هشت سال در یک روز برفی و زمستان سخت اردبیل شادی خاصی را به خانواده رحمان محمدزاده بخشید .

به گفته مادرش : با توجه به اینکه در خانواده ما اولاد ذکور بعد از تولد می مردند و پدر علی نیز در روستای محل زندگی ، سردسته هیاتها و عزاداری ها بودند نذر فراوان جهت پسردار شدن کردند.

در کودکی قبل از رفتن به دوره دبستان قرآن را نزد پدر و پیر زنی که معلم قرآن روستا بود فرا گرفت . سپس سال اول ابتدایی را در روستای محل خودش گذراند اما به علت نبودن معلم ،کلاس دوم ابتدایی را در روستای همجوار به نام(قره شیران) که با زادگاهش پنج کیلومتر فاصله داشت ثبت نام نمود در روزهایی که هوا خوب بود به اتفاق سه تن از دوستانش بعد از تعطیلی مدرسه به روستای خودش می آمد و در امور کشاورزی به پدر کمک می کرد و در صورت نامساعد بودن هوا پدر به دنبال علی

می رفت . بعد از قبولی در کلاس دوم ابتدایی به علت مشکلاتی که برای رفت و آمد به روستای قره شیران داشت و از آنجات که پدر علاقه شدیدی به علم و دانش و باسواد شدن فرزندانش داشت علی و برادر کوچکترش بیوک علی را برای درس خواندن به تهران فرستاد . در ابتدای ورود آنها به علت عدم آشنایی با زبان فارسی از سوی بچه های همسن و سال محله و مدرسه مورد تمسخر واقع شدنداما این مسائل باعث دلسرد شدن آنها نشد .

علی ، دوران ابتدایی را در مدرسه عارف – محله یاخچی آباد تهران – با نمرات بالا پشت سر گذاشت از آنجایی که از همان کودکی نمی خواست سربار دیگران حتی خواهرش که در منزل آنها بود بشود. بعد از تعطیلی مدرسه با دستفروشی مخارج تحصیل خودش را فراهم می کرد . لباسهای خود و برادرش که سه سال از او کوچکتر بود را می شست وبه خواهرش اجاز ه این کار رانمی داد. بعد از اتمام امتحانات و شروع تعطیلات تابستانی عازم روستا می شد تا در کار کشاورزی به پدرش کمک کند .

علی از کودکی فردی فعال و کوشا بود و با داشتن سن کم نسبت به حلال و حرام حساس بود و سعی می کرد در امور کشاورزی حقوق دیگران را رعایت کند . هیچ گاه خودش نیز زیر بار ظلم نمی رفت و این جمله حضرت علی (ع) را همواره تکرار می کرد که : اگر مظلومی نباشد ظلمی نیز وجود نخواهد داشت .

علی به قدری به پدر و مادر خود احترام می گذاشت که حاضر نبود کوچکترین رنجشی از وی به دل داشته باشند. به همین علت و با توجه به فرهنگ حاکم بر محیط واصرار پدر و مادر در کلاس دوم راهنمایی ازدواج می کند .به همین خاطر در مدرسه شبانه عارف و ابوریحان درس می خواند و در کنار درس خواندن با کار کردن در- چیت سازی -کارگر روی کامیونها که به مغازه ها قند و شکر می برند ،کاردر بازار بزرگ تهران وکاردر کارگاه جوراب بافی هزینه های زندگی اش را تامین می کند .

با شروع اولین جرقه های آتش انقلاب در بازار با نام واهداف حضرت امام خمینی آشنا شد و با شروع تظاهرات در بازار تهران علی رغم مخالفت اعضای خانواده و اقوام با جان و دل در راهپیمایی ها شرکت می کرد بدون اینکه با سازمان یا شخص خاصی در ارتباط باشد . از آنجایی که بازار یکی از مراکز مهم مبارزه با رژیم بود علی با گرفتن اعلامیه ها شب ها اقدام به پخش و نصب آنها می نمود .

در طول انقلاب و ماههای اول پیروزی با جان و دل خود را وقف انقلاب نمود . به علت وضعیت خاص بعد از انقلاب هرگاه می دید که در خیابان ترافیک به وجود آمده اگر در ماشین بود بلافاصله پیاده می شد و به عنوان مامور اقدام به راهنمایی رانندگان می کرد .

از سال ۱۳۵۹ بعد از صدور فرمان تشکیل ارتش بیست میلیونی از سوی امام، عضو بسیج مسجد صاحب الزمان (عج) یاخچی آباد شدو اصول اولیه نظامی را فرا گرفت . در آنجا انجمن اسلامی و کتابخانه مسجد را افتتاح کرد و با ایجاد هسته مقاومت محلی با دوستانش تعدادی از منافقین را در حین ترور دستگیر کرد. علاقه و عشق او به امام خمینی و دفاع از وطن باعث شد که تحصیل دردبیرستان وحید رادر خیابان شوش ودرسال چهارم رها کرده و به عضویت بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آید. در بدو ورود به سپاه اردبیل به عنوان مسئول بسیج بخش نیز منصوب می شود.در این مدت در ماموریتهای محوله جهت جمع آوری اسلحه هایی که به صورت غیر قانونی در دست مردم بود فقط با سخنرانی و دعوت از مردم سلاح های بسیاری را جمع آوری می کند .

بعد از اتمام ماموریتش در بخش نیر، به عنوان معاون عملیات سپاه اردبیل مشغول به کار می شود و بعد از مدتی به منطقه گیلان غرب و دهلران اعزام می شود و در حمله ای با رمز عملیاتی یا ابوالفضل (ع) شرکت می نماید . پس از آن به منطقه کردستان– شهر مهاباد – رفته و در آنجا نیز در واحد عملیات در پاکسازی محورها فعالیت می کند و با حضور در جبهه جنوب در منطقه رقابیه و در منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی از ناحیه سینه ترکش می خورد .

در سال ۱۳۶۲ مدتی مسئولیت بسیج نمین اردبیل را به عهده گرفت که این مسئولیت او همزمان با کوچ خانواده او به تهران صورت می گیرد. پس از آن دوباره عازم جبهه می شود و در عملیات بدر و خیبر شرکت جست و بعد از بازگشت از جبهه به علت کوچ خانواده از سپاه اردبیل به سپاه تهران منتقل می شود و مدتی به عنوان مربی تاکتیک در دانشکده علوم و فنون نظامی دانشگاه امام حسین (ع) به خدمت ادامه می دهد .

در سال ۱۳۶۵ همزمان با اعزام سپاهیان محمد (ص) جهت جمع آوری اطلاعات از قرارگاه عملیاتی به منظور تدریس در دانشگاه امام حسین (ع) به اتفاق چند تن از دوستان رهسپار قرارگاه عملیاتی می شوند اما با احساس اینکه عملیاتی آغاز خواهد شد و از آنجایی که به لشکر ۳۱ عاشورا عشق می ورزید به این لشکرپیوست و بلافاصله از طرف فرمانده لشکر (امین شریعتی) مسئولیت گردان مقداد به وی سپرده شد .

علی رغم اینکه زمان کمی به شروع عملیات باقی مانده بود علی شروع به بازسازی و آموزش گردان می نماید و گردانی را که طبق گفته فرمانده لشکر هیچ حسابی روی آن باز نشده بود تقویت نموده یکی از حساس ترین ماموریت ها را برعهده می گیرد .

ایران زاد فرمانده تیپ ۴ لشکر ۳۱عاشورا می گوید :

بعد از تحویل این خط به گردان مقداد چنان او شبانه روز در فعالیت بود که فرصت استراحت نداشت. روزانه دوساعت او را به عقب منتقل می کردیم که استراحت نماید. روز آخر بعد از استراحت دو ساعته با یک حالت عجیبی بیدار شد .نسبت به روزهای دیگر دیرتر بیدار شد. وقتی که می خواست به خط برود تعدادی از دوستان گفتند مثل اینکه این رفتن آخرین رفتن بنامعلی است زیرا حالت عجیبی داشت. همان شب بود که در بی سیم شنیدم که محمدزاده شهید شده است . بلاخره بنامعلی محمدزاده بعد از پنجاه ماه حضور در جبهه در ساعات اولیه بامداد روز ۲۶ دی ۱۳۶۵ بر اثر بمباران شیمیایی دشمن و اصابت ترکش در پشت پنج ضلعی (شلمچه –) عملیات کربلای ۵ – به شهادت رسید .

نقل است که گردان او مورد بمباران شیمیایی قرار می گیرد . این امر باعث می شود که روحیه گردان تضعیف شود و رشته کار از دست برود. اما بنامعلی با اینکه خودش شیمیایی شده بود با تدبیرو مدیریتی که داشت بلافاصله سخنرانی کرده و واقعه صحرای کربلا و ظهر عاشورا را برای بچه ها تداعی می کند.

تواضع خلوص و ایثار بنامعلی از بارزترین ویژگی های وی بود. مثلا در یک عملیات هنگامی که نگهبانی یکی از پل ها به عهده گردان مقداد سپرده شده بود شخصا مراقبت از آن پل را به عهده گرفت .

شهید مصطفی پیشقدم می گوید :

خودتان می دانید که دو روز است تحویل داده ایم اما ظهری سر زدم به برادر بنامعلی خیلی خسته بود، چشمهایش قرمز بود. معلوم بود از آن روزی که پل را از ما گرفته نخوابیده است .

از دیگر خصوصیات شهید این بود که او نمونه اشداء علی الکفار و رحماء بینهم بود. از چاپلوسی و دورویی بیزار بود. نسبت به غیبت و تهمت بسیار حساس بود .بسیار کم سخن می گفت و هرگاه که کلامی می گفت بسیار سنجیده و متین بود. عشق و ارادت خاصی به خانواده شهدا داشت. به نماز اول وقت و جماعت اهمیت می داد. شاهد این سخن مسجد صاحب الزمان (عج) مسجد یاخچی آباد ، مسجد رسول (ص) بازار دوم و مسجد خانی آباد نو می باشد . دائم الوضو بود و در اغلب روزهای رجب و شعبان یا حداقل یک روز در هفته را روزه می گرفت. بسیار صبور و بردبار بود. در برابر مشکلات همه را به صبردعوت می کرد به خصوص صبر در شهادتش . خطاب به مادرش می گفت : مادرم برای فاطمه (س) و امام حسین (ع) و اهل بیت او اشک بریز و در شهادتم با الگو قرار دادن مادرانی که چندین فرزند خود را تقدیم انقلاب نموده اند خود را تسکین بده .

این شهید عزیزدرطول عمر بابرکت خودخدمات زیادی در جهت اعتلا بالندگی انقلاب اسلامی وایران قهرمان اجام داد.ازجمله:

مسئول بسیج شهرستان‌های نیرونمین (استان اردبیل)

معاون عملیات سپاه پاسداران استان اردبیل

فرمانده گردان سجاد (ع) از لشکر ۳۱ عاشورا

مأمور اطلاعات عملیات در لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص)

رابط معاونت عملیات نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

مربی تاکتیک در دانشکده علوم و فنون دانشگاه امام حسین(ع)

فرماندهی گردان مقداددرلشگر۳۱عاشورا در سال ۱۳۶۵.دراین مسئولیت بود که شهیدمحمدزاده موردپذیرش معبود واقع وآسمانی شد تامزد یک عمرمجاهدت وجانفشانی در راه اعتلای اسلام ناب محمدی(ص)راازخدا بگیرد.جسد مطهراواکنون درقطعه ۵۳ بهشت زهرا آرام گرفته وروح ملکوتی اش نظاره گر اعمال وکردار ماست .امید که فردای قیامت شرمنده اش نباشیم. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران اردبیل،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

محمد علیشاه

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ششمین پادشاه سلسله‌ی قاجار، پسر مظفرالدین شاه (جل. ۱۳۲۴. خلع ۱۳۲۷) در ابتدای سلطنت با مشروطه‌خواهان موافق بود لیکن بعداً به برانداختن مشروطه همت گماشت و در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه.ق مجلس شورای ملی را به توپ بست، ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و عده‌ای دیگر از آزادی‌خواهان را کشت. در تبریز ستارخان به حمایت مشروطه برخاست، شاه عین‌الدوله را برای سرکوبی مجاهدین تبریز فرستاد اما کاری از پیش نبرد، مجاهدین از اطراف به قصد تصرف پایتخت حرکت کردند و سربازان محمدعلی شاه از عهده‌ی جلوگیری آنها برنیامدند و در ماه جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ه. قوای مجاهدین وارد تهران شدند، محمدعلی شاه به سفارت روی در زرگنده پناه برد و از سلطنت خلع شد و سپس از ایران خارج گردید و احمد میرزا پسر ۱۲ ساله‌اش به سلطنت رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

محمدجانی، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عباس محمد جانی : فرمانده گردان ضد زره لشگر ویژه ی شهدا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

صدای گام های محرم نزدیک و نزدیک تر می شد و آسمان سرخ و آتشین. لحظه های عمر سال ۱۳۴۱ به تندی می گذشت که چشمان عباس برای اولین بار به اشک نشست.

عباس محمد خانی فرزند شیرینی که چشم های علی اکبر و بی بی سکینه را به شادی آراست. کودکی زیبا و آرام با یک نشان غریب!

نشانی که هر گاه چشمان مادر آن را می دید، به اشک می لغزید.

عباس خوب و دوست داشتنی بود. اما چیزی داشت که دلم را می شکست.

دست های بلند و کشیده که مرا به یاد حضرت ابوالفضل (ع) می انداخت.

از دیدن آن دست ها همیشه به گریه می افتادم. مخصوصا وقتی که او را به من می دادند تا شیر بخورد.

چه روضه شیرینی! یک نشان بهانه می شود تا می عشق حسین (ع) را جرعه جرعه در کامش بریزند.

ما شیر و می عشق تو با هم بخوریم

با عشق تو از طفولیت خو کردیم

عباس در دامان پر مهر پدر و مادر، بزرگ و بزرگتر می شد. وقت آن بود که شیرین زبانی اش گل کند. اما...

بچه نمی توانست درست حرف بزند. مدام ساکت می شد. لکنت زبان داشت. وضع اقتصادی مان هم خوب نبود که بشود او را هر روز به دکتر ببریم. چند باری بردمش پیش چند دکتر، اما نمی توانستند کاری برای عباس بکنند. می گفتند خوب می شود.

اما انگار نمی شد و این مادر بود که آرزو می کرد ای کاش عباسش سالم تر از امروز بود یا کاش وضع مالی این اجازه را می داد که او را به بهترین متخصصان نشان دهد تا شاید زبان او این گونه نمی ماند. عباس شیرین تر و دوست داشتنی تر از هر کس دیگر بود. گاهی کارهایی می کرد که مادر را به خنده وا می داشت.

تفنگش را برداشته بود و توی کوچه خال زنی راه انداخته بود.

بچه ها دورش جمع می شدند تا نشانه گیری کنند، او هم از بچه ها پول می گرفت و تفنگ را می داد.

دو سه تومانی که جمع می کرد؛ با خوشحالی می دوید و پول ها را به من می داد و می گفت: بی بی این پول ها را کار کردم. پیشت باشد برای عیدم چیزی بخر.

عباس روانه مدرسه می شود. می خواست بخواند تا بداند و بزرگ شود؛ بزرگ همچون نامش عباس.

شاه این بزرگی را کوچک می کرد و عباس نمی توانست در برابر آنچه او لطف می نامید، رام بنشیند.

از طرف شاه به بچه های مدرسه نان و شیر می دادند. بین آن همه دانش آموز خیلی ها بودند که نان شب هم نداشتند و این شیر و کیک می توانست غذایشان باشد. با این همه، بچه ها تغذیه شاهی را نمی خوردند. عباس می گفت: مادر، من و بقیه بچه ها شیر را روی زمین می ریزیم و می گوییم:

ما شاه دزد نمی خوایم ما شیر بز نمی خوایم

تاریخ، تکرار پذیر است و چه زیبا گفت که قافله عشق در سفر تاریخ است و این تفسیری است بر آنچه گفته اند: کل یوم عاشورا کل عرض کربلا.

برای دنیا، ساعتی پیش بود که شمر به دلجویی عباس شتافت و عباس دست رد بر سینه اش کوفته بود و اما امروز دوباره عباس با شمر می ستیزد و در این ستیز سخت، او باز دل داده ضعیفان است.

در آن سرمای زمستان و نبود امکانات و پول، عباس ساعتها در صف نفت می ایستاد تا نوبتش می رسید و نفت می گرفت و بعد به جای آن که راه خانه خودشان را برود، می رفت سراغ خانه هایی که فقر از در و دیوارش می بارید.

بارها دیده بودمش که پارو بر می داشت و سقف خانه مردم، آنهایی که خودش می شناخت را پارو می کشید.

حالا ـ او به اوج مبارزات خویش علیه دژخیم می رسد و پا به پای دوستان و سایر مردم در تظاهرات ضد رژیم شرکت جسته و مخالفت خود را ابراز می نمود. در آن روزهای سرخ و سیاه، مرگ بر سر خیلی ها سایه می انداخت. اما گاهی این سایه بی دوام بود.

خیابان ۱۷ شهریور مملو از جمعیت بود. ما هم لاستیک آتش زده بودیم و شعار می دادیم: ازهاری ازهاری می بندیمت به گاری، تا بری نفت بیاری.

ناگهان نیروهای شاه از پشت کوچه هنرستان آمدند و ما را محاصره کردند. ما فرار می کردیم و آنها تیراندازی.

عباس هم داخل مغازه نجاری رفته بود و پشت یکی از درها توی نجاری قایم شده بود. مأمورها تا مدتی مغازه را گشتند. بعد هم مدتی را در آنجا ماندند. سربازها که رفتند، صاحب مغازه خواست مغازه را ببندد که عباس گفت: آقا در را نبند من اینجایم!

روز ها می گذشت و عباس روز به روز بیشتر با مسائل و محافل آشنا می شد و توقع همه از عباس ادامه تحصیل بود. اما آن روز علی اکبر چیزی شنید که برایش سخت بود.

توی خانه نشسته بود و گریه می کرد. پرسیدم: چرا مدرسه نرفتی؟ گفت: توی مدرسه نمی توانم حرف بزنم؛ بچه ها مسخره ام می کنند. دلم نمی خواهد مسخره شوم، دیگر نمی روم مدرسه!

اندوهی سرو پای علی اکبر و بی بی را فرا گرفت و سکوتشان با یک پیشنهاد شکسته شد. عباس باید ادامه تحصیل می داد، پس در مدرسه بزرگسالان، نام نویسی کرد و به این ترتیب تحصیلاتش را تا سیکل ادامه داد. در این مدت برای کمک به وضع معیشتی خانواده، همراه و همپای مادر، قالی می بافت. گاهی بنایی می کرد و گاهی هم کاشی کاری.

عباس آرام و مودب بود.

نمی دانم کدام از خدا بی خبری این طور ورزشی یادش داده بود. توی خانه نشسته بودم که یک دفعه دنیا پیش چشمم تیره و تار شد. وقتی حالم بهتر شد، زنجیری دیدم که مقابلم افتاده، زنجیر را برداشتم و زدم بیرون.

عباس تا مرا دید فرار کرد و قسم می خورد. به خدا نفهمیدم !... فقط می خواستم ببینم چطور کار می کند. محمد باور کن می خواستم فقط یاد بگیرم.

انگار بعضی از جوان ها دوره اش کرده بودند که استفاده از زنجیر و کف گرگی را به او یاد بدهند، او هم برای تمرین سراغ من آمده بود.

خاطراتش در ذهن می پیچد و امان نمی دهد؛ به کدام یک باید فکر کرد؟ شوخ طبعی اش؟ مهربانی اش؟ ایمانش؟

فقط به او فکر می کنند و اگر اشکی از گوشه چشمشان سرازیر می شود، تنها و تنها به خاطر اوست.

گفتند: زود بیا محمد! عباس از درخت افتاده بود و لب هایش پر از خون بود.

لباس سفیدش سرخ بود. خون از گوش و بینی اش روی زمین ریخته بود.

صدای قلبش را نمی شنیدم، هوش از سرم رفته بود. شروع به داد و هوار کردم و بلند بلند گریه می کردم.

ناگهان دانه های ریزی روی صورتش دیدم. دانه ها را برداشتم. شاه توت بود! هنوز توی خماری دانه ها مانده بودم که عباس خنده کنان فرار کرد.

عباس جوان شده بود. زیبا و بلند قامت. نهال ایمان نیز در وجودش بارور گشته و چون او سر به آسمان بلند کرده بود. باز شیطان، دندان به روح او تیز کرده بود. این بار جوانی اش را می خواست. عباس باید به خدمت سربازی اعزام می شد...

آنقدر دوندگی کردم تا عباس معاف شد. به مشهد رفتم. عباسم لکنت زبان دارد، نمی تواند سرباز باشد.

قبول نمی کردند و برایشان دلیل آوردم؛ گواهی پزشك بردم که عباس بیمار است، نمی تواند سرباز باشد. بالاخره هم قبول کردند و معاف شد.

کار جوهره مرد است و عباس، مرد بزرگ. دست هایش به کاشی کاری خو گرفته بود و با هر نقش بر دیوار، نقشی بر روحش می نشست. انقلاب اسلامی پیروز شده بود و عباس آرام آرام با راهی آشنا می شد که بوی عشق می داد. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شد. لحظات بی تاب حضوری عارفانه اند. حضوری که از یك شهر کوچك به آسمان می رسد. حضوری سبز و عاشقانه و عباس، چه زود پاسخ آسمان را داد و به خیل بسیجیان پیوست.

دو سال بسیجی بود. رفته بود کردستان. گفتیم عباس اگر برای خدا هم بروی، دیگر بس است! جواب داد: نه من می روم چون سربازی ام را نرفته ام.

پسر جان تو را معاف کردند. دیگر کجا می روی؟

آن وقت حکومت شاه بود. حالا ـ حکومت امام است و سربازی محبوب، چه شیرین است! امام مراد مریدان بود و عباس اگر چه مرشد عاشقانی چون بچه های تکیه و بسیج، اما مرید خورشید بی فروغ وجود امام بود.

می گفتم بمان و زندگیت را بکن! کسی که تو را مجبور نمی کند بروی جنگ! روزی ۲۰۰ تومان همین جا کار کن، زنده باش و زندگی کن.

جواب می داد: من برای پول نمی روم، اگر تو اهل رفتن نیستی، بی خود مرا پشیمان نکن!

باز می رفت. شاید هم ندایی در گوشش زمزمه می شد. پس استقامت کن، کسی چه می داند، شاید عباس هم به دنبال صراط الذین انعمت علیهم بود.

برایم تعریف کرده بود که جیره آبش را نمی خورد. می گفت: مجروحین واجب ترند. آن ها به آب نیاز دارند! آن وقت خودش برف ها را آب می کرد و می نوشید. همیشه از این می ترسیدم مبادا قاسم تشنه بماند...

الهی، این تشنگی تا کی؟ نام عباس و سقایی الفتی دیرینه دارد و تشنه تر از سقا هرگز نخواهی یافت. بالاخره عباس، پس از دو سال به خانه باز گشت. پدر و مادر بی تاب شده بودند. می گفتیم نکند عزب بماند و بمیرد. گفتیم پایبندش کنیم. همان روزها خانواده یکی از فامیل ها هم مهمان ما بودند. سراغ عباس رفتیم که می خواهیم دامادت کنیم. نمی دانم چرا حرف نزد.

حتی سرش را بلند نکرد تا نگاهی کند. ما هم به فال نیك گرفتیم و خواستیم عروسی راه بیاندازیم. گفت: محرم است و عروسی معنا ندارد.

گفتیم: جشن که نمی گیریم فقط بی سر و صدا عقد می کنیم.

گفت: بچه های مردم، دسته دسته شهید می شوند. آن وقت شما می خواهید برای من عروس بیاورید؟

اجازه نداد برایش جشن عروسی بگیریم. لباس دامادی هم نپوشید. همان طور تسبیح چرخاند، ذکر می گفت و گریه می کرد.

گفت؟ عباس، وفای به عشق را نیز از مولایش آموخته بود. در کنار عروسش نشسته بود ولی در جبهه ها بود.

همسرش عصمت نیز زنی مؤمن بود، ولی عباس طاقت دوری از جبهه را نداشت.
ساکش را بست تا برود. همه تعجب کرده بودند. گفتیم: کجا عباس؟ تو هنوز دو روز از عروسیت نگذشته، کجا می خواهی بروی؟
من که گفته بودم جبهه را طلاق نمی دهم!
اگر قرار بود دختر مردم را بیاوری و بروی، می گفتی تا دامانت نکنیم.
مادر جان! من پاسدارم. پاسدار شده ام، دیگر نمی توانم نروم.
و چه زیبا همگان غافلگیر شدند. عباس پاسدار شده بود. ۲۲ سالش بود که به عضویت سپاه در آمده بود. درست مثل زمانی که وارد بسیج شد. آنجا هم به مسجد رفته و نام نویسی کرده بود. زمانی که می خواست برود همه غافلگیر شدند و امروز دوباره همان اتفاق افتاد. عباس راهی کردستان شد. تیپ ویژه شهدا، مسئول قبضه ۱۰۶.

محمدرضایی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد محمد رضایی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد محمد رضایی در اول فرودین ۱۳۳۹ در یک خانواده مذهبی در شهر مقدس قم به دنیا آمدم. تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در قم گذراندم. در سال ۵۷– ۱۳۵۶ در رشته علوم تجربی از دبیرستان حکیم نظامی قم، دیپلم گرفتم. در دانشگاه، جهت ادامه تحصیل، رشته شیمی را انتخاب کردم. حدود ۸۰ واحد درسی را در این رشته پاس نمودم. که به جهت علاقه و نیاز دانشگاهها به مسائل فکری و عقیدتی به رشته فلسفه غرب روی آورده و لیسانس و فوق لیسانس را در همین رشته در دانشگاه تهران به اتمام رساندم. بعد از اتمام فوق لیسانس، دکترای فلسفه و کلام را در سال ۱۳۷۸ از دانشگاه تربیت مدرس تهران اخذ نمودم. به جهت آشنایی با تفکر اسلامی از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۷۸ در حوزه علمیه قم به تحصیل در دوره سطح و خارج فقه و اصول و فلسفه اشتغال داشته ام

محمدشاه

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد میرزا، پسر عباس میرزا سومین پادشاه سلسله‌ی قاجار (جل. ۱۲۵۰ ف. ۱۲۶۴) اهم کارهای او کشتن قائم‌مقام (ه.م) و

محاصره‌ی هرات است.

(۱۲۶۴ -۱۲۲۲ ق). در تبریز به دنیا آمد. وی سومین پادشاه از سلسله‌ی سلاطین قاجاریه است. بعد از وفات پدر از جانب جدش، فتحعلی‌شاه، ولیعهد شد و چند ماه بعد، به محض اطلاع از وفات او، در تبریز تاجگذاری کرد. محمدشاه مدتی وزارت را به میرزا ابوالقاسم قائم مقام تفویض کرد و چندی بعد قائم مقام را معزول و مقتول کرد. وی سرانجام در قصر محمدیه‌ی تجریش وفات یافت و در قم دفن شد. محمدشاه در هنر خوشنویسی دست داشت و خطوط نستعلیق و شکسته نستعلیق را خوش می‌نوشت. از آثار او: یک مرقع مشتمل بر سی و سه رقعه، به قلم سه دانگ و دو دانگ خوش، با رقم‌های: «در ۱۵ شعبان سنه‌ی ۱۲۶۰ برای حکیم در نیاوران نوشتم» و برای «انسان کامل، حکیم نوشتم، در محرم سنه‌ی ۱۲۵۴» و غیره، که تاریخ‌های آن بین ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۱ ق است؛ یک قطعه سیاه مشق، به خط نستعلیق دو دانگ خوش و چندین مکتوب به خط شکسته نستعلیق خوش که هیچ کدام رقم ندارد، ولی در بالای هر قطعه نام محمدشاه قاجار نوشته و تذهیب شده است.[۱]

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] احوال و آثار خوشنویسان (۷۵۲ -۷۵۰/ ۳)، احوال و آثار نقاشان (۸۸۸/ ۲)، دایرۀالمعارف فارسی (۲۶۹۵/ ۲)، شرح حال رجال (۲۶۲ -۲۵۷/ ۳).

محمدی پور، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین محمدی پور : فرمانده عملیات برون مرزی قرارگاه رمضان(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۴، باز اربعین بود. اربعین سالار شهیدان، حسین (ع).

در میان غوغای عزای بزرگ عارفان، کودکی دیده به جهان گشود که خلیل آباد را با حضورش زنده کرد. نامش حسین، پدرش علی و از اهالی خلیل آباد.

کودک بود که برای کسب درآمد و گذران معیشت خانواده، سفر را به او آموختند و مهاجر شهر گرگان شد. ۷ ساله که شد تحصیلاتش را در گرگان آغاز کرد. حسین فاصله خانه تا مدرسه را، با اینکه مسافت کوتاهی نبود، پیاده روی کرد و در تمامی این سالها جزء شاگردان ممتاز بود.

۹ ساله بود که راهی زادگاهش خلیل آباد گشت. پدر دستگاه قالی بافی را علم کرده و حسین و خواهرش، مشغول کار شدند. خدا می داند افتادن هر تار سنگین قالی با دست های حسین چه کرد و کرک نخ چه طور او را به سرفه واداشت. شاید هنوز هم صدایش در پستوی خانه می پیچد:

دو تا آبی گذاشتیم سفید برداشتیم...

حسین سرگرم قالی بافی بود تا آن جا که از تحصیل غافل ماند. کودک شیرین علی، غمی در دل داشت که احترام پدر، رخصت ابراز نمی داد.

هر روز از صبح تا غروب کار می کرد. غروب که می شد، سر نخ های قالی را می برید و همه چیز را خراب می کرد. حسابی کلافه شده بودیم. می گذاشتیم به حساب شیطنت کودکانه اش، اما هر روز همین کار را تکرار می کرد.

آخرش پرسیدم: حسین برای چه این تارها را پاره می کنی؟

سرش را بالا نیاورد همان طور گفت:

انصاف است که شما سه پسر داشته باشی، ولی فقط دو تای آن ها درس بخوانند و یکی قالی ببافد؟

من هم دوست دارم درس بخوانم.

انصاف! مگر حسین چند سال داشت که این گونه از انصاف سخن می گفت؟

راستی او حسین بود! زاده اربعین و اربعین خود بهترین مدرس! پس درس بخوان حسین! درس بخوان!

هنوز سیزده ساله بود که مخالفت های مردم علیه رژیم پهلوی به اوج خود رسید و کدام صاحب دل است که پشت به یزیدش نکند! نوارها و اعلامیه های امام از نیشابور به خلیل آباد می رسید. حسین کم سن و سال بود و کمتر جلب توجه می کرد. برای همین مقداری از نوارها و اعلامیه های امام را شب ها، توی مساجد و حسینیه ها پخش می کرد.

کار خطرناکی بود، اما حسین می توانست انجامش دهد...

آری هر کس ذره ای از قاسم (ع) بداند، شیر غرانی می شود که فریاد خواهد زد: مرگ در نزد من شیرین تر از عسل خواهد بود.

جان فشانی و پایداری این قوم بالاخره به ثمر نشست و انقلاب پیروز شد. حسین باز با درس و مدرسه خو گرفت.

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شد. آن ها که توانی برای رزم در خود دیدند، راهی شدند و شتابان رفتند اما حسین ماند و التماس به پدر...

مثل ابر بهار گریه می کرد. از مار گزیده بیشتر به خودش می پیچید. پرسیدم: بابا چرا گریه می کنی؟

چی شده حسین جان؟

سرش را بالا آورد و نگاهم کرد. صورتش غرق اشک بود. انگار التماس می کرد، گفت: بابا مرا آزاد کن!

قلبم خشک شد. آزادش کنم؟ یعنی چه؟

گفت: تو را به خدا بابا، من را در راه خدا آزاد کن...

بگذار بروم جبهه، می خواهم در راه خدا آزاد باشم.

در یک لحظه باید تصمیم می گرفتم که حسین برود یا نه؟ اگر می رفت یعنی دیگر از او دل کندن.

نمی دانم چرا همه وجودم می لرزید. رو به قبله ایستادم، دیگر نتوانستم بگویم نرو! گفتم: برو حسین!

برو، تو در راه خدا آزادی پسرم. به خدا سپردمت!

برو!

سبحان الله! حکایتی دارد این خلیل که هر روزش، تکرار می پذیرد و اسماعیلی به قربانگاه راهی می کند که از خلیل جز این هم انتظاری نیست.

حسین به خیل چفیه به دوشان عاشق پیوست، پس راهی پادگان سید مرتضی شد.

مهر سال ۱۳۶۱ بود. تازه از جبهه برگشته بودم که متوجه شدم حسین خانه نیست. سراغش را گرفتم. گفتند: به سید مرتضی رفته تا آموزش ببیند. خیلی ناراحت شدم. آخر او هنوز بچه بود. به پادگان رفتم تا ببینمش. وقتی آمد قیافه اش دیدنی بود!

لباس های رزم برایش گشاد بود و به تنش می خندید...

اما برادر نهیبی بر دل می زد که برگرفته از عشق برادری بود. عشقی سراسر عرفان!

نگرانی مثل خوره به جانم افتاد. با خودم گفتم نکند این بچه داوطلب تخریب می شود؛ مبادا داوطلب شوی!

چرا! مگر تخریب چی بودن، عیبی دارد؟

ببین حسین! کار تخریب یعنی اینکه اشهدت را بخوان و برو... آنجا اولین اشتباه، آخرین اشتباه توست. خلاصه یا معلول می شوی یا

کشته!

همه اش همین! این ها که دست خداست. هر چه او بخواهد. ما هم برای او آمده ایم. مرگ و زندگی مال اوست...

چه زیبا مرگ را به بازی گرفته بود و به هر سوی می کشاند.

راه آغاز شد. راهی که از دل می گذرد. ترک کن تعلقات را و به جایی برو که روز و شبش تنها یک معنا دارد: فنا! حسین روانه سر پل ذهاب می شود و مدتی بعد به گیلان غرب!

به مرخصی آمده بود. دستهایش ورم داشت و کبود. پاهایش هم متورم. پرسیدم:

حسین جان، مادر، با خودت چه کرده ای؟ آن جا چکاری به تو می دهند که این طور ورم داری؟

هیچی! فقط می گویند هر کاری بقیه کردند، تو هم پیروی کن! همین!

پیروی می کرد از هر چه او فرمان می داد و او تنها معبود عاشقان، سخت عاشق عاشقان است. به این جهت هر لحظه قدمی به سوی آنان پیش می برد.

یک سال می گذشت. حسین باز هم به مرخصی آمده بود که برادر پیشنهاد عضویت در سپاه را به او داد و او...

خیلی خوشحال بود. سپاه را دوست داشت. به همین خاطر سریع به سپاه رفت و اعلام آمادگی کرد. از قرار روزی را برای مصاحبه قرار گذاشتند. اما قبل از رسیدن آن روز، مرخصی حسین تمام شد و به جبهه برگشت.

مدتی بعد از سپاه تلفن کردند و سراغش را گرفتند. گفتیم برگشته جبهه!

بعد هم بدون مصاحبه پذیرفته شد!

برق شادی در نگاه همگان می درخشید. حسین پاسدار شده بود و حالا سرو قامتش در پوشش سپاه، سبز!

اما این قامت سبز را فقط برای جبهه و برای خدا می خواست.

آرزوی دیدن او را در لباس سپاه هنوز بر دل دارم. چقدر به او اصرار کردم فقط یک بار این لباس را بپوش و توی خیابان؛ اصلا توی خانه بیاید.

می گفت: نمی شود! شاید در این لباس مرتکب گناهی شوم که در شان پاسدار اسلان نباشد. آن وقت مردم، اشتباه مرا به پای اسلام می گذارند، این طوری گناه من خیلی سنگین تر می شود.

گناه، فرزند شیطان است و آسمانیان را با شیطان چه کار؟

که او رانده شده افلاک است! حسین باید در شهر و دیارش می ماند، تا آنچه را فرا گرفته به دیگر مریدان عشق بیاموزد.

اصلا دلش آنجا بود. روحش هم آنجا، توی منطقه و در میدان جنگ.

می گفت: اینجا یک نفر هم می تواند بچه ها را آموزش دهد، اما آنجا نیرو کم است. ما باید برویم جبهه را پر کنیم.

کوله بار بستن و راهی شدن برای آنها که از قید و بند این زندگی، آزاد شده اند، چه آسان و چه شیرین است. به راستی پیام هاتفی در گوششان نجوا می شود: الا ـ ای هوشیاران بدانید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه ایست طفلانه! پس رها شده و به رفتن بیندیش. به کردستان، جبهه ای که خوف و رجا را در خود جای داده بود، ترس از بریدن سر، تا تمام ماندن وظیفه و امید رسیدن به یار. حسین راهی کردستان شد و مسئولیت محور را بر دوش می کشید.

محل استقرار ما بین کوه ها و روی سراشیبی بود، به نحوی که واقعا عبور و مرور ما با مشکل مواجه می شد. مخصوصا بین آن کوهستان، سرما هم بر مشکلات می افزود. برای همین جمع آوری هیزم را نوبتی کردیم.

بیشتر وقت ها که سراسیمه از خواب برمی خواستیم تا به دنبال چوب برویم، حسین را می دیدم که با یک بغل هیزم می آید.

خلق و خوی خوش حسین او را با اهالی روستاها هم دل و آشنا کرده بود. خاصه وقتی او را در لباس کردی می دیدند، گویا

فرزندی از فرزندانشان بود که چنین مهربان و متواضع سخن می گفت.

خیلی کردها را دوست داشت. می گفت: مردم ساده و مهربانی هستند. در یکی از ماموریت ها به روستایی رسیدیم و برای استراحت، مهمان یکی از آنها شدیم.

غذایمان را که خوردیم، حسین خواست با لهجه کردی تشکر کند، اما به اشتباه چیزی گفت که همه خندیدند!

حسین هاج و واج نگاهشان می کرد و آنها می خندیدند. او به طوری عجیبی اصرار داشت، لهجه آنها را یاد بگیرد. بالاخره هم یاد گرفت!

رفتن حسین به جبهه، چشم برهم زندنی بود، ولی برگشتنش مدتها طول می کشید؛ آنقدر که همه بی تاب دیدارش می شدند.

التماسش می کردم وقتی برمی گردی، بیشتر بمان! قبول نمی کرد. گفتم: چه عیبی دارد تو هم مثل بقیه شش ماه جبهه بمانی شش ماه پشت جبهه؟

می گفت: چرا باید اسلحه را بی کار روی دوشم نگه دارم و استفاده اش نکنم؟!

اسلحه بردارم و دم سپاه بمانم که چه شود؟ جبهه به تک تک ما نیاز دارد، اصل ماجرا آنجاست!

و اگر نبود ندای هل من ناصر ینصرونی سالار عشق، کدام وهب را می دیدی که چنین مشتاق کربلا باشد؟ آری به راستی شنیدن از یار و رسیدن به وصال آرزوی دیرینه پروانه است.

مجروح شده و بستری بودم. حسین هم مرخصی داشت. به خانه

محمدی پور، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی محمدی پور : فرمانده گردان امام حسین (ع)لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در خرداد ماه ۱۳۳۸ در روستای " دقوق آباد " بخش نوق شهرستان رفسنجان به دنیا آمد .علی بچۀ خوش قدمی بود . نگاه کردن به صورتش شگون داشت . صبح که از خواب بیدار می شدیم اگر توی صورتش نگاه می کردیم ، آن روز ، برای ما روز خوبی می شد ، روزی که در آن کارها روبراه می شد و مشکلات انگار خود به خود حل می شدند .از وقتی که علی به دنیا آمد روزگار ما شروع کرد به بهتر شدن . تنگناها کم کم از بین می رفتند و دیگر فقر مثل گذشته به ما فشار نمی آورد .به خاطر دوری راه و مشکلات دیگر مجبور شد مدتی ترک تحصیل کند .بعدها به همراه دوستش برای ادامه تحصیل به یزد رفت . با تشدید حرکت مردم در سالهای ۵۵ و ۵۶ به صفت مبارزان پیوست . شهرهای استا ن خوزستا ن و کرمان خاطرات زیادی از فعالیتهای سیاسی و مسلحانه علی در سالهای انقلاب دارند .علی بعد از انقلاب عازم کردستان وسپس جبهه های جنگ در جنوب شد و از آن زمان تا آخر عمر پر برکتش ، همواره در جبهه بود .در سال ۶۳ هنگام عملیا ت بدر ، فرمانده گروهان بود ، سپس جانشین فرمانده گردان شد و تا عملیات والفجر ۸ در این مسئو لیت باقی ماند .عملیات کربلای ۵که شد،خدا اورا طلبیدوپیش خودش برد.آن موقع علی یکی از زبده ترین فرمانده گردانهای لشگر۴۱ ثارالله بود.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

محمدی درخشی، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران حمید محمدی درخشی : فرمانده محور عملیاتی لشگر مکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۵ در شهرستان مراغه به دنیا آمد . درخانواده کم درآمدی شد. دوران کودکی حمید بدون حادثه سپری شد .

تحصیلات ابتدایی را در مدرسه بدر و راهنمایی را در مدرسه اوحدی با موفقیت به پایان رساند . سپس تحصیلات متوسطه را در هنرستان صنعتی مراغه پشت سر گذاشت و موفق به کسب دیپیم شد . گرایش های مذهبی حمید در دوران هنرستان افزایش یافت و فراگیری قرآن مجید را از این دوران آغاز کرد و نماز را اول وقت به جا می آورد . دوران نظام وظیفه او با حوادث انقلاب اسلامی مصادف شد . پس از شش ماه خدمت در خرم آباد لرستان به بندرعباس اعزام شد . در طول سربازی به تأسیس کتابخانه در پادگان اقدام کرد و برای پخش اعلامیه های امام خمینی بارها بین شهرهای بندرعباس ، تبریز ، قم ، مشهد رفت و آمد کرد . نقل است که در یکی از سفرها به بندرعباس تعدادی از اعلامیه های امام را در ساک پنهان کرده و سوار هواپیما شده بود که مأموران امنیتی سر می رسند و به بازرسی می پردازند . وی نیز به جدّ حضرت امام متوسل می شود . وقتی مأموران به سراغ اعلامیه ها می روند جز برگه های سفید چیزی نمی بینند . پس از رفتن مأموران به سراغ ساک می رود تا ببیند آیا واقعاً آنها کاغذ سفید هستند یا اعلامیه ها و می بیند که اعلامیه ها در ساک هستند .

در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ به مناطق آشوب زده بوکان ، میاندوآب و مهاباد اعزام شد و به همراه جمعی از دوستانش سپاه مراغه را تأسیس کرد و علیه ضد انقلاب به مبارزه پرداخت . با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در کنار عضویت در شورای فرماندهی سپاه مراغه به سمت فرماندهی بسیج مراغه منصوب شد و سازماندهی و اعزام نیروهای بسیجی به جبهه اقدام کرد . در همین زمان به خاطر فعالیتهای شبانه روزی ، محبوبیت زیادی در بین مردم مراغه به دست آورد تا جایی که از او خواستند کاندیدای نمایندگی در مجلس شورای اسلامی ولی به هیچ وجه زیر بار نرفت . می گفت :

من خادم اسلام هستم و خدمتی بالاتر از خدمت در بسیج سراغ ندارم پس در بسیج باقی می مانم زیرا خدمت در بسیج همه چیز من است و من خاک پای بسیجی ها هستم .

در سالهایی که مسئولیت بسیج مراغه را به عهده داشت به طور جدی با گروهکها و منافقین مبارزه می کرد ؛ به همین خاطر چندین بار مورد سوء قصد قرار گرفت اما توانست جان سالم به در ببرد .

همزمان با ایفای مسئولیتهای پشت جبهه در موقع لزوم از جمله به هنگام آغاز عملیاتهای مهم عازم جبهه می شد . اولین عملیاتی که در ابتدای جنگ در آن شرکت داشت در منطقه سرپل ذهاب بود که با پشتیبانی هوایی خلبان سروان علی اکبر شیرودی انجام شد . در این عملیات نیروهای دشمن به قصد تپه ای که نیروهای ایرانی در آن استقرار داشتند ، در زیر آتش باری ، اقدام به پیشروی کردند و نیروهای خودی را به محاصره درآوردند . در این حین چند تن از نیروهای خودی مجروح و چند نفر به شهادت رسیدند . علی رغم این که یکی از نیروها موفق به خروج از حلقه محاصره شدگان شده بود و مقداری فشنگ برای محاصره شدگان می رساند ، اما این اقدام زیاد ثمربخش نبود و تنها دو عدد نارنجک و قریب پانزده عدد فشنگ برای آنان باقی مانده بود . با وجود این مقاومت تا صبح ادامه یافت . عراقی ها در دامنه تپه آرایش جنگی گرفته و محاصره شدگان را به تسلیم شدن می خواندند . در این حال حمید درخشی از طریق یکی از شیارهای تپه به پایین رفت و پس از کشته شدن چند تن از نظامیان عراقی بقیه را که قریب به نود نفر بودند به تسلیم واداشتند و به همراه سایر رزمندگان به پشت جبهه منتقل شد .

یکی از همرزمانش در مورد حضور او در جبهه آبادان در اوایل جنگ می گوید :

اوایل جنگ ، زمانی که آبادان در محاصره کامل دشمن قرار داشت ، شبی قرار شد که جهت زدن خاکریز با چند نفر از برادران

سپاهی به نزدیکی دشمن برویم و خاکریز بزنیم . دشمن متوجه حرکات نیروهای خودی شده و به شدت منطقه را زیر آتش گرفته بود . گلوله های منور دشمن لحظه ای قطع نمی شد . در این میان حمید محمدی درخشی آرام و مطمئن در میان آتش سنگین دشمن حرکت می کرد و نیروها را به صبر و پایداری فرامی خواند و آیات جهاد را تلاوت می کرد .

از خصوصیات برجسته حمید محمدی درخشی بشاشیت ، خوش خلقی ، خطرپذیری و اخلاص و توکل بود . روحیه ای که سبب می شد در بسیاری از عملیاتها بر خطرات فائق آید .

حمید در گیرودار جبهه و جنگ با پیشنهاد خانواده و براساس سفارشهای امام خمینی مبنی بر ازدواج جوانان ، با خانم صابره علیاری ازدواج کرد . در دوران کوتاه ازدواج ، حمید کمتر فرصت می یافت به خانواده اش رسیدگی کند به این جهت سرپرستی خانواده او بر عهده پدرش قرار داشت . در آن زمان پدر حمید نیز از بسیجیانی بود که اغلب در جبهه های نبرد بود .حمید در سال ۱۳۶۲ دوره فرماندهی را گذراند و پس از بازگشت به جبهه در لشکر ۳۱ عاشورا فرماندهی تیپ و محور عملیاتی به وی محول شد . در مدت حضور در جبهه چندین بار مجروح شد که هر بار پس از التیام نسبی به مناطق عملیاتی بازمی گشت .

سرانجام ، پس از چهل و هشت ماه حضور در جبهه ها در عملیات خیبر در جزیره مجنون در روز یکشنبه ۶ اسفند ۱۳۶۲ در حالی که در محاصره دشمن قرار گرفته بودند به شهادت رسید . شهید مهدی باکری درباره نحوه شهادت حمید در پاسخ پدرش که از حال وی پرسیده بود چنین جواب داده است :

حمید ، دویست و پنجاه اسیر عراقی آورد و تحویل داد و در حالی که از ناحیه شانه زخمی شده بود هر چه اصرار کردیم که برگردد تا زخمهایش پانسمان شود گفت : « بچه ها زیر آتش هستند و باید بروم . » تا مدتی با من با بی سیم تماس داشت و در آخرین تماسش به من گفت : « سلام ما را به امام برسانید , ما مثل امام حسین (ع) جنگ کردیم و مثل او مظلوم واقع شدیم و دیگر صدایی از او نشنیدم . »

سه سال پس از شهادت حمید ، برادرش علی در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش به پاهایش به شهادت رسید . سیزده سال بعد در ۲ مرداد ۱۳۷۶ با عملیات گروه های جستجوی مفقودین در منطقه عملیاتی جزیره مجنون بقایای پیکرمطهر حمید محمدی درخشی کشف شد و پس از تشییع در گلشن زهرا (س) شهرستان مراغه به خاک سپرده شد . از شهید حمید درخشی فرزندی به نام مهدی به یادگار مانده است که در هنگام شهادت پدر ، چهل و پنج روز بیشتر نداشت .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

محمدی مظفر، محمدحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد حسن محمدی مظفر

محل تولد : رشت

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۳ به حوزه علمیه رشت وارد شدم و تا سال ۱۳۷۰ به تحصیل دروس مقدماتی و سطح در آنجا اشتغال داشتم و همزمان دروس مقدماتی را نیز تدریس می کردم(عمدتاً معانی و بیان) و از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۲ به مدّت دو سال برای ادامه تحصیلات حوزوی، به حوزه علمیه مشهد رفتم و پس از آن از سال ۱۳۷۲ به حوزه علمیه قم آمدم و همزمان با تحصیلات حوزوی، به تحصیل در رشته فلسفه در دانشگاه مفید قم پرداختم و با پایان یافتن این دوره در سال ۱۳۷۶ به مرحله بعد یعنی کارشناسی ارشد در رشته فلسفه و کلام اسلامی در دانشگاه قم راه یافتم و این دوره را نیز با اتمام پایان نامه که موضوعش تصحیح الفرقهٔ الناجیه شیخ ابراهیم قطیفی بود، در سال ۱۳۷۹ به پایان رساندم و در سال ۱۳۸۴ در رشته علوم قرآن و حدیث مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم پذیرفته شده و هم اکنون در این دوره به تحصیل اشتغال دارم. همچنین از ابتدای سال ۱۳۷۶ که مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب به طور رسمی و عمومی کار خود را آغاز کرد، در این مرکز به آموزش و پژوهش مجله هفت آسمان نیز به بنده سپرده شده است. علاوه بر اینها تاکنون سعی کرده ام که با دروس حوزوی قطع رابطه نکنم و تا حد امکان سعی می کنم در درس خارج حوزه شرکت کنم.همچنین از سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۸۴ به مدت سه ترم در مدرسه امام خمینی(ره) برای رشته مذاهب به تدریس زبان تخصصی در رشته مذاهب اسلامی اشتغال دارم. در سالهای اخیر آثاری نیز اعم از کتاب یا مقاله در قالب تصحیح، تألیف و ترجمه داشته ام که برخی از آنها چاپ شده و برخی چاپ نشده است و فهرستی از آنها را در صفحه مربوط به آنها عرضه کرده ام.

محمدی ملایری، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد محمدی ملایری در سال ۱۳۰۶ه.ش در ملایر متولدشد. وی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی زادگاه خویش و عزیمت به اراک واخذ دیپلم ادبی در آن دیار، وارد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شد. وی در سال ۱۳۶۶ و در سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۳ لیسانس و وفوق لیسانس و دکتری ادبیات را از دانشگاه تهران دریافت کرد. وی مدتی را در دانشکده هنرهای دراماتیک و دانشگاه آمریکایی بیروت تدریس کرد. وی کتابهایی چون ترجمه کتاب عرفان مولوی، بررسی اندیشه های عرفانی عطار، اصول و مبانی تصوف و عرفان را منتشر کرده است.گروه : علوم انسانیرشته : ادیان خارجیگرایش : ادبیات عرفانیتحصیلات رسمی و حرفه ای : احمد محمدی ملایری پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در زادگاه خود ملایر و عزیمت به اراک و اخذ دیپلم ادبی در آن دیار، وارد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شد. وی درسالهای ۱۳۳۶، ۱۳۴۹و ۱۳۵۳ه.ش موفق به دریافت مدارک لیسانس، فوق لیسانس و دکتری خود در رشته ادبیات فارسی از دانشگاه تهران شد.خاطرات و وقایع تحصیل : احمد محمدی ملایری بین سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۳ که به تحصیل در رشته ادبیات فارسی در دانشگاه تنران مشغول بود، شاهد اواسط و اواخر سلطنت محمدرضا شاه پهلوی در ایران بوده است. در آن زمان جریانهای شعر نو و شعر سنتی نیز به جدال خود اداهمه می دادند.فعالیتهای ضمن تحصیل : احمد محمدی ملایری در کنار تحصیل در رشته ادبیات فارسی در دانشگاه تهران به مطالعه وسیع آثار عرفانی ادبیات فارسی و نیز آثار دراماتیک (نمایشنامه های اروپایی) مشغول بوده است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : احمد محمدی ملایری پس از دریافت دکتری ادبیات فارسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۳به تدریس در دانشکده هنرهای دراماتیک تهران و نیز

دانشگاه آمریکایی بیروت مشغول بود.فعالیتهای آموزشی : احمد محمدی ملایری پس از اخذ دکتری ادبیات فارسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۳، به تدریس در دانشکده هنرهای دراماتیک تهران و نیز در دانشگاههای اروپایی بیروت پرداخت.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : احمد محمدی ملایری در کنار تدریس ادبیات فارسی، به ترجمه و تالیف اثاری دربارهٔ عرفان اسلامی ایران و ادبیات فارسی مشغول بوده است و وی به فعالیت های تحقیقاتی خود ادامه می دهد.آرا و گرایشهای خاص : احمد محمدی ملایری در رشته ادبیات فارسی بیشتر به عرفان اسلامی –ایرانی و آثار ادبی مربوط به آن (مولوی ، عطار) علاقمند است و دراین زمینه تحقیقات و تالیفاتی دارد .

آثار : ۱ آیین نگارش و سخنوری ۲ اصول و مبانی تصوف و عرفان ۳ بررس اندیشه های عرفانی عطار ۴ پایتخت های نامی ایران در دوران تاریخ ۵ ترجمه کتاب عرفان مولوی

محمدی، اردشیر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اردشیر محمدی

محل تولد : دزفول

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب اردشیر محمدی متولد ۱۳۵۱ در شهرستان دزفول به دنیا آمدم .دوران ابتدائی و راهنمائی و دبیرستان را در اهواز سپری کردم و بعد از اتمام دبیرستان وارد حوزه علمیه مسجد سلیمان شده و بعد از اتمام مقدمات عازم قم شدم و هم اکنون ۸ سال است مشغول به تحصیل در درس خارج می باشم .از سال ۱۳۷۸تا ۱۳۸۲ دوره تخصصی کلام اسلامی را گذراندم (سطح چهارم) و پایان نامه سطح چهار اینجانب با عنوان نقش دین در بهداشت روان از منظر قرآن می باشد .در ضمن حدود ۵ سال است که در دانشگاههای مختلف مشغول تبلیغ وتدریس بوده ام و هم اکنون جزء هیئت علمی دانشگاه پیام نور استان خوزستان می باشم و همچنین جزء هیئت منتخب گروه معارف اسلامی دانشگاه پیام نور می باشم .

محمدی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن محمدی

محل تولد : احمد آباد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب بعد از اتمام مقطع دبستان وارد مدرسه علمیه اردکان شدم، بعد از دو سال به قم آمدم و در مدرسه حضرت آیت الله گلپایگانی به تحصیل در دروس حوزوی ادامه دادم و همزمان با دروس حوزه مقطع راهنمایی و دبیرستان را به صورت متفرقه و شبانه به پایان رساندم. سپس در موسسه در راه حق به تحصیلات ادامه دادم و بعد از اتمام دوره موسسه همزمان با پذیرفته شدن در رشته کلام وفلسفه دانشکده الهیات دانشگاه تهران از طریق کنکور سراسری از طرف دفتر همکاری حوزه و دانشگاه دعوت به ادامه تحصیل در رشته روان‌شناسی شدم و چون جمع این دو دشوار بود از تحصیل در دانشگاه الهیات منصرف و دوره پنج ساله دفتر همکاری در رشته روان‌شناسی البته بدون نوشتن پایان‌نامه و در نتیجه بدون گرفتن مدرك به پایان رساندم. در طول این مدت به تدریس در جامعهٔ الزهرا و دانشگاه آزاد نراق در زمینه معارف اسلامی و روان‌شناسی مشغول شدم تا اینکه به عضویت هیئت علمی این دانشگاه درآمدم و هم اکنون به ادامه تدریس در همین دانشگاه مشغول می‌باشم.

محمدی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین محمدی

محل تولد : گرگان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۷/۲

زندگینامه علمی

آقای حسین محمدی در سال ۱۳۴۳هجری شمسی در خانواده ای متدین، مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در شهر گرگان دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش با موفقیت سپری کرد. در پی تشویق خانواده و علاقه خویش به فراگیری علوم دینی در سال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیه شهرستان بهشهر گردید و از محضر بزرگان آن دیار بهره ها برد. پس از مدتی تحصیل در حوزه علمیه گرگان به شوق زیارت و هم جواری با بارگاه کریمه اهل البیت حضرت معصومه سلام علیها رهسپار حوزه علمیه قم گردید.

از نخستین روزهای ورود با تلاش و کوشش فراوان به تحصیل پرداخت. پس از گذراندن سطوح عالی در سال ۱۳۶۹ به حلقه دروس خارج راه یافت. وی در ایام تحصیل در قم از محضر بزرگانی چون آیت الله استادی، آیت الله خاتمی ،استاد علی محمدی، و

دیگر ستارگان درخشان حوزه علمیه قم کسب فیض کرد.استاد در کنار تحصیل دروس حوزوی از تحصیلات دانشگاهی غافل نماند و در رشته فلسفه و کلام در مقطع کارشناسی در سال ۱۳۷۶از دانشگاه تهران فارغ التحصیل گردید.

وی پس از طی تحصیلات جهت خدمت علمی و فرهنگی به مردم دیار خویش به زادگاهش بازگشت، و هم اکنون در دانشگاه علوم کشاورزی گرگان، دانشگاه علوم پزشکی گرگان و حوزه علمیه گرگان به امر تدریس اشتغال دارد. وی درطول حیات علمی خود به امر نگارش و پژوهش پرداخته است و آثاری از قبیل" بررسی نگرش دانشجویان نسبت به نماز "و" تجربه دینی و شهود عرفانی "را به رشته تحریر در آورده است.

محمدی، رحیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رحیم محمدی

محل تولد : دره شهر ایلام

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال۱۳۴۱در مرکز بخش بدره از توابع استان ایلام در خانواده‌ای متدین و کشاورز به دنیا آمدم و به دلیل مشکلات معیشتی در سن ۴ سالگی به همراه خانواده به خرمشهر مهاجرت نمودیم و تا سال ۱۳۵۸ درآنجا ماندیم. با شروع جنگ تحمیلی در حالی که تمام دارایی و خانه و کاشانه خود را از دست داده بودیم مجدداً به موطن اصلی خود یعنی ایلام بازگشتیم و در سال ۱۳۵۹ وارد حوزه تازه تأسیس شهرستان دره‌شهر شدم و در کنار درس دبیرستان به تحصیل در آن حوزه مشغول بودم. اساتید اینجانب در آنجا امام جمعه محترم جناب آقای صالحی و مرحوم فقیهی افغانی بودند. در سال ۱۳۶۰ به حوزه علمیه المهدی اراک تحت نظر حضرت آیت الله شیخ ابوالفضل خوانساری امام جمعه وقت اراک وارد شدم و در آنجا ضمن تحصیل علوم روز حوزوی و حفظ قرآن و حفظ اشعار سیوطی و... به تدریس در سطوح پایینتر حوزه در همان حوزه مبارکه و در حوزه علمیه حاج محمد ابراهیم و حاج آقاضیاء اراک مشغول بودم و در اواخر سال ۱۳۶۳ وارد حوزه مبارکه قم شدم و در طی تحصیل و تدریس هیچ وقت ارتباطم با جبهه و جنگ و وعظ و خطابه و منبر قطع نشد.

در جنگ تحمیلی مجروح شدم و تا مرز شهادت نیز پیش رفتم اما لیاقت آن برایم حاصل نشد در حوزه مبارکه قم ضمن تحصیل هیچ وقت از تدریس در سطوح مختلف غافل نبودم و سعی بر آن داشتم یا در مطالعه باشم یا مباحثه یا تحصیل یا تدریس و دل‌مشغولی‌ای جز این نداشتم. همیشه یک ساعت یا بیشتر قبل از طلوع فجر بیدار بودم و بسیار پایند به ادای واجبات و مستحبات و پرهیز از مکروهات داشتم، که متأسفانه هم اکنون آن حالات آنچنان که باید وجود ندارد و غبطه آن ایام را می‌خورم. در حوزه اراک سیوطی و مغنی و مختصر و قسمت عمده ای از مطول و معالم را نزد آقا شیخ مهدی عظیمی خواندم و تحریر الوسیله حضرت امام(ره) را نزد آقای رجایی و گلستان سعدی را نیز نزد آقای خوش گفتار و حفظ قرآن را نیز تحت نظارت آقای هجرتی و تاریخ اسلام و اعتقادات را نیز نزد مرحوم آقای شیخ محمدحسن خوانساری و حاشیه حاج ملا عبدالله و المنطق مرحوم مظفر را نیز نزد

آقای فرجی و عظیمی تلمذ نمودم در حوزه مبارکه قم شرح لمعه را نزد حضرات آیات و حجج اسلام الهامی، وجدانی فخر، راستی کاشانی و نکونام و اصول فقه را نزد آقای حسینی بوشهری و رسائل را نزد آقای اعتمادی و مکاسب را نزد آقای ستوده و دوزدوزانی و پایانی و کفایه را نزد آقای اعتمادی و قسمتی را نزد آقای گنجی گذراندم. اساتید درس خارج فقه و اصول این حقیر حضرات آیات مکارم شیرازی، وحید خراسانی، تبریزی و فاضل لنکرانی(ره) بودند.

دوره چهار ساله تخصصی علم کلام اسلامی را در موسسه امام صادق(ع) در سال ۱۳۷۴ به پایان بردم در این دوره اسفار را نزد آیت الله دکتر بهشتی، سبحانی، گرامی و نهایهٔ الاصول را نزد آقای فیاضی و اشارات و تنبیهات ابن سینارا نزد استاد گرامی و ممدوحی و سبحانی و شناخت مکتب ماتریالیسم و نظریهٔ المعرفه و کشف المراد را نزد آیت الله سبحانی و قسمتی را نزد آیت الله دکتر بهشتی و مسائل جدید کلامی را نزد استاد ملکیان و مباحث توحید و شرک در قرآن و نهج‌البلاغه و مباحث مربوط به امامت و اصالهٔ الفطرهٔ و... نزد استاد ربانی گلپایگانی تلمذ نمودم. در مدرسه حضرت بقیهٔ الله حاجی آباد لک‌ها صبح‌ها به تدریس ادبیات عرب و منطق و لمعه و عصرها در مدرسه حضرت آیت الله گلپایگانی به تدریس مکاسب و کفایه مشغول بودم و در سال ۱۳۷۷ با شرکت در امتحان اجتهاد توسط شورای نگهبان و وارد شدن در مجلس خبرگان رهبری به عنوان نماینده استان ایلام به ایفای وظیفه مشغول شدم و همچنان تدریس در حوزه مبارکه قم در سطح کفایه و خارج فقه و اصول در یکی از مدرس‌های حرم مطهر و مدرسه خان را ادامه دادم و هیچوقت به خود اجازه ترک تدریس و تحصیل را نداده و نمی‌دهم و امیدوارم در این راه در حالی که خداوند از این بنده حقیرش راضی باشد جهان را ترک نمایم. در طول مدت حضور در حوزه دست نوشته‌هایی فراهم شده که صلاح ندانسته‌ام چاپ شوند و یا هزینه آنها نبوده و امیدوارم آنچه خیر است همان اتفاق بیفتد به مدت چندین سال است که در دانشگاه مشغول تدریس هستم تا بدین وسیله ارتباطم با فرهیختگان غیرحوزوی و دانشجویان قطع نشود و در تأسیس بعضی ساختمان‌های دانشگاه آزاد اسلامشهر نیز کمک‌های فراوانی نمودم و در سال امام علی(ع) به اتفاق دو نفر از دوستان به نام‌های آقایان حجت الاسلام علی انصاری‌نیا و پیمان به تأسیس مجمع جهانی شیعه‌شناسی اقدام نمودیم که هم‌اکنون تحت مدیریت آقای انصاری به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد. جزاه الله خیر الجزاء.

محمدی، صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید صادق محمدی

محل تولد : خرمشهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب سال ۱۳۶۲ تحصیلات حوزوی را آغاز نمودم، دروس مقدماتی و دوره سطح را در مدرسه علمیه ملامحمد جعفر مشهور به مدرسه علمیه مجتهدی تهرانی و سپس در مدرسه علمیه مروی تهران گذراندم و در طول این مدت نیز قسمتی از منظومه ملاهادی

سبزواری را در محضر آیت الله سید رضی شیرازی تلمذ نمودم و پس از آن در سال ۱۳۷۰ وارد حوزه علمیه قم شدم و دروس خارج فقه و اصول را نزد آیت الله العظمی تبریزی و وحید خراسانی آغاز نمودم و حدود ده سال از نظرات فقهی و اصولی این دو فقیه عالی قدر استفاده نمودم و همچنین حدود شش سال در موسسه بقیهٔ الله الاعظم دوره تخصصی فقه و اصول را گذراندم.اینجانب از همان اوائل طلبگی مشغول تدریس بوده و تاکنون در حدود ۲۰ سال مشغول تدریس کتب حوزوی بوده و هم اکنون مشغول تدریس دروس سطح می‌باشم.

محمدی، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالله محمدی

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۱

زندگینامه علمی

وی در سال ۱۳۳۸ در یک خانواده روحانی فرهنگی در اصفهان چشم به جهان گشود . به دلیل ذوق سرشار و استعداد استثنایی دوران تحصیلات ابتدایی را در حالی به اتمام رساند که بخشی از دروس ابتدایی حوزوی را در محضر آیت الله والدش فرا گرفته بود . بلافاصله وارد حوزه علمیه اصفهان و پس از دو سال وارد حوزه علمیه قم شد و با جدیت و سرعت و پیشرفت چشمگیر دروس حوزوی را نزد اساتید برجسته حوزه علمیه قم و در فصل تابستان در اصفهان می آموخت . تحصیلات کلاسیک را همزمان و در عرض دروس حوزوی پی گیری کرد تا موفق به اخذ درجه دکتری تخصصی گردید . در سال ۱۳۶۹ بنا به تایید مراجع تقلید و اساتید دروس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و شهادت مکتوب آنها در امتحان دروس خارج شرکت کرد و بنا به تایید هیئت ممتحنین موفق به اخذ مدرک رسمی اتمام دوره اول خارج فقه و اصول شد . ایشان از آن تاریخ تا کنون علیرغم پذیرش مسؤولیت های فرهنگی اجرایی چندین سال دیگر از درس خارج اساتید برجسته حوزه قم و تهران استفاده می نموده است .

دکتر محمدی اصفهانی در سال ۱۳۷۵ موفق به اخذ مدرک دکترای تخصصی از واحد علوم و تحقیقات تهران در رشته عرفان اسلامی گشت .عنوان رساله دکترای وی که با درجه عالی پذیرفته شده است ، ختم ولایت می باشد .در متون عرفانی با تکیه بر آراء شیخ اکبر محی الدین بن عربی و عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد ایشان سیر تکاملی نگارش منطق الطیر در اسلام از شیخ الرئیس ابو علی سینا تا عطار نیشابوری است .ایشان علاوه بر طی دروس رایج حوزه علمیه از محضر اساتید بزرگ حوزه و دانشگاه ، در دروس فلسفه و حکمت ، اخلاق ، تفسیر ، عرفان نظری و عملی ، هیئت و نجوم ، دوره تخصصی مدیریت خلاق مکالمه زبان های انگلیسی و عربی طی سالیان متمادی بهره گرفت .

دکتر محمدی اصفهانی از سال ۱۳۵۰ تا کنون و حتی در دوره های مسؤولیت فرهنگی اجرایی به طور مستمر اشتغالات علمی ، تحصیلی ، تدریسی ، پژوهشی و تالیفی در حوزه های علمیه ، مراکز آموزش عالی تخصصی و دانشگاه های قم ، تهران و بعضی از

شهرهای بزرگ کشور را داشته انـد .اهم مواد تدریس توسط ایشان در دانشگاه ها و حوزه ها در طی ۲۵ سال گذشته به این شرح است :ادبیات ، منطق ، اصول فقه ، فقه (لمعتین و مکاسب محرمه) ، فلسفه (بـدایه و نهایه علامه) ، عرفان (فتوحات مکیه ابن عربی و نمط نهم اشارات و تنبیهات ابو علی سینا در عرفان ، احکام (نبراس ملا هادی سبزواری) ، بررسی ادیان (ادیان شناسی) ، تعلیم و تربیت ، مشاوره خانواده ، تفسیر ، روان شناسی ، علم النفس ، قرائت و درک متون عرفانی سیر و سلوک اسلامی ، فلسفه اخلاق ، کلام تخصصی ، جغرافیایی سیاسی جهان اسلام و ... .دکتر محمدی اصفهانی تا کنون حدود یک صد رساله دانشگاهی را در مقطع کارشناسی ارشد یا دکتری به عنوان استاد راهنما یا مشاور به عهده داشته است که در مراکز دانشگاهی یا مراکز آموزش تخصصی دفاع شده است .ایشان علاوه بر تدریس رسمی خود در دانشگاه ها و حوزه ها در طی ده سال گذشته در درس های خصوصی خود به تربیت شاگردان عرفانی خود همت گماشته است و جمع کثیری از جوانان دختر و پسر از محضر وی عرفان ناب اسلامی را شناخته و آن را از انحرافات صوفیه و مدعیان عرفان تمیز داده اند و به سیر و سلوک مشروع و منطبق با معارف شیعه پرداخته اند .

محمدی، عزت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عزت الله محمدی

محل تولد : فیروزآباد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱۰/۱

در شهرستان فیروزآباد فارس – پس از دوره راهنمایی در حوزه علمیه شهرستان مشغول به تحصیل شدم و در سال ۱۳۶۴ به حوزه علمیه قم آمـدم در مـدرسه آیت الله گلپایگانی ره مشغول به تحصیل مقدمات شدم پس از اتمام معالم و مختصر در حوزه (دروس آزاد بیرون از مـدارس مقـدماتی) در درسهای اصول فقه و لمعه و رسائل و کفایه. استادان محترم محمدی، سعیدی، خاتمی، علیدوست، استادی، اشتهاردی، وجدانی فخر ره، حسینی بوشهری، حسینی تهرانی، اعتمادی، پایانی ره، شرکت نموده و درسهای الهیات ، رجال، آیین واهبیت، تفسیر از استادها معظم آیت الله سبحانی، ربانی گلپایگانی، خرازی، استادی بهره منـد شدم و درس خارج فقه واصول اساتیـد معظم : آیت الله فاضل ره ، آیت الله مکارم، آیت الله سبحانی، آیت الله تبریزی، و آیت الله وحیـد شرکت نموده و از محضر آنان فیض برده و همه را نوشتم و مکتوب نمودم. و با شرکت در تخصصی کلام دوره ۴ ساله را طی نموده و پایان نامه اخذ که هنوز موفق به نوشتن آن نشده ام و در دانشگاه کارشناسی مدیریت را تحصیل کردم. علاوه به تحقیقاتی که خودم داشته ام فقط با پژوهشگاه حوزه مدتی همکاری نمودم.

محمدی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا محمدی : قائم مقام فرمانده گردان ادوات(ضد زره) لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

علیرضا در سال ۱۳۴۰ در یک خانواده مذهبی در روستای فردو از توابع شهر قم چشم به جهان گشود. او دوران تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در روستا طی کرد. چون خانواده اش بی بضاعت بود، از ادامه تحصیل بازماند و به ناچار رهسپار قم شد و در جهت تامین هزینه زندگی، در یک تعمیرگاه ماشین مشغول کار گردید. علیرضا، زمانی که در قم بود، در اوقات فراغت به مجالس موعظه و مذهبی می رفت و بر سطح معلومات عقیدتی و سیاسی خود می افزود. انقلاب که شعله ور شد، او نیز به مردم پیوست و در این راه تلاش زیادی کرد.

جنگ که شروع شد، علیرضا با بسیج به جبهه رفت. در خرمشهر، از ناحیه کمر زخمی شد. سال ۶۰ با عضویت یافتن در سپاه، خدمت در جبهه را با لباس سبز سپاهی استمرار داد. او که بهترین فصل از زندگیش را در بوستان شهادت گذ راند، در عملیات های: حصر آبادان، فتح المبین، محرم، رمضان، والفجر مقدماتی، والفجر چهار، خیبر، بدر و کربلای چهار شرکت نمود. در عملیات والفجر هشت، در حالی که مسئولیت گردان اداوات را به عهده داشت در تاریخ ۲۵/۱۱/۶۵ با شهادت هم آغوش شد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

محمدی، فرهاد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید فرهاد محمدی : قائم مقام فرمانده واحد زرهی تیپ۴۴قمربنی هاشم (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

با سلام و درود بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با سلام و درود بر کلیهٔ خانواده‌های شهید داده و شهدای گرانقدر از صدر اسلام تاکنون و با سلام بر شما همشهریان و هم‌روستائیان عزیزم، لازم دانستم که چند کلمه‌ای از وصایای خود را برای شما بازگو کنم. خدا را شکر می‌کنم که توفیق پیدا کردم تا اسلام را یاری کنم و به این دریای بیکران سربازان اسلام بپیوندم. همان طور که می‌گویند قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود. من هم آمدم تا قطره‌ای از این دریا شوم. من به عنوان یک پاسدار کوچک آقا امام زمان(عج) از شما امت شهیدپرور ایرانی و خصوصاً امت حزبا... چهارمحال و بختیاری می‌خواهم که همیشه در صحنهٔ مبارزه با کفر و استکبار جهانی باشید و اسلام را یاری کنید. حسین ابن علی(ع) را یاری کنید. فرزند خلف ایشان، امام امت، خمینی بت‌شکن را یاری کنید و سلاح فرزندان شهید تان را بدوش کشید. همانطور که از اول جنگ تا حالا جبهه‌ها را یاری کرده‌اید، تا پیروزی نهائی از ایثار جان و مال و فرزندانتان کوتاهی نکنید. بخدا همهٔ ما در حال امتحان هستیم. پروردگار حضرت ابراهیم خلیل(ع) را امتحان کرد. پیامبر اسلام(ص) را امتحان کرد. علی ابن ابیطالب(ع) را امتحان کرد. فاطمهٔ زهرا(س) را امتحان کرد. پس وای به حال ما. باید حساب کار خودمان را بکنیم. بکوشید که از امتحان الهی سرفراز بیرون بیائید. جنگ یک امتحان است. الحمدا... شماها تابحال از این امتحان موفق بیرون آمده‌اید اما در این راه مشکلات زیادی وجود دارد ولیکن باید صبر کرد زیرا خداوند صابرین را دوست دارد. همان طور که در قرآن مجید فرموده ؛ خود یاور صابرین است.

«ای اهل ایمان در پیشرفت کار خود صبر و مقاومت پیشه کنید و به ذکر خدا و نماز توسل جوئید.» بقره ۱۵۳

سلام بر تو ای پدر گرامی پدری که درس شجاعت به من آموختی. من از شما تشکر می‌کنم که زحمت مرا کشیدی و مرا بزرگ کردی و به جامعهٔ اسلامی تحویل دادی. خداوند به شما صبر جمیل و اجر جزیل اعطاء فرماید و سلام بر تو ای مادر گرامی. مادر عزیزم، می‌دانستم که چه آرزویی برای من داشتی. می‌خواستی که در پیری عصای دست شما باشم. اما چه کنم که دشمنان بر سرزمین ما حمله‌ور شده‌اند و باید جلوی این متجاوزین را گرفت .مادر گرامی من شما را خیلی دوست دارم اما عشق و علاقهٔ بزرگتری در قلبم وجود دارد که نمی‌توانم از آن دست بردارم و آن عشق به اسلام و قرآن و خداست که همگی ما باید فدای آن شویم و برای یاری آن باید خون داد .من آمدم به جبهه تا با نثار خون خود به پای درخت تنومند اسلام پایبندی خود را به آن به اثبات برسانم. انشاءا... که خدا قبول کند. مادر غم مخور که من شهید شدم، خوشحال باش که من به این راه کشیده شدم و با این کار خود به دشمنان اسلام اعلام کردم که ما؛ زن و مرد و پیر و جوان ،هرگز دست از دین خود برنمی‌داریم. بلکه با افتخار تمام جان خود را در این راه فدا می‌کنیم و امید به عفو و بخشش پروردگار داریم. از شما برادران عزیزم می‌خواهم که ادامه‌دهندهٔ راه من و دیگر شهیدان باشید . از خواهران گرامیم نیز می‌خواهم که زینب‌وار در برابر مصائب صبر کنند و پیشاپیش دیگران از اسلام و قرآن دفاع کنند. تو همسر مهربانم که در دوران زندگی در سختیها و خوشیها همراه من و غمخوار من و پشتیبان من و مادر فرزندان من بودی؛ امیدوارم که مرا حلال کنی و از اینکه شهید شدم ناراحت نشوی . امیدوارم که بتوانی فرزندانمان را بزرگ کنی و برایشان هم پدر باشی و هم مادر. از شما فرزندانم می‌خواهم که در فراق من ناراحت نشوید و مادرتان را اذیت و ناراحت نکنید و به مادرتان دلداری بدهید و به مادرتان بگویید که جای پدرمان خوب جایی است که تمام شهیدان رفته‌اند. جایی است که اولیاء دین رفته‌اند جایی که خدا از آن یاد کرده:

ای اهل ایمان ،ای نفس مطمئن و دل آرام. با یاد خدا امروز به حضور پروردگارت بازآی که تو خشنود به نعمتهای ابدی او و او راضی از اعمال نیک تو است .بازآی و در صف بندگان خاص من درآی و در بهشت رضوان من داخل شود.

بلد ۲۶ تا ۳۰

خوب دیگر بیش ازاین حرف نمی‌زنم. از همهٔ دوستان و آشنایان و خویشان و برادران و خواهران التماس دعا دارم. فقط یک حرف دیگر دارم؛ امام را تنها نگذارید. امام را یاری کنید .به خدادر برابر خون شهدا؛ روز قیامت مسئولید. از همگی طلب حلالیت می‌کنم.

به امید پیروزی اسلام بر کفر و ظهور آقا امام زمان(عج) و طول عمر امام امت. منا... توفیق ۳/۱۰/۱۳۶۶

فرهاد محمدی

محمدی، مسلم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مسلم محمدی

محل تولد : اردل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۲/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از گذراندن دوران تحصیلی مدرسه در سال ۱۳۶۵تا سال ۱۳۷۰سطوح مقدماتی را د رحوزه های علمیه استان چهار محال و بختیاری گذراندم. از سال ۱۳۷۰تا کنون در حوزه علمیه قم هستم و دروس سطح تا خارج را گذراندم. و در سال ۱۳۷۹وارد رشته تخصصی کلام و فلسفه سطح ۴شدم و اکنون د رحال تدوین مراحل پایانی پایان نامه آن می باشم که با عنوان (نسبیت گرائی اخلاق از دیدگاه مکاتب اخلاقی غرب و روشنفکران مسلمان) نوشته شده است .مدتی در مرکز مطالعات حوزه به پرسشهای ارسالی پاسخ می دادم و در مجله صباح وابسته به آن مجموعه نیز برخی مقالات از بنده چاپ شده، همچنین مقالاتی د رحوزه مسائل اجتماعی و سیاسی در نشریات و روزنامه های کشور به چاپ رساندم. از سال ۱۳۸۱تا سال ۱۳۸۳مسئول نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه علوم پزشکی ایلام د رحال خدمت بودم که در همان سال اول به عنوان مسئول نمونه کشوری معرفی گردیدم .

لازم به ذکر است از سال ۱۳۶۸تاکنون فعالیتهای تبلیغی در مدارس ،مناطق عشایری ،روستاها ،نیروهای نظامی و دانشگاههای سراسر کشور به انجام رسانده ام. الان نیز به عنوان مشاور سردبیر و دبیر تحریر مجله علمی پژوهشی نشریه اندیشه نوین دینی به فعالیت علمی مشغول هستم. لازم به ذکر است که سطح مجله از نظر علمی ویژه اساتید دانشگاه و محققین کشور می باشد. از نظر فعالیت های علمی از سالهای اول طلبگی تا الان به تدریس دروس حوزه از صرف و نحو ،منطق وفلسفه تدریس داشته ام،هم د رحوزه های شهرستان و هم قم . و علاوه بر اینها در مرکز جهانی علوم اسلامی مدتی تدریس کردم .همچنین مدتی د رسال۱۳۷۲مدیر داخلی مدرسه علمیه شهر قصر شیرین بوده ام. از سال ۱۳۸۱تا۱۳۸۳ تدریس در دانشگاههای علوم پزشکی و آزاد اسلامی ایلام را عهده دار بودم و سال۱۳۸۴تربیت معلم شهید رجائی تهران و ترم قبل والان دانشگاه قم ،و همچنین در ترم گذشته و همچنین جهت ترم آینده دانشگاه تهران (میدان انقلاب) تدریس به عهده گرفته ام .

محمدیان، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اصغر محمدیان : فرمانده گردان شهدا (لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در دوم اردیبهشت ۱۳۳۹در زنجان متولد شد. تحصیلاتش را تا دیپلم تجربی ادامه داد وبعد از آن وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد.ازدواج نکرد چون تمام زندگی اش در جنگ وپاسداری از کشور،انقلاب واسلام که عاشقانه به آنها دل بسته بود؛گذشت. در جبهه شوش ودر عملیات بزرگ فتح المبین به شهادت رسید.

یکروزاصغر محمدیان در اسفند ماه۶۰ ۱۳در حالی که فرماندهی یک گردان از نیروهای رزمی را به عهده داشت، به سوی جبهه‌های نبرد اعزام شد. بعد از رسیدن به اهواز در دانشگاه جندی‌شاپور- پایگاه شهید مدنی مستقر گردیدند .چند روزمشغول شناسایی منطقهٔ عملیاتی و برگزاری مانور جهت آماده‌سازی نیروهای گردان بود. بعد ازآن همراه با نیروهایش به طرف شوش رفت و در آن سوی پل کرخه مستقر و آمادهٔ عملیات شد. آزادسازی سایت ۵ به او وگردان شهدا محول گردید. بامداد دوم فروردین ۶۱ ۱۳به سوی منطقه مورد نظر حرکت نمود و پس از ساعاتی به خط نیروهای متجاوز یورش برد . تا ساعت ۵/۷ صبح با رشادت‌ها و ایثارگری‌های شهید اصغر محمدیان و همهٔ افراد رزمنده، گردان به تمام اهداف ماموریتی خود دست می یابند. در این عملیات سردار شهید از پای

راست تیر خورده و پـایش قطع می‌شود و وقتی که همسـنگران شـهید جهت حمل او به پشت جبهه اصـرار می‌ورزنـد، او از این عمل ممـانعت به عمـل آورده و نیروهـای تحت امر خود را تشویق به پیشـروی هرچه بیشتر می‌نمایـد .نیروها بر خلاف میل فرمانـده را رها کردند وبا فرماندهی معاون او به پیشـروی ادامه دادند. پس از چند لحظه دوباره بر اثر ترکش خمپاره‌های دشمن ،اصغر به بزرگترین آرزوی خود که شـهادت در راه خـدا بود، نائل شـد. در این عملیات ،فقط او نبود که به عرش اعلی فراخوانده شد، ۳۲ نفر از یاران و همسنگران او نیز به شهادت رسیدند .

او ماننـد دیگر فرمانـدهان دفاع هشت ساله ومقدس مردم ایران در برابر اشـغالگران از خصوصـیات وخصـلتهای ارزنده ای برخوردار بود.

تواضع و فروتنی، احترام به دیگران، ایثار و فـداکاری، اعتماد به نفس، تیزهوشـی در برخورد با مسایل مختلف، خوشـرویی و رعایت سایر ارزش‌های انسانی و اخلاقی ازآن جمله انـد.از نو جوانی از تقیـد و تـدین خاصـی برخوردار بود . مقید به انجام واجبات دینی و عامل به مسـتحبات و پرهیزکننده از محرمات بود. به خاطر ارتباط محبت‌آمیزی که با محیط و جامعهٔ پیرامون خود داشت، از اعتبار و ارزش اجتماعی والایی برخوردار بود و همین امر نیز موجب موفقیت او در تعیین و تحلیل مسایل اجتماعی و سیاسی بود. رابطهٔ خیلی صمیمی بـا والـدین و افراد خـانواده داشـتند و همـهٔ اوقـاتی را که در منزل می‌گذرانـدنـد بـا اعمال و رفتار خود که از لطافت خاصـی برخوردار بود، موجبات دلگرمی و شادابی افراد خانواده را فراهم می‌ساختند که در این رابطه به بازدید وی از اقوام و صلهٔ ارحام که علاقهٔ وافری به آن داشـتند، می‌توان اشـاره نمود. حسن معاشـرت او بـا دوسـتان و همکاران، چه در محیط سـپاه و چه در بیرون آن، زبان‌زد همگان بود و به طور کلی می‌توان گفت که او در اکثر زمینه‌های اخلاقی و مذهبی و اجتماعی الگو و نمونه‌ای برای دیگران بود.

این خصوصـیات به دلیل رشد در یک خانواده مومن ومذهبی بود.خانوادهٔ شهید اصغر محمدیان از نظر فرهنگی از یک حد متعارفی برخوردار بوده و همـهٔ افراد خـانواده‌اش از بینش سیاسـی و اجتمـاعی و همچنین از تحصـیلات خوبی برخوردار بودنـد که فعـالیت و حضور همه‌جانبهٔ افراد خانواده در جریان‌ها و مسایل مختلف اجتماعی و سیاسـی به عنوان یک وظیفه و تکلیف شرعی ناشی از همین بینش است و از نظر اقتصادی می‌توان گفت که خانوادهٔ او از یک وضعیت متوسطی برخوردار بوده اند.

اوبه خاطر علاقه و پشـتکار و احساس مسـئولیتی که نسبت به پاسداری از انقلاب داشت و همچنین به علت مسئولیت‌های سنگینی که بر عهـدهٔ وی نهاده شـده بود، به طور مداوم مشـغول خدمت بود و کمتر اتفاق می‌افتاد که فراغتی داشـته باشـند و اگر هم مورد پیش می‌آمد، به تلاوت قرآن و ادعیه و مطالعهٔ کتاب و روزنامه می‌پرداخت.

جزء اولین کسـانی بود که خطر منـافقین و لیبرال‌هـا و سـایر گروهک‌های الحادی را درک کرده بود و عملاً مـدام در حال مبارزه با آنهـا بود و در اکثر درگیری‌هایی که این گروهک های مزدور به وجود می‌آوردنـد، شـرکت می‌جست و به خاطر همین فعالیت‌های مستمر در یکی از درگیری‌های خیابانی از طرف منافقین که کینهٔ شدیدی نسبت به شـهید بزرگوار داشتند، مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

مواقع اعزام به جبهه‌هـا از شـادترین لحظـات عمر پربـارش بود و برعکس حزن‌انگیزترین و غمنـاک‌ترین لحظات او زمانی بود که در بعضـی از اعزام‌ها به خاطر مسـئولیت‌های سـنگینش توسط فرماندهی محترم سپاه زنجان از رفتن به جبهه منع می‌شدند. چندین بار در اوایـل انقلاـب در نـا آرامی هـای کردسـتان، در آن منطقه به عنوان فرمانـدهی نیروهـای زنجان حضور یافت و پس از شـروع جنگ تحمیلی بـا تـوجه بـه این که خط استراتژیـک دارخـویین به رزمنـدان دلیر زنجـان سـپرده شـده بـود، در سه نـوبت متـوالی به عنـوان فرمانـدهی نیروهـای منطقـهٔ مـذکور به مـاموریت اعزام شدنـد و در آخرین ماموریت خود که باز فرمانـدهی یک گردان از نیروهای رزمنـده را به عهـده داشـتند، به منطقـهٔ عملیاتی شوش رهسـپار گردیـد و در اولین روز عملیات پر فتوح فتح المبین، پس از به دسـت

آوردن اهداف از پیش تعیین شده و قلع و قمع نیروهای عراقی، به درجهٔ رفیع شهادت نایل آمد.
گزارش درج شده در پرونده ایشان در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان در مورد شهادت ایشان به این شرح است:
شهادت ایشان بازتاب عجیبی در میان خانواده و خویشان و حتی در اقشار مختلف مردم زنجان داشت که ذکر آن در چندین صفحه‌هم نمی‌گنجد و از این شهادت همین بس که شهر زنجان یک‌پارچه به حال تعطیل درآمد و با توجه به این که به غیر از شهید اصغر محمدیان، چندین نفر از یارانش نیز به شهادت رسیده بودند، به مدت سه روز در شهرستان زنجان عزای عمومی اعلام شد و مجالس متعددی برای گرامی‌داشت و یاد و راه این عزیزان برگزار گردید و در مجلس تذکری که از طرف خانوادهٔ شهید محمدیان برگزار شده بود، آقای ناطق نوری، وزیر کشور وقت، ضمن حضور در مجلس، سخنان مبسوطی در جهت فضایل و ارزش‌های معنوی شهیدان، بالاخص شهید گران‌قدر، اصغر محمدیان ایراد فرمودند. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

محمدیان، محمدتقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد تقی محمدیان

محل تولد : نورآباد لرستان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد تقی محمدیان در سال ۱۳۵۱ در یک خانواده مذهبی در شهرستان نورآباد لرستان متولد شدم. دوران ابتدایی را در سال ۱۳۶۲ تمام کردم. سال اول و دوم و سوم راهنمایی را در دوران جنگ سپری کردم. حال و هوای جبهه و شهادت برادر بزرگم بر روحیه من تأثیر عمیقی گذاشت و باعث شد که این حقیر ، سال سوم راهنمایی عازم جبهه شوم برای اولین بار. در پاییز ۱۳۶۶ به حوزه علمیه سید مرتضی علم الهدی نورآباد رفته و ثبت نام کردم. اما آن سال را نیز با رفتن به جبهه گذراندم و اصولا حال و هوای جبهه نمی گذاشت به درس فکر کنیم.
در طول سال ۱۳۶۶ فقط صرف میر را خواندیم . مجدداً در بهار سال ۱۳۶۷ به جبهه رفتیم که تا پایان جنگ تحمیلی ادامه داشت. سال ۶۷ و ۶۸ را در نورآباد با موفقیت تمام درس خواندیم هدایه و صمدیه را پیش استاد بزرگوار آقای رضوانی (از طلاب مهاجر افغانی) که مدرس حوزه علمیه بودند با موفقیت تمام کردیم. سیوطی و باب رابع مغنی ، حاشیه ملاعبدالله در منطق و ... یادم هست که در اکثر امتحانات نمره خیلی خوبی می گرفتم. در امتحان باب رابع مغنی بیست گرفتم و همین باعث شد که یک تخته پتوی یک نفر به من جایزه دهند.
عطش زیادی به تحصیل در قم داشتم چندین بار اقدام می کردم اما میسر نمی شد. با دو نفر از دوستان همشهری تصمیم گرفتیم که به حوزه علمیه جعفریه پاکدشت (تهران) بریم. علت این تصمیم این بود که امام جمعه و مسئول حوزه این شهرستان حجهٔ الاسلام و

المسلمین کاظمی (آل کاظمی) از همشهریان ما بود. عالم فاضل و وارسته ای است. مخصوصا خلف مرحوم آیت الله شیخ فرج الله مومندی است که ایشان از شاگردان آیهٔ الله نائینی و آیت الله اصفهانی قدس سره هم بوده اند و در منطقه غرب دارای آوازه و نفوذ زیادی هستند و همین جاذبه معنوی آن مرحوم ما را به حوز ه علمیه فرزندانشان کشاند. یک سال در آنجا درس خواندم و البته ادبیات هم تدریس می کردم. ولی دوری راه و محیط این حوزه علمیه که محیط حوزه و ..... نمی توانست ذهن و جان مرا که نام قم در گوشه گوشه ی قلبم نوشته شده بود سیراب کند لذا بعد از یک سال به بروجرد برگشتم. ریاست حوزه با مرحوم حجهٔ الاسلام و المسلمین نواب بود، که خود ایشان و مرحوم حجهٔالاسلام و المسلمین حسین دوست هم استاد بودند و به این حقیر و به حجهٔ الاسلام والمسمین حقیان که اکنون امام جمعه شهر کرج است عنایت بسیار داشتند . شرح لمعه و اصول مظفر را در نزد این دو بزرگوار خواندیم. در عین حال بنده در بروجرد تدریس هم می کردم . ادبیات ، جامع المقدمات، منطق و ... و حتی باعث تدریس حقوق می گرفتم. بعد از اتمام لمعتین و اصول به فکر آمدن به قم افتادم. ثبت نام کردم و به طور متفرقه در امتحانات قم شرکت می کردم تا اینکه در سال ۱۳۷۳ با نمرات عالی قبول شدم و وارد حوزه علمیه قم (المقدسه) شدم. دو سال در خوابگاه جعفریه پشت بیمارستان آیهٔالله گلپایگانی ساکن بودم.

و در سال ۱۳۷۴ ازدواج کردم اما باز آن سال در خوابگاه بودم. از سال ۱۳۷۵ خانواده را به قم منتقل کردم تا با دقت و حدت بیشتری به تحصیل بپردازم. دوران سختی را داشتیم با هفده هزار تومان شهریه که ده هزار تومان آن را به کرایه خانه می دادیم روزگار سپری می کردیم و البته فضل خدا همواره کمک و مدد بوده و هست.

به شدت به تحصیل مشغول بودم درسها را مباحثه می کردم می خواندم و می نوشتم گاهی مباحثه های ما ساعت ۹ و ۱۰ شب طول می کشید در این سالها تصمیم گرفتم که پرونده تحصیلات کلاسیک را از بروجرد (مدرسه ایثارگران) به مدرسه ایثارگران قم منتقل کنم.

و نم نمک دوره دبیرستان را هم می خواندم. در سال ۱۳۷۷ در آزمون ورودی دانشگاه مفید ثبت نام کردم و در رشته فلسفه قبول شدم . دانشگاه مفید در مقطع کارشناسی از نظر علمی ، دانشگاه خوب است و اساتید قوی را دعوت می کند.

دوره کارشناسی را با رتبه الف در سال ۱۳۸۰ (بهمن ماه) تمام کردم. و همان سال در امتحانات کارشناسی ارشد سراسری شرکت کردم و با رتبه دو رقمی ۱۷ قبول شدم. رشته فلسفه را در دانشگاه علامه طباطبایی ادامه دادم.

در سال ۱۳۸۴ پایان نامه خود که در حوزه فلسفه دین (بررسی مسأله فناناپذیری روح) که چندین مقاله از فیلسوفان غربی در باره جاودانگی روح و حیات پس از مرگ بود ترجمه کردم و بر اساس مبانی اسلامی و فلسفه صدرایی و .... مشایی نقد کردم. نمره پایان نامه من عالی شد. قصد داشتم همان سال دکترای فلسفه را هم ادامه دهم اما برخی مشکلات زندگی مانع شد. در همان سال آخر دانشگاه به عنوان محقق با موسسه پژوهشی – آموزشی امام خمینی (ره) در قم همکاری می کردم و در بخش دائرهٔ المعارف علوم عقلی به عنوان محقق در اصطلاح یابی فلسفی مشغول بودم دو سالی در آنجا همراه با تحصیل در حوزه به حیات علمی خود ادامه می دادم.

در اول سال ۱۳۸۵ تحصیلی تقاضای سطح چهار نمودم بعد از بررسی پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آن را پذیرفته و اجازه دادند که به دنبال موضوع برای سطح چهار حوزه علمیه قم باشم.

موضوع را انتخاب کردم « تعامل فلسفه و تفسیر» و موضوع تصویب شد و طرح آن را هم نوشتم و طرح نیز پس از نقضی و ابرامی تایید شده بالاخره هم اکنون مشغول نوشتن رساله سطح ۴ هستم و استاد راهنمای این طرح آقای دکتر محمد حسن زمانی است. و استاد مشاوره بنده هم دکتر احمد عابدی می باشد.

لازم به یادآوری است که مدت یک سال است که در دانشگاه علوم پزشکی رفسنجان هم به عنوان هیئت علمی دانشگاه مشغول به

تدریس هستم و هم اکنون هفته ای سه روز برای تدریس به دانشگاه رفسنجان می روم.

و از تاریخ ۱۵/۱۰/۱۳۸۶ هم در واحد ترجمه پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم مشغول به خدمت هستم.باشد تا خداوند سبحان عاقبت امر ما را ختم به خیر نماید. آمین. و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین و الحمدلله رب العالمین.

محمدیانی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین محمدیانی : فرماندهٔ محور عملیاتی تیپ یکم لشکر ۵ نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بیست و نهم دی ماه سال ۱۳۳۵ در سبزوار متولد شد. خواهرش می گوید: « قبل از تولد او مادرم خواب دیده بود، سیدی روحانی تسبیحی به او داده بود و مادرم نیز تسبیح را به دیگری بخشیده بود. آن روحانی دانه تسبیح دیگری به او بخشیده بود.»

در کودکی با والدین خود به کربلا رفت و بیماریش درآن جا بهبود یافت. حسین از کودکی قدرت تاثیرگذاری خوبی روی بچه ها داشت و همیشه در جمع بچه ها نقش رئیس و فرمانده را عهده دار بود. در حرکت های اجتماعی نظیر رفتن به حسینیه، مساجد و شرکت در مراسم سینه زنی محرک بچه ها بود. بسیار رئوف و مهربان بود. دوره ابتدایی را در مدرسه فردوسی و دوره متوسطه را در مدرسه دکتر غنی به پایان برد.

خدمت سربازی را قبل از انقلاب گذراند. در حین خدمت فعالیت های سیاسی داشت و در پادگان اعلامیه های امام را پخش می کرد. اواخر خدمت به فرمان امام خمینی از پادگان فرار کرد.

در خدمت سربازی به دلیل داشتن دیپلم و توانمندی های بالقوه، منشی فرمانده ی پادگان بود. از کلیه ی تلکس ها و نامه ها و اطلاعات محرمانه با خبر بود و از آن ها تصویر می گرفت و کلیه ی اخبار نظامی را از طریق یک نانوا (که در پادگان بود) به اطلاع امام می رساند.

در سال ۱۳۵۷ (که اوج انقلاب بود) شب ها به روستاها می رفت و با روحانیت برای تبلیغ و آگاهی دادن به روستائیان، نشر و پیشبرد اهداف انقلاب فعالیت می کرد و به پخش عکس ها و اعلامیه های امام می پرداخت. تبلیغ برای انقلاب، امام، نیروهای انقلاب و آگاهی دادن به مردم از جمله اهداف او بود.

در ایام محرم و صفر بیشتر به مساجد می رفت و در هیئت های مذهبی و سینه زنی شرکت می کرد. دعای توسل، ندبه، کمیل، و نماز جماعت او قطع نمی شد. شب های زیادی از صدای مناجات او اطرافیانش بیدار می شدند. او برای بیماران و مجروحان جنگی دعا می کرد. بزرگترین خواسته اش از خدا شفای مجروحان بود.

او معارف اسلامی، کتب مذهبی و زندگی نامه ی شخصیت های بزرگ را مطالعه می کرد.

قبل از جنگ در کردستان حدود شش ماه فعالیت داشت و برای پاکسازی آن جا زحمات زیادی کشید.

از سال ۱۳۶۰ به سپاه ملحق شد. از آموزش سه ماهه که یک ماه آن را گذرانده بود، چون برای فتح خرمشهر نیاز به نیرو بود، با همین یک ماه آموزش به منطقه رفت و مابقی دوره ی آموزش را در خرمشهر گذراند. به خاطر اعزام های مکرر وی به جبهه، خانواده اش با پاسدار شدن او موافقت کردند که شاید بتوانند بین ماموریت ها او را در سبزوار ببینند، ولی با این کار هم نتوانستند او را پایبند کنند.

در ۲۵ سالگی با خانم زهرا آغشته مقدم ازدواج کرد که مدت زندگی مشترک آن ها هشت سال بود.

در جریان ازدواجش عملیات شروع شد، به مادرش گفت: «دست نگهدارید تا از منطقه برگردم.» روز سوم عقد بود که عازم جبهه شد و بعد از دو ماه برگشت و مابقی مراسم ازدواج را انجام داد و دوباره به جبهه رفت.

ثمره ی ازدواج آن ها سه فرزند است. مصطفی در بیست و یک خرداد ماه سال ۱۳۶۳، نفیسه در بیست و دوم شهریور ماه سال ۱۳۶۶ و زینب در بیست و نهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ چشم به جهان گشودند.

با تولد اولین فرزندش سفارش کرده بود، نام او را مصطفی بگذارند. فرزند دومش را نفیسه نام گذاشته بودند، اما شهید می گفت: «قصد داشتم اسم او را زینب بگذارم» لذا فرزند سومش را زینب گذاشت.

در هنگام ماموریت تحت هیچ شرایطی منطقه را ترک نمی کرد. خبر فوت مادرش را که به او دادند، به دلیل وجود موقعیت سخت منطقه و در محاصره قرار گرفتن نتوانست در مراسم ترحیم مادرش شرکت کند. خبر تولد فرزندش را که به او دادند، پاسخ داد: «شما را به خدا می سپارم، نمی توانم بیایم.»

همسر شهید به نقل از یکی از دوستان شهید می گوید: «او را سوار ماشین کردم تا به ترمینال برسانم که از آن جا عازم جبهه شود. بین راه سعی کردم او را از رفتن منصرف کنم، لذا با یادآوری مسئولیت هایش در قبال خانواده تزلزلی در او ایجاد نمایم. لحظه ای درنگ کرد و گفت: نگهدار. می خواهم بقیه راه را پیاده بروم. چون صحبت های تو نزدیک بود مرا از رفتن به جبهه باز دارد.»

داوطلبانه به جبهه رفت. حضور در مناطق جنگ را یک تکلیف شرعی می دانست و به عنوان ادای دین درآن جا حضور می یافت.

ابتدا به عنوان فرمانده ی دسته در عملیات چزابه (که به مقاومت ۷۲ ساعته معروف بود) شرکت کرد. شجاعت وی در این عملیات باعث شد که در عملیات رمضان به عنوان فرمانده گردان انتخاب شود.

در عملیات محرم و مسلم بن عقیل به عنوان معاون گردان وارد عمل شد. در عملیات خیبر به عنوان جانشین و قائم مقام گردان بود و بعد به عنوان فرمانده ی گردان انتخاب شد. در عملیات بدر و خیبر و والفجر هشت نیز حضور داشت. فرماندهی گردان ولی الله را نیز برعهده داشت. در کربلای پنج و کربلای ده نیز فعالیت می کرد. آخرین مسئولیت او فرماندهٔ محور تیپ یکم لشکر پنج نصر بود.

برای جمع آوری نیرو و تدارکات به روستا می رفت و به ایراد سخنرانی می پرداخت. در اجتماعات مردم سخنرانی می داشت. در مسجد آقا بیگ جوانان را جمع می کرد و برای آن ها صحبت می کرد. در پایگاه شهید شجیعی از جبهه و واقعیات آن سخن می گفت.

هر بسیجی او را به عنوان «پدر بسیجی های سبزوار» می شناسند. مرد عمل بود. اول خودش وارد میدان می شد و بعد دیگران را دعوت می کرد. نوک پیکان حمله بود. همه او را به عنوان فرمانده ای مدیر، مخلص و شجاع می شناختند. سعی داشت علاوه بر این که وظیفهٔ خود را به نحو احسن انجام دهد، کمترین تلفات را نیز داشته باشد و نیروهایش را بی مورد درگیر نمی کرد. معروف بود که او با حساب و کتاب کار می کند.

قبل از هر عملیات نکات ضروری را به نیروها گوشزد می کرد و در خاتمه اتمام حجت می نمود که هرکس می خواهد نیاید از همین جا برگردد و در منطقه کار را لنگ نگذارد. او خود را سرباز امام و مکلف به حضور دایمی در جبهه تا پایان جنگ می دانست. همان طور هم شد، حتی بعد از قطعنامه هم به عنوان فرمانده ی محور بود.

درمنطقه جنگی زمانی که همه استراحت می کردند، او با صوت زیبا به تلاوت قرآن مشغول بود. خواندن نماز شب درمنطقه، به خصوص در ایام عملیات، یک امر طبیعی بود. گویی نماز شب برای او واجب بود. با توجه به مسئولیتی که داشت، توجه زیادی به مسایل مذهبی می کرد. او در جبهه کسانی را که به نماز اهمیت نمی دادند، طوری می ساخت که همان افراد از بهترین نیروهای گردان ولی الله شدند، چون او به طرد افراد معتقد نبود. می گفت: «گردان محل سازندگی است.»

او در عملیات های مختلف، از جمله: خیبر، بدر، والفجر هشت مجروح شیمیایی شد. منطقه ای بود به نام «فاطمیه» که آن جا توسط دشمن شیمیایی شده بود که شهید تا آخرین لحظه در آن جا می ماند و ماسک خود را در اختیار دیگران قرار می دهد.

آخرین عمل جراحی که روی سینه اش انجام شد، پزشکان دریافتند که امیدی به بهبودی او نیست و نتیجه ی عمل را پزشک با اصطلاحات پزشکی نوشته بود. حسین توانست گزارش پزشکی را بخواند و از نتیجه عمل آگاه شود. کمیسیون پزشکی تصمیم گرفته بود که او را جهت درمان به خارج اعزام کند. زمانی که می خواست به خارج اعزام شود کمیسیون پزشکی تماس گرفت و پرسیده بود: آیا اعزام به خارج مفید است؟ پزشک گفته بود: امیدی به درمان نیست. او از آن به بعد کلیه ی کارهای مربوط به درمان را قطع کرد. چون تا آن زمان بنا به وظیفه شرعی سعی در حفظ جان خود داشت و هرکاری برای درمان انجام می داد، ولی با نظر پرشک از رفتن به خارج منصرف شد، چون معتقد بود اکنون که هرکاری بی فایده است وبه کارگیری بودجه بیت المال به صلاح نیست.

حتی در زمان مجروحیت خط و منطقه ی جنگی را ترک نکرد، دوست شهید (حسین حلاجیان) می گوید: «درعملیات بدر بعد از استقرار و تکی که دشمن داشت، چون جا پایی نبود، بچه ها عقب نشینی کردند. در آن هیاهو شهید مجروح شد. هرچه اصرار کردیم که عقب برود، قبول نکرد. شب آن جا بود. روز بعد که سردار قالی باف به خط آمد و ما جریان را به او گفتیم، او دستور داد که ایشان حتماً به عقب برگردد و ما او را به زور سوار موتور کردیم و با سردار قالی باف به عقب فرستادیم و روز بعد مجدد به خط آمد. مجروحیت او از ناحیهٔ دست و کتف بود»

زمانی که برای اعطای درجه او را به پادگان بردند، از دیدن قامت درهم شکسته او در و دیوار پادگان گریان بود. هنگام اعطای درجه، او این درجه را حق خود نمی دانست، بلکه حق شهیدانی چون شهید فرومندی و شهید شجیعی و بقیه ی شهدا می دانست.

او بسیار صبر و استقامت داشت. در مقابل مشکلات و به خصوص بیماری بسیار صابر بود. هرگز شکایتی نداشت.

حسین محمد یانی عاقبت در تاریخ ۱۲/۹/۱۳۷۰ به علت عوارض مواد شیمیایی به درجه ی رفیع شهادت نایل گردید. پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش در مصلای سبزوار دفن گردید.

ایشان در مورد شهادت می گفت: «آدم باید مثل میوه رسیده باشد تا خدا او را بچیند.» منابع زندگینامه" : فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

محمدیانی، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده محور در لشگر ۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«محمد حسین محمدیانی» در آخرین روزهای سرد دی ماه ۱۳۳۵ در محله «نقاشک» از محله های قدیمی« سبزوار» به دنیا آمد .او سومین فرزند یک خانواده ی مذهبی بود .تحصیلات دوران ابتدایی را در مدرسه «شیخ داور زنی»به ا تمام رساند .

پدرش در آن محله شعبه فروش نفت داشت .«محمد حسین» که مدرسه اش تعطیل می شد ،به مغازه پدر می رفت تا کمک حالی برای او و خانواده اش باشد .همین حضور ،او را در نوجوانی با مشکلات زندگی و دشوارهای اقتصادی مردم آشنا کرد .

از کارهایی که در نوجوانی به آن علاقه داشت ،شرکت در فعالیت مذهبی بود .رفتن به مسجد و شرکت در مراسم مذهبی را از پدر آموخته بود .

در حسینیه حضرت ابوالفضل هیئتی بود که دهه محرم هر شب عزاداری بر پا می کرد .بسیاری از مردم محله های دیگر برای شرکت در این مراسم می آمدند .محمد حسین سر دسته ی جوانان هیئت بود .

پیش از آن که ماه محرم فرا برسد ، با کمک بچه های محل ،حسینیه را آماده می کردند .کتیبه ها و بیرق ها هم در جاهای مخصوص نصب می کردند .

قند هیئت را خودش خورد می کرد .بعد هم استکان ها را می شست .شب اول محرم که هیئت عزاداری حسینیه ،توی کوچه ها راه می افتاد ،همه ی اهل محله ی «نقاشک» می دیدند که او با چه شور و حالی برای نظم دادن به صف سینه زنان نوجوان تلاش می کند . دیپلمش را از دبیرستان «غنی» شهر زادگاهش گرفت .یکی از معلم های همین مدرسه بود که ذهن او را به زندگی و مسائل پیرامونش روشن کرد .او برایش کتاب می آورد .«محمد حسین» با علاقه آن ها را می خواند اما هر چه می خواند ،انگار تشنه تر می شد .

مدتی بعد «ساواک» آن معلم را دستگیر کرد و «محمد حسین» دیگر او را ندید ،اما درس هایی که از او آموخته بود ،مسیر زندگی اش را عوض کرد .

در سال ۱۳۵۶ برای خدمت سربازی به پادگان «اصفهان» اعزام شد .به دلیل این که دیپلم داشت ،پس از گذراندن دوره آموزشی ،به ستاد فرماندهی پادگان منتقل شد و با سمت ماشین نویسی دفتر فرماندهی ،خدمتش را آغاز کرد .

آن روز ها مصادف بودبا اعتراض مردم علیه حکومت .درگیری مردم در صحن مسجدجامع «کرمان» و ماجرای سینما «رکس»در« آبادان »را از این و آن شنیده بود .سربازان هم دوره اش هم از فعالیت های انقلابی مردم« تهران» برایش گفته بودند .همیشه با خودش فکر می کرد ،اگر ارتش او را مجبور کند برای سر کوب تظاهر کنندگان به شهر برود ،باید چکار کند .

فعالیت های انقلابی او در شهر« اصفهان» آغاز شد .خیلی زود با گروه های مذهبی و انقلابی ارتباط پیدا کرد .سمتی که در پادگان داشت ،موقعیت خوبی برایش ایجاد کرده بود .او از بسیاری از حوادث ،زود تر از دیگران با خبر می شد .

با بالا گرفتن تظاهر مردم در «تهران» و پس از آن در شهرهای دیگر ،خیلی زود راهپیمایی ها به « اصفهان» هم رسید .دیگر نیروهای انتظامی نمی توانستند با تظاهر کنند گان مقابله کنند .به همین دلیل ارتش برای سر کوب مردم به خیابان آمد .

«محمد حسین» بسیاری از اخبار نظامی را از طریق دوستانش به علما و روحانیون می رساند .اخباری که او از پادگان بیرون می برد ،برایش بسیار خطر ناک بود .اما بارها جان بسیاری را نجات داد .

وقتی فرمان آیت الله خمینی را مبنی بر خالی کردن پادگان ها شنید قصد داشت به صف مردم بپیوندد اما دوستانش که با رهبران انقلاب در ارتباط بودند ،از او خواستند باز هم درسمت خود مشغول باشد .

او با کمک چند نفر از همدوره هایش و راهنمایی انقلابیون دیگر ،گروهی را برای سازماندهی سربازانی که قصد فرار داشتند ،تشکیل داد تا با ارتباط بر قرار کند و آن ها را به خانه های امنی که در نظر داشتند ؛بفرستند .بعد هم با تهیه لباس و امکانات سفر ،آن ها را راهی خانه هایشان می کردند .

ارتش حکومت نظامی اعلام کرد اما امام خمینی فرمان داد که مردم به این دستور اعتنایی نکنند .مردم «تهران» و شهرستان ها به خیابا ن ها ریختند .

پادگان ها تخلیه شده بودند و مردم سر گرم تصرف مراکز حساس شدند .گروهی از فرماندهان ارتش از کشور گریختند و بعضی ها به خانه های امن پناه بردند ،به امید این که شاید بتوانند با تجدید قوا ،تلاش هایی برای باز گرداندن حکومت آغاز کنند .

«محمد حسین» با کمک دوستانش ،با هدف دستگیری فرماندهان اصلی ارتش که در سر کوب مردم نقش داشتند ،تعقیب تنی چند از فرماندهان را آغاز کرد .سر تیپ« امینی افشار» ،فرماندهی هوانیروز «اصفهان» را «محمد حسین» در خانه اش دستگیر کرد و او را

به ستاد انقلابیون « اصفهان» تحویل داد .

تا چند روز پس از انقلاب ،خانواده از «محمد حسین» خبر نداشتند .همه نگران بودند اما او سر گرم فعالیت های انقلاب بود .

وقتی انقلاب پیروز شد ،آرامش به شهر باز گشت .او به «سبزوار» بر گشت .شور و شوق او برای سامان دادن نیروهای انقلابی شهر به نتیجه رسید .خیلی زود هسته های نیروهای انقلابی در شهر سامان گرفت .آن ها مراقبت از مراکز مهم را بر عهده داشتند .

اخباری که از در گیری های سیاسی که از «تهران» و بعد ها درگیرهای نظامی در «کردستان» و «خوزستان» می رسید ،«محمد حسین» را نگران می کرد . از «کردستان» خبر از درگیری های نظامی رسید .بعد ها این درگیری به «ترکمن صحرا» و «خوزستان» هم رسید .اما بیشتر از همه ،خبری که شب اول مهر از تلویزیون شنید ،او را نگران کرد .گوینده گفت :عصر امروز هواپیماهای عراقی فرود گاه تهران را بمباران کردند .

نگران بود .انقلابی که با تلاش و کوشش مردم به ثمر رسیده بود ،حالا مورد تجاوز نیروهای عراقی قرار گرفته بود . ورود نیروهای پیاده و زرهی متجاوز عراق از مرزها ،رنگ واقعی تری به جنگ داد .او همراه نخستین گروه اعزامی مردم ،از «سبزوار» به سوی میدان نبرد اعزام شد .نخستیین ماموریتش به جبهه شش ماه طول کشید و وقتی به بر گشت ،به عضویت رسمی سپاه پاسداران در آمد .

خلانواده و اطرافیان اصرار می کردند ازدواج کند اما او مخالفت می کرد و می گفت :«جبهه به من بیشتر احتیاج دارد .»

مادرش فکر می کرد اگر ازدواج کند و مسئولیت خانواده را بر عهده بگیرد ،مجبور می شود بیشتر در «سبزوار» بماند .اما او زیر بار نمی رفت و بعد از هر مرخصی کوتاه ،دوباره به جبهه بر می گشت .

یک بار از جبهه ،برای احوالپرسی به خانه تلفن زد و گفت :«آیت الله مشکینی در جبهه برای ما از لزوم ازدواج گفته است .اگر دختری پیدا شود که بتواند با شیوه ی زندگی من بسازد ،به خواستگاری اش بروید .»

مادرش از شنیدن این خبر خوشحال شد اما گمان نمی کرد بتواند دختری را پیدا کند که حاضر باشد با مردی زندگی کند که بیشتر زندگی اش را در جبهه می گذراند .

با لا خره با معرفی این و آن دختری را پیدا کرد .«محمد حسین» به «سبزوار» آمد و به خواستگاری رفتند و خیلی زود مقدمات عقد مهیا شد .

وقتی خطبه ی عقد را خواندند ،به همسرش گفت :اگر در جبهه به من نیاز باشد ،باید به من اجازه بدهی بروم .

او هم پذیرفت . سه روز بعد از عقد ،به منطقه رفت و سه ماه طول کشید تا بر گردد .

او در طول سالهای جنگ ،از یک نیروی پیاده معمولی به فرماندهی گردان و بعد ها یکی از فرماندهان بر جسته لشکر ۵ نصر شد .

او به عنوان فرمانده گردان «ولی الله »در عملیات مختلف از جمله؛« والفجر» ،«رمضان» ،«کربلای چهار»،«کربلای پنج »،«میمک »،«بیت المقدس »،«خیبر» ،«مهران» ،«والفجر سه» ،«والفجر هفت» و ... شرکت کرد .

در سال ۱۳۶۶ به خانه خدا مشرف شد .همان سالی که زائران خانه خدا کشتار شدند .حاجی هایی که از حج آمدند ،بعد ها تعریف می کردند که او چطور در آن کار و زار خونین ،برای مراقبت از زنان و مردان مسن در برابر حمله پلیس جانفشانی کرد .

در عملیات «خیبر» شیمیایی شد .عراق در عملیات« والفجر هشت» در« فاو» ،از گازهای شیمیایی استفا ده کرد .حاج« حسین» که ماسکش را به رزمنده ی دیگری داده بود ،بار دیگر در معرض گازهای شیمیایی قرار گرفت .

سالهای سخت جنگ که تمام شد ،او به زندگی اش در سبزوار بر گشت .اگر چه در شهر هم همواره مسئولیت های اجتماعی داشت اما دیگرپیش همسر و سه فرزند ش زینب ،مصطفی و نفیسه بود .

مدتی نگذشت که بیمار شد .نشانه های بیماری با احساس درد در پشت شروع شد .چند با ر برای درمان به بیمارستان مراجعه کرد

.چون معالجه نشد ،راهی« تهران» شد .

آخرین دکتری که او را معالجه کرد ،برایش آزمایش مجدد نوشت .مدتی بعد که جواب را برای دکتر برد ،چنان تکیده شده بود که دکتر او را نشناخت .از او می پرسد :تو چه نسبتی با آقای «محمد یانی» داری ؟

او می گوید :از نزدیکان من است .

دکتر می پرسد چقدر نزدیک ؟

حاجی جواب می دهد خیلی نزدیک ؟.اصلا من و او نداریم .

دکتر به او می گوید که آقای «محمد یانی» به دلیل عوارض شیمیایی ،به نوعی از سرطان مبتلاست که به زودی او را از پا می اندازد .بعد که از حاجی می پرسد :حالا چطوری به او می گویی ؟

حاجی کمی فکر می کند و می گوید :شما نگران نباشید ،یک جوری می گویم .

تلاش برای درمان او ادامه پیدا می کند و او با روحیه عجیبی سر گرم زندگی می شود .شورای پزشکی معالج به این نتیجه می رسند که برای ادامه درمان به کشور« آلمان» برود .دکتر معالج خودش با حاج« حسین» حرف می زند .حاجی از او می پرسد :نتیجه رفتن به« آلمان» چیست ؟

دکتر می گوید :فقط ممکن است کمی بیشتر زنده بمانید

«محمد حسین» می گوید :اگر قرار است چند روز بیشتر زنده بمانم و چند گونی سیب زمینی بیشتر بخورم ،راضی نیستم بیت المال را برای معالجه من خرج کنند .کشور در حال حاضر نیازهای واجب تری دارد .

چند ماه بعد ،بیماری حاجی بیشتر می شود .به خاطر شیمی درمانی ،موهایش می ریزد .برای بهبود روحیه اش ،او را به خانه می آورند به او نشان لیاقت می دهند اما در هنگام دریافت نشان می گوید :من لایق این درجه نیستم .این ها را باید به کسانی بدهید که جان خود را نثار میهن کرده اند .

روزهای آخر خیلی ضعیف شده بود .انگار اسکلتی بود که رویش پوست کشیده بودند .نمی توانست چیزی بخورد .صدایش هم به سختی می آمد .

دیدن آب شدن این شمع پیش چشمان خانواده و دوستانش ،خیلی سخت بود .رزمندگان و دوستان او دائم به دیدنش می آمدند .دکتر دستور داده بود ملاقات ها کمتر شود .اما او می گفت :نه بگذارید آن ها را ببینم .دیدن بچه های دوران جنگ دردم را سبک می کند .کمتر روز و شبی بود که گروهی برای دیدنش به خانه شان نیایند .

آذر ماه اهالی محل و دوستانش در خانه اش مراسم دعا گرفته بودند .او این محافل را دوست داشت .چراغ ها خاموش شده بود و کسی دعا می خواند که ناگاه خبر شهادت او را دادند .صدای ضجه و زاری توی محله پیچید .

حاج محمد حسین محمد یانی در یازدهمین روز آذر ۱۳۷۰ چشمان خسته اش را بر این دنیا بست .

منابع زندگینامه" :خداحافظ قهرمان"نوشته ی ،محمد جواد جزینی،نشر ستاره ها،مشهد-۱۳۸۵

محمود، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یکی از دانشمندان و مورخان دوران مشروطیت است که در اواخر عمر اثری بسیار ارنزده و محققانه به نام روابط سیاسی ایران و

انگلیس در قرن نوزدهم در هشت مجلد تنظیم و انتشار داد. تولد او در ۱۲۵۹ ش اتفاق افتاد. تحصیلات قدیم را نزد اساتید روز و تحصیلات جدید را در مدرسه امریکائی به پایان رسانید. در اوایل مشروطیت در سلک آزادیخواهان درآمد و عضو حزب دموکرات گردید و در آن هنگام مقالاتی به طرفداری از آزادی و مشروطه در جراید می‌نوشت. مدتی به کارهای دولتی اشتغال ورزید و در وزارت پست و تلگراف مقاماتی را طی نمود. در اوایل سلطنت رضاشاه مدتی سرپرست محصلین وزارت پست و تلگراف در اروپا بود. در ۱۳۲۴ پس از روی کار آمدن قوام‌السلطنه به استانداری تهران رسید و در دوره پانزدهم از نجف‌آباد وکیل شد. در تشکیل حزب دموکرات ایران با قوام‌السلطنه همکاری نزدیک داشت و یکی از عوامل مؤثر حزب به شمار می‌رفت. پس از پایان دوره پانزدهم از کارهای سیاسی کناره گرفت و به تحقیق و تتبع در تاریخ پرداخت چند کتاب نیز ترجمه نمود که از جمله جنگ نفت اثر موهر و شهریار ماکیاول می‌باشد. در اواخر عمر از نعمت بینائی محروم گردید و در ۱۳۴۴ ش در ۸۵ سالگی وفات یافت. وی خواهرزاده عسگر گاریچی تبریزی صاحب بزرگترین مؤسسه حمل و نقل در اوایل مشروطیت است. محمود در تنظیم و تألیف بعضی از کتب مورخین بعد از شهریور ۲۰ دست داشت. نام خانوادگی وی ابتدا پهلوی بود.

(۱۳۴۴ -۱۲۶۱ ش)، نویسنده و مترجم. در تبریز به دنیا آمد. از آزادیخواهان صدر مشروطیت بود. نام اصلیش محمود پهلوی بود که بعدها به محمود محمود تغییر داد. خدمات دولتی او در وزارت پست و تلگراف و سپس در اداره رادیو بود و مدتی نیز سمت استانداری تهران را به عهده داشت. همچنین در دوره‌ی پانزدهم نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود. وی مقالاتی در مجله‌ی «آینده» و روزنامه‌ی «ستاره‌ی ایران» و دیگر مجلات به چاپ می‌رساند. او کتابهای «تعلیم و تربیت در خانواده»، «تعلیم و تربیت در مدرسه»، «تربیت ایرانی برای جامعه‌ی ایرانی» را با نام مستعار رسول نخشبی منتشر کرد. از دیگر آثار وی: «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی»، در هشت مجلد؛ «شهریار»، ترجمه؛ «جنگ نفت»، ترجمه.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] دایرةالمعارف فارسی (۲۷۰۱/ ۲)، شرح حال رجال (۴۵ -۴۴/ ۴)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۱۸۴/ ۲ ، ۱۰۶۶، ۷۰۸/ ۱)، کلک (س ۵، ش ۵۵ و ۵۶، ص ۳۸۸ -۳۸۲)، مؤلفین کتب چاپی (۸۷/ ۶).

محمودی اصل، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حمید محمودی اصل

محل تولد : تبریز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

من در شهر تبریز مدرسه طالبیه از سال ۱۳۶۲ وارد حوزه شده ام.بعد از یک سال و نیم وارد حوزه علمیه قم شدم. سطح را تا سال

۱۳۶۸ تمام کردم.در کنار دروس معمول حوزه از اساتید برجسته اخلاق همچون آیت الله مشکینی، امینی و کربلائی و مظاهری بهره جستم. درس خارج را از سال ۱۳۷۴ در خدمت استاد سبحانی (اصول) و استاد مکارم (فقه) بودم. فلسفه بدایه و نهایه را با آقای ممدوحی و مقداری از منظومه را از استاد شیرازی تلمذ کرده ام. فلسفه غرب را از استاد خاتمی و ملکیان استفاده کرده ام. شرح تجرید و کلام جدید را به ترتیب در حوزه و دانشگاه قم (تربیت مدرس) خوانده ام مطالعات زیادی (ده سال) در زمینه روانشناسی رفتاری شروع کرده ام و الان تحقیقات و تدریس و سمینارهای فراوان در تبریز برگزار می کنم.در حوزه هنر فیلم بینی و مطالعات سینمایی را از سال ۱۳۷۵ در حوزه هنری قم شروع کردم و الان نیز با کارگردانهای جهان همچون اسکوریزی و کوبریک ارتباط فکری دارم. الان در تبریز مورد مشاوره سازمانهای صنعتی و کارشناس کلینیک خانواده و مشاوره جمعیت هلال احمر در حوزه مهارتهای زندگی در خدمت جوانان هستم. عمده دغدغه من استخراج از منابع دینی در خصوص مهارتهای رفتاری می باشد.

محمودی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۶، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جغرافیای اقتصادی، دانشکده: اقتصاد، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی جغرافیا از دانشگاه تبریز در سال ۱۳۴۲، کارشناسی ارشد جغرافیای اقصتادی از دانشگاه استانبول، دکترای تخصصی جغرافیای اقتصادی از دانشگاه استانبول در سال ۱۳۵۲.

مرتبه علمی:

استادیار آموزشی دانشگاه شهید بهشتی از سال ۱۳۵۲ تا سال ۱۳۶۴، دانشیار آموزشی دانشگاه تهران از سال ۱۳۶۴ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بهره‌وری در نظام دامداری ایران، پژوهشی در حمل و نقل بین‌المللی غرب کشور، تحلیل بررسیهای منطقه‌ای در ایران، قیمت‌گذاری محصولات استراتژیک کشاورزی گندم در ایران، تحلیل مکان‌یابی شهرکهای صنعتی در ایران، تدریس دروس جغرافیای اقتصادی ایران، مکان‌یابی صنعتی، اقتصاد فضا و مکان در دانشگاههای تهران، شهید بهشتی، آزاد اسلامی و تربیت مدرس، عضویت در انجمن جغرافیای جهان و جغرافی‌دانان ایران، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۶ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱ تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

جغرافیای حمل و نقل.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۷، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

نگـاهی به اقتصاد منطقه دشت میشان، رمه‌گردانی تابسـتانی در ارتفاعات گیلان، انتقال تکنولوژی و توسـعه صـنعتی ایران، چابهار و حوزه نفوذ آن، برنامه‌ریزی فضایی در معرفی یک مدل. Yaylacelek Gilan Paglaninda مکان‌یابی بهینه صنعتی، مطالعات اقتصادی و اجتماعی و برنامه‌ریزی منطقه‌ای، روش بکارگیری مدل‌های کمی در مطالعات کاربردی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

محمودی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد محمودی : فرمانده اطلاعات وعملیات لشگر ویژه شهدا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیتنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

ولنبلونکم بشـی ء من الخوف و الجوع و نقص من الامـوال و الانـفس و بشـر الصابرین الـذین اذا اصابتهم مصـیبته قالوا انا لله و انا الیه راجعون—قرآن کریم

سپاس وسـتایش مخصوص خداوندی است که حضرت ختمی مرتبت را برای هدایت بشر فرستاده و دین اسلام را برای مسلمین زنده وجاودانی نمود . قرآن را جهت هدایتهای بشر قرار داد و ائمه معصومین را مربیانی قرار داد .

برای چند صد سال نور اسـلام در زیر ابر اسـتعمار و اسـتثمار و نادانی ها بود . عزیزان و بزرگ مردان شـهید شدند تا اینکه به عنایت خـاص حضـرت امـام زمـان (ع)اسـلام حیـات دیگری یـافت. مردم از برکت وجود امـام زمـان و نایب برحق ایشان آقای امام خمینی متحول شدنـد و مزه لقـاء الله را چشـیدند و به قول حضـرت آقای دسـتغیب این ملت عزیز الهی شـده است و اینک در این دریای بی کران و این اقیانوس انسانها الهی بنده ای سر تا پا گناه چگونه ادعا کند که من هم شهید می شوم. اگر رحمت خدا نباشد و خداوند بخواهد با عدالت خود با من رفتار کند. وای از آن روزی که فریاد رسی جز خدا نیست. سبحانک انی کنت من الظالمین

سخنی با برادران پاسدار:

ای سـربازان امام زمان این دنیا می گـذرد همچنان که بر دیگران گـذشت تا می توانیـد توشـته آخرت برداریـد. راه درازی در پیش داریـد .این دنیـا بوده و خواهـد بود ،در راه خود سازی گام برداریـد، از امام امت جـدا نشویـد. با امام به سوی پروردگار برویـدو از روحانیون متعهد خط امام جدا نشوید .

چند کلامی با والدین رنجیده ام :

من شرم دارم از شما چون شما خیلی برایم زحمت کشیده اید من نتوانستم برای شما در این دنیا جبران کنم امیدوارم خداوند به شما پاداش بدهـد و صبر کنید که خدا صابران را دوست دارد. از خانواده ام هم طلب مغفرت می نمایم زیرا همسـر خوبی نبودم امیدوارم مرا ببخشید... محمد محمودی

محوی، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۲ متولـد شـد. پس از انجام تحصـیلات مقدماتی و متوسـطه وارد مدرسه نظام گردید و در ۱۳۰۸ افسـر شد و مراحل خدمتی خود را در تهران گذرانید. در ۱۳۱۹ با درجه سرگردی فرمانده هنگ پهلوی لشکر اول تهران بود و ضمنا حفاظت کاخ‌های شاه نیز به او سپرده شـد. در ۱۳۲۳ به درجه‌ی سرهنگی و در ۱۳۳۰ به درجه‌ی سرتیپی نائل گردیـد. در مرداد ماه ۱۳۳۲ رئیس کارگزینی ارتش گردیـد و مـدتی نیز فرمانـدهی لشـکر رضـائیه و زمانی فرمانـدهی لشـکر اهواز با او بود. در ۱۳۴۰ به درجه سپهبدی رسـید و فرمانده سپاه شد و سرانجام پس از بازنشستگی به ریاست اداره حفاظت شرکت ملی نفت منصوب گردید. وفات او در ۱۳۵۵ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

محوی، محمد مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ابتهاج‌السلطان از خانواده‌های قدیمی و اصیل ایران از منسوبان نسبی و سببی احمدشاه قاجار بود. در ۱۲۶۵ متولدشد. پس از انجام تحصـیلات مقـدماتی در اروپـا تحصـیل امور مالی و اقتصاد کرد و به خـدمت در وزارت دارائی درآمـد. اولین سـمت مهم دولتی او پیشکاری دارائی خراسان بود، بعـد رئیس مالیه ارتش شـد. متعاقب آن سـمت‌های معاونت وزارت طرق و معاونت وزارت معالیه را طی کرد. در ۱۳۱۲ به ریاست بانک فلاحت منصوب شد و قریب پنج سال در آن سمت بود تا به عضویت دیوان محاسبات و عضویت هیئت نظـار بانـک ملی انتخاب گردیـد. در ۱۳۲۰ مجـددا مـدیر عامل بانک کشاورزی شد. در ۱۳۲۸ از طرف شـاه مقام سناتور انتصابی گرفت. وفات او در ۱۳۳۰ اتفاق افتاد.

وقتی نـام خانوادگی در ایران اجباری شـد، که مصادف با خلع قاجاریه بود، وی (هیـچ) را برای خود انتخاب نمود. مراد و منظور این بود که خانواده وی با خلع احمدشاه (هیچ) شده است. سرانجام کلمه (محوی) را برای خود انتخاب کرد و بعدها دید که با سـلطنت رضاشاه محو نشده است بلکه بر عزت و مقام او افزوده شده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مخبر فرهمند، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به مخبر حضور، فرزند حسـین کریم‌السلطان، در ۱۲۶۲ ش در همـدان متولد شد. تحصـیلات ابتدائی را در همدان انجام داد و سپس وارد مدرسه‌ی دارالفنون تهران شد و دیپلم گرفت و در وزارت پست و تلگراف اسـتخدام گردید. تدریجا مراحل اداری را در آن وزارتخانه پیمود و چندی ریاست اداره‌ی پست چند شهرسـتان را عهده‌دار بود. در دوره‌ی ششم مجلس شورای ملی که انتخابات آن در سال ۱۳۰۵ انجام گرفت، مخبر فرهمنـد کاندیـدای نمایندگی مجلس از همدان شد و سرانجام به وکالت انتخاب گردید. در

دوره‌ی هفتم نیز از همدان بـه مجلس رفت. در ادوار هشـتم، نهـم، دهـم، یـازدهم، دوازدهـم و سـیزدهم از ملاـیر و تویسـرکان به نماینـدگی انتخـاب گردیـد. در ادوار چهـاردهم و شـانزدهم مردم همـدان او را به مجلس فرسـتادند. مخبر فرهمنـد مجموعا ده دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود.

مرحوم مخبر فرهمند مردی ملایم و بی‌آزار و بی‌خاصیت بود. هم به درد مردم می‌خورد هم دولت هواخواه او بود. بعضی از دوره‌ها به هیئت رئیسه راه پیدا می‌کرد. اصولا اهل نطق و خطابه نبود. نه قبل از دستور و نه بعد از دستور در مجلس سخنی نگفت و مشکلی برای دولت فراهم نکرد. فرزنـد ارشـد وی بنام پروفسور جعفر مخبر فرهمند در پاریس رشـته‌ی پزشـکی را به اتمام رسانید و درجه‌ی پروفسوری گرفت. چنـدی پزشک بهـداری بانک ملی شد و زمانی در دانشـگاه به تدریس اشـتغال داشت. در دوره‌ی بیسـتم مجلس شـورای ملی به وکـالت همـدان رسـید و مـدت کوتـاهی نماینـده‌ی مجلس بـود. پـدر و پسـر هر دو هم‌اکنون روی در نقـاب خـاک کشیده‌اند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مخبرالدوله، علیقلی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۱۵ -۱۲۴۵ ق)، دانشـمند. در شـیراز بـه دنیـا آمـد. پس از طی تحصـیلات مقـدماتی در محضـر پـدر و تحصـیلات متوسـطه در دارالفنون، برای تکمیل دانش به اروپا رفت. در ۱۲۷۶ ق ناصرالدین‌شاه وی را مأمور به همکاری در کشیدن خط تلگراف بین تهران و سلطانیه (زنجان) کرد. پس از پایان کار وی به نیابت وزارت علوم منصوب شد و در ۱۲۹۰ ق به وزیری پست و تلگراف انتخاب و ملقب به مخبرالدوله شد. در ۱۲۹۳ ق سیم‌کشی میان تهران و مشهد را انجام داد. حیدرقلی بن نصراللّه پریشان نهاوندی به سفارش و درخـواست وی کتـاب «مفتـاح المفاتیـح» (ترجمـه قسـمتهایی از «مفاتیـح الغیـب» ملاـ صـدرا) را شـرح کرد. او سـرانجام در تهران درگذشت و در تکیه رضاقلی خان امیرالشعراء به خاک سپرده شد. از آثارش: اهتمام در انتشار کتاب «فارسنامه‌ی ناصری».[۱]

علی‌قلی‌خان، (ف. ۱۳۱۵ ه.ق)، ابن رضاقلی‌خان هدایت هزارجریبی (مؤلف مجمع‌الفصحا). وی از تحصـیلکردگان فرنگ بود، پس از مراجعت به کار امتـداد خطوط تلگرافی در ایران مأمور گردیـد. در سال ۱۲۸۶ به لقب مخبرالـدوله ملقب شد. در سال ۱۲۹۶ وزیر تلگراف، در ۱۲۹۸ وزیر علوم و رئیس دارالفنون، در ۱۲۹۹ وزیر معادن، در ۱۳۱۴ (ابتدای سلطنت مظفرالدین شاه) وزیر داخله بود. (پسرش صنیع‌الدوله داماد مظفرالدین شاه بود).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] روز شـمار تاریخ (۵۸/ ۲)، الذریعه (۳۵۰ -۳۴۹/ ۲۱)، شـرح حال رجال (۴۵۹ -۴۵۵/ ۲)، فارسنامه‌ی ناصری (۱۱۲۴ -۱۱۲۳/ ۲)، فهرست کتابهـای چاپی فارسـی (۳۰۷۳، ۲۳۸۲/ ۲)، وزرای معـارف ایران (۲۹ -۲۷)، وزیران علوم و معـارف و فرهنگ ایران (۲۸ -۲۲).

مخبرالسلطنه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مخبرالسلطنه (حاج مخبرالسلطنه) مهدیقلی میرزا. از خاندان معروف هدایت و از بستگان رضاقلی‌خان هدایت است. وی از مطلعان تاریخ و فرهنگ ایران بود و در سیاست به مناصب عالی رسید. آثار بسیاری از خود بجا گذاشت که عبارتند از:

۱- فوائد الترجمان در تعلیم زبان فرانسه در دو جلد. ۲- تحفهٔالافاق در تاریخ و جغرافیا، سیاست و اقتصاد اروپا. ۳- گزارش ایران باستان یا تحقیقی در سلسله‌ی کیان. ۴- مجمع‌الادوار در علم موسیقی ۵- افکار امم در تحقیق مذاهب و تطبیق آن با حکمت. ۶- سفرنامه‌ی گرد کره از طریق چین و ژاپن به عزم زیارت بیت‌اللّه. ۷- خاطرات و خطرات. وی تا آخر عمرش که ۱۳۳۴ شمسی می‌باشد مشغول تألیف و تصنیف بوده است. حاج مخبرالسلطنه در سال ۱۳۰۵ شمسی وزیر فوائد عامه گردید. در اردیبهشت ۱۳۰۶ به ریاست عالی دیوان تمیز منصوب شد و در خرداد ۱۳۰۶ برای اولین بار به نخست‌وزیری برگزیده شد و در دیماه ۱۳۰۹ مجدداً نخست‌وزیر گردید. وی در چهارشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۳۴ شمسی درگذشت.

حاج مخبرالسلطنه هدایت، از رجال سیاسی بود که پیش از این‌که خود به سیاست و پرداختن به آن علاقه داشته باشد، به موسیقی تمایل داشت ولی جو نامساعد و حال و هوای دوران زندگی او، هدایت را به طرف سیاست سوق داد ولی هیچگاه این مرد از عشق و علاقه خویش که همان موسیقی بود، دست نکشید و در هر فرصتی که به دست می‌آورد به سوی آن می‌رفت.

حاج مخبرالسلطنه هدایت به خط نت آشنایی کامل داشت به همین سبب دو کتاب موسیقی از وی به رشته تحریر درآمده و از او به یادگار مانده است، هدایت بیشتر با سید مهدی دبیری و دکتر صلحی مأنوس بود.

برگرفته از کتاب :مردان موسیقی سنتی و نوین ایران (جلد سوم)

مختار، رکن‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سرپاس (سرتیپ) رکن‌الدین مختار از ۱۳۱۴ الی شهریور ۱۳۲۰ رئیس شهربانی مقتدر ایران بود. او فرزند مختارالسلطنه است. مختار از اوایل جوانی وارد شهربانی شد و هنگامی که سوئدیها شهربانی را تحویل گرفتند او رتبه سروانی داشت. پس از طی درجات مختلف هنگام قیام میرزا کوچک خان جنگلی شهربانی گیلان را اداره می‌کرد. در کودتا از طرف سید ضیاءالدین با درجه یاوری به معاونت شهربانی منصوب شد. بعد از اخراج سوئدیها از شهربانی به ریاست شهربانی غرب منصوب شد و شهربانی استانهای لرستان و کردستان و همدان و کرمانشاهان زیرنظر وی بود. در ۱۳۰۸ به معاونت شهربانی برگزیده شد و در ۱۳۱۴ پس از فرار سرلشکر آیرم کفیل شهربانی شد و در فروردین ۱۳۱۵ با احراز درجه سرپاسی (سرتیپی) به ریاست شهربانی کل کشور برقرار گردید و در مدت ۷ سال شهربانی را اداره می‌کرد و طبعا در این مدت دشمنان زیاد و پروپا قرصی برای خود تدارک دید. در شهریور ماه ۱۳۲۰ پس از استعفای رضاشاه از ریاست شهربانی منفصل گردید.

بعد از شهریور موجی شدید علیه کسانی که به نحوی از انحاء در زمان شاه تقرب داشتند آغاز شد و هرکس با غرض یا بیغرض افرادی را تحت تعقیب قرار داد. از جمله سرپاس مختار و عده‌ی زیادی از همکاران او در شهربانی به علت مشارکت در قتل عده‌ای از رجال مانند مدرس، نصرت‌الدوله، سردار اسعد، تیمور تاش، محمد ولی اسدی و صولت الدوله در دیوان کیفر تحت تعقیب قرار گرفتند.

در آن هنگام ریاست دیوان کیفر با موسوی زاده و دادستانی آن با دکتر جلال عبده بود. ادعانامه دادستان در متجاوز از سیصد

صفحه تهیه شده بود. وکلای قدیم و جدید برای معرفی خود مجانا از طرف بازماندگان قبول وکالت نمودند. محاکمه پر سروصدا و جنجالی مختار ماهها ادامه داشت. از همه جالبتر آنکه بدترین نسبت‌ها از طرف وکلای مدافع به مختار داده می‌شد و او با کمال متانت و بردباری همه را تحمل می‌نمود. سرانجام دادگاه به اقتضای زمان و برای راضی کردن افکار عمومی که در آن تاریخ تحریک شده بود مختار را به هشت سال زندان و بقیه را نیز به زندانهای مختلف محکوم نمودند. پزشک احمدی طبیب زندان شهربانی نیز محکوم به اعدام شد (البته در محکمه جنائی تهران) و بالای چوبه‌دار رفت. رکن‌الدین مختار تا ۱۳۲۶ در زندان شهربانی مانند سایر زندانیان محبوس بود تا در این سال مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. یکی از رؤسای شهربانی برای نگارنده سطور نقل می‌کرد در ۱۳۲۵ ظاهرا به عنوان بازدید زندان و باطنا برای ملاقات و دلجوئی از سرپاس مختار به زندان رفتم. هنگام برخورد به او پیشنهاد نمودم غذا برایش از بیرون تهیه نمایند. با کمال سادگی اظهار کرد سالهاست از غذای زندان استفاده می‌کنم و معده‌ام با آن غذا عادت کرده است. پینشهاد کمک مالی کردم با سعه صدر آن را رد کرد و گفت خرجی ندارم. رکن‌الدین مختار مردی به تمام معنی پلیس و سختگیر و پرونده‌ساز ولی صحیح‌العمل و مطلع بود. در موسیقی تبحر کافی داشت و ویولن نیکو می‌نواخت و گاهی آهنگهای او که اصالت خاصی داشت از رادیو پخش می‌شد. در ۱۳۵۰ در اثر سرطان در ۸۴ سالگی درگذشت و مال و منالی نیز از خود باقی نگذاشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مختاری، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرماندهی گردان۴۰۹حضرت ابوالفضل(ع) لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سردار شهید «مجید مختاری» در بیستم بهمن ماه ۱۳۴۲ در« تهران» پای به عرصه وجود گذاشت .پدر که فردی نظامی بود به پرورش جسم و روان اولین پسرش توجه ویژه داشت .مجید جوانی برومند و ملتزم به انجام واجبات مذهبی شد .مادر نیز وجود او را از مهر ائمه و اسلام سرشار می کرد و به خواندن قرآن تشویقش می کرد .

شهید در امر تحصیل کوشا بود و با موفقیت دوران ابتدایی ،راهنمایی و هنرستان را پشت سر گذاشت .دوران نوجوانی او مصادف با آغاز جنبش اسلامی بود و شهید در جلسات مذهبی دعا و قرآن شرکت فعال داشت .مجید اوقات فراغت را به ورزش می گذراند .

کمک به والدین و احترام به پدر و مادر ،ساده زیستی و عدم توجه به آراستگی ظاهری از ویژگیهای خاص او بود .در تصمیم گیری ها همواره با خانواده مشورت می کرد .فروتنی ،برد باری و حرف شنوی و صبر وجه تمایز او بر سایر خواهران و برادرانش بود .

با پیروزی انقلاب و تشکیل سپاه پاسداران ،مجید به این نهاد پیوست .او در سه مرحله به جبهه های نبرد حق علیه باطل اعزام شد .در مرحله دوم که به صورت بسیجی ساده اعزام شده بود ،به دلیل کارایی و توانایی به سمت فرماندهی گردان ارتقا یافت .ایشان چون با فعالیتهای ورزشی خو گرفته بود از آمادگی رزمی مناسبی بر خوردار شده بود و به عنوان مربی ورزشهای رزمی در منطقه عملیات به خدمت پرداخت .

خانواده اش روحیه او را پس از باز گشت از جبهه بسیار معنوی توصیف کرده اند که سخنانش همواره در مورد ارزش شهید و شهادت بوده است .در آخرین مرحله در تاریخ

۲۲ / ۴ / ۱۳۶۲ به جبهه هـای دفـاع مقـدس اعزام شـد .ایشـان پس از رشادتهـا و دلاوریهـا ی فراوان در عملیات «والفجر ۳» در منطقه «مهران» به درجه رفیع شهادت رسید .

چاو وش ظفر خبر ز یاران داده است

پاییز مرا شوق بهاران داده است

تکبیر سواران که به شب می تازند

گل مژده آزادی مهران داده است منابع زندگینامه :سـرداران سپیده،نوشـته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

مخدوم فرخنده، مجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: محیط زیست، دانشکده: منابع طبیعی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسـی مهندسـی جنگـل و مرتع از دانشـگاه تهران در سال ۱۳۴۶، کارشناسـی ارشـد برنامه‌ریزی محیط زیست از دانشـگاه ملی استرالیا، دکترای ارزیابی اثرات توسعه بر محیط زیست از دانشگاه ماکواری سیدنی در سال ۱۳۵۹.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده منابع طبیعی دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

اکولـوژی کـاربردی، ارزیـابی اثرات توسـعه، ارزیـابی تـوان اکولـوژی آمـایش سـرزمین، آلـودگی صـدا، پایه‌گـذار ارزیـابی تـوان اکولـوژیکی به عنـوان شـالوده آمـایش سـرزمین کشور، بررسـی طبقه‌بنـدی اتوماتیـک سـرزمین و ارائه نرم‌افزار منـاسب برای ایران، عضویت در فرهنگستان علوم و مجامع بین‌المللی، نظارت بر ۵ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و ۱ پایان‌نامه دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۳

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

محیط زیست، ارزیابی محیط زیست، آمایش سرزمین، ارزیابی توان اکولوژی محیط زیست.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۸، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

ارزیابی توان سرزمین، طبقه‌بندی کامپیوتری سرزمین، آمایش سرزمین.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

مخدوم، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی مخدوم

محل تولد : دزفول

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۲/۱/۱

زندگینامه علمی

سال ۱۳۷۱وارد حوزه شدم وتا سال ۱۳۷۶ و پس از پایان سطح (لمعتین) درحوزه علمیه دزفول از سال ۱۳۷۷وارد حوزه علمیه قم شدم . مکاسب وکفایه را در محضر درس استاد نکونام گلپایگانی و رسائل را در درس آیهٔ الله استادی شرکت کردم . نهایهٔالحکمه را از استاد معلمی بهره بردم .در کلاسهای پژوهشگاه فرهنگ واندیشه اسلامی از درس های کلام جدید استاد خسروپناه ،منطق فهم دین استاد رشاد ،عرفان نظری دکتر شیری و فلسفه علم دکتر قوام صفوی شرکت کردم . از موسسه امام صادق (مرکز تخصصی کلام) در دوره ۲/۳ درمقطع سطح ۳ فارغ التحصیل شدم .از سال ۱۳۸۱ با گروه کلام و فلسفه مرکز مطالعات و پژوهشهای حوزه علمیه همکاری می کنم .در مجموع این سالها فعالیت در دانشگاه ها (بین دانشجویان) وطلاب جوانان اولویت های کاری ام بوده است . اکنون در مرکز پاسخگوئی تلفنی به سئوالات دینی دفتر تبلیغات به عنوان معاون مرکز مشغول به همکاری هستم و در موسسه امام صادق (ع) درس کلام جدید تدریس می کنم .

مداح، تقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید تقی مداح : فرمانده محورعملیاتی تیپ۱۲حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بیست و یکمین روز مرداد هزار و سیصد و چهل و سه در سمنان به دنیا آمد. دومین شهید خانواده بود. برادرش رمضان مداح در سال شصت و دو به شهادت رسید. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه مهران تمام کرد. بعد از آن تا دوم دبیرستان در رشته مکانیك در هنرستان شهید عباسپور درس خواند. با تشکیل بسیج به عضویت این نهاد مردمی در آمد و در آن جا فعالیت مستمّر داشت. از سال شصت و یک تا شصت و هفت، پنج بار به جبهه اعزام شد که چهار بار مسؤول محور شناسایی و یک بار هم حفاظت اطلاعات تیپ ۱۲قائم (عج) بود.

ازدواج کرد و دو پسر از او به یادگار مانده است.در طول پنجاه و دو ماه حضور پر تلاشش در جبهه‌ها، سه بار مجروح شد. یک بار از ناحیه پشت بر اثر برخورد ترکش در طی عملیات والفجر هشت، بار دوم دست راستش ترکش خورد و بار سوم پایش مجروح

شد.

در ششـمین روز مرداد هزار و سیصد و شصت و هفت در منطقه اسلام‌آباد غرب، فرمانده شناسایی محور بود که طی عملیات مرصاد در اثر برخورد ترکش به شـهادت رسـید.پیکر مطهرش در گلزار شـهدای سمنان امامزاده یحیی علیه‌السلام به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید سمنان

مدانلو، سبحان

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سبحان مدانلو : قائم مقام فرمانده گردان رسوالله (ص)لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) درروستای «مشک آباد» یکی از روسـتاهای شهرستان«جویبار»ودرتاریخ ۱۳ /۴/ ۱۳۳۶ پا به کره ی خاکی گـذاشت تادرتاریخ ۹/۴/۱۳۶۲ ازآن به عنوان پلی برای رسـیدن به دارالقرارش در بهشت جاویدان اسـتفاده کند. تاسال ۱۳۶۲ دردبیر سـتانهای شهرستان ساری مشغول تدریس بود. از هر فرصتی برای حضور درجبهه اسـتفاده می کرد .تابسـتا نها که سـنگر تدریس وعلم آموزی در مدارس تعطیل بود او ازاین فرصـت استفاده می کرد وخود را به جبهه ها می رساند. روح آسمانی اش طاقت ماندن در شهر را نداشت و با استعفا از آموزش وپرورش به عضویت سپاه در آمد وبه جبهه رفت.

در جبهه رشادتهای زیادی از خود نشان داد و به سمت معاون فرمانده گردان رسول الله (ص)در لشگر۲۵ کربلا رسید.

او تا ۲۸/۶/۱۳۶۲در جبهه حضور داشت ودر این تاریخ به شهادت رسید.تنها فرزندش «سبحان»شش روز بعد از تولد او به دنیا آمد.

در بخشـی از وصـیت نامه شـهیدآمده است: استغفار و دعا را از یاد نبرید که بهترین درمان ها برای تسکین درد است و همیشه به یاد خدا باشید.

آرامگـاه این شـهید عزیز در امـامزاده حمزه ی روسـتای مشک آباد جویبارقرار داراد. منابع زنـدگینامه :پرونـده شـهید دربنیاد شـهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مددی قالیباف، محمد تقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد تقی مددی قالیباف : فرمانده توپخانه تیپ ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سرما در شـهر بیداد می کرد. و زمین در سنگینی خواب بهمن ماه فرو رفته بود. بیست و سومین روز از بهمن هزار و سیصد و چهل و چهار، شـکوفه ای در خانه همیشه بهارین خانواده مـددی در محله سوسن آباد تهران شـکفت. پدر و مادر به شـکرانه این نعمت و به یـاد جوادالائمه (ع) نـامش را محمـد تقی نهادنـد. گویی خداونـد رحمت بی منتهـایش را بـار دیگر به خـانواده ای کوچک از امت رسول برگزیده اش جاری کرده بود. اما این بار مولودی به سپیدی یاس با چشم هایی که همه آسمان در آن خلاصه شده بود.

از جنس خدا جنس ملک جنس چه بودی

از هر چه که بودی ولی از خاک نبودی

ما در ته این دره به اعماق سقوطیم

تو تا همه عرش خدا رو به صعودی

در کودکی مردان بزرگ همیشه ابهامی نهفته است که در بزرگی ایشان تحقق می یابد. چنانکه در دوران خردسالی، محمد تقی بارها دچار حوادث شد. اما گویا مشیت الهی چنین مقدر فرمود تا به سلامت درآید و وجودش وقف نبرد شود.

پدر محمدتقی از طریق اشتغال در مغازه جوراب بافی امرار معاش می کرد. از همان اوان کودکی دست پر عطوفت پدرانه را می فشرد و همراهش در مجالس مذهبی شرکت می کرد. از استعداد و هوش خوبی برخوردار بود به طوری که در تمام دوران تحصیل شاگردی موفق و شهره به حسن اخلاق محسوب می شد. دوران دبستان و راهنمایی را با علاقه به پایان رسانید و اوقات فراغتش را در کتابخانه آستان قدس سپری می کرد. همزمان با آغاز دوران انقلاب، پا به پای سایر امت اسلامی با شرکت در راهپیمایی ها به ویژه روز دهم دی ماه، نفرت خویش را از نظام حاکم ابراز می داشت. همسو با سایر مردم در پایگاه های انقلابی حضور می یافت و با اشتیاق زایدالوصفی جریان موج گونه انقلاب را از زبان روحانیت معظم مشهد دنبال می کرد. گرچه در زمان پیروزی انقلاب هنوز نوجوانی بیش نبود. اما آگاهانه و با درون مایه غنی اعتقادی با فرمان امام مبنی برتشکیل ارتش بیست میلیونی به عضویت بسیج درآمد.

پس از گذراندن دوره های آموزشی، در حین تحصیل، صدای پای بیگانه او را به خود آورد با شروع جنگ تحمیلی به دلیل کمی سن، تا مدتها اجازه حضور در جبهه را نیافت. اولین اعزامش مقارن با فتح خرمشهر گردید. در همان روزهای سال هزار و سیصد و شصت و یک با آغاز عملیات رمضان در حالی که پانزده سال بیش نداشت به جمع رزمندگان پیوست. پس از ورود به صحنه جنگ، اصل ماندن تا پیروزی برایش تردید ناپذیر شد. به عضویت سپاه درآمد و با حضور مستمر در جبهه و شرکت در عملیات رمضان، مسلم بن عقیل، والفجریک، والفجر سه، خیبر، میمک، بدر، والفجر هشت، بیت المقدس و ...این امر را به اثبات رسانید.

در عملیات خیبر از ناحیه سینه مورد اصابت گلوله قرار گرفت. مدتی در بیمارستان بستری شد و خانواده از مجروح شدنش بی اطلاع بودند. دوران نقاهت نیز او را از جبهه دور نکرد. پس از ترخیص از بیمارستان، مجدداً راهی جبهه شد و نقش مهمی را در عملیات میمک ایفا نمود.

پس از عملیات بدر به دانشکده فرماندهی و ستاد اصفهان در رشته توپخانه راه یافت. او یکی از موفق ترین دانشجویانی بود که از این دوره سرفراز بیرون آمد و به عنوان فرمانده توپخانه تیپ ۲۱ امام رضا (ع) منصوب شد. از همسنگرش شهید تاج گلی چنین نقل شده: حاج آقا هر وقت وارد ستاد ارتش می شد تمامی ارتشی ها پیش پای ایشان برمی خواستند و سرهنگهای بسیار معظمی به ایشان سلام نظامی می دادند اما او با همه این مسائل از یک جوان بسیجی متواضع تر بود از بیان تواضع او همین بس که خانواده اش پس از شهادت متوجه سمت وی در مناطق عملیاتی شدند. برای بار دوم مجروح می شود و هنگامی که به اصرار فرماندهان ارشد به مرخصی می آید با جمع آوری نیروهای پاک باخته و جوان به تاسیس جلسات دعای ندبه رزمندگان اسلام در مشهد همت گماشت.

در سال هزار و سیصد و شصت و شش به دلیل شایستگی هایی که از خود در جبهه ها نشان داد، از طرف سپاه به سفر حج فرستاده شد. خدا می داند شاید این خواست الهی بود تا حجش نیز به جبهه بدل شود. آن سال رژیم دست نشانده آل سعود حجاج ایرانی را به خاک و خون کشید. به گفته شاهدان عینی محمد تقی مددی ساعت ها در درگیری حضور داشت و به حمایت از مردان و زنان سالخورده وجودش را سپر بلای نامردمان کرد. مادر بزرگوارش در این زمینه می فرماید: زمانی که از مکه برگشت ساکش را باز کردیم و لباس خونینش را یافتیم. او آن قدر از حادثه آن سال متاثر بود که تنها راه گرفتن انتقام شهدای مظلوم مکه را حضور مداوم در جبهه های نبرد می دانست.

کعبه یک سنگ نشان است که ره گم نشود

حاجی احرام دگر پوش ببین یار کجاست

خانواده هنوز از دیدارش سیر نشده بودند که بار دیگر محرم شد. همواره در عملیات ها جویای میقات بود. می هراسید که مبادا جنگ تمام شود و او از جمع عشاق بازماند. با پای ارادت هروله کنان بار دیگر راهی جبهه شد. در مشعر شور و شعور را در هم آمیخت و در منا از منیت گذشت. بالاخره پس از پنج سال حضور مستمر، محمد تقی در سال هزار و سیصد و شصت وشش از منطقه عملیاتی نصر هشت، همچو اسماعیلی از تبار خمینی به قربانگاه رهسپار گردید. بدین ترتیب از زیارت کعبه تا دیدار خدای کعبه تا دیدار خدای کعبه چهار ماهی بیشتر فاصله نیفتاد. برادر ابراهیم زاده در مورد نحوه شهادت ایشان چنین می گوید: سنگر ما با سنگر مددی دویست متری فاصله داشت. در سنگر ما بود که سه گلوله اطراف سنگر ایشان به زمین خورد. بدون مقدمه از سنگر خارج شد. با خوردن چهارمین و پنجمین گلوله به زمین، با تلفن تماس گرفتیم و متوجه مجروحیت ایشان شدیم به سرعت خودم را به بالای سرش رساندم. یک ترکش به سر و چند ترکش به سینه اش خورده بود. عمق جراحات توان صحبت را از او گرفت و زمانی که به بیمارستان حضرت فاطمه (س) منتقل می شد به دوستان آسمانیش پیوست. برگزیدگان خداوند در ذهن مردم یا مثل رعد می گذرند یا مثل یاس معطر و جاودانه اند. چنانکه سردار قاآنی در مورد شهادت ایشان فرمودند: وجود حاج آقا مهدی برای تیپ ۲۱ امام رضا (ع) و برای جبهه اسلام یک رحمت بود. مزار مطهر شهید محمدتقی مددی در جوار سایر همرزمانش در گلزار شهدای بهشت رضا یادآور دلاوریست خستگی ناپذیر.

می آورند خدایا شهید بعد شهید

کبوتران به خون خفته، سروهای رشید

برای ما که همیشه به داغ خو کردیم

چه فرق بین شب سوگواری و شب عید

میان این همه گل، دست روزگار دریغ

همیشه سرخ ترین را ز شاخه خواهد چید

عزا بگیر عزا، ای زمین، عزا ای ماه

عزا بگیر عزا، آسمان! عزا خورشید

که خاک آن همه مردان ناب را بگیر

میدان خواب، به چشمان خود نخواهد دید.

منابع زندگینامه" :جرعه عشق"نوشته ی خدیجه ابوال اولا،نشرستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

مدرس، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۷ ه.ق در قریه سرابه کچو از توابع اردستان تولد یافت. پدرش اسماعیل و جدش میرعبدالباقی از طایفه میرعابدین بود. پدر و اجدادش متدین و مبلغ احکام الهی بودند. در شش سالگی به قمشه هجرت داده شد و تا ۱۴ سالگی در آنجا به تحصیل علوم مختلف اشتغال داشت. در ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل وارد حوزه علمیه اصفهان شد قریب سیزده سال در اصفهان در محضر سی

استاد تملذ نمود. استادان برجسته وی میرزا عبدالعلی هرندی و میرزا جهانگیرخان قشقائی و آخوند ملا محمد کاشانی بودند.
مدرس سپس برای ادامه تحصیل عازم نجف اشرف شد و مدت هفت سال نیز در آنجا تحصیل نمود. محاضر آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و آیت‌الله سید کاظم یزدی را طی کرد و از چند مرجع تقلید درجه اجتهاد گرفت. سپس به اصفهان بازگشت و در مدرسه جده به تدریس فقه و اصول مشغول گردید. یکبار در آن مدرسه به وی سوءقصد شد و چهارگلوله به سمت او شلیک شد ولی آسیب به مدرس نرسید و موضوع را نیز تعقیب نکرد.
مدرس در دوره دوم مجلس شورای ملی که انتخابات آن بعد از استبداد صغیر به صورت دو درجه‌ای انجام گرفت از طرف علمای اعلام نجف به عنوان هیئت روحانیه نظار در اجرای اصل دوم قانون اساسی انتخاب گردید. مجموعا منتخبین علماء نجف پنج نفر بودند، یکی مدرس و چهار نفر دیگر عبارت بودند از: حاج سید زین‌العابدین قمی، حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی، حاج سید ابوالحسن اصفهانی و حاج شیخ باقر همدانی. ناگفته نماند که دو نفر اخیر به مجلس وارد نشدند. مدرس پس از ورود به تهران و مشارکت در جلسات شورای ملی خیلی زود جای خود را باز کرد. وی در آن مجلس مسلک اعتدالی را انتخاب نمود ولی رسما داخل تشکیلات آنها نشد. مرحوم ملک الشعرای بهار در جلد اول تاریخ احزاب سیاسی می‌نویسد: «دموکراتها که ۲۸ نفر بودند مخالفان خود یعنی اعتدالوین را که ۳۶ تن می‌شدند ارتجاعی می‌نامیدند؛ زیرا آن حزب هوادار روش ملایمتر و رعایت سیر تکامل بود و اعتقاد به کشتن و از میان بردن مستبدان و ارتجاعیوان نداشت از این رو بیشتر اعیان بدان حزب پناه می‌بردند. سپهدار اعظم تنکابنی، سردار محیی، دولت‌آبادیها، سید عبدالله بزرگ بهبهانی، سید محمد بزرگ طباطبائی دو پیشوای مشروطه و غالب متنفذین و ناصرالملک نایب‌السلطنه و فرمانفرما و غالب اعیان و روحانیون و اکثریت مجلس دوم طرفدار یا عضو این حزب شدند...» مجلس دوم در طول دو سال عمر حوادث مهمی را پشت سر گذاشت و به ترتیب سپهدار تنکابنی، مستوفی‌الممالک، سپهدار تنکابنی و صمصام‌السلطنه را به روی کار آورد. دو نایب‌السلطنه در آن دوران معرفی و انتخاب شدند. محمد علی شاه و دو برادرش به خاک ایران تجاوز نمودند و سرانجام اولتیماتوم روسیه برای اخراج شوستر عمر آن مجلس را پایان بخشید. سید حسن مدرس در تمام مسائل مهم مطروحه در مجلس دوم دست اندرکار بود و با نطقهای طولانی و بحثهای مختلف در حل مشکلات دولت را یاری می‌داد و در مقابل خواستهای غیرقانونی امنای دولت سرسختانه مبارزه و از انجام آن جلوگیری می‌کرد.
وقتی مرحوم مشیرالدوله وزیر عدلیه وقت قانون اصول محاکمات را تهیه و به مجلس تقدیم کرد در کمیسیون عدلیه که ریاست آن با مدرس بود قانون را رد کردند و موجب قهر مشیرالدوله شد و در وزارتخانه حضور نیافت. عده‌ای از وکلای متنفذ مجلس باری اصلاح ذات‌البین به تلاش افتادند و از دیوانعالی کشور هم عده‌ای دست به کار شدند. سرانجام مدرس تصویب قانون اصول محاکمات را موکول بر آن نمود که هشت ماده‌ای که او پیشنهاد می‌کند در ابتدای قانون آورده شود. مشیرالدوله سرسختانه در مقابل هشت ماده پیشنهادی مدرس ایستادگی کرد ولی بالاخره چاره و پیشرفت قانون را منحصرا در قبول کلیه مواد دید و ناچار تسلیم مدرس شد.
در اواخر دوره دوم مجلس که قسمتی از کشور تحت سلطه سربازان روسی بود بطور ناگهانی اولتیماتومی در سه اصل به دولت ایران داده شد که اصل اول آن اخراج موردگان شوشتر امریکایی بود. دولت صمصام‌السلطنه اولتیماتوم را به مجلس برد و در اثر نطق تند و احساساتی شیخ محمد خیابانی مجلس به اتفاق آرا اولتیماتوم را رد کرد و روسها قوای نظامی خود را به سمت تهران حرکت دادند. جلسات مجلس شب و روز تشکیل می‌شد، در این جلسات مدرس نقش بسیار سازنده‌ای پیش گرفت تا موضوع به نفع ایران خاتمه یابد، چند نطقی که مدرس در این زمینه ایراد کرد بسیار سنجیده و پخته بود و راه‌حلهایی ارائه نمود.
پس از تعطیل قهری مجلس دوم به شغل اصلی خود که تدریس فقه و اصول بود پرداخت و همه روز در مدرسه عالی سپهسالار حضور یافته برای شاگردان خود درس می‌گفت. ضمنا با محافل سیاسی تهران نیز در رفت و آمد بود و در حقیقت از شخصیتهای

برجسته سیاسی و روحانی تهران محسوب می‌شد. ناصرالملک نایب‌السلطنه وقت برای ادامه دیکتاتوریهای خود هرگز به فکر انتخابات دوره سوم نیفتاد تا بالاخره پس از سه سال فترت در دوره رئیس‌الوزرایی علاءالسلطنه فرمان انتخابات دوره سوم صادر شد و عین‌الدوله وزیر داخله وقت دستور اجرای آن را به حکام صادر نمود. در این دوره سید حسن مدرس به علت حسن شهرت از تهران کاندیدای نمایندگی مجلس شد و پس از اخذ آراء و شمارش آن وکیل دوم تهران گردید.

مجلس سوم مجموعا قریب یکسال دوام کرد و در همان یکسال با مشکلات عظیمی مواجه بود. مدرس در رأس هیئت علمیه قرار داشت که تعداد نمایندگان آن در مجلس متجاوز از پانزده نفر بودند. در این دوره از مجلس وزیران مختار روس و انگلیس به زور فرمان رئیس‌الوزرائی سعدالدوله را از احمد شاه گرفتند ولی در اثر تلاش سفیر عثمانی و وزیر مختار آلمان فرمان باطل شد و آزادیخواهان مجلس عین‌الدوله را به ریاست وزرائی منصوب کردند. مدرس در این انتصاب نقشی مهم و عمده داشت. در کابینه عین‌الدوله که به اتفاق مورد تأیید مجلس قرار گرفته بود پس از دو ماه فرمانفرما وزیر داخله راجع به جریانات کرمانشاه مورد استیضاح دموکراتها قرار گرفت و عین‌الدوله نخست‌وزیر به موجب مسؤولیت مشترک وزیران استیضاح را متوجه هیئت وزیران کرد و در روز موعود به اتفاق وزیران به استیضاح پاسخ داد و در اثر گفتگوهای تندی که بین سلیمان محسن لیدر دموکراتها و عین‌الدوله رد و بدل شد تعرضا مجلس را ترک و استعفا داد. مدرس به حمایت عین‌الدوله نطق مهم و مستدلی ایراد کرد و سخنان عین‌الدوله را تأیید نمود. در اثر سخنان مؤثر مدرس مجلس مجددا به عین‌الدوله ابراز اعتماد کرد ولی عین‌الدوله زیر بار نرفت و نخست‌وزیری را نپذیرفت.

در نیمه‌های آبان ماه ۱۲۹۴ ش به دنبال حرکت قوای قزاق روس به سمت تهران احمد شاه تصمیم به ترک تهران و تغییر پایتخت گرفت و نیت و قصد خود را به کاخ‌نشینان لندن و پطرود گراد تلگرافی اطلاع داد. در آن موقع رجال ایران به دو دسته تقسیم می‌شدند: عده‌ای با تغییر پایتخت موافق بودند و عده‌ای مخالف این تصمیم بوده و پافشاری می‌نمودند که شاه تهران را ترک نکند. قبل از حرکت شاه از تهران عده زیادی از رجال و روحانیون و نمایندگان مجلس به سمت قم حرکت کردند، مدرس جزو لیدران مهاجرین بود. چندی در قم و کاشان و اصفهان توقف نمودند ولی چون قوای روس در تعقیب آنها بود به سمت کرمانشاه حرکت کردند. وزیران مختار روس و انگلیس احمدشاه را در تغییر پایتخت منصرف ساختند و به دستور احمدشاه مهاجرین تلگرافی به تهران احضار گردیدند ولی هیچکدام آنها دعوت شاه را نپذیرفته و درصدد دفاع از حیثیت کشور شدند. کمیسیونهای متعددی برای جمع‌آوری اعانه و خرید اسلحه تشکیل شد تا سرانجام رضا قلی‌خان نظام‌السلطنه حکمران بروجرد و لرستان و خوزستان با یک عده قوا وارد صحنه کرمانشاه شد. وی ریاست کل قوای ایران را برعهده گرفت و وزیرانی برای خود تعیین کرد که عبارت بودند از: سید حسن مدرس وزیر عدلیه و اوقاف، رضا قلی سالار نظام وزیر امور خارجه، میرزا حسین خان ادیب‌السلطنه وزیر داخله، میرزا قاسم خان صور اسرافیل وزیر پست و تلگراف، محمد علی خان کلوپ وزیر مالیه و حاج عزالممالک وزی فوائد عامه.

مدرس ظاهرا وزارت عدلیه و اوقاف را توامان عهده‌دار بود، ولی عملا نظام‌السلطنه در تمام تصمیمات او را مشارکت می‌داد. این هیئت به روس و انگلیس اعلان جنگ داد. در چند منطقه بین قوای ژاندارم و نیروی ملی با قوای روسیه زد و خورد شدید شد و روسها قصد تسخیر کرمانشاه را نمودند. دولت موقتی و قوای او به سمت کرند و قصر شیرین رفتند و از آنجا به بصره و بغداد رفته سرانجام وارد استانبول شدند. در تمام مدت جنگ مدرس در استانبول بسر می‌برد و چندین بار با سلطان عثمانی و رئیس‌الوزراء و مقامات درجه اول آن کشور ملاقات و مذاکره کرد.

در سال ۱۲۹۵ که میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله به رئیس‌الوزرایی انتخاب شد فرمان انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی را صادر کرد و انتخابات بعضی از نقاط در همان موقع انجام گرفت. انتخابات تهران در مهرماه ۱۲۹۶ پایان گرفت و مدرس وکیل تهران شد در حالی که در آن ایام مدرس در استانبول اقامت داشت ولی وجهه و شخصیت وی موجب گردید مردم تهران او را به

وکالت خود انتخاب نمایند. پس از پایان جنگ جهانگیر اول، مدرس و عده‌ای از مهاجرین از استانبول به تهران بازگشتند. بعد از وثوق‌الدوله به ترتیب علاءالسلطنه، عین‌الدوله، مستوفی‌الممالک و صمصام‌السلطنه هریک مدت کوتاهی به زمامداری رسیدند ولی دردی دوا نشد.

در اوایل ۱۲۹۷ که صمصام‌السلطنه زمام امور را در دست گرفت، دولت ایران با مشکلاتی بزرگ مواجه بود از جمله تخلیه ایران از قوای خارجی، تعیین و اخذ خسارات ناشی از جنگ که به ایران وارد شده بود، روابط جدید و عقد قرارداد با همسایه شمالی که در اثر انقلاب و سقوط حکومت تزار و تشکیل شوراهای دولتی لازم بود که شخصی اداره امور را در دست بگیرد که توانایی انجام مشکلات کشور را داشته باشد. مدرس در این کار پیشقدم بود و با تشکیل جلسات متعدد و بیان مشکلات کشور و عدم توانایی صمصام‌السلطنه خواستار یک دولت قوی از احمدشاه شدند. احمدشاه که مردی ضعیف و کم اراده بود خواسته مردم را جدی نگرفت تا اینکه عده زیادی از روحانیون به ریاست سید حسن مدرس و حاج آقا جمال و سید محمد امام جمعه در حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار کردند و با تشکیل جلسات و ایراد سخنرانی خواستار عزل صمصام‌السلطنه و رئیس‌الوزرایی وثوق‌الدوله شدند. دامنه مخالت با زمامداری صمصام‌السلطنه ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد، بازار تهران تعطیل شد و اصناف ضمن تظاهراتی عزل او را خواستند. احمدشاه سرانجام تسلیم روحانیون شد و از آنها خواست که به شهر بازگردند و خواسته آنها را اجابت خواهد نمود. بالاخره تحصن شکسته شد و مدرس و همکاران او پس از ملاقات با احمدشاه خواستار تعیین رئیس‌الوزرای پرقدرتی شدند و قرعه فال به نام میرزا حسن خان وثوق‌الدوله افتاد. صمصام‌السلطنه عزل و وثوق‌الدوله روی کار آمد.

مدرس در سال اول زمامداری وثوق‌الدوله او را تقویت می‌کرد و در تمام کارها به او مشورت می‌داد ولی پس از اعلام انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، مدرس در رأس مخالفین قرارداد و وثوق‌الدوله قرار گرفت و تمام تلاش خود را برای عدم اجرای قرارداد به کار برد. وثوق‌الدوله بعد از یأس از اجرای قرارداد از کار کناره‌گیری کرد و راه اروپا پیش گرفت. مشیرالدوله و سپهدار اعظم رشتی جانشینان بعدی نیز کاری از پیش نبردند تا کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ انجام گرفت و سید حسن مدرس توسط کودتاچیان بازداشت و به زندان افتاد.

فکر کودتا از چندی پیش در تهران در مغز عده‌ای فرو رفته بود، از جمله گفته می‌شد که سید حسن مدرس نیز قصد کودتا داشته است. ملک‌الشعرای بهار در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی اشاراتی در این مورد دارد، از جمله می‌نویسد:

روز پنجشنبه مطابق ۷ حوت از دفتر رئیس‌الوزراء به من تلفن شد و مرا به عمارت گالاری احضار کردند. رئیس‌الوزراء با کلاه پوست ترکی مانند و سرداری در آخرین اتاق جنوبی مرا پذیرفت، هنوز دولتی انتخاب نکرده بود.

در ملاقات با ایشان دست خوش! گفته شد. رئیس دولت اظهار داشت اگر من کودتا نکرده بودم، مطمئن باشید که (مدرس) کودتا کرده همه ما را به دار می‌آویخت!

مدرس در تمام مدت زمامداری سید ضیاءالدین در زندان بسر برد تا اینکه میرزا احمد خان قوام‌السلطنه از زندان آزاد و به صدارت انتخاب گردید و روز نهم خرداد تمام زندانیان از جمله مدرس آزاد شده با شاه ملاقات کردند.

قوام‌السلطنه روز اول تیر ماه مجلس چهارم را که انتخابات آن در دوره وثوق‌الدوله آغاز شده بود افتتاح کرد.

مدرس در مجلس چهارم به اطراف خود نگریست تا عده‌ای را با خود همراه و همدل کند. چند نفری را برای خود انتخاب کرد مانند میرزا هاشم آشتیانی، سردار معظم خراسانی (تیمورتاش)، نصرت‌الدوله فیروز و نصیرالسلطنه اسفندیاری و نام اصلاح طلب برای خودشان انتخاب کردند. اولین کار مدرس در مجلس چهارم و همکاران نزدیک وی رد اعتبارنامه‌های طرفداران سید ضیاءالدین بود. نقش اول این بازی بر عهده عبدالحسین تیمورتاش قرار گرفت و در نتیجه اعتبارنامه‌های عدل‌الملک دادگر، سلطان محمد عامری و مهدی خان معتصم‌السلطنه رد شد. کم‌کم این چند نفر نبض مجلس چهارم را در دست گرفتند و در انتخابات اولین

هیئت رئیسه سردار معظم تیمورتاش و سید حسن مدرس به نیابت ریاست انتخاب شدند. مدرس در مجلس چهارم در حقیقت لیدر اکثریت بود و هیچکاری در دولت بدون نظر وی به انجام نمی‌رسید.

اولین حمله سید حسن مدرس به رضاخان سردار سپه وزیر جنگ در همین مجلس آغاز شد. در روز ۱۲ مهرماه سال ۱۳۰۱ معتمدالتجار نماینده مردم تبریز نطقی در پارلمان ایراد کرد و از ظهور ارتجاع در تبریز و رشت و خرابی اوضاع و نقض شدید قوانین شکایت نموده از جمله از کارهای حکومتهای نظامی هم شکوه کرده و بالاخره متذکر شد که باید حکومتهای نظامی ملغی شود. بر اثر این خطابه سید حسن مدرس نطقی در چگونگی مجلس چهارم و خدمات آن بیان نموده و قدرت مجلس را گوشزد کرد، قضایای تاریخی مجلس دوم را برشمرد و گفت اگر وزیر بد است باید او را تغییر داد و ضمنا اسمی از وزیر جنگ برده و گفت منافع و مضاری دارد که منافع او اساسی و مضار او فرعی است.

نطق مدرس در وزیر جنگ مطلب نیفتاد، لذا در مقام استعفا برآمد و ضمن ملاقات با محمد حسن میرزا ولیعهد استعفای خود را از وزارت جنگ و فرماندهی قوا اعلام نمود. قوای نظامی پس از رنجش سردار سپه که منجر به استعفای او شده بود به تکاپو افتاده با ایراد نطق و میتینگ و رژه در خیابانها در مقام تهدید مجلس برآمدند. به دنبال استعفای سردار سپه، حاکم نظامی هم کناره‌گیری نمود و امنیت تهران مختل شد و بالاخره با وساطت موتمن‌الملک، سردار سپه استعفای خود را پس گرفت و مشغول کار گردید و در مجلس وعده داد حکومت نظامی را ملغی کند و ادارات خالصجات و مالیات مستقیم را به مالیه واگذار کند.

مدرس لیدر اکثریت مجلس چهارم بود و قوام‌السلطنه را مرد میدان سیاست می‌دانست. وقتی دموکراتهای مجلس به لیدری سلیمان محسن بر روی مخالفت با اختیارات وزیر دارایی کابینه در مقام مخالفت با قوم برآمدند- که منجر به کناره‌گیری رئیس دولت شد- مدرس رئیس‌الوزرایی مشیرالدوله را پیش کشید. علت اساسی این تصمیم این بود که مشیرالدوله در سمت رئیس‌الوزرایی ماندگار نبود چون به حیثیت خود و وجیه‌المله بودن اهمیت زیادی می‌داد، لذا در اولین برخورد با نمایندگان صندلی صدارت را خالی می‌کرد، از این رو، مدرس مشیرالدوله را به جای قوام نشانید و پیش‌بینی او درست درآمد. بعد از چهار ماه مشیرالدوله از کار کنار رفت و با اصراری که احمدشاه از اروپا به وی نمود نپذیرفت. مدرس قوام‌السلطنه را کاندیدای نخست‌وزیری کرد و سرانجام اکثریت مجلس به او رأی اعتماد دادند و احمدشاه نیز تلگرافی او را تأیید کرد. قوام در دوره دوم نخست‌وزیر خود دست به یک سلسله اقدامات اصلاحی زد. مهمترین کارش جلوگیری از تندرویهای سردار سپه وزیر جنگ بود. قانون استخدام کشوری و قانون محاکمه وزراء و قانون استخدام مستشاران امریکایی در این دوره از رئیس‌الوزرایی قوام‌السلطنه به تصویب رسید، ولی باز هم سوسیالیستها به زعامت سلیمان محسن قوام را مورد حمله قرار دادند و به جای وی مستوفی‌الممالک را کاندیدا نمودند. مجلس با این تغییر موافقت نمود ولی مدرس با این انتخاب مخالف بود. مستوفی پس از ۱۵ روز کابینه نیم‌بندی به مجلس معرفی کرد و پروگرام خود را در مجلس خواند. روز سیزدهم اسفند سید حسن مدرس به عنوان مخالف پشت تریبون مجلس قرار گرفته نطق تاریخی خود را ایراد کرد.

مدرس گفت: البته همه آقایان می‌دانند که از بدو تأسیس دولت حاضره بنده و یک جماعتی از آقایان اظهار موافقت نکردیم و شاید بعضی از این مسأله ملول باشند ولی ما تا این ساعت به وظیفه وکالتی خود عمل کرده‌ایم و علت عدم موافقت این بوده است که موافقت با شخص رئیس دولت به ملاحظه سائس بودن شخص رئیس دولت است و الا هیچ شبهه نیست که آقای رئیس‌الوزرای حالیه آقای مستوفی‌الممالک از اشخاص خوب و صالح و خدمتگذار این مملکت هستند. خوبی شخص غیر از تصدیق به سائس بودن آنست، هر شخصی هر وکیلی نسبت به دولت، پارلمان نسبت به دولت، نه نسبت به دولت باید یک ماده اجتماعی داشته باشیم. در سیاست وقتی که با یک دولتی ماده اجتماع سیاسی عملی داریم تکلیف ما است که با او موافقت کرده و از او نگهداری کنیم، موافقتی که تعبیر می‌شود به ورقه سفید و مکرر عرض کرده‌ام و از این عقیده هم منصرف نمی‌شوم که هر دولتی که بخواهد در

مملکت کار بکند بایستی با ورقه سفید بیاید و با ورقه آبی برود. اگر کسی واقعا شخصی شد عادی در سیاست یا جاهل در سیاست یا غیرملتفت در سیاست یا شکاک در سیاست ممکن است ممتنع باشد، مثل ما که نسبت به دولت جدید از اول ممتنع بوده‌ایم. علت هم این بوده که بنده و عده‌ای از آقایان قبل از معرفی آقای رئیس‌الوزراء اساس سیاستی نگذارده بودیم، به خلاف دولتهایی که قبل از اینکه داخل این عنوان بشوند اساس سیاستی گذارده بودیم. پس قصوری متوجه ما نیست و بایستی همین قسم کرده باشیم.

البته همه وکلا همین قسمند، همه خوب، همه چیز فهم هستند و علی‌الخصوص اشخاصی که تشریف دارند ولی بنده در این شهر شما و مملکت شما معتقد به سیاست هیچیک از رجال شما نیستم و هیچ رجلی را سراغ ندارم که از خودم بالاتر باشد. می‌شود جهل مرکب باشم، می‌شود مطابق با واقع باشد (یکی از نمایندگان: تصور می‌رود که قسمت اول باشد) و مقلد سیاست هیچیک از رجال نیستم و هیچ رجلی از رجال مملکت چه اروپا رفته چه نرفته را ندیده‌ام که دماغش از دماغ خودم باشد. می‌شود جهل مرکب باشم اما انشاءالله نیستم و چون بنده در فضای خودم جنبه موافقتی نداشتیم لذا به امتناع خود باقی ماندیم تا امروز که پروگرام دولت مطرح است و از آقایان که رئیس‌الوزرای حالیه با سوابقی که دارند و با سوابق اینکه رشته سیاست در دستشان بوده است، بایستی شما را هدایت کرده باشند به اینکه موافقت ساکت و ممتنع نباشید. همان عرضی را می‌کنم که در اتاق تنفس کردم. در اول دوره‌ای که ما رجالی داریم همه‌شان خوب هستند برای موقعی مناسب هستند. بعضی شمشیر برنده هستند برای موقعی، بعضی هم شمشیر مرصع هستند برای موقعی. کلام بر سر توافق سیاست است...

مدرس پس از ایراد سخن مقدماتی به بحث و تشریح برنامه دولت پرداخته و ماده به ماده پروگرام دولت را مورد نقد قرار داده و نتیجه‌گیری کرد که تمام آنها خواب و خیالی بیش نیست. رروز بعد جلسه خصوصی مجلس برای ادامه بحث پیرامون پروگرام دولت تشکیل شد. بین مدرس و موافقین دولت مذاکرات تندی صورت گرفت که منجر به منازعه بین عده‌ای از وکلاء شد و سرانجام دولت مستوفی‌الممالک با اکثریت ضعیفی رأی اعتقاد گرفت اما مدرس در کمین نشسته بود تا تیر خلاص را به مغز دولت بزند.

روز نوزدهم خرداد ۱۳۰۲ مدرس تیر خلاص خود را رها کرد و دولت را درباره سیاست خارجی استیضاح کرد. فروغی وزیر امور خارجه درباره سیاست خارجی توضیحاتی داد و مستوفی هم نطق تندی ایراد نموده، در پایان سخنان خود گفت: «وضعیات این مملکت یک اشخاصی را می‌خواهد که وقتی داخل در کار می‌شوند یک آجیلهایی بگیرند و یک آجیلهایی پخش کنند، بنده نه اهل گرفتن هستم و نه اهل دادن نه می‌گیرم و نه می‌توانم بدهم و اصراری هم به ماندن ندارم و این ایام غیبت مجلس را هم که شاید در پیش بعضی یکی از ایام بره‌کشی فرض شود برای اشخاصی که اشتها دارند می‌گذارم من که اشتها ندارم معده من خراب است از اینجا مرخص می‌شوم.»

مستوفی پس از ایراد نطق تند خود از ریاست دولت کناره‌گیری نمود و مجلس میرزا حسن خان مشیرالدوله را بر صندلی صدارت نشانید.

انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی در دوره مشیرالدوله آغاز و در ریاست دولت سردار سپه پایان پذیرفت. نظامیان در این انتخابات دست‌اندر کار بودند. در تهران انتخابات به صورت آزاد انجام گرفت و در نتیجه مصدق‌السلطنه، سید حسن مدرس، سید حسن تقی‌زاده، مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، میرزا هاشم

آشتیانی، میرزا حسین علاء، سلیمان محسن، سید احمد بهبهانی، قوام‌السلطنه و شیخ علی مدرس به نمایندگی دوره پنجم انتخاب گردیدند. این مجلس در روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۰۲ با نطق افتتاحیه محمد حسن میرزا ولیعهد کار خود را آغاز کرد. ولی در پشت قیافه ظاهری مجلس صدها مطلب مکتوم وجود داشت. این مجلس می‌بایستی در اولین جلسه رسمی خود طرح اکثریت مجلس را به تصویب برساند. طرح مزبور که به همت حزب تجدد به لیدری سید محمد تدین و سوسیالیستها به زعامت سلیمان محسن اسکندری

تنظیم شده بود، حاکی از تغییر رژیم بود، یعنی رژیم ایران می‌بایستی از مشروطه سلطنتی به جمهوری تبدیل شود البته به تقلید دولت همسایه ما یعنی ترکیه.

مدرس با این طرح مخالفت جدی داشت و یک تنه می‌خواست در مقابل آن ایستادگی کند و کرد. از این رو مدرس درصدد برآمد رسمیت مجلس را به عقب بیندازد و این عمل جز مخالفت با اعتبارنامه‌ها هیچ راهی نداشت. هر اعتبارنامه‌ای که مطرح می‌شد مدرس با مخالفت آن را به شعبه مربوطه باز می‌گردانید حتی با اعتبارنامه مؤتمن‌الملک هم به مخالفت برخاست. غیر از هیاهو و سروصدا در پارلمان تب جمهوریت سرتاسر کشور را فرا گرفته بود. دستجات مختلف با ارسال طومار تلگرام و میتینگ خواستار حکومت جمهوری برای سردار سپه بودند.

روز بیست و هفتم اسفند ماه در جلسه علنی بین طرفداران سردار سپه و مدرس مناقشات سختی درگرفت و هنگامیکه مدرس در پشت تریبون مشغول صحبت بود تدین و یاران وی به عنوان تعرض جلسه را ترک گفتند و چون مجلس از اکثریت افتاد نطق مدرس نیمه کار ماند. وی از جلسه خارج شد و در سرسرا که نمایندگان جمع بودند، به ایراد سخن پرداخت. در این هنگام دکتر حسین احیاءالسلطنه که از طرفداران سردار سپه بود جلو رفته سلیی محکمی‌به گوش مدرس نواخت به طوری که عمامه از سر وی به زمین افتاد.

ملک‌الشعراء بهار که خود ناظر صحنه بوده است در این باره می‌نویسد:

اما این سیلی به قدری پر سر و صدا بود که به ناگاه در تمام شهر مثل زنگ ناقوس درپیچید و احساسات خفته را بیدار کرد. دکانها بسته شد، انقلاب بزرگی نمودار گردید. جمعیتی که انبوه جمعیت جمهوریخواه نامبرده در برابر آن مثل قطره در برابر سیل خروشانی می‌نمود، گرد آمد.

این سیلی موجب شد که فردای آن روز جمعیتی در مسجد شاه اجتماع نموده علیه جمهوری دست به تظاهرات بزنند. روز ۳۰ اسفند طرح قانونی تغییر رژیم مشروطه به جمهوری تقدیم مجلس شد و روز دوم فروردین جلسه علنی تشکیل گردید تا طرح مورد تصویب قرار بگیرد. در همان موقع که جلسه تشکیل شده بود جمعیت زیادی در میدان بهارستان اجتماع نموده تظاهرات شدید خود را نسبت به مخالفت با جمهوری ابراز می‌نمودند. به دستور سردار سپه نظامیان برای تفرقه مردم ابتدا شلیک هوایی نموده و سپس به ضرب و شتم مردم پرداختند. مؤتمن‌الملک پس از اطلاع از موضوع سردار سپه را احضار و شدیدا به وی اعتراض کرد که چرا دستور کتک زدن مردم را داده‌ای. مؤتمن‌الملک مجلس را می‌خواست تشکیل بدهد تا تکلیف سردار سپه را روشن کند که با وساطت مشیرالدوله بین آن دو تفاهم ایجاد شد.

سرانجام تلاش سید حسن مدرس برای برهم زدن جمهوریت به ثمر نشست و مخالفت تمام دستجات علنی و عریان شد. سردار سپه ناچار به قم عزیمت نمود و از آنها کسب تکلیف کرد و چون آنها هم مخالف بودند پس از مراجعت به تهران اعلامیه‌ای صادر کرده و متذکر شد برای احترام مقام روحانیت از فکر جمهوریت انصراف حاصل گردید.

مدرس بر خلاف دوره چهارم مجلس که لیدر اکثریت بود در این دوره لیدر اقلیت شد که تنها وظیفه این اقلیت مبارزه با سردار سپه و جلوگیری از اعمال خلاف قانون وی و نظامیان بود. به دنبال قتل میرزاده عشقی شاعر و مدیر روزنامه قرن بیستم و ماژور ایمبری ویس کنسول امریکا دولت سردار سپه اعلام حکومت نظامی نمود و عده‌ای از مخالفین خود را بازداشت کرد. تنها نماینده‌ای که با اعلام حکومت نظامی مخالفت کرد سید حسن مدرس بود در حالی که طرفداران سردار سپه در میان نطق مدرس (پارازیت) رها می‌کردند معذلک مدرس سخنان دلنشین و کوبنده خود را ایراد نمود ولی چون نتیجه‌ای از آن حاصل نشد دولت سردار سپه را استیضاح کرد. متن استیضاح به این شرح بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

اینجانبان راجع به مواد ذیل از آقای رئیس‌الوزراء استیضاح می‌نماییم:

۱- سوء سیاست نسبت به داخله و خارجه.

۲- قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملی.

۳- تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خزانه دولت.

حائری زاده- عراقی- کازرونی- مدرس- اخگر- ملک‌الشعراء- سید حسن زعیم.

شوق سوم استیضاح مربوط به تصرف و غارت جواهرات و خزانه پربار اقبال‌السلطنه ماکوئی بود. به دستور سردار سپه امیرلشکر عبدالله خان طهماسبی فرمانده لشکر آذربایجان و حاکم نظامی آن منطقه که با اقبال‌السلطنه ماکوئی دوستی و نزدیکی داشت به ماکو رفته و پس از بازگشت اقبال‌السلطنه را با خود به تبریز آورده زندانی می‌نماید. اقبال‌السلطنه پس از ده روز تحمل زندان فوت می‌کند. در غیاب خان ماکو امیر طهماسبی کلیه جواهرات و خزائن گران قیمت او را که قریب شش قرن جمع‌آوری شده بود به وسیله ایادی مطمئن خود جمع‌آوری نموده بدون کوچکترین تصرفی آنها را نزد سردار سپه می‌فرستد و سردار نیز آنها را در خزانه شخصی خود ذخیره می‌نماید بدون اینکه چیزی از آن را به خزانه دولت واگذار کند.

منظور و مقصود مدرس بیان قتل اقبال‌السلطنه و تصرف و حیف و میل اموال او توسط سردار سپه بود. طبعا سردار سپه از عنوان ساختن چنین مطالبی وحشت داشت. سردار سپه با تمام قدرت توسط طرفداران خود از استیضاح جلوگیری کرد گذشته از حملات شدید مطبوعات به اقلیت مخصوصا مدرس معلوم شد که حوادث در شرف تکوین است. بامداد روز هفدهم مرداد که دولت برای استماع استیضاح در مجلس حاضر شده بود بین سردار سپه و مدرس گفتگوی لفظی تندی بوجود آمد ولی اکثریت حاضر به تشکیل جلسه نشدند، و قرار شد استیضاح بعدازظهر صورت گیرد. هنگام مراجعت اقلیت به منازل خود، مدرس و کازرونی و حائری زاده به شدت مضروب شدند و لذا بعدازظهر در مجلس حضور نیافتند. تنها ملک‌الشعراء از اقلیت در جلسه حضور یافته نطق کوتاهی ایراد کرد و سرانجام دول رأی اعتماد گرفت.

سردار سپه در پائیز ۱۳۰۳ به خوزستان رفت و پس از اتمام کار شیخ خزعل به تهران بازگشت و درصدد تحکیم وضع خود برآمد. عده‌ای از یاران نزدیک سردار سپه درصدد برآمدند که بین او و مدرس دوستی برقرار شود، سردار معظم تیمورتاش و نصرت‌الدوله فیروز و علی‌اکبر داور در پیاده کردن این فکر بیش از دیگران تلاش و دوندگی کردند. سرانجام در چندین جلسه بین سردار سپه و مدرس سخنهای رد و بدل شد و مدرس نصایحی کد و ظاهرا تمام نصایح مورد قبول واقع شد. پس از مذاکرات زیاد سردار سپه به مدرس گفت که من از این دو برادر (احمدشاه و محمد حسن میرزا) اطمینان ندارم ممکن است خدمات مرا ضایع سازند من میل دارم مجلس به من مقام و شغل بدهد تا من بتوانم با خیال راحت اصلاحات خود را ادامه دهم و از اینجا بود که فکر واگذاری فرماندهی کل قوا بوجود آمد و مدرس در این واگذاری نقشی سازنده و اساسی داشت و به اقلیت توصیه کرد که به آن رأی بدهند. تصویب قانون نظام اجباری که ابتدا با مخالفت مدرس در کمیسیون مدفون شده بود پس از توسل سردار سپه به او و حضور در منزل مدرس سرانجام با حمایت لیدر اقلیت به تصویب رسید. در اواسط مرداد ماه ۱۳۰۴ سردار سپه دو پست کابینه را در اختیار مدرس قرار داد تا هرکسی را که می‌خواهد به عنوان وزیر معرفی کند. در این توافق دو وزارتخانه داخله و مالیه در اختیار مدرس قرار گرفت و او نیز دو تن از دوستان خود را معرفی کرد. در اثر این معرفی شکرالله خان قوام‌الدوله به وزارت داخله و فیروز میرزا نصرت‌الدوله به وزارت مالیه تعیین شدند.

بالاخره در روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ طرح نمایندگان مجلس مبنی بر خلع قاجاریه و واگذاری حکومت موقتی به رضاخان سردار سپه و تشکیل مجلس مؤسسان برای اصلاح بعضی از اصول متمم قانون اساسی مطرح شد. مخالفین که در رأس آنها سید حسن مدرس بود نتوانستند کاری از پیش ببرند و بالاخره سردار سپه به پادشاهی رسید.

پس از تاجگذاری رضاشاه انتخابات دوره ششم آغاز شد و مدرس وکیل چهارم تهران شد. مدرس در این مجلس با چندین اعتبارنامه به مخالفت برخاست و حرفهایی در مورد دخالت در انتخابات از طرف نظامیان ایراد کرد.

روز هفتم آبان ماه ۱۳۰۵ در تهران واقعه‌ای بوقوع پیوست که تمام مسائل سیاسی روز را تحت‌الشعاع قرار داد و برای عده‌ای که در گود سیاست بودند اولین زنگ خطر شد.

در آن ایام رضاشاه در املاک اختصاصی مازندران گردش می‌کرد. بامداد آن روز هنگامی که مدرس طبق معمول برای درس گفتن به مسجد سپهسالار می‌رود در کوچه سرداری غفلتا مورد حمله چند نفر قرار می‌گیرد و چندین تیر به سوی او شلیک می‌شود. در اثر شلیک گلوله بازوی چپ وی به شدت مجروح و یک گلوله هم به دست راست اصابت می‌کند. ضاربین پس از اجرای مأموریت فرار می‌کنند. مدرس ابتدا به مریضخانه نظمیه انتقال می‌یابد، ولی پس از اطلاع جامعه روحانیت عده‌ای به زعامت حاج امام جمعه خویی در بیمارستان حضور یافته او را به بیمارستان احمدی انتقال دادند. سوءقصد به مدرس در تمام ایران منتشر شده و رضاشاه تلگرافی از او احوالپرسی کرد؛ ولی مدرس پاسخ داده بود (به کوری چشم دشمنان هنوز مدرس زنده است).

مجلس شورای ملی برای رسیدگی به حادثه ابتدا جلسه خصوصی تشکیل داد. بیش از هر کسی سید احمد بهبهانی داد سخن داد و دولت را مورد مؤاخذه قرار داد. وثوق‌الدوله وزیر عدلیه وعده تعقیب به مجلس داد، و علی‌اکبر داور نطق مهمی ایراد کرد، ولی تمام این سروصداها بی‌نتیجه ماند و همه می‌دانستند این سوءقصد توسط عوامل و مأمورین نظمیه انجام گرفته است.

مدرس پس از چند ماه بهبودی حاصل کرده در مجلس حضور یافت و مانند گذشته نظریات خود را در تمام موارد ابراز می‌کرد. دوره ششم مجلس پایان یافت و در دوره هفتم مدرسه به مجلس راه نیافت. در آن ایام سمت وی نیابت تولیت مدرسه سپهسالار بود و همه روزه برای تدریس و اداره امور مدرسه حضور می‌یافت. روز ۱۶ مهر ماه ۱۳۰۷ سرشب سرتیپ محمد درگاهی رئیس نظمیه به اتفاق سرهنگ رادسر رئیس پلیس و سرهنگ راسخ رئیس زندان و عده کثیر مأمور به خانه وی رفته او را دستگیر نمایند. ابتدا درگاهی در مقام توهین به وی برآمده ولی مدرس جوابهای دندانشکنی به او می‌دهد و سرانجام زد و خوردی بین آن دو به وقوع می‌پیوندد. درگاهی به کمک همراهان خود مدرس را دستگیر نموده کشاکشان به خارج خانه برده سوار اتومبیلی نموده از تهران خارج می‌سازند و پس از چند روز طی طریق در شهر خواف واقع در سر حد ایران و افغان او را در شرایط بسیار نامساعدی زندانی می‌نمایند. مدرس قریب ۹ سال در زندان خواف به سر برد تا اینکه در ۱۳۱۶ دستور قتل وی صادر شد. در ۲۲ آبان ماه او را از زندان خواف به زندان کاشمر انتقال دادند و در روز ۱۰ آبان ماه در زندان شهربانی کاشمر او را به وضع دلخراشی به قتل رسانیدند. ابتدا به او سم داده می‌شود و چون اثر سم سریع نبود مأمورین او را خفه می‌نمایند.

چگونگی قتل سید حسن مدرس بعد از شهریور ۱۳۲۰ در دادگستری مطرح گردید و کیفر خواست مشروح دادستان برای آگاهی خوانندگان در ذیل درج می‌گردد. رحمت‌الله علیه.

متن ادعانامه دادستان دیوان کیفر

ریاست دادگاههای دیوان کیفر: کارکنان دولت رسدبان ۳ محمود مستوفیان پسر مصطفی چهل و هفت ساله دارای عیال و اولاد مسلمان تبعه ایران، رئیس پیشین شهربانی کاشمر اهل و ساکن مشهد و حبیب‌الله خلجی پسر عزیزالله شصت و پنج ساله دارای زن و فرزند مسلمان تبعه ایران اهل تهران، ساکن ملایر سرپاسبان یک مأمور پیشین شهربانی کاشمر به معاونت یاور محمد کاظم جهانسوزی پسر محمد حسین پنجاه و نه ساله، دارای عیال و اولاد مسلمان تبعه ایران اهل و ساکن تهران بخش ۹ عودلاجان کوچه آبشار رئیس پیشین پلیس شهربانی مشهد و پاسیار منصور وقار پسر مصطفی چهل و پنج ساله، دارای عیال و اولاد مسلمان تبعه ایران اهل و ساکن تهران ولی‌آباد و رکن‌الدین مختار فرزند کریم دارای زن و فرزند، تبعه ایران ساکن تهران خیابان بوعلی پنجاه ساله رئیس پیشین اداره کل شهربانی که همگی به دستور دادستان دیوان کیفر زندانی هستند در شب دهم آذر ماه ۱۳۱۶ در کاشمر

مرتکب قتل مرحوم سید حسن مدرس شده‌اند.

شرح قضیه و دلایل آن طبق رسیدگی‌هائیکه به عمل آمده این است که مرحوم سید حسن مدرس را که از ۱۳۰۷ تحت نظر شهربانی و لشکر شرق در شهر «خواف» تبعید بوده در آبان ماه ۱۳۱۶ شهربانی از لشکر تحویل و به کاشمر انتقال می‌دهد. بدین ترتیب که در ۴ آبان ماه ۱۳۱۶ پاسیار نوائی رئیس شهربانی خراسان طی شماره ۸۰۳۴ به اداره کل شهربانی تلگراف می کند.

«از ستاد لشکر شرق طی ۲۵۵۹ می‌نویسد:

حسب‌الامر جهان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقرر گردید سید حسن مدرس به کلی تحویل مأمورین شهربانی شود و مأمورین لشکر مراجعت نمایند.

لذا به شهربانی زود دستور داده شد دقیقا در مراقبت مشارالیه دقت نمایند.

اداره کل شهربانی در جواب تلگراف نامبرده، دستور داده که کاملا مدرس مراقبت شود که با خارج مکاتبه ننموده و هیچکس هم او را ملاقات نکند. پاسیار نوائی در پاسخ این دستور گزارش تلگرافی زیر را داده است.

چون خواف منطقه سرحد افغانستان و محل ساکنی نیست غالبا مورد تاخت و تاز اشرار می‌باشد با برداشتن ساخلو که بیست سرباز یکنفر گروهبان و استوار یک نفر مسؤول مراقبت زندان بوده‌اند و قلت مأمورین شهربانی که کلیه سیزده نفر و انتظامات شهر را هم عهده‌دار می‌باشند در عین حال که زندانی مزبور پیرمرد فرسوده و قابل فرار کردن نیست نگاهداری او را در آنجا مقتضی نمی‌دانم؛ زیرا ممکن است اشرار افغانی روی سیاست عقیده مذهبی وی را بربایند چنانچه اجازه فرمایند به طبس یا کاشمر اعزام در آنجا نگاهداری شود و یا اینکه اقلا ده نفر پاسبان و یک نفر سرپاسبان به مأمورین خواف اضافه گردد.

اداره کل شهربانی به شهربانی مشهد این طور جواب داده وقتی شهربانی آنجا نتواند یک نفر پیرمرد فرسوده را مراقبت کند کار دیگری از او ساخته نیست مشارالیه را تحت مراقبت یک نفر پایور لایق و دو سرپاسبان با اتومبیل دربست فعلا به کاشمر انتقال داده و در شهربانی آنجا منفردا تحت مواظبت کامل زندانی شود و به هیچ وجه نباید او را کسی ملاقات یا مکاتبه بنماید، رئیس شهربانی آنجا مسؤول نگاهداری او خواهد بود.

به موجب دستور بالا مرحوم مدرس به کاشمر منتقل شده و گزارش آن را نوائی طی ۱۶/۸/۲۹ -۹۱۲۴ اینطور داده:

«به وسیله رئیس شهربانی کاشمر رسدبان ۲ اقتداری که به مشهد احضار و معاونت می‌نمود به کاشمر انتقال و طبق دستورات زندانی».

به طوری که نوائی در بازجویی اظهار داشته چون قبلا دو مرتبه راجع به کشتن مدرس به او دستور داده‌اند و مشارالیه حاضر به انجام این قتل نبوده، وی را به تهران احضار و در ۳۰ آبان به تهران حرکت نموده و پاسیار منصور وقار به جای وی به ریاست شهربانی خراسان منصوب و در اوایل آذر به مشهد وارد می‌شود.

مطابق حکایت پرونده سرپاس مختار دستور قتل مدرس را به وقار داده، ولی وقار در بازجویی اظهار می‌داد که موقع حرکت به خراسان سرپاس مختار پاکت سربسته و لاک شده به او داده و اظهار داشته آن پاکت را در مشهد به یاور جهانسوزی بدهد که مأموریتی دارد باید انجام دهد و به او بگوید یا به این مأموریت و یا به تهران حرکت کند. مشارالیه نیز در مشهد آن پاکت را به یاور جهانسوزی داده و امر رئیس کل شهربانی را به او ابلاغ کرده و نامبرده پاکت را در اطاق وی باز کرده و خوانده و آن را پاره کرده و در بخاری ریخته و گفت باید به اتفاق حبیب خلج به مأموریت جنوب خراسان برای بازرسی برود او هم برای وی حاکم صادر نموده و عزیمت کرده است.

خلاصه وقار پس از ورود به مشهد جهانسوزی و حبیب‌الله خلج معروف به شمر و میرغضب را ظاهرا به عنوان مأموریت بازرسی جنوب خراسان و باطنا برای قتل مدرس به کاشمر می‌فرستند و مشارالیه عصر ششم آذر وارد کاشمر می‌شوند و چون اقتداری رئیس

شهربانی کاشمر حاضر به انجام قتل مدرس را از کاشمر خارج و تحویل محمود مستوفیان داده و مشارالیه به کفالت شهربانی کاشمر در ازاء انجام این مأموریت ابقاء می‌شود.

مستوفیان در هفتم آذر شرح پائین را به سرپاسبان یکم شجاعی نوشته:

«در این موقع جناب آقای یاور تشریف فرمای کاشمر گردیده‌اند دستور فرموده‌اند که شما به اضافه کارهای اداری که دارید بایستی لازمه مراقبت را در حفاظت از شخصی که آقای غلامرضا نخعی بازرس به شما معرفی نماید، بنمایید از اینکه احدی را و خودتان حق مراوده و ملاقات و مکاتبه با او ندارد و همچنین شخص مزبور با اشخاص حتی پاسبانهایی که برای مراقبت او گماشته می‌شود به هیچگونه حق مذاکره و ملاقات با او و پیغام او را با کسی ندارد به این معنی احدی نبایستی مستحضر شود، که چه شخصی در آن منزل و پاسبانها و شما با من برای چه امری در این جا هستید و همین طور بایستی فوق‌العاده دقت شود از ابنیه آنجا که کسی از روی بام و دیوار بالا نیابد که مستحضر شود چه کسی در اینجا است باز هم تأکید می‌شود که از هر جهت مراقبت را مرئی و اقلا تا صبح مدت ۲۴ ساعت چندین مرتبه به طوریکه از ایاب و ذهاب شما مستحضر نشود محل و شخص مزبور را وارسی و عملیات پاسبانان هم بایستی تحت نظر که مخالف دستور فوق نباشد تذکر داده می‌شود که کوچکترین غفلتی با مسامحه در انجام دستور فوق بشود شخص شما مسؤول و به طوری که فرموده‌اند مجازات اعدام است فی‌الحال کاملا- شخص و محل مزبور را وارسی که مخالف مقررات زندانیان نباشد.

مستوفیان پس از قبول این مأموریت شروع به تهیه مقدمات نموده که وانمود کند مرحوم مدرس مریض است و طی (۱۶/۹/۵۱۱)۶ بر خلاف واقع به شهربانی مشهد تلگراف نموده (سید حسن مدرس از موقع ورود مختصر کسالت، دو روز است مرض او شدت) در صورتیکه مدرس طبق گزارش شماره ۱۶/۸/۲۳ -۴۷۴ اقتداری در ۲۲ آبان وارد کاشمر شده، کسالت نداشته و گزارش تحویل اقتداری بوده و چنانچه کسالتی داشته و کسالت او تشدید یافته بود، بایستی اقتداری چنین تلگرافی کرده باشد نه مستوفیان.

جهانسوزی پس از خارج نمودن اقتداری و غلامرضا نخعی از کاشمر در ۱۶/۹/۷ به ترتیب حرکت کرده و در ساعت یازده و نیم روز ۱۶/۹/۹ به کاشمر مراجعت نموده و ترتیب قتل مدرس را می‌دهد.

بدین شرح که علی ذوالفقاری پاسبان را که یکی از مأمورین مراقبت مرحوم مدرس بوده از منزل مسکونی مدرس به وسیله مستوفیان احضار و دستور می‌دهد که از آن منزل خارج شود و شب دهم آذر که موعد قتل مدرس بود، ابراهیم ابراهیمی پاسبان را نیز که مراقب دیگر مرحوم مدرس بود مستوفیان خواستند به عنوان اینکه جهانسوزی او را می‌خواهد مشارالیه می‌فرستد، در صورتی که طبق اظهارات ابراهیم جهانسوزی به او کاری نداشتند و می‌خواستند مشارالیه در منزل مسکونی مرحوم مدرس نباشد.

ابراهیم ابراهیمی جریان مذاکرات خود را با جهانسوزی و وضعیت منزل مرحوم مدرس را در صفحات ۶۶ به بعد چنین گفته:

یک شب موقع اذان مغرب من در خانه بودم و آقا هم بود محمد فراموش‌کار گفت می‌روم شام می‌خورم و برمی‌گردم او که رفت دیدم در می‌زنند رفتم در را باز کردم...

محمود خان پابرهنه... آمد تو و گفت امروز کسی اینجا آمده و کاغذی چیزی آورده، گفتم: خیر.

گفت: بیا برو به شهربانی یاور با تو کار دارد.

خودش آنجا ماند من آمدم اداره شهربانی یاور توی اطاق صاحب منصب کشیک بود به ایشان پیغام دادم که ابراهیم را که خواسته بودید حاضر است. گفته بودند باشد، بنده نشستم تقریبا دو ساعتی طول کشید من را خواست توی اطاق به من نگاه کرد و گفت اسمت چیست، اهل کجای و کجا می‌نشینی و چند سال است باغبان هستی به ایشان جواب دادم. فرمود برو بیرون باش آمدم. باز مدتی نشستم پیغام دادم که اگر کاری چیزی ندارید من بروم، جواب داده بوده که بگویید برو و بنده آمدم بیرون و رفتم منزل وقتی رفتم دیدم لای در باز است و رئیس شهربانی پشت در ایستاده و منتظر من است، من که وارد شدم آمد بیرون و گفت بروید توی

اطاق خودتان و بسراغ آقا هم نروید.

محمد فراموش کار آمد، تفصیل را به او هم گفته بودم تا تقریبا نصف شب بود دیدم در می‌زنند در را باز کردم دیدم سید موسی خان شجاعی سرپاسبان شهربانی است آمد پرسید که آقا کجاست؟

گفتم توی اطاق خودش است...

گفت بیایید برویم جای آقا...

بنده و فراموش کار به اتفاق شجاعی رفتیم اطاق آقا صدا زدم، آقا را دیدم جواب نمی‌دهد، شجاعی به من گفت برو بیدارش کن رفتم و صدا زدم، دیدم جواب نمی‌دهد شجاعی گفت تکانش بده، تکانش دادم دیدم جواب نمی‌دهد، عبا روی صورتش بود، عبا را بلند کردم و دست گذاشتم به صورتش دیدم مرده است و شال و عمامه‌اش هم که همیشه سرش بود باز شده و پهلوی سرش افتاده بود، شجاعی رفت و ۲۰ دقیقه طول کشید دیدم رئیس شهربانی آمد و رفت توی اطاق آقا و نگاه کرد و گفت برو تابوت بیاور.

خلاصه از اظهارت ابراهیم و سایر محتویات پرونده معلوم می‌شود که مستوفیان ابراهیم را به بهانه اینکه یاور جهانسوزی با او کار دارد از خانه مرحوم مدرس خارج کرده و حبیب‌الله خلج نیز بعد به منزل مرحوم مدرس رفته و با مستوفیان مرحوم مدرس را کشته‌اند که اظهارات ذبیح‌الله مهاجرانی در صفحات ۱۰ و ۲۰ جهت توضیح و تکمیل جریان قتل عیان نقل می‌شود.

آقای یاور جهانسوزی که در زندان مرکزی با من در یک اطاق سکوت داشت... راجع به کشتن مرحوم مدرس که تفصیل را از او پرسیدم اظهار کرد که:

سرهنگ وقار رئیس شهربانی مشهد... او را مأمور کشتن مرحوم مدرس کرده‌اند، زیربار نرفته و گفته‌اند به کاشمر برود و در آنجا باشد ولی شخص دیگری را برای این کار خواهند فرستاد و حبیب‌الله خلج را با او فرستاند و شخص نامبرده با یکنفر دیگر (طبق اظهارات جهانسوزی در نزد پاسیار نوائی منظور مستوفیان بوده) سید را خفه کرده‌اند.

به دلایل پایین قتل مرحوم سید حسن به وسیله اشخاص نامبرده فوق ثابت و مسلم است:

۱- اظهارات عشرت خاتم اقتداری در صفحات ۳۳ به بعد که گفته است:

در سال ۱۳۱۶ مرحوم اقتداری شوهرم که رئیس شهربانی کاشمر بود به مشهد حرکت کرد بنده هم با او به مشهد رفتم:

سرهنگ نوائی ایشان را مأمور کرده که برود به خواف و مرحوم مدرس را از خواف به کاشمر بیاورد.

بنده از آنجا رفتم به کاشمر و مرحوم اقتداری... به خواف رفت.

تقریبا ساعت ده و یازده بود که مرحوم اقتداری آمدند، مرحوم مدرس هم با ایشان با یک نفر مأمور... وارد شد به منزل مرحوم مدرس... در منزل ما بود...

مرحوم اقتداری نزدیک شهربانی یک خانه اجاره کرده و مرحوم مدرس را بردند در آن خانه... دو روز بعد... مرحوم اقتداری آمد منزل دیدم اوقاتش خیلی تلخ است و گرفته است گفتم چه خبری است.

ابتدا چیزی نگفت چون خیلی اصرار کردم اظهار کرد که یک دستوراتی راجع به این سید بیچاره و از بین بردن او رسیده است که نمی‌دانم چه کنم من گفتم ممکن است استعفا بدهید و می‌گفت اگر من این کار را بکنم جواب خدا را چه بدهم و اگر نکنم از دست این شیرهای درنده چه کنم؟ که خودم را ممکن است از بین ببرند، من گفتم ممکن است استعفا بدهید گفت همین خیال را دارم و استعفا داد این استعفا در زمان سرهنگ وقار رئیس شهربانی خراسان بود استعفای او قبول شد و دستور دادند که شهربانی تحویل محمود مستوفیان بدهد ایشان شهربانی را تحویل داد به مستوفیان و لی چون دستوری راجع به تحویل مدرس نرسیده بود از تحویل دادن او خودداری کرد و مستوفیان همه همیشه اصرار می‌کرد که مدرس را تحویل بگیرد. در این بین یاور جهانسوزی آمد

به کاشمر به اتفاق حبیب‌الله خلج پاسبان که مأمور مشهد بود و جهانسوزی آمد به منزل مرحوم اقتداری گفت که اقتداری چرا معطلی و چرا حرکت نمی‌کنی، مرحوم اقتداری گفت: معطلی من راجع به این حبسی است که او را چه کنم، گفت او را هم باید تحویل محمودخان مستوفیان بدهید و ایشان هم مدرس را تحویل مستوفیان داد و فردای آن روز حرکت کردیم مشهد و همان روزی که جهانسوزی آمد و این صحبت‌ها را با اقتداری کرد، گفت که من می‌روم یک روز مأموریتی دارم انجام می‌دهم و برمی‌گردم شما نباید اینجا باشید بعد از دو روز گویا روز سوم بود، یک روز اقتداری به من گفت دیدی خدا با ما بود که این کار را نکردیم، گفتم چه شده است، گفت: همان شب که ما حرکت کردیم جهانسوزی از مأموریت به کاشمر برمی‌گردد و با حبیب‌الله خلج و محمود مستوفیان مشروب زیادی می‌خورند و می‌روند با مدرس، سماوری آتش می‌کنند و چای می‌خورند و در اول چای را مرحوم مدرس می‌ریزد برای آنها دفعه دوم محمود مستوفیان می‌گوید اجازه بدهید من چای بریزم اجازه می‌دهند چای می‌ریزد و دوای سمی را... در استکان مدرس می‌ریزد و چای را می‌خورند چون مدتی می‌گذرد و می‌بینند اثری نبخشید جهانسوزی برمی‌خیزد و اشاره به مستوفیان می‌کند و از اطاق بیرون می‌رود، مستوفیان هم عمامه سید را که سرش بوده برداشته و می‌کند توی دهانش تا خفه می‌شود و همان شبانه هم می‌برند دفن می‌کنند.

دستوری که برای از بین بردن مدرس از تهران آمده بود تلگراف رمز بوده... به امضای سرهنگ وقار... مرحوم اقتداری آن تلگراف را که رمز بود با کشف آن که در خارج کشف کرده بود به من نشان داد، نوشته بود باید به طوری که هیچکس حتی قراول درب اطاق مدرس هم نفهمد، با استر کنی او را از بین ببرید.

در جواب بازپرس که سئوال کرده است «مدرس را که از خواف آوردند حالش چه طور بود» گفته است «سالم بود... مریض نبود» مرحوم اقتداری از مشهد به شهربانی همدان منتقل شدند و پس از بیست روز از ورود به همدان مریض شد... بر اثر دوای عوضی که داده بودند مرحوم شد.

۲- اظهارات علی ذوالفقاری پاسبان در صفحات ۵۰ به بعد که گفته:

همان روزی که شب آن، مدرس فوت کرد ابراهیم پاسبان... آمد آنجا من را صدا کرد، گفت رختخواب مرا بردار برو رئیس تو را می‌خواهد، گفتم چشم بنده هم رختخواب را برداشتم بردم.

رفتم پیش رئیس... محمودخان معروف به پابرهنه رئیس فرمود برو منزل راحت کن، من هم رفتم تا شب فرستادند عقب من و شب آن روز آقا شام را که درست کرد من را صدا، گفت: بیا بنشین شام بخور من رفتم نشستم شام خوردم آقا فرمود کربلایی علی فردا صبح ترا عوض می‌کنند ولی شب باز ترا می‌آورند، گفتم: آقا برای چه لابد بد آدمی هستم، فرمودند خوب آدمی هستی ولی عوضت می‌کند...

شب تقریبا ساعت ۹ بود در منزل نشسته و شام می‌خوردیم، دیدم در زدند، گفتم کیست، دیدم ابراهیم است، می‌گوید بیا رئیس ترا می‌خواهد من رفتم اداره شهربانی دیدم محمود مستوفیان رئیس شهربانی دارد قدم می‌زنند، گفت بیا برو منزل کربلایی اسمعیل (مقصود همان منزل مدرس بود.) بنده رفتم آنجا دیدم ابراهیم و محمود فراموش کار آنجا هستند رئیس هم آمد آنجا وقتی من وارد شدم دیدم آقا مرده است و رو به قبله است به محمد گفتم چه شده گفت سکته کرده است.

گفتم: صبح که من رفتم حالش خوب بود و با من صحبت می‌کرد، گفت دیگر می‌گویند سکته کرده است... فقط دیدم که لب زیرش را با دندان گرفته بود...

در جواب بازپرس که سؤال کرده (تا آنروزی که شما نزد مدرس بودید کسالت و مرضی نداشت) خیر ابدا مرضی نداشت، سلامت بود ماه رمضان بود روزه می‌گرفت و حالش خوب بود.

اظهارات محمود فراموشکار در صفحات ۷۶ به بعد که قسمت‌های موثر آن عینا نقل می‌شود.

نزدیک افطار بود چون به رئیس گفته بودم که موقع افطار و سحر باید بروم و اجازه داده بود، رفتم منزل تقریبا ساعت چهار از شب گذشته بود، برگشتم آمدم آنجا از ابراهیم یا کربلائی علی پرسیدم که کسی اینجا نیامد گفت رئیس با حبیب‌الله خان شمر با سید موسی خان شجاعی آمدند اینجا و رفته‌اند توی اطاق آقای مدرس و من را هم گفته‌اند در خانه باش، رفته‌اند نیم ساعت هم معطل شده و برگشته و رفته‌اند...

تقریبا دو ساعت گذشت در زدند رفتیم در را باز کردیم دیدیم رئیس شهربانی تنها بود، آمد تو و گفت بیاید برویم اطاق آقا با آقا کار دارم بنده و رفیقم و رئیس رفتیم اطاق آقا، دیدیم آقا خوابیده روی تختخواب و لحاف رویش هست نمی‌دانم عبا هم روی خودش بود یا نه.

محمود خان مستوفیان گفت آقا را صدا بزنید هر چه صدا کردیم جواب نداد، بعد گفتم آقا که جواب نمی‌دهد مستوفیان گفت آقا سکته کرده است و نباید هیچکس بفهمد و اگر به کسی بگویید که آقای مدرس مرده، زبانتان را می‌برم. بعد به بنده گفت برو به جناب یاور رئیس پلیس که منزل من هستند بگو آقای مدرس سکته کرده است، چه دستوری می‌فرمایید، بنده هم آمدم خانه رئیس به جناب یاور که اسمش یادم نیست گفتم، رئیس شهربانی عرض کردند که آقای مدرس فوت کرده‌اند، چه دستور می‌فرمایید، فرمودند به مستوفیان بگو که شبانه به طوری که کسی نفهمد غسل بدهید و دفن بکنید، بنده برگشتم دیدم ابراهیم تابوت آورده کربلایی علی هم آنجا است...

محمود خان خودش چراغ انگلیسی را برداشت دست گرفت، حرکت کردیم، رفتم به غسالخانه...

به بنده گفت شما آقا را کشتید من عرض کردم شما که می‌دانید من آدم‌کش نیستم و من رفته بودم شام خوردن سفارش می‌کرد که به کسی نگویید که آقا مرده و نگویید که رئیس آمده آنجا نیم ساعت مانده و رفته است که اگر بگویید زبانتان را می‌برم...

اقتدار نظام را مجبورا فوری حرکت دادند از کاشمر وقتی که یاور آمد و یک نفر از پاسبانها را هم مأمور کرده بود که اقتدار نظام را فورا حرکت بدهید... آن روز مرحوم مدرس... روزه داشت فرمودند می‌خواهم کته درست کنم.

۴- اظهارات ابراهیم ابراهیمی پاسبان در صفحات ۶۶ به بعد که قسمتی از آن قبلاـ ضمن توضیح جریان قتل مذکور افتاد و قسمت‌های مؤثر دیگر آن هم ذیلا نقل می‌شود.

در خانه دومی غیر از من و کربلایی علی و محمد فراموشکار و آقا دیگر کسی نبود...

رئیس شهربانی محمود خان پابرهنه بود. در آن موقع یک یاوری از مشهد آمده بود با یک آجودان.. اسم آن آجودان حبیب‌الله بود آمدند کاشمر یک مأمور تامینات با آقای مدرس از خواف آمده و در کاشمر بود... یاور که آمده غلامرضا مأمور تامینات را خواسته و گفته بود باید بروی به کناپاد یا به خواف و او را حرکت داد از کاشمر رفت...

یک شب موقع اذان مغرب من در خانه بودم و آقا هم بود، محمد فراموشکار گفت من می‌روم شام می‌خورم و برمی‌گردم او که رفت دیدم در می‌زنند.

(جریان آمدن مستوفیان تا فوت مرحوم مدرس در صفحه‌ی ۵ ادعانامه قبلا مذکور افتاد.)

رئیس شهربانی آمد و رفت توی اطاق آقا و نگاه کرد و گفت برو تابوت بیاور...

وقتی رفتیم غسال‌خانه میرزا کریم آقا را شست و ما سه نفر هم ایستاده بودیم.

محمود خان قدم می‌زد و رو کرد به ما و خندید و گفت پدر سوخته‌ها آقا را کشتند...

موقع اذان پیش از این که رئیس شهربانی بیاید من پیش آقا بودم و موقع افطار بود که چای می‌خورد شامش هم سربار بود.

بعد از اینکه رئیس آمد دیگر من آقا را ندیدم حالش خوب بود چای می‌خورد... چای را خودش درست کرده بود... در آن روز روزه بود... کسالت نداشت بعد از این که غلامرضاخان از آنجا رفت غصه می‌خورد که غلامرضا خان خوب آدمی بود که از اینجا

رفت.

... همان موقعی که یاور آمد اقتدار نظام آنجا بود... بعد فوری محمود خان آمد به اقتدار نظام گفت یاور گفته الان باید حرکت کنی هر چه خودش و خانمش گفتند که فردا حرکت کنیم گفت نمی‌شود باید الان حرکت کنید همان روز اسبابش را بستند...

۵- اظهارات محمد رفیع نوائی رئیس اسبق شهربانی مشهد در صفحات ۳ به بعد که قسمت‌های مؤثر آن عینا نقل می‌شود:

درست در خاطر ندارم که در ۱۳۰۶ بوده است یا ۱۳۰۷ مأموری از تهران آمد به مشهد، ابلاغ کرد که بایستی مأمور بفرستید به خواف محرمانه مدرس را مسموم نماید به مأمور گفته شد مراجعت کن اقدام می کنم و نتیجه را به عرض می‌رسانم مأمور مراجعت کرد به مرکز جواب دادم چون بیست و پنج نفر نظامی هم در نگاهداری مشارالیه شرکت دارند این عمل به طوریکه کسی نفهمد غیرمقدور است.

مأمور محمد حسن خان سرداری... رئیس شهربانی هم سرتیپ محمد خان درگاهی بود.

در زمستان ۱۳۱۵ آمدم به مرکز پس از خاتمه مرخصی موقعی که می‌خواستم بروم مشهد رئیس شهربانی وقت را که مختار باشد ملاقات، اجازه حرکت خواستن فرمودند شاه مایل است که مدرس از بین برود. این مأموریت را به طور یکسره شما انجام بدهید، جواب دادم چون این امر بر خلاف قانون است بهتر این است محرمانه کتبا مرقوم بفرمایید، جواب فرمودند: این نوع مسائل کتبی نمی‌شود شفاهی است، من هم از روی ادب عرض کردم من حرفی ندارم که فرمایشات تیمسار را اطاعت کنم ولی آن مأموری که بایستی این عمل را انجام بدهد قطعا از من نوشته کتبی می‌خواهد دیگر ساکت شد چیزی نگفت و من هم خداحافظی کرده و رفتم خراسان.

در این بین شنیده شد که آن بیست و پنج نفر نظامی را از آنجا برداشته بنده از وحشت اینکه مبادا مجددا امری برسد و من عذری نداشته باشم پیشنهاد کردم که مدرس را به

کاشمر انتقال بدهند اول نسبت به بنده متغیر شدند که یک پیرمرد ضعیفی را چطور نمی‌توانید نگاهدارید و بعد اجازه دادند منتقل به کاشمر شود.

وقتی که حسن رادسر (سرداری) آمد به مشهد با همان ترتیبی که عرض کردم او را مراجعت دادم برای اینکه فورمالیته به عمل آمده باشد که بعدا خودم گیر نباشم اسدالله خان رئیس تامینات خودم را که آن روز مورد اطمینان من بود با دستور اینکه برود به خواف و مراجعت کند و گزارش بدهد که با بودن نظامیها غیرمقدور است روانه کردم در مراجعت هم همانطور گزارش داد که به مرکز عرض شد اسدالله خان نام فامیلش سرداری است.

در صفحات ۱۲۲ جریان ملاقات خود را در بهداری شهربانی و در زندان با جهانسوزی اینطور بیان نموده.

رفتم بهداری جهانسوزی آمد پس از سلام و تعارف، اظهار کرد که من خواستم از شما مشورت کنم که تکلیف من چیست من جواب گفتم نمی‌دانم موضوع چیست و تو تا چه حدی مداخله داشتی تا به تو کمک فکری بکنم بنا کرد قسم خوردن که من نه مدرس را دیده‌ام و نه با او کاری کردم، فقط یک امری را از طرف رئیس شهربانی خراسان به رئیس شهربانی کاشمر ابلاغ کردم حرف ما که به اینجا رسید یک نفر صاحب منصب وارد اطاق شد و حرف ما قطع شد.

موقع خارج شدن جهانسوزی اظهار کرد که سرهنگ وقار (در آن موقع پاسیار وقار رئیس زندان مرکزی بوده) آمده بود اینجا من از او خواهش کردم که مرا به کریدور یک منتقل کند امروز به آنجا خواهم آمد و خدمت شما خواهم رسید...

گویا همان روز او را به کریدور یک منتقل نمودند دو روز بعد از ورودش آمد به اطاق من گفتم حالا خوب است تفصیل را بگویید... تفصیل را این طور بیان کرد.

پس از اینکه شما از مشهد به تهران رفتید و سرهنگ وقار آمد به مشهد به من امر کرد بایستی بروی و این عمل را خاتمه بدهی من

جواب گفتم که قلب من ضعیف است، من نمی‌توانم این کار را بکنم سرهنگ وقار گفت تو کار نداشته باش حبیب با تو می‌آید تو امر مرا به رئیس شهربانی ابلاغ کن او خودش انجام خواهد داد من هم بنام تفتیش شهرهای جنوبی خراسان رفتم امر سرهنگ رئیس شهربانی را ابلاغ کردم خودم هم منزل رئیس شهربانی منزل کردم شب به من راپورت دادند که مدرس را دفن کردیم.

اظهارات اسدالله سرداری مؤید قسمتی از اظهارات نوائی است؛ زیرا در صفحات ۱۹ مکرر به بعد گفته قضیه مربوط به دوازده سال قبل است جزئیات موضوع را در نظر ندارم ولی یک مذاکراتی آنچه به خاطرم می‌آید بین بنده و سرهنگ محمد رفیع شده که ایشان از بنده قول شرف گرفته‌اند که مادام‌العمر اظهاری نشود.

روزی طرف عصر در ایام پاییز بود ایشان یعنی آقای سرهنگ رفیع نوائی، بنده را احضار فرمودند که به اتفاق برویم گردش چون چنین مطالبی و یا چنین اظهاری از آقایان سرهنگ‌ها نشنیده بودم.

به طور شوخی گفتم چه شده است که جناب سرهنگ به این خیال افتاده‌اید، فرمود: برویم حالا بعد مطلع می‌شوید، مقداری راه رفتیم تا رسیدیم به یک باغی ایشان اظهار کردند با یک حال گرفته و چهره سیا من یک مطلبی دارم خیلی محرمانه می‌خواهم به شما بگویم و دچار یک محظور فوق‌العاده خطرناکی شده‌ام...

پرسیدم چه پیش آمدی شده، فرمودند به من یک مأموریت بدی داده شده است و من می‌خواهم آن مأموریت را به شما بدهم چون هر چه فکر می‌کنم از شما نزدیک‌تر و محرم‌تر در اداره شهربانی خراسان کسی را ندارم.

پرسیدم بفرمایید چیست، فرمودند این مهمانی که برای ما فرستاده شده است باید کلکش کنده شود، بنده سؤال کردم مهمان کیست و کلکش کنده شود چیست با صدای گرفته که خوب به خاطرم می‌آید اظهار داشت، همین کسی که در خواف است بنده خندیدم گفتم چطور باید کلکش کنده شود، گفت، باید کشته شود بر من خنده افزوده شد گفتم: مگر شما این کاره هستید، گفت، من این کاره نیستم ولی چون این به من تکلیف شده است من هم ناگزیرم این تکلیف را به شما بکنم.

گفتم یعنی چه به من تکلیف بکنید که مرتکب جرمی بشوم، فرمودند: بلی. گفتم: که من کی و شغل من چیست. گفت: شما رئیس تامینات من هستی.

گفتم حالا ـ من برای شما توضیح می‌دهم که رئیس تامینات یعنی چه رئیس تامینات یعنی کاشف جرایم نه اینکه خود مرتکب جرم شود حتی این است که اگر حقیقتا شما این کاره بودید و هستید به نحو دیگری اقدام و به من که رئیس تامینات هستم امر می‌کردید که مرتکب را به دست بیاورم.

بنده چنین محرمیتی در این قبیل قضایا با شما نداشته و ندارم.

گفت می‌دانید تمرد برای شما چه عواقبی دارد گفتم بالاتر از این نیست که مرا اعدام خواهند کرد. گفت: تکلیف من چیست. گفت: من و شما را قانون معین کرده است اگر شما اینکاره هستید قانون به شما می‌گوید کتبا نوشته بگیرید.

اگر این کاره نیستید جواب می‌دهید بر فرض که عواقب بدی داشته باشد اعدام خواهید شد و اگر حقیقتا تصور می‌کنید که من اینکاره هستم قدم اول من به شما می‌گویم که بنویسید آیا می‌نویسید به من بدهید ایشان اظهار داشتند تو چرا اینطور عصبانی شدی و چرا این قدر بچه‌ای در این مورد یکی نوشته می‌دهند چون دیدند من خیلی عصبانی شدم فرمودند نه تو آدم‌کش هستی و نه من، شوخی کردم با شما این اظهارات را کردم و حقیقت این است که شما فوری فردا صبح قبل از آفتاب حرکت کن برو به خواف وضعیت منزل این شخص را ببینید چون تهران از وضعیت محلی این آدم نگران است و برای من راپورت بیاور.

فردای آن روز با اتومبیل ایشان رفتم به خواف وضعیت منزل مدرس را دیدم و خود مدرس را هم ملاقات کردم و ایشان از من خواهش کردند که به رئیس نظمیه محمد رفیع خان بگویید اگر ممکن است شما بیایید من را ملاقات کنید بنده هم در مراجعت به ایشان عرض کردم که مدرس چنین تقاضایی دارد و وضعیت منزل را هم که چه جور است به ایشان گزارش دادم.

یک روز بعد از آن روز که گزارش دادم به من فرمودند فلانی تصور می‌کنم شما پای مسافرتی هم در پیش داشته باشید من گفتم دیگر به جایی مسافرت نمی‌کنم فرمودند دست پاچه نشو تهران باید بروید، گفتم برای چه. گفتند: اگر اجازه آمد به تو خواهم گفت من مراجعت شما را به تهران تلگراف کرده‌ام که اگر اجازه بدیهد برای عرض مطالبی شخصا به تهران آمده و یا اینکه رئیس تأمینات را بفرستم.

به ایشان گفتم حقیقت درجه دوستی را به طوری که خودتان اظهار می‌فرمایید تمام کرده‌اید...

به چه مناسبت مرا به تهران بفرستید فرمودند شما می‌دانید کسی که همواره صحبت کند و هم از قوانین مطلع باشد در اداره نداریم. اگر خودم را اجازه دادند که خودم می‌روم به تهران و هر کاری باید بکنم می‌کنم یا برمی‌گردم یا برنخواهم گشت و اگر مرا اجازه ندادند شما چون می‌توانید حرف بزنید دستوراتی به شما می‌دهم که آنجا بگویید.

اظهارات محمد علی وقار در صحفه ۸۹ به بعد که قسمتهای مؤثر آن عینا نقل می‌شود...

بنده با اقتدار رئیس شهربانی کاشمر که چند سال پیش در اینجا رئیس شهربانی بود سابقه دوستی و آشنایی داشتم چون که قبل از آن یک سفر دیگر هم به کاشمر آمده و رئیس شهربانی بوده ایشان در سفر آخر که کاشمر بودند به مرخصی مشهد رفتند...

مستوفیات از مشهد به جای او آمد پس از چندی مراجعت کردند.

روز سوم ورودشان بود... رفتیم منزل خدمتشان...

بعد یکی دو روز توی خیابان ایشان را دیدم فرمودند از تو خداحافظی می‌کنم. و باید بروم مشهد گفتم علت تغییر شما چیست.

گفت حقیقت این است که این مهمانی که گفتم آورده‌اند به کاشمر آقای مدرس است به من امر شده است او را بکشم حاضر نشده‌ام و حالا یاور جهانسوزی آمده است و امر کرده که باید فوری حرکت کنم.

۷- اظهارات حاجی علی اکبر عظیمان در صفحه ۹۲ به بعد که قسمتهای موثر آن عینا نقل می‌شود.

بنده با اقتدار نظام از سابق دوستی و آشنایی داشتم او رفت به مرخصی مشهد... اقتدار نظام از مشهد آمد شنیدم یک آقایی را از خواف آورده و در منزل خودش نگهداشته چون با اقتدار نظام خیلی دوست بودم فردای آن روزی که وارد شده بودم رفتم منزل رفتم تو دیدم یک آقایی با لباس سفید و ریش سفید نشسته و یک شال سفید هم به سرش پیچیده است در این بین آقا آب خوردن خواست، کلفت اقتدار نظام کاسه آب را خواست ببرد تو بنده دیدم که خود اقتدار نظام کاسه را گرفت و دو دستی برد جلوی آقا آب خورد و اقتدار نظام کاسه را گرفت و عقب عقب آمد از اطاق بیرون و به من اشاره کرد که حالا برو بنده هم رفتم.

روز بعد شنیدم که از مشهد مأمور آمده که یکی از آنها حبیب‌الله معروف به میرغضب بود که من خودم او را دیدم بعد فوری اقتدار نظام را حرکت دادند به مشهد موقع حرکت رفتم اقتدار نظام اظهار کرد که من می‌روم من را حلال کنید شاید دیگر من را نبینید.

گفتم چرا می‌روی. گفت: این آقای مدرس را که به من داده‌اند اینجا آوردم، مجبورم کرده‌اند که از بین ببرم من حاضر نشدم حالا من را مجبورا می‌فرستند به مشهد...

بین مردم می‌گفتند مستوفیان و حبیب‌الله شهر رفته‌اند نزدیک افطار منزل مرحوم درس و به ایشان گفته‌اند برای ما چای بریزید فرمودند خودتان بریزید گفتند شما هم باید بخورید فرمودند که حالا وقت افطار نیست و من نمی‌خورم بعد گفتند که خیر موقع افطار است. فرمودند پس بروم ببینم، آمده‌اند بیرون نگاه کردند و فرمودند: پس نماز مغرب را بخوانم. آن وقت بعد از نماز چای را می‌ریزند در قوری و توی آن زهر می‌ریزند و بخورد آقا می‌دهند و بعد از مدتی که می‌بینند زهر اثر نکرده است شال خود آقا را می‌اندازند به گردنش و خفه می‌کنند...

مشهدی اسمعیل مفتش که مدرس در خانه او بود... این اظهار را نمود...

۸- اظهارات اسمعیل را در صفحات ۹۹ به بعد که قسمت‌های مؤثر آن عینا نقل می‌شود. نمی‌دانم بیست و ششم ماه رمضان یا بیست

و هفتم ماه رمضان بود ظهری بود شنیدم که آقا را در منزل کربلایی اسمعیل کشته‌اند.

کربلایی اسمعیل... برای من قضیه کشتن مدرس را نقل کرد و گفت... مستوفیان با یک نفر دیگر که نشاخته بوده آمده‌اند و آقا را زهر داده‌اند و همچنین دیده‌اند شال آقا را که دور سرش می‌پیچیده باز کرده به دور گردنش انداخته و کارشان را خاتمه می‌دهند... شیخ هادی که حالا مرده است و متصدی دفن اموات بود... می‌گفت که آثار طناب یا شال در گردن آقا دیده است.

۹- اظهارات حسین مغانی در صفحات ۱۰۱ به بعد گفته:

یک روز در ماه رمضان بود... کربلایی اسمعیل مفتش که حالا مرحوم شده به من رسید و سر به گوش من گذاشت و گفت: فلانی خبرداری چه شده. گفتم: خیر. گفت: دیشب آقای مدرس را در باغچه من زهر داده و کشتند.

مستوفیان و یک نفر دیگر آمدند او را زهر دادند نمرد بعد شال به گردنش انداختند و خفه کردند و جنازه‌اش را توی تابوتی که پاسبانها محرمانه آورده بودند گذارده و بردند مخفیانه ذفن کردند.

۱۰- اظهارات سید حسین ابراهیم زاده در صفحات ۱۰۴ به بعد که گفته:

بنده با اقتدار نظام رئیس شهربانی کاشمر که یک سفر دیگر هم آنجا رئیس شهربانی بود آشنایی و دوستی داشتم اقتدار نظام به مرخصی مشهد رفته بود. اقتدار نظام برگشت کاشمر، شب دوم ورودش بنده رفتم منزل ایشان به عنوان دیدن خودش آمد دم در و گفت:

حالا- نمی‌توانم از کسی پذیرایی کنم دو شب دیگر... بیایید، شب سوم یا چهارم بود که رفتم به منزل ایشان پس از صحبت اظهار کرد این آقایی که من آورده‌ام آقای سید حسن مدرس و چون به من امری کرده‌اند و من زیر بار نرفته‌ام، امر کرده‌اند که به مشهد بروم و فورا حرکت خواهم کرد. فردای آن روز ایشان رفتند تا شب بیست و ششم ماه رمضان که آقا را به قتل رسانیده‌اند و بنده شنیده‌ام که محمود خان مستوفیان رئیس شهربانی این کار را کرده و شبانه برده‌اند دفن کرده‌اند.

من از شیخ غسال شنیدم که گفت در موقع غسل دادن دیده بود که گردن آقا سیاه بوده و بدن هم نزدیک به تلاشی شدن بوده است.

بنده از امیرخان پاسبان شنیدم که آقا را کشته‌اند و علت این اظهار هم این بوده است که همان شبی که آقا را شهید کرده‌اند فردای آن روز زن امیرخان پاسبان تعزیه زنانه برای آقا در خانه خود گرفته بود. بنده از امیرخان پرسیدم تعزیه برای چه بود اظهار کرد که آقا سید حسن مدرس را کشته‌اند.

در آن روز یاور جهانسوزی با یک نیفر پاسبان قد بلند که اسمش را نمی‌دانم فقط معروف به میرغضب بود آمده بودند کاشمر.

۱۱- اظهارات حاجی سید عبدالمجید آله طه در صفحات ۱۱۱ به بعد گفته:

شب بیست و چهارم یا بیست و پنجم ماه رمضان بود که من رفتم خانه اقتدار نظام به من اظهار کرد که رئیس پلیس مشهد آمده و کار را بر من سخت گرفته‌اند که این سید بزرگوار را بکشم ولی من اقتدار نمی‌کنم و هر کاری ایشان می‌خواهند با من بکنند و فردا هم باید از این شهر بروم.

زن امیرخان پاسبان... به آقا اخلاص تامی داشت و برای او روضه می‌خواندم. گفت آقا را زهر داده‌اند و همان زن امیرخان بعد از کشتن آقا سه شب برای آقا تعزیه گرفت محرمانه.

۱۲- محتویات پرونده‌های شهربانی مربوطه به مرحوم سید حسن مدرس و مندرجات دفاتر نگهبانی شهربانی کاشمر به شرح پایین:

الف- تلگراف شماره ۱۶/۸/۱۶ -۸۶۶۱ پاسیار نوائی به اداره کل شهربانی بدین عبارت «اینکه امر فرمودند زندانی شود مدرس در خواف زندانی نبوده در حیاط جداگانه نگاهداری می‌شد حال در کاشمر زندانی شود یا منزل جداگانه.

اداره کل شهربانی طی ۱۶/۸/۱۸ -۲۹۷۶۷- ۲۸۱۰۷ جواب داده شهربانی مشهد ۸۶۶۱ به طوریکه دستور داده شده مشارالیه باید در

شهربانی در محل مناسبی منفردا به طور زندانی دقیقا مراقبت شود.»

از این دستور معلوم می‌شود که وضعیت مرحوم مدرس بعد از انتقال به کاشمر سخت‌تر شده و در آنجا به زندان مجرد منتقل گردیده و وضعیت خاصی برای او در نظر گرفته شده که منظور از آن نمی‌تواند فقط تحت نظر گرفتن مرحوم مدرس دانست.

ب- گزارش شماره ۴۷۴ مورخ ۱۶/۷/۲۳ اقتداری به شهربانی مشهد بدین مضمون «ساعت ۱۷ یوم ۲۲ ماه جاری سید حسن مدرس را به اتفاق غلامرضا نخعی بازرس و پاسبان شماره ۵ زور وارد کاشمر گردیده.

گزارش شماره ۹۱۲۴ مورخ ۱۶/۸/۲۹ نوائی به اداره کل شهربانی به این عبارت «به وسیله رئیس شهربانی کاشمر رسدبان ۲ اقتداری که به مشهد احضار و معاودت می‌نمود به کاشمر انتقال و طبق مقررات زندانی و دستور شماره ۱۰۲ مورخ ۱۶/۹/۱ یاور جهانسوزی کفیل شهربانی شرق به شهربانی کاشمر بدین مضمون:

«پاسخ گزارش شماره ۴۷۴ به طوریکه دستور داده شده است، سید حسن مدرس باید در محل مناسبی منفردا زندانی و دقیقا مراقبت شود که با احدی ملاقات و مکاتبه ننماید و نیز تا موقعیکه اقتداری شهربانی را تحویل نگرفته حفاظت و مسؤولیت زندانی مزبور به عهده او خواهد بود و بعدا با شخص رئیس شهربانی است از این تلگراف‌ها و نامه‌ها استنباط می‌شود که اقتداری به عنوان ریاست شهربانی کاشمر مدرس را از خواف به کاشمر منتقل و مأموریت محافظت او را داشته و قرار بوده که شهربانی را هم از مستوفیان تحویل بگیرد و بعدا هم مسؤولیت حفاظت مدرس باز با شخص خود او باشد ولی بعد از ورود، جهانسوزی بطوریکه بعدا ذکر خواهد شد اقتداری را که حاضر به ارتکاب قتل نبوده از کاشمر اخراج و مستوفیان را به کفالت شهربانی کاشمر ابقاء نموده‌اند.

ج- در دفتر نگهبانی سال ۱۳۱۶ در صفحه ۱۵۸ به تاریخ ۶ آذرماه ۱۳۱۶(۲۳ رمضان) در وقعه ۳ نوشته شده است: ساعت ۱۵ بعدازظهر جناب ریاست سر کلانتری مرکز ناحیه شرق به شهربانی وارد شدند مراتب استحضارا معروض داشت.

در همان صفحه در وقعه ۵ همان روز نوشته شده «حسب‌الامر جناب ریاست سرکلانتری رسدبان ۲ اقتداری را احضار و ابلاغ شده که فورا حرکت و خود را به شهربانی مشهد معرفی نمایند و نیز از گاراژ ماشین تهیه که فردا اول صبح حرکت نماید مراتب را استحضارا معروض داشت.

در صفحه ۱۶۰ دفتر نامبرده به تاریخ ۱۶/۹/۷ در وقعه ۵ نوشته شده ساعت ۱۰ صبح تعقیب وقعه ۵ صفحه ۱۵۸ رسدبان ۱ اقتداری رئیس شهربانی سابق کاشمر به طرف مشهد حرکت نموده.»

از مندرجات دفتر نگهبانی که فوقا بدآن اشاره شد واضح است که مأموریت جهانسوزی مستلزم اخراج اقتداری از کاشمر بوده که به مجرد ورود با فشار و سخت‌گیری زیاد مشارالیه را که حاضر به ارتکاب قتل مدرس نبوده از کاشمر به مشهد اعزام کرده.

د- تلگراف رمز شماره ۵۱۱ مورخ ۱۹/۶/۶ به امضای مستوفیان بدین عبارت:

«مشهد شهربانی سید حسن مدرس از موقع ورود مختصر کسالت، دو روز است مرض او شدت.»

این تلگراف بر خلاف واقع و برای ظاهرسازی بوده و مستوفیان می‌خواسته وانمود کند که مدرس مریض است؛ زیرا اگر مدرس در موقع ورود به کاشمر مریض بود بایستی اقتداری گزارش کسالت او را بدهد نه مستوفیان و به علاوه مستوفیان در همان روز تحویل گرفتن مدرس گزارش داده که دو روز است مرض مدرس شدت یافته در صورتی که دو روز قبل از آن هم مدرس تحویل اقتداری بوده و چنانچه کسالت وی تشدید یافته بود بایستی اقتداری گزارش آن را بدهد.

نامه مورخ شنبه هفتم آذرماه ۱۳۱۶ مستوفیان نیز به عنوان «آقای سرپاسبان یکم شجاعی» که قبلا در صفحه ۳ ادعانامه عین آن نقل شد.

مؤید این است که مستوفیان تنها مأمور مراقب مدرس نبوده بلکه مأموریت دیگری داشته است که حتی می‌خواسته مردم مطلع نشوند که مدرس در آنجا است.

در صفحه ۱۶۱ بتاریخ ۱۶/۹/۷ در ورقه ۵ نوشته شده: «تعقیب وقعه ۴ صفحه ۱۶۰ جناب ریاست سرکلانتری ناحیه شرق ساعت ۱۴ عصر حرکت نموده با اتومبیل طرف تربت مراتب معروض» و در صفحه ۶۷ به تاریخ ۱۶/۹/۹ در وقعه ۵ نوشته شده است:

ساعت ۱۱/ ۳۰ صبح جناب ریاست سرکلانتری ناحیه شرق به کاشمر وارد به شهربانی تشریف آورده، پس از نیم ساعت توقف تشریف بردند.

صورت مجلس مورخ شب ۱۶/۹/۱۰ بدین مضمون:

«خدمت جناب یاور ریاست اداره سرکلانتری مشهد محترما به عرض می‌رساند ساعت ۲۲/ ۳۰ عصر به معیت سرپاسبان ۱ شجاعی به محل زندانی به جهت وارسی آمده مشاهده شده زندانی مزبور فوت نموده، در صورتیکه سرپاسبان مزبور اظهار می‌دارد ساعت قبل که من آمده بودم مشارالیه حیات داشتند و پاسبانان ۶ و ۷ قراولان هم به همین نحو اظهار داشتند که ساعت قبل یعنی یک ساعت قبل از این ساعت، گزارش قبل از آمدن بنده و مراجعتم مومی‌الیه حیات داشته. مراتب گزارش معروض تا به آنچه امر فرمایند اطاعت شود به امضای مستوفیان و سرپاسبان ۱ شجاعی و پاسبان شماره ۷ محمد فراموشکار و مهر ابراهیم پاسبان شماره ۶ از مراتب مذکور معلوم می‌شود که جهانسوزی پس از ورود به کاشمر دستور داده که تلگراف بر خلاف واقع راجع به کسالت مرحوم مدرس مخابره شد و ترتیب نگاهداری مدرس را هم مشارالیه به مستوفیان داده؛ زیرا مستوفیان در دستوری که راجع به این موضع به سرپاسبان شجاعی داده اشعار داشته که حسب‌الامر جناب یاور گزارش فوت مرحوم مدرس را هم به عنوان جهانسوزی داده که این گزارش نیز طبق اظهارات محمد فراموشکار و ابراهیم ابراهیمی برخلاف واقع است.

از مراتب فوق‌الذکر واضح است که مأموریت جهانسوزی بازرسی جنوب خراسان نبوده بلکه ارتباط با قتل مدرس داشته و حتی موقعی که از جهاسنوزی سؤال شده چرا دکتر و پزشک برای معالجه مدرس و بعد از فوت او باری معاینه و دادن جواز دفن نبوده. اظهار داشته که جهانسوزی و شهربانی مشهد چنین اجازه به او نداده‌اند مضافا بر اینکه اگر یاور جهانسوزی مأموریت بازرسی داشته لامحال باید حکمی حاکی از نوع مأموریت وی صادر شده باشد و گزارش نیز راجع به مأموریت خود پس از مراجعه به مشهد بدهد، در صورتیکه جهانسوزی گزارشی از نتیجه مأموریت خود نداده و وقار نیز در بازجویی اظهار داشته چون سرپاس مختار دستور داده بود که جهانسوزی باید به جنوب خراسان مسافرت کند، مشارالیه نتیجه بازرسی را از او نخواسته است.

مستوفیان پس از قتل مدرس و تنظیم گزارش بر خلاف واقع که راجع به ثبوت او به جهانسوزی داده برای اینکه وانمود کند مرحوم مدرس بر اثر کسالت فوت نموده، صورت مجلس دیگری به تاریخ لیله ۱۶/۹/۱۰ در دو صفحه بدین عبارت تنظیم نموده «ساعت ۲۲/ ۳۰ یوم جاری اینجانب رسدبان ۳ مستوفیان کفیل شهربانی کاشمر به معیت سرپاسبان یکم سید موسی شجاعی به منزل واقعه در محله نو که شخص سید حسن مدرس زندانی در آنجا بوده رفتیم مشاهده شد زندانی مزبور فوت در صورتی که سرپاسبان مزبور اظهار می‌دارد، یک ساعت قبل از من جهت بازدید او رفتم زندانی مزبور حیات داشته و پاسبان شماره ۶ ابراهیم ابراهیمی ترشیزی و شماره ۷ محمد فراموشکار پاسداران زندانی مزبور اظهار می‌دارند که متوفی فوق به مرض تنگ نفس سینه مبتلا بوده و تا یک ساعت قبل حیات داشته که بعدا فوت نموده است».

و بعدا باز احتیاط نموده گزارش شماره ۵۳۰ مورخ ۱۶/۹/۱۳ را به عنوان ریاست شهربانی ناحیه شرق بدین عبارت: «پیرو گزارشهای رمز ۱۶/۹/۶ –۵۱۱ و ۱۶/۹/۱۰ –۵۱۵ مربوط به مریضی و فوت سید حسین مدرس زندانی محترما به عرض می‌رساند ساعت ۲۲/ ۳۰ شب ۱۰ ماه جاری اینجانب به معیت سرپاسبان یکم شماره ۴۱ شجاعی که مسئول قراولان و حفاظت مشارالیه بوده به جهت سرکشی رفته، مشاهده گردیده سید حسن مزبور فوت و هیچگونه آثاری هم در بدن او نبود و سرپاسبان و قراولان او هم گزارش داده‌اند که تا یک ساعت قبل حیات داشته ولیکن فوق‌العاده مریض و تنگ نفس داشته است.» که این مطلب به شرحی که قبلا ضمن دلایل مذکور افتاد برخلاف واقع بوده است.

۱۳- مبلغ یکهزار و پانصد ریال به موجب چک شماره ۸۲۹۸ در ۲۳ آذرماه ۱۳۱۶ از محل اعتبار مخفی به شهربانی مشهد برات شده است که مختار و وقار نتوانسته‌اند محل مصرف آن را تعیین نمایند.

حسابدار مخارج مخفی نیز راجع به مصرف این مبلغ گزارش داده که مشارالیه اطلاعی ندارد که وجه مزبور برای چه مصرفی به شهربانی مشهد داده شده تا به حال هم اسناد هزینه آن نرسیده که محل مصرف آن معلوم شود که با ترتیب پرداخت انعام در مورد قتل نصرت‌الدوله و شیخ خزعل و توضیحاتی که حسابدار مخارج مخفی در آن پرونده‌ها داده و سایر قرائن و نشانیهای موجود حکایت دارند که مبلغ مزبور، به عنوان انعام به مأمورین قتل مدرس پرداخته شده است. بنا به مراتب فوق‌الذکر به نظر دادستان دیوان کیفر محمود مستوفیان و حبیب‌الله خلجی مدرس را به شرکت یکدیگر خفه کرده و جهانسوزی و وقار و رکن‌الدین مختار در این قتل معاونت نموده‌اند و رسیدگی و صدور حکم مجازات مستوفیان و حبیب‌الله خلجی طبق ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی و جزء ماده ۲۷ همان قانون و نسبت به جهانسوزی و وقار و مختار در حدود مواد ۱۷۰ و ماده ۲۸ همان قانون مورد تقاضا است.

درباره سید حسن مدرس اعلی‌الله مقامه کتاب و رساله زیاد نوشته شده است. وی بدن شک یکی از روحانیون و سیاستمداران برجسته ایران در چند قرن اخیر است. عالمی روشنفکر و ناطقی برجسته و سیاستمداری باهوش و باذکاوت بود. در شجاعت نظیر نداشت، استغنای طبع داشت. به مال دنیا اعتنایی نداشت و در کمال سادگی زندگی می‌کرد. تلاش وی برای جلوگیری از خلع قاجاریه و زمامداری سردار سپه به همان روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ اختصاص نداشت بلکه از آغاز سفر سوم احمدشاه به اروپا و رئیس‌الوزرایی سردار سپه آغاز شد. مدرس وقتی از آمدن احمدشاه به ایران مأیوس گردید درصدد برآمد محمد حسن میرزا را به پادشاهی برگزیند ولی در ضمن عمل متوجه شد که هیچکاری از وی ساخته نیست. به فکر یکی از افراد برجسته خاندان قاجار افتاد گویا این شخص ناصرالدین میرزا ناصری کوچکترین فرزند مظفرالدینشاه بود که هوش و درایتی خاص داشت چندی نیز با خزعل در این مورد مذاکره داشت ولی دست آشکار و پنهان دولت انگلیس برای آینده ایران طرحی نو ریخته بود که بالاخره آنهم به مرحله اجرا درآمد.

سید حسن بن اسماعیل بن میر عبدالباقی قمشه‌ای از طایفه‌ی میر عابدین از سادات طباطبایی و از رجال روحانی و سیاسی دوره‌ی مشروطیت و پهلوی (و. قریه‌ی سرابه کچو در اردستان به سال ۱۲۸۷ ه.ق ف. کاشمر ۲۶ رمضان ۱۳۵۷ ه.ق مطابق با ۲۳ آذرماه ۱۳۱۶ خورشیدی.) در سن ۱۶ سالگی به جهت تحصیل به اصفهان رفت، سیزده سال در اصفهان مشغول تحصیل بود، سپس به عتبات رفت و محضر علمای بزرگ نجف را درک نمود. آنگاه به اصفهان بازگشت و به تدریس پرداخت. در دوره‌ی دوم مجلس و ادوار بعد نماینده بود. با سلیمان میرزا و یاران وی از تهران مهاجرت کرد و سپس به تهران بازگشت. در ۱۳۰۵ ه.ش در کوچه‌ی پشت مسجد سپهسالار به او سوءقصد شد ولی به سلامت رست.

(ح ۱۲۸۷- شهادت ۱۳۵۷ ق)، عالم دینی، فقیه و مدرس، متکلم، مجتهد سیاسی و نماینده‌ی مجلس. معروف به مدرس. جامع معقول و منقول بود. در روستای سرایه کچو از توابع اردستان به دنیا آمد. پدرش از خطیبان و واعظان بود. شش ساله بود که به همراه جد و خانواده‌اش به قمشه مهاجرت کرد. او مقدمات را از محضر پدر و جدش آموخت. برای تکمیل تحصیلات به اصفهان رفت و سیزده سال در فقه و اصول و علوم عربی و فلسفه از محضر میرزا عبدالعلی هرندی نحوی و جهانگیرخان قشقایی و آخوند کاشی و آقا سید محمد مغنی و دیگران استفاده نمود. سپس به نجف رفت و هفت سال در محضر آقا سید محمدکاظم یزدی و شیخ محمدکاظم آخوند خراسانی و ملاعلی نهاوندی تلمذ نمود. سپس به اصفهان بازگشت و در مدرسه جده سکونت کرد و به تدریس فقه و اصول پرداخت. مدتی بعد به تهران آمد و در مدرسه‌ی سپهسالار (شهید مطهری فعلی) به تدریس فقه و اصول مشغول شد و مدتی تولیت آنجا را عهده‌دار بود. وی در دوره‌ی دوم انتخابات مجلس شورای ملی با سمت مجتهد طراز اول، به عنوان ناظر بر جریان قانونگذاری، از جانب علمای نجف انتخاب شد و در دوره‌ی بعد از جانب مردم تهران منتخب گردید و جمعا

پنج دوره در مجلس شرکت نمود و همزمان به تدریس در مدرسه‌ی سپهسالار می‌پرداخت. در جریان کشمکش‌های سیاسی بعد از کودتای ۱۲۹۹ ش و به قدرت رسیدن رضاخان نهایتا در ۱۳۰۷ ش دستگیر و به خراسان تبعید شد و سرانجام در زندان کاشمر توسط مأمورین شهربانی به شهادت رسید و در امامزاده‌ی آنجا دفن شد.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان الشیعه (۲۲ -۲۱/ ۵)، بازیگران عصر طلایی (۳۳۶ -۱۳۳)، تذکرهٔ القبور (۲۵۵ -۲۵۴)، شرح حال رجال (۳۴۵ -۳۴۳/ ۱)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۳۸۳ -۳۸۱/ ۱۴)، مدرس قهرمان آزادی (۱ و ۲).

مدرس، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد دانشـمند محترم محمـد علی مدرسـی زنوزی صاحب تألیفات متعـدد از جمله مجلدات ریحانه‌الادب و آثار باارزش دیگر، در ۱۲۹۱ در تبریز تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در تبریز پایان داد و از دانشکده حقوق تهران لیسانس گرفت و علاوه بر تحصیلات دانشگاهی، علوم حوزوی را هم فرا گرفت. ابتـدا به شـغل قضا اشـتغال ورزید، چون آنرا مطابق میل خود ندید، به شـغل وکـالت دادگستری پرداخت و سـرانجام دفتر خـانه‌ی اسـناد رسـمی دائر کرد. در زمـان دکتر مصـدق از تبریز کاندیـدای نماینـدگی دوره‌ی هفـدهم شـد. با آراء مردم به نمایندگی انتخاب شد و در مجلس از طرفداران پروپا قرص دکتر مصدق بود و با حکومت وی مشی می‌کرد. بعد از سقوط دکتر مصدق، به تبریز بازگشت و به شغل سابق خود پرداخت. مردی دانشمند و نویسنده بود. از تألیفات وی یکی تاریخ تشکیلات قضائی ایران، احوال اجتماعی غرب قبل از اسلام و رساله‌ای در حق و قانون و تاریخ ژاپن می‌باشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مدرسی اول، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: حشره‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: فردوسی مشهد

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

مدرسی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۹۷ ش)، نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگـار. در قاین به دنیا آمـد. پس از طی تحصـیلات متوسـطه در مشـهد و دارالفنون تهران موفق به اخذ درجه‌ی دکترای ادبیات از دانشـگاه ادبیات تهران شد. او همچنین در بدو تأسـیس مجله‌ی «ترقی» عنوان سردبیری آن را

داشت. از آثار وی: «پنجه‌ی خونین»؛ «عشق شوم»؛ «پیک اجل»؛ «عروس مدائن»، ترجمه.[۱]

فرزند دکتر سید حسین مدرسی، در ۱۲۹۷ در قائن متولد شد. تحصیلات خود را در دبستان و دبیرستان شاهرضای مشهد انجام داد و از دبیرستان دارالفنون تهران دیپلم گرفت و وارد دانشکده ادبیات تهران شد و دوره‌ی سه ساله دانشکده‌ی مزبور را به پایان رسانید و لیسانس گرفت. چند سال بعد تحصیلات خود را در دانشکده‌ی ادبیات ادامه داد و سرانجام دکتر در ادبیات فارسی شناخته شد.

وی از نوجوانی سودای نویسندگی داشت و از اینرو بعد از شهریور ۱۳۲۰ نویسندگی را آغاز نمود و سرانجام سردبیر مجله‌ی ترقی شد. مجله‌ی ترقی در آن ایام از مطبوعات جنجالی و پرسروصدا و متنوع بود و طرفداران زیادی داشت. مدرسی در این مجله تلاش زیای کرد و آنرا به اوج رسانید و بزرگترین تیراژ را در آن زمان بدست آورد. داستانهائی که توسط مدرسی در مجله نوشته می‌شد، خواهان زیادی داشت و بعضی از آنها بصورت کتاب چندین بار منتشر گردید، مانند عروس مدائن، پنجه خونین، عشق و انتقام، پیک اجل.

دکتر مدرسی همزمان با کار نویسندگی به استخدام در وزارت دارائی درآمد و مشاغل مهمی را در طول خدمت خود در وزارت دارائی بدست آورد. از مشاغل وی می‌توان بازرسی دولت در بنگاه داروئی، نماینده‌ی وزارت دارائی در شورای راه‌آهن، مدیر کل نظارت بر مؤسسات اقتصادی را نام برد. عضویت شورایعالی بانک رفاه کارگران و عضو هیئت مدیره و قائم مقامی بانک رهنی ایران از دیگر مشاغل وی می‌باشد.

دکتر مدرسی در حزب مردم فعالیت داشت و از اینرو در دوره‌ی بیست و دوم مجلس از طرف حزب مزبور کاندیدای نمایندگی از تربت حیدریه گردید و سرانجام به وکالت مجلس انتخاب شد. در مجلس یکی از سخنگویان حزب مردم بود مخصوصا به هنگام طرح بودجه دولت ایراداتی به طرز حکومت هویدا می‌گرفت. در هر حال در ادوار بعد نتوانست رضایت دولت را جلب کند و پس از انقضای مجلس بیست و دوم، به وزارت دارائی بازگشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] چهره‌های آشنا (۵۳۲)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۲۹۸/ ۲، ۶۴۶، ۶۲۱/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۹۱ -۹۰/ ۱).

مدنی، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم دینی.

تولد: ۱۲۹۳، دهخوارقان (آذرشهر)، از توابع تبریز.

شهادت: ۲۰ شهریور ۱۳۶۰، تبریز.

آیت‌الله سید اسدالله مدنی، فرزند آقا میرعلی، در سن شانزده سالگی پدر خود را از دست داد و چون پیش از این مادرش را نیز از دست داده بود به ناچار سرپرستی سه کودک و نامادری‌اش را عهده‌دار شد. چندی بعد وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد و پس از گذراندن دوره سطح نزد آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی و آیت‌الله سید محمد رضا گلپایگانی، حدود چهار سال به تحصیل درس فلسفه در محضر امام خمینی (ره) پرداخت و همچنین در جلسات درس آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری شرکت کرد. استادان دیگر او آیت‌الله حکیم و آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله سید عبدالهادی

شیرازی بودند.

مبارزات سیاسی خود را نیز از همان دوران طلبگی علیه رژیم پهلوی آغاز کرد و به علت مخالفت با کاپیتولاسیون از قم به ممسنی نورآباد تبعید شد و پس از تبعید در سال ۱۳۶۳ ق. به زیارت خانه خدا رفت و پس از اتمام حج بی‌درنگ به نجف عزیمت و تحصیل و درس خود را در آنجا شروع کرد و در درسهای آیت‌الله خویی شرکت نمود و روزانه چندین جلسه درس از کفایهٔ، رسائل، مکاسب و لمعه را برای طلاب تدریس می‌نمود. در نجف در فعالیت‌های عمرانی و مذهبی و نیز در راهپیمایی‌های و سایر مسائل ایران پیش قدم بود. در بیست و یکم بهمن ۱۳۷۵ که تعدادی از تانک‌های دشمن از کرمانشاه به تهران عازم بودند، وی به اتفاق سی هزار جمعیت با دست خالی کفن‌پوش به مقابله با آن‌ها پرداختند و با دادان تعدای شهید و مجروح موفق می‌شوند تانک‌ها را از حرکت بازداشته و سربازان را که تعدادشان ۵۰۰ نفر بود خلع سلاح نمایند و تمام آنها را در منزل خود تغییر لباس داده و پذیرایی می‌کند و به آنها می‌گوید که: بروید به امید خدا هر موقع انقلاب پیروز شد خودتان را معرفی کنید.» بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از رحلت آخوند ملا ـ معصومی، آیت‌الله مدنی دوباره بعد از اقامت کوتاهی در قم راهی همدان شد. در انتخابات مجلس خبرگان شرکت نمود و از سوی مردم همدان به مجلس راه یافت و در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقش داشت. وی همچنین امامت جمعه و نمایندگی امام خمینی (ره) را در همدان طبق حکم بیست و یکم مهر ۱۳۵۸ ایشان به عهده داشت. بعد از شهادت آیت‌الله محمدعلی قاضی طباطبایی به حکم رهبری، امام جماعت شهر تبریز شد. نقش آیت‌الله مدنی در اداره‌ی امور استان آذربایجان و جریان حزب خلق مسلمان که توانسته بود قدرتی در تبریز برای خود دست و پا کند، مهم بود. وی با همیاری مردم آنها را از صحنه‌ی سیاست منطقه بیرون کرد. به همین سبب چندین بار به وی سوء قصد شد.

از جمله خدمات ایشان می‌توان به این موارد اشاره نمود: احداث مهدیه، صندوق قرض‌الحسنه و درمانگاه در مهدیه همدان، بنای حسینیه و احداث حمام و مسجد و مدرسه و کتابخانه و قرض‌الحسنه‌ای در دره مراد بیک، راه اندازی صندوق قرض‌الحسنه در قصر شیرین، اداره‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی کمالیه‌ی خرم‌آباد، احداث هجده دستگاه خانه در یکی از روستاهای بوئین زهرا، ساختن مسجد بزرگی در نورآباد ممسنی. او در جبهه‌های دفاع مقدس هم حضور داشت (همچنین در جریان شکست حصر سوسنگرد).

آیت‌الله مدنی روز بیستم شهریور ۱۳۶۰ بعد از نماز جمعه تبریز به شهادت رسید و پیکرش را در جوار حرم معصومه (س) به خاک سپردند.

حاج سید اسداللّه مدنی دهخوار قانی (آذر شهری) از علماء مبرز معاصر است در شهر خرم‌آباد. وی در سال ۱۳۳۱ قمری در آذرشهر متولد شده و پس از رشد و خواندن مقدمات و سطوح اولی در محل خود به اتفاق برادر رضاعی خود جناب مستطاب حجهٔالاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا باقر حکمت‌نیا در سال ۱۳۵۶ قمری مهاجرت به قم نموده و سطوح وسطی و نهائی را از مدرسین بزرگ چون آیت‌اللّه العظمی مرعشی نجفی و آیت‌اللّه العظمی گلپایگانی و بعضی دیگر به پایان رسانیده و به درس خارج مرحوم آیت‌اللّه العظمی آقای آسید محمد حجهٔ کوه‌کمری و آیت‌اللّه العظمی حاج سید محمدتقی خوانساری طاب ثراهما حاضر شده و استفاده کامل نموده و خود به تدریس سطوح و اخلاق پرداخته آنگاه مهاجرت به نجف نموده و از محضر آیات بزرگ حوزه نجف بالاخص زعیم اعظم و مرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیت‌اللّه العظمی خوئی مدظله فقها و اصولا استفاده نموده و خود در آن سامان به تدریس فقه و اصول و غیره پرداخته و در فصل تابستان به همدان آمده و مورد توجه مخصوص مردم باایمان همدان و بالخصوص دانشمندان آن شهرستان قرار گرفته تا در سال ۱۳۹۲ قمری که مردم عالم دوست شهرستان خرم‌آباد مرکز فرمانداری منطقه لرستان برای سرپرست حوزه علمیه آنجا و مرجعیت مردم آن ناحیه تقاضا و به اصرار آنجناب را به خرم‌آباد برده و تاکنون از وجود ذیجودش استفاده و استفاضه می‌نمایند.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

مدنی، امیرباقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۲، مرتبه علمی: استاد، رشته: علوم اداری و اقتصادی، دانشکده: اقتصاد، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی اقتصاد از دانشگاه اوهایو در سال ۱۳۴۱، کارشناسی ارشد در رشته مؤسسات اقتصادی و اجتماعی کشورهای اسکاندیناوی از دانشگاه استکهلم سوئد در سال ۱۳۴۲، کارشناسی ارشد اقتصاد از دانشگاه ایلینویز شمالی آمریکا در سال ۱۳۴۴ و دکترای علوم اداری و اقتصاد از دانشگاه ایلینویز جنوبی آمریکا در سال ۱۳۴۷.

مرتبه علمی:

استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

تدریس دروس اقتصاد در دانشگاههای ایلینویز جنوبی و شهید بهشتی، استاد راهنمای ۴۰ تا ۵۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

نظامهای اقتصادی، اوپک و اثرات تخریبی تطبیق قیمت نفت، استراتژیهای توسعه اقتصادی، مقایسه روشهای توسعه ایران با کره جنوبی، اقتصاد چین.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: متعدد، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

اقتصاد و استراتژیهای توسعه اقتصادی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

مدهنی، قاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قاسم مدهنی : فرمانده محور عملیاتی تیپ۵۷ابوالفضل(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۱ در خانواده‌ای مستضعف و اصیل در روستای چشمه علی واقع در بخش پاپی در شهرستان خرم‌آباد دیده به جهان گشود.

چون روستای زادگاهش فاقد دبستان بود، وی را به مدرسهٔ یکی از روستاهای مجاور موسوم به کن کبود فرستاند. تحصیلات ابتدایی خود را در این مکان گذارند، ولی از آنجایی که این روستا نیز فاقد امکانات آموزشی بالاتر بود، در نتیجه پدرش او را برای ادامهٔ تحصیل به شهرستان خرم‌آباد فرستاد. با پشت سر گذاشتن مقطع راهنمایی، مرحلهٔ متوسطه را در دبیرستان آیت ا... طالقانی خرم آباد ادامه داد.

این زمان مقارن با پیروزی و سال‌های اول انقلاب اسلامی بود. وی از طریق انجمن اسلامی دبیرستان تلاش پی گیر خود را در جهت گسترش ارزش‌های اسلامی آغاز کرد. در سال ۱۳۶۰ با علاقه‌ای هر چه تمام‌تر به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خرم آباد در آمد و تلاش بی‌وقفهٔ خود را در راستای اهداف عالی اسلام ناب محمدی (ص) و رهبری ولی فقیه به‌صورت بسیار فعال و خستگی‌ناپذیر دنبال نمود. ایشان با علاقهٔ زیادی که به دفاع از انقلاب داشت، بلافاصله به صورت داوطلبانه راهی جبهه‌های نور علیه ظلمت گردید و در عملیات طریق‌القدس توانستند با استعانت از عنایات خداوند متعال و بهره گیری از نیروهای اسلام شهر «بستان» را از لوث وجود بعثیان عراق پاک نمایند. بعد از آن پیروزی بزرگ و سرکوبی دشمن در آن منطقه، لیاقت و شایستگی قابل توجه و تحسین‌برانگیز او باعث شد که مسئولین با مشاهدهٔ خصوصیت بارز و کارایی چشمگیر، در صدد برآیند تا به تناسب شرایط، مسئولیت‌هایی را به شرح ذیل به وی واگذار نمایند:

۱) عملیات والفجر مقدماتی و همچنین والفجر ۱، مسئولیت فرماندهی گردان را به ایشان محول نمودند. پس از تشکیل تیپ مستقل ۵۷ ابوالفضل (ع) در واحد عملیات و عملیات آن تیپ مسئولیت خطیری را تقبل نمود و به تلاش های خستگی‌ناپذیر خود تداوم بخشید. پس از آن مسئولیت یگان حفاظت سپاه ناحیهٔ لرستان را عهده‌دار شد. در این وظیفهٔ خطیر مسئولیت محوله را به نحو احسن انجام داد. در آزمون ورودی آموزش فرماندهی عالی جنگ موفق شد .

اوماموریت‌های خطیری را که تقبل می کرد، پیروزمندانه به انجام می‌رسانید.

۲) در عملیات والفجر ۱۰ در منطقهٔ عمومی حلبچه و بیت‌المقدس ۴ که منجر به آزادسازی شاخ شمیران گردید، حضور فوق‌العاده موثری داشت و در تمام صحنه‌های پیکار، ایثارگری به تمام معنا بود.

سرانجام این فرماندهٔ دلاور پس از فداکاری‌ها و ایثارگری‌های بی‌دریغ، به تاریخ ۲۷/۳/۱۳۶۷ در ارتفاعات «فمیش» به فیض شهادت نایل آمد و همانند شهدای کربلا تربت پاک میدان خون و شهادت را جایگاه عروج خویش ساخت.

اودر فرازی از وصیت نامه اش چنین می گوید:

پروردگارا ! از آنکه مرا سعادت آن بخشیدی که در راهت قدم بردارم و برای تو به جهد و تلاش دست یازم، هزاران بار سپاست می‌گویم. ای دانای بخشنده تو مرا از لجن‌زار به بهشت، بادیهٔ نبرد حق علیه باطل هدایت کردی، تو مرا توفیق آن دادی که خویشتن را درک کنم، پی برم که برای چه مرا آفریدی و آنگاه سعادتم بخشیدی که از میان فراوان راه‌های موجود در زندگیم، شاهراه ایثار حسین‌گونه را بپذیرم. پروردگارا ! با قلبی سرشار از عشق به درگاهت روی آورده‌ام و می‌دانم که ناامیدم نخواهی کرد. پروردگارا تو را به جلال و عظمت و کرمت سوگند می دهم که لحظه‌ای این بندهٔ حقیر و گناهکارت را به حال خود فرو مگذار، زآن که بی لطف تو تباهم. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

مراجل

قرن:۲

جنسیت:زن

ملیت:ایران

پیش از ۱۵۰ ق، وی دختر استاد سیس (۱۵۰ ق) و مادر مأمون (۲۱۸ –۱۹۸ ق) خلیفه عباسی بود. پدرش سردار ایرانی زرتشتی بود که در اواخر خلافت منصور (۱۵۸ –۱۳۶ ق) بر خلیفه عباسی شورید و ادعای پیامبری کرد و خود را از موعودهای زرتشت و به جای هوشیدر یا سوشیانت دانست و در سیستان، هرات و بادغیس خروج کرد و تا مرو رود پیشروی کرد اما از سپاه خلیفه شکست خورد و فرار نمود، اما دستگیر و سپس کشته شد و دخترش، مراجل نیز به اسارت درآمد. وی جزو کنیزان خلیفه بود تا اینکه به عقد هارون‌الرشید (۱۹۳ –۱۷۰ ق) درآمد و از او مأمون متولد شد. راجع به ازدواج هارون و مراجل نوشته‌اند که روزی هارون و همسرش زبیده مشغول بازی شطرنج بودند. زبیده همسر رامات کرد. چون شرط شده بود که بازنده دستور برنده را اجرا کند، لذا به دستور زبیده، هارون با مراجل کنیز زشت‌روی حرم مجبور به ازدواج گردید. مراجل پس از زایمان درگذشت. با آنکه ولادت مأمون تقریبا بیست سال پس از خروج استاد سیس واقع شده است احتمال صحت این داستان ضعیف نیست.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: خیرات حسان، ۸۱ –۷۸ / ۳؛ دایرةالمعارف فارسی، ۱۲۱ / ۱.

مراد بالنگ، اسدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسدالله مراد بالنگ : فرمانده گردان کوثر تیپ۵۷ابوالفضل(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بار الها سوی تو با چشم گریان آمدم

با دلی افسرده و حالی پریشان آمدم

گر بخوانی یا برانی کی روم از درگهت

بنده ام من با امیدی نزد سلطان آمد

ناامید از هر امید جز عفو تو

با صد امید، ای امید ناامیدان آمدم

...بارالها، خدایا تو خودت شاهد هستی که من خیلی مشتاق دیدار مولایم حسین (ع) هستم و در این راه با دشمنان او می جنگم و تن به ذلت نخواهم داد و یقین دارم که به شهادت خواهم رسید.

...رسول الله می فرماید: درهای بهشت زیر سایه شمشیرهاست، و به فرموده حضرت علی (ع): جهاد، در رحمت الهی است که تنها به روی بندگان ویژه خداوند باز می شود و ثمره این راه «جهاد» بهشت است.»

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

امام نعمتی است که خداوند به ملت ایران عطا کرده، قدر این نعمت را بدانید. اسدمراد بالنگ

مرادی نفتالچی، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی مرادی نفتالچی : فرمانده گروه ضربت و قائم مقام فرمانده گردان ثارالله لشگر ۱۷ علی ابن ابی طالب(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۳ در نزدیکی «شیرگاه» از یک خانواده روستائی فرزندی به دنیا آمد که او را «مصطفی» نامیدند.دوره دبستان را در «شیرگاه »به پایان رسانید و دوره دبیرستان را به «قائم شهر» رفت

و در آنجا مشغول به تحصیل شد. در همان اول زندگی علاقه فوق العاده به اسلام داشت و هشت ساله بود که نماز می خواند . فعالیت اسلامی ایشان در دوره دبیرستان شروع شد . وقتی که در «قائم شهر» مشغول درس خواندن بود در کلاسهای علوم اسلامی هم شرکت می کرد و در وقتهای مناسب در تبلیغ دیگران فعالیت می کرد. حین درس خواندن با مشکلات زیادی مواجه بود اما با وجود همه مشکلات هیچ وقت به پدر و مادر ش چیزی نمی گفت. اخلاق و رفتار او چنان زبانزد دیگران بود که وقتی صحبت از ایشان می شد او را به عنوان یك فرد مسلمان و مومن معرفی می کردند. پس از اتمام دوره دبیرستان در سال ۱۳۵۵ دیپلم گرفت و در سال ۱۳۵۶ جهت خدمت نظام وظیفه به یکی از روستاهای اطراف« گرگان» اعزام شد .چون مخالفت زیادی با رژیم داشت بیشتر اوقات محل خدمت را ترک می کرد و به «تهران» یا «قم» جهت شرکت در راهپیمائی و تظاهرات می رفت. در سال ۱۳۵۷ وقتی که انقلاب شکوهمند اسلامی به اوج خود رسیده بود و زمانی که اعتصابات و نارضایتی مردم بالاـ گرفته بود ،ایشان مدرسه محل خدمت را تعطیل کرده و مستقیم به راهپیمائی و تظاهرات در «تهران» و شهرها دیگر می رفتند . در راهپیمائی روز هفده شهریور و کشتار وحشیانه مردم بی گناه به دست رژیم سفاك پهلوی حضور داشت. بعد از پیروزی انقلاب وتشکیل کمیته ها در سراسر کشور، ایشان به« قم» رفتند و در کمیته آنجا مشغول پاسداری شدند .

او موقعیت خوبی که در آموزش وپرورش داشت را رها کرد و در کمیته انقلاب اسلامی به خدمت مشغول شد زیرا هدفشان جز خدمت به اسلام چیز دیگر نبود .

بعد از اینکه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شروع به فعالیت کرد عضو سپاه پاسداران قم شد و از زمانی که امام در قم بودند در اطراف خانه امام پاسداری می دادند . موقعی که امام کسالت پیدا کرد و جهت رفع کسالت در تهران بستری شدند ،شهیدمرادی ۱۵ روز جهت پاسداری از امام به آنجا رفتندو سپس به قم بازگشتند .

همیشه آرزوی شهادت داشتند ،معتقد بود که با این پاسداری و دادن نگهبانی به آرزوی خود که همان شهادت است نمی رسم. تصمیم گرفت تا در عملیات سپاه انجام وظیفه نماید. پس از مدتی یعنی اوائل فروردین ۵۹ به «مازندران» آمد تا به دیدار پدر و مادر بیاید .این دیدار ۱۵ روز طول کشید و بعد برای رفتن به «قم» خداحافظی کرد. این خداحافظی آخرین دیدارشان را نمایان گر می ساخت.

پس از رفتن به« قم »ضمن ورود به سپاه به عنوان داوطلب جهت اعزام به مرز یکدوره کوتاه مدت یک هفته ای را دید و سپس به« کرمانشاه» اعزام شد. در آن موقع عراق که گاهی حمله هوائی و زمینی انجام می دادو هنوز جنگ تحمیلی شروع نشده بود.پس از مدتی که در آنجا بودند به آنان اطلاع دادند که پادگان «سنندج »از طرف ضد انقلابیون محاصره شده و افسران و درجه داران داخل پادگان از شدت تشنگی و گرسنگی نزدیک است که هلاك شوند. حدود هفتاد نفر از «قم »اعزام شده بودند به «سنندج» که برای نجات افسران ودرجه داران درون پادگان و شکستن محاصره وارد عمل می شوند در این هنگام شهید «مرادی» از ناحیه دست زخمی می شود و به بیمارستان انتقال می یابد. پس از مداوای سرپائی از ایشان درخواست می شود که به« قم » یا

«مازندران»برگردند چون زخمی هستند. ایشان در جواب می گوید :من بنا ندارم برگردم، غیرممکن است من زنده برگردم، حتماً باید شهید شوم و جنازه ام را برگردانند. بعد از آن با ایمان راسخ و روحیه بشاش

وارد صحنه نبرد شده و با صدای بلند الله اکبر حمله کردند و پادگان را از دست ضد انقلاب رها کردند و در این نبرد خونین گلوله دشمن به قلب وی اصابت کرده

و به درجه رفیع شهادت رسیدو بدین ترتیب در تاریخ ۸/۲/۵۹ به هدف و آرمان خود که همان شهادت بود رسید . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مرادی، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان نبی اکرم (ص)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کردستان

شهید« ابراهیم مرادی» در سال ۱۳۳۴ در روستای« گر گه ای»دربخش« سرو آباد» از توابع شهرستان «مریوان» به دنیا آمد .با توجه به اینکه در روستای «گر گه ای» هیچ مکانی به عنوان مدرسه وجود نداشت و از طرف دیگر چون خانواده او از ضعف بنیه مالی رنج می بردند نتوانست به مدرسه برود و در مکتب خانه روستا در محضر امام جماعت آنجا به فرا گیری قرآن کریم و بعضی از کتابهای دینی پرداخت .اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت متفرقه درس خواند و مقطع ابتدایی رابه پایان رسانید .در سال ۱۳۵۳ به خدمت سر بازی اعزام شد .دو سال خدمت راتمام کرد و به روستای زادگاه خود باز گشت .پس از خدمت عدم رضایت او از رژیم منفور پهلوی و مالکین روستاها در اعمال و گفتارش کاملا مشهود بود ؛ به طوری که بیشتر اوقات آرزو می کرد روزی از راه برسد و او بتواند درجه های فرمانده پاسگاه وقت (گر گه ای) را بکند و به زمین اندازد .او در زمان خفقان ستمشاهی که حتی کسی جرات بردن نام شاه را نداشت، به افشای ماهیت پلید رژیم پرداخت و بعد ها شنیده می شد که او چندین بار به تهران رفته است و به خاطر پخش اعلامیه های حضرت امام (ره)و سایر فعالیت های سیاسی علیه رژیم شاه چندین مرتبه دستگیر و شکنجه شده است .بعد از آنکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید؛ نیرو های ضد انقلاب گروه گروه در استانهای مرزی کشور مثل کردستان مظلوم سر برآوردند و آنجا را نا امن کردند . شهید مرادی و چند نفر از دوستان غیور او هنگامی که کردستان را در چنین وضعیت نا به سا مانی دیدند و هیچ گونه راهی برای پیوستن به نیروهای اسلام پیدا نکردند به صورت مخفیانه از کردستان خارج شدند و به تهران رفتند .در آنجا طی دیداری با حضرت امام (ره)به عضویت سپاه در آمدند و به کرمانشاه باز گشتند .پس از فرا گیری آموزش های نظامی و کسب اطلاعات لازم در کرمانشاه ,آنجا را ترک کردند و از طریق هلی کوپتر به مریوان آمدند و در پادگان(موسک) مریوان پیاده شدند و از همان نقطه شهر شروع به پاکسازی منطقه کردند .شهید مرادی در طول عملیات و در گیریهایی که در منطقه به وقوع می پیوست ، چهارنوبت از ناحیه های مختلف بدن مجروح شد اما هر بار پس از آنکه مختصری بهبودی حاصل می کرد، دو باره به میادین نبرد می شتافت .ایشان از بدو ورود خود به سپاه تا هنگام شهادت سمتهای مختلفی را عهده دار گردید که از میان آنها می توان به سمتهایی نظیر فرماندهی گردانهای نبی اکرم (ص)و شهید بهشتی و سرو آباد در مریوان اشاره کرد .در تاریخ ۲/۳/۶۶ ۱۳که با نوزدهم ماه مبارک رمضان سالروز ضربت خوردن مولای متقیان حضرت علی بن ابی طالب (ع)مصادف شده بود یکی از گردانهای سپاه مریوان با نیرو های ضد انقلاب در روستاهای(چورو ننه) در گیر می شوند و می توانند کمینی را که ایجاد کرده بودند خنثی نموده و آنها را فراری دهند. شهید مرادی به محض اینکه از موضوع خبر دار می شود ؛نیروهای تحت امر خود را

آماده می کند و به طرف روستای چورونه می آید در این هنگام نیرو های ضد انقلاب که از دست گردان خودی در حال فرار بودند متوجه ورود نیرو های شهید مرادی می شوند و در با لای جاده کمین می گیرند. وقتی که خودرو های سپاه وارد می شوند نیرو های ضد انقلاب شروع به شلیك می کنند و شهید مرادی پس از مدتی مبارزه شجاعانه با زبان روزه به شهادت می رسد .مزار مطهر شهید در روستای ابراهیم آباد می باشد .روستای(گر گه ای) بعد از شهادت ابراهیم مرادی ,ابراهیم آباد نام گرفت .

از شهید مرادی دو فرزند دختر به یادگار مانده است . شهید ابراهیم مرادی چهره نورانی و جذابی داشت . وقتی در چهره او خیره می شدی به شادابی و نورانی بودن آن غبطه می خوردی . خنده های شیرین او که در صورتی مهربان وزیبا به مهمانی می نشست؛ خستگی طاقت فرسای ساعتها مبارزه را از تن نیرو ها بیرون می کرد .بسیار شوخ طبع و مهربان بود . همه نیرو ها رادوست می داشت. اتفاق می افتاد که برای آشتی دادن نیرو ها کیلو متر ها راه می پیمود و سختی ها و زحمات زیادی متحمل می شد .او می گفت اگر در بین ما ناراحتی ایجاد شود؛ دشمن خوشحال خواهد شد بنا براین همواره در تلاش بود تا در بین نیرو ها دوستی محکمی برقرار نماید. دوست نداشت که کسی در مقابل او مورد توهین و سرزنش قرار گیرد . زیر بار ظلم نمی رفت و در مقابل ظالم قاطعانه مقاومت می کرد .بطوری که وقتی سر باز بود، یك افسر عالی رتبه نظامی به دوست سرباز او توهین می کند و به او فحش و نا سزا می گوید. در این هنگام شهید مرادی با شجاعت تمام به طرف آن افسر می رود و با قنداق اسلحه ضربه محکمی به شکم او می زند .

بیش از اندازه شجاع و نترس بود ؛او شجاعت را با صداقت و اخلاص عجین می ساخت و شجاعت خود را وسیله ای برای آزادی کسانی که در یوغ استبداد به سر می بردند قرارمی داد . بیشتر اوقات در تعقیب ضد انقلاب بود و آسایش چندانی نداشت . او از این کار نه تنها خسته نمی شد بلکه احساس لذت هم می کرد . صبر و شکیبایی عجیبی داشت . در برابرمشکلات خود را نمی باخت و به خداوند یکتا توکل می کرد. هر کاری راکه به او محول می شد به نحو احسن انجام می داد و احساس مسئولیت خوبی داشت . در کمال متانت و ادب حرف بزرگتر های خود را گوش می داد و طبق گفته آنها عمل می کرد. امین بود و صداقت در رگ و خون او شریان داشت . همیشه دوست داشت که خدمتگذار مردم باشد .معنویت عجیبی در کارهای او حاکم بود . همیشه قبل از رفتن به در گیری وضو می گرفت و به بچه ها توصیه می کرد که هدف خود را خالص و عاری از تظاهر نمایند و مواظب باشند که پول و مقام دنیایی آنها را گول نزند .او از هر نظر تکامل پیدا کرده بود و می شد گفت که انسان کاملی بود . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران سنندج ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مرادی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا مرادی : فرمانده واحد اطلاعات وعملیات لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

تقویم هشتم بهمن ماه ۱۳۴۱ را نشان می داد، گویی می خواست نوید تولد تازه ای را بدهد. نوزادی که در سیاهی دل شب متولد شد تا وجودش همچون شمع روشنی بخش شبهای تار محرومین گردد .نام این نوزاد را «محمدرضا »گذاشتند. از همان دوران طفولیت همیشه با سختی روبرو بود و گذشت زمان او را آبدیده تر می کرد بطوریکه در چهار ماهگی در بستر بیماری سختی افتاد و ظرف یك روز بیش از شصت آمپول به وی تزریق گردید ولی از آنجا که مشیت الهی بر این بود که می بایست او زنده بماند تا رسالت عظیم بر دوش کشد. پدر خانواده با دستمزد ناچیزی که داشت با رنج فراوان زندگی را اداره می کرد تا اینکه به سن پنج

سالگی رسید. از آنجا که هوش و استعداد وافر نامبرده بر همگان مشهود بود در همان سن پنج سالگی پا به دبستان گذاشت و کلاس اول و دوم را در دبستان ادب و سالهای سوم، چهارم و پنجم را در دبستان پرورشگاه صنعتی سپری کرد. از همان زمان علاوه بر تحصیل روزانه هر روز اذان صبح از خواب بلند شده و به پدر ش که در اداره بهداشت کار می کرد کمک می داد و از همان اوان کودکی با مشکلات زندگی آشنا بود. پس از اتمام کلاس پنچم دبستان دوران راهنمایی را در مدرسه راهنمایی شهاب گذراند و سپس در هنرستان اقبال به تحصیل خود ادامه داد که این برهه از زندگی وی مثل زمان کودکی و نوجوانیش توام با سختی فراوان بود. تعطیلات تابستان را به کارهای مختلف می پرداخت و اوقات خود را به فراگیری فنون گوناگون می گذراند. در این دوران هم درس می خواند و هم کار می کرد. سالهای دوم و سوم تحصیل هنرستان مصادف با شروع انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی بود. وی در حالی که درس میخواند با سایر اقشار مردم در جریان کامل انقلاب و راهپیمائیها و تضاهرات بود و در همه جریانات شرکت فعال داشت و از پا نمی نشست و در همین زمان بود که بیش از پیش چهره این جوان فعال و پر شور نمایان گردید و مشخص شد در سر عشق دیگری می پروراند. با جدیت تمام و پشتکار فراوان جریانات انقلاب را دنبال می کرد و از هیچ گونه کوششی در این راه دریغ ننمود. پس از پیروزی انقلاب که همزمان با سال آخر تحصیل وی در هنرستان بود به فعالیتهای چشمگیری پرداخت و در انجمن اسلامی به طور فعال و مستمر کار می کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۹ موفق به اخذ دیپلم شد. پس از آن به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رفته و به عضویت سپاه در می آید.

آخرین روزهای اتمام دوره آموزش نظامی وی مصادف با شروع جنگ تحمیلی بود که از طرف سپاه برای آموزش چتربازی به شیراز اعزام گردید بعد از اتمام دوره اول آموزش به کرمان بازگشت ولی از آنجا که محمدرضا علاقه فراوانی به جبهه و جهاد داشت در زمستان ۱۳۵۹ به مهاباد اعزام گردید. زمستان بسیار سردی را در آنجا گذراند و به خدمت در کردستان پرداخت. دراین مرحله از زندگی بود که با دوستان جدیدی آشنا شد که همگی در گروهی به نام عمار جمع شده بودند. مدت پنج ماهی را در مهاباد بود و شاهد به شهادت رسیدن تعدادی از دوستانش بود که در روحیه پر شور محمدرضا تأثیر بسیار گذاشت و با صبر و شکیبائی فراوان با شهادت دوستانش برخورد کرده و از اینکه خودش شهید نشده بود اظهار تأسف میکرد و از همان ابتدا مشتاق لقای خدایش بود.

در همین زمان مجدداً برای تکمیل دوره چتر بازی از مهاباد به شیراز می رود و بعد گذراندن دوره به کرمان مراجعه می نماید و در کرمان شروع به فعالیت می نماید. این دوره از زندگی محمدرضا توام با اندوه و تأثر شدید او از به شهادت رسیدن تعداد دیگری از دوستانش بود. در اینجا بود که تصمیم رفتن مجدد به جبهه می گیرد و سرانجام در اسفند ماه سال ۱۳۶۰ به طرف جبهه حرکت کرد و او از پایه گزاران واحد شناسایی در عملیات فتح المبین بود.

محمدرضا علاقه شدیدی به کار شناسایی داشت علاوه بر کار طاقت فرسای شبانه ، روزها هم به دیده بانی و گشت و شناسایی می پرداخت و دائماً در تکاپو و تلاش بود و دارای شهامتی وصف ناپذیر بود تا جائی که در همان عملیات فتح المبین زمانی که یک هواپیمای دشمن سقوط می کند و خلبان هواپیما موفق می شود در نزدیکی دشمن فرود آید، محمدرضا با تعقیب خلبان توانست او را دستگیر نماید. بعد از عملیات فتح المبین خود را برای عملیات بیت المقدس آماده کرد. باز هم به کار شناسایی ادامه داد و از هیچگونه ایثار و گذشتی در این راه دریغ نکرد. شب و روز به طور مداوم به کارش ادامه داد و بارها نزدیک بود به دام دشمن بافتد ولی دست از هدفش بر نداشته و بیش از پیش در کارش مصمم تر و قویتر می شد. آخرین شبی که برای شناسایی دشمن رفته بود با کمین وسیعی از نیروهای دشمن برخورد کرد ولی باهوشیاری موفق به فرار می شود. از آنجا که می بایست منطقه برای انجام عملیات شناسایی شود صبح روز بعد تصمیم خود را برای رفتن به طرف دشمن می گیرد و در روشنایی روز به طرف نیروهای دشمن حرکت می کند و بالاخره موفق می شود با هوشیاری، دقت و از خود گذشتگی بی نظیر کار خود را به انجام برساند. همان

روز در جبهه زخمی می شود و به کرمان اعزام می گردد. پس از بهبودی دوباره به طرف جبهه عزیمت می کند، این بار محمدرضا به عنوان مسئول نیروهای شناسایی به فعالیت خود ادامه می دهد، باز هم مثل گذشته تمام نیرویش را بکار گرفت تا بتواند بازدهی بیشتری داشته باشد. فعالیتهای او در این زمان بر همگان بخصوص آن تعداد برادرانی که با وی بودند کاملاً مشهود و قابل انکار است.

در عملیات رمضان زحمات زیادی کشید مخصوصاً در سازماندهی افراد شناسائی، در حین عملیات تمام سعی خود را بکار برد. بعد از اتمام عملیات رمضان زحمات فراوانی را در منطقه کوشک "و پاسگاه ید "کشید. سه ماه تابستان گرم خوزستان را تحمل کرد ولی از آنجا که در آتش عشق به لقای خدایش می سوخت اصلاً احساس ناراحتی نمی کرد. تقدیر از زحمات فراوان او در این عملیات از عهده کسی ساخته نیست فقط می توان گفت که تمام توانش را در طبق اخلاص گذاشت و تقدیم راه امام و انقلاب اسلامی کرد.

در آبان ۱۳۶۱ به طرف جبهه های نفت شهر حرکت کرد و بیش از یک ماه به عنوان مسئول شناسایی یکی از مناطق عملیاتی انجام وظیفه نمود. در این مدت شبانه روز به کار شناسایی مشغول بود، اکثر روزها بیش از ۲۰ کیلومتر در کوهستانها راهپیمائی می کرد و همیشه در حرکت بود. مدتی را که در جبهه نفت شهر بسر می برد مصادف با تاسوعا و عاشورا بود شبها در اوقات فراغت به عزاداری برای سرورش امام حسین(ع) می پرداخت.

زمزمه زیارت عاشورای او هنوز در گوش دوستان طنین انداز است، محمدرضا بعداً به طرف منطقه عملیاتی شرهانی حرکت کرده و حدود یک ماه هم در منطقه شرهانی به عنوان معاون اطلاعات و عملیات تیپ ثارا... از هیچگونه کوششی فروگذار نکرد. شبهای مهتابی ابوغریب شاهد نماز شب خواندنها و مناجات و راز و نیاز شبانه او با خدایش بود. بعد از این دوره از مأموریتش وی به عنوان مسئول اطلاعات و عملیات یکی از تیپهای لشکر ثارا... گمارده شد. کلیه برادرانی که در این مدت به نحوی با وی سر و کار داشته اند به اتفاق از خلوص و پاکی و صداقت او دم میزنند. برای نیروهایش جلسات دعا و قرآن دائر کرد و آنها را برای خواندن نماز و دعا ترغیب می کرد. یک شب قبل از عملیات خودش برای بچه ها دعای توسل خواند، خاطره آن دعا هنوز در اذهان بچه ها می باشد. در کارهایش همیشه به خدا توکل می کرد.

بعد از اتمام عملیات والفجر مقدماتی به طرف منطقه والفجر یک رفته در آنجا به عنوان معاون اطلاعات عملیات لشکر ثارا... شبانه روز به فعالیت خود ادامه داد. زحمات فراوان او در والفجر یک بر تمام همرزمانش روشن بود. بعد از اتمام عملیات والفجر یک محمدرضا به کرمان بازگشت با توجه به مسئله قاچاق و با اصرار برادران ستاد مبارزه با قاچاق مواد مخدر و علاقه او جهت مبارزه با این سوداگران مرگ آمریکائی تصمیم به عضویت در ستاد مبارزه با قاچاق گرفت و به عنوان مسئول طرح و عملیات ستاد مبارزه با قاچاق مواد مخدر استان و با حفظ سمت عضو دفتر انتظامی استانداری، مدت دو ماه در این سنگر به مبارزه پرداخت و شب و روزی نداشت و بطور مستمر در کوه و دشت مشغول طرح عملیات جهت مبارزه با سوداگران مرگ بود. در این مدت به دلیل علاقه فنی که داشت در آزمون اداره مخابرات شرکت و قبول شد و مدت پانزده روز در این اداره مشغول فعالیت شد. از آنجائی که او عشق و علاقه به جهاد و جبهه داشت و پیرو درخواستهای مکرر فرماندهی لشکر ثارا... در تاریخ چهارم آبان ماه ۱۳۶۲ مجدداً عازم جبهه شد و حدود ۲ ماه در منطقه سومار به عنوان مسئول اطلاعات و عملیات لشکر ثارا... بسر برد و بعد از آن به منطقه عملیاتی خیبر رفت. در طول این مدت دائماً در تلاش بود و لحظه ای از پا نمی نشست.

آری از خصوصیات بارز اخلاقی شهید محمدرضا مرادی می توان ایمان، شجاعت، عزت نفس، صبر در برابر نا ملایمات، عشق به شهادت و نیز حب و بغض برای خدا را نام برد. وی انسانی مذهبی و خود ساخته بود انسانی که از رفاه طلبی بیزار بود و همانند ابوذر صحابی بزرگ پیامبر(ص) با صراحت لحجه و بی هیچ سازشکاری نهی از منکر و امر به معروف مینمود به نحوی که این

خصوصیت اخلاقی وی در میان دوستان و اقوامش معروف بود.

وی با کوله باری از رنجها و محنت ها در عمر کوتاهش توشه ای گران بها برای آخرت برگزید.

رضا مخلص بود، رضا رنج می برد و غصه میخورد، چهره رضا نمایانگر سختیها بود، سختیهایی که در عمر کوتاهش کشیده بود و همیشه صحبتهایش از سختیها بود، بسیار فعال بود. حال بعد از اینهمه تلاش و رنج و زحمت موقع پاداش رسیده است، صبح روز ۸/۱۲/۶۲ فرا رسید گویی خورشید دیرتر از روزهای قبل بیرون میآید شاید، نمی خواست شاهد جنایتی هولناک باشد و شاید هم از روی این عزیزان شرم کرده بود که آنروز طلوع کند. در حالیکه محمدرضا مانند سایر همرزمانش خود را برای کار روزانه آماده می کرد ناگاه صدای غرش هواپیماهای دشمن به گوش رسید و این جنایت رنگ دیگری داشت، بچه ها یکباره متوجه بمباران شیمیایی دشمن شدند اما او مردانه ایستاد و یک یک بچه ها را سوار کرده و از منطقه خارج کرد و خودش هم آخرین نفری بود که منطقه را ترک گفت، فردای آنروز وی به تهران اعزام شد اما معالجات موثر واقع نشد و سرانجام در تاریخ ۲۷/۱۲/۶۲ به درجه رفیع شهادت نائل آمد و کرمان عزادار گشت. دوستانش غمگین و صدا و سیمای جمهوری اسلامی مرکز کرمان خبر تشیع پیکر پاکش را پخش و جرائد خبر به شهادت رسیدن این عزیز را منتشر نمودند و بی شک رضا تا آخرین لحظات عمر در تاریخ جامعه ما مطرح خواهد بود و حضور خواهد داشت، روحش شاد، راهش پر رهرو و یادش همیشه در دلها زنده باد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مرادی، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی مرادی : فرمانده تدارکات لشگر ۴۲ قدر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ در روستای ابراهیم آباد یکی از روستاهای شهرستان اراک به دنیا آمد.او در خانواده ای مؤمن و بی آلایش رشد و تربیت یافت و دوران دبستان و راهنمایی را در محیط آرام و با صفای روستای ابراهیم آباد گذراند. در این زمان شخصیت او با صلابت کوه هایی که برای ورزش از آن ها بالا می رفت شکل گرفت.

پس از پایان تحصیلات راهنمایی برای ادامه تحصیل به تهران رفت.این مهاجرت دوره جدیدی در زندگی مصطفی بود، دورانی که همزمان بود با آخرین سالهای حکومت رژیم خائن پهلوی .

خیلی خوشحال بود که توانسته در پایتخت کشور و جایی که می شود بیشترین ضربه را به حکومت پهلوی زد ,به مبارزه بپردازد.

شکوفه های انقلاب اسلامی سردی و سیاهی را از بین برده و فضای عطرآگین استقلال و آزادی مشام جان را می نوازد و این حاصل سالها مبارزه و تظاهرات میلیونی مردم ایران است .

او همواره همگام با مردم و امام در صحنه بود . پس از پیروزی انقلاب یکی از اعضای فعال کمیته انقلاب اسلامی(سابق) ابراهیم آباد و کتابخانه مسجد جامع این روستا و هم چنین یکی از اعضای آگاه، پیشرو و پرتلاش انجمن اسلامی ابراهیم آباد بود. در بهمن ماه سال ۱۳۵۹ در لباس مقدس سربازی با یار دیرینه اش شهید سید احمد حسینی دوران دیگری از مبارزه خود را آغاز می کند. وی پس از شش ماه آموزش نظامی و خدمت در لشکر ۲۸ کردستان با درخواست جهاد مریوان بقیه خدمت سربازی خود را در این نهاد انقلابی به عنوان مسئول تدارکات به انجام می رساند. اهالی روستاهای مریوان، خاطره خدمت های حاج مصطفی را به خصوص در کمیته برق رسانی هرگز فراموش نخواهند کرد.

او پس از پایان خدمت چند ماه دیگر نیز در جهاد مریوان به همراه شهید سید محمد حسینی خدمت خود به مردم محروم کردستان را ادامه داد تا این که به همراه دو سردار شهید یعنی سید احمد و سید محمد حسینی به واحد مهندسی لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) می پیوندد .

از این جاست که زندگی بسیجی حاج مصطفی آغاز می شود و تغییرات شگرفی در روحیات او پدید می آید.

شهید مرادی با مسئولیت سنگین پشتیبانی واحد مهندسی لشکر ۲۷ محمد رسو ل الله (ص) در عملیات والفجر مقدماتی و والفجرهای یک، دو، سه و چهار به جنگ بی امان علیه کفار بعثی می پردازد، سپس با همان مسئولیت در قرارگاه نجف در حمله خیبر شرکت می جوید و در هنگام عملیات مجروح می شود ولی علی رغم اصرار همرزمانش برای بازگشت به پشت جبهه و معالجه زخم هایش، هرگز به عقب محورهای عملیاتی برنمی گردد و با تنی مجروح سنگرسازان بی سنگر را تدارک می کند. در این عملیات یاران و همسنگران حاج مصطفی یعنی شهیدان علی صبوری، جعفر صالحی، ویوسف باقی زاده به فیض شهادت نایل آمدند .او همانجا با خون این شهیدان پیمان می بندد که تا آخرین نفس راهشان را ادامه خواهد داد.

این سردار سپاه اسلام در عملیات بدر مسئولیت فرماندهی تدارکات در قرارگاه کربلا به پیکار بی وقفه با دشمن قدار ادامه می دهد. پس از عملیات بدر با تشکیل لشکر مهندسی رزمی ۴۲ قدر به همراه شهید سید احمد حسینی به این لشکر می پیوندد و به عنوان مسئول تدارکات لشکر انتخاب می شود.

در عملیات والفجر هشت با مسئولیت سنگین تدارکات لشکر مهندسی ۴۲ قدر با فراهم سازی ماشین آلات سنگین، تامین امکانات و نیروهای تخصصی به یاری رزمندگان مبادرت می ورزد و در این عملیات بود که خبر شهادت برادرش مرتضی را به وی می دهند. حاج مصطفی جنازه برادر را به اهواز منتقل می کند تا به زادگاهش ابراهیم آباد انتقال یابد.

به مرتضی خیلی ارادت داشت چرا که او را جوانی صبور، مخلص، بی ریا و عارف می دانست. در هنگامی که جنازه وی را به اهواز منتقل می کرد به یکی از برادران گفت که من حالا معنی این جمله امام حسین (ع) در شهادت حضرت عباس که فرمود: «به خدا کمرم شکست» را بهتر از همیشه دریافتم ولی شهادت برادر نه تنها در روحیه او خللی وارد نکرد بلکه او را در ادامه راهش مصمم تر کرد.

مصطفی مقلّد واقعی امام بود و در کلیه امور زندگی خود از امام پیروی می کرد و به راستی یک مسلمان واقعی بود چرا که با توجه به اموال کمی که داشت از پرداخت وجوهات شرعی دریغ نمی کرد.

سال ۱۳۶۴ همراه با سردار شهید حاج سید محمد حسینی به سفر حج مشرف شد. در ایام پر برکت حج مدینه منوره و مکه معظمه برایش سرشار از عبادت و راز و نیاز با پروردگار بود و در مسجد النبی در کنار ستون توبه یک بار قرآن را ختم کرد.

علاقه عجیبی به مجلس مصیبت خوانی و عزاداری سالار شهیدان داشت و در این مجالس زیاد گریه می کرد، به طوری که یکی از برادران می گفت که خستگی حاجی با گریه بر امام حسین رفع می شد.

یکی از مدیحه سرایان حقیقی اهل بیت (ع) بود . مسجد ابراهیم آباد نوحه ها و مصیبت هایی را که وی در سوگ اهل بیت خوانده رادر خود ضبط کرده، ندبه و گریه های آن روح پاک در مراسم سوگواری روزهای تاسوعا و عاشورا در خاطره ها مانده است.

شهید پیش از سفر حج، ازدواج این دستور شرع انور را به انجام رساند و پس از مراجعت از خانه خدا برای این که از جهاد مقدس باز نماند علی رغم محدودیت ها و مشکلات فراوان، خانواده اش را به اهواز انتقال داد تا اوقات بیشتری را در خدمت جنگ باشد.

ثمره این پیوند مقدس، بیست روز قبل از شهادت حاجی به دنیا آمد که نام وی را «الهام» نهادند. شهید مرادی دو روز قبل از شهادتش با دختر ۱۸ روزه خود خداحافظی می کند و به منطقه بازمی گردد. در بازگشت به جبهه به برادران رزمنده می گوید که موقع خداحافظی، نو رسیده ام «الهام» به رویم خندید و او این لبخند طفل معصوم خود را به فال نیک می گیرد و با تمام فامیل و

دوستان و آشنایان خداحافظی کرده و از آنان حلالیت طلبید. گفته بود که این سفر آخر من است.
تصمیم گرفته بود که از باب الشهداء و در جرگه اولیاء خاص الهی وارد بهشت شود و در پی این آرزوی مقدس، از سنگری به سنگر دیگر و از جبهه ای به جبهه دیگر می شتافت تا این که عملیات کربلای چهار آغاز شد . حاج مصطفی به کار تدارک لشکر می پرداخت. بعد از این عملیات با فرمان مدبّرانه خویش یک شبه تمام ماشین آلات، وسایل و نیروهای تدارکاتی را از منطقه عملیاتی کربلای چهار به منطقه شلمچه منتقل کرد که این عمل باعث حیرت و شگفتی دست اندرکاران و مسئولان امر شد و همرزمانش بیش از پیش به زیرکی، شایستگی و کاردانی او پی بردند.
در این عملیات شهید با تلاش وصف ناپذیر به عزیزان رزمنده امکانات می رساند که این کار روحیه رزمندگان را دو چندان می کرد.
سرانجام لحظه موعود فرا رسید و در تاریخ ۸/۱۲/۱۳۶۵ در روز ولادت حضرت زهرا (س) و سالروز شهادت برادرش، تولدی دوباره یافت و به همراه یاران همرزمش یعنی سید احمد حسینی و احمد جوانبخش و تنی چند از عزیزان لشکر مهندسی رزمی ۴۲ قدر در عملیات کربلای پنج (منطقه شلمچه) دعوت حق را لبیک گفته و به جوار حق تعالی پر گشود.
به راستی او قهرمان و پیرو واقعی امیرمؤمنان (ع) بود که شهادت را فوزی عظیم می دانست. لبخند حاج مصطفی در هنگام شهادت این جمله امام علی (ع) را به یاد می آورد که «فزت و رب الکعبه» منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

مرادی، نورالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نورالله مرادی در سال ۱۳۲۱ ، در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان خود را در سال ۱۳۳۹ به پایان رساند و پس از مدتی کار در انتشارات فرانکلین ، در سال ۱۳۴۲ وارد دانشکدهٔ حقوق دانشگده تهران شد. و در سال ۱۳۴۶ با مدرک لیسانس حقوق قضایی فارغ التحصیل شد. او بدون آنکه توقفی در تحصیلات خود به وجود آورد ، توانست تا سال ۱۳۵۳ فوق لیسانس علوم اجتماعی و فوق لیسانس علوم تربیتی را از دانشگاه تهران اخذ نماید. پس از این دوره برای ادامه تحصیل به آمریکا سفر نمود و در سال ۱۳۵۷ با دریافت مدرک دکترای کتابداری از دانشگاه پیتسبورگ به ایران بازگشت و بادستگاههایی چون صدا و سیما (به عنوان مدیر کل آرشیو و کتابخانه تا سال ۱۳۷۷) وزارت امورخارجه (به عنوان مدیر کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه) ، دانشگاه آزاد اسلامی به همکاری پرداخت. مطالعه و تحقیق و نیز ترجمه آثار تخصصی به ویژه از زبان انگلیسی ، از جمله فعالیت های روزانه دکتر مرادی به شمار می رود.گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : کتابداری تحصیلات رسمی و حرفه ای : نورالله مرادی تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در سال ۱۳۳۹ به پایان رساند و پس از مدتی اشتغال در انتشارات فرانکلین ، در سال ۱۳۴۲ وارد دانشکدهٔ حقوق دانشگده تهران شد و در سال ۱۳۴۶ با موفقیت دوره لیسانس را به پایان برد. او بدون آنکه توقفی در تحصیلات خود به وجود آورد ، توانست تا سال ۱۳۵۳ فوق لیسانس علوم اجتماعی و فوق لیسانس علوم تربیتی را از دانشگاه تهران اخذ نماید. پس از این دوره برای ادامه تحصیل به آمریکا سفر کرد و در سال ۱۳۵۷ با دریافت مدرک دکترای کتابداری از دانشگاه پیتسبورگ به ایران بازگشت.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : نورالله مرادی پس از مدتی در موسسه فرانکلین، اشتغال داشت، با کسب مدارج علمی، بین سال های ۱۳۵۳ـ ۱۳۴۷ در مراکز مدارک علمی و نیز مرکز خدمات کتابداری مشغول کار شد.همکاری با

دستگاههایی چون صدا و سیما (به عنوان مدیر کل آرشیو و کتابخانه تا سال ۱۳۷۷) وزارت امورخارجه (به عنوان مدیر کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه) ، دانشگاه آزاد اسلامی از جمله دیگر فعالیتهای وی می باشد.فعالیتهای آموزشی : نورالله مرادی از دهۀ ۱۳۵۰ (پس از بازگشت از آمریکا) به تدریس کتابداری مشغول شد. او اکنون عضو هئیت علمی دانشگاه آزاد اسلامی است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : مطالعه و تحقیق و ترجمه آثار تخصصی به ویژه از زبان انگلیسی، فعالیت های روزانه نورالله مرادی را در بر می گیرد.شاگردان : برخی شاگردان نورالله مرادی که پایان نامه های خود را به راهنمایی وی دفاع نموده اند عبارتند از: محسن سخایی ، شعله مزدیسنا ، ندا نظری ، شهرزاد میرشمسی ، زهرا قریب ، نازنین قائم مقامی ، کامران فانی ، مهرانگیز صمدی ، داریوش مطلبی و محسن رجبی ؛ که عموماً در دانشگاه تهران تحصیل نموده اند.آرا و گرایشهای خاص : نورالله مرادی به کارایی ترجمه سر عنوان های موضوعی فارسی و نیز اصطلاح نامه های تخصصی در علوم گوناگون بسیار اعتقاد دارد.چگونگی عرضه آثار : عمده کتاب های نورالله مرادی از سوی نشر کتابدار ، سروش و کتابخانه ملی به چاپ رسیده است. همچنین مقالات وی توسط نامۀ انجمن کتابداران ایران و خبرنامه انجمن و سمینارهای داخلی و خارجی منتشر شده است.

منابع زندگینامه :کتاب ماه (کلیات) ، « گفتگو با دکتر نورالله مرادی » ، آذر و دی ۱۳۸۱ ، ص ۲۰

مرآت اسفندیاری، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مرآت‌السلطنه متولد ۱۲۶۲ ش در کرمان است. پدرش سردار نصرت از ملاکین بزرگ منطقه و مدتها هم حکمران آن مناطق بوده است. مرآت اسفندیاری پس از آنکه به سن رشد رسید حکمران بعضی از شهرها بود و مدتی هم فرمانده و سرتیپ فوج کرمان شد. در دور ششم از سیرجان و رفسنجان به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در ادوار هفتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم که مجموعا هشت دوره می‌شود وکیل مجلس بود و در ادوار اخیر جزء کارگردانها و متولیان مجلس محسوب می‌گردید. وقتی پسرش به سن سی سالگی رسید و واجد شرایط برای نمایندگی مجلس شد به نفع فرزند خود کناره‌گیری نمود و نمایندگی مجلس را که ارث پدر خود می‌دانست بدو تفویض نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مرآت اسفندیاری، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسن مرآت اسفندیاری از مالکین بزرگ کرمان، در ۱۲۹۱ متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه برای ادامه تحصیل به امریکا رفت و از یکی از دانشکده‌های حقوق نیویورک لیسانس گرفت و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و پس از طی مراحل مقدماتی دبیر دوم ایران در بغداد شد و سپس با سمت دبیر دوم به سازمان ملل رفت.

مرآت اسفندیاری در دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی از کرمان به نمایندگی انتخاب شده و در دوره‌های هجدهم و نوزدهم و بیستم نیز همچنان نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود. پس از بازگشت به وزارت امور خارجه به ریاست اداره پنجم سیاسی منصوب

گردید و سرانجام در کشورهای لهستان و اسپانیا و کانادا به سفارت کبرای ایران منصوب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مرآت، اسماعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اسماعیل مرآت در سال ۱۲۷۲ خورشیدی (شعبان ۱۳۱۰ ق.) به دنیا آمد.دورهٔ متوسطه را در تهران به پایان رساند. در سال ۱۲۹۰ جزء شاگردان اعزامی به فرانسه رفت و در رشتهٔ تعلیم و تربیت و روانشناسی به تحصیل مشغول شد.وی پساز مراجعت به ایران برای تدریس در دارالفنون برگزیده شد و تعلیم فیزیک را در آن مدرسه برعهده گرفت.ایشان در سال ۱۳۱۴ مرآت به ریاست ادارهٔ تعلیمات عالیه وزارت معارف انتخاب شد و سه سال بعد در تاریخ بیست‌ودوم مرداد ماه سال ۱۳۱۷ کفالت وزارت معارف را برعهده گرفت. اسماعیل مرآت در روز ۲۸ شهریور ماه سال ۱۳۱۸ به وزارت معارف رسید و تا شهریور ماه سال ۱۳۲۰ در این سمت باقی بود.نامبرده در روز بیست و هفتم آذرماه سال ۱۳۲۸ خورشیدی (۱۸ دسامبر سال ۱۹۴۹ م.) درگذشت.مدفن وی در باغچهٔ علیجان واقع در شهر ری می‌باشد. گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : تعلیم و تربیت و روانشناسی والدین و انساب : اسماعیل مرآت فرزند میرزا موسی‌خان مرآت‌الممالک است.تحصیلات رسمی و حرفه ای : اسماعیل مرآت دورهٔ متوسطه را در تهران به پایان رساند. در سال ۱۲۹۰ جزء شاگردان اعزامی به فرانسه رفت و در رشتهٔ تعلیم و تربیت و روانشناسی به تحصیل مشغول شد.زمان و علت فوت : آخرین مأموریت اسماعیل مرأت، سرپرستی محصلان ایرانی در آمریکا بود. در همین مأموریت بود که در روز بیست و هفتم آذرماه سال ۱۳۲۸ خورشیدی (۱۸ دسامبر سال ۱۹۴۹ م.) درگذشت.مدفن وی در باغچهٔ علیجان واقع در شهر ری می‌باشد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : اسماعیل مرآت با بروز جنگ جهانی اول به ایران بازگشت. پس ازمراجعت به وطن برای تدریس در دارالفنون برگزیده شد و تعلیم فیزیک را در آن مدرسه برعهده گرفت. در سال ۱۲۹۷ خورشیدی مرآت معاونت، نظامت و تدریس فیزیک در دارالمعلمین عالی را عهده‌دار شد. مرآت در سال ۱۳۰۳ به عضویت شورای عالی معارف انتخاب شد و در سال ۱۳۰۷ سرپرستی محصلان ایرانی در اروپا را برعهده گرفت. در سال ۱۳۱۴ مرآت به ریاست ادارهٔ تعلیمات عالیه وزارت معارف انتخاب شد و سه سال بعد در تاریخ بیست‌ودوم مرداد ماه سال ۱۳۱۷ کفالت وزارت معارف را برعهده گرفت. اسماعیل مرآت در روز ۲۸ شهریور ماه سال ۱۳۱۸ به وزارت معارف رسید و تا شهریور ماه سال ۱۳۲۰ در این سمت باقی بود. چگونگی عرضه آثار : اسماعیل مرآت در دوران وزارت او در فرهنگ ، نزدیک دویست جلد کتاب درسی دبیرستانی تألیف و طبع شد.

مرآت، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرآت‌الممالک از مدیران وزارت مالیه، متولد ۱۲۷۰ ش است. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه در ۱۲۹۰ ش از طرف دولت به اروپا اعزام شد و در دانشسرای پلوا در رشته ریاضی ادامه تحصیل داد و درجه لیسانس گرفت. پس از مراجعت از اروپا مدتی در دارالفنون ریاضیات و فیزیک تدریس می‌کرد و بعد ناظم و معاون دارالعلمین مرکزی شد. از ۱۳۰۰ در وزارت

فرهنگ مشاغل تعلیماتی داشت. در ۱۳۰۷ که اولین دسته از محصلین ایرانی از طرف دولت عازم اروپا شدند مرآت با سمت معاون سرپرستی و رئیس امور مالی و اداری به فرانسه عزیمت نمود و تا ۱۳۱۴ با جدیت و مراقبت در کار دانشجویان نظارت داشت. در این سال به ریاست تعلیمات عالیه منصوب شد سپس به حکومت کرمان رفت.

در ۱۳۱۷ که علی اصغر حکمت از وزارت فرهنگ برکنار شد مرآت به کفالت آن وزارتخانه تعیین گردید و یک سال بعد وزیر فرهنگ شد و این سمت را در کابینه‌های متین دفتری و علی منصور عهده‌دار بود. مرآت در دوران وزارت فرهنگ دست به اقدامات تازه‌ای زد. چون خود تحصیلکرده‌ی فرانسه بود برنامه مدارس متوسطه آن کشور را در ایران پیاده کرد و چندین باب مدرسه در تهران و شهرستانها بنا نمود و چند کتب علمی و ادبی تهیه و تدریس آن را در مدارس ایران اجباری کرد. اسمعیل مرآت پس از شهریور ۲۰ چند روزی در کابینه ذکاءالملک فروغی وزیر فرهنگ بود، بعد به وزارت بهداری منصوب شد و پس از آن نماینده فرهنگی ایران در امریکا شد و در سال ۱۳۲۸ در آنجا فوت نمود. وی از رجال دانشمندان و پرکار و از فرهنگ دوستان جدی ایران به شمار می‌رود.

اسماعیل فرزند میرزا موسی مرآت‌الممالک فرزند میرزا رضاخان (و. ۱۲۷۲ ه.ش ف. ۱۳۲۸ ه.ش) در سال ۱۳۰۷ شمسی به سرپرستی محصلین اعزامی تعیین شد و همراه آنان به اروپا رفت و مدتها سرپرست محصلین ایرانی در فرانسه بود و دو مرتبه وزیر فرهنگ شد یکی در سال ۱۳۱۸ در کابینه‌ی متین دفتری و دیگری در ۱۳۲۰ در کابینه‌ی فروغی. مدفن او باغچه‌ی علیجان در حضرت عبدالعظیم است.

(ح ۱۳۲۸ -۱۲۷۱ ش)، استاد دانشگاه. در تهران به دنیا آمد. پس از اتمام دوره‌ی متوسطه به اروپا رفت و پس از چند سال تحصیل در سوئیس به دارالمعلمین شهر بلوا و سن کلود فرانسه رفت و در رشته‌ی طبیعی و تعلیم و تربیت و روان‌شناسی به تحصیل پرداخت. پس از بازگشت به ایران، در ۱۲۹۴ ش به تدریس فیزیک در دارالفنون مأمور شد. وی در ۱۲۹۷ ش به معاونت و نظامت دارالمعلمین عالی و تدریس فیزیک در این مؤسسه مأمور شد. در ۱۳۰۷ ش سرپرستی عده‌ای شاگرد را که برای تکمیل تحصیلات به اروپا اعزام می‌شدند بر عهده گرفت. وی در ۱۳۱۶ ش به استانداری کرمان و در ۱۳۱۸ ش به وزارت فرهنگ منصوب شد. لازم به ذکر است که در دوران وزارت او در فرهنگ، نزدیک دویست مجلد کتاب درسی دبیرستانی تألیف و طبع شد. مدفن وی در باغچه‌ی علیجان واقع در شهر ری می‌باشد.[1]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[1] روزشمار تاریخ (۲۴۰، ۲۳۷، ۲۲۸، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۰، ۲۱۷/ ۱)، شرح حال رجال (۲۹ -۲۸/ ۵)، وزرای معارف ایران (۱۲۳ -۱۲۱)، وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران (۳۴۰ -۳۳۶).

مرتضائی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ممتازالملک فرزند حاج میرزا جباری تبریزی متولد ۱۲۸۶ ه.ق در تبریز است. مرتضائی بعد از انجام تحصیلات و یاد گرفتن زبان خارجه با کمک برادرش سعدالدوله داخل وزارت امور خارجه شد و مأموریت‌های زیادی به او محول گردید، از جمله قبل از مشروطیت وزیر مختار ایران در آمریکا بود.

در ۱۳۳۴ ه.ق در کابینه سپهسالار اعظم به وزارت معارف منصوب شد و از جمله کارهای او در دوران وزارت تأسیس موزه ملی

است. در کابینه وثوق‌الدوله نیز مجددا وزارت معارف را عهده‌دار گردید. در کابینه‌های مستوفی و صمصام نیز همچنان وزیر معارف بود. مدتی نیز در سمت وزیر مختاری ایران در روسیه انجام وظیفه کرد. در ۱۳۰۱ ش نیز مدتی در کابینه مستوفی وزیر عدلیه بود. در ۱۳۰۲ که بانک ایران و روس تعطیل گردید ممتازالملک رئیس هئیت تصفیه شد و او بود که بدهی رجال و معاریف آن زمان را از دفاتر بانک خارج ساخت؛ از جمله سپهسالار تنکابنی و کامران میرزا مبالغ هنگفتی از بانک وام گرفته بودند. وفات ممتازالملک در سال ۱۳۰۴ ش اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مرتضوی، شهرناز

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

دکتر شهرناز مرتضوی در سال ۱۳۱۶ در تبریز متولد شد.وی دارای دکتری رشته روانشناسی گرایش روانشناسی بین فرهنگی از دانشگاه دولتی آلمان در سال ۱۳۵۷ است.ایشان هم اکنون استاد گروه روانشناسی دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی می باشد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روانشناسی بین فرهنگی والدین و انساب : پدر دکتر مرتضوی اکبر مرتضوی و نام مادرم محترمشان عزیز رفیعی و نام برادرشان شهریار مرتضوی است.بنا به گفته های ایشان ،خانواده مادری وی از نواده میزا تقی خان امیر کبیر است که پسر نداشت ولی دارای سه دختر بود که یکی از آنها مادر بزرگ مادری دکتر مرتضوی بوده است.و پدر بزرگ مادری ایشان هم از خانواده امام جمعه تبریز (مجتهدی) است. پدر بزرگ از طرف پدری ،حاج سید مرتضی مرتضوی است که در دوره اول مجلس وکیل تبریز بوده است.خاطرات کودکی : دوران کودکی شهرناز مرتضوی با حضور دموکراتها در تبریز در سال ۱۳۲۴ مصادف است .هشت سال نخست کودکی به خاطر درگیری های سیاسی موجود خیلی مطلوب نبود.به ویژه این که در سال اول دبستان به دلیل ابتلا به حصبه در خانه با کمک مادرشان به این دوره را طی کرد..اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : اوضاع و شرایط شهرناز مرتضوی از نظر اقتصادی خیلی مطلوب نبود.و نظر به این که پدرش کارمند بود قسمت اعظم درآمد وی صرف تحصیل دکتر مرتضوی و برادرش می شد. تحصیلات رسمی و حرفه ای : شهرناز مرتضوی سال اول دوره ابتدایی را در تبریز و دوسال دیگر را در دبستان شهر بانو ، سه سال آخر را در مدرسه ژاندارک تهران گذراند.دوره دبیرستان را در دبیرستان های ژاندراک و رازی طی کرد.در حالی که نصف روز را فارسی و نصف دیگر را بزبان فرانسه تحصیل میکرد.یک دوره کامل آموزش حرفه ای خیاطی و مد را تا مدرک استادکاری را در شهر مونیخ آلمان گذراند.و دیپلم متوسطه خود از آلمان اخذ کرد.در سال ۱۳۴۳ در رشته روانشناسی وارد دانشگاه ابرهاردکارل توبینگن شد.ودر سال ۱۳۴۵ مدرک کارشناسی روانشناسی و در پی آن در سال ۱۳۴۷ مدرک کارشناسی ارشد رشته روانشناسی اجتماعی را دریافت کرد.ایشان پس از چند سال وقفه در سال ۱۳۵۷ موفق به کسب مدرک دکتری دولتی از آلمان گردید.فعالیتهای ضمن تحصیل : شهرناز مرتضوی در کنار تحصیل به کاروزی در شرکت IBMدر زیندلفینگن و کاروزی در بیمارستان دانشگاهی کودکان توبینگن مشغول بود. وی همچنین در کنار این فعالیت ها به فروختن بلیط تئاتر و ورزش نیز می پرداخت.استادان و مربیان : استاد راهنمای شهرناز مرتضوی پروفسور دکتر کامینسکی بود.هم دوره ای ها و همکاران : همه اساتید و کارکنان دانشگاه شهید بهشتی از همکاران شهرناز مرتضوی به شمار می آیند.همسر و فرزندان : شهرناز مرتضوی متاهل و دارای همسر (بنام مرحوم دکتر محمود کاظمی متخصص بیماریهای کودکان در سال ۱۳۵۷ فوت نمودند)و یک فرزند دختر (بنام سپیده کاظمی)می باشد.وقایع میانسالی : اشهرناز مرتضوی از این دوران وقوع

انقلاب فرهنگی را بیاد داردمشاغل و سمتهای مورد تصدی : - تدریس روانشناسی در مدرسه عالی علوم اراک - مشاور در مدارس و مسیول مرکز مشاوره شهر اراک - مسئول موسسه امید کودک در تهران (بمدت کوتاه) - مدرس و محقق دانشگاه شهید بهشتی - مدیر مسئول مجله روانشناسی کاربردی (پروژه روانشناسی دانشگاه شهید بهشتی) - عضو سازمان بین المللی روانشناسی بین فرهنگی (IACCP) -عضو سازمان بین المللی روانشناسی کاربردی (IAAP) - عضو آکادمی علوم نیویورک(NYAS)فعالیتهای آموزشی : تدریس در سطوح کارشناسی و کارشناسی ارشد در دانشگاه شهید بهشتی. عنوان دروسی که شهرناز مرتضوی تدریس می کن بدین قرار اس:. روانشناسی اجتماعی روانشناسی عمومی روانشناسی تربیتی آمار توصیفی و استنباطی سنجش و اندازه گیری و دروس تخصصی دیگر مانند روانشناسی محیط.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : شهرناز مرتضوی در کنار تدریس و مشاوره روانی به پژوهش می پردازد.شاگردان : تعدادی از دانشجویان شهرناز مرتضوی که در سطح دانشگاهی به تدریس و تحقیق مشغولند عبارتند از آقایان : صالحی صدق پور -صالحی - نصری - اشعری - نصری - فریبرز درتاج.همفکران فرد : شهرناز مرتضوی از خانمها دکتر زهرا صباغیان ،دکتر سیما فردوسی ،دکتر رخشنده ناطق ،دکتر زینب توفیق و دکتر صدیقه همایونیه و آقای دکتر شهریار مرتضوی به عنوان هم فکر خود یاد میکند.آرا و گرایشهای خاص : شهرناز مرتضوی معتقد است " :تا زمانی که ما نیز مانند کشورهای خاور دور" مشارکت" را از کودکی و از سطح کودکستان به فرزندان ایرانی نیاموزیم و شرایط محیطی لازم را برای نوآوری و خلاقیت ایجاد نکنیم،ناتوانی در مشارکت و عدم خلاقیت موجب دوام عقب ماندگی از هر نظر خواهد شد".جوائز و نشانها : شهرناز مرتضوی در طول خدمت خود در دانشگاه شهید بهشتی تقریبا هر سال در رابطه با فعالیت های علمی خود از ریاست محترم دانشگاه لوح تقدیر و جوایز نقدی دریافت میکرد.چگونگی عرضه آثار : مقالات چاپ شده در مجلات داخلی (علمی و پژوهشی) = ۹ مقاله مقالات چاپ شده در مجلات خارجی(علمی و پژوهشی) = ۳ مقاله خلاصه مقالات ارائه شده در کنفرانسها : ۱۲ مقاله طرح های پژوهشی مصوب : ۶ طرح آثار : آشنایی با روانشناسی بین فرهنگی ویژگی اثر : تالیف- انتشارات دانشگاه شهید بهشتی-۱۳۷۰ - این کتاب به توصیف روانشناسی بین فرهنگی ،روش تحقیق بین فرهنگی و به موضوعات عمده این رشته تخصصی اختصاص داده شده است.۲ رابطه فرهنگ با مدیریت منابع انسانی و رفتارهای سازمانی ویژگی اثر : تالیف- ۱۳۷۹- با همکاری خانم پروفسور منیرالسادات طیب و آقای دکتر میر احمد امیر شاهی-این کتاب دارای ۷ بخش اس و در آن نظریه ها ،بخشی از یافته های درون و بین فرهنگی روانشناسی سازمانی و مدیریت توصیف شده است.۳ فضاهای آموزشی از دیدگاه روانشناسی محیط ویژگی اثر : وزارت آموزش و پرورش .سازمان نوسازی ،توسعه و تجهیز مدارس کشور -در سال ۱۳۷۶ - این کتاب بر اساس پژوهشی که در سطح کشور و با مشارکت دو معمار متخصص ،یک همکار جامعه شناس و یک همکار روانشناس بالینی و نیز همکاران دیگر انجام شد،نوشته شده است.

منابع زندگینامه :تکمیل پرسشنامه فرهیختگان توسط دکتر شهرناز مرتضوی بنا به درخواست بنیاد ایرانشناسی در زمستان ۱۳۸۵

مردانی، حسنعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان حر لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«حسن علی مردانی» در سال ۱۳۲۲ در یکی از روستاهای «فریمان» چشم به جهان گشود . چون خانواده او وضع مالی مناسبی نداشت و حسن مجبور بود که از همان کودکی با کار و تلاش در چرخاندن چرخ زندگی خانواده را یاری دهد ، ۱۳ سال بیشتر نداشت که

فقر شدید او را برای کار به «مشهد» کشاند تا شاید بتواند، کمی از نیاز خانواده را بر آورده سازد .
او پس از مدتی به شغل مکانیکی روی آورد اما همچنان با فقر دست و پنجه نرم می کرد .محل زندگیش زیر زمین کوچک و محقری بود که در کوره سختی ها از وی انسان بزرگی ساخت که هر گز زیر باز مسئولیت شانه خالی نکرد و تحت هیچ شرایطی از راه خویش کناره نگرفت .
بیست و هفت ساله بود که با دختر یکی از آشنایان ازدواج کرد و حاصل این پیوند سه دختر و یک پسر می باشد که از «حسن» به یادگار مانده است .او در سال ۱۳۵۲ در سفری که به «عراق» داشت، با امام آشنا شد و این آشنایی او را در راه انقلاب قرار داد ، تلاش وی در این راه منحصر به پخش اعلامیه و اطلاعیه و نوارهای امام نبود بلکه او به روشنگری در میان خانواده و فامیل پرداخت . گاه شبها خانواده را دور هم جمع می کرد و از رسانه امام مسائلی را برای آنان بیان می نمود .انقلاب پیروز شد و او به قصد پیشبرد اهداف انقلاب لباس مقدس سپاه بر تن کرد .
با آغاز درگیری های« گنبد»، راهی این منطقه شد و در آنجا رشادت و ذکاوت او در مسائل جنگی کمک زیادی به فتح «گنبد» کرد .همرزمانش می گویند از مهمترین عوامل شکست محاصره و فتح «گنبد» در درگیری با منافقین، ابتکار و شجاعت او بود .
با شروع اغتشاش «کردستان» داوطلبانه به این خطه اعزام شد و بارها در کنار «چمران» مبارزه کرد . حسن با صفای باطن و دلسوزی های پدرانه اش همه را مجذوب کرده بود و آن زمان که دست پلید جهان خواران از آستین صدام بیرون آمد، او باز هم برای از بین بردن ریشه های استکبار عزم خود را جزم کرد و به مناطق جنوب و غرب کشور اعزام شد . زمانی در« بستان» ، گاه در «شلمچه» ، ارتفاعات« الله اکبر» و... با دشمن زبون به مبارزه بر خواست .او هرگز به جنگ پشت نکرد؛ حتی زمانی که به مرخصی می آمد فامیل را دور هم جمع می کرد و آموزش نظامی ترتیب می داد .مقاومت وی در برابر مشکلات و از خود گذشتگی اش در براب دوستان از او شخصیتی کم نظیر ساخته بود که همگان دوستش داشتند و اهل محل «حسن» را مرد خدا نام داده بودند و بچه های جبهه او را پدری مهربان می دانستند ، تلاش بی وقفه اش در صحنه نبرد روحیه نیروهایش را هر چه قوی تر کرده و از آنان شیر مردانی می ساخت که بار ها با فرماندهی او و توکل بر خدا بر دشمن زبون یورش بردند و پیروزمندانه قله های افتخار را فتح کردند ، فتح ارتفاعات الله اکبر به فرماندهی او و بر خورد با میدان مین در حین عملیات و سپس عبور دادن نیروهایش ، از این میدان ، بدون خنثی نمودن مین ها ، برگ زرینی است که ا ز توکل او بر خدا حکایت می کند و این در حالی است که کوچکترین آسیبی به نیروهایش نرسد .
این مرد خدا در آخرین روزهای زندگی خاکی فرماندهی گردان را بر عهده داشت و در تنگه« چزابه» که از حساس ترین مناطق عملیاتی محسوب می شود، خدمت می کرد .
چند ساعت قبل از شهادت به سختی مجروح شد اما به لحاظ این که نکند رفتنش خللی در روحیه نیروها به وجود آورد، در خط ماند و فعالانه به نبرد ادامه داد .
و سرانجام در بعد از ظهر همان روز با اصابت تیر به قلب پاکش جام وصل را سر کشید و پس از عمری بال و پر زدن در اشتیاق روی دوست به وصال نائل آمد .
در آخرین لحظات زندگی از همرزمش می خواهد او را به طرف حرم ابا عبد الله بگرداند .آنگاه به حضرت سلام می دهد و جان به جان آفرین تسلیم می کند ، به این ترتیب وعده دیدار در تاریخ ۲۱/ ۱۱/ ۱۳۶۰ در تنگه «چزابه» برای «حسن علی مردانی» محقق شد .

روح بلندش با عرشیان نشست و جسم خاکی اش در بهشت رضا به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه" :کاش با تو بودم"نوشته ی رویا حسینی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

مردانی، فاطمه

قرن:۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز ۳۸۵ ق، از زنان هوشمند و سیاستمدار. وی دختر احمد، از خاندان مردانی، بود که در سال ۳۵۸ ق، پسرش ابوتغلب را در دفع مخالفان کمک کرد و مدتی نیز خود حکومت کرد. از وقایع مهم دوران حکومت فاطمه خاتون، جنگ با بدرالدین بن حسنویه (۴۰۰ -۳۶۹ ق) ملقب به ناصرالدوله و به اسارت گرفتن او در سال ۳۸۵ ق است.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: اعلام‌النساء، ۳۰ / ۴؛ تاریخ مشاهیر کرد، ۵۶۶ / ۳.

مرداویج

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(قس. مرداویز) وی با کمک اسفار بن شیرویه با سپاهیان المقتدر جنگید و آنان را شکست داد و دولت آل‌زیار را تأسیس کرد.: آل زیار.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مرداویج

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از میان بزرگترین رجال طبرستان و دیلم که مدتهای متمادی با سامانیان و سپاهیان خلیفه عباسی برای تحصیل قدرت و استقلال در زد و خورد بودند ، ابوالحجاج مرداویج پسر زیار پسر مردانشاه ، از همه بزرگتر و شجاعتر بوده است . وی منسوب هب خاندان امرای گیلان بوده که از طرف مادری از اعقاب سپهبدان رویان به شمار می رود. آغاز شهرت مرداویج از اوایل سلطنت نصربن احمد سامانی (۳۰۱ – ۳۳۱)بوده که در آغاز امر در خدمت قراتکین یکی از امراء احمد بن اسمعیل و نصر بن احمد در خراسان به سر می برد و چون اسفار پسر شیرویه در گرگان قدرت یافت ، مرداویج از خدمت قراتکین به نزد اسفار آمد و به عنوان سپهسالار به خدمت وی در آمد و از اسباب مهم فتوحات اسفار در جنگهای مختلف شد . مرداویج پس از ورود به خدمت اسفار ، با او از گرگان به فتح طبرستان رفت و آن منطقه را فتح کرد و سپس به همراهی اسفار به ری رفته و آنجا و زنجان و ابهر و قزوین و قم را نیز به تصرف اسفار در آورد . به قولی در همین سال (۳۱۶) اسفار در نتیجه شورش مرداویج مردی کشته شد . بدین ترتیب که اسفار مرداویج را نزد سالار ، صاحب شمیران و طارم فرستاد تا او را به اطاعت در آورد و چون مرداویج به نزد او رسید ، با یکدیگر همداستان شدند و سوگند خوردند و پیمان بستند که اسفار را به سبب جور و ستمی که به مردم می کرد ، از میان بردارند . بعد از

این واقعه و مرگ اسفار ، مرداویج در حکمرانی از هر منازعه ای فارغ گشته و به قزوین رفت و با مردم آن نیکی کرد و وعده های نیک به آنان داد . سلطنت مرداویج از این تاریخ شروع شده و او در پایان عمر خود قزوین و ری و همدان و کنگاور و دینور و یزدْجرد و قم و اصفهان و کاشان و گلپایگان و بلاد دیگری را دراختیار داشته و و در اصفهان رفتار سختی نسبت به اهالی آن کرد و از آنان مال فراوان گرفت و فرمان داد که برای او تختی از زر بسازند و چون بر تخت برنشست ، سربازان او از دو جانب صف می کشیدند و هیچ کس نمی توانست با وی سخن گوید مگر حاجبانی که برای این کار گماشته بود و با یان اعمال هراس او در دل مردم افتاد و سخف قدرت و نفوذ یافت . با آنکه مرداویج از آغاز امر خود از ماکان پسر کاکی ، که بر طبرستان و گرگان استیلا داشته ، یاری گرفته و به کمک او بر اسفار چیره شده بود ، لیکن بعد از آنکه قدرتی تحصیل کرد و مال ولشکر بسیار گرد آورد ، طمع در طبرستان و گرگان بسته و بر آن شد که آن دو ناحیه را زا چنگ ماکان پسر کاکی بیرون آرد و در این کار نیز به سرعت توفیق یافت . در این روزگار بغداد وضع خوشی نداشت ؛ بدین معنی که غلامان ترک که از عهد المعتصم به بعد سپاهیان مرکزی خلافت عباسی را تشکیل می داند ، بعد از آن خلیفه و از دوره فرمانروایی المتوکل علی الله ، شروع به دخالت در امور کرده و تا این روزگار آسیب فراوانی به مرکزیت و قدرت حکامت اسلامی رسانیده بودند . در موقعی که کار مرداویج در عراق عجم قوت می گرفت و خطر او به بغداد نزدیکتر می شد ، سرداران ترک نژاد و غلامان ترک همچنان به جنگهای داخلی در عراق و آزار خلفا و نزدیکان ایشان اشتغال داشتند . پیداست که قدرتی برای خلیفه نمی ماند تا از عهده جلوگیری مخالف شجاع دیلمی خود بر آید و عین این ضعف ، نسبت به سایر سرکشان نیز وجود داشت . با این همه پیشرفتهای سریع مرداویج ، کارگردانان خلافت یغداد را به وحشت افکند و بر آن داشت که از پیشرفت او پیشگیری کنند . از طرفی مرداویج ژون نسبت به سپاهیان به نیکی رفتار می کرد و مال بسیار به آنان می بخشید ، مردم شجاع دیلم پیاپی در لشکرگاه او گرد می آمدند و چون عدد سپاهیان او فزونی یافت ، با اراضی متفوحه از عهده مخارج آنان بر نیامد و به فکر افتاد که دامنه فتوحات خود را توسعه دهد و از این نیرو استفاده های بیشتری ببرد . تا این هنگام تنها ری و قزوین و رنجان و طبرستان و گرگان در تصرف مردداویج در آمده بود . پس به فکر افتاد که همدان را نیز بر متصرفات خویش بیفزاید و بدین منظور خواهرزاده خود را با لشکر بسیار به فتح آن شهر گسیل داشت . بین حکومت دست نشانده خلیفه و نیروهای مرداویج چندین جنگ در نزدیکی همدان رخ داد . خواهرزاده او با همه شجاعتش از عهده فتح شهر بر نیامد و خود در معرکه کشته شد و مرداویج ناگزیر شخصاً به فتح آن شهر همت گماشت . در این جنگها مردم همدان عامل خلیفه را یاری دادند و مرداویج پس از ورود به شهر گروه بزرگی را به سبب یاوی آنها به قتل رسانید . از بغداد لشکر بزرگی به به سرداری هرون بن غریب ، به مقابله مرداویج آمد و این نخستین مقابله میان مرداویج و لشکریان خلیفه بود . دو لشکر در نواحی همدان با یکدیگر مصاف دادند و جنگی سخت کردند ، هرون ؟ گشت و مرداویج در نتیجه این فتح بر همه شهرهای ناحیه جبل و اطراف همدان استیلاـ یافت و سرداری به نام ابن علان قزوینی به دینور فرستاد و آن را نیز گشود و لشکریان او تا ؟ پیش رفتند و غنائم بسیاری با خود آوردند . مرداویج بعد از آنکه تا حدود ؟ پیش راند و غنائم بسیاری به دست آورد ، بر آن شد که فتوحات خود را ؟ در داخله ایران توسعه دهد و حمله بر بغداد را به موقعی موکول کند که نیروی کافی به اختیار در آورده باشد . شهر اصفهان بعد از جنگهای متمادی بین عمال خلیفه و یکی از سرداران دیلمی ، باز به دست خلیفه افتاد و این هنگام مصادف بود با موقعی که مرداویج به لشکرکشی خود به اصفهان مبادرت می جست . پادشاه دیلمی به زودی اصفهان را مسخر ساخت و با چهل هزار و به قولی با پنجاه هزار سپاه ، به آن شهر وارد شد (۳۱۹) . مرداویج در سال ۳۲۰ برادر خود " وشمگیر " را به نزد خود آورد . از حدود سال ۳۲۱ ، برای مرداویج گرفتاری جدیدی پیش آمد و آن اختلاف او با پسران بویه است . پسران بویه ، که بزرگتر و شجاعتر از همه آنها علی نام داشت ، بعد از شکست ماکان پسر کاکی از نزد او به خدمت مرداویج در آمدند و علی از طرف مرداویج حاکم کرج شد . ولی به زودی میان آنان خلاف افتاد و علی از قلمرو حکومت مرداویج بیرون رفت و بر اصفهان تاخت و

آن را در سال ۳۲۱ فتح کرد و قدرت و شوکتی به دست آورد . چون این خبر به مرداویج رسید ، بیمناک شد ؛ زیرا از شجاعت و تدبیر و کاردانی علی ایمن نبود . پس بر آن شد که او را به نحوی اسیر سازد و برای اجرای نقشه خویش ، نخست نماینده ای با نامه نزد علی فرستاد و وعده داد که سربازان بسیار در اختیار او خواهد نهاد تا شهرهای دیگر را نیز فتح کند و در همین حال برادر خود وشمگیر را با سربازان بسیار به جانب اصفهان فرستاد تا علی را که هنوز به نامه وی سرگرم و مطمئن است ، اسیر کند . لیکن علی از این امر آگاه شد و از اصفهان به ارجان (بهبهان) رفت . وشمگیر هم بی منازعه ، وارد اصفهان شد و بدین طریق اصفهان دوباره جزء متصرفات مرداویج در آمد . مرداویج اندکی پس از فتح اصفهان خود به آن شهر رفت و برادر خویش را به حکومت ری فرستاد . تا این وقت علی بن بویه بر فارس تسلط یافته و قدرت و مال بسیار فراهم آورده بود . مرداویج چون از این پیشرفتهای پیاپی علی آگاهی یافت ، تصمیم به قلع و فتح او گرفت و بر آن شد که به اهواز تازد و آن شهر را تصرف کند تا اگر علی خواست از فارس به بغداد رود ، مانع او شود . لشکریان مرداویج در سال ۳۲۲ بر رامهرمز و اهواز مسلط شدند و آنها را از دست عمال خلیفه بیرون آوردند و چون علی بن بویه از این حال خبر یافت ، از ترس مرداویج بر آن شد که با او از در مدارا در آید . پس به عامل وی در اهواز نامه نوشت و از او خواست که بین او و مرداویج واسطه شود و او نیز چنین کرد تا آخر مرداویج با علی بر سر لطف آمد ، مشروط بر آن که در فارس به نام او خطبه خوانده شود . علی این شرط را پذیرفت و هدایای بسیار در مصاحبت برادر خود ، حسن فرستاد و حسن را هم به رسم گروگان به مرداویج سپرد و فرمان داد تا در تمام بلاد تابعه او ، خطبه به نام مرداویج و خوانند و به این ترتیب مرداویج بر قسمت بزرگی از ایران که از شمال تا جنوب امتداد داشت و همچنین بر غالب نواحی غربی این کشور تسلط یافت و آنها را از تحت اطاعت خلیفه عباسی بیرون آورد . مرداویج بر اثر علاقه ای که مانند همه سرداران دیلمی و مردم شمال ایران به آداب و رسوم ملی داشت ، در اقامه جشنهای ملی مبالغه می کرد و از آن جمله در جشن سده سال ۳۲۳ که در اصفهان بر پا داشته بود ، تکلف بسیار به کار برد و چون اعمال او در آن جشن نمونه ای از مراسم باشکوه سده در ایران است ، ذکر آن خالی از فایده به نظر نمی آید چون شب جشن سده فرا رسید ، مرداویج فرمان داد تا از کوهها و نواحی اطراف اصفهان هیزم بسیار گرد آوردند و آنها را در دو طرف زنده رود (زاینده رود) به شکل منبرها و قبه های بزرگ قرار دهند و همین کار را هم در کوه معروف به " کریم کوه "، که مشرف بر اصفهان است ، بکنند و از پای کوه تا قله آن را به هیزم بپوشانند ؛ چنانکه چون این هیزمها افروخته شد ، همه کوه را آتش فرا گیرد و از دور چون توده ای عظیم به نظر آید . و همچنین فرمان داد تا نفت بسیار فراهم کنند و نفت بازان را حاضر سازند و شمعهای بسیار گرد آوردند و دو هزار پرنده تهیه کنند تا نفت بر پای آنها بمالند و آنها را رها سازند . و نیز دستور داد تا سفره عظیمی بیفکنند . مرداویج در پایان روز ، خود تنها سوار شد و غلامانش نیز پیاده در مرکب او بودند و به آن حال بر دور سفره گشت و و این چیزها و نیز هیزم ها را به دقت وارسی کرد ، ولی همه اینها بر اثر فراخی صحرا در نظر او بی نهایت حقیر آمد ؛ چنانکه ، به شدت خشمگین و دلتنگ شد و کسانی را که مأمور این تشریفات بودند ، دشنام داد . همه حاضران از این امر بیمناک شدند و او خود بازگشت و بخفت و هیچ کس را زهره آن نبود که با وی سخن گوید . مرداویج همواره به ترکان بدبین و بداندیش بود و می گفت : « ترکان به منزله شیاطین و راندگان درگاه خدایند ، باید با آنان درستی کرد و برایشان سخت گرفت ، وگرنه تباه می شوند . » و با همین نیت بد ، در کشتن و آزار ایشان مبالغه می کرد . به هر حال ، پیش از این واقعه نیز مرداویج چند تن از بزرگان ترک را که در شمار غلامان او خدمت می کردند مجازات کرده بود و آنان کینه وی را در دل گرفته بودند و بر قتل او همداستان شده بودند و چون این واقع اتفاق افتاد ، بیش از پیش در عقیده خود راسخ گشتند و سپس در قتل او هم پیمان شدند و سوگند خوردند . یکی از غلامان ترک مأمور حفظ مرداویج در خلوت و حین استحمام بود . مرداویج پس از ورود به قصر خود در اصفهان و قصد حمام ، این غلام ترک را از خود راند و از شدت غضب ، هیچ یک از نگهبانان خود را نیز برای حفاظت خود نخواند . مرداویج را غلام سیاهی هم برای حفاظت خویش در گرمابه بود که همواره سلاح او را در حمام حمل

می کرد . غلامان ترک ، او را نیز بفریفتند . عادت مرداویج آن بود که هرگاه به حمام می رفت ، خنجری بلند که در پارچه ای پیچیده بود ، با خود می برد و آن روز غلامان ترک تیغه آن شمشیر را شکستند و دسته آن را به غلاف پیوستند و مرداویج شمشیر را به همان صورت از غلام سیاه گرفت و با خود به حمام برد و کسی جز استاد حمام ، بر در حمام برای حفاظت او نبود . غلامان ترک پس از آنکه مرداویج به گرمابه رفت ، بر آن هجوم بردند . نخست ضربتی بر استاد حمامی زدند . چنانکه دست او قطع شد و چون او فریاد برداشت ، مرداویج دست به خنجر برد . لیکن ، تیغه آن را شکسته یافت . ناچار تخت چوبی را که هنگام شستشو بر آن می نشست ، برداشت و پشت در حمام قرار داد . چنانکه ترکان نتوانستند در را بگشایند . اما غلاملان سر سخت ترک مأیوس نشدند و چند تن از آنان بر بام حمام رفتند و جامهای بام را شکسته ، از آنجا به تیراندازی پرداختند . مرداویج به گرمخانه حمام پناه برد و شروع به اظهار لطف و مدارا با آنا کرد و ایشان را مالهای فراوان وعده داد تا دست از او بر دارند . اما ترکان ؟ نمی دادند و همچنان در بدسگالی خود اصرار می ورزیدند تا آنکه در حمام را شکستند و مرداویج را کشتند . غلامان بعد از فراغت از کار خود به میان جمع آمدند و دیگران را از واقعه آگهی دادند و قصر او را غارت کرده و راه گریز پیش گرفتند تا به دست دیلمیان نیفتند . طبری می گوید : « تابوت مرداویج را از اصفهان به ری بردند و هنگامی که تابوت به ری رسید ، ازدحامی غریب بود وهمه دیلمان و مردم گیل با پای برهنه تا چهار فرسنگ جنازه سردار شجاع خود را استقبال کردند . » قتل مرداویج یکی از بزرگترین زیانهایی بود که ملت ایران برد . زیرا این امر باعث شد که مرداویج نقشه وسیع و مهم خود یعنی ایجاد حکومت بزرگی در ایران و تجدید دوره ساسانی و برانداختن حکومت بنی عباس را به پایان نرساند . اجرای چنین نقشه بزرگ و مهمی برای مرداویج شجاع و جنگاور ، امر دشواری نبود ، اما برای دیگران به آسانی میسر نمی گردید . او بزرگترین مردی بود که آمال دیلمان و مردان شجاع کوهستانی گیلان و مازندران را در برانداختن قدرت تازیان و از میان بردن " سیاه پوشان " می توانست برآورد . زیرا وی عالیترین نمونه شجاعت و دلاوری این مردان پرخاشجوی رزمسار بود . تهیه کننده : فرناز خسروی

منابع زندگینامه :http://natali۱۲۳.persianblog.ir

دلیران جانباز ، مؤلف : ذبیح الله صفا ، انتشارات امیرکبیر ، صفحه ۲۷۶ تا ۲۸۹ .

مردوخی، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان« مریوان»

شهید ملا «مصطفی مر دوخی» در سال ۱۳۳۵ در روستای «دزلی» دربخش« سرو آباد »ازتوابع شهرستان« مریوان» به دنیا آمد .بعد از چند سال به مکتب خانه روستا رفت و در محضر اساتید محلی الفبای فارسی و عربی را یاد گرفت . سپس به« سقز» مهاجرت کرد و بـه فرا گیری مقدمات علم فقه پرداخت .بعد از مدتی در روستای(نژمار) به تحصیل علوم حوزوی پرداخت وبه فراگیری جامع المقدمات مشغول شد .پس از آن صرف و نحو عربی و منطق را فرا گرفت . در سن هجده سالگی علوم اثنی عشر را به صورت کامل آموخت و اجازه نامه افتاءو تد ریس را گرفت .بعد از آن به خدمت سر بازی فرا خوانده شد .پس از آنکه دوره ی آموزش نظا می را درپادگان شهر عجب شیر گذراند، به یکی از پادگان های مشهد انتقال یافت اما طولی نکشید که از خدمت سر بازی معاف شد و به

زاد گاه خود باز گشت .در سال ۱۳۵۲ با حضرت امام (ره)ارتباط پیدا کرد و از ایشان خط مشی گرفت .شهید مر دوخی اعلامیه ها

و تصاویر امام را از تهران و قم می آورد و در بین مردم منطقه پخش می کرد .او برای مردم از امام سخن می گفت و امام را برای آنها می شناساند .بعضی وقتها به شهر های بزرگ می رفت و به فعالیت های سیاسی علیه رژیم مستبد شاه می پرداخت . او مدتی هم به کشور عراق می رفت و با امام دیدار کرد. برادر ش می گو یـد :در یکی از شب های فروردین ماه سال ۱۳۵۶ که باران تندی هم می بارید در منزلمان به صدا در آمد .وقتی که در خانه را باز کردم مصطفی با عجله وارد شد و یک ساک کوچک را که در دست داشت، به من داد . او گفت: محتویات این ساک را از امام گرفته ام !!وقتی که ساک را باز کردم دیدم داخل ساک پر است از عکس و اعلامیه های امام .من ومصطفی با آنکه بسیار خسته بود، همان شب ماشینی پیدا کردیم و همه عکس ها و اعلامیه ها رادر شهر پاوه پخش کردیم . دو روز بعد من دستگیر شدم و حدود دو ماه در زندان بودم .زمانی که حضرت امام به ایران باز گشتند شهید مردو خی برای استقبال از ایشان به شهرهای تهران و قم مهاجرت کرد و در آنجا با دکتر مصطفی چمران و چند نفر از رو حانیون مبارز ، آشنا شد و همکاری خود را با آنها آغاز کرد .پس از چند ماه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مریوان و اورانات را تاسیس کرد و خود به فرماندهی آنجا منصوب شد. او ازتمام جهت ها اعم از فکری، فرهنگی، سیاسی ،نظامی و غیره به مقابله با نیرو های ضد انقلاب که کردستان مظلوم راعرصه تاخت و تاز خود قرار داده بودند پرداخت و برعلیه آنها تبلیغ کرد .

اودریک مورد برای انجام ماموریتی به کرمانشاه می رود و بعداز اتمام کار خود به سنندج می آیدکه به علت آماده نبودن هلی کوپتر نمی تواند به مریوان برگردد و در منزل یکی از دوستان خودمی ماند .بعد از دو ساعت خانه ای که او درآنجا مهمان بوده در محاصره ی تعداد زیادی از نیرو های ضد انقلاب قرار می گیرد . شهید مردوخی به خاطر اینکه زن وبچه دوستش آسیبی نبینند ازمقابله با ضدانقلاب صرفه نظر می کند وتوسط مزدوران آمریکا دستگیر می شود .نیرو های ضد انقلاب هفت روز او را مورد شکنجه قرارمی دهند و بعد از هفت روز یعنی تاریخ ۲۶/۷/۱۳۵۸ مصادف با ماه محرم در زیر پل سنته) سقز با شلیک چند گلو له کلت به سرش؛) او را به شهادت می رسانند .مردم منطقه پیکرمطهر او را به سرد خانه «سقز» انتقال می دهند و خانواده ی او بعد از دو روز جنازه او را به زاد گاه خودمی برند وبه خاک می سپارند. ملاـ «مصطفی» در حالی به شهادت رسید که تنها ۱۵ روز از ازدواجش می گذشت.مرقد این شهید درروستای« دزلی» است.

شهید ملا «مصطفی مردوخی» از همان سالهای کودکی فعال و پر جنب و جوش بود ،استعداد و نبوغ عجیبی نیز داشت.

ذکاوت و کنجکاوی در وجود او موج می زد .در کمال ادب و متانت رفتار می کرد .در سلام کردن پیشقدم بود .او کردار و رفتار خود را بر اساس دستو راتی که در قرآن آمده است قرار می داد .بسیار دقیق و منظم بود .حساب شده کار می کرد. اصول و منطق رادر هر کاری نادیده نمی گرفت. کمتر عصبانی می شد و سعی می کرد آرامش خود را حفظ کند .اگر عصبانی می شد سه بار (لا حول و لاقوه الاـ با لله)می گفت و فورا آرام می گرفت و عصبانیتش فرو می نشست .انسانی خود ساخته بود . از هیچ چیزی نمی ترسید . از انسان ترسو بدش می آمد و تر سو را مشرک می پنداشت .به مسائل سیاسی علاقه داشت و نمی خواست که انسانی بی تفاوت باشد.

او چند روز قبل از شهادت خود به یکی از همرزمانش گفته بود؛ که اگر از این سفر (همان سفری که منجر به شهادت او شد) بر گردم با هم به محضر امام می رویم و با اجازه ایشان، نهضتی را به خاطر نجات کردستان و جذب نیرو های پیشمرگ کرد تشکیل می دهیم .او فردی مطیع و شاکر بود . وظایف خود رابه نحو احسن انجام می داد . تواضع و فرو تنی عجیبی داشت . نمی شد او را از هدف خود باز داشت . زندگی رادر شجاعت ،مردانگی و ایثار خلاصه می کرد و ایمان و درستکاری را با خون و رگ خویش عجین می ساخت .

منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت "نشر شاهد،۱۳۸۶–تهران

مردونیه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سردار ایرانی، پسر گبریاس (gobrlyas)، (گبریاس یکی از ۷ تن که بر علیه گوماتای غاصب با داریوش همدست شده و گوماتا را کشتند). مردونیه با دختر داریوش ازدواج کرد و فتوحات نمایانی در جنگهای مختلف نمود. در سال ۴۷۹ قبل از میلاد مقتول گردید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مرزبان طبری

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهارم ق)، نویسنده و شاعر. یکی از ملوک طبرستان و از شاهزادگان آل‌باوند بود. وی به زبان طبری کتابی به نام «مرزبان نامه» نوشت. این کتاب به سبک «کلیله و دمنه» و از زبان حیوانات می‌باشد که محمد بن غازی آن را ترجمه کرد و «روضهٔ العقول» نامید. بعد از وی در قرن هفتم قمری سعدالدین وراوینی آن کتاب را تصحیح و به فارسی ترجمه کرد. علاوه بر این کتاب، از وی «دیوان» شعری نیز به جای مانده که «نیکی نامه» نامیده شده است. در «شعرای مازندران و گرگان» نام وی مرزبان بن رستم بن شروین و «دیوان» او «گیل نامه» ذکر شده است.[۱]

اسپهبد مرزبان بن رستم بن شهریار بن شروین بن رستم بن سرخاب بن قارن. مؤلف کتاب مرزبان (ه.م) می‌باشد. وی یکی از ملوک طبرستان و از خاندان آل‌باوند است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ طبرستان (۱۳۷)، تاریخ نظم و نثر (۱۴۰)، تاریخ ادبیات در ایران (۱۵۰/ ۱)، دایرهٔالمعارف فارسی (۲۷۴۱/ ۲)، الذریعه (۴۳۷/ ۲۴، ۳۰۴- ۳۰۳/ ۲۰، ۶۴۴/ ۹)، شعرای مازندران و گرگان (۲۸۱)، فرهنگ سخنوران (۸۳۴- ۸۳۳)، لغت نامه (ذیل/ مرزبان)، مرزبان نامه (پیشگفتار).

مرزبان، ابوکالیجار

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از امرای آل بویه از دیاله فارس (جل. ۴۱۵ ه.ق/ ۱۰۲۴ م.- ۴۱۷ ه.ق./ ۱۰۲۶ م.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

مرزبان، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به میرزا اسمعیل خان کحال، از اهالی گیلان و تحصیلکرده دارالفنون است. سالها در رشته پزشکی مطالعه نمود و چند سفر به خارج رفت و در رشته چشم‌پزشکی متخصص شد و شهرت زیادی یافت. در دوره مظفرالدین شاه لقب مهذب‌السلطنه گرفت و در زمره‌ی اطباء دربار سلطنتی درآمد. بعد از مشروطه رشته‌ی خود را رها ساخت و داخل سیاست شد. در دور دوم از طرف مردم رشت به وکالت رسید و در دوره سوم مردم انزلی او را به مجلس سوم جزء لیدران اعتدالی بود و سر و صدای زیادی در مجلس داشت و به نیابت ریاست انتخاب گردید. در ۱۳۳۳ ه.ق لقب او از مهذب‌السلطنه به امین‌الملک تبدیل شد و در همان سال عین‌الدوله که به کمک اعتدالی‌های مجلس رأی اعتماد گرفته بود امین‌الملک را به وزارت تجارت و فوائد عامه منصوب نمود. در ۱۲۹۵ در کابینه وثوق‌الدوله به وزارت پست و تلگراف برگزیده شد و در کابینه دوم عین‌الدوله نیز همان سمت را داشت.

در ۱۲۹۸ وثوق‌الدوله برای استانداری آذربایجان عین‌الدوله را درنظر گرفت. شخص اخیر با اختیاراتی وسیع که از جمله ضمیمه شدن خمسه به حوزه استانداری او بود به این مأموریت رفت و امین‌الملک را به عنوان قائم مقام و نایب‌الایاله تعیین نمود. ولی در این مأموریت بین عین‌الدوله و امین‌الملک سخت بهم خورد و اختلاف این دو موجب احضار و برکناری گردید.

در کابینه سپهدار رشتی، وزیر مالیه بود و بعد به وزارت معارف رفت. ولی با کودتای ۱۲۹۹ وزارت معارف او بیش از ۵ روز طول نکشید و به زندان افتاد. دکتر امین‌الملک که نام مرزبان را برای خانوادگی خود انتخاب نمود بعد از کودتا به حرفه اصلی خود پرداخت و یکی از چشم‌پزشکان معروف ایران شد، به طوری که از تمام شهرهای ایران بیماران برای ملاقات او به تهران می‌آمدند و او تمام هم خود را صرف بیماران می‌نمود. گاهی نیز در دانشگاه تهران حضور می‌یافت. بعد از شهریور ۲۰ نیز یکبار عضو کابینه شد و آن وزارت بهداری بود. در کابینه قوام‌السلطنه که در ۱۳۲۱ تشکیل شد مدتی هم با سمت استانداری به رضائیه رفت. مرزبان مردی منیع‌الطبع و بزرگوار بود، مادیات به هیچوجه برای او ارزشی نداشت و از بیماران خود گذشته از اینکه حق‌العلاج نمی‌گرفت بلکه داروی مجانی هم می‌داد. در اوایل جوانی به علت نزدیکی و حشر و نشر با مرحوم ظهیرالدوله مشرب تصوف پیدا کرد و در آخر عمر در این باره سازمانی بنام جمعیت اخوت بوجود آورد و تا زمانی که حیات داشت در رأس آن جمعیت بود. غالبا شبهای جمعه با هم مسلکان خود در دفتر جمعیت واقع در خیابان فردوسی اجتماع می‌نمودند و مشکلات برادران خود را در حد امکان مرتفع می‌کرد. بعد از مرگ دکتر مرزبان، سپهبد آق‌اولی به این سمت رسید. وفات امین‌الملک در ۱۳۳۹ ش اتفاق افتاد و هنگام مرگ حدود ۸۶ سال داشت. دکتر مرزبان در انتخابات دوره چهاردهم نایب رئیس انجمن انتخابات بود، مدتها نیز نیابت ریاست شیر خورشید سرخ ایران را بر عهده داشت. وی مردی خوش نیت، مهربان، نوعدوست، باوقار، کم اثر، ساده و خوش باور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مرزبان، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند دکتر اسمعیل مرزبان (امین‌الملک) در ۱۲۹۰ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران باتمام رسانید و سپس برای ادامه تحصیلات به سویس رفت و از دانشگاه لوزان لیسانس علوم اجتماعی گرفت و پس از بازگشت به ایران در ۱۳۱۷

به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و پس از چندی دبیر اول کنسولگری نیویورک شد.
از دیگر مشاغل وی معاونت اداره اقتصادیات، معاون اداره سوم سیاسی و معاونت اداره مستشاری و حقوق بود. پس از آن دبیر اول سفارت ایران در رم شد. پس از بازگشت از ایتالیا رئیس اداره سوم سیاسی گردید و در سال ۱۳۳۷ با سمت وزیر مختار ایران، سفیر کبیر ایران در ژاپن شد و مدتی هم معاون و سپس رئیس نمایندگی دائم ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل متحد در ژنو بود. در سال ۱۳۴۳ که مجددا روابط سیاسی بین ایران و تایلند برقرار گردید، منوچهر مرزبان به سمت سفیر کبیر ایران در تایلند برگزیده شد و چهار سال در سمت مزبور باقی بود. پس از اتمام مأموریت مزبور به ایران بازگشت. مدتی بازرس عالی و زمانی مدیر کل بود. آخرین سمت سیاسی وی در وزارت امور خارجه سفیر کبیری ایران در کشور سوئد می‌باشد که تا پایان ۱۳۵۳ بطول انجامید.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مرعشی خراسانی، ابوالفضل احمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۲۳۵ ق)، عالم دینی، متکلم، مفسر، محدث و حکیم. وی از شاگردان وحید بهبهانی بود و از او و شیخ یوسف بحرانی، صاحب «الحدائق الناظرة»، روایت کرده است. او در سفر و حضر با فتحعلی‌شاه قاجار بود. گفته‌اند وی را با خوراندن سم شهید کردند. بر پاره‌ای از آثار وی اجازات و تقاریضی از استادان و علمای معاصرش وجود دارد. از آثارش: «اغاثة اللهفان من ورطات النیران»، در مواعظ؛ «التهذیب»، در اخلاق؛ شرح «الفوائد الجدیدة» بهبهانی؛ شرح «کفایه» سبزواری؛ «غنیة المصلی»، در تعقیبات؛ «منهج السداد»، در شرح «الارشاد».
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۲۲۰/ ۳)، ریحانه (۲۸۸/ ۵)، معجم المؤلفین (۱۳۶/ ۲).

مرعشی شوشتری، محمدحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران فقیه فرزانه، استاد حکمت و فلسفه سید محمد حسن مرعشی یکی از چهره های علمی و اساتید مدرسه عالی شهید مطهری در پی بیماری در ۷۳ سالگی به دیدار معبود شتافت.
سید محمد حسن فرزند حجةالاسلام سید سلطان محمد و نوه میرزا عبدالوهاب، فرزند میرزا سلطان محمد، فرزند میرزا تقی، فرزند میرزا اسدالله، فرزند میرزا اسحاق مرعشی شوشتری بود. پدرش از فضلا و ائمه جماعت شوشتر بود که تحصیلاتش را در همان شهر نزد ملاجعفر شرف الدین و سید بزرگ آل طیب به پایان برد و در صفر ۱۳۷۰ق/آذرماه ۱۳۲۹ ش در شوشتر رحلت کرد و در بقعه صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به خاک سپرده شد. پدر بزرگش میرزا عبدالوهاب از اشراف و اعیان بود و مدت ها سمت نائب الحکومه شوشتر را بر عهده داشت.
سید محمد حسن در سال ۱۳۵۶ق/۱۳۱۶ش در شوشتر استان خوزستان پا به عرصه گیتی نهاد. مقدمات اولیه را نزد پدر خود و ملا شکر علی معنوی فرا گرفت و سطوح را نزد عالمانی چون محمد تقی حکیم، سید محمد موسی جزائری و سید محمد حسن آل

طیب به پایان رساند و خارج فقه و اصول را از محضر استادش موسوی جزائری و شیخ محمد تقی شوشتری فرا گرفت. البته سفرهای کوتاهی به نجف اشرف داشت و همان جا در درس آیهٔ الله سید ابوالقاسم خوئی شرکت می نمود. خدمات ایشان در خطه شوشتر بسیار است که می توان به تجدید بنای حوزه علمیه جزائریه واداره و تدریس در این حوزه، تأسیس حوزه علمیه خواهران، تجدید بنای مقام صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و تجدید بنای مسجد شیخ علی که سال ها در آن جماعت اقامه می کرد، اشاره کرد، در ضمن به ایجاد حوزه ی علمیه ای در گتوند دست زد که تاکنون نیمه تمام مانده است.

مرعشی در سال ۱۳۶۱ ش وارد تشکیلات قضایی اهواز شد و ابتدا سمت حاکم شرع داشت و بعداً ریاست دادگاه را بر عهده گرفت. در سال ۱۳۶۳ ش به دیوان عالی کشور-تهران ملحق شد و ابتدا در شعبه ۱۹ دیوان عالی خدمت کرد، سپس در شعبه ۲۰و سرانجام به عضویت شورای عالی قضایی منصوب شد و یکی از پایه گذاران اصلی دستگاه قضایی به شمار آمد.

نبوغ و استعداد، همت و تلاش بسیار از او فقیهی کم مانند ارائه نمود. تواضع، مناعت طبع، بی توجهی به امور دنیا، روشن بینی اجتماعی، آفرینش آثار علمی و پژوهشی از جمله ویژگی های بارز ایشان بود. وی علاوه بر عضویت در هیئت علمی مدرسه عالی شهید مطهری و تدریس در این مدرسه، منزل ومراکز دانشگاهی عضو چهارمین دوره مجلس خبرگان گردید.

مرعشی در پی بیماری کلیوی عاقبت در صبح روز دوشنبه ۱۶ شعبان ۱۴۲۹ق/۲۸ مرداد ۱۳۸۷ ش در سن ۷۳ سالگی در تهران بدرود حیات گفت. پیکرش صبح سه شنبه در تهران و صبح روز چهارشنبه در شوشتر تشییع و در بقعه صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به خاک سپرده شد. آثار علمی ایشان:

۱-شرح الفیهٔابن مالک؛

۲-شرح تلخیص مختصر المعانی؛

۳-شرح بدایهٔالحکمهٔ(اثر علامه طباطبائی)؛

۴-شرح نهایهٔالحکمهٔ(اثر علامه طباطبائی)؛

۵-شرحی بر تهذیب المنطق (اثر تفتازانی-فارسی)؛

۶-حاشیهٔ علی الرسائل؛

۷-حاشیهٔ علی کفایهٔ الاصول؛

۸-شرح منظومهٔالتحفهٔالقوامیهٔ فی الفقه؛

۹-شرح منظومهٔ تحفهٔالحکیم فی الحکمهٔ (اثر شیخ محمد حسین غروی اصفهانی)؛

۱۰-تعلیقات علی تمهیدالقواعد فی الفلسفهٔ(اثر ابن ترکه)؛

۱۱-شرح حلقات الاصول (المرحلهٔ الثالثهٔ - اثر شهید صدر)؛

۱۲-اصول الفقه؛

۱۳-شرح کتاب التعلیقات فی الفلسفهٔ (اثر ابن سینا)؛

۱۴-شرحی بر قانون مجازات اسلامی، چاپ شده؛

۱۵-سبیل الرشاد الی شرح الارشاد(اثر علامه حلی)، چاپ شده؛

۱۶-ترجمه کتاب فلسفتنا (اثر شهید صدر)، چاپ شده؛

۱۷-دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام، دو جلد، چاپ شده؛

۱۸-حاشیهٔ التلخیص فی الاصول.

همچنین از این دانشمندان فقید ده ها مقاله در مجلات علمی و پژوهشی کشور چاپ شده است.

نویسنده:عبدالحسین جواهر الکلام

منابع زندگینامه :آینه پژوهش شماره ۱۱۲.

مروجی طبسی، محمدمحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد محسن مروجی طبسی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۶۰/۱/۱

زندگینامه علمی

پدر اینجانب علاوه بر پدر بودن استاد اصلی من در پیشرفت های علمی این حقیر بوده است و نقش بسزایی در تربیت علمی من روا داشته اند و در دامان ایشان پرورش یافتم .

مدرسه علمیّه شهیدین و مدیریت محترم این مدرسه که زمینه رشد علمی طلاب را در این مدرسه شریف فراهم ساخته اند ، که در قالب واحد تحقیقات مدرسه و اساتید مبرز آن و کتابخانه غنی و متین، این زمینه فراهم شد .

قبل از ورود به حوزه در ایام ماه مبارک رمضان در محله ، مکانی به نام مدرسه قرآن و عترت وجود داشت که در لیالی ماه مبارک رمضان به آنجا رفته و دروس معارف و تفسیر را فرا می گرفتم و از آنجا نوشتن و تحقیق شروع شد که اولین کار خلاصه تفسیر سوره مدثر بر اساس تفسیر نمونه بود .

در سال ۱۳۷۶ اوائل دوران طلبگی با گروهی از دوستان طلبه قرار خلاصه برداری و مباحثه کتب شهید مطهری را شروع کردیم که در ادامه این مباحثات تبدیل به بررسی زندگی اهل بیت شد ولی به این صورت که ایام شهادت و ولادت اهل بیت (ع) را تحقیق می کردیم و به نوبت در ایام شهادت و ولادت هر معصوم بر اساس منتهی الآمال برای جمع کنفرانس می دادیم که محصول این جلسات نخستین مقاله این حقیر به نام" خدیجه مادر امت "شد که در مجله کوثر به چاپ رسید و کم کم به صورت فردی در مورد شخصیت های تاریخی قرآنی شروع به نگارش و قلم زدن کردم مانند" پیامبران ناشناخته "که در قرآن اسامی آنها آمده ولی اطلاعات دقیقی درباره آنان وجود ندارد (مانند حضرت ادریس ، الیاس ، الیسع و ذوالکفل علیهم السلام) که تمامی آنها در مجلات کوثر، سروش وحی و مبلغان و گلستان قرآن به چاپ رسیده است .

درسال ۱۳۸۱ ، مدرسه شهیدین به مناسبت سال امام علی علیه السلام همایشی تحت عنوان" علی امام قرنها "برگزار نمود که در آنجا مقاله ای به نام" علی نخستین مسلمان "ارائه شد و حائز رتبه ممتاز و اول شد .

در سال ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ نیز به مناسبت سال امام علی و امام حسین همایش هایی تحت عنوان" نهج البلاغه آشنای غریب "و "خورشید نیزه ها "برگزار شد که در آن مقاله ای به نام بازخوانی یک ریزش (سعد بن ابی وقاص) و عبدالله بن عباس و قیام حسینی ارائه شد که حائز رتبه ممتاز و اول شد که در مجله کوثر و تاریخ در آیینه پژوهش به چاپ رسید .

در حال حاضر نیز مشغول نگارش امامان شیعه از دیدگاه اهل سنت هستم که چهار امام آن نوشته شده و در مجله کوثر به چاپ رسیده است و امیدوارم خداوند متعال و اهل بیت عصمت بویژه امام زمان (عج) توفیقاتشان را بر ما بیفزایند و زیر سایه توجهات آنان قلم فرسایی کنیم و اهل عمل به این علوم باشیم .

مروزی، ابوصمصام سید عماد الدین ذوالفقار

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۳۶ -۴۵۵ ق)، متکلم، محدث و فقیه امامی. ملقب به حمیدان. وی علاوه بر کنیه‌ی ابوصمصام به ابوالوضّاح هم مکنّی بود. او همان ابن معبد حسنی است. زادگاه او شهر مرو بود، و سفرهای متعددی به سرزمینهای مختلف اسلامی داشت؛ زمانی را در بغداد سپری کرد و مدتی نیز در اصفهان بود و در آن شهر از نظام الملک طوسی، وزیر آلب ارسلان و ملکشاه سلجوقی، حدیث شنید. او از شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ نجاشی، شیخ محمد حلوانی و سلّار بن عبدالعزیز دیلمی روایت می کرد. شاگردان و راویان ابوصمصام را شخصیتهایی سرشناس مانند قطب الدین راوندی، سید فضل الله راوندی، ابن شهر آشوب، ابوسعد سمعانی، ابوالقاسم ابن عساکر تشکیل می‌دهند. او ظاهری نیکو و بیانی شیرین داشت. ابوصمصام از حلقه‌های مهم در سلسله‌ی اسانید امامیه به شمار می‌رود و می‌توان وی را به عنوان یکی از ناقلان عمده‌ی مصنفات پیشینیان امامی به حساب آورد. سید عمادالدین همچنین، در انتقال مصنفات و روایات غیر شیعی نیز دست داشت، مثلا، او یکی از راویان اصلی «تفسیر ثعلبی» بود. روایات پراکنده‌ی او نیز در کتب محخدثان فراوان یافت می‌شود.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۴۳۴ -۴۳۲ /۶)، ریاض العلماء (۲۸۰ -۲۷۷ /۲)، ریحانه (۱۶۳ /۷)، فوائد الرضویه (۱۷۸)، فهرست منتجب الدین (۷۴ -۷۳)، الکنی و الالقاب (۱۰۶ -۱۰۳ /۱)، لسان المیزان (۵۵ /۳)، هدیة الاحباب (۲۴ -۲۳).

مرید، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سعید مرید در سال ۱۳۴۰ در شهر مرید بدنیا آمد. ایشان دارای مدرک دکتری رشته منابع آب مدیریت از انستیتو تکنولوژی هند، دهلی از سال ۱۳۸۰ است. وی هم اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار دانشگاه تربیت مدرس می باشد. گروه : کشاورزیرشته : ساختمانهای آبیگرایش : منابع آب مدیریتتحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی دکتر مرید به ترتیب زیر است: کارشناسی- تهران- آبیاری- ۱۳۶۵ کارشناسی ارشد- تربیت مدرس هیدرولوژی- ۱۳۶۹ دکتری- انستیتو تکنولوژی هند، دهلی- منابع آب مدیریت- ۱۳۸۰ همسر و فرزندان : دکتر سعید مرید متاهل است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مشاغل و سمتهای مورد تصدی دکتر سعید مرید به شرح زیر است: - کارشناس ارشد منابع آب، واحد مطالعات جهادسازندگی‌استان تهران، از سال ۱۳۶۰ - مدیرعامل، مهندسین مشاور آبخاک تهران، از سال ۱۳۷۰ - عضو هیئت علمی(مربی)، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، از سال ۱۳۷۳

– عضو هیئت علمی(استادیار)، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، از سال ۱۳۸۰ – مدیر گروه منابع آب پژوهشکده مهندسی منابع آب, دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۲ – عضو هیئت علمی(دانشیار)، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، از سال ۱۳۸۴ عضویت در مجامع علمی : – عضو انجمن منابع آب ایران – عضو هیئت تحریریه مجله علمی پژوهشی تحقیقات فنی و مهندسی – عضو انجمن بین المللی علوم هیدرولوژی – عضو کمیته تحقیاقات منابع آب وزارت نیرو – عضو کمیته راهبردی طرح بین المللی چالش آب و غذا (وزارت جهاد کشاورزی) آرا و گرایشهای خاص : زمینهها و علائق تحقیقاتی دکتر سعید مرید به قرار زری است: – خشکسالی و جنبه های مختلف آن – مدلهای جامع سیستمهای منابع آبی – پیش بینی سیل – سیستم اطلاعات جغرافیائی و سنجش دور – هیدرولوژی برف جوائز و نشانها : – بهترین مقاله در بخش کشاورزی در سالهای ۱۳۷۳تا ۱۳۷۵ ، اتنتخاب شده توسط شوری پژوهشهای علمی کشور. – عضو هیئت علمی برتر دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۸۰ – عضو هیئت علمی برتر دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۸۴ – عضو هیئت علمی برتر دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۸۵ چگونگی عرضه آثار : – تعداد مقالات علمی چاپ شده : ۲۳ مقاله – تعداد مقالات ارائه شده در مجامع علمی: ۱۸ مقاله – تعداد طرحهای تحقیقاتی انجام شده و در دست اقدام: ۱۴ طرح

مزاری، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی مزاری : امام جماعت مسجد علی ابن ابی طالب (ع)زاهدان واز روحانیان شاخص ومبارز «مزار رشت» نام روستایی است خوش آب و هوا در هشت کیلومتری شهرستان« بیرجند» که بقعه متبرکه« امام زاده نقیب» از نوادگان امام محمد باقر (ع) در آن قرار دارد و در حقیقت روستا از همین جهت مزار نامیده شده است. اهالی روستا مردمی صبور، پرتلاش و پرهیزکار هستند و وجود همین بقعه شریف، فضای روحانی روستا و عشق و علاقه مردم به ائمه اطهارعلیهم السلام را دو چندان ساخته است .

در هجدهم شهریور ماه ۱۳۲۳، روستا ولادت نوزادی را جشن گرفته بودند که مقدر بود بعدها مایه افتخار و مباهات عموم مردم منطقه باشد .

آن روز یکی از آخرین روز های تابستان بود. آنگاه که نسیمی خنک و مطبوع به عنوان طلیعه لشکر پاییز، فضای روستا را مسخر کرده بود و بانگ رحیل، بقایای سپاه فرتوت و هزیمت یافته گرما را به کوچی ناگزیر از کوچه باغ های خرم روستا فرا می خواند و آنگاه که سلطان خزان می آمد تا موکب مسعود به باغستانهای پر برکت آبادی فرود آورده و سرا پرده هزار رنگ، بر سراپرده این روستای پر طراوت کشد، تا داروغه باد خنک پاییزی به نیش گزنده تازیانه اش، نوباوگان درختی را که بر سر شاخه های بلند و پر طراوت جا خوش کرده بودند، به تعجیل وادارد و دستان پینه بسته کشاورز مزاریشتی را که یک سال مشقت را به امید چنین روزی تحمل کرده بود، با چیدن گوهرهای نعمت و برکت و چیدن حاصل دسترنج یکساله، التیام بخشد .

در چنین روزهای پربرکتی که به تازگی گندمزارهای مهربان، خوشه های طلایی ناب نعمت را

به خرمن روزی دهقان پیر بخشیده بودند و شاخسارهای قدرشناس نیز داشتند کریمانه گوهرهای الوان خود را نثار صندوق ساده و بی پیرایه او می کردند، خدای مهربان لطف و نعمت را بر این بندگان صالح و بی مدعای خویش کامل می کرد و محفل خانوادگی کشاورزی را که در پاکی و دیانت و عشق و محبت به اهل بیت عصمت و طهارت، شهره و زبانزد همگان بود، به شمع وجود نوزادی آراست که بر اساس مشیت بالغه الهی مقدر بود تا برای خانواده خویش و دیگر اهالی روستا، نعمت و برکت و برای تمامی دوستان و آشنایان، افتخار وعزت را به ارمغان آورد.

سرانجام کودک در میان شادی ها و سپاسگذاری های این خانواده گرم و صمیمی پا به پای خاک گذاشت. نوزاد خجسته فال را به نزد پدر بردند تا نغمه روح بخش توحید را بر گوش هوش او فرو خوانده و سرود سرخ شهادت را در ژرفای جسم و جان او طنین انداز کند. اشهد ان ...

پدر که خود، روزی خوار خوان ولایت و عاشق صادق اهل بیت رسول الله (ص) بود، به میمنت نام سردمدار مکتب سرخ تشیع، طفل را علی نامید و چنین بود که علی به عنوان فرزند پنجم به جمع محفل پرعطوفت خانواده ای صالح و بی ریا پیوست. خانواده ای که در انتصاب به روستای محل سکونت خویش نام خانوادگی مزاری را برای خود انتخاب کرده بود.

پدری مهربان، پرهیزگار و پرتلاش، مادری عطوف و پاکدامن و خانواده ای درستکار و پاک سرشت از بزرگترین مواهبی بود که خداوند متعال به او ارزانی فرموده بود. از طرف دیگر زندگی ساده اما سراسر تلاش روستایی و طبیعت موافق و مهربان آبادی، سفره رنگارنگی از مواهب حکمت را فرا روی او گسترده بود و او که از همان خردسالی به ذکاوت و هوش سرشار و جویندگی و نبوغ خداداد سرآمد اقران بود و تلاش و تکاپوی او در درک حقایق و کسب معارف، او را نسبت به تمامی همسالان، ممتاز و در دیه همگان، از کوچک و بزرگ، محترم کرده بود، از این سفره رنگارنگ نعمت و موهبت الهی، نهایت بهره را می برد.

گستره طلایی گندمزار به او وسعت دید می بخشید و آنگاه که با دستان کوچکش، روزی حلال خانواده را از مزرعه درو می کرد، راه پاک زیستن را می آموخت. در خلوت و سکوت شبانگاهان به آسمان آبی و پر ستاره خیره می شد و مستغرق و مبهوت در عظمت خلقت، همچون انبیاء الهی به دنبال گوسفندان به تفکر در اسرار کائنات می پرداخت و حقیقت را در ژرفای آسمان ها جستجو می کرد و چون فراخوانی شب را با اندیشه های ساده و کودکانه اش به سحرگاهان پیوند می زد، درهای معرفت غیبی بر سینه کوچکش گشوده می گشت و با طلوع صبح صادق، خورشید حقیقت بر دل پاک او طالع می شد تا راه آینده عرفان و خدا شناسیش را روشن و منور سازد و او هر روزش را با کوله باری از تجربه و معرفت به روزی دیگر از آینده ای روشن گره می زد.

از زلال چشمه ساران سیراب می شد و به تأسی از پدر، بر لبهای خشک تشنه کامان کربلا سلام می فرستاد تا بدینوسیله در اوج سلطه یزیدیان، چراغ عاشورا در سراچه سینه اش روشن بماند. وچون در خنکای روحبخش باغستان می آسود، از سوز شعله های آتش دوزخ که وصفش را در پای منبر آخوند پیر آبادی شنیده بود، می اندیشید و در تصورات کودکانه اش پلی از عصمت و طهارت بر فراز جهنم می کشید تا خود و خانواده اش را به دور از آسیب شعله ها، به بهشت برین رهنمون سازد.

خلاصه اینکه هر جزئی از اجزای آن طبیعت بکر و زیبا و هر گوشه ای از آن زندگی ساده و بی آلایش، برای او در حکم معلمی فرزانه و بصیر بود که چشمان او را به سوی دروازه معارف می گشود و او را به سر چشمه حقایق رهنمون می ساخت.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

او از صخره های ستبر، مقاومت و صلابت، واز دشت های وسیع، مهربانی و سخاوت می آموخت. در زلال جویباران، خلوص و طهارت را می جست و در شاخه های پربار، تواضع و کرامت را می جست. قلب رئوف و رقیقش در مکتب گلها و شکو فه ها تلمذ کرده بود و روح بلند و لطیفش از شمیم نسیم بهره ها برده بود. در مکتب پدر، تلاش وساده زیستی و تقوی را آموخته بود و در مدرسه مادر، عفت و قناعت و حیا را فرا گرفته بود و این گونه بود که همچون بسیاری از فرزندان پرتلاش و تیزهوش روستایی با گنجینه ی عظیمی از تجارب و معارف پا به مدرسه روستا گذاشته بود، تا آنچه را که به تجربه و مشاهدات شخصی فرا گرفته بود مستندی علمی بیابد و با سواد آموزی به دنیای بزرگ علوم و معارف پای نهد و از تجارب دیگران نیز بهرمند گردد.

دوران تحصیل در مدرسه ابتدایی را همراه با دیگر فعالیت های طاقت فرسای روزانه که از مقتضیات زندگی روستایی بود، ادامه می داد. در امور کشاورزی و دامداری به خانواده خود کمک می کرد و با حضور مستمر در صحنه ی زندگی پر طراوت روستایی همزمان با درس، از این گنجینه ی علوم و معارف، یعنی زندگی و طبیعت نیز کسب فیض می کرد.

روستای مزار رشت همچون اکثر روستاهای دیگر در دوران ستمشاهی بسیار محروم و فاقد هر گونه امکانات رفاهی بود و او که این محرومیت ها را با گوشت و پوست خود لمس می کرد، مبارزه با ظلم و جور و بی عدالتی را برای خود اجتناب ناپزیر می دید. روح بلند او که در مکتب آیات وحی درس عدالت و برابری را فرا گرفته بود هرگز نمی توانست واقعیت تلخ موجود را تحمل کند و در حقیقت دلیلی هم برای تحمل کردن نمی دید. به خصوص که دست اجانب و ایادی استعمار را در پشت این همه فقر و محرومیت مشاهده می کرد. بنابراین او که حالا ـ دیگر به مرحله جوانی پا نهاده بود، با درک رسالت عظیم خویش راه خود را یافته و مسیر آینده زندگی اش را مشخص کرده بود. مصمم بود تا با تعالی سطح فکری و کسب درجات عالی علمی، از سنگری محکم تر ،مبارزه ای بی امان را با جور و بی عدالتی و ارباب آن آغاز نموده و زندگی خویش را وقف خدمت به محرومین و مستضعفین کند. با چنین برنامه ای برای زندگی، مناسب تر دید که به تحصیل علوم دینی پرداخته و به حوزه های علمیه که به سیطره ارباب جور و ایادی استعمار در نیامده بودند، وارد شود. لذا برای گذراندن مقدمات در حوزه ای به نام مدرسه معصومیه (س) واقع در بیرجند به تحصیل مشغول شد. پس از گذراندن دوره مقدمات به مشهد عزیمت نموده و در محضر اساتید بزرگواری همچون آیت الله مشکینی، مرحوم آیت الله کفعمی خراسانی و شهید هاشمی نژاد، دوره سطح را به پایان رساند.

او که بر اساس برنامه ای که از پیش برای زندگی خود طرح کرده بود، بنا داشت به محض آمادگی، به خدمت جامعه درآمده و تمام وقت خود را صرف خدمت به محرومین نماید و نیز بنا به عشق و تعهدی که نسبت به ترویج احکام اسلامی و بویژه بسط فرهنگ ولایت و تنویر افکار عمومی در خود احساس می کرد، در سال ۱۳۴۰ تصمیم گرفت به منطقه ای از ایران عزیز که نیاز بیشتری به وجود او دارد، عزیمت نماید.

پس از تأمل و مشورت، استان محروم سیستان و بلوچستان و بخصوص شهرستان زاهدان را برای مقصود خود بسیار مناسب دید؛ زیرا زاهدان اگرچه در بستر تاریخ ایران بعنوان شهری جدید شناخته می شد، اما با انتخاب به عنوان مرکز استان روز افزونی که در حقیقت بدون طرح و برنامه ای مناسب، پیدا کرده بود، حساسیت سیاسی و فرهنگی زیادی داشت.

تمام ساکنان این شهر مهاجرانی بودند که از مناطق دور و نزدیک به آنجا عزیمت کرده بودند. جمع کثیری از بلوچها با مذهب تسنن و عده بسیاری از شیعیان شهرهای زابل، بیرجنو و کرمان و یزد و... در طول سالهایی نه چندان طولانی در این شهر ساکن شده بودند و لذا بافت اجتماعی شهر، حساسیت جغرافیایی آن و توسعه بهت آوری که پیدا می کرد، ضرورت حضور روحانیون برجسته و بصیر مذهبی را دو چندان می ساخت. روحانیت، متناسب با وسعت جامعه در آن شکل نگرفته بود .

حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی مزاری با تحلیلی بسیار دقیق و درک منطقی حساسیت های این منطقه، به زاهدان عزیمت نمود و از همان بدو ورود به محضر مبارک حضرت آیت الله کفعمی که محور فعالیتهای مذهبی و مقتدای شیعیان منطقه بود، مشرف شد و در سلک شاگردان و مریدان این روحانی فداکار درآمد. تحصیل علوم دینی را در محضر ایشان و دیگر اساتید ادامه داد و همزمان با تحصیل و تحت نظارت آن روحانی بزرگ، تلاشی پیگیر را در جهت خدمت به جامعه اسلامی و تبلیغ و شعائر دینی آغاز کرد.

مرتبه بالای او در تقوی، صداقت و اخلاص و سعی وافر او در کسب معارف و تحصیل علوم دینی باعث شد تا حضرت آیت الله کفعمی در همان سالهای اول، صبیه مکرمه شان را به نکاح این شاگرد با ایمان و سخت کوش خود در آورند.

حاج آقا مزاری که به دلیل ارتباط تنگاتنگ با آیت الله کفعمی و حضور مستمر در میان مردم مسلمان منطقه متوجه نارساییها و نیازهای این جامعه نو پا شده بود، با نظارت و ارشاد مرحوم کفعمی، سعی در سازماندهی فعالیتهای مذهبی در مساجد این شهر نمود. روحانیون برجسته ای را از سایر نقاط ایران و بخصوص حوزه های علمیه قم و مشهد دعوت و به خدمت در این استان ترغیب کرده و در رسیدگی به مسائل و امور زندگی روزمره آنان اهتمامی جدی و مثال زدنی داشت. در نتیجه تلاش های پیگیر ایشان و

ارتباط مداومی که با آیات عظام و مجتهدین و مراجع وقت در نقاط مختلف برقرار می کرد، روحانیون برجسته و علمای فاضلی به این استان مهاجرت کردند که شاید تنها ذکر نام یکی از آنها یعنی حضرت آیت الله سید مهدی عبادی (امام جمعه محترم فعلی مشهد) برای درک عظمت موضوع کافی باشد.

علاوه بر این امور،او در تشکیل و رسیدگی به کار نهادهای دیگر دینی و مذهبی تلاشی مجدانه و سعیی بلیغ داشت.

مجاهدت های مستمر حاج شیخ علی مزاری و حمایت های بی دریغ حضرت آیت الله کفعمی که نفوذ چشمگیری نیز در استان داشتند، روز به روز جایگاه اجتماعی حاج آقا مزاری را تعالی بخشیده و بر وجهه ی مذهبی و اجتماعی ایشان می افزود، چنانکه پس از مدت کوتاهی که از حضور ایشان در منطقه می گذشت، از طرف برخی مراجع تقلید وقت که در نجف اشرف به سر می بردند، به نمایندگی برای دریافت وجوهات شرعیه منصوب شدند.

او در این رابطه نیز حساسیت و دقت نظر شایسته مبذول داشته و تلاشی پیگیر در جهت جذب وجوهات شرعی بعمل می آورد. دقت او در محاسبه دقیق وجوه و انتقال بموقع آنها به مراجع مربوطه او را بر آن داشت تا با دفعات جهت زیارت عتبات و ملاقات با مراجع عظام شیعه به کربلا و نجف سفر نموده و حسابهای مربوط به وجوهات را تسویه کند .

در یکی از همین سفر ها بود که به حضور حضرت امام خمینی (ره) مشرف گشت و از نزدیک با امام و دیدگاه های متعالی و نجات بخش ایشان آشنا شد و همچون عاشق مهجوری که مراد و مقتدای خویش را پیدا کرده باشد، دل در گرو مهر آن پیر فرزانه نهاد و تبعیت و تقلید از او را سر لوحه زندگی و راهنمایی عمل خویش قرار داد .

او که از ابتدا مبارزه با ارباب جور و تلاش برای اقامه عدل و برابری را در رأس برنامه های زندگی خود قرار داده بود، اینک با درک محضر مبارک امام (ره) این آرزوی دیرینه خود را بر آورده شده می دید و احساس می کرد برای زندگی سراسر تلاش و مبارزه خویش نیز راهنما و مرشدی کامل یافته بود و هم اکنون می تواند تحت لوای او و بر مبنای برنامه ها و تدابیر او مبارزات سیاسی خود را بصورتی منسجم و جهت دار، بر نامه ریزی کند. این ملاقات موجب تغییرات عمده ای در نحوه زندگی و عمل حاج آقا مزاری و واسطه ظهور ابعاد جدیدی از شخصیت الهی این روحانی برجسته شد.

پس از این ملاقات، ارتباط حاج آقا مزاری با حضرت امام (ره) به صورت مستمر و جهت دار در آمد و ایشان در حکم مریدی پاکباخته و لایق، مسئولیت انتقال پیام های روشنگر حضرت امام به استان و رساندن آنها به مردم و در نتیجه تنویر افکارعمومی و زمینه سازی برای حرکتهای انقلابی را به عهده گرفت.

برای انجام هر چه بهتر این مسئولیت، تلاش پیگیر و لبی امانی را شروع کرد و علیرغم جو وحشت و اختناقی که از سوی رژیم مستبد پهلوی بوجود آمده بود، اقدام به برگزاری جلسات متعدد محرمانه برای انتقال دیدگاه های حضرت امام (ره) و شناساندن ایشان به افرادی که زمینه لازم برای مبارزه را از خود نشان می دادند، نمود.

ضمن سخنرانی متعدد از فجایعی که توسط طاغوت زمان حادث می شد پرده برمی داشت و با شناسایی نهضت اسلامی و معرفی رهبری این نهضت بزرگ سعی در توسعه تقلید ایشان از حضرت امام (ره) داشت. پیامهای امام را به طرق مختلف به مردم می رساند و جزوات و رسالاتی را که از ایشان تحت عنوان کاشف الغطاء منتشر می شد، به مبارزین منتقل می کرد.

دراین راستا به شدت مورد حمایت حضرت آیت الله کفعمی که نفوذ زیادی در منطقه داشتند، بود و از طریق ایشان به رهبران نهضت که به استان تبیعرمی شدند معرفی شده و با آنان ارتباط برقرار می کرد. هنگامی که حضرت آیت الله خامنه ای به ایران تبعید شده بودند، حاج آقا مزاری در منزل آیت الله کفعمی با ایشان ملاقات کرده و به ایشان معرفی شده بود و پس از آن ارتباط مداومی با ایشان داشته و بدین منظور چند مرتبه به ایرانشهر سفر کرده بود. همچنین با حضرت آیت الله طالقانی که به زابل تبیعد شده بودند ارتباط مدام داشت و اساساً برای ایجاد ارتباط با رهبران تبیعدی نهضت و کمک و خدمات رسانی به مبارزین برنامه های متعددی

در منزل آیت الله کفعمی طراحی شده و سپس حاج آقا مزاری برای اجرای آن برنامه ها به شهرهای مختلف استان سفرمی نمود. درهمین راستا و برای انتقال مبارزینی که خطر دستگیری آنان توسط ساواک احساس می شد، شبکه ی عظیمی به مدیریت آیت الله کفعمی، شهید منتظری و حاج آقا مزاری بوجود آمده بود که با استفاده از نفوذ منطقه ای و با بکارگیری مبارزین ناشناخته، اقدام به انتقال انقلابیون از طریق مرزهای شرقی به خارج از کشور می نمودند.

او متعهد بود که تا آنجا که ممکن است باید تلاش کنیم تا حتی یک نیروی انقلابی را از دست ندهیم، چرا که دراین صورت آن نیرو را علاوه بر نیروهای جدید در خدمت انقلاب اسلامی خواهیم داشت و در راه اجرای این اعتقاد خویش نیز از هیچ تلاشی فرو گذار نمی کرد و از هیچ خطری بیم به دل راه نمی داد .

با وجود اینکه ساواک از فعالیتهای انقلابی حاج آقا مطلع شده و بارها در صدد دستگیری ایشان بر آمده بود، همچنان به فعالیتهای خود در توزیع پیام ها و رسالات حضرت امام و دیگر اقدامات انقلابی ادامه می داد. در گوشه ای از منزل مسکونی خود، جای امنی برای پیامها و جزوات ساخته و جلوی آن را دیوار کشیده بود تا از دید مأموران ساواک پنهان بماند و سپس در موقعیتهای مناسب با ترفند های گونا گون، آنها را به مناطق مختلف استان می فرستاد.

بعنوان نونه یکبار که ساواک به شدت منزل و رفت و آمد های ایشان را کنترل می کرد و مطمئن شده بود که محموله ای از پیام های امام در اختیار ایشان قرار گرفته و قصد توزیع آنها را دارند، حاج آقا با یک شیوه زیرکانه، پیام ها را لای خمیر گذاشته و با پختن خمیر به صورت نان تافتون، پیامها را از منزل خارج نموده و به زابل فرستاده بودند.

منزل حاج آقا مزاری به دفعات مورد هجوم مأموران مزدور ساواک قرار گرفته بود که در اکثر موارد ایشان بوسیله رابطین از موضوع مطلع شده و خانه را تخلیه می کرد و گاهی تنها چند عکس از حضرت امام بدست آنها می افتاد. با وجود این، ایشان چند بار دستگیر و به ساواک منتقل شده بود و هر بار در جواب این سؤال که شما چرا اقدام به پخش عکس و پیامهای امام می کنید می گفت: من علاقه خاصی به حضرت امام دارم و از شاگردان و مریدان ناچیز ایشان هستم. راه خود را انتخاب کرده ام و مادام که دراین لباس و و معتقد به رهبری امام هستم، غیر از این راهی نخواهم رفت.

ساواک که از تثبیت شخصیت ایشان در استان مطلع شده بود کراراً برای این روحانی نستوه مزاحمت ایجاد می کرد و مجالس سخنرانی ایشان را به هم می زد وحاج آقا گاه ناچار می شد از مجالس روضه غیررسمی و احیاناَ خانگی برای انتقال دید گاههای امام استفاده کند. او در این نوع سخنرانی ها به مسائل عام از قبیل سربازی پسران، ایجاد مراکز فساد و نظام بانک داری غیر اسلامی بیشتر می پرداخت؛ ولی ساواک که باز هم متوجه شیوه حاج آقا شده بود، حتی مجالس روضه خوانی خانگی ایشان را نیز تحت کنترل گرفت و چندین بار با حمله به منازل مانع سخنرانی ایشان شده بود.

یکی دیگر از ابعاد مبارزاتی حاج آقا مزاری مخالفت ایشان با فرقه ضاله بهائیت بود. حاج آقا در سخنرانی های خود مردم را بر علیه این فرقه تحریک می کرد و از آنان می خواست تا از انجام معاملاتی که سود آن به بهایی ها می رسد اجتناب کنند. بخصوص مردم را از خرید پپسی و گوشت منجمد و گذاشتن پول در بانکهای رژیم پرهیز می داد.

با اوج گیری نهضت و ظهور مرحله بعدی یعنی برپایی راهپیمایی ها و اعتراضات عمومی آشکار برعلیه رژیم، حاج آقا مزاری نیز همواره به تحریک و تهییج مردم برای شرکت در تظاهرات می پرداخت و با طراحی بر نامه ها در منزل آیت الله کفعمی و مدیریت تظاهرات عمومی حضور

پرشوری را در صحنه ها از خود با یادگار می گذاشت.

با توجه به کهولت سن و ضعف جسمانی آیت الله کفعمی، بار سنگین اجرای برنامه های انقلابی بر دوش حاج آقا مزاری می افتاد و طبیعتاَ آیت الله کفعمی حمایت معنوی را برعهده می گرفتند.

حساسیت این منطقه مرزی و موضوع وحدت شیعه و سنی از مسائلی بود که سنگینی رسالت این روحانی فداکار را در آن مقطع حساس مضاعف می کرد، ولی او که تمام زندگی خود را وقف اسلام، انقلاب و جامعه اسلامی کرده بود با توکل به خداوند متعال و با دلی پرشور و مطمئن، همچنان به راهی که انتخاب کرده بود، ادامه می داد.

سخنرانی شجاعانه او در روزهای عاشورا و تاسوعا علیرغم حضور گاردیها و اشرار و نیز حضور پر صلابت و هوشمندانه او در صف اول تظاهرات آن ایام، به خاطره ای به یاد ماندنی در اذهان تمام حاضران در آن صحنه ها تبدیل شده است. این حضور پر صلابت موجب شد تا ساواک اقدام به دستگیری مجدد حاج آقا نموده و ایشان را روانه زندان کنند؛ اما بیمی که از اقتدار قطب ذی نفوذ منطقه یعنی آیت الله کفعمی در دل سران ساواک بود و احتمال می دادند، دستگیری حاج آقا را بر آنان مشکل تر کند باعث شد تا پس از چند روز او را آزاد کنند.

درهمین ایام اوج گیری حرکتهای انقلابی بود که مدت تبعید حضرت آیت الله خامنه ای در ایرانشهر به پایان رسیده و قرار بود ایشان از طریق زاهدان به قم و سپس تهران عزیمت نمایند. حاج آقا مزاری مصمم بود که مراسم استقبال با شکوهی ترتیب دهد تا هنگام ورود ایشان به زاهدان، به گونه ی شایسته ای از ایشان استقبال شود. طبیعتاً بر گزاری چنین مراسمی برای یکی از رهبران تبعیدی انقلاب باب طبع رژیم و سران طاغوت در منطقه نبود، اما حاج آقا مزاری نیز که به حساسیت قضیه پی برده بود و این استقبال را ضربه محکمی بر رژیم منحوس پهلوی تلقی می کرد، طی جلسات متعددی با انقلابیون منطقه حساسیت موضوع و لزوم استقبال را توجیه کرده و سرانجام نیز با سخنرانی برای مردم و تشویق آنان به شرکت در این بر نامه موفق شدند مراسم باشکوهی در استقبال از معظم له ترتیب دهند و خود نیز در آن مراسم خرسندی خود و مردم منطقه را از آزادی ایشان اعلام نمایند.

یکی دیگر از مسائلی که بخصوص با اوج گیری حرکتهای انقلابی مردم استان توسط ایادی رژیم در این منطقه مطرح شده بود تا شاید با دامن زدن به آن، چند روز بیشتر به حکومت ننگین خود ادامه دهند، مسأله شیعه و سنی بود که ایادی رژیم سعی داشتند با رودررو قرار دادن این دو گروه از مردم منطقه، جو را به نفع خود تغییر دهند. اما خوشبختانه تیز بینی و درایت حاج آقا و نفوذ عمیق معنوی آیت الله کفعمی موجب شد تا با اتخاذ تدابیر شایسته و اقدامات بموقع، این ترفند طاغوت را نیز نقش بر آب نموده و حرکت توفنده مردم بر علیه نظام شاهنشاهی را همچنان بدون هر گونه خلل و نقصی به پیش هدایت کنند.

درهرحال هوشیاری و زکاوت حاج آقا و پایگاه عظیم مردمی او در منطقه از یکسو و ارتباط گسترده و عمیق او با سران نهضت اسلامی همچون حضرت امام (ره)، حضرت آیت الله خامنه ای، آیت الله طالقانی، شهید بهشتی، شهید مطهری و شهید منتظری و نیز ارتباط تنگاتنگ و صمیمانه او با روحانیون بر جسته منطقه بویژه آیت الله کفعمی و شهید حسینی طباطبایی از سوی دیگر باعث شد تا حاج آقا مزاری در اجرای موفقیت آمیز بر نامه های انقلابی در این استان حساس مرزی، با سرافرازی از بوته آزمایش درآمده و نهضت مقدس اسلامی در این استان نیز همچون دیگر مناطق کشور به حرکت توفنده خود ادامه دهد، تا سر انجام در بیست و دوم بهمن ماه پنجاه و هفت به سقوط ستمشاهی و استقرار حکومت اسلامی منجر گردد. بدیهی است کسانی که با سابقه نهضت اسلامی در این منطقه حتی مختصری آشنایی دارند، هرگز نقش ارزنده ی شهید عزیز حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی مزاری را از یاد نخواهند برد.

با پیروزی شکوهمند اسلامی حاج آقا مزاری که زمینه را برای پرداختن به آرمان های دیرینه خود در رسیدگی به امور محرومین و مستضعفینی که در حقیقت صاحبان اصلی انقلاب نیز بودند و زدودن چهره کریه فقر، بی عدالتی و نابرابری، مساعد می دید کمر همت به خدمت در راستای اهداف و آرمان های مقدس انقلاب اسلامی ببندد و نستوه و خستگی ناپذیر فعالیت های گسترده و دامنه داری را برای خدمت به جامعه و نظام مقدس اسلامی شروع کند.

از یک سو ضرورت داشت به امر استحکام مبانی و ارکان انقلاب در منطقه پرداخته و اجازه ندهند عوامل سرسپرده طاغوت که

منافع خود را از دست داده بودند ودر این منطقه حساس نیز حضوری گسترده داشتند، خدشه ای به حیثیت اسلام و انقلاب اسلامی وارد کرده و خدای ناکرده به امیال شوم و پلید خود در ایجاد شکاف در صفوف مردم و ناامن ساختن این خطه از میهن اسلامی جامه عمل بپوشانند و از سوی دیگر ایشان که خود از کودکی طعم فقر و محرومیت و بی عدالتی را چشیده بود، همواره آرزو داشت که روزی بتواند در جهت امحاء فقر فرهنگی و اقتصادی و اقامه عدالت در میان طبقات مختلف جامعه و احقاق حقوق محرومین، تلاش شایسته و فرا گیر بعمل آورده و این درهر دو زمینه، کاری بسیار سخت و طاغت فرسا بود؛ اما این روحانی فداکار که تمام هستی خود را وقف مصالح اسلام و جامعه اسلامی کرده بود، بخوبی ازین عهده برآمد و اگر چه عمر پر برکت او پس از پیروزی انقلاب اسلامی همچون عمر گل کوتاه و ناپایدار بود اما در طول همان دوران کوتاه که پس از پیروزی انقلاب در میان ما زیست، اقدامات بسیار پر برکت و گسترده ای را در این زمینه طراحی و اجرا کرد که برکات آن اقدامات بر جسته بصورتی روز افزون جامعه اسلامی را بهرمند می سازد.

اقداماتی که خود شایسته بحثی مستوفی و مستقل در بخش دیگری از این کتاب هستند.

همین حضور چشمگیر حاج آقا در صحنه های انقلاب و اقدامات وسیع ایشان پس از پیروزی موجب ناخشنودی عوامل سرسپرده استکبار جهانی شده بود و نیز منفوذ روز افزون و محبوبیت زائد الوصف او در منطقه که این ایادی شیطان را به هراس انداخته بود، باعث شد تا سرانجام تصمیم به اجرای نقشه ترور این روحانی خدوم و مردمی بگیرند. لذا عده ای از منافقین و اشرار خود فروخته در شامگاه هجدهم خرداد ۱۳۶۹ هنگامی که حاج آقا مزاری از اقامه نماز جماعت بر می گشتند، اتومبیل ایشان را تا منزل تعقیب نمودند. حاج آقا مزاری که قصد داشت برای آوردن آب شیرین به محل تصفیه خانه مراجعه نماید از در منزل بچه ها را صدا زد تا در صورت تمایل با ایشان بروند. همسر و تعدادی از فرزندان ایشان تازه به منزل رسیده بودند که صدای مهیب رگبار مسلسل دستی همه را شگفت زده کرد و حاج آقا مزاری که به طرف ماشین در حال حرکت بود، آماج اولین رگبار گلوله قرار گرفت و گل معطر وجودش در برابر دیدگان نگران همسر و فرزندانش پرپر گشت. آقای حسن مزاری برادرزاده و داماد حاج آقا به اسرات منافقین کوردل در آمد. آنان که به شدت از فعالیت های فرهنگی و اقدامات خیرخواهانه حاج آقا ناخشنود و عصبانی بودند، آخرین رگبار مسلسلهای خود را به در و دیوار و داخل حیاط نشانه رفتند و سپس با سرعت از محل حادثه فرار کردند.

فاجعه خیلی سریع اتفاق افتاد؛ اما مصیبت و تبعات آن بس عظیم بود. شهادت ایشان تمامی مردم قدرشناس استان اعم از شیعه و سنی را داغدار نمود وهمگان در عزای این روحانی محبوب خود خون گریستند ودر روز تشییع پیکر مطهر ایشان در شهر زاهدان چنان غوغایی برپا کردند که هرگز جز در ایام سوگواری ارتحال ملکوتی حضرت امام (ره) نظیر آن دیده نشده بود.

او در حالی به شهادت رسید که تا آخرین لحظات عمر، خدمت به محرومین را از یاد نبرده بود و حتی چند لحظه قبل از شهادت در مورد ادامه ساخت و ساز مدارس چهارده معصوم (ع) به یاران وصیت کرده بود. در حالی شهید شد که صنوق عقب اتومبیلش انباشته از کالاهایی بود که می خواست شبانه به فقرا و مستمندان برساند. درود خدا بر روح بلند و آسمانی او باد .

فرازی از دست نوشته های شهید در پرسشنامه مربوط به فرزند آزاده اش حاج عبد الرضا مزاری:

خدیا به محمد (ص) بگو که پیروانش حماسه آفریدند. به علی (ع) بگو که شیعیانش قیام به پا کردند و به حسین (ع) بگو که خونش همچنان در رگها می جوشد و بگو که از آن خون ها، سروها رویید و اگر چه ظالمان آن سروها را بریدند، اما همچنان شاخه های نورسته جای آنها را گرفتند. خدایا تو می دانی که چه می کشیم، پنداری که چون شمع ذوب می شویم. ما از مردن نمی هراسیم، اما می ترسیم بعد از ما ایمان را سر ببرند ...

من با امام خمینی میثاق بسته ام و به او وفا دارم زیرا که او به قرآن و اسلام وفادار است و اگر چندین بار مرا بکشند و زنده ام گردانند باز هم از او دست نخواهم کشید. بارالها، معبودا، معشوقا: من ضعیف و ناتوان دوست دارم دشمن مستکبرو جنایتکار،

چشمانم را در بستان از حدقه در آورده، دستهایم را در تنگه چزابه قطع کند، پاهایم را درخونین شهر جدا کند، قلبم را در سوسنگرد آماج تیر قرار دهد و سرم را در شلمچه از بدن جدا نماید، تا دشمنان مکتبم مشاهده کنند که اگر که چشمها، دستها، پاها و قلبم را از من گرفته اند، اما هر گز نتوانسته اند عشق به خداوند، ایمان به اسلام و علاقه به شهادت را از من بگیرند.

منابع زندگینامه :ایوب عشق،نوشته ی ،محمد علی محمودی،نشر کنگره سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

مزدستان، صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید صادق مزدستان : فرمانده تیپ دوم لشکر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۳۵ در شهرستان قائمشهر مازندران متولد شد. او هفتمین فرزند این خانواده بود. آنها در منزلی شخصی زندگی می کردند و از وضعیت مالی متوسطی برخوردار بودند. صادق کودکی پر جنب و جوش و فعال بود. برادرش، علی که جانباز جنگ تحمیلی است در باره ی او می گوید : صادق از من کوچکتر بود و از کودکی علاقه زیادی به رابطه با دیگران داشت، یعنی غریبه و آشنا نمی شناخت و به همه محبت می کرد و با همه دوست بود. ارتباط نزدیکی با مادر پدر بزرگش داشت وآنها هم علاقه مفرطی به وی داشتند. با آغاز دوران کودکی وضعیت اقتصادی خانواده وی بهتر شد و او در دبستان دهقان شهرستان قائمشهر به تحصیل پرداخت. دوره ی ابتدایی را بدون مشکلی به پایان برد. در این سالها تکالیفش را کمتر در منزل انجام می داد. بلکه آنها را سر کلاس و در اوقات فراغت به اتمام می رساند. با یک بار خواندن، درس را فرا می گرفت. در تمام این سالها ارتباط وی با دیگران بسیار خوب بود اما در برابر افراد زورگو ایستادگی می کرد. بیشتر با افراد باگذشت و متواضع طرح دوستی می ریخت. اخلاق صادق با دیگر فرزندان خانواده تفاوت داشت و وقتی با مشکلی مواجه می شد با کسی در میان نمی گذاشت و اظهار عجز و نگرانی نمی کرد. اوقات فراغت را بیشتر با فوتبال،مطالعه کتاب می گذراند و گاهی اوقات نیز به پدرش در فروشگاه کمک می کرد. تحصیلات خود را در مقاطع راهنمایی و دبیرستان ادامه داد و دیپلم نظام قدیم را در دبیرستان ادیب قائمشهر اخذ کرد. او فردی پر جنب و جوش، اجتماعی و معاشرتی بود. به ندرت عصبانی می شد و بسیار رئوف بود. به هنگام گرفتاری به تفکر می نشست تا چارهٔ کار را بیابد و اگر به نتیجه ای نمی رسید به بزرگان فامیل مراجعه می کرد. برای بزرگان خانواده و فامیل احترام خاصی قائل بود. مدتی راننده تاکسی بود واز این را زندگی خود را تامین می کرد.

با آغاز نهضت اسلامی تحولی در وی پدید آمد و تمام اوقات خود را در خدمت انقلاب و انقلابیون قرار داد. در سن ۲۰ سالگی مبارزات سیاسی و مذهبی علیه رژیم طاغوت را شروع کرد در این راه لحظه ای آرام قرار نداشت و برای به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی فعالیتهای چشمگیری داشت. در این زمان در درگیریها و تظاهرات علیه رژیم شاه حضور می یافت و دیگران را به حضور در صف انقلابیون توصیه می کرد. به تعلیمات و دستورات دینی پایبند بود.

با پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز بحران کردستان، صادق برای سرکوب شورشهای ضد انقلاب بر علیه مردم وانقلاب اسلامی به کردستان رفت. پس از بازگشت از کردستان در تاسیس انجمن اسلامی شهید مسعود دهقان در مهدیه قائمشهر ودیگر شهرهای مازندران شرکت فعال داشت. با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، در تاریخ ۲ آبان ۱۳۵۹ به سوی جبهه جنگ شتافت.

صادق درگروه جنگهای نامنظم دکتر چمران شرکت داشت و در سوسنگرد در کنار او جنگید. پس از تشکیل تیپ کربلا به این تیپ آمد و در مدت زمانی اندک به سبب لیاقت و شجاعت فرماندهی گروهان و سپس گردان صاحب الزمان (عج) از تیپ کربلا

عهده دار شد. در عملیات فتح المبین، بیت المقدس و رمضان حضور داشت و چند بار مجروح شد ولی همچنان در حساس ترین مناطق حاضر بود. در عملیات محرم نقش مهمی را ایفا کرد تا جایی که به فاتح عملیات محرم شهرت یافت و مفتخر به دریافت پاداشی از حضرت امام (ره) گردید.

مزدستان به فرماندهی به عنوان یک تکلیف می نگریست و به چیز دیگری غیر از شهادت در راه خدا نمی اندیشید.

یکبار از ناحیه گردن و گوش زخمی شد وقتی با سر و گردن باند پیچی شده به قائمشهر آمد و در جواب نگرانیهای خانواده گفت: «فقط یک خراش کوچک است.» همواره از ریا دوری می جست.

در ۲۷ آذر ۱۳۶۱ با خانم گیسو صالح پور ازدواج کرد. دو روز بعد از ازدواج به اتفاق همسر برای زیارت مرقد امام رضا (ع) به مشهد مقدس رفتند. در آنجا صادق به همسرش گفت: «اگر این بار افتخار شهادت در جبهه نصیبم نشد خانه ای اجاره می کنم و با هم زندگی مشترک خود را آغاز می کنیم. » پس از بازگشت از مشهد مقدس به مناطق عملیاتی رهسپار شد. او که فرماندهی تیپ دوم لشکر ۲۵ کربلا- را به عهده داشت در منطقه فکه در یک عملیات شناسایی در خط مرزی عین خوش و در جنگل امقر در اثر صابت ترکش مین والمر به ناحیه سر در تاریخ ۹ دی ۱۳۶۱ به شهادت رسید. در حالی که تنها دوازده روز از ازدواجش می گذشت.

جنازه شهید صادق مزدستان در گلزار شهدای قائمشهر به خاک سپرده شد. شش ماه بعد علی مزدستان در نیمه سال ۱۳۶۲ در منطقه عملیاتی پنجوین به شدت مجروح شد و یک چشم و بخشی از استخوانهای کاسه چشم دیگرش را از دست داد. یک سال برادر دیگرش منوچهر در عملیات الفجر ۶ در منطقه عملیاتی چیلات در اسفند ماه ۱۳۶۳ بر اثر انفجار شهید و بدنش متلاشی شد تا در درگاه الهی جاوید الاثر با شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

مزدستان، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامرضا مزدستان : فرمانده اطلاعات و عملیات تیپ ۲۱ امام رضا (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

بیستم دی ماه سال ۱۳۴۳- همزمان با ماه مبارک رمضان - در شهرستان فردوس چشم به جهان گشود. از همان کودکی صبور، مظلوم، هوشیار، خیلی مهربان، جذاب و با خدا بود . چهره روشنی داشت. خوش سیما و خوش هیکل بود و به خاطر موهای قشنگ و زردش به او می گفتند: «کاکل زری».

به مادربزرگ نابینایش بسیار خدمت می کرد. هر وقت که او آب می خواست. غلامرضا اولین کسی بود که بلند می شد و به او آب می داد . تا وقتی که زنده بود بسیار کمکش می کرد. هر روز که با او بیرون می رفت ریگ های کوچک را از سر راه او برمی داشت که به پایش نخورد. از همان شش سالگی به مادربزرگش علاقه داشت و سفارش میکرد که به او مهربانی کنند. ما تعجب می کردیم که این بچه چه طور عقلش می کشد که به بزرگترهایش احترام بگذارد.

بچه ای آرام و ساکت بود. فعالیت های سودمند انجام می داد. به خواهر و برادر بزرگ تر هرگز حرف زشت نمی زد. هر شب با مادرش سوره ی حمد و توحید را می خواند تا نماز را یاد بگیرد. پیش از بلوغ مرتب نماز می خواند. در کودکی به مکتب خانه رفت تا قرآن را یاد بگیرد.

دوره ی ابتدایی را بین سال های ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵۰ , دوره راهنمایی را در مدرسه ابوریحان بیرونی و دوران متوسطه را در دبیرستان طالقانی شهرستان فردوس در رشته ی علوم تجربی به پایان رساند.

به پدر در کارهای کشاورزی و بنایی کمک می کرد و برای گوسفندان آذوقه می برد. پدرش می گوید: «او در تمام کارها به ما کمک می کرد. یک روز دیدم صدایی می آید، متوجه شدم او چاه می کند، بدون این که کسی کمکش کند، می خواست تا فاضلاب باغ را به آن چاه وصل کند.» از همان اول دبیرستان با کارهای رژیم مخالف بود. از رژیم طاغوت ناراحت بود ومی گفت: «بچه های طبقه ی بالا بی سوادند و به زور پارتی آن ها بالا می آیند، کسی به بچه های رعیت اعتنا ندارد، تحویلشان نمی گیرند.» از ژاندارم ها که مردم را اذیت می کردند بسیار ناراحت بود.

قبل از انقلاب با برادر بزرگ خود به راهپیمایی می رفت و در تظاهرات شرکت می کرد.

نوارهای امام را که از قم آورده بودند در زیر خاک پنهان می کرد، چون برادر بزرگش ـ که اعلامیه امام را پخش می کرد ـ قبلاً دستگیر شده بود.

اوقات فراغتش را در مسجد می گذراند و گاهی ورزش می کرد. به شنا علاقمند بود.

کتاب های مذهبی و کتاب شهید دستغیب را مطالعه نمود. پیش از اخذ دیپلم و با شروع جنگ تحمیلی به جبهه رفت. او معتقد بود که صدام باید از بین برود .می گفت: «اگر دشمن بر ما مسلط باشد زندگی بر ما حرام است.»

غلام حسین مزدستان ـ پدر شهید ـ می گوید: «وقتی به او گفتم: درس بخوان تا به دانشگاه بروی می گفت: جنگ مقدم است بر دانشگاه.»

بیشتر وقتش را در بسیج می گذراند. او با برادرش موسس پایگاه بسیج اسلامیه بود. محمد حسن مزدستان ـ برادر شهید ـ می گوید: «بهترین مشغولیت او در خلال تحصیل، جنگ، جبهه و بسیج بود.» دوران جوانی شهید مزدستان، همرزمان با تجاوز رژیم بعث عراق به میهن اسلامی و شکل گیری شخصیت سیاسی و معنوی او در سال های دفاع مقدس و بسیج بود.

او خالصانه در راه رضای خدا، دفاع از دین و مملکت اسلامی پای در چکمه گذاشت. او از همه بی ادعاتر و مخلص تر بود. تمام وجودش را در راه رضای دوست «فی سبیل الله» وقف کرده بود. دنیا را با تمام مظاهر فریبنده اش به دنیا داران واگذاشت.

غلامرضا مزدستان انسانی نمونه بود آن گونه که در بهترین ایام عمر، از تحصیل، راحتی و همه ی امکانات مادی خویش در راه خدا گذشت و به وصال حق رسید. انسانی وارسته بود که در همه ی صحنه های سیاسی و دینی حضور داشت. سرباز گمنام حضرت امام و مراد و مقتدایش ایشان بودند. مصداق بارز آیه ی «اشداعلی الفکار رحماء بینهم» به حساب می آمد. در شرایط سخت جنگ، مشکل ترین مسئولیت ها را می پذیرفت.»

عباس زال ـ یکی از همرزمان شهید ـ می گوید: «شهید مزدستان در عملیات خیبر حضور داشت. عملیات بسیار حساس و خطرناک بود. او محکم و تا آخر کار ـ در عین حال که عراقی ها پاتک می زدند ـ حضور داشت.»

دوره های آموزشی مختلفی از جمله: دوره ی هدایت آتش و دوره ی فرماندهی قبضه ۱۰۶ میلی متری را در واحد ادوات(ضد زره) تیپ ۲۱ امام رضا (ع) گذرانده بود. شهید مدتی در کردستان و همچنین در عملیات والفجر دو و عملیات بدر نیز شرکت داشت. تقریباً از عملیات خیبر به بعد در تمام عملیاتی که تیپ ۲۱ امام رضا (ع) فعال بود، حضور داشت. همچنین مسئولیت اطلاعات به عهده ی ایشان بود.

برادر شهید می گوید: «وقتی او قسمت اطلاعات ـ عملیات را انتخاب کرد، از او خواستم که به تشکیلات جهاد بیاید که در آن جا هم فن کار با دستگاه های مهندسی را یاد بگیرد و هم خدمت به جبهه است. او گفت: من رزمنده ای را به یاد دارم که روی سیم خاردار قرار گرفته بود تا دیگران از روی او بگذرند. او خاطره ی کسانی که جان خود را فدای اسلام می کردند یادآور می شد واز

اینکه در جایی غیر از بطن جنگ باشد , گریزان بود».

در پشت جبهه برای جذب نیرو فعالیت می کرد و در جبهه مسئولیت های مهم به او واگذار می شد. محمدرضا زال حسینی ـ دوست و همرزم شهید ـ می گوید: « از خصوصیات بارز او نماز شب بود. نماز شب او با نماز شب خیلی ها فرق داشت. نماز شبی که یکی ـ دو ساعت مانده به اذان صبح، در نیمه شب می خواند. ما معمولاً نیم ساعت یا یک ساعت مانده به اذان صبح با صدای قرآن بلند می شدیم، می دیدیم که شهید مزدستان از گوشه ای می آید و جانمازش به دستش است. او تا آن لحظه با خدای خویش خلوت کرده بود.»

محمد حمیدی می گوید: « خدا را شاهد می گیرم در مدتی که با او آشنا بودم در جبهه و غیره، حتی یک شب نماز شب او ترک نشد. آن هم چه نماز شبی! دو ساعت به اذان صبح بلند می شد و آن چنان گریه می کرد و به پهنای صورت اشک می ریخت که انسان متحیر می ماند. در مدت ۲۵ روز عملیات بدر در درون قایق، در پیشروی، در عقب نشینی، در محاصره ی نیروهای عراقی و در قلب پاسگاه های آبی «ترابه» یک شب نماز شبش ترک نشد، به طوری که بعد از عملیات آثار پیچ و مهره های کف قایق، روی ساق های پایش نمایان بود. از مهم ترین صفات ممتاز شهید، همین نماز شب و تهجد این عارف با الله بود.» علی ادریسی می گوید: «در سنگرهای تنگ و تاریک یا جاهایی که مزاحم کسی نشود و در هوای بیرون و سرد، خیلی وقت ها که برای خوردن آب بیدار می شدیم، می دیدیم او بیرون و در هوای سرد مشغول گریه و زاری است و نماز می خواند.»

پدر شهید می گوید: « یک شب از جبهه برگشته بود. خواب بودم که ناگهان متوجه شدم چراغ اتاقش روشن است. خواستم بروم و چراغ را خاموش کنم، دیدم او نماز شب می خواند، آهسته برگشتم و پیش خودم و خدا خجالت کشیدم که من مرد ۷۰ ساله خوابیده ام و این جوان نماز شب می خواند.»

شهید از بی تقوایی، بی نظمی، ترسو بودن، و غیبت کردن بیزار بود. او به مادیات توجهی نداشت. برای گرفتن موتور ثبت نام کرده بود و قرار بود آن را تحویل بگیرد. با توجه به این که پول آن را داده بود، برای تحویل موتور نرفت، او فکر مادیات را نمی کرد.

محمدرضا زال حسینی می گوید: «بعد از شهادت او فهمیدیم که پاسدار رسمی است. چون هیچ وقت در لباس سپاه نبود. به خاطر این که نمی خواست بین بسیجی ها برتری داشته باشد. همیشه با لباس بسیجی بود. رابطه او کاملاً انسانی و اسلامی بود. کسی که یک مرتبه با او برخورد می کرد، مجذوب رفتار، گفتار، صداقت و پاکی او می شد، همیشه در بین نیروها ممتاز بود".

یکی دیگر از همرزمان شهید می گوید: «همیشه با زیردستان مهربان بود. با علاقه و پشتکار در یکی از ارتفاعات با زحمت زیاد سنگری ساخته بود که هر روز برای سر زدن و دیده بانی به آن جا می رفت. به طوری که دوستان شهید این موقعیت را « موقعیت شهید مزدستان، لقب دادند.»

قبل از شهادت ایشان، یکی از دوستانشان نقل می کنند: «در عملیات کربلای ۵ به جمعی از تانک های عراقی برخوردند که قبلاً پیش بینی نکرده بودند. با توجه به این شهید برای این که روحیه ی افراد را بالا ببرد و موضوع حضور دسته ی تانک را کم اهمیت جلوه دهد، می گوید: این تانک ها سوخته اند. یکی از بسیجیان سوال می کند، اگر سوخته اند، پس چرا ردیفند؟ شهید آر.پی.جی را می گیرد و می گوید: ما الان ردیفشان را بر هم می زنیم. و با اقدامی که می کند، موفق می شود مانع را از سرراهشان بردارد.»

او همیشه شب به جبهه می رفت و شب از آن جا برمی گشت. معتقد بود به خاطر آن کسی که می رویم، باید شب رفت و شب برگشت. دوست داشت گمنام باشد.

پدر شهید می گوید: «وقتی به او می گفتیم چه قدر به جبهه می روی؟ می گفت: وظیفه ی شرعی من است که به جبهه بروم. تا وقتی که امام دستور بدهد و جنگ باشد ما در جبهه هستیم.

همرزم شهید ـ حبیب الله خلیل اول ـ می گوید: «وقتی به او می گفتم: درس واجب تر است و شما هم سهم خودت را رفته ای. می

گفت: رفتن به جبهه واجب کفایی است. هنوز کسی به ما نیامده بگوید: آقا اگر شما نروید، مشکلی ایجاد نمی شود. ما براساس تکلیف که ولایت برای ما معین کرده است، انجام وظیفه می کنیم.

محمد مصباحی ـ یکی از همرزمان شهید ـ نقل می کند: «در عملیات کربلای ۵ طی یک حمله ی سریع و غافل کننده، ضربه ی محکمی توسط نیروهای خودی به دشمن زده شد. ما تعدادی از برادران را فرستادیم تا مهمات بیاورند. در دفعه ی دوم که ایشان را فرستادیم، تیر خورد و مجروح شد. با این حال خودش اصرار داشت همراه بچه ها برود. دستش را گرفته بود و با حالت مجروحیت اطاعت کرد و با برادرهای بسیجی رفت.

حبیب الله خلیل اول همچنین می گوید: «در خاک عراق بود که فرمانده هان به شهادت رسیدند. نیروها روحیه شان را از دست دادند. شهید بلافاصله استخاره کرد و گفت: ما این کار را انجام می دهیم. تا پخته شویم، مزد این کار با ماست.»

پدر شهید به نقل از یکی از همرزمان ـ به نام فریدون ـ می گوید: «شهید مزدستان یک بار آن قدر گلوله شلیک کرد که اسلحه اش ذوب شد اما این پسر شما دست از تیراندازی نکشید، در حالی که بازویش تیر خورده بود.»

او در جبهه از قسمت شانه و زانو مورد اصابت ترکش قرار گرفته بود و قرار بود تحت عمل جراحی قرار بگیرد که دوباره به جبهه برود. زمانی که پایش ترکش خورده بود سیاه و کبود بود. دوازده روز در منزل استراحت می کرد. وقتی که والدینش از او سوال کردند: «چرا پایت باند پیچی است؟ گفت: «زخم کوچولویی است.»

عباس زال ـ همرزم شهید ـ نقل می کند: « در کردستان در ارتفاعات پر برف حرکت می کردیم که پای شهید لیز خورد و به پایین دره افتاد. در حالی که امیدی به زنده ماندن او نداشتیم، متوجه شدیم هنگام سقوط به دره ـ که ۸ ـ ۷ متر ارتفاع داشت ـ روی برف ها چند بار می غلتد و تونل مانندی در برف باز می شود که هیچ آسیبی به او نمی رسد و دوباره به همرزمانش می پیوندد.

علی ادریسی خاطره ای از او نقل می کند: «در جاده ی خندق قبضه ای داشتیم. بی ـ سیم ـ چی گلوله می خواست، ما پا می شدیم و برای او گلوله می آوردیم. یک روز شهید مزدستان گفت: سعی کن فلانی و فلانی پای قبضه نیایند، حالا که خط شلوغ نیست. ما چیزی نگفتیم. مرتبه ی دیگر نیز دیده بان گلوله خواست. همه آماده باش بودیم. شهید گفت: آن ها را که نام بردم، نیایند. گفتم: آن ها که مسلط هستند. گفت: نمی گویم مسلط نیستند. آن ها زن و بچه دارند ولی ما زن و بچه نداریم و خاطر جمع هستیم.»

غلامرضا مزدستان در دفتر خاطرات خود، ملاقات با امام را یک موضوع وصف نشدنی می داند. او به آرزوی خود ـ که دیدن امام بود ـ رسید و در جماران با امام خود بیعت کرد. ۴۲

غلامرضا یاور، سرباز، مقلد و مرید امام بود. هر حرکت حزبی و گروهی را که مطابق با اندیشه های امام بود، حمایت می کرد.

مسئولیت اطلاعات ـ عملیات تیپ ۲۱ امام رضا (ع) آخرین سمت شهید بود.

غلامرضا نه تنها با همشهریان ـ بلکه با تمام افرادی که او را می شناختند مهربان بود. با وجودی که مسئول بود، جلوی ماشین نمی نشست و خیلی متواضع بود.

یکی از همرزمان شهید ـ به نام محمد حمیدی ـ در رابطه با دوران قبل از شهادت شهید می گوید: «او از پذیرش قطعنامه همچون آتش می سوخت. هر لحظه با کوبیدن دستان مردانه اش برهم اظهار ناراحتی می کرد. گاهی اشک می ریخت و طاقت و قرار نداشت. از بسته شدن باب شهادت نگران بود. ولی گویا با چشمان تیز بین خود مسیر شهادت را یافته بود. هنگامی که به او گفته شد: آقا رضاف باب شهادت با قبول قطعنامه از سوی امام بسته شد. گفته بود: هنوز یک روزنه ی دیگر باز است. آن همان روزنه ای بود که خودش با محاسن خونین به لقاء الله پیوست.»

غلامرضا مزدستان در غروب روز عرفه ی سال ۱۳۶۷ـ با عشقی که به آقا امام حسین (ع) داشت ـ در جاده ی آبادان بر اثر سقوط ماشین به پرتگاه به درجه ی رفیع شهادت نایل گردید.

پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش، در بهشت اکبر فردوس دفن گردید.

آقای حبیب الله خلیل اول در مورد خوابش بعد از شهادت شهید مزدستان می گوید: « حدود سال ۱۳۶۷ بود که شهید را در خواب دیدم. شهید گفت: از دنیا بگو. ما هم گفتیم. ایشان صحبت کرد و گفت: حساب پس دادن خیلی سخت است. خوب شد که همین مهر شهادت را روی پرونده ی ما زدند. چون ما در حدیث داریم که شهید با اولین قطره ی خونی که از او ریخته می شود، گناهانش پاک و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می شود.

مادر شهید نقل می کند: «یک روز ماشین برادر بزرگ شهید را دزد برده بود. برادرش خواب می بیند که شهید وارد خانه می شود. بعد از دست دادن و بغل کردن یکدیگر، به شهید گفته بود: کمکم کن. صبح که بیدار شد، بسیار آرام بود و قلبش محکم چون شهید در خواب قلبش را به روی قلب او گذاشته بود. و طولی نکشید که ماشین پیدا شد.»

شهید در وصیت نامه ی خود می گوید: «خدایا، تو را شکر می کنم که توفیق شرکت در این جهاد مقدس را به من ـ این بنده ی ذلیل و گنهکار ـ عطا فرمودی و از لطف بی پایانت، مرگ در راهت را بر من ارزانی داشتی.

خدایا، آمرزش را می خواهم و با عشق به تو و با تمام وجود تا آخرین قطره ی خون، از اسلام و انقلاب اسلامی دفاع می کنم. باشد که انشاءالله توانسته باشم خدمتی هر چند ناچیز برای رضای تو انجام دهم.

و به برادران عزیز توصیه می کند: «امام امت، این اسوه ی حسنه ی اخلاص و تقوی را یاری کنید و همیشه دعاگوی وجود شریفش باشید. نمازهای جمعه و جماعت را هرچه با شکوه تر برپا کنید که سبب ناامیدی دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی است.»

همچنین به پدر و مادر خود می گوید: «از شما می خواهم صبور و مقاوم باشید، که خداوند با صابران است. خداوند ان شاءالله پاداش شما را خواهد داد. خدا را شکر کنید که این توفیق بزرگ را داشته اید که فرزند خود را برای رضای او به جبهه فرستادید. خداوند امانتش را از دست شما گرفت. مگر نه این است که ما همه از خدا هستیم و به سوی او برمی گردیم و بازگشت همه به سوی اوست.» منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

مزین، منصور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مزین‌الدوله و متولد ۱۲۸۰ ش است. تحصیلات خود را در مدرسه نظام مشیرالدوله به اتمام رسانید و دانشگاه جنگ تهران را نیز طی نمود و مدتی نیز در خارج به معلومات نظامی خود افزود. بعد از شهریور ۲۰ با درجه سرهنگی به فرماندهی لشکر دوم تهران منصوب شد. در ۱۳۲۷ به درجه سرلشکری رسید و پس از مدتی معاون وزارت جنگ شد. سرانجام در ۱۳۳۰ به ریاست شهربانی کشور مبعوث گردید. مدت ریاست شهربانی او زیاد طول نکشید. محصوصا در مصاحبه‌ای که علیه افراد شهربانی نمود و آنها را در مظان اتهام قرار داد حسن اثر نداشت. مدتی هم فرمانده سپاه شد.

مزین پس از بازنشستگی به بخش خصوصی رفت. مدتی ریاست کارخانه توربین (برق) اصفهان را عهده‌دار بود و زمانی نیز بر کارخانه زاینده رود ریاست داشت. پس از آن به ریاست املاک در گرگان و گنبد کاوس منصوب گردید، و سالها در آن سمت بود. مزین از افسران خشن و خودخواه بود و به علت مخالفتهائی که با بعضی از سران ارتشن داشت رشد زیادی نکرد. وی به دنبال قتل افشار طوس که سرتیپ مزینی در آن دخالت داشت نام خود را به مزین تغییر داد. سرلشکر مزین در سال ۱۳۴۰ پس از جدائی

تیمور بختیار و پوران خواننده‌ی معروف، با پوران ازدواج نمود.

سرلشکر مزین بعد از انقلاب به خارج از کشور عزیمت نمود و به آمریکا رفت تا سرانجام در ۱۳۷۶ وفات یافت.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مژدهی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: روانشناسی، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: شیراز

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

مسافر، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گروهان سوم از گردان۴۰۹حضرت ابوالفضل(ع)لشگر۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «حسین مسافر» در سال ۱۳۴۷ در خانواده ای مذهبی و متوسط در یکی از روستاهای شهرستان «نهبندان» چشم به جهان گشود تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و جهت ادامه تحصیل به شهرستان« زاهدان» رفت و موفق به اخذ مدرک دیپلم گردید پس از پیروزی انقلاب در سنگر مدرسه عضو شورای مرکزی اتحادیه انجمنهای اسلامی مدارس بود و یکی از اعضای برجسته این اتحادیه به شماره می رفت در پایگاه مقاومت محل عضویت داشت و یکی از فعالترین اعضای آن پایگاه نیز بود با شروع جنگ تحمیلی به خاطر عشق و علاقه ای که به جهاد در راه اسلام داشت بطور داوطلب به میادین نبرد حق علیه باطل رهسپار شد شجاعت جسارت و قدرت وی در میادین نبرد زبان زد دوستان و همرزمان بود در عملیاتی های مختلفی نظیر « والفجر مقدماتی » ، « عملیات خیبر» ، « والفجر هشت» ، « کربلای یک » ، « کربلای پنج» با مسوولیتهای مختلفی چوم معاونت و فرماندهی گروهان شرکت نمود سرانجام این سردار رشید اسلام در تاریخ ۷/۱۱/۶۵ در منطقه شلمچه در عملیات «کربلای پنج» به فیض عظیم شهادت نایل آمد شهید مسافر فردی خوش برخورد و مهربان بود به مستمندان و ضعفا کمک می نمود و در مقابل ظلم و ستم پایدار و پابرجا بود در انجام واجبات و فرایض دینی و ترک محرمات بسیار کوشا بود به ضعیفان و یتیمان یاری می رساند و در مقابل حق بسیار متواضع و فروتن بود.

کبوتران بهشتی(۳)نوشته ی،عبدالحسین بینش وسلطانعلی می، نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

مساوات، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید حسن و متولد ۱۲۴۴ ش است. وی از اهالی برازجان فارس می‌باشد. در بدایت عمر به شیراز آمد و تحصیلات ادبی و عربی را تا سطح مدرسی نزد علمای وقت فرا گرفت. سپس عازم تهران شد و نزد حکیم معروف میرزا ابوالحسن جلوه فلسفه و حکمت آموخت. هنگامی که مردم ایران برای مشروطه قیام نمودند سید محمدرضا برازجانی با آنها همداستان شد و مرتب شبنامه انتشار می‌داد. در اوایل مشروطیت روزنامه تندروی مساوات را دائر کرد به همین جهت بعدها مساوات را نام خانوادگی خود قرار داد. در این نشریه محمد علی شاه را به شدت مورد حمله قرار داه حتی او را به محاکمه کشید. در استبداد صغیر از تهران به تبریز رفت و مدتی مخفی بود. بعد از خلع محمد علی میرزا و انجام انتخابات دوره دوم مردم تبریز او را به وکات خود برگزیدند. در دوره سوم و چهارم از طرف مردم تهران به وکالت رسید و دوره پنجم از ساوجبلاغ وکیل گردید.

مساوات از وکلای متنفذ و دانشمند و حراف بود و به آزادی و مشروطه خدمات زیادی نمود. در جنگ بین‌الملل اول که مسئله مهاجرت پیش آمد مساوات هم به کرمانشاه و بعد به استانبول رفت. ادوارد براون مستشرق معروف در کتاب انقلاب ایران از خدمات مساوات به مشروطه تجلیل می‌نماید. وفات او در سال ۱۳۰۶ ش اتفاق افتاد.

(وف ۱۳۰۴ ش)، روزنامه‌نگار. از اهال برازجان فارس بود. وی در شیراز و بعد در تهران به تحصیل پرداخت. او نزد میرزا ابوالحسن جلوه، حکیم معروف، تحصیل کرد. مساوات دارای افکار آزادیخواهی بود و در مجمع آزاد مردان همراه مجدالاسلام کرمانی و معین الاسلام اصفهانی و ملک المتکلمین و دیگر آزادیخواهان به مبارزه پرداخت. او در تهران برای رساندن مطالب خود به مردم شب نامه منتشر می‌کرد. وی در ۱۳۲۵ ق روزنامه‌ی هفتگی «مساوات» را در تهران تأسیس و منتشر کرد و به همین دلیل خود نام مساوات گرفت. عبدالرحیم خلخالی نیز به او پیوست. پس از به توپ بستن مجلس و تعطیلی روزنامه‌ها همراه عبدالرحیم خلخالی به قفقاز و سپس به تبریز رفت و روزنامه‌ی «مساوات» را در آنجا منتشر نمود. وی در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی وکالت مردم آذربایجان و در دوره‌ی سوم و چهارم مجلس وکالت مردم تهران را به عهده داشت.[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۲۱۰ -۲۰۵/ ۴)، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۴۲۱ -۴۲۰/ ۴)، شرح حال رجال (۴۰۴ -۴۰۳/ ۳)، نخبگان سیاسی ایران (۴۹۲، ۴۸۳/ ۴)، یغما (س ۵، ش ۱۰، ص ۴۶۴ -۴۶۳).

مسترشد باللّه

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(فضل، ال. مسترشد) بیست و نهمین خلیفه از خلفای عباسیان (خلا. ۵۲۹ -۵۱۲، مقت. ۵۲۹ ه.ق).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مستشار، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مستشارالملک دانشمند و ادیب، نماینده مجلس شورایملی و عضو فرهنگستان، فرزند میرزا شفیع گرکانی وزیر بیوتات عصر مظفری، در ۱۲۵۸ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی ادبیات فارسی و عربی را به حد کامل آموخت، بعد فلسفه و عرفان و ریاضیات فرا گرفت و کار خود را با تدریس و در مدارس تهران آغاز نمود. وی در ۱۳۱۰ مأموریت یافت تا به سویس عزمیت نموده و به ولیعهد وقت و سایر فرزندان رضا شاه ادبیات فارسی بیاموزد. وی در ۱۳۱۵ به ایران بازگشت و به عضویت پیوسته فرهنگستان منصوب شد و در ادوار دوازده و سیزده از تهران به وکالت انتخاب گردید.

مستشارالملک خطی زیبا داشت. در تاریخ و ادبیات فارسی و عربی تسلط کامل پیدا کرده بود و صاحب فضیلت و ذوق و هنر بود و محفلی گرم داشت. در مجلسی که او حضور می‌یافت کسی را که یارای سخن گفتن نبود. در محاورات خود غالبا از اشعار فرخی و خاقانی شاهد قول می‌آورد. وفات او در ۱۳۲۴ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مستضیء باللّه

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(حسن، ال. مستضیء باللّه: المستضیء بامراللّه: المستضیء بنوراللّه) سی و سومین خلیفه از خلفای عباسیان (خلا. ۵۷۵ -۵۳۶ ه.ق).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مستظهر باللّه

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(احمد ال. مستظهر باللّه) بیست و هشتمین خلیفه از خلفای عباسیان (خلا. ۵۱۲ -۴۷۰ ه.ق).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مستعصم باللّه

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(عبداللّه ال. مستعصم باللّه.) سی و هفتمین و آخرین خلیفه از خلفای عباسیان (خلا. ۶۵۶ -۶۴۰ ه.ق). وی پس از فتح بغداد به دست هلاکوخان مغول، در ۱۴ صفر سال ۶۵۶ ه.ق به فرمان وی کشته شد و بدینسان خلافت عباسیان بسر رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مستعین

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ال. مستعین.) ابوالعباس احمد، دوازدهمین خلیفه از بنی‌عباس (جل. ۲۴۸ ه. ۸۶۲ م.- عزل ۲۵۱ ه. ۸۶۶ م.).

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مستکفی

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ال. مستکفی.) ابوالقاسم عبداللّه بیست و دومین خلیفه از بنی‌عباس است (جل. ۳۳۳ مقت. ۳۳۴ ه.).

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مستوفی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آقای مورخ‌الدوله در کتاب ایران در جنگ بزرگ درباره حسن مستوفی چنین می‌نویسد:

«مستوفی‌الممالک از معروفترین و قدیمی‌ترین خانواده‌های ایران و به آزادیخواهی و وطن‌دوستی و درستی معروف بود. در ده سالگی به مقام مستوفی‌الممالکی رسید و همواره شاه و مردم او را مورد احترام و عزت قرار داده‌اند. پدرش میرزا یوسف مستوفی‌الممالک آشتیانی صدراعظم ناصرالدین شاه فرزند میرزا حسن مستوفی‌الممالک فرزند میرزا کاظم مستوفی‌الممالک فرزند آقا محسن آشتیانی معاصر کریم خان زند می‌باشد تولد او در رمضان ۱۲۹۱ ه.ق و وفاتش در ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۵۱ ه.ق (ششم شهریور ۱۳۱۱ ش) بوقوع پیوسته است.»

حسن مستوفی تحصیلات مقدماتی را نزد معلمین خصوصی فرا گرفت. پدرش مادامی که حیات داشت درباره تحصیل او جد و جهد زیادی از خود نشان می‌داد. مستوفی چون به ده سالگی رسید پدرش صدر اعظم ایران شد. و بنابر استدعای وی لقب مستوفی‌الممالک و عنوان آن که وزارت دارائی بود به فرزندش تفویض شد و حاج میرزا نصرالله گرکانی که یکی از مستوفیان درجه اول بود به نیابت مستوفی‌الممالک خرد سال تعیین گردید.

در ۱۳۰۳ ه.ق میرزا یوسف درگذشت و از طرف ناصرالدینشاه تمام مشاغل و امتیازات او به فرزند ۱۲ ساله‌اش میرزا حسن داده شد و میرزا هدایت وزیر دفتر (جد دکتر متین دفتری) به نیابت او از طرف شاه تعیین گردید. میرزا هدایت که خود را مستحق این کار می‌دانست از این اقدام رنجیده خاطر شد ولی چون فرمان شاه بود نتوانست اجرای آن را به عهده تعویق اندازد.

آقای مهدی بامداد در کتاب رجال دراین باره چنین نوشته است:

«در ۱۳۰۳ ه.ق که مستوفی‌الممالک (میرزا یوسف) زندگی را بدرود گفت تمام کارها و مشاغلی که داشت بر حسب امر شاه به پسر خردسالش به نیابت میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر که مدت پنج سال از کار برکنار و خانه‌نشین بود واگذار شد. با اینکه سمت نیابت

مستوفی‌الممالک خردسال بر خلاف میل وزیر دفتر و برای وی سخت و ناگوار بود ولی چون شاه امر کرده بود اطاعت نمود و هر وقت که میرزا حسن مستوفی‌الممالک که سنش در حدود ۱۱ سال بود به دفتر استیفا می‌رفت وزیر دفتر مانند للهای او را جلو انداخته و خود در عقبش راه می‌افتاد.»

حسن مستوفی تا ۱۳۱۰ ه.ق تحت نظر میرزا هدایت انجام وظیه می‌نمود و حتی مهر وی نزد میرزا هدایت باقی می‌ماند. در سال ۱۳۱۰ میرزا هدایت درگذشت و فرزند ارشدش میرزا حسین بجای وی «وزیر دفتر» شد. در این هنگام غالب مستوفیان قدیمی به نفع فرزندان خود از کار کناره‌گیری کردند بطوری که معتمدالسلطنه مستوفی آذربایجان به نفع فرزند خود که بعدها وثوق‌الدوله لقب گرفت از کار استیفا خارج شد و میرزا حسن مستوفی خود امور استیفا را عهده‌دار گردید. مستوفی سالهای جوانی را در ایران گذرانید و غالبا وقت خود را به شکار و مصاحبت دوستان سپری می‌ساخت. تا زمانی که ناصرالدین شاه حیات داشت میرزا حسن مورد احترام و عزت شاه بود ولی پس از مرگ وی وزارت دارائی را از او گرفته به ناصرالملک دادند و مستوفی‌الممالک فقط عنوان تشریفاتی بود.

مستوفی در ۱۳۲۰ ه.ق به اروپا رفت و مدت پنج سال در کشورهای مختلف اروپا به گردش و سیاحت اشتغال داشت و خانه وی در آنجا محلی برای ارتزاق و زندگانی ایرانیان مقیم اروپا بود. در این سفر مستوفی قسمت اعظم دارائی خود را که پدرش در جمع‌آوری آن اهتمام و کوشش زیادی نموده بود از دست داد و در آنجا زندگانی اشرافی برای خود تشکیل داده بود.

در ۱۳۲۳ در پاریس به ملاقات مظفرالدین شاه رفت و شاه رسما از او دعوت نمود که به ایران بازگردد و شغلی را تصدی نماید. مستوفی با وجودی که به شاه وعده مساعد داده بود ولی مادامی که آن پادشاه حیات داشت به ایران نیامد.

در نهضت مشروطیت و جنبش آزادیخواهان ایرآن که قسمتی از آن را مستبدین و فرصت‌طلبها اداره می‌کردند مستوفی دخالتی نداشت و در اروپا اخبار آن را از طریق مطبوعات خارجی بدست می‌آورد یا از مجرای ایرانیان مقیم اروپا از آن مستحضر می‌شد. پس از صدور فرمان مشروطیت مستوفی به تشویق اتابک به ایران آمد و به نمایندگی مجلس رسید و پس از چند ماهی در کابینه اتابک به عنوان وزیر جنگ وارد شد. اتابک در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ در میدان بهارستان به ضرب گلوله‌های عباس آقای تبریزی کشته شد و اعضای کابینه وی نیز مرعوب و از میدان سیاست خارج شدند.

حسن مستوفی در کابینه‌های اول مشیرالسلطنه و ناصرالملک همچنان وزیر جنگ بود. در کابینه اول و دوم نظام‌السلطنه که در ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۷ ش تشکیل شد باز هم وزارت جنگ را عهده‌دار گردید و در کابینه بعدی که به ریاست مشیرالسلطنه تشکیل شد باز هم وزارت جنگ را عهده‌دار گردید و در کابینه بعدی که به ریاست مشیرالسلطنه تشکیل شد باز هم وزارت جنگ را عهده‌دار گردید. در کابینه ناصرالملک که به کفالت سعدالدوله اداره می‌شد مستوفی نیز متصدی وزارت جنگ بود ولی چند روز قبل از فتح تهران استعفا کرد و جای خود را به امیر بهادر جنگ داد.

بعد از آنکه نیروهای گیلان و اصفهان به تهران وارد شدند و محمد علی میرزا به سفارت روس پناهنده گردید و در اثر این پناهندگی از سلطنت مخلوع شد مستوفی از طرف هیئت مدیره‌ای که اداره امور کشور را برعهده داشت به سمت وزیر دربار سلطان احمد شاه منصوب شد. در مرداد ۱۲۸۹ ش مستوفی مورد تمایل نمایندگان دوره دوم قرار گرفت و به زمامداری رسید و نزدیک به هشت ماه در مقام نخست‌وزیری بود. مستوفی در دوره زمامداری خود توانست با کمک قوام‌السلطنه وزیر جنگ نسبت به خلع سلاح مجاهدین اقدام و از خودسریهای بعضی از مشروطه‌طلبان جلوگیری کند. وی در اواخر سال ۱۲۸۹ از طرف بعضی از نمایندگان کاندیدای نیابت سلطنت به جای عضدالملک که مرحوم شده بود گردید، ولی طرفداران ناصرالملک بر مستوفی فائق شدند و ناصرالملک به نیابت سلطنت رسید و میرزا حسن مستوفی از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد. وی در ۲۶ مرداد ۱۲۹۲ بار دیگر به زمامداری رسید و این موقعی بود که سلطان احمدشاه امور سلطنت را رسما عهده‌دار شده بود. زمامداری دوم مستوفی

مصادف با موقعی بود که ناقوس کلیساهای اروپا در اثر جنگ بین‌الملل اول مردم را به آتش و خون نوید می‌دادند. مستوفی در این کابینه خود وزارت کشور را نیز به عهده گرفت اما پس از مدتی عین‌الدوله به وزارت داخله منصوب و آگهی انتخابات دوره سوم را صادر نمود و بالاخره مجلس تشکیل گردید. از اقدامات مستوفی در این دوره اعلان بیطرفی ایران است، دیگر از حوادث آن ایام اشغال ایران از طرف متفقین و تعطیل مجلس و مهاجرت عده‌ای از رجال و نمایندگان به کرمانشاه می‌باشد که به ریاست نظام‌السلطنه مافی، دولت موقتی تشکیل گردید.

مستوفی پس از یک سال و نیم زمامداری در بحرانی‌ترین ایام بالاخره در مقابل مشکلات تاب مقاومت نیاورد و جای خود را به عین‌الدوله وزیر داخله کابینه خود داد عمر کابینه عین‌الدوله زیاد طولانی نشد و بار دیگر مستوفی برای بار سوم به زمامداری رسید و مقام وزارت خارجه را نیز بر عهده گرفت و این بار مستوفی فقط سه ماه زمامدار بود.

مستوفی در ۱۲۹۶ برای بار چهارم رئیس‌الوزراء شد و مدت سه ماه وزارت کشور را نیز عهده دارد بود تا اینکه مخبرالسلطنه را به وزارت کشور معرفی نمود. در این کابینه مستوفی موفق شد برای تخلیه‌ی ایران از طرف متفقین اقداماتی بعمل آورد و حکام و ولاه جابر را از کار برکنار سازد. قوام‌السلطنه را با اختیارات به آستان خراسان اعزام نمود و مقدمات انجام انتخابات دوره‌ی چهارم را صادر کرد ولی موفق به انجام آن نگردید. این کابینه در فروردین ۱۲۹۷ ساقط گردید و مستوفی در ردیف رجال آماده برای کار قرار گرفت.

در ۱۲۹۹ قبل از زمامداری سردار منصور (فتح‌الله اکبر) نخست‌وزیری به مستوفی و عین‌الدوله پیشنهاد شد ولی هیچکدام زیر بار این مسؤولیت نرفتند و سرانجام سردار منصور زمامدار گردید.

در کودتای ۱۲۹۹ مستوفی مورد تعرض قرار نگرفت و محترمانه در باغ خود زندگی می‌کرد و ناظر اوضاع و احوال سیاسی ایران بود.

در ۱۳۰۰ وقتی قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید دستور افتتاح مجلس را صادر کرد. قسمتی از نمایندگان این دوره در دوران صدارت وثوق‌الدوله انتخاب شده بودند. مستوفی در انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی از تهران شرکت کرد و با کمتر از هشت هزار رأی وکیل اول تهران شد و در صف وکلای مجلس جای گرفت و تا بهمن ۱۳۰۱ در مجلس بود. در این تاریخ مورد تمایل نمایندگان قرار گرفت و به جای قوام‌السلطنه نخست‌وزیر گردید. این پنجمین باری بود که مستوفی به نخست‌وزیری می‌رسید. نخست‌وزیری مستوفی با کمک سوسیالیستها بود ولی اقلیت بزرگی به زعامت سید حسن مدرس با زمامداری او مخالف بودند و قوام‌السلطنه را برای ادامه خدمت مناسبت‌تر می‌دانستند. بالاخره مدرس در دوم جوزای ۱۳۰۲ دولت را استیضاح نمود و طی نطق مفصلی «آقا» (به مستوفی‌الممالک «آقا» خطاب می‌شد) را قاصر دانست نه مقصر. مدرس در نطق پنج ساعته مستوفی را با قوام مقایسه کرد و آن دو را به دو شمشیر تعبیر نمود. وی گفت مستوفی حکم شمشیر مرصع را دارد که باید در اعیاد و جشن‌ها و تشریفات آن را به کمر بست ولی قوام‌السلطنه چون شمشیر برنده‌ای است که در موقع رزم باید از آن استفاده نمود.

مستوفی در پاسخ مدرس نطق مهمی ایراد کرد. او در آن جلسه جملات معروفی را به زبان راند. مستوفی در پاسخ مدرس چنین گفت:

«می‌دانم وضعیات امروزه طوری است که اشخاصی امثال من اصلا دخالتشان در امور چندان پیشرفتی ندارد و متأسفانه و بدبختانه در این مملکت هم اشخاصی می‌خواهند که داخل کار بشوند و آجیلهائی هم بگیرند و آجیلهائی هم بدهند. من نه می‌گیرم و نه می‌دهم و اصراری هم به ماندن ندارم و این ایام غیبت مجلس را هم که شاید به عقیده بعضی که اشتها دارند واگذار می‌کنم و معده منهم خراب است و نمی‌تواند هضم کند...»

مستوفی پس از ایراد این نطق از مجلس خارج شد و جای خود را به مشیرالدوله داد. در انتخابات دوره پنجم بار دیگر وکیل تهران

گردید. پس از استعفای مؤتمن‌الملک از ریاست مجلس نمایندگان مستوفی را به این سمت انتخاب کردند ولی او نپذیرفت و از زیربار این مسؤولیت شانه خالی کرد.

مستوفی‌الممالک در ۱۳۰۱ ش قانون استخدام را از تصویب مجلس گذرانید و تا چند سال قبل این قانون تا حدی ملاک عمل بود.

ششمین دوره زمامداری مستوفی در خرداد ماه ۱۳۰۵ ش صورت گرفته که پس از کناره‌گیری ذکاءالملک فروغی در اثر ابراز تمایل نمایندگان دوره ششم به نخست‌وزیری رسید و مجموعا سه کابینه تشکیل داد. وی در کابینه اول وزارت کشور را بر عهده گرفت.

مستوفی در خرداد ۱۳۰۶ از کار کناره‌گیری کرد و تا آخر عمر شغلی اختیار ننمود وفات او در ششم شهریور ماه ۱۳۱۱ ش اتفاق افتاد.

مستوفی‌الممالک یکی از چهره‌های جالب و مهم عصر مشروطیت است شش بار به نخست‌وزیری رسید و یازده کابینه تشکیل داد. پنج مرتبه وزیر جنگ و چهار نوبت وزیر کشور و یک دفعه وزیر امور خارجه و یکبار وزیر مشاور شد. در ادوار اول و سوم و چهارم و پنجم نماینده مجلس شورای ملی بود ولی به علت احراز مشاغل اجرائی کمتر در مجلس انجام وظیفه نمود. غالب مورخین از او به نیکی یاد می‌کنند و اقدام او در اعلان بی‌طرفی در جنگ بین‌الملل اول و استمهال برای قروض را ستوده‌اند.

مستوفی مردی به تمام معنی اعیان و اشرافی بود. همسران متعدد انتخاب کرد و دارای فرزندان متعددی شد ولی هیچکدام از فرزندانش رشد سیاسی و عملی پیدا نکردند.

درباره خصوصیات اخلاقی مستوفی آقای ابراهیم صفائی در کتاب رهبران مشروطه چنین نوشته‌اند:

«مستوفی تحصیلات متوسطی داشت. با ادبیات فارسی و صرف و نحو عربی آشنا بود. زبان فرانسه را به خوبی می‌دانست. به اقتضای تربیت پدری درویش مسلک و درویش دوست بود. به شعائر ملی و مذهبی احترام می‌کرد. دارای احساس و غرور ملی بود همین احساسات و رفتار بزرگمنشانه به او یک شخصیت ملی داده بود و عموم او را «آقا» خطاب می‌کردند. او اهل هیچگونه سوءاستفاده‌ای نبود و به همین مناسبت ثروت فراوان موروثی خود را با اسراف و تبذیر خرج کرد...»

حسن مستوفی در مدت عمر خود ده همسر انتخاب کرد و مجموعا صاحب ۲۳ فرزند شد که ده تن از آنها دختر و بقیه پسر بودند. یکی از فرزندان وی پس از مرگش متولد شد ولی عمری نیافت و درگذشت. وی ثروت کلان پدر خود را که عبارت از ۷۵۰ پارچه آبادی بود در جوانی در اروپا صرف نمود و خود در اواخر عمر وضعی نداشت و دولت برای اعاشه او شهریه تعیین کرد و ماهیانه هزار تومان به او می‌دادند با وجودی که زنان متعددی داشت غالبا در خارج از منزل خود سکونت داشت. او مجموعا مردی موجه و مورد احترام مردم و خوشگذران بود. مثلا ـ او عاشق ساعت بود و حدود هزار عدد ساعت در منزل خود جمع‌آوری کرده بود. کلکسیونهای متعددی داشت، از جمله کلکسیون اسلحه او بود که نظیر نداشت. کلکسیون پروانه او هم قیمتی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مستوفی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرزا نصرالله گرکانی، در ۱۲۵۵ در تهران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را مطابق عرف زمان انجام داد، سپس ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و معانی بیان تحصیل کرد. در ۱۳۱۰ ه.ق طبق سنت فامیلی منصب استیفا گرفت و لی عملا کاری انجام نمی‌داد و به تعلیم حسن خط و رسائل می‌پرداخت.

در ۱۳۱۷ ه.ق که میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه وقت برای تأمین کادر وزارت خارجه به تأسیس مدرسه علوم سیاسی مبادرت نمود وی در کنکور ورودی شاگرد اول شد و دوره چهار ساله مدرسه را با اخذ دیپلم نمره یک پایان داد و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. اولین مأموریت وی اتاشگی سفارت ایران در پطرزبورگ بود و پس از چندی نایب سوم سفارت شد. در ۱۳۲۵ ه.ق جزو هیئتی بود که سلطنت محمد علی شاه را به دربار فرانسه و انگلیس اعلام کرد. پس از آن به تهران انتقال یافت و به معاونت اداره روس در وزارتخارجه منصوب گردید. پس از استبداد صغیر به وزارت مالیه رفت و رئیس دفتر آن وزارتخانه شد. وقتی مورگان شوستر امریکایی به ایران آمد و خزانه‌دار کل شد میرزا عبدالله خان مترجم و رئیس دفتر او بود. چندی هم ریاست اداره مالیات مستقیم را در خزانه‌داری عهده‌دار بود. در جنگ بین‌المللی اول که ایران در قحطی قرار داشت در چند نوبت به ریاست ارزاق تهران برگزیده شد. در کابینه دوم وثوق‌الدوله که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد و منتشر شد وی از مخالفین قرارداد بود و لایحه‌ای تحت عنوان ابطال‌الباطل نوشت و آن را انتشار داد. در این لایحه به شدت وثوق‌الدوله مورد حمله و ایراد قرار گرفته نسبت‌های سوءاستفاده به او داده بود که البته این اتهامات مربوط به اختلافات خانوادگی بود. وثوق‌الدوله در دوران وزارت مالیه خود دست این خانواده را از کارهای مالی کوتاه کرد، و مشاغل مهم و پرمداخل را به خانواده خود سپرده بود. پس از کودتا رئیس اداره تشخیص عایدات شد و بعد به ریاست دیوان محاکمات مالیه منصوب گردید. چند سالی هم در مدرسه علوم سیاسی تدریس می‌کرد.

در ۱۳۰۶ ش داور او را به عدلیه برد و ریاست محکمه تجارت را به او داد. بعد به ترتیب ریاست عدلیه فارس، خوزستان، کرمان، اصفهان و آذربایجان را به او سپردند. در ۱۳۱۳ ش از طرف صدرالاشراف وزیر عدلیه، مدیر کل ثبت اسناد و املاک شد. در ۱۳۱۶ به استانداری آذربایجان غربی و در ۱۳۱۸ به استانداری آذربایجان شرقی منصوب گردید و در ۱۳۱۹ به تهران احضار و پس از چندی متقاعد گردید. وفات او در ۱۳۲۹ در تهران اتفاق افتاد. وی در دوران بازنشستگی به تدوین خاطرات خود پرداخت و کتابی در سه مجلد تحت عنوان شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه نوشت که بدون تردید یکی از منابع مهم تاریخ ایران در دوره قاجاریه است. از وی آثار دیگری نیز باقیمانده است.

عبدالله مستوفی در جوانی با دختر ابوالحسن خان فخرالملک ازدواج کرد. یکی از فرزندان او در رشته نفت تحصیل کرد و سرانجام مدیر عامل شرکت پتروشیمی شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعود انصاری، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مشاورالممالک انصاری متولد ۱۲۷۵ ش در تهران است. تحصیلات او در دارالفنون تهران و مدرسه امپراطوری حقوق روسیه در رشته سیاسی و اقتصادی می‌باشد. در ۱۲۹۶ به خدمت وزارت امور خارجه وقت درآمد و منشی پدر خود ویر امور خارجه گردید. پس از آن تدریجا در سفارت برلن، روسیه و انگلیس در مشاغل مختلف خدمت کرد تا اینکه در ۱۳۱۵ به ریاست اداره سوم سیاسی رسید، بعد رئیس اداره امور قنسولی و رئیس تشریفات گردید. در ۱۳۱۶ ژنرال قنسول ایران در هندوستان بود و سپس وزیر مختار در سوئد شد. بعد از مراجعت به ایران مدیر کل وزارت خارجه و ریاست اداره پیمان سه گانه به او محول شد.

انصاری در ۱۳۲۴ به سمت استاندار گیلان انتخاب شد و در ۱۳۲۷ به استانداری اصفهان رفت ولی بیش از یک سال در آن سمت

باقی نماند و به وزارت خارجه بازگشت و به عنوان سفارت کبری عازم کابل گردید. یک سال نیز در این سمت بود که به استانداری فارس برگزیده شد. سایر مشاغل او عبارتست از وزیر مختار در لاهه، سفیر کبیر در کراچی، دوبار سفر کبیر در مسکو، سفیر فوق‌العاده در افغانستان، ریاست هیئت حل اختلاف ایران و افغانستان در مورد هیرمند.

مسعود انصاری پس از بازنشستگی به کار تألیف خاطرات زندگی خود پرداخت و کتابی به نام زندگانی من یا نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان در شش جلد انتشار داد که حاوی نکات مهمی از اوضاع و احوال پنجاه ساله ایران می‌باشد. سبک کتاب بسیار جالب و حکایت از تسلط نویسنده بر ادبیات فارسی و اوضاع سیاسی روز دارد. او در ۸۸ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعود انصاری، علیقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مشاورالممالک فرزند میرزا حسین خان نایب‌الوزاره در ۱۲۴۸ ش در تهران متولد شد. قسمتی از تحصیلات خود را در تهران و قسمتی را در قفقاز انجام داد. در ۱۲۶۷ در وزارت امور خارجه با سمت مترجم استخدام شد. مدتی هم مترجم ناصرالدین شاه بود. اولین سمتی که در خارج از ایران به دست آورد نیابت قنسولگری حاج طرخان بود.

پس از بازگشت از این مأموریت به ریاست تذکره خراسان منصوب شد و سپس به نیابت اول سفارت ایران در روسیه و بعد مستشاری آن سفارتخانه منصوب و سپس کاردار ایران در استانبول شد. بعد از استبداد صغیر به تهران آمد و به مقام مدیر کلی و معاونت وزارت امور خارجه برگزیده شد.

در ۱۲۹۴ در کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما به وزارت خارج معرفی شد و قریب دو ماه وزیر خارجه بود. در ۱۲۹۶ در کابینه مستوفی‌الممالک مجددا وزیر خارجه گردید. در کابینه بعدی که به ریاست صمصام‌السلطنه تشکیل شد همچنان وزیر خارجه بود. هنگامی که وثوق‌الدوله برای بار دوم به نخست‌وزیری رسید وزارت خارجه را به او سپرده و تا اواسط ۱۲۹۸ در آن سمت بود، بعد در رأس هیئتی عازم پاریس شد که به نمایندگی دولت ایران در مذاکرات کنفرانس صلح ورسای شرکت کند ولی انگلیس نمایندگان ایران را به کنفرانس صلح ورسای راه ندارد. مشاورالممالک پس از ناکامی از این مأموریت از طرف دولت ایران سفیرکبیر در عثمانی شد و قریب یک سال در آن مأموریت بود. در اوایل کودتا با سمت سفیر کبیر و نماینده فوق‌العاده ایران به کشور جدیدالتأسیس شوروی رفت و مذاکرات خود را برای انعقاد یک قرارداد آغاز نموده و سرانجام قرارداد ۱۹۲۱ تنظیم و به ایران فرستاده شد و مجلس چهارم آن را به تصویب رسانید. به موجب این قرارداد دولت شوروی بانک استقراضی را به ایران بخشید.

مشاورالممالک تا ۱۳۰۵ سفیر کبیر ایران در شوروی بود. وقتی در آن سال برای ششمین بار مستوفی به ریاست دولت رسید مشاورالممالک را از مسکو احضار و به وزارت امور خارجه منصوب کرد. در تمام مدت یک سال رئیس‌الوزرائی مستوفی وزیر امور خارجه بود. مخبرالسلطنه هدایت جانشین مستوفی نیز مشاورالممالک را در کابینه خود در همان سمت ابقاء نمود. در ابتدای ریاست دولت مخبرالسلطنه به علت بهم خوردن روابط تجاری ایران و شوروی، تیمورتاش وزیر دربار به آن کشور عزیمت نمود و ظرف شش ماه مذاکراتی پیرامون روابط تجاری دو دولت انجام داد. پس از مراجعت به تهران برای ادامه مذاکرات، این بار مشاورالممالک به شوروی اعزام گردید. چندی در سمت وزیر امور خارجه مذاکرات را دنبال کرد تا اینکه در ۱۳۰۷ مجددا سفیر

کبیر ایران در شوروی شد و تا ۱۳۰۹ در آن سمت بود، بعد به سمت وزیر مختار ایران در لندن انتخاب گردید. در سفر آخر تیمورتاش به اروپا که برای تجدیدنظر در قرارداد نفت مذاکراتی با سرجان کدمن رئیس شرکت نفت انجام داد و با شکست مواجه شد، مشاورالممالک با او همکاری داشت. در اواخر ۱۳۱۱ که تیمورتاش از وزارت دربار معزول و چندی بعد توقیف گردید. همزمان با این جریان مشاورالممالک نیز به تهران احضار و مغضوب شد. در ۱۳۱۳ بازنشسته و سرانجام در ۱۳۱۹ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعود انصاری، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از نواده‌های میرزا مسعود گرمرودی، در ۱۲۹۴ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران باتمام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل به اروپا رفت و از دانشکده‌ی حقوق پاریس لیسانس گرفت و پس از مدتی دکترای حقوق بین‌الملل عمومی دریافت کرد و در سال ۱۳۱۹ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و مشاغلی را طی کرد تا دبیر دوم سفارت ایران در مسکو شد و پس از مدتی به سمت دبیر اول ایران در انگلستان تعیین گردید. پس از مراجعت از لندن کفالت اداره‌ی مطبوعات و تبلیغات وزارت امور خارجه به او واگذار شد و بعد رئیس آن اداره گردید. مدتی سرکنسول در کربلا بود و بعد سرکنسول ایران در بغداد شد و پس از آن رایزنی سفارت ایران را در استکهلم برعهده گرفت. چندی هم رایزنی نمایندگی ایران را در سازمان ملل گرفت. پس از آن عضو علی‌البدل هیئت نمایندگی ایران در شورای امنیت شد. دیگر از مشاغل وی ریاست اداره سازمانهای بین‌المللی و ریاست اداره سوم سیاسی بود.

انصاری در ۱۳۳۸ وزیر مختار در بلگراد (یوگسلاوی) شد و بعد به معاونت وزارت امور خارجه تعیین شد. چندی در سمت معاونت وزارت امور خارجه بود تا به سمت سفیر کبیری در کشورهای بلژیک، ایتالیا، سویس تعیین شد. وی در سال ۱۳۶۴ در خارج از ایران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعود، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به معتمدالدوله فرزند مسعود میرزا ظل‌السلطان در ۱۲۶۶ ش در اصفهان متولد شد. در هفت سالگی ظل‌السلطان او را نزد ناصرالدین شاه برد چون کودکی باهوش و ذکاوت بود مورد توجه شاه قرار گرفت سؤالات متعدی از او نمود و چون به تمام سؤالات پاسخ صحیح داد، شاه مقداری مسکوک طلا به رسم جایزه به او داد. ولی انیس‌الدوله همسر سوگلی شاه تقاضا کرد به جای مسکوک یکی از خالصجات اصفهان را به او واگذار کند و شاه این پیشنهاد را پذیرفته یک ده خالصه به او بخشید. همین توجه ناصرالدین شاه موجب شد تا پایان عمر در رفاه و عزت زندگی کند. در همان ملاقات پدرش از شاه تقاضای لقب و شغل

برای فرزندش نمود. لقب معتمدالدوله و درجه و مقام میرپنجی به او داده شد که از حقوق و مزایای آن استفاده کند.
اسمعیل مدتی در اصفهان به تحصیل پرداخت و از معلمین اختصاصی بهره گرفت و صاحب خط و ربط خوبی شد. در ۱۵ سالگی برای ادامه تحصیلات به انگلستان اعزام شد و چندی در آنجا به سر برد و ظاهرا تحصیل کرد ولی زبان انگلیسی را نیکو فرا گرفت و به ایران بازگشت. در سفری که ظل‌السلطان به اروپا برای تفریح و معالجه نمود او را همراه خود برد. در پطرزبورغ به اتفاق پدرش به ملاقات امپراطور رفت و امپراطور به او نشان داد. در انگلستان هم طی تشریفات باشکوهی در قصر بوکینگهام پادشاه انگلیس به او نشان فرماندهی ستاره هندوستان داد. پس از مراجعت از اروپا ظل‌السلطان تصمیم به نوشتن خاطرات خود نمود و سرانجام تاریخ او پایان گرفت و نام «تاریخ مسعودی» به او داد این تاریخ از تقریرات ظل‌السلطان و به خامه‌ی همین اسمعیل مسعود است.
اسمعیل مسعود در جوانی با دختر ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه فرزند مظفرالدین شاه ازدواج نمود و با محمد حسین میرزا ولیعهد باجناق شد، ولی عمر هسمرش طولانی نشد و درگذشت و دو دختر به نامهای آصفه و پوران از او باقی ماند. مدتی ژنرال آجودان محمد حسن میرزا بود. در دوره چهارم از طرف مردم آباده شیراز به وکالت انتخاب شد ولی به نفع نفر دوم که سردار فاخر حکمت بود استعفا داد. در ترکیب قشون جدید که توسط سردار سپه انجام گرفت درجه میرپنجی او به سلطانی تنزل پیدا کرد ولی سردار سپه برای دلگرمی او را آجودان خود ساخت و در سفر جنگی سردار سپه به خوزستان همراه او بود.
از اوایل سلطنت رضاشاه بطور کلی از تمام فعالیت‌های سیاسی و نظامی کناره گرفت و به امور کشاورزی پرداخت. در دوره رضاشاه بسیار عاقلانه رفتار کرد و هیچگونه مزاحمتی برایش ایجاد نشد. بعدها هم همین رویه را دارا بود و مردم او را شاهزاده ملی خطاب می‌کردند. وی علاقه زیادی به جمع‌آوری عتیقه و اسناد نشان می‌داد. کلکسیون نفیسی گردآوری کرده بود و در منزل خود چندین سالن را اختصاص به این کار داده بود وفاتش در ۱۳۵۰ در اصفهان اتفاق افتاد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعود، اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۳ ش در اصفهان، ملقب به صارم‌الدوله و یکی از دوازده پسر ظل‌السلطان است که فوق‌العاده مورد توجه پدرش بود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و فراگرفتن دروس مختلف برای ادامه تحصیل به انگلستان اعزام گردید و در یکی از مدارس شبانه روزی لندن تحت نظر علاءالسلطنه وزیر مختار وقت ایران در انگلیس در رشته اقتصاد و سیاست تحصیل کرد و قبل از مشروطیت به ایران بازگشت. چند سفر دیگر با پدر و برادران خود به اروپا نمود ولی کار مهمی در دستگاه دولتی نداشت. در اصفهان گاهی در امور نظامی مداخله می‌کرد. بعد از فوت مظفرالدین شاه برای سلطنت برادرش جلال‌الدوله به فعالیت پرداخت ولی مورد غضب محمدعلی شاه واقع شده مغضوبا به اروپا رفت و در انگلستان برای سرنگونی شاه به فعالیت پرداخت و سرانجام پس از خلع محمدعلی شاه و خروج وی از ایران به تهران آمد و در زمره رجال قرار گرفت و از طرفداران پروپا قرص انگلستان در ایران و معاون وزیر شد.
در ۱۲۹۴ که عبدالحسین میرزا فرمانفرما به رئیس‌الوزرائی منصوب گردید اکبر میرزا صارم‌الدوله را به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب نمود. مدت این وزارت از دو ماه تجاوز نکرد. پس از سقوط فرمانفرما برای بار سوم محمد ولی خان تنکابنی با لقب سپهسالار اعظم به رئیس‌الوزرائی منصوب گردید و اکبر میرزا در کابینه او به وزارت امور خارجه برگزیده شد و سیاست خارجی را

مطابق میل دولت انگلیس اداره می‌کرد. در همین دولت بود که در مقابل دریافت هر ماه دویست هزار تومان از دولت انگلیس موافقت گردید کنترل مالیه و قشون به آنها واگذار شود. صارم‌الدوله گذشته از مسؤولیت مشترک وزیران به عنوان وزیر امور خارجه در این خبط با خیانت مداخله داشت.

او در آن سمت توانست ظل‌السلطان پدر خود را مجددا به حکومت اصفهان منصوب نماید. در ۱۲۹۷ که وثوق‌الدوله برای بار دوم به رئیس‌الوزرائی منصوب گریدد، اکبر میرزا صارم‌الدوله را به وزارت مالیه تعیین و معرفی کرد. در آن کابینه نصرت‌الدوله وزیر عدلیه بود. وثوق‌الدوله از اولین روزهای تصدی ریاست دولت با انگلستان برای انعقاد یک قرارداد وارد مذاکره گردید. نصرت‌الدوله وزیر عدلیه و صارم‌الدوله وزیر مالیه در آن مذاکرات شرکت تام و تمام داشتند. یکسال مذاکرات وثوق‌الدوله و دو تن از وزیرانش با نمایندگان انگلیس به طول انجامید تا در نیمه‌ی ۱۲۹۸ که احمد شاه برای اولین بار عزم اروپا نمود آن را انتشار داد و سمت نصرت‌الدوله را از وزارت عدلیه به وزارت امور خارجه تغییر و او را همراه شاه به اروپا فرستاد تا جهت راضی ساختن شاه برای امضاء قرارداد اقدام کند. وثوق‌الدوله و دو تن از وزیران نامبرده‌اش برای اجرای قرارداد مبلغ یکصد و سی هزار لیره رشوه دریافت داشته بودند که نیمی از آن را وثوق‌الدوله و نیم دیگر بالمناصفه بین صارم‌الدوله و نصرت‌الدوله تقسیم شده بود، ولی قرارداد به جهاتی سر نگرفت و دولت انگلستان درصدد پس گرفتن رشوه پرداختی شد. کابینه وثوق‌الدوله در ۱۲۹۹ پس از ورود احمدشاه به ایران استعفا کرد. در دولت بعدی که به ریاست میرزا حسن مشیرالدوله تشکیل یافت صارم‌الدوله والی و حکمران غرب شد و به کرمانشاه رفت و امور حکومتی آنجا را با قدرت در دست گرفت. بعد از کودتای ۱۲۹۹ و نخست‌وزیر شدن سید ضیاءالدین، صارم‌الدوله قصد خروج از ایران را داشت. به قصر شیرین رفت که از آنجا ایران را ترک کند ولی ناگهان از این اقدام منصرف گردید و مجددا به کرمانشاه بازگشت و در مقر حکومتی به رتق و فتق امور پرداخت؛ ولی روابط او با دولت مرکزی حسنه نبود و طرفین از هم بیم داشتند. سید ضیاءالدین ماژور محمود خان پولادین و چند صاحب منصب دیگر را به کرمانشاه فرستاد و به رژیمان ژاندارمری کرمانشاه دستور داد تحت امر و فرماندهی پولادین قرار بگیرند.

پولادین پس از ورود به کرمانشاه با ژاندارم‌های مقیم، عمارت حکومتی را محاصره نمود. صارم‌الدوله به قوای محلی خود که متجاوز از یکصد و پنجاه نفر مسلح بودند دستور تیراندازی و رفع محاصره را داد، در نتیجه جنگ بین طرفین آغاز شد. عده‌ای از دو طرف کشته شدند ولی سرانجام نیروی ژاندارم پیروز گردید و افراد والی را خلع سلاح نموده و صارم‌الدوله را دستگیر و به تهران اعزام داشتند. پس از ورود به زندان قصر اعزام شد و تا پایان حکومت سید ضیاء در زندان بسر می برد. صارم‌الدوله تا ۱۳۰۷ کاری نداشت، گاهی در تهران و زمانی در اصفهان مشغول رسیدگی به املاک خود بود ولی با ارکان حکومت مانند تیمورتاش و نصرت‌الدوله نزدیکی و مراوده داشت. در دوره هفتم از اصفهان به نمایندگی مجلس انتخاب شد.

چند ماهی در مجلس بود که اوضاع فارس مغشوش شد و عشایر سر به طغیان برداشتند. تدابیر نظامی دولت به جائی نرسید و سرانجام به پیشنهاد نصرت‌الدوله، رضاشاه اکبر میرزا صارم‌الدوله را والی فارس نمود و به وی اختیاراتی داد. این انتصاب نه تنها کاری از پیش نبرد بلکه اوضاع منطقه آشفته‌تر شد. ناگزیر امیرلشکر حبیب‌الله خان شیبانی به شیراز رفت و اوضاع را از نزدیک بررسی نموده به شاه گزارش داد که در کار شورش عشایر فارس انگشت نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله هر دو در کار است. در تهران نصرت‌الدوله توقیف شد و صارم‌الدوله والی فارس با طیاره به تهران انتقال یافته به زندان رفت. چندی در زندان بود تا اینکه رضاشاه از وی مطالبه پولی را که از انگلیس‌ها برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ گرفته بود، کرد. صارم‌الدوله لیره‌های دریافتی را به خزانه دولت برگردانید و از زندان آزاد شد. ولی از آن تاریخ گوشه‌گیری را انتخاب کرد و جز به امور کشاورزی و مکلداری به کار دیگری نپرداخت بطوریکه در مدت سلطنت رضا شاه گزندی به وی نرسید و شاید علت اینکه شاه او را از میان برنداشت نشانی بود که از دولت انگلستان داشت زیرا جان و مال صاحبان نشان از هر تعرضی مصون بود.

رضاشاه روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ از سلطنت استعفا و عازم اصفهان شد و قرار بود در منزل او ساکن شود ولی صارم‌الدوله روی خوشی نشان نداد و منزل کازرونی را برای توقف چند روزه شاه سابق درنظر گرفت. در مدتی که شاه در اصفهان بود صارم‌الدوله صبح و عصر او را ملاقات می‌کرد و در این گفتگو احدی مداخله نداشت. رضاشاه در این ملاقات‌ها مصرا از صارم‌الدوله درخواست کرده بود که سفارش او را به انگلیس‌ها بکند ولی تصور نمی‌رود صارم‌الدوله این تعهد اخلاقی خود را انجام داده باشد. صارم‌الدوله از سال ۱۳۲۰ تا حین‌الفوت چون یک سلطان بی‌تاج و تخت در اصفهان می‌زیست و گاهی نیز در تهران ظاهر می‌شد ولی به امور سیاسی مداخله‌ای نداشت و از عواید سرشار خود زندگی بسیار مجلل برای خود تدارک دیده بود. در ۱۳۲۸ برای عضویت مجلس مؤسسان انتخاب شد. وی این مأموریت را پذیرفت و در مجلس شرکت کرد. صارم‌الدوله املاک زیادی در اصفهان داشت که از یک سال قبل از اصلاحات ارضی شروع به فروش آنها کرد بطوری که هنگام اجرای قانون اصلاحات ارضی تمام‌املاک به فروش رفته بود.

صارم‌الدوله داماد میرزا علی‌اصغرخان اتابک اعظم بود، در جوانی با خانم افتخار اعظم یکی از دختران چهارگانه اتابک پیوند زناشوئی بست و ثمره این ازدواج دو دختر و یک پسر بود. حسن اکبر و مهندس خسرو هدایت دامادهای او بودند. اکبر مسعود در اواخر عمر در اثر بیماریهای گوناگون وضع بد و تأسف‌آوری داشت و غالبا با داروهای مسکن به خواب می‌رفت. در ۱۳۵۲ در حدود نود سالگی دراصفهان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعود، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مسعود میرزا ظل‌السلطان در ۱۲۷۰ ش در اصفهان تولد یافت و کوچکترین فرزند ذکور ظل‌السلطان بود. قسمتی از تحصیلات خود را در اصفهان انجام داد و در نوجوانی به انگلستان اعزام شد. چند سالی در آنجا به تحصیل اشتغال داشت. بعد از مراجعت به ایران چندی در اصفهان می‌زیست و املاک زیادی را که از پدرش به او به ارث رسیده بود اداره می‌کرد. در آن تاریخ تنها شاهزاده بودن و فرزندی ظل‌السلطان کافی بود که به هر مقامی که میل دارد برسد. در دوره پنجم کاندیدای وکالت مجلس از نجف‌آباد اصفهان شد و بالاخره از مجلس سر درآورد و با وجودی که خود از خانواده قاجاریه بود به انقراض سلطنت خانواده خود رأی داد. در مجلس پنجم با داور و تیمورتاش طرح دوستی و الفت بست و همان باعث شد که در ادوار ششم و هفتم نیز به وکالت برسد. ولی پس از وقایع فارس و مغضوب شدن برادرش اکبر میرزا صارم‌الدوله والی فارس او نیز کنار گذاشته شد. در دوره پهلوی خیلی گوشه‌گیر شد و فقط کارش ملکداری و زراعت بود. بعد از رفتن رضاشاه همان رویه سابق را ادامه داد و وارد جریانات سیاسی نشد. چند شرکت در تهران دائر کرد که تجارت و ملکداری کار اصلی آنها بود. در اواخر عمر از لحاظ مالی در مضیقه قرار گرفت بطوری که مبالغ معتنابهی به بانک‌ها بدهکار بود و رویهمرفته وضع خوبی نداشت. متجاوز از ۹۰ سال عمر کرد و مردی متکبر و تلخ و پرمدعا بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعودی خراسانی، محمد حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سردار مسعودخان در ۱۲۵۵ ش در مشهد تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی به تحصیل ادبیات فارسی و ریاضیات پرداخت و در جوانی به استخدام آستان قدس رضوی درآمد و تدریجا جزء اعیان و مالکین خراسان شد. در دوره هفتم از دره گز به وکالت مجلس رسید و متوالیا هفت دوره وکیل مجلس شد. آخرین دوره‌ای که عضو قوه مقننه بود دوره سیزدهم بود که انتخابات آن در دوره رضاشاه انجام یافته بود. در انتخابات اولین دوره مجلس سنا به مقام سناتوری از خراسان رسید. وی مردی ثروتمند و ماک بزرگ در منطقه خراسان بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعودی، اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اصغر مسعودی

محل تولد : نی ریز فارس

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۲ بعد از اخذ دیپلم تجربی وارد حوزه علمیه قم شدم و در مدرسه امام صادق (ع) به تصحیل پرداختم و در تابستان همان سال حاشیه و سیوطی را خواندم و از سال دوم در مدرسه امام صادق شروع به تدریس درسهایی که خوانده ام جامع المقدمات و صرف ساده نمودم و تا پایان سطح ، دروس را به صورت جهشی گذراندم.

متاسفانه مدتی از کار علمی صرف جدا به کار فرهنگی در معاونت سازمان تبلیغات اسلامی سنندج و مسئولیت سازمان تبلیغات اسلامی مریوان و مهاباد خدمت نمودم و در سال ۷۲ مسئول نمونه استان کردستان برگزیده شدم. سه کتاب سیمای سنندج ، وضعیت فرهنگی اجتماعی مریوان، وضعیت فرهنگی اجتماعی مهاباد را نوشتم و سپس سیری در مهاباد و جمهوری ۱۹۴۶ را به رشته تحریر در آوردم.

مدتی در قم در ستاد منطقه ۲ کشوری مسئول واحد آموزش و سر دبیر مجله پیک یاران بودم و کتاب پاسداری از حریم کتابت را نوشتم بیش از دو سال از محضر اساتید معظم خارج آیات عظام فاضل ره ، مکارم حفظه الله و سبحانی حفظه الله کسب فیض نمودم.در سال ۱۳۸۲ در دانشگاه باقرالعلوم ع در رشته فلسفه و کلام در مقطع کارشناسی ارشد قبول و در سال ۱۳۸۴ از پایان نامه ام با موضوع سعادت از منظر فارابی و ابن سینا دفاع نمودم و در سال ۱۳۸۴ در جشنواره ممتازین بسیجی و شاهد کشور رتبه سوم

کشوری را کسب نمودم.و اکنون با گروه فلسفه و کلام مدرسه حجتیه همکاری و درس فلسفه مقدماتی را تدریس می نمایم. مدتی نیز در دانشگاه پیام نور دروس معارف ، اخلاق کاربردی و کلیات فلسفه را تدریس نمودم.

مسعودی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

برادر عباس مسعودی در سال ۱۲۸۸ ش در تهران تولـد یافت. در سال ۱۳۰۹ برای ادامه‌ی تحصیلات عازم اروپا شد. مدت ده سال در دانشکده‌های سویس و بلژیک در قسمت علوم اقتصادی و روزنامه‌نگاری تحصیل نمود. پس از مراجعت به تهران چندی سردبیر روزنامه‌ی ژورنال دو تهران بود، بعـد صاحب امتیاز و مسؤول آن شـد. در انتخابات دوره چهاردهم از دماونـد به وکالت رسید و در دوره شانزدهم نیز از تهران انتخاب گردیـد. بعـد از پایان دوره مجلس بـه اروپـا رفت و بیشتر در سویس اقامت داشت. در ۱۳۷۰ درگذشت. دختر وی عروس قوام‌السلطنه بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعودی، جهانگیر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جهانگیر مسعودی

محل تولد : مشهد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

آقای جهانگیر مسعودی در سال ۱۳۴۴ در خانواده‌ای متدین در شهر مشـهد به دنیا آمد، ایشان در سال ۱۳۶۰ به حوزه علمیه مشهد راه یـافت، مقـدمات و سطح را در هشت سال تمام و پس از آن به مرحله عالی راه یافت و در درس خارج آیات عظام، مرتضوی و زنجانی شرکت نمود. ایشان علاوه بر تحصیل علوم حوزوی از تحصیل دروس دانشگاهی غافل نمانـد و در سال ۱۳۸۲ در رشته فلسفه و کلام اسلامی در مقطع دکتر از دانشگاه تربیت مـدرس تهران فارغ‌التحصیل شـد، پس از به زادگـاه خویش برگشت و بر کرسـی تـدریس در دانشگاهها نشست. در زمینه پژوهش نیز زحمات فراوانی را متحمل شـده که به صورت مقاله و کتاب به جامعه اسلامی عرضه گشته‌اند.

مسعودی، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار و سیاستمدار معروف متولد سال ۱۲۷۴ ش در تهران است. او تحصیلات خود را در مدرسه دارالفنون انجام داد و به کار نویسندگی و خبرنگاری پرداخت. در جوانی مؤسسه‌ای درست کرد که اخبار داخلی و خارجی را جمع‌آوری و به روزنامه‌ها می‌داد. در سال ۱۳۰۵ ش امتیاز روزنامه اطلاعات را گرفت و با پشتکار و جدیت خاصی توانس در مدت کوتاهی روزنامه خود را در ردیف بزرگترین نشریات روز قرار دهد. گذشته از روزنامه یومیه اطلاعات و روزنامه‌های انگلیسی و فرانسه چندین مجله معتبر نیز تأسیس و انتشار داد.

سالها روزنامه اطلاعات بدون رقیب و پرتیراژترین نشریه ایران محسوب می‌شد. مسعودی در کنار کار مطبوعاتی خود چند دوره نماینده مجلس شورای ملی و چند دوره سناتور بود. در ادوار دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم وکیل مردم تهران در مجلس شد. از بدو تشکیل مجلس سنا تا حین‌الفوت که قریب ۲۵ سال می‌باشد عنوان سناتوری داشت. از دوره چهارم سنا به بعد نایب رئیسی سنا با او بود.

مسعودی مردی خود ساخته، پرکار و لایق و از همه بالاتر بکار مطبوعاتی خود عشق می‌ورزید. قریب ۵۰ سال در صحنه سیاسی ایران کارگردانی می‌کرد و به تمام دنیا نیز مسافرت کرد و خاطرات این مسافرتها ده‌ها هزار صفحه یادداشت است که تدریجا در روزنامه اطلاعات منتشر شده است. او به حق در پنجاه سال اخیر پدر مطبوعات ایران بود و در سنین کهولت روزانه دوازده ساعت کار می‌کرد و سرانجام نیز در سال ۱۳۵۳ در پشت میز کارش در روزنامه‌ی اطلاعات درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعودی، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید محمد مسعودی متولد ۱۳۰۵ در تهران است. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به خبرنگاری پرداخت و با مطبوعات همکاری می‌کرد. سرانجام روزنامه آژنگ را انتشار داد که در نوع خود روزنامه بدی نبود و همیشه با دولت وقت همکاری می‌کرد و مقالاتش در جهت منافع دولت بود. به یاری همین روزنامه وی در تهران به محافل مختلف راه یافت و با بزرگان و سیاستمداران آشنا شد و داعیه سیاست پیدا کرد و دوره بیستم از فردوس به وکالت مجلس رسید و در مجلس هم راحت ننشست. سر و صدائی راه انداخت و با اللهیار صالح که وکیل آن روز کاشان بود برخورد شدید پیدا کرد. در دوره بیست و دوم و سوم از شیروان سر درآورد و جزء سهامداران کارخانه قند شیروان شد. تدریجا برای روزنامه خود ساختمان بزرگی بنا نهاد و چاپخانه‌ای دائر کرد. وی همیشه مورد حمایت رؤسای شهربانی بود و بیش از همه با سپهبد علوی مقدم نزدیکی داشت و می‌توانست کارهای مهمی در آنجا انجام دهد. در اواخر عمر هم مالدار و هم متنفذ شده بود. تحصیلات خود را ادامه داد و لیسانس گرفت ولی خودش اهل قلم نبود و با نویسندگی میانه‌ای نداشت. همه چیز را سر دبیر و هیئت تحریریه برای او می‌نوشتند. در دوستی پایدار و در دشمنی

با گذشت بود و تا آنجائی که توان داشت از کمک و مساعدت خودداری نمی‌نمود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسعودی، محمد علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار و سیاستمدار فرزند حسن مسعودی، متولد ۱۲۹۳ ش است. تحصیلات خود را در رشته حقوق به اتمام رسانید و به وکالت دادگستری پرداخت. ضمنا همکاری خود را با روزنامه اطلاعات شروع کرد و سرانجام به سردبیری روزنامه مزبور برگزیده شد.

در انتخابات دوره پانزدهم از طرف حزب دموکرات ایران کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی گردید و از دماوند به مجلس رفت. در ادوار شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم نیز نماینده مردم دماوند در مجلس بود و در دوره بیستم از تهران وارد مجلس گردید. دو دوره نیز مقام سناتوری یافت. مسعودی از سال ۱۳۳۲ به انتشار روزنامه پست تهران بصورت روزانه پرداخت و قریب ده سال این روزنامه در تهران منتشر شد ولی آن موقعیتی که انتظار می‌رفت پیدا نکرد و لاجرم تعطیل شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مسلمی خوازنی، عبدالرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالرضا مسلمی خوزانی

محل تولد : آبادان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۴۰ در آبادان متولد شدم. پدر و مادرم مذهبی بودند در کنار دروس جدید در مکتبخانه‌های قدیمی به فراگیری کتاب آسمانی و قرائت صحیح آن پرداختم در دوران دبیرستان در ایجاد و ترویج مطالعات اسلامی در میان همکلاسی‌ها موثر بودم در مساجد و کانون‌های مذهبی حضور فعال داشتم تدریس قرآن، تفسیر ساده و عقاید از اشتغالات همیشگی‌ام بود. حضور در صحنه‌های انقلاب و بحث ومناظره با مارکسیست‌ها و گروهک منافقین در برنامه‌های کاری ما بود. در سال ۱۳۵۹ دیپلم اقتصاد گرفتم و سریعاً به حوزه علمیه قم وارد شدم دو ماه پس از درس خواندن، جنگ تحمیلی آغاز گردید و بنده به مناطق جنگی رفت و آمد داشتم و به بیان عقاید، تفسیر، اخلاق و احکام برای رزمنده‌ها می‌پرداختم در پایان سال تحصیلی ۶۸ ـ ۶۷ دوره سطح حوزه را

به پایان رساندم.در مدرسه حجتیه قم برای طلاب خارجی تدریس عقاید و کلام داشتم. از سال تحصیلی ۷۰ ـ ۶۹ در مدرسه رسول اکرم(ص) شاه ابراهیم و دیگر مدارس حوزه مانند معصومیه بلوار امین و الهادی خاکفرج و... به تدریس عقاید و کلام اسلامی اشتغال داشتم. در سال ۷۰ ـ ۶۹ در دوره تخصصی کلام حوزه شرکت کردم و قبول شدم و دوره از ۷۱ ـ ۷۰ آغاز گردید این اولین دوره تخصصی حوزه بود و آن را با موفقیت کامل در سال ۷۴ به پایان رساندم در تاریخ ۲۵/۱۱/۷۴ رسماً به صورت حق التدریس با دانشگاه شهید چمران اهواز همکاری کردم که این حق التدریس تا الان ادامه دارد فیش‌ها و یادداشت‌های زیادی در مباحث کلامی و تفسیر و منبر دارم که هیچ‌کدام منتشر نشده‌اند. اکثر اوقات بنده به تدریس، سپری شده است و ایام تبلیغی هم به منبر و سخنرانی.

مشار اعظم، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا جعفرخان مستوفی و نوه‌ی دختری علاءالدوله متولد ۱۲۶۷ ش است. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به مدرسه عالی علوم سیاسی رفت و از آنجا فارغ‌التحصیل گردید. مدتی در وزارت امور خارجه و زمانی در وزارت معارف اشتغال داشت. در انتخابات دوره پنجم از طرف مردم بروجرد به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید. پس از انقراض سلسله قارجاریه که محمد علی فروغی نخست‌وزیر شد در کابینه خود مشاراعظم را به کفالت وزارت معارف معرفی کرد و مدتی در آن سمت باقی ماند. یکبار نیز در ۱۳۳۰ در کابینه مصدق‌السلطنه به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب شد و به هنگام وزارت خود در پشت تریبون مجلس اظهار کرد وکلا یا مرعوبند یا مجذوب؛ در اثر ایراد این جمله بین وی و عبدالقدیر آزاد درگیری شدیدی آغاز شد و کیف وکیل بر سر وزیر فرود آمد و مشار در مجلس متحصن شد و بعد استعفا داد. در انتخابات دوره هفدهم مشار به وکالت مردم تهران به مجلس رفت بعد از خاتمه مجلس به اروپا عزیمت نمود و در ۱۳۶۵ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مشار، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مشارالملك از رجال و وزرائی است که در طول حیات خود در دوران چهار پادشاه مصدر مشاغل مهمی بوده است. وی گذشته از اینکه ده بار به مقام وزارت و دوبار به نمایندگی مجلس و یکبار وزیر دربار سلطان احمد شاه قاجار بوده است یکی از رجال ثروتمند و اعیان ایران می‌باشد که دوران حیات خود را در مونت کارلو در قصر باشکوهی با رفاه و آسایش کامل گذرانید. تولد او در سال ۱۲۴۳ ش و وفاتش در سال ۱۳۲۷ ش اتفاق افتاد. پدر مشار که از اعضاء وزارت خارجه بود فرزند خود را برای جانشینی در آن وزراتخانه تربیت کرد. گذشته از فارسی و عربی به زبان فرانسه نیز آشنائی یافت و در سال ۱۳۰۷ ه.ق داخل وزارت خارجه گردید و تا نهضت مشروطه در آن وزارتخانه بود و مصدر مشاغلی از قبیل ریاست اداره تذکره و حسابداری شد. در انتخابات دوره اول مجلس از طرف اعیان و ملاکین تهران به وکالت رسید ولی در ماجرای مبارزه با محمد علی شاه و تندرویهای بعضی از نمایندگان آن دوره دخالت نداشت به همین دلیل بعد از استبداد صغیر کار مهمی به او ارجاع نشد و در وزارت مالیه

مدتی رئیس تشخیص عایدات بود. در ۱۳۲۹ ه.ق به معاونت وزارت مالیه رسید تا اینکه در ۱۲۹۵ ش فرمان ریاست وزرائی وثوق‌الدوله صادر شد. وثوق در ظرف ده روز نتوانست اعضاء کابینه خود را معرفی کند و لذا از کار کناره گرفت ولی استعفای او مورد موافقت واقع نشد و کابینه خود را تشکیل داد. در آن کابینه حسن مشار به وزارت مالیه انتخاب شد و سرپرستی وزارت تجارت نیز با او بود. در کابینه‌های عین‌الدوله و صمصام لسلطنه مشارالملک همچنان وزارت مالیه را برعهده داشت. در سال ۱۲۹۷ در نخست‌وزیری دوم وثوق‌الدوله مجددا به وزارت مالیه رسید و در ترمیم کابینه وزیر مشاور شد و سپس به وزارت دربار احمد شاه برگزیده گردید.

در کودتای ۱۲۹۹ مشارالملک وزیر دربار بود و در برانداختن حکومت سید ضیاء و تبعید او از ایران نقشی داشت زیرا خود سودای ریاست وزرائی داشت ولی سر نگرفت و قوام‌السلطنه به این سمت گمارده شد. مشارالملک تا سال ۱۳۰۰ وزیر دربار بود بعد جای خود را به صاحب اختیار داد و به مجلس شورای ملی رفت زیرا از طرف مردم سیرجان به نمایندگی انتخاب شده بود. در سال ۱۳۰۳ در دو کابینه سردار سپه عنوان وزارت امور خارجه داشت و در کابینه فروغی مدت کمی دارای همان سمت بود.

آخرین عضویت او در دولت مخبرالسلطنه هدایت است که در سوم آذر ۱۳۰۸ به وزارت مالیه معرفی شد ولی بیش از پنج ماه در این سمت نبود که از کابینه خارج گردید و از آن تاریخ دیگر کاری را عهده‌دار نشد و قبل از شهریور ۱۳۲۰ به اروپا رفت و با ثروت زیاد خود به زندگی پرداخت.

مشارالملک مردی با سواد و اهل حساب و کتاب و مال‌اندیش بود. در دوران وزارت خود در پنج وزارتخانه کار مؤثری انجام نداد و هیچگونه آثار علمی از او به یادگار نمانده است. وی در ۱۳۰۰ ش ظاهرا به جرم تحریک علیه قوام و سردار سپه تحت تعقیب قرار گرفته و تبعید شد ولی این تبعید زیاد طول نکشید و مجددا به ایران آمد و با رضاشاه نزدیکی بیشتری یافت بطوری که بی‌اندازه مقرب و محرم شد. از طرف رضاشاه مأموریت رسیدگی به اموال و املاک سپهسالار تنکابنی به او واگذار شد. وی نیز قسمتی از املاک مرغوب را به عنوان هدیه برای شاه درنظر گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مشارالسلطنه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ف. آذر ۱۳۱۴ ش.) اسداللّه‌خان، از آزادیخواهان رجال دوره‌ی مشروطیت، وی از قدیم‌ترین کارمندان وزارت خارجه است و بارها به مقام وزارت رسید نخستین بار در رجب ۱۳۲۷ ه.ق پس از خلع محمدعلی میرزا در کابینه سپهسالار به وزارت خارجه منصوب شد و بعد در ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ ه.ق در کابینه‌ی مستوفی‌الممالک وزیر مالیه گردید و در ۱۹ رجب سال اخیر در کابینه صمصام‌السلطنه به وزارت پست و تلگراف انتخاب شد و پس از ترمیم کابینه در ۸ رمضان وزیر امور خارجه گردید و سپس وزیر عدلیه شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مشاورالممالک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی‌قلی‌خان انصاری (و. ۱۲۴۸ ه.ش- ف. ۱۳۱۹ ه.ش) فرزند میرزا حسن‌خان نایب‌الوزاره. از ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۲ ه.ق سمت نیابت و مستشاری سفارت ایران در پطرزبورگ، در ۱۲۹۴ ش. در کابینه‌ی فرمانفرما و در ۱۲۹۶ در کابینه‌های مستوفی‌الممالک و در کابینه صمصام‌السلطنه و در ۱۲۹۷ در کابینه‌ی وثوق‌الدوله وزیر خارجه بود. به نمایندگی دولت ایران در کنگره صلح و رسای تعیین شد. سفیر ایران در مسکو. از سال ۱۳۰۵ به بعد بارها وزیر خارجه شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مشایخ فریدنی، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۲۹۱(۱۳۳۳ ق.)؛ محله عودلاجان تهران.

درگذشت: ۱۳ آذر ۱۳۶۹، در نزدیکی بمبئی.

محمدحسین مشایخ فریدنی، فرزند محمدباقر (از علمای معقول و منقول و از مدرسان تهران)؛ در محضر پدر خود مقدمات علوم دینی را فراگرفت و در کنار آن به تحصیل علوم جدید در دبستان ترقی و سپس دبیرستان پهلوی نیز همت گماشت. در سال ۱۳۰۹ بعد از اتمام دوره‌ی اول متوسطه وارد دوره‌ی ادبی دارالفنون شد. از اساتید این دوره درس وی می‌توان به افرادی چون حبیب یغمایی، جلال‌الدین همایی، نصرالله فلسفی، شیخ محمدحسین فاضل تونی، احمد بهمنیار و علی‌اکبر سیاسی اشاره کرد. ایشان در همین دوره، تحصیلات حوزوی را تا پایان لمعتین نزد پدرشان تلمذ کرد. فریدنی در سال ۱۳۱۲ بعد از تأسیس دانشکده‌ی علوم معقول و منقول در امتحان ورودی آن دانشکده پذیرفته شد، در سال ۱۳۱۴ بعد از اتمام دوره گواهینامه مدرسی دریافت کرد. همزمان با تحصیل در دانشکده‌ی معقول و منقول در دانشکده‌ی ادبیات هم ثبت نام نمود و در سال ۱۳۱۴ به اخذ درجه لیسانس نایل آمد و در سال ۱۳۱۸ وارد دوره‌ی دکترای ادبیات شد. استادان وی در آن دوره ملک‌الشعرای بهار، فاضل تونی، سید محمد تدین، بدیع‌الزمان فروزانفر و علی‌اصغر حکمت بودند. در پاکستان کرسی زبان فارسی دانشگاه کراچی را تأسیس کرد و در دانشگاه‌های پنجاب، پیشاور و حیدرآباد و داکا به عنوان استاد میهمان تدریس می‌کرد. در دانشگاه لاهور پاکستان موفق به اخذ درجه‌ی دکترای افتخاری و کسب مقام استادی در رشته‌ی حقوق شد.

دکتر فریدنی در طول خدمات فرهنگی خود در سمت‌های مختلفی اشتغال داشت. نظیر: دبیر دبیرستان‌های تهران بازرس و سرپرست فرهنگ و اوقاف قم، کاشان، ساوه، محلات و گلپایگان، رایزن فرهنگی ایران در پاکستان، هند، عراق و عربستان سعودی، استاد دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، مأمور تأسیس دانشگاه کردستان و غیره. آثار وی علاوه بر تحریر مقالات در مجلات کشور، عبارتند از: تألیف نوای شاعر فردا (روایت تازه‌ای از اسرار خودی و رموز بی‌خودی اقبال لاهوری، وی از جمله کسانی بود که با اندیشه‌های این متفکر آشنا بود)؛ رساله‌ای در شرح نظرات سیاسی امیرالمؤمنین (ع)؛ گزیده‌ی أغانی (ترجمه‌ی الاغانی، در دو جلد، این کتاب برگزیده‌ی هشتمین دوره‌ی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شد)؛ تألیف آفتاب در آئینه (سیره‌ی امیرالمؤمنین (ع) به روایت اهل سنت). وی همچنین در سال‌های آخر عمر با دایرةالمعارف تشیع و دانشنامه‌ی جهان اسلام همکاری داشت و مقاله‌هایی

را برای این دو اثر تألیف کرده است. مقاله‌هایی نیز در «کیهان فرهنگی» و «نشر دانش» و «آینده» از او به چاپ رسیده است. دکتر مشایخ فریدنی به دریافت نشان‌های درجه‌ی دوم همایونی، درجه‌ی دوم سپاس، نشان ارانژناسو از هلند و نشان کوکب از اردن نایل آمده است. وی عضو آکادمی عرب نیز بود.

دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی روز سیزدهم آذر سال ۱۳۶۹ در سن هفتاد و هشت سالگی بر اثر حمله قلبی درگذشت. این حادثه در حالی رخ داد که وی یک هیئت علمی بین‌المللی را در یک کشتی مطالعاتی برای بررسی راه آبی «جاده‌ی ابریشم» همراهی می‌کرد. پیکر وی در بهشت زهرا در حجره‌ی ۹۵۳ به خاک سپرده شد.

در ۱۲۹۱ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده ادبیات تهران شد و در ۱۳۱۵ لیسانس گرفت و به شغل دبیری اشتغال ورزید. بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد دوره‌ی دکترای ادبیات فارسی شد و پس ازطی دوره‌ی دکترا رساله‌ی خود را با درجه‌ی ممتاز گذرانیده و تدریس خود را در دانشگاه آغاز کرد. در سال ۱۳۲۸ که علی‌اصغر حکمت به وزارت امور خارجه منصوب شد، چند تن از فرهنگستان باسواد را مأمور خدمت در آن وزارتخانه نمود از جمله دکتر مشایخ فریدنی بود که پس از انتقال موقت به وزارت امور خارجه، رایزن فرهنگی ایران در پاکستان شد و سپس رایزنی فرهنگی ایران را در هندوستان برعهده گرفت. پس از پایان مأموریت دهلی به تهران انتقال یافت و مشاور اداره اطلاعات و کتابخانه و مطبوعات و اداره فرهنگی و سرپرست امور نشریه‌ها در وزارت امور خارجه گردید. در اواخر سال ۱۳۳۶ به وزارت فرهنگ بازگشت و مدیر کل دفتر آن وزارتخانه شد. در سال ۱۳۳۷، علی‌اصغر حکمت برای بار دوم به وزارت امور خارجه منصوب شد و این بار دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی را بطور قطعی به وزارت امور خارجه منتقل کرد و به وی مقام رایزنی و تصدی اداره روابط فرهنگی را سپرد. پس از چندی سرپرست اداره اطلاعات و مطبوعات شد و بعد ریاست اداره پنجم سیاسی وزارت خارجه را عهده‌دار شد. مشایخ فریدنی در مأموریتهای فرهنگی خود در وزارت امور خارجه، جلب رضایت زعمای آن وزارتخانه را نمود و مورد توجه قرار گرفت و لذا به کادر سیاسی انتقال یافت و تدریجا سفیر کبیر ایران در پاکستان، سفیر کبیر ایران در عربستان سعودی و سفیر کبیر ایران در عراق شد. وی در این مأموریتها چون فصیح و بلیغ سخن می‌گفت و اشعار بسیاری در حافظه داشت و در هر زمینه‌ی تاریخی و ادبی مجلس آرائی می‌کرد، در آن کشورها مخصوصا در محافل فرهنگی و ادبی منزلتی پیدا کرد و مورد احترام قرار گرفت.

پس از بازنشستگی و بازگشت به ایران دنباله کارهای علمی و ادبی خود را گرفت از جمله به ترجمه‌ی کتاب اغانی پرداخت و دو جلد از آن در بنیاد فرهنگ ایران چاپ شد. گزیده‌ای نیز از اغانی فراهم ساخت که آن هم انتشار پیدا کرد. هنگام مأموریت در هندوستان مقاله‌هائی در زمینه‌های ادبی در جراید فارسی زبان هند انتشار داد.

مشایخ فریدنی مردی ادیب و محقق و خطیب بود و به پنج زبان خارجی تسلط داشت. در ۱۳۶۹ در سن ۷۶ سالگی درگذشت.

(۱۳۶۹ -۱۲۹۳ ش)، نویسنده و مترجم. چون نسب خاندانش به محقق ثانی، شیخ علی بن عبدالعال کرکی، می‌رسد آنان را مشایخ فریدنی خوانده‌اند. پدرش از مدرسین مدرسه‌ی سپهسالار و مدرسه‌ی معمار باشی بود. وی در محله‌ی عودلاجان تهران به دنیا آمد. در کودکی نزد پدر «الفیه» ابن‌مالک و «نصاب» ابونصر فراهی را آموخت. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی ترقی گذراند. سپس به دبیرستان رفت و دوره‌ی دوم را، در ۱۳۰۹ ش، در دارالفنون آغاز کرد و همزمان، «شرایع» و «معالم» و «شرح لمعه» و «قوانین» را نزد پدر خواند. در ۱۳۰۹ ش به دارالفنون رفت و با تأسیس دانشکده‌ی علوم معقول و منقول دانشگاه تهران در امتحان ورودی شرکت کرد و مقام نخست را از آن خود ساخت. در فرصت تحصیل در دانشگاه کتابهای «شرح هدایهٔ» و «شرح منظومه» و «شرح تجرید» و «مکاسب» و «رسائل» و «جواهر» و «کفایهٔ» را خواند و مدرک مدرسی گرفت. در ۱۳۱۴ ش، موفق به اخذ لیسانس از دانشکده‌ی علوم معقول و منقول در رشته‌ی ادبیات گردید. وی پایان‌نامه‌ی دکترای خود را در موضوع «تاریخ روابط سیاسی و فرهنگ ایران و هند، در عهد سلطنت شاه جهان گورکانی» نوشت. در ۱۳۲۴ ش با سمت بازرس و سرپرست فرهنگ و اوقاف به مدت یک سال به

قم مأمور شد. پس از بازگشت به تهران علاوه بر مقام بازرسی، ماهنامه‌ی «دانش‌آموز» را منتشر کرد. وی حدود بیست و سه سال در وزارت امور خارجه و در کشورهای پاکستان، هند، عراق و عربستان خدمت نمود. از دیگر آثارش: مقدمه و حواشی بر دو مثنوی «اسرار خودی» و «رموز بی‌خودی» اقبال لاهوری، به نام «نوای شاعر فردا»؛ ترجمه و شرح و خلاصه‌ی «الاغانی» ابوالفرج اصفهانی؛ «آفتاب در آیینه»، سیره‌ی امیرالمؤمنین (ع) و مناقب آن حضرت به روایت ائمه‌ی اهل سنت؛ رساله‌ای در شرح نظرات سیاسی امیرالمؤمنین علی (ع)؛ «اقبال فیلسوف و شاعر شهیر اسلام».[۱]

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منابع زندگینامه :[۱] ادبستان (س ۱، ش ۱۲، ص ۸۶)، چهره‌های آشنا (۵۴۱ – ۵۴۰)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۰۳/ ۱)، کیهان فرهنگی (س ۶، ش ۱۲، ص ۱۰ –۳).

مشایخی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به مستشارالسلطنه فرزند حاج میراز عبدالکریم در ۱۲۶۰ در تبریز تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی وارد وزارت کشور شد و مراحلی از خدمت را در آنجا گذرانید. بعد از استبداد صغیر موقعی که شکرالله خان قوام‌الدوله والی اصفهان شد او را به ریاست کابینه خود گمارد و در همین سمت مورد سوءقصد واقع شد. مشایخی پس از مدتی فرماندار شد. در بروجرد مدتی طولانی حکومت داشت و مورد توجه مردم قرار گرفت. در دوره چهارم از همانجا به وکالت رسید و در مجلس با مدرس نزدیک شد، ولی همان باعث گردید در دوره بعد به وکالت نرسد. در عوض سردار سپه به او حکم ریاست بلدیه تبریز را داد. بعد از آن در چند شهر از جمله زنجان و کاشان و قزوین فرماندار بود و بعدا در تهران مقام مدیر کلی گرفت. او در ۱۳۴۸ ش در تهران اتفاق افتاد. وی مردی بود با جثه کوچک و لاغر و پرحرف و پرمدعا. وی در جوانی با دختر معتمدالوزاره (اعلم) ازدواج کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مشایخی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مترجم.

تولد: ۱۲۸۴، تهران.

درگذشت: ۲۰ بهمن ۱۳۶۸، تهران.

رضا مشایخی (فرهاد) پس از اتمام تحصیلات در دارالفنون و گذراندن مسابقه‌ی علمی وزارت فوائد عامه در سال ۱۳۰۵ به منظور تحصیل در رشته‌ی مهندسی راه و ساختمان به بلژیک اعزام شد و دوره‌ی چهار ساله‌ی دانشگاه کان را با موفقیت گذراند. از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۵ در وزارت طرق و شوارع و از آن سال در وزارت راه و ترابری (نام جدید همان وزارتخانه) تا سال ۱۳۴۲ خدمت کرد و به معاونت اداری و فنی و پارلمانی وزارت راه و ریاست شورای عالی راه‌آهن رسید.

وی چنـدی در دانشـکده‌ی فنی تـدریس کرد و از سـال ۱۳۲۶ که ساختـان خطوط آهن آذربایجان و خراسان شـروع شـد، به سـمت رییس و مدیر کل اداره ساختمان وازرت راه منصوب شد و حدود نه سال سرمهندس این خطوط بود.

مهنـدس رضـا مشـایخی در اوقـات فراغت به ترجمه آثار برگزیـده بزرگان می‌پرداخت. ذوق و علاقه‌ی دیگرش کشاورزی و عمران وآبـادی بـود. فهرسـت آثـار وی بـه شـرح زیر است: مـاری آنتـوانت (اسـتفان زوایـک، ۱۳۲۳)؛ مـاری اسـتوارت (اسـتفان زوایک)؛ زیگموند فروید (استفان زوایک)؛ سه استاد سخن (درباره فئودر داستایوسکی، اونوه دو بالزاک و چارلز دیکنز، اثر استفان زوایک)؛ کلئوپـاترا (آرتور ویگال)؛ تاریـخ اکتشافات جغرافیایی (اوریان اولسن، ۱۴۴۳)؛ تصویر دوریان گری (اسـکار وایلـد)؛ اعترافات (ژان ژاک روسـو)؛ جمهـوریت (افلاـطون، بـا تفسیر و حواشـی، ۱۳۳۴)؛ حیـات مردانی نـامی (پلوتـارک، چهـار جلـد، ۱۳۴۳ -۱۳۳۷)؛ جریان‌های بزرگ تاریخ معاصر (ژاک پیرن، شش جلد، ۱۳۵۷)؛ کوروش‌نامه (گزنفون، ۱۳۴۲)؛ اندیشه‌ها و رسالات (بلز پاسکال با تفسیر لئون برونسویک، ۱۳۵۱)؛ آخرین نبرد (نلیوس راین)؛ اسـلام، دین و امت (لویی گارده، ۱۳۵۲)؛ اخلاق نیکوماک (ارسطو، با ملحقات درباره‌ی اخلاق و غرب)؛ علم و مذهب (برتراند راسل، ۱۳۵۵)؛ تقریرات ناپلئون (کنت دولاسکاز، ۱۳۶۳).

از ایشـان ترجمه‌های دیگری نیز آماده‌ی چاپ بود،ماننـد: سـفرنامه‌ی مارکوپولو، جهان سوم در بن بست از بروک، تحول از هانری برگسون، تاریخ و تمدن از مجموعه‌ی یونسکو، تمدن ایرانی به سرپرستی هانری ماسه.

فرزنـد مرحوم میرزا عبدالحسـین خـان، در ۱۲۸۴ ش در تهران متولـد شـد. تحصـیلات مقـدماتی و ابتـدائی را در مـدرسه‌ی علمیـه و تحصـیلات متوسطه را در دارالفنون پایان داد. در ۱۳۰۵ وزارت فوائـد عامه و تجارت اعلانی منتشـر نمود که برای تکمیل کادر فنی خود بیست و پنج محصل به اروپا اعزام خواهد کرد و کنکوری برای آن ترتیب دادند. مشایخی در این مسابقه شـرکت نمود و موفق گردیـد در زمره سایرین برای ادامه تحصـیل به اروپا اعزام شود. طبق برنامه‌ای که تنظیم شـده بود، مشایخی به بلژیک اعزام شد و در دانشـگاه کان دوره‌ی مهندسـی راه و ساختمان را گذرانیـد و به تهران بازگشت و در وزارت طرق و شوارع که از وزارت فوائد عامه منـتزع شـده بـود اشـتغال ورزیـد و به کـار راهسازی پرداخت. وی مـدتها مـدیر کـل ساختمـان وزارت راه بـود و راه‌آهن سراسـری آذربایجان و خراسان توسط او انجام و اتمام پذیرفت. قریب نه سال سـر مهندس این راه بود. مشایخی به حق در ایجاد راههای شوسه و راه‌آهن در ایران سـهم شایسـته‌ای دارد. وی مدتی هم در دانشکده‌ی فنی استاد بود. چندی هم معاون فنی وزارت راه شد و بعد به معاونت پارلمانی رسید. سرانجام ریاست شورایعالی راه‌آهن به او سپرده شد.

مهندس رضا مشایخی علاوه بر مشاغل اداری یکی از مترجمین پرکار ایران بود و سالیانی چند به ترجمه‌ی آثار برگزیدگان پرداخت و در کـار ترجمه وسواس خاصـی داشت. قریب بیست جلـد از ترجمه‌هـای او به چاپ رسـیده است از جمله: کلئوپاترا، اعترافات ژان ژاک روسـو، جمهـوریت افلاـطون، حیـات مردان نـامی، تقریرات نـاپلئون، سـفرنامه مـارکوپلو و مـاری آنتـوانت را می‌توان نـام برد. رویهمرفته از ایران دوستان و خدمتگزاران به فرهنگ کشور بود. وی در ۱۳۶۸ در سن ۸۴ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

مشایخی، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند علی اکبر متولد ۱۲۸۴ ش در تهران است. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در تهران پایان داد و وارد کلاس قضائی شد و در ثبت اسـناد اسـتخدام گردید و مراحل ترقی را در آنجا پیمود. مدتی رئیس ثبت شـمیران و رئیس ثبت اسـناد تهران و معاون ثبت کل

بود. وقتی داور وزیر دارائی شد او را به وزارت دارائی انتقال داد. چندی رئیس مالیات بر درآمد شد چون جوانی زرنگ و باسواد بود با افراد زیادی حشر و نشر پیدا کرد. سرانجام با قوام‌السلطنه نزدیک شد و برای او فعالیت نمود. در دوره چهاردهم یک تنه برای انتخاب قوام‌السلطنه به وکالت مجلس کوشش کرد ولی موفق نشد تا اینکه قوام در ۱۳۲۴ برای بار چهارم نخست‌وزیر شد و مشایخی جزء محارم او شد. در تشکیل حزب دموکرات فعالیت نمود و در کار خود صداقت به خرج داد و قوام‌السلطنه او را به شهرداری تهران برگزید. با اینکه از هر طرف بخاطر این انتصاب سر و صدا بلند شد ولی قوام از او حمایت می کرد و به ایراد روزنامه‌ها توجه نمی‌کرد. او نیز واقعا سرسپرده قوام بود و در خدمتگزاری ذره‌ای کوتاهی نداشت. به دستور قوام مقدار زیادی زمین به اشخاص داد و خود نیز بهره‌مند شد و ثروتی بدست آورد. در دوره پانزدهم از شهر ری به نمایندگی انتخاب گردید و اعتبارنامه او با سر و صدای زیادی مواجه شد؛ از جمله مکی که معاون مشایخی در شهرداری بود به صلاحیت او ایراد گرفت که سر وصداها برخاست. ولی مشایخی موفق شد در دوره هیجدهم و نوزدهم همین سمت را پیدا کند. میل داشت به سنا هم راه پیدا کند که موفق نشد. او جزء ثروتمندان ایران محسوب می‌شد. در دوستی پابرجا و محکم بود. می گویند در کارهای اداری انحرافات مالی داشته است. در اواخر عمر در تنهائی در یکی از هتل‌های تهران زندگی می‌کرد. انعقاد قرارداد لوله‌کشی آب تهران با شرکت الکساندر گیپ در دوران شهرداری او انجام گرفت. در ۱۳۶۴ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مشرف نفیسی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مشرف‌الدوله، فرزند مرحوم میرزا علی اکبرخان ناظم‌الاطباء نفیسی، در ۱۲۷۶ متولد شد. حسن مانند سایر برادران خود تحصیلات مقدماتی را با نظارت مرحوم ناظم‌الاطباء بخوبی و عمیق در تهران انجام داد و سپس برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و درجه دکترا در علم حقوق و اقتصاد گرفت. پس از مراجعت از اروپا مدتی کوتاه در عدلیه به قضاوت پرداخت و رئیس محکمه تجارت شد. سپس وکالت دادگستری را پیشه خود ساخت و روزنامه‌ای به نام ایران جوان انتشار داد که زیاد دوام نکرد و تعطیل شد. در تأسیس شرکت سهامی بیمه ایران با دکتر آقایان زحماتی کشید و از ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰ ریاست هیئت مدیره شرکت مزبور را عهده‌دار بود. مرحوم فروغی در ۳۰ شهریور ۱۳۲۰ او را به سمت وزیر دارائی معرفی کرد. دوران وزارت او از ادوار پر سروصدا است زیرا گذشته از اینکه مشاغل مهم وزارت دارائی را بین اقوام خود تقسیم کرد، نرخ لیره را افزایش داد. مدت وزارت دارائی او زیاد طولانی نشد و مدتی هم وزیرپیشه و هنر و کار بود. در دوره قوام‌السلطنه به ریاست سازمان برنامه رسید و برنامه هفت ساله‌ای برای ایران تنظیم نمود. در ۱۳۳۶ مجددا رئیس شرکت بیمه شد. این بار نیز در اثر خرید زمین برای شرکت مزبور سروصدای زیادی برخاست. بنای هتل شاه عباس کبیر در اصفهان در دوران او انجام گرفت و پرونده‌ای در این مورد تشکیل یافت. زمانی نیز روزنامه پند را منتشر می‌کرد. وی تنها داماد خانم فخرالدوله بوده است. او مدتها وکیل شرکت نفت ایران و انگلیس بود. وزارت دارائی او نیز در کابینه فروغی به فشار انگلیسی‌ها صورت گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مشرف‌الدوله

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوعلی حسن ملقب به مشرف‌الدوله از سلاطین سلسله آل‌بویه، مدت سلطنتش ۶ سال بود از ۴۱۱ تا ۴۱۶ ه.ق.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مشفق کاظمی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اعضاء عالیرتبه وزارت امور خارجه، در ۱۲۸۰ در تهران تولد یافت. پدرش میرزا رضا اهل تفرش بود که چندی در وزارت داخله و چندی در وزارت مالیه مشاغل درجه دوم داشت. مرتضی تحصیلات خود را در دارالفنون پایان برد و برای ادامه تحصیل عازم آلمان شد، بعد به فرانسه رفت و در رشته حقوق و علوم سیاسی تحصیل کرد. پس از مراجعت به ایران چند سالی در وزارت فوائد عامه اشتغال داشت. در ۱۳۰۶ به عدلیه داخل شد و در ۱۳۱۲ به وزارت امور خارجه انتقال یافت و مشاغلی را در آنجا پشت سر گذاشت. مدتی رئیس دفتر و زمانی رئیس تشریفات شد و به معاونت وزارت خارجه هم رسید. وزیر مختاری در سوریه و سفارت در هندوستان از دیگر مشاغل اوست. در ۷۸ سالگی در پاریس بر اثر تصادف درگذشت. آقای مشفق کاظمی در جوانی از نویسندگان مطبوعات ایران بود و کتابی تحت عنوان مخوف منتشر کرد که ابتدا پاورقی روزنامه ستاره ایران بود و بعد به صورت کتاب مستقل چاپ شد و در محافل مختلف تهران استقبال گردید و جراید آن روز تقریظ بر آن نوشتند. این کتاب تا اندازه‌ای در جامعه ایران با اثر بود و غالب تذکره‌نویسان در کتب مختلف درباره آن بحث کرده‌اند. پس از بازنشستگی خاطرات خود را در یکی از مجلات تهران انتشار داد و بعد آن را به صورت کتابی منتشر نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مشکان طبسی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ادیب، شاعر دانشمند و قاضی عالیرتبه در ۱۲۵۸ در طبس تولد یافت. پدرش سید مهدی از دانشمندان و مالکان طبس بود. تحصیلات مقدماتی را در طبس آغاز کرد و سپس در یزد و حوزه علمیه اصفهان آن را تکمیل نمود و مدتی در اصفهان نزد میرزا جهانگیرخان قشقائی فلسفه آموخت. علومی چون فقه و اصول و حساب و هندسه و جبر و اسطرلاب و طبیعیات را کامل کرد. سپس به خراسان بازگشت و در آنجا به آموختن زبان فرانسه و علوم طبیعی و ادبیات اروپائی اشتغال ورزید. بعد به قاهره سفر نمود و در دانشگاه الازهر چندی به تحصیل و تدریس اشتغال داشت. قریب سه سال نیز در پاریس علوم انسانی و حقوق یاد گرفت. پس از پایان جنگ بین‌الملل اول با سرمایه و بضاعت علمی کامل به ایران بازگشت. ابتدا در وزارت معارف مشغول شد و در چند مدرسه هم تدریس می‌کرد. در تشکیلات دادگستری داور به آن وزارتخانه دعوت شد و با رتبه هفت قضائی مستشار استیناف گردید. پس

از چندی به دیوان عالی کشور رفت و در آنجا مستشار دادگاه انتظامی قضات شد. وی از مدرسین درجه اول مدرسه عالی سپهسالار بود و در دانشکده معقول و منقول تدریس می‌کرد. او شعر نیکو می‌سرود و اشعارش از سخن‌سرایان خراسان الهام گرفته است و در رونق انجمن‌های ادبی در تهران سهمی به سزا داشت و مدتها نایب رئیس انجمن ادبی فرهنگستان بود. وفات او در ۱۳۲۸ در هفتاد سالگی اتفاق افتاد. در ادبیات فرانسه نیز استادی داشت. مشکان طبسی مدتی در خراسان از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ مجله ادبی دبستان را انتشار می‌داد پس از عضویت در دادگستری امتیاز آن را به شیخ احمد بهار واگذار کرد.

(۱۳۲۸/ ۱۳۲۷ -۱۲۵۸ ش)، استاد دانشگاه، نویسنده، مترجم و شاعر. در طبس به دنیا آمد. حساب و هیئت و نجوم را نزد پدر و علوم عرب را نزد شیخ حسن ملا سلطان محمد آموخت. وی پس از فوت پدر جهت ادامه‌ی تحصیل به یزد و اصفهانی رفت و علوم عقلی و نقلی و ریاضیات و فنون و ادب و اسطرلاب را نزد استادان وقت فراگرفت. سپس به مشهد رفت و به فراگیری زبان فرانسه و علوم طبیعی و ادبی اروپایی پرداخت. وی مسافرتهایی به مصر و پاریس داشت و در اواخر جنگ جهانی اول به خراسان بازگشت و در مشهد به خدمت وزارت معارف درآمد. وی در ۱۳۰۱ ش، مجله‌ی «دبستان» را در مشهد تأسیس و منتشر کرد. مشکان بعدها به تهران منتقل و در سمت مستشار دیوان کشور مشغول خدمت شد. وی همچنین در دانشکده‌ی معقول و منقول فلسفه تدریس می‌کرد. مشکان سرانجام در تهران فوت نمود و در شهر ری در جوار بقعه‌ی حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد. از آثار وی: «ببر هژیر یا کاپیتان کرکران»، ترجمه؛ «تدبیر منزل و سیاست مدن»؛ اهتمام در انتشار «ترجمه‌ی اشارات».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۲۸۰ -۲۷۷/ ۲)، چهارصد شاعر برگزیده‌ی پارسی گوی (۹۹۹ -۹۹۸)، شرح حال رجال (۷۹ -۷۸/ ۶)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۸۵۲، ۸۲۲، ۴۵۲/ ۱)، گلزار معانی (۶۴۷ -۶۲۷)، مؤلفین کتب چاپی (۶۵۶ -۶۵۴/ ۲).

مشکانی، زهرا سادات

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر زهراسادات مشکانی در سال ۱۳۲۸ در تهران متولد شد.وی مدرک کارشناسی ارشد رشته Adult Education (آموزش بزرگسالان) از دانشگاه فلوریدا A & M و مدرک Ph.D را در رشته آموزش مطالعات اجتماعی (Social Studies Education) از دانشگاه ایالتی فلوریدا در آمریکا کسب نمود.نامبرده در سال ۱۳۷۰ به عنوان عضو هیات علمی با درجه استادیاری در گروه پزشکی اجتماعی دانشکده پزشکی مشغول به کار شد. در سال ۱۳۷۷ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۸۴ به درجه استادی آن گروه در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران نائل آمد. گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : آموزش مطالعات اجتماعی تحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر زهرا سادات مشکانی تحصیلات ابتدایی را در دبستان اکرمیه شهر تهران در سال ۱۳۳۴ و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان ثریا شهر تهران آغاز نمود و در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ مدرک دیپلم گردید. تحصیلات عالی خود را در سال ۱۳۴۶ در رشته لیسانس علوم‌آزمایشگاهی دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران آغاز کرد و در سال ۱۳۵۱ فارغ‌التحصیل شد. وی در سال ۱۳۵۴ موفق به اخذ درجهٔ کارشناسی ارشد در رشتهٔ علوم ترتبیتی- آموزش بزرگسالان از دانشکدهٔ ایالتی فلوریدا دانشگاه آمریکا گردید. سپس تحصیلات Ph.D خود را در رشتهٔ علوم ترتبیتی- آموزش مطالعات اجتماعی دانشگاه ایالتی فلوریدای آمریکا در سال ۱۳۵۷ به پایان رساند. وی دوره‌های تکمیلی دوره کوتاه‌مدت مقدماتی آموزش پزشکی را در دانشگاه اردن (کشور عمان)گذراند.خاطرات و وقایع تحصیل : دکتر مشکاتی در سال ۱۳۵۱ موفق به کسب درجه لیسانس در

رشته علوم آزمایشگاهی از دانشکده پزشکی دانشگاه تهران گردید و در سال ۱۳۵۳ برای ادامه تحصیل به همراه همسر به آمریکا عزیمت نمود.وقایع میانسالی : زهراسادات مشکانی در سال ۱۳۷۰ به عنوان عضو هیات علمی با درجه استادیاری در گروه پزشکی اجتماعی دانشکده پزشکی مشغول به کار شد. در سال ۱۳۷۷ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۸۴ به درجه استادی آن گروه نائل شد. مشاغل و سمتهای مورد تصدی : زهراسادات مشکانی در سال ۱۳۷۰ به عنوان عضو هیات علمی با درجه استادیاری در گروه پزشکی اجتماعی دانشکده پزشکی مشغول به کار شد. در سال ۱۳۷۷ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۸۴ به درجه استادی آن گروه نائل شد.از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۶ به عنوان قائم مقام معاونین آموزشی دانشکده پزشکی با مدیریت دانشکده پزشکی همکاری داشت.اولین کارگاه در زمینه آموزش پزشکی در مرکز مطالعات را طراحی و مدیریت و با همکاری دو تن از همکاران مرکز اجرا نمود.از سال ۱۳۷۵ تا سال ۱۳۷۸ به عنوان مسؤول واحد برنامه‌ریزی مرکز توسعه با آن مرکز همکاری داشته است. از دیگر سمت های اجرائی و مدیریتی زهرا سادات مشکانی (از گذشته تاکنون) می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- عضو هیئت بورد آموزش پزشکی سال ۱۳۷۹-۱۳۷۷ ۲- معاون پژوهشی گروه پزشکی اجتماعی سال ۱۳۷۹-۱۳۷۸ ۳- عضو کمیته کشوری تدوین شاخص‌های کیفی آموزش سال ۱۳۷۹-۱۳۷۷ ۴- عضو شورای پایان‌نامه گروه پزشکی اجتماعی از سال ۱۳۷۴ تاکنون ۵- سرپرست دفتر برنامه‌ریزی مرکز توسعه آموزش دانشگاه از سال ۱۳۸۰-۱۳۷۶ ۶- قائم مقام معاونین آموزشی دانشکده پزشکی از سال ۱۳۷۶- ۱۳۷۱ مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : زهراسادات مشکانی در سال ۱۳۸۵ با حمایت مسؤولین دانشگاه موفق به راه‌اندازی گروه آموزش پزشکی گردید و مسؤولیت اداره گروه را بر عهده گرفت.ایشان در سال ۱۳۷۳ همگام با مسؤولین وقت دانشگاه در تاسیس مرکز مطالعات و توسعه آموزش دانشگاه سهیم بودند. جوائز و نشانها : آخرین طرح پژوهشی زهراسادات مشکانی بررسی مشکلات آموزشی دوره پزشکی عمومی از دیدگاه دست اندرکاران در کنگره آموزش پزشکی در کشور سنگاپور در سال ۲۰۰۷ نامزده شرکت در گزینش پژوهشی برتر گردیده استچگونگی عرضه آثار : - انتشار چندین مقاله در زمینه آموزش پزشکی و مجلات معتبر فارسی و انگلیسی و کنگره‌ها - اجرای دو طرح پژوهشی کاربردی بنا به سفارش مسؤولین دانشگاه آثار : تحلیل نیازهای یادگیری ویژگی اثر : ترجمه - در سال ۱۳۷۸. ۲ طراحی پرسشنامه در پژوهش‌های پیمایشی و طراحی کارگاه آموزشی ویژگی اثر : سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۵

مشکور، محمدجواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق، ادیب، زبان‌شناس.

تولد: ۱۲۹۷، محله سنگلج تهران.

درگذشت: ۲۵ فروردین ۱۳۷۴، تهران.

محمدجواد مشکور، فرزند حاج شیخ علاءالدین، تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی دارالفنون گذراند. سپس وارد دانشسرای عالی و دانشکده‌ی معقول و منقول شد و در سال ۱۳۱۸ موفق به اخذ درجه‌ی کارشناسی در ادبیات فارسی و ادبیات عرب شد. مدتی به تدریس در دبیرستان‌ها پرداخت و چند سالی به خدمت در وزارت دارایی مشغول شد. مشکور چندی نیز نزد دایی‌های خود شریعت سنگلجی و محمدمهدی سنگلجی به تحصیل علم پرداخت. همچنین از محضر استادانی چون علامه سید محمدحسین طباطبایی، علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، مهدی آشتیانی، بدیع‌الزمان فروزانفر، احمد بهمنیار، ملک‌الشعرای بهار و عباس اقبال بهره برد.

همچنین به تحصیل و تحقیق در زبان‌های باستانی باستانی پرداخت وی از سال ۱۳۲۷ تا سال ۱۳۳۸ به تدریس تاریخ ایران قدیم و زبان پهلوی در دانشگاه تبریز مشغول بود. در سال ۱۳۳۲ به پاریس عزیمت کرد و در سال ۱۳۳۶ به اخذ درجه دکتری در تاریخ اسلام و فوق آن نایل آمد. مدت شش سال سردبیر مجله‌ی عربی «الاخاء» بود. در سال ۱۳۴۴ به خدمت تمام وقت دانشسرای عالی درآمد و در کنار آن در دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی و دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران نیز به تدریس مشغول بود. در سال ۱۳۵۳ به عنوان رایزن فرهنگی ایران عازم سوریه شد و در ضمن به تدریس تاریخ فرق اسلامی به خصوص فرقه‌های شیعه و تاریخ زبان‌های سامی در دانشگاه دمشق پرداخت. دکتر مشکور در مهر سال ۱۳۵۸ پس از قریب چهل سال خدمت دانشگاهی بازنشسته شد ولی همچنان به کار تدریس و تحقیق مشغول بود. برخی از آثار ایشان به این شرح هستند: کلمات محمد (ص) (متن عربی و ترجمه، ۱۳۱۸)؛ تاریخ اوستا و ادبیات دینی پهلوی (۱۳۲۵)؛ تاریخ ایران باستان به روایت ابن عبری (یوسف بنیان، ترجهه، ۱۳۲۶)؛ تاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین الفرق (ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، ترجمه)؛ النکت الاعتقادیة (شیخ مفید محمد بن محمد النعمان، ترجمه، تبریز، ۱۳۳۳)؛ تاریخ مردم اورارتو (کشف یک سنگ، تهران، ۱۲۳۳)؛ تاریخ اورارتو سنگ نبشته‌های اورارتی در آذربایجان (۱۳۴۵)؛ تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان (۱۳۴۷)؛ تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری (۱۳۵۲)؛ نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن (۱۳۴۹)؛ ترجمه تاریخ طبری قسمت مربوط به ایران (ابوعلی محمد بن محمد بلعمی، ۱۳۳۷)؛ دستورنامه در صرف و نحو زبان فارسی (۱۳۳۸)؛ فرق الشیعه یا مقالات الامامیة و الفرق و اسماؤها و صنوف‌ها (۱۳۲۵)؛ کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۲۹)؛ مجوس در کتب مقدس سامی (۱۳۲۵)؛ هفتاد و سه ملت یا اعتقادات مذهب (۱۳۳۷)؛ گفتاری درباره دینکرد (۱۳۲۵)؛ ایران در عهد باستان (۱۳۴۳)؛ تصحیح منطق الطیر عطار، اخبار سلاجقه روم (۱۳۵۰)؛ سیر اندیشه‌های دینی در ایران (۱۳۵۵)؛ تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم هجری (۱۳۵۷)؛ فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی (۱۳۵۷)؛ جغرافیای تاریخی ایران قدیم (۱۳۷۱)؛ دکتر جواد مشکور چهل و شش عنوان کتاب دارد و بیش از صد مقاله در زمینه ادبیات، تاریخ، ادیان و مذاهب، زبان‌شناسی به زبان‌های فارسی و عربی و فرانسوی نوشته است. برخی از مقاله‌های او در «معماری ایران»، «هنر و مردم»، «وحید»، «تاریخ و فرهنگ ایران»، «زمین و زمان»، «سخن»، «بررسی‌های تاریخی»، «معارف اسلامی»، «دانش» و «باستان‌شناسی و هنر ایران ». وی همچنین در کتاب مجموعه خطابه‌های تحقیقی که در سال ۱۳۵۰ منتشر شد، دارای مقاله بود.

پیکر محمدجواد مشکور در بهشت زهرا در قطعه‌ی ۸۸ (ویژه‌ی هنرمندان و نویسندگان) به خاک سپرده شد.

(۱۳۷۴ -۱۲۹۷ ش)، نویسنده، مترجم، مصحح، مورخ، فرهنگ نویس، محقق و استاد دانشگاه. ملقب به بهاءالدین. در تهران به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در مدارس تمدن، ثروت و دارالفنون وارد دانشکده‌ی معقول و منقول شد و سپس از دانشسرای عالی موفق به اخذ لیسانس در ادبیات فارسی و ادبیات عرب گردید. در ۱۳۱۸ ش در دبیرستانهای ملی تدریس کرد و به خدمت وزارت دارایی درآمد. وی به جهت علاقه به تحقیقات ادبی و معارف اسلامی از محضر دایی‌های خود، شریعت سنگلجی و دو برادرش، آقا محمد و آقا محمدمهدی سنگلجی، و استادانی چون: علامه طباطبایی، علامه قزوینی، میرزا مهدی آشتیانی، بدایع‌الزمان فروزانفر، میرزا یدالله نظر پاک، الهی قمشه‌ای و محمود شهابی استفاده‌ها برد. وی پس از آموختن مقدمات زبانهای سامی (عبری و سریانی) از طرف مدرسه‌ی عالی ایران شناسی به تدریس در آن مدرسه دعوت شد. مشکور یکی از همکاران علامه علی‌اکبر دهخدا در کار «لغت نامه» بود. در ۱۳۲۷ ش در دانشگاه تبریز تاریخ ایران باستان و زبان پهلوی را تدریس می‌کرد و در ضمن اقامت در تبریز از محضر استادانی چون حاج میرزا عبدالله مجتهدی و حاج محمد آقا نخجوانی و حاج حسین آقا نخجوانی و واعظ چرندانی و غیره بهره جست. در ۱۳۳۲ ش برای گذراندن دوره‌ی دکترا به دانشگاه سوربن پاریس رفت و درباره‌ی تاریخ و فرهنگ خاورمیانه، از قرن نهم پیش از میلاد تا قرن نهم میلادی، به تحقیق پرداخت و در ۱۳۳۶ ش موفق به اخذ مدرک دکترا در

تاریخ اسلام و خاورمیانه شد. وی از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۴ ش مدیریت مجله‌ی «الاخاء» را به عهده داشت. در این بین او در کنگره‌های بین‌المللی در انگلستان و فرانسه و آلمان و روسیه و ترکیه شرکت نمود و در ۱۳۵۲ ش با سمت رایزن فرهنگی به دمشق رفت. وی ضمن تدریس تاریخ فرق اسلامی بویژه شیعه در دوره‌ی فوق لیسانس در دمشق، موفق به تأسیس دو کرسی زبان و ادبیات فارسی در دو دانشگاه دمشق و حلب شد و کتابخانه‌ای مربوط به کتب ایران و اسلام در مرکز رایزنی و کتابخانه‌ای مربوط به ایرانشناسی در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه دمشق دایر کرد. یکی از مهم‌ترین موفقیتهایش در آنجا مشخص کردن قبر ابونصر فارابی در باب الصغیر و شیخ اشراق شهاب‌الدین ابوالفتوح سهروردی در باب البرید بود. از دیگر آثار وی: «تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم»؛ «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن»؛ «روح القرآن»، در توحید و مکارم اخلاق انسان؛ «تاریخ اورارتی و سنگ نبشته‌های اورارتی در آذربایجان»؛ «خلاصه ادیان در تاریخ دینهای بزرگ»؛ «گفتاری درباره‌ی دینکرد»؛ «تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان»؛ «فرهنگ هزوارشهای پهلوی»؛ اهتمام در انتشار کتاب «هفتاد و سه ملت»؛ تصحیح و اهتمام در انتشار کتابهای: «نصاب الصبیان» ابونصر فراهی و «منطق الطیر» عطار؛ «نسب نامه‌ی خلفاء و شهریاران» و سیر تاریخی حوادث اسلام، ترجمه؛ «اخبار سلاجقه‌ی روم»؛ «کلمات حضرت محمد (ص)»، ترجمه؛ «الفرق بین الفرق»، ترجمه؛ «فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی»؛ «تاریخ ایران زمین»، از روزگار باستان تا عصر حاضر.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۷۳۱، ۲۶۵۴/ ۲)، کلک (س ۴، ش ۴۷ و ۴۸، ص ۲۸۸ -۲۷۷، س ۵، ش ۶۰، ص ۳۷۶ -۳۷۵)، کیهان فرهنگی (س ۵، ش ۲، ص ۶ -۱، س ۵، ش ۶۰، ص ۳۷۶ -۳۷۵)، مؤلفین کتب چاپی (۴۲۵ -۴۲۳/ ۲)، نامه‌ی باستان (۱۸ -۱۱).

مشکوه، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: اقتصاد، دانشکده: معارف اسلامی، دانشگاه: امام صادق (ع)

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

مشهد، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی مشهد : فرمانده گردان روح الله تیپ۱۲حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سحرگاه یکی از روزهای سال هزار و سیصد و چهل و سه، فرزند سوم خانواده مشهد، در خانه پدربزرگش در روستای امیرآباد دامغان به دنیا آمد. پدرش از کاسب‌های محل بود. محمدعلی ابتدایی را در مدرسه موسی صدر و راهنمایی را در مدرسه شهید اندرزگو خواند. با پایان یافتن دوره راهنمایی، فعالیت‌های او علیه رژیم پهلوی، شروع شد. محمدعلی با پخش اعلامیه، شعارنویسی روی دیوارها و شرکت در تظاهرات وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد. او انجمن اسلامی جوانان امیرآباد را تأسیس کرد.

اولین بـار در سال ۱۳۶۰، از طرف بسیج به جبهه کردستان رفت. دو سال بعد عضو رسمی سپاه شد. همزمان، تحصیلش را در دبیرستان آیت‌الله حائری دامغان ادامه داد. در مدت سی و پنج ماه حضور در جبهه، در مناطق مختلفی از جمله کردستان، مهاباد و جبهه جنوب بـا سمت‌های مختلفی مانند پاسبخش، مسؤول دسته، فرمانده گروهان و فرمانده گردان خدمت کرد. او در عملیات والفجر مقدماتی، والفجر چهار، کربلای چهار و کربلای پنج شرکت داشت. آخرین مسؤولیت او فرماندهی گردان روح‌الله بود.

در یکی از مرخصی‌ها با همسر شهیدی ازدواج کرد. فرزندی به نام الهه را به یادگار گذاشت که زمان شهادت او هشت ماهه بود.

در بیست و دوم دی ماه سال هزار و سیصد و شصت و پنج، در عملیات کربلای پنج، در درگیری مستقیم با دشمن, او را به شهادت رساندند. پیکرش را از شلمچه به امیرآباد دامغان آوردند و از آن‌جا در گلزار شهدای شهر دامغان به خاک سپردند.

منابع زندگینامه :پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

مشهدی عبادی، محمد باقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد باقر مشهدی عبادی : فرمانده گردان امام حسین (ع)لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ در تبریز به دنیا آمد . پدرش حاج یوسف ، زندگی را با مغازه ای که داشت اداره می کرد . محمدباقر از کودکی به مسجد جامع تبریز می رفت . به گفته مادرش ، یک بار وقتی در سن شش سالگی به مسجد رفت و برگشت رنگش سفید شده بود . مادر بزرگش علت را پرسید و محمد جواب داد : « یک روحانی نورانی آمد و دست مرا گرفت و گفت : محمدباقر تا آخر عمر نماز را ترک نکن ! موقعی که از من جدا شد گفت : خدا شما را به آرزویتان برساند . » مادربزرگش پیشانی و صورت او را بوسید و گفت : نور ایمان از چهره تو پیداست .

محمدباقر ، دوره ابتدایی را در مدرسه گلزار و سلیمی تبریز گذراند و با ورود به مدرسه راهنمایی آذرآبادگان تبریز با معلمین با ایمانی چون حاج حسین مهرآمیز (پدر شهید مهرآمیز) آشنا شد .

در این دوران آرام آرام زمزمه های انقلاب روز به روز بلندتر می شد . در همین سالها در کنار کتابهای درسی به مطالعه کتابهای مذهبی می پرداخت . مخفیانه کتابهای استاد مطهری و آیت الله دستغیب را می خواند و قرآن تلاوت می کرد . برای فراگیری تجوید و قرائت قرآن به کلاسی در مسجد محله می رفت و از همان ایام می گفت : « بعد از یادگیری قرآن باید در عمل کردن به آن کوشا باشیم . » در نوجوانی احادیث بسیاری را که شمار آن از صد متجاوز بود از حفظ داشت .

محمدباقر در مدرسه و در منزل بسیار شلوغ و پر جنب و جوش بود .

پدر ش در دوره نوجوانی او در اثر سکته مغزی فلج شد و در خانه بستری گردید . در نتیجه خانواده از نظر مالی در تنگنا قرار گرفت . اما او به تحصیل خود ادامه داد و عصرها در مغازه کفاشی کار می کرد . دوره دبیرستان او با وقوع انقلاب همزمان بود . محمدباقر همانند دیگر همسالانش فعالانه در تظاهرات شرکت می کرد و در تظاهرات ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز یکی از صحنه گردانان بود . در اوج انقلاب ، هدایت دو گروه از نوجوانان را در راهپیمایی ها بر عهده داشت تا اینکه انقلاب پیروز شد . در روز بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷ ، محمدباقر در تصرف کلانتری ۴ تبریز فعالانه شرکت داشت و در همین روز مورد اصابت گلوله قرار گرفت و زخمی شد .

پس از پیروزی انقلاب در اولین سال انقلاب برای خودسازی با دوستانش به کوه عون بن علی (ع) می رفت و به همراهانش یک

دانه خرما می داد و به آنها می گفت : «بایـد به درجه ای از مقاومت برسیم تا بتوانیم یک هفته با یک خرما در کوه دوام بیاوریم . » از دوستانش در این دوره می توان از شهید مهدی پروانه ، شهید ابراهیم آبشست و خلیل زاده نام برد . محمدباقر مدرک دیپلم متوسطه را از دبیرستان وحدت تبریز گرفت . پس از آن با شروع جنگ تحمیلی به دور از چشم خانواده بارها داوطلبانه به جبهه رفت و به عنوان بسیجی در جبهه های غرب کشور حضور یافت .

اولین حضورش در جبهه در منطقه بانسیلان در تنگه حاجیان بود .

در اوایل سال ۱۳۶۱ محمدباقر به عضویت سپاه درآمد و عازم لشکر ۳۱ عاشورا شد و از همان روزها فرماندهی دسته ای را به عهده گرفت . سپس به فرماندهی گردان امام حسین منصوب شد .

محمدباقر شب قبل از عملیات خیبر دستور داد که موتور برق محل استقرار گردان را خاموش کنند و گفت :

هر کس از مال و منال دنیا ، اولاد و عیال ، قرض ، خرج و ... نگران است و از این دنیا نبریده است ، ما چراغها را خاموش کردیم بدون هیچ خجالتی برگردد . اکنون حضرت امام ،توسط آقای هاشمی رفسنجانی اعلام کرده اند که « رزمندگان عزیز در عملیات آزادسازی جزایر مجنون ، علی وار جنگ کنید و اگر به شهادت رسیدید ، شهادتتان حسین گونه باشد . » حالا من به صراحت می گویم که مأموریت ، مأموریت شهادت است و یک درصد هم احتمال ندارد که احدی برگردد و تا آخرین نفر آنجا خواهیم ماند تا به نحو احسن ، مأموریت خود را انجام دهیم .

با آغاز عملیات خیبر ، محمدباقر سوار بالگرد شد تا به همراه نیروهای تحمت امر به منطقه عملیاتی برود . بعد از برخاستن آن را فرود آورد و به یکی از رزمندگان که در مقر مانده بود ، گفت : « به برادرم حاج حسن بگویید زمانی با اتومبیل لشکر ، تصادف کرده بودم ، برود و مخارج آن ماشین تصادفی را با لشکر تسویه نماید . » پس از برخاستن بالگرد دوباره خلبان را مجبور به فرود کرد و سی تومان از جیبش درآورد و به سوی نیروهایش پرتاب کرد و خطاب به آنان گفت : « من از مال دنیا همین سی تومان را دارم . » محمدباقر این جمله را گفت و رفت . در خلال عملیات خیبر دو گردان از لشکر ۳۱ عاشورا از جمله گردان تحت فرماندهی محمدباقر مشهدی عبادی به همراه سه گردان از لشکرهای دیگر از جزایر مجنون گذشتند و در عمق خاک عراق تا پشت منطقه زید و کنار خاکریزهای مثلثی پیشروی کردند و نیروهایش در دو گردان امام حسین (ع)و حضرت علی اکبر (ع) بعد از دو روز مقاومت در حالی که تا آخرین نفس جنگیده بودند به شهادت رسیدند . در آخرین تماسهایی که محمدباقر در هفتم اسفند ۱۳۶۲ بعد از وقفه ای طولانی با مهدی باکری داشت ، چنین خبر داد : « آقا مهدی ! برادران یکایک تن به تن جنگیدند و به شهادت رسیدند . فقط ما مانده ایم که آخرین نفرات هستیم ولی این مطلب را به حضرت امام برسانید که ما در اینجا مظلومانه جنگیدیم و مظلومانه به شهادت رسیدیم . » مهدی باکری می گوید : « حالا هم می توانید عقب نشینی کنید و یا تسلیم شوید ! » محمدباقر ناراحت شده ومی گوید : « آقا مهدی ! بنده امام حسین را این دو سه قدمی می بینم . » در زمان مکالمه با بی سیم از جناح راست به روی آنها آتش گشوده بودند و محمدباقر به بچه های گردانش روحیه می داد و می گفت : « امام حسین با ماست و حالا نیروهای کمکی می آیند . » برای آخرین بار گفت : « آقا مهدی ! التماس دعا ! » و پس از آن به شهادت رسید .بقایای پیکر شهید محمدباقر مشهدی عبادی را در گلزار شهدای وادی رحمت شهر تبریز به خاک سپردند . منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

مشیر فاطمی، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عمادالسلطنه فاطمی و نوه دختری سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان در ۱۲۹۰ ش در اصفهان متولد شد. پس از اخذ دیپلم به هزینه بانک ملی به اروپا رفت و درجه دکتری گرفت. پس از مراجعت مدتی در بانک ملی اشتغال داشت بعد رئیس دفتر اختصاصی نخست‌وزیر شد. در ۱۳۲۸ به معاونت نخست‌وزیری رسید و در ادوار هیجدهم و نوزدهم به وکالت مجلس از اصفهان انتخاب شد. همیشه در شوراها و هیئت نظار بانک‌ها عضویت داشت. آخرین سمت او رئیس نظار بانک مرکزی است که سالیان طولانی در آن شغل پابرجا بود.

مشیر فاطمی معذالک که درجه دکتر در اروپا گرفته بود مانند پدرش علم سیاست و اقتصاد را بلد نبود. مردی محجوب و صدیق و قابل اعتماد و درستکار بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مشیرالدوله، حسین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۲۴۳ ق.

فوت: ۱۲۹۸ ق.

مناصب: کنسولگری ایران در بمبئی، کنسولگری ایران در قفقاز، وزیر مختاری اسلامبول، صدراعظم دوره ناصرالدین شاه، وزیر وظائف و اوقاف و عدلیه بغداد، وزیر جنگ، وزیر امور خارجه، حاکم قزوین، والی‌گری خراسان، فرماندهی کل سپاه ایران، نیابت تولیت آستان قدس رضوی

میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی فرزند میرزا نبی‌خان امیر دیوان قزوینی در سال ۱۲۴۳ ق متولد و به سال ۱۲۹۸ ق وفات یافت. وی خدمات دولتی خود را از زمان امیرکبیر آغاز نمود، و در آغاز خدمت نماینده بازرگانی و سپس کنسول ایران در بمبئی و بعد به مقام سرکنسول ایران در تفلیس و سمت وزیرمختاری ایران در دربار عثمانی برگزیده شده، و لقب مشیرالدوله گرفت. در سال ۱۲۸۸ ق به مقام صدارت رسید و قحطی معروف سال ۱۲۸۸ ق در آغاز صدارت وی روی داد. امتیاز استفاده از منابع طبیعی و زیرزمینی کشور و ایجاد راه‌آهن و تأسیس بانک از سوی وی به ژولیوس رویتر انگلیسی داده شد. پس از چندی ناصرالدین شاه وزارت خارجه و سپس وزارت جنگ را به وی تفوض نمود و لقب سپهسالار اعظم و فرماندهی کل سپاه ایران نیز به وی واگذار گردید. در پایان کار سیاسی وی بر اثر شکایتها وادار به استعفا و از مقام صدارت عظمی کناره گرفت.

(بخش ۱) (میرزا) حسین خان قزوینی مشیرالدوله سپهسالار اعظم ابن (میرزا) نبی‌خان قزوینی امیر دیوان، از رجال نیکنام و اصلاح‌طلب عهد قاجاریه (ف. مشهد ۱۲۹۸ ه.ق.). وی سفیر کبیر ایران در عثمانی بود و بعد به وزارت عدلیه و وزارت جنگ رسید و در شعبان ۱۲۸۸ ه.ق. به صدارت انتخاب گردید. سپهسالار به فکر تعقیب اقدامات امیر کبیر افتاد، و امتیار ساختن خط آهن رشت به تهران و تهران تا خلیج‌فارس را به مدت ۷۰ سال به مردی انگلیسی موسوم به بارون رویتر واگذاشت (۱۲۸۹). به موجب این امتیاز حق استخراج عموم معادن (به استثنای طلا و نقره و احجار کریمه) و استفاده از جنگل و اجازه تأسیس بانک و پست و تلگراف به صاحب امتیار داده شده بود. سپهسالار برای آشنا کردن ناصرالدین شاه به ترقیات غربیان او را در سال ۱۲۹۰ به اروپا برد. قرارداد مذکور برای طرفین اشکالاتی ایجاد کرد و صاحب امتیاز نتوانست در موعد مقرر شروع به کار کند و دولت ایران ودیعه او را ضبط

کرد. مخالفت روحانیان و درباریان با سپسالار به اندازه‌ای بود که شاه پس از مراجعت از فرنگستان مستوفی‌الممالک را به جای او به صدارت برگزید. نخستین روزنامه ایران به دو زبان فارسی و فرانسه به سعی او منتشر و بعد توقیف گردید. وی در سال ۱۲۹۷ به حکومت قزوین و بعد به پیشکاری آذربایجان و سپس به سفارت فوق‌العاده به روسیه و بعد به حکومت خراسان و سیستان و تولیت آستانه رضوی منصوب گردید و در سن ۵۷ سالگی وفات یافت. مدرسه بزرگ و مجلل مشهور به «مدرسه سپهسالار جدید» و عمارت بهارستان از بناهای اوست.

برگرفته از کتاب :موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

مشیرالسلطنه، احمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۰ ه.ق در مازندران متولد شد. تحصیلات معمول زمان را فرا گرفت، مخصوصا در تعلیم حسن خط و نگارش همتی به خرج داد ضمنا مقدماتی از فقه و اصول را نیز آموخت. در ۱۲۸۰ ه.ق به دعوت برادرش مشیرنظام که در دربار ولیعهد در آذربایجان خدمت می‌کرد بدان صوب عزیمت نمود و به خدمت در دربار درآمد. نظر به اینکه حسن خط و شیوه نگارش وی مورد پسند بود به امور تحریری مشغول و پس از مدتی کوتاه منشی و رئیس دفتر ولیعهد شد و لقب منشی‌باشی به او اعطا گردید. جدیت میرزا احمدخان منشی‌باشی در کارها و صداقت و علاقمندی وی باعث شد که مورد علاقه ولیعهد قرار بگیرد و از این رو ضمن انجام امور تحریری ولیعهد به حکمرانی چند شهر آذربایجان نیز رسید و روز به روز بر اعتماد و صمیمیت ولیعهد (مظفرالدین میرزا) بر خود افزود تا اینکه در ۱۲۹۷ ه.ق وزیر و پیشکار کل آذربایجان شد.

در ۱۲۹۸ فتنه شیخ عبیدالله نقشبندی در آذربایجان پیش آمد. شیخ، بناب و چند قصبه را به تصرف درآورد و قصد تسخیر آذربایجان را داشت. نمایندگانی نیز نزد عباس میرزا ملک‌آراء برادر ناصرالدین شاه فرستاد تا او را به سلطنت برسانند. مظفرالدین میرزا ولیعهد و منشی‌باشی و پیشکارش قادر به دفع فتنه نشدند و هر روز دامنه اغتشاش وسیع‌تر می‌شد. ناصرالدین شاه دستور داد میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی صدراعظم سابق که تبعیدا در قزوین به سر می‌برد به آذربایجان عزیمت و قیام شیخ را منکوب و سرکوب نماید. سپهسالار در مدتی کوتاه توانست فتنه را خاموش و امنیت را در آذربایجان برقرار کند. ناصرالدین شاه در اثر این واقعه بر ولیعهد و پیشکارش متغیر شد و هر دو را به تهران احضار کرد و قصد داشت مظفرالدین میرزا را از ولیعهدی عزل و به حکومت کرمان اعزام دارد. دخالت زنان حرمسرا و حمایت میرزا یوسف خان مستوفی‌الممالک و عده‌ای دیگر از درباریان موجب شد تا شاه از تقصیر ولیعهد صرفنظر کند و مجددا به آذربایجان بازگردد. لیکن با بازگشت میرزا احمدخان پیشکار و وزیر وی موافقت نگردید و از دخالت دولتی برکنار شد. منشی‌باشی در ۱۳۰۰ ه.ق بهجت‌السلطنه دختر میرزاعباس خان قوام‌الدوله را که از رجال مهم آن عصر بود به زنی گرفت. این وصلت موجب شد مجددا تا حدی میرزا احمدخان مورد توجه قرار بگیرد و به او لقب مشیرالسلطنه داده شد.

در ۱۳۰۲ حکومت گیلان و طوالش را به عباس میرزا ملک‌آراء پیشنهاد نمودند چون او نپذیرفت میرزا احمدخان مشیرالسلطنه با پرداخت سی هزار تومان پیشکشی به این مأموریت رفت و مدت یکسال در آنجا باقی ماند و از این رهگذر مداخل نسبتا قابل ملاحظه‌ای بدست آورد. پس از مراجعت از گیلان مدتها بلاشغل بود و بنا به درخواست میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان سالیانه مبلغی به عنوان حقوق از دربار اعظم به وی پرداخت می‌شد و در وزارت داخله عنوان منشی‌باشی داشت.

در ۱۳۰۹ مجددا از طرف کامران میرزا نایب‌السلطنه که حکومت مرکزی با وی بود به حکومت گیلان رفت و مدت سه سال در این قسمت باقی ماند. در ۱۳۱۴ ه.ق مشیرالسلطنه به وزارت خزانه منصوب شد. تا آن تاریخ وزیر خزانه محمد ولی‌خان نصرالسلطنه (محمد ولی‌خان سپهسالار) بود و براساس اختلافی که بین وی و امین‌الدوله بر سر عیار مسکوکات بوجود آمد از وزارت خزانه خلع گردید و مشیرالسلطنه به جای وی به این سمت برگزیده شد.

امین‌الدوله در کتاب خاطرات خود درباره انتصاب صاحب ترجمه به وزارت خزانه اینطور می‌نویسد:

«... میرزا احمدخان مشیرالسلطنه که در بی فهمی و نادانی معروف و چند سال در تبریز پیشکار شخصی مظفرالدین شاه بود و فتنه شیخ عبیدالله کرد را که داستان آن محتاج به تکرار نیست و آذربایجان را دچار آن بدبختی و قشون‌کشی کرد و غارت کرد و به همت مرحوم سپهسالار حاج میرزا حسین خان قزوینی آرام گرفت، از سوءسیاست و نادانی مشیرالسلطنه می‌دانستند و به همین جهت در خدمت ناصرالدین شاه سخت مقصر و چند سال خانه‌نشین شد، به اصرار مظفرالدین شاه وزیر خزانه شد.»

مشیرالسلطنه در وزارت خزانه جلوی سوءاستفاده و تقلب در عیار مسکوکات را گرفت و مقدار زیادی از بروات معوقه را که از زمان ناصرالدین شاه در دست مردم بود پرداخت نمود.

امین‌الدوله این اقدام مشیرالسلطنه را با دیده انتقاد نگریسته و از اینکه مظفرالدین شاه مبالغی از وام دریافتی از روسیه را برای واریز بدهی‌های پدر خود اختصاص داده است انتقاد نموده و آن را نوعی سوءاستفاده تلقی می‌نمود در حالی که مشیرالسلطنه به علت داشتن احساسات شدید مذهبی و ملی هرگز اهل سوءاستفادده و دغل‌کاری نبود.

پس از عزل امین‌الدوله همچنان وزارت خزانه با مشیرالسلطنه بود و با روابطی که با اتابک داشت در کار خزانه استقلال کامل پیدا کرد. وزارت خزانه او تا دوران صدارت عین‌الدوله طول کشید. در سفر سوم مظفرالدین شاه به فرنگ مشیرالسلطنه دارای سه شغل مهم بود که عبارت بودند از وزارت خزانه، وزارت داخله و رئیس شورای سلطنتی. چند ماه پس از بازگشت مظفرالدین شاه از اروپا بین عین‌الدوله صدر اعظم و مشیرالسلطنه وزیر خزانه و داخله اختلاف سلیقه یا نظر ایجاد شد. عین‌الدوله با خوی استبدادی و خشونت خود می‌خواست تمام وزراء را تحت سلطه خود قرار دهد ولی مشیرالسلطنه به علت اینکه سالها وزیر و پیشکار ولیعهد در آذربایجان بود و عین‌الدوله زیر دست او کار می‌کرد از صدراعظم تمکین نمی‌نمود و جالب این بود که شاه به هر دوی آنها محبت و عنایت داشت. کار اختلاف و منازعه عین‌الدوله و مشیرالسلطنه بالا گرفت و بالاخره صدراعظم پیروز شد و مشیرالسلطنه تبعیدا به خراسان اعزام شد. پس از استعفای عین‌الدوله و تبعید وی به فریمان خراسان مشیرالسلطنه به تهران بازگشت ولی شغلی نپذیرفت و یا به وی پیشنهاد نشد و در تمام مدت صدارت مشیرالدوله (مشیرالسلطنه با مشیرالدوله میانه‌ای نداشت و او را لایق صدراعظمی نمی‌دانست و غالبا از انتصاب او به صدارت انتقاد می‌نمود) او بیکار بود. پس از صدور فرمان مشروطیت در کابینه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله به وزارت عدلیه منصوب شد، ولی این کابینه دوام زیادی نداشت و با ورود میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان (اتابک) و انتصاب وی به ریاست وزرائی بار دیگر مشیرالسلطنه از کار کنار رفت.

در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ه.ق اتابک کشته شد و برای تعیین جانشین وی بین محمدعلی میرزا و مجلس اختلاف نظر حاصل شد. مجلس تمایل به ناصرالملک وزیر دارائی کابینه قبل داشت، ولی محمد علی میرزا مایل به زمامداری مشیرالسلطنه بود. سرانجام شاه پیروز شد و فرمان نخست‌وزیری به نام مشیرالسلطنه صادر گردید و او کابینه خود را در ۱۶ شهریور ماه ۱۲۸۶ ش به مجلس معرفی کرد. در این کابینه وزارت کشور را خود بر عهده گرفت ولی تحریکاتی از طرف بعضی از نمایندگان مجلس به عمل می‌آمد و با درنظر گرفتن این نکته که محمد علی شاه قصد آشتی و سازش با مشروطه و مجلس را داشت مشیرالسلطنه را وادار به استعفا نمود و به جای او ناصرالملک همدانی به ریاست دولت رسید.

ناصرالملک نیز مدتی کوتاه نخست‌وزیر بود تا اینکه واقعه توپخانه پیش آمد و ناصرالملک معزول و به اروپا تبعید شد و

نظام‌السلطنه به زمامداری رسید و او نیز پس از پنج ماه نخست‌وزیر چون نتوانست بین شاه و مجلس را التیام دهد کنار رفت و مشیرالسلطنه بلافاصله نخست‌وزیر و کابینه خود را تشکیل داد و وزارت کشور را نیز عهده‌دار شد و در تهران حکومت نظامی برقرار گردید. حادثه به توپ بستن مجلس و تشکیل محکمه باغ شاه و اعدام عده‌ای از مشروطه‌خواهان در این دوره صورت گرفت. مشیرالسلطنه مجموعا یازده ماه بر سر کار بود و سه کابینه تشکیل داد که در هر سه کابینه وزارت کشور با او بود.

در کابینه مشیرالسلطنه افراد موجهی مانند مستوفی و مؤتمن‌الملک و مشیرالدوله و محتشم‌السلطنه هم عضویت داشتند. دوران یازده ماهه صدارت مشیرالسلطنه در تاریخ مشروطیت ایران به استبداد صغیر تعبیر شده است. دومین دوره جنبش آزادی خواهان، در آذربایجان و فارس و اصفهان بنیاد گرفت که منجر به فتح تهران و خلع محمدعلی شاه شد.

سه ماه قبل از اینکه قوای مجاهدین تهران را فتح کند مشیرالسلطنه کنار رفت و ناصرالملک برای زمامداری از لندن احضار شد، ولی ناصرالملک در تردید بود و در غیاب او سعدالدوله کابینه را سرپرستی می‌کرد. این کابینه چون پیشرفت مجاهدین را دید به هیأت اجتماع استعفا داد و کشور بدون نخست‌وزیر و هیئت دولت بوسیله محمد علی میرزا و چند تن از همکاران نزدیک او اداره می‌شد.

پس از فتح تهران محمدعلی شاه به سفارت روس پناهنده شد. عده زیادی از رجال به سفارت انگلیس رفتند ولی مشیرالسلطنه سفارت عثمانی را برای پناهندگی انتخاب کرد و در آنجا متحصن شد. در عفو عمومی که برای پناهندگان از طرف فاتحین تهران صادر شد مشیرالسلطنه یکی از سه استثناء بود و دولت مشروطه عقیده به تعقیب و مجازات او داشت.

ادوارد براون، در کتاب انقلاب ایران با تردید نوشته است که مشیرالسلطنه ۶۰ هزار تومان به اردوی ملی کمک مالی کرد تا مورد عفو قرار گرفت ولی آقای ابراهیم صفائی در کتاب رهبران مشروطه قاطعا متذکر شده است که وی یک صد هزار تومان به مجاهدین داد تا آزادی خودرا بازخرید نمود. در هر حال از صحت و سقم آن اطلاعی در دست نیست. مشیرالسلطنه پس از خروج از سفارت عثمانی به زندگانی شخصی خود پرداخت و غالبا وقت خود را به عبادت و رسیدگی به کار مسجد و مدرسه خود می‌گذرانید.

در ۱۳۲۸ ه.ق به او سوءقصد شد و هنگامی که قصد خروج از کالسکه خود را داشت چند تیر بسویش شلیک شد. گلوله‌ها به پای او اصابت کرد و مدتها تحت درمان و معالجه بود تا سرانجام در ۱۳۳۷ ه.ق در ۷۷ سالگی درگذشت و در مقبره شخصی خود واقع در صحن نو قم مدفون گردید.

مشیرالسلطنه یکی از چند رجالی است که در تاریخ مشروطیت به عنوان سمبل استبداد قلمداد شده‌اند، در حالی که او احساسات ملی و مذهبی شدید داشت و تحت تأثیر دوست خود حاج شیخ فضل‌الله نوری مجتهد برجسته عصر (حاج شیخ فضل‌الله از اجله علماء و فقهاء عصر مشروطه است و اعلم و افقه بر سایر مجتهدین بود و مجاهدین پس از فتح تهران این دانشمند و مجتهد بزرگ را دار زدند.) موافق با مشروطه مشروعه بود.

او سواد متوسطی داشت و به اصول مذهبی سخت پای‌بند بود به همین دلیل مدرسه و مسجدی در خیابان مولوی احداث نمود که هم اکنون پابرجاست و به نام مشیرالسلطنه معروف می‌باشد و موقوفاتی نیز برای آن اختصاص داده شده است. غالب تذکره‌نویسان و مورخین مشروطه در حالی که از استبداد و خود سری مشیرالسلطنه مطالبی نوشته‌اند ولی هیچکدام نتوانسته‌اند منکر سادگی و نجابت و انسان دوستی وی شوند. برای اینکه به خصوصیات و خلقیات او بیشتر واقف شویم دو نظر درباره او را عینا نقل می‌کنیم:

«میرزا احمد منشی‌باشی مشیرالسلطنه که چندین بار در این کتاب به مناسباتی ذکر افعال و اخلاق و ابتدای کارش آمده ابتدا منشی مخصوص ولیعهد مظفرالدین میرزا بود بر اثر بی‌کفایتی و تعدی فراوان او و عمالش به مردم و غائله شیخ عبیدالله و تصرف میاندوآب و قتل مردم آن سامان از پیشکاری ولیعهد معزول شد و به تهران آمد ولی از آنجا که امنای دولت ناصری هم هیچ یک از مشیرالسلطنه (لقبی است که مظفرالدین میرزا ولیعهد به او داده) با کفایت‌تر نبودند، وی بزودی توانست دوباره در سلک معاریف

رجال ایران قرار گیرد تا اینکه در زمان مظفرالدین شاه به سمت وزیر داخله انتخاب شد.

پس از قضایای مشروطیت و روی کار آمدن محمد علی میرزا هنگامیکه مجلس به توسط لیاخف و محمدعلی شاه به توپ بسته و اجبارا تعطیل شد وی با لقب صدراعظم همه کاره ایران شد.»

(نقل از مؤخره شرح حال عباس میرزا ملک‌آراء به اهتمام عبدالحسین نوائی)

حالا نظر دیگری را درباره او نقل می‌کنیم:

«مشیرالسلطنه مردی بود ساده‌دل با تحصیلات اندک و از تحولات اجتماعی جهان بی‌خبر در گفتار و کردار خود صریح و راستگو از مشروطه و آزادی به آن صورتی که تجلی کرده بود بیزاری داشت و پیشرفت افکار نو و تمدن اروپائی را برای ایران مضر می‌دانست. مستبد بود ولی مثل یک رجل دموکرات حتی در اوج قدرت و ریاست هم با مردم پنهان نمی‌کرد. «سکرتر» و رئیس دفتر نداشت و بی‌واسطه با ارباب حاجت روبرو می‌شد و شخصا به شکایت مردم رسیدگی می‌کرد. در زمان صدارت نخست او بود که شاهزاده مقتدری چون سیف‌الدوله در برابر شکایت جمعی از مردم کرمانشاه به محاکمه جلب شد...

مشیرالسلطنه نیکوکار و بذال بود هر وقت از خانه بیرون می‌رفت و یا روانه مسجد می‌گردید جمعی ارباب حاجت جلو او را می‌گرفتند و او هیچ کس را محروم نمی‌کرد.

اعتقاد خالص به شاه و دین و وطن سرلوحه اعتقادات ملی و مذهبی مشیرالسلطنه بود. در راه محمد علی شاه حتی پس از برکناری از صدارت تا پای جان ایستاد. در بحبوحه بی‌پولی شاه، در همان ماههای آخر بیست هزار تومان برای کمک به مخارج دربار فرستاد و تمام املاک خود را برای امور خیریه وقف کرد، او در انجام فرایض مذهبی و رعایت احترام روحانیون واقعی هم نهایت کوشش را به جای می‌آورد.»

(نقل از کتاب رهبران مشروطه جلد دوم تألیف ابراهیم صفائی)

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مشیری، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمود خان میرپنج، در ۱۲۷۱ ش در همدان متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در آنجا انجام داده و متوسطه را در کالج امریکائی تهران به پایان رسانید و برای ادامه تحصیلات عازم امریکا شد و در یکی از دانشکده‌های افسری امریکا ثبت نام نمود و در رشته‌ی توپخانه فارغ‌التحصیل گردید. در جنگ بین‌المللی اول به جبهه‌ی فرانسه اعزام شد. در ۱۳۰۰ ش به ایران مراجعت نمود و با درجه‌ی ستوان یکمی در ژاندارمری استخدام گردید و در جنگهای لرستان و خوزستان شرکت نمود. در ۱۳۰۴ به درجه‌ی سروانی و در ۱۳۱۲ به درجه‌ی سرگردی و در ۱۳۱۶ به درجه‌ی سرهنگ دومی و بالاخره در ۱۳۱۸ به درجه‌ی سرهنگی ارتقاء یافت و در این مدت دوره‌ی دانشگاه جنگ را هم طی نمود. قسمتی از مشاغل وی عبارت بودند از: ریاست ستاد لشکر خراسان و فرماندهی هنگ توپخانه، ریاست دبیرستان نظام مشهد، فرماندهی هنگ توپخانه خوزستان، فرماندهی هنگ ژاندارمری خوزستان، فرماندهی ژاندارمری تهران و ریاست اداره کل عملیات ژاندارمری کل کشور.

مشیری در فروردین ماه ۱۳۲۵ به درجه‌ی سرتیپی رسید و چندی هم معاونت ژاندارمری کل کشور را عهده‌دار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مشیری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محقق.

تولد: ۱۲۸۸، تبریز.

درگذشت: تیر ۱۳۶۵.

محمد مشیری از خاندان میرزا جعفرخان مشیرالدوله بود. وی فارغ‌التحصیل دوره‌ی پنجم دانشسرای پسران سال تحصیلی ۱۳۱۹ - ۱۳۱۸ است. دوران خدمت دولتی مشیری به مناسبت تحصیل در مدرسه‌ی نظام در ارتش گذشت، ولی چندی بعد، پیش از سال ۱۳۲۳ از ارتش کناره گرفت. بنگاه آذر به همت او شکل گرفت و آثاری را منتشر می‌ساخت. اما دوره‌ی کار بنگاه آذر دوام چندانی نداشت. با پیشامدهای سیاسی آذربایجان، برای مدت کوتاهی زندانی شد. سرانجام به همراه گروهی از افراد دیگر به کشورهای اروپای شرقی رفت و چون بازگشت، حوادث بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد و دگر بار زندانی شد.

بعدها به پرورش ماهی قزل‌آلا روی آورد و در کنار آن به کشاورزی و پرورش زنبور عسل هم پرداخت. سپس فروشگاهی به نام «آب و خاک» برای خرید و فروش تخم گیاهان و کود و اسباب کشاورزی باز کرد. در همین دوره رساله‌های عملی و آموزشی ساده‌ای در زمینه سبزی‌کاری، باغچه‌داری، پرورش گل، پروش مرکبات، گاوداری، مرغداری، نگهداری از زنبور عسل، پرندگان و سگ و گربه، تألیف و نشر کرد. رساله‌های او در مباحث کشاورزی و پرندگان عبارت است از: مرغداری، روش انتخاب بهترین مرغان تخم‌گذار، بوقلمون، جوجه‌ی یک روزه، مرغ و خروس، طوطی، قرقاول، قو، مرغ عشق، قناری، کبوتر، کلکسیون پرندگان، گربه، سگ (چهارده رساله‌ی مجزا)؛ کاکتوس؛ نیلوفر آبی؛ تغذیه و زندگی؛ گلایل و گل مریم؛ شمعدانی؛ میخک؛ رز و گل سرخ و نسترن (هفت رساله‌ی مجزا)؛ پرورش زنبور عسل؛ پرورش درختان میوه؛ روش نوین سبزی‌کاری (تهران، ۱۳۴۲)؛ سبزی کاری (چهار رساله‌ی مجزا).

کتاب‌های او در زمینه‌ی تاریخ و ادب به شرح زیر است: کبریت، قوطی کبریت و برچسب آن در جهان و ایران از اختراع تا امروز (۱۳۴۴)؛ ارشاد الزراعه (تألیف قاسم بن یوسف هروی، ۱۳۴۶)؛ شرح مأموریت آجودانباشی (حسین‌خان نظام‌الدوله، در سفارت‌های اروپا به انضمام سفرنامه‌ی او نوشته‌ی عبدالفتاح گرمرودی، ۱۳۴۷)؛ رساله‌ی تحقیقات سرحدیه‌ی میرزا جعفرخان مشیرالدوله (۱۳۴۸)؛ رستم‌التواریخ (تألیف محمدهاشم آصف رستم‌الحکماء ۱۳۴۸)؛ صدرالتواریخ (تألیف محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹)؛ راهنمای گردآوری سکه (۱۳۵۱)؛ سکه‌های شاه اسماعیل اول (۱۳۵۱)؛ کتاب‌شناسی سکه‌ها و مهرها و طغراهای پادشاهان ایران (۱۳۵۲)؛ آلبوم سکه‌ها و نشان‌ها و مهرهای پادشاهان ایران (تألیف رابینو به زبان فرانسوی، ۱۳۵۳)؛ سکه‌های آقا محمدخان قاجار و پدرش محمدحسن‌خان قاجار (۱۳۵۳)؛ راهنمای خواندن انواع خطوط کوفی (۱۳۵۴)؛ نشان‌ها و مدال‌های ایران از آغاز سلطنت قاجاریه تا امروز (۱۳۵۴)؛ سکه و نشان دوران پهلوی (۱۳۵۴)؛ سفرنامه‌ی ابراهیم صحافباشی تهرانی (۱۳۵۷)؛ دیوان البسه از نظام‌الدین محمود قاری یزدی (تجدید چاپ افست از روی چاپ میرزا جبیب اصفهانی).

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

مصاحب تهرانی، شمس الملوک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهاردهم ق)، شاعر، مترجم و روزنامه‌نگار. در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدرسه‌ی ناموس و تحصیلات عالی را در دانشسرای عالی و دانشگاه تهران، در رشته‌ی ادبیات فارسی، به پایان رساند. شمس‌الملوک به زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی آشنایی داشت و رساله‌ی دکترای خود را درباره‌ی «ادبیات غنایی» در ۱۳۲۲ ش نوشت. او مطالعات خود را رشته‌ی تعلیم و تربیت در دانشگاه‌های کانادا و آمریکا تکمیل نمود. وی مدتی سرپرستی ماهنامه‌ی «زندگی روستایی» را به عهده داشت. مصاحب در شعر توانا بوده و پنج هزار بیت شعر سروده ولی دیوانش چاپ نشده است. در تذکره‌ها قطعه‌هایی از او آمده است از جمله: «هدیه‌ی مادر»، «چنگ گسسته» و «یار مهربان». برخی از مشاغلی که وی عهده‌دار آنها بود عبارتند از: ریاست چند دبیرستان دخترانه در تهران، مشاور وزیر آموزش و پرورش در امر مبارزه با بی‌سوادی و معاونت وزارت آموزش و پرورش. از آثار ترجمه‌ی وی: «افسانه‌های شیرین»؛ «باغ اسرارآمیز»؛ «بعد از باسوادی»؛ «در انتظار مادر شدن»؛ «ساده‌نویسی در زبان فارسی»، کلیاتی در فن سهولت کلام؛ «سرزمین و مردم اسپانیا»؛ «غرور و تعصب».[۱]

ادیب، دانشمند و سیاستمدار فرزند دکتر علی محمد مصاحب در ۱۲۹۲ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد دانشکده ادبیات تهران شد و در رشته ادبیات و زبان فارسی با احراز رتبه اول لیسانس گردید. در همان سال دوره دکترای ادبیات در دانشگاه تهران تأسیس شد و وی جزء معدود دانشجویانی بود که واجد شرایط برای ورود به دوره دکترا تشخیص داده شد و دوره دکترای ادبیات را در ۱۳۱۸ پایان داد و رساله دکترای او در ۱۳۲۲ با قید عالی به تصویب رسید. چندی نیز به امریکا و کانادا برای تکمیل تحصیلات مسافرت نمود. مصاحب خدمات اداری خود را از فرهنگ آغاز کرد، چندی دبیر بود بعد ریاست چند دبیرستان مهم تهران مانند دبیرستانهای «پروین»، «شاهدخت» و «نوربخش» به او سپرده شد. از دیگر مشاغل او در فرهنگ کشور ریاست اداره تعلیمات متوسطه و تربیت معلم و فرهنگ روستائی است. در ۱۳۴۲ در مغز او سودای سیاست پیش آمد و کاندیدای نمایندگی مجلس شد، ولی توفیقی نیافت. سوراخ دعا را پیدا کرد و سراغ مقام بالاتری را گرفت و داوطلب نمایندگی مجلس سنا گردید. چون برای آن کار شرایط لازم را نداشت برای او شرط صوری درست کردند و به او ابلاغ معاون وزارت فرهنگ دادند. یک روز بعد فرمان سناتور انتصابی او صادر شد. وی مجموعا ۱۷ سال مقام سناتوری داشت. علاوه بر آن ریاست قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی هم با او بود و در این سمت اختیارات زیادی داشت. وی شاعر و نویسنده است و قسمتی از نوشته‌های خود را به چاپ رسانیده ولی ارزش ادبی زیادی ندارد. مصاحب چندی در وزارت فرهنگ مجله زندگی روستائی را انتشار می‌داد و در رادیوی ایران هم برنامه‌هائی تحت نظر او تهیه می‌شد. در ۱۳۷۶ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] زنان سخنور (۲۰۳ -۱۹۴ / ۲)، فرهنگ سخنوران (۸۵۰ -۸۴۹)، کارنامه‌ی زنان (۲۱۱ -۲۱۰)، مؤلفین کتب چاپی (۴۵۲ -۴۵۱/ ۳).

مصاحب نایینی، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۸ -۱۲۸۹ ش)، استاد دانشگاه، ریاضیدان، محقق و نویسنده. در نائین به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه در ۱۳۰۶ ش به خدمت وزارت معارف درآمد و تحصیلات خود را در فرانسه و انگلستان به پایان رساند و در ۱۳۲۷ ش موفق به اخذ درجه‌ی دکترا در ریاضیات، از دانشکده‌ی کمبریج، شد. وی در جوانی، در ۱۳۰۹ ش مجله‌ی «ریاضیات عالی و مقدماتی» را در تهران تأسیس و منتشر نمود. مصاحب در طول خدمت عهده‌دار مشاغلی از جمله: ریاست کل تعلیمات عالیه و معاونت فنی وزارت آموزش و پرورش و ریاست دانشکده‌ی علوم دانشگاه ملی بود. وی نخستین کسی بود که منطق صورت به معنی جدید، یعنی منطق ریاضی را وارد فضای فکری ایران کرد. او به زبانهای عربی و فرانسوی و انگلیسی تسلط و با زبان آلمانی آشنایی کامل داشت. در علوم عربی و معقول و منقول تبحر و تحصیلات عمیق داشت به طوری که با دریافت درجه‌ی اجتهاد نیز مفتخر گردیده بود. مصاحب در رسم‌الخط فارسی و ضبط علائم و حروف صاحب رأی و نظر بود. از عمده‌ترین کارهای مصاحب تأسیس مؤسسه‌ای برای تحقیق در ریاضیات و تربیت ریاضیدان بود که توسط دانشگاه تربیت معلم به وجود آمد. یکی از کارهای اساسی مصاحب اقدام به تهیه «دایرةالمعارف فارسی»، با همکاری عده‌ی بسیاری از دانشمندان در رشته‌های گوناگون بود که در ۱۳۳۴ ش سرپرستی آن را بر عهده گرفت. از دیگر آثار وی: «آنالیز ریاضی، تئوری اعداد حقیقی»؛ «مدخل منطق صورت»؛ «منطق ریاضی»؛ «علوم تفریحی»؛ «جبر و مقابله خیام»؛ «توابع مستدیره»، با مشارکت احمد احسنی «هندسه‌ی مسطحه»؛ «افراد و خانواده‌های نادرستکار»؛ «حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر».[۱]

ریاضی‌دان، محقق و فرهنگی، فرزند دکتر علی محمد مصاحب در ۱۲۸۹ در تهران تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی وارد دارالمعلمین شد و دوره آن را پایان داد و سپس در دارالمعلمین عالی ثبت نام نمود و در رشته ریاضیات فارغ‌التحصیل شد و هم چنان تحصیلات خود را در رشته‌های گوناگون مانند فقه، اصول، الهیات و فلسفه ادامه داد و در هر کدام از رشته‌های یاد شده استاد مسلم شد. ریاضیات را مدتها نزد سرتیپ بغایری تکمیل کرد و بعد به انگلستان رفت و از دانشگاه کمبریج درجه دکترا در ریاضیات دریافت نمود.

وی خدمات اداری خود را در وزارت فرهنگ آغاز کرد. چندی شغل دبیری و مدتی استادی دانشگاه داشت و مقامات مهمی را در وزارت فرهنگ پشت سر گذاشت، مانند ریاست تعلیمات عالیه و معاون فنی وزارت فرهنگ. ولی دلبستگی به مقامات صوری نداشت و تمام هم او صرف تألیف و تصنیف کتاب بود. نخستین کوشش فرهنگی مصاحب نشر مجله‌ای بود به نام ریاضیات عالی و مقدماتی که در ۱۳۰۹ تأسیس کرد و یازده شماره منتشر شد. مصاحب عالم ریاضی بود و بحق پدر ریاضیات جدید در ایران نام گرفته بود. کتابهای او بیشتر در زمینه‌هایی مانند «جبر خیام»، «مثلثات»، «رسمی فنی» و «مدخل منطق صوری» است، که بعضی از آنها در مدارس متوسطه و عالی تدریس می‌شد. کتابهای مهم مدخل آنالیز ریاضی و دوره تئوری مقدماتی اعداد از تصنیفات خوب او می‌باشد. وی چندی در ۱۳۲۲ به انتشار روزنامه یومیه برق مبادرت نمود. از دیگر کارهای فرهنگی او سرپرستی دائرهالمعارفی است که به اسلوب علمی جهانی آن را تنظیم و انتشار داده است.

محقق، مؤلف.

تولد: ۱۲۸۹، تهران.

درگذشت: ۲۴ مهر، ۱۳۵۸.

غلاحسین مصاحب تحصیلات خود را در ایران، فرانسه و انگلستان انجام داد و در سال ۱۳۲۷ به اخذ درجه‌ی دکتری از دانشگاه کمبریج در رشته‌ی ریاضیات نایل شد و به عضویت انجمن ریاضی‌دان لندن و انجمن فلسفی کمبریج درآمد.

پس از پایان تحصیلات عالی، ضمن مشاغل اداری از تألیف و تدریس نیز غافل نماند و در سال ۱۳۴۵ مؤسسه‌ی ریاضیات را در دانشگاه تربیت معلم تأسیس کرد و تا آخرین روز حیات خود به سمت استادی در آن مؤسسه اشتغال داشت.

تألیفات مصاحب این عنوان‌ها را در برمی‌گیرد: مجله «ریاضیات عالی و مقدماتی» (۱۳۱۰ -۱۳۰۹، وی مؤسس این مجله بود و مدیریت آن را به عهده داشت، اولین شماره‌ی این مجله در تهران در اول آبان ۱۳۰۹ منتشر شد) جبر و مقابله‌ی خیام (مشتمل بر متن عربی و ترجمه‌ی فارسی رساله‌ی خیام در جبر و تاریخ ریاضیات، ۱۳۱۷)؛ یک رساله‌ی انگلیسی که در جلد چهل و ششم (مورخ سال ۱۹۵۰) مجله‌ی انجمن فلسفی کمبریج به طبع رسیده است، منطق صورت (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴)؛ دایرۀالمعارف فارسی (جلد اول، ۱۳۴۵، بخش اول از جلد دوم، ۱۳۵۶)؛ آنالیز ریاضی (دو جلد، ۱۳۴۸)؛ تئوری مقدماتی اعداد (جلد اول در دو قسمت، ۱۳۵۳)؛ مجلد دوم تئوری مقدماتی اعداد (در سه قسمت، ۱۳۵۸، کتاب برگزیده‌ی نخستین دوره‌ی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در رشته‌ی ریاضیات)؛ حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر (انجمن آثار ملی، ۱۳۳۹)؛ علوم تفریحی (۱۳۰۸.(

غلامحسین مصاحب در زمینه‌ی لغت و پهنه‌ی وسیع آن آزمایش‌ها کرد و مخصوصا در مورد وضع واژه‌های جدید در قبال لغت‌ها و اطلاح‌های خارجی فعالیت نمود، از آن جمله می‌توان فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی را که با همکاری تعدادی از محققان و کارشناسان در سال ۱۳۳۸ به چاپ رسانید نام برد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۵، ش ۹ -۷، ص ۷۰۱ -۶۸۸)، تاریخ جراید (۳۳۹ -۳۳۸ / ۲)، دایرۀالمعارف فارسی (۲۷۸۵ / ۲)، الذریعه (۲۴۹ / ۲۵ ،۳۲۶ / ۱۵)، روزشمار تاریخ (۲۱۹ / ۲)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۴۲۱ ،۳۹۶۹، ۲۳۴۳ / ۲ ،۱۳۵۵، ۱۲۰۵ ، ۹۶۱ ،۲۸۹ / ۱)، کتابنامه‌ی نخستین دهه‌ی انقلاب (۳۳۶)، کیهان فرهنگی (س ۶، ش ۷، ص ۶ -۱)، مؤلفین کتب چاپی (۶۸۷ ،۶۸۶/ ۴).

مصباح فاطمی، علینقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسینقلی خان مصباح‌الدوله در ۱۲۷۴ در نائین تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد خدمات دولتی شد و در چند شهرستان حکومت گرفت. در دوره هفتم از شهر نائین به مجلس شورایملی رفت و در دوره دهم از دزفول وکیل شد. آنگاه مشاغل اجرائی خود را دنبال نمود و در ۱۳۱۲ حکمران مازندران شد. چندی در آنجا حکومت کرد سپس در ۱۳۱۷ به کفالت استانداری خوزستان رسید. تا شهریور ۱۳۲۰ در اهواز بود بعد به تهران انتقال یافت و مجددا در ۱۳۲۶ به استانداری خوزستان مأمور گردید. وفات وی در ۱۳۴۵ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مصباح یزدی، محمد تقی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زندگینامه آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

تولد و دوران کودکی

استاد، آیت الله محمدتقی مصباح یزدی، یازدهمِ بهمن ماه هزار و سیصد و سیزده، برابر با بیست پنجم شوال هزار و سیصد و پنجاه و سه هجری قمری، در دامان پرمهر خانواده ای بسیار متدین و مذهبی در شهر یزد به دنیا آمد.

زندگی پدر و مادر استاد در منزل میراثیِ مادریشان با سختی بسیار می گذشت. مادر با کمک خاله ها، در خانه جوراب می بافت تا پدر برای گذران زندگی جوراب ها را در مغازه بفروشد. این شغل بسیار کم درآمدی بود ؛به طوری که پدر می بایست هر از چندی مبلغی قرض می کرد تا به کارش سامانِ دوباره دهد.

استاد درباره آن روزگار چنین می گوید:

یادم می آید بهترین غذایی که دوست داشتیم و هفته ای یک مرتبه می خوردیم این بود که با برادرم از مدرسه که می آمدیم، دو ریال و ده شاهی سرشیر می خریدیم، و مادر کمی آب قند درست می کرد و با این سرشیر قاطی می کرد، و این بهترین شام آخر هفته بود.

پیش از تولد محمدتقی، مادر خواب می بیند که «قرآن» به دنیا آورده است. با نگرانی خواب خود را نزد معبّری به نام سیدمحمدرضا امامیه، که از علمای یزد بود، بازمی گوید. سید در پاسخ می گوید: فرزندی که متولد می شود پسر است، و بشارت باد که او عالم و حامی قرآن خواهد بود.

این خواب، هرچند بعدها به فراموشی سپرده شد، ناخودآگاه موجب علاقه شدید والدین، و به خصوص مادر محمدتقی به وی و آینده اش گشت.

دوران مدرسه

روزگار کودکی محمدتقی در آغوش خانواده ای اینچنین پاکدل و باصفا، با اندوخته هایی ارزشمند از تربیت ناب دینی سپری شد، و او برای کسب دانش و معرفت بیشتر راهی دبستان گردید. محمد تقی چنان مشتاق دانستن بود که همه ساله در امتحانات پایانی، شاگرد ممتاز مدرسه شناخته می شد و همین امر موجب محبوبیت او نزد مدیر و معلمان مدرسه گشته بود، و آنان وی را تشویق می کردند که با ادامه این شیوه درس خواندن، از مخترعان و مکتشفان و دانشمندان برجسته میهن باشد. اما محمدتقی آرزویی دیگر داشت. او تنها به تحصیل علوم دینی و کسب معارف الهی می اندیشید، و بر همین اساس بود که در انشای کلاس چهارم نوشت می خواهد به نجف برود و درس دینی بخواند. این انشا آموزگار و هم شاگردی های محمدتقی را شگفت زده کرد ؛چه هم کلاس ها که خود آرزو داشتند روزی خلبان، سرهنگ، وزیر، وکیل یا... شوند، می دیدند شاگرد ممتاز مدرسه عجب پیشه ای برای آینده اش در نظر گرفته است!

آغاز طلبگی

محمدتقیِ نوجوان در سال تحصیلی ۲۶ـ۱۳۲۵ دوره ابتدایی را به پایان برد. انتظار به سر آمده بود و شیفتگی به فراگیری علوم دین موجب شد که او به جای گذراندن تعطیلات و تفریحات، از همان ابتدای تابستان وارد حوزه علمیه یزد شود. محمدتقی در یکی از حجره های مدرسه شفیعیه ـ واقع در میدان خان ـ ساکن شد و بی اعتنا به وضع نابسامان حوزه، و مخروبه بودن مدارس و حجره ها، و نیز فقدان استاد و برنامه درسی منظم، چنان به درس و بحث و مطالعه اهتمام ورزید که در مدت چهار سال، تمام مقدمات و سطوح متوسطه را تا رسایل و مکاسب، با تحقیق و جدیت فوق العاده ای به پایان برد ؛حال آنکه گذراندن این مدارج، به طور معمول حدود هشت سال زمان می طلبید.

محمدتقی، همچنین در کنار دروس رسمی حوزه، با انگیزه علم دوستی و حقیقت جویی، برخی علوم روز از قبیل فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و زبان فرانسه را نزد روحانی فرهیخته ای به نام «محقّقی رشتی» که بعدها از سوی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی به آلمان اعزام شد، می آموخت.

هجرت به نجف

طلبه جوان، بـا ذوق و شوق فراوان گرم تحصیل بود که بـار دیگر شـیخ احمـد آخونـدی که اول بار انفاس قدسـی اش او را دلباخته معارف قرآن و عترت (علیهم السـلام) ساخته بود، به میهمانی شان آمد. شیخ با مشاهده آن همه علاقه و پیشرفت، وی را تشویق کرد که برای ادامه و تکمیل تحصیلات به نجف اشرف هجرت کند و خانواده را نیز ترغیب نمود تا برای حمایت از او به نجف مهاجرت کنند و مقیم آن دیار شوند.

به این ترتیب پدر و مادر که دلبسته فرزند بودند، تصمیم گرفتند خانه و وسایل کارشان را بفروشند و به نجف هجرت کنند.

قرار بود طلبه جوان بـا خیال آسوده به درس و تحقیق بپردازد و پـدر و مادر کار بافنـدگی خود را در آنجا از سـر گیرنـد ;اما پس از شش مـاه که به زحمت در آنجـا ماندنـد، وضع کـاری خـانواده رونقی نگرفت و تلاش های فراوانِ پـدر برای کسب درآمـد کارگر نیفتاد، و در نهایت مجبور شدند به ایران مراجعت کنند.

اقـامت در نجف، هرچنـد کوتاه بود، خاطرات بسیاری به یادگار گـذاشت. گرمی بازار درس و بحث و حضور علمای بزرگی چون مرحوم حکیم، مرحوم شاهرودی، مرحوم سیدعبدالهادی شیرازی، مرحوم میرزا آقا استهباناتی که آن روزها از علمای تراز اول بودند و امثال مرحوم خویی که در رتبه بعد قرار داشتند، شکوه و جلال خاصی به حوزه نجف بخشیده بود.

هجرت به قم

خانواده از نجف بازگشتند و قرار شد برای مدتی در تهران بمانند. اما محمدتقی تصمیم داشت برای تحصیل به قم عزیمت کند.

مهدی، برادر کوچک تر محمدتقی بود، و در یک فروشگاه ظروف آلومینیوم شاگردی می کرد. او از پس انداز ناچیز خود در طول تابسـتان، یک چراغ فتیله ای، یک بشـقاب، یک قابلمه، یک قاشق و یک قوری فلزی برای برادر خرید تا با خاطری آسوده تر در قم زندگی کند و درس بخواند.

البته محمدتقی نیز در تابسـتان بی کار نبود و با تدریس در کلاس های تابستانی توانست شصت تومان به دست آورد. با چهل تومانِ آن یک پتو خریـد و بیست تومان باقی مانـده را خرج راه ساخت. او حـدود بیست روز مانـده به آغاز درس ها راهی قم شـد تا بلکه بتواند حجره ای بگیرد و سامانی بیابد.

یـافتن حجره کـار آسانی نبود. آن روزها دو ـ سه مـدرسه کوچک در گوشه و کنار قم، و دو مـدرسه بزرگ در نزدیکی حرم مطهر وجود داشت: یکی مـدرسه فیضـیه و دیگری مدرسه حجتیه. احتمال اینکه در این دو مدرسه به کسـی حجره بدهند، بیشتر بود ;اما با وجود این، شرط ورود به مدرسه تازه ساز حجتیه آن بود که طلبه می بایست بیست سال تمام داشته باشد، و محمدتقی هنوز ۱۹ ساله بود. به این ترتیب تنها مـدرسه فیضـیه باقی می ماند. پیدا کردن متولی مدرسه بسـیار مشـکل بود. «می بایست هر روز ساعت ها کنار حسـینیه ای که نزدیک منزلش بود می نشستی که اگر یک وقت از منزلش خارج شد، پیدایش کنی و دست به دامنش شوی و از او حجره بخواهی! او هم اگر سرِحال بود و حوصله داشت، برخورد خوبش این بود که" حالا شـما چنـد روز صبر کنیـد، شایـد حجره خالی پیدا شود "!و از این جور جواب های سربالا».

یکی دو ماه به همین صورت گذشت و او موفق نشد حجره ای پیدا کند.

این گرفتاری ها عرصه را بر او تنگ کرده بود، تا اینکه سرانجام روزی متولی را در حیاط مدرسه دید و با ناراحتی به او گفت: «آقا! من دو ماه است اینجا سـرگردانم و شـما هم با اینکه حجره خالی داریـد، مرتب وعـده می دهیـد و عمل نمی کنیـد. شاهدش هم این است که شخصـی که بعد از من آمده بود، به شما مراجعه کرد و به او حجره دادید، و با اینکه من قبل از او آمده بودم، به من حجره ندادیـد!..». متولی مدرسه نیز در پاسخ، جواب تندی داد و کاملا مأیوسـش کرد. بر اثر ناامیدی و احساس غربت، بغضـش ترکید و با گریه زمزمه کرد: «اگر به من حجره ندهید، از شـما به حضـرت معصومه(علیها السلام) شکایت می کنم!» اما متولی مدرسه هیچ متأثر

نشد.

طلبه جوان با حالت گریان از او دور می شد که مشهدی ماشاءاللّه، خادم مدرسه فیضیه، صدایش کرد و گفت: «آقای یزدی! چرا گریه می کنی؟! و بعد آهسته گفت: ناراحت نباش، من به شما حجره می دهم!»

مشهدی این را گفت و از او دور شد. مدتی گذشت و او همچنان در انتظار آمدن مشهدی ماشاءاللّه بود. بالاخره خادم مدرسه با طلبه دیگری به نام سیدعلی محمد پیدا شد. او نیز جوانی یزدی بود و دنبال حجره می گشت، و به این ترتیب با هم به حجره مورد نظر رفتند. «حجره که چه عرض شود، یک فضای باریکه ای بود که در واقع انباری زیر پله های واقع در زاویه مدرسه به شمار می رفت و اسباب آبپاشی و جارو و از این قبیل را آنجا نگهداری می کردند. تخت شکسته ای هم در یک گوشه آن افتاده بود. دیوارها تا سقف نم داشت و ابداً آفتاب به آنجا نمی تابید، و درِ آن هم شیشه نداشت!»

با وجود آنکه روزها بیشتر بیرون حجره به سر می بردند و شب ها نیز فقط برای چند ساعت استراحت به آنجا می آمدند، بعد از ده ـ دوازده روز هر دو، بر اثر رطوبت، دچار پادرد و کمردردی شدید شدند. مدتی با همین وضع گذشت تا اینکه روزی یکی از طلبه های یزدی نزد آنان آمد و گفت که رفیق هم حجره اش ازدواج کرده به منزل منتقل شده است، و وسایل حجره آنان را به حجره خودش برد، و به این ترتیب از آن به بعد ایشان حجره دار شدند ;حجره ای که به اصطلاح آبرومند بود و می شد در آن زندگی کرد.

سال اول به این منوال در مدرسه فیضیه گذشت. محمدتقی روزانه در چهار درس شرکت می کرد: درس خیارات مکاسب مرحوم آقامرتضی حائری، که صبح ها در منزل ایشان برقرار می شد ;جلد اول کفایه مرحوم آقاشیخ عبدالجواد جبل عاملی که اول طلوع آفتاب در مسجد عشقعلی برگزار می شد، و او با یکی از دوستانش پیش از طلوع آفتاب این درس را مباحثه می کردند ;جلد دوم کفایه نزد مرحوم آقامرتضی حائری که عصرها در منزل ایشان برگزار می شد ;و دیگری درس منظومه بود. آموختن و مطالعه و مباحثه این دروس، تمام وقت او را پر می کرد، و در شبانه روز پنج تا شش ساعت برای استراحت و دیگر امور باقی می ماند. اما وی با علاقه و شوقی وصف ناپذیر مشکلات و کاستی ها را به جان می خرید و دل مشغولی عمده اش پرداختن به درس و بحث بود.

او مشکلات خود را در آن دوران این گونه توصیف می کند:

...نهایت کمکی که خانواده ام می توانستند به من بکنند ماهیانه حدود بیست تومان بود، که آن هم مرتب نمی رسید، و گاه می شد که حتی یک لقمه نان برای شب نداشتیم. طوری برنامه ریزی کرده بودیم که روزی ۶ تا ۷ قران بیشتر خرجمان نشود، و این، تنها پولِ یک نان سنگک و یک سیر پنیر می شد. بعضی وقت ها هم نصف نان سنگک می خریدیم و برای شب هم بعد از نماز سی شاهی می دادیم و از خشکه پزی کنار درب فیضیه یک نان کسمه کوچک می گرفتیم و این شام ما بود... . یک روز پولمان کاملا تمام شده بود و من تصمیم گرفتم پولی قرض کنم. در خلوت با خدا نجوا کردم که «خدایا می خواهم برای رضای تو و برای اعتلای دین تو درس بخوانم! خودت می دانی که توقع زیادی هم ندارم! هرگونه که خودت صلاح می دانی وسیله ای فراهم کن که من مقداری پول از کسی قرض کنم یا بگیرم! می دانی که من آدمی نیستم که بتوانم پیش کسی بروم و تقاضای حاجت کنم. خودت برسان! اگر هم صلاح نمی دانی، توفیق بده تا بتوانم صبر کنم».

[گذشت] تا اینکه عصر یک روز، که ظهرش ناهار حسابی نخورده بودم، داشتم در حیاط مدرسه فیضیه قدم می زدم که شنیدم پستچی از طلبه ها سراغ محمدتقی یزدی را می گیرد. جلو رفتم و با ناباوری از اینکه کسی برایم نامه بفرستد، نامه را گرفتم. از یکی از علمای یزد بود که آن وقت ها ارتباطی با ایشان نداشتم. ایشان یک حواله بیست تومانی برای من فرستاده بودند، که بعد از چند ماه سفره مان رونق گرفت... .

آن زمان مرحوم آقای حجت به طلبه ها مُهر نان می داد. من هم به فکر افتادم از ایشان تقاضای مُهر نان کنم ;اما نمی خواستم به

دستگاه ایشان مراجعه کنم. بنابر این نامه ای به این مضمون نوشتم:

حضرت آیت الله حجت، من شخصی به این نام هستم و در قم درس می خوانم و در درس آقای حائری شرکت می کنم. شنیده ام که مُهر نانی به طلبه ها می دهید. اگر شامل من هم می شود، من هم طلبه هستم.

صبح که می خواستم نامه را ببرم فکر کردم نکند این کار، خلاف قاعده و برنامه حوزه باشد، و این نان به کس دیگری تعلق داشته باشد و به ملاحظه شاگردی آقای حائری بخواهند به من بدهند! این بود که نامه را پاره کردم... .

با وجود همه این دشواری ها شیخ محمدتقی در مدت یک سال، باقی مانده دروس سطح را به اتمام رساند، و از سال بعد در دروس خارج فقه مرحوم آیت الله بروجردی و خارج اصول امام خمینی(رحمه الله) حضور یافت. از سوی دیگر، بیست سالش تمام شده بود و با احراز شرایط اقامت در مدرسه حجتیه، در آنجا حجره گرفت. توفیق آشنایی با بزرگان و علمای وارسته ای همچون امام خمینی(رحمه الله)، علامه طباطبایی(رحمه الله) و آیت الله بهجت چنان لذت بخش بود که تازه می فهمید هجرت از نجف به قم از تقدیرات بسیار نیکوی خداوند در حق او بوده است.

آشنایی با امام خمینی (رحمه الله)

شیخ محمدتقی از همان سال اول ورود به قم، با امام خمینی(رحمه الله)، که از سال ها پیش استاد برجسته حوزه بود، آشنا شد و خدمت ایشان ارادت یافت. با اینکه هنوز کفایه و مکاسب می خواند، گاهگاهی برای کسب آمادگی در درس خارج ایشان شرکت می جست و از سال دوم به بعد به طور مرتب در آن درس حاضر می شد.

از جمله خصوصیات بارز امام(رحمه الله)، دقت نظر، نقادی آزادانه و آزادی اندیشه بود که در درس های دیگر اساتید کمتر دیده می شد. این ویژگی ها برای ذهن پویای طلبه ای چون او بسیار جذاب بود.

آشنایی با علامه طباطبایی (رحمه الله)

آن روزها که تازه به قم آمده بود، در مدرسه حجتیه، کنار ساعت آفتابیِ پهلوی حوض، سیدی نورانی توجه او را به خود جلب کرد. او مردی بسیار نحیف بود که عمامه ای کوچک بر سر داشت، و لباس های بی پیرایه اش از ساده زیستی او حکایت می کرد. محمدتقی درباره او از دوستانش پرسید. گفتند: او قاضی کوچک است، و این ساعت آفتابی را نیز خودش ساخته و اینک برای تشخیص ساعت آمده است. تازه تنها این نیست. آشنایی با هیئت و ریاضیات نیز یکی از خصوصیات ایشان است. او امتیازات دیگری هم دارند: درس تفسیر می گویند، استاد فلسفه هستند، و... .

مدتی از این ماجرا گذشت تا اینکه یکی از دوستان به او پیشنهاد کرد در درس تفسیر استاد که روزهای پنجشنبه در مسجد سلماسی تشکیل می شد شرکت کند. او نیز پذیرفت، و پس از مشاهده حالات معنوی و روحانی علامه، و نیز روش تدریس بسیار عالی شان مجذوب و شیفته ایشان شد و آرزو کرد همواره در خدمت و مصاحبت ایشان باشد.

محمدتقی پس از آن در پی موقعیتی بود تا با علامه ارتباط بیشتری برقرار کند ;ولی روحیه اش چنان بود که نمی توانست خود را نزد استاد مطرح سازد. از طرفی برخورد علامه نیز به گونه ای بود که به صورت افراد نگاه نمی کردند. به هرحال در درس ایشان شرکت می جست و گاه نکته هایی که به نظرش مبهم می رسید، پس از درس می پرسید و گاهی هم که سؤال کنندگان زیاد بودند دنبال ایشان به راه می افتاد و اگر فرصتی دست می داد سؤالش را مطرح می کرد.

سرانجام سؤال های هوشمندانه محمدتقی توجه علامه را جلب کرد و موجب عنایت خاص ایشان به وی گردید، و این زمینه ای شد که او به تدریج بتواند درخواست های دیگری مطرح سازد، و از ایشان بخواهد که در زمینه مسائل اخلاقی و معنوی او را راهنمایی کنند.

رابطه محمدتقی با علامه چنان قوت گرفت که گاه به طور خصوصی از ارشادات اخلاقی آن بزرگوار بهره مند می شد، و علامه نیز

نسخه های دست نویس تفسیر خود را پیش از چاپ به وی می داد تا مرور کند و اگر نکته ای برای اصلاح به نظرش می رسد، تذکر دهد.

آشنایی با آیت الله بهجت (رحمه الله)

از جمله دیگر بزرگانی که محمدتقی در همان سال های اول با ایشان آشنا شد، حضرت آیت الله بهجت (رحمه الله) بود. منزل آیت الله کنار مدرسه حجتیه قرار داشت و معمولاً در رفت وآمدها، و به خصوص صبح ها که ایشان از حرم بازمی گشتند، در کوچه با ایشان برخورد می کرد. مدتی گذشت و از دوستان شنید که آیت الله بهجت از نظر علمی بسیار برجسته اند و سال های قبل، از شاگردان ممتاز آقای بروجردی بوده اند، همچنین از نظر اخلاقی و معنوی برگزیده و اهل مقامات اند، و در نجف از شاگردان عارف کامل، مرحوم سیدعلی آقای قاضی بوده اند، که دیگر شاگردان آن مرحوم، از مقامات عالی معنوی او خبر می داده اند.

این اوصاف، محمد تقی را که همیشه تشنه فضیلت و معنویت بود، ترغیب می کرد که از چنین شخصیتی بهره برد ;ولی از آنجا که آیت الله بهجت به آسانی کسی را نمی پذیرفت، با عده ای از دوستان تصمیم گرفتند برای تقویت بنیه فقهی شان از ایشان بخواهند به طور خصوصی برای آنان فقه بگوید و به این طریق بتوانند از خصوصیات اخلاقی ایشان نیز بهره گیرند. آیت الله بهجت پذیرفتند و درس فقه پرباری همراه با دقت نظرهای کم نظیر و استقلال رأیِ تحسین برانگیز، ارائه فرمودند. شیخ محمدتقی که مدت پانزده سال در آن درس شرکت نمود، محضر درسی آن آیت حق را این گونه توصیف می کند:

درسی بسیار پرمحتوا، دقیق و خوب بود، و آنچه بر خوبی آن می افزود این بود که ایشان غالباً پیش از درس تشریف می آوردند و به مناسبتی ـ که گاهی در آن زمان آن مناسبت را درک نمی کردیم ـ حدیثی می خواندند، یا داستانی نقل می کردند، و ضمن آن، مطالب اخلاقی و دینی ای را که مورد نظرشان بود می فهماندند، و عجیب این بود که هم من و هم دوستان دیگر، تجربه کرده بودیم مطالبی که آنجا گفته می شد و ظاهراً بدون مناسبت به نظر می رسید، در واقع نکته هایی بود که برای افراد سازندگی داشت، و اشاره به مسایلی بود که به بعضی از افراد حاضر در جلسه مربوط می شد و خود آنها درک می کردند، و گاهی هم با خیره شدن در چشم شخص، گویا به او می فهماندند که «دارم به تو می گویم!...» و همین طور گاهی درباره یک مسئله سیاسی، جریانی را قبل از وقوع آن پیش بینی می کردند. مخصوصاً آن زمان ها در کوران انقلاب و حملاتی که دژخیمان شاه به فیضیه می کردند، ایشان اصرار داشتند که باید این وقایع را نوشت و منتشر کرد. طرح این مسائل از طرف ایشان انگیزه ای شد که ما نیز بیشتر در فعالیت ها و مبارزات، مشارکت داشته باشیم.

این آشنایی پانزده ساله، زمینه ارتباط و علاقه هر چه بیشتر استاد و شاگرد را فراهم ساخت، و رفته رفته استاد نیز به استعداد و نبوغ علمی و اخلاقی شاگرد خود پی برد، و این امر سبب شد که آیت الله بهجت، او را در مقام مدرس اخلاق به مردم معرفی کند. حجهٔ الاسلام والمسلمین، دکتر مرتضی آقاتهرانی در این باره می گوید:

قبل از پیروزی انقلاب، عده ای از بازاریان قم خدمت آیت الله بهجت آمده و از ایشان درخواست کرده بودند که خودشان یا یک نفر از روحانیون مورد تأییدشان یک درس اخلاق برگزار نمایند. آیت الله بهجت فرموده بودند که جناب آقای مصباح یزدی در این زمینه مورد تأیید من است. بروید از ایشان بخواهید و من هم از ایشان می خواهم که درس اخلاق را بیان کنند. این درس اخلاق تا مدت ها در منزل مرحوم اسلامی در قم که بعداً به حسینیه یا مسجد تبدیل شد، ادامه داشت.

ابعاد علمی

شخصیت استاد مصباح به لحاظ علمی ابعاد گوناگونی دارد. در این مقام به این ابعاد می پردازیم:

تحصیلات، مطالعات و تحقیقات

استاد در زمینه های مختلف علوم اسلامی از قبیل فقه و اصول، تفسیر و فلسفه، و نیز رشته های دانشگاهیِ علوم انسانی و زبان

خارجی (انگلیسی و فرانسه)، تحصیل، مطالعه و تحقیقات جامعی داشته اند. اینک هریک از این زمینه ها را برمی رسیم.

فقه و اصول

آیت الله مصباح در رشته فقه، از محضر اساتید بزرگی چون آیات عظام بروجردی (رحمه الله)، اراکی (رحمه الله)، امام خمینی (رحمه الله) و بهجت (رحمه الله) بهره برده اند ;به گونه ای که موفق به اخذ جایزه از سوی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی شدند، و در نهایت به درجه اجتهاد نایل آمدند. بر این اساس، ایشان طبعاً در رشته های مرتبط با فقاهت، مانند اصول فقه، رجال و درایه نیز به قدر کافی مطالعه و پژوهش داشته اند.

به گفته حجهٔ الاسلام محمود رجبی استاد تفسیر حوزه علمیه قم جناب استاد مصباح حدود هشت سال به طور فعال در درس فقه مرحوم آیت الله بروجردی شرکت کردند، و در اولین امتحان درس خارج که در زمان مرحوم آیت الله بروجردی برگزار شد و ممتحنان آن مرحوم آیت الله سلطانی و مرحوم حاج مقدس اصفهانی بودند، دانش پژوه ممتاز معرفی گردیدند ;به طوری که برخی اساتید پیش بینی کردند اگر چهار سال دیگر، همین گونه به تحصیل ادامه دهد، مسلماً به مرتبه اجتهاد خواهد رسید.

چیزی نگذشت که این پیش بینی تحقق یافت و ایشان در سن ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد نایل آمد ;اما با این حال تا ۸ سال در دروس فقه و اصول حضرت امام خمینی(رحمه الله) و تا ۱۵ سال در درس فقه آیت الله بهجت (دام ظله العالی) و تا ۲ سال در درس آیت الله اراکی شرکت می کردند.

حجهٔ الاسلام دکتر علی مصباح ، فرزند استاد، یکی دیگر از فعالیت های ایشان را در زمینه فقه چنین توصیف می کند:

بعد از تبعید امام خمینی(رحمه الله) و تعطیلی درس آن بزرگوار، چون به شاگردانشان توصیه فرموده بودند که درس را به صورت مباحثه های مشترك (کمپانی) ادامه دهند، استاد مصباح و چند نفر دیگر از افاضل، که عبارت بودند از: حضرت آیت الله محمد محمدی گیلانی، حضرت آیت الله محمد یزدی، حضرت آیت الله حسین مظاهری و حضرت آیت الله سیدعلی اکبر موسوی یزدیدر عمل به توصیه حضرت امام مباحثه مشترکی آغاز نمودند که این مباحثه تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت. موضوعات مورد بحث در این جلسات مهم و پربار، عمدتاً مباحث اجتماعی اسلام، مانند بحث امر به معروف و نهی از منکر و بحث تقیه و امثال آن بود.

آیت الله بهجتی، امام جمعه محترم اردکان، درباره مباحثه مزبور می گوید:

این جلسات، مباحثاتی جدی بود برای اثبات وجوب مبارزه در شرایط آن زمان. می خواستند از نظر فقهی ثابت کنند مبارزه ای که امام خمینی(رحمه الله) پرچم آن را برافراشته، چون اساس اسلام در خطر قرار گرفته، مبارزه ای است که از نظر شرعی واجب است. بنده نیز گاهی به ندرت در آن جلسات شرکت می کردم ;ولی جناب آقای مصباح بسیار پی گیر بودند که این مباحثه ادامه داشته باشد و ادامه هم داشت، و در آن روزگار آثار بسیار مطلوبی نیز بر طبقه تحصیل کرده حوزه داشت.

تفسیر

آشنایی با مرحوم علامه طباطبایی، و درك مقامات و کمالات روحانی و عرفانی آن اعجوبه علم و فضیلت و تقوا، سبب شد که استاد بیشتر اهتمام و مساعی خویش را صرف تعلیم علوم قرآن و تفسیر نماید. ابتدا با شرکت در جلسات درس تفسیر علامه، و سپس با استفاده از ارشادات و تعلیمات خصوصی ایشان توانست تعمق و تفکر در قرآن کریم و نکته سنجی های زیبا در آیات نورانی آن را بیاموزد، و خود در این باب صاحب نظر شود او به قدری در این وادی پیش رفت که علامه(رحمه الله) برای استفاده از نکته ها و دقت نظرهایش، کار بازخوانی تفسیر المیزان را، قبل از چاپ و نشر، به او سپرد.

البته استاد مصباح این عنایت علامه را حمل بر لطف و شاگردنوازی ایشان کرده، می گوید:

ایشان لطف می کردند، قبل از اینکه تفسیرشان را به چاپخانه بسپارند، به من می دادند و می گفتند: «تو هم نگاهی بکن» و من چون

شائق فراگیری تفسیر ایشان بودم، این جزوات را می گرفتم و مرور می کردم و اگر چیزی به نظرم می رسید خدمت ایشان عرض می کردم. گاهی می فرمودند درست است، و گاه نیز اشتباه مرا رفع می کردند. از کمال لطفشان، یک بار پیشنهاد کرده بودم و ایشان جایی را تغییر داده، کموزیاد کرده بودند و بعد برای اینکه از من در جمع دوستان تفقدی کرده باشند، گفتند: «فلانی هم در تفسیر ما شریک شده است...».

استاد مطالعات تفسیری بسیار وسیعی در کتب مختلف تفسیریاعم از تفاسیر علمای شیعه و اهل سنتداشته است. نتایج این مطالعات، در سلسله دروس تفسیر موضوعی قرآن کریم نمایان گشته است، که اولین درس تفسیر موضوعی قرآن کریم در حوزه علمیه قم به شمار می آید. محتوای عالی این دروس نشان از ژرفکاوی و مطالعه فوق العاده ایشان در زمینه آیات نورانی قرآن دارد ;تا جایی که برخی از شاگردان محقق و اندیشمندِ استاد، ایشان را یکی از والاترین مفسران قرآن کریم، معرفی می کنند.

حجة الاسلام والمسلمین، استاد فیاضی، با سابقه سال ها مطالعه و تحقیق در آثار مفسران قرآن، چنین می گوید:

بنده هم اکنون نیز معتقدم ایشان در میان افرادی که من می شناسم، یکی از والاترین مفسران قرآن است ;یعنی کمتر کسی را در این زمینه می شناسم که مانند ایشان تفسیر را بر اساس اصول اجتهادی و مبانی صحیح استنباط بیان کند.

فلسفه

استاد مصباح بیشترین وقت و سرمایه علمی خویش را صرف این رشته کرده است. دلیل گرایش به فلسفه نیز شیفتگی و علاقه شدید به علامه طباطبایی(رحمه الله) بوده است. استاد مصباح اسفار و شفا را نزد حضرت علامه فرا گرفت، و با به کارگیری شیوه فلسفی آن بزرگوار، خود به برخی نوآوری ها و ابتکارات در این زمینه پرداخت و به مرتبه ای رسید که امروز یکی از برجسته ترین اساتید فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم به شمار می رود.

او همچون استادش معتقد است برای شناخت هرچه بهتر اسلام و معارف اسلامی و نیز کسب توانایی در پاسخگویی به شبهات و هجمه ها به معتقدات دینی، مطالعه و تحقیق فلسفی می باید در رأس مطالعات حوزوی قرار گیرد، تا طلاب، ضمن آشنایی با متون اسلامی و فقهی، شیوه دفاع از عقاید دینی را نیز فرا گیرند.

زمینه های مطالعات فلسفی استاد بسیار جامع و فراگیر است. ایشان کتب فلسفی ابن سینا، بهمنیار، شیخ اشراق، فخر رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابوالبرکات بغدادی، میرداماد، صدرالمتألهین شیرازی و حاج ملاهادی سبزواری و حواشی و شرح های این کتاب ها را مطالعه و بررسی کرده اند، و پس از تحقیقات فراوان کتاب ارزشمند حاشیه بر نهایة الحکمه را (به زبان عربی) به رشته تحریر درآورده اند، و حاصل نظریات ایشان نیز در کتاب پر ارج آموزش فلسفه، به زبان فارسی، گرد آمده است.

استاد علاوه بر تبحر در فلسفه اسلامی، از فلسفه غرب نیز اطلاع کافی دارند. اشاره ها و تطبیق های فراوان ایشان در زمینه مکاتب مختلف فلسفه غرب، گواه صدق این مدعاست.

حجة الاسلام والمسلمین فیاضی، که اکنون از صاحب نظران بنام فلسفه اسلامی به شمار می آید، می گوید:

آنچه برای ما بسیار آموزنده و سازنده بود، برخورد محققانه حضرت استاد با مسائل فلسفی بود. در مسائل فلسفی، روح نقد و ارزیابی و آزاداندیشیِ کاملی بر ایشان حاکم بود ;به طوری که پس از تبیینِ کاملِ هر مسئله ای، آن را به دقت مورد ارزیابی قرار می دادند ;یعنی در صدد نقد آرای فلاسفه برمی آمدند، و ما می دیدیم آن روحیه اجتهادی که در حوزه بر فقه و اصول حاکم است در شیوه فلسفیِ جناب استاد مصباح به صورت بسیار قوی مشهود است ;به این معنا که یک فقیه صرفاً به تقریر نظر صاحب جواهر یا شیخ انصاری و دیگر فقهای عظام اکتفا نمی کند ;بلکه بعد از تقریر در صدد نقد و ایراد برمی آید.

به یاد می آورم در زمان حیات حضرت علامه طباطبایی(رحمه الله)، یک وقت ایشان می فرمودند اگر مردم علامه طباطبایی و آقای بهجت را می شناختند، خاک کفش ایشان را سرمه چشم خود می کردند ;اما با وجود چنین اعتقادی درباره شخصیتِ علامه

طباطبایی، در مطالب علمی، بسیار محققانه و با تفکر آزاد با مسائل برخورد می کردند، و از برکات انفاس ایشان و از برکات شاگردی در محضر ایشان، این روحیه در ما نیز پیدا شد که با مسائل فلسفی نیز مانند مسائل فقهی و اصولی، با اجتهاد برخورد کنیم. البته این اجتهاد در هر بابی به تناسب خود صورت می گیرد ;در فقه، از طریق کتاب و سنت و استفاده از دلایل لفظی، و در فلسفه، با استفاده از عقل. به هر حال باید محققانه برخورد کرد. شیوه تدریس استاد سبب شد تا روحیه تعبد در برابر نظریات مختلف به طور کلی در ما از بین برود، و ما امروز احساس می کنیم که حالت تعبد در مقابل افکار ابن سینا، ملاصدرا و دیگران، هرگز در ما نیست، و این از برکات درس های محققانه استاد مصباح است که ایشان در این سال ها از آن روحیه نقد و تحلیل و تحقیقِ عالی شان در ما نیز دمیدند. چنین روحیه ای، در سطحی که ایشان دارند، منحصر به فرد است و منحصر در خود ایشان است.

استاد فیاضی همچنین در بیان ابتکارات و نوآوری های فلسفی استاد، می گویند:

ایشان در فلسفه، افکار بسیار بلندی دارند که با افکار حوزه فلسفی موجود، هم تراز نیست. حوزه فلسفیِ امروز مثلاً مسئله وجود هیولا را هنوز هم امری صحیح و درست ارزیابی می کند، در حالی که ایشان این مسئله را با ایرادها و اشکالات محققانه ای مردود شمردند و کنار گذاشتند، و کنار گذاشتن این مسئله، به معنای کنار نهادن تفکر و اندیشه هیولا از فلسفه است. البته بوده اند کسانی مثل شهید مطهری و مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی که با این مسئله برخورد کرده اند و آنان نیز فرموده اند مسئله هیولا درست نیست و بی دلیل است، یا حتی دلیلِ برخلاف آن وجود دارد. زمانی نیز من خودم در محضر استاد جوادی آملی(دام عزّه) ضمن بیان اشکالاتی که بر مسئله وارد است، صحبت هایی می کردم و ایشان لبخندی زدند و فرمودند: «استاد ما، مرحوم الهی قمشه ای نیز به هیولا قایل نبودند».

یکی دیگر از ابتکارات استاد در فلسفه برخورد ایشان با این نظرِ ملاصدراست که می گوید: «اِنَّ النَّفسَ جِسمانیّةُ الحُدوثِ و رُوحانیةُ البقاءِ». با اینکه این مطلب، ایده ای نو در فلسفه اسلامی به شمار می رود و امروزه حوزه های فلسفی، با تعظیم و تجلیل بسیار از آن یاد می کنند، استاد مصباح اشکالات متعددی از این نظریه برآورده اند، و آن را کنار گذاشته اند. این ابتکار منحصر به ایشان است و من سراغ ندارم قبل از استاد کسی در این مسئله مناقشه و اشکال کرده باشد.

اخلاق و عرفان

استاد مصباح یزدی از اساتیدی همچون علامه طباطبایی (رحمه الله) و آیت الله انصاری همدانی (رحمه الله) و آیت الله العظمی بهجت (رحمه الله) در مقام اساتید اخلاق و عرفان خود نام می برد. آیت الله بهجتی در زمینه استفاده ایشان از درس های اخلاقی و عرفانی علامه طباطبایی (رحمه الله) می گوید:

به گمان من، آیت الله مصباح بهره های معرفتی بسیار زیادی از علامه طباطبایی (رحمه الله) بردند ;زیرا ایشان با اشارات مرحوم علامه به سیر و سلوک و ریاضت های شرعی مشغول بودند ;به علاوه اینکه از نظر علمی هم کتاب های بزرگ اخلاقی و عرفانی را چه در زمینه عرفان نظری و چه در زمینه عرفان عملی، خدمت علامه طباطبایی (رحمه الله) آموختند.

حجهٔ الاسلام والمسلمین دکتر علی مصباح، با تذکر این نکته که استاد همیشه از اینکه درباره فعالیت ها و مطالعات اخلاقی و عرفانی خود سخن بگویند اعراض دارند، این چند کلمه را از زبان ایشان نقل می کند:

در موضوع اخلاق، حدود سال های ۳۲ و ۳۳ بحثی هفتگی در خدمت مرحوم علامه طباطبایی داشتیم. ابتدا محور بحث ایشان، رساله منسوب به علامه بحرالعلوم بود و بعد از اتمام آن رساله، حضرت علامه (رحمه الله) مجموعه ای از روایات اخلاقی و عرفانی را انتخاب می کردند و درباره آنها بحث می فرمودند. حدیث معراج از جمله آن روایات بود.

استاد، سفارشات عمومی مرحوم علامه طباطبایی را در سلسله دروس اخلاقی شان این گونه یادآور می شوند:

مجموعه ای از سفارشات عمومی بود که دیگران نیز دارند ;یعنی همان ترک محرمات و انجام واجبات، و قدم اول هم همین

هاست، و از سفارشات خاصی که می توانم بگویم مورد تأکید ایشان بود و برای هرکسی که توجه پیدا کند مفید است، یکی توسل به سیدالشهدا(علیه السلام) بود، یکی قرائت قرآن و یکی هم نماز اول وقت. یادم هست که از قول استادشان می فرمودند که من هرچه دارم از قرائت قرآن و توسل به سیدالشهدا(علیه السلام) است. درباره نماز اول وقت هم از مرحوم آقای قاضی نقل می کردند (این را من از اساتید دیگر نیز شنیده ام) که ایشان فرموده اند اگر کسی به نماز اول وقت ملتزم شود و به مدارج عالی نرسدیک تعبیر این است که به من لعنت کند ، تعبیر دیگر این بوده است که من حاضرم اهانت او را بپذیرم و او آب دهان به صورت من بیندازد...، که بعضی ها از ایشان سؤال کرده بودند آیا نماز اول وقت به همراه نوافل را می فرمایید؟ ایشان در جواب فرموده بودند: نه، فقط خودِ نماز واجب.

از سفارشات دیگر علامه که از استادشان نقل می فرمودند، اهتمام به زیارت عاشورا، مخصوصاً از روز عاشوار تا روز اربعین بود، و دیگر قرائت قرآن با وضو و رو به قبله و با توجه ;مخصوصاً شب، قبل از خواب.

علوم جدید

استاد مصباح از همان سال ورود به حوزه علمیه یزد، به مطالعه و تحصیل دروس حوزوی اکتفا نکردند و از روی علم دوستی و حقیقت جویی، در کلاس های فیزیک، شیمی و... و نیز زبان های خارجی فرانسوی و انگلیسی، که به همت روحانی دانشمندی به نام «محقّقی رشتی» تشکیل شده بود، شرکت جستند و با این دروس آشنا شدند.

پس از ورود به حوزه علمیه قم، رواج افکار و تبلیغات مارکسیستی سبب شد تا استاد به منظور پاسخگویی به شبهات و دفاع از حریم اندیشه دینی، آشنایی با فلسفه های غربی را در دستور کار خود قرار دهند. به این ترتیب ایشان باید برای یافتن زبانی مشترک در بحث و مناظره با تحصیل کردگان دانشگاهی، تئوری ها و اصطلاحات خاصِ علوم انسانیِ دانشگاهی را فرا می گرفتند. به این منظور با مشورت و همت آیت الله شهید دکتر بهشتی که در آن زمان مدیر دبیرستان دین و دانش قم بودقرار شد کلاسی در دبیرستان تشکیل شود تا عده ای از فضلا و طلاب حوزه در آن شرکت کنند.

در کلاس ها زبان خارجی و نیز معلومات دبیرستانی و دانشگاهی در رشته های فیزیک، شیمی، فلسفه علم، متدولوژی، ریاضیات و جامعه شناسی تدریس می شد. شرکت کنندگان این کلاس ها نیز آقای مصباح، شهید دکتر مفتح، آقای ناصر مکارم شیرازی، آقای شیخ جعفر سبحانی، آقای یزدی، آقای دکتر احمدی و مرحوم حیدری نهاوندی بودند. شهید بهشتی مسئولیت برنامه ریزی و برگزاری کلاس ها و دعوت از اساتید را به عهده داشتند.

استاد از ثمرات ارزشمند آن کلاس ها، این گونه یاد می کند:

شرکت در آن کلاس باعث شد که با اصطلاحات روز بیشتر آشنا شویم و بیشتر بتوانیم با قشر دانشگاهی تفاهم داشته باشیم ;و طبعاً چون پاسخ هایی که ما در مباحثات و گفتوگوها می دادیم با اصطلاحات خودشان آمیخته بود، برایشان بیشتر قابل درک بود، و همین سرمایه ای شد که ما در دوره های بعد تا حدودی بتوانیم نقش وساطت میان حوزه و دانشگاه را ایفا کنیم و بعدها دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را تشکیل دهیم.

زبان خارجی

استاد با شرکت در کلاس های مرحوم محقّقی رشتی در یزد، تا حدودی با زبان فرانسه و انگلیسی آشنا شد. بعدها نیز در هر فرصت مناسبی به فراگیری زبان انگلیسی ادامه می داد، و بر این اساس در کلاس های دبیرستان دین و دانش در حد مطلوبی با زبان انگلیسی آشنا شد. از آن پس نیز هر جا استاد لایقی می یافت به تکمیل آنچه آموخته بود می پرداخت. آیت الله مسعودی خمینی خاطره انگلیسی خواندن استاد را این گونه بیان می کند:

ظاهراً سال های ۴۶ـ۴۷ بود که به امر مبارک حضرت امام(رحمه الله) برای تبلیغ به سیرجان اعزام شدم. در خلال دوران مأموریتم دو

مرتبه آقای مصباح را برای سخنرانی دعوت کردیم و ایشان دوسه دهه در آنجا سخنرانی می کرد و همان جا نزد استادی به نام آقای «رئیسی» انگلیسی هم می خواند... .

ممارست و تلاش خستگی ناپذیر استاد، به انضمام هوش و استعداد سرشارشان ایشان را در مطالعه و درک متون انگلیسی و فرانسوی توانا ساخته است. آثار گران سنگ ایشان در زمینه فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، فلسفه سیاست، فلسفه علم، فلسفه تاریخ، معرفت شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی، فلسفه غرب و... نشان دهنده عمق و گستره دانش ایشان است.

ابتکارات علمی

استاد مصباح در رشته های مختلف علوم انسانی، صاحب اندیشه ای مستقل و نوآوری ها و ابتکاراتی جالب است. در این مقام تنها به نقل برخی اظهارات در این زمینه می پردازیم.

پیش تر مطالبی از جناب استاد فیاضی درباره برخی ابتکارات فلسفی استاد مصباح نقل کردیم که در واقع اشاره ای بود به وسعت نظر استاد در این زمینه.

حجهٔ اسلام والمسلمین دکتر عباسعلی شاملی از جمله شاگردان استاد است که دکترای خود را در رشته روان شناسی و علوم تربیتی، با امتیاز عالی، از دانشگاه مک گیل کانادا اخذ کرده است. ایشان درباره ابتکارات علمی استاد در رشته روان شناسی می گوید:

ابتکارات و نوآوری های استاد مصباح، به خصوص در حوزه روان شناسی و علوم تربیتی، در کتاب ها و جزواتی که دفتر همکاری حوزه و دانشگاه گردآورده، ثبت شده است. به نظر من ایشان هنوز حرف های تازه فراوانی در زمینه روان شناسی و علوم تربیتی دارند که مجال طرح آنها را پیدا نکرده اند. ایشان به مناسبت های مختلف، در مواقعی که دغدغه های خود را در باب اسلامی کردن علوم انسانی و اجتماعی ابراز می داشتند، کدهایی ارائه می کردند که برای پژوهش های حوزه روان شناسی و علوم تربیتی جهت دهنده اند ;برای نمونه در تبیین سازمان روانی انسان، ایشان مدل هرمیِ خاصی مطرح می کنند که من تاکنون چنین مدلی را در نوشته دیگری ندیده ام.

همچنین در بحثی که به مناسبت یکی از دهه های محرم در تبیین قیام حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) داشتند، پیش درآمد بحثشان، موضوع غم و شادی در فرهنگ و ادبیات اسلامی بود. در آنجا استاد درباره عوامل و موانع غم و شادی توضیحاتی دادند که می تواند زمینه تلاش های جدیدی در روان شناسی باشد.

رمضان همین امسال نیز در تبیین سیره تربیتی اهل بیت(علیهم السلام)، پیش درآمدی بر فرایند الگوگیری و مدل برداری از سیره معصومان(علیهم السلام) در حوزه تربیت فرزند ارائه کردند و در آن، ساحت های مختلف الگوپذیری و مدل برداری را مطرح ساختند. به اعتقاد ایشان چهار حوزه و چهار ساحت در فرایند الگوپذیری و مدل برداری از سیره معصومان(علیهم السلام) مطرح است که این ساحت ها باید بازشناسی و پردازش شود: حوزه باورها و اعتقادات، حوزه ارزش ها و باید و نبایدهای ارزشی، حوزه روش های رفتاری و حوزه ابزارهای ارتباط مربی با مُتربّی. سه عرصه باورها، ارزش ها و روش های رفتاری نمی تواند از محدوده های احکام دینی خارج و دچار روزمرگی شود و با رویکردهای تساهلی و تسامحی ارزیابی گردد ;اما در عرصه چهارم، لازم نیست ابزارهای ارتباط مربی با مُتربّی دقیقاً با معیارهای درون دینی ارزیابی شوند و در محدوده احکام دینی پیش بروند. این عقیده نیز از نظریات ابتکاری استاد است.

بنده در گروه علوم تربیتی پیشنهاد کرده ام که برای پی گیری اندیشه های نوین استاد در عرصه روان شناسی و علوم تربیتی، یک سلسله نشست های کارشناسانه برگزار شود و با طرح سؤالات و چالش های جدید در این حوزه از استاد مصباح درخواست داوری کنند. یکی از بهترین راه هایی که می تواند اندیشه های استاد را برجسته سازد راه اندازی نشست های کارشناسی است ;چون معلوم است وقتی استاد در مجامع عمومی و با مخاطبان عمومی سخن می گویند نمی توانند همه آن داشته های فکری شان را عرضه کنند

و از این رو بسیاری از زوایای اندیشه ایشان در روان شناسی و علوم تربیتی هنوز مکتوم مانده است.

حجهٔ الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی شمالی با اشاره به اندیشه های ابتکاری استاد در باب فلسفه اخلاق می گوید:

بنده در واقع به پیشنهاد جناب استاد مصباح، رشته فلسفه اخلاق را انتخاب کردم و وقتی می خواستم موضوع پایان نامه دکتری ام را در دانشگاه منچستر انتخاب کنم، به نظرم رسید یکی از موضوعات بسیار مهم، بحث نسبیت گرایی اخلاقی است ؛چون اگر ثبات و جهانی و جاودانی بودن ارزش های اخلاقی مورد خدشه قرار گیرد، دیگر چیزی از ارزش های اخلاقی، بهویژه ارزش های دینی، باقی نمی ماند. این بود که این موضوع را انتخاب کردم و در پایان، یک فصل را به بحث مبانی اخلاق اختصاص دادم ؛چون اگر بتوانیم مبانی اخلاق را مشخص کنیم و نشان دهیم که این مبانی عینی هستند، اشکال به طور ریشه ای حل می شود. در این قسمت، بنده از فلسفه اسلامی و مخصوصاً از نظرات آیت الله مصباح بسیار استفاده کردم. چرا که در زمینه فلسفه اخلاق، هرچند بحث های پراکنده بسیاری در کتاب های علما و فلاسفه اسلامی داریم، ولی کسانی که به طور خاص و با توجه به مسائل روز به فلسفه اخلاق پرداخته باشند کم اند، و آیت الله مصباح از معدود کسانی هستند که بحث ویژه و مستقلی را به فلسفه اخلاق اختصاص داده اند، که بعضی از آثارشان در این زمینه منتشر شده و بعضی دیگر نیز امیدواریم انشاءالله آماده و منتشر شود. به هر حال من از مباحث ایشان بسیار بهره بردم و بعد چون می خواستم هیچ اشکالی در پایان نامه ام باقی نماند، آن را به بعضی از متفکران دادم تا بخوانند و نظرشان را بگویند. یکی از این متفکران پروفسور آرینگتون، رئیس دپارتمان فلسفه در دانشگاه جورجیای امریکا بود که از فلاسفه مطرح و از جمله کسانی است که خود در بحث نسبیت گرایی چندین کتاب دارد. من از ایشان خواهش کردم که پایان نامه مرا قبل از دفاع ببیند ؛ایشان نیز پذیرفت و بعداً برای من ایمیل فرستاد و گفت: «جالب ترین قسمت پایان نامه همین فصل آخر بود که خیلی برایم جالب بود و تازگی داشت و نظریه جدید و مهمی بود ؛»یعنی همین مباحثی که ما بر اساس نظرات استاد مصباح مطرح کرده بودیم، بسیار مورد استقبال ایشان قرار گرفت و گفتند بسیار خوب است که شما این بحث را تکمیل کنید و بسط دهید.

تدریس

استاد مصباح، تدریس به صورت منظم را از مدرسه حقانی (منتظریه) آغاز کرد. این کار با هدف تربیت نیروهای فکری و عقیدتی، و پرورش افراد متعهد و کارآمد برای تشکیل کادر آینده نظام و حکومت اسلامی شروع شد. ایشان ابتدا مباحث قرآنی و تفسیر و مباحث فلسفی را در آن مدرسه تدریس کرد: درس تفسیر در سه سطح، و هم زمان با آن، مباحث اخلاقی و تربیتی تحت عنوان «خودشناسی برای خودسازی».

استاد مصباح، در باب فلسفه نیز کتاب فلسفتنا، تألیف شهید صدر، و کتاب بدایهٔ الحکمه، اثر علامه طباطبایی(رحمه الله) را به مدت ده سال در آن مدرسه آموزش داد.

ایشان بعد از مدتی به پیشنهاد آیت الله سیدمحسن خرازی، همکاری با مؤسسه در راه حق را پذیرفت و با تأسیس بخش آموزش در آن مؤسسه، به تدریس کتاب های فلسفتنا، اقتصادنا و نهایهٔ الحکمه، و نیز تفسیر موضوعی قرآن کریم پرداخت.

استاد مصباح در واقع اولین استادی بود که کتاب های مزبور را به منزله متن درسی در حوزه مطرح و تدریس کرد. پیش از این، متن درسی منسجمی که ناظر به افکار و مکاتب فلسفی جدید باشد در حوزه علمیه به چشم نمی خورد. البته کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مرحوم علامه در دسترس بود ؛اما به دلیل فارسی بودن متن آن متأسفانه در حوزه به منزله کتاب درسی، مقبول نیفتاد.

خارج از برنامه های درسی منظم مدرسه حقانی و مؤسسه در راه حق، استاد کتاب های مفصل فلسفی مانند اسفار اربعه و شفا را برای علاقه مندان تدریس می کرد. این کلاس ها در واقع، سطح تخصصی فلسفه به شمار می رفت.

«هدف اسلام و ارتباط انقلاب اسلامی با آن» بحث دیگری بود که استاد به دعوت رسمی دانشگاه نیویورک، در امریکا القا کرد.

شاگردان برجسته

ثمره تعلیم و تدریس های دلسوزانه و پی گیر استاد، پرورش شاگردان ممتاز و طلاب نمونه ای است که امیدهای آینده اسلام و نظام اسلامی به شمار می روند. انسجام فکری، قوت بیان و استدلال، و آزادی رأی، به همراه تخلّق به اخلاق و آداب نیکوی اسلامی، و حسن سلیقه و تدبیر، از مایه های ارزشمندی است که درس استاد برای زندگی حال و آینده این شاگردان به ارمغان آورده است و جملگیِ آنان سرمایه و بضاعت علمیاخلاقی خویش را مرهون زحمات و تلاش های مشفقانه وی می دانند.

در این مقام، تنها به معرفی و ذکر نام شمار معدودی از تربیت یافتگانِ این استاد گران مایه، که هرکدام استادی سرآمد و متفکری صاحب نظر در علوم اسلامی به شمار می روند، می پردازیم:

حجهٔ الاسلام والمسلمین غلامرضا فیاضی، از اساتید ممتاز حوزه علمیه قم، حجهٔ الاسلام والمسلمین محمود رجبی، معاون پژوهشی و مدیر گروه علوم قرآنی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(رحمه الله)، حجهٔ الاسلام والمسلمین اکبر میرسپاه، استاد موفق و ممتاز دروس معارف قرآن و اخلاق اسلامی، حجهٔ الاسلام والمسلمین سید محمد غروی، مدیر گروه روان شناسی مؤسسه امام خمینی(رحمه الله)، حجهٔ الاسلام والمسلمین دکتر مرتضی آقاتهرانی، استاد اخلاق حوزه علمیه، حجهٔ الاسلام والمسلمین محمود محمدی عراقی، رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، حجهٔ الاسلام والمسلمین محسن غرویان، حجهٔ الاسلام والمسلمین حسین ایرانی، حجهٔ الاسلام والمسلمین حیدرعلی ایوبی، فاضل ارجمند جناب آقای عبدالرسول عبودیت، حجهٔ الاسلام والمسلمین سید محمدرضا طباطبایی، مدیر جامعهٔ الزهراء(علیها السلام)، حجهٔ الاسلام والمسلمین نیّری، حجهٔ الاسلام والمسلمین صدیقی، حجهٔ الاسلام والمسلمین مبشری، حجهٔ الاسلام والمسلمین مؤیدی، مرحوم حجهٔ الاسلام والمسلمین شاهرودی، نماینده دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، حجهٔ الاسلاموالمسلمین داراب کلایی، حجهٔ الاسلام والمسلمین ابراهیمی دامغانی، حجهٔ الاسلام والمسلمین سیدابوالحسن نواب، حجهٔ الاسلام والمسلمین دکتر زارعان، حجهٔ الاسلام والمسلمین دکتر عباسعلی شاملی، حجهٔ الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهنمایی، حجهٔ الاسلام والمسلمین دکتر محمد فنایی، حجهٔ الاسلام والمسلمین نمازی، حجهٔ الاسلام والمسلمین دکتر شمالی و بسیاری دیگر از حجج اسلام و مروجان قرآن، که جملگی، حیات علمی و فرهنگی خود را مرهون درس های پربار و ثمربخش استاد می دانند.

حجهٔ الاسلام والمسلمین فیاضی می گوید:

درس های استاد، به خصوص دروس معارف و درس «خودشناسی برای خودسازی» به گونه ای بود که ما احساس می کردیم این مطالب را هیچ جای دیگر حوزه نمی شود پیدا کرد، والحمدللّه آن درس ها برای ما بسیار سرنوشت ساز بود. معارف قرآنآن طوری که خود استاد درس می گفتند و از ایمان سرشار و اعتقادشان به معارف دینی و به حضرت ولی عصر(علیه السلام) سرچشمه می گرفتاثر خاصی داشت، و لازم بود چنین درس هایی در کل حوزه باشد تا طلبه ها دچار بعضی لغزش ها و تمایل به چپ و راست نشوند و در طریق مستقیم دین و اهل بیت(علیهم السلام) حرکت کنند.

حجهٔ الاسلام والمسلمین، سیدمحمد غروی می گوید:

بحث های اخلاقی و قرآنی استاد و اساساً شخصیت فردی ایشانبدون کوچک ترین تعارف و مبالغه ایبه شدت تأثیرگذار بود ;یعنی ایشان ساختار فکری و شخصیتی دوستان را به گونه ای ساخت که همه دوستان ما، اکنون هر کدام در هر جا که هستند، در واقع با همان مایه هایی که آن زمان از درس های استاد به دست آورده اند، زندگی می کنند... . یادم نمی رود بعضی از دوستان آن قدر شیفته درس اخلاق ایشان شده بودند که تمام هفته به امید آن بودند که پنج شنبه فرا برسد و درس اخلاق استاد را دریابند ;بعضی ها در کلاس حالت معنوی خاصی داشتند. خود استاد نیز طبعاً درس هایی می گفتند که بسیار تأثیرگذار بود.

حجهٔ الاسلام والمسلمین محمود رجبی نیز چنین تعریف می کند:

بعد از تأسیس دوره آموزشی مؤسسه در راه حق، مرحله جدیدی از آشنایی بنده با حضرت استاد شروع شد، و در امتحان ورودی

آنجا شرکت کردم و پذیرفته شدم. در آن دوره بیش از همه اساتید و بیش از همه بحث هایی که مطرح می شد، از مباحث ایشان فایده بردم، و اگر یک جنبه مثبتی در بنده باشد می توانم بگویم مرهون آن مباحثی است که حضرت استاد در آنجا به ما آموزش می دادند، و این چیزی است که مورد اتفاق نظر همه برادرانی است که در آن دوره شرکت می کردند و همه معترف هستند که آن بحث های معارف قرآن و بحث خودشناسی و بحث های فلسفی ایشان، در واقع به مسیر زندگی و شخصیتشان شکل داده و برای آنان سرنوشت ساز بوده است. به تعبیر بعضی از دوستان، حضرت استاد مصباح حق حیات بر گردن ما دارند، و ما حیات معنوی و فکری و روحیمان را مرهون اندیشه های ناب اسلامی و متقن ایشان هستیم.

استاد رجبی در ادامه، مطالب مبسوطی در زمینه ابعاد علمی شخصیت استاد مصباح بیان می کنند که گزیده ای از بیانات ایشان را می آوریم:

درباره ابعاد علمی شخصیت جناب استاد، می توان در سه محور سخن گفت:

محور اول درباره ابتکاراتی است که ایشان در آموزش و پرورش نیروها داشتند؛

محور دوم درباره فعالیت های تحقیقی خودشان است؛

محور سوم در زمینه اندیشه ها و نظریات جدید ایشان است.

محور سوم را به کتاب های فلسفی و کلامی و تفسیری ایشان وامی گذارم که هر کس به آنها مراجعه کند، نوآوری های استاد را خواهد دید. در محور آموزش و پرورش نیروها، نکته بسیار مهم آن است که چه برنامه ریزی آموزشی و چه برنامه ریزی پژوهشی باید اولاـ بر اساس شناسایی نیروها و استعدادها باشد؛ ثانیاً در این امر باید نیازسنجی صورت گیرد. این دو امر، نکته هایی بسیار اساسی در برنامه ریزی آموزشی و پژوهشی هستند. اگر ما نیروهایی که می خواهیم به کار بگیریم، و نیز استعدادها و توانایی های آنان را نشناسیم برنامه ریزی ما دقیق و متناسب با مخاطبانمان نخواهد بود، و طبعاً موفقیت آمیز هم نیست. همین طور اگر نیازهای جامعه را در نظر نگیریم و در بُعد اندیشه های دینی و نیز در بُعد معضلات فکری، سیاسی و اجتماعی اطلاعی از کاستی ها نداشته باشیم و بدون توجه به آنها نیروهایی را تربیت کنیم یا موضوعات تحقیقی را تصویب و اجرا نماییم، محصول کار ما محصول بی فایده ای خواهد بود و نیروی پرورش یافته به درد نیازهای جامعه نمی خورد... . به نظر من حضرت استاد در برنامه ریزی های آموزشی و پژوهشی، این دو نکته اساسی را دقیقاً در نظر گرفته بودند و با توجه به آنها و نیز تمهیداتی که برای نیل به این اهداف اندیشیده بودند، دوره های آموزشی و پژوهشی را برگزار می کردند. به همین دلیل نیز به نظر می رسد اگر نگوییم موفق ترین، دست کم یکی از موفق ترین نهادهایی که توانسته است در راستای نیاز جامعه اسلامی به تبیین معارف الهی، نیروهایی تربیت کند، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(رحمه الله) است.

اولین دوره آموزش مؤسسه را که خود بنده در آن حضور داشتم، مثال می زنم. در آن مقطع که ایشان می خواستند اولین گروه آموزشی را با آن اهدافی که در نظر داشتند تشکیل دهند، شناسایی نیروها از طریق افرادی صورت گرفت که خود از مدرسان حوزه بودند، و به آنان گفته شده بود هر کسی را به عنوان طلبه ای فاضل می شناسید معرفی کنید. افرادی مثل جناب آقای دکتر احمدی و آیت الله خرازی و دیگران، افرادی را که می شناختند معرفی کردند. افراد معرفی شده کسانی بودند مانند آقای محمدی عراقی، آقای فیاضی، آقای غروی، آقای میرسپاه، آقای شب زنده دار، و آقای مؤمن. اینها کسانی بودند که چند سال درس خارج فقه و اصول شرکت کرده بودند و مورد تأیید افراد صاحب نظر بودند؛ در عین حال از این افراد امتحان کتبی گرفته شد، و به این امتحان کتبی نیز اکتفا نشد. با پذیرفته شدگانِ در امتحان کتبی، مصاحبه حضوری صورت گرفت؛ آن هم مصاحبه ای بسیار جدی که خود جناب استاد مصباح نیز از مصاحبه کننده ها بودند. آن وقت از این نیروهایی که با این کیفیت شناسایی شدند، خواسته شد که تقریرات درس خارج را نیز ارائه کنند. به این ترتیب نیرو را کاملاـ از هر جنبه شناسایی کردند و همه استعدادها و توانمندی ها و

سوابق کاری اش را شناختند و بعد او را پذیرفتند، و دوره آموزشی آغاز شد.

در زمینه نیازسنجی نیز با آن که خود استاد اطلاعات وسیعی داشتند، از طریق ارتباطاتی که با مرحوم شهید بهشتی و مرحوم شهید قدوسی و دیگران داشتند و همچنین از طریق ارتباطی که با امثال آقای دکتر احمدیه لحاظ این که در دانشگاه حضور داشتبرقرار می کردند و احیاناً به سبب مسافرت هایی که مسئولان آن دوره به کشورهای مختلف داشتند، نیاز ضروری را تشخیص می دادند و ما را توجیه می کردند که مثلاً الان فراگیری زبان انگلیسی یا زبان عربیِ اصیل ضرورت دارد، یا امروز فلان مباحث ضروری است، و جالب آنکه بعدها از افراد آموزش دیده بارها می شنیدیم که می گفتند زمانی که ما آن درس ها را می خواندیم فکر نمی کردیم این قدر این دوره و این اطلاعات به دردمان بخورد ;ولی امروز درمی یابیم تنها چیزی که از درس های دوران طلبگی مان به درد ما می خورد و در تأمین نیاز فکری جامعه مؤثر است، همین درس های مؤسسه بوده است. این دلیل آن است که حضرت استاد نیاز جامعه را تشخیص داده بود، و به خوبی سنجیده بود که جامعه در آینده به چه چیزی نیاز دارد و متناسب با آن، دوره آموزشی را برنامه ریزی کرده بود.

نکته دیگر اینکه کار برنامه ریزی استاد بسیار روشمند و حساب شده بود. یعنی مانند برخی برنامه های آزمایشی نبود ;بلکه ایشان بسیار حساب شده پیش بینی و طراحی کرده بودند و به اجرا در می آوردند. در دوره ما حجم فراوانی از مباحث را بحث های فلسفی، به خصوص فلسفه تطبیقی که ناظر به مسائل و دیدگاه های جدید روز بود، تشکیل می داد ;مثلاً کتاب فلسفتنا را متن درسی ما تعیین کرده بودند، و همین طور اقتصادنا را، به این دلیل که به مکاتب فلسفی روز یا مسائل سرمایه داری و نظام مارکسیستی نگاهی تطبیقی داشتند برگزیده بودند، و این بحث ها به لحاظ عقلی مبنای کار محسوب می شدند. از یک سو بحث های معارف قرآن در برنامه گنجانده شده بود تا به لحاظ قرآنی، بنیان های فکری دانش پژوهان را شکل بدهد، و از سوی دیگر در کنار این برنامه آموزشی، روش ها نیز مطرح می شد، و به ما می آموختند که روش برخورد با مباحث عقلی یا روش برخورد با مباحث نقلی چگونه است. جایگاه عقل و نقل کجاست، و در ضمن این آموزش ها، استاد ما را به تحقیق می گماشتند.

در تدریس استاد ویژگی های ظریفی وجود داشت ;مثلاً خود استاد هر جلسه دو یا سه نفر را به قید قرعه تعیین می کردند که برای جلسه آینده چکیده درس را بگویند، و مشخص نبود که قرعه به نام چه کسی خواهد افتاد. این کار، بسیار مؤثر بود و موجب می شد افراد درس را جدی بگیرند و نیز مطالب را به دقت مطالعه کنند. استاد نیز بسیار جدی برخورد می کردند... . همچنین به گونه های متنوعی از ما تحقیق می خواستند. گاهی ضمن درس، ما را موظف می کردند که تحقیق انجام دهیم و بعد نیز خودشان با دقت این تحقیق ها را ملاحظه می کردند و تذکرات لازم را در حاشیه آنها می نوشتند. برخورد تشویق آمیز هم داشتند، و سالی یک بار از همه، مقاله تحقیقی می خواستند و به بهترین مقاله جایزه می دادند. همچنین شیوه تحقیقیِ بسیار ثمربخش تری داشتند، و آن نوعی کارورزی تحقیق بود. این کار نسبتاً درازمدت بود و به صورت مرحله به مرحله، در بحث های فلسفی به یک شکل، و در بحث های معارف قرآن به شکلی دیگر انجام می شد. در بحث های فلسفی، و به خصوص مباحث فلسفی روز، استاد منابع متعددی معرفی می کردند و با محور قرار دادن روش رئالیسم، پس از بحث و مذاکره در جلسات، می فرمودند با توجه به منابع معرفی شده، تحقیق کنید و یک مقاله بنویسید. در بحث های معارف قرآن نیز استاد در مرحله اول، یک تفسیر موضوعی را در زمینه بحث هایی مثل خداشناسی، قرآن شناسی و انسان شناسی، برای ما می گفتند، و در مرحله بعد، آیاتی را درباره یک موضوع خاص معرفی می کردند و می فرمودند بروید آیات را مطالعه و دسته بندی کنید، و آن گاه از آنها نتیجه گیری نمایید. پس از انجام کار، استاد حاصل تحقیق را می دیدند و نکات مورد نظرشان را تذکر می دادند. مرحله سوم این بود که به ما موضوعی می دادند و می گفتند خودتان آیات ناظر به این موضوع را استخراج کنید و این موضوع را از آنها نتیجه بگیرید، و بعد که حاصل کار را خدمت ایشان ارائه می کردیم، تذکرات بسیار جالبی می دادند. برای نمونه می فرمودند این آیه به این دلیل چندان ربطی ندارد و آن آیه چندان

ضرورت نـدارد، یـا فلاـن آیه صـراحت بیشتری در مطلب دارد و... . خلاـصه ما را با چگونگی بررسـی و فهم آیات کاملا آشـنا می کردند.

نکته دیگر، تأکیـد ایشـان بر کارهـای جمعی بود. اسـتاد مکرر می فرمود که کـار فردی در حوزه، بسـیار است ;مـا می خواهیم افراد روحیه کار گروهی پیدا کنند. به همین دلیل به شـکل های متنوعی جلسات گروهی ترتیب می دادند. برای مثال وقتی دفتر همکاری حوزه و دانشـگاه تأسـیس شـد، با تـدبیر اسـتاد، گروه های مختلف تشـکیل شد و هر چند نفری با هم در یک گروه قرار گرفتند، که خود بنده با جناب حاج آقای عراقی و حاج آقای میرسپاه، بر اثر همین تأکید استاد، یک گروه شده بودیم و با هم کار می کردیم.

ساختارمنـد کردن و نظم منطقی دادن به ذهن و فکر دانش پژوهـان، یکی دیگر از ویژگی هـایی بود که در دوره های درسـی اسـتاد صورت می گرفت. ذهن دانش پژوهان ساختاری منطقی می یافت و آنان از پراکنـده گویی و بی نظمی در سـخن، نجات می یافتند. این بدان سبب بود که اندیشه های خودِ استاد بسیار ساختارمند و دارای نظم منطقی بود، و مبانی و فروعات افکار ایشان و نیز ارتباط اندیشه هایشان با هم، کاملا مشخص بود و این خصوصیت به ما نیز منتقل می شد.

شیوه بیـان بسـیار زیبـا نیز از دیگر ویژگی های تـدریس اسـتاد بود که جـدای از غنای محتوای دروس، موجب می شـد که ما شـیفته درس های ایشان بشویم. اسـتاد هر درسـی را متناسب با خودش بیان می کردند، مثلاً در درس «خودشناسی برای خودسازی» در عین اینکه بحث، صبغه ای علمی داشت، به تناسب اینکه یک درس اخلاقی محسوب می شد، اقتضا می کرد که در ما یک حالت معنوی و اثر روحانی ایجاد شود. از این رو اسـتاد به شیوه ای این درس را بیان می فرمودند که این حالت به ما منتقل شود. همین طور درس های فلسـفی اقتضا می کرد که دقت و موشـکافی در ما به وجود آید، و اسـتاد نیز به نحوی بیان می کردند که دقت ها و توجه ها را برانگیزد، و این نشان قدرت بیان فوق العاده، توان علمی بالا و تشخیص خوب ایشان در چگونگی مطرح کردن مباحث است.

یکی دیگر از ویژگی هـای تـدریس اسـتادکه البته در سـخنرانی هایشـان نیز وجود دارداین است که مطالب را به گونه ای مطرح می کنند که با پاسـخگویی به شبهات، ابهام جدیدی در ذهن مخاطب صورت نمی بندد. بسیاری افراد وقتی شبهه ای را پاسخ می دهند، چند شـبهه دیگر در ذهن شـنونده ایجاد می کنند ;ولی خداوند به حضرت استاد لطف کرده است که مطالب را به گونه ای بیان می کنند که مسئله به گونه ای بسیار شفاف و متقن و دل نشین حل می شود و در عین حال شبهات جدیدی ایجاد نمی کند.

اما محور دومی که ناظر به ابعاد علمی شخصـیت اسـتاد است، به ویژگی های تحقیقی خود ایشان بازمی گردد. اسـتاد مصباح در این محور نیز ویژگی های سودمندی دارند که از آن جمله دقت و وسواس علمی و حوصـله و شـکیبایی در تحقیق است. به هیچوجه بی حوصـلگی و شـتاب زدگی در کارهـای تحقیقـاتی ایشان وجود نـدارد. گاهی که ما می خواستیم در زمینه موضوعات قرآنی تحقیق کنیم، ایشـان می فرمودنـد برای هر موضوع ریزی بایـد یـک دور قرآن به طور کامل دیـده شود ;مگر اینکه دو موضوعی باشـند که بسـیار به هم نزدیـک بوده، تفـاوت بسـیار جزئی ای داشـته باشـند. به همین دلیـل در آن دوره ای که برادران بزرگوار گروه تفسـیر، درباره معجم کار می کردند شاید نزدیک به پنجاهشـصت بار و بلکه بیشتر، قرآن شـریف را به طور کامل دوره کردند. با وجود این جناب اسـتاد به این میزان هم اکتفا نمی کردند و می فرمودند هر بخشی که مطالب ریزش تهیه شد، با نگاهی کلی به مجموعه بحث باید قرآن را یک دور دیگر نیز ملاحظه کرد، و اینکه یک نفر به تنهایی مرور کند و نظر بدهد کافی نیست ;بلکه باید سه یا پنج نفر بـا هم تمام مطلب را ببیننـد و بعـد با هم بحث کننـد و محصول بحثشان را ارائه نماینـد، و البته ثمره چنین دقت ها و وسواس های در علم، آن اندیشه های متقن استاد خواهد بود.

نکته دیگر در این باره، اسـتواری اندیشه های اسـتاد است. ایشان می فرمودند ما باید از مسائل یقینی شـروع کنیم و پیش برویم و هر مسأله دیگری را بر مبنـای یقینیـات و مسـلمات حل کنیم. چنین رویّه ای سـبب می شود مثلاً در بحث های قرآنی، متشابهاتی که در آنهـا احتمالاـت متعـدد وجود دارد، بر مبنای یقینیات، رفته رفته تشابهشان برطرف شود و مفاد واقعی شان روشن گردد. این رویّه در

تمام اندیشه های استاد به چشم می آید. برای نمونه ایشان در معارف قرآن هر مطلبی را ابتدا از بحث مبنایی شروع می کنند و پس از آن به مسائل می پردازند. این رویّه کاملا صحیحی است که موجب استواری فکر می شود.

ویژگی دیگر استاد، رعایت مرز دانش ها و روش هاست. ایشان در بحث های تفسیری می فرمودند اینکه قرآن مجید در آیه هفتم سوره آل عمران می فرماید: وَالرَّسِخُونَ فِى الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا، مراد از راسخون در علم کسانی هستند که مرز هر دانشی را می شناسند ;می فهمند مرز ابزارهای معرفت انسانی تا کجاست و می فهمند بسیاری از مسایلی که خداوند در قرآن بیان می کند، فوق توان ابزارهای شناخت آنهاست، و در نتیجه می دانند که حق است، و اینکه ابزار شناخت آنها به درک این مطلب نرسیده است، دلیل آن نیست که نادرست باشد. مقتضای رسوخ در علم این است که من مرز دانشم را بشناسم. از این رو استاد می فرمودند ما باید روش خودمان را در فهم سخن به کار ببریم ;اگر با این روش، نتیجه به دست آمد، که مطلوب حاصل شده است; اما اگر چنین نشد، نمی توان گفت چون این مطلب در فلسفه، مسلّم است آیه نیز حتماً باید چنین بگوید. مطلب مسلّم فلسفی در جای خود صحیح است اما شاید آیه شریفه در مقام تبیین مطلب دیگری باشد. بسیاری از مفسران معلومات تخصصی شان در یک رشته خاص، به تفسیرشان رنگ داده و آن را تحت تأثیر گرفته است ;مثلاً اگر مفسری ادیب بوده، بیشتر بحث ادبی کرده و بیشترِ برداشت هایش ادبی است، و اگر مفسرْ مثل ملاصدرا، فیلسوف بوده، بیشترْ آیات را فلسفی تفسیر کرده و گاه از مراد واقعی آیه دور شده است. اما شیوه استاد مصباح این گونه نیست و با آنکه ایشان در بحث های فلسفی کاملا مسلط و آگاه اند، در مقام تفسیر، تنها روش تفسیری را با دقت و موشکافی تمام به کار می گیرند و تفسیر را با همان روش فهم متن به پیش می برند.

ویژگی دیگری که در بحث های تحقیقی استاد وجود دارد، بی طرفی علمی، در عین اعتقاد به رشته ها و علوم دیگر است. ایشان در مقام تحقیق، آنچه مقتضای تحقیق است مطرح می کنند و علایقشان در کارهای تحقیقی شان نقشی ندارد. بسیار روشن است که ایشان فیلسوف اند و به طور طبیعی به این رشته علاقه و دلبستگی دارند ;ولی این علاقه را به هیچوجه در بحث های تفسیری دخالت نمی دهند. همچنین اگر ایشان دیدگاهی را نمی پذیرند یا مورد نقد قرار می دهند، این رد یا نقدشان با کمال بی طرفی علمی است و چنین است که می گویند این اندیشه درست هست یا درست نیست ;حال گوینده و نویسنده هر کسی می خواهد باشد ;به گونه ای که بنده خود شاهد بوده ام که ایشان حاضر نیستند کمالات سرسخت ترین دشمنانشان را انکار کنند.

جرئت و جسارت علمی، در عین رعایت احترام و ادب، از دیگر ویژگی های استاد گران قدر است. ایشان به دلیل همین جرئت علمی، نوآوری های فکری فراوانی دارند. چه بسا نظریه هایی که سالیان درازی از سوی دیگران پذیرفته شده است، و استاد به نادرستی شان پی می برند، و آنها را رد می کنند و در عوض، رأی صحیح و جدیدی ارائه می دهند و از آن دفاع می کنند.

نکته دیگر در روش تحقیقاتی استاد، نظام منطقی داشتن و ساختارگرایی در اندیشه هاشان است. مجموعه مباحثی که ایشان ارائه می دهند، همواره در چارچوبه منطقی خاصی قرار می گیرد. در بحث های معارف قرآن، در آغاز بحث خداشناسی به صراحت فرموده اند که آنچه ما نیاز داریم این است که مجموعه معارف قرآن را به صورت نظام مند، ارائه کنیم. در بحث های فلسفی نیز همین طور. ایشان نظام فکریفلسفی خاصی دارند که بر مبنای آن به ارائه دیدگاه خود و نقد دیدگاه دیگران می پردازند. این چنین ساختارمندی ای را بنده در میان اندیشمندان دیگر، کمتر مشاهده کرده ام.

در محور سوم که ناظر به نوآوری ها و ابتکارات علمی استاد است به نظر بنده ایشان در سه زمینه نوآوری دارند:

نخست، کشف و ارائه دیدگاه های جدید: استاد مصباح هم در فلسفه، هم در معارف و هم در مباحث سیاسی اجتماعی دیدگاه هایی دارند که تاکنون مطرح نبوده، یا به این شفافیت و ظرافت و دقت ارائه نشده است. در بحث های قرآنی، مثلاً در بحث «سیر آیات تحدی» که بسیاری از اندیشمندان به آن پرداخته اند، نظریه استادکه در کتاب قرآن شناسی نیز طرح و بررسی شده استهم با آیات قرآن سازگاری بیشتری دارد و هم دیدگاهی نوین به شمار می رود و در مقایسه با دیدگاه های دیگر، خالی از اشکال است.

دوم، نوآوری ها در زمینه سازمان دهی و تئوری پردازی و مدل سازی: پیوند بسیاری از ایده های اسلامی با یکدیگر روشن نیست. استاد این ایده ها را به یک مدل ویژه تبدیل کرده است و آنها را در یک چارچوب و نظریه کلان قرار داده و سازمان دهی نوینی ارائه کرده است.

سوم، نوآوری در باب نگارش: استاد مصباح در بخش نگارش نیز اهل ابتکارند. آن زمانی که بحث متن درسی، و ویژگی های آن در حوزه مطرح نبوده است، ایشان کتاب های آموزش عقاید و آموزش فلسفه را در قالب یک متن درسی تدوین می کنند. در این کتاب ها به لحاظ نگارشی، نوآوری صورت گرفته است. نوشته های استاد در عین حال، ویژگی متانت و دقت در تعبیر در عین خوش بیانی و رسایی را نیز در خود جمع کرده است. من خود در جلسه ای شاهد بودم از یکی از کسانی که رابطه خوبی هم با حضرت استاد ندارد و مخالف اندیشه های ایشان است، سؤال شد که به نظر شما به لحاظ نگارش و شیوه بیان، چگونه مطالب را ارائه نماییم؟ او بلافاصله گفت: «همان گونه که حاج آقای مصباح مطالب را بیان می کند. سبک بیان و نگارش ایشان بهترین سبک است».

استاد به تمام معنا

حجهٔ الاسلام والمسلمین میرسپاه، به جنبه های دیگری از ویژگی های تدریس و شاگردپروری استاد مصباح اشاره کرده اند. در این مقام خلاصه ای از مشروح مصاحبه ایشان ارائه می شود:

آیت الله مصباح، به معنای واقعی و کاملِ کلمه، استاد بودند. این مبالغه نیست. اگر موارد بسیار زیادی رکه نمی توانم به همه آنها اشاره کنممورد توجه قرار بدهیم، ثابت می شود که مبالغه نمی کنم. اما برای نمونه چند شاهد می آورم.

یادم هست یک بار اشکالی مطرح کردم، و استاد جواب دادند ;ولی من قانع نشدم. پس از پایان درس دوباره خدمت ایشان رفتم و در اتاقی که برای استراحت و صرف چای می نشستند، اشکالم را مطرح کردم. ایشان دوباره جواب دادند ;ولی من باز هم قانع نشدم. مکثی کردم و عرض کردم: استاد! چرا جواب شما برای من قانع کننده نیست؟!

این سؤال می تواند بعضی از اساتید را ناراحت کند و موجب ملالت آنان شود. اما جناب استاد تأملی کردند و فرمودند: می دانید چرا جواب من برای شما قانع کننده نیست؟ علتْ آن است که من از این واژه ای که به کار می برم یک معنا اراده می کنم و شما از آن معنای دیگری می فهمید. از این رو جواب من دقیقاً به اشکال و به پرسش شما نمی خورد. برای حل این مشکل بیایید تصورمان را در باره این واژه با هم هماهنگ کنیم.

مقداری فکر کردم، و دریافتم که ایشان درست می فرمایند و مشکل در واقع بر سر معنای آن واژه است.

باز یادم می آید که گاهی بعضی اشکالات و سؤال ها برایم پیش می آمد و با استاد مطرح می کردم، و ایشان با سعه صدر مخصوصی پاسخ می دادند. درست برخلاف آنچه بعضی مغرضان شایع می کنند که ایشان آدم بی تحملی است و در قبال دیگران سعه صدر ندارد. ایشان نه تنها با حوصله و سعه صدر کامل به اشکالات ما پاسخ می گفتند، بلکه دقت ما را نیز بیدار می کردند، و این حاکی از همان مطلبی است که عرض کردم ;یعنی ایشان به معنای واقعی و کامل کلمه استاد هستند ;مثلاً چندین بار پیش آمد که به من فرمودند: «به قید سخن توجه کن» و وقتی ما به قیود سخن توجه می کردیم متوجه می شدیم که دیگر سؤالی نداریم و مسئله حل می شد.

همچنین به یاد دارم در مجلسی که تقریباً همه شرکت کنندگان آن از شاگردان استاد بودند، به مناسبت یک بحث اجتماعی، درباره فردی خاص مطالبی عنوان شد و هر کسی نقدی و سخنی داشت. همه صحبت ها تمام شد ;اما استاد مصباح ساکت بودند. در انتهای جلسه به استاد گفتند که نظر شما در این باره چیست؟ ایشان یک تذکر متدیک و روشی دادند که برای همه ما بسیار آموزنده بود. استاد به جای اینکه در آن زمینه خاص نظر بدهند، نقصی که در جلسه احساس کرده بودند، به صورتی ظریف تذکر

دادنـد. ایشـان فرمودنـد: «هر وقت می خواهیـد درباره کسـی قضاوت کنیـد، اول خودتان را جای او بگذاریـد و در نظر بگیریـد اگر خودتان جای او بودید چه می کردید و چه می توانستید بکنید، سپس انتقاد کنید».

تذکر استاد برای اینکه در همه حاضران در جلسه دقت نظری پدید آورد، بسیار مؤثر بود.

دیگر از نکاتی که به عنوان یکی از ابعاد کمالِ استادیِ ایشان باید عرض کنم، شـرکت کردن منظم در کلاس ها بود. ایشان همیشه سر وقت در کلاـس حاضـر می شدنـد و از زمـان کلاـس، به طور کامل اسـتفاده می کردنـد ;یعنی نه از زمان شـروع کلاس کم می کردند، نه از قسـمت پایان آن. همین طور در تصـحیح اوراق امتحانی و دیدن تحقیق ها بسیار منظم بودند. آن زمانی که ما در گروه ارشـد مـدرسه حقانی مشـغول تحصـیل بودیم، تعـدادمان تقریباً به بیست نفر می رسـید که به طور هم زمان تحقیق هایمان را تحویل اسـتاد می دادیم. حال در نظر بگیرید اگر هر کسـی پنجاه صـفحه هم نوشته باشد، دیدن این حجم کار، چه فرصت و حوصله ای می طلبـد. عجیب بود که ایشان به موقع جواب می دادنـد و می فرمودنـد تحقیقات شـما را دیـدم، و هم نمره تتبع داده بودنـد و هم نمره تحقیق، و عجیب تر این بود که برای تک تک تحقیقات، تذکرات لازم را نوشته بودند.

ویژگی دیگری که از یک استاد کامل توقع می رود، و ما آن را در ایشان آشکارا می دیدیم، این بود که استاد در راهنمایی و تذکر اشتباهات، اخلاص عجیبی داشـتند. یعنی هرگز دیـده نشـد که بخواهنـد با کسـی تسویه حساب کنند یا اینکه فرد را کوچک و خرد سازند، یا مسائل و رذایل اخلاقیِ از این قبیل در وجودشان باشد. ما هرگز این را در جناب استاد ندیده ایم.

مطلب دیگری که شایـد شـنیدنش برای کسانی که خودشان می خواهند تدریس کنند مفید باشد، این است که اسـتاد شاگردانش را درک می کرد. درک شاگرد، نکته ای است که بنـده بسـیار از ایشان دیده ام. زمانی گمان می کردم شاید چون من زیاد در کلاس سؤال می پرسم و اشـکال می گیرم و بـا اسـتاد ارتباط برقرار می کنم، ایشان فقط مرا درک می کنـد ;ولی بعـد دریافتم که این طور نیست ;بلکه اسـتاد همه شـاگردان را در نظر دارنـد و به تنـاسب روحیاتشـان با آنان ارتباط برقرار می سازنـد. حالا نکته ای را که در مورد خودم اتفـاق افتـاد به عنوان خـاطره عرض می کنم: یادم هست آن زمانی که ایشان امتحان می گرفتنـد، در پایان ترم دو یا سـه سؤال مطرح می کردنـد. در یکی از این امتحان ها ایشان دو سؤال داده بودنـد. همه شاگردان می خواسـتند طوری امتحان بدهند که هم خودشان را بیازمایند و هم اسـتاد را دلگرم کرده باشند، و استاد احساس کند که زحماتش به هدر نرفته است و ما واقعاً مطلب را دریافته ایم.

من سؤال اول را هم درست فهمیـده بودم و هم درست جواب دادم ;اما سؤال دوم را درست نخوانـدم و آن را خوب نفهمیدم. ایشان سؤال ساده ای داده بودند ولی من بر اساس پیش داوری خود، خیال کردم که علی القاعده منظور استاد نمی تواند چنین مطلب ساده ای باشد و ایشان می خواهد آن سؤال مشـکل را بپرسد. از این رو بسیار زحمت کشیدم و آن سؤال مشکل را در حدود دو صفحه به طور کامل پاسـخ دادم. وقتی از جلسه بیرون آمـدم دیدم رفقا حرف های دیگری می زنند، و متوجه شدم که در پاسخ دادن به سؤال دوم اشتباه کرده ام. مثل این بود که آب سردی روی من ریخته باشند. خیلی جا خوردم و ناراحت شدم. آخر مشکل من چند تا بود: اول اینکه فکر کردم اسـتاد با دیـدن این جواب نامناسب با خود خواهد گفت ما این قدر زحمت می کشـیم و اینها چگونه درس می خواننـد، و دیگر اینکه اگر بخواهم مـاجرا را به اسـتاد بگویم حتمـاً گمـان می کنـد که من از ایشـان نمره می خواهم... . سـرانجام به خودم فشار آوردم و گفتم هر چه می خواهـد بشود ;دیگر گذشـته است. اما وقتی خواسـتم در حجره استراحت کنم، دیـدم آن قـدر ناراحتم که نزدیک است دِق کنم. بلند شدم و به منزل اسـتاد رفتم. در زدم، و ایشان تشـریف آوردند. گفتم: من با شما کاری دارم. ایشان هم با کمال خوشـرویی مرا به درون منزل دعوت کردند و نشـستیم. با ناراحتیِ بسـیار گفتم: از همین اول به شما توضیح بدهم که آقا، من نیامده ام از شما نمره بگیرم.

فرمودند: حالا بفرمایید که قضیه چیست؟!

قضیه را برایشان گفتم، و ایشان با لبخندی شیرین تا آخر حرف مرا گوش کردند. بعد شروع کردند به سخن گفتن. ابتدا فرمودند: من حالا از شما یک گله دارم!

گفتم: بفرمایید.

فرمودند: چرا شما باید فکر کنید که من تصور می کنم شما برای نمره گرفتن آمده اید؟! یعنی واقعاً شما فکر می کنید من این قدر آدم پرتی هستم که نسبت به افرادی که با آنان کار می کنم هیچ شناختی ندارم؟! اصلا احتیاجی نبود این را توضیح بدهید. من یقین دارم و می دانم که شما برای نمره نیامده اید... .

خلاصه ایشان به گونه ای صحبت کردند که آرامش عجیبی مرا فراگرفت و وقتی از منزلشان بیرون می آمدم، کاملا سبک شده بودم.

بعدها با خود فکر می کردم که ایشان عجب انسانی است، چه خوب آدم را درک می کند! ایشان فهمیده بود که من قدری حساسم و راه درستِ برخورد را نیز همین دیده بود که از طریق گله وارد شود ;یعنی طلبکارانه با من برخورد کند ;همان طور که من طلبکارانه برخورد کرده بودم! این گونه وارد شد تا واقعاً مطلب را از ته دلِ من بیرون بکشد و من اصلا ناراحت نباشم. رفتار ایشان با دیگر دوستان نیز مبتنی بر چنین درک عمیقی بود.

یکی دیگر از کارهای جالب استادکه بعداً در آموزش فلسفه انعکاس یافت این بود که ایشان ما را به وجود اصطلاحات مختلف، توجه می دادند. ایشان می فرمودند عدم توجه به گوناگونی معناییِ یک اصطلاح، می تواند مایه خلط بحث های فراوانی بشود. خوب به یاد دارم که مثلاً ایشان درباره کلمه «جبر» چه زیبا تذکر می دادند. استاد می فرمود که یک جبری می گوییم و یک جبری می شنویم! جبر روان شناختی، جبر کلامی، جبری که صرفاً به معنای ضرورت است (جبر علّی)... کدام جبر را منظور داریم؟ یا مثلاً در زمینه کلمه «عقل» ایشان می فرمودند وقتی عقل در آیات و روایات یا در کلمات علمای اهل سیر و سلوک و اخلاق به کار می رود، از آن یک چیز اراده می شود، و وقتی در منطق یا فلسفه به کار می رود، مقصود چیز دیگری است. عقل در فلسفه چندین اصطلاح دارد... . البته اخیراً با رعایت یک سلسله متدهای تحقیقی، توجه به این مطلب، قدری رواج پیدا کرده است ;ولی آن موقع با آن غربتی که طلاب درس می خواندند و با آن استضعافی که ما در تحصیل داشتیم، این تذکرات بسیار مهم و قابل توجه بود.

برگرفته از کتاب :پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مصباح یزدی

مصباح‌زاده اوزی، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۹۰ ش)، روزنامه‌نگار، استاد دانشگاه و حقوقدان. در تهران به دنیا آمد. دوره‌ی ابتدایی را در شیراز و دوره‌ی متوسطه را در تهران به پایان برد. در دانشگاه بیروت به تحصیل ادامه داد. سپس درجه‌ی دکترای خود را در رشته‌ی حقوق و علوم اقتصادی از دانشگاه سوربن فرانسه گرفت. پس از بازگشت به ایران با سمت بازپرسی وارد خدمت دادگستری شد و بعدها مستشار دادگاههای استیناف تهران گردید. وی مدیریت کل اداره‌ی تبلیغات و استادی دانشکده‌ی حقوق را نیز به عهده داشت. در ۱۳۲۱ ش روزنامه‌ی «کیهان» را در تهران تأسیس و منتشر کرد، که ابتدا در سمت سردبیری و سپس با سمت مدیر مسؤل و صاحب امتیاز مشغول به فعالیت شد.[۱]

روزنامه‌نگار، استاد دانشگاه و سیاستمدار، در ۱۲۸۸ ش در شیراز تولد یافت. پدرش عبدالرحمن مصباح دیوان اوزی سالها حکومت

عباسی و بندرلنگه را داشت، بعد وارد دستگاه قوام‌الملک شیرازی شد و از محترمین فارس بود.

مصطفی مصباح زاده بعد از انجام تحصیلات مقدماتی دوره مدرسه عالی حقوق را در تهران تمام کرد و از طرف دولت برای ادامه تحصیل عازم اروپا شد و در رشته حقوق درجه دکترا دریافت نمود. بعد از مراجعت به ایران به دانشیاری و استادی دانشکده حقوق برگزیده شد. مدتی کوتاه قضاوت و وکالت دادگستری پیشه نمود ولی میله به احراز مقامات بالا داشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مدتی ریاست انتشارات و تبلیغات با او بود ولی این کار را مطابق میل و سلیقه خود نیافت و آن را رها نمود و به کار روزنامه‌نگاری پرداخت.

در ۱۳۲۰ عبدالرحمن فرامرزی از دولت امتیاز روزنامه‌ای به نام کیهان را گرفت و سردبیری این نشریه را به دکتر مصباح‌زاده سپرد. روزنامه کیهان گرچه یومیه بود ولی در نخستین روزهای تولد در هفته دو یا سه شماره انتشار می‌یافت، ولی مندرجات روزنامه از سایر مطبوعات روز بهتر بود، مخصوصا مقالات فرامرزی و تندرویهای او در انتقاد از هیئت حاکمه خیلی زود روزنامه کیهان را به جامعه معرفی کرد. در آذر ماه ۱۳۲۱ ش که قوام‌السلطنه حکومت داشت در تهران و شهرستانها به علت کمبود و قحطی نان و مواد غذائی و فقر عمومی و بیماریهای گوناگون بلوای بزرگی به راه افتاد. سازمانهای دولتی و مجلس شورای ملی و مغازه‌ها مورد غارت قرار گرفته حتی مردم خانه قوام‌السلطنه را به آتش کشیدند و دولت هم برای رفع بحران دست به اقداماتی زد، از جمله امتیاز تمام روزنامه‌ها را لغو نمود، مدیران و سردبیران را به زندان افکند و فقط یک نشریه به نام اخبار روز به مدیریت حسینقلی مستعان از طرف دولت انتشار می‌یافت.

بعد از سقوط قوام مدیران جراید دست به اقدام زدند و دولت مجددا امتیاز روزنامه‌ها را به صاحبان آن برگردانید. این بار امتیاز و مسؤولیت انتشار روزنامه کیهان به عهده دکتر مصباح‌زاده قرار گرفت و مدیریت و سردبیری را عبدالرحمن فرامرزی عهده‌دار شد. مصباح‌زاده با فعالیت زیاد سازمان وسیعی برای کیهان پی‌ریزی کرد و آن را به صورت یومیه انتشار می‌داد و مقالات فرامرزی هم هر روز بر رونق و نفوذ او می‌افزود. کیهان در مقابل صدها روزنامه موسمی که می‌آمدند و می‌رفتند باقی ماند و به سرعت و خیلی زود خود را به پایه روزنامه اطلاعات رسانید و بعد به سرعت زیاد از او جلو افتاد و روزنامه اول ایران شد. از لحاظ فنی و چاپ و وسائل لازم، آخرین پدیده‌های دنیا در چاپخانه کیهان دیده می‌شد. در جنب روزنامه کیهان چند نشریه دیگر به زبانهای فرانسه انگلیسی و فارسی انتشار می‌یافت که آنها نیز از کیفیت عالی برخوردار بودند. مصباح‌زاده در انتشار روزنامه نقش تأمین سرمایه داشت و مطالب آن را عده زیادی از نویسندگان تنظیم می‌نمودند و گاهی اتفاق می‌افتاد که مدیر و مؤسس کیهان مانند سایرین کیهان بدست او می‌رسید.

مصباح‌زاده برای اجرای نیت پدر خود که سالها در تلاش بود تا از بندرعباس وکیل شود در دوره پانزدهم از بندرعباس به وکالت مجلس رسید و فرامرزی سردبیر روزنامه کیهان هم وکالت یافت. بدیهی است در روزنامه اطلاعات هم چنین وضعی وجود داشت: مدیر و سردبیر آن عباس و محمد علی مسعودی که هر دو وکیل بودند در ادوار شانزدهم و هفدهم همچنان وکالت مجلس را برای خود حفظ نموده بودند. در دوره هفدهم مصباح‌زاده از پیروان مصدق بود و در استعفای دستجمعی وکلاء طرفدار مصدق شرکت کرد و همین امر او را سالها از مجلس دور ساخت. در دوره بیست و یکم از شیراز وکیل گردید و میل به ریاست مجلس در او زیاد بود ولی عشق و علاقه‌اش به مؤسسه «کیهان» او را از تعقب کار منصرف نمود. در دوره پنجم در ۱۳۴۶ سناتور شد و سه دوره کرسی سنا را زیرپا داشت. مصباح‌زاده مردی زرنگ، بذال، شریف، دانشمند، ملایم و نیک نفس بود و آنچه بدست می‌آورد در راه مؤسسه «کیهان» خرج می‌کرد. یکی از اقدامات جالب توجه او تربیت کادر نویسنده و روزنامه‌نگار است. او دانشگاهی برای این کار پی‌ریزی کرد که بنام مدرسه عالی ارتباطات موسوم شد که چندین رشته داشت و بهترین استادان در آنجا تدریس می کردند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] ادبیات نوین (۳۰۷)، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۴۵۰ -۴۴۸/ ۴)، روز شمار تاریخ (۳۲۱/ ۱).

مصباحی، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عبدالله مصباحی

محل تولد : سلماس

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال تحصیلی ۱۳۵۷-۱۳۵۶عازم حوزه علمیه قم ومشغول به تحصیل شدم پس از اتمام دوره مقدماتی به دوره متوسط وارد شدم و در این دوره کتاب لمعه در فقه را با آقایان حسینی بیگدلی مدرس افغانی و برخی از اساتید دیگر خواندم کتاب معالم قوانین و اصول فقه مظفر در اصول فقه را پیش آقایان مدرس افغانی فیض و برخی از اساتید دیگر که اسم شان را به خاطر نمی آورم تلمذنمودم کتاب حاشیه ملا عبدالله جوهر النضید ومنطق منظومه در منطق را به ترتیب در خدمت آقایان مدرس افغانی و مؤمنی اعرافی و انصاری شیرازی تلمذ کردم کتاب مکاسب شیخ انصاری را با آقایان پایانی ستوده و مجد ۱۳۶۵/۷تا۶۸/۱۰رسائل شیخ انصاری را با آقای اعتمادی و کفایت الاصول آخوند خراسانی را با آقایان اعتمادی وفاضل لنکرانی خواندم

مصدق زاده، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین مصدق زاده هنرمند کاشیکاروطراح معروف کاشی از هنر مندانی است که توانسته است با درک محضر بهترین و شایسته ترین استاد این فن یعنی پدرمرحومش و نیز با اتکای به استعداد خدادادی و درسایه لیاقت وپشتکار ،درطول بیش از شش دهه آثاری به وجود آورد که به حق ،هریک دنیایی زیبا و رمز و راز و ابتکار و خلاقیت را در خود نهفته دارند . وی را می توان آخرین بازمانده خاندانی دانست که از دوران صفویه در اصفهان آن روزگار کاشیکاربودند و باشیوه های مختلف این هنر بدیع ،بناهای مذهبی و سایر آثار ایران ودیگر ممالک را زینت می بخشیدند .

گروه : هنر

رشته : هنرهای تجسمی

گرایش : کاشیکاری

والدین و انساب : پدر حسین ، مرحوم استاد عبد الغفارمصدق زاده بود که اونیزفرزند مرحوم استاد محمد مصدق زاده ،کاشیکار برجسته عصر قاجاربود . پدران استادحسین از دوران صفویه از استادان بی بدیل هنر کاشیکاری بوده اند که هریک دردوران خود

از شـهرت و آوازه چشـمگیری برخوردار بوده انـد و هم اینک نام اکثر آنان بر کتیبه های مساجـد و بناهای اصـفهان و دیگر شـهرها مخلد است .

خـاطرات کـودکی : حسین مصـدق زاده دردوران کـودکی بـود که کاشیکاری را فرا گرفت . طـوری که دورا ن کـودکی حسـین درحالی می گذشت که پدرش کاشـیهای معرق سردر مسجد امام (مسجد شاه آن زمان)را مرمت می کرد و در ضمن رموز و دقایق کاررا نیز به او و فرزند دیگرش (مرحو م استاد محمد مصدق زاده)می آموخت .

استادان و مربیان : اولین حسین مصدق زاده ، پدرش عبد الغفار بود . عبد الغفار به اندازه ای به این هنر علاقمند بود که وصیت کرد تا فرزندانش هنر کاشیکاری را فرا گیرند . حسین ۱۲ ساله بودکه پـدرش را از دست دادو حاج ید الله مغزی را که خویشاوندش بود به استادی بر گزید .

همسر و فرزنـدان : حسـین مصـدق زاده نیز همچـون پـدر مرحومش ،فرزنـد ان خود را به فراگیری هنر کاشـیکاری تشویق و ترغیب کرده است . به طوری که دو پسران او که درسن ۴۰تا۴۲ سالگی هستند زیر نظر وی به کار مشغول می باشند.

مشاغـل و سـمتهای مورد تصـدی : خلاقیت و ابتکار حسـین مصـدق زاده و برادرش محمـد مصـدق زاده باعث شـد تا از وجود آنان جهت تدریس درهنرسـتان هنرهای زیبا اسـتفاده کنند . مصدق زاده از بدو تاسـیس اداره باستان شناسی که بعدا فرهنگ و هنر شد و سپس به سازمان میراث فرهنگی تغییرنام داد ، بااین دستگاه همکاری داشته است .

چگونگی عرضه آثار : حسـین مصـدق زاده درطول بیش از شـصت سال کار مداوم خدمات بسـیاری به هنر کاشـیکاری ایران کرده است . او درطول حیات پر، خویش ، کاشیکاری ۶۲ محراب ، ۳۳ سردر مسجد ، ۱۸ منار، ۹ گنبد را طراحی و اجرا کرده است . ---
----

آثار :

۱ تعمیر بارگاه امام کاظم (ع) و امام جواد (ع) درکاظمین

۲ تعمیر کاشی های مدرسه چهار باغ امام صادق اصفهان

۳ تعمیرمسجد حاج محمد جعفر آباده ای اصفهان

۴ سردر برخی ادارات در عمان

۵ سردرامامزاده اسماعیل اصفهان

۶ سردرخانه هنرمندان اصفهان

۷ سردرورودی بانک خون تبریز

۸ طراحی بیمارستان هلال احمر دردوبی

۹ طراحی سردرامامزاده گوگدگلپایگان

۱۰ طراحی سردرورودی امامزاده زید اصفهان

۱۱ طراحی کاشیکاری ۴ سردربازار امام خمینی لار

۱۲ طراحی کاشیکاری آرامگاه رودکی درتاجیکستان

۱۳ طراحی کاشیکاری حسینه محله منصوریه کویت

۱۴ طراحی کاشیکاری سقاخانه حضرت ابوالفضل

۱۵ طراحی کاشیکاری محراب مسجد حاجی درگلپایگان

۱۶ طراحی کاشیکاری مسجد آقا مسیح گلپایگان

۱۷ طراحی کاشیکاری مسجد امیرالمومنین درلار

۱۸ طراحی کاشیکاری مسجد جامع خوانسار

۱۹ طراحی کاشیکاری مضیف خانه خوانسار

۲۰ طراحی محراب مسجد لار

۲۱ کاشیکاری آرامگاه خیام درنیشابور

۲۲ کاشیکاری حرم امام علی (ع) درنجف

۲۳ کاشیکاری صحن آستانه حضرت معصومه درقم

۲۴ کاشیکاری صحن امام خمینی حرم امام رضا (ع) درمشهد

۲۵ کاشیکاری گنبد شاهچراغ (احمد بن موسی) درشیراز

۲۶ کاشیکاری مسجد کبود ایروان

۲۷ مرمت حرم حضرت رقیه (س) درسوریه

۲۸ مرمت سردر امیر چخماق یزد

۲۹ مرمت صحن حرم امام حسین (ع) درکربلا

۳۰ مرمت کاشی های مسجد جامع کبیریزد

منابع زندگینامه :حسین مصدق زاده ،آخرین بازمانده این خاندان هنرمند ، فصلنامه فرهنگ اصفهان ،شماره ۲۰ ، تابستان ۱۳۸۰ ، ص ۷۷

مصدق، غلامحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۶۹ ش)، نویسنده، استاد دانشگاه و پزشک. در تهران به دنیا آمد. در سه سالگی، همراه پدرش دکتر محمد مصدق که برای ادامه‌ی تحصیلات به اروپا می‌رفت، عازم سوئیس شد و تا آغاز جنگ جهانی اول در آنجا ماند. پس از شروع جنگ به تهران آمد و در مدرسه‌ی سن‌لوئی مشغول تحصیل شد. در ۱۳۰۰ ش به همراه برادرش احمد به مدرسه‌ی علوم سیاسی، به ریاست علی‌اکبر دهخدا، رفت و سپس در ۱۳۰۱ ش به اتفاق برادرش و رضازاده شفق به اروپا رفت و دوره‌ی متوسطه را در پاریس به اتمام رساند. او بعد به سوییس رفت و در ۱۳۱۰ ش موفق به اتمام دوره‌ی دانشکده پزشکی لوزان شد و در ۱۳۱۳ ش به اخذ دیپلم تخصصی جراحی زنان و مامایی از همان دانشکده نایل گردید. او در سوئیس با محمدرضا پهلوی، شاه سابق ایران، در زمان ولیعهدی، دوستی داشت که این آشنایی تا زمان پادشاهی او نیز ادامه داشت. وی در تهران با سمت استاد کرسی امراض زنان، در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. در ۱۳۱۹ ش با یاری و کمک ابوالقاسم نفیسی و خانم صدیقه دولت‌آبادی و منصوره متین دفتری و دیگر دوستان اقدام به تأسیس سازمانی به نام انجمن حمایت مادران و نوزادان نمود. وی مدت چهارده سال عضو کمیته اجرایی فدراسیون بین‌المللی زنان و مامایی، که مرکز آن در ژنو است، بود و همچنین هشت سال عضویت در هیئت مؤسس انجمن باروری و نازایی بین‌المللی را به عهده داشت. از آثارش: «امراض زنان»، به فارسی؛ «علل نازایی زن»، به فرانسه؛ «در کنار پدرم، مصدق»، خاطرات دکتر غلامحسین مصدق.[۱]

استاد دانشگاه و پزشک حاذق و پرکار، فرزند دکتر محمد مصدق است. وی در ۱۲۸۴ در تهران تولد یافت. وقتی که دکتر مصدق برای ادامه تحصیلات عازم سویس شد فرزند خردسال خود غلامحسین را با خود برد. وی کلیه تحصیلات خود را اعم از ابتدایی و متوسطه و عالی در سویس گذرانید و درجه دکترای پزشکی در رشته زنان گرفت. در ۱۳۱۶ به ایران آمد به تدریس در دانشگاه پرداخت و سالها کرسی مامائی نظری در دانشکده پزشکی با او بود. علاوه بر آن جراح چندین بیمارستان شد و مدتها ریاست بیمارستان نجمیه موقوفه مادر مصدق‌السلطنه با او بود. دکتر غلامحسین مصدق سالها در تهران اشتهار زیادی داشت و در فن خود کم‌نظیر شد. بارها او را برای مقامات مختلف دعوت به کار کردند ولی مصدق‌السلطنه زیربار نمی‌رفت و ورود فرزندان خود را به سیاست منع می‌کرد. وی مردی دانشمند، درستکار، جدی و ملایم بود و به کار خود عشق می‌ورزید. در ۱۳۶۹ در تهران درگذشت. مدرس.

تولد: ۱۲۸۴، تهران.

درگذشت: مهر ۱۳۶۹.

غلامحسین مصدق، فرزند محمد مصدق نخست وزیر سابق بود. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی سن‌لویی تهران و دورس متوسطه را در کشورهای فرانسه و سوییس و دوره‌ی عالی را در دانشکده‌ی پزشکی لوزان و دوره‌ی تخصصی را در همین دانشکده به پایان رسانیده است. از سال ۱۳۱۳ وارد دانشگاه تهران شد و به مقام استادی کرسی نایل آمد. مدتی در شیر و خورشید سرخ و بنگاه حمایت مادران خدمت کرد و مدتی نیز رییس بخش جراحی زنان بیمارستان پلهوی بود. در دوران حکومت دو ساله‌ی پدرش، دائما مراقب احوال او بود و تمام خاطرات آن سال‌ها را تحت نام در کنار پدرم، مصدق تحریر کرد که به چاپ رسید. از وی مقاله‌هایی نیز در مجله‌ی «آینده» به چاپ رسیده است.

از تألیفات دیگر غلامحسین مصدق امراض زنان به فارسی و کتابی در علل نازایی زن به زبان فرانسوی است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] چهره‌های آشنا (۵۴۴)، در کنار پدرم، مصدق (۴۴ -۱۳).

مصدق، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به (مصدق‌السلطنه) در اردیبهشت ماه ۱۲۶۱ در تهران متولد شد. پدرش میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر از اعاظم رجال دوره ناصرالدین شاه بود. مادرش ملکتاج خانم نجم‌السلطنه فرزند فیروز میرزا فرمانفرما شانزدهمین پسر عباس میرزا ولیعهد و نایب‌السلطنه فتحعلیشاه است.

محمد از سن پنج سالگی تحصیلات مقدماتی را تحت نظر معلمین خصوصی که از بین بهترین مدرسین آن زمان انتخاب شده بودند آغاز کرد. ذکاء و فطانت این کودک موجب شد که در مدتی قلیل مقدمات زبان و ریاضیات و تاریخ و جغرافیا را فراگیرد و در حسن خط و نوشتن رسائل پیشرفت زیادی نماید و بعلت قرابت مادرش با خاندان سلطنت به اندرون شاه راه یافت و غالبا همبازی سالارالسلطنه، عضدالسلطنه و یمین‌الدوله پسران ناصرالدینشاه بود. در ۱۳۱۰ ه.ق پس از فوت پدرش حضانت او به عهده مادرش قرار گرفته و از نظارت برادر بزرگش میرزا حسین خان وزیر دفتر که جانشین پدر شده بود، بهره‌ها گرفت ولی هرگز رشته تحصیلات را رها نکرد و زبان فرانسه و ادبیات فارسی را نیکو فرا گرفت. در ۱۳۱۳ پس از فوت ناصرالدین شاه و سلطنت

مظفرالدین شاه این کودک در دربار موقعیت خاصی یافت. زیرا حضرت علیا خاله‌اش ملکه ایران و دائیش عبدالحسین میرزا فرمانفرما دادماد شاه گرداننده سیاست دربار و مملکت بود.

در ۱۳۱۴ ه.ق دسائس اطرافیان مظفرالدین شاه به ثمر رسید و میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان از صدارت عزل و به قم تبعید شد و امور کشوری و لشکری به عهده علیقلی خان مخبرالدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما قرار گرفت و بر حسن توارث اولین سمت دولتی به میرزا محمد خان مصدق‌السلطنه جوان ۱۴ ساله واگذار شد. و در این تاریخ مستوفی و رئیس استیفای خراسان گردید که به اصطلاح امروز مدیر کلی امور اقتصادی و دارائی استان پهناور خراسان است.

مرحوم غلامحسین افضل‌الملک در کتاب افضل التواریخ در وقایع سیاسی سال ۱۳۱۴ در مورد میرزا محمد خان مصدق‌السلطنه چنین می‌نویسد:

میرزا محمد خان مصدق‌السلطنه مستوفی اول دیوان اعلاء ولد مرحوم میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر، که با حداثت سن به اعلاء مراتب تجربه و کهولت رسیده و دارای فضل و سواد و هوش و مشارالله با لبنان است، در جمادی الاخر این سال خدمت محاسبه و استیفای مملکت خراسان به او واگذار شد.

میرزا محمد خان مصدق‌السلطنه را امروز از طرف شغل، مستوفی و محاسب خراسان گویند، لیکن رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابدانی و عاملی این طفل یکشبه که ره صد ساله می‌رود از استیفای اول و محاسب بودن ایالات و ولایات است. هر شخص قابل و لایقی می‌تواند خود را به بضاعت مالی به استیفاء و محاسبه‌نویسی ولایتی برساند لکن مشارالیه مراتب دیگر دارند که بر عظم ایشان بیافزاید، پدرش مرحوم میرزا هدایت وزیر دفتر است و مادرش سرکار علیه‌ی عالیه نجم‌السلطنه خواهر نواب علیه‌ی حضرت علیا دامت شوکتها است که بانوی حرمخانه جلالت عظما می‌باشند که از دختران فیروز میرزا نصرت‌الدوله هستند. خود این جوان بیست و پنج ساله از اهل هوش و افضل و به قدری آداب دان و قاعده‌پرداز است که هیچ مزیدی بر آن متصور نیست. گفتار و رفتار پذیرائی و احترامات در حق مردمش به طوری است که خود او از متانت و بزرگی خارج نمی‌شود ولی بدون تزویر و ریا کمال حضیض جناح و ادب را درباره مردمان به جای می‌آورد. شاید در عالم تابینی خود به چند نفر از وزرای مالیه و رؤسای دفتر خیلی بی‌اعتنایی کرده و احتشام به خرج داده است لیکن در مقابل سایر مردم نهایت مرتبه‌ی انسانیت و خوش خلقی و تواضع را فطره لاحیله سرمشق خود قرار داده است چنین شخصی که در سن شباب این طور جلوه‌گری کند باید از آیات بزرگ گردد.

مرحوم معصوم علیشاه شیرازی در جلد سوم طرائق‌الحقایق در ذکر فرزندان وزیر دفتر در مورد مصدق‌السلطنه چنین نوشته است: «مصدق‌السلطنه که جوانی است میرصاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده».

محمد خان مصدق‌السلطنه در سمت مستوفی اول و استیفای خراسان مشغول کار شد و در مدت کوتاهی تمام فنون و رموز کار را فرا گرفت به طوری که پس از یکسال تمام مستوفیان درجه دوم و سررشته داران و عزب دفتران اشکالات فنی خود را با او در میان نهاده و از اطلاعات او بهره‌مند می‌شدند.

مستوفی جوان و تازه کار خراسان در همان نخستین ماههای اول تمام سررشته کارها را بدست گرفت. و با قدرت تمام از افراط و تفریطها جلوگیری می‌نمود بطوری که در آن ایام که کلمه مستوفی مترادف دزد بود در خراسان از بین رفت. البته سختگیریهای رئیس استیفا تدریجا در بین مقامات خراسان سوء اثر بخشید مخصوصا والی و سایر مقامات لشکری و کشوری از مستوفی جوان رنجیده خاطر شدند و زبان به شکوه و شکایت گشودند.

در ۱۳۱۷ ه.ق میرزا علی خان امین‌الدوله صدراعظم که نتوانسته بود به بودجه دخل و خرج سر و صورتی بدهد و برای مسافرت شاه به اروپا پولی تهیه نماید از کار برکنار و به لشت و نشاء ملک اختصاصی خود در گیلان تبعید گردید و سرانجام با استخاره سید علی اکبر بحرینی روحانی متنفذ دربار میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان با لقب جدید اتابک اعظم صدر اعظم شد و در نتیجه

عده‌ای از اطرافیان مظفرالدین شاه که موجبات برکناری امین‌السلطان را فراهم کرده بودند از کار معزول و تبعید شدند از جمله میرزا عبدالحسین خان فرمانفرما وزیر جنگ و دائی مصدق‌السلطنه بود که به عتبات رفت.

پس از کنار رفتن فرمانفرما، مصدق‌السلطنه امور مالی خراسان را رها ساخته و به تهران آمد و چون سرگرمی و اشتغالی نداشت مجددا به تحصیل پرداخت و نزد استادانی چون شیخ محمد علی کاشانی، میرزا عبدالرزاق خان بغایری، غلامحسین خان رهنما و میرزا عبدالجواد خان قریب (متین‌الملک) به تحصیل اشتغال ورزید و هر روز قدری بر معلومات خود افزود بطوری که در تمام رشته‌ها از جمله جغرافیا، ریاضیات، فقه و اصول و علم پلتیک صاحبنظر شد.

پس از صدور فرمان مشروطیت و تنظیم نظامنامه مجلس و آغاز انتخابات در تمام شهرهای ایران، موجب گردید که مصدق‌السلطنه مستوفی سابق خراسان خود را کاندیدای انتخاب نماید. چون در آن دوره انتخابات طبقاتی بود مصدق‌السلطنه خود را کاندیدای طبقه اعیان اصفهان نمود، علی‌الخصوص که شاهزاده سلطان حسین خان نیرالدوله حاکم اصفهان به او لطفی داشت. انتخابات پایان گرفت و مصدق‌السلطنه نماینده طبقه اعیان اصفهان وارد مجلس شد ولی اعتبارنامه او به علت نرسیدن سنش به نصاب قانونی رد شد.

مصدق‌السلطنه در این مورد می‌نویسد:

اعتبارنامه من که بعد می‌خواست مطرح شود در شعبه‌ی مأمور به رسیدگی مورد اعتراض قرار گرفت و میرزا جواد خان مؤتمن‌الممالک نماینده کرمان و عضو شعبه که تاریخ وفات مرحوم مرتضی قلی‌خان وکیل‌الملک والی کرمان و شوهر اول مادرم را می‌دانست چنین استدلال نمود: اگر مادرم بلافاصله پس از ۴ ماه و ده روز عده‌ی قانونی با پدر ازدواج کرده بود و من هم نه ماه بعد از آن متولد شده بودم باز سی سال نداشتم. چون این حرف جواب نداشت صرف نظر کردم.

مصدق‌السلطنه در جمادی الاولی ۱۳۲۵ ه.ق قبول عضویت در جامع آدمیت نمود و در همان سال به مجمع انسانیت پیوست و نایب رئیس آن مجمع شد ولی پس از چندی کناره‌گیری کرد. در ۱۳۲۶ ه.ق مصدق‌السلطنه برای انجام تحصیلات عازم اروپا شد و در مدرسه علوم سیاسی پاریس در رشته علوم مالی ثبت‌نام کرد و قریب دو سال در آن مدرسه به تحصیل اشتغال داشت. پس از یک مسافرت کوتاه به ایران مجددا به اروپا بازگشت و این بار در شهر نوشاتل سویس به تحصیل دکترای حقوق پرداخت و سرانجام در ۱۳۳۱ ه.ق به اخذ درجه دکترای حقوق نایل شد و رساله تحصیلی خود را در زمینه «وصیت» در حقوق اسلام نوشت و استاد راهنمای وی پروفسور سوزرهال بود که با مقام دانشیاری تدریس حقوق تطبیقی را به عهده داشت.

دکتر مصدق‌السلطنه در ۱۳۳۲ ه.ق به ایران بازگشت و استاد مدرسه عالی علوم سیاسی شد و ضمنا دست به یک سلسله تألیفات از جمله: تألیف و نشر جزوه کاپیتولاسیون در ایران، تألیف و نشر جزوه شرکت سهامی در اروپا، تألیف و نشر کتاب دستور در محاکم حقوقی که در حقیقت همان آئین دادرسی حقوقی است.

در ۱۲۹۴ از طرف مجلس شورای ملی (دوره سوم) به عضویت کمیسیون تطبیق حوالجات برای مدت دو سال انتخاب شد. این کمیسیون وظایف دیوان محاسبات را انجام می‌داد، ضمنا به عضویت حزب اعتدال درآمد و پس از مدتی از آن حزب کناره‌گیری کرد و به اتفاق تنی چند از دوستان تحصیلکرده خود که عبارت بودند از حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، نصرت‌الدوله فیروز، ذکاءالدوله غفاری، نظام‌السلطنه مافی (محمد علی)، ذکاءالسلطنه شیبانی و دکتر محمود افشار و چند تن دیگر مجله‌ای انتشار دادند به نام مجله علمی که حاوی نکات جالبی بود.

مصدق سرانجام به معاونت وزارت مالیه و ریاست کل حسابداری آن وزارتخانه منصوب شد و چند ماهی پس از این انتصاب عبدالحسین میرزا فرمانفرما، از طرف سلطان احمدشاه به رئیس‌الوزرایی انتخاب شد. فرمانفرما مصدق را برای وزارت دارایی دعوت به کار کرد ولی مصدق از قبول آن خودداری نمود. در این باره مصدق چنین می‌نویسد:

پس از استعفای دولت چون مجلس شورای ملی وجود نداشت مرحوم فرمانفرما به فرمان شاه رئیس‌الوزراء شد. او تا چند روز برای وزارت مالیه کسی را تعیین نکرد و به من اصرار می‌کرد که وزارت مزبور را قبول کنم ولی من جدا امتناع کردم و امتناع من در محیط خانوادگی موجب رنجش شد. فرمانفرما حاجی یمین‌الملک (معزالسلطان سابق) را به این مقام دعوت کرد و شهرت داشت که مبلغی هم از او تعارف گرفته است.

دکتر مصدق‌السلطنه قریب ۱۴ ماه معاون وزارت مالیه بود تا اینکه در دولت وثوق‌الدوله از کار کناره‌گیری کرد و به اتفاق عضدالسلطان و شعاع‌السلطنه عازم اروپا شد و در استانبول محمد علی میرزا شاه مخلوع را ملاقات کرد و به سویس رفت. در اوایل ۱۲۹۹ ش کابینه وثوق‌الدوله پس از ۲۲ ماه زمامداری و عدم توفیق در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ از کار کناره‌گیری کرد و این بار احمد شاه میرزا حسن خان مشیرالدوله را به نخست‌وزیری تعیین نمود. مشیرالدوله در هیئت دولت خود دکتر مصدق‌السلطنه را برای وزارت عدلیه در نظر گرفت و تلگرافی او را از سویس احضار نمود. مصدق از راه هندوستان وارد بندر بوشهر شد که از طریق شیراز عازم تهران شود ولی ناگهان از فارس تلگراف‌هایی به مشیرالدوله مخابره گردید تا مصدق به جای وزارت عدلیه در سمت والی فارس ابقاء شود. قبل از مصدق والی فارس عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود که از سمت خود معزول و به تهران احضار شده بود. شاید توصیه فرمانفرما و متنفدین فارس در مورد والیگری مصدق بی‌تأثیر نبوده است. به هر تقدیر مشیرالدوله، دکتر مصدق‌السلطنه را در سمت والی فارس تأیید نمود و پس از چند روز از رئیس‌الوزرایی کناره‌گیری کرد. جانشین مشیرالدوله، فتح‌الله خان سپهدار اعظم رشتی نیز مصدق را تأیید کرد و او قریب شش ماه والی فارس بود که یک مرتبه کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ به وقوع پیوست. سید ضیاءالدین مدیر روزنامه رعد به رئیس‌الوزرایی انتخاب گردید و میرپنج رضا خان سواد کوهی فرمانده آن زمان همدان که به تهران وارد شده بود، رئیس دیویزیون قزاق شد.

روز چهارم اسفند ماه ۱۲۹۹ سلطان احمد شاه با مخابره تلگرافی زمامداری سید ضیاء را به ولات و حکام به شرح زیر اعلام نمود: حکام ایالات و ولایات: در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده، و تمام اهالی را از فقدان هیئت دولت ثابتی متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که با تعیین شخص دقیق خدمتگزاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم نماید به بحرانهای متوالی خاتمه دهیم بنابراین به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم عموم خاطر خود را متوجه معزی‌الله دیده ایشان را به مقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرایی به معزی‌الله مرحمت فرمودیم.

شهر جمادی‌الاخر ۱۳۳۹ احمد شاه.

دو روز بعد دکتر محمد مصدق‌السلطنه والی فارس در پاسخ تلگراف شاه تلگراف اعتراض‌آمیز خود را به شرح زیر مخابره کرد: تهران. دستخط تلگرافی بواسطه تلگراف خانه مرکزی زیارت شد در مقام دولتخواهی آنچه می‌داند به عرض خاکپای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد بسی انقلابات و اغتشاش خواهد شد و اصلاح آن خیلی مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلابات شود و تاکنون آن را مکتوم داشته هرگاه تلگراف مزبور به موجب امر ملوکانه انتشارش لازم باشد امر مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. ۶ حوت ۱۲۹۹ مصدق‌السلطنه.

سلطان احمد شاه تلگراف مصدق‌السلطنه والی فارس را برای سید ضیاءالدین رئیس‌الوزراء فرستاد. سید ضیاء فورا تلگراف شدیداللحنی به والی فارس مخابره نمود و متن تلگراف او را (اکل از قفا) دانست. در آن تلگراف تهدید و تحبیب توأم بود ولی هیچکدام در والی فارس مؤثر نیفتاد و روز ۱۶ حوت استعفانامه خود را برای سلطان احمد شاه فرستاد و برای حفظ خود به خاک بختیاری پناه برد.

مصدق‌السلطنه تا سقوط کابینه سید ضیاء در بختیاری می‌زیست. پس از تبعید سید و روی کار آمدن احمد قوام‌السلطنه، به تهران

احضـار و به سـمت وزیر مـالیه معرفی گردیـد. مصـدق پس از معرفی به مجلس در نخستین روزهای وزارت خود برای اصـلاح مالیه مملکت مـاده واحـده‌ای به مجلس برده تقاضـای اختیارات نمود و با وجود مخالفت فراکسیون دموکرات به لیـدری سلیمان محسـن اسکندری لایحه برای مدت سه ماه تصویب شد ولی قبل از اتمام سه ماه کابینه سقوط کرد و وزارت مالیه او منتفی گردید.
جانشـین قوام‌السـلطنه، میرزا حسن خـان مشـیرالدوله او را برای اسـتانداری آذربایجان مأمور نمود. این مأموریت نیز بیش از چهار ماه طول نکشـید و به تهران بازگشت. در ۱۳۰۲ در دور چهارم رئیس‌الوزرائی مشـیرالدوله به وزارت امور خارجه منصوب گردیـد و در همین سـمت در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی به وکالت از طرف مردم تهران تعیین شد. مشـیرالدوله در اثر کارشـکنیهای سردار سپه وزیر جنگ از کار کناره گرفت و احمد شاه ناچار سردار سپه را به رئیس‌الوزرایی برگزید و خود به سفر سوم اروپا رفت.
مصدق در دوره پنجم مجلس شورای ملی در حالی که برای اولین بار به پارلمان راه می‌یافت وزنه مهم و سـنگین شد و غالبا سـردار سپه نـاگزیر بود نظر اسـتصوابی او را در کارها بگیرد و با او در مسائل مهم شور و مـذاکره کنـد تا اینکه در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ طرح نمایندگان مجلس مبنی بر خلع قاجاریه و واگذاری حکومت موقتی به سـردار سـپه رضا خان پهلوی مطرح گردید و موافق و مخالف سخن گفتنـد. دکتر مصـدق طی نطق مشـروح و مفصـلی ضـمن تنقید از سـلطنت قاجاریه واگذاری سـلطنت را به رضاخان پهلوی به مصلحت مملکت ندانسته و دلایل مفصلی در این زمینه اقامه نمود و رأی کبود به طرح داد.
قاجاریه پس از ۱۵۳ سـلطنت خلع شد و رضاخان سواد کوهی به نام رضا شاه پهلوی به تخت سـلطنت نشست و انتخابات دوره ششم آغاز شـد و در نتیجه دکتر مصدق، مشـیرالدوله، سد حسن مدرس، مؤتمن‌الملک، مسـتوفی و چند نفر از احرار به نمایندگی انتخاب شدند. در دوره شـشم مصدق با کابینه حسن مستوفی به مخالفت برخاست و صلاحیت دو تن از وزیران او (ذکاءالملک وزیر جنگ، وثوق‌الـدوله وزیر عـدلیه) را مخـدوش دانست و درباره وثوق‌الـدوله و اقدام وی در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ مطالب مفصـلی ایراد نمود. همچنین بـا لاـیحه راه‌آهن سراسری و اختیـارات داور برای انحلاـل عـدلیه مخـالفت کرد. داور او را برای ریـاست دیوانعـالی کشور دعوت به کـار نمود ولی آن را نپـذیرفت و پس از پایـان دوره شـشم به انزوا نشـست. گـاهی در احمـدآباد و زمانی در تهران ایام را سپری می‌ساخت تا اینکه به دنبال برکناری دکتر متین دفتری نخست‌وزیر و دامادش، شـهربانی او را توقیف و زنـدانی نمود و پس از چند روز به بیرجند تبعید شد و سـرانجام از بیرجند به احمدآباد انتقال یافت و پس از کناره‌گیری رضاشاه بار دیگر حیات سیاسـی او تجدید گردید.
بعد از کناره‌گیری رضاشاه و خروج از ایران روزنامه‌های آزاد شده یکباره توجه خود را معطوف دکتر مصدق نموده آشکار و پنهان خواسـتار زمامـداری او شدنـد ولی مصـدق حاضـر به ورود به معرکه سـیاست نبود و کسـالت مزاج خود را بهانه‌ای برای قبول پسـت نخست‌وزیری اقامه می‌نمود. در انتخابات دوره چهاردهم که در زمسـتان ۱۳۲۲ انجام گرفت مصدق از طرف مردم تهران کاندیدای مجلس شـورای ملی شـد و سـرانجام پس از اخـذ رأی وکیـل اول تهران گردیـد. مصـدق در مجلس بـا اعتبارنـامه سید ضـیاءالدین طباطبـائی وکیـل یزد و رئیس‌الوزرای کودتا به مخالفت برخاست و ضـمن ایراد نطق مشـروحی در مورد کودتا و دخالت انگلیس در امور ایران و اسـتقرار دیکتاتوری بعد از کودتا و اسـتانداری فارس خود سـخن گفت و نمایندگان را از تصویب اعتبارنامه سید ضیاء برحذر داشت. سـید ضیاء در پاسخ توضیحات مفصلی داد و سرانجام اعتبارنامه او به تصویب رسید. در انتخابات هیئت رئیسه مجلس شورای ملی بدون اینکه مصدق کاندیدای ریاست باشد، در رأی‌گیری دکتر مصدق ۴۲ رأی و سید محمد صادق طباطبائی ۴۴ رأی داشـتند. در نتیجه طباطبـائی ریـاست را تصـاحب کرد. مصـدق به هیـچ وجه کانـدیـدای ریـاست مجلس نبود و اعتقـاد داشت با قبول ریاست نخواهد توانست وظایف نمایندگی خود را انجام دهد.
در شهریور ماه ۱۳۲۳، هیئتی از اتحاد جماهیر شوروی به ریاست کافتارادزه معاون کمیسر امور خارجه آن کشور وارد تهران شـد و برای گرفتـن امتیـاز نفـت شـمال دولت ساعـد را در فشـار قرار داد و حزب تـوده بـا میتینگ‌هـای متعـدد خواسـتار واگـذاری نفت به

شورویها بود. دکتر مصدق در روز هفتم آبان ماه طی نطقی متذکر شد که نباید به بیگانگان امتیاز داد.
محمد ساعد در اثر فشار حزب توده و مخالت دولت شوروی با او از سمت خویش کناره‌گیری کرد. نطق دکتر مصدق و اظهار عقیده صریحی که به طور مدلل و روشن در مورد اعطای امتیاز نفت به بیگانگان نمود، در نمایندگان مجلس و مردم حسن اثر بخشید و جراید کشور این نطق را یک شاهکار سیاسی دانستند و بر همین اساس به دنبال استعفای محمد ساعد از نخست‌وزیری روز ۲۱ آبان ماه مجلس در یک نشست خصوصی رأی تمایل به نخست‌وزیری دکتر مصدق داد. مصدق با این پیشنهاد موافقت مشروط نمود مبنی براینکه چنانچه در سمت نخست‌وزیر نتوانست به وظیفه ملی خود عمل نماید مجددا به مجلس بازگردد. با وجود ملاقات با شاه و مذاکره مفصل و صدور فرمان طی دو نامه که یکی به عنوان شاه و دیگری به عنوان مجلس نوشته شده بود قبول نخست‌وزیری را موکول به بازگشت به مجلس نموده بود.
چون مجلس با این پیشنهاد موافقت نکرد مصدق نیز زیربار نخست‌وزیری بدون قید و شرط نرفت در نتیجه مجلس به مرتضی قلی بیات (سهام‌السلطان) خواهر زاده مصدق رأی تمایل داد و به نخست‌وزیری منصوب شد. دولت بیات چند ماهی بیش دوام نیاورد و جای خود را به ابراهیم حکیمی داد و حکیمی نیز توانست رأی اعتماد بگیرد. سرانجام محسن صدر به نخست‌وزیری انتخاب گردید و مصدق طی نطق مفصل و مشروحی صلاحیت او را برای نخست‌وزیری رد کرد و او را شایسته این مقام ندانست.نخست‌وزیری صدر هم زودگذر بود و جانشین او حکیم‌الملک شد و در این هنگام مقدمات خودمختاری آذربایجان از هر جهت فراهم شد و مصدق در مجلس اعلام نمود با آذربایجان نباید جنگید بلکه باید از آنها رفع شکایت نمود. دولت حکیمی در مقابل وقایع آذربایجان با وجودی که به سازمان ملل شکایت برده بود تاب مقاومت نیاورد و کناره‌گیری کرد و قوام وارد میدان شد و با دو رأی اضافی نخست‌وزیری را از مؤتمن‌الملک ربود. مجلس چهاردهم در اسفند ماه ۱۳۲۴ پایان گرفت و مصدق نیز مبارزات خود را به وقت دیگری موکول ساخت.
در انتخابات دوره پانزدهم که در دوران رئیس‌الوزرایی احمد قوام توسط حزب دموکرات ایران انجام گرفت مصدق در مسجد سلطانی (امام خمینی) نطق تند و آتشینی ایراد نمود. به قوام و حزبش هشدار دارد تا از دخالت در انتخابات خودداری کند و در همان جلسه کاندیداهای خود را توسط حزب وحدت ایران معرفی کرد و دو روز بعد به اتفاق جمعی از رجال و تجار و روزنامه‌نگاران و اصناف به تحصن به دربار رفت و پس از چهار روز توقف در دربار بدون اخذ نتیجه از تحصن خارج شد.
در ۱۳۲۶ پس از سقوط قوام، فراکسیونهای مجلس برای انتخاب نخست‌وزیر به مذاکره نشستند و در نتیجه دکتر مصدق ۵۳ رأی و ابراهیم حکیمی ۵۴ رأی تحصیل نمودند.
در انتخابات دوره شانزدهم در ۱۳۲۸ به دوران نخست‌وزیری محمد ساعد که به کارگردانی عبدالحسین هژیر وزیر دربار و دکتر منوچهر اقبال وزیر کشور انجام می‌گرفت، مصدق در رأس عده زیادی از آزادیخواهان برای انجام انتخابات آزاد به دربار رفتند و طی عریضه‌ای به سوء جریان انتخابات اعتراض نموده و سپس در دربار متحصن شدند. مصدق در این تحصن موارد اعتراض خود را به انجمن مرکزی ارسال نمود و انجمن کار خود را موقتا تعطیل کرد و متحصنین نیز از دربار خارج شدند.
روز ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۸ صدای صفیر سه گلوله شبستان مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) را به هیجان درآورد و به دنبال آن پیکر نیمه جان عبدالحسین هژیر وزیر دربار توسط آمبولانس به بیمارستان حمل گردید و سید حسین امامی عضو جمعیت فداییان اسلام به عنوان تیرانداز بازداشت شد. بلافاصله در تهران اعلام حکومت نظامی شد و عده‌ای بازداشت شدند و دکتر مصدق به احمدآباد تبعید گردید. به دنبال قتل هژیر قرائت آراء تهران متوقف شد و سید محمد صادق طباطبائی رئیس انجمن نظارت طی اعلامیه‌ای فساد در انتخابات را تأیید نمود. در همین ایام جبهه ملی موجودیت خود را به زعامت دکتر محمد مصدق اعلام کرد و مجلسین بدون نمایندگان تهران آغاز به کار نمودند و انتخابات تهران پس از تجدید اخذ رأی در فروردین نمایندگان را معرفی کرد و دکتر

مصدق وکیل اول تهران شد. از همان نخستین روزهای افتتاح مجلس شانزدهم در فضای بهارستان بوی نفت استشمام می‌شد. مسأله نفت در دوره پانزدهم با نطق طولانی عباس اسکندری و پاسخ تقی زاده تبدیل به یک مسأله حیاتی روز شد و تقدیم لایحه «گس-گلشائیان» به آن مجلس و نطق طولانی حسین مکی- که در نتیجه آن نطق دوره پانزدهم بدون تصمیم‌گیری درباره نفت منقضی شد- مجلس شانزدهم را مجبور کرد از روز نخست درباره آن اتخاذ تصمیم نماید.

در اول تیر ماه ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی اعضاء کمیسیون خاص نفت را انتخاب نمود و در اولین نشست دکتر مصدق به ریاست کمسیون انتخاب شد. همزمان با تشکیل کمیسیون نفت بطور ناگهانی علی منصور نخست‌وزیر مستعفی و سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، که از مدتها قبل برای خود زمینه‌سازی می‌کرد، جانشین او شد. نخست‌وزیری رزم‌آرا مورد مخالفت شدید دکتر مصدق و اعضاء جبهه ملی قرار گرفت و در هر جلسه با هیاهو و فریاد از دولت جدید استقبال و بدرقه می‌شد. کمیسیون خاص نفت سرانجام نظریه خود را درباره قرارداد «گس- گلشیائیان» اعلام نمود و متذکر شد که قرارداد استیفای منافع ملت ایران را از نفت جنوب نمی‌کند و سپس طرحی با امضاء یازده نماینده تقدیم مجلس شد که در آن پیشنهاد شده بود صنعت نفت ملی شود. پس از تقدیم این طرح تظاهراتی در سرتاسر کشور به حمایت از ملی شدن صنعت نفت بپا خاست و همه روزه در این مورد میتینگ‌هایی در سرتاسر ایران تشکیل می‌گردید. رزم‌آراء در ۱۶ اسفند ماه ۱۳۲۹ در مسجد سلطانی ترور شد و فردای آن روز کمیسیون خاص نفت پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد و مجلس شورای ملی در ۲۴ اسفند و مجلس سنا در ۲۹ اسفند بر تصمیم کمیسیون خاص نفت صحه گذارده آن را مورد تصویب قرار دادند. جانشین رزم‌آراء، جسین علاء در همان روزهای اول مواجه با تحریکات شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان شد و کار اعتصاب اوج گیری کرده و در زد و خوردهای موضعی عده زیادی کشته و زخمی شدند. حسین علاء در مقابل اوضاع متشنج تاب مقاومت نیاورد و از کارکنان رفت و مجلس شورای ملی در یک جلسه خصوصی دکتر مصدق را به عنوان نخست‌وزیر معرفی کرد و مصدق این بار بر خلاف دفعات قبل بدون قید و شرط نخست‌وزیری را پذیرفت. فردای تعیین مصدق به نخست‌وزیری طرح قانونی دایر بر طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور به تصویب مجلسین رسید و هیئت دولت مأمور اجرای آن شد.

دکتر محمد مصدق روز دوازدهم اردیبهشت بدون مشورت با اعضاء جبهه ملی وزیران خود را تعیین و معرفی کرد و برنامه خود را به این شرح عنوان نمود:

۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور بر طبق قانون طرز اجرا شدن. ۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس و شهرداریها. پس از طرح برنامه دولت در مجلسین به اتفاق آراء برنامه و کار دولت مورد تصویب قرار گرفت، رأیی که مجلسین به دولت دکتر مصدق دادند در طول تاریخ مشروطیت بی‌سابقه بود. تا آن زمان هیچ دولتی با چنین رأی قاطعی مورد تأیید پارلمان قرار نگرفته بود. مصدق برای اجرای خلع ید از شرکت سابق از مجلسین تقاضای همکاری نموده و درخواست کرد هریک از دو مجلس هیئتی را برای اجرای خلع ید تعیین و معرفی نمایند. دولت نیز هیئتی بدین منظور معرفی نموده، هر سه هیئت مدیره موقتی برای اداره امور تعیین شد. مصدق روز سی‌ام خرداد گزارش پایان گرفتن خلع ید را به استحضار مجلس رسانید و از ۹۲ وکیل حاضر در جلسه ۹۱ رأی اعتماد به او داده شد. رأی اعتماد در حقیقت تأیید جریان خلع ید بود و در همان جلسه، مجلس لایحه دولت را برای حفظ تأسیسات نفت در برابر خرابکاری عده‌ای به تصویب رسانید.

همزمان با تعیین اعضاء هیئت خلع ید از طرف دولت و مجلسین دولتین آمریکا و انگلستان نسبت به جریان ملی کردن صنعت نفت و خلع ید اعتراض نمودند. سفیر انگلیس تذکاریه‌ای تسلیم دولت ایران نموده و این تصمیم را خلاف قوانین بین‌المللی دانست و دولت آمریکا نیز طی بیانیه‌ای تصمیم یکطرفه ایران را خلاف عرف و مقررات بین‌المللی توجیه کرد.

مصدق در مقابل اعتراض دولتین جوابی دندان‌شکن داد و متذکر شد ملی شدن صنعت نفت ناشی از تمایلات و نظرات ملت ایران

بوده است. دولت انگلستان هیئتی را به ریاست جاکسن به ایران فرستاد و اعلام آمادگی کرد که شرکت سابق را در کار مداخله داده با اجرای برقراری رژیم ۵۰ –۵۰ همکاری شود. این پیشنهاد مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت و مصدق طی پیامی به مردم اطلاع داد که پیشنهادهای جاکسن با قانون ملی شدن صنعت نفت منافات داشت و مورد قبول واقع نشد. پس از چند روز هاری ترومن رئیس جمهوری آمریکا پیامی برای دکتر مصدق فرستاد و اورل هریمن را برای فراهم ساختن زمینه مساعدی در جهت مذاکره بین ایران و انگلیس به تهران اعزام نمود.

هریمن در تهران مذاکراتی بعمل آورد و سپس به لندن رفت و سرانجام دولت انگلستان هیئتی را به ریاست لرد استوکس وزیر مشاور به ایران فرستاد. مذاکرات بین ایران و انگلیس با پادرمیانی آمریکا ادامه پیدا کرد و سرانجام با شکست مواجه شد و استوکس و هریمن تهران را ترک کردند. مصدق شکست مذاکرات را به مجلسین گزارش داد و سپس رأی اعتماد گرفت.

مصدق در حالی که قانون ملی شدن صنعت نفت را ملاک کار خود قرار داده بود پاسخ دولت انگلستان را با رعایت محفوظ داشتن آن قانون، داد ولی سر و صدا از داخل مجلسین شروع شد. در مجلس سنا مهدی فرخ و ابراهیم خواجه نوری مصدق را مورد انتقاد قرار دادند و در مجلس شورای ملی جمال امامی، محمد علی شوشتری، عبدالقدیر آزاد و پیراسته به شدت مصدق و اقداماتش را مورد حمله قرار دادند و جراید وابسته به آن دسته نیز از هیچ تهمت و افترایی به مصدق کوتاهی نکردند ولی همه روز مردم تهران و شهرستانها با پشتیبانی آیت‌الله کاشانی اجتماعاتی تشکیل داده ضمن تأیید دولت مصدق و اقداماتش مخالفان را مورد انتقاد شدید قرار داده عمل آنها را حمایت از اجانب می‌خواندند. آیت‌الله کاشانی همچنین برای تأیید دکتر مصدق دستور یک روز تعطیل عمومی داد.

دولت انگلستان سرانجام به شورای امنیت شکایت برد و مصدق در رأس هیئتی عازم آمریکا شد و در آنجا از جریان ملی شدن صنعت نفت و مظالم استعماری انگلیس سخن گفت و اسناد و مدارکی دال بر دخالت آنها در ایران تسلیم شورای امنیت نمود. شورای امنیتی پس از استماع دفاع مصدق قطعنامه‌ای صادر کرد و تا صدور حکم از دادگاه لاهه موضوع را مسکوت گذارد. مصدق از آمریکا به مصر رفت و مورد استقبال مردم مصر قرار گرفت و سپس در میان استقبال باشکوهی به تهران آمد و گزارش مسافرت خود را به مجلس داد و با وجود حملات شدید جمال امامی، ۹۰ نفر از وکلای مجلس به او و اقداماتش رأی اعتماد دادند.

در همین ایام انتخابات دوره هفدهم در تهران و شهرها آغاز شد و مخالفین و موافقین دست به یک سلسله اقداماتاندی زدند.

دولت انگلستان پس از شکست در شورای امنیت تمام هم خود را مصروف دادگاه لاهه نمود تا شاید دادگاه لاهه رأی به نفع او صادر کند. دادگاه مزبور شکایت انگلستان را در دستور کار خود قرار داد و قرار شد در اواسط خرداد ماه پرونده مورد رسیدگی قرار گیرد. روز هفتم خرداد ۱۳۳۱ دکتر مصدق در رأس هیئتی عازم لاهه شد و در روز ۱۹ همان ماه دکتر مصدق نطق مفصلی ایراد نمود و متذکر شد قضات این دادگاه نباید ملت کوچکی را در مقابل یک دولت بزرگی از وسایل دفاع و استیفای حق محروم کنند. پس از نطق مصدق، پروفسور رولن حقوقدان معروف بین‌المللی که مشاور حقوقی ایران بود به دفاع پرداخت و حق ملی کردن صنایعه هر کشوری را از اختیارات همان کشور دانست و سرانجام دادگاه لاهه پس از یک ماه شور و بررسی رأی خود را به نفع ایران صادر کرد و رأی به عدم صلاحیت خود داد.

فرمان انتخابات دوره هفدهم در اواخر زمستان ۱۳۳۰ صادر شد. در تهران و شهرستانها انجمن نظارت بر انتخابات تشکیل شد و شروع به کار کرد. در تهران حائزین اکثریت از طرفداران دکتر صمدق بودند و در بعضی از شهرستانها نیز یاران مصدق انتخاب شدند. انتخابات دوره هفدهم در بعضی از نقاط با خونریزی توأم بود و در نتیجه انتخابات بعضی از حوزه‌ها انجام نگرفت و مجموعا ۸۱ نفر انتخاب شدند و مصدق بهتر آن دید که با همین عده مجلس را تشکیل دهد. علت اتخاذ چنین تصمیمی بر دو محور قرار داشت نخست آنکه در بعضی از حوزه‌ها کاندیداها از مخالفین دولت بودند دیگر آنکه بضعی از کاندیداها وابسته به افراد جبهه یا

آقازادگان میل داشتند به زور دولت سر از صندوقها درآوردند. دولت مصلحت را در این دید که از انجام انتخابات بقیه حوزه‌ها چشم‌پوشی کند.

مجلس هفدهم روز هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ افتتاح شد. روز بعد دکتر مصدق طی نامه‌ای که به مجلس فرستاد، متذکر شد در بعضی از حوزه‌های انتخاباتی فساد وجود داشته است و مردم از وکلای تحمیلی تنفر کامل دارند و از نمایندگان خواست تا اعتبارنامه‌های مخدوش را رد کنند. متعاقب نامه مصدق سید فخرالدین جزایری نایب رئیس انجمن نظار انتخابات تهران شرحی انتشار داد و فساد در انتخابات تهران را تأیید نمود و به صراحت اعلام نمود برخی از نمایندگان که انتخاب شده‌اند نه کسی آنها را می‌شناسد و نه رأی داشته‌اند و من اعتبارنامه آنها را امضاء نکرده‌ام. مراد و منظور جزایری از فساد در انتخابات تهران انتخاب علی زهری یار و غار دکتر مظفر بقائی بود که کسی او را نمی‌شناخت و به زور بقائی آرایی به نام او به صندوقها ریخته شده بود در حالی که سید علی بهبهانی نفر بعدی حائز اکثریت واقعی بود.

مجلس هفدهم قریب دو ماه سرگرم کارهای داخلی بود. غالب امتیازنامه‌ها مورد ایراد واقع شد ولی با اقدامات پشت پرده نمایندگان و یا به عبارت دیگر با سازشهایی که به عمل آمد اعتبارنامه‌ای رد نشد.

روز دهم تیر ماه ۱۳۳۱ انتخابات هیئت رئیسه مجلس انجام گرفت و در نتیجه دکتر سید حسن امامی امام جمعه تهران با اکثریت ۳۹ رأی بر کرسی ریاست نشست. دکتر معظمی کاندیدای جبهه ملی حائز ۳۱ رأی بود. این انتخاب در حقیقت زنگ خطری برای جبهه ملی و دکتر مصدق بود. مجلس دوره هفدهم روز ۱۴ تیر ماه ۱۳۳۱ آمادگی خود را اعلام داشت و طبق سنت پارلمانی دکتر محمد مصدق از سمت خود کناره‌گیری نمود و پیامی هم برای ملت ایران فرستاد که حاکی از اقدامات او درباره ملی شدن صنعت نفت بود. به محض اعلام استعفای مصدق که توسط رادیو به اطلاع مردم رسید و ظاهرا یک تشریفاتی بیش نبود ولی مع‌الوصف مردم تهران و شهرستانها با تهیه طومار و ایراد سخنرانی و تلگراف خواستار تجدید نخست‌وزیری مصدق شدند. مجلس شورای ملی روز پانزدهم تیرماه در یک جلسه خصوصی به دکتر مصدق ابراز تمایل نمود و از ۶۵ نماینده حاضر در جلسه ۵۲ نفر رأی دادند. روز بعد مجلس سنا ابراز تمایل به نخست‌وزیری مصدق را موکول به ملاحظه برنامه دولت نمود و در حقیقت از ابراز تمایل خودداری کرد و مصدق هم به علت رفتار مجلس سنا از قبول نخست‌وزیری اعراض نمود. سیل طومار و تلگراف از شهرها سرازیر شد و مجلس سنا روز ۱۸ نیز جلسه خود را تشکیل داده، از ۳۶ سناتور حاضر در جلسه ۱۴ نفر به دکتر مصدق ابراز تمایل نمودند. آیت‌الله کاشانی در مقابل عمل مجلس سنا عکس‌العمل شدیدی نشان داد و اعلامیه شدیداللحنی علیه آنها صادر نمود و از اصناف و بازرگانان و پیشه‌وران درخواست کرد تا اطلاع ثانوی از تعطیل و تظاهرات خودداری نمایند. شاه بر اساس رأی تمایل مجلس شورای ملی بدون توجه به تصمیم سناتورها فرمان ریاست دولت را برای دکتر مصدق صادر کرد و مصدق سه روز پس از اخذ فرمان در یک جلسه خصوصی در مجلس شورای ملی تقاضای اختیارات شش ماهه کرد و با تقاضای این اختیارات قانونگزاری را هم ضمیمه کار خود نمود.

روز ۲۵ تیر ماه دکتر مصدق با شاه ملاقات کرد و لیست وزیران را تسلیم شاه نمود و از وی خواست پست وزارت جنگ هم با او باشد و مدعی شد نظامیان به حرف او نمی‌روند و در کارها کارشکنی می‌کنند و دولت بدون درنظر گرفتن این موضوع قادر خدمتگزاری نیست. شاه با واگذاری وزارت جنگ به مصدق موافقت نکرد و مصدق به خانه بازگشت و بدون مشورت با احدی نامه زیر را نوشته برای شاه فرستاد.

چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق بدست آمده پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصا عهده‌دار شود و مورد تصویب شاهانه واقع نشده، البته بهتر آن است دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملا مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند و با وضع فعلی ممکن نیست مبارزاتی را که ملت ایران شروع کرده است

پیروزمندانه خاتمه دهد.

حسین علاء وزیر دربار استعفای دکتر مصدق را با دکتر سید حسن امامی رئیس مجلس در میان نهاد و تقاضای رأی تمایل برأی نخست‌وزیر آینده نمود. در بامداد روز ۲۶ تیر ماه جلسه سری مجلس با ۴۲ نماینده تشکیل گردید و در نتیجه ۴۰ نفر رأی به زمامداری احمد قوام دادند و بر آن اساس فرمان نخست‌وزیر احمد قوام با عنوان مجدد جناب اشرف صادر شد. در حالی که ۲۸ نفر نمایندگان طرفدار مصدق طی اعلامیه‌ای چنین تصمیمی را خلاف قوانین مملکتی می‌دانستند. احمد قوام در نخستین روز زمامداری خود اعلامیه غلاظ و شدادی انتشار داد و اعلام کرد محاکم انقلابی تشکیل خواهم داد و روزی صدها تبهکار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قرین تیره روزی می‌سازم.

در مقابل اقدامات قوام که منبعث از حمایت همه جانبه اشرف پهلوی بود جبهه ملی و طرفداران دکتر مصدق و احزاب وابسته به نهضت ساکت ننشسته و با اعلامیه و سخنرانی در تهران و غالب شهرها مردم را به حمایت از مصدق تشویق می‌کردند. نقش آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی مهمترین نقش برای شکست دربار و برگرداندن مصدق به نخست‌وزیری بود.

روز ۳۰ تیر از طرف جبهه ملی و بازاریان روز تعطیل عمومی اعلام شد و از بامداد آن روز درگیری بین مأموران پلیس و حکومت نظامی و مردم آغاز گردید و تهران مخصوصا نقاط مرکزی و اطراف مجلس به میدان جنگ تبدیل گردید. اواسط روز محرز شد که نیروی دولتی قادر به فرو نشاندن نهضت مردم نخواهد بود. عده‌ای از نمایندگان به ملاقات شاه رفتند و کاشانی تهدید کرد که لبه تیز حملات را متوجه دربار خواهم کرد. سرانجام شاه تسلیم شد و فرمان برکناری قوام را صادر کرد و رسانه‌های گروهی این خبر مهم و سرنوشت ساز را به اطلاع مردم رسانیدند و نیروی انتظامی و پلیس از خیابانها جمع‌آوری شد. آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق اعلامیه‌هایی بر حرمت نظامیان صادر کردند.

غروب سی تیر نمایندگان در بهارستان گرد هم آمدند و در اجرای تقاضای حسین علاء وزیر دربار مبنی بر ابراز تمایل به نخست‌وزیر تازه از ۶۴ نماینده مجلس ۶۱ نفر به دکتر مصدق ابراز تمایل نمودند. پس از ابراز تمایل مجلس، مصدق در جمعی از مردم که در اطراف منزل وی گرد آمده بودند سخن گفت و اظهار نمود استقلال ایران از دست رفته بود ولی شما با رشادت خود آن را گرفتند.

در وقایع سی تیر ماه ۱۳۳۱ عده زیادی کشته و مجروح شدند. از طرف اصناف و بازرگانان مجالس ختم تشکیل شد و روز دوم مرداد به مناسبت شهدای روز ۳۰ تیر تعطیل عمومی شد و پرچم‌ها به حالت عزا نیمه افراشته شدند.

روز ۳۱ تیر ماه دکتر مصدق فرمان نخست‌وزیر خود را دریافت نمود. دادگاه لاهه در همان روز در مورد اختلاف ایران و انگلستان با اکثریت ۹ رأی در مقابل ۵ رأی عدم صلاحیت خود را صادر نمود و این حکم در آن ایام در روحیه مردم بپاخاسته تأثیر مطلوبی گذاشت و به همین دلیل یک روز تعطیل عمومی شد.

دکتر مصدق کار جدی خود را از اول مرداد آغاز کرد رؤسای انتظامی را از کار برکنار و تحت تعقیب قانونی قرار داد و برای اطمینان شاه شرحی در پشت قرآن نوشته و برای شاه فرستاد مبنی بر اینکه اگر خلاف قانون اساسی اقدام کنم دشمن قرآن باشم و اگر رژیم را تغییر دهند ریاست جمهوری را قبول کنم.

روز اول مرداد ماه نمایندگان منسوب به جبهه ملی و عده‌ای از طرفداران دکتر محمد مصدق که تعداد آنها ۳۵ نفر بودند فراکسیونی به نام جبهه ملی تشکیل دادند.

مصدق کابینه خود را تشکیل داد و وزارت جنگ را که نامش به وزارت دفاع ملی تبدیل شده بود خود بر عهده گرفت و برای اطمینان شاه، سپهبد مرتضی یزدان‌پناه نزدیکترین نظامی نزدیک به شاه را در رأس ستاد ارتش قرار داد.

کابینه دکتر مصدق به این شرح به شاه و مجلس معرفی شد: دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی، باقر کاظمی نایب

نخست‌وزیر و وزیر دارایی، دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور، دکتر ابراهیم خلیل عالمی وزیر کار، مهندس خلیل طالقانی وزیر کشاورزی، عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری، حسین نواب وزیر امور خارجه، مهندس سیف‌الله معظمی وزیر پست و تلگراف، مهندس داود رجبی وزیر راه، دکتر علی اکبر اخوی وزیر اقتصاد ملی، دکتر مهدی آذر وزیر فرهنگ، دکتر صبار فرمانفرمائیان کفیل وزارت بهداری، سرلشکر احمد وثوق کفیل وزارت دفاع ملی.

مجلس شورای ملی روز ششم مرداد ماه به اتفاق آراء کابینه مصدق را مورد تأیید قرار داد، در حالی که بعضی از نزدیکان مصدق در مجلس با عضویت عده‌ای چون دکتر اخوی، دکتر فرمانفرمائیان و احمد وثوق در کابینه مخالف بودند و آنها را برای تشکیل چنین دولتی که در اثر قیام مردم و دادن خود تشکیل شده است، صالح نمی‌دانستند. لایحه اختیارات دکتر مصدق هم برای مدت شش ماه در مجلس به تصویب رسید و مجلس سنا نیز رأی اعتماد به کابینه داد و مصدق نیز دست به یک سلسله تغییرات در شئون کشوری و نظامی زد.

عده‌ای از داعیه‌داران مجلس که در دامان حزب دموکرات ایران از همه گونه حمایت قوام برخوردار شده و از کنج گمنامی در اوج شهرت قرار گرفته بودند چون تثبیت مصدق را مانع رسیدن به اهداف خود دیدند بطور آشکار و پنهان چوب لای چرخ حکومت گذاشتند و از آن جمله لایحه ضبط اموال قوام را به موجب طرحی به مجلس تقدیم کردند و مجلس نیز در آن محیط آن را به تصویب رسانید. در حالی که دکتر مصدق مردی حقوقدان و معتقد به مبانی حقوقی بود و به هیچ وجه نمی‌خواست قوه مقننه در قوه قضاییه مداخله کند اگر بر فرض آنکه احمد قوام مجرم بود می‌بایستی در محاکم صالحه محاکمه و محکوم شود نه به موجب تصمیم مجلس شورای ملی.

هنوز چند روزی از زمامداری مجدد دکتر مصدق سپری نشده بود که دکتر سید حسن امامی از ریاست مجلس مستعفی و عزام اروپا گردید. مجلسیان در یک گردهم‌آئی آیت‌الله کاشانی را به ریاست مجلس برگزیدند و کاشانی ضمن قبول ریاست مجلس اعلام کرد که در مجلس حضور پیدا نخواهد کرد و جلسات، مجلس را نواب رئیس اداره خواهند کرد.

انتخاب آیت‌الله کاشانی به ریاست مجلس شورای ملی در بین مردم اثر زیادی داشت زیرا مشارالیه در جریان ملی شدن صنعت نفت و حمایت از دولت ملی دکتر مصدق و برکناری قوام و تمکین شاه نقش بسیار مهم و ارزنده‌ای داشت.

در نیمه مرداد ماه ۱۳۳۱ طرحی برای عفو و آزادی خلیل طهماسبی با سه فوریت از طرف عده‌ای از نمایندگان به مجلس تقدیم شد و در همان جلسه به تصویب رسید و برأی تصمیم نهایی به مجلس سنا فرستاده شد.

دکتر مصدق پس از ۳۰ تیر و روی کار آمدن تصور می‌کرد که تجدید زمامداری وی که از نیروی خلاقه مردم نشأت گرفته است موجب خواهد شد تا دولت انگلستان و شرکت سابق نفت در پیشنهادهای خود تعدیل قائل شده و به نحوی از انحاء با دولت ایران کنار بیایند، علی‌الخصوص صدور رأی دیوان دادگستری لاهه به نفع ایران این اعتقاد را بیشتر در مصدق ایجاد می‌نمود ولی دولت انگلستان به هیچوجه باب مذاکرات را در تهران باز نکرد و مصدق ناگزیر شد با کاردار سفارت انگلستان در تهران گفتگو کند. این مذاکرات با شرکت و حضور هندرسن سفیر کبیر امریکا در ایران چندین جلسه ادامه یافت و در نتیجه دکتر مصدق شرحی به کاردار انگلیس نوشت و از وی خواست تا مطالبات گذشته ایران را از شرکت سابق وصول نموده به دولت بپردازد و چنانکه لازم باشد شرکت سابق نفت می‌تواند ادعاهای خود را در محاکم صالحه ایران طرح کند. این نامه باب مذاکرات را باز کرد و دولت امریکا که نقش میانجی را داشت به تکاپو افتاد. و با دولت انگلستان مذاکراتی انجام داد. در نتیجه دولتین امریکا و انگلیس پیشنهاد جدید و راه حل نهایی را تقدیم دولت ایران کردند. مفاد نامه این بود که موضوع غرامت دولت انگلیس ناشی از ملی شدن صنعت نفت به دیوان بین‌المللی لاهه ارجاع شود و نمایندگان انگلیس و ایران متفقا نسبت به صدور نفت به دنیا اقدام نمایند و از طرفی دولت انگلستان تضییقات اقتصادی ایران را برطرف خواهد کرد. در پایان این پیشنهاد آمده بود در صورتی که دولت امریکا ده میلیون

دلار وام بلاعوض به دولت ایران خواهد پرداخت. این پیشنهاد به امضای ترومن رئیس جمهور امریکا و وینسون چرچیل نخست‌وزیر انگلستان رسیده بود.

دکتر مصدق پیام و پیشنهاد دولتین را نپذیرفت و تقاضا نمود در آن تجدیدنظر شود. پس از مدتی دولتین پاسخ دادند که آخرین نظر همان است که اعلام شده و کوچکترین تغییری در آن داده نخواهد شد. دکتر مصدق در یک جلسه فوق‌العاده مجلس شورای ملی گزارش پیام مشترک را به اطلاع نمایندگان رسانید و دلایل مخالفت خود را ابراز کرد. مهندس رضوی و دکتر شایگان در آن جلسه نطقهای مهیج و طولانی ایراد کردند و مهندس حسیبی پیام مشترک را از نظر فنی مغایر با قانون ملی شدن صنعت نفت دانست و در نتیجه مجلس به اتفاق آراء اقدام مصدق را در رد پیام مشترک تنفیذ نمود.

دکتر مصدق همزمان با تعقیب مذاکرات برأی حل مسأله نفت با استفاده از قوانین اختیارات دست به یک سلسله اقدامات مداخلی برای تصفیه سازمانهای اداری و نظامی زد. یکی از این اقدامات تصفیه ارتش و تقلیل بودجه آن بود. در این تغییرات غالب امرای ارتش و افسران ارشد بازنشسته شدند به طوریکه تعداد بازنشستگان به ۱۳۶ نفر رسید که غالب آنها در سمتهای حساس وزارت جنگ و ستاد ارتش بودند. این اقدام دکتر مصدق طبعا بین آنها نارضایتی ایجاد کرد و موجب شد یک هسته قوی برای مبارزه با دولت و ساقط کردن دکتر مصدق تشکیل شود. از طرف دیگر عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری نیز با استفاده از اختیارات دکتر مصدق در کادر قضایی کشور تغییرات دامنه‌داری را شروع نمود: محاکم اختصاصی را منحل کرد و همچنین دیوانعالی کشور را برچید و سازمان جدیدی بوجود آورد. در سازمان تازه دادگستری لطفی عده زیادی از قضات را به خدمت دعوت ننمود و در حقیقت عده زیادی از قضات را کنار گذاشت. همچنین در تصفیه وکلای دادگستری تندروی نمود و در نتیجه یک گروه بزرگ و متشکل مخالف دولت بوجود آمد. در سایر وزارتخانه‌ها و سازمان‌های اداری نیز این تصفیه به مرحله اجرا درآمد و بر سیل ناراضیان افزوده شد و دولت مصدق ناگزیر قانون امنیت اجتماعی را در نه ماده تدوین و به تصویب رسانید و این قانون عده دیگری را ناراضی کرد.

دکتر مصدق در مهر ماه ۱۳۳۱ در کابینه خود تغییراتی داد. در این تغییرات حسین نواب وزیر امور خارجه که از دیپلمات‌های ورزیده و با سابقه دولت بود از کابینه خارج شد و به جای وی حسین فاطمی مدیر روزنامه باختر امروز نماینده مجلس به سمت وزیر امور خارجه تعیین گردید. این انتصاب حکایت از این می‌کرد که بزودی تغییراتی در سیاست خارجی کشور حادث خواهد شد. مصدق یکبار در مجلس دولت انگلستان را تهدید کرد که اگر حاضر به قبول حقانیت ایران نشود روابط سیاسی دو کشور قطع خواهد شد. بدنبال این اولتیماتوم مطبوعات طرفدار دولت به قلمفرسایی پرداخته در این زمینه دولت را وادار به اخذ تصمیم می‌نمودند تا اینکه هیأت وزیران در جلسه ۳۰ مهر ماه خود قطع روابط سیاسی با انگلستان را به تصویب رسانید و همان روز وزیر امور خارجه ضمن اظهار تأسف تصمیم دولت ایران را مبنی بر قطع رابطه سیاسی با دولت انگلستان به کاردار آن کشور تسلیم کرد. ده روز بعد اعضای سفارت انگلیس تهران را ترک کردند و در آن روز در جلوی سفارت انگلیس از طرف مردم تظاهرات پرشوری انجام گرفت و با این ترتیب هر نوع مذاکراتی با دولت انگلستان پیرامون نفت قطع شد.

دکتر مصدق پس از قطع رابطه سیاسی با دولت انگلستان درصدد برآمد و موانع داخلی را که موجب مخالفت یا کندی کار می‌شوند از میان بردارد تا بدون مانع و رادع به هر کاری که تشخیص مصلحت آن را می‌دید دست بزند. مهمترین مانع کار مصدق وجود مجلس سنا بود که لوایح مصادره اموال قوام و آزادی خلیل طهماسبی را به تصویب نرسانیده بودند. برای انحلال مجلس سنا در مجلس شورای ملی توسط سید محمود نریمان نطقی ایراد شد و ضمن یک بحث حقوقی نتیجه‌گیری شد که مدت مجلس سنا هم مانند مجلس شورای ملی دو سال است لذا روز اول آبان، ۱۳۳۱ طرحی به قید سه فوریت مبنی بر تقلیل مدت مجلس سنا از چهار سال به دو سال با تفسیر اصل پنجم قانون اساسی از طرف عده‌ای از نمایندگان تسلیم مجلس شورای ملی شد و فی‌المجلس با

اکثریت آراء به تصویب رسید. پس از تصویب این طرح به گارد انتظامی مجلس شورای ملی دستور داده شد که از ورود سناتورها به محوطه مجلس جلوگیری شود. سناتورها فقط یک جلسه در منزل نظام مافی تشکیل دادند و دیدند مبارزه با حکومت بی‌فایده و ثمر است و به آن تصمیم گردن نهادند.

دکتر مصدق از اختیارات تفویض شده حسن استفاده را برد. ابتدا لایحه قانونی انتخابات مجلس شورای ملی را در نه فصل و ۴۶ ماده و پانزده تبصره تهیه و انتشار داد، همچنین لایحه قانونی مطبوعات را تنظیم کرده به مورد اجرا گذاشت. لایحه ملی شدن شرکت تلفن را به مجلس داد و حکومت نظامی را تمدید کرد. در لایحه قانونی انتخابات ماهرانه تعداد نمایندگان مجلس از ۱۳۶ نفر به ۱۷۲ نفر افزایش یافت و با این ترتیب حد نصاب قانونی به ۸۷ نفر افزایش می‌یافت چون مجموعا مجلس هفدهم ۸۱ نفر عضو داشت خود بخود تعطیل می گردید. این اقدام دکتر مصدق که در حقیقت انحلال مجلس هفدهم بود با سر و صدای زیادی مواجه شد. دکتر بقائی لبه تیز حملات را متوجه او نمود و اهمال دولت را در اجرای قانون مصادره اموال قوام بهانه قرار داده به کارهای دکتر مصدق مخصوصا قانون امنیت اجتماعی حمله برد.

او طرحی به مجلس داد که هیچ طرح و لایحه‌ایی که به موجب اختیارات نخست‌وزیر باشد نمی‌تواند باعث تعطیل مجلس فعلی شود. بقائی در توضیح طرح خود به مصدق و دولت او توهین نمود و شکافی که از چندی پیش بین مصدق و چند تن از اعضای جبهه ملی ایجاد شده بود عمیق‌تر و علنی گردید. مخالفت دکتر بقائی با دکتر مصدق در حزب زحمت کشان نیز تغییراتی ایجاد کرد. گروه روشنفکران حزب که رهبر آنها خلیل ملکی بود و دارای خط فکری خاصی بودند از حزب انشعاب کردند، زیرا آنها با مخالفت با مصدق موافق نبودند. خلیل ملکی پس از انشعاب حزب نیروی سوم را بنیاد نهاد و صف خود را از بقائی جدا کرد و تا آخرین دقایق در کنار مصدق قرار داشت.

مصدق در مقابل حملات تند و بی‌پروای دکتر بقائی ساکت نماند و پیامی برای ملت ایران فرستاد و متذکر شد عده‌ای در مجلس از پشت به حکومت خنجر می‌زنند و آنها کسانی هستند که دستشان به خون شهدای سی تیر آلوده است. همچنین نامه‌ای به مجلس فرستاد و برای جبران روز قبل مجلس که به کارگردانی دکتر بقائی انجام گرفته بود تقاضای رأی اعتماد کرد از ۶۵ نفر عده حاضر ۶۴ نماینده به دکتر مصدق رأی دادند. یکی از دیگر از اقدامات دکتر مصدق در آن ایام تشکیل شورای عالی نفت بود. در آن شورا عده‌ای چون دکتر شایگان، مهندس حسیبی، دکتر سنجابی و حسین مکی نمایندگان مجلس عضو بودند. در آن جلسه مصدق پیشنهاد نمود مرتضی قلی بیات (سهام‌السلطان) نخست‌وزیر سابق و خواهر زاده او به مدیریت عامل و ریاست شرکت ملی نفت ایران انتخاب شود. شورا با این پیشنهاد موافقت نمود و بیات هم پس از استقرار در سمت مزبور عده زیادی از مدیران سابق شرکت را به کار دعوت کرد و مشاغل حساس و کلیدی را به آنها سپرد و چاره‌ای جز این نداشت. این اقدام خوشایند آقایان حائری زاده، مکی و بقائی قرار نگرفت و آیت‌الله کاشانی هم در اثر سعایت مخالفین در آن صف قرار گرفت و مبارزه دو جناح بطور روشن آغاز شد.

دکتر مصدق یک ماه قبل از پایان اختیارات شش ماهه خود از مجلس تقاضای تمدید اختیارات برای مدت یک سال نمود. اولین مخالفین این طرح حسین مکی بود که نطقی علیه مصدق ایراد کرده او را دیکتاتور خواند و مصدق را با هیتلر مقایسه کرد و پس از ایراد آن سخنان تند از نمایندگی استعفا داد. ولی با تمام این مخالفتها روز ۲۳ دی ماه دو فوریت لایحه تمدید اختیارات به تصویب رسید. حائری زاده ضمن مخالفت با لایحه تمدید اختیارات سخنان تندی ایراد کرد و گفت این دکان نفت که برای جماعتی نان و آب شده و برای مملکت موجب فلاکت، بایستی بسته شود، مصدق مملکت ایران را در بن‌بست قرار داده است و با احصائیه‌های موجود می‌توانیم بگوییم در این مدت بیست ماه حکومت مصدق چقدر آشوب و خونریزی و اغتشاش و تبعید و توقیف شده و آن را با همان اتفاقات بیست ماه قبل مقایسه کنیم و به این صورت بیلان عملیات بیست ماهه دولت را بدست می‌آوریم.

مبارزه جناح مصدق برای تصویب لایحه تمدید اختیارات و جناح مخالفین به سرکردگی آیت‌الله کاشانی، دکتر مظفر بقائی کرمانی،

ابوالحسن حائری زاده و حسین مکی به اوج رسید و از مجلس به خارج سرایت نمود. بازار تهران و شهرها تعطیل شد. دستجات سیاسی راه افتادند، سیل طومار و تلگرام از شهرها سرازیر شد و حمله به مخالفین تندتر گردید و روز ۲۹ دی ماه با حمله مجدد دکتر بقائی در مجلس لایحه تمدید اختیارات دکتر مصدق برای یک سال به تصویب رسید. از ۶۷ نفر عده حاضر ۵۹ نفر رأی مثبت و ۶ رأی ممتنع و یک رأی مخالف داده شد.

در مبارزاتی که بین جناح موافق و مخالف انجام می‌گرفت دربار شاه نیز در این ماجرا جانب مخالفین را داشت و از هر نظر موجبات سقوط دولت را فراهم می‌کرد. در حقیقت مرکز اصلی توطئه علیه مصدق دربار شاه بود.

مصدق برای چاره‌اندیشی در این مورد فراکسیون نهضت ملی را به خانه دعوت کرد و شمه‌ای از تحریکات علیه خود را آشکار ساخت و تدریجا به نمایندگان تفهیم کرد که مرکز توطئه دربار است و چون سرگرم مبارزه در جبهه خارجی است مجال و فرصتی برای مبارزه با متنفذین داخلی را ندارد و از این رو تصمیم به استعفا گرفته است. در آن جلسه طولانی که هیأت وزیران نیز مشارکت داشتند سخنان حسین فاطمی و دکتر سید علی شایگان در حاضران جلسه تأثیر زیادی کرد و تصمیم بر این گرفته شد که موضوع را با شاه در میان گذارده و عنداللزوم به وی تکلیف نمایند برای مدتی خاک ایران را ترک کند.

هیأتی از طرف فراکسیون نهضت ملی برای ملاقات شاه تعیین گردید و دکتر شایگان در رأس هیأت قرار گرفت و تقاضای ملاقات شد. شاه از پذیرفتن هیأت خودداری کرد و متذکر شد پیام خود را به علاء وزیر دربار بدهند. ولی سپس شاه مجددا مصلحت در این دید که مستقیما با شخص دکتر مصدق مذاکره نماید. این ملاقات روز چهارم اسفند ماه صورت گرفت و شاه حاضر شد به پیشنهاد دکتر مصدق برای مدتی خاک ایران را ترک نماید. طرفین تعهد نمودند از این تصمیم احدی مطلع نشود. در مذاکرات بین مصدق و شاه قرار بر این گردید که روز نهم اسفند شاه و ثریا تهران را ترک نمایند. دولت ارز مورد لزوم را در اختیار آنها قرار داد و مصدق صبح آن روز برای تودیع به کاخ شاه رفت.

در همان روز خبر مسافرت شاه در تهران انتشار یافت. بازار تهران تعطیل شد و عده‌ای از مخالفین دولت در مقابل کاخ ازدحام کردند. آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی پیامهایی برای او فرستاده و از وی خواستند که از این مسافرت انصراف حاصل نماید. شاه نیز فسخ عزیمت نمود و اعلامیه‌ای صادر نمود.

در اثر این تصمیم در کلیه شهرها ایران بین طرفداران مصدق و مخالفین زدوخوردهای خیابانی آغاز گردید و سرانجام یک هیأت هشت نفری تعیین شد که برای رفع اختلاف مصدق و شاه و مصدق و کاشانی راه حل معقولی پیدا کنند.

مصدق پس از نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ بار دیگر دست به تصفیه دامنه‌داری در ارتش زد. عده‌ای را بازنشسته کرد و سرتیپ ریاحی را در رأس ستاد قرار داد. ریاست شهربانی را به سرتیپ افشار طوس سپرد و سرتیپ محمود امینی را به فرماندهی نیروی جنوب منصوب کرد و چندین انتصاب دیگر نیز انجام داد.

در اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ مخالفین دولت سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی را ربودند و پس از چهار روز جنازه او در غار تلو لشکرک پیدا شد. فرمانداری نظامی اقدامات همه جانبه خود را برای پیدا کردن قاتلین آغاز کرد و سرانجام طبق اعلامیه‌های متعدد عده‌ای افسران بازنشسته را جزو عاملین قتل معرفی نمود. فرماندار نظامی هم چنین عاملیت دکتر مظفر بقائی را در قتل رئیس شهربانی تأیید نمود و وزیر دادگستری طی لایحه‌ای تقاضای سلب مصونیت از او کرد. سرلکشر زاهدی هم در مظان اتهام قرار گرفته و در مجلس متحصن شد و آیت‌الله کاشانی با او ملاقات نموده و دستور پذیرایی از او را صادر نمود. از اواخر خرداد مسأله تعیین رئیس مجلس پیش آمد و بحث و گفتگوها سرانجام بدانجا کشید که کاشانی تجدید انتخاب نشود و بالاخره این خواسته مصدق هم جامه عمل پوشید و دکتر معظمی به ریاست انتخاب شد ولی مصدق در این اندیشه بود که بنیان مجلس را از بین ببرد.

روز ۲۴ تیر ماه، ۲۷ نفر از نمایندگان مجلس که عضو فراکسیون نهضت ملی بودند به صورت دستجمعی استعفا دادند. روز بعد ۲۵

نماینده دیگر نیز از نمایندگی مجلس مستعفی شدند و خواه و ناخواه مجلس تعطیل شد. برای انحلال قطعی آن مصدق متوسل به رفراندم شد و روز ۱۲ مرداد در تهران و روز ۱۹ مرداد در شهرستانها رفراندم انجام گرفت و مردم رأی به انحلال مجلس دادند. مصدق رأی عمومی و انحلال مجلس را اعلام نمود و به بازداشت مخالفین پرداخت.

در حالی که مصدق سرگرم اقدامات لازم و ضروری برای بقای خود بود دولتین انگلستان و امریکا با ایادی دربار پهلوی دست بهم داده نقشه سرنگونی حکومت را طراحی و آماده اجرا کرده بودند. روز ۲۲ مرداد ماه ۱۳۳۲ به طور پنهانی فرمان برکناری مصدق و فرمان انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری توسط شاه امضاء گردید و شب بیست و پنجم مرداد سرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد سلطنتی مأمور ابلاغ آن شد. ابتدا فرمان زاهدی و سپس فرمان عزل مصدق ابلاغ گردید. در همان لحظه سرهنگ نصیری به دستر سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش توقیف شد. بامداد روز ۲۵ مرداد خبر کودتا بطور مشروح از رادیو و دیگر رسانه‌های گروهی پخش شد و شاه و ثریا که در رامسر بسر می‌بردند پس از اطلاع از شکست کودتا با هواپیما به بغداد رفتند و پس از دو روز به رم منتقل شدند. بعدازظهر ۲۵ مرداد در میتینگ بزرگی که در میدان بهارستان تشکیل شد چند نفر به سخن پرداختند. نطق دکتر فاطمی و دکتر شایگان بسیار تند ایراد شد و هر دو نظام شاهنشاهی را منقرض دانستند. در یک طرفه‌العین مجسمه‌های شاه و پدرش توسط مردم به زیر کشیده شد. در تمام ادارات عکسهای شاه را برداشتند و در صبحگاه و شامگاه سربازخانه‌ها نام شاه را حذف کردند. تمام کاخهای سلطنتی توسط حسین فاطمی مهروموم شد و عده زیادی را نیز به زندان بردند. روز ۲۸ مرداد در تهران تدریجا نظامیان نیز داخل کار شدند. ساعت ۲/ ۵ بعدازظهر رادیو تهران بدست کودتاگران افتاد.

از همان دقایق گروه زیادی از لوطیان و عربده‌کشان با پشتیبانی نیروی نظامی خانه شماره ۱۰۹ در خیابان کاخ را مورد حمله قرار دادند. سرهنگ ممتاز دفاع از خانه مصدق را برعهده گرفت و مردانه تا آخرین فشنگ جنگید. غروب آنروز مصدق و یاران وی به خانه مجاور رفته سپس به منزل مهندس سیف‌الله معظمی که در همان نزدیکی بود انتقال یافتند. دکتر مصدق بعدازظهر روز ۲۹ مرداد خود را به کودتاگران معرفی کرد. ابتدا در باشگاه افسران و سپس در لشکر دو زرهی بازداشت شد و مراحل بازپرسی از وی آغاز گردید. این تنها مصدق نبود که به زندان افتاد بلکه اعضاء کابینه و عده زیادی از همگامان و همفکران وی هم بازداشت شدند. پس از پنج جلسه بازپرسی دادستان ارتش علیه او کیفر خواست صادر نمود. اتهام او سوءقصد به منظور برهم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تاج و تخت سلطنت و تحریک مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت بود. بهانه این اتهام در اینجا بود که دکتر مصدق در روز ۲۵ مرداد ماه در مقام نخست‌وزیری فرمان عزل خود را که از طرف شاه صادر شده بود مورد قبول قرار نداده و به اجرا نگذاشته بود.

روز یکشنبه ۱۷ آبان ماه ۱۳۳۲ محاکمه دکتر مصدق و سرتیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش در دادگاه نظامی به ریاست سرلشکر نصرالله مقبلی آغاز شد و مجموعا ۲۷ جلسه تشکیل داد. در این جلسات سرتیپ آزموده دادستان ارتش مطالبی عنوان نمود که خارج از کیفرخواست بود. مدافعات دکتر مصدق و افشاگریهای او از رژیم پهلوی بسیار با اهمیت تقلی گردید. سرانجام دادگاه بدوی مصدق را به سه سال زندان مجرد محکوم نمود. مصدق از حکم صادره تجدیدنظر خواست. دادگاه تجدیدنظر به ریاست سرلشکر رضا جوادی تشکیل شد و حکم محکمه بدوی ابرام گردید. مدتی نیز مکاتبات مصدق و وکلای او با دیوان عالی کشور ادامه داشت. مصدق پس از تحمل سه سال زندان در مرداد ماه ۱۳۳۵ به احمدآباد تبعید شد و تا آخر عمر تحت نظر مأمورین انتظامی در آنجا بدون تماس با کسی بسر می‌برد. در اسفند ماه ۱۳۴۵ در سن ۸۴ سالگی درگذشت و در همان احمدآباد مدفون شد.

مصدق در جوانی با دختر حاج سید زین‌العابدین امام جمعه از بطن خانم ضیاءالسلطنه دختر ناصرالدین شاه ازدواج کرد و صاحب دو پسر و سه دختر گردید. پسران وی به نامهای احمد و غلامحسین تحصیلات عالیه خود را در اروپا انجام دادند، اولی مهندس راه

و ساختمان بود و در وزارت راه چندی مقام مدیر کلی و معاونت وزارتخانه را داشت. دیگری رشته پزشکی را تعقیب کرد و تخصص در جراحی زنان گرفت و استاد دانشگاه شد. دختر بزرگ وی به نام ضیاء اشرف به همسری عزت‌الله بیات درآمد و کوچکتر از او منصوره خانم همسر دکتر احمد متین دفتری شد و یک دختر وی نیز به علت بیماری همسری را انتخاب نکرد و در یکی از آسایشگاههای سویس بستری بود.

دکتر مصدق مدتی در مدرسه عالی علوم سیاسی تدریس می‌کرد و تألیفاتی نیز در زمینه‌های حقوقی و اقتصادی از خود باقی گذاشت. بعد از انقلاب کتابی تحت عنوان خاطرات و تألمات دکتر مصدق انتشار یافت که قسمت اعظم آن پاسخ به نوشته‌های شاه در کتاب مأموریت برای وطنم بود.

(۱۳۴۵ -۱۲۶۱/ ۱۲۵۸ ش)، نخست‌وزیر و نویسنده. ملقب به مصدق السلطنه. پدرش وزیر دفتر استیفای دوران ناصری و از پیروان امیرکبیر و از معاریف آشتیان و مادرش ملک تاج خانم نجم‌السلطنه نوه‌ی بزرگ فتحعلی‌شاه بود. در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش گذراند و پس از مرگ پدر، از طرف ناصرالدین‌شاه، مصدق‌السلطنه لقب گرفت. بعد از ترور ناصرالدین‌شاه مستوفی خراسان شد و پس از تشکیل مدرسه علوم سیاسی در تهران شغل دولتی را رها کرد و به تحصیل در آن مدرسه پرداخت. وی در انقلاب مشروطیت به جرگه‌ی آزادیخواهان پیوست و در بیست و پنج سالگی به تشکیلات جامع آدمیت، متشکل از روشنفکران طرفدار استقلال و آزادی ایران، پیوست ولی بعد از مدتی، چون روش انحرافی مجمع را مغایر فلسفه‌ی سیاسی خود می‌دید، از عضویت آن استعفاء کرد و مجمع انسانیت را تشکیل داد. پس از به توپ بستن مجلس، توسط محمدعلی‌شاه قاجار، مدتی مخفی شد و بعد از آن به نمایندگی از طرف مردم اصفهان وارد مجلس شورای ملی گردید ولی به دلیل کمی سن اعتبار نامه‌اش رد شد. مصدق در ۱۲۸۸ ش برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و دوره‌ی دانشکده علوم سیاسی را در پاریس گذراند، و به ایران بازگشت. وی در ۱۲۹۰ ش دوباره همراه فرزندانش به اروپا رفت و در ۱۲۹۲ ش موفق به اخذ لیسانس و دکترای حقوق از دانشگاه نوشاتل سوئیس شد و رساله‌ی دکترای خود را با عنوان «وصیت در فقه اسلام» نگاشت که در شورای دانشکده به تصویب رسید و چاپ شد. او در ۱۲۹۳ ش به دعوت ولی‌اللّه خان نصر، رییس مدرسه علوم سیاسی تهران، به ایران آمد و با سمت استادی در آن مدرسه به تدریس پرداخت. از جمله مشاغل وی: معاونت وزارت مالیه، والی‌گری فارس و آذربایجان، وزارت مالیه در کابینه‌ی قوام‌السلطنه، وزارت امور خارجه در کابینه‌ی مشیرالدوله می‌باشد. وی همچنین در دوره‌های پنجم و چهاردهم و شانزدهم نماینده‌ی مردم تهران در مجلس شورای ملی بود. با تأسیس مجلس مؤسسان در ۱۳۰۴ ش به دلیل مخالفت با تفویض سلطنت به سردار سپه و به دلیل مداخلات دولت در انتخابات از سیاست کناره گرفت و در ۱۳۱۹ ش دستگیر و به بیرجند منتقل و زندانی شد. او در دوره‌ی شانزدهم ابتدا به عضویت و سپس به ریاست کمیسیون نفت انتخاب شد و با یاری و همراهی وکلای جبهه‌ی ملی، فراکسیون وطن را تشکیل داد و قانون ملی شدن صنعت نفت را نخست به تصویب کمیسیون نفت و سپس در ۱۳۲۹ ش به تصویب مجلس شورای ملی و بعد در بیست و نهم اسفند ۱۳۲۹ ش به تصویب مجلس سنا رساند و به آن جنبه‌ی قانونی داد و در راستای این کار، پس از نخست‌وزیر شدن، شرکت ملی نفت ایران را به وجود آورد. او همچنین در پی شکایت دولت انگلیس از ایران و حمایت آن دولت از شرکت نفتی خود، به دادگاه لاهه، با اقتدار و درایت رأی دادگاه را به نفع خود و ملت ایران گرفت و در ۱۹۵۱ م از طرف مجلات آمریکا مرد سال شناخته شد. دکتر مصدق بعد از قطع رابطه با انگلیس تأسیسات تلفنی و سپس شیلات را ملی اعلام کرد. دولت دکتر مصدق پس از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ ش سقوط کرد و خود وی در دادگاههای نظامی به سه سال زندان محکوم شد و بعد از این مدت به احمدآباد فرستاده شد و سرانجام بر اثر سرطان درگذشت و در منزل خویش در همان روستا به خاک سپرده شد. از آثار وی: «دستور محاکم حقوقی»؛ «کاپیتولاسیون ایران»؛ «مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه»؛ «مسؤلیت ولت برای اعمال خلاف قانون»؛ «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا»؛ «اصول و قواعد قوانین مالیه در ممالک

خارجه و ایران».[۱]

ملقب به مصدق‌السلطنه رجل سیاسی ایرانی، پسر میرزا هدایت. (و. تهران ۱۲۶۱– ف. ۱۴ اسفند ۱۳۴۶ ه.ش) تحصیلات مقدماتی را در تهران به انجام رسانـد و در سال ۱۲۸۷ ه.ش برای تحصیلات عالیه به پاریس عزیمت کرد و بعـد از اتمام دوره‌ی مـدرسه‌ی علوم سیاسی پاریس Sciences Politiques به دانشگاه نوشاتل Neuchatel سویس وارد شد و در ۱۲۹۳ به اخذ درجه‌ی دکتری در حقوق نایـل گردیـد و بعـد به ایران بـازگشت. چون مخـالف قرارداد ۱۹۱۹(۱۲۹۸ ه.ش) ایران و انگلیس بـود در بهـار ۱۲۹۸ به سویس بـازگشت و قصـد داشت در آنجـا مشغول کـار شود که کابینه‌ی مشیرالدوله برای تصـدی وزارت دادگستری از وی دعوت کرد. در حین مراجعت به ایران از راه هندوستان و بندر بوشهر، در پائیز ۱۲۹۹ به حکومت فارس منصوب شد. با این همه در اسفند همان سال، از شناسائی کودتای سید ضیاءالدین طباطبائی امتناع ورزیـد. پس از سقوط سید ضیاءالدین در سال ۱۳۰۰ به وزارت دارائی منصوب شـد و به اصـلاحات در این وزارتخـانه پرداخت. در سال ۱۳۰۱ حکومت آذربایجان یافت و بعـد از چنـدی به علت عدم موافقت دولت مرکزی با نظریات او، از این سـمت استعفاء داد. در سال ۱۳۰۲ وزیر امور خارجه شد. در ۱۳۰۳ در دوره‌ی پنجم قانونگـذاری بـه نماینـدگی مردم تهران در مجلس شـورای ملی انتخـاب گردیـد. در ایـن دوره بـا واگـذاری سلطنت به سردار سپه مخالفت ورزیـد. در دوره‌ی شـشم مجـدداً به وکالت مجلس از طرف مردم تهران انتخاب شد و با تشـکیل مجلس مؤسسان مخالفت کرد و پس از اتمـام این دوره چون دولت در انتخابات مجلس دخالت کرد از سیاست کناره گرفت و در قریه‌ی احمـدآباد در غرب تهران اقامت گزید.

با این که از سیاست به کلی به کنار بود، در چهارم تیرماه ۱۳۱۹ به وسیله‌ی شهربانی تهران توقیف شد و به بیرجند اعزام گردید و تا آذرماه همان سال در زنـدان عمومی آن شـهر محبوس بود. سـپس مجـدداً به احمـدآباد تبعیـد شـد. پس از وقایع شـهریور ۱۳۲۰ در دوره‌ی چهاردهم (۱۳۲۲) و شانزدهم (۱۳۲۹) بار دیگر از طرف مردم تهران به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد. در این دوره برای استیفای حق ملت ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت انگلستان، جبهه‌ی ملی را تشکیل داد و به مبارزه پرداخت و در بیست و نهم اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صـنعت نفت را از تصویب مجلس شورای ملی و سنا گذراند و در اردیبهشت ۱۳۳۰ برای اجرای این قـانون و خلع یـد از شـرکت نفت سابق، نخست‌وزیری ایران را قبول کرد. در تیرماه ۱۳۳۱ با اینکه مجلس جدید (دوره‌ی هفـدهم) به نخست‌وزیری او رأی تمایـل داده بود، به سـبب اختلاف نظر با محمـدرضا پهلوی (شاه سابق) برای تصـدی وزارت دفاع ملی، از تشـکیل دولت جدیـد اسـتنکاف کرد و شـاه سـابق قوام‌السلطنه را به نخست‌وزیری منصوب کرد، ولی ملت بـا قیـام سـی تیر مجدداً او را به نخست‌وزیری برگزید. در بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ با کودتای عوامل دربار و سیا.C.I.A همراه عده‌ای از همکاران خود دسـتگیر و زنـدانی شـد. در پـائیز همـان سـال در دادگاههای نظامی با وجود دفاعیات مشروح به سه سال زنـدان مجرد محکوم گردید. پس از پایان دوره‌ی زندان در شـهریور ۱۳۳۵ تحت‌الحفظ به احمـدآباد اعزام شـد و تحت نظر مأموران ساواک بود تا اینکه در آذرماه ۱۳۴۶ به سـبب بیماری، تحت نظر ساواک به تهران منتقل شد و در شـشم اسـفند در بیمارستان نجمیه بستری گردید و در سحرگاه چهاردهم اسفند ۱۳۴۶ درگذشت و با اینکه وصـیت کرده بود در گورسـتان شهدای سی تیر ۱۳۳۱ مدفون گردد به دستور دولت در خانه‌ی خودش در احمدآباد به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] ایران در دوران دکتر مصـدق، چهره حقیقی مصدق‌السلطنه، در کنار پدرم، دایرةالمعارف فارسـی (۲۷۸۶/ ۲)، دکتر مصـدق و نطقهای تاریخی او، روزشـمار تاریـخ (۲۰۲/ ۲)، سـیری کوتـاه در جغرافیـای تاریخی تفرش و آشتیان (۲۸۹ –۲۸۵)، فریـاد خلق: یادی از مصـدق، فهرست کتابهای چاپی فارسـی (۲۹۸۷، ۲۹۶۷، ۲۸۷۷، ۲۵۸۰، ۲۱۴۳/ ۲، ۱۴۱۸، ۱۱۸۷/ ۱)، لغت نامه (ذیل/ مصـدق)، مصـدق سالهای مبارزه و مقاومت (۹ –۱/ ۱)، مصـدق و مبـارزه برای قـدرت در ایران، مؤلفین کتب چاپی (۸۲۰ –

۸۱۷/ ۵).

مصدق، محمدسعید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمدسعید مصدق متولد ۱۳۱۹ در شهر اهواز است. وی دارای دکتری حشره شناسی از دانشگاه ردینگ انگلستان از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵ است.وی هم اکنون با رتبه علمی استادی در دانشگاه شهید چمران به تدریس و تحقیق مشغول است.دکتر مصدق بانی و موسس اولین موزه جانور شناسی در دانشکده کشاورزی ملاثانی در سال های ۱۳۴۶-۱۳۴۹ است.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیگرایش : مبارزه بیولوژیک و زنبور عسلوالدین و انساب : محمد سعید دارای چهار برادر و سه خواهر می باشد.تحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی محمدسعید مصدق به ترتیب زیر است: ابتدایی : دبستان خیام – اهواز – ایران مهرماه۱۳۲۷– خردادماه۱۳۳۳ دبیرستان : شاپور – اهواز- ایران مهرماه۱۳۳۳ – خردادماه۱۳۳۹ – طبیعی کارشناسی ارشد : دانشکده کشاورزی- ملاثانی- ایران- مهرماه۱۳۳۹ – دیماه ۱۳۴۳ – کشاورزی دکتری : دانشگاه ردینگ- ردینگ- انگلستان- مهرماه ۱۳۵۱ –تیرماه ۱۳۵۵ حشره شناسی • عنوان پایان نامه کارشناسی ارشد: حفاظت منابع طبیعی : بررسی آبهای سطح الارضی(رودخانه های) خوزستان • عنوان پایان نامه دکتری: The biology of Plodia interpunctella (Hubner) with particular reference To the role of the mandibular glands. خاطرات و وقایع تحصیل : تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از دانشگاه انگلستان ازمقاطع مهم زندگی علمی محمد سعید مصدق بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : کار تابستانه ی دانشجویی و همکاری در امور زهکشی و ساختمانی دانشکده کشاورزی رامین(ملاثانی) و دانشکده شهید چمران(جندی شاپور) ۴۳ -۱۳۴۰همسر و فرزندان : دکتر محمد سعید مصدق متاهل و دارای سه فرزند(دو دختر و یک پسر) است.وقایع میانسالی : محمدسعید مصدق پس از اخذ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی در دانشگاه شهید چمران به تدرس پرداخت. وی یک فرصت مطالعاتی در دانشگاه ایالتی کارولینای شمالی آمریکا از مهر ماه ۱۳۶۳ لغایت مرداد ماه ۱۳۶۴ در زمینه مطالعه کنه تراشه ای (Acarapis woodi R.) و نقش زنبورعسل نر در انتقال آن بین کندوهای مجاور و زنبورستان های دیگر پرداخت. وی هم اکنون با رتبه علمی استادی در دانشگاه شهید چمران اهواز به تدریس و تحقیق می پردازد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : محمدسعید مصدق عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه شهید چمران اهواز است. از دیگر سمت های ایشان می توان به چند مورد زیر اشاره کرد: ۱- عضو هیات تحریریه مجله علمی کشاورزی – مهرماه ۱۳۶۵ لغایت ۴/۹/۷۰ ۲- نماینده شورای پژوهشی دانشگاه در مجله علمی کشاورزی ۲۷/۱/۷۵ لغایت مهرماه ۷۷ ۳- سردبیر مجله علمی کشاورزی – مهرماه ۱۳۷۷ لغایت خرداد ماه ۱۳۸۰ ۴- نماینده دانشکده در شورای پژوهشی دانشگاه . ۵/۹/۷۰ لغایت ۲۷/۱۰/۷۲ و ۲۷/۱/۷۵ لغایت مهرماه ۱۳۷۷. ۵- عضو کمیته تألیف و ترجمه دانشکده به مدت ۲ سال . ۶- دبیر کمیته تألیف و ترجمه دانشکده از ۵/۹/۷۰ لغایت ۲۷/۱۰/۷۲. ۷- عضو کمیته تألیف و ترجمه دانشکده کشاورزی از تاریخ ۱۰/۹/۸۱ به مدت ۲ سال ۸- عضو هیأت ممیزه دانشگاه از ۶/۹/۷۰ لغایت تیرماه ۱۳۸۳ . ۹- عضو کمیته تخصصی گروه کشاورزی از ۶/۹/۷۰ تاکنون و تا تاریخ ۱۵/۲/۸۴ ۱۰- دبیر کمیته تخصصی گروه کشاورزی از ۲/۱۲/۷۵ لغایت دیماه ۱۳۸۰ ۱۱- عضو هیأت ممیزه مرکزی در وزارت علوم ،تحقیقات و فنآوری از آذر ماه ۱۳۸۰ لغایت دیماه ۱۳۸۲ . ۱۲- فرصت مطالعاتی: آمریکا-دانشگاه ایالتی کارولینای شمالی از مهر ماه ۱۳۶۳ لغایت مرداد ماه ۱۳۶۴ – عضویت در انجمنهای علمی : ۱- عضو انجمن حشره شناسان ایران. ۱۳۵۵ تاکنون. ۲- عضو انجمن حشره شناسان انگلستان – ۱۳۵۴ تاکنون. ۳-

عضو انجمن بین المللی تحقیقات زنبورداری (۱۳۵۵ – (.I.B.R.A تاکنون فعالیتهای آموزشی : تدریس در دوره های کارشناسی ،کارشناسی ارشد و دکتری در دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران. مرتبه دانشگاهی و تاریخ دریافت: ۱-مربی دیماه ۱۳۴۳ آبانماه ۱۳۵۵ ۲-استادیار آبانماه ۱۳۵۵ خرداد ماه ۱۳۶۳ ۳-دانشیار خرداد ماه ۱۳۶۳ خرداد ماه ۱۳۶۹ ۴-استاد خرداد ماه ۱۳۶۹ پایه۳۵ دکتر مصدق به تدریس دروس های مختلف در مقاطع زیر می پردازد که به شرح زیر است: کارشناسی :(سم شناسی – زنبورعسل و حشرات گرده افشان – آفات انباری – تکنولوژی مبارزه شیمیایی) کارشناسی ارشد : (سم شناسی تکمیلی– مبارزه بیولوژیکی– فیزیولوژی حشرات) دکتری حشره شنا سی (فیزیولوژی پیشرفته –حشرات صنعتی – حشرات اجتماعی – آفت کشها و محیط زیست). دکتری دامپزشکی : (پرورش و بیماریهای زنبورعسل) دکتری تخصصی دامپزشکی : (بیولوژی و فیزیولوژی بندپایان) دکتری پزشکی : (حشرات ناقل از نظر پزشکی) تدریس شده یا می شود. مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : محمدسعید مصدق بانی و موسس اولین موزه جانورشناسی دردانشکده کشاورزی (ملاثانی) دانشگاه در سال های ۱۳۵۰-۱۳۴۶ است.وی همچنین بنیان گذار اجرای طرح های مبارزه بیولوژیک به منظور کاهش مصرف سموم و جلوگیری از باقیمانده ی سموم روی محصولات کشاورزی و آلودگی محیط زیست، با اجرای طرح های مختلف و آموزش باغداران جهت شناسایی و کاربرد حشرات مفید در مبارزه آفات می باشد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : ۱-تدریس ۲ -انجام پروژه های تحقیقاتی در دست اجرا ۳-شرکت در جلسات هیات ممیزه دانشگاه ،کمیته های منتخب و گروه تخصصی هیات ممیزه دانشگاه ،شورای گروه ، هیات تحریریه مجله علمی کشاورزی،کمیته ی انتشارات دانشگاه و دفاعیه ی پایان نامه ها در طول هفته . ۴-کمک و رفع مشکلات مربوط به پروژه های پایان نامه ئی دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری. ۵-رفع اشکالات درسی دانشجویان ۶-رفع مشکلات شخصی و راهنمایی دانشجویان ۷- کتابخانه ، مطالعه نشریات علمی به روز در کتابخانه ۸-رفع مشکلات مراجعه کنندگان روزمره به دفتر کار (دانشجویان رشته های دیگر،سایر دانشکده ها، همکاران دانشگاهی و افراد غیر دانشگاهی)در مورد مبارزه بیولوژیک با آفات ، مبارزه با عقرب ، مبارزه با موریانه ، آفات کشاورزی و غیره. ۹-انجام امور روزمره در رابطه با مایحتاج و سایر نیاز های خانواده. آرا و گرایشهای خاص : دکتر مصدق همچنین تحقیقاتی در پیرامون زمینه های زیر دارد که می توان به چند مورد از آنها اشاره کرد: بررسی فون کفشدوزکهای ا ستان های خوزستان (۱۳۶۸) کرمان (۱۳۷۰) جنوب شرقی خراسان (۱۳۷۲) گلستان (۱۳۷۳) و چهارمحال و بختیاری (۱۳۷۴). بررسی کفشدوزکهای جنس Stothorus spp. مطالعه بیولوژی رژیم غذایی و تغییرات جمعیت گونه S.gilvifrons (Mulsant) در مزارع نیشکر استان خوزستان (۱۳۷۸) . بررسی اثر دیازینون و پریمیکارب بر روی شته سبز هلو Myzus persicae (Sulzer) و تعیین دز غیر کشنده روی کفشدوزک هفت نقطه ای Coccinella septempunctata L. (۱۳۸۱).بررسی دشمنان طبیعی شته خرزهره در دو استان فارس و خوزستان (۱۳۸۱) .بررسی کفشدوزکهای مزارع یونجه و شته های مورد تغذیه آنها در خوزستان (۱۳۸۳). بیواکولوژی سرخرطومی شبدر Apion aestivum Germar در دزفول (۱۳۷۴). بررسی بیولوژی مینوزبرگ مرکبات Phyllocnistis citrella Stainton و شناسایی دشمنان طبیعی آن در استان خوزستان (۱۳۷۷) . مطالعه بیولوژی هلیوتیس گوجه فرنگی و دشمنان طبیعی آن در منطقه جیرفت و امکان مبارزه بیولوژیک با آفت با استفاده از (۱۳۷۵) (.Bacillus thuringiensis (B). فون بالتوریهای جنس Chrysoperla spp. و بررسی رژیم غذایی گونه غالب در استان خوزستان (۱۳۸۳). بیواکولوژی سفید بالك پنبه Bemisia tabaci (Genn.) و کارایی پارازیتوئید های متداول آن در اهواز (۱۳۸۳). دشمنان طبیعی شته های گندم و جو در خوزستان (۱۳۸۳). بررسی کنه های Eriophyidae در خوزستان (۱۳۸۳). بررسی کنه های خاکزی دراهواز (۱۳۸۳). فون کنه های خانواده Laelapidae در اهواز و حومه (۱۳۷۸). بررسی بیواکولوژی تریپس پیاز Thrips tabaci Lindeman و شناسایی دشمنان طبیعی آن در استان خوزستان (۱۳۷۹). بررسی اثر (Bacillus thuringiensis (B. در کنترل کرم برگخوار مصری پنبه

Spodoptera littoralis در شـرایط آزمایشـگاهی (۱۳۷۹). بررسـی بیواکولـوژی کارادرینـای ذرت و تـاثیر Bacillus thuringiensis و سایر عوامل بیولوژیک بر علیه آن در استان خوزستان (۱۳۶۹). بیولوژی و تعیین بهترین زمان مبارزه با مگس انجیر در خوزسـتان (۵۹-۱۳۵۷). بررسـی بیولـوژی شـب پره خشـکبار Plodia interpunctella (Hub.) بـا تاکیـد بر نقش ترشـحات غـدد مانديبولى لارو های آن (۱۳۵۵). شـته هـای گنـدم و سایر گرامینه ها در منطقه شـیراز (۱۳۷۲)جوائز و نشانهـا : ۱- دریافت لوح تقـدیر برای بیشترین تعـداد طرحهای پژوهشـی خاتمه یافته در دانشـگاه . ۱۳۷۷ ۲- انتخاب طرح شـماره ۲۱۹ به عنوان بهترین طرح پژوهشـی دانشـگاه در سال ۱۳۷۶ ۳- اسـتاد نمونه ، اردیبهشت ماه ۱۳۸۰ ۴- اسـتاد آموزشی نمونه دانشکده کشاورزی ۱۳۸۳ ۵- استاد نمونه کشور ۱۳۸۳ ۶- پژوهشگر برتر ۱۳۸۴ چگونگی عرضه آثار : فعالیت های پژوهشـی دکتر محمد سعید مصدق اعم از انتشارات کتب و مقاله و سرپرستی پایان نامه ها به قرار زیر است: ۱- تعداد کتابهای تألیفی : چاپ شده ۳ — در دست اقدام ۳ ۲- تعداد نشـریات آموزشی : چاپ شده ۱۳ ۳- تعداد مقالات منتشـر شده : الف -فارسـی : ۱- مجلات علمی معتبر ۴۰ ۲- مجلات ترویجی (زیتون)۱۳ ۳- کنفرانسهای داخلی : ۷۷ ب- سایر زبانها: مجلات علمی معتبر بین المللی ۲۲ کنفرانسهای بین المللی ۴۰ ج -تعداد طرح های اجرائی و پژوهشـی: -طرحهای اجرایی : پایان یافته ۸ در دست اقدام :--- -طرح های پژوهشـی: پایان یافته ۶۰ در دست اقدام:۶ امار تعداد پایان نامه های که توسط محمدسـعید مصدق راهنمایی ،مشاوره و داوری شده به صورت زیر است: الف— کارشناسی ارشد : ۱. استاد راهنما ۲۸ نفر ۲. استاد مشاور ۲۲ نفر ۳. استاد ناظر و داور : ۲۸نفر ب- دکتری : ۱. استاد راهنما ۳ نفر ۲. استاد مشاور ۳ نفر ۳. داور ۴ نفر آثار : ۱ آفت کش های مجاز در ایران و کاربرد آنها ،اداره ی حفظ نباتات اسـتان لرستان ، محمد سعید مصدق،۱۴۴،۱۳۶۳ص. ویژگی اثر : مصـرف بی رویه آفت کش ها و در نتیجه بهم خوردن اکوسیسـتم محیط زیست ،ناشی از عدم آگاهی مصرف کنندگان سموم می باشد . دانش بسیاری از مصرف کنندگان سموم از موادی که روزانه با آن سر و کار دارند در حد اطلاعات آنها از قرص های مسکنی است که به سادگی از داروخانه ها و یا بساط دستفروشی هاخریداری می نمایند. در این رابطه وظیفه ی خطیر کارشـناسان حفظ نباتات بالا بردن اطلاعات مصـرف کنندگان سـموم و نظارت دقیق در استفاده صحیح از این مواد می باشد.کشاورزان و سایر افراد مسـتقیماً به مسئولین مراجعه و در مورد آفات، نحوه ی مبارزه و کاربرد سموم اطلاعاتی کسب می نمایند.این راهنمایی ها باید از حد مشورت پا فراتر نهاده و ضـمن بررسـی دقیق ،در صورت نیاز ،اجازه ی مصرف آفت کش ها به مراجعه کننـدگان داده شود. یکی از راه های نظارت بر چگونگی اسـتفاده ی به موقع از آفت کش ها ،تربیت تکنسـین و اسـتقرار این افراد در سطح روستاها است.چنانچه این افراد به اندازه ی کافی تعلیم دیده باشند ، می توانند با نمونه برداری صحیح از منطقه ی تحت نظارت خود ،آفات مختلف را شـناسایی و ضمن مطالعه ی دوره ی زندگی و زمان طغیان آنها در موقع مقتضی دستورات لازم برای مبارزه را به کشاورزان بدهند. از آنجایی که دسترسی به کتب منتشر شده در زمینه ی دفع آفات و کتب موجود در کتابخانه ها برای همگان به آسانی میسـر نمی باشد، این مجموعه که از طریق اداره ی حفظ نباتات استان لرستان به چاپ رسیده است ،می تواند راهنمایی برای علاقمندان این رشـته بوده و به علاوه آنان را از خطرات ناشـی از مصرف بی رویه ی سموم و عواقب آن آگاه سازد. کلیه مطـالب نوشـته شـده در این کتـاب به علت محـدود بودن هزینه ی چـاپ به اختصار آورده شـده است.لـذا توجه خواننـدگان و علاقمنـدان را به لیست کتابهـایی که در فهرست منابع اسـتفاده از آنها نام برده شـده است جلب می نمایـد. ۲ فهرست نیمه توصیفی بنـدپایان تعیین هویت شـده (کشـاورزی،بهـداشتی،...) و سـایر آفـات کشاورزی اسـتان خوزسـتان ،انتشارات دانشـگاه شـهید چمران اهواز.محمـد سـعید مصدق و فرحان کچیلی ۱۳۸۱، ۴۷۵ ص. ویژگی اثر : شـناسایی و داشـتن اطلاعات کافی از بنـد پایان خصوصـاً آفات و ناقلین بیماریزا در هر منطقه و داشـتن مجموعه ای از مشخصات و آشنایی با فوائد و زیان آنها، کمک موثری در بهبود وضع کشاورزی و بهـداشت آن منطقه است. این مجموعه اطلاعات بسیار ارزنـده ای از حشـرات ، سایر بنـدپایان و تعداد دیگری ازآفات زراعی ،حشـرات مفید (گرده افشان ها، انگلها و شـکارگر ها) ، ناقلین بیماریهای انسان و دام از اسـتان خوزستان را ارائه می کند.در

این کتاب مجموعاً اطلاعات مربوط به ۱۰۰۰گونه از بندپایان متعلق به ۷۳۴ جنس از ۱۹۹ خانواده گردآوری و ثبت شده است . علاوه بر بندپایان ، ۳۴گونه متعلق به ۲جنس از ۱۳ خانواده از آفات دیگر نظیر نماتد ها ،جوندگان و...نیز در آخر کتاب به این مجموعه اضافه شده است . مطالب تهیه شده می تواند کمک های موثری به حل مسائل آموزشی ، تحقیقاتی ، اقتصادی و بهداشتی نموده و پایه ای برای طرح های پژوهشی آینده در منطقه و بالطبع کشور باشد. ۳ کنه های زیان آور زنبورعسل ،چاپ سوم ،انتشارات دانشگاه شهید چمران اهواز،۱۵۲ ص. محمد سعید مصدق و عزیزالله کمیلی،۱۳۷۰. ویژگی اثر : کنه هایی را که انگل زنبوران عسل بوده و یا به دلایل دیگردر کندو یافت می شوند به سه دسته تقسیم می کنند: ۱-کنه های انگل Parasitic mites)) ۲-کنه های مسافر Phoretic mites)) ۳-کنه های کندوزی پوسیده خوار House mites)) تعداد گونه کنه های انگل محدود است ولی بعضی از آنها قادرند که خسارت بسیار زیادی به کلنی های زنبورعسل وارد نمایند. گونه های (کنه تراشه ای Acarapis woodi R.) ، (کنه واروآ Varroa jacobsoni Oud.) و (کنه کلارا Tropilaelaps clareae D.&B) از جمله کنه های مهم انگل و خطرناک زنبور عسل می باشند. در چند دهه ی اخیر ، یک گونه کنه ی بومی اروپاو یک گونه کنه ی بومی آسیا، توسط انسان به اکثر نقاط دنیا منتقل گردیده و صنعت زنبورداری را مورد تهدید قرار داده است. در این کتاب ضمن معرفی کنه های مهم انگل زیان آور برای زنبورعسل ، شکل شناسی ، زیست شناسی ، راههای تشخیص و مبارزه با آنها در حد امکان شرح داده شده است . بر عهده ی اهل فن و متخصصین است که کمک ها و راهنمایی های لازم را از زنبورداران دریغ ننمایند. منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

مصدقی، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۴ در ملایر متولد شد. پدرش حاج میرزا محسن خان مصدق‌الممالک از مالکین عمده و اعیان ملایر بود و در دوره دوم نیز وکالت داشت. هادی مصدقی پس از تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد مدرسه حقوق شد و دوره مدرسه مزبور را تمام کرد و به خدمت قضائی درآمد. چندی نیز به وکالت دادگستری پرداخت ولی مجددا به کار قضا بازگشت. در دوره هفدهم مجلس شورای ملی از طرف مردم ملایر به وکالت انتخاب شد. وی در دادگستری مدتی رئیس بازرسی کل کشور و مدتی مستشار دیوان عالی کشور بود. مردی خوش‌نیت و فهمیده و از قضات خوب دادگستری بود. در ۱۳۵۵ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مصری نیا، سعید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سعید مصری نیا متولد ۱۳۱۸ ش دارای دکترای رشته گیاه پزشکی عضویت هیئت علمی دانشگاه استراسبورگ با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون مبارزه بیولوژیک با سن گندم می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : سعید مصری نیا دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از

دانشگاه تهران ودکترای گیاه پزشکی از دانشگاه پاریس میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر سعید مصری نیا بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : سعید مصری نیا د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : سعید مصری نیا پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشکی زراعی به عضویت هیئت علمی گروه کشاورزی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه استراسبورگ درآمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سعید مصری نیا عضوهیئت علمی و دانشیار گروه زیست شناسی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه استراسبورگ است.فعالیتهای آموزشی : سعید مصری نیا سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه زیست شناسی در دانشگاه استراسبورگ به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سعید مصری نیا در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : سعید مصری نیا از جمله گیاه پزشکان و گیاه شناسانی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی درباره مبارزه بیولوژیک با سن گندم را دارد. آثار : مبارزه با بیولوژیک با سن گندم منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

مصطفایی، محمد نبی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد نبی مصطفایی : قائم مقام فرمانده گردان قمربنی هاشم (ع) لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۳ در خانواده ای محروم و مذهبی در شهرستان خمین به نیا آمد. دوران تحصیل را با توجه به مشکلات اقتصادی که خانواده اش با آن دست به گریبان بودند ,طی کرد و تا مقطع پایان متوسطه ادامه داد.

در دوران اختناق ودیکتاتوری محمد رضا شاه وارد مبارزه با آن حکومت ستمگر شد و در این راه هر خطری را به جان خرید .

بعد از پیروزی انقلاب فعالیت چشم گیری داشت .ابتدا وارد جهاد سازندگی(سابق)شد ودر راه آبادانی و توسعه ی کشور وبه خصوص مناطق محروم استان مرکزی فعالیتهای چشمگیری کرد. مقیّد به فرایض و واجبات بود ,در نمازهای جمعه و جماعت شرکت می کرد. متواضع , خوش اخلاق و شاداب بود. ایمانی قوی داشت و اخلاص در کارهایش بود. بعد از شروع جنگ به اطاعت از فرمان امام (ره) در سال ۱۳۶۰ به عضویت بسیج درآمد . علاقه فراوانی به جنگ و جبهه داشت , بیش از ده بار دواطلبانه به جبهه اعزام شد .اودر عملیات آزادسازی خرمشهر , رمضان , محرم , والفجر مقدماتی والفجر سه و چهار , خیبر , والفجر هشت , کربلای چهار و پنج شرکت داشت .

در مدت حضور در جبهه سه بار مجروح شد .عملیات کربلای پنج پایانی بر حضور پربرکت والهی این مرد بزرگ وسردار ملی بود.اودر این عملیات با هدایت گردان قمربنی هاشم (ع) ضربات مهلکی به متجاوزین وارد ساخت وبه شهادت رسید تا در جوار بندگان خاص خدا اجر سالها تلاش ومجاهدت خود را ببیند.

همرزمان او می گویند: شجاع بود و سرداری دلیر برای اسلام.

شهید ساعدی فرمانده گردان در باره او فرموده اند:

تا موقعی که محمد نبی در گردان هستند ما در عملیات هیچ مشکلی نداریم چرا که ایشان همیشه تکیه گاه قوی برای گردان

محسوب می شوند. او سربازی مخلص و مؤمن بود و تنها آرزوی او انجام وظیفه و شهادت در راه خدا بود . در جواب این سوال که چرا به جبهه می روید گفته اند: برای این که وظیفه شرعی است که به جبهه بروم. و برای رسیدن به شهادت در راه خدا که همان رسیدن به اوج قله کمال است و برای خدا گونه شدن. منابع زندگینامه :

پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

مصطفوی کاشانی، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۵۹ -۱۲۸۴ ش)، باستان شناس، نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار. ابتدا در رشته‌ی حقوق تحصیل کرد ولی خدمت خود را در وزارت معارف در اداره‌ی تحقیقات آغاز نمود و به تدریج به رشته‌ی باستان‌شناسی علاقه‌مند شد و در این رشته تخصص یافت. وی حدود پنجاه سال از زندگی خود را در باستان شناسی ایران و در همراهی و همکاری با باستان شناسانی همچون کامرون، هرتسفلد، پوپ، گیرشمن گذراند و در حفریات و بازسازی تخت جمشید کوشش فراوان کرد. وی علاوه بر خدمت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ریاست اداره‌ی باستان شناسی را بر عهده داشت. مصطفوی در دوره‌ی ریاستش در اداره‌ی باستان شناسی اقدام به تأسیس نشریه‌ای علمی و اختصاصی به نام «گزارشهای باستان شناسی» کرد. او همچنین در تهیه و تدوین مقالات مربوط به آثار و ابنیه‌ی تاریخی، هنری و باستانی ایران، در «دایرهٔالمعارف فارسی»، همکاری داشت. از دیگر آثار وی: «ترجمه‌ی الواح گلی تخت جمشید»؛ «تخت جمشید» با مشارکت علی سامی؛ «شرح اجمالی آثار تخت جمشید»؛ «هگمتانه»، در آثار تاریخی همدان و فصلی درباره‌ی ابوعلی سینا؛ «امانتداری خاک»؛ «آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم»؛ «استمرار هنر معماری در ایران»؛ «ایران باستان»، ترجمه؛ «آثار ایران»، ترجمه جلد دوم و سوم؛ «اقلیم پارس»؛ «انعکاس دیروز در آیینه‌ی امروز»، در آثار باستانی.[۱]

باستان‌شناس، محقق.

تولد: ۱۲۸۴.

درگذشت: ۲۳ تیر ۱۳۵۹.

سید محمدتقی مصطفوی کاشانی، فرزند آقا سید محمود مصطفوی، تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان انتصاریه و متوسطه را در دبیرستان‌های ثروت و دارالفنون به پایان رسانید. سپس وارد دانشکده‌ی حقوق شد و موفق گردید در رشته‌ی حقوق به اخذ مدرک فوق لیسانس نایل آمد.

از سال ۱۳۰۴ الی ۱۳۰۸ آموزگار دبستان‌های سنایی و ناصر خسرو و سیروس بود. سپس از مهر ۱۳۱۰ تا آبان ۱۳۳۷ در اداره‌ی عتیقات سابق که بعدها عنوان آن به اداره‌ی کل باستان‌شناسی تغییر یافت، مشغول به کار شد و به ترتیب سمت‌های ذیل را عهده‌دار گردید: بازرس فنی باستان شناسی، مأمور کاوش‌های علمی شوش و تخت جمشید، نماینده‌ی باستان‌شناسی در اصفهان، مأموریت مأموریت‌های مختلف مربوط به تعمیرات آثار تاریخی، معاون باستان شناسی، رییس اداره‌ی کل باستان‌شناسی، مدیر کل باستان‌شناسی. وی همچنین برای شرکت در کنگره‌های بین‌المللی درباره‌ی باستان‌شناسی به برخی از کشورهای خارجی سفر کرد.

وی چند شماره از مجموعه‌ی ایران باستان را از فرانسوی به فارسی ترجمه کرده است. از آثار اوست: آثار ایران (۱۳۱۸)؛ آستانه حضرت عبدالعظیم (۱۳۳۰)؛ الواح گلی تخت جمشید (۱۳۲۹)؛ امانت داری خاک (۱۳۵۶)؛ انعکاس دیروز در آئینه امروز، بقعه‌ی بی‌بی شهربانو (۱۳۳۴)؛ اقلیم پارس (این کتاب به انگلیسی هم ترجمه شده است، لندن، ۱۹۷۸)؛ تخت جمشید (با مشارکت علی

سامی، ۱۳۳۰)؛ تخت جمشید (نوشته رایش اسمیت، ترجمه با همکاری با عبدالله فریار و دیگران، ۱۳۴۲)؛ سفارشنامه‌ی انجمن آثار ملی (۱۳۴۴)؛ شرح اجمالی آثار تخت جمشید (۱۳۳۰)؛ گزارش‌های باستان‌شناسی (سه جلد، ۱۳۳۵ -۱۳۲۹)؛ فرش‌ها و پارچه‌های عهد هخامنشی ایران (۱۳۳۴)؛ نگاهی به هنر معماری ایران (۱۳۴۶)؛ هگمتانه، آثار تاریخی همدان (۱۳۳۲).

فرزند سید محمود، در حدود سال ۱۲۸۵ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به پایان رسانید و از دانشکده‌ی حقوق تهران لیسانس گرفت و زبانهای فرانسه و انگلیسی و عربی را به خوبی آموخت. چندی دبیر زبان فرانسه در دبیرستان ثروت بود. بعد به اداره عتیقات وزارت معارف منتقل شد و مشاغلی را بشرح زیر عهده‌دار گردید: بازرس فنی باستان‌شناسی، مأمور کاوشهای علمی شوش و تخت جمشید، نماینده باستان‌شناسی در اصفهان، و بالاخره رئیس و مدیرکل باستان‌شناسی.

مصطفوی کاشانی یکی از خادمین پرکار باستان‌شناسی در ایران است که آثار زیادی از خود باقی گذارده است که از جمله می‌توان کتاب بقاع متبرکه و زیارتگاههای خارج و داخل شهر تهران را نام برد که بسیار خواندنی و حاوی نکات جالبی است.

از دیگر تحقیقات او اقلیم فارس است. این کتاب معرفی آثار تاریخی تمام فارس می‌باشد. آثار تاریخی همدان، آستانه حضرت عبدالعظیم (ع)، فرشها و پارچه‌های عهد هخامنشی، بقعه بی‌بی شهربانو از دیگر آثار باارزش مرحوم مصطفوی است. وی در طول اداری خود در غالب کنگره‌های باستان‌شناسی در سایر کشورها دعوت می‌شد و اکثر موزه‌های بزرگ کشورها را بازدید کرده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آینده (س ۶، ش ۵ و ۶، ص ۴۷۹، ش ۷ و ۸، ص ۶۱۲ -۶۰۹)، چهره‌های آشنا (۵۴۶ -۵۴۵)، دایرةالمعارف فارسی (۲۷۹۳ / ۲)، الذریعه (۲۳۸ / ۲۵)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۴۰۹، ۲۱۰۲/ ۲ ،۸۵۲، ۸۲۰ ،۳۷۶، ۳۰۹، ۳۸، ۱۲/ ۱)، کتابنامه‌ی نخستین دهه‌ی انقلاب (۳۳۷، ۳۳۶)، مؤلفین کتب چاپی (۲۵۷ -۲۵۶/ ۲).

مصطفوی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن مصطفوی : فرمانده گردان ۴۱۰ خاتم الانبیاء لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در تاریخ ۸/۹/۱۳۴۱ در «تهران» متولد شد. دوران طفولیت را در تهران و در خانه ای ساده سپری کرد . بعد از آن ۲ سال همراه با خانواده در شهرهای« اصفهان»،« شیراز» بود وسرانجام به «کرمان »آمد.او در این شهرتا دوران تحصیل متوسطه حضور داشت.

بعد از اخذ دیپلم از هنرستان «دارین» همراه داوطلبان بسیجی به جبهه اعزام شد و تا زمان شهادت در جبهه بود. اودوران خدمت سربازی را نیز به صورت تمام وقت در جبهه حضور داشت.هنوز مدت زیادی از حضور ش در جبهه نگذشته بود که به فرماندهی گردان رسیداودر این سمت به دفاع از ایران بزرگ پرداخت تا به آرزوی دیرین خود رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مصلح السلطنه صدری، اسماعیل

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمّد ابراهیم خان. مادرش عصـمت الدوله دختر فتحعلی شاه بوده، و خود از محترمین و متنفّذین در دسـتگاه ظلّ السـلطان، و منصب تفنگچی باشی گری داشته. در ۱۲۶۰ متولّد، و در ۱۲۴۶ وفات یافته، در یکی از اطاقهای تکیه ی ملک مدفون گردید.

از آثارش کتاب کوچک در دو قسمت:

۱- دیوان اشعار با تخلص «مصلح» ۲- نخجیر نامه در آداب شکار، به طبع رسیده است.

از اشعار اوست:

زلفت چو سنبل است و خم اندر خم اوفتد

رویت چو ماه روشن و این مه کم اوفتد

رویت عرق کند به خجالت به نزد دوست

آن سان که صبح بر گل تر، شبنم اوفتد

دل از کفم ربودی و سختش نگاه دار

زیرا در این زمانه چنین دل، کم اوفتد

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

مطبوعی، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۵ متولـد شد. پس از طی دوره مدرسه صاحب منصبی به روسـیه اعزام شد و یکی از مدارس نظام پطرزبورغ را گذرانید و به ایران بازگشت و وارد قزاقخانه شد و تدریجا مراحل ترقی را پیمود. در کودتای ۱۲۹۹ با درجه سلطانی آجودان میرپنج رضاخان بود که به همراه اردو به تهران آمـد و یک درجه گرفت و خیلی زود به سرهنگی رسـید و معاون و بعـد فرمانـده لشکر مشـهد شد و در همین سمت به او درجه سرتیپی دادند. در ۱۳۱۴ به هنگام قیام گوهرشاد فرمانده لشکر و پادگان مشهد بود و به دستور او فرمان قتل عام مردم صادر گردید. هنگ پیاده مشـهد به فرماندهی سـرهنگ قادری مردم بی‌پناه و بی گناه را به مسـلسل بست که قریب چندین هزار نفر از مردم مجروح و کشـته شدند. بعد کاسه و کوزه را بر سـر بیچاره مصباح‌السلطنه اسدی شکستند و او را محاکمه و محکوم به اعدام کردند و خیلی فوری حکم را به اجرا درآوردند. مطبوعی پس از این واقعه امیرلشکر شد و فرماندهی لشکر آذربایجان را به او واگذار کردند. روز سوم شـهریور که روس‌ها حمله کردند قبل از همه محل خدمت خود را ترک کرده لشکر و سربازان را بدون تکلیـف رهـا نمـود. قرار بود چنـد امیری که در ۱۳۲۰ در مقابـل حمله خـارجی قصور کرده‌انـد محـاکمه شونـد، یکی از آنها همین مطبوعی بود که سـرانجام این امر انجام گرفت و او بازنشسـته شـد ولی مجـددا به خـدمت بازگردید و مدتی سررشـته‌داری ارتش را اداره می‌کرد. از ۱۳۳۲ مقام سـناتوری انتصابی گرفت و ۲۵ سال در آن سـمت باقی ماند. علاوه بر آن در بانک سـپه و تعاونی سـپه شغـل دیگری نیز داشت. در مجلس سـنا هم کارپردازی با او بود. مطبوعی روابط نزدیکی با یزدان پناه داشت، همین نزدیکی موجب شـد قریب ربع قرن در مسـند سـنا باقی باشد و در اواخر عمر ثروت زیادی داشت ولی بسـیار ممسک و خسـیس بود. رویهمرفته آدم خـوبی نبود و معلومـات علمی و نظـامی نـداشت. زبـان روسـی را در روسـیه آموخته بود و حرص و ولع او در جمع مـال از هر طریق ضرب‌المثل شده بود. در ۱۳۵۸ بحکم دادگاه به جوخه آتش سپرده شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مطهری پور، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرتضی مطهری پور

محل تولد : قزوین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۱/۷/۱

زندگینامه علمی

آقای مرتضی مطهری پور در سال ۱۳۵۱هجری شمسی در خانواده ای متدین، مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در شهرستان قزوین دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش با موفقیت سپری کرد. در پی تشویق خانواده و علاقه خویش به فراگیری علوم دینی از یک سو و شوق زیارت و هم جواری با بارگاه کریمه اهل البیت حضرت معصومه سلام علیه از سوی دیگر او را راهی قم گردانید و در سال ۱۳۶۶ وارد حوزه علمیه قم و مدرسه علمیه حقانی گردید از نخستین روزهای ورود به قم ضمن انس با آستان ملکوتی کریمه اهل بیت علیهم السلام با تلاش و کوشش فراوان به تحصیل پرداخت. پس از گذراندن سطوح عالی در سال ۱۳۷۶ به حلقه دروس خارج راه یافت. وی در ایام تحصیل در قم از محضر بزرگانی چون آیت الله جوادی آملی، آیت الله سبحانی، مرحوم آیت الله شیح جواد تبریزی و دیگر ستارگان درخشان حوزه علمیه قم کسب فیض کرد.

وی در کنار تحصیل دروس حوزوی از تحصیلات دانشگاهی غافل نماند و در رشته روانشناسی در مقطع کارشناسی ارشد در سال ۱۳۸۲از موسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی فارغ التحصیل گردید . و با موفقیت از پایان نامه خویش با عنوان "اعتبار یابی آزمون ۱۶ عاملی کتل بر مبنای نیم رخ روانی نمونه ای از دانش پژوهان "دفاع کرد

وی هم اکنون به امر تدریس در دانشگاه بوعلی و علوم پزشکی همدان مشغول می باشد. نامبرده در طول حیات علمی خویش به مدت ۵ سال در دائره المعارف علوم عقلی به نگارش و پژوهش پرداخت و آثاری از قبیل " تربیت اسلامی "و "امر به معروف و نهی ازمنکر از دیدگاه قرآن و روایات "را به رشته تحریر در آورده است.

مطهری، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید حمید مطهری

محل تولد : چالوس

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

درسال ۱۳۴۵ درتهران متولد شدم وپس از گذراندن دوره دبستان وراهنمایی وقبول دراول دبیرستان(رشته علوم تجربی) درسال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه شهید بهشتی نوشهر شدم وپس از آن درسال ۱۳۶۴ برای ادامه تحصیل راهی شهر مقدس قم شدم ودروس سطح را نزد اساتیدی ازجمله محمدی قوچانی، حسینی بوشهری،اعتمادی،محقق داماد ،پایانی،بیگدلی،عرقچی، کوهمره ای،صالحی مازندرانی، قدیری،موسوی تبریزی،و... گذراندم وپس ازآن توفیق شرکت دردروس خارج فقه واصول آیات عظام ازجمله مکارم شیرازی ،وحید خراسانی ،سبحانی،سید جعفر کریمی گذاراندم ودرطی این مدت کارهای تحقیقی وپژوهشی را آغاز کردم ومقالا تی راتألیف نمودم وهمچنین به عنوان استاد دانشگاه به مدت ۳سال تدریس کردم ودر همین مدت هم درحوزه علمیه امام جعفر صادق (ع) چالوس مشغول تدریس بودم وپس ازآن به مدت ۳ سال به عنوان استاد داور درجلسات دفاع پایان نامه های حوزه های علمیه خواهران شرکت نمودم وهمچنان بااین مرکزهمکاری دارم.

مطهری، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم دینی، محقق، استاد.

تولد: ۱۲۹۹، قریه فریمان (مشهد).

شهادت: ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸، تهران.

آیت‌الله مرتضی مطهری در سن سیزده سالگی به حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد رفت. اولین استاد وی در آنجا مهدی شهیدی رضوی مدرس فلسفه الهی بود. پس از چهار سال تحصیل در آن حوزه، به حوزه‌ی علمیه‌ی قم رفت. وی تا سال‌های ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ به آموختن ادبیات، منطق، سطوح متوسط و عالی، فقه و اصول پرداخت، سطوح نهایی فرائد و مکاسب و کفایه از اساتیدی چون آیت‌الله محقق داماد و امام خمینی (ره) فراگرفت. دوازه سال در درس اخلاق امام شرکت کرد، منظومه حاجی ملا هادی سبزواری و اسفار ملا صدرای شیرازی و تفسیر را در محضر امام خمینی و مهدی آشتیانی و علامه طباطبایی خواند. خارج فقه و اصول را نزد آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله سید علی یثربی کاشانی و امام خمینی (ره) و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری و آیت‌الله سید حسن صدر فراگرفت. مرتضی مطهری بعد از پانزده سال تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی قم عازم تهران شد و پس از مدتی تدریس خصوصی به تدریس در دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی و نیز مدرسه‌ی علمیه‌ی مروی و حوزه‌ی علمیه‌ی قم پرداخت. ابتدا به تدریس ادبیات و در اواخر به تدریس شرح منظومه، منطق (شرح مطالع) کلام (شرح تجرید) و گاهی به تدریس مکاسب و کافیه مشغول بود.

در پانزده خرداد ۱۳۴۲ آیت‌الله مطهری به دلیل سخنرانی ضد شاه و سازماندهی نهضت در تهران، توسط ساواک بازداشت و حدود دو ماه در زندان شهربانی به سر برد. بنیانگذاری حسینیه‌ی ارشاد و فعالیت در این مؤسسه، سخنرانی در انجمن‌های اسلامی پزشکان

و مهندسان و نیز سخنرانی در مساجد مختلف و همچنین اداره‌ی مسجدالجواد برای مدتی حدود سه سال، مهم‌ترین فعالیت‌های استاد را پس از ورود ایشان به تهران را تشکیل می‌دهد.

پس از اوج گیری نهضت اسلامی ایران، آیت‌الله مطهری در سال ۱۳۵۷ برای دیدار با امام خمینی (ره) عازم پاریس شد. در این دیدار نخستین هسته‌ی شورای انقلاب اسلامی شکل گرفت. سرانجام دو ماه و نیم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آیت‌الله مطهری در حالی که ریاست شورای انقلای اسلامی را به عهده داشت توسط گروه فرقان به شهادت رسید.

از آیت‌الله مطهری آثاری به یادگار مانده است که از آن جمله‌اند: مقدمه و شرح بر اصول و روش رئالیسم (پنج جلد)؛ خدمات متقابل اسلام و ایران؛ عدل الهی؛ نظام حقوق زن در اسلام؛ علل گرایش به مادیگری؛ مسئله حجاب؛ نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر؛ مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی (شش جلد شامل انسان و ایمان؛ وحی و نبوت؛ انسان در قرآن؛ جامعه و تاریخ؛ انسان و سرنوشت؛ زندگی جاوید یا حیات اخروی)؛ پیرامون انقلاب اسلامی؛ سیری در نهج‌البلاغه؛ آشنایی با علوم اسلامی (چهاد جلد شامل اصول فقه و فقه؛ کلام و عرفان؛ منطق و فلسفه؛ حکمت عملی)؛ شرح منظومه‌ی حاج ملا هادی سبزواری (این کتاب در اولین دوره‌ی کتاب سال به عنوان کتاب برگزیده‌ی رشته‌ی فلسفه و حکمت انتخاب شد)؛ جاذبه و دافعه حضرت علی (ع)؛ شرح مبسوط منظومه (این کتاب در نهمین دوره کتاب سال به عنوان کتاب برگزیده‌ی رشته‌ی فلسفه اسلامی انتخاب شد)؛ نقدی بر مارکسیسم؛ جهان بینی توحیدی؛ اسلام و مقتضیات زمان (دو جلد)؛ امامت و رهبری؛ جهاد؛ داستان راستان سیری در سیره نبوی؛ ختم نبوت؛ پیامبر امی؛ ولاءها و ولایت ها؛ جاذبه و دافعه علی (ع)؛ عرفان حافظ؛ آشنایی با قرآن (پنج جلد)؛ تعلیم و تربیت در اسلام؛ فلسفه اخلاق؛ ده گفتار؛ بیست گفتار؛ گفتارهای معنوی؛ پیرامون جمهوری اسلامی؛ اخلاق جنسی؛ پاسخ‌های استاد؛ امدادهای غیبی در زندگی بشر؛ حق و باطل (به ضمیمه: احیای تفکر اسلامی)؛ تکامل اجتماعی انسان؛ مسأله ربا به ضمیمه بیمه، سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، مسئله شناخت؛ انسان کامل؛ نظری به نظام اقتصادی اسلام؛ فلسفه تاریخ (۱)؛ فطرت؛ خاتمیت؛ توحید؛ نبوت؛ معاد؛ حکمت‌ها و اندرزها؛ طرح های رسالت پیرامون خدمت و زمامداری.

آیت‌الله مطهری در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ در تهران به شهادت رسید و پیکر وی در حرم حضرت معصومه (ص) نزدیک آرامگاه آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی به خاک سپرده شد.

۱- حجهٔالاسلام و استاد عالیمقام جناب حاج شیخ مرتضی مطهری فریمانی از دانشمندان و افاضل مدرسین و گویندگان و نویسندگان معاصر تهرانست.

وی در حدود ۱۳۳۸ قمری در فریمان متولد شده و دروس ابتدائی را در آنجا خوانده انگاه به مشهد آمده و مقدمات و ادبیات و قسمتی از سطوح وسطی را در مشهد فراگرفته و در سال ۱۳۵۶ ق مهاجر به قم نموده و سطوح نهائی فرائد و مکاسب و کفایه را از اساتید و مدرسین حوزه علمیه قم مانند مرحوم آیت‌اللّه محقق داماد و آیت‌اللّه العظمی موسوی و دیگران آموخته و منظومه و اسفار و تفسیر را از محضر آیت‌اللّه العظمی موسوی و مرحوم آمیرزا مهدی آشتیانی و علامه طباطبائی استفاده نموده و دروس خارج فقه و اصول را از محضر مرحوم آیت‌اللّه العظمی بروجردی و مرحوم آیت‌اللّه العظمی آقای آمیرزا سید علی یثربی کاشانی و آیت‌اللّه موسوی مذکور مدظله و مرحوم آیت‌اللّه خونساری و آیت‌اللّه صدر بهره‌مند شده و به مدارج عالیه علم ارتقا یافته و پس از فوت مرحوم آیت‌اللّه بروجردی به تهران منتقل و به تدریس و تألیف کتب مفیده و تبلیغ دین و نشر معارف تا حال حاضر اشتغال دارد. دارای بیانی رسا و منطقی شیوا و قلمی زیبا می‌باشد. از آثار مطبوع و ارزنده ایشان کتب زیر می‌باشد.

۱- اصول فلسفه و روش رئالیسم (مقدمه و توضیح و پاورقی)

۲- انسان و سرنوشت ۳- خدمات متقابل اسلام و ایران ۴- خورشید دین هرگز غروب نمی کند.

۵- داستان راستان ۶- عدل الهی ۷- علل گرایش به مادی گری ۸- مسئله حجاب ۹- نظام حقوق زن در اسلام ۱۰- سیری در

نهج‌البلاغه

و تألیفات ارزنده دیگر که هنوز به طبع نرسیده است.

(ح ۱۲۹۸- شهادت ۱۳۵۸ ش)، عالم دینی، فقیه اصولی، فیلسوف، متکلم، واعظ، نویسنده و استاد دانشگاه. در فریمان خراسان در یک خانواده‌ی اصیل و روحانی به دنیا آمد. پدرش که مردی باایمان و باتقوا بود در تربیت وی نهایت کوشش را نمود و ویژگی‌های عقیدتی خود را به فرزندش سپرد. در دوازده سالگی به مشهد عزیمت نمود و به تحصیل مقدمات علوم اسلامی و قسمتی از سطوح پرداخت. در ۱۳۱۶ ش در هجده سالگی برای تکمیل تحصیلات به قم رفت و حدود پانزده سال در آنجا ماند و سطوح نهایی را از آیت‌اللَّه محقق داماد و امام خمینی و منظومه و اسفار و تفسیر را از فیلسوف بزرگ آقا میرزا مهدی آشتیانی و علامه طباطبائی و امام خمینی و خارج فقه و اصول را زا محضر آیت‌اللَّه بروجردی و آیت‌اللَّه یثربی کاشانی و آیت‌اللَّه حجت و آیت‌اللَّه خوانساری و آیت‌اللَّه صدر فراگرفت. در ۱۳۲۰ ش در محضر آقای حاج میرزا علی شیرازی با نهج‌البلاغه آشنا شد. از ۱۳۲۵ ش با کتب ماتریالیستها آشنا شد و از آنجا که به فلسفه علاقه‌مند بود مطالعه کتب مادیین را پی‌گیر و بر این عقیده راسخ شد که فلسفه مادی فلسفه کسی است که فلسفه نمی‌داند. در ۱۳۲۹ ش در حوزه‌ی درس خصوصی علامه طباطبائی که برای بررسی فلسفه مادی تشکیل شده بود، زمینه‌ی تألیف کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» فراهم شد. او در سالهای آخر اقامت در قم و نیز سالهای اول مهاجرت به تهران به تحقیق بیشتر درباره‌ی این موضوع پرداخت و تا پایان عمر مبارزه با اندیشه‌های انحرافی را ادامه داد. از ۱۳۳۱ ش به موازات تدریس و تألیف، در تهران، سخنرانی‌های تحقیقی خویش را در دانشگاه‌ها، انجمن‌های اسلامی و مجالس خصوصی آغاز نمود. در ۱۳۳۴ ش تدریس در دانشکده الهیات و معارف اسلامی را شروع کرد و بیست و دو سال تدریس و تحقیق را در آنجا ادامه داد. استاد مطهری متخصص فلسفه مشاء بود. او به کتب ابن‌سینا احاطه کامل داشت و متن «شفاء» و «نجات» و «اشارات» را در دوره‌ی دکترا تدریس می کرد. وی علاوه بر کتب شیخ، «شرح منظومه» سبزواری و «شواهد الربوبیهٔ» ملا صدرا را نیز تدریس می‌نمود. در خرداد ۱۳۴۲ ش به همراه عده‌ای از علما و روحانیون مدتی به زندان افتاد و تا پیروزی انقلاب اسلامی از ارکان فکری نهضت به حساب می‌آمد. استاد مطهری کمتر از سه ماه پس از پیروزی انقلاب به دست گروه فرقان به شهادت رسید. از آثارش: «آشنایی با علوم اسلامی»؛ «آشنایی با قرآن»؛ «اسلام و مقتضیات زمان»؛ شرح و توضیح «اصول فلسفه و روش رئالیسم»؛ «امدادهای غیبی در زندگی بشر»؛ «انسان و سرنوشت»؛ «جاذبه و دافعه علی (ع)»؛ «حماسه‌ی حسینی»؛ «خدمات متقابل اسلام و ایران»؛ «خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند»؛ «داستان راستان»؛ «درسهای اسفار»؛ «ربا، بانک، بیمه»؛ «سیری در سیره نبوی (ص)»؛ «سیره ائمه اطهار (ع)»؛ «سیری در امیرالمؤمنین»؛ شرح مبسوط «منظومه‌ی» سبزواری؛ «عدل الهی»؛ «علل گرایش به مادیگری»؛ «مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی»؛ «نظام حقوق زن در اسلام».[۱]

علامه محقق و استاد بزرگوار حاج شیخ مرتضی ابن حجهٔ‌الاسلام حاج شیخ حسین مطهری فریمانی یکی از ستارگان درخشان حوزه علمیه قم و شاگردان برجسته آیت‌اللَّه العظمی امام خمینی و آیت‌اللَّه استاد علامه طباطبائی می‌باشند.

وی در ماه جمادی الثانی ۱۳۳۸ ق برابر با ۱۲۹۹ هجری شمسی در خراسان دیده به جهان گشود.

این مجاهد بزرگ در سال ۱۳۵۶ هجری قمری برابر با ۱۳۱۶ ه شمسی از حوزه علمیه خراسان وارد حوزه علمی قم گردید و پانزده سال در دانشگاه بزرگ قم رحل اقامت افکند و از اساتید این حوزه مانند مرحوم آیت‌اللَّه بروجردی و آیت‌اللَّه حجت و آیت‌اللَّه داماد و علامه طباطبائی و بالاخص امام خمینی و دیگران بهره‌های کافی برد سپس در سال ۱۳۷۱ برابر با ۱۳۳۱ شمسی قم را به عزم تهران ترک گفت و در طول اقامت خود در تهران آنی از خدمات علمی و قلمی و تبلیغی غفلت نورزید علاوه بر تدریس در دانشکده الهیات و مدرسه علمیه مروی در منزل شخصی خود برای گروهی از دلباختگان فلسفه و تفسیر تدریس می کرد جلسات پر ارج دیگری نیز مانند جلسه انجمن اسلامی مهندسان و انجمن اسلامی پزشگان را اداره می کرد.

موج حادثه شهادت مرحوم مطهری.

مرحوم حجهًالاسلام مطهری که بیش از چهل سال با ایشان آشنائی داشتم و در بسیاری از مباحث فقهی و اصولی و استفاده از محاضر آیات عظام مرحوم بروجردی و یثربی کاشانی و آیت‌اللَّه حجت و دیگر آیات چون نایب‌الامام آیت‌اللَّه العظمی خمینی با معظم‌له شرکت داشته و تا حدودی از نزدیک ایشانرا می‌شناختم دانشمندی محقق و فیلسوفی مدقق و حکیمی فرزانه و استادی آگاه و روشن بین و نویسنده‌ای مبارز و گوینده‌ای مجاهد بود از خود آثاری گرانقدر گذاشت که قسمتی از آنرا در ضمن ترجمه‌اش یاد نمودم.

حادثه شهادت و فاجعه ناگهانی شهید شدنش در ساعت ده و نیم بعد از ظهر دهم اردیبهشت برابر شب پنجم جمادی‌الثانی ۹۹ چنان موجی در سراسر ایران بی‌نظیر بوده و میلیونها نفر از مسلمین جهان و حتی اقلیتهای مذهبی چون مسیحیان و کلیمیان و زردتشتیان در سوك و ماتم او نشسته و صدها هزار نفر د رتشیع جنازه او از دانشگاه تهران تا صحن مطهر حضرت معصومه (ع) قم و آرامگاه او شرکت و فریاد مطهری مطهری شهید انقلاب است به آسمان رسانیدند.

مرحوم مطهری شهید رئیس شوراء انقلاب و دومین قربانی بزرگ و ذبح عظیم بعد از رأی جمهوری اسلامی است.

مرحوم مطهری سالها از مدرسین حوزه علمیه قم بوده و پس از فوت مرحوم آیت‌اللَّه العظمی بروجردی که به تهران منتقل نیز تا آخر عمرش در دانشکده الهیات و دانشگاه به تدریس علوم و فنون مختلفه اسلامی اشتغال داشته و شهادتش ضایعه جبران ناپذیری در جهان علم و معارف الهی ایجاد و رخنه‌ای به وجود آورد که به این زودی تدارك نشود.

آری مرگ این فیلسوف اسلامی شرق اثر عمیق درحوزه‌های علمی و سیاسی رهبران دینی و آیات عظام و اساتید والامقام و بالاخص مرجع عالیقدر و قائد عظیم‌الشأن آیت‌اللَّه العظمی نایب‌الامام آقای خمینی مدظله گذارد و تمام مراجع بزرگ تقلید و زعماء حوزه‌های علمی تأثرات قلبی و درون خود را در این شرایط سخت از شهادت و فقدان جانکاه مرحوم مطهری در ضمن ایراد بیانیه‌ای اعلام که عموم مردم از طریق رادیو و تلویزیون استماع نمودند.

در میان آن اعلامیه و بیانیه‌ها از همه جالب‌تر و عمیق‌تر بیانات رهبر عالیقدر انقلاب نایب‌الامام است که دارای ویژگی‌های خاصی برای عموم مردم مبارز و رزمندگان و پاسداران انقلاب و نیز معرفی مقامات علمی و اجتماعی و سیاسی و معنوی مرحوم مطهری شهید است از زبان خالی از اغراق و مبالغه امام مدظله و گرچه تمام اقشار مردم از دور و نزدیک به وسیله فرستنده‌های روز شنیده‌اند اما چون شنیده‌ها فراموش شدنی است لازم دیدم که متن آن را در اینجا ثبت کنم که روشنگر آیندگان باشد که نهضت و انقلاب اسلامی چه قربانیهای ارجمندی داده و چه خونهای گرانقدر برای برقراری جمهوری آن اهداء گردیده است.

متن بیانات امام در ضایعه شهادت مطهری.

بسم اللَّه الرحمن الرحیم.

انا لله و انا الیه راجعون.

این جانب به اسلام و اولیاء عظیم‌الشان آن و به ملت اسلام و خصوصا ملت مبارز ایران ضایعه اسف‌انگیز شهید بزرگوار و متفکر و فیلسوف و فقیه عالیمقام آقای حاج شیخ مرتضی مطهری قدس‌سره را تسلیت و تبریک عرض می کنم.

تسلیت در شهادت شخصی که عمر شریف و ارزنده خود را در راه اهداف مقدس اسلام صرف کرد و با کجرویها و انحرافات مبارزه سرسختانه کرد.

تسلیت در شهادت مردی که در اسلام شناسی و فنون مختلفه اسلام و قرآن کریم کم نظیر بود.

من فرزند بسیار عزیزی را از دست دادم و در سوك او نشستم که از شخصیتهائی بود که حاصل عمرم محسوب می‌شد.

در اسلام عزیز به شهادت این فرزند برومند و عالم جاوادان ثلمه‌ای وارد شد که هیچ چیز جایگزین آن نیست.

و تبریک در داشتن این شخصیتهای فداکار که در زندگی و پس از آن با جلوه خود نورافشانی کرده و می کنند من تربیت چنین فرزندانی که با شعاع فروزان خود مردگان را حیات می‌بخشند و به ظلمت‌ها نور می‌افشانند به اسلام بزرگ و مربی انسانها و امت اسلامی تبریک می گویم.

من اگر چه فرزند عزیزی را که پاره تنم بود از دست دادم لکن مفتخرم که چنین فرزندان فداکاری در اسلام وجود داشت و دارد. مطهری که د رطهارت روح و قدرت ایمان و قدرت بیان کم‌نظیر بود رفت و به ملاء اعلاء پیوست لکن بدخواهان بدانند که با رفتن او شخصیت اسلامی و علمی و فلسفیش نمی‌رود ترورها نمی‌تواند شخصیت انسانی مردان اسلام را ترور کنند آنان نمی‌دانند که به خواست خدای توانا ملت ما با رفتن اشخاص بزرگ در مبارزه علیه فساد و استبداد و استعمار مصمم‌تر می‌شوند ملت ما راه خود را یافته و در قطع ریشه‌های گندیده رژیم سابق و طرفداران منحوس آن از پای نمی‌نشیند.

اسلام عزیز با فداکاری و فدائی دادن عزیزان رشد نموده برنامه اسلام از عصر وحی تاکنون بر شهادت توام با شهامت بوده قتال در راه خدا و راه مستضعفین در رأی برنامه‌های اسلام است.

(و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل اللّه و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان) اینان که شکست و مرگ خود را لمس نموده و با این رفتار غیر انسانی می‌خواهند انتقام بگیرند یا به خیال خام خود مجاهدین در اسلام را بترسانند آنها گمان نکردند که از هر موی شهیدی از ما و از قطره خونی که به زمین می‌ریزد انسان‌های مصمم و مبارزی به وجود می‌آید.

شما مگر تمام افراد ملت شجاع را ترور کنید و الا ترور فرد هرچه بزرگ باشد برای اعاده چپاول گری سودی ندارد.

ملتی که با اعتماد به خدای بزرگ و برای احیای اسلام به پا خاسته با این تلاشهای مذبوحانه عقب‌گرد نمی کنند. ما برای فداکاری حاضر و برای شهادت در راه خدا مها هستیم.

اینجانب روز پنجشنبه سیزدهم اردیبهشت ۵۸ را برای بزرگداشت شخصیتی فداکار و مجاهد در راه اسلام و ملت عزای عمومی اعلام میکنم و خودم در مدرسه فیضیه روز پنجشنبه، و جمعه به سوک می‌نشینم. از خداوند متعال برای آن فرزند عزیز اسلام رحمت و غفران و برای اسلام عزیز عظمت و عزت مسئلت می‌نمایم.

سلام بر شهدای راه حق و آزادی.

روح‌اللّه الموسوی الخمینی.

شهادت مطهری.

این بزرگوار سرانجام آفتاب عمر پر برکتش که قریب ۶۰ سال در خدمت اسلام و علم بود در شب چهارشنبه دوازدهم اردیبهشت (۵۸) برابر پنجم جمادی الثانی ۱۳۹۹ غروب کرد اتفاقا در همان ماهی که دیده به جهان گشوده بود دیده از جهان فروبست.

بر گرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] پاره‌ای از خورشید (۴۳ -۱۷)، زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری (۲۴ - ۱۹)، سرگذشتهای ویژه از زندگی استاد مطهری (۵۱ -۱۱)، گنجینه‌ی دانشمندان (۱۱۸/ ۶)، مصلح بیدار (۴۲ -۲۳)، یادنامه (۲۶ - ۹).

مطیعی، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهیـد عباس مطیعی : قائم مقام فرمانـده سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی بیجار سال هزار و سـیصد و چهل، در خانواده‌ای مذهبی که پـدر بزرگوارش مرحوم حاج کریم از مـداحان اهل بیت و مادرش از خانواده‌ای نجیب و با تقوا بود، در شـهر سـمنان به دنیا آمد. از کودکی همراه پـدرش به مسـجد و جلسات دعا می‌رفت. در مـدرسه به دسـتور مرحوم قوّام مدیر مدرسه مهران طریقه وضو گرفتن و نماز خواندن را به سایر دانش‌آموزان آموزش می‌داد.

او که از سال‌ها قبل از انقلاب با ماهیت رژیم پهلوی آشنا شده بود در حین انقلاب همراه سایر امت حزب‌الله فعالانه شرکت کرد.

پس از اخذ دیپلم در رشـته ریاضـی فیزیک به سازمان عمران امام پیوست تا به محرومان کردستان خدمتی کرده باشد. پس از مدتی به تشویق فرمانده سپاه بیجار به سبزپوشان انقلاب اسلامی پیوست و در سمت جانشین سپاه بیجار مشغول به خدمت شد.

اومعاون فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بیجاربود اما خودش در درگیریها شرکت می کرد.

در درگیری با یک گروه بیست نفری در گردنه بیجار از ناحیه نخاع جانباز و پس از سه سال تحمل رنج فراوان در هفتم مهر شصـت و چهار به شهادت رسید. پیکر پاکش در مزار شهدای امامزاده یحیی آرام گرفت.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

مطیعی، محمدحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد حسن مطیعی

محل تولد : اهواز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۴/۱۶

زندگینامه علمی

پس از اخـذ دیپلم سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیه قم شـدم و دروس مقـدمات و سـطح را تا سال ۱۳۶۹ به پایـان بردم. پس از آن وارد درس خـارج شـده و سال ۱۳۷۰ وارد بخش آموزشـی موسسه در راه حق شـدم که یک دوره کارشناسـی معارف اسـلامی و فلسـفه اسـلامی را همزمان با شـرکت در درس های خارج (فقه و اصول) طی نمودم. در سال ۱۳۷۵ با ورود به موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) تحت اشـراف مقام معظم رهبری و به ریاست استاد مصباح در دوره کارشناسی ارشد علوم تربیتی مشغول به تحصیل شده و در فروردین سال ۱۳۸۰ از پایان نامه خود دفاع نمودم. در این مدت همزمان با تحصیل با مرکز مطالعات و تحقیقات حوزه در پاسـخگویی به سؤالات اخلاقی تربیتی و مشـاوره ای نیز همکـاری داشـتم. پس از دفـاع از پایان نامه با بخش پژوهش موسـسه امام خمینی(ره) در گروه علوم تربیتی بـا دکتر شاملی پروژه تربیت اخلاقی را مشـغول شـدم که متاسـفانه بعـد از مـدتی با پراکنـده شـدن دوسـتان همکـار این پروژه ادامه نیافت. پس از آن دوره تربیت مربی اخلاق را در یک سال تحصـیلی در موسـسه امام خمینی(ره) با مـدیریت اسـتاد دکتر آقا طهرانی گذرانـده که حاصل آن دو مقاله تربیتی اخلاقی (اخلاق کاربردی) بود. توضـیح اینکه در راسـتای

فعالیت های علمی چند بار مورد تشویق قرار گرفته ام: ۱. در ارائه تحقیقی مربوط به درس خارج اصول به استاد محمد رضا مدرسی حفظه الله و اعطای دوره کتاب جامع السعادات . ۲. در پایان دوره کارشناسی از سوی بسیج دانشجویی لوح تقدیر و ساعت. ۳. در حفظ بخشی از نهج البلاغه در درس آیت الله مکارم شیرازی و اعطای چند جلد از کتابهای تفسیر موضوعی از سوی ایشان.

مطیعی، مطیع

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع) لشکر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سردار شهید «سید مطیع مطیعی» در تاریخ ۲۵/۴/۱۳۴۵ در یک خانواده مذهبی در «جوان محله»در شهرستان« جویبار» به دنیا آمد .دوران ابتدایی وراهنمایی را در این منطقه گذراند.

هنوز به ۱۶ سال نرسیده بود که به صورت داوطلبانه روانه ی جبهه ها شد . اوکه در مبارزات دوران انقلاب اسلامی تجارب خوبی اندوخته بود در پی پیروزی انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۶۰ به عضویت بسیج در آمد وبه جبهه رفت .

۱۵ماه و۱۳روز در جبهه حضور داشت وبعد از آن بنا به احساس تکلیف ومسئولیت وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در «قائم شهر» شد.

در مدت حضور در جبهه در عملیات بیت المقدس ، بدر ، رمضان، قدس یک و درگیری های کردستان با عنوان های رزمنده معمولی ، جانشین فرمانده دسته، فرمانده دسته و فرمانده گروهان ومعاون فر مانده گردان حضور فعال و چشمگیر داشت.

از روزی که وارد جنگ شد لحظه ای از آن جدا نشد تا سر انجام در تاریخ ۲۳/۳/۱۳۶۷ در جبهه شلمچه ؛یک قطعه از بهشت که معبری شد تا تعدادی از برگزیدگان امت محمد(ص)از آن عروج کنند؛به آرزویش رسید ونام پر افتخار خود را در دفتر سربازان خمینی کبیر ثبت کرد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مظاهر، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خواهرزاده میرزا محسن خان مشیرالدوله در ۱۲۵۳ ش در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و فراگیری زبان فرانسه نزد دائی خود مشیرالدوله به استانبول رفت و مشغول تحصیل شد. ابتدا در مدرسه مقدماتی نظامی و مکتب سلطانی اسلامبول مشغول گردید و بعد لیسانسیه شد و به ایران بازگشت. در ۱۳۱۳ ه.ق با درجه یاوری در قزاقخانه استخدام شد و بعد آتاشه نظامی سفارت فوق‌العاده برای جلوس مظفرالدین شاه به دربار دول متحابه گردید. در این مسافرت از کشورهای روسیه، بلغارستان، فرانسه، هلند دیدار کرد که این مأموریت قریب هشت ماه به طول انجامید. پس از بازگشت آجودان حضور شاه شد و در همان سال با حفظ سمت به معاونت اداره ترجمه و تشریفات وزارت امور خارجه منصوب شد. در ۱۳۱۸ ه.ق لقب صدیق حضرت گرفت و استاد تاریخ مدرسه عالی علوم سیاسی گردید. در همان زمان به ریاست اداره دارالترجمه وزارت خارجه منصوب گردید و بعد به معاونت اداره

کل محاکمات وزارت امور خارجه برگزیده شد.

صدیق حضرت چون سالها در استانبول تحصیل کرده بود ذاتا مردی آزادیخواه و طرفدار قانون بود از اینرو وقتی نهضت مشروطیت ایران آغاز شد او هم به مشروطه‌خواهان پیوست و در تمام موارد فعالیت داشت. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی صدیق حضرت از طرف اعیان تهران به وکالت مجلس رسید و در همان اولین روزهای مجلس توانست با ایران نطق‌های طولانی افکار عمومی را متوجه خود سازد. وی جزء چند نفری بود که برای کمیسیون مالیه و تعدیل بودجه تعیین شد و به اتفاق تقی‌زاده، وثوق‌الدوله و امین‌الضرب در راه حذف مخارج زائد و تعدیل بودجه خدماتی انجام داد. بعد از به توپ بستن مجلس مدتی متواری و مخفی بود. پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه جزء هیئت مدیره موقتی که برای اداره امور کشور انتخاب شده بودند گردید و هم چنین برای تعیین تکلیف محمد علیشاه چند بار با او ملاقات کرد. در انتخابات دوره دوم صدیق حضرت مجددا به وکالت مجلس انتخاب گردید و علاوه بر وکالت ریاست دبیرخانه مجلس نیز به او محول گردید. مظاهر در اواخر دوره دوم از نمایندگی مجلس استعفا داد و در وزارت دارائی مشغول خدمت شد و سرانجام در ۱۳۰۱ معاون وزارت مالیه شد. قانون استخدام کشوری به همت و تلاش او تهیه و به تصویب رسید. در ۱۳۰۵ در اثر اختلاف نظر با دکتر میلسپو از معاونت وزارت مالیه استعفا داد و به کار داد و ستد و تجارت پرداخت ولی هم چنان تدریس خود را در مدرسه عالی حقوق ادامه داد. در ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران تشکیل شد رسما به استادی انتخاب شد و تدریس حقوق بین‌الملل عمومی و مالیه با او بود. در ۱۳۳۲ بازنشسته شد و در ۱۳۳۳ درگذشت. محمد مظاهر اولین کسی است که در ایران رستوران را به سبک کشورهای اروپائی دائر کرد و همچنین مغازه لوکسی در لاله‌زارنو برای فروش لباس و لوازم خارجی بنیاد نهاد. مرد فعال و مبتکری بود. صدیق حضرت پس از بازگشت از اسلامبول و ملاقات با ناصرالدین شاه مدتی مشغول دائر کردن زنگ اخبار برای احضار خدمه شاه بود.

محمد مظاهر در ۱۳۲۰ پس از استعفای علی اکبر دهخدا از ریاست دانشکده حقوق مدتی ریاست دانشکده مزبور را برعهده داشت و دکتر عبدالله معظمی را به معاونت خود برگزید. دکتر محسن مظاهر فرزند وی از اساتید دانشکده پزشکی تهران بود و در دوره بیستم وکالت مجلس را گرفت. دختر صدیق حضرت همسر ارتشبد عبدالله هدایت شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مظاهری اصفهانی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اکبر مظاهری اصفهانی

محل تولد : تیران استان اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱/۴

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۳۷ ه.ش در تیران (استان اصفهان) زاده شدم. نامم را «علی» نهادند؛ اما «علی اکبرم» خواندند. اکنون نیز نامم در شناسنامه علی است، اما علی اکبر می خوانندم. خاندانم متد ین بودند. کار پدر، نانوایی بود و کشاورزی. پدر و مادر هر دو از فامیل

«مظاهری» ها هستند. منسوب به جناب حبیب ابن مظاهر ـ رضوان الله علیه ـ شجره نامه انتسابمان به آن جناب موجود است.نهال خدا دوستی و دین گرایی را که دست حکمت آفریدگار در وجودم نشانده بود، به دست والدین ام به خصوص مادرم، که از خاندان روحانی بود، آبیاری و باغبانی می شد و پرورش می یافت و آن فطرت الهی، که همه آدمیان بر مبنای آن آفریده می شوند، بالنده می گشت. صوت قرآن پدرم و زمزمه مناجات مادرم، جانم را می نوازاند.

پنج ساله بودم که مادرم دستاری بر سرم می بست و منبری از متکا برایم می ساخت و می فرمود که به گونه عالمان دین بر کرسی خطابه بنشینم و برایش سخن گویم و موعظه نمایم و احکام و معارف شریعت را بیان کنم! تمرین عالم شد نم می داد.

کلاس اول و دوم ابتدایی را در تیران گذراندم و در هر دو سال شاگرد اول بودم حتی معلممان را در تصحیح درس ها و برخی از امور شاگردان یاری می کردم.ادامه زندگانی در تیران به خاطر تنگانای معیشتی بسیار سخت بود و یا ناممکن می نمود؛ از این رو همراه خانواده به شهر اصفهان مهاجرت کردیم.

اگر چه از دبستان تیران، گواهی درسی و مدارک لازم برای ادامه تحصیل در اصفهان را گرفتم اما ادامه تحصیل ممکن نشد زیرا مرا به کار نانوایی گماشتند و حتی فراغت ادامه تحصیل شبانه نیز برایم باقی نماند. همواره عطشناک درس خواندن و مطالعه کردن بودم و در فراغ آن می سوختم.

چند سال که بزرگتر شدم به مدرسه شبانه (اکابر) رفتم و هر شب حدود دو ساعت درس خواندم. کلاس سوم را دو ماهه خواندم و چهارم را نخوانده امتحان دادم و به کلاس پنجم رفتم و چند ماهی دوره باقی مانده ابتدایی را به پایان رساندم و باز از ادامه تحصیل بازماندم. هزینه زندگی بیشتر می شد و پدر پیرتر و مسئولیت من سنگین تر.نوجوان بودم و کار یک مرد را در نانوایی می کردم و بخشی از هزینه های زندگانی را تامین می نمودم.علاقه به مطالعه همواره همراهی ام می کرد. اگر چه نه کتاب مناسب و نه فراغت لازم را داشتم اما کتاب های گوناگون را به گونه های مختلف به دست می آوردم و می خواندم. مطالعه کتابم فراتر از سطح تحصیلات مدرسه ای ام بود. و نیز همیشه در صدد یافتن فرصت برای ادامه تحصیل بودم این شوق و انگیزه هرگز در وجودم خاموش و آرام نشد و هرگز خاموش و آرام مبادا انشاء الله.

پس از حدود یک سال که نزد برادرم نجاری می کردم او به ایران بازگشت و من مسوول کارگاه نجاری شدم اما دل و اندیشه ام به سوی مدرسه بود. کم کم اهداف و اندیشه هایم را با سرپرست حوزه عملیه آنجا (که در بیوگرافی تفصیلی، درباره او سخن خواهم گفت) در میان گذاشتم و از او یاری طلبیدم. وی راهنمایی و مساعدت کرد و من کارگاه نجاری را که حدود یک و سال و نیم اداره کرده بودم به کسانی واگذار کردم و به حوزه علمیه در آمدم و طلبه شدم! نانوا، نجار، طلبه! و الحمد لله نانوایی، نجاری، طلبگی! و الحمد لله.

سال ۱۳۵۶ بود نزد یک شهادت حاج آقا مصطفی خمینی، و من پس از حدود هشت سال نانوایی و دو سال و نیم نجاری، اکنون محصل علوم اسلامی شده بودم و به قلمرو آرمانی اهدافم وارد شده بودم. درسها و مطالعاتم گام هایی بودند به سوی کلمه کمال و رسیدن به وصال و وصول به مقصود عالم شدن، نویسنده شدن، سخنران شدن، و از همه بالاتر، تکامل اخلاقی و معرفتی و نیل به قرب الهی.

درس ها و نیز مدرسان آنجا هم عربی بودند و هم فارسی و من نیز هم فارسی می دانستم و هم عربی. آن مدت که در کویت کار می کردم مکالمه عربی را فرا گرفتم و کمی نیز خواندن و نوشتن عربی را. از این رو هم درس های عربی را می خواندم و هم درس های فارسی را. هم به درس استادان عرب می رفتم و هم به درس استادان فارسی. درس ها و کتاب هایی که به درس در آن حوزه خواندم برخی شان مطابق برنامه های درسی حوزه های علوم اسلامی در ایران بود و برخی دیگر شان متفاوت بود. مثلا کتا ب ها و درس های «شرایع الاسلام»، «العروة الوثقی» «المنهاج، فی قواعد و الاعراب» ، «التدبر فی القرآن»، جزو دروس اصلی حوزه های

علمیه ایران نبود و نیست اما از درس های اصلی حوزه علمیه کویت بود و ما می خواندیم و برخی از درس های حوزه های ایران نیز در حوزه کویت، تدریس و خوانده نمی شد. هم در مواد درسی و هم در شیو ه های درسی، تفاوت هایی و اشتراک هایی میان حوزه کویت و ایران بود (که باید در مجالی دیگر بیان شود)

نهضت اسلامی خیز برداشت و بر اثر حوادث پس از شهادت حاج آقا مصطفی خمینی کوره انقلاب اسلامی داغ و داغتر شد. ما که کویت بودیم و به نجف نزدیکتر بودیم و نیز محدودیت های ایرانیان را کمتر داشتیم گاهی می شد که زودتر و آسانتر به نجف وصل می شدیم و سفیران امام خمینی راحت تر به ما می رسیدند و آقای سید عباس فهری که نماینده حضرت امام در کویت بود بی مشکل و یا با مشکل کمتر با امام ارتباط می گرفت و به ما می رساند.من وظیفه انقلابی خویش را در میان ایرانیان مقیم کویت، ایفا می کردم در منازل کارگران می رفتم برای شان جلسه می گذاشتم. محصولات انقلابی (کتاب، بیانیه، اعلامیه، نوار ...) به آنان می رساندم. کار آسانی نبود زیرا برخی از ایرانیان در کویت بـه خاطرضعف فرهنگ و نیز تعصب به مملکت خویش و به هم آمیختن وطن دوستی با شاه دوستی به آسانی به نهضت اسلامی نمی پیوستند و از حکومت پهلوی نمی بریدند. گاه می شد که مرا طرد می کردند و از خود می راندند، و حتی تهدید به مرگم می کردند اما من که تکلیف خویشتن را می شناختم و علل قصور و تقصیر آنان را نیز می دانستم، به گونه های گوناگون ادامه طریق می دادم، تا آنکه خداوند، نصرت و فتح خویش را کرامتمان فرمود و طلیعه پیروزی نمایان گشت و سپاس خدای را که عکس منحوس شاه ملعون به دست من از سر در سفارت ایران درکویت کنده شد و تمثال مبارک امام خمینی ـ سلا م الله علیه ـ به جای آن نصب گردید.

مظاهری، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اکبر مظاهری

محل تولد : تربت حیدریه

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۲۳/۷/۱

زندگینامه علمی

پس از تلمذ جامع المقدمات نزد عمویم با تشویق ایشان و رضایت پدرم در اطاق پسر عمویم واقع در مدرسه نواب مشهد مقدس ساکن شدم و از ۱۳۳۵ تا ۱۳۶۳ تحصیلات و فعالیت علمی اینجانب به شرح زیر است :

۱. از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ تمام کتاب سیوطی و مطول و باب اول و چهارم کتاب مغنی و حاشیه ملا عبد الله را نزد ادیب نیشابوری تلمذ نمودم و در ایام تعطیلات حوزه شرح قطر را نزد یکی از فضلا تلمذ نمودم .

۲. از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ لمعتین را نزد مرحوم میرزا احمد حسینی ، مدرس رسمی حوزه و معالم الاصول و بحث الفاظ قوانین میرزای قمی را نزد مرحوم میرزا محمد اشکذری ، مدرس مدرسه نواب تلمذ نمودم .

۳. از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ مکاسب و رسائل شیخ انصاری (ره) و کفایتین مرحوم آخوند خراسانی (ره) را نزد مرحوم آیت الله حاج شیخ

کاظم دامغانی ،در مشهد مقدس تلمذ نمودم .

۴. از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۳ خارج فقه و اصول مرحوم آیت الله سید محمد هادی میلانی شامل کتاب زکات و خمس و بیع و خیارات و مکاسب محرمه کتاب مکاسب و شامل جلد دوم کفایه را تلمذ نمودم . به دستور معظم له از شاگردان جزوه درسی سالانه دریافت و نمره داده می شد .

۵. از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ تفسیر قرآن کریم و درس معارف آن را نزد مرحوم آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره) و شرح منظومه حاج ملا هادی سبزواری همراه با بیان معارف مکتب تفکیک را نزد مرحوم حاج شیخ عبد النبی کجوری (ره) تلمذ نمودم .

۶. از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ جلد اول اسفار اربعه و جلد اول و سوم شرح اشارات شیخ الرئیس را نزد شیخ علی تهرانی (که متاسفانه بعد از انقلاب به منافقین پیوست) تلمذ کرده ام .

۷. از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ خارج فقه (کتاب طهارت و صلوه و حج) و خارج اصول (جلد اول کفایه الاصول) نزد آیت الله حاج میرزا علی فلسفی ، نزیل مشهد مقدس تلمذ نمودم.

۸. از ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۳ به حوزه علمیه قم انتقال یافتم و مقیم قم شدم و خارج فقه و اصول را از محضر آیت الله حاج رجبعلی وحید خراسانی تلمذ نمودم هر چند در این دوران مشابه سایر طلاب و اقشار مختلف در تظاهرات و تبلیغ مسائل مربوط به انقلاب به شهرها اعزام می شدم .

۹. از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۳ کتاب نفس و قسمتی از الهیات شفا را نزد آیت الله حسن زاده و جلد ششم و هشتم اسفار اربعه را نزد آیت الله جوادی آملی تلمذ نمودم .

۱۰. از ۱۳۶۲ پس از بازگشایی دانشگاهها با اصرار حجهٔ الاسلام لاری ، دکتر احمد احمدی نماینده امام راحل و عضو شورای انقلاب فرهنگی در آن زمان و با هدف تدریس معارف اسلامی به دانشگاه کشیده شدم و از این تاریخ تا ۱۳۷۸ به ترتیب در دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه تربیت معلم تهران و دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه علوم اراک و دانشگاه علوم پزشکی این شهر و دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراك به تدریس معارف برای دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد اشتغال داشته و دارم .

۱۱. در اوقات حضور در اراك با سپاه و با کارکنان استانداری و مرکز ماشین سازی اراك همکاری تدریسی و تبلیغی مستمر داشته ام .

۱۲. از ۱۳۷۸ پس از موفقیت در امتحانات کتبی و شفاهی خبرگان بی مدرك و دفاع از رساله دکتری تحت عنوان «حدوث و قدم جهان در آثار میرداماد» در دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم استخدام شدم و اکنون در این واحد دانشگاهی استاد یار و عضو هیئت علمی تمام وقت می باشم . در خاتمه لازم به ذکر است که همکاری تدریس اینجانب با این واحد دانشگاهی از ۱۳۷۱ شروع و تا کنون ادامه دارد .

مظفر، شرف الدین

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شرف‌الدین مظفر یکی از پنج پسر جلال‌الدین منصور بن مبارزالدین محمد است. در کرمان به خدمت امیر سورغتمش قراختائی رسید و بعد به خدمت چهار تن از سلاطین مغول رسید به این ترتیب (ارغون، گیخاتو، غازان و الجایتو) و الجایتو حکومتی وسیع به

او داد و در ۷۱۳ ه.ق وفات یافت و پسر او مبارزالدین محمد که سیزده سال داشت از طرف الجایتو به حکومت رسید.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مظفرالدین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مظفرالدین میرزا پسر چهارم مظفرالدین شاه قاجار (و. سیزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۶۹– ف. ۱۹ ذیقعده ۱۳۲۴ ه.ق) وی در سال ۱۲۷۴ در سن ۵ سالگی به ولیعهدی انتخاب شد و مدت ۴۰ سال ولیعهد و حاکم آذربایجان بود. در ذیحجه ۱۳۱۳ به سلطنت رسید. چند سفر به اروپا رفت و مخارج بسیاری کرد و برای تأمین این مخارج دوبار از روسها قرض گرفت و در عوض گمرک شمال و شیلات بحر خزر را به روسها واگذار کرد. بار دیگر در مقابل قرضی که از انگلیسها گرفت عواید گمرک جنوب را هم به آنها داد و در نتیجه مملکت دچار افلاس شد و سبب انقلابات مشروطیت گشت و به علت پافشاری آزادی‌خواهان در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ه.ق فرمان مشروطیت را صادر کرد و در ۱۴ ذیقعده همان سال قانون اساسی را که به وسیله مجلس تنظیم شده بود امضاء کرد و ۵ روز پس از امضاء قانون اساسی (۱۹ ذیقعده ۱۳۲۴) در تهران وفات یافت. جنازه‌اش را به عتبات بردند.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مظفری، شجاع

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ع. بخش ۱) شاه شجاع مظفری. ابوالفارس جلال‌الدین بن پادشاهان آل مظفر (جل. ۷۵۹ ه.ق./ ۱۳۵۷ م.– ف. ۷۸۶ ه.ق./ ۱۳۸۴ م.). پس از کور شدن امیر مبارز، پسر ارشدش شاه شجاع زمام امور را به دست گرفت. وی حکومت ابرقو و عراق عجم را به برادر خود شاه محمود و کرمان را به برادر دیگر، سلطان عمادالدین احمد واگذاشت و خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار را به وزارت منصوب کرد. شاه شجاع ، شاه یحیی بن شاه مظفر بن مبارز را (که توجه امیر مبارز بدو موجب تنفر فرزندان مبارز از وی گردیده بود) دستگیر کرده او را در قلعه قهندز شیراز محبوس کرد. یحیی کوتوال را بفریفت و در آن حصار تحصن اختیار کرد، و شاه شجاع با وجود لشکرکشی و جنگ نتوانست بر برادرزاده خود دست یابد. عاقبت به این شرط صلح کردند که شاه یحیی از قلعه نزول کند و به جانب یزد رود و در آنجا از طرف عم خود حاکم باشد و قلعه قندز را به تصرف شاه شجاع دهد. یحیی پذیرفت و به یزد رفت، ولی نقض عهد کرده به مخالفت شاه پرداخت تا آنجا که شاه شجاع عاقبت با خواجه قوام‌الدین صاحب عیار وزیر و لشکری فراوان از شیراز به قصد یزد حرکت کرد و خود در ابرقو بماند و خواجه را به محاصره یزد فرستاد. وزیر شهر را در حصار گرفت، و چون کار بر مردم و شاه یحیی تنگ شد، یحیی نامه‌هایی پیش عم خود به ابرقو فرستاد و معذرت خواست. شاه او را بخشید و خواجه را بازخواند و به شیراز برگشت در این موقع به سعایت ساعیان شاه شجاع، قوام‌الدین را بکشت (۷۶۴ ه.ق.) و وزارت را به کمال‌الدین رشیدی داد. در همین سال شاه محمود که از طرف برادر حکومت ابرقو و اصفهان را داشت سر از اطاعت شاه پیچید و به خیال تصرف عراق افتاد. شاه محمود به یزد تاخت و نام شاه شجاع را از خطبه انداخت و آنجا را تصرف کرد. شاه

شجاع به اصفهان لشکر کشید و جنگ شروع شد. محمود در اصفهان حصاری شد تا جمعی از سپاهیان محمود غفلهٔ بر سر اتباع شاه سلطان (خواهرزاده امیرمبارز) تاختند و ایشان را منهزم ساختند و شاه سلطان را به خدمت شاه محمود بردند. محمود او را که عامل میل کشیدن چشم امیرمبارز بود به همان عقوبت گرفتار کرد. عاقبت شاه شجاع با برادر صلح کرد و قرار شد که محمود کماکان حاکم اصفهان باشد و به نام شاه شجاع خطبه بخواند. محمود پذیرفت ولی قلبا با شاه شجاع صفایی نداشت و می‌خواست او را بیچاره کند و ملک پدر او را به تصرف درآورد، به همین جهت با سلطان اویس جلایر پادشاه آذربایجان به مکاتبه پرداخت و او را از خیال شاه شجاع در باب تسخیر تبریز ترسانید و به مخالفت با برادر واداشت. سلطان اویس جمعی از امرای خود را به یاری شاه محمود فرستاد و محمود به مدد ایشان و بعض امرای شیخ ابواسحاق در طغیان ضد برادر جری شد. شاه یحیی نیز بدان جماعت پیوست و همگی برای برانداختن شاه شجاع به سال ۷۶۵ از اصفهان حرکت کردند و رو به شیراز آوردند. شاه شجاع با سلطان احمد برادر خود و سلطان اویس و پسرش از شیراز خارج شد و پیش از آنکه به لشکریان همراه محمود برسد، سلطان احمد از برادر رنجیده به اردوی محمود پیوست و نیز جمعی از پیروان شاه شجاع مخالفت کردند و کار بر او تنگ گردید، ولی باز مقاومت کرد و با اراده‌ای توانا با دشمن روبرو شد، اما از عهده او برنیامد و شکسته به شیراز برگشت و در شهر متحصن گردید. محمود شیراز را در حصار گرفت. این محاصره به طول انجامید. عاقبت شاه شجاع تقاضای صلح کرد. شاه محمود صلح را موکول بدان کرد که شاه شجاع به ابرقو رود و یک ماه در آنجا بماند تا وی امرای تبریز را برگرداند، سپس دو برادر ملک پدری را برادرانه تقسیم کنند. شاه شجاع پذیرفت، و آن دو برادر یکدیگر را ملاقات کردند و پس از ترتیب قرار صلح شاه شجاع به ابرقو رفت و شاه محمود با حشمت و جلال تمام به شیراز وارد شد. شاه شجاع دو سه ماه در ابرقو ماند و چون اوضاع کرمان مغشوش بود متوجه آن ولایت گردید. در بهار ۷۶۶ ه.ق. دولتشاه عاصی را منهزم کرد و کرمان را بگرفت و سپس دولتشاه را به قتل رسید. آوازه تجدید عظمت شاه شجاع، مردم شیراز و پیروان شاه محمد را که از تحکم و ظلم لشکریان آذربایجانی سلزطان اویس به تنگ آمده بودند، بار دیگر متوجه شاه شجاع کرد و شاه منصور بن شاه مظفر هم از یزد به یاری عم خود آمد. پس شاه شجاع رو به شیراز آورد و در ذی‌قعده ۷۶۷ شیراز را تسخیر کرد و شاه محمود بیرون رفت. در این اثنا سلطان احمد هم از محمود روی گردان شد و به شاه شجاع پیوست و شاه محمود ناچار به اصفهان پناهنده شد. شاه شجاع به تقویت اصول مذهب تسنن و تربیت علمای دین و بنای ابنیه خیر پرداخت و به روش پدر با خلفای عباسی مقیم مصر بیعت کرد و مخصوصا در سال ۷۷۰ علمای دین را واداشت که در قبول بیعت «القاهر بالله محمد بن ابی‌بکر» نامه‌ها بنویسند و نام این خلفیه را در خطبه‌ها داخل کنند. بین شاه شجاع و شاه محمود پیوسته منازعه برقرار بود تا شاه محمود درگذشت (۷۷۶ ه.ق.) و شاه شجاع اصفهان را به تصرف درآورد. چون سلطان اویس هم درگذشته بود شاه شجاع به طرف آذربایجان رفت و فاتحانه وارد تبریز شد، ولی پس از یکی دو ماه از تبریز عقب نشست. پس از مراجعت او سلطان حسین جلایر به تبریز رفت و باب مصالحه را با شاه گشود و طرفین با مبادله اسیران صلح کردند و خواهر سلطان حسین به عقد زین‌العابدین بن شاه شجاع درآمد. بخش اعظم از ۲۶ سال سلطنت شاه شجاع به دفع عاصیان گذشت و اغلب هم فاتح بود. وی مردی بود شجاع و متدین، و در نه سالگی قرآن را حفظ کرد. شخصا شاعر و شعردوست و ادب‌پرور بود واز محضر قاضی عضدالدین ایجی و جمعی دیگر استفاده کرد. حافظه‌ای عجیب داشت. حافظ شیرازی معاصر او بود و در چند غزل او را مدح گفته.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

معاصر، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قاضـی دادگستری، نویسنده و مترجم، تحصیلات خود را در ایران و اروپا در رشته حقوق پایان داد و به شغل قضاوت اشتغال ورزید. آخرین سـمت قضائی او دادیار دیوانعالی کشور بود. چنـدی در زمان رضاه شاه دادسـتان ارتش بود زمانی هم به کار روزنامه‌نگاری پرداخت و روزنـامه ملت ایران را که امتیازش با مهنـدس محلاتی بود اداره می‌کرد. از بهترین و مفیـدترین کارهای وی تنظیم تاریخ اسـتقرار مشـروطیت در ایران مسـتخرجه از اسـناد محرمـانه وزارت خارجه می‌باشـد. این کتاب که به همت وی اسـتخراج و ترجمه و نگارش یافته است از آثار بسیار معتبر تاریخ مشروطیت ایران می‌باشد. معاصر در ۱۳۵۶ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معاضد، مسعود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۹ در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در مدرسه آلیانس و علوم سیاسی به اتمام رسانید. در سال ۱۲۹۲ وارد وزارت امور خارجه شد. قبل از ورود به وزارت امور خارجه، چندی در شیراز و مدتی در قزوین به تدریس اشتغال داشت.

اولین سمتی که به معاضد واگذار شد، منشی‌گری دوم محکمه تجارت بود. بعد منشی اول اداره تشریفات شد. به ترتیب مشاغل وی در وزارت امور خارجه بشـرح زیر بود: کارگزار تربت حیدریه، کارگزار و سـرحددار سیستان، کنسول طرابوزان، معاون اداره جامعه ملـل، کنسول ایروان، کنسول وان، کنسول نخجوان، کفیـل اداره سـجلات، کفیـل اداره ممالـک شـرقی، ریـاست اداره دوم سیاسـی، ژنرال کنسـول هرات، رئیس اداره امـور کنسـولی، رایزن سـفارت ایران در آنکـارا، مـدیر کـل وزارت امور خـارجه، وزیر مختـار در سوریه و لبنان، مجـددا مـدیر کل وزارت امور خارجه، سـفیرکبیر در پاکسـتان و سـفیرکبیر در مصـر. وی مـدتی نیز عضویت شورای عالی وزارت امور خارجه را عهده‌دار بود.

معاضد در سال ۱۳۴۳ پس از چهل سال خدمت در وزارت امور خارجه بازنشسته شد و سرانجام در سال ۱۳۴۸ در تهران درگذشت. وی از نیکان روزگار بود و به درستکاری و دقت در کارها مشهور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معاون، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به معاون‌السـلطنه فرزنـد میرزا حسـین وزیر دفتر در حدود ۱۲۵۰ در تهران متولـد شد. تحصـیلات مقدماتی را در مکتب‌خانه خـانوادگی انجـام داد و سـپس ادبیـات و ریاضـیات را در حـد عالی آموخت و در شـیوه نگارش و حسن خط درجه اسـتادی داشت. هنگامیکه پـدرش به وزارت دفتر استیفا منصوب شـد او را مسـتوفی کرمانشاه نمود و چندی هم ریاست صـندوقخانه دولتی با او بود. در اواخر سـلطنت مظفرالدین شاه پیشکار مالیه گیلان شد ولی قبل از مشروطیت طوعا از کارهای دولتی کناره‌گیری کرده در صحنه کرمان شاه در املاکی که پـدرش به او انتقال داده بود زنـدگی می‌کرد. در دو نوبت در تهران روزنامه‌ای به نام زبان آزاد دائر کرد.

با مرحوم ملک‌الشعرای بهار دوستی و نزدیکی داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معاون، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۹ در تهران تولد یافت، پدرش میرزا جوادخان معاون‌السلطنه از ملاکین عمده و روزنامه‌نگار بود. حسین پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه به اروپا رفت و تحصیلات خود را در رشته پزشکی انجام داده دانشنامه گرفت. پس از مراجعت به ایران به کار طبابت پرداخت ولی ضمنا از اوضاع روز ناراضی بود و گاهی حرفهائی نسبت به شاه از زبان او جاری می‌شد. سرانجام از جهت انتقاداتی که از اوضاع می‌نمود بازداشت و مدتی در زندان قصر زندانی شد. در اواخر سلطنت رضاشاه از زندان آزاد شده شغل طبابت خود را ادامه داد. در ۱۳۲۲ که انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی آغاز شد. دکتر حسین معاون خود را کاندیدای مجلس از کرمانشاه نمود و چون توارثا از مالکین عمده آنجا بود توانست آراء مورد لزوم را بدست بیاورد و به وکالت مجلس انتخاب شود. در دوره پانزدهم نیز با کمک قوام‌السلطنه از کرمانشاه به وکالت منصوب گردید ولی چند ماه پس از وکالت هنگام عزیمت به تهران در راه تصادف نموده درگذشت. وی داماد وثوق‌الدوله بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معتصم

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(المعتصم باللّه) ابواسحاق محمد بن هارون‌الرشید (و. ۱۸۰ ه.ق- ف. ۲۲۷ ه.ق) پس از فوت مأمون برادرش به سال ۲۱۸ ه.ق به خلافت رسید. وی هشتمین خلیفه‌ی عباسی است و چون به ایرانیان و اعراب اطمینان نداشت لشکری از غلامان ترک برای محافظت خود ترتیب داد لیکن عاقبت از دست ایشان به شهر «ساره» که خود ساخته بود پناه برد. از جمله وقایع خلافت او قیام بابک خرم دین است و معتصم او را به دست افشین از پای درآورد و افشین را نیز به اتهام همدستی با مازیار بن قارن به حبس انداخت و افشین در زندان وفات یافت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

معتضد

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(المعتضد باللّه) ابوالعباس احمد بن الموفق، شانزدهمین خلیفه عباسی (مدت خلافت از ۲۷۹ ه.ق تا ۲۸۹).

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

معتضدی، نصرت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند اسدالله سردار معتضد پیشکار و نایب عبدالحسین میرزا فرمانفرما در ۱۲۸۱ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه نظام شد، دوره مدرسه مزبور را پایان برد و برای تکمیل تحصیلات به فرانسه رفت و دانشکده سمور را با درجه ممتاز به اتمام رسانید. چندی در واحدهای نظامی فرانسه به کارآموزی پرداخته بعد از مراجعت به ایران درجات نظامی خود را سریع دریافت کرد و همیشه مشاغلی بالاتر از درجه خود می گرفت: با درجه سروانی و سرگردی فرمانده هنگ شد، در تهران فرمانده هنگ سوار فوزیه گردید و از آنجا با درجه سرهنگی به فرماندهی لشکر جدیدالتأسیس گرگان منصوب شد. لشکر گرگان نیز مانند سایر لشکرهای پوشالی در شهریور ۲۰ از بین رفت و معتضدی در تهران فرمانده تیپ سوار شد و درجه سرتیپی گرفت. پس از چندی فرماندهی لشکر سوار به عهده او قرار گرفت. از لشکر سوار به اصفهان مأموریت یافت. چندی فرماندهی لشکر آنجا با او بود، بعد فرمانده نیروی خوزستان شد تا اینکه با درجه‌ی سرلشکری به فرماندهی لشکر فارس منصوب گردید. هنگامی که فرماندهی لشکر فارس را عهده‌دار بود انبار و مخازن مهمات لشکر منفجر شد و فاجعه‌ای به بار آورد که او را به جرم اهمال و قصور در انجام وظیفه به محاکمه کشیدند. سرلشکر عطاپور رئیس تسلیحات و مخازن ارتش هم در مظان این اتهام قرار گرفت. دادگاهی به ریاست سرلشکر حصن‌الدوله شقاقی تشکیل دادند و آن دو نفر را به محاکمه کشیدند. عطاپور مردانه از خود دفاع کرد و دادگاه را به طویله تشبیه نمود. در عوض معتضدی به عجز و لابه افتاد و در دادگاه گریست و تقاضای استرحام کرد. سرانجام او را به یک سال زندان محکوم و پس از انقضای زندان بازنشسته شد.

معتضدی به علت نزدیکی پدرش با فرمانفرما با یکی از دختران فرمانفرما به نام ماه سما ازدواج کرد ولی این ازدواج دیری نپائید و آن دو از یکدیگر جدا شدند. همسر دیگری از خانواده حاتم انتخاب نمود. وی مردی متمکن و ممسک و باسواد بود و سالها در املاک و مستغلاتی که پدرش در خیابان فردوسی برای او باقی گذارده بود در نهایت خست و امساک زندگی می کرد. حین‌الفوت ۸۳ سال داشت.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معتمد

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(المعتمد علی‌اللّه) احمد بن المتوکل، پانزدهمین خلیفه عباسی. از ۲۵۶ تا ۲۷۹ خلافت کرد وی معاصر با یعقوب لیث صفاری بوده است.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

معتمد الدوله‌ی گرجی، منوچهر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از ارامنه‌ی اصفهان است که اسلام آورده و شیعه شده، و در دولت قاجاریه به مناصب و مقام‌های عالیه رسیده.

در سال ۱۲۴۰ پس از فوت یوسف گرجی (که او نیز از ارامنه اصفهان می‌باشد و منصب وزارت داشته) به منصب وزارت اصفهان رسیده، و در زمان محمد شاه قاجار مصدر خدمات و مأمور فتوحات شده، در ۱۲۵۹ به تصورات باطله، باب را مخفیانه از شیراز به اصفهان آورده، در چهلستون پنهان نموده، و شبانه علما را برخی به زور و تهدید، و عده‌ای را به سادگی نزدیک او برده، و این عمل مدت شش ماه سبب تقویت باب گردید.

سرانجام در ۱۲۶۳ وفات یافت و در قم مدفون گردید.

مشارالیه در عداد وزرا و حکمرانان خوب محسوب می‌شود. در آبادی اصفهان کوشیده، و دهات مخروبه را آباد نموده، و در حفظ باغات دولتی کوشیده، و صنعت چاپ را رواج داده است.

از آثارش تذهیب ایوان کوچک رواق جنوبی حرم مطهر کاظمین علیهماالسلام است، در سال ۱۲۵۵.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد دوم)

معتمد وزیری، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۱ ش در سنندج تولد یافت. پدرش میرزا مهدی خان از اعیان و مالکین شهر سنندج بود و مردم به نیکنامی او را می‌شناختند. فریدون تحصیلات خود را در دانشکده حقوق ادامه و پس از اخذ لیسانس قضائی به دادگستری وارد شد و چند سالی در مسند قضا بود. سپس برای ادامه تحصیل به امریکا رفت و در رشته‌های حقوق و علوم اداری دو درجه دکترا دریافت نمود. مدتی در مؤسسه علوم اداری اشتغال داشت و به مقام معاونت آنجا رسید. بعد وارد سازمان برنامه شد. ریاست اداره کارگزینی مدت سه سال با او بود. چون مردی آزاده و مبادی آداب و نکته‌سنج بود با ابوالحسن ابتهاج مدیر عامل دیکتاتور آن زمان سازمان و برنامه نساخت. در بانک کشاورزی اشتغال ورزید و پروانه وکالت دادگستری گرفت. در انتخابات دوره بیست و یکم از شهر مریوان به نمایندگی انتخاب شد و در مجلس ریاست کمیسیون استخدامی را عهده‌دار گردید. قبل از آنکه دوره نمایندگیش به اتمام برسد به معاونت کل وزارت اطلاعات معرفی شد و چند سال در کمال جدیت و علاقمندی کار کرد از آنجا به معاونت وزارت اقتصاد برگزیده شد و بعد از آنکه وزارت اقتصاد و دارائی درهم ادغام شدند او معاون آن وزارتخانه گردید. دکتر فریدون معتمد وزیری مردی سلیم‌النفس و مبادی آداب بود و در فن مدیریت واقعا تجربه داشت. بالاستحقاق به استادی دانشگاه رسید و در دانشکده علوم اداری و دانشکده حقوق تدریس می‌کرد. صداقت در گفتار و عمل داشت، قدری رک و متکی به خود بود و او را زیاد به بازی نگرفتند و از چهره‌های خوب دوره مشروطه است. به کارهای علمی دلبستگی خاصی نشان می‌داد و کانون علوم اداری و کانون کارگزینی ایران را تأسیس نمود و سالها مسؤول آن دو کانون علمی بود. آثار و نوشته‌های محققانه‌ای در رشته علوم اداری از او باقی مانده

است. در جوانی با خانواده اردلان کردستانی وصلت نمود. آخرین سمت وی ریاست دانشگاه کرمانشاه بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معتمدالدوله، فرهاد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(فرهاد میرزا)- فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه بود (و. ۱۲۳۳ ه.ق- ف. ۱۳۰۵ ه.ق) این شاهزاده از سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۲ به ترتیب به حکومت خوزستان و لرستان منصوب شد و در سالهای ۱۲۵۲ و ۱۲۵۵ در غیاب محمدشاه نایب‌السلطنه بود و در سال ۱۲۵۷ حکمران فارس شد و در سال ۱۲۹۰ که ناصرالدین شاه عازم فرنگ بود او را به نیابت سلطنت در تهران گذاشت. وی رد غیاب ناصرالدین شاه با علمای بزرگ تهران مثل حاجی ملا علی کنی با دستیاری مأمورین روسیه توطئه‌ای بر ضد سپهسالار ترتیب داد و موفق شد که شاه را به عزل سپهسالار وادار کند ولی خود او متهم شد که با انگلیسیها مربوط است به همین جهت مورد بی‌مهری شاه قرار گرفت و پس از چندی اجازه گرفت که به مکه سفر کند و شرح مسافرت خود را در کتابی به نام هدایهٔالسبیل نوشته است و پس از بازگشت به حکومت فارس رسید و قبر او در قسمت شرقی مزار کاظمین معروف به باب فرهادی است. از جمله کتابهائی که فرهاد میرزا نوشته عبارتست از: نصابی به انگلیسی، کنزالحساب، هدایهٔالسبیل، جام جم در جغرافی و تاریخ، و زنبیل به تقلید کشکول شیخ‌بهائی و فلک‌السعاده در علم احکام نجوم و کتاب دیگری نوشته به نام قمقام زخار و کتابهای «وفیات الاعیان» و «مجمع‌الامثال» میدانی به اهتمام او در تهران به طبع رسیده است.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

معتمدی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۴ ش در بابل متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشکده پزشکی تهران شد و پس از ۶ سال تحصیل در آن دانشکده درجه دکترا گرفت و عازم آمریکا شد در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی تخصص خود را در رشته بهداشت دریافت کرد و پس از مراجعت به ایران در وزارت بهداری اشتغال ورزید و تدریجا مسؤولیت چند اداره را عهده‌دار شد. چندی ریاست مبارزه با بیماری‌های واگیر با او بود، سرانجام در ۱۳۴۴ به معاونت وزارت بهدای رسید. پس از آن رئیس دانشگاه اصفهان شد و قریب ۹ سال در رأس دانشگاه مزبور قرار داشت. رویهمرفته در آن دانشگاه کارهایی انجام داد و چند دانشکده جدید احداث کرد. در ۱۳۵۵ به تهران احضار شد و در آخرین ترمیم کابینه امیرعباس هویدا به وزارت علوم و آموزش عالی منصوب شد. کمتر از یک سال وزیر علوم بود که با تغییر رئیس دولت بیکار شد. در اواسط ۱۳۵۶ از طرف دکتر گنجی وزیر علوم و آموزش و پرورش به ریاست دانشگاه تهران رسید و اوضاع آشفته آن روز دانشگاه را آشفته‌تر کرد. در آن ایام که فضای باز سیاسی ارمغان دولت جمشید آموزگار بود بیش از همه جا در دانشگاه تهران اثر گذاشت و دانشجویان دانشگاه تهران تظاهرات وسیع و کوبنده خود را برای مبارزه با رژیم و شاه علنی ساختند و همه روزه اجتماعاتی از دانشجویان در سطح تهران به صورت وسیعی مبارزه می‌کردند. با

سقوط کابینه آموزگار، دکتر قاسم معتمدی نیز کنار رفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معتمدی، کریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ در بابل تولد یافت. تحصیلات خود را در رشته مهندسی مکانیک پایان برد و چند دوره کوتاه مدت در رشته مخابرات در اروپا و امریکا گذرانید. مراحل اداری خود را در وزارت پست و تلگراف و تلفن آغاز کرده تدریجا مقاماتی در آن وزارتخانه احراز نمود تا به مدیریت کل فنی رسید. چندی بعد معاون فنی وزارتخانه شد تا سرانجام در اردیبهشت ۱۳۵۳ به وزارت پست و تلگراف معین گردید. این سمت را در ۱۳۵۶ در کابینه جمشید آموزگار حفظ کرد و در کابینه‌های شریف امامی و ازهاری همچنان وزیر بود.

معتمدی در اثر فعالیت از کوچکترین مرحله اداری به بالاترین مشاغل رسید. مردی آرام، بدون تظاهر، بی‌خطر و اثر بود. وی برای تأمین کسری مخارج خانواده و پدر و برادران خود که وضع خوبی نداشتند بعد از وقت اداری به تعمیر تلویزیون و رادیو می‌پرداخت. حتی زمانی که معاون وزیر بود هم بدین کار اشتغال داشت و در کارگاه یکی از فروشگاههای دستگاههای صوتی واقع در خیابان فردوسی مشغول کار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معدل شیرازی، لطفعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۷ ش در شیراز متولد شد. قسمتی از تحصیلات مقدماتی را در شیراز و بخشی را در تهران انجام داد و چند سالی نیز در اروپا تحصیل نمود. پس از بازگشت از اروپا در شیراز به خدمات اجتماعی و ادبی پرداخت و در ۱۳۱۰ شهردار شیراز شد. در عمران و آبادی شهر کوشش زیادی معمول داشت و مورد توجه مردم قرار گرفت. در دوره دهم مجلس شورای ملی از جهرم به وکالت مجلس انتخاب شد و در ادوار یازدهم، دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم از شیراز به مجلس رفت. در ۱۳۲۷ در دولت عبدالحسین هژیر معاون نخست‌وزیر و سرپرست انتشارات و تبلیغات شد ولی پس از دو ماه از کار کناره‌گیری نمود. در دوره شانزدهم مجددا به وکالت رسید. سرانجام در ۱۳۳۶ ش در تهران درگذشت. معدل نویسنده‌ای توانا و ناطقی زبردست و ادیبی پرمایه بود و بیشتر اوقات خود را مصروف انجمن‌های ادبی می‌نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معرفت، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند کاظم، در ۱۲۸۸ در تهران متولد شد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه وارد دانشکده ادبیات تهران شد و در رشته‌ی تاریخ و جغرافیا درجه‌ی لیسانس گرفت و به کار دبیری پرداخت و ضمنا زبانهای فرانسه و انگلیسی را بخوبی فرا گرفت. چندی ریاست چند دبیرستان را عهده‌دار بود و سرانجام به ریاست اداره تعلیمات ابتدائی منصوب شد. چندی ریاست اداره کل فرهنگ شهرستانها با او بود. از دیگر مشاغل وی مدیر کل بازرسی و ریاست فرهنگ تهران را می‌توان نام برد.

وی در تشکیل جامعه‌ی لیسانسیه‌های دانشسرای عالی سهم زیادی داشت و سرانجام در ۱۳۳۲ بجای محمد درخشش به ریاست جامعه انتخاب گردید و سالیانی چند در رأس مدیریت جامعه بود.

در انتخابات دوره‌ی بیستم مجلس شورای ملی کاندیدای تهران بود و به نمایندگی انتخاب گردید. پس از انحلال مجلس بیستم، معرفت به وزارت فرهنگ بازگشت و بازرس عالی وزارتی شد. در ۱۳۲۵ امتیاز روزنامه‌ی طبرستان را گرفت. این روزنامه چندی بصورت هفتگی انتشار یافت و بیشتر مطالب آن مربوط به مازندران بود. چند جلد کتاب تاریخ و جغرافیا برای تدریس در دبیرستانها تدوین نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معروفخانی، یاور

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یاور معروفخانی : فرمانده محور عملیاتی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در شهرستان ابهر به دنیا آمد . پدرش فرش فروش بود و زندگی مرفه ای برای خانواده اش فراهم آورده بود و تعبد خاصی به احکام و مسائل دینی داشت ، از این رو یاور را از همان کودکی تحت تربیت دینی خود گرفت . یاور از ۷ سالگی اقامه نماز را شروع کرد و همیشه شبها ساعت را کوک می کرد تا مبادا نماز صبحش قضا شود . اکثر مواقع نماز را به پدرش اقتدا می کرد . قرآن را با صوت دلنشین تلاوت می نمود ، به همین خاطر بارها در مدرسه یا مسجد جوایزی دریافت می داشت .

دوران تحصیل را در روستای رشناط درنزدیکی ابهر آغاز کرد و موفق بـه اخذ دیپلم متوسطه شد . پیش از انقلاب اسلامی ، دبیرستانها مختلط بود و پسر ها و دختر ها در کنار هم در یک کلاس حضور داشتند که مفاسدی را هم به همراه داشت . یاور برای پرهیز از مفاسد پس از پایان کلاسها صبر می کرد تا دختر ها از مدرسه خارج شوند و سپس به سوی منزل می رفت .

یاور به همراه شیخ عباس علیخانی ،روحانی زادگاهش فعالیت گسترده ای در جهت تبلیغ و ترویج دین داشت و در تشکیل جلسات قرائت قرآن و احکام مشارکت می کرد . خواهرش درباره این دوران می گوید :

عکسی در خانه ما بود که فکر می کردیم عکس سید جمال است . زمان انقلاب متوجه شدیم که حضرت امام است و پدرم به خاطر اینکه نام امام را در بیرون از خانه به زبان نیاوریم به ما گفته بود که عکس سید جمال است .

به گفته مادرش :یاور در دوران پیروزی انقلاب در تظاهرات و راهپیماییها شرکت فعال داشت و بیشتر مواقع با شیخ عباس علیخانی به تهران می رفت و در جریان وقایع نقلاب قرار می گرفت .یک با ر وقتی به تهران رفت ، زخمی شد و ۱۰ روز بستری بود و پس از بهبودی نسبی به منزل بازگشت .

یاور برای نیروهای ساواک شناخته شده بود . یک بار که افراد ساواکی با لباس مبدل در داخل جمعیت تظار کننده حضور داشتند ، او را با چاقو مجروح کردند و بار دیگر که در محاصره آنان قرار گرفت ، مردم از پشت بام برای او چوب دستی انداختند و یاور پس از تار و مار کردن مزدوران شاه ، گریخت .

وقتی به یاور می گفتیم در تظاهرات کشته خواهی شد ، می گفت : هر زمان انسان به خاطر انقلاب و به ثمر رسیدن آن جان بدهد شهید است . نیت مهم است چه در خیابان باشد و چه در جای دیگر .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، یاور پس از اخذ دیپلم به عضویت کمیته انقلاب اسلامی در آمد ولی در آبان ۱۳۶۰ از آن کناره گیری کرد و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پذیرفته شد و در واحد عملیات سپاه ابهر به کار پرداخت . از این زمان ، او بخش اعظم اوقات خود را در سپاه می گذراند . یعقوب یار گلی یکی از دوستان و همرزمان یاور در این باره می گوید :

در آبان سال ۱۳۶۰ که یاور وارد سپاه شد ، پس از مدتی برای گذراندن دوره آموزشی به پادگان امام حسین(ع) تهران رفتیم. در خلال این دوره آموزشی ، گردان حر تشکیل شد و در بین نیروهای حاضر دو نفر برای فرماندهی گردان پیشنهاد شدند . یکی قاسم رضایی و دیگری یاور معروفخانی . در نتیجه قاسم رضایی فرمانده گردان و یاور ، جانشین وی شد . این گردان به جبهه سوسنگرد اعزام گردید و در مدتی که در جبهه سوسنگرد بودیم فعالانه تلاش می کرد .از جمله عملیاتی که یاور در آن شرکت داشت ؛ عملیات بیت المقدس بود .

یاور معروفخانی در تمام سال ۱۳۶۱ در جبهه بود و شهادت برادرش علی نتوانست او را از مناطق عملیاتی دور کند . او که اینک فرماندهی محور عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)را به عهده داشت ، برای هدایت عملیات محرم آماده می شد .

یاور معروفخانی صبح روز ۲۰ آبان ۱۳۶۱ در جریان عملیات محرم در منطقه عین خوش در اثر اصابت ترکش بسیار ریز به سر و قفسه سینه به شدت مجروح شد . ترکش اصابت کرده به سر به مغز و ترکش فرو رفته در سینه به ریه ها رسیده و ریه ها ی او را دچار خونریزی کرده بود . او را با آمبولانس به سوی بیمارستان حرکت دادند اما بین راه و در نزدیکی اندیمشک به شهادت رسید . جنازه او را به ابهر انتقال دادند و در گلزار شهدای این شهر به خاک سپردند .

۱۴ سال بعد ، در سال ۱۳۷۵ گرو های تفحص بقایای پیکر علی معروفخانی ، برادر او را که در عملیات بیت المقدس شهید و مفقود الاثر شده بود ، کشف کردند و به ابهر بردند لیکن خانواده معروفخانی از پذیرش جنازه او خود داری کردند و در نتیجه او را به عنوان شهید گمنام در مزار شهدای ابهر دفن کردند .

منابع زندگینامه :فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ (زندگینامه فرماندهان شهید استان زنجان)نوشته ی یعقوب توکلی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

معزالدوله خسروشاه

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۵۴۷ ه.ق/ ۱۱۵۲ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر

غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵-۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

معزالسلطان، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج کاظم وکیل‌الرعایا، در سال ۱۲۴۸ ش متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و ابتدائی در زمره طلاب مدرسه جامع رشت درآمد. چند سالی در آنجا به تحصیل معارف اسلامی پرداخت. از جوانی سری پرشور و انقلابی داشت. در همان مدرسه با میرزا کوچک خان آشنا و دوست نزدیک شدند. به هنگام مشروطیت عبدالحسین خان جزء پیشروان بود و با برادران خود حسن خان عمیدالسلطان و میرزا کریم خان همکاری جدی داشت. در استبداد صغیر فعالیت مستمری علیه محمد علیشاه داشت و سرانجام به اتفاق پنج نفر از بمب‌اندازان گرجی در ۱۶ محرم ۱۳۲۷ قمری آقا بالاخان سردار حکمران رشت را به قتل رسانید و خود امور مربوطه را در دست گرفت. پس از مدت کوتاهی، پیرم‌خان و عده‌ای از مجاهدینش وارد رشت شدند و با معزالسلطان و برادرانش عهد و پیمان همکاری بستند. پس از این اتحاد، فتح‌الله خان سردار منصور و محمدولی خان تنکابنی نیز به آنها پیوستند و متفقا برای تصرف قزوین و سپس تهران مسلح شده، براه افتادند. سه ستون برای فتح تهران مسلح شدند. یکی به ریاست معزالسلطان،

دومی به ریاست پیرم‌خان و سومی به ریاست منتصرالدوله بود. به محض ورود به قزوین، میرپنج قاسم‌خان و رئیس قزاق قزوین به قتل رسیدی و چند نفر هم به دار آویخته شدند. هر سه ستون با سرعت به طرف تهران آمدند و دو قوای گیلان و بختیاری در بادامک بهم رسیده حمله به تهران را آغاز نمودند که حاصل کار تصرف تهران و خلع محمد علیشاه شد و معزالسلطان از طرف هیئت مدیره به فرمان عضدالملک نایب‌السلطنه به لقب «سردار محیی» مفتخر شد و به حکمرانی کردستان منصوب گردید. سردار محیی در حکومت کردستان سختگیریهایی معمول داشت که تدریجا مورد تنفر مردم قرار گرفت. در جنگ بین‌الملل اول به دولت موقت که در کرمانشاه تشکیل شده بود پیوست ولی پس از مدتی از آنها جدا شد. او طالب ریاست و صدارت بود. در واقعه‌ی پارک اتابک که منجر به جنگ دولتیان با ستارخان و مجاهدینش شد سردار محیی عامل اصلی بود و هم او بود که ستار خان را وادار به ایستادگی در مقابل قوای دولتی کرد و در نتیجه دولت ناچار با توسل به قوه‌ی قهریه، ستارخان و مجاهدینش را خلع سلاح نمود.

سردار محیی پس از آنکه از همه جا مأیوس شد، باب مذاکره و همکاری را با میرزا کوچک خان آغاز کرد ولی دیری نپائید که از او هم دست کشید و بسراغ انقلاب سرخ رفت و با زعمیان سرخ که زمام قدرت را در رشت در دست گرفته بودند، دمساز و همکار شد. در سال ۱۳۰۰ ش با سران انقلاب سرخ به روسیه رفت و یک سال بعد در شهر بادکوبه به بیماری نفریت درگذشت و در همانجا با تشریفات نظامی به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معزی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۷ در تهران متولد شد و پس از اخذ دیپلم متوسطه، در کنکور اعزام محصل به اروپا شرکت نمود و موفق گردید که برای ادامه تحصیل به اروپا اعزام شود. در ۱۳۰۸ در معیت یک هیئت ۵۰ نفری به پاریس رفت و در دانشکده افسری ژاندارمری در شهر ورسای ثبت‌نام نمود و دوره‌ی سه ساله‌ی دانشکده مزبور را گذرانید و چندی نیز در یکی از هنگ‌های ژاندارمری فرانسه کارآموزی نمود و در ۱۳۱۲ به ایران بازگشت و مشاغلی را در ژاندارمری احراز نمود که عبارتند از: ریاست رکن یکم، ریاست ستاد ژاندارمری، ریاست ناحیه ژاندارمری تهران، فرماندهی ناحیه‌ی فارس، و سرانجام به معاونت ژاندارمری منصوب شد.

محمود معزی در سال ۱۳۳۶ به درجه‌ی سرتیپی و در ۱۳۴۰ به درجه‌ی سرلشکری و در ۱۳۴۵ به درجه‌ی سپهبدی رسید. آخرین سمت وی در ژاندارمری، قائم مقامی آن سازمان بود. در ۱۳۵۴ بازنشسته شد و در ۱۳۶۲ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معصومی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج شیخ محمد علی فرزند علامه شیخ سلیمان معصومی یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن چهاردهم هجری است. در سال ۱۲۸۸

در بیت علم به جهان دیده گشود و از اوایل زندگی به تحصیلات علمی و دینی همت گماشت. آیت الله معصومی پس از خاتمه مقدمات علوم عازم نجف اشرف گردید و سالها از محضر آیات عظام: فاضل شرابیانی، شیخ هادی تهرانی، آخوند خراسانی و علامه یزدی استفاده نمود و خود به مقام اجتهاد و استادی نائل گردید.

آیت الله معصومی یکی از علما و مراجع بهبهان در رأس مجاهدین این استان بود که در زمان جنگ بین الملل بعد از آنکه علامه یزدی امر به جهاد و دفاع از مملکتهای اسلامی را صادر نمود. این آیت بزرگ شخصا لباس رزم پوشید و مدتها به اتفاق مردم از حریم اسلام و میهن خویش دفاع نمود. معظم له سالها در بهبهان ملجأ و پناه مردم بود و در ترویج مذهب و خدمات مردمی کوشا بود. آیت الله معصومی و آیت الله بهبهانی در عصر مرحوم آیت الله بروجردی در رأس علما و مراجع خوزستان بودند و از حوزه درس اینها فضلائی به مقام علمی و استادی رسیدند.

آیت الله معصومی حاشیه ای بر جواهر و شرح لمعه و نجاهٔ العباد نوشت، و قواعد مشکله، کتاب مواعظ، انیس المهموم و رسائلی در فروع نیز به رشته تحریر برد. آن جناب پس از عمری خدمت به اسلام و مسلمین سرانجام در پنجم صفر سال ۱۳۷۲ در بهبهان وفات نمود.

مرحوم آیت الله شیخ سلیمان والد آیت الله معصومی یکی از علما و مجتهدین بزرگ شیعه در اوایل قرن اخیر در استان خوزستان بود. شیخ سلیمان از شاگردان شیخ انصاری بود که خود به درجه اجتهاد رسید و سالها در دیلم به ترویج مذهب اشتغال داشت و سپس ساکن بهبهان شد. وفات او را در سال ۱۳۲۰ در بهبهان نوشته اند. مدفن آن دو در بهبهان مزار است.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

معظمی، سیف‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرتیپ محمدخان معظم‌السلطان در ۱۲۸۷ در گلپایگان تولد یافت. پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به اروپا رفت و در انگلستان به تحصیل پرداخت و درجه مهندسی مکانیک و برق گرفت. پس از مراجعت به ایران چندی در شرکت نفت اشتغال داشت، سپس به وزارت پیشه و هنر انتقال یافت. سپس به ریاست کارخانجات قند منصوب شد و در ۱۳۲۴ در بانک صنعتی و معدنی ایران مدیر کل امور بازرگانی بود. در ۱۳۲۵ در وزارت پیشه و هنر و بازرگانی مدیر کل فنی گردید. چندی در وزارت اقتصاد و سازمان برنامه شاغل مقامات مهم اجرائی بود. در ۱۳۳۱ دکتر محمد مصدق او را به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب نمود و تا کودتای ۱۳۳۲ بر سر کار بود. بعد از سقوط مصدق بازداشت شده چندی در زندان بسر برد. پس از آزادی به کار آزاد پرداخت. سیف‌الله معظمی مردی منظم، جدی، باسواد و در فن خود بصیر و آگاه بود. وی در حزب ایران نیز فعالیت داشت. در ۱۳۵۶ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معظمی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۸ در گلپایگان متولد شد، پدرش محمد معظمی معروف به معظم‌السلطان بود. عبدالله پس از اخذ دیپلم در کنکور اعزام محصل به اروپا شرکت کرد و در ۱۳۰۹ ش جزء دسته سوم دانشجویان به فرانسه رفت و در مدرسه حقوق وارد شد و پس از شش سال توقف در اروپا درجه دکترا در علم حقوق گرفت.

بعد از مراجعت به ایران به عضویت وزارت کشور درآمد، سپس به دانشیاری دانشکده حقوق برگزیده شد و به تدریس حقوق مدنی پرداخت. پس از پنج سال توقف در دانشیاری رتبه استادی گرفت و تدریس حقوق بین‌الملل خصوصی به عهده او واگذار گردید، ضمنا معاونت دانشکده حقوق را نیز عهده‌دار شد. وی تا ۱۳۳۲ در دانشکده حقوق تدریس می‌نمود و در این مدت نسبتا طولانی تألیفی از خود عرضه ننمود و همه ساله ترجمه‌ای از اساتید فرانسه را به دانشجویان دیکته می‌کرد و بطور کلی در کار استادی توفیق زیادی نداشت. معظمی از ۱۳۲۲ وارد صحنه سیاسی ایران گردید و در دوره چهاردهم به نمایندگی مجلس از گلپایگان انتخاب و در نیمه دوم مجلس نایب رئیس دوم شد. در ادوار پانزدهم و شانزدهم نیز همچنان در مجلس باقی ماند و در دوره شانزدهم نیابت اول ریاست با او بود. در دوره هفدهم نیز به مجلس رفت و در آن ایام بحرانی کاندیدای ریاست گردید. پس از استعفای سید ابوالقاسم کاشانی بین او و همکار دیگر دانشگاهیش یعنی دکتر شایگان بر سر احراز کرسی ریاست مبارزه شدیدی درگرفت و سرانجام دکتر معظمی پیروز شد و بر کرسی ریاست نشست. مدت ریاست مجلس شورای ملی او زیاد طولانی نشد و مجموعا حدود یک ماه طول کشید. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مجلسین منحل و دکتر معظمی هم از ریاست ساقط و مخفی گردید.

پس از مرداد ۱۳۳۲ به دکتر معظمی شغلی داده نشد و مدتی نیز به یکی از شهرها تبعید گردید. پس از مراجعت از تبعیدگاه به کار دامداری و دامپروری پرداخت و با مهندس شریف امامی در کرج مؤسسه بزرگی بوجود آوردند که از لحاظ مادی قابل ملاحظه بود. عبدالله معظمی در ۶۲ سالگی در ۱۳۵۰ به مرض سکته قلبی درگذشت. وی در کار سیاسی ورزیده و متهور بود و از روزی که پا به صحنه پارلمانی گذارد یکی از کارگردانان اساسی سیات ایران شد. چند بار به عضویت در کابینه دعوت شد ولی نپذیرفت و همچنان سنگر پارلمانی را برای خود حفظ کرد. پس از ترور دکتر عبدالحمید زنگنه رئیس دانشکده حقوق، ریاست دانشکده به او تکلیف شد ولی قبول نکرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معقول، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۵ در سرحدآباد کرج تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه عالی حقوق شد و درجه لیسانس گرفت و به خدمات قضائی اشتغال ورزید. تمام مراحل قضائی را از امانت صلح، بازپرسی، رئیس محکمه بدایت و رئیس شعبه استیناف طی کرد تا به ریاست دادگاه جنائی تهران رسید، بعد مدیر کل ثبت اسناد شد. در ۱۳۳۲ در کابینه سپهبد زاهدی به معاونت نخست‌وزیر برقرار گردید و مادام که دولت بر سر کار بود او سمت معاونت داشت. پس از سقوط زاهدی به دادگستری بازگشت و به معاونت اول دادستان کل برگزیده شد و تا به هنگام بازنشستگی در آن سمت انجام وظیفه می‌نمود. فرزندان وی رشد نسبی یافتند و یکی از آنان به معاونت وزارت نیرو رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معلمی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن معلمی

محل تولد : فریدن

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب حسن معلمی در سال ۱۳۳۸ در روستای دامنه از توابع فریدن اصفهان متولد شدم دوره دبستان را در همان روستا و دوره راهنمایی را در داران و سه سال هنرستان) رشته برق (را در تهران سپری کردم، در سال سوم هنرستان به دلیل مسافرتی که به قم داشتم به حوزه علمیه و طلبگی علاقه مند شدم و تابستان همان سال (۱۳۵۶) وارد قم شدم و تحصیل رسمی طلبگی را از مهرماه سال ۱۳۵۶ در مدرسه رضویه شروع کردم

معمار تبریزی، غلامرضا

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س دوازدهم ق)، معمار، رسمی‌ساز و رسام نقوش هندسی و معماری و از اهالی تبریز بود که با خانواده‌ی زندیه نسبت سببی داشت و به امر کریم‌خان زند، ارگ تهران را ساخت و پسر او، حاج جعفرخان، از معماران مشهور دوران فتحعلی‌شاهی تا اوایل سلطنت ناصری است که بعضی ساختمانهای قدیم آن دوران، اثر این معمار است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :احوال و آثار نقاشان (۱۴۷۵ / ۳).

معمار حسن آبادی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی معمار حسن آبادی : قائم مقام فرماندهی تیپ سلمان فارسی (ره) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۳ هجری شمسی خداوند به این خانواده گرانقدر فرزند پسری عطا کرد. او اولین فرزند خانواده بود. پدر، نام «علی» را بر روی او گذاشت. علی از چهار سالگی به همراه پدر به مسجد می رفت؛ در نماز جماعت و عزای امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) شرکت می کرد.

دوران کودکی او به همین منوال سپری شد.

در شش سالگی به دبستان «بابا شجاع الدین»در «حسن آباد» رفت. همزمان با درس به حفظ سورهای کوتاه قرآن و یادگیری نماز پرداخت و در این راه پیشرفتی فوق العاده داشت؛ بطوری که از سوی امام جماعت مسجد بارها تشویق گردید. آنقدر به حفظ سوره های قرآن علاقه داشت که در ایام امتحانات نهایی کلاس پنجم به جای مرور درسها بشدت سرگرم حفظ سوره های کوتاه و آیت الکرسی بود. وقتی پدرش به او گفت: علی جان، پسرم! حالا که وقت این کار نیست. چرا درست را نمی خوانی؟ با طمأنینه جواب داد: پدر جان، ناراحت نباشید. خود قرآن و نور ائمه (ع) کمک خواهند کرد و همین طور هم شد و او این مرحله را با موفقیت پشت سر گذاشت.

دوران راهنمایی را در مدرسه شهید تقی زاده طی نمود و در کنار درس به فعالیتهای فرهنگی و هنری در مسجد و مدرسه و کمک به پدرش و دیگران می پرداخت.

دوران دبیرستان ایشان همزمان با انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) بود. او در این دوره یکپارچه کوشش و تلاش بود. در مسیر فعالیت برای پیشبرد انقلاب یک لحظه احساس خستگی نمی کرد و در مسجد و مدرسه، در کوی و برزن و در برپایی تظاهرات و پخش اعلامیه های حضرت امام (ره) نقشی فعال و بی مانند داشت.

قبل از انقلاب داشتن رساله حضرت امام (ره) ممنوع بود، علی با اصرار زیاد به روحانی محل، آقای صدیقی، توانست رساله ای به دست آورد که البته صفحه اول آن را که معمولاًـ مهر تایید صاحب رساله در آن است، به جهت حفظ مسائل امنیتی برداشته بود. علی آن رساله را بسیار مطالعه می کرد.

اغلب اعلامیه های حضرت امام را که توسط رفقایش پنهانی تهیه می شد، چون وسیله تکثیر در اختیار نداشت، دست نویس نموده و پخش می کرد. می گفت: اسلام دین غریبی است که باید از آن حمایت نمود.

در سال ۵۷ راهپیمایی های تاسوعا و عاشورای حسینی که رژیم را به زانو درآورد، او نیز شرکت فعال داشت و با خردی سن و سال، رشادتها نشان داد.

شخصیت شهید معمار در بسیج شکل گرفت. او در بسیج درس عشق و آزادگی آموخت. درجات تعالی و ترقی ومعنوی و الهی را طی نمود و گواهی فارغ التحصیلی خود را با رتبه یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک ازاین مکتب تعالی بخش دریافت داشت. خود بارها و بارها گفته بود و بدین گفته افتخار می کرد که: من یک بسیجی ام.

وقتی از سوی حضرت امام (ره) فرمان تشکیل ارتش بیست میلیونی صادر شد، علی از خوشحالی سر از پا نمی شناخت. به اتفاق دوستان تشکیل پرونده داده و با هم برای گذراندن دوره آموزش نظامی به پادگان آموزشی قمصر اعزام شدند و بعد از آن، علی حال و هوای دیگری پیدا کرد. در حالی که سال سوم دبیرستان را می گذراند، گمشده اش را در جایی دیگر جستجو می کرد.

کبوتر بلند پرواز روحش حرم دوست را می طلبید و پرواز وجودش شمع محفل یار را می جست.

پایگاه شهید هاشمی نژاد فین کاشان هنوز فعالیتهای علی را شاهد است و شجره طیبه ای که علی در آنجا کشت نمود، اکنون نیز میوه هایی به بار آورده است.

علی پس از ۳ سا ل خدمت در بسیج کاشان هجرت به منطقه سیستان و بلوچستان را آغاز کرد.

علی معمار در ۱۹ سالگی بعد از دو سه سال خدمت در سیستان و بلوچستان با اصرار خانواده تصمیم به ازدواج گرفت. او همسرش را از خانواده ای متدین و محترم انتخاب کرد. مراسم خواستگاری و عقد و عروسی به صورتی ساده و مناسب با شئونات اسلامی بر گزار گردید و این زندگی مشترک ده سال طول کشید. این دوران همراه با هجرت به سرزمین غربت و تحمل انواع سختی ها و محرومیتها و اسباب کشی های متعدد همراه با خاطرات تلخ و شیرین بود. ثمره این ازدواج، سه فرزند به نام های زینب، مائده و

مهریه بود که شهید علاقه وافر به آنها داشت.

همسر گرانقدرش در همه جای سرزمین سیستان و بلوچستان انواع محرومیتها را مشاهده کرد و همیشه در اندیشه نجات مردم رنجدیده آن دیار بود. او که یار دلسوز و سنگ صبور همسر دلاورش بود، در غیاب مأموریتهای چند روزه و حتی چند ماهه همسرش برای فرزندان در آن منطقه دشوار و غیر قابل تحمل هم پدر بود و هم مادر. همسرش که از مأموریت باز می گشت، غبار سفر از او می زدود و به تبسمی خستگی را از او می گرفت.

علی معمار در سن ۱۶ سالگی به عضویت بسیج در آمد و پس از آن که در پادگان آموزشی قمصر در کنار پدر بزرگوارش آموزش مقدماتی را گذرانید، در سال ۵۰ به همراه تعدادی از دوستان خود عازم منطقه سیستان و بلوچستان شد و پس از طی دو ماه آموزش در شهر زاهدان، وارد تشکیلات سپاه گردید. در آغاز، مدتی در سپاه ایرانشهر به عنوان معمار مشغول به کار شد؛ اما دیری نگذشت که کبوتر بلند پرواز و روح او میدان وسیعتری را برای پرواز و تکاپو طلب کرد و نیاز مهمتری را احساس کرد و این نیاز چیزی نبود مگر مبارزه بی امان با اشرار، ضدانقلاب و قاچاقچیان که امان مردم پاک و بی آلایش این خطه را بریده و امنیت منطقه را بر هم زده بود ند. این علفهای هرز بوستان انقلاب باید به داس رشادت و توانمندی امثال او پاکسازی می شد؛ پس به میدان این مبارزه قدم نهاد.

سیستان و بلوچستان منطقه ای بیابانی با طوفانهای وحشت انگیز است و دشمن حمایت شده از سوی استکبار جهانی نیز در این منطقه جولان می داد. بدین جهت هر کس داعیه مبارزه با ایادی استکبار در این منطقه را داشت، می بایست خود را برای رویارویی با شرایط فوق آماده سازد و توان شرکت در جنگ های چریکی، پارتیزانی، کوهستانی، کویری، محلی و... را داشته باشد.

معمار به این مطلب توجه داشت و به نحوی خودش را آماده می ساخت که به راحتی بتواند در برابر دشمن مقاومت کند. او در مدتی کوتاه رشد عجیبی کرد. طولی نکشید که مسئولیت گروههای گشتی وبعد هم گردانهای گسترده تر را که مأمور ایجاد امنیت در مسیر جاده های ایرانشهر تا چابهار بودند، برعهده گرفت. در این دوران تجربیات مفید کسب شده، او را برای پذیرش مسئولیتهای بالاتر آماده می کرد. در همین ایام فرماندهی عملیات تیپ سلمان نیز به ایشان واگذار گردید. این تیپ مسئول برقراری امنیت در منطقه بود. او کارش را با قدرت تمام در آن آغاز کرد.

وی اهمیت فوق العاده ای برای برگزاری آموزش های تخصصی، اردو، مانور و رزمهای شبانه و همچنین برنامه های عبور از مناطق صعب العبور کوهستانی، آموزش کمین و ضد کمین قائل بود. از همه مهمتر اینکه او در همه آموزشها پیشتاز بود و این پیشتازی او را به چریکی دلیر و آشنا به منطقه مبدل می کرد. تمام موقعیت جغرافیایی منطقه را مانند کف دستش می شناخت.

به تعبیر یکی از دوستان او «دایره المعارف گویای سیستان و بلوچستان » بود. نقطه های کور منطقه را کاملاً می شناخت؛ لذا گره گشای عملیات ها بود و طرحهای عملیاتی جالبی ارائه می کرد که اکثراً همراه با موفقیت و پیروزی بود.

در اوج درگیری گاهی خیلی خشنود و آرام گوشه ای می نشست و تصمیم گیری می کرد و با طمأنینه ای تمام، ابتکار عمل را به دست می گرفت.

نیروهای تحت امرش را خیلی دوست داشت و طوری عمل می کرد که تا آنجا که ممکن است کمترین آسیبی به آنان نرسد. پیشتازی خود او در همه عملیاتها باعث می شد که آنها با پشت گرمی تمام، همه همراه او باشند.

در بعد حفاظت اطلاعات قوی و تیزهوش بود. بی گمان، شرایط خاص منطقه زیرکی خاصی در افراد ایجاد می کند. شهید معمار از این قاعده مستثنی نبود. مطالب را سریع می گرفت و به خوبی نیز تصمیم گیری می کرد. در سیستان و بلوچستان زبانها و لهجه ها ی مختلفی از قبیل اردو، پشتو و ... وجود دارد. هر منطقه و شهری نیز لهجه ویژه خود را دارد. معمار خیلی زود این زبانها را فرا گرفت؛ از این رو می توانست گفتگوها و پیامهای دشمن را خوب بفهمد و شیوه های نبرد و ترفندهای او را بسرعت کشف کند.

در کسب اطلاعات از تسلیم شدگان و اسیران خیلی دقیق بود و خودش آنها را کاملاً تخلیه می کرد که برای عملیات های آینده نیز مفید و کارساز می گشت. براستی او مصداق «المومن کیس بالفطن » بود. با زیرکی و همشیاری و دقت در برخورد با منافقین و اشرار و قاچاقچیان همانند یک کارگاه با سابقه و دوره دیده عمل می کرد. اوایل بدلیل کمی سن معمار برای خیلی ها باور نکردنی بود که او بتواند از عهده مسئولیتهای محول شده برآید، ولی ایشان در عمل، لیاقت و شایستگی خود را به ظهور رساند.

در جنگ، یک چریک کارآزموده بود. قدرت بدنی و استقامت او در عملیات ها باعث تقویت روحیه دیگران می گردید. او همیشه جلوی ستون حرکت می کرد و افراد را هدایت می نمود. در اکثر عملیاتها شرکت مستقیم داشت. در مورد مبارزه با اشرار می گفت: ما هدفمان مبارزه با اشرار است؛ پس اگر اکنون نتوانیم بساط آنها را جمع کنیم، فردا دیر است. همیشه از فرصت ها کمال استفاده را می کرد و به تعبیری ایشان برای مبارزه ساخته شده بود. همواره ابداعات و ابتکارات تازه همراه با مدیریت قوی با پشتوانه ای از ایمان و اعتقاد راسخ عامل پیروزی او بود.

در این راستا برادری از همرزمان شهید نقل می کرد:

در یک عملیات که ۴۸ ساعت طول کشیده و توان همه را گرفته بود و همه خسته بودند، او دو روز نخوابیده بود. هر کس دنبال جایی می گشت تا استراحتی کند، از این رو برادر معمار دستور داد تا نیروها برای مدت یک روز استراحت کنند. همه خوشحال شده و مقدمات استراحت را فراهم می کردند که ناگهان از فرماندهی تیپ دستور آمد که فوراً حرکت کنید و به مقر اصلی برگردید. معمار در این خصوص با سرگروهها مشورت کرد. نظر بعضی این بود که برادران خسته هستند و پیمودن مسافتی حدود صد کیلومتر برایشان مشکل است، ولی ایشان چون بیش از هر چیز به مأموریت می اندیشید، گفت: به هر شکلی که هست باید حرکت کنیم. فرمان او چنان قاطع بود که همه با وجود خستگی آماده حرکت شدند. ایشان برای جلوگیری از خواب ناخواسته راننده ها دستور دادند نوبتی رانندگی کنند و رانندگان بر روی سر خود یخ خرد شده گذاشته و کلاه خویش را بر روی آن گذاشتند. این عمل باعث می شد یخها آرام آرام آب شده و خواب نابهنگام را از چشمانشان بپراند. با این تدبیر و ابتکاری که برادر معمار به خرج داد، از نیروها کمال استفاده به عمل آمد و کاروان حرکت کرد. مقداری از راه را که طی کردیم آقای معمار به من گفت: تو رانندگی کن، چون من خسته هستم. من رانندگی می کردم و شهید معمار برای حدود ده دقیقه ای خوابید. شهید جندقیان که جلو کاروان حرکت می کرد، ایستاد و ایشان را بیدار کرد و اظهار داشت که من نمی توانم رانندگی کنم، ایشان نیز بی هیچ دغدغه ای از جای بر خاسته، اتومبیل جلوی کاروان را به عهده گرفت و اینگونه بود که نیروها توانستند به مقر اصلی باز گردند و آنجا استراحت کنند.

علی معمار مسئولیتهای گوناگون و خطیری را طی چهارده سال در استان سیستان و بلوچستان پذیرفته و به خوبی نیز از عهده انجام آن مسئولیت ها برآمده است.

اهم مسئولیتهای ایشان عبارتند از:

- مربی آموزش نظامی و مربیگری در رشته های تخریب، مخابرات و تاکتیک (ایشان پس از اعزام به پادگان شهید بهشتی کرمان و گذراندن دوره آموزشی عمومی سپاه به دلیل نشان دادن تواناییها و شایستگی های لازم مدتی به عنوان مربی در آن پادگان به فعالیت می پردازد)

- مسئولیت گروههای عملیاتی ایرانشهر و همکاری با تیپ سلمان

- مسئولیت واحد آموزش نظامی تیپ سلمان (ضمناً با حفظ سمت مسئولیت اکیپهای عملیاتهای قرارگاه شهید سلیمان خاطر را نیز به عهده داشت)

(سا ل ۶۵) اعزام به نیکشهر و مسئولیت واحد اطلاعات عملیات سپاه در آن منطقه

– سالهای (۶۶ – ۶۵) جانشین فرماندهی سپاه

– سالهای (۶۶ تا ۶۹) فرماندهی سپاه نیکشهر

– سالهای (۷۰ تا ۷۱) مسئولیت واحد اطلاعات عملیات تیپ سلمان. به مدت ۲ سا ل. مسئولیت امنیت کل استان سیستان و بلوچستان از سال ۷۰ به آن تیپ سپرده شده بود.

– از سال ۷۲ تا لحظه شهادت، ۱۰/۱۰ /۷۳ ، جانشین فرماندهی تیپ سلمان و مسئول قرارگاه جنوب استان.

البته ایشان در آغاز ورود به سپاه سیستان و بلوچستان (سا ل ۵۹) مدتی را به بنایی و کارهای خدماتی دیگر می پردازد و این سیر به خوبی نشانگر ترقی شهید بر اساس ابراز لیاقتها و توانایی های اوست.

در این سالها، شهید عزیز ما، همیشه فرماندهی با تدبیر، رزمنده ای دلیر، برادری رئوف و مهربان و زاهدی شب زنده دار بود.

شهید معمار مرد جنگ و جهاد بود و در عملیات جا و مکان نمی شناخت. حتی در منطقه ای خارج از محدوده نظارتی او اگر عملیاتی طراحی می شد، سعی می کرد خودش را به منطقه برساند. تعداد عملیات هایی که در آنها شرکت داشت بسیار است و شاید نتوان همه آنها را روی کاغذ آورد. در اینجا نام بعضی از آنها را ذکر می کنیم:

– عملیات «روح خدا » در منطقه پیرسوزان بین استان کرمان و بلوچستان

– عملیات «فاطمه الزهرا (س) » در منطقه قلعه بید حدفاصل زاهدان و خاش

– عملیات «ضربت المومنین » در ناحیه قرقروک که منجر به آزاد سازی ۹۰ نفر از برادران نیروی انتظامی گردید.

– عملیات پاکسازی «کوه سور» در استان کرمان

– عملیات فاطمه الزهرا (س) در منطقه کهنوج

– عملیات رمضان در منطقه لاشار نیکشهر

– عملیات شمیل در آهوران از توابع نیکشهر (که پس از کسب موفقیت مورد تشویق مقام معظم رهبری قرار گرفت)

– عملیات رود ماهی برای تعقیب اشرار در ارتفاعات پیرسوزان

– عملیات مرزی دریایی چابهار

– عملیات دشت گل مورتی در تعقیب قاتلان شهید ثابت

– عملیات مسکوتان

– عملیات میر مولا داد در منطقه ای مابین توتان و عمدان

– عملیات چاه شور

– عملیات میثاق با امام

–عملیات ارتفاعات هشت کوه در منطقه فنوج (که مقر عملیاتی اشرار بود و شهید معمار دستور انهدام را صادر کرد)

– سلسله عملیات های قرارگاه سلیمان خاطر در جنوب استان

– عملیات والفجر مقدماتی در منطقه عمومی فکه

– عملیات والفجر ۴ در منطقه پنجوین عراق

– سه عملیات اخیر در رابطه با جنگ تحمیلی و در جنوب کشور بوده که وی در آنها شرکت داشت.

پاسدار معمار، معمار سپاه در منطقه بود. به آموزش نیروها و کادرسازی اهمیت ویژه ای می داد. اعتماد زیادی نیز به نیروها داشت و البته متقا بل بود.ایشان مدتی را در ایرانشهر فرمانده پادگان آموزشی شهدای احد بود. وضع جغرافیایی منطقه ایجاب می کرد که آموزشهای خاصی آنجا مطرح گردد و افراد آموزش دیده با قدرت و تدبیر هماهنگی با شرایط منطقه را بیابند. بنابراین ایشان برنامه

های مخصوصی برای آموزش داشت. او علاوه بر اینکه آموزشهای مصوب را اجرا می کرد، خود آموزشهای دیگر نیز به نیروها می داد. به عنوان مثال یکی از آموزشها، مخصوص کمین و ضد کمین بود که در جاهای دیگر انجام نمی شد و نقش این آموزشها در پیروزی عملیاتها و حفاظت جان نیروها غیر قابل انکار است.

او نیروهای تحت امرش را سخت آموزش می داد. ممکن بود یک نیرو، دو تا سه ماه آموزش نظامی ببیند و در مناطق سخت و صعب العبور آنها را به اردو می برد تا در مواقع بحرانی مقاومت لازم را داشته باشند. در مانورهای شبانه، با دقت عمل چنان صداهای انفجاری ایجاد می کرد که چشم و دل نیروها قوی می گردید. این موجب می شد که برادران هنگام حمله دشمن از صدای تیر و دیگر مواد منفجره وحشتی نداشته باشند. او افرادش را دوست می داشت و آنان نیز علاقه عجیبی به او داشتند. هشت نفر از عشایر که دوران سربازی خود را نزد او گذرانده بودند، چنان شیفته روحانیت ایشان شده بودند که از او دور نشده و بعد از پایان خدمت هم در کنارش بودند و حتی شبهایی که او برای انجام مأموریت یا مسأله ای در سپاه می ماند، آنها هم به خانه نمی رفتند و سرانجام وقتی که معمار در کمین اشرار قرار گرفت، همین نیروها تا پای جان در کنارش ایستادگی کردند و در حالی که می توانستند از دست دشمن نجات پیدا کنند، برای نجات معمار آنقدر مقاومت کردند تا در کنار یکدیگر شهید شدند.

علی معمار در کنار فعالیت های نظامی توجه ویژه ای به برنامه های فرهنگی داشت. او معتقد بود که اگر فرهنگ یک جامعه اصلاح شود، کلیه شئون اصلاح می گردد. لذا از امور فرهنگی نیز غافل نبود و در این روستا به این فعالیتها می پرداخت.

رفع بیسوادی

یکی از مشکلات بزرگ منطقه معضل بی سوادی است و او در رفع این معضل، از طریق تأمین فضاهای آموزشی متعدد و راههای دیگر تأمین شرایط تحصیل، سعی فراوان داشت.

یکی از همرزمان شهید می گفت:

یک روز با آقای معمار کنار ساختمان سپاه ایستاده بودیم. یک مرتبه رو به من کرد و گفت: فلانی، باید به طریقی مشکل تحصیل پاسداران را حل کرد. من هم حرف ایشان را تأیید کردم و گفتم فکر خوبی است. او شخصاً مدتها پیگیر بود تا اینکه توانست موافقت آموزش و پرورش استان را به دست آورد و مراکز آموزش تحصیلی سپاه را راه اندازی نماید. خودش نیز مدتها مسئولیت آن را به عهده داشت. به این ترتیب نیروهای سپاه که بیشتر از عشایر منطقه بودند، توانستند در کنار شغل سازمانی به تحصیل نیز بپردازند.

یکی دیگر از فعالیتهای فرهنگی ایشان ایجاد کانون فرهنگی بسیج بود. این مرکز محل مناسبی برای جوانان و اهالی منطقه بود که از امکانات آن استفاده کرده و ضمن رشد و بروز خلاقیتها و استعدادهای خود اوقات فراغت خویش را نیز پر کنند. .در محله ها و مناطق مسکونی بین بچه ها دفتر وقلم، مجله های فرهنگی و لوازم ورزشی توزیع می کرد و با نمایش فیلم های ویدئویی برای کسانی که چه بسا تا به حال فیلم و سینما ندیده بودند، باعث جذب آنان به بسیج و سپاه و فاصله گرفتنشان از فسادهای رایج، به ویژه مواد مخدر می گردید.

معمار به استفاده از مردم بومی منطقه تأکید داشت و همیشه می گفت: ما اگر به نیروهای بومی بیشتر رسیدگی کنیم، کارها بهتر انجام می شود و می توانیم از توان و آشناییشان به منطقه سود بریم و همچنین وجود این افراد در تشکیلات نظامی کمک بیشتری به امنیت منطقه می کند. به علاوه این نیروها به راههای ورودی و خروجی منطقه آشنا هستند و چه بسا خودشان مدتها به پاکستان و کشورهای شیخ نشین منطقه رفت و آمد داشته اند؛ افراد سالم و غیر سالم را از یکدیگر تشخیص می دهند و از آنها در کسب اطلاعات می توان استفاده نمود. از این طریق او در جلب اعتماد اینگونه افراد به نظام سعی داشت و خودش نیز به آنها اعتماد داشت و در مسلح کردن آنها می کوشید.

برادران همرزمش تعریف می کردند :

زمانی که شهید معمار فرمانده پایگاه نیکشهر بودند، قرار شد در منطقه چابهار مانوری برگزار شود. من نزد ایشان آمدم و درخواست کردم تا تعدادی از عشایر را مسلح نماییم. ایشان با اعتمادی که به مردم داشت با این در خواست موافقت نمود و ما در این مانور بیش از دو هزار نفر از افراد بلوچ را مسلح کرده و در عملیات از آنها استفاده نمودیم. بعد از پایان موفقیت آمیز مانور، آن سلاحها را تحویل گرفتیم و این امر باعث شد که تعداد زیادی از آنها به سپاه و بسیج نزدیک تر شوند.

یکی از برادران عشایر می گفت: آن موقع اگر کسی اسلحه داشت، آن را پنهان می کرد و به پاسدارها نشان نمی داد؛ ولی برادر معمار به ما اعتماد کرد و به ما اسلحه داد تا خودمان از مرزها و حق خودمان در پناه جمهوری اسلامی دفاع کنیم. هر وقت برادر معمار به خانه ما می آمد، با شوخی به پدرم می گفت: این اسلحه تو مجوز دارد؟ پدرم می گفت: مجوزش شما هستید؛ مجوزی از شما محکمتر و معتبرتر نمی بینم. وقتی برای انتقام شهید ثابت، ما همراه بسیج و سپاه رفتیم، اسلحه هامان شخصی بود.

حلال مشکلات بود. از برخورد با مشکلات ترسی نداشت، هر دردسری که پیش می آمد بلافاصله می گفتند: آقای معمار!

واقعاً هم همین گونه بود؛ هر کجا سپاه به مانعی برخورد می کرد که نمی توانست آن را از میان بردارد، به او مراجعه می شد. وجود ایشان مایه تفاهم و وحدت بود و شورای فرماندهی سپاه در منطقه با وجود ایشان آسوده خاطر بود.

خیلی ساده و بی آلایش بود و زود با نیروها انس می گرفت. او یک صلح جوی به تمام معنا بود، چنان شده بود که برادران بومی منطقه برای حل و فصل دعواهای شخصی و خانوادگی به نزد ایشان می آمدند.

روزی از ایشان سؤال کردم بهترین دوران زندگیت چه زمانی است؟ پاسخ داد: بهترین دوران زندگی ام زمان خدمت در بلوچستان مخصوصاً در میان مردم نیکشهر است. او علاقه عجیبی به این مردم داشت.

وقتی در عملیات ها پیشنهاد در اختیار نهادن نیرو در حد گردان یا تیپ به ایشان می شد، می گفت:

خیر، لازم نیست. من نیروهای خودم را می آورم که هم به منطقه آشنا هستند و هم بهترین عملیات را انجام می دهند. این صفات برجسته و این برخورد کریمانه همگان را شیفته او کرده بود.

او برای منطقه برجسته و این بر خورد کریمانه همگان را شیفته خود کرده بود .او برای منطقه الگوی مجسم انقلاب اسلامی بود. در عملیات ها و مأموریت ها عشایر به همراهش بودند و دست از حمایتش بر نمی داشتند.

در بحرانی ترین شرایط حاضر نبودند وی را تنها بگذارند. وقتی او همراه با گروه عشایرش در کمین اشرار افتادند، اشرار با فریاد همراهانش را صدا زدند که بیایید پیش ما، با شما کاری نداریم! اما ایشان که یازده نفر عشایر بلوچ به همراه رجبعلی امینی با راهنمایی معمار بودند، پاسخ داده بودند: نه، ما تسلیم نمی شویم. حال که فرمانده مان شهید شده است ما دیگر این زندگی را نمی خواهیم.

بعد از شهادت برادر معمار وقتی به منطقه بلوچستان سفر کردیم و با خانواده شهدا دیدار نمودیم، می گفتند علی، پدر و سالار ما بود؛ ما برای شهادت علی بیشتر غمگین هستیم تا شهدای دیگر. این علاقه مردم منطقه به شهید ناشی از روحیه با عظمت مردمداری و ساده زیستی علی بود.

معمار عاشق خدمت در بلوچستان بود. پدرش می گفت: بعد از ۱۳ سال خدمت در منطقه به او گفتیم دیگر بس است، نوبتی هم که باشد نوبت آن است که پیش ما برگردی. ایشان می گفت: پدر جان شما از وضع آن منطقه خبر ندارید، آنجا منطقه ای است که موی سر بچه ها سوخته است؛ ظلم بیداد می کند. شعارش این بود که: خدمت فقط در منطقه محروم و در مقام عمل هم این شعار را به اثبات رسانید.

وقتی وارد منطقه ای می شد اول به فکر آبادانی آنجا می افتاد. در نیکشهر و قصرقند اولین کاری که کرد آبرسانی و جاده سازی

بود. علاوه برآنکه فرمانده سپاه بود و مردم برای حل مشکلاتشان به اومراجعه می کردند، شخصاً به خانه های آنان می رفت و ضمن تفقد و مهربانی به آنها کمک می کرد. به تعبیر یکی از فرماندهان او از مردمی ترین فرماندهان سپاه در منطقه بود. مردم منطقه خاطرات خوشی از جاده سازی و آب و برق کشی ایشان دارند.

مردم به او چنان علاقه داشتند که وقتی او را در شهر و منطقه ای می دیدند، جلوی ماشینش می آمدند و از او کمک می خواستند و او هم به کارهای دیگران رسیدگی می کرد. به کپرنشینهای منطقه کمک های فراوان می کرد. یکی از فرماندهان می گوید: معمار همیشه ماشینی آرد و برنج و روغن و غیره تهیه می کرد و در ماشین دیگر هم اسلحه و نیرو قرار می داد. به محرومین و فقرا مواد خوراکی و به دانش آموزان دفتر و خود کار و... می داد و وقتی به دشمن می رسید با اسلحه و نفرات به مبارزه با آنها می پرداخت.

آری، او مصداق بارز یاران پیامبر اسلام (ص) بود که قران در بیان منزلت آنها می فرماید:

اشداءعلی الکفار ،رحماءبینکم

از چابهار تا ایرانشهر حدود سیصد کیلومتر راه است. منطقه ای است به مساحت ۸۳ هزار کیلومتر مربع که منطقه ای کویری و وحشتناک است. برقراری امنیت در چنین محدوده ای کار ساده ای نیست و این کار با فداکاری علی و تدابیر او و نیروهای جان برکف و کمک های مردم منطقه صورت می گرفت.

علی معمار چنان تأثیری بر دلهای عشایر و بلوچها گذاشته بود که خبر شهادت او همه را بسیار متأثر کرد.

یکی از افراد بومی منطقه می گوید: من در حال کشاورزی بودم که خبر آوردند درگیری شده و یکی از پاسداران و فرماندهان تیپ ۴ به شهادت رسیده است. آن موقع احساس کردم که بازویم شکست. نزد دوستانم رفتم؛ همه به عزاداری پرداختیم. همه شعار می دادیم ما بسیجیان عشایر راه معمار را ادامه می دهیم.

آنقدر ناراحت شده بودم که شاید برای پدرم که به شهادت رسیده بود، اینقدر بی تابی نکرده باشم. قبل از شهادت برادر معمار هر وقت اتفاقی می افتاد می گفتیم برادر معمار را داریم؛ معمار تلافی خواهد کرد. ولی حالا دیگر نمی دانستیم چه بگوییم. برادران سپاه به ما دلداری می دادند و پس از معمار هم راه ادامه پیدا کرد.

یکی از فعالیتهای مهم و امید وار کننده دولت در منطقه، احداث سد پیشین بود. این سد عظیم با صدها دستگاه مهندسی و پرسنل مهندسی و کارمند و کارگر در کنار مرز در دست احداث بود. گروهکها و اشرار سعی داشتند که این سد را منهدم کنند و یا مانعی در راه ساخت آن ایجاد کنند و جلوی پیشرفت آن را بگیرند؛ لذا تأمین امنیت این سد کاری بس مهم و دشوار بود. جلسه ای تشکیل شد و قرار گذاشتند که یک گردان نیرو از نیروهای ژاندارمری در آنجا مستقر شود. معمار به من گفت: اجازه ندهید که یک گردان نظامی اینجا معطل بشود. گفتم پس چه کنم؟ گفت: چند نفر از این بومیها را مسئول این کار بگذارید. هم کار برای مردم منطقه فراهم می گردد و هم یک گردان نیرو برای حضور در جنگ و جبهه آزاد می شود. ضمناً اگر بومیها اینجا باشند، هیچکدام از گروهها به اینجا نزدیک نمی شوند. اصلاً به وسیله همین مردم امنیت اینجا را برقرار کرده ایم .

من این نظر را پذیرفتم و در تماس با مسئولین مملکتی و مذاکرات متعدد آنها را راضی به پذیرش این پیشنهاد کردم و بدین وسیله مشکل امنیت سد حل شد.

معمار به جهل و نا آگاهی افرادی که به نحوی در شرارتها دست داشتند، آگاه بود و آنها را به صورت مستقیم و غیر مستقیم به توبه و برگشت به دامن حکومت اسلامی دعوت می کرد. به آنها تأمین داده و حتی کمک مالی هم می نمود. می دانست که اینها فریب خورده و یا تطمیع شده اند؛ لذا در صدد نجات و هدایت آنها برآمد. حتی اگر اسیری را پیش او می آوردند با او به مهربانی برخورد می کرد، شاید که بتواند او را تشویق به توبه سازد.

یکی از همرزمان در این رابطه می گفت:

در یکی از درگیری ها فردی را دستگیر کرده بودیم. آقای معمار وقتی او را دید، به ما اعتراض کرد که چرا ایشان را آزاد نمی گذارید و گفت: من ضمانت می کنم که او فرار نمی کند. بگذارید راحت باشد. این برخورد شهید باعث شد که فرد مذکور دست از شرارت برداشته و به زندگی عادی خود مشغول گردد.

او سعی می کرد همواره رسول انقلاب در منطقه باشد و برای این کار از هیچ کوششی فرو گذار نمی کرد. روزی قرار شد در یکی از مناطق صعب العبور و محل تولد یکی از اشرار بزرگ منطقه که پا یگاه مهمی برای اشرار بود، مراسمی به مناسبت دهه فجر و پیروزی انقلاب اسلامی برگزار شود.

پیرامون نحوه اجرای مراسم تبادل نظر کردیم. برادر معمار گفت: خوب است که عده ای از ما به صورت کاروانی در آن مراسم شرکت کنیم؛ اما تعدادی از برادران حاضر در جلسه معتقد بودند که چون منطقه خطرناک است و احتمال کمین دشمن وجود دارد، به آن منطقه نرویم. آقای معمار به واسطه روحیه دلاورمردی و شجاعت و مردم شناسی که داشت، بر این خواسته اصرار می کرد و می گفت: حضور ما در آن منطقه یعنی پایان زندگی اشرار و باید این کار را بکنیم.

تمهیدات لازم صورت گرفت وبا پانزده دستگاه خودرو به صورت کاروانی حرکت کردیم و بعد از دو یا سه ساعت به منطقه مورد نظر رسیدیم. مراسم شروع شد و مولوی صحبت کرد و ورود ما را تبریک گفت. مردم خوشحال شدند؛ به گونه ای که اشک شوق در چشمانشان حلقه زده بود.

شهید معمار مطمئن بود که با ورود ما به آن منطقه مشکل برطرف خواهد شد و به راستی هم مدت کوتاهی پس از آن، شاهد برقراری امنیت در منطقه و رفع مشکلات آنجا بودیم و درایت و مردم شناسی آقای معمار برای ما اثبات شد.

بعد از مراسم اربعین شهید جندقیان، علی عازم منطقه شد؛ ولی این بار با دفعات دیگر فرق داشت. وداع، حالتی دیگر به خود گرفته بود. پدرش می گوید: در آخرین وداع علی قیافه اش عوض شده بود. سه مرتبه از در منزل خارج شد و از در دیگر وارد شد و با خانواده خداحافظی کرد.

همسر بزرگوارش نقل می کند: بعد از شهادت جندقیان به ایشان گفتم: دیگر بس است. انتقالی بگیر و بیا کاشان، ولی ایشان گفت: من بعد از محمد نمی توانم این کار را بکنم و با حالتی معصومانه گفت: همسرم، تو باید با مشکلات زندگی بسازی. خداوند به تو توفیق بدهد تا بتوانی برای فرزندانمان هم مادر باشی وهم پدر. ایشان آن روز دل از همه چیز برداشته بود. زینب یادگار شهید می گوید: آن روز پدرم دو بار مرا در آغوش گرفت و بوسید و خداحافظی کرد.

روز جمعه و قبل از روز مبعث بود. ما با آقای معمار به نماز جمعه رفتیم. او دم در مسجد بعضی از خصوصیات شهید جندقیان را برایم بازگو کرد و خود نیز تعبیراتی جالب از شهادت داشت. می گفت شهادت یعنی پوشیدن لباس خوشبختی. بعد رفتیم داخل مسجد و ایشان مشغول نماز شد. نمازش طور دیگری بود. سجده های طولانی او خبر از موضوعی پنهان می داد و گویی خواسته مهمی را از خدا طلب می نمود و بعد از تمام شدن نماز جمعه، باز با همان حالت نشسته بود. حاج آقا موسوی سجادی نزدش آمد و برای جشن عید مبعث درخواست کمک نمود. معمار رو به ایشان کرد و گفت: فردا بیایید تیپ سلمان؛ آنجا هر کمکی از ما برآید، دریغ نمی کنیم. بعد که آقا رفت، مجدداً به سجده رفت و مدتی طولانی در سجده بود. من دیدم که امروز با روزهای دیگر فرق دارد. در حالیکه آن روحیات را تحسین می کردم به من الهام شده بود که شهید معمار بزودی ما را ترک خواهد کرد.

بعد از همان روز به محل تیپ برمی گردد و از تهاجم اشرار به روستایی اطلاع پیدا می کند. با تعدادی از برادران عازم آنجا شده و بعد از درگیری مفصلی با آنها به شهادت می رسد.

فردای آن روز وقتی من برای دریافت کمک جشن به مقر تیپ رفتم، با جنازه مطهر شهید روبرو شدم. بغض گلویم را گرفت و نتوانستم حرف بزنم.

شب عیـد مبعث مطا بق با ۱۰/۱۰ /۱۳۷۳ آقای معمار از تجاوز گروهی اشـرار به روسـتایی مطلع می شود. ایشان سراسیمه به مقر تیپ رفته و تعـدادی از برادران را انتخاب نموده و عازم منطقه می گردد و رد پای اشـرار را پیـدا کرده و در محلی به نام رود خانه بیمپور جنگل چاه شور از توابع ایرانشـهر در کمین آنها می افتنـد. در نبردی نابرابر ولی مردانه تا پای جان مقاومت می کنند و در آن کمین همگی به شهادت می رسند.

پدر بزرگوار شهید می فرماید:

من در روضه های پای منبر و جلسات مذهبی، داستان گودی قتلگاه سالار شهیدان را شنیده بودم. بعد از شهادت علی که به منطقه و محل شـهادت ایشان رفتم، آنجا نیز گودی قتلگاه را مشاهـده کردم. محل کمین بچه ها حدود چهارمتر دیواره شـنی داشت و اطراف آن را هم درختان تناور پوشانده بود که اشرار پشت آنها کمین کرده بودند.

یـک نکته جالب از فـداکاری و ایثار در آن واقعه مشـهود است و آن اینکه هم علی و هم دیگر برادران می توانسـتند تسـلیم شـده و زنده بمانند، ولی در فرهنگ این عزیزان تسلیم در برابر دشمن مفهومی ندارد و شهادت را بر تسلیم ترجیح دادند.

شهیـد علی معمـار از مصادیق بارز آیه شـریفه «ولتکن منکم امه یـدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و او لئک هم المفلحون بود »

روح لطیفش از مشاهده صـحنه های منکر و گناه آزرده می گردید. همه را به انجام کارهای نیک و ترک امور ناشایست توصیه می کرد.

مادربزرگ شهید در این باره می گوید: علی از بچگی اهل مسجد و نماز بود. خواهرانش را توصیه به حفظ حجاب و رعایت عفاف می نمود. همه را به خواندن نماز اول وقت ترغیب می کرد.

همسر شهید می گوید: علی همیشه راهنمای ما به نماز و رعایت حجاب و ترک گناهان بود. به من توصیه می کرد در تربیت بچه ها یم کوشش کن و بگذار خوب درس بخوانند. می گفت: همیشه به فکر آخرت باشید، این دنیا فانی است و گذرا ... منابع زندگینامه :شقایق کویر،نوشته ی عباس رضایی ومریم شعبانزاده ،نشر کنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

معمار شیرازی، قوام الدین

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۸۴۴ ق)، معمـار. وی رسـمی‌ساز و طراح و رسـام و معمـار دوران شـاهرخ تیموری بود. از آثـار ارزنـده‌ی وی رسـمی‌سازی و طراحی و آرایش تزیینات داخلی و خارجی بناها و مساجد جامع شهرهای هرات و مشهد، از جمله مسجد گوهرشاد است. این بنا که به امر و هزینه گوهر شـاه‌بیگم به پایـان رسـیده، از نظر معمـاری سـبک خاص خراسانی و تزیین و کاشـی‌کاری و خطاطی در زمره‌ی دوازده بنای بسـیار عالی تاریخی دنیا محسوب است. تاریخ اتمام بنا ۸۲۱ ق است و کتیبه زیبای بایسـنقر به خط ثلث بر سردر مسجد از این تاریـخ حکایت می‌کنـد. مدرسه غیاثیه در خرگرد خراسان هم احتمالا از ساختمانهای اوست که در تاریخ ۸۴۸ ق به دستیاری شـاگرد خود، اسـتاد غیاث‌الـدین شـیرازی، به اتمـام رسانـده و گفته‌انـد که معمـار مسـجد تایبـاد خراسان نیز وی بوده است. به گفته صاحب «حبیب السیر» او در علم نجوم نیز مهارت داشته است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :احوال و آثار نقاشان (۵۳۶ / ۲)، تاریخ هنرهای ملی (۷۷۵ / ۲ ،۳۹۹ / ۱)، تذکره الشعراء (۳۷۹)، حبیب السیر (۱۵ -

۱۴ / ۴)، کارنامه‌ی بزرگان (۱۳۴)، گلستان هنر (سی و هفت، ۲۹)، هنر عهد تیموریان (۹۳ -۹۲).

معمار قمی، حسن

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س سیزدهم و چهاردهم ق)، معمار. اهل قم و سازنده و طراح نقوش ساختمانها بود. از آثار وی دو بنا به جا مانده که بین تاریخ ساخت آنها اختلاف نسبتا زیادی است. یکی ایوان آیینه حضرت معصومه (ع) که با همکاری استادان نامی آن زمان انجام پذیرفته است و دیگری، صحن مقبره‌ی علی‌اصغر خان اتابک در قم. که اولی به سال ۱۲۲۵ ق است و دومی به سال ۱۳۰۳ ق.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :احوال و آثار نقاشان (۱۴۷/۱)، تربت پاکان (۶۸/۱)، گنجینه‌ی آثار قم (۵۹۲، ۴۹۸/ ۱).

معمار، حسین

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اساتید هنرمند اصفهان در قرن دهم بوده، از آثار وی ساختمان بقعه‌ی هارون ولایت در اصفهان است که به امر شاه اسماعیل در تاریخ ۹۱۸ بنای آن به پایان رسیده است.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

معماران بنام، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معمار.

تولد: ۱۲۸۲.

درگذشت: ۱۳۷۴، تبریز.

رضا معماران بنام بیش هفتاد سال در زمینه طراحی تعمیر و احیاء آثار تاریخی و هنری داشت. طراحی و اجرای نزدیک به دویست حمام قدیمی را در تهران، تعمیر و مرمت نزدیک به پنجاه حمام قدیمی، تعمیر مرمت مساجد قدیمی و بازار قدیمی شهر تبریز، طراحی و اجرای سد سنگی در حوالی شهرستان تکاب، طراحی و اجرای پل سلامت‌آباد در بیجار، تعمیر و مرمت دهانه‌ی مرکزی پل دختر میانه، طراحی و اجرای گنبد مرکزی مسجد کبود و طراحی و اجرای گنبد دانشگاه صنعتی شریف در تهران از جمله کارهای اوست. وی در سال‌های آخر عمر هم اجرا و نظارت مسجد حضرت رضا (ع) در جاده‌ی ایل گولی تبریز را عهده‌دار بود. وی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۴، همزمان با بزرگداشت هفته‌ی میراث فرهنگی نشان عالی لیاقت را از دست معاون اول ریاست

جمهوری دریافت کرد و در ماه‌های آخر عمر نیز از سوی استاندار آذربایجان شرقی لوح «افتخار آفرینان آذربایجان» به وی اهدا گردید.

استاد رضا معماران بنام به سبب بیماری و کهولت در سن ۹۲ سالگی درگذشت و پیکر ایشان در تبریز تشیع و در قطعه‌ی مشاهیر و هنرمندان وادی رحمت این شهرستان به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

معمارزاده، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۴ متولد شد. پس از اخذ دیپلم به خدمت در بانک ملی درآمد و در شعبه‌ی مرکزی مشغول خدمت گردید. در حین کار در بانک ملی، دوره‌ی سه ساله‌ی حقوق را در دانشگاه تهران پایان داد و پس از تشکیل دوره دکترای حقوق در دانشگاه تهران، رشته‌ی اقتصاد را دنبال نموده و دکترای اقتصاد گرفت. در سال ۱۳۳۹ که بانک مرکزی ایران تشکیل یافت، معمارزاده به بانک مرکزی منتقل شد و به معاونت اداره نظارت بر امور ارزی منصوب گردید. در ۱۳۵۰ به وزارت اقتصاد مأمور خدمت شد و مشاور وزیر شد. در سال ۱۳۵۳ پس از تشکیل وزارت بازرگانی، به سمت معاونت در تجارت خارجی منصوب شد و قریب دو سال در آن سمت بود که قائم مقام بانک مرکزی شد. دکتر احمد معمارزاده در آبان ماه ۱۳۵۷ در کابینه‌ی ارتشبد ازهاری به سمت وزیر بازرگانی معرفی گردید و قریب دو ماه در آن سمت استقرار داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معیر الممالک، دوستعلی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۹۰ -۱۲۳۶ ق)، نقاش و خطاط. ملقب به معیر الممالک. از شاهزادگان صاحب کمال قاجاری بود و بعدها به نظام‌الدوله ملقب شد. وی در تصویر آفرینی به شیوه‌ی رنگ روغن تبحر داشت و خط را نیز خوش می‌نوشت. از علوم ادبی بهره‌مند بود و مجموع مقالات و خاطرات خود را در دو کتاب «زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه» و «رجال عصر ناصری» فراهم آورده است. از آثار نقاشی او: منظره‌ی زمستانی و پر برفی که چند درخت در وسط آن دیده می‌شود؛ تصویر چند گوسفندی که از شدت سرما، کنار هم به خواب رفته‌اند؛ دورنمای منظره‌ی زیبایی که در افق آن، تصویر درختان و مزارع و کلبه دهقانی جلوه‌گر است.[۱]

دوستعلی خان بسطامی نظام‌الدوله (و. ۱۲۳۶ ه.ق- ف. ۱۲۹۰ ه.ق) پسر حسین علی‌خان معیر و داماد فتحعلی شاه بود؛ به حکومت یزد و گیلان رسید و سمت خزانه‌داری یافت و به عضویت دارالشورائی که ناصرالدین شاه تشکیل داد نائل گشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] احوال و آثار نقاشان (۱۱۷۴/ ۴)، شرح حال رجال (۱۵۷، ۹۳، ۴۱/ ۶).

معیر، دوستعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به معیرالممالک فرزند دوست محمد خان و نوه دختری ناصرالدین شاه است. وی در ۱۲۵۲ در تهران متولد شد و پس از اینکه به رسن رشد رسید به مدرسه دارالنفون رفت و رشته نظام را پایان داد و مراحل ترقی را به سرعت پیمود درجه سرتیپی گرفت. در دوران سلطنت مظفرالدین شاه (دائی خود) وزیر مخازن عسگری شد و مدتی در آن سمت بود که شوق ادامه تحصیل او را وادار کرد از مشاغل دولتی چشم‌پوشی کند و به اتفاق مستوفی‌الممالک به اروپا رفت و در رشته‌های مختلف مخصوصا نقاشی ادامه تحصیل داد به طوریکه یکی از نقاشان درجه اول شد. معیرالممالک گذشته از اینکه نقاشی چیره‌دست بود یکی از نویسندگان خوب و باارزش نیز محسوب می‌شود. او در اواخر عمر خاطرت خود را به رشته تحریر کشید و سلسله مقالاتی تحت عنوان «رجال عصر ناصری» در مجله یغما انتشار داد که بسیار جالب و شیرین بود. کتاب دیگری درباره زندگی خصوصی ناصرالدین شاه انتشار داده است که حاوی نکات بسیار جالبی است.

وفات او در ۱۳۴۵ در ۹۳ سالگی اتفاق افتاد. معیر داماد میرزا علی‌اصغر خان اتابک اعظم بود و ثروت سرشاری که از پدر برایش به ارث رسیده بود همه را از بین برد. در اواخر عمر در زندگی رفاه نداشت و تدریجا به فروش تابلوهای خود اقدام کرد و با آنها اعاشه می‌کرد. دو تن از دختران مستوفی‌الممالک را برای دو پسر خود به زنی گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معیل، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالله معیل : فرمانده واحد بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم

در سال ۱۳۳۲ در شهر خون و قیام قم، به دنیا آمد. دو ساله بود که غم سنگین بی پدری بر سرش سایه افکند. با مرگ پدر، این خانواده بی بضاعت، تنها نان آور خویش را از دست داد و مادر مسوولیت سنگین اداره خانواده را به دوش کشید.

اندیشه سیاسی شهید معیل از پانزده خرداد سال ۱۳۴۲، آغاز شد. شهید معیل تحصیلات خود را تا گرفتن دیپلم ادامه داد. او که همیشه در درس اخلاق آیت الله مشکینی و آقای محقق داماد شرکت داشت، از کسب اطلاعات سیاسی و انقلابی نیز غافل نبود.

سال ۱۳۵۲ اقدام به تاسیس انجمن اسلامی آل محمد «علیه السلام» نمود و با جذب جوانان محل، آنان را با حرکت انقلابی امام خمینی (ره) روحانیت مبارز آشنا کرد. تعداد زیادی از جوانان، با ادامه راه این انجمن و آموختن تعالیم اسلامی، در صحنه های پرشکوه نهضت اسلامی، حضوری فعال داشتند و از یاران مخلص انقلاب و امام شدند، که تعدادی از این جوانان جان خود را تقدیم اسلام و انقلاب کردند.

همزمان با پیروزی انقلاب عبدالله ازدواج کرد و در تاریخ ۱۴/۱۰/۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران در آمد. و به دلیل لیاقتهای بالای او، به عنوان مسئول واحد بسیج سپاه قم انتخاب گردید. اخلاص و همت بلندش زبانزد همرزمانش بود. برای مادر احترام ویژه ای

قائل بود. از او نیز می خواست که نماز شب را فراموش نکند.

شهید معیل متعهد و با تقوا، پرهیزکار و مدافع اسلام بود. دنیا و مسائل دنیوی، در نظرش پست و بی ارزش جلوه می کرد. روح بلند و سرشار از معنویت او، با دعاهای کمیل، ندبه و توسل عجین می نمود. از دروغ و غیبت پرهیز می کرد. اگر در مجلسی غیبت می شد، زود بحث را عوض می نمود.

بیشترین وقت خود را با تلاش و فعالیت می گذراند و از دیگران می خواست، برای توفیق و خدمتگزاری، او را دعا کنند. عاشق شهادت بود و از مادر می خواست به شهادت یگانه پسر خود افتخار کند تا در نزد حضرت زهرا (س)، رو سفید باشد.

شهید معیل در قسمتی از وصیت نامه اش آورده است: «که مبادا تبلیغات شیطانی دشمن اسلام و ساده لوحانی که فریب آنان را خورده اند، در شما اثر کند و بی توجه به اهمیت کارتان، سنگر پایداری را خالی کنید. ثابت قدم باشید و هرگز از راه امام فاصله نگیرید. خدا این توفیق را داده است که تحت رهبری امام بزرگوار، اسلام را از انزوا بیرون آورده و به عنوان یک ملت نمونه، الگویی باشید برای دیگران».

او در قستمی دیگر از وصیت نامه اش، از همسرش خواسته است که در تربیت فرزندانش دقت زیادی داشته باشد و روح لطیف آنان را با احکام نورانی اسلام عجین سازد و در معرفی اسلام، قرآن و اهل بیت «علیه السلام» به آنان، کوشا باشد».

در آخرین بار که به جبهه های نور علیه ظلمت عزیمت کرده بود در تاریخ ۲۵/۱۱/۱۳۶۴ در منطقه عمومی فاو در حالی که جسم خاکی پیکر مطهر شهیدان «عملیات والفجر ۸» را آماده برای انتقال به عقب می نمود و در ضمیرش سودای همراهی و همدلی معراج با شهیدان را می پروراند و چهره اش نورانی، و وجودش معطر به عطر دل انگیز شهیدان گشته بود، خود نیز در همانجا با خیل شهیدان همراه گشت و روح بلندش به آسمانیان پیوست.

منابع زندگینامه :مجنون ،نوشته ی مریم صباغ زاده ایرانی،نشر ستاره،۱۳۷۹-قم

معین الاسلام، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود معین الاسلام : فرمانده گردان امام حسن (ع) لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۱ در خانواده ای روحانی در اراک چشم به جهان گشود. پدرش مرحوم حجت الاسلام حاج شیخ ولی الله معین الاسلام سرپرستی مدرسه علمیه سپهداری اراک بود . محمود در نزد پدر اولین جرقه های اخلاق و فضیلت و صداقت را مزمزه کرد.او تحصیلاتش را ادامه داد تا سالهای ۱۳۵۶و ۱۳۵۷فرارسید ,سالهای مبارزه نفسگیر با طاغوت وستم .

این دوران همزمان بود با اوج گیری نهضت اسلامی و محمود نیز مانند دیگر شیفتگان راه الله فعالانه در مبارزات بر علیه رژیم طاغوت شرکت کرد. چند بار با مأمورین نظامی وانتظامی شاه درگیر شد و هربار با کمک خدا و زیرکی و شجاعت بی نظیر خود, از معرکه به سلامت گریخت.

ضمن حضور فعال در صحنه های مختلف انقلاب به مطالعه نیز می پرداخت پس از پیروزی انقلاب همراه با دوستان شهیدش فضلعلی جباری، محمد صدر نور، مجید ترکمانی، محمود جقائی، و... اقدام به تاسیس وفعالیت در انجمن اسلامی دبیرستان محبان امام علی (ع) پرداختند. پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۵۹ جهت ادامه خدمت و پاسداری از آرمان های بلند انقلاب وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اراک شد.

مدتی در مرکز آموزشی سپاه در استان مرکزی دوره آموزشی دید و بعد از آن در بخش عملیات سپاه به فعالیت پرداخت. مدتی بعد به همراهی جمعی از همرزمانش به کردستان رفت تا در مقابل ضد انقلاب که جنگ داخلی را در آنجا به راه انداخته بود بایستد.

پس از بازگشت از کردستان در روابط عمومی سپاه به فعالیت پرداخت و مسئولیت کتابخانه و نوارخانه را به عهده گرفت و با سخت کوشی خود باعث شد کتابخانه و نوار خانه را از نظر کمی و کیفی فعال گردد. در کنار این فعالیت به تشکیل کلاس های اصول عقاید و آموزش قرآن جهت اعضای نوجوان کتابخانه پرداخت و به این ترتیب تعداد زیادی از این برادران را از این جهت آموزش داد. محمود برای تشویق بچه ها از پول خویش کتاب های زیاد و نوارهای مناسب با سنین آنان تهیه و به آنان اهدا می کرد.

شهادت مجید ترکمانی در عملیات بستان در او تأثیر عجیبی گذاشت و او را عاشق بی قرار جبهه نمود .این بود که به عملیات سپاه آمد و در اکثر عملیات لشگر اسلام شرکت نمود. در عملیات «فتح المبین» مسئول دسته و در بیت المقدس فرمانده گروهان در عملیات محرم فرمانده گردان و در عملیات «والفجر مقدماتی» و «والفجر سه و چهار» معاون فرمانده گردان بود . دوستان و همرزمانش از رشادت ها و دلاوری های او خاطرات بسیاری دارند.

شهید محمود بر حفظ ارزش های متعالی انقلاب و حفظ خط صحیح انقلاب که همان خط ولایت فقیه و حزب الله است به شدت پای می فشرد و در این رابطه هرگز حاضر به کوتاه آمدن در هیچ شرایط زمانی و مکانی نبود.

اعتقاد راسخ او به دعا و نقش و تأثیر آن در عمل انسان باعث شده بود علاوه بر مداومت خودش بر دعا دیگر ان را نیز تشویق به قرائت دعا وقرآن می نمود. وقتی نوشته ها و یادداشت های او را مشاهده می کنیم چنان از روح عرفانی و عاشقانه زیبایی برخوردار است که تمام وجود انسان را تحت تأثیر افکار عمیق خداییش قرار می دهد.

اعمالش را در نهایت خلوص و به دور از ریا انجام می داد تا جایی که کمتر کسی از یارانش از نماز شب خواندن او اطلاع داشت. به قرآن عشق می ورزید و از میان آیات شریفه قرآن سوره انشقاق را بسیار تلاوت می کرد.

یکی دیگر از خصوصیات محمود این بود که ضمن پذیرش اصل لزوم تشکیلات از هر گونه تشکیلات محوری و تشکیلات زدگی متنفر بود و با این روحیه, آن را نوعی شرک می خواند و به همین دلیل هم در مصاحبه اش در منطقه عملیاتی والفجر این را متذکر می شود که وای بر شما اگر چیزی غیر از خدا را اصل و پایه و هدف قرار دهید ,حال هرچه که می خواهد باشد. چه نام و چه مقام و چه سازمان . اسم این عمل را جز شرک نتوان گذارد.

قریحه و استعداد او در سرودن اشعار از خصوصیت بارز دیگر این شهید بود که در زمینه های بسیار جالب با مضامین بسیار عالی سروده است.

او عاشق جهاد و شهادت بود و هم چون پرنده ای از میدانی به میدان دیگر می شتافت و شهادت را چون گمشده ای گرانقدر می جست آن چنان که در این نوشته اش می گوید:

اکنون که اشتیاق جهاد را در سراسر وجودم احساس نموده ام و آرزوی نوشیدن شهد شهادت و رسیدن به وصال یار را در ذره ذره وجودم احساس می کنم ,روانه میعادگاه می گردم تا شاید بتوانم در این راه که راه اولیاء الله باشد جان خود را نثار نمایم لیکن از خداوند منان می خواهم که بینشی به من عطا فرماید که شهادت را بشناسم و با شناخت شهادت و رسیدن به آن بتوانیم چراغ نور افروز شهداء را فروزان تر گردانم .حال که در انتظار وصال, روانه میعادگاه گردیده ام امیدوارم که خداوند نیز ترحمی بر این بنده گناهکار خود بنماید و ما را نیز به جمع رحمت گزیدگان بپزیرد. از حضرت حق تعالی مسئلت دارم که انشاءالله این عشق دو طرفه گردد.

واقعاً عاشق لقاء الله بود وسرانجام در ظهرگاه جمعه بیست و هفت آذر ۱۳۶۲ پس از عملیات پیروزمندانه والفجر چهار به هنگام

آماده شدن جهت اقامه نماز در حین گرفتن وضو در منطقه پنجوین مورد اصابت ترکش خمپاره دشمن قرار گرفت و دعوت حق را لبیک گفت و مصداق این حدیث شریفه قدسیه قرار گرفت.

خداوند فرمود :اگرمن عاشق بنده ای شدم او را می کشم.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

معین‌التجار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج محمد دهدشتی بوشهری (ف. ۱۳۱۲ ه.ش) از تجار معتبر و نماینده مجلس شورای ملی در چند دوره و در سن ۹۷ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

معین‌السلطنه

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا رضا مستوفی معین‌السلطنه از رجال دوره ناصری (و. ۱۲۴۰– ف. ۱۳۱۳ ه.ق) می‌باشد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

معینی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۷۲ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در مدارس قاجار و دارالفنون وارد مدرسه صاحبمنصبی قزاقخانه شد و دوره مدرسه مزبور را پایان داد و به درجه افسری نائل آمد و به آترياد قزاق تهران معرفی گردید. پس از چندی به تبریز انتقال یافت و بعد به آترياد همدان مأمور شد و در گردان پیاده که فرمانده آن سرهنگ رضاخان بود به انجام وظیفه پرداخت. معینی در ده سال اول خدمت خود در اردوکشی‌های متعدی شرکت داشت از جمله در اردوکشی آترياد همدان در گیلان بود که منجر به شکست قوای قزاق شد و در نتیجه عقب‌نشینی این نیروی قزاق در آق بابای قزوین اردو زد. احمد معینی در آترياد همدان در هنگ پیاده زیرنظر مرتضی خان یزدان‌پناه بود و میرپنج رضاخان فرمانده نیز او را افسری شجاع و بی‌باک می‌دانست. وی در سوم حوت ۱۲۹۹ فرماندهی یک گردان پیاده را از نیروی اعزامی به تهران را برعهده داشت. پس از ورود نیرو به تهران، احمد معینی درجه یاوری گرفت. در سازمان نوین قشون که در اواخر ۱۳۰۰ بوجود آمد وی با درجه‌ی نایب سرهنگی فرمانده فوج نادری شد و به چند مأموریت جنگی از جمله تبریز و ترکمن صحرا رفت، در ۱۳۰۸ با درجه سرهنگی که فرمانده فوج نادری بود همراه امیرلشکر

شیبانی برای فرو نشاندن طغیان عشایر فارس به آن منطقه عزیمت نمود و مأمور پاک‌سازی برازجان شد. به محض ورود نیرو به اطراف برازجان محمدخان غضنفرالسلطنه ضابط آن حدود علم طغیان برافراشت و شهر برازجان را تصرف نمود. معینی ناچار عقب‌نشینی کرد و روز بعد در نبردی که بین دو قوا انجام گرفت غضنفرالسلطنه به قتل رسید و شهر برازجان به دست نیروهای معینی افتاد. در ۱۳۰۹ فوج نادری به اتفاق سایر نیروها درصدد قلع و قمع عشایر بویراحمد و ممسنی برآمد. در نبرد سنگین نیروی دولتی و بویر احمد در تنگ تامرادی سرهنگ معینی و افرادش پیش قراول بودند و در مراحل اولیه جنگ تعداد زیادی از افراد هنگ نادری کشته شدند و سرهنگ معینی هم مجروح شد ولی سرانجام فوج نادری حلقه محاصره نیروهای دولتی را شکست و جان عده‌ای را نجات داد.

پس از پایان گرفتن شورش عشایر جنوب افواج اعزامی از تهران به مرکز بازگشتند و هر کدام پاداش فعالیت خود را گرفتند و سرهنگ زندیه فرمانده تیپ فارس شد. سرهنگ میمند به فرماندهی تیپ کردستان رفت و سرهنگ احمد معینی هم فرمانده تیپ مستقل لرستان شد. مدت مأموریت او بیش از دو سال در لرستان به طول انجامید ولی در همان مدت دو سال با قاطعیت کامل در خلع سلاح الوار اقدام نمود. در اواسط ۱۳۱۱ تیپ لرستان را به سرهنگ حاج علی رزم‌آرا تحویل داد و خود فرمانده نیروی خوزستان گردید و در ۱۳۱۲ درجه سرتیپی گرفت. در ۱۳۱۴ به فرماندهی لشکر آذربایجان غربی منصوب شد و مدت شش سال در آن مأموریت بود و در همانجا درجه سرلشکری دریافت کرد.

در شهریور ۱۳۲۰ لشکر رضائیه غافلگیر شد و گذشته از تلفات سنگین، سرلشکر معینی لشکر را رها نمود و خود به جای امنی پناه برد. سربازان نیز سلاحهای خود را به جای تحویل به سربازخانه در اطراف شهر ریخته و پراکنده شدند. سلاحها بدست اکراد افتاد و تقریبا شهر رضائیه از نظارت دولت خارج شد و ناامنی تمام منطقه را فرا گرفت. اگر اقدامات حاد سرلشکر جهانبانی نبود فاجعه بزرگی پیش می‌آمد. سرلشکر معینی پس از رها کردن لشکر خود به تهران رفت و خود را به ستاد معرفی کرد و بلافاصله منتظر خدمت شد و دادگاهی برای رسیدگی به جرائم فرماندهان تشکیل گردید. دادستانی این دادگاه با سرتیپ علی رزم‌آرا فرمانده لشکر اول مرکز بود. پس از تشکیل پرونده عده‌ای در آن دادگاه محاکمه شدند از جمله سرلشکر احمد معینی فرمانده لشکر رضائیه بود ولی سرانجام دادگاه او را از اتهامات وارده تبرئه نمود و پس از تبرئه تقاضای اعاده حیثیت و بازگشت به خدمت نمود. رزم‌آرا رئیس ستاد وقت او را با همان درجه سرلشکری به خدمت دعوت کرد و فرماندهی لشکر فارس را به او سپرد. سرلشکر معینی قریب یک سال در شیراز باقی ماند و در ۱۳۲۶ تقاضای بازنشستگی نمود و از آن تاریخ به بعد به هیچ‌وجه مطرح نشد و برخلاف سرلشکر ایرج مطبوعی که تا آخر عمر مطرح بود او هرگز فعالیتی ننمود و شغلی نگرفت. در ۱۳۵۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معینی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۴ ش در تهران است. تحصیلات خود را در هنرسرای عالی در رشته شیمی به اتمام رسانید و وارد خدمت در وزارت کار شد و مراحل ترقی را در آن وزارتخانه پیمود و به ریاست اداره اشتغال و کاریابی رسید. در ۱۳۳۷ جمشید آموزگار وزیر کار ابلاغ مدیر کلی برای او صادر کرد. در ۱۳۴۰ با تصویبنامه هیئت وزیران به معاونت فنی وزارت کار منصوب شد و قریب یک سال در این سمت بود که به عضویت هیئت مدیره سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران انتخاب شد.

در انتخابات دوره بیست و یکم از طرف کنگره آزاد زنان و آزاد مردان کاندیـدای مردم شاهرود شد و به وکالت انتخاب گردید در ادوار بیست و دوم و بیست و سوم نیز همچنـان وکیـل شاهرود بود. در ۱۳۵۲ به وزارت کار و امور اجتماعی و بعـد به وزارت کشور تعیین گردیـد. مجـددا بعـد از وزارت کشور به وزارتخانه قبلی بازگشت. نامبرده در تشـکیلات حزب ایران نوین مقام معاونت و قائم مقامی دبیر کل را داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

معینی، محمدسالار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدسالار معینی در سال ۱۳۴۸ در مشـهد متولد شد.وی یکی از مترجمین کتاب" تغذیه طیور "می باشد. کتاب مذکور ، در دوره چهـاردهم کتـاب سال جمهوری اسـلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسـلامی به عنوان کتاب سال برگزیـده شـد.گروه : کشاورزیرشـته : دامپروریتحصـیلات رسـمی و حرفه ای : محمد سالار معینی بعد از گذراندن تحصـیلات ابتدایی و متوسطه، در سال ۱۳۶۶ در رشـتهٔ دامپروری دانشـکده کشاورزی دانشـگاه مشـهد پذیرفته شد. در سال ۱۳۷۰ تحصـیلات خود را در مقطع کارشناسـی ارشد، در رشـتهٔ تغذیه دام ادامه داد و در حال حاضر دانشجوی دورهٔ دکترای همان رشته در دانشگاه فردوسی مشهد می باشد.جوائز و نشانهـا : محمـد سالاـر معینی یکی از مترجمین کتـاب" تغـذیه طیور "می باشـد. کتـاب مـذکور ، در دوره چهـاردهم کتـاب سـال جمهوری اسـلامی ایران از طرف وزارت فرهنـگ و ارشاد اسـلامی به عنوان کتاب سال برگزیـده شـد.چگونگی عرضه آثار : محمد سالارمعینی علاوه بر کتاب تغذیه طیور، کتاب و مقالات ذیل را نیز با همکاری آقایان دکترابوالقاسم گلیان عرضه داشته است: - اثر طول مـدت گرسـنگی در انـدازه گیری انواع انرژی قابـل متـابولیسم مواد خوراکی بـا اسـتفاده از دو روش سـیبال و فـارل. (مقاله) - بررسـی امکان استفاده علمی از انرژی قابل متابولیسم حقیقی تصحیح شده برای ازت (TMEM) در جیره نویسی برای طیور. (مقاله) - تعیین انرژی قابـل متـابولیسم حقیقی مواد خوراکی مورد اسـتفاده در تغـذیه طیور در اسـتان خراسان آثار : احتیاجات غـذایی طیور ویژگی اثر : ترجمه،بـا همکـاری دکتر ابوالقاسم گیلان۲ تغـذیه طیور ویژگی اثر : ترجمه،این کتـاب در دوره چهـاردهم کتاب سال جمهوری اسـلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنـگ و ارشاد اسـلامی معرفی و برگزیـده شـده است. آشـنایی با کتاب: «تغـذیه طیور»: تغـذی ?طیور، اس. لیزن، جی. دی. سـامرز، ترجم ?دکـتر ابوالقـاسم گلیـان، مهنـدس محمـد سالاـر معینی، تهران: واحـد آموزش و پرورش معـاونت کشاورزی سازمان اقتصادی کوثر، ۱۳۷۴. توسع ?کمّی و کیفی رشـته های دامپزشـکی و دامپروری نیازهای علمی جدیـدی را می طلبـد و تغذی ?طیور به شـکل صـنعتی و مدرن از علوم نسبتاً جدید است. کتاب حاضـر به دلیل دربرداشـتن آخرین دسـتاوردهای علمی در زمینه هـای مختلف تغـذی ?طیور حـائز اهمیت است. اگرچه مطـالب کتـاب برای کشور کانادا طرح و عنوان شده است، موارد اشتراک زیادی برای استفاد ?متخصصان ایرانی در آن وجود دارد. این کتاب به لحاظ پرداختن به مسائل اساسی و پـایه ای تـازگی دارد و ترجم ?خوب و جـداول و اشـکال مختلف- طی هفت فصـل- بر ارزش آن افزوده است. کـاربرد این ترجمه برای مقاطع مختلف تحصیلی و دربرگیری طیف نسبتاً وسیعی از تغذیه برای انواع طیور را می توان از امتیازات خاص آن دانست

معینیان، نصرتالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۱ در شهر اصفهان تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و سیکل اول متوسطه را در آن شهر انجام داد و در تهران وارد مدرسه راه‌آهن شد و دوره‌ی یک ساله‌ی مدرسه را به پایان رسانید و به استخدام در راه‌آهن دولتی ایران درآمد.

معینیان بعد از شهریور ۱۳۲۰ وارد مطبوعات شد و در بعضی از روزنامه‌ها مقاله می‌نوشت. اولین شغل مطبوعاتی وی مدیر داخلی روزنامه‌ی مرد امروز بود. پس از چندی وارد روزنامه‌ی آتش که مدیریت آن با سیدمهدی میراشرافی بود گردید و سمت سردبیری روزنامه را احراز نمود. روزنامه‌ی آتش نشریه‌ای هتاک و جنجالی بود و طبعا در حملات به دولت، معینیان سهم زیادی داشت.

در سال ۱۳۳۲ روزنامه‌ی آتش و سیدمهدی میراشرافی صاحب آن برای ساقط کردن دولت دکتر محمد مصدق همکاری خود را با سرلشکر فضل‌الله زاهدی آغاز کرد. روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سیدمهدی میراشرافی در کنار فضل‌الله زاهدی اداره رادیو را تصرف کردند و میراشرافی یکی از کسانی بود که سقوط دولت دکتر مصدق را در رادیو اعلام نمود. پس از استقرار زاهدی در سمت نخست‌وزیری، میراشرافی از وی درخواست نمود که سمتی به نصرت‌الله معینیان داده شود. سرانجام ابلاغی برای او صادر شد و به معاونت اداره رادیو تعیین گردید. ولی این انتصاب مورد تأیید جلیل بزرگمهر رئیس انتشارات و تبلیغات قرار نگرفت و در کنار یکی از راهروها یک میز و صندلی در اختیار او قرار دادند و در آنجا بود که کتابی تحت عنوان سلطنت بر دلها را تنظیم و چاپ کرد و امتیازی برای خود بدست آورد.

نصرت‌الله معینیان در سال ۱۳۳۵ در دولت حسین علاء رئیس اداره انتشارات رادیو شد. وی در این سمت تغییرات عمده‌ای در برنامه رادیو ایجاد کرد که بی‌نهایت مورد علاقه مردم و توجه دولت شد.

در سال ۱۳۳۸ نصرت‌الله معینیان با حفظ سمت ریاست انتشارات، به معاونت نخست وزیری منصوب گردید. در ۱۳۳۹ در کابینه‌ی جعفر شریف امامی وی همچنان دارای معاونت نخست‌وزیری و ریاست انتشارات و تبلیغات بود. در کابینه‌ی دکتر علی امینی تبلیغات و انتشارات با سمت وزیر مشاور به ناصر ذوالفقاری واگذار شد و در تمام مدت نخست‌وزیری امینی، ذوالفقاری دارای آن سمت بود. در کابینه‌ی علم، معینیان در ترمیم کابینه به وزارت راه منصوب شد و مدت کوتاهی در کابینه در آن سمت استقرار داشت.

پس از افتتاح دوره‌ی بیست و یکم مجلس شورای ملی، علم در کادر وزیران خود تغییراتی داد و معینیان با سمت وزیر مشاور، سرپرست انتشارات و رادیو شد.

در سال ۱۳۴۲ در دوران نخست‌وزیری حسنعلی منصور، نام سازمان انتشارات و رادیو تغییر کرد و تبدیل به وزارتخانه شده و نام وزارت اطلاعات گرفت و معینیان اولین وزیر اطلاعات گرید. در کابینه‌ی امیرعباس هویدا، وزارت اطلاعات به سرلشکر حسن پاکروان واگذار شد و معینیان از کابینه خارج شد و شغلی به او واگذار نشد.

در سال ۱۳۴۵ علم به وزارت دربار منصوب گردید و پس از مدتی کوتاه رحیم هیراد رئیس دفتر مخصوص شاه را بازنشسته کرد و معینیان را بجای او به ریاست دفتر شاه گمارد.

معینیان در آن سمت مطابق میل شاه وظایف خود را انجام می‌داد. در دوران نخست‌وزیری جمشید آموزگار که فضای باز سیاسی تغییراتی در ایران ایجاد کرد، به دستور شاه کمیسیون شاهنشاهی به ریاست نصرت‌الله معینیان تشکیل گردید و دولتمردان رژیم تحت محاکمه قرار گرفتند و قرار شد کلیه کسانی که در مسائل مملکتی اهمال یا سوءاستفاده نموده‌اند مورد تعقیب قرار بگیرند.

نصرت‌الله معینیان روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ همراه شاه از ایران خارج شد. پس از مدت کوتاهی از شاه جدا گردید و گویا مبلغی به او پرداخت شد که بتواند با بهره آن در خارج از کشور زندگی کند.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مغفوری، عبدالمهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالمهدی مغفوری : قائم مقام رئیس ستاد لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) خاطرات

یدالله شاه عابدینی:

در یک سفر یک روزه که سرمان به مجلس ختمی گرم شد و تا ساعت چهار بعد از ظهر طول کشید، حاجی یک باره به خود آمد و برافروخته گفت :نماز اول وقت را از دست دادیم و با ناراحتی به نماز مشغول شد.

قرار بود مسئولین بسیج کشور در سمیناری در تهران شرکت کنند. معمولا در چنین مواقعی با وسیله های سواری می روند اما ایشان گفت: همه با اتوبوس

می رویم .تا سوار شدیم حاج مهدی گفت :برادران از همان جلو هر کس حدیثی بلد است بگوید. بعد در خواست مداحی کرد. چنان حال و هوایی داشت که فکر می کردی در مسجد نشسته. ساعت یک شب بودکه رسیدیم قم. برادر ها گفتند اینجا بمانیم و فردا حرکت کنیم .حاج آقا قبول کرد .بخاری ماشین را روشن کردیم و پتو ها را برداشتیم تا استراحت کنیم .من در صندلی جلو بودم .یک لحظه متوجه تکان ماشین شدم .نگاه کردم دیدم حاج آقا غفوری در آن هوای سرد از اتوبوس بیرون رفت. با چشم تعقیبش کردم .رفت در دور ترین محل برای اقامه نماز شب . خوابم برد و قبل از اذان بود که با صدای ایشان از خواب بیدار شدم. از خودم شرم کردم .

در سمینار تهران بحث و گفتگو شد که امام فرموده اند باید به جبهه بروید . از سمینار که برگشتیم حاج آقا اصرار داشت:که ما باید تکلیف خو درا انجام دهیم. می گفت :وقتی امام می فرمایند :راه قدس از کربلامی گذرد ،باید همین شود .ایشان از زمانی که به بسیج آمدند هیچوقت ندیدم نماز

بی جماعت برگزار شود .هر جا که وقت نماز می رسید ،می ایستار و اذان می داد . حقیر که مدتی را در محضر شهید عبدالمهدی مغفوری در قسمت تبلیغات و انتشارات سپاه پاسداران زرند وزیر نظر این شهید بزرگوار افتخار خدمتگذاری داشتم . در نیمه دوم سال ۶۳ بنا به درخواست مسئول وقت بنیاد شهید حاج آقا شجاعی به بنیاد شهید زرند منتقل و در قسمت فرهنگی آن بنیاد مشغول خدمت شدم. در فروردین ماه سال ۶۴ بعد از مراسم تشیع جنازه یکی از شهدای بزرگوار(شهید محمود محمدی) به بنیاد شهید آمدم و در همین حین شهید مغفوری نیز به همراه یکی از برادران سپاه به بنیاد آمدند و به من گفت: آقای ابراهیمی من هم می خواهم همراه شهید به بهشت زهرا(س) بیایم. شما توی آمبولانس جا دارید من گفتم: البته و خیلی هم خوشحال می شوم که با شما باشم و بعد آمبولانس خواست حرکت کند من به اتفاق شهید مغفوری و یکی از بستگان شهید در قسمت عقب آمبولانس جنب تابوت شهید کنار هم نشستیم و آمبولانس به طرف بهشت زهرای زرند حرکت کرد. در طول مسیر راه من متوجه شدم که شهید مغفوری در حالیکه محزون است سرش را به تابوت نزدیک می کند و دور می کند و با خود نیز زمزمه می کند. زهرا سلطان زاده همسر شهید:

یادم هست یک شب نزدیک ساعت دو بعد از نیمه شب آمد . گفتم: شام می خوری ؟گفت: آنقدر خسته ام که نمی توانم چیزی بخورم ،اگر هم بخوابم برای نماز بیدار نمی شوم. گفتم: نا راحت نباش هر ساعتی که بخواهید بیدارتان می کنم. گفت: من یک

ساعت می خوابم .بی آنکه بیدارش کنم از جا بلند شد .وقتی دید مشغول کار های منزل هستم، تبسمی کرد وگفت که به فکر کارهای دنیا نباش .خلاصه رفت و ضو گرفت و تا نزدیک اذان صبح که من از خواب بیدار شدم دعا می کرد و اشک می ریخت . گاهی اوقات می گفتم: فلانی فلان چیز را گفته یا این کار راکرده .می گفت :این قدر جوش دنیا را نزن .اگر کار های واجبت ترک شد ناراحت باش .حرف و کار دنیا همیشه هست .شهید مغفوری به ما توصیه می کرد که خوب نگاه کنیم و ببینیم چه اعمالی جز واجبات و مستحبات موجب رضای خداست که هر چه موجب رضای خدا باشد برای خلق هم خوب است. وقتی خبر اسارت برادرم را به ما دادند، ایشان گفت:

رضای خدا در این بوده و نباید از خود ضعف نشان دهیم ،امروز دشمن ممکن است دست به هر کاری بزند ما باید با ایمان و مقا ومت توطئه او را خنثی کنیم . برای همه احترام قائل می شد مخصوصا برای پدر ومادرش.هر وقت به خانه پدری او می رفتیم دست پدر و مادرش را می بوسید و از موقع ورود به خانه تا داخل منزل به خودش اجازه نمی داد که جلوتر از پدر و مادرش حرکت کند .خدا می داند او چقدر آگاه و محترم بود .

من تا آنجا که یاد دارم هیچ وقت ندیدم ایشان کنار سفره ای که پدر ومادرش نشسته اند دستش را زود تر ازآنها به سر سفره برده باشد. شبهایی که در منزل پدری حاج مهدی میهمان بودیم ،بنا بر شرایط شغلی، پدرش دیر تر به خانه آمد .اما حاج مهدی رامی دیدم که همین طور با لباس بیرون نشسته بود . می گفتم چرا نمی خوابی ؟می گفت :می تر سم پدرم بیاید و در حالت دراز کش خواب باشم .صبر

می کرد وقتی پدر می آمد و چراغ را خاموش

می کرد ،ایشان هم می رفت می خوابید . صبح هم قبل از همه بیدار می شد وبه نماز می ایستاد .

در رعایت احوال بزرگان به خصوص پدر ومادر بسیار حساس بود .وقتی از ماموریت می آمد ،در حالی که بسیار خسته بود به احترام پدر و مادر نمی خوابید. خمیره وجود این بزرگوار از تلاش و کوشش بود .حتی در دوران تحصیلش از بر جسته ترین دانش آموزان محسوب می شد . خواهر شهید:

یادم است می خواستم در یکی از مراکز معتبر علمی و مذهبی ثبت نام کنم .این بزرگوار قبل از رفتنم گفت :ممکن است افرادی با داشتن دید گاههای مختلف سیاسی بخواهند افکاری را به ذهن شما تحمیل کنند .مواظب باش که بی تفکر جذب افکار و دید گاههای مختلف نشوی .هر چه شنیدی در باره آن فکر کن و توسلت را با ائمه قطع نکن.

مفاخرالملک، علینقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وزیر تجارت کابینه میرزا احمدخان مشیرالسلطنه از درباریان متنفذ محمد علیشاه است. پدرش داروغه‌باشی تبریز بود. علینقی خان به اعتبار پدر وارد دستگاه محمد علی میرزا گردید و مدتها در تبریز جزء محارم ولیعهد بود. پس از جلوس محمد علی میرزا به تخت سلطنت مفاخرالملک هم در زمره اطرافیان ولیعهد بود که برای احراز مشاغل جدید و مهم به تهران وارد شد و از محارم شاه و از مخالفین مشروطه به حساب می‌آمد، در اختلافی که بین محمد علی میرزا و مجلس اول ایجاد شد طرد عده‌ای را خواستار بودند. از جمله مجلسیان از محمد علی میرزا درخواست نمودند که شش نفر را از دربار اخراج کند که یکی از آنها مفاخرالملک بود.

بعد از به توپ بستن مجلس در استبداد صغیر کار مفاخرالملک بالا گرفت و به عنوان وزیر تجارت وارد کابینه شد. حکومت تهران

را هم به عهده او قرار دادند و با شدت عمل با مشروطه‌خواهان به مبارزه پرداخت و برای تفرقه عده‌ای از مشروطه‌خواهان که در حضرت عبدالعظیم متحصن بودند به دستور مفاخرالملک شبانه بر سر آنها خاکستر و عقرب ریختند. همچنین برای بیرون راندن عده دیگری که در سفارت عثمانی بست نشسته بودند تعداد زیادی مار در میان آنها رها کردند. بعد از فتح تهران و تحصن محمد علی میرزا در سفارت روس واقع در زرگنده مفاخرالملک هم تحصن اختیار کرد ولی بزودی از تحصن خارج شد و از طریق مازندران قصد خروج از کشور را داشت که دستگیر و در محکمه انقلابی محاکمه و اعدام گردید.

علینقی خان مفاخرالملک چون از مخالفین مشروطه و طرفداران محمد علی میرزا بوه است طبعا در کتب و تاریخ از او به بدی یاد شده ولی آنچه مسلم است او نیز مانند امر بهادر و مشیرالسلطنه به محمد علی میرزا معتقد و اختلاف آنها با مشروطه خواهان بر اساس ایمان و عقیده بوده است. وی مردی متشرع و به مبانی مذهبی پای بنده بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مفتاح، داود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به مفتاح‌السلطنه، در حدود ۱۲۴۸ ش در تهران متولد شد و پس از انجام تحصیلات متداول روز و فراگرفتن زبانهای فرانسه و انگلیسی، در ۱۳۰۵ قمری به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و مراحل ترقی را بسرعت پیمود و در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه به ریاست اداره دول غیرهمجوار منصوب گردید و یک سال بعد به ریاست اداره انگلیس که از اهم مشاغل وزارت امور خارجه بود برگزیده شد و در همین سمت نشان درجه اول شیر و خورشید با حمایل سبز گرفت. وی در این سمت روابط نزدیکی با سفارت انگلیس پیدا کرد و به مقام مدیریت کل آن وزراتخانه منصوب گردید و هنگام تاجگذاری ژرژ پنجم پادشاه انگلیس مستشاری سفارت کبرای فوق‌العاده را عهده‌دار بود و پس از آن به ژنرال قنسولگری ایران در هندوستان منصوب شد. پس از بازگشت از این مأموریت به معاونت وزارت امور خارجه رسید و چندی معاون و کفیل وزارت امور خارجه بود و در همین سمت لقب مفتاح‌السلطنه گرفت. مفتاح در سال ۱۳۰۰ ش به وزیر مختاری ایران در انگلستان منصوب شد و مدت چهار سال این مأموریت طول کشید و در این مأموریت دولت انگلیس به وی لقب «سر» داد. در ۱۳۰۵ ش وزیر مختار ایرن در امریکا شد و تا ۱۳۰۹ در آن سمت بود که بازنشسته شد.

داود مفتاح در جوانی با دختر میرزا مهدی خان ممتحن‌الدوله ازدواج کرد و صاحب جند فرزند شد ولی این وصلت دیری نپائید و به جدائی انجامید. مفتاح‌السلطنه در ۱۳۲۰ ش در تهران درگذشت. خان ملک ساسانی در کتاب سیاستگران قاجار، مفتاح‌السلطنه را از حقوق بگیران دولت انگلیس معرفی می‌کند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مفتاح، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد داودخان مفتاح‌السلطنه، در حدود ۱۲۷۷ ش متولـد شـد. قســمتی از تحصـیلات خـود را در تهران و قسـمتی را در انگلیس و هندوسـتان باتمام رسانیـد و زبانهای فرانسه و انگلیسـی را فرا گرفت و در ۱۲۹۸ ش در وزارت امور خارجه اشـتغال ورزیـد و پس از طی مراحل مقدماتی آتاشه سـفارت ایران در لندن شد و پس از آن نایب سوم سفارت ایران در بروکسل گردید. در ۱۳۱۰ کنسولیار در کویته شـد. چنـدی در تهران ریاست ادارات مختلف را عهـده‌دار بود تا اینکه در ۱۳۲۷ سـرکنسول ایران در استانبول شد و قریب سه سـال در آن سـمت بـاقی مانـد. پس از آن به هـامبورگ رفت و در آنجـا نیز مقـام سـرکنسولی داشت. در سال ۱۳۳۱ به معاونت وزارت امور خارجه منصوب شـد و بعـد از کودتای ۲۸ مرداد همچنان در سـمت مزبور اسـتوار بود. در سال ۱۳۳۳ به سفارت کبرای ایران در هلنـد منصوب شـد و مـدتی هم سـرکنسول در بمـبئی بود. از دیگر مشاغـل وی، سـفارت ایران در نروژ و سـفارت ایران در تونس بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مفتح، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حجه‌الاسـلام و زبده الفضـلاء الاعلام آقای حاج شـیخ محمد مفتح همدانی از افاضل گویندگان و نویسندگان و اساتید ممتاز حوزه علمیه قم است در تهران.

وی در همـدان متولـد شـده و پس از دوران تحصـیل جدیـد و خوانـدن مقـدمات و ادبیات در همدان به قم مهاجرت نموده و سـطح نهـائی را از مدرسـین بزرگ حوزه به پایان رسانیـده و چنـدین سال از محضـر و دراسات فقه و اصول مرحوم آیت‌الله العظمی حجت کوهکمری و آیت‌الله العظمی امـام خمینی و آیت‌الله شـریعتمداری و آیت‌الله العظمی بروجردی اسـتفاده نموده و تقریرات آنـان را به رشـته تحریر درآورده و معقول و تفسیر را هم از علامه شـهیر اسـتاد طباطبائی آموخته و ضـمنا به تدریس سـطوح عالی فقه و اصول اشـتغال داشته و در ماه مبارک رمضان و ماه محرم و صفر به تهران و مناطق دیگر برای تبلیغ طبق دعوت قبلی مسافرت و از راه منبر و سخنرانی خدمات شایانی نموده است.

و اکنون در تهران به تدریس در دانشـگاه و تبلیغ و تالیف کتب مفیده و اقامه جماعت اشتغال و آثار مطبوعی دارند که مورد استفاده فضلاء و محصلین می‌باشد.

استاد، محقق، فیلسوف، فقیه.

تولد: ۱۳۰۷، همدان.

درگذشت: ۲۷ آذر ۱۳۵۸، تهران.

آیت‌الله دکتر محمد مفتح، فرزند شـیخ محمود از مدرسان فارسـی و عربی در حوزه‌ی علمیه‌ی همدان، پس از آن که مقدمات علوم عربی و فقه و بخشـی از منطـق را نزد پـدر و اساتیـد حوزه همـدان و در محضـر آخونـد علی همـدانی آموخت در سـال ۱۳۲۲ به قم مهـاجرت کرد و در حجره‌ای در مـدرسه دارالشـفاء اقـامت گزیـد. در آنجـا رسائـل و مکاسب و کفایه را در طول سال‌های ۱۳۴۲ – ۱۳۲۲ نزد امـام خمینی (ره)، آیت‌الله کوه‌کمره‌ای، آیت‌الله بروجردی، علامـه طباطبائی آیت‌الله مجاهـد تبریزی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله نجفی فراگرفت، عرفان و دروس خارج فقه و اصول را نیز در عالی‌ترین سـطح نزد امام خمینی تلمـذ نمود. در کنار فراگیری علوم دینی، در دانشـگاه نیز به تحصـیل مشغول شد و در حالی که در سطوح عالیه‌ی فقه و اصول را می گذراند موفق شد در رشته‌ی

فسلفه‌ی به اخذ درجه دکتری نایل آید. پایان نامه‌ی وی در مقطع دکتری تحقیقی درباره‌ی نهج‌البلاغه بود. آنگاه شروع به تدریس کتاب منظومه حاج ملا هادی سبزواری پرداخت.

آیت‌الله محمد مفتح با همکاری آیت‌الله دکتر سید محمدحسین بهشتی و آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای اقدام به تأسیس کانون دانش‌آموزان و فرهنگیان در قم نمود که اولین مجمتع اسلامی پر تحرک بود. آیت‌الله مفتح در روزهایی که امام خمینی در تبعید بود برای حفظ و اداره‌ی حوزه‌ی عملیه بنیان جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم را نهاد. دکتر مفتح هنگامی که امام خمینی در عراق به سر می‌برد و نیز وقتی که به پاریس رفت، با ایشان در ارتباط بود و مسائل و حوادث ایران را به نحوی به اطلاع ایشان می‌رسانید. یکی از مراکزی که آیت‌الله مفتح در آن فعالیت داشت حسینیه‌ی ارشاد بود. بعد از بسته شدن حسینیه‌ی ارشاد توسط ساواک، امامت مسجد قبا را پذیرفت.

ورود آیت‌الله مفتح به تهران در حقیقت ورود جدی به مبارزه بود و او در این دوره در کنار هم فکرانش از تهدیدات رژیم پهلوی در امان نماند. در سال ۱۳۵۴ دستگیر، زندانی و سپس به زاهدان تبعید شد. در بازگشت از تبعید همچنان به مبارزه ادامه داد. در سال ۱۳۵۴ وقتی شنید رژیم اسرائیل حملاتی را علیه مردم لبنان آغار کرده، کمک‌هایی را از اهالی تهران جمع کرد و خود به لبنان برد.

در سال ۱۳۴۹ ساواک برای مدتی وی را از رفتن به قم منع کرد و قصد داشت با دعوت ایشان به دانشگاه برای تدریس، وی را از حوزه دور کند. او نیز همکاری با استاد مطهری را که در آن موقع در دانشکده الهیات بود پذیرفت.

تأسیس مجمعی تحت عنوان «جلسات علمی اسلام‌شناسی» از جمله فعالیت‌های ایشان بود این مجمع کتاب‌هایی (تألیف و ترجمه سیزده جلد کتاب) را در زمینه‌های گوناگون اسلام‌شناسی با مقدمه‌ی دکتر مفتح به چاپ رسانید. این مجمع پس از مدتی توسط ساواک تعطیل گردید.

وی در اولین ساعات حکومت نظامی روز هفدهم شهریور ۱۳۵۷ دستگیر و زندانی شد، وی با اوج‌گیری انقلاب اسلامی و به هنگام گشوده شدن درهای زندان با همت مردم از زندان آزاد گردید در نماز عید فطر سال ۱۳۵۷ سخنرانی پر شوری نمود و بعد از آن مجددا دستگیر و روانه زندان شد. اما دوباره آزاد شد و شاهد پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی عمده فعالیت آیت‌الله مفتح حول محور تدریس در حوزه و دانشگاه و ایجاد پیوند بین این دو قشر کشور متمرکز بود. از جمله مسئولیت‌های ایشان می‌توان به این موارد اشاره نمود: ریاست دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران؛ حضور در جامعه روحانیت تهران؛ عضو ستاد برگزاری استقبال از امام خمینی؛ سرپرست کمیته انقلاب اسلامی منطقه چهار تهران؛ عضو شورای گسترش آموزش عالی کشور؛ عهده‌دار برگزای نماز جماعت در مسجد دانشگاه تهران.

از جمله تألیفات وی می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود.

ترجمه بعضی از مجلدات مجمع البیان. (جلد اول و دوم به قلم آیت‌الله مفتح و آیت‌الله حسین نوری و جلد سوم با ترجمه خود وی به فارسی برگردانده شده است)؛ حاشیه بر اسفار ملا صدرا (چاپ نشده است)؛ روش اندیشه؛ شرح منظومه منطق و رساله تاریخ منطق (۱۳۳۶، جلد اول. جلد دوم در فلسفه الهی تدوین نشد)؛ حکمت الهی و نهج‌البلاغه (پایان نامه تحصیلی دوره دکترای آیت‌الله مفتح)؛ آیات اصول اعتقادی قرآن؛ نقش دانشمندان اسلام در پیشرفت علوم (۱۳۶۱)؛ ویژگی‌های زعامت و رهبری؛ مقالات (سلسله مقالات «نقش دانشمندان اسلام در پیشرفت علوم» در مجله «مکتب اسلام» سال چهارم؛ همچنین مقالاتی در «مکتب تشیع» و «معارف جعفری»)؛ مقدمه‌نویسی بر آثار دیگران (کتاب‌هایی نظیر مصاحبه‌ای درباره خرافه و نیرنگ؛ تألیف سید کاظم ارفع؛ زیارت خرافه است یا حقیقت؛ نوشته غلامحسین رحیمی؛ جهان بینی و جهان داری علی (ع)، تألیف سید ابراهیم سید علوی؛ به سوی اسلام یا آئین کلیسا؛ نوشته حجت‌الاسلام مصطفی زمانی؛ ره‌آوردهای استعمار؛ مهدی طارمی؛ اسلام پیشرو نهضت‌ها؛ نوشته محمد مصطفوی

کرمانی و غلامحسین حقانی تهرانی؛ دعا عامل پیشرفت یا رکود؟؛ نوشته محمد مصطفی کرمانی؛ اسلام و حقوق کارگردان بردگان استعمار؛ ترجمه و نگارش سید جعفر شیخ الاسلام)؛ مکتب اخلاقی و تربیتی امام صادق (ع).

آیت‌الله مفتح صبح روز بیست و هفتم آذر ۱۳۵۸ توسط گروه فرقان به هنگام خروج از اتومبیل جلوی در ورودی دانشکده‌ی الهیات به همراه دو محافظش (پاسداران جواد بهمنی و اصغر نعمتی) به رگبار بسته شد و هر سه به شهادت رسیدند. پیکر ایشان به صحن حضرت معصومه (ع) در قم انتقال یافت و در حجره ۲۳ صحن به خاک سپرده شد. به حرمت تلاش‌های ایشان، روز شهادتش «روز وحدت حوزه و دانشگاه» نام نهاده شد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

مفتون، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: شیراز

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

مفخم، اسحق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به (مفخم‌الدوله، پرنس) در دی ماه ۱۲۳۹ ش در تبریز متولد شد. اسحق تحصیلات مقدماتی خود را در مدرسه نظامی تبریز به اتمام رسانید و بعد به اروپا رفت و درجه لیسانس در علوم سیاسی گرفت. پس از مراجعت به ایران به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و به عنوان آتاشه به روسیه اعزام شد. پس از چندی نایب سوم و دوم و اول سفارت ایران در پطرزبورغ گردید و از آنجا ژنرال قونسول ایران در مصر شد. این مأموریت حدود شش سال طول کشید و میرزا اسحق در آنجا پول فراوانی به دست آورد. پس از پایان مأموریت به تهران آمد و با تقدیم هدایای زیاد ژنرال آجودان شاه و رئیس دفتر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدر اعظم شد و لقب مفخم‌الدوله گرفت. در سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا جزء همراهان بود و در همان سفر به وزیر مختاری ایران در واشنگتن انتخاب گردید. علاوه بر وزیر مختاری در امریکا سفیر فوق‌العاده ایران در مکزیک، برزیل و آرژانتین هم شد و در اوایل مشروطیت وزیر مختار در روسیه گردید. پس از آن وزیر مختاری ایران در رم به او سپرده شد. چندی در ایتالیا اقامت داشت تا مجددا به وزیر مختاری ایران در روسیه رسید. پس از آن به ترتیب وزیر مختار ایران در اطریش، سوئد، نروژ، انگلستان و ایتالیا گردید. در ۱۳۰۱ به سفارت کبرای ایران در ترکیه انتخاب شد و در ۱۳۰۳ جای خود را به سید محمد صادق طباطبائی داد و از خدمت معاف گردید. مفخم‌الدوله قریب چهل سال در وزارت امور خارجه مصدر مقامات مهم در دول اروپائی و امریکائی بود و در داخل ایران کاری نمی‌پذیرفت. وی جزء عده معدودی بود که لقب پرنس دریافت کرده بود.

میرزا اسحق‌خان در ۱۳۱۷ ه.ق با دختر بیوه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که در آن تاریخ وزیر امور خارجه بود ازدواج کرد. همین ازدواج پشتوانه محکمی برای مشاغل بعدی او شد و تا زمانی که مشیرالدوله وزیر خارجه و صدراعظم بود از داماد خود حمایت

می‌کرد و پس از مرگ او میرزا حسن‌خان مشیرالدوله و میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک حامی و طرفدار شوهر خواهر خود بودند. روی همین اصل مفخم‌الدوله یک روز هم بیکار نماند. از وی ثروت قابل ملاحظه‌ای باقی ماند.

پرنس اسحاق‌خان مفخم‌الدوله در ۲۴ مرداد ۱۳۱۸ در شهر لوزان درگذشت و جنازه‌ی او را در تهران بخاک سپردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مفخم، جمشید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند پرنس اسحق مفخم‌الدوله خواهرزاده مشیرالدوله است. وی تحصیلات عالی خود را در پاریس و لندن انجام داد و درجه دکترا در علم اقتصاد گرفت. مدتی در وزارت پیشه و هنر و بازرگانی اشتغال داشت و ریاست هنر سرای عالی با او بود. سرانجام به معاونت وزارت اقتصاد رسید و چندی هم آن وزارتخانه را سرپرستی کرد. وی پس از مرگ پدرش صاحب ثروت سرشاری شد بطوری که قسمتی از املاک و مستغلات خیابان لاله‌زارنو متعلق به او بود. مفخم زندگانی خود را بدون سر و صدا و در کمال رفاه و آسایش گاهی در ایران و زمانی در اروپا گذرانید و عمری طولانی پیدا کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مفخم‌الدوله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا اسحاق‌خان. در جوانی و در اوائل زمان سفارت علاءالملک (حدود ۱۳۰۶) از تبریز مستقیماً به پطرزبورغ رفت و جزء اعضای سفارت ایران پذیرفته شد. وی جوانی زیرک و کاری بود و همین که به سفارت پطرزبورغ (لنین‌گراد) وارد شد، روسی را به قدر حاجت و فرانسه را برای هر نوع مکالمه و مراسله آموخت و در مدت چند سال اقامت در پطرزبورغ خود را به مقام مستشاری رسانید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مفرح، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

وی تحصیلات خود را در دانشکده فنی تهران در رشته مهندسی پایان داد و به شغل آزاد پرداخت. در ۱۳۳۱ با تنی چند از دوستان خود امتیاز دائر کردن بانک خصوصی به نام صادرات ایران را از دولت گرفت و با سرمایه ده میلیون تومان که قسمتی از آنها پرداخته شده بود به کار پرداخت و در مدت کوتاهی بانک مزبور به اوج توسعه و فعالیت اقتصادی و بانکی در ایران رسید و در

اقتصاد و صنعت کشور تأثیرات زیادی باقی گذاشت. ابتکاراتی که مفرح و دوستانش در کار بانک به خرج دادند موجب توسعه سریع این بانک شد. نخست آنکه نسبت به توسعه شعب بانک در شهرها و دهات بطور متعدد اقدام کردند و در هر کوی و برزنی شعبی از بانک صادرات به چشم می‌خورد و جوابگوی احتیاجات کسبه و تجار و مردم بود؛ دوم آنکه در نحوه معاملات و عملیات بانکی تسهیلات زیادی برای مشتریان قائل شدند و اساسا سیستم قرطاس بازی که در بانک‌ها به حد اعلا وجود داشت در این بانک مطلقا ملاک عمل نبود. پیشخدمت و نگهبان و آبدار و غیره مطلقا استخدام نکرد و تا توانست از تشریفات کم کرد و در عوض به رفاه و سرعت و کار توجه شد. مثلا حواله‌ها تلفنی پرداخت می‌شد و چک‌ها در اسرع وقت به مشتری تأدیه می گردید و صدها اقدام مفید دیگر.

بانک صادرات در اثر ابتکار و توجه مفرح پس از بیست سال به اوج توسعه و قدرت رسید و تعداد شعب آن نزدیک به چهار هزار واحد شد در کشورهای اروپائی و امریکائی واحدهای بانک صادرات مستقر شد و سرمایه پرداخت شده آن به هیجده میلیارد ریال افزایش یافت. استقبال مردم از این بانک به درجه‌ای رسیده بود که میزان سپرده‌های ثابت از سیصد میلیارد ریال بالا زد. اثرات اقتصادی آن در توسعه و رونق به امور تولید و کشاورزی و صنعتی فوق‌العاده چشمگیر بود.

مفرح پس از مدتی سهام بانک را بین کارمندان تقسیم کرد و قیمت هر سهم را که ده هزار ریال بود به اقساط طویل‌المدت از کارمندان وصول می کرد، همین امر باعث شد که کارکنان بانک پشتکار و صداقت و فعالیت خود را افزایش دهند. کارمدان علاوه بر حقوق مکفی سالیانه پاداش و سود سهام و جایزه دریافت می‌داشتند و کارها از سیستم مرکزیت که باعث کندی جریان کار است به سیستم منطقه‌ای تقسیم گردید و مسؤولان شعب بانک در کار خود اختیاراتی داشتند. به علت استقبال عمومی از این بانک و تمرکز وجوه مردم در حسابجاری و سپرده و پس‌انداز موجب گردید که مسؤولان بانک در اعطای اعتبارات دقت کافی مبذول ندارند یا به عبارت اخری وجوه بانک را به مصرف برسانند. بر همین اساس اعتبارات بی‌قاعده‌ای هم پرداخت شد که نه جنبه بانکی داشت و نه جنبه اقتصادی. اعطاء وام برای خانه‌سازی و کشاورزی و دامداری و تولیدات صنعتی بانک را دچار مشکلاتی کرد مخصوصا چند نفری به این بانک هجوم آوردند و اعتبارات کلانی تحصیل کردند مانند مجید اعلم مدیر شرکت خانه، هژبر یزدانی دامدار و کشاورز و کارخانه‌دار و همه‌کاره و مراد پناهپور آپارتمانساز که هرکدام چندین برابر سرمایه بانک وام و اعتبار دریافت داشتند. تدریجا کار بانک به مشکلاتی برخورد نمود که بانک مرکزی مجبور به مداخله شد و پس از ۲۵ سال مدیریت را از آقای محمد علی مفرح سلب و به آقای حبیب اخوان احد از اعضای هیئت مدیره واگذار کردند.

محمد علی مفرح در بانکداری مردی مبتکر و باذوق بود. سیستم بانکی و مالی که در بانک صادرات پیاده کرد کمتر سابقه داشت، خیلی زود اعتماد مردم را جلب کرد و خیلی زود توسعه یافت بطوریکه قیمت سهام بانک در بورس سه برابر افزایش پیدا کرد و عده‌ای نسبت به خرید آن بر یکدیگر سبقت می گرفتند. مفرح همه چیز بانک را زیرنظر داشت. روزانه ۱۸ ساعت کار می کرد و با افراد زیردست رفاقت می‌نمود و در کارها تعاطی افکار می‌کرد. ولی تدریجا به علت اعتیاد به مسکرات و افراط در آن توانائی خود را از دست داد و حافظه‌اش لطمه زیادی دید و در تصمیمات خود اشتباهات زیادی نمود و همان باعث شد که کناره‌گیری کند. نام مفرح در تاریخ بانکداری ایران برای همیشه ثبت است. چند سال پس از کناره‌گیری از بانک در سن ۶۴ سالگی به بیماری سکته درگذشت، در حالیکه نام نیک وی همیشه در بانک صادرات باقی ماند و خواهد ماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مفید، محمد

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی معروف به شیخ مفید است در جلالت و کرامتش کافی است توقیع شریف از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف برای او ورثائی که در مرگش فرمودند.

لاصوت الناعی لفقدک انه

یوم علی آل الرسول عظیم

ولادتش در سال ۳۳۶ قمری و وفاتش در ماه رمضان سال ۴۱۳ در سن ۷۶ سالگی در بغداد واقع شد و هشتاد نفر از شیعیان در تشییع او شرکت نموده و او را در کاظمین در پائین پای قبر حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام دفن نمودند و بیش از دویست تصنیف و تألیف برای او نوشته‌اند که از آنهاست ارشاد و اختصاص والمقنعه در فقه و مسار الشیعه والمجالس والعیون والمحاسن و...

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد ششم)

مفیدی، شمس‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا سید علی نظام‌الواعظین در ۱۳۰۰ در رشت تولد یافت. پدرش در کسوت روحاینت بود و به ترویج و تبلیغ امور مذهبی اشتغال داشت. خانواده مادریش طبیب و جراح بودند و پدربزرگش دکتر سید ابوتراب جراح معروف تهران بود. مفیدی پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده تهران شد و در ۱۳۲۴ دکترای پزشکی گرفت و متخصص انگل‌شناسی شد و در دانشکده پزشکی به تدریس پرداخت. پس از چند سال عازم امریکا شد و در رشته بهداشت متخصص گردید. چندی هم در انگلستان، فرانسه، تونس، الجزیره و مراکش به تحصیل و مطالعه اشتغال داشت. در ۱۳۲۷ دانشیار دانشکده پزشکی شد و در ۱۳۳۸ به استادی کرسی انگل‌شناسی دانشکده پزشکی انتخاب گردید و سرانجام در ۱۳۴۵ پس از تأسیس دانشکده بهداشت به ریاست آن دانشکده انتخاب گردید و پس از چهار سال با حفظ سمت معاون تحقیقاتی دانشگاه تهران شد. دکتر مفیدی در ۱۳۵۳ به سمت دبیر کل شورای مرکزی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور تعیین گردید و یکسال بعد قائم مقام رئیس دانشگاه تهران و معاون امور پزشکی شد و سرانجام به ریاست دانشگاه مازندران (بابلسر) انتخاب گردید. وی در اواخر آبان ماه ۱۳۵۷ به سمت وزیر علوم تعیین شد و در اوایل دی ماه همانسال از سمت وزارت کناره‌گیری کرد. دکتر شمس‌الدین مفیدی یکی از محققین برجسته در مسائل بهداشتی است و علاوه بر تدریس در دانشکده‌های پزشکی، بهداشت، داروسازی، پرستاری، فنی و علوم آزمایشگاهی متجاوز از یکصد مقاله علمی در مجلات بین‌المللی انتشار داده است. مفیدی غیر از فعالیتهای علمی در ایران در سطح بین‌المللی نیز فعالیت‌های کم‌نظیر داشته بطوریکه مدتی دبیر کل جامعه دانشکده‌های بهداشت آسیا و آفریقا بود و به علت فعالیت‌های علمی به دریافت جایزه بین‌المللی (شوشا) از سازمان بهداشت جهانی و نشان ریشه‌کنی آبله در جهان مفتخر شده است. وی به زبانهای آلمانی، فرانسه، انگلیسی و اسپانیولی آشنایی کامل دارد. مفیدی در ۱۳۳۵ با خانواده معارفی وصلت کرد و صاحب دو دختر و یک پسر می‌باشد. وی در تمام دوران تحصیلی خود شاگرد اول بوده است. مردی بی‌نهایت متواضع و مردمی است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مقبل، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۹ در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در مدرسه سن‌لوئی پایان داد و برای ادامه تحصیلات به اروپا رفت و دکترای حقوق و اقتصاد گرفت و به ایران بازگشت. در ۱۳۰۶ بنا به دعوت داور شغل قضائی گرفت و چندی معاون مدعی‌العموم تهران و زمانی بازپرس بود. مدت خدمات قضائی او طولانی نشد سپس پروانه وکالت دادگستری گرفت و خیلی زود از وکلای سرشناس و معروف تهران شد. هنگامیکه عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار در دیوان کیفر در دو نوبت محاکمه شد دکتر احمد مقبل وکیل او بود. علاوه بر وکالت رابط بین داور و تیمورتاش بود و پیام‌های داور را به او می‌داد. آخرین دفاع تیمورتاش که تماما عجز و التماس و استرحام بود از طرف داور توسط مقبل به او گفته شده بود.

مقبل در اواخر سلطنت رضاشاه وکالت دادگستری را رها کرد و مدیر کل وزارت دارائی شد. بعد از استعفای رضاشاه به معاونت وزارت دارائی رسید. در ۱۳۲۷ در کابینه محمد ساعد به عنوان وزیر کشاورزی معرفی شد. چندی هم عضو شورای عالی سازمان برنامه و عضو هئیت نظار بانک ملی و مدتی هم دبیر کل شورای عالی اقتصاد شد. در ۱۳۳۴ در کابینه حسین علاء به وزارت مشاور منصور گردید. وفات او در ۱۳۶۸ در اروپا اتفاق افتاد. مردی ثروتمند، با سواد، حراف و رفیق دوست بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مقبلی، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سرلشکر نصرالله مقبلی در ۱۲۷۸ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه نظام شد و دو دوره ساله مدرسه را گذرانید. در ۱۳۰۲ با درجه ستوان یکمی برای ادامه تحصیل از طرف وزارت جنگ به فرانسه اعزام شد و دوره دانشکده سن سیر را در پاریس طی کرد و به ایران بازگشت. در ۱۳۱۵ با درجه سرگردی فرمانده دانشکده افسری ژاندارمری شد و مدت دو سال در تعلیم دانشجویان تلاش کرد در ۱۳۱۷ با درجه سرهنگی به ارتش منتقل شد و فرماندهی هنگ و ریاست ستاد چند لشکر را عهده‌دار شد ضمنا دوره دانشگاه جنگ و فرماندهی و ستاد را گذرانید. در ۱۳۲۶ هنگامیکه فرمانده تیپ گیلان بود درجه سرتیپی گرفت و پس از آن به فرماندهی لشکر آذربایجان منصوب شد و در ۱۳۳۰ به درجه سرلشکری ارتقاء یافت و پس از چندی بازنشسته شد. بعد از کودتای ۱۳۳۲ از بازنشستگی خارج و به فرماندهی سپاه آذربایجان مأموریت یافت. ولی قبل از حرکت به ریاست دادگاه نظامی محاکمه دکتر محمد مصدق و سرتیپ تقی ریاحی منصوب گردید و پس از انجام محاکمه و محکومیت مصدق و ریاحی به آذربایجان رفت و پس از چندی معاون وزارت جنگ شد. مقبلی در سال ۱۳۴۵ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مقتدر باللّه

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ال. مقتدر باللّه) جعفر هیجدهمین خلیفه عباسی است که از ۲۹۵ تا ۳۲۰ ه.ق مطابق با ۹۰۸ تا ۹۳۲ م. خلافت کرده است.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مقتدر مژدهی، نصرالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۴ در رشت متولد شد. پدرش مرحوم محمد مقتدر مژدهی رشتی از صاحبمنصبان وزارت کشور بود. در طول خدمات اداری خود شهرداری و فرمانداریهای درجه ۲ و ۳ را تصدی می‌نمود. دکتر مقتدر مژدهی پس از گذراندن دوره پزشکی در تهران به اروپا رفت و تخصص در بیماریهای عفونی گرفت و چون در امر پزشکی دارای استعداد خاصی بود علم و عمل را توأم نمود و در چند بیمارستان اروپائی و امریکائی تجربه‌ها انـدوخت. وقتی به ایران مراجعه کرد طبیبی حاذق و صاحبنظر بود. به استخدام در دانشکده پزشکی درآمـد و پس از مـدتی مقام استادی یافت و در چند بیمارستان به مداوای بیماران مشغول شد. تدریجا در تهران شـهرتی کسب کرد و اسم او از نظر علم و تجربه سر زبانها افتاد. همکارانش در دانشکده پزشکی هم به مقام علمی او احترام می گذاشتند و او را معاون و بعـد رئیس دانشکده پزشکی کردنـد و چندی هم به این امر مهم تربیتی اشتغال داشت. او هم مانند هر کسی جویای مقام و شـهرت شـد. به ریاست دانشکده پزشکی و دانشگاه خراسان برگزیده شد و چندی در آنجا بود. معاونت دانشگاه تهران از مشاغـل دیگر اوست. در ۱۳۵۶ به مشاغـل علمی و پزشکی پشت پا زد و وارد سیاست شـد و به عنوان سناتوری از تهران به مجلس شیوخ وارد شـد و در آنجا هم آرام نداشت و عاشق مشاغل اجرائی بود. سرانجام در ۱۳۵۶ وزیر بهداری و بهزیستی گردید ولی در آن وزارتخانه کار مهمی نتوانست انجام دهد و با یک سلسله تغییرات غیربنیادی خود را سرگرم ساخت. جمشید آموزگار در مقام دبیر کلی حزب رستاخیز او را برای ریاست یکی از او جناح برگزیـد و در آنجا هم کاری از وی ظهور نکرد، فقط تمام این مشاغل به حرفه اصلی او که طب و طبابت بود لطمه وارد ساخت و بیماران کثیرش را پراکنده نمود.

دکتر مقتدر مژدهی در رشته خود واقعا تبحر داشت. نیک نفس و مردمدار بود و در امور مالی حریص نبود. نسبت به سایرین چیزی نیندوخت، شاید زمان اجازه نداد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مقتدری، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نویسنده، روزنامه‌نگار.

تولد: ۱۸ فروردین ۱۲۹۱، شیراز.

درگذشت: بهار ۱۳۵۶.

محمدتقی مقتدری، فرزند فضل‌الله، تحصیلات خود را در دانشگاه تهران در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی و دانشگاه دهلی در رشته‌ی علوم بین‌المللی به پایان رسانید و به دریافت درجه‌ی دکتری نایل آمد.

وی مدت‌ها بازرس کلاس‌های آموزش سالمندان وزارت فرهنگ بود. مدتی رییس دفتر حسابداری وزارت کشور و سپس رییس دفتر معاون وزارت کشور بود. سپس به معاونت اداره‌ی دفتر وزارتی وزارت کشور رسید. پس از آن مدتی منشی مخصوص وزراتی بود. از سمت‌های دیگر او عبارتند از: بازرس ویژه‌ی وزارت پیشه و هنر، مدیر روزنامه‌ی «آیین»، مشاور اتاق بازرگانی تهران، وکیل دعاوی و مشاور حقوقی و وکیل مدافع وزارت فرهنگ و بانک صنعتی ایران، مشاور املاک اداره‌ی اطلاعات و مطبوعات وزارت امور خارجه، مستشار سفارت ایران در کابل، متشار سفارت ایران در کراچی، همچنین کاردار فرهنگی در سفارت‌های ایران در هندوستان و پاکستان و کویت.

از آثار اوست: ضرب‌المثل‌های فارسی در افغانستان، فرهنگ مقتدری، سخنان شاهانه، زندگی و آثار و عقاید تاگور، نیایش «گیتانجلی» (اثر رابیندرانات تاگور، ترجمه به فارسی، ۱۳۴۲)؛ بازگشت به میهن، تصوف و روش سخت کوشی (نوشته‌ی اقبال لاهوری، کابل، ۱۳۳۳)؛ اتحاد اسلامی از نظر علامه اقبال، اقبال شاعر و متفکر اسلام، فیتز جرالد یا خیام انگلیسی، تحقیق درباره‌ی طلاق از نظر حقوق تطبیقی، دو بیتی‌های فارسی در افغانستان، اوضاع ایران قبل از مشروطیت، قانون اساسی ایران و تحولات آن، دودمان راگو (ترجمه راگوانش اثر کالیداس نویسنده‌ی هندی)؛ شرح حال و زندگی بچه سقایی که به پادشاهی افغانستان رسید، اقتصاد ملی و رهبری دولت، تحقیق درباره‌ی احوال و آثار حکیم عمر خیام، تحقیق درباره‌ی مخلص کاشی و تصحیح دیوان او، در جستجوی برادر (سر ه. د. هاکارد، ترجمه، ۱۳۳۴)، فلسفه اقبال، تاریخ دانشکده‌ی علوم سیاسی و حقوق، رساله در شرح مسافرت و پناهندگی همایون‌شاه امپراتور هند به ایران، رساله در اختلاف استعمال لغات فارسی در ایران و افغانستان، رساله در آثار و معرفی کالیداس هندی.

فرزند فضل‌الله مقتدری، در ۱۲۹۱ در شیراز متولد شد و پس از اخذ دیپلم متوسطه، وارد دانشکده حقوق تهران گردید و لیسانس گرفت و از دانشگاه دهلی درجه‌ی دکترای حقوق بین‌المللی دریافت کرد.

مقتدری کار اداری خود را از ۱۳۰۸ در وزارت کشور آغاز کرد و چندی هم در وزارت پیشه و هنر اشتغال داشت. در ۱۳۲۸ موقتا به وزارت امور خارجه انتقال یافت و با سمت رایزن فرهنگی به کابل رفت و بعد به وزارت امور خارجه منتقل گردید و در زمره کارمندان سیاسی قرار گرفت. از دیگر مشاغل وی، دبیر اول سفارت ایران در دهلی نو و رایزنی سفارت ایران در کابل بود. بعد وزیر مختار در کراچی و وزیر مختار در کویت شد.

دکتر مقتدری دارای تألیفاتی در زمینه‌های مختلف ادبی و تاریخی و حقوقی می‌باشد. وی در سال ۱۳۶۵ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

مقتدی

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ال. مقتدی.) عبداللَّه، المقتدی بامراللَّه، بیست و هفتمین خلیفه عباسی که از ۴۶۷ تا ۴۹۴ ه.ق خلافت کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مقدم، اسکندر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار ناصر، فرزند فتح‌الله سردار مؤید و برادرزاده حاج صمدخان شجاع‌الدوله مستبد معروف، در ۱۲۵۵ تولد یافت. چون به سن رشد رسید طبق عرف زمان مقدماتی از علوم متداول را فرا گرفت و بیشتر آموزش نظامی را مورد توجه قرار داد. شجاع‌الدوله عموی اسکندر رئیس ایل مقدم مراغه بود و دستگاهی پرعرض و طول داشت که تقریبا شباهت به دربار سلاطین داشت. طبعا ریاست قسمتی از ایل مقدم با این جوان بود. بعد از مشروطیت که شجاع‌الدوله متواری و اموالش مصادره شد اسکندر نیز وضع بدی پیدا کرد و مدت‌ها در انزوا به سر می‌برد. بعد از کودتاهی ۱۲۹۹ وی با سران ارتش که به فرماندهی لشکر تبریز انتخاب می‌شدند آشنائی یافت تا سرانجام برادر مهترش ظفرالدوله (سرلشکر حسن مقدم)، فرمانده لشکر آذربایجان شده با معرفی و کمک او اسکندر در دوره ششم به وکالت مجلس شورای ملی از مراغه انتخاب شد. چون روابط رضاشاه با سرلشکر مقدم حسنه بود در ادوار دیگر هم برادر او را وکیل کردند. مجموعا اسکندر مقدم نه دوره وکیل مجلس شد. در دوره چهاردهم رئیس سنی مجلس بود و از آن تاریخ به بعد به علت افزایش سن از هفتاد سال وکیل نشد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مقدم، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از بازرگانان معروف و سرشناس و صدیق و خوشنام قرن اخیر است. وی در ۱۲۷۷ ش در قزوین تولد یافت. بعد از آنکه به سن رشد رسید و خواندن و نوشتن را آموخت وارد بازار قزوین شد و کار خود را از شاگردی و پادوئی آغاز کرد. پس از تهیه مختصر سرمایه‌ای، چون محیط قزوین را برای نشو و نمای خود کوچک می‌دید، به تهران آمد و در کار قماش شروع به فعالیت کرد. تدریجا در بازار تهران براساس صداقت و درستی که بروز داده بود مورد توجه قرار گرفت و تجارتخانه‌ای دائر کرد و به واردات قماش و توزیع آن پرداخت مخصوصا معاملات وی با شوروی بسیار رونق گرفت و نمایندگی چند کالا مانند اتومبیل‌های پابدا و مسکویچ و ماشین‌های کشاورزی به او داده شد. و سرانجام تعداد شرکت‌های وی متجاوز از ۲۵ واحد گردید. در ۱۳۴۰ به تأسیس یک کارخانه پارچه‌بافی پشمی در نظرآباد قزوین همت گماشت و بهترین ماشین‌آلات و متخصصین خارجی را وارد کرد و تولیدات این کارخانه روز به روز مرغوب‌تر و مورد توجه مردم قرار می‌گرفت. محصولات این کارخانه قسمت اعظم احتیاجات لباس افسران را تدارک می‌دید. با شعب متعددی که در تهران و شهرستان‌ها دایر نموده بود، فوق‌العاده مورد توجه مردم بود. همزمان با تأسیس این کارخانه، کارخانه‌ی دیگری به نام «ممتاز» در جاده تهران- شهر ری دایر کرد. تولیدات این کارخانه پارچه‌ی نخی بود و روزانه تا یکصد هزار متر تولید داشت. در کار توسعه‌ی این دو کارخانه و سایر شرکت‌های تجارتی، بانک‌ها نقش اساسی داشتند و اعتبارات سنگینی به مقدم دادند به طوری که کارخانه‌ی ممتاز که سی میلیون تومان سرمایه‌ی آن بود حدود یکصد و هشتاد میلیون تومان از وام و اعتبار استفاده نمود. البته حاج عبدالله مقدم بر خلاف سایر تجار و صاحبان صنایع، دیناری از وام‌های

دریافتی را از کشور خارج ننموده بلکه همه را صرف توسعه‌ی واحدهای صنعتی و کشاورزی خود نموده بود. متأسفانه به علت توسعه‌ی سریع تأسیسات و نداشتن اعتبارات جدید، بانک‌ها نیز نمی‌توانستند زیاده بر آنچه وام داده‌اند اعتباری تازه بدهند و لذا مقدم ناگزیر بود از اعتبارات وام‌های اشخاص در بازار تهران استفاده کند و بهره‌ی سنگینی به آنها بپردازد و مواد اولیه را نقدا خریداری کند. همین امر باعث شد که کارخانه‌ی «ممتاز» و سایر شرکت‌های مقدم دچار اختلالاتی شدند. مخصوصا یوسف خوش کیش درصدد نابودی تأسیسات مقدم برآمد و بجای کمک و مساعدت، مبادرت به صدور اجرائیه برای مطالبات بانکی نمود و حکم بازداشت مقدم و تملیک شرکت‌های او بجز ناظرآباد که اقتصاد سالمی داشت صادر شد.

در ۱۳۴۳ ش از مقدم سلب مالکیت شد و تمام اموال او را بانک ملی به حیطه‌ی تصرف خود درآورد و به اصطلاح بازرگان سرشناس و مشهور ایران که شهرت جهانی داشت، ورشکست گردید. حاج میرزا عبدالله مقدم ضمن فعالیت‌های تجارتی و صنعتی خود، در اطراف کرج مقادیر زیادی زمین خریداری و شهرکی به نام «گلشهر» برای پیشرفت کار خود دایر نموده بود. بدون اینکه سپهبد تیمور بختیار که در آن تاریخ در اوج قدرت بود پولی بپردازد، در این شهرک شریک شد. همچنین یک شرکت صادراتی به نام «خلیج» با مشارکت وی تشکیل داد. مقدم چند سالی در ورشکستگی غوطه‌ور بود و طلبکاران دقیقه‌ای از فشار خود کوتاهی نمی‌کردند. این وضع چند سالی ادامه داشت تا بالاخره زمین‌های شهرک «گلشهر» چندین برابر ارزش خود قیمت پیدا کرد و مقدم با فروش آن توانست از ورشکستگی نجات یابد و مجددا به کار و کسب خود رونقی بدهد و جزو تجار درجه اول قرار بگیرد. حاج میرزا عبدالله مقدم مردی بسیار خیر و نیکوکار بود. از مساعدت به مردم فقیر و کارگران محتاج دریغ نمی‌ورزید. غالبا شب‌ها به صورت ناشناس به منازل کارگران محتاج می‌رفت و کمک‌های قابل ملاحظه‌ای به آنها می‌نمود. عده‌ای از کارگران و کشاورزان وی صاحب خانه و کاشانه شدند. نه تنها کارگران بلکه عده‌ی زیادی از قبل او به همه چیز نایل آمدند. مقدم در ۸۵ سالگی در تهران درگذشت و نام نیک وی سال‌ها در اقتصاد این کشور باقی خواهد ماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مقدم، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرشکار زنجانی از اعضای عالی رتبه وزارت خارجه است. وی قریب سی سال در مشاغل مهم خارجی و داخلی در وزارت خارجه خدمت کرد. تحصیلاتش را در روسیه و فرانسه گذرانید و مدت‌ها در سفارت مسکو دبیر و مستشار بود. در لندن هم سمت مستشاری گرفت و در وزارت خارجه وزیر تشریفات شد. در اوایل سلطنت رضاشاه وزیر مختار در عربستان سعودی بود، بعد سفارت در بالکان به عهده‌ی او قرار داده شد و زمانی سفیر در لندن، فرانسه و آلمان شد. در ۱۳۲۸ به مقام سناتوری از قزوین و زنجان انتخاب شد. هنگام حکومت دکتر مصدق، به استانداری گیلان منصوب گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مقدم، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود مقدم : فرمانده تیپ امام هادی(ع)قرارگاه مهندسی رزمی صراط المستقیم (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۸در شهرستان یزد و در خانواده ای متدین و زحمتکش قدم به عرصه وجود گذاشت و با حضور خود همه را مسرور ساخت. از کودکی آثار هوشیاری و ذکاوت در چهره اش نمایان بود .

پدرش می گوید:شبی خواب دیدم سیدی گل محمدی به من داد وبعد از آن بود که محمود به دنیا آمد.

روز به روز بزرگ و بزرگتر شد و برای تحصیل به دبستان رفت . سپس دوره راهنمایی و دوران دبیرستان را در مدرسه رسولیان گذراند .اوتمامی مراحل تحصیل خود را با بهترین نحو و کسب نمرات عالی طی نمود. در دوران دبیرستان عضو انجمن اسلامی مدرسه بود، درمدرسه ای که توسط شهید بزرگوار سید رضا پاکنژاد اداره می شد.

در دوران تحصیل در فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حضوری شاخص داشت و در دوران خفقان وظلم پهلوی اودر مبارزات انقلاب پیشرو وسرآمد بود و جزء مبارزین طراز اول انقلاب در استان یزد به شمار می رفت.

پس از اخذ دیپلم در کنکور سراسری شرکت کرده و در دانشگاه صنعتی شهید باهنر کرمان , در رشته اتومکانیک شروع به تحصیل نمود.ا و علاوه بر تحصیل، در حزب جمهوری اسلامی و جهاد سازندگی(سابق) به فعالیت های انقلابی و فرهنگی و خدمات رسانی مشغول بود. با آغاز خرابکاری و توطئه های ضد انقلاب در غرب کشور ,به کردستان رفت وبا برداشتن اسلحه به مقابله با دشمنان مردم برخواست.

مدتی بعد به جبهه های جنوب رفت تا در عملیات رمضان حضور یابد.ا و در این عملیات مجروح شد و پس از بهبودی به تحصیل خود ادامه داد. پس از مدتی به اصفهان رفت و مسئول تاسیسات یکی از کارخانجات اصفهان شد.

در سال ۱۳۶۵ دوباره به منطقه عملیاتی جنوب رفت و در قرارگاه مهندسی رزمی صراط المستقیم در کنار دوست و همرزمش شهید حاج مهدی به فعالیت پرداخت.بعد از آن و پس از پایان ماموریت به منطقه عملیاتی غرب کشور رفت و فرماندهی تیپ مهندسی رزمی امام هادی (ع) را برعهده گرفت و در نهایت پس از سالیان متمادی تلاش و مبارزه و حماسه آفرینی های متعدد در تاریخ ۲۸/۷/۱۳۶۶ در منطقه عملیاتی ماووت در خاک عراق شربت شهادت نوشید و به لقاء الله پیوست.

در یکی از نامه هایش آورده :

خواندن قرآن را به بچه ها یاد بدهید، که هرکدام قرآن را به نحو احسن بخوانند و آنها را با نماز شب آشنا کنید و فضیلت های آن را برایشان برشمارید. بدانید که علت به جبهه رفتن من زنده شدن احکام اسلامی است. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید واموراپثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مقدم، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۲، فرزند میرشکار (از مالکین عمده‌ی زنجان) بود. تحصیلات خود را در تهران و اروپا انجام داد و در ۱۳۰۷ پس از تأسیس بانک ملی، وارد آنجا شد و مدارجی را در آن سازمان پیمود. بعد وارد بانک سپه گردید و سریعا در آن بانک ترقی نمود و سرانجام رئیس بانک سپه شد. در ۱۳۳۲ که سپهبد زاهدی با آن وصفی که همه می‌دانند به نخست‌وزیری رسید، با توجه به سوابق و دوستی زیادی که با مقدم داشت و مدتی نیز در خانه‌ی او به حالت اختفا می‌زیست، او را به ریاست بانک ملی ایران برگزید. چند

روز که کابینه تشکیل شد و دکتر علی امینی به وزارت دارائی رسید، با این انتصاب مخالفت کرد و مصطفی مقدم از ریاست بانک ملی کناره گیری نمود. در عوض بانک جدیدالتأسیس توسعه‌ی تجارت خارجی را که بعد به نام بانک تجارت خارجی معروف شد، به او دادند. دولت وقت اعتبارات کلانی در اختیار بانک گذاشت و مقدم هم ظاهرا برای توسعه‌ی تجارت خارجی، اعتبارات و وام‌های کلانی به اشخاص داد، البته این وام‌ها بدون دریافت حق‌الجعاله نبود. پس از سقوط سپهبد زاهدی و تبعید او به اروپا، خلاف‌های مدیر بانک بلند شد، از جمله وام زیادی به بیوک قزوینی داده بود که در حقیقت قابل وصول نبود. پرونده‌ای در این زمینه تشکیل شد و مقدم به عنوان تدلیس و اتلاف بیت‌المال تحت تعقیب قرار گرفت و به زندان افتاد. چند سالی در زندان بسر برد. پس از استخلاص از زندان، از باقیمانده‌ی دارائی خود زندگی مرفهی بنا نهاد. وی مالک قلعه حسن خان در کرج بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مقدم، نورالدین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید نورالدین مقدم : فرمانده گردان زرهی لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۰ درخانواده ای مؤمن در شهرستان مراغه به دنیا آمد ودر دامان پاک پدر و مادری مؤمن و متدیّن پرورش یافت. از کودکی در کنار پدر بزرگوارش به یادگیری علم و قرائت قرآن پرداخت.

به شرکت در مراسم دینی،جلسات مذهبی،تفسیراحکام و نهج البلاغه علاقه مند بود .اوصیقل روح و تقویت بنیه مکتب خود را در آنها یافته بود و همواره مورد احترام همسالان و دوستان خود بوده و یار و یاور پدر و مادرش بود.

با توجه به اینکه از دوران خردسالی به یادگیری قرآن مبادرت ورزیده بود در مسابقات داخلی قرآن رتبه اوّل را کسب نمود.

دورهٔ دبیرستان رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی مناسب با روحیات خود برگزید.در این دوران با رشد افکار سیاسی در جلسات مذهبی و دینی(امام جعفر صادق(ع—) انجمن جوانان)به فراگیری علوم دینی و شناخت واقعی چهرهٔ رژیم فاسد پهلوی پرداخت و با افکار والای معمار انقلاب،امام خمینی،آشنا شد.در دوران انقلاب اسلامی نیز همگام با سیل خروشان امّت اسلام به مبارزه علیه رژیم شاه پرداخت.

در تمام صحنه ها ومبارزات بر ضد رژیم شاه شرکت داشت . اعلامیه و عکس های حضرت امام را مخفیانه پخش می نمود, مأموران رژیم برای دستگیری او تلاشهای زیادی کردند.

چندین بارمورد ضرب و شتم پلیس قرار گرفت و جای باطوم ایادی رژیم در بدن ایشان مانده بود. با عشق به اسلام و آرمانهای حضرت امام(ره)در راهپیمائی های دوران انقلاب کوشش

بسیار می کرد و با پیروزی انقلاب اسلامی همراه با برخی از دوستان خود از جمله شهید حق نظری سلاح به دوش گرفته به پاسداری از دستاوردهای انقلاب پرداختند.

پس از تشکیل سپاه،از اوّلین کسانی بودند که در این نهاد مقدّس ثبت نام کرده و مشغول گذراندن دورهٔ آموزش نظامی شدند. پس از اتمام آموزش جهت مبارزه با ضد انقلاب داخلی به مهاباد که مرکز تجمع افراد خود فروخته حزب منحلهٔ دمکرات بود رفت وبه مبارزه با آنها پرداخت. پس از آرام سازی و پاک سازی این شهر به مراغه مراجعه و با توجه به کاردانی اش به عنوان مسئول اعزام نیرو انتخاب شد .

با شروع جنگ تحمیلی او با جدیت تمام به سازماندهی و اعزام نیرو مبادرت ورزید.

عشق به دفاع از اسلام و سرحدات جمهوری اسلامی ایران و لبیک به بیانات حضرت امام مانع از آن شد که در پست های اداری خدمت نماید و با اصرار زیاد راهی جبهه های حق علیه باطل شد.

شهید نورالدّین مقدّم در سال ۱۳۵۹ عازم جبهه های حق علیه باطل در محور آبادان شدند و در عملیاتهای مختلفی که برای آزادی خرمشهر صورت می گرفت شرکت نمودند.

روزها و ماه ها می گذشت و ایشان همچنان در جبهه بودند.و لحظه ای سنگرهای عدالت و دفاع را ترک نمی گفتند و با عنایت به کاردانی شهید،ایشان به عنوان فرمانده گردان زرهی انتخاب و با رشادت ها و شرکت در عملیّاتهای مختلف از جمله بیت المقدس آزادی خرمشهر ،مسلم ابن عقیل،ثامن الائمه،خیبر، والفجر ۱و۴ و عملیّات والفجر۸ مسئولیت سنگین مقابله با ماشین جنگی مدرن ارتش عراق را به عهده داشت.

نورالدّین به ندرت به مرخصی می آمد و می گفت ما نباید جبهه را خالی بگذاریم و دفاع از آرمانهای انقلاب و وطن اسلامی جزء وظایف شرعی و اخلاقی ماست.

در عملیات والفجر ۸ که از ناحیهٔ کتف زخمی شده بود برای استراحت چند روز به پشت جبهه آمد ولی شور و شوق جبهه موجب گردید،بدون بهبود ی کامل دوباره به جبهه برگردد.

مصمّم،صبور،مهربان،باگذشت و کم توقّع بود .همه چیز را برای همگان می خواست . با زیر دستانش مهربان و خوشرو بود و همیشه از پدر و مادر وفرماندهانش فرمان پذیری داشت

.سردار امین شریعتی فرمانده لشکر عاشورا درباره اش می گوید: در عملیّات والفجر ۸ با گردان خود نقش مهمّی را به عهده داشتند . در اواخر ایشان را می دیدم که یک حالتی داشتند , انگار دنبال گمشده ای هستند و من با توجه به شناختی که از روحیّات ایشان داشتم می دانستم که شهید مقدّم ماندنی نیست و به مهمانی خدا دعوت شده است .

ما در کنار کرخه جلسه ای با فرماندهان گردان ها داشتیم و با توجه به گرم بودن هوا و عطش برادران و نبود آب آشامیدنی در خلال صرف شام شهید مقدّم آب گل آلود کرخه را در ظرفی بزرگی برای صاف شدن ریخته تا اینکه برادران تشنه لب نباشند.

وقتی برای مدت کوتاهی جهت استراحت به منزل می آمدند،در کارها به خانواده کمک می کرد و برادران دیگرش را تشویق به رعایت ادب و اخلاق و اطاعت از پدر و مادر می نمود.

همیشه توصیه می کردند به نماز اوّل وقت و فراموش نکردن روزه و می گفتند همه در محضر خدا هستیم و خدا حاضر و ناظر بر اعمال ماست،مواظب اعمال خود باشید و تذکّر می دادند که در مجالسی که در آن بوی دوری از خدا و اسلام می آید شرکت نکنید.

زمانی که در آخرین مرخصی خویش به سر می بردند در موقع خداحافظی نام یکایک فامیل را برده و حلالیت خواست و گوئی به مسا فرت دور و دراز می روند .

با غروب خورشید روز ۲۹/۲/۱۳۶۵ در منطقهٔ فاو باد گرمی می ورزید.شهید مقدّم لباسهای سبز رنگ سپاه را پوشیده بود, نگران و بی تاب قدم می زد و به افق چشم دوخته بود.آرام آرام عقربه های ساعت روی ۹:۳۰ قرار می گرفت.دشمن بعثی گلوله توپی را آماده کرده و ماسوره اش را کشیده بود . صدای غرش توپ بلند شد..شهید مقدّم نفسش را تازه کرد و خود را به خدا سپرد در آن لحظه صدای انفجار شدیدی بلند شد و او رابه گوشه ای پرتاب نمود .

سر انجام با فریاد یا مهدی چشمان پر فروغش را برای همیشه از دیدن این دنیای پر نیرنگ فرو بست و به آرزوی دیرینه اش، رسید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

مقنع

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هشام یا هاشم بن حکیم معروف به مقنع از دهکده‌ای موسوم به کاوه کیمردان از قراء مرو پیدا شد که خود را جانشین ابومسلم می‌دانست، گویند چون چهره‌ای زشت داشت نقابی بر چهره می‌افکند به همین سبب او را مقنع لقب دادند و گویند یک چشم او نابینا بود. وی در زمان خلافت المهدی در خراسان قیام کرد ولی سرانجام در سال ۱۶۹ ه.ق از سپاه خلیفه شکست خورد ولی خود و خانواده‌اش را در آتش انداخت تا به دست دشمن نیفتد. پیروان مقنع چون لباس سفید می‌پوشیدند در خراسان به سپید جامگان و در میان عرب به «مبیضه» مشهور شدند. مقنع در شهر نخشب ماهی از چاه بیرون می‌آورد که مدتی در افق می‌ماند: ماه نخشب. مقنعیه.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مقیمی، احد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احد مقیمی : رئیس ستاد تیپ دوم لشگر مکانیزه۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علیک یا ابا عبد الله

ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان المرصوص

سپاس خدای را بر ما منّت نهاد و ما را به اسلام متنعم ساخت و سپاس بر پیامبر بزرگ اسلام محمّد(ص)این اسوه بشریت و مبشر حرّیت را که به ما انسان بودن را آموخت و سپاس بر ائمهٔ طهارت و سلالهٔ پاکش، حضرت امام خمینی و با سلام به روان پاک شهیدان اسلام که با نثار خون و هدیهٔ جان خود، سرودی بر قامت کلمهٔ حق سرودند و پیام آور فجر آزادی و حرّیت گشتند و با سلام و درود بر رزمندگان، کفر ستیز اسلام.

خدایا مرا به نور عزّت هر چه زیباترت برسان تا تو را عارف باشم ، بار خدایا ،تو را وسیلهٔ شفاعت اولیائت قرار می دهم و اولیائت را وسیلهٔ پذیرش، شفاعتشان قرار می دهم، که به ما رحم کن و با معرفت و محبّت بر ما منّت بگذار و ما را از ظلمات به نور، رهبری فرما.

بار خدایا، خودت را به ما بشناسان .چون اگر تو را بشناسیم، دوستت می داریم و چون ترا دوست داشتم، محّبت تو آتش به خرمن هر چه باطل به جهل است می کشد. بار خدایا از رسوائی این و زشتی این امیال، شکایت به نزد تو آورده و به در خانهٔ فضل و کرمت پناهنده ام.

خدایا! بار گناهانم، بر سنگینی دلم افزوده است چه کنم؟ حالا جز تو کسی را ندارم،ای خدا! خیلی مشتاق دیدارت هستم.خدایا دلم برای دیدارت خیلی تنگ شده است.

«و هبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک».

«گیرم عذابت را تحمّل کنم فراغت را چگونه تحمّل کنم ای خدا».

خدایا تو را شکر می کنم که بعد از ۱۴۰۰ سال ،ما را از پرچم داران اسلام قرار دادی که بتوانیم دینت را یاری کنیم و توفیقمان بده که در این راه ثابت قدم بوده و از منجلاب این جهان فانی در امان باشیم ،برادران و امّت حزب الله! هیچ وقت استغفار و دعاها را از یاد نبرید که مهمترین درمانها برای تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید،در راه او قدم بردارید و از جهاد کوتاهی نکنید همانطور که خداوند وعده داده است:

«و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا».

«کسانیکه در راه ما جهاد می کنند بطور مسلّم آنانرا به راه های خودمان هدایت خواهیم کرد».

که هرگز نگذارید دشمنان بین شما تفرقه بیندازند و شما را از روحانیّت متعهد جدا کنند.هیچوقت از یاری کردن به امام امّت، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران کوتاهی نکنید.(که اگر امام امّت نبود ما نبودیم یعنی دیگر از اسلام خبری نبود)و اگر این چنین باشد روز شکست ابر قدرتها نزدیک است.

و باز یک خواهش دیگر از شما امّت حزب الله دارم،این مراسم های عزاداری را زنده نگه دارید. چه در جبهه ها و چه در شهرهای خودتان،چون ما هر چه داریم از حسین(ع)داریم و ای عاشقان صدیق ابا عبد الله(ع)هرگز کسی از این در نا امید برنگشته و بدی از این در ندیده است.

راه سعادت بخش حسین(ع)را ادامه دهید و زینب وار زندگی کنید. تمام شهیدان ما از راه پرورش یافته اند. من هم از خدا می خواهم که لیاقت شهادت در راه خودش را ، بزودی عطا فرماید که، دیگر از فراق دوستان و شهیدانمان ،صبرم تمام شده ولی از سوی دیگر باید بمانیم، تا شهید آینده شویم و از دیگر سو باید شهید شویم تا آینده بماند.

هم باید شهید شویم تا فردا بماند و هم باید بمانیم تا فردا شهید نشویم. عجب دردی! چه می شد بار خدایا امروز شهید می شدیم و فردا زنده می شدیم، تا دوباره شهید شویم.ولی این را می دانم برای عزاداریهای آقا ابا عبدالله و گریه وزاریها برای مظلومیّت حسین(ع)دلم تنگ خواهد شد.

از تمام دوستان و آشنایان و برادران عزیزم که بر گردن من حق دارند و از من هر چه بدی و بد رفتاری و خطایی سرزده باشد حلالم کنید و از خدا بخواهید که از تقصیرات این بندهٔ عاصی بگذرد.

و اما شما ای پدر و مادر گرامی، واقعاً من برای شما آنچنان فرزند خوب و شایسته ای نبودم ولی شما ها در مقابل،هر چه داشتید برای پرورش فکری و جسمی ما بکار گماشتید و این به کوشش و سعی و تلاش شماست که، اکنون من و بقیه جوانان امثال من به این موقعیت رسیدیم. امیدوارم حلالم کنید چون اگر پدر و مادر از فرزند راضی باشد روحش آسوده خاطر می شود و خدا نیز می بخشدش.

در فراغم زیاد ناراحت نباشید و می دانم که بیشتر از اینها صبور هستید از قول من از خواهرانم و برادرانم ،حلالیّت بطلبید و همیشه امیدوارم در مقابل تمام مشکلات زندگی و مشکلات مملکتی و اسلام و قرآن که دشمنان زبون چشم دیدن اینها را ندارند صبور و شکیبا باشید و در تمام احوالات، امام امّت و یاوران او را تنها نگذارید و پشتیبان ولایت فقیه باشید و همیشه در صحنهٔ جنگ در مقابله با منافقان داخلی بایستید.

و دیگر خدایا از اینکه گناهانم زیاد است و همیشه در غیبت و افتراء و حسودی به دیگران و غرق در گناهان بوده ام ، شرمنده ام و نمی توانم در روز قیامت به روی اولیائت و شهیدانت نگاه کنم پس(حلالم کن)ای خدا.

مرا در وادی رحمت در جوار شهیدان و گلزار شهداء دفنم کنید و اگر مفقود شدم چه بهتر که در روز محشر با فاطمهٔ

زهرا(س)محشور خواهم شد بنا به روایتهایی که شنیدم.

در آخر از برادران پایگـاه مقـاومت، مخصوصـاً پایگاه شـهید عبـدالهی می خواهم که جبهه ها را یاری کنیـد و همیشه در راه اسـلام استوار باشید چون مردان خدا،همیشه در جبهه ها دین خدا را یاری کنند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته. احد مقیمی

مقیمی، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مجید مقیمی : فرمانده بهداری لشـگر ۴۲ قدر(سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی) اول شهریور سال ۱۳۴۳ در یکی از محله هـای قـدیمی شـهر اراک ودر خانواده ای مـذهبی به دنیا آمد. کودکی کنجکاو و دقیق بود. خیلی قبل تر لز اینکه به سن تکلیف برسد, به نماز جماعت می رفت و همیشه در خانه نماز می خواند .اول که شروع به نماز خواندن کرد بلد نبود؛ کتاب نماز را باز می کرد و از روی کتاب می خواند. دوره راهنمایی را در مدرسه پیشرو که بعد از انقلاب به نام دکتر علی شریعتی تغییر کرد ,سپری نمود.

تازه انقلاب شـده بود و مـدارس شور و حال دیگری داشت مجید نیز همراه دیگر دانش آموزان به تظاهرات می رفت و در مبارزات مردمی برعلیه شاه سـتم پیشه از پیشـگامان مبارزه بود . انقلاب که به پیروزی رسـید گویی خیالش آسوده شد. فرصت را مناسب دید تا ادامه تحصـیل بدهد. به دبیرسـتان رفت و شـروع به تحصـیل نمود .روزها به کلاس می رفت و شب ها در پایگاه بود تا اگر امکان حضور در جبهه را ندارد, درپشت جبهه قدمی در راه خدمت به کشور بردارد.

بعـد از مـدتی درس و مـدرسه را رهـا کرد و گفت : من احسـاس می کنم که جبهه ها واجب تر از درس است .فردای آن روز برای ثبت نام به سپاه رفت و حدود دو ماه در سپاه سـربند به عنوان بسیجی خدمت کرد. در زمسـتان سال ۱۳۶۱ برای اولین بـار به جبهه رفت و در عملیات والفجر مقدماتی شـرکت کرد .بعد از بازگشت ازجبهه تقاضای عضویت درسپاه کرد و دوباره به جبهه رفت .اوبه بانه رفت ودر گردان جندالله پنج ماه با دشمنان جنگید و در عملیات والفجر چهار شرکت نمود.

بعد از بازگشت وارد سپاه اراک شد و برای گذراندن دوره ی آموزش به قم رفت .بعد از گذراندن آموزش برای دیدن آموزش در رسـته ی بهـداری بـه قزوین رفت و پس از طی نمـودن این دوره مجـددا به جبهه برگشت و دو سـال در بهـداری منطقه سـردشت به عنوان معاون بهـداری خدمت کرد .به دلیل مسـئولیتی که داشت مدت زیادی در جبهه می ماند ,هر نوبت حضور اودر مناطق جنگی شش الی هشت ماه طول می کشید تا یک بار به مرخصـی می رفت. یکی از خصوصـیات بارز ش شادابی و چهره ی خنـدان او بود که همیشه با همه با روی باز و شاد روبرو می شـد . هیـچ کس او را غمگین ندیـد. ا همیشه در جبهه کارهای سـخت را برعهـده می گرفت. خیلی متواضع بود و فرائض دینی را به نحوه عـالی انجـام می داد .به نماز اول وقت مقیـد بود و بهترین نماز را نماز اول وقت می دانست .

در سال ۱۳۶۴ ازدواج کرد و بعد از بیست روز دوباره به جبهه رفت. بعد از مدتی به سـپاه سـربند آمد و مدت هشت ماه در مشـغول خـدمت بود تا این که در سال ۱۳۶۵ اوایل تابسـتان به جبهه ی کردسـتان رفت و بعـد از چند ماه به دلیل نیاز به حضورش مجدداً به سپاه سـربندبازگشت. اودر سـپاه سـربند مسئول بهداری و معاون فرمانده سپاه بود اما دوماه بیشتر دوام نیاورد و با اسرار زیاد به اراک رفت و بامأموریت ۴۵روزه به جنوب رفت ودر لشگر ۴۲ قدر در عملیات کربلای چهار و پنج شـرکت کرد و در تاریخ ۸/۱۲/۶۵ به درجه رفیع شـهادت نائل آمد. آخرین سمت او فرمانده بهداری لشگر ۴۲قدر بود. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور

ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

مکارم شیرازی، ناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حجه‌الاسلام والفاضل العلام آقای علامه ناصر مکارم، از اساتید بنام و مدرسین والامقام و علماء کرام و نویسندگان فخام و گویندگان عظام حوزه علمیه قم و افتخار استان فارس و بلکه ایران و جهان تشیع است در ۲۲ ماه شعبان ۱۳۴۷ قمری در شیراز در یک خانواده اصیل به دنیا آمده و تحصیلات جدید خود را در مدارس جدید شیراز خوانده و در مدت کوتاهی به واسطه استعداد و حافظه فوق‌العاده مقدمات و ادبیات را در مدرسه آقاباباخان فراگرفته و سطوح نهائی فقه و اصول را از مدرسین شیراز خوانده و ضمنا از تدریس خود عده‌ای را بهره‌مند می‌نمود تا در سال ۱۳۲۴ شمسی که از وطن خود مهاجرت به قم و دانشگاه جعفری شیعه یعنی حوزه علمیه نموده و در درس مرحوم آیت‌الله العظمی حجت و آیت‌الله العظمی بروجردی طاب ثراهما حاضر شده و کاملا با صحبت کردن در بحث آن آیات عظام جلب توجه آنها و کلیه شرکاء درس را می‌نمودند و خاطر این نویسنده است که در آن اوقات مترجم معظم ما سنین عمرش از بیست سال نگذشته بود که در درس علمین مذکورین اشکال می‌کرد و جواب می‌گرفت.

مسافرتی در سال ۱۳۶۹ قمری به نجف اشرف نموده و حدود یکسال توقف و از محضر آیات عظام و مدرسین بزرگ حوزه نجف استفاده کرده و مورد توجه مخصوص آنان قرار گرفته که نائل به دریافت اجازه اجتهاد از آنها گشته و در اثر گرمی هوا و نبودن وسائل آن روز در ماه شعبان ۱۳۷۰ قمری به قم مراجعت و از درس آیت‌الله العظمی بروجردی و سایر آیات بهره‌مند گردیده و دروس معقول را از استاد علامه طباطبائی فراگرفته و به تدریس دروس عالیه پرداخته است.

استاد مکارم حوزه درس تحلیل فقه و اصول دارند که عده کثیری از فضلاء و محصلین فهمیده و با استعداد از نظریاتشان استفاده می‌کنند و غالب آنها را یادداشت می‌نمایند که امید است روزی به عنوان یک اثر ارزنده در فقه و اصول به طبع برسد.

جلسات درس عقاید و مذاهب وی نیز با سبک جدید و متد خاصی انجام می‌گیرد که صدها نفر را به طرز نوینی با این مسائل آشنا نموده و کتابهائی که حاوی فشرده آن جلسات علمی است تالیف نموده و در بررسی‌های خود از اصول علمی که مورد پذیرش محیطهای علمی امروز است کمک گرفته است.

آثار علمی ایشان که نتیجه همان جلسات درس و همچنین کتابهای ارزنده دیگر ایشان اشاره می‌کنم.

۱ و ۲ و ۳- کتاب القواعد الفقهیه که جلد اول آن در سال ۱۳۴۳ شمسی و دوم و سوم آن در سالهای بعد به طبع رسیده است.

۴- فیلسوف نماها که برنده جایزه بهترین کتاب سال گردید این کتاب درباره عقاید مادیها بحث می‌کند.

۵- آفریدگار جهان در اثبات صانع و پاسخ به شبهات مادیها.

۶- چگونه خدا را بشناسیم.

۷- رهبران بزرگ و مسئولیتهای بزرگتر در پیرامون نبوت عامه.

۸- قرآن و آخرین پیامبر در پیرامون نبوت خاصه.

۹- داروینیسم یا آخرین فرضیه‌های تکامل. ۱۰- بحثی درباره ماتریالیسم و کومینسم. بحث در اصول فلسفه (مادیها) که مکرر چاپ شده است.

۱۱- و ۱۲- ترجمه جلد اول المیزان در دو جزء که چاپ شده است.

۱۳- شرح و ترجمه اصل الشیعه ۱۴- در جستجوی خدا ۱۵- همه می‌خواهند بدانند ۱۶- جلوه حق.

۱۷- اسرار عقب‌ماندگی ۱۸- مشکلات جنسی جوانان ۱۹- آنچه از اسلام باید بدانیم .

۲۰- مقدمه بر کتاب وحی ۲۱- این مسائل مطرح است

۲۲- سرکوبیهای خطرناک ۲۳- نماز مکتب عالی تربیت ۲۴- فرآورده‌های دینی.

۲۵- عود ارواح ۲۶- جوانان را دریابید ۲۷- تربیت و نمونه‌های آن

یکی از آثار و خدمات استاد علامه مکارم تاسیس مجله درسهائی از مکتب اسلام است که از سال ۱۳۴۰ شمسی تاکنون با نشر این مجله که ارگان حوزه علمیه قم است خدمات ارزنده‌ای انجام داده است و این مجله از بهترین مجله‌ها و منشورات اسلامی شیعه است که به تمام کشور و خارج کشور منتشر و مقالات بسیار جالب و بحثهای ارزنده‌ای را به قلم اساتید و مدرسین بزرگ حوزه مطرح و پخش می‌نماید و این مجله که در زیر نظر هیئت تحریریه که همه از افاضل برجسته‌اند از ابتکارات فکر بکر ایشانست.

مراتب ولاء و علاقه او به اهل‌بیت عصمت و طهارت و بالاخص به پیشوای بزرگ جهان حضرت امیر مومنان علیه‌السلام از اشعار و سرودهای نغز او در توحید و در مراثی و مدایح آن متجلی است.

(مکارم شیرازی) در حال حاضر از مراجع تقلید و مدرسین بزرگ و آیات عظام حوزه علمیه قم می‌باشند.

رساله علمیه و توضیح المسائل ایشان در سال ۱۳۶۹ شمسی و ۱۴۱۰ قمری به طبع رسیده و منتشر گردیده و اکنون درس خارج فقه و اصول ایشان یکی از پرجمعیت‌ترین دروس استدلالی قم می‌باشد. و چون آثار ایشان از تألیفات و مدارس علمیه و غیره بسیار شده لازم دیده در اینجا استدارک نمایم.

۱- تفسیر نمونه ۲۷ جلد، مطبوع.

۲- تعلیقات بر عروه‌الوثقی، مطبوع.

۳- قرآن و آخرین پیامبر، مطبوع.

۴- معاد در جهان پس از مرگ، مطبوع.

۵- مهدی علیه‌السلام انقلابی بزرگ، مطبوع.

۶- عقیده یک مسلمان، مطبوع.

۷- اقتصاد اسلامی، مطبوع.

۸- انگیزه پیدایش مذهب، مطبوع.

۹- روش تطبیقی در شناخت، مطبوع.

۱۰- پایان عمر مارکسیسم، مطبوع.

۱۱- ارزشهای فراموش شده، مطبوع.

۱۲- پرسشها و پاسخها، مطبوع.

۱۳- این است آئین ما، مطبوع.

۱۴- آخرین فرضیه‌های تکامل، مطبوع.

۱۵- همه می‌خواهند بدانند، مطبوع.

۱۶- ده درس خداشناسی، مطبوع.

۱۷- ده درس پیامبرشناسی، مطبوع.

۱۸- ده درس معادشناسی، مطبوع.

۱۹- ده درس عدل شناسی، مطبوع.

۲۰- جوانان را دریابید، مطبوع.

۲۱- زندگی در پرتو اخلاق، مطبوع.

۲۲- جلوه حق، مطبوع.

۲۳- معمای هستی، مطبوع.

۲۴- اسرار عقب ماندگی، مطبوع.

۲۵- در یک بررسی کوتاه، مطبوع.

۲۶- در جستجوی خدا، مطبوع.

۲۷- مشکلات جنسی جوانان، مطبوع.

۲۸- آنچه از اسلام باید بدانیم، مطبوع.

۲۹- بحثی درباره ماتریالیسم و کمونیسم، مطبوع.

۳۰- تقلید یا تحقیق، مطبوع.

۳۱- خمس پشتوانه بیت‌المال، مطبوع.

۳۲- مساله انتظار، مطبوع.

۳۳- تفسیر به رای، مطبوع.

۳۴- تفسیر سپری برای مبارزه عمیقتر، مطبوع.

۳۵- این مسائل برای همه جوانان مطرح است، مطبوع.

۳۶- یکصد و پنجاه درس زندگی، مطبوع.

۳۷- طرح حکومت اسلامی، مطبوع.

۳۸- رساله مقدمه وحی، مطبوع.

۳۹- مکتبهای التقاطی، مطبوع.

۴۰- فلسفه روزه، مطبوع.

۴۱- فلسفه شهادت، مطبوع.

۴۲- با شخصیت‌ترین زن جهان، مطبوع.

۴۳- به یاد مهدی، مطبوع.

۴۴- مناظرات تاریخی امام رضا (ع)، مطبوع.

۴۵- تفسیر موضوعی پیام قرآن، مطبوع.

۴۶- مدیریت و فرماندهی در اسلام، مطبوع.

۴۷- آفریدگار جهان، مطبوع.

۴۸- توضیح المسائل- رساله علمیه، مطبوع.

۴۹- انوار الفقاهه، مطبوع.

سخنی کوتاه از:

مدرسه امام امیرالمؤمنین (ع) و مدارس و موسسات وابسته به آن

قم- حوزه علمیه

مدرسه امام، امیرالمؤمنین (ع) (مرکز مطالعات اسلامی) در سال ۱۳۵۰ شمسی در زمینی به مساحت ششصد متر، به وسیله حضرت آیت‌اللّه مکارم شیرازی با همکاری جمعی از نیکوکاران تأسیس گردید و تحت عنوان «جمعیت خیریه خدمات اسلامی» رسما به ثبت رسید.

این مدرسه یکی از فعالترین مدارس حوزه علمیه قم می‌باشد و دارای چاپخانه که در طبقه زیرین قرار دارد و سه طبقه دیگر شامل هیجده حجره و یک سالن که گنجایش هزار نفر را دارد که جهت جلسات درس منظور گردیده و یک کتابخانه که حدود چهار هزار جلد کتاب خوب دارد، می‌باشد.

این مدرسه یک موسسه تحقیقاتی و تبلیغی است که تاکنون در زمینه عقائد، تفسیر و فقه و اصول و حدیث و اقتصاد اسلامی و احیاء تراث و تبلیغات اسلامی توسط مؤسس محترم آن و یا زیر نظر معظم‌له با همکاری جمعی از دانشمندان و فضلای حوزه علمیه فعالیتها و تحقیقات ارزنده‌ای به طلاب و فضلای محترم حوزه علمیه و جامعه مسلمان از راه تشکیل جلسات درس و نشر آثار سودمند و جزوات مختلف ارائه داده و می‌دهد.

و تاکنون فضلای بی‌شماری را تقدیم جامعه مسلمان کرده است که بعضا بعد از انقلاب اسلامی ملت ایران در پستهای حساسی مشغول انجام وظیفه می‌باشند.

منابع مالی: آن عبارت است از سهم مبارک امام (ع) و کمک مردان خیر انتشارات نسل جوان که بخش دیگری از این موسسه است تاکنون متجاوز از ۵۴ کتاب برای قشر جوان از نویسندگان مختلف نشر داده است که بعضا دهها بار به چاپ رسیده است.

دائره پاسخ به سئوالات: نیز یکی از بخشهای مهم و فعال این موسسه می‌باشد و از طریق پاسخ به سئوالات دینی، اجتماعی، اخلاقی و ارسال کتب و جزوات برای کتابخانه‌ها و در پاسخ سئوالات، فعالیت چشمگیری داشته و دارد.

و به خاطر این ارتباط مستمر، مخصوصا با قشر جوان و اطلاع از مشکلات آنها غالب انتشارات نسل جوان که بر این محور تنظیم گردیده، در میان قشر جوان مورد استقبال کم‌نظیری قرار گرفته و دهها بار به چاپ رسیده است.

مطبوعاتی هدف:

این مطبوعاتی از راه نشر و طبع آثار ارزنده اسلامی خود تاکنون خدمات موثری به جامعه مسلمان ارائه داده و می‌دهد.

مدارس وابسته به مدرسه امام امیرالمؤمنین (مرکز مطالعات اسلامی)

۱- مدرسه علمیه امام مجتبی (ع)- که در زمینی به مساحت هشتصد متر در سال ۱۳۶۱ نیز توسط حضرت آیت‌اللّه مکارم شیرازی و با همت جمعی از مردان خیر و نیکوکار برای سکونت طلاب محترم تأسیس گردید.

این مدرسه از سه طبقه تشکیل گردیده و دارای ۴۱ حجره می‌باشد و هم اکنون تعداد ۸۰ طلبه از داخل و خارج در آن سکونت دارد.

امتیازات این مدرسه:

این مدرسه دارای یک سالن درس (مدرس) است که در طبقه زیرین آن قرار دارد و تمام اطاقها مجهز به دستگاه تهویه و شوفاژ می‌باشد و همچنین دارای تعداد پنج دستگاه یخچال بزرگ حمامهای مجهز و آبسرد کن و نیز برای طلایی که شهریه کمتری از حوزه می‌گیرند و کفاف مخارجشان را نمی‌کند شهریه‌ای مقرر می‌گردد.

۲- مدرسه امام حسین (ع)- که هم اکنون زمینی به مساحت پانصد و پنجاه و هفت متر برای آن توسط یکی از نیکوکاران تهیه گردیده و جمعی از مهندسین معروف کشور هم اکنون به تهیه نقشه آن اشتغال دارند و امید است به خواست خداوند متعال در آینده نه چندان دور به صورت یک مدرسه مدرن و مجهز در اختیار طلاب عزیز قرار گیرد.

این مدرسه نیز توسط حضرت آیت‌اللّه مکارم شیرازی و با مشارکت مالی جمعی از مردان خیر و نیکوکار ساخته می‌شود.

آدرس مدارس فوق:

مدرسه الامام امیرالمؤمنین، حوزه علمیه قم، اول خیابان شهدا.

مدرسه امام مجتبی (ع)، حوزه علمیه قم، خیابان شهدا، کوچه آمار، پشت مدرسه امام امیرالمؤمنین (ع).

مدرسه امام حسین (ع)، حوزه علمیه قم، اول خیابان شهدا، کوچه آمار، مقابل مدرسه امام مجتبی (ع).

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد دوم)

مکارم، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محسن مکارم

محل تولد : شیراز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۱

زندگینامه علمی

سال ۱۳۵۶ دیپلم گرفتم و وارد دانشگاه اصفهان شدم اما با انقلاب فرهنگی، دانشگاه را رها کرده به حوزه قم آمدم. سال ۶۰ به اصفهان برگشتم و لیسانس ریاضی را تا ۱۳۶۴ گرفتم. بعد به حوزه شیراز رفتم و دنباله دروس حوزوی را تا رسائل و مکاسب خواندم و در سال ۶۶ به حوزه قم آمدم و در سال ۷۰ درس خارج را شروع کردم و در ضمن در سال ۷۵ به رشته تخصصی «کلام» رفتم تا سال ۷۹ و بعد از دو سال به فکر نوشتن پایان‌نامه افتادم و ظرف دو سال پایان‌نامه سطح سه را نوشتم و از سال گذشته مشغول پایان‌نامه سطح چهار شده‌ام که هنوز ادامه دارد. در این مدت در امتحان «مجوز تدریس معارف» شرکت کردم و پس از کسب مجوز تاکنون مشغول تدریس معارف اسلامی در دانشگاه می‌باشم.

مکتفی

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی‌المکتفی باللّه پسر معتضد و هفدهمین خلیفه عباسی از ۲۸۹ تا ۲۹۵ ه.ق مطابق ۹۰۲ تا ۹۰۸ م. خلافت کرد. در عهد او انطاکیه که در دست رومیان بود فتح گردید. وی در سنین جوانی درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مکرانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران مکران.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

ملاحی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی ملاحی : قائم مقام فرمانده واحدطرح عملیات تیپ یکم امیرالمومنین (ع)لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) یکی از روزهای سال ۱۳۳۷ که نور ماه کوچه پس کوچه های شهر «ایلام» را جلوه ای دیگر داده بود، صدای نوزادی سکوت شب را در هم شکست . چه صدای آشنایی بود ،صدای آن نوزادی که بعد ها سراسر زندگی اش با جهاد و حماسه گذشت و با عاقبتی نیکو به بستان اسماعیل ،روز عید قربان به قربانگاه عشق رفت .غلامرضا نام شایسته ای بود که خانواده اش بر او نهادند تا که او را به غلامی هشتمین ستاره ازآسمان تا ابد نورانی عصمت و طهارت (ع) بگمارند .شهید ملاحی از مقطع سوم راهنمایی تا اخذ دیپلم ،تحصیلاتش را همراه با فعالیتهای انقلابی ،مذهبی و شور و احساس عمیق سیاسی سپری کرد .انقلاب که پیروز شد اواوبر فعالیتهایش افزود، روزها در سنگر کسب علم می کوشید و شبها به نگهبانی از دستاوردهای انقلاب و ایفای رسالت سیاسی مذهبی خود می پرداخت .با آغاز جنگ به ندای باطنی اش که خروش بی امان علیه خصم بود .پاسخ مثبت داد و به جبهه رفت . اودر مدت حضورش در دفاع از دین وناموس وکشور حماسه های زیادی آفرید.سردار ملاحی با گذراندن با لاترین آموزش نظامی وقت (دافوس)و با پذیرش فرماندهی واحدهای اطلاعات و عملیات و طرح و عملیات،لشگر۱۱امیرالمومنین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سکان هدایت اطلاعاتی و عملیاتی این یگان رادر عملیات بزرگ والفجر ۵،والفجر ۹،والفجر ۱۰ ،کربلای ۱،کربلای ۲ ،کربلای ۵ ،کربلای ۱۰ ،نصر ۴ و نصر ۸ را بر عهده گرفت .روحیه معنوی و سر شار از عشق به ولایتش سر انجام ،او را چون اسما عیل (ع) در عید قربان به قربانگاه برد و از جمع یاران سبز پوش به سوی یاران شهیدش پر کشید .اودراسفند ماه سال ۱۳۶۶پس سالها مجاهدت وحماسه آفرینی به آرزوی دیرینش ،شهادت ،رسید ودر جوار رحمت الهی بادلی آسوده ناظر اعمال ورفتار ماست. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ایلام ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ملاصدرای شیرازی، صدرالدین محمد

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۰۵۰ -۹۷۹ ق)، فیلسوف، حکیم، مفسر و مدرس. ملقب به صدرالدین و مشهور به صدرالمتالهین و ملا صدرا. در شیراز به دنیا

آمد و پس از درگذشت پدرش برای تحصیل به اصفهان رفت. استاد او در علوم نقلی شیخ بهائی است. همچنین او در معقول نزد میرداماد از اکابر فیلسوفان و عرفای عصر صفوی تحصیل حکمت و معرفت نمود. وی حکمت الهی را وارد مرحله جدیدی کرد. استاد مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» آورده است که فلسفه ملا صدرا از یک نظر به منزله‌ی چهار راهی است که در آن چهار جریان یعنی حکمت مشایی ارسطویی و سینایی و حکمت اشراقی سهروردی و عرفان نظری محیی‌الدینی، و معانی و مفاهیم کلامی با یکدیگر تلاقی کرده و مانند چهار نهر سر به هم برآورده، رودخانه‌ای خروشان به وجود آورده‌اند. از نظر دیگر به منزله‌ی صورتی است که بر چهار عنصر مختلف پس از یک سلسله فعل و انفعال‌ها اضافه شود و به آنها ماهیت و واقعیت نوین بخشد، که با ماهیت هر یک از مواد آن صورت متغایر است. فلسفه خاص ملا صدرا را اصطلاحا حکمت متعالیه می گویند. حکمت متعالیه نوعی جهش است که پس از یک سلسله حرکتهای مداوم و تدریجی در معارف عقلی اسلامی رخ داده است. وی در برهه‌ای از سالهای زندگانی خویش در روستای کهک قم در حالت انزوا زیست و در این دوره به تصوف و عرفان اسلامی گرایش یافت. خود او در این زمینه می‌نویسد که نفس خویش را با طول مجاهده مشغول کردم و دل من با کثرت ریاضتهای سخت افروخته گشت، تا انوار ملکوت بر آن سرازیر شد... بلکه آنچه پیش از این به برهان فراگرفته بودم با فزونی‌های بیشتری از راه شهود و بالعیان دیدم. وی در اواخر عمر به خواهش اللّه وردی خان حاکم فارس به شیراز رفت و در مدرسه‌ی خان به تدریس پرداخت. ملا صدرا در راه هفتمین سفر حج خویش در بصره درگذشت و همان جا دفن گردید. از شاگردان معروف او، دو دامادش، ملا محسن فیض کاشانی و شیخ عبد الرزاق فیاض لاهیجی می‌باشند که از جانب استاد ملقب به فیض و فیاض گردیدند. از دیگر شاگردان او شیخ حسین تنکابنی، ملا محمد ایروانی، ابوالولی شیرازی و قوام‌الدین احمد پسر صدرا می‌باشند. از آثارش: «الحکمهٔ المتعالیهٔ» یا «الاسفار الاربعهٔ»، که معروف به «اسفار» است؛ «الشواهد الربوبیهٔ فی المناهج السلوکیهٔ»؛ «الحکمهٔ العرشیهٔ»؛ «المشاعر»؛ «المبدأ و المعاد»، شرح «الهدایهٔ الاثیریهٔ»؛ حاشیه بر «الهیات شفا»؛ حاشیه بر «تفسیر بیضاوی»؛ شرح «اصول کافی»؛ «مفاتیح الغیب»؛ تفسیر «آیت‌الکرسی»؛ تفسیر «آیه‌ی نور»؛ تفسیر سوره‌های: «اعلی»، «حدید»، «جمعه»، «فاتحه»، «طلاق»، «ضحی»، «زلزال»، «واقعه»، «یس»، «طارق» و قسمتی از سوره‌ی «بقره»؛ «الواردات القلبیهٔ»؛ «القواعد الملکوتیه»؛ «کسر اصنام الجاهلیهٔ»؛ «جوابات المسائل العویصهٔ»، در حکمت.[۱]

شیرازی محمد بن ابراهیم معروف به «ملاصدرا» و «صدرالمتألهین» فیلسوف بزرگ ایرانی (و. شیراز اواخر قر. ۱۰ ه.- ف. بصره ۱۰۵۰ ه.ق.) وی در جوانی به اصفهان رفت و نزد میرمحمد باقر مشهور به میرداماد حکمت آموخت و علوم شرعی را نزد شیخ بهاءالدین عاملی فراگرفت و در ریاضی نیز مهارت یافت. مدتی در قم به افاضه مشغول گردید و سپس به امر شاه عباس دوم به شیراز بازگشت و در موطن خود به تدریس و افاده مشغول شد. او هفت سفر به حج رفت و در آخرین سفر در بصره درگذشت و همانجا مدفون شد. او شاگردان بسیار داشت که از آن جمله باید ملا محسن فیض کاشانی و ملا عبدالرزاق لاهیجی را که به دامادی او مفتخر گشتند- نام برد. از آثار اوست در فلسفه: «اسفار اربعه» (اسفار)، شواهد الربوبیهٔ، مبدأ و معاد، مشاعر، عرشیه، شرح «هدایهٔ اثیریه» حاشیه بر «الهیات شفا»، تعلیقه بر «حکمهٔ الاشراق »، شرح «کافی». صدرالدین حکمت اشراق و حکمت مشاء و فسلفه عرفانی محیی‌الدین بن عربی را درهم آمیخته و حقایق ذوقی را با براهین فلسفی مزج کرده است. خود گوید: «نحن قد جعلنا مکاشفاتهم الذوقیهٔ مطابقهٔ للقوانین البرهانیهٔ» (اسفارج ۳). صدرالدین بر «حمکهٔ الاشراق» سهروردی تعلیقه‌ای سودمند نوشته که در حاشیه شرح حکمهٔ الاشراق قطب‌الدین شیرازی چاپ شده (حکمت اشراق و فرهنگ ایران م. معین ۴۸) ملاصدرا با اینکه حکیم اشراقی است، طریقه مشائین را نیز می‌پسندد و ضمن بیان آراء حکمای سلف، هر جا که نظر انتقادی دارد به توضیح آن می‌پردازد، چنانکه برخلاف نظر مشائین که موجودات را حقایق متباین می پندارند، او وجود را که اصل و حقیقت هر چیز است هیئت واحد می‌داند و برای آن مراتب متعددی که از حیث ضعف و شدت و نقص و کمال با هم فرق دارند. قایل است. این نظر ملاصدرا با نظر شیخ

اشراق هم متفاوت است، چه سهروردی، شدت و ضعف و نقص و کمال را در ماهیت قایل است نه در وجود. موضوع دیگری که ملاصدرا در آن ابتکار نشان داده است، فرضیه مشهور به «حرکت جوهری» است. پیش از او اکثریت حکما از آن جمله ابن سینا حرکت را در اعراض جسم طبیعی میدانسته. ملاصدرا جوهر را نیز متحرک اعلام کرد، ولی تصریح نمود که تغییری که بر اثر این حرکت در جوهر پدید می‌آید، تغییریست اشتدادی و استکمالی، و به حقیقت جوهر جسم خدشه وارد نمی‌سازد، و آن را دگرگون نمی‌کند. چنانکه تغییراتی که انسان را در ادوار مختلف زندگی عارض می‌گردد از حیث شدت و ضعف انسانیت است نه از حیث حقیقت انسان، یعنی جوهر جسم و هسته اصلی وجود او. ملاصدرا از فرضیه حرکت جوهری نتایجی چند میگیرد از آن جمله اثبات معاد جسمانی است. قبل از او حکما درباره بقای نفس و معاد روحانی به تفصیل بحث کرده و دلایلی آورده بودند، لیکن درباره معاد جسمانی معمولا به سکوت برگزار می‌کردند یا منکر آن می‌شدند. بیان ملاصدرا در اثبات معاد جسمانی مفصل است و حاصل کلام او این است که در روز رستاخیز روح انسان به همان هسته اصلی و جوهر ثابت که ماده جسم است (نه به صورت جسم که محسوس است و در مدت حیات دستخوش تغییرات و تحولات) می‌پیوندد و آدمی به این کیفیت برای پس دادن حساب دوباره زنده می‌شود. صدرالدین برای اینکه از سب و شتم و تکفیر مصون ماند می کوشید تا مطالب فلسفی را با احادیث و اخبار وفق دهد و مدلل دارد که شرع و حکمت معارض یکدیگر نیستند و تألیف شرح کافی روی همین نظر بوده است (دکتر سیاسی. مبانی فلسفه. ۱۳۴۲ ص ۵۶۱ -۵۵۹)

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۱۹۴ -۱۹۳/ ۶)، اعیان الشیعه (۳۳۰ -۳۲۱/ ۹)، ایضاح المکنون (۶۹۹، ۳۵۳، ۳۳۲، ۵۹/ ۲ ،۵۵۸، ۴۱۴، ۳۰۲، ۱۱۵، ۷۹، ۷۴، ۱۴/ ۱)، بزرگان فلسفه (۳۸۵ -۳۸۳)، تاریخ ادبیات در ایران (۳۲۵ -۳۱۹/ ۵)، تاریخ فلاسفه‌ی ایرانی (۵۴۷ - ۵۲۴)، تذکرة العلماء (۲۰۶ -۲۰۵)، الذریعه (۱۰/ ۲۵ ،۳۰۵۳۸ -۳۷/ ۲۱ ،۵۲/ ۱۹ ،۲۹۴ -۲۹۳ ،۱۹۱/ ۱۷ ،۲۴۴/ ۱۵ ،۲۴۳ ،۱۷۵/ ۱۴ ، ۱۰۰ -۹۹/ ۱۳ ،۵۹ -۵۸/ ۷ ،۱۴۳ ،۴۳/ ۶ ،۲۲۸/ ۵ ،۳۴۴ ،۳۴۳ ،۳۴۰ ،۳۳۸ ،۳۳۷ ،۳۳۶ ،۳۳۴ ،۳۳۱/ ۴ ،۶۰/ ۲)، ریحانه (۴۲۰ -۴۱۷/ ۳)، سیر فلسفه در ایران (۱۰۸ -۱۰۷)، شرح حال رجال و مشاهیر نامی (۳۸۶ -۳۷۳)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۲۹۲ -۲۹۱/ ۱۱)، فوائد الرضویه (۳۸۱ -۳۷۸)، قصص العلماء (۳۳۳ -۳۲۹)، کارنامه‌ی بزرگان (۳۰۴)، الکنی و الالقاب (۴۱۱ -۴۱۰/ ۲)، لغت نامه (ذیل/ ملا صدرا)، لوامع العارفین فی احوال صدر المتالهین (۳۰ -۱۵)، معجم المؤلفین (۲۰۴ -۲۰۳/ ۸)، منتخبی از تاریخ فلاسفه جهان اسلام (۲۱۶ -۲۰۳)، هدیة الاحباب (۱۸۶ -۱۸۵)، هدیة العارفین (۲۷۹/ ۲).

ملامحمدی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد ملامحمدی

محل تولد : اشتهارد کرج

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۲۳/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد ملا محمدی مشهور به محمد محمدی اشتهاردی در سال ۱۳۲۳ هجری شمسی در اشتهارد (واقع در ۵۹ کیلومتری غرب کرج) در یک خانواده متوسط مذهبی متولد شدم و پس از دوره ابتدائی، در حوزه علمیه اشتهارد - که در آن موقع از چند نفر محدود تشکیل می شد- به تحصیل علوم حوزوی و ادبیات پرداختم و پس از خواندن کتاب سیوطی، در سال ۱۳۳۸ شمسی برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم وارد شدم. درس سطح را بیشتر در محضر حجج اسلام و آیات بزرگوار آقایان: آیت الله حاج شیخ حسین شب زنده دار، آیت الله حاج شیخ غلامرضا صلواتی، آیت الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی، آیت الله علی مشکینی و آیت الله ناصر مکارم شیرازی خواندم و چند سال در درس خارج آیت الله حاج شیخ هاشم آملی، و آیت الله ناصر مکارم شیرازی و چندی در درس خارج آیت الله العظمی گلپایگانی شرکت نمودم.

و مقداری از منظومه سبزواری و فلسفه را در محضر استاد آیت الله جعفر سبحانی و استاد حاج آقا مهدی حائری آموختم. و بخشی از علوم روز را از محضر درس دانشمند گرانمایه، شیخ محمد محققی لاهیجی(نماینده آیت الله بروجردی در هامبورگ آلمان) یاد گرفتم.از خاطرات من در این دوره اینکه از نظر وضع معیشتی بسیار در سختی به سر می بردم. در مدرسه حجتیه قم در حجره ای با دو طلبه دیگر سکونت داشتیم، ظاهرا سال ۱۳۴۰ شمسی بود. یک شب در حجره را زدند، در را گشودم دیدم دو نفر از فضلا وارد حجره شدند، دفتری در دستشان بود، پرسیدند: در این حجره چند نفر هستید؟ گفتم: سه نفر. فرمودند: ما از جانب آیت الله العظمی حاج آقا روح الله خمینی(ره) آمده ایم، ایشان مبلغی به عنوان فوق العاده (نه شهریه) به طلاب مرحمت فرموده اند. نام ما را نوشتند و به هر نفر پانزده تومان دادند و رفتند که در آن وقت مبلغ قابل ملاحظه ای بود و برکت و نورانیت خاصی داشت و این نخستین باری بود که از طرف حضرت امام(ره) به طلبه ها پول دادند

ملایری، اسماعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به شیخ‌الاسلام ملایری فرزند مرحوم حاج سیدابراهیم شیخ‌الاسلام مجتهد و روحانی معروف ملایر در ۱۲۶۰ ش در ملایر متولد شد. بر حسب سیره خانوادگی تحصیلات خود را در فقه و اصول و معارف اسلامی در زادگاه خویش و تهران و قم ادامه داد تا اینکه قریب‌الاجتهاد گردید. در ۱۳۰۰ با استفاده از نفوذ پدر خود کاندیدای نمایندگی مجلس شد و از دولت آباد ملایر به وکالت مجلس انتخاب گردید و با کسوت روحانیت به مجلس رفت و دوره‌های چهارم، پنجم و ششم وکیل مجلس بود. در دوره ششم با سید حسن مدرس نزدیکی و هم‌فکری یافت و جزء دوستان آن مرحوم قرار گرفت لیکن از نظر سیاسی با مدرس هم‌آهنگ نبود، ولی بعد از آنکه مدرس بوسیله سرتیپ درگاهی دستگیر و به خواف تبعید گردید شیخ‌الاسلام نیز مورد بغض و کینه عمال شهربانی قرار گرفت و از نمایندگی محروم گردید و قریب شش سال خانه‌نشین بود. داور او را به عدلیه دعوت کرد ولی نپذیرفت. از املاک و مستغلاتی که داشت زندگی مرفهی برای خویش تشکیل داد تا سرانجام از مقامات سیاسی و نظامی ایران رفع سوءتفاهم نمود که با مدرس مراوده دوستی زیادی نداشته است. همین امر باعث شد که بار دیگر در جریانات سیاسی او را به بازی گرفتند و در دوره دهم از بیجار و گروس وکیل مجلس شد. در این دوره ماهرانه وظیفه خود را انجام داد و از هر جهت اعتماد آیرم و مختاری را به خود جلب نمود و بر همین اساس در ادوار یازده، دوازده و سیزده از همان حوزه بیجار و گروس به وکالت رسید و در این مدت طولانی هرگز حرفی بر خلاف مصالح دیکتاتوری ایران بر زبان نراند تا این که ۱۳۲۰ فرارسید. هنوز یکماه از استعفا و

جلای وطن رضاشاه نگذشته بود که او در نطق قبل از دستور خود را وصی مرحوم سیدحسن مدرس معرفی نمود و شرح شورانگیزی درباره قتل آن مرحوم در مجلس ایراد کرد و تعقیب مختاری و عده زیادی از عمال شهربانی را درخواست نمود. همین امر باعث شد که در دوره چهاردهم هم به وکالت مجلس برسد. شیخ‌الاسلام ملایری مجموعا ۸ دوره نماینده مجلس بود و رویهمرفته مرد بدی نبوده است. وی در ۱۳۳۰ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ملایری، شجاع‌الدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند شیخ‌الاسلام ملایری متولد ۱۳۰۰ ش است. وی تحصیلات خود را در دانشکده ادبیات به اتمام رسانید. ابتدا به خدمت وزارت کشاورزی درآمد و چند سالی در آن وزارتخانه اشتغال داشت تا به وزارت کشور انتقال یافت و مراحلی را در آن وزارت پیمود تا سرانجام به مدیر کلی آنجا رسید. در ۱۳۴۰ به مدیر عاملی شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه منصوب گردید و ظرف چهار سال اقدامات بنیادی مؤثری در آن سازمان نمود و سازمانی به فراخو در شهر تهران پی‌ریزی کرد. به پاس خدماتی که انجام داده بود معاونت وزارت کشور هم ضمیمه کار او شد. بعدا به ریاست هیئت مدیره و مدیر عاملی شیلات شمال منصوب گردید و سه سال نیز بلامعارض در آن سمت بود تا اینکه استاندار مازندران شد و در عمران و آبادی آن استان تلاش بسیاری نمود. در ۱۳۵۰ به تهران احضار گردید و دیگر شغلی به او ارجاع نشد یا شغلی قبول ننمود.

ملایری در ۵۶ سالگی در اثر یک عمل جراحی درگذشت. وی علاوه بر مشاغل مهم سیاسی و اجتماعی نویسنده‌ای توانا و منقد بود و گذشته از مقالات متعددی که در جراید می‌نوشت چند تألیف مهم و مؤثر دارد که می‌توان کتاب «رهبر فرماندار» را نام برد. او در اواخر عمر نسبتا مرد مرفهی بود و جزء ثروتمندان ایران محسوب می‌گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ملک اسمعیلی، عزیزالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۲ ش است. وی پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه به مدرسه عالی علوم سیاسی وارد شد و درجه لیسانس گرفت. بعد از تشکیل مدرسه حقوق دوره سه ساله آنجا را نیز طی نمود و به اروپا رفت و ابتدا درجه لیسانس سپس درجه دکترا گرفت. پس از ورود به ایران داخل خدمات قضائی شد و به ترتیب مشاغل ذیل را پیمود: دادیار و بازپرس دادسرای تهران، معاونت دادسرا دادیار و دادستان استان، دادیار و مستشار دیوانعالی کشور، ریاست شعبه دوم دیوانعالی کشور و معاونت وزیر دادگستری.

دکتر ملک اسمعیلی مدتی نیز معاونت دکتر مصدق را عهده‌دار بود. وی گذشته از مشاغل قضائی از روز ورود به ایران در کلاسهای قضائی و دانشکده پلیس و ژاندارمری تدریس می‌نمود. صاحب تألیفات متعددی در علم حقوق در رشته جزا است. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مدتی بازداشت شد. در ۱۳۷۵ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ملک پور، محمدجعفر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد جعفر ملك پور

محل تولد : آذر شهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۵/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۵۴ پس از اخذ دیپلم متوسطه در رشته تجربی از دبیرستان آذر شهر (تبریز) جهت ادامه تحصیل در مجتمع آموزشی عالی قم در رشته مدیریت به قم مقدس رفته و در دروس ادبیات عربی حوزه در مدرسه خان قم به موازات تحصیلات دانشگاهی را ادامه دادم و همزمان ضمن آشنایی با هیئت تحریریه تنها مجله اسلامی آن زمان (مکتب اسلام) از آموزشهای مختلف آنها استفاده کرده و در تنظیم و اجرای چاپ آن مجله همکاری داشتم.

در سال ۱۳۵۸ با فراغت از تحصیل دانشگاهی به جهت انقلاب اسلامی در ایران پس از گذراندن یك دوره کوتاه ۲ ماهه بعنوان موسس و سرپرست دائره عقیدتی و سیاسی پایگاه دریایی جزیره خارك مشغول تدریس و امور فرهنگی و اجرائی در منطقه شده و پس از سال ۱۳۶۱ به قم عزیمت نموده ضمن پیگیری ادامه تحصیلات حوزوی در محیطهای علمی حضور پیدا کرده از آن جمله از سال ۶۳ بهمراه تعداد محدودی از طلاب در جلسه تفسیر قرآن استاد جوادی آملی در مسجد محمدیه سه راه موزه شرکت نموده و هنوز هم ادامه دارد.

در سال ۷۱ در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران قبول شده و در سال ۷۳موفق به اتمام کارشناسی ارشد در رشته مذکور شدم و به موازات ادامه تحصیل در حوزه در دانشگاههای پیام نور و آزاد اسلامی قم و دانشگاه قم به تدریس پرداختم که هنوز هم ادامه دارد .

درسال ۸۲ به درخواست سازمان مدارس حوزه های علمیه خارج از کشور قم به کشور آذربایجان شوروی بعنوان مدیر و مدرس اعزام شدم که بجهت مشکلات سیاسی آنجا و تعطیلی فعالیت های علمی و آموزشی ایران در آنجا محل ماموریت به کشور گرجستان (تفلیس) عوض شد که پس از دو سال مدیریت و تدریس در مدارس علمیه گرجستان [1] مرکز مطالعات اسلام و مسیحیت را در تفلیس تشکیل داده و به ایران مراجعت نمودم . در شرکت امتحان متون نهاد رهبری مقام معظم رهبری در دانشگاهها مجوز تدریس متون را علاوه بر دروس فقه و حقوق دریافت نمودم که واحدهایی از معارف و متون نیز در دانشگاهها تدریس نمودم که ادامه دارد . به مدت ۲ سال از سال ۸۰ تا ۸۲ با واحد برنامه و ساختار نویسی مرکز جهانی علوم اسلامی در زمان مدیریت حاج آقا مهدویان شرکت نموده و در تدوین اساسنامه مراکز مختلف مرکز جهانی فعالیت موثری داشتم.

ملک محمدی، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین ملک محمدی : قائم مقام فرمانده یگان دریایی لشگر۱۷ علی ابن اب طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۴ در زنجان متولد شد. بعد از اتمام تحصیلات ابتدایی از آنجا که خانوادهٔ او بی بضاعت بود، همزمان با تحصیلات راهنمایی جهت تامین مایحتاج زندگی، کار می کرد. در همین دوران بود که پدر او از دنیا رفت. اداره تامین معاش مادر و سه برادر کوچکتر از خودش بیش از پیش بر شانه هایش سنگینی کرد.

محمد حسین پس از اتمام دوران سربازی در شهر قم مشغول به کار شد. او که در قم با استفاده از محضر علماء معارف اسلامی، اندیشه و فکر انقلابی خود تعالی بخشیده بود، همزمان با قیام مردم به جمع انقلابیون پیوست و در پخش اعلامیه های حضرت امام (ره) و شرکت در تظاهرات کوشا بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی محمد حسین وارد سپاه شد و در این نهاد مقدس شب و روز فعالیت نمود.

سال ۵۹ ازدواج کرد و صاحب دو فرزند پسر و دختر شد. سال ۱۳۶۰ بود که به جبهه رفت و در عملیات فتح المبین جانشین فرماندهی محور تپه چشمه بود. در عملیات خیبر سخت با دشمن جنگید و در عملیات بدر که جانشین فرمانده یگان دریایی لشکر ۱۷علی ابن ابی طالب(ع)را به عهده داشت خونین بال به سوی آسمان پرواز کرد. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

ملک مدنی، هاشم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۱ ش و فرزند حاج محسن‌آقا ملایری است. در کودکی و نوجوانی تحصیلاتی در حدود خواندن و نوشتن بدست آورد و به شغل آزاد پرداخت و تدریجا یکی از بازرگانان سرشناس و مورد اعتماد مردم ملایر گردید. در دوره ششم مجلس شورایملی از ملایر وکیل شد و مجموعا دوازده دوره تا پایان دوره هفدهم در مجلس عضویت داشت و در چند دوره نیز نیابت ریاست مجلس با او بود. در دوره پانزدهم کاندیدای ریاست مجلس شد و در مقابل سردار فاخر حکمت با دو رأی شکست خورد. از ۱۳۳۲ به بعد کاری به او ارجاع نشد. ظاهرا ریاست شورای عالی کشاورزی ایران با او بود که به هیچوجه کار اجرائی تلقی نمی‌شد. او هنگامی که در ملایر به کار تجارت اشتغال داشت با امیرلشکر احمد آقاخان آنروز و سپهبد امیر احمدی بعد که فرمانده لشکر لرستان بود آشنا شد. این آشنائی به دوستی زیاد تبدیل شد. ملک مدنی گاهی به قشون آنجا قرض می‌داد و همکاری می‌نمود، به همین دلیل و نزدیک بودن با امیراحمدی به رضاشاه معرفی گردید و در اوایل سلطنت به وکالت رسید. چون فرد عاقلی بود در مجلس از حد خود تجاوز نکرد و قریب سی سال در پارلمان ایران فعال مایشاء بود. در دوره دموکراسی دوم با فشار او امیراحمدی وارد کابینه‌ها می‌شد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ملک‌الرحیم

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ال. ملك‌الرحیم) لقب خسروفیروز، از سلاطین آل‌بویه بود که ۴۴۰ ه.ق تا ۴۴۷ ه.ق سلطنت داشت.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ملک‌المتکلمین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاجی میرزا نصراللّه ملك‌المتكلمین از خانواده بهشتی (و. اصفهان رجب ۱۲۷۷ ه.ق مقت. ۱۳۲۶ ه.ق) پدرش میرزا محسن بهشتی است. پس از تحصیلات نزد آخوند ملا صالح فریدنی در ۲۲ سالگی به زیارت مکه مشرف شد و در بازگشت به هندوستان رفت و مدت دو سال در آنجا اقامت کرد. در هندوستان کتابی به نام من الخلق الی الخلق برای بیداری مسلمانان تصنیف کرد. پس از انتشار این کتاب انگلیسها از هندوستان تبعیدش کردند و به ایران آمد و در نهضت مشروطیت با خطابه‌های خود مردم را بیدار کرد. وی از وعاظ و خطبای مشهور دوره انقلاب مشروطیت است. روزی که مجلس به امر محمدعلی شاه به توپ بسته شد ملك‌المتكلمین دستگیر گردید و به فرمان شاه در باغشاه به قتل رسید.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ملک‌آرا، عباس

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عباس میرزا پسر دوم محمدشاه قاجار (و. رجب ۱۲۵۵- ف. ذیقعده ۱۳۱۴) پس از مرگ پدر پیوسته مورد سوءظن برادر خود ناصرالدین شاه بود. سالها در بغداد و چندی در اسلامبول تبعید بود، چون به ایران آمد به حکومت زنجان منصوب شد ولی از شاه ترسید و به قفقاز گریخت مجدداً به تهران آمد و به حکومت قزوین منصوب شد و در ۵۹ سالگی درگذشت.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ملک‌آرا، محمدقلی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدقلی میرزا متخلص به خسروی (و. قریه‌نوا ۱۲۰۳- ف. ۱۲۸۹ ه.ق) ابن فتحعلی‌شاه. مادرش دختر محمدخان قاجار و خواهر سلیمان‌خان اعتضادالدوله و او خود برادر مادری ابراهیم‌خان ظهیرالدوله است. در ۱۲۲۹ حاکم استرآباد شد مدتها حکومت مازندران را داشت. در ۱۲۵۰ که محمدشاه پس از غلبه بر علیشاه ظل‌السلطان به تهران آمد و به تخت نشست. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام او را به بهانه حضور در جلوس پادشاه جدید به تهران احضار و به همدان تبعیدش کرد. او به همین حال در آن شهر می‌زیست. سپس او را به تهران آوردند و در این شهر درگذشت (تاریخ رجال ایران).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ملک‌پور، مختار

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش و پرورش کودکان، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: اصفهان

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی روانشناسی، کارشناسی ارشد و روانشناسی، دکترای روانشناسی (کودکان استثنایی)، گرایش عقب‌ماندگیهای ذهنی و اختلالات رفتاری کودکان.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده علوم تربیتی دانشگاه اصفهان.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

تدوین برنامه و راه‌اندازی مرکز بهداشت و مشاوره روانی دانشجویان دانشگاه اصفهان، اجرای طرح مراقبت‌های بهداشت عمومی در زمینه روانی (PHC) برای اولین بار در ایران در شهر شاهرضای اصفهان با همکاری روانپزشکان، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۲ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۷

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

عقب‌ماندگیهای ذهنی، کودک (روانشناسی)، پژوهش، تفسیر و اصلاح رفتار.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۴، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

عقب‌ماندگیهای ذهنی (شناخت، علل، پیشگیری و مسائل آموزشی و توانبخشی).

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

ملک‌زاده، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۶۰ ش است. پدرش مرحوم ملك‌المتكلمین خطیب و واعظ معروف دوره مشروطیت است که به دست محمد علی میرزا در باغشاه مقتول شد. ملك‌زاده تحصیلات خود را در رشته پزشکی در بیروت به اتمام رسانید و همزمان با انقلاب مشروطیت وارد ایران شد. روح آزادیخواهی پدرش در وی مؤثر افتاد و او نیز در زمره مشروطه‌خواهان درآمد و مدتها در حبس و تبعید به سر می‌برد. بعد از استبداد صغیر به کار طبابت پرداخت و ضمنا در مدرسه طب نیز تدریس می‌نمود. چندی هم در یکی از کابینه‌های مستوفی‌الممالك معاون نخست‌وزیر شد. در دوره هفتم قانونگزاری از طرف مردم بم به وکالت مجلس رسید و مجموعا هفت دوره نماینده مجلس بود. بعد از شهریور ۲۰ در چند دوره برای وزارت بهداری دعوت شد ولی نپذیرفت، تا اینکه در ۱۳۲۸ در اولین دوره مجلس سنا از اصفهان به سناتوری رسید و نایب رئیس سنا هم شد. در دوره دوم نیز سناتور بود.
دکتر مهدی ملك‌زاده تحت عنوان انقلاب مشروطیت ایران خاطرات خود را در مورد مشروطیت ایران در هشت مجلد تحریر و انتشار داده است که حاوی نکات مهمی از اوضاع سیاسی ایران است. همچنین کتابی درباره‌ی زندگی پدر شهیدش تحت عنوان شرح زندگی ملك‌المتكلمین تألیف نموده است. وفات او در ۱۳۳۴ ش اتفاق افتاد. وی با هزینه شخصی آرامگاهی برای پدرش و مدیر صوراسرافیل و چند تن دیگر که در واقعه باغشاه مقتول شدند بنا نهاد و با تلاش وی مجسمه پدرش را در میدان حسن‌آباد نصب کردند، ولی پس از مرگ او مجسمه را از میدان برداشتند. پس از مرگ سناتور ملك‌زاده دامادش دکتر خانبابا بیانی به مقام سناتوری رسید. دکتر ملك‌زاده در جوانی با دختر سلیمان‌خان میکده ازدواج کرد و صاحب دو دختر شد: یکی به حباله نکاح محمد دادور فرزند وثوق‌السلطنه درآمد و دیگری همسر خانبابا بیانی شد. این زن مقام استادی گرفت و در دانشگاه تهران در رشته باستانشناسی تدریس می‌کرد.
(۱۳۳۴ -۱۲۶۰ ش)، نویسنده. پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی به تحصیل حکمت الهی پرداخت و «شرح منظومه» را نزد جهانگیر خان قشقایی و زبان انگلیسی را نزد آوانس، از ارامنه‌ی جلفا، فراگرفت. در هفده سالگی به تهران آمد و وارد دارالفنون شد و به تحصیل علوم جدید و طب پرداخت. جهت ادامه‌ی تحصیل به فرانسه عزیمت نمود، ولی در استانبول شمس‌الدین بیگ، سفیر کبیر عثمانی در ایران، که با ملك المتكلمین دوستی داشت او را از رفتن به فرانسه منصرف کرد و به بیروت فرستاد. ملك‌زاده پس از خاتمه‌ی دوره‌ی طب و اخذ درجه‌ی دکترا و کسب دیپلم (اتا) و نشان برگ خرما، برای تکمیل تحصیلات، به پاریس رفت. وی در ۱۳۲۷ ق به ایران بازگشت و از طرف صنیع‌الدوله به سمت استادی دانشکده‌ی طب انتخاب شد و چندین دوره نمایندگی مجلس شورای ملی و دو دوره نمایندگی مجلس مؤسسان و سالها ریاست بهداری ارتش را عهده‌دار بود. او در تهران درگذشت. از آثارش: «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، در هفت مجلد؛ «زندگانی ملك المتكلمین».[۱]
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)
منابع زندگینامه :[۱] تاریخ انقلاب مشروطیت (۱/ مقدمه)، روز شمار تاریخ (۳۰۸ -۳۰۵/ ۱)، شرح حال رجال (۱۶۸/ ۴)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۸۵۶/ ۲ ،۶۷۱ -۶۷۰/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۴۷ -۴۴۴/ ۶)، یغما (س ۵، ش ۱۱، ص ۵۲۰ -۵۱۹).

ملکم خان اصفهانی، ملکم خان

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۱۳۲۶ -۱۲۴۶ ق)، نویسنده، روزنامه‌نگار و شاعر. ملقب به ناظم‌الدوله. در جلفای اصفهان به دنیا آمد. اصل وی از ارامنه جلفا بود که پدرش بعدها اسلام آورده و به جدیدالاسلام مشهور شده بود. میرزا ملکم خان پس از اتمام تحصیلات مقدماتی جهت تحصیل به فرانسه رفت و در آن کشور علوم و افکار جدید را فراگرفت. پس از بازگشت به ایران در دارالفنون به شغل معلمی و مترجمی پرداخت. وی از مؤسسین فراموش خانه (فراماسونری) در ایران بود. او از حدود ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۷ ق، وزیر مختار ایران در لندن بود. سرانجام به دلیل سوء استفاده‌های مالی، مانند گرفتن امتیاز لاتاری و فروش آن پس از لغو امتیاز، از مقام خود عزل شد. وی که مسبب عزل خود را امین‌السلطان می‌دانست با او از در مخالفت درآمد و در ۱۳۰۷ ق در لندن به انتشار روزنامه‌ی «قانون» مبادرت کرد و از مخالفین استبداد شد و ندای قانون و قانونمندی سر داد. چنان که پس از استقرار مشروطیت سفیر ایران در ایتالیا شد. ملکم خان نمونه خطی را از ترکیب حروف الفبای فارسی ابداع کرد که شرح اختراع خود را در رساله‌ای به نام «نمونه‌ی خط آدمیت» در ۱۳۰۳ ق در لندن انتشار داد. او در لوزان درگذشت و جنازه‌اش را به برن بردند و طبق وصیتش سوزاندند. از دیگر آثار وی: «مبدأ ترقی»؛ «شیخ و وزیر»؛ اهتمام در انتشار «کلمات قصار حضرت علی (ع)»، با خط ملکمی؛ «در باب تسخیر مرو و ترکمان».[۱]

پرنس میرزا ملکم‌خان ناظم‌الملک (بعدها ناظم‌الدوله، پرنس، نظام‌الدوله) از ارامنه‌ی جلفای اصفهان و پسر میرزا یعقوب ارمنی جلفائی. (و. ۱۲۴۹ ه.ق در اصفهان- ف. ۱۳۲۶ ه.ق در لوزان). گویند پدرش اسلام آورد و بعنوان جدیدالاسلام به مقاماتی نیز رسید. ملکم در سن ده سالگی به پاریس فرستاده شد و در آنجا به تحصیل علوم طبیعی و فیزیک و مهندسی پرداخت و پس از فراغت از تحصیل در سال ۱۲۶۷ ه.ق (در سن نوزده سالگی) به ایران برگشت و در دارالفنون به شغل معلمی و مترجمی اشتغال ورزید و ۵ سال بعد (در سال ۱۲۷۲) مترجم وزارت خارجه شد. در سال ۱۲۷۳ با سمت مترجم مخصوص سفارت و درجه‌ی سرهنگ اتاماژوری مأمور سفارت دولت علیه‌ی ایران در اسلامبول گردید و سال بعد که به ایران بازگشت در تهران فراموش‌خانه (فراماسون) را دایر کرد که عده‌ای از اعیان و شاهزادگان و برخی از جوانانی که در دارالفنون تحصیل می‌کردند در آن مجمع وارد شدند. در سال ۱۲۷۹ فراموش‌خانه بسته شد و میرزا ملکم به عثمانی تبعید گردید ولی ۹ سال بعد (سال ۱۲۸۸) در زمان صدارت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله به سمت مستشاری صدارت عظمی منصوب گردید. در سال ۱۲۸۹ به لقب ناظم‌الملکی ملقب و مفتخر به دریافت نشان تمثال همایون از درجه‌ی اول گردید و از سال ۱۲۸۹ تا سال ۱۳۰۷ ه.ق (۱۸۸۸ -۱۸۷۲ م.) (مدت ۱۸ سال) سفیر و وزیرمختار ایران در لندن بود. ملکم به طور کلی در دوران مأموریتش در اروپا سوءاستفاده‌های زیادی کرد و از بابت واگذاری امتیازاتی به خارجیها حق دلالیهای کلان می‌گرفت. بالاخره در سال ۱۳۰۷ از سفارت ایران در لندن عزل گردید و دیگر تا موقعی که ناصرالدین شاه زنده بود کاری به او ارجاع نگردید. ملکم در این مدت در لندن روزنامه‌ای به نام قانون انتشار می‌داد و تا ۴۱ شماره این روزنامه را منتشر کرد. در سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا (در سال ۱۳۱۷ ه.ق- ۱۹۰۰ م) ملکم در پاریس به حضور شاه رسید و به لقب نظام‌الدوله مفتخر گشت و به سمت وزیرمختاری ایران در ایتالیا منصوب شد و تا موقعی که حیات داشت در همین سمت باقی بود. در سال ۱۳۲۶ ه.ق در سن ۷۷ سالگی درگذشت و برحسب وصیتش جنازه‌اش را به برن (پایتخت سویس) برده سوزاندند. از آثار او می‌توان رساله‌ی مبدأ ترقی شیخ و وزیر، نمایشنامه‌ی اشرف‌خان را نام برد. ضمناً مبتکر خط جدیدی هم بوده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] از نیمـا تا روزگار ما (۴۱)، تاریخ جراید (۱۰۲ -۹۶/ ۴)، الذریعه (۲۶۶/ ۱۴ ،۵۷/ ۸)، شرح حال رجال (۱۵۴ - ۱۳۹/ ۴)، المآثر و الآثار (۱۹۷)، مکارم الآثار (۱۲۹۴ -۱۲۹۳/ ۴)، مؤلفین کتب چاپی (۲۸۸ -۲۸۴/ ۶)، یادگار (س ۵، ش ۸ و ۹، ص ۱۵۶ -۱۵۵).

ملکه

قرن:۷

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ز ۶۲۵ ق، از زنان متنفذ و فرمانروا. وی دختر سـلطان طغرل سوم سـلجوقی (۵۹۰ -۵۷۱ ق) و همسـر اتابک اوزبک (۶۲۲ -۶۰۷ ق)، آخرین اتابـک آذربایجان، بود پس از اینکه سـلطان جلال‌الـدین خوارزمشاه (۶۲۸ -۶۱۷ ق) به سـمت آذربایجان حمله برد، اتابک تبریز را رها کرد و به گنجه گریخت و اختیار حکومت آنجا را به همسـرش واگـذار نمود، به این امیـد که سـلطان از فتح آذربایجان منصـرف شود؛ اما وی تبریز را در محاصـره خود گرفت. ملکه خاتون که از همسرش رنجیده خاطر بود پیکی نزد سلطان جلال‌الدین فرسـتاد و خاطرنشـان ساخت که اگر به مال و جان او و همراهانش تعرضـی نکنـد و شـهر خوی را نیز به او دهـد شـهر را تسـلیم وی خواهد کرد. سلطان نیز پذیرفت و پس از هفت روز محاصره در ۱۷ رجب ۶۲۲ ق وارد تبریز شد و ملکه خاتون نیز با احترام به خوی رفت. مـدتی بعد ملکه خاتون به خوارزمشاه پیام فرسـتاد که وی مطلقه است و علمای شام و بغداد نیز طلاق وی را شـهادت داده‌اند، همچنین عزالدین قزوینی به شـرط واگذاری منصب قضای تبریز به وی شـهادت به مطلقه بودن ملکه داد. سلطان جلال‌الدین نیز او را در خوی و یـا گنجه به ازدواج خود درآورد. اتابـک اوزبک که در قلعه النجک (النجق) به سـر می‌برد به محض وصول خبر ازدواج همسرش «هم در آن روز از غم و غصه جان تسلیم کرد.»

سلطان جلال‌الدین پس از ازدواج، علاوه بر خوی، سـلماس و ارومیه با مضافات آن را به ملکه خاتون داد، به این شرط که یک دهم عوایـد آنها را به او دهـد. سـپس وزیرش، شـرف‌الملک، را در آذربایجان گماشت و خود به مقابله با مخالفان سایر نواحی پرداخت. شرف‌الملک به این بهانه که ملکه خاتون با اتابکان روم و شام ارتباط دارد و آنان را تشویق به تسخیر آذربایجان می‌کند به مقابله او شتـافت. ملکه نیز به قلعه تلا در کنار دریاچه ارومیه رفت و با شـرف‌الملک به نبرد پرداخت، اما چون تاب مقاومت در خود نمی‌دید از ملک اشرف موسی ایوبی (۶۳۵ -۶۱۵ ق) کمک خواست و او را تشویق به تسـخیر آذربایجان نمود. ملک اشرف نیز حاجب علی حـاکم اخلاـط (خلاـط) را مأمور آن کار کرد. وی نیز به همراهی ملکه و مردم آذربایجان که از سـتم شـرف‌الملک به سـتوه آمـده بودنـد قلعه تلا، خوی، مرند، و نخجوان را گرفت و با ملکه خاتون به اخلاط بازگشت و سـپس او را در ۶۲۵ ق با خود به شام برد و گویـا ملـک اشـرف وی را به عقـد خـود درآورد. سـلطان جلال‌الـدین به قصـد انتقـام گرفتن از حـاجب علی و همسـرش به اخلاـط لشرکشـی کرد. لشکریان در اخلاط دست به قتل و غارت زدند اما چون سلطان خبر نزدیک شدن لشکر مغول به ری را شنید اخلاط را به سمت تبریز ترک گفت.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منـابع زنـدگینامه :منابع: از رابعه تا پروین، ۱۱ -۱۰؛ تاریخ گزیده ۴۹۹ -۴۹۸؛ تاریخ مغول، ۱۲۲ -۱۱۸ -۱۱۶؛ جهانگشای جوینی، ۱۵۸ -۱۵۶؛ حبیب‌السیر، ۶۶۱ -۶۶۰ / ۲؛ زن در ایران عصر مغول، ۱۴ -۱۲.

ملکه ترکان

قرن:۶

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۵۶۹، از زنان متنفذ. وی همسر ایل ارسلان خوارزمشاه (۵۶۷ -۵۵۱ ق) بود و در زمان حکومت همسرش بنابر سنت ترکان- طرف مشورت همسرش قرار داشت و در امور حکومت مداخله می‌کرد. پس از فوت ایل ارسلان، به دلیل نفوذ ملکه ترکان، سلطان شاه که کودک بود به تخت نشست اما عملا ملکه زمام امور را در دست داشت.

تکش فرزند بزرگ ایل ارسلان که از مادری جداگانه بود از برادرش اطاعت نکرد، از اینرو از کویونگ، ملکه قراختایی، کمک خواست و وعده کرد که در صورت فتح خوارزم، هر سال مالیات به وی بپردازد. ملکه قراختایی نیز همسرش قرما را در رأس سپاهی انبوه به جنگ ملکه ترکان و سلطان شاه فرستاد. ملکه ترکان که نمی‌توانست در برابر تکش پایداری کند هدایایی به نزد ملک مؤید فرستاد و وعده پادشاهی خوارزم داد. ملک مؤید نیز لشکری فراهم کرد و به همراه ملکه ترکان و سلطان شاه به جنگ تکش رفت، اما در سوبرلی از تکش شکست خوردند. ملک مؤید نیز اسیر و سپس کشته شد. ملکه ترکان و سلطان شاه هم به دهستان عقب‌نشینی کردند اما تکش آنها را تعقیب کرد و ملکه ترکان را به قتل رساند.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

منابع زندگینامه :منابع: از رابعه تا پروین، ۹ -۸؛ تاریخ گزیده، ۴۸۷ -۴۸۶؛ جهانگشای جوینی، ۱۹ -۱۷ / ۲؛ حبیب‌السیر، ۶۳۵ -۶۳۳ / ۲؛ خیرات حسان، ۸۵ / ۱؛ زن در ایران عصر مغول، ۱۶ -۱۵.

ملکه دینگ

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هرمزد پس از مرگ پدر از دوری برادر مهتر خود پیروز که آنگاه با لقب پادشاهی سکستان در سیستان حکومت داشت استفاده کرده تاج و تخت را تصاحب کرد. ظاهراً علت این جسارت هرمزد میل باطنی پدرش یزدگرد دوم به جانشینی او بود. فیروز (پیروز) که خود را از نظر مهتری سزاوارتر به پادشاهی می‌دانست، بگریخت و با سپاهی که از نواحی شرقی آورده بود، به هرمزد که در ری جای داشت حمله برد.

در مدت جنگ این دو شاهزاده مادرشان که دینگ نام داشت در تیسفون سلطنت می‌کرد. از این ملکه مهری پیدا شده که صورت او را با اسم و لقبش با نبیشنان با نبیشن Banbishnan - Banbishn (ملکه‌ی ملکه‌ها) به حروف پهلوی در آن کنده شده است. این ملکه تاجی بر سر دارد که بر فراز آن گیسوانش به شکل گویی با نوار کوچکی بسته شده است و گوشواره‌ای که دارای سه مروارید است در گوش و گلوبند مرواریدی در گردنش دیده می‌شود. و گیسوان مجعدش را به چندین رشته بافته و فروهشته است.

اینکه در بعضی از روایات عربی آمده است که پیروز از پادشاه هفتالیان سپاهی به یاری خواست، افسانه است؛ و منشأ آن ظاهراً تقلید از سرگذشت قباد پسر فیروز است، زیرا به قول مار کوارت هنگام مرگ یزدگرد دوم هنوز هفتالیان به مرزهای ایران نرسیده بودند. اندکی برنیامد که مردم از هرمزد دل آزرده شدند و هواخواه فیروز گشتند. فیروز به یاری رهام (رام یا ورهرام) که از خانواده‌ی مهران بود و مربی و پرورنده‌ی او بود هرمزده را شکست داده اسیر ساخت و بنا به روایت الیزئوس، مورخ ارمنی، رهام او

را بکشت، و پیروز را بر تخت نشانید.

هفدمین پادشاه ساسانی (۴۵۹ -۴۵۷ م.) پسر یزدگرد سوم گرفتار طغیان برادر خود فیروز گردید و کشته شد.

بر گرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

ملکی اصل، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی ملکی اصل

محل تولد : تبریز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب پس از تحصیلات دوم متوسطه وارد حوزه علمیه شدم و شروع به تحصیلات همزمان با پیروزی انقلاب بود و پس از تحصیلات مقدماتی، حدود دو سال نیز در حوزه‌های تهران ادامه تحصیل دادم و سپس وارد حوزه علمیه قم شدم. در ضمن ایام تحصیلی، توفیق شرکت در جبهه‌های جنگ تحمیلی داشتم و جنگ با تمامی نیکی‌هایش، سبب رکود و تعطیلات درسی و آموزشی در کشور می‌شد. و از مدتی که در قم هستم در دروس عمومی حوزه (فقه و اصول) و تخصصی کلام و تحقیقات علمی در مراکز مختلف علمی و فرهنگی مشغول بودم و در ضمن شرکت در دروس حوزه، تدریس در دانشگاه‌های کشور را امری لازم می‌دانستم و می‌دانم و اخیراً چند سالی است که درگیر پایان‌نامه سطح چهار حوزه هستم و بحمدالله به مرحله نهایی آن رسیده‌ام و انشاءالله از آن ینز فارغ می‌شوم.

لکن مطلبی که باید مورد توجه دست‌اندرکاران حوزه و دلسوزان به کشور و نظام قرار گیرد، و متأسفانه اهتمام لازم بدان نیست، مسأله مهم فارغ التحصیلی حوزویان و شیوه‌های خارجی طلاب محترم و اخذ مدرک و اشتغال در مراکز لازم فرهنگی کشور می‌باشد و این امر به استعانت از نیروهای فکری حوزوی و دانشگاهی و مراکز فرهنگی کشور نیاز دارد که هنوز استارت آن جدی نیست و اهمال کاری‌ها زیاد است و این امر موجب بدبینی تعداد کثیری از افراد پاک و مستعد حوزوی‌ها می‌شود ولی باید به حوزه و ساماندهی آن کمال اهتمام داشته شود چرا که پشتوانه نظام مقدس اسلامی در گروه پرورش نیروهای مستعد فکری و علمی می‌باشد که علاوه از بُعد علمی، باید دارای تهذیب نفس و تعهد قلبی نسبت به اسلام داشته باشد، و این امر فعلاً عمدتا از نیروهای حوزوی بر می‌آید و البته تعدادی از افراد دانشگاهی نیز تعهد لازم را دارند.

ملکی میلانی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر حسن ملکی میلانی دارای دکتری رشته حشره شناسی از دانشگاه علوم پاریس در سال ۱۳۴۸ است.وی عضو هئیت علمی دانشگاه تبریز با درجهٔ دانشیاری می باشد.گروه : کشاورزیرشته : حشره شناسیگرایش : حشره شناسی زراعی و جنگلیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر حسن ملکی میلانی دارای کارشناسی ارشد حشره شناسی از دانشکده علوم پاریس در سال ۱۳۴۳ ،گواهی نامه عالی تخصصی حشره شناسی زراعی و جنگلی از انستیتو ناسیونال آگرونومیک (I.N.A) پاریس است.وی دکتری رادر سال ۱۳۴۸ از دانشکده علوم اخذ کرد.وقایع میانسالی : دکتر حسن ملکی میلانی پس از اخذ مدرک دکتری در رشته حشره شناسی به عضویت هئیت علمی دانشکده کشاورزی در دانشگاه تبریز درآمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به انجام خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر حسن ملکی میلانی عضو هئیت علمی و دانشیار گروه مبارزه با آفات زراعی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه تبریز است.چگونگی عرضه آثار : دکتر ملکی میلانی دارای تحقیقاتی در زمینه جمع آوری و شناسایی سخت بالپوشان مفید ایستگاه تحقیقاتی وابسته به دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز است. ایشان دارای ۳ تالیف و بیش از چندین مقاله به زبانهای فارسی و خارجی در زمینه علمی پرورش حشرات با محیط غذایی مصنوعی ،بررسی اکوپاتولوژیک بیماری و بررسی سیتوپلاسمی و بررسی سازگاری یا عدم سازگاری و ویروس پلی ئدرز هسته ای یک شب پره در شب پرده دیگر است. آثار : پدیدهٔ چند شکلی و زیست شناسی ملخهای مهاجر روشهای جمع آوری و نگهداری و بررسی حشرات منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

ملکی، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۴ تولد یافت. پدرش حاج محمودآقا صراف در تبریز و تهران شهرت زیادی داشت، مخصوصا در بازار تهران مورد اعتماد و اعتقاد همگان بود. وی علاوه بر صدات و درستی در تربیت و فرزندان خود سعی بلیغ نمود و همه‌ی فرزندان خود را به اروپا فرستاد و تمام آنها درجات علمی گرفتند، از جمله ابوالحسن ملکی که فرزند ارشد او بود در آلمان پزشکی خواند و مدتها در بیمارستان‌های برلن به کار طبابت اشتغال داشت و وقتی به ایران آمد از اطبای معروف شد. وی در تبریز به طبابت پرداخت و در دانشکده پزشکی تبریز استاد شد. ولی سودای سیاست داشت و به هر ترتیبی بود از طبابت دست کشید و وارد سیاست شد. در دوره پانزدهم از مراغه به وکالت انتخاب گردید. در دوره هفدهم از تبریز وکیل شد و با دکتر مصدق همکاری نزدیک داشت. پس از سقوط مصدق با وجودی که برادرش مسعود ملکی در هیئت دولت زاهدی عضو بود نتوانست وکیل شود. در پنجاه و پنج سالگی درگذشت و حین‌الفوت ثروت زیادی داشت، قسمتی از مستغلات خیابان سعدی متعلق به او بود. با اینکه سایر برادران وی به ترتیب مسعود و علی‌اکبر و غلامحسین درجه دکترا از عالی‌ترین دانشگاههای اروپا داشتند ولی این ثروت خیلی زود از بین رفت و بیشتر مستغلات او توسط برادرانش در وثیقه بانک‌ها قرار داشت و بانک‌ها مخصوصا بانک ملی همه را برای مطالبات خود ضبط کرد. در همان موقع گفته می‌شد چون ثروت فرزندان حاج محمودآقا صراف از ربا و بهره جمع شده است می‌بایستی به همین ترتیب از بین برود. دکتر ابوالحسن ملکی در سال ۱۳۳۶ ش در تهران وفات نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ملکی، عجم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان ۵۰۱مقداد تیپ یکم امیرالمومنین(ع) لشگر۴بعثت (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «ملکی» در سا ل ۱۳۴۰ درمنطقه عشایرنشین «سر تنگ زعفرانی» (چم لوان)دراطراف شهرستان «مهران» متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در همان محل به پایان رساند و بعد برای ادامه تحصیل مجبور شد به« مهران» برود .پس از حمله بعثیان عراق به مهران وی همراه خانواده به ایلام مهاجرت نمودند و در تابستان سا ل ۱۳۵۹ به عضویت سپاه در آمد. در ایلام ایشان به تحصیل خود ادامه دادند و یکی از اعضای فعال انجمن اسلامی دبیرستان شریعتی ایلام به شمار می رفتند تا اینکه در سا ل ۱۳۶۲ به عضویت رسمی سپاه در آمد و بعد از گذراندن دوره آموزش به تیپ امیر المومنین (ع) اعزام شد .به علت شایستگی به عنوان فرمانده گروهان معرفی گردید و بعد از مدتی به عنوان معاون فرمانده گردان ۵۰۱ مقداد منصوب شد .پاسداری از اسلام را وظیفه خود می دانست و برای این وظیفه از هیچ چیز خود حتی از جان خود دریغ نکرد .او به راستی عاشق امام زمان(عج) و فرزند راستینش خمینی کبیر (ره) بود در عملیات والفجر ۵ به همراه سایر دوستان که جهت جایگزین کردن نیروها به منطقه اعزام شده بودند .پس از درگیری و تصرف ارتفاعات مهم و استراتژیک بر اثر اصابت تیر مستقیم به ناحیه سرش روح پر فتوحش بر بال ملائک قرار گرفت و به ملکوت اعلا پیوست

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگرن ایلام،مصاحبه با خانواده شهید ودوستان

ملکی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی ملکی

محل تولد : زنجان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۲/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب پس ازتحصیلات ابتدایی و متوسطه در حوزه علمیه زنجان مشغول به تحصیل شدم و همزمان شبانه دروس دبیرستان را هم تحصیل و در سال ۱۳۷۳ موفق به اخذ دیپلم گردیدم. در سال ۷۴ به علت شرایط و موقعیت خاصی که داشتم؛ به خدمت سربازی اعزام شدم. دو سال در آموزش و پرورش در سمت سرباز معلمی مشغول خدمت شدم تا اینکه درسال ۷۶ عازم شهر مقدس قم شدم تا در جوار کریمه اهل بیت، درس حوزه را ادامه دهم و سپس همزمان با تحصیل در حوزه به کارهای علمی و پژوهشی هم همت گماشتم وعلاوه بر آن، ۴ سال به طور مداوم به تبلیغ اعزام شدم.

ملکی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به نصرت‌الملک فرزند مختارخان شهاب‌الدوله، در ۱۲۷۴ در تبریز تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارد وزارت کشور شد و چندی فرماندار زنجان و زمانی فرماندار تهران بود. در دوره پانزدهم از تبریز به وکالت رسید و یک دوره در مجلس بود. آخرین سمت وی استانداری کرمانشاه است. وی مردی افتاده، آرام، بی‌اثر بود. ملکی در ۱۳۴۰ در تهران درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ملکی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد دانشگاه و طبیب سرشناس معاصر در ۱۲۸۲ در یزد متولد شد. در ۱۳۰۷ از مدرسه عالی طب گواهینامه گرفت و برای ادامه تحصیل از طرف دولت به اروپا اعزام شد. مجددا دوره طب را در پاریس تحصیل کرد و در رشته بیماری‌های پوست و آمیزشی تخصص یافت در ۱۳۱۵ به ایران بازگشت و به استادی دانشکده پزشکی تهران منصوب شد و سال‌ها به تدریس اشتغال داشت وی در ۱۳۳۱ در کابینه دکتر مصدق به وزارت بهداری انتخاب شد. مردی آرام، بی‌سروصدا و محافظه‌کار بود. در جوانی با دختر خازن خلوت داور ازدواج کرد. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مدتی از طرف حکومت نظامی بازداشت شد. در ۱۳۷۰ درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ملکی، مسعود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محمود آقا صراف تبریزی در سال ۱۲۸۸ در تبریز تولد یافت. پدرش از صراف‌های معتبر تبریز و تهران بود که بیشتر عمر خود را در تهران سپری ساخت و پس از مرگ ثروت قابل ملاحظه‌ای برای فرزندان خود گذاشت. حاج محمودآقا در تربیت فرزندان خود هیچ کوتاهی نکرد و چهار پسر خود را به اروپا فرستاد و سه تن از آنان درجه دکترا دریافت داشتند. مسعود ملکی در فرانسه تحصیل حقوق و اقتصاد کرد. پس از مراجعت به ایران باوجودی که نیاز مالی نداشت وارد خدمات دولتی شد چندی در سازمان برنامه از مدیران بود. در اواخر ۱۳۳۲ در کابینه زاهدی به وزارت کار معرفی شد و تا فروردین ۱۳۳۴ در آن سمت قرار داشت. ملکی در دوران وزارت خود برای اینکه به ثروت خانوادگی بیفزاید از قدرت خود استفاده کرد و چند کارخانه خریداری نمود. کارخانه بافندگی و ریسندگی ریسباف اصفهان و کارخانه کبریت زنجان را به تصرف درآورد و برای صدور میگوی جنوب

به خارج شرکتی به همان ترتیب داد و سرمایه گذاری سنگینی کرد. چند فروند کشتی خرید و مشغول کارخانه‌داری و تجارت شد با وجودی که از علم اقتصاد بهره کافی برده بود خیلی زود ورشکست شد. نه تنها کارخانه‌ها از دست او خارج شدند بلکه آنچه توارثا به او و سایر اقوامش رسیده بود آتش گرفته و دود شدند. ملکی در مقابل بدهی‌های سنگین نتوانست تاب مقاومت بیاورد و آنچه داشت حتی ثروت برادران و خواهر خود را داد ولی جای خالی زیاد بود. به هر دری متوسل شد مشکل او را حل نکردند و آنهایی که از قبل او به همه چیز رسیده بودند پشت به او کردند. سرانجام بهترین راه را در رفتن زندان دید. مدتی در بازداشتگاه دادگستری مقیم بود تا آزادش کردند، ولی دیگر آن حوصله و شور سابق را نداشت و کاری از پیش نبرد و به اروپا عزیمت نمود و در ژنو اقامت گزید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ملکی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی ملکی : فرمانده توپخانه لشگر۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت نامه

« بسم اللّه الرحمن الرحیم »

[ولا تحسبن الذین قتلو فی سبیل اللّه امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون] (می پندارید کسانی که شهید شده اند مرده اند بلکه زندگانی هستند نزد خدایشان و روزی می خورند .) با درود و سلام خدمت ولی عصر فرمانده کل قوای اسلام مولا صاحب الزمان (عج) امام حیّ و حاضر و با درود به نائب بر حقش امام بزرگوارمان (روح اللّه خمینی) قلب تپنده امت اسلامی .با درود و سلام بر امت اسلامی ایران پیروان به حق ولایت فقیه که با وحدت و یکپارچگی خود این انقلاب اسلامی را به وجود آوردند و آینده نیز با وحدت کامل حافظ خون شهدای این مملکت می باشند و بار دیگر حماسه حسینی تکرار می گردانند و ندای حسین زمان را لبیک گفته و به جبهه ها هجوم می آورند و با درود و سلام به خانواده گرامیم و همین طور خانواده ی همسرم .

سخن با رهبر عزیزتر از جانم :

باری ای روح خدا از تو بسیار بسیار تشکر می کنم که احکام الهی را در این مملکت راج دادی و جلوی فساد و تباهی را گرفتی و با از دست دادن یاران با وفایت و جگر گوشه ات به من و امثال ما راه مستقیم الهی را عنایت کردن .

درود خدا و بندگان مؤمن خدا بر تو باد و همینطور یک مملکت که تا دیروز دست شرق و غرب جنایتکار بود رهانیدیم زیرا از زیر بار ذلت نجاتمان دادی .بله ای امام عزیز که من عاشق تو هستم و از همه مهمتر ای بزرگوار من کوچکتر از آنم که از شما تعریف کنم فقط خدای تبارک و تعالی باید از شما تعریف کند که می کند با معجزات خود به ما .این را از اعماق دل و جان می گویم لحظه لحظه عمر من به فدای یک لحظه از عمر شما ای بزرگوار و در آخر ای امام بزرگوارم من جز خون ناقابل خود چیز دیگری برای بقای اسلام ندارم بدهم امیدوارم که اول مورد قبول خدای تبارک و تعالی گردد بعد هم شما ای قلب من و درود همه بندگان خاص خدا بر تو باد و امیدوارم از من راضی باشی . سخن با خانواده گرامیم :

اول از همه صبور و شکیبا باشید و همه ناملایمات زندگی را بجان و دل بخرید که دنیا محل گذر است. همانطور که در شهادت اولین پسرتان صبرداشتید در این زمان همان راه را پیشه خود گردانید و مستحکم و قوی دل باشید و به یاد خانواده هایی باشید که در دزفول در یک حمله ی ناجوانمردانه صدام کثیف ۱۹ نفر شهید می شوند و فقط از یک خانواده یک نفر باقی می ماند .همانند

خانواده وهب باشید که با آوردن سر پسرشان از میدان جنگ آن را دوباره به میدان جنگ بر می گردانند. مادر بزرگوارم امتحان خود را یکبار در درگاه خدا دادی و این نیز آزمایش دیگری است چون ما همه تا آخرین لحظه مورد آزمایش قرار می گیریم و آفرین و صدها آفرین بر تو ای مادرم همانطور که در شهادت برادرم نگریستی و همچون زینب (س) ایستادگی کردی در این زمان نیز همانگونه باش و خط اسلام را همینگونه یاری گردان و قلب امام را شما شاد بگردانید با همین مقاومتتان است که مشت محکمی بر دهان منافقین و دشمنان اسلام مس زنید و این را بدان راه خود را از حسین (ع) گرفتم و با آگاهی کامل بود همچون برادرم ،و شما مادر گرامیم که از زحمات و ناملایماتی که دیدی بسیار متشکرم و انشاءاللّه همدیگر را در آخرت ملاقات کنیم و شاید بتوانیم آبروی شما در آن دنیا باشیم و تنها برادرم را نیز در خط اسلام حفظ نگهدار و با ارشادهایت او را رهنما باش و خواهرانم شما نیز مقاومت را از مادرتان یاد بگیرید و در دنیا همچون مسافر باشید که هر لحظه می خواهید بروید و سعی کنید فرزندانتان را زهرا گونه تربیت کنید و خط اسلام را از همان اوان کودکی به آن ها یاد بدهید چون اسلام در آینده به این عزیزان احتیاج دارد و در دعا ها و نماز ها کوشا باشید چون تنها سلاح ما دعا است و اگر یک موقعی حال واقعی در شما پیدا شود دعا ها و نماز های مستحبی بجا آورید و خلاصه خود را از همه احاظ کامل کنید و سعی کنید که همیشه و در هر کجاگول شیطان را نخورید و از مادر گرانقدرم نیز باز نهایت تشکر را می نمایم و در نمازهای شب پیوسته امام عزیز و رزمندگان را فراموش نکن و از پدرم هم بسیار متشکرم واز پدرم و زحمات او بسیار تشکر می کنم . حساب من و پدرم را خدا در آن دنیا انشاءاللّه حل کند چون در این دنیای مادی همه اش گول خوردیم و باز می دانستیم که دنیا ارزشی ندارد ولی باز سر مسئله مادی بحث داشتیم و دیدار ما انشاءاللّه در قیامت و نصیحت و وصیتی ندارم .انشاءاللّه راه مرا ادامه دهی پدر . مسئولیت سنگین تری بردوش مادرم و خواهرانم است که به یاری خدا اجرا کنید. نماز جمعه را هیچوقت خالی نگذارید و حتی الامکان در نماز جمعه که سنگر مستحکم یاران خداست شرکت کنید و در اجتماعات اسلامی خود را همیشه حاضر بگردانید مثل گذشته . باز از مادر و برادر و خواهرانم بسیار تشکر می کنم و همیشه در رابطه با مسئله بی حجابی شدید برخورد کنید و نگذارید خون ما و امثال ما را مشتی جیره خوار غرب و شرق با بی حجابی وفساد اخلاقی لگد مال کنند. همیشه دشمن منافقین ضد اسلام ،باشید و از کمکی به دولت جمهوری اسلامی کوتاهی نکنید که کمک شما یاری به دین خداست. مطمئن باشید و قرآن را همیشه تلاوت کنید و به آن عمل کنید و از زحمات مادرم متشکرم و نمی دانم چگونه جبران آن را بکنم و انشاءاللّه که همگی مرا حلال کنید .

سخنی با همسرم :

(یک وصیت نامه خصوصی نیز موجود است) که فقط همسرم بخواند .

همسرم امیدوارم که زهرا گونه باشی و از دوری من یأس به خود راه ندهی و ناملایمات زندگی را به جان دل بخری و با دشمنان اسلام و امام عزیز همانگونه باش که قبلاً بودی . مقام همسر شهیدی را به همه ثابت کن و این را بدان دو نفر که با هم همانند دوست می شوند حتماً خوبی یکدیگر را می خواهند و اگر تو هم خوبی و راحتی مرا می خواهی بدان که من راحت هستم و جای خوبی می روم در کنار خدای تبارک و تعالی پس اگر دوست من هستی در شهادت من همانگونه باش که خدا از تو راضی باشد . گول شایعات غلط دشمن را نخور و تقوا پیشه کن و اینرا مطمئن باش که راهی را که من رفتم به حق بوده و با آگاهی کامل خودم بود و از تومی خواهم برای من گریه نکنی. برای مظلومیت اباعبداللّه الحسین گریه کن و برای و مظلومیت زینب (س) گریه کن و نماز و دعا را زیاد بجا بیاور و در نماز جمعه حتی الامکان شرکت کن و یاوری باش برای اسلام و همینطور فرزند عزیزم را نیز در راه اسلام و امام تربیت کن . به او از همان اول بفهمان که مسئولیت سنگینی دارد و آنگونه تربیتش کن که اسلام دستورمی دهد چون نعمت اسلام چراغی فرا راه ما مسلمین است و باید دنباله رو آن باشید . از تو ممنونم انشاءاللّه که خدا هم نیز از تو راضی باشد .انشاءاللّه

در آخر از همه خانواده ات برای من حلالیت بطلب و بگو همیشه یاوری برای اسلام و خط امام عزیز باشند و هر گونه حق و حقوق که بعد از من باید به تو تعلق می گیرد تماماً در اختیار توست. از زحمات فراوانی که برایم کشیدی نهایت تشکر را دارم و تو را به خدای تبارک و تعالی می سپارم . ولاسلام

امام خمینی :

اینهایی که شب را به مناجات بر می خیزند البته در جنگها پیروز خواهندشد.

سخنی با تمام فامیلها و آشنایانم:

ای اقوام و خویشاوندانم خواهش اول من این است که امام عزیزمان را یاری کنید و دوم برای من اشک تمساح نریزید اگر واقعاً مرا دوست دارید حالا راهم را ادامه بدهید و با حضور همیشگی تان در صحنه جبهه و پشت جبهه را یاری کنید . آنهایی که می توانید و توان دارید به جبهه بروید و اگرنه پشت جبهه یاری کنید که باعث شادی روح من می گردد . مانند خاندان وهب جوانانتان را به جبهه ها بفرستید و حتی جسد او را هم تحویل نگیرید .چون من می دانم اگر یک قسمت از بدنم را برای مادرم بیاورند آن را دوباره به جبهه بر می گرداند. من از مادرم بیشتر از این انتظار دارم . نمی خواهم بیایید به مادر یا همسرم بگویید بد بخت شدید و . . . چون من به بهترین آرزوهایم رسیدم و این شاید برای بعضی از شما قابل درک نباشد و از شما می خواهم استغفار و دعا را از یاد نبرید که برترین تسکین دردهاست و همیشه به یاد خدا باشید و در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما و روحانیت تفرقه نیاندازند. اگر چنین شود روز بدبختی مسلمانها و جشن ابر قدرتهای خون آشام است . در خانه ما هر کس می خواهد بر سر خاک من فاتحه بخواند اول امام عزیز را دعا کند و اگر نمی کند بر سر خاکم حاضر نشود چون باعث آزار روح من است و همینطور بر سر تشییع جنازه ام حاضر نشوند . حتماً از مواضع غیبت دوری کنید و بچه های یتیمی که در خانوادهٔ ما است زیاد نوازش کنید چون یتیم نور چشم مولاـ علی (ع) می باشد و احتیاج به محبت همگی شما دارند و از انفاق در راه خدا دوری نکنید . اگر بدی از من دیدید مرا حلال کنید و اگر واقعاً مرا دوست دارید امام مرا نیز دوست بدارید و نماز جمعه را با رفتن خود یاری کنید و در خاتمه شما وارث خون شهیدان هستید و احترام به من احترام به همسر من نیز باید باشد .

متشکرم ،والسلام

سخنی چند با امت دلیر و شهید پرور:

با درود فراوان به شما امت اسلامی هر چند من کوچک تر از آنم سخنی برای شما بگویم ولی امر به معروف باید بکنم و هر چند آگاه هستید .از کمک های خود به دولت اسلامی کوتاهی نکنید و همیشه پشت جبهه را حفظ کنید ،همان طور که کرده بودید .از هر کمکی که از دستتان بر می آید دریغ نورزید و خدای ناکرده امام را تنها نگذارید و مواظب باشید که بین شما و روحانیت اختلاف نیاندازند که خواسته دشنمان اسلام همین است. از پیام های امام عزیز نهایت استفاده را ببرید چون تا به حال هیچ کشوری در دنیا مثال چنین رهبری را در این برهه از زمان نداشتند و برای همین به بلا ها و بدبختی ها گرفتار می شوند . از شما مردم حزب اللّه برای همه فداکاریتان و . . . متشکرم و انشاءاللّه خدا از شما راضی باشد و سلام مرا به رهبر عزیزم برسانید و بگویید تا آخرین قطره خونم سنگر امام را حفظ داشتم . شما هم انشاءاللّه سنگر خود را حفظ بدارید تا به هلاکت رساندن دشمنان اسلام از پای ننشینید چون دشمنان اسلام خیلی بی رحم هستند، چون کافرند. جوانان خود را به جبهه بفرستید و دین خدا را یاری کنید و از این امر کوتاهی نکنید چون در زمان امام حسین (ع) نبودیم لبیک بگوییم ولی الان هستیم و باید کوشش کنیم تا همه دشنمان اسلام را نابود کنیم. انشاءاللّه. اگر می خواهید در مقام و عظمت شما خللی وارد نشود هیچ گاه زبان به شکایت نگشایید و آن چه را که از قدر و منزلت اللهی شما بکاهد به زبان نیاورید .

متشکرم ولاسلام

سخنی چند با دوستان و آشنایان خودم:

با درود خدمت شما برادران عزیزم ،برادران راه شهیدان را ادامه دهید و جبهه ها را خالی نگذارید چون از هر کاری واجب تر است و اگر جبهه ها را یاری نکنید و پشت به جهاد در راه خدا کنید بلاهای الهی بر شما نازل می گردد و من دیروز پیش شما بودم و امروز برای شما درس عبرت هستم .برادران عزیز مهدی چمن را الگوی خود کنید ،برادر ها مهدی برادرش شهید شد خود او نیز زخمی (معلول) پدرش مسدوم و برادران دیگرش حاضر در جبهه و مادرش که جای مادر خود من هست و شکی نیست من او را الگویی از حضرت زینب (س) می دانم. قدر این ها را بدانید همین ها سرمایه این انقلاب عزیزمان است . برادر ها من که حالا لیاقت شهادت نصیبم شد ه راه در این است که باید سختی بکشی تا به این مقام دست یابی و من به آرزوی دیرینه خود رسیدم. به گفته سید الشهداء انقلاب اسلامی مان شهید مظلوم بهشتی عزیز، بهشت را به بها می دهند نه به بهانه. در کارهایتان خدا را فراموش نکنید و همیشه به عنوان وصیت از من داشته باشید که خط امام را هیچ وقت خالی نگذارید و امام عزیز را در نماز ها فراموش نکنید و همیشه برای صلاح جامعه کار کنید و رهبر ار از خود راضی نگه دارید و همه شما برادران عزیز از شما می خواهم که اختلافات را کنار بگذارید برای به هدف رسیدن این انقلاب با هم همکاری کنید و برادر عزیزم مهدی چمنی را هم تنها نگذارید و همیشه در کارهایش کمکش کنید چون کمک به معلولین خدمت به انبیاء است و همه شما را به خدای بزرگ می سپارم اجر شما با خدای تبارک و تعالی .

ولاسلام

درباره وضع دنیایی همه ی مسائل من مربوط به همسرم می شود وکیل و وصی و ناظر من برادر مهدی چمنی می باشد و هرگونه حق و حقوقی که به من مربوط می شود باید به دست همسرم برسد و همسرم موظف است بدهکاری های مرا بدهد و مادرم این شخص که نام می برم را می شناسد و نیز موظف است هزار تومان به فضل ا. . . فتاحی بابت بدهکاری من بدهد هرگونه کمکی که می توانید که همسرم احتیاج دارد بکن مادر ،و فرش هم مال مادرم است آن فرشی که مقداری را من خریدم .از دامادمان و همسرم در مورد سوم و هفتم و همه مراسم حتماً فقرا را به مجلس ختم من بیاورید و با کمال میل از آنها پذیرائی کنید .پدرم و مادر و همسرم به حرف دور و بری ها اکتفا نکنید که مثلاً بگویند پسرتان یا همسرت شهید شد چی به شما دادند .به دنیا پشت پا بزنید و توشه آخرت برگیرید و راه شهیدان را ادامه دهید و شیطان را از خود دور کنید . « متشکرم ولاسلام »

در مودر جای دفن و نوع آن:

مرا در ساری در قطعه شهدا دفن کنید و در هنگام تشییع جنازه ام بر تابوتم عکس امام و شهید مظلوم بهشتی را بزنید و قرآن را روی تابوتم بگذارید و مرا اگر شد و احتیاج به غسل پیدا نکردم با لباس رزم خودم دفن کنید . مرا غسل ندهید چون خون خودم مرا غسل خواهدداد و وسایل دنیایی را از همسرم بگیرید و در هنکام دفن من جوانان را به جبهه رفتن تشویق کنید و در شب اول قبر دوستان و مهدی چمنی تا صبح در کنار قبرم باشند و دعا بخوانند، چون از شب اول قبر وحشت دارم، چون خیلی گناه کار بودم. از شما خواهش می کنم روحانی بیاورید تا صبح دعا بخوانند و مرا از فشار قبر برهانید و من متأسفانه دو سال نماز و روزه ۶۰ روز بدهکارم که همسرم برای من پول بدهد برای من اجیر بگیرد. در آخر از هر کس که پشت سرش غیبت کردم مرا عفو کند و هر که از من بدی دیده مرا حلال کند و همسرم اینرا بدان که انشاءاللّه مورد شفاعت حضرت زهرا (س) قرارمی گیری و من و امثال من احتیاج به وصیت نامه نداریم چون آن راهی که می رویم خودش وصیت نامه است و همه شما را به خدای بزرگ می سپارم امیدوارم که انقلاب مرا همه تان حفظ کنید .

این وصیت نامه را در نهایت سلامت و هوش نوشتم خدا را شکر .و همینطور در حال تجدید کردن .
تاریخ اول نوشتن وصیت نامه در جبهه چزابه ساعت ۵/۱۱ صبح سال ۱۷/۱۱/۱۳۶۱می باشد .
و تاریخ تجدید وصیت نامه در جبهه سومار ساعت چهار غروب سال ۱۵/۱۰/۱۳۶۲ می باشد .
تاریخ تجدید وصیت نامه ۲۳/۱/۶۴ در پادگان شهید بیکلو در چادر ساعت ۴۰/۸ شب تمام خط خوردگی ها از خودم می باشد و قابل قبول برای همه باشد .
همسرم لطفاً تمام شلوارهای نظامی و اورکت و . . . همه را به تدارکات سپاه ساری تحویل بده و در مورد کتابها همه را به انجمن اسلامی محل یا جای دیگر بده .
خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار (الهی آمین) مهدی ملکی

ملکیان، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا ملکیان : فرمانده گردان امام حسن (ع)تیپ۱۲حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) اوّلین فرزند خانواده ملکیان در سال۱۳۳۶ در دامغان به دنیا آمد و رضا نام گرفت. تحصیلاتش را تا دیپلم طبیعی ادامه داد. از کودکی رنج و زحمت پدر را که می‌دید، برای یاری او در هر کاری شرکت می‌کرد؛ کارگری ساختمان، کانال کنی، کار در مرغداری و... در زمان انقلاب برای پخش اعلامیه حضرت امام خمینی‌رحمت‌الله علیه به شهرهای مختلف مثل ساری، گرگان و مشهد سفر می‌کرد.
در سوم دی هزار و سیصد و پنجاه و هفت از طریق ژاندارمری دامغان به سربازی رفت. سیزدهم مهر هزار و سیصد و پنجاه و نه وارد سپاه شد. هنوز جنگ شروع نشده بود که به همراه دوستش حسین مجد برای پاکسازی مناطق غرب کشور از وجود ضد انقلاب وارد کرمانشاه شدند. با شروع جنگ به جبهه رفت. در مناطق عملیاتی پاوه، نوسود، جوانرود و اورامانات و... حضور پیدا کرده و در عملیات‌ها شرکت داشت. حدود یازده ماه و بیست روز در جبهه‌ها فعالیت داشت و به نترس و دلیر بودن شهرت داشت. به او لقب ببر دلیر کردستان داده بودند. هر کاری که از دستش برمی‌آمد، انجام می‌داد. با موتور کار می‌کرد. تخریب‌چی بود. کار فرماندهی را انجام می‌داد و حتی کار تدارکات را هم به عهده می‌گرفت. هفتم شهریور هزار و سیصد و شصت و یک در پیرانشهر به شهادت رسید. آن موقع او فرمانده گردان بود. بدنش در گلزار شهدای دامغان دفن شده است.
منابع زندگینامه :پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

ملولی اصفهانی، اسداللّه

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۹۶۹/ ۹۶۸/ ۹۶۶ ق)، عالم دینی، فقیه، محدث، متکلم، عابد، زاهد و شاعر، متخلص به ملولی. مشهور به شاهمیر. اصلش از سادات مازندران است که چند نسل در اصفهان زیسته‌اند. وی از علمای عهد شاه طهماسب صفوی (۹۸۴ -۹۳۰ ق) و جد خلیفه سلطان است. او عهده‌دار تولیت آستان قدس رضوی بود. در مقبره‌ی ستی فاطمه‌ی اصفهان مدفون است. از آثارش: حاشیه بر «شرح

تجرید»؛ حاشیه بر «شرایع»؛ حاشیه بر «شرح چغمینی»، در هیئت؛ حاشیه بر «کافی»؛ حاشیه بر «قواعد» علامه حلی.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :آتشکده‌ی آذر (۱۰۰۹ -۱۰۰۸/ ۳)، اعیان الشیعه (۲۸۵/ ۳)، تاریخ نظم و نثر (۸۲۶، ۴۴۸ -۴۴۷)، تذکرهٔ القبور (۱۲۷ -۱۲۶)، الذریعه (۱۱۰۱/ ۹)، ریحانه (۲۸۹ -۲۸۸/ ۵)، صبح گلشن (۴۴۸)، فرهنگ سخنوران (۸۷۶).

ممتاز، اسماعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ممتازالدوله، فرزند مکرم‌السلطنه تبریزی متولد ۱۲۵۳ ش، در تبریز است. وی تحصیلات خود را در تبریز ادامه داد و به زبان فرانسه و انگلیسی نیز مسلط شد و به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. چندی در تهران در ادارات مختلف مشغول خدمت بود بعد مأمور استانبول گردید و سالها در سفارت ایران همه کاره بود. در ۱۳۲۳ به تهران احضار شد و به ریاست دارالترجمه صدر اعظم (عین‌الدوله) منصوب شد. در انتخابات دوره اول مجلس به وکالت رسید و در اواخر دوره بعد از استعفای احتشام‌السلطنه در سن سی و دو سالگی به ریاست مجلس انتخاب گردید. محمد علی میرزا وقتی مجلس را به توپ بست ممتازالدوله رئیس مجلس بود و برای حفظ جان خود به اتفاق حکیم‌الملک با لباس مبدل به سفارت فرانسه پناه برد. چندی در سفارت مخفی بود تا اینکه وزیر مختار فرانسه برای او اجازه مسافرت گرفت و به پاریس رفت. بعد از استبداد صغیر و خلع محمد علی میرزا ممتاز از طرف مردم تبریز به وکالت مجلس دوم انتخاب شد و در ۱۳۲۹ چند ماهی مجددا ریاست مجلس را عهده‌دار بود که بنا به دعوت محمدولی خان سپهدار داخل کابینه شد و وزارت مالیه را عهده‌دار گردید. در کابینه اول صمصام‌السلطنه همچنان وزیر مالیه بود، در کابینه علاءالسلطنه به وزارت عدلیه منصوب گردید و در کابینه دوم علاءالسلطنه عهده‌دار وزارت مالیه بود. در ۱۲۹۷ ش صمصام‌السلطنه او را به وزارت عدلیه معرفی کرد.

در دوران نخست‌وزیری وثوق‌الدوله که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد گردید ممتازالدوله یکی از مخالفین قرارداد بود و قلما و قدما با رئیس دولت مخالفت می‌کرد. وثوق‌الدوله، ممتازالدوله و عده‌ای از مخالفین قرارداد را به کاشان تبعید کرد و مادام که دولت وثوق‌الدوله باقی بود ممتاز در تبعید به سر می‌برد. بعد از سقوط کابینه قرارداد ممتاز به تهران آمد. در کودتای ۱۲۹۹ ممتازالدوله بار دیگر دستگیر شد و به اتفاق عده زیادی از رجال به محبس سید ضیاءالدین رفت و در تمام مدت حکومت صد روزه سید، در زندان بود. بعد از سقوط سید و تبعید او کلیه زندانیان از جمله ممتازالدوله آزاد شدند و جانشین کابینه کوتا یعنی قوام‌السلطنه، ممتاز را به وزارت معارف معرفی کرد. مدت کوتاهی عضو کابینه بود و بعد از آن تاریخ دیگر کار مهمی به او ارجاع نشد و غالبا از وجود او در شورای معارف یا ورزش استفاده می‌شود. وفات او در ۱۳۱۱ ش در ۵۸ سالگی اتفاق افتاد.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ممتاز، صمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ممتازالسلطنه، فرزند مکرم‌السلطنه از اشراف آذربایجان بود. وی در ۱۲۴۸ ش در تبریز تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی چند سالی در اروپا درس خواند سپس وارد وزارت امور خارجه گردید و مراحل اداری را به سرعت پیمود. در ۱۲۸۴ وزیرمختار در پاریس شد و بیست سال در آن سمت باقی ماند و دولت ایران قادر به تغییر او نبود. نصرت‌الدوله وقتی وزیر امور خارجه شد در پاریس ممتازالسلطنه را عزل نمود ولی دولت فرانسه سفیر جدید را به رسمیت نشناخت و کماکان ممتاز را وزیر مختار دولت ایران می‌دانست. دکتر صدیق اعلم در کتاب یادگار عمر درباره صاحب ترجمه چنین نوشته‌اند:

«ممتازالسلطنه مردی بود نیرومند و قوی‌بنیه، بلندبالا و خوش چهره، خوش لباس و باسلیقه، معتقد به آداب مذهبی، بسیار غیرتمند و جدی و وظیفه‌شناس، یکدنده با تدبیر، وطن‌پرست، به‌اندازه‌ای در محافل سیاسی فرانسه نفوذ و رسوخ داشت که بعضی از وزرای خارجه ایران که می‌خواستند تغییرش دهند نمی‌توانستند. در ۱۳۰۱ لایحه‌ای به تصویب مجلس رسید که به موجب آن حداکثر اقامت مأموران سیاسی در خارجه به پنج سال تقلیل یافت. قانون را عطف به ماسبق کردند در ۱۳۰۴ قانون درباره او اجرا شد».

ممتازالسلطنه بعد از برکناری از وزیر مختار به ایران نیامد و همچنان در پاریس ماند و قصری برای خود خریداری نمود و در ۱۳۳۳ ش در ۸۴ سالگی درگذشت. وی مردی ثروتمند بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ممتاز، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۱ ش در تهران متولد شد. پس از طی مدرسه حقوق و علوم سیاسی به دعوت داور در ۱۳۰۶ ش وارد دادگستری گردید. در طول خدمت مشاغلی از قبیل دادستانی اراک، اصفهان، و کرمانشاه را طی نمود و سرانجام دادستان دیوان کیفر کارکنان دولت گردید. در ۱۳۲۴ ش ممتاز رئیس دادگستری آذربایجان بود که از طرف پیشه‌وری به زندان افتاد و قرار بود پس از محاکمه تیرباران شود که با ورود قوای ارتشی به تبریز نجات یافت. ممتاز پس از ورود به تهران به ریاست کل دادگاه‌های استیناف منصوب و سالها در آن سمت انجام وظیفه می‌نمود. در ۱۳۳۵ گلشائیان وزیر دادگستری وقت با اختیاراتی که گرفته بود به انحلال دیوانعالی کشور اقدام کرد. ممتاز اقدام وزیر دادگستری را غیرقانونی اعلام و ضمن اعتراض به این عمل از خدمت دادگستری کناره‌گیری نمود. پس از کنار رفتن گلشائیان، ممتاز مجددا به دادگستری آمد و به معاونت پارلمانی منصوب شد. در ۱۳۳۹ در ترمیم کابینه شریف امامی بجای دکتر محمد علی هدایتی به وزارت دادگستری رسید و چند ماهی در این سمت انجام وظیفه کرد. در انتخابات دوره چهارم سنا در ۱۳۴۲ از تهران برای سناتوری انتخاب شد و مدت چهار سال در سنا فعالیت داشت. هنگام نخست‌وزیری منصور او در صف مخالفان قرار داشت و با ایراد چند نطق طولانی و تند به کابینه ایراداتی وارد کرد و منصور نیز در پاسخ سناتور ممتاز اتهاماتی به او زد. ممتاز پس از پایان دوره چهارم سنا از کار کناره‌گیری نمود. وی یکی از قضات دانشمند و مطلع دادگستری و مورد احترام جامعه قضات بود. در ۸۲ سالگی در تهران بلاعقبه درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ممقانی، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۰ در ممقان از محال تبریز متولد شد. تحصیلات خود را در رشته ادبیات فارسی و عرب و معارف اسلامی در تبریز پایان داد و برای درک محضر علمای بزرگ به نجف اشرف رفت و سالها در آنجا به تحصیل اشتغال داشت و از شاگردان برجسته و همفکران آخوند خراسانی بود. وی به هنگام طلوع مشروطیت در نجف با ایرانیان همکاری داشت. در همان هنگام از طرف مراجع بزرگ درجه اجتهاد گرفته به ایران آمد و در تبریز مشروطه‌خواهان را تشویق و ترغیب می‌نمود. بعد از به توپ بستن مجلس به اسلامبول رفت و انجمنی از ایرانیان به نام سعادت تشکیل داد و با حکومت محمدعلی شاه به مخالفت برخاست. وی به مقام شیخ‌الاسلامی مذهب شیعه در بابعالی رسید. پس از جنگ بین‌الملل اول به ایران بازگشت و چندی امام جماعت یکی از مساجد بزرگ تبریز شد. در دوران وزارت دادگستری معاضدالسلطنه پیرنیا برای عضویت دیوانعالی نیز دعوت شد. چندی در آن شغل اشتغال داشت ولی چون اطلاعات حقوقی جدید نداشت آن را رها ساخت و برای ادامه و تکمیل علم حقوق به اسلامبول رفت و وارد مدرسه حقوق آنجا شد و دوره آنرا پایان داد. سپس به پاریس رفت و چندی در آنجا به تحصیل و مطالعه در علم حقوق اشتغال داشت. پس از پایان مطالعات حقوقی از طرف دولت ایران به ریاست محکمه تجدیدنظر سفارت ایران در اسلامبول برگزیده شد. در ۱۳۰۶ به دعوت داور به ایران آمد و مستشاری دیوانعالی کشور را پذیرفت و سالها در همین سمت باقی ماند. در اوج دیکتاتوری رضاشاه در محاکمه نصرت‌الدوله فیروز که امر به محکومیت صادر شده بود او مخالف نظر شاه رأی داد و در اقلیت باقی ماند.

در ۱۳۲۳ در کابینه محمد ساعد مراغه‌ای به وزارت دادگستری منصوب شد و مدتی کوتاه در آن سمت باقی بود تا در اثر ترمیم کابینه خارج شد و به معاونت اول دادستان کل منصوب شد. در ۱۳۲۵ به ریاست شعبه دیوانعالی کشور رسید. در انتخابات دوره پانزدهم از تبریز به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و ریاست فراکسیون اتحاد ملی که قوی‌ترین فراکسیون آنروز مجلس بود به عهده وی قرار گرفت. در انتخابات دوره اول مجلس سنا از تبریز سناتور شد. وی از سال ۳۲ خانه‌نشینی را به دخالت در سیاست ترجیح داد و بقیه عمر خود را در انزوا به مطالعه و تحقیق گذرانید تا سرانجام در ۱۳۵۰ در نود سالگی درگذشت.

وی صاحب تألیفات متعددی است، از جمله کتاب دین و شئون و مسلک‌الامام فی سلامه‌الاسلام را می‌توان نام برد. ممقانی مردی دانشمند، فقیه، رشید و ثروتمند ولی ممسک بود. نسبت به آذربایجان و آذربایجانی تعصب داشت به همین دلیل به هنگام وزارت دادگستری خود در دفاع از همشهریش، رضا افشار که محرومیت ابدی از خدمات دولتی داشت به تفسیر پرداخت و ابدیت را خاص باریتعالی دانست و حداکثر ابدیت را ده سال تعیین نمود. این استدلال تا حدی وجهه او را تنزل داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منتصر

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوابراهیم المنتصر آخرین پادشاه خاندان سامانی است (مقت. ۳۹۵ ه.ق) که کوشش و تلاش او برای تجدید و احیاء دولت سامانی بجائی نرسید و خود او به تحریک سلطان محمود غزنوی به دست عده‌ای از اعراب کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منتصر، نصرت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۰ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی وارد کالج آمریکائی شد و دوره مدرسه مزبور را پایان داد و به شغل فرهنگی پرداخت. چندی در مدارس معدود آن روز تهران به تدریس حساب و هندسه و زبان انگلیسی مشغول بود. بعد برای ادامه تحصیل به امریکا رفت و از دانشگاه میشیگان در رشته اقتصاد لیسانس گرفت. در ۱۳۰۷ به ایران بازگشت و به استخدام شرکت نفت درآمد و تدریجا مراحل ترقی را پیمود. آخرین سمت وی در شرکت نفت، ریاست کل پخش بود. در ۱۳۳۰ وقتی صنعت نفت ملی شد منتصر از خدمت کنار رفت و به امریکا عزیمت نمود و در آنجا به زراعت مشغول شد تا اینکه در ۱۳۳۴ به ایران بازگشت و شهردار تهران شد قریب یک سال در رأس شهرداری تهران بود چون نتوانست کاری انجام دهد کناره‌گیری کرد. وی در ۱۳۴۲ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منتظر قائم، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد منتظر قائم : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یزد حکایت سرخ و ماندگار محمد از کویر طبس آغاز می شود، او متولد فردوس و از خانواده ای متدین و مذهبی و روحانی قدم به عرصه وجود می گذارد. محمد آفتابی ترین نوزاد کویر طوفان خیز در اسفند ماه ۱۳۲۷ ه ش متولد شد. محمد از همان خردسالی مقاوم، پر تحرک و با تقوی بود و تحصیلات خود را با جدیت تمام آغاز و به پایان رساند .هنوز ۱۵ سال بیشتر نداشت که حماسه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ آغاز شد و با وجود کمی سن در بیشتر فعالیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و مبارزه علیه رژیم طاغوت سرآمد بود. تحصیلاتش به خاطر عشق و علاقه به رشته فنی در هنرستان گذراند و سپس به خدمت سربازی رفت و بعد از در شرکت برق منطقه ای مشغول به کار شد. ولی به دلیل انقلابی بودن و فعالیت علیه رژیم شاه و حرکت های انقلابی و مبارزاتی از کار اخراج شد و به مدت ۱۵ ماه به زندان افتاد. مبارزات خستگی ناپذیر او چه در زندان و چه در بیرون از آن قطع شدنی نبود و هر کجا به سر می برد علیه رژیم منحط پهلوی در نبرد بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی و تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به عنوان اولین فرمانده سپاه یزد منصوب شد و دو ماه پس از تشکیل آن به همراهی گروهی از همرزمانش به منطقه کردستان عزیمت نمود و پس از مدتی به یزد بازگشت و به فعالیت خود ادامه داد و در روز پنجم اردیبهشت ۱۳۵۹ وقتی تجاوز آمریکا به خاک جمهوری اسلامی در صحرای طبس آغاز شد سراسیمه به آن جا شتافت و پس از تفحص در منطقه مشغول کشف ماجرای چگونگی تجاوز خود فروختگان داخلی بود که طی یک نقشه از پیش تعیین شده آن منطقه مورد حمله هواپیما قرار گرفت تا اسناد خیانت خودفروختگان داخلی و خارجی نابود شود و چهره پلید منافقین تا ابد در پس پرده بماند ولی شهادت این سردار رشید اسلام پرده از چهره تمامی منافقین برداشته و تا ابد چهره کریه استکبار و هم پیمانانشان برای ملت مظلوم ایران و جهان هویدا شد و خون این پاسدار رشید

اسلام باعث روشن شدن بسیاری از تجاوزات استکبار به مملکت اسلامی ما شد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثار گران یزد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

منتظر، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمود منتظر : فرمانده واحد طرح وبرنامه لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۱ در شهر قم در خانواده ای مذهبی متولد شد و با عشق و ارادت به اهل بیت (ع) پرورش یافت .

دوران ابتدایی را در دبستان امیر کبیر ،راهنمایی رادرمدرسه دین و دانش و متوسطه رادر دبیرستان امام صادق (ع) گذراند.

در دوران دبیرستان علاوه بر شرکت در مبارزات بر علیه حکومت شاه، در انجمن اسلامی ولی عصر (عج) که اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان شهر قم بود ،نیز فعالیت چشمگیری داشت .او کتب داستانی و مذهبی را تهیه می کرد و در اختیار نقاط محروم قم از جمله محله امامزاده ابراهیم که کتابخانه نداشت قرار می داد. سال ۱۳۵۷ شب و روز علیه شاه مبارزه می کرد .

انقلاب که پیروز شد او به درس خواندن مشغول شد. سال ۱۳۵۹ پس از گرفتن دیپلم تجربی به دلاور مردان سپاه پیوست . اوکه خدمت در سپاه را برای خود افتخار بزرگی می دانست پس از گذراندن دوره آموزش در پادگان ۱۹ دی در واحد آموزش سپاه قم مشغول به خدمت شد .نخستین ماموریت او دادن آموزش نظامی به برادران طلبه مدرسه حقانی بود. پس از مدتی ماموریت یافت تا در گچساران به عنوان مسئول روابط عمومی و عضو شورای فرماندهی و مدتی هم به عنوان قائم مقام فرمانده سپاه گچساران فعالیت نماید . در سال ۱۳۶۱ به قم بازگشت و در مرکز بررسی های سیاسی واحد آموزش مشغول به کارشد .

پس از مدتی به واحد پذیرش منتقل شد. دوست داشت همیشه گمنام بماند و کسی متوجه مسئولیتش نشود و این دلیل محکمی بود بر اخلاص و صداقت او . آرامش و وقار در نگاهش موج می زد وچهره نورانی اش لبریز از مهربانی بود .همنشینی با او به انسان نشاط می بخشید و یا خدا را در دل زنده می کرد سرشار از هوش و ذکاوت بود و شناخت سیاسی خوبی داشت با این که در خانواده ای نسبتا مرفه زندگی می کرد اما به دنیا وابستگی نداشت همیشه به یاد مستمندان بود و در حد توان خود به آنان کمک می کرد.

ادب صفا ، تقوا و صداقت محمود زبانزد همگان بود .شوخ طبع بود و همیشه گل تبسم بر لبانش شکفته . به نماز اول وقت و نماز جماعت اهمیت زیادی می داد و ذکر صلوات بر لبانش جاری بود. همنشینی با قرآن ، چهره نورانی اش را جذاب کرده بود و پیش تر نور شهادت در چهره اش خودنمایی می کرد.

خلوت شب شاهد تضرع و زارع اش در نماز شب بود. وقتی سر از سجده بر می داشت زلال اشک چهره نورانی اش را در بر می گرفت و زمزمه اش در نماز شب ((اللهم ارزقنی توفیق الشهاده فی سبیلک)) بود .شب های چهارشنبه مسجد مقدس جمکران میعادگاه او و دوستانش بود. توسل، کمیل و ندبه دعاهایی بودند که روح تشنه او را سیراب می کردند .

شهید منتظر عاشق حسین (ع) شاگرد مکتب عاشورا و در انتظار رسیدن به کربلا بود از شنیدن نام حسین (ع) چنان گریه می کرد که گویی مصیبت هزار عالم بر او وارد شده است او عاشق و دلداده امام (ره)بود و صحبت هایش به کلام او استناد می کرد . همیشه دیگران را به اطاعت از ولایت فقیه و حضور در جبهه توصیه می کرد. وصیت نامه اش از ملت قهرمان ایران خواسته است که مبادا با سرپیچی از امر امام خمینی دل اولین امام،علی (ع) را به درد آورند و مباداکه با ظلم و سکوت و ترک امر به معروف و نهی از منکر

دل سرور مظلومان حسین بن علی(ع) را بیازارند به خصوص شما پاسداران اسلام در لباس مقدس روحانی و سپاهی، شما گواهی بر سربازی در رکاب امام عصر (عج) را دارید و مردم از شما انتظار بیشتری دارند .
محمود در قسمتی دیگر از وصیت نامه آورده است: ((اگر چه خود این چنین نبوده ام اما شما را به اخلاص و نماز با خشوع، توسلات و ادعیه ، تهذیب نفس و تعلیم علوم اسلامی و تبعیت از امام و امر فرماندهی توصیه می کنم .او از مادر می خواهد که هنگام شهادتش خانه را چراغانی کرده و لباس سبز بر تن کند و سفارش می کند که مبادا محزون شوید و با لباس سیاه پوشیدن و تضرع و زاری دشمنان را شاد و مراغمگین سازید صبر کنید و از این آزمایش سرفراز بیرون آیید))
شهید منتظر برای خانواده شهیدان احترام زیادی قائل بود و تا فرصتی پیش می آمد به دیدار آنان می شتافت. ماندن در این دنیا برایش سخت بود و پرواز در دلش غوغا به پا کرده بود تا این که در غروب ۲۰/۱۱/۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی در منطقه ((رقابیه)) در حال خواندن قرآن به همراه کبوتران خونین بال ، احمد جوکار و حاج رضا شعبان زاده به سمت آسمان پر کشید و در آغوش نور جا گرفت .
او در نحوه شهادتش به مولاـ حسین اقتدا کرده و سرش را چون او و دستانش را چون ابوالفضل (ع) تقدیم درگاه دوست نمود . پیکر متلاشی و در هم شکسته اش حکایت از عشق جانسوزی می کرد که سراسر وجودش را در برگرفته بود پیکر پاکش به همراه ۴۷ لاله پرپر دیگر در قم تشییع ودر گلزار شهدا آرام گرفت. منابع زندگینامه : شعله در عشق،نوشته ی راضیه تجار،نشر ستاره،قم–۱۳۷۹

منتظری مقدم، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود منتظری مقدم

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱/۱

زندگینامه علمی

آقای محمود منتظری مقدم در چهاردهم فروردین ۱۳۴۵ از پدری فاضل و دانشمند حجهٔالاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ محمد صادق منتظری زنجانی (همشیره زاده مرحوم آیت الله آقای حاج سید احمد زنجانی قدس سره) و مادری نیکوکار و زاهد (صبیه مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ عبدالحسین لنکرانی قدس سره) در شهر مقدس قم به دنیا آمد. وی در خانواده روحانی و ظلم ستیز تربیت یافت که افتخار تقدیم سه شهید را به آرمانهای انقلاب اسلامی با خود دارد: «جهادگر شهید رضا منتظری (برادر)، روحانی شهید حجهٔالاسلام و المسلمین کاظم منتظری (عمو)، انقلابی شهید محمد تقی منتظری (عمو). تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را در مدارس ممتاز قم (رزاقپور، دین و دانش، حکیم نظامی «امام صادق علیه السلام» سپری کرد.
در سال تحصیلی ۶۱ – ۶۲ وارد حوزه علمیه قم شد و در طول تقریبا ۷ سال تحصیلات مقدماتی، سطح و سطح عالی را سپری کرد و در آزمون پایانی سطح عالی موفق به کسب رتبه نخست شد. مهمترین استادان وی در دوره تحصیلات سطح عبارت اند از: حضرات

آقایان «حجهٔ‌الاسلام و المسلمین حاج سید مهدی میرباقری»، «مرحوم آیت الله آقای حاج مصلحی» و «آیت الله آقای حاج سید علی محقق» می باشد. پس از اتمام سطح عالی در یک دوره ده ساله دروس اجتهادی خارج فقه و اصول را از محضر حضرات آیات عظام: «مرحوم آقای حاج میرزا جواد تبریزی قدس سره»، «حاج آقا موسی شبیری زنجانی مدظله العالی» و «آقای وحید خراسانی مدظله» استفاده نمود.

در سال ۶۹ با دعوت شورای مدیریت حوزه علمیه قم پس از موفقیت در آزمون مدرسی به عنوان استاد دروس سطح به مراکز آموزشی معرفی شد و از آن زمان تا به امروز یکی از استادان موفق حوزه علمیه قم به شمار می آید و ایشان در سال ۷۵ به عنوان استاد نمونه تدریس منطق انتخاب و معرفی شدند. هم زمان با دروس حوزوی دروس آموزش عمومی موسسه در راه حق را زیر نظراستاد «آیت الله آقای مصباح یزدی» به مدت ۵ سال گذراند و سپس به تحصیل تخصصی در بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (علیه السلام) در رشته های «حقوق و علوم سیاسی» (به مدت ۲ سال) و «فلسفه اسلامی» به مدت ۵ سال پرداخت.

لازم به ذکر است که این بنیاد بعدها به عنوان موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) به کار خود ادامه داد. مهمترین استادان وی در فلسفه اسلامی عبارتند از: «آیت الله جوادی آملی»، «آیت الله مصباح یزدی» و «حجهٔ‌الاسلام و المسلمین جناب فیاضی». با تاسیس مدرسه تخصصی فقهی از سوی «حضرت آیت الله العظمی شبیری زنجانی» به نام مدرسه فقهی باقرالعلوم (علیه السلام) از سوی معظم له به عنوان مدیر منصوب شدند. (به مدت ۴ سال) و اکنون به عنوان عضو شورای آموزشی به انجام وظیفه هستند.

پس از تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی و واگذاری مسئولیت کلاسهای معارف اسلامی در دانشگاههای کشور به نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه از سوی این نهاد مقدس برای تدریس در دانشگاه ها دعوت به همکاری شدند و پس از موفقیت در آزمونهای مربوط در گرایشهای: (مبانی نظری اسلام، تاریخ اسلام، انقلاب اسلامی و ریشه های آن و اخلاق و متون اسلامی) مجوز تدریس دائم را در تمام رشته های مذکور دریافت کردند که پس از آن به مدت تقریبا ۱۴ سال با رتبه استاد یاری اشتغال به تدریس دروس معارف اسلامی در دانشگاه تهران دارند.

لازم به ذکر است مقارن با تحصیلات حوزوی دروس دانشگاهی را نیز تا پایان کارشناسی ارشد در رشته «فلسفه و کلام اسلامی» در دانشگاه باقرالعلوم (علیه السلام) ادامه دادند و با امتیاز عالی از رساله پایان نامه خود با عنوان: «طرحی نو در بهره وری منطق» دفاع کردند. مهمترین اشتغال فعلی ایشان به ترتیب عبارت است از: تدریس، تألیف و تبلیغ می باشد.

منتظری، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید منتظری در سال ۱۳۲۳ در خانواده گرانقدر و فقیه والا مقام آیت الله منتظری در نجف آباد اصفهان متولد شد. در سال ۱۳۳۷ وارد حوزه علمیه قم شد و علوم اسلامی در سطح خارج فقه و اصول و فلسفه را فرا گرفت. و در محضر اساتیدی مانند امام خمینی، آیت الله داماد، منتظری و مشکینی فرا گرفت. در سال های ۴۱ و ۴۲ همزمان با آغاز نهضت امام خمینی فعالیت های مبارزاتی خود را آغاز و تا پایان عمرش به حرکت در راستای ولایت فقیه ادامه داد. در سال ۴۴ در حین انتشار اعلامیه دستگیر شد پس از ۷ ماه زندان آزاد شد و در جریان یک رویارویی با ماموران رژیم گریخت و سپس به خارج رفت و تا ۱۰ سال زندگی مخفی را در خارج از کشور گذراند. وی در خارج از کشور نیز کارشان هماهنگی و همکاری همودن با رهبران کشورهای آزادیبخش جهان اسلام

بود. و اما از همه سعادتمندانه تر اینکه امام خمینی پرونده ایشان را به خط خودشان امضاء و فرموده اند که ایشان انسانی متفکر و فداکار با اخلاص و ایثارگر بود. و سرانجام در هفتم تیر ماه ۱۳۶۰ به دست منافقین کوردل در فاجعه حزب جمهوری به شهادت رسید.

منتظری، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم دینی.

تولد: بهمن ۱۳۲۳، نجف‌آباد.

شهادت: ۷ تیر ۱۳۶۰، تهران.

حجت‌الاسلام محمدعلی منتظری نجف‌آبادی درس و کار را توأما آغاز کرد. در ابتدا، برای امرار معاش و کمک به وضع مادی خانواده، اول در کار کشاورزی و سپس به عنوان کارگری ساده در یک کارگاه کوچک ریخته‌گری قاشق و چنگال، مشغول کار شد، گاه نیز به کار کشاورزی می‌پرداخت. از طرف دیگر توانست تا سیزده سالگی کلاس پنجم را به پایان برساند. سپس راهی مدرسه علمیه شد و به فراگیری علوم اسلامی در محضر استادانی چون آیت‌الله محقق داماد، آیت‌الله حسینعلی منتظری، آیت‌الله علی مشکینی اردبیلی، آیت‌الله جنتی، و بعدها امام خمینی (ره)، و دیگر اساتید حوزه علمیه قم و نجف پرداخت. وی عمده‌ی آموزش‌های خود را از آیت‌الله منتظری فراگرفت. به گونه‌ای که قسمت اعظمی از دروس خود، به ویژه دروس «سطح» و تا اندازه‌ای «خارج» را پیش پدرش آموخت. علاوه بر این علوم، همراه پدرش به مسافرت‌ها و دیدار با علما می‌رفت. وی همچنین با اقتصاد اسلامی آشنایی کامل یافت و در این رشته استاد گشت. وی در زمینه‌ی حکومت اسلامی هم مطالعاتی داشت. موضوع نخستین درسش برای طلاب در تابستان سال ۱۳۴۸، حکومت اسلامی بود و درس اقتصاد اسلامی را نیز در تابستان سال ۱۳۴۹ تا بهار سال ۱۳۵۰ تدریس می‌کرد.

حجت‌الاسلام منتظری از سال ۱۳۴۱ وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی گشت. در این سال از نوشتن اعلامیه شروع کرد و بعد به مسائل تشکیلاتی و ساختن افراد برای مبارزه پرداخت. در پانزده خرداد ۱۳۴۲ به پخش اعلامیه‌های گوناگون به وسیله دستگاهی ساده که خود ساخته بود، پرداخت. اولین بار در تهران هنگام شعار علیه رژیم در مجلسی، دستگیر شد و روانه زندان گردید. این بازداشت چندان دوام نیافت و به زودی آزاد گردید. وی پس از این مسافرت‌هایی به شهرستان‌ها به منظورهای تبلیغ سیاسی داشت، دسته‌های کوچکی از افراد جوان و متدین ایجاد کرد؛ و در عین حال شروع به خواندن زبان انگلیسی و مطالعه مکتب‌ها و نهضت‌ها و تحولات کشورهای دیگر پرداخت. وی در اول فروردین سال ۱۳۴۵ همراه عده‌ای از طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم، هنگام پخش اعلامیه‌های ضد رژیم در صحن حضرت معصومه (س) دستگیر و روانه بازداشتگاه شد. بعد از سه روز وی را تحویل زندان قزل قلعه دادند. وی تا پانزده روز به شدت شکنجه شد و مدت سه سال در زندان به سر برد. در اواخر سال ۱۳۴۷ از زندان آزاد شد. به وی گفته بودند حق اقامت در شهر قم را ندارد. اما وی اهمیتی نداد و به قم رفت. از جمله فعالیت‌های این دوره وی این بود که در سال‌های ۱۳۴۹ – ۱۳۴۸ در با همکاری عده‌ای از جوانان نجف‌آباد کتابخانه‌ای سیار تأسیس کرد. او کلاس‌هایی برای طلاب جوان مدرسه‌ی علمیه‌ی نجف‌آباد ترتیب داد. اما ساواک هم مدرسه‌ی علمیه‌ی نجف‌آباد و هم کتابخانه‌ی موجود در آن را تعطیل نمود. کار کتابخانه سیار هم به تعطیلی کشید. در همان سال‌ها به تکثیر و توزیع اعلامیه‌های امام خمینی و دیگر علما مشغول بود. در این دوره همچنین به

فکر فعالیت‌های تشکیلاتی و در پی انجام اقدامات مسلحانه بود. هنوز در این امر پیشرفتی نکرده بود که در سال ۱۳۵۰ شناسایی شد و مجبور به فرار گشت، به پاکستان و سپس به عراق و بعد کشورهای عربی و سپس به افغانستان و بعد از آن به اروپا رفت. و در این سفرها به افشاگری درباره‌ی رژیم می‌پرداخت. در پاکستان در شهر کویته بود. با شخصیت‌های پاکستانی ملاقات داشت، از جمله با مولانا ابوالاعلی مودودی در ارتباط بود. مسافرت‌هایی به افغانستان نیز داشت. پس از مدتی از کویت به کراچی رفت و با سازمان آزادی بخش فلسطین (فتح) در پاکستان آشنا شد. این آشنایی به برقراری رابطه‌ای محکم و طولانی انجامید. پس از دو سال سرگردانی در پاکستان و عراق سرانجام در سال ۱۳۵۲ به عراق رسید. در عراق، ضمن شرکت در درس امام خمینی (ع) به مبارزات خود ادامه داد. چون با اوضاع افغانستان آشنا بود، به جمع انقلابیون مسلمان افغانی پیوست، راهی افغانستان شد و به مبارزه خود در آنجا ادامه داد. مدتی نیز در زندان آن کشور بود.

حجت‌الاسلام محمد منتظری در عراق همراه عده‌ای از طلاب قسمتی از برنامه‌های فارسی رادیو بغداد را به دست گرفت و از آن علیه رژیم فعالیت می‌کرد. همچنین در عراق به مبارزان ایرانی تعلیمات چریکی آموزش می‌داد. با بهبود روابط ایران و عراق، راهی کشورهای دیگر عرب زبان شد. او با ابتکارات جالب به جعل گذرنامه می‌پرداخت. او در کشورهای خلیج فارس، عراق و سوریه و لبنان و افغانستان در حرکت بود و کتاب و نوار و نشریه پخش می‌نمود و به افراد آموزش‌های نظامی می‌داد. او بارها در عراق، لبنان، سوریه و کلیه کشورهای خلیج به زندان افتاد و شکنجه‌ها دید. ایشان در لبنان و سوریه در کنار رزمندگان فلسطینی قرار داشت و در دو جنگ لبنان شرکت داشت. انقلابیون منطقه به ایشان لقب «ابواحمد» داده بودند. وی همچنین تشکیلات «روحانیت مبارز خارج از کشور» را پایه‌ریزی کرد. در سال ۱۳۵۶ به هنگام شهادت فرزند امام خمینی، تظاهرات گسترده‌ای را در لندن برپا نمود. ضمنا در همان سال در بیروت به مناسبت چهلم فقدان دکتر علی شریعتی مجلس ختمی در بیروت برپا کرد. در تابستان ۱۳۵۶ در کلیسای سنت مری پاریس به یاری روحانیت و دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی خارج از کشور سمینار و تحصن بزرگی را شکل داد که در آن خواستار آن بودند که عده‌ای از زندانیان آزاد شوند.

در سال ۱۳۵۷ محمد به طور ناشناس به ایران آمد. سپس در دی ماه ۱۳۵۷ که همراه پدرش به دیدار امام خمینی به پاریس رفته بود، از طریق سوریه و عراق به کشور بازگشت. در ایران پس از انقلاب اسلامی به فعالیت پرداخت. او چون معتقد به فعالیت در سطح جهان بود، از همان بدو تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی برنامه‌ای برای تداوم فعالیت‌هایش داشت (تأسیس واحد نهضت‌های آزادی بخش). وی همچنین تشکیلاتی برای مسلمانان جهان تأسیس نمود به نام «سازمان انقلابی توده‌های جمهوری‌های اسلامی (ساتجا)» و خود رهبری آن را به عهده داشت. وی همچنین دست به انتشار نشریه‌ای به نام «شهید» زد که چهار شماره بیشتر منتشر نشد. سپس دست به انتشار روزنامه‌ای به نام «پیام شهید» زد که این هم چندان طولانی نکشید. سرانجام در دوم شهریور ماه ۱۳۵۸ دادستان انقلاب اسلامی آن زمان طی حکمی دستور توقیف این روزنامه را داد. وی دلیل این کار را کوشش در تضعیف دولت بیان کرد. وی برای کمک به مردم لبنان، دست به تشکیل سپاهی از جوانان زد و این گروه را پس از تعلیم آموزش‌های نظامی و جنگ‌های چریکی، برای جنگ با اسرائیل روانه جنوب لبنان ساخت. اعزام این افرار سر و صدای بسیاری در محافل داخل و خارج کرد. در لبنان مسئله ورود حجت‌الاسلام منتظری بسیار پر سر و صدا شد.

در جریان انتخابات اولین مجلس شورای اسلامی از نجف‌آباد نامزد انتخاباتی می‌شود و با آوردن ۹۵ درصد آرا به مجلس شورای اسلامی راه می‌یابد. در مجلس شورا عضو کمیسیون خارجه بود. و در هیئت بررسی شکنجه در ایران نماینده‌ی امام بود. وی همچنین نماینده مجلس در شورای عالی دفاع بود. از وی مقاله‌هایی در نشریات و جراید به جا مانده است.

حجت‌الاسلام محمد منتظری در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ به سبب انفجار بمب در دفتر حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

منشی‌الممالک

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا رضاقلی نوائی متخلص به سلطان، وزیر رسائل آقا محمدخان قاجار بود. وی در سال ۱۲۰۵ ه.ق برای ضبط اموال لطفعلی‌خان به شیراز رفت و آنها را نزد آقا محمدخان آورد. در عهد فتحعلی‌شاه نیز همچنان منشی‌الممالک بود و در ۱۲۲۰ مهردار و خزانه‌دار سلطنتی شد و در ۱۲۲۱ وزیر رسائل گردید. در ۱۲۲۴ به وزارت خراسان مأمور گردید و مقام منشی‌الممالکی به میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی محول شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منشی‌زاده، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا ابراهیم‌خان منشی‌زاده در رمضان سال ۱۲۹۶ ه.ق در ایروان تولد یافته و تا سال ۱۳۰۷ که پدرش به ایران هجرت کرد، در ایروان به تحصیل مشغول بود و بعد از آمدن به ایران در مدرسه‌ی دارالفنون معلومات خود را تکمیل نمود و پس از مسموم شدن پدر به دنبال هدفهای او مشغول متحد کردن صاحب منصبان و نشر مقالات و نوشتن نامه به ارکان نظامی مملکت و نمایاندن مفاسد قزاقخانه و خرابکاری رئیس روسی آن گردید. او در انقلاب مشروطیت مجدانه شرکت داشت. ضمناً صاحب مقامات و مناصب دولتی نیز بوده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منشی‌زاده، داوود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۸ -۱۲۹۳ ش)، نویسنده، مترجم و استاد دانشگاه. در تهران به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در ۱۳۱۰ ش با محصلین اعزامی رهسپار فرانسه شد و در ۱۳۱۶ ش از دانشگاه دیژن موفق به اخذ لیسانس ادبیات گردید. بعد به آلمان رفت و در ۱۳۲۲ ش دکترای فلسفه و ادبیات خود را از دانشگاه برلن دریافت کرد. پس از خاتمه‌ی جنگ جهانی دوم و افتتاح دانشگاه مونیخ، در ۱۳۲۶ ش، یک قسمت از تدریس ایرانشناسی در آن دانشگاه به وی واگذار شد و در ۱۳۲۸ ش برای تدریس زبان فارسی به دانشگاه اسکندریه‌ی مصر رفت و در ۱۳۳۰ ش به ایران بازگشت. پس از مراجعت به ایران جمعیت سیاسی سومکا (مختصر شده‌ی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران) را تشکیل داد. از آثار وی: «دربدر در پی بهشت»؛ «پیکار با اهریمن»؛ «کمونیسم و لیبرالیسم»؛ «خط سومکا»؛ «پسر گمشده»، ترجمه؛ «داریوش یکم»، پادشاه پارسها، ترجمه؛ «دوراندیشی در تکنیک»، ترجمه؛ «طغیان

توده‌ها»، ترجمه؛ «آسیا در کشمکش با اروپا»، هون‌ها با ساسانیان، ترجمه.[۱]

محقق.

تولد: ۶ شهریور ۱۲۹۳، تهران.

درگذشت: ۲۹ تیر ۱۳۶۸، اوپسالا.

داود منشی‌زاده، فرزند ابراهیم (میرزا ابراهیم‌خان منشی‌زاده از فعالان انقلاب مشروطیت بود و چون یکی از مؤسسان کمیته مجازات بود، تیرباران شد)، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران به پایان رسانید و در سال ۱۳۱۰ با محصلین اعزامی رهسپار فرانسه شد و در سال ۱۳۱۶ از دانشگاه دیژن (فرانسه) به اخذ درجه‌ی لیسانس ادبیات (فلسفه) نایل شد و در اواخر همان سال به آلمان رفت و در سال ۱۳۲۲ دکترای فلسفه و ادبیات خود را از دانشگاه برلین گرفت و در آلمان متأهل شد. در موقع سقوط برلین هفت روز به خاتمه‌ی جنگ مانده مجروح شد و دو سال تمام در بیمارستان‌های پستدام و برلین و مونیخ به سر برد. در سال ۱۳۲۶ که دانشگاه مونیخ پس از جنگ افتتاح می‌شد، یک قسمت از تدریس ایران‌شناسی به وی واگذار شد. در سال ۱۳۲۸ برای یک سال و چند ماه برای تدریس زبان فارسی با رتبه‌ی استاد میهمان به دانشگاه اسکندریه مصر رفت و در سال ۱۳۳۰ به ایران مراجعت نمود و بلافاصله جمعیت سیاسی «سومکا» را تشکیل داد که مختصر شده‌ی حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران بود. سپس از ایران خارج شد و در دانشگاه اوپسالا به مقام استادی دانشگاه رسید و تدریس فرهنگ ایران زمین باستان را بر عهده داشت. وی در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد.

از آثار اوست: آسیا در کشمکش با اروپا (هون‌ها، ساسانیان) (از فرانتس آلتهایم، ۱۳۴۳)؛ انتلکتول و دیگری (خوزه اتکاای گاست، ۱۳۲۲)؛ پسر گمشده (آندره ژید، ۱۳۳۶)؛ پیکار با اهریمن (۱۳۳۰)؛ جهانداری پارسها (نوشته ه. ه. شدر، ۱۳۳۵)؛ خط سومکا (۱۳۳۳)؛ داریوش یکم پادشاه پارسها (پترویولیوس یونگه، ۱۳۳۴)؛ دربدر در پی بهشت (۱۳۳۲)؛ دوراندیشی در تکنیک (خوزه اتکاای گاست، ۱۳۳۲)؛ طغیان توده‌ها (خوزه اتکاای گاست، ۱۳۳۴)؛ کمونیسم و لیبرالیسم (۱۳۳۶)؛ گیل گمش کهنه‌ترین حماسه‌ی بشری (گئورک بورکهارت، ۱۳۳۴)؛ مایا دختر گریز آن‌کندو (والدمایر نسلس، ترجمه با امضای د. م.، ۱۳۳۲)؛ وهرود و ارنگ (پژوهشی از ژوزف مارکوات، ۱۳۶۸). از دکتر منشی‌زاده، مقاله‌های ادبی در مجله‌ی «یادگار» و مجله‌ی «دانش» به طبع رسیده است. وی همچنین آثاری به زبان آلمانی دارد.

فرزند میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده، در ۱۲۹۳ در تهران متولد شد. وقتی پنج ساله بود پدرش که از اعضای برجسته و مغز متفکر کمیته مجازات بود، به قتل رسید. داود در سن هفده سالگی دیپلم متوسطه دریافت نمود و در مسابقه اعزام محصل به خارج شرکت نمود و از طرف دولت برای انجام تحصیلات عالیه به فرانسه اعزام شد. وی در پاریس درجه‌ی لیسانس در ادبیات فرانسه گرفت و بعد به آلمان عزیمت نمود و سرانجام در ۱۳۲۲ از دانشگاه برلن به دریافت درجه‌ی دکترای ادبیات و فلسفه نائل شد و از سال ۱۳۲۶ به تدریس ایرانشناسی در دانشگاه مونیخ پرداخت و چندی هم استاد مدعو در دانشگاه اسکندریه مصر بود.

منشی‌زاده پس از بیست سال توقف در اروپا که قسمت اعظم آن در آلمان سپری شده بود با افکار فاشیستی به ایران بازگشت و لدی‌الورود به تشکیل حزب سومکا (حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران) پرداخت و عده‌ی زیادی از جوانان در این حزب عضویت یافتند و با لباس و آرم مخصوصی در تظاهرات مردمی شرکت می‌کردند. بعضی وقتها تندرویهای زیادی از آنها بروز می‌نمود که طبعا پلیس از آن جلوگیری و احیانا به زدوخورد منجر می‌شد. رهبر حزب هم روی همین اصل، چند بار از طرف حکومت نظامی بازداشت شد. در سال ۱۳۳۱ از شکم حزب سومکا، حزب دیگری به رهبری هادی سپهر بنام آریا با همان برنامه طرفداری از آلمان متولد شد. حزب سومکا روزنامه‌ای به همین نام منتشر می‌کرد. از جوانان تند و تیزی که در آن ایام در آن حزب فعالیت می‌کردند، یکی دکتر داریوش همایون و دیگری دکتر امیر شاپور زندنیا بودند. منشی‌زاده بعد از کودتای ۱۳۳۲ ایران را

ترک کرد و در دانشگاه اوپسالا به استادی رسید و فرهنگ ایران زمین را تدریس می‌کرد. در ۱۳۶۸ در ۷۵ سالگی درگذشت. از وی آثار زیادی به زبان آلمانی و فرانسه و فارسی باقی مانده است که از بیست جلد متجاوز است. در سال ۱۳۴۲ که تیمور بختیار علیه شاه مشغول فعالیت شد، دکتر منشی‌زاده همکاری بختیار را پذیرفت و در زمره مخالفان شاه شد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۷۹۲، ۲۶۸۰، ۲۲۶۵/ ۲، ۱۴۶۴، ۱۳۷۳، ۱۳۲۴، ۱۲۷۳، ۱۰۸۶، ۶۴۷، ۶۱۰، ۳۵۰-۳۴۹، ۳۹/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۶۱ -۵۸/ ۳).

منصف، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

منصف، فرزند آقامیرزا مهدی بیرجندی و برادر زن امیر شوکت‌الملک علم متولد ۱۲۸۱ ش در بیرجند است. تحصیلاتی به مقتضای زمان انجام داد و خط و ربط خوبی پیدا کرد. در کارهای فرهنگی امیر شوکت‌الملک مداخله داشت و مدتها مدیریت مدرسه شوکتیه با او بود تا اینکه به وکالت مجلس رسید. از دوره نهم تا پایان دوره هفده وکالت بیرجند را داشت در این دوره برای حفظ نمایندگی با مصدق و جبهه ملی نزدیک شد و در کارها با آنها هم‌آهنگی می‌کرد. شاه و امیر اسدالله علم را فراموش کرد ولی وقتی مصدق کنار رفت او را هم کنار گذاردند. اقدامات علم را برای اعاده وی به خدمت مؤثر نیفتاد و بالاخره برای اینکه دم گاوی در دست داشته باشند او را به عضویت هیئت مدیره بانک رهنی برگزیدند و قائم‌مقام مدیر عامل شد و سالها در آنجا بود. کتابی تنظیم کرد درباره زندگی امیر شوکت‌الملک علم که در آن تملقها گفت و مداهنه‌ها کرد ولی مؤثر نشد و در همان بانک رهنی باقی ماند تا بازنشسته‌اش کردند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منصور، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۴ ش و فرزند علی منصور است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران انجام داد و تحصیلات عالی را در خارج گذرانید و در ۱۳۳۶ وارد وزارت امور خارجه شد. پس از مدتی خدمت در آن وزارتخانه به سازمان برنامه رفت و ریاست اداره روابط عمومی را عهده‌دار شد. بعد از تشکیل بانک توسعه صنعتی به معاونت آن بانک برگزیده شد و در کابینه برادرش حسنعلی منصور سمت معاونت نخست‌وزیری گرفت. در کابینه امیرعباس هویدا وزیر مشاور شد و سپس به وزارت اطلاعات منصوب گردید. از دیگر مشاغل او مدیر عاملی کانون بانک‌ها و ریاست شرکت بیمه مرکزی است. وی بر خلاف برادرش مردی آرام و تودار و سیاست پیشه بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منصور، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ در تهران متولد شد. پدرش علی منصور (منصورالملک) و مادرش دختر ظهیرالملک رئیس بود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران انجام داد و از دبیرستان فیروز بهرام دیپلم گرفت و وارد دانشکده حقوق شد و پس از اخذ دانشنامه در رشته علوم سیاسی به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد. تدریجا مشاغلی را در تهران و سایر کشورهای اروپایی طی کرد. در ۱۳۳۰ به ریاست دفتر نخست‌وزیر منصوب شد ولی به علت سقوط دولت دوامی نکرد و مجددا به وزارت امور خارجه بازگشت و مأموریت خارج گرفت. در ۱۳۳۴ مجددا رئیس دفتر نخست‌وزیر شد و قریب دو سال در آن سمت باقی ماند. در ۱۳۳۶ در کابینه دکتر منوچهر اقبال به معاونت وزارت بازرگانی و قائم‌مقامی دبیر کل شورای عالی اقتصاد برگزیده شد. پس از یک سال معاون نخست‌وزیر و دبیر کل شورای عالی اقتصاد شد. در ۱۳۳۸ ابتدا به وزارت کار و بعد به وزارت بازرگانی منصوب گردید و تا شهریور ۱۳۳۹ که پایان کار دکتر اقبال بود در آن سمت باقی ماند. ضمنا در همان ایام با عده‌ای از دوستان خود کانونی مترقی را تشکیل داد. ظاهرا این کانون برای کشور برنامه‌های اقتصادی تنظیم می‌کرد ولی باطنا در مغز گرداننده گروه داعیه صدارت وجود داشت.

منصور در کابینه‌ی شریف امامی دبیر کلی شورای عالی اقتصاد را با معاونت نخست‌وزیری حفظ کرد ولی در کابینه‌ی دکتر علی امینی از کار کنار گذاشته شد و در وزارت امور خارجه مشاوری داشت.

در کابینه امیر اسدالله علم به جای دکتر مشرف نفیسی به ریاست هیئت مدیره و مدیر عاملی شرکت بیمه ایران منصوب شد و تا افتتاح مجلس بیست و یکم دارای آن سمت بود.

منصور در دوران حکومت علم فعالیت خود را در انتخابات متمرکز کرد و تدریجا کارگردان اصلی و گرداننده انتخابات شد. در انتخابات دوره بیست و یکم که پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی انجام می‌گرفت بایستی طبقات خاصی وارد مجلس شوند از اینرو برای طبقات مختلف مانند کارگران، کشاورزان، اصناف، کارمندان، روزنامه‌نویسان، هنرپیشگان، کشتی‌گیران و زنان سهمیه‌ای قائل شدند. منصور هم برای کانون مترقی که روشنفکران و تحصیلکرده‌ها بودند سهمیه خوبی گرفت و تمام افراد کانون به استثنای هویدا و کشفیان که مایل به کار اجرائی بودند وارد پارلمان شدند.

انتخابات دوره بیست و یکم در روز ۲۶ شهریور ۱۳۴۲ در سرتاسر کشور آغاز شد و نمایندگان انتخاب شدند. در همان روز انتخابات مجلس سنا هم انجام گرفت و طبق لیستی که قبلا انتشار یافته بود همان افراد به نمایندگی مجلس سنا و شورای ملی انتخاب شدند و منصور در این انتخابات وکیل دوم تهران شد. در انتخابات این دوره به زنان هم حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داده شده بود. مجلس سنا و شورای ملی روز ۱۴ مهر در حالی که بازار تهران تعطیل بود و اصناف و بازاریان در تظاهرات خود علیه مجلسین با پلیس مشغول زدوخورد بودند افتتاح شد. دادگاه نظامی در همان روز حکم اعدام طیب حاج رضائی و برادرش را صادر کرد و به سایرین حبسهای طویل‌المدت داد. مجلس آماده کار شد. علم استعفا داد و مجددا مأمور تشکیل کابینه شد.

حسنعلی منصور هم در مجلس به لیدری اکثریت انتخاب شد و حزب ایران نوین را بنیاد نهاد و قریب ۱۷۵ نفر از نمایندگان عضو حزب شدند. این حزب فراتر رفت و دو تن از اعضاء کابینه (خسروانی وزیر کار و معینیان وزیر مشاور و سرپرست تبلیغات) را نیز به عضویت پذیرفت.

منصور با این ترتیب مقدمات کار خود را برای صدارت فراهم ساخت و از همانروز معلوم بود که خیلی زود علم جای خود را به

حسنعلی منصور خواهد داد.

در روز هفدهم اسفند ۱۳۴۲ علم از نخست‌وزیری استعفا داد و منصور نماینده مجلس و دبیر کل حزب ایران نوین فرمان رئیس‌الوزرائی گرفت و بعدازظهر همانروز وزیران و معاونین خود را به شاه معرفی کرد و سه وزارتخانه جدید به نام‌های آب و برق، اطلاعات و آبادانی و مسکن ایجاد کرد و همانروز معرفی کابینه، تمام وزیران بجز نظامی‌ها عضویت حزب ایران نوین را پذیرفتند. منصور در اوایل ۱۳۴۳ در فکر ترضیه خاطر علماء افتاد و خواست رفتار و اعمال علم را نسبت به جامعه روحانیت جبران کند. از اینرو یکی از وزرای کابینه را نزد امام خمینی که در آن تاریخ در یکی از خانه‌های قیطریه اقامت داشت فرستاد و از امام خواستند که به قم بازگردند و منصور در همان روز طی مصاحبه‌ای اعلام کرد دین اسلام یکی از مترقی‌ترین و برجسته‌ترین ادیان جهان می‌باشد. اینجانب مأموریت دارم که مراحم و عطوفت خاص شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ نمایم.

در دوران فترت بین مجلس بیستم و بیست و یکم دولت‌های امینی و علم قریب ششصد تصویبنامه هیئت وزیران به جای قانون صادر کرده بودند تا پس از افتتاح مجلس تصویب‌نامه‌ها مورد بررسی مجلسین قرار گیرد و در صورت موافقیت مجلسین جنبه قانونی پیدا کند. یکی از تصویب‌نامه‌های صادره مصونیت مستشاران نظامی امریکا بود که تصویب‌نامه آن در دولت علم صادر شده بود و علم در شش ماهه اول مجلس رئیس دولت بود ولی جرأت طرح و دفاع از این تصویب‌نامه را در خود ندید. فشار امریکاییها به شاه موجب شد در دولت منصور به طور ناگهانی این تصویب‌نامه ابتدا در مجلس سنا و سپس در مجلس شورای ملی طرح شود. در تعطیلات تابستانی مجلس منصور تقاضا کرد برای بعضی از مسائل که مبتلا به دولت است مجلس سنا تشکیل شود و از اینرو روز سوم مرداد ماه ۱۳۴۳ مجلس سنا تشکیل یافت. مسائل مختلفی را در مجلس طرح کرد ولی ناگهان تقاضا کرد ماده واحده منضم به قرارداد وین که همان مصونیت مستشاران نظامی امریکا بود طرح و مورد تصویب قرار گیرد. این جلسه تا نیمه‌های شب ادامه داشت و سرانجام در حالیکه غالب سناتورها در خواب خوش بودند تصویب آن اعلام شد. منصور برای تصویب آن در مجلس شورای ملی عجله به خرج نداد تا اینکه در جلسه ۲۱ مهر در وضع خاصی موضوع را مطرح و تقاضای تصویب نمود. بر خلاف مجلس سنا که در خاموشی محض لایحه را به تصویب رسانیدند در مجلس شورای ملی سر و صدای زیادی بلند شد و نطق‌های متعددی ایراد گردید. مخالفین لایحه نیمی از نمایندگان را تشکیل می‌داد ولی با هر ترفندی بود لایحه را به تصویب رسانیدند. ولی این تصمیم مجلسین بازتاب بسیار وسیع و کوبنده‌ای پیدا کرد و امام خمینی در روز چهارم آبان ماه در مدرسه فیضیه قم نطق توفانزا و تاریخی خود را ایراد کردند و شاه، اسرائیل و امریکا را بشدت مورد انتقاد قرار دادند. نطق امام به سرعت توسط مردم در سرتاسر ایران پخش شد و نوار آن به دست تمام مردم رسید. روز ۱۳ آبانماه در نخستین دقایق بامداد منزل امام محاصره و ایشان را وارد فرودگاه مهرآباد نموده از آنجا به ترکیه تبعید نمودند و عده‌ای از اطرافیان ایشان را به زندان انداختند. انعکاس خبر تبعید امام موجب تعطیل بازار و حوزه‌های علمیه شد.

منصور برای تأمین کسر بودجه در شروع فصل سرما براساس محاسبات غلطی که گروه اقتصادی وی به عمل آورده بودند بهای نفت و بنزین را افزایش داد. بهای بنزین از ۵ ریال به ده ریال، نفت سفید از ۲/ ۵ به ۳/ ۵ ریال و علاوه بر آن عوارض سنگینی را برای اتومبیل‌های گازوئیلی در نظر گرفته بود. عوارض خروج از کشور هم به ده هزار ریال رسید. عوارضی نیز برای مشروبات غیرالکلی و صنعتی پیش‌بینی شده بود. این لایحه دولت همانروز به تصویب رسید و از همان دقیقه مورد اجرا قرار گرفت.

اقدام منصور نه تنها در درآمد دولت تأثیری نکرد بلکه عوائد شرکت نفت به علت تقلیل مصرف کم شد. ولی باز منصور کماکان به رجزخوانی پرداخته دم از اصطلاحات اقتصادی می‌زد. ساعت ۱۰ صبح روز اول بهمن ماه ۱۳۴۳ در مقابل در ورودی مجلس شورای ملی وقتی منصور از اتومبیل پیاده می‌شد با سه گلوله محمد بخارائی از پای درآمد و پس از پنج روز مبارزه با مرگ سرانجام درگذشت.

حسنعلی منصور چند سال قبل از نخست‌وزیری خود با فریده امامی دختر نظام‌الدین امامی و نوه دختری وثوق‌الدوله پیوند زناشویی بست و صاحب یک پسر شد.

صاحب ترجمه، مردی متکبر، فرصت‌طلب و مغرور بود. سخنران و ناطق بود ولی گفتارش محتوا نداشت و بر خلاف پدرش تودار و محیل نبود. زبان‌های انگلیسی و فرانسه را به خوبی تکلم می‌کرد ولی مقدمات زبان فارسی و عربی را در حد تحصیل یاد گرفته بود. منصور پسر نوح سامانی (مدت حکومت از ۳۵۰ تا ۳۶۶ ه.ق) یکی از امرای سامانی بود که پس از برادرش عبدالملک، امیر ماوراءالنهر و خراسان شد و با رکن‌الدوله و عضدالدوله‌ی دیلمی در ۳۶۲ ه.ق صلح کرد. منصور شانزده سال سلطنت کرد و در سنه‌ی ۳۶۶ ه.ق وفات یافت. وزارتش با ابوعلی محمد بلعمی «مترجم و مؤلف تاریخ بلعمی» بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منصور، رجبعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رجبعلی منصور ملقب به منصورالملک سال ۱۲۶۵ در تهران متولد شد. او که فارغ‌التحصیل مدرسه سیاسی بود در ۱۲۸۶ با سمت مترجم در وزارت امور خارجه استخدام شد و تا ۱۳۰۰ که منصور به وزارت داخله رفت ریاست ادارات مختلف در امور خارجه ازجمله کارگزینی شعبه تجارت، اداره انگلیس و همچنین معاونت و کفالت آن وزارتخانه را عهده‌دار بود.دار بود. علی منصور در وزارت داخله ابتدا به معاونت و سپس به کفالت وزارت کشور رسید و در ۱۳۰۶ به استانداری آذربایجان رسید و در ۱۳۰۸ هنگام نخست‌وزیری مخبرالسلطنه هدایت به وزارت کشور دعوت و در ترمیم کابینه به وزارت راه منصوب شد و تا ۱۳۱۴ در دولتهای ذکاءالملک فروغی و محمود جم در همین سمت باقی ماند. در بهمن ۱۳۱۴ در مقام وزیر راه به جرم ارتشاء و اخذ پانزده هزار تومان رشوه برکنار شد و تحت تعقیب قرار گرفت ولی از اتهامات وارده تبرئه و تا سه سال پس از ان منصبی به او داده نشد و از ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹ در دولتهای جم و متین دفتری به وزارت صناعت (پیشه و هنر) رسید و در تیر ماه ۱۳۱۹ به نخست‌وزیری منصوب شد. دوران نخست‌وزیری منصور مصادف با جنگ بین‌الملل دوم و بحران و کشمکشهای مابین ایران و متفقین بود، در شهریور ۱۳۲۰ با ورود متفقین به ایران از نخست‌وزیری کناره گرفت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مدتی استاندار خراسان و آذربایجان بود تا مجدداً در ۱۳۲۹ به نخست‌وزیری منصوب شد که بعد از مدت کوتاهی جای خود را به سپهبد رزم‌آرا داد و به عنوان سفیر در کشورهای ایتالیا، ترکیه و واتیکان مشغول به خدمت شد. بعدها حسنعلی منصور فرزند وی به نخست‌وزیری منصوب شد، رجبعلی منصور در آذر ۱۳۵۳ درگذشت. منابع زندگینامه :پایگاه یاد یاران

منصور، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:–، مرتبه علمی: استاد، رشته: روانشناسی، دانشکده: روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

تحصیلات دانشگاهی در رشته روانشناسی (بالینی و تحولی) در دانشگاه ژنو سوئیس، دریافت دیپلم‌های تخصصی و دکترا از دانشگاه ژنو سوئیس.

مرتبه علمی:

استادیار دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، دانشیار دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، استاد دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

روانشناسی، ارزشیابی، تست، پژوهش بنیادی در قلمروهای بالینی، فرافکنی و تجربی. راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۳۲ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

روانشناسی، مسائل تحولی، مرضی، بالینی و پرورشی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۵

زمینه علمی مقالات:

مسائل علمی روانشناسی، جنبه‌های بنیادی و بالینی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

منصور، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمود منصور در سال ۱۳۰۹ ش در شهرستان اراک به دنیا آمد .بعد از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه و اخذ درجه لیسانس در رشتۀ روانشناسی و فوق لیسانس تخصصی در رشتۀ روانشناسی بالینی جهت ادامۀ تحصیل عازم کشور سویس گردید و از دانشگاه ژنو در رشتۀ روانشناسی ژنتیک و بالینی موفق به دریافت درجۀ دکترا شد. ایشان هم اکنون عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه تهران می باشد. کتابهای" روانشناسی ژنتیک: تحول روانی از تولد تا پیری"و" ساخت، پدیدآیی، تحول شخصیت" محمود منصور به ترتیب در دوه های هشتم و هیجدهم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزیده شدند.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روانشانسی بالینی تحصیلات رسمی و حرفه ای : محمود منصور بعد از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه و اخذ درجه لیسانس در رشتۀ روانشناسی و فوق لیسانس تخصصی در رشتۀ روانشناسی بالینی جهت ادامۀ تحصیل عازم کشور سویس گردید و از دانشگاه ژنو در رشتۀ روانشناسی ژنتیک و بالینی موفق به دریافت درجۀ دکترا شد. او رساله خود را زیر نظر ژان پیاژه نوشته است. موضوع پایان نامه منصور ، روانشناسی تحولی و بالینی بود.

او روش بالینی را برای تحول جنبه های هوش و ادراک به کار می برد.استادان و مربیان : محمود منصور تحصیلات عالی خود را زیر نظر استادانی از بزرگترین روانشناسان بالینی اروپا ،که همه استادان به نام در زمان خود بودند ، به پایان رسانید. همانند ژان پیاژه (استاد راهنمای)، پروفسور آندره‌ری و پروفسور لوزلی اوستری.هم دوره ای ها و همکاران : از جمله همکاران دکتر منصور در جمع آوری کتاب « لغت نامه روان شناسی » خانم دکتر پریرخ و دکتر راد می باشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر منصور ابتدا در کلینیک کانون هدایت کودک و مرکز مشاوره روانی ، در حدود ۸-۷ سال به فعالیت تشخیص و درمان روانی مشغول بود و به موازات آن از سال ۱۳۴۴ وارد دانشگاه تهران شد.وی تا سال ۱۳۶۹ ش در سمتهای استادیاری و دانشیاری و مدیریت گروه مبانی روانی مشغول به خدمت بود و هم اکنون استاد دانشگاه تهران است.فعالیتهای آموزشی : تدریس در دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران از جمله فعالیت های آموزشی دکتر محمود منصور می باشد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : اولین کتابی که محمود منصور دست به ترجمه آن زد ،« پیشرفت مدارس در پرتو روشهای آموزشی و پرورش » است که در سال ۱۳۳۵ منتشر شده و برنده جایزه گشت. لیکن فعالیت اصلی و مستمر وی از سال ۱۳۴۰ شروع شد. به دنبال آن اولین کتاب تالیفی او که کتاب احساس کمتری نام داردکه در سال ۱۳۴۳ منتشر شده است.آرا و گرایشهای خاص : محمود منصور به روانشناسی تحولی و بالینی علاقه خاصی دارد ، و درس های او نیز همیشه روی زمینه های یاد شده است. چون آمادگی علمی عمده منصور در این قبیل زمینه هااست ، یعنی یا کار بالینی می کند یا کار تحولی چون هر دوی اینها به هم پیوسته است. منصو.ر از بازاری شدن کتاب و آموزش بسیار تاسف می خورد. او از این که کتاب و آموزش را وسیلهٔ ارتزاق می بیند ، آن را بی حرمتی به علم می داند. وی نظام ارزشیابی در آموزش عالی کنونی را نادرست می داند. دکتر منصور معتقد است که دانشگاههای ایران باید اصلاح شده و روی الگوهای جدید ، یعنی پژوهش و بین رشته ای شدن بازسازی شوند.جوائز و نشانها : کتابهای" روانشناسی ژنتیک: تحول روانی از تولد تا پیری"و" ساخت، پدیدآیی، تحول شخصیت " محمود منصور به ترتیب در دوه های هشتم و هیجدهم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزیده شدند.آثار : احساس کهتری ویژگی اثر : ۱۳۶۹۲ تحول روانی از تولد تا پیری ، تربیت به کجا ره می سپارد؟ ، ترجمه کتاب بیماری های روانی ، تست خانواده ، نقاشی کودکان ، دیدگاه پیاژه در گستره تحول روانی ویژگی اثر : ۱۳۶۷۷ روانشناسی بالینی ، روانشناسی ژنتیک ۱و ۲ ، رواننشاسی ژنتیک ، زمینه بررسی بزهکاری کودکان و نوجوانان ، زمینه راهنمایی حرفه ایی ، ساخت، پدیدآیی، تحول شخصیت ویژگی اثر : این کتاب در دوره هشتم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی معرفی و برگزیده شده است.آشنایی با کتاب:«ساخت، پدیدآیی و تحول شخصیت» : انگیزهٔ کتاب، آشنا ساختن دانشجویان روانشناسی با دست‌آوردهای جدید این علم است. متن اصلی از قوی‌تری و علمی ترین مجموعهٔ «روانشناسی تجربی» معاصر اقتباس گردیده، که مای‌لی دانشمند برجسته و یکی از پدیدآورندگان دایرهٔالمعارف جدید روانشناسی نویسنده آن است. مترجم بخوبی از عهدهٔ ترجمهٔ این کتاب معتبر برآمده و کتاب مفیدی به جامعهٔ فرهنگی ایران ارائه داده است ۱۳ شالوده روانی تربیت ویژگی اثر : ۱۳۴۳۱۴ گفتگوهای آزاد با ژان پیاژه ویژگی اثر : ۱۳۵۸

منابع زندگینامه :کتاب ماه: علوم و فنون: گفت و گو با دکنر محمود منصور ، شماره ۵۶ ، آذر ۱۳۸۱

منصوری، اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اکبر منصوری : فرمانده گردان سلمان فارسی(ره)لشگر۸نجف اشرف (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۸ در یکی از محله های پایین شهر زنجان که به محله «نایب آقا» معروف است متولد شد. خانواده اش متدین و مذهبی بودند . پدر و مادرش به علت علاقه وافر به خاندان عصمت و طهارت نام کودک خردسال را اکبر نهادند و شاید تقدیر این بوده است که همچون علی اکبر درسن جوانی در راه اسلام و دین حضرت پیامبر اکرم (ص) به شهادت برسد . با تربیت صحیح و پاک وعلاقه به سید الشهداء(ع) بزرگ شد تا در آینده یار و یاور رهبر قهرمانان کربلا گردد. اکبر از کودکی در دسته جات و عزاداریها همیشه پیشرو و پیشقدم بود . روزگار سپری می گشت و اکبر خردسال ، کم کم بزرگ وبزرگتر می شد . در سال ۱۳۴۵ وارد دبستان علمیه زنجان شد . در آن زمان مدیریت مدرسه را شیخ منصور محاوری به عهده داشت . ایشان یکی از افراد نامی ، مذهبی ، متعهد به اسلام و روحانیت شهرستان زنجان بود و همیشه به شاگردان خود تاکید می کرد فرایض دینی خود را به نحو مطلوب و با دقت انجام دهند.

اکبر از همان موقع با اسلام و مذهب آشنایی پیدا نمود و با توجه به موقعیت خانوادگی خود که از اسلام بهره گرفته بودند روز به روز بیشتر با مسایل مذهبی آشنا گشت . علیرغم کمبودهایی که از نظر مالی در خانواده اش بود به تحصیلات ابتدایی خود ادامه داد. در سال ۱۳۴۸ که هنوز یازده سال بیشتر از عمرش نمی گذشت ؛ پدرش را از دست داد. با فوت پدر ضربه سنگین و بزرگی به روح لطیف و حساس شهید وارد شد . او با جثه ای کوچک ولی با روح بزرگ این مصیبت گران را تحمل نمود و تحصیلات مقدماتی خود را در زنجان به اتمام رساند . بعد از آن برای ادامه تحصیل دوره بالاتر به تهران رفت . این دوران سه سال به طول انجامید و سپس وارد هنرستان تهران شد ولی خیلی زود تصمیم گرفت به شهر خود ، زنجان برگردد .او پس از کسب اجازه از مادر و برادرش در هنرستان صنعتی زنجان ثبت نام نمود و در رشته مکانیک تحصیلات خود را شروع کرد . با توجه به هوش و ذکاوتی که داشت در هنگام تحصیلات موفق بود . دوران تحصیلات متوسطه او همزمان بود باسالهای اختناق و خفقان رژیم ستم شاهی ؛ او همچون دیگر مسلمانان ، رسالت واقعی خویش را می دانست . به همین منظور در آن شرایط سخت و دشوار به جلسات مذهبی شهر زنجان راه پیدا کرد و در جلسات استاد شجاعی شرکت می کرد. او توانست از هنرستان فنی زنجان موفق به اخذ دیپلم گردد . زمان فراغت خویش را هیچ وقت به غفلت سپری نمی کرد . در تابستان با توجه به گرمای طاقت فرسای بندرعباس به نزد برادر خود می رفت و در کارگاه تراشکاری مشغول کار می شدتا هم در آمدی داشته باشد و هم در تقویت و تکمیل رشته انتخابی در هنرستان موفقیت بیشتری را کسب کند . زمان به سرعت سپری می گشت و جوانان پرشور و فعال به تدریج آماده می شدند تا حکومت اختناق ستم شاهی را از صفحه روزگار پا ک و زمینه را برای حکومت مستضعفین فراهم کنند . اکبر منصوری از اوایل سال ۱۳۵۷ فعالیتهای سیاسی خود را به طور مستمر شروع کرد او در آن زمان دانشجوی اتو مکانیک بودودر سنندج تحصیل می کرد. در مبارزه مخفی خود نیز جدی و کوشا بود . هیچ کس از خانواده و دوستان او اطلاع نداشتند که او در چنان شرایط سختی با رژیم سرسپرده آمریکایی مشغول مبارزه بی امان است . او در آن برهه حساس در کردستان یک اتاق کرایه کرده بود و به همراه دوستش در آنجا به ادامه تحصیل می پرداخت.

با اوج گیری مبارزات سیاسی و مذهبی مردم ایران و با تعطیل شدن دانشگاهها و مراکز علمی ، فرهنگی و صنعتی کشور ، اکبر از سنندج به زنجان مراجعت نمود و در کنار همرزمان خود در شهر زنجان به مبارزات پیگیرانه ی خود ادامه داد ، تا جایی که فردی مبارز و شناخته شده گردید .شرایط به گونه ای بودکه در آن موقعیت ماندن او در شهرزنجان صلاح نبودو امکان دستگیری او به دست نیروهای نظامی شاه می رفت. این امراو را واداشت که پیش برادرش در بندرعباس برود . بعد از یکماه دوباره به زنجان بازگشت و به مبارزات مذهبی و سیاسی خود ادامه داد و در کار خود پرشور و پرتحرک بود.مادرش می گوید : یک شب اکبر با تنی غرق به خون و لباسهای پاره ، پاسی از شب گذشته به خانه مراجعت کرد. در ابتدا فکر کردیم با کسی حرفش شده ولی وقتی از او علت را پرسیدیم ،گفت به وسیله نیروهای شاه مورد ضرب و شتم قرار گرفته است.

با ادامه مبارزات ملت قهرمان ایران و با هدایت رهبر بزرگ و عالیقدر جهان اسلام، امام خمینی، طلوع فجر انقلاب اسلامی در ایران دمیده شد ومردم مظلوم ایران از یوغ ۲۵۰۰ سال ظلم وستم شاهنشاهی آزاد گشتند.پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی اوتصمیم گرفته بود به انقلابی که خود در آن شرکت داشت و در بازسازی مملکت ویران شده ، از خرابیهای سلطه بیگانگان بپردازد. اما تقدیر بر آن بود که شیاطین کوچک و بزرگ دست به دست هم بدهند و سد راه این سیل بنیان کن باشند .دشمنان مردم ایران اول شورشهای کردستان را به پا کردند. فرزندان انقلاب که به یاری پروردگار یکتا ،شاه را با آن همه یال و کوپال همچون تفاله ای در زباله دانی تاریخ انداخته بودند ، راهی مبارزه با اخلال گران و منافقین در کردستان گردیدند.

اودر سال ۱۳۵۸ وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زنجان گردید و همان سال خود را به مریوان رساند و در مبارزه پیگیر با دشمنان انقلاب از جان دریغ نکرد . بعد از چند ماه به زنجان بازگشت وبعداز مدتی دوباره همراه عده دیگری از رزمندگان اسلام عازم منطقه دیواندره شد .او در آنجا نیز با سعی و کوشش فراوان خود توانست فنون نظامی خود را به معرض نمایش بگذارد و از تجربیات خود که از درگیری مریوان آموخته بود در جهت سرکوبی دشمنان اسلام و ایران استفاده نماید.

بعد از بازگشت از منطقه غرب کشور به علت کاردانی و هوشیاریش به فرماندهی ستاد امنیت شهرستان زنجان منصوب گردید که در این راه نیز بسیار موفق بود.

دشمنان مردم ایران ودر راس آنها آمریکای جنایت کاروقتی دیدند مزدورانشان در کردستان و استانهای دیگرنتوانستند تهدید جدی در مقابل مردم وانقلاب مردمی باشندواز طرفی بنی صدر خائن و همدستانش نیز نمی توانند کاری در جهت نابودی انقلاب اسلامی انجام دهند ، در سی و یک شهریور ماه ۱۳۵۹ بزرگترین جنگ بعد از جنگ جهانی دوم را برعلیه مردم ایران به راه انداختند.

اوبا توجه به احساس مسئولیت در قبال میهن اسلامی ، قرآن و رهبری ، پرونده تحصیلی خود را در دانشگاه مختومه اعلام کرد و ترجیح داد یکی از دانشجویان مکتب امام حسین (ع) گردد . شعله جنگ نابرابر تحمیلی از سوی شیطان بزرگ بر میهن اسلامی افروخته شد . اکبر همچون دیگر ملت ایران ، عقیده داشت که عراق تجاوز گر است و باید تجاوز او را با یکپارچگی ، وحدت و حضور در جبهه جواب داد. عازم جبهه های شمالغرب ، سومار و دهلران شد.

مدتی بر علیه دشمنان جنگید تا به مجروح شدنش از ناحیه صورت و فک انجامید. بعد از اینکه او را به بیمارستان اهواز منتقل کردند ، به علت جراحت شدید به تهران عازم و در بیمارستان امام خمینی بستری گردید . پس از مدتی مداوا و استراحت از بیمارستان مرخص شد ، ولی هنوز چند ترکش در صورت و فک او به جا مانده بود ، که می بایست به مرور زمان خارج می شد.بعد از چند هفته بستری به زنجان بازگشتند و دوباره مبارزات خود را در جبهه دیگری آغاز نمودند. این بار او به پست حساس فرماندهی سپاه پاسداران شهرستان خدابنده منصوب گردید. یکی از خصوصیات اخلاقی بارز شهید این بود که همیشه بعد از بازگشت از جبهه های نبرد حق علیه باطل وقتی که صحبت از رزم و حماسه و اتفاقات جنگ به میان می آمد بدون هیچگونه تزویر و ریا خاطرات همرزمانش را تعریف می کرد و نکته جالب این بود که هیچوقت و هیچگاه از زبان او شنیده نشد که بگوید من هم کاری کرده ام ، همیشه از شجاعت و دلاوریهای یاران و همرزمان خود تعریف می کرد و هرگاه از او سئوال می شد که در چه پستی مشغول فعالیت هستی و دارای چه مقامی هستی ؟ پاسخ او همیشه این بود که من یک پاسدارم و هیچ مقامی ندارم و نمی خواهم دارای هیچ مقامی باشم ، چون مقامی که امام امت با فرمایش خود (ایکاش من هم یک پاسدار بودم) به تمام پاسداران اعطاء نمود ما را بس است.

شهید همواره به والدین و خواهران و برادر خود احترام خاصی قائل بودند و به همین منظور جهت ارج نهادن به خانواده اش و از روی ادب برای کارهایی که تصمیم به اجراء می گرفت ، همیشه مشورت می نمود . شهید منصوری برخوردی آرام و متین داشت . از دیگر خصوصیات وی این بود که به مطالعه آزاد علاقه بسیار داشت . از کوچکترین فرصت به دست آمده استفاده می کرد و به

مطالعه می پرداخت . از دیگر نظرات مهم او اعتقاد بر مساله ولایت فقیه و رهبری بود . ایشان بر مساله ولایت بسیار تاکید داشت و این باعث گردیده بود که تمامی وجود او و شیرین ترین کلمات او ولایت فقیه باشد . او زندگیش را فدای ولایت فقیه می نمود و همواره پیروی از دستورات ولایت فقیه را به دوستان و آشنایان و اعضای خانواده توصیه می کرد. مساله دیگری که در اینجا ذکر آن لازم است ، مبارزه پیگیر و بی امان شهید با عوامل نفاق بود . در این رابطه نخست سعی میکرد با راهنمایی و بحث آنها را به را درست ارشاد نماید و در صورت عدم قبول ،آنها را تحویل دست پر قدرت عدالت می داد . این طرز برخورد با گروهکها باعث گردیده بود که ایشان به مناطق کردستان اعزام شود و در آنجا به مقابله با منا فقین بپردازد.

تا پایان سال ۱۳۶۰ در مسئولیت فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خدابنده ، مشغول انجام وظیفه بود . در این زمان شهید منصوری از طرف فرماندهی سپاه مرکزی جهت تحصیل در دانشگاه فرماندهی انتخاب شده بود .او چند روز دیگر باید به تهران می رفت تا در دانشگاه تحصیل نماید، اما بر اسا س ضرورت بار دیگر طاقت نیاورد و با اصرار زیاد از فرماندهان سپاه زنجان اجازه رفتن به جبهه را گرفت . در تاریخ ۷/۱/۱۳۶۱ به همراه همرزم شهیدش حاج میرزا علی رستمخانی به جبهه جنوب اعزام گردید. فرماندهی گردان سلمان به عهده شهید اکبر منصوری و فرماندهی گردان امام حسین (ع) به عهده شهید حاج میرزا علی رستمخانی بود . قبل از حرکت شهید اکبر منصوری برای آخرین بار با خانواده خود در محل مزار شهداء پایین دیدار نمود . توصیه های خاصی به اعضای خانواده خود کرد که اهم آن عبارت بود از این که : همیشه در صحنه باشید . امام عزیز را تنها نگذارید . برای من نگران نباشید . جان شما و جان امام ، همیشه دعاگوی امام باشید.

در آن روز حال به خصوصی داشت . این بار به جبهه رفتن او با دفعات دیگر تفاوت داشت. صورتش پر نور شده بود و عکس العمل وی طوری بود که به نظر می رسید که خود را برای رسیدن به دیدار معبود یگانه خویش آماده می کند ،راهی جبهه جنوب شد.

در پادگان ولیعصر(عج) دزفول اتفاقات جالبی رخ داد که از نادرترین و مهمترین حوادث جنگ به شمار می رفت و گویا حضور بی وقفه امام زمان (عج) در جبهه های نور علیه ظلمت نمایان بود . در یکی از شبهای ماه اردیبهشت ۶۱ گردان سلمان در پادگان تازه آزاد شده کرخه مستقر بودند . یکی از برادران بسیجی از اهالی شهرستان خدابنده زنجان که تقریباً مسن بودند شب هنگام سراسیمه از خواب پرسیده و هیاهو به راه می اندازد وقتی علت را می پرسند ، در جواب برادران می گوید : من وجود مبارک حضرت ولیعصر ، امام زمان (عج) را به چشم خود دیدم و ایشان یکپارچه سبز رنگ به من عطا نمودند و فرمودند که شما در این عملیات پیروز خواهید شد . من نیز همراه شما خواهم بود . سپس پارچه سبز رنگ را که هیچ شباهتی به پارچه های این زمان نداشت از زیر بالش آن رزمنده پیر بسیجی پیدا کردند و همه تکه هایی از آن را به عنوان تبرک بردند . فردای آن روز شهید اکبر منصوری به اتفاق دیگر فرماندهان پادگان ولیعصر پارچه را نزد امام جمعه وقت دزفول بردند و بعد از تایید ایشان به گردان سلمان آوردند . تذکر این نکته ضروری است که این پارچه سبز رنگ را که از بیدق درست شده بود از اولین مرحله عملیات بیت المقدس تا مراحل دیگر و آزادی شلمچه در دست برادران گردان سلمان بود که چند ترکش کوچک نیز به آن اصابت کرد . این پرچم هم اکنون در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ناحیه زنجان نگهداری می شود .

شهید سرافراز منصوری یکی از فرماندهان گردانهای عمل کننده از اولین مرحله عملیات پرشکوه و با عظمت بیت المقدس بود. عملیاتی که با ادامه آن خرمشهر عزیز آزاد گشت و پشت استکبار جهانی به لرزه درآمد.

عملیات افتخار آمیز بیت المقدس شروع شد و رزمندگان اسلام با توکل به خدای یکتا ، داغ ننگ فتح سه روزه تهران توسط نیروهای عراقی را به قلب صدام جنایتکار گذاشتند.

اکبر منصوری که در منطقه عملیاتی دارخوئین فرمانده یکی از گردانهای نامی و مشهور عمل کننده بود بر اثر اصابت ترکش

خمپاره بعثیان عراق در حین انجام وظیفه مجروح و بلافاصله به بیمارستان اهواز منتقل گردید . اما چون ترکش خمپاره در قسمت نخاع وی اصابت کرده بود معالجات پزشکی در وی موثر واقع نشد و بعد از ۴۸ ساعت به آرزو و آرمان دیرینه خود که شهادت در راه خدا بود نائل گردید و دنیای باقی را به دنیای فانی ترجیح داد.

پیکر پاک و مطهر شید اکبر منصوری با لباس مقدس پاسداری با مراسم با شکوهی با شرکت انبوهی از مردم شهید پرور زنجان در حالیکه شعار « جنگ جنگ تا پیروزی » و « تاخون در رگ ماست ، خمینی رهبر ماست» و « قسم به خون پاکت ، راهت ادامه دارد»؛ سر می دادند در گلستان شهدای زنجان به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

منصوری، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن منصوری : قائم مقام فرمانده تدارکات تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) دهم بهمن ماه سال ۱۳۳۲ در شهرستان تربت حیدریه چشم به جهان گشود. مادرش می گوید: «وقتی باردار بودم، سعی می کردم هر نوع غذایی را نخورم. بعد از تولدش مقید بودم که در پاکی به او شیر بدهم.»

دوره ابتدایی را در مدرسه علی تمدن شهرستان تربت حیدریه گذراند. به دلیل فساد موجود در فضای آموزشی، ترک تحصیل نمود و برای کار به مغازه ی شیشه بری پدرش رفت. به ورزش فوتبال علاقه زیادی داشت.

کتاب های داستانی، سرگذشت پیامبران، آثار شهید مطهری، شریعتی و طالقانی را مطالعه می کرد. به دیدوبازدیدازاقوام وآشنایان پای بند و از غیبت بیزار بود.

مشکلات دیگران را تا حد توان حل می کرد. در مقابل سختی ها بردبار بود و سعی می کرد روی پای خودش بایستد.

اوقات فراغتش را قبل از انقلاب با خانواده به تفریح و اماکن زیارتی می رفت و بعد از انقلاب، به علت کار زیاد فرصت چندانی نداشت و بیشتر مطالعه می کرد.

در مراسم مذهبی حضوری فعال داشت. روز تولد امام زمان (عج) را چراغانی می کرد. به امور دینی، مذهبی و نماز اول وقت اهمیت زیادی می داد. دارای اخلاق و صفات پسندیده ای بود.هنگام نماز خاشع بود. سعی می کرد نمازهایش را برای خشنودی خدا بخواند.

به دلیل بیماری قلبی از سربازی معاف شد.

جزء فعالان گروه های دانش آموزی قبل از انقلاب بود. قبل از انقلاب در جلسات قرآن شرکت می کرد.

در یکی از سفرها که برای پخش اعلامیه رفته بود، مورد تعقیب ساواک قرار گرفت. به علت سرعت زیاد، ماشین از مسیر منحرف شد و واژگون گردید و او به شدت زخمی شد. ولی با این وجود از مبارزه دست برنداشت.

حسن منصوری در ۲۴ سالگی با خانم زهرا ابراهیم زاده، پیمان ازدواج بست. مدت زندگی مشترک آن ها ۷ سال بود و ثمره آن یک دختر و یک پسر است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی می گفت: «ما دیگر افراد قدیمی نیستیم. انقلاب کرده ایم. مسئولیت بیشتری داریم. قبلاً ما به مسایل شخصی فکر می کردیم و حالا در مقابل اسلام مسئولیم و باید فداکاری کنیم.»

با شروع جنگ تحمیلی اتمام حجت کرد، که در تمام مراحل جنگ حضور خواهد داشت. او برای دفاع از انقلاب به جبهه رفت. حضور در جبهه را وظیفه خودش می دانست و می گفت: «حکومت اسلامی تحفه ای است که خدا به ما عطا کرده است و باید با تمام وجود از آن حفاظت کنیم. معتقد بود :«ما باید تا آخرین قطره خون با دشمن جنگید.» می گفت: جنگ بین دو کشور نیست، بلکه بین اسلام و کفر است که در راس آن شیطان بزرگ آمریکا قرار دارد.»

انبار مهمات تحت نظارت او بود. در جبهه در قسمت تدارکات فعالیت می کرد. در پشت جبهه به جمع آوری نیرو و تدارکات می پرداخت. در مقابله با قاچاقچیان و همچنین درگیری های گنبد حضور داشت. از کسانی که با منافقین ارتباط داشتند ابراز انزجار می کرد. زمانی که برادرش به گروهک های منافق پیوست، با او مخالفت کرد و هرچه او را نصحیت کرد و سعی کرد او را به راه راست هدایت کند، موفق نشد.

در جبهه برای انجام کارهای سخت و طاقت فرسا پیشقدم بود. بسیار شجاع بود و به استقبال مرگ می رفت.

وفاداری به امام را بسیار تاکید می کرد و می گفت: «مسلمان واقعی باید مطیع امام باشد. در خط امام حرکت کند. اگر روزی شک برایش پیش آید، باید بداند که مشکلی در ایمانش هست.» او ارتباط با روحانیت را، برای حفظ دین لازم می دانست.

زمانی که می خواست به جبهه برود چندین بار دست پدر و مادرش را بوسید، خداحافظی کرد و حلالیت طلبید.

مادر شهید می گوید: «قبل از شهادتش خواب دیدم که پرچم سرخی جلو اتومبیلمان نصب کرده ایم و عازم کربلا هستیم. روز بعد خبر شهادتش را آوردند.»

حسن منصوری عاقبت در تاریخ ۱۲/۵/۱۳۶۲ و در عملیات والفجر سه در منطقه ی مهران به علت اصابت ترکش به سر، به درجه رفیع شهادت نایل گردید. سر شهید در مهران دفن گردید و پیکر مطهرش در بهشت عسگری تربت حیدریه به خاک سپرده شد.

بعد از شهادت او برادرش روانه جبهه های حق علیه باطل شد. همرزمان شهید می گویند: « با شهادت او سپاه تربت تنها ماند.» منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

منصوری، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین منصوری : فرمانده گردان محرم تیپ۵۷ابوالفضل (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

زندگینامه شهید به روایت مادرش:

در خرداد ماه ۱۳۴۵ در شهر خرم آباد به دنیا آمد. ایشان اولین بچۀ خانوادۀ ما بودند ما از نو رسیده خیلی خوشحال شدیم و به خاطر نو رسیده قربانی امام علی (ع) دادیم. نام حسین به خاطر متولد شدن او در روز ۲۸ صفر که مصادف با اربعین بود، می باشد. و عموی شهید به همین خاطر نام او را حسین گذاشت.

دوران ابتدایی در مدرسه ای که در سرچشمه بودند دوران ابتدایی را تمام کرد. دوران انقلاب ما در محله ی سرچشمه (مطهری) بودیم که در ماجرای سینما رنگین کمان فعالیتهای ضد رژیم را شروع کردند.

به او می گفتم: پدرتان اینجا نیست و پدرتان نظامی است در تظاهرات شرکت نکن ولی شهید مخالفت می کرد. شبها برعلیه حکومت شعار نویسی می کرد. استعداد عجیبی داشتند و دوران دبیرستان در دبیرستان مبشر(امام خمینی) درس می خواندن. یک

روز من به مدرسه رفتم. تاوضعیت درسی حسین را بپرسم وقتی رفتم به آقای مبشر گفتم: من مادر حسین منصوریم. آقای مبشر گفتند: که حسین گفته مادر ندارم.

وقتی که حسین آمد من به رویش نیاوردم که چرا چنین حرفی زده ولی بعداً فهمیدم به خاطر دعوای بچه ها چنین حرفی زده است.

یک روز من حسین را به بازار بودم و یک جفت کفش برایش خریدم دو یا سه روز بعد دیدم کفشهایش نیست. برادرم به من خبر داد که کفشهای حسین رادرپای (محمد بیرانوند) که بعدها در خرمشهر اسیر شد، دیده.

در مسجد فعالیت های ضد رژیم پهلوی را با شرکت و حضور بچه ها برگزار می کردند و ما دیگر با فعالیت های او مخالفت نمی کردیم. یک روز تظاهرات در محله سرچشمه شده بود. ما رفتیم، دیدیم گارد رژیم به آنجا هجوم آوردند. من به امیر پسر کوچکترم گفتم. برگردیم شاید او را پیدا کنیم. وقتی او را دیدیم. به همراه یکی از آشنایان سنگ پر می کرد.

حالات روحی خاصی که شهدا را از پله های کمال به وصال رساند، حسین همین حالات را داشت. هنگام نماز خواندنش صدای بسیار زیبایی داشتند. نماز را با خلوص می خواند. حسین خیلی متواضع بودند. هیچگاه لباس رسمی نمی پوشید و دنبال مقام و پست نبود. از بی حجابی به شدت متنفر بودند و طرفدار فقرا.

حسین بعد از برگشتن از منطقهٔ جنگی، گوشه ای می نشست و گریه می کرد و به یاد شهدا و رزمندگان می افتاد. خیلی کم حرف بود. بغض گلوی مادر شهید را فشار می دهد و مادر ش گریه می کند و قطره های اشک از چشمان فرزند ندیده اش جاری می شود و می گوید: ای کاش من صدای حسین را یک روز هنگامی که نماز می خواند بشنوم.

وقتی حسین به جبهه جنگ می رفت. ما بدرقه اش نمی کردیم چون به ما نمی گفت که کی می رود. حسین خیلی میهمان نواز بود .یک روز ۴۲ نفر از همرزمانش را به خانه آورد .همه پتوی خودشان را به همراه داشتند. ما هم یک گوسفند داشتیم برای آنها قربانی کردیم و شب در خانه ما بودند و روز بعد رفتند. بعد از یک هفته که حسین از جبهه برگشتند. گفتند: مادر احوال بچه ها را نمی پرسی. من گفتم: چطورند ،حالشان خوب است. شما پیروز شدید. گفت: پیروزشدیم اما با شهید شدن ۴۰ نفر از ما؛ فقط دو نفر از ما زنده ماند. بعد از این واقعه ایشان سکوت کرده بودند و همیشه چشمانش قرمز بود. از بس که به خاطر همرزمانش گریه می کرد.

شهید مسعود امیدیان، شهید خلف وند و زیپ دار و شهید داریوش مرادی و شهید توکل مصطفی زاده از همرزمان شهید منصوری بودند.

شهید مسعود که همرزمان شهید بودند با شهید منصوری عهد می بندند که هرکدام شهید شدند دیگری بیاید و خواهر شهید را بگیرد. وقتی که مسعود شهید شدند. شهید منصوری با خواهر شهید مسعود پیوند زناشویی می بندد. و حاصل ازدواجشان دو فرزند پسر به نام رضا و محمد می باشد.

در نام گذاری فرزندانش هم اسم شهدای همرزمش را انتخاب کرد. محمد می گوید: هر وقت با کسی دعوا می کنم احساس می کنم که بابام شانه هایم را می گیرد ومی گوید: محمدجان این کار را نکن.

شهید در منطقه کردستان می جنگیدند. در سال ۱۱/۱۱/۱۳۶۶ در مهران اسیر شدند و اسارت ایشان ۳ سال و ۶ ماه طول کشید. ما خبر نداشتیم تا اینکه ساعت ۱۱ بود که دیدم حاج بیرانوند و داریوش دوستش به خانه آمدندو گفتند از خانه یکی از دوستان می آییم. آمدیم از شما خبری بگیریم. اما من شب خواب دیده بودم که حسین را گرفته اند وریش هایش را از ته زده اند هر چه به صورتش فشار می زدم خون نمی آمد. و گفت: که ریش هایم در جیبم است و کافر مرا گرفته. من از این خواب می ترسیدم. حاج بیرانوند پدار شهید را به کوچه بردند. وقتی آمدند خیلی ناراحت بودند و دستانش را به هم می مالیدند. روز بعد دخترم در حالی که گریه می کرد آمد و گفت: مادر آقای قاسم پور و حسین اسیر شدند.

من به خانهٔ آقای قاسم پور رفتم. دیـدم مراسم سوگواری گرفته انـد و به من هم گفتنـد که حسین هم اسیر شـده .هنگامی که می خواستند آزاد شونـد، عراقی ها تهدیـد می کنند که باید به امام توهین کنند اما حسین این کار را نمی کند و با مشت به دهان یک عراقی می کوبد که این کارش باعث می شود سه بار حکم آزادی او را صادر و بعد لغو کنند.

حسین ابتـدا مفقودالاثر بودنـد اما بعد از یک مدتی او را در میان اسـرای ایرانی در عراق تلویزیون نشان می دهد. وقتی که من او را در تلویزیون دیدم. تلویزیون را بغل کردم. و هی می گفتم حسین، حسین من...

وقتی که حسین آزاد شدند من حسین ولیزاده را بغل کردم اصلاً چشمهایم هیچ چیز رو نمی دید و بعد گفتم اشکالی نداره من هم به جای مادر حسین ولیزاده، مادر ولیزاده، پیر بود و نمی توانست جلو بیاید. اول مرا نمی شناخت. امیر برادرش را هم نمی شناخت. خیلی لاغر و ضعیف شده بود. بعد سریع به مزار شهدا و سراغ قبر داریوش مرادی رفتند. زمانیکه آزاد شدند. تمام خانه های کوچه پر از جمعیت شـده بود. تمام فامیل ها و آشنایان در خانه مان بودنـد و وقتی که حسین خوابیدنـد تمام اقوام دورش حلقه زده بودند بعضی ها خوابیده بودند و بعضی ها هم بیدار.

دستی به شانه حسین زدم. احساس نکرد. طوری خوابیده بود که انگار صدسال نخوابیده است بعد من زیر پاهایش را بوسیدم. دیدم زیر پاهایش سیاه و تاول زده است. خوب که نگاه کردم. جای اطو بود. بعد گفتم در را ببندید تا حسین برای همیشه پیشمان بماند. حسین بعد از مدتی که از آزادیشان گذشت به کردستان رفتند و به آن منطقه که افراد آن در اسارت آنها دست داشتند گفتند شما مستحق هیچ امکاناتی نیستید.

زیرا در ماجرای اسارت حسین و همرزمانش یک ضدانقلاب که سال ها بعد با یک ماشین زیر گرفته شده بود، دخالت داشت.

از خاطراتی که برای خانواده تعریف کرده انـد. این بود که : یک شب من بیـدار بودم یک سـرباز عراقی که برادرش اسیر ایرانی ها بود ، مادرش به او گفته بود که بایـد با اسـرای ایرانی خوب باشـی. به من سیگار داد. داشـتم می کشـیدم که عراقیها متوجه شدند تا صبح کتکم زدند.

تعریف می کرد بودنـد که یک روز صـدام به اردوگاه ما که کمپ هیجده بودیم آمد. همه سر خم کردند و من این کار را نکردم. افسران عراقی روی سرم ریختند و خواستند کتکم بزنند اما صدام که از غرور من خوشش آمده بود، نگذاشت .ما پاسدراها روزی ۸۰ ضربه شلاق می خوردیم. به ما می گفتند: حارس الخمینی.

حسین یک سال بعد از آزادی عروسی کرد. همسرش به خواهران شهید گفته بود. که جای اطو روی کمر حسین مانده است.

جانباز و آزاده بودنـد. در یک از عملیات، وقتی دشمن شیمیایی می زنـد. شیمیایی می شوند و حدود ۸۰ درصـد گاز ازت در ریه هـایش بود. من نمی دانستم ولی همسرش می دانست. فقط یکبار شک کردم خیلی سرفه می کردنـد. گفتم چرا اینقـدر سـرفه می کنی. گفت: مادر هیچ چیز خاصی نیست. سرما خوردم.

در زندان عراق دندان هایش را کشیده بودند فقط دندان جلو داشت.

همسر شهید تعریف می کردند که حسین مدتی بود خون بالا می آورد و دکتر خوردن نوشابه و کشیدن سیگار و رانندگی کردن را برایشان ممنوع کرده بودنـد. یک شب حسین مرا صـدا زد. پتو را روی سینه اش گذاشـته بود. حالش خیلی بـد بود. با چه اصـراری اورژانس خبر کردیم. وقتی او را به بیمارستان بردیم. حالش وخیم تر شـد. دکترها از او قطع امیـد کردندوگفتنـد از ما کاری ساخته نیست. بعد از چند ساعت حسین به شهادت رسید، در تاریخ ۱۳۷۷/۲۲/۴.

وقتی که عکس شهید را می بینم، احساس می کنم حسین زنـده است. ومن یک صبر خدادادی دارم همیشه آرزو می کنم که خدا نکند که یک روز بدون حسین زنده بمانم ، حسین در قلبم جا دارد. مادر حسین وقتی که حرف می زد. بر می گشت و به عکسی که از شهید روی طاقچه بود نگاه می کرد؛ بعد با آه ادامه می دهد که حسین عاشق مادر بود و مادر نیز عاشق حسین. اما الحمدالله

الان دو حسین دیگر دارم ،فرزندان شهید.

خواهرش می گوید: حسین برای ما یک عکس شده، عکس روی دیوار . می گفتند که من هرچه گمنامتر شهید شوم بهتر است . گفته بود وقتی که من شهید شدم عکسم را روی قبرم نگذارید، عکس شهید آوینی بر روی قبرم قرار دهید.

مادری صابر بعد از سکوتی غمگین، از خاطرات رنگین و شیرین فرزندش حرف می زند. احاسی غریب و چشمهایی که توکل را نشان می دهد. مادری که چشمهایش را با عکس روی طاقچه رنگ امید می بخشد. وقتی خاطرات فرزندش را رقم می زند کلامش بی پایان است. خاطراتش تمام نشدنی و رنگ فراموشی نمی گیرد. او می گوید: من حسین را با رویا عوض نمی کنم.

من احساس می کنم که شهید هنوز در جبهه است و هر وقت به خانهٔ او می روم. هرلحظه احساس می کنم الان است که حسین در بزند. بعد مادر شهید به ماشینی که در حیاط است اشاره می کند. و می گوید این ماشین حسین است. ومن همیشه با این ماشین حرف می زنم.

منصوری، علیرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر علیرضا منصوری متولد ۱۳۲۳ ش دارای دکترای رشته گیاه پزشکی عضویت هیئت علمی دانشگاه لندن (انستیتوی هاروی) با درجه دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات وآثار پیرامون چرخه ویتامین ها در ریشه تا میوه غلات می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر علیرضا منصوری دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه شیراز کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاهشیراز ودکترای گیاه پزشکی از دانشگاه لندن (انستیتوی هاروی) میباشدخاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشته گیاه پزشکی و اخذ مدرک دکترای در آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر علیرضا منصوری بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر علیرضا منصوری د ر کنار تحصیل به مطالعه پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر علیرضا منصوری پس از اخذ مدرک دکتری در رشته گیاه پزشکی به عضویت هیئت علمی گروه کشاورزی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه لندن درآمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر علیرضا منصوری عضوهیئت علمی و دانشیار گروه گیاه پزشکی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه لندن است.فعالیتهای آموزشی : دکتر علیرضا منصوری سالهاست که به عنوان عضو هیئت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشگاه لندن به تدریس دروس تخصصی رشته گیاه پزشکی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر علیرضا منصوری در کنار تدریس به مطالعه تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است. آثار : چرخه ویتامین در ریشه تا میوه غلات منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

منصوری، محمد باقر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد ادوات(ضدزره)تیپ۲ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «سقز»

شهید «محمد باقر منصوری» در سال ۱۳۴۳ در شهرستان« بیجار» به دنیا آمد .در سال ۱۳۴۹ به مدرسه رفت وتا پایان سال دوم مقطع راهنمایی به تحصیل ادامه داد.او در سال ۱۳۵۸ به عضویت افتخاری مر کز فرهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان «بیجار »در آمد ودر سال ۱۳۶۲ به خدمت مقدس سر بازی رفت.ا و مدت دو سال خدمت سربازی رادر تیپ ۵۵ هوا برد شیراز وبعد از آنکه به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ در جبهه های جنوب و غرب کشور به دفاع از کیان اسلامی پرداخت که در این راه دو بار در منطقه عملیاتی سومار مجروح شد ؛یک بار در آذر ماه سال۱۳۶۲ از ناحیه ساق پای راست و بار دیگر در دی ماه همان سال از ناحیه ران پای چپ .به خاطر علاقه ای که به کسب معلومات نظامی داشت دوره ی عالی پیاده رابا کسب رتبه دوم در محل مرکز آموزش تخصصی شهید منتظری کر مانشاه پشت سر گذاشت و در سال۱۳۶۷ به عنوان پاسدار نمونه مورد تقدیر قرار گرفت .از بدو ورود به سپاه مسئولیت های متعددی را عهده دار شد که از آن جمله می توان به مواردی نظیر :آموزش های نظامی نیروهای بسیجی و سرباز دررده های مختلف ومسئولیت واحد تسلیحات سپاه کردستان, فرمانده گرهان عملیاتی (سیا سران)در ستاد ناحیه مقاومت جعفر آباد، قائم مقام گردان عملیاتی حسین آباد و فرماندهی گردان ادوات(ضدزره) تیپ ۲ویژه سقز اشاره کرد .در چهارم مهر سال ۱۳۷۱در جریان یک در گیری با نیرو های ضد انقلاب در منطقه عملیاتی (سر تون)در حوالی شهر سقز خود روی حامل وی به داخل دره سقوطکرد و او بر اثر همین حادثه به شهادت رسید . مزار مطهر شهید در گلزار شهدای شهرستان بیجار می باشد .

از همان سالها ی کودکی بسیار قانع و بی ادعا بود صبر و شکیبایی عجیبی داشت . کمتر حرف می زد وکسی را از خود نمی رنجاند . پر جنب و جوش بود ؛برای انجام هر کاری پیش قدم می شد . اعتماد به نفس سر شاری داشت. در برابر مشکلات خود را نمی باخت و با سعه ی صدر عجیبی که داشت در صدد مرتفع ساختن آنها بر می آمد . همواره به افراد خانواده توصیه می کرد که از قرآن فاصله نگیرند و مطیع اوامر حضرت امام (ره)باشند .بزرگترین آرزوی خود راپیروزی نظام مقدس اسلامی می دانست و همیشه می گفت: اگر دستها و پاهایم نیز قطع شوند دست از یاری حضرت امام برنخواهم داشت .از حضرت امام (ره)الگو می گرفت . وقتی که از او می خواستند تا ذره ای هم به کار های شخصی خود بپردازد!! در جواب می گفت : مگر امام با آن سن و سال پیری لحظه ای از حل و فصل امور کشور غافل هستند که یاران او به کار های شخصی خود بپردازند .روحیه ی ایثار و مردانگی او به حدی بود که حاضر می شد خود را به خاطر آسایش دیگران متحمل رنج و ز حما ت فراوانی نماید . یک روز در میدان تیر یکی از سربازان تیر می خورد ؛ مسئول میدان اجازه نمی دهد که سر باز تیر خورده را به بیمارستان انتقال دهند و می خواهد مشخص کند چه کسیاورازخمی کرده است!! در این هنگام شهید منصوری به خاطر آن که سر باز درد زیادی را تحمل نکند و جان سالم به در ببرد جلو تر می آید و به مسئول میدان می گوید شما فرض کنید من ایشان را زده ام او را زود تر به بیمارستان ببرید .مسئول میدان می گوید :آیا شما مسئولیت او راقبول می کنید ؟شهید منصوری بدون اتلاف وقت سر باز را برداشته به بیمارستان می برد .اما متاسفانه آن سر باز فوت می کند . شهید منصوری به خاطر همان موضوع چند ماه بازداشت می شود .او سعادت رادر شهادت می دید علاقه شدیدی به شهادت داشت و از اینکه تا سالهای پس از جنگ به شهادت نرسیده بود ؛اظهار تاسف می کرد .

شهریور ۱۳۶۳ هنگامیکه این فرمانده و سردار توحید در ماموریتی به یکی از روستاهای شهر« سقز »بنام «آیچی» عزیمت نموده بود به دست ایادی بیگانه مورد هدف قرار گرفته و با اصابت گلوله دشمنان کینه توز اسلام به فیض عظمای شهادت نائل آمد.

در صفحه اول قرآنی که معمولاـ آن را قرائت می کرد ،این عبارت را نوشته است: اللهم ارزقنی توفیق الشهاده فی سبیلک بار پرور دگارا!! توفیق شهادت در راهت را نصبی من گردان . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران سنندج ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

منصوریان، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد منصوریان، از تجار معروف تهران در ۱۳۰۲ ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی کمالیه و دوره‌ی متوسطه را در دبیرستانهای شرف و دارالفنون به اتمام رسانید و وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد شد و در ۱۳۲۷ لیسانس حقوق قضائی دریافت کرد و پس از یک سال کارآموزی و انجام اختبار وکیل درجه اول دادگستری شد. در ۱۳۳۰ به اداره املاک و مستغلات پهلوی مشاور حقوقی گردید و در ۱۳۴۰ رئیس اداره حقوقی بنیاد پهلوی شد.

منصوریان در وزارت دربار نیز سمت مشاور حقوقی داشت. وی در سال ۱۳۵۴ از طرف جزب رستاخیز ایران کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی از تهران شد و به دوره‌ی بیست و چهارم مجلس راه یافت. قبل از انقلاب به اروپا رفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منطقی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرتضی منطقی در سال ۱۳۳۶ در شهر قزوین متولد شد و وی در حدود سنین ۱۳ـ۱۲ سالگی (پیش از انقلاب) به سوی مطالعات و فعالیت های سیاسی کشیده شد و پس از ورود به دانشگاه، تحصیل رشته روانشناسی را هدف و حرفه خود کرد و مقاطع تحصیلی در رشته روانشناسی تا اخذ مدرک دکترا از دانشگاه تهران ادامه داد. دکتر منطقی در سالهای ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ موفق به دریافت جایزه جشنواره دفاع مقدس شد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی تحصیلات رسمی و حرفه ای : ـ دکترای روانشناسی از دانشگاه تهران ـ کارشناسی ارشد رشته روانشناسی، دانشگاه تربیت مدرس ـ کارشناسی روانشناسی از دانشگاه تهران فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتر منطقی به سبب علایق گسترده ای که داشته است گاهی در یک ترم تحصیلی، معادل ۴۰ واحد بر سر کلاس های گوناگون، از تاریخ و ادبیات تا جامعه شناسی و مردم شناسی و اقتصاد و هنر، حضور پیدا می کرده است. با این حال، او به محض اخذ مدرک کارشناسی ارشد روانشناسی، به سطح کارشناسی ارشد جامعه شناسی رفته و سپس تحصیل دکترای روانشناسی اش را آغاز کرده است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : ـ عضویت در هیأت علمی نخستین همایش سراسری روانشناسی ـ عضویت در هیأت علمی و شورای سیاستگذار همایش آسیب شناسی تربیت دینی در آموزش و پرورش ـ عضویت در داوری انتخاب پژوهش فرهنگی سال ـ عضویت در هیأت علمی همایش بین المللی پیامبر اعظم (ص) ـ عضویت در هیأت های علمی و ملی همایش توسعه فرهنگی، جهانی شدن و تعلیم و تربیت ـ عضویت در هیأت تحریریه نشریه علمی ـ پژوهشی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تبریز و فصلنامه خلاقیت و نوآوری فعالیتهای آموزشی : دکتر منطقی استادیار دانشگاه تربیت معلم است و تدریس در حوزه روانشناسی و علوم انسانی را در این دانشگاه و دانشگاه های مشابهه را در کارنامه دارد.آرا و گرایشهای خاص : گستره نظریه پردازی های بومی دکتر مرتضی منطقی در زمینه مسائل روانشناختی، فرهنگی و اجتماعی، بسیار قابل توجه و دارای اهمیت است. این پژوهشگر با بررسی های گسترده فرهنگی، اجتماعی، روانشناختی ـ که بیش از ۲ دهه در سطح جوانان داشته – و همچنین بررسی روانشناسی نسل سوم و چهارم انقلاب، به طرح مفاهیمی مانند جامعه پذیری ضدجامعه پذیری، هنجارآفرینی های جدید جوان انقلاب اسلامی، انقطاع گفتمان بین نسلی، هویت القایی، هیجان جویی مرضی، عشق بیمارگون، مقاومت فرهنگی و مواردی از این قبیل پرداخته است.

منطقی در تبیین مفهوم «جامعه پـذیری ضـدجامعه پـذیری» با بحث درباره روند جامعه پذیری جوان، از سـرمایه گذاری هایی سـخن می رانـد که برخی به نتایـج عکس نتایـج اولیه مورد نظر می رسـند. علاـوه بر این دکتر منطقی بـا طرح عبـارت «هنجـارآفرینی های جدیـد جوان انقلاب اسـلامی»، از شـکل گیری برخی هنجارهای جدیـد هماننـد دید نقاد و چالشـگر جوانان، نوآوری، رک گویی، اسـتقلال رأی، پذیرش خودکنترلی (به جای دیگر کنترلی)، گرایش به هنرها و توجه به زیبایی شناختی در سطح جوانان یاد می کند و یـادآور می شود موارد دیگری از جمله شـفافیت و برخورد بـا ریاکـاری، گرایش به فنـاوری های پیشـرفته ارتباطی، تجربه گرایی، توجه به فرهنـگ جهـانی، نگرش هـای سـکولاریستی، گرایش هـای فمینیستی (بویژه در دختران)، لـذت گرایی و رفـاه طلبی در این طبقه از قشر جامعه امروز به چشم می آید. این استاد دانشگاه با مطرح ساختن مفهوم افسردگی اجتماعی، به طرح نوعی از افسردگی دست زده که برخلاف افسـردگی در بعـد فردی اش ـ که می توانـد متأثر از ابعاد ژنتیکی یا محیطی باشـد ـ تنها از ابعاد محیطی تأثیر می پـذیرد و در نتیجه برخورد جوان بـا مشـکلات، تضادها و بن بست های حاصل نشـده اجتماعی بر وی عارض می شود. از عمـده علایم بارز این عارضه که مرتضـی منطقی بدان اشاره دارد، می توان مواردی همانند تمایل نداشـتن جوان به ایفای نقش اجتماعی و سیاسـی خود، اسـتقبال نکردن از مشـارکت و فعـالیت هـای سازنـده اجتمـاعی، بی برنـامگی و گـذران اوقات به بطالت، پناه بردن به فضاهای مجازی، احساس نـدامت و پشـیمانی از به دنیا آمـدن، دست زدن به اعتراض هایی منفعل (در پوشـیدن لباس، نوع ادبیات و مانند اینها) و غربگرایی افراطی. وی در بررسـی مسائل میان نسـلی به مباحثی چون تفاوت های نسلی در گذر جهانی شدن، گسست و انقطـاع گفتمـان میـان نسـلی و از این قبیل پرداخته که بررسـی تطبیقی او در رابطه با نظام های ایـدئولوژیک در این مورد به سـهم خود جـای تأمل فراوان دارنـد. «منطقی» همراه با به میان آوردن «هویت القایی» از تبعات تثبیت جوان در اخلاق دیگر پیرو در جریان رویکردهای تکلیف مـدار یاد کرده که مسأله اخیر در مجموعه هویت های مطرح شـده از سوی نظریه پردازان تحولی مانند مارسـیا، بروزونسـکی و پژوهشـگران مشـابه ملاحظه نمی شـود. عنوان «هیجـان جویی مرضـی» نـاظر بر تحقق هیجـان جویی افرادی (و اغلب جوانانی) است که با محدود دیدن عرصه های شادی و نشاط اجتماعی، شادی را در شـکل مرضی آن محقق کرده و از این رهگذر، به ترضـیه خاطر خویش می پردازند. «منطقی» در مقام پژوهشگر این موضوع، از این حالت، که شادی و نشاط افراد، هزینه ای معادل آسـیب، آزار و اذیت دوسـتان، اطرافیـان و مردم را در بردارد یـا افراد طی آن به اسـتقبال از سوء مصـرف مواد (مثـل مصـرف اکس، الکـل، داروهای روانگردان و ...) می پردازنـد، با برچسب «هیجان جویی مرضـی» یاد می کنـد. دکتر منطقی در بیش از دو دهه عمر علمی خود، در جریـان پژوهش هـایش به مفهوم سـازی های بسـیار و تشـریح علایم و دلایل آن پرداخته که از آن جمله انـد: عشـق بیمـارگون (تحقـق عشق بـدون تحقق ابعـاد شـناختی و عـاطفی و هیجـان همراه بـا آن)، مقـاومت فرهنگی (پیش گرفتن اقـدام هـای فرهنگی ماننـد تحول در پوشـش، آرایش، تکیه کلاـم هـا، طنزهـا، مطـایبه هـا و نمادهای متفاوت به جای ارائه شـفاف دیـدگاه های فرهنگی ـ اجتمـاعی). جوائز و نشانها : دریافت جایزه جشـنواره دفاع مقـدس به خاطر کتاب" نگاهی به ۸ سال جنگ تبلیغاتی "سال ۱۳۷۳ و کتـاب سـبب شناسـی و درمـان بیمـاری هـای روانی در قلمرو اسـلامی، انگیزه هـای روانی مقـاومت نظامیـان عراقی در سال ۱۳۷۴چگونگی عرضه آثار : این اسـتاد محقق هم اکنون در حوزه های تحولات قرائت فرهنگی ـ اجتماعی و دینی جوانان، مناسـبات میـان نسـلی (روانشناسـی نسـل سوم و چهـارم انقلاـب)، فنـاوری هـای ارتباطی جدیـد (تلفن همراه، بازی های ویـدئویی ـ رایانه ای، مـاهواره و اینترنت)، روش هـای آموزش خلاـقیت، نوآوری هـای آموزشـی، روانشناسـی عشق (عشق ناگفته، عشق شورانگیز، عشـق مـذکر و مؤنث) و بهـداشت روانی در عشق شورانگیز و بررسـی دیـدگاه هـای زیست محیطی اسـلام، به مطـالعه، پژوهش و تـألیف اشـتغال دارد. تألیف بیش از ۱۰ جلـد کتاب و ارائه حدود ۴۰ مقـاله در همـایش های مختلف با عناوینی چون: نقش حجاب در حفظ بهـداشت روانی جـامعه، بـن بست آرمـان گرایی، سـاده اندیشـی ـ ویژگی تبلیغـات جنـگ ایران، امکـان سـنجی زنـگ خلاـقیت در مدارس، هنردرمانی تالی، بررسی بحران هویت دختران، بررسـی تطبیقی گسـست یا پیوند نسلی در جوانان ایران و شوروی، بررسی

مقایسه ای دیدگاه های حضرت رسول (ص) و جریان های فمینیستی در روانشناسی اختلافی زن و مرد و ۳۳ مقاله در نشریه دانشگاه انقلاب ـ بررسی ترفندهای روانی آمریکا در اسناد لانه جاسوسی، بررسی ویژگی های مردودین گزینشی کنکور، پیش بینی بهترین ریسک ممکن در باز پس گیری فاو، از هویت ایدئولوژیک تا هویت متعارض، روانشناسی نسل سوم انقلاب (پژوهش شایسته تشویق در سال ۸۴ به انتخاب وزارت ارشاد) و ... آثار : بررسی بازی های ویدیویی ـ رایانه ای ویژگی اثر : ۱۳۸۲۲ داستان مادر بزرگ طوبی ویژگی اثر : روان درمانی در جریان مرگ ـ ۳ راز گل سرخ ویژگی اثر : (به همت مرکز پژوهش های بنیادی وزارت ارشاد اسلامی،۴ روانشناسی تربیتی ویژگی اثر : روانشناسی نسل سوم ویژگی اثر : طرح پژوهشی، «روانشناسی نسل سوم» که منطقی در آن به مسأله مناسبات میان نسلی در ایران پرداخته، در برنامه پژوهش فرهنگی سال، مورد تقدیر واقع شده است۶ سبب شناسی و درمان بیماری های روانی در قلمرو اسلامی، انگیزه های روانی مقاومت نظامیان عراقی ویژگی اثر : برنده جایزه از جشنواره دفاع مقدس)۷ نگاهی به جنگ تبلیغاتی ویژگی اثر : برنده جایزه از جشنواره دفاع مقدس

منفرد نیاکی، مسعود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مسعود منفرد نیاکی : جانشین رئیس اداره سوم(عملیات) ارتش جمهوری اسلامی ایران وفرمانده لشگر۹۲زرهی در زمان دفاع مقدس «این سربازانی که هم اکنون در مصادف با دشمن بعثی هستند همگی فرزندان من اند و وظیفه دارم که در کنار آنها باشم. همراه آنها بجنگم. دشمن را ناکام کنم و پیروزی را برای اسلام و مردم فداکار خود به ارمغان بیاورم.»

این جملات که با یک دنیا خلوص ادا شده کلماتی است که شهید سرافراز ارتش اسلام امیر سرلشکر مسعود منفر دنیاکی به هنگام درگذشت فرزندش که با آغاز عملیات بیت المقدس مصادف شده بود و در پاسخ به همسر خود بیان نموده است. آن شهید بزرگوار با احساس مسئولیت نسبت به وظیفه خطیر خویش و به رغم اندوه سنگین خود و غم جانگاه مرگ دختر جوان و عزیزش و در برابر اصرار خانواده از او برای ترک منطقه و حضور در مراسم تشییع و تدفین می افزاید:« آن فرزندم کسانی را دارد که در کنارش باشند ولی من نمی توانم در این بحبوحه جنگ ، فرزندان سرباز خود را تنها بگذارم.»

شهید نیاکی بعد از گذشت یک ماه از درگذشت فرزندش و بدون این که موفق به دیدار او شده باشد به منزل باز می گردد و خدمت به وطن را به وداع با دخترش ترجیح می دهد. در سال ۱۳۰۸ در شهرستان« آمل» چشم به جهان گشود. او در سال ۱۳۳۱ و پس از اخذ دیپلم طبیعی با علاقه به خدمت در لباس سربازی در دانشکده افسری استخدام و پس از طی دوره ۳ ساله دانشکده به درجه ستوان دومی نائل و با انتخاب رسته زرهی به خدمت مشغول گردید. او در طول خدمت با نظمی مثال زدنی جدیت و صداقت در سمت های مختلف فرماندهی در یگانهای رزمی به انجام وظیفه پرداخت و مدارج تحصیلی را از دوره مقدماتی و عالی زرهی تا دوره فرماندهی و ستاد و دانشکده پدافند ملی با موفقیت پشت سر گذاشت. شهید نیاکی در سال ۱۳۵۵ به درجه سرهنگی نائل شد وی در

انقلاب شکوهمند اسلامی همچون بدنه مؤمن و خدمتگزار ارتش به دریای بی کران ملت پیوست و پس از پیروزی انقلاب به شکرانه استقرار نظم اسلامی ، خود را وقف دفاع از انقلاب نو پای اسلامی نمود.

شهید نیاکی به پاس فداکاری و خدمات ارزشمند خود در سال ۱۳۵۹ به سمت فرمانده لشکر ۸۸ زرهی زاهدان و در سال ۱۳۶۰ به سمت فرمانده لشکر قدرتمند ۹۲ زرهی اهواز منصوب گردید و در این مسئولیتها و در همه میدانهای دفاع از میهن اسلامی و در

برابر دشـمنان به انجـام وظیفه پرداخت. حضور مـداوم شـهید نیـاکی در خـط مقـدم جبهه و مسـئولیت شناسـی عمیق از ویژ گی هـای بارزش بود. او با حضور پدرانه در کنار افسران درجه داران و سربازان به آنها روحیه می داد.

کارنامه او در دوران دفاع مقـدس مشـحون از افتخارات و قهرمانی هاست. وی در مسـئولیت های فرمانـدهی در عملیات های بزرگ طریق المقـدس ، فتـح المبین ، بیت المقـدس ، والفجر و رمضان خـدمت نموده و در سـمت فرماندهی لشـکر ۹۲ زرهی خوزسـتان و فرمانده قرارگاه فتح بارها به قلب دشـمن تاخته و شکسـتهای سنگین بر پیکر دشمن وارد آورده است. شهید« نیاکی» به واسطه لیاقت و شـجاعت وافر خـود طی حکمی از سوی امیر سپهبد «صـیاد شـیرازی» به جانشـینی فرمانـده نیروی زمینی ارتش در جنوب منصوب گردید و در طراحی عملیاتهای بزرگ رزمی در جنوب نقش مؤثری ایفا نمود.

در سال ۱۳۶۳ با کوله باری از تجربیات گرانبها در سـمت جانشـین اداره سوم سـماجا منصوب و آماده ایفای مسـئولیتهای سـنگین و جدید دیگری گردید.

او در تاریخ ۱۳۶۴/۵/۶ به عنوان ناظر آموزش در رزمایش لشـگر ۵۸ تکاور ذوالفقار که در شـرایط واقعی جنگی لشگر اجرا گردید شرکت نمود و تقـدیر الهی بر آن شـد که پس از سـی و سه سـال خـدمت پر افتخار سـربازی ، در میـدان آموزش و تمرین نظامی به درجه رفیع شـهادت نائل گردد. یکی از ویژگیهای آن شـهید بزرگوار این بود که همواره در خط مقدم و در کنار سـربازان خود می جنگیـد ، به آنها روحیه میـداد ، آنها را تشویق به پیشـروی میکرد و با تک تک سـربازان تماس نزدیک داشت ، گرفتاریهای آنها را می شناخت و تا سر حد امکان به رفع آنها می پرداخت.

او سـهم زیادی در به اسارت گرفتن هزاران تن مزدور بعثی داشت و همواره نام او در دل دوسـتان ، امیدواری و در دل دشمنان یاس و ناگاهی به همراه داشت.

او افتخار این را داشت که در عملیات ، طریق المقدس ، تنگ چزابه ، فتح المبین ، بیت المقدس ، والفجر مقدماتی و والفجر یک در سمت فرماندهی لشگر ۹۲ زرهی اهواز به قلب دشـمن بتازد و شـکست های سـنگینی بر پیکر ارتش تا دندان مسلح رژیم بعثی وارد نماید. سـرتیپ شـهید« نیاکی »با کوله باری از تجربیات گرانبها در دوم دی ماه ۱۳۶۳ به سـتاد مشترک مشاغل و جانشینی اداره سوم سـتاد مشترک را به عهـده گرفت و در تاریـخ ۶۴/۵/۶ که در عملیـات تمرینی لشـگر ذوالفقـار بـا تیر و مهمات جنگی به عنوان ناظر آموزش شـرکت کرده بود ، پس از سـی و سه سال سـربازی به درجه رفیع شهادت رسید. یادش گرامی و روح پرفتوحش با حضرت حسین (ع) و اصحابش محشور. ۱۳۴۱/۷/۱ پس از اخذ دیپلم در رشته طبیعی در دانشکده افسری استخدام می شود.

۱۳۳۴/۷/۱ پس از دوره سه ساله دانشکده مذکور به درجه ستوان دومی نائل گردید.

۱۳۵۵/۲/۱ به درجه سرهنگی رسید.

مدارج تحصیلی شهیدنیز به شرح زیر میباشد:

الف – دوره مقدماتی رسته زرهی

ب – دوره عالی رسته زرهی

پ – دوره فرماندهی و ستاد

ج – دوره دانشگاه پدافند ملی

۳– افسـر مؤصوف مراحل خـدمتی خود را از فرمانـدهی دسـته شـروع نموده و به ترتیب در مشاغل فرمانـده رسـته گروهان و گردان خـدمت نموده و از تاریخ ۲۲ / ۱۰ / ۵۴ به سمت معاون تیپ ۳ زرهی لشگر ۸۱ و از تاریخ ۵۷/۱/۲۲ قسمت سرپرست تیپ ۳ لشگر مـذکور و از تاریخ ۱۰ / ۷ / ۵۹ به سـمت فرمانده لشگر ۸۸ زرهی زاهـدان و از تاریخ ۲۰ / ۱/۶۰ به سـمت فرمانده لشگر ۹۲ زرهی اهواز منصوب بوده است.

۴-از تاریخ ۶۳/۱۰/۲ضمن انتقال به ستاد مشترک در سمت جانشین رئیس اداره سوم ، انجام وظیفه مینموده است.
۵-سرانجام در ۶ / ۵ / ۱۳۶۴ در عملیات تمرینی لشگر ۸ ذوالفقار شرکت و به درجه رفیع شهادت نائل گردید. او در هنگام شهادت ۳۳ سال خدمت و ۵۶ سال سن داشت.
منابع زندگینامه : پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران ساری ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

منیژه

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

نام دختر افراسیاب است که بیژن پسر گیو بر او عشاق شد و منیژه او را به خانه‌ی خود برد و افراسیاب با خبر گشته منیژه را از شهر اخراج کرد و بیژن را گرفته در سیاه چالی انداخت تا اینکه رستم رفته او را از چاه بیرون آورد.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منیعی، عباسعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهندس عباسعلی منیعی در سال ۱۲۹۸ شمسی در شهرستان تبریز متولد شد . ایشان پس از اخذ مدرك كارشناسی رشته مهندسی كشاورزی از دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۲ مدرک كارشناسی ارشد همان رشته را از دانشگاه كشاورزی یوتا در آمریكا اخذ كرد.ایشان از سال ۱۳۳۶ در كنار سایر پستهای مدیریتی تدریس در مراكز آموزش عالی را شروع كرد و در دانشگاههای مختلف از جمله دانشگاههای تهران، شیراز و تربیت مدرس تدریس نمود. كتاب" مبانی علمی پرورش درختان میوه "تالیف عباسعلی منیعی ، در دوره نهم كتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان كتاب سال برگزیده شد.گروه : كشاورزیرشته : مهندسی كشاورزیتحصیلات رسمی و حرفه ای : عباسعلی منیعی پس از گذراندن دوره متوسطه در سال ۱۳۱۸ موفق به اخذ درجه كارشناسی در رشته مهندسی كشاورزی از دانشگاه تهران گردید و در سال ۱۳۳۲ نیز به اخذ درجه كارشناسی ارشد (M.S) از دانشگاه كشاورزی یوتا در آمریكا نائل آمد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : عباسعلی منیعی از سال ۱۳۱۹ وارد خدمات دولتی شد و در مشاغل مختلفی انجام وظیفه نمود كه از آن جمله می‌توان از ریاست سازمان توسعه استان سیستان بلوچستان در سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ و معاونت امور زراعت وزارت كشاورزی و در حال حاضر از مشاورت عالی حوزه معاونت باغبانی وزارت كشاورزی نام برد.فعالیتهای آموزشی : عباسعلی منیعی از ۱۳۳۶ امر تدریس در مراكز آموزش عالی را شروع كردند و در دانشگاههای مختلف از جمله دانشگاههای تهران، شیراز و تربیت مدرس دروس مربوطه را تدریس نموده‌اند.جوائز و نشانها : كتاب "مبانی علمی پرورش درختان میوه "تالیف عباسعلی منیعی ، در دوره نهم كتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان كتاب سال برگزیده شد.چگونگی عرضه آثار : عباسعلی منیعی مقالات متعددی را به رشته تحریر درآورده و در مجلات كشاورزی به چاپ رسانده است.

آثار : زنـدگی یک گیاه ویژگی اثر : ترجمه و تـدوین۲ سیب و گلابی و به ویژگی اثر : تالیف۳ مبانی علمی پرورش درختان میوه ویژگی اثر : تـالیف،این کتاب در دوره نهم کتاب سال جمهوری اسـلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنگ و ارشاد اسـلامی معرفی و برگزیـده شـده است.آشـنایی بـا کتـاب :«مبـانی علمی پرورش درختـان میـوه»: بـدیهی است که کشـاورزی و تولیـد مـواد غـذایی از اساسـی‌ترین مسائل کشور است و مـدت‌ها بود که انتظار می‌رفت تا محققان و دانش پژوهشان این رشـته تحقیقی ارائه دهند تا اینکه مؤلف کتـاب از مبـانی علمی پرورش درختـان میوه» این مهم را تـا حـدود زیـادی انجام دادنـد، نویسـنده با بیش از چهل سال تجربه علمی و عملی مربوط به دروس نوین باغـداری، اقـدام به تألیف یک رشـته کتابهای علمی در زمینه میوه نموده که اولین جلـد آن به صورت کتـاب در آمـده است، ویژگی کتـاب پاسـخگوئی به سـئوالات بنیادی در زمینه پرورش درختانی میوه به طور اعم و درختان مثمر سردسیری و نیمه سردسیری به طور اخص است.

موثقی، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد میرزا علی‌خـان موثق‌الملک، در ۱۲۹۹ متولـد شـد و از دانشـکده ادبیـات تهران لیسـانس زبان گرفت و در ۱۳۲۲ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و پس از طی مراحل اداری و انتقال به قمست سیاسـی، دبیر اول سـفارت ایران در واشـنگتن شد و بعد به دبیر اولی نماینـدگی دائمی‌ایران در دفتر اروپـائی سازمـان ملـل متحـد در ژنو منصوب شـد. ریـاست اداره محرمـانه و ریـاست اداره همکاریهای بین‌المللی از مشاغل دیگر اوست. در ۱۳۳۸ سرکنسول ایران در بمبئی گردید و چندی هم مدیر کل وزارت امور خارجه شد تا به سفارت ایران در اردن هاشمی منصوب شد. آخرین سمت وی، سفیر کبیری ایران در کشور ترکیه بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

موحد دانش، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علیرضا اولین فرزند خانواده «موحد» در سال ۱۳۳۷ در تهران به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۵ بعد از اخذ دیپلم به سربازی اعزام شد و پس از فرمـان امـام خمینی مبنی بر فرار سـربازان از پادگان‌هـا، وی نیز از پادگـان گریخت و به جمع انقلابیون پیوست. [روایتی دیگر: در سال ۱۳۵۵ بعد از اخذ دیپلم وارد دانشـگاه تبریز شد و در رشـته مهندسـی برق به کسب علم مشغول گشت.]پس از پیروزی انقلاب، در کمیته انقلاب اسـلامی شـمیران به فعالیت مشـغول شـد. علیرضا در فروردین ماه ۱۳۵۸ به عضویت سـپاه پاسـداران در آمد و ابتدا مأموریت حراست از بیت امام خمینی را بر عهده گرفت. با آغاز غائله کردسـتان، به کردستان رفت و در چند عملیات پاکسازی علیه ضد انقلابیون شـرکت کرد. پس از آن به جبهه اعزام شد و به عنوان جانشـین " محسن وزوایی در عملیات بازی دراز حضور یافت و در همین عملیات، یک دستش قطع شد. پس از عملیات" مطلع الفجر "به مکه معظمه مشرف شد. قبل از عملیات فتح المبین، به تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) اعزام شد تا به عنوان معاون گردان حبیب بن مظاهر مأموریتش را انجام دهد.

وی پس از خاتمه عملیات فتـح المبین، فرمانـدهی گردان حبیب بن مظاهر را بر عهـده گرفت و نقش فعالی در مراحل سه گانه" الی

بیت المقدس "و آزادی خرمشهر ایفا کرد.

در خرداد سال ۱۳۶۱ با دختری مؤمنه عقد ازدواج بست. پس از پایان عملیات بیت المقدس، به همراه قوای محمد رسول الله (ص) به لبنان اعزام شد. بعد از بازگشت از لبنان، فرماندهی تیپ ۱۰ سید الشهدا (ع) را بر عهده گرفته، در عملیات" والفجر ۱ "با این تیپ وارد عملیات شد و در همان عملیات نیز مجدداً مجروح شد.

علیرضا موحد، عاقبت در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۲ در منطقه حاج عمران، در حالی که فرماندهی تیپ ۱۰ سید الشهدا (ع) را بر عهده داشت به شهادت رسید. خاطرات مجروحیت اول عملیات<< بازی دراز >>بود. صبح عملیات، حاج علی برای بیدار کردن بچه‌ها، به سمت یکی از چادرها رفت، غافل از اینکه شب قبل عراقیها پاتک زده، چند تا از چادرها را گرفته بودند. هنگامیکه حاجی وارد چادر شد، سربازان عراقی او را به رگبار بستند، خیلی سریع پشت یکی از صخره‌ها سنگر گرفت، اما لغزش پا روی ریگ‌ها باعث سقوط او شد و در اثر اصابت سر به تخته سنگی، برای مدتی بیهوش شد. پس از به هوش آمدن، یکی از عراقیها نارنجکی را به سمت او پرتاب کرد. حاجی که قصد داشت نارنجک را به سمت دشمن بازگرداند، آن را در دست گرفت اما نارنجک منفجر شد و دست حاج علی را از مچ قطع کرد. در همین حین ما با شنیدن صدای تیر انفجار متوجه جریان شدیم و به سمت چادرها رفتیم و پس از به عقب راندن عراقیها حاج علیرضا موحد دانش را یافتیم.

فکر می‌کنم همه بچه‌ها با دیدن آن صحنه به یاد کربلا و علقمه و عملدار لشگر امام حسین (ع) افتادند. حاج علی بعد از جانبازی باز هم راهی جبهه‌ها شد، آخر هیچ چیز نمی‌توانست حضور او را در صحنه جهاد کمرنگ کند. راوی: همرزم شهید استجابت آنی دعا شهید موحد دانش یکی از خاطراتش را برای یکی از همرزمانش اینگونه تعریف کرده است:

بعد از عملیات «بازی دراز» با دلی شکسته رو به خدا کردم و گفتم: «پروردگارا! ما که توفیق شهادت نداشتیم، قسمت کن در همین جوانی کعبات را، حرم رسولت را، غریبی بقیعت را زیارت کنم...» مشغول دعا و در خواست از درگاه پر از لطف خداوند بودم که شهید پیچک آمد. دستی به شانه‌ام زد و گفت: «حاج علی، مکه می‌روی؟!» یکدفعه جا خوردم و با تعجب پرسیدم: «چطور مگر؟» خندید و ادامه داد: «برایم یک سفر جور شده است اما من به دلیل تدارک عملیات نمی‌توانم بروم. با خود گفتم شاید شما دوست داشته باشید به مکه بروید!» سر به آسمان بلند کردم. دلم می‌خواست با تمام وجود فریاد بکشم: «خدایا شکرت...» فواید دست مصنوعی سهمیه مکه برای شهید پیچک بود که آن را به علی (شهید موحد دانش) داد. ایشان وقتی می‌خواست عازم حج شود، همچنان از کار تبلیغات و کار برای اسلام غافل نبود. لذا با توجه به مصنوعی بودن دستش از این موضوع حداکثر استفاده را کرد و مقدار زیادی عکس و پوستر انقلابی را داخل آن جاسازی کرد، طوری که تا خود عربستان هیچ کس متوجه این قضیه نشده بود. آن جا که می‌رسند، در یکی از به اصطلاح کمپ ها که وارد می‌شوند می‌بینند عکس فهد زده شده است. با زیرکی آن عکس را می‌کند و عکسی را که همراه خود برده بود به جای آن می‌زند.

مامورین سعودی که این قضیه را می‌بینند علیرضا را برای بازجویی می‌برند اما چیزی از وی نمی توانند پیدا کنند. عکس فهد را دوباره روی دیوار می‌زنند و می‌روند. بر می‌گردند و می‌بینند عکس فهد باز پایین آورده شده پوستر دیگری به جای آن نصب شده است. عصبانی می‌شوند که علیرضا این پوسترها را از کجا می‌آورد، باز هم متوجه دست مصنوعی علیرضا نمی شوند تا اینکه بالاخره رهایش می‌کنند. همین کار را مکرر ادامه می‌دهد.

به دوستانش گفته بود: این دست مصنوعی ما بیشتر از دست واقعی درخدمت اسلام قرار گرفته است. راوی: پدر شهید موحد دانش حضور دلگرم کننده شبی که خداوند فاطمه را به ما عطا فرمود حدود ۹ ماه از شهادت حاج علی گذشته بود. آمبولانسی آمد و ما به همراه همسر علیرضا راهی بیمارستان شدیم. من در تمام مسیر حضور حاجی را حس می‌کردم. احساس می‌کردم او سوار برلندکروزی که همیشه با آن به خانه می‌آمد، در جلوی آمبولانس حرکت می‌کند و راه را برای عبور ما باز می‌نماید. می‌دانستم که

او هم نگران حال همسرش است و با حضورش قصد دارد به ما آرامش بدهد. شاید اگر از همسر او هم سؤال کنید بگوید که: «تعجب‌آور است اما من علیرضا را دیدم که به من لبخند می‌زد و برایم دعا می‌خواند.» راوی: پدر شهید فوتبال علیرضا خیلی به فوتبال علاقه داشت. هر وقت از مدرسه می‌آمد، با بچه‌های محل فوتبال بازی می‌کرد . یکسال عید پدر علیرضا کت و شلوار برایش خریده بود و او با همان لباسها برای بازی فوتبال به کوچه رفت و شلوارش را پاره کرد. وقتی به خانه بازگشت بدون آنکه به ما حرفی بزند، نشست و شلوارش را دوخت. چند روز بعد وقتی می‌خواستم شلوار علیرضا را بشویم، قسمت‌های دوخته شده توجه مرا به خود جلب کرد. آنقدر ماهرانه کوك خورده بود که اول فکر کردم، نوع پارچه اینطور است اما هنگامیکه خود علیرضا جریان را برایم تعریف کرد، به اصل قضیه پی بردم. راوی: مادر شهید مهمان بانوی دو عالم چند روز قبل از شهادت علیرضا من که در خارج از کشور به سر می‌بردم، خواب عجیبی دیدم. درخواب دیدم که تمام کوچه‌مان را چراغانی کرده و دیوارهایش را از پرچم پوشانده‌اند. خانم فاطمه زهرا (س) جلوی در خانه ایستاده‌اند و مردم بین خودشان نقل پخش می‌کنند. دریافتم که شاید برای علیرضا اتفاقی افتاده است و همینطور هم بود. چند روز بعد همسرم از ایران تماس گرفتند و خبر شهادت او را به من رساند.

سیزدهم مرداد سال ۱۳۶۲ و عملیات والفجر ۲ بود. علیرضا که زخمی شده بود، در آخرین لحظات به سختی خودش را به بیسیم عراقی‌ها رسانده، سیم آن را با دندان جوید تا مانع ارتباط آنان با عقبه گردد. پس از قطع سیم که دشمن متوجه این کار علی شد، او را به رگبار بسته، راهی دیار بهشت گرداند . پیکرش، همانطور که آرزو داشت پس از مدتها، به وطن باز گشت و در گلزار شهدا به خاك سپرده شد. راوی: مادر شهید وصیت‌نامه بسم الله الرحمن الرحیم

اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمد رسول الله (ص)، اشهد ان علی ولی الله

سلام علیکم

در زمانی قلم به نیت وصیت بر کاغذ می لغزانم که هیچ‌گونه لیاقت شهادت را در خود نمی‌بینم. وقتی به قلبم رجوع می‌کنم غیر از سیاهی و تباهی و معصیت چیزی نمی‌یابم و به همین دلیل است که از پروردگار توانا عاجزانه می‌خواهم که تا مرا نیامرزیده است از دنیا نبرد.

پروردگارا با گناهی زیاد از تو که لطف و کرمت را نهایتی نیست، تقاضای عفو و بخشش دارم و الهی بنده‌ای که تحمل از دست دادن یك دست را ندارد چگونه بر آتش دوزخت توان دارد، خدایا توبه‌ام را بپذیر و از گناهانم بگذر که غیر از تو کسی را ندارم و غیر از تو امیدی ندارم.

مردم بدانید راهی را که در آن گام نهاده‌ایم که همانا راه حسین (ع) است و به اختیار انتخاب کرده و تا آخرین نفس و آخرین رمقی که به تن داریم در سنگر رضای خدا خواهیم ماند و به دشمن زبون کافر خواهیم فهماند که ملتی که پشتیبانش خداست و پیشاپیشش امام زمان فی سبیل الله در مقابل تمامی متحدان کفر خواهد ایستاد و انشاء الله پیروز خواهد شد.

پدر و مادر عزیزم همانگونه که در شهادت برادرم صبر کردید و استقامت ورزیدید اکنون نیز صبر پیشه کنید. در حدیث است که هرگاه پدر و مادری در مرگ دو فرزندشان استقامت کنند خداوند کریم اجری عظیم (بهشت) نصیبشان می‌کند.

شما خوب می‌دانید که شهید عزادار نمی‌خواهد، رهرو می‌خواهد. برادرم شما هم با قلم و قدم و زبانتان پشتیبان انقلاب و امام عزیز باشید.

مادر عزیزم به مادران بگو همانطور که من رهرو خون ؟؟؟ مبادا از رفتن فرزندانتان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی‌توانید جواب زینب (س) را بدهید که تحمل ۷۲ تن شهید را نمود.

پدر و مادر عزیزم بخاطر تمام بدی‌ها و ناسپاسی‌هایی که به شما کردم مرا ببخشید و حلالم کنید و از همه برای من حلالیت بخواهید، از همسرم که امانتی است از من نزد شما خوب محافظت کنید که مونس آخرین روزهایم بود.

برادران عزیز، برادری داشتم که در راه خدا فدا شد قبلا در وصیت نامه‌ام با او صحبت و درد و دل می‌کردم اکنون به شما توصیه میکنم که برادران عزیزم نکند در رختخواب ذلت بمیرید، که حسین (ع) در میدان نبرد شهید شد مبادا در غفلت بمیرید که علی (ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در بی تفاوتی بمیرید که علی‌اکبر حسین در راه حسین (ع) و با هدف شهید شد.

پدر و مادر و همسر عزیزم، مراقبت کنید آنان که پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و به ولایت او اعتقاد ندارند بر من نگریند و بر جنازه من حاضر نشوند. در زنده بودنمان که نتوانستیم درشان اثری بگذاریم، شاید در مرگمان فرجی باشد و بر وجدان بی انصافشان اثر گذارد. والسلام

موحدی کرمانی، محمد علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اینجانب محمد علی موحدی (مشهور به موحدی کرمانی) متولد ۱۳۱۰ بشماره شناسنامه ۳۲۵ صادره کرمان فرزند عباس (واعظ معروف کرمان بود)

تحصیلات مقدماتی در حوزه کرمان سپس در حوزه علمیه قم وسپس در حوزه علمیه نجف.

اساتید در کرمان آیت الله صالحی و شیخ الرئیس و در قم مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و آیت الله العظمی داماد و آیت الله العظمی امام خمینی و در نجف مرحوم آیت الله العظمی خوئی و آیت الله العظمی سید محمود شاهرودی و آیت الله العظمی میرزا باقر زنجانی و چند ماهی در مشهد از محضر آیت الله میلانی استفاده کردم.

پس از مراجعت از نجف و قم سنواتی در کرمان بشئون روحانی پرداختم و سپس به تهران آمدم. در تهران در دوران انقلاب و مبارزه به تربیت جوانان در مسجد پرداختم و بهمین دلیل مسجد در شرق تهران یکی از پایگاهای مبارزه � بود.

اینجانب در تشکیلات جامعه روحانیت مبارز تهران بعنوان یکی از اعضای شورای مرکزی و دبیرجامعه در شرق تهران فعالیت داشتم.

همچنین در حزب جمهوری اسلامی بعنوان عضو شورای مرکزی و عضو داوری حزب حضور داشتم. پنج دوره نمایندگی در مجلس شورای اسلامی داشتم که دوره اول از کرمان و بقیه ادوار از تهران بود.(البته دوره سوم میاندوره ای بود)

همچنین پس از شهادت شهید اشرفی اصفهانی در باختران«کرمانشاه» بامر امام رضوان الله تعالی علیه مسئولیت امامت جمعه را داشتم. همچنین مدت چهارده سال نماینده مقام معظم رهبری در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودم. ایضا عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام هستم.

ایضا از طرف مردم کرمان سه دوره نمایندگی مجلس خبرگان را داشتم.

در مجلس رئیس کمیسیون امور داخلی مجلس و رئیس کمیسیون امور دفاعی بودم.

در مقطعی نائب رئیس مجلس بودم. ایضا رئیس هیات اجرائی بین المجالس بودم. از توفیقات دوران مبارزه و انقلاب تشرفی بود که به عتبات عالیات در اول سال ۵۷ داشتم که دیدارهای متعددی در نجف و کربلا بطور خصوصی با حضرت امام داشتم که برنامه های جامعه روحانیت مبارز را خدمت امام عرض کردم و هم حامل دستورات مهمی برای جامعه مذکور و حزب جمهوری داشتم.

همچنین میتواند حضور در جبهه و انس با رزمندگان را در دوران امامت جمعه باختران از توفیقات دوران انقلاب باشد. شاهد بمباران‌ها و موشک خوردنهای مردم و مقاومت آن دلیران بودم که در این زمینه خاطرات فراوان دارم.

مباحثات اینجانب در دروس قم با آیات: آقای هاشمی رفسنجانی، مرحوم آقای ربانی املشی، و آقای قربانی لاهیجانی بود و بیشتر با حضرات آیات: آقای مطهری، آقای بهشتی، آقای مومن، آقای جنتی، آقای طاهری خرم آبادی و آقای مهدوی کنی و آقای انواری مانوس بودم.

موحدیان عطار، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی موحدیان عطار

محل تولد : اصفهان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را تماماً در شهر اصفهان انجام دادم و از دبیرستان «هراتی» در سال ۱۳۵۹ دیپلم علوم تجربی اخذ کردم. این زمان مصادف شد با انقلاب فرهنگی و تعطیل دانشگاه ها و جنگ تحمیلی. بنابراین به خدمت سربازی رفتم اما هم در دوره دبیرستان و هم در طول خدمت سربازی با موضوع معارف اسلامی و مباحث کلامی و فلسفی مانوس بودم.

پس از پایان خدمت به قصد مطالعه در میراث معنوی و علمی اسلام و تشیع و به ویژه معارف امامان شیعه (علیهم السلام) به حوزه علمیه اصفهان و در سال ۱۳۶۲ به حوزه قم مهاجرت کرده و در مدرسه علمیه حقانی، که سپس با نام شهیدین ادامه کار داد، به تحصیل مشغول شدم. تحصیلات متعارف حوزوی را تا مرحله خارج فقه ادامه داده و چند سالی در دروس خارج آیات عظام، از جمله: «حضرت آیت الله العظمی بهجت (دام ظله)» شرکت کردم. در این بین به مطالعات فلسفی، عرفانی و کلامی نیز می پرداختم و چند سالی را با گروه فلسفه مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی در تدوین معجم موضوعی کتب فلسفی همکاری کردم.

در کنار تحصیلات حوزوی در سال های ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۳ در دانشگاه قم مرکز تربیت مدرس در مقطع کارشناسی ارشد رشته «الهیات» تحصیل کردم و پایان نامه خود را در موضوع: «آسیب شناسی ایمان دینی: (ثبات در اعتقادات)» تحت نظر حضرت آیت الله معرفت دفاع کردم. بعد از آن چند سالی در دانشگاه های مختلف، از جمله دانشگاه رازی کرمانشاه و علامه طباطبایی تهران به تدریس دروس معارف پرداختم.

در سال ۱۳۷۵ به مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب پیوستم و مطالعات خود را در این زمینه و به طور خاص درباره ادیان هند آغاز کردم که تاکنون ادامه دارد و ره آورد آن یک کتاب، چندین مقاله و تدریس موضوعات مربوطه بوده است. علاوه بر این چند سالی است که مطالعات و پژوهش هایی را در زمینه «موعود باوری: در ادیان ترتیب داده و به طور فردی و گروهی مقالاتی را فراهم آورده ام و حاصل آن را در برنامه های تلویزیونی و رادیویی متعددی ارائه کرده ام.

در همین سال ها در مقطع دکتری در رشته «کلام با گرایش فلسفه دین و مسائل جدید کلامی» در دانشگاه قم (مرکز تربیت مدرس) تحصیل کرده و پایان نامه خود را در موضوع: «ایضاح مفهومی عرفان و ویژگی های جوهری آن» تحت نظر و راهنمایی جناب آقای دکتر قاسم کاکائی، دکتر شهرام پازوکی و آیت الله علی عابدی شاهرودی دفاع کردم. این موضوع را از آن رو

برگزیدم تا سنگ بنایی باشد برای پژوهش هایی در زمینه عرفان ادیان و به ویژه عرفان امامان شیعه (علیهم السلام)، از این رهگذر نیز مقالاتی فراهم آمده است که برخی از آنها را در مجلات علمی پژوهشی کشوربه چاپ رسانده ام.

مودود بن مسعود

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به شهاب‌الدوله، پس از قتل پدرش (۴۳۲ ه.) به خونخواهی او برخاست و نزدیک غزنه عم خود امیرمحمد را شکست داد و پسرش احمد را بکشت. اما از طرف دیگر سلجوقیان نیرو گرفته و مزاحم او بودند. مودود از امرای سایر بلاد برای جنگ با سلجوقیان استمداد خواست و خود برای جنگ با آنان از غزنه حرکت کرد اما هنوز بیش از یک میل راه طی نکرده بود که مبتلا به قولنج شد و به غزنه بازگشته وفات نمود (۴۴۱ ه.ق.)

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

موذن زاده، رحیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد مرحوم رحیم مؤذن زاده که به خاطر اذان مشهور و تاریخی اش در حافظه جمعی ایرانیان و بسیاری از مسلمین جای دارد، در سال ۱۳۰۴ در استان اردبیل در خانواده ای متولد شد که شاید بیش از یک قرن به فعالیت های مذهبی می پرداخته اند...

پدرش، مرحوم شیخ عبدالکریم اردبیلی، مؤذن بود و زمانی که در مسجد امام تهران اذان می خواند، صدایش به طور زنده از رادیو پخش می شد. شیخ عبدالکریم اردبیلی، تا سال ۱۳۲۲ در منطقه اردبیل به وعظ و اذان گویی مشغول بود و نخستین بار به خاطر اذانی که در این سال در رادیو گفته بود، شهرت پیدا کرد و سپس تا سال ۱۳۲۶ برنامه سحری رادیو را به صورت زنده، از طریق مسجد امام (مسجد شاه سابق) اجرا می کرد و در سال ۱۳۲۹ از دنیا رفت.

در خانواده مؤذن زاده که اغلب به فعالیت های مذهبی و اذان گویی پرداخته اند، رحیم مؤذن زاده، فرزند ارشد شیخ عبدالکریم است، راه پدر را با جدیت بیشتر پی گرفت و عملاً پس از درگذشت پدرش به جای او قرائت اذان را ادامه داد.

اذان مشهور مؤذن زاده که در گوشه روح الارواح آواز بیات ترک (زند) خوانده شده است، اذانی است که رحیم مؤذن زاده در سال ۱۳۳۴ در میدان ۱۵ خرداد در استودیوی ۶ خوانده است.

به روایت خود مؤذن زاده، او در حالی که روزه‌دار بوده می‌خواسته است اذانی بگوید تا برای فرهنگ ایران و اسلام یادگاری ارزنده باشد. مؤذن زاده برای ضبط این اذان گوشه‌های مختلفی را می‌آزماید، اما هیچ کدام مورد پسندش واقع نمی‌شود، تا این که مناسب ترین گوشه را برای قرائت اذان، روح‌الارواح می‌بیند. ایشان بارها گفته است": از ضبط این اثر همیشه یک احساس غرور معنوی در طول سال‌های گذشته با من همراه بوده است و اگر تنها همین ثروت معنوی باقی بماند برای من کافی است. "

استاد موذن زاده در روزهای پایانی حیات خود، زندگی‌اش را اینگونه توصیف کرده بود:

«من سال ۱۳۰۴ در اردبیل به دنبال آمدم، در آن دوران ما عوض دبیرستان مکتب می‌رفتیم. همه هم متدین بودند. خانواده‌ها در دوره‌ی ما در ابتدای امر بچه‌ها را با قرآن مانوس می‌کردند. ما هم پس از طی این مرحله به مدرسه حاج ابراهیم آمدیم. طلبه بودیم به اصطلاح امروز، ولی در حین طلبگی، این اذان با ما همراه بود. صبح و ظهر و عصر و شب در مسجد و اماکن مذهبی هر روز اذان می‌خواندیم، تا اینکه یک شب که پدرم در خیابان ایران اردبیل ساکن شد. او عادت داشت هرکجا که میهمانی هم برود صبح پشت بام رفته و اذان بگوید، صبح آن روزی که پدرم اذان گفت: امام جمعه‌ی اردبیل گفته بود که من صدای ملکوتی می‌شنوم، ببینید این صدا از کجا می‌آید. آن‌ها همه خانه‌ها را گشته بودند تا اینکه صاحب خانه‌ی ما گفته بود شیخ عبدالکریم اردبیلی اینجا آمده و اوست که اذان گفته است. ما را خواستند و آوردند در مسجد و در داخل مسجد به ما ۲ تا اتاق دادند. مرحوم پدرم سال ۱۳۲۲ برای نخستین بار اذان را در رادیو گفت و همین طور تا ۱۳۲۶ که برنامه‌ی سحری را به صورت زنده اجرا می‌کرد. او در سال ۱۳۲۹ سکته کرد و من قبول کردم جای او اذان بگویم تا الآن که با این سن و سال هنوز مشغولم و افتخار دارم که با گفتن آن یک اذان، برای اسلام ومملکتم کاری کرده‌ام. ما که نه ثروت داریم و نه مکنت و همین یک اذان برایمان بهترین خیر است.

هر روز تلفن می‌زنند و می‌گویند که این اذان خیلی زیبا گفته شده است، می‌دانید چرا؟ من جوابتان را می‌دهم برای این که باطن – اشاره به قلب– خوشگل است، برای این که این اذان را با دهن روزه پر کردم تا قربه الی الله باشد. این یک کار مادی نبود بلکه معنوی بود نتیجه‌اش را هم می‌بینید. واعظ تهرانی درجایی گفته بود اذان همه قبول باشد اذان است اما این اذان موذن‌زاده آدم را وادار می‌کند که به مسجد بیاید.

البته این اذان گفتن در خانواده‌ی ما موروثی است. ۱۵۰ سال است که خانواده‌ی ما اذان می‌گویند. حتی زمانی که در اردبیل آن موقع‌ها شناسنامه می‌دادند به تناسب شغل و حرفه نام خانوادگی انتخاب می‌کردند. به بابایم هم گفته بودند تو چیکاره‌ای؟ گفته بود موذن. گفته بودند نام خانوادگی شما موذن است. زمانی که سال ۱۳۲۹ پدرم فوت کرد و من جای او رفتم. گوینده‌ها می‌گفتند اذان، اذانی که به وسیله استاد موذن "، زاده اردبیلی "گفته شده است. لذا این" زاده اردبیلی "از آن موقع به اسم ما اضافه شد. یک روزی هم تصمیم گرفتم تا یک اذان یادگاری را بگویم. در استودیوی ۶ صدا و سیما هر گوشه‌ای انداختم نشد تا اینکه آن را در روح‌الارواح آواز بیات ترک به این شکل که بیش از ۵۰ سال پخش می‌شود گفتم. ما ایرانی هستیم و اذان ما باید برخاسته از خودمان باشد. الان اذان خوان‌هایی هستند که تقلید می‌کنند از عربستان و این پسندیده نیست و خود ما باید ابتکار به خرج دهیم. الآن ۵۰ سال است که کسی نتوانسته روی این اذان من اذان بگوید حتی برادرم سلیم که آن صدای گیرا و زیبا را دارد و این خواست خداست. همان خدایی که می‌گوید اگر با من یک‌صدایی کنید، محبت شما را به قلوب همه می‌اندازم. البته ۲۰ سال پیش می‌خواستم یک اذان دیگر به مدت ۱۵ دقیقه که در وسط آن دعا است را پر کنم اما نگذاشتند و گفتند که اذان ۶ دقیقه بیشتر نمی‌شود. ولی در کل می‌خواهم بگویم در هر کاری که خدا و اخلاص در نظر گرفته شود آن کار جواب مثبتی خواهد داشت.»

مؤذن زاده اردبیلی که زمانی در اردبیل زندگی می‌کرد، بعدها به مهر شهر کرج کوچید و در آنجا ساکن شد. این اذان گوی سرشناس ایرانی، در سن هشتاد سالگی بر اثر بیماری روز پنجشنبه ۵ خرداد ۸۴ در تهران دعوت حق را لبیک گفت.

روحش شاد...

موذنی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان غواص در لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سردار شـهید« رضا موذنی »در «گلدشت نجف آباد» دراسـتان« اصفهان» ودر سال ۱۳۴۱ پـای به کره خاکی نهاد . دوران کودکی را پشت سـر گـذاشت و وارد دوران تحصـیلات ابتـدایی شد.اودر دوران تحصـیل از هوش وذکاوت بالایی برخوردار بود.رضا از همان کودکی که با افکار وانـدیشه های امام خمینی(ره)آشـنا شد به امام و انقلاب علاقه داشت وعشق می ورزید.اودر دوران مبارزه مردم ایران بـا حکومت استبدادی شـاه خـائن هم دوش وپیشـاپیش مردم به مبارزه با ظلم وسـتم برخواست.اودرآن زمانماننـد اغلب مردم ایران سـختی هایی رامتحمل شـد. یک بار توسط «ساواک»دسـتگیرو زندانی شد .اما اوکسـی نبود که با زندان وشـکنجه بشود خللی درراه مبارزه ی او ایجاد کرد.انقلاب که پیروز شـد اویک لحظه آرام وقرار نـداشت.هرجا مشـکلی را می دید بی درنگ به آنجا می شتافت.پس از اشغال« افغانستان» توسط ارتش« شوروی» (سابق) او تحصیلاتش را رها کرد و به استان« سیستان و بلوچستان» شتافت و در واحد« نهضت های آزادی بخش» سپاه و گروههای مبارز افغانسـتان مشـغول فعالیت شد . در اردوگاهی که برای آورگان افغانی ترتیب داده شـده بود بـا نـام مسـتعار« ناصـری» ،به فعـالیت پرداخت .پس از آن به« کردسـتان» و جبهه های جنوب رفت ،در طی این مدت رشادتهای زیادی از خود نشان داد .او مدتی فرماندهی گردان غواصـی لشکر ۴۱ ثار الله را بر عهده داشت و سر انجام در سال ۱۳۶۴ در عملیات« والفجر ۸ »به درجه رفیع شهادت نایل آمد .

او می گفت: «سیر غذا نخورید تا به یاد گرسنگان بیفتید .» منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

موسوی اصل، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید مهدی موسوی اصل

محل تولد : تبریز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از پایان تحصـیلات کلاسـیک در حـد دوم راهنمایی شـروع به تحصـیلات حوزوی در حوزه علمیه تبریز کردم و مقدمات علوم اسـلامی را تا حد لمعتین در آنجا به اتمام رساندم. پس از آن به مدت یک سال در تهران به تحصیل رسائل و مکاسب و نیز تدریس مقدمات مشـغول بودم. در سال ۱۳۶۴ به قم آمـدم. پس از پایـان تحصـیلات سـطح در قم، در درس خـارج فقه و اصول (عمـدتاً در درس آقایـان آیت الله مکـارم و سـبحانی) شـرکت کردم. همزمـان در دوره آشـنایی بـا علـوم جدیـد در موسـسه در راه حق مشـغول تحصیل شدم.

در سال ۱۳۷۰ پس از پایـان دوره موسسه در راه حق، به عضویت دفـتر همکـاری حوزه و دانشـگاه در آمـدم و دوره کارشناسـی و کارشناسی ارشد «روانشناسی» را در آنجا گذراندم. ضمنا همزمان با تحصیل روانشناسی در دفتر همکاری در درس خارج نیزشرکت کردم. پس از پایان تحصـیلات کارشناسی ارشد «روانشناسی» در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مشغول به تحقیق در مسائل مربوط به «علوم اسلامی و روانشناسی» شدم.

موسوی اقدس، میرحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهیـد میر حمید موسوی اقدس : فرمانده گردان مسلـم ابن عقیل(س)لشـگرمکانیزه ۲۷ محمد رسول الله(ص)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ در یک خانواده متوسط و کم درآمـد متولـد شـد . پدرش آموزگار بود و مادرش وظیفه خانه داری را بر عهده داشت . خانواده او به دلیل مأموریت پـدر در شـهر « آلان برآغوش » از توابع تبریز سـکونت داشـتند . پنـج سال پس از تولد حمید ، خانواده اش به شهر مرند نقل مکان کردند . حمید دومین فرزند خانواده بود و دو خواهر و یک برادر داشت .

در سال ۱۳۴۵ وارد مدرسه ابتدایی انوشیروان(سابق) شد و در سال ۱۳۵۰ به مدرسه راهنمایی آیت الله سعیدی (فعلی) رفت . درآمد پـدر حمیـد بسـیار انـدک بود و آنهـا در خانه پـدربزرگ پـدری زنـدگی می کردنـد . به همین دلیل حمیـد در تابسـتانها به کار در کارخانه آسـفالت سازی و یا کارخانه سیمان می پرداخت و از این طریق تاحدودی مخارج تحصیل خود را تأمین می کرد . حمید به پـدربزرگ خود که فردی مؤمن و متدین بود علاقه بسـیار داشت . او بنیانگذار مسـجد قیام مرند و امام جماعت آنجا بود . همین امر سبب شـد تفکر دینی و مـذهبی حمیـد شـکل گیرد . به طوری که بعـدها ، بیشترین فعالیت اجتماعی حمیـد در مسـجد بود . در سال ۱۳۵۳ وارد دبیرستان ناصرخسرو در رشته فرهنگ و ادب شد و در درس و تکالیف تحصیلی مرتب و علاقه مند بود .

با اوج گیری انقلاب وارد فعالیتهای ضد رژیم شد و نوارهای سخنرانی حضرت امام و حجت الاسلام شیخ احمد کافی را که از تبریز توسط پسرخاله اش فرستاده می شد در زیرزمین مسجد قیام تکثیر می کرد و از همان جا بین افراد پخش می کرد .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، حمید در سال ۱۳۵۷ تحصیل خود را متفرقه ادامه داد و در سال ۱۳۵۹ موفق به اخذ دیپلم ادبی شد . او که تـا قبـل از انقلاـب اوقات فراغت خود را بیشتر به مطالعه کتابهای ادبی پر می کرد ، به کتابهای مـذهبی و سیاسـی رو آورد و آِثـار اسـتاد مطهری و نهـج البلاـغه از جمله کتبی بود که بیشتر مطـالعه می کرد . بیشترین فعالیت او پس از انقلاب در مسـجد قیام و مراکز و پایگاه های بسیج بود . در سال ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه درآمد . با شروع غائله کردستان از طرف سپاه عازم این منطقه شد و در سردشت ، مهاباد ، سقز و بانه از خود شجاعت و از جان گذشتگی بسیار نشان داد . پدرش می گوید :

چون حمید گواهینامه رانندگی داشت بسـیاری از وسایل تدارکاتی مورد نیاز سـپاه را به کردستان حمل می کرد . چنانکه دوستانش می گویند در آن زمان از ساعت ۷ غروب به بعد خط کردسـتان بسته بود . یک روز به علت نرسیدن غذا به نیروها ، حمید بدون در نظر گرفتن این مسـئله وارد جاده شـد در حالی که هیچ ماشـینی در آن رفت و آمد نداشت . تنها یک رنو با سـرعت از کنار آنها رد شـد و حمیـد به دوسـتانش گفت : « این جاسوس است و اطلاع خواهد داد که ما در حال آمدن هستیم و به ما حمله خواهند کرد . » بلافاصله خود را به تپه ای رساند که زیر آن دره ای به نام « دره دختر » قرار داشت . حمید از تپه بالا رفت و موقعیت را ارزیابی کرد . به دوسـتانش می گویـد : « دشـمن بـا تراکتور می آیـد . » آنان به سـرعت خود را به نزدیک ترین پاسـگاه می رساننـد و با کمک

نیروهای پاسگاه موفق می شوند محموله را به سپاهیان مستقر در منطقه برسانند و نیروی دشمن را سرکوب کنند .

با آغاز جنگ تحمیلی به جبهه رفت . در بدو ورود در لشکر عاشورا بود و پس از آن به لشکر محمد رسول الله (ص) پیوست و به دلیل فعالیت مدام در جبهه ازدواج نکرد .

در اوایل جنگ علاوه بر حضور در صحنه های نبرد کمک رسان رزمندگان بود و هدایای مردم مرند را به جبهه می رساند . اقلام مورد نیاز را یادداشت می کرد و در بازگشت به شهر آنها را تهیه می کرد . هیچ عملی را خودسرانه و خارج از قوانین و ضوابط انجام نمی داد . فردی با انضباط بود .

در تمام مدت حضور در جنگ لباس شخصی نپوشید و می گفت : « اگر خدا بخواهد بمیرم بهتر است در این لباس باشم . » از سپاه حقوقی نمی گرفت و زمانی که رزمنده های عیالوار به مرخصی می آمدند جای آنها کشیک می داد . وقتی برای مرخصی به پشت جبهه می آمد ، برای جوانان شهر جلساتی می گذاشت و صحبت می کرد تا آنان را به جبهه بکشاند . همواره می گفت : « وظیفه جوانان این است که برای پیروزی تلاش کنند . » خود شصت ماه در جبهه خدمت کرد . از دوستان نزدیکش می توان از شهید همت ، شهید پورانلو و شهید امینی نام برد .

حمید مدتی راننده آمبولانس بود ولی کار اصلی او شکار تانک (آرپی جی زن) شد . در اوایل جنگ در جبهه آموزش می داد . به دلیل تبحر در کاربرد آرپی جی در بین دوستان و همرزمانش به حمید آرپی جی شهرت یافت . یک بار با یک قبضه آرپی جی خالی شش نفر از افراد دشمن را اسیر کرد . علاوه بر این در انجام مأموریتهای اطلاعات و شناسایی تبحر خاصی داشت . تا عمق شصت کیلومتری خاک عراق رفته بود و در شش شهر عراق مأموریتهایی را انجام داد .

در عملیات بیت المقدس ۱ ، برای انجام مأموریت اطلاعاتی وارد بصره شد و درصدد انفجار پتروشیمی این شهر برآمد ولی چون تجهیزات لازم را نداشت با چند عدد نارنجک که با طناب به یکدیگر وصل کرده بود ، بخشی از پتروشیمی بصره را به آتش کشید .

در هر یک از مأموریتهایش برای ضربه زدند به دشمن حداکثر استفاده را می برد . در عملیاتی برون مرزی اطلاعاتی هنگام بازگشت در باغی در داخل خاک عراق متوجه گروهی شد . با استراق سمع و شناسایی پی برد آنها ایرانی هستند که برای منافقین کار می کنند . بلافاصله آنها را دستگیر کرد . پدرش می گوید :

تنها یک بار در خانه با مادر حمید صحبت می کردیم که ان شاءالله راه کربلا باز خواهد شد و به زیارت امام حسین خواهیم رفت . ناگهان حمید گفت : « مادر چه معلوم شاید ما رفته ایم . » اما همین حرف خود را ناتمام گذاشت . بعدها یکی از دوستان وی به ما گفت حمید با لباس محلی به کربلا رفت و مدتی در آنجا بود .

پس از اینکه به سمت فرماندهی گردان مسلم بن عقیل رسید با افرادش بسیار صمیمی بود و با هر یک از آنها به اقتضای سن برخورد می کرد . در عین حال برای تربیت و ورزیده کردن آنها سخت گیری می کرد . پدرش به نقل از یکی از همرزمان او می گوید :

یک روز برای فراگیری تعلیمات ما را به کوه برد . این آموزش پنج روز طول کشید . در این پنج روز موقع غذا خوردن به ما چهار پنج عدد بیسکویت می داد و در کوههای صعب العبور تمرینهای سخت می داد و می گفت عملیات سختی در پیش رو داریم . پس از بازگشت و موقع عملیات اصلی فهمیدیم آموزشی که ایشان به ما داده بسیار سخت تر از عملیات اصلی بوده و برای یادگیری و ورزیدگی ما این کار را انجام داده است .

یکی دیگر از همرزمانش درباره خصوصیات حمید چنین نقل می کند :

حمید ، فرد بسیار گشاده رویی بود و رزمندگان در کنار او حتی در شرایط سخت نیز خوش بودند . زمانی که وی در سال ۱۳۶۱ در

گردان میثم تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) ، مسئول گروهان بود و نیروها را برای شرکت در عملیات آتی (مسلم بن عقیل) آماده می کرد و هر روز صبح ساعتها ، نیروهای رزمنده را به مناطق کوهستانی و صعب العبور می برد و تمرینات سختی را به اجرا می گذاشت و گویی خستگی نمی شناخت و هنگام بالا رفتن از تپه ها همانند آهوان به سمت بالای تپه می دوید ، از این رو بچه ها وی را « غزال » خطاب می کردند و آن زمان که همه بچه ها خسته و کوفته به سمت مقر گروهان برمی گشتند با لهجهٔ شیرین آذری سرودی می خواند که همه را به وجد می آورد و نیروی تازه ای به آنها می داد . من به این سرود بسیار علاقه مند بودم ولی قسمتهایی از آن را فراموش کرده بودم . به همین جهت نامه ای در پاییز ۱۳۶۱ برای حمید به نشانی سپاه مرند نوشتم و از او خواستم تا متن کامل سرود را برایم ارسال کند . در اسفند ماه ۱۳۶۱ نامه حمید با امضای حمید آرپی جی ، به دستم رسید و او با خط خود سرود را برایم نوشته بود که از این قرار است :

داغدا داشدا گَزَر ایسلام اردوسی

ایسلام اردوسونون یوخدی گورخوسی

منیم اِلیم آذریدی ، اوزوم ایسلام حامیسی

هِش مسلمان گورخاخ اولماز دایانمارام کِدَرَم

الله شاهد من دینیمنن باشدا بیر شِی سویَمَرم

اَلیمیزدَ سلاح گدیروخ جنگَ

آز قالوب صدامی گتیراخ چنگَ

صدامی گورندَ سنگرَ یاتاخ

مسلسل گولسین صداما آتاخ

آتاخ - آتاخ - آتاخ

معنی شعر هم که خود حمید نوشته به شرح زیر است :

در کوه و بیابان می گردد اردوی اسلام

اردوی اسلام ترسی ندارد

ایل من آذری است خودم حامی اسلام هستم

هیچ مسلمان ترسو نمی شه نمی ایستم می روم

خدا شاهد است من از دینم بالاتر چیزی را دوست ندارم

از شهادت نمی شه گذشت نمی ایستم می روم

در دستمان اسلحه می رویم به جنگ

کم مانده صدام را بگیریم به چنگ

وقتی صدام را ببینم توی سنگر بخوابیم

گلوله مسلسل به صدام بیاندازیم

بیاندازیم - بیاندازیم - بیاندازیم

حمید در آستانه عملیات ، دوستان خود در تیپ محمد رسول الله (ص) را ترک کرد و به تیپ عاشورا رفت . در عملیاتی نفوذی مدت یک روز تمام در یک دره بودند که ناگهان متوجه شد بالگردی در دره کار می کند و چند نفر عراقی در آنجا هستند که با یک آرپی جی آنان را از بین برد . پس از مدتی به یک عراقی دیگر رسیدند و او را نیز کشتند . سپس به سوله ای رسیدند که در

آن تعدادی سودانی برای جنگ علیه ایران آموزش می دیدند . با حمله به سوله آنها را نیز از بین بردند . در ادامه به دره ای رسیدند که تعدادی کشته در آنجاه بود . با بررسی موقعیت متوجه شدند عراقی ها عملیات جدیدی در دست تهیه دارند . بلافاصله در همان نزدیکی سه نفر عراقی را دیدنـد و آنان را مجبور به تخلیه اطلاعات کردنـد . حمیدت و همرزمانش سـنگر کندند و موضع گرفتند و اطراف را مین گذاری کردند و منتظر نیروهای بعثی شدند و با تعداد کم موفق شدند عملیات عراقی ها را ناکام گذارند .

در عملیات مختلفی ماننـد فتـح المبین ، بیت المقـدس ، رمضان ، والفجر مقـدماتی ، والفجر ۴ و عملیات کرکوک شـرکت داشت و چنـدین بار زخمی شد . بسـیاری از شـبها برای نماز شب بیدار می شد . بعضـی از قطعات ریز آهن و ترکش را که سـطحی بودند از بـدن خود خـارج می کرد . وقتی بـا اصـرار برادرش نزد دکتر رفت به او گفت : « دکتر اینها با من انس گرفته انـد و مانـدنی هسـتند بگذار بمانند . »

با وجود این که بسیار خوشرو و خوش برخورد بود ولی از کسانی که به اسلام و میهن بی تفاوت بودند و یا خیانت می کردند بسیار منزجر بود و برخوردهای تنـدی می کرد . اگر احساس می کرد خطری متوجه اسـلام و یا کشور است ، عصـبانی می شـد . به عنوان مثـال روزی یکی از دژبانهـای سـپاه از ورود وی جلوگیری می کنـد و دلیـل آن را داشـتن اسـلحه (با وجود مجوز) ذکر می کنـد . موسوی بعـد از بگومگو متوجه شد که نحوه رفتار وی با دیگران متفاوت است به همین دلیل با وی برخورد فیزیکی کرد . بعدها فرد مزبور دستگیر و معلوم شد از افراد وابسته به منافقین است که برای آنها اسلحه تهیه می کرده است .

به گفته یکی از همرزمـانش ، وی در کارهـای دسـته جمعی بسـیار صادقـانه عمـل می کرد و همواره پیشـرو بود . در مسائـل عبـادیماننـده نمـاز و روزه بسـیار جـدی بود و اوقـات فراغت خود را در مسـجد سپری می کرد . جنگ را مسـئله ای تحمیلی و اجباری می دانست که توسـط اسـتکبار بر مردم ایران تحمیـل شـده است . بسـیار علاـقه منـد به کشـور و نظـام اسـلامی بـود و دوست داشت در حکومت اسلامی ایران قوانین و احکام اسلامی به درستی اجرا شود و خط ولایت فقیه تداوم یابد . از کسانی که بر خلاف دستورات اسـلام عمل می کردند بسیار متنفر بود . دوستانش را به حضور در جبهه و نماز جمعه و جماعت دعوت می کرد و اطاعت از رهبری سرلوحه افکار و عقایدش بود .

در فرازی از وصیت نامه او آمده است :

خـدا انسـان را آفریـده تا او را بپرسـتد و در فطرت او جاذبه ای از عشق خـدایی قرار داده که در صادقانه ترین تظاهراتش باعث ایثار شود و ایثار در قله عشق انسان به خدا و در شدیدترین تجلیاتش به شهادت می رسد .

حمید موسوی اقدس در مرحله سوم عملیات والفجر ۴ در ۱۲ آبان ۱۳۶۲ در منطقه پنجوین در تپه ۱۹۰۰ (کانی مانگا) با یک گروه ده نفری برای تصـرف تپه ای که در دست عراقی هـا بود عـازم شـد . ولی در اثر شـدت آتشبار عراقی ها تمامی افراد زخمی و یا به شهادت رسـیدند . حمید با عراقی ها جنگید تا اینکه تیربار دوشـکای آنان را به دست آورد و علیه آنان به کار گرفت و به طرف تپه مورد نظر رفت اما نیروهای ایرانی دیر رسـیدند . عراقی ها که از منطقه دور شـده بودنـد محل اسـتقرار دوشـکا را به خمپاره بسـتند و حمید بر اثر اصابت ترکشـهای خمپاره به شـهادت رسید . پیکر وی مدت یازده سال در خاک عراق باقی ماند و پس از آن چند تکه اسـتخوان از کمر به پـایین به وطن بـازگشت و در گلزار شـهدای مرنـد به خـاک سپرده شـد . حمیـد موسوی اقـدس ، کتابی درباره حملات رزمندگان ایرانی به رشته تحریر درآورد که به دلایل امنیتی هنوز منتشر نشده است .

منـابع زنـدگینامه" :فرهنـگ جـاودانه هـای تاریـخ("زنـدگینامه فرمانـدهان شـهید آذربایجـان شـرقی)نوشـته ی یعقـوب توکلی,نشـر شاهد,تهران-۱۳۸۴

موسوی بجنوردی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آیت الله دکترسید محمد موسوی بجنوردی در سال ۱۳۲۲ در نجف اشرف متولد شد ولی در شناسنامه وی ۱۳۲۴ به عنوان سال تولد رقم خورده است. ایشان تحصیلات علوم حوزوی و دینی خود را در ایران و نجف اشرف به انجام رساندند. وی به مدت ۳۰ سال در محضر استادان درجه اول فقه واصول و فلسفه از جمله مرحومان امام خمینی(س), پدر معظم ایشان آیت الله العظمی میرزا سید حسن بجنوردی ـ صاحب کتاب القواعد الفقهیه و مرجع تقلید وقت ـ آیت الله خویی و آیت الله حکیم در حوزهٔ نجف اشرف به فراگیری علوم دینی پرداخت. موسوی بجنوردی که دروس جدید و حوزوی را با هم می‌خواند در ۱۸ سالگی کفایتین (سطح ۳) را به پایان رساند. همزمان با حضور در درس خارج امام, موسوی بجنوردی به مدت ۱۲ سال در کلاسهای آیت الله العظمی خویی نیز حاضر می‌شدند.موسوی بجنوردی پس از پیروزی انقلاب به ایران آمدند و در دفتر استفتائات حضرت امام مشغول به کار شدند. در سال ۱۳۵۹ به دستور امام راحل, دادگاه عالی قضات را راه اندازی کرد. ایشان از سال ۱۳۶۰ به مدت دو دوره تا سال ۱۳۶۸ به عضویت شورای عالی قضایی درآمدند که تا ارتحال حضرت امام و تغییر در قانون اساسی (که منجر به حذف شورای عالی قضایی شد) ادامه داشت.همزمان با این فعالیتهای اجتماعی و امور اجرایی کار تدریس و تحقیق در دانشکده های حقوق دانشگاه های شهید بهشتی, تربیت مدرس و نیز دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران را دنبال کردند. در سال ۱۳۶۸ به رتبهٔ دانشیاری و در فروردین سال ۱۳۸۲ به رتبه استادی رسیدند .دکتر سید محمد موسوی بجنوردی از سال ۱۳۷۱ عضو هیأت علمی و ریاست گروه الهیات دانشگاه تربیت معلم(خوارزمی) بودند و درحال حاضر رئیس گروه الهیات و رشتهٔ حقوق و علوم سیاسی این دانشگاه می باشند.

گروه : علوم انسانی

رشته : حقوق

گرایش : فقه و اصول

والدین و انساب : پدر معظم سید محمد موسوی بجنوردی مرحوم آیت الله العظمی میرزا سید حسن بجنوردی ، صاحب کتاب القواعد الفقهیه و مرجع تقلید وقت بود

تحصیلات رسمی و حرفه ای : سید محمد موسوی بجنوردی دارای اجتهاد در رشته فقه و اصول از نجف اشرف از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ است.

فعالیتهای ضمن تحصیل : سید محمد موسوی بجنوردی در حین شاگردی در کلاس درس امام و آیت الله العظمی خویی در مسجد جامع نجف اشرف (هندی) رسائل, مکاسب و کفایتین را به زبان عربی برای شیعیان کشورهای عرب زبان همچون عراق, لبنان, سوریه و مصر تدریس می کردند.

استادان و مربیان : از استادانسید محمد موسوی بجنوردی می توان به امام خمینی(ره), پدر معظم ایشان آیت الله العظمی میرزا سید حسن بجنوردی ،آیت الله خویی و آیت الله حکیم در حوزهٔ نجف اشرف اشاره کرد.

وقایع میانسالی : سید محمد موسوی بجنوردی پس از پیروزی انقلاب به ایران آمدند و در دفتر استفتائات حضرت امام مشغول به کار شدند. در سال ۱۳۵۹ به دستور امام راحل, دادگاه عالی قضات را راه اندازی کرد. ایشان از سال ۱۳۶۰ به مدت دو دوره تا سال ۱۳۶۸ به عضویت شورای عالی قضایی درآمدند که تا ارتحال حضرت امام و تغییر در قانون اساسی (که منجر به حذف شورای عالی قضایی شد) ادامه داشت. در این شورا بخش مهمی از تدوین قوانین و اصلاحیه های مربوط به قانون مدنی, آیین دادرسی کیفری, قانون مجازات اسلامی و نظارت مستقیم براحکام همهٔ دادگاهها بر عهدهٔ ایشان بود. همزمان با این فعالیتهای اجتماعی و

امور اجرایی کار تدریس و تحقیق در دانشکده های حقوق دانشگاه های شهید بهشتی, تربیت مدرس و نیز دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران را دنبال کردند. در سال ۱۳۶۸ به رتبهٔ دانشیاری و در فروردین سال ۱۳۸۲ به رتبه استادی رسیدند

مشاغل و سمتهای مورد تصدی : سوابق شغلی (آموزشی ـ اجرایی) سید محمد موسوی بجنوردی به شرح زیر است: اجرایی : – عضویت در شورای عالی قضایی (دو دوره بمدت ده سال) – رئیس دادگاه عالی انقلاب اسلامی – رئیس شعبه دیوان عالی کشور – عضو هیات عفو حضرت امام خمینی (ره) – عضو کمیته کشوری اخلاق پزشکی – عضوهیئت علمی موسسه عالی بانکداری – ریاست کمیسیون حقوق بشر اسلامی – عضویت در شورای عالی علمی دایره المعارف بزرگ اسلامی – عضو هیات علمی دانشگاه خوارزمی (تربیت معلم) – رئیس گروه حقوق و علوم سیاسی تربیت معلم – رئیس گروه دین و فلسفه – مدیر گروه فقه و حقوق پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی – عضو هیات امنای مرکز بین الملل گفتگوی فرهنگها و تمدنها – عضو کمیته کشوری اخلاق پزشکی – عضو کمیته علمی شورای پول و اعتبار – عضو هیئت امنای مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها – عضو کمیتهٔ کشوری اخلاق پزشکی – عضو شورای دانشگاه تربیت معلم – عضو هیئت ممیزه دانشگاه تربیت معلم – مدیر گروههای حقوق و علوم سیاسی و فلسفه و دین وفقه و حقوق پژوهشکده امام خمینی(ره) – مدیر گروه دین و فلسفه دانشگاه خوارزمی (تربیت معلم) – مدیر گروه حقوق و علوم سیاسی (تربیت معلم) – عضو هیئت تحریریه مجله علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم – عضو هیئت تحریریه متین پژوهشکده امام خمینی (ره) – عضو هیئت تحریریه مجله نامه الهیات دانشگاه آزاد اسلامی – عضو هیئت تحریریه مجله حقوق و علوم سیاسی آموزشی ـ آموزش از سال ۶۰ تا کنون: – دانشگاه شهید بهشتی – دانشگاه تربیت مدرس – دانشگاه تهران – دانشگاه آزاد اسلامی – مدرسه عالی شهید مطهری – موسسه عالی بانکداری ایران – دانشگاه خوارزمی (تربیت معلم) – دانشگاه قم

فعالیتهای آموزشی : سید محمد موسوی بجنوردی تدریس در دانشگاههای خارج از کشور را از سال ???? با تدریس در دانشگاه بریتیش کلمبیا کانادا آغاز کردند. ایشان در آن سال به دعوت دانشکده حقوق آن دانشگاه بمدت یک ترم حقوق اسلامی تدریس کردند و در پایان نیز یک رساله دکترا در موضوع «حقوق کودک در اسلام» را راهنمایی کرد. ایشان در همان سال از کانادا به آمریکا رفته در دانشگاه کالیفرنیا جلساتی را بمدت دو ماه برگزار کردکه مقارنه بین حقوق اسلام و حقوق غرب بود. این جلسات نهایتاً ترجمه و در آن دانشگاه به چاپ رسید. به دنبال همین جلسه مسؤولان دانشگاه از ایشان خواستند که بمدت چهار سال استادی آن دانشگاه را عهده دار شود که وی به علت ارجحیت دادن حضور در ایران این پیشنهاد را نپذیرفت. یکسال بعد مسؤولان دانشگاه جرج تاون واشنگتن دی سی به واسطه دکتر سید حسین نصر پیشنهاد تصدی گری مسؤولیت بخش علوم اسلامی آن دانشگاه را به ایشان دادند ولی موسوی بجنوردی این پیشنهاد را نیز نپذیرفت. در سال ???? نیز آیت الله موسوی بجنوردی بمدت یک ترم در دانشکده حقوق دانشگاه آکسفورد تدریس داشتند که در انتها راهنمایی رساله دو دانشجو در موضوعات «سیستم حکومت در اسلام» و «بررسی حقوق خصوصی در بعد مسائل مالکیت خصوصی» را عهده دار شد. آیت الله موسوی بجنوردی از اواسط دهه هفتاد ارتباطات علمی مستمری با دانشکده حقوق دانشگاه محمد الخامس مراکش داشته است. ایشان رفت وآمد و تدریس در مراکش را بسیار مفید دانسته و از این بابت بسیار اظهار خرسندی داشته اند. سال گذشته آیت الله موسوی بجنوردی به دانشگاه سن ژوزف (القدیس یوسف) لبنان دعوت شدند و جلسات علمی را در آن دانشگاه که شاخه ای از دانشگاه سوربن می باشد برگزار کردند. به دنبال آن جلسات دعوتنامه ای از دانشگاه سوربن برای تدریس در ترم پاییز به ایشان ارسال شد. در اردیبهشت???? آیت الله موسوی بجنوردی به دعوت طنطاوی شیخ الازهر به مصر رفت و ضمن ارائه جلساتی درخصوص «نقش عقل در شریعت» ارتباطات علمی را با دانشگاه الازهر و عین الشمس برقرار کردند. یکی از جلسات جالب علمی آیت الله موسوی بجنوردی در دانشگاه بریتیش کلمبیا تدریس خصوصی به موریس کاپیتورن کمیسر عالی حقوق بشر می باشد. پروفسور کاپیتورن که استاد

دانشگاه بریتیش کلمبیا است در آن سال که هنوز نماینده سازمان حقوق بشر در ایران نبوده است جلساتی درباره «حقوق جزا در اسلام» را به صورت خصوصی نزد آیت الله موسوی بجنوردی گذراند. موسوی بجنوردی درحال حاضر اشتیاق چندانی برای تدریس در دانشگاههای خارج از کشور ندارد. چراکه به اعتقاد او داخل کشور بیشتر از خارج نیازمند اسلام راستین است. ایشان هم اکنون در داخل کشور در دانشگاههای : تهران ،تربیت مدرس، شهید بهشتی، تربیت معلم (خوارزمی)، دانشگاه آزاد (واحد علوم و تحقیقات، الهیات قلهک)، موسسه عالی بانکداری و پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری تدریس میکنند.

شاگردان : سیدعباس موسوی و شیخ راغب حرب از شهدای برجسته حزب الله لبنان از شاگردانسید محمد موسوی بجنوردی در آن دوران از تحصیل وی در نجف اشرف بودند.

آرا و گرایشهای خاص : زمینه‌های تحقیقاتی مورد علاقه سید محمد موسوی بجنوردی به قرار زیر است: فقه – حقوق – اصول – فلسفه – عرفان – کلام

چگونگی عرضه آثار : از سید محمد موسوی بجنوردی در داخل کشور بیش از ۵۰ مقاله درمجلات علمی و ۱۵جلد کتاب با عناوین زیر منتشر شده است که بعضاً عنوان کتب درسی رشتهٔ حقوق در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری مورد توجه استادان و دانشجویان قرار گرفته است. – عقد ضمان – علم اصول – فقه تطبیقی – فقه تطبیقی, بخش جزایی(جلد دوم) – قواعد فقهیه جلد ۱, ۲ – مجموعه مقالات فقهی, حقوقی, فلسفی و اجتماعی۱،۲،۳،۴،۵،۶ – مصادر التشریع عندالامامیهٔ و السنهٔ (به زبان عربی)؛ – مقالات اصولی. تعداد مقالات علمی چاپ شده در مجلات علمی وپژوهشی = ۴۸ مقاله تعداد مقاله‌های ارائه شده در نشست‌های علمی = ۲۳ مقاله تعداد پایان نامه‌های تحت راهنمایی دکتر موسوی بجنوردی: الف) کارشناسی ارشد: در حدود ۲۲۰ پایان نامه کارشناسی ارشد ب) دکتری: در حدود ۶۰ پایان نامه دکتری پایان نامه‌های تحت مشاوره دکتر موسوی بجنوردی : الف) کارشناسی ارشد: در حدود ۲۲۰ پایان نامه مشاوره و به همین تعداد استاد ناظر ب) دکتری: در حدود ۶۰ پایان نامه مشاوره و به همین تعداد استاد ناظر –

آثار :

۱ اندیشه‌های حقوقی حقوق خانواده

ویژگی اثر : انتشارات مجمع علمی فرهنگی مجد و در سال ۱۳۸۶ به چاپ رسیده است و در زمینه فقه، حقوق می باشد.

۲ عقد ضمان

ویژگی اثر : انتشارات پژوهشکده امام خمینی و در سال ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است. این کتاب در زمینه حقوق است.

۳ علم اصول

ویژگی اثر : انتشارات پژوهشکده امام خمینی در سال ۱۳۸۰چاپ شده است.این کتاب در زمینه اصول فقه می باشد.

۴ فقه تطبیقی

ویژگی اثر : انتشارات پژوهشکده امام خمینی و در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است و در زمینه حقوق می باشد

۵ قواعد فقهیه (در دو جلد)

ویژگی اثر : انتشارات پژوهشکده امام خمینی در سالهای ۱۳۷۹ و ۱۳۸۳ چاپ شده است.این کتاب در زمینه فقه و حقوق است.

۶ مجموعه مقالات فقهی ، حقوقی ، اجتماعی فلسفی در ۶ جلد

ویژگی اثر : انتشارات پژوهشکده امام خمینی و در سالهای ۱۳۸۰–۱۳۸۱–۱۳۸۲–۱۳۸۳–۱۳۸۴–۱۳۸۵ منتشر شده است. این کتاب در زمینه فقه حقوق فلسفه بحث می کند.

۷ مصادر التشریع عند الامامیه و السنه (ج۱)

ویژگی اثر : انتشارات پژوهشکده امام خمینی و در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسید.این کتاب در زمینه مدخل در علم فقه و اصول نگاشته شده است

۸ مقالات اصولی

ویژگی اثر : انتشارات امیر کبیر و در سال ۱۳۷۶ به چاپ رسیده است.و در زمینه اصول است.

موسوی تبریزی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید مهدی موسوی تبریزی

محل تولد : تبریز

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از پایان تحصیلات کلاسیک در حد دوم راهنمایی، شروع به تحصیلات حوزوی در حوزهٔ علمیهٔ تبریز کردم و مقدمات علوم اسلامی را تا حد لمعتین در آنجا به اتمام رساندم. پس از آن، به مدت یک سال در تهران به تحصیل رسائل و مکاسب و نیز تدریس مقدمات مشغول بودم. در سال ۱۳۶۴ به قم آمدم. پس از پایان تحصیلات سطح در قم، در درس خارج فقه و اصول (عمدتاً در درس آقایان آیت الله مکارم و سبحانی) شرکت کردم.

همزمان در دورهٔ آشنایی با علوم جدید در مؤسسه در راه حق مشغول تحصیل شدم. در سال ۱۳۷۰ پس از پایان دورهٔ مؤسسه در راه حق، به عضویت دفتر همکاری حوزه و دانشگاه در آمدم و دورهٔ کارشناسی و کارشناسی ارشد روانشناسی را در آنجا گذراندم. ضمناً همزمان با تحصیل روانشناسی در دفتر همکاری، در درس خارج نیز شرکت می کردم. پس از پایان تحصیلات کارشناسی ارشد روانشناسی در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مشغول تحقیق در مسائل مربوط به علوم اسلامی و روانشناسی شدم.

حاصل این تحقیقات عمدتاً تاکنون در تألیف چندین کتاب خلاصه می شود که عبارتند از:

۱- روانشناسی سلامت با نگرشی به منابع اسلامی (کار گروهی).

۲- روانشناسی اجتماعی با نگرشی به منابع اسلامی (کار گروهی).

۳- در آمدی بر روانشناسی دین (همراه با جناب آقای آذربایجانی).

۴- بهداشت روانی با نگرشی به منابع اسلامی (کار گروهی که هنوز چاپ نشده است).

هم اکنون نیز مشغول تألیف پایان نامهٔ سطح ۳ حوزه با عنوان: «نقش رفتارهای دینی در بهداشت روانی» هستم.

موسوی راد، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد موسوی راد : فرمانده گردان یدالله تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در هجدهمین روز دی ماه سال ۱۳۳۹ خانه باصفای «سید علی موسوی راد» شاهد تولد اولین فرزند این خانواده بود. او را« سید احمد »نام نهادند و از همان آغازین روزها آستین همت برای تربیت هر چه بهتر این گل لاله نبی (ع) بالا زدند. او در دامان مادری با تقوا و پدری متدین رشد کرد .سید احمد سالهای کودکی را در حالی پشت سر گذاشت که حضور مستمرش به همراه پدر در صف نماز جماعت مسجد و تلاوت هر شب قرآن در محیط گرم و صمیمی خانواده دل و جانش را با معنویت پیوندی عمیق داده بود .

او دوران ابتدایی را در مدرسه «عسکریه »به پایان رساند ، این مدرسه به لحاظ بافت مذهبی که داشت او را هر چه بیشتر با علوم اسلامی آشنا نمود و همین امر باعث شد که سید احمد چند سالی را جهت تحصیل علوم و معارف دین در حوزه علمیه به سر ببرد. پیوند او با معنویت آن چنان بود که از هر فرصتی برای نزدیک شدن به پروردگار و دست انداختن بر دامان اهل بیت استفاده می کرد و همین میل به پاکی او را به سمت و سوی مبارزه با ظلم و جهل و بیداد سوق می داد .

با شروع قیام مردمی علیه طاغوت «سید احمد» با حضوری مداوم در راهپیمایی ها و پخش اعلامیه و کمک رسانی به افراد ناتوان در ایام اعتصاب شرکت نفت نقش برجسته ای را به عنوان یک انقلابی ایفا کرد ، این نوجوان ۱۷ ساله بارها پیش آمد که با روحیه ضد استکباری خود مامورین طاغوت را به ستوه آورد. پس از پیروزی انقلاب سید احمد در همان روزهای نخستین تشکیل سپاه با مغازه پدر وداع گفت و لباس سبز سپاه را بر تن کرد و چه خوب پاسداری برای انقلاب و ارزشهایش شد . با آغاز خباثت گروه های« دمکرات» و« کومله» در «کردستان» او که روح بزرگش آرام نمی گرفت وظیفه خود دید که برادرانش را یاری دهد ، سید احمد راهی کردستان شد و زمانی همرزم شهید چمران بود و گاه همراه شهید کاوه .ارتفاعات کردستان ، شهرهای بانه ، پاوه و کامیاران شهادت می دهند که بارها ایثار و تدبیر سید احمد موجب نجات مردم مظلوم آن دیار شد .

با آغاز جنگ تحمیلی او باز هم در صحنه های نبرد حماسه ای دیگر آفرید ، ۱۸ بار اعزام پی در پی او گواه این مسئله است که او در پی شهادت بود . پای صحبت همرزمش که می نشینی می گوید" :احمد از منطقه که بر می گشت بلافاصله به یگان حفاظت سپاه می رفت مدتی را که در مشهد بود در این سنگر به حفاظت از نماز جمعه و بر خورد با منافقین می پرداخت . او مرد جنگ بود ، جنگ با همه ی زشتی ها ، پلیدی ها و تجاوزها . بارها جراحت برداشت ، تا مرز شهادت رفت اما باز هم تن نیمه جان خود را به صحنه های نبرد کشاند .

تدبیرش او را وا داشت تا او در بحرانی ترین لحظه، حتی آن زمان که خودش جراحات شدیدی برداشته بود، باز هم روحیه اطرافیانش را تقویت کند .او با همه مهربانی و صفایش در مقابل بی عدالتی ها و بی اعتنایی به حدود الهی با شدت برخورد می کرد. شوخ طبعی سید احمد بسیاری را به سوی خود جلب می کرد. تمام نیروهای تحت فرمانش از صمیم جان دوستش داشتند اما سید احمد خود شیفته امامش بود .عشق به امام سراپای وجود او را گرفته بود و تمام افتخارش آن بود که سرباز خمینی است .سید احمد با اصرار خانواده برای ازدواج در بیست و سومین بهار زندگی با دختری از اقوام پیوند زناشویی بست که این پیوند نتوانست در تصمیم سید احمد برای حضور مداوم در جبهه خللی وارد کند ، او پس از دو هفته که از مراسم عقدشان می گذشت راهی منطقه شد ، موقع خداحافظی به خواهر و مادر گفته بود که این آخرین دیدار است . سید احمد حالا با دینی کامل دوباره به سمت

جبهه می رفت تا این بار با سربلندی و جدا شدن از تمام متعلقات خاکی، عروجی ابدی به ملکوت و جوار معشوق داشته باشد و بالاخره محبوب که سوز و التهاب عاشقانه او را دید ، نیازش را به نازی و نوازشی دل پسند پاسخ گفت و به جوار خویش فرا خواند. فرصت این پرواز عملیات خیبر و سکوی این عروج جزیره مجنون مقرر شد .

سید احمد در آخرین لحظات در آن کشاکش و راز و نیاز با محبوب، خنده ای از سر رضایت بر لب داشت. او خندید و رفت و این کلام معشوق را تا ابد بر جان ما حک کرد که : هر که عاشقم شود من عاشقش می شوم . منابع زندگینامه" :کاش با تو بودم"نوشته ی رویا حسینی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

موسوی راد، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید حسین موسوی راد

محل تولد : نیشابور

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۲/۷/۱

زندگینامه علمی

آقای سید حسین موسوی راد در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی در خانواده ای متدین، مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) در شهرستان نیشابور دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش با موفقیت سپری کرد. در پی تشویق خانواده و علاقه خویش به فراگیری علوم دینی وارد حوزه علمیه گردید تا از خرمن پر بار حوزه های علمیه خوشه چینی نماید.

پس از ورود به حوزه علمیه با تلاش و کوشش فراوان به تحصیل پرداخت و از درس بزرگانی همچون: «مرحوم آیت الله شیخ جواد تبریزی»، «آیت الله صالحی مازندرانی»، «آیت الله اعتمادی»، «آیت الله وحید» و ... کسب فیض کرد. استاد در کنار تحصیل دروس حوزوی از تحصیلات دانشگاهی غافل نماند و در رشته (فلسفه اسلامی) در مقطع کارشناسی در سال ۱۳۷۷ از دانشگاه فردوسی مشهد فارغ التحصیل گردید. ایشان ضمن تبلیغ در زندگی سراسر علمی خود جز به تحقیق و نگارش و تألیف به چیز دیگری نیندیشیده است که مقالات «شیوها ی مدیریتی حضرت علی (علیه السلام)» و «جنبش نرم افزاری» از جمله آثار ایشان است.

موسوی فراز، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمدرضا موسوی فراز

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از اتمام دوره راهنمایی وارد حوزه علمیه قم شدم. در ضمن درس های حوزه، دروس دبیرستان را در رشته ریاضی فیزیک ادامه دادم و همزمان با جنگ بحمدالله به اتمام رسید. حدود سال ۶۷ مقدمات را که در مدرسه رضویه مشغول بودم تمام شد. و برای درس های سطح در درسهای عمومی شرکت می کردم. در سال ۷۱ همزمان با درس رسائل و مکاسب، تحصیل در دروس «موسسه در راه حق» (نام سابق موسسه امام خمینی) را شروع کردم و مقطع کارشناسی در سال ۷۶ به اتمام رسید.

سپس کارشناسی ارشد در رشته «دین شناسی» را آغاز کردم و در مهر ۱۳۸۲ پایان نامه را دفاع کردم. در سال ۱۳۸۵ از نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاهها مجوز تدریس در دروس «گرایش مبانی نظری اسلام» را دریافت کردم. از سال ۱۳۸۲ تاکنون در مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی (حجتیه) در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد به تدریس ادیان، کلام، آشنایی با عرفان، شبهات کلامی و ... مشغول هستم. و در این مدت راهنمایی، مشاوره و داوری چندین پایان نامه را به عهده گرفته ام.

زمان تحصیل در مقطع سطح دروس حوزه به عللی از جمله تأمل روی دروس، طولانی شد و حدود سال ۱۳۷۹ در درس خارج «آیهٔ الله مرحوم میرزا جواد تبریزی» به مدت یکی، دو سال شرکت کردم. ولی به علت اشتغال به پایان نامه و کارهای تحقیقی نتوانستم درس خارج را ادامه دهم. در سال ۱۳۸۶ در مقطع دکتری رشته «ادیان» موسسه امام خمینی پذیرفته شدم و مشغول تحصیل و تحقیق هستم.

موسوی کاظمینی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا حسن موسوی کاظمینی فرزند سید هادی، مشهور به محدث کاظمینی یکی از علما و محدثین بزرگ قرن چهاردهم هجری است. کاظمینی مجتهدی اصولی و محققی مدقق در حدیث و رجال بود. وی در اواسط قرن دوازدهم در بیت علم و سیادت و شرف به جهان دیده گشود. خاندان محدث کاظمینی از پدر و اجداد همگان افضل و دانش و ساداتی پارسا و خدادوست بودند. محدث قمی با محدث کاظمینی معاصر بود، معظم له در جمله اساتید و مشایخ اجازه به خود متذکر اوست (محدث قمی در آثار خود به معظم له و پدرش سید هادی خیلی اظهار علاقه و صمیمیت می نماید. سید هادی نیز مجتهدی جلیل القدر، سیدی خوش قلب و پاک طینت، و از صفای باطن و نهایت پرهیزکاری برخوردار بوده است. محدث قمی ضمن یادنامه پسر، کراماتی را به این پدر بزرگوار منسوب می دارد که دال بر قلب معنوی او به ذات اقدس الهی و حضرت صاحب الامر و والیان خدا می باشد.

محدث کاظمینی بیشتر سنوات عمرش در زادگاه او شهر کاظمین سپری شد و افاضلی از علما از محضرش به مقامات علمی نایل

آمدند. مراتب فقهی او از مجلدات شرح کبیر به کتاب کشف الغطای شیخ کبیر مشهود است. احاطه حدیثی او نیز از کتاب درایت و روایت معلوم می گردد. محدث کاظمینی صاحب کتاب تکمله امل الامل است. کتاب اخیر در تراجم علما و رجال بزرگ اسلام مکمل کتاب شیخ حر عاملی است. او همچنین شرحی بر وجیزه شیخ بهائی در درائت الحدیث به رشته تحریر برد. سرانجام در سال ۱۲۲۴ در کاظمین علیه السلام وفات نمود و آیت ربانی سید هادی و دودمان وی جانشین خاندان معظم خود گردیدند. روانشان شاد.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

موسوی نژاد، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید علی موسوی نژاد

محل تولد : مشهد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

در شهریور ماه ۱۳۴۷ در مشهد مقدس و در خانواده ای اهل علم به دنیا آمدم. پس از پایان دوره ابتدایی و هم زمان با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸ به تحصیل علوم حوزوی مشغول شدم و تا سال ۱۳۶۵ که برای ادامه تحصیل به قم آمدم؛ در مشهد در حوزه علمیه ای که توسط پدر بزرگوارم و به نام ایشان مشهور است؛ مقدمات و سطوح اولیه حوزوی را پشت سر گذاشتم.

از سال ۱۳۶۳ و با امکان حضور در جبهه های نبرد و تا پایان جنگ تحمیلی به طور متناوب بیش از یک سال در جبهه های نبرد به صورت داوطلب حضور یافتم. پس از حضور در حوزه علمیه قم که بیشتر به دوران پس از پایان جنگ تحمیلی و شرکت در جبهه و به سال ۱۳۶۷ بر می گردد سطوح عالیه حوزوی را ادامه داده و پس از آن به مدت هشت سال تا سال ۱۳۷۵ در دروس خارج فقه و اصول نیز شرکت کردم.

در کنار تحصیل، فعالیت های علمی دیگری نیز داشته ام. از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ در ۱۲ سفر پیاپی به حج در بعثه مقام رهبری و در بخش معاونت بین الملل به عنوان مبلغ و زباندان به فعالیت های علمی و تبلیغی در قالب ملاقات ها و گفت و گوهای علمی با دیگر مسلمانان حاضر در موسم حج حضور داشتم و در همین راستا در این معاونت دارای مسؤولیت هایی ینز بودم.

در سال ۱۳۷۳ تا پایان ۱۳۷۴ به عنوان عضو علمی کنگره نقش زمان و مکان در اجتهاد در گروه حدیث به مدت دو سال مشغول بودم و حاصل آن فعالیت های علمی در سه مجلد منتشر شده است. از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۶ به مدت دو سال به عنوان عضو پژوهشکده فقه و حقوق پژوهشگاه دفتر تبلیغات اسلامی مشغول بودم. و همزمان با تأسیس مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب به این مرکز نیز پیوستم.

موسوی نسب، محمدصادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمد صادق موسوی نسب

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۱

زندگینامه علمی

پس از اخذ دیپلم، در سال ۱۳۶۱ وارد حوزه علمیّه شدم. در سال ۱۳۶۶ همراه با دروس حوزه در دوره های آموزشی مؤسسه در راه حق نیز شرکت کردم. این دوره آموزشی شامل مباحث فلسفی، معارف قرآن و منتخبی از مباحث و دستاوردهای بعضی از علوم انسانی، به خصوص اقتصاد و جامعه شناسی بود. پس از این دوره که به عنوان کارشناسی الهیّات و معارف اسلامی ارزیابی شد؛ وارد رشته تعلیم و تربیت شده و در مقطع کارشناسی ارشد فارغ التحصیل شدم. پایان نامه اینجانب: «مقایسه ای است میان دیدگاه شهید مطهری و یکی از فلاسفه تعلیم و تربیت (شفلر) در باب فطرت و استعداد آدمی».

پس از دوران مذکور به عضویت در هیئت علمی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) در قم پذیرفته شده و فعّالیّت های سه گانه ای را، همزمان آغاز کردم؛ (بخش اول کارهای تحقیقی بود که حاصل آن چند مقاله و یک ترجمه مشترک است. بخش دوم تدریس مواد مختلف درسی در رشته علوم تربیتی است و قسمت سوّم اداره امور کارورزی، تحقیق و برنامه ریزی آموزشی برای دوره های کارشناسی ارشد و دکتری در رشته علوم تربیتی می باشد که در مؤسسه امام خمینی (ره) برگزار می شود) و هم اکنون دانشجوی دکتری در گرایش روان شناسی تربیتی هستم.

موسوی، جاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید جاسم موسوی

محل تولد : میسان

شهرت

تابعیت : عراق

تاریخ تولد : ۱۳۵۰/۱/۱

زندگینامه علمی

ولدت و ترعرعت فی احد قری الجنوب التابعة لمحافظة میسان الواقعة فی جنوب العراق و التی تقع علی مسافة قریبة من قضاء الحویزه الایرانی و هناک اکملت الدراسة الابتدائیة و بعد اشتداد المعارک فی الحرب الظالمة المفروضة علی الجمهوریة الاسلامیة نزحت مع عائلتی الی مرکز المحافظة «العمارة» و ذلک بسبب وصول الجیش الاسلامی الایرانی الی بعض مناطق الجنوب فی العام ۱۹۸۲ م. و قد کانت هذه السنة من اصعب المراحل التی مررت بها اذ اعتقل والدی من قبل الا ـ من البعثی بتهمة التجسس لصالح الجمهوریة الاسلامیة لیلتحق بجبهات الحق.

و بعد انتقالنا الی مرکز المحافظة اکملت هناک دراستی حیث حصلت علی شهادة الاعدادیة و ذلک فی العام ۱۹۹۰ – ۱۹۸۹ و فی نفس هذا العام انتفض شیعة العراق فی الانتفاضة الشیعة المعروفة و التی کادت ان تقضی انذاک علی ازمرة البعثیة ، و التی انتهت بفاجعة الیسمة حیث استشهد عشراة الالاف و هاجرت الالاف من الشیعة الی الجمهوریة الاسلامیة و قد کنت من الذین منٌ الله تعالی علیهم بالهجرة الی ارض الاسلام مع والدی حیث التحق بمجرد وصولی الی ایران بمدرسة الامام الخمینی (رض) التی یشرف علیها سماحة ولی الفقیه فی خوزستان آیت الله السید الجزائری، و ذلک فی العام ۱۳۷۰.

و هناک اکملت المقدمات و السطح الاولی و الثانی من السطوح الحوزویة حیث تتلمذت علی خیرة الاساتذة هناک کسماحة الشیخ ماجد الکاظمی و السید محسن الشفیعی و آخرون. و فی سنة ۱۳۷۴ قبلت فی المرکز العالمی للعلوم الاسلامیة، حیث اکملت السطح الاولی و الثانی و الثالث و ذلک فی العام ۱۳۷۷. و فی السنة ۱۳۷۷ قبلت فی مدرسة الامام الخمینی للدراسات العلیا فی قسم الفلسفة و الکلام، و هناک تتلمذت علی ید تلة کبیرة من خیرة الاساتذة فی قم المقدسة کالدکتور احمد البهشتی و الدکتور محمد مهدی گرجیان و الشیخ حسن معلمی و الدکتور علی الشیروانی و آخرون. و فی العام ۱۳۸۱ اکملت الدراستی التخصصیة حیث دافعت عن رسالتی التی کانت تحت عنوان بحث تطبیقی للجبر و الاختیار، و قد کان الاستاذ المرفا الدکتور گرجیان و الاستاذ المعاون الشیخ حسن المعلمی، و کان الحکم فی جلسة الدفاع الشیخ کیاشمشکی و قد حصلت علی درجة ۱۹ فی جلسة الدفاع.

و فی سنة ۱۳۸۲ ابتدات دراسة البحث الخارج علی ید اصحاب السماحات من علماء الحوزة العلمیة کالشیخ الهرندی و الشیخ محمد باقر الایروانی و غیرهم. و قد احنغلت اثناء ذلک فی عدة من المراکز العلمیة کمؤسسة الکوثر للمعارف الاسلامیة و التی کان لها الفضل فی نشر الکثیر من المقالات التی کلفتنا بکتابتها و الی جانب التحصیل الدراسی مارستا مهمة التدریس فکان لنا الشرف فی تدریس جامع المقدمات و معالم الدین و بعض کتب شرح اللمعة و الحلقة الاولی و الثانیة. و الحمدلله رب العالمین.

موسوی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید حسن موسوی : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ساوه

سال ۱۳۳۹متولد شدودر یک خانواده مذهبی، پرورش یافت. از همان کودکی ، انس با قرآن و عشق به اهل بیت (ع) در اعماق جانش ریشه دواند ؛ نور قرآن و ایمان به سیرت و صورت او شعاع افکند و موجبات کمال روحی و معنوی او را فراهم کرد.

با شروع جنگ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و تا لحظه عروج جاودانی خویش با تمام وجود در خدمت این

نهاد مقدس بود.در عرصه مبارزه ، با قبول مسئولیت های مختلف از جمله تبلیغات ، مهندسی و ... خدمات شایان توجهی نمود و موجبات رضایت الهی را برای خود فراهم کرد ؛ هرجا که قدم می گذاشت و دست به هر کاری که می زد ، منشاء تحول و خیر و کمال می شد.در پشت جبهه ، با معرفی حماسه سازان جنگ و مقایسه جبهه های نور و ظلمت ، جوانان را به شرکت در مبارزه و پیوستن به کاروان عاشقان حسینی ، تحریک و تشویق می نمود.« شلمچه » آسمانی بود که کوچ جاودانی این پرستوی خونین بال را شاهد بود تا انتهای روشن دیدار. منابع زندگینامه :عرشیان،نوشته ی ،سید مهدی حسینی،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۸۲

موسوی، عبدالرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالرضا موسوی : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی«خرمشهر»

روز جمعه بیست و نهم فروردین ماه سال ۱۳۳۵ در« خرمشهر» و در خانواده یکی از سادات عرب زبان ،فرزندی به دنیا آمد که او را «عبد الرضا» نامیدند .تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر «خرمشهر» گذراند .به دلیل هوش سرشار و استعداد فراوان برای یاد گیری ،همیشه دانش آموزی ممتاز و موفق بود .در این مرحله زندگی به خاطر دارا بودن خصلتها و فضایل اخلاقی خاصش در خانواده ،دارای حرمت و احترام به خصوصی بود و در محیط اجتماعی محله شان ،علی رغم وجود بسیار فسق و فساد ،هیچ گاه دامن خود را به معیت نیالود .به قول خودش بجز راه بین خانه و مدرسه و درس خواندن و بازی فوتبال در اوقات فراغت کار دیگری نداشت .

در سن ۱۸ سالگی با معدل ۵۸/ ۱۹ دیپلم گرفت .در کنکور اعزام به خارج از کشور ،مقام اول را کسب نمود و در کنکور سراسری نیز شرکت کرده ،با رتبه ای بسیار چشمگیرقبول شد و در دانشگاه« تهران» به تحصیل در رشته پزشکی پرداخت .

از یک سو بسیار روی تحصیل تاکید و اصرار داشت و تربیت افراد متخصص و متعهد را ضرورت جامعه می دانست و از طرفی نیز محیط دانشگاه را یک محیط غیر اسلامی و نفرت انگیز می دید که ظاهری روشنفکرانه دارد و غالبا ارضا کننده خصلت های نفسانی است. به این دلیل بود که فعالیت های خود را در حصار دانشگاه محدود نکرد و سعی نمود با توجه به واقعیت هایی که لمس کرده بود ،به برخوردهای اصولی تر در مقابل معضلات آن روز اجتماع دست بزند. بدین ترتیب با اجاره ی خانه ای در جنوب شهر تهران – علی رغم توانایی تهیه مسکن در نقاط مرفه شهر – رابطه ای نزدیک با توده محروم و زحمتکش آن مناطق بر قرار کرد و باخرید کتب مذهبی برای آنها ،اندک اندک ارتباط فکری عمیقی با آنان بر قرار نمود و این اولین اقدام او برای شروع فعالیت های جدی سیاسی بود . پس از چندی بنا بر تصمیماتی که با دوستان و همفکرانش گرفت ،قرار بر این شد که هر کس به شهر و منطقه زندگی خود برگردد تا به کمک شناختی که از ویژگیها و فرهنگ و سنتهای بومی مردم منطقه خود دارد ،بتواند رابطه جدی تری با مردم بر قرار کند .بدین لحاظ او هم خود را به دانشگاه «جندی شاپور»در« اهواز »منتقل نمود و در محیط جدید به فعالیت ادامه داد .در اواخر سال ۱۳۵۵ از طرف گارد دانشگاه به او اخطار شد که اگر به فعالیت های خود ادامه دهد ، اخراج خواهد شد .اما وی بی توجه به این هشدار ،فعالیتهای خود را وجهه سیاسی بیشتری پیدا کرده بود ،ادامه داد و در نتیجه پس از گذشت چند ماه برای دومین بار به او اخطار داده شد ؛و عاقبت از دانشگاه اخراج گردید و با توجه به تصمیمات قبلی که با دوستانش گرفته بود ،به خرمشهر باز گشت و فعالیت های خود را پی گرفت .

باید خویش را از قید تمامی آلودگی ها و منیت ها آزاد سازیم و در حقیقت ،به جبهه اساسی جهاد که مبارزه و کوشش در جهت تصییح وجودی و نزدیکی و انطباق بر معیارهای انسان ساز اسلام است ،روی آوریم و بدانیم که با لا ترین جهاد ها ،کوشش های بی ریا و فداکاریهای بی نام و نشان و خدمتهای مخلصانه و مومنانه است ،بی اینها هیچگونه لیاقت و صلاحیت امری را متصور نباشید .

به دلیل جو گروهگرایی ،ضدیت ،تفرقه و خودمحوری حاکم بر «خرمشهر» ،وی در ابتدا سعی کرد که به کمک فعالین شهر ،در میان تمامی افراد مبارز منطقه اعم از روحانیون ،بازاریان مذهبی و جوانان مبارز و ...وحدت ایجاد کند و انسجام و هماهنگی لازم برای پیشبرد اهداف انقلابی را بر قراذر سازد .در همین راستا و به موازات رشد انقلاب اسلامی در کشور ،او نیز در بر پایی تظاهرات و درگیری ها ی خیابانی «خرمشهر» و بسیج مردم در تشکیل اولین حرکت های ضد رژیم ،نقش عمده ای را ایفا نمود و در این زمینه به دعوت سخنرانان و وعاظ آگاه و تکثیر و توزیع نوارها و اعلامیه های حضرت امام می پرداخت و با تشکیل نمایشگاته های کتاب در مساجد و بر قراری کلاس های تفسیر قرآن و نهج البلاغه جوانان را به مساجد می کشاند همچنین با جوانان مبارز شهرهایی چون« اهواز »،«آبادان »،«بهبهان» ،«اندیمشک» و« دزفول »تماس برقرار نموده و تشکل گسترده ای از جوانان پر شور و انقلابی به وجود آورد .

در «خرمشهر» به دلیل فشار ساواک و پلیس رژیم ،اقدام به اجاره خانه ای به عنوان خانه تیمی نمود و فعالیت نیمه علنی اختیار کرد . وی همچنین به عضویت حزب ا.. خرمشهر در آمده و در آنجا با همرزم همیشگی اش ،شهید «جهان آرا» آشنا شد . به دنبال بر قراری حکومت نظامی ،تمامی جوانان فعال شهر ،از جمله« عبد الرضا»دستگیر شد ه و به زندان افتادند .

فعالیت های سیاسی – اجتماعی او پس از پیروزی انقلاب شرکت در تشکلی موسوم به کانون« فرهنگی نظامی» در «خرمشهر» بود ،که توسط افراد مبارز و مسلمان شهر به وجود آمده بود .او در عین حال که شدیدا معتقد به ایجاد تشکیلاتی در سطح شهر برای مقابله با ضد انقلاب داخلی بود ،اما به دلیل طیفی که کانون را تشکیل داده بودند ،،شرکت فعالی در آن نداشت ،هر چند که با بر خوردهای اصولی خود ، سعی در رشد کانون و بر طرف نمودن نکات منفی آن می کرد .در همین ایام ،او مدتی هم در کانون« فتح آبادان »،کلاس های عقیدتی بر قرار نمود و به تدریس و تفسیر نهج البلاغه " مجموعه تفاسیری که خود شهید آنها را تهیه و تدوین کرده بود " می پرداخت .با تشکیل جهاد سازندگی او کار شبانه روزی خود را در «خرمشهر» شدت بخشید که درگیری «چهار شنبه سیاه » نقطه اوج آن بود .«عبد الرضا» در این درگیری شرکت فعالی داشت ،چرا که معتقد بود در مقابل جریان نظامی موجود در سطح شهر ، خلق عرب و منافقین ،که برای مقابله با انقلاب فعالیت می کند ،باید قاطعانه ایستاد و برخورد نظامی نمود ،تا ضد انقلاب احساس قددرت نکرده و فرصت تشکل یافتن نداشته باشد .

پس از تشکیل سپاه خرمشهر توسط شهید« جهان آرا »به عضویت آن در آمده و در سمت مسوول عملیات مشغول به کار شد . در آبان ماه سال ۵۸ برای ادامه تحصیل به دانشگاه باز گشت و حدود یک ترم در آنجا بود ،تا این که به خاطر وضع بحرانی و بغرنج «خرمشهر» و سپاه و به خاطر اسرار شهید« جهان آرا» و دیگر برادران پاسدار مجددا درسش را رها کرد و به سپاه باز گشت .در این ایام به دلیل اوضاع حساس منطقه کار خود را به صورت شبانه روزی ادامه داد و اغلب هفته ها به خانه نمی رفت .به دلیل برخورد قاطع خود با افراد فرصت طلب ، گروهها و جریانات سیاسی در سطح شهر ،با سیلی از تهمت های نا روا مانند طلب مرتجع ،دگم و بد اخلاق و ... رو به رو شد .اما خللی بر تصمیمات و عملکردهای او وارد نشد و مظلومانه به فعالیت خود ادامه داد .طی این مدت او در شناسایی ضد انقلاب داخلی و افشای ماهیت وابسته به آنان ،با شرکت در مصاحبه های تلویزیونی و توضیح چگونگی ارتباط انان با رژیم بعث عراق نقش فعالی داشت .در کنار امور نظامی و سیاسی ،«عبدالرضا» از خود سازی نیز غافل نبود و به گفته همرزمانش حالات معنویش روز به روز افزایش می یافت . نماز شب وی ترک نمی شد و در تمام رفتار و عملکرد هایش توکل و

پناه جستن به خدا مشهود بود .

جنگ آغاز شد و سید از اولین روزهای تجاوز عراق تا جنگ تن به تن با مزدوران بعثی در« خرمشهر» حضور پیدا می کرد و در کنار شهید «جهان آرا» به بسیج و هدایت رزمندگان و نیروهای مردمی پرداخت .تا اینکه در مهر ماه ۵۹ در نبردی تن به تن با متجاوزین مجروح شد ،اما پس از مدت کوتاهی استراحت ،مجددا به جبهه باز گشت و به سازماندهی مجدد معدود نیروهای باقیمانده سپاه همت گمارد و باز در این ایام بود که با مصاحبه های متعدد تلویزیونی خود به افشا ء ماهیت« بنی صدر» و نقش او در سقوط «خرمشهر» پرداخت .

در ایام رکود جبهه ها در فاصله سقوط «خرمشهر» تا سقوط« بنی صدر» ،شهید «موسوی» برای مدتی عازم« تهران» شده و جهت نام نویسی در وزارت خارجه اقدام می کند تا بلکه بتواند در یکی از کشورهای منطقه خاورمیانه ،فعالیت دیپلماتیک داشته باشد و با استفاده از تخصص و توانایی های خود " شهید موسوی بر ادبیات زبان عرب و انگلیسی تسلط کامل داشت " در انعکاس و صدور انقلاب نقشی داشته باشد ،و در این رابطه حدود ۳ تا ۴ ماه به مطالعه پیرامون نهضت های آزادی بخش منطقه و شیو های استعمارگرانه ابر قدرتها در منطقه و جهان پرداخت .اما در پی سقوط «بنی صدر» و تغییر و تحول در جبهه ها ،ا و خود را موظف به حضور در میدان نبرد می بیند و به جبهه ها باز می گردد . پس از عزیمت شهید« جهان آرا» به «اهواز» و به دنبال آن شهادت وی ، شهید «موسوی» فرماندهی سپاه «خرمشهر» را در دست گرفته و به سازماندهی مجدد پرداخت .پس از ۷ ماه فعالیت مستمر در جهت باز سازی نوین سپاه ،زمانی که نوبت به آزاد سازی «خرمشهر» رسید ،او اقدام به سازماندهی نیروهای پاسدار و بسیجی در تیپ ۲۲ بدر «خرمشهر» نموده .علی رغم این موضوع ،پیشنهاد فرماندهی این تیپ و هر گونه مسئو لیت رسمی دیگر را نپذیرفت و با شروع عملیات بیت المقدس سوار بر موتور در بین خطوط به تردد و سرکشی می پرداخت و به قدری در این امر اهتمام ورزید که خواب و خوراک را کاملاـ فراموش کرده و چهره اش چنان تکیده و لاـغر شده بود که قابل شناسایی نبود .تا اینکه در مرحله سوم عملیات بیت المقدس ،زمانی که با آمبولانس مشغول جا بجایی چند مجروح در نزدیکی جاده اهواز — خرمشهر بود .

بعد از ظهر روز جمعه هفدهم خرداد ماه سال ۱۳۶۱ مصادف با سیزده رجب ۱۴۰۲ ،پیکر غرقه به خون و قطعه قطعه شده ای به ستاد معراج شهدای «اهواز» انتقال پیدا کرد . قبل از قرار دادن آن جسم متلاشی شده ،مسوول ستاد معراج با قطعه ای کاغذ سفید ،یک سنجاق و یک ماژک سرخ رنگ رسید تا مثل همیشه هویت شهید را روی کاغذ بنویسد و به آن سنجاق کند ،نگاهی به سر تا پای جنازه کرد . قسمت پایین صورت به کلی از میان رفته و دست و پایش قطع شده بود .شکم و سینه اش را هم موج انفجار له و متلاشی کرده بود .

دستش را جلو برد و لباسهای شهید را برای یافتن کارت شناسایی جستجو کرد ،آرم مخملین سپاه در زیر لایه های ضخیمی از خون لخته شده نشان می داد که پاسدار است . با لاخره کیف بغلی اش را از میان گوشتهای سوخته و لهیده بیرون کشید که در آن چند تومانی پول و عکس زنی جوان و دختری حدودا یک ساله به چشم می خورد ،به اضافه بریده یک روز نامه که تصویر جوانی جذاب روی آن نقش بسته بود ،صاحب آن عکس را می شناخت ،«سید محمد علی جهان آرا »،فرمانده سپاه «خرمشهر» بود که ۷ ماه پیش به شهادت رسیده بود ،پس به احتمال قوی شهید از پاسداران سپاه «خرمشهر» است .

کیف را با دقت بیشتری جستجو کرد و کارت کوچکی را از آن بیرون کشید که آرم دانشگاه جندی شاپور اهواز روی آن به چشم می خورد وقتی مقابل عبارت نام و نام خانواد گی را نگاه کرد ،خشکش زد بغض راه نفسش را سد کرد ،باورش نمی شد ؛همین چند ساعت پیش سوار بر موتور آمده بود عقب ، تا برای انتقال مجروحین ،آمبولانس تهیه کند و خودش شخصا پشت فرمان آمبولانس نشست و رفت به خط ، یکبار دیگر به آن کارت دانشجویی که حالا به خون و قطرات اشک آغشته شده بود نگاه کرد ،با زحمت و بغض آلود زیر لب زمزمه کرد :«سید عبد الرضا موسوی رشته پزشکی ...»

به راستی که شهادت حد نهایی تکامل و اوج سعادت انسانی است . استمرار خط سرخ شهادت ،بعنوان مشی اساسی سپاه ،با خون این برادران پر توانتر و خونین تر گردیده است . منابع زندگینامه" :ستارگان آسمان گمنامی "نوشته ی محمد علی صمدی،نشر فرهنگسرای اندیشه،تهران-۱۳۷۸

موسوی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید علی اکبر موسوی

محل تولد : قزوین

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۴/۱/۱

زندگینامه علمی

از کودکی با شرکت در جلسات مذهبی و کلاس‌های علمی تاریخی عادت به مطالعه کردم، به تدریج در هنگام انقلاب و بعد از انقلاب با مطالعات معتبر سیاسی، علمی و با شرکت در برنامه‌های حزب جمهوری و جلسات دیگر و کنجکاوی‌های فراوان برای پاسخ به بعضی پرسش‌های اساسی که نیاز زیادی را احساس می‌نمودم (هدف‌های خلقت، علل اختلالات در میزان نعمت‌ها و علل تفاوت‌ها و علل رنج‌های موجود در جامعه و انسان و اینکه خدا چه رابطه‌ای با انسان دارد) با مطالب علمی، کلامی و تفسیری آشنایی پیدا کردم و شاید علت مهمی که به حوزه علمیه آمدم پاسخ به همین مسائل بود از همان دوران دبیرستان سال ۵۸ ـ ۵۹ ـ ۶۰ با کتب استاد مطهری زیاد مأنوس بودم مثل کتاب‌های علل گرایش به مادیگری، جهان‌بینی، انسان و ایمان و عدل الهی و... گرچه بعضی کتب مثل عدل الهی مطالب دشواری داشت در آن سن، اما تلاش زیادی برای درک آن می‌کردم... در کلاس‌های کلامی، فلسفی، که از طرف انجمن اسلامی معلمان برای اتحادیه انجمن‌های اسلامی دبیرستان‌های قزوین برگزار می‌شد با علاقه شرکت می‌کردم، اثبات واجب الوجود و پاسخ به شبهات و... . بعد از مدتی که به جبهه‌ها رفتم؛ به قم آمدم در قم نیز بعد از آشنایی با اساتید مختلف و سلیقه‌های مختلف، شاید احساس می‌کنم روشی را انتخاب کرده‌ام. هم برای پاسخ به سوالات خودم و هم برای ارائه مطلب به دیگران و تبلیغ مطالب . بعد از سطوح حوزوی از سال ۱۳۷۰در دروس آیات عظام مکارم جوادی آملی میرزاجواد آقا تبریزی وحید خراسانی شرکت نمودم به امید اینکه بتوانیم مسئولیتها را بانجام برسانیم.

موسوی، فضلعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اجله علماء و ادبای عصر مشروطیت است. وی در ۱۲۷۸ ه.ق در تبریز متولد شد. پدرش حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی آذربایجانی از فضلاء و حکماء قرن سیزدهم بود. مقدمات تحصیل را از صرف و نحو و معانی و بیان و عروض و قافیه و حساب و هندسه و نجوم نزد آقا علی زنوزی شارح اسفار ملاصدرا فرا گرفته سپس به تحصیل فقه و اصول و کلام پرداخت. آنگاه به نجف مسافرت نمود و مشغول تحصیل شد تا به مرتبه اجتهاد نائل آمد. مقارن واقعه رژی به ایران آمد و در تبریز رحل اقامت افکند و به تدریس در حوزه علمیه مشغول شد. بعد از صدور فرمان مشروطیت و اعلان انتخابات دوره اول از طرف طبقه علماء و طلاب آذربایجان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. بعد از تعطیل مجلس در استبداد صغیر داخل عدلیه شد و به مقام مستشاری دیوانعالی تمیز رسید و این سمت را تا حین‌الفوت عهده‌دار بود. در ۱۳۳۴ برای معالجه به اروپا رفت و چند سالی در لندن و برلن و استکهلم اقامت نمود. ولی بیماری او بهبود نیافت تا اینکه در ۱۳۳۹ در برلین درگذشت و در قبرستان مسلمین به خاک سپرده شد. مرحوم فضلعلی آقا موسوی در زبان فارسی و عربی تسلطی تام داشته و از او به این دو زبان اشعاری باقی است. در شعر صفا تخلص می‌کرده است.

مرحوم موسوی مردی متعین، دانشمند و ادیب بوده است. در ادبیات عرب و فقه و اخبار و رجال در آن ایام کمتر کسی به تبحر آن مرحوم دیده می‌شد. گرچه در ابتدای مشروطیت با آزادیخواهان همراه بود ولی نمایندگان تندروی آن عهد یعنی برگزیدگان دموکرات و انقلابی مجلس با آن مرحوم صفائی نداشته و او را مستبد می‌دانستند. به همین دلیل وقتی مجلس به توپ بسته شد او را محتشم‌السلطنه اسفندیاری به دادگستری برد و مقام قضائی به او سپرد. یکی از فرزندان وی به نام محمد علی موسوی به مقام وکالت مجلس رسید و مجموعا هشت دوره وکیل بود، یعنی در تمام مدت سلطنت رضا شاه کرسی وکالت را حفظ کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

موسوی، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید کاظم موسوی : معاون وزیر آموزش وپرورش

در سال ۱۳۱۴ شمسی درشهر «میامی» دراستان «سمنان» و در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود .او در سن هفت سالگی جهت آموزش قرآن به مکتب خانه رفت . اکثر اوقات را نزد جد پدرش که یکی از علما «میامی» بود و نسبت به وی محبت وافری داشت به سر می برد .در سن ۱۴ سالگی تحت مراقبت عمویش به «مشهد مقدس» روانه شده و از محضر علمای چون حاج شیخ هاشم قزوینی و حاج آقا بزرگ اشرفی استفاده نمود .کتابهای مقدماتی از قبیل فطرت العلوم ،جامع المقدمات ،لمعه ،وسائل و غیره ....را به پایان رسانید .در سال ۱۳۳۶ به تهران رفته و چون موقعیت را مناسب دید تصمیم به سکونت در تهران گرفته و در دبیرستان علوی مشغول تدریس شد .شهید پس از چندی با همکاری مدیر دبیرستان علوی مر حوم(روزبه) در جهت خدمت به فرهنگ اسلامی و فرا گرفتن علوم و صرف و نحو، اقدام به تالیف کتاب عربی آسان نمود. وی از دانشگاه در رشته ادبیات عربی گواهی فوق لیسانس گرفت .

انقلاب که پیروز شد اوبا جدیت بیشتر وارد عرصه آموزش وپرورش شد. او که مقلد امام و مومن به انقلاب بود به سمت نمایندگی امام در وزارت آموزش و پرورش منصوب گردید و در زمان نخست وزیری شهید رجایی به سمت معاون پژوهشی وزارت آموزش و پرورش منصوب شد . سر انجام عمر بابرکت این مرد بزرگ با شهادت همراه بود. دست جنایتکار آمریکا از آستین منافقین بیرون

آمد و در هفتم تیر ماه ۱۳۶۰ خون سید کاظم و دهها تن همانند سید کاظم را به زمین ریخت و عاشورای دیگر را در تاریخ اسلام به ثبت رساند . آری شهیدان از یک قبیله اند و به سوی یک قبله نماز می خوانند .شهیدان از یک طایفه اند و در طواف کعبه دل ،پروانه وار می چرخند و آنگاه که لبیک نور ،آتش به خرقه زمینی شان می زند ،پرواز بی نیازیشان آغاز می شود .شهید در طول عمر پر برکت خویش ،منشاءخدمات بسیاری گشت که از جمله می توان به تالیف کتاب عربی آسان ،به اتفاق مرحوم روزبه در جهت ارتقاءآموزش نوجوانان نسبت به متون اسلامی بویژه قرآن کریم ،تاسیس مدرسه اسلامی روشنگر درتهران و تصحیح و تالیف کتب در سی ،اشاره کرد .شهید موسوی پس از پیروزی انقلاب ،به عنوان مشاور شهید رجایی ،مشغول خدمت بود وسپس معاونت پژوهشی وزارت آموزش و پرورش را بر عهده گرفت .شهید رجایی در رابطه با شهید موسوی می گوید :ما سخنان امام را گوش می دادیم و بعد منتظر می ماندیم که آقای موسوی با بر داشت های خاص خود به اداره بیاید و با باز گو کردن آنها ما را به وجد بیاورد .

بیدار دلانی که به خون در خفتند خواب همه سلفگان شب آشفتند

بر دار بلند عاشقی بالب عشق هفتادو دو منصور ،اناالحق گفتند

فعالیت های مهم عبادی و معنوی شهید:

اقامه نماز شب ،تلاوت قرآن ،دعا و ذکر ،شرکت در مراسم سوگواری ،روزه،حج و غیره ...

شهید موسوی که خود روحانی بودند در همه موارد فوق نسبت به جامعه خویش پیشگام بودند و درنشر احکام اسلامی و الهی در زمان حیاتشان شهره بودند و سعی در اشاعه فرهنگ ناب اسلامی را داشتند .

فعالیتهای مهم سیاسی ،اجتماعی شهید:ایفای نقش تعین کننده وهدایتگردر انجمن اسلامی ،ستادهای نماز جمعه ،شرکت در تظاهرات ،پخش اعلامیه و شرکت و تاسیس موسسات خیریه و صندوق قرض الحسنه ،شورای محل و...شهید سید کاظم موسوی روحانی مبارز بود و از خرداد ۱۳۴۲ مبارزات خویش را بر علیه رژیم خائن و جنایتکار شاهنشاهی آغاز نمود. در دوران انقلاب نیز فعالیتش را شدید تر نموده و بعد از پیروزی انقلاب عضو حزب جمهوری اسلامی در تهران شدند .

فعالیت های مهم علمی ،فرهنگی و هنری شهید: تالیف وتدریس ،شعر ،مداحی ،طراحی ،خطاطی ،فیلمنامه نویسی ،تشکیل کلاس های عقیدتی ،آموزش قرآن ،احکام مداحی و ...

تحصیل و تدریس کتاب بحار (مرحوم مجلسی)تالیف کتاب عربی آسان به همراهی مرحوم روزبه، افتتاح مدرسه اسلامی (دخترانه)روشنگر در«تهران».

بارزترین خصوصیات شهید :

اخلاص در کارها بود و هیچ گاه آن مسئولیتشان در معاونت وزارت مانع او در همراهی و همدلی با محرومین نشده بود و ایشان در مراجعاتشان به روستا با کمال خوشرویی و خوش اخلاقی با اطرافیان بر خورد می کردند .

این شهید بزرگواردر حادثه بمب گذاری منافقین در دفتر حزب جمهوری اسلامی درهفتم تیرماه ۱۳۶۰همراه بیش از هفتاد نفر از مسئولان کشوربه شهادت رسید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

موسوی، کمال

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۰۷، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: الهیات و معارف اسلامی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: اصفهان

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی الهیات و معارف اسلامی در سال ۱۳۳۰، دکترای الهیات و معارف اسلامی در سال ۱۳۴۰.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۴۷، دانشیار دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۵۱.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

زبان و ادبیات فارسی، تاریخ، تدریس در دانشگاه اصفهان به مدت ۱۳ سال، تدریس در دانشگاههای عین شمس والازهر قاهره کشور مصر در سال ۱۳۵۶، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۴ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی تألیفات:

ادبی، تاریخی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

ادبی، تاریخی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

موسوی، مجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از قضات دانشمند و مشهور دادگستری، در ۱۲۸۴ در آذربایجان تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه، مدرسه عالی حقوق را گذرانید و به خدمت قضائی مشغول شد. چندی ریاست استیناف آذربایجان با او بود. در دوره شانزدهم از خوی کاندیدای وکالت شد و با آراء مردم به مجلس رفت. در دوره هفدهم نیز کرسی وکالت را حفظ کرد و در مجلس از طرفداران پروپا قرص مصدق شد و در استعفای دسته جمعی وکلای دوره هفدهم شرکت نمود بعد از ۱۳۳۲ مورد بی‌مهری قرار گرفت. چندی بیکار بود تا اینکه به ریاست استیناف اصفهان انتخاب گردید. قریب پنج سال در سمت ریاست دادگستری استان بود تا به مستشاری دیوانعالی تمیز رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

موسوی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محسن موسوی

محل تولد : آمل

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۵/۳/۱۲

زندگینامه علمی

در دوازدهمین روز خرداد ماه ۱۳۵۵ مطابق با سوّم جمادی الثانی ۱۳۹۶ و مصادف با شهادت حضرت زهرا (س) دیده به جهان گشود. زادگاهش شهر علم و دین «آمل» است. او در خانواده ای متوسط از نظر مذهبی و مالی رشد یافت. دوران کودکی را در محلّه ای گذراند که فضای دینی مذهبی بر آن حاکم بود و بعدها به علّت ۵۷ شهیدی که به انقلاب و نظام اسلامی هدیه کرد؛ «شهید محله» نامیده شد. دوران آموزش ابتدایی را در دبستان «جواد الائمه» طی کرد. او همواره از شاگردان ممتاز در این دبستان بود و بارها شاگرد اوّل کل شاگردهای یک پایه شد. قرائت قرآن را نیز از سال سوّم ابتدایی در این دبستان آغاز کرد و چند روز در هفته در صبحگاه مدرسه قرائت قرآن می کرد. با تشویق های خانواده به ویژه مادر بزرگ سعی زیادی برای انس با قرآن داشت. در دوران ابتدایی در فوق برنامه های سرود و تئاتر نیز شرکت فعّال داشت.

تابستان سال ۱۳۶۶ یک دوره تجوید را نزد استاد سیّد عباس ساداتی گذراند. پایان همان دوره مسابقات قرائت قرآن منطقه لاریجان آمل در بین نوجوانان مقام اوّل را کسب کرد. دوره آموزش راهنمایی را در مدرسه «شهید سقا علیزاده» گذراند. در این مدرسه نیز به فعالیت های دینی مذهبی می پرداخت. یکی از قاریان ثابت برای مراسم صبحگاه مدرسه بود و در سال دوّم و سوّم راهنمایی نیز امام جماعت مدرسه بود و برای برگزاری نماز جماعت بسیار فعّالیّت می کرد. اجرای سرودهای مذهبی و بازیگری در تئاتر و کارگردانی بعضی تئاترها و ساماندهی کتابخانه مدرسه از دیگر فعّالیّت های او در مدرسه بود. در سه سال دوره راهنمایی نیز دو بار در مسابقات علمی و درسی مقام اوّل مدرسه را کسب کرد. دو بار نیز در مسابقات قرآن دارالقرآن الکریم و مسابقات قرآن بسیج مقام اوّل را در سطح سنّی خود کسب کرد.

سال اوّل دبیرستان را در مدرسه طبری در رشته تجربی گذرانده و درکنار درس به فعّالیّت های مذهبی در انجمن اسلامی و بسیج مدرسه می پرداخت. آذر ماه ۱۳۶۹ بود که وارد هیئت درس قرآن علی بن موسی الرضا (ع) شهید محلّه شد. هدایت این جمع قرآنی را استاد «ماشاءالله شفیق» برعهده داشت که با درس ها و راهنمایی هایی خود مسیر تازه ای به زندگی او بخشید. در سال ۱۳۷۰ با تغییر رشته درسی به رشته ریاضی فیزیک به دبیرستان شهید باهنر رفت و تا پایان دوره دبیرستان در سال ۱۳۷۳ در این رشته تحصیل کرد. در سالهای دبیرستان او همواره سعی می کرد بر دانش دینی خود بیفزاید. علاوه بر حضور در جلسات مذهبی و هیئت های درس قرآن و ... به مطالعه جدّی در مسایل دینی پرداخت. از سال ۱۳۷۰ تدریس تجوید و قرائت قرآن را در هیئت درس قرآن علی بن موسی الرضا (ع) آغاز کرد و از سال ۱۳۷۱ مسئولیت هیئت نوجوانان قاسم بن الحسن (ع) را بر عهده گرفت و به آموزش قرآن و احکام و ... پرداخت.

در سال ۱۳۷۲ در مسابقات مفاهیم دانش آموزی قرآن مقام اوّل را در استان مازندران کسب کرد و در سال ۱۳۷۳ در مسابقات اذان

در استان خود اوّل شد. در پی مطالعات مذهبی و دوستی با چند تن از طلاب علوم دینی به ادامه تحصیل در حوزه علمیه علاقه مند شد و در مهرماه سال ۱۳۷۳ پس از قبولی در آزمون وارد حوزه علمیه قم شد. سه سال اوّل را در مدرسه علمیّه شهیدین و سه سال بعد (از پایه چهارم تا ششم) را در مدرسه علمیه معصومیه طی کرد. در کنار درسهای رسمی حوزه آموختن دروس فلسفی را آغاز کرده و چند سالی در این رشته به مطالعه پرداخت.

در سال ۱۳۷۸ همکاری خود را با مؤسسّه علمی فرهنگی دارالحدیث را آغاز کرد که تا کنون این همکاری ادامه دارد. در کنار کارهای جاری محوله از سال ۱۳۸۰ همکاری خود را با گروه تدوین سالنامه حدیثی نور آغاز کرد که از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ در انتخاب حدیث و گلشن حدیث این مجموعه همکاری داشته است.

در سال ۱۳۸۱ اوّلین کتاب خود با نام: «آینه یادها» را با همکاری آقای هادی ربّانی منتشر ساخت. دیری نگذشت که این کتاب در ۴ چاپ پنج هزار جلدی به چاپ رسید. در سال ۱۳۸۲ دوّمین کتابش را به عنوان: «نام نمای نیکان» منتشر کرد و در مجموعه گزیده های متون حدیثی نیز به همکاری پرداخته و کارهای انتخاب حدیث، استخراج منابع، تدوین کتابنامه را در گزیده های مختلف به عهده داشت. گزیده های کتاب های «غررالحکم و الخصال» را نیز ترجمه کرد. در سال ۱۳۸۳ کتاب «ماه در آب»: مثل های فارسی در آینه حدیث را به چاپ رساند. نوشتن مقاله در مجله حدیث زندگی را نیز در سال ۱۳۸۲ آغاز کرد. در ادامه برای مجلّات گلستان قرآن و بشارت نیز مقالاتی نوشت. تعداد مقالات چاپ شده او به بیش از ۲۵ مقاله می رسد. در سال ۱۳۸۳ پس از اتمام سطح دو حوزه، در آزمون کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث گرایش کلام شرکت کرده و در این رشته پذیرفته شد.

موسوی، محمدتقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آیت‌الله شهید سید محمد تقی موسوی اصفهانی

مرحوم آیت‌الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی معروف به «فقیه احمدآبادی» در سال ۱۳۰۱ ق.) در اصفهان در خانواده‌ای اهل علم و فضیلت که نسل‌اندرنسل از عالمان دین بودند به دنیا آمد و در سال ۱۳۴۸ ق. در سن ۴۷ سالگی به توطئۀ یکی از سران فرقۀ ضالۀ بهاییت با خوراندن زهر کین به شهادت رسید.

در دوران عمر کوتاه اما پربرکتش حدود هفده جلد کتاب و رساله نگاشت که از میان آنها چهار جلد پیرامون حضرت مهدی(ع) و غیبت و انتظار و وظایف منتظران می‌باشد.

فقیه احمدآبادی در ده سالگی بر نصاب الصبیان شرح نوشت و در پانزده سالگی کتاب ایضاح الشبهات را نگاشت و در بیست و پنج سالگی کتاب ابواب الجنات فی آداب الجمعات را تألیف کرد و سرانجام در سن سی سالگی به فرمان امام عصر(ع) اثر ارزشمند خود را درباره آن حضرت(ع) و وظایف منتظران و دعا برای آن وجود شریف آغاز کرد و تا پایان عمر به تحقیق و تألیف و تکمیل آن اهتمام و اشتغال داشت.

آثار ارزندۀ اودر حدّ کمال و پختگی و ژرف نگری وریشه دار است، و این به خاطر خلوص نیت و پاکی قصد ونظر در تحصیل علم و پیمودن مراحل تعلیم می باشد که در عمل، تلاش خالصانه اش در توجه به سوی الله بوده، از غیر بریده بود.

اضافه برآن ارادت شدیدی نسبت به خاندان رسالت و ائمه هدی علیه السلام داشت، و در تمام احوال به آنها توسل می جست ودر

همهٔ افعال و اقوالش به آنها اقتدا می کرد واز آنها پیروی می نمود، وازتعالیم مقدسه آنها بهره می گرفت.

به خصوص به امام منتظر حجت بن الحسن عجل الله فرجه الشریف توجّه ویژه ای داشت، در معرفت آن حضرت و انجام وظایفی که لازم است اهل ایمان در زمان غیبت انجام دهند به مراحل و منازل والا وشامخی نایل آمده بود، به طوری که چند کتاب و رسالهٔ مهم و سودمند در این باره تألیف کرده که مهمترین آنها کتاب مکیال المکارم است.

در زندگی این سید بزرگوار خصوصیات قابل تقدیری وجود دارد که لازم است به آن توجه شود وآن عبارت است از اینکه: او به شئون و زرق وبرق دنیا توجه ای نداشت، و به اندکی از امور معیشت وکمی مادیت قناعت کرده بود.

در امور مادی جامهٔقناعت پوشیده ، از خلق اعراض نموده و به طلب علم وکمال پرداخته بود. نه در پی جاه و جلال می رفت و نه در جمع و مال ومنال می کوشید؛ دنیا وآخرت خویش را با ولای خاندان رسول الله آباد ساخته بود.

از جمله دیگر فعالیت های مؤلف که در کنار کارهای ارزندهٔ علمی خود انجام داده، نسخه برداشتن از روی کتابهای گرانبها که به مطالعه ودرس آنها نیاز داشته است.

سید بزرگوار در ساعتهای فراغت قصاید و ابیاتی می سروده و اشعار خود را به خاندان عصمت بویژه امام مهدی (عجل الله فرجه) اختصاص دارد .

اشعار او در لابلای تألیفات و نوشته هایش پراکنده می باشد، و تخلص او (تقی) و احیاناً شرعی زاده بوده است.

وی در مسجد مرقد مطهر سید اسماعیل نوادهٔ امام زین العابدین (ع) در جای پدرش اقامهٔ جماعت می کرد، ودر جمع کردن اخبار وآثار وارده دربارهٔ حضرت مهدی (ع) بسیار اهتمام داشت.

البته باید گفت از خط خوبی نیز برخوردار بوده است.

دربارهٔ کیفیت شهادت آن سید بزرگوار در کتاب نگاهی به زندگانی جهانگیرخان قشقایی به نقل از شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر چنین آورده شده است:

سید شهید در ماه رمضان المبارک ۱۳۴۸ ق. به علت کسالت، در بیمارستان انگلیسی‌ها بستری شدند و در آن جا تحت عمل جراحی قرار گرفتند شب ۲۵ ماه مبارک، متصدی بیمارستان که از سران فرقهٔ ضالهٔ بهاییت بود و «سر الله خان» نام داشت، همهٔ بستگان و اطرافیان آن مرحوم را از اتاق بیرون کرده و سمی را که در استکان داشته به ایشان می‌خوراند، اطرافیان و دامادهایشان در آن لحظهٔ آخر از [پشت در اتاق] می‌شنوند که آن سید بزرگوار پیوسته صدا می‌زده: حبیبی یا حسین! از داماد ایشان «مرحوم حضرت آیت‌الله سید مرتضی موحد ابطحی» منقول است که «سید شهید در حالی که در بیمارستان بستری بودند، می‌فرمودند: «بناست حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) تشریف بیاورند.»۴

همچنین فرزند ایشان سید محمد موسوی اصفهانی ـ در مقدمهٔ کتاب نور الأبصار در این باره آورده‌اند:

او ستاره‌ای درخشنده بود که با طلوع خود دل‌ها را مجذوب خویش نمود، ولی افسوس که زود غروب نمود و سرانجام با توطئهٔ دشمنان دین و نوشیدن زهر کین به وسیلهٔ یکی از اعضای فرقهٔ ضالهٔ [بهاییت] به شهادت رسید و در ماه مهمانی پروردگار به ضیافت الهی نائل گشت.۵

نگاهی کوتاه و گذرا بر زندگانی این دلباخته و شیفتهٔ حضرت بقیهٔالله و قضایای تشرفات ایشان آدمی را به خوبی به این نکته واقف می‌سازد که آن سید شهید و علامهٔ فقید مورد عنایت و کرامت حضرات معصومین(ع) به ویژه حضرت مهدی(ع) بوده و آن بزرگوار توجهی مخصوص به آن مرحوم داشته و وی نیز ارتباطی وثیق و اتصالی عمیق با ساحت مقدس مهدوی(ع) داشته است.

مکیال‌المکارم

مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم(ع) بنا بر آنچه که سید محمدعلی روضاتی در مقدمهٔ کتاب درباره آن نگاشته‌اند: «کتابی است ارزنده، ابتکاری و مهم. مؤلف بسیاری از مطالب مربوط به عقیدهٔ مهدویت و موضوع حضرت حجت(ع) را تحت عنوان «دعا برای آن حضرت و تضرع به درگاه الهی برای حفظ وجود شریف امام عصر(ع) از ناملایمات و آفات» مورد بررسی قرار داده است».
این کتاب مشتمل بر بحث‌های مختلف و بسیار با اهمیت در زمینه‌های فقه، حدیث، کلام، رجال، تفسیر و حتی فلسفه و ادبیات است که با اسلوبی بدیع و سبکی جالب و نتیجه گیری‌هایی درست همراه می‌باشد.
در این کتاب با دلایل عقلی و نقلی ثابت شده که دعا برای امام عصر(ع) از مهم‌ترین وسائل برای رسیدن به مراحل عالی کمال و نیل به درجات برجستهٔ معنوی است و آثار دنیوی بسیاری را نیز در پی دارد.
این اثر به شهادت صاحب نظران، از نظر جامعیت و ژرف‌اندیشی و بهره گیری از علوم عقلی و نقلی و استنباطات دقیق و اجتهادات عمیق از آیات و روایات بی‌نظیر بوده و به خوبی می‌توان دست عنایت مولا که مؤلف را هدایت و دلالت می کند، دید.
آیت‌الله صافی گلپایگانی (ازمراجع عظام تقلید) دربارهٔ این کتاب می‌نویسد:
این کتاب گویای حوصلهٔ فراوان مؤلف و گستردگی تحقیق و تفکر و تلاش اوست و در موضوع خود بی‌نظیر است و جز این کتاب، در موضوع مهدویت و آداب دعای بر حضرت مهدی(ع) و فواید آن، کتابی سراغ ندارم.۶
داستان تألیف کتاب
مؤلف بنا به آنچه که در مقدمهٔ کتاب آورده، انگیزه تألیف کتاب را چنین می‌نویسد:
ما نمی‌توانیم حقوق آن حضرت را ادا نماییم و شکر وجود و فیوضاتش را آن طور که شایسته است به جای آوریم. [پس] بر ما واجب است آن تعداد از ادای حقوق آن حضرت را که از دستمان ساخته است انجام دهیم، و بهترین امور در زمان غیبت، انتظار فرج آن بزرگوار و دعا کردن برای تعجیل فرج او، و اهتمام به آنچه مایهٔ خشنودی آن جناب و مقرب شدن در آستان او است. و من در باب هشتم کتاب ابواب الجنّات فی آداب الجمعات هشتاد و چند فایده، از فوائد دنیوی و اخروی دعا کردن برای فرج آن حضرت(ع) را ذکر کرده بودم اما بعد به فکر افتادم که کتاب جداگانه‌ای در این باره بنگارم که آن فواید را در برگیرد، و به سبک جالبی آن را به رشتهٔ تحریر درآوردم. اما حوادث زمان و رویدادهای دوران و ناراحتی‌های بی‌امان، مانع از انجام اینکار می‌شد، تا این که کسی را در خواب دیدم که با قلم و سخن نتوان او را توصیف نمود؛ یعنی مولاـ و حبیب دل شکسته‌ام و امامی که در انتظارش هستیم او را به خواب دیدم که با بیانی روح‌انگیز چنین فرمود: «این کتاب را بنویس و عربی هم بنویس و نام او را مکیال‌المکارم فی فوائد الدعاء للقائم(ع) بگذار!»
همچون تشنه‌ای از خواب بیدار، و در پی اطاعت فرمانش شدم ولی توفیق یاریم نکرد، تا این که در سال گذشته ۱۳۳۰ ق. به مکهٔ معظمه سفر کردم و چون در آن جا بیماری وبا شیوع یافت، با خداوند عزّوجلّ عهد بستم که هر گاه مرا از گرفتاری‌ها نجات دهد و بازگشتم را به وطن آسان گرداند تألیف کتاب را شروع نمایم. پس خداوند بر من منت نهاد و مرا به سلامت به وطن بازگرداند، پس به تألیف کتاب اقدام نمودم تا به عهدی که با خداوند بسته بودم، عمل کرده باشم...۷
پی‌نوشت‌ها:

۱. شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المومنین، ج۱، ص۴۵۳.

۲. موسوی اصفهانی، سید محمدتقی، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ترجمه منصور پهلوان، نشر دارالحدیث، ج۲، باب ۴۵ ص ۲۷۰.

۳. موسوی اصفهانی، همان، ج۱، ص۷–۴.

۴. زندگانی جهانگیرخان قشقایی، ص۱۸۳–۱۸۱، به نقل از: شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر، ج۲، ص۶۴–۵۷.

۵. نورالابصار، ص۱۲–۱۰.

۶. به نقل: از زندگانی جهانگیرخان قشقایی، ص ۱۸۰.

۷. موسوی اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۵۰–۴۸، ترجمه حائری قزوینی چاپ نگین.

۸. موسوی اصفهانی، همان، ج ۲، ص۳۸۷، همچنین ج ۱، ص۲۲۵.

۹. موسوی اصفهانی، همان، ج ۱،ص۴۹۴–۴۹۳.

۱۰. موسوی اصفهانی، همان، ج۲، ص۳۲۲.

موسوی، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمود موسوی

محل تولد : میبد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد

زندگینامه علمی

در سال ۵۶ ـ ۵۵ تحصیلات علوم دینی خود را در حوزه علمیه میبد آغاز کردم و بخشی از مقدمات (ادبیات عرب) را نزد اساتیدی همچون حجج الاسلام شیخ حسن هدایی، سید اسد الله امامی و مرحوم شیخ کمال فقیهی فرا گرفتم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به قم آمدم. ابتدا در مدرسه رضویه و سپس در مدرسه فیضیه دروس حوزوی خود را پی گرفتم. دروس سطح را نزد اساتید برجسته ای نظیر آیت الله اشتهاردی، آیت الله سید علی محقق داماد، مرحوم آیت الله موسوی تهرانی، مرحوم آیت الله پایانی و تنی چند از دیگر اساتید فرا گرفتم. پس از اتمام سطح در حوزه درس آیت الله وحید خراسانی حضور یافته و تقریبا یک دوره اصول را از محضر ایشان تلمذ کردم چند سال نیز از دروس خارج فقه و اصول آیت الله میرزا جواد آقا تبریزی نیز بهره مند بودم در کنار دروس فقه و اصول بحمد الله از مباحث فلسفی و تفسیری آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح یزدی استفاده نموده و فراوان بهره بردم. آشنایی اندک این بنده با علم هیئت نیز مرهون حضور در درس آیت الله حسن زاده آملی است. بحمد الله سرچشمه های علم و معرفت و معنویت در حوزه فراوان بوده و هست که نمونه هایی چند از آن اشاره شد گرچه این بنده اذعان می کند که توفیق کامل در استفاده از این سرچشمه ها نداشته و صرفا جرعه هایی از آن نوشیده است.

در کنار دروس رسمی و غیر رسمی حوزوی بنا به ضرورت هایی که همه می دانیم درسال ۶۹ در آزمون کارشناسی ارشد مرکز تربیت مدرس (دار الشفاء) شرکت جسته و قبول شدم و در سال ۷۲ از آن مرکز فارغ التحصیل شدم. رساله ارشد را بنابر توصیه جناب آقای دکتر احمدی برای آشنایی هر چه بیشتر با زبان علمی روز دنیا ترجمه متن فلسفی کتاب اتین ژیلسون را انتخاب کردم که بعدها آن را تکمیل و منتشر ساختم.

دوره عمومی و تخصصی زبان انگلیسی را نیز در دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم گذراندم و بعدها از طریق تدریس در مراکز مختلف از جمله مرکز تربیت مدرس، مرکز زبان دفتر، موسسه امام خمینی و دیگر مراکز حوزوی مهارتهای زبانی خود را در بعد ترجمه،

مکالمه بهبود بخشیدم. سفرهای علمی تبلیغی به خارج از کشور داشته ام که مهم ترین آن سفر به انگلستان جهت تبلیغ و اندونزی جهت تدریس هر کدام به مدت ۴۵ روز بوده است.

درسال ۷۷ در آزمون دکتری کلام دانشگاه قم پذیرفته شدم و رساله خود را به بررسی تطبیقی دیدگاه های مرحوم شهید مطهری و جی ال مکی در باب شرور اختصاص دادم و به اتمام رساندم از سال ۱۳۷۸ تا کنون عضو هیئت علمی گروه فلسفه و کلام موسسه آموزش عالی باقر العلوم بوده و همچنان هستم طی سال های اخیر به ترجمه، تصحیح و مقابله متون انگلیسی اشتغال داشته ام چند سالی نیز وقت زیادی صرف کار گروهی تدوین فرهنگ های اصطلاحات علوم اسلامی نمودم که حاصل آن انتشار فرهنگ اصطلاحات عرفان اسلامی انگلیسی ـ فارسی ؛ فارسی ـ انگلیسی و نیز فرهنگ اصطلاحات فلسفه و کلام اسلامی (زیر چاپ) است.

موسوی، میرحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

زندگی نامه میرحسین موسوی : میرحسین موسوی متولد خامنه سال ۱۳۲۰ است. کاسب زاده آذری سالهای پرافتخاری را پیش و پس از انقلاب در کارنامه کاری خود به ثبت رسانده است. سالهایی که از عالم هنر به سیاست آمد و از سیاست به هنر بازگشت.و اینک بار دیگر به عالم سیاست باز گشته است. میرحسین موسوی، اگر چه فوق لیسانس معماری دارد اما بیش از انکه در عرصه معماری شناخته شده باشد، چهره ای سیاسی است.

هرچند او به عنوان آخرین نخست وزیر نظام جمهوری اسلامی ایران (پس از مهدی بازرگان، محمدعلی رجایی، محمدجواد باهنر و محمدرضا مهدوی کنی) پس از اتمام دوره خدمتش در این منصب، عطای سیاست را به لقایش بخشید و به عالم هنر بازگشت.

او که مدرکش را در بهار سال ۴۸ از دانشگاه ملی (شهید بهشتی) در رشته معماری و شهرسازی اخذ کرد، طرح اداره مرکزی آب و فاضلاب اصفهان را در سال ۱۳۴۸ نوشت و تا سال ۵۰ آن را اجرا کرد. سپس طرح مجموعه کانون توحید را در سال ۱۳۵۰ اجرایی کرد تا آثاری ماندگار در معماری سیاسی ایران برجای گذارد. چرا که کانون توحید چه پیش از انقلاب و چه پس از ان مرکز تجمع سیاسیون منتقد بوده و هست. چه ان زمان که مطهری در آنجا سخنرانی می کرد و چه در سالهای اخیر.

از آثار معماری مهندس معمار در سالهای پس از انقلاب نیز می توان به طراحی ساختمان مزار شهدای هفت تیر، طرح مرکز مطالعات، طرح دانشگاه شاهد، طرح تکیه شهدای اصفهان، طرح بنای یادبود شهید خرازی، طرح مجموعه فرهنگی تجاری بین‌الحرمین شیراز و طراحی سایت دانشگاه علامه طباطبایی در سالهای دهه دوم انقلاب اشاره کرد. موسوی در دهه های بعد از فعالیت خود کاست تا جایی که ساخت مسجد سلمان فارسی نهاد ریاست جمهوری در سال ۱۳۷۶ تنها نماد فعالیت او در سالهای اخیر است. البته میرحسین در طول این سالها بیشتر به نقاشی روی آورد و چندین نمایشگاه نقاشی انفرادی و جمعی را برپا نمود.

۲فرزند نتیجه زندگی مشترک میرحسین موسوی با زهرا رهنورد است.

مسئولیت‌های اجرایی :

۱- عضو شورای انقلاب اسلامی ۱۳۵۹-۱۳۵۸

۲-عضو شورای مرکز ی حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۱-۱۳۵۷

۳- رییس دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۰-۱۳۵۸

۴- قائم مقام دبیر کل حزب جمهوری اسلامی ۱۳۶۰-۱۳۵۸

۵- سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۶۰-۱۳۵۸

۶- وزیر امور خارجه ۱۳۶۱-۱۳۶۰

۷- نخست وزیر ۱۳۶۸-۱۳۶۰

۸- رییس ستاد انقلاب فرهنگی ۱۳۶۰

۹- رییس شورای اقتصاد ۱۳۶۸-۱۳۶۰

۱۰- رییس بنیاد مستضعفان ۱۳۶۸-۱۳۶۰

۱۱- رییس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح

۱۲- عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام ادامه دارد-۱۳۶۸

۱۳- عضو شورایعالی انقلاب فرهنگی ادامه دارد-۱۳۷۵

۱۴- مشاور سیاسی رییس جمهور ۱۳۷۶-۱۳۶۸

۱۵- مشاور عالی رییس جمهور ۱۳۸۴-۱۳۷۶

۱۶- رییس شورای هنر - ادامه دارد-۱۳۷۸

۱۷- رییس فرهنگستان هنر - ادامه دارد-۱۳۷۸

فعالیت های دانشگاهی:

موسوی در دانشگاه تربیت مدرس دروسی چون مسائل ایران و ریشه‌های انقلاب را تدریس کرده و در دیگر دانشگاه ها نیز به شکل پراکنده تدریس هایی داشته است. از جمله تدریس تاریخ تمدن و فرهنگ و معماری در دانشگاه ملی در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۴. او در این سالها رساله های بسیاری را راهنمایی کرده که از جمله آنها می توان به این موارد اشاره کرد:

۱-مقایسهٔ آرای سیدقطب و دکتر شریعتی استاد راهنما-کارشناسی ارشد

۲- مقایسهٔ آرای امام خمینی(ره) و آیت‌ا... نائینی استاد راهنما-کارشناسی ارشد

۳-استراتژی امنیت ملی استاد مشاور-دوره دکتری

۴-کاریزما در مدیریت استاد مشاور-دوره دکتری

۵-چالش‌های مردم‌سالاری در ایران استاد راهنما-کارشناسی ارشد

۶-نفت و سیاست خارجی در دوران پهلوی۲ استاد راهنما-کارشناسی ارشد

۷-نفت و سیاست خارجی در دهه اول انقلاب استاد راهنما-دورهٔ دکتری

۸- چرایی به قدرت رسیدن دولت مطلقه نوگرا در ایران استاد راهنما-دورهٔ دکتری

۹- امنیت ایران در عصر جهانی شدن،چالش‌ها و سیاستها استاد مشاور-دورهٔ دکتری

۱۰- توسعهٔ مرکز شهر اردبیل استاد راهنما-کارشناسی ارشد

۱۱- طرح دانشگاه هنر اسلامی تبریز استاد راهنما-کارشناسی‌ارشد

۱۲- دولت رانتیر و جامعه مدنی در ایران (۱۳۷۶-۱۳۵۷) استاد راهنما-کارشناسی‌ارشد

۱۳-تأثیر ایدئولوژی سیاسی بر رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و آفریقای جنوبی استاد مشاور-دورهٔ دکتری

۱۴- الگوی مدیریت تکنوکراتیک و تأثیر آن بر موقعیت طبقهٔ متوسط جدید ایران استاد مشاور- کارشناسی ارشد

۱۵- بسترهای همکاری و رقابت روسیه و ایالات متحده در آسیای مرکزی استاد راهنما-کارشناسی ارشد

کتاب ها و تالیفات:

موسوی که در سالهـای ۵۸ تا ۶۰ سـرمقاله هـای روزنامه جمهوری اسـلامی را می نوشت، آثار مکتوب بسـیاری در حوزه فرهنگ و سیاست دارد، از جمله « فرهنگ و واژگان علوم سیاسـی در اسـلام » انتشارات قلم ۱۳۵۶، «تحلیلی بر دو مفهوم قرآنی» انتشـارات قلم ۱۳۵۶، « پنج گفتار دربارهٔ انقلاب و جامعه» تألیف دفتر نشر فرهنگ اسلامی۱۳۷۷–۱۳۷۵

موسوی، هادی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید هادی موسوی : فرمانده گردان امام حسن(ع)تیپ۴۴قمربنی هاشم(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

خاطرات

منصور موسوی:

در مرحله سوم عملیـات بیت‌المقـدس، در کنـار جاده اهواز ـ خرمشـهر بودیم. آقاسـید در گردان زرهی بودنـد. پس از شـروع پاتک عراقی‌هـا، جنـگ سـختی درگرفت. در آن مرحله و آن نقطه عراق موفق شـد جلو نیروهـای ما را سـد کنـد و تعـدادی از خودروها و تانـک هـای مـا را منهـدم کردنـد و گردان زرهی در محاصـره افتـاد. تانـك آقاسـید هم در محاصـره افتاد. آقاسـید با شـجاعت قابل ملاحظه‌ای با عراقی‌ها جنگیـد و بعد از آن که تانکش توسط عراقی‌ها هدف قرار گرفت، ما فکر کردیم آقاسـید شـهید شده، ولی به لطف خدا آسـیبی ندیدند و پس از مدتی سینه‌خیز خود را از محاصره عراقی‌ها خارج و به لشکر اسلام پیوست. یکی از قسمت های پرخطر سـپاه، واحد آموزش بود و از واحدهای آموزش، سـخت ترین قسمت آن واحد تخریب و انفجارات بود. آقاسید از بدو ورود به سپاه، در این واحد خدمت می‌کرد که نشان از شهامت و شجاعت آن سردار دلاور داشت.

آقاسـید از جمله فرمانـدهان و مربیـانی بـود که اطلاعـات نظـامی و علمی بالاـیی داشت و همیشه سـعی می‌کرد که این اطلاعـات را افزایش دهد. اگر جزوه یا کتابی در خصوص مسائل عملی و نظامی به دست می‌آورد، مطالب آن را دقیقاً مطالعه می‌کرد.

در آن زمـان فرمانـدهان جنـگ از آمـوزش کلاسـیک، دل خوشـی نداشـتند و علت آن هم،کـاربردی نبودن مطـالب آموزشـی بود. آقاسـید همیشه معتقد بود بایستی آموزش‌ها را جنبه کاربردی داد و به صورت عملی انجام داد و این که آموزش عملی، برای نیروها محور کار باشد.

بارها اتفاق افتاده بود که دوسـتان می‌خواسـتند به آقاسـید کمک کنند (چون آقاسید دست راستش در اثر انفجار قطع شده بود.)مثلاً در شسـتن لباس‌ها و غیره. هربار مطرح می‌شد، می‌گفتند: نه کمک نمی‌خواهم و باید خودم انجام دهم. به سختی و در وضع خاصی لباس‌هایش را می‌شسـت، ولی حاضر نبود حتی نزدیک‌ترین افراد به او در این خصوص کمک کند. کارهای شخصی‌اش را خودش انجام می‌داد. او اسـتعداد خاصـی داشت . در مدت کوتاهی و با تمرین نوشتن با دست چپ را یادگرفته بود. انجام همه کارهایش را به راحتی انجام می‌داد و کمبودی در خود احساس نمی‌کرد. همیشه در سخت‌ترین شرایط، سرحال بود.

آقاسـید در زمـان جنـگ مربی و مسئول واحـد آموزش تخریب بود. آن زمـان اجـازه نمی‌دادنـد این‌گونه مربیان مسـتقیماً در جنگ شرکت کننـد. ولی به‌محض این که مطلع می‌شدنـد که عملیات در حال انجام‌شـدن است،به هر نحوی می‌شد مأموریت می‌گرفتند و در عملیات حضور می‌یافتند و همیشه جزء نیروهای رزمی خط‌شکن بودند.

آقاسـید برای بسـیجیان و نیروهای تحت امر خودش، احترام خاصـی قائل بود و همیشه می‌گفت این بسـیجی‌ها تاج سر ما هستند و به

اندازه برادر خودش به بسیجی‌ها احترام می‌گذاشت.

آقاسید را هیچ‌گاه بدون‌وضو نمی‌دیدیم. در همه حال وضو داشت و به ما هم سفارش می‌کرد که باوضو باشیم، مخصوصاً در مناطق جنگی.

کارهای سخت و پرزحمت را خودش انجام می‌داد و دوست نداشت هیچ‌کس از دست او ناراحت شود. اگر در حین کار مشکلی پیش می‌آمد که زمینه ناراحتی و دلتنگی می‌شد، اولین نفری بود که از دوستان عذرخواهی می‌کرد.

آقاسید ارادت خاصی به پیامبر (ص)و خاندان مطهرش و ائمه معصومین داشت و در محافل و مجالسی که به پاسداشت مقام و منزلتشان برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد و در طول مراسم مرتباً اشک می‌ریخت. وقتی نام حضرت زهرا(س) برده می‌شد، صدای ناله و گریه او بلند می‌شد.

آقاسید برای شهدا و خانواده آن ها احترام خاصی قائل بود. وقتی در روستا جلسه‌ای برگزار می‌شد، بیشترین توجه او به خانواده شهدا بود و می‌گفت این ها صاحبان اصلی انقلابند و باید هرچه در توان داریم در جهت خدمت به آن ها به کار گیریم.

۱- آقاسید به دوستان و همکاران توجه خاصی داشتند و وقتی می‌فهمیدند که یکی از همکاران مشکلی دارد، سعی داشت به هر نحوی که شده به او کمك کند. بنده بارها شاهد بودم علیرغم این که خودش هم نیاز به پول داشت، اما همکاران نیازمند را کمك می‌کرد.

در زمان تشییع جنازه آقاسید و ده تن از شهدای مظلوم بسیجی روستای وردنجان، آن‌چه که بیشتر جلب توجه می‌کرد و دل هر عاشقی را به درد می‌آورد، این بود که دست مصنوعی آقاسید بیرون از تابوتش قرارگرفته بود .او مانند مولایش علمدار دشت کربلا به دیدار معبودش شتافت.

یکی از برادران بسیجی تعریف می‌کرد در عملیات والفجر ۸ در محور عملیاتی تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم(ع)، مقابل گردان یازهرا (س)، یک قبضه سلاح تیربار دوشیکا عراق قرار داشت و باعث زمین‌گیرشدن نیروهای گردان شده بود.آقاسید با شجاعت تمام و به صورت سینه‌خیز تا زیر سنگر تیربار پیش رفته و با یک نارنجك دستی آن تیربار را نابود کرده و مسیر حرکت نیروهای گردان را فراهم نموده‌است.

قبل از عملیات والفجر ۱۰ وقتی که برای توجیه عملیات، پشت دوربین‌های دیده‌بانی رفته‌بودیم؛ ترس و وحشت عجیبی به ما دست داده بود. چون مسیر بسیار صعب العبور بود و در تیررس نیروهای عراقی قرارداشت. سید با روحیه‌ای بالاء شجاع و مانند کوه مستحکم بود و این روحیه باعث شده بود که بچه‌ها هم روحیه بگیرند.

قبل از شروع عملیات والفجر ۱۰ از بنده خواسته شد که با آقاسید صحبت کنم و او را از حضور در شب عملیات منصرف کنم. زیرا هم برادرش شهید شده بود، هم این که یک دست نداشت و برایش بسیار سخت بود که در منطقه کوهستانی حرکت کند. وقتی با آقاسید در این خصوص صحبت می‌کردم و استدلال می‌کردم که ممکن است در عملیات مجروح شوی و نتوانی زخم خود را پانسمان کنی، ایشان با روحیه‌ای بالا می‌گفت من حتماً باید در عملیات باشم، نگران نباش. انشاءالله ً شهید می‌شوم و دیگر احتیاج با پانسمان زخم هایم نمی‌شود.

آقاسید معاون گردان یازهرا (س)بودند. قبل از شروع عملیات،پابه پای برادران بسیجی در آموزش‌ها و مانورها شرکت می‌کرد و چون جانباز بود، باعث روحیه گرفتن ما می‌شد.

قبل از شروع عملیات والفجر ده، یک روز در کنار هم نشسته بودیم. آقاسید فرمود: از خدا می‌خواهم اگر شهید شدم، جنازه ام مفقود نشود و به خانواده ام برگردد؛ چون آقاسید برادرش قبلًا مفقودالاثر شده بود. می‌گفت: پدر و مادرم طاقت نمی‌آورند. اما بعد از عملیات که آقاسید به شهادت رسید، کسی فکر نمی‌کرد جنازه مطهرش پیدا شود ولی به لطف خدا دعایش مستجاب شد و پس

از مدتی جسداو توسط برادران عزیز تیپ قمر بنی هاشم یافته شد و به آغوش خانواده بازگشت.
قبل از عملیات والفجر ۱۰، یک روز با آقاسید در یک نقطه‌ای تنها نشسته بودیم. آقاسید خوابی را که شب دیده بود برایم تعریف کرد و گفت: خواب دیدم عملیات شده و بعد از عملیات من و برادر کاووسی (فرمانده گردان یا زهرا(س) که در عملیات والفجر ۱۰ همراه با آقاسید به شهادت رسیدند) وتعداددیگری ازبرادران راکه نام برد، در یک جایی جمع شده بودیم و شما نبودید. فردای عملیات، وقتی به اردوگاه برگشتیم؛ آن‌هایی را که آقاسید نام برده بود به همراه خودش، همگی شهید شده بودند و پیکرهای مطهرشان در قله ی شاخ شمیران مانده بود.
۲- آخرین باری که با آقا سید از روستا به جبهه می‌رفتیم، از مقابل گلستان شهداء گذشتیم. آقاسید با روحیه و حالت خاصی فرمود: این آخرین دیدارمان در این دنیا با شهداست. و همان هم شد، دیگر آقاسید به روستا بازنگشت. البته از نظر ما دنیایی‌ها این‌گونه است؛ ولی در حقیقت روح مطهر او و همه شهیدان زنده است و مطمئن هستم نظاره‌گر اعمال ما هستند و در حقیقت آنان زنده ا ند.
منصور و حبیب مولوی همرزمان شهید:
شهید سید هادی از روزاول که وارد سپاه شد، در کار خود خیلی فعال بود. تا این که مربی تخریب شد. در بیشتر عملیات شرکت داشت و خاطرات زیادی هم داشت،اما برای ما نگفت. یکی از خاطرات در عملیات فاو بود. می‌گفت که تیرباری به طرف ما زیاد شلیک می‌کرد. یکی از فرماندهان گفت کسی داوطلب می‌شود تا تیربار را خاموش کند؟ من داوطلب شدم. نارنجک به خود بسته و سینه‌خیز به طرف تیربار دشمن رفتم. تا پشت خاکریز سنگر رسیدم. دشمن متوجه شد، چون نزدیک بودم. خواست تیربار را بخواباند ومرابزند.ضامن نارنجک را کشیدم و داخل سنگر انداختم . چون خاکریز کوچک بود؛ یک ترکش کوچک هم به پای خودم اصابت کرد. باز سینه خیز آمدم. به خاکریز خودمان رسیدم. از عملیات که برگشت، دوباره به پادگان امام حسن(ع) رفت. مربی آموزش مین بود. سر کلاس بود که در اثر حادثه انفجار مین،دست راستش قطع شد. مدتی در بیمارستان اصفهان بستری بود. از بیمارستان که آمد، باز فعالیت خود را شروع کرد و مسئول پادگان فرخ‌شهر شد و مدتی در پادگان بود. اومدتی بعد دوباره عازم جبهه شد و به عملیات والفجر ده رفت و معاون گردان یازهرا(س) بود. شب عملیات چون دست راستش را نداشت که اسلحه به دست بگیرد، چندتا نارنجک به خود بست و وارد عملیات شد.برادران می‌گفتند وقتی که به سنگر دشمن رسیدیم، چون یک دست داشت ضامن نارنجک رابادندانش می‌کشید و در سنگر دشمن می‌انداخت. با یک دست ابوالفضل‌گونه جنگید تا به درجه رفیع شهادت رسید. پدرشهید:
در رابطه با شهید صحبت‌کردن، کاری بس مشکل است. ما کجا و شهداء و شهید موسوی کجا؟ آنان" عند ربهم یرزقونند "و ما در دنیای فانی. شهید موسوی دارای روحیه‌ای بسیار شاداب و اخلاقی نیکو و برخوردی بسیار جذاب بود. شهید موسوی فرماندهی بود والا. واقعاً لیاقت فرماندهی داشت و از چهره او نور می‌درخشید. شهید موسوی با یک دست به میدان نبرد رفتند و همچون علمدار حسین بدون دست به دیار حق شتافتند. شهید موسوی فرماندهی بود که با یک نگاه، بسیجیان شیفته او می‌شدند و و از خلوص و رفتار او شاداب می‌شدند. شهید هادی موسوی همانند گل به روی انسان می‌خندید و انسان را به طرف خداوند هدایت می‌کرد. کسی که شهید موسوی را یک‌بار ملاقات می‌کرد دیگر توان این که مدتی طولانی او را نبیند نداشت. او فرماندهی بود که شب‌هنگام، اگر به سنگری سرکشی می‌کرد و می‌دید بسیجی از فرط خستگی توان نگهبانی ندارد؛ جای آن فرد بسیجی نگهبانی می‌داد.
در سال ۶۳ با شهید موسوی آشنا شدم و در آن زمان، چون در سن پایین به سر می‌بردم، دارای مشکلات زیادی بودم. شهید موسوی فرمودند شما دارای مشکلات زیادی هستید و به علت شناخت دقیق از وضع ما، به من گفتند شما درس را ادامه بدهید و به مادر و برادران و خواهران کمک نمایید.

اولین روز وقتی بنده وارد اتاق آموزش نظامی در بسیج شهرکرد شدم، ایشان داشت به یک گل بسیار زیبا آب می‌داد. حال این که باور کنید گل به روی ایشان می‌خندید و می‌دانست ایشان از سلاله پاک رسول‌الله (ص)است و به لقاءالله خواهدپیوست.

از شهید موسوی تنها خاطره‌ای که در ذهن هر شخصی باقی‌می‌ماند، اولاً برخورد بسیار شاداب و جذاب و رفتار بس شایسته ایشان بود که هر بسیجی با دیدن ایشان، کاملاً مطیع وی می‌شد و شهید در قلب او جا می‌گرفت.

هنگامی که بنده جزء نیروی آموزشی ایشان بودم، بسیار شیفته ایشان شدم و می‌دیدم همیشه در یک جا مشغول خواندن زیارت عاشورا بودند. در هنگام ورود به کلاس جهت آموزش بسیجیان، وضو می‌گرفتند و وارد کلاس می‌شدند. با ذکر خدا کار را شروع می‌کردند و چون ایشان فرمانده پادگان و مسئول آموزش نظامی پادگان بودند، مین را جهت آموزش به کلاس می‌آورند و موقعی که ایشان حدس می‌زدند مین می‌خواهد منفجر شود، دست و بدن خود را روی مین قرار می‌دادند که به برادران بسیجی ضربه‌ای وارد نشود. دست و بازوی خود را سپر قرار داده و دچار حادثه کردند و جان بسیجیان را نجات دادند که این مطلب، از جان‌گذشتگی شهید را نشان می‌دهد. شهید موسوی دارای خصوصیات بسیار زیادی می‌باشدکه زبان از گفتن آن عاجز است.

شهید سیدهادی موسوی در برخورد با عزیزان بسیجی، بسیار مهربان، باملایمت و باصداقت برخورد می‌کرد. در منطقه جنگی اولین برخورد بنده در مقر انرژی اتمی، سوله آموزش نظامی بود. موقعی بود که ایشان با لباس فرم سپاه از سنگر خارج شدند و در برخورد با این حقیر فرمودند من به شما گفتم چون دارای مشکلات هستی، نمی‌خواهد بعد از آموزش به منطقه جنگی بیایی ولی حال که آمده‌ای بیا در گروهان و گردان ما تا هوای شما را داشته باشم.

در خط پدافندی، بنده را به سنگری هدایت کردند که از دید دشمن در امان بود و بنده هم چون اولین‌بار بود که به مناطق رزم می‌رفتم به هنگام نگهبانی در نیمه‌شب بسیار می‌ترسیدم و حتی صدای خش‌خش علف‌ها و زوزه باد مرا می‌ترسانید. ایشان به سنگر من مراجعه کردند و فرمودند نترس! این صداها، صدای باد و نیزارهاست و مشکلی نیست. اگر خوابت می‌آید، برو در سنگر بخواب. من خودم نگهبانی می‌دهم. من گفتم شما هم این یک ساعت باقی‌مانده از پست را کنار من باش. ایشان دوری زدند و باز هم در چند نوبت به من مراجعه کردند و تا پست من تمام شد. ایشان شب به تمام سنگرها سرکشی می‌کرد و بسیجیان را دلداری می‌داد و چون سن کمی داشتیم، بسیار راهنمایی می‌کرد. شهید موسوی از هیچ‌چیزی ترس به دل راه نمی‌داد و تنها از خدای خود کمک می‌خواست. با یک دست همچون علمدار کربلا می‌جنگید. خاطرات دیگری که از زبان بچه ها دارم این که وقتی با یک دست به مناطق رزم می‌رود و تا آخرین قطره خون خود می‌جنگد و به شهادت می‌رسد، مدتی بعد، یکی از نیروهای بعثی و عراقی، جنازه شهید موسوی را می‌بیند که با یک دست به میدان نبرد آمده، از دیدن این همه خلوص و رشادت به خشم آمده و با تیر خلاصی، دست دیگرش را نیز قطع می‌کند. آری ایشان دو دست از تن جدا، همانند علمدار کربلا ـ به دیار حق شتافتند. راهش پررهرو و روحش شادباد.

اسدالله جوادی‌فر:

باید اشاره شود اینجانب اسدالله جوادی‌فر خیلی کوچک‌تر از آنم که بخواهم از شهیدی چون فرمانده دلاور و شجاع سپاه اسلام، شهید سیدهادی موسوی سخن بگویم. اما چه کنم که ادای تکلیف و بیان رشادت ها و حماسه‌ها و مظلومیت های آن عاشقان پاکباخته را نمی‌توان نادیده گرفت. باید گفت تا افراد ضدانقلاب که بعد از جنگ پا به عرصه مبارزه با ارزشها گذاشتند بدانند که ما چه عزیزانی را از دست دادیم و شما الان راحت و آسوده به بیان مشکلات انقلاب می‌پردازید.

بیان خاطره ای از شهید عزیز، فرمانده دلاور سیدهادی موسوی:

بنده توفیق پیدا کردم در عملیات والفجر ۱۰ با این شهید عزیز همراه باشم. زمانی که گردان یازهرا(س) به فرماندهی سردار شهید کاووسی به طرف اهداف از پیش تعیین شده در حال حرکت بود، دائم با شهید موسوی در خصوص عملیات و چگونگی آن

صحبت می کردیم؛ تا این‌که نزدیک دشمن رسیدیم. از آن‌جایی‌که فرمانده گردان شهید کاووسی به من سفارش کرده بود که به او بگویم در عملیات شرکت نکند، بنده هم مرتب سفارش ایشان را به شهید موسوی تکرار می‌کردم که دیگر به نزدیکی دشمن رسیده بودیم و باید درگیری را شروع می‌کردیم. من نتوانستم ایشان را قانع کنم که در عملیات شرکت نکند.به ایشان گفتم که شما با وضعیت جسمی ای که دارید، کمی عقب‌تر بمانید و بعد از شکسته‌شدن خط به جلو بیایید. ناگهان دیدم شهید موسوی دست مصنوعی خود را از جا درآورد و پرتاب کرد. یعنی اگر من دست ندارم، می‌توانم با دندان خودم ضامن نارنجک را بکشم و به طرف دشمن پرتاب کنم. در اوج درگیری با دشمن بودیم که ایشان با صدای الله‌اکبر نیروها را تشویق به پیشروی و حمله به دشمن می‌کرد . ناگهان و با اصابت چند گلوله خمپاره ۶۰ و رگبار تیربارهای دشمن به ما حمله شد و شهید موسوی با ذکر یا امام زمان (عج) و اصابت ترکش و تیر دشمن به شهادت رسید و همه یاران خود را در گردان یازهرا(س) بی‌یاور کرد. یادش گرامی و راهش پررهرو باد. نبی‌الله رفیعی:

شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی، خصوصاً شهدای هشت سال دفاع مقدس و سرداران شهیدی که با رشادت و ایثار، صحنه‌های جانانه نبرد هشت سال دفاع مقدس را به رزم‌گاهی مشابه کردند که یاد و خاطره شهدای گرانقدر کربلای حسینی را در ذهن ها تداعی می کند. آری، سخن از سردار دلیری است که از سلاله پاك پیامبر عظیم‌الشأن(ص) و از سادات عزیز و باصفایی بود که قلبش مالامال از عشق به مولایش حسین(ع) بود. بارها از او شنیدم که تشنه دیدار قبر فرزند زهرا(س) می‌باشد. او را فردی جسور، باتدبیر، شجاع و دلیر یافتم. در مواقع مشکلات و فشار کار،بسیار باحوصله و دارای سعه صدر و ایمانی قوی بود.

چهارروز قبل از عملیات والفجر هشت، به همراه ایشان عازم جنوب شدم. هرچه به عملیات نزدیک‌تر می‌شدیم، شور و هیجان ایشان زیادتر می‌شد. وقتی در آبادان وارد منطقه شدیم، او را به عنوان معاون گروهان در گردان یازهرا(س) معرفی کردند. یادم می‌آید که وقتی یک تیربار عراقی سد راه ستون بچه‌ها شده بود، سید با دلاوری و شجاعت با نارنجك دستی، آتش پرحجم این سلاح را خاموش و راه را برای عبور بچه ها باز کردند. او که یك مربی و استاد در پادگان امام حسن(ع) بود، خاطرات زیادی را از اخلاق نیکوی خود به جا گذاشت. روزی بر اثر مشکلی که در یك مین به وجود آمد، دست راست خود را از دست داد. از منطقه آمده بودم. موضوع را شنیدم. سریع خود را به بیمارستان اصفهان رساندم. ایشان خیلی راحت روی تخت دراز کشیده بود، بی‌آن که از فشار درد شکوه کند. سریع سراغ بچه‌ها را در منطقه جنوب از من گرفت. روحیه بسیار بالایی داشت.

قبل از عملیات والفجر ده که در غرب کشور انجام گرفت، ایشان با وجود داشتن یك دست، کار انفجارات و تخریب گردان های رزمی را در مانورها به عهده داشت.

در مناطق خیلی بلند کوه های کتونه شوشتر، مکان‌هایی را جهت اجرای مانور گردان‌های تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم آماده کرده بودیم. سید هرچه در توان داشت، گذاشته بود تا کارها بر وفق مراد پیش رود. شبانه‌روز در آن‌جا بودیم. گردان‌ها برای حرکت به سمت غرب آماده می‌شدند. ما هم به اتفاق سید در گردان یازهرا(س) سازماندهی و اعزام می‌شدیم. در سر پل ذهاب که مستقر بودیم و آماده عملیات می‌شدیم، حال و هوای دیگری داشت. علیرغم این که فردی شوخ‌طبع و باصفا بودند، ولی گاهی می‌دیدم با خود خلوت می‌کند. اکثر نمازهایش با گریه توأم بود. خاطرات شهدا را خیلی بازگو می‌کرد. هنگامی که قرار شد در آن شب، عملیات انجام شود، بچه ها یکی‌یکی با او تماس می‌گرفتند و او را از آمدن به عملیات منع می‌کردند. کسی نتوانست او را قانع کند. خورشید داشت به طرف مغرب می‌رفت و نور طلایی خود را در بین کوه ها و شیارهای منطقه گسترده بود. او را دیدم که در حال آماده شدن است. نزدیك او رفتم و گفتم مشکل راه و مشکلات جسمی شما می‌طلبد که امشب تشریف نیاوری. انشاءالله فردا صبح بیا. او با لبخندی پرمعنا که روی لبانش نقش بسته بود، گفت رفتن من دیگر دست خودم و شما نیست و کسی دیگر مرا با خود می‌برد. شاید در عمر خود چنین جمله باصفا و بامعنی نشنیده بودم. آری او آن شب آسمانی شده بود و همین باعث شد که به دیدار

جد خود و شهدای عزیز و صمیمی‌اش برود. محمد کیانی:

در اسفند ۱۳۶۶ در منطقه مأموریت تیپ ۲۴ قمر بنی‌هاشم در استان ایلام، منطقه عمومی شاخ شمیران، با توجه به مسئولیتی که بر عهده داشتم، با شهید سیدهادی موسوی آشنا شدم؛ ولی از قبل ایشان را می‌شناختم و از مسئولیت ایشان در پادگان آگاهی داشتم. با توجه به وضعیت جسمی نامبرده که یک دست خود را در راه خدا داده بود، در گردان‌های پیاده دیده می‌شد. چندین‌بار با ایشان صحبت شد و همیشه با خنده جواب ما را می‌داد.از ایشان خواستیم که یا در گردان‌های غیررزمی شرکت کند یا در پشتیبانی. اما شهید با روحیه بسیار بالایی که داشت، در گردان همراه با بسیجیان تک‌تیرانداز شرکت می‌نمود. بنده قبل از شروع عملیات ایشان را در منطقه دیدم که نارنجک به کمر بسته و پشت سر گردان، پیاده در حال حرکت است. برای آخرین‌بار خدمت ایشان رسیدم و خواهش کردم که در گردان پشتیبانی بمانند. منطقه بسیار صعب‌العبور بود، به طوری که تردد آدم‌های سالم هم مشکل بود. عبور از شیار رودخانه ها و تپه‌ها برای همه مشکل بود. دشمن با ایجاد موانع مصنوعی مانند مین و سیم خاردار و غیره، زمین را به نفع خود مسلح کرده بود. هرچه به این بنده مخلص خدا از وضعیت منطقه گفته شد و همه فرماندهان به خصوص گردان پیاده از ایشان خواهش کردیم که شما روز بعد از عملیات شرکت کنید، قبول نکرد و با تمام توان شرکت کرد و به خدا پیوست. روح بلند شهید سیدهادی آن شب زودتر از همه پرواز کرد و به ملکوت اعلی پیوست.

شهید سیدهادی چیزی را می‌دید که ما توان مشاهده آن را نداشتیم.

شهید سیدهادی در عملیات والفجر ده در ارتفاعات شاخ سومر همراه با گردان های پیاده یازهرا(س) شرکت نمود و با یک دست، همچون آقا قمر بنی‌هاشم (ع) به ندای رهبر و امام خود لبیک گفت. قلم از بیان ایثار ایثارگرانی چون شهید سیدهادی عاجز است که بنویسد آن شب به سیدهادی‌ها چه گذشت. شب سختی بود ولی شهید می‌فهمد که چه می‌کند. همه امکانات برای جلوگیری از حضور سیدهادی در منطقه آماده بود، ولی سید با خدای خود عهد دیگری بسته بود. او عاشق مخلص خدا بود و با یک دست به یاری اسلام و رزمندگان آمده بود.

یعضی وقت‌ها از خود می‌پرسم آیا آن‌ها ملائکی در شکل انسان بودند؟ ای کاش ما قدر آن‌ها را می‌دانستیم و به عظمت روحی آن‌ها فکر می‌کردیم. خدا توفیقمان دهد که بتوانیم ادامه‌دهنده راه شهیدان به خصوص شهیدان جانباز باشیم.

در رابطه با ایثارگری شهید سیدهادی و مظلومیت ایشان باید استادان جمع شوند و کتاب‌ها بنویسند. بنده کوچکتر از آن هستم که بتوانم در این رابطه مطلبی بنویسم.

احمدی:

اینجانب سال ۱۳۶۰ افتخار آشنایی با برادر شهید سیدهادی موسوی را پیدا کردم. وقتی که اینجانب به پادگان معرفی شدم، به عنوان مربی سلاح، در همان برخوردهای اول با برادری آشنا شدم که از نظر اخلاق و منش، الگوی تمام نمای یک پاسدار حقیقی بود. در طول چند سالی که افتخار آشنایی با ایشان را داشتم، خاطرات زیادی از ایشان دارم که گفتن آن‌ها احتیاج به زمان زیادی دارد؛ اما چند خاطره به عنوان نمونه در ذیل ذکر می‌شود.

شهید سیدهادی به عنوان مربی تخریب در پادگان خدمت می‌کردند و با توجه به این که کار تخریب کار دشواری است و همیشه با خطر مواجه است، ایشان با علاقه زیادی به کار تخریب ادامه می دادند و در واقع در این رشته استاد بودند.

ایشان قبل از شهادت به عنوان فرمانده مرکز آموزش شهید رجایی بودند. با این که فرمانده بودند، همیشه با نیروهای آموزشی غذا می‌خوردند و خود را هیچ‌گاه از صف نیروهای آموزشی جدا نمی‌کردند و در برخورد با آن ها کمال خضوع و خشوع را داشتند.

در اعزام به جبهه، ایشان با این که جانباز بودند و یک دست خود را در راه دفاع از میهن تقدیم کرده بودند، و فرماندهی مرکز آموزش را نیز به عهده داشتند، ولی هیچ چیز مانع از رفتن ایشان به جبهه نشد و با اصرار فراوان عازم جبهه شدند. در عملیات والفجر

ده در قله‌های سربه فلک کشیده کردستان" شاخ شمیران "به شهادت رسیدند.

ایشان علاقه عجیبی به اهل بیت(ع)، به خصوص سرور و سالار شهیدان اباعبدالله‌الحسین (ع) داشتند. هرگاه اسم امام حسین(ع) برده می‌شد، اشک ایشان جاری بود. همچنین علاقه زیادی به مادرش زهرا(س) داشتند.

شهید سیدهادی به دنیا و متعلقات آن علاقه‌ای نداشت و از همه قیدوبندها و وابستگی ها خود را رها ساخته بود و خود را به دریای بی‌کران معنویت متصل کرده بود.

در برخوردهای خود رعایت ادب و احترام را داشتند و با همه یکسان برخورد می‌کردند. با نیروهای آموزش یا همکاران و فرماندهان، برخورد متین و سازنده‌ای داشتند.

موسویان، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محسن موسویان : فرمانده گردان سید الشهداء(ع)لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۳ در روستای النجق از بخش عجب شیر استان آذربایجان شرقی در خانواده ای کم درآمد به دنیا آمد . تولد او که سومین فرزند خانواده بود با وفات آیت الله العظمی سید محسن حکیم ازفقهای بزرگ شیعه همزمان شده بود ، به همین مناسبت او را سید محسن نام نهادند .

از همان دوران کودکی به رعایت آداب و اعمال دینی مصر بود به طوری که به گفته برادر بزرگترش سید عباس ، در منزل او را شیخ صدا می کردند .

تحصیلات ابتدایی را در دبستان ششم بهمن(سابق) واقع در روستای شیشوان از بخش عجب شیر شروع کرد و پس از نقل مکان به شهر تبریز ، در آن شهر به پایان برد . مقطع راهنمایی را در مدرسه پاسارگاد(سابق) گذراند . موقعی که مدرسه نبود همراه برادرانش به قالیبافی می پرداخت .

در دوران مبرزات انقلاب با پلاکاردی که خود روی آن شعار می نوشت در تظاهرات شرکت می کرد . در یکی از آن روزها در اثر تیراندازی مأموران رژیم به سوی مردم عده ای زخمی شدند و او نیز که در صحنه حضور داشت به یاری مجروحان شتافت و با لباسی خونین به منزل بازگشت . یک بار هم با همراهی دیگران لاستیکهایی را در خیابان منتهی به پادگان ۰۳ عجب شیر آتش زدند تا از حرکت نیروهای نظامی شاه خائن برای سرکوب مردم جلوگیری کنند .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، با شروع جنگ او در سال سوم راهنمایی تحصیل می کرد . در همان سال عراق برای اولین بار شهر تبریز را بمباران کرد . در محکومیت این اقدام از سوی مدارس راهپیمایی انجام گرفت . سید محسن پس از بازگشت از راهپیمایی به منزل گفت : « من تحمل ماندن در خانه را ندارم و باید به جبهه بروم . » از این رو به قصد عزیمت به جبهه تحصیل را رها کرد اما با اصرار خانواده تا اتمام سال سوم راهنمایی صبر کرد .

ابتدا به عنوان بسیجی در جبهه شرکت می کرد . پس از مدتی به عضویت سپاه درآمد . در مدت هفتاد ماه حضور در جبهه چهار بار مجروح شد . به دلیل شایستگی هایی که از خود نشان داد از فرماندهی گروهان تا فرماندهی گردان سیدالشهدا در لشکر ۳۱ عاشورا ارتقا یافت . اهتمام او در رسیدگی به امور گردان به حدی بود که به ندرت برای دیدار خانواده به مرخصی می رفت . حتی یک بار که به دلیل مجروحیت در منزل به سر می برد ، گچ پای خود را زودتر از موعد مقرر باز کرد و به جمع همرزمانش پیوست

. مدتی هم در واحد پذیرش سپاه تبریز و همچنین در سپاه سردرود خدمت می کرد . کاملاً مطیع دستور فرماندهان بالاتر بود . یکی از همرزمانش در این باره می گوید :

یک بار به گردانهای متعدد لشکر پیشنهاد شده بود که یکی از خطوط پدافندی را تحویل بگیرند اما هیچ یک نپذیرفته بودند . وقتی به سید محسن موسویان مراجعه کردند او با آغوش باز این مأموریت را پذیرفت و با آنکه نیروهایش به علت مرخصی شهری در سطح شهر پراکنده بودند به سرعت آنان را جمع و در خط پدافندی مستقر کرد .

همین خصلت وی به گردان سیدالشهدا جایگاه خاصی در میان سایر گردانهای لشکر عاشورا بخشید . در عین حال از فکر آرامش نیروهای تحت امر خود و رسیدگی به آنها غافل نبود . یکی از همرزمانش در این مورد می گوید :

حدود بیست روز قبل از عملیات بیت المقدس ۲ ، گردان در موقعیت رحمانلو مستقر بود . فصل زمستان بود و نیروها در داخل چادر ، استراحت می کردند . سید محسن با آنکه پتوی اضافی موجود بود علی رغم سرمای شدید فقط از یک جفت پتو برای خوابیدن استفاده می کرد . وقتی از او این درباره سؤال کردم گفت : « احتمال دارد پتو برای نیروها کم بیاید و شایسته نیست من برای خودم از پتوی بیشتری استفاده کنم . »

در عملیات کربلای ۴ غواصان در اثر آتش سنگین دشمن نتوانستند از اروندرود عبور کنند و این مأموریت به گروهان یک گردان سید الشهدا محول شد . موسویان به هنگام توجیه مسئولان گروهان وقتی با اعتراض آنان در خصوص امکان عملی شدن عملیات مواجه شد در پاسخ گفت : « الان تکلیف است و باید از عرض رودخانه بگذریم . » اما این مأموریت به دنبال عدم موفقیت کل عملیات انجام نشد .

در عملیات بیت المقدس ۲ در منطقه عملیاتی ماووت ، گردان تحت فرماندهی موسویان موفق به فتح پاسگاه قمیش و بلندیهای اطراف تپه الاغلو شد . پیش از این ، یگانهای دیگر در تصرف تپه مهم الاغلو موفقیتی به دست نیاورده بودند . این مأموریت به فرماندهان سایر گردانها نیز پیشنهاد شده بود که در نهایت سید محسن موسویان که همواره در پذیرش مأموریتهای مهم و دشوار پیشقدم بود این مأموریت را پذیرفت و خستگی ناشی از عملیات شب قبل و سرما و برف شدید و همچنین احتمال جدی پاتک نیروهای عراقی هم مانع از این امر نشد . وی شخصاً به همراه دو گروهان وارد عمل شد و با موفقیت نیروهای عراقی را از تپه مذکور به عقب راند . سپس به هفت نفر مأموریت داد تا برای جلوگیری از فرار نیروهای دشمن جاده پایین تپه را ببندند و قرارگاه مجاور آن را تصرف کنند . او پس از اتمام موفقیت آمیز این مأموریت ، در اثر اصابت ترکش خمپاره در منطقه موسوم به « تکدرختی » در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۶۶ به شهادت رسید . وی در حالی به شهادت رسید که حدود چهل روز از ازدواج او می گذشت .

پیکر او در وادی رحمت تبریز به خاک سپرده شده است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

موسوی‌زاده، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۰ در شهر یزد متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی تحصیلات حوزه‌ای را دنبال کرد و فقه و اصول و منطق و کلام و فلسفه را به طور کامل آموخت به طوریکه در جوانی سخنوری توانا و نویسنده‌ای پرقدرت شد. اقامت در یزد را برای خود کافی ندانست و

به تهران رفت و با محافل سیاسی ارتباط یافت. در ۱۳۰۱ به اتفاق محمد فرخی یزدی روزنامه طوفان را دائر کردند. فرخی مؤسس و صاحب امتیاز بود و موسوی‌زاده مدیر مسئول و سردبیر. هنوز چند شماره از طوفان منتشر نشده بود که سروصدا بلند شد و از انتشارات روزنامه جلوگیری کردند. موسوی‌زاده از وزارت معارف امتیاز روزنامه پیکار را گرفت و آن را به جای طوفان منتشر کردند. لحن بسیار شدید روزنامه موجب توقیف گردید و موسوی‌زاده امتیاز روزنامه قیام را گرفته و به اتفاق فرخی به تندروی پرداختند. در شماره‌ی سوم روزنامه‌ی قیام، موسوی احمدشاه را زیر سؤال برده و او را مسؤول بدبختی‌های ممکلت دانسته بود. احمدشاه به مناسبت انتشار چنین مقاله‌ای از موسوی‌زاده به عدلیه شکایت کرد و یکی از شعب استیناف محاکمه را انجام داد و در نتیجه موسوی‌زاده محکوم به تبعید به یزد شد. موسوی‌زاده چندی در یزد باقی ماند و یک سال بعد به تهران بازگشت ولی در کار مطبوعاتی دخالتی نداشت. در ۱۳۰۶ به دعوت داور در عدلیه شغل قضائی گرفت. مدتی رئیس دادگستری قزوین و زمانی رئیس دادگستری کرمان شد. در ۱۳۱۶ به ریاست یکی از شعب استیناف تهران برگزیده شد و در اوایل ۱۳۲۱ به جای مرحوم ضیاءالدین کیانوری به ریاست کل دادگاه‌های دیوان کیفر رسید و در همان تاریخ محاکمه عمال نظمیه تحت ریاست وی آغاز شد و مدتی طول کشید. از همین محاکمه مجددا موسوی‌زاده به شهرت رسید و به مستشاری دیوان عالی کشور ارتقاء مقام پیدا کرد. در ۱۳۲۴ که قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید موسوی‌زاده را استاندار تهران نمود و در ترمیم سوم کابینه خود او را به وزارت دادگستری تعیین کرد و چندی بعد وزیر مشاور شد. در تأسیس حزب دموکرات با قوام‌السلطنه همکاری نزدیک داشت و مدتی قائم مقام رهبرکل بود. پس از سقوط قوام، موسوی‌زاده به عدلیه بازگشت تا اینکه در ۱۳۳۴ همان روزی که قوام مرحوم شد او نیز درگذشت.

موسوی‌زاده در سال ۱۳۲۲ از طرف نیروی نظامی متفقین به جرم ژرمانوفیلی بازداشت شد و قریب یک سال در اراک زندانی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

موفق یامی، جلال الدین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جلال الدین یامی :

فرمانده محور اطلاعات در لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۳۹ در روستای« یام» و در خانواده ای متدین در استان «خراسان »به دنیا آمد .محیط خانواده و بستر مناسب باعث شد تا او از کودکی به مسائل دینی و اخلاقی توجه داشته باشد .«جلال الدین» پس از طی تحصیلات ابتدایی و راهنمایی در شهرستان فاروج ،برای ادامه تحصیل عازم« مشهد» شد .از همان زمان با درک شرایط ،سعی کرد با رعایت دستورات اسلامی از آلودگی هایی که حکومت پهلوی به وجود آورده بود ،دوری کند .

جلال الدین در دوران تحصیل ،از جمله دانش آموزان موفق و ممتاز بود .وی علاو بر هوش سرشار ،نگاهی دقیق به اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه داشت .همین موضوع باعث فعالیت های سیاسی او در سال ۱۳۵۶ شد که تا پیروزی انقلاب ادامه داشت .

جلال الدین در سال ۱۳۵۸ در رشته دبیری ریاضی دانشگاه «مشهد» مشغول به تحصیل شد و از جمله اعضای فعال انجمن و گروه های اسلامی بود .پس از انقلاب فرهنگی و بسته شدن دانشگاه ها ،به دلیل علاقه ای که به پاسداری داشت ،جذب سپاه پاسداران شد .عدالت در رفتار و عملش باعث شد که به عنوان مسئول واحد پرسنلی به گزینش یاران واقعی انقلاب بپردازد .

جلال الدین در سال ۱۳۶۱ از دواج کرد که حاصل این پیوند ،فرزندی به نام« مصطفی» است .وی بعد از بازگشایی دانشگاه ها

،ضمن تحصیل ،بارها به جبهه های جنگ اعزام شد .از او نقل شده است که گفته بود :روح من فقط در سپاه آرامش می گیرد . عاقبت وی در حالی که هنوز در واحد گزینش مشغول به فعالیت بود ،در خواست اعزام به جبهه های جنگ را کرد .بعد از جلب موافقت ،در سال ۱۳۶۵ اعزام و در واحد اطلاعات عملیات مشغول به فعالیت شد .با شروع عملیات «کربلای ۴ »و در همان ساعات اولیه عملیات ،در جزیره« ام الرصاص» قرارش را با معبود بست . منابع زندگینامه" :سفرناتمام"نوشته ی اصغر فکور،نشر ،ستاره ها،مشهد–۱۳۸۵

موفق، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علیرضا موفق

محل تولد : رشت

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۴/۱۲

زندگینامه علمی

۱. اخذ دیپلم در رشته علوم تجربی ۲. اتمام دوره سطح حوزه در حوزه علمیه مشهد مقدس ۳. اتمام دوره کارشناسی و اخذ مدرک آن در دو رشته « فلسفه و کلام اسلامی» و « فقه و مبانی حقوق اسلامی» در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ۴. فراگیری زبان انگلیسی (مکالمه و متن) ۵. فراگیری زبان عربی و متون جدید (مکالمه و متن) ۶. عضویت در پژوهشگاه دانشگاه رضوی به مدت یکسال و تدوین دو مقاله پژوهشی در زمینه « آزادی و دین » و انتشار آن در مجله ی پژوهشگاه ۷. ادامه دروس حوزه و شرکت در دروس خارج فقه و اصول اساتید حجت الاسلام صادق لاریجانی ، آیت الله مکارم شیرازی ، آیت الله جوادی آملی، حجت الاسلام دکتر عابدی به مدت پنج سال ۸. پایان دوره کارشناسی ارشد در رشته « فلسفه و کلام اسلامی » از دانشگاه قم زیر نظر آموزش عالی با رتبه عالی و ارایه پایان نامه با عنوان « بررسی تطبیقی افکار و نظرات سارتر و مطهری » با کمک استاد راهنما حجت الاسلام صادق لاریجانی با رتبه ی عالی ۹. عضویت در پژوهشگاه اسراء تحت اشراف آیت الله جوادی آملی از سال ۷۸ و انجام فعالیت های ذیل : ü تحقیق و تنظیم کتاب « نسبت دین و دنیا (نقد نظریه سکولاریزم)» تألیف آیت الله جوادی آملی ü مسؤولیت پروژه کتاب «مهر استاد» (مشارکت در تدوین، تنظیم و ویرایش زندگی علمی آیت الله جوادی آملی و اساتید ایشان) ü تنظیم و تحقیق کتاب «شمس الوحی تبریز» (نظرات علمی و محوری علامه طباطبایی در سه بخش قرآن ، فلسفه و عرفان از منظر آیت الله جوادی آملی) ü تنظیم بخشی از کتاب « شرح شواهد الربوبیه » از سری درسهای آیت الله جوادی آملی (در مرحله ارزیابی) ü دیگر کارهای پژوهشی مانند بررسی شبهات جدید کلامی و همچنین برخی مقالات مانند «بررسی ارتباط عقل گرایی و دین» و «بررسی ارتباط دموکراسی و دین» برای تحویل به حضرت استاد و دیگر محققان تدوین شده است. ۱۰. تدریس در دروس حوزوی مانند ادبیات عرب ، منطق ، فلسفه (بدایهٔ الحکمهٔ) ۱۱. تدریس در دانشگاه در دروس معارف در دانشگاه قم ۱۲. تألیف کتاب «دین و معنای زندگی» به سفارش پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ۱۳. مسؤولیت بخش معاونت نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه قم به مدت چهار سال ۱۴. عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور آران و بیدگل ۱۵. همکاری با پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

موقر، مجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار و سیاستمدار در ۱۲۷۷ در بوشهر تولد یافت. پدرش میرزا حسین‌خان موقرالملک از اعیان و مالکین بوشهر و چند دوره نمایندگی مجلس را عهده‌دار بود. مجید تحصیلات مقدماتی را در مدرسه سعادت بوشهر انجام داد و سپس برای ادامه تحصیل به بندر کراچی رفت. سالی چند در آنجا تحصیل نمود و زبان انگلیسی را فرا گرفته به ایران آمد. ابتدا در تجارتخانه حاج رئیس‌التجار بهبهانی به کار انشاء مراسلات و معلمی فرزندان آن مرحوم مشغول شد. پس از چندی به تهران آمد و در کالج امریکائی ثبت‌نام نموده دوره آنجا را پایان داد. در اوایل سلطنت رضا شاه امتیاز روزنامه مهر را گرفت که ابتدا بصورت هفتگی انتشار می‌یافت بعد یومیه شد.

در ۱۳۱۴ که رضاشاه به جهاتی به زین‌العابدین رهنما نماینده مجلس و مدیر روزنامه نیمی رسمی ایران، متغیر شد و امر به خروج فوری او از ایران داد امتیاز روزنامه ایران و مدیریت آن را به مجید موقر واگذار کردند و او چاپخانه و دفتر سازمان روزنامه ایران را در دست گرفت و خیلی مطابق میل و علاقه شهربانی آن روز کار کرد. در دوره یازدهم او را به جای پدرش برای نمایندگی مجلس انتخاب کردند و موقعیت ممتازی به دست آورد. در تعریف و تمجید با عباس مسعودی که وکیل مجلس و مدیر روزنامه اطلاعات بود مسابقه می‌دادند. در ادوار بعدی هم وکیل شد.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که اوضاع برگشت و افرادی که تبعید یا زندان بودند در مقام مطالبه حقوق حقه خود برآمدند از جمله زین‌العابدین رهنما روزنامه ایران را مطالبه نمود و مجددا امتیاز را به او واگذار کردند مجید موقر هم برای اینکه از قافله عقب نماند تقاضای امتیاز روزنامه نمود و روزنامه‌ای به نام مهر ایران بطور یومیه دائر کرد. سردبیری این روزنامه را هاشمی حائری که بعدها مستقلا روزنامه طلوع را منتشر کرد بعهده داشت که هم خوش فهم بود، هم بسیاری از محققین و نویسندگان را جلب نمود. افرادی چون ملک‌الشعرای بهار و حسین مکی مطالب تاریخی و تحقیقی خود را در مهر ایران منتشر می‌کردند و یادداشت‌هائی از طرف داود امینی تحت عنوان از سوم تا ۲۶ شهریور در آن روزنامه منتشر می‌داد که حاوی نکات جالبی بود و از اسرار شهریور ۲۰ پرده برمی‌داشت.

روزنامه مهر ایران در آن ایام از بهترین روزنامه‌های منتشره بود. موقر دوره شانزدهم هم وکیل مجلس شد و روزنامه را به برادرزاده‌اش محسن موقر واگذار کرد. ولی دیگر مهر ایران آن وضع سابق را نداشت و فقط یک روزنامه خبری بود. تدریجا امتیاز را هم به او داد و خود فارغ از کارهای مطبوعاتی به تجارت و ملکداری مشغول شد. چندی بدین منوال گذراند تا مجددا مجله‌ای به نام مهر دائر کرد که هرماه یک شماره انتشار می‌داد. مجید موقر مردی ثروتمند و مالک بود معذالک که بیش از سی سال روزنامه‌نویسی کرد شخصا یک روزنامه نویس نبود و همیشه، نویسنده را اجیر می‌کرد. در ۷۰ سالگی در تهران به طور ناگهانی درگذشت. البته بعد از او کرسی وکالت مجلس هم به برادرزاده‌اش واگذار شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

موقرالدوله، محمود

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۴۲ ش متولد شد. پدرش حاج میرزا عباسقلی از مستوفیان درجه اول بود. محمود تحصیلات خود را مطابق معمول زمان انجام داد و به سیره خانوادگی وارد وزارت مالیه گردید. اولین شغل او لشکرنویسی بود، بعد داخل وزارت کشور شد و جندی حکومت سلطان‌آباد عراق و ثلاث را برعهده داشت. مدتی هم حکومت تهران با او بود و در جنگ بین‌الملل اول حکومت بنادر جنوب را داشت. وقتی انگلیسی‌ها به جنوب حمله کرده بوشهر را تصرف کردند موقرالدوله را به هندوستان تبعید کردند. وقتی از تبعید بازگشت به معاونت وزارت داخله منصوب شد. در کودتای ۱۲۹۹ در کابینه سید ضیاءالدین طباطبائی به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب گردید. پس از یک ماه وزارت در فروردین ۱۳۰۰ به بیماری سکته درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مولایی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا مولایی : فرمانده واحداطلاعات وعملیات لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در خانواده‌ای رشد یافته که پدر دلاورش رزمنده‌ای متهور در جبهه‌های حق علیه باطل بود و برادر رشیدش همسنگر و همرزم او در مبارزه با ظلم و کفر جهانی .

در سال ۱۳۴۴ در شهر زنجان متولد شد و بعد از گذراندن دورهٔ ابتدایی و راهنمایی تا سال دوم دبیرستان که مقارن با پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی بود، در سال ۵۹ با فرمان امام خمینی رحمه الله علیه وارد بسیج مستضعفین و در سال ۶۰ عضو نیمه‌فعال سپاه شد. اولین اعزامشان به جبهه جنوب جزیرهٔ مینوی آبادان بود که اکثر نیروهای زنجان در آنجا بودند. از شروع جنگ تا سال ۶۵ در مجموع ۵ سال در جبهه بود. اولین اعزام او جزیرهٔ مینو در آبادان بود. بعد از آن در تمام عملیات از شروع عملیات بیت المقدس تا نزدیکی عملیات کربلای ۴ حضور داشتند.

برادرش خلیل مولایی از او اینگونه می گوید:

در هر عملیاتی باید حتماً شرکت می‌کرد، حتی یک روز یادم هست که عملیات بدر شروع شده بود. فقط مارش حمله را شنیدیم، مقابل مسجد دستغیب بودیم و بمباران و حمله به شهر بغداد را از رادیو اعلام می‌کردند. همان روز شهید بسطامیان و خدا حفظش کند، منصور عزتی و شهید علی رضا با هم قرار گذاشتند که به جبهه بروند. من گفتم: من هم می‌آیم. به من گفتند فردا می‌رویم. مرا جا گذاشتند و همان روز رفته بودند و خودشان را تا به خرم‌آباد رسانیده و ۳ هزار تومان به یک ماشین سواری داده بودند تا آنها را به جنوب برساند، در حالی که با اتوبوس نفری پنجاه تومان در سال ۱۳۶۳ بود.

به نظر خودم یک دوست بودیم، نه برادر، من از او کوچکتر بودم و همیشه تلاش می‌کرد که مرا از خودش راضی نگه دارد. در جبهه جنگ بین نیروها و بنده اصلاً فرقی قایل نبود، حتی بعد از عملیات والفجر ۸ خط تثبیت نشده بود. ما در خط بودیم، حاج جمال پرستار فرماندهٔ گردان با بی‌سیم به او گفت: برادرت ، خلیل آمده، می خواهد شما را ببیند. من خیلی خوشحال شدم و گفتم که برادرم آمده به من سر بزند. وقتی من بلند شدم او را ببوسم، راضی نشد که فرقی بین بچه‌ها در خط مقدم و من بگذارد. و

می‌دانم او هم می‌خواست مرا از نزدیک ببیند و چقدر بر نفسش غلبه کرد تا بین من و دیگران فرقی قایل نشود. موقع رفتن گفتم علی آقا کجا می‌روی، با شوخی گفت دنبال یک ترکش می‌گردم. می‌بینی دست خالی آمده‌ام و خسته شده‌ام، تا خط با لباس فرم بدون سلاح آمده بود. خداحافظی کرد و رفت و از چهره‌اش معلوم بود که بالاخره شهید می‌شود و ناخودآگاه منتظر شهادتش بودیم و بالاخره در عملیات بیت المقدس از ناحیهٔ فک زخمی شد و یک سال تمام دهانش بسته بود و پزشکان با وسیلهٔ طبی فک علی رضا را بسته بودند و یکسال و نیم فقط مایعات، آن هم به وسیلهٔ یک شیلنگ نازک می‌خورد. آن قدر روحیهٔ قوی داشت و هر چند ناراحت بود و ما هم می‌فهمیدیم، اما اصلاً ابراز ناراحتی نمی‌کرد و با وجود این که زخمش درد داشت و نمی‌توانست غذای کافی بخورد، ولی اظهار ناراحتی نکرد. همیشه روحیهٔ شادابی را حفظ می‌کرد تا نکند مادر یا پدرم ناراحت شوند. بعد از آن در عملیات محرم از ناحیهٔ شکم شدیداً مجروح شده بود که ۸ تا ۹ ماه خمیده خمیده راه می‌رفت تا بخیه‌های شکم جوش بخورد. آن قدر روحیهٔ بالایی داشت که حساب ندارد. در عملیات خیبر که در جزیرهٔ مجنون جریان داشت، من وقتی به خط رسیدم، دیدم که علی رضا با همرزمانش راه را برای تانک‌های عراقی مسدود کرده‌اند تا تانک‌ها جلو نیایند. شهید حسن باقری شهید شده بود، علی رضا فرماندهٔ گردان ولی عصر شده بود و شهید زین الدین با بی‌سیم گفت: علی رضا ما شما را به حساب شهید گذاشته‌ایم، لااقل جاده را قطع کنید تا عراق پیشروی نکند. دشمن به حدی پیشروی کرده بود که با تانک‌های تی ۷۲- نه آر پی جی کارگر بود و نه سلاحی دیگر، که در آن موقعیت تنها سلاح سنگین آر پی جی بود. علی پشت بی‌سیم گفت: آقا مهدی مختاری، هر کار می‌توانی انجام بده و جاده را از پشت ببند. ما به کمک خدا اینجا می‌مانیم. سپس رو به من کرد و گفت: خلیل نارنجک داری؟ گفتم نه، دو تا نارنجک انداخت و من از او دور شدم. لحظهٔ بعد یکی از بچه‌ها به نام سعید مقدم زخمی شده بود، او را به پشت جبهه منتقل می‌کردیم که یک گلولهٔ توپ افتاد و من هم زخمی شدم. علی رضا گفت تو برو پشت، من بلافاصله برگشتم و در پشت کانال نشسته بودم، ناگهان دیدم که چشمان پاسداری را بسته‌اند و با خود می‌برند. دیدم که برادرم علی رضا است، به همراه دو بسیجی که به او کمک می‌کردند، می‌آمد. علی را از دست دو بسیجی گرفتم و دو برادر بسیجی به خط برگشتند. در آن لحظه من پی به روحیهٔ شکست‌ناپذیر او برای بار دیگر پی بردم. تانک‌های دشمن در آن لحظه که هرگز فراموش نمی‌کنم، کاملاً بر ما مسلط بودند. تانک‌های دشمن با دوشکا ما را مورد هدف قرار داده بودند و گلوله‌های آن زیر پای ما می‌خورد. وقتی توپ‌ها به زمین اثابت می‌کرد و بای این که علی زخمی بود و جایی را نمی‌دید و دستش هم از ناحیهٔ مچ شکسته بود. پای‌مان را به او قلاب می‌کردیم و هر دو می‌افتادیم و بر روی زمین می‌خوابیدیم. این عمل بیست بار تکرار شد، ولی او با آن دست شکسته اصلاً نشد چیزی بگوید و ابراز ناراحتی کند، هیچ چیزی نگفت. ما ۷ الی ۸ کیلومتر پیاده آمدیم تا رسیدیم به بالگردخودی که هواپیمای عراقی آن را تعقیب کرده بودودر کنار جاده متوقف شده بود. جایی نبود، علی در پشت تویوتا بود. در آن لحظه دیدم علی استفراغ خونی می‌کند، خلبان وقتی دید حال علی وخیم است و از دو چشم هم نابینا شده ، آمد و عده‌ای را پیاده کرد و علی را با هزار مکافات به اهواز رساندیم. در اهواز وقتی دکتر چشمانش را باز کرد، خون از یک چشم فوران کرد و گفت یک چشم نابینا شده، با این وجود که چهار ساعت یا بیشتر طول کشید تا او را به پشت خط برسانیم، یک بار هم از او نشنیدم که بگوید بازو یا چشمانم درد می‌کند. با حفظ روحیه بالا او را به بیمارستان رساندیم.

کادر سپاهی گردان ولی‌عصر به جبهه می‌رفتند، هر دو لباس پوشیدم. البته علی با حاج آقا کلامی قرار داشت که با هم بروند و من هم پشت سر ایشان رفتم و سوار اتوبوس شدیم. با مصطفی حمیدی صحبت می‌کردم که در این عملیات آخر و عاقبت‌مان چه خواهد شد؟ با شوخی با هم صحبت می‌کردیم. به منطقه رفتیم من در گردان المهدی بودم و آنها (علی و دوستانش در گردان امام حسین که علی رضا تازه آن را تحویل گرفته بود) چند روز قبل از شهادت او را ندیدم و شنیدم که علی در خواب دیده (همان شب اعزام) این خواب را دو ساعت قبل از شهادتش به آقای رحمت رضایی بازگو می‌کند. در لشکر عاشورا وقتی علی برای آوردن

وسایل شخصی خودش با ماشین تویوتا به همراه آقای رحمت رضایی به گردان ولی عصر می‌رفته، می گفتند: یک باغ سرسبز و خرمی را دیدم، پر از درختان انار و سه شهید بزرگوار، اشتری، احدی و رستمخانی زیر سایهٔ درختان انار نشسته و علی به آنها سلام می‌دهد و آنها می گویند علی چرا پیش ما نمی‌آیی؟ ما دلتنگ تو هستیم، بیا.

این خواب طولانی بود، من الان فراموشم شده و این جمله در خاطرم مانده است.

علی رضا به گردان امام حسین آمده بود تا نماز ظهر را اقامه کند و هواپیماهای عراقی لشکر عاشورا را بمباران می کردند. علی رضا چون فرماندهٔ گردان بود و نیروهایش پراکنده بودند، از محل نماز خارج شده و گردان حضرت ابوافضل را عراقی‌ها شدیداً بمباران کرده بودند. در همان زمان علی رضا با موتور سیکلت به طرف گردان حضرت ابوالفضل می‌رفته که ناخودآگاه از رفتن منصرف و پیاده می‌شود. از طرف دیگر یکی از بسیجیان در اثر بمباران گردان امام حسین (ع) توسط عراق به شدت مجروح می‌شود و علی او را در آغوش کشیده تا او را به بیمارستان برساند. هواپیماهای عراقی دوباره حمله می کنند و نیروها به سنگرها می‌روند، ولی شهید علی رضا و آن بسیجی که علی رضا او را در آغوش داشت، در زیر بمباران می مانند و یکی از دوستان به نام شهید مصطفی پیش‌قدم که معاون گردان نیز بود، تعریف می‌کرد : علی رضا برای این که بسیجی را در زیر بمباران رها نکند و آسیب بیشتری نبیند، همچنان در آغوش داشته و خودش شهید می‌شود و شکر خدا آن بسیجی سالم مانده بود. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

مولوی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا فضلعلی آقا از مجتهدین بنام تبریز و صاحب کتاب حدایق‌العارفین، در سال ۱۲۵۹ در تبریز پا به عرصه وجود نهاد. چون به سن رشد رسید تحصیلات خود را مطابق معمول آن روز در حوزه‌های علمیه تبریز ادامه داد. دوره سطح را به اتمام رسانید و چندی هم دروس خارج گرفت. علاوه بر دروس حوزه‌ای چون این خانواده به عرفان و تصوف علاقمند بودند، صاحب ترجمه نیز چندی در این زمینه مطالعه و تجسس نمود و جزو آقازاده‌های شاخص و دانشمند تبریز شد و از سلطان احمدشاه لقب نظام‌الاسلام گرفت و نام خانوادگی آنها ملهم از عشق و علاقه به مولانا و عقاید وی می‌باشد.

میرزا محمدعلی پس از فوت پدر در زمره مالکین قرار گرفت و در سراب املاکی تهیه و به کشاورزی مشغول شد و در این رهگذر ثروت پدری را افزایش داد و چون مردی دست ودل‌باز و سخی بود دوستان فراوانی پیدا کرد. در اوایل سلطنت رضاشاه کاندیدای نمایندگی مجلس شد و در دوره‌ی ششم از سراب به نمایندگی انتخاب گردید. مولوی چون در نمایندگی مزاحمتی برای دولت فراهم نمی‌نمود در ادوار بعدی نیز نمایندگی خود را حفظ کرد و در دوره‌های ششم، هفتم، هشتم، نهم، دهم، یادزهم، دوازدهم و سیزدهم مجموعا ۸ دوره نماینده‌ی مجلس بود.

بعد از استعفای رضاشاه چون نحوه انتخابات تغییر کرد او نتوانست بقیه عمر را در بهارستان سپری سازد لذا به شغل ملکداری پرداخت و سرانجام در سن ۷۶ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مویدعهد، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر پرویز موید عهد در سال ۱۳۰۸ در تهران متولد شد. وی دارای دکتری معماری و شهر سازی از دانشگاه سوربن پاریس ۱۳۳۶، عضو هئیت علمی دانشگاه تهران و رئیس دفتر فنی اداره ساختمان دانشگاه از ۱۳۳۶ است . دکتر مویدعهد در سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۴۳ به مراتب دانشیاری و استادی رسید . وی علاوه برتدریس در دانشگاه شهید بهشتی و دانشکده ساختمان پلی تکنیک ریاست دانشکده هنرهای تزیینی وزارت فرهنگ و هنر را نیز بر عهده داشته است.گروه : هنررشته : معماری و شهر سازیتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر پرویز موید عهد پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه درزادگاه خود، وارد دانشگاه تهران شد و پس از اخذ لیسانس معماری به فرانسه عزیمت کرد و در سال ۱۳۳۶ با اخذ مدرک دکتری رشته معماری و شهر سازی از دانشگاه سوربن پاریس به ایران بازگشت.خاطرات و وقایع تحصیل : سالها اقامت و تحصیل درشهر پاریس از وقایع مهم زندگی علمی استاد دکتر پرویز موید عهد بود که در شکل دهی فکر و تجارب وی بسیار موثر افتاد.فعالیتهای ضمن تحصیل : مطالعه، تحقیق و انجام تحقیقات علمی در رشته معماری و شهرسازی همواره از امور مورد علاقه استاد دکتر پرویز موید عهد بوده است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مشاغل و مسئولیت های استاد دکتر پرویز موید عهد عبارت بوده اند از : عضو هئیت علمی دانشگاه تهران (گروه معماری و شهر سازی) از سال ۱۳۳۶ رئیس دفتر فنی اداره ساختمان دانشگاه تهران ۱۳۳۶ دانشیار گروه معماری و شهر سازی دانشکده هنر دانشگاه تهران ۱۳۳۷ استاد گروه معماری و شهر سازی دانشکده هنر دانشگاه تهران ۱۳۴۳ مدرس در دانشگاههای شهید بهشتی و پلی تکنیک رئیس دانشکده هنرهای تزیینی وزرات فرهنگ وهنر فعالیتهای آموزشی : استاد دکتر پرویز موید عهد از سال ۱۳۳۶ به عنوان عضو هئیت علمی دانشگاه تهران استخدام شد. وی در دانشکده هنرهای تزئینی وزارت فرهنگ و دانشکده معماری دانشگاه شهید بهشتی و دانشکده ساختمان پلی تکنیک به تدریس دروس مربوط به تاریخ و اصول معماری پرداخته است.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : استاد دکتر پرویز موید عهد بناهای ارزشمندی را در داخل و خارج از کشور طراحی کرده است که از آن جمله می توان به محوطه نمایشگاه بین المللی تهران، مرکز تحقیقات دارویی و پیش دارویی ، طرح خاتم کاری تالار بزرگ و تزئینات کاخ گلستان، مرمت و بازسازی وزارت آموزش و پرورش و مرحله اول مصلای بزرگ امام خمینی اشاره کرد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : مطالعه، تحقیق و تالیف آثار در زمینه معماری و شهر سازی به ویژه طرح های مجموعه های کلان شهری در تهران و حتی در خارج از کشور از جمله اموری است که دکتر پرویز موید عهد بدان اشتغال داشته است. ....۰آرا و گرایشهای خاص : استاد دکتر پرویز موید عهد عمدتا به طرحهای تحقیقی جهت کاربردهای عملی در بنای ساختمانها و مجموعه های عمومی مهم علاقمند است.

آثار : ۱ طرح خاتم کاری تالار بزرگ و تزیینات کاخ گلستان ۲ طرح عمومی مرحله اول مصلای بزرگ امام خمینی در تهران ۳ طرح محوطه نمایشگاه بین المللی تهران ۴ طرح مرکز تحقیقات دارویی و پیش دارویی ۵ طرح مرمت و بازسازی وزارت آموزش و پرورش

مهاجرانی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرماندهی گردان ۴۰۹حضرت ابوالفضل (ع)لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سردار شـهید «محسن مهاجرانی» در ماه مبارك رمضان ،مصادف با بهمن ماه سال ۱۳۴۱ در شهر« اصفهان» و در خانواده ای مذهبی و متوسط از قشـر کشاورز پا به عرصه وجود نهاد . از کودکی پسـری با هوش و آرام بود .دوران تحصـیل را با تشویقها و تقدیر های فراوان پشت سر گذاشت .

در این دوران «محسن» با «حوزه علیمه قم» به صورت مکاتبه ای ارتباط داشت و برای او کتابها و نشریه هایی فرستاده می شد . دوران دبیرسـتان او بـا دوران انقلاـب مصادف بود و اوعلاو بر درس به فعالیتهای مـذهبی و سیاسـی نیز می پرداخت .پس از پیروزی انقلاب «محسن مهاجرانی» به همراه عـده ای دیگر از برادران به شـهر« فریـدن» رفت و در آنجا به سـخنرانی و تبلیغ در میان مردم آن سامان پرداخت .پس از باز گشت با کسب دیپلم دبیرسـتان راهی دیار« بلوچسـتان» شـد و مسـئولیت تبلیغات سـپاه را به عهده گرفت .اودر آنجـا بـا شـرایطی سـخت زنـدگی می کرد . مبتلا به بیماری ما لا ریا شـد اما باز هم به ترك منطقه راضـی نمی شـد .روزهای جمعه به مسـجد اهـل تسـنن می رفت و برنـامه مراسم نمـاز جمعه را سازمانـدهی می کرد ودر عملیـات و گشـتهای بیابانی و شـهری شرکت داشت .«محسن» گاهی برای روشنگری و آگاهی فرهنگی مردم در روستا های دور افتاده برایشان فیلم نمایش می داد و یا به کارهای دیگری فرهنگی می پرداخت و این چنین در قلب مردم بلوچ محبتی بر جای گذاشته بود .

شهید« محسن» در عملیات« طریق القدس» شـرکت داشت و مسئول تدارکات بود. در این عملیات از ناحیه کتف زخمی شد و حدود یك ماه بدون اطلاع خانواده در بیمارستان «تهران» بستری بود .پس از پایان ماموریت دوباره به «بلوچستان» بر گشت .

در آبان ماه ۱۳۶۱ با اصـرار فراوان تقاضای اعزام به جبهه نمود که بر اثر پافشاری او سـر انجام فرماندهان موافقت نمودند .در شـش ماه اول نیروها را به« گیلان غرب» بردنـد . «محسن» فرمانـدهی گردان را به عهده گرفت ،اما به علت ضـعف بدنی مدتی بستری شـد .در همـان زمان «محسن» دچار بیماری پوستی شـد و به اصـفهان نزد خانواده رفت .در سه روزی که به اجبار در اصـفهان مانـده بود حال و هوایی دیگر داشت و بیشتر اوقات به گلزار شهدا می رفت .

در فروردین ۱۳۶۲ برای بار دوم برای شرکت در اولین مرحله عملیات« والفجر» به منطقه «موسیان» اعزام شد .

شهیـد «محسن» در شب عملیات ،از همه حلالیت طلبید و با همه خدا حافظی می کرد .او در عملیات ،رشادتهای فراون آفرید و موفق شـد سه تیر بار دشـمن را نابود کند .هنگامی که به طرف چهارمین تیر بار می رفت مورد شـناسایی دشـمن قرار گرفت و او را هدف گلوله های خود قرار دادند و «محسن» به آرزوی دیرینه خود رسید و سر بر زانوی جدش گذاشت .

او سرزمین خونرنگ «خوزستان – پهنه دانشگاه عشق – را آرامگاه ابدی خویش ساخت . منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

مهام، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد مهام‌الدوله مترجم سـفارت اتریش، در ۱۲۷۵ ش متولـد شـد. پس از انجام تحصـیلات مقدماتی و متوسـطه وارد مدرسه عالی حقوق شد و درجه لیسانس در علم قضائی گرفت و به اسـتخدام در عدلیه درآمد. قریب ده سال شغل قضائی داشت که مهمترین آن دادسـتانی اصفهان بود. بعد به وزارت پست و تلگراف منتقل گردید و مقام مدیر کلی گرفت و تدریجا معاون آن وزارتخانه شد. در

۱۳۱۲ شهردار مشهد گردید. شهرداری وی همزمان با برگزاری جشن هزاره فردوسی بود و در زیباسازی و نظافت شهر زحمات زیادی کشید. در ۱۳۳۶ در دوران نخست‌وزیری دکتر اقبال به سمت شهرداری تهران منصوب شد و برای ایجاد فضای سبز و احداث پارک زحماتی متحمل شد. از جمله کارهای او احداث بلوار کشاورز بود. مهام بعد از شهرداری به استانداری آذربایجان منصوب شد و چند سالی هم در آنجا ماند. در ۱۳۴۰ در دولت دکتر امینی از طرف دیوان کیفر تحت تعقیب قرار گرفت و مدتی به زندان رفت تا اینکه در ۱۳۴۳ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهد علیا

قرن:۱۳

جنسیت:زن

ملیت:ایران

ششم ربیع‌الثانی، ۱۲۹۰ ق، جهان خانم ملقب به مهد علیا از زنان سیاستمدار، هنرمند و شاعر. وی نوه فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۰ – ۱۲۱۲ ق) و دختر قاسم خان قوانلوی قاجار بود. در سال ۱۲۳۴ ق با محمد میرزا نوه فتحعلی شاه و فرزند عباس میرزا (ولیعهد) ازدواج کرد. پس از مرگ فتحعلی شاه، محمد میرزا به سلطنت رسید (۱۲۵۰ ق). وی مردی بیمار، کم‌اراده و درویش مسلک بود. جهان خانم که زنی باهوش و جاه‌طلب بود با سوءاستفاده از گذشت و اغماض همسرش به مداخله در امور سیاسی می‌پرداخت و احکام عزل و نصب حکام صادر می‌کرد. وی در زمان حیات محمد شاه (۱۲۶۴ –۱۲۵۰ ق) متهم به داشتن روابط پنهانی با میرزا آقا خان نوری بود. پس از مرگ محمدشاه و تا زمان جلوس ناصرالدین شاه به تخت سلطنت (۱۲۶۴ ق)، مهد علیا رتق و فتق امور را در تهران در دست داشت. پس از رسیدن ولیعهد به تهران و جلوس بر تخت، ناصرالدین شاه فرمان صدارت عظمای امیرکبیر را صادر کرد. امیرکبیر که صدر اعظمی مدیر، مدبر و قاطع بود، دست مهد علیا را از مداخله در امور سیاسی کوتاه نمود. همین امر موجب کینه و دشمنی مهد علیا با امیرکبیر گردید. مهد علیا با همدستی میرزا آقا خان نوری و تنی چند از درباریان معزول علیه امیرکبیر نزد شاه سعایت و توطئه‌چینی می‌کردند که در نهایت منجر به عزل و سپس قتل وی گردید (۱۲۶۸ ق). پس از امیرکبیر، به سفارش و خواهش مهد علیا میرزا آقا خان نوری به صدارت رسید. در دوران صدارت وی مهد علیا همانند گذشته در امور سیاسی مداخله می‌کرد و تا پایان عمر نفوذ و قدرتش در دستگاه دولت و دربار کم و بیش ادامه داشت.

وزارت مهد علیا را اعتضادالسلطنه فرزند فتحلعی شاه عهده‌دار بود.

به نوشته خیرات حسان، مهد علیا در خط و نقاشی مهارتی کامل داشت و به شعر و ادب نیز علاقه‌مند بود. وی در تهران درگذشت و جنازه‌اش را به قم منتقل کرده و در جوار حضرت معصومه (س) دفن کردند. ابیات زیر از اوست:

از مرد و زن آنکه هوشمند است

اندر همه حال سربلند است

بی‌دانش اگر زن است اگر مرد

باشد به مثل چو خار بی‌ورد[۱]

ملک‌جهان خانم (و. ۱۲۲۰ ه.ق ف. ۶ ربیع‌الثانی ۱۲۹۰ ه.ق) زن محمدشاه قاجار و مادر ناصرالدین شاه که در فاصله‌ی مرگ محمدشاه تا ورود ناصرالدین میرزا در تهران به رتق و فتق امور پرداخت و در سلطنت ناصرالدین شاه نیز در کارهای مملکتی مداخله داشت. عزل و قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر به اشارت وی بوده است.

(۱۲۹۰ –۱۲۲۰ ق)، نقاش، خطاط و شاعر، متخلص به جهان. ملقب به مهدعلیا. وی نوه‌ی فتحعلی شاه و همسر محمدشاه و مادر ناصرالدین شاه قاجار بود. جهان خانم در گلدوزی و نقاشی دست داشت و خط را نیز نیکو می‌نوشت. مهدعلیا بعد از مرگ همسرش، تا ورود ناصرالدین شاه به تهران، نایب‌السلطنه بود. همچنین او در به قتل رساندن امیرکبیر دست داشته است. ملك‌جهان در تهران درگذشت و در قم، در مقبره‌ی محمدشاه مدفون است. از آثار وی، گل نرگس زیبایی به آبرنگ که رقم «نقشه مهد علیا» دارد.[۲]

ز ۹۸۵ ق، ملقب به مهد علیا از زنان متنفذ و قدرتمند. وی دختر میر عبداللّه مرعشی، از سادات مازندران، و همسر سلطان محمد صفوی (۹۹۶ –۹۸۵ ق) بود. به دستور شاه طهماسب اول صفوی (۹۸۴ –۹۳۰ ق)، محمد میرزا و همسر و دو پسرش: حمزه میرزا و عباس میرزا، و همسر و دو پسرش: حمزه میرزا و عباس میرزا، در هرات مرکز خراسان زندگی می‌کردند. پس از این که محمد میرزا بر اثر شیوع آبله در خراسان نابینا گردید و بالطبع از نفوذ او در امور حکومت کاسته شد، به تدریج خیرالنساء بیگم قدرت‌نمایی کرد و با بزرگان خراسان درباره امور حکومت مذاکره و مکاتبه می‌کرد و دستوراتی صادر می‌نمود. به همین دلیل شاه طهماسب دستور داد تا حمزه میرزا در خراسان مانده و محمد میرزا و همسر و فرزند خردسالش، عباس میرزا، به فارس بروند؛ اما بر اثر پافشاری خیرالنساء بیگم، عباس میرزا در خراسان ماند و تنی چند از امرای خراسان سرپرستی او را برعهده گرفتند و محمد میرزا و خیرالنساء بیگم و حمزه میرزا به فارس رفتند. پس از این که محمد میرزا، با کمك پریخان خانم از فارس به قزوین آمد و بر تخت سلطنت نشست (۹۸۵ ق)، بلافاصله خیرالنساء بیگم دستور داد تا خلیل خان افشار پریخان خانم را به قتل رسانده و دارایی‌های او را به قاتلش بخشید و امیر اصلان افشار را مأمور کشتن دایی پریخان خانم به نام شمخال خان کرد و حکومت شکی را به عنوان پاداش به او داد. همچنین شاه شجاع فرزند شیرخوار شاه اسماعیل دوم صفوی (۹۸۵ –۹۸۴ ق) را به قتل رساند. این کشتارها در نخستین روز ورود سلطان محمد به قزوین صورت گرفت.

خیرالنساء بیگم، میرزا سلیمان جابری را که از رجال کاردان و دانای ایران و وزیر شاه اسماعیل دوم صفوی بود به صدرا عظمی برگزید و به او لقب اعتمادالدوله داد. مدتی بعد دولت عثمانی با استفاده از وضعیت پریشان کشور، قسمت‌هایی از قفقاز را تسخیر کرد. خیرالنساء بیگم که همسرش را ناتوان در اداره امور لشکر می‌دید، فرماندهی لشکر ایران را در دست گرفت و به جنگ با عثمانیان رفت و قسمت‌هایی از ولایت شیروان را تصرف کرد. مداخلات او بر بزرگان کشور گران آمد و در نتیجه تنی چند از درباریان متنفذ او را کشتند.[۳]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] منابع: «پرده‌نشینان سخنگوی»، آریانا، سال دهم، شماره ششم، ۵۵ –۵۴؛ از رابعه تا پروین، ۱۰۴ –۱۰۳؛ اعلام‌النساء، ۲۲۱ / ۱؛ امیرکبیر و ایران، ۶۷۶ –۶۶۶؛ پشت پرده‌های حرمسرا، ۳۶۵ –۳۵۹؛ تذکرةالخواتین، ۸۴ –۸۲؛ خیرات حسان، ۹۴ –۹۲ / ۱؛ لغت نامه دهخدا، ش ۱۷۶، ۲۱۷، ناسخ‌التواریخ، دوره کامل تاریخ قاجاریه، ۳۰ –۴ / ۳.

[۲] احوال و آثار نقاشان (۱۳۹ –۱۳۸/ ۱)، خیرات حسان (۹۴ –۹۲/ ۱)، ریاحین الشریعه (۱۳۵ –۱۳۳/ ۴)، زنان سخنور (۱۶۷/ ۱)، شرح حال رجال (۳۲۹ –۳۲۶/ ۴)، فرهنگ سخنوران (۲۲۷).

[۳] منابع: پشت پرده‌های حرمسرا، ۲۹۶؛ تاریخ ادبیات ایران، ۱۰۹ –۱۰۸ / ۵؛ زنان نامی ایران و اسلام، ۲۲ –۱۶؛ کارنامه زنان، ۵۳.

مهدمینا، جهانگیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۰۳ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارده دانشکده فنی شد و در رشته‌ی برق و الکترونیک درجه‌ی مهندسی دریافت کرد و وارد شرکت برق منطقه‌ای تهران شد و سرانجام به معاونت آن سازمان منصوب گردید. چند سالی در معاونت برق تهران انجام وظیفه کرد تا مدیر عامل برق تهران شد و سرانجام به وزارت نیرو منتقل و معاون آن وزارتخانه شد.

در شهریور ۱۳۵۷ که شریف امامی به ریاست دولت انتخاب گردید، مهدمینا را به وزارت نیرو منصوب کرد و قریب دو ماه وزیر نیرو گردید. وی بعد از انقلاب دستگیر و مدتی در زندان اوین بود تا آزاد گردید.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهدوی اصفهانی، نورالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۴۶ ق)، عالم و مجتهد. برادر حاج شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی است. در اصفهان متولد شد و رد همان جا تحصیلات مقدماتی نمود و سپس به نجف نزد علمای بزرگ رفت. پس از مراجعت به ایران در شمار علمای سیاسی قرار گرفت. در مهاجرت ۱۳۴۶ ق علمای اصفهان به قم همراه آنان بود. در قم وفات یافت و جنازه‌اش به نجف منتقل شد. از آثارش: «خصال الشیعه»، ترجمه فارسی پاره‌ای از احادیث در بیان خصلتها و اوصاف شیعیان؛ «دیوان» اشعار به عربی و فارسی.[۱]

یکی از وافدین به قم مرحوم مبرور آیت‌اللّه حاج آقا نوراللّه اصفهانی برادر مرحومین آیت‌اللّه حاج شیخ محمدتقی معروف به آقا نجفی و مرحوم آیت‌اللّه حاج آقا جمال اصفهانی فرزند مرحوم آیت‌اللّه حاج شیخ محمدباقر بن حاج شیخ محمدتقی بن عبدالرحیم رازی اصفهانی است که در سال ۱۳۴۶ با جمعی از علمای آن عصر اصفهان و چند هزار نفر از طبقات دیگر مردم برای اعتراض بر بعضی قوانین حکومت آن زمان وارد قم شده و چندین ماه اقامت نموده و از غالب شهرستانها علماء و طبقات دیگر به ایشان ملحق که تفصیل آن در آثار الحجه و کتب دیگر مسطور است تا اینکه خواست عزیمت به تهران کند با آن جمعیت و کار را یکسره نماید که اجلش رسید و از دنیا رفت و آن نهضت و جنبش مبدل به سوگواری و تشییع از آن عالم مجاهد گردید و جنازه او را حمل به نجف کردند

صاحب تذکرةالقبور گوید حاج شیخ نوراللّه مسجد شاهی: حاج شیخ مهدی معروف به حاج آقا نوراللّه فرزند شیخ محمدباقر عالم سیاسی و مجتهد عالیقدر در اصفهان متولد شده و در اصفهان و نجف نزد علماء تحصیل نموده پس از مراجعت به ایران در عداد علماء سیاسی و متنفذ قرار گرفت در جنگ بین‌الملل اول در اثر سوء سیاست و اغوای جمعی به نفع آلمانها اقداماتی نمود... و در مجلس موسسان اول و خلع سلطنت از خاندان قاجار از اعضاء مؤثر بوده و در ۱۵ ربیع‌الاول سال ۱۳۴۶ قمری به پاره‌ای از جهات با جمعی از علماء اصفهان به قم مهاجرت نمود و سرانجام پس از مدتی توقف در آنجا و نتیجه نگرفتن از مهاجرت و تفرقه علما در شب غره رجب سال مزبور در قم وفات یافته و جنازه به نجف اشرف منتقل گردید. ماده تاریخش را انصاری اصفهانی چنین سروده است.

بدا فی وجهه نوراً وغابا

لذا ارخت (غاب مهبط النور) ۱۳۴۶ ق

آثار ایشان از این قرار است ۱- خصال الشیعه ۲- دیوان اشعار عربی و فارسی ۳- شرح حال برادرش مرحوم شیخ محمدحسین.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۱۶۲ /۷)، گنجینه‌ی دانشمندان (۲۳۵ -۲۳۴ /۱).

مهدوی فرد، میرزا عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا عباس مهدوی فرد

محل تولد : کوهدشت

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۶/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۲ وارد حوزه علمیه «کوهدشت» شدم. در سال ۱۳۶۶ برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه «خوانسار» رفتم و در سال ۱۳۶۹ وارد حوزه علمیه قم شدم. بعد از اتمام سطح، در سال ۱۳۷۳ در درس خارج شرکت نمودم و حدود ده سال در دروس فقه حضرات آیات عظام: «فاضل لنکرانی»، «میرزا جواد تبریزی (ره)» و «مکارم شیرازی» شرکت و یک دوره خارج اصول را نزد «حضرت آیت الله جعفر سبحانی» گذراندم.

مدت چهار سال ۸۰ ـ ۷۵ دوره تخصصی کلام اسلامی در موسسه تبلیغات تحقیقاتی امام صادق (ع) را گذرانده و در سال ۱۳۸۰ با معدل کل ۱۴/۱۹ فارغ التحصیل دوره هفتم این موسسه شدم. در تابستان ۸۵ موفق به دفاع از رساله علمی سطح چهار با موضوع «بهائیت» و با نمره ۵/۱۷ شدم. حدود هشت سال است که با مرکز پژوهشهای حوزه به صورت متناوب در زمینه پاسخگویی به سوالات کلامی همکاری داشته و دو طرح را نیز برای این مرکز به پایان رسانده و در دست چاپ می‌باشند. کتابی با عنوان: «فلسفه انتظار» با همکاری دوستان و کتابی با عنوان: «بهائیت».

مدت چهار سال است که در دانشگاه‌های ملایر، در مجتمع آموزش عالی ملایر وابسته به «دانشگاه بوعلی سینای همدان»، «دانشگاه آزاد اسلامی اراک» و «دانشگاه اراک» به تدریس دروس (اندیشه اسلامی، تاریخ اسلام، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن) اشتغال دارم.

مهدوی کنی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمدرضا مهدوی کنی از علماء معاصر جمهوری اسلامی می‌باشند. در سال ۱۳۱۰ در قصبه کن که اکنون منطقه غربی تهران را در جنب شهر زیبا تشکیل می‌دهد به دنیا آمده و پس از خواندن دروس ابتدائی عزیمت به قم نموده است.

مقدمات و سطوح وسطی و نهائی را در خدمت مدرسین حوزه به پایان رسانیده آنگاه به درس خارج فقه آیت‌اللَّه العظمی بروجردی و فقه و اصول امام راحل آیت‌اللَّه العظمی خمینی و نیز تفسیر مرحوم علامه طباطبائی شرکت و استفاده نموده و پس از فوت آیت‌اللَّه العظمی بروجردی و تبعید امام به تهران آمده و در مسجد جلیلی به اقامه جماعت و تبلیغ پرداخته و مظالم و بدع رژیم طاغوتی را بازگو نموده و از طرف ساواک و رژیم ستمشاهی بازداشت و راهی زندان گردیده و چند سالی را در زندانهای طاغوتی گذراند و پس از بازگشت امام و آزادی و انقلاب و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی از طرف امام سرپرستی و مدیریت مدرسه علمیه مروی را متعهد شده و نیز مدرسه امام جعفر صادق علیه‌السلام را با بعضی از همگنان اداره و مدتی نیز مسئولیت وزارت کشور را داشته و در حال حاضر نیز در مدرسه مروی اشتغال به تدریس و تربیت طلاب و محصلین علوم دینیه را دارند.

پدر همسر ایشان مرحوم آیت‌اللَّه حاج شیخ زین‌العابدین سرخه‌ای که در جلد چهار گنجینه دانشمندان و اختران فروزان ری و طهران چاپ شده می‌باشند.

برادر بزرگوار ایشان آقای حاج شیخ مهدی حاج باقری از ائمه جماعت و علماء معاصر قصبه کن می‌باشند.

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته:-، دانشکده:-، دانشگاه: امام صادق (ع)

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

تحصیل در حوزه علمیه قم در علوم دینی به مدت ۱۳ سال و ۲ سال در تهران، شاگرد اساتیدی چون آیت‌اللَّه بروجردی، آیت‌اللَّه العظمی امام خمینی قدس سره، آیت‌اللَّه العظمی علامه طباطبائی و آیت‌اللَّه العظمی گلپایگانی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشگاه امام صادق.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

علوم دینی، اصول فقه، تفسیر قرآن کریم، فلسفه، کلام و استاد راهنمای یک پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۵

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

تفسیر، فقه، عقائد، اصول، اقتصاد اسلامی و اخلاق.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی:-، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد نهم)

مهدوی لاهیجانی، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم علوم دینی.

تولد: نیمه شعبان ۱۳۱۳، نجف اشرف.

درگذشت: ۲۹ مرداد ۱۳۷۱.

آیت‌الله مهدی مهدوی لاریجانی، پس از خواندن دروس مقدمات و سطوح، در محضر بزرگان حوزه‌ی نجف، چون حضرات آیات عظام میرزای نایینی، آقا ضیاء عراقی سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمدجواد بلاغی، شیخ شعبان گیلانی، شیخ عبدالحسین رشتی و دیگران فقه، اصول، کلام، حکمت، و هیئت و ریاضیات را بیاموخت. آنگاه پس از اخذ اجازات متعدد از بزرگان نامبرده، برای ترویج دین و بسط دانش به لاهیجان بازگشت و به تربیت فضلاء، اقامه‌ی جماعت، رهبری فکری مردم بنای مساجد و مدارس همت گماشت. یکی از خدمات ایشان تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی لاهیجان و بازسازی مدرسه دینی جامع لاهیجان بود.

آیت‌الله مهدوی به هنگام دستگیری، و زندانی شدن حضرت امام (ره) در سال ۱۳۴۲، در اعتراض به رژیم و حمایت از مرجعیت امام خمینی با همراهی آیت‌الله حاج سید بحرالعلوم به تهران مهاجرت نمود. ایشان با شروع حرکت توفنده‌ی مردم در جهت محو رژیم ستمشاهی از هر گونه پشتیبانی و همیاری ملت دریغ نورزید و حتی با کهولت سن در تظاهرات شرکت می‌کرد.

از اجازات ایشان علاوه بر اجازات اساتیدش، می‌توان از اجازات حضرت آیات عظام بروجردی، حکیم، شاهرودی، میرزا احمد آشتیانی، سید جمال‌الدین گلپایگانی، میرزا آقا اصطهباناتی و سید عبدالهادی شیرازی نام برد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

مهدوی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۰ ش و فرزند رئیس‌التجار خراسانی است. وی تحصیلات خود را در رشته کشاورزی در آلمان به اتمام رسانید و بعد از مراجعت به تهران استاد دانشکده کشاورزی کرج شد. مدتی نیز ریاست آن دانشکده را برعهده داشت. در ۱۳۲۸ در وزارت امیر اسدالله علم به معاونت وزارت کشاورزی منصوب گردید و در ۱۳۲۹ در کابینه سپهبد رزم‌آرا وزیر کشاورزی شد.

مهدوی دوبار استاندار خوزستان و یکبار نیز استاندار مازندران بود در ۱۳۳۹ در کابینه مهندس شریف امامی مجددا به وزارت کشاورزی رسید. بعد از سقوط کابینه دیگر کاری به او ارجاع نشد و به امور کشاورزی پرداخت و در گرگان و گنبدکاوس تأسیسات بزرگی برپا نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهدوی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امین‌الضرب، فرزند حاج محمد حسن اصفهان، امین دارالضرب در ۱۲۸۹ ه.ق متولد شد. پدرش از تجار معتبر و سرمایه‌داران بزرگ ایران بود و قسمت اعظم صادرات ایران توسط او انجام می‌گرفت و مدتی نیز ضرابخانه و ضرب مسکوکات دولتی در اجاره او بود و اولین کسی است که کارخانه برق وارد ایران کرد. محمد حسین تحصیلات ابتدایی خود را نزد معلمین

خصوصی آغاز کرد و پس از آموزش زبان فارسی و مقدمات عربی طبق معمول زمان دروس حوزه‌ای را بطور کامل فراگرفت و فقه و اصول و فلسفه را در حد سطح تحصیل کرد و ریاضیات و تاریخ و جغرافیا را نیز فرا گرفت. زبان فرانسه را نیز بخوبی بیاموخت و در مدتی که آقا سید جمال‌الدین اسدآبادی در تهران به سر می‌برد و حاج محمد حسن اصفهانی میهماندار او بود زبان عربی را بطور کامل نزد او فرا گرفت و بطور کامل به آن تکلم می‌نمود. از سن شانزده سالگی کار خود را در تجارتخانه بزرگ پدرش آغاز کرد و تدریجا به فوت و فن تجارت و ملکداری واقف گردید و چون جوانی متین و باوقار و تحصیلکرده بود بیشتر کسانی که با پدرش داد و ستد داشتند مایل به مذاکره با او بودند. چند سفر کوتاه مدت به اروپا رفت و مطالعات خود را در امور اقتصادی تکمیل نمود و تقریبا از سن بیست سالگی اداره امور تجارتخانه و املاك با او بود. در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه حاجی محمد حسن امین‌الضرب را به علت تقلب در پول سیاه توقیف کردند. در آن تاریخ حاج محمد حسین که در اروپا بسر می‌برد به تهران آمد و برای تصفیه حساب به صنیع‌الدوله وزیر خزانه و داماد شاه مراجعه کرد و صادقانه برای تصفیه حساب آمادگی خود را اعلام نمود و جمع دارایی پدرش را قریب دور کرور تومان تعیین کرد و مبلغ چهار صد هزار تومان طلای مسکوك و غیرمسکوك به دولت داد و بدین ترتیب پدرش را از زندان آزاد نمود. در این مجرا چهل هزار تومان هم نصیب صنیع‌الدوله شد.

حاج حسین آقا امین‌الضرب به علت مسافرتهای مکرر به اروپا و حشر و نشر با خارجیان دارای افکار بلند بود و حکومت قانون را برای مملکت ضروری می‌دانست. وقتی صحبت از تأسیس عدالتخانه پیش آمد، امین‌الضرب در بازار تهران پیشقدم شد و عده زیادی از تجار را با خود همراه ساخت و برای استقرار مشروطیت زحمات زیادی کشید و هم او بود که فرمان مشروطیت را به متحصنین سفارت انگلیس ارائه داد و به پاس خدماتش در استقرار مشروطیت از طرف تجار تهران به وکالت مجلس انتخاب گردید. در تعیین هیئت رئیسه نیابت مجلس را گرفت و از عوامل بسیار مؤثر دوره اول مجلس بود و تمام کارهای مجلس با نظر او حل و فصل می‌شد. وقتی دولت لایحه قرضه از خارجی را به مجلس برد و مجلس با آن مخالفت کرد قرار بر این شد که بانك ملی تأسیس شود. امین‌الضرب برای تأسیس چنین بانکی پیشقدم شد و چند کرور از سرمایه آن را فراهم کرد. در کمیسیونی که مجلس برای تعدیل بودجه و افزایش درآمد تشکیل داد امین‌الضرب عضو مؤثر آن بود و خدماتی انجام داد.

پس از به توپ بستن مجلس مدتی مخفی بود ولی تدریجا در دفتر کار خود حضور یافته و به امور تجارتی می‌پرداخت ولی میل به دخالت در امور سیاسی نداشت و به همین دلیل در ادوار بعدی مجلس کاندیدا نشد. در کودتای ۱۲۹۹ از طرف سید ضیاءالدین بازداشت گردید و قریب صد روز در زندان بسر برد. پس از رهایی از زندان به امور تجاری و ملکداری پرداخت و باز هم از سیاست کناره گرفت. در دوره هفتم مجلس شورای ملی از تهران به وکالت انتخاب شد و در دوره هشتم نیز همچنان وکیل بود.

وقتی در تهران اتاق تجارت تشکیل شد تجار او را به ریاست انتخاب کردند. امین‌الضرب مردی مؤقر، باسواد، منصف و خیر بود. وفات او در ۱۳۱۱ در ۶۲ سالگی اتفاق افتاد. فرزندانش به ترتیب حسن، محسن، دکتریحیی، و دکتر علی‌اصغر دارای ملکات فاضله و بعضی از آنان به مقامات سیاسی و بعضی به مقامات دانشگاهی رسیدند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهدوی، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حسن مهدوی و نوه حاج محمد حسین امین‌الضرب، در ۱۳۱۱ ش در تهران متولد شد. در خردسالی به اتفاق پدر و مادرش

ایران را ترک نمود و مقیم اتریش گردید و در همانجا به مدرسه رفت و دوره‌ی ابتدائی و متوسطه را گذرانید. تحصیلات عالی خود را در رشته‌ی اقتصاد در دانشگاه سوربن به اتمام رسانید و درجه‌ی دکترای دولتی گرفت. ابتدا در بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران استخدام شد. وی در سال ۱۳۴۱ به علت نزدیکی با اعضای جبهه ملی و فعالیت در آنجا بازداشت و قریب یک سال در زندان بود.

سرانجام توبه‌نامه‌ای به دولت داد و از زندان آزاد و به شغل خود بازگشت.

فریدون مهدوی در بانک توسعه‌ی صنعتی مراتب پیشرفت را طی نمود و سرانجام به معاونت بانک منصوب شد. وی در همین سمت یکی از مشاورین اقتصادی امیرعباس هویدا نخست‌وزیر گردید و هفته‌ای یکبار به اتفاق عده‌ای در دفتر نخست‌وزیری در ماسئل اقتصادی کشور رایزنی می‌نمودند.

در سال ۱۳۵۳ هویدا تصمیم گرفت وزارت بازرگانی را مجددا دائر نماید. روز هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۵۳ امیرعباس هویدا فریدون مهدوی را بعنوان وزیر بازرگانی به شاه معرفی نمود. در آن تاریخ وزارت اقتصاد ضمیمه وزارت دارائی شد و بعضی از ادارات آن در اختیار وزارت بازرگانی قرار گرفت. سازمان غله و نان و قند و شکر و چای نیز از وزارت تعاون و امور روستاها منتزع و جزء ابوابجمعی وزارت بازرگانی شد. روزی که فریدون مهدوی به وزارت بازرگانی انتخاب شد، فقط سیلوهای ایران حداکثر برای ده روز موجودی داشت. قند و شکر و برنج هم در حد کافی وجود نداشت. فریدون مهدوی، تر و چسبان در خلیج فارس چند کشتی گندم که مربوط به کشورهای همسایه بود به قیمت بالائی خریداری نمود و از پاکستان نیز ۶۰ هزار تن برنج وارد کرد و مشکل بزرگ کشور را حل نمود.

در مورد کمبود قند و شکر و تأمین احتیاجات مردم، دکتر علی‌زاده رئیس سازمان غله و نان و قند و شکر با دولت انگلستان قراردادی تنظیم نمود و بموجب این قرارداد، دولت ایران سیصد هزار تن قند و شکر از دولت انگلستان خریداری کرد. در همان ایام قیمت قند و شکر در بازارهای دنیا تنزل یافت. دلالان خرید قند و شکر از جمله فلیکس آقایان که در این معامله کنار گذاشته شده بود، وزارت بازرگانی را متهم به سوءاستفاده نمود و پرونده‌ای در دادگستری تشکیل شد. مدیر عامل سازمان قند و شکر و رئیس شرکت معاملات خارجی در مظان سوءاستفاده قرار گرفتند. در دیوان کیفر محاکمه‌ای تشکیل شد، دکتر علی‌زاده و صیرفی محاکمه شدند. طبعا در این محاکمه پای فریدون مهدوی هم به وسط کشیده شد ولی سرانجام دادگاه رأی به برائت متهمین داد. بدون تردید در این ماجرا پای دکتر فریدون مهدوی نیز به میان کشیده شد. همه روزه او را به دادگستری احضار می‌کردند و از طرف بازپرس محقق مورد سؤال و جواب قرار می‌گرفت.

در بهمن ماه ۱۳۴۴ کابینه‌ی امیرعباس هویدا ترمیم شد و فریدون مهدوی از وزارت بازرگانی کنار گذارده شد. سمتی وی در کابینه، وزیر مشاور در امور ورزش شد و تا مردادماه ۱۳۵۶ که کابینه‌ی هویدا سقوط کرد، در سمت وزارت مشاور قرار داشت.

دکتر فریدون مهدوی پس از سقوط کابینه‌ی هویدا به اروپا رفت تا اینکه در شهریور ۱۳۵۷ توسط امیرعباس هویدا وزیر دربار به تهران احضار شد تا با سوابقی که در جبهه ملی داشت با سران جبهه مذاکره و یک دولت ائتلافی تشکیل دهند.

روز بیستم شهریور ۱۳۵۷ فریدون مهدوی و عده‌ای از دولتمردان طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت شدند و ابتدا در کمیته مشترک و سپس در جمشیدآباد به زندان افتادند. در ۱۵ آبان ماه عده دیگر از وزیران و دولت مردان بازداشت شدند. روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ که رژیم سلطنتی برچیده شد و در زندان‌ها باز گردید، عده‌ای از زندانیان حکومت نظامی بازداشت و عده‌ای فرار کردند. فریدون مهدوی از جمله فراریان بود.

دکتر فریدون مهدوی مردی باسواد و اندیشمند و ساده‌دل بود. در ابتدای عضویت وی در کابینه عنوان «بولدوزر» گرفته بود. پس از فرود آمدن سقف فرودگاه مهرآباد، وی مأمور ترمیم شد و در مدت کوتاهی یک سالن موقت احداث کرد. اتهامات وارد به دکتر

مهدوی تماما واهی و براساس حسدورزی انجام گرفته بود. او مردی متمکن و ثروتمند بود و نیازی به سوء استفاده نداشت.

سال تولد: ۱۳۱۲

فوت:-

مناصب: وزیر بازرگانی (دولت هویدا)؛ رئیس بخش اقتصادی بانک توسعه صنایع و معادن؛ مدیرعامل بانک توسعه صنایع و معادن؛ مشاور اقتصادی هویدا؛ وزیر مشاور در امور ورزش؛ قائم‌مقام حزب رستاخیز؛ دبیرکل بورس تهران؛ رئیس کمیته اجرایی خطوط کشتیرانی آریا

فریدون مهدوی فرزند حسن مهدوی در سال ۱۳۱۲ در تهران متولد شد. در خردسالی مقیم اتریش گردید و در همانجا به مدرسه رفت و تحصیلات عالی خود را در رشته اقتصاد دانشگاه سوربن به اتمام رسانید و درجه دکتری دولتی گرفت. ابتدا در بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران استخدام شد. در سال ۱۳۴۱ به علت نزدیکی با اعضای جبهه ملی و فعالیت در آنجا بازداشت و یک سال در زندان بود، با دادن توبه‌نامه آزاد و به شغل خود بازگشت. او مشاغل مختلف در زمینه اقتصاد و مدیریت در پست‌های دولتی را عهده‌دار بود. پس از سقوط کابینه هویدا به اروپا رفت و سال ۵۷ به درخواست هویدا جهت مذاکره با سران جبهه ملی به ایران آمد. در شهریور ۱۳۵۷ بدست دولتمردان حکومت نظامی بازداشت و با گشایش زندانها از زندان فرار نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهدوی، مجید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مجید مهدوی

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۸/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب مجید مهدوی فرزند حسن متولد ۱۳۴۸ صادره از تهران تحصیلات ابتدائی خود را از تهران شروع و دوران راهنمائی و دبیرستان را در اصفهان ادامه دادم. در سال دوم دبیرستان موفق به حضور در کردستان در بسیج دانش آموزی سنندج تحت گروه هجرت دانش آموزی شدم که در آنجا به کارهای فرهنگی و علمی در بین دانش آموزان سنی در سنندج می پرداختم که در حدود ۲ سال این برنامه ادامه داشت و بعد از آن توفیق حضور در جبهه های جنوب را در مدت کوتاهی پیدا کردم و در این اثناء موفق به دریافت دیپلم شدم.

پس از آن در سال ۶۸ به توفیق الهی و بدون آنکه آشنایی قبلی نسبت به حوزه علمیه داشته باشم و یا حتی کسی مشوق بنده باشد؛ به صورت بسیار غیر منتظره که البته معتقدم به واسطه عنایات ویژه بود؛ وارد حوزه علیمه اصفهان در مدرسه علمیه ذوالفقار شدم.

مقدمات و سطح خود را نزد اساتید بزرگواری همچون: «حاج آقا صادقی»، «بهرمن»، «کشکولی»، «مهدوی»، و استاد بسیار عزیز و بزرگوار و کم نظیر خویش جناب حجهٔ الاسلام و المسلمین «آقای سید محمد فقیه ایمانی (دام عزه): که قریب هفت ۷ سال درس مختلفی از قبیل مطول، منطق، بخشهایی از لمعه، اصول فقه، رسائل و مکاسب را نزد وی تلمذ کرده و بهره فراوانی از حضور در محضر نورانی ایشان که حقیقتا هم علم بود و هم اخلاقی» به صورت مستمر بردم که خداوند انشاء الله بر بقاء عمر باعزت و سلامتی وی بیافزادید و همچنین استاد عزیز و نورانی دیگری که انصافا از اعجوبه های نهان است جناب «آیهٔ الله محزونیه (دام عزه)» بخشهای مهم کفایه را به ضمیر کتاب اخلاقی تهذیب الاخلاق ابن مسکویهٔ در طول بیش از ۲ سال تلمذ نمودم و بسیار زیبنده است که از استاد دیگر خودم در لمعه «حضرت آیهٔالله عبودیت (زید عزه العالی)» نیز یادی کنم که هم مجسمه اخلاق بود و هم مملو از معارف و علوم که خداوند به همگی ایشان سلامتی روز افزون عنایت نماید.

در مدت زمان شروع به تحصیل یعنی از سال ۶۸ تا ۷۳ به مدت ۵ سال چنان مشغول به درس و مباحثه بودم که به هیچ چیز و هیچ کس فکر نمی کردم حتی از ضوابط و قوانین حوزه هم بی اطلاع بودم که مدتها بعد یکی از دوستان بسیار نزدیک به بنده گفتند که آیا معافیت از تحصیل را گرفته ای؟! که در پاسخ گفتم مگر معافیت تحصیلی هم وجود دارد. این در حالی بود که سه از حضور من در حوزه علمیه گذشته بود؛ به صورت شبانه روزی بدون وقفه مشغول به تحصیل در دروس حوزوی بودم و روزانه حداقل ۸ کلاس را شرکت می کردم به ضمیمه مباحثات، آن چنانکه در طول ۵ سال موفق به اتمام کفایه شدم و از سال ۷۴ وارد درس خارج شدم و در این مدت علاوه بر تحصیل از سال ۷۰ عملا وارد عرصه تدیس نیز شدم که خوشبختانه به لطف خدای متعال و توجهات خاصه اولیاء دین خاصه بقیهٔ الله الاعظم تا این زمان نیز ادامه دارد یعنی نزدیک به ۱۶ سال است و خودم در حال تدریس می باشم.

لازم به ذکر است که در این مدت ۵ سال از مقدمات تا پایان سطح علاوه بر شرکت در کلاسهای رسمی حوزه و سپری کردن دروس متعارف در آن و مباحثه جدی آنها دروس دیگری که در حوزه از رونق افتاده همچون مطول و معالم الاصول و حاشیه ملاعبدالله و ... را نیز در محضر اساتید بزرگوارم از ابتدا تا انتها خواندم. حتی به یاد دارم که مطول را در طول ۴ سال در محضر «آیهٔ الله فقیه ایمانی (دام عزه)» خواندم و بعد از آن دو دوره تدریس آن را داشتم و شرحی نیز بر آن نوشته ام.

از سال ۷۴ تا ۸۲ در درس خارج «حضرت آیهٔالله مظاهری (دام عزه)» اعم از فقه و اصول به صورت مدام شرکت کرده که محصول آن تقریرات درس معظم له است که به صورت مکتوب وجود دارد و همچنین در این زمانها در درس درایهٔ «حضرت آیهٔالله مجلیسی (دام عزه)» و درس جواهر «آیهٔالله سید حسن فقهی امانی (دام عزه)» و ... نیز شرکت کرده و بهره های علمی فراوانی بردم.

از همان سال ۷۴ بود که رسما در ادامه تدریس در سطوح پایین حوزه شروع به تدریس در دروس رسائل و مکاسب نمودم که تا این زمان نیز ادامه دارد: «منطق بیش از ۱۰ بار»، «لمعه بیش از ۶ بار»، «اصول فقه بیش از ۵ سال»، «بدایهٔالمعارف بیش از ۷ بار»، «رسائل بیش از ۴ بار»، «مکاسب بیش از ۴ بار»، «کفایه بیش از ۳ بار».

از سال ۸۳ به پیشنهاد ریاست محترم حوزه و حکم معظم له «حضرت آیهٔالله مظاهری (دام عزه)» مدیریت «مدرسه علمیه جده بزرگ»: که از مدارس قدیمی این استان می باشد؛ به بنده واگذار شد که تا این زمان ادامه دارد. در سال ۸۶ مجددا به حکم ریاست محترم حوزه و به پیشنهاد مدیر اجرائی حوزه علیمه اصفهان: «حضرت آیهٔالله طباطبایی (دام عزه)»، معاونت آموزشی مرکز مدیریت حوزه علیمه اصفهان نیز به مسئولیتها افزوده شد که مدت ۸ ماه در این بخش توفیق انجام وظیفه پیدا کردم. از سال ۸۴ نیز مدیر گروه کلام در رشته تخصصی حوزه علمیه اصفهان در سطح ۲ به اینجانب محول گردید و از سال ۸۵ علاوه بر مدیر گروه سطح ۲ کلام، مدیریت گروه سطح ۳ کلام نیز به آن افزوده شد که تا حال حاضر ادامه دارد.

مهدوی، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محمد حسین امین‌الضرب اصفهانی متولد ۱۲۷۵ ش است. تحصیلات خود را در تهران ادامه داد و در جوانی به شغل تجارت پرداخت. بعد از مرگ پدرش به جای او به وکالت مجلس برگزیده شد نهایت امین‌الضرب از تهران انتخاب می‌شد. او به شهرضا رفت و در دوره‌های نهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم وکالت مجلس داشت. یک دوره هم به سناتوری انتخاب شد. از مال دنیا چه از طریق ارث و چه از راه تجارت بهره کافی برد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهدوی، محمدصادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۷، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جامعه‌شناسی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی علوم اجتماعی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۹، کارشناسی ارشد و دکترای جامعه‌شناسی از دانشگاه وین.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه شهید بهشتی در سال ۱۳۵۶، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی از سال ۱۳۶۶ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

اصول اجتماعی اعتقادی حاکم بر طراحی مجموعه زیستی مبارکه اصفهان، بررسی مسائل اجتماعی مهاجرین جنگی، تدریس نظریه‌های جامعه‌شناسی، مبانی جامعه‌شناسی ۱ و ۲ و طبقات اجتماعی در دانشگاه شهید بهشتی، استاد راهنمای ۳ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

خانواده ساختاری در پرورش جامعه، جامعه‌شناسی جنگ.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

اصول آرمانی و اصول اجتماعی- اعتقادی حاکم بر طراحی مجموعه زیستی مبارکه اصفهان، جامعه‌شناسی شهری، روشهای تحقیق

در جامعه‌شناسی، نظریه‌های جامعه‌شناسی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

مهدوی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند احمد مهدوی و نوه‌ی رئیس‌التجار خراسانی است. تولد او در سنه ۱۳۰۱ ش در مشهد اتفاق افتاد. تحصیلات مرتبی انجام نداد و به کـار تجـارت و ملکـداری پرداخت. تـا سن چهل سالگی به هیـچ وجه در کارهایش موفق نبود و غالبا در امور بازرگانی صـدمه می‌دید. چندی عضو انجمن شـهر مشـهد شد از آن هم آب و نانی به دست نیامد. کاندیدای وکالت مجلس شد و در دوره بیسـتم از شهرسـتان شـیروان که املاـک مزروعی در آنجا داشـتند به وکالت رسـید. از بخت بـد آن مجلس دو ماه بیشتر دوام نـداشت. دوباره بـدون کار گردیـد تا اینکه به فکر تجارت بزرگ افتاد. ابتدا مقادیری از زمین‌های مزروعی خود را در شـیروان مجانا به شـهرداری و سازمان‌های دولتی بخشـید و آنها در آن زمین‌ها تأسیساتی بنیان کردند و طبعا بقیه زمین‌های مزروعی او قیمت پیدا کرد و قسمتی را فروخت و به تأسـیس کارخانه قنـد در شـیروان مبادرت نمود. از کشورهای آلمان و لهسـتان و بلژیک سه واحـد قندسازی به ظرفیت چهار هزار تن در روز به اقساط خریداری کرد و آنرا در چهارده کیلومتری شیروان به سمت بجنورد نصب نمود و قریب به پنج هزار هکتـار از زمین‌هـای اطراف شـهرهای بین راه را که متعلق به آسـتانقدس رضوی بود اجـاره کرد و بـا سیسـتم جدیـد کشـاورزی آن زمین‌های بایر را دائر کرد و به کشت چغنـدر پرداخت بطوریکه محصولات چغنـدر او در سال از صـد هزار تن تجاوز می‌کرد. تولید سالیانه کارخانه اعم از قند و شـکر متجاوز از پنجاه هزار تن شد. این بار کارش فوق‌العاده اقتصادی و با صـرفه بود و بانکها همه نوع به او وام دادنـد. کشت و صـنعت مجهزی دائر کرد و کارخـانه را روز بروز توسـعه داد. واقعا در سـیاست اقتصادی منطقه بسـیار مؤثر واقع گشت، اسـتفاده برد و قروض خود را پرداخت و به فکر تأسـیس کارخانه دیگری افتاد. تأسـیسات شـیروان و کشت و صـنعت را فروخت و در منطقه جوین سبزوار کارخانه‌ی قند جدیدی با ظرفیت دو هزار تن در روز و کشت و صنعت وسیعی دائر کرد که بسیار خوب و سودبخش بود. همزمان با کارهای تولید قند و شـکر در تهران چند شرکت ساختمانی استوار نمود و شروع به ساختمان کرد از این رهگذر نیز کیسه او پرتر شد و موفقیتی بزرگ یافت.

در ۱۳۵۴ به عنوان سـناتور انتصـابی یعنی مبعوث از طرف شـاه از خراسـان به مجلس سـنا راه یافت. دیگر همه چیز برای بزرگی مهیا شده بود. ثروت زیادی مقام سیاسـی او را در ردیف چند شخصـیت ممتاز ایران قرار داد. بعضـی معتقد بودند که سناتوری او مدیون دوستی امیر هوشـنگ دولو است و برخی چیزهـای دیگری می‌گفتنـد. در هر حال نسـبت به سایر سـناتورها و مقامات آن روز اگر از همه بهتـر نبـود بـدتر هم نبود. به مردم تـا حـد توانـائی کمـک می‌کرد. آنچه به دست می‌آورد به دیگران هم سـهمی می‌داد و زیـاد حریص نبود. وقتی ثروت او به حد معینی رسید از فعالیتهای تجاریش کاست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهدوی، نادر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده ناوگروه از ناوتیپ۱۳امیرالمومنین(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «نادر مهدوی» (حسین بسریا) در ۱۴/۳/۱۳۴۲ ه- ش در خانودهای مستضعف امّا متدیّن و پرهیزکار در روستای «نوکار »، از توابع دهستان «بحیری» در شهرستان« دشتی » واقع در استان «بوشهر» دیده به جهان گشود. او ششمین فرزند خانواده بود. نامش را «حسین »گذاشتند تا پاس دارند مظلومیّت شهید کربلا را. شهید، روز به روز بزرگ و بزرگ‌تر میشد و در این رهگذر، تحت تربیت اسلامیِ والدینِ متدین و پرهیزکارش، اخلاق عالیِ انسانی و اسلامی به تدریج در سرشتِ نورانی او، شکوفا میشد تا اینکه به سن ۶ سالگی رسید و راهی مدرسه شد. «حسن فقیه» برادر شهید دربارهٔ نامگذاری ایشان می گوید: «اسم فامیلی پدری ما بسریا است. اسم شناسنامه‌ای اخوی ما هم نادر است؛ اما ما ایشان را حسین صدا می کردیم و هنوز هم در خانواده، اسمشان حسین است. حکایت این دوتا اسم هم از این قرار است که موقع تولدِ نادر، ما مدرسه می‌رفتیم. سال ۱۳۴۲ بود. یک معلّمی داشتیم به نام آقای «اسحاق ایرانی.» ایشان الأن ساکن کرج هستند. آدم بسیار خوب و اهل‌دلی بودند و محبوبیت زیادی میان مردم داشتند. هنوز هم بعد از سی‌وچندسال، میان مردم از ایشان به خوبی یاد می‌شود. ایشان آدم دینداری بود، به فقرا سرکشی می کرد، جلسات مذهبی برقرار می کرد، مردم را برای سحری و نماز صبح بیدار می کرد. خلاصه خیلی خاطرش عزیز بود. من هنگامی که خبر تولد برادرم را به ایشان دادم، گفتند که دوست دارید یک اسمی برای برادرتان انتخاب کنم که ماندگار شود. گفتیم چرا که نه. گفتند اسمش را بگذارید «نادر». قضیه را به مادرمان گفتیم. ایشان به علت احترام زیادی که به آقای ایرانی قائل بود، اسم شناسنامه‌ای برادرم را نادر گذاشت اما در خانه به خاطر عشقی که به آقا اباعبدالله(ع) داشت، حسین صدایش می‌زد. برادر شهید در باره تغییرنام خانوادگی شهید می گوید: «این مربوط به سال ۱۳۶۵ می‌شود. ایشان خیلی دنبال این رفت که برای شهرت بسریا، یک ریشه و عقبه‌ای پیدا کند. راستش ما ربطی هم به بصرهٔ عراق نداریم و این فامیل، به اصالتمان هم دخلی ندارد. خلاصه وقتی دست نادر به جایی نرسید، تصمیم گرفت شهرتش را تغییر دهد. من قبلاً- شهرتم را به شهرت مادری‌ام تغییر داده بودم. ایشان این قضیه را با من در میان گذاشت. گفتم مگر فامیل خودم چه اشکالی دارد. گفت منظورم فامیل شما نیست، می‌خواهم فامیلی خودم را عوض کنم. گفتم عیبی ندارد. خودش رفت، اقدام کرد و درخواست داد و به دلیل ارادت خاصی که به حضرت مهدی(عج) داشت، شهرتش را مهدوی گذاشت.»

او تحصیلات ابتدایی را در دبستان« زائرعبّاسی» آغاز کرد و با موفقیّت به پایان رساند. در سال دوم دبستان بود که به مکتب رفت و قرآنِ کریم، این کتاب هدایتگر الهی را به مدد علاقهٔ وافر و هوشِ سرشارِ خود، در عرض مدتِ تنها بیست و پنج روز نزد آقای علی فقیه ختم نمود. در همین سال بود که خانوادهٔ وی از روستای نوکار، به روستای بحیری مهاجرت کردند و در آنجا ساکن شدند. شهید، پس از اتمامِ تحصیلات ابتدایی، در مدرسهٔ راهنمایی ادب خورموج ثبتنام کرد و علاقهمندانه به ادامهٔ تحصیل پرداخت. در این زمان، مبارزات انقلابی ملت مسلمان ایران به اوج رسیده و شور و شعور مقدّسِ ناشی از آن، تمامِ کشور را فراگرفته و همگان را تحتتأثیر قرار داده بود. شهید مهدوی، با ذکاوت و تیزبینیِ توأم با حقیقتطلبی، ضمنِ اهتمام به تحصیل، تمامی رخدادهای نهضتِ انقلابی و فراگیر آحاد ملت را تیزبینانه و کنجکاوانه جویا میشد و دربارهٔ آنها به کنکاشِ دقیق میپرداخت. مشکلاتِ اقتصادی، دوریِ راه از منزل تا مدرسه و به خصوص پرداختن به فعالیت‌های پیگیر و گستردهٔ انقلابی، سبب شد تا شهید، در پایهٔ دوم راهنمایی بهناچار، ترکِ تحصیل نماید.

پس از ترک تحصیل، به جهت سامانبخشی به وضع معیشتی خود و کمک به والدینش، در مغازه ای که از ملکِ پدر و تنها برادارش فراهم ساخته بود، مشغول به کار شد و در کنار کار ، فعالیت‌های انقلابی خود را نیز کماکان با بصیرت و علاقمندیِ فراوان، دنبال کرد.

انقلاب که پیروز شد او در تاریخ ۵/۹/۱۳۵۸ به عنوان بسیجیِ ویژه، به عضویت بسیج درآمد و از آن تاریخ تا زمان شهادت، تمام زندگی خود را مصروفِ تحقّق اهداف والای اسلام و انقلاب اسلامی نمود و لحظهای در این راه، نیاسود. با شروعِ جنگِ تحمیلی، کار را رها کرد تا عملاً ـ هیچ مانعی در راه فعالیت‌های شبانهروزی و خستگیناپذیرش در مسیر خدمت به نهالِ نوپای انقلاب شکوهمند اسلامی، وجود نداشته باشد. از همینرو با عزمی مصمّم به خانوادهاش گفت: «با وقوع جنگ تحمیلی عراق علیه میهن اسلامیمان ایران، من دیگر حاضر به ادامهٔ فعالیت در مغازه نیستم و به هر طریقی شده باید وارد عرصهٔ خدمت در جبهههای جنگ شوم.» در این هنگام، او نوجوانی هفدهساله بود.

پس از آنکه اولین کاروان رزمندگان اسلام از شهرستان دشتی، آمادهٔ اعزام به بوشهر، جهت گذراندن آموزش نظامی شد، شهید مهدوی اصرار فراوانی داشت که در این کاروان، حاضر باشد اما به دلیل کوچکی سن، از حضور او ممانعت به عمل آمد. برادر ش آقای حاجحسن فقیه در زمرهٔ اعضای اولین کاروان رزمندگان اسلام، اعزامی به نیروگاه اتمی بوشهر جهت گذراندن آموزش جبهه بود. شهید نادر، در طی مدتی که برادرش در بوشهر آموزش میدید، همواره به دیدنش میرفت و از این رهگذر با اشتیاق فراوان در برخی از کلاس‌های آموزشی حضور مییافت و با تمامِ وجود، به انگیزهٔ کسب توانمندی جهت دفاع از کیان نظام اسلامی، به فراگیری فنونِ نظامی، همت میگماشت.

شهید «مهدوی»به دلیل اشتیاقِ زیادی که به پوشیدن لباس مقدّس پاسداری داشت، در صدد استخدام در نهاد انقلابی سپاه برآمد و در مورّخهٔ ۱/۲/۱۳۶۰ رسماً در این نهاد مقدس، استخدام گردید. در این تاریخ، او به پادگان آموزشی شهید عبدالله مسگرِ شیراز اعزام شد و آموزش اولیهٔ پاسداری را در این پادگان، گذرانید. پس از آن، به عنوانِ اولین مأموریت، پس از کسب افتخار پاسداری، در مورّخهٔ ۲۱/۵/۱۳۶۰، به تهران اعزام شد و تا تاریخ ۲۰/۷/۱۳۶۰، در جهت مبارزهٔ بیامان با گروهک‌های ملحد و منافقینِ از خدا بیخبر، خدمات شایانی را به انجام رسانید.

پس از بازگشت از تهران و قبل از انجام عملیات طریقالقدس، که منجر به آزادسازی بستان گردید، شهید مهدوی مأموریت یافت تا برای اولین بار عازم جبهه شده، به همکاری با سپاه اهواز بپردازد. برادر شهید، آقای حاجحسن فقیه، در اینباره میگوید: «اولین باری که به جبهه اعزام شد، من تا چغادك او را مشایعت کردم و در وی چیزی جز عزم راسخ، عقیدهای تردیدناپذیر و احساسِ تکلیف در برابر خدا و دین، نیافتم.» امّا خاطرهٔ اولین حضور در جبهه را از زبانِ خودِ شهید، بخوانیم: «پس از اعزام به جبهه، جهت انجام عملیات طریقالقدس، آماده میشدیم و در این رابطه میبایست چند روزی را در اهواز میماندیم. در یکی از این روزها سیلوی اهواز منفجر گردید. در کنار سیلو، یکی از انبارهای حاوی قطعاتِ ماشینآلات و موتورسیکلت‌های سپاه قرار داشت که کلیهٔ این وسایل، به دلیل آتشسوزی در سیلو، در معرض خطر انهدام قرار گرفته بود. ما در این موقعیّت، با همکاری چند تن از برادرانِ سپاه، توانستیم این وسایل را از تیررس شعلههای آتش، دور نماییم. اینها همه از لطف و کرامتِ پروردگار بود.» حضور شهید در عملیات فتح بستان، بیش از یکروز به طول نینجامید زیرا یکی از صمیمیترین دوستانش به نام شهید نعمت الله تهمتن، در این عملیات به شهادت رسید و شهید مهدوی مأموریت یافت تا پیکر مطهر این شهید را به زادگاهش برگرداند.

شهید مهدوی پس از بازگشت به منزل و چند روز استراحت، به سِمَت معاون فرمانده سپاه جم منصوب شد و در مدت ۲ سال حضور در این منطقه، فعالیت‌های درخشانی را به ویژه در زمینهٔ جذب و ارشاد نیروی مردمی، جلوگیری از بروز اخلال و ناامنی در منطقه، کنترل فعالیت‌های خوانین و محدود کردن قدرت فئودال‌ها، به انجام رسانید. برخی از همکارانِ شهید، در سپاه جم، شهید بزرگوار حسین فقیه، سردار حاج علی جمشیدی و برادر حسین یوسفی بودند.

بعد از دو سال خدمت در سپاه جم، شهید مهدوی به سپاه بوشهر بازگشت و پس از مدتی خدمت در سپاهِ بوشهر، به سِمَت فرمانده عملیات سپاه خارک منصوب گردید. او تا سال ۱۳۶۳ در آنجا خدمت نمود و خدمات ارزندهای را در طی این مدت، به انجام

رسانید. شهید مهدوی در سال ۱۳۶۱، با دختری مؤمنه از روستای بحیری به نام خانم سکینهٔ جوکار ازدواج کرد. مدت این زندگی مشترک، پنج سال بود و تنها حاصل آن، دختری است به زهرا مهدوی که چهل روز پس از شهادتِ پرافتخار پدرش به دنیا آمد و امروز، چشم و چراغ بازماندگان شهید است. برادر شهید دراین‌باره می‌گوید: «بچه‌های جنگ سعی می‌کردند زودتر زن بگیرند تا روح و ذهنشان سالم بماند. ایشان هم با پیگیری پدر و مادرم و مخصوصاً مادرم، ازدواج کرد. سال ۱۳۶۰ برایش خواستگاری کردیم، سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد، چندسالی بچه‌دار نشد، سال ۱۳۶۶ بود که عیالش باردار شد و درست روز چهلم شهادت نادر، دخترش به دنیا آمد که طبق وصیت خودش، اسمش را گذاشتند زهراء.»

در جریان اعزام طرح «لبیک یا امام» در سال ۱۳۶۳، شهید مهدوی به عنوان مسؤول، همراه با رزمندگان اسلام اعزامی از جزیرهٔ خارک، عازم دشتعباس گردید و در آنجا مسؤولیت فرماندهی گروهان را به عهده گرفت.

پس از آن، گروهان دریاییِ ناوتیپ امیرالمؤمنین(ع) را بنیانگذاری کرد و خود، فرماندهی این گروهان را عهده‌دار گردید. فعالیت‌های پیگیر و شبانهروزیِ شهید، در زمینهٔ نظمبخشی و تربیتِ نیروهای عضو این گروهان دریاییِ تازه‌تأسیس، سبب شد تا ایشان بتواند گروهانی نمونه و صددرصد آماده را جهت شرکت در هرگونه عملیات، مهیّا نماید.

با شروع عملیات بدر در تاریخ ۲۰/۱۲/۱۳۶۳ با رمز یا فاطمه الزّهراء(س)، شهید مهدوی با گروهان دریاییِ تحت امر خود، فعّالانه و با رشادت تمام، در این عملیات شرکت جست و حماسه‌های به یادماندنی را از خود به نمایش گذاشت. پس از پایان موفقیت‌آمیز عملیات بدر، چندروزی به مرخّصی آمد و پس از آن، مجدداً در سپاهِ بوشهر، به ادامهٔ خدمت پرداخت.

شهیدمهدوی که تا آن زمان، تجارب فراوانی از حضور در جبهههای نبرد حق علیه باطل به دست آورده بود، تصمیم به تشکیل ناوگروه دریایی گرفت و آن را «ذوالفقار» نام نهاد. ناوگروه دریایی ذوالفقار، وابسته به منطقهٔ دوم نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود و شهید تا زمان شهادت، فرماندهی آن را به عهده داشت. تشکیل این ناوگروه، بیتردید نقطهٔ عطفی در کارنامهٔ دفاعی ایران در دوران افتخارآمیز دفاع مقدس به حساب میآید؛ چرا که با تشکیل آن، نیروی دریایی ایران، جانی تازه و ابهّت و صلابت خیره‌کننده‌ای یافت و پشتوانهٔ مستحکمی نصیب ماشین جنگی ایران گردید.

مدتی قبل از شروع عملیات غرورآفرین والفجر۸ که دستآورد بزرگ آن، تصرف فاو و فلج شدن نیروی دریایی دشمن بود، شهیدمهدوی با همهٔ توان و باتلاش و مجاهدتی شبانهروزی، به آمادهسازی و انسجام ناوگروه پرداخت و سرانجام، این یگان رزمی تازه تأسیس را جهت شرکت در عملیات والفجر ۸ و انجام موفّقیتآمیز مأموریت، به سطح آمادگی صددرصد رسانید. مسؤولیت شهیدمهدوی در این عملیات، تدارک نیروهای رزمی به وسیلهٔ شناورهای ناوگروه بود که آن را به نیکوترین وجه، انجام داد. بعد از پایان عملیات، شهیدمهدوی کماکان در منطقهٔ عملیاتی باقی ماند تا در زمینهٔ حفظ و نگهداری فتوحات نیروهای اسلام، به فعالیت بپردازد. پس از آن، سپاه در مناطق عملیاتی والفجر ۸، شروع به فعالیت‌های تازهای نمود که از جملهٔ آنها میتوان به ردگیری ناوها و ناوچههای دشمن، جلوگیری از فعالیت نیروی دریایی عراق و نیز مینگذاری در کانال خورعبدالله اشاره نمود که شهیدمهدوی در تمام این اقدامات، حضور فعال و مؤثّری داشتند.

پس از آن، عملیات کربلای۳ در مورّخهٔ ۱۱/۰۶/۱۳۶۵ آغاز شد که منجر به فتح اسکله و پایانه نفتی الامیهٔ عراق گردید. حضور فعالانهٔ شهید در این عملیات، بسیار مؤثّر واقع شد. شهید، پیشنهاد کرد جهت بالارفتن سریع از سکوها، پلّههای آلومینیومیِ سبک، تاشو و قابلِ حمل ساخته شود. این پیشنهاد پذیرفته و اجرایی شد و تأثیر به سزایی در کسب موفّقیت‌های سپاه در این عملیات داشت. آقای فقیه برادر بزرگوار شهید دراین‌باره می‌گوید: «یادم هست قبل از عملیات کربلای ۳، حسین (نادر) آمد پیش من و قضیهٔ عملیات را گفت و پرسید: به نظر شما که خیلی به این کشورهای عربی خلیج‌فارس سفر کرده‌اید، برای بالارفتن سریع از اسکلهٔ «العمیه»، چه کار باید بکنیم؟ فکری کردم و گفتم یک نمونه از پله‌های سبک و تاشو هست که اگر بتوانید تهیه کنید، برای

بالارفتن از اسکله، خیلی به درد می‌خورد. آنطور که بعداً برایم تعریف کرد، پیشنهاد مرا در جلسهٔ فرماندهان عنوان کرده بود که همه قبول کرده و در عملیات هم به آن عمل شده بود.»

با انجام عملیات غرورآفرین والفجر ۸ وکربلای ۳و تقویت و تثبیت هرچه بیشتر قدرت نظامی ایران در نبردهای دریایی، عرصه بر رژیم بعث عراق و به خصوص حامیان غربی او و در رأس آنها آمریکای جهانخوار تنگ گردید و آنان را با چالشی جدّی مواجه ساخت. ماشین جنگی ایران روز و بروز کارآمدتر و پرصلابت تر به پیش می‌رفت و درماندگی و اضمحلال روزافزون دشمن، هرچه بیشتر آشکار می‌گردید. در این هنگام بود که رژیم مستکبر و جنایتکار آمریکا که تا آن هنگام، در پشت صحنهٔ جنگ قرار داشت و غالباً عراق را به عنوان پیش‌قراول به جنگ با ایران فرستاده بود، با مشاهدهٔ ضعف روزافزون قدرت نظامی عراق در برابر ایران، به ناچار به صورت آشکارا و علنی و آنهم در قالب سازمان آتلانتیک شمالی(ناتو) و به بهانهٔ واهیِ حفاظت از نفتکش‌های برخی از کشورهای عربی وارد خلیج فارس گردید و در خط مقدم جنگ علیه ایران قرار گرفت. تصور این بود که با ورود آمریکا به خلیج‌فارس، نیروهای ایرانی اقتدار خود بر این پهنهٔ آبی فوق‌العاده مهم را از دست خواهند داد و موازنهٔ قدرت نظامی به نفع عراق تغییر خواهد کرد. اما شیرمردان سپاه اسلام و در رأس آنها سردار شهید مهدوی با رشادت‌ها و جانفشانی‌ها و تدارک دهها عملیات شجاعانه علیه ناوهای هواپیمابر و غول‌پیکر آمریکایی و با کسب پیروزی‌های متعدّد و کوبنده، باطل بودن این تصور را به اثبات رساند.

شهید مهدوی به عنوان فرماندهٔ ناوگروه دریایی ذوالفقار، از زمان ورود آمریکایی ها به خلیج‌فارس تا زمان شهادت، لحظه‌ای از نبرد بی‌امان با این جنایتکاران نیاسود و تمام توان و استعداد خود را در این‌راه به کار بست. او طی این مدت، عملیات بسیاری را علیه آمریکایی‌های متجاوز ترتیب .

در سالهای پایانی جنگ، خلیج فارس برای ایران بسیار ناامن شده بود؛ عراق خیلی راحت کشتی ها و سکوهای نفتی ایران را می زد. کویت بخشی از سرزمین و عربستان، آسمانش را در اختیار صدّام قرار داده بودند. فرماندهان عالیرتبهٔ سپاه، جریان عبور آزاد و متکبّرانهٔ ناوهای جنگی آمریکا و نیز سایر کشتی ها و شناورهای تحت حمایت این کشور را به عرض امام (ره) رسانده بودند. حضرت امام (رض) فرموده بود: «اگر من بودم، می زدم.» همین حرف امام، برای سردار شهید مهدوی و جانشینش سردارشهید بیژن گرد و نیز همرزمان آنها کافی بود تا خود را برای انجام یک عملیات مقابله به مثل و اثبات این موضوع که با همّت و رشادت دلیرمردان ایران اسلامی، خلیج فارس، چندان هم برای آمریکاییها و نوکرانشان امن نیست، آماده سازند.

اولین کاروان از نفتکشهای کویتی آنهم با پرچم آمریکا و اسکورت کامل نظامی توسّط ناوگان جنگی این کشور در تیرماه سال ۱۳۶۶ به راه افتادند. در این بین، دولت آمریکا عملیات سنگینی را در ابعاد روانی، تبلیغی، سیاسی، نظامی و اطّلاعاتی جهت انجام موفّقیت آمیز این اقدام انجام داده بود. در این کاروان، نفتکش کویتی «اَلرَّخاء» با نام مبدّل «بریجتون» حضور داشت که در بین یک ستون نظامی، به طور کامل، اسکورت می شد. این نفتکش، در فاصلهٔ ۱۳ مایلی غرب جزیرهٔ فارسی، در اثر برخورد با مین های کار گذاشته شده توسّط سردار شهید مهدوی و یارانش، منفجر شد به طوریکه حفره ای به بزرگی ۴۳ متر مربّع در بدنهٔ آن ایجاد گردید. اجازه دهید مطالب جالب و خواندنی دراین‌باره را از زبان خود سردار شهید مهدوی بخوانیم: «هنگامی‌که اعلام شد بناست اولین کاروان از نفت‌کش‌های کویتی، تحت حمایت ناوهای آمریکا به کویت حرکت کند، ما جهت انجام عملیات محوله، در مسیر حرکت کاروان به طرف منطقهٔ عملیاتی حرکت کردیم. در بین راه و در یکی از محل‌های اسقرار در میان آب‌های خلیج‌فارس لنگر انداختیم. پس از مقداری استراحت، مجدداً به راه افتادیم. راه زیادی را نپیموده بودیم که دریا به شدت طوفانی شد و آنچنان امواج آن به تلاطم درآمد انجام عملیات را عملاً ناممکن می‌نمود؛ امّا با توکّل به خداوند و میزان آمادگی و رشادتی که در نیروهای خود سراغ داشتیم و با نظرخواهی از آنها و نیز با یادخدا و اطمینان و قوت قلبی که بدین‌گونه به آن دست یافتیم، عزم خود را جهت انجام

این عملیات جزم نمودیم و به طرف مسیر حرکت کاروان، به راه افتادیم. سه ساعت قبل از رسیدن کاروان، ما به محلِ مورد نظر رسیدیم. پس از انجام سریع مأموریت و پایان کار، به طرف محل استقرار نیروهای خودی برگشتیم و به استراحت پرداختیم. پس از گذشت سه ساعت اعلام شد که کشتی کویتی بریجتون، به روی مین رفت. اعلام این خبر، شادی و قوت قلب بالایی را در جمع ما به ارمغان آورد؛ همدیگر را در آغوش کشیده بودیم و یکدیگر را می‌بوسیدیم. برادران، صورت‌های خود را بر خاک گذاشته گریه می‌کردند و شکر خدا به جا می‌آوردند. چون همه احساس می‌کردیم که ما نبودیم که دشمن را فراری دادیم بلکه این خداوند بود که ملت ما را عزیز و دشمنان ما را ذلیل و امام ما را شاد نمود و جملگی باور داشتیم که: وَ ما رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ رَمی»

پس از اقدام دلیرانهٔ سردار شهید مهدوی و همرزمانش در انفجار کشتی بریجتون، به پاس قدردانی از این عزیزان، برنامهٔ دیدار با حضرت امام(ره) تدارک دیده شد و این شیران بیشهٔ مردانگی و ایثار و شهادت، به دیدار پیر و مراد خود نائل آمدند. در این دیدار، حضرت امام(رض) یکایک این سربازان جان برکف اسلام را مورد ملاطفت و تفقّد خود قرار می‌دهد و پیشانی سردار شهید مهدوی را می‌بوسد. شهید، خود دراین‌باره چنین می‌گوید: «پس از اطّلاع از اینکه حضرت امام(رض) از شنیدن خبر روی مین رفتنِ کشتی کویتی و شکست اولین اقدام آمریکا، متبسّم شده‌اند، چنان مسرور گردیدم که همیشه این تبسّم را موجب افتخار خود و رزمندگانِ همراه، می‌دانم. برای ما رزمندگانِ خلیج فارس، همین تبسّم و شادی امام (ره) در ازای همهٔ زحمات شبانه‌روزی کافیست و اگرتا آخر عمر، موفّق به انجام خدمتی نگردیم، باز شادیم که حداقل برای یکبار هم که شده، موجب رضایت و شادی و تبسّم امام عزیزمان گردیده‌ایم.»

آقای حاج‌حسن فقیه برادر بزرگوار شهید دربارهٔ آخرین دیدارش با سردار شهید مهدوی می‌گوید: «برای آخرین بار، برادر شهیدم نادر در شب پنجشنبه مورّخهٔ ۱۶/۰۷/۱۳۶۶ در منزل دنیایی خود و در جمع ما حضور داشت. در همان مجلس به صورت خیلی محرمانه‌ای به من گفت: «فلانی! فردا سفر خطرناکی را در پیش رو دارم و به احتمال زیاد، با آمریکایی ها درگیر می‌شویم. نظر شما چیست؟» من در جواب ایشان گفتم: ما مأمور خداییم؛ حیات و مماتمان به دست خداست و هرچه پیش آید، خواست اوست. فردا صبح نیز موقع خداحافظی به من گفت: «قریب به یقین، این آخرین باری‌است که همدیگر را می‌بینیم و احتمال زیادی دارد که در این درگیری شهید شوم.»

در عصر روز پنجشنبه مورّخهٔ ۱۶/۰۷/۱۳۶۶ سردار شهید نادر مهدوی همراه با تنی چند از همرزمانش نظیر سردار شهید غلامحسین توسلی، سردار شهید بیژن گرد، سردار شهید نصرالله شفیعی، سردار شهید آبسالانی، سردار شهید محمّدیها، سردار شهید مجید مبارکی و عده ای دیگر، جهت انجام گشت زنی و حفاظت از آبهای نیلگون خلیج فارس، با استفاده از دو فروند قایق تندرو توپدار به نام «بعثت» و یک فروند ناوچه به نام «طارق» به سمت جزیرهٔ فارسی حرکت می کنند. تعدادشان نه نفر بود که قرار بود دو نفر دیگر هم به جمع آنها اضافه شود. در یک قایق، اکیپ فیلم برداری از عملیات متشکّل از کریمی، محمّدیها و حشمت الله رسولی و در قایق دیگر هم شهید آبسالان و شهید نصرالله شفیعی سوار بودند. در ناوچه طارق هم سرداران شهید مهدوی، بیژن گُرد، مجید مبارکی و غلامحسین توسّلی بودند. فرماندهٔ عملیات نیز سردار شهید مهدوی بود. پس از مدّتی حرکت، به ساحل جزیرهٔ فارسی می رسندو وسایل و امکانات مورد نیاز خود را از داخل لنجی که قبلاً به جزیره رسیده بود، به داخل قایق های خود منتقل می کنند. پیاده می شوند و در کنار ساحل، نماز مغرب و عشا به جا می آورند. هنوز مغرب بود و سرخی مغرب در کرانهٔ باختری آسمان، کماکان خودنمایی می‌کرد. در این اثنا صدای انفجار مهیبی همه را متوجّه خود می سازد. رادار پایگاه فرماندهی از سوی بالگردهای آمریکایی هدف قرار گرفته و منهدم شده بود. ارتباط ناوگروه با مرکز به کلّی قطع شد و بی‌سیم در دست «نادر» جان داد. لحظاتی بعد، سردار شهید مهدوی و همرزمانش یک فروند بالگرد بزرگ کبری به نام MS۶ متعلّق به نیروهای آمریکایی را بالای سر خود می بینند. این نوع بالگردها بسیار کم صدا هستند و در صحنهٔ گیر و دار نظامی غالباً موقعی می توان پی به وجود آنها

برد که دیگر با اشراف کامل به بالای سر هدف رسیده باشند. سردار شهید مهدوی بلافاصله نیروهای تحت امر خود را جهت انجام عملیات مقابله به مثل فرا می خواند. هنوز دقایقی از انهدام رادار فرماندهی نگذشته بود که قایق حامل شهید آبسالان و شهید نصرالله شفیعی نیز هدف اصابت موشك آمریکاییها قرار می گیرد. موشك دیگری نیز از سوی دشمن به سمت اعضای ناوگروه شلیك می شود که به هدف اصابت نمی کند و به درون آب فرو می رود. بالگردها نیز با شدّت ، شروع به تیراندازی می کنند. سردار شهید مهدوی و یارانش، به شدّت در تب و تاب این می افتند که بالگرد را بزنند. پس از پانزده دقیقه درگیری شدید، کریمی در یک چرخش سریع موفّق می شود با استفاده از یک فروند موشك استینگر، یکی از این بالگردها را منفجر سازد. بالگرد، با انفجار مهیبی متلاشی و قطعاتش روی آب پراکنده می شود. شب تاریك از انفجار این بالگرد، چون روز روشن می شود و پشت دشمن به لرزه در می آید و امواج قدرت ایمانِ نیروهای اسلام، آنان را سخت به وحشت می اندازد. همگی با همهٔ وجود صلوات می فرستند. سرداران شهید گرد و توسّلی فریاد می زنند که دومی را شلیك کن. در این اثنا قایق دیگر هم از چند طرف هدف قرار می گیرد. تعداد خفاش‌های پرندهٔ دشمن کم نبود و هریك از سویی به سردار شهید مهدوی و همرزمانش، حمله‌ور شده بودند. بسیاری از یاران نادر همچون سردار شهید توسلی که در حیات دنیوی همدیگر را برادر خطاب می‌کردند، در برابر چشمانش پرپر می شوند. حالا دیگر تنها ناوچهٔ طارق که سردار شهید مهدوی بر آن سوار بود، سالم مانده بود و دو قایق دیگر هدف قرار گرفته و در آتش می سوختند. نادر می توانست به سلامت از میدان بگریزد اما با رشادت و مردانگی تمام در پی گرفتن زخمی ها و پیکرهای مطهّر شهدا از آب برمی آید. لذا به اتّفاق بیژن، هم با دوشکا به طرف بالگردهای آمریکایی در هوا شلّیك می کردند و هم در پی گرفتن شهدا و زخمی ها از آب بودند. آنها با همهٔ توان سعی می کردند که اجازه ندهند تا بالگردهای آمریکایی به طرف آنها نزدیك شوند لذا به صورت مداوم، آسمان منطقه را با دوشکا آتشباران می کردند تا فضا ناامن شود و بالگردهای آمریکایی نتوانند به آنها نزدیك شوند. اما کار سختی بود زیرا این بالگردها بسیار کم صدا بودند و موقعیت یابی آنها در آسمان بسیار مشکل بود. نادر و بیژن همچنان مردانه به مقاومت سرسختانه در مقابل آمریکایی‌های تا بن دندان مسلح ادامه می دهند. دشمن، همهٔ شناورها و تجهیزات ناوگروه را زده بود و نادر و بیژن و چهار نفر دیگر، در حالیکه خود را با ترکش تهی می‌یابند، پس از بیست دقیقه رزم جانانه و مردانه، زنده به چنگال دشمن می‌افتند. دستگیری نادر برای دشمن بسیار بااهمیت بوده آن چنان که پس از دستگیری اعضای بازماندهٔ ناوگروه، بلافاصله در صدد شناسایی او بر می آیند و از تك تك اسرا دربارهٔ نادر می پرسند. دست و پای نادر به صورت مچاله، توسط دشمن بسته می‌شود ولی او کماکان روحیهٔ خود را تسلیم دشمن نمی‌کند و همچنان مقاومت می‌نماید. هنگامی که جنازهٔ مطهرش به خاك پاك میهن رسید، دست ها و پاهایش به صورت خیلی محکم بسته شده بود و نشان می داد که دشمن، حتّی از جسم بی جان این سردار شهید نیز می ترسید. نادر بر عرشهٔ ناو جنگی «یو. اس. اس. چندلر» آماج شکنجه‌های وحشیانهٔ دشمن قرار می‌گیرد و سینه‌اش با میخ های بلند آهنین سوراخ می‌شود و بدین ترتیب مظلومانه به شهادت می‌رسد.

رادیو در اخبار ساعت ۸ بامداد، خبر هدف قرار گرفتن قایق‌های سپاه توسط آمریکایی‌ها را اعلام می‌کند. اما برادر شهید، از قبل خبردار شده بود. ایشان می‌گوید: «ساعت ۸ شب بود که بچه‌های سپاه برایم خبر آوردند که ناوچه و قایق ها را زده‌اند. با شنیدن خبر، خیسِ عرق شدم و همانجا دلم گواهی داد که کار برادرم تمام است.» تا مدت شش روز، اطّلاع دقیقی از سرنوشت شهید مهدوی و همرزمانش وجود نداشت. این شش‌روز برای خانوادهٔ شهید و دوستان و همکارانش بسیار سخت گذشت. حسن فقیه برادر شهید می‌گوید: «خاله‌ای دارم که زن بسیار مؤمنه و بااخلاصی است. در دومین شب شهادت برادرم حسین (نادر)، که هنوز از سرنوشتش خبری نداشتیم، به ایشان گفتم: من به شما اعتقاد دارم و دلتان صاف است، امشب را به نیّت، بخواب شاید خوابی ببینی. در آن شب، خاله‌ام کسی را در خواب می‌بیند و از او جریان را می‌پرسد. او در جواب می گوید: حسینِ شما، به حسین‌بن‌علی(ع) پیوسته است.»

سردار شـهیدمهدوی در همان شب نبرد با آمریکایی‌ها به شـهادت رسـیده بود اما شش‌روز گذشت تا در این‌باره یقین حاصل شود. بالأخره پس از گذشت شش روز، پیکرهای مطهر شهدا و اسرا از مسقط پایتخت کشور سلطان‌نشین عمان تحویل گرفته شد و از مرز هوایی وارد فرودگاه مهرآباد تهران گردیـد.سـردار فتـح الله محمّـدی فرمانـدهٔ وقت منطقهٔ دوم نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی نیز در هنگام تحویل اسرا و پیکرهای مطهّر شهدا در مسقط حضور پیدا کرده بود. او می‌گوید: «به ما گفتند که بیایید معراج شهدای تهران برای شـناسایی شـهدا. من رفتم و به محض دیدن جنازهٔ نادر، مثل اینکه آب سـردی روی آتش وجودم ریخته باشـند، یک دفعه آرام شدم. آن شـش‌روز بر من سـخت گذشت. با دیدن جنازهٔ برادرم، آرامش پیدا کردم و همانجا گفتم: حسین‌جان! جز این، از تو توقّع نداشـتم؛ درسـتش همین بود؛ الحمدلله.» آنچه که از ظاهر پیکر شـهید مشاهده گردید، این است که آمریکاییها سـینهٔ آن عزیز را بـا میـخ هـای فولادی بلنـد سوراخ کرده و پس از آن یک تیر به بازو یک تیر به قلب و یک تیر به سـجده‌گاهش زده و بدینگونه تحت شکنجه‌های قرون‌وسطایی شهیدش کرده بودند.

جنازهٔ مطهر شـهید با شـکوه خاصـی بر دوش هزاران تن از امت حزب‌الله در مقابل لانـهٔ جاسوسـی آمریکا تشـییع و سـپس به بوشـهر انتقال یافت. در آنجا نیز پیکر پاک شـهید مجدداً بر دوش جمعیت انبوه مردم شـهیدپرور تشییع شد و پس از آن جهت خاک‌سپاری به زادگـاهش روسـتای بحـیری بـازگشت. مردم روسـتا بـا شـور و شـکوهی خـاص و به نحو کم‌نظیری به اسـتقبال پیکر غرقه‌بخون سردار شـهیدمهدوی رفتنـد و این پیکر گلگون‌کفن را پس از تشـییع تا گلزار شـهدای روسـتا، چون گوهری بهشتی به صدف خاک سپردند. شهید مهدوی از کودکی، تمام وجودش با سادگی و بی‌آلایشی عجین شده بود. از تکلّف و پرداختن به امور زائد و بیهوده، شدیداً امتناع می‌کرد و از این امور، متنفّر بود. خانهٔ بسـیار ساده‌ای داشت و از امکانات زندگی، تنها به ضـروریات آن اکتفا می‌کرد. هرگز راضـی نمی‌شـد بر سر سـفره‌ای حضور یابد که از روی اسـراف، چیده شده است و اگر احیاناً با چنین مواردی مواجه می‌شد، روح پاک و بی‌آلایش و خـدایی‌اش، به شـدّت آزرده و متأثّر می‌گردیـد. برادر شـهید دراین‌باره نقل می‌نمایـد: «ماه مبارک رمضان بود. موقع سـحر در منزل یکی از دوسـتان مهمان بودیم. موقعی‌که سرسـفره حاضـر شدیم، دیدیم که غذاهای متنوّع و رنگارنگی در آن چیـده شـده است و زرق و برق فراوانی در آن مشاهده می‌شود. برادرم نادر با مشاهدهٔ این همه تجمّل و اسـراف، شدیداً ناراحت شد و حتی گریه کرد. سپس رو به بنده کردند و گفتند: چه‌بسا رزمندگان اسـلام و یا برخی انسانهای دیگر باشند که الأن، حتی نان خالی هم سر سـفره ندارند، بنابراین چرا ما باید سرسـفره‌ای این‌چنین پرتجمّل و با زَرق و برق، حاضر باشیم.» این رفتار شهید، انسان را به یاد نامـهٔ حضـرت امیر(ع) به عثمان‌بن حنیف انصاری می‌انـدازد که در ضـمن آن می‌فرماید: «وَ ما ظَنَنتُ اَنَّکَ تُجیبُ اِلی طَعامِ قَومٍ عـائِلُهُم مَجفُوٌّ وَ غَنِیُّهُم مَـدعُوٌّ» یعنی: گمان نمی کردم مهمانی کسانی را بپـذیری که درمانـده شان را به جفا از خود می راننـد و ثروتمندشان را فرا می خوانند.

همسـر شـهید نیز دربارهٔ سادگی شـهید و بی‌اعتنایی‌اش به آرایه‌های ظاهرفریب دنیوی می‌گویند: «هیچ‌وقت ندیدم که شـهیدمهدوی درخانه، دربارهٔ دنیا و زنـدگی مادی، آرزو و خواسـته‌ای داشـته باشـند، بلکه همواره خاطرنشان می‌کردنـد که زندگی ما آنگونه که هست، برای ما کافیست و نیازی به افزون‌طلبی نیست و ما به آنچه که خداونـد عطا کرده، راضـی هستیم.» بردار شـهید نیز دراین‌باره می‌گوینـد: «کمتر از یک‌مـاه یا چهل‌روز قبل از شـهادت حسـین(نادر)، پیش هم بودیم؛ ایشان درست مثل اینکه از یک چیز حتمی صحبت می‌کنـد، گفت: فلانی! به همین زودی من شـهید می‌شوم و خـدا نکنـد که کسـی از اسم من برای امور دنیایی اسـتفاده کند. طبق این وصیت، اصلاً ما جـرأت نمی‌کنیم چیزی از برادران بنیاد شهید بخواهـیم. این عزیزان، گاهی خودشان می‌آیند و می‌گویند فلان چیـز را قانوناً باید به خانوادهٔ شهید بدهـیم که آنها (خانوادهٔ شهیدمهدوی) معمولاً قبول نمی‌کنند. باید ما را ببخشند. به هرحال، ما از شهیدمهدوی حساب می‌بریم.»

شهید، بسـیار مهربان و دوست‌داشـتنی بود. چهره‌اش همواره بشّاش و دلپذیر بود. لبخند دلنشـینش در میان خانواده، دوسـتان، اقوام و

همکاران، زبانزد بود. در هیچ‌حال با تندی و اهانت، با کسی برخورد نمی‌کرد. جهت پیشبرد کار و هدفش، به تندی و درشت‌خویی و اهانت به دیگران، هیچ اعتقادی نداشت، بلکه آن را در مسیر کار و فعّالیت، مضرّ و مخلّ می‌دانست. در ادبیات گفتاری‌اش، حتّی در سخت‌ترین و حسّاس‌ترین شرایطِ کاری، واژه‌های تحقیرآمیز همراه با توهین و اهانت، کمترین جایگاهی نداشت و در قاموس لغتِ کلامش، این واژه‌ها بی‌معنا بود. آقای مصیب غریبی می‌گوید: «شهیدمهدوی در جبهۀ دشت‌عباس، فرماندۀ گروهانمان بود. او رفتار منحصربه فردی داشت. در عین منظّم و با صلابت بودن، هیچوقت با ما تندی نمی‌کرد و همواره با روحیه‌ای متبسّم و شادمان به طرف ما می‌آمد.»

بی تردید، از جنبه‌های شاخص اخلاق فردی و اجتماعی شهید، تواضع فوق‌العادّه‌اش بود. همه را اعم از کوچک و بزرگ، احترام می‌کرد و چه نیکو هم احترام می‌کرد. از همۀ اَشکال کبر، متنفّر و بری بود؛ حتّی از تواضعِ متکبّرانه هم گریزان بود! و وسوسۀ شیطان را در این مورد، خیلی خوب تشخیص می‌داد و با عنایتِ خدا، از آن دوری می‌جست. به طور کلّی، وجود او از خود برتربینی و نخوت، پاک و بری بود و هیچگاه در هیچ‌زمینه‌ای، آلوده به این گناه بزرگ و نابخشودنی و بلایِ سترگ مادی و معنوی نگردید. با اینکه سِمَت فرماندهی داشت، هرگز تکبر را در عملکرد فرماندهیِ خود، دخیل نکرد. به عنوان مثال، در شب عملیات والفجر۸ که با جدّیت به تدارک نیروها مشغول بود، درحالی‌که یک فرماندۀ نظامی بود و می‌توانست فقط با دستور و فرمان نظامی، کارها را به انجام برساند، اما با نهایت تواضع، در کنار سایر نیروهای تحت‌امر، شخصاً مهمات را حمل می‌کرد. برادران همرزم ایشان در عملیات والفجر۸ نقل می‌کنند که شهید مهدوی در شب عملیات، آنقدر در حمل مهمّات فعالیت کرد که پشت ایشان زخم شده بود.

شهید، به مدد برخورداری از خصلت‌های پسندیده انسانی و اسلامی، شخصیتش بسیار رشدیافته بود. برآیند همۀ آن خصایل عالی و نورانی، جذّابیت کم‌نظیری را به او بخشیده بود. همگی دوستش داشتند و از ته دل به او مهر می‌ورزیدند. برادر شهید، دراین‌باره می‌گوید: «در میان خانواده، به حدّی محبوب بودند و همه از همسر، پدر و مادرش گرفته تا برادر و خواهرانش، آنچنان تحت تأثیر اخلاق، رفتار و سیمای نورانیش بودند که حتّی اگر یک‌روز هم او را در جمع خود نمی‌دیدیم، دلمان برایش تنگ می‌شد.» حاج‌حسن، درجای دیگری می‌گوید: «دوری همدیگر را خیلی سخت تحمّل می‌کردیم. یادم نمی‌رود که در ایام جنگ، آنقدر از دوری هم بی‌تاب می‌شدیم که وقتی ایشان از جبهه برمی‌گشت، باید در ابتدا سینه به سینۀ هم می‌چسباندیم و ده‌دقیقه‌ای دراز می‌کشیدیم تا بی‌تابیِ دل‌هایمان فروکش کند و سپس آرام می‌شدیم.»

به راستی چگونه می‌توان به این حد از جذّابیت رسید که همگان دوستت داشته باشند و از صمیم قلب، به تو مهر ورزند؟ زیباترین جواب را خداوند متعال بیان می‌فرماید: «اِنَّ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً» کسانیکه ایمان آورده، کردارهای شایسته انجام دهند، خداوندی که رحمتش عالَم‌گستر است، حبّ و دوستیِ آنها را در دل همگان قرار می‌دهد.مریم-۹۶ . این شهید عزیز، پس از ایمان به خدا، در انجامِ صالحات، کوشش مجاهدانه‌ای کرده بود و خدا نیز تا همیشۀ روزگار، حبّ او را در دل مؤمنین، جاودانه کرد.

شهید، فردی بود بسیار باگذشت و انعطاف‌پذیر؛ با آنکه نظامی بودن او می‌توانست روحیه و اخلاق او را آن‌هم در شرایط جنگیِ آن دوران، بسیار خشک و بی‌عاطفه سازد، امّا از سعۀ صدر بالایی برخوردار بود تندخوییها و رفتار نامناسب از سوی برخی افراد را خیلی خوب تحمّل می‌کرد. چنانچه خبردار می‌شد کسی از دوستان، اقوام یا آشنایان، دچار انحراف فکری یا اشتباه در ارزیابی صحیح و واقع‌بینانۀ برخی مسایل شده است، در ابتدا نه تنها او را طرد نمی‌کرد بلکه با انعطاف بالا و رفتاری مهربانانه به ارشاد او می‌پرداخت و در اکثر موارد نیز در این شیوه موفّق بود. جاذبه‌اش بر دافعه‌اش بسیار می‌چربید و در برخورد با افراد مختلف، بسیار صبور و پرتحمّل بود. از عوامل مهم موفّقیت او در زندگی اجتماعی، برخورداری او از خصلت ارزندۀ «تغافل» بود. به عبارت دیگر بسیاری از گفته‌های ناخوشایند را نشنیده می‌گرفت و همین‌طور بسیاری از رفتارهای نایستی را که از برخی افراد می‌دید، به امید

اصلاح و هدایت، غالباً ندیده و ندانسته می‌انگاشت.

بی‌تردید، عنصر نظم، حاکم مطلق‌العنان زندگی شهید مهدوی بود. او در طول زندگی و در طی مدت خدمت در سپاه، مسؤولیت‌های مختلفی را به عهده گرفت و در همهٔ آنها به مدد حاکمیت نظم در کارها، به بهترین و نیکوترین وجه، عمل کرد. نظم، رکنِ اساسیِ مشیِ رفتاری او بود. عامل نظم سبب شده بود تا هنگام تصدّی هر مسؤولیت، بتواند از حداقل زمان، حداکثر استفادهٔ مفید را بنماید. کمبود امکانات را هرگز به عنوان بهانه و مستمسکی برای بی‌نظمی نمی‌دانست. به عنوان مثال، زمانی که گروهان دریایی ناوتیپ امیرالمؤمنین(ع) را تشکیل داد، اندکی بعد، عملیاتِ بسیار مهم والفجر۸ آغاز شد. اتّفاقاً وظایف بسیار مهمّی نیز به عهدهٔ این گروهان تازه تأسیس گذاشته شده بود. اما شهیدمهدوی با اِعمال نظم دقیق بر گروهانِ تحت امر خود و با اهتمام و جدّیت مثال‌زدنی، موفّق شد این گروهان را در طی مدت‌زمانِ اندکِ باقیمانده تا شروع عملیات، به مرز آمادگی صددرصد برساند. به طور کلّی گروهان‌هایی که او فرماندهی آن را به عهده داشت، همواره از منظّم‌ترینِ گروهان‌ها بود. همرزمان او خاطراتِ جالب و ماندگاری را در این زمینه به یادگار دارند.

او عنایت ویژه‌ای به اصل امر به معروف و نهی از منکر داشت و اجرای آن را برای سلامت جامعه، ضروری می‌دانست و خود نیز عملاً و با تمام جدیت و اهتمام، پایبند آن بود. در سال‌های اولیهٔ پیروزی انقلاب، که نهال نوپای نظام مقدس اسلامی، به نگاهبانی و حراست بیشتری جهت رسیدن به مرحلهٔ تثبیت، نیاز داشت، شهیدمهدوی به مدد این اصل نورانیِ دین، در محل زندگی خود، فعالیت‌های پیگیر و فراوانی را در جهت ارشاد، اصلاح و مبارزهٔ با افرادی که درک صحیحی از ماهیت انقلاب و نیز اوضاع و شرایط خاص زمان نداشتند، انجام می‌داد و در رفع آسیب ناشی از عملکرد منفی آنان نسبت به انقلاب، بسیار جدّی بود. با کسانی که عمدی نداشتند با مدارا و نرمی برخورد می‌کرد امّا با کسانی که دانسته و عمداً همواره در حال نق زدن به انقلاب و در پی تضعیف روحیهٔ انقلابی مردم بودند، قاطعانه و انقلابی برخورد می‌کرد و به آنان مجال فعالیت علیه انقلاب و دستاوردهای آن نمی‌داد. او در این‌راستا، گروه‌های امر به معروف و نهی از منکر تشکیل داده بود که با فعالیت همه‌جانبه و پیگیر، عرصه را بر ضد انقلاب و نیز بر مروّجین مفاسد اخلاقی، به شدّت تنگ کرده بود.

از خصلت‌های برجستهٔ شهیدمهدوی، تیزبینی و دوراندیشیِ او بود. دربارهٔ افراد و گروه‌ها آن هم در بحبوحهٔ اوضاع پرحادثهٔ اوایل انقلاب، به راحتی و به طور احساسی، قضاوت نمی‌کرد و با تیزبینی تمام، در پی درک و فهم ماهیت واقعی اشخاص و جریان‌های سیاسی بود. به عنوان مثال، او هیچ‌وقت به بنی‌صدر و جریان لیبرال، اعتماد و اعتقاد نداشت. حتی زمانی که آن شخصِ منافق، تازه رییس‌جمهور شده و از احترام و اعتماد عمومی نیز برخوردار بود، شهیدمهدوی کاملاً به این شخص بدبین بود و او را «گربهٔ دزد» می‌نامید! ضدّیت او با بنی‌صدر، خوشایند بسیاری از کسانی که ساده‌لوحانه به آن شخصِ منافق، اعتماد داشتند، نبود و حتی چندبار عده‌ای از طرفدارانِ آن خائن، به مشاجرهٔ لفظی با شهید مهدوی پرداختند.

عشق به نماز در وجود شهید مهدوی رسوخی عمیق داشت. موقع فرارسیدن این فریضهٔ جان‌بخش الهی، با خشوع و خضوع تمام به پیشگاه معبود می‌ایستاد و نماز را با طمأنینه و حضورقلب به جای می‌آورد. تعدّد کارها و خستگی ناشی از آن، سبب به تأخیرانداختن نمازش نمی‌شد. این خصلت شهیدمهدوی از خصایل بارز او بود و همهٔ دوستان و نزدیکانش به این امر واقف بودند.

شهید، از صوتی نیکو برخوردار بود. قرآن کریم را بسیار زیبا تلاوت می‌کرد به طوریکه همرزمانش می‌گفتند: صدای حسین(نادر) آنقدر حزین و دلنشین است که وقتی قرآن یا دعا می‌خواند، متأثّر می‌شویم و به گریه می‌افتیم.

شهید مهدوی به حق و حقیقت، از اخلاصی کم‌نظیر برخوردار بود. او از کمالات بسیاری بهره‌مند بود اما از اینکه به خاطر این کمالات، شهرتی به دست آورد، تنفّر داشت. همچنان‌که اشاره شد آن بزرگوار، بسیار نیکو و زیبا قرآن تلاوت می‌کرد و دعا می‌خواند اما هرگز اجازه نداد که صدایش ضبط شود. این موضوع سبب شده که در حال حاضر، حتی یک نوار هم از صدای قرآن

و دعای شهید، در دسترس نباشد.

شهیدمهدوی احترام زایدالوصفی به ایتام قائل بود. خواهرزادهٔ یتیمی داشت به نام زینب که همواره به بهترین و نیکوترین وجهی او را نوازش می کرد و مورد ملاطفت قرار می‌داد. هم‌اکنون اعضای خانوادهٔ شهید، یاد و خاطرهٔ همهٔ محبت‌های آن شهید نسبت به این دختر و سایر کودکان یتیم را به یاد دارند و گرامی می‌دارند.

سردار شهید مهدوی به پیر مراد خود امام راحل عظیم الشّأن ارادتی آتشین داشت. به عشق امام (قَدَّسَ اللهُ نَفسَهُ الزَّکِیَّه) لباس مقدّس پاسداری پوشید و در راه انجام مأموریت های سپاه, تمام توان و استعداد خود را به کار گرفت و همهٔ زندگی خود را در مسیر تحقّق آرمان های متعالی امام امت و اقتدار روزافزون نهاد مقدّس سپاه قرار داد. رضایت امام را تنها مزد و اجر خود از آن همه رشادت و مجاهدت کم نظیر می دانست و در راه حصول این مهم و شادی دل امام, تمام وجودش را در طبق اخلاص نهاده بود. او همواره در قنوت نمازش این دعا را می‌خواند: «اَللهُمَّ ارْزُقْنِی الشَّهادهَ فِی سَبِیلِکَ. در زندگی طوری زندگی کرد که فرجام چنین زیستنی، حقیقتاً کمتر از شهادت نبود و خود نیز همیشه در آرزوی شهادت به سر می‌برد. خداوند هم این آرزوی او را به بهترین وجه، برآورده ساخت و او را در جوار قرب خود، جای داد.

منابع زندگینامه :سرداران سرافراز نوشته ی رضا طاهری، نشر شروع، -۱۳۸۴.پرونده شهید دربنیاد شهیدوامورایثارگران بوشهر ،مصاحبه با خانواده ،دوستان وهمرزمان شهید

مهدوی، وحید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۳۰۰ در مشهد متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ایران و تحصیلات عالی را در رشته‌ی اقتصاد در پاریس باتمام رسانید و چندی هم در لندن مدرسه‌ی زبان را طی کرد و سرانجام به امریکا رفت و از دانشگاه پیتسبورگ امیریکا درجه‌ی دکترای اقتصاد گرفت و پس از بازگشت به ایران به وکالت دادگستری پرداخت و مشاغلی نیز در کنار وکالت دادگستری قبول کرد که عبارت بودند از: رئیس اداره حقوقی سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران، مشاور حقوقی سازمان برنامه، مدیر کل وزارت بازرگانی، مدیریت امور اداری سازمان برنامه.

در سال ۱۳۴۸ که عبدالمجید مجیدی به وزارت کار و امور اجتماعی منصوب شد او را به معاونت خویش برگزید و مدتی معاون وزارت کار بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهدوی، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر یحیی مهدوی فرزند امین‌الضرب و متولد ۱۲۸۸ ش است. تحصیلات خود را در اروپا در رشته فلسفه پایان برد و درجه دکترا گرفت و بعد از مراجعت به ایران وارد دانشگاه شد و به استادی دانشکده ادبیات برگزیده گردید. قریب چهل سال کار او تدریس

بود و به مشاغل اجرائی رغبتی نشان نمی‌داد و حقوق خود را هم صرف خیرات و مبرات می کرد. از پدرش امین‌الضرب ثروت زیادی به او رسید و او زیادتر کرد ولی به مردم کمک می‌نمود و به اصطلاح ناخن خشک نبود. تألیفاتی در رشته تخصصی خود دارد که بیشتر ترجمه است. از کارهای خوب او حفظ اشیاء و آثار و نوشتجات سید جمال‌الدین اسدآبادی است که سالها در حفظ و حراست آن کوشید و آن را در اختیار دانش پژوهان قرار داد.

(۱۳۷۹ -۱۲۸۷ ش)، استاد دانشگاه، نویسنده و مترجم. در تهران به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در خانه گذراند. پس از مدتی به دارالفنون رفت و از محضر استادانی چون بدیع‌الزمان فروزانفر، میراز عبدالعظیم خان قریب و گل گلاب بهره‌مند شد. وی تحصیلات خود را در رشته‌ی ادبیات و فلسفه در دارالمعلمین عالی ادامه داد و پس از اخذ لیسانس، در ۱۳۱۰ ش، برای ادامه‌ی تحصیلات عازم فرانسه شد. او با تلاش و کوشش فراوان موفق به دریافت گواهینامه‌های متعددی از مراجع علمی آنجا گردید. مهدوی رساله‌ی اصلی دکترای خود را با عنوان «شناسایی در نزد فلاسفه‌ی نخستین اسلام» و رساله‌ی دوم خود را با عنوان «فهرست مصنفات ابن‌سینا» نوشت. وی رسما از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۲ ش که بازنشسته شد، در دانشگاه تهران تدریس نمود. از خدمات او تأسیس دوره‌ی دکترای فلسفه در دانشگاه تهران می‌باشد. از شاگردان او در این دوره: دکتر احمد احمدی، دکتر غلامرضا اعوانی، دکتر غلامعلی حداد عادل، دکتر جلال‌الدین مجتبوی، دکتر فاطمه مظاهر تهرانی و دکتر مهتاب مستعان را می‌توان نام برد. از دیگر آثارش: «جامعه شناسی یا علم الاجتماع»؛ «شناخت روش علوم یا فلسفه‌ی علمی»، ترجمه؛ «فهرست نسخه‌های مصنفات ابن‌سینا»؛ «قصص قرآن مجید»، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی؛ «فلسفه‌ی عمومی یا ما بعد الطبیعه»، ترجمه؛ «بحث در ما بعد الطبیعه»، ترجمه؛ «نگاهی به پدیدار شناسی و فلسفه‌های هست بودن»؛ «منادولوژی» لایب نیتس، ترجمه؛ «شکاکان یونان»؛ «تاریخ فلسفه‌ی قرون وسطی و دوره‌ی تجدد»، ترجمه و تلخیص؛ «هستی شناسی» پل فولکیه، ترجمه؛ تصحیح و اهتمام در چاپ «مصنفات» افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، به مشارکت مجتبی مینوی.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آینه‌ی میراث (س ۳، ش ۹، ص ۸۳ -۸۲)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۰۲۹، ۲۹۶۹، ۲۹۶۷، ۲۶۷۷، ۲۶۷۶- ۲۴۹۰، ۲۴۵۵، ۲۲۹۴، ۲۱۷۱، ۱۸۹۸، ۱۷۹۷، ۱۶۹۶/ ۲، ۱۴۴۲، ۱۰۰۸، ۱۰۰۳، ۹۲۲، ۸۸۴، ۸۷۵/ ۱)، کیان (س ۱۰، ش ۵۳، ص ۷۹)، مؤلفین کتب چاپی (۸۵۸ -۸۵۶/ ۶)، مهدوی نامه (۱۰ -۳).

مهدی امیری، سیاوش

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سیاوش مهدی امیری : فرمانده محور عملیاتی لشگر ۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ در خانواده مستضعف و مذهبی در شازند به دنیا آمد. بنا به گفته دایه و مادر شهید و سایر آشنایان از دوران کودکی مؤمن بود. در هفت سالگی پا به دبستان گذاشت . از نه سالگی بنابه توصیه پدر و مادر و علاقه خودش به مسجد می رفت , در این زمان با قرآن آشنا شد و در جلسات قرائت قرآن شرکت می کرد. در کلاس چهارم ابتدایی به علت استعداد زیاد و علاقه شدیدی که به قرآن و روحانیّت داشتاز سوی مسجد محل مورد تشویق قرار گرفت و یک جلد کلام الله مجید به او هدیه کردند .

در همان سال ها بود که به مدرسه فیضیه قم دعوت شد و در جلسات مذهبی شرکت می نمود و اوقات فراغت را ورزش می کرد. بعد از پایان دوره ابتدایی در مدرسه نظامی عروضی کارخانه قند اراک دوره تحصیلات متوسطه را ادامه داد. در این مدت هم هیچ

گاه از فراگرفتن قرآن و رفتن به جلسات مذهبی کوتاهی نمی کرد .در نوجوانی تابستان به کارگری مشغول می شد و هزینه تحصیل خود را تامین می کرد . برای ادامه تحصیل و گرفتن دیپلم به اراک رفت .اوضمن تحصیل به مطالعه مشغول بود و با مسایل سیاسی روز آشنا شد. علاقه زیادی نیز به مطالعه داشت و با تغییر و تحولات جهان آشنا شد .او در مدت تحصیل در اراک در یک اطاق کوچک وبدون امکانات با یکی از نیروهای سپاه به نام رضا آستانه هم اطاقی بود .

همیشه در فامیل نمونه بارز از نظر اخلاقی بود و برای پدر و مادرش و برادران و خواهران خود و همه بستگان احترام خاصی می گذاشت به طوری که همه او را دوست داشتند و اگر می خواستند مثالی از تربیت و ادب بزنند ,سیاوش را نام می بردند.

اوقات فراغت را حتی تا پاسی از شب به خواندن قرآن می پرداخت .او ضمن مطالعه ی نهج البلاغه و کتاب های شهید استاد مطهری به خواهران و برادران و دوستانش توصیه می کرد ,این کتاب ها را زیاد بخوانند .

نزدیک شهادتش در گیلان غرب به برادران بسیجی و سپاهی آموزش کتاب های شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی و استاد مطهری را می داد.

تقید خاصی به روزه و نماز و انجام فرایض دیگر داشت, در هنگام نماز انگار از این دنیا جدا می شد . بیشتر اوقات روزه بود و تا نماز مغرب و عشاء را نمی خواند هیچ وقت افطار نمی کرد . افطار او خیلی ساده بود, اغلب با نان و پنیر و چای افطارش را باز می کرد . همیشه با خواندن نماز شب با خدای خود راز و نیاز می کرد.

در اوج شکل گیری انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) او یکی از محرکین امواج خروشان مردم مسلمان شازند به شمار می رفت .بنابه گفته یکی از نیروهای نظامی شاه؛ اسم او در لیست افرادی بود که به علّت فعالیت های مخفیانه در زمان رژیم طاغوت با آن خفقان شدید زیر نظر بودندو برای دستگیر کردنش اقدامات زیادی انجام شده بود.

تا آن جا که توانایی داشت مردم مسلمان را بر علیه ظلم و کفر وبه قیام بر علیه طاغوت و طاغوتیان فرا می خواند .

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بلافاصله در کمیته انقلاب اسلامی(سابق)درشازند مشغول فعالیت شد . بعد از مدتی به جهاد سازندگی رفت و بعد از آن وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اراک شد.

او راه مستقیم را فقط راه و خط امام می دانستو در وصیت نامه اش نیز آورده است :زمان ,زمان حسین است و باید به ندای هل من ناصر ینصرنی امام جواب داد . برای روحانیت مبارز و دلسوز انقلاب و خون شهدای انقلاب ارزش زیادی بود. از جمله مسایل و چیزهایی که زیاد او را رنج می داد از بین رفتن حق مستضعفین بود و دوست داشت حقیقت در همه ابعادش پیاده شود . دشمن سرسخت ظالمین و طرفدار واقعی محرومین بود. با ظالمین با خشم انقلابی و با محرومین با نهایت عطوفت و مهربانی رفتار می کرد .

قبل از رفتن به جبهه زیاد به مسئله جنگ توجه می کرد و می گفت اگر ما بتوانیم انشاءالله به رهبری امام خمینی و یاری مردم بیدار و شهید پرور ایران توطئه امپریالیسم راکه خطر بزرگی برای اسلام است شکست دهیم ضربه شدیدی به امریکای جهان خوار و ابرقدرتهای دیگر وارد نموده ایم ؛تا می توانیم باید جبهه ها را تقویت کنیم . در سفارش و وصیتی که برای سومین بار که به جبهه می رفت این آرزو را داشت که هرچه زودتر به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

او پس از سالها مبارزه با طاغوت ودشمنان داخلی و خارجی در سوم آذر ۱۳۶۰درعملیات مطلع الفجر به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

مهدی زاده، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسین مهدی زاده

محل تولد : فارسیان گنبدکاووس

شهرت : مهدی زاده

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

در سال ۱۳۶۱ (ه . ش) پس از اخذ دیپلم تجربی به دلیل علاقه فراوان به علوم دینی بدون اینکه منتظر شرکت در کنکور باشم وارد حوزه علمیه قم شدم و تحصیل در مرحله مقدمات دروس حوزوی را در مدرسه منتظریه (حقانی) آغاز نمودم و درس های مقدماتی حوزوی مثل: صرف، نحو، معانی، بیان، منطق و ... را فرا گرفتم.

تحصیل در مرحله سطح دروس حوزوی را در مدرسه شهیدین با مدیریت توانا و با تجربه جناب استاد سید محمد رضا طباطبایی (حفظه الله تعالی) ادامه دادم. اسامی برخی از دروس مرحله سطح به همراه نام استادانی که این دروس را نزد آنان فرا گرفته ام عبارتند از: کتاب شرح لمعه استادان: «شب زنده دار»، «اشتهاردی»، «مؤمن» و «طباطبایی». اصول (برخی حلقات شهید صدر ره) استادان: «شب زنده دار» و «اسلامیان». رسائل شیخ انصاری استادان: «اعتمادی» و «استادی». کفایهٔ الاصول استادان: «ستوده» و «گنجی». مکاسب شیخ انصاری استادان: «مرحوم آیت الله احمدی میانجی»، «طبسی» و «مروجی».

مجموعه تحصیلات بنده در دو مرحله مقدماتی و سطح تقریباً تا سال ۱۳۷۰ (ه . ش) طول کشید و از سال ۱۳۷۰ به بعد در دروس خارج فقه و اصول حوزه شرکت نمودم که اسامی برخی از دروس به همراه نام بعضی استادان این دروس عبارتند از:

- بخشی از درس خارج اصول فقه «آیت الله سید کاظم حسینی حائری».
- بخشی از درس خارج اصول فقه «آیت الله وحید خراسانی».
- بخشی از درس خارج اصول فقه «آیت الله خرازی».
- بخشی از درس خارج اصول فقه استاد «عندلیب همدانی».
- بخشی از درس خارج اصول فقه استاد «لاریجانی».
- بخشی از درس خارج فقه (خمس) «آیت الله سید کاظم حسینی حائری».
- بخشی از درس خارج فقه (بیع) «آیت الله وحید خراسانی».
- بخشی از درس خارج فقه (اجاره، صوم و مکاسب محرمه) «آیت الله جوادی آملی».
- بخشی از درس خارج فقه (اجتهاد و تقلید) استاد «صادق لاریجانی».
- بخشی از درس خارج فقه (قضاء) استاد «لاریجانی».

علاوه بر دروس رایج فقه و اصول، در سال های۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ در برنامه تحقیق فقهی مدرسه شهیدین که با نظارت و راهنمایی های «آیت الله خرازی» و «آیت الله استادی» برگزار می شد؛ شرکت کردم. در برنامه یاد شده که کمتر از دو سال طول کشید، بنده موفق به نگارش حدود ۱۰ مقاله علمی، فقهی در موضوعات مختلف شدم.

همچنین به دلیل گستردگی علوم دینی و به خاطر ضرورت آشنایی با برخی از علوم دیگر حوزوی (غیر از فقه واصول) در دروس دیگر حوزه نیز شرکت کرده ام که اسامی برخی از آنها به همراه نام استادان آنها عبارتند از: درس اسفار «آیت الله جوادی آملی»، درس درایه و رجال «مرحوم آیت الله ابوطالب تجلیل»، درس اخلاق استادان «مرحوم آیت الله احمدی میانجی»، «مرحوم آیت الله

بهاء الدینی»، «آیت الله شب زنده دار»، «آیت الله مصباح»، «آیت الله مظاهری» و «آیت الله محفوظی».
در کنار درسهای حوزوی به دلیل علاقه به مباحث اخلاقی و تربیتی، در مقطع کارشناسی ارشد رشته «علوم تربیتی» موسسه امام خمینی نیز تحصیل نمودم تا اینکه در آخر دوره در سال ۱۳۷۷ از پایان نامه خود با محوریت «روایت تربیتی هشام بن حکم از امام موسی کاظم (علیه اسلام)» دفاع نمودم که در سال ۱۳۸۳ با عنوان «آیین عقل ورزی» چاپ شد.

مهدیزاده شهری، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: ادیان و عرفان، دانشکده: الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

مهذب، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج سید احمد مهذب، ملقب به مهذب‌الدوله، فرزند حاج میرزا حسن حسنی فسائی در ۱۲۶۲ ش در فسا تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدرسه منصوریه شیراز پایان برد، سپس فقه و اصول و ادبیات عرب و علوم جدید را فرا گرفت و در شیراز به کار تدریس پرداخت و متولی چند موقوفه شد. در دوره سوم از شیراز به نمایندگی مجلس انتخاب گردید پس از پایان دوره مزبور به شیراز بازگشت و در حوزه‌های عملیه آن شهر به تدریس پرداخت. در ۱۳۱۸ در دوره دوازدهم مجلس شورای ملی به وکالت انتخاب شد و ضمنا در دانشکده علوم معقول و منقول استاد شد. در دوره سیزدهم نیز کرسی نمایندگی را حفظ کرد. از ۱۳۲۲ در شیراز مجددا به شغل اصلیش که زراعت و تدریس بود مشغول گردید.
صاحب تألیفات متعددی اعم از تألیف و ترجمه می‌باشد. وی در ۱۳۳۶ در ۷۶ سالگی در شیراز درگذشت. فرزندان وی تماما رشد علمی یافتند و چهار تن از پسران او از دانشگاههای معروف دنیا درجه دکترا دریافت نمودند.
(۱۳۳۶ -۱۲۶۲ ش)، نویسنده و مترجم. ملقب به مهذب‌الدوله. در شیرزا به دنیا آمد و در مدرسه منصوریه، که از بناهای اجداد اوست، تحصیل نمود و سپس در آنجا به تدریس فقه و اصول مشغول شد و در ضمن در خارج از مدرسه به تحصیل علوم جدید پرداخت. وی در برقراری مشروطه زحمات زیادی کشید. او در دوره‌های دوازدهم و سیزدهم نماینده‌ی مردم شیراز، در مجلس شورای ملی، شد و به تهران آمد. مهذب در دانشکده معقول و منقول تهران تدریس می‌کرد. از آثارش: «امروز مسلمین» و «عالم نو اسلام»، ترجمه؛ «زن جدید»، ترجمه؛ «زن و آزادی»، ترجمه. او همچنین تاریخی در ادامه گفتار اول «فارسنامه‌ی ناصری» گماشت و وقایع و اتفاقات ۱۳۰۴ ق به بعد را در رابطه با اوضاع فارس و ایران با مدارک و اسناد به رشته‌ی تحریر درآورد.[۱]
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۵۸۴ -۵۸۳/ ۵)، الذریعه (۵۹/ ۱۲)، فارسنامه‌ی ناصری (۱۸ / ۱)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۱۸۷۰/ ۲ ،۳۳۵/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۷۱/ ۱)، نخبگان سیاسی ایران (۵۲۵/ ۴).

مهذب، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر سید جواد مهذب، فرزند سید احمد مهذب‌الدوله شیرازی در ۱۳۰۱ ش در شیراز تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز پایان برد و در تهران از دانشکده حقوق لیسانس گرفت و به خدمت قضا درآمد. چندی با سمت بازپرس و ریاست دادگاه شهرستان در تهران به شغل قضا اشتغال داشت تا اینکه برای ادامه تحصیل عازم امریکا شد و درجه فوق لیسانس گرفت. پس از بازگشت از اروپا در مؤسسه علوم اداری که توسط امریکائی‌ها در دانشگاه تهران تأسیس شده بود مترجم استادان امریکائی بود. سپس از طرف همان مؤسسه برای ادامه تحصیل به امریکا اعزام شد و درجه دکترا در علوم اداری از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی دریافت کرد بعد از مراجعت به ایران استادیار و دانشیار مؤسسه علوم اداری که بعد به صورت دانشکده‌ی مستقل علوم اداری درآمد، شد. در ۱۳۴۲ از طرف دولت از فسا به نمایندگی انتخاب شد. در مجلس از دولت خوب حمایت می‌کرد و غالبا در نطق‌های قبل از دستور و بعد از دستور یکی از ناطقین بود. در دوره بیست و دوم نیز به مجلس رفت ولی شور مشاغل اجرائی داشت. در اواخر دوره مجلس به ریاست مدرسه عالی علوم بانکداری منصوب شد. چندی در آنجا باقی ماند سپس به معاونت وزارت آموزش و پرورش در امور طرح و برنامه‌ریزی برگزیده شد. در حزب ایران نوین مقامی شامخ داشت. همسرش دختر سپهبد کمال بود و طبعا این سپهبد متنفذ درگرفتن مشاغل داماد یار و یاوری دلسوز بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهر، فرهنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر فرهنگ مهر فرزند مهربان مهر و متولد ۱۳۰۲ ش است. پس از اخذ دیپلم از مدرسه فیروز بهرام به اروپا رفت و در رشته اقتصاد از دانشگاه لندن درجه دکترا گرفت. پس از مراجعت به ایران وارد خدمات دولتی شد. مدتی مدیر کل نفت و امتیازات وزارت دارائی بود تا در ۱۳۴۲ به معاونت کل وزارت دارائی منصوب شد. حدود یک سال و چند ماه در این سمت بود که به معاونت نخست‌وزیری رسید. چندی نیز در این سمت بود که مدیر عامل شرکت سهامی بیمه ایران گرید. بعد به ریاست دانشگاه پهلوی شیراز برگزیده شد و خیلی خوب دانشگاه را اداره کرد. وی تحصیلکرده و مطلع و سال‌ها ریاست انجمن زرتشتیان را برعهده داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهرابی نیا، اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر اصغر مهرابی نیا متولد ۱۳۲۴.ش دارای دکترای رشته صنایع غذایی عضو هئیت علمی دانشگاه کارکایون با درجهٔ دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات و آثاری پیرامون ارزش غذایی بیشتر و لبنیات پاستوریزه می باشد.گروه : کشاورزیرشته : صنایع غذاییتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر اصغر مهرابی نیا دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه تهران و دکتری رشته صنایع غذایی از دانشگاه پاریس می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشتهٔ صنایع غذایی و اخذ مدرک دکترای آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر اصغر مهرابی نیا بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتراصغر مهرابی نیا در کنار تحصیل به مطالعه، پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر اصغر مهرابی نیا پس از اخذ مدرک دکتری در رشته صنایع غذایی به عضویت هئیت علمی گروه صنایع غذایی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه تهران در آمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به انجام خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر اصغر مهرابی نیا عضو هئیت علمی و دانشیار گروه صنایع غذایی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه کارکاسون است.فعالیتهای آموزشی : دکتر اصغر مهرابی نیا سالهاست که به عنوان عضو هئیت علمی گروه صنایع غذایی در دانشگاه کارکاسون به تدریس دروس تخصصی رشته صنایع غذایی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر اصغر مهرابی نیا در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر اصغر مهرابی نیا از جمله دانشمندان صنایع غذایی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی دربارهٔ ارزش غذایی لبنیات به ویژه شیر پاستوریزه انجام داده است.

آثار : ارزش غذایی لبنیات ویژه شیر پاستوریزه

مهرابی، اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر اصغر مهرابی نیا متولد ۱۳۲۴.ش دارای دکترای رشته صنایع غذایی عضو هئیت علمی دانشگاه کارکایون با درجهٔ دانشیار می باشد. وی دارای تحقیقات و آثاری پیرامون ارزش غذایی بیشتر و لبنیات پاستوریزه می باشد.گروه : کشاورزیرشته : صنایع غذاییتحصیلات رسمی و حرفه ای : دکتر اصغر مهرابی نیا دارای کارشناسی رشته کشاورزی از دانشگاه تهران کارشناسی ارشد رشته کشاورزی از دانشگاه تهران و دکتری رشته صنایع غذایی از دانشگاه پاریس می باشد.خاطرات و وقایع تحصیل : انجام مطالعه و تحصیل در رشتهٔ صنایع غذایی و اخذ مدرک دکترای آن رشته از مقاطع مهم و تعیین کننده در زندگی علمی دکتر اصغر مهرابی نیا بوده است.فعالیتهای ضمن تحصیل : دکتراصغر مهرابی نیا در کنار تحصیل به مطالعه، پژوهش و تدوین کتبی در حوزه های تخصصی مورد علاقه خود می پرداخت.وقایع میانسالی : دکتر اصغر مهرابی نیا پس از اخذ مدرک دکتری در رشته صنایع غذایی به عضویت هئیت علمی گروه صنایع غذایی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه تهران در آمد. وی هم اکنون با سمت دانشیار در آنجا مشغول به انجام خدمت است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر اصغر مهرابی نیا عضو هئیت علمی و دانشیار گروه صنایع غذایی در دانشکده کشاورزی دردانشگاه کارکاسون است.فعالیتهای آموزشی : دکتر اصغر مهرابی نیا سالهاست که به عنوان عضو هئیت علمی گروه صنایع غذایی در دانشگاه کارکاسون به تدریس دروس تخصصی رشته صنایع غذایی می پردازد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر اصغر مهرابی نیا در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق و تالیف آثاری پیرامون حوزه های علمی مورد علاقه

خود مشغول است.آرا و گرایشهای خاص : دکتر اصغر مهرابی نیا از جمله دانشمندان صنایع غذایی است که پژوهشها و تلاشهای علمی وسیعی دربارهٔ ارزش غذایی لبنیات به ویژه شیر پاستوریزه انجام داده است.

آثار : ارزش غذایی لبنیات ویژه شیر پاستوریزه

مهران، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد مهران، در ۱۳۱۶ ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی ۱۵ بهمن و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان البرز به پایان رسانید و سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان عزیمت نمود و وارد دانشگاه ناتینگهام شد و در رشته‌ی علوم سیاسی و اقتصادی لیسانس گرفت.

پس از خاتمه تحصیلات چندی درباره مسائل اقتصادی و آماری در دانشگاه بریستول به تدریس اشتغال داشت و سپس بعنوان کارمند دایره تثبیت اداره روابط ارزی و بازرگانی در صندوق بین‌المللی پول در واشنگتن به خدمت مشغول شد. پس از بازگشت به ایران سمت قائم مقام مدیر عامل مرکز بررسیهای صنعتی و توسعه بازرگانی و مدیر کل طرحها و بررسیهای وزارت اقتصاد را برعهده داشت. در سال ۱۳۵۴ به معاونت کل وزارت اقتصاد منصوب گردید و در همان سال به ریاست بانک مرکزی ایران برگزیده شد.

در شهریور ۱۳۵۷ در کابینه‌ی جعفر شریف امامی با سمت وزیر مشاور مدیر عامل سازمان برنامه گردید و در کابینه‌ی زودگذر ارتشبد ازهاری به وزارت امور اقتصادی و دارائی انتخاب شد.

مهران دارای تألیفات متعددی بود از جمله اصول فنی برنامه‌ریزی مالی، صندوق بین‌المللی پول و اصول و روش‌های حسابداری اجتماعی می‌باشد. وی قبل از انقلاب به امریکا عزیمت نمود و در بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه بعنوان مشاور مشغول کار شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهران، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۷ ش و فرزند میرزا صادق‌خان بروجردی است. وی بعد از انجام تحصیلات قدیم و جدید به خدمت دولت درآمد و در وزارت دارائی شاغل مقاماتی گردید. مدتی پیشکار دارائی گیلان بود و چند ماهی نیز ریاست دارائی آذربایجان را برعهده داشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ریاست غله کشور منصوب شد تا سرانجام به شهرداری پایتخت رسید و دوبار این سمت را عهده‌دار بود. از دیگر مشاغل وی استانداری آذربایجان، استانداری سیستان و بلوچستان، نیابت تولیت آستانقدس رضوی نیابت تولیت مقدسه حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها است. وفات او در ۱۳۵۳ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهران، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر محمود مهران، فرزند میرزا صادق بروجردی و متولد ۱۲۸۰ ش در تهران است. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران انجام داد و از دارالمعلمین عالی درجه لیسانس گرفت. مدت‌ها در تهران به شغل دبیری اشتغال داشت تا اینکه از طرف دولت برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و دکترای علوم تربیتی گرفت. بعد از مراجعت به ایران مدتی رئیس فرهنگ تهران بود، بعد به مقام مدیر کلی رسید و سرانجام معاون وزارت فرهنگ شد. در ۱۳۳۲ موقعی که سرپرست دانشجویان ایران در اروپا بود از طرف سپهبد زاهدی برای وزارت فرهنگ دعوت شد ولی شغل وزارت را نپذیرفت و همچنان در اروپا باقی ماند. در کابینه حسین علاء در ۱۳۳۴ مجددا برای وزارت دعوت شد. این بار به تهران آمد و وزارت را قبول کرد و مدت دو سال وزیر فرهنگ بود. بعد از سقوط کابینه علاء، دکتر اقبال به نخست‌وزیری رسید و او نیز دکتر محمود مهران را در وزارت فرهنگ تثبیت کرد و قریب سه سال و نیم در آن سمت بود. در کابینه شریف امامی نیز چند ماهی وزارت فرهنگ را برعهده داشت. او مجموعا شش سال متوالی وزیر فرهنگ بود و در دوران وزارت طولانی خود کار مؤثری انجام نداد. محمود مهران در سال ۱۳۶۱ در اسپانیا درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهرداد، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد علی مهرداد : مسئول واحد نیروی انسانی تیپ۶۱محرم(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
سید محمود مهرداد نذر کرده بود تا پسری داشته باشد و اسمش را محمد بگذارد . سید محمد علی، در یکی از روزهای گرم تابستان ۱۳۴۰ به دنیا آمد.
هنوز خیلی کوچک بود که برای یاد گرفتن قرآن به مکتب خانه رفت و خواندن قرآن را در زمان کوتاهی یاد گرفت. بعد از آن، همان «آیسک» به دبستان رفت. هوش تلاش و پشتکارش او را به بهترین دانش آموز دبستان تبدیل کرد. بعدها وقتی مجبور شد به دلیل نبودن مدرسه راهنمایی، مدتی درس را رها کند، آن قدر غمگین بود که سید محمود فهمید نمی تواند او را از یاد گرفتن منع کند. خودش به پدر گفته بود هر طور که باشد، درسش را ادامه می دهد و این کار را کرد.
کنجکاوی زیاد و هوش سرشار، باعث شد که تا دوره ی دبیرستان مورد توجه دبیران قرار گیرد و یکی از دبیران راهنمایی او شود. سیید محمد علی، توانست از طریق این دبیر ب امام خمینی و نظرات او آشنا شود. همین، مقدمه ای بود برای شرکت فعالانه در فعالیت انقلابی و او را به چهره ای فعال در تظاهرات و اعتصابات تبدیل کرد.
بعد از انقلاب، یکی از اعضای فعال انقلابی واو را به چهره ای فعال در تظاهرات و اعتصابات تبدیل کرد.
بعد از انقلاب، یکی از اعضای فعال انجمن اسلامی دبیرستان شد. در سا ۱۳۶۰ با گرفتن، دیپلم، به عضویت سپاه در آمد.
دوره ی آموزشی سپاه را گذراند و در همان سال عازم جبهه شد.

در عملیات بزرگ طریق القدس شرکت کرد و از ناحیه پا و دست مجروح شد.

در همان سال ازدواج کرد، ازدواجی ساده اما با شکوه و خطبه عقد ش در مسجد آیسک خوانده شد. نتیجه این ازدواج فرزند پسری است که از شهید به یاد گار مانده است.

بعد از بهبودی، سید محمد علی در واحد تبلیغات مشغول خدمت شد.

برای دومین بار در سال ۱۳۶۱ به جبهه رفت و مدت زیادی در جبهه بود. بعد از آن در سال ۱۳۶۲ نه ماه به عنوان مسئول پرسنلی توپخانه ی تیپ ۶۱ محرم خالصانه خدمت کرد.

وقتی این ماموریت به پایان رسید، مدتی به شهرستان فردوس بر گشت و به عنوان مسئول پرسنلی سپاه فردس و عضو شورای فرماندهی کار کرد. اما ماندن برایش سخت بود. می گفت نمی تواند بماند و تحمل کند. می گفت آدم ها مثل رود خانه ای هستند که اگر بمانند، مرداب می شوند. همین شد که برای بار چهارم در سال ۱۳۶۴ به جبهه رفت. بعد از این همه سال تلاش در جبهه های جنگ، خودش دیگر می دانست که وقت پرواز رسیده است.

زمستان بود زمستان ۱۳۶۵. هوا رو به سردی رفته بود و او آماده بود تا در عملیات کربلای پنج شرکت کند. وقتی گردان رسول الله (ص) هجوم گسترده اش را به مواضع دشمن شروع کرد، سید محمد علی در شلمچه به شهادت رسید. منابع زندگینامه :بی من به بهشت نرو،نوشته ی میترا صادقی،نشر ستاره هـامشهد-۱۳۸۶

مهرزاد، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا جهانگیرخان مرتجا مالک عمده، در سال ۱۳۰۶ ش در شیراز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز به اتمام رسانید و برای ادامه تحصیل به تهران رفت و در دانشکده حقوق و علوم سیاسی وارد شد و دوره‌ی مزبور را به پایان رسانید و لیسانس در رشته‌ی حقوق قضائی گرفت و به استخدام در دادگستری درآمد و با سمت قاضی به شیراز منتقل شد. چندی دادیار دادسرای شیراز بود، مدتی هم امین‌الصلح شد و سپس به ریاست دادگاه شهرستان منصوب گردید. آنگاه از طرف انجمن شهر شیراز به سمت شهردار انتخابی شیراز تعیین شد و خدماتی در عمران و آبادی شهر معمول داشت. در انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی کاندیدای نمایندگی شیراز شد و به نمایندگی انتخاب گردید. در ادوار بیست و دوم، بیست و سوم و بیست و چهارم نیز همچنان نماینده‌ی شیراز در مجلس بود.

ایرج مهرزاد پس از فوت پدرش نام خانوادگی را از مرتجا به مهرزاد تغییر داد. مادر وی صبیه بنان‌الملک بود که از مالکان عمده و بزرگ شیراز بود و ده کفترک که متعلق به مادرش بود پس از مرگش به مهرزاد رسید. وی با این ارث در زمره بزرگ مالکان فارس قرار گرفت.

صاحب ترجمه شخصی متین و خوش بیان و خلیق و خوش محضر و تا حدی نیز بذّال بود. پس از انقلاب اسلامی به اروپا رفت. از میانسالی مبتلا به مرض قلبی بود و سرانجام با سکته قلبی در ۶۷ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهرزادی، حسینعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسینعلی مهرزادی : رئیس ستاد لشگر ۲۵ کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در دی ماه سال ۱۳۳۰ در خانواده ای کارگری در شهرستان بهشهر به دنیا آمد. او پنجمین فرزند خانواده ای بود که با مشکلات مالی فراوان دست به گریبان بود. مادرش می گوید: «بعد از اینکه به دنیا آمد وضعیت اقتصادی ما بهتر شد و خداوند در رحمتش را گشود.» در شش سالگی قرآن را فرا گرفت. در این دوران بیشتر تیله بازی، هفت سنگ و گاهی فوتبال بازی می کرد. پسری پر جنب و جوش و فعال بود و بیشتر در منزل با برادران ناتنی خود بازی می کرد. در سال ۱۳۳۷ وارد دبستان نظامی گنجوی بهشهر شد. به کتاب و درس علاقه فراوان داشت و تکالیف خود را در مدرسه انجام می داد. مادرش می گوید:

به خاطر هوش و استعداد بالایی که داشت در منزل تنبلی می کرد و درس نمی خواند . هر چه می گفتیم در جواب می گفت: «نگران نباشید من درسم را در مدرسه یاد گرفته ام و احتیاجی نیست که مجدداً آن را بخوانم.»

به گفته دوستان همکلاسی اش از بچگی لاغر اندام، چابک و شوخ طبع بود. رابطه خوبی با برادران و خواهران خود داشت. در دوره سربازی فعالیتهای سیاسی خود را آغاز کرد. در این دوره با ایجاد بی نظمی در ارتش معتقد بود بی نظمی در سطوح مختلف ارتش موجب تضعیف آن خواهد شد به همین خاطر مورد توبیخ قرار گرفت. به دلیل فعالیتهای سیاسی در سطح مدارس بارها از روستایی به روستای دیگر تبعید شد.

در سال ۱۳۵۶ فعالیتهای مخفی خود را به شرکت در جلسات سیاسی و تکثیر و پخش اعلامیه ها و نوارهای امام خمینی در سطح استان مازندران گسترش داد. در ۲۰ آبان ماه ۱۳۵۴ خدمت سربازی را در سپاهی دانش به اتمام رساند و در نهم آذر همان سال به استخدام آموزش و پرورش در آمد. با آغاز امواج انقلاب اسلامی به صف مردم پیوست در عید نوروز سال ۱۳۵۷ برای شهیدان انقلاب سفره پهن کرد و نان خشک و خرما بر سفره عید گذاشت. در همین سال در هدایت مردم در راه انقلاب اسلامی فعالانه شرکت داشت و به همراه عده ای از دوستان اقدام به تشکیل یک گروه چریکی کرد و با تهیه مقادیری سلاح و مهمات آماده جنگ مسلحانه با رژیم ستم شاهی شد. در ۱۴ مهر ۱۳۵۷ اولین فرزندش فائقه به دنیا آمد. با تولد فرزند ،می گفت: تو دخترم عزم مرا در راه انقلاب مصمم تر کردی. وقتی که دخترش پنج روزه بود به خاطر شرکت در آتش زدن یک مشروب فروشی صبح روز ۲۱ مهر ۱۳۵۷ دستگیر ولی با تلاش دوستانش بعد از چند روز آزاد شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در تشکیل کمیته انقلاب اسلامی در محل شهربانی بهشهر، جمع آوری سلاحها در مراکز نظامی و انتظامی و دستگیری عوامل رژیم طاغوت نقش به سزایی داشت. در اوایل تیر ماه ۱۳۵۸ به همراه دوستانش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بهشهر را بنیان نهاد و خود عضو شورای مرکزی سپاه شد و پس از مدتی به عنوان مسئول تدارکات سپاه منصوب گردید. در تشکیل بسیج و آموزش پاسداران فعالیت داشت. در آذر ماه ۱۳۵۸ مسئولیت اولین گروه چهل نفری اعزامی از بهشهر به قصر شیرین را به عهده گرفت و به مدت چهل و پنج روز در قصر شیرین بود. از دوم بهمن تا بیست هفتم اسفند سال ۱۳۵۸ فرماندهی گروه عملیاتی در جنگ دوم گنبد و مسئولیت پاکسازی شهر را به عهده داشت. در گنبد تلاشهای بسیاری برای ایجاد امنیت و مقابله با گروهها به انجام رساند و در بازگشت به همسرش گفت: «ضدانقلاب باید خواب ببیند که دوباره در گنبد اتفاقی بیفتد.»

در ۲۷ اسفند ۱۳۵۸ به کردستان اعزام شد و جانشینی فرمانده گروهان عملیاتی در شهر پاوه را عهده دار بود. در این زمان در محاصره و کمین ضدانقلاب افتاد و از ناحیه سر زخمی شد و مدتی تحت درمان بود. پس از بازگشت از کردستان در ۱۶ اردیبهشت

۱۳۵۹ به مسئولیت واحد تدارکات سپاه منطقه ۳ سپاه(گیلان و مازندران) منصوب شد. پس از دو ماه در ۲۱ تیرماه ۱۳۵۹ به کردستان و قرار گاه حمزه سید الشهدا(ع) رفت و به عنوان فرمانده محور بیجار ـ تکاب و بوکان مشغول به کار گردید. پس از مراجعت از کردستان در ۷ شهریور ۱۳۵۹ بار دیگر در سمت مسئول واحد تدارکات منطقه ۳سپاه مشغول خدمت شد. پس از شروع جنگ تحمیلی در ۲۵ مهر ۱۳۵۹ به جبهه جنوب اعزام و تا هشتم آذر ماه همان سال به عنوان جانشین فرمانده گردان در سرپل ذهاب و شوش حضور داشت. پس از بازگشت از منطقه جنگی در واحد فرماندهی منطقه ۳ به کار مشغول شد. در آذر ماه ۱۳۵۹ فرماندهی سپاه گنبد را به عهده گرفت. از این تاریخ مهاجرت او و خانواده اش از شهری به شهر دیگر آغاز شد.

دو سال و دو ماه فرماندهی سپاه گنبد را به عهده داشت. در این مدت با حفظ سمت بارها به جبهه اعزام گردید. در بهمن و اسفند ۱۳۶۰ در منطقه چزابه حضور داشت که در این مأموریت اصغر بیات به شهادت رسید و او به همراه مهدی مهدوی مجروح شدند.

در فروردین ۱۳۶۱ بار دیگر در جبهه حضور یافت و به همراه شهید قاری و شهید ابوعمار مشاورت فرمانده تیپ در قرارگاه خاتم الانبیاء را در عملیات بیت المقدس به عهده گرفت. همچنین با حفظ سمت فرماندهی سپاه گنبد با عنوان مشاور نظامی فرمانده تیپ در عملیات والفجر مقدماتی حضور داشت. در شهریور ۱۳۶۲ به فرماندهی سپاه سوادکوه منصوب و مدتی عهده دار این مسئولین بود. سپس با حفظ سمت به عنوان فرمانده تیپ ۱ قدس در اسفند ماه ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۶ و خیبر شرکت داشت. به افراد فقیر خیلی علاقه داشت و با آنها رفت و آمد خانوادگی برقرار می کرد. اگر برای شخصی گرفتاری پیش می آمد تا آنجا که توان داشت کمک می کرد.

در ایامی که خانواده اش در پادگان بهشتی اهواز ساکن بودن، می توانست دفعات بیشتری در کنار آنان باشد اما شبها در کنار نیروهایش می ماند. در همین ایام همسرش در یادداشتی از قول همسر یکی از همسایگان در محبت مهرزادی نسبت به خانواده تردید روا می دارد و او در پاسخ می گوید: «چطور می توانم از کنار نیروها عبور کنم و نزد خانواده بیایم در حالی که برای نیروها چنین امکانی وجود ندارد. من حتی در تاریکی از نگاه نگهبان خجالت می کشم.»

از ۲۸ بهمن ۱۳۶۰ به سمت رئیس ستاد لشکر ۲۵ کربلا منصوب گردید و با این سمت تا مهرماه ۱۳۶۴ به طور مستمر در جبهه های نبرد حضور داشت. در این مدت در عملیاتهای بدر، قدس ۲ و ۳ شرکت جست و چهار بار مجروح گردید. در مهرماه ۱۳۶۴ با درخواست و پیگیریهای شدید اداره آموزش و پرورش شهرستان بهشهر بازگشت در دبستان المهدی این شهر مشغول تدریس شد. در حالی که امکان مدیریت دبیرستان برایش مهیا بود تدریس در کلاس اول ابتدایی را برگزید و هر چه اصرار کردند، گفت: «مدتها رئیس بودم ولی این دفعه می خواهم مرئوس باشم و نفسم را بیازمایم.» بعد از چهل روز در ۲۸ آبان ۱۳۶۴ با درخواست مکرر فرماندهی لشکر ۲۵ کربلا دوباره به جمع رزمندگان این لشکر پیوست وبه عنوان رئیس ستاد لشکر ۲۵ کربلا مسئول نظارت بر عملیات الفجر ۸ درشهر فاوبود. در این عملیات بر اثر بمباران شیمیایی دشمن مجروح شد و غروب پنجشنبه ۸ سفند ۱۳۶۴ به نزد خانواده اش رفت.

مهرزادی در صبح سه شنبه ۱۳ اسفند ۱۳۶۴ با در خواست مکرر تلفنی فرماندهی لشکر کربلا مبنی بر نیاز لشکر به حضور وی بعد از سه روز مرخصی به منطقه جنگی بازگشت. در روز جمعه شانزدهم اسفند وصیت نامه خود را نوشت.در شبی که فردایش به شهادت رسید، روی زمین دراز کشیده بود و خوابش نمی برد. روز شنبه ۱۷ اسفند همسنگرانش نماز ظهر را به امامت او به جا آوردند و او برای هماهنگی نیروهای لشکر به منطقه ام القصر در نزدیکی بندرفاو رفت. سرانجام در ساعت پنج بعد ازظهر روز ۲۲ اسفند ـ همزمان با شهادت حاج عسکر قاری و سالگرد شهادت امام علی النقی (ع) ـ در محور ام القصر فاو به شهادت رسید.

او به هنگام شهادت مسئولیت ستاد لشکر ۲۵ کربلا را به عهده داشت. جنازه شهید حسینعلی مهرزادی در بهشت فاطمه (ع) بهشهر به خاک سپرده شد. از او دو دختر به نام های فائقه و فائزه و یک پسر به نام محمد حسین به یادگار مانده است.

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

مهری، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

آیهٔ الله مهری در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در شهر مهر واقع در جنوب استان فارس، و در خانواده‌ای روحانی از سلاله رسول الله (ص) قدم به عرصه وجود گذاشت. او را عباس نامیدند شاید تقدیر الهی چنین بود زیرا که او در همان اوان کودکی روحیه ظلم ستیزی در نهادش نهفته بود و بعدها خود الگویی برای مبارزان طریق حقیقت و مراد پویندگان راه رفع ظلم و ستم شد.

دوران کودکی

هنوز دوازده سال از عمر مبارکش نگذشته بود که سایه پر مهر پدراز او گرفته شد و برای همیشه از پدر محرم گردید. پس از آن تحت تکفل برادر ارجمندش عالم عاضل حاج سید هاشم مهری قرار گرفت و براستی چون پدری مهربان و دلسوز به تعلیم و تربیت او پرداخت با اینکه سالهای سخت تنگدستی را می‌گذارندند. هرگز نگذاشتت برادر عزیزش احساس فقر سختی کند. از همین ور بود که ایشان همیشه از برادرش به خیر و خوبی یاد می‌کرد و می‌گفت: من نمی‌توانم آن همه محبت و مهربانی را پاسخگو باشم.(۱)

نسب شریف

نام مبارکش سید عباس حسینی و مشهور به مهری فرزند سید حسن حسینی از سادات بزرگ و معروف مهر موسوم به سید هاشمی(منسوب به جد اعلای ایشان مرحوم سید هاشم) است. و از طریق مارد نسب وی به محدث و مفسر عالیقدر، علامه سید هاشم بحرانی(مؤف تفسیر برهان) می‌رسد. نام مارد دانشمندش خدیجه، دختر سید حسن علامه مهری از سادات جلیل القدر مهر و از نوادگان علامه بزرگوار بحرانی می‌باشد.(۲)

یادکردی از مهر

مهر از شهرهای مرکزی و حنوبی استان فارس و دارای تاریخی عمیق و درخشان است. تاریخ مهر همواره با نام دانشمندان و سادات و الامقام آن دیار گره خورده است. این شهر با همه کوچکی آن زادگاه بسیاری از علامان، نویسندگان، و صاحب منصبان سیاسی و احتماعی بوده و هست. این شهر علاوه بر موقعیت علمی که همچون گوهر تابناک می‌درخششیده، به لخاظ حضور مبارک سادات که جمعیت غالب شهر را تشکیل می‌داده‌اند و نیز به داشتن مردمی خوب دارای موقعیت اجتماعی ویژه‌ای در منطقه بوده است که ملجأ مهاجران زیادی شده که به این شهر پناهنده گردیده‌اند. اجداد آیهٔ الله مهری از نخستین گروه سادات این ناحیه هستند که از منطقه احصاء به این محل هجرت نموده‌اند.(۳) نوشی از جام نور

ایشان پس از گذراندن دوره مقدمات در زادگاهش مهر برای تحصیل علوم و معارف دینی و استفاده از انوار قدسی بارگاه ملکوتی جد بزرگوارش با مشقتی فراوان و عشقی زایدالوصف راهی نجف اشرف گردید با جدیت به کسب معارف مشغول گردید، به گونه‌ای که خود می‌گوید: به قدری درسهایم فشرده بود که بعضی از روزها سه درس می‌گرفتم و دو درس می‌دادم و سه درس را نیز به مباحثه می‌گذراندم، غذایم معمولا نان و ماست و هنوانه بود.(۴) وی با آنکه مدت زیادی نتوانست در نجف اشرف بماند و به درخواست جمعی از مؤمنان برای امر تبلیغ به کویت عظیمت کرد منتهی در همین مدت کم توانست با جدیت تمام مدارج علمی را

پشت سر بگذارد و از محضر اساتید بزرگواری همچون آیهٔ الله سید محمود شاهرودی(ره) و آیهٔ الله سید باقر محلاتی (ره) و آیهٔ الله سید محمد تقی بحرالعلوم (ره) بهره کافی ببرد.(۵)

هجرت به کویت

در نجف اشرف، پس از چند سال بحث و درس فشرده، مردم مسلمان کویت با اصرار و تقاضای فراوان از برخی عالمان آن زمان از ایشان می‌خواهند که برای راهنمایی و ارشاد آنها به کویت بروند.(۶) آقای مهری در آغاز رازی نمی‌شود، زیرا می‌خواسته است درس خود را ادامه دهد ولی، به درخواست بیش‌تر از حد مردم و اصرار برخی از علماء ناچار به آن دیار مهاجرت می‌نماید. او در این باره می گوید: وقتی به کویت آمدم مردم حتی نمی‌توانستند درست وضو یا تیمم کنند و از مسائل معمول شرعی خود بی خبر بودند.(۷) استاد عالیقدر حضرت آیهٔ الله وحید خراسانی که بهترین گواه بر زحمات و فعالیتهای آن مهری می‌باشد چنین تعبیر آورده‌اند:چ مرحوم آقای مهری احیای موات کردند.(۸) فعالیتهای علمی و اجتماعی در کویت

در کویت ضمن هدایت و ارشاد و پرداخن به مسائل شرعی و حل مشکلات اجتماعی مردم،به‌مباحثه کتابهی علمی با برخی از علما ادامه می‌دهد و هر چند یکبار که به نجف اشرف مشرف می‌شود در آنجا برای همان چند روز نیز دست از درس و بحث نمی کشد. آن بزرگوار افزون بر انجام تکلیف نسبت به اسلام و مسلمین که – به بهترین وجه ادا می‌شد– به تدریس علوم دینی می‌پرداخت و از همه اقشار مردم میخواست که اوقات فراغت خود را به درس و بحث بپردازد و عمر خود بیهوده صرف نکنند و خود مجالس درس را اداره می کرد. همه شب پس از اداء نماز جماعت در مسجد شعبان – که اکنون به صورت بارزترین پایگاه انقلاب اسلامی در کویت در آمده است– به منبر می‌رفت و پس از گفتن چند مسئله، به موعظه می‌پرداخت و مشکلات اجتماعی مردم را گوش زد می‌نمود و هر چند برای مردم آن زمان، باور کردنی نبود که فردی روحانی پیرامون مسائل سیاسی با مردم سخن گوید، او از گفتن آنها باکی نداشت و اوضاع جهان اسلام را تا آنجا که برایش ممکن بود بیان می کرد و مردم را از خطر استعمار و استعمار زدگی بر حذر می‌داشت.(۹) گفتار امام راحل(ره) خطاب به آن بزرگوار تا اندکی از این امر پرده بر میدارد. ایشان در ضمن نامه به آیهٔ الله مهری می‌نویسد: مساعی جمیله جنابعالی در ترویج شریعت مقدس اسلام در آن حدود مورد کمال، تقدیر و تشکر و امید است ان شاء الله مورد توجه خاصه حضرت ولی عصر– عجل الله تعالی فرجه الشریف– واقع گردیده و مأجور باشید. دوام توفیقات آن جناب را در اعلاء کلمه طیبهٔ الاسلام از خدای متعال خواستارم.(۱۰) مبارزات سیاسی

آنچه بیشتر از هر خصوصیت دیگر، آیهٔ الله مهری را ممتاز کرده بود، روح ظلم ستیزی و مبارزه همیشگی او بر ضد ستم در شکلهای گوناگونش بوده در این باره می‌فرمود: هنوز بالغ نبودم و عمرم از سیزده سال تجاوز نکرده بود ولی نسبت به شاه احساس دیگری – جدای از مردم آن زمان – داشتند. من او را ظالم و غاصب حق می‌دانستم و از اینکه برخی از روحانیون از او تجلیل می کردند سخت منزجر می‌شدم. من معتقد بودم باید قدرت در دست مرجع تقلید باشد و اگر کسی را او تعیین کند واجب الاطاعه است و الا فلا.(۱۱) ناگفته نماند که همواره ظلم ستیزی وی مشکلات زیادی برایش به وجود می‌آورد. خود در این باره طی مصاحبه‌ای می گوید بنده قبل از اینکه به نجف بروم و سپس در کویت اقامت گزینم در ایران حبس رفتم، شکنجه شدم، پای برهنه مرا در پشت اسبها می‌دواندند و برادرم نیز در این مصائب با من شریک بود. ما هرگز ساکت نبوده‌ایم و فکر کردیم وقتی به کویت می‌رویم آقایان مراجع پشتیبان ما خواهند بود و با حمایت آنان بنده می‌توانم علیه ظلم مبارزه کنم. ولی هیچ کس در آن زمان حاضر نشد علیه ظلم حرفی بزند تا اینکه آقای خمینی(ره)، این بزرگوار سر بلندکرده و از ابتدایی که امام شروع به مبارزه علیه ظلم نمود امیدی خاص در من ظاهر شد، زیرا یک راهنما و پیشوا پیدا شده بود، پس می‌توانستیم به احکام و نظریات این بزرگوار عمل کنیم.(۱۲) در راه مبارزه مستمر و بی امان با دستگاه طاغوت در آغاز نهضت حرکت همه جانبه را علیه دستگاه ظلم پهلوی شروع کرد و با برپایی مجالس سخنرانی به مناسبتهای گوناگون و با ارسال تلگراف و نامه به محضر علماء و مراجع و با اجتماع با شخصیتهای گوناگون

مذهبی و سیاسی و با پخش اعلامیه‌ها و پیام‌ها و نوارهای حضرت امام و دیگر بزرگان، لحظه‌ای از قیام و فعالیت باز نایستاده و در مقابل، سفارت ایران در کویت، فعالیت گسترده‌ای علیه او شروع کرد و مردم را با تهدید و تخویف و تطمیع و با پخش شایعه‌های گوناگون وادار به دوری جستن از او و مسجد و مجلسش می‌نمود، از سوی دیگر کمتر روزی بود که تلفنهای تهدیدآمیز و اینکه اگر ساکت نشوی تو را می‌کشیم و در امشب پس از نماز در وسط سخنرانی تو را ترور می‌کینم و خانه ات را آتش می‌زنیم و بچه هایت را از بین می‌بریم و ... به او زده نمی‌شد، ولی او همچنان پابرجا و استوار و بی اعتنا به آن همه تهدیدات، پیش می‌رفت و وظیفه خود را قاطعانه دنبال می‌کرد و هرگز اهمیت نمی‌داد که روزانه از عدد نمازگزاران مسجد یا ملاقات کنندگانش در منزل – بر اثر تهدیدهای دشمنان – کاسته می‌شود.(۱۳)

در خواست قیام علی طاقوت

فرزند با اخلاص سرزمین مهر – همانگونه که اشاره شد– همواره با ارسال نامه و تلگراف از علماء و مراجع دعوت به مبارزه علیه طاغوت و پشتیبانی از حرکت امام می‌کرد، منتهی هیچ وقت منتظر پاسخ آقایان نمی‌نشست و فقط به وظیفه عمل می‌کرد. در آغاز نهضت تلگراف شدید لحنی به مراجع وقت در نجف اشرف و قم مخابره کرد و آنان را به قیام دعوت نمود. در آن تلگراف چنین آمده است: مصیبتهایی که این روزها بر سر مسلمین در ایران فرود می‌آید دل هر آزاده‌ای را آزرده ساخته است و سکوت شما در برابر این فجایع، بر این درد افزوده است ما منتظر اقدام سریع شما برای تسکین دردها و جلب رضایت حضرت ولی عصر(عج) می‌باشیم. سه نفر از مراجع وقت نجف آیهٔ الله حکیم رحمهٔ الله، آیهٔ الله شاهرودی رحمهٔ الله و آیهٔ الله خویی رحمهٔ الله پاسخهایی دادند و ایشان دستور داد همان پاسخها را تکثیر و در دسترس عموم مردم قرار دادند و به همین پاسخ برای تأیید نهضت اکتفا می‌کرد و می‌فرمود! ما در حد توانمان به قیام دست زدیم. ما مردم را هدایت می‌کردیم تا کمک به ظلم و جور نکنند و با اشخاصی که علیه دین اسلام قدم بر می‌داشتند، هم قدم نشوند. در آن زمان حضرت امام به همه نماینده هایش دستور داده بودند که به این گونه مسائل توجه گردد و بنده یکی از نمایندگان ایشان بودم که به این امر عمل نمودم. حتی از دیگران نیز درخواست دعوت کردم تا همزمان با ما، در دیگر بلاد اسلامی، جلوی ظلم ظالمین را بگیرند و در این خصوص بعضی از آقایان متأسفانه با بنده هم زبان نشدند و بعضی‌ها نیز بنده را سرزنش و توبیخ می‌نمودند که چرا علیه حکومت شاه به پا خواسته‌ام. و بنده تمام جوانب را تحمل نمودم. و به اعمال و رفتار آن آقایان نیز اعتنا نکردم و مطالبمان را هرچه بود بر زبان آوردیم ... . تلگرام آتشین

به جرأت می‌توان گفت که اولین مرید و مؤید امام از علماء خارج از کشور آقای مهری بود. و اولین حرکتش تلگرام تند و آتشینی در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی پس از سخنرانی سرنوشت ساز امام به شخص محمد رضای خائن بود. و به این ترتیب او لب به سخنی گشود که می‌بایست در نهایت گفته می‌شد(زیرا که انقلاب اسلامی سخن آخرش را اول می‌گوید)(۱۴) و پس از این تلگرام، از ورود ایشان به ایران جلوگیری شد تا اینکه انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. کانون اندیشه ها

منزل آیهٔ الله مهری در دوران نهضت همواره کانون اندیشه‌های انقلابیون و مبارزان مسلمان به ویژه روحانیون بود که در آنجا جلسات زیادی پیرامون شیوه‌های مبارزه از سوی مبارزانی همچون شهید آیهٔ الله سعیدی، آیهٔ الله خزعلی و شهید حجهٔ الاسلام محمد منتظری و سایر عزیزان پیرو امام از ابتدا شروع نهضت تا پیروزی انقلاب برپا می‌شد و برای پیش برد نهضت در داخل و خارج کشور، تبادل نظر صورت می‌گرفت و آن بزرگوار واسطه‌ای بین حضرت امام در نجف اشرف و پیروان و ادامه دهندگان راهشان در ایران، اروپا، آمریکا و سایرکشورها بود. او در این را نه تنها از مال دنیا و جان خود و فرزندانش مایه می‌گذاشت که از عزت و آبروی خویش نیز می‌گذشت و در راه مرادش از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کرد به گونه‌ای که منزل ایشان خانه دوم امام شده بود و انقلابیون به طور دایم در آن خانه به نشر انقلاب اسلامی و فرامین امام، می‌پرداختند، به طور مثال همه کتابهای امام و اعلامیه‌ها و فتاوی ایشان در کویت با همت و نظارت مستقیم ایشان چاپ و نشر و به طور رایگان در اختیار مردم مسلمان مخصوصا

ملت ایران قرار می گرفت.(۱۵) یک خاطره

روزی یکی از مراجع می‌خواست به کویت بیاید تا از آنجا به مکه مشرف شود. چون در اتاق پذیرایی آقا فقط عکس حضرت امام بود، به او عرض کردیم یا موقتا این عکس را برداریم یا اجازه دهید چند روزی عکس آن آقا را نیز در این جا نصب کنیم! ایشان با ناراحتی پاسخ داد مگر من عکس پرست هستم یا با عکس می‌خواهم خودشیرینی کنم؟ عکس امام برای من یک شعار است. من با نصب کردن این عکس، راه و روش خود را به مردم نشان می‌دهم، و می‌خواهم از راه امام تبلیغ کنم و گرنه خوب بود عکس دهها مرجع تقلید، که طی چندین سال همه با من ارتباط داشته‌اند و بدون درخواست من، مرا نماینده خویش در کویت قرار داده بودند، بر در و دیوار بیرونی من نصب شده باشد!(۱۶)

عشق مرید به مراد

آیهٔ الله مهری با تمام اخلاص عاشق امام خیمنی بود. از روزی که توسط آیهٔ الله ابوالقاسم خز علی و شهید آیهٔ الله سید محمد رضا سعیدی با امام آشنا گشته و به هنگام سفر به ایران در قم به جلسه‌ای در درس ایشان مشرف شده بود(۱۷) تا پسین دم حیات دست از امام و راه او برنداشت. علاقه او به امام برای کسب شهرت و مقام نبود بلکه امام را واجد جمیع شرایط دیده و مرید او شده بود. هر وقت از او درخواست می کردم عکس از او با امام برای یادگاری بگیرم ممانعت می کرد و می گفت: من نیاز به عکس ندارم، من اگر با خمینی از روز اول پیمان بسته‌ام برای خدا بوده است نه برای کسب شخصیت.(۱۸) آری، او به خوبی از عهده این پیمان بر آمد و همه هستی اش را فدای امام کرد ولی دست از او برنداشت. مرید و مراد

همانگونه که مهری امام را خوب درک کرده و به او عشق می‌ورزید امام نیز در مقابل به او محبت و علاقه خاصی داشت. وقتی که امام از عراق به طرف کویت هجرت کرده و با همراهان قصد منزل ایشان را داشت، خفاشان زمان به محض شناخت امام وحشت زده از ورود امام به کویت ممانعت کردند، آقای مهری می‌خواست با رئیس آنها صحبت کند تا شاید در قلب سخت آنها اثری کند، امام فرمود:ابدا! حیف نیست وجه خود را پیش این ناکس بفروشی؟! ما بر می گردیم، ما با خدا هستیم.(۱۹) امام که ناراحتی آقای مهری را می‌دانست بعد از بر گشت به عراق و هجرت به فرانسه به محض رسیدن به آقای فردوسی پور امر کرده بود که: به فلانی تلفن بکنید که او خیلی ناراحت است. (۲۰) ایشان هم امتثال امر کرده و برای رفع ناراحتی ایشان به کویت تلفن زده بودند. آری، امام نیز مرید خود را خوب شناخته بود. انتصاب به امامت جمعه

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و به بار نشستن آرزوی دیرینه امام و یاران باوفایش برای ارتقاع رشد فکری جامعه اسلامی و بیداری هرچه بیشتر مسلمانان جهان و صدور انقلاب و جامه عمل پوشاندن و به یکی از آرزوهای شیعیان کویت یعنی برپایی نماز دشمن‌شکن عبادی، سیاسی جمعه حضرت امام - رضوان الله تعالی علیه - حضرت آیهٔ الله مهری را طی حکمی در مورخ ۵۸/۷/۲ به امامت جمعه در کشور کویت منصوب نمودند(۲۱) ولیکن با تبعید ایشان از طرف حکام کویت همراه با تمامی اعضای خانواده به ایران اسلامی نماز جمعه در این کشور برگزار نگردید. تبعید به ایران

با پیروزی انقلاب اسلامی و به ثمر رسیدن زحمات چندین ساله امام و یارانش آیهٔ الله مهری نه تنها از حرکت نایستاد بلکه برای استحکام بخشیدن به پایه‌های حکومت اسلامی بر شدت تلاشهایش افزود. و او سربلند و مفتخر از اینکه توانسته است، در راه حاکمیت الله قدمهای بردارد سر از پا نشناخته، لذا تمام وقت خود را صرف سامان بخشیدن به مسائل انقلاب و پاکسازی محیط جامعه اسلامی از تفاله‌های طاغوت نمود که از آن جمله پاکسازی سفارت ایران در کویت می‌باشد و باز به این حد بسنده ننمود و فعالیتهای زیادی متکفل شد، تا آنجایی که شیخ دستنشانده کویت به الهام از اربابان انگلیسی و آمریکایی اش تاب تحمل وجود او را ننمود و بر خلاف تمام موازین و مقررات بین المللی تابعیت مسلم درجه یک وی را از اعتبار ساقط و بی درنگ وی و تمام اعضاء خانواده‌اش را از خانه و کاشانه خود اخراج و به ایران تبعید نمود.(۲۲)

مبارزه بزرگ

آن بزرگوار نه تنها با طاغوتهای خارجی مبارزه‌ای بی امان داشت ولی بیش از هر چیز با طاغوت نفس مبارزه می‌کرد و برای کوبیدن طاغوت سرکش نفس آنقدر نسبت به مؤمنین تواضع و محبت ورزید که در کمتر کس چنین روحیه‌ای می‌توان یافت. او نه تنها خود را از همه علماء و خدمتگزاران دین کوچک‌تر می‌دانست که در برابر مردم عادی نیز متواضع بود. هر کس بر او وارد می‌شد، حتی اگر نوجوان کم سن و سالی بود، تمام قد از جا برمی خواست و به او احترام می‌گذاشت و احوالپرسی می‌کرد. یکی از روزهای بیماری، سائلی وارد شد، ما اعتنایی چندانی نکردیم ولی او با آن حال بد، از جا برخواست و مانند دیگران احترام کرد. پس از رفتن با ناراحتی به او عرض کردم: شما با این کار خودتان را اذیت می‌کنید. تازه او کسی نبود که برایش تا این حد احترام قائل شوید! با نگرانی به من پاسخ داد: تو از کجا علم داری که مقام من نزد خدا، از او بالاتر باشد؟! او در تواضع و تجلیل از مؤمنان به قدری افراط می‌کرد که ما ناراحت می‌شدیم و گاهی به او اعتراض می‌کردیم. در پاسخ می‌گفت: من هنوز نتوانسته‌ام به این فراز از آیه ... اذلهٔ علی المؤمنین(۲۳) عمل کرده باشیم.(۲۴) آقا با رفتار خود به اطرافیان درس می‌داد که مؤمن واقعی به همان مقدار که در برابر دشمنان خدا و ظالمان ستمگر، با خشونت رفتار می‌کند و حاضر نیست کوچکترین نرمش از خود نشان بدهد، در برابر یاران خدا و مؤمنان متواضع و فروتن است اشداء علی الکفار رحماء بینهم(۲۵). برخی از ویژگی‌های اخلاقی

همیشه با وضو بود، به مستحبات با دقت عمل می‌کرد و از مکروهات مانند حرامها گریزان بود. نماز با طمأنینه کامل و مستحبات و تعقیبات انجام می‌داد و مقید بود که هرگز نوافل را ترک نکند. دو ساعت قبل از طلوع فجر از خواب بیدار و مشغول نماز شب و تهجد و دعا خواندن و استغفار می‌شد، و هیچ گاه نماز شبش ترک نمی‌شد. شبها قبل از خواب درست در همان لحظه‌ای که همه اهل منزل به خواب رفته بودند، زیر آسمان می‌رفت و دستها را به آسمان بلند می‌کرد و با گریه و زاری، استغفار می‌نمود. هرگز سؤال کننده را محروم نمی‌کرد، حتی اگر به مقداری غذا یا لباس باشد. اگر روزی لباس نو یا عمامه نویی می‌پوشید و کسی از آن لباس تعریف می‌کرد، فوری آن را به او می‌بخشید و خودش به لباس کهنه اکتفا می‌کرد. گاهی که همسرشان به ایشان اعتراض می‌کرد که چرا نمی‌توانی لباس نو را لااقل برای چند ماه نگهداری، بالبخند می‌گفت: مگر آن لباسها چه عیبی دارد؟ با اینکه خود سید بود نسبت به سادات احترام شدید و تجلیل کامل می‌نمود. بسیار مهمان نواز بود و حتی اگر بعضی روزها مهمان نداشت یک نفر از مسجدیان را با خود می‌آورد تا بی مهمان غذا نخورد. علاقه عجیبی به اهل بیت(ع) داشت. هرگاه نام مبارک امام حسین(ع) را می‌شنید بی اختیار اشکش جاری می‌شد و روزهای عاشورا مانند کسی که تازه پدرش را از دست داده، با صدای بلند گریه می‌کرد تا جایی که بی حال می‌شد از این رو همه ساله دو ماه محرم و سفر و هر شب دوشنبه جلسه روضه و عزاداری برگزار می‌شد و بعد از اینکه به ایران تبعید شدند در طول نه سال زندگی در ایران صبحهای جمعه همان مجلس، با شکوه تمام برگزار می‌شد. و در مراسم مولودی یا اعیاد اسلامی ضمن برقراری مجالس جشن و سرور، با شیرینی و شربت و گاهی هم با پول از حاضرین پذیرایی می‌کرد. کارهای منزل را تا حد توان خودش انجام میداد حتی بعضی از کارهای بنایی خانه. و با این کارش به فرزندانش می‌فهماند که نباید در همه کارها به دیگران متکی بود. از اسراف و زیاده روی خیلی متنفر بود و اگر می‌دید چراغی بدون سبب در اطاقی روشن مانده است با عصبانیت بازخواست می‌کرد و این کار را نکوهش می‌نمود. با اینکه انواع کاغذ و دفترها در منزل یافت می‌شد از یک کاغذ پاره هم استفاده می‌کرد و کمتر روزی بود که در مذمت اسراف با افراد خانواده سخن نگوید. از افراد سخن چین بیش از همه کس متنفر بود. و کمتر سخنرانی ای داشت که در آن، نمام را نکوهش نکند. در روحیه‌اش ذره‌ای خود خواهی یافت نمی‌شد و برای اینکه با این روحیه مبارزه کند ریاضتهای عجیبی داشت گاهی در گاری سه چرخ سوار می‌شد و به مسجد می‌رفت. محال بود هر کسی بگذرد و به او سلام نکند، حتی اگر بچه خردسالی بود در مجلسی که وارد می‌شد هر جا که خالی بود می‌نشست و هیچ گاه مقید نبود که در صدر مجلس یا اطراف آن بنشیند، اگر در بحث با بعضی از روحانیون، احساس می‌کرد

طرف از ادامه بحث یا پاسخ به سؤال درمانده شده است، خود بحث را عوض می کرد و نمی گذاشت حاضـران متوجه ضـعف طرف مقابـل شونـد. همیشه در کارهـای اساسـی بـا دیگران مشورت می کرد و برای اینکه به فرزنـدانش احـترام بگـذارد چه در جمع و چه خصوصـی بـا آنها به مشورت می‌پرداخت و اگر رأی آنها مورد قبول قرار نمی گرفت با اسـتدلال آنها را قانع می‌نمود. همیشه در پی اسـتدلال و برهان بود لذا به فرزندانش توصـیه می‌فرمود: شـما فکر نکنید که چون پدر و مادرتان شـیعه‌اند، باید شـیعه باشـید. بروید کتاب بخوانیـد و خود تان با دلیل و برهان، حق را دریابیـد ... . به مظاهر اسـلامی خیلی اهمیت می‌داد، حتی در لباس، مسـکن و غذا مسائل اسلامی را مراعات می‌نمود. فعالیتهای اجتماعی

ایشان در امر بازسازی و تجدید بنای مدارس علمیه از جمله مدرسه قزوینی و مدرسه بخارایی در نجف اشـرف سـعی و تلاش فراوان کرد. برای شـیعیان سـاکن در منطقه خلیـج فارس (از جمله کویت، بحرین، قطر و امارات عربی متحـده) مساجـدی را تأسـیس کرد و تأسـیس و تعمیر مساجـد زیـادی در گوشه و کنـار ایران اسـلامی را بر عهـده گرفت. در کویت اولین مـدرسه دخترانه به نام مدرسـه جعفری برای دوران ابتدایی تا دبیرسـتان به همت عالی او تأسیس شد. جذب مبلغان از حوزه‌های علمیه نجف اشـرف و قم و مشـهد برای تبلیغ در مناطق کویت و سایر کشورهای حوزه خلیـج فارس از دیگر تلاشـهای آیهٔ الله اخلاص آیهٔ الله مهری بود که این امر تا قبل از رحلت ایشان ادامه داشت. چاپ و نشـر و ترجمه کتب امام و غیر آن در سـطح بسـیار وسیع و توزیع رایگان در میان مردم. تشکیل جلسـات شورای فقهی و سیاسـی بـا روحانیـان مقیم کویت به منظور حـل معضـلات و مشـکلات، از فعالیتهای ارزشـمند او محسوب می‌شود. بسـیج عده‌ای از اهالی منطقه فارس و شهرستان لامرد(۲۶)، برای توزیع مواد غـذایی مورد نیاز مردم در زمان قحطی پس از جنگ جهانی دوم. تأسـیس و راه اندزی اولین درمانگاه در شهرسـتان لامرد. تأسـیس بیمارسـتان و زایشگاه مجهز و گسترده در شهر مهر. رهبری مـدبرانه نهضت اسـلامی ملت کویت پس از اخراج از کویت و حمـایت حرکتهـای اسـلامی و انقلابی جوانان مسـلمان. کمکهای مسـتمر به مراکز مذهبی، فرهنگی (مدارس، مساجد، حسینیه‌ها) در قم و سایر نقاط. بازسازی مراکز خدماتی (آب انبارها و راهها و ...) مناطقی از ایران. تأسـیس بنیاد معارف اسلامی قم به منظور تحقیق و تدوین تاریخ جامعی برای تشیع از آغاز تاکنون، که این یکی از ارزنده‌ترین آثار جاودانه آن بزرگمرد است.

سفر به کوی دوست

سر انجـام پس از عمری کوشـش، مبارزه و تلاش همه جانبه، و نیل به اهـداف عالیش که رفع ظلم سـتم شاهی و اسـتقرار نظام عـدل الهی بود در جوار مشوق واقعی اش که همه دوران زنـدگی را بر آسـتانش چهره سـاییـده بود آرمیـد، آیهٔ الله حاج سـید عباس مهری پس از ۷۵ سال زنـدگی پرخیر در تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۲۶ هجری شمسـی، در تهران، سـتاره درخشان وجودش از آسمان علم و فضیلت برخاك فروغلتید و در جوار حضـرت فاطمه معصومه(س) در خاك نهان شد. وتمام خویشان و دوستداران و ارادتمندان را به سوگ نشانید.(۲۷)

در سنگر علم

مرحوم آیهٔ الله مهری با همه اشـتغالات سیاسـی و اجتماعی در بیان معارف اسـلامی و دفاع از کیان اسلام و تشیع نیز غافل نماند و در این زمینه آثاری به یاد ماندنی از خویش به جای گذاشت که برخی از آن آثار چاپ شده بدین قرار است:

۱- شـعاع من التاریخ این کتاب ارزشـمند در پاسخ به هتاکی‌های ابراهیم جبهان در مجله رأیهٔ الاسلام چاپ ریاض به مذهب تشیع و ائمه اطهـار(ع) در سال ۱۳۸۱ هجری / ۱۹۶۱ میلادی به رشـته تحریر در آورده است. مرحوم مهری علاوه بر مبـارزه بـا این فرد که منجر به تبعیـد شـبانه وی از سوی دولت کویت به عربسـتان صـعودی گردید به مبارزه علمی نیز با وی پرداخته و در ضـمن کتابی به گفته‌هـای سـرا پـا کـذب وی پاسخ می گفـت. ایـن کتـاب را به مـوجب نامساعـد بـودن جـو سیاسـی آن زمـان کـویت به نـام برادر ارجمندشان عالم فاضل سید هاشم مهری به طبع رسانده‌اند و اکنون در کتابخانه عمومی مرحوم آیهٔ الله نجفی به شماره ۷۵۳۰ ردیف

۵ و قفسه ۲۳ موجود می‌باشد. ۲- شعاع من سیرتنا سنتنا این کتاب اگر چه در بعضی نوشته‌ها از جمله آثار قلمی مرحوم آقای مهری شمرده شده است ولی از مقدمه کتاب چنین استفاده می گردد که شخصی از ایشان در موضوع صحت سجده بر خاک مطالبی طلب می کند و ایشان پس از پاسخ به خواسته ایشان به پیشنهاد یکی از مؤمنان اهل اطلاع به سخنرانی علامه امینی پیرامون موضوع سجده و آنچه سجده بر آن صحیح است که در سال ۱۳۸۴ هجری در سوریه ایراد فرموده‌اند دست می‌یابد و با تمام خلوص به جای چاپ مقاله خود به انتشار سخنرانی علامه امینی مبادرت می‌ورزند. این کتاب به شماره ۵۴۴۷۸ در کتابخانه عمومی مرحوم آیهٔ الله نجفی مرعشی موجود می‌باشد. ۳- تفسیر سوره والعصر. ۴- اهل الکتاب. ۵- دروس فی الدین. ۶- رساله‌ای در بیان حرمت گوشت خوک. از دیگر آثار قلمی این دانشور پرتلاش است. یادش گرامی و راهش جاوید پاورقی:

۱- با استفاده از یادداشتهای فرزند ارجمندشان سید محمد جواد مهری. ۲- برای آشنایی بیشتر با حیات علامه بحرانی به کتابهای زیر مراجعه فرمایید: علامه بحرینی، سید محمد براتی، العلامه السید هاشم البحرانی، فارسی تبریزیان، علامه بحرانی آیینه ابرار، تألیف نگارنده. ۳- برای آشنایی بیشتر با این شهر و عالمان آن می‌تونید به کتاب سیمای مهر تألیف نگارنده مراجعه نمایید. ۴- با استفاده از یادداشتهای فرزند ارجمندشان. ۵- خلاصه زندگی نامه آیت الله مهری، ص۲. ۶- شایان ذکر است که در آن زمان هنوز نفت در کویت کشف نشده بود و مردم با سادگی، زندگی متواضعانه‌ای می گذراندند. ۷- با استفاده از یادداشتهای فرزند ارجمندشان. ۸- کنایه از اینکه کویت مانند یک زمین مرده‌ای بود که وی با زحمات خویش آن را زنده و آباد کرد. ۹- با استفاده از یادداشتهای فرزند ارجمندشان. ۱۰ - ۱۱- با استفاده از یادداشتهای فرزند ارجمندشان. ۱۲- روزنامه ابرار ۱۳۶۶/۳/۳۱ . ۱۳- با استفاده از یادداشتهای فرزند ارجمندشان. ۱۴- خلاصه‌ای از زندگینامه آیت الله سید عباس مهری، ص۳. ۱۵- با استفاده از خلاصه زندگی نامه آیت الله مهری، ص۳ و ۴. ۱۶- از خاطرات فرزند ارجمندشان سید محمد جواد مهری. ۱۷- سرگذشتهای ویژه از زندگی حضرت امام، ج۶، ص۱۵۷ و ۱۵۸. ۱۸- با استفاده از یادداشتهای فرزند ارجمندشان. ۱۹- سرگذشتهای ویژه از زندگی حضرت امام، ج۶، ص۱۶۴ و ۱۶۵. ۲۰- همان. ۲۱- صحیفه نور، ج۹، ص۱۹۷. ۲۲- خلاصه زندگینامه آیت الله مهری، ص۴. ۲۳- مائده/ آیه ۵۴. ۲۴- با استفاده از یادداشتهای فرزند ارجمندشان. ۲۵- فتح/ آیه ۲۹. ۲۶- از شهرهای جنوبی استان فارس می‌باشد. ۲۷- از آیت الله مهری ۱۱ فرزند (۷ پسر و ۴ دختر) به یادگار ماند. ۱- حجهٔ الاسلام و المسلمین حاج سید محمد مهری. ۲- حجهٔ الاسلام و المسلمین حاج سید مرتضی مهری، از محققان و اساتید حوزه علمیه قم. ۳- جناب آقای سید احمد مهری. ۴- جناب آقای سید علی اصغر مهری. ۵- دانشمند محترم جناب آقای سید محمد جواد مهری. ۶- سید محسن مهری. ۷- سید محمد رضا مهری.

مهریار، امیر هوشنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر امیر هوشنگ مهریار متولد روز سی ام فروردین ۱۳۱۵ در شهرستان نقده است.ایشان دارای مدرک دکتری روانشناسی تربیتی از دانشگاه لندن در سال ۱۳۴۲ و مدرک فوق دکتری بهداشت روانی اجتماعی از دانشگاه هاروارد آمریکا در سال ۱۳۵۱ می باشد. وی هم اکنون با رتبه استادی در موسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه تهران مشغول به خدمت است.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی تحصیلات رسمی و حرفه ای : امیر هوشنگ مهریار از تحصیلات خودش چنین می گوید« ": ترک هستم و آذری و تحصیلات اولیه ام را در همان جا انجام داده ام تا دوم دبیرستان.» از دوم دبیرستان به بعد تحصیلات اش را در تبریز گذرانده و در سال ۱۳۳۷ از دانشسرای عالی تهران در رشته ادبیات فارسی مدرک لیسانسش را با درجه ممتاز دریافت می

کند.«چون شاگرد اول شده بودم جزو شاگردان اول دیگر دانشگاهها به خارج از کشور اعزام شدم. بعد از یکی دو سال معطلی، البته در آن یکی دوسال هم به عنوان دبیر دانشسرای عالی کار می کردم. رفتم به انگلستان. اول قرار بود دررشته های مربوط به زبانهای باستانی ادامه تحصیل بدهم ولی به دلایلی تغییر علاقه و جهت دادم و علی رغم میل اصلی و باطنی ام به مؤسسه تعلیم و تربیت دانشگاه لندن رفتم و در این مؤسسه در دوره فوق لیسانس علوم تربیتی وارد شدم ".»در این دوره دکتر مهریار مجبور می شود یکسال در دانشگاه لندن درس بخواند و امتحان بدهد تا لیسانس دانشگاه تهران اش را مسؤولین آموزشی این دانشگاه بپذیرند. بعد از گذشت یک سال و دریافت گواهینامه مورد نیاز، از سوی دانشگاه لندن به او اجازه می دهند تا در دوره فوق لیسانس روانشناسی تربیتی ثبت نام کند. خلاصه تحصیلات رسمی ایشان به قرار زیر است:ـ اخذ مدرک لیسانس ادبیات از دانشسرای عالی تهران ۱۳۳۷ ـ اعزام به انگلستان و اخذ مدرک دکتری روانشناسی تربیتی از دانشگاه لندن ۱۳۴۲ ـ اخذ مدرک فوق لیسانس روانشناسی بالینی از دانشگاه ادین برو لندن ۱۳۴۴ ـ دریافت مدرک فوق دکتری بهداشت روانی اجتماعی از دانشگاه هاروارد آمریکا ۱۳۵۱خاطرات و وقایع تحصیل : امیر هوشنگ مهریار از دوران تحصیل در مقطع دکتری اش چنین بیاد دارد« " : بورسی که در اختیار ما بود آن زمان فقط ۴ سال بود و بنابراین می بایست در چهار سال دکترایم را تمام می کردم، اما دکترای دانشگاه لندن آن وقت ها بیشتر جنبه تحقیق و تز نوشتن داشت تا تدریس و سرکلاس حاضر شدن. بنابراین تزم را با یکی از استادان گروه روانشناسی مؤسسه تعلیم و تربیت دانشگاه لندن شروع کردم و بعد از گذشت قریب به یک سال که چند فصلی از تزم آماده شده بود، آن را برای استادم فرستادم که مورد توجه اش قرار گرفت و همین ماجرا باعث شد تا از دوره فوق لیسانس منتقل شوم. اما این کار موکول شد به موافقت سنای دانشگاه و تأیید یکی از پروفسورهای ارشد آنجا به نام پروفسور «فیلیپ ورنل» که او هم پایان نامه مرا تأیید کرد و من اجازه یافتم به جای ۴ سال در ۳ سال دکترایم را به اتمام برسانم و موضوع تز دکترایم هم ادراک اجتماعی بود ".»امیرهوشنگ مهریار دکترایش را زمانی دریافت می کند که روانشناسان اجتماعی تازه پابه عرصه اجتماع گذاشته بودند و تمام قصدشان این بود که بفهمند چطور می توانند به ادراک و شخصیت افراد به وسیله روش های ذهنی پی برد و تاچه حدی برداشت آنها با واقعیت تطابق دارد؟ و تز او در همین زمینه بود که مورد موافقت اساتید دانشگاه لندن قرار می گیرد.« در همان اواخر نوشتن تزم که به اندازه ای سرم شلوغ بود که مجبور بودم خانواده ام را به تهران بفرستم، شاه قرار بود به لندن بیاید و دانشجویان ایرانی مقیم لندن در نظر داشتند تظاهراتی بر ضد او انجام دهند و من هم به دلایلی دراین ماجرا شرکت کردم و خانه ای که ما در آن اقامت داشتیم محلی شد برای جمع شدن دانشجویان و آماده کردن مقدمات تظاهرات. قبل از آن هم ساواک اخطار داده بود که اگر این کار را بکنید به شدت با شما برخورد می کنیم. با این حال ما به این اخطارها اهمیت ندادیم و همین مسأله باعث شد که ساواک به خانه ما بریزد و به اتفاق تعدادی از افسرهای نیروی هوایی که درلندن تحصیل می کردند حسابی ما را کتک زدند وتمام پوسترها و اعلامیه هایی که تهیه کرده بودیم را پاره کردند. خلاصه کارمان به دادگاه کشید. در واقع من خودم به اتفاق دیگر دانشجویان به دادگاه رفتیم و از ساواک ایران شکایت کردیم و به همین دلیل پاسپورت من و به دنبال آن بورسی که از دولت داشتم باطل شد و مجبور شدم دوسال دیگر در انگلستان بمانم». وقایع میانسالی : زمانی که امیرهوشنگ مهریار در سال ۱۳۴۶ وارد دانشگاه شیراز می شود اغلب اساتید این دانشگاه تحصیلکردگان آمریکا بودند و نگاه چندان مثبتی به تحصیلکردگان اروپایی نمی کردند و هسته اصلی دانشگاه شیراز هم توسط همین افراد شکل گرفت، با این همه دکتر مهریار در کوتاهترین مدت در سیستم آموزشی این دانشگاه به رتبه استادی می رسد. «درست سر چهار سال که حداقل دوره زمانی لازم بود تقاضا کردم که استاد شوم و چون برای استادان ۴مقاله بین المللی لازم بود و من ۶ تامقاله نوشته بودم که در سطح بین المللی مطرح شده بود، در رأس چهارسال رتبه استادی ام را از این دانشگاه گرفتم و همانجا ماندگار شدم. در همان سال هم بورسی از دانشگاه هاروارد برای دوره فوق دکتری در رشته «بهداشت روانی اجتماعی » گرفتم که استاد خیلی معروف آن زمان در دانشگاه هاروارد به نام «جرالد

کاپلن» بود که از پیشروان نهضت پیشگیری در بهداشت روانی و روانپزشکی بود. ولی با این حال از محیط آمریکا اصلاً خوشم نیامد. با اینکه گرین کارت گرفته بودم و می توانستم آنجاماندگار شوم و با این حال به ایران و همان دانشگاه شیراز برگشتم و خلاصه در آنجا ماندنی شدم.» او پس از اخذ مدرک فوق دکتری از دانشگاه هاروارد در سال۱۳۵۱ به ایران بازمی گردد و ۴سال تمام در این دانشگاه می ماند و تدریس می کند. « در همین سالها بود که به مسائل جمعیت و تنظیم خانواده علاقه مند شدم، تحقیقات وسیعی در خصوص به دنیا آمدن بچه هایی که خواسته هستند را شروع کردم و چون در ایران و کشورهای در حال توسعه زاد و ولد خیلی بالا بود و اکثر این زادوولدها هم در واقع ناخواسته بود، برای پیشگیری از اینگونه تولدها که بسیار هم بودند تمام تلاشم را به کار بردم و با بسیج دانشجویانی که با من همکاری می کردند فعالیت گسترده ای را برای جلوگیری از این امر و کاهش رشد جمعیت به کار بستم. خوشبختانه همان زمان دانشگاه شیراز با همکاری دانشگاه کارنایدین آمریکا ، مرکز جمعیت شناسی را در شیراز در سال۱۳۵۴ تأسیس کردند. » و امیرهوشنگ مهریار اولین رئیس این مرکز می شود و تا سال ۱۳۵۶ در همین سمت باقی می ماند و در سال۱۳۵۶ به سوئیس می رود و یک سال تمام با سازمان بهداشت جهانی همکاری می کند و در این مدت با برنامه بهداشت، باروری که برنامه تحقیقاتی گسترده ای در زمینه های مربوط به تنظیم خانواده و سلامت کودکان همکاریهای گسترده ای را انجام می دهد. «کار ما در آنجا این بود که به عنوان مشاور این برنامه به نقاط مختلف جهان سفر می کردیم و از پروژه های سازمان بهداشت جهانی بازدید می کردیم و آنها را ارزیابی می کردیم و یا اگر کسی برای پیشبرد برنامه های بهداشتی کشورش پولی درخواست می کرد و طرح به این سازمان می داد ما ارزیابی می کردیم.» مشاغل و سمتهای مورد تصدی : پس از یک سال همزمان با انقلاب اسلامی او به ایران بازمی گردد و به عنوان عضو شورای دبیران جامعه دانشگاهیان (نماینده دانشگاه شیراز) با این شورا همکاری می کند و در اسفند سال۱۳۵۷ رئیس دانشگاه شیراز می شود. «البته قبل از اینکه توسط دولت انقلابی رئیس دانشگاه شوم، دو سه ماهی بود که عملاً تمام امور را می گرداندم و معاون آموزشی دانشگاه شیراز شدم و این به خاطر فشار اساتید دیگر به رئیس وقت دانشگاه شیراز بود.وقتی هم که انقلاب شد به عنوان سرپرست دانشگاه شیراز بودم تا زمانی که انقلاب فرهنگی شد و چون جو نامناسبی در دانشگاهها به وجود آمده بودو من علنی گفته بودم که حاضر نیستم خیلی از اساتیدی که قرار است تسویه شوند، را تسویه بکنم، صلاحم در این بود که کنار بروم و استعفا دادم و رفتم و معاون معاون امور دانشجویی ما «دکتر ظهور » سرپرست دانشگاه شیراز شد و پس از آن هم دکتر مصطفی معین رئیس دانشگاه شیراز شد.» از دیگر سوابق اشتغال امیر هوشنگ مهریار می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱. دانشگاه شیراز، شیراز ـ پژوهشی/ آموزشی/ اجرایی ـ رئیس مرکز جمعیت‌شناسی، سرپرستی ۲. دانشگاه هاروارد، دانشکده پزشکی بوستون ـ پژوهشی ـ Post-Doctoral ۳. دانشگاه پنسیلوانیا، فیلادلفیا ـ پژوهشی/ آموزشی ـ استاد مدعو ۴. سازمان بهداشت جهانی ـ پژوهشی ـ مشاور علمی ۵. مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه تهران ـ پژوهشی/آموزشی/ اجرایی ـ استاد ـ رئیس گروه ۶. تأسیس و ریاست اولین مرکز جمعیت شناسی ایران در شیراز ۱۳۵۶ـ۱۳۵۳ ۷.مشاور سازمان بهداشت جهانی در برنامه تنظیم خانواده و بهداشت کودکان جهان ۱۳۵۷ ۸. مشاور سازمان بهداشت جهانی در برنامه مبارزه با بیماری ایدز ۱۳۷۲ـ۱۳۶۱ ۹. رئیس گروه جمعیت شناسی مؤسسه علمی پژوهشی سازمان مدیریت وبرنامه از سال ۱۳۷۲ تاکنون فعالیتهای آموزشی : خروج امیرهوشنگ مهریار فرصت خوبی برای او بود تا به مطالعه و تحقیق و ترجمه بپردازد و خودش می گوید:« در سالهای انقلاب فرهنگی مثل خیلی های دیگر کلی کتاب خواندم و تحقیق کردم و ترجمه تا اینکه دانشگاه مجدداً باز شد و چون اولین رشته هایی که فعالیت خود را در دانشگاهها از سر گرفتند رشته های پزشکی بودند، در این رشته ها به روانپزشکی و رشته های وابسته به آن اهمیت بیشتری می دادند و بنابراین از ما خواستند ما به دانشگاه پزشکی شیراز برویم و تدریس کنیم.» و به این ترتیب امیرهوشنگ مهریار تا سال۱۳۶۸ در دانشگاه شیراز تدریس می کند و پس از آن به دلیل پست جدیدی که از طرف سازمان بهداشت جهانی به او پیشنهاد می شود به ژنو می رود. «وقتی می خواستم به ژنو بروم مسؤولین دانشگاه

شیراز در حق من لطف بسیار داشتند و ما را از دانشگاه شیراز اخراج کردند! شاید هم حق داشتند. چون بدون اجازه رفته بودم و ۳۰سال سابقه کار ما را ندیده گرفتند و گفتند اخراجی! خلاصه... به ژنو رفتم و با سازمان بهداشت جهانی ۴سال همکاری داشتم و این دفعه کارم بیشتر مشاوره در برنامه مبارزه با بیماری ایدز بود و در بخش مطالعات رفتاری اجتماعی من به عنوان مشاور همکاری می کردم و در سال ۱۳۷۲ از طرف دکتر مشایخی رئیس مؤسسه تحقیقات و پژوهش سازمان مدیریت و برنامه کشور دعوت به همکاری در این مؤسسه شدم و با اینکه باز هم تصمیم جدی در این باره نداشتم به ایران برگشتم و ماندنی شدم و هنوز هم هستم و کار تحقیقاتی انجام می دهم.» و او حالا مدیر گروه جمعیت شناسی این مؤسسه است و در هفته چند ساعتی را به تدریس برای دانشجویان دکترا و فوق لیسانس می گذراند. امیرهوشنگ مهریار اوضاع روانشناسی و جمعیت شناسی را در سالهای پس از انقلاب خوب می داند و می گوید: «به نظر من اوضاع رشته های مرتبط با روانشناسی در این سالها بهتر شده است. به این معنی که علی رغم نگاه منفی که در اوایل انقلاب به این رشته وجود داشت، با این حال این رشته پیشرفت خوبی در این سالها داشته است.» از دیگر سوابق فعالیتهای آموزشی ایشان می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱ ـ روانشناسی بالینی ـ دانشگاه شیراز ـ شیراز ۲ـ روانشناسی اجتماعی ـ دانشگاه شیراز ـ شیراز ۳ـ روانسنجی ـ دانشگاه شیراز ـ شیراز ۴ـ روانشناسی بالینی کودک ـ دانشگاه تربیت مدرس ـ تهران ۵ـ روانشناسی بالینی پیش‌رفته ـ انستیتوی روانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی ایران ـ تهران ۶ـ روانشناسی اجتماعی ـ بالینی ـ دانشگاه شیراز ـ شیراز ۷ـ روشهای تحقیق در علوم اجتماعی ـ مؤسسه عالی پژوهش برنامه‌ریزی و توسعه ـ تهران مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : امیر هوشنگ مهریار مرکز جمعیت شناسی ایران در شیراز را تاسیس کرده است و در طی سالهای ۱۳۵۶ـ۱۳۵۳ ریاست آن را بر عهده داشته است.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : آشنایی با زبان(ها): انگلیسی آشنایی با کشور(ها "):بعلت کار با سازمان بهداشت جهانی به اکثر کشورهای آسیا و آفریقا مسافرت کرده‌ام. در سالهای اخیر نیز برای شرکت در کنفرانسهای علمی به چین، برزیل و استرالیا رفته‌ام ".آرا و گرایشهای خاص : تعداد پایان‌نامه(راهنمایی و مشاوره) دکتری و کارشناسی ارشد :بیش از ۱۰ مورد جوائز و نشانها : ۱. جایزه بهترین محقق دانشگاه شیراز (۱۳۵۰) ۲. مدال و جایزه بهترین محقق علوم اجتماعی سال از وزارت علوم و آموزش عالی (۱۳۵۷) ۳. جایزه بهترین محقق سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۹)آثار : ۱ Government spending on Basic social servises and its share GDP in IR Iranـ ویژگی اثر : UNICEFـ انگلیسی ـ ۱۹۹۹۲ Integriled Approach to Reproductive Healethy family Planning in the IR Iranـ ویژگی اثر : UNFPA / IRPD ـ انگلیسی ـ ۲۰۰۱۳ اختلالات رفتاری کودکان ویژگی اثر : (ترجمه) ـ انتشارات رشدـ فارسی ـ۱۳۷۱ ۴ افسردگی ویژگی اثر : (تالیف و ترجمه) ـ انتشارات رشدـ فارسی ـ ۱۳۷۲ ۵ پیشگیری از اعتیاد ، تشخیص و درمان بیماریهای روانی در کودکان ویژگی اثر : (ترجمه و تالیف)ـ انتشارات رشدـ فارسی ـ ۱۳۶۹ ۷ روانشناسی عمومی، روشهای آماری در علوم رفتاری ویژگی اثر : (تالیف)ـ دانشگاه شیرازـ فارسی ـ ۱۳۴۹ ۹ وسواس ویژگی اثر : (ترجمه) ـ انتشارات رشدـ فارسی ـ ۱۳۷۳ ۱۰ یادگیری و رفتار

مهلبی، ابو محمد حسن

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابومحمدحسن ابن محمد از دانشمندان و شاعران قرن چهارم هجری بود. مدتی وزارت معزالدوله‌ی دیلمی را داشت، و در همان ضمن وزیر خلیفه‌ی عباسی نیز بود. وی مردی سخی و دوستدار علم و ادب بود، و محضر وی مرجع ارباب علم و ادب بود. از آثار

او دیوان رسائل اوست. وفات او در ۳۵۲ هجری قمری اتفاق افتاد.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مهنا، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۸۰ متولد شد. پس از آنجا تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه قزاقخانه گردید و در ۱۲۹۹ به درجه افسری نایل شد، در ۱۳۰۲ با درجه ستوان یکمی از طرف ارتش برای ادامه تحصیلات عازم اروپا گردید و در رشته فنی خلبانی تحصیل و تمرین کرد و در ۱۳۰۵ به ایران بازگشت. مهنا درجات نظامی خود را تدریجا دریافت نمود و در ۱۳۲۰ با درجه سرهنگی به معاونت فنی نیروی هوایی ایران مصنوب گردید. در ۱۳۲۱ پس از سقوط هواپیمای حامل سرهنگ شرف‌الدین قهرمانی، فرمانده نیروی هوایی، جانشین او شد و قریب یک سال در آن سمت باقی بود. در ۱۳۲۷ درجه سرتیپی گرفت و مجددا فرمانده نیروی هوایی ایران شد. در ۱۳۳۱ که دکتر مصدق وزارت جنگ را برعهده گرفت و نام آن را به وزارت دفاع ملی تغییر داد سرتیپ محمد مهنا را به معاونت اول وزارت دفاع ملی منصوب نمود و در همان سال به وی درجه سرلشکری داد. سرلشکر مهنا از طرف دکتر مصدق کفالت وزارت دفاع ملی را عهده‌دار بود و در جلسات هیئت وزیران مشارکت می‌نمود. وی تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در وزارت دفاع ملی خدمت می‌کرد. پس از کودتا بازداشت شد و چندی در زندان بسر برد ولی کارش به محاکمه نکشید و از زندان آزاد شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مهیمن، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند، میرزا حسن خان معتمد دربار در ۱۲۶۸ ش در تبریز تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را در تبریز انجام داد و دوره متوسطه و مقدمات ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول را در تهران تحصیل نموده وارد مدرسه عالی علوم سیاسی شد و دوره مدرسه مزبور را پایان داد و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و تدریجا در آن وزارتخانه ترقی کرد. در ۱۳۰۰ که علی اکبر داور از اروپا به ایران مراجعت نمود و حزب رادیکال و روزنامه مرد آزاد را دایر کرد، مهیمن از همکاران و نزدیکان داور بود و با وی همکاری نزدیک داشت و در تمام موارد او را یاری می‌داد. در ۱۳۰۶ که علی اکبر داور وزیر عدلیه شد و عدلیه سابق را منحل و سازمان جدیدی بوجود آورد، مهیمن را از وزارت امور خارجه به وزارت عدلیه انتقال داد و او را با رتبه ۷ قضایی به مستشاری استیناف برگزید و بعد رئیس شعبه استیناف شد. مدتی هم کفالت استیناف مرکز با او بود در ۱۳۱۶ وزارت دادگستری او را برای ادامه تحصیلات به اروپا فرستاد و در پاریس دوره دکترای حقوق را تحصیل نمود و پس از بازگشت به ایران مدیر کل قضایی وزارت دادگستری شد. در ۱۳۲۱ به معاونت وزارت دارایی برگزیده شد و سالیان طولانی آن سمت را داشت و چندی نیز کفالت وزارتخانه با او بود. بعد از وزارت دارایی به معاونت دادستان کل منصوب و مدتی هم کفیل دادستان کل بود. در ۱۳۳۰ در کابینه دکتر محمد مصدق به سمت استاندار مازندران انتخاب گردید. بعد از کودتای ۱۳۳۲ کاری به او ارجاع نشد و بازنشسته شد. وفات او در ۱۳۵۰

اتفاق افتاد. در جوانی با دختر سردار معتضد پیوند زنا شویی بست و از وی سه پسر و یک دختر باقی ماند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مؤتمن‌الملک

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

لقب میرزا سعیدخان انصاری (و. ۱۲۳۱ ه.ق- ف. ۱۳۰۱ ه.ق) اصل وی از گرمرود آذربایجان است و در آنجا به ملا سعید معروف بود. در ۱۲۶۹ ه.ق ناصرالدین شاه او را به وزارت خارجه برگزید، و او تا سنه‌ی ۱۲۹۰ وزارت خارجه داشت. در این سال متولی آستان قدس رضوی گشت، اما در سنه‌ی ۱۲۹۷ مجدداً به وزارت خارجه منصوب شد. اولین نظامنامه‌ی وزارت امور خارجه در زمان او تنظیم گردید. به سن هفتاد سالگی وفات یافت.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مؤدب نفیسی، علی اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(دکتر علی‌اصغر فرزند علی‌اکبر). (و. ۱۲۵۳ ه.ش ف. ۱۳۲۸ ه.ش) پس از پایان تحصیلات در رشته‌ی طب، به تهران بازگشت و در مدرسه‌ی علمیه و دارالفنون به تدریس پرداخت. مجله‌ی حفظالصحه از انتشارات اوست. در دوره‌ی دوم به وکالت مجلس انتخاب شد.

معروف به مؤدب‌الدوله از اطباء و رجال دانشمند و درجه اول ایران و فرزند ناظم‌الاطباء نفیسی که از رجال و دانشمندان عصر ناصری است می‌باشد. تولد او در ۱۲۵۱ ش در تهران اتفاق افتاد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و آموختن ادبیات فارسی و عربی و حکمت وارد دارالفنون شد و تحصیلات خود را در رشته طبابت به اتمام رسانید و مدتی نیز در اروپا به تکمیل تحصیلات پرداخت. بعد از مراجعت به ایران در دارالفنون استاد طب شد. در ۱۲۹۹ که سید ضیاءالدین طباطبائی به نخست‌وزیری ایران رسید وزارتخانه جدیدی به نام وزارتخانه صحیه و امور خیریه تأسیس نمود و مؤدب‌الدوله نفیسی را وزیر آن وزارتخانه معرفی کرد. در حقیقت باید گفت مرحوم مؤدب نفیسی اولین وزیر بهداری ایران است. در دوران سلطنت رضاشاه به پیشکاری ولیعهد تعیین شد. وفات او در ۱۳۲۸ در ۷۷ سالگی در تهران اتفاق افتاد.

مؤدب‌الدوله نفیسی از اطباء درجه اول و حاذق ایران بود. او در تربیت سایر برادران خود از جمله استاد سعید نفیسی سعی جمیل به کار برد. محمدرضا پهلوی نسبت به او بسیار بدبین و عصبانی بود به همین دلیل در دوران سلطنت خود کاری به او ارجاع ننمود. علت این بی‌مهری سختگیری‌هائی بود که مؤدب‌الدوله در سویس نسبت به او اعمال می‌کرد و کوچکترین خطای ولیعهد را به رضاشاه گزارش می‌داد. قسمتی از تحصیلات شاه مخلوع نتیجه تلاش و سختگیری نفیسی بود. از مؤدب‌الدوله سه پسر و چهار دختر باقی ماند. پسران وی عبارت بودند از: مهندس حبیب نفیسی، دکتر عباس نفیسی و دکتر ابوالقاسم نفیسی، دختران وی به ترتیب به همسری نظام‌السلطان، دکتر شمس‌الدین جزایری، وحید سعد و عظیمی درآمدند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

مؤید احمدی، عبدالوهاب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مؤیدالاسلام کرمانی از یکی از خانواده‌های مشهور روحانی کرمان و نواده حاجی‌آقا احمد از مراجع تقلید اوایل قرن گذشته بود. وی در ۱۲۴۵ ش متولد شد و در محضر علمای وقت به تحصیلات قدیمه پرداخت و به درجه اجتهاد نایل گردید. در دوره سوم قانونگزاری از کرمان به نمایندگی مجلس انتخاب شد و با حزب دموکرات همکاری کرد. در واقعه مهاجرت ۱۲۹۴، شرکت کرد ولی پس از شکست مهاجرین و انحلال دوره سوم مجلس به تهران بازگشت و در وزارت دارائی به کار مشغول شد. مؤید احمدی مدت سیزده سال مشاور وزارت دارائی بود تا اینکه در ۱۳۰۷ مجددا به نمایندگی کرمان در دوره هفتم قانونگزاری انتخاب شد و هفت دوره پی در پی نماینده و چندی نایب رئیس مجلس شورای ملی بود. او از نمایندگان سخنور و صریح‌اللهجه مجلس به شمار می‌رفت و اغلب از مسائل سیاست خارجی و داخلی اظهار نظرهای بی‌پرده می‌کرد. مؤید احمدی نخستین نماینده مجلس بود که در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم درباره مسئله فلسطین هشدار داد و گفت که توطئه بزرگی در شرف وقوع است و استعمارگران دارند به تدریج یهودیان را به سرزمین فلسطین منتقل می‌کنند تا روزی در آنجا یک کشور یهودی تأسیس کنند. در ۱۳۱۶ نیز با لا-یحه‌ای که محمود بدر وزیر دارائی کابینه جم در مورد وضع مالیات بر چلوار و چیت و پارچه‌های ارزان قیمت مورد نیاز طبقات محروم به مجلس تسلیم کرده بود شدیدا مخالفت ورزید و این امر موجب شد که دولت وقت مانع از تجدید انتخاب او از کرمان گردد. اما وقتی رضا شاه به بی‌غرضی و صحت‌نظر مؤید پی برد با انتخاب وی از حوزه دیگر مخالفت نکرد و به همین جهت مؤید احمدی از این تاریخ تا هنگام وفاتش در ۲۰ آبان ۱۳۲۲ نماینده شهرکرد در مجلس بود.

پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ مؤید احمدی در سمت ناظر مجلس در بانک ملی ایران شایعات مربوط به دستبرد شاه سابق به جواهرات سلطنتی را تکذیب کرد و از نمایندگان مجلس دعوت نمود که شخصا از جواهرات پشتوانه اسکناس بازدید به عمل آورند. ولی ضمن نطق دیگری مسئله املا-کی را که به زور و عنف از مردم گرفته شده بود محکوم کرد و اظهار داشت: «می‌دانیم شاه سابق ۱۶ سال در این مملکت سلطنت کرد و این را تقسیم به روز بکنیم تقریبا شش هزار روز می‌شود و در این مدت ۴۴۰۰۰ سند مالکیت به نام ایشان صادر کرده‌اند اگر تقسیم بکنیم می‌شود روزی هفت سند مالکیت ایشان گرفته‌اند. ملاحظه می‌فرمائید کار یک شاهی و صد دینار نیست، مسئله ۴۴۰۰۰ سند است که باید جبران بشود».

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

مؤید ثابتی مشهدی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۸۱ ش)، مصحح، نویسنده و شاعر، متخلص به مؤید. در مشهد به دنیا آمد. تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید. پدرش از طایفه‌ی آل ثابت و از بزرگان بین‌النهرین بود که به ایران مهاجرت کرد و از طرف ناصرالدین‌شاه قاجار نایب التولیه‌ی

آستان قدس رضوی شد. مؤید از طرف مردم خراسان پنج دوره به عنوان نماینده مجلس شورا انتخاب شد و چند دوره نیز از آن استان به عنوان نمایندگی سنا برگزیده گردید. او بیشتر قصیده و غزل می‌سرود. در غزل از سبک شعرای عراقی و در قصیده از شیوه‌ی سخنوران ترکستانی پیروی می‌کرد و اشعارش در اغلب جراید و مجلات به چاپ می‌رسید. علاوه بر آن نثری شیوا نیز داشت. از آثارش: «تاریخ نیشابوری»؛ تصحیح و اهتمام در انتشار کتاب «فضائل الانام من رسائل حجةالاسلام» محمد غزالی طوسی؛ تصحیح «دیوان» همام تبریزی؛ «دیوان» شعر.[۱]

شاعر، ادیب، مالک، سرمایه‌دار و سیاست پیشه، متولد ۱۲۷۹ در مشهد است. پدرش حاج حسین از رؤسای آستانقدس رضوی بود. وی در مشهد مدتی به تحصیل زبان و ادبیات فارسی پرداخت. از جوانی اشعاری می‌سرود که تدریجا در شعر شاعری شهرت یافت. چون از مال دنیا بهره کافی داشت و صاحب چندین پارچه آبادی در استان خراسان بود برای حفظ و ازدیاد ثروت به فکر وکالت مجلس افتاد و خیلی زود موفق شد. از دوره دهم متوالیا پنج دوره از مشهد به وکالت انتخاب شد و همیشه عضو هیئت رئیسه بود. بعد خود را در مقام بالاتری دید و به مجلس شاه راه یافت و چند دوره هم در مقام سناتوری قرار داشت. در مشهد هم دست به کارهای تولیدی زد و چند کارخانه قند دائر نمود که سهام عمده آن به او تعلق داشت. خلاصه خیلی خوب زندگی کرد و به عبارت دیگر سخن مال و دولت قرین یکدیگر شدند. مؤید ثابتی گذشته از مقام اجتماعی در شعر از استادان معاصر محسوب می‌شد. وی در سال ۱۳۷۸ در خارج از کشور درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] چهارصد شاعر برگزیده‌ی پارسی گوی (۱۰۲۶ -۱۰۲۴)، الذریعه (۱۱۲۸/ ۹)، سخنوران نامی معاصر (۳۴۲۷ - ۳۴۲۳/ ۵)، صد سال شعر خراسان (۵۴۹ -۵۴۴)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۴۴۹/ ۲ ،۱۵۹۶ ،۷۶۴/ ۱)، گلزار معانی (۶۶۸ - ۶۵۶).

مؤید، ابوالحسین احمد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ف. ۴۲۱ ه.ق.). گروهی از بزرگان اولاد علی بن ابی‌طالب به نام ایمه علوی یازیدی در قرن دوم هجری ملقب به داعی کبیر در سال ۲۵۰ ه.ق. در آن ناحیه ظهور کرد و عده‌ای بسیار از افراد ناراضی و دست نشاندگان خلیفه (مانند طاهریان) او را تقویت نمودند. وی به دعوت مردم و نشر آیین تشیع و طرفداری از خاندان علی پرداخت (داع الخلق). پس از او جانشینانش در طبرستان به حکومت پرداختند (جمعا از ۲۵۰ ه.ق./ ۸۶۴ م. تا ۴۲۴ ه.ق./ ۱۰۳۴ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

مؤیدالسلطنه، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج میرزا حسین خان گرانمایه است. حاج میرزا حسین خان از اهالی سراب بود و در وزارت امور خارجه مشاغل نسبتا خوبی

داشت. مدتی نیز در کشورهای اروپائی به سمت نیابت مأمور وزارت خارجه بود. میرزا رضاخان در ۱۲۶۰ ه.ق متولد شد. پس از چند سال تحصیل در دارالفنون در زمره دانشجویان نظامی زمان ناصرالدین شاه قرار گرفت و به پاریس رفت. پدرش در آن تاریخ نایب سفارت ایران در آنجا بود و با کمک فرخ خان امین‌الدوله موجبات ورود او را به مدرسه سن سیر فراهم نمود. میرزا رضاخان پس از فراغت از تحصیل چند سالی نیز در برلن و استانبول اقامت گزید و به چند زبان خارجی آشنائی یافت. در ۱۲۸۸ ه.ق به او درجه سرهنگی داده شد و زمانی که میرزا حسین خان سپهسالار وزیر جنگ بود او سمت رئیس دفتر و آجودانی او را داشت و در همین سمت درجه سرتیپ اولی گرفت. بعد از سپهسالار مورد توجه امین‌الملک سینکی (امین‌الدوله بعدی) قرار گرفته با کمک و مساعدت او اولین وزیر مختار ایران در برلن شد و مدت پنج سال در آنجا اقامت داشت. هنگامی که وزیر مختار ایران در برلن شد و مدت پنج سال در آن جا اقامت داشت. هنگامی که عین‌الدوله به صدارت رسید او را به معاونت وزارت داخله برگزید و او به منظور اصلاح سازمان اداری و سیاسی کشور دفترچه‌ای منتشر نمود. در این دفترچه طرق اصلاح ایران گوشزد شده بود. در جنبش مشروطیت نیز دست‌اندرکار بود. چند قانون برای مظفرالدین شاه ترجمه کرد و در امضای قانون اساسی نیز تا حدی کوشش نمود. در اختلاف بین محمد علی میرزا و مجلس از همکاران صنیع‌الدوله و مخبرالسلطنه بود و مرتبا برای التیام موضوع به طرفین متوسل می‌شد. بعد از مشروطیت در کابینه نظام‌السلطنه مافی به جای مخبرالسلطنه به وزارت عدلیه منصوب گردید ولی در آن سمت نتوانست قدمی بردارد. مدت وزارتش کوتاه بود و پس از آن کاری به او ارجاع نشد ولی تا آخر عمر به عنوان یک رجل تحصیلکرده مرجعیت داشت. مؤیدالسلطنه مدتی در اروپا برای جلب سرمایه‌های خارجی به منظور گرفتن امتیازات نفتی فعالیت می‌کرد. در اوایل جنگ بین‌الملل اول که آلمانها پیشرفت می‌کردند و در ایران تبلیغاتی از آلمان می‌شد مؤیدالسلطنه که به طرفداری از آلمانها معروف بود مورد توجه قرار گرفت و زمزمه نخست‌وزیری او به میان آمد ولی موضوع سرنگرفت. خانواده مؤیدالسلطنه نام فامیلی گرانمایه را برای خود انتخاب کردند. وی مدتی هم حکومت تهران را داشت. وی در شهریور ماه ۱۳۰۷ در اسکندریه درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میثمی، عبدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نماینده امام(ره) در قرارگاه خاتم الانبیا (ص) ستاد کل نیروهای مسلح سال ۱۳۳۴ ه. ش در خانواده‌ای مؤمن در شهر «اصفهان» متولد شد. تولد او مصادف با شب ولادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) بود. پدرش برای نامگذاری او به قرآن تفأل نموده بود، نام او را عبدالله گذاشت. (بر مبنای آیه‌ی ۳۲ از سوره‌ی مریم)

عبدالله دوران کودکی و نوجوانی را در دامان پاک پدر و مادر خود سپری کرد. وی در دوره‌ی دبیرستان، همزمان با تحصیل، در کنار پدرش به کار پرداخت. از نوجوانی شور و علاقه‌ی خاصی به مسایل مذهبی و ترویج و تبلیغ علوم الهی داشت و شاید همین انگیزه او را در مسیر فراگیری دروس حوزوی و ورود به سلک روحانیت و طلبگی قرار داد.

این شهید بزرگوار در کنار کسب علوم دینی به اتفاق چند تن از دوستانش در مسجد محل، انجمن دینی و خیریه، هیأت حضرت رقیه (ع)، کلاس‌های آموزش قرآن و صندوق قرض‌الحسنه را پایه‌گذاری کرد و عملاً مسؤولیت ارشاد دوستان هم‌سن و سال خود را به عهده گرفت و قرآن و مسایل سیاسی روز را به آنها تعلیم می‌داد، که به تدریج همین محافل دوستانه به جلسات مخفی تبدیل

گردید. در این مقطع عمده‌ی توجه و تلاش عبدالله و دوستانش به پخش اعلامیه، کتاب و تبیین اهداف مبارزاتی و شخصیت حضرت امام خمینی (ره) و افشای خیانت‌های رژیم شاهنشاهی نسبت به اسلام و مسلمین معطوف گردید و سرانجام پس از چند سال تحصیل حوزوی و تبلیغ و ترویج احکام الهی، در سال ۱۳۵۳ به همراه برادر شهیدش (حجت‌الاسلام رحمت‌الله میثمی) و چند تن دیگر از دوستانش، به قم هجرت نمود و در مدرسه‌ی شهید حقانی سکنی گزید و به تعلیم و تربیت و تکمیل دروس دینی پرداخت.

وی که در کنار درس به مبارزه با رژیم نیز مشغول بود، با خیانت یکی از منافقان، تحت تعقیب قرار گرفت و به همراه چند طلبه‌ی دیگر در همین سال دستگیر و روانه‌ی زندان شد. در زندان با وجود آنکه شکنجه‌های فراوانی را تحمل نمود، ذره‌ای نرمش نشان نداد و با تجاربی که داشت محیط زندان را به کلاس درس تبدیل نمود و در حالی که از محضر بعضی از روحانیون کسب فیض می‌کرد، به اتفاق سایر زندانیان هم‌بند به تحقیق و مطالعه‌ی علوم و معارف قرآن و نهج‌البلاغه می‌پرداخت.

او تعالیم روح‌بخش قرآن را به زندانیان آموزش می‌داد و این حرکت‌ها در روحیه‌ی زندانیانی که تحت تأثیر گروهک‌های ملحد و منافق بودند، تأثیر به سزایی داشت.

شهید میثمی که سی ماه از عمر پرثمرش را در زندان ستم‌شاهی به سر برده بود، در سال ۱۳۵۷ به دنبال مبارزات قهرمانانه‌ی ملت رشید ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) از زندان آزاد شد و پس از رهایی، با روحیه‌ی انقلابی خود در جهت به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی از اهدای هر آنچه که در توان داشت، کوتاهی نکرد.

ایشان با پیروزی انقلاب اسلامی، جهت ادامه‌ی تحصیل به حوزه‌ی علمیه‌ی قم رفت و از محضر اساتید بزرگوار کسب علم کرد. سپس در کنار دوست دیرینه‌اش روحانی شهید، «مصطفی ردانی‌پور» و برای یاری رساندن به این نهضت الهی، مدتی را در کردستان گذراند و از آنجا به دنبال تشکیل سپاه در یاسوج، به آن شهر عزیمت کرد، تا در کنار عزیزان پاسدار به سازماندهی و ارشاد عشایر محروم بپردازد.

او که بعد از آزادی از زندان، با سابقه‌ی سیاسی قبلی خود می‌توانست در بسیاری از جاهای حساس کشور نیرویی کارآمد باشد، ولی گمنامی را برگزید و بدون نام و شهرت و آوازه، با هدف رشد و اعتلای اسلام، در هر نقطه از سرزمین اسلامی خالصانه خدمت کرد.

شهید میثمی در مدت حضور در استان کهگیلویه و بویراحمد سهم بزرگی در تأمین امنیت و ثبات این منطقه عشایری داشت و تلاش‌های فراوانی برای کمک و رسیدگی به مستمندان و خانواده‌ی شهدا به کار بست.

این شهید سعید علاوه بر خدمت در سپاه، در تشکیل بسیاری از نهادهای انقلاب اسلامی در استان کهگیلویه و بویراحمد نقش بارزی داشت و همواره مورد مشاوره‌ی مسؤولین استان قرار می‌گرفت.

پس از سی ماه خدمت و تلاش شبانه‌روزی در آن منطقه‌ی محروم، از سوی نماینده‌ی حضرت امام (ره) در سپاه، به عنوان مسؤول دفتر نمایندگی حضرت امام (ره) در منطقه‌ی نهم (فارس، بوشهر، کهگیلویه و بویراحمد) منصوب گردید.

از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران اسلامی شهید میثمی جنگ را یک نعمت بزرگ و یک سفره‌ی گسترده‌ی الهی می‌دانست ومعتقد بود هرکس بیشتر بتواند در جنگ شرکت کند، از این سفره‌ی الهی بیشتر بهره برده است. لذا در بسیاری از صحنه‌ها و ، برادرش در مقابل‌مناطق عملیاتی حضور فعال داشت و یکی از آنها (تپه‌های شهید صدر) چشمانش به شهادت رسید.

او همچنین به تأسی از حضرت امام (ره) و رهبر و مقتدایش معتقد بود که جنگ در رأس همه‌ی امور است و بقیه‌ی مسایل در مرحله‌ی بعد. بنابراین بسیار مشتاق بود که همیشه در جبهه بماند، تا اینکه از طرف حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین شهید محلاتی، «نماینده‌ی محترم حضرت امام (ره) در سپاه» به مسؤولیت نمایندگی امام در قرارگاه خاتم‌الانبیاء (ره) ـ که قرارگاه مرکزی

و هـدایت کننـده‌ی تمـامی نیروهای سـپاه و بسـیج و سایر نیروهای مردمی بود ـ برگزیـده شـد، تا با حضور در میان برادران سـپاهی، بسیجی و ارتشی، شمع محفل رزمندگان و مایه‌ی قوت قلب آنان باشد.

شهیـد میثمی که بـا علاـقه و عشق بی‌نظیر این سـنگر را انتخـاب کرده بود، در آن شـرایط حساس در کنار فرمانـدهان و رزمنـدگان، توانست نقش مهمی را در انسـجام نیروها و رشـد معنویات در جبهه ایفا کنـد. سـخن او همواره و بخصوص در خطوط مقـدم نبرد و شب‌های عملیات الهام‌بخش رزمندگان و مسؤولان جنگ بود.

او حتی برای زیارت خانه‌ی خـدا هم حاضـر نبود، لحظه‌ای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل را ترک کنـد، چرا که معتقـد بود جبهه اجر زیارت خانه‌ی خدا را هم دارد.

او عاشـقی دلباخته بود و عشق را تنها با ایثار و فداکاری قرین می‌دانست و اهدای خود را در راه حق، تنها ذره‌ای برای شکر این همه نعمت برمی‌شـمرد و توفیق حضور در جبهه را ارمغانی می‌دانست که با یاری معشوق به ظهور خواهـد رسید. این شـهید بزرگوار که همواره در میـدان جهـاد حاضـر بود، یـار و یاور رزمنـدگان اسـلام به شـمار می‌رفت. تکلیف دینی در نزد او بر همه چیز مقـدم بود. بصـیرت و آگـاهی او در آن شـرایط سـخت، گره‌گشـا بود، اخلاـص و تقوای او امیـد را در دل‌هـا زنـده می‌کرد و تبسـمش یـأس و نومیدی آنان را می‌زدود. او حقیقتاً در بسیاری از صحنه‌ها پیشتاز بود. دلسوزی، ایمان و علاقه‌اش به حضرت امام (ره) و انقلاب، او را پذیرای همه‌ی سختی‌ها کرده بود.

شهیـد میثمی در کوران حوادث انقلاب و جنگ بر این نکته تأکید می‌نمود که: «وقتی انسان برای خدا کار کند، هرچند هم آن کار کوچک باشد، چنان نمود دارد که اصلاً خودش هم باور نمی‌کند.»

کـار کردن در راه خـدا و خـدمت به بنـدگان برایش به مثابه‌ی عبادت و از همه چیز شـیرین‌تر بود. زیرا فعالیت و تلاش برای رضای خدا را معراج خود می‌دانست و در حقیقت، تعالی و رسیدنش به کمال معنوی، نتیجه‌ی همین اخلاص و عشق به خدمت‌گزاری بود. او هر آنچه داشت، در طبق اخلاص نهاده بود و برای احیای دین خدا و ارزش‌های متعالی سر از پا نمی‌شناخت.

ایثار و از خود گذشـتگی او به حدی بود که در همه حال، برای سپاهیان اسلام، نمونه و الگو بود. اعتقاد راسخ و روح باصفایش که در مراحل مختلف زندگی، به ویژه در دوران زندان، صیقل یافته بود، از او انسانی وارسته ساخته بود، که جز در وادی سالکان طریق عشق و مخلصان درگاه معبود، نمی‌توان چنین یافت.

شهیـد میثمی همواره مسؤولیت عظیم فرمانـدهان و نیروهـای رزمنـده و امـانت سـنگین و بـار مسؤولیت شـهدا را یـادآوری می‌کرد و می‌گفت: «خدا می‌داند اگر پیام شهدا و حماسه‌های آنها را به پشت جبهه منتقل نکنیم، گنهکاریم.»

این عـالم وارسـته و روحـانی مبـارز که بـا درک تکلیـف و شـناخت زمـان، خـدمت در جبهه‌هـا را بر همه چیز ترجیـح داده بـود، به رزمندگان گوشزد می‌نمود:

«اگر به خاطر مشکلات و به اسم پایان مأموریت و غیره بخواهیم برگردیم، نوعی سقوط است.

برادران پیوسته از خدای خود بخواهید که توفیق ادامه‌ی نبرد را از ما نگیرد. خدا می‌داند روز قیامت وقتی روزهای جبهه‌مان را ببینیم و روزهای مرخصی را هم ببینیم، گریه خواهیم کرد که ای کاش مرخصی نرفته بودیم.»

شهیـد میثمی که در فراز و نشیب‌های انقلاب و جنگ، وظیفه‌ی خود را خوب می‌شـناخت و با حضور مسـتقیم در جبهه‌ها و خطوط مقدم، سـند زنده‌ی عمل به تکلیف و همراهی روحانیت با فاتحان میادین رزم را به نمایش می گذاشت، در یکی از سـخنرانی‌هایش برای رزمندگان اسلام گفت:

«برادران! پیشـروی و عقب‌نشینی در خـاک، شـکست و پیروزی نیسـت، حقیقـت پیروزی، وحـدت و انسـجام؛ و حقیقـت شـکست، اختلاف ماست.

اگر خدای ناکرده به واسطه‌ی حرف‌های اختلاف‌انگیز ما رزمندگان در کارشان سست شوند، تمام عواقب و گناهان آن به گردن ماست.»

این روحانی مبارز و فداکار آنگاه که می‌دید رزمندگان و فرماندهان، برای دفاع از اسلام به شهادت می‌رسند و مزد جهاد را دریافت می‌نمایند، می گفت:

«خدا می‌داند که من این روزها دارم زجر می‌کشم، چرا که می‌بینم برادران ما چه زیبا به پیشگاه خدا می‌روند. خدا نکند که عاقبت ما، جور دیگری باشد.»

میر دریکوندی، رحیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رحیم میر دریکوندی

محل تولد : خرم آباد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۹/۱۵

زندگینامه علمی

به روایت شناسنامه در تاریخ ۱۵/ ۹/۱۳۴۰ در یکی از روستاهای اطراف خرم آباد در یک خانواده کشاورز متولد شدم. تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان خود را در خرم آباد و حومه به پایان رساندم. با شروع جنگ تحمیلی در سال ۵۹ به عنوان نیروی بسیج به جبهه اعزام شدم. در سال ۶۱ – ۶۰ پس از اخذ مدرک دیپلم در رشته علوم تجربی، لباس مقدس سربازی را به تن کردم. پس از چندین ماه حضور مستمر در جبهه‌های جنوب و غرب کشور در تاریخ ۱۳/۱۰/۶۱ به درجه مقدس جانبازی نایل شدم.

در سال ۶۳ – ۶۲ وارد حوزه علمیه کمالیه خرم آباد و بلافاصله وارد حوزه علمیه قم شدم و از آن تاریخ به بعد به طور مستمر مشغول تحصیل و فراگیری علوم دینی و حوزوی در حوزه علمیه قم هستم. هم اکنون دارای سابقه ۱۰ سال درس خارج آیات عظام: «مکارم شیرازی»، «سبحانی»، «وحید خراسانی»، «میرزا جواد تبریزی»، «جوادی آملی»، «صالحی مازندرانی»، و ... می باشم.

سال ۶۵ در کنار علوم حوزوی، وارد مؤسسه در راه حق شده و فراگیری دروس و علوم انسانی دانشگاهی را شروع نمودم. مدارج علمی را از کارشناسی، کارشناسی ارشد عمومی و کارشناسی ارشد تخصصی تا دکتری را به طور مستمر در این مؤسسه و بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) و در نهایت در مؤسسه امام خمینی (ره) طی کردم. در سال ۷۸ در همین مؤسسه، موفق به کسب مدرک کارشناسی ارشد در رشته «روانشناسی بالینی» گردیدم. تقریبا چند سال بعد در امتحان ورودی دکتری «روانشناسی تربیتی» این مؤسسه شرکت نموده و به عنوان دانشجوی دوره دکتری پذیرفته شدم. پس از اتمام دوره آموزش، مؤفق شده‌ام که امتحان جامع و مصاحبه نهایی خود را با موفقیت پشت سر بگذارم و در حال حاضر مشغول تدوین رساله دکتری خود می‌باشم.

لازم به ذکر است هم اکنون که خرداد ۸۷ می باشد؛ سمینار اول رساله ام برگذار شده و تقریبا ۸۵٪ رساله نیز به پایان رسیده‌است. علاوه بر تحصیل، سالیان سال در کنار تحصیلات حوزوی و دانشگاهی خود در ادارات، ارگانها و دانشگاههای مختلف و سایر مراکز علمی، مشغول تدریس، تبلیغ، تحقیق، مشاوره و راهنمایی، و مربیگری بوده‌ام. روی هم رفته دارای تقریبا ۱۵ سال سابقه

تـدریس، تحقیـق، مشـاوره، راهنمـایی و مربیگری در مؤسـسه امـام خمینی (ره)، دانشـگاه قـم، مرکز جهـانی علـوم اسـلامی (جـامعهٔ المصطفی العالمیه)، آموزش و پرورش قم، دانشگاه باقرالعلوم (ع) دفتر تبلیغات، مرکز تخصصی مهدویت و سایر جاها می‌باشم. لازم به ذکر است که تاکنون دو بار در مؤسـسه به عنوان دانش پژوه ممتاز انتخاب شده‌ام. هم اینک نیز به عنوان یک طلبه بسـیجی افتخار خدمت به اسلام، انقلاب و جامعه اسلامی را دارم.

میر رضوی، سید حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید حسن میر رضوی : قائم مقام فرمانده گردان یاسین لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

خاطرات

علی اکبر قلی زاده:

بعد از هفت روز مقاومت در مقابل دشمن گردان ما که فرمانده آن برادر بزرگوار سید حسن میر رضوی بود برای استراحت به عقب آمد و در کنار رودخانه که آن جا به استراحت مشـغول بودیم که خبر دادند دشـمن بعثی پاتک سـنگینی دست زده . بلافاصله برادر میر رضوی نیروهـا را جمع کرد و گردان مـا دوبـاره به خـط مقـدم رفت . ایشان در رودخانه غسل شـهادت کردنـد و با چهره بشاش نیروها را به مبارزه با دشمن دعوت کردند و در همین مقاوت ،ایشان به خیل شهدا پیوستند . محمد علی بخشایش :

قبـل از انقلاب مـا یـک جلسه مـذهبی داشتیم و مرتب در منزل یکی از اعضـاء جلسه برگزار می شـد . یک شب که جلسه در منزل برادر پارت بود و هر کـدام یک حـدیث می خوانـدیم . اتفاقاً در همان شب تعدای از نیروهای ساواک از محل این جلسه اطلاع پیدا کرده بودنـد و وارد جلسه شدنـد . آن لحظه زمـانی بود که برادر میر رضوی بایـد حـدیث می خواندنـد من احسـاس کردم با آمـدن نیروهای ساواک جلسه بر هم می خورد و یا آقای میر رضوی موضوع بحث را عوض می کننـد . ولی با کمال تعجب دیدم برادر میر رضوی با علم به اینکه ساواکیها در جلسه حضور دارنـد حدیث خودشان را خواندند و جلسه ادامه پیدا کرد .بعد از جلسه چند نفر از شرکت کننـدگان توسط ساواک دسـتگیر شدنـد . بعد از این جریان من و آقای میر رضوی به شـناسایی نفوذیها ساواک در جلسات خود مأمور شدیم که آقای میر رضوی در این راه تلاش زیادی کردند سید حسن برومند :

یـک شب به اتفـاق برادر میررضوی در منزل برادر بنی اسـد نشسـته بودیم. حـدود سـاعت ۱۲/۳۰ از منزل آقـای بنی اسـد که خارج شـدیم. برادر میررضوی سوار موتور شـد و گفت:چون فردا صبح زود می خواهم به جبهه بروم، قصـد دارم جهت وداع با شـهداء به گلزار این عزیزان بروم و با آنها خـداحافظی کنم. به ایشان گفتم: این وقت شب خوب نیست تنها برویـد، اجازه بدهید من هم همراه شما بیایم یا اینکه فردا صبح بروید. در این لحظه گفت: نه می خواهم تنها بروم و در همان حال دست به گردن من و حاج اسماعیل بنی اسد انداخت وگفت: برادر برومند دیدار به قیامت.این آخرین دیدار من با شما در این دنیا است و در حالی که گریه می کردیم از هم جـدا شـدیم.ایشـان به سـمت مزار شـهداء رفت وروز بعـدش هم به جبهه اعزام شـد و چنـدی بعـد خـبر شـهادتش را آوردنـد. اسماعیل عباسجو:

گاهی اوقات سـید حسن در تنهایی عکس برادر شهیدش را روبه روی خود قرار می داد و با او درد و دل می کرد . یک روز که من

ایشان را در این حال دیدم گفت : دلم نمی خواهد مثل شهید بهشتی و شهید رجایی بدنم بسوزد و یا حداقل مثل برادرم سید جواد کسی نتواند بدنم را شناسایی کند. سید عبد الله میر رضوی :

سید حسن به محرومین ومستضعفین کمک می کرد .وقتی از او سوال کردم :عمو جان اگر شماخودت خواستی ازدواج کنی آیاکسی هم به شماکمک می کند. گفت: عمو ما هم خدایی داریم حتما "خداکمک می کند . یک بار سید حسن رادعوت کردیم منزل ، منتظر ایشان بودیم که بیاید چند لحظه ای با هم باشیم ایشان آمدند با پوتین سر سفره نشستند. گفتم عمو جان پوتین هایت رادر بیاورتا پاهایت هوا بخورد،گفت:نه عمو جان اگر پوتین هایم رادر بیاورم ممکن است راحت بنشینم وخستگی بر من غلبه کند و اکنون من در حال مأموریت هستم باید شام را زود بخورم و به پاسگاهها سرکشی کنم . در همان حالت شام را خورد . گفت: دیگر نمی نشینم چون کسل می شوم واز مأموریتم بازمی مانم . لذا زود خداحافظی کرد ورفت . محمد علی بخشایش :

برادر میررضوی و برادر صبوری مقداری مواد منفجره غنیمتی بدست آورده بودند.این مواد را برای آزمایش به داخل کوهستان می برند. در حین آزمایش مواد منفجر می شود از جایی که خداوند می خواهد آنها را برای جنگ نگه دارد آسیبی به آنها نمی رسد. ربابه السادات میر رضوی :

یک روز برادرم سید حسن به منزل ما آمد و مرا صدا زد و گفت ک خواهر بیا چند لحظه ای پهلوی من بشین. من هم رفتم و کنار او نشستم. آن روز حدود یک سال بود که تقریباً از شهادت برادر کوچکترم می گذشت وما هنوز ناراحتی روحی و روانی داشتیم . ایشان بعد یک تکه کاغذ از جیبش در آورد و چند بیت شعری را که بر روی آن نوشته بود برایم خواند یک بیت آن چنین بود . ((خواهر بی قرار من صبر تو با خدای من)) بعد از شهادتش متوجه شده بودم که آن روز برادرم مرا برای چنین روزهایی می خواسته که آماده کند . سید محمد میر رضوی:

حدود دو سه سالی بود که حساب سالمان را مشخص نکرده بودیم. یک روز سید حسن (پسرم) به خانه آمد وگفت: بابا اگر شما حساب سال نداشته باشید، خمس و زکات ندهید نانتان حرام است. سید محمد میر رضوی :

خانم یکی از اطرافیان (خانم آقای محمد موسوی) پس از شهادت پسرم سید حسن یک شب خواب دیده بود و چنین نقل کرد و گفت: در عالم خواب دیدم که سید حسن و سید جواد سوار بر اسب سفیدی هستند.بر روی اسب شال سبزی انداخته شده بود و هر کدام از آنها هم یک بیرق سبز در دست داشتند و در مسیر راه خانکوک _علی آباد در حال حرکت هستند وقتی به من رسیدند پرسیدم حسن آقا کجا می روید؟ حسن آقا گفت : به جبهه می رویم و این اسب و بیرقها را امام حسین (ع) به ما داده است. علی اکبر قلی زاده:

در عملیات والفجر۳ (آزادسازی مهران) گردان ایشان (سید حسن میر رضوی) خط شکن بود . پس از اینکه خط تثبیت شد . نیروهای ایشان برای استراحت به پست خط منتقل شدند . و در همین حین دشمن پاتک زد و مجدداً برادر میر رضوی نیروهایش را به جبهه آورد . ایشان غسل شهادت کرده بودند و لباس نو به تن داشت و در هنگام دفع پاتک دشمن مجروح شد با توجه به اینکه خون زیادی از ایشان رفته بود ایشان مقاومت می کرد و با اصرار فراوان ایشان را سوار آمبولانس کردیم تا به بهداری منتقل شوند . پس از چند لحظه گلوله خمپاره به ایشان اصابت می کند و ایشان به درجه رفیع شهادت نائل می شوند. علی اکبر قلی زاده :

در یکی از پاتکهایی که دشمن کرده بود ، ناکام ماند و مجبور به فرار شد. یکی از خودروهای دشمن پشت خاکریز جا مانده بود، اما اما بعلت آتش سنگین دشمن ، هیچ کس نمی توانست آن طرف خاکریز برود. سید حسن میررضوی با خونسردی تمام از خاکریز غلط زد و خود را به آن خودرو رساند و آن را به این طرف خاکریز منتقل کرد. سید عبد الله میر رضوی :

شهید سید حسن میررضوی قبل از انقلاب، اعلامیه های حضرت امام (ره) را به خانه می آوردند و بوسیله اتو آنها را به شکل اپل درست می کرد و روی شانه های لباسش می دوخت و آنها را به همان وسیله به شهرهای دیگر نیز منتقل می کرد. سید عبد الله میر

رضوی :

یک بار سید حسن میرضوی به من تلفن زد،بنده به ایشان گفتم: عمو جان دوستان تو همگی آمده اند،شما چرا با اینکه ۴۵ روز از رفتنت گذشته ، نمی آیی؟ حسن گفت: عمو جان من به دیگران کاری ندارم، تا وقتی منطقه به من نیاز داشته باشد من اینجا هستم، اگر خدا خواست شهید خواهم شد و اگر هم شهید شدم دوست دارم بدنم بسوزد و خاکسترم را آب ببرد. در زمان ریاست جمهور ی بنی صدر ملعون سید حسن میر رضوی به کردستان اعزام شده بود . وقتی برگشت از ایشان در باره اوضاع کردستان سئوال کردم ایشان گفت:کردستان الان خیلی شلوغ است.منافقین وگروهکهای ضد انقلاب در آنجا نفوذ کرده و کموله دموکراتها هم آنجا هستند .متأسفانه بنی صدر دستور داده است که به ما تجهیزات و سلاح ندهند ولی به هر حال ما مأموریتمان را انجام می دهیم حتی اگر با دست خالی باشد . حسن ربانی :

در سال ۱۳۵۷ علی رغم این که امام خمینی (ره) اعلام کرده بودند که به جای جشن میلاد امام زمان (عج) برای شهدای انقلاب مجالس عزا و سوگواری به پای کنند یک مرتبه با خبر شدیم که جشن مفصلی برای ولادت امام زمان (عج) در اسلامیه فردوس تدارک دیده شده است. ما تعدادی از دوستان از جمله برادر صبوری و برادر میر رضوی را جمع کردیم و قرار شد در جلسه ای تصمیم گیری کنیم که با این جشن چه برخوردی بکنیم. به بهانه اینکه برای مسجد جواد الائمه می خواهیم سنگ جمع کنیم همه سوار کمپرسی شدیم و به طرف کنگره کوه به معروف به غار فریدون زال است حرکت کردیم و آنجا تشکیل جلسه ای دادیم و تصمیم بر این گرفتیم که تعدادی از این برادران از جمله برادر میر رضوی در آن جشن شرکت کنند و این مجلس را با خاموش کردن برق به هم بزند وقتی منبری شروع به خطابه می کند این دوستان ما برنامه خود را اجرا می کنند و مجلس را به هم می ریزند اگر چه بعد ما توسط ساواک دستگیر و یک ماهی را در بازداشت بودند . مجید مصباحی :

سید حسن میرضوی در عملیات مهران معاون گردان یاسین بود. شب اول عملیات گردان یاسین به خط زد و موفقیت خوبی به دست آورد و چون قرار بود تعویض شود لذا گردان را به عقب برمی گردانند. ازطرفی در خط عراقیها فشار زیادی آورده بودند به نحوی که سردار قالیباف به گردان یاسین دستور داده بودند که دوباره به خط برگردند. چون فرمانده گردان قاسم حیدری شهید شده بود، سید حسن به تنهایی گردان را به خط برده بود. وقتی نیروهای گردان پشت خاکریز رسیده بودند، دیده بودند که لوله های تانک عراقیها روی خاکریز قرار گرفته است. جنگ تن به تن با عراقیها شروع می شود. در همین حین سید حسن میرضوی مجروح شد و ایشان را به آمبولانس می برند که به عقب انتقال بدهند. آمبولانس وقتی حرکت می کند، در بین راه مورد اصابت گلوله های عراقی قرار می گیرد و آتش می گیرد و سید حسن در حال که نصف بدنش می سوزد به شهادت می رسد. علیرضا خراسانی :

زمان انقلاب یک روز به من گفت: آقای خراسانی آمادگی داری که تعدادی اعلامیه به شما بدهم ببری و داخل مسجد بگذاری؟ گفتم: بله. اعلامیه ها را گرفتم و زیر لباسم پنهان کردم .به من گفت: از کوچه پشت گاراژدارها برو و اعلامیه ها را روی جا مهری مسجد بگذار و سریع از مسجدخارج شو که کسی شما را نبیند. من نیز این کار را انجام دادم. ن .م زال :

زمانی که سید حسن مسؤول آموزش سپاه فردوس بود و یک شب را در خارج از شهر سپری کردیم و صبح زود به طرف شهر راهپیمایی خود را آغاز کردیم. یادم می آید که سید حسن شعاری علیه بنی صدر سروده بودند و نیروها هنگام ورود به خیابان اصلی شهر این شعار را با صدای بلند می خواندند. بکار بردن این شعار در آن مقطع در بیداری مردم شهرستان فردوس تأثیر زیادی داشت. حسن ربانی :

آخرین دفعه ای که سید حسن میر رضوی به جبهه رفتند شب قبلش منزل ما بودند. ما ایشان را از منزل تا استادیوم تختی مشهد بدرقه کردیم. وقتی برای آخرین دفعه از من خداحافظی کرد، گفت: ربانی، من دوست دارم اگرخداوند شهادت را نصیب من کرد مثل شهید بهشتی بدنم بسوزد. اتفاقا"همانطور که می خواست شهید شد. ابتدا مجروح می شوند وقتی ایشان را به عقب جهت درمان

منتقل می کنند آمبولانس مورد اصابت خمپاره قرار می گیرد و آتش می گیرد و آقای میرضوی با بدن سوخته به فیض شهادت می رسد. یک شب خواب دیدم که رفتم به بهشت اکبر فردوس برای زیارت اموات. همین جایی که اکنون مزار شهید دادرس هست. دیدم در آنجا یک قالیچه ای (به قول معروف مثل قالیچه حضرت سلیمان) پهن است و حدود دوازده نفر از شهدا که تا آن زمان به شهادت رسیده بودند روی این قالیچه نشسته اند. من رفتم نزدیک پس از سلام و احوالپرسی سؤال کردم: شما چکار می کنید؟ گفتند: ما اینجا جمع شدیم برویم کربلاء همه شهدای فردوس آنجا بودند. شهید یکتانژاد هم که مزارش دورتر است آنجا بود. یکی دیگر از شهدا که مزار وی در پشته قا لیچه است ایشان هم آنجا بود. به آنها گفتم شما که می روید کربلاء رسم است کسانی که کربلا می روند یک نفر هم برای چاووشی خواندن با خودشان می برند. شما هم مرا با خودتان ببرید تا برایتان چاووشی بخوانم. آنها گفتند: نمی شود شما با ما بیاید شما تذکره ندارید. فعلا "تذکره ما صا در شده من همین طور به سمت آنها می رفتم دیدم این قالیچه پرواز کرد به سمت آسمان و رفت بالا و آنها برای من دست تکان می دادند و بالا می رفتند

آخرین مرحله ای که سید حسن میر رضوی می خواستند به جبهه بروند نزد من آمد و گفت: مبلغ دو هزار تومان پول پس انداز دارم. می خواهم خمس آن را پرداخت کنم بعد به جبهه بروم من مبلغ ۴۰۰ تومان از پول ایشان را گرفتم و به دفتر وجوهات امام (ره) تحویل دادم و رسیدش را گرفتم که هنوز آن رسید هم در نزد من موجود می باشد. حسن ربانی:

جلسه ای داخل سپاه فردوس برگزار شد برادر دادرس دراین جلسه یک پیشنهادی دادند به این صورت که ما از این به بعد چون جنگ داریم و جنگ هم شهادت دارد، بیایید با هم پولی جمع کنیم یک قطعه زمین خریداری کنیم مخصوص دفن شهدا و این پیشنهاد را همه شرکت کنندگان در آن جلسه قبول کردند .بعد ما با ماشین رفتیم اطراف شهر فردوس دوتا قبرستان معروف بود یکی همین قبرستانی که هم اکنون بهشت اکبر نامیده می شود و بهشت شهداء است و یک قبرستان دیگر هم در پشت چنجه بود بعضی دوستان نظرشان این بود که در پشت چنجه یک بلندی هست، مزار شهدا را روی آن قرار دهیم. اما بعضی های دیگر گفتند: آنجا دور است. به هر حال همین جای که اکنون مزار شهدا است انتخاب شد. اینجا یک قطعه زمین شخصی بود. بچه ها گفتند: پول جمع کنیم آن را بخریم و ضمیمه قبرستان کنیم. این قطعه زمین مخصوص شهداء بعد از این شهدا را در این مکان دفن کنیم. اولین کسی که پول داد یادم چقدر بود ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ تومان شهید دادرس بود بعداً شهید میر رضوی پول دادند و سپس شهید صبوری و دیگران هم کمک کردند ۶ هزار تومان جمع شد و این زمین خریداری شد و الآن مزار شهداء است. جالب است بدانیم اولین کسی که پیشنهاد داد و پول هم داد برای خریداری این زمین همین شهید بزرگوار دادرس بود. که اولین کسی هم بود که در این زمین دفن شد. سید هاشم میر رضوی:

یکی از همکاران که بچه بشرویه است خاطره ای را از سید حسن برای من این گونه نقل می کرد : یک شب در بسیج محل با سید حسن نگهبان بودیم پاسی که از شب گذشته بود یک دفعه صدای زمزمه ای مرا متوجه خویش کرد. به جستجوی صدا پرداختم تا ببینم از کجا می آید! در چند قدمی من چاله سرویسی بود که خودرو ها را تعویض روغن می کردند. وقتی به طرف چاله رفتم دیدم سید حسن درون چاله رفته و سر به سجده گذاشته و با خدای خویش رازو نیاز می کند چند لحظه ای ایستادم و به صدای زمزمه گوش کردم اما به دلیل منقلب شدن صحنه را ترک کردم.

میرازده عشقی، محمد رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(میرزاده) محمدرضا ابن (حاج سید) ابوالقاسم کردستانی، شاعر ایرانی (و. همدان ۱۳۷۲ ه.ش.- مقت. تهران ۱۳۰۳ ه.ش./ ۱۳۴۲ ه.ق.). وی به آموختن ادب و شعر پرداخت. ذوق و احساسات ادبی او آمیخته با احساسات وطن پرستی و آزادیخواهی و اصلاح‌طلبی بود. در جسارت و از خود گذشتگی و بی‌باکی کم نظیر بود. عشقی در دوران جنگ جهانگیر اول به کشور عثمانی رفت و در دارالفنون آنجا تحصیل کرد. وی روزنامه «قرن بیستم» را که حاوی مقالات و اشعار تند ضد هیئت حاکمه بود در تهران منتشر داد، و ظاهرا به سبب همین مقالات به دست دو تن ناشناس کشته شد و جسد او را در ابن بابویه به خاک سپردند. عشقی در اپرای معروف «رستاخیز» رستاخیز شاهان بزرگ ایران را نشان میدهد که یکایک به صحنه می آیند و به حال کشور ایران افسوس می‌خورند و افتخارات دوره‌های گذشته را به یاد می‌آورند. تابلوهای «ایدآل» و «کفن سیاه» هر یک شامل انتقاد اوضاع اجتماعی ایران است. دیوان وی مکرر به طبع رسیده.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

میراشرافی، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سرمایه‌دار و روزنامه‌نویس، اهل تفرش، فرزند شکوه‌السلطان در ۱۲۸۹ تولد یافت. بعد از اخذ دیپلم وارد دانشکده افسری شد و در ۱۳۱۳ به درجه افسری رسید. تا ۱۳۲۱ در ارتش بود و درجه سروانی داشت، سپس از نظام استعفا داد و به کار آزاد پرداخت. پس از مدتی امتیاز روزنامه آتش را گرفت. همانطوری که از اسم روزنامه پیداست آتشی برپا کرد. با همه از در مخالفت درآمد و به همه کس اتهام زد و کسی از نیش قلم او دراما‌ن نبود. ابتدا با قوام‌السلطنه دست و پنجه نرم کرد، بعد با رزم‌آرا گلاویز شد و سرانجام با دکتر مصدق به منازعه پرداخت. در انتخابات دوره هفدهم که اللهیار صالح وزیر کشور بر انتخابات نظارت داشت میراشرافی از مشکین شهر وکیل شد. با وجودی که اکثر وکلای دوره هفدهم طرفدار مصدق بودند نه تنها اعتبارنامه میراشرافی رد نشد بلکه به عضویت هیئت رئیسه هم انتخاب گردید. او در همان مجلس خود را به آیت‌الله کاشانی و مصدق بالا گرفت میراشرافی به حمایت از کاشانی چه در مجلس و چه در روزنامه حمله‌ها نمود و برای ساقط کردن او از مال و جان دریغ نکرد. در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اولین کسی که از رادیو صحبت کرد او بود که خبر سقوط مصدق و حکومت زاهدی و مراجعت شاه را به مردم داد. پس از روی کار آمدن زاهدی همه کاره شد و در دوره هیجدهم مجددا به وکالت رسید. سپس به افزایش دارائی خود پرداخت و دو کارخانه بزرگ پارچه‌بافی در اصفهان دائر کرد. روزنامه خود را گسترش داد و چاپخانه بزرگی خریداری نمود. وامهای سنگینی از بانکها گرفت. در دوره بیستم هم وکیل شد ولی از آن دوره به بعد در پارلمان عضویت نیافت. کارش رسیدگی به کارخانه و املاک و مستغلات وسیع خود بود. در جوانی با دختر سرلشکر خزاعی ازدواج کرد ولی کار به متارکه کشید.

سید مهدی میراشرافی در اوایل انقلاب محاکمه و محکوم به اعدام گردید و حکم صادره درباره‌اش به مرحله‌ی اجرا رسید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میرافضلی، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید حمید میر افضلی : فرمانده محور اطلاعات قرارگاه کربلا(ستاد کل نیروهای مسلح)

زندگی نامه ی شهید به روایت مادر ش:

سر حمیدم که آبستن بودم ،یک شب خواب دیدم که دست کردم تو جیبم و دیدم یک سکه ای تو دستم هست که روش اسم پنج تن نوشته شده .در جیبم را محکم گرفتم تا این که از خواب پریدم .صبح بلند شدم و گفتم :این بچه ام هم پسر است .به نیت پنج تن حتما که پسر هم شد .اسمش را گذاشتیم غلام رضا و تو خانه صداش می کردیم حمید. حمید از بچه گی پرجنب و جوش بود .سر نترسی داشت .رضا دو سال از او بزرگتر بود همبازی حمید فقط او بود با هم شمشیر بازی می کردند .کشتی می گرفتند و هر دو مواظب بودند دست از پا خطا نکنند .حمید معلم شد.او با خواهر برادراش خوب بود. همه دوستش داشتند. از وقتی رضا شهید شد ،حمید دیگر دل به چیزی نداد. مشوقش را از دست داده بود .رفت تو تظاهرات و راهپیمایی و جنگ و این چیزها .رفت یک دوره چریکی دید و رفت جنگ. لباس هاش را می آورد که بشوییم و جاهایی که پاره است بدوزیم .می گفتم :این دیگه پاره شده باید یک لباس دیگر بخری .می گفت: نه اسرا ف می شه هنوز می شود ازاین استفاده کنم .

یک جا بند نمی شد این آخر ها دیگر به خوردو خوراک ولباس خود هم نمی رسید. و قتی می دانست کسی احتیاج دارد می رفت هرچی داشت به آنها کمک می کرد چند بار بهش گفتم: ازدواج کن. گفت: اگر جنگ تمام شد ومن زنده ماندم چشم !!با اسرار زیاد من راضی شد که ازدواج کند .گفتم حالا کی را می خواهی؟ گفت: فرقی نمی کنه. فقط می خواهم خانواده اش خوب و با ایمان باشند وشرایط من راکه در حال رفت وآمدبه جبهه هستم رادرک کند.من حرفی ندارم .شل شدم سکوت کردم از آن به بعد حرفی از دامادی نزدم .

بعضی وقتها دوستانش را می آورد خانه و به آنها آموزش نظامی می داد .

بچه ام وقتی می رفت ،نمی گذاشتم گریه ام راببیند .قرآن می خواندم و می سپردمش دست خدا.می دانستم ایستاده سینه تیر تا شهید بشود. خبر آوردند حمید شهید شده. دلم شکست. آوردنش در خانه تامن ببینمش. رفتم با لا سرش گفتم :ننه علیك سلام به آرزوی خودت رسیدی .گفتم: خوش به سعادتت!

مردم که برای شهدا شون مراسم می گرفتند ماهم میرفتیم مراسم .همه مادرای شهدا می آمدند می گفتند حمید شهید آنها هم بوده .بعد فهمیدم چون می رفته به آنها می رسیده خودشان را مادر او می دانستند. حمید موقع رفتن رضا خیلی شکست. دلش می خواست زودتر برود. خیلی گریه می کرد .گفتم چرا گریه می کنی ؟گفت مگه برادرم کشته نشده؟ نباید گریه کنم ؟

گفتم :کشته نشده ،شهید شده .اگر اشتباه می کرد کشته حساب می شد .چون راست و صداقت گفته ،شهید شده .دست از گریه برداشت .گفتم حالا دیگر نوبت شماست .همه باید بروید شهید شوید .اسلام دارد از دستمان می رود .می بایست آن قدر بروید و بیایید تا شهید شوید .من وقتی این حرفهارا زدم ،جراتش بیشتر شد .دست از گریه برداشت.

منابع زندگینامه ":جای پای هفتم" نوشته ی حسن بنی عامری .ناشر لشگر ۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۶۷

میرجلالی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۸ و فارغ‌التحصیل مدرسه نظام مشیرالدوله است. در ۱۳۰۲ با درجه ستوان یکمی برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و چند سالی در پاریس در رشته مهندسی و تسلیحات دوره دید. پس از مراجعت به ایران و طی درجات و دوره دانشگاه جنگ در ۱۳۲۰ به درجه سرتیپی و در ۱۳۲۶ به درجه سرلشکری نائل شد.

میرجلالی از افسرانی است که به علت خوی فرمانبرداری صرف و محافظه کاری همیشه مورد توجه مقامات بوده و تقریبا تمام مشاغل مهم ارتش را احراز کرده است. او مدتی رئیس اداره باربری و زمانی رئیس تسلیحات ارتش بود. فرماندهی تیپ و لشکر مکانیزه و فرمانده سپاه جنوب مدتها در ید او قرار داشت و چندی معاون وزارت جنگ و معاون کل ستاد شد. از سال ۴۲ که بازنشسته شد به مقام سناتوری انتخاب گردید و چهار دوره متوالی یعنی قریب ۱۵ سال سناتور انتخابی و انتصابی بود و در تمام این مدت کارپردازی مجلس سنا را اداره می‌کرد. او در ارتش خوشنام بود و کسی نسبت سوءاستفاده به او نداده و همیشه با حقوق اداری زندگی می‌کرد. حین‌الفوت ۸۳ ساله بود. به هنگام اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت فرماندهی نظامی منطقه خوزستان بر عهده او قرار داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میرجلیلی، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید کاظم میرجلیلی

محل تولد : یزد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۷/۱

زندگینامه علمی

آقای سید کاظم میرجلیلی در سال ۱۳۳۴هجری شمسی در خانواده ای متدین، مذهبی و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) در شهرستان یزد دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش با موفقیت سپری کرد. در پی تشویق خانواده و علاقه خویش به فراگیری علوم دینی در سال ۱۳۶۰ وارد حوزه علمیه یزد گردید و از محضر بزرگان آن دیار بهره ها برد.

از سوی دیگر شوق زیارت و هم جواری با بارگاه کریمه اهل البیت حضرت معصومه (سلام علیها) او را راهی حوزه علمیه قم گردانید. از نخستین روزهای ورود با تلاش و کوشش فراوان به تحصیل پرداخت و از درس بزرگان آن دیار بهره های علمی فراوان برد. پس از گذراندن سطوح عالی در سال ۱۳۷۳ به حلقه دروس خارج راه یافت. وی در ایام تحصیل حوزوی در قم از محضر بزرگانی چون: «مرحوم آیت الله فاضل»، «آیت الله مکارم»، «آیت الله خاتم یزدی»، و دیگر ستارگان درخشان حوزه علمیه قم کسب فیض کرد.

استاد در کنار تحصیل دروس حوزوی از تحصیلات دانشگاهی غافل نماند و در رشته «فلسفه و کلام» در مقطع کارشناسی ارشد در

سال ۱۳۷۷ از دانشگاه تربیت مدرس قم فارغ التحصیل گردید و با موفقیت از پایان نامه خویش با عنوان: «مشکلات و موانع خلافت حضرت علی علیه السلام از دیدگاه تاریخ» دفاع کرد. استاد در ایام تحصیل در قم از امر تدریس در زادگاه خویش غافل نماند و در مراکزی چون دانشگاه یزد و ... به تدریس پرداخت، که حاصل زحمات ایشان پرورش دانشجویان فراونی می باشد. وی در زندگی سراسر علمی خود از امر تحقیق و نگارش و تألیف غافل نماند و آثاری از قبیل: «صداقت حضرت علی (علیه السلام) در سیاست و حکومت» و ... را به رشته تحریر در آورده است.

میرحسینی، قاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران شهید قاسم میر حسینی :

قائم مقام فرماندهی لشگر ۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) روستای صفدر میر بیگ در سکوت شبانگاهی آرام خفته بود .کوچه ها ،خنکای باغستانها و عطر علفزارها را به خانه های کاهگلی و غم زده روستا می سپردند و کشاورزان ،گرمای یک روز پرتلاش مرداد ماه سال ۱۳۴۲ را با خود به بستر برده بودند .شب از نیمه می گذشت و گرما آرام آرام در لابه لای شاخه های بید و برگهای توت پنهان می شد .ماه در سکوت وسیاهی به خانه ها سرک می کشید تا پرتو نقره ای اش را برچهره های سوخته اهالی آبادی بتاباند و به دستان پینه بسته سخت کوش روستا بوسه زند .اما آن شب در خانه مراد علی میر حسینی همه بیدار بودند و به رنج مادری می نگریستند که نوزادی به طراوت برگ گل را در آغوش می فشرد .پدر به سنت محمدی (ص)در گوش نوزاد اذان و اقامه خواند و او را میر قاسم نام نهاد .قاسم آخرین شکوفه ای بود که باغچه پر گل خانه را معطر می کرد .مادر ،به خنده های کودک دل خوش کرده بود و پدر به پاس آن همه نعمت که خدا به او ارزانی داشته بود ،سجاده اش را همواره روبه روی قبله شکر گشوده بود و با دست های ترک خورده اش پشته پشته گندم و برکت از سینه گرم زمین بر می داشت .مادر ،آینه بودن را به کودک می آموخت و پدر ره آورد دستهای مهربانش را به پای او می ریخت .قاسم هشتمین و آخرین فرزند خانواده بود ،اما تبسم های مهربانانه و عطوفت همواره اعضای خانواده باعث نشد تا در نرمای تن پروری چون ناز دانه ها بیا ساید .او که از کودکی چون زنبقی تشنه برسینه کویر روئیده بود، روستا را مجموعه ایی از تلاش و رنج کار می دید، به همین سبب چون دیگر کودکان روستا گامهای کوچکش را از کوچه باغهای خسته آبادی تا سینه گندم خیز دشت می کشاند و چونان پدر و مادرش گرمای مطبوع عرق را برنازکای پیشانی بلندش حس می کرد تا منزلت مزرعه و آبروی باغ ،دور از نوازش دستهای کودکانه اش نماند .هر روز فاصله سه کیلومتری خانه به دبستان را پیاده می پیمود و چون از دبستان

باز می گشت به یاری مادر می شتافت .بدین گونه دوران کودکی را به دوران نوجوانی پیوند زد و به مدرسه راهنمایی جزینک راه یافت .از همان کودکی به نماز اهمیت می داد .هنگام باز گشت از مدرسه با دیدن شتاب خورشیدکه به سوی افق مغرب، کنار نهر آب آرمیده در دل دشت

می نشست ،کفی چند از آب را بر می داشت ،وضو می گرفت و در خلوت دشت نماز می گذارد تا اذان بر او پیشی نگیرد .هر چه سالهای کودکی اش به نو جوانی نزدیک می شد دنیا را وسیع تر می دید و رنج محرومیت و اندوه دستهای خالی روستاییان را شفاف تر حس می کرد .از قاسم ،کاری برای برزگران و مردم صبور و پر تلاش آباری بر نمی آمد اما هر گز محبت و همدلی اش را از آنان دریغ نمی کرد .او در همه حال رفیق راه و یاور آگاه روستائیان بود و لحظه ای از پا های پرتاول و دستان چاک چاک

زنان و مردان روستایی غافل نمی شد .آرزو داشت هر گونه که می تواند باری از دوش این مردم همیشه صمیمی بردارد ،از این رو در آزمون ورودی هنرستان شبانه روزی زابل شرکت کرد و در رشته کشاورزی پذیرفته شد .همزمان با تحصیل در رشته دلخواه اندک اندک روحیه آزادگی و سلحشوری در جان جوانش بالید و گل کرد در نوجوانی ،همراه انقلاب شد و مرید امام .سال دوم هنرستان بود که گدازه های آتشفشان خشم مردم ،شهر ها را در نور دید و التهاب آن به روستاهای میهن رسید .میر قاسم که خود را همراه و حامی طبقات مستضعف روستایی می دید اولین راهپیمایی بزرگ روستائیان را در تاسوعای ۱۳۵۷ در روستای جزینک به سامان رساند .در این حرکت نو ،اعلامیه های حضرت امام را در میان راهپیمایان می خواند و با نوشتن پلاکارد و توزیع شعارها در بین جمعیت ،ادای وظیفه می کرد .او که روحش را با آرمانها و اندیشه های متعالی ،

سر شار از معنویت و اراده انقلابی کرده بود، امام را تنها نقطه امید اقشار محروم جامعه در برابر قلدران و صاحبان زر و زور و تزویر می دانست .با پیروزی انقلاب و دمیدن آفتاب معرفت بر پیشانی میهن ،با یاری چند تن از دوستان موافق ،اولین انجمن اسلامی دانش آموزان سیستان را در هنرستان کشاورزی تشکیل داد وبه مبارزه با گروهکهای ضد انقلاب اسلامی پرداخت .او در آن سالها چنان پخته و منطقی از اهداف انقلاب حمایت می کرد که در بین همکلاسی هایش به آقای منطقی معروف شده بود . در همان اوان به موازات عضویت نیمه وقت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زابل ،به جمع گروههای خیری که برای کارهای عام المنفعه به سیستان آمده بودند پیوست و در ساختن جاده ،پل و مسجد همه توان خود را به کار بست .خانواده های تهیدست را شنا سایی کرده بود و برای آنان مواد غذایی رایگان تهیه می کرد و به خانه هایشان می برد .

در خرداد ماه سال ۱۳۶۰ به عضویت رسمی سپاه در آمد و به صفوف

مر صوص مجاهدانی پیوست که در پی حاکمیت خداوند و تحقق اراده مستضعفین بر روی زمین بودند .با ورود به سپاه در کالبد میر قاسم روحی نو دمیده شد و زندگی او حیاطی دیگر یافت .پس از چند ماه کار در واحد پذیرش سپاه چنان اخلاص و نبوغ ذاتی از خود نشان داد که برای گذراندن دوره عالی انتخاب شدواین دوره را با موفقیت طی کرد .او که دلش در اشتیاق رسیدن به جبهه می تپید درنگ را روا ندید و همزمان با عملیات سر نوشت ساز بیت المقدس به جبهه آمد تا به عنوان معاون فرمانده گردان اولین حماسه عاشقانه اش را بر خاک خونبار خرمشهر رقم زند .برای قاسم خونین شهر آینه ای بود که او چهره مردم مظلوم میهن را در آن می دید و آنگاه که به خونین شهر آمد آن سرزمین را کربلایی دید که آینه ایمان و اخلاص هزاران بسیجی سر بند بسته حسینی تبار است و حسین (ع) آینه ای بود که چهره اسلام در او تجلی می یافت و اسلام آینه ای بود که در آن می شد خدا را دید ،و با تجلی انوار خدا در آینه جان شهیدان ،هر چه که جز آن بود یزیدی بود .

قاسم ،جبهه را خانه عشق دید ،و عشق را در نهانخانه جان بسیجیان ،مبدا و مقصد عاشقان ولایت امام شهیدان .

پس از آزادی خرمشهر بار دیگر برای آموزش تکمیلی فرماندهی راهی تهران شد و در باز گشت ،در تیپ ثارالله ،منشاء عاشقانه ترین حماسه ها گردید .قاسم خودش را پیدا کرد و دیگران قاسم را یافتند در تابستان سال ۱۳۶۱ کسوت فرماندهی گردان شهید مطهری پوشید و این گردان را چنان سر آمد و متحول کرد که خالق زیباترین شگفتی ها در عملیات شد .رزمنده ها به او عشق می ورزیدند و او را چون نگینی بر انگشتری تیپ ثارالله می دیدند .در عملیات رمضان با گذشتن از میدان مین دشمن ،رخساره ارادت و ایمان خود را به جبهه نشان داد .در عملیات والفجر مقدماتی به عنوان مسئول طرح و عملیات تیپ بر گزیده شد .در والفجریک مدال زخم آذین بخش کتف و دست مجروح او گردید .سال ۱۳۶۲ با بضاعت زخمهای فراوانش به خواستگاری محجبه ای از قبیله تقوی و عفاف رفت و به شرط تحمل مهجوری و مشتاقی با او پیمان ازدواج بست. در والفجر سه، سه شبانه روز خواب در چشمانش بیتوته نکرد تا بتواند عملیات را به نیکی سامان بخشد .در والفجر ۴ پرچم حماسه بربام ارتفاعات دره شیلر و پنجوین افراشت و در جزایر مجنون در مقام فرمانده تیپ ،عملیات خیبر را با شجاعت و تدبیر رهبری کرد .در حین عملیات بر اثر بمباران شیمیایی دشمن

به شـدت مصدوم شد و برای معالجه به تهران اعزام گردید .اما هنوز تن از تاول های بمباران نزدوده بود که مستقیما به جبهه آمد تا همسر و پدر و مادرنگرانش را همچنان در آستانه خانه چشم انتظار بگذارد .قاسم در همه عملیات ،صدای شفاف جبهه بود .کلامش ،نوای نینوایی کربلاهای عطش آزمای میهن بود .حنجره اش هزاران کبوتر انـدیشه را به خانه ها و قریه ها و شـهر ها پرواز می داد تا پیغام رسان بسیجیان بهشتی سیرت گردند و سیمای واقعی جنگ را برای آشنایان در غربت تن گرفتار شده معنا کنند .سخنان او بوی عاشـقی می داد و عطر گفته هـای دل انگیزش مشـام جـان هزاران بسـیجی مشـتاق را معطر می کرد .قـاسم شـکوه دریایی جنگ بود .چون موج سر بر ساحل عاشـقی می نهاد و باز به دریای جان بر می گشت .نافله هایش ،گریه های غریبانه اش ،سجده های عارفانه اش شب را به صـبح گره می زد .قـاسم معنویت جبهه بود .منـا و معنـای جبهه بود و منـادی خط خونرنگ انبیاء .او دفتر اوراق سـرخ آبرو بود .چون هابیل مظلوم بود ،چون یعقوب از هجر دوست می سوخت .چون ایوب صبوری می کرد و بلا برجان می خرید .چون یوسـف در غربت مصـر تن سـر گردان بـود و چـون ابراهیم تنی نسـتوه و اسـتوار در مقابـل دوزخیـان روی زمین داشت .در عملیـات میمـک چون مقتـدایش حسـین (ع) بـا یاران اتمام حجت کرد تا ارتفاعات مرزی میمک حماسه صـحابی عشق را هر گز از یاد نبرند .سال ۱۳۶۳ به پاس شـجاعت مثال زدنی و تد بیر و تحلیل های آگاهانه اش از جنگ ،مسـئولیت طرح و عملیات لشکر به او واگذار شـد .در عملیـات بـدر مفهوم اطاعت پـذیری ر ا از اولیای جنگ را به رزمنـده ها آموخت و با مقاومت جانانه در برابر دشـمن ،براثر اصابت تیر مستقیم از ناحیه پا به سختی مجروح گردید اما ماندن در بستر بیماری را برنتافت ،به پشت جبهه آمد و در شهر ها به تبلیغ مبانی دفاع مقدس و رسالت خون شـهدا پرداخت .سال۱۳۶۴ میهمان خانه خـدا شد و با حجرالاسود مصافحه کرد .در بازگشت بیش از چنـد روز فضای خانه را تاب نیاورد و بی قرارانه به جبهه رفت .اما هنوز دلتنگی اش را بر بلندای خاکریز های خونرنگ باز نگفته بود که در جلسه ای زیور گرفته از حضور فرماندهان عالی سـپاه و لشـگرثارالله به عنوان قائم مقام فرماندهی این لشـگر همیشه پیروز وکلیدی معرفی شد .در عملیات والفجر هشت چنان نیروهای لشـگر را هدایت کرد که توفانی از خون و خاطره برانگیخت و به یاری همه عاشـقان شهادت ،شهر فاو آزاد گردید. میر قاسم در آن عملیات به آفتاب حیثیت بخشید و به لاله های سرخ شهیدان میهن آبرو داد .هنوز رزمنـدگان توان رزمی و طنین فریاد های شـجاعانه او را در حاشـیه خور عبـدالله و کارخانه نمک به یاد دارند .در کربلای یک گرمای آفتاب را با جوشش خون صدها رزمنده دلاور در آمیخت و آن گونه با دشمن در آمیخت که رزمنده ها حجم گسترده آتش را پشت سر نهادند و خود را به ارتفاعات قلاویزان رساندند .در کربلای ۴ که سرمای دی ماه استخوان می ترکاند ،سینه اروند را شـکافت و درحالی که اروند خروشان از خون زیبا ترین لا له های دشت میهن ،ارغوانی شده بود موانع متعدد ایزایی را پشت سـر نهاد در دالانی از خون وگلوله قدم گذاشت و خط دشـمن را در هم شـکست تا به خاک خونرنگ شـلمچه در کربلای ۵ قدم نهد و خون جوشانش را چون چلچراغی همیشه فروزان ،فرا راه فردا ئیان ایران بزرگ شد.

میرحسینی، میرحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید میر حسن میر حسینی : فرمانده گردان۴۱۱ مالک اشتر لشگر۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۶ در خانواده ای کشاورز و شـیفته اهل بیت در روستای «صفدر میر بیگ » درشهرستان زابل فرزندی به دنیا آمد که نام «میر حسن» بر او گـذارده شـد .او در دامان پر مهر و محبت مادر و با نانی حلال که از دست رنـج تلاشـهای شبانه روزی پـدرش به دست می آمـد رشد نمود تا به هفت سالگی رسـید .چون در روسـتایشان دبسـتان نبود به اتفاق برادرش« میر عباس» و سایر بچه های

روستا به دبستان روستای «جزینک» که حدود دو کیلو متر با روستایشان فاصله داشت رفت تا کسب علم و دانش نماید .
در همان سن کودکی وقتی از مدرسه بر می گشت به پدرش در امور کشاورزی و دامداری کمک می کرد .
در زندگی بسیار کوشا و خوش خلق بود و همین امر سبب شده بود که دوستان زیادی داشته باشد .وقتی دوستانش به سراغ او می آمدند و او را مشغول کار می دیدند کمکش می کردند تا او کارش زود تر تمام شود و بعد با هم به سراغ بازی های سنتی می رفتند . از آنجا که او جثه ضعیفی داشت و از طرفی پر تحرک بود در هر گروهی که قرار می گرفت ،آن گروه برنده بازی می شد .
در کلاس چهارم ابتدایی بود که خشکسالی« سیستان» را فرا گرفت و مشکلات زیادی را برای مردم منطقه ایجاد نمود .عده زیادی از مردم به سایر نقاط کشور از جمله« ترکمن صحرا»،«خراسان» ،«خوزستان» ،«کرمان» ، «اصفهان» و« زاهدان» کوچ کردند .اما خانواده او تصمیم گرفتند بمانند و با سختیها مبارزه کنند. در آن زمان اگر چه خرد سال بود ولی درس مقاومت را به خوبی آموخت .
کلاس پنجم را به همراه سایر دوستانش پشت سر گذاشت و چون مدرسه راهنمایی در «جزینگ» وجود نداشت برای تحصیل در دوره راهنمایی به شهر زابل رفت و به همراه برادرش اتاقی اجاره نمود و در مدرسه راهنمایی «محمد معین» درس را آغاز کرد .روزهای پنجشنبه ظهر پای پیاده به روستا می آمد ،با وجود اینکه فاصله شهر تا روستا حدود ۱۸ کیلو متر بود ،شب را کنار خانواده به سر می برد و بعد از ظهر جمعه دو باره پای پیاده به طرف شهر حرکت می کرد .دوران راهنمایی را در شهر زابل به پایان رساند و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان «فردوسی» زابل آغاز نمود .در تابستان سال ۱۳۵۶ جهت تامین هزینه تحصیل در یکی از شرکتهای زاهدان مشغول به کار شد .مسئولین شرکت چون صداقت و امانتداری او را دیدند وی را به عنوان مامور خرید انتخاب کردند .او شبها را به همراه برادرش «میر عباس» در همان شرکت در اتاق کوچک به صبح می رساند .در او قات فراغت به مطالعه کتب اسلامی مشغول بود.او نماز شب را از همان جا آغاز کرد. بعضی از جوانان روستا که جهت کار به زاهدان می آمدند و شب محلی برای استراحت نداشتند اطراف میر حسن جمع می شدند و از طرف ایشان به مطالعه کتاب و خواندن نماز ترغیب می شدند .
این امر در شرایطی بود که طاغوت باهمه امکاناتش مروج فحشا و منکرات بود .وقتی مشکلات و بی بندو باری ها را در جامعه می دید به این نتیجه رسید که ریشه همه مفسده ها رژیم طاغوت است .جو رعب و وحشت همه جا حاکم بود . حرکت میلیونی مردم ایران به رهبری حضرت امام خمینی آغاز شد ،او بسیار خوشحال بود، لحظه ای درنگ نکرد و در تمامی صحنه هاومبارزات حضور پیدا کرد . پیام ها و اطلاعیه های امام را که به زابل می رسید جهت توزیع به «جزینگ» و روستا های اطراف می برد .پس از اولین راهپیمایی بزرگ که بخش اعظم آن را دانش آموزان دبیرستاهای« زابل» تشکیل می دادند .مدارس تعطیل شد و« میر حسن» به همراه سایر دوستانش در جهت آگاه کردن مردم از جنایات رژیم شاه و مبارزه همه جانبه با آن رژیم سفاک تلاش زیادی نمود .بعضی از افراد نا آگاه با او و دوستانش بر خورد نا مناسبی داشتند و می گفتند: مگر شما می توانید با حکومت شاه که تا دندان مسلح است مبارزه کنید ؟این مسائل نه تنها او را دلسرد نکرد بلکه برای مبارزه مصمم تر می شد .میر حسن و خانواده اش نقش اساسی در مبارزه علیه رژیم شاه در منطقه داشتند .او مرتب با شهر زابل در ارتباط بود ،در راهپیمایی ها شرکت می کرد و حتی شب ها که انقلابیون در مسجد« حکیم »جمع می شدند حضور می یافت ودر همان جا می خوابید و گاه در پشت بام مسجد نگهبانی می داد .بعد از پیروزی انقلاب دگر گونی عجیبی در وی بوجود آمده بود و از آن به بعد خود را وقف انقلاب و خدمت به محرومین نمود .در خرداد ماه سال ۱۳۵۸ پس از کسب دیپلم هنگامی که گروه های خیر و متخصص برای باز سازی مناطق محروم و روستایی به سیستان آمدند ،میر حسن ارتباط نزدیک با آنان بر قرار نمود و از هیچ گونه همکاری دریغ نکرد. از جمله کمک در جاده سازی و ساختن پل ها و سد« نهر بو لاغ» که نهر بزرگ منطقه به شمار می آمد .
او در جهت رفاه مردم کوشش فراوان کرد تا اینکه به استخدام فرمانداری در آمد و به عنوان دهدار چند روستا انتخاب گردید .به علت فعالیت شدید ،مردم روستا او را به عنوان عضو شورای اسلامی انتخاب کردند .

در مهر ماه سال ۱۳۵۹ در سنگر تعلیم و تربیت فعالیت خود را آغاز نمود .در سال ۱۳۶۰ در نیمه شعبان ازدواج نمود .مراسم ازدواجشان در فضایی کاملا اسلامی و پر از معنویت بر گزار گردید و زندگی مشترک او و همسرش در منزل پدرش آغاز شد . در همان سال به عنوان نماینده فرمانداری در شورای شهرستان« زابل» تعیین گردید و برای رفع اختلافات ارضی، مخصوصا اختلاف کشاورزان با زمین داران بزرگ و خوانین نقش ارزنده ای در جهت احقاق حق کشاورزان محروم منطقه بر عهده گرفت .

به امور فرهنگی توجه خاصی داشت و برای اینکه بتواند در کارهای فرهنگی خدمت بیشتری ارائه دهد، در سال ۱۳۶۰ در آزمون معلمان پیمانی آموزش و پرورش شرکت کرد و با نمره بسیار عالی قبول شد .از آنجا که مدارک تحصیلی ایشان دیپلم بود می بایست در دوره ابتدایی تدریس می داد اما وقتی مسئولین اداره آموزش و پرورش به اطلاعات و معلو مات فراوان او پی بردند تدریس دروس قرآن و بینش اسلامی دبیرستان فارابی« زهک» را به وی واگذار کردند .در همان سال عضو پایگاه بسیج شهید« صدو قی»در« جزینگ»شد و پس از چند ماه به سمت فرمانده پایگاه مقاومت انتخاب گردید .در سال ۱۳۶۱ برگه ی اعزام به جبهه را تکمیل نمود و جهت اعزام از آموزش و پرورش به سپاه زابل مراجعه کرد .اما چون فرمانده پایگاه مقاومت بود از اعزام وی جلو گیری به عمل آمد .این مسئله او را خیلی متاثر نمود و با لاخره با اصرار زیاد و راضی کردم مسئولین سپاه در روز عاشورای سال ۱۳۶۱ کفن پوش به همراه جمعی از دانش آموزان برای دیدن آموزش نظامی ،راهی کرمان شد .پس از اتمام دوره آموزش به منطقه جنگی اعزام شد و جمعی گردان امام حسن مجتبی (ع)گردید و پس از آن به پادگان دشت آزادگان جهت آموزش های نظامی بیشتر اعزام شد . او به عنوان معاون گردان امام حسن (ع) جهت انجام عملیات و الفجر مقدماتی همراه نیرو های گردان عازم منطقه عملیاتی بود که در میان راه عملیات متوقف و دستور بر گشت نیرو ها به مقرشان صادر شد . همه ناراحت شدند ولی میر حسن به نیرو ها اعلام نمود که :ما ادای تکلیف می کنیم و همه کارهایمان برای خداست .پس از آن به علت متوقف شدن عملیات مدتی را در منطقه ماند .در تاریخ ۱۹/۱۲/۱۳۶۱ پس از باز گشت به زابل مجددا فعالیت خود را در پایگاه مقاومت بسیج «شهید صدوقی» آغاز کرد .در مدت حضور در روستا اغلب او قات به عنوان امام جماعت ،این فریضه الهی را اقامه می نمود و حتی در اعیاد فطر و قربان نیز اغلب خود پیش نماز روستاییان می شد . در سال ۱۳۶۲ برای طی دوره تکمیلی مربیگری در رشته ورزشی تکواندو و از طریق سپاه پاسداران به« تبریز» اعزام شد و پس از اتمام دوره و در یافت گواهی قبولی به زابل بر گشت .در همان سال علاوه بر تدریس به مشکلات و گرفتاریهای مردم نیز رسیدگی می کرد .شهادت همسر خواهرش، «بهمن خسروی» نیز مسئولیت وی را سنگین تر کرد و از آن پس رسیدگی به مشکلات خواهر و فرزند او« قائم» نیز بر عهده وی گذارده شد .در ابتدای سال ۱۳۶۳ به اتفاق جمعی از همکاران و دانش آموزان برای بار دوم عازم جبهه شد و در تاریخ ۱۳/۳/۱۳۶۳ از جبهه بر گشت .میر حسن به خانواده های شهدا علاقه وافری داشت. همواره به سراغ آنها می رفت و از آنها دلجویی می کرد .در سال ۱۳۶۴ در آزمون ورودی دانشگاه شرکت نمود و با رتبه عالی در رشته ادبیات دانشگاه« تهران» پذیرفته شد .این موفقیت ،فصل نوینی در زمینه کسب علم بر روی وی باز کرد .برای او کسب علم وسیله ای بود برای رسیدن به کمالات والای انسانی و وصال معشوق ازلی .در آذر ماه سال ۱۳۶۴ در حالی که مشغول تحصیل بود برای بار سوم عازم جبهه شد پس از گذراندن دوره های تخریب جهت آموزش عملیات آبی خاکی به یگان دریایی منتقل شد و در آنجا کار با بی سیم را فرا گرفت .در تاریخ ۱۲/۱۱/ ۱۳۶۴ پس از تسویه حساب برای ادامه تحصیل به دانشگا ه تهران باز گشت .ولی از آنجا که دل کندن از جبهه برایش سخت بود به محض اینکه خبر حمله ایران در منطقه« فاو» را شنید، درس و دانشگاه را رها نمود و در ۲۱ بهمن ماه ۱۳۶۴ راهی« اهواز» شد و از آنجا به طرف« فاو» حرکت کرد و تا پایان عملیات و دفع کامل ضد حمله های دشمن در آنجا ماند .در تاریخ ۹/ ۹/ ۱۳۶۵ برای چهارمین مرتبه عازم جبهه شد و فرماندهی گردان۴۰۹ مالک اشتر را بر عهده گرفت و برای انجام عملیات و باز پس گیری شهر فاو به آنجا حرکت کرد.

چند روز از عملیات کربلای ۵ گذشته بود که برادرش ،سر دار حاج« قاسم میر حسینی»قائم مقام فرماندهی لشگر۴۱ثارالله، به

شهادت رسید .میر حسن برای شرکت در مراسم خاکسپاری آن شهید بزرگوار عازم« زابل» گردید .هنوز مراسم بزرگداشت چهلمین روز شهادت حاج« قاسم» فرا نرسیده بود که مجددابه جبهه مراجعت نمود و در ادامه عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه ،منتظر عملیات ماند اما عملیات انجام نشد واو با اندوه فراوان در تاریخ ۱۵/ ۲/ ۱۳۶۶ به همراه سایر همرزمان به «زابل» باز گشت .

در مهر ماه ۱۳۶۶ جهت ادامه تحصیل که هر سال به دلیلی آن را رها کرده بود ،به« تهران» رفت و در آنجا علاوه بر دروس دانشگاه در کلاس های خوشنویسی ،زبان انگلیسی و تکواندو شرکت نمود .

میر حسن در بین اساتید و دانشجویان از احترام خاصی بر خوردار بود به دلیل آگاهی و کسب تخصص با لا در رشته تکواندو ،ابلاغ تدریس ورزش در دبیرستان شهدای انقلاب را در یافت کرد .

در آستانه انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی ،بعضی از دوستان به وی تو صیه نمودند تا نامزدنمایندگی در مجلس شورای اسلا می شود .اما او قبول نکرد .پس از انتخابات ، همزمان باحمله عراق در منطقه« فاو» در جبهه حضور یافت .

دشمن پس از مدتی دشمن دست به عملیات وسیعی درمنطقه« شلمچه» زد .گردان« میر حسن» که در سنگر های کمین بود با دشمن در گیر شد و راه پیشرفت آنها را سد نمود ،اما دشمن یکی از محورهای دیگر خط را شکسته و از پشت سر ،راه گردان ۴۰۹ را بسته و میر حسن و یارانش همانند یاران ابا عبد الله الحسین (ع) در محاصره کامل دشمن بعثی افتادند .آذوقه و مهماتشان تمام شده بود و حتی آب برای خوردن نداشتند .نیرو های گردان دور «میر حسن» حلقه زدند،او به آنها گفت :مقاومت کنید، شاید برایمان کمک برسد .ساعت ۱۲ ظهر در صحرای سوزان ،مردانه مقاومت کردند و جمع کثیری شهید شدند .نا چار فریاد زد :اگر می توانید عقب نشینی کنید و به طرف نیروهای خودی بروید ،در غیر این صورت عاشقانه بمیرید که مرگ سرخ از اسارت بهتر است .سر انجام پس از مقاومت جانانه به آرزوی دیرینه اش شهادت که در هر دعایی آن را آرزوی می کرد رسید و همه ما را به انتظار گذاشت .در ابتدا تصور بر این بود که «میر حسن» اسیر شده از این رو ایشان را مفقود الاثر اعلام کرده بودند تا اینکه سر انجام در تابستان ۱۳۷۴ پیکر مطهر شهید بر فراز دستهای همرزمان و دوستانش تشییع گردید و در آرامگاه ابدیش به خاک سپرده شد . منابع زندگینامه :دیده بان لاله ها،نوشته ی حبیب الله جدیدالاسلامی،ناشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

میرحیدر، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن میرحیدر، معمار برجسته ایرانی، پس از اخذ فوق لیسانس از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، درجه M.Ph خود را از موسسه معماری لندن در برنامه ریزی و طراحی شهر گرفت.

وی به عنوان طراح معماری و مسئول پروژه از سال ۱۳۳۸ تا سال ۱۳۵۰ در مهندسین مشاور امیر نصرت منقح، یوسف شریعت زاده و همکاران، از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ به عنوان عضو هیات مدیره و قائم مقام مدیرعامل مهندسین مشاوربنیان و از سال ۱۳۶۲ تا کنون به عنوان مدیرعامل مهندسان مشاور پیرراز مشغول به کار بوده‌است.

وی عضو شورای گروه معماری جامعه مهندسان مشاور ایران ازسال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۲، عضو کمیته عالی و تخصصی تدوین مقررات ملی ساختمان از سال ۱۳۷۱ تا سال ۱۳۷۳، عضو شورای برنامه ریزی و هماهنگی جامعه مهندسان مشاور ایران از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۴، عضو هیات موسسین انجمن صنفی مهندسان مشاور معمار و شهرساز در سال ۱۳۷۵، عضو اولین هیات مدیره کانون مهندسان معمار دانشگاه تهران از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ و عضو انجمن صنفی مدیران فنی و اجرایی می‌باشد.

وی سابقه تدریس در درس اقتصاد شهری برای دوره دکترای شهرسازی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۵۲–۵۳ و درس اقتصاد شهری و منطقه‌ای برای دوره کارشناسی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران را در سال تحصیلی ۵۰–۵۱ را دارد. از پروژه‌های تحت مدیریت و سرپرستی وی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: ساختمان وزارت کار و امور اجتماعی، کاخ جوانان، سینما صحرا، ساختمان‌های دانشگاه کرمان، چاپخانه اسکناس بانک مرکزی (قبل از انقلاب) و بیمارستان آموزشی کرمان، پروژه ساختمان اجلاس سران کشورهای اسلامی، ساختمان کتابخانه ملی ایران، ساختمان مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، توسعه قسمت جنوبی حرم مطهر حضرت معصومه (س) (بعد از انقلاب)

میرخلیلی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید احمد میر خلیلی

محل تولد : یزد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۱/۱

زندگینامه علمی

تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در مدارس تهران و دوره متوسطه را در مدرسه دهخدای شهرستان دهخدا گذرانده ام. در سالهای اولیه انقلاب دیپلم خود را گرفته و رهسپار حوزه علمیه قم شده ام و در مدرسه «حضرت آیت الله گلپایگانی» مشغول دروس حوزه علمیه شده ام. صرف و نحو، معانی و بیان را نزد استادانی مانند: «صالحی اصفهانی»، «عالمی»، «طالقانی» و «شب زنده دار» خوانده ام. دروس سطح حوزه را نزد استادانی نظیر حضرات آیات: «صلواتی»، «خرازی»، «حیاتی»، «استادی»، «ستوده» و «نکونام» فرا گرفتم. در سال ۱۳۶۶ در درس خارج حوزه شرکت نمودم و درس اساتید بزرگوار: «آیت الله علوی گرگانی»، «شیخ جواد تبریزی»، «مکارم شیرازی» و «وحید خراسانی» شرکت کردم. در ضمن زبان های عربی و انگلیسی را به صورت تخصصی در مرکز زبان های خارجی دفتر تبلیغات اسلامی آموختم. در سال ۱۳۶۹ در دوره دوم تخصصی کارشناسی ارشد مرکز تربیت مدرس حوزه علمیه قم به عنوان نفر اول برگزیده شدم و در سال ۱۳۷۲ با پایان نامه «مثل در قرآن کریم» فارغ التحصیل شدم. در سال ۷۳ در دوره دکتری دانشگاه تهران پذیرفته شدم.

در همین سال به عنوان عضو هیئت علمی ـ پژوهشی کنگره نقش زمان و مکان حضرت امام (ره)، ۳ جلد متون فقه پژوهشی با کمک سایر همکاران فراهم آوردیم. همچنین در این سال در مرکز تحقیقات اسلامی وابسته به دفتر در بخش اصطلاح نامه به فعالیت پژوهشی مشغول شدم که تاکنون اصطلاح نامه های علوم قرآن، اصول فقه، دانش نامه اصول فقه، منطق و کلام اسلامی منتشر شده که در هر یک به نحوی همکاری داشته ام. در سال ۱۳۷۸ در مرکز اندیشه اسلامی در گروه فقه به عنوان عضو هیئت علمی شرکت کردم و در نشست های علمی و ارزیابی های اندیشه سازان شرکت داشته ام و در ضمن مقالات: «فقه و حقوق خانواده»، «فقه و ملاکات احکام» و «اندیشه های فقهی امام خمینی (ره)» محصول این دوره است.

در ضمن کتاب: «فقه و قیاس» در این دوره تنظیم و تالیف شده است. درسال ۱۳۷۹ دوره دکتری را با دفاع از رساله: «جایگاه قیاس

و استحسان در منابع استنباط» به پایان رساندم و در مدرسه امام خمینی (ره) به تدریس فقه و اصول پرداختم و به مدت سه سال مدیریت گروه فقه و اصول را به عهده داشته ام. در سال ۸۰ در دانشگاه تهران در دانشکده های مختلف به تدریس متون اسلامی و در سال ۱۳۸۱ در یزد به عنوان عضو هیئت علمی به تدریس دروس فقه وحقوق مشغول شده ام.
در ضمن در مدرسه امام خمینی (ره) درس های فقه و اصول و فقه و اصول مقارن، با فقه و اصول سمیناری در درایه و رجال، نقد حدیث و منابع حدیثی مشغول تدریس بوده ام. تاکنون راهنمایی و مشاوره تعدادی از رساله های فوق لیسانس و دکتری در مراکز مختلف علمی بر عهده داشته ام نظیر مدرسه امام خمینی (ره)، حوزه علمیه خواهران، دانشگاه آزاد اسلامی. همچنین برای پیشبرد اهداف اطلاع رسانی در دانشگاه یزد و مرکز تحقیقات در میز گردهای علمی، نقد کتاب و کارگاه های پژوهشی کاربردی شرکت کرده ام.

میرخواند

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد بن خاوند شاه بن محمود (ف. ۹۰۳ یا ۹۰۴ ه.ق) معروف به «میر خواند» مؤلف تاریخ «روضهٔ الصفا فی سیرهٔالامناء والملوک والخلفاء». وی از نجیب‌زادگان بلخ بود، پدرش در اصل اهل بخارا بود اما به بلخ مهاجرت کرده بود. میرخواند بیشتر عمر خود را در هرات گذرانید و مورد توجه خاص امیر علیشیر نوائی قرار گرفت و کتاب روضهٔالصفا را که تاریخ عمومی عالم از بدو خلقت تا زمان خود اوست به نام نامی آن وزیر نوشته است.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

میرزا خانی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا میرزاخانی : قائم مقام رئیس ستاد پشتیبانی واحد مهندسی رزمی حمزه سیدالشهداء(ع)(جهاد سازندگی سابق) سال هزار و سیصد و سی و هشت در یک خانواده مذهبی در دامغان به دنیا آمد. از کودکی عاشق ائمه و خاندان عصمت و طهارت(ع) بود. او در نماز جماعت و جمعه شرکت می‌کرد و آن را تکلیف می‌دانست. تحصیلاتش را تا سیکل ادامه داد.
با آمدن امام خمینی رحمت‌الله علیه به ایران و شروع جرقه‌های انقلاب اسلامی به همراه دوستان هم محلی‌اش به پاسداری از انقلاب پرداخت.
همیشه فعالیتش را از دیگران مخفی می‌کرد. در دوران مبارزات انقلاب رضا و برادر دیگرش توسط عمّال شاه دستگیر و مورد شکنجه قرار گرفتند.
پس از پیروزی انقلاب، دوره سربازی رضا همزمان با دوران جنگ تحمیلی شد. او با تلاش فراوان داوطلبانه به جبهه‌های جنوب و گیلانغرب رفت. در طی دوران سربازی سه بار در جبهه زخمی شد. دوبار از ناحیه پا و سر و بار آخر از ناحیه دست در بیمارستان

امام رضای مشهد بستری شد.

در عملیات طریق‌القدس و آزادسازی بستان شرکت نمود. بعد از اتمام خدمت سربازی, جذب فعالیت در جهاد سازندگی (سازندگی)شد. همراه بقیه برادران جهادگر در عملیات فتح‌المبین در جبهه رقابیه عین‌خوش مبارزه کرد. پس از آن به عنوان مسؤول واحد مهندسی رزمی و پشتیبانی جنگ در جهاد سازندگی فعالیت داشت.

او مدتی بعد به ستاد پشتیبانی جنگ حمزه سیدالشهداء اعزام گردید. در آن جا مسؤولیت قائم مقامی ستاد پشتیبانی واحد مهندسی رزمی را به عهده داشت. او مخلصانه در راه خدا مبارزه کرد.

سرانجام در سوم آبان هزار و سیصد و شصت و پنج در منطقه سردشت بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سرش به دیدار حق شتافت.

منابع زندگینامه :پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

میرزا کوچک

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پشت پنجم ذکاءالملک مزبور. وی در تاجگذاری نادرشاه افشار در دشت مغان به سال ۱۱۴۸ ه.ق جزو نمایندگان اصفهان بوده.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

میرزا یانس، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۴۷ ش در همدان متولد شد. پس از طی تحصیلات مقدماتی در دبیرستان آمریکایی اصفهان و فراگرفتن تحصیلات عالیه وارد خدمات دولتی شد و در دوره دوم مجلس شورای ملی از طرف ارامنه جنوب به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در ادار سوم و چهارم و هفتم و هشتم و نهم همچنان نماینده ارامنه جنوب در مجلس شورای ملی بود.

میرزا یانس شخصی فاضل و ادیب بود و خدمات مهمی به ادبیات ارامنه نمود. ترجمه آثار عمر خیام، حافظ و فردوسی به زبان ارمنی از کارهای علمی اوست. چند آثار نویسندگان برجسته دنیا را به زبان ارمنی ترجمه نموده است. در دوره دهم نیز به سمت نمایندگی انتخاب شد ولی یک روز قبل از افتتاح مجلس درگذشت. وفات او در خرداد ۱۳۱۴ ش اتفاق افتاد. میرزا یانس در بین ارامنه ایران محبوبیت خاصی داشت و طرف احترام و محبت مردم بود. در کودتای ۱۲۹۹ نامبرده نیز جزو رجال به زندان سید ضیاءالدین افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میرزاپور، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محسن میرزاپور

محل تولد : دزفول

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۰/۱/۱

زندگینامه علمی

بنده در سال ۱۳۷۹ در حالی که مشغول به تحصیل در دبیرستان بودم از محضر عالم بزرگوار «حضرت شیخ محمد کاظم انصاری (ره)» بهره مند شدم و دروس ادبیات را آغاز کردم. پس از اخذ دیپلم حدود هفت ماه در مدرسه «بقیهٔ الله» شهرستان خوانسار اشتغال به تحصیل کردم که در واقع شروع رسمی دوران طلبگی من از همان زمان آغاز شد که در سال ۱۳۷۱ بود. بعد به شهر خودمان دزفول مراجعت کردم و بعد از تمام کردن ادبیات و منطق، دروس فقه و اصول را در محضر حضرت شیخ محمد کاظم انصاری (ره)، حاج آقا سید حسن آقا میری و حاج آقا مقامی به اتمام رساندم

و در سال ۱۳۷۶ به قم آمدم. ابتدا درس حاج آقا عالی رفتم و مباحث قطع و ظن را تا حدودی گذراندم ولکن به سبب مشکلاتی بعد از ۵ ماه دوباره به شهرستان دزفول مراجعت کردم و سال هفتم حوزه را به اتمام رسانده، در سال ۱۳۷۷ به قم مراجعت کردم و با جدیت بیشتری کتاب رسائل را با استفاده از محضر دو استاد عزیز و ارجمندم حاج آقای کریمی و صادر به اتمام رساندم. پس از آن مکاسب را در محضر استاد نکونام (بخش شرائط العوضین) بودیم، و با تشکیل جلسات خصوصی که هر هفته برگزار می شد بهره های خوبی بردیم.

کفایه را در محضر استاد ارجمند حاج آقا تهرانی بودیم. و همچنین عمده کتاب کفایه را در محضر استاد عزیز حاج آقا صادر بهره های فراوانی بردیم. در طی این سالها نیمی از سال ۷۷ را کاملا توفیق شرکت در درس تفسیر آیهٔ الله جوادی آملی داشتم. سال ۱۳۸۰ به توصیه استاد خودم حاج آقا صادر به درس خارج اصول «آیهٔ الله وحید خراسانی» شرکت کردم و درس فقه خود را با کتاب ریاض المسائل سید علی طباطبائی که از کتب بسیار مهم فقهی به شمار می رود؛ طی دو سال در محضر استاد عزیز و اخلاقی خودم حاج آقا هاشمی بهره بردم.

سال ۱۳۸۰ سال ورود ما به مؤسسه امام صادق (ع) متعلق به آیهٔ الله سبحانی بود و آغاز دوره تخصصی ما در همان سال بود. سه سال در خدمت استاد بسیار گرانقدری همچون: «حاج آقا ربانی گلپایگانی»، «حاج آقا مومنی»، «حاج آقا قدوسی»، «ملک حسینی» و «حاج آقا خسرو پناه» بودیم و استفاده های فراوانی در این چند سال بردیم و اکنون هم مشغول تمام کردن پایان نامه سطح ۳ خود هستم که مربوط به بخشی از مباحث امامت است که با راهنمائی های اساتید حاج آقا اسدی و سلیمانی رو به اتمام می باشد.

میرزایی صفی آبادی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی میرزایی صفی آبادی : فرمانده تیپ امام موسی کاظم(ع) ازلشگر۵ نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۱ در شهر «مشهد» به دنیا آمد .او در خانواده ای مذهبی رشد کرد و در شرایط سخت دشوار اقتصادی روز گار کودکی را پشت سر گذاشت .«مهدی» احکام را از همان سنین کودکی درمحیط ساده ،صمیمی و پر از معنویت خانواده فرا گرفت و خودش را برای شرایط دشوار آینده آماده کرد .با آن که همه از هوش و خلاقیتش مطمئن بودند ،اما شجاعانه تصمیم گرفت تا عصای دست خانواده باشد و برای کمک به امرار معاش آنان ،میدان کار و تلاش اقتصادی را تجربه کند .

دوران نوجوانی را در محیط کار فنی گذراند .خداوند مهربان ،در آن مسیر سخت و پر تلاش استاد کاری مومن و پاک دامن سر راه او قرار داد تا انرژی روحی و فکری اش به بهبودی هدر نرود .مهدی در کنار او به رشد اجتماعی و سیاسی لازم دست پیدا کرد .با نهضت امام خمینی آشنا شد و علیه رژیم پهلوی مبارزه کرد .

با حضور در جلسه ها و سخنرانی مخفیانه ی مبارزان مسلمان ،روز به روز آبدیده تر می شد .با اوج گیری مبارزه ی مردم و علنی شدن تظاهرات خیابانی و خروش محرومان ،«مهدی» در اواخر دوران حاکمیت رژیم پهلوی ،اسلحه به دست گرفت و به همراه تعداد دیگری از جوانان با نقشه ای که از قبل طراحی شده بود ،به ساختمان مزدوران ساواک ،در خیابان «پاستور» شهر« مشهد» حمله کردند .این شعبه پس از ساعت ها در گیری با رشادت مهدی و همرزمانش به تصرف نیروهای انقلابی در آوردند .

انقلاب به پیروزی رسید و مهدی همراه دیگر جوانان پر شور و متعهد و با حضور در نهاد مردمی جهاد سازندگی ،در قسمت فنی و مهندسی مشغول به کار شد .کمک به روستاییان محروم و ستم دیده و عاصی از ظلم خان ها ،هدف بزرگی بود که با ایثار و فداکاری انجام داد و در راه آن خطرهای فراوانی را تحمل کرد .

با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه انقلاب نو پای اسلامی ایران ،عرصه وسیع تر و آزمونی سخت برای مهدی ایجاد شد .پس از گذشت بیست و پنج روز از آغاز جنگ به همراه گروهی از نیروهای اعزامی جهاد «خراسان» ،عازم جبهه های جنوب کشور شد و در قسمت فنی و مهندسی برای پشتیبانی از رزمندگان ،تلاش شبانه روزی خودش را نشان داد .اما روح ساحشور و خلاق تاب تحمل پشت خط را نداشت .احساس می کرد که بیشتر از آن می تواند در خدمت رزمندگان باشد و آنان را در شرایط سخت یاری دهد .

او پس از چند ماه ،با تقاضای خودش از جهاد به سپاه پاسداران خراسان منتقل شد و به خاطر علاقه اش به خنثی کردن مین و عملیات انفجاری ،به عنوان تخریب چی ،لباس سپاه را تن کرد در اولین حضورش عملیات ظفر مند سوسنگرد و بعد فتح قله های الله اکبر را تجربه کرد .

عملیات نصر در منطقه ی الله اکبر و شحیطیه گام بعدی بود ،اما زخم ترکش دشمن باعث شد تا مدت کوتاهی در پشت جبهه به انتظار بماند .پس از بهبود ،برای شرکت در عملیات طریق القدس خودش را به خط مقدم رساند .

دلاوری های او در کنار سایر رزمندگان برای آزاد سازی شهر بستان در خاطره ها باقی مانده است .او در این عملیات بار دیگر مجروح شد و برای درمان به مشهد رفت .روح بی قرار مهدی طاقت ماندن در شهر را نداشت .هنوز زخم ها التیام نیافته بود که خودش را به جبهه رساند .دلش می خواست در حمله بعدی حضور داشته باشد .در تنگه ی چزابه ،با خلاقیت و شجاعتش همه را متحیر کرد .به دنبال آن در عملیات« فتح المبین» ،پا به پای رزمندگان ،متجاوزان عراقی را به عقب راند .

وقتی برای اولین بار نیروهای رزمی خراسان سازماندهی شدند و تیپ ۲۱ امام رضا (ع) شکل گرفت ،مهدی که در میدان های مین کار آزموده شده بود ،با عنوان مسئول گروه تخریب ،به کار آموزش نیروهای جدید مشغول شد .

در عملیات «بیت المقدس» و کانال بیوض از ناحیه شانه ی راست مورد اصابت گلوله قرار گرفت و برای مداوا به زادگاهش رفت .دستش صدمه ای جدی دیده بود اما طاقت نشستن و شنیدن اخبار جنگ را نداشت .با همان وضعیت خودش را به جبهه رساند و در عملیات «آزاد سازی خرمشهر» شرکت کرد .

عملیات «رمضان» آزمون دشوار دیگری بود که مهـدی با سـر بلندی از آن بیرون آمد .در این حمله که در محور شـلمچه انجام شـد ،برادر کوچکترش «رضـا» به شـهادت رسـید و مهـدی از همه رزمنـدگان خواست تـا جنـازه سـایر شـهدا به عقب منتقل نشـده ،پیکر برادرش را از روی زمین بلند نکنند .

انفجار مین در عملیات «مسـلم بن عقیل» باعث مجروح شـدن دسـتش شـد .اما پس از مدت کوتاهی از بیمارسـتان راهی جبهه شد و همه رزمنـدگان را حیرت زده کرد .عـده ای به خـاطر وجود ترکش های فراوان در بـدن او ،لقب فرد آهنین را برایش انتخاب کرده بودند .

در عملیـات والفجر «مقـدماتی» و والفجر« یـک» به عنوان مسـئول تخریب مـاموریت بزرگی را انجـام داد . او و گروهش بـا نفوذ در خاک عراق ،تلمبه خانه های مهم منطقه را منهدم کردند .

شایسـتگی ،شـجاعت ،تجربه و خلاـقیت او بـاعث شـد تا به عنوان معاون فرمانـدهی تیپ امام موسـی (ع) هـدایت نیروهای تیپ را به عهده بگیرد .

در عملیـات والفجر ۴ در منطقـه ی پنجـوین و همچنیـن عملیـات پیروز خیـبر لحظه به لحظه در کنـار همرزمـانش جنگیـد .او در این عملیات پیش از دیگران خودش را به جاده ی بصره — العماره رساند .

پس از ازدواج با همسـری مومن و فادار به دیدار امام خمینی رفت و سـپس به جبهه های جنگ باز گشت .هنوز چند ماهی نگذشـته بود که به زیـادت خانه خـدا مشـرف شـد .سـفر حـج تحول بزرگی در شخصـیت و روحیه او پدیـد آورد .مهـدی پس از پایان سـفر بلافاصله راهی خط مقدم شد وعملیات میمک را فرماندهی کرد و در بیست و هشتم آبان ماه سال ۱۳۶۳ با اصابت گلوله ای مستقیم به سـرش به شـهادت رسـید و روح بلندش به اوج آسـمان پرواز کرد . منابع زندگینامه" :پرنده آسمان میمک،نوشته ی ،حمید نوایی لواسانی،نشر ستاره ها–۱۳۸۵

میرزایی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر میرزایی : فرمانده قرارگاه عملیاتی «بدر»سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سیستان وبلوچستان

پاسدار شـهید و سـردار فداکار اسلام ،شهید« علی اکبر میرزایی» در ۱۲ خرداد ۱۳۳۶ در خانواده ای مذهبی و مستضـعف در یکی از روستاهای شهرستان «بهشهر» در استان «مازندارن» متولد شد .اودوران کودکی راپشت سرگذاشت و وارد دوران تحصیل شد.پس از این دوران در سال ۱۳۵۵ به خدمت نظام وظیفه رفت .شـعله های انقلاب اسـلامی مردم ایران برعلیه حکومت ستم شاهی شعله ور تر می شـدو علی اکبر مشـتاقانه در این مبـارزات حضوری فعـال داشت.در سـال ۱۳۵۸ پس از پیروزی و طلوع فجر انقلـاب اسـلامی با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به این نهاد برآمده از انقلاب الهی مردم ایران پیوست.

از آنجا که با محرومیت رشد کرده و آن را با تن و جان احساس نموده بود مشـتاق خدمت در مناطق محروم ،به ویژه استان «سیستان و بلوچسـتان» بود به همین دلیل به همراه شـش نفر از همرزمانش که بعد ها به شهادت رسیدند به این منطقه مهاجرت کرد و مشغول خدمت گردید .

«علی اکبر میرزایی» در همـان ابتـدای خـدمت خود در سپاه بـا توجه به رشادتها و از خود گذشـتگی ها یی که بروز داده بود ،مورد عنـایت قرار گرفته و به عنوان مربی آموزش نظـامی در مرکز نـاحیه به کـار گرفته شـد. او در جهت تعلیم و تربیت نیروهای سـپاه در

ابعاد نظامی تلاش می کرد .

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در مراحل مختلف به جبهه های نور علیه ظلمت هجرت کرد و دوشادوش دیگر همرزمانش در این جهاد مقدس فی سبیل الله در چند عملیات شرکت جست .

شهید بزرگوار پس از مراجعت از جبهه با توجه به نیاز مردم منطقه به وجود ایشان و در خواست مکرر فرماندهی لشکر« ثار الله»،« سردار قاسم سلیمانی» از سوی سپاه پاسداران استان «سیستان و بلوچستان» به عنوان فرمانده پاسگاه «جاسق» از توابع شهرستان «سراوان» تعیین گشت و با تلاش همه جانبه با روحیه ای سر شار از عشق و ایثار ،در برابر اشرار و قاچاقچیان مسلح ، این نوکران اجنبی و خود فروختگان به شرق و غرب ، به مبارزه پرداخت.

با توجه به کسب تجارب نظامی و رشد کم نظیر، در تاریخ دهم تیر ماه ۱۳۶۵ به عنوان فرمانده قرار گاه عملیاتی« بدر» مستقر در منطقه پشت کوه از توابع شهرستان «خاش» تعیین شد .او شبانه روز دوشادوش عشایر غیور بلوچ این منطقه و سایر همرزمانش در این قرار گاه در راه حفظ امنیت و استقلال کشور در برابر تجاوز عوامل ضد انقلاب مسلح فعالیت نمود .

با توجه به حجم وتراکم بالای کارو عشق و فداکاری او نسبت به آرمانهای انقلاب اسلامی ، تا ۲۹ سالگی توفیق ازدواج و تشکیل خانواده را نیافت تا اینکه در شهریور ماه سال ۱۳۶۵ با فردی از خانواده مذهبی و با ایمان ازدواج نمود و حنظله وار در تاریخ دهم مهر ماه ۱۳۶۵ در یک در گیری ناجوانمردانه، اشرار و عوامل استکبار جهانی در منطقه پشت کوه از توابع شهرستان خاش او را به در جه رفیع شهادت نائل آوردند و در تاریخ پانزدهم مهر سال ۱۳۶۵ در زادگاهش به خاك سپرده شد .

منابع زندگینامه :سرداران سپیده،نوشته ی مریم شعبان زاده،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و شهدا ی سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

میرزایی، محمدعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد علی میرزایی : فرمانده محور اطلاعات لشگر ۴۱ثارالله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زندگینامه در تاریخ سیزدهم اسفند ماه سال ۱۳۴۳ در شهرستان زابل در کلبه ای حقیرانه از خانواده ای خدا جو و حق طلب، کودکی پا به عرصه هستی می نهد.بنا به سنت اسلامی، پیس از قرائت اذان و اقامه ،برای این مولود نام «محمد علی »انتخاب می شود .«محمد علی» در دامان پر عطوفت مادری متدین و در سایه پدری سختکوش که در تهیه معیشتی حلال دایم در تلاش است ،پرورش می یابد .

سیستان از دوران ستمشاهی زخمهای کهنه از ظلم و ستم ،محرومیت ،فقر ،تبعیض ،بی عدالتی و ...به تن دارد. زخم هایی که بسیاری از آنها هنوز التیام نیافته است .اگر چه امروزه به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی ،سیستان قابل مقایسه با گذشته های چندان دور خود نیست .

در چنین وضعی است که پدری فرسوده و ناتوان از مشقات زندگی ،با شغل نجاری می کوشد تا خرج روزانه همسر و فرزندان را آبرومندانه تهیه نماید .مشکلات زندگی به این پدر مهربان و دلسوز اجازه نمی دهد که حتی ساده ترین امکانات رفاهی را برای خانواده خود فراهم کند .آنچه به حیات چنین خانواده ای روح زندگی می بخشد مهر و محبتی است که اهل خانواده به یکدیگر ابراز می کنند. تنها یار و یاور پدر ،فرزندان شایسته ای هستند که به کمک او می شتابند تا شاید خستگی از تن وی به در کنند .مادر و برادر شهید میرزایی نقل می کنند که محمد علی با دستان کودکانه خود برای پدر چکش می زند و چوب می تراشید .گویی محمد علی از همان اوان کودکی از این طریق می خواسته زحمات پدر را جبران کند و در رو یا رویی با سختی ها و فقر

حاکم بر جامعه و زندگی می خواهد خود ،آموخته و تجربه کرده باشد .

در حالی که کودکان هم سن و سال او در کوچه پس کوچه های محله به پرسه زنی مشغولند و هنوز از خاکبازی چشم نپوشیده اند. محمد علی با روح آرام خود به دنبال چیز دیگری است .گویی گمشده ای دارد که می خواهد با شرکت در مراسم مذهبی آن را بجوید .

او دست در دست مادر به مجالس روضه خوانی و قرائت قرآن گام می نهد .گوش فرا دادن به کلام الله و شرکت در مراسم مختلف مذهبی از جمله عزاداری ،سوگواری و روضه خوانی برایش از هر چیزی زیبا تر جلوه می کند .

به گفته مادر محمد علی، لذت بخش ترین بازی و سر گرمی دوران کودکی وی بازی با تفنگ و شمشیر است که پدر برای او می سازد .محمد علی با همسالان خود با این وسا یل به بازی مشغول می شود و با صلاح چوبی خود قلب دشمن خیالی را هدف می گیرد .

گویی محمد علی با استفاده از این وسایل رمز و راز رویا رویی با خصم را در وجود خود می پروراند و در ذهن کودکانه خود چنین تصور می کند :

چون شعله سر کش تفنگیم همه بر سینه دشمنان فشنگیم همه

در راه خدا چه باک از کشته شدن ای خصم بیا که مرد جنگیم همه وقتی شش سال از عمرش را سپری می کند ،به بیماری یرقان مبتلا می شود .برای اینکه مادر دلبندش اندوه به دل راه ندهد ،بیماری خود را پنهان و تحمل می کند .

دوران دبستان را در سال ۱۳۵۰ در دبستان« سرابندی »آغاز می کند. وقتی مادر از فرزندان سخن می گوید ،از اینکه محمد علی او را به هنگام تحصیل نزد معلمان و مدیر مدرسه سر افراز کرده است ،احساس غرور می کند .از اینکه فرزندش با حجب و حیای خاص از او حرف شنوی داشته و از کارهای خلاف پرهیز داشته است ،لذتی روحانی می برد .از اینکه پسر بچه اش کاری جز مدرسه رفتن و گوش دادن به نوار های مذهبی در خانه نداشته و همیشه مشتاق حضور در مسجد محله بوده است ،به خود می بالد .

محمد علی ،که از همان کودکی طعم تلخ فقر و محرومیت را با تمامی وجود چشیده است ،برای کمک به خانواده اش احساس مسئولیت می نماید .او همزمان با تحصیل در مغازه نجاری پدر مشغول به کار می شود .در حالی که بعضی از همسالان و همکلاسان وی در ناز و نعمت به سر می برند ،محمد علی با حداقل امکانات به تحصیل ادامه می دهند و تنها در خواستش از والدین خرید قلم و دفتر است ،نه چیز دیگر .

حساس ترین دوران زندگی محمد علی ،دوره ای است که به مدرسه راهنمایی پا می گذارد .وی در سال ۱۳۵۵ در مدرسه رهنمایی« طالقانی» مشغول به تحصیل می شود .

با توجه به جو مذهبی حاکم بر خانواده ،در این دوره محمد علی به رشد اعتقادی می رسد .میزان پایبندیش به انجام واجبات و ترک محرمات بیشتر می گردد .

در مراسم مذهبی فعال تر شرکت می کند و حس تواضع ،عدالت طلبی ،آزادی خواهی و خویش تن داری از منکرات در او نضج می گیرد .

روابط حسنه با دیگران را به نیکی از خانواده خود فرا می گیرد .بدون مشورت با بزرگتر ها کاری انجام نمی دهد .نسبت به کوچکتر ها نیز احترامی خاص قائل می شود .

به راستی که وجود او مایه سر افرازی اهل خانواده می گردد .از همان ابتدا با اخلاق و حسن رفتار خویش در دل دیگران نفوذ می کند .

همه در محله دوستش داشتند .دوستانش و اهل خانواده سعی می کردند بدون مشورت و نظر خواهی از او کاری از پیش نبرند ،چرا

که به عظمت روح و بینش الهی او اعتقاد و اعتماد داشتند .گویی مهر نیکی از دوران جوانی بر پیشانی او نقش می بندد و آینده ای درخشان برای او رقم می زند .

شایسته ترین و بارزترین ویژه گی اعتقادی محمد علی در این دوران تقیید و التزام عملی به مسائل عبادی است .راه سعادت را به خوبی پیدا کرده و به نیکی در آن گام بر می دارد. او با اعتقاد راسخ ،در ادای نماز سر وقت بسیار حساس است .هر گز روزه را ترک نمی کند .با آن قد و قامت کوتاه و سن کم خود در نماز جماعت مسجد محله «هاشم آباد» شرکت فعال دارد .در برگزاری مجالس و مراسم مذهبی ،روضه خوانی و قرائت قرآن بسیار کوشا است .

عشق به ولایت و خاندان نبوت و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در سیمای تابناک او نمایان می شود .ارادت و اظهار محبت او در باره اهل بیت (ع) و توسل به ائمه اطهار آگاهانه و با معرفتی خاص در وجودش تجلی می یابد .او که تاکنون شنونده نوحه های مذهبی بوده است ،اکنون خود نوحه خوان می شود .با صدای گرم و گیرای خود دیگران را به لذتی روحانی می برد و به محفل عزاداران شور و حال معنوی می بخشد .

اطرافیان محمد علی احساس می کنند در وجود این نوجوان حس غریبی است که برای همگان قابل درک و دست نیافتنی است .

زیرا او تمام وجودش را وقف دین و مذهب کرده ،در این راه به هیچ چیز جز رضای خداوند یکتا نمی اندیشد .

محمد علی در انتخاب دوست وسواس عجیبی دارد .با افراد متدین و مومن مانوس می شود .به طوری که اغلب دوستان دوران کودکی و نوجوانی او یا همچون خودش به شهادت رسیده اند و یا در پست و مقامی از دستاوردهای انقلاب اسلامی پاسداری می نمایند .

از او قات فراغت خود به نحو احسن استفاده می کند .

کمتر امر معنوی است که از عهده محمد علی بر می آید و انجام نمی دهد .کوتاه ترین لحظه ها را مغتنم می شمارد .پیوسته ،در هر فرصتی که می یابد گوش به نوای ملکوتی قرآن می سپارد .به خواندن کتابهای مذهبی اهتمام می ورزد .هر از گاهی که موقعیتی ایجاد می شود تا با همسالان خود به بازی دسته جمعی به پردازد ،آنقدر روح پاکش در دیگران اثر می گذارد که هر تیمی دوست دارد یکی از بازی کنانش او باشد .

به گفته اهل خانواده و دوستان ،او در دوران نوجوانی اسوه و الگویی برای هم سن و سالان خود می شود و بزرگتر ها نیز بر ایمان قوی و قدرت معنوی او صحه می گذارند .

یکی از آرزوهای محمد علی در این دوران این است که روزی معلم و یا دکتر شود تا بتواند هر چه بیشتر در خدمت محرومان جامعه باشد و دین خود را نسبت به جامعه ستم دیده و مردم محروم منطقه ادا نماید .شاید این آرزوی او متاثر از بر خورد و ارتباط مداوم وی با خانواده دکتر معالجش به هنگام کودکی باشد .

او در اثر این آشنایی و ارتباط در کنار خواندن کتاب های مذهبی – عقیدتی ،به مطالعه کتاب های علمی نیز می پردازد .

محمد علی در سال دوم راهنمایی پدر فداکار و مهربان خود را از دست می دهد .پدری مشفق که دائما به فکر آینده فرزندان خود و به آنها درس آموخته بود .با فقدان پدر ،او بیش از پیش در مقابل افراد خانواده احساس وظیفه می نماید .می کوشد با کار و تلاش بیشتر جای خالی پدر را پر می کند .همراه برادر بزرگترش ،«شهید غلامرضا »،مدت بیشتری در مغازه نجاری پدر کار می کند تا از طریق در آمدی هر چند ناچیز برای امرار معاش فراهم آورد .زیرا غیرت و جوانمردی محمد علی به او اجازه نمی دهد تا برای خرج زندگی دست نیاز به سوی دیگران دراز کند .با چنین فرزندانی شایسته محیط خانه پر از عشق ،صفا و محبت گشته به روح آزرده مادر آرامش می دهد .

اگر چه با مرگ پدر مسئولیت سنگینی بر دوش محمد علی و برادر بزرگتر وی شهید غلامرضا می افتد ،ولی این امر آنها را از

پرداختن به مسائل سیاسی – اجتماعی باز نمی دارد .مخصوصا در برهه ای که در گوشه و کنار مملکت مبارزات علیه شاه معدوم به طور علنی شروع شده بود .

با شروع مبارزات علیه طاغوت زمان ،گویی محمد علی تولدی دیگر می یابد وآشنایی و معاشرت دیرین خانواده محمد علی با شهید محمـد تقی حسینی (نماینـده مردم زابل در مجلس شورای اسـلامی)در آغاز تظاهرات علیه رژیم ستمشاهی بیشتر می شود .در این زمان ارتباط محمد علی با شـهید حسینی برگ زرین دیگری در صفحات درخشان عمر پر بارش رقم می زند .منزل پدری وی محل امنی برای مبارزان سیاسی است .ازاین رو شهید حسینی که به خاطر مبارزات مستمر علیه نظام طاغوت مرتبا از طرف ساواک جهنمی مورد تهدیـد و تعقیب قرار گرفته بود ،کتاب ها ،نوارها و نشـریه های حضـرت امام خمینی (ره)را در این منزل مخفی می نماید .این امر نه تنهـا بـاعث آشـنایی هر چه بیشتر محمـد علی با مبارزات علیه رژیم شاه می گردد ،بلکه او را در متن مبارزات همه جانبه مردم سیستان بر ضـد حکومت جابر پهلوی قرار می دهـد .او در چنین لحظات حساس و سر نوشت سازی می کوشد تا شخصـیت مذهبی _سیاسی خود را کمال بخشد .

اگر چه با توجه به وضـعیت خاص اسـتان سیسـتان و بلو چستان در آن زمان_ از جمله :دوری از مرکز ،وجود اشرار و خانهای مسلح ،مزدوران فریب خورده وابسـته به استکبار جهانی و جو اختناق حاکم _ تظاهرات به کندی و با تا خیر صورت می گیرد ،ولی محمد علی گسـتاخانه حصـار ترس و وحشت را در وجود خود فرو می ریزد و با تاثیر پـذیری از کلام امام خمینی (ره) به خیل مبارزان می پیوندد .

طلیعه نهضت اسـلامی این طالب حق و آزادی را همچون دیگر مردم به تظاهرات علیه طاغوت می کشاند .دیگر سر از پا نمی شناسد .برای روشنگری و بیدار کردن وجدان های خفته ،ابتدا به سراغ همکلاسان و دوستان صمیمی خود می رود .آنها را با شور و هیجان زائد الوصفی به شرکت در تظاهرات علیه حکومت جابر تشویق و ترغیب می نماید .این امر موجب می گردد تا محمد علی به عنوان یک رهبرتعدادی جوان را به گرد خود جمع کند و به اتفاق آنها به پخش اعلامیه ها و سـخنان حضرت امام «ره»و همچنین شب نامه های انقلابی مبادرت ورزد .از این رو ،بارها از طرف ساواک و ماموران مزدور شهر بانی تحت تعقیب قرار می گیرد. او برای رهایی از دست زورمندان رژیم خونخوار ،مخفیانه در روستاهای اطراف شهر به سر می برد .

بر اثر گذر زمان و تداوم انقلاب و تظاهرات علنی علیه شاه و ایادی مزدورش ،دیگر کسـی از ماموران خود باخته رژیم ترسـی به دل راه نمی دهد .ملت غیور ایران با قامتی بر افراشته و سینه ای ستپر برای دفاع از آرمان های مقدس انقلاب در برابر جلادان خون آشام پهلوی ،به قیـام خود ادامه می دهـد .مسـجد حکیم (زابـل) از مهمـترین مراکز تجمع انقلاـبیون است .رژیم مزدور که از اهمیت این پایگاه مردمی به خوبی آگاه است ،برای سر کوب و پرا کنده کردن عناصر انقلابی بار ها دست به تهدید و تهاجم می زند .

محمد علی که هم اکنون در سال سوم راهنمایی مشغول به تحصـیل می باشد ،در جریان انقلاب لحظه ای آرام نمی گیرد .به عنوان سر باز فدا کار اسلام ،در جمع انقلابیون صدیق به حفاظت از این خاستگاه مبارزه و قیام می پردازد .

او که در کوران انقلاـب و مبـارزه ملت انقلابی ایران و ارتباط نزدیک با رو حانیون مبارز،به ویژه شـهید حسـینی به رشـد اعتقادی و بلوغ سیاسی رسیده است ،سرا پای وجودش پر از شور و شعور انقلابی ،اسلامی می شود .

محمد علی دوره دبیرسـتان را از سال ۱۳۵۸ در دبیرسـتان شـهید حسـینی (فردوسی سابق)آغاز می کند . هنوز چند ماهی از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود ،هم با ضد انقلاب مبارزه می کند و هم هر چه بیشتر به تزکیه و تهذیب نفس می پردازد .

او ایـن مراحـل را بـه خـوبی پشـت سـر می گـذارد و بـا شـعوری انقلاـبی و اعتقـادی راسـخ تمـام سـعی و تلاـش خـود را در حفظ دسـتاوردهای انقلاب ،سـر کوبی منافقان و معانـدان و بقایای حکومت فاسد شاه به کار می برد . اولین اقدام انقلابی محمد علی پس از پیروزی انقلاب مقابله با منافقین است .منافقین در اوایل انقلاب برای نابودی و به انحراف کشانـدن حرکت اسـلامی مردم ایران از

هیچ اقدام مذبو حانه ای فرو گذار نمی کنند .آنها برای رسیدن به اهداف شوم خود در گوشه و کنار هر شهری سعی در منحرف کردن افکار مردم ،به خصوص جوانان دارند .آنها با چاپ متعدد روز نامه ها و کتاب های گمراه کننده و بر گزاری جلسات درون گروهی ،شبانه روز در این امر می کوشند .اما بودند جوانانی پر شور و انقلابی که با تکیه بر فرمان رهبر معظم انقلاب در مقابل این مزد بگیران جیره خوار قیام کنند .

در این مقطع حساس ،افرادی همچون محمد علی با هوشیاری کامل ،جوانان مسلمان و انقلابی را گرد هم می آورند تا اقدامی به جا و به موقع در مقابل تو طئه های وابستگان به آمریکای جنایتکار به عمل آورند .

محمد علی در رویا رویی با منافقین ابتدا سعی نمود با افشا گری خود آنها را هدایت نماید .چهره سالوس رهبران منافقین را به آنان نشان دهد .اما عده ای از منافقین گویی در مقابل این همه افشاگری ها کر و کورند و واقعیت های عینی را نمی پذیرند .

اینجاست که دیگر محمد علی با افکار و مواضع انحرافی بر خورد قاطعانه می نماید .وقتی نصیحت را بی نتیجه می بیند ،دست به عمل می زند .به اتفاق یکی از دوستان خود (جعفر دولتی مقدم)برای بر چیدن بساط منافقین در زابل می کوشد و کتابفروشی منافقین را پر از کتابها و نشریات گمراه کننده ضد مذهبی و ضد انقلابی به آتش می کشد .

محمد علی ،پس از پیروزی انقلاب اسلامی ،برای سیراب کردن روح تشنه و ذهن معرفت جوی خویش در صدد جبران کمبود ها بر می آمد .در این روزها ،کتاب مونس همیشگی او می شود .اتاق محقرش انباشته از کتاب های مذهبی ،سیاسی و علمی است .بیش از پیش به مطالعه کتاب می پردازد .آثار شهید مرتضی مطهری اولین آثاری است که توجه او را به خود جلب می کند .محمد علی نه تنها خود به مطالعه این کتاب ها می پردازد ،بلکه با تعهد انقلابی خود به جوانان دیگر نیز سفارش اکید می نماید تا برای پر بار کردن ذهن ایمانی خود از آن استفاده نمایند .او برای با لا بردن بینش سیاسی خود مجلات ،نشریات و کتب سیاسی را مورد مطالعه قرارمی دهد . از مطالعه روز نامه ها غافل نیست .این مهم باعث می شود تا مسائل سیاسی را با دقت تجزیه و تحلیل نماید و علاو بر تحلیل درست مسائل سیاسی حاکم بر کشور از مسائل سیاسی حاکم بر کشور از مسائل حاکم بر منطقه زابل و زاهدان نیز آگاهی یابد .

رسیدن به ارزشها و کمالات انسانی از آرزوهای همیشگی محمد علی است .او با تو جه به سفارش های موکد حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر خود سازی و تزکیه نفس ،از هر فرصتی برای پرورش و تهذیب روح سود می جوید .خود سازی و مراقبت از خویشتن را تداوم می بخشد تا خود را برای وصول به درجات کمال آماده سازد .

روح توکل به خدا بر سراسر وجود و زندگی او سایه می افکند .

جانش با قوت دعا و ذکر نیمه شبان صیقل می یابد .از دولت قرآن و ادعیه قلبش تجلی گاه نور می شود .او به طمانینه قلبی می رسد و با یاد و ذکر الله با قلبی مطمئن به سوی تقرب به یگانه معبود هستی گام بر می دارد .سیمای نجیب او نمایی از خلوص و صفا و پاکی می شود .از دیگر صفات شایسته و بارز محمد علی در این دوران عدم وابستگی وی به تعلقات مادی و وابستگی های دنیوی است .او به دنیا دل نمی بندد .زیرا ،به خوبی واقف است که «هر چه نپاید دلبستگی را نشاید »مال دنیا و حب جاه و مقام را منشاء گمراهی و مانع وصال به محبوب می داند .ساده می پوشد و ساده زندگی می کند .آنچه برایش مهم است «خاکی بودن »بی آلایشی و صفای باطن است .

در سال ۱۳۵۸ محمد علی با تکیه بر شعار «هستم اگر می روم ،گر نروم نیستم »به بسیج ،این دریای خروشان حرکت انقلابی مردم ،می پیوندد .او با روحیه ظلم ستیزی ،دلی به استواری کوه پیدا می کند و در عرصه های نبرد بر باز ماندگان رژیم ،نا کثین و ما رقین زمان همچون شیر شرزه می خروشد .

در این بر همه از زمان سه عامل عمده او را جزو بارزترین جوانان این مرز و بوم می سازد :اول اینکه در جرگه بسیجیان انقلاب قرار

می گیرد ،دوم ،با مفاسد اجتماعی و جریان های سیاسی انحرافی مقابله می کند و سوم ،به خود سازی و تهذیب نفس می پردازد و تجسم و الگوی عینی یک بسیجی مومن و انقلابی می شود .

اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ،نغمه های شومی از طرف ایادی استکبار در کردستان به گوش می رسد .منافقین ،دمکراتها و کمونیست ها جهت بر اندازی نظای نوپای اسلامی به هر دسیسه و تو طئه ای متوسل می شوند .

محمد علی در سال ۱۳۵۹ با ورود به سپا ه پاسداران انقلاب اسلامی برای سر کوب این عناصر خود فروخته و وابسته به اجنبی به کردستان اعزام می شود .در پاکسازی شهر مهاباد شرکت می کند و با دشمن شجاعانه می جنگد .

او که جهاد و مبارزه در سنگر های نبرد علیه دشمن را ضروری تر می داند .در سال دوم دبیرستان تحصیل را رها می کند .

پس از باز گشت از منطقه کردستان به خاطر شجاعتها و رشادتهایی که از خود نشان داده است ،مسئولیتهایی حساس به او واگذار می شود .مدتی به عنوان محافظ استاندار سیستان و بلو چستان و پس از آن مدتی به عنوان محافظ امام جمعه زابل انتخاب می گردد .سپس به عنوان مسئول اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران زابل انجام وظیفه می نماید .

با آغاز جنگ تحمیلی درست در زمانی که ایران نیاز به باز سازی اجتماعی ،فرهنگی ،سیاسی و ...دارد ،صدام به تحریک آمریکای جهان خوار وحشیانه به کشور عزیزمان حمله می کند .

محمد علی که درس مبارزه علیه ستمگران و متجاوزان را در مکتب پیر خمین آموخته است ،مسلسل شوق بر دوش می گیرد و پوتین عشق می پوشد و با کوله باری از شوق و اشتیاق به همراه دیگر مجاهدان به مقابله با کفار بعثی می پردازد .او جزو اولین داوطلبانی است که در میدان های جنگ تحمیلی حاضر می شود و از کیان میهن اسلامی دفاع می کند .در اوایل جنگ عملیاتی نبود که محمد علی در آن حضور نداشته باشد .با توجه به عشق و علاقه وافر ی به جهاد در راه خدا و حساسیت حضور در جبهه ،حتی پس از اتمام اکثر عملیات حاضر به ترک صحنه های نبرد و رفتن به مرخصی نمی شود .

حضور مداوم در جبهه های جنگ حق علیه باطل، باعث می شود که محمد علی هر چه بیشتر با تاکتیک ها و فنون نظامی آشنا گردد .او که در کسب مهارتهای نظامی استعداد و نبوغ فوق العاده دارد با عضویت در طرح و عملیات لشکر ۴۱ ثار الله ،آن را بهترین نمودار جلوه ی این فراگیری می داند .این اعتقاد در دل و جانش ریشه می دواند که تمام زندگی و هدف آن در جبهه خلاصه می شود و زندگی خارج از جبهه یعنی زندگی در قفس .

محمد علی در اکثر عملیات با مسئولیتهای مختلف حضور فعال دارد از جمله :

_شرکت در پاکسازی مزدوران کومله و عناصر ضد انقلاب در مهاباد

_عضو گروه شناسایی در منطقه گیلان غرب ،پاوه و ...

_عملیات طریق القدس ،طراح عملیات

_عملیات فتح المبین ،عضو گروه ویژه و پیک گردان

_عملیات بیت المقدس ،بی سیم چی

_عملیات رمضان ،جانشین طرح عملیات تیپ

_والفجر مقدماتی ،بی سیم چی لشکر

_عملیات والفجر ۱ ،واحد اطلاعات و عملیات تیپ

_عملیات و الفجر ۳ ،واحد اطلاعات و عملیات تیپ

_والفجر ۴ ،واحد اطلاعات و عملیات تیپ و مسئول پدافند خط در محور شلمچه

_عملیات خیبر ،پیک و جانشین طرح و عملیات تیپ

_عملیات بدر ،جانشین طرح و عملیات و پیک تیپ

یکی از لحظات حساس زنـدگی محمد علی در جبهه در سال ۱۳۶۳ اتفاق افتاد .او در حالی که دسـتش به شدت مجروح و بی حس شـده بود ،در عملیات والفجر ۴ شـرکت می کند .وظایف اصـلی وی هدایت نیرو ها ،شـناسایی و کسب اطلاع از محورهای عملیاتی بعضـی از شـهر های عراق از جمله پنجوین است .در این عملیات برادر بزرگترش (غلامرضا) نیز به عنوان تخریب چی شـرکت می کنـد .عملیات با موفقیت ادامه دارد ،تا اینکه حـدود ساعت ده صـبح روز بعـد از عملیات ،صـدامیان در اطراف پنجوین با تمام قوا و امکانـات جهت باز پس گیری مواضع از دست رفته ،به نیرو های اسـلام حمله می آورنـد .محمـد علی با توجه به شـرایط خاص و نا مناسب منطقه به دوستانش دستور عقب نشینی می دهد .هنگام باز گشت ،در زیر گلوله باران بی وقفه دشمن با پیکر مقدس شهیدان رو به رو می شود .در گیر و دار تهاجم وحشـیانه دشمن باپیکر مقدس شهیدان رو به رو می شود .سعی می کند اجساد مطهر آنان را به خطوط خودی منتقل نماید که یکباره جنازه به خون غلطان برادرش را در جمع شـهدا می بیند .با آنکه گلوله توپ دشـمن نصف سر شـهید را از با لای پیشانی برده بود و به راحتی شـناسایی نمی شد، محمد علی از روی لباس و دیگر مشـخصات ،او را می شناسد .چفیه را از گردن برادر بر می دارد و آن را درو صورت متلاشـی شـده اش می پیچـد تـا اهل خانواده از دیـدن این صـحنه دلخراش دچار تاسف و تاثر بیش از حد نشوند .

محمد علی با دیدن این صحنه روحیه جنگاوری را از دست نمی دهد و صبورانه جنازه برادر را به خط خودی و سپس به پشت جبهه منتقل می کند .خود نیز جهت تشییع پیکر برادر به زابل می آید .تحمل ،بردباری و طمانینه محمد علی به هنگام تشییع و دفن جنازه برادر مـایه حیرت و تعجب همگـان می شـود .خـانواده محمـد علی که مـدتی را در غم از دست دادن پـدر به سـوگ نشسـته انـد با شهـادت غلامرضـا دچـار حزن و اظطراب خاصـی می شونـد .از آنجـایی که حضور محمـد علی در میان خانواده تسلی بخش خاطر پریشان آنهاست ،از او خواسته می شود تا مدتی در جبهه های جنگ حضور نیابد و به خانواده سر و سامان بخشد .

محمـد علی مثـل سـینه سرخی بی قرار دل سودایی اش، هر لحظه در هوای جبهه پر می زنـد و روح نا آرامش بر وصل یاران سـنگر نشین بی تابی می کند .لذا در پاسخ به در خواست خانواده می گوید که من باید به جبهه بروم. غلامرضا با شهادتش تکلیفش را ادا نموده است ،من نیز باید در جبهه ها حضور یابم و به تکلیفم عمل کنم .

محمـد علی از اینکه برادرش زود تر از او به فیض شـهادت نایل آمده غبطه می خورد و می گوید: «بار خدایا غلامرضا برادر بزرگ من بوده و دیر تر از من وارد میدان های جنگ شده ،اما از من سبقت گرفته و زود تر از من به لقا الله پیوسته است ».

هر گـاه یکی از دوسـتان شـهید میرزایی به درجه رفیـع شـهادت نایـل می شـد ،وی به حـال خـودش خیلی افسـوس می خـورد .دلیل تاسـفش این بود که می گفت :خوشا به سـعادت این عزیزان که خداونـد آنها را به در گاه خود قبول کرده است .ولی بدا به حال ما که مانده ایم .

او در محافل عمومی و خصوصی از تک تک دوستان مصرانه می خواست که در نماز های خود برایش طلب شهادت کنند .

در هر عملیاتی که مجروح می شد بسیار متاثر و ناراحت بود از اینکه چرا در این عملیات به شهادت نرسیده است .شهید میرزایی که شهادت را قبولی و مجروح شدن را تجدیدی می دانست می گفت :در این عملیات باز هم تجدید شدم .

در عملیـات موفقیت آمیز خیبر، جنـازه شـهید «پایـدار» بین خـط فاصل ایران و عراق باقی مانـده بود .قرار بر این بود که برای آوردن جنازه شـهید شـبانه اقدام شود .محمد علی از داوطلبانی بود که با اصرار فراوان آماد گی خود را برای انجام این ماموریت خطیر اعلام کرد . هر شب بی سیم به کمر می بست و تا تیرس نیرو های دشمن به حالت سینه خیز جلو می رفت .نیرو های بعثی عراق که متوجه حضور او می شدنـد ،به طرفش تیر انـدازی می کردنـد .ولی محمـد علی همچنان عزمش جزم بود .ترسـی به دل راه نمی داد .آنقدر این رفت و آمـد بین این دو خط ادامه داشت تا سـر انجام موفق شـد جنازه شـهید پایـدار را به عقب آورد .این اقدام شـجاعانه شـهید

میرزایی موجب تعجب فرماندهان و رزمندگان گردید و تحسین آنها را بر انگیخت .
در عملیات بدر که با رمز یا فاطمه الزهرا(س) آغاز شد یکی از برادران به نام محمد علی میرزایی در ذلیجان منطقه آموزشی لشکر ثارالله .چنین خواب دید :در خواب حضرت امام خمینی را دید که همراه شهید رجایی آمده اند و امام به رجایی فرمودند که یک جایی برای ایشان (میرزایی)آماده کن و آقای رجایی فرموده که جا برایش آماده است و ایشان در عملیات بدر بعد از زخمی شدن در آبهای هور العظیم به شهادت رسیدند و جنازه پاکش بر جای ماند .
منابع زندگینامه :حجله هور،نوشته ی عباسعلی آهنگر،نشرکنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

میرزائی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جمعیت‌شناسی، دانشکده: علوم اجتماعی، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

میرساعد، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به آقازاده که به ترتیب ساعدالوزاره و ساعدالملک لقب گرفت. فرزند آقاخان مستخدم سفارت انگلیس است. میرساعد پس از انجام تحصیلات مقدماتی به روسیه رفت و تحصیلات خود را در رشته حقوق و علوم سیاسی ادامه داد و تصدیق‌نامه رسمی گرفت و به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد. چندی ریاست اداره روس با او بود، زمانی هم در قفقاز کنسول و سرکنسول شد. در دوره اول مجلس شورای ملی به وکالت انتخاب شد. در دوره دوم نیز به جای مستشارالدوله به وکالت انتخاب گردید ولی به علت قبول شغل از وکالت استعفا داد. بعد از وکالت در چند کشور اروپائی وزیر مختار شد. در ۱۳۰۶ ش با رتبه ۹ بازنشسته شد و چندی بعد درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میرشاکی، سید جواد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید جواد میرشاکی : فرمانده گردان شهدا تیپ۵۷ ابوالفضل (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۲ در خطهٔ شهیدپرور الیگودرز، یکی از یاران صدیق خدا، فرزند پیامبر دیده به جهان گشود. وی که در خانواده‌ای متدین، مذهبی و کشاورز پای به عرصهٔ وجود نهاده بودند، از همان بدو کودکی با قرآن مانوس شد و عطر قرآن مجید او را

سرمست از جام معرفت الهی ساخت.

ایام نوجوانی شهید مصادف با انقلاب اسلامی بود. ایشان نیز مانند دیگر ایرانیان مسلم علیه رژیم طاغوتی در کنار برادر بزرگش، شهید سید مصطفی، انزجار و نفرت خود را اعلام می‌نمود. وی در به آتش کشیدن ساواک دوشادوش برادرش نقش مهمی را ایفا نمود. سید جواد تحصیلات خود را توانست تا دیپلم در رشتهٔ اقتصاد ادامه دهد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و با شروع جنگ تحمیلی در چندین مرحله به جبهه‌ها اعزام شد و در هر مرحله حماسه‌ها آفرید که هنوز یاد و خاطرهٔ دلاوری‌هایش زبانزد خاص و عام، به خصوص همسنگرانش می‌باشد.

سید جواد علاقهٔ وافری به ورزش از جمله کشتی و باستانی داشت و در این دو زمینه پیش‌کسوت بود. سید جواد و سید مصطفی یار و همرزم هم در جبهه‌های جنگ بودند و در وحدتی ناب و سرشار از عشق با برادر خویش نسیم خوش عطر برادری را در منطقهٔ بستان، عین خوش، کرخه نور، زبیدات، چزابه، حاج عمران، فاو، شاخ شمیران و شلمچه تقدیم به همسنگرانش خویش نمود. با این که رشادت‌های سید جواد را همه می‌دانند، اما جای این گونه افراد اکنون در دوران سازندگی خالی است. آری، سید جواد در عملیات والفجر ۹ در سلیمانیهٔ عراق برای تثبیت ارتفاعات مشرف بر شهر چزابهٔ عراق جلودار بود و در نوک پیکان گردان شهدا حرکت می‌کرد و مایهٔ دلگرمی همرزمانش به شمار می‌آمد.

چند روزی به عملیات کربلای ۵ مانده بود. وی برای دیدار و وداع به دیدار خانواده‌اش رفت و پس از بازگشت در شب عملیات شال سبزی به کمر بست و رهسپار خط مقدم شد و تا پایان عملیات مردانه جنگید. بعد از عملیات وی دور از چشم دیگران عرج خونین خود را آغاز نمود و این سان سید جواد در فتح شلمچه در شرق بصره به شهادت رسید.

یکی از همرزمانش درباره او چنین می گوید:

در عملیات حاج عمران ما با گردان ویژه شهدا بودیم. ایشان هم معاونت گردان را داشتند. شب عملیات ایشان یکی از گروهان‌ها را خودش رهبری می‌کرد. سید جواد خط عراقی‌ها را دور زد، ساعت ۱۲ بود ک رفتند و ۵/۲ نیمه‌شب بود که با بی‌سیم گفت: ما تپه را محاصره کرده و ۱۲۰۰ عراقی را نیز گرفته‌ایم.

در رقابیه والفجر مقدماتی سه نفر بودیم. هر سه نفر مجروح شدیم. سید جواد ما را به آمبولانس منتقل کرد و حرکت کردیم، هوا تقریباً داشت تاریک می‌شود. سید جواد پس از انتقال ما به بیمارستان، خودش نیز مجروح شده بود و با لندکروز به پشت خط می‌آمد. در بین راه می‌بیند که ما عوضی به سمت مواضع دشمن می‌رویم و با همان مجروحیت خود را به ما رساند و ماشینش را جلوی آمبولانس ما پیچید و گفت شما دارید به طرف عراقی‌ها می‌روید، برگردید و به این ترتیب ما را از دست عراقی‌ها نجات داد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

میرشاکی، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید مصطفی میر شاکی : فرمانده گردان ابوذر تیپ ۵۷ ابوالفضل(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) خاطرات خورشید وند:

گردان ویژه شهدا حزب الله که از زبده‌ترین افراد و نیروهای فرهنگی تشکیل شده بود، با تقدیم شهدایی گرانقدر از جمله فرماندهٔ آن شهید بزرگوار سید مصطفی میرشاکی در عملیات حاج عمران توانست از پیشروی دشمن و تسخیر قله‌های حاج عمران جلوگیری

به عمل آورد و باعث شگفتی فرماندهان نظامی رده بالای سپاه و سایر نیروها شود. تا جایی که افراد این گردان این همه توفیق را تا حد زیادی مرهون فرماندهی سید مصطفی می‌دانستند. شهید سید جواد میرشاکی،برادر شهید:

یکی از برادران توسط بی‌سیم از من پرسیدند که سید مصطفی پیش شما آمد؟ من هم با بی‌سیم در جواب گفتم نه، قسمت سمت چپ جناح گردان بوده است. ایشان گفتند: قرار بوده بیایند بروند جلوتر، من هم حرکت کردم و رفتم جلوتر و هر چه گشتم سید مصطفی را پیدا نکردم، در حین برگشتن به سمت راست داخل گردان داخل مناطق دشمن مشاهده کردم که برادرم زیر آتش شدید دشمن به حالت سجده و با زبان روزه سر بر زمین نهاده و دعوت حق را لبیک گفته. این گونه بود که ایشان به شهادت رسیدند، سریعاً برادرم را به دوش گرفته و به عقب بردم و او را به دیگر برادران سپرده و خودم مجداً به منطقهٔ عملیاتی برگشتم.

در این عملیات ما در منطقه حاج عمران شرکت داشتیم، دشمن بر بلندترین قله‌هایی که صعب العبور بود، استقرار یافته بود، یعنی آنکه در خاک خود دشمن. بعد در آن مناطق که راه عبوری وجود نداشت، دشمن توسط هلی‌برد با هلیکوپترهای غول‌پیکر و توپدار نیروهایش را تجهیز و آنها را پشتیبانی و تدارک می‌کرد، راهی وجود نداشت که یک انسان، یک رزمنده بتواند به آنها صعود کند و بتواند آنها را فتح کند و این هم که برادران در این عملیات با قدرت و رشادت تمام بر دشمن زبون یورش بردند، از الطاف خفیهٔ الهی بود که با وجود مهتاب در شب سیزدهم ماه مبارک رمضان بر دشمن زبون تاختند و بلندترین ارتفاعات و حساسترین مناطق استراتژیک و قله‌های صعب‌العبور از دشمن زبون می‌گرفتند و بر آنها استقرار یافته و پرچم پرافتخار لا اله الا الله را بر بلندترین قله‌های حاج عمران به اهتزاز در آوردند . در این عملیات باید عرض کنم که رشادت و شجاعت بی‌نظیر رزمندگان عزیزمان در تاریخ جنگ اسلام و کفر در زمان حاضر به ثبت رساندند که در هیچ کدام از عملیات کوهستانی که نیروهای مخصوص در آنها عمل می‌کنند، به وجود نیامده و تاریخ به یاد نداشته و نخواهد داشت. سید مصطفی میرشاکی، در عملیات حاج عمران و فتح بزرگترین ارتفاعات استراتژیک منطقه به شهادت رسیدند. زمانی که برادرمان (سید مصطفی) به شهادت رسیدند، اینجانب معاونت ایشان را به عهده داشتم و همراه با برادر دیگرم سید یحیی در خط مقدم منطقهٔ عملیاتی حضور داشتیم و همان گونه که برادران رزمنده حاضرند و مستحضر می‌باشند، با شجاعت و رشادت کامل بر دشمن تاخته و مناطق دیگر را از دشمن به دست آورده و گرفتیم.

آنجا بود که دوباره بعد از شهادت برادرم چند نقطه و چند منطقه از دشمن را به تصرف در آوردیم و توانستیم منطقه را تثبیت کنیم. البته برادرم سید مصطفی از اوایل جنگ کردستان تا به حال که بالاخره شهادت نصیبش شد حضور داشت.تقدیرش این بود که اینجا شهید شود. او نیرویی بود که در آینده به درد اسلام می‌خورد، همه می‌دانند مسئولین جنگ، علی الخصوص لشکر۵۷ ابوالفضل (ع) (این یگان در زمان دفاع مقدس لشگر بود). برادران مسئول سپاه در استان چهرهٔ ایشان را به خوبی می‌شناختند. شخصی بود که درعملیات متفاوت گردان های مختلف را رهبری می‌کرد. در عملیات خیبر در تنگهٔ مهم چزابه بر دشمن زبون تاخت و در آنجا فتح بزرگی را برای ایران بزرگ به ارمغان آوردند.

میرعلاء، جهانگیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرلشکر عطاءالله علائی، در ۱۳۰۲ ش تولد یافت. وقتی به سن رشد رسید، تحصیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی جمشید جم و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان فیروز بهرام به پایان رسانید و برای ادامه تصحیل وارد دانشکده پزشکی تهران شد و در ۱۳۲۸ از

دانشکده مزبور فارغ‌التحصیل گردید و جهت طی دوره‌ی تخصصی عازم امریکا شد و در دانشگاههای نیویورک و فیلادلفیا و مک‌گیل کانادا دوره‌ی جراحی عمومی و جراحی قلب و عروق را با موفقیت به پایان رسانید و پس از ۸ سال تحصیل و تمرین در ۱۳۳۸ به ایران بازگشت و به سمت دانشیار دانشکده پزشکی آغاز بکار کرد و در ۱۳۴۲ به مقام استادی رسید.

دکتر میرعلاء نخستین بخش جراحی قلب را در دانشگاه تهران پی‌ریزی کرد و پایه‌گذار بخش جراحی ریه نیز در تهران بود.

دکتر میرعلاء پس از ورود به تهران به کانون ترقی که مؤسس آن حسنعلی منصور بود پیوست و پس از تأسیس حزب ایران نوین از اعضاء مؤسس آن حزب بود و از اینرو در دوره‌ی بیست و دوم قانونگزاری از تهران به نمایندگی انتخاب شد و یک دوره‌ی چهار ساله در مجلس بود.

وی در مهرماه ۱۳۵۰ بعنوان معاون پارلمانی وزارت علوم و آموزش عالی انتخاب گردید. وی از جراحان معروف قلب بود و در کار خود مهارت فراوانی داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میرعین عارفین، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: خاک‌شناسی، دانشکده: مجتمع ابوریحان، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

میرفخرائی، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۳ ش در تهران تولد یافت. تحصیلات ابتدائی و متوسطه و عالی را در تهران گذرانید و لیسانس علوم سیاسی دریافت کرد و در ۱۳۱۷ به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. پس از طی مراحل ابتدائی و مقدماتی، معاون و کفیل اداره کل تشریفات شد و بعد به ریاست اداره تابعیت رسید. سایر مشاغل وی عبارت بودند از: رئیس اداره سوم سیاسی، رایزن نمایندگی دائمی در نیویورک، رایزن سفارت ایران در واشنگتن، وزیر مختار در واشنگتن، مدیر کل اداری و مدیر کل سیاسی وزارت امور خارجه. چندی هم عضو شورای سیاسی بود تا با سمت سفیر کبیر در وین به اتریش رفت و چهار سال عهده‌دار آن سمت بود.

از دیگر مشاغل او می‌توان عضو علی‌البدل دولت ایران در هشتمین دوره مجمع عمومی سازمان ملل متحد، عضویت علی‌البدل دولت ایران در نهمین دوره مجمع عمومی سازمان ملل متحد و نمایندگی دائمی ایران نزد مؤسسه بین‌المللی انرژی اتمی را نام برد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میرفندرسکی، ابوالقاسم

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابوالقاسم فندرسکی، معروف به میرفندرسکی (ح ۹۷۰ – ۱۰۵۰ ق/ ۱۵۶۳ – ۱۶۴۰م)، حکیم و دانشمند دوره صفوی و از استادان بنام مکتب اصفهان. پدران او از بزرگان سادات استراباد بودند و جدش میرصدرالدین در ناحیه فندرسک از قرای استراباد صاحب املاکی بود و بعد از جلوس شاه عباس اول (۹۶۶ ق) به دربار او پیوست. پدرش میرزا بیک نیز در دستگاه شاه عباس خدمت می کرد و مورد تکریم بود (افندی، ۵/۵۰۰، قمی، ۳/۳۵ – ۳۶).

ابوالقاسم در قصبه فندرسک زاده شد (نک: ارحدی، ۱۵۱، افندی، ۵/۵۰۱ – ۵۰۲) و ظاهراً مقدمات علوم را در همان نواحی فراگرفت، ولی بعداً برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت و نزد علامه چلبی بیک تبریزی (د ۱۰۴۱) که خود از شاگردان افضل الدین محمد ترکه اصفهانی بود، به تحصیل حکمت و علوم پرداخت (نک: اوحدی، ۱۵۱، ۱۶۸، ۲۸۲). وی سپس در همانجا به تدریس مشغول شد، ولی ظاهراً محیط فکری و علمی آن روزگار با روحیه آزادی طلب و تقید ناپذیر او سازگار نبود و او نیز چون استادش چلبی بیک تبریزی و بسیاری دیگر از اهل علم و ادب و عرفان و هنر عازم هندوستان شد (نک: حمر، ۱۵۱، نصرآبادی، ۱۵۳). هندوستان در آن دوران به سبب روش و منش خاص اکبرشاه و سیاست « صلح کل» او، هم از لحاظ رونق اقتصادی و امنیت اجتماعی مردمان نقاط دیگر را به سوی خود می کشید و هم از لحاظ تنوع ادیان و آیینها و دوری از تعصبات مذهبی و فرقه ای برای مردمان آزاد اندیش جایگاهی امن و دلخواه بود. ظاهراً سفر اول میر به هند در ۱۰۱۵ ق و به همراهی اوحدی بلیانی (مولف تذکره عرفات العاشقین) بوده است (اوحدی، ۱۲، ۱۵۱)، به گفته اوحدی هنگامی که میر به هند رسید، به دستگاه میرزا جعفر آصف خان (ه م) که خود از شاعران و ادیبان ایرانی بود و به هند مهاجرت کرده و در آنجا به صدارت و وزارت رسیده بود، نزدیک شد. آصف خان با رعایت احوال او، وسایل بازگشت او را به ایران فراهم نمود، ولی دیری نگذشت که میر دوباره عازم سفر هند شد، نخست به گجرات و از آنجا به دکن رفت. اوحدی در هنگامی که مشغول نوشتن عرفات العاشقین بوده – یعنی در فاصله سالهای ۱۰۲۱ تا ۱۰۲۴ ق – می نویسد که میر مکرر به جانب هند سفر کرده و در این ازمنه نیز به هند آمده، باز به عراق مراجعت نموده و باز در هند است (ص ۱۵۰). میرفندرسکی بعد از این تاریخ نیز تا اواخر عمر همواره به هند سفر می کرده و ظاهراً یک بار در ۱۰۳۷ ق و بار دیگر در ۱۰۴۶ ق به معرفی ابوالحسن اصفهانی، وزیر شاه جهان ملاقات کرده است (ریو، II/۸۱۵). میرفندرسکی در دربار ایران نیز مورد تکریم بود و به گفته نصرآبادی هنگامی که از هند به اصفهان بازگشت، شاه صفی به دیدنش رفت (همانجا). وفات او در ۱۰۵۰ ق در اصفهان روی داد (خاتون آبادی، ۵۱۴) و در همانجا در مقبره بابا رکن الدین، در محلی که امروز به تخت فولاد و تکیه میر معروف است، به خاک سپرده شد. مزار او در فضای باز قرار دارد و بر روی خاک او سنگ یکپارچه بزرگی نهاده اند که بر جانب غربی آن کتیبه ای به خط ثلث برجسته مورخ به سال ۱۰۵۰ ق نوشته شده است، ولی در پایان نسخه رساله صناعیه (شم ۸۸۷) موجود در کتابخانه آستان قدس، تاریخ وفات میر ۱۰۴۹ قید شده و در مصراع آخر یک رباعی به صورت ماده تاریخ آمده است (نک: گلچین معانی، ۳۵، حاشیه). مقبره میر همیشه در اصفهان حرمت خاص داشته و زیارتگاه مردم بوده است. گفته اند که پس از مرگ وی طبق وصیتش کتابهای او به کتابخانه سلطنتی شاه صفی منتقل شد (قمی، ۳/۳۵، مدرس، ۴/۳۵۹).

تکیه میرفندرسکی در تخت فولاد اصفهان

از زندگانی شخصی او چیزی نمی دانیم و معلوم نیست که اعقاب او چه کسانی بوده اند. از نوادگان او تنها میرابوطالب بن میرزا بیک معروف است که از شاگردان علامه مجلسی، و مردی فاضل و شاعر بوده است و آثار فراوان دارد (نک: افندی، ۵/۵۰۰–

۵۰۱، قمی، ۳/۳۶، مدرس، ۴/۳۶۰) و بازماندگان این خاندان، تا همین اواخر از سادات محترم منطقه استراباد بوده اند (نک: هدایت، روضه، ۹/۱۱۲، ۴۸۹). میرفندرسکی از معاصران میرداماد و شیخ بهایی بوده و چندین تن از مدرسان علوم و حکمای معروف آن عصر، چون ملا صادق اردستانی، محمدباقر سبزواری، آقا حسین خوانساری، میرزا رفیعای نائینی و شیخ رجبعلی تبریزی از شاگردان او بوده اند (نک: خوانساری، ۲/۳۵۴، خاتون آبادی، همانجا، هدایت، همان، ۸/۵۸۶، آشتیانی، ۸۵). بعضی از مولفان صدرالدین شیرازی، حکیم بزرگ عصر صفوی را نیز در شمار شاگردان او آورده اند (مدرس، ۳/۴۱۸، براون، IV/۴۳۵)، ولی صدرالدین در هیچ یک از آثار خود از او نامی نمی برد، درصورتی که در مقدمه شرح بر اصول کافی از دو استاد دیگر خود، میرداماد و شیخ بهایی با تجلیل و تکریم فراوان یاد می کند (نک: آشتیانی، ۸۳ – ۸۴، ۸۷ – ۸۸). با این همه، به هیچ روی دور از احتمال نیست که افکار میر و تاثیراتی که وی از محیط فکری و فرهنگی هند پذیرفته و دریافت هایی که از تامل در مسائل فلسفی هندی حاصل کرده بود، به نوعی از طریق مباحثات و مذاکرات علمی به مجامع فرهنگی ایران راه یافته و انگیزه برخی تاملات و تفکرات شده باشد. به گفته نویسنده کتاب دبستان مذاهب، میر با شاگردان آذرکیوان (ه م) مصاحبت داشت و ترک آزار جاندار از صحبت شاگردان کیوان پیش گرفته بود و چون از او پرسیدند که « با استطاعت چرا به حج نمی روی؟ جواب داد: برای آن نمی روم که آنجا گوسپندی به دست خود باید کشت » (۱/۴۷).در این کتاب چند تن از آذر کیوانیان نیز از دوستان و نزدیکان میرفندرسکی شمرده شده اند (۱/۳۳۷ – ۳۳۸). ارتباط میرفندرسکی با شاگردان آذر کیوان در هند دور از احتمال نیست،ولی این که وی از افکار و آرای آذر کیوانی تاثیر پذیرفته باشد درست به نظر نمی رسد، زیرا اولاً در آثاری که از وی در دست است، هیچ گونه تاثیری از افکار آذر کیوانی و از اصطلاحات و واژگان خاص آن گروه دیده نمی شود، ثانیاً در هیچ یک از آثار و تالیفات دیگر این گروه اشاره ای به نام میرفندرسکی نیامده است. هرچند که از میر آثار فراوانی در دست نیست، لیکن عبارات و القابی که بر کتیبه سنگ مزار او دیده می شود، حکایت از آن دارد که وی در دوران حیات در نظر خواص و عوام حرمت و عزت خاص داشته است و نه تنها در حکمت و علوم رسمی بلکه در معارف الهی و سیر و سلوک عرفانی نیز او را دارای مقامی بس بلند می دانسته اند. دلیل دیگر بر شهرت و منزلت او نزد مردم آن روزگار داستانهای غریب و کرامتهای گوناگونی است که به او نسبت داده اند (نک: زنوزی، ۴(۱)۵۲۱، نراقی، ۱۹۵ – ۲۰۲، تنکابنی، ۲۳۶ – ۲۳۷، معصوم علیشاه، ۳/۱۵۸، صبا، ۲۵) و این شهرت تا آنجا بوده است که داستان آمدن شیر به مجلس او و شیخ بهایی را نقاشان بر پرده و بر قلمدانها نقش می کرده اند (تنکابنی، همانجا، نفیسی، ۶۲ – ۶۶) و داستان رفتن او به معبد کفار موضوع منظومه ای دلکش در طاقدیس ملا احمد نراقی شده است (همانجا). حکایاتی که درباره تیزهوشی، عزت نفس، حاضر جوابی و بی پروایی او در پاسخ گفتن به خرده گیریهای امیران و شاهان نقل کرده اند، نیز حاکی از دقت نظر، قوت ذهن، شجاعت اخلاقی، وارستگی و آزادمنشی اوست (نک: افندی، ۵/۴۹۹، ۵۰۱، واله، گ ۳۵ ب، زنوزی، ۴(۱)/۵۲۰ – ۵۲۱، دبستان مذاهب، ۱/۴۷، خوانساری، ۱/۲۴۶، تنکابنی، همانجا، هدایت، ریاض، ۲۶۷ – ۲۶۸، قمی، ۳/۳۵، مدرس، ۴/۳۵۷ – ۳۵۸). گفته اند که روزی در مجلس او مساله ای از علم هندسه بنابر نظر خواجه نصیرالدین طوسی مطرح شد. میر برهانی در باب آن آورد و پرسید که آیا خواجه این برهان را ذکر کرده است؟ گفتند: نه. سپس چندین برهان دیگر در همان باب اقامه و در پی هر برهانی همان پرسش را تکرار کرد و جواب همان بود که اول بار شنیده بود (نک: افندی، ۵/۵۰۱، قمی، مدرس، همان جاها). از اشارات کوتاهی که در تذکره ها و کتب رجال به احوال او شده است، معلوم می شود که وی در عین آنکه از لحاظ کمالات علمی و عرفانی مورد تکریم بوده، در زندگانی شخصی بسیار ساده و بی تکلف می زیسته، از شهرت و مقامات صوری گریزان بوده، به ظواهر امور اعتنایی نداشته و از آمیزش با مردم کوچه و بازار، حتی اجامر و اوباش، پرهیز نمی کرده است (همان جاها). واله در بیان احوال او می گوید که وی « اکثر لباس نمد می پوشید و با اوباش و اجامره صحبت می داشت، در حلقه معرکه خروس بازان حاضر شده، خروسی در زیر بغل خود می گرفت » (همان جا). واله در پی این سخن، داستان معروف

گفت و گوی میر با شاه عباس و جواب بی باکانه و صریح او را به اعتراض پوشیده و مودبانه شاه – که در کتابهای دیگر نیز آمده است – نقل می کند (همانجا، نک: هدایت، مدرس، همانجاها). میر در علوم زمان خود خصوصاً در هندسه و ریاضیات و کیمیا صاحب نظر بوده و در پاره ای از این موضوعات آثاری به او منسوب است. از آثاری که از او در دست است و نیز از روش و دیدگاههای فکری و فلسفی شاگردان او و تالیف آنان معلوم می شود که میر در کار تعلیم از استادان حکمت مشاء بوده و کتب ابن سینا را تدریس می کرده است (نک: آشتیانی،۸۶ – ۸۸)، ولی ظاهراً گه گاه از اشارات طعن آمیز و تعریضات تلخ درباره ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی – که هر دو از بزرگان این مکتب بوده اند – خودداری نمی کرده است (نک: افندی، همانجا، خوانساری، ۳/۱۸۵). او در بیتی از قصیده معروف خود فارابی و ابن سینا را به « فهم ظاهری » منسوب می کند (نک: مدرس، ۴/۳۵۹) و با آنکه در برخی از آثار فلسفی خود به شیوه مشائیان قول به مثل افلاطونی را باطل می داند (نک: « منتخباتی از رساله حرکت »، ۸۱، ۸۶ – ۸۷)، اما قصیده معروف خود را با تصورات مربوط به مثل افلاطونی و صعود به برزخ مثالی آغاز می کند:

چرخ با این اختران خوب و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بر رود بالا همان با اصل خود همتاستی

آثار: از میرفندرسکی چند رساله مختصر در موضوعات علمی و فلسفی، مقداری حواشی و توضیحات بر ترجمه جوگ بسشت هندویی و بعضی اشعار و قطعه های منظوم بر جای مانده است: ۱. مهم ترین اثر میر رساله فارسی معروف به صناعیه است که به عنوان حقایق الصنایع نیز شهرت دارد. وی در این رساله صناعت را به مفهومی بسیار گسترده و به معنی هر چیز که از قوای عاقله و عامله آدمی به ظهور و حصول پیوندد، گرفته و در ۲۴ باب و یک خاتمه به بیان حد صناعت، انواع آن، ارتباط صناعات مختلف با هم، فایده و غایت هریک، درجات سودمندی و شرف و خست آنها و سهم و محل هریک از اهل حرف و صنایع در جامعه پرداخته و ترتیب و ترتب صنایع را بر حسب شرف و غایت تا صناعتی که خود غایت غائی است و برای آن غایتی نیست، تعیین نموده است. در این رساله قوای نفسانی و اندامهای پیکر انسانی (عالم صغیر) و وظیفه و عمل هریک از آنها از یک سو با اجزاء و عناصر عالم هستی و عوالم عقول و نفوس (انسان کبیر) برابر و موازی قرار داده شده، و از سوی دیگربا طبقات مختلف جامعه و افراد و اعضای آن و سهم و وظیفه هریک از آنها در هیات اجتماع همانند و همسان گرفته شده است. میر در این رساله مطالب علمی و فلسفی دقیق را با زبانی روشن و فصیح آمیخته با آیات و احادیث و اقوال بزرگان و حکما بیان داشته است (برای بحث و تحلیلی درباره این رساله، نک: کربن، ۴۴ – ۳۲، نیز نک: نصر، ۴۵۹ – ۴۶۰). رساله صناعیه یک بار در هند (۱۲۶۷) با اخلاق ناصری در یک مجلد به چاپ سنگی طبع و نشر شد و بار دوم به کوشش علی اکبر شهابی در تهران (۱۳۱۷ ش) به طبع رسیده است. جلال الدین آشتیانی نیز گزیده هایی از آن را با حواشی سودمند در مجموعه منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران (۶۳ – ۸۱) درج کرده است. محمدتقی نصیری طوسی ترجمه عربی رساله صناعیه را جزء کتاب ناموس اصغر قرار داده است (نک: حقوق، ۴۳۷). ۲. رساله فی الحرکه، نوشته مختصری است به زبان عربی در ۵ فصل در تعریف حرکت و اقسام آن و بیان آنکه هر حرکتی محتاج محرکی است و حرکات کلاً باید محرکی واحد آغاز شوند که محرک اول است و خود محرکی ندارد. میر این رساله را از دیدگاه طریقه مشاء نوشته و در آن به رد و انکار نظریه مثل افلاطونی پرداخته است. منتخباتی از این رساله با حواشی مفید به کوشش جلال الدین آشتیانی در منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران (۸۱ – ۹۰) طبع و نشر شده است. ۳. رساله در تشکیک، نامه ای است رساله مانند که میر در پاسخ به سئوالی اقا مظفر کاشانی درباره مساله تشکیک در ذاتیات از او کرده بود، نوشته است. میر در این نامه به شیوه مشائیان سخن می گوید و برخلاف اشراقیان که به تشکیک در ذاتیات قائلند، وی ذاتیات را مقول به تشکیک نمی داند. این نامه نیز با تعلیقات جلال الدین آشتیانی در همان منتخبات (۹۰ – ۹۷) انتشار یافته است. ۴. رساله در کیمیا، به فارسی. ظاهراً رساله هایی که به نامهای ارکان اربعه، رساله در زیبق و کبریت و باب الاصغر در کتابخانه ها موجود است باید نسخه ها یا تحریرهایی از همین

رساله باشـد. منظومه ای به زبان عربی نیز در کیمیا به او نسـبت داده شده است (مرکزی، ۲/۹۶). ۵. حواشی بر جوگ بشست. متنی که میر بر آن حاشیه نوشته، کتـابی است در عرفـان و حکمت هنـدی که در زمان اکبرشاه به فارسـی ترجمه شـد. اصل کتاب به نام لگهویوگه واسیشتهه۱، خلاصه ای است از منظومه بزرگتری و واسیشـتهه راماینه۲ نیز معروف است. این منظومه طولانی، در حقیقت گفت و گویی است میان واسیشـتهه، حکیم باسـتانی و افسانه ای هنـد با شاهزاده معروف « راما » یا « راماچنـدره » – که حماسه دینی بزرگ هنـد، رامـاینه، شـرح کارهـا و جنگهـای اوست – و در سراسـر آن، اسـتادحکیم در ضـمن بیان داسـتانهایی پنـدآمیز تعلیمات اخلاقی و فلسـفی خود را برای شاگرد خویش بیان می کند. فلسـفه ای که در این کتاب مطرح است کلاً همان تفکر توحید وجودی مطلق۳ است که از مکاتب مهم فلسـفی و عرفانی هند به شمار می رود و نماینده برجسته آن شنکره۴ است. ولی افکار و آراء پیچیده و دشوار این مکتب در این منظومه به صورتی ساده تر و روشن تر بیان شده و با استفاده از افسانه ها و تمثیلات شیرین و دل انگیز، به فهم و درک کسانی که اهل تخصـص نیسـتند، نزدیک گردیده است. کتاب اصـلی به فارسـی ترجمه نشده است، اما خلاصه آن که در سده ۹ به زبان سنسکریت تدوین شده بود، چنانکه گفتیم، در دوران سلطنت اکبرشاه به قلم نظام الدین پانی پتی ترجمه شد و در دوره هـای بعـد نیز ترجمه ها و تلخیصـهای دیگری از آن به فارسـی نگارش یافت (نک: مجتبائی، « روابط فرهنگی ۱ » ، ۸۱ – ۸۴). هنگامی که میرفندرسـکی به هند رسـید، با این کتاب آشـنا شد و سـخت مجذوب آن گردید. میر هنگام مطالعه این کتاب، نکات و توضیحات سودمندی در حاشیه آن نوشت که هنوز در برخی از نسخه های این کتاب دیده می شود (همو، « میرفندرسکی در هند »، ۶۵). ترجمه فارسـی نظام الـدین پانی پتی در ۱۳۶۰ ش به کوشـش محمـدرضا جلالی نائینی در تهران به طبع رسـید، ولی این چاپ حواشی میرفندرسکی را ندارد. از حواشی میرفندرسکی بر این کتاب چنین برمی آید که وی به شناخت معارف هندویی اشتیاق وافر داشـته و در این راه کوشش بسیار کرده است. وی با مقدمات زبان سنسکریت آشنایی یافته و از اشاراتی که به چگونگی این زبان و الفاظ و اصطلاحات آن می کند (نک: همو، ۲۸۳ – ۲۸۴، « میرفندرسکی در هند »، ۶۲ – ۶۳)، چنین برمی آید که به لزوم قرائت اینگونه کتابهـا به زبـان اصـلی پی برده بوده است. در این حواشـی غالبـاً اشارات و ملاحظات تطبیقی و مقایسه با موضوعات فلسـفی یونانی و عقاید اسـلامی دیده می شود و از اشاراتی که به کتاب پاتنجل بیرونی در این حواشـی می کند، معلوم می شود که با نوشته هـای ابوریحـان درباره هنـد نیزآشـنا بوده است(همانجا). میرفندرسـکی برای کتاب جوگ بسـشت فرهنگ نامه ای نیز به نام کشـف اللغـات جوگ ترتیب داده بود که نسـخه هـایی از آن، هم به ضـمیمه آن کتـاب و هم به طور جـداگانه موجود است (نـک: منزوی، خطی، ۳/۲۰۱۵). الفـاظ و اصـطلاحات هنـدی در این فرهنگ نامه به ترتیب حروف تهجی تنظیم شـده و تعریفات آنها غالباً از متن کتاب گرفته شـده و در مواردی توضـیح گونه ای از میرفندرسـکی نیز بر آنها افزوده گردیده است. علاوه بر این فرهنگ نامه، امروز نسـخه هـایی از کتـابی به نـام منتخب جوگ بشـست در کتابخانه ها هست، از جمله نسـخه کتابخانه مجلس شورا (شم ۶۴۰) مورخ ۱۲۶۲ و نسـخه متعلق به احمـد افشـار شـیرازی، مورخ ۱۲۳۱ ق – کـه به کتابخـانه دانشـگاه شـیراز منتقـل شـده است – که از آثـار میرفندرسـکی دانسـته شده و در هر دو نسـخه نام ابوالقاسم میرفندرسـکی به عنوان مصنف آمده است (نک: مجتبائی، همان، ۶ ۸). در این کتاب قطعه هایی کوتاه با مضامین عرفانی از کتاب جوگ بسـشت ترجمه پانی پتی عیناً نقل شده و در پی هر قطعه یک بیت شعر فارسی با همان مفاد و مضمون از شاعرانی چون عطار، مولوی، شبستری، سیدحسینی، مغربی، حافظ و شاعران دیگر آمده است. روشن است که مقصود گردآورنـده این گزیده ها ارائه یکسانی و یگانگی عوالم فکری عرفانی هندویی و اسـلامی بوده است. نکته ای که دربـاره این منتخب قابل ذکر است، وجود ابیات فراوان از فانی اصـفهانی، شاعر سـده ۱۳ ق، در آن است. در نظر اول وجـود ابیـاتی از شـاعری متـاخر در این کتـاب طبعاً انتساب آن را به میرفندرسـکی ابطال می کنـد، ولی از سوی دیگر فراوانی این ابیات در سرتاسـر کتاب و شـمار بسیار بالای آنها نسبت به ابیاتی که از شاعران دیگر نقل شده است (بیش از نیمی از کل اشعار نقل شده در این کتاب از فانی است)، خود دلیل بر الحاقی بودن و افزوده شدن آنها به گزیده های اصـلی در زمانهای بعد تواند بود (نک: همان،

۶۷ – ۶۸). این کتاب در ۱۳۴۸ ش به کوشش جلالی نائینی و تاراچند با عنوان ساختگی آداب طریقت و خدایابی و بدون نام مولف یا گردآورنده، از روی نسخه هایی که از آن در هند به دست آورده بودند، در تهران طبع و نشر شده است. ۶. اشعار. در اغلب تذکره ها اشعاری از میرفندرسکی نقل کرده اند. آنچه از او برجای مانده، دو قصیده است و چند رباعی و چند قطعه. یکی از قصاید شکوائیه ای است از روزگار نامساعد و قدرناشناسی ایام و دیگری منظومه ای است در فلسفه و حکمت الهی که پیش از این بدان اشاره شد. این قصیده معروف را چند تن شرح کرده اند (نک: منزوی، خطی مشترک، ۹/۲۲۱۱ – ۲۲۱۲). شرح محمد صالح خلخالی، از دانشمندان سده ۱۲ ق، در ۱۳۱۲ ق، همراه با شرح دعای حضرت امیر (ع) و لوایح جامی در تهران به چاپ سنگی رسیده و شرح حکیم عباس شریف دارابی شیرازی به کوشش فضل الله لایق در تهران (۱۳۳۷ ق) طبع و نشر شده است. در بعضی از تذکره ها و کتب تراجم تالیفات دیگری چون تاریخ صفویه، تحقیق المزله و برخی رسالات و نوشته های دیگر (نک: مدرس، ۴/۳۵۸، امین، ۲/۴۰۳) به نام میر ذکر کرده اند که تاکنون اثری از آنها به دست نیامده است.

میرفندرسکی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالرحیم و نوه دختری مشاورالممالک انصاری است. خانواده مادری وی بنیانگذار وزارت امور خارجه در ایران و قریب یکصد و پنجاه سال در آن وزارتخانه وزارت و سفارت کرده‌اند. احمد لیسانس حقوق گرفت و وارد وزارت خارجه شد با برخورداری از پشتوانه فامیلی تمام مشاغل را طی کرد. بیشتر مشاغل او در مسکو بود. از اهم مشاغل او ریاست ادارات، سرکنسول استانبول و معاونت وزارت امور خارجه است. مدتی طولانی سفیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی بود و چند سال قائم مقامی وزارت امور خارجه را نیز داشت و چند روزی هم وزیر شد. وی به زبانهای روسی، فرانسه و انگلیسی تسلط داشت. هنگام قائم مقامی وزارت خارجه به علت اجازه‌ای که به چند هواپیمای شورویها داده بود تا در فضای ایران پرواز کنند برکنار و خانه‌نشین گردید. در کابینه‌ی شاپور بختیار که ۳۷ روز بطول انجامید، وزیر امور خارجه بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میرفندرسکی، عبدالرحیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قبل از انتخابات نام خانوادگی، نصیرالملک لقب داشت و خواهرزاده و داماد مشاورالممالک انصاری است. حدود سال ۱۲۶۲ در تهران تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس آن روز تهران پایان داد و وارد مدرسه عالی علوم سیاسی شد و دوره کامل آن مدرسه را گذرانید. در ابتدای مشروطیت وارد خدمات قضایی گردید و مدتی رئیس محکمه بدایت بود، بعد مدعی‌العموم تهران شد. در ۱۲۸۶ به وزارت امور خارجه انتقال یافت و با استفاده از پشتوانه فامیلی در آن وزارتخانه ترقی کرد. اهم مشاغل وی در مرکز عبارت بوده است از ریاست اداره کارگزینی، رئیس اداره دوم سیاسی، ریاست دفتر و رمز، ریاست اداره امور عمومی و مدیر کلی در خارج از ایران. مقاماتی چون ژنرال قنسول تفلیس و ژنرال قنسول حاج طرخان و سرکنسول بیروت و سفیرکبیری لبنان

را نیز طی کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میرقیصری، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید محمد میرقیصری : فرمانده گردان حضرت رسول (ص)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سحرگاه یکی از روزهای تیرماه سال ۱۳۴۲ در خانواده ای اصیل و روحانی دیده به جهان گشود.

از کودکی هوش و ذکاوت خوبی داشت و با همین استعداد در آغوش گرم پدر و مادری متقی و متدین تربیت یافت. هنوز بیش از پنج بهار زندگی را پشت سر نگذاشته بود که روح بلند خود را به نماز و قرآن پیوند داد. دیده بصیر و چشم کجنکاوش، او را در پس بافتنی ها و فهمیدنی ها کشید. شور و علاقه معنوی و اسلامی ضمیر پاکش را در برگرفت. در شش سالگی قدم به مدرسه نهاد و درس را تا کلاس دوم راهنمایی ادامه داد، اما او که با کلام خدا انس گرفته بود و آیات الهی را تلاوت می کرد، از حضور در فضای طاغوتی حاکم بر محیط مدرسه شانی خالی کرد و به کار و تلاش روی آورد و مدتی بعد استادی ماهر و زبردست در صنعت نجاری شد. با این وجود از محضر پدر روحانی خود بهره می برد و در راه کسب کمال و معارف اسلامی هیچ فرصتی را از دست نمی داد.

جوانی بود پرشور و با ایمان که ایمانش را در صحنه های عمل به اثبات رساند.

با شروع نهضت مقدس و انقلاب اسلامی وارد صحنهٔ مبارزات مردمی شد و با آگاهی کامل در حرکت های ضد طاغوتی حضور فعال از خود نشان داد. او در شط خروشان انقلاب همگام با مردم تا رسیدن به ساحل پیروزی از پای ننشست و با محو حکومت طاغوت به پاسداری از دستاوردهای انقلاب پرداخت.

آن گاه که نامردمان روزگار، شیپور جنگ را به صدا در آوردند و طبل تجاوز را کوبیدند قصد جبهه کرد ولی کمی سن و سال، سد راهی برای حضور او در صحنه های نبرد شد. با این وجود با عزم و اراده ای مصمم راه چاره می جست و به پیشنهاد یکی از دوستان راهی شیراز شد و از آنجا به صف غوغا گران معرکه، مردان روزگار پیوست و در گروه جنگ های نامنظم حضور یافت. ماههای متوالی دوشادوش شهید گران قدر دکتر مصطفی چمران در شکست محاصره بستان حماسه آفرید. با شهادت دکتر چمران بر بالین او حاضر شد و شهید چمران را به پشت جبهه منتقل کرد.

شهید سید محمد میرقیصری، حضور در جبهه را برای خود توفیقی بزرگ می داند و در دفتر خاطرات خود می نویسد:

«تقریباً هیجده ساله بودم که خداوند توفیقی داد و در درون من دگرگونی عجیبی رخ داد و توانستم خویش را از بندِ بندگی و رذالت دنیوی نجات داده و رو به سوی دانشگاه مهدی زهرا (عج) آورم. اولین باری که به جبهه رفتم به جمع نیروهای ستاد جنگ های نامنظم شهید چمران ملحق شدم. حدود شش ماهی در ستاد بودم که توانستم بهترین استفاده ها را ببرم.»

وی پس از بازگشت از جبهه به جمع نیک اندیشان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست و با احساس وظیفه ای مضاعف دوباره به جبهه رفت و تکلیف دفاع از انقلاب و میهن اسلامی را به بهترین صورت ممکن انجام داد.

در دوران پاسداری چندین نوبت دواطلب عزیمت به میدان های نبرد شد. در عملیات والفجر چهار مجروح و مدتی را در بیمارستان بستری شد. پس از بهبودی باز هم به جبهه برگشت تا روح و جانش را در محیط معنویت بار کربلای جنوب، بیشتر زلال سازد.

لیاقت و شایستگی رزمی و رشد عملی وی موجب شد مدتی به عنوان مربی پادگان ۱۹ دی و سپس لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) به عهده او گذاشته شود و او نیز با برنامه ریزی، آموزش، توان رزمی نیروهای لشکر را دو چندان می نمود.

چندی بعد، قبل از عملیات بدر پیشنهاد فرماندهی گردان حضرت رسول (ص) به او داده شد. اما نپذیرفت. وقتی که این مسئولیت به او تکلیف شد، سراپا تسلیم گردید. سردار حاج غلامرضا جعفری که در آن ایام فرماندهی لشکر را عهده دار بودند، می گفت: با توجه به شناخت کاملی که نسبت به ایشان داشتیم او را از لحاظ معنوی و عبادی و بُعد رزمی و نظامی شایسته می دیدیم لذا به همین خاطر مسئولیت فرمانده گردان حضرت محمد رسول الله (ص) را به ایشان پیشنهاد نمودیم و مصمم شدیم که این کار را به عهده او بگذاریم. اما او از پذیرفتن این مسئولیت خطیر امتناع ورزید و گفت: بهتر است که من تک تیراندازی بیشتر نباشم اما به ایشان گفتم: این تکلیف است و باید حتماً بپذیرید. وقتی احساس تکلیف نمود، پذیرفت و فرماندهی و هدایت گردان را به عهده گرفت.

عشق به شهادت وجود پاکش را سرمست خود کرده بود، او بارها سخن از شهادت خود به میان آورده بود. آنان که با او از نزدیک آشنا بودند، چشمان گشاده انتظارش را دیده بودند که تاب و تحمل ماندن از کف داده بود و در سوگ همرزمان خود بی تابی می نمود.

«سید» رسالت عظیم یاران سفر کرده را بر دوش خود حس می کرد و گام های خسته اش، بر سکوی آرامشِ نگاهِ مهربانِ مردانِ خداپرست می دید که به او وعده همجواری با آنان می دادند. با همین باور در دل شب بیدار می شدند، وضو می گرفت و به نافله می ایستاد تا هرچه آنچه دیده بود تحقق یابد.

او در دفترچه خاطرات خود می نویسد: برای مراسم چهلم شهید زین الدین به قم آمدم. چند شب بعد، ایشان را در خواب دیدم، وارد جایی شد که درب خیلی بزرگی داشت. شهید زین الدین داخل شد و رو به من کرد و گفت: خودت را آماده کن، بزودی به ما ملحق می شوی. بعد درب بسته شد و من از خواب پریدم...

در جای دیگر می نویسد: وقتی شهید بنیادی را به پشت جبهه منتقل می کردیم. خیلی گریه کردم. دعا کردم من هم شهید شوم...

همچنین در یکی از یادداشت هایش خطاب به پدر و مادر یادآور می شود: پدر و مادر عزیزم!

بدانید که من امانت خدا در نزد شما هستم و شما با رضایت خود این امانت را به خدا پس می دهید. ناگفته نماند که فرزندان وسیله آزمایش شما هستند و چه خوب، چون که شما در این آزمایش قبول شدید. عزیزان من فکر نکنید که اگر محمد به جبهه نمی رفت، کشته نمی شد. خیر زیرا خدا می فرماید: اینما تکونوا یدرککم الموت. وقتی رمز عملیات بدر صادر شد، نیروهای گردان او، جزو اولین نیروهایی بودند که خط دشمن را در هم شکستند و پیروزیهای چشمگیری به دست آوردند. پس از عملیات، دشمن برای جبران شکست خود، پی در پی دست به پاتک های سنگین می زد. او مجروحین را به پشت جبهه منتقل کرد. اما وقتی دید هواپیماهای دشمن، منطقه را زیر آتش بمبهای خود قرار داده اند، با کلمه طیبه لاحول و لاقوه الا بالله العلی العظیم از سنگر بیرون آمد. به طرف ضدهوایی رفت. در میان راه از ناحیه سر وصورت مورد اصابت ترکش قرار گرفت. شهادتین را بر زبان جاری کرد و در آخر سه بار زمزمه یا حسین (ع) سرداد و با نام مقدس مولای خود با همه کربلاییان و عاشوراییان بیعت کرد و به آرزوی خود که همانا شهادت بود نایل آمد.

منابع زندگینامه :ستارگان خاکی،نوشته ی ،محمد خامه یار،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۷۵

میر کیانی، مهرداد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهرداد میرکیانی، چهره‌پرداز ایرانی است. وی پس از اخذ مدرک دیپلم در رشته اقتصاد، در دوره چهره‌پردازی زیر نظر جلال معیریان و مسعود ولدبیگی در سال ۱۳۶۳ شرکت کرد. فیلم سینمایی وکیل اول (جمشید حیدری) آغاز فعالیت سینمایی وی با عنوان چهره‌پرداز به حساب می‌آید.

طراح چهره‌پرداز:

۱.سریال راه بی‌پایان (۱۳۸۶)

۲.سریال صاحب‌دلان (۱۳۸۵)

۳.پاداش سکوت (۱۳۸۵)

۴.خواب لیلا (۱۳۸۵)

۵.خون بازی (۱۳۸۵)

۶.نسل جادویی (۱۳۸۵)

۷.چهارشنبه سوری (۱۳۸۴)

۸.خانه روشن (۱۳۸۴)

۹.زیر درخت هلو (۱۳۸۴)

۱۰.ستاره‌ها؛ سه جلد: ستاره می‌شود، ستاره است و ستاره بود، (۱۳۸۴)

۱۱.عصر جمعه (۱۳۸۴)

۱۲.اسپاگتی در هشت دقیقه (۱۳۸۳)

۱۳.تنهام نگذار (۱۳۸۳)

۱۴.جایی برای زندگی (۱۳۸۳)

۱۵.خوابگاه دختران (۱۳۸۳)

۱۶.سالاد فصل(۱۳۸۳)

۱۷.گیلانه (۱۳۸۳)

۱۸.آفتاب‌گردان‌های وحشی (۱۳۸۲)

۱۹.روایت‌های سه‌گانه؛ اپیزود سوم، ننه گیلانه، (۱۳۸۲)

۲۰.سیمای زنی در دوردست (۱۳۸۲)

۲۱.شهر زیبا (۱۳۸۲)

۲۲.قدمگاه (۱۳۸۲)

۲۳.روز کارنامه (۱۳۸۱)

۲۴.کلاه قرمزی و سروناز (۱۳۸۱)

۲۵.ارتفاع پست (۱۳۸۰)

۲۶.ایستگاه متروک (۱۳۸۰)

۲۷.آخر بازی (۱۳۷۹)

۲۸.موج مرده (۱۳۷۹)

۲۹.شوخی (۱۳۷۸)

۳۰.مومیایی ۳ (۱۳۷۸)

۳۱.افسانه پوپک طلایی (۱۳۷۷)

۳۲.داستان‌های جزیره؛ اپیزود سوم، باران و بومی،(۱۳۷۷)

۳۳.روبان قرمز (۱۳۷۷)

۳۴.آژانس شیشه‌ای (۱۳۷۶)

۳۵.جهان پهلوان تختی (۱۳۷۶)

۳۶.شبیخون (۱۳۷۶)

۳۷.برج مینو (۱۳۷۴)

۳۸.بوی پیراهن یوسف (۱۳۷۴)

جوایز:

•برنده تندیس زرین بهترین چهره‌پردازی (یک بوسه کوچولو) در دهمین جشن خانه سینما (مسابقه)، ۱۳۸۵

•برنده سیمرغ بلورین بهترین چهره‌پردازی (خون بازی) در بیست و پنجمین جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران)، ۱۳۸۵

•کاندید سیمرغ بلورین بهترین چهره‌پردازی (عصر جمعه) در بیست و چهارمین (مسابقه سینمای ایران)، ۱۳۸۴

•برنده سیمرغ بلورین بهترین چهره‌پردازی (به نام پدر) در بیست و چهارمین (مسابقه سینمای ایران)، ۱۳۸۴

•دومین چهره‌پردازی سال (شهر زیبا) در نوزدهمین منتخب نویسندگان و منتقدان (بهترین‌های سال)، ۱۳۸۳

•برنده تندیس زرین بهترین چهره‌پردازی (گیلانه) در هشتمین دوره جشن خانه سینما، (مسابقه سال)،۱۳۸۳

•برنده سیمرغ بلورین بهترین چهره‌پردازی (قدمگاه) در بیست و دومین جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران)، ۱۳۸۲

•کاندید سیمرغ بلورین بهترین چهره پردازی (گیلانه) در بیست و دومین جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران)، ۱۳۸۲

•بهترین چهره‌پردازی سال (رقص در غبار) در هجدهمین منتخب نویسندگان و منتقدان (بهترین‌های سال)، ۱۳۸۲

•کاندید تندیس زرین بهترین چهره‌پردازی (رقص در غبار) در هفتمین جشن خانه سینما (مسابقه)، ۱۳۸۲

•دومین چهره‌پردازی سال (ارتفاع پست) در هفدهمین منتخب نویسندگان و منتقدان (بهترین‌های سال)، ۱۳۸۱

•کاندید تندیس زرین بهترین چهره‌پردازی (ارتفاع پست) در ششمین جشن خانه سینما (مسابقه)، ۱۳۸۱

•کاندید سیمرغ بلورین بهترین چهره‌پردازی (ارتفاع پست) در بیستمین جشنواره فیلم فجر مسابقه سینمای ایران)، ۱۳۸۰

•کاندید سیمرغ بلورین بهترین چهره پردازی (مومیایی ۳) در هجدهمین جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران)، ۱۳۷۸

•بهترین چهره‌پردازی سال (روبان قرمز) در چهاردهمین دوره منتخب نویسندگان و منتقدان (بهترین های سال)، ۱۳۷۸

•کاندید سیمرغ بلورین بهترین چهره‌پردازی (روبان قرمز) در هفدهمین جشنواره فیلم فجر مسابقه سینمای ایران)، ۱۳۷۷

•کاندید سیمرغ بلورین بهترین چهره‌پردازی (آژانس شیشه‌ای) در شانزدهمین جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران)،۱۳۷۶

•کاندید سیمرغ بلورین بهترین چهره‌پردازی (چشم شیطان) در دوازدهمین جشنواره فیلم فجر مسابقه سینمای ایران)، ۱۳۷۲

•۱۳۸۶ – تندیس بهترین چهره‌پردازی برای قاعده بازی. برای خون‌بازی هم نامزد بود.

میرمطهری، عمادالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرمطهر دماوندی در سال ۱۲۷۸ در دماوند متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در مکتب خانه انجام داد و وارد مدرسه دارالفنون شد و پس از اخذ دیپلم مدرسه عالی حقوق را طی کرد و در ۱۳۰۵ به خدمات قضا وارد شد و مراحل ترقی را از دادیاری و عضویت دادگاه تا عالی‌ترین مقام قضایی طی کرد. در سال ۱۳۴۶ از ریاست دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضات به ریاست دیوان کشور رسید و قریب پنج سال در آن سمت باقی ماند. در ۱۳۵۱ چون سنش به هفتاد و پنج سالگی رسیده بود بازنشسته شد و به سمت سناتور انتصابی تعیین گردید و تا سقوط رژیم در آن سمت باقی بود. عمادالدین میرمطهری در سال ۱۳۷۸ در سن یک صد سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میرمیران، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهندس سید هادی میرمیران استاد دانشگاه و معمار ایرانی بود.

او چهار دهه فعالیت حرفه‌ای کرد. از میان آثار وی می‌توان به ساختمان کانون وکلای دادگستری مرکز، ساختمان کنسولگری ایران در فرانکفورت، ساختمان مرکزی بانک توسعه صادرات ایران، ساختمان مجموعه ورزشی رفسنجان، طرح ساختمان کتابخانه ملی ایران (اجرا نشده) ، طرح ساختمان فرهنگستان های جمهوری اسلامی ایران (اجرا نشده) و طرح ساختمان موزه ملی آب (اجرا نشده) اشاره کرد.

ویژگی میرمیران در حفظ پیوستار و روح معماری کهن ایران با روش‌های نوین طراحی است.

سید هادی میرمیران حرفه مهندس معمار تاریخ تولد ۲۷ اسفند ۱۳۲۳ محل تولد قزوین ، ایران تاریخ مرگ ۲۹ فروردین ۱۳۸۵ محل مرگ برلین ، آلمان

زندگی

سید هادی میرمیران در ۲۳ اسفند ۱۳۲۳ در شهر قزوین به دنیا آمد. تحصیلات خود را در رشته مهندسی معماری در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران به انجام رساند و با ارزشیابی عالی فارغ‌التحصیل شد. از سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۵۷ در دفتر فنی شرکت ملی فولاد ایران مشغول به کار گردید. پس از انقلاب از سال ۱۳۵۸ با عنوان مدیر طراحی در شرکت خانه‌سازی ایران (اصفهان) به طراحی پروژه‌های شهرسازی پرداخت. در سال ۱۳۶۴ به همراه گروهی از همکارانش شرکت مهندسان مشاور نقش جهان-پارس را تاسیس نمود و تا واپسین روزهای حیات در این شرکت مشغول به کار بود. وی در شامگاه ۲۹ فروردین ۱۳۸۵ پس از یک دوره ده ساله نبرد با بیماری سرطان، درگذشت.

•استاد معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران، ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۵

•استاد معماری، دانشکده معماری، دانشگاه علم و صنعت ایران، ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۵

•استاد معماری، دانشکده معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شیراز و همدان از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵ افتخارات• معمار برگزیده

سال ۱۳۷۹ در اولین دوره اعطای نشان معماری ایران (استاد پیرنیا)

•دریافت لوح تقدیر جامعه مهندسان مشاور ایران برای شناسایی و معرفی معماری ایران در سال ۱۳۸۵

•برنده جایزه بزرگ معمار – سال ۱۳۸۰

•کسب جایزه مهراز – سال ۱۳۸۱

•انتخاب شده به عنوان پیشکسوت معماری توسط سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور – سال ۱۳۸۱

•دریافت لقب شهروند افتخاری اصفهان – سال ۱۳۸۳

•دریافت لوح تقدیر و تندیس از جامعه مهندسان مشاور ایران – سال ۱۳۸۳

•دریافت نشان دولتی درجه یک فرهنگ و هنر – سال ۱۳۸۳

میرهادی، توران

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

دکتر توران میرهادی متولد ۱۳۰۶ه.ش در شمیران، دارای دکتری روان شناسی از فرانسه و عضو هئیت علمی آموزش ضمن خدمت آموزش و پرورش می باشد.وی دبیر اجرایی کتاب «فرهنگنامه کودکان و نوجوانان» بود.کتاب مذکور ، در دوره شانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال برگزیده شد. وی برگزیده همایش طرح سپاس درسال۸۶ در فرهنگسرای سینا می باشد. گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی والدین و انساب : پدر توران میرهادی از دانشجویان اعزام شده به خارج از کشور بود.در زمینه راه و ساختمان و مکانیک و راه آهن دیپلم مهندسی گرفت و در آلمان با بانویی هنرمند مجسمه ساز به نام گرتا دیتریش (مادر خانم میرهادی) ازدواج کرد وآنها در سال ۱۲۹۹ باهم به ایران آمدند. مادر وی نیم قرن در ایرن زندگی کرد و شاهد تحولات بسیاری بود که پدر نیز همراه دیگران در آن نقش داشت. ایشان دارای دوبرادر است که برادرکوچتر از خودش (فرهاد) در سانحه تصادف از دنیا رفت.خاطرات کودکی : مادر توران میر هادی اگر چه آلمانی بود ولی بچه ها را ایرانی بار آورد.تحصیل در مدرسه ایرانی دنبال شد و زبان رایج در خانه فارسی بود.حتی گاهی نیز مادر برای آشنایی فرزندان خود با ادب فارسی مجالس بحثی با شرکت اهل ادب تربیت می داد،هرچند که معتقد بود که باید به یادگیری زبانهای دیگر هم پرداخت،زیرا هر زبانی را دروازه ای می دانست بر فرهنگ غنی کشورهای دیگر. خانم میر هادی از خاطرات این دوران خود چنین می گوید: آلمانی یاد گرفتن ما،ماجرایی خاص داشت.در طی سال تحصیلی ،آموزش به صورت شفاهی بود.مادر به زبان آلمانی موضوعی را مطرح میکردو ماگاه نیمی فارسی و گاه نیمی آلمانی پاسخ می دادیم.ولی وقتی مدرسه تمام می شد و ما به شمیران (در دوران داغ تابستان در آنجا ساکن میشدیم) می رفتیم،درس روزانه شروع میشد.صبح به صبح شش روز هفته سر ساعت هشت و سی مادر سبد خیاطی خود را با جوراب های سوراخ شده ما بر میداشت و روی نیمکت می نشست و ما پنج نفر را به نوبت صدا میزد.کتاب آلمانی ساده ای را پیش روی ما میگذاشت.می دوخت و یا وصله میکرد و ما میخواندیم و پاسخ میدادیم.هرکدام نیم ساعت آموزش می دیدیم.تحصیلات رسمی و حرفه ای : توران میرهادی در کنار تحصیل در تابستانها از محضر مادر خود برای یادگیری زبان آلمانی بهره میجست.وی پس از آنکه زبان آلمانی را فراگرفت ،برای یادگیری زبان فرانسه نزد معلمی توانا فرستاده شدو زبان انگلیسی را در دبیرستان نوربخش به خوبی آموخت.مقطع تحصیلی دبیرستان را در سال ۱۳۲۴ به پایان رساند.از آنجایی که خانم میر هادی به علوم و به ویژه زیست شناسی علاقمند بود ،در نتیجه در دانشکده علوم در رشته طبیعی

پبت نام کرد.وی در سال ۱۳۲۵ مدرک کارشناسی زیست شناسی را از دانشگاه تهران دریافت کرد. خانم میر هادی متاثر از فلسفه و ارزش ها و چگونگی ارتقای انسانی از مرحله غریزی به مرحله عرفانی تصمصم به ادامه تحصیل در رشته روانشناسی و تعلیم و تربیت پیش دبستانی را گرفت.وی علیرغم تمایل پدر تصمصم گرفت که به فرانسه عزیمت کند.ایشان پس از پایان تحصیلات در سال ۱۳۳۰ به ایران بازگشت.خاطرات و وقایع تحصیل : توران میرهادی از سفر خود به فرانسه که جنگ جهانی دوم تازه به پایان رسیده بود و در اروپا ویرانی و قحطی بیداد میکرد ،چنین میگوید: مردم کشورهای اروپایی در شرایط سختی زندگی میکردند.من چون هنوز بیست ساله نشده بودم ،هر روز جیره مختصری دریافت میکردم. در آن هنگامه برای بازسازی ویرانه های جنگ اعلام آمادگی کردم.دوبار داوطلبانه برای بازسازی مناطق ویران شده رفتم.یک بار به بوسنی و هرزگوئینو یک بار به کوه های تاترا در اسلواکی که در ساختن راه آهن کارگری کردم.در فرانسه بودم که خبر شوم تصادف برادرکوچترم و از دست رفتن او به من رسید.استادان و مربیان : توران میر هادی در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ که در این سالها مبارزه بابیسوادی در کشور شکل میگرفت از محضر استادانی چون جبار باغچه بان و دکتر محمد باقر هوشیار بهره مند شدند.همسر و فرزندان : توران میر هادی در سال ۱۳۳۱ با سرگرد جعفر وکیلی ازدواج کردو در سال ۱۳۳۳ با از میان رفتن همسر ،کانون گرم و پر مهر خانواده متلاطم شد.ثمره این ازدواج تولد پیروز وکیلی (دکتر در ریاضی کاربردی) در سال ۱۳۳۲بود.ایشان در سال ۱۳۳۵ با آقای محسن خمارلو ازدواج کرد ماحصل آن ،دو فرزند پسر بنام های کاوه خمارلو (۱۳۳۶)، دلاور خمارلو (۱۳۴۵ – مهندس برق) و یک فرزند دختر بنام پندار خمارلو (میر فخرایی)در سال ۱۳۴۰ بود.همسر وی در سال ۱۳۵۸ دار فانی را وداع گفت.وقایع میانسالی : توران میرهادی پس از فراغت از تحصیل در سال ۱۳۳۰ از فرانسه به ایران آمد ودر سال ۱۳۳۴ کودکستان فرهاد (بیاد برادر متوفی خود)را تاسیس کرد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : توران میرهادی مدرس مراکز آموزشی ضمن خدمت ، در مشهد تبریز، رفت و تهران به تدریس روانشناسی وتعلیم و تربیت مشغول بوده است. عضویت در هیئت مدیره دفتر بین المللی کتاب برای نسل جوان بمدت دو دوره عضویت در هیئت داوران جایزه بین المللی هانس کریستین آندرسن بمدت ۴ دوره عضویت در هیئت داوران بینال بین المللی تصویرگران براتیسلاوا یکی از هفت سخنران دعوت شده در کنگره بینالمللی ادبیات کودکان در ژاپن در سال ۱۳۶۵ یکی از بیست متخصص دعوت شده جهانی برای شرکت در جلسه برنامه ریزی ده سال آینده (۲۰۰۱–۲۰۱۰) یونیسف فعالیتهای آموزشی : در بسیاری از موارد توران میر هادی به کلاسهای مختلف آموزش ضمن خدمت رفته و تجربیاتی را که در این زمینه اندوخته بود به دیگران و مراکز دیگر منتقل می کرد.برای مثال مدت ها در شهرهای مشهد ،تبریز،رشت و تهران درکلاسها تربیت مربی کودک تدریس می نمود.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : توران میرهادی درسالهای ۱۳۳۴، ۱۳۳۶، ۱۳۵۰کودکستان فرهاد و سپس دبستان، و مدرسه راهنمایی فرهاد را تاسیس کرد.وی همچنین در سال ۱۳۳۵ اولین نمایشگاه کتاب را با کمک مجله سپیده فردا در دانشکده هنرهای زیبا دایر کردو در سال ۱۳۴۱ شورای کتاب کودک را تاسیس کرد.سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : توران میرهادی در زمینه ادبیات کودکان فعال است و آثاری در این زمینه نیز پدید آورده است.آرا و گرایشهای خاص : توران میرهادی به طور تجربی و ملموس با دشواریهای آموزش در ایران درگیر است و از طریق روانشناسی تعلیم و تربیت در پی حل این مشکل است. وی همچنین معتقد است: اندیشه ها به تدبیر می انجامد و تدبیر به عمل .از عمل عادات های انسانی شکل میگیرد و شخصیت ساخته میشود و سرنوشت از آنجا پدید می آید.جوائز و نشانها : مؤسسه‌ی پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان، بار دیگر" توران میرهادی "را به‌عنوان نامزد دریافت جایزه‌ی «آسترید لیندگرن» معرفی کرد. مبلغ جایزه «آسترید لیندگرن» معادل پنج میلیون کرون سوئد یا ۷۵۰هزار دلار است، که هر ساله به یک شخصیت برجسته ادبیات کودکان یا نهادی که در توسعه و ترویج کتاب‌خوانی در بین کودکان بیش‌ترین نقش را داشته است، تعلق می‌گیرد. وی دبیر اجرایی کتاب «فرهنگنامه کودکان و نوجوانان» بود.کتاب مذکور ، در دوره شانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتاب سال

برگزیـده شد. وی برگزیده همایش طرح سپاس در سال ۸۶ در فرهنگسـرای سینا می باشد.چگونگی عرضه آثار : توران میر هادی بیش از ۵۶ مقـاله را تـدوین و تالیف کرده است.وی همچنین دارای ۹ ترجمه مقـاله می باشـد. توران میر هادی بیش از ۷ پایان نامه کارشناسی ارشـد را راهنمـایی کرده اسـت.آثـار : آنکه رفت و آنکه آمـد ویژگی اثر : نقاشـی از مهرنـوش معصومیـان –تهران واژه ۱۳۷۷۲ تعلیمـات اجتمـاعی تاریـخ ،جغرافی و تعلیمات دینی چهارم دبسـتان ویژگی اثر : با همکاری لیلی ایمن (آهی)–ثمینه باغچه بـان (پیر نظر) –علی اصـغر مهـاج –تهران وزارت فرهنگ ۱۳۴۳۳ تعلیمـات اجتمـاعی دینی برای سـال چهارم دبسـتان ویژگی اثر : با همکـاری لیلی ایمن (آهی)–ثمینه بـاغچه بـان (پیر نظر) –علی اصـغر مهـاج –تهران وزارت فرهنگ ۱۳۴۷۴ تعلیمـات اجتماعی سوم دبسـتان ویژگی اثر : سازمان کتابهای درسـی ایران –وزارت آموزش و پرورش ۱۳۴۷۵ جست و جو راهها و روشـهای تربیت ویژگی اثر : تهران–آتیله ۱۳۶۲۶ دوگفتـار (کتابخانه آموزشـگاهی و نقش آن در ایجاد عادت به مطالعه) ویژگی اثر : بی نا ۱۳۵۷ مهدخت .تهران:شورای کتـاب کودک ۱۳۵۶۷ دوگفتـار (کتابخـانه آموزشـگاهی و نقش آن در ایجـاد عـادت به مطـالعه) ویژگی اثر : بی نا ۱۳۵۷۸ راهنمـای تـدریس کتـاب تعلمـات اجتمـاعی سوم دبسـتان ویژگی اثر : سازمان کتابهای درسـی ایران ۱۳۵۲ (چاپهای متعدد بعدی)۹ فرهنگنـامه کودکـان و نوجوانـان ویژگی اثر : دبیر اجرایی کتـاب فوق،این کتـاب در دوره شـانزدهم کتاب سال جمهوری اسـلامی ایران ،از طرف وزرات فرهنـگ و ارشـاد اسـلامی معرفی و برگزیـده شـده است. آشـنایی بـا کتـاب «فرهنگنـامه کودکان و نوجوانان»: فرهنگنامه کودکان و نوجوانان/ شورای کتاب کودک؛ زیرنظر توران میرهادی و ایرج جهانشاهی.- تهران: شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۶، ۴جلد [تاکنون]. از جمله کتابهایی که می تواند نقش تعیین کننده ای در توسعه دانش و فرهنـگ دانش آموزان و علاـقه منـد کردن نوجوانـان، به کتاب و کتابخوانی داشـته باشـد، فرهنگنامه های ویژه کودکان و نوجوانان است. از این رو«فرهنگنام کودکان و نوجوانان» را می توان گام مثبت و مؤثری در توسـعه فرهنگ کتابخوانی در کشورمان به شـمار آورد. این فرهنگنـامه به روشـی علمی و بـا الهـام از تاریـخ و فرهنگ خودی تألیف شـده است؛ نثری روان و ساده و مناسب با دانش کـودک و نوجـوان دارد و به آسـانی می توان روش اسـتفاده از آن را آموخت. جـداول، تصـاویر و نقشه هـای متعـدد (رنگی)، فهم مطالب را برای کودکان آسانتر و دلپـذیرتر می سازد. ۱۰ کتاب کار مربی کودک (برنامه کار مربی در مهد کودک و کودکسـتان) ویژگی اثر : تهران :آگـاه – ۱۳۷۲(چاپهای بعدی)۱۱ گـذری در ادبیـات کودکان ویژگی اثر : این کتاب بطور مشترک توسط دکتر میرهادی و تعـدادی مولفین در سال۱۳۵۲ به چاپ رسید.۱۲ گـذری در ادبیات کودکان ویژگی اثر : با همکاری لیلی ایمن (آهی)و میهندخت دولت آبادی –شورای کتاب کودک ۱۳۵۶(چاپهای بعدی)

منـابع زنـدگینامه :ایران، سـال دهم ، ش ۲۸۹۲، ۳شهریور ۱۳۸۳۴زنـدگی نـامه سـرکار خـانم توران میر هادی –انجمن آثار و مفاخر فرهنگی –سلسله انتشارات و مجموعه زندگی نامه شماره ۱۴/۳۸۳

میشانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران دست میشان.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

میکده، سلیمان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۶ ه.ق است. پـدرش میرزا علی میکـده آشتیانی که میکـده تخلص شـعری او می‌باشـد. از اعضاء وزارت استیفا بود و جزء مسـتوفیان طراز اول قرار داشت، ضـمنا جـون مشـرب تصـوف داشت جزء دراویش نعمت‌اللهی محسوب می‌شـد. سـلیمان نیز از پـدر پیروی کرد و مشـرب تصوب را پیشه خود ساخت. پس از تحصیلات آنروز به کار مالیاتی پرداخت و مدتها محصل مالیاتی بود. قبل از مشـروطیت پدرش به علت کهولت از کارهای مالیاتی کنار رفت و فرزندش را جانشـین خود ساخت. سلیمان که در کارهای مالی تبحری یافته بود به مقام مسـتوفی گری رسـید و مدتی هم در وزارت لشـکر سررشته‌دار کل بود و آن زمانی بود که مستوفیان قدیمی به نفع فرزنـدان خود کنار می‌رفتنـد. معتمدالسـلطنه به نفع فرزند ارشدش وثوق‌الدوله و میرزا حسـین وزیر دفتر به نفع فرزندش میرزا محمود عین‌الممالک (پدر دکتر متین دفتری) و همچنین میرزا محمد باقرخان به نفع سلیمان فرزندش کنار رفتند.

بعد از مشـروطیت، میکده وارد جرگه مشروطه‌خواهان شد و هنگامی که محمد علی میرزا مجلس را به توپ بست او ساکت ننشست و چند انجمن تشکیل داد و با مستبدین به مبارزه شدید پرداخت. پس از مدتی او را دستگیر و زنجیر بر گردنش انداختند و به زندان باغشاه بردند قصد هلاکت او را داشـتند که سـرنگرفت. بعد از اسـتبداد صغیر وثوق‌الدوله وزیر دارایی او را به معاونت خود برگزید. پس از مـدتی به حکومت سـلطان‌آباد منصوب شـد و در انتخابـات دوره سوم قـانونگزاری از طرف نـائین به مجلس آمـد و در زمره وکلاء متنفذ بود.

عمر مجلس سـوم به مناسبت جنـگ بین‌المللـ اول کوتـاه بود و بـا وجودی که مسـتوفی‌الممالک اعلاـن بی‌طرفی ایران را کرده بود مع‌الوصف کشور ما اشغال شد. متفقین قصد اشغال تهران را داشتند. مجلس تعطیل و وکلاء مهاجرت کردند. سلیمان میکده از رؤسا و کارگردانان مهاجرت بود و مـدتی در کرمانشاه و بعـد در اسـتانبول توقف کرد و پس از پایان جنگ به ایران آمد. وثوق‌الدوله در ۱۲۹۵ ش که نخست‌وزیر شـد او را به معاونت وزارت داخله برگزید و تا سال ۱۲۹۹ در این سمت بود. در این سال در کابینه فتح‌الله اکبر به وزارت دادگستری رسـید و در کودتا نیز جزء توقیف‌شـدگان قرار گرفت. بعد از کودتا چندی اسـتاندار اصـفهان و مازندران بود تا در ۱۳۱۱ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میکده، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

برادر میرزا سـلیمان میکده در ۱۲۷۹ در تهران متولـد شـد. در کودکی برای ادامه تحصـیل به لبنان رفت و چندی در بیروت تحصـیل نمـود. در جریـان جنـگ بین‌المللـ اول که ایران دسـتخوش حوادثی شـد و دولت موقت در کرمانشـاه تشـکیل یـافت میکـده به آنها پیوست و چندی در اسـتانبول مشـغول بود تا اینکه برای ادامه تحصیل عازم آلمان گردید. در دانشگاه اشتوتگارت در قسمت آبیاری و لوله‌کشـی و سـدسازی درجه مهندسـی گرفت و بـه ایران آمـد و خـدمت خـود را در وزارت راه شـروع کرد. مـدتی رئیس راه آذربایجـان بود و چنـدی در بنگاه آبیاری با سـمت عضو هیئت مـدیره اشـتغال داشت. در وزارت کشور مـدیرکل امور شـهرداری‌ها گردیـد و مـدتی هم مـدیر کلی و معـاونت وزارت راه برعهـده او بود تا سـرانجام در اثر پی‌گیری و اقـدامات طولانی وی مسأله آب

لوله‌کشی تهران از حرف به عمل نزدیک شد و مهندس میکده انجام این امر خطیر را برعهده گرفت و مقدمات کار را فراهم کرد. در ۱۳۳۲ در کابینه زاهدی به وزارت راه معرفی شد. چندی در آن سمت قرار داشت تا شبی در هیئت دولت بین او و رئیس‌الوزراء اختلاف نظر یا سلیقه پیدا شد و از پشت همان میز هیئت وزیران او را به زندان دژبان انتقال دادند. چون خوب گوشمالی شد از وزارت معزول و به خانه رفت. از آن تاریخ کاری قبول نکرد یا به او ارجاع نشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میمندی، احمد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد ابن حسن میمندی ملقب به شمس‌الکفاۀ (ف. ۴۲۴ ه.ق) وزیر سلطان محمود غزنوی. تا سال ۴۱۶ ه.ق وزارت سلطان محمود را داشت، و مردی فاضل و کاردان بود. سلطان او را در سال ۴۱۶ معزول و در قلعه‌ی کالنجر محبوس ساخت، اما بعد از مرگ محمود، جانشین او، مسعود. میمندی را از زندان خارج نمود و به وزارت گماشت. این وزیر در سال ۴۲۴ پس از دو سال وزارت مسعود درگذشت. میمندی مردی لایق و فاضل بود ولی به زبان فارسی دلبستگی نداشت و عربی را بر آن ترجیح می‌داد و به همین علت در دوران وزارت خویش دستور داد تا دفاتر دولتی را که در زمان وزارت اسفراینی به فارسی نوشته می‌شد به عربی بنویسند

۲- خواجه ابوالفتح عبدالرزاق ابن احمد بن حسن میمندی از سال ۴۳۶ ه.ق به وزارت سلطان مسعود غزنوی رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

میمندی‌نژاد، محمدحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نویسنده، محقق و استاد دانشگاه در ۱۲۹۱ در کرمان تولد یافت. پس از اخذ دیپلم، مدرسه عالی کشاورزی کرج را به پایان برد و از طرف دولت برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و درجه دکترای دامپزشکی گرفت. مدتی معاون و زمانی رئیس دانشکده دامپزشکی بود.

دکتر میمندی‌نژاد از نویسندگان و محققان پرکار دوره مشروطیت است. وی متجاوز از یکصد جلد کتاب در زمینه‌های مختلف علمی، ادبی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی نوشته است. مهمترین اثر تاریخی او زندگانی پرماجرای نادر شاه می‌باشد.

وی مدتها مجله‌ای به نام رنگین کمان در تهران انتشار می‌داد و مطالب مجله نسبتا خواندنی بود. میمندی‌نژاد در درازنویسی و بازی با الفاظ در بین نویسندگان معروف می‌باشد. وی در ۱۳۷۱ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

میناسیان، واهه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر واهه میناسیان متولـد ۱۳۱۸ ه.ش تهران دارای دکتری رشته آسیب شناسی گیاهی از دانشگاه ریورسایـد کالیفرنیای آمریکا است. وی عضو هئیت علمی دانشگاه شـهید چمران اهواز بـا درجه اسـتادی می باشـد.گروه : کشاورزیرشـته : گیـاه پزشـکیگرایش : آسیب شناسـی گیاهیتحصـیلات رسـمی و حرفه ای : واهه میناسـیان دارای دکتری رشته آسیب شناسی گیاهی از دانشگاه ریورساید کالیفرنیای آمریکا است.وقایع میانسالی : واهه میناسیان پس از اخذ مدرکدکتری در رشـته آسـیب شناسی گیاهی به عضویت هئیت علمی دانشـکده کشـاورزی دانشگاه شـهید چمران اهـواز درآمـد. وی هـم اکنـون بـا سـمت اسـتادی در آنجـا مشـغول بـه خـدمت است.مشاغـل و سـمتهای مـورد تصـدی : واهه میناسـیان عضو هئیت علمی و اسـتاد گروه زیسـت شناسـی در دانشـکده علوم پـایه در دانشگاه شهید چمران اهواز است. آثار : بیماریهای گیاهان گیاه پزشکی منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

میناگر، غلامرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

غلامرضا میناگر

محل تولد : بروجرد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

غلامرضـا میناگر در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی در شهرسـتان بروجرد در میان خانواده ای مذهبی، فرهنگی به دنیا آمد و تحصـیلات ابتدایی را در مدرسه گویای شهرسـتان دورود با مدیریت پدر خود به اتمام رساند. سپس دوره متوسطه را با بازگشت خانواده اش به بروجرد ادامه داد. و در این میـان علاـقه مفرط به علوم دینی و الهی پیـدا نموده بود به طوری که قصـد داست تـا قبـل از انقلاـب که دوران نوجوانی وی بود؛ به حوزه ی علمیه قم مقدسه هجرت کند اما مواجه با ممانعتهایی می شد.

پس از انقلاـب شـکوهمند اسـلامی و در اولین بهار تحصـیلی به این درمان جامعه عمل پوشانـد (سال ...) در مـدرسه علمیه ولیعصـر همان شـهر به تحصـیل دروس مقـدماتی پرداخت که در سال بعد به قم به منظور درک بیشتر و بهتر اساتید مهاجرت نمود. او پس از اتمام مقـدمات خود در مدرسه امام صادق (ع) سـطح را از محضـر اساتید برجسـته حوزه علمیه قم از قبیل حضـرات آیات: «وجدانی فخر (ره)»، «اعتمادی»، «پایانی (ره)» و... فرا گرفت و پس از آن بیش از ده سال از خارج فقه و اصول آیات عظام: «مکارم شـیرازی» و اساتیدی چون «هادوی تهرانی» و ... بهره گرفت.

از سال ۷۲ تا ۷۶ جزء اولین دانشـجویانی بود که در رشـته فلسفه دانشگاه مفید وارد و مشغول به تحصیل شد. در سال ۸۲ به دفاع از پایان نامه سـطح سه فلسـفی خود تحت عنوان: «وحدت و کثرت از دیدگاه فیلسوفان مسلمان و غرب» پرداخت و پس از آن سه سال به فراگیری دروس تخصصـی سطح سه در موسسه ی آموزشی و پژوهشی «فرق و مذاهب» همت گماشت و اکنون مشغول گذراندن

رساله ی سطح چهار در حوزه علمیه قم می باشد.
ایشان از سال ۷۹ تا به کنون (۸۶)، ضمن تقبل مسئولیت دبیری گروه های فلسفه و کلام پژوهشگاه ونیز جلسات پاسخ به شبهات و ... از این فرصت استفاده نموده و مبادرت به نوشتن مقالات و کتاب هایی به منظور ارتقاء فکر فرهنگی، اعتقادی جامعه نموده است که برخی ازآنها به زودی در آن موسسه به چاپ خواهد رسید. همچنین وی در خلال تحصیلات حوزه ای خود از توفیق تدریس دروس مقدمات و نیز فقه واصول، منطق و فسلفه بی نصیب نبوده است.

مین‌باشیان، فتح‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سالار منصور رئیس موزیک ارتش و برادر مهرداد پهلبد همسر شمس پهلوی، در ۱۲۹۷ در تهران متولد شد. پس از اخذ دیپلم در ۱۳۱۵ وارد دانشکده افسری شد و در ۱۳۱۷ با درجه ستوان دومی به ارتش ایران پیوست و تدریجا مراحلی را طی نمود. به علت قرابت با دربار پهلوی غالبا مشاغل مهمی به وی ارجاع می‌شد. دوره ستاد و فرماندهی را در تهران گذرانید. در ۱۳۳۲ درجه سرتیپی گرفت و فرمانده تیپ شد، با درجه‌ی سرلشکری فرمانده سپاه فارس گردید و در همان سمت درجه‌ی سپهبدی گرفت. پس از چندی فرمانده ارتش سوم شد و سرانجام در ۱۳۴۹ فرمانده نیروی زمینی شد و درجه‌ی ارتشبدی گرفت. وی دوره‌های کوتاه مدتی را در امریکا طی کرد ولی غرور وی مانع از ادامه خدمت گردید و در ۱۳۵۱ بازنشسته گردید.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نادرخانی، رشید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۹۰ و فارغ‌التحصیل دانشکده افسری در ۱۳۱۴ ش است. مراحل ترقی را تدریجا پیمود تا درجه سرتیپی گرفت. از اهم مشاغل او فرمانده تیپ دو تهران، معاونت سپاه زنجان و فرماندهی لشکر فارس می‌باشد. او به جهاتی در فرماندهی لشکر شیراز از کار برکنار و بازنشسته شد و فعالیت‌های حزبی و سیاسی را آغاز نمود. در انتخابات انجمن شهر تهران شرکت کرد و در دوره اول انجمن شهر عضو هیئت رئیسه بود. در ادوار بعدی به ریاست انجمن منصوب گردید و نفیا و اثباتا در تمام کارهای شهرداری دخالت داشت. در ۶۸ سالگی در تهران درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نادرمحمد

قرن:۱۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

چهارمین فرمانروا از سلسله‌ی جانیه یا هشترخانی از امرای بخارا. وی از سال ۱۰۵۰ تا ۱۰۵۷ ه.ق بر ولایات سمرقند و بخارا و فرغانه و بدخشان و بلخ حکومت کرد و به سال ۱۵۶۱ درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نادره

قرن:۱۲

جنسیت:زن

ملیت:ایران

۱۸۴۲ -۱۷۹۲ م؛ ماهلر آئیم، از زنان شاعر و سیاستمدار، وی دختر رحمان قلبی حاکم اندیجان بود و در همان شهر به دنیا آمد. در جوانی به ازدواج عمرخان امیری درآمد. پس از وفات همسرش، پسر چهارده ساله او، محمد علی خان، امیر خوقند شد ولی سررشته کارها در دست نادره بود و با تدبیر و جدیت به حل و فصل امور می‌پرداخت. چندی بعد نصراللّه (۱۸۶۰ -۱۸۲۶ م) از امرای ستمگر بخارا و معروف به «قصاب» درصدد تصرف خوقند برآمد. نادره که از نیت نصراللّه باخبر شد پنهانی مردم فرغانه را علیه او برانگیخت. نصراللّه بن دخالت نادره پی برد، از اینرو به خوقند حمله کرد و نادره و امیر محمدعلی خان و درباریانش را به قتل رساند.

نادره در مدت سی سال حکمرانی، بسیاری از شاعران، دانشمندان، هنرمندان و صنعتگران را به دربار خود گرد آورد، بازارها، مدارس، مساجد و کاروانسراهای متعددی ساخت. او طبع شعر نیز داشت و به دو زبان فارسی و ازبکی شعر می‌سرود. دیوان شعر نادره در سال ۱۹۶۷ م در شهر دوشنبه به چاپ رسید.

برگرفته از کتاب :مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی

نادری، عزت‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۴، مرتبه علمی: استاد، رشته: روانشناسی تربیتی، دانشکده: علوم تربیتی، دانشگاه: تربیت معلم تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی مشاوره و راهنمایی از دانشسرای عالی تهران در سال ۱۳۵۰، کارشناسی ارشد روان‌شناسی تربیتی از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی در سال ۱۳۵۲، کارشناسی ارشد مدیریت دولتی از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی در سال ۱۳۵۴، دکترای تخصصی روان‌شناسی تربیتی و آموزش عالی از دانشگاه کالیفرنیای جنوبی در سال ۱۳۵۶، جواز تدریس در دانشگاه برد کالیفرنیای آمریکا در سال ۱۳۵۶.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه تربیت معلم از سال ۱۳۵۶ تا سال ۱۳۶۴، دانشیار دانشگاه تربیت معلم از سال ۱۳۶۴ ارتقاء به درجه استادی دانشگاه تربیت معلم تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بررسی مدیریت آموزشی در ایران از دیدگاه مدیران کل آب استانها، مطالعه و مقایسه نگرش دو گروه اجتماعی از دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی در مورد برنامه‌های تلویزیون، بررسی صفات شخصیتی ورزشکاران استقامتی در گروههای سنی مختلف، بررسی چگونگی ارتباط میان توان ذهنی دانش‌آموزان کلاس اول ابتدایی و مفاهیم اسامی کتاب ریاضی سال اول، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۴۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱۰

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

روشهای تحقیق و چگونگی ارزشیابی آن در علوم انسانی، دانش‌آموزان استثنایی، اختلالات یادگیری، اختلالات یادگیری، احساس و ادراک از دیدگاه روانشناسی، راهنمایی عملی فراهم‌سازی طرح تحقیق، سنجش و اندازه‌گیری در روانشناسی و علوم تربیتی و بنیادهای تحلیلی آزمونها و امتحانات، آمار استنباطی اختلالات رفتاری کودکان.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۴

زمینه علمی مقالات:

نظریه‌های مختلف درباره نارسائیهای ویژه یادگیری، معلمی چیست و چگونه باید شغل معلمی مسیر کمال را طی کند؟- آموزش و پرورش چیست و چه باید باشد؟- ملاحظاتی درباره روش تحلیلی عوامل در علوم انسانی، عملکرد کودکان ایرانی در آزمون آدمک، مقایسه شیوه‌های ارزشیابی با استفاده از ملاک نسبی و ملاک مطلق، و بیش از ده مقاله دیگر.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

نادم، محمدحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد حسن نادم

محل تولد : شهرضا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد حسن نادم پس از گذراندن دوران ابتدائی و ۲ سال از مقطع راهنمائی، در سال ۱۳۵۶ در سن ۱۴ سالگی جهت تحصیل علوم دینی به حوزه علمیه شهرستان شهرضا قدم نهادم. همزمان با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به قم عزیمت نمودم و با گذراندن دوران مقدمات، در مدرسه «آیة الله گلپایگانی (ره)»، در سال ۱۳۵۹ در درسهای عمومی حوزه شرکت نمودم و از

محضر اساتید بزرگواری همچون حضرات آقایان: «وجدانی فخر»، «باکوئی»، «اشتهاردی»، «محامی»، «اعتمادی»، «محقق داماد»، «پایانی» و «ستوده» دروس سطح را استفاده کردم و همزمان در دروس جنبی (رجال، درایهٔ، اعتقادات، نهج البلاغه، فلسفه و تفسیر) از اساتید بزرگواری دیگر مانند: «آیهٔ الله نوری همدانی»، «مکارم شیرازی»، «فاضل لنکرانی»، «مصباح یزدی»، «جوادی آملی»، «ممدوحی»، «فیاضی» و دیگر عزیزان بهره بردم.

در سال ۱۳۶۵ موفق به شرکت در درس خارج حضرات آقایان: «مکارم»، «فاضل»، «مومن»، «هاشمی شاهرودی»، «تبریزی» و «جوادی آملی» به مدت ۷ سال شدم و در ضمن این مدت در درس تفسیر «آیت الله جوادی» و فلسفه «آیهٔ الله انصاری شیرازی» و استاد فیاضی شرکت جستم. در سال ۱۳۷۲ وارد گروه تخصصی کلام حوزه شدم و این دوره هم به پایان رساندم.

بر حسب وظیفه از طرف نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری، مسؤلیت دفتر نهاد را در دانشکده پزشکی شهرستان فسا و دفتر فرهنگ دانشگاه آزاد اسلامی همان شهر به عهده گرفتم و همزمان تدریس دروس معارف اسلامی: (منطق، تاریخ، اخلاق، فقه، مبانی اصول و ...) را داشتم. در مدت حضور در دانشگاه به تدریس در حوزه علمیه خواهران و برادران آن شهرستان در دروس: (فقه، اصول، اعتقادات، اخلاق) نیز مشغول بودم. پس از بازگشت به حوزه علمیه و تکمیل دوره تخصصی کلام توفیق همکاری با نهاد محترم مقام معظم رهبری در دانشگاههای سراسری آزاد را در سمت «معاونت فرهنگی» به عهده داشتم و همزمان در دانشگاه الهیات و دانشگاه شهید عباسپور نیز تدریس داشتم.

با گذشت این دورانها در سال ۱۳۷۶ تصمیم به ماندن به طور دائم در قم گرفتم و با ادامه درس حوزه به همکاری با مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب در سمت مدیریت آموزش و پژوهش و عضویت در گروه مذاهب پرداختم. در این قسمت هم همکاری علمی اجرائی با مؤسسه فرهنگی انتظار نور داشتم و نیز همکاری با بنیاد نهج البلاغه تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۸۱ به عضویت هیات علمی مرکز ادیان در آمدم و تمام وقت به تحقیق و پژوهش پرداختم که آثار آن متعاقبا به اطلاع می رسد.

نارنجی کاهو، جهانگیر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید جهانگیر نارنجی کاهو : فرمانده گردان مهندسی رزمی ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی(سابق)خراسان

در ۱۳۳۶ در روستای کاهو از بخش نوخندان شهرستان دره گز به دنیا آمد. دوران تحصیلی را با کمی تاخیر در مقطع ابتدایی سپری کرد و در سال ۱۳۵۱ جهت ادامه تحصیل در دوره راهنمایی به بخش نوخندان رفت و این دوره را در آنجا گذراند. دوران دبیرستان را هم در شهر مشهد پشت سر گذارد. با فرا رسیدن سالهای اوج انقلاب، روحیه انقلابی در او شکل گرفت و از سال ۱۳۵۶ مبارزه علیه رژیم پهلوی را آغاز و بارها از طرف مدیران مدارس اخطاریه دریافت کرد. و در سال ۱۳۵۷ در اوج شکوفایی انقلاب اسلامی ایران علیه رژیم حاکم به مبارزه مسلحانه پرداخت. او از اعضای تشکیل دهنده کمیته های انقلاب اسلامی در شهر مشهد بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جهانگیر نارنجی کاهو همزمان با حضور در کمیته انقلاب اسلامی شهر مشهد؛ تحصیل خود را به پایان رساند. او در سال ۱۳۵۸ چند ماهی به کشور افغانستان رفت و در کنار نیروهای مسلمان به مبارزه پرداخت. وی در اواخر شهریور همان سال به ایران بازگشت و به عنوان نیروی رسمی در جهاد سازندگی مشغول به کار شد. جهانگیر نارنجی کاهو در اواخر پاییز ۱۳۵۸ با گرفتن گذرنامه کشور سوریه، راهی فلسطین شد تا در کنار مبارزان فلسطینی به نبرد با نیروهای غاصب

صهونیستی بپردازد. او پس از یک ماه به ایران مراجعت نمود و در جهاد سازندگی شهرستان دره گز به عنوان مسئول جهاد در این شهرستان به خدمت مشغول شد.

وی در بهار سال ۱۳۵۹ از جهاد سازندگی شهرستان درگز به جهاد سازندگی شهرستان بجنورد رفت و به نمایندگی از سوی این نهاد وارد هیات واگذاری زمین شد و از تیر ماه همان سال علی رغم همه فشارها و مشکلات زیادی که از سوی خانها و مالکین زمینتهایی که منافعشان به خطر افتاده بود، فعالیت خود را آغاز کرد.

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و انحلال هیات واگذاری زمین در شهرستان بجنورد؛ جهانگیر نارنجی کاهو در بهمن ماه سال ۱۳۵۹ از طریق جهاد سازندگی به آبادان و بعد از آن به سوسنگرد اعزام شد. او در جبهه دهلاویه فرماندهی گردان رزمی حر را به عهده داشت. او در استفاده از آرپی جی تیربار و توپهای ۱۰۶ تخصص داشت و دیده بان هم بود. وی موفقیتهای زیادی در دوران نبرد از خود به نمایش گذراند و یک بار در دشت آزادگان و در کنار جاده اهواز – سوسنگر بر اثر اصابت تیر اسلحه کلاشینکف، از ناحیه پا مجروح شد. سرانجام جهانگیر نارنجی کاهو در عملیات آزاد سازی دهلاویه که سمت فرماندهی گردان را بر عهده داشت، در تاریخ ۲۶/ ۳/ ۱۳۶۰ به فیض شهادت نایل آمد. پیکر شهید جهانگیر نارنجی کاهو پس از انتقال از اهواز به تهران، مشهد و در گز، در زادگاهش روستای کاهو به خاک سپرده شد.

علاقه خاصی به ائمه اطهار داشت و تلاش می کرد اخلاق خود را با زندگی ائمه اطهار وقف دهد؛ لذا بلا توصیه های بر گرفته از زندگانی آنها سعی می کرد نه تنها در محیط خانواده، بلکه در خارج از منزل هم با سایرین مهربان باشد. به زیر دستان علاقه خاصی داشت و به آنها کمک می کرد. احترام خاصی برای پدر و مادرش قائل بود و هیچگونه صحبت درشتی با آنها نمی کرد. از خصوصیات بارز او طرفداری از حق و حقیقت و مبارزه با ظالم و ستمگر بود، در عبادات بسیار جدی بود. وی در مراسمهای مذهبی و سوگواری ها و مناسبتهایی که در باره انقلاب بود، فعالانه شرکت می کرد و فعالیتهای خود را در راه امام خمینی و انقلاب تا زمانی که زنده بود، قطع نکرد.

بخاطر تواضع و فرو تنی و هوش و ذکاوتی که شهید نارنجی داشت، هر موقع مشکلی در جنگ پیش می آمد، برای حل آن از وی کمک می گرفتند. او استعداد بخصوصی در حل مشکلات جنگ و رفع آنها داشت و همیشه از موفق ترین فرماندهان بود. او هیچگاه از کار خسته نمی شد و برایش فرقی نداشت که کار در چه مکانی باشد؛ بلکه هدفش فقط پیشبرد اسلام بود. وی دررعایت نظم و انضباط بسیار موفق بود و به همین لحاظ در جهاد سازندگی وی را به عنوان فردی پر شور و فعال و یار محرومین می نامیدند؛ در راه خدمت به محرومین خستگی نمی شناخت و دشمن درجه یک خوانین و مستکبرین بود.

شهید نارنجی همچون برادری برای دوستان و همسنگران خود بود و آنها نیز احترام خاصی برای او قائل بودند و افتخارشان این بود که شهید نارنجی دوست؛ فرمانده یا همسنگرانش می باشد. در اکثر مسائل با وی همفکر و در رشادتها و مشکلات با هم شریک بودند.

منابع زندگینامه :جهاد سازندگی خراسان در دفاع مقدس،نوشته ی عیسی سلمانی لطف آبادی،نشر سلمان،۱۳۸۵–مشهد

ناصحی نیشابوری، ابوبکر محمد

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۴۸۵/ ۴۸۴ ق)، فقیه حنفی، محدث، متکلم و قاضی. وی قاضی‌القضاهٔ ری بود و به اعتزال گرایش داشت. از قاشی ابوبکر

حیری و ابوسعید صیرفی و ابوابراهیم اسماعیل نصرآبادی و جماعتی دیگر حدیث شنید. در بغداد و خراسان حدیث گفت. محمد بن عبدالواحد دقاق و عبدالوهاب انماطی و ابوالقاسم سمرقندی و ابوبکر بن زاغولی و دیگران از وی روایت کرده‌اند. عبدالغافر در «تاریخ» خود گوید که وی فرزند امام الاسلام ابومحمد ناصحی بود. او برترین حنفی زمان خود و سرآمد در مناظره و همچنین در طب، ادب و شعر متبحر بود. وی در زمان پدرش در مدرسه‌ی سلطان تدریس می‌کرد و در عهد آلب ارسلان سلجوقی عهده‌دار قضاوت نیشابور شد و مدت ده سال در آنجا باقی ماند. پیرامون مسائلی با امام‌الحرمین گفتگو کرد و مورد ستایش وی قرار گرفت. ناصحی مدتی عهده‌دار منصب قضاوت وی شد. او در بازگشت از حج، در نزدیکی اصفهان، درگذشت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۰۳/ ۷)، ری باستان (۳۷۱ -۳۷۰/ ۲)، سیرالنبلاء (۲۰ -۱۹/ ۱۹)، شذرات الذهب (۳۷۲/ ۳)، العبر (۳۴۸/ ۲)، الکامل (۱۶۰/ ۸)، المنتظم (۶۳۹/ ۹)، الوافی بالوفیات (۳۳۸/ ۳).

ناصر باللّه

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ال. ناصر باللّه) احمد بن مستضیىء ملقب به ناصر باللّه یا الناصر لدین‌اللّه، سی و چهارمین خلیفه‌ی عباسی (۶۲۲ -۵۷۵ ه.ق). بعد از پدر در سال ۵۷۵ ه.ق به خلافت نشست و ۴۶ سال خلافت کرد. به مذهب شیعه اظهار تمایل کرد، و در زمان او بلاد اسلامی توسعه یافت و مساجد و مدارس و بنگاههای خیریه‌ی بسیار تأسیس گشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ناصر خسرو

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۸۵/ ۴۸۱ -۳۹۴ ق)، فیلسوف، متکلم، نویسنده، واعظ و شاعر، متخلص و ملقب به حجت. از آن رو که اشعارش حاوی پند، اندرز و مطالب حکمت‌آمیز بود موصوف به حکیم، حکیم ناصر یا سیدالحکماء گشت. همچنین نسبت مروزی که شاعر در «سفرنامه‌ی» خویش به آن اشاره کرده است، به سبب اقامت وی در مرو بوده که گویا مدتی در آنجا شغل دیوانی داشته است. به آورده‌ی دکتر صفا در «تاریخ ادبیات در ایران»، شهرت علوی برای ناصر خسرو مأخذ درستی ندارد و گویا ناشی از سرگذشت مجعولی است که برای او نوشته‌اند و به او نسبت داده‌اند که به پنج واسطه به امام علی بن موسی الرضا (ع) می‌رسد، و یا شاید به سبب علاقه‌ی شدید او به آل علی (ع) و اظهار این علاقه در آثار خود، یک نسبت روحانی و معنوی برای او پیدا و مشهور شده باشد و یا اینکه او را با اشخاص دیگری از قبیل سید محمد ناصر علوی قرن ششم اشتباه کرده باشند. ناصر خسرو از خاندان اعیان و اشراف بلخ بود که ثروت و املاک زیادی داشتند. در قبادیان بلخ به دنیا آمد. از کودکی به کسب علوم و آداب اسلامی پرداخت. حافظ قرآن بود و در تمام علوم متداول زمان خود از معقول و منقول و به ویژه علوم اوایل و حکمت یونان تسلط داشت. علم کلام و حکمت الهی را به خوبی می‌دانست. او در ادیان مختلف تتبع می‌کرد و گفته شده که مشکلات تورات و انجیل را به فضلای یهود و نصاری تفهیم

می‌نمود. در جوانی به دربار سلاطین و امرایی چون سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی و سلاجقه راه یافت و به مرتبه‌ی دبیری رسید. او در اعمال و اموال سلطانی تصرف داشت و به کارهای دیوانی مشغول بود و عنوان ادیب و دبیر فاضل گرفت و شاه وی را خواجه خطیر خطاب می‌کرد. به آورده‌ی «ریحانهٔ‌الادب» و «تذکرهٔ‌الشعراء»، ناصر خسرو با شیخ ابوالحسن خرقانی (من ۴۲۵ ق) معاصر و معاشر بود و فنون طریقت را نزد وی فراگرفت و به تهذیب باطن و سیر و سلوک پرداخت. ناصر خسرو بعد از تصرف بلخ به دست سلاجقه در ۴۳۲ ق به مرو که تحت حکومت ابوسلیمان جغری بیگ داوود بود، رفت. وی پس از طی مقامات، در اندیشه‌ی یافتن حقیقت و پس از خوابی که در ۴۳۷ ق دیده بود، به سفر پرداخت. در همین سال بار سفر حج بست و با برادر و غلام هندی خود روانه حجاز شد. این مسافرت هفت سال طول کشید. در این سفر چهار بار حج کرد و شمال شرقی و غربی و جنوب غربی و مرکز ایران و ممالک و بلاد ارمنستان، آسیای صغیر، حلب، طرابلس، شام، سوریه، فلسطین، جزیرهٔ‌العرب، مصر، قیروان، نوبه و سودان را سیاحت کرد. توقف وی در مصر به سال طول کشید و در این مدت با مبلغان مذهب فاطمی آشنا گشت و نفوذ سخن آنان بخصوص المؤید داعی الدعاهٔ شیرازی و آمادگی روحی خود ناصر خسرو موجب گرویدن او به مذهب اسماعیلی شد. بعد به خدمت مستنصر باللّه ابوتمیم معد بن علی (۴۸۷ -۴۲۷ ق) رسید و بعد از طی مراحل و مدارج، مرتبه‌ی حجت یافت و از طرف امام فاطمیان به مقام حجت جزیره‌ی خراسان انتخاب و مأمور نشر مذهب اسماعیلی و ریاست باطنیه‌ی آن سامان گردید. در شرح حال ناصر خسرو، در کتاب «شرح سی قصیده» که به اهتمام دکتر مهدی محقق انتشار یافته و همچنین در اولین پیوست «تحلیل اشعار ناصر خسرو» آمده است: در معرهٔ‌النعمان با شاعر و فیلسوف نابینای عرب، ابوالعلاء معری، که متهم به الحاد و زندقه بود ملاقات کرد و در سمنان در محضر درس علی نسائی حاضر شد. وی همچنین در تبریز با قطران تبریزی و در قاین با ابومنصور محمد بن دوست ملاقات کرد. عاقبت به تهمت بد دینی و الحاد و نیز قرمطی و رافضی بودن، مجبور به ترک وطن شد. بعد از سالها سرگردانی در مازندران و نیشابور و بلخ عاقبت در حدود شصت یا شصت و سه سالگی، بین ۴۵۳ تا ۴۵۶ ق و به گفته‌ی بعضی در ۴۶۱ ق به یمگان از اعمال بدخشان رفت و به نشر دعوت و ابلاغ رسالت خود پرداخت. او سرانجام در همان شهر درگذشت و به خاک سپرده شد. در مورد سال مرگ وی اختلافاتی وجود دارد. به آورده‌ی صاحب «سخن و سخنوران»، مؤلف کتاب «بیان الادیان»، ناصر خسرو را معاصر خود می‌داند که قبل از تألیف آن کتاب (۴۸۵ ق) وفات یافته است. ناصر خسرو از قصیده‌سرایان درجه اول زبان فارسی ایران بود و به زبان عربی نیز شعر می‌سرود.از خصوصیات برجسته‌ی شعر ناصر خسرو این است که هرگز «دیوان» خویش را به مدح شاهان و امیران معاصر خویش نیالوده و آنچه را ستوده و در شعر خود آورده، همه چیزهایی است که وی از نظر اجتماعی و مذهبی به آنها ایمان داشته است. آثار منسوب به وی: «سر اسرار»، در تسخیر کواکب؛ « اکسیر اعظم»، در منطق؛ «قانون اعظم»، در علوم غریبه؛ «سعادت‌نامه»، سیصد بیت، در پند و حکمت؛ «روشنایی‌نامه»، در وعظ و پند و حکمت؛ «کنزالحقایق»؛ «تفسیر قرآن»؛ «دستور اعظم». از آثار وی: «زادالمسافرین» یا «زادالمسافر»، در کلام؛ «وجه دین»؛ «جامع‌الحکمتین»؛ «خوان الاخوان»؛ «گشایش و رهایش»؛ «سفرنامه»؛ «بستان العقول»؛ «دلیل المتحیرین»؛ «لسان‌العالم»؛ «دیوان» شعر.[۱]

حکیم ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی (۳۹۴ ه.ق- ۴۸۱ ه.ق) ملقب به «حجت» از حکما و متکلمین اسلام. در قبادیان از حوالی بلخ تولد یافت. از اوان جوانی به تحصیل علوم و فضائل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه‌ی اشعار شعرای ایران و عرب پرداخت. در دوره‌ی جوانی به دربار محمود و مسعود غزنوی راه یافت. بعد از غلبه‌ی سلاجقه بر بلخ به مرو به دربار چغری‌بیگ رفت و تقرب یافت و به خدمت دیوانی گماشته شد. در سال ۴۳۷ ه. خوابی دید و به قول خود ناگهان از خواب گران چهل ساله بیدار شد، کارهای دیوانی و اداری را رها کرده و به جهانگردی و سیر آفاق و انفس پرداخت و در سفر هفت ساله‌ی خود حجاز، آسیای صغیر، سوریه و مصر را دید. وی در ابتدا مذهب حنفی داشت؛ در مصر با اسماعیلیان فاطمی روابطی پیدا کرد و پیرو مذهب آنان گردید و از دعاهٔ سرسخت اسماعیلیه شد و «حجت» زمین خراسان گردید. ناصرخسرو در مراجعت از این سفر به بلخ رفت و

آشکارا شروع به تبلیغ عقاید اسماعیلی کرد لیکن با مخالفت فقهای متعصب سنی مواجه گردید و امرای سلجوقی درصدد کشتن او برآمدند. وی بالاخره به یمکان بدخشان گریخت و در آنجا عزلت جست و پس از عمری طولانی و آوارگی و آزار و رنجی که در آخر عمر از متعصبین و سایر مردم روزگار خود دید در یمکان وفات یافت. از آثار وی یکی «سفرنامه» اوست که بعد از مراجعت از سفر هفت ساله‌ی خود در ۴۴۴ ه.ق تألیف کرد، و دیگر زادالمسافرین که یادگار دوره‌ی آوارگی او بعد از مراجعت از سفر در خراسان و مازندران و طبرستان است، آثار مهم دیگر او عبارتند از «وجه دین»، «خوان اخوان»، «دلیل‌المتحیرین»، «روشنائی‌نامه»، «دیوان اشعار». مقدار ابیات دیوان او را تا سی‌هزار بیت نوشته‌اند، ولی آنچه اکنون در دست است حدود یازده هزار بیت است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آتشکده‌ی آذر (۱۰۳۲ -۱۰۰۹/ ۳)، اعیان‌الشیعه (۲۰۴ -۲۰۲/ ۱۰)، با کاروان حله (۱۰۱ -۸۵)، بهشت سخن (۲۲۳ -۱۹۳)، تاریخ ادبیات در ایران (۱/ صفحات متعدد، ۸۹۸ -۸۹۳، ۴۶۹ -۴۴۳/ ۲)، تاریخ ادبی ایران (۵۸۱ -۵۸۰، ۵۷۸، ۴۴۱، ۴۰۶، ۱۳۳/ ۱)، تاریخ گزیده (۷۵۳)، تاریخ نظم و نثر (۶۰ -۵۸)، تاریخ و عقاید اسماعیلیه (۲۵۱ -۲۴۸، ۱۶۹)، تحلیل اشعار ناصر خسرو (پیشگفتار) تذکرةالشعراء (۷۳ -۶۹)، تقویم‌التواریخ (۹۳)، چشمه‌ی روشن (۹۰ -۷۶)، چهارصد شاعر برگزیده‌ی پارسی گوی (۱۰۵۴ -۱۰۴۸)، حبسیه در ادب فارسی (صفحات متعدد)، حبیب‌السیر (۴۵۷ -۴۵۶/ ۲)، دایرةالمعارف فارسی (۲۹۹۳ -۲۹۹۲/ ۲)، دویست سخنور (۴۲۰ -۴۱۷) الذریعه (۱۰۸/ ۱۸، ۱۹۱ -۱۹۰، ۱۸۱، ۱۱ -۱۰ / ۱۲، ۲۷۲/ ۱۱، ۱۱۵۴/ ۹، ۳۶۱ -۳۶۰،(۱۵۱/ ۸، ۲۷۴/ ۷)، روضات الجنات (۱۵۰ -۱۴۹/ ۸)، ریاض‌العارفین (۲۳۴ -۲۳۲)، ریحانه (۱۰۳ -۱۰۰/ ۶)، سبک‌شناسی (۱۵۸ -۱۵۵، ۱۵۳ -۱۵۱، ۵۲/ ۲، ۴۲۴، ۴۰۱/ ۱)، سخن و سخنوران (۱۹۸ -۱۵۴)، شرح سی قصیده (۱۷ -۸)، شعر فارسی از آغاز تا امروز (۸۷ -۸۳)، صبح گلشن (۱۱۹ -۱۱۸)، طرائق‌الحقائق (۵۵۷ -۵۵۶ / ۲)، فرهنگ ادبیات فارسی (۴۹۹ -۴۹۷)، فرهنگ سخنوران (۹۱۲ -۹۱۱)، کارنامه‌ی بزرگان (۱۲۸ -۱۲۷)، کتابشناسی حکیم ناصر خسرو قبادیانی، کشف‌الظنون (۹۹۱، ۹۹۰، ۱۴۳)، گنج و گنجینه (۵۷۵ - ۵۶۷)، لغت‌نامه (ذیل/ ناصر خسرو)، مجالس‌النفائس (۳۴۹ -۳۴۸)، مجمع‌الفصحا (۱۴۰۵ -۱۳۵۹/ ۳)، مرآةالخیال (۲۸ -۲۷)، مؤلفین کتب چاپی (۵۰۸ -۵۰۳/ ۶)، هدیةالعارفین (۴۸۷/ ۱)، هزار سال شعر فارسی (۷۰ -۶۴)، هفت اقلیم (۳۵۸ -۳۴۸/ ۲)، هفت گنج کومش (۱۳۳ -۱۳۰)، یغما (س ۱۱، ش ۱، ص ۲۳، ۱۹).

ناصر کیا

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن محمد معروف به امیر سید بن مهدی حسینی (ف. ۸۵۱ ه.ق)، از پادشاهان گیلان.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ناصر، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۵ ش و تحصیلکرده دارالمعلمین عالی در رشته ریاضیات است. در ابتدا به کار معلمی پرداخت و در مدارس صنعتی و

فلاحت و دارالمعلمین ریاضیات تدریس می‌کرد. تألیفاتی نیز در این زمینه دارد و چند ترجمه نیز از او باقی است. در ۱۳۰۸ به خدمت بانک ملی درآمد و پس از طی مراحل به ریاست شعب بانک رشت، مشهد، تبریز، برگزیده شد و مدت ۸ سال رئیس بانک ملی بازار بود. در ۱۳۲۹ قائم مقام بانک ملی گردید و در ۱۳۳۰ به کفالت بانک منصوب شد. در ۱۳۳۱ به نمایندگی اصلی ایران در صندوق بانک بین‌المللی انتخاب و به آمریکا رفت، در ۱۳۳۲ در کابینه سپهبد زاهدی به ایران احضار و ریاست بانک ملی بدو تفویض گردید و چهار سال در این سمت باقی ماند. در ۱۳۳۶ در کابینه دکتر اقبال وزیر دارائی معرفی شد و تا سال ۳۸ در آن سمت بود تا اینکه با عنوان سفیرکبیری به دانمارک رفت و در ۱۳۴۰ بازنشسته شد. پس از مراجعت به ایران به عضویت شورایعالی بانک ملی برگزیده شد و تا پایان عمر این سمت را داشت. وفات او در ۱۳۵۰ اتفاق افتاد.

علی‌اصغر ناصر، مردی تحصیلکرده و وارد به امور اقتصادی بود و خیلی از رجال سابق ایران از شاگردان او بودند. در کار اداری سلامت نفس داشت. او از مؤسسین کلوپ ایران بود و سال‌ها ریاست کلوپ را داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ناصرالحق

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(قس. ناصر للحق. (لقب حسن بن علی بن حسن ابن علی بن عمر ابن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب (۲۳۰ یا ۲۲۵ ه.ق- ۳۰۴ ه.ق)، ملقب به ناصر کبیر، والناصر ناصر للحق، و ناصرالدین و ناصر کبیر و موصوف به اطروش و اصم. از امرای علوی طبرستان. بر حکام سامانی در ناحیه‌ی طبرستان و گیلان خروج کرد، و محمد صعلوک حاکم سامانی را شکست داد، و تا وقتی که درگذشت بر گیلان و طبرستان و قسمتی از گرگان حکومت داشت. ناصرالحق در عین حال از علمای تفسیر و کلام فقه و حدیث و ادب و اخبار و لغت بود، و آثار بسیار از او نام برده‌اند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ناصرالدوله

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

لقب بدرالدین ابن حسنویه (ف. ۴۰۵ ه.ق)، امیر معروف کرد، از خاندان بنی‌حسنویه. در سال ۳۶۹ ه.ق بعد از پدرش حسنویه به سلطنت نشست. با عضدالدوله‌ی دیلمی اظهار انقیاد و اطاعت نمود و سیده خاتون را در تسخیر ری و تنبیه پسرش مجدالدوله کمک نمود. عاقبت به دست جمعی از اکراد خویش به قتل رسید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ناصرالدوله، حمید

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن نصرةالدوله فرمانفرما (ف. کرمان ۱۳۰۹ ه.ق). والی کرمان و بلوچستان (از ۱۲۹۹ ه.ق). وی به مرض آنفلوآنزا در کرمان به سن ۴ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ناصرالدین، قاجار

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پسر محمدشاه قاجار و چهارمین پادشاه از سلسله‌ی قاجاریه. در شب ششم صفر سال ۱۲۴۷ تولد یافت و در سال ۱۲۶۴ بعد از وفات محمدشاه در تبریز به جای پدر نشست. حدود پنجاه سال سلطنت کرد و در ۶۶ سالگی در روز جمعه ۱۷ ذی‌القعده سال ۱۳۱۳ ه.ق در حضرت عبدالعظیم به دست میرزا رضا کرمانی به ضرب طپانچه مقتول گردید و در همانجا به خاک سپرده شد. در ابتدای سلطنت به یاری میرزا محمدتقی خان امیرکبیر دست به یک سلسله اصلاحات اساسی زد. چند سفر به ممالک غربی رفت. بابیها را قتل عام کرد.

(۱۲۴۷– مقتول ۱۳۱۳ ق)، مکنی به ابوالمظفر. در تبریز به دنیا آمد. هنگام وفات پدر، در ۱۲۶۴ ق، در آذربایجان به سلطنت نشست و به اهتمام میرزا محمدتقی خان امیرکبیر به تهران آمد و با کمک وی به دفع سرکشان و اغتشاشات پرداخت. او سید علی‌محمد باب را در تبریز کشت و بابیه را منکوب نمود. چندی بعد امیرکبیر را معزول کرد و وزارت را به میرزا آقا خان نوری داد و حکم قتل امیرکبیر را صادر نمود. در ۱۳۰۹ ق با مقاومت مردم و علما در قضیه‌ی امتیاز تنباکو، آن امتیاز را به ناچار لغو کرد. اولین مدرسه تصویرسازی در این دوره ایجاد شد. او قریحه‌ی شاعری داشت و در سروده‌های خویش ناصر تخلص می‌کرد. وی دارای ذوق نقاشی نیز بود و در ذیل صورتها و تصاویری که از درباریان و کنیزان و غیره می‌کشید، چنین امضا می‌کرد: «مشقه العبد الفقیر ناصرالدین شاه قاجار». ناصرالدین شاه از شاگردان کمال‌الملک بود. سرانجام در حضرت عبدالعظیم با تیر تپانچه‌ی میرزا رضای کرمانی، مقتول و در همان جا دفن شد. از آثار وی: «روزنامه‌ی سفر دوم انگلستان»؛ «سفرنامه به فرهنگ»؛ «فرمان شاه ایران»؛ «دیوان» شعر. از نقاشی‌های او: منظره‌ی فضای دشت و دمنی، با رقم: «نقاشی خود را به امین‌السلطان مرحمت فرمودیم ۱۲۸۰»؛ دورنمای خیالی کوه و جنگل و رودخانه و مار، در آبرنگ، با رقم: «روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر رجب‌المرجب سنه ۱۲۸۳ پارس ئیل در جاجرود مشق شد». سه اثر نقاشی دیگر وی نیز در «احوال و آثار نقاشان» ذکر شده است. او خط را نیز نیکو می‌نوشت، از آثار خطی وی: یک قطعه به خط نستعلیق و سیاه مشق و شکسته که با تذهیب فوق‌العاده‌ای زینت یافته است، با رقم: «مشقه غلام حیدر کرار و محب هشت و چهار، ناصرالدین شاه قاجار».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] احوال و آثار نقاشان (۱۳۶۲ –۱۳۵۸/ ۳)، اعیان‌الشیعه (۱۲۲ –۱۲۰/ ۳)، تاریخ در ایران (۱۵۷/ ۱۵۶)، چهل سال تاریخ ایران (۳۳ –۲۶/ ۱)، حدیقةالشعراء (۱۸۰۴ –۱۷۹۲/ ۳)، دایرةالمعارف فارسی (۲۹۹۲/ ۲)، الذریعه ۱۱۵۶ –۱۱۵۵/ ۹)، ریحانه (۱۰۹ –۱۰۷/ ۶)، شخصیت‌های نامی (۴۷۳ –۴۷۲)، شرح حال رجال (۳۲۹ –۳۴۶/ ۴)، صبح گلشن (۴۹۶ –۴۹۵)، فرهنگ سخنوران (۹۱۲)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۴۰۸، ۱۹۹۸، ۱۹۹۳ –۱۹۹۲ (۱۷۷۲/ ۲ ، ۱۵۰۰، ۸۳۸/ ۱)، لغت‌نامه (ذیل/ ناصرالدین شاه

قاجار)، مؤلفین کتب چاپی (۵۳۱ -۵۲۹/ ۶)، یغما (س ۵، ش ۴، ص ۲۱۱ -۲۰۷).

ناصرالدین، مسعود

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۴۲۱ ه.ق/ ۱۰۳۰ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ناصرالملک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهرت میرزا ابوالقاسم‌خان قراگوزلوی همدانی، ملقب به نایب‌السلطنه، از رجال اواخر قاجاریه (و. ۱۲۸۲ ه.ق ف. ۱۳۴۶ ه.ق) وی در صفر ۱۳۲۵ ه.ق در کابینه‌ی وزیر افخم و بار دیگر در ربیع‌الاول ۱۳۲۵ در کابینه‌ی میرزا علی‌اصغرخان اتابک به وزارت منصوب شد. در ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ه.ق به مقام رئیس‌الوزرائی رسید. پس از فوت عضدالملک، با مساعدت اعتدالیون، به نیابت سلطنت ایران رسید (۱۳۲۸ ه.ق)، و در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ ه.ق که احمدشاه به سن قانونی رسید به اروپا رفت و در زمان رضاشاه پهلوی به ایران مراجعت کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ناصری، محمد ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد ناصر ناصری : مسئول کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزار شریف افغانستان

در یکی از کوهستان های اطراف روستای گازاردر شهرستان بیرجند، شبی از شب های بهار ۱۳۴۰،انبوهی ازابرهای سیاه،آسمان را فرا می گیرند.پس ازبرخوردهای پی در پی شان با یکدیگرو ایجاد رعدوبرق های مهیب،بارانی سیل آسا شروع به باریدن می کند. رودخانه ای در آن اطراف بوده که هر آن بیم طیغانش می رفته است. در این میان، مادری مریض احوال همراه زنی از بستگانش ، برای در امان ماندن از سیل و طوفان و صاعقه ، به زحمت و به سختی خود را به دامنه کوه می رساند و در غاری کوچک پناه می گیرد. ساعاتی بعد،در همان غار نوزادی قدم به عرصه هستی می نهدکه نام او را محمدناصر می گذارند تا به موجب اراده حقیقت جویش، به زودی درزمره ناصرین دین حق و در زمره جنود الهی قرار بگیرد.محمدناصر سنین طفولیت را در روستاهای گازار و سیستانک سپری می کند و برای گذراندن دوران ابتدایی، به روستای اسفدن می رود که در بیست و چهار کیلومتری سیستانک واقع شده است. با تمام مشقاتی که در راه ادامه تحصیلش وجود داشته، علاقه وافری از خود به درس خواندن نشان میدهد. یکی از آن مشقات،دوری از پدر و مادر بوده است.شاگرد ممتاز بودن در طول سال های دبستان و قبولی یک ضرب در امتحانات نهایی کلاس پنجم ونیز نبودن مدرسه راهنمایی در آن اطراف،پدرش را وا می دارد تا شرایط ادامه تحصیل وی را در شهر بیرجندفراهم نماید.در حالی که نوجوانی دوازده ساله بوده،راهی آن دیار می شود و باجدیت پی درسش را می گیرد.

از دوران دبیرستان،در زمره نیروهای موثر انقلاب قرار می گیردو به زودی سر منشاءاقدامات جمعی زیادی ،مثل تظاهرات و یا حمله به یگان های نظامی می گردد.

یکی از خصوصیات بارز او در ایام مبارزه این است که با به خرج دادن همتی بالا،درعین انجام فعالیت های چشمگیر انقلابی ، هرگز از درس خواندن باز نمی ماند و هرسال تحصیلی را با نمرات خوب و معدل بالا پشت سر می گذارد.پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، در تاسیس کمیته انقلاب اسلامی (سابق)و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بیرجند نقشی کلیدی ایفاء می نماید و در حالی که به عضویت سپاه در می آید، موفق به اخذ دیپلم نیز می گردد.

سخن گفتن از سردار شهید، محمد ناصر ناصری ، بدون پرداختن به ارتباطات و تعلقات خاطر آن بزرگوار به افغانستان و افغانی ها ،قطعا کاری ناقص خواهد بود.اوکه از دوران کودکی با زندگی در نوار مرزی ایران و افغانستان، کم و بیش با مردمان آن سامان

برخورد هایی داشته، همزمان با تجاوز شوروی سابق به آن کشور، در جبهه خدمت به مردم محروم و مجاهدین افغانی نیز فعال می گرددو به شکل گسترده ای اقدام به حمایت از نهضت جهادی آنان می کند.در عین حال، از انجام وظیفه در حراست از دستاورد های انقلاب اسلامی نیز باز نمی ماند.

در همین راستا می توان به نقش درخشان او در خاتمه دادن به شورشهای منافقین در شهر های بیرجند و قائن و نواحی اطراف آنها اشاره نمود. سال های پنجاه و نه و شصت ،ضمن قبول مسئولیت سپاه زیرکوه و حل و فصل نمودن مشکلات حاد آن، سفری به دو شهر«شیندند»و «فراه» می کندو ضمن گفت وگوبا مسئولین جهادی افغانستان، راهکارهای کمک به آنها را بیشتر و بهتر بررسی می نماید. در همان ایام که فرماندهی سپاه زیرکوه را به عهده داشته، با دختری از خانواده مذهبی ازدواج می نماید.پس از شروع جنگ تحمیلی،با تمام مشغله ای که داشته انجام وظایف سنگین دیگری را هم بردوش خود احساس می کند. با اینکه به خاطر وجود مسائل خاص در بیرجند و اطراف آن و نیاز ضروری به حضور فیزیکی او در آن جا، مسئولین مانع رفتنش به خط مقدم می شده اند، ولی در عین حال به صورت پراکنده و کوتاه چند باری عازم مناطق جنگی می شود، و از طرفی هم ضمن پشتیبانی های تدارکاتی، در شهر های بیرجند، قائن و گناباد، نقش بسیار مهمی را در بسیج نیروهای مردمی و اعزام آنها به جبهه ایفا می کند.

سال ۱۳۶۳ ، با حفظ سمت قبلی ، فرماندهی سپاه بیرجند را نیز می پذیرد و همچنان از حضور در جبهه های جنگ باز نمی ماند که در همین سال ، ضمن عهده دار شدن مسؤلیت یکی از محورهای اطلاعات و عملیات تیپ بیست و یک امام رضا (سلام الله علیه) در عملیات عاشورا (میمک) هم شرکت می کند که به سختی از ناحیه کتف و پا مجروح می شود.

سال ۱۳۶۴ ، سردار پر آوازه دفاع مقدس ، شهیدمحمود کاوه وقتی اوصاف ناصری را از دوستانش می شنود و استعداد بالای او را شناسایی می کند ، برای جذب وی به تیپ ویژه شهدا تلاش می نماید .نهایتا موفق می شود او را به تیپ ویژه بیاورد و ریاست ستاد را بر عهده اش بگذارد.

بنا به شهادت همرزمان و اسناد به جای مانده از آن دوران ، هرگز نقش شهید ناصری را در هر چه شکوفاتر شدن تیپ ویژه شهدا نمی توان نادیده گرفت .البته ارتباط عرفانی و معنوی او با محمود کاوه ،در تحقق یافتن این مهم بی تاثیر نیست.حجت الاسلام ابراهیمی در این باره می گوید: ارتباط بسیار زیبایی بین او و شهید کاوه بود.شاید بتوان گفت در یک آن ، شهید کاوه مراد بود و شهید ناصری مرید، و در لحظه ی دیگر ناصری مراد می شد و کاوه مرید .هر دو به یکدیگر عشق می ورزیدند و حال و هوای زیبایی در میدان نبرد و مبارزه داشتند.

او تا پایان جنگ، چهار بار گرفتار مجروحیت های سخت می گردد که برخی ترکش های آن دوران در بدنش به یادگارمی ماند و نهایتا در حالی دعوت حق را لبیک می گوید که هنوز از مجروحیت پا و کمر رنج می برده است.

پس از پایان جنگ ، همچنان با روحیه ای خستگی ناپذیر، در سنگرهای مختلفی مشغول خدمت به نظام و انقلاب می شود. در این میان با استفاده از اوقات اندکی که برای استراحتش باقی می ماند، مشغول ادامه تحصیل نیز می شود که حاصل آن ، اخذ مدرک لیسانس در رشته مدیریت است.

اما در نگارش زندگی نامه شهید ناصری ، نکته ای که هیچ گاه نمی شود از آن غفلت نمود، فداکاری و ایثار همسر اوست که چون خود آن بزرگوار می تواند برای تمام زنانی که شوهران شان به نوعی در حال خدمت به اسلام و انقلاب هستند، اسوه و الگو باشد.

اجر و پاداش این زن فداکار، اگر بیشتر از اجر و پاداش شهید ناصری نباشد، قطعا کمتر هم نخواهد بود.در این باره حجت الاسلام سالک می گوید: اگر مرحوم شهید ناصری در ابعاد معنوی به مقامات عالیه رسید، این را مرهون ایثار و قدرت ایمانی همسرش است.

در واقع این زن ، هم مادر بود و هم پدر بود برای بچه ها ، و با آگاهی و سازگاری اش چنان روحیه و آرامشی به شوهرش می داد

که او با خاطر جمع می توانست در راه قدم بزند و مشغول کسب توفیقات باشد.

سرانجام این انسان خستگی ناپذیر در روز هفدهم مرداد ۱۳۷۷ ، توفیق این را یافت تا در شهر مزار شریف ، به نحوی بسیار مظلومانه و به دست نیروهای طالبان که افرادی شقی و بی منطق هستند،شهد شیرین شهادت را بنوشد.

آقای شاهسون ، تنها بازمانده آن واقعه ، درباره آخرین لحظه های زندگی شهید ناصری و شهدای دیگر کنسولگری جمهوری اسلامی ایران ،چنین می گوید:

طالبان وارد خیابان کنسولگری شده بودند و هر موجود ی را که می دیدند ، به طرفش تیر اندازی می کردند .دود ناشی از انفجارهای متعدد ، از همه جای شهر سر به آسمان کشیده بود . صدای تیراندازها هر لحظه به ما نزدیک تر می شد.

شهید ناصری از چند روز قبل ، با وزارت امور خارجه در تماس بود .آن روز هم چند بار با آنها تماس گرفت .می گفتند: پاکستان حفظ جان شما را تضمین کرده است.

و از هر لحاظ خاطر ما را جمع کردند که در صورت سقوط شهر ،اتفاقی برای مان نخواهد افتاد.

به اعتبار همین ضمانت ها، هنگامی که گروه کوچکی از طالبان ،در کنسولگری را به صدا در آوردند ، ما در را به روی شان باز کردیم . آنها وحشیانه در می زدند و یکریز .این نشان می داد که اگر در را باز هم نمی کردیم ،به زور وارد می شدند.

در بین این گروه کوچک، چند نفر پاکستانی هم به چشم می خورد که بعدها فهمیدم بعضی از آنها از اعضای گروهک صحابه پاکستان بودند.به هر حال ،آنها هم مثل سایر طالب ها خشن بودند و بی منطق ،و به زبان پشتون صحبت می کردند.

با این که برخورد ما از ابتدا با آنها خوب بود ، ولی آنها بدون هیچ دلیلی معترض ما شدند و با ضرب و شتم ،همه مان را بردند داخل اتاقی در زیرزمین که یک در آهنی داشت .قفل بزرگ و محکمی به آن زدند و رفتند.

شاید بیراه نباشد اگر بگویم از همه ما آرام تر ، ناصری بود .همان بزرگوار هم بود که گفت : اینها کار را تمام خواهند کرد.

مشخص بود که این گروه کوچک برای کار خاصی آمده اند و انگار از طرف خود ملا عمر ماموریت ویژه ای به شان واگذار شده است .که البته من بعدها فهمیدم واقعیت امر هم چیزی جز این نبوده است.

در آن اتاق ،یک گوشی تلفن بود که طالب ها متوجه اش نشده بودند .وقتی خاطرمان جمع شد که آنها رفته اند بالا ، ناصری بلافاصله و برای چندم ،مشغول تماس شد.

آن روز او یک بار دیگر هم موفق شد با ایران تماس بگیرد و موقعیت مان را برای شان توضیح بدهد .آنها هم قول دادند تمام تلاش شان را به کار بگیرند تا خطری متوجه ما نشود .این آخرین تماس ما با ایران بود. چرا که طالب ها کلا تمام سیستم های ارتباطی را از بین بردند.

آنها از همان ابتدای کار، شروع کرده بودند به سرقت تمام اموالی که در کنسولگری بود؛از ماشین ها گرفته تا مواد غذایی ، و حتی ظروف غذاخوری بچه ها.

چهل ،پنجاه دقیقه بعد ،یک جوان طالب آمد پایین .آمارمان را گرفت.وقتی می خواست برود بیرون ،با لهجه غلیظ پشتون و با لحنی پر از کینه ،چیزی گفت و رفت .یکی از بچه ها که به زبان پشتونی وارد بود ،گفت: انگار برادرش قاچاقچیه .

وقتی از علت این حرفش پرسیدم ،فهمیدم که برادر آن جوان در ایران ،در شهر زاهدان زندانی است .او گفته بوده که انتقام برادر زندانی اش را از ما خواهد گرفت!

طولی نکشید که همان جوان دوباره آمد پایین. این بار صورتش را پوشانده بود و فقط چشم هایش پیدا بود . فاصله ما تقریبا چهار متر بود. دو میز آهنی وسط اتاق بود که بین ما و او حایل می شد. ماهنوز به قولی که پاکستانی ها به وزارت امور خارجه ایران داده بودند، دلخوش بودیم . اما این بار جوان طالب ،همین که روبه روی ما قرارگرفت ،با اسلحه ای که در دست داشت، دوسه تیر به

طرف سقف شلیک کرد و بعد هم سر اسلحه را گرفت رو به ما و در کمال بی رحمی همه را بست به رگبار .

درست در لحظه ای که او به سقف شلیک کردو سر اسلحه اش را آورد پایین،من توانستم خودم را پرت کنم روی زمین. در همین حین،شاید در کمتر از یک ثانیه ،همه بچه ها گلوله خوردند.یک تیر هم که کمان کرده بود،خورده بود به پای من ، که البته این را چند ساعت بعد فهمیدم؛اولش فکر می کردم که من هم گلوله خورده ام.

در آن لحظه نفسم را در سینه حبس کرده بودم.چند تا از همکاران در دم شهید شده بودند. ازسه، چهار نفرشان صدای ناله به گوش میرسید. یکی از آنها ناصری بود که بدن مطهر و خونینش افتاده بود روی من. معلوم بود دارد آخرین نفس ها را می کشد.با همان آخرین رمقش ،مشغول شد به گفتن ذکر مقدس حضرت سیدالشهدا (سلام الله علیه). صدای (یا حسین ، یاحسین) گفتنش، هنوز هم توی گوشم است. هرآن انتظارمی کشیدم آن جوان طالب برای زدن تیر خلاص به مجروح ها بیاید. ولی در کمال تعجب،دیدم هیچ صدایی بلند نمی شود.

شاید نیم ساعت به همان حال ماندم و جرات تکان خوردن پیدا نکردم.کم کم فهمیدم که آن نیروی طالب،گورش را گم کرده است،در را هم باز گذاشته بود.انگار خاطرش جمع شده بود که مجروح ها ، به تدریج ، در اثر خون ریزی جان خواهند داد.

لحظه ای که تصمیم گرفتم بلند شوم،ناصری روحش پرواز کرده بود. منابع زندگینامه :مسافر ملکوت ،نوشته ی سعید عاکف،نشر کاتبان،مشهد-۱۳۸۳

ناصری، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مصدق‌الدوله وکیل مجلس، سناتور، وزیر، مالك و مقاطعه کار در ۱۲۷۰ در کاشان تولد یافت. پدرش میرزا حسین‌خان مبصرالسلطنه از مالکین عمده خوزستان بود. وی بعد از انجام تحصیلات مقدماتی به اروپا اعزام شد. چندی در انگلستان به تحصیل علوم اقتصادی و مالی پرداخت. بعد از مراجعت به ایران وارد وزارت دارایی گردید و چندی همکار و مترجم دکتر میلسپو مستشار اقتصادی بود. از آن پس مشاغلی را در آن وزارتخانه پشت سر گذاشت تا مقام مدیر کلی یافت. در دوره هفتم با کمك و مساعدت داور و نصرت‌الدوله از شوشتر به وکالت مجلس انتخاب گردید. در همان دوره راه و رسم زندگی را فهمید و در امتحانات سیاسی قبول شد. به همین دلیل سالیان متمادی کرسی وکالت را حفظ کرد و مجموعا هفت دوره نماینده مجلس بود. مدتی پس از وکالت به کار تجارت و ملکداری و مقاطعه‌کاری پرداخت و در خوزستان کشاورزی خود را توسعه داد. در ۱۳۳۵ حسین علاء نخست‌وزیر وقت او را در کابینه خود به سمت وزیر کشاورزی معرفی نمود. در ۱۳۳۶ با کمك و مساعدت علاء به سناتوری انتصابی خوزستان رسید ولی به علت تصویب قانون منع مداخله وزراء و وکلاء در کارها چون شرکت مقاطعه‌کاری داشت از عضویت سنا استعفا نمود. وفات او در ۱۳۳۷ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ناصری، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی ناصری : فرمانده گردان ولی عصر (عج)لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۱ در یک خانواده مذهبی پا به عرصه وجود گذاشت. پس از اخذ مدرک دیپلم به خیل جهادگران سازندگی پیوست ، با شروع جنگ در کسوت سبزپوشان توحید درآمد و در جبهه های نور علیه ظلمت ، روشنی ها را در نوردید.

در عملیات مختلف ، از جمله رمضان ، بیت المقدس ، والفجر مقدماتی ، والفجرهای ۱، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۸ ، خیبر و بدر ، کربلای ۴ و ۵ حضور یافت و با پذیرش مسوولیتهای خطیری همچون فرماندهی گردان ولی عصر (عج) ، قائم مقامی فرماندهی سپاه ساوه و ... کاردانی و پشتکار خویش را در خدمت و دفاع آرمانهای مقدس و معنوی اثبات نمود.

شلمچه – قتلگاه آن شهید – عطر خون و حماسه او را هنوز در مشام خویش دارد.

ونقطه نقطه ی خاک مقدس ایران بزرگ یاد او و برادرش هادی را که قبل از او در راه دفاع از کشورومکتبش جاوید الاثر شد؛فراموش نخواهند کرد.

از نخلهای تکیده و سوخته ، خاکریزهای پیاپی و خاک گرمناک جنوب تا کوههای سر به آسمان کشیده و صخره های استوار غرب ، چشمه های در صولت زمستان جاری ، همه و همه به گونه ای خاطرات غبار گرفته ، ولی روشن حماسه پردازان ما را به یاد دارند و آن را فریاد می زنند.

مگر می توانی از استواری کوهها بگویی و نستوهی و بشکوهی بر و بچه های مقیم هشت سال دفاع مقدس ، به یادت نیاید؟! مگر می توانی از شور شبهای مجنون بگویی با آن خلوت خاص خودش که دنیایی داشت- و از زمزمه های بچه هایی که یک شبه ، طریق صد ساله را پیمودند و جاده سلوکی خونین را در نور دیدند ، به یاد نیاری ؟! مگر می توانی از رعد و برق آسمان غمناک شبهای اروند یادکنی و از خروش سهمناک او و موجهای سهمگین و از خضوع او در برابر توفان شبانه بچه ها در شبهای عملیات ، حرفی نزنی ... ؟!

براستی جای ، جای خاک مقدس غرب و جنوب با لحظات و خلوت خوب خاطرات بچه های جنگ ، پیوند خورده است؛ بچه هایی که چونان سرو بر زمین ، استوار و سرافراز ایستاند و سر بر آسمان حماسه افراشتند ... از کدامشان بگوئیم و چه بگوئیم؟!

اینان در صراط المستقیمی بودن که هر روز بارها از خدایشان آن را طلب می کردند و در آخر ، در همین طریق ، رفیق راه مرگ شدند. از مرگ گفتم و به یاد زندگی افتادم ! چرا که مرگ اینان ، زندگی دوباره و برتری بود که خدایشان به ایشان ، وعده کرده بود ، زندگی ، که در جوار قرب ملکوتیان و جبروتیان ، فارغ از این هم آشوب ناسوتیان بود – عند ربهم یرزقون – اینان عند ملیک مقتدرند. اینان در صراط المستقیم ، گام نهادند و خود « صراط المستقیم » شدند. اینان سر الاسرار شهادتند ... اگر می خواهی « حسین » را بشناسی ، اینها را بشناس ، اگر عاشورا را می خواهی بفهمی . یک دو قدم با آنان باش ...

سیمای شهیدان و خاطرات آنان و غور در زندگی آنان ، آئینه تمام نمایی است که می تواند چهره تابناک حقیقت و طریقت عاشقی و رسیدن به صراط المستقیم را نشان دهد.

دوران طلایی دفاع مقدس در این فرصت های کوتاه و با این قلم های الکن ، قابل توصیف نیست. نمی توان گفت چه بود و چه شد ؛ فقط می توان در سایه روشن هایی ، از شعاعهایی که از آن نور مقدس ، باقی مانده حرفهایی زد ؛ آن نورمقدس نام و یاد و خاطرات شهیدان است. « شهید » را نمی توان وصف کرد، اما می شود از خاطراتی که از آنها مانده ، از یادگارهای آنان و ... حرف و صحبتی داشت و راهی به بارگاه خاطر آنان یافت.

« شهید مهدی ناصری » از آن بر و بچه های جنگ بود که خود « صراط مستقیم » شد. او دست به انتخاب بزرگی زد و در طریق

هـدایت گام نهاد و به حقیقت رسید. اما چگونه ؟ شنیده ای که می گوینـد « چشم دل » باز کن که جان بینی ... »؟! کافی است که چشم دل را باز کنی و مسوولیت عظیم انسان بودن را درک کنی ... فهم تکلیف الهی که بر دوش انسان گذاشته شـده ، محـدود به زمـان و مکان خاصـی نیست ؛آنگاه که خودت را شـناختی و باور کردی که چنین مسوولیتی بر دوش تو گذاشـته شـده ، دیگر روی پای خودت بند نیستی ، می خواهی در هر جا حضور و تعهد خودت را ثابت کنی.انسانهای کامل ، همیشه در برابر مسایل و حوادث ، احساس تکلیف و تعهـد کرده ، شانه از زیر بار آن خالی نمی کنند. « آقا مهدی » هم ثابت کرد که انسان می تواند به جایی برسـد که جز « خـدا » نبینـد ؛ شـرطش این است که چشم دل باز نمایـد و تکالیف الهی اش را درک کنـد ؛آن وقت رضایت الهی را – که فوق همه رضایت هاست — به دست آورده است.

مگر می توان ظلم را دید و ساکت نشـست ، مگر می توان گفت که من نوجوانم و تکلیف من نیست ! پس دیگران چه کاره اند ...!

« مهـدی » در تمـام دوران حیـاتش « تعهـد » در خون و رگ و پی اش ، سیلان داشت ... در دوران فعـالیت هـای مردمی علیه رژیم طاغوت ، با مردم همراه شد و فعالیت بسیاری نمود ، با آن که سن و سال کمی داشت و این کارها اصلاً به او نمی آمد!

وقتی می فهمـد ، جبهه نیاز دارد ، پرخاش می کنـد که « مگر من مرده ام ؟! » و فردای همان روز او را در مناطق جنگی می بینند که آماده رزم شده است و مصـمم در دفاع ؛ بیش از این نمی توان گفت ؛ فقط باید دم در بست و در برابر این عظمت روح و شکوفایی جان ، خضوع کرد و آفرین گفت!

« شـهید ناصری » به اطاعت از فرماندهان ، مشـهور شده بود و همیشه فرماندهی لشـکر از او و گردان او راضی بود. و همیشه با یک اطمینـان قلب خاصـی ، مـاموریت های مشـکل را به او و نیروهایش می سپرد. به چهره « مهـدی » که نگاه می کردی هر گز روحیه و حالت تمرد ، خسـتگی و یاس و یا شانه از زیر بار ماموریت خالی کردن را نمی دیـدی... هر چه بود اسـتقامت و شـجاعت و دلاوری بود. هر وقت بـا او پشت بی سیم ، صـحبت می شـد بـا روحیه ای عالی می گفت : « ما در اینجا تا آخرین لحظه و تاپای جانمان می ایسـتیم و نمی گـذاریم که دشـمن حرکتی داشـته باشـد ... » احسـاس مسوولیت زیـادی می کرد و همیشه حرفش این بود که اینهـا (بسیجی ها) امانتهای مردم در دست ما هسـتند و من بایـد از همه جهت مواظب اینها باشم ... از این جهت بعد از هر عملیات ، خیلی حساسیت داشت که پیکر شـهدا در منطقه جـا نمانـد و شایـد بتوان گفت که به خـاطر این روحیه عالی « آقا مهـدی » ساوه قهرمان ، نسبت به دیگر شهرهای شهید پرور ، مفقود الاثر کمتری داشته باشد ... »(۱)

جبهه و جنـگ برای « آقـا مهـدی » دانشـگاهی شـده بود برای رسـیدن به مرحله کمـال — کمال مطلق و حقیقت تعالی - برای او که درس خواندن و مدرک گرفتن آن هم در رشـته معماری و چه و چه ، که شاید خیلی ها برای آن سـر می شکنند ، در کنار مبارزه و تحصـیل در دانشگاه جنگ و دفاع و شـهادت ، آنقـدر بی مفهوم بود که اصـلاً حاجتی به شـرح نـدارد ! خیلی ها به او سـفارش می کردنـد که « حالا که موفقیت تحصـیل فراهم است و... چرا چسبیدی به جنگ !(وقس علی هذا) یعنی این که چرا به فکر آینده ات نیستی !

یعنی این که ... این حرفهـا آنقـدر برای او معمـولی و تکراری بـود که نمی توانست مـانع بزرگی در برابر تصـمیم بزرگ و انتخـاب همیشـگی او باشـد. جواب « آقا مهـدی » واضـح و روشن بود : « درس را بعـداً هم می شود خواند؛ الان جنگ مهم است و در راس همه امور. »

این گونه حرف زدن و تصمیم گرفتن ، احتیاج به یک ایمان قوی ، نفس مطمئنه وهمت عالی نیاز دارد که آدمی بتواند همه شبح ها ، سـراب هـا ، و مظاهر فریب و جاذبه های آنچنانی را ببینـد و به آنها توجهی نکنـد ؛ همانطور که او توجه نکرد. برای او درس عزیز بود و درس خوانـدن مهم ؛ امـا اسـلام عزیزتر و مهمتر ! وقتی که جان تو را می طلبنـد و زکات هستی تو را می خواهنـد ، دیگر نمی شود به فکر این مسائل بود ... « مهـدی » انتخاب کرد و چه انتخاب عظیمی! او نه فقط جنگ را بر درس و کرسـی دانشـگاه ، ترجیح

داد که حتی در چگونه زیستن و چگونه مردن خود هم به انتخاب بزرگ همیشگی ، دست زد ؛ او آن گونه زیست که مردان خدا می زیند و آن گونه مرد که ... او به دنبال علم عاشقی و فلسفه شیفتگی بود و در این راه برگهای زرین کتاب عاشقی را یک یک ، مرور کرد ؛ در طریقت عشق به حقیقت زندگی رسید ومرگی را برگزید که در آن طنین نبض زندگی را در هزار توی آن می توان شنید – شهادت را می گویم!

زمزمه او یارانش در ترک سیاهه های دنیوی و انتخاب علم عشق این بود که :

بشوی اوراق ، اگر همدرس مایی

که علم عشق در دفتر نباشد!

و به بیانی دیگر :

صفایی ندارد ارسطو شدن

خوشا پرکشیدن پرستو شدن! منابع زندگینامه :عرشیان،نوشته ی ،سید مهدی حسینی،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم–۱۳۸۲

ناصری، ناصرالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مالک عمده، والی خراسان، نماینده مجلس، و فرزند مظفرالدینشاه قاجار در ۱۲۷۵ همزمان با فوت ناصرالدینشاه در تبریز تولد یافت. مـادرش حضـرت علیا دختر فیروز میرزا فرمانفرما، فرزنـد عباس میرزا، نایب‌السلطنه بود. وی تحصیلات خود را در دربار مظفری در تهران بخوبی انجـام داد و زبـان فرانسه را فرا گرفت. در اواخر سـلطنت پـدرش (مظفرالـدینشاه) که وی طفلی دهساله بود تلاش همه جـانبه‌ای از طرف عین‌الـدوله صـدر اعظم وقت و مـادرش حضـرت علیـا و سـایر منسوبـاتش به عمـل آمـد تا محمـد علی میرزا را از ولیعهدی خلع و او را به ولیعهدی تعیین نمایند. گویا مبالغ قابل ملاحظه‌ای هم در این زمینه از طرف مادرش به بعضـی از افراد رشوه داده شد ولی این کار سرنگرفت.

وقتی محمـد علی میرزا از سـلطنت خلع شد و احمد شاه در ۱۲ سالگی به پادشاهی رسـید برای تربیت و تعلیم وی عـده‌ای از معلمین نخبه داخلی و خـارجی دعوت شدنـد تـا شاه نزد آنهـا تحصـیل نمایـد. همین ناصـری که عموی شـاه ولی هم سن و سـال او بود در تحصـیل با احمـدشاه مشارکت داشت. مـدتی هم در اروپا تحصـیل نمود. وقتی احمدشاه زمام امور را در دست گرفت ناصـری را به فرمانروایی خراسان برگزیـد. وی در آن تاریـخ هیجده ساله بود. چند سالی اسـتانداری خراسان با او بود تا به تهران احضار گردید و شهریه قابـل ملاـحظه‌ای برای او تصوب شـد که هرمـاهه دریـافت می‌کرد. در دوران سـلطنت احمـدشاه وی دور از سـیاست به اداره املاـک وسـیع خویش در آذربایجـان می‌پرداخت. گاهی در تهران و زمانی در اروپا با گنـج بادآورده به سـیر و سـیاحت و گشت و گذار مشغول بود. در ۱۳۲۵ که قوام‌السـلطنه حزب دموکرات ایران را پی‌ریزی کرد ناصری را به آن حزب دعوت نمود و او را عضو شورایعالی کرد و کاندیـدای مجلس شورای ملی از تبریز گردیـد. سـرانجام در دوره پانزدهم از تبریز به نماینـدگی برگزیده شد. در مجلس حسن ارسـنجانی بـا اعتبارنـامه او به مخالفت برخاست و او در دفاع از خود و پاسخ به ارسـنجانی چنـد جمله‌ای بیش نگفت. ماحصـل اظهـارات و مـدافعات او این بـود که این مجلس شورای ملی را پـدر تاجـدارم به ملت ایران ارزانی داشت و آن روز تصور نمی‌کرد که یک صـندلی آن را به پسـرش ندهنـد. حال شـما نمایندگان مختارید مرا به عضویت این مجلس بپذیرید و یا مرا محروم سازیـد. وقتی اظهارات او پایان یافت تمام نماینـدگان فریاد برآوردنـد که شـما باید در مجلس باشـید. و بدین ترتیب اعتبارنامه او به

تصویب رسید. دو سالی در مجلس صرف عمر کرد و پس از انقضای مجلس به همان ملکداری پرداخت و زندگانی راحتی دور از غوغای سیاست پیش گرفت. در ۱۳۵۶ در اروپا درگذشت. ناصرالدین ناصری مردی ثروتمند، باسواد، خوشگذران، جدی و کتاب دوست بود و از بذل و بخشش در حد متعارف دریغ نداشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ناطق بالحق، ابوطالب یحیی

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۴۲۱ ه.ق.– ف. ۴۲۴ ه.ق.) گروهی از بزرگـان اولاـد علی بن ابی‌طالب به نام ایمه علوی یازیـدی در قرن دوم هجری ملقب به داعی کبیر در سال ۲۵۰ ه.ق. در آن ناحیه ظهور کرد و عده‌ای بسیار از افراد ناراضی و دست نشاندگان خلیفه (مانند طاهریان) او را تقـویت نمودنـد. وی به دعوت مردم و نشـر آیین تشیع و طرفـداری از خانـدان علی پرداخت (داع الخلق). پس از او جانشـینانش در طبرستان به حکومت پرداختند (جمعا از ۲۵۰ ه.ق./ ۸۶۴ م. تا ۴۲۴ ه.ق./ ۱۰۳۴ م.).

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد پنجم)

ناطق، ناصح

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شاعر، محقق، مترجم.

تولد: ۱۲۸۴، تبریز.

درگذشت: ۲۵ مهر ۱۳۶۴، تهران.

ناصـح نـاطق فرزنـد جواد (از آزادیخواهان تبریز در دوره‌ی مشـروطیت) تحصـیلات ابتـدایی و متوسـطه را در تبریز به پایان رسانیـد. سپس به عزم ادامه‌ی تحصیل در خارج از کشور، در امتحانات اعزام دانشجو به اروپا شرکت کرد، پذیرفته شد و به فرانسه رفت و در آنجا به اخـذ درجه‌ی مهندسـی در رشـته‌ی راه و ساختمان نایل آمـد. پس از بازگشت به ایران مـدتی در وزارت راه خـدمت کرد و متجـاوز از هشت سال مـدیریت کل ساختمان راه‌آهن و یک چنـد نیز عضو شورای عالی سازمان برنامه و بودجه بود. وی از اعضای مؤسـس شـرکت مؤلفان و مترجمان ایران بود و از سال ۱۳۵۶ تا پایان عمر ریاست هیئت شـرکت را بر عهـده داشت .وی در زمینه‌ی زبـان فارسـی و معادل‌یـابی برای واژه‌های فنی و علمی فعالیت بسـیار داشت و در این راه با غلامحسـین مصاحب و دیگران همکاری داشت. وی یکی از مؤسسین جمعیت آذربایجان بود.

ناصح ناطق پس از شهریور ۱۳۲۰ به همراه گروهی از ایرانی‌ها، به عنوان دوستدار آلمان‌ها به زندان متفقین گرفتار شد و مدت‌ها در اراک زندانی بود.

فهرست آثـار وی به شـرح زیر است: بحثی دربـاره‌ی زنـدگی مـانی و پیـام او (تهران، ۱۳۵۷)؛ ترجمه‌ی کتاب آدمک حصـیری (اثر آناتول فرانس، ۱۳۵۱)؛ ترجمه‌ی بخش اول جلـد چهارم تاریخ پیشـرفت علمی و فرهنگی بشـر (۱۳۵۳)؛ «درباره‌ی زبان آذربایجان»

(بخشی از کتاب مجموعه سخنرانی‌های کانون فرهنگی ایران جوان، ۱۳۵۱)؛ ترجمه نمایشنامه‌ی آنژلیکا؛ ترجمه‌ی جنایت سیلوستربونارد (آناتول فرانس، ۱۳۳۰)؛ شاهزاده خانم بابل (ولتر، ۱۳۳۹)؛ ایران از نگاه گوبینو. مقالاتی از وی در مجلات و روزنامه‌های مختلف و از جمله در «راهنمای کتاب» و «یغما» به چاپ رسیده است.

فرزند جواد ناطق یکی از آزادیخواهان تبریز در دوره‌ی مشروطیت بود که خدمات وی در غالب کتبی که درباره‌ی نهضت مشروطیت منتشر گردیده بود بوضوح و روشنی درج شده است. علاوه بر آن یکی از شیفتگان زبان و ادب فارسی بود.

ناصح در ۱۲۸۴ در شهر تبریز پا به عرصه وجود گذاشت و در شش سالگی تحصیلات خود را آغاز کرد و در مدرسه‌ای درس خواند که اسمعیل امیرخیزی ادیب مشهور رئیس آن مدرسه بود. پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی به اروپا رفت و در رشته‌ی مهندسی راه و ساختمان درجه‌ی علمی عالی گرفت و به ایران بازگشت و در وزارت راه اشتغال ورزید. پس از مدت کوتاهی رئیس اداره و مدیر کل شد و زمانی نیز رئیس راه‌آهن بود. مدتی هم عضویت شورای عالی سازمان برنامه را داشت. وی در راه‌سازی در ایران خدمات برجسته‌ای انجام داد و در احیاء ساختمانهای قدیمی و نوسازی آنها زحمات زیادی متحمل شد.

مهندس ناطق گذشته از رشته‌ی تخصصی خود یک مترجم عالیمقام و ادیب پرمایه و فرهنگی پرتوان بود. بنا به نوشته‌ی آقای ایرج افشار «ناطق به زبان فارسی با نگاهی علمی، فرهنگی و ملی می‌نگریست و بدان اهمیت بسیار می‌داد و کوششهای باارزشی در این راه کرد از آن جمله است همراهی و همکاری با مرحوم دکتر غلامحسین مصاحب و مهندس صفی اصفیا، احمد آرام، دکتر گل‌گلاب و مصطفی مقربی برای یافتن و گزینش معادلهای فارسی برای واژه‌ها علمی و فنی مورد نیاز دائره‌المعارف. حاصل کار آنها فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی شامل حدود هفتصد و پنجاه واژه است.»

از ناطق آثار ادبی زیادی باقی مانده است. از ترجمه‌های او می‌توان جنایت سیلوستر بونارد، دختر کلمانتین و آدمک حصیری آناتول فرانس را نام برد. پنج نمایشنامه ولتر را هم ترجمه کرد. کتاب ایران از نگاه گوینو از دیگر آثار اوست. وی در ۱۳۶۴ در تهران درگذشت.

ناصح مردی خیر بود. همه سال مبلغی اعتبار درنظر گرفته بود و صرف خرید کتاب برای کتابخانه‌ی ملی تبریز اختصاص می‌داد. همچنین مقدار زیادی کتاب برای محققین ایرانی فرانسه که مورد لزوم بود به مؤسسه‌ی مطالعات ایرانی دانشگاه پاریس می‌فرستاد. همچنین مبلغ قابل توجهی برای ساختن بیمارستانی در تبریز پرداخت. او یکی از پایه‌گذاران شرکت مؤلفان و مترجمان بود.

مرحوم ناصح در سال ۱۳۲۲ به اتفاق عده‌ای از رجال و افسران ارتش و مدیران و مهندسین راه‌آهن از طرف متفقین به جرم ژرمانوفیلی بازداشت و در اراک زندانی شد. این دوره اسارت قریب یک سال بطول انجامید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ناطقی، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

غلام حسین ناطقی

محل تولد : بامیان

شهرت

تابعیت : افغانستان

تاریخ تولد : ۱۳۵۴/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب غلام حسین ناطقی تبعه افغانستان در سال ۱۳۵۴ شمسی در خانواده مذهبی دیده به جهان گشودم و پس از دوران کودکی به دلیل تعطیل بودن مدارس دولتی به خاطر انقلاب به مکتب خانه رفتم و در مدت ۴ – ۵ ماه حضور در آن، افزون بر آموزش روخوانی قرآن کریم، بر خواندن متون فارسی نیز تسلط پیدا کردم به گونه ای که به راحتی می توانستم هر متن فارسی را بخوانم به همین دلیل مورد تشویق معلم و بستگان به ویژه خانواده ام قرار گرفتم و آنان تشویق نمودند که طلبه بشوم ولی به خاطر تعطیل بودن مدرسه علمیه ای که در محل سکونت ما بود و نیز کم بودن سنم که مانع رفتنم در جای دیگر می شد؛ چند سالی نتوانستم به مدرسه علمیه بروم.

در سال ۶۸ شمسی مدرسه علمیه «محمدیه» در نزدیک محل منطقه سکونت ما احیاء شد و من از فرصت استفاده نموده و به این مدرسه رفتم و به آموزش صرف و برخی از کتابهای جامع المقدمات مثل: (عوامل فی النحو و ملامحسن) مشغول شدم ولی به دلیل نبود امکانات به ویژه در دسترس نبودن استاد، اکثر ایام این مدرسه تعطیل بود. لذا در سال ۱۳۶۹ تصمیم گرفتم که به مدرسه علمیه «بلخاب» بروم و در آنجا ادامه تحصیل بدهم. پس از مسافرت به این مدرسه و مدتی تحصیل دریافتم که متاسفانه وضعیت این مدرسه نیز بهتر از مدرسه محل سکونت من نیست لذا بر آن شدم که به جمهوری اسلامی ایران بروم و در حوزه علمیه قم به فراگیری علوم اسلامی بپردازم .

به همین منظور در اواخر پاییز ۱۳۷۰ شمسی عازم جمهوری اسلامی ایران شده و پس از ورود به جمهوری اسلامی ایران و حضور در مرقد مطهر ثامن الائمه حضرت امام رضا به قم آمده و در حوزه علمیه مشغول تحصیل شدم. مدت دو سال به صورت آزاد درس خواندم و در سال ۱۳۷۳ در آزمون پذیرشی مرکز جهانی علوم اسلامی شرکت کرده و پذیرفته شدم. پس از قبولی دراین مرکز، مدت دو سال به همان شیوه سنتی (یعنی تمرکز دوره فقه و اصول) تنها و غافل از سایر علوم مورد نیاز یک روحانی و مبلغ تعالیم عالیه اسلام، ادامه تحصیل دادم ولی به این نتیجه رسیدم که این شیوه کارآیی کمتری دارد و نمی تواند پاسخگوی تمام نیازهای جامعه امروزی مسلمانان بوده باشد.

لذا در سال ۱۳۷۵ با توجه به سامان یابی آموزشی مرکز جهانی علوم اسلامی و هدایت بخشی از طلاب به مدارس علمیه، به مدرسه علمیه مومنیه رفته و سطح دوم حوزه را تا سال ۱۳۷۸ به پایان رساندم. در همین سال آزمون کارشناسی ارشد در رشته «علوم قرآن و حدیث» از سوی مرکز جهانی برگذار شد و در آن شرکت کرده و پذیرفته شدم. پس از این، به مدرسه عالی امام خمینی انتقال یافتم و در آنجا ادامه تحصیل دادم و سطح سه را در این مدرسه به پایان رسانده و در سال ۱۳۸۴ از پایان نامه خود تحت عنوان: «بررسی آرای شرق شناسان پیرامون گزارشات تاریخی قرآن» با درجه عالی دفاع نمودم و اکنون در سطح چهار حوزه مشغول به تحصیل می باشم.

ضمن اشتغال در دروس حوزه، در امتحانات دروس کلاسیک شرکت و به صورت جهشی امتحان داده و دیپلم خود را در رشته معارف اسلامی گرفتم. مدتی است که دست به قلم نیز هستم و در برخی از همایش های علمی پژوهشی شرکت کرده ام از جمله: اولین همایش ملی پژوهش های قرآنی حوزه و دانشگاه که مقاله «واقع نمایی زبان قرآن در گزاره ها تاریخی» را ارائه دادم و از مقالات برتر شناخته شد و حق ارائه یافتم و آن را در کمیسیون تخصصی «قرآن و جامعه شناسی» ارائه و به سوالات اساتید پیرامون آن پاسخ دادم.

ناظر عدل، کامبیز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۸، مرتبه علمی: استاد، رشته: دامپروری، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: تبریز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد دامپروری از آلمان در سال ۱۳۴۳، دکترای دامپروری از آلمان در سال ۱۳۴۶.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه تبریز در سال ۱۳۴۶، دانشیار دانشگاه تبریز در سال ۱۳۵۰، استاد دانشگاه تبریز از سال ۱۳۶۹ تاکنون.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

استفاده از پروتئین Saccharomyees cereviceae به عنوان مکمل پروتئینی در تغذیه جوجه‌های گوشتی.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۸

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

اغلب کتب در زمینه دامپروری است از جمله پرورش طیور، بز، شتر، کرم ابریشم و غیره.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۹، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

اغلب در رابطه با مسائل طیور.

آثار دیگر:

۱ اثرات استفاده از برخی از الکترولیت ها در آب آشامیدنی بر عملکرد جوجه های گوشتی تحت شرایط تنش گرمایی/

ویژگی اثر : مقاله

۲ نژادها، نگهداری و ناهنجاریهای ارثی در بز

ویژگی اثر : تالیف کامبیز ناظر عدل. انتشارات جهاد دانشگاهی ، ۱۳۶۹.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

ناظرزاده کرمانی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند آقا محمد ناظر در ۱۲۹۶ تولد یافت و از دانشکده ادبیات تهران لیسانس گرفت. مدتی در وزارت کشور شاغل بود و آخرین

سمتش در آن وزراتخانه معاونت فرمانداری تهران بود. از اهم مشاغل او شهرداری کرمان می‌باشد.

در انتخابات دوره شانزدهم که در ۱۳۲۸ انجام یافت ناظرزاده از طرف سیرجان وکیل شد و در دوره هفدهم نیز این سمت را احراز کرد و با جبهه ملی نزدیک شد و جزو فراکسیون جبه ملی در مجلس بود و قلما و قدما حکومت مصدق‌السلطنه را تأیید می کرد. بعد از مرداد ۱۳۳۲ از وکالت عزل و تحت تعقیب فرمانداری نظامی وقت قرار گرفت و به قلعه فلک‌الافلاک تبعید شد. یک قسمت از این تبعید مولود اختلافی بود که بین او و فرماندار نظامی تهران که در آن تاریخ سرتیپ فرهاد دادستان بود وجود داشت و گویا مورد هتک و حرمت هم شده و در حضور جمع او را مضروب ساخته بودند. سرتیپ مزبور با تلاش فراوان فرماندهی لشکر کرمان را برای خود دست و پا کرده بود، ولی چون وجهه زیادی نداشت و قوم و خویش نزدیک شاه بود ناظرزاده از این انتصاب جلوگیری و ابلاغ فرماندهی لشکر او را لغو ساخته، همین موضوع بعدا دردسر شدیدی پیش آورد.

دکتر ناظرزاده در ۱۳۳۱ درجه دکترای زبان و ادبیات از دانشگاه تهران گرفت و در دانشکده ادبیات و دانشکده معقول و منقول تدریس می‌نمود. وی نویسنده و شاعر بود و غیر از روزنامه شهرآشوب که مدتی در تهران انتشار می‌داد در روزنامه‌های مختلف مقاله می‌نوشت. ابتدا بیشتر مقالاتش جنبه سیاسی داشت بعد سلسله مقالاتی در ادبیات و عرفان و مسائل تحقیقی تاریخی به رشته تحریر درآورد. سبک و انشاء روان و ذوق ادبی و تاریخی به نوشته‌های او شیرینی خاصی می‌داد و گاهی با طنز و مطایبه همراه بود و خواننده را به تحسین وامی‌داشت. ناظرزاده کرمانی در آخر عمر از حلیه بینایی محروم شد و بیماری‌های مختلف گریبان او را گرفت و در حدود ۶۰ سالگی وفات یافت. مردی خوش خلق، خوش طینت، فاضل و محقق ساده دل، نیک فطرت و خوش محضر بود. گاهی شعر می‌سرود و اشعارش هم دلنشین و مضامین شیرین در برداشتند.

(۱۳۵۵ -۱۲۹۶/ ۱۲۹۲ ش)، نویسنده، شاعر، استاد دانشگاه و روزنامه‌نگار. در کرمان به دنیا آمد. وی تحصیلات مقدماتی را نزد پدر و تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و تهران به پایان برد و از دارالفنون در رشته‌ی ادبی فارغ‌التحصیل شد و به موازات علوم جدید، علوم قدیم و فقه و عربی و فلسفه را نیز آموخت. ناظرزاده رشته‌ی علوم سیاسی را در دانشکده‌ی حقوق گذراند و سپس موفق به اخذ لیسانس عالی گردید. وی درجه‌ی دکترای خود را در رشته‌ی ادبیات فارسی اخذ نمود و رساله‌اش را در «شرح حال و آثار عمادالدین علی فقیه کرمانی» نوشت. سپس از طرف دانشگاه تهران به پاریس مأمور شد و توانست در این مأموریت، دوره‌ی دکترای جامعه‌شناسی ادیان را نیز در دانشگاه سوربن به پایان برساند و رساله‌ی خود را در «تحقیق درباره‌ی مذهب جعفری» زیر نظر پروفسور هانری درش بنویسد. وی از ۱۳۳۵ ق تدریس در دانشگاه تهران را آغاز کرد و در ۱۳۴۱ ش با سمت نمایندگی ایران در کنگره مؤتمر اسلامی شرکت کرد. ناظرزاده در کار مطبوعاتی نیز دست داشت و مقالات متعددی در روزنامه‌ها و مجله‌های داخلی و خارجی چاپ می کرد و مدتی معاون مجله‌ی «ایران امروز» و چندی هم سردبیر مجله‌ی «سلامت فکر» بود و زمانی نیز روزنامه‌ی «شهر آشوب» را شخصاً منتشر کرد. وی در طول خدمات دولتی عهده‌دار مشاغلی چون: شهردار تهران، پیشکار دارایی کرمان، بازرس استانداری کرمان و کفیل استانداری تهران بود. وی بر اثر بیماری قند نابینا شد و سرانجام بر اثر سکته درگذشت. از دیگر آثار وی: «آوازهای جوانی»؛ «اختر»؛ «برفراز سیحون»؛ «دختر شامگاه»؛ «رقص به سه خنجر»؛ «شام شوم»؛ «آفات قرن»، شعر؛ «دیوان» شعر.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] ادبیات نوین (۲۶۵)، بنیاد نمایش در ایران (۷۸)، تذکره‌ی شاعران کرمان (۵۱۵ -۵۱۰)، چهارصد شاعر برگزیده‌ی پارسی‌گوی (۱۱۳۱)، دیوان اشعار مذهبی (مقدمه/ نه- چهارده)، الذریعه (۱۱۶۱/ ۹)، روزشمار تاریخ ایران (۱۷/ ۲)، ستارگان کرمان (۳۸۸ -۳۸۲)، سخنوران نامی معاصر (۳۵۹۶ -۳۵۹۲/ ۶)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۱۸۹، ۲۰۷۵، ۱۷۳۷/ ۲ ، ۱۳۶۲، ۱۳۳۷، ۱۰۴۷، ۴۸۴، ۲۶۴، ۱۲۹، ۶۹، ۴۳/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۷۵ -۴۷۴/ ۱).

ناظریان، رمضان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اردیبهشت سال ۱۳۳۳ با ماه مبارک رمضان همزمان شده بود. هجدهم اردیبهشت خانواده ناظریان نوگلی نوشکفته را از صاحب آن ماه عزیز هدیه گرفتند و به برکت آن ماه نام او را رمضان گذاشتند.در همان دوران کودکی از نعمت مادر محروم شد و چیزی نگذشت که در سن ده‌سالگی پدرش نیز او را تنها گذاشت. هنوز در غم از دست دادن آن دو عزادار بود که برادرش هم از دنیا رفت اما رمضان بر الطاف خداوند امیدوار بود و می‌دانست که پروردگار بهترین محافظ است. او به منزل دایی‌اش رفت و با آنها زندگی را ادامه داد. تحصیلات خود را در منزل دایی‌اش تا کلاس ششم ابتدایی ادامه داد؛ سپس برای تأمین هزینه‌های زندگی مشغول به کار شد. در اوایل دوران نوجوانی، رمضان با مبارزین ضدرژیم طاغوت همراه شد با شناخت آگاهانه‌ای که نسبت به امام (س) کسب کرده بود، ایشان را به عنوان مرجع تقلید خود برگزید و به پیروی حضرت در صحنه‌های مبارزات علیه حاضر شد. ناظریان پس از پیروزی انقلاب برای حفظ دستاوردهای انقلاب و ادامه راه شهیدان وارد نهاد مقدس سپاه شد و به جمع پاسداران اسلام پیوست. در سال ۱۳۶۰ با کلام آسمانی امام (س) که خطبه عقد او و همسرش را جاری کرد، زندگی‌اش را متبرک ساخت. امام (س) خطاب به او و همسرش فرمود": بروید با هم سازش کنید و خوشبخت شوید ".اولین سمت او در سپاه مسوولیت یک گروه نه نفره از گروهان ۳ گردان هفت سپاه بود و پس از گذشت مدت زمانی کوتاه به علت بروز شایستگی‌ها و توانایی‌هایش مسوولان، فرماندهی گردان حضرت علی اصغر (ع) از لشکر ده سید الشهدا (ع) را در عملیات والفجر هشت به او سپردند و او نیز با جان و دل پذیرفت. سرانجام فرمانده دلاور لشگر ۱۰ سید الشهدا در اولین روز از اسفندماه سال ۶۴ جزیره فاو را برای شروع سفر ابدی‌اش انتخاب کرد و بال‌های پروازش را برای رها شدن از قفس تنگ این دنیا گشود و به سوی دوست پر کشید. برای همیشه در منطقه عملیاتی والفجر هشت باقی ماند برای همیشه عطر وجودش، میهن اسلامی را معطر کند.

۱- نام مستعار شهید بهروز بوده است.

برگرفته از کتاب :شهیدان

ناظم‌الملک

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

لقب میرزا جهانگیرخان بن محبعلی حسینی مرندی (ف. ۱۳۵۲ ه.ق) از رجال قرن اخیر ایران. مدتی عهده‌دار سفارت ایران در بغداد بود. از آثار او است: ۱- ترجمه‌ی فارسی خطبه‌ی نهج‌البلاغه ۲- تفسیر سورهٔالعصر به فارسی. ۳- دیوان شعر ۴- لوایح سرحدیه در محاکمات مربوط به تعیین حدود ایران و عثمانی. ۵- منظومه‌ی عهدنامه‌ی حضرت امیر که به مالک اشتر نوشته است. ۶- منظومه‌ی وصایای نبویه به حضرت علی و غیره. وی در شعر به ضیائی تخلص می‌کرد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

ناظمی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اهل ملایر و متولد ۱۲۹۸ ش است تحصیلات خود را در دانشکده حقوق به اتمام رسانید و وارد خدمت قضایی شد و پس از طی مراحل مقدماتی دادستان آبادان شد. سایر مشاغل اداری و قضایی او عبارتند از: دادستان استان کرمانشاهان، دادستان استان آذربایجان، ریاست دادگستری استان اصفهان و دادستان تهران. وی در ۱۳۴۸ به معاونت وزارت دادگستری منصوب گردید و چند سالی در آن سمت بود تا به مستشاری دیوانعالی کشور رسید. در شهریور ۱۳۵۷ استاندار کرمانشاهان گردید و مدتی وزیر مشاور و معاون پارلمانی نخست‌وزیر بود. ناظمی با یکی از دختران مصباح‌الدوله فاطمی پیوند زناشویی بست. پدر بزرگش به نام ناظم‌العلماء از ملاکین ملایر بود. او چند دوره نمایندگی مجلس را نیز برعهده داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نامجو، موسی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید موسی« نامجو »در سال ۱۳۱۷ در بندر«انزلی» بدنیا آمد و پس از انجام تحصیلات ابتدایی و متوسطه به تحصیل در دانشکده افسری ادامه داد و افسری با دانش شد. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسئولیتهایی چون عضو هیئت علمی و فرماندهی دانشکده افسری و وزارت دفاع جمهوری اسلامی ایران به خدمت پرداخت .

از سال ۵۰ که فعالیت سیاسی خصوصاً برای ارتش خطرناک بود، شهید نامجو نوارها و اعلامیه‌های امام را پخش و جابجا می‌کرد. از لحاظ شخصیتی و مذهبی هیچ کم و کسر نداشت. نماز شب سید، به قدری با گریه توأم بود که از ناله شبانه‌اش، اتاق به لرزه می افتاد.

شرکت در راهپیمایی و کمک به دوستان سیره شهید بود. شهید نامجو با همسر و فرزندانش، روابط عاطفی نزدیکی داشت. نام او درفهرست سیاه رژیم شاه بود، به گونه‌ای که اگر انقلاب نمی‌شد، اعدامش حتمی بود.

سید موسی نامجو، در سال ۴۹ ازدواج کرد. ثمره این وصلت پاک، ۳ فرزند(۲ پسر و یک دختر) است. دو فرزند شهید نامجو پزشک هستند. وزیر دفاع جمهوری اسلامی ایران در حادثه سقوط هواپیمای C-۱۳۰ همرا با تعدادی از فرماندهان دیگر به دیدار معبودش شتافت.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران ،مصاحبه با خانواده،همرزمان ودوستان شهید

نامدار، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۰ ش. پس از انجام تحصیلات متوسطه از طرف وزارت جنگ برای ادامه تحصیلات عالی به فرانسه اعزام شد و درجه دکترا در رشته داروسازی گرفت.

پس از مراجعت به ایران در واحدهای ارتشی به شغل دارو سازی پرداخت و درجات نظامی خود را تا سرهنگی دریافت نمود. سپس از نظام به دانشگاه انتقال یافت و به دانشیاری و استادی دانشگاه رسید و مدتی نیز ریاست دانشکده داروسازی دانشگاه تهران را عهده‌دار بود.

در ۱۳۲۹ که رزم‌آراء به نخست‌وزیری رسید دکتر مهدی نامدار را که از هم کلاسیهای او در مدارس سن‌لویی و دارالفنون بود شهردار پایتخت نمود. وی در شهرداری پایتخت برای حفر چند چاه عمیق در جنوب شهر اقدام کرد و خیابانی را که از میدان شوش به شهر ری وصل می‌شود مشجر نمود و نسبت به درختکاری سایر خیابان‌ها نیز زحماتی کشید. دکتر نامدار مدتی نیز ریاست دانشگاه اصفهان را برعهده گرفت و در توسعه آن کوشش بسیار کرد. وی در یک حادثه رانندگی در ۷۳ سالگی درگذشت. علاوه بر تسلط در رشته تحصیلی خود، یکی از صاحبنظران در صنعت تأثر محسوب می‌شد. وی ناطقی زبردست و سخنگویی خوش محضر بود. به رانندگی عشق می‌ورزید و در سرعت غوغا می‌کرد. متجاوز از هزار بار تصادف رانندگی نمود که چند دفعه آن واقعا خطرناک بود. سرانجام فدای سرعت اتومبیل‌رانی گردید. وقتی شهردار تهران بود خواهرزاده دکتر اقبال را به زنی گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نایب درودی، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر نایب درودی : فرمانده حفاظت اطلاعات لشگر ۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

همان گونه که شهادت ، از پیش به شهیدان الهام می شود ، به خانواده شهیدان هم به همین گونه الهام می شود تا زمینه و آمادگی لازم را بیابند. زمانی که در اهواز ساکن بودیم ، دور و بر حیاطمان شش هفت تا از خانواده های نیروهای سپاهی زندگی می کردند ؛ عملیات والفجر ۸ که توی فاو انجام شد و نایب هم در منطقه ی نبرد حضور داشت ، یک روز با سه چهار نفر از خانم ها نشسته بودیم و چشم به در و گوش به تلفن داشتیم تا ببینیم کدام یک از همسرانمان از راه می رسد و یا چه خبر تازه ای دستگیرمان می شود ؟داشتیم برای رزمنده ها و پیروزی آنها دعا می کردیم که دیدیم یکی از خانم ها بیش از اندازه نگران است ؛ تازه عروس هم بود ؛ گفتم :چرا این اندازه ناراحتی ؟دل به خدا بسپار ، مگر شوهر شما به تنهایی در عملیات شرکت کرده است ؟!می گفت که می داند شوهرش در این عملیات به شهادت خواهد رسید ؛ این چیزی بود که خودش می گفت ؛ بهش الهام شده بود و حس ششمش به او این گونه می گفت ؛ گفتم :بی خود شست شما خبر دار شده است ، گفت :حالا باشد ببینیم !همسر من ، یا مجروح است و یا شهید .

همان گونه شد و فردای همان روز ، یک نفر از جبهه آمد و خبر مجروحیت همسرش را آورد ؛ قبل از این تا این خانم را راهی تهران کنند ، به من سپردند تا آمادگی لازم را برای شنیدن خبر شهادت همسر را در او ایجاد کنم .پیش از رفتن ، رو به من کرد و در تایید ادعای دیروزش گفت : دیدید !گفتم که یک اتفاقی برای شوهرم رخ داده و به من الهام شده .

همسر نایب هم هنگامی که در روستای چوار ایلام زندگی می کرد و عملیات کربلای یک در جریان بود ، چنین الهامی در دلش پدید آمده بود :

دو سه نفر از دوستان آقا نایب ، صبح زود آمدند و گفتند نایب مجروح شده و اکنون در اسلام آباد به سر می برد ؛ شب پیش از آن ، من سراپا نگران بودم و دل شوره داشتم ؛ تا سپیده ی صبح ، یک ریز گریه می کردم ؛ به حدی که سمیه و محمد حسین نیز از خواب پریده بودند و با من گریه می کردند و بهانه ی بابایشان را می گرفتند ؛ این بهانه گیریشان برایم بی سابقه بود ، آخرین خداحافظی آقا نایب ، غیر از همه خداحافظی هایش بود ؛ آن بار آخر ، بیش از اندازه نسبت به بچه ها ملاطفت و محبت کرد .اشک چشمش ، خشک نمی شد .پرسیدم :چرا این گونه ای ؟می گفت :

نمی دانم این دفعه چه کار کنم ؟دلم برای این دو تا طفل صغیر تنگ می شود ؛ احساس می کنم دارم می روم و دیگر اینها را نخواهم دید .

گفتم :خدا نکند !چرا اینجوری می گویی ؟!در همان حال که سمیه ی دو ساله و محمد حسین یازده ماهه را در بغل داشت ، سه مرتبه از زیر قرآن – که توی دستم بالا نگه داشته بودم– رد شد ؛ سپس رفت ؛ پیاده ام رفت ؛ تا چشم کار می کرد ، می رفت ، می ایستاد ، به پشت سر نگاهی می انداخت و دست تکان می داد ؛ خیلی این کار را تکرار کرد ؛ سر آخر ، سوار ماشینش شد و رفت تا در کنار دیگر رزمندگان باشد .

پیش از خداحافظی ، پیوسته بهم تذکر می داد :خانم عزیز !جنگ است دیگر، راه سعادت ما هم در همین جنگ نهفته است ، شما را به خدا اگر اتفاقی افتاد ، بی تابی نکن ؛ گریه نکن تا دشمن شاد نشود ؛ صبری زینب وار در پیش گیر و به فکر بچه چهار ماهه ای که در راه داریم باش .

نایب ، آخرین شبی را که در کنار خانواده اش به سر می برد ، سراسر شب را به دعا و قرآن و نماز سپری می کند ؛ سپس به حمام کردن بچه ها و بازی با آنها می پردازد .بچه ها هم به خوبی ؛با آن قلب های معصوم و پاکشان، گویا بوی یتیمی خود را حس کرده اند و دست از بازی و سرگرمی با پدرشان بر نمی دارند ؛ این در صورتی بود که آنقدر پدرشان را دیر به دیر می دیدند که گاهی با او غریبی کرده و احساس بیگانگی به آنها دست می داد .

همسر نایب می گفت :

مانند همیشه که می آمد و دید دست من به کارهای خانه بند است و می خواست آن دوری ها و بی خبری ها را به گونه ای جبران کند ، آن شب رفته بود توی حمام و لباسهای بچه ها را می شست .گفتم :آقا نایب !داری چکار می کنی ؟پاسخ داد :می خوام هرجوری هست ، دل شما و این بچه ها را که خیلی در حقشان کم لطفی کرده ام ، به دست بیاورم .بچه ها نیز تا دیر هنگام و پاسی از شب رفته ، پا به پای پدرشان بیدار ماندند و به بازیگوشی پرداختند .

به همسر نایب گفته بودند، شوهرش مجروح شده و در یکی از بیمارستانهای اسلام آباد بستری است هنگامی که وی و کودکانش را ظاهرا برای ملاقات با او به اسلام آباد می برند ، از آنجا که می خواستند این حقیقت را جرعه جرعه بر وی بنوشانند ، در بیمارستان ، با هماهنگی قبلی به او می گویند :آقا نایب را پیش از آمدن ما و شما به شیراز برده اند تا در آنجا بستری و مداوا کنند و از ما خواسته که شما و بچه هایتان را هر چه زودتر به درود باز گردانیم تا از آن جا به اتفاق خانواده برای عیادتشان به شیراز بروید !سپس ایشان را تا نیشابور و درود همراهی می کنند تا بلکه در آنجا ، حقیقت کار را هویدا سازند . همسر نایب می گفت :

آمدند و خبر مجروحیت آقا نایب را بهم دادند ؛ منتهی رفتم در خانه ی همان آقایی که خبر را آورده بود و از همسرش پرس و جو کردم تا هر طوری هست از نگرانی و دودلی دربیایم ؛ او نیز بی درنگ و به خیال اینکه من از شهادت شوهرم آگاهم ، گفت :ای خانم !می گویند شهید شده !و من دلم پایین ریخت !او نیز به مجرد این که متوجه شد چه دسته گلی به آب داده ، فوری حرف خودش را تکذیب کرد ؛ در اینجا بود که برای نخستین بار، خبر شهادت آقا نایب را از دهان دیگران شنیدم .

همسر نایب ، باز هم به امید آن که ممکن است اشتباهی رخ داده باشد ، به تربیت بدنی جوار – که محل بستری مجروحان بود–

سر می زند :

به هر زحمتی که بود ، رفتم داخل و از پرستارها و امدادگرها پرس و جو کردم تا بفهمم آیا همسر من در میان مجروحان است یا نه ؟ گفتند :هر مجروحی را که اینجا می آورند ، اگر سر پایی باشد ، رسیده گی اش می کنیم و اگر جراحاتش عمیق باشد و نیاز به بیمارستان و عمل داشته باشد ، به شهر های دیگر و یا ایلام می فرستیم ؛ گفتم خب ، حالا نگاه کنید ببینید کسی را به نام علی اصغر نایب درودی به اینجا نیاورده انـد ؟پیشاپیش پرسیدند در هر صورت ، طاقت شنیدن هر گونه خبر را داری ؟ گفتم :اگر نداشتم که پایمان به این جور جاها باز نمی شد !سپس گشتند و گفتند :نه ، اینجا نیاورده اند ؛ دوباره پرسیدم :

حالا اگر اتفاقی برایش افتاده و او را اینجا نیاورده اند ، به کجا ممکن است ببرندش ؟

گفتند :اگر شهید شده باشد که صد در صد به اینجا نمی آورنش و ...

رویم را پوشاندم و آمدم بیرون ؛ چند لحظه بعد هم آمدند دنبالم که برویم به بیمارستانی در اسلام آباد و ...

در بیمارستان به همسر نایب می گویند ساعتی پیش ، یک هلی کوپتر پر از مجروح توی اسلام آباد نشسته که نایب هم در میانشان بوده و از آنها خواهش می کند تا هر چه زودتر خانواده اش را به درود ببرند !شک همسر نایب و همچنین همسر شهید احمد قراقی —که او نیز به همین شیوه با خبر اولیه ی مجروحیت شوهرش رو به رو شده بود — بیشتر می شود و هر دو به یک دیگر دلداری می دهند .

همسر نایب ، رو به همتای خویش می کند و می گوید :

من فکر می کنم که اینها دارند برای ما فیلم بازی می کنند و این بازی ها برای خانواده هر شهیدی به اجرا می گذارند ؛ پس شما بیا و با هم یک کاری بکنیم ؛ همسر شهید قراقی با شگفتی و نگرانی پرسید که چه کاری ؟گفتم :شما برو پیش این برادرانی که ما را سر کار گذاشته انـد و از آنها بپرس :سر شوهر این خانم چه آمده است ؟سپس من هم می روم و همین کار را می کنم ؛ حالا بگو بینم آمادگی اش را داری هر خبری که از شوهرت گفتند برایت بیاورم ؟همسر شهید قراقی تاکید کرد آماده پذیرش هر گونه خبری از شوهرش است. هر چه باشد از دلواپسی و بی خبری بهتر است .

من جلو رفتم و از حال آقای قراقی جویا شدم ، به آنها گفتم پیش خودم می ماند و به همسرش شاید نگویم ؛ گفتند گویا خمپاره ی دشمن در نزدیکی اش به زمین خورده و تمام پشت و کمرش را برده است ، بنابراین به احتمال قوی به شهادت رسیده و یا می رسد، آمـدم و رو به خـانم قراقی گفتم :حالاـمن چیزی به شـما نمی گویم تـا شـما هم بروی از آقا نایب پرس و جو کنی ؛ او نیز رفت و تا چند لحظه بعد نزد من باز گشت و بدون اینکه نخست حال شوهرش را از من بپرسد، خبر آورد که می گویند آقا نایب با تیر مستقیم دشـمن از نـاحیه پیشـانی مورد اصـابت قرار گرفته و برای وی احتمـال شـهادت می رود. تـا گفت پیشانی ، به یاد آرزوهای آقا نایب افتادم که دوست داشت مثل شهید مطهری ، امام حسین (ع) و امیر المومنین (ع) از ناحیه ی سر خونش بریزد و به شهادت برسد .

سپس ، من هم آنچه که شنیده بودم ، به همسر آقای قراقی گفتم :این خانم هم از صالح آباد آنجا آمده بود و مانند ما با همسرش از خراسان هجرت کرده و در پشت خطوط جبهه اسکان یافته بود .

همسر آقا نایب ، باز هم به خود امیـدواری زنـده ماندن آقا نایب را می دهد و نمی گذارد گرد یأس و ناامیدی بر دلش ریخته شود. به سفارش دوستان نـایب راهی نیشـابور و شـهر درود می شود ؛ دو سه روز بعـد پس از بازگشت وی بچه های درود ، رفت و آمد های مشکوکی به خانه ی میرزا علی اکبر درودی پـدر پیر نایب آغاز کردند . خواهر نایب می گفت: یک روز صبح دیدم مادرم ، محمد حسین پسر نایب را بغل گرفته و وارد خانه شد ، با خوشحالی گفتم : پس مادر !علی اصغر و سمیه و زیبا جان کجایند ؟پاسخ داد :زیبا خانم این بچه ها را آوردند ؛ مثل اینکه علی اصغر تا دو سه روز دیگر پیدایش می شود ؛از همان لحظه ، تا پنج شنبه ای که نایب را سر دست آوردند ، توی آن دو سه روز مضطرب بودم . می دانستم که یک خبری شده ؛ این را از همان خداحافظی آخر و

نگاه های بی سابقه ی برادرم در اعزام آخر درک کرده بودم ؛ به دلم برات شده بود که طوریش شده ؛برای همین هم از خبر شهادتش که دو تا از برادران زیبا خانم برایمان آوردند خیلی جا نخوردم ؛ یادم آمد که نایب دلش می خواست ما با بی تابی و گریه مان دل دشمن را شاد نکنیم .

میزا علی اکبر می گفت :

من همین طوری توی خانه پاهایم را دراز کرده بودم ،داشتم حرکات و رفتار و راه رفتن سمیه را نگاه می کردم که چطور می خواهد از همان بالای ایوان دست دراز کند و آبالوهای درخت میان حیاط را بچیند .

پیش خود می گفتم اگر علی اصغر اینجا بود ، خودش سمیه اش را بغل می گرفت و حاضر بود برای دل خوشی دخترش ، هر کاری بکند. می خواستم خودم بروم و کمکش کنم و یا صدا بزنم و دل این بچه را راضی کند تا یک وقت نیافتد پایین که حواسم رفت به طرف صدایی که از بلند گوی مسجد پخش می شد :

بسم رب الشهدا ء و الصدیقین .اهالی محترم درود !توجه فرمایید !امروز پیکر پاک سردار رشید اسلام ، شهید علی اصغر نایب درودی تشییع خواهد شد ؛ به همین مناسبت از شما اهالی محترم درود دعوت به عمل می آید که در این ...

تازه فهمیدم که علی اصغر مان شهید شده و بی خود نبود که توی این دو سه روز آخر هفته ، پشت سر هم ، دوستان و هم سنگرانش هی می آمدند و می رفتند و هیچ کس هم به من پیرمرد چیزی نمی گفت ؛ تازه فهمیدم که سید الشهدا(ع) چه کشید از پرپر شدن علی اکبرش !ولی ما کجا و آن حضرت کجا! به این لیاقت شهادت و رستگاری اش ، حسودی ام می شود !امیدوارم مایه ی آبرو و شفاعت ما در پیشگاه حق تعالی و امام زمان (عج) شود ...

باورمان آمد که نایب راست می گفت که اگر اتفاقی بیفتد ،زن و بچه اش زودتر از خودش به درود خواهند آمد و جای نگرانی نیست .

حتی پس از نایب همه، نیروهای حفاظت – اطلاعات لشگر پنج نصر خراسان را با نام نایب می شناختند و هم چنان این یگان از عنوان او آبرو می گرفت ؛ به حق زبانزد شده بود ؛ هم نایب و هم حفاظت لشگر ؛ اگر می خواستند یک جایی و یک فردی از بچه های حفاظت را به کسی معرفی کنند ، می گفتند :همرزم شهید نایب و یا همسنگر وی ؛ چادر شهید نایب ؛ خودروی شهید نایب ؛ سلاح نایب ؛ شهر نایب و یا این که فلانی از نیروهای شهید نایب بوده و یا از بستگان است و از هم ولایتی هایش است .

روزی که مسئول جدید برای تصدی پست حفاظت – اطلاعات به لشگر آمد ، سخنگوی جلسه ، در مراسم معارفه مسؤل جدید می گفت :هم سنگر نایب ... یار نزدیک نایب و ... همین طور پیوسته او را با نام نایب می شناساند ؛ خیلی با ارزش می نمود که کسی هم رزم و آشنای نایب باشد ؛ می توانست تنها بگوید مسؤل تازه و جدید یگان حفاظت اطلاعات ، ولی می خواست آن بار ارزشی و آن برکت وجودی نایب ، هم چنان در روحیه نیروها و مجوعه ی حفاظت ، محفوظ بماند ؛ شاید هم دست خودش نبود و نمی توانست جور دیگری فرد تازه را معرفی کند ؛ البته همه او را می شناختند و به نزدیکی رابطه اش با نایب آگاه بودند ، منتهی در آن مراسم نیز به گونه ای نایب حضوری پر رنگ داشت .

حاج حسین نجات مسئول حفاظت– اطلاعات قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) که با شنیدن خبر شهادت نایب ، خیلی متاثر شده بود ؛ می گفت :جبران نبود نایب و پر کردن خلاء وجودی او، برای ما مشکل است؛ به حقیقت هم همین گونه بود .

در مراسم تشییع و بدرقه و خاک سپاری شهید نایب ، همه نیروهای لشگر ، نظامی ها و اداری های نیشابور و دور و اطراف و مردم درود ؛ سنگ تمام گذاشته و آمده بودند ؛ مدارس و مغازه ها تعطیل شده بود و جمعیت چشم گیری توی خیابان و کوچه های درود به سوی امام زاده عین علی و زین علی (ع) راه افتاده بودند که بی سابقه بود ؛ گویی نایب ، برادر و فرزند یکایک آنها بود و تنها همین یک مرد و یک جوان در درود وجود داشته که او هم شهید شده است !همه ی افراد ، از کوچک و بزرگ احساس تعلق

می کردند و اشک می ریختند .همسر نایب هم صبور و آرام ، به دنبال تابوت پیکر شوهرش راه افتاده بود !مادر نایب از عروسش می پرسد :این علی اصغر با تو چه کار کرده که این طور احساس آرامش می کنی ؟تو که این اندازه سختی و دربه دری کشیده ای ، پس چرا گریه ات نمی گیرد ؟چگونه خودت را کنترل می کنی ؟!همسر نایب پاسخ داد :همه ی گریه های من ، تا پیش از شهادت نایب بود و این آرامشی است که خودش به من بخشیده و ازم خواسته به دنبال جنازه اش هیچ گونه شیون و زاری نکنم تا دشمن شاد نشود :

این در حالی بود که خودم هماز حالت آرامم ، در شگفت بودم !می دیدم چیزی و نیرویی نیست ،جز یاد آوری همان حرف های آقا نایب که به من گفت :سوره ی والعصر را در هر حالت و وضعیتی بخوان و یا همان صحبت هایی که اکنون داشت بر آن دل پر آشوبم ، آرامش می بخشید .

هنگامی که راهی برایم باز شد تا به خواهش خودم ، برای بار آخر نگاهی به جنازه ی خوابیده در تابوتش بیندازم ، زنان خانواده اصرار می کردند که سمیه را به من بده و او را با خودت نبر ؛ گفتم :هر طوری می شود بشود ، این بچه هم باید صورت پدرش را برای آخرین بار ببیند ؛ خدا می داند که به محض اینکه چشمان سمیه به پدرش افتاد ، این چهره خونین ، خندان و آرام ، به نگاه دخترش واکنش نشان داد، چشمان خمارش کمی باز شد و نگاه سمیه و مرا پاسخ داد و دوباره به حالت اول بازگشت !من به باورم افزوده شد که شهیدان، در هر حالتی زنده و آگاهند.

حالا در نبود آقا نایب ، من با این بچه ها به همان خانواده های شهید داده ، سر می زنم و درد دل می کنیم ؛ به همان خانواده هایی که آقا نایب خدمت همه شان می رسید و ارادت داشت ؛ گاهی با سمیه و محمد حسین و سمیرا که شش ماه از شهادت آقا نایب گذشته بود به دنیا آمد، بلند می شویم می رویم دم در خانه شهیدان .می گویم :بچه ها به اینجا که می رسیم ، بابایتان شما را بغل من می داد و می گفت :اینها را از من بگیر و خودت هم برو دورتر از من، تا خدای ناکرده این بچه ها و همسران شهیدی که می آیند دم در ، یک وقت با دیدن من و تو و این بچه ها با هم ، دلشان نشکند ؛ اینها را می گویم تا بدانند که پدرشان تا چه اندازه به خانواده ی شهیدان احترام می گذشت و آدم مقید بود . منابع زندگینامه" :روی ابروی چپ"نوشته ی ،مصطفی محمدی،نشر کنگره بی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید استان خراسان-۱۳۸۵

نائلی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۶، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مدیریت آموزش عالی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: شهید چمران اهواز

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی علوم طبیعی از دانشگاه تربیت معلم تهران در سال ۱۳۴۰، کارشناسی ارشد روانشناسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۷، دکترای مدیریت آموزش عالی از دانشگاه ایالتی تگزاس در سال ۱۳۵۳ و فوق تخصص برنامه‌ریزی آموزشی از دانشگاههای پنسیلوانیا و تمپل آمریکا در سال ۱۳۵۷.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران اهواز.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

اثرات عزت نفس بر عملکرد دانش‌آموزان، تـدریس دروس مـدیریت آموزشـی، برنـامه‌ریزی آموزشی، مفاهیم برگزیـده سازمانی، نهادها و سازمانهای آموزشی در دانشگاه اهواز.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی تألیفات:

آشنایی با کاربرد سیستمها در مـدیریت آموزشی، طرحی برای تحول آموزش عالی ایران، مـدیریت مـدارس، مدیریت آموزشـی و مدیریت اثربخش.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۱

زمینه علمی مقالات:

عوامل انگیزشـی در مدیران مدارس ایران، کیفیت مدیریت مدارس متوسطه خوزستان، پژوهش در بزهکاری نوجوانان و پژوهش در ندامتگاه زنان.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

نائینی، رضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از رجـال بزرگ و دانشـمند و ادیب ایران است. وی فرزنـد میرزا حسن خـان مسـتوفی و از سادات طباطبائی است. در سال ۱۲۵۰ در قریه حصـار از توابع ولایـت ثلاث تولـد یافت. تحصـیلات مقـدماتی را در نائین فرا گرفت و سـپس به حوزه علمیه اصـفهان رفت و معارف اسلامی، ادبیات عربی و فلسفه قدیم را آموخته به حد استادی رسید. بعد عازم تهران شد و تحصیلات جدید را دنبال نمود و دوره مـدرسه آمریکـایی را پایـان برد و به تـدریس فلسـفه قـدیم در مـدارس تهران پرداخت او در راه آزادی و مشـروطیت زحمـات زیادی کشـید. در اوایل مشـروطیت عضو انجمن ولایتی اصـفهان بود. بعد به تهران آمد و روزنامه هنری و انتقادی تئاتر را دائر نمود. روزنـامه مزبور مـدت دو سـال در تهران منتشـر می‌شـد و در بین جـامعه آن روز نفوذ زیـادی داشت. به هنگـام بمبـاران مجلس دفتر روزنـامه تئاتر ویران شـد. میرزا رضاخان بعـد از اسـتبداد صـغیر از طرف مردم یزد و نائین در دوره دوم به نماینـدگی مجلس انتخاب گردید. در ۱۳۲۹ ه.ق بنا به دعوت حسن مشـیرالدوله شـغل قضایی قبول کرد و مدتی مستشار دیوانعالی کشور بود بعد دادستان کل شـد. زمـانی نیز ریـاست دیوان محاکمات وزارت مالیه با او بود. در ۱۳۰۰ ش به دوران وزارت معـارف رضـا قلی خان نیرالملک به معـاونت آن وزارتخـانه منصوب شـد، و یکسـال بعـد به معاونت وزارت دادگستری رفت. در ۱۳۰۶ در تشـکیلات جدید دادگستری داور او را انحصارا با رتبه یازده قضایی دادستان کل کشور نمود. وی در ۱۳۱۰ در ۶۰ سالگی درگذشت.

میرزا رضا نائینی اندام و جثه‌ای کوچک داشت. ولی قدرت او در کار بسیار زیاد بود. مادام که در سـمت دادسـتانی کل کشور بود داور جرأت دخالت در کار او را نـداشت. یکبار به علت دخالت داور در کارش متغیر شـده بود چنـد روزی در سـرکار خود حاضـر

نشد. داور متوسل به رضاشاه شد و شاه به هر ترتیبی بود او را به کار خود باز گردانید.
میرزا رضا نائینی از رجال بزرگ و ادیب ایران بود. ادبیات عرب و فرانسه را در نهایت کمال می‌دانست و در مسائل مذهبی و فلسفی بصیرت و آگاهی کامل داشت. در ادبیات و ذوق شعر و انتقاد نظم و نثر در ایران کم‌نظیر بود. چندگاه ریاست انجمن ادبی تهران را داشت. کتابخانه بزرگی متضمن چندین هزار جلد کتاب خطی فراهم کرد که بعد از مرگش وقف شد و این امر مهم را وراث انجام دادند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نائینی، مرتضی قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از مشاهیر بزرگان و دانشمندان نائین است. وی تحصیلات خود را در اصفهان و تهران ادامه داد و مطابق معمول آن زمان به ادبیات فارسی، عربی، فقه، اصول و حکمت تسلط پیدا کرد. در جنبش مشروطه با آزادیخواهان همکاری داشت و مشروطیت را تقویت می‌نمود. در انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی از اصفهان وکیل شد و در آن مجلس جزو نخبه نمایندگان ترقیخواه بود. در دوره دوم مجددا وکیل شد. پس از انتخاب ناصرالملک به نیابت سلطنت که مجلس به صورت حزبی درآمد دو حزب قوی بوجود آمدند یکی دموکرات و دیگری اعتدالی. سمت ریاست دسته اعتدالی و هیئت مؤتلفه به مرتضی قلیخان نائینی واگذار شد. این حزب که با رعایت استعداد محیط و طبع عامه تشکیل شده بود بیشتر مورد پسند بازاریها، تجار و ثروتمندان قرار گرفت. اعیان، اشراف، شاهزادگان وابسته به این حزب بودند و نائینی در مجلس خیلی خوب فراکسیون حزبی را اداره کرد. در محرم ۱۳۲۹ پس از استعفای حاج سید نصرالله سادات اخوی (تقوی) به نیابت ریاست مجلس شورای ملی انتخاب گردید و بعد از اتمام مجلس متولی باشی یا نایب‌التولیه آستانقدس رضوی شد و سالها در مشهد اقامت داشت. در جریان اسائه ادب روسها به حریم حضرت ثامن‌الائمه و بمبار دمان گنبد آن حضرت که مرتضی قلیخان نیابت تولیت را داشت مورد بی‌مهری و اهانت روسها قرار گرفت و مدتی او را زجر و شکنجه دادند. رابینو شرح مفصلی در یادداشتهای خود در این زمینه نوشته است که به نام وقایع مشهد چاپ شده است. در تشکیلات جدید عدلیه داور، او و برادرش میرزا رضاخان نائینی را به خدمت قضا دعوت کرد. برادرش به دادستانی کل و او به مستشاری دیوانعالی تمیز برگزیده شدند. چندی در خدمات قضا بود تا اینکه به علت اختلاف سلیقه با داور از کار کناره‌گیری کرد. مرتضی قلیخان در تربیت فرزندان خود سعی وافر به کار برد. یکی از فرزندان او دکتر طبا جراح معروف سال‌ها وکیل مجلس و وزیر گردید. فرزند دیگر او خانبابا طباطبائی نائینی چند دوره در زمان رضاشاه وکیل مجلس شد. فرزند دیگرش طبیب و جراح حاذق گوش و حلق و بینی شد. یکی از دختران خود را به سلمان اسدی شوهر داد که بعد به متارکه کشید و آن خانم هم یک دوره وکیل مجلس بود. وفات او در ۱۳۱۴ اتفاق افتاد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نبوی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید احمد نبوی : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «قم»

سید« احمد نبوی» در سال ۱۳۲۹ ،در روستای «چاشم»از توابع «مهدی شهر »دراستان«سمنان» در خانواده ای مذهبی و متعهد به احکام دین ،متولد شد .بعد ازپایان دوره ابتدایی ،استعداد سر شارش اورا برای فرا گیری و تحصیل علوم دینی به حوزه علمیه «سمنان» کشاند .به پیشنهاد یکی از آشنایان ،«سید احمد» برای ادامه تحصیل به «قم »عزیمت نمود و درس را تا سطح خارج ادامه داد.در سال ۱۳۵۲ ،زمانی که مدرسه فیضیه مورد هجوم دژخیمان پهلوی قرار گرفت ،تعدادی از طلبه ها شهید و عده ای دستگیر شدند ،اما سید احمد توانست با تیز هوشی ،خود را از معرکه برهاند .او مخفیانه به فعالیتهای خود ادامه داد تا این که در سال ۱۳۵۴ در تهران دستگیر شد و مدت سه ماه در «زندان کمیته مشترك ضد خرابکاری »تحت شدید ترین شکنجه ها قرار گرفت .سپس ساواك سید را به زندان اوین منتقل کرد . اوهمزمان با شکوفایی انقلاب اسلامی ،همراه با دیگر زندانیان سیاسی آزاد شد و با مردم مسلمان و انقلابی ایران تا پیروزی نهایی ،به مبارزه پرداخت .در سال ۱۳۶۰ فرماندهی سپاه « سمنان» را به عهده گرفت و پس از ۵ ماه خدمات ارزنده ،راهی «شهر کرد »شد ،تا با پذیرش فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این شهر ،به کشور خدمت کند .

لیاقت و کار دانی او باعث شد که تادر سال ۱۳۶۱ به فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در« قم» منصوب شود.

او با فعالیتهای چشمگیر خود تحول عظیمی در این ار گان انقلابی به وجود آورد .زندگی اش لبریز از سادگی و اخلاص بود و آمیخته با رشادت و روشنفکری .اوعاشق امام بود وبه جهت ارادت به ولایت فقیه ،بزرگ مردی چون او را الگوی خود قرار داده بود تا راهگشای زندگی سراسر حما سه اش باشد .مدتی که در جهاد سازندگی فعالیت می کرد با گذاشتن امکانات جهاد در اختیار مردم ،آنان را در سازندگی و آبادانی روستای «چاشم»سهیم کرد .به جهت همت بلند او ،در آن روستا ،جاده ،مدرسه و خانه بهداشت ،حمام و مخابرات ساخته شد و مردم از آب لوله کشی و نعمت برق بر خوردار شدند .

سید اهل دل بود ودر خلوت با خدا ،عاشقانه راز و نیاز می کرد .منطقه «سرلش »زمزمه های عاشقانه اش را شنیده و نماز شب هایش را به چشم خود دیده بود .او از یاد خانواده های شهیدان غافل نبود و تا حد ممکن در جهت رفع مشکلات آنان تلاش می کرد .آن قدر مهربان ،صمیمی و با اخلاص بود که کفش پرسنل زیر دست خود را جفت می کرد و برای عیادت از بیماران محله خود ،به منزل آنان می رفت .آزاد اندیش بود .به مطالعه اهمیت زیادی می داد و مسائل تربیتی جوانان در نظرش از اهمیت ویژه ای بر خوردار بود .گفتار و کردارش یگانه می نمود و صداقت ،تعهد و تقوا در نگاهش موج می زد .بر خورد صمیمی و شاد او با بسیجیان ،یاد آور روزهای پر شور عشق و حماسه است و خاطرات سبز و جاودانه او ،در دلهای عاشق بسیجیان به یادگار مانده است .در روز پنجشنبه ۲۴/۱۱/۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۸ بر روی آبهای اروند ،قایق مورد اصابت

تر کش توپ قرار گرفت و خدا ،دل عاشقش را به سوی خود فرا خواند .

منابع زندگینامه " :شعله در عشق "نوشته ی ، راضیه تجار،نشرستاره،تهران-۱۳۷۹

نبوی، تقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوالقاسم نبوی، ملقب به معزّزالدوله، در ۱۳۰۱ ه.ق در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در تهران و سپس تبریز و قفقاز انجام داد و زبانهای روسی و فرانسه را فرا گرفت و در ۱۳۱۸ ه.ق عضو غیررسمی در کارگزاری آذربایجان شد. پس از مدتی

کنسول در باطوم و سپس در عشق‌آباد گردید. دیگر از مشاغل او عبارتند از کارگزاری سیستان و خراسان و ریاست اداره تحریرات روسیه و ژنرال قنسول قفقازیه.

معززالدوله در اردیبهشت ۱۳۰۰ ش در ترمیم کابینه‌ی سید ضیاءالدین طباطبائی بجای محمود جم به وزارت امورخارجه منصوب گردید و قریب یک ماه وزیر امور خارجه ایران بود.

پس از سقوط کابینه‌ی سید ضیاءالدین با سمت ژنرال قنسول، مأمور هندوستان گردید و قریب پنج سال در این مأموریت بسر برد. در سال ۱۳۰۹ به سمت وزیر مختار ایران در عراق تعیین گردید و چندی هم ریاست هیئت مدیره شرکت مختلط شیلات ایران و شوروی را عهده‌دار بود. در سال ۱۳۲۵ پس از پایان جنگ جهانی دوم که مجددا روابط سیاسی ایران با چکسلواکی برقرار گردید. نبوی با سمت وزیر مختار به پراگ رفت و تا شهریور ۱۳۲۹ در آن سمت مستقر بود. وفات وی در سال ۱۳۴۰ ش در سن هشتاد سالگی در سوئیس اتفاق افتاد.

وی در سال ۱۳۱۶ با سمت وزیر مختار عازم بلژیک شد ولی مأموریت او حدود یکسال بیشتر طول نکشید و به تهران احضار شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نبوی، حسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۰ ش متولد شد. پدرش حاج محمد رحیم از روحانیون و وعاظ نیشابور بود و در بین مردم وجاهت عمومی داشت. حسن پس از تحصیلات مقدماتی بر سیره خانوادگی تحصیلات حوزه‌ای را آغاز کرد و پس از فراگرفتن مقدمات زبان عربی مدتها دوره سطح را در علوم عربی و فقه و اصول منطق فرا گرفت. در ۱۳۰۶ ش وارد کلاس ثبت و اسناد که تازه تأسیس شده بود گردید و دوره مدرسه مزبور را گذرانید و به استخدام دولت درآمد. پس از چندی کلاس قضایی را طی کرد و رتبه قضایی گرفت و ظرف ده سال از کوچکترین شغل قضایی به دادستانی مشهد رسید . چندی نیز رئیس دادگاه در آن شهر بود. حسن سلوک او با مردم و بی‌نظری و قاطعیت در انجام امور محوله او را مورد توجه مردم و مقامات دولتی قرار داد تا اینکه در انتخابات دوره چهاردهم به کمک منصورالملک استاندار خراسان و رأی مردم به مجلس رفت. در مجلس چهاردهم مورد توجه تمام دستجات سیاسی بود، هم با سید ضیاءالدین مأنوس بود هم توجه دکتر مصدق را به خود جلب می‌کرد. در دوره پانزدهم که انتخابات توسط حزب دموکرات قوام‌السلطنه به صورت انتصابی انجام گرفت برای بار دوم نبوی به مجلس راه یافت و تقریبا جزء کارگردان‌های مجلس بود. در دوره شانزدهم به کمک دکتر اقبال وزیر کشور وقت و سپهبد رزم‌آراء به نمایندگی از همان نیشابور انتخاب گردید و در انتخابات نیم بند دوره هفدهم نیز وکیل نیشابور شد. در تیر ماه ۱۳۳۲ به حمایت از حکومت دکتر مصدق از نمایندگی مجلس استعفاء داد و همین امر باعث شد او را دیگر به صحنه پارلمانی راه ندهند. وی از ۱۳۳۲ به شغل قضائی پرداخت و مدتی دادیار و مستشار دیوان کشور شد. در ۱۳۳۹ مهندس جعفر شریف امامی نخست‌وزیر وقت او را به معاونت خویش و وزارت مشاور برگزید و چند ماهی در آن سمت بود.

حسن نبوی در ۱۳۴۸ پس از فوت سید ضیاءالدین طباطبائی به پیشنهاد شریف امامی و تصویب شاه قیم صغار و سرپرست اموال سید ضیاءالدین شد و تا حدی در حفظ دارایی او و حیف و میل آن از طرف افراد مختلف جلوگیری نمود. وفات او در ۱۳۶۴ اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نبیری، کاوه

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده تیپ دوم لشگر ۱۷ علی ابن ابیطالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) کاوه نبیری سال ۱۳۴۱ در تهران متولد شد. مدتی بعد خانواده اش به ارا ک مهاجرت کردند .اوتحصیلات خود را با کمال موفقیت تا هنگام پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی در اراک ادامه داد. در مبارزات و تظاهرات مردم ایران علیه رژیم سفاک ستم شاهی شرکت مؤثر داشت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی لباس مقدس پاسداری را زینت بخش قامت استوار خود نمود و با آغاز هجوم تجاوز دشمنان به خاك میهن اسلامی قدم در عرصه دفاع از حریم اسلام گذاشت.

در سرکوبی ضدانقلاب در شورشهای کردستان که به دست عاملان داخلی استکبار جهانی، جهت مقابله با انقلاب اسلامی و تجزیه کردستان به وجود آمده بود، شرکت فعال داشت .

خاطره رشادت های بی نظیر او در پاکسازی شهرهای بانه ,سردشت، مهاباد, مریوان , پاوه , سردشت و گیلان غرب در حافظه تاریخ افتخار آمیز ایران به یادگار مانده است.

پس از پاکسازی کردستان از وجود پلید ضد انقلاب به جبهه های جنوب روی آورد.ا و بارها در عملیات مختلف رزمندگان اسلام بر علیه دشمن متجاوز بعثی شرکت فعالانه داشت.

در عملیات پیروزمند فتح المبین و بیت المقدس در سمت فرمانده گروهان نقش بسیار مؤثری ایفاء نمود.

جوهره وجودی اش، به طور سریع خصوصیات بارزی همانند قدرت فرماندهی شجاعت، روحیه قوی، تقوا و قدرت برنامه ریزی را به نمایش می گذاشت.

در عملیات والفجر مقدماتی در واحد طرح و عملیات لشگر و پس ازآن در سمت فرماندهی گردان علی ابن ابیطالب (ع) در کنار نیروهای عاشق بسیجی فعالیتی چشمگیر داشت. خاطره رشادت های وی در عملیات خیبر در جزایر مجنون هنوز در اذهان همرزمانش می درخشد.

در عملیات بدر، والفجر هشت، کربلای چهار و پنج به عنوان قائم مقام فرمانده عملیات لشگر ۱۷ وبعد از آن با سمت فرمانده تیپ دوم از همین لشگر ,نقش به سزایی در به ثمر رساندن فتوحات و پیروزی های رزمندگان اسلام در جبهه های جنوب داشت.

شهید کاوه به لحاظ اخلاقی و روحی از صلابت و صداقت خاصی برخوردار بود. در عین حال به قدری افتاده و گرم با برادران بسیج و عموم مردم برخورد می کرد، که هیچ گاه تصور فرماندهی وی در اذهان تداعی نمی شد. برادران مخلص بسیج در تمام صحنه های جنگ، آموزش، شهر و بیمارستان همانند شمعی گرداگرد وجود با صفایش حلقه می زدند.

او نبرد با دشمنان اسلام را محدود به مرزهای جغرافیایی ایران نکرد وبا تسلطی که به مکالمه زبان عربی داشت مدتی را در منطقه بعلبك در لبنان مظلوم درکنار رزمندگان فلسطینی گذراندوآنها را باروشهای جنگ نوین که حاصل فکرو اندیشه برتر فرماندهان جوان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود؛ آشنا ساخت, تا در آینده تاریخ شاهد آزادسازی فلسطین به دست سربازان جان برکف اسلام ناب محمدی باشد.

رزمندگان حزب الله لبنان از آموزشها وتجاربی که شهید کاوه نبیری به آنها منتقل کرده به نیکی یاد می کنند. تا مدتها ارتباط عاطفی رزمندگان لبنانی و فلسطینی با شهید کاوه نبیری ادامه داشت وبا ایشان در تماس بودند. خبر شهادت کاوه برای این سربازان

پاک باخته امام خمینی(ره) یکی از حزن انگیز ترین خبر ها بود.

اما همواره کاوه هایی هستند که مجری فرمانهای الهی هستند.

اوبه تبعیت از فرمان مبارک امام خمینی (ره) مسأله اصلی زندگی خود را جنگ قرار داده بود. در تاریخ ۲۹/۹/۱۳۶۵ در شلمچه وصیت نامه اش را می نویسد که حاکی از علاقه و اخلاص وی به حضرت امام، انقلاب اسلامی و مساله جنگ بوده و جایگاه حمایت از جنگ را از دیدگاه امام همیشه گوشزد و سفارش می نمود.

در تمام عملیات سرنوشت ساز لشگر اسلام در سمت های مختلف فرماندهی حضور تعیین کننده داشت .در طول مدت حضور درجنگ ۵ بار مجروح شد.

در عملیات پیروزمند والفجر هشت مواضع نیروهای اسلام تثبیت شد و دشمن در برابر اراده الهی رزمندگان اسلام تسلیم گردید .بعد از گذشت چند روز از عملیات به سختی مجروح شد، که این امر باعث شد مدت زمانی را بر روی تخت بیمارستان بستری شود، تقدیر الهی این بود که باز به جهاد مخلصانه خود ادامه دهد. با شروع عملیات کربلای یک در حالی که هنوز کاملاً بهبود نیافته بود، با در دست داشتن عصا به منطقه عملیاتی بازگشت و حضور وی در منطقه مهران با وضعیت مجروح باعث افزایش روحیه برادران بسیجی و همرزم ایشان گردید. آنان که کاوه نبیری را شناختند، شناخت آنها در لحظات مرگ و زندگی کامل شد. نکته اخلاقی در مورد متانت و تقوای وی این که، اهل خانواده اقوام و فامیل هیچ گاه از زبان کاوه نشنیدند که در لشگر دارای مسئولیت و در رده فرماندهان است، و هرگاه به طور مستقیم و یا غیر مستقیم نیز مطرح می شد از دادن جواب امتناع می کرد.

در عملیات کربلای چهار با شکستن خط دشمن نقش مؤثری را در هدایت نیروها به عهده داشت.

در عملیات کربلای پنج پس از پیروزی رزمندگان اسلام و فتح مناطق پیش بینی شده وانهدام ماشین جنگی دشمن ,در حالی که هنوز خستگی ناشی از تب و تاب عملیات چند روزه از تن وی خارج نشده بود، در منطقه شلمچه به آرزوی دیرینه خود که فوز عظیم شهادت بود نائل شد و در جوار رحمت حق و دیگر عزیزان شهید و در پیشگاه سرور سالار شهیدان، استاد بزرگ شهادت و جانبازی منزل گزید.

از ویژگی های او تقوا در گفتار و کردار بود، با همه با صداقت و راستی برخورد می کرد و در کارها خیلی صبور و با استقامت بود، بردبار، آرام، متین و متواضع بود، از تندی و خشونت بیجا کاملاً پرهیز می کرد.

او عاشق و دلداده امام بود، شهادت پاداشی بود برای آن همه تلاش، گذشت، اخلاص و ایثارش، که زیبنده بر قامت پولادین و استوار اوبود. منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران اراک ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

نبیل سمیعی، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نبیل‌الملک فرزند میرزا اسماعیل خان سمیعی داماد ادیب‌السلطنه سمیعی در ۱۲۷۲ ش متولد گردید. پس از انجام تحصیلات مقدماتی برای ادامه تحصیل به روسیه رفت و چند سالی در آنجا باقی ماند. سپس به فرانسه عزیمت نمود و بعد از مراجعت به ایران به کار مطبوعاتی پرداخت تا اینکه وارد مشاغل دولتی شد. چندی در وزارت راه و مدتی در وزارت فوائد عامه و وزارت پیشه و هنر دارای مشاغل مهمی بود تا اینکه در دوره دهم از رشت به وکالت مجلس انتخاب گردید. در ادوار یازدهم و دوازدهم و سیزدهم نیز در مجلس شورای ملی عضویت داشت و در دوره چهاردهم که انتخابات زیاد فرمایشی نبود نتوانست به

وکالت برسد. در شرکت تلفن عضو هیئت مدیره شد و مدت‌ها در شرکت‌های دولتی دارای اینگونه سمت‌ها بود. در ۱۳۴۲ از رشت سناتور شد و در ۱۳۴۶ هم مجددا به سناتوری رسید. ولی عمر او وفا نکرد و در ۱۳۴۷ درگذشت. نبیل سمیعی مردی ساده و خوش باور بود و در کارها حسن نیت داشت و هرگز تمایل به آزار کسی نداشت. در اواخر عمر از لحاظ مالی سخت در مضیقه قرار گرفت. از تمام بانک‌ها وام گرفته بود و کارش همه روزه تجدید سفته و پرداخت بهره‌های معوقه بود. با وجودی که چهار فرزند وی دارای مقامات عالی و حساس بودند کمکی از لحاظ مالی به او نمی‌کردند. فرزند ارشد او اسماعیل سمیعی غالبا ریاست شرکت‌های دولتی را برعهده می‌گرفت و زمانی رئیس کل غله بود. فرزند دیگر او مهدی سمیعی سال‌ها ریاست بانک مرکزی و سازمان برنامه و بانک توسعه کشاورزی را تصدی می‌کرد. همایون سمیعی سفیر کبیر و معاون وزارت خارجه فرزند دیگر او بود. دکتر خسرو سمیعی جراح و استاد دانشگاه هم یکی از فرزندانش بود. روی هم رفته سمیعی مرد خوبی بود و در کارها صداقت داشت و در حفظ اموال دولت خیلی تلاش می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نبیل، زهرا

قرن:۱۴

جنسیت:زن

ملیت:ایران

فرزند میرزا ابراهیم خان نبیل‌السلطنه، در ۱۲۹۴ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران پایان داد و وارد دانشکده ادبیات تهران شد و سرانجام لیسانس در رشته باستان‌شناسی گرفت و به خدمت در وزارت فرهنگ درآمد و چندی هم در هلند تحصیل نمود و تخصص در موزه‌داری از موزه لیدن گرفت. از مهمترین مشاغل وی ریاست اداره کل باستان‌شناسی و موزه‌ها بود. چندی هم تمدن و هنر دوره‌ی هخامنشی، سلوکیه، اشکانی و ساسانی را اداره می‌نمود. مدتی هم تمدن غرب ایران (لرستان) را تصدی می‌کرد.

خانم نبیل مدتی هم عضو کمیسیون ملی و تربیتی و فرهنگی یونسکو بود. در غالب نمایشگاههای بزرگ جهان شرکت داشت. در نمایشگاه هفت هزار سال هنر و تمدن ایران، نماینده‌ی دولت ایران بود.

خانم زهرا نبیل از بدو تشکیل حزب ایران نوین وارد فعالیتهای اجتماعی شد و خود را کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی نمود و سرانجام در سال ۱۳۵۰ کاندیدای مجلس سنا شد و سناتور انتخابی تهران گردید و یک دوره‌ی چهار ساله در مجلس سنا بود. کسانی که قصد ورود به مجلس سنا را داشتند، بایستی یکی از مقامات مملکتی را احراز کرده باشند مانند وزارت، سفارت، استانداری، معاونت وزارتخانه یا سه دوره نمایندگی مجلس شورای ملی و بالاخره مالکین و تجار با پرداخت مبلغ معینی مالیات به دولت واجد شرایط می‌شدند. چون خانم نبیل هیچیک از شرایط را نداشت در همان ایام یک ابلاغ معاون وزارت مشاور برای او صادر کردند و بدین ترتیب شرایط عضویت مجلس سنا را پیدا کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نبیل، فضل‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حدود ۱۲۷۵ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدارس قاجاریه، شرف و دارالفنون انجام داد و وارد مدرسه علوم سیاسی شد. پس از پایان دوره‌ی مزبور در ۱۲۹۶ ش به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. اولین شغل خارج از کشور وی، نیابت سوم ژنرال قنسولگری ایران در تفلیس بود و سپس در سفارت ایران در مسکو نایب سوم شد. چندی هم نایب دوم سفارت ایران در پاریس گردید. در تهران مدیر شعبه اطلاعات و دفتر محرمانه و رمز شد و سرانجام به ریاست اداره سوم سیاسی رسید و در همین سمت به مقام وزیر مختاری رسید. وی چندی سفیر کبیر در سوئد و بعد لهستان بود.

در ۱۳۳۸ به تهران احضار و پیشکاری فرح دیبا به او محول گردید. چند سالی در آن سمت مشغول کار بود. نبیل به زبانهای روسی و فرانسوی آشنائی کامل داشت. خوش خط و صاحب قلم بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نجات، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج عبدالکریم ملک‌التجار خراسانی در ۱۲۵۵ در شهر مشهد متولد شد. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی و متوسطه برای ادامه تحصیل عازم نجف اشرف شد و چند سالی در آنجا به تحصیل پرداخت ولی قبل از اتمام تحصیلات به مشهد بازگشت و به اداره املاک وسیع پدرش پرداخت و بر سر مالکیت بعضی از املاک بین او و دولت اختلاف نظر حاصل شد. ناگزیر به تهران آمد و علیه دولت به عدلیه عرضحال داد. در اواخر صدارت عین‌الدوله که عده‌ای برای عزل او در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند، او نیز با آنها همراهی کرد و چون مردی حراف بود مورد توجه بست‌نشیان واقع شد و تقریبا جزو لیدران آنها بود. پس از صدور فرمان مشروطیت مرحوم نجات به اتفاق سلیمان محسن به انتشار روزنامه حقوق پرداختند که در حقیقت ناشر افکار مشروطه‌خواهان بود. در حکومت محمد علی شاه به علت تندروی زیاد و نطق‌های هیجان‌انگیز چندی در زندان بسر برد. پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه به عضویت دادگاه انقلاب انتخاب شد و این دادگاه حکم اعدام چند نفر از حمله شیخ فضل‌الله نوری را صادر کرد. در دوره دوم مجلس شورای ملی از طرف مردم آذربایجان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در همین دوره با مشارکت سلیمان محسن اسکندری حزب دموکرات را پی‌ریزی نمود.

در همین ایام به انتشار روزنامه‌ای به نام نجات پرداخت که هر هفته دو شماره منتشر می‌گردید و تقریبا ارگان حزب دموکرات بود و تندروی زیادی می‌کرد. پس از دو سال انتشار به مناسبت همین تندروی‌ها توقیف شد و دیگر انتشار نیافت. در دوره سوم از طرف مردم بیرجند وکیل شد و جزو اعضاء مؤثر گروه پارلمانی دموکرات بود. در دوره چهارم مجددا از آذربایجان به وکالت مجلس رسید و در این ایام حزب سوسیالیستها را با سلیمان محسن و سید محمد صادق طباطبائی پی‌ریزی کردند. در دوره پنجم از زنجان به وکالت انتخاب گردید و جزو طرفداران سردار سپه بود و هنگام خلع قاجاریه و واگذاری حکومت موقت به رضاخان جزو طرفداران بود و رأی به خلع قاجاریه داد. پس از پایان دوره پنجم مجلس بطور کلی از سیاست کناره‌گیری کرد و حتی از مجالست با دوستان پرهیز می‌نمود و انزوا و خانه‌نشینی را به همه چیز ترجیح می‌داد. در ۱۳۱۲ ش در ۵۶ سالگی درگذشت و در امامزاده عبدالله مدفون شد. نجات طبع شعر هم داشت و گاهی اشعاری می‌سرود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نجاتی، محمدسعید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد سعید نجاتی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۷/۸/۱۳

زندگینامه علمی

با دیپلم تجربی با معدل ۵/۱۷ در سال ۱۳۷۴ فارغ التحصیل شدم و با رتبه ۱۳ وارد حوزه علمیّه و مدرسه علمیّه شهیدین گشتم. از سال اول تا آخر دوره سطح، در مدرسه شهیدین مشغول بوده ام و علاوه بر دروس متداول حوزه، دوره مکالمه عربی را تکمیل نموده و مکالمه انگلیسی را شروع نمودم. همچنین در برنامه تحقیق مدرسه شرکت نموده و تحقیقاتی را با موضوعات: «سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله)» و «مقارنه کتب صرفی»، «اصول»، «تاریخ امیر المؤمنین»، «تاریخچه و کتابنامه صحیفه سجادیّه» نوشته ام که برخی چاپ و منتشر شده است. همچنین دوره مقدّماتی فیلم نامه نویسی را در خانه هنر و اندیشه صدا و سیمای قم گذرانده ام.

الان در ترم ۶ رشته کلام اسلامی، دوره غیر حضوری مؤسسه امام خمینی (ره) و دوره عالی خارج فقه و اصول مدرسه شهیدین مشغول تحصیلم. در این دوران به صورت پراکنده و انفرادی کتابهای حلقه اولی شهید صدر، هدایه، صمدیه، مکالمه عربی، الموجز، لمعه و مغنی را تدریس کرده ام. همچنین در این مدت در کلاس های آموزش سخنرانی، مداحی و تبلیغ شرکت کرده و در مناطقی چون شهر یاسوج، شهرستان سی سخت، شهر بم، شهر بندرعباس، روستاهای منطقه هلیلان ایلام، شهر قزوین و روستاهای منطقه نوشان، تبلیغ برای عموم مردم و دانش آموزان در ایام تبلیغی مشغول بوده ام.

نجار رازی، ابوعبداللّه حسین

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۲۲۰ ق)، متکلم. اصلش از قم و ساکن ری بود. وی واضع مکتب کلامی خاصی است که پیروان این مکتب به مناسبت لقب او نجاریه خوانده می‌شوند. وی در برخی از مسائل مانند: قضا و قدر، اکتساب افعال و وعد و وعید جانب اهل حدیث را گرفت و در بعضی دیگر مثل نفی صفات، خلق قرآن و رؤیت خداوند در روز قیامت به موافقت معتزله برخاست، لذا نجاریه را در زمره‌ی فوق معتزله محسوب می‌نمایند. بیشتر معتزلیان ری و اطراف آن از پیروان او بوده‌اند. فرقه‌های برغوثیه، زعفرانیه و مستدرکه از شاخه‌های فرقه‌ی نجاریه می‌باشند. مناظرات وی با نظام که از بزرگان معتزله است، مشهور می‌باشد. از آثارش: «البدل»، در کلام؛ «المخلوق»؛ «اثبات الرسل»؛ «الارجاء»؛ «القضاء والقدر»؛ «الثواب والعقاب»؛ «اللطف والتأییـد»؛ «الارادهٔ الموجبهٔ»؛ «الارادهٔ صفهٔ فی

الذات»؛ «الصفات والاسماء»؛ «التأویلات»؛ «الموجز»؛ «المطالبات».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۷۶/ ۲)، انساب سمعانی (۴۶۰/ ۵)، تاریخ مذاهب اسلام (۱۵۲ -۵۱۰)، سیرالنبلاء (۵۵۴/ ۱۰)، فرقه‌های اسلامی (۵۸)، الفهرست ابن الندیم، ترجمه (۳۳۶ -۳۳۵)، هدیهٔالعارفین (۳۰۴ -۳۰۳/ ۱).

نجاریان، بهمن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر بهمن نجاریان در سال ۱۳۳۳ در اهواز متولد شد.وی پس از طی تحصیلات متوسطه ،برای ادامه تحصیل ایران را به مقصد امریکا ترک کرد.مدارک کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته روانشناسی را از دانشگاههای آنجا اخذ نمود .وی ادامه تحصیلاتش را در انگلستان از سر گرفت و موفق شد دکترای روانشناسی بالینی را از دانشگاه یورک انگلیس (در سال۱۳۶۸) دریافت کند.نامبرده هم اکنون استاد گروه روانشناسی دانشگاه شهید چمران اهواز می باشد. کتاب"روانشناسی درد؛ رویکردهای کنترل و درمان "ترجمه بهمن نجاریان، در دوره بیست و یکم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال برگزیده شد.گروه : علوم انسانی رشته : روان شناسی گرایش : روانشناسی بالینی تحصیلات رسمی و حرفه ای : بهمن نجاریان تحصیلات متوسطه را در اهواز گذراند. در سال ۱۳۵۱ جهت ادامهٔ تحصیل به آمریکا رفت و لیسانس و فوق لیسانس خود را در رشتهٔ روانشناسی از دانشگاه‌های تگزاس و هوستون دریافت کرد. در سال ۱۳۶۸ مدرک دکترای خود را در روانشناسی بالینی از دانشگاه یورک انگلیس اخذ نمود و پایان‌نامهٔ دکترای ایشان توسط آن دانشگاه به عنوان برجسته‌ترین تز دکتری انتخاب شد و جایزه نقدی و لوح تقدیر «کاتلین استات» را به خود اختصاص داد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : بهمن نجاریان در سال ۶۸ به مرتبه استادیاری، در سال ۷۲ به مرتبه دانشیاری و در سال ۷۷ به مرتبه استادی ارتقاء یافت. وی هم اکنون استاد گروه روانشناسی دانشگاه شهید چمران اهواز بوده و مسئولیت‌های اجرایی متعددی را در دانشگاه فوق برعهده داشته است.جوائز و نشانها : کتاب"روانشناسی درد؛ رویکردهای کنترل و درمان "ترجمه بهمن نجاریان، در دوره بیست و یکم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال برگزیده شد.چگونگی عرضه آثار : ـ چاپ ۹۵ مقاله در نشریات داخلی و ۱۰ مقاله در نشریات خارجی؛ ـ ارائه مقالاتی در کنفرانس‌های داخلی و خارجی؛ ـ ترجمه و تألیف ۱۳ کتاب آموزشی و کمک آموزشی؛ ـ هدایت و راهنمایی دهها پایان¬نامه در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا. آثار : روانشناسی درد؛ رویکردهای کنترل و درمان ویژگی اثر : ترجمه،این کتاب ، در دوره بیست و یکم انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی ایران از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،به عنوان کتاب سال معرفی و برگزیده شد. آشنایی با کتاب: «روانشناسی درد؛ رویکردهای کنترل و درمان رابرت ج. گچل،دنیس سی. ترک؛ ترجمهٔ محمّد علی اصغری مقدم، بهمن نجاریان، محسن محمّدی، محسن دهقانی،تهران: رشد، ۱۳۸۱. درد، شاید عمومی‌ترین فشار روانی باشد که با آن مواجه می‌شویم، هیچ یک از علایم جسمانی دیگر به فراگیری درد نیستند. از ابتدای مدون بشر، تلاش برای کنترل درد از اهداف اصلی آدمی بوده است. در پاپیروس‌های مصری مربوط به ۴۰۰۰ سال ق.م اشاراتی در مورد درمان درد یافت شده است. اما علی‌رغم تاریخ طولانی و پیشرفت بشر، رهایی از درد همچنان برای بسیاری از بیماران، امری دور از دسترس باقی‌مانده است. تاکنون کتاب‌های بسیاری در مورد درد انتشار یافته است، اما در تعداد اندکی از آن‌ها به مباحث روان‌شناختی و جنبه‌های عملی کنترل روان‌شناختی درد پرداخته شده و

مطالب ارائه شـده در آن کتاب‌های انـدک هم قدیمی است؛ اما امروزه پژوهش‌های بسـیاری در این زمینه انجام گرفته است. کمبود منـابع مربوط به درد و فقـدان کتـابی که شامـل اطلاعـات لازم دقیق و فراگیر در مورد درمان‌های مخصوص باشـد، بسـیار محسوس است. در راستای پاسخ به چنین نیازی و به منظور فراهم‌سازی روزآمدترین مطالب دربارهٔ بسیاری از راهبردهای درمانی رایج، کتاب حاضر نگاشته و ترجمه شده است.

نجف‌آبادی، محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمد حسـین فرزند سـید محمد نجف آبادی یکی از علما و اساتید بزرگ قرن چهاردهم در اسـتان اصـفهان بود. نجف آبادی فقیهی اصولی و مجتهـدی زاهد و مدرسـی کامل بود. در جوانی مقدمات علوم و سـطوح دروس خود را در اصـفهان به پایان برد، و سپس در نجف و سـامرا در سـلک افاضـل شـاگردان میرزای بزرگ درآمـد و متجـاوز از ده سال در عتبات از کرسـی درس آخوند خراسـانی و میرزای شـیرازی و دیگر آیات برخوردار بود و از اساتیـد عراق و اصـفهان به درجه اجتهاد و اسـتادی ارتقاء یافت. نجف آبادی رسائلی در منطق و صـلوهٔ به رشـته تحریر برد. او سالها در رأس مراجع و مدرسـین حوزه اصفهان و نجف آباد بود. مرحوم آقا نجفی اصـفهانی خیلی بـه او علاـقه داشت و در کارهـای مختلـف و رفع دعـاوی مردم را به معظم له ارجـاع می داد. آیت الله نجف آبادی از اساتید حجج اسلام آقایان فقیهی، سجادی و مرحوم شریف بود که در سال ۱۳۳۱ در نجف آباد وفات نمود.

۲ـ مرحوم آیت الله سـید علی مدرس نجف آبادی نیز یکی از علما و مدرسـین بزرگ اسـتان اصفهان در قرن اخیر بود. مدرس نجف آبـادی از شـاگردان: سـید اسـتاد، آخونـد خراسـانی، آیت الله نهاونـدی، آقا شـیخ هادی تهرانی و علامه یزدی بود که خود به درجه استادی رسید. مدرس سالها در مدرسه صدر اصفهان در ردیف اساتید بزرگ این حوزه بود و آیات و اعلامی از محضرش به درجه اجتهاد رسیدند.

۳ـ مرحوم سـید محمـد مـدرس فرزنـد امیر حسـین نجف آبادی یکی از علما و مدرسـین بزرگ اصـفهان بود در قرن اخیر بود. سـید محمد مدرس ابتدا در حوزه اصـفهان بود و سـپس سالها در عتبات از محضـر سید استاد، آقا رضی همدانی، آخوند خراسانی، علامه یزدی، حاج سـید اسماعیل صدر و آقا شریعت اصفهانی بهره مند بود و خود مجتهدی اصولی و فقیهی مدرس و آیتی زاهد بود. سید محمد از مدرسین علمای استان اصفهان بود که پس از عمری خدمت به اسلام و مسلمین در ذیقعده ۱۳۵۸ در اصفهان وفات نمود.

۴ـ مرحوم آیت الله سـید هـاشم میردامادی (نجف آبادی) نیز یکی از علمای بزرگ و زهاد کم نظیر عصـر خویش بود. میردامادی از شاگردان آخوند خراسانی، میرزای مجاهد، مرحوم نائینی و سید احمد کربلائی بود که خود مجتهدی بارع و فقیهی جامع بود. معظم له سالهـا در مشـهد مقـدس در جمله مدرسـین حوزه آنجـا قرار داشت و در جـامع گوهرشـاد اقامه جماعت می نمود. تفسـیری به نام خلاصه بیان از خویش به یادگار گذاشت، و در سال ۱۳۸۰ درمشهد مقدس وفات نمود. پس از فوت آیات و مدرسین مذکور اولاد و احفاد آنها جانشین علوم پدر گردیدند. روان همگان شاد.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com/nikan.htm

نجفی رستگار، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

من کاظم نجفی رستگار، فرزند علی اصغر هستم. شماره شناسنامه ام ۴۵۹ است و متولد سوم فروردین سال ۱۳۳۹ در جایی اطراف شهر ری به نام اشرف آباد هستم.

پدرم کشاورز بود و مادرم خانه دار. من هم دومین پسر خانواده ای نه نفره هستم. در حال حاضر و انشاالله تا انقلاب مهدی (عج) پاسدار هستم. خوب سوال بعدی. دوباره به سمت قطعه ۲۴ به راه افتادیم. حاج کاظم نگاهی به من کرد. با دیدن هیجان من خنده اش می گرفت.

حاجی چطور شد وارد سپاه شدی؟

هیچ طور، امام دستور دادند، ما هم مثل خیلی های دیگه رفتیم پادگان ولی عصر و اسم نوشتیم، بعد هم آموزش نظامی...

معلوم بود که از گفتن اصل جریان طفره می رود؛ ایستادم و کلامش را بریدم:

نه حاجی، آن خواب را تعریف کن.

اما او نایستاد و قدم زنان از کنارم گذشت.

کدام خواب؟

اذیت نکن حاجی، من که از مادرت جریان را شنیدم، می خواهم از زبان خود شما بشنوم.

و به دنبالش دویدم و دوباره پیش رویش ایستادم، نگاه ملتمسانه ام را به چشمانش دوختم. دستی به شا نه ام زد.

باشه بابا، دل شما بچه بسیجی ها را نمی شه شکست. همان سال ۵۸ بود و خواستم عضو سپاه بشم، اما مادرم موافق نبود، من هم روی حرف ایشان حرفی نمی زدم. یک شب خواب دیدم که مرد سبز پوشی آمد و یک دست لباس سبز نظامی با آرم سپاه به من داد و گفت: بپوش، اینها متعلق به توست. خیلی ترسیده بودم، با سر و صدا از خواب پریدم. حاج خانم بنده خدا هم بیدار شد و برایم آب آورد و جریان را پرسید. در حالی که نمی توانستم جلوی گریه خودم را بگیرم، برایش تعریف کردم. فردا صبح گفت: برو اسمت را بنویس، خیر است انشاالله، ضمنا من عجله دارم، هر چی می خواهی بگویی خلاصه کن. داریم به قطه ۲۴ نزدیک می شیم.

بعدش هم که کردستان شلوغ شد و شما را فرستادن آنجا.

بله، رفتیم و به شهید چمران که آن زمان وزیر دفاع بود، ملحق شدیم، و در پاک سازی پاوه و مریوان و مهاباد و چند شهر دیگر شرکت کردیم. این اولین تجربه عملی من و اکثر بچه های سپاه در کارهای نظامی بود.

آنجا ماندگار شدید یا برگشتید تهران؟

خیلی ها ماندگار شدن. اما من و ناصر برگشتیم و توی پادگان توحید مشغول شدیم. من ۶ ماهی مسئول واحد فرهنگی پادگان بودم. پادگان توحید ورامین را که می شناسی. بعد مرا فرستادند فیروز کوه و مدتی هم آنجا بودم، هم مسئولیت عملیات سپاه را داشتم و هم به بچه ها و نوجوان ها درس احکام و دروس نظامی می دادم، البته منظور بچه های غیر نظامی است.

چند وقت هم در دماوند مسئول سپاه بودید. بعد فرمانده واحد عملیات پادگان توحید شدید و تا ۳۱ شهریور سال ۵۹ همانجا مستقربودید.

اینها رو که می دونی، پس دیگه چرا از من می پرسی؟

فهمیدم که بر خلاف اصول مصاحبه عمل کرده ام و بند را حسابی آب داده ام. اما به روی خود نیاوردم و دوباره پرسیدم:

اولین عملیاتی که در جنوب انجام شد و شما درآن شرکت کردید، کدام بود؟

تقریبا تا عملیات بیت المقدس، بیشتر در همان پادگان توحید بودم.

در فتح المبین شرکت کردم و بعد در عملیات بیت المقدس، سرورم حاج احمد متوسلیان، فرماندهی یک گردان را سپرد دست من و جزء کادر تیپ ۲۷ محمد رسول الله(ص)، در این عملیات شرکت کردم. بعد از عملیات هم که همراه بقیه بچه های تیپ رفتم لبنان.

آهی کشید و ساکت شد. می دانستم یاد آوری آن روزها حتی برای او هم سخت است. در حالی که او دیگر از دوستانش جدا نبود. راهی تا قطعه ۲۴ نمانده بود، پس دوباره پرسیدم:

از لبنان کمی تعریف کنید، به هر حال بعد از اسارت حاج احمد شما جانشین فرماندهی نیروهای سپاه در لبنان و فرمانده محور شدید و حتما خاطراتی برای گفتن دارید.

خاطره که زیاده، اما نه الان وقتش است نه من اجازه دارم هر چیزی را بگویم. بزرگترین و تلخ ترین خاطره زندگی من همان اسارت حاج احمد در لبنان بود. به هر دری زدیم تا آزادش کنیم، نتوانستیم. هر اقدامی کردیم، نتیجه نداد. حال همه گرفته شده بود.

آنجا همه عاشق حاج احمد بودند، خود من مثل پدرم دوستش داشتم. خدا حفظش کند، قسمت ما که نشد تا دوباره ببینمش...

مگر خبری از زنده بودنش دارید؟

جوابی نداد و از حالت صورتش فهمیدم که جوابی هم نخواهد داد، چشمانش به اشک نشسته بود، گفتم:

جریان زحله را تعریف کنید. جریان اسیر شدن بچه ها و عکس العمل شما.

دوباره لبانش به خنده باز شد و گفت:

کلک! اینها را از کجا شنیدی؟ نکنه می خواهی آنجا هم کار دست ما دهی... و با انگشت به آسمان اشاره کرد.

اما برایت می گویم، من مخلص هر چی بچه بسیجی هستم. محل استقرار ما دهی بود نزدیک روستای زحله که دست نیروهای کتائب بود. سه تا از بسیجی های خودمان سوار بر موتور می خواستند وارد ده ما بشوند، ولی اشتباه وارد این روستا شده و به دست نیروهای مارونی اسیر شده بودند من که از اسارت حاج احمد و بچه های دیگه دلی خون داشتم، تصمیم گرفتم هر طور شده این سه نفر را از دست آن نامردها در آورم. خیلی پر رو شده بودند و لازم بود که اقدامی بکنیم. برادر عباس، مسئول آتشبار تیپ را صدا کردم و گفتم که قصد دارم برای آزادی بچه ها یک التیماتوم ۲۴ ساعته به مارونیها بدم و اگر بچه ها را آزاد نکنند، زحله را با خاک یکسان می کنم.

و دست بر پیشانی اش گذاشت و بلند خندید و ادامه داد:

عباس خنده اش گرفت و گفت: حاجی برای آنها خالی می بندی اشکالی ندارد، دیگه برای من که نبند، ما نه اجازه داریم و از همه مهمتر مهمات نداریم.

اما من خیلی جدی گفتم: به هر حال شما آماده باش و خمپاره ها و آتش بارها را مستقر کن. بعد نامه ای برای نیروهای کتائب نوشتم و فرستادم با این مضمون: بسم الله الرحمن الرحیم

از فرماندهی نیروهای تیپ موقت ۲۷ رسول الله(ص) مستقر در لبنان به فرماندهی نیروهای حزب کتائب مستقر در روستای زحله. درصورتی که ظرف ۲۴ ساعت آینده سه پاسداری که در اسارت شما هستند، آزاد نشوند، مسئولیت تمامی عواقب ناشی از عکس العمل شدید ما، بر عهده خود شماست.

والسلام علیکم و رحمه الله فرماندهی سپاه پاسداران مستقر در لبنان. بعد به نیروها حالت آماده باش دادم و حتی در آخرین ساعات ضرب الاجل تعیین شده، عده ای را مجهز سوار بر خودروها کردم که تمام اینها از دید نیروهای متائب پنهان نبود. اصلا نیروها یک

شور و حال خاصی پیدا کرده بودند، انگار که عملیات بزرگی در پیش داریم و به حمد الله درست در آخرین ساعت، بچه ها آزاد شدند. آن نامردها بچه ها را زندانی کرده بودند و با کابل و زنجیر و آهن آنها را شدیداً زده بودند، ولی در هر حال آزاد شدند و الان هم در قید حیات هستند. این هم از این جریان، یواش یواش تمومش کن که رسیدیم. یاد حرف های برادر عباس افتادم که می گفت: حاج کاظم نمونه کوچکتری از حاج احمد متوسلیان بود. همان قاطعیت در هنگام کار و عمل و همان ملایمت و عطوفت در کنار نیروها، چهره اش هم برای من همواره تداعی کننده حاج احمد بود.

جمعیتی در کنار قبر شهید چمران دیده می شد و صدای شعار دادن مردم به گوش می رسید، آستین پیراهن حاجی را گرفتم و ایستادم.

چند دقیقه صبر کن حاج کاظم، هنوز خیلی مونده.

پس اینها را چه کار کنم؟

و به سمت مردم اشاره کرد. با صدایی ملتمسانه گفتم:

محض رضای خدا، فقط چند دقیقه.

چشمکی زدم و ادامه دادم:

قضیه فرارتان از بیمارستان چه بوده؟

چیزی نبود، قبل از عملیات والفجر ۱، رفته بودیم برای شناسایی، ماشین چپ کرد و کتف من شکست. به همین خاطر مرا زود بردند، بیمارستان شهید کلانتری. دکتر نصفه بالا تنه مرا گچ گرفت و گفت باید مدتی بستری بشی، بحبوحه عملیات بود و کارها روی زمین مانده بود. من مخالفت کردم و خواستم بروم؛ دکتر نگذاشت و آخر هم با آن بنده خدا دعوایم شد، خدا مرا ببخشد. ولی بالاخره شبانه از بیمارستان جیم شدم و خودم را به منطقه رساندم.

خانواده تا ن می دانستند که شما فرمانده لشگر هستید؟

نه البته اواخر می دانستند، که آن هم من راضی نبودم بدانند، اخوی بزرگتر لو داده بود. آن بنده خدا آمده بود منطقه و خواسته بود که یک خبری از من بگیرد. قرار بود من صحبتی برای نیروها بکنم. وقتی از جایگاه گفتند فرمانده لشگر ۱۰ سید الشهدا(ع) بیاید برای صحبت. من از بین نیروها که همه نشسته بودند، بلند شدم و به سمت جایگاه حرکت کردم، اخوی هم از همه جا بی خبر، از آن آخر با دست اشاره می کرد که چرا بلند شدی؟ بشین. لابد پیش خودش هم گفته بود که عجب برادر بی ملاحظه ای دارم. من هم با اشاره جواب دادم چشم الان می نشینم. خلاصه شروع به صحبت کردم و تا آخر صحبت، اخوی مات و مبهوت مانده بود و من هم خیلی ناراحت بودم از این امر و به ایشان هم سفارش کردیم که به کسی جریان را نگوید، اما بالاخره هم نشد و خانواده فهمیدند. ما که لیاقت فرمانده شدن را نداشتیم و بعد از استعفای حاج علی موحد مسئولیت را با اصرار به من دادند. من از اول بسیجی بودم و بسیجی هم ماندم. قبای فرماندهی و مسئولیت را برای امثال من یا حاج علی ندوخته بودند، عشق ما خط مقدم بود و گرم گرفتن با بچه بسیجی ها. کم پیش می آمد که با لباس فرم در منطقه باشم، همیشه لباس خاکی تنم بود. این بار قطرات اشک از چشمانش به سوی محاسن سیاهش روان شدند. خواستم بگویم برادرتان می گفت یک بار که در منطقه دنبال شما می گشته دیده که پشت خاکریزی نشسته و سفره ته مانده غذای بچه ها را جلوی خودتان باز کرده اید و خمیر های دور نان و غذاهای باقیمانده را می خورید، اما خجالت کشیدم و سرم را پایین انداختم.

حاجی از سفر آخر بگویید، به همراه حسن بهمنی و ناصر شیری...

حاج عباس کیریمی نزدیک عملیات، تلفنی مرا خبر کرد و گفت باید بیایی که کارت دارم. من هم راهی شدم، از همه اهل خانه خداحافظی کردم. یک پنجاه تومانی هم به برادر کوچکم عیدی دادم و راه افتادم. شرق دجله بودیم و مشغول ارزیابی نیروها که

هواپیماهای عراقی آسمان را پر کردند و...

باقی سخنان حاج کاظم را نشنیدم. اشک از چشمانم سرازیر شده بود و صدای حاج کاظم در گوشم طنین انداخته بود.

ما آرزوهایمان این است و از خداوند می خواهیم که آن قدر به ما قدرت و توانایی بدهد تا بتوانیم شبانه روز، برای این مردم که به گردن ما خیلی حق دارند، زحمت بکشیم و کار کنیم.

پیام من این است که همه سعی کنند زیر بار ذلت نروند. اگر مردم جهاد را کنار بگذارند، خواه نا خواه به ذلت و خواری کشیده می شوند، اگر این جنگ هم تمام شود، باز هم جنگ هست. تا ستمگر و ظالم هست، جنگ هم هست. جنگ ما زمانی تمام می شود که ظالمی روی زمین نباشد. انشاالله امام مهدی(عج) می آید و صلح جهانی را بر قرار می کند. قلب، حرم خداوند است، پس در حرم خدا جر او را ساکن مکن! اگر ما خود را با این حدیث مطابقت دهیم، باید بدانیم هر کجا که باشیم پیروز هستیم. اگر یقین داشتیم که قلبمان حرم خداست، مسلماً در محضر خدا گناه نمی کنیم و هیچ ترسی در دلمان نمی افتد.

صدای حاجی مرا به خودآورد:

این مال یک مصاحبه مربوط به اوایل جنگ است، چطور آن را حفظ کرده ای؟

روبه رویم ایستاد و با دستانش اشکهایم را از صورتم پاک کرد. در حالی که بازوهایم را می فشرد، گفت: فقط یک سوال دیگر... زود باش پدر و مادرم منتظرند.

با صدایی بغض آلود پرسیدم:

بعد از این همه سال چی شد که برگشتید، همه قطع امید کرده بودن، می گفتن جنازه تان پودر شده...

حاج کاظم برگشت و نگاهی به جمعیت انداخت که ازدحامشان در اطراف قبر شهید چمران و قطعه فرماندهان زیادتر شده بود و آرام گفت:

من هنوز برنگشته ام. اگر به خاطر پدر و مادر نبود راضی نمی شدن همین ها هم برگردند. این بندگان خدا به اندازه کافی عذاب کشیده اند. تا روز قیامت شرمنده هر دو شان هستم. ما زمانی بر خواهیم گشت که آقا(عج) برگردد، متوجه شدی باید آقا بیاید، دعا کن من سیصد و یازدهمین نفر باشم.

سرم را بلند کردم، کسی در مقابلم نبود، اطراف را از نظر گذراندم، اثری از حاج کاظم نبود واشک هایم را با آستین پاک کردم و به جمعیت پیوستم. صدای مردم در گوشم پیچید: «صل علی محمد، فرمانده لشگر خوش آمد» و «این گل پر پر از کجا آمده، از سفر کربلا آمده». به نوشته ای که روی درختی آویخته بود، چشم دوختم. از خود بی خود شدم و صدای هق هق گریه ام بلند شد. رجعت پیکر فرمانده مظلوم و دلیر لشگر ۱۰ سید الشهدا، شهید حاج کاظم نجفی رستگار را به میهن اسلامی و خانواده آن شهید و امت شهید پرور تبریک و تسلیت عرض می نماییم.

حاج کاظم از مظلوم ترینان جنگ است و اگر بازگشت او از سفر ۱۳ ساله اش واقع نمی شد، دست به قلم نمی بردم تا سهمی در کمرنگ کردن این مظلومیت و غربت داشته باشم، زیرا مظلومیت حقیقتا زیبنده این سردار بی سر است. منابع زندگینامه :ستارگان آسمان گمنامی نوشته ی محمد علی صمدی،نشر فرهنگسرای اندیشه،تهران-۱۳۷۸

نجفی یزدی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید محمد نجفی یزدی

محل تولد : کربلا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۷/۱

زندگینامه علمی

اینجانب در خانواده ای مؤمن و متوسط متولد شده و پدرم از روحانیون و علماء نجف اشرف بوده و خانوادهٔ ما (عموها، دو برادر و ...) از اهل علم می باشند. در همان سال های اولیه دوران دبیرستان برای مطالب دینی، عقاید و فقه بسیار حساس بودم و همواره به دنبال ادلهٔ تحقیقی مطالب بوده و کتاب های متعددی را مطالعه می کردم. همین نکته (به همراه عنایت و شوق الهی) مرا به حوزه علمیه و دروس دینی کشاند و در تهران مدرسه «آیت الله مجتهدی» (حفظه الله) مشغول شدم. حدود سه سال به فراگیری ادبیات و منطق پرداختم و سپس راهی حوزه علمیه قم شدم. دروس سطح را نزد اساتید بزرگوار آنجا خواندم از جمله: «آیت الله استادی»، «اشتهاردی»، «محقق»، «خرازی»، «موسوی» و ...

سپس در سال ۶۰ یا ۶۱ به درس خارج «آیت الله وحید» و «آیت الله تبریزی» رفتم؛ پس از مدتی به عللی منحصرا درس «آیت الله تبریزی» را برگزیدم و فقه و اصول را نزد ایشان بیش از ۱۲ سال گذراندم. از همان سالهای شروع بحث و درس در حوزه، به تدریس پرداختم و تا کنون نیز روزی چهار ساعت بحث دارم، حتی ایام تعطیل نیز برای عده ای از دوستان بحث های مختلفی دارم. عمده مباحث اینجانب در فقه و اصول است که عمده به بحث خارج فقه، مکاسب محرمه اختصاص دارد. البته چون اینجانب به عنوان هیئت علمی در مدرسه امام خمینی (قدس سره) به تدریس مشغول هستم و مقداری از وقت اینجانب آنجا صرف می شود.

نجفی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۲ در اصفهان متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود و تحصیلات عالی را در دانشکده حقوق انجام داد و به خدت قضایی اشتغال ورزید. بعدها هم که دوره دکترای حقوق در تهران تشکیل شد آن دوره را هم تمام کرد و در علم حقوق دکتر شناخته شد. نجفی مراحل قضایی را از دادیاری دادسرا و عضویت علی‌البدل تا ریاست شعبه دیوانعالی کشور طی نمود. بعضی از مشاغل او عبارتست از ریاست شعبه ۶ دادگاه شهرستان تهران، مستشاری و ریاست شعبه استان، دادستان کل دیوان کیفر، مستشار و رئیس شعبه دیوان عالی کشور.

در شهریور ۱۳۵۷ که دولت شریف امامی روی کارآمد نجفی که از دوستان و نزدیکان او بود کاندیدای وزارت دادگستری شد ولی شاه دکتر محمد باهری معاون وزارت دربار را به این سمت گماشت و در عوض حسین نجفی به دادستانی کل کشور منصوب گردید. باهری در مقابل مشکلات تاب مقاونت نیاورد و استعفا داد و نجفی وزیر دادگستری گردید. بعد از شریف امامی، ازهاری دولت تشکیل داد که نجفی در آن کابینه هم وزیر دادگستری بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نجم ثانی

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

امیر یاراحمد خوزانی اصفهانی ملقب به نجم ثانی. وی از فرماندهان سپاه شاه اسماعیل صفوی بود و زمانی هم وکیل دربار وی شد.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نجم، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نجم‌الملک در ۱۲۷۱ در یک خانواده منجم تولد یافت. تحصیلات قدیم را در ریاضیات و نجوم به اتمام رسانید و از مدرسه عالی علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شد و به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. مدارجی را در آن وزارتخانه پیمود و در ۱۳۰۹ به وزارت دارایی رفت و مدیر کل و معاون اداری آن وزارتخانه شد و بعد با سمت وزیر مختار به آلمان رفت. در ۱۳۱۵ به ایران بازگشت و مدیر کل وزارت پیشه و هنر گردید. قریب دو سال در آن سمت بود که وزیر مختار ایران در ژاپن شد. در ۱۳۲۳ سفیر کبیری ایران در افغانستان به عهده او قرار گرفت. در ۱۳۲۴ در کابینه اول حکیم‌الملک وزیر پیشه و هنر شد و در کابینه بعدی وزارت امور خارجه به عهده او بود. مدتی در سازمان برنامه اشتغال داشت و سرانجام در ۱۳۲۶ به وزارت دارایی منصوب شد و لوایح مفیدی برای صرفه جویی به مجلس داد. او یکبار نیز سناتور بوده است و یکبار نیز سفیر ایران در فرانسه بود. آخرین سمت وی استانداری خوزستان است.
نجم‌الملک از رجال صرفه‌جو درست و مفید ایران محسوب می‌شد و مصدر هر کاری که بوده است برای حفظ مصالح دولت اقدام کرده و همواره با نادرستان در مبارزه بوده است. مردی به نظم و ترتیب او بین رجال ۵۰ سال اخیر ایران کمتر می‌توان یافت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نجم، محمد حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۷۳ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و بعدها نیز لیسانس از دانشکده حقوق دریافت کرد. در ۱۲۹۷ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و اولین سمتش منشیگری امین تذکره مازندارن بود و چندی در ادارات مختلف وزارت امور خارجه مشغول بود تا نایب سوم و بعد نایب دوم سفارت ایران در بروکسل شد. پس از اتمام این مأموریت مدیر دایره مطالعات امور قضائی اداره چهارم سیاسی گردید و مدتی بعد به کفالت اداره حقوقی و سازمان ملل منصوب گردید و زمانی کفیل اداره مستشاری وزارت امور خارجه بود تا اینکه رایزن سفارت ایران در بغداد شد. پس از آن رایزنی

سفارت ایران در ترکیه به عهده‌ی او قرار گرفت. سایر مشاغل وی در بقیه خدمت بشرح زیر ایت: ریاست اداره حقوقی و امور عهود، ریاست دفتر وزارتی، رئیس کارگزینی، رایزن سفارت ایران در پاریس با مقام وزیر مختاری، مشاور وزارت امور خارجه، رئیس اداره امور کنسولی با حفظ مقام وزیر مختاری.

نجم پس از مدتی به معاونت وزارت امور خارجه منصوب شد و چندین سال در آن سمت باقی ماند. آخرین شغل وی در وزارت امور خارجه، سفیر کبیری ایران در کشور لبنان بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نجم‌آبادی، فرخ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۴ در تهران متولد شد. پس از اتمام دوره‌ی ابتدائی و متوسطه برای ادامه‌ی تحصیلات عازم انگلستان شد و در رشته‌ی فرآورده‌های نفتی مهندس شد و قریب ۸ سال تحصیلات وی در انگلستان بطول انجامید. پس از بازگشت به ایران، در شرکت ملی نفت ایران استخدام شد. هنگامی که امیرعباس هویدا بعنوان مدیر اداری و عضو هیئت مدیره نفت انتخاب شد، عده‌ای از جوانان تحصیلکرده‌ی شرکت نفت را دور خود جمع کرد و تقریبا باندی تشکیل داد و یکی از آنها همین فرخ نجم‌آبادی بود.

در کابینه‌ی حسنعلی منصور که امیرعباس هویدا به وزارت دارائی تعیین شد، در نخستین روزهای انتصاب خود، فرخ نجم‌آبادی را از شرکت نفت به وزارت دارائی منتقل نمود و پست مهم نفت و امتیازات را با مقام مدیر کلی به نجم‌آبادی سپرد. نجم‌آبادی دو سال در آن سمت بود تا اینکه در ۱۳۴۴ به ریاست شرکت مخابرات منصوب گردید. دو سال هم در آن سمت بود. در ۱۳۴۶ از طرف هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد، به معاونت آن وزارتخانه معرفی شد و پس از چندی مقام معاونت کل و قائم مقامی وزارت اقتصاد را برعهده گرفت و سرانجام در سال ۱۳۵۳ به وزارت جدیدالتأسیس صنایع و معادن منصوب گردید و پس از سقوط کابینه‌ی هویدا شغلی به وی ارجاع نشد. نجم‌آبادی با دختر ابراهیم کاشانی وزیر پیشین بازرگانی و مدیر اسبق بانک مرکزی ازدواج کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نجم‌آبادی، هادی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۲۱ / ۱۳۲۰ –۱۲۵۰ ق)، عالم دینی، فقیه، محدث، متکلم، مجتهد، مدرس و نیکوکار. اصل وی از ساوجبلاغ تهران است. در تهران به دنیا آمد. در ۱۲۶۲ ق برای تحصیل علوم به نجف رفت و پس از فراگیری مقدمات در ۱۲۷۰ ق به تهران بازگشت و پس از مدتی برای ادامه‌ی تحصیل به نجف مراجعت نمود. وی از شاگردان پدرش، ملا مهدی، و پسر عمویش، شیخ حسن نجم‌آبادی، و شیخ راضی نجفی بود. در ۱۲۸۰ ق پس از درگذشت پدرش، به تهران آمد و عهده‌دار امور دینی گشت. او در فقه، اصول، حدیث، تفسیر و رجال متبحر بود و در زمان خود از مجتهدین بزرگ تهران و مرجع حل و فصل مشکلات مردم به شمار می‌آمد. او بعد از ظهر هر روز جلو درگاه خانه خویش می‌نشست و مردم را از هر گروه و آیین می‌پذیرفت و با همه‌ی آنها در کمال آزادی پیرامون

مسائل گوناگون بحث می‌نمود. او عالمی آزادمنش و روشنفکر بود و خدمات بسیاری به جنبش آزادی ایران کرد و بسیاری از بزرگان مشروطه را از مریدان او به شمار آورده‌اند. فرزندانش، شیخ محمدتقی مجتهد نجم‌آبادی و حاج شیخ مهدی نجم‌آبادی، و علامه محمد قزوینی و علامه علی‌اکبر دهخدا و ناظم‌الاسلام کرمانی و میرزا جهانگیر خان شیرازی (صور اسرافیل) و رفیع بامداد و میرزا سید محمد طباطبایی از شاگردان او بودند. در تهران درگذشت و در مدرسه‌ی خود به خاک سپرده شد. از آثارش: بنای مریضخانه‌ی وزیری (میرزا عیسی وزیر) که به نام خود وی نیز مشهور است، به انضمام یک باب حمام در کنار مریضخانه، در محله‌ی حسن‌آباد تهران، هدایت و تشویق میرزا عبدالکریم خان منتظم‌الدوله فیروزکوهی به بنای مدرسه‌ی خیریه دارالایتام حسن‌آباد، دایر کردن قنات در اشتهارد کرج و آباد کردن اراضی موات و احداث صحت‌آباد، در جهت پشتیبانی مالی بنای مریضخانه. از آثار علمی وی: «تحریر العقلاء»؛ رساله‌ی «رد فرقه‌ی بهاییه»؛ «جداول، طبقات وارث».[۱]

سال تولد: ۱۲۵۰ ق.

فوت: ۱۳۲۰ ق.

آثار: تحریرالعقلا

رساله رد فرقه بهائیت (تهران، ۱۳۱۲ ق. سربی، رقعی، باهتمام شیخ مرتضی نجم‌آبادی)

جداول، طبقات وارث (تهران، ۱۳۰۸ ق. سنگی، خط میرزا حسن تهرانی)

هادی نجم‌آبادی تهرانی متولد سال ۱۲۵۰ ق. پسر حاج ملا مهدی و از علمای معروف تهران بود که در روستای نجم‌آباد در خانواده‌ای صنعتگر به دنیا آمد. در دوازده سالگی به همراه مادرش به نجف اشرف رفت و به تحصیل علوم فقهی و مذهبی پرداخت در سال ۱۲۸۰ ق. به تهران آمد و امامت و حکومت شرعیه موقوفات خانوادگی را به عهده گرفت.

وی مطلقا مردی فسادناپذیر بود و هیچ‌گاه دیناری از کسی قبول نمی‌نمود وی مردی آزاداندیش بود و یکی از زمینه‌سازان فکری جنبش مشروطه محسوب می‌گردد، اکثر روشنفکران دوره ناصری تربیت یافتگان دبستان این روحانی بودند. وی به تأسیس مدرسه، دارالایتام، بیمارستان، داروخانه و مسجد علاقه مفرطی داشت و از جمله ساخت مدرسه خیریه، مدرسه سادات، مدرسه رشدیه و بیمارستان وزیری با حمایت و تشویق وی صورت پذیرفت. سرانجام وی در سال ۱۳۲۰ ق. جان به جان آفرین تسلیم نمود.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان‌الشیعه (۲۳۶-۲۳۵/ ۱۰)، تحریرالعقلاء (مقدمه)، الذریعه (۳۸۷/ ۳)، زندگینامه‌ی آیت‌اللّه حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، شرح حال رجال (۴۱۰-۴۰۸/ ۴)، علماء معاصرین (۳۳۷)، المآثر والآثار (۱۴۹)، مکارم‌الآثار (۱۳۷۷-۱۳۷۶/ ۴)، مؤلفین کتب چاپی (۷۳۲-۷۳۰/ ۶).

نجمی، محمدصادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دانشمند معظم و نویسنده گرامی شیخ محمدصادق بن ثقه‌الاسلام شیخ احمد الواعظ از فضلاء و دانشمندان و نویسندگان توانای حوزه علمیه است که در ماه رجب ۱۳۵۶ ق در آذربایجان متولد گردیده و در خاندانی که تا چندین پشت همه از خدمتگذاران دین و علماء و گویندگان مذهبی بودند در دامان مادر علویه‌ای که از تیره و سلسله سادات حسینی آذربایجان که از آنها افرادی مانند علامه کبری سید حسین کوه کمری و آیت‌الله العظمی آقا سید محمدحجت رضوان‌الله تعالی علیهما می‌باشد تربیت یافته و مقدمات

در خدمت والد ارجمندش قرار گرفته و در سال ۱۳۷۰ قمری مهاجرت به قم نموده و در مدت کوتاهی از سطوح عالی و متون فقهی فارغ شده و به دروس خارج مراجع عالیقدر شرکت نموده است.

و در ضمن ادامه تحصیل به موفقیتهای دیگری از راه تبلیغی نائل گردیده که نمونه‌ای از آن ساختن چندین مسجد در اطراف کاشان و همدان و مباحثات طولانی با مبلغین فرقه ضاله که منجر به شکست آنان و مسلمان شدن چند تن از جوانانشان گردیده است.

تالیفات و آثار ارزنده‌ای در خلال تحصیل خود به رشته تحریر درآورده در قسمتهای مختلفی مانند تفسیر و تاریخ و حدیث مخصوصا مطالعاتی در کتب اهل سنت نموده و نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را به صورت کتابهای زیر درآورده است:

۱- سیری در صحیحین این کتاب در ۳ مجلد می‌باشد در این کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم که مهمترین کتاب و مدرک اهل سنت است مورد بررسی قرار گرفته و جلد اول آن که توحید از نظر صحیحین است منتشر و مورد استقبال محافل علمی و دانشمندان قرار گرفته است.

۲- جلد دوم و سوم این کتاب که به ترتیب نبوت و خلافت از نظر صحیحین و مباحثات متفرقه به زودی به طبع خواهد رسید انشاءالله.

۳- مباحثی از قرآن، این کتاب نیز که در دو جلد و قسمتهای جالبی از آیات را مورد بررسی قرار داده است در موضوع خود ابتکاری است.

۴- شخصیت سیاسی عمروبن‌عاص. این کتاب چهره واقعی عمرو بن عاص و فعالیتهای مخرب و ضد دینی او را به خوبی ظاهر می‌سازد.

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد دوم)

نخجوان، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سرلشکر احمد نخجوان در ۱۲۷۵ در تهران متولد شد. پدرش میرپنج علی خان از افسران ارشد قزاقخانه بود و نسبت به تعلیم و تربیت فرزند خویش توجهی خاص داشت و از این رو او را به مدارس درجه اول تهران فرستاد و علاوه بر آن معلمین خوصی نیز برای تعلیم فرزندش انتخاب نمود، بطوری که احمد در نوجوانی زبان فرانسه و ادبیات فارسی و ریاضیات را در حد کامل فرا گرفت و سپس به شیوه خانوادگی وارد مدرسه قزاقخانه شد و دوره مدرسه مزبور را پایان داد و در ۱۲۹۴ به درجه افسری رسید. خدمت وی در انجام امور محوله و شرکت در جنگ‌های متعدد داخلی و ابراز رشادت موجب شد درجات افسری را خیلی زود طی نماید بطوری که در سال ۱۳۰۰ در ۲۵ سالگی درجه سرهنگی گرفت و در لشکر یک مرکز به ریاست ارکان جرب منصوب گردید.

در ۱۳۰۲ سردار سپه وزیر جنگ عده‌ای از افسران را برای ادامه تحصیلات به اروپا فرستاد، از جمله سرهنگ احمد نخجوان برای آموزش فن خلبانی به فرانسه رفت و دوره مدرسه مزبور را با موفقیت کامل طی کرد و با یک دستگاه هواپیمای خریداری شده عازم ایران گردید. وی در همان سال طی فرمانی مأمور تأسیس نیروی هوایی در ارتش ایران شد. در ۱۳۰۷ در ۳۲ سالگی درجه سرتیپی گرفت و همچنان رئیس نیروی هوایی بود. در ۱۳۰۸ که شورش عشایر فارس ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد از تهران سرتیپ احمد نخجوان فرمانده نیروی هوایی و سرتیپ فضل‌الله زاهدی رئیس امنیه کل مملکت به دستور رضاشاه عازم فارس شدند تا برای جلوگیری از شورش چاره‌اندیشی کنند ولی کوشش آنها به جایی نرسید و رضاشاه تمام مأمورین دولت در فارس را به تهران

احضار نمود. اکبر میرزا صارم‌الدوله والی فارس، سرتیپ محمد حسین فیروز فرمانده قوای اصفهان، سرتیپ زاهدی رئیس امنیه و سرتیپ احمد نخجوان فرمانده نیروی هوایی را به زندان انداخت. سرتیپ نخجوان پس از مدتی کوتاه مورد عفو واقع شده و به کار خود بازگشت. در ۱۳۱۰ نیز مجددا از کار برکنار شد و به جای وی سرتیپ کوپال تعیین گردید. سرتیپ نخجوان چند ماهی بیکار بود تا اینکه به کار خود بازگشت. در ۱۳۱۵ سرتیپ احمد نخجوان به معاونت اول وزارت جنگ منصوب گردید و در ۱۳۱۸ عضو فرهنگستان شد و ریاست کمیسیون اصطلاحات اداری با او بود. در آبان ماه ۱۳۱۸ در کابینه دکتر احمد متین دفتری به کفالت وزارت جنگ معرفی شد و در فروردین ۱۳۱۹ درجه سرلشکری گرفت. در کابینه بعدی که به ریاست علی منصور تشکیل شد کفالت وزارت جنگ با او بود.

به دنبال حمله شوروی و انگلیس به مرزهای ایران و از بین بردن نیروی دریایی ایران و متلاشی شدن لشکرها روز پنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ شورای عالی جنگ به ریاست سرلشکر احمد نخجوان با حضور امراء ارتش و چند تن از وزیران تشکیل جلسه داد و سرانجام پس از بحث مفصل و نگرش به تمام جهات تشخیص داده شد که قوای نظامی ایران حتی برای چند روز نیز آمادگی برای جنگ ندارد و لذا تصمیم به ترک مخاصمه گرفته شد و شورای مزبور نظریه خود را مبنی بر لغو نظام وظیفه و آزادی سربازان زیرپرچم از پادگان‌ها اعلام نمود و قرار شد برای حفاظت وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی سرباز پیمانی با ماهی ۳۵ تومان حقوق استخدام شود. این تصمیم روز هشتم شهریور به امضاء اعضای شورای ارتش رسیده و دستور آزادی سربازان وظیفه صادر شد. وقتی نظریه شورا توسط سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد به شاه داده شد وی دستور داد امضاءکنندگان طرح روز نهم شهریور در سعدآباد حضور بهمرسانند. ساعت دو بعدازظهر روز نهم شهریور طبق قرار قبلی امراء امضاکننده طرح در سعدآباد حضور یافتند و رضاشاه در حالی که از این تصمیم به شدت عصبانی بود امراء امضاکننده را به شدت مورد عتاب و ضرب و شتم قرار داد. سرلشکر احمد نخجوان که برای مجاب ساختن شاه به توجیه این تصمیم پرداخته بود مورد غضب شاه واقع می‌شود و شاه با شمشیر، او و سرتیپ علی ریاضی را بشدت مضروب و مجروح می‌نماید و دستور می‌دهد تا اسلحه کمری او را برای کشتن دو افسر ارشد بیاورند. سرانجام سرلشکر احمد نخجوان و سرتیپ ریاضی در سعدآباد زندانی می‌شوند و روز بعد به زندان دژبان منتقل می‌گردند. رضاشاه سرلشکر محمد نخجوان (امیر موثق) را به جای سرلشکر احمد نخجوان به کفالت وزارت جنگ منصوب نموده به وی دستور می‌دهد دادگاهی تحت ریاست شاه تشکیل داده تا کلیه امرائی که طرح آزادی سربازان و استخدام سرباز پیمانی را امضاء نموده‌اند محاکمه و مجازات شوند. روز بعد سرتیپ عبدالمجید فیروز رئیس دادرسی ارتش به اتفاق حسن معاصر دادستان ارتش شاه را ملاقات نموده و متذکر می‌شوند که طبق قانون چون فرماندهی کل قوا با پادشاه است لذا شاه نمی‌تواند رئیس دادگاه باشد و در نتیجه‌ی این توضیحات سرلشکر امیر فضلی به ریاست دادگاه منصوب می‌گردد. حسن معاصر دادستان ارتش از همان روز امر بازپرسی را شخصا برعهده گرفته و دقیقا موضوع را تحت بررسی قرار می‌دهد و سرانجام دادستان ارتش نتیجه رسیدگی و بازجویی خود را طی گزارشی در ۲۵ شهریور به شاه تسلیم می‌نماید. در گزارش دادستان آمده بود که امضاءکنندگان طرح استخدام سرباز پیمانی عمل خلافی انجام نداده و برای حفظ تهران چاره‌ای جز اتخاذ چنین رویه‌ای وجود نداشته است. دادستان در گزارش خود ضمن تجلیل از خدمات سرلشکر احمد نخجوان و سرتیپ علی ریاضی برای آنان قرار موقوفی تعقیب صادر می‌کند ولی رضاشاه قبل از اینکه گزارش را رویت کند مستعفی و از تهران خارج شده بود و در نتیجه جانشین او گزارش دادستان را تأیید نموده و دستور داد نخجوان و ریاضی از زندان مرخص و درجه آنها اعاده شود.

سرلشکر احمد نخجوان پس از آزادی از زندان از طرف محمد علی فروغی در تاریخ ۳۰ شهریور ماه به سمت وزیر جنگ به شاه و مجلس معرفی شد و تا نیمه‌های آذر وزیر جنگ بود. پس از آن به ریاست دفتر نظامی شاه منصوب گردید و مدتی در دفتر نظامی شاه بود تا به ریاست بازرسی ناحیه غرب منصوب شد. در ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ در دو نوبت مجددا رئیس هواپیمایی شد وی آن شوق و

علاقه را نـداشت و به تقاضای شخصـی بازرس هوایی وزارت جنگ شد و در حدود ۱۳۲۶ بازنشسته شد. مرگ وی در ۱۳۴۵ اتفاق افتاد.

نخجوان در جوانی با دختر میرپنج محمد باقرخان برادر سردار مخصوص پیوند زناشویی بست و صاحب دو دختر و دو پسر شد یکی از دختران وی در جوانی در دریا غرق شد. فرزندان ذکورش علی و جعفر هر دو فن خلبانی آموختند و در درجه سرهنگی بازنشسته شدنـد. نخجوان مردی ادیب و دانشـمند و صـحیح‌العمل و وطنخواه بود و از مال دنیا طرفی نیست و حین‌الفوت در منزل کوچکی در خیابان دربند زندگی می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نخجوان، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به امیر موثق، فرزنـد محمـد باقرخـان امیر تومان، تحصـیلات نظامی خود را در روسـیه انجام داده است و پس از مراجعت از روسیه داخل قراقخانه شد و درجات نظامی را طی نمود. در ۱۲۹۵ ش با درجه سرتیپی رئیس ستاد دیویزیون قزاق شد و بعد تا ۱۳۰۰ تـدریجا درجه میرپنجی و امیر تومانی گرفت و به او لقب امیرموثق داده شد. در کودتای ۱۲۹۹ فرمانده آتریاد قزوین بود و در ۱۳۰۰ در ترکیبات جدید قشون درجه سرتیپی گرفت و به ریاست مدارس کل نظام منصوب گردید. دانشکده افسری و دبیرستان نظام را به سبـک کشورهـای اروپـائی دائر نمود. غـالب امرای ارتش از شـاگردان امیرموثق هسـتند و او حق تعلیم بر آنها دارد. در ۱۳۰۶ ش به جـای سـرتیپ حبیب‌الله خـان شـیبانی به ریـاست سـتاد ارتش رسـید و ریاست مـدارس نظام نیز با او بود. در ۱۳۱۰ درجه سرلشکری گرفت. تا سال ۱۳۱۳ ریاست سـتاد را تصدی می‌کرد. در این سال سرلشکر ضرغامی به ریاست ستاد و او به وزارت جنگ در کابینه فروغی معرفی شد و تا ۱۳۱۵ در این سـمت بود. در این سال جای خود را به سرلشـکر امیرفضلی داد و خود به ریاست بازرسی مالی منصوب شد.

در شـهریور ۱۳۲۰ پس از بازداشت سرلشـکر احمـد نخجوان وزیر جنگ وقت سرلشـکر محمـد نخجوان برای چنـد روزی عهـده‌دار وزارت جنگ شد. در ۱۳۲۱ پس از تشـکیل مجدد دانشـگاه جنگ به ریاست آنجا منصوب و هفت سال در آن سمت باقی بود. در فروردین ۱۳۲۷ درجه سـپهبدی به او اعطا شـد. امیرموثق در حقیقت چهـارمین سـپهبد ایران محسوب می‌شود. قبل از او فقط سـپهبد امیراحمدی، سپهبد شاه‌بختی و سپهبد یزدان پناه به این درجه رسیده بودند. در همان سال جهانبانی و رزم‌آرا درجه سپهبدی دریافت کردند. پس از تشکیل مجلس سنا در ۱۳۲۸ سپهبد محمد نخجوان سناتور انتصابی شد و در ۱۳۳۱ به استانداری خوزستان رسید و از ۲۸ مرداد به بعـد دیگر کـاری به او ارجـاع نشـد. نخجوان تألیفـاتی هم دارد که مهمترین آنهـا دو جلـد کتاب جنگ بین‌الملل دوم و تاریخ جنگ ترکیه و یونان است.

امیرموثق از یـک خـانواده قفقـازی است که پس از جنگ‌های ایران و روس به ایران مهاجرت کردنـد و تمام آنها در خـدمت ارتش ایران بوده‌اند. همسر امیر موثق دختر مرحوم میرزا احمدخان علاءالدوله بود. وفات او در سال ۱۳۵۴ ش در ۸۶ سالگی اتفاق افتاد.

شایع است که ژنرال آیرن ساید قبل از پیشنهادی کودتای ۱۲۹۹ به رضاخـان به امیر موثق مراجعه و او را برای این کار نامزد می‌کند ولی امیرموثق از قبول آن خودداری می‌نماید. امیرموثق در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که شاه فرار کرد تلگراف تبریکی به دکتر مصدق مخابره و به او از این توفیق تبریک می‌گوید. پس از بازگشت شاه مورد تنفر قرار گرفت و دیگر به او شغلی ارجاع نشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نخشبانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران نخشب یانسف در آسیای مرکزی.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

نخعی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۷ در تهران متولد شد. پس از انجام تحصیلات متوسطه از طرف دولت به اروپا اعزام شد و در بلژیک در رشته حقوق لیسانس و دکترا دریافت کرد و مدتی در بروکسل به تدریس اشتغال داشت. بعد از ورود به ایران وارد وزارت دارایی شد و پس از چندی ریاست دفتر وزارتخانه مزبور را متصدی شد. مدتی هم کمیسیون ارز بود تا به ریاست دفتر نخست‌وزیری منصوب گردید. در ۱۳۲۳ در کابینه محمد ساعد معاون نخست‌وزیر شد و پس از چند ماهی ساعد او را به وزارت پیشه و هنر و بازرگانی منصوب نمود. در کابینه صدرالاشراف وزیر کشاورزی شد و در ۱۳۲۷ در دور دوم نخست‌وزیری ساعد به وزارت کار تعیین گردید. در کابینه‌های علی منصور و سپهبد رزم‌آرا نیز همان سمت را داشت. نخعی در کابینه رزم‌آرا از وزارت کار کناره‌گیری کرد و به خارج رفت. مدت کوتاهی هم مدیر عامل سازمان برنامه شد. وی چندی هم در دانشکده حقوق تدریس می‌کرد. از سال ۱۳۳۲ در اروپا متوطن شد و با سازمانهای بین‌المللی همکاری داشت. روی هم رفته مرد زرنگی بود. در ۱۳۶۴ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ندامانی، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به ناصرالاسلام گیلانی در ۱۲۵۳ در فومن متولد شد. پدرش مرحوم سید حسن ندامانی اهل محراب و منبر بود. سید یحیی تحصیلات مقدماتی و عالی را در حوزه علمیه در حد مدرسی پایان داد و از مدرسین حوزه علمیه شد. به هنگام نهضت مشروطیت در زمره روحانیون مشروطه‌خواه بود و قدما و قلما حکومت مشروطه را تأیید می‌نمود. در استبداد صغیر با انقلابیون گیلان همکاری نزدیک داشت، از اینرو پس از خلع محمد علیشاه از سلطنت در انتخابات دو درجه‌ای دور دوم از فومن به وکالت مجلس انتخاب شد. در مجلس دوم که گروههای پارلمانی بوجود آمد وی عضویت فراکسیون اعتدالی را پذیرفت. در دوره سوم هم از فومن به وکالت رسید. در ۱۳۳۰ ق از طرف روسها زندانی گرید و این توقیف پس از وقایع تبریز و به گلوله بستن حرم حضرت رضا

علیه‌السلام در تهران صورت گرفت. مجموعا قریب پنجاه نفر از رجال و روزنامه‌نگاران بازداشت شدند. در میان بازداشت‌شدگان، سید علی آقا یزدی، سلیمان میرزا، سید محمد رضا مساوات و شریف زاده و ناصرالسلام دیده می‌شدند.

ناصرالسلام قبل از افتتاح مجلس سوم دست به انتشار روزنامه‌ای به نام شوری زد. این روزنامه در هفته سه شماره انتشار می‌یافت و بسیار تندرو بود. شوری چند سالی انتشار یافت و بعد تعطیل شد. ناصرالاسلام در دوره پنجم مجلس شورای ملی به وکالت مردم فومن به مجلس رفت. هنگام طرح اعتبارنامه‌ها با اعتبارنامه عبدالحسین تیمور تاش مخالفت کرد و او را به مناسبت اعمالی که در حکومت گیلان انجام داده بود صالح برای نمایندگی ندانست، ولی به هر کیفیتی بود اعتبارنامه تیمورتاش به تصویب رسید. ناصرالاسلام کم‌کم در مجلس پنجم جذب نیروی سردار سپه شد و در زمره یاران او قرار گرفت. در نهم آبان ۱۳۰۴ به انقراض قاجاریه و خلع احمد شاه از سلطنت رأی داد و در همان سال به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب گردید و در اصلاح متمم قانون اساسی تلاش نمود. نداماتی پس از پایان یافتن مجلس پنجم و آغاز پادشاهی رضاشاه با وجودی که از طرفداران سلطنت جدید بوده به مجلس راه نیافت.

علی‌اکبر داور وزیر عدلیه در ۱۳۰۶ او را برای خدمت قضائی در عدلیه دعوت نمود و با رتبه ۹ قضائی عنوان مستشاری دیوان عالی کشور گرفت، ولی پس از مدتی کوتاه شغل قضائی را رها نمود. در ۱۳۰۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ندیری، امیرحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد اطلاعات وعملیات لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید « امیرحسین ندیری » در سال ۱۳۳۸ در روستای محمودآباد ساوه ، در یک خانواده مذهبی ، چشم به جهان گشود. در دوران کودکی ، موفق به دیدار جمال نورانی حضرت امام (ره) گردید؛ او از « یاران در گهواره » بود که امام (ره) نویدشان را داده بود.

دوران تحصیلات ابتدایی، خود را در همان روستا ادامه داد و تحصیلات مقاطع راهنمایی و دبیرستان را در ساوه به پایان برد و در سال ۱۳۵۴ موفق به اخذ دیپلم ریاضی گردید.

پس از تحصیلات، مدت دو سال در یکی از شرکتها مشغول به کار شد و پس از آن به خدمت سربازی رفت ؛ با شروع جریانات انقلاب ، فرمان امام (ره) را لبیک گفت و خدمت سربازی در دستگاه طاغوت ترک نمود.انقلاب اسلامی پیروز شداما دشمنان دست از سر مردم ایران برنداشتند.

شیپور جنگ که نواخته شد به خیل مدافعان حریم عشق و ولایت پیوست ؛ ابتدا به صورت « بسیجی » در منطقه غرب کشور و بعد از آن در کسوت سپاهیان اسلام در مناطق مختلف جنوب به مبارزه با دشمن متجاوز پرداخت.با لیاقت و کاردانی که از خود نشان داد به مسوولیت های مختلفی از جمله « فرماندهی اطلاعات و عملیات لشکر » برگزیده شد. شکوه حماسه او با فتح قله « شهادت » در منطقه « مهران » جاودانی ترین خاطرات را به حافظه تاریخ سپرد.

منابع زندگینامه :منبع:عرشیان،نوشته ی ،سید مهدی حسینی،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۸۲

ندیمی، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۷، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مهندسی معماری، دانشکده: معماری و شهرسازی، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی ارشد معماری از دانشگاه شهید بهشتی در سال ۱۳۵۲ و دکترای معماری از دانشگاه مطالعات فلورانس در سال ۱۳۵۶.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

مقدمه‌ای بر طرح شوراهای روستایی، طرح معماری روستاهای کوهپایه کرکس، بررسی روستاهای حاشیه ارومیه، مقدمه‌ای بر سازماندهی فضایی دفاعی کشور، معماری و حفظ ارزشهای جهاد، معماری و موسیقی، مبانی طراحی فضاهای امن، تدریس دروس معماری و حکمت هنر اسلامی در دانشگاه شهید بهشتی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۸ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:-

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۶، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مدخلی به روشهای آموزش معماری، سیاست برخورد با مسائل مختلف هنر در کشور، مدخل اساسنامه سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، برنامه‌ریزی دانشکده معماری و شهرسازی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

نراقی، ابوالقاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند، میرزا محمد حسن نراقی در در ۱۲۷۸ در کاشان تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و ابتدایی را در کاشان به انجام رسانید و برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در مدرسه دارالفنون وارد شد و دوره آنجا را پایان داد و وارد مدرسه طب گردید ولی روح حساس وی با علم پزشکی مغایرت داشت لذا دانشکده طب را رها نمود و به تعلیم و تربیت پرداخت. در ۱۳۰۲ به خدمت معارف کشور رفت. ابتدا رئیس دبستان بود، بعد دبیر و رئیس دبیرستان گردید. چند شغل مهم اداری هم گرفت تا اینکه در دوره یازدهم از کاشان به وکالت مجلس انتخاب شد و چهار دوره متوالی نمایندگی مجلس را داشت. در ۱۳۲۴ در ۴۶ سالگی درگذشت. وی در ریاضیات استاد بود و کتبی چند در این زمینه دارد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نراقی، احسان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد دانشگاه و جامعه‌شناس، فرزند حسن نراقی مالك و وکیل دادگستری، در ۱۳۰۵ در شهر کاشان تولد یافت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کاشان به اتمام رسانید و برای ادامه تحصیل عازم اروپا شد و در رشته جامعه‌شناسی لیسانس گرفت و پس از مدتی دکترای جامعه‌شناسی را تمام کرد. بعد از فراغت از تحصیل چندی در یونسکو مأمور مطالعه در علوم اجتماعی خاورمیانه و ایران شد. بعد به دانشیاری و استادی دانشکده ادبیات برگزیده گردید و مؤسسه تحقیقات اجتماعی را بنیاد نهاد و خود به مدیریت آن انتخاب شد.

احسان نراقی از جامعه‌شناسان معروف است که در محافل اروپائی نیز شناخته شده است. صاحب تألیفات متعددی در رشته تخصصی خود می‌باشد. سیر تحول جامعه‌شناسی یکی از تألیفات اوست. اجداد وی همه از بزرگان علم و فرهنگ بودند. حاج ملا احمد نراقی و حاج محمد مهدی نراقی اجداد وی در عالم اسلام مقامی ارجمند و شایسته داشته‌اند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نراقی، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند علی نراقی در ۱۲۹۱ در کاشان تولد یافت. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشکده حقوق تهران شد و درجه لیسانس در علوم قضایی گرفت. آنگاه با اخذ پروانه به وکالت دادگستری پرداخت. وی به هنگام تحصیل در دانشکده حقوق با افکار سوسیالیستی آشنا شد و سرانجام به دکتر ارانی و یاران وی که در خفا فعالیت داشتند پیوست و برای مرام و مسلک آنها تبلیغ می‌نمود. سرانجام پس از کشف شبکه حزب کمونیست در آن روز که منجر به توقیف پنجاه و سه نفر از فعالین آنها گردید نراقی نیز جزء آنها بود و به زندان افتاد و پس از محاکمه محکوم به سه سال زندان شد. پس از استخلاص از زندان به قم تبعید شد و تا شهریور ۲۰ تحت نظر نظمیه قرار داشت. پس از مدتی همکاری با حزب توده را رها ساخت و صرفا به کارهای وکالتی اشتغال ورزید. در ۱۳۲۵ قوام‌السلطنه در مقابل حزب دموکرات پیشه‌وری حزبی به نام حزب دموکرات ایران بنیاد نهاد و با اعتبارات سنگینی که با اخذ از ثروتمندان و یا فروش جواز صادرات و واردات تهیه شده بود به فعالیت پرداخت. نراقی عضویت حزب را پذیرفت و مأمور تشکیل شعب آن در کاشان گردید. در انتخابات دوره پانزدهم نراقی از طرف حزب کاندیدای کاشان شد و سرانجام به وکالت مجلس شورایملی انتخاب گردید. وی در مجلس پانزدهم با اعتبارنامه دکتر احمد متین دفتری که به هنگام دستگیری پنجاه و سه نفر وزیر دادگستری بود و دستور تعقیب آنها را صادر کرده بود به مخالفت پرداخت. از جمله اعتراضات وی به صلاحیت دکتر متین دفتری این بود که از چه رو او در ۴۱ سالگی به نخست‌وزیری رسیده است. نراقی پس از پایان دوره پانزدهم دیگر برای ورود به مجلس فعالیتی نکرد و به همان کار وکالت دادگستری مشغول گردید و در آن حرفه سرشناس و معروف و پرونده‌های

زیادی برای دفاع به او ارجاع می‌شد و طبعا حق‌الوکاله‌ها هم قابل توجه بود. وقتی کانون وکلای دادگستری تشکیل یافت او به عضویت هیئت مدیره کانون انتخاب شد و چندی هم نیابت ریاست داشت. نراقی در کنار کار وکالت دادگستری با چند تن از دوستان خود به تشکیل یک بانک خصوصی به نام تهران مبادرت نمود که خود نیز از سهامداران عمده بود. در تشکیلات بانک تهران مصطفی فاتح به ریاست هیئت مدیره و مهدی لاله که یکی از پنجاه و سه نفر محکومین دوره رضاشاه بود به مدیر عاملی و عباس نراقی به عضویت هیئت مدیره و سرپرست امور حقوقی بانک برگزیده شدند. پس از چندی ابتدا مصطفی فاتح و بعد مهدی لاله از بانک کنار رفتند. اختیارات کامل به عباس نراقی تفویض شد و با احراز سمت ریاست هیئت مدیره بانک در راهی که بانک از نظر اقتصادی و اجتماعی بایستی اتخاذ کند ممتاز شد و برای رونق بخشیدن به کار بانکی خویش از سرمایه‌های خارجی استمداد طلبید.

عباس نراقی مردی دانشمند، بذال، متهور و از خانواده روحانی بود. از میانسالی صاحب ثروت شد و زندگانی مرفه و خوبی برای خویش تدارک دید. گاهی در تهران و زمانی در اروپا به استراحت و تفریح می‌پرداخت. نراقی بعد از ۱۳۲۰ با مصطفی فاتح حزب همرهان را بنیان نهاد ولی حزب مزبور دوام زیادی نکرد. وی در جوانی با دختر سید هاشم وکیل پیوند زناشویی بست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نراقی، محمد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۹۷ -۱۲۱۵ ق)، عالم دینی، فقیه، اصولی و متکلم. ملقب به عبدالصاحب و معروف به حجت‌الاسلام. در کاشان به دنیا آمد. مدارج علمی را نزد پدر خود، ملا احمد نراقی، طی نمود و از وی اجازه اجتهاد دریافت کرد. بنا به آورده‌ی صاحب «مکارم‌الآثار»، وی داماد میرزای قمی و از مشایخ شیخ جعفر شوشتری می‌باشد. او عهده‌دار تولیت مدرسه سلطانی در کاشان، از بناهای فتحعلی شاه قاجار، بود. وی در کاشان درگذشت. پیکرش به نجف منتقل و در نزدیکی پدرش و جدش به خاک سپرده شد. از آثار وی: «انوار التوحید»، در کلام؛ «المراصد ذات الفوائد»، در مسائل مهم علم اصول؛ «مشارق الاحکام»، در فقه.[۱]

حاج ملا محمد ابن حاج ملا احمد نراقی ملقب به عبدالصاحب و معروف به حجۀالاسلام (ف. ۱۲۹۷ ه.ق) از علمای امامیه‌ی قرن سیزدهم هجری، از تألیفات اوست: ۱- انوار التوحید در علم کلام. ۲- المراصد در اصول. ۳- مشارق‌الاحکام در فقه. وی در سن ۸۰ سالگی در کاشان وفات یافت.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۳۲/ ۲۱ ،۳۰۰/ ۲۰ ،۴۲۲/ ۲)، ریحانه ۱۶۴ -۱۶۳/ ۶)، المآثر والآثار (۱۴۴)، مکارم‌الآثار (۵۵۶ -۵۵۵/ ۲)، هدیۀالاحباب (۱۸۱).

نراقی، مهدی

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۰۹ -۱۱۲۸ ق)، عالم دینی، فقیه، اصولی، محدث، متکلم، حکیم و ریاضیدان. موصوف به خاتم المجتهدین. جامع علوم معقول و منقول و در حساب، هندسه، ریاضی، هیئت و علوم ادبی متبحر بود. در نراق کاشان به دنیا آمد. سپس برای تحصیل به اصفهان رفت و از محضر ملا اسماعیل خواجویی و ملا محمدمهدی هرندی و شیخ محمد کاشانی و میرزا نصیر استفاده نمود و آنگاه برای ادامه تحصیل رهسپار عتبات گشت و در کربلا و نجف نزد بزرگان فقه و اصول و علوم نقلی از قبیل: وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی و شیخ مهدی فتونی عاملی به تکمیل معلومات خویش پرداخت و از وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی و سید مهدی بحرالعلوم و سید محمدمهدی شهرستانی و شیخ جعفر کاشف‌الغطاء و ملا محمد اسماعیل مازندرانی روایت نمود. پس از فراغت از تحصیل به ایران مراجعت کرد و در کاشان سکنی گزید. با حضور او در کاشان علم و دانش در این شهر رونقی تازه پیدا کرد. فرزندش، ملا احمد نراقی، و حاج محمد ابراهیم کرباسی و محمد طاهرآبادی و سید محمدباقر حجت‌الاسلام شفتی اصفهانی و مجذوب علیشاه و میرزا بابا حبیب‌اللّه حسینی نطنزی از شاگردان او بودند. در اواخر عمر به نجف رفت و در آنجا به تدریس و بحث و تألیف مشغول شد و در همان جا درگذشت و در حرم مطهر به خاک سپرده شد. از آثارش: «کنزالرموز»، «انیس الموحدین»؛ «انیس المجتهدین»؛ «توضیح الاشکال»، در شرح «تحریر اقلیدس»؛ «معتمد الشیعة فی احکام الشریعة»؛ «لوامع الاحکام فی فقه شریعة الاسلام»؛ «التحفة الرضویة فی المسائل الدینیة»؛ «التجرید» یا «تجرید الاصول»، در اصول فقه؛ «انیس التجار» یا «انیس التاجرین»، در مسائل تجارت؛ «نخبة البیان»، در استعاره و تشبیه؛ «مشکلات العلوم» یا «تفصیل المشکلات من العلوم» به سبک «کشکول»؛ «جامع السعادات فی موجبات النجاة»، در اخلاق؛ رساله‌ای در «عبادات»؛ «مناسک الحج»؛ «کتاب الحساب»؛ «جامع الافکار و ناقد الانظار»، در اثبات واجب‌الوجود و صفات سلبیه و ثبوتیه؛ «محرق القلوب»، در مصائب اهل‌بیت (ع).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۲۵۷/ ۸)، اعیان‌الشیعه (۱۶۷، ۱۴۳/ ۱۰)، ایضاح المکنون (۵۰۸، ۴۴۳، ۴۱۳/ ۲، ۳۵۳، ۳۱۱، ۲۴۹، ۲۲۷، ۱۴۸/ ۱)، خاتمه‌ی مستدرک الوسائل (۱۰۶/ ۲)، الذریعه (۹۴ -۹۳/ ۲۴، ۲۷۴/ ۲۲، ۲۱۳، ۶۷ -۶۶/ ۲۱، ۱۴۹/ ۲۰، ۳۵۹، ۳۵۸- ۳۴۹، ۳۴۵، ۱۵۷، ۱۲۱/ ۱۸، ۷۵ -۷۴/ ۱۷، ۳۰۲/ ۱۵، ۳۳۵/ ۱۳، ۱۰۳، ۳۲/ ۱۱، ۷/ ۷، ۴۳۶، ۳۵۱، ۳۵۰/ ۳، ۵۹ -۵۸، ۴۲ -۴۱/ ۵، ۴۶۷ -۴۶۶ ،۴۶۵ -۴۶۴، ۴۵۳/ ۲)، روضات‌الجنات (۱۹۲ -۱۸۹/ ۷)، ریحانه (۱۶۵ -۱۶۴/ ۶)، شرح حال رجال و مشاهیر نامی (۴۱۳ -۴۰۹)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۱۱۶/ ۱۳)، طرائق‌الحقائق (۲۵۸، ۲۵۴/ ۳)، قصص العلماء (۱۳۳/ ۱۳۲)، المآثر والآثار (۱۶۶)، معجم رجال الفکر والادب فی النجف (۱۲۸۷ -۱۲۸۶/ ۳)، معجم‌المؤلفین (۵۷/ ۱۲)، مکارم‌الآثار (۳۶۴ -۳۶۰/ ۲)، مؤلفین کتاب چاپی (۳۶۳ - ۳۶۰/ ۶)، هدیةالاحباب (۱۸۱ -۱۸۰)، هدیةالعارفین (۳۵۲/ ۲).

نرسی

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بهرام سوم به دست نرسی (نرسه)، به رومی نارسیس Narsses پسر شاهپور اول خلع شد. و این پادشاه تخت و تاج ساسانی را به شعبه‌ی صغرای سلسله‌ی ساسانی منتقل ساخت. موضوع سنگنبشته‌ی بزرگ نرسی در پایکولی ذکر این قضیه است. به علاوه نرسی کیفیت تاجگذاری و سلطنت خداداد خود را بر تخته سنگی در نقش رستم کنده است. در آغاز سلطنت، مابین او و هرمزد برادرش بر سر تخت سلطنت نزاعی درگرفت و سرانجام نرسی بر هرمزد پیروز شد.

در سال ۲۹۶ میلادی نرسی به ارمنستان حمله کرد، و تیرداد پسر خسرو پادشاه ارمنستان گریخته به روم پناه برد.

توضیح آنکه ارمنستان از زمان اردشیر تابع ایران بود، ولی ارمنی‌ها شاهزادگان ساسانی را نمی‌پذیرفتند و جهت آن بغضی بود که ساسانیان نسبت به آیین ارمنی‌ها داشتند، چنانکه مجسمه‌ی رب‌النوع آفتاب و ماه را که چند قرن پیش والارشک Valarsaces پادشاه ارمنستان ساخته بود خراب کردند. دیو کله‌سین Dioletien در این زمان امپراطور روم بود. وی درصدد اجرای نقشه‌ی کاروس برآمد. به گالریوس Galerius سردار روم در دانوب فرمان داد که به شام رفته سپاه روم را برای حمله به ایران قیادت کند. از سوی دیگر نرسی به بین‌النهرین تاخت.

در دو جنگ که میان روم و ایرانیان اتفاق افتاد نتیجه‌ی قطعی حاصل نشد و در جنگ سوم نزدیک حران رومیان کاملا شکست خورده و تار و مار شدند، و تنها گروهی از فراریان از جمله، گالریوس و تیرداد خود را به فرات انداخته جان بدر بردند.

در زمستان سال بعد (۲۹۷ م) دیو کله‌سین، باز گالریوس را به سرداری لژیون‌های رومی گسیل داشت تا شکست سابق خود را جبران کند. گالریوس که از واقعه‌ی پیش در کار ایران آزموده شده بود با یک شبیخون و حمله‌ی ناگهانی بر اردوی ایران فاتح گردید. نرسی با زخمی که برداشته بود با زحمت بگریخت.

در این جنگ، ارسان Arsane زن نرسی به دست رومیان گرفتار شد. پس از آن نرسی سفیر نزد گالریوس فرستاده خواستار صلح شد. سفیر مزبور برای خوش‌آمد رومیان گفت ایران و روم مانند دو چشم هستند و چنانکه دو چشم انسان قدر یکدیگر را می‌دانند این دو دولت هم باید قدر هم را بدانند. گالریوس به سفیر ایران پرخاش کرده و رفتار شاهپور را با والرین به یاد آورد و او را مرخص کرد و گفت آقای او قیصر به موقع شرایط صلح را اطلاع خواهد داد. سپس سفیری نزد نرسی فرستاده شرایط زیر را برای عقد صلح پیشنهاد کرد:

اول- واگذاری پنج ولایت ماورای رود دجله بروم. بعضی از محققان این پنج ولایت را: ارزون، ملک، زابده، رحیمه و کرد و دانسته و مارکوارت نام آنها را چنین نوشته است: ارزن، آنگل، سوفن، زابده و کردو.

دوم- دجله به جای فرات باید مرز بین ایران و روم باشد.

سوم- عدم دخالت ایران در ارمنستان و واگذاری دژ «زنتا» در آذربایجان.

چهارم- ایبری (گرجستان) باید تحت‌الحمایه‌ی روم قرار گیرد.

پنجم- نصیبین یگانه محل برای مبادله‌ی مال‌التجاره مابین ایران و روم خواهد بود.

ماده اخیر را می‌نویسند به خواهش نرسی حذف کردند (۲۹۸ م.) باری به موجب این معاهده ایران از ارمنستان کوچک و مجموعه‌ی ایالات واقع در مشرق دجله محروم گردید. در هیچ زمان دولت روم چنین امتیازی در برابر ایران به دست نیاورده بود. این صلح چون به نفع روم بود چهل سال دوام کرد. نرسی بعد از این صلح ننگین نتوانست دیگر پادشاهی کند و ناچار شد از سلطنت کناره‌گیری نماید، و پس از چندی نیز از اندوه بمرد (۳۰۲ م).

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

نریمان

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام نریمان از صفت نئیرمنو Nairemanu، یعنی نیرومند پیدا شده که بعدها او را به صورت پهلوانی درآوردند. و این صفت را در اوستا به گرشاسب دادند، و همین نام نریمان است که در شاهنامه گاهی به صورت نیرم دیده می‌شود. از نریمان به عنوان پهلوان

معروف خاندان سام در شاهنامه سخن رفته و این پهلوان در دژ سپند کشته شد، و رستم انتقام او را بگرفت.
نیرم. در اوستا صفت جهان پهلوان است و نیز نریمان پدر سام جد رستم بوده است.
برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

نریمان، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از مؤسسین جبهه‌ی ملی، وزیر، وکیل، مبارز و اصلاح‌طلب در ۱۲۷۲ در تهران تولد یافت. پدرش عون‌الملک جزایری از مدیران بانک شاهی بود. وی پس از انجام تحصیلات مقدماتی به اروپا اعزام شد و چندی در انگلستان و زمانی در سوئیس تحصیل نمود و از دانشگاه ژنو در رشته تحارت دانشنامه گرفت. پس از ورود به ایران با سمت مترجم در وزارت دارایی استخدام شد و تدریجا مراحلی از مقامات اداری را طی کرد. از اهم مشاغل وی در آن وزارتخانه ریاست اداره اقتصاد، ریاست ضرابخانه، ریاست محاکمات اداری، ریاست کمیسیون ارز و مدیر کل مالیاتهای غیرمستقیم بود. در ۱۳۲۲ به معاونت وزارت دارایی برگزیده شد. در ۱۳۲۳ در آخرین ترمیم کابینه محمد ساعد مراغه به وزارت راه رسید. چند ماهی در آن سمت بود بعد شهردار تهران گردید. در ۱۳۲۶ در کابینه حکیمی وزارت پست و تلگراف و تلفن را عهده‌دار شد. در انتخابات دوره شانزدهم کاندیدای نمایندگی از تهران شد و با دکتر مصدق به تحصن دربار رفت و بعد از مؤسسین جبهه ملی و یاران دکتر محمد مصدق گردید. در دوره شانزدهم از تهران به وکالت رسید و جزو اقلیت تندروی آن مجلس به رهبری دکتر مصدق بود. در تمام دوره شانزدهم با برنامه‌های مصدق مخصوصا جریان ملی شدن صنعت نفت همکاری داشت. بعد از اتمام مجلس در فترت به عضویت کابینه درآمد. در مهرماه ۱۳۳۰ به وزارت دارایی تعیین گردید و چند ماه بعد برای شرکت در انتخابات از کابینه خارج شد و در دوره هفدهم از تهران مجددا به وکالت رسید.
پس از سقوط مصدق از تعقیب مصون نماند و تحت نظر بود. چون از مال دنیا بهره‌ای نبرده بود در نهایت عسرت در منزل استیجاری با حقوق بازنشستگی زندگی می‌کرد تا اینکه در ۱۳۴۰ در اثر سکته درگذشت و در امامزاده اسمعیل زرگنده در مقبره خانوادگی مدفون شد. اعضاء جبهه ملی بقعه و بارگاه بزرگ و مجللی بر گور او بنیاد نهادند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نریمانی اروق، نادر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید نادر نریمانی اروق : فرمانده گردان حضرت عباس باب الحوائج(ع) لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در خانواده ای کشاورز و نسبتاً فقیر در سال ۱۳۳۴ در روستای اروق شهرستان ملکان در آذربایجان شرقی به دنیا آمد . نادر از خردسالی در کارهای جاری به خانواده اش کمک می کرد و چون پدرش اکبر برای کشاورزی و کارگری اغلب به شهرهای دیگر می رفت عهده دار امور منزل و کارهای کشاورزی می شد . او از همین دوران نماز می خواند و روزه می گرفت و هیچ گاه دروغ

نمی گفت ,به دلیل همین خصوصیات زبانزد همه فامیل بود و همسایگان علاقه مند بودند که بچه هایشان با او دوست و همبازی باشند . با بچه هایی دوست می شد که به مسائل دینی علاقه داشتند و از افراد لاابالی پرهیز می کرد و در بازی با همسالانش همیشه سردسته و میداندار بود . قرائت قرآن و دیگر اعمال مذهبی را نزد پدربزرگش آموخت و به دوستانش آموزش می داد . از خواسته های او در این دوران داشتن دوچرخه ای بود تا با آن مسیر مزرعه تا منزل را طی کند .

دوره ابتدایی را در روستای اروق گذراند و برای ادامه تحصیل به شهرستان بناب رفت . در سال ۱۳۵۵ خانواده نریمانی به بناب نقل مکان کردند . او مدتی را به خاطر مشکلات مالی خانواده به تحصیل شبانه رو آورد و روزها قالیبافی می کرد . با وجود این ، وضع درسی خوبی داشت و هیچ مردودی یا تجدیدی نداشت . و موفق به دریافت دیپلم در رشته علوم انسانی شد . نادر، فردی مذهبی بود و نسبت به مسائل دینی حساسیت داشت . در دوره دبیرستان که کلاسها مختلط بود و دختر و پسر در یک کلاس بودند ، سعی می کرد آلوده به فساد نشود و دوستش را نیز در این راه تشویق می کرد . و نسبت به وضع موجود معترض بود .

یکی از دوستانش نقل می کند :

غروب آفتاب با هم بودیم که نادر گفت : « بیا برویم . » فکر کردم منظورش پارک یا سینما است ولی وقتی مقداری راه رفتیم مرا به مسجد برد تا نماز بخوانیم .

به شرکت در مراسم عزاداری امام حسین (ع) و مجالس قرائت قرآن علاقه خاصی داشت و همیشه در آن شرکت می کرد و از مجالس لهو و لعب به شدت پرهیز داشت به طوری که هیچ وقت در مجالس عروسی آن زمان شرکت نمی کرد .

پس از پایان تحصیلات در اواخر رژیم پهلوی به سربازی اعزام شد . در پادگان فعالیت مذهبی گسترده ای داشت و سربازان را در آسایشگاه جمع می کرد و جلسات بحث دینی تشکیل می داد . در همین دوره به علت اینکه یک جلد نهج البلاغه به پادگان برده بود تحت پیگرد قرار گرفت .

همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی در راهپیمایی ها و تظاهرات شرکت می کرد . او به استاد مطهری علاقه فراوانی داشت . و یکی از آرزوهایش ، رفتن به قم و تحصیل علوم حوزوی بود تا بتواند در سلک روحانیت درآید .

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دعوت دوستانش به عضویت سپاه پاسداران درآمد . از آن زمان به بعد شب و روز نمی شناخت . بسیار کم به منزل می رفت و در رفت و آمدهایش از ماشین سپاه استفاده نمی کرد . از دوچرخه هایی که خریده بود ، استفاده می کرد .

در سپاه شهرستان بناب مسئولیتهای فرماندهی عملیات ، فرماندهی بسیج و واحد آموزش را عهده دار بود . قبل از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران ، فرماندهی عملیات در کردستان را به عهده داشت .

پس از شروع جنگ تحمیلی با وجود مسئولیتهای مهم در سپاه و عدم موافقت مسئولان بالاتر با اصرار به جبهه رفت . نقل می کنند : وقتی آقای اصغرزاده فرمانده سپاه بناب ، نام نریمانی را در فهرست افراد اعزامی قرار نداد ، نادر به شدت اعتراض کرد . به او گفته شد چون مسئول آموزش هستی به وجودت در اینجا نیاز است ، ولی در جواب گفت : « اگر مرا اعزام نکنید به سپاه تبریز می روم و از آنجا اعزام می شوم . » ناچار او را هم اعزام کردند .

پس از پایان مأموریت و بازگشت به بناب ، سه روز بعد در اعزام دیگری ثبت نام کرد و با اصرار فراوان اعزام شد . یکی از دوستانش می گوید : « کتاب استعاذه آیت الله دستغیب را به او دادم . پس از خواندن کتاب چنان متحول شده بود که از حالاتش ترسیدم . »

پس از آن مرتب به دیگران سفارش می کرد که کتاب استعاذه را بخوانند ، به طوری که بچه های سپاه وقتی او را می دیدند ، به شوخی می گفتند از استعاذه چه خبر ؟

به نماز اول وقت و قرائت قرآن بسیار اهمیت می داد و در نمازهایش گریه می کرد . در برگزاری جلسات دعا کوشا بود و در فرصتهای پیش آمده کتابهای استاد مطهری را می خواند . در مواقعی که به پشت جبهه می آمد در آموزش و اعزام رزمندگان و در مقابله با تحریکات ضد انقلاب و تأمین امنیت شهر بسیار تلاش می کرد . در بحرانهای پیش آمده جزو اولین کسانی بود که داوطلب می شد . از کمک به افراد نیازمند دریغ نداشت و اگر خودش توانایی نداشت با مساعدت دیگران مشکل را برطرف می کرد . یکی از دوستانش نقل می کند :

روزی به من زنگ زد و گفت : « فلانی می خواهد ازدواج کند چه کاری می توانیم بکنیم . » غافل از اینکه مشکل را برطرف کرده بود و فقط برای رد گم کردن اینها را مطرح می کرد .

در تقسیم اقلامی که میان پاسداران توزیع می شد ، بسیار عادلانه رفتار می کرد . به عنوان نمونه زمانی در شورای فرماندهی گردان از تدارکات بسته های آجیل آوردند . او وقتی فهمید که به همه افراد گردان نرسیده است از آن پسته ها نمی خورد .

در امور سیاسی و اجتماعی همیشه سعی داشت مواضعش را با مواضع حضرت امام تطبیق دهد . در اوائل تشکیل سپاه که عده ای بدون گزینش وارد سپاه شده بودند و یک سری کارهای خلاف شئونات انجام می دادند به شدت ناراحت بود به طوری که حتی میل به غذا نداشت . در این میان اگر کسی در حضورش از کس دیگری بدگویی می کرد می گفت : « صبر کنید تا طرف خودش بیاید . » و یا مجالس را ترک می کرد و در مواردی که می گفتند فلانی پشت سرت چنین گفت ، می گفت : « خدا از گناهانش بگذرد و شما هم عامل فساد نباشید . »

حضور او در جبهه تقریباً دائمی بود و زمانی که به مرخصی می رفت ، هنوز مرخصی تمام نشده با اعلام اینکه نیاز است ، به سرعت به جبهه بازمی گشت و در برگشت کمکهای مردمی را جمع آوری می کرد و با خود به جبهه می برد . بارها به مادرش گفته بود : « تا جنگ هست من هم هستم و باید برای نابودی دشمنان از جان مایه گذاشت و من تا به آرزویم نرسم به جبهه می روم . » در جواب نامه خانواده اش که از حضور مستمر او در جبهه اظهار نگرانی می کردند ، نوشت : « از چه نگران هستید . انسان یک روز می آید و یک روز هم می رود . » نقل است که می گفت : « بزرگترین آرزویم شهادت است و در هر نماز از خدا می خواهم زندگیم را به شهادت ختم کند . » هر وقت از جهاد و شهادت سخنی به میان می آمد ، دستها را به هم می زد و سر را به آسمان بلند می کرد و با صدای بلند می گفت : « یا هو »

چند روز قبل از عملیات والفجر مقدماتی برای آخرین بار از جبهه به خانواده اش تلفن کرد و چنان سخن گفت که گویا خبر شهادتش را به او داده اند ؛ مادرش را دلداری داد که پس از شهادتش ناراحت نباشد . یکی از همرزمانش نقل می کند :

در شب عملیات نریمانی غسل شهادت کرد و لباسهای نو پوشید و در موقع خداحافظی از همه حلالیت طلبید و گفت : « احتمال این که از این عملیات برنگردیم خیلی زیاد است . » نریمانی گردان را به سوی خط مقدم هدایت کرد که در میان راه مشکلی پیش آمد و افراد گردان به دو گروه تقسیم شدند و همدیگر را گم کردند ولی چون هدف عملیات از قبل مشخص بود به راهشان ادامه دادند . در بین راه خمپاره ای در کنار نادر نریمانی منفجر شد و او در اثر ترکش به شهادت رسید .

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تاریخ شهادت او را ۱۸ بهمن ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی در جبهه فکه اعلام کرده است . یکی از همرزمانش درباره شهادت وی می گوید :

قبل از شهادت با همکاری دیگر رزمندگان با جعبه های خالی مهمات مسجدی در منطقه احداث کرد و قرار شد هر کس زودتر به شهادت رسید مسجد به نام او باشد . نریمانی اولین شهید بود و مسجد به نام او نامگذاری شد .

یکی دیگر از همرزمانش آخرین لحظات زندگی و چگونگی شهادت نادر نریمانی را اینگونه توضیح می دهد .

عملیات والفجر مقدماتی شروع شد و با نریمانی و نیروهای گردان باب الحوائج به منطقه رفتیم . از رملها گذشتیم و در منطقه ای به

نام دشت خلف شنبل که درخت سدری در آنجا وجود داشت که نقطه رهایی نیروها بود پیاده شدیم . چون منطقه را عراق بمباران می کرد قرار شد هر گروهان مسیر جداگانه ای را در پیش گیرد . من فرمانده گروهان و نریمانی فرمانده گردان در جلوی گروهان ما را هدایت کرد . چون به صف حرکت می کردیم هر گروهان به مسیری رفت . نریمانی ، اسلام نجاری را از واحد اطلاعات به ما داده بود تـا به عنوان نیروی شناسایی مـا را به هـدف برسانـد . نریمانی جلو افتاد و من به اتفاق نجاری در پشت حرکت می کردیم . محمدرضا بازگشا نیز با نریمانی در جلو بود . منطقه رمل پر از تپه ، دره و ناشناخته بود که تازه آزاد شده بود . نریمانی به من گفت : « شما از پشت سر بیایید تا از نیروهایتان کسی جا نماند . او همیشه در جلو حرکت می کرد .پس از مسافتی مشکلی پیش آمد و آن اینکه گروهان نصف شده بود ، نصفی با نریمانی و نصفی با ما مانده بود . موقعیتی پیش آمد و ما همدیگر را گم کردیم ولی چون می دانستیم مقصد کجاست به راه خود ادامه دادیم . مهدی باکری نیز در جلو بود و مکرر در پشت بی سیم می گفت : « اسلام – اسلام ، من در جلو هستم بیا جلو . » اذان صبح شده بود و نماز را خواندیم ولی نریمانی را پیدا نکردیم . از نیروهای باقیمانده جویای وی شدم ، گفتند نادر سعی میکرد نیروها را جمع کرده و سریع به باکری برساند چون آقا مهدی پشت بی سیم می گفت زود بیاید که مزدورها فرار می کنند . در همان موقع توپ یا خمپاره ای به زمین خورد و در همان جا به شهادت رسید . منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

نژاد اکبر، غلامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید غلامعلی نژاد اکبر : فرمانده تیپ قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کردستان

در سال ۱۳۴۱ ،در یک خانواده ی مذهبی و کشاورز در روستای «بیشه سرسبیل »در استان «مازندران»دیده به جهان گشود.دوران ابتدایی را در مدرسه «بهشت آئین» گذارند و در دوران راهنمایی و دبیرستان وارد شهرستان «بابل» شد.دوران دبیرستان ایشان مصادف با اوج گیری انقلاب اسلامی بود که در پیروزی انقلاب نقش به سزایی داشت و به همراه شهیدان «تبارجعفرقلی» ،«جانی رمی» ،«سادات تبار»و دیگر برادران در صحنه حضور داشته و مردم را تشویق به شرکت در تظاهرات علیه رژیم می نمود . در سال ۱۳۵۹ با شروع جنگ تحمیلی و مشارکت مردم در جهت دفاع از حریم و دستاوردهای انقلاب بر آمد و در اولین اعزام از بابل رهسپار میادین نبرد حق علیه باطل در مریوان شد.و بعد از پایان مأموریت به ادامه تحصیل پرداخت و با تلاش بی وقفه در سال ۶۰ موفق به اخذ دیپلم در رشته ی فنی گردید.بعد از دریافت دیپلم به عضویت سپاه پاسداران بابل در آمد و در واحد عملیات مشغول به خدمت شد و در تشکیل انجمن اسلامی و گروه های مقاومت نقش فعالی داشت.

از نظر تقوی و صبور بودن در تمام کارها ،واقعاً اسوه و نمونه بود.ایشان در سال ۶۱ روانه ی جبهه ها گردید ودر عملیات مختلف از طریق القدس گرفته تا بیت المقدس ،فتح المبین ،والفجر هشت ،کربلای چنج حضوری فعال داشت .او به همه ی هم رزمان و همسنگران خود آموخته بود که چگونه به خدا عشق بورزند.همیشه در خلوتگاهش کلام دلنشین" یارب ضعف بدنی "را زمزمه می کرد و اشک می ریخت .ارادت او به دوستان خود وصف ناپذیر بود .با ناملایمات روزگار به سادگی دست و پنجه نرم می کرد که این همان رمز توفیق عارفان و عاشقان است .ایشان در سال ۶۱ ازدواج نمود که ثمره ی این وصلت ،دو یادگار به نامهای« کمیل» و«

فاطمه» می باشد.

در عملیات مختلف از جمله در منطقه ی هورالعظیم به شدت مجروح شده بودند، بعد از سلامتی دوباره به جبهه اعزام و به عنوان فرمانده ی گردان مسلم (ع) و بعداً به عنوان فرمانده ی گردان صاحب الزمان(عج) و جانشین فرمانده تیپ مشغول به خدمت شدند و با استفاده از ایمان به ایزدمنان و تجربه های به دست آورده در طول دفاع مقدس ،به عنوان سربازی مؤمن و متعهد ،به نبرد با صدامیان پرداخت و سرانجام در ادامه ی عملیات پیروزمند کربلای پنج در تاریخ ۱۲/۱۲/۱۳۶۵ در شرق بصره به شهادت رسید.

منابع زندگینامه" :از مازندران تا شلمچه"نوشته ی مصیب عصومیان،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۱۰۰۰۰شهید مازندران-۱۳۸۲

نساجی متین، یوسف

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید یوسف نساجی متین : فرمانده گردان مهندسی رزمی لشکرمکانیزه ۳۱ عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) یوسف عزیز!

می دانم که تو ـ نه تنها تو، که همه شهیدان نیز ـ دوست نداری کسی برایت چیزی بنویسد، از حماسه هایت بگوید، و از خلوص و ایثارت... اکنون سال ها از شهادت تو می گذرد، از روزی که تو شهید شده ای، همان روز بیست و پنجم دی ماه ۱۳۶۵، صدها روز می گذرد، روزها گذشته است و همچنان می گذرد. در این صدها روز کسی از تو چیزی ننوشته است و من امروز می اندیشم: شهیدان نام و نشان خویش در گمنامی و بی نشانی یافتند، اما وای بر ما اگر نام و نشان شهیدان خود را گم کنیم، و تو شهیدی!ب یوسف عزیز!

نام و نشان کوچکتر از آن بود که تو دنبالش باشی، تو به خلوص رسیده بودی، این را وقتی فهمیدم که در «مطلع الفجر» مجروح شدی ...

سال ۱۳۶۰ بود و تو به جبهه آمده بودی، چیزی از تو نمی دانستم جز اینکه: «جهادگر بسیجی». عملیات که آغاز شد، عراقی ها رو به هزیمت نهادند، از حوالی گیلانغرب پس می رفتند و ما پیش می رفتیم. «لودر جهاد روی مین رفت» خبر کوتاهی بود که بین بچه ها پیچید. لودر روی مین ضد تانک رفته بود. راننده لودر جوانی بود که آن وقت، بیست و یک سال بیشتر نداشت. به شدت مجروح شده بود. ناراحت از اینکه مبادا او را به پشت جبهه برگردانند، لبخند می زد. انگار نه انگار که مجروح شده است. پاهایش چنان آسیب دیده بود که نمی توانست راه برود و با این همه نمی خواست به پشت جبهه بازگردد. پاهایش را گچ گرفتند و او با همان حال در جبهه ماند. حتی خانواده اش نیز ندانستند که او آن گونه مجروح شده است.

راننده لودر تو بودی یوسف! یوسف نساجی متین، متولد ۱۳۳۹. در تبریز به دنیا آمد. از کودکی به محافل و مجالس مذهبی علاقه خاصی داشت. مبارزه با ستم و طاغوت را از دوران تحصیل در دبیرستان آغاز کرد و به علت فعالیت های بی وقفه خود دوبار توسط عوامل طاغوت بازداشت شد. در کنار مبارزه، از تحصیل نیز غافل نماند و دوره متوسطه را در رشته الکترونیک به سر رساند. بعد از پیروزی انقلاب نیز مبارزه بی امان خود را با گروهک ها و توطئه گران «حزب خلق مسلمان» ادامه داد....

با فروکش نسبی غوغای گروهک ها در تبریز، اواسط سال ۱۳۶۰ راهی جبهه شد... عملیات مطلع الفجر بود که در حوالی گیلان غرب، هنگام عقب نشینی عراقی ها لور جهاد روی مین رفت. راننده این لودر یوسف بود، یوسف نساجی متین. وقتی عملیات مسلم بن عقیل به سر رسید، یوسف دیگری شده بودی. نمی دانم چه رازی و ارتباطی بین غربت مسلم و سیمای مظلوم تو بود که هرگاه

تو را می دیـدم، به یاد غربت مسلم می افتادم، به یاد شب تنهایی مسلم و کوچه های غریب کوفه... انگار تو نیز در کوفه دنیا غریب بودی، حتی در جبهه نیز به غربت پناه می بردی، هرگز بـا کسـی از «خود» نمی گفتی. شایـد آن روزی که بـا لودر روی مین رفتی، کسـی نمی دانست که همان راننده ساده لودر یکی از بندگان مخلص و ناشـناس خداست. کسـی نمی دانست که همان راننده ساده لودر که در نگاه اول آدمی عادی و بی سواد می نمود، جبهه را به دانشگاه ترجیح داده است... و من چه می گویم که همه بچه های جبهه ناشناس بودند و هنوز هم ناشناسند، یوسف! .... آی یوسف! مگر تو را شناخته ایم؟....

حتی شب «والفجر مقدماتی» هم تو را نشناختم، آنجا که دیگر «معاون عملیات» بودی... آخر در جبهه فرماندهی هم نشانی از مراتب تقوی بود....«والفجر مقدماتی» در آسـتانه شکفتن بود، در همان دل شب با آرامشی عارفانه وضو گرفتی. «خدایا را از یاد نبرید، خدا را یـاد کنیـد» و این دو جمله، همه توصـیه تو به بچه ها در شب عملیات بود و مـدام زیر لب «لاحول و لاقوه الابالله» می گفتی ... چه دیر فهمیـدم یوسـف! .... دریـغ از دیری و دوری. چقـدر از تو دورم، دور از تو، دور از نور. و اکنون می فهمم که همه معرفت یعنی درک «لاحول ولاقوه الا بالله» و مگر بدون این معرفت و آگاهی، می توان دانشـگاه جبهه را به «دانشگاه صنعتی شریف» ترجیح داد؟ شگفت اینکه در همان سال که نام تو در برگ «دانشگاه شریف» نوشته شد، نامت را در برگ شاهدان نیز رقم زدند...

آی یوسـف! هنوز کوچه هـای «مارالان» بوی پیراهن تو را می دهـد... سـال هـا پیش، از این کوچه هـا گذشـته ای... سـال هـا پیش نوجوانی از این کوچه ها می گـذشت، هر روز، از خانه تا مـدرسه، از مـدرسه تا خانه... سال ها پیش در این کوچه ها دانش آموزی فریاد می زد: «مرگ بر شاه»، سال ها پیش ... و هنوز این کوچه ها بوی پیراهن تو را می دهد، یوسف!

از این کوچه های تنگ و تاریک گذشتی و سفر را به انتها بردی، و سفر را ادامه دادی، تا دشت ها، تا خاکریزها، تا جاده هایی که در زیر باران آتش بودنـد. و تو در زیر باران آتش، جاده را در می نوردیـدی... در شبی تاریک ... بعد از «والفجر یک» بود. اصـرار داشتی که بایـد خودروهـای به جـا مانـده در منطقه را به عقب بکشـی. دو نفر از بچه ها را با خود بری و لودر و بولـدوزری را روانه عقب کردی، بعـد خود ماندی و راننده ات. شب بود و تاریکی و منطقه در دید دشـمن. در تاریکی شب، خودرویی به خود روی تو کوبیـد... تو مانـده بودی و راننده ات. بالاخره آمبولانسـی از راه رسـید. جا نبود و می خواست فقط تو را با خود ببرد. اما تو اشاره به راننـده ات کردی: «او را ببرید» و هرچه اصـرار کردند، نپذیرفتی. می گفتی من نمی توانم دوسـتم را تنها بگذارم. او را به آمبولانس سپردی و خود با همان حال، پیاده راهی اورژانس شدی... بعد از مدتی بچه های اورژانس «فرمانده مهندسـی رزمی لشکر» را دیدند که از راه می رسد...

آری ای یوسف عزیز! بـا همین اشارت ها و حکایت هاست که می توان تا آنجا که بتوان، شـهیدان را شـناخت، و گرنه چه کسـی با تاریـخ تولـد و موت و تاریخ های دیگر... شـناخته می شود؟ .... حال آنکه حتی این تاریخ ها نیز در زندگی شـهیدان معنای دیگری دارنـد، تاریـخ شـهادت هر شـهید، تاریخ تولد اوست و شـهادت میلادی دیگر است. و چون شـهادت تولد حقیقی شـهید است، پس یوسف در مسـیر رسـیدن به تولـد حقیقی مرگ را به بـازی می گیرد. و این را همه دیدنـد، در همه عملیات ها، و در کربلای پنجم. آنجا که چند روزی از شـروع عملیات گذشته بود. بایستی خاکریزی در مقابل «کانال ماهی» زده می شد. آتش سنگین دشمن لحظه ای امان نمی داد. مسؤولیت احداث این خاکریز بر عهده برخی از برادران نهاده شد، اما به علت آتش نفس گیر دشـمن و شهادت و زخمی شـدن برخی از برادران کار احـداث خاکریز به پایان نرسـید. در اینجا بود که مسؤولیت این کار را بر عهده یوسف نهادند. و من به چشم خود دیدم که تو ای یوسف مرگ را به بازی گرفتی، بی لحظه ای تامل نیروهایت را فرا خواندی و بولدوزرها را به کار انـداختی و با تـدبیری دقیق، با توکل به خـدا کار را شـروع کردی.. و اکنون چه آسان می گوییم «کار را شـروع کردی» با طمانینه و اطمینـان و اعتماد به خـدا. کار را شـروع کردی حال آنکه هر لحظه گلوله های توپ و خمپاره قـدم به قـدم فرود می آمـد و آتش و انفجـار زمین و زمان را می لرزانـد، اما تو نمی لرزیـدی... همه می دیدنـد که در میان آن همه آتش و انفجار، هر لحظه خاکریز پهنا

می یابد.... خاکریز به سر رسید و برخی از یاران تو نیز در پای آن خاکریز به شهادت رسیدند. و من در همان لحظه ها که تو با چنان آرامش و اطمینانی در میان آتش و آهن و انفجار خاکریز می زدی، می دانستم که شهید خواهی شد....

آری یوسف عزیز! «مطلع الفجر» آغاز تو بود، در سفر به سوی کربلاء و کربلای پنجم آخرین منزل بود، آخرین منزل در سفر به سوی ملکوت و جوار دوست. از مطلع والفجر تا کربلای پنج، شش سال گذشت، و از کربلای پنج، از روی که تو در شلمچه آسمانی شدی، سال ها می گذرد... و من هنوز هرگاه از کوچه های «مارالان» می گذرم، شمیم پیراهن یوسف، چشم جانم را روشنایی می بخشد...

منابع زندگینامه" :گل های عاشورایی۲"نوشته ی جلال محمدی,نشرکنگره ی شهدا وسرداران شهیدآذربایجان شرقی,تبریز-۱۳۸۵

نسطورفر، کاظم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید کاظم نسطور فر : فرمانده گردان پیاده لشکر۷۷پیروزخراسان(ارتش جمهوری اسلامی ایران) پنجم شهریور ماه سال ۱۳۱۴ در شهرستان رشت به دنیا آمد. در دوران کودکی بر اثر حادثه ای والدین خود را از دست داد، اما به مدد هوش و استعداد سرشارش، توانست بر مشکلات غلبه کند و تحصیلاتش را با کسب نمرات عالی تا سطح فوق دیپلم ادامه دهد.

او در سال های تحصیل خود از مطالعه کتب غیر درسی غافل نبود و اغلب به کتاب های مذهبی علاقه داشت.

به دلیل علاقه اش به ارتش و با هدف خدمت به وطن، وارد دانشکده ی افسری شد و پس از گذراندن آموزش های لازم، در نیروی زمینی به کار مشغول گردید.

وی فردی مقید به اصول مذهبی و دینی بود. با مردم، به خصوص زیردستان خود بسیار رئوف و مهربان بود و از هیچ کمکی به آنان دریغ نمی کرد.

سیدکاظم نسطورفر پس از مدتی که در تهران به تحصیل و خدمت در ارتش مشغول بود، در سال ۱۳۴۵ با خانم مهین شعبان زاده ازدواج کرد. آن ها تا مدت ها صاحب فرزند نشدند. همسر شهید می گوید: «پس از ده سال زندگی مشترک، هنوز فرزندی نداشتیم. یک روز به اتفاق همسرم اشک ریزان به حرم مطهر امام رضا (ع) رفتیم، به امام متوسل شدیم و از خداوند خواستیم که فرزندی به ما عطا نماید، که حاجتمان برآورده شد.»

مریم در سال ۱۳۵۵ متولد شد. سید کاظم بسیار علاقه به او داشت و لحظه ای از وی غافل نبود.

در آن دوران، اوقات فراغت خود را علاوه بر حضور در کنار خانواده و پرداختن به ورزش، به مطالعه کتب علمی، مذهبی و آثار استاد شهید مرتضی مطهری و همچنین قرائت قرآن می پرداخت.

با شروع انقلاب، از طرفداران راه و هدف امام خمینی بود و اعتقاد داشت که رژیم شاهنشاهی جز ظلم بر این مردم ندارد. در اوایل سال ۱۳۵۷ در منطقه ی خدمت خود (شهرستان سرپل ذهاب) چند بار به خاطر مسائل اسلامی و اعتقادات انقلابی اش با افسران مافوق خود درگیر شد و مدتی در بازداشت به سر برد.

از دیگر خصوصیاتی که در وجود وی متبلور بود، روحیه ی مبارزه، شجاعت و فداکاری بود.

در هنگام پیروزی انقلاب اسلامی، او درجه سرگردی داشت و معاون گردان ۱۲۹ از تیپ قوچان، لشکر ۷۷ پیروز خراسان بود. با شروع شورشهای ضد انقلاب در کردستان، برای سرکوبی ضد انقلاب به آن منطقه اعزام گردید. طی سه ماه درگیری، یک بار

مجروح شد و پس از بهبودی دوباره به شهر «بانه» برگشت و در سمت فرماندهی پادگان بانه به مبارزه با گروه های ضد انقلاب ادامه داد.

در یکی از درگیری ها، وی و همراهانش به مدت ۴۵ روز در پادگان بانه تحت محاصره قرار گرفتند. در آن شرایط کار رساندن اسلحه و آذوقه به آنان غیرممکن بود و به مدت ۵ روز مجبور به خوردن گیاهان خودرو شدند، که بالاخره با مقاومت بسیار و پس از یک مبارزه سرسختانه، او و همراهانش موفق به شکستن حلقه محاصره شدند.

در مدت خدمتش در شهر بانه، بارها منافقین به او اعلام کرده بودند که در صورت پیوستن به آنان شرایط بسیار خوبی برای او و خانواده اش فراهم می سازند، اما او مصرانه بر اعتقاداتش پا برجا بود و پاسخ آنان را با گلوله می داد و ضد انقلاب را دشمن خدا و دین می دانست.

نسطورفر پس از بازگشت از ماموریت کردستان ، به خاطر مبارزات دلیرانه اش در شهرهای مشهد و قوچان مورد استقبال مردم قرار گرفت.

پس از آغاز جنگ تحمیلی ماموریت حرکت به سمت آبادان به او ابلاغ شد. دوست شهید می گوید: «پس از ابلاغ ماموریت به او، یک شب در منزل ما مشغول خوردن شام بود که رو به ما کرد و با خنده گفت: این شام آخر ما در منزل شماست، مثل شام آخر مسیح. او مدتی بود که آرتروز گردن داشت، به طوری که پیوسته گردنش بسته بود و از درد شدید می نالید. دوست دیگری (که مهمان ما بود) رو به ایشان کرد و گفت: شما که به خاطر ناراحتی گردن معذور هستید، بروید پیش پزشک لشکر، حتماً معاف خواهید شد. با شنیدن این حرف ها به یکباره گریه ای شدید را شروع کرد که برای همه ما تعجب آور بود و بعد با احساس تمام گفت: به خاطر وطنم حاضرم صدها جان بی ارزش خود را فدا کنم. همان شب از او پرسیدم: اگر این جنگ طولانی شود، آیا حاضری مریم (که دخترش بود و بسیار دوستش می داشت) به جبهه برود و بجنگد؟ خیلی با صلابت پاسخ داد: صدها هزار مریم و مریم ها فدای یک سانتی متر از خاک وطن و ادامه داد، اگر مملکت مورد تجاوز قرار گرفت و کشوری به کشور دیگر مسلط شد، ناموس، دین، شرف و آبرو و خلاصه هیچ چیز امنیت نخواهد داشت. آن شب او در وجود همه ما روح سلحشوری، وطن پرستی و حدیث «حب الوطن من الایمان» را زنده کرد.»

نسطورفر در ایستگاه سوم آبادان بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. او آن زمان فرمانده گردان پیاده از لشکر۷۷پیروز خراسان بود.

با صداقت بود و در انجام کارها بسیار مصمم و منظم و هرگز در برخورد با اطرافیان (به خصوص سربازان تحت آموزش) مهربانی، نزاکت و ادب را از یاد نمی برد.

نپذیرفتن مسئولیت و سهل انگاری در کارها، بسیار مورد نکوهش او بود.

همرزم شهید می گوید: «زمانی که به خشم می آمد، سعی می کرد خونسردی خود را با راه رفتن و زمزمه آیات قرآن و فرستادن صلوات بر محمد وآل محمد (ص) به دست آورد.»

از ویژگی های دیگر او پای بندی به اصول و اعتقادات دینی بود و همیشه بر انجام به موقع فرایض دینی و نماز اول وقت تاکید فراوان داشت. همچنین همه را در انجام بهتر مسئولیت ها و وظایف، وحدت و کمک موثر جمعی تشویق و ترغیب می کرد. او به امام خمینی و اهداف او ایمان داشت و در این رابطه با اطرافیان به مباحثه و تبادل نظر می پرداخت.

دوست شهید اظهار می دارد: «بزرگ ترین آرزوی سید کاظم، پیروزی جمهوری اسلامی بود و گاهی که از بازدید و سرکشی های مداوم در ساعات مختلف شب و روزه برای ساعتی استراحت بازمی گشت، می گفت: من همیشه دوست داشتم در یک حمله جلودار باشم. نه سنگرنشین، که فقط با بی سیم و تلفن سر و کار دارد و پرسنل را هدایت می کند، در میدان بودن و از نزدیک

مبارزه کردن لذت بیشتری دارد.»

در آبان ماه سال ۱۳۵۹، گردان ۱۲۹ به فرماندهی سید کاظم نسطور فر مامور انجام تک شبانه به مواضع دشمن می شود. همرزم شهید در این رابطه می گوید: «گروهان یکم از گردان ۱۲۹ در مراجعت از ماموریت تاخیر داشت. سیدکاظم خیلی بی تابی می کرد و عجله داشت تا به محل عزیمت و موضوع را بررسی کند. وقتی با من هماهنگی کرد و قرار شد برود، خیلی خوشحال بود و مرتب از من تشکر می کرد. مدتی بود که در او شاهد تحولاتی بودم، دایم در فکر بود و بین دو نماز بسیار دعا می کرد.»

در همان عملیات سید کاظم نسطورفر (که جلو گردان پیش می رفت) با اصابت مستقیم گلوله دشمن به ناحیه ی قلب، به تاریخ ۱۹/۱۰/۱۳۵۹ در منطقه ی عملیاتی آبادان ـ ماهشهر به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

پس از شهادت وی تا مدتی امکان دستیابی به پیکرش وجود نداشت، زیرا آن محل نزدیک مواضع دشمن بود. تا این که پس از گذشت ده ماه و شکست حصر آبادان و پاک سازی منطقه پیکر شهید نسطورفر و تعدادی دیگر از همراهانش به دست آمد.

از آخرین سفارشات شهید، معرفی شخصیت واقعی خودش برای فرزندش بود و اظهار می داشت: «به او بگویید من برای دفاع از دین و آئین اسلام به سوی جبهه رهسپار شدم و به آرزوی دیرینه خود دست یافتم.»

دوست شهید گوشه ای از صحبت های سید کاظم را این گونه بیان می کند: «به خاطر دارم که سید کاظم همیشه شعری را زمزمه می کرد که معنی آن این چنین است: ای محبوب من، به حرم خانه مویت شانه بیگانه را، راه مده. و می گفت:

عشق نه عشق مجنون است به لیلی که به بیابانگردی و دیوانگی ختم شد.

عشق، عشق حسین (ع) است که در عرصه ی میدان رجزخوانی می کرد و می گفت: ای شمشیرها مرا دریابید.»

پیکر مطهرش در گلزار شهدای خواجه ربیع شهر مقدس مشهد به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۸۵

نسفی، ابومعین میمون

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۰۸ –۴۱۸ ق)، فقیه حنفی، اصولی و متکلم. وی از افاضل علمای حنفی قرن ششم قمری بود. اصلش از سمرقند و ساکن بخارا بود. از آثارش: «بحرالکلام»، در توحید؛ «تبصرة الادلة»، در کلام؛ «التمهید لقواعد التوحید»؛ «العمدة»، در اصول دین؛ «العالم والمتعلم»؛ «ایضاح المحجة لکون العقل حجة»؛ شرح «الجامع الکبیر» ابوعبداللّه شیبانی، در فروع؛ «مناهج الائمة»، در فروع.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۳۰۱/ ۸)، ایضاح المکنون (۵۶۳/ ۲ ،۱۵۶/ ۱)، ریحانه (۱۷۴/ ۶)، کشف‌الظنون (۱۸۴۵ ، ۵۷۰، ۴۸۴، ۳۳۷، ۲۲۵)، معجم‌المؤلفین (۶۶/ ۱۳)، هدیةالعارفین (۴۸۷/ ۲).

نسفی، برهان‌الدین، ابوالفضایل

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۶۰۰- وف ۶۸۸ -۶۸۴/ ۶۷۹ ق)، فقیه حنفی، مفسر، اصولی، محدث، متکلم، حکیم و شاعر. معروف به برهان. وی از علمای بزرگ حنفی بود. در علم تفسیر و اصول فقه و علم کلام صاحب تألیف می‌باشد. ساکن بغداد بود. در همان جا درگذشت و جنب مقبره‌ی ابوحنیفه دفن شد. «العقائد النسفیهٔ» که ملا سعد تفتازانی آن را شرح کرده، به وی نسبت داده شده است. در «کشف‌الظنون» فقط یک عنوان کتاب تحت نام «عقائدالنسفی» مربوط به نجم‌الدین عمر بن حمد نسفی ذکر شده است. از دیگر آثارش: «المقدمهٔ فی علم الخلاف» یا «المقدمهٔ البرهانیهٔ» یا «فصول النسفی فی علم الجدل» یا «مقدمهٔ فی الجدل والخلاف والنظر»؛ «منشأ النظر»، در علم خلاف و شرح آن؛ «الواضح»، که مختصر «تفسیر کبیر» فخر رازی است؛ رساله‌ای در «دور و تسلسل»؛ شرح «الاسماء الحسنی»؛ شرح «الاشارات والتنبیهات» ابن‌سینا؛ شرح «الرسالهٔ القدسیهٔ» غزالی؛ «مطلع السعادهٔ».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :ایضاح المکنون (۱۹۴/ ۲)، ریحانه (۱۷۴ -۱۷۳/ ۶)، شذرات الذهب (۳۸۵/ ۵)، کشف‌الظنون (۱۸۶۱، ۱۸۰۳، ۱۷۹۹، -۱۷۹۸، ۱۷۵۶، ۱۷۲۰، ۱۲۹۶ ۱۲۷۲، ۱۰۳۲، ۸۸۲، ۸۶۵، ۹۵)، معجم‌المؤلفین (۲۹۷/ ۱۱)، هدیهٔ‌العارفین (۱۳۶ -۱۳۵/ ۲).

نسفی، حافظ الدین، ابوالبرکات عبداللّه

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۷۱۰/ ۷۰۱ ق)، فقیه حنفی، محدث، اصولی، مفسر و متکلم. اصل وی از نسف و اهل ایذه‌ی اصفهان بود. او از مشاهیر فقها و اصولیین و محدثین حنفی و در علم کلام متبحر و بر معاصرین خود مقدم بود. به آورده‌ی بعضی از مآخذ وی در ایذه درگذشت. اما در «ریحانهٔ‌الادب» مکان وفات وی بغداد ذکر شده است. از آثارش: «الوافی»، در فقه و شرح آن به نام «الکافی»؛ «کنزالدقائق»، در تلخیص «الوافی»؛ «عمدهٔ العقائد» یا «عمدهٔ عقیدهٔ اهل السنهٔ والجماعهٔ»، در کلام و شرح آن به نام «اعتماد الاعتقاد»؛ «منار الانوار» و شرح آن به نام «کشف‌الاسرار»؛ «مدارک التنزیل و حقائق التأویل»، در تفسیر که به «تفسیر نسفی» معروف می‌باشد؛ «المستصفی»، در شرح کتاب «نافع» شیخ ابوالقاسم محمد حسینی (م ۶۵۶ ق).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۹۲/ ۴)، ایضاح المکنون (۹۸/ ۱)، ریحانه (۱۷۱/ ۶)، کشف‌الظنون (۲۰۳۴، ۱۹۹۷، ۱۹۲۲، ۱۸۶۷، ۱۸۴۹، ۱۸۲۳، ۱۶۷۵، ۱۶۴۱ -۱۶۴۰، ۱۵۱۵، ۱۲۷۴، ۱۱۶۸، ۱۱۹)، معجم‌المؤلفین (۳۲/ ۶)، هدیهٔ‌العارفین

نسفی، نجم‌الدین، ابوحفص عمر

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ح ۵۳۷ -۴۶۱ ق)، فقیه حنفی، اصولی، حافظ، محدث، مفسر، متکلم، ادیب و شاعر. معروف به مفتی‌الثقلین، به جهت اینکه گویند جن و انس از محضرش تعلیم می‌گرفته‌اند. اهل سمرقند بود و در نسف به دنیا آمد. او در زمینه‌ی فقه، حدیث، تفسیر، تاریخ و فنون شعری متبحر بود. در بغداد از ابوالقاسم بن بیان حدیث شنید و از اسماعیل بن محمد نوحی و حسن بن عبدالملک قاضی و مهدی بن محمد علوی و عبداللّه بن علی نسفی و ابوالیسر محمد نسفی و حسین کاشغری و ابومحمد حسن بن احمد سمرقندی و علی بن

حسن ماتریـدی روایت کرد. فرزندش، ابواللیث احمد بن عمر، و محمد بن ابراهیم توریشتی از وی روایت کرده‌اند. حدود صد اثر را به وی نسبت می‌دهند. کتاب «العقائد» یا «عقاید النسفی» که بر آن شروح بسیاری، از جمله شرح سعدالدین تفتازانی نگاشته شده، به وی منسوب است. البته در صحت انتساب این کتاب به وی تردیـد می‌باشـد، چنان که بعضـی آن را به برهان‌الـدین محمد بن محمد نسفی منسوب کرده‌انـد. در سـمرقند درگـذشت. از دیگر آثارش: «الاکمل الاطول»، در تفسیر؛ «التیسیر فی التفسیر»؛ «قید الاوابد»؛ «تاریخ بخارا»؛ «القند فی تاریخ علماء سمرقند»؛ «یواقیت المواقیت»؛ «طلبة الطلبة»؛ «تطویل الاسفار لتحصیل الاخبار»؛ «مشارع الشارع»؛ «منهاج الدرایة»، در فروع؛ «النجاح فی شرح اخبار کتاب الصحاح»؛ «الخصائل فی الفروع»؛ «دعوات المستغفرین»؛ «الاشعار بالمختار من الاشعار» یا «المختار من الاشعار»، در بیست مجلد؛ «منظومة الخلافیات» یا «منظومة فی الخلاف»؛ نظم «الجامع الصغیر» امام محمد شیبانی، در فروع.[۱]

عمر بن محمد ابن احمد نسفی سمرقندی حنفی (۴۶۱ ه.ق- ف. ۵۳۷ ه.ق) ملقب به نجم‌الـدین و مکنی به ابی‌حفص عالمی متکلم، اصولی، فقیه، مفسر و محدث بود. قریب یکصد رساله در مباحث فقهی و جز آن تصنیف کرده است. از اوست: «اکمل الاطول» (ه.م) «والتیسیر فی التفسیر» و «العقائد النسفیه» و «طلبة الطلبه» و «تاریخ سمرقند» و جز آن.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۲۲۲/ ۵)، ایضاح‌المکنون (۱۱۷، ۲۵/ ۱)، ریحانه (۱۷۳ -۱۷۲/ ۶)، سیرالنبلاء (۱۲۷ -۱۲۶/ ۲۰)، شذرات الذهب (۱۱۵/ ۴)، طبقات المفسرین داودی (۷ -۵ / ۲)، العبر (۴۵۳ -۴۵۲/ ۲)، کشف‌الظنون (۲۰۵۴، ۲۰۴۸، ۱۹۲۹، ۱۸۷۱، ۱۸۶۷، ۱۷۳۱، ۱۶۸۶، ۱۶۰۲، ۱۳۵۶، ۱۲۳۰، ۱۱۴۵، ۱۱۲۵، ۱۱۱۴، ۷۵۶، ۷۰۶، ۶۶۸، ۶۰۲، ۵۶۴، ۵۵۳، ۵۱۹، ۴۱۸، ۴۱۵، ۲۹۶، ۲۴۷)، لسان‌المیزان (۲۳۰ -۲۲۹ / ۵)، معجم‌الادبـاء (۷۱ -۷۰ / ۱۶)، معجم‌المـؤلفین (۳۰۶ -۳۰۵ / ۷)، هدیـةالاحباب (۲۵۵)، هدیةالعارفین (۷۸۳/ ۱).

نشاط، ابراهیم خان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا ابراهیم خان نشاط، عضو جامع آدمیت و منشی سفارت فرانسه در تهران بود. با آغاز جریان انقلاب مشروطه، به جرگهٔ مشروطه خواهـان پیـوست و در انجمنهـای مختلـف در این راه به فعـالیت پرداخت. او یکی از اعضـای افراطی کمیتـهٔ انقلاب بود که در ربیع الاول ۱۳۲۲ تاسیس و اولین جلسهٔ آن در باغ سلیمان خان میکـده برگزار شـد. کمیتهٔ انقلاب یک حرکت افراطی مدعی مشـروطه خواهی بود که اقدامات آن در نهایت منجر به انحراف جریان مشروطه شد. از دیگر اعضای این مجمع نصرالله خان ملک المتکلمین، سیـدجمال واعظ، ابوالحسن شیخ الرئیس. حاجی سیاح، سیـدمحمدرضا مساوات، میرزا یحیی دولت آبادی و غیره بودند. از اهداف این مجمع مخفی "کسب قانون و عـدالت و برهم زدن دسـتگاه ظلم و بیـدادگری" بود. از دیگر محافلی که او به رفت و آمـد در آن می‌پرداخت انجمنی بود که اعضای آن را سیداسدالله خرقانی، مجلسی اصفهانی، و سلطان العلماء زواره و شیخ مهدی فرزند آیت الله حاج شـیخ فضل الله نوری تشـکیل می‌دادنـد. میرزا ابراهیم خان در سال ۱۳۲۴ هـ.ق. به عضـویت انجمن مخفی‌ای دیگر درآمـد که شـاخه‌ای از انجمن "انصار" بود ریاست این انجمن برعهـده میرزاعلی خان ارشدالـدوله بود. میرزا علی خان ارشدالـدوله بعـدها برای بـازگشت محمـدعلیشاه مخلوع تلاش بسیار کرد و در این راه جـان خود را از دست داد. در نتیجهٔ فعالیت در انجمنهای گوناگون، دولت ایران از سفارت فرانسه خواست تا تکلیف میرزاابراهیم خان را روشن کند چرا که وی دارای مصونیت بود و تحت پوشش این

مصونیت به راحتی فعالیت سیاسی می‌کرد. در راستای خواستهٔ دولت ایران، سفارت فرانسه از میرزاابراهیم خان خواست که یا دست از فعالیت سیاسی بردارد یا استعفاء دهد که او شق دوم را پذیرفت و از منشیگری سفارت فرانسه استعفاء داد. در جریان تحصن آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری در حضرت عبدالعظیم، میرزا ابراهیم خان به قصد تحریک اطرافیان ایشان ظاهراً به عنوان زیارت به حضرت عبدالعظیم رفت. او به گفتگو با یکی از روحانیان مشغول بود که مورد تهاجم اطرافیان شیخ قرار گرفت و بهانه خوبی به دست مشروطه خواهان تندرو داد. جراید و انجمنهای مشروطه خواه به این واقعه پرداختند. چند انجمن لایحه به مجلس فرستادند و در این لاحیه به شرح ماجرا پرداختند: "روز چهارشنبه جناب آقامیرزا ابراهیم خان منشی سابق سفارت فرانسه که در بعضی انجمنها سمت عضویت دارند و به خلوص وطن‌پرستی از شغل چندین سالهٔ خود استعفاء داده‌اند محض زیارت به حضرت عبدالعظیم می‌روند. در آنجا با شیخ شاپور مشغول صحبت بودند که چند نفر از کسان شیخ فضل‌الله با چوب و قداره ریخته و صدمهٔ زیاد بر ایشان وارد می‌آورند و ایشان را می‌برند خانهٔ شیخ ... در این صورت تکلیف اشخاصی که به زیارت می‌روند چیست؟ اعضای انجمنها و سایر ملت اگر اندکی صبر کنند همین که کارد به استخوان آنها رسید تحمل نخواهند کرد..." میرزا ابراهیم خان نشاط، که از مخالفان سرسخت آیت‌الله حاج شیخ فضل الله نوری بود به همراه سیدجمال اصفهانی و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و محمدرضا مساوات به ملاقات نصرالله خان ملك المتكلمین رفتند و در مورد از میان بردن شیخ فضل‌الله نوری اعلام آمادگی کردند ولی طرح آنان با مخالفت ملك‌المتكلمین مواجه شد، به این دلیل که هنوز زمان را مناسب برای اجرای این امر نمی‌دید و قتل حاج شیخ فضل‌الله نوری توسط تندرویان عاملی برای توقف حرکت خودشان می‌شود. میرزاابراهیم خان در جریان فتح اصفهان توسط مشروطه خواهان در محرم ۱۳۲۷، از سوی انجمن مخفی مامور شد تا به همراه مجدالاسلام و صدرالانام و محمدجعفر میرزا به اصفهان بروند و تحریکات طرفداران محمدعلیشاه را خنثی کنند. آنها با لباس مبدل به اصفهان وارد شده، در ابتدای امر دستگیر شدند ولی بلافاصله آزاد و موفق به ایجاد رابطه با خوانین بختیاری شدند. همکاری با خوانین بختیاری تا فتح تهران ادامه یافت و به همین واسطه هر سه نفر در حکومت صمصام‌السلطنه به کار گرفته شدند. میرزا ابراهیم خان به ریاست عدلیهٔ اصفهان منصوب شد. وی پس از استقرار حکومت مشروطه. در انتخابات دورهٔ دوم مجلس شورای ملی به نمایندگی اصفهان منتخب شد.

منابع زندگینامه :پایگاه یاد یار

نصر اصفهانی، اسدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۶ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد آموزشگاه عالی شهربانی شد و پس از دو سال تحصیل با درجه‌ی رسدبان دومی در شهربانی استخدام گردید. وی دوره‌ی سه ساله‌ی دانشکده‌ی حقوق را پایان داد و رساله‌ی خود را در زمینه‌ی ارث در اسلام تدوین نمود و با تهیه‌ی جدولی در آن زمینه اسم و رسمی پیدا کرد. وقتی دوره‌ی دکترای حقوق در ایران دائر شد، نصر اصفهانی دوره‌ی دکترا را طی کرد و دکتر در حقوق شناخته شد و آخرین سمت وی در شهربانی رئیس اداره‌ی طرح و برنامه‌ریزی بود. نصر اصفهانی در درجه‌ی سرهنگی بازنشسته شد و چندی در بخش خصوصی به کار پرداخت و سرانجام به استخدام در شرکت هدیش درآمد. وقتی جمشید آموزگار در کابینه‌ی امیر عباس هویدا به وزارت کشور انتخاب گردید، تغییراتی در کادر استانداران داد از جمله دکتر نصر اصفهانی را به استانداری کرمان برگزید. وی قریب دو سال در کرمان خدماتی انجام داد سپس به استانداری فارس منصوب گردید و سرانجام در ۱۳۵۶ در کابینه‌ی دکتر جمشید آموزگار به سمت وزارت کشور معرفی

شد و در تمام مدت نخست‌وزیری آموزگار، دارای آن سمت بود.

دکتر نصر اصفهانی در حین خدمت در شهربانی دوره‌های کوتاه مدت را در آمریکا طی نمود. رویهمرفته مردی فاضل، اندیشمند و صحیح‌العمل بود. پس از انقلاب اسلامی به آمریکا رفت و در آنجا به شغل آزاد پرداخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نصر اللهی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد نصر اللهی : قائم مقام رئیس ستاد لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «محمد نصر الهی »در یکی ازروز های گرم مرداد ماه سال ۱۳۴۲ در «کرمان» به دنیا آمد .دوران کودکی را در همین شهر با کار وتحصیل سپری کرد .در نوجوانی با آثار استاد مطهری و دیگرمبارزین انقلاب اسلامی آشنا شد .او شیرازه فکری خود را برپایه آثار اسلامی بنا کرد و با همین معیار به مبارزه علیه حکومت خود کامه پهلوی کمر بست .پیروزی انقلاب اسلای ،پیروزی تفکری بود که او از نوجوانی برای خود و پیشبرد جامعه اش آن را انتخاب کرده بود .

غائله کردستان ،میدان دیگری بود که محمد با همه کم سن وسالی در میدان پخته شود تا خود را برای جنگی بزرگ آماده کند .

وقتی مرزهای جغرافیایی ما با تانک های کور حزب بعث مورد تجاوز قرار گرفت .آن روزها محمد لباس پاسداری به تن داشت .میدان نبرد با دست نشانده غرب از او رزمنده ای ساخت که با همه توش و توان خود،برای سرد کردن آتشی که به جان جامعه اش افتاده بود ،تلاش کند .عملیات والفجر هشت پایان این تلاش با اجرت شهادت بود .محمد نصرااللهی در اوایل اسفند ماه سال ۱۳۶۴ در کنار کار خانه نمک ،شیرینی شهادت را چشید .

منابع زندگینامه ":لبخند ماندگار" نوشته ی محمدعلی قربانی، ناشرلشگر ۴۱ثارالله،کرمان-۱۳۷۶

نصر، احمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر احمدرضا نصر در سال ۱۳۳۹ در اصفهان متولد شد. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در زادگاهش به پایان رساند و همزمان با دریافت دیپلم در سال ۱۳۵۸، در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه علم و صنعت پذیرفته شد.پس از انقلاب فرهنگی و بازگشایی دانشگاه‌ها، در کنار تداوم امور مربوط به دفاع مقدس، با توجه به ضرورت فعالیت در مسائل آموزشی و علاقه شخصی، رشته دانشگاهی خود را به کارشناسی مدیریت آموزشی تغییر داد و در دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد. تحصیلات دوره کارشناسی ایشان در سال ۱۳۶۶ پایان پذیرفت ایشان دورهٔ کارشناسی ارشد خود را نیز در همان رشته و دانشگاه در سال ۱۳۶۹ به اتمام رساند و به عنوان عضو هیأت علمی، فعالیتهای آموزشی و پژوهشی خود را در گروه علوم تربیتی دانشگاه اصفهان آغاز نمود. در سال ۱۳۷۱ با پذیرفته شدن در امتحانات اعزام دانشجو به خارج، به کشور استرالیا اعزام شد و دکترای علوم تربیتی را از دانشگاه ولنگنگ آن کشور دریافت نمود. بلافاصله پس از اتمام دوره، در سال ۱۳۷۶ به کشور بازگشت و مجدداً فعالیتهای خود را در

گروه علوم تربیتی ادامه داد. پس از گـذشت چهار سال، درجه دانشیاری را در کوتاه ترین مدت ممکن، در شـهریور ۱۳۸۱ دریافت نمود .این همکـاری تـا کنون ادامه دارد.گروه : علوم انسانی رشـته : علوم تربیتی گرایش : برنامه ریزی درسـی تحصـیلات رسـمی و حرفه ای : احمـدرضا نصـر تحصـیلات ابتـدایی و متوسـطه خود را در زادگـاهش به پایان رسانـد و همزمان با دریافت دیپلم در سال ۱۳۵۸، در رشـته مهندسـی مکانیک دانشـگاه علم و صـنعت پذیرفته شد. تحصـیلات دانشگاهی ایشان به قرار زیر است: کارشناسی : مدیریت و برنامه ریزی آموزشی- ۱۳۶۵- دانشـگاه تهران-ایران کارشناسی ارشد : مدیریت آموزشی- ۱۳۶۹-دانشگاه تهران- ایران دکـترا : علـوم تربیتی(برنـامه ریزی درسـی)- ۱۳۷۶- دانشـگاه ولنگونـگ- استرالیـا خـاطرات و وقـایع تحصـیل : تحصـیلات دوره کارشناسی احمدرضا نصر در سال ۱۳۶۶ پایان پذیرفت و موفق به دریافت لوح تقدیر دانشـجوی ممتاز دوره از حضرت آیه‌الله خامنه ای، ریاست محترم جمهور وقت شـدفعالیتهای ضـمن تحصیل : دکتر احمـدرضا نصـر در ابتدای ترم دوم تحصـیل، با شـروع انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه ، در امور تربیتی و آموزشی دبیرستانهای تهران مشغول به کار گردید. با شروع جنگ تحمیلی وارد بسیج شـد و مسئولیت برگزاری اردوهای فرهنگی بسیج کل کشور را تا پایان جنگ برعهده گرفت. در مجموع یکسال نیز در جبهه های نبرد حضور یافت . پس از بازگشایی دانشـگاه‌ها، در کنار تـداوم امور مربوط به دفاع مقـدس، با توجه به ضـرورت فعالیت در مسائل آموزشی و علاقه شخصی، رشته دانشگاهی خود را به کارشناسی مدیریت آموزشی تغییر داد و در دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد.وقایع میانسالی : احمدرضا نصـر دورهٔ کارشناسـی ارشد خود را نیز در رشـته رشـته مدیریت آموزشی در دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۹ به اتمام رسانـد و به عنوان عضو هیأت علمی، فعالیتهای آموزشـی و پژوهشـی خود را در گروه علوم تربیتی دانشـگاه اصـفهان آغاز نمود. در سال ۱۳۷۱ با پذیرفته شدن در امتحانات اعزام دانشـجو به خارج، به کشور استرالیا اعزام شد و دکترای علوم تربیتی را از دانشگاه ولنگنگ آن کشور دریافت نمود. بلافاصله پس از اتمام دوره، در سال ۱۳۷۶ به کشور بازگشت و مجدداً فعالیتهای خود را در گروه علوم تربیتی ادامه داد. پس از گـذشت چهـار سـال، درجه دانشیاری را در کوتاه ترین مـدت ممکن، در شـهریور ۱۳۸۱ دریـافت نمود . مشاغل و سـمتهای مورد تصـدی : فعالیتهای اجرایی، اجتماعی احمـدرضا نصـر به قرار زیر است: مربی امور تربیتی و مسئول اردوهای دانش‌آموزی منطقه ۱۳ آمـوزش و پرورش تهران ۶۰-۵۹ مسـئول اردوهای فرهنگی بسـیج کل کشور و حضور در دفاع مقدس ۶۷-۶۰ قائم مقام مدیر کل آموزش دانشگاه اصفهان ۷۱-۶۹ دبیر انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور (ولنگنگ استرالیا) ۴-۷۳ عضو شورای بسـیج اسـتادان دانشگاه اصفهان از سال ۷۷ تاکنون رئیس هیأت مدیره تعاونی مسـکن اسـتادان دانشگاه اصـفهان از سال ۷۹ تا کنون معاون آموزشـی دانشـکده علوم تربیتی دانشـگاه اصفهان از مهرماه سال ۸۲ تا مهر ۸۴ مدیر مطالعات و برنامه ریزی آموزشی دانشگاه اصفهان از مهرماه ۱۳۸۴ تاکنون فعالیتهای علمی –اجرایی نماینده شورای دانشگاه اصفهان در شورای پژوهشی دانشگاه ۷۸-۷۷ نماینده شورای دانشـگاه اصفهان در شورای آموزشی دانشگاه ۸۱-۷۸ عضو هیأت ممیزه دانشگاه اصفهان ۸۱-۷۹ عضو کمیته ارزشـیابی تـدریس اسـتادان از سـال ۷۷ تا کنون عضو کمیته ارزشـیابی مـدیران دانشـگاه اصـفهان ۷۸-۷۷ عضو شورای سیاسـتگزاری برنامه‌های درسی دانشگاه اصفهان ۸۲-۷۹ عضو شورای تخصصـی و تحصـیلات تکمیلی گروه علوم تربیتی از سال ۷۷ تـا کنون عضو موقت شورای تخصصـی گروه کتابـداری دانشـکده علوم تربیتی از سـال ۱۳۸۳ تـا کنون عضو شورای کتاب دانشـکده علوم تربیتی از سـال ۷۷ تـا کنون عضو هیـأت تحریریه مجله دانشـکده علوم تربیتی از سـال۷۹ تـا کنون عضو کمیته علمی سمینارهـای آزمـون ورودی دانشـگاه‌ها (کنکـور) و اسـتعدادهای درخشـان عضـو شورا و کمیسـیون تخصصـی تحقیقـات آموزش و پرورش استان اصفهان از سال ۷۷ تاکنون مسـئول دفتر هم‌اندیشی استادان دانشگاه اصفهان (زیر مجموعه دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری) از سـال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۴ عضوگروه اجتماعی مرکز هم اندیشـی توسـعه اسـتان اصفهان از سال ۱۳۸۳ تا کنون نماینـده رئیس دانشـگاه اصفهان در کمیته ترفیع اعضای هیات علمی از مهرماه ۱۳۸۴ نماینده شورای آموزشی دانشگاه در شورای دانشگاه اصفهان از مهرمـاه ۱۳۸۴ دبیر شورای سیاسـتگزاری آموزشـی دانشـگاه اصفهان از مهرماه ۱۳۸۴ فعالیتهای آموزشـی : دکتر نصـر به تـدریس

دروس روش تحقیق، روش تـدریس، برنـامه‌ریزی درسـی و ارزشـیابی آموزشـی در مقـاطع کارشناسـی ، کارشناسـی ارشـد و دکترا مشغول بوده است.وی علاوه بر تدریس و پژوهش، در سایر فعالیتهای دانشگاهی از قبیل مشارکت در شوراها و کمیته‌های تخصصی نقش فعال داشته و عضو شورای تحقیقات آموزش و پرورش استان اصـفهان نیز می‌باشد.آرا و گرایشـهای خاص : زمینه های مورد علاقه : مسائل مربوط به تدریس، ارزشـیابی و برنامه ریزی درسـی در آموزش عالی و آموزش و پرورش جوائز و نشانها : پژوهشـگر نمونه دانشگاه اصفهان در سالهای ۸۱ ، ۸۲ و ۸۴ پژوهشگر برگزیده سازمان ملی جوانان در سال ۱۳۸۲ پژوهشگر برگزیده استان در سال ۱۳۸۴ دریـافت یـک پایه تشویقی از شورای اعطای نشان دانشـگاه اصـفهان در سال ۱۳۸۴ دریافت لوح تقدیر دانشـجوی ممتاز دوره کارشناسی از حضرت آیه‌الله خامنه ای، ریاست محترم جمهور وقت چگونگی عرضه آثار : از احمدرضا نصر تا کنون ۷۴ مقاله علمی در مجلات داخلی و خارجی به چاپ رسـیده و مقاله های علمی زیادی نیز در سمینارها ارائه کرده است. همچنین، با همکاری تعـدادی از اساتیـد برجسته علوم تربیتی کشور دو جلـد کتـاب « روش تحقیق کمی و کیفی درعلوم تربیتی و روانشناسـی» را ترجمه نموده که توسط انتشارات سـمت و دانشگاه شـهید بهشتی تهران چاپ شده است. این کتاب توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان کتابهـای برتر و مورد تشویق سـال ۱۳۸۲ انتخاب شـده و در سالهای ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ با اضافاتی تجدیـد چاپ گردیده است. کتاب دیگر ایشان با عنوان « راهنمای بهبود تدریس در دانشـگاهها و مراکز آموزش عالی» توسط دانشـگاه اصفهان و سازمان سمت به چاپ رسـیده است. ایشان دو کتاب دیگر نیز در زمینهٔ برنامه ریزی درسی در دانشگاهها زیر چاپ دارد. با راهنمایی و مشاوره ۲۰ پایـان نامه کارشناسـی‌ارشد و انجام ۱۱ طرح پژوهشـی، در فعالیتهـای پژوهشـی نیز فعالاـنه مشـارکت داشته است آثار : برنامه ریزی درسـی و طراحی درس در دانشـگاهها و مراکز آموزش عـالی. ویژگی اثر : نصـر، احمـدرضا؛ اعتمادزاده، هـدایت اله و نیلی، محمد رضا (در دست چاپ).۲ راهنمای بهبود تدریس در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی ویژگی اثر : تالیف–این کتاب توسط دانشگاه اصـفهان و سازمان سمت به چاپ رسیده است.۳ روش تحقیـق کمی و کیفی درعلوم تربیـتی و روانشناسـی ویژگی اثر : ترجمه –دو جلـدی.این کتـاب که توسـط انتشـارات سـمت و دانشـگاه شـهید بهشتی تهران چاپ شـده است. این کتاب توسط وزارت فرهنگ و ارشـاد اسـلامی به عنوان کتابهای برتر و مورد تشویق سال ۱۳۸۲ انتخاب شـده و در سالهای ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ با اضافاتی تجدید چاپ گردیده است.۴ یادگیری مادام العمر: نیاز دانشـگاه در قرن بیست و یکم. ویژگی اثر : کریمی، صدیقه؛ نصـر، احمدرضا و بقراطیان، کاظم(در دست چاپ).

نصر، تقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حقوق‌دان.

تولد: ۱۲۸۵، تهران.

درگذشت: آبان ۱۳۶۴، نیویورک.

پس از پایـان بردن دوره‌ی مـدرسه‌ی دارالفنون جزو دانشـجویان اعزامی به فرانسه رفت و در رشـته‌ی حقوق به اخـذ درجه‌ی دکتری نایل شد و رساله‌ی دکتریش را درباره‌ی «حقوق در عصـر ساسانی» نوشت. ضـمنا در فلسفه و علوم اجتماعی دارای درجه‌ی لیسانس شد. پس از بازگشت به ایران به اسـتادی دانشکده‌ی حقوق پرداخت و بعد سفرهای متعدد به مأموریت اقتصادی و مالی و نمایندگی سازمان ملل متحد به آمریکا رفت و حدود بیست سال دوره خدمت عمر اداری او در خارج از ایران گذشت. در دولت رزم‌آرا وزیر

دارایی بود. مشاغل دیگر او عبارتند از: رییس اداره‌ی اقتصاد، مدیر عامل بانک کشاورزی، مشاور هیئت بازرگانی و اقتصادی در آمریکا، رییس اتاق بازرگانی ایران و آمریکا، متصدی بانک بین‌المللی آمریکا، نماینده‌ی اداره‌ی همکاری‌های فنی سازمان ملل در مصر، رییس سازمان برنامه.

در سال‌های آخر زندگی، به نگارش کتاب ابدیت ایران پرداخت که در دو جلد منتشر شد. آخرین جلد این کتاب را با نام ایران در برخورد با استعارگران منتشر ساخت. از آثار دیگر اوست: دوره‌ی مفصل علم اقتصاد (جلد اول).

از فضلا و دانشمندان ایران، پس از انجام تحصیلات متوسطه و عالی به اروپا رفت و از دانشکده حقوق پاریس درجه دکترا در حقوق و اقتصاد و از سوربن دو دیپلم عالی در علوم اجتماعی و اخلاق و از دانشکده علوم سیاسی درجه لیسانس گرفت. بعد از مراجعت به ایران سالها در دانشکده حقوق به تدریس اشتغال داشت و در وزارت دارایی نیز منشأ خدماتی گردید. اهم مشاغل وی عبارتست از: ریاست بانک کشاورزی ایران، مدیر عامل سازمان برنامه، وزیر اقتصاد ملی در کابینه ساعد و در ۱۳۲۹ در کابینه رزم‌آرا به سمت وزیر دارائی معرفی شد، ولی عملا وزارت را رها ساخت. دکتر نصر غالب عمر خود را در خارج از ایران گذرانید. مدتها نماینده وزارت دارایی در دول متحده آمریکا و عضو هیئت مدیره بانک بین‌المللی و سالها از کارمندان عالیرتبه سازمان ملل متحد و در چند سال اخیر مشاور عالی آن سازمان در امور اقتصاد صنعتی بوده است. وی دارای تألیفات متعددی است که از جمله باید دوره مفصل علم اقتصاد به فارسی و تاریخ حقوق ایران از ابتدا تا هجوم عرب را نام برد. دیگر از نوشته‌های او کتاب ابدیت ایران می‌باشد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

نصر، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۴۰ - ۱۲۷۰ ش)، نمایشنامه‌نویس، نویسنده، مترجم و مؤسس. از سادات کاشان بود و در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را در مدارس شرف، علمیه و آلیانس فرانسه به پایان رساند و بعد به سمت معلمی زبان فرانسه و ریاضیات همان مدرسه رسید. او همچنین در مدارس نظامی، علوم سیاسی، اسلام و اقدسیه نیز مشغول به کار شد و سپس به وزارت مالیه رفت. نصر سالها مشاغل مختلف دیگری را نیز بر عهده داشت از جمله، معاونت وزارت پیشه و هنر، وزیر پست و تلگراف، سفیر کبیر ایران در چین و هندوستان و نماینده‌ی ایران در سازمان ملل متحد. وی در آغاز مشروطیت به کار نمایش و تئاتر روی آورد و اقدام به تأسیس تئاتر ملی کرد. نصر برای آموختن فن تئاتر به اروپا رفت و پس از بازگشت، کمدی ایران را به سبک تئاتر اروپایی تأسیس کرد. او ریاست کمیسیون نمایش را در سازمان پرورش افکار (تأسیس ۱۳۱۸ ش) برعهده داشت. همچنین وی هنرستان هنر پیشگی را بنا نهاد و خود به تدریس تاریخ هنر پرداخت. وی را پدر تئاتر ایران می‌دانند. سید علی نصر در تهران درگذشت و در امامزاده عبداللّه دفن شد. از آثار وی: الف- تألیفات: «تاریخ ایران و دنیا»؛ «فیزیک گاز»؛ «حفظ الصحه»؛ «علم الاشیاء»، در شش مجلد؛ «هنرآموز دوشیزگان»، در شش مجلد؛ «تاریخ عمومی»، مصور؛ «تاریخ مختصر ایران». ب- نمایشنامه‌ها: «سیروس»؛ «اشتباه لپی»؛ «نتیجه تعدد زوجات»؛ «زن بی‌وفا»؛ «قمارخانه» و غیره. ج- ترجمه‌ها: «عوامفریب سالوس»؛ «سه عروسی در یک شب»؛ «تاریخ یونان»؛ «انقلاب فرانسه».[۱]

فرزند نصرالاطباء کاشانی، در ۱۲۷۴ در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدارس علمیه و آلیانس فرانسه شد و دوره مدارس مزبور را طی کرد، آنگاه به شغل معلمی پرداخت و چندی در مدارس علمیه، اقدسیه، قاجار و مدرسه سیاسی

تـدریس می کرد. سـپس وارد وزارت دارایی شـد و قریب بیست سال در آن وزارتخانه بود. اهم مشاغل وی در وزارت مالیه عبارتند از: ریاست کل خالصـجات، رئیس انحصار تریاک، ریاست اداره دخانیات، پیشـکار مالیه اصـفهان، رئیس دارایی خراسان و ریاسـت اداره برق تهران.

نصر در ۱۳۱۵ به حکمرانی مازندران منصوب شد و قریب سه سال استاندار آنجا بود. در ۱۳۱۸ علی منصور وزیر پیشه و هنر او را به معاونت خود برگزید و وقتی منصور به نخست‌وزیری رسـید کفالت وزارت پیشه و هنر با علی نصر شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ مدتی هم معاونت وزارت کشور را عهـده‌دار گردید و در ۱۳۲۵ در یکی از کابینه‌های احمـد قوام به وزارت پست و تلگراف معرفی شـد، ولی دوران وزارتش طولانـی نشـد و از آنجا با سـمت سـفیر کبیر عازم پاکسـتان گردیـد و بعـد سـفیر کبیر ایران در چین ملی شـد و سرانجام در ۱۳۴۰ درگذشت.

سید علی نصـر مردی دانشمند و صاحب تألیفات متعدد بود و در حقیقت بنیانگذار هنر تأتر در ایران می‌باشد. تعداد زیادی نمایشنامه به وسیله او تحریر و اجرا گردیـد و کتبی نیز در تـأتر دارد. از دیگر کارهای او تأسـیس هنرسـتان هنرپیشـگی است. چنـد تأتر هم در ایران تأسیس نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] از صبا تا نیما (۲۹۱/ ۲ ،۳۴۲، ۳۲۷/ ۱)، بنیاد نمایش در ایران (۲۵۶ -۲۳۱ ،۸۱)، سیمای هنرمندان (۲۹۸ -۲۹۶/ ۱)، شخصیتهای نامی (۴۸۰ -۴۷۹)، فهرست کتابهای چاپی فارسـی (۳۴۲۲، ۲۴۹۷، ۲۳۳۳/ ۲ ،۱۱۷۷، ۱۱۶۷، ۷۶۹، ۷۴۷، ۷۳۰ ،۶۴۲/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۳۱ -۴۳۰/ ۴).

نصر، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند نصرالاطباء، در ۱۲۸۴ ش در تهران تولد یافت. بعد از انجام تحصـیلات ابتدایی و متوسـطه برای ادامه تحصـیل به اروپا رفت و در دانشـگاه گرونویـل فرانسـه درجه لیسـانس در علم حقـوق و دکـترا در علـوم اقتصـادی دریـافت نمـود. مـدتی در محـاکم فرانسـه کارآموز قضایی بود تا به ایران بازگشت و به استخدام در دادگستری درآمد. چند سالی در اصفهان و تهران شغل قضایی داشت بعد به وزارت تجارت انتقال یافت و ریاست اداره عهود و قراردادها را برعهـده گرفت. مدتی نماینده دولت در کمیسیون ارز بود بعد به وزارت کشـور انتقـال یـافت و ریـاست اداره اطلاعـات و انتظامـات و مـدیر کلی در آنجـا را گرفـت. در ۱۳۲۳ سـرپرست استانداری مازنـدران شـد. دو سـالی در آنجـا بود تـا مجـددا به شـغل سـابق خود یعنی مـدیر کلی وزارت کشور بـازگشت. در ۱۳۲۹ به دوران حکومت رزم‌آرا به معاونت آن وزارتخانه رسـید. در دوران حکومت مصدق برای مطالعه در مورد بیمه و مسائل کارگری به آمریکا دعوت شد.

دکتر محسن نصـر در ۱۳۳۴ در کـابینه حسن علاء وزیر کار شـد و به کارگران وعـده خانه‌های ارزان قیمت داد. پس از وزارت کار شهردار تهران شد. در ۱۳۴۱ مـدتی کوتاه در کابینه علی امینی وزیر مشاور بود بعـد مجددا شـهردار تهران گردید. وی مردی باسواد محافظه کار، کم قدرت، و کم اثر بود و در هیچ کاری منشأ خدماتی نشد، ولی ضرر و زیانی هم وارد نکرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نصر، ولی‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یکی از دانشمندان و اساتید مسلم قرن اخیر است. وی فرزند نصرالاطباء کاشی و متولد ۱۲۵۷ ش در کاشان است در ۱۲ سالگی پس از آموختن زبان فارسی و مقدمات عربی برای ادامه تحصیل به تهران آمد و وارد مدرسه دارالفنون شد رشته پزشکی را انتخاب نمود و پس از سالها تحصیل به درجه پزشکی رسید، ضمنا برای تکمیل معلومات خود علم حقوق و فلسفه و حکمت و ادبیات عربی و معارف اسلامی را نیز فرا گرفت، بطوری که در دوران جوانی گذشته از اینکه طبیب حاذقی بود دانشمندی والامقام نیز بود. وی خدمات خود را از معلمی دارالفنون آغاز کرد و همچنین به خدمت دادگستری وارد شد. پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی از طرف اصناف تهران به وکالت مجلس اول برگزیده شد. بعد از اتمام مجلس خدمات خود را در دادگستری ادامه داد. مدتی ریاست کل محاکمات وزارت دارایی با او بود تا سرانجام به معاونت وزارت دادگستری منصوب گردید. علاقه وی به تدریس و کار علمی موجب شد مدتی ریاست مدرسه عالی علوم سیاسی را برعهده بگیرد و زمانی نیز ریاست مدرسه طب با او بود. از ۱۳۰۰ به وزارت معارف رفت و یکی از ارکان اساسی و درجه اول آن وزارتخانه گردید و در بنیانگذاری فرهنگ جدید ایران زحمات زیادی متحمل شد. ظاهرا شغل وی مدیر کل وزارت معارف و بعدا فرهنگ بود ولی عملا تمام کارهای آن وزارتخانه با صلاحدید او انجام می‌گرفت و در تعمیم فرهنگ در سطح کشور و تألیف کتب مفیده تلاش زیادی کرد. چندی نیز کفالت آن وزارتخانه را برعهده داشت.

در ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران بنیاد گرفت و وزیر فرهنگ بر آن ریاست داشت دکتر نصر معاونت دانشگاه را تصدی می‌نمود و سالها در مسند معاونت دانشگاه منشاء خدماتی گردید. پس از تشکیل فرهنگستان به عضویت آنجا انتخاب شد و در وضع لغات جدید، نظریات مفید و سودمند او مورد استفاده قرار گرفت.

دکتر ولی‌الله خان نصر در تمام مدت زندگی خود دقیقه‌ای از تدریس غافل نبود. او سالها استادی مدرسه طب دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی و دانشکده‌های طب و حقوق و معقول و منقول را برعهده داشت. وفات او در ۱۳۲۴ ش اتفاق افتاد و با مرگ وی یکی از دانشمندان بزرگ ایران که در رشته‌های مختلف سرآمد دوران بود از دست رفت. شادروان نصر به تلفظ صحیح کلمات علاقه خاصی نشان می‌داد و اگر ارباب رجوعی در مطلبی با وی سخن می‌گفت وی ابتدا سخن او را از نظر دستوری اصلاح می‌کرد و سپس به کار او رسیدگی می‌نمود. دکتر سید حسین نصر استاد دانشگاه که تحصیلات خود را در دانشگاه هاروارد در رشته فلسفه پایان داده و مدتی رئیس دانشکده ادبیات و زمانی معاون دانشگاه تهران و چندی رئیس دانشگاه صنعتی بود فرزند شادروان دکتر ولی‌الله نصر می‌باشد.

دکتر ولی‌الله خان نصر به زبانهای عربی و فرانسه تسلط داشت و تألیفات زیادی دارد که از جمله می‌توان جغرافیای اقتصادی عالم، جغرافیای طبیعی و سیاسی کامل ایران، حیوان‌شناسی، و مجموعه مقالات دانش و اخلاق را نام برد. او مدتی هم ریاست دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه تهران را تصدی می‌کرد و در تنظیم قانون اساسی و متمم آن نیز دست داشت.

دکتر سید ولی‌اللّه، فرزند سید احمد، نصرالاطباء (و. ۲۹ رجب ۱۲۹۳ ه.ق- ف. ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ ه.ش) مولد وی شهر کاشان است. دوازده سالگی به تهران آمد و به تحصیل علم طبابت و علوم اسلامی پرداخت. از دارالفنون درجه‌ی دکتری در پزشکی یافت و به طبابت پرداخت. در دوره‌ی اول مجلس از تهران انتخاب شد. مدتی ریاست مدرسه‌ی علوم سیاسی و دانشکده‌ی پزشکی و دانشکده‌ی ادبیات و محاکمات مالیه و ثبت اسناد را عهده‌دار بود و به کفالت وزارت دادگستری نایل گردید. در دانشکده‌های

حقوق، طب، معقول و منقول به تدریس پرداخت. به مدیریت کل وزارت فرهنگ منصوب شد و تا پایان عمر این سمت را عهده‌دار بود. وی علاوه بر طب در علوم اسلامی و مقدمات آن تبحر کامل داشت. از آثار او که به چاپ رسیده است: رساله‌ی دانش و اخلاق می‌باشد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نصراللهی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضا نصراللهی

محل تولد : دهاقان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۹/۳/۱۴

زندگینامه علمی

بعد از اتمام دوره دبیرستان با ورود به حوزه علمیه قم؛ «مدرسه حقانی» و افتخار شاگردی نزد شهید قدوسی و شهید بهشتی و اساتید آن مدرسه، با آشنایی با علوم حوزوی، کار تحقیقاتی، علمی خود را با مطالعه کتب استاد مطهری و برخی بزرگان دیگر از قبیل: دکتر شریعتی، سروش، بازرگان و افرادی که داعیه روشنفکری داشتند و ضمن انتقاداتی که به اینها به ذهنم می رسید و حاشیه نویسی را در کتابهام نوشتم تا کم کم خورشید انقلاب اسلامی توسط حضرت امام خمینی (روحی فدا) و یاران باوفایش در عصر الکترونیکی و کفر مادیت و نظام های امپریالیستی، سوسیالیستی و مکاتب دیگر طلوع کرد و با جهانی شدن انقلاب عصر آگاهی و بیداری در همه ابعاد، زمینه طوفان به وجود آورد که هر جا را به حرکت واداشت.

با این جرقه ها کم کم احساس نیاز هر انسان به آشنایی با زندگی اسلامی، زندگی اخلاقی و زندگی معنوی همراه با بینش علمی، سیاسی، حقوقی و احساس مسئولیت به عنوان یک طلبه واقعی و سرباز اسلام و انقلاب، مسئولیت های ما را دو چندان کرد تا خود را مسلح به انواع سلاحات مدرن روز کرده و اسلام یک بعدی دیروز را در همه ابعاد به جهان عرضه کنیم. امروز که مسیحیت ۳۰ هزار کانال تبلیغ مسیحیت می کنند با همه وجود، آیا سهم ما جایگاه ما کجاست؟ ما برای اسلام با آن همه تمدن تفکر پیشرفت چه کرده ایم؟ حوزه های ما حوزویان ما و اساتید ما بزرگان ما چه کرده اند؟ اگر ما هزار نفر امثال امام خمینی (سلام الله علیها)، امثال شهید مطهری ها، شهید بهشتی ها و امثال مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) داشته باشیم؛ چه اشکالی دارد. دانشگاههای ما در قبال مطالب فوق چه کرده اند؟ متاسفانه باید سربه زیر انداخت.

سال ۵۷ به حوزه علمیه قم آمدم تا سال ۱۳۵۹. بعد برای تکمیل دوره علمی سطح به مشهد هجرت نموده و از محضر اساتید معروف آنجا کسب علم نموده تا سال ۱۳۷۳ باز به قم مراجعت نموده و تا ۱۳۸۷ افتخار طلبگی در این حوزه را دارم. از سال ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی خود را به لشکر ۷۷ خراسان و تیپ قمر بنی هاشم معرفی و از همان آغاز، برای انجام رسالت تبلیغی دوشادوش

رزمندگان به جبهه شتافتم. بعد به لشکر ۵ نصر و همچنین لشکرهای ۲۷ رسول الله و لشکر ۸ نجف اشرف و ... خلاصه زندگی ما سراسر علم و تلاش است و زندگی ما بخشی از حوزه و دانشگاه و باید دائماً یا کار استادی کنیم یا کار طلبگی و دانشجویی. از خداوند موفقیت همه را خواستاریم.

نصراللهی، عبدالمجید

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۷ متولد شد. پس از اخذ دیپلم، در ۱۳۰۹ وارد دانشکده‌ی افسری شد و در ۱۳۱۱ به درجه‌ی افسری رسید و کار خود را از فرماندهی دسته تا فرماندهی هنگ طی کرد و در این ایام دوره‌ی دانشگاه جنگ و ستاد را طی نمود و در ۱۳۲۵ درجه‌ی سرهنگی گرفت و فرمانده تیپ شد. در ۱۳۳۲ با اخذ درجه‌ی سرتیپی فرمانده لشکر کردستان شد و درجه‌ی سرلشکری را در ۱۳۳۷ و درجه‌ی سپهبدی را در ۱۳۴۱ دریافت کرد. از اهم مشاغل وی فرماندهی سپاه غرب و فرماندهی ارتش یکم بود. پس از بازنشستگی به استانداری سیستان و بلوچستان منصوب شد و قریب سه سال در این سمت مستقر بود.
رویه محمدرضا پهلوی در مورد نظامیانی که بازنشسته می‌شدند و از آنها رضایت داشت، یک شغل سیاسی به آنها در داخل یا خارج از کشور واگذار می‌کرد. ارتشبد هدایت مدت کوتاهی سناتور شد، ارتشبد فریدون جم، سپهبد اسمعیل ریاحی، سپهبد مظفرمالک، سرلشکر پاکروان به سفارت رفتند و عده‌ای هم مانند نصراللهی و سپهبد محوی یک نوبت به استانداری رسیدند.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نصرالملک

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نصراللّه‌خان امیرتومان (و. ۱۲۴۲– ف. تهران ۱۳۰۹ ه.ق) برادر حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار. از رجال دوره‌ی ناصری. وی در ۶۷ سالگی درگذشت و جنازه‌اش به عتبات نقل شد.
برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نصرآبادی، حسن علی

قرن:۱۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از مصاحبین و معاشرین شیخ بهائی بوده و در دستگاه سلاطین صفویّه مصدر امور بوده. در اوایل جلوس شاه صفی فوت شده است.
برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

نصرةالدین احمد

قرن:۸

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نصرةالدین احمد از اتابکان لرستان که از سال ۵۴۳ تا ۷۴۰ ه.ق بر شوشتر و حویزه و بصره حکومت کردند و پایتخت آنان ایذه (مال امیر) بوده است. دولت اتابکـان لرسـتان بعـد از وفات افراسـیاب ثانی منقرض گردیـد ولی عـده‌ای از بازمانـدگان او تا سال ۸۲۷ در ناحیه‌ی لر کوچک حکومت می‌کردند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نصرت مظفری، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نصرت‌السلطنه، ششمین پسر مظفرالدین شاه قاجار است. وی در تبریز تولد یافت و وقتی به سن تمیز رسید تحصیلات خود را در زمینه‌هـای مختلف آغـاز کرد. در ادبیـات فارسـی و ریاضـیات و زبانهـای خـارجی پیشـرفت زیادی نمود بطوری که در جوانی صـاحب دانش و فضـیلت بود و بر خلاـف بعضـی از برادران خود ماننـد سالارالـدوله و شعاع‌السـلطنه شـرارت در وجودش نبود بلکه بسیار معقول و منطقی و قانع به نظر می‌رسید و فوق‌العاده مورد علاقه پدرش بود. در چند سفری که مظفرالدینشاه به اروپا رفت او را همراه خود برد و او در یکی از مـدارس پـاریس تحصـیلات خود را ادامه داد. در زمـان سـلطنت پـدر و برادرش محمـد علیشـاه کار مهمی به او ارجاع نشـد و چنـد حکومت کوچک را اداره می‌کرد، ولی در دوران سـلطنت احمد شاه خیلی مورد توجه قرار گرفت و در ۱۳۳۳ ه.ق والیگری فارس را به او سپردنـد. در آنجا خیلی خوب عمل کرد و به مال مردم دست‌انـدازی نکرد. از فارس به کرمان مـأموریت یـافت و چنـد سالی هم در آنجا باقی بود. در ۱۳۰۰ قوام‌السـلطنه نخست‌وزیر وقت مجـددا او را والی فارس کرد. در زمان رضاشـاه کاملاـ خود را حفظ کرد و گاهی در ایران و گاهی در اروپا به صورت انزوا وقت می‌گذرانیـد و از معاشـرت پرهیز داشت. وفات وی در ۱۳۲۳ ش در حدود شـصت سالگی اتفاق افتاد و در مقبره ناصـرالدینشاه واقع در شهر ری مدفون گردید. شاهزاده‌ای با کمال، عاقل و باسواد و فضـیلت بود. وی با سـیاست انگلیس در ایران موافق بود و در سـفر اول احمد شاه به اروپا که به منظور تنفیذ قرارداد ۱۹۱۹ بود نصرت‌السـلطنه به همراه شاه بود و از طرف انگلیسـها برادرزاده خود را نصـیحت کرد، ولی احمدشاه نپذیرفت. در ۱۳۰۴ احمد شاه عموی خود را نزد انگلیسها فرستاد تا شفاعت کند که او را از سلطنت خلع نکنند ولی انگلیسها زیر بار نرفتند. فرزند ارشد وی بنام مهدیقلی نصـرت مظفری در وزارت کشور چندی حکومت گرفت و زمانی فرماندار کل زنجان و سمنان و قزوین بود. یگانه دختر او همسر معسود ثاتبی مالک و نماینده خراسان گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نصرت‌الدوله قاجار، فیروز

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(ز ۱۲۸۲ ق)، خطاط. ملقب به نصرت‌الدوله. وی نستعلیق را خوش می‌نوشت. از آثار او: یک مرقع مشتمل بر سی رقعه، به قلم پنج دانگ متوسط، با رقم: «حرره فیروز قاجار الملقب بنصرۀالدوله، روز شنبه‌ی شهر رجب سنه‌ی ۱۲۸۲».[۱]

نصرۀالدوله فیروز میرزا وزیر مالیه‌ی ایران در سال ۱۳۰۹ و نخستین وزیری است که در دوره‌ی مشروطیت به موجب قانون محاکمه‌ی وزیران محاکمه شد. او چندی زندانی و بعد تحت نظر بود و هنگامی که فوت کرد نیز در سمنان تحت نظر بود.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] احوال و آثار خوشنویسان (۹۴۱/ ۳).

نصرتی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد نصرتی : فرمانده واحد طرح وعملیات لشگر ۵ نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

یلدای سال ۱۳۳۶ به پایان آمده بود که صدای گریه های نوزادی شیرین به نام محمد نصرتی در گوش روستای کاریزک پیچید. او که اولین فرزند خانواده بود، در دامان پدر و مادری دلسوز بالیدن گرفت. پدرش علی اصغر، کشاورز و مادرش مرضیه، خانه دار بود و هر دو معتقد و مقید. هنوز ۴ ساله بود که:

توی کوچه قدم می زد، سر راهش به پولی برخورد که روی زمین افتاده. مردی که آن طرف نشسته بود، به محمد گفت: پول را بردار، مال تو. بردار و برای خودت چیزی بخر! محمد جواب داد: تو چرا بر نمی داری؟ کار خوبی نیست، این پول مال مردم است! محمد از همان بچگی حواسش جمع بود تا دست از پا خطا نکند.

گویا رفتارش به پدر ثابت می کند که در یادگیری علوم دین مستعد است و شاید به همین دلیل پدر او را در مکتب خانه ثبت نام می کند.

بچه زرنگی بود. هنوز ۵ سالش بود که فرستادیمش مکتب تا زن همسایه به او قرآن بیاموزد. دو ماه نگذشته بود که قرآن خواندن را یاد گرفت. مادرم گفت: حالا که قرآن را یاد گرفتی برایت کتاب طوفان می خرم.

طوفان کتاب داستان بود. محمد آن کتاب را هم به خوبی می خواند از آن به بعد دیگر به مکتب نمی رفت.

استادش گفته بود او همه چیز یاد گرفته است!

حالا وقت آن رسیده بود که راهی دبستان شود. بخواند و بنویسد و یاد بگیرد. هفت ساله بود که تحصیلاتش را در مقطع ابتدایی شروع کرد و تا سقف پنجم ادامه داد و سپس...

در دبیرستان نادر شاه درس می خواند. محمد شاگرد خوب و آرامی بود. به همه احترام می گذاشت و ادب را رعایت می کرد. اما صدای اذان را که می شنید، دوچرخه اش را سوار می شد و به طرف مسجد خیز برمی داشت.

گویی صدایی می شنید که دیگران از شنیدن آن عاجز بودند.

صدای اذان را که می شنید هر جا بود، می ایستاد و نمازش را می خواند. برایش فرقی نمی کرد مسجد باشد یا پارک، خیابان باشد

یا کوچه، آسفالت شده باشد یا نه، می ایستاد و اقامه می بست. می گفتم: محمد! دو دقیقه دندان روی جگر بگذار، می رسیم مسجد نمازت را بخوان. می گفت: اذان را که شنیدی بایست نمازت را بخوان. چه فرقی می کند کجا باشد؟ مسجد نشد جای دیگر... بخوان اما اول وقت!

عالم محضر خداست و در محضر او روی به راست یا چپ گردانی او را خواهی دید. محمد آرام آرام از فضای دبیرستان دور می شد و راه دیگری را برمی گزید. به این ترتیب دبیرستان را رها کرد و راهی هنرستان شد تا در رشته فنی ادامه تحصیل دهد با این حال...

هنوز هم با او در ارتباط بودیم. اخلاق خوشی داشت. اهل مطالعه بود. پای درد دل ها می نشست و کمکمان می کرد. قیافه اش ریزتر از ما بود و همتش بیشتر. می گفت: قاسم دو رکعت نماز بخوان مشکلاتت حل می شود.

گاه از آن همه اعتقادش متحیر می ماندم...

آن همه اعتقاد در یک نماز خلاصه نمی شد و البته یک نماز، خود به وسعت آسمان ها و زمین، وسیع است. خاصه نماز آن کس که از روی علم خضوع کند. محمد می دانست خالقش کیست و چه وقت چه می خواهد. برای همین هم در مقابل فرعون زمان آرام نمی نشست...

عصبانی و نگران سراغم آمد و گفت قاسم باید همین حالا بروی ده بالا!

چی شده محمد اتفاقی افتاده؟

توده ای ها از جیب خودشان خرج کرده اند تا امشب در ده بالا برای مردم حرف بزنند، می خواهند تبلیغ توده را کنند. به هر قیمتی شده می روی و نمی گذاری کاری از پیش ببرند. قاسم جرات حرف زدن را به آنها نمی دهی. هر حرکتشان را خنثی می کنی... حواست باشد قاسم... مبادا حزب توده کاری بکند.

آن شب با اطلاع رسانی به موقع محمد، توده ای ها ناکام ماندند چرا که ما قبل از آنها با مردم صحبت کردیم.

روزهای پر تپش انقلاب در رفت و آمد بود. محمد راهی خدمت سربازی شد. خدمتی که به نظر او قداستی در آن به چشم نمی خورد...

دوست داشت به مردم بپیوندد. از خدمت در رژیم شاه بدش می آمد. می گفت: فرمانده هنگ نمی گذارد با مردم باشیم... مقرری مان را می گیریم و به تظاهر کنندگان می دهیم شاید این طور خدا به ما توفیق مبارزه را بدهد.

گویا خودش را دلداری می داد که شاید حبیب او را نیز نزد خود فرا خواند. آری! الهم اجعلنا من جندک فان جندک هم الغالبون و اجعلنا من حزبک فان حزبک هم المفلحون!

محمد دل خوش به یاری او، مبارزه اش را علیه رژیم شاه آغاز کرده و ادامه می داد و در میان چار چوب نظامی رژیم سعی در تکامل روح الهی خویش داشت...

خودش تعریف می کرد. می گفت: روزه می گیرم اما فرمانده اذیتم می کند. مدام می گوید: روزه نگیر!

اصلا گناهش به گردن خودم. ولی تو روزه نگیر!

گوش به حرفهایش نمی دادم. برای همین توی آب؛ یخ می انداخت و می گفت: باید بروی داخل آب. شنا کنی و سرت را زیر آب نگهداری.

ظلم و ستم دژیخیم، حد و پایانی دارد که تنها با استقامت مظلوم به پایان می رسد. محمد شکیبایی می کرد و بر گفته خود پایدار است.

آری به راستی چنین باید. بر مومنین است که در راه حق آن چنانکه برایشان فرمان است، استقامت نمایند. تا آنگاه که سعی ها به

ثمر رسد و بالاخره استقامت و پایداری او می رفت تا به شکوفه بنشیند.

می گفت: شب ها با لباس عادی به میان مردم می روم و در تظاهرات شرکت می کنم. اوایل فرمانده ام کلی مخالفت می کرد. کم کم مقابل ما کم آورد و خودش هم به صفوف مردم پیوست.

محمد که روانه خانه شد. صدای قدمهای پر صلابت بهمن ۵۷ به گوش می رسید و بهار پیروزی نزدیک و نزدیک تر می شد. بالاخره روز به یاد ماندنی ۱۲ بهمن ۵۷ در ذهن ها جاوید شد و امام خمینی آمد. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، محمد مدتی را در روستا به باغداری و کشاورزی مشغول بود و این فرصتی بود تا او را بیشتر بشناسند.

به باغ می آمد و پا به پای هم کار می کردیم.

میوه ها را می چید و خودش همه را تا خانه حمل می کرد. محال بود بین راه کسی را ببیند و میوه تعارفش نکند. می گفتم: پسر جان! می خواهی میوه به مردم بدهی بده اما به آنهایی بده که ندارند، ما این میوه را باید بفروشیم.

لبخند می زد و چیزی نمی گفت. باز همان کار را ادامه می داد. انگار نمی توانست از دست و دلبازی اش غافل شود.

روزگار در کنار پدر ماندن به سرعت باد می گذاشت. سال ۱۳۵۸ بود. امام خمینی فرمان تشکیل سپاه را صادر فرمود و عاشقان ولایت به جرگه پاسداران پیوستند. خرداد ۱۳۵۸ اولین روز خود را می گذراند که محمد نیز لباس سبز سپاه را به تن کرد...

مسئول ناحیه بردسکن بود. مردم دلشان می خواست بدانند اولین فرمانده شان چطور آدمی است؟ خیلی نمی گذشت که متوجه شدیم همه شیفته محمدند؛ آخر خیلی مهربان بود.

خیلی از جوانها بودند که جذب رفتار نصرتی شده بودند. روزی یکی از دانش آموزان سراغش آمد و گفت: آقای نصرتی درباره حزب توده سوالاتی دارم. می دانید من فردا با آنها مناظره دارم ولی نمی دانم چه باید بگویم. این مساله برای محمد همانقدر مهم بود که برای آن دانش آموز. محمد همانجا کنار آن جوان ایستاد و یک به یک شبهات و سوالاتش را پاسخ داد. درست مثل یک معلم.

مگر می شود از سربازان حق چیزی غیر از مهربانی و نیک رفتاری انتظار داشت؟ وقتی خود او می گوید... اشداء الکفار رحماء بینهم! رحمتی که میان سربازان حق است برگرفته از رافتی است که حق تعالی در وجودشان به ودیعت نهاده. ودیعتی که هر لحظه یاد آور روح الهی اوست.

دلی داشت به اندازه دریا. غصه همه را می خورد. صبحگاه که تمام می شد، می گفت برادرها محصول یکی از برادران دینی ما درو نشده، نیاز به کمک دارد. هر کس اهل کمک است با ما بیاید...

محمد خود اولین داس را برمی داشت و راهی می شد. بقیه نیز به او اقتدا می کردند.

تند باد جنگ عراق ناگهان وزیدن گرفت و جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ آغاز شد. بسیاری از آنها که دل در تب یار داشتند، راهی شدند. محمد نیز فانوس تفنگش را روشن کرد و به راه زد...

اولین بار آذر ۱۳۵۹ اعزام شد. دوازده نفر بودند که از کاشمر اعزام می شدند. آن هم بدون مسئولیتی خطیر. مثل یک نیروی عادی برای رزم می رفتند. دو سه ماهی گذشت و خبری نشد. همه نگرانش بودیم. حتی تلفن ها نیز بی فایده بود. مدتی بعد که به شهر برگشت گفت: بچه ها مهمات نداشتند. خیلی ها شهید شده بودند، نیرو نداشتیم، چطور می توانستیم به شما تلفن بزنیم.

آمده بود. اما نه برای مرخصی و استراحت. بلکه برای امری مهم تر. آمده بود برای آموزش.

در پادگان سید مرتضی آموزش نظامی می داد. گاهی بچه ها را می دیدم. می گفتند بیشتر مربی ها خشک و مقرراتی اند، برعکس نصرتی.

همه می گفتند خوش برخورد و مهربان است و دائم با نیروهایش صحبت می کند و به بحث می پردازد.

در همان لحظات کوتاهی که برای استراحت می یافت؛ نهج البلاغه را دست می گرفت و خطبه های مولا را می خواند. می گفت: باید برای بچه ها صحبت کرد و خط داد.

ماه مبارك رمضان بود. گرمای تابستان هم بچه ها را آزار می داد. برخی از مربیان سراغ مسئولین می رفتند و از وضع موجود شکایت می کردند اما محمد حتی برای اعتراض قدمی برنداشت. با همان حال آموزش می داد و تاکتیك و رزم می آموخت.

و خود او در کلاس درس دیگری دوره می دیدند که دیگران از درك درس و استادش عاجز بودند. استادی که خود می فرماید: لنهدبینم سبلنا.... آری! محمد در جوار آموزش هایی که می دید با چیزی به نام نفس مقابله می کرد. تهجد و تهدش را از همان کودکی ها، خدا دیده و به اجر سنجیده بود...

نصفت، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

تحصیلات عالی در شهر ژنو سوئیس از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۰، تحصیل و تحقیق در دانشگاه ژنو و سازمانهای علمی و بین‌المللی واقع در شهر ژنو و در بعضی از کشورهای اروپای غربی.

مرتبه علمی:

استاد دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

روانشناسی، آمار، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم تربیتی، کاربرد و ارزیابی و برنامه‌ریزی رشته‌های مختلف روانشناسی، زبان‌شناسی، آموزش و پرورش، رشد و بهداشت کودکان، واژه‌شناسی و واژه‌گزینی روانشناسی، بررسی ریشه‌شناختی و آواشناختی واژگان فارسی امروزی، راهنمائی، مشاوره و نظارت بر ۵۰ پایان‌نامه دکترا و کارشناسی ارشد.

ابداع:

اختراع و آماده‌سازی ابزارهای اندازه‌گیری کنشها و توانه‌های روانی که عموماً آزمون نامیده می‌شوند، آماده‌سازی و ابزارسازی آزمونهای سنجش روانی.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:-

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

روانشناسی، روش‌شناسی (متدولوژی)، علوم تربیتی و علوم اجتماعی به زبانهای فارسی و خارجی. (تعداد کل اعم از رساله یا مقاله به فارسی یا انگلیسی یا فرانسه حدود ۶۰ عنوان است)

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی مقالات:

روانشناسی، روش‌شناسی، علوم تربیتی و علوم اجتماعی به زبانهای خارجی و فارسی.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

نصیر

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن ابی‌نوبه وزیر سلطان سنجر. در سنه‌ی ۵۳۱ ه. به وزارت رسید و در سنه‌ی ۵۲۶ معزول شد و انوری را در مدح او قطعه‌ای است، به مطلع:

چو زیر مرکز چرخ مدور

نهان شد جرم خورشید منور

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نصیرالدوله

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معین‌الدین مختص‌الملک ابونصر احمد بن فضل بن محمود (مقت. ۵۲۱ ه.ق) وی در ماه صفر ۵۱۸ ه.ق بعد از محمد بن سلمان کاشغری به وزارت سنجر رسید و در صفر ۵۲۱ به دست باطنیان مقتول گردید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نصیرالملک

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(میرزا) فضل‌اللّه علی‌آبادی (ف. ۱۲۷۹ ه.ق) از مستوفیان فتحعلی‌شاه و محمدشاه؛ مدتی نیز وزارت ناصرالدین شاه را در ایام ولایت عهد او داشت، و پس از سلطنت یافتن وی مدعی صدارت بود، اما پس از انتخاب امیرکبیر از این خیال مأیوس و به وزارت فارس منصوب گردید. بعد از عزل میرزا آقاخان عنوان وزارت وظایف و اوقاف نیز یافت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نصیری لاری، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی نصیری : نماینده ی مردم لارستان درمجلس شورای اسلامی

هفتم فروردین ماه سال ۱۳۱۲ هـ ش و در زمانی که کشور ایران هنوز از آثار سوء جنگ جهانی اول خلاصی نیافته بود و رضاخان به تاخت و تاز و غارت اموال و عقاید مردم مشغول بود و روستاهای ایران در نهایت فقر و فلاکت رها شده بودند ، در روستای سلطان آباد از توابع ارزوئیه بافت که در آن زمان جزء توابع سیرجان محسوب می شد ، متولد گردید.پدر او مرحوم میرزا حبیب الله که به همراه پدر خود مرحوم میرزا امین لاری ، برای ارشاد مردم از سوی روحانیت لار به سیرجان اعزام گردیده بود ، علاوه بر وعظ و ارشاد مردم به کار کشاورزی نیز مشغول بود.مادرش فاطمه ، بانویی متدین و زحمتکش بود و برای تامین معاش خانواده ، به همراه سایر اعضا تلاش می کرد. شهید مهدی نصیری دومین فرزند این خانواده بود.هوش و استعداد سرشار مهدی سبب شد تا پدر بزرگوارش که با معارف دینی و کتب علمی آشنایی داشت ، به علت نبود مدرسه در آن روستا ، وی را به مکتب بفرستد. در پنج سالگی فراگیری قرآن را آغاز کرد. دیری نپایید که در کنار مطالعه کتب ادبی و دینی ، قرآن را به طور کامل فراگرفت. در هشت سالگی پدر و راهنمای خود را از دست داد. او که تازه شیرینی مطالعه و فراگیری علوم اسلامی را چشیده بود ، با مرگ پدر ، قلب پاک و کوچکش گرفت و سایه غم انگیز یتیمی و فقر و تنگدستی بر زندگیش مستولی گردید.

اگر چه با رفتن پدر افق روشن زندگی او در هاله ای از ابهام قرار گرفت ، لکن او به یاری خانواده آمد و هم چنان مطالعات پراکنده خود را ادامه داد و عطش علمی خود را با مطالعه کتابهای دینی و ادبی فرونشاند. استعداد فوق العاده ، ذوق و سر زندگی خاصش ، او را در بین کودکان و نوجوانان روستا ممتاز می کرد ، به طوری که روحیات و ویژگی های این فرزند روستایی که اکنون با کتابها و نوشته های متعددی آشنایی پیدا کرده است ، زبانزد همگان شد. شاید به علت برخورداری از همین صفات بود که یکی از اقوامش ، مرحوم حاج محمد علی بهروزی را بر آن داشت تا از او برای ادامه تحصیل در شیراز دعودت به عمل آورد. اگرچه دوری تنها پسر خانواده برای مادر و خواهرانی که پدرشان را از دست داده بودند ، سخت بود ، لکن با راهنمایی و مساعدت مرحوم محمد جواد نادری پور شوهر خواهر شهید نصیری و تاکید ایشان برای ادامه تحصیل ، در ۱۲ سالگی عازم شیراز شد. شهید نصیری در سال های بعد موفقیت خود را مدیون آقا محمدجواد نادری پور و آقای محمدعلی بهروزی می دانست.

توانمندی های شهید نصیری در شیراز شکوفا شد. ظرف کمتر از یک سال دروس ابتدایی را امتحان داده و با موفقیت ، خود را برای گذراندن دروس متوسطه آماده کرد. یک سال بعد نیز با شرکت در امتحانات دوره متوسطه و کسب رتبه سوم ، موفق شد که گواهی پایان این دوره را اخذ نماید.

شوق به تحصیل و تسلط او به دروس آن زمان موجب شد که با کسب رتبه اول ، به دانشسرای مقدماتی راه یابد.

او که اکنون با مسایل اجتماعی کشور خود آشنا گردیده ، همزمان با تحصیل در دانشسرای مقدماتی ، از فیض مجالس دینی و سیاسی شیراز بهره مند شد و موفق گردید ضمن کسب رتبه اول در دو سال پی در پی ، دیپلم دانشسرا را اخذ نماید.

جوانی نوزده یا بیست ساله بود که در محیطی مذهبی رشد یافته و توانسته بود از اوان کودکی با معارف دینی آشنا گردد ، پایه های اعتقادی خود را محکم کند و مدارج تحصیلی را پشت سر بگذارد. او فقر و تنگدستی را تجربه نموده و شاهد زندگی غمبار اطرافیان و همشهریان خود بود. فاصله طبقاتی بین فقرا و اغنیا و ظم خوانین و عمال حکومتی را از نزدیک مشاهده نموده و اکنون برای او امکان پذیر بود که این همه را مقایسه نماید و علت ناکامی مردم ایران را تشخیص دهد و مقصر اصلی نابسامانی ها را بشناسد.

از این زمان است که فعالیت های سیاسی او شکل گرفت و با تفکرات گوناگون دسته های سیاسی کشور آشنا شد. تلاش فداییان

اسلام ، حرکت های آیت الله کاشانی و دکتر مصدق و فعالیت های حزب توده در آن زمان از چشم تیزبین او دور نماند.
برای او که از طینتی پاک و بی آلایش ، قلبی خداجو و حقیقت طلب و ضمیری آگاه برخوردار بود ، تشخیص سره از ناسره چندان مشکل نبود ، از این رو اولین موضع گیری ها را علیه رژیم پهلوی ، در دانشسرای مقدماتی آغاز کرد.
افشاگری های او علیه دربار ، بیان مفاسد آنان و روشنگری در بین دوستان و دانش آموزان ، او را از حقوق حقه خویش محروم ساخت ، به طوری که دست اندرکاران آموزش و پرورش نسبت به قطع کمک هزینه او در دانشسرا اقدام نمودند. اما برای او که طعم فقر و ناداری را از کودکی چشیده بود ، قطع حقوق دانشسرا نمی توانست مانع حرکت های سیاسی و اجتماعی گردد و تاییدی بود بر عملکرد ناحق مدعیان ترقی و تجدد خواهی !!
شهید مهدی نصیری لاری نمی توانست روح بزرگ و سرکش خود را در محدوده دانشسرا محدود نماید ، از این رو ، در کنار تحصیل علوم جدید ، به فراگیری دروس حوزه نیز روی آورد. ارتباط او با علما و مدرسین حوزه علمیه شیراز منجر به آشنایی با شهید آیت الله دستغیب گردید. او در زمره کسانی نبود که فقط سر در کتاب و درس و بحث داشته باشد و از پیرامون خود غافل بماند ، لذا از فراگیری مبانی دینی و فقهی برای مستدل کردن مبارزه خود با طاغوت یاری می گرفت و مبانی فکری خود را برای مبارزه ای مستمر تا حصول به حکومت حق طلبانه دینی ، تقویت می نمود.
در این ایام بود که به واسطه آشنایی با مرحوم آیت الله سید نورالدین حسینی ، رهبر حزب برادران ، به صفوف هواداران این حزب پیوست و علاوه بر افشاگری های خود ، در جلسات دانش آموزی و دانشجویی جهت حرکت و همگامی با تشکیلات دینی- سیاسی نیز اقدام کرد.
فراگیری درس دین و مبارزه و به بحث گذاشتن افکار و اعتقادات و آبدیده شدن در میدان اندیشه و عمل موجب انعکاس درس ها در بین دانش آموزان و معلمین شده بود و وی را به نیرویی بدل کرد که می توانست محور مبارزات اطرافیان خود قرار گیرد و در میان هم سلکان خویش از جذابیت و درخشش بیشتری برخوردار گردد.
شهید نصیری همزمان با روشنگری های خود پیرامون جنایات رژیم پهلوی ، متوجه خیانت حزب توده و نیروهای فعال آن در شیراز شد. لذا برخود لازم دانست که علاوه بر تلاش های خود برای مبارزه با رژیم ستم شاهی ، به افشای افکار و فعالیت های حزب توده که عمدتاً در جهت منافع بیگانگان بود ، بپردازد ، از این رو ، در دانشسرای مقدماتی با بحث و سخنرانی یا ارائه مقالات با صاحبان این تفکر به مباحثه بر می خاست به طوری که ، یکی از معلمین توده ای که با افشاگری های شهید نصیری برنامه های خود را نقش بر آب دیده بود ، به ضرب و شتم او پرداخته و موجب آزاد و اذیتش شده بود.
شهید نصیری که برای سخنرانی در خیابان های شیراز بعضاً از بالای درختان استفاده می کرد ، گفت: برای دور ماندن از ضرب و شتم توده ای ها هیچ گاه از یک مسیر عبور نمی کردم و می بایست مرتب مسیر خود را تغییر می دادم.
از جمله نعمت هایی که خداوند بزرگ به شهید نصیری عطا فرموده بود ، طبع روان و ذوق هنری او بود که در جای دیگر بدان خواهیم پرداخت ، لکن همین قدر می دانیم که فراگیری کتاب های مرجع شعر و نثر فارسی و بهره گیری از هوش و حافظه قوی او موجب گردیده بود که بتواند از دوران جوانی ، به سرودن اشعار و نوشتن مقالات همت گمارد.این مقالات و اشعار ابتدا در روزنامه های دیواری دانشسرای مقدماتی تجلی یافت و سپس ، در یادداشت های دوستانه ، خودنمایی نمود. اما دیری نپایید که صفحات روزنامه های محلی شیراز ، جایگاه درج مقالات ادبی وی گردید.
از آنجا که شهید نصیری هرگونه توانایی را به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف متعالی اش می خواست ، لذا از ذوق هنری و ادبی و حتی نقاشی ها و خط زیبایش در جهت اهداف حق طلبانه خود بهره می گرفت. یادداشت های باقی مانده از وی حاکی از آن است که روحیه حق طلبی ، مبارزه با باطل و حمایت از دردمندان و فقیران جامعه ، در همه حالات شهید موج می زند ، چنان که در همه

آثار باقی مانده از وی متجلی است.

قطع کمک هزینه تحصیلی در دانشسرای مقدماتی اولین محرومیتی بود که توسط عمال حکومت پهلوی ، برای شهید نصیری به وجود آمد. وی که خود را در راه مبارزه ، برای محرومیت های دیگر نیز آماده کرده بود ، به فعالیت های خود ادامه داد.

یکی از مزایای احراز رتبه اول دانشسرای مقدماتی برای او این بود که بدون کنکور وارد دانشسرای عالی تهران شود. شهید نصیری خود را محق می دانست که به دانشگاه راه یابد ، اما رژیم که وی را عنصری نامطلوب برای خود می دانست ، از ورودش به دانشگاه جلوگیری کرد و فرد دیگری را به جای وی به دانشگاه فرستاد.

ایشان برای فرونشاندن عطش شدید کسب علم و دانش خود ، مستقیماً و به صورت آزاد در مسابقات ورودی دانشگاه ها شرکت کرد ، اما این بار نیز رئیس وقت دانشگاه تهران به دستور مقامات مافوق خود از شرکت او در کنکور جلوگیری نمود و این مشتاق علم و آگاهی را از ورود به صحنه فعال دانشگاه محروم است.

ایشان که برای پیدا کردن راه ورود به دانشگاه ، به تهران رفته بود ، پس از دو ماه دوندگی و تلاش بدون نتیجه ، دردمند و غمزده به شیراز بازگشت.

از دیگر مزایای کسانی که حایز رتبه اول در دانشسرای مقدماتی می شدند ، انتخاب محل کار توسط خودشان بود. شهید نصیری ، شیراز را برای کار معلمی انتخاب کرد تا در کنار تدریس به فعالیت های سیاسی – اجتماعی بپردازد ، ولی مسئولین آموزش و پرورش سناریوی تضعیف و تحقیر او را که توسط مسئولین کنکور شروع شده بود ، کامل کردند و به جای موافقت با نگهداری او در شیراز ، یکی از نقاط بد آب و هوای استان فارس- منطقه محروم اوز – را به عنوان محل خدمت ایشان برگزیدند و در اولین زهرچشم ، به بهانه دو روز تاخیر ، ۲۰۰ تومان از حقوق وی کسر گردید ، لکن او که شیفته تحصیل و تدریس و کار با دانش آموزان بود ، با اشتیاق کامل و با زندگی ساده معلمی ، کار خود را در این منطقه محروم آغاز کرد.

در کنار تعلیم و تربیت دانش آموزان ، فعالیت خود را با تلاوت قرآن در مسجد شهر شروع کرد و پس از جذب جوانان و نوجوانان و هم صحبتی با آنان ، کلاس های عقاید و معارف اسلامی را تشکیل داد. طولی نکشید که حسن شهرتش ، موجب توجه جوانان شیعه و سنی آن دیار به مسجد گردید و مردم آن منطقه که کمتر کسی را دیده بودند که در عنفوان جوانی و شغل معلمی تن به چنین کاری دهد ، به اهداف متعالی و نیات خالصانه او پی بردند.

شهر کوچک اوز ، محلی آرام و دورافتاده است. این دوری از جار و جنجال معمول شهرهای بزرگ ، نصیری را با ذوق بیشتر به تفکر و تامل وا می داشت.

شاید بتوان گفت که بیشترین و بهترین اشعار و نوشته های شهید در این منطقه نوشته شده است. تاریخ درج اشعار نغز و قطعات ادبی وی گواه این مدعاست.

سال های۱۳۳۲ تا ۱۳۳۵فرصت مناسبی بود که آلام ودردهای مردم آن دیار و محرومیت ها و ناله های سینه سوز آنان را به قول خودش « به صورت قطرات سیاه دل مرکب بر رخسار سفید صحنه » بنگارد.

خط زیبا و نثر آهنگین و شعر دلکش و گیرای شهید ، در کنار بیان رسا و شیرین او ، تاثیر آموزش او را صد چندان می کرد. مضمون غالب اشعار او در آن زمان ، بیان ظلم و جوری است که از سوی خوانین و یا عمال حکومت بر مردم می رفت. مضامین عرفانی و وصف طبیعت و شعر مقاومت که از روح زلال و قلب صاف و ایمان قوی او نشات می گرفت ، نیز در انواع قالب های شعری ، انعکاس وضعیت حاکم بر آن زمان بود.

دوران ۱۸ ماهه سربازی شهید نصیری که از مهرماه ۱۳۳۵ تا فروردین ۱۳۳۷ ادامه داشت ، به گفته خود شهید از درخشان ترین صفحات زندگی آن مبارز نستوه بود. برای او تعلیم دانش آموزان در سر کلاس درس ، وعظ نمازگزاران در کنار محراب مساجد ،

سخنرانی بالای درخت برای گروه های سیاسی و نهایتاً حضور در پادگان ها تفاوتی نداشت. او در همه این مکان ها فرصتی می یافت که می بایست به ادای وظیفه خود بپردازد. از عدالت و برابری سخن گوید ، درد و آلام هم وطنانش را بازگو کند ، به افشای دسیسه های آشکار و نهان احزاب وابسته بپردازد و از فساد و تباهی نظامیان جلوگیری نماید. از این جهت ، صحنه پادگان سلطنت آباد نیز برای او سنگری بود که از ارزش ها و فضایل انسانی دفاع کند.

شاید بیشترین وجه مبارزاتی شهید نصیری در یکسال و نیم سربازی خود به لحاظ موقعیت و فضای پادگان های نظامی در آن زمان ، جلوگیری از مفاسد افسران و درجه داران ، اشاعه احکام دینی و ایستادگی بر مواضع حق طلبانه خویش بود. در یک کلام ، اغلب اوقات شهید در زمان سربازی به آگاه کردن دیگران و امر به معروف و نهی از منکر سپری می شد.

او در ماه های اولیه ورود خود متوجه شده بود که فرمانده یکی از گروهان ها ، افسری شراب خوار و شاه پرست است و می کوشد با تعلیمات خود سربازان ساده دل را از فرایض اسلامی بازداشته و به سوی آلودگی و فساد بکشاند.

شهید نصیری نیز تصمیم گرفته بود در جهت خنثی سازی تبلیغات سوء مزدوران رژیم اقدام نماید. لذا روزها پس از انجام مراسم صبحگاهی برای سربازان از خدا و دین سخن می گفت و محاسن و فواید دینداری را برمی شمرد و تاثیرات سوء مفاسد و گناهان را توضیح می داد و به وسیله روشنگری های خود نقشه های افسران بی دین را خنثی می کرد.

برای تحقق اهداف خود به روشنگری بسنده نمی کرد. گاهی اوقات و برحسب اقتضای زمان و مکان ، به تهدید آنان نیز می پرداخت ، به عنوان مثال ، در زمانی که از شراب خواری جمعی از افسران در شب اربعین مطلع گردیده بود ، با پیغام تهدید آمیز خود ، آنان را از این کار منع کرد و اعتراض سربازان مسلمان را متوجه اقدام آنان نمود.

اقدامات شجاعانه شهید و ناتوانی مخالفینش از برخورد منطقی با او ، آنان را به طراحی نقشه ای برای نابودی وی کشاند. افسران طاغوتی که نمی توانستند وجود او را تحمل کنند ، یک شب در چادری دور هم جمع شدند تا برای به قتل رساندن آن معلم مبارز برنامه ریزی کنند. شهید نصیری از طریق یکی از درجه داران متدین متوجه این توطئه شد و به تنهایی و با قدم های محکم به طرف چادر حرکت کرد. در حالی که همه افسران گرم صحبت بودند و برای کشتن او نقشه های مختلفی را ارائه می دادند ، پا به درون چادر گذاشته بود. افسران وحشت زده ، ساکت شده و او به یکایک آن ها نگاهی عمیق و پر هیبت انداخته بود. ترس و نگرانی بر آنان مستولی گشته و با صدایی محکم می گوید: من حاضرم بفرمایید!

آن ها هم چنان ساکت و وحشت زده باقی ماندند و شهید نصیری به آرامی برگشت و از چادر خارج شد. با این حرکت شجاعانه که برای نظامیان در آن دوره اعجاب انگیز بود ، دیگر کسی جرات مقابله با ایشان را پیدا نکرد ، بلکه سعی کردند از به خشم آوردن او نیز جلوگیری کنند.

یکی دیگر از اقدامات او نیز در پادگان شنیدنی است:

یک بار زمانی که فرمانده نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی برای بازدید پادگان آمده بود ، فرماندهان همه را وادار کرده بودند ساعت ها سر پا ایستاده و نظم آهنین ارتش ! را به نمایش بگذارند. بر صفوف منظم سربازان ، درجه داران و افسران چنان سکوتی حاکم شده بود که انگار خاکستر مرگ و نیستی در فضا پخش شده باشد.

در آن هنگامه وحشت و انتظار ، ناگهان درجه داری از صف خارج شد و به کناری رفت. افسر فرمانده با ترس و لرز به سویش دوید و با فریادی گوش خراش به او نهیب زد : کجا می روی؟

درجه دار با خونسردی گفت: نمازم را نخوانده ام. افسر نیز با خشم غرید: حالا چه وقت نماز خواندن است؟ نمی بینی فرمانده نیروی زمینی نزدیک می شود؟

می دانم ... اما نمی شود که به خاطر فرمانده نیرو فریضه حق را ادا نکرد و بعد شروع کرد به بازکردن بند پوتین هایش ، افسر

فرمانـده که تازه متوجه شـده بود او « نصـیری لاری » است ، التماس گونه گفت: ایرادی نـدارد ، فقط آن قـدر دور شو که به چشـم نخوری ، مبادا کار دست ما بدهی !

دوران سـربازی با همه فراز و نشیبش به پایان رسـید و شهید نصیری لاری مجدداً به سنگر تعلیم و تربیت بازگشت. او که اکنون ۲۶ بهار از عمرش گذشـته ، آبدیده تر شده است. مفاسد و مظالم رژیم را در ارتش از نزدیک مشاهده نموده و سرد و گرم دنیا را بیشتر چشیده است. یک سال دیگر را به کار معلمی ادامه داد و در فروردین ماه سال ۱۳۳۸ با یکی از خویشاوندان خود که بانویی باتقوا و پرهیزگـار بود ، ازدواج کرد. خانم عفت معین وزیری که در آن زمان ۱۹ سـال داشت ، با ازدواج با مردی که تمام هم و غم خود را معطوف مبـارزه در راه خـدا نموده است ، زنـدگی نوینی را آغـاز نمود. این بـانوی پارسـا که شـهید ، به دفعـات از فـداکاری هـا و همراهی های او یاد می کنـد ، از جمله نعمت هایی بود که خداوند نصیب او کرد تا بتواند با آسودگی خاطر به انجام وظایف دینی و انقلابی خود بپردازد. شـهید نصـیری بخش عمـده ای از موفقیت های خود را در دوران زندگی مدیون همدلی و همراهی خانمش دانسـته ، بارهـا این جمله را بیان کرده که من حـداقل نیمی از موفقیت هایم را مـدیون شـما هسـتم. در نتیجه این همراهی ها بود که شهید حتی محرمانه ترین مسایل مبارزاتی اش را از خانمش پنهان نمی کرد و او را از فشارها و تنگناهایی که رژیم برایش فراهم می کرد ، آگاه می ساخت. نامه های تهدیـد آمیز ساواک و آموزش و پرورش و پاسخ های مناسب آنها را ، به او نشان می داد و بعضاً در سفرهای مبارزاتی ، او را با خود می برد و همیشه او را دعا می کرد.

شهید نصـیری پس از گذشت ۱۶ سال از زنـدگی مشترک با همسـرش از آنجا که از او صاحب فرزنـدی نشد ، با اصـرار خود خانم معین وزیری در شهریور ۱۳۵۴ با خانمی به نام حسنیه توکلی از شهرستان لار که دارای شایستگی های اخلاقی بود ، ازدواج کرد. ثمره این وصلت مجدد دختری به نام زینب است که تنها یادگار شهید می باشد.

هنوز بیش از یک سال از آغاز زنـدگی مشترکشان با خانم معین وزیری نگذشـته بود که ایشان می بایست به شـیراز منتقل می شد ، ولی شـهید از این اقـدام خودداری کرده و محـل تـدریس خود را شـهر لاـر قرار داد. شـهید نصـیری با اجازه منزل کوچکی با ماهی یکصد تومان زندگی ساده ، لکن پراز صفا و صمیمیت خود را آغاز کرد.

تمام دلخوشـی او ، حضور در جمع فرزنـدان محرومی بود که به شوق کسب علم در مـدارس گرد هم در آمدند. شـهید فرصتی پیدا کرده بود تـا اعتقـادات و تفکرات انقلابی و دینی خود را به بچه هـا منتقل کنـد. در همین زمان بود که بعضاً در محافل ادبی لار نیز شرکت می کرد و با سرودن اشعار نغز خود ، دیگران را تحت تاثیر قرار می داد.

بیش از یـک سـال از اقـامتش در شـهر لار نگذشـته بود که در چهارم اردیبهشت ۱۳۳۹ زمیـن لرزه شدیـدی این شـهر را در هم فرو ریخت. منازل و اماکن شهر که اغلب خشت و گلی بود ، به کلی از بین رفته بود و خانه اجاره ای شهید نصیری نیز از هم فروپاشید و اساب و اثاثیه ناچیز ابتـدای زنـدگی مشترکش زیر آوار ماند. رژیم شاه طبق معمول با وعده جبران خسارات زلزله به میدان آمد ، اما شهیـد نصـیری که امیـدی به کمک های رژیم فریبکار پهلوی نداشت ،پس از مدتی شـهر لار را به قصد سـیرجان ترک کرد و ادامه تدریس خویش را از ابتدای مهر ماه سال ۱۳۳۹ در سیرجان آغاز نمود.

شهیـد نصـیری را بـا سـیرجان الفتی دیرینه بود. او در یکی از روسـتاهای اطراف سـیرجان به دنیـا آمـده و کودکی خود را در آن جا گذرانده بود. اگرچه به علت تولد اجدادش در سرزمین لار ، علاقه به آن دیار نیز همیشه در دلش برقرار بود.

شهید نصـیری پس از ورود به سیرجان و اسکان در این شهر ، کار خود را در دبستان های سیرجان آغاز کرد. دانش آموزان ابتدایی در همان روزهای آغازین شـیفته صـراحت ، صداقت و لهجه شـیرین معلم جدید خود شدند ، که بر خلاف بعضی دیگر ، به گذران سـاعت کلاس فکر نمی کرد و سـعی داشت که فرزنـدان این مرز و بوم را علم و دانش بیـاموزد. یکی از شـکاگردان ایشـان در این خصوص می گوید: سال ۱۳۴۰ من در کلاس پنجم دبستان درس می خواندم. یک روز به جای معلم انشای ما ، معلم جدیدی آمد

که خود را نصیری معرفی کرد ، پس از آن ، از دانش آموزان خواست هر کس مایل است ، بیاید و انشایش را بخواند. شاگردان زرنگ و آماده یکی یکی می رفتند و انشای خود را می خواندند. بعد از پایان هر انشاء او نمره دانش آموزان را اعلام می کرد: ۷ ، ۵ ، ۶ و ...

یکی از بچه ها که سال های متوالی از درس انشا نمره کمتر از ۲۰ نگرفته بود ، آمد و انشایش را خواند. معلم جدید اعلام کرد : ۱۴ ! بچه ها فریادی از تعجب برآوردند و اظهار ناراحتی کردند.

معلم جدید با ملاحت خندید و گفت : البته من این نمره ها را در دفتر وارد نمی کنم ، ولی آنچه شما خواندید ، بیش از این نمره ندارد. بعد ایرادهای مشترک را روی تخته نوشت و آنها را متذکر شد. بعد از درس ، برایمان از اسلام سخن گفت و یادآور شد که برای حفظ این دین زنده و نجات بخش ، قلم ، رسالت مهمی بر عهده دارد. همان برخورد سازنده و موثر باعث شد که بعضی از دانش آموزان آن روز ، فریادهای رسای خود را با شعر و نثر این جا و آن جا سر دهند.

یکی دو سال به همین منوال طی شد. او که خانه کوچکی در خیابان فردوسی اجاره کرده بود ، همه روزه با دوچرخه مسیر خانه تا مدرسه را طی می کرد و با شوق و علاقه وصف ناپذیر در کلاس حاضر می شد و وظیفه اش را به بهترین وجه ادا می کرد. در کنار تلاش در مدرسه از سنگر مساجد شهر نیز غافل نمی شد و در هر فرصتی که پیش می آمد ، گریزی به مسایل اجتماعی و سیاسی می زد. اما استعداد فوق العاده و عطش روزافزونش به کسب علم ، میدانی فراتر از دبستان را طلب می کرد. از همین رو بود که تب و تاب ادامه تحصیل هیچ گاه رهایش نمی کرد ، به خصوص که مسئولین آموزش و پرورش فارس و رییس دانشگاه تهران به علل سیاسی از شرکتش در کنکور و ورودش به دانشگاه جلوگیری کرده بودند.

بالاخره زمان مناسب فرا رسید. چند روز به امتحان کنکور ، متوجه موضوع شد و علی رغم زمان کم با بازنگری دروس ، در کنکور شرکت کرد. چندی نگذشته بود که در کمال ناباوری ، همگان مطلع می شوند که با رتبه اول در استان کرمان ، در دانشسرای عالی آن زمان (دانشگاه تربیت معلم فعلی) پذیرفته شده است.

شهریور سال ۱۳۴۱ بود که برای بار دیگر اسباب و اثاثیه مختصر خود را جهت اقامت در تهران فراهم می کند. در تهران بزرگ ،خانه کوچک و محقری که بیش از دو اتاق نداشت ، اجاره کرد و همزمان با تحصیل به میدان بزرگتری از سیاست و مبارزه گام نهاد.

در دانشگاه آن روز ، طیف ها و دسته های گوناگون سیاسی و غیرسیاسی مشغول به فعالیت بودند. هر تازه واردی بر حسب اعتقادات و روحیات خود به سوی یکی از این گروه ها گرایش پیدا می کرد

شهید نصیری که برای حضور در صحنه های اجتماعی و سیاسی از لوازم کافی عقیدتی و فکری برخوردار بود ، خیلی زود توانست جایگاه خود را در میان دانشجویان باز یابد. او با چند دسته از دانشجویان و استادان روبرو بود:

گروهی از استادان وابسته به رژیم که سعی در شناسایی دانشجویان مبارز داشتند و در تلاش بودند که آنان را به نحوی با تهدید یا تطمیع ، به سوی رژیم جلب کنند یا حداقل آنها را انسان های بی تفاوت تبدیل نمایند. شهید نصیری سعی می کرد به صورت های گوناگون به افشای اقدامات آنان پرداخته و یا فعالیت های آنان را خنثی نماید.

جمع دیگری به واسطه اعتقادات حزبی ، قصد کشاندن دانشجویان به عضویت در احزاب وابسته و عمدتاً حزب توده را داشتند. شهید هم به راه های مختلف در جهت نقش بر آب کردن برنامه های آنان تلاش می کرد. گروه سوم دانشجویان و استادان مبارز و مذهبی بودند که با تهیه مقالات ، اشعار و تشکیل محافل دانشجویی ، سعی در افشای جنایات رژیم داشتند. اینان از جمله یاران و هم رزمان شهید نصیری در این مقطع از زندگی وی بودند. در این میان ، مرحوم جلا آل احمد از جایگاه خاصی برخوردار بود. او که ذوق ادبی و استعداد شهید نصیری را در کنار روحیه حق طلبانه وی مشاهده می کرد ، مرتباً او را مورد تشویق قرار می داد.

در یکی از روزها که شهید نصیری مقاله ای را تحت عنوان « درشت استخوان درمانده » بر وزن « بزرگ ارتشداران فرمانده » قرائت و در آن از فساد و سستی در نظام شاهنشاهی یاد کرده بود ، مرحوم آل احمد دستی بر شانه شهید نصیری زده بود و با همان لحن خاص خود گفته بود: « حضرت ، کاری کنی ، چیزی می شی . » برای انسان فعال و پرتحرکی چون شهید نصیری ، حتی دانشگاه نیز محیطی کوچک به نظر می رسید. از این رو ، شهید با حضور در محافل و مساجد تهران بزرگ ، روح تشنه خود را سیراب می کرد. مجالس استاد شهید مرتضی مطهری برای او از جاذبه خاصی برخوردار بود ، زیرا توجه ایشان به مقتضیات زمان و شناخت عمیق ایشان از مبانی دینی و بیان مطالب به زبان دانشجویان و تحصیل کردگان ، شهید نصیری را همچون پروانه ای به گرد شمع وجودش فرا می خواند. او که گمشده خود را یافته بود ، سعی می کرد علاوه بر حضور در محضر استاد مطهری ، با سرودن اشعار یا ارائه مطالب به غنای مجالس بیفزاید.

در یکی از این مجالس است که شهید نصیری پس از قرائت سروده خویش پیرامون نهضت حسینی ، مورد تفقد و تشکر شهید مطهری قرار گرفت.

سال دوم دانشجویی شهید نصیری بود که حوادث پانزده خرداد رخ داد. او که مدتی با نهضت امام خمینی و بیانیه ها و سخنرانی های اعتراضی ایشان آشنا شده بود ، از کسانی است که در تظاهرات و اقدامات اعتراضی مردم شرکت کرد. صبح زود ۱۵ خرداد به قصد رفتن به دانشگاه از خانه بیرون رفته بود ، لکن حضور مردم در خیابان ها و شنیدن خبر دستگیری امام خمینی او را به صف مبارزین کشاند. او که سعی در هدایت مردم در مسیر تظاهرات داشت ، همراه با مردم شعار « خمینی بت شکن ، خدا نگهدار تو ، الهی بمیرد دشمن خونخوار تو » را سر می دهد.

هنگامی که مردم قصد تصرف ساختمان رادیو را داشتند ، نیروهای رژیم مردم را به گلوله بستند. در همین جا بود که شخصی از میان جمعیت که شاهد تلاش های شهید نصیری بوده است ، به سوی او آمده و فریاد می زدند: آقا تو دانشجویی و با این پلی کپی ها که به همراه داری ، اگر شما را شناسایی کنند ، حتماً شما را خواهند کشت. ولی زمانی که می بیند شهید نصیری توجهی نمی کند ، او دست شهید نصیری را گرفته و او را در مغازه ای جای داده و در مغازه را پایین می کشد و تا بعد از آرام شدن تظاهرات ، آن را نمی گشاید.شهید نصیری که پس از بازگشت به خانه شدیداً تحت تاثیر جریانات قرار گرفته و به شدت متاثر و ناراحت شده بود ، تا مدتی از یاد و حال شهدا و مجروحانی که خود شاهد به خاک و خون کشیدن آنها از سوی عمال رژیم بوده است ، بیرون نمی رود.

مترصد آزادی امام از زندان بود و به محض آزاد شدن امام به اتفاق همسرش راهی قم شده و در شمار اولین دیدارکنندگان با امام قرار گرفت. شهید نصیری شاید تا آن روز عمق جنایات رژیم را از نزدیک لمس نکرده بود و از این به بعد است که انگیزه و جدیت بیشتری در مبارزه با رژیم پیدا می کند. در همان سال ها بود که مرحوم آیت الله طالقانی و مبارزین دیگر در پادگان عشرت آباد زندانی و تحت محاکمه قرار گرفته بودند.

شهید نصیری برای تکمیل اطلاعات انقلابی خود و شناخت اهداف مبارزین و ترفندهای رژیم در جلسات داده شرکت می کرد و با روحیات و برنامه های نیروهای مبارز بیشتر آشنا می شد.

شهید نصیری دانشگاه را با نمرات عالی به پایان رسانید و خود را برای حضور در فضایی بزرگتر و در موقعیتی بهتر آماده کرد. کسانی که در آن سال ها موفق به اخذ لیسانس می شدند ، می توانستند از موقعیت خوبی برخوردار باشند ، و مشاغل مهمی را به عهده بگیرند.

برای شهید نصیری فراهم شدن این موقعیت ها امکان پذیرتر بود ، زیرا ایشان به لحاظ استعداد و هوش بالایی که داشت ، در احراز موقعیت ها موفق تر بود و عوامل رژیم در آموزش و پرورش نیز مایل بودند شهید نصیری ، با اشتغال در پست های پر زرق و برق و

نان و آب دار از عقایـد و مبارزات خود دست بکشـد ، از این رو ، پس از پایان تحصیلات عالی پست های مهمی به ایشان پیشنهاد گردید. ولی شـهید نصیری همانطور که خود می گوید ، معلمی را به خاطر ارتزاق انتخاب نکرده بود ، بلکه به خاطر علاقه و عشقی که به آن داشت و به این علت که کمـال و ترقی را در ادای هر چه بهتر این وظیفه می دانست ، انتخاب کرده و به آن دل بسته بود. به همین دلیل بود که به اتفاق همسـرش عازم سیرجان شـد و از آنجا که تا آن زمان خانه ای از خود نداشـتند ، تصـمیم گرفتنـد که سرپناهی فراهم آورند.

در آن زمان اغلب کارکنان دولت در مرکز شـهر سـکونت داشتند. ولی زمینی را که با شهید نصیری تحویل دادند ، قریب ۲ کیلومتر از مرکز شهر فاصله داشت ، به طوری که آب و برق در آن حوالی وجود نداشت. با این وصف ،شهید با همکاری همسرش و فروش چنـد تخته فرش دو اتـاق خشت و گلی فراهم ساخت و او که می توانست در صورت متابعت از نظرات عوامل رژیم ،صاحب بهترین امکانات در مرکز شهر شود ، بیش از دو سال بدون آب و برق در آن خانه محقر زندگی کرد.

شهیـد نصیری زنـدگی سـاده اما باصـفای خود را در دو اتاق ادامه داد. تفاوت سـطح مادی زنـدگی ایشان با همکاران و حتی فامیل موجب نشـد که این زوج مبارز به جای اندیشـیدن به مبارزه و تلاش در راه اعتقادات دینی خود ، به فکر افزایش مال و منال باشـند . همسر ایشان می گوید:

علی رغم تنگناهـای زنـدگی احسـاس می کردم بهترین و شـیرین ترین زنـدگی از آن مـا است. و این نکته بی جهت نبود ، زیرا اگر شکل گیری زندگی بر پایه این کلام امام حسین (ع) استوار باشد که :

« ان الحیاه عقیـده و جهاد » ، « زنـدگی عبارت از عقیـده و سـعی و تلاش در راه آن است » می بایست زنـدگی معنی دار و هـدفمند یک زوج خـداجوی از زنـدگی پر زرق و برق ، لکن بی محتوای انسان های بی هدف که جز به لذایذ زودگذر این جهان فکر نمی کنند ، شیرین تر و با معنی تر باشد.

با اخذ درجه لیسانس از دانشگاه ، حضور شهید نصیری در مقطع متوسطه و در دبیرستان های شهر نه تنها نقطه عطفی در زندگی آن بزرگوار به شـمار می آیـد ، بلکه منشـا تحول و تحرکی در میـان معلمین و دبیران آن زمان می شود. آموزگاران و دبیران مـذهبی و سخت کوش ، وجود عنصـری را که از سویی دانشـگاه را با نمرات عالی طی کرده و ازسوی دیگر، از ویژگی های برجسته ای چون اسـتعداد ، حافظه قوی ، تسلط به زبان های انگلیسی و عربی ، آشنایی با معارف دینی و در عین حال ، صراحت لهجه ، خوش بیانی ، شجاعت و جذابیت می باشد در میان خود به منزله پشتوانه ای قوی و موثر

می دانند و از این جهت ، شادمان بر گرد وجودش جمع می شوند.

از طرف دیگر ، عوامل رژیم سـتم شاهی ، وجود چنین شخصـیتی را برای حفظ موقعیت خود و رژیم خوشایند نمی دانند و سعی در محـدود کردن او دارنـد. توانـایی هـا و مهارتهـای مختلف شـهید نصـیری در تـدریس دروس ادبیات و علوم تربیتی ، به خصوص در مقطع دوم دبیرسـتان هـای شـهر و دانشسـرای مقـدماتی و همچنین کمبود دبیر لیسـانس در آن زمان ، مسئولین آموزش و پرورش را مجبور به کوتاه آمدن در مقابل تدریس ایشان می نماید و دانش آموزان دختر و پسـر دبیرسـتان های شهرسـتان سرجان جزء کسانی بودند که از وجود شهید نصیری بهره می گرفتند.

بیان ظرایف ادبی و نکاتی که حاکی از ذوق هنری و روح لطیف شـهید بود ، همراه با آموزش راه و رسم زندگی و مبارزه و از همه مهم تر ، دلسوزی و نیـات خالصانه ایشان موجب گردیـده بود که دانش‌آموزان بعـد از کلاس های درس نیز ، ایشان را رها نکرده ، در مساجد و محافل شهر و حتی منزل ، از نظرات شهید استفاده بیشتری ببرند.

دانش آموزانی که در آن روز از این مخزن دانش بیشتر خوشه می چیدنـد ، امروز از شخصـیت هـای نظـام و از مصـادر امور پس از انقلاب می باشند.

سال های آخر دهه ۱۳۴۰ و ابتدای دهه ۱۳۵۰ ، مخوف ترین سال های رژیم پهلوی بود. رژیم که احساس کرده ، بود با سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ، تبعید و زندانی کردن علما و روشنفکران مبارز ، تبعید امام خمینی «ره» به ترکیه و نجف ، سرکوب مبارزین و مجاهدین توانسته است نقش ژاندارمری منطقه را برای غرب ایفا نموده و « جزیره ثبات منطقه » را فراهم گرداند ، از هیچ فشار و اذیت و آزاری علیه پویندگان راه حق خودداری نمی کرد.

رژیم ، کمترین اعتراض فردی و جمعی را برنمی تابید و کوچکترین انتقاد روحانیون ، معلمین و روشنفکران از دید ساواک و ماموران مخفی و علنی آن دور نمی ماند. با کوچکترین بهانه ای شخص منتقد و یا معترض را به ساواک و شهربانی می کشاند و با پرونده سازی او را از حقوق اولیه خود مانند سخنرانی و تدریس محروم می کرد.

همزمان با شیوه ای که علمای مبارز در تهران ، قم و سایر بلاد پس از تبعید امام در پیش گرفته بودند و به تبع از رهبر و مرجع تقلیدشان کادرسازی را شروع کرده بودند ، شهید نصیری نیز اولویت مبارزه خویش را در ساختن نیروهای مبارز دید ، زیرا برای پیروزی نهضتی که به فرموده رهبر خود ، سربازان و یارانش در گهواره ها بودند ، این اقدام صورت پذیرد. اما واضح بود که کادرسازی نیروهای مبارز نیز از دید عوامل رژیم دور نمی ماند و به اشکال مختلف برای آنان دردسر ایجاد می کرد.

شهید نصیری با علم به این موضوع ، ضمن سعی در رعایت آیین مبارزه و مخفی کاری ، از بیان پاره ای مطالب در سر کلاس ناگزیر بود. این بیانات به خصوص هرگاه که فرزندی از دلاوران این مرز و بوم را به زندان و شکنجه گاه می بردند یا به شهادت می رساندند و یا به بهانه تجدد و ترقی خواهی کمر به نابودی فرهنگ و سنت ها و ارزش های دینی و ملی مردم می بستند ، شدیدتر می شد.

او که با آیین مبارزه از زمان شکل گیری مبارزات فداییان اسلام و نهضت ملی شدن نفت ، آشنایی داشت و قیام ۱۵ خرداد را از نزدیک مشاهده کرده بود و بسیاری از علما و مبارزین را در زندان می دید ، نمی توانست از انتقال این مطالب به دانش آموزان ، دبیران و مردم پرهیز نماید.

در یکی از این روزها که با آوردن نوار یک روحانی مبارز ، بچه ها را با جنایات رژیم هر چه بیشتر آشنا می کرد ، مورد غضب عمال رژیم قرار گرفته و بالاخره به جیرفت تبعید شده بود. در این مورد یکی از خواهران معلم و مبارز که از تربیت شدگان مکتب آن شهید بزرگوار است ، می گوید : در سال ۱۳۴۸ یک روز در مدرسه به ما گفت سر ساعت یک ، قبل از شروع رسمی کلاس به مدرسه بیایید ، کارتان دارم. همه آمدیم و در یک کلاس جمع شدیم. دانش آموزان در را بستند. استاد نصیری آمد ، در حالی که ضبط صوتی در دست داشت. همه منتظر مانده بودند که می خواهد چه کند ؟ گفت: بچه ها ، گوش کنید. آنگاه نوار سخنان یکی از گویندگان روحانی را که درباره جنایات رژیم صحبت کرده بود ، برایمان گذاشت.

خشم و خروش ، وجود همه ما را داغ کرده بود ...

ناگهان مدیر مدرسه با عصبانیت داخل شد و ضبط و نوار را با خود به شهربانی که نزدیک دبیرستان بود ، برد. استاد نصیری را به شهربانی خواسته و بازجویی کردند. روز بعد کلاسمان در انتظار حضورش بی تابانه می سوخت که خبر تبعیدش قلب هایمان را در هم فشرد. او را به راه ابوذری که خود همیشه از او برایمان سخن می گفت بردند و شهر گرم جیرفت ربذه ای شد که استادمان را به سوی خود فراخواند.

تبعید شهید نصیری از سیرجان به جیرفت به جرم حق خواهی ، خود منشا آگاهی بخشی بیشتر به نسل جوان بود. آن روز ، این اقدام رژیم نه تنها سودی را برای دست اندرکاران آن در سیرجان به دنبال نداشت ، بلکه خود موجی را در جهت مخالفت علیه رژیم ایجاد نمود. شعارهای آزادی خواهانه ای که در و دیوار مدارس شهر را در بر می گرفت ، همراه بود با پرسش و پاسخ های روشنگرانه ای که در دبیرستان ها ، مساجد و محافل شهر رواج یافت. همزمان با این اقدام ها ، با پیگیری هایی که برای بازگرداندن

شهید نصیری از تبعید صورت گرفت ، رژیم را بر آن داشت که پس از گذشت قریب دو ماه از آن واقعه تسلیم فشارهای مردم شود و استاد مبارز را به شهر خود برگرداند. اما این بار با استقبالی گرم تر و عزمی جزم تر برای استمرار مبارزه.

از جمله ویژگی های بارز شهید بزرگوار ، استاد نصیری ، ظرافت ها و جذابیت های تدریس ایشان بود ، آن چنان که حتی دشمنان ایشان که وجود ذی جود ایشان را موجب بی رونقی کار خود می دانستند ، نیز از کتمانش عاجز بودند.

شاید زندگی پر فراز و نشیب شهید نصیری و آبدیده شدن او در کوره تلاش و مبارزه ، در ایشان توانایی هایی را به وجود آورده بود که او بتواند مکنونات قلبی و آموزش دروس کلاسیک را به شیرین ترین وجه و بهترین صورت ارایه دهد.

دانش آموزان زرنگ و با استعداد که کنایات و ایهام های گفتاری و نوشتاری شهید را قبل از دیگران درک می کردند ، از آن حظ وافر می بردند. دیگر دانش آموزان هم که دلی به درس و بحث کلاس نداشتند ، نیز از تذکرات طنزآلود و شیرین استاد بی بهره نبودند. گاهی اوقات تحسین های هدفدار شهید نصیری موجب می شد که آنان بر خلاف دروس دیگر دبیران ، ساعت ها پای درس ایشان نشسته و مطالبش را به گوش جان بشنوند.

اختلاط مفاهیم کتاب های درسی با مسایل روزمره مردم ، به خصوص محرومین و مستمندان و بیان مصادیق داستان ها و مطالبی که در کتاب های ادبیات بود ، موجب غنی سازی دروسی می شد که معمولاً نظام آموزش و پرورش سعی در مجرد ساختن آن مفاهیم داشت.

خط زیبای شهید نصیری از دیگر جاذبه های کلاس درس ایشان بود. اغلب به محض ورود به کلاس جمله ای ، شعری و یا آیه و حدیثی را با خط خوش بر روی تخته می نوشت و کلاس را مجذوب آن می نمود و بعضی اوقات دقایقی پیرامون آن بحث می کرد.

تلفیق خط زیبا ، بیان خوش و شگردهای معلمی با اهداف خیرخواهانه شهید نصیری ، مفاهیم ارزشی را تا عمق جان دانش آموزان نفوذ می داد. نگارنده که خود افتخار چند سال آشنایی و دو سال شاگردی استاد را در سال های آخر دوره دبیرستان دارد ، خاطرات شیرین بسیاری از لطایف و ظرایف ادبی که حاکی از ذوق هنری ایشان بود ، به یاد می آورد و از باب تجدید آن خاطره های فراموش ناشدنی و استفاده خوانندگان محترم ، در این جا به ذکر یک مورد بسنده می کند و موارد دیگر را ، به بخش خاطرات می سپرد.

شهید نصیری در سال ۱۳۵۳ ، روزی پس از ورود به کلاس و قبل از هر اقدام دیگری قلم گچی را طلب کرد ، برحسب اتفاق بنده برای آوردن گچ عازم دفتر مدرسه شدم. قبل از خروج از کلاس ایشان با لحنی ظاهراً جدی و همچون استادکارهایی که سفارش ساخت گچ را برای بنایی می دهند ، گفت: مواظب باش « گچ زچ » نباشد!! بچه ها هم که با اصطلاح بنایی « گچ زچ » آشنا بودند ، با تبسمی که حکایت از عشق و علاقه به استاد بود ، از لحن کلام ایشان استقبال کردند. چند قلم گچ را به کلاس آورده و تحویلشان دادم. ایشان با خطی بسیار زیبا این دو بیت را بر روی تخته نوشت:

چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد

چه نکوتر آنکه مرغی ز قفس پریده باشد

پر و بال ما بریدند و در قفس گشودند

چه رها ، چه بسته مرغی که پرش بریده باشد.

برای کسانی که خفقان سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ را درک کرده بودند ، معنی و مفهوم این شعر بسیار روشن بود و حکایت از گستردگی ظلم و بیدادی می کرد که در شکنجه گاه ها و زندان های آن روز ادامه داشت. هفته و ماهی نبود که خبر شهادت مبارزی از گوشه زندان ها یا درگیری های خیابانی به صورت غیرعلنی بین مبارزین پخش نشود.

آِیت الله سعیدی مدتی قبل و آیت الله غفاری در همان سال زیر شکنجه به شهادت رسیده بودند و مبارزینی از گروه های مسلح ضد رژیم ، همه روزه به جوخه های اعدام سپرده می شدند.

اغلب مبارزین و علما یا در گوشه های زندان و یا در تبعیدگاه ها به سر می بردند ، مراکز تبلیغی و فرهنگی ،از جمله حسینیه ارشاد ، بسته شده بود. شهید مطهری و شهید دکتر شریعتی ممنوع از سخنرانی و اغلب زندانی بودند. آری ، در چنین حال و هوایی ، شهید نصیری تمامی این قضایا را به شکلی لطیف در چند بیت شعر جا می داد و با بحث مختصری قبل از شروع کلاس ادبیات به دانش آموزان می فهماند که وضعیت چیست و در چه فضایی سیر می کنند و وظیفه یک انسان مسلمان و آگاه در آن عصر چیست.

اغلب بچه ها ، اشعار وصنایع ادبی و کلمات قصاری که از بزرگان و از شهید نصیری بر تخته نوشته می شد ، در دفترچه های خود یادداشت می کردند. جملاتی که از خود شهید نصیری بود ، معمولاً از هنر طنز بی بهره نبود. از ویژگی های دیگر شهید نصیری نوشتن یادداشت در دفاتر دانش آموزان بود. کم نیستند از شاگردان شهید که دست خط زیبای ایشان را در دفاتر خود نگاه داشته اند این مهم شاید از چند عامل ناشی می شد: اول این که شهید نصیری چون با خطی خوش مطالب را می نوشت در واقع ، این اقدام هدیه ای برای یک دوست یا یک دانش آموز بود که به او ارایه می شد. دوم این که از تاثیرگذاری مطلبی که معلم بر دفتر دانش آموزان می نوشت و بدین وسیله به دانش آموز قدر و ارزش می بخشید و او را دوست خو می دانست ، آگاه بود و به آن اهتمام می ورزید و سوم اینکه عمده یادداشت ها حاوی مطالب آموزنده ، اعم از مطالب دینی ، سیاسی ، اجتماعی و یا اخلاقی بود و این مطالب بالاخره ، نه یک بار که چند بار ، مورد مطالعه شخص و دیگر دوستان و نزدیکانش قرار می گرفت و لذا وسیله ای برای اشاعه افکار و نکات آموزنده بود.

شکی نیست که دانش آموزان با استعداد ، مذهبی و خوش اخلاق بیشتر از یادداشت های شهید بهره می بردند. شیوه او ، از جمله تدابیر ارزنده ای بود که در روش تدریس به کار گرفته می شد و مسلماً رشته دانشگاهی ایشان ، یعنی علوم تربیتی در توصیه به استفاده از این روش ها موثر بود.

شهید نصیری به توانایی نقش خود در افشاگری مظالم رژیم و پیدا کردن زمینه ها کاملاً آگاه بود. از این رو ، بخشی از تلاش های خود را معطوف مراکز آموزشی دخترانه و پسرانه شهر نموده بود و در سال های آخر دوره متوسطه با حضور در دبیرستان ها و دانشسرای مقدماتی دختران به آگاه سازی و احیای اندیشه ها اقدام می نمود.

ثمرات دینداری را در بین خانواده ها و جوانان مطرح می نمود ، آنان را به سوی مراکز تبلیغی و ارشادی شهر هدایت کرده و با علمای مبارزی همچون حجت الاسلام والمسلمین غیوری که غالباً به عنوان تبعیدی در شهرستان سکنی داشتند ، آشنا می نمود. در مساجد شهر – به ویژه مسجد صاحب الزمان – هدایت گر مردم بود. معرفی کتابهای سودمند و جذاب برای جوانان و همچنین ، افشای دسیسه های رژیم که غالباً در چهره اشاعه بی بند و باری و فساد تجلی می نمود ، از اصلی ترین اقدامات آن شهید سعید بود. اما بخش عمده فعالیت های شهید نصیری ، خارج از مراکز آموزشی صورت می پذیرفت. نه تنها گستره یک شهرستان ، بلکه چند استان زمینه کار او بود. او در این وانفسای موجود می دانست باید از هر امکان و فرصتی برای مبارزه استفاده نماید ، لذا ، در کنار کار آموزشی در دبیرستان ، از محل های تجمع مردم نیز غافل نبود.

پس از اخذ لیسانس و برگشت به سیرجان ، کار خود را با قرائت و تفسیر دعای افتتاح از مسجد حاج محمدباقر باقرزاده در خیابان فردوسی شروع کرد. شاید در روزهای اول ، تعداد همراهان او از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی کرد ، ولی کار ایشان همچون شجره طیبه ای بود که روز به روز محکم تر ریشه می دواند و شاخ و برگ معطر خود را در فضا پراکنده می ساخت.

در آن روزگار ، یعنی سال های قبل از ۱۳۵۰ ، به دلیل عدم آگاهی و ترس از آزاد واذیت های ساواک و شهربانی ، بسیاری از روحانیون و متدینین نیز جرات همراهی با ایشان را نداشتند و سعی می کردند ظاهراً به انجام فرایض دینی بسنده کرده و کار مبارزه

با رژیم ستم شاهی و ضد دین را به خدا واگذار کنند. متاسفانه معدودی از روحانیون و افراد وجود داشتند که نه تنها شهید نصیری و امثال او و همچنین ، یاران و مقلدین حضرت امام خمینی(ره) را همراهی نمی کردند ، بلکه به اشکال مختلف حرکت آنان را زیر سوال می بردند. اگر چه این طرز تفکر جز افرادی را که از دین به نماز و روزه اکتفا کرده بودند ، تحت تاثیر قرار نمی داد ، در عین حال ، موانعی را که در سطح شهر برای حرکت های مبارزه طلبانه امثال شهید نصیری به وجود می آورد. اینان در پاسخ به این که چرا به جلسات ایشان نمی روند ، می گفتند: حفظ جان لازم است و ما نمی توانیم جان و مال خود و فرزندانمان را به خطر بیندازیم! آری ، مبارزه در آن روزگار به خطر انداختن جان و مال بود ، لکن این امر موضوع جدیدی نبود که تازه کشف شده باشد ، بلکه حرکتی بود در طول تاریخ که بین حق و باطل جاری و ساری بوده است

به هر صورت نهالی را که شهید نصیری در راه آگاهی بخشی مردم ، کاشته بود ، روز به روز بارورتر می شد ، تا آنجا که مسجد کوچک حاج محمد باقر دیگر گنجایش جلسات و سخنرانی های جذاب شهید نصیری را نداشت.

با حضور حجت الاسلام والمسلمین مسعودی در مسجد صاحب الزمان ، این مسجد پایگاه مناسبی برای رشد فرهنگی و سیاسی فرزندان شهر شد ایشان که با اجازه و توصیه حضرت امام راهی سیرجان شده بودند ، اگر چه ممنوع المنبر بودند ، ولی مسجد و منزل خود را پایگاهی برای ترویج افکار حضرت امام و درس مبارزه با رژیم قرار داده بودند.

جلسات شب های جمعه این مسجد به زودی شهرتی عمومی یافت و از موقعیت یک جلسه سنتی قرائت قرآن ، فراتر رفت. در این جلسات که عمدتاً جوانان ، صحنه گردان و مستمع آن بودند ، حال و هوایی دیگر حکم فرما بود. آنان که شور مبارزه با رژیم جنایتکار پهلوی را در سر ، و درد دینداری را در دل داشتند ، ملجا و مامن خود را پیدا کرده بودند.

مسجد صاحب الزمان در جایگاهی بود که اغلب خواسته های به حق جوانان را ، پاسخ می گفت و محل تجمع آنان بود. اطراف مسجد برای ورزش و بازی فوتبال موقعیت مناسبی داشت.

بحث های سیاسی اجتماعی روز ، برخورد مناسب بانی خیر و فداکار مسجد ، مرحوم حاج غلامرضا تخشید ، پاسخ های شیرین و جوان پسند جناب آقای مسعودی امام جماعت و بهره برداری از کتابخانه غنی مسجد ، همه و همه فضایی بسیار مناسب را برای رشد جوانان پاک طینت شهر فراهم کرده بود.

زمینه برای جوانان و نوجوانانی که توانایی مطرح کردن خود در فعالیت های دینی را داشتند ، فراهم شد. مبتدی ها در قرائت قرآن و ترجمه ، برای شب های جمعه نام نویسی می کردند و با تجربه ترها برای ارایه مقالاتی که با نظر بزرگترها تعیین می شد ، آماده شده یا به تمرین سخنرانی می پرداختند. شرایط از همه جهت برای بهره برداری آماده بود و چه کسی بهتر از شهید نصیری که با بیان فصیح به بیدارگری نسل جوان بپردازد.

امروزه همه کسانی که در آن جلسات از آموزه های دینی بهره برده اند و در انقلاب و دفاع مقدس و پس از آن منشا اثر خیر بوده اند ، خود را مدیون هدایت و روشنگری هایی می دانند که شهید نصیری گاه و بیگاه فریادگر آن بود.

تذکرات دردمندانه و بعضاً گله های دلسوزانه از کسانی که کمتر در مساجد و محافل مذهبی حضور پیدا می کردند و یا تحت تاثیر نمادهایی از فرهنگ تجدد طلبی در شهر واقع می شدند ، نیز معمولاً در صحبت های آن فرزانه زمان ، تجلی می یافت.

او علاوه بر حضور در مساجد ، از مکان های ورزشی نیز به عنوان متحلی برای حضور خود و تحقق اهداف دینی استفاده می کرد. ایشان به دلیل علاقه به ورزش باستانی ، بیشتر در جمع ورزشکاران این رشته حضور می یافت.

آقای وحید از شاگردان و دوستان شهید در این خصوص می گوید: شهید نصیری به منظور تاثیرگذاری بر جمع ورزشکاران باستانی شهر هم قبل و هم بعد از انقلاب معمولاً در میان آنان حاضر می شد. منزل ما در مسیر رفتن ایشان به باشگاه (زورخانه) ورزشی بود ، لذا بعضی روزها صبح زود به در منزل ما مراجعه می کرد و به اتفاق برای ورزش به زورخانه می رفتیم ، در آن جا چند تن

دیگر از دوستان مسجدی ، مانند آقای حاج حسین قنبری ، آقای آتشی پور و آقای نقیب ، حضور داشتند ، همراه آنان ورزش می کردیم و در میانه ورزش یا در پایان آن ، شهید نصیری با بیان آیه یا حدیثی به توضیح و تفسیر آن می پرداخت و نکات اخلاقی را یادآور می شد ، یا حکایت هایی را از جوانمردان تاریخ بیان می کرد و چون سخنانش از دل بر می آمد و خود ایشان رعایت می کرد ، به دل دوستان می نشست و ورزشکاران از سخنان او استقبال می کردند ، گاهی اوقات که فرصت برای حضور نمی یافت ، تاکید داشت که یکی دیگر از دوستان مطالبی را ایراد کند. ایشان معمولاً سعی می کرد فعالیت های روزانه خود را نیز در مسیر اهدافش قرار دهد.

توجه شهید نصیری فقط به دوستان و جوانان داخل کشور معطوف نبود ، بلکه با مکاتبه و راهنمایی های خود ، دانشجویانی را که برای ادامه تحصیل در خارج از کشور حضور داشتند ، مورد توجه قرار می داد. آقای سید اسد الله علوی که در آن زمان در کشور فیلیپین به تحصیل اشتغال داشت ، در این خصوص می گوید:

مدتی از ورود ما به فیلیپین نگذشته بود که نامه ای برای شهید نصیری فرستادم و از ایشان درخصوص ادامه فعالیت ها راهنمایی خواستم. ایشان طی نامه ای من را با نام مستعار به شهید دکتر بهشتی که در آن زمان در آلمان بودند ، معرفی کردند تا بتوانیم از برنامه های اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان استفاده کنیم. از آن پس کتاب ها و نشریات اتحادیه انجمن های اسلامی مرتب برایمان ارسال می شد. همچنین ، ایشان برای نشریه ای که در فیلیپین منتشر می کردیم ، نام « ۱۵ خرداد » را پیشنهاد کردند که همین نام را انتخاب کردیم و جلسات منظمی را در همین رابطه با دانشجویان برقرار نمودیم.

زحمات شهید نصیری در بسط افکار انقلابی در سیرجان در طول سالهای متمادی ، شهرت ایشان را از شهر سیرجان فراتر برد و شهرها و استان های همجوار را در برگرفت. نیروهای مبارز سایر شهرستان ها که به صورت برنامه ریزی شده یا تصادفی سخنرانی های وی را می شنیدند ، بر آن شدند تا از وجود این عنصر متدین و انقلابی برای اشاعه افکار حضرت امام خمینی «ره» و پیشبرد مبارزه استفاده نمایند. شهرستان های بافت ، بندرعباس ، حاجی آباد ، میناب و رفسنجان ازشهرستان هایی بودند که از سخنرانی های مستمر یا پراکنده شهید بهره می بردند.

در این میان شهرستان بندرعباس به واسطه وجود نیروهای سیرجانی و لاری و دوستانی در آموزش و پرورش که هم عقیده با شهید نصیری بودند ، از جایگاه ویژه ای برخوردار می شود.

رفت و آمدهای متوالی به بندرعباس ، طالبان حقیقت را بر آن داشت که جلسات هفتگی برای شهید نصیری ترتیب دهند و بتوانند همه هفته حضور ایشان را در بندرعباس و در جمع خود داشته باشند.

علی رغم فاصله ۳۱۰ کیلومتری بین سیرجان و بندرعباس و شلوغی جاده ترانزیت بندرعباس سیرجان ، شهید نصیری می پذیرد که با پیکان شخصی خود همه هفته این راه را طی کرده و روز جمعه به سیرجان مراجعت نماید.

این جلسات که عمدتاً به صورت مخفیانه بوده و برای جمعی از فرهنگیان تشکیل می شد ، با عنایت حق تعالی ادامه می یافت و شهید نصیری به واسطه خوابی که یکی از دوستانش دیده بود ، احساس کرد که خداوند از این حرکت ایشان رضایت دارد و امام زمان از آن حمایت می کند.

در همین جلسات بود که یکی از افراد ساواک نفوذ می کند و تمام حرکات ، صحبت ها و اقدامات شهید نصیری و همراهانش را به ساواک گزارش می دهد. لکن به واسطه همان توجه و تایید الهی که ایشان از حرکت خود احساس کرده بود ، علی رغم احضار به وسیله ساواک و تعطیل کردن جلسات بندرعباس ، نتوانستند مدارک مستندی علیه شهید نصیری فراهم کنند و لذا پس از آزار و اذیت و بازجویی ، ایشان را آزاد کردند. شهید نصیری در مرداد ماه ۱۳۵۵ پس از بازگشت از تبعید و قبول تقاضای بازنشستگی اش ، خود را آماده تر از هر زمان دیگر برای فعالیت های انقلابی دید. از این رو ، تشکیل جلسات غیر رسمی در منزل با حضور جمعی

از دانشجویان ، دانش آموزان ، بازاریان و حضور مستمر و منظم در جلسات خانگی صبح جمعه جمعی از فرهنگیان که غالباً با دعای ندبه همراه بود و سخنرانی در مجالس و مساجد شهر سیرجان و عزیمت به شهرستان های اطراف که شرح مختصر آن در صفحات قبل آمد ، عمده فعالیت های ایشان را تشکیل می داد.

انس وی با کتاب و مطالعه آثار دینی و سیاسی ، از جمله کتاب ها شهید دکتر شریعتی که غالباً از سوی دانشجویان سیرجانی به شهر آورده می شد ، از موضوعاتی است که وقت روزانه شهید را به خود مشغول می کرد.

نثر ادبی و جذاب دکتر شریعتی ، شهید نصیری را که خود نیز اهل ذوق و هنر بود و شیرینی و لذت مطالعه متون ادبی و اجتماعی را بیشتر از دیگران درک می کرد ، بر آن می داشت تا بعضاً یک مطلب را چندین بار مطالعه نماید. شهید نصیری یک روز در این خصوص به نگارنده فرمود: مقاله « پس از شهادت » کتاب دکتر را به دلیل زیبایی و تاثیرگذاری که دارد ، آن قدر خوانده ام که تمام آن را حفظ دارم!

ایجاد فضای باز سیاسی اعطایی کارتر رییس جمهور وقت آمریکا به ایران – علی رغم مخالفت شاه – موقعیتی را فراهم کرده بود که بتوان فعالیت های سیاسی و فرهنگی را گسترش داد. این سیاست دولت آمریکا که با توصیه حزب دموکرات آن کشور در تعدادی از کشورهای وابسته اجرا می شد ، به منظور کاستن فشار خفقان بیش از حدی بود که به خصوص از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۴ سراسر کشور را فرا گرفته بود و بیم آن می رفت که این فشار طاقت فرسا ، مردم را به مقابله با رژیم دیکتاتوری تحریک کند. از این رو ، به جهت ایجاد سوپاپ اطمینان درسیستم سیاسی – امنیتی کشور ، توصیه شده بود که فشارها و تنگناهای سیاسی – اجتماعی را کاهش دهند ، لذا از سال ۱۳۵۵ شکنجه و کشتار انقلابیون در زندان و یا در کوچه و خیابان های کشور ، اگر چه قطع نشده بود ، لکن کاهش یافته بود. از طرفی ، درگذشت مشکوک مرحوم دکتر علی شریعتی در لندن و مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی در نجف که در هردوی آنها انگشت اتهام متوجه عمال ساواک بود ، زمینه تحرک بیشتر نیروهای انقلابی را فراهم ساخت.

به طوری که مخصوصاً پس از درگذشت فرزند ارشد حضرت امام که از او به عنوان « امید آینده اسلام » نام برده می شد ، به واسطه اعلامیه های پی در پی حضرت امام و علما و روشنفکران ، فضای مناسبی را برای گسترش برنامه های آگاهی بخش و افشای جنایات رژیم شاه فراهم ساخته بود

این فضا که در حوزه های علمیه و دانشگاه ها از طراوت و تحرک بیشتری برخوردار بود ، نیروهای انقلابی را که سال ها مترصد چنین موقعیتی بودند ، بر آن داشت که تا از هیچ کوششی در این راه کوتاهی نکنند.

شهید نصیری که از سال های دور ، به خصوص پس از وقایع سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ انتظار چنین روزی را می کشید ، سر از پا نشناخته ، به تشدید فعالیت های انقلابی اقدام می نماید. ایشان به صورت علنی و صریح به افشای سیاست های دیکته شده غرب که توسط رژیم شاه یکی پس از دیگری در کشور اجرا گردیده بود ، می پردازد.

او جنایات رژیم را در ایجاد خفقان در دانشگاه ها و مجامع کشور افشا می کند ، از ظلم و تعدی رژیم به فرزندان مبارز این مرز و بوم سخن می گوید ، نقل قول های زندانیان شکنجه شده و علما و مبارزین تبعیدی را به گوش مردم می رساند ، به غارت رفتن منابع و معادن کشور توسط بیگانگان و حضور مستشاران آمریکایی را یادآور می شود ، از نهضت امام خمینی و نقش هدایت گرانه ایشان در پانزده سال گذشته و لزوم ایجاد تغییرات در سیستم حکومتی سخن می گوید ، مردم و جوانان را از شهادت چهره های مجاهدی چون آیت الله غفاری و آیت الله سعیدی و ده ها دانشجو ، نویسنده و مبارز در زیر شکنجه های وحشیانه ساواک مطلع می کند و بالاخره ، با تمام توان برای دست یابی به حکومتی دینی و مردمی تلاش می کند و با هر اقدامش پتکی را بر بنای متزلزل حکومت شاهنشاهی وارد می سازد.

او فقط به هدایت مردم و سخن گفتن برای آنان بسنده نمی کند. هر کجا که لازم باشد در صحنه عمل و درگیری نیز وارد می شود.

نهضت خمینی کبیر در۲۲بهمن ۱۳۵۷باهمراهی ومجاهدات مردان بزرگی چون شهید نصیری به پیروزی می رسد.
اوبا اصرارمردم سیرجان به سمت فرمانداری این شهرستان منصوب می شود وبا به یادگار گذاشتن خاطرات خوش از خدمتگذاری به مردم محروم وستمدیده این شهرستان ،خودرابرای خدمت در سنگر مجلس شورای اسلامی آماده می کند.
با رای مردم شهرستان لارستان؛زادگاه شهید اوبه مجلس شورای اسلامی راه می یابد.
در تاریخ انقلاب اسلامی شاید بعد از رحلت حضرت امام ، هیچ حادثه ای به اندازه فاجعه هفتم تیر ماه ۶۰ قلب مردم ایران را به درد نیاورده باشد. در این حادثه به دلیل شهادت هفتاد و دو تن از مسئولین قوای سه گانه جمهوری اسلامی ابعاد فاجعه تمامی بخش های جامعه را در بر گرفت.
۲۷ تن از نمایندگان مجلس ،۴ تن از وزرا ، تعدادی از مسئولین قوه قضاییه ، جمعی از کارشناسان و معاونین وزرا ، تعدادی از مسئولین حزب جمهوری اسلامی و در راس آنان شهید مظلوم آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی رییس دیوان عالی کشور ، همه کشور را مصیبت زده کرد. به طوری که آثار غم و اندوه همراه با بهت و ناباوری بر سراسر کشور سایه می افکند.
ای کاش دشمنان مردم و تروریست های منافق این را می دانستند که از ترور خدمتگزاران به مردم که خود عمری را در راه مبارزه با استعمار و استبداد گذرانده اند ، جز خسران در دو جهان بهره ای نخواهند برد و طرفی نخواهند بست و ملت هیچ گاه با همچون جانیان خونریزی آشتی نخواهند کرد.
نگاهی گذرا به زندگی هر یک از شهدای فاجعه هفتم تیر حکایت از آن دارد که آنان عمدتاً متعلق به خانواده های فقیر و متوسط جامعه بوده و با مشقت به تحصیل و زندگانی در حوزه ها و دانشگاه ها پرداخته بودند. اغلب آنان طعم آزار و شکنجه ساواک شاه را چشیده و در زندان ها و تبعیدگاه ها روزگار گذرانده بودند. بسیاری از آنان در داخل و خارج از کشور با آوارگی و زندگی مخفی به سر برده و بعضاً از تدریس و سخنرانی ممنوع بودند و اکنون که به یمن ایثار ملت مظلوم ایران توفیق خدمت گزاری به مردم را پیدا کرده بودند ، برای ادای دین خود به مردم سر از پا نمی شناختند و روز و شب را در خدمت به آنان سپری می کردند.
شهیدان محمد منتظری ، دکتر سیدرضا پاک نژاد ، دکتر لواسانی ، دکتر غلامرضا دانش ، سید فخرالدین رحیمی ، دکتر حسن عباسپور ، دکتر محمدعلی فیاض بخش ، سید محمد جواد شرافت ، عباسعلی ناطق نوری ، دکتر قاسم صادقی و مهدی نصیری لاری از جمله این شهیدانند.
آنان که به گفته سیدالشهدای انقلاب اسلامی ، شهید دکتر بهشتی ، « شیفتگان خدمت بودند نه تشنگان قدرت » .
شهید مهدی نصیری لاری نیز که در جلسه مسئولین کشور در محل حزب جمهوری اسلامی حضور داشت ، در حالی که بیش از چهل و هشت بهار از عمر شریفش نگذشته بود ، هدف بغض و عداوت دشمنان خدا و خلق قرار گرفت و جسم پر تحرک و ناآرامش و روح بلند و بی قرارش در شامگاه هفتم تیر در کنار دیگر شهدا آرام گرفت. او که در پی عمری مبارزه ، شهادت در راه خدا را بهترین فضیلت ها می دانست ، عاقبت سرافراز و سربلند از بام رستگاری به سوی معبود خود پر گشود و در جوار شهدای کربلا و انبیا و اولیا از خوان « عند ربهم یرزقون » متنعم گردید. منابع زندگینامه" :بربام رستگاری"نوشته ی عباس دعاگویی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

نصیری لاری، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی نصیری : نماینده ی مردم لارستان درمجلس شورای اسلامی

هفتم فروردین ماه سال ۱۳۱۲ هـ ش و در زمانی که کشور ایران هنوز از آثار سوء جنگ جهانی اول خلاصی نیافته بود و رضاخان به تاخت و تاز و غارت اموال و عقاید مردم مشغول بود و روستاهای ایران در نهایت فقر و فلاکت رها شده بودند ، در روستای سلطان آباد از توابع ارزوئیه بافت که در آن زمان جزء توابع سیرجان محسوب می شد ، متولد گردید.پدر او مرحوم میرزا حبیب الله که به همراه پدر خود مرحوم میرزا امین لاری ، برای ارشاد مردم از سوی روحانیت لار به سیرجان اعزام گردیده بود ، علاوه بر وعظ و ارشاد مردم به کار کشاورزی نیز مشغول بود.مادرش فاطمه ، بانویی متدین و زحمتکش بود و برای تامین معاش خانواده ، به همراه سایر اعضا تلاش می کرد. شهید مهدی نصیری دومین فرزند این خانواده بود.هوش و استعداد سرشار مهدی سبب شد تا پدر بزرگوارش که با معارف دینی و کتب علمی آشنایی داشت ، به علت نبود مدرسه در آن روستا ، وی را به مکتب بفرستد. در پنج سالگی فراگیری قرآن را آغاز کرد. دیری نپایید که در کنار مطالعه کتب ادبی و دینی ، قرآن را به طور کامل فراگرفت. در هشت سالگی پدر و راهنمای خود را از دست داد. او که تازه شیرینی مطالعه و فراگیری علوم اسلامی را چشیده بود ، با مرگ پدر ، قلب پاك و کوچکش گرفت و سایه غم انگیز یتیمی و فقر و تنگدستی بر زندگیش مستولی گردید.

اگر چه با رفتن پدر افق روشن زندگی او در هاله ای از ابهام قرار گرفت ، لکن او به یاری خانواده آمد و هم چنان مطالعات پراکنده خود را ادامه داد و عطش علمی خود را با مطالعه کتابهای دینی و ادبی فرونشاند. استعداد فوق العاده ، ذوق و سر زندگی خاصش ، او را در بین کودکان و نوجوانان روستا ممتاز می کرد ، به طوری که روحیات و ویژگی های این فرزند روستایی که اکنون با کتابها و نوشته های متعددی آشنایی پیدا کرده است ، زبانزد همگان شد. شاید به علت برخورداری از همین صفات بود که یکی از اقوامش ، مرحوم حاج محمد علی بهروزی را بر آن داشت تا از او برای ادامه تحصیل در شیراز دعودت به عمل آورد. اگرچه دوری تنها پسر خانواده برای مادر و خواهرانی که پدرشان را از دست داده بودند ، سخت بود ، لکن با راهنمایی و مساعدت مرحوم محمد جواد نادری پور شوهر خواهر شهید نصیری و تاکید ایشان برای ادامه تحصیل ، در ۱۲ سالگی عازم شیراز شد. شهید نصیری در سال های بعد موفقیت خود را مدیون آقا محمدجواد نادری پور و آقای محمدعلی بهروزی می دانست.

توانمندی های شهید نصیری در شیراز شکوفا شد. ظرف کمتر از یک سال دروس ابتدایی را امتحان داده و با موفقیت ، خود را برای گذراندن دروس متوسطه آماده کرد. یک سال بعد نیز با شرکت در امتحانات دوره متوسطه و کسب رتبه سوم ، موفق شد که گواهی پایان این دوره را اخذ نماید.

شوق به تحصیل و تسلط او به دروس آن زمان موجب شد که با کسب رتبه اول ، به دانشسرای مقدماتی راه یابد.

او که اکنون با مسایل اجتماعی کشور خود آشنا گردیده ، همزمان با تحصیل در دانشسرای مقدماتی ، از فیض مجالس دینی و سیاسی شیراز بهره مند شد و موفق گردید ضمن کسب رتبه اول در دو سال پی در پی ، دیپلم دانشسرا را اخذ نماید.

جوانی نوزده یا بیست ساله بود که در محیطی مذهبی رشد یافته و توانسته بود از اوان کودکی با معارف دینی آشنا گردد ، پایه های اعتقادی خود را محکم کند و مدارج تحصیلی را پشت سر بگذارد. او فقر و تنگدستی را تجربه نموده و شاهد زندگی غمبار اطرافیان و همشهریان خود بود. فاصله طبقاتی بین فقرا و اغنیا و ظم خوانین و عمال حکومتی را از نزدیک مشاهده نموده و اکنون برای او امکان پذیر بود که این همه را مقایسه نماید و علت ناکامی مردم ایران را تشخیص دهد و مقصر اصلی نابسامانی ها را بشناسد.

از این زمان است که فعالیت های سیاسی او شکل گرفت و با تفکرات گوناگون دسته های سیاسی کشور آشنا شد. تلاش فداییان اسلام ، حرکت های آیت الله کاشانی و دکتر مصدق و فعالیت های حزب توده در آن زمان از چشم تیزبین او دور نماند.

برای او که از طینتی پاك و بی آلایش ، قلبی خداجو و حقیقت طلب و ضمیری آگاه برخوردار بود ، تشخیص سره از ناسره چندان

مشکل نبود ، از این رو اولین موضع گیری ها را علیه رژیم پهلوی ، در دانشسرای مقدماتی آغاز کرد.
افشاگری های او علیه دربار ، بیان مفاسد آنان و روشنگری در بین دوستان و دانش آموزان ، او را از حقوق حقه خویش محروم ساخت ، به طوری که دست اندرکاران آموزش و پرورش نسبت به قطع کمک هزینه او در دانشسرا اقدام نمودند. اما برای او که طعم فقر و ناداری را از کودکی چشیده بود ، قطع حقوق دانشسرا نمی توانست مانع حرکت های سیاسی و اجتماعی گردد و تاییدی بود بر عملکرد ناحق مدعیان ترقی و تجدد خواهی !!
شهید مهدی نصیری لاری نمی توانست روح بزرگ و سرکش خود را در محدوده دانشسرا محدود نماید ، از این رو ، در کنار تحصیل علوم جدید ، به فراگیری دروس حوزه نیز روی آورد. ارتباط او با علما و مدرسین حوزه علمیه شیراز منجر به آشنایی با شهید آیت الله دستغیب گردید. او در زمره کسانی نبود که فقط سر در کتاب و درس و بحث داشته باشد و از پیرامون خود غافل بماند ، لذا از فراگیری مبانی دینی و فقهی برای مستدل کردن مبارزه خود با طاغوت یاری می گرفت و مبانی فکری خود را برای مبارزه ای مستمر تا حصول به حکومت حق طلبانه دینی ، تقویت می نمود.
در این ایام بود که به واسطه آشنایی با مرحوم آیت الله سید نورالدین حسینی ، رهبر حزب برادران ، به صفوف هواداران این حزب پیوست و علاوه بر افشاگری های خود ، در جلسات دانش آموزی و دانشجویی جهت حرکت و همگامی با تشکیلات دینی-سیاسی نیز اقدام کرد.
فراگیری درس دین و مبارزه و به بحث گذاشتن افکار و اعتقادات و آبدیده شدن در میدان اندیشه و عمل موجب انعکاس درس ها در بین دانش آموزان و معلمین شده بود و وی را به نیرویی بدل کرد که می توانست محور مبارزات اطرافیان خود قرار گیرد و در میان هم سلکان خویش از جذابیت و درخشش بیشتری برخوردار گردد.
شهید نصیری همزمان با روشنگری های خود پیرامون جنایات رژیم پهلوی ، متوجه خیانت حزب توده و نیروهای فعال آن در شیراز شد. لذا برخود لازم دانست که علاوه بر تلاش های خود برای مبارزه با رژیم ستم شاهی ، به افشای افکار و فعالیت های حزب توده که عمدتاً در جهت منافع بیگانگان بود ، بپردازد ، از این رو ، در دانشسرای مقدماتی با بحث و سخنرانی یا ارائه مقالات با صاحبان این تفکر به مباحثه بر می خاست به طوری که ، یکی از معلمین توده ای که با افشاگری های شهید نصیری برنامه های خود را نقش بر آب دیده بود ، به ضرب و شتم او پرداخته و موجب آزاد و اذیتش شده بود.
شهید نصیری که برای سخنرانی در خیابان های شیراز بعضاً از بالای درختان استفاده می کرد ، گفت: برای دور ماندن از ضرب و شتم توده ای ها هیچ گاه از یک مسیر عبور نمی کردم و می بایست مرتب مسیر خود را تغییر می دادم.
از جمله نعمت هایی که خداوند بزرگ به شهید نصیری عطا فرموده بود ، طبع روان و ذوق هنری او بود که در جای دیگر بدان خواهیم پرداخت ، لکن همین قدر می دانیم که فراگیری کتاب های مرجع شعر و نثر فارسی و بهره گیری از هوش و حافظه قوی او موجب گردیده بود که بتواند از دوران جوانی ، به سرودن اشعار و نوشتن مقالات همت گمارد.این مقالات و اشعار ابتدا در روزنامه های دیواری دانشسرای مقدماتی تجلی یافت و سپس ، در یادداشت های دوستانه ، خودنمایی نمود. اما دیری نپایید که صفحات روزنامه های محلی شیراز ، جایگاه درج مقالات ادبی وی گردید.
از آنجا که شهید نصیری هرگونه توانایی را به عنوان ابزاری برای تحقق اهداف متعالی اش می خواست ، لذا از ذوق هنری و ادبی و حتی نقاشی ها و خط زیبایش در جهت اهداف حق طلبانه خود بهره می گرفت. یادداشت های باقی مانده از وی حاکی از آن است که روحیه حق طلبی ، مبارزه با باطل و حمایت از دردمندان و فقیران جامعه ، در همه حالات شهید موج می زند ، چنان که در همه آثار باقی مانده از وی متجلی است.
قطع کمک هزینه تحصیلی در دانشسرای مقدماتی اولین محرومیتی بود که توسط عمال حکومت پهلوی ، برای شهید نصیری به

وجود آمد. وی که خود را در راه مبارزه ، برای محرومیت های دیگر نیز آماده کرده بود ، به فعالیت های خود ادامه داد.

یکی از مزایای احراز رتبه اول دانشسرای مقدماتی برای او این بود که بدون کنکور وارد دانشسرای عالی تهران شود. شهید نصیری خود را محق می دانست که به دانشگاه راه یابد ، اما رژیم که وی را عنصری نامطلوب برای خود می دانست ، از ورودش به دانشگاه جلوگیری کرد و فرد دیگری را به جای وی به دانشگاه فرستاد.

ایشان برای فرونشاندن عطش شدید کسب علم و دانش خود ، مستقیماً و به صورت آزاد در مسابقات ورودی دانشگاه ها شرکت کرد ، اما این بار نیز رئیس وقت دانشگاه تهران به دستور مقامات مافوق خود از شرکت او در کنکور جلوگیری نمود و این مشتاق علم و آگاهی را از ورود به صحنه فعال دانشگاه محروم است.

ایشان که برای پیدا کردن راه ورود به دانشگاه ، به تهران رفته بود ، پس از دو ماه دوندگی و تلاش بدون نتیجه ، دردمند و غمزده به شیراز بازگشت.

از دیگر مزایای کسانی که حایز رتبه اول در دانشسرای مقدماتی می شدند ، انتخاب محل کار توسط خودشان بود. شهید نصیری ، شیراز را برای کار معلمی انتخاب کرد تا در کنار تدریس به فعالیت های سیاسی – اجتماعی بپردازد ، ولی مسئولین آموزش و پرورش سناریوی تضعیف و تحقیر او را که توسط مسئولین کنکور شروع شده بود ، کامل کردند و به جای موافقت با نگهداری او در شیراز ، یکی از نقاط بد آب و هوای استان فارس- منطقه محروم اوز – را به عنوان محل خدمت ایشان برگزیدند و در اولین زهرچشم ، به بهانه دو روز تاخیر ، ۲۰۰ تومان از حقوق وی کسر گردید ، لکن او که شیفته تحصیل و تدریس و کار با دانش آموزان بود ، با اشتیاق کامل و با زندگی ساده معلمی ، کار خود را در این منطقه محروم آغاز کرد.

در کنار تعلیم و تربیت دانش آموزان ، فعالیت خود را با تلاوت قرآن در مسجد شهر شروع کرد و پس از جذب جوانان و نوجوانان و هم صحبتی با آنان ، کلاس های عقاید و معارف اسلامی را تشکیل داد. طولی نکشید که حسن شهرتش ، موجب توجه جوانان شیعه و سنی آن دیار به مسجد گردید و مردم آن منطقه که کمتر کسی را دیده بودند که در عنفوان جوانی و شغل معلمی تن به چنین کاری دهد ، به اهداف متعالی و نیات خالصانه او پی بردند.

شهر کوچک اوز ، محلی آرام و دورافتاده است. این دوری از جار و جنجال معمول شهرهای بزرگ ، نصیری را با ذوق بیشتر به تفکر و تامل وا می داشت.

شاید بتوان گفت که بیشترین و بهترین اشعار و نوشته های شهید در این منطقه نوشته شده است. تاریخ درج اشعار نغز و قطعات ادبی وی گواه این مدعاست.

سال های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۵ فرصت مناسبی بود که آلام ودردهای مردم آن دیار و محرومیت ها و ناله های سینه سوز آنان را به قول خودش « به صورت قطرات سیاه دل مرکب بر رخسار سفید صحنه » بنگارد.

خط زیبا و نثر آهنگین و شعر دلکش و گیرای شهید ، در کنار بیان رسا و شیرین او ، تاثیر آموزش او را صد چندان می کرد. مضمون غالب اشعار او در آن زمان ، بیان ظلم و جوری است که از سوی خوانین و یا عمال حکومت بر مردم می رفت. مضامین عرفانی و وصف طبیعت و شعر مقاومت که از روح زلال و قلب صاف و ایمان قوی او نشات می گرفت ، نیز در انواع قالب های شعری ، انعکاس وضعیت حاکم بر آن زمان بود.

دوران ۱۸ ماهه سربازی شهید نصیری که از مهرماه ۱۳۳۵ تا فروردین ۱۳۳۷ ادامه داشت ، به گفته خود شهید از درخشان ترین صفحات زندگی آن مبارز نستوه بود. برای او تعلیم دانش آموزان در سر کلاس درس ، وعظ نمازگزاران در کنار محراب مساجد ، سخنرانی بالای درخت برای گروه های سیاسی و نهایتاً حضور در پادگان ها تفاوتی نداشت. او در همه این مکان ها فرصتی می یافت که می بایست به ادای وظیفه خود بپردازد. از عدالت و برابری سخن گوید ، درد و آلام هم وطنانش را بازگو کند ، به افشای

دسیسه های آشکار و نهان احزاب وابسته بپردازد و از فساد و تباهی نظامیان جلوگیری نماید. از این جهت ، صحنه پادگان سلطنت آباد نیز برای او سنگری بود که از ارزش ها و فضایل انسانی دفاع کند.

شاید بیشترین وجه مبارزاتی شهید نصیری در یکسال و نیم سربازی خود به لحاظ موقعیت و فضای پادگان های نظامی در آن زمان ، جلوگیری از مفاسد افسران و درجه داران ، اشاعه احکام دینی و ایستادگی بر مواضع حق طلبانه خویش بود. در یک کلام ، اغلب اوقات شهید در زمان سربازی به آگاه کردن دیگران و امر به معروف و نهی از منکر سپری می شد.

او در ماه های اولیه ورود خود متوجه شده بود که فرمانده یکی از گروهان ها ، افسری شراب خوار و شاه پرست است و می کوشد با تعلیمات خود سربازان ساده دل را از فرایض اسلامی بازداشته و به سوی آلودگی و فساد بکشاند.

شهید نصیری نیز تصمیم گرفته بود در جهت خنثی سازی تبلیغات سوء مزدوران رژیم اقدام نماید. لذا روزها پس از انجام مراسم صبحگاهی برای سربازان از خدا و دین سخن می گفت و محاسن و فواید دینداری را برمی شمرد و تاثیرات سوء مفاسد و گناهان را توضیح می داد و به وسیله روشنگری های خود نقشه های افسران بی دین را خنثی می کرد.

برای تحقق اهداف خود به روشنگری بسنده نمی کرد. گاهی اوقات و برحسب اقتضای زمان و مکان ، به تهدید آنان نیز می پرداخت ، به عنوان مثال ، در زمانی که از شراب خواری جمعی از افسران در شب اربعین مطلع گردیده بود ، با پیغام تهدید آمیز خود ، آنان را از این کار منع کرد و اعتراض سربازان مسلمان را متوجه اقدام آنان نمود.

اقدامات شجاعانه شهید و ناتوانی مخالفینش از برخورد منطقی با او ، آنان را به طراحی نقشه ای برای نابودی وی کشاند. افسران طاغوتی که نمی توانستند وجود او را تحمل کنند ، یک شب در چادری دور هم جمع شدند تا برای به قتل رساندن آن معلم مبارز برنامه ریزی کنند. شهید نصیری از طریق یکی از درجه داران متدین متوجه این توطئه شد و به تنهایی و با قدم های محکم به طرف چادر حرکت کرد. در حالی که همه افسران گرم صحبت بودند و برای کشتن او نقشه های مختلفی را ارائه می دادند ، پا به درون چادر گذاشته بود. افسران وحشت زده ، ساکت شده و او به یکایک آن ها نگاهی عمیق و پر هیبت انداخته بود. ترس و نگرانی بر آنان مستولی گشته و با صدایی محکم می گوید: من حاضرم بفرمایید!

آن ها هم چنان ساکت و وحشت زده باقی ماندند و شهید نصیری به آرامی برگشت و از چادر خارج شد. با این حرکت شجاعانه که برای نظامیان در آن دوره اعجاب انگیر بود ، دیگر کسی جرات مقابله با ایشان را پیدا نکرد ، بلکه سعی کردند از به خشم آوردن او نیز جلوگیری کنند.

یکی دیگر از اقدامات او نیز در پادگان شنیدنی است:

یک بار زمانی که فرمانده نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی برای بازدید پادگان آمده بود ، فرماندهان همه را وادار کرده بودند ساعت ها سر پا ایستاده و نظم آهنین ارتش ! را به نمایش بگذارند. بر صفوف منظم سربازان ، درجه داران و افسران چنان سکوتی حاکم شده بود که انگار خاکستر مرگ و نیستی در فضا پخش شده باشد.

در آن هنگامه وحشت و انتظار ، ناگهان درجه داری از صف خارج شد و به کناری رفت. افسر فرمانده با ترس و لرز به سویش دوید و با فریادی گوش خراش به او نهیب زد : کجا می روی؟

درجه دار با خونسردی گفت: نمازم را نخوانده ام. افسر نیز با خشم غرید: حالا چه وقت نماز خواندن است؟ نمی بینی فرمانده نیروی زمینی نزدیک می شود؟

می دانم ... اما نمی شود که به خاطر فرمانده نیرو فریضه حق را ادا نکرد و بعد شروع کرد به بازکردن بند پوتین هایش ، افسر فرمانده که تازه متوجه شده بود او « نصیری لاری » است ، التماس گونه گفت: ایرادی ندارد ، فقط آن قدر دور شو که به چشم نخوری ، مبادا کار دست ما بدهی !

دوران سربازی با همه فراز و نشیبش به پایان رسید و شهید نصیری لاری مجدداً به سنگر تعلیم و تربیت بازگشت. او که اکنون ۲۶ بهار از عمرش گذشته ، آبدیده تر شده است. مفاسد و مظالم رژیم را در ارتش از نزدیک مشاهده نموده و سرد و گرم دنیا را بیشتر چشیده است. یک سال دیگر را به کار معلمی ادامه داد و در فروردین ماه سال ۱۳۳۸ با یکی از خویشاوندان خود که بانویی باتقوا و پرهیزگار بود ، ازدواج کرد. خانم عفت معین وزیری که در آن زمان ۱۹ سال داشت ، با ازدواج با مردی که تمام هم و غم خود را معطوف مبارزه در راه خدا نموده است ، زندگی نوینی را آغاز نمود. این بانوی پارسا که شهید ، به دفعات از فداکاری ها و همراهی های او یاد می کند ، از جمله نعمت هایی بود که خداوند نصیب او کرد تا بتواند با آسودگی خاطر به انجام وظایف دینی و انقلابی خود بپردازد. شهید نصیری بخش عمده ای از موفقیت های خود را در دوران زندگی مدیون همدلی و همراهی خانمش دانسته ، بارها این جمله را بیان کرده که من حداقل نیمی از موفقیت هایم را مدیون شما هستم. در نتیجه این همراهی ها بود که شهید حتی محرمانه ترین مسایل مبارزاتی اش را از خانمش پنهان نمی کرد و او را از فشارها و تنگناهایی که رژیم برایش فراهم می کرد ، آگاه می ساخت. نامه های تهدید آمیز ساواک و آموزش و پرورش و پاسخ های مناسب آنها را ، به او نشان می داد و بعضاً در سفرهای مبارزاتی ، او را با خود می برد و همیشه او را دعا می کرد.

شهید نصیری پس از گذشت ۱۶ سال از زندگی مشترک با همسرش از آنجا که از او صاحب فرزندی نشد ، با اصرار خود خانم معین وزیری در شهریور ۱۳۵۴ با خانمی به نام حسنیه توکلی از شهرستان لار که دارای شایستگی های اخلاقی بود ، ازدواج کرد.

ثمره این وصلت مجدد دختری به نام زینب است که تنها یادگار شهید می باشد.

هنوز بیش از یک سال از آغاز زندگی مشترکشان با خانم معین وزیری نگذشته بود که ایشان می بایست به شیراز منتقل می شد ، ولی شهید از این اقدام خودداری کرده و محل تدریس خود را شهر لار قرار داد. شهید نصیری با اجازه منزل کوچکی با ماهی یکصد تومان زندگی ساده ، لکن پراز صفا و صمیمیت خود را آغاز کرد.

تمام دلخوشی او ، حضور در جمع فرزندان محرومی بود که به شوق کسب علم در مدارس گرد هم در آمدند. شهید فرصتی پیدا کرده بود تا اعتقادات و تفکرات انقلابی و دینی خود را به بچه ها منتقل کند. در همین زمان بود که بعضاً در محافل ادبی لار نیز شرکت می کرد و با سرودن اشعار نغز خود ، دیگران را تحت تاثیر قرار می داد.

بیش از یک سال از اقامتش در شهر لار نگذشته بود که در چهارم اردیبهشت ۱۳۳۹ زمین لرزه شدیدی این شهر را در هم فرو ریخت. منازل و اماکن شهر که اغلب خشت و گلی بود ، به کلی از بین رفته بود و خانه اجاره ای شهید نصیری نیز از هم فروپاشید و اساب و اثاثیه ناچیز ابتدای زندگی مشترکش زیر آوار ماند. رژیم شاه طبق معمول با وعده جبران خسارات زلزله به میدان آمد ، اما شهید نصیری که امیدی به کمک های رژیم فریبکار پهلوی نداشت ،پس از مدتی شهر لار را به قصد سیرجان ترک کرد و ادامه تدریس خویش را از ابتدای مهر ماه سال ۱۳۳۹ در سیرجان آغاز نمود.

شهید نصیری را با سیرجان الفتی دیرینه بود. او در یکی از روستاهای اطراف سیرجان به دنیا آمده و کودکی خود را در آن جا گذرانده بود. اگرچه به علت تولد اجدادش در سرزمین لار ، علاقه به آن دیار نیز همیشه در دلش برقرار بود.

شهید نصیری پس از ورود به سیرجان و اسکان در این شهر ، کار خود را در دبستان های سیرجان آغاز کرد. دانش آموزان ابتدایی در همان روزهای آغازین شیفته صراحت ، صداقت و لهجه شیرین معلم جدید خود شدند ، که بر خلاف بعضی دیگر ، به گذران ساعت کلاس فکر نمی کرد و سعی داشت که فرزندان این مرز و بوم را علم و دانش بیاموزد. یکی از شکاگردان ایشان در این خصوص می گوید: سال ۱۳۴۰ من در کلاس پنجم دبستان درس می خواندم. یک روز به جای معلم انشای ما ، معلم جدیدی آمد که خود را نصیری معرفی کرد ، پس از آن ، از دانش آموزان خواست هر کس مایل است ، بیاید و انشایش را بخواند. شاگردان زرنگ و آماده یکی یکی می رفتند و انشای خود را می خواندند. بعد از پایان هر انشاء او نمره دانش آموزان را اعلام می کرد: ۷ ،

۵، ۶ و ...

یکی از بچه ها که سال های متوالی از درس انشا نمره کمتر از ۲۰ نگرفته بود ، آمد و انشایش را خواند. معلم جدید اعلام کرد : ۱۴ ! بچه ها فریادی از تعجب برآوردند و اظهار ناراحتی کردند.

معلم جدیـد با ملاحت خندیـد و گفت : البته من این نمره ها را در دفتر وارد نمی کنم ، ولی آنچه شـما خوانديـد ، بیش از این نمره ندارد. بعد ایرادهای مشترك را روی تخته نوشت و آنها را متذکر شد. بعد از درس ، برایمان از اسـلام سخن گفت و یادآور شد که برای حفظ این دین زنـده و نجات بخش ، قلم ، رسالت مهمی بر عهـده دارد. همان برخورد سازنـده و موثر باعث شـد که بعضـی از دانش آموزان آن روز ، فریادهای رسای خود را با شعر و نثر این جا و آن جا سر دهند.

یکی دو سال به همین منوال طی شـد. او که خانه کوچکی در خیابان فردوسـی اجاره کرده بود ، همه روزه با دوچرخه مسیر خانه تا مدرسه را طی می کرد و با شوق و علاقه وصف ناپذیر در کلاس حاضر می شد و وظیفه اش را به بهترین وجه ادا می کرد. در کنار تلاش در مدرسه از سنگر مساجد شهر نیز غافل نمی شد و در هر فرصتی که پیش می آمد ، گریزی به مسایل اجتماعی و سیاسی می زد. اما اسـتعداد فوق العاده و عطش روزافزونش به کسب علم ، میدانی فراتر از دبستان را طلب می کرد. از همین رو بود که تب و تاب ادامه تحصـیل هیچ گاه رهایش نمی کرد ، به خصوص که مسـئولین آموزش و پرورش فارس و رییس دانشـگاه تهران به علل سیاسی از شرکتش در کنکور و ورودش به دانشگاه جلوگیری کرده بودند.

بالاخره زمان مناسب فرا رسید. چند روز به امتحان کنکور ، متوجه موضوع شد و علی رغم زمان کم با بازنگری دروس ، در کنکور شرکت کرد. چندی نگذشته بود که در کمال ناباوری ، همگان مطلع می شوند که با رتبه اول در استان کرمان ، در دانشسرای عالی آن زمان (دانشگاه تربیت معلم فعلی) پذیرفته شده است.

شهریور سال ۱۳۴۱ بود که برای بـار دیگر اسـباب و اثـاثیه مختصـر خود را جهت اقـامت در تهران فراهم می کنـد. در تهران بزرگ ،خانه کوچك و محقری که بیش از دو اتاق نـداشت ، اجاره کرد و همزمان با تحصـیل به میـدان بزرگتری از سـیاست و مبارزه گام نهاد.

در دانشـگاه آن روز ، طیف هـا و دسـته هـای گونـاگون سیاسـی و غیرسیاسـی مشـغول به فعـالیت بودنـد. هر تـازه واردی بر حسـب اعتقادات و روحیات خود به سوی یکی از این گروه ها گرایش پیدا می کرد

شهید نصـیری که برای حضور در صـحنه های اجتماعی و سیاسی از لوازم کافی عقیدتی و فکری برخوردار بود ، خیلی زود توانست جایگاه خود را در میان دانشجویان باز یابد. او با چند دسته از دانشجویان و استادان روبرو بود:

گروهی از اسـتادان وابسـته به رژیم که سعی در شناسایی دانشجویان مبارز داشتند و در تلاش بودند که آنان را به نحوی با تهدید یا تطمیع ، به سوی رژیم جلب کنند یا حداقل آنها را انسان های بی تفاوت تبدیل نمایند. شـهید نصـیری سعی می کرد به صورت های گوناگون به افشای اقدامات آنان پرداخته و یا فعالیت های آنان را خنثی نماید.

جمع دیگری به واسـطه اعتقادات حزبی ، قصـد کشانـدن دانشـجویان به عضویت در احزاب وابسته و عمـدتاً حزب توده را داشـتند. شهید هم به راه های مختلف در جهت نقش بر آب کردن برنامه های آنان تلاش می کرد. گروه سوم دانشـجویان و استادان مبارز و مذهبی بودند که با تهیه مقالات ، اشـعار و تشـکیل محافل دانشـجویی ، سـعی در افشای جنایات رژیم داشتند. اینان از جمله یاران و هم رزمان شـهید نصـیری در این مقطع از زندگی وی بودند. در این میان ، مرحوم جلا آل احمد از جایگاه خاصی برخوردار بود. او که ذوق ادبی و استعداد شهید نصیری را در کنار روحیه حق طلبانه وی مشاهده می کرد ، مرتباً او را مورد تشویق قرار می داد.

در یکی از روزها که شـهید نصیری مقاله ای را تحت عنوان « درشت استخوان درمانده » بر وزن « بزرگ ارتشداران فرمانده » قرائت و در آن از فساد و سـستی در نظام شاهنشاهی یاد کرده بود ، مرحوم آل احمـد دستی بر شانه شـهید نصـیری زده بود و با همان لحن

خاص خود گفته بود: « حضرت ، کاری کنی ، چیزی می شی . » برای انسان فعال و پرتحرکی چون شهید نصیری ، حتی دانشگاه نیز محیطی کوچک به نظر می رسید. از این رو ، شهید با حضور در محافل و مساجد تهران بزرگ ، روح تشنه خود را سیراب می کرد. مجالس استاد شهید مرتضی مطهری برای او از جاذبه خاصی برخوردار بود ، زیرا توجه ایشان به مقتضیات زمان و شناخت عمیق ایشان از مبانی دینی و بیان مطالب به زبان دانشجویان و تحصیل کردگان ، شهید نصیری را همچون پروانه ای به گرد شمع وجودش فرا می خواند. او که گمشده خود را یافته بود ، سعی می کرد علاوه بر حضور در محضر استاد مطهری ، با سرودن اشعار یا ارائه مطالب به غنای مجالس بیفزاید.

در یکی از این مجالس است که شهید نصیری پس از قرائت سروده خویش پیرامون نهضت حسینی ، مورد تفقد و تشکر شهید مطهری قرار گرفت.

سال دوم دانشجویی شهید نصیری بود که حوادث پانزده خرداد رخ داد. او که مدتی با نهضت امام خمینی و بیانیه ها و سخنرانی های اعتراضی ایشان آشنا شده بود ، از کسانی است که در تظاهرات و اقدامات اعتراضی مردم شرکت کرد. صبح زود ۱۵ خرداد به قصد رفتن به دانشگاه از خانه بیرون رفته بود ، لکن حضور مردم در خیابان ها و شنیدن خبر دستگیری امام خمینی او را به صف مبارزین کشاند. او که سعی در هدایت مردم در مسیر تظاهرات داشت ، همراه با مردم شعار « خمینی بت شکن ، خدا نگهدار تو ، الهی بمیرد دشمن خونخوار تو » را سر می دهد.

هنگامی که مردم قصد تصرف ساختمان رادیو را داشتند ، نیروهای رژیم مردم را به گلوله بستند. در همین جا بود که شخصی از میان جمعیت که شاهد تلاش های شهید نصیری بوده است ، به سوی او آمده و فریاد می زدند: آقا تو دانشجویی و با این پلی کپی ها که به همراه داری ، اگر شما را شناسایی کنند ، حتماً شما را خواهند کشت. ولی زمانی که می بیند شهید نصیری توجهی نمی کند ، او دست شهید نصیری را گرفته و او را در مغازه ای جای داده و در مغازه را پایین می کشد و تا بعد از آرام شدن تظاهرات ، آن را نمی گشاید.شهید نصیری که پس از بازگشت به خانه شدیداً تحت تاثیر جریانات قرار گرفته و به شدت متاثر و ناراحت شده بود ، تا مدتی از یاد و حال شهدا و مجروحانی که خود شاهد به خاک و خون کشیدن آنها از سوی عمال رژیم بوده است ، بیرون نمی رود.

مترصد آزادی امام از زندان بود و به محض آزاد شدن امام به اتفاق همسرش راهی قم شده و در شمار اولین دیدارکنندگان با امام قرار گرفت. شهید نصیری شاید تا آن روز عمق جنایات رژیم را از نزدیک لمس نکرده بود و از این به بعد است که انگیزه و جدیت بیشتری در مبارزه با رژیم پیدا می کند. در همان سال ها بود که مرحوم آیت الله طالقانی و مبارزین دیگر در پادگان عشرت آباد زندانی و تحت محاکمه قرار گرفته بودند.

شهید نصیری برای تکمیل اطلاعات انقلابی خود و شناخت اهداف مبارزین و ترفندهای رژیم در جلسات داده شرکت می کرد و با روحیات و برنامه های نیروهای مبارز بیشتر آشنا می شد.

شهید نصیری دانشگاه را با نمرات عالی به پایان رسانید و خود را برای حضور در فضایی بزرگتر و در موقعیتی بهتر آماده کرد. کسانی که در آن سال ها موفق به اخذ لیسانس می شدند ، می توانستند از موقعیت خوبی برخوردار باشند ، و مشاغل مهمی را به عهده بگیرند.

برای شهید نصیری فراهم شدن این موقعیت ها امکان پذیرتر بود ، زیرا ایشان به لحاظ استعداد و هوش بالایی که داشت ، در احراز موقعیت ها موفق تر بود و عوامل رژیم در آموزش و پرورش نیز مایل بودند شهید نصیری ، با اشتغال در پست های پر زرق و برق و نان و آب دار از عقاید و مبارزات خود دست بکشد ، از این رو ، پس از پایان تحصیلات عالی پست های مهمی به ایشان پیشنهاد گردید. ولی شهید نصیری همانطور که خود می گوید ، معلمی را به خاطر ارتزاق انتخاب نکرده بود ، بلکه به خاطر علاقه و عشقی

که به آن داشت و به این علت که کمال و ترقی را در ادای هر چه بهتر این وظیفه می دانست ، انتخاب کرده و به آن دل بسته بود. به همین دلیل بود که به اتفاق همسرش عازم سیرجان شد و از آنجا که تا آن زمان خانه ای از خود نداشتند ، تصمیم گرفتند که سرپناهی فراهم آورند.

در آن زمان اغلب کارکنان دولت در مرکز شهر سکونت داشتند. ولی زمینی را که با شهید نصیری تحویل دادند ، قریب ۲ کیلومتر از مرکز شهر فاصله داشت ، به طوری که آب و برق در آن حوالی وجود نداشت. با این وصف ،شهید با همکاری همسرش و فروش چند تخته فرش دو اتاق خشت و گلی فراهم ساخت و او که می توانست در صورت متابعت از نظرات عوامل رژیم ،صاحب بهترین امکانات در مرکز شهر شود ، پیش از دو سال بدون آب و برق در آن خانه محقر زندگی کرد.

شهید نصیری زندگی ساده اما باصفای خود را در دو اتاق ادامه داد. تفاوت سطح مادی زندگی ایشان با همکاران و حتی فامیل موجب نشد که این زوج مبارز به جای اندیشیدن به مبارزه و تلاش در راه اعتقادات دینی خود ، به فکر افزایش مال و منال باشند .

همسر ایشان می گوید:

علی رغم تنگناهای زندگی احساس می کردم بهترین و شیرین ترین زندگی از آن ما است. و این نکته بی جهت نبود ، زیرا اگر شکل گیری زندگی بر پایه این کلام امام حسین (ع) استوار باشد که :

« ان الحیاه عقیده و جهاد » ، « زندگی عبارت از عقیده و سعی و تلاش در راه آن است » می بایست زندگی معنی دار و هدفمند یک زوج خداجوی از زندگی پر زرق و برق ، لکن بی محتوای انسان های بی هدف که جز به لذایذ زودگذر این جهان فکر نمی کنند ، شیرین تر و با معنی تر باشد.

با اخذ درجه لیسانس از دانشگاه ، حضور شهید نصیری در مقطع متوسطه و در دبیرستان های شهر نه تنها نقطه عطفی در زندگی آن بزرگوار به شمار می آید ، بلکه منشا تحول و تحرکی در میان معلمین و دبیران آن زمان می شود. آموزگاران و دبیران مذهبی و سخت کوش ، وجود عنصری را که از سویی دانشگاه را با نمرات عالی طی کرده و ازسوی دیگر، از ویژگی های برجسته ای چون استعداد ، حافظه قوی ، تسلط به زبان های انگلیسی و عربی ، آشنایی با معارف دینی و در عین حال ، صراحت لهجه ، خوش بیانی ، شجاعت و جذابیت می باشد در میان خود به منزله پشتوانه ای قوی و موثر

می دانند و از این جهت ، شادمان بر گرد وجودش جمع می شوند.

از طرف دیگر ، عوامل رژیم ستم شاهی ، وجود چنین شخصیتی را برای حفظ موقعیت خود و رژیم خوشایند نمی دانند و سعی در محدود کردن او دارند. توانایی ها و مهارتهای مختلف شهید نصیری در تدریس دروس ادبیات و علوم تربیتی ، به خصوص در مقطع دوم دبیرستان های شهر و دانشسرای مقدماتی و همچنین کمبود دبیر لیسانس در آن زمان ، مسئولین آموزش و پرورش را مجبور به کوتاه آمدن در مقابل تدریس ایشان می نماید و دانش آموزان دختر و پسر دبیرستان های شهرستان سرجان جزء کسانی بودند که از وجود شهید نصیری بهره می گرفتند.

بیان ظرایف ادبی و نکاتی که حاکی از ذوق هنری و روح لطیف شهید بود ، همراه با آموزش راه و رسم زندگی و مبارزه و از همه مهم تر ، دلسوزی و نیات خالصانه ایشان موجب گردیده بود که دانش‌آموزان بعد از کلاس های درس نیز ، ایشان را رها نکرده ، در مساجد و محافل شهر و حتی منزل ، از نظرات شهید استفاده بیشتری ببرند.

دانش آموزانی که در آن روز از این مخزن دانش بیشتر خوشه می چیدند ، امروز از شخصیت های نظام و از مصادر امور پس از انقلاب می باشند.

سال های آخر دهه ۱۳۴۰ و ابتدای دهه ۱۳۵۰ ، مخوف ترین سال های رژیم پهلوی بود. رژیم که احساس کرده ، بود با سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ، تبعید و زندانی کردن علما و روشنفکران مبارز ، تبعید امام خمینی «ره» به ترکیه و نجف ، سرکوب

مبارزین و مجاهدین توانسته است نقش ژاندارمری منطقه را برای غرب ایفا نموده و « جزیره ثبات منطقه » را فراهم گرداند ، از هیچ فشار و اذیت و آزاری علیه پویندگان راه حق خودداری نمی کرد.

رژیم ، کمترین اعتراض فردی و جمعی را برنمی تابید و کوچکترین انتقاد روحانیون ، معلمین و روشنفکران از دید ساواک و ماموران مخفی و علنی آن دور نمی ماند. با کوچکترین بهانه ای شخص منتقد و یا معترض را به ساواک و شهربانی می کشاند و با پرونده سازی او را از حقوق اولیه خود مانند سخنرانی و تدریس محروم می کرد.

همزمان با شیوه ای که علمای مبارز در تهران ، قم و سایر بلاد پس از تبعید امام در پیش گرفته بودند و به تبع از رهبر و مرجع تقلیدشان کادرسازی را شروع کرده بودند ، شهید نصیری نیز اولویت مبارزه خویش را در ساختن نیروهای مبارز دید ، زیرا برای پیروزی نهضتی که به فرموده رهبر خود ، سربازان و یارانش در گهواره ها بودند ، این اقدام صورت پذیرد. اما واضح بود که کادرسازی نیروهای مبارز نیز از دید عوامل رژیم دور نمی ماند و به اشکال مختلف برای آنان دردسر ایجاد می کرد.

شهید نصیری با علم به این موضوع ، ضمن سعی در رعایت آیین مبارزه و مخفی کاری ، از بیان پاره ای مطالب در سر کلاس ناگزیر بود. این بیانات به خصوص هرگاه که فرزندی از دلاوران این مرز و بوم را به زندان و شکنجه گاه می بردند یا به شهادت می رساندند و یا به بهانه تجدد و ترقی خواهی کمر به نابودی فرهنگ و سنت ها و ارزش های دینی و ملی مردم می بستند ، شدیدتر می شد.

او که با آیین مبارزه از زمان شکل گیری مبارزات فداییان اسلام و نهضت ملی شدن نفت ، آشنایی داشت و قیام ۱۵ خرداد را از نزدیک مشاهده کرده بود و بسیاری از علما و مبارزین را در زندان می دید ، نمی توانست از انتقال این مطالب به دانش آموزان ، دبیران و مردم پرهیز نماید.

در یکی از این روزها که با آوردن نوار یک روحانی مبارز ، بچه ها را با جنایات رژیم هر چه بیشتر آشنا می کرد ، مورد غضب عمال رژیم قرار گرفته و بالاخره به جیرفت تبعید شده بود. در این مورد یکی از خواهران معلم و مبارز که از تربیت شدگان مکتب آن شهید بزرگوار است ، می گوید : در سال ۱۳۴۸ یک روز در مدرسه به ما گفت سر ساعت یک ، قبل از شروع رسمی کلاس به مدرسه بیایید ، کارتان دارم. همه آمدیم و در یک کلاس جمع شدیم. دانش آموزان در را بستند. استاد نصیری آمد ، در حالی که ضبط صوتی در دست داشت. همه منتظر مانده بودند که می خواهد چه کند ؟ گفت: بچه ها ، گوش کنید. آنگاه نوار سخنان یکی از گویندگان روحانی را که درباره جنایات رژیم صحبت کرده بود ، برایمان گذاشت.

خشم و خروش ، وجود همه ما را داغ کرده بود ...

ناگهان مدیر مدرسه با عصبانیت داخل شد و ضبط و نوار را با خود به شهربانی که نزدیک دبیرستان بود ، برد. استاد نصیری را به شهربانی خواسته و بازجویی کردند. روز بعد کلاسمان در انتظار حضورش بی تابانه می سوخت که خبر تبعیدش قلب هایمان را در هم فشرد. او را به راه ابوذری که خود همیشه از او برایمان سخن می گفت بردند و شهر گرم جیرفت ربذه ای شد که استادمان را به سوی خود فراخواند.

تبعید شهید نصیری از سیرجان به جیرفت به جرم حق خواهی ، خود منشا آگاهی بخشی بیشتر به نسل جوان بود. آن روز ، این اقدام رژیم نه تنها سودی را برای دست اندرکاران آن در سیرجان به دنبال نداشت ، بلکه خود موجی را در جهت مخالفت علیه رژیم ایجاد نمود. شعارهای آزادی خواهانه ای که در و دیوار مدارس شهر را در بر می گرفت ، همراه بود با پرسش و پاسخ های روشنگرانه ای که در دبیرستان ها ، مساجد و محافل شهر رواج یافت. همزمان با این اقدام ها ، با پیگیری هایی که برای بازگرداندن شهید نصیری از تبعید صورت گرفت ، رژیم را بر آن داشت که پس از گذشت قریب دو ماه از آن واقعه تسلیم فشارهای مردم شود و استاد مبارز را به شهر خود برگرداند. اما این بار با استقبالی گرم تر و عزمی جزم تر برای استمرار مبارزه.

از جمله ویژگی های بارز شهید بزرگوار ، استاد نصیری ، ظرافت ها و جذابیت های تدریس ایشان بود ، آن چنان که حتی دشمنان ایشان که وجود ذی جود ایشان را موجب بی رونقی کار خود می دانستند ، نیز از کتمانش عاجز بودند.

شاید زندگی پر فراز و نشیب شهید نصیری و آبدیده شدن او در کوره تلاش و مبارزه ، در ایشان توانایی هایی را به وجود آورده بود که او بتواند مکنونات قلبی و آموزش دروس کلاسیک را به شیرین ترین وجه و بهترین صورت ارایه دهد.

دانش آموزان زرنگ و با استعداد که کنایات و ایهام های گفتاری و نوشتاری شهید را قبل از دیگران درک می کردند ، از آن حظ وافر می بردند. دیگر دانش آموزان هم که دلی به درس و بحث کلاس نداشتند ، نیز از تذکرات طنزآلود و شیرین استاد بی بهره نبودند. گاهی اوقات تحسین های هدفدار شهید نصیری موجب می شد که آنان بر خلاف دروس دیگر دبیران ، ساعت ها پای درس ایشان نشسته و مطالبش را به گوش جان بشنوند.

اختلاط مفاهیم کتاب های درسی با مسایل روزمره مردم ، به خصوص محرومین و مستمندان و بیان مصادیق داستان ها و مطالبی که در کتاب های ادبیات بود ، موجب غنی سازی دروسی می شد که معمولاً نظام آموزش و پرورش سعی در مجرد ساختن آن مفاهیم داشت.

خط زیبای شهید نصیری از دیگر جاذبه های کلاس درس ایشان بود. اغلب به محض ورود به کلاس جمله ای ، شعری و یا آیه و حدیثی را با خط خوش بر روی تخته می نوشت و کلاس را مجذوب آن می نمود و بعضی اوقات دقایقی پیرامون آن بحث می کرد.

تلفیق خط زیبا ، بیان خوش و شگردهای معلمی با اهداف خیرخواهانه شهید نصیری ، مفاهیم ارزشی را تا عمق جان دانش آموزان نفوذ می داد. نگارنده که خود افتخار چند سال آشنایی و دو سال شاگردی استاد را در سال های آخر دوره دبیرستان دارد ، خاطرات شیرین بسیاری از لطایف و ظرایف ادبی که حاکی از ذوق هنری ایشان بود ، به یاد می آورد و از باب تجدید آن خاطره های فراموش ناشدنی و استفاده خوانندگان محترم ، در این جا به ذکر یک مورد بسنده می کند و موارد دیگر را ، به بخش خاطرات می سپرد.

شهید نصیری در سال ۱۳۵۳ ، روزی پس از ورود به کلاس و قبل از هر اقدام دیگری قلم گچی را طلب کرد ، برحسب اتفاق بنده برای آوردن گچ عازم دفتر مدرسه شدم. قبل از خروج از کلاس ایشان با لحنی ظاهراً جدی و همچون استادکارهایی که سفارش ساخت گچ را برای بنایی می دهند ، گفت: مواظب باش « گچ زچ » نباشد!! بچه ها هم که با اصطلاح بنایی « گچ زچ » آشنا بودند ، با تبسمی که حکایت از عشق و علاقه به استاد بود ، از لحن کلام ایشان استقبال کردند. چند قلم گچ را به کلاس آورده و تحویلشان دادم. ایشان با خطی بسیار زیبا این دو بیت را بر روی تخته نوشت:

چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد

چه نکوتر آنکه مرغی ز قفس پریده باشد

پر و بال ما بریدند و در قفس گشودند

چه رها ، چه بسته مرغی که پرش بریده باشد.

برای کسانی که خفقان سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ را درک کرده بودند ، معنی و مفهوم این شعر بسیار روشن بود و حکایت از گستردگی ظلم و بیدادی می کرد که در شکنجه گاه ها و زندان های آن روز ادامه داشت. هفته و ماهی نبود که خبر شهادت مبارزی از گوشه زندان ها یا درگیری های خیابانی به صورت غیرعلنی بین مبارزین پخش نشود.

آیت الله سعیدی مدتی قبل و آیت الله غفاری در همان سال زیر شکنجه به شهادت رسیده بودند و مبارزینی از گروه های مسلح ضد رژیم ، همه روزه به جوخه های اعدام سپرده می شدند.

اغلب مبارزین و علما یا در گوشه های زندان و یا در تبعیدگاه ها به سر می بردند ، مراکز تبلیغی و فرهنگی ،از جمله حسینیه ارشاد ، بسته شده بود. شهید مطهری و شهید دکتر شریعتی ممنوع از سخنرانی و اغلب زندانی بودند. آری ، در چنین حال و هوایی ، شهید نصیری تمامی این قضایا را به شکلی لطیف در چند بیت شعر جا می داد و با بحث مختصری قبل از شروع کلاس ادبیات به دانش آموزان می فهماند که وضعیت چیست و در چه فضایی سیر می کنند و وظیفه یک انسان مسلمان و آگاه در آن عصر چیست.

اغلب بچه ها ، اشعار وصنایع ادبی و کلمات قصاری که از بزرگان و از شهید نصیری بر تخته نوشته می شد ، در دفترچه های خود یادداشت می کردند. جملاتی که از خود شهید نصیری بود ، معمولاً از هنر طنز بی بهره نبود. از ویژگی های دیگر شهید نصیری نوشتن یادداشت در دفاتر دانش آموزان بود. کم نیستند از شاگردان شهید که دست خط زیبای ایشان را در دفاتر خود نگاه داشته اند این مهم شاید از چند عامل ناشی می شد: اول این که شهید نصیری چون با خطی خوش مطالب را می نوشت در واقع ، این اقدام هدیه ای برای یک دوست یا یک دانش آموز بود که به او ارایه می شد. دوم این که از تاثیرگذاری مطلبی که معلم بر دفتر دانش آموزان می نوشت و بدین وسیله به دانش آموز قدر و ارزش می بخشید و او را دوست خو می دانست ، آگاه بود و به آن اهتمام می ورزید و سوم اینکه عمده یادداشت ها حاوی مطالب آموزنده ، اعم از مطالب دینی ، سیاسی ، اجتماعی و یا اخلاقی بود و این مطالب بالاخره ، نه یک بار که چند بار ، مورد مطالعه شخص و دیگر دوستان و نزدیکانش قرار می گرفت و لذا وسیله ای برای اشاعه افکار و نکات آموزنده بود.

شکی نیست که دانش آموزان با استعداد ، مذهبی و خوش اخلاق بیشتر از یادداشت های شهید بهره می بردند. شیوه او ، از جمله تدابیر ارزنده ای بود که در روش تدریس به کار گرفته می شد و مسلماً رشته دانشگاهی ایشان ، یعنی علوم تربیتی در توصیه به استفاده از این روش ها موثر بود.

شهید نصیری به توانایی نقش خود در افشاگری مظالم رژیم و پیدا کردن زمینه ها کاملاً آگاه بود. از این رو ، بخشی از تلاش های خود را معطوف مراکز آموزشی دخترانه و پسرانه شهر نموده بود و در سال های آخر دوره متوسطه با حضور در دبیرستان ها و دانشسرای مقدماتی دختران به آگاه سازی و احیای اندیشه ها اقدام می نمود.

ثمرات دینداری را در بین خانواده ها و جوانان مطرح می نمود ، آنان را به سوی مراکز تبلیغی و ارشادی شهر هدایت کرده و با علمای مبارزی همچون حجت الاسلام والمسلمین غیوری که غالباً به عنوان تبعیدی در شهرستان سکنی داشتند ، آشنا می نمود. در مساجد شهر – به ویژه مسجد صاحب الزمان – هدایت گر مردم بود. معرفی کتابهای سودمند و جذاب برای جوانان و همچنین ، افشای دسیسه های رژیم که غالباً در چهره اشاعه بی بند و باری و فساد تجلی می نمود ، از اصلی ترین اقدامات آن شهید سعید بود.

اما بخش عمده فعالیت های شهید نصیری ، خارج از مراکز آموزشی صورت می پذیرفت. نه تنها گستره یک شهرستان ، بلکه چند استان زمینه کار او بود. او در این وانفسای موجود می دانست باید از هر امکان و فرصتی برای مبارزه استفاده نماید ، لذا ، در کنار کار آموزشی در دبیرستان ، از محل های تجمع مردم نیز غافل نبود.

پس از اخذ لیسانس و برگشت به سیرجان ، کار خود را با قرائت و تفسیر دعای افتتاح از مسجد حاج محمدباقر باقرزاده در خیابان فردوسی شروع کرد. شاید در روزهای اول ، تعداد همراهان او از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی کرد ، ولی کار ایشان همچون شجره طیبه ای بود که روز به روز محکم تر ریشه می دواند و شاخ و برگ معطر خود را در فضا پراکنده می ساخت.

در آن روزگار ، یعنی سال های قبل از ۱۳۵۰ ، به دلیل عدم آگاهی و ترس از آزاد واذیت های ساواک و شهربانی ، بسیاری از روحانیون و متدینین نیز جرات همراهی با ایشان را نداشتند و سعی می کردند ظاهراً به انجام فرایض دینی بسنده کرده و کار مبارزه با رژیم ستم شاهی و ضد دین را به خدا واگذار کنند. متاسفانه معدودی از روحانیون و افراد وجود داشتند که نه تنها شهید نصیری و امثال او و همچنین ، یاران و مقلدین حضرت امام خمینی(ره) را همراهی نمی کردند ، بلکه به اشکال مختلف حرکت آنان را زیر

سوال می بردند. اگر چه این طرز تفکر جز افرادی را که از دین به نماز و روزه اکتفا کرده بودند ، تحت تاثیر قرار نمی داد ، در عین حال ، موانعی را که در سطح شهر برای حرکت های مبارزه طلبانه امثال شهید نصیری به وجود می آورد. اینان در پاسخ به این که چرا به جلسات ایشان نمی روند ، می گفتند: حفظ جان لازم است و ما نمی توانیم جان و مال خود و فرزندانمان را به خطر بیندازیم! آری ، مبارزه در آن روزگار به خطر انداختن جان و مال بود ، لکن این امر موضوع جدیدی نبود که تازه کشف شده باشد ، بلکه حرکتی بود در طول تاریخ که بین حق و باطل جاری و ساری بوده است

به هر صورت نهالی را که شهید نصیری در راه آگاهی بخشی مردم ، کاشته بود ، روز به روز بارورتر می شد ، تا آنجا که مسجد کوچک حاج محمد باقر دیگر گنجایش جلسات و سخنرانی های جذاب شهید نصیری را نداشت.

با حضور حجت الاسلام والمسلمین مسعودی در مسجد صاحب الزمان ، این مسجد پایگاه مناسبی برای رشد فرهنگی و سیاسی فرزندان شهر شد ایشان که با اجازه و توصیه حضرت امام راهی سیرجان شده بودند ، اگر چه ممنوع المنبر بودند ، ولی مسجد و منزل خود را پایگاهی برای ترویج افکار حضرت امام و درس مبارزه با رژیم قرار داده بودند.

جلسات شب های جمعه این مسجد به زودی شهرتی عمومی یافت و از موقعیت یک جلسه سنتی قرائت قرآن ، فراتر رفت. در این جلسات که عمدتاً جوانان ، صحنه گردان و مستمع آن بودند ، حال و هوایی دیگر حکم فرما بود. آنان که شور مبارزه با رژیم جنایتکار پهلوی را در سر ، و درد دینداری را در دل داشتند ، ملجا و مامن خود را پیدا کرده بودند.

مسجد صاحب الزمان در جایگاهی بود که اغلب خواسته های به حق جوانان را ، پاسخ می گفت و محل تجمع آنان بود. اطراف مسجد برای ورزش و بازی فوتبال موقعیت مناسبی داشت.

بحث های سیاسی اجتماعی روز ، برخورد مناسب بانی خیر و فداکار مسجد ، مرحوم حاج غلامرضا تخشید ، پاسخ های شیرین و جوان پسند جناب آقای مسعودی امام جماعت و بهره برداری از کتابخانه غنی مسجد ، همه و همه فضایی بسیار مناسب را برای رشد جوانان پاک طینت شهر فراهم کرده بود.

زمینه برای جوانان و نوجوانانی که توانایی مطرح کردن خود در فعالیت های دینی را داشتند ، فراهم شد. مبتدی ها در قرائت قرآن و ترجمه ، برای شب های جمعه نام نویسی می کردند و با تجربه ترها برای ارایه مقالاتی که با نظر بزرگترها تعیین می شد ، آماده شده یا به تمرین سخنرانی می پرداختند. شرایط از همه جهت برای بهره برداری آماده بود و چه کسی بهتر از شهید نصیری که با بیان فصیح به بیدارگری نسل جوان بپردازد.

امروزه همه کسانی که در آن جلسات از آموزه های دینی بهره برده اند و در انقلاب و دفاع مقدس و پس از آن منشا اثر خیر بوده اند ، خود را مدیون هدایت و روشنگری هایی می دانند که شهید نصیری گاه و بیگاه فریادگر آن بود.

تذکرات دردمندانه و بعضاً گله های دلسوزانه از کسانی که کمتر در مساجد و محافل مذهبی حضور پیدا می کردند و یا تحت تاثیر نمادهایی از فرهنگ تجدد طلبی در شهر واقع می شدند ، نیز معمولاً در صحبت های آن فرزانه زمان ، تجلی می یافت.

او علاوه بر حضور در مساجد ، از مکان های ورزشی نیز به عنوان متحلی برای حضور خود و تحقق اهداف دینی استفاده می کرد. ایشان به دلیل علاقه به ورزش باستانی ، بیشتر در جمع ورزشکاران این رشته حضور می یافت.

آقای وحید از شاگردان و دوستان شهید در این خصوص می گوید: شهید نصیری به منظور تاثیرگذاری بر جمع ورزشکاران باستانی شهر هم قبل و هم بعد از انقلاب معمولاً در میان آنان حاضر می شد. منزل ما در مسیر رفتن ایشان به باشگاه (زورخانه) ورزشی بود ، لذا بعضی روزها صبح زود به در منزل ما مراجعه می کرد و به اتفاق برای ورزش به زورخانه می رفتیم ، در آن جا چند تن دیگر از دوستان مسجدی ، مانند آقای حاج حسین قنبری ، آقای آتشی پور و آقای نقیب ، حضور داشتند ، همراه آنان ورزش می کردیم و در میانه ورزش یا در پایان آن ، شهید نصیری با بیان آیه یا حدیثی به توضیح و تفسیر آن می پرداخت و نکات اخلاقی را

یادآور می شد ، یا حکایت هایی را از جوانمردان تاریخ بیان می کرد و چون سخنانش از دل بر می آمد و خود ایشان رعایت می کرد ، به دل دوستان می نشست و ورزشکاران از سخنان او استقبال می کردند ، گاهی اوقات که فرصت برای حضور نمی یافت ، تاکید داشت که یکی دیگر از دوستان مطالبی را ایراد کند. ایشان معمولاً سعی می کرد فعالیت های روزانه خود را نیز در مسیر اهدافش قرار دهد.

توجه شهید نصیری فقط به دوستان و جوانان داخل کشور معطوف نبود ، بلکه با مکاتبه و راهنمایی های خود ، دانشجویانی را که برای ادامه تحصیل در خارج از کشور حضور داشتند ، مورد توجه قرار می داد. آقای سید اسد الله علوی که در آن زمان در کشور فیلیپین به تحصیل اشتغال داشت ، در این خصوص می گوید:

مدتی از ورود ما به فیلیپین نگذشته بود که نامه ای برای شهید نصیری فرستادم و از ایشان درخصوص ادامه فعالیت ها راهنمایی خواستم. ایشان طی نامه ای من را با نام مستعار به شهید دکتر بهشتی که در آن زمان در آلمان بودند ، معرفی کردند تا بتوانیم از برنامه های اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان استفاده کنیم. از آن پس کتاب ها و نشریات اتحادیه انجمن های اسلامی مرتب برایمان ارسال می شد. همچنین ، ایشان برای نشریه ای که در فیلیپین منتشر می کردیم ، نام « ۱۵ خرداد » را پیشنهاد کردند که همین نام را انتخاب کردیم و جلسات منظمی را در همین رابطه با دانشجویان برقرار نمودیم.

زحمات شهید نصیری در بسط افکار انقلابی در سیرجان در طول سالهای متمادی ، شهرت ایشان را از شهر سیرجان فراتر برد و شهرها و استان های همجوار را در برگرفت. نیروهای مبارز سایر شهرستان ها که به صورت برنامه ریزی شده یا تصادفی سخنرانی های وی را می شنیدند ، بر آن شدند تا از وجود این عنصر متدین و انقلابی برای اشاعه افکار حضرت امام خمینی «ره» و پیشبرد مبارزه استفاده نمایند. شهرستان های بافت ، بندرعباس ، حاجی آباد ، میناب و رفسنجان ازشهرستان هایی بودند که از سخنرانی های مستمر یا پراکنده شهید بهره می بردند.

در این میان شهرستان بندرعباس به واسطه وجود نیروهای سیرجانی و لاری و دوستانی در آموزش و پرورش که هم عقیده با شهید نصیری بودند ، از جایگاه ویژه ای برخوردار می شود.

رفت و آمدهای متوالی به بندرعباس ، طالبان حقیقت را بر آن داشت که جلسات هفتگی برای شهید نصیری ترتیب دهند و بتوانند همه هفته حضور ایشان را در بندرعباس و در جمع خود داشته باشند.

علی رغم فاصله ۳۱۰ کیلومتری بین سیرجان و بندرعباس و شلوغی جاده ترانزیت بندرعباس سیرجان ، شهید نصیری می پذیرد که با پیکان شخصی خود همه هفته این راه را طی کرده و روز جمعه به سیرجان مراجعت نماید.

این جلسات که عمدتاً به صورت مخفیانه بوده و برای جمعی از فرهنگیان تشکیل می شد ، با عنایت حق تعالی ادامه می یافت و شهید نصیری به واسطه خوابی که یکی از دوستانش دیده بود ، احساس کرد که خداوند از این حرکت ایشان رضایت دارد و امام زمان از آن حمایت می کند.

در همین جلسات بود که یکی از افراد ساواک نفوذ می کند و تمام حرکات ، صحبت ها و اقدامات شهید نصیری و همراهانش را به ساواک گزارش می دهد. لکن به واسطه همان توجه و تایید الهی که ایشان از حرکت خود احساس کرده بود ، علی رغم احضار به وسیله ساواک و تعطیل کردن جلسات بندرعباس ، نتوانستند مدارک مستندی علیه شهید نصیری فراهم کنند و لذا پس از آزار و اذیت و بازجویی ، ایشان را آزاد کردند. شهید نصیری در مرداد ماه ۱۳۵۵ پس از بازگشت از تبعید و قبول تقاضای بازنشستگی اش ، خود را آماده تر از هر زمان دیگر برای فعالیت های انقلابی دید. از این رو ، تشکیل جلسات غیر رسمی در منزل با حضور جمعی از دانشجویان ، دانش آموزان ، بازاریان و حضور مستمر و منظم در جلسات خانگی صبح جمعه جمعی از فرهنگیان که غالباً با دعای ندبه همراه بود و سخنرانی در مجالس و مساجد شهر سیرجان و عزیمت به شهرستان های اطراف که شرح مختصر آن در

صفحات قبل آمد ، عمده فعالیت های ایشان را تشکیل می داد.

انس وی با کتاب و مطالعه آثار دینی و سیاسی ، از جمله کتاب ها شهید دکتر شریعتی که غالباً از سوی دانشجویان سیرجانی به شهر آورده می شد ، از موضوعاتی است که وقت روزانه شهید را به خود مشغول می کرد.

نثر ادبی و جذاب دکتر شریعتی ، شهید نصیری را که خود نیز اهل ذوق و هنر بود و شیرینی و لذت مطالعه متون ادبی و اجتماعی را بیشتر از دیگران درک می کرد ، بر آن می داشت تـا بعضاً یک مطلب را چندین بار مطالعه نمایـد. شـهید نصـیری یک روز در این خصوص به نگارنـده فرمود: مقاله « پس از شـهادت » کتاب دکتر را به دلیل زیبایی و تاثیرگـذاری که دارد ، آن قـدر خوانده ام که تمام آن را حفظ دارم!

ایجـاد فضـای باز سیاسـی اعطایی کارتر رییس جمهور وقت آمریکا به ایران – علی رغم مخالفت شاه – موقعیتی را فراهم کرده بود که بتوان فعـالیت هـای سیاسـی و فرهنگی را گسـترش داد. این سـیاست دولت آمریکـا که بـا توصـیه حزب دموکرات آن کشور در تعـدادی از کشورهای وابسـته اجرا می شـد ، به منظور کاسـتن فشار خفقان بیش از حدی بود که به خصوص از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۴ سراسـر کشور را فرا گرفته بود و بیم آن می رفت که این فشـار طـاقت فرسـا ، مردم را به مقابله با رژیم دیکتاتوری تحریک کنـد. از این رو ، به جهت ایجـاد سوپـاپ اطمینـان درسیسـتم سیاسـی – امنیـتی کشور ، توصـیه شـده بود که فشارهـا و تنگناهـای سیاسـی– اجتماعی را کاهش دهند ، لذا از سال ۱۳۵۵ شـکنجه و کشتار انقلابیون در زندان و یا در کوچه و خیابان های کشور ، اگر چه قطع نشـده بود ، لکن کاهش یافته بود. از طرفی ، درگـذشت مشـکوک مرحوم دکتر علی شـریعتی در لنـدن و مرحوم حاج آقا مصـطفی خمینی در نجف که در هردوی آنها انگشت اتهام متوجه عمال ساواک بود ، زمینه تحرک بیشتر نیروهای انقلابی را فراهم ساخت.

به طوری که مخصوصـاً پس از درگـذشت فرزنـد ارشـد حضـرت امام که از او به عنوان « امیـد آینـده اسـلام » نام برده می شـد ، به واسطه اعلامیه های پی در پی حضرت امام و علما و روشنفکران ، فضای مناسبی را برای گسترش برنامه های آگاهی بخش و افشای جنایات رژیم شاه فراهم ساخته بود

این فضـا که در حوزه هـای علمیه و دانشـگاه هـا از طراوت و تحرک بیشتری برخوردار بود ، نیروهای انقلابی را که سال ها مترصـد چنین موقعیتی بودند ، بر آن داشت که تا از هیچ کوششی در این راه کوتاهی نکنند.

شهیـد نصـیری که از سـال هـای دور ، به خصوص پس از وقایع سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ انتظـار چنین روزی را می کشـید ، سـر از پا نشـناخته ، به تشدید فعالیت های انقلابی اقدام می نماید. ایشان به صورت علنی و صریح به افشای سیاست های دیکته شده غرب که توسط رژیم شاه یکی پس از دیگری در کشور اجرا گردیده بود ، می پردازد.

او جنایات رژیم را در ایجاد خفقان در دانشـگاه ها و مجامع کشور افشا می کنـد ، از ظلم و تعـدی رژیم به فرزندان مبارز این مرز و بوم سـخن می گویـد ، نقل قول های زنـدانیان شـکنجه شـده و علما و مبارزین تبعیـدی را به گوش مردم می رساند ، به غارت رفتن منابع و معادن کشور توسط بیگانگان و حضور مستشاران آمریکایی را یادآور می شود ، از نهضت امام خمینی و نقش هدایت گرانه ایشـان در پانزده سال گذشـته و لزوم ایجاد تغییرات در سیسـتم حکومتی سـخن می گویـد ، مردم و جوانان را از شـهادت چهره های مجاهدی چون آیت الله غفاری و آیت الله سـعیدی و ده ها دانشجو ، نویسنده و مبارز در زیر شکنجه های وحشیانه ساواک مطلع می کنـد و بالاـخره ، بـا تمـام توان برای دست یـابی به حکومتی دینی و مردمی تلاش می کنـد و با هر اقـدامش پتکی را بر بنای متزلزل حکومت شاهنشاهی وارد می سازد.

او فقط به هدایت مردم و سخن گفتن برای آنان بسنده نمی کند. هر کجا که لازم باشد در صحنه عمل و درگیری نیز وارد می شود.

نهضت خمینی کبیر در۲۲بهمن ۱۳۵۷باهمراهی ومجاهدات مردان بزرگی چون شهید نصیری به پیروزی می رسد.

اوبا اصـرارمردم سـیرجان به سـمت فرمانداری این شهرستان منصوب می شود وبا به یادگار گذاشتن خاطرات خوش از خدمتگذاری

به مردم محروم وستمدیده این شهرستان ،خودرابرای خدمت در سنگر مجلس شورای اسلامی آماده می کند.
با رای مردم شهرستان لارستان؛زادگاه شهید اوبه مجلس شورای اسلامی راه می یابد.
در تاریخ انقلاب اسلامی شاید بعد از رحلت حضرت امام ، هیچ حادثه ای به اندازه فاجعه هفتم تیر ماه ۶۰ قلب مردم ایران را به درد نیاورده باشد. در این حادثه به دلیل شهادت هفتاد و دو تن از مسئولین قوای سه گانه جمهوری اسلامی ابعاد فاجعه تمامی بخش های جامعه را در بر گرفت.
۲۷ تن از نمایندگان مجلس ،۴ تن از وزرا ، تعدادی از مسئولین قوه قضاییه ، جمعی از کارشناسان و معاونین وزرا ، تعدادی از مسئولین حزب جمهوری اسلامی و در راس آنان شهید مظلوم آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی رییس دیوان عالی کشور ، همه کشور را مصیبت زده کرد. به طوری که آثار غم و اندوه همراه با بهت و ناباوری بر سراسر کشور سایه می افکند.
ای کاش دشمنان مردم و تروریست های منافق این را می دانستند که از ترور خدمتگزاران به مردم که خود عمری را در راه مبارزه با استعمار و استبداد گذرانده اند ، جز خسران در دو جهان بهره ای نخواهند برد و طرفی نخواهند بست و ملت هیچ گاه با همچون جانیان خونریزی آشتی نخواهند کرد.
نگاهی گذرا به زندگی هر یک از شهدای فاجعه هفتم تیر حکایت از آن دارد که آنان عمدتاً متعلق به خانواده های فقیر و متوسط جامعه بوده و با مشقت به تحصیل و زندگانی در حوزه ها و دانشگاه ها پرداخته بودند. اغلب آنان طعم آزار و شکنجه ساواک شاه را چشیده و در زندان ها و تبعیدگاه ها روزگار گذرانده بودند. بسیاری از آنان در داخل و خارج از کشور با آوارگی و زندگی مخفی به سر برده و بعضاً از تدریس و سخنرانی ممنوع بودند و اکنون که به یمن ایثار ملت مظلوم ایران توفیق خدمت گزاری به مردم را پیدا کرده بودند ، برای ادای دین خود به مردم سر از پا نمی شناختند و روز و شب را در خدمت به آنان سپری می کردند.
شهیدان محمد منتظری ، دکتر سیدرضا پاک نژاد ، دکتر لواسانی ، دکتر غلامرضا دانش ، سید فخرالدین رحیمی ، دکتر حسن عباسپور ، دکتر محمدعلی فیاض بخش ، سید محمد جواد شرافت ، عباسعلی ناطق نوری ، دکتر قاسم صادقی و مهدی نصیری لاری از جمله این شهیدانند.
آنان که به گفته سیدالشهدای انقلاب اسلامی ، شهید دکتر بهشتی ، « شیفتگان خدمت بودند نه تشنگان قدرت » .
شهید مهدی نصیری لاری نیز که در جلسه مسئولین کشور در محل حزب جمهوری اسلامی حضور داشت ، در حالی که بیش از چهل و هشت بهار از عمر شریفش نگذشته بود ، هدف بغض و عداوت دشمنان خدا و خلق قرار گرفت و جسم پر تحرک و ناآرامش و روح بلند و بی قرارش در شامگاه هفتم تیر در کنار دیگر شهدا آرام گرفت. او که در پی عمری مبارزه ، شهادت در راه خدا را بهترین فضیلت ها می دانست ، عاقبت سرافراز و سربلند از بام رستگاری به سوی معبود خود پر گشود و در جوار شهدای کربلا و انبیا و اولیا از خوان « عند ربهم یرزقون » متنعم گردید. منابع زندگینامه" :بربام رستگاری"نوشته ی عباس دعاگویی،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۲

نصیری میانده، محمد

قرن:۱۵
جنسیت:مرد
ملیت:ایران
شهید محمد نصیری میانده : فرمانده گردان حزب الله لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
عباس کنار در چوبی اتاق ایستاده بود. دست هایش را به در چوبی گرفته بود. دل تو دلش نبود. دیگر داشت پدر می شدد گرمایی

لذت بخش در قلبش احسای می کرد. یک بچه به خانه اضافه می شد. و حالا دیگر خانواده کوچکش سه نفره می شد. زیر لب ذکر می گفت تا بی قراری اش را آرام کند. ناله ی حمیده همراه با صدای خفیف همهمه ی زن ها، از توی اتاق دیگر می آمد. عباس آسمان را نگاه کرد و با خودش گفت:

چه دختر و چه پسر، فرقی نمی کند. فقط خدا کند سالم باشد. صدای فریاد نوزادی فضا را شکافت. لبخندی ناخودگاه بر لب های عباس شکفت.

بالاخره آمد. صدای زنی آمد. مبارک باشد.

عباس به طرف اتاق دیگر راه افتاد. چقدر این چند قدم راه به نظرش طولانی می آمد. یکی از زن های روستا که برای کمک آمده بود، از اتاق بیرون آمد.

مبارک باشد. پسر است.

عباس دست هایش را بلند کرد:

خدایا، شکرت. همان طور که از قبل عهد کرده بودم، اسمش را محمد می گذاریم یا علی.

آقا شیخ که از شب قبل مهمان خانه عباس بود، جلو آمد و گفت:

قدمش خیر است که توی چنین شب مبارکی دنیا آمده؛ شب ولادت رسول ال... (ص) و اما جعفر صادق (ع).

عباس با صدایی که از شدت هیجان می لرزید گفت:

ممنون. شما بفرمایید توی اتاق بنشینید، الان خدمت می رسم.

آقا شیخ گفت:

اگر مقدور باشد می خواهم بچه را ببینم.

در اتاق حمیده باز شده بود و زن ها می آمدند و می رفتند. یکی تشت می برد و یکی پتو. یکی دیگر ملحفه های مچاله را می آورد و گوشه ی حیاط می گذاشت. عباس فقط نگاه می کرد و منتظر بود که نوزاد را به او نشان دهند. از زن همسایه پرسید:

می شود بچه را دید؟

چرا که نه، اما کمی بعد چون دارند بچه را می شویند.

چند دقیقه ی بعد که وارد اتاق شد، حمیده بی حال و رنگ پریده، توی رختخواب افتاده بود. انگار سنگینی یک کوه از روی دوشش برداشته شده بود. پلک هایش مدام روی هم می افتاد اما او با خستگی مقابله می کرد تا چشم هایش را باز نگه دارد و بتواند کودک تازه متولد شده اش را تماشا کند.

عباس نگاهش را از حمیده گرفت و به نوزاد قنداق پیچ شده اش که توی رختخواب کنار مادر آرام گرفته بود، چشم دوخت. دلش لرزید کنار مادر و کودک نشست.

چطوری حمیده؟

پلک های حمیده باز و بسته می شد و لب هایش تکان می خورد، یعنی خوبم. یکی از زن های فامیل، پیاله پر از نقل را از روی طاقچه برداشت و جلوی عباس گرفت.

دهان تان را شیرین کنید.

عباس یک دانه نقل برداشت و به دهان گذاشت. عطر گلاب و هل توی دهانش پیچید. دستش را روی پیشانی نوزاد گذاشت. چه پوست نرم و شفافی! نوزاد توی خواب، نفس صدا دار و عمیقی کشید. عباس توی دلش گفت:

بابا آمده، بیدا شو.

به یاد در خواست آقا شیخ افتاد. چشم هایش کمی باز شد.

زن همسایه گفت:

نوزاد باهوشی است. از همین روز اول با هوش است!

عباس رو به حمیده گفت:

می خواهم بچه را ببرم پیش آقا شیخ.

حمیده زمزمه کرد.

رویش را خوب بپوشان که سرما نخورد.

عباس پتو را روی نوزاد انداخت و ناشیانه او را در آغوش گرفت. توی اتاق دیگر، شیخ نوزاد را دید، گفت:

ما شا الله، چه بچه ای.

عباس گفت:

آقا شیخ، توی گوش هایش اذان و اقامه بگویید.

آقا شیخ نوزاد را بغل کرد. لب هایش را بر گوش راست او گذاشت و اذان گفت. توی گوش چپش هم اقامه خواند و گفت:

خوب است اسمش را هم توی گوشش بگویم.

عباس گفت:

با حمیده صحبت کرده بودیم که محمد بگذاریم یا علی. حالا که شب ولادت پیامبر دنیا آمده، بهتر است اسمش را محمد بگذاریم.

شیخ توی گوش نوزاد گفت:

محمد. محمد. محمد.

نوزاد با چشم نیمه باز، معلوم نبود کجا را نگاه می کند.

چند روز گذشت. حال حمیده بهتر شده بود. فامیل با هدیه و شیرینی آمده بودند و بچه را دیده بودند و رفته بودند. خانه خلوت تر بود. نوزاد چند روزه، حسابی خودش را توی دل پدر و مادر جا کرده بود.

عباس توی اتاق نشسته بود و کتاب های توی طاقچه را زیر و رو می کرد. چشمش به یکی از کتاب های قدیمی افتاد. چیزی به فکرش رسید. کتاب را برداشت. ورق زد و صفحاتش را نگاه کرد. دنبال بخش خاصی به اسم مولود نامه گشت. با دقت بیشتر گشت و پیدا کرد. گردنش را روی کتاب خم کرد و با دقت خواند. می خواست خصویات اخلاقی و سر نوشت زندگی کودک با خصوصیات محمد را پیدا کند. زمزمه وار مطلب را خواند و پیش رفت.

چنین مولودی خلق و خوی نیکویی خواهد داشت. صبور و پر حوصله و با دین و ایمان و فریاد رس مردم خواهد بود و...

عاقبت، چنین شخصی با شهادت در راه خدا از دنیا خواهد رفت.

ضربان قلبش تند شد و لبخند روی لبهایش خشکید.

از پنجره بیرون را نگاه کرد و چشمش روی در اتاقی که محمد توی آن خوابیده بود، افتاد. دوباره جمله را خواند. درست خوانده بود.

شهادت؟ به چه صورت؟ در کدام جهاد؟ یعنی پسر کوچولوی من...

کتاب را بست و زمین گذاشت.

معلوم نیست همه ی مطالب این کتاب درست باشد، خدایا فقط تو سر نوشت و عاقبت بنده گانت را می دانی.

چند لحظه بلاتکلیف ایستاد.

نبایـد از این قضـیه چیزی به حمیـده بگویم. او مادر است. نبایـد دلش بلرزد. تقـدیر همه به دست خدا است. هر چه او بخواهد همان خواهد شد.

عبایش را از روی چوب لباسی گوشه اتاق برداشت و روی شانه هایش انداخت. با آن که جوان بود، انگار شانه هایش کمی خمیده شده بود. قرار بود برود و توی یکی از خانه های آبادی روضه بخواند، آرام راه افتاد.

نصیری، عنایت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به عنایت‌السلطنه فرزند میرزا محمد عمیدالممالک سمنانی در ۱۲۷۶ در سمنان متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه در وزارت دارایی استخدام شد و ظرف سی سال مشاغلی از قبیل ریاست اداره و ریاست دارایی چند شهرستان را عهده‌دار شد و چندی نیز مدیر کل مالی وزارت بهداری بود.

در انتخابات دوره هجدهم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ انجام گرفت به نمایندگی مجلس از سمنان انتخاب شد و در ادوار نوزدهم و بیستم نیز نماینـده مجلس بود. در اردیبهشت مـاه ۱۳۴۰ دکـتر علی امینی نخست‌وزیر وقت مجلس را منحـل سـاخت و در نتیجه نصـیری به عضویت هیـأت مـدیره بانـک رفـاه کـارگران منصوب گردیـد. در انتخابـات دوره بیست و یکم برای بـار چهارم به مجلس رفت و رئیس سـنی مجلس شـد و نماینده مجلس در هیأت نظارت اندوخته اسـکناس گردید. در ۱۳۴۶ از تهران به سناتوری انتخاب شد و در دوره‌های بعد تا سقوط رژیم سلطنتی دارای مقام سناتوری بود. در ۱۳۵۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نصیری، نصرت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد، میرزا محمد عمیدالممالک سـمنانی در حدود سال ۱۲۸۰ در سـمنان متولد شد. پس از انجام تحصـیلات مقدماتی و متوسطه عازم اروپا شد و در رشتـه آموزش و پرورش درجه دکترا گرفت. پس از مراجعت به ایران در وزارت فرهنگ مشـغول کار گردید و تـدریجا مراحل ترقی را در آن وزارتخانه پیمود و مـدیر کل و معاون آن وزارتخانه شـد. مـدتی هم رایزن فرهنگی ایران در سوئیس بود. در مأموریت سوئیس در سن ۴۸ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نصیری، نعمت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۹ در سمنان متولد شد. پدرش عمیدالممالک سمنانی بود. وی از کودکی شوقی عجیب به خدمات نظامی داشت از اینرو وارد دبستان نظام شد و دوره متوسطه را نیز در دبیرستان نظام گذرانید. در ۱۳۱۱ وارد دانشکده افسری شد و در ۱۳۱۳ درجه ستوان دومی گرفت. ده سال اولیه خدمات نظامی‌خود را در دانشکده افسری گذرانید. ابتدا فرمانده دسته و سپس فرمانده گروهان شد. در ۱۳۲۳ با ارتقاء به درجه سرگردی به لشگر کرمان انتقال یافت و فرماندهی یک گردان پیاده برعهده او قرار گرفت. پس از چندی فرمانده گردان مستقل سیرجان شد. در ۱۳۲۶ با اخذ درجه سرهنگ دومی به تهران انتقال یافت و معاون رسته پیاده دانشکده افسری گردید. از دیگر مشاغل وی ریاست ستاد دژبان و فرماندهی دانشکده پیاده را باید نام برد. در ۱۳۲۸ درجه سرهنگی گرفت و فرمانده هنگ پهلوی شد و پس از مدت کوتاهی به سمت فرمانده گارد شاهنشاهی منصوب شد. در تاریخ ۲۲ مردادماه ۱۳۳۲ با سمت فرمانده گارد شاهنشاهی مأمور ابلاغ فرامین عزل دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر و انتصاب سرلشگر فضل‌الله زاهدی به نخست‌وزیری گردید. در شب ۲۵ مرداد، هنگام ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق، پس از خروج از خانه وی توسط سرتیپ تقی ریاحی رئیس ستاد ارتش بازداشت شد و به زندان دژبان انتقال یافت. بامداد روز ۲۵ مرداد عده زیادی از کودتاگران بازداشت شدند و دولت پرده از روی کودتا برکشید و در رسانه‌های گروهی به تفصیل درباره آن گفتگو شد. در میتینگ‌های ۲۵ تا ۲۸ مرداد ناطقین ضمن حمله به شاه خواستار امحاء رژیم سلطنتی شدند. شاه که از رامسر به بغداد و از آنجا به رم رفته بود امید به بازگشت نداشت و قرار بود با مراجعه به آراء عمومی رژیم جدید حکومتی تعیین شود. در این ایام نصیری و همدستان او نیز انتظار اعدام داشتند تا در روز ۲۸ مرداد کودتاگران فائق شدند و عصر آن روز نصیری و دیگران از زندان آزاد شدند. اولین کسی که پاداش خود را دریافت کرد نعمت‌الله نصیری بود که به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و در ۱۳۳۶ درجه سرلشگری گرفت. در ۱۳۳۹ ابتدا معاون ژنرال آجودان و سپس رئیس شهربانی کل کشور شد. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ علاوه بر ریاست شهربانی کشور فرمانداری نظامی تهران هم به او محول شد و در نهایت شدت با روحانیون و اصناف عمل کرد. نصیری در ۲۸ مرداد ماه ۱۲۴۱ به درجه سپهبدی رسید و در بهمن ماه ۱۳۴۳ در دولت جدیدالتأسیس امیرعباس هویدا معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور شد و قریب سیزده سال دارای آن سمت بود. در اواخر تیر ماه ۱۳۵۷ از ریاست ساواک معزول و با سمت سفیر کبیر به پاکستان عزیمت کرد. در مهر ماه همان سال از سفارت معزول و به تهران احضار شد. در ۱۶ آبان ماه ۱۳۵۷ بازداشت شد و سرانجام در ۲۲ بهمن توسط مردم اسیر گردید و در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ به حکم دادگاه انقلاب اسلامی تیرباران گردید. نصیری در سال ۱۳۵۱ درجه ارتشبدی گرفت. او غیر از دانشکده افسری هیچ دوره نظامی را طی نکرده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نظافت یزدی، محمدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد رضا نظافت یزدی : فرمانده واحد تخریب تیپ ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

روز اول مهر ۱۳۴۳ خانواده «نظافت یزدی» شاهد به دنیا آمدن دومین فرزند خویش بود. پدر نام او را «محمد رضا «گذاشت. «محمد» از همان آغاز ، کودکی ساکت و آرام بود. او علاقه زیادی به دانستن احکام شرع از خود نشان می داد و در این باره از دایی روحانی خود کمک می گرفت . پس از اتمام تحصیلات ابتدایی برای کمک به مخارج خانواده مشغول کار شد .محمد رضا هر چه بزرگتر می شد ، تواضعش در مقابل پدر و مادر بیشتر می شد، تا جایی که جلو تر از آنها قدم بر نمی داشت و نهایت احترام

را در برخورد با آنها رعایت می کرد .وی در دوران انقلاب با این که نوجوانی بیش نبود ، پیوسته با مردم در مبارزات آنها شرکت نمود و پس از پیروزی انقلاب با قصد کمک به مردم محروم در جهاد سازندگی مشغول شد. وی بعد از چندی برای حفظ و حراست هر چه بیشتر از انقلاب، به عضویت سپاه پاسداران در آمد . او در این لباس مقدس بارها راهی منطقه شد و در همین اثنا با دختر دایی خود پیوند زناشویی بست ، اما ازدواج نتوانست حضور او و تلاشش را درجبهه کم کند .
تواضع ، تقید و صفای «محمد رضا» در جبهه آنچنان دیگران را تحت تاثیر قرار می داد که بسیاری از همرزمانش برای حل مشکلات خود به او مراجعه می کردند ، او علاوه بر فرماندهی گردان تخریب ، سنگ صبور یاران بود. احساس مسئولیت در مورد تربیت معنوی نیروهایش او را وا می داشت که از برنامه های عقیدتی هر چه بیشتر در جهت سازندگی روحی بچه ها استفاده کند .
«محمد» عقیده داشت نیروی تخریب حرف اول را در عملیات می زند و وقتی می تواند به خوبی وظیفه خود را انجام دهد که از جهت معنوی پختگی لازم را داشته باشد .
بعد از حدود سه سال دوران عقد به اصرار فراوان خانواده زندگی مشترک را آغاز کرد. او می خواست شروع زندگی مشترک را تا پایان جنگ به تعویق اندازد ، اما بالاخره تسلیم شد و در مراسمی بسیار ساده عروس خود را به خانه برد و بعد از چند روز مجددا رخت خود را به جانب جبهه کشاند .پای صحبت همرزمانش که می نشینی می گویند .نظافت، حتی در استفاده از جزیی ترین وسایل دقت داشت که مبادا از سهمیه دیگران استفاده کند .و این اخلاق او مختص به جبهه نبود. تقید در کلام، رفتار و در همه سکناتش خود را نشان می داد .
در مدت فعالیتش در جبهه سه مرتبه مجروح شد اما هر بار با حال مجروحیت دوباره به منطقه بر گشت. او هر چه به شهادت نزدیک می شد، خود ساخته تر می شد . آخرین دفعاتی که به مشهد آمده بود ، روی تشک نمی خوابید ، بسیار کم می خورد ، روزها روزه می گرفت و شبها را تا صبح به عبادت می پرداخت .در آخرین مرخصی سعی کرد هر چیزی که ذره ای علاقه او را جلب می کرد از دل بیرون کند ، تمامی عکس هایی را که گرفته بود ، نامه هایی را که در مدت مبارزه در «لبنان» برای همسرش فرستاده بود، از بین برد و وقتی سوال همسرش را شنید، در پاسخ گفت: اگر قرار است شهادت نصیبم شود، می خواهم خالص خداوند را ملاقات کنم .محمد رضا چند روز قبل از شهادت نامه ای برای همسرش می فرستد و در آن تاکید می کند که :تنها به خدا نزدیک شو تا تمامی غمها را فراموش کنی ، از رفتن من هم ناراحت نباش .
این جمله زنگ خطر را در جان همسرش به صدا در آورد . او مطمئن شد که محمد رضا را دیگر نمی بیند .شب عملیات والفجر ۸ دوستان «محمد رضا» شاهد مناجات عاشقانه او با خدای خود بودند و او به دوست نزدیک شده بود .
«محمد رضا» در آخرین ساعات زندگی در جهان خاکی مجروح شد ، تیری به دستش اصابت کرد اما به خاطر حفظ روحیه نیروهایش به عقب بر نگشت و عاقبت در ساعت ۵ بعد از ظهر روز بیست و دوم بهمن ۱۳۶۴ در هوای دوست تا باغ ملکوتش پر زد و بر دل یاران، غمی ابدی گذاشت .
بدن مطهر شهید محمد رضا نظافت در بهشت رضا آرام گرفت اما خاطراتش هنوز هم بر دل بچه های گردان تخریب تیپ ۲۱ امام رضا (ع) آتش می زند ، چه می شود کرد، با ید سوخت و ساخت .باشد که ما هم مثل یاران آفتاب شویم .
منابع زندگینامه" :کاش با تو بودم"نوشته ی رویا حسینی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهیداستان خراسان-۱۳۸۴

نظام شهیدی، جواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا علی‌آقا عضو آستانقدس رضوی، در ۱۲۹۴ متولـد شد. در کودکی پدر خود را از دست داد و تحت حضانت حاج میرزا احمـد کفالی فرزنـد آخونـد ملا محمـد کاظم خراسانی قرار گرفت. تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه را در مشـهد به اتمام رسانید و به شغل فرهنگی پرداخت. پس از چندی وارد کلاس اختصاصـی وزارت کشور شد و پس از پایان کلاس مزبور به استخدام در وزارت کشـور درآمـد. اهم مشاغـل وی در وزارت کشـور عبارتنـد از: رئیس دفـتر اسـتانداری خراسـان، فرمانـدار درگز، فرمانـدار قوچـان، فرماندار مراغه، فرماندار دزفول، فرماندار خرمشهر و فرماندار آبادان. در سمت اخیر چندین بار به سمت کفالت استانداری خوزستان منصوب گردید. آخرین سمت وی در وزارت کشور، فرمانداری کل بوشهر بود که بازنشسته شد.

سیـد جواد نظام شـهیدی مردی شاعر و ادیب و نویسـنده بود. وی از نواده‌های میرزا حبیب خراسانی مجتهـد و شاعر معروف خراسان است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نظام مافی، رضاقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به مجیرالسـلطنه، سالار معظم، سردار مکرم، نظام‌السلطنه، فرزند حیدر قلی خان برهان‌الدوله و برادرزاده حسن قلی نظام‌السلطنه در ۱۲۴۶ ش متولد شد. وی تا سن پانزده سالگی به تحصیل اشتغال داشت و رویهمرفته آموزش خوبی دید و خط و ربطی پیدا کرد. فنون نظامی را هم فرا گرفت و وارد دسـتگاه عموی خود گردید و تدریجا مشاغلی به وی ارجاع شد مانند ریاست عدلیه خوزسـتان، نایب‌الحکومه بنادر، ریاست گمرکات جنوب، حکومت بندر و دشتستان، و فرمانده قشون آذربایجان.

در ۱۳۲۲ ق به حکومت لرستان و خوزسـتان منصوب شـد و بعـد از آن والی کرمان گردیـد. چنـدی حکمران کرمانشاه بود تا والی فارس شـد. مـدتی در فارس بود تا به تهران احضار گردید و زمانی نیز بدون شـغل بود تا حکومت لرستان و خوزسـتان و بروجرد را مجددا به او دادند.

در ۱۳۳۳ ق در بحبوبه جنگ بین‌المللی اول عـده‌ای از رجال و معاریف و روحانیون برای مبارزه با قوای روس و انگلسـتان تهران را ترک کرده، به قم، اصـفهان و کرمانشاه رفتند و هسـته مرکزی مبارزه با نیروهای روس و انگلیس را فراهم ساختند. نظام‌السلطنه والی خوزسـتان به مهاجرین پیوست و به حمایت دولتین آلمان و عثمانی یک حکومت موقت تشـکیل داد. وزرای حکومت عبارت بودند از مـدرس وزیر عـدلیه و اوقـاف، حـاج عزالممالک اردلان، محمـد علی خان کلوپ، ادیب‌السـلطنه سـمیعی، محمـد علی خان سالار معظم و بالاخره میرزا قاسم خان تبریزی (صوراسـرافیل)، سالار لشـکر داماد نظام‌السـلطنه هم فرمانـده کل قشون بود. دولت موقت در چند منطقه با رسوها جنگید و سـرانجام قوای روسـیه کرمانشاه را تصـرف نموده نظام‌السلطنه و ارکان دولت او به کرکوک و موصل رفته سـپس وارد اسـتانبول شدنـد. در نتیجه اقـدامات نظام‌السـلطنه و جنـگ بـا روس و انگلیس دولت مرکزی نـاگزیر تمـام نشانهـا و امتیـازات دولت را که قبلاـ به نظام‌السـلطنه داده بـود پس گرفته و اموال او را مصـادره کرد و حق ورود به ایران را از او سـلب نمود. نظام‌السـلطنه پس از پایان یافتن جنگ کماکان در اسـتانبول باقی ماند در حالیکه تمام مهاجرین به ایران بازگشتند. تا اینکه در ۱۲۹۸ که سـلطان احمدشاه از طریق عثمانی عازم اروپا بود با ترتیبی که نصرت‌الدوله داد نظام‌السلطنه به حضور احمدشاه رسید و پیشکشی قابـل ملاـحظه‌ای تقـدیم شاه کرد و احمـدشاه هم گناهان او را بخشـید و به وی اجازه داد تا به ایران بازگردد. نظام‌السـلطنه در همان

سال به ایران بازگشت و مبلغی هم در تهران خرج کرد و اموال خود را پس گرفت و به انتظار ارجاع کاری روزشماری می‌کرد.
وقتی قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان شکسته شد نیروی نظامی تمام امور را قبضه کرد و قوام‌السلطنه رئیس‌الوزراء، نظام‌السلطنه را والی خراسان نمود. قریب یک سال و نیم در مشهد باقی ماند و با عزت نفس وظایف خود را انجام می‌داد. در ۱۳۰۲ به طور ناگهانی حال مزاجیش دگرگون شد و در مشهد نتوانستند او را درمان نمایند. به تهران آمد و چندی بستری بود تا اینکه در ۱۳۰۳ در ۵۷ سالگی درگذشت و در امامزاده عبدالله مدفون گردید.
نظام‌السلطنه از رجال موجه و کارآمد و جدی ایران بود و پس از مرگش املاک زیادی از او باقی ماند. قسمت اعظم زمینهای غرب تهران متعلق به او بود که سالها پس از درگذشت او فرزندش محمد علی نظام مافی آنها را فروخت و قسمتی را نیز صرف خیرات و مبرات کرد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نظام مافی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نظام‌السلطنه سوم فرزند رضاقلی خان نظام‌السلطنه متولد ۱۳۰۰ ه.ق است. تحصیلات مقدماتی خود را در تهران به اتمام رسانید و برای ادامه تحصیل به روسیه رفت و از دانشکده حقوق سن پطرزبورگ درجه لیسانس گرفت و چون به ایران بازگشت به استادی مدرسه عالی علوم سیاسی انتخاب شد و مجله‌ای نیز در تهران انتشار داد. چندی هم از طرف دولت به حکومت رفت و مدتی حکمران بوشهر و بنادر جنوب بود.
نظام مافی در دوره سوم قانونگذاری از طرف مردم خرم‌آباد هب مجلس رفت و در ماجرای مهاجرت و تشکیل دولت موقتی در کرمانشاه که به زعامت پدر او انجام یافت وزارت خارجه را عهده‌دار بود. وی در دوره چهارم از طرف مردم تون و طبس به مجلس رفت و در دوره ششم اهالی بوشهر او را وکیل کردند. بعد از خاتمه مجلس به کار ملکداری و کشاورزی مشغول شد و سالها دور از سیاست املاک وسیع خود را اداره می‌کرد. در ۱۳۲۷ در کابینه عبدالحسین هژیر به سمت وزیر دادگستری تعیین شد و چند ماهی در این سمت بود. در دوره اول سنا از خوزستان سناتور شد.
نظام‌السلطنه یکی از ملاکین درجه اول ایران است که در تهران و شهرستانها زمینهای زیادی داشت و عده زیادی از قبل او صاحب مکنت و ثروت زیادی شدند. دیری در این جهان ناپایدار زیست و حین‌الفوت یک قرن از سنش می گذشت. قسمت اعظم زمینهای غرب تهران متعلق به او بود. وی نیکنام، بذال، و خراج بود.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نظام‌الدوله، محمدحسین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی (ف. ۱۲۳۹ ه.ق). وی در ۱۲۲۱ به منصب استیفای ممالک محروسه (ایران) رسید و در

۱۲۲۸ به نظم فارس مأمور و به نظام‌الـدوله ملقب شد و پسرش عبداللّه‌خان امین‌الدوله لقب گرفت، و چون بعد از مرگ میرزا شفیع صدراعظم شد، به صدر ملقب گردید.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نظام‌السلطنه مافی، حسینقلی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۲۶ -۱۲۴۸/ ۱۲۴۰ ق)، خطاط. ملقب به سعدالملک و نظام‌السلطنه. وی در جوانی به کسب علوم و کمالات پرداخت و از علوم تفسیر و فقه و اصول و ریاضی بهره‌مند بود. او خط نستعلیق و شکسته را خوش می‌نوشت و در انشاء نیز مهارت داشت. مشاغل دولتی حسینقلی خان از زمانی که حکومت فارس و بوشهر به سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه داده شد، آغاز گردید و پیوسته مصدر مشاغل مهم بود که مهم‌ترین آنها حکومت یزد، خوزستان، لرستان و پیشکاری آذربایجان بوده است. مافی لقب سعدالملک را هنگام حکومتش در یزد گرفت و لقب نظام‌السلطنه را در حکومت خوزستان و بختیاری در ۱۳۰۵ ق از طرف ناصرالدین شاه دریافت کرد. در زمان مظفرالدین شاه به وزارت عدلیه، وزارت تجارت و وزارت مالیه منصوب شد و در زمان محمد علیشاه به ریاست وزراء رسید. از آثار وی: یک قطعه، به قلم نستعلیق شش دانگ عالی، با رقم: «العبد حسینقلی جهت نورچشمی حیدرقلی سنه‌ی ۱۲۷۹» و به خط دیگری یادداشتی دارد، به این مضمون: «نظام‌السلطنه مافی برای برادرش حیدرقلی خان برهان‌السلطنه نوشته است».[۱]

حسینقلی‌خان مافی (و. ۱۲۴۸ ه.ق- ف. ۱۳۲۶ ه.ق) منسوب به ایل مافی. منشی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، وزیر اصفهان در ۱۲۸۷. حاکم یزد در ۱۲۹۱. ملقب به سعدالملک، حاکم بوشهر و دشتی و دشتستان (۱۲۹۳ -۱۲۹۱). مأمور غلات دولتی (۱۲۹۹ - ۱۲۹۶). مأمور گمرکات بنادر (۱۳۰۰ -۱۲۹۹) حاکم خمسه در ۱۳۰۳. حاکم عربستان ایران (خوزستان) و ملقب به لقب نظام‌السلطنه در ۱۳۰۵. والی فارس در ۱۳۱۰. والی خوزستان بار دیگر از ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ وزیر عدلیه و تجارت از ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶. وزیر مالیه در ۱۳۱۶. پیشکار آذربایجان در ۱۳۱۷. حکومت اصفهان و فارس در ۱۳۲۵. صدارت از ۱۳۲۶ -۱۳۲۵ (ه.ق). وی در سن ۷۸ سالگی (در تهران) درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

منابع زندگینامه :[۱] احوال و آثار خوشنویسان (۱۶۳ -۱۶۲/ ۱)، شرح حال رجال (۴۵۶ -۴۴۸/ ۱).

نظام‌الملک بکروی

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معزالدین نظام‌الملک بن شیخ شهاب‌الدین سلام‌اللّه بن شیخ نعیم‌الدین نعمهٔ‌اللّه الخلوی الکبروی (ف. ۹۳۸ ه.ق) در کدکن قریه‌ی مهم از جلگه رخ، بین نیشابور حالیه و تربت حیدریه مدفون است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نظام‌الملک، کاظم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا کاظم‌خان نوری (و. ۱۳۰۷ -۱۲۴۶ ه.ق) پسر میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری، و یکی از رجال دوره‌ی قاجاریه. در ۱۲۶۵ ه.ق منصب استیفاء یافت، و در ۱۲۶۸ ه.ق در زمان صدارت عظمای پدرش، لقب نظام‌الملکی گرفت، و خواهر تنی ناصرالدین شاه را به عقد خود درآورد. در ۱۲۷۰ ه.ق به نیابت صدارت، و نیز به وزارت دفتر استیفا رسید. پس از عزل پدرش از صدراعظمی وی نیز از تمام سمتهائی که داشت عزل گردید و مدتی در تبعید بود. اما در ۱۲۸۸ دوباره روی کار آمد. در ۱۳۰۷ پس از فوت او پسرش نظام‌الملک لقب یافت و وزیر لشکر شد. وزیر تهران و رئیس پلیس در ۱۳۱۰، وزیر مالیه در ۱۳۱۴.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نظر فخاری، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی نظر فخاری : قائم مقام فرمانده لجستیک لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۸ در ساوه و در خانواده ای مذهبی ، متولد شد در دامان عشق به حقیقت و ارادت به اهل بیت (ع) پرورش یافت.

پس از تکمیل تحصیلات خویش تا سطح متوسطه ، به تهران آمد و در رشته ریاضی ، موفق به اخذ مدرک فوق دیپلم گردید.

ابتدای جوانی او با اوایل انقلاب مصادف بود ، او با سیل خروشان مبارزه مردمی ، همراه شد و به فعالیتهای مختلفی از جمله همکاری با روحانیت معظم- دور از چشم ساواک - وشرکت در تظاهراتهای مختلف در سطح شهر ، دست زد.

با شروع انقلاب ، با تیزبینی خاصی که داشت ، در حفظ پیروزی بدست آمده و پاسداری او خونهای ریخته شده سعی بسیاری نموده و در این راه تلاشی مستمر را در « کمیته انقلاب اسلامی » و پس از آن در « سپاه پاسداران انقلاب اسلامی » آغاز کرد.

اندیشه « تعلیم و تربیت » و « پرورش نسل نوپای انقلاب » او را به سمت خدمت در « آموزش و پرورش » سوق داد ؛ پس از چندی ، با لیاقتی که داشت و از خود بروز داد ، به ریاست آموزش و پرورش « نوبران » منصوب شد.

مسوولیت برای او در حکم امتحانی بود که می بایست از آن ، سرفراز بیرون آید. خاطراتی که از زمان ریاست او مانده ، گواه این مطلب است که « حاجی » دل به این چنین مسوولیت هایی نبسته بوده و سعی در این داشته که به هر نحو ، رضای خدای تعالی — و نه چیز دیگر را ، در عمل به تکلیف ، برای خود فراهم کند.

هرم آتش جنگ و دغدغه دفاع از ارزشهای الهی و میهنی نگذاشت که حاجی در دایره مکان و زمان ، قراری داشته باشد ، بنابراین سنگر « دفاع از ارزشها » را جایگزین سنگر « تعلیم و تربیت » نمود. و لحظه ای نیز در این امر ، تردید نکرد ؛ با آن که بارها از سوی اداره آموزش و پرورش ، درخواست بازگشت او به محل کار آمده بود و ... اما او گمشده خویش را در صحرای طلب و در بیابانهای جبهه ، یافته بود و لحظه ای چشم از یافتن آن ، برنگرفت تا او را در لابلای آتش و خون و خاکستر یافت. زیباترین تکرار و دلنشین ترین حدیث مکرر، عشق است و داستان سفر عشق ، که جگر شیر می خواهد و ... ما از عشق ، دم می زنیم اما دم

زدن مـا، نگاه ما و فهم ما ، محـدود در مرزهای دنیوی است ؛ آنچه می گوئیم قیاسات عقلانی ماست ، با تکیه بر عقلی که راه بـدان سراپرده نداشـته و ندارد. آنجا « تماشاگه راز » است ؛ باید سـر به جیب برد و با خویش گفت که : « چشم دل بازکن که جان بینی » تا « آنچه نادیدنی ست ، آن بینی » اگر از عشق می خواهی بگویی ، اگر می خواهی از عاشـقان بگویی ، باید مرزهای « وهم » را در نـوردی و به آن سوی این « دیوارهـای ممتـد » برسـی! چگونه می توانی از حـد عاشـقان بگویی ، وقـتی که حـد تو همین واژه هـای معمولی و نگاههای مجازی ست؟! چگونه می توانی از « شهیدان » بگویی و از مقام بلند ایشان — که « عند ربهم یرزقون » است ؟

با این همه شـناخت « شـهید » و شناساندن سیره او در دوران حیات دنیوی اش ، می تواند راهگشایی باشد در بن بست زمان و مکان انسـان بی خبر امروز. کلاـم نورانی « النظـافه من الایمـان » را سـرلوحه کـار خود را قرارداده بود ، حتی در منـاطق جنگی که امکـان تمیزی و پاکیزگی محض نبود ، او بسیار نظیف و آراسته ظاهر می شد.

هنگـامی که نیروهـایش را به « مریوان » برده بود ، مقر نظـامی را انـدکی نامنظم و آشـفته دیـده بود ؛ بنابراین اولین کار او هماهنگ کردن نیروها برای تمیز کردن ، رنگ کردن و آراستن آن محیط بود ؛ تا حالت سربازخانه نیروهای اسلام را پیدا کند.

نیروهـای تحت امر او ، بارهـا دیـده بودنـد که دور از چشم همگان ، به نظافت « مقر » پرداخته واطراف چادرها وکانیکسـها را مرتب وتمیز می نمایـد، دقت او در امر « نظـافت » از او یـک الگوی تمام عیار ساخته بود. امانتـدار بیت المال در جبهه ها بود. با مسوولیتی که در لشکر داشت ، خود را حافـظ اموال و مقسم آن درمیان نیروها می دانست و در این راه ، عـدل عـدالتگر حقیقی ، علی (ع) را سرمشق خود قرار داده بود ، در این راه از همه چیز خود می گـذشت ، از دوستی ، تعارفات معمول ، تسامـح در امور بیت المال و ... با هیچ کس رو دربایستی و تعارف نداشت در تقسیم بیت المال ، بر همه و از همه بیشتر ، برخود بسیار سخت می گرفت ؛ تا مطمئن نمی شد که امکانات بیت المال در میان همه بدرستی تقسیم نشده از آن استفاده نمی نمود. این رفتار مایه تعجب بسیاری از دوستان او شده بود و از سوی دیگر ، مایه اطمینان خاطر مسوولین لشکر :

« با توجه به بافت تشـکیلات پشتیبانی ، لازم بود فردی در این مرکز ، مسوولیت داشـته باشـد که از یک سو به نیازهای رزمنـدگان ، شناخت کافی داشته باشد و از سوی دیگر به ظواهر دنیوی ، بستگی و تعلق نداشته باشد.

انتخاب شـهید بزرگوار « نظر فخاری » در این مجموعه ، برای مسوولین لشکر ، مایه اطمینان خاطر بود و امور پشتیبانی ، تضمین شده به حسـاب می آمـد ؛ چرا که تمامی این ویژگی ها بصورت بارز در رو حیات او وجود داشت » با آن که « شـهید نظر فخاری » خود مسوولیت بزرگی در جنـگ داشت و از نفوذ خویش می توانست اسـتفاده شایـان توجهی به نفع خود ببرد ، بـا این حـال هرگز هوای نفس و خـواهش دل را بر هیچیـک از امـور جنـگ در جبهه ، دخـالت نمی داد. به عبـارت دیگر می توان گفت که در امر جنـگ و مبارزه ،تسلیم محض بود و هر چه فرماندهان صلاح می دانستند ، عمل می کرد.

در گرمـا گرم حملاـت و عملیاتهـای مختلـف رزمنـدگان در منطقـه جنـوب ، در آن لحظـاتی کـه شـوق حملـه به بعثیـان در وجـود رزمندگان شعله ور بود در برابر صلاحدید فرماندهان تسلیم شد و نیروهای خود را به سمت غرب ، سوق داد!

او می گفت: « مـا به جنـگ آمـده ایم، نه آتش بـازی ، هر کجـا که مسوولین تشـخیص دهنـد ، مـا آماده ایم ... جنگ برای ما یک وظیفه شـرعی است ، آنهم در هر مسوولیتی و در هر مکانی که باشـد. اگر ادای وظیفه در جنوب بایـد باشد ، بسم الله ! اگر در غرب است ... اگر در مریوان ... ، آماده ایم. اطاعت از فرمانـدهی جنگ ، این قدرت را به آنها می دهد که برنامه ریزی منسـجم و حساب شده ای داشته باشند»

آنگـاه که عـازم « حـج » بود بنـا به تشـخیص مسوولاـن ، مبنی بر این که مانـدن در جبهه لازم تر و ارجـح است ، دل از سـفر حـج ، پرداخت و اوج اطاعت خویش از فرماندهان را نشان داد. او باور داشت که اطاعت از « فرماندهان » اطاعت از « ولی امر » و در نتیجه گوش سپاری به امر « ولی عصر (عج) » می باشد. با شهامتی که در خود یافته بود. به کارهایی دست می زد که منحصر به خود بود!

در زمـان تظاهراتهـای مردمی در صف شـعار دهنـدگان بود و در زیر بـاران آتش و گلوله ماموران رژیم شاه با شـهامتی تمام ، پیکر شهیدان مبارزه را بدوش می کشید و نمی گذاشت در معرکه باقی بمانند.

در اوایـل پیروزی انقلاب ، احسـاس کرده بـود که فعـالیت سـوداگران مرگ ، بیشـتر شـده است ، بنـابراین احسـاس تکلیف نمود و گامهای بسیار مفیدی در مبارزه با آنان برداشت. حتی یکبار به تنهایی با چند نفر از آنها برخورد کرده و آنان را دستگیر نموده بود.

او هرجا که احساس تکلیف می کرد ، لحظه ای تامل نمی نمود و به ادای آن می پرداخت ؛ در زمان بنی صـدر، تلاش متعهـدانه ای در انتخاب دعوت از سـخنرانان مختلف برای آگاه کردن مردم انقلابی ، به خرج می داد و از کسانی چون « شـهید آیت » و ... برای سخنرانی قبـل از برنـامه نماز جمعه شـهر ، دعوت می نمود. توجه به خانواده های محترم شـهدا و تلاش و در دلجویی و تسـلی خاطر آنان از برنامه های همیشـگی او بود. هنگامی که مرخصـی می آمد، ابتدا به گلزار شـهدا و سـپس به منازل شهیدان می رفت و بدین طریق ، یـاد شـهدا و همسـنگران عزیزش را در دل و جان ، مسـتدام می داشت.اخلاص او در کار و عبادت و ... زبانزد شـده بود ، از هیچ چیز به جز خدا نمی ترسـید ؛ اگر ذره ای ترس در وجود او راه یافته بود ، هرگز نمی توانست در زیرباران گلوله بعثی ، شبها را بیرون سـنگر ، به عبادت بپردازد و همانجا را بستر آرامش خویش قرار دهد ، این کار بارها از او سر زده بود چرا که اطمینان قلبی به خداوند داشت و به چیزی جز او نمی اندیشـید ، به شـهادت دوستان و همسنگرانش به هیچ چیزی تعلق خاطر نیافته بود و تمامی امور دنیوی را پشت پا زده بود.

این ویژگی های منحصـر به فرد – که فقط در انسانهایی خاص یافت می شود – از او انسانی وارسته ، ساخته بود. از همان انسانهایی که ملائک عرش نشین ، بر مقامشان رشک می برند.

او از « خلصـین » بـود ؛ برای خـدا زیست ، برای خـدا مبـارزه نمـود و در نهـایت مزد رنجهـا و زحمـات خود را از خداونـد گرفت و مصـداق بارز « ان الله اشتری من المومنین باموالهم و انفسـهم بان لهم الجنه » گردید و رضوان الهی و جنت موعود را به دست آورد.

منابع زندگینامه :عرشیان،نوشته ی ،سید مهدی حسینی،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۸۲

نظرنژاد، محمد حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهیـد محمـد حسن نظر نژاد : فرمانده عملیات لشـکر۵نصـر(سپاه پاسداران انقلاب اسـلامی) سوم خرداد ماه سال ۱۳۲۵ در یکی از روستاهای شهرستان درگز دیده به جهان گشود.

پـدربزرگش جزو روحانیون ده بود و به این ترتیب او در خانواده ای مـذهبی رشـد کرد و از همان کودکی با مسائل دینی و مـذهبی آشنا بود.

دوران کودکی را بـا کـار و تلاـش در روسـتا پشت سـر گـذاشت. هفـده سـاله بود که برای کـار به مشـهد رفت و در یـک کارگـاه بافنـدگی مشـغول شـد و تا جایی پیش رفت که توانست مهارت کافی در این زمینه کسب کند و به صورت مسـتقل کار بافندگی را ادامه دهد.

به روستای زادگاهش بسیار علاقمند بود و هر هفته یا هر ماه چند روزی را به روستا می رفت و به خانواده اش سر می زد.

علاقه ی زیادی به ورزش به خصوص کشتی داشت و از قدرت بدنی مطلوبی نیز برخودار بود. پس از مدتی به باشگاه ها راه یافت و تمرینـات گسـترده ای را در زمینه ی کشـتی «چوخه» آغـاز و مقامـاتی نیز کسب کرد. او توانست در مسابقـات سالاـنه ی اسـتانی نیز

شرکت کند و به عنوان یکی از سرشناس ترین کشتی گیران چوخه مطرح شود.

جوانی با تقوا، مومن، محجوب و باحیا بود و همین خصوصیات، او را از جوان های دیگر متمایز می ساخت.

از کودکی دخترعمویش را به نامش کرده بودند. بعد از رسیدن به سن بلوغ این تمایل و اشتیاق در هر دو طرف وجود داشت و بدین ترتیب ایشان در ۲۲ سالگی با مرضیه نظرنژاد ,دختر عمویش ازدواج کرد. مراسم ازدواج آن ها در عین سادگی در همان روستا برگزار شد . به دلیل کسب و کارش در مشهد، همسرش را نیز به مشهد برد و در منزل دایی همسرش ساکن شدند.

اولین فرزند آن ها(نرگس) در اول فروردین ماه سال ۱۳۴۹ و فرزندان دوم و سوم آن ها به نام های معصومه و فاطمه به ترتیب در تاریخ های ۱/۱/۱۳۵۵ و ۱/۱/۱۳۵۷ به دنیا آمدند. پس از مدتی توانستند با خرید خانه ای در منزل شخصی خود ساکن شوند.

روز به روز به دین، قرآن و اسلام توجه و علاقه ی بیشتری پیدا می کرد.

در سال ۱۳۵۷ موفق به شرکت در جشنواره ی کشتی طوس شد. شخص «فرح» نیز در این جشنواره حضور داشت از آنجایی که فعالیت های انقلابی در حال شکل گیری بود و نظرنژاد جزو نیروهای انقلابی به شمار می رفت، سعی در بر هم زدن برنامه ها داشت. سرانجام با کمک یکی دیگر از کشتی گیران موفق به این کار شد. به محض ورود «فرح» به سالن آن ها فریاد «مرگ بر شاه» سردادند و مردم حاضر در تالار نیز آن ها را همراهی کردند و طولی نکشید که تمام برنامه ها به هم ریخت. مردم با فشار، دیوارهای ورزشگاه را خراب کردند و به بیرون راه یافتند و فریادهای «مرگ برشاه» بیشتر و بیشتر شد. بعد از این واقعه، فعالیت های ورزشی نظر نژاد کم شد، چرا که ترجیح می داد. بیشتر وقتش را به فعالیت های انقلابی بپردازد. هر روز از صبح تا شب در تظاهرات شرکت و اعلامیه ها و پیام های امام خمینی (ره) را پخش می کرد و به عنوان یکی از نیروهای مسلح انقلاب فعالیت می نمود. مرکز تصمیم گیری های آن ها در آن روزها منزل آیت الله شیرازی بود.

در طی همین تظاهرات، توسط ساواک دستگیر شد و مدت ۲۵ روز در زیر شکنجه و فشار به سر برد. اما همه را تحمل کرد و به هیچ وجه حاضر به اعتراف نشد. گاهی اوقات برای تظاهرات به شهرستان های اطراف می رفت. در تظاهرات دهم دی ماه که به «جمعه سیاه» مشهد معروف شد به همراه پدر، مادر و برادرهایش حضوری فعال داشت. در همان شب در حالی که برای آزادی زندانی ها رفته بود، توسط برادرش به او خبر رسید که فرزند کوچکش (فاطمه) در حین راهپیمایی در میان جمعیت گم شده و همسرش بسیار نگران و ناراحت است، اما او صبورانه پاسخ داد: «به همسرم بگویید ناراحت نباش، جوان های مردم شهید شده اند. ما باید استقامت کنیم.»

با پیروزی انقلاب اسلامی توسط آیت الله شیرازی به نیروی انتظامی معرفی شد و در گروه ضربت که ماموریت دستگیری ساواکی ها ونیروهای ضد انقلاب را به عهده داشتند مشغول به کار شد. پس از مدتی وارد سپاه گردید و فعالیت خود را در این نهاد آغاز کرد. همزمان با این کار تحصیلات خود را تا اخذ مدرک سیکل ادامه داد.

در خرداد ماه سال ۱۳۵۸، از طرف سپاه ماموریت یافت تا از مرزهای شرقی ایران حفاظت و حراست نماید. برهمین اساس سپاه جدیدی در شهرک جنت آباد (که مرز بین ایران، افغانستان و شوروی سابق است) تشکیل شد و نظر نژاد به عنوان فرمانده این سپاه مشغول خدمت شد. دو ماه بیشتر از خدمتش نگذشته بود که بار دیگر به سپاه مشهد فرا خوانده شد تا از آن جا به اتفاق برادر «رستمی» ماموریت جدیدی را آغاز نماید. برادر رستمی یکی از دوستان صمیمی او به شمار می رفت و هر دو از آن ها قبل از انقلاب ورزشکار بودند و شناخت کاملی از یکدیگر داشتند و حالا نیز بار دیگر همراه یکدیگر عازم میدان دیگری بودند. ماموریت آن ها مبارزه با حزب دموکرات، کومله و ساواکی های فراری بود که به شهر پاوه حمله کرده بودند.

فرماندهی نیروها برعهده برادر رستمی بود. پس از استقرار نیروها در استراحتگاه، نظرنژاد به عنوان اولین داوطلب برای عزیمت به منطقه ای که «دکتر چمران» و گروهی دیگر از سپاهیان در محاصره دموکرات ها بودند، راهی شد. به دنبال او تعداد دیگری از

برادران نیز به راه افتادند که در این ماموریت فرماندهی گروه بیست نفره آن ها به شهید نظر نژاد واگذار شد، اما قبل از حرکت بنابه دلایلی ماموریت به صبح روز بعد موکول شد. روز بعد نیز خبر رسید که دکتر چمران، یارانش و کردهای داخل شهر محاصره را در هم شکسته و ضد انقلابیون به طرف مرزها در حال فرارند که نظرنژاد و گروهش در منطقه ی مرزی را بر ضد انقلابیون بستند.

چند روز بعد برای عملیاتی سنگین دستوری صادر شد. شهر «بانه» در کنترل و تصرف کامل دموکرات ها قرار گرفته بود. تعداد نیروها کم و شرایط منطقه نیز بسیار دشوار بود. اما توکل به خدا و ایمان، نظر نژاد را یاری می کرد.

او در خاطراتش می گوید: «در هلی کوپتری که بودیم، فرمانده گردان کلاه سبزها هم حضور داشت. از من پرسید: شما آموزش ویژه ای دیده اید؟ گفتم: نه. گفت: می دانی به کجا می روی؟ گفتم: بله. برای جنگیدن با دشمنان انقلاب. گفت: دیروز نزدیک به صد نفر از نیروهای مخصوص نتوانستند کاری بکنند. گفتم: هرچه خدا بخواهد. سرانجام با رهبری او و با همان گروه اندک آن ها توانستند با سرعتی فوق العاده پاسگاه را به تصرف خود در آورند.»

سپس برادر رستمی و نیروهایش نیز به آن ها ملحق شدند و در آن جا رستمی، نظر نژاد را به جانشینی خود منصوب کرد.

نبرد در ارتفاعات کردستان بسیار دشوار بود و نیروها در شرایط سختی به سر می بردند وضعیت تغذیه بسیار نامناسب بود و خطراتی جدی در هر لحظه جان آنان را تهدید می کرد. نبرد کردستان دو ماه به طول انجامید و سرانجام با موفقیت به اتمام رسید. نظر نژاد پس از آن به مشهد بازگشت و در سپاه کوهسنگی به خدمت ادامه داد. بعد از مدتی بار دیگر برای عملیات پاکسازی به «گنبدکاووس» اعزام شد. در این ماموریت که قریب به یک ماه طول کشید آن ها حتی مجبور به پاکسازی خانه به خانه نیز شدند و سرانجام در دو فروردین ماه سال ۱۳۵۹ عملیات پایان یافت.

با شروع جنگ تحمیلی، به اتفاق برادرش به جبهه ها شتافت. در عملیات سوسنگرد شجاعانه شرکت کرد. او در باره ی این عملیات که به طرز شگفت انگیزی به پیروزی انجامید می گوید: «بعد از اتمام عملیات یکی از اسرای عراقی از ما پرسید: فرمانده شما کجاست؟ ما رستمی را نشان دادیم. اسیر گفت: نه. آن کسی را که بر اسب سفید سوار بود و جلوتر از همه حرکت می کرد، می گویم.

ما تعجب کردیم. چرا که فرمانده ی اسب سوار نداشتیم. آن موقع بود که فهمیدیم دستی غیبی ما را یاری کرده است.»

او در اکثر عملیات شرکت می کرد. مواقعی که زخمی می شد، مدتی کوتاه آن هم برای درمان جراحاتش جبهه را ترک می کرد. همسرش نیز هیچ گاه مخالفتی در این زمینه نشان نمی داد و ایشان را دلگرم و خوشحال می نمود.

عملیات های فتح بستان، والفجر مقدماتی، والفجر یک، خیبر، بدر، والفجر نه، والفجر هشت، کربلای یک، کربلای دو، کربلای چهار و پنج، نصر هفت و هشت، کربلای هشت و فتح المبین از جمله عملیات هایی هستند که نظرنژاد در آن ها حضور یافت.

در عملیات فتح بستان از ناحیه چشم مجروح شد. چند روزی را در بیمارستان بستری بود و سرانجام پزشکان مجبور به تخلیه ی چشم او شدند. پس از عمل جراحی دوباره به منطقه رفت و بعد از اتمام عملیات فتح المبین برای درمان عفونت زخم هایش به مشهد بازگشت. در طول دورانی که در بیمارستان بستری بود، شب تا صبح را به خواندن دعای کمیل و توسل می گذراند.

در والفجر یک بر اثر اصابت موشک به اتومبیلی که رانندگی آن را خودش به عهده داشت، از ماشین به بیرون پرتا ب شد و از ناحیه ی کمر به شدت آسیب دید. به طوری که مدت ها در بیمارستان های مختلف بستری شد و تحت عمل جراحی قرار گرفت و پزشکان امیدی به بهبودش نداشتند. اما با ارادهٔ قوی توانست مقاومت کند.

بار آخر به مدت هشت ماه در بیمارستان امام رضای مشهد بستری بود. اما هنوز هم قادر به راه رفتن نبود. در تمام این مدت همسرش صبورانه مشکلات را تحمل می کرد و علاوه بر مراقبت از فرزندان، از صبح تا شب بر بالین او حاضر می شد و از او پرستاری و مراقبت می داشت. نظرنژاد از آن روزها به تلخی یاد می کند و می گوید: «آن روزها، روزهای تلخ زندگی من بود. اما

از طرفی خوشحال بودم که می دیدم همسر و برادری وفادار دارم که در دنیا بی نظیرند.»

در همان روزها پدرش که همیشه یار و یاور او در زندگی بود از دنیا رفت. در واپسین روزهای عمرش به فرزندش توصیه کرده بود: «تا آخر عمر دست از اسلام برندار.»

عملیات خیبر یکی دیگر از خاطرات غم انگیز نظر نژاد بود. او در باره ی آن می نویسد: «تعداد زخمی ها رو به افزایش و خستگی از چهره ی یکایک نیروها پیدا بود. از آن طرف دشمن بر شدت حملات خود می افزود و از طرف دیگر پیکرهای پاره پاره ی برادرنمان روی زمین مقابل چشمانمان بود. صدای ناله ی زخمی ها از یک طرف و صدای فریاد جنگجویان که مهمات طلب می کردند. از طرف دیگر، هواپیماهای دشمن مرتب روی سرمان در پرواز بودند و بمباران می کردند. از قرارگاه خودی هم که کمکی نمی شد، زیرا آن ها هم وضعیت بدی داشتند. فرماندهان هنگامی که کشته های خود را رها کرده و می رفتند، با صدای بلند گریه می کردند و می گفتند که برمی گردیم و انتقام شما را می گیریم. دجله و فرات آن روز شاهد کربلای دیگری بودند، چرا که از خون یاران حسین (ع) لبریز بودند.اودر عملیات کربلای پنج را به عنوان فرمانده عملیات پیشاپیش بسیجیان حرکت می کرد. او این عملیات را بزرگترین عملیات هشت سال دفاع مقدس می دانست و می گفت: «ما در این عملیات جز دعای خیر امامان هیچ چیز نداشتیم. ما متکی به یک مشت بسیجی بودیم که هنوز حتی دوران آموزشی خود را به پایان نرسانده بودند. دو تیپ زرهی و پیاده ی دشمن بود و در مقابل تنها چند نفر سرباز. من هیچ چیز نمی دیدم، جز برق آتش خمپاره، توپ، تانک و مسلسل. از بس آر.پی.جی زده بودم از گوش هایم خون می آمد.

تعداد زیادی از نیروهای خودی به خط دوم رفته بودند و ما را تنها گذاشته بودند. بالاخره به سراغ آن ها رفتم و گفتم: من فرمانده عملیات لشکر شما هستم. شما مرا در میان دشمنان یکه و تنها گذاشتید مگر شما مردم کوفه یا شام هستید؟ سپس روی خود را به سمت کربلا کرده و گفتم: حسین جان! این ها می گویند: ما یاران توایم. در حالی که این جا نشسته اند و ...»

آن روز نظرنژاد با سخنانش تاثیر عمیقی بر نیروها گذاشت. به طوری که همه با سرعت خود را به خط مقدم رساندند و شجاعانه جنگیدند و سرانجام پس از نبردی سخت دشمن شکست خورد.

در طول دوران دفاع مقدس و به دلیل حضور مستمر نظرنژاد در جبهه، وضعیت جسمی ناهنجاری برای او پیش آمده بود. از جمله: پاره شدن پرده ی گوش، از دست دادن یکی از چشم ها، ترکشی که در نزدیکی قلبش قرار داشت، شکستگی کمر و ترکشی که قسمتی از روده اش را از بین برده بود. با تمام این ها پا به پای گردان پیاده روی ارتفاعات می رفت. بیدار خوابی می کشید و سرما و گرما را تحمل می کرد. وقتی که گرم کار و عملیات می شد، به هیچ چیز دیگر توجه نداشت و گویی جای دیگری بود. تمام این ها به روحیات درونی اشا باز می گشت. بسیار صبور بود. با وجود درد فراوان که در اثر وجود ترکش ها در سرتاسر بدنش احساس می کرد، هرگز علایمی از درد و ناراحتی در چهره و رفتارش دیده نمی شد.

او بسیار مهربان بود و با همه مانند یک پدر رفتار می کرد. از این رو در جبهه با نام «بابانظر» معروف شده بود. ارتباطش با بچه های جبهه و جنگ بسیار صمیمانه بود و در حالی که می توانست عصبانی شود، اما با مهربانی و با لحنی دوستانه که خاص خودش بود و همه آن را می شناختند، با آن ها حرف می زد.

سادگی برخوردش نشان از پاکی و صفای روحش داشت. علاقه ی خاصی به امام امت و بسیجیان داشت. در تمام سخنرانی هایش از راستی و درستی بسیجیان سخن می گفت.

از دروغ بیزار بود و به انسان هایی که کارشان خدمت به مردم بود، عشق و احترام خاصی می ورزید و خودش نیز جزو همین افراد بود. به خانواده های شهدا خیلی علاقه داشت. مختصر حقوقی را که از سپاه می گرفت صرف کمک به خانواده های شاهد می کرد. همواره در پی حل مشکل مردم بود و هرگز هم اجازه نمی داد که کسی بویی از این کارها ببرد.

برادرش خاطره ای از او به یاد دارد و می گوید: «یکی از آشنایان کلیه هایش از بین رفته بود. به دیدنش رفته بودم که چکی را به من نشان داد و گفت: این را یک بنده ی خدا به من داد تا خود را درمان کنم. وقتی چک را دیدم، متوجه شدم که متعلق به محمدحسن است.»

در وصیت نامه اش نیز خطاب به فرزندش توصیه می کند: «اگر ثروتی به دست رسید، به فقرا کمک کن، چون هرچه کمک کنی، خدا به تو عوض آن را خواهد داد.»

با وجود تحصیلات کم از سواد خوبی برخوردار بود. اهل مطالعه بود و کتاب های شهید مطهری را مطالعه می کرد و کتابخانه ای هم در منزل داشت.

در سال های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۱ دو فرزند دیگر به نام های مصطفی و مرتضی به جمع خانواده ی آن ها اضافه شدند.

بچه ها را خیلی دوست داشت. با وجود بدن مجروح و آسیب دیده اش، بچه ی برادرش را (که با آنها در یک خانه زندگی می کردند) روی دوشش می گذاشت و با او بازی می کرد. هرگاه فرصت می کرد فرزندانش را به گردش و تفریح می برد و عقیده داشت که تفریح برای آن ها لازم است. با فرزندانش بسیار مهربان بود.

پسرش (مرتضی نظر نژاد) رابطه اش را با پدر چیزی فراتر از رابطه پدر و فرزندی می داند و تاکید می کند که: «ما مثل دو دوست بودیم.»

برای همسرش احترام خاصی قایل بود و با او رفتاری صمیمی و دوستانه داشت. بسیار به او اعتماد داشت و در انجام هر کاری با او مشورت و تا جایی که می توانست در کارهای خانه به او کمک می کرد. حتی گاهی او را می نشاند و خود تمام کارهای خانه را انجام می داد. به فرزندانش نیز توصیه می کرد که احترام مادر رنج کشیده شان را هرگز از یاد نبرند.

فرزندانش را به رعایت حجاب، ایمان و تقوا سفارش می کرد و می گفت: «ختر و پسر ندارد. حجاب و تقوا برای همه است.»

ارتباط عاطفی عمیقی با فرزندانش داشت. هرگز با آن ها بلند حرف نمی زد. برای صحبت کردن با آن ها روش خیلی خوبی داشت. هرگز با زبان نصحیت سخن نمی گفت، بلکه سعی می کرد با رفتارش به دیگران چیزهایی بیاموزد و اشتباهاتشان را گوشزد کند.

سنجیده و منطقی حرف می زد و همه ارزش خاصی برای او قایل بودند.

به صله ی رحم اهمیت زیادی می داد و هیچ گاه منتظر نمی شد که کسی به دیدنش بیاید، بلکه خود پیشقدم می شد. به بزرگترها بسیار احترام می گذاشت.

فرزندش ، نرگس نظرنژاد ، می گوید: «ما عشق و علاقه و محبت کردن به پدر و مادر را در چهره ی ایشان می دیدیم.»

مشکلات را جدی نمی گرفت. گاهی که فرصتی دست می داد، با فرزندانش می نشست و از زندگی و مشکلات آن ها صحبت می کرد و آن ها را راهنمایی می نمود.

چون که خودش شرایط مناسب برای تحصیل در روستا را نداشت و سختی زیادی کشیده بود، همیشه فرزندانش را به درس و تحصیل علم سفارش می کرد.

به درس و تحصیل آن ها خیلی اهمیت می داد و مرتب به مدرسه ی آنها سر می زد تا از وضعیت درسی آن ها مطمئن شود. در انتخاب دوست نیز به فرزندانش کمک زیادی می کرد و در حد ممکن سعی می کرد تا با دوستان آن ها آشنا شود.

به نماز اول وقت بسیار اهمیت می داد. فرزندش (مرتضی) در این باره می گوید: «نماز اول وقتش در زندگی ما تاثیر بسزایی داشت. زمانی که ماه رمضان بود، همه می آمدند تا سر سفره افطار بنشینند ولی او اول می رفت وضو می گرفت و به نماز می ایستاد و به پیروی از او ما هم همین کار را انجام می دادیم.»

حسین حیدری نیز می گوید: «من نظرنژاد را می دیدم که با مجروحیتش ایستاده و نماز می خواند و خون هم از او می رفت.» وقتی نماز می خواند حالش عوض می شد. بعد از نماز دیگر حالت خستگی چهره اش عوض شده بود.

نظرنژاد لحظه به لحظه ی خاطرات جنگ و روزهای حضورش در جبهه را در دفترچه ای یادداشت و تنظیم کرده است. همیشه دلش می خواست از جنگ صحبت کند. هرگز سختی ها و خستگی جنگ را احساس نمی کرد. یک بار که همرزمانش به او توصیه کرده بودند تا به خاطر وضعیت جسمی اش در خارج از منطقه کار کند، پاسخ داده بود: «این جبهه نیست که به من نیاز دارد منم که به جبهه نیاز دارم.» و در جایی دیگر خطاب به همرزمش که از او خواسته بود تا استراحت کند، گفته بود: «این جا دانشگاه امام حسین (ع) است. تو چه طور دلت می آید که در دانشگاه امام حسین (ع) من بخوابم و خودت بیدار باشی. آدمی که خواب است تربیت نمی شود.»

نظرنژاد هفت سال در جبهه حضور و بیش از نود درصد جانبازی داشت. بیش از ۱۶۰ بار مورد اصابت تیر و ترکش قرار گرفته بود. با شرکت در بیش از ۳۰ عملیات کوچک و بزرگ بارها و بارها تا سر حد شهادت با دشمن نبرد تن به تن داشته است. اما می گفت: «تمام کارها و اعمال ما چه در دوران جنگ و چه حالا برای این بوده است که فرمان خدای بزرگ را لبیک گفته باشیم. آن چه ما در عملیات های خود داشتیم، توکل به خدا و ایمان راسخ به سخنان رهبر عزیزمان بود. ما اعتقادمان بر این بود که در راه خدا می جنگیم، لذا از جنگ هیچ هراسی نداشتیم.»

سردار قاآنی از رشادت های نظرنژاد چنین می گوید: «از کردستان تا جنوب، زمین گواهی می دهد که نظرنژاد در این مملکت چه کرده است.»

با اتمام جنگ تحمیلی به آغوش خانواده بازگشت. اما آثار جراحات و ترکش هایی که در بدن داشت او را وادار نمود که در سال ۱۳۶۸ برای معالجه و درمان به کشور آلمان سفر کند. در آن جا تحت آزمایشات مختلف قرار گرفت و چندین بار نیز عمل جراحی روی قسمت های مختلف بدن او انجام شد. در این مدت غم غربت و تنهایی بیش از هر چیز او را می آزرد. او در دفتر خاطراتش به آن روزها اشاره می کند و می گوید:« مردم برای ملاقات بیمارهای خود به بیمارستان می آمدند، اما اتاقی هم بود که هیچ کس با آن کاری نداشت، آن هم اتاق من بود.»

و این غربت با شنیدن خبر رحلت امام خمینی (ره) برای او صد چنان شد. سرانجام به ایران بازگشت و در مراسم چهلمین روز درگذشت امام (ره) شرکت کرد.

با توجه به تجربیاتی که در باره جنگ داشت، مرتباً از طرف مدارس مختلف از او دعوت می شد و چنان جذابیتی در سخنانش نهفته بود که هرکسی را جذب می کرد.

در سال ۱۳۵۷ ماموریت یافت تا برای بازدید از مناطق جنگی در ارتفاعات کردستان راهی آن جا شود. او در این سفر فرزند کوچکترش (مرتضی) را نیز (که آن موقع ۱۴ ساله بود) با خود همراه کرد. این سفر او از همان ابتدا با سفرهای دیگرش فرق داشت به منطقه که رسیدند خطاب به دیگر سردارانی که همراهش بودند، گفته بود: «این جا بوی جنگ می دهد. این جا بوی خون شهدا را می دهد و حرمت دارد. با همان لباس های خاکی جنگ باشیم ...» می گفت: اصلاً دلم نمی خواهد از این جا برگردم. این مسافرت، مسافرت دیگری است. چیز دیگری است.»

همسرش نیز این سفر را با سفرهای دیگر متفاوت می داند و می گوید: «همیشه وقتی می پرسیدم که کی برمی گردی؟ می گفت که مثلاً فلان روز برمی گردم. اما آن روز وقتی پرسیدم. جواب داد: هر وقت خدا بخواهد.»

وقتی به بالای ارتفاعات رسید، حال عجیبی داشت و می گفت: «احساس می کنم به خدا نزدیک ترم.»

همسرش (به نقل از فرزندش مرتضی که لحظه به لحظه آن روز را به خاطر دارد) می گوید: « قله را بدون هیچ مشکلی بالا رفت.

بالا که رسیدیم، نشستیم. رفتارش برای من خیلی عجیب بود. هرگز او را این طور ندیده بودم. چفیه اش را روی پیشانی اش انداخت و دراز کشید. متوجه شدم که در حال ذکر گفتن است. در حالی که به پایین نگاه می کردم، برگشتم تا به او بگویم که ارتفاع چه قدر زیاد است. دیدم پیشانی اش پر از عرق شده و رنگش تغییر کرده است. سردار موسوی را صدا زدم. بلافاصله دویدند. آمبولانس آمد و او را به بیمارستان رساندند.»

اما دیگر خیلی دیر شده بود. بدین ترتیب سردار محمد حسن نظرنژاد در تاریخ ۷/۵/۱۳۷۵ بر اثر تنگی نفس و ایست قلبی در ارتفاعات اشنویه کردستان (که آن نیز ناشی از معلولیت های حاصل جنگ بود) به شهادت رسید.

در وصیت نامه اش خطاب به پسرانش می گوید:

«پسرانم، مصطفی و مرتضی، در هر فرصت و در کنار مزارم یا جاهای دیگر از مظلومیت جانبازان دفاع کنید. چون آن ها دوبار شهید می شوند.» و اضافه می کند: «هرگز اجازه نده کسی غرورت را بشکند اما صبور باش که صبر نشانه عقل است. شجاع باش و با دشمنانی که به تو و ناموست تجاوز روا می دارند مبارزه کن. مومن باش، چون شجاعت نمی تواند بدون ایمان باشد.»

خودش نیز آرزو داشت زمانی مرگ به سراغش بیاید که به قدر کافی ساخته شده باشد.

پیکر پاکش را در دهم مرداد ماه سال ۱۳۷۵ و بنا به وصیت خودش در بهشت رضا (ع) و میان شهیدان ابراهیمی و شریفی به خاک سپردند. روستای زادگاهش را به یاد او «بابانظر» نام نهادند تا یاد و خاطره اش همیشه زنده بماند. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

نظری ثابت، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اکبر نظری ثابت : قائم مقام فرمانده عملیات لشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۲ در خانواده ای متدین و مومن به اهل بیت در قم متولد شد . از همان کودکی با مجالس موعظه و سوگواری اهل بیت (ع) انس گرفت . دوره تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت سپری کرد . آغاز تحصیلات او در دبیرستان همزمان با طلوع جاودانه انقلاب اسلامی بود. او پا به پای ملت قهرمان ایران در مبارزات بر علیه رژیم پهلوی شرکت می کرد.

زمانی که میهن اسلامی مورد هجوم وحشیانه دشمن قرار گرفت او پس ازسپری کردن دوره آموزش نظامی در پادگان ۱۹ دی ،رهسپار جبهه های جنگ شدتا متجاوزان را از کشوربیرون کند. در سال ۱۳۶۲ به خیل پاسداران غیور انقلاب پیوست .

علی اکبر در عملیات محرم مسئولیت گروه شناسایی را به عهده داشت و در عملیات خیبر به جانشینی واحد اطلاعات – عملیات لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب (ع)منصوب شد .

از چهره های شاخص اطلاعات لشکر و در هر عملیات بازوی قوی لشکر محسوب می شد. روح بلندو عارفانه اش ، با دعای توسل عجین بود و نگاه لبریزازعرفانش انسان را شیفته خود می کرد . نگاهش مامن مهربانی بود و وارستگی ، تقوا و اخلاص زیبنده دل خدا جوی او . سوز زمزمه های عاشقانه اش در نماز شب حکایت از دلی می کرد که در آرزوی شهادت می تپید .تواضع و اخلاق شایسته اش ، آن گونه بود که اگر رزمندگان مشکلی داشتند به راحتی با او درمیان می گذاشتند .

سرشارازتجربه‌بودوثابت قدم به جهت مدیریت صحیح ؛بسیار سنجیده عمل می کرد و مسوولیتی را که برعهده اش بود به بهترین شکل انجام می داد. همه را به حفظ بیت المال و دوری از اسراف توصیه می کرد و در هر کاری رضایت خداوند را در نظر داشت .

او سر ارادت به آستان ولایت سپرده بود و در وصیت نامه اش ابتدا همه را با عمل کردن به توصیه شهدا به اطاعت از امام و پشتیبانی از مسئولین نظام ، وصیت کرده است او خواسته است خوبیها را در نظر داشته باشیم .

علی اکبر در قسمتی دیگر از وصیت نامه اش آورده است که: ((آن همه مراکز فحشا ، مشروب فروشی ها و مراکز فساد که قبل از انقلاب وجود داشت از بین رفت . مشکلات اقتصادی و اداری دلیل بر نادیده گرفتن محاسن انقلاب نیست .نباید فقط ضعفها را بیان کرد. پشتیبان اما م و رزمندگان باشید تا خداوند زودتر نصرت خود را شامل حال رزمندگان کند .برادران بسیجی، سپاهی ، ارتشی و سرباز، خدا را شکر کنید که نعمت بزرگی نصیب شما شده تا در کنار رزمندگان باشید. در کنار کسانی که با شما الان هستند و فردا نیستند. قدر و منزلت خود را بدانید و سعی کنید کارهایتان را خالص و برای خداباشد .))

او مرد عمل بود. زمانی که شناسایی رودخانه «دوایرچ» درمنطقه عملیاتی محرم به او سپرده شد رشادت و شجاعت خود را با شکستن معبر«دوایرچ» به همه نشان داد. در آن عملیات هنگامی که نزدیک اذان مغرب ، باران سنگینی باریدن گرفت هر کسی در کنار کانال مشغول عبادت و راز و نیاز با معبود خویش بود.

خاطرات سبز با او بودن ریشه در عمق جان همرزمانش دوانده بود .

عملیات فتح المبین و والفجر مقدماتی سوز درد تیرهایی را که بر پای شهید نظری نشست حس کرده است و منطقه چنگوله زخمی را که او از ناحیه کمر برداشت به یاد دارد. عملیات ((والفجر ۴)) و((عاشورای ۲)) با زخم هایش آشنا هستند و عملیات ((بدر)) شاهد تیری است که به دستش اصابت کرد .زخم های بی شمارش نشان از آمادگی او برای پیوستن به نور بود تا این که عملیات ((والفجر ۸)) در منطقه فاو خدا ، اخلاص و صداقتش را پسندید و او با فرق شکافته از اصابت ترکش به جمع کبوتران سبک بال پیوست . منابع زندگینامه :شعله در عشق،نوشته ی راضیه تجار،نشر ستاره،قم-۱۳۷۹

نظری ناظر منش، امیر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید امیر نظری ناظر منش : قائم مقام فرمانده واحد تخریب تیپ۲۱امام رضا (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال هزارو سیصد و چهل و سه در شهر مقدس مشهد سومین فرزند خانواده نظری دیده به جهان گشود. چون ایام مصادف با ذی الحجه و عید غدیر بود نامش را امیر نهادند. امیر در دامان خانواده ای مذهبی و با دیانت پرورش یافت. مادر با حضور در مجالس مذهبی سیره ائمه را به او می آموخت و پدر با این که خسته از کار برمی گشت، پناهگاهی مطمئنی بود برای فرزندان.

امیر دوران ابتدایی را در یکی از مدارس واقع در چهارراه شهدا سپری کرد. دوران فراغتش را در مغازه پدر بود. در محافل سوگواری سالار شهیدان پا به پای پدر شرکت می کرد. از کودکی روحی کنجکاو داشت. به مسجد و نماز علاقه نشان می داد و مکتبر مسجد محلشان بود. همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی، با حضور در راهپیمایی ها و صحنه های مردمی، خشم و نفرت خویش را از نظام جبار ابراز می داشت. برای اولین بار چهره مهربان امام را در وسایل پنهانی پدر یافت و توسط اعلامیه های منتشر شده در منزل آیت الله شیرازی با افکار ایشان آشنا شد. از آن زمان با اینکه نوجوانی بیش نبود، به طور جدی پیامها و اعلامیه های حضرت امام را به مردم محل می رساند. با شرکت در سخنرانی های متعدد در مسجد کرامت که پایگاه انقلابیون بود، خود را به موج انقلاب سپرد.

در دهم دی ماه خونین، مقابل منزل مرحوم آیت الله شیرازی مورد ضرب و شتم ماموران رژیم قرار گرفت. در واقعه حمله به

بیمارستان امام رضا (ع) امیر دلسوزانه کودکان و مجروحان را حمل می کرد، طوری که وقتی به منزل رسید، لباسش غرق خون بود. با پیروزی انقلاب اسلامی تحولی عظیم در شخصیت او پدید آمد. با عشق و علاقه در سنگر مدرسه درس می خواند و عنصری کوشا در انجمن اسلامی دبیرستان، محسوب می شد با شروع تحرکات مذبوحانه گروهکها، امیر هم به عضویت حزب جمهوری درآمده و با برپایی نمایشگاه عکس و کتاب، به افشای ماهیت این عناصر می پرداخت. همراه با دوستان همدل در پایگاه مسجد سجادیه فعالیت داشت و در جذب و سازماندهی نوجوانان، تلاشی وصف ناپذیر از خود نشان می داد. او به عنوان یک عضو فعال بسیج، به اقدامات فرهنگی و نظامی همت می گمارد. جوانان را به کوه می برد و در کوه نیز امر به معروف و نهی از منکر را شعار خویش قرار می داد.

پس از شروع جنگ تحمیلی، با این که در سال سوم دبیرستان مشغول به تحصیل بود، برای اعزام به جبهه بی تاب شد. از آن جا که سن و سالش اقتضا نمی کرد با جعل امضاء راهی مناطق جنگی شد. در سال شصت با طی دوره آموزش تخریب به عضویت این گروه درآمد، به دلیل شایستگی هایی که از خود نشان داد در مدتی کوتاه به عنوان مسئول گروه معبرزن به آموزش نیروها می پرداخت. با این که از طریق بسیج به جبهه اعزام شده بود، به لباس مقدس سپاه درآمد تا در ارگانی متشکل به ادامه خدمت بپردازد. به دفعات در مناطق عملیاتی غرب و جنوب حضور داشت و حضور فعالش در عملیات والفجر مقدماتی، کربلای یک و دو، والفجر هشت، کربلای چهار و پنج و ... خود گویای این مطلب است.

از آنجا که معتقد به اجرای سنت پیامبر بود، با دختری متدین از خانواده ای شهیدپرور که خواهر دو شهید بود، پیمان بست.

نظری در سه نوبت شیمیایی و مجروح شده بود و آثار ترکش در بدنش، زیاد دیده می شد. اما خانواده از زخمی شدنش مطلع نمی شدند. چون خریدار زخم هایش خداوند بود، هیچ گاه به بنیاد جانبازان مراجعه ننمود و پیوسته دردها را به جان می خرید. در مدت حضور ایثارگرانه اش در صحنه های نبرد، پس از آموزش تخریب، دوره تخصصی انفجارات را نیز سپری کرد. فرمانده اش علی رضا یوسفی در این زمینه می گوید: «در آن زمان هر گردان پایگاهی در یک شهرستان داشت که فعالیت سیاسی و اجتماعی در آن پایگاه ها شکل می گرفت. از جمله هیات تخریب خراسان که شهید نظری از موسسین این هیات بود. هرگز او را بیکار نمی دیدیم. گاهی چنان غرق در کارهای فرهنگی می شد که نیروها فکر می کردند امیر مسئول تبلیغات است.

مطیع و خطرپذیر بود و همیشه نیروهای تحت امرش او را پیش قدم می دیدند. از جمله خصوصیات ایشان، جسارت در انجام کارهای ابداعی بود. به عنوان مثال برای تعریض میدان شهدا، امیر نماینده تخریب تیپ ۲۱ امام رضا (ع) بود که به نحو شایسته ای امر انفجار را به عهده گرفت. امیر نظری عاشق دلسوخته ای بود که از کار و تلاش خالصانه در هر مسئولیتی سرباز نمی زد. مصداق بارز شیران روز و زاهدان شب بود. تاکید به اقامه نماز اول وقت داشت. اهل تزکیه نفس بود و نماز شبش ترک نمی شد. به نیروهای زیردست، عشق می ورزید و همیشه با رفتارش، الگو برای سایرین قرار می گرفت. هنگامی که برای اولین بار راهی جبهه می شد به خانواده اش قول داد تا چند ماه دیگر برگردد، اما حضورش پنج سال طول کشید. هرگاه به مشهد برمی گشت، اولین دیدارش با خانواده شهدا بود و به دلجویی از آنها می پرداخت. در زمان مرخصی با همکاری اصناف، تجهیزات جبهه را مهیا می کرد روحی سبز و با نشاط داشت. هرگاه نام امیر نظری در جبهه شنیده می شد، لبخند بر لب رزمندگان می نشست. در عین حال دلی سرشار از عشق به معبود داشت. زمانی که در عملیات کربلای چهار، چند تن از دوستان صمیمی اش به شهادت رسیدند، تاب ماندن نیافت. با این که فرمانده گردان تخریب اصرار به حضور ایشان جهت انسجام و آموزش نیروها داشت، اما دل دریایی اش طالب قله ای بود که او را به افق نزدیک کند. در حالی که قائم مقام تخریب تیپ ۲۱ امام رضا (ع) بود، با گذراندن دوره ویژه غواصی به گردان یاسین ملحق شد.

مردانی استوار و رها شده که پیوسته خط شکن بودند و رهگشا. شب وصال از راه رسید. ندایی آسمانی از عرش او را می خواند.

امیر نظری به عنوان نخستین خط شکن با عبور از تونل و اصابت گلوله به سرش، حماسه ماندگاری از خود باقی نهاد. پیکر غرق در خونش به بیمارستان منتقل، و چندین روز در حالت بیهوشی بود. اما او که میقاتش شلمچه بود، سر بر پیمان ازلی نهاد و در اسفند هزار و سیصد و شصت و پنج به صف ملائک پیوست. مزار مطهرش در بهشت رضا یادآور شجاعت مردی است دوست داشتنی که اخلاصش زبانزد عموم است. منابع زندگینامه" :جرعه عشق"نوشته ی خدیجه ابوال اولا،نشرستاره ها،مشهد-۱۳۸۶

نظری ناظری منش، امیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

امیر نظری مصادف با عید غدیر سال ۱۳۴۳ در مشهد متولد شد. سومین فرزند خانواده بود که در شهر امام علی بن موسی‌الرضا (ع) به جمع عاشقان حضرتش پیوست. پدر و مادرش نام او را به یمن آن روز مبارک" امیر "نهادند. امیر در کانون پر مهر خانواده و با تعلیمات پدر و مادری با تقوا همراه با آوای مداحان اهل بیت (ع) پرورش یافت.او که همراه پدر مشتاقانه به مساجد و مجالس سوگواری سالار شهیدان می‌رفت، در همان زمان مؤذن مسجد گشت.روزی که نگاه‌های کنجکاو و زیرک امیر به جستجو، در میان کتابخانه و کتب انبوه پدر مشغول بود، برای نخستین بار چهره مهربان امام خمینی (س) را دید که در لابه‌لای برگ‌های کتابی پنهان شده بود. به این گونه امیر نیز به خیل عاشقان روح‌الله پیوست و توسط اعلامیه‌های منتشر شده در منزل آیت الله شیرازی با افکار والای امام آشنا شد. با اوج گیری انقلاب اسلامی امیر همگام با مردم مبارز خشم و نفرت خود را نسبت به نظام جبار پهلوی ابراز نمود و یک مرتبه نیز در مقابل منزل آیت الله شیرازی با مأموران رژیم درگیر شد. او در حادثه حمله ددمنشانه عمال رژیم به بیمارستان امام رضا (ع) دلسوزانه به یاری بیماران رفت. وی پس از پیروزی انقلاب به انجمن اسلامی دبیرستان پیوست اما با شروع فعالیت‌های ضد انقلاب و زخم‌خوردگان، به عضویت حزب جمهوری درآمد و با برپایی نمایشگاه عکس و کتاب به افشای ماهیت این عناصر خودفروخته پرداخت. مدتی بعد به عنوان یک عضو فعال بسیج در پایگاه مسجد" سجادیه "مشهد به اقدامات فرهنگی و جذب جوانان همت گمارد. در سال سوم دبیرستان که، مصادف با آغاز جنگ تحمیلی بود، به یاری برادران دلاور در جبهه‌های جنوب شتافت. در سال ۱۳۶۰ به عضویت گروه تخریب درآمد و پس از آن مسوول گروه آموزش نیروها جهت ایجاد معبر شد مدتی بعد دوره تخصصی انفجارات را سپری کرد. نظری در طول سال‌هایی که در جبهه بود، چندین مرتبه مجروح گشت. او در حالی‌که قائم مقام تخریب تیپ ۲۱ امام رضا (ع) بود، با گذراندن دوره ویژه غواصی به گردان" یاسین "ملحق شد. امیر نظری برای عبور از یک تونل استراتژیک به عنوان نخستین خط شکن به همراه یک گروه وارد عمل شدن اما با اصابت گلوله به سرش، در شبی از شب‌های اسفندماه ۱۳۶۵ در شلمچه مجروح شد. پیکر خسته‌اش را به بیمارستان منتقل کردند. اما او عاشقانه شربت شهادت را نوشید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

نظری، ابوالفتح

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانـده گروهـان از گردان یـا زهرا (س) تیپ۴۴قمر بنی هـاشم(ع)(سـپاه پاسـداران انقلاـب اسـلامی) شـهید «ابوالفتـح نظری» در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ در جنوب «شـهر کرد» به دنیا آمد. پدرش کارگر بود و با سختی معاش زندگی را تامین می کرد. خانواده شهیـد از نظر مـالی وضـعیت منـاسبی نداشـتند و شـهید از همان دوران کودکی تابسـتان ها در کوره های آجرپزی شـهر کرد به کار مشغول می شـد تا بتوانـد کمکی در جهت تامین حـد اقل نیاز های زنـدگی خود و خانواده باشد .با این وضـعیت او از همان ابتدا با گوشت و پوست خود تمام سـختی های زندگی افراد مستضعف و فقیر را درک کرد. لذا همیشه و در همه جا سعی می کرد از افراد ضعیف و مظلوم دفاع کند و هیچ گاه در مقابل ظلم و ستم افراد زور گو ساکت نمی ماند . این رویه را هم در دوران تحصـیل و هم در محل زنـدگی رعایت می کردو الگویی شـده بود برای دوسـتان و همکلاسـی ها ی خود. در انتهای دوران تحصـیلات راهنمایی حوادث انقلاـب پیش آمـد و او به خـاطر همـان حس ظلم ستیزی و دفاع از حق به محض اطلاع از پیام امام خمینی که مبارزه با ظلم وفساد دولت شاه خائن بود، در تمام تظاهرات ومبارزات شـرکت می کرد .اودر مدرسه محل تحصیل هدایت مبارزات دانش آموزان را به عهده داشت و به عنوان رهبر بچه هایی که تلاش در همراهی انقلاب را داشتند معروف شده بود .

به محض اطلاع از انجام تظاهرات با هـدایت بچه های دیگر شـروع به دادن شـعار های ضد رژیم می کرد و به همراه بچه های دیگر از مدرسه خارج وبه سمت تظاهرات حرکت می کردند .ایشان به لحاظ اعتقاد واقعی به راه و هدف خود هیچ گاه ترسی به خود راه نمی داد و شب هـا بـا نوشـتن شـعار هـای ضـد شاه روی دیوار های خانه های محله خودشان و پخش اعلامیه های امام خمینی (ره) سعی در انجـام وظیفه خود می نمود. پس از پیروزی انقلاـب و شـروع جنـگ تحمیلی جزءاولین کسـانی بود که به جبهه های جنگ رفت .در همـان اولین مرحله اعزام در جبهه ی شوش بر اثر اصـابت تر کش خمپـاره به سـاق پایش زخمی شـدو به بیمارسـتان انتقال یـافت. ایشـان در اکثر عملیـات زمـان جنـگ حضور فعـال داشت و در چنـدین عملیات از جمله عملیات بیت المقـدس در زمان فتح خرمشـهر مجـددا مجروح گردید و بر اثر اصابت تیر پایش مجروح شد .زخمها ودرد مجروحیتهای پی در پی اورا از جبهه جدا نکرد وتا زمان شهادت در۲۲/۱۱/۱۳۶۴درعملیات پیروز مند والفجر هشت که این اسـطوره ملی به شـهادت رسید ،هیچگاه سنگر مبارزه را ترک نکرد.

یکی از ویژگی های مهم شهید این بود که بسیار ساده زندگی می کرد و هیچ توجهی به تجملات زندگی نداشت. او سعی می کرد کارهـای ثواب را حتی المقـدور به صورت مخفیـانه انجـام داده تا جنبه ریا و ظاهر فریبی پیـدا نکنـد. او بسیار شـجاع بود و به خاطر گرفتن حق و دفاع از ضـعیف و به خاطر دین حاضر به هر گونه فداکاری بود .به عنوان مثال در شب عملیات زمانی که تیربار دشمن در حال تیر اندازی شدید به سمت نیروهای ایران بود، ایشان با از خود گذشتگی خودش را به آن سوی خاکریز انداخت تا با پرتاب نارنجک تیربار دشمن را خاموش کند .

شهیـد در آخریـن مر حله عزیمت به جبهه در سـال ۱۳۶۴ در عملیـات والفجر ۸ شـرکت کرد و به عنوان فرمانـده گروهان جز اولین نیروهایی بود که به خط مقـدم دشـمن حمله برد و در ساعات اولیه حملات به شـهادت رسـید . پس از گذشت یک هفته از عملیات والفجر ۸و به شـهادت رسـیدن شـهید و جمعی از همرزمانش در شـهرکرد از محل بسـیج سپاه پاسدران تشییع جنازه بر گزار گردید وشهید بر روی دست مردم انقلابی شهر تشییع و در محل گلستان شهدای شهرکرد به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

نظریان، اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: جغرافیای فرهنگی و منطقه‌ای، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: تربیت معلم تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی جغرافیا از دانشگاه تبریز در سال ۱۳۴۸، کارشناسی ارشد جغرافیای انسانی- اقتصادی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۱، دکترای جغرافیای فرهنگی و منطقه‌ای از دانشگاه سوربن فرانسه در سال ۱۳۵۹.

مرتبه علمی:

دانشیار گروه جغرافیای دانشگاه تربیت معلم تهران.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بررسی تحولات جمعیتی و معیشتی در غرب ایران در نیم قرن اخیر، مطالعه و تحقق در زمینه‌های جغرافیای شهری، مطالعات ناحیه‌ای و جغرافیای ریاضی، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۱۵ پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۱

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

دینامیک شهری یا پویائی شهرها (ترجمه) در زمینه جغرافیای شهری، برنامه‌ریزی شهری و شهرسازی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۲، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی مقالات:

جغرافیای شهری، ناحیه‌ای و مطالعات ناحیه‌ای و شهری.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

نعمان

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ابن امری القیس بن عمرو اللخمی معروف به نعمان‌السائح، از ملوک حیره است. وی پس از مرگ پدرش در حوالی سنه‌ی ۴۰۳ میلادی از طرف یزدگرد اول به پادشاهی حیره رسید، و بهرام‌گور را به اشاره‌ی پدرش (یزدگرد اول) در حیره تربیت کرد. وی بانی دو کاخ مشهور یکی بنام خورنق (ه.م) و دیگری به نام سدیر (ه.م) است. از این جهت وی را رب‌الخورنق والسدیر نامیده‌اند.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نعمت پور، ناصر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ناصر نعمت پور

محل تولد : هشترود

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۵/۱۰/۱

زندگینامه علمی

حقیر خود را لایق نوشتن یک زندگی نامه علمی نمی‌دانم زیرا که به فرموده آن استاد عزیز که درباره خودشان فرموده‌اند: «این کمترین درباره خود چه بنگارد که نه تألیفی شایان تعریف دارد و نه تضمینی سزاوار تعیین، نه عقده‌ای را به بنان خود گشوده است، نه مشکلی را به بیان خود حل کرده است. نه اهل حل و عقد است و نه مرد رتق و فتق، نه به مقامی واصل شده است و نه بهره‌ای از او حاصل ـ گویی درباره وی گفته‌اند: «نه شکوفه و نه برگی، نه ثمر، نه سایه دارم همه حیرتم که دهقان، به چه کاری کشت ما را» البته صدور این سخنان از آن عزیز، نشان دهنده معرفت و تواضع ایشان است. ولی اینجانب خود را به حقیقت فقیر می‌دانم ولی از آنجایی که جواب تحیت لازم و نوع ادب است؛ چند جمله‌ای در این موضوع می‌نگارم:

در حدود سال ۱۳۵۳ ه . ش بود که به طور دسته جمعی از منطقه «هشترود» از توابع آذربایجان شرقی به شهر مقدس قم هجرت کردیم و در اولین سال ورود به این شهر مقدس، تا سال ۱۳۵۹ شمسی مشغول گذراندن تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و متوسطه بودیم و در سال ۱۳۶۰ ه . ش با توفیق ربانی و با مشورت با یکی از دوستان شهیدم، به طور رسمی وارد حوزه علمیه قم شدم، البته لازم به ذکر است که همه تحصیلات حوزوی حقیر، در شهر مقدس قم و در حوزه علمیه قم بوده است.

دروس ابتدایی حوزوی را در مدرسه علمیه «ابوالصدق» قم گذراندیم و در دروس مقدماتی از محضر اساتید گرانقدری همانند: (مرحوم حجهٔالاسلام دکتر ضیائی، حجهٔالاسلام نظری، مهدی‌زاده و دیگران) بهره بردیم. و دروس سطح مقدماتی از قبیل: لمعه، معالم، صرف، نحو، معانی بیان را در محضر اساتید بزرگوار از قبیل: استاد «آیت الله رضا استادی»، «سید احمد خاتمی»، «مرحوم حجهٔالاسلام وجدانی فخر»، «حجهٔالاسلام مدرس افغانی» و «استاد محمدی» بهره‌مند شدیم. تا آنجایی که یادم هست، کتاب ارث و بعضی کتب دیگر لمعه را پیش مرحوم «حجهٔ الاسلام وجدانی فخر» تلمذ کردیم؛ در مدرسه مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی و کتاب حج را پیش استاد محترم «آیت الله رضا استادی» در مسجد امام رضا (ع) تلمذ نمودیم. و کتاب نکاح را پیش استاد «حجهٔالاسلام سید احمد خاتمی» و معالم الاصول را پیش استاد محترم «حجهٔالاسلام علی محمدی» بهره‌مند شدیم.

دروس سطح عالی حوزه را عمدتاً از محضر اساتید گرانقدرم حضرات آیات: «محفوظی»، «محقق داماد»، «محسن دوزدوزانی»، «صلواتی»، «سید محمد حجت» و ... تلمذ نمودیم. و درس تفسیر قرآن را از محضر اساتید گرانقدر: مرحوم «طاهر شمس»، «مرحوم آیت الله معرفت» و «آیت الله شب زنده‌دار» فراگرفتیم. و درس اخلاق نظری را از محضر اساتید گرانقدر: «آیت الله مظاهری»، «آیت الله شب زنده‌دار» و «حجهٔالاسلام کربلائی» و درس اخلاق عملی را از محضر مقدس «آیت الله العظمی بهجت» بهره‌مند شدیم.

به هر حال در سال ۱۳۷۰ ه . ش دروس سطح حوزه را تمام کردیم و بعد وارد دروس خارج فقه و اصول که در آن زمان متداول بود؛ شدیم و از آن زمان تاکنون به فضل الهی در دروس خارج فقه و اصول بزرگان شرکت می‌کنیم و بهره ما از این خرمن با

برکت چیده‌ایم. نزدیک چهارده سال است که در دروس خارج فقه و اصول حوزه شرکت می‌کنیم. به عنوان مثال: سه سال درس خارج فقه «آیت الله العظمی مکارم شیرازی» کتاب حدود و تعزیرات شرکت کردیم. و از سال ۱۳۷۵ الی سال ۱۳۸۵ ه . ش در درس خارج فقه مرحوم مغفور «آیت الله العظمی حاج شیخ جواد تبریزی» شرکت نمودیم، از کتاب تیمم تا کتاب الصلاة احکام الظل الواقع فی الصلات و نزدیک یک دوره هم درس خارج اصول «آیت الله سبحانی» و بیش از ۵ سال است که در درس خارج اصول «آیت الله وحید خراسانی» شرکت می‌کنیم.

در طول این مدت، نزدیک دو سال، (تاریخ اسلام) را از محضر استاد «رسول جعفریان» و (آشنایی با کلام یهود، نصاری و ادیان زنده جهان) را نزد استاد «حسین توفیقی» و درس (اسفار) را نزد «استاد دکتر بهشتی، آیت الله سبحانی، آیت الله گرامی» و (کلام جدید) را از محضر استاد «دکتر مصطفی ملکیان» و (کلام قدیم) را از محضر «استاد سبحانی» و (منطق و برخی از معارف دینی) را از محضر «استاد ربانی» و (بدایه و نهایه) را از محضر «استاد ممدوحی» و «رحمانی سبزواری» و (جغرافیای سیاسی) را از محضر «استاد کریم‌پور» بهره‌مند شدیم.

در این مدت با موفقیت، دوره تخصصی کلام را در موسسه امام صادق (ع) با معدل ۱۷ پایان بردیم و در تاریخ ۲۰/۴/۱۳۸۳ ه . ش از پایان‌نامه دکترای کلام خود دفاع کردیم و در بین سالهای ۱۳۷۸ الی ۱۳۸۰ در حدود چهار سال، معارف دینی و تاریخ اسلام را در دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تبریز تدریس کردیم و بیش از ۷ سال در برنامه طرح تابستانی دفتر تبلیغات شرکت کردیم و بیش از ۱۵ سال است که سابقه تبلیغ در شهرهای مختلف داریم. و فعلاً در حوزه مشغول تحصیل هستم و به طور آزاد، برخی از کتب کلامی را تدریس می‌کنم و روحانی عمره هستم و توفیق خدمتگزاری در یکی از مساجد قم را نیز داریم. در این مدت، نوشته‌هایی را هم داریم از جمله:

۱. تقریرات درس خارج فقه مرحوم آیت الله تبریزی.

۲. تقریرات دروس خارج اصول آیت الله وحید خراسانی.

۳. برهان نظم.

۴. توحید در عبادت از دیدگاه قرآن.

۵. پایان نامه سطح چهار حوزه ـ نقد و بررسی منابع اجتهاد اهل سنت و...

نعمتی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان ۴۱۱لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

« محمد نعمتی» در سال ۱۳۳۸ دیده به جهان گشود و در سن شش سالگی درس خواندن را فرا گرفت و دور آن مدرسه را در« رفسنجان» گذراند و با هشیاری کامل که داشت در سن هجده سالگی دیپلم گرفت و در سن نوزده سالگی به خدمت سربازی رفت و به مدت دو سال در «اصفهان» خدمت کرد و در سال ۱۳۵۷ با دختری مومن و با ایمانی ازدواج کرد. چند روز از ازدواجشان نمی گذشت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در رفسنجان تشکیل شد واو به عضویت سپاه در آمد و در آن مکان مقدس مشغول خدمت به اسلام عزیز شد . هیچگاه بیکار نمی نشست و همیشه دوست داشت کار کند .چندین بار عازم جبهه ها شد. سه ماه در مهاباد با ضد انقلاب جنایتکار جنگید و چهار ماه در آبادان و مدت هفت ماه در جبهه بستان ، گیلان غرب سردشت، باختران و پاسگاه زید

عراق با صدامیان جنگید.ا و به مدت پنج ماه در جزیره مجنون فرمانده یکی از گردانهای لشگر ۴۱ ثارالله را به عهده داشت وسرانجام نیز در همین جبهه به شهادت رسید.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

نعیمی، حجت الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حجت الله نعیمی : فرمانده واحد اطلاعات وعملیات لشگر ۲۵ کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در یک خانواده کشاورز و مذهبی در شهریور ۱۳۴۴ در روستای" فیروزکلا- "درشهرستان" آمل "به دنیا آمد. او سومین فرزند خانواده نعیمی بود. در شش سالگی ودرمهرماه ۱۳۵۰ وارد دبستان روستای محل زندگی اش شد. پس از پایان تحصیلان ابتدایی در سال ۱۳۵۶ در مدرسهٔ راهنمایی شهید بهروز غلامی (فعلی) در"پاشاکلا "مشغول تحصیل شد. در زمان اوج گیر انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ با وجود سن کم در فعالیتهای انقلابی شرکت داشت. پس از پیروزی انقلاب و تأسیس بسیج عضو ویژه بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" آمل "شد.

پس از پایان تحصیلات راهنمایی، دوره متوسطه را در دبیرستان هفتم تیر روستای" پاشاکلا " آغاز کرد. در سال اول نظری بود که در سال ۱۳۶۱ به جبهه های غرب اعزام گردید. سال اول متوسطه را در دبیرستان اقبال" لاهوری"در "سقز " به پایان رساند. بیش از یک سال در جبهه های" کردستان "و در واحد اطلاعات و عملیات قرارگاه حمزه سید الشهداء(ع) حضور داشت.

مدتی پس از بازگشت از جبهه های غرب، عازم جبهه های جنوب شد و در گردان یا رسول اللّه (ص) از لشکر ۲۵ کربلا مشغول خدمت گردید. پس از مدتی به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و در واحد اطلاعات و عملیات لشکر ۲۵ کربلا مشغول شد. مدتی بعد به مسئولیت تیم گشت وشناسایی منصوب گردید. در مسایل نظامی همیشه با نیروهای خود مشورت می کرد و در آموزش استاد بود و با تسلط مسایل اطلاعات و عملیات را به نیروها تدریس می کرد. در واحد اطلاعات عملیات ابتکار زیادی داشت و در نقشه خوانی و کاربرد قطب نما کسی مثل او در لشکر ۲۵ کربلا وجود نداشت.

او زندگی خود را وقف جبهه و جنگ کرده بود؛ در تمام عملیات لشکر ۲۵ کربلا- حضور فعال داشت. بارها مجروح شد ولی هیچگاه خانواده اش را از این امر مطلع نکرد. یک بار بر اثر اصابت ترکش به صورت و فک چند دندانش را از دست داد و پانزده روز در یکی از بیمارستان های مشهد بستری بود. وقتی که به خانه رفت مادرش از ناله های او متوجه مجروحیت او شد. وقتی به مرخصی می آمد مردم را به شرکت در جبهه سفارش می کرد. به یاد ماندنی ترین سخن او در ذهن مردم این بود که چگونه وقتی در عزاداری های سالار شهیدان شرکت می کنید، افسوس می خورید که ای کاش در کربلا- بودید و به یاری امام مظلوم می شتافتید. بدانید که الان همان زمان است و امام حسین نیازمند یاری شماست.

در یکی از اعزام ها وصیت نامه خود را نوشت .

پس از عملیات کربلای ۱ به عنوان مسئول اطلاعات و عملیات محور ۱ لشکر ۲۵ کربلا منصوب شد. در شهریور ماه ۱۳۶۶ به اصرار خانواده تصمیم به ازدواج گرفت.

پس از برگزاری مراسم عقد، حجت اللّه به جبهه های نبر عزیمت کرد. در همین ایام در یکی از مناطق عملیاتی پسر عمه اش مفقودالاثر شد. یکی از همرزمانش می گوید: بعد از این حادثه وقتی که به حجت اللّه گفته می شد کی عروسی می کنی؟ می

گفت: تا پیکر پسر عمه ام را پیدا نکنم مراسم عروسی را بر پا نخواهم کرد. حجت اللّه پس از شهادت سردار طوسی مسئول اطلاعات عملیات لشکر ۲۵ کربلا به اصرار همرزمانش بخصوص شهید گلگون مسئول محور ۲ اطلاعات و فرماندهی اطلاعات و عملیات لشکر ۲۵ را پذیرفت. به دنبال آن در عملیات والفجر ۱۰ مسئولیت کل شناسایی را به عهده داشت.

در بهار ۱۳۶۷ به مرخصی رفت تا مقدمات برگزاری مراسم ازدواج را فراهم کند. در همین زمان از لشکر ۲۵ کربلا از وی خواسته شد در اسرع وقت خود را به منطقه جنگی برساند. مرخصی خود را نا تمام گذاشت و به مناطق جنگی بازگشت. دشمن شروع به تک های سنگین در جبهه ها کرده بود. حجت در هنگام حملات سنگین دشمن در مناطق شلمچه و جزیره مجنون حضور داشت. پانزده روز قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی ایران در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، در نبردی سنگین با دشمن بعثی در جزیره مجنون با تمام توان جنگید. دشمن در این منطقه از گلوله های شیمیایی استفاده کرد و منطقه را آلوده ساخت.

در فیلمی که از سوی کویت به ایران ارسال شده بود، حجت را نشان می داد که با زیرپوش راه راه که همیشه می پوشید و همان چفیه نصف شده در عقبه جزیره مجنون به اسارت دشمن در آمده است. اما بعدها عراقی ها او را در همان عقبه جزیره مجنون به شهادت رساندند.

سردار حجت اللّه نعیمی پس از سالها حضور مستمر در جبهه های جنگ به شهادت رسید. پیکر او نیز سالها در مناطق عملیاتی باقی ماند تا اینکه توسط گروه تفحص شهدا در عقبه جزیره مجنون شناسایی شد و به زادگاهش" آمل "انتقال یافت. جنازه این سردار شهید چون کمنام بود غریبانه تشییع و به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

نفیسی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۹ در اصفهان تولد یافت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در موطن خود انجام داد. در وزارت دارایی استخدام شد و پس از چندی به تهران انتقال یافت و ضمن انجام کار اداری به دانشکده حقوق رفت و دوره دانشکده را پایان داد. سپس برای ادامه تحصیل عازم آمریکا شد و در امریکن یونیورسیتی به تحصیل پرداخت و درجه فوق لیسانس در علوم اداری گرفت. پس از مراجعت به تهران به سازمان برنامه انتقال یافت و تدریجا مراحلی از ترقی در آن سازمان پیمود تا مدیر اداری سازمان برنامه شد. در ۱۳۴۰ در کابینه علی امینی از طرف دکتر محسن نصر شهردار تهران به معاونت شهرداری برگزیده شد و یکسال بعد به جای نصر که به وزارت مشاور وارد کابینه شده بود شهردار تهران شد. نفیسی در سمت شهرداری تهران دست به یک سلسله کارهای عمرانی زد و نسبت به عمران و آبادی و زیبایی شهر فعالیت چشمگیری نمود. در دولت بعدی که به ریاست علم تشکیل یافت نفیسی در کار شهرداری تثبیت شد و با رئیس دولت نزدیکی بیشتری یافت و حتی برای عضویت کابینه دعوت شد، ولی کار شهرداری را بر وزارت ترجیح داد. نفیسی تدریجا در امور سیاست روز مداخله یافت و کیی از ارکان انتخابات دوره‌ی بیست و یکم شد. کنگره آزاد زنان و آزاد مردان! که وکلای دوره بیست و یکم را انتخاب کرد از ابتکارات نفیسی و با کارگردانی او انجام گرفت. نزدیکی وی به شاه و رفت و آمد مکرر او را مغرور ساخت تا آنجا که با دکتر سید مهدی پیراسته وزیر کشور وقت راه ناسازگاری پیشه کرد. کار از عدم همکاری و خودسری گذشت و به مشاجره و منازعه کشید و طرفین کمر به قتل هم بستند. در آن تاریخ چون انجمن شهر تهران وجود نداشت، لاجرم وزیر کشور قائم‌مقام انجمن شهر بود و کارهای شهرداری تهران می‌بایستی به تصویب و

امضای وزیر کشور برسد. کشمکش از هر دو طرف شدت یافت. نفیسی متکی به مقامات عالیه و نمایندگان مجلس بود و پیراسته قاضی پرکار و قانوندان مشغول پرونده‌سازی! سرانجام پیراسته پرونده‌هایی را که با شم قضایی خود پی‌ریزی کرده بود به شاه ارائه داد و درخواست عزل و برکناری شهردار تهران را نمود. شاه موافقت کرد و نفیسی از کار برکنار شد و تحت تعقیب دیوان کیفر قرار گرفت. او متهم به تصرف غیرقانونی در اموال دولت و تدلیس گردید. مراحل بازجویی به سرعت پایان گرفت ولی پرونده در دادگاه مطرح نشد قریب چهار سال بلاتکلیف در زندان بسر برد تا محاکمه او آغاز گردید و از اتهامات وارده تبرئه شد. استقامت و بردباری و شکیبایی او در زندان موجب حیرت همه شد. ماهها از سلول خود خارج نمی‌شد و کار او در زندان مطالعه و نوشتن بود. پس از آنکه از زندان رهایی یافت چندی در بانک ایرانیان که مربوط به ابوالحسن ابتهاج بود و او در سازمان برنامه بر نفیسی ریاست داشت اشتغال ورزید و سمت معاونت گرفت. پس از چندی بانک را رها کرد و شرکتی تشکیل داد و به تجارت پرداخت ولی سرمایه‌دار نشد. نفیسی مردی زرنگ و جدی بود و اتهام وارده بر او ساختگی بود. او میل شدید به ترقی داشت بنابراین برای پیشبرد کار توجه به قوانین دست و پا گیر نداشت و دشمن از همین ضعف او استفاده کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نفیسی، حبیب

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند دکتر علی‌اصغر خان مؤدب نفیسی معروف به مؤدب‌الدوله متولد ۱۲۸۷ ش است. وی در ۱۳۰۸ در تهران دیپلم گرفت و برای ادامه تحصیلات به خرج ارتش به اروپا رفت. در آن تاریخ پدرش پیشکار ولیعهد در زمره مقربین درگاه بود و فرزند نیز از این موهبت عظمی! بهره فراوان گرفت. پس از اخذ درجه مهندسی فنی با درجه افسری به ایران آمد و در تخشائی ارتش رئیس کارخانه مهمات‌سازی شد و درجه سرگردی گرفت. با خانواده حکیم‌الملک وصلت کرد ولی این ازدواج زیاد طول نکشید. همسر اول وی درگذشت و فرزندی به نام حسین باقی گذاشت که تربیت و سرپرستی آن را حکیم‌الملک برعهده گرفت. تا زمانی که ابراهیم حکیمی زنده بود این پسر مورد توجه و عنایت او بود و پس از مرگ حکیمی ثروت خانواده به او انتقال یافت. حسین نفیسی در جوانی صاحب ثروت زیادی شد که طبعا پدر او نیز از آن همه دارایی برخورداری یافت.

حبیب نفیسی پس از مرگ همسر خود با خانواده عدل وصلت کرد و خواهر دکتر یحیی عدل را به زنی گرفت و پشتوانه دیگری برای خویش فراهم کرد. بعد از شهریور ۱۳۲۰ از ارتش به وزارت پیشه و هنر منتقل شد و سمت مدیر کلی یافت و با محمدولی میرزا فرمانفرمائیان باجناق شد. در ۱۳۲۵ وقتی محمد ولی فرمانفرمائیان به وزارت کار و تبلیغات منصوب شد، حبیب نفیسی را به معاونت خود برگزید و به اصطلاح معاونت فنی وزارت کار با او بود. در کابینه حسین علاء در ۱۳۲۹ که فقط ۳۸ روز طول کشید نفیسی کفالت وزارت کار را عهده‌دار شد. پس از روی کار آمدن مصدق نفیسی به سمت وزیر مختار و سرپرست محصلین آمریکا تعیین شد و سالها بدون معارض در این سمت بود. وی در این سمت توانست همبستگی خود را با هیئت حاکمه بیشتر کند. پس از پایان مأموریت به تهران آمد و به معاونت فنی وزارت فرهنگ منصوب گردید و این شغل را نیز سالها تصدی می‌کرد. پس از بازنشستگی اجازه یک دانشگاه فنی را گرفت و به نام تکنونفیسی نامگذاری کرد و از این راه مداخل زیادی عادی او گردید. روی هم رفته مردی بسیار زرنگ و عاقل بود و از لحاظ مالی و اجتماعی موقعیت خاصی پیدا کرد. حبیب نفیسی مقام استادی در دانشگاه داشت و در ۱۳۶۳ در تهران درگذشت.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نفیسی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین نفیسی : فرمانده واحد عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اردبیل در سال ۱۳۴۱ در« اردبیل» به دنیا آمد . تحصیلات خود را تا مقطع اول راهنمایی در اردبیل گذراند وپس از آن به دلیل مشکلات مالی وارد کار شد.

با شروع خشم طوفنده مردم ایران بر علیه حکومت سمتشاهی او در پیشاپیش مبارزین بر حکومت شاه خروشید وتا پیروزی انقلاب از پای ننشست.

با پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت بسیج در آمد وبا شروع جنگ تحمیلی راهی جبهه ها شد. او در نوبتهای متناوب به جبهه رفت و مسئولیتهای زیادی را بر عهده گرفت. آخرین بار در حالیکه فرماندهی یک گروه شناسایی لشکر ۲۷ محمد رسول الله را به عهده داشت. در تاریخ ۴/ ۱/ ۱۳۶۷ در منطقه در بند یخان عراق در شهرحلبچه بر اثر بمباران شیمیایی دشمن زبون ،به شهادت رسید .

حسین نفیسی ،ز خونشت ایثار

به عرش معلای حق ،پر گرفته

خوشا ،بخت او را ،که چون عشقبازان

زسر پنجه عشق ،ساغر گرفته

منابع زندگینامه :

"روایت سی مرغ "نوشته ی گروهی،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای آذربایجان،اردبیل-۱۳۷۶

نفیسی، عباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ارشد دکتر علی‌اصغر مؤدب نفیسی مؤدب‌الدوله در ۱۲۸۵ ش در رشت متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه سن‌لویی شد و دوره آنجا را پایان داد. سپس برای ادامه تحصیل عازم اروپا گردید و در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شد. در ۱۳۱۵ با عنوان دانشیار درمان‌شناسی به استخدام در دانشکده پزشکی درآمد و در ۱۳۱۸ استاد کرسی درمان‌شناسی شد. وی در انتخابات دوره سیزدهم از تهران به وکالت مجلس رسید. در کابینه حسین علاء معاون وزیر بهداری شد. چندی کفالت و وزارت داشت، و مدتی هم معاونت نخست‌وزیری با او بود. در دوره نوزدهم و بیستم وکیل مجلس شد. از ۱۳۴۲ به بعد سناتور شد و تا حین‌الفوت مقام سناتوری داشت. در ۱۳۵۵ در اثر سکته مغزی درگذشت. در شیر و خورشید سرخ نیز زمانی طولانی دبیر کل بود. وی در جوانی با دختر لیقوانی مالک و سرمایه‌دار بزرگ ازدواج کرد. همسر دوم وی از خانواده خواجه نوری بود.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نفیسی، فتح‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا علی‌اکبر خان ناظم‌الاطباء کرمانی، در ۱۲۸۷ در تهران متولد شد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی در مدرسه سن‌لویی و دارالفنون به انگلستان رفت و از دانشگاه بیرمنگام در رشته نفت فارغ‌التحصیل گردید. در ۱۳۱۲ به خدمت دولت درآمد و تدریجا مشاغلی را در زمینه تخصصی خود احراز کرد. چند سالی مدیر کل نفت و امتیازات وزارت دارایی بود بعد به سازمان برنامه رفت و معاونت فنی سازمان برنامه را عهده‌دار گردید. آخرین سمت او قائم‌مقام فنی مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران بود. وی یکی از کارشناسان درجه اول نفت بوده و قریب چهل سال در شرکت نفت شاغل مقامات متعدد بود. وی در جوانی دختر استاد ابراهیم پورداود را به زنی گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نقابت، ضیاءالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۲ در اهواز تولد یافت. پدرش میرزا داودخان که شغل منبری داشت و به صدرالمتکلمین مشهور بود، فرزندش را برای علوم قدیمه به حوزه‌های علمیه فرستاد و مقدماتی از فقه و اصول را فراگرفت و وارد مدرسه حقوق شد. پس از اخذ درجه علمی به خدمت قضا پرداخت و مدتی بازپرس و دادیار مشهد بود. بعد به ریاست دادگاه بیرجند منصوب شد و از آنجا به ریاست دادگستری قوچان انتخاب گردید. چندی در آن سمت بود تا به وزارت دارایی رفت و ریاست دیوان محاکمات دارایی را به عهده گرفت. از عهده‌ی این کار خوب درآمد و پایه‌های ترقی خود را استوار کرد. پس از مدت کوتاهی که ریاست دادگاه جنحه تهران را داشت به ریاست دادگستری خوزستان منصوب شد. چون جوان و جویای نام بود خیلی گل کرد و داوطلب نمایندگی مجلس گردید. در دوره دهم رضاشاه دستور داد او را وکیل مجلس نمایند. به مجلس رفت و میخ خود را محکم نمود و در ادوار بعدی یعنی دوره‌های یازده، دوازده و سیزده از وکلای سرشناس و معروف مجلس بود. در دوره چهاردهم هم که ایران در اشغال متفقین بود و انتخابات انجام گرفت وکیل شد. در ماجرای نبرد بین سید ضیاءالدین و مصدق‌السلطنه خط سومی در مجلس به نام طبقه تحصیلکرده باز کرد و خود را داخل معرکه نمود. پس از پایان مجلس چهاردهم نقابت بیکار شد. از قبل کارش که وکالت دادگستری بود عایدی کلانی نصیب او شد بطوری که از ثروتمندان درجه اول به حساب می‌آمد. در دوره هیجدهم بار دیگر وکیل مجلس شد و داعیه سناتور داشت ولی شاه با او میانه‌ای نداشت. در ۱۳۵۱ به هنگام بازگشت از چالوس گرفتار بهمن شد و در حالی که پشت رل اتومبیل قرار گرفته بود بهمن اتومبیل او را زیر گرفت. با اینکه خانواده‌اش در اتومبیل بودند ولی او وحشت کرد و در دم جان سپرد ولی خانواده نجات یافتند. زمانی که وکیل مجلس بود با دختر ملك زاده آملی وکیل آمل ازدواج کرد و پشتوانه خود را محکم ساخت. پسرش در دوران دروازه تمدن بزرگ! مورد توجه قرار گرفت و به معاونت وزارت رفاه و مدیر عاملی سازمان بیمه‌های اجتماعی منصوب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نقاش باشی، عبدالله

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س سیزدهم ق)، نقاش و معمار. ملقب به معمارباشی و نقاش‌باشی. هنرمند پراعتباری بود که در دستگاه فتحعلی‌شاه و محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار مقام والایی داشت. از آثار او معلوم است که در موردی شیوه‌ی مهرعلی نقاش‌باشی را دنبال کرده و چه بسا که شاگرد او نیز بوده است. عبدالله‌خان در چهره‌سازی و شبیه‌پردازی دقیق و پرمایه بود و در رنگ و روغن و آبرنگ و نقش تصویر بر روی مینا مهارت داشت. همچنین در طراحی و آرایش داخلی و خارجی قصرهای سلطنتی و سایر عمارات نیز مقامی درخور تحسین دارد. از آثار وی: تابلوی رنگ و روغنی بزرگ و طویل صف سلام فتحعلی‌شاه که اصل تابلو از میان رفته و فقط نشانه‌هایی از آن به یادگار مانده است؛ تصویر تمام قد عباس‌میرزا که لباس سرخ رنگی به تن کرده و تاج مرصع و کنگره‌داری بر سر گذاشته است و به خط نستعلیق زیبا رقم نهاده: «زد رقم بنده شه عبدالله فی سنه ۱۲۲۲»؛ تصویر آبرنگی شاهزاده خانمی که در داخل دایره‌ای نقش بسته و به خط نستعلیق زیبا «رقم عبدالله نقاش‌باشی» دارد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :احوال و آثار نقاشان (۳۱۱ -۳۰۱ / ۱)، گلستان هنر (پنجاه).

نقدعلی فروشانی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علیرضا نقدعلی فروشانی

محل تولد : خمینی شهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۱/۱

زندگینامه علمی

بنده در سال ۱۳۴۹ در «خمینی شهر» اصفهان متولد شدم. و دوران ابتدایی و راهنمایی را در این شهر سپری کردم. به علت علاقه ای که مادرم به علوم دینی داشت؛ همزمان با آغاز دوران دبیرستان مرا نزد مرحوم «آیت الله امامی» که از اساتید برجسته بود؛ بردند و با ایشان علوم حوزوی را آغاز کردم. پس از اینکه در کنکور رشته ریاضی امتیاز عالی (رتبه زیر ۱۰۰) آوردم؛ برادر بزرگترم اصرار داشت که در رشته «مهندسی برق» در دانشگاه، ادامه تحصیل دهم و مادرم اصرار داشت که بنده یک مجتهد و عالم دینی شوم. با مشاوره ای که با مرحوم «امامی» انجام شد، بنا شد با پایان دوره لیسانس «مهندسی برق در دانشگاه صنعتی اصفهان»، دروس سطح حوزه نیز به اتمام برسد. و بنده به علت علاقه ای که به علوم دینی پیدا کردم؛ دروس فنی را در مقطع فوق لیسانس ادامه ندادم و به

قم آمدم.

از سال ۷۱ تا ۷۶ در دروس خارج فقه مرحوم «حضرت آیت الله جواد تبریزی»، و اصول «حضرت آیت الله وحید» شرکت کردم. همزمان به علت علاقه ای که به فلسفه داشتم؛ به درس اسفار و نیز واحدالربوبیه (استادحشمت پور) می رفتم. همچنین در سال ۷۵ به علت علاقه ای که در مطالعات ادیان داشتم و قبلا از طریق دکتر «محمود بینا» در دانشگاه صنعتی با ادیان هند و مسیحیت آشنائی پیدا کرده بودم؛ جذب مرکز ادیان و مذاهب شدم و فعلا به عنوان مدرس و عضو هیئت علمی این مرکز مشغولم. هم اکنون تدریس فلسفه برای دانشجویان مقطع فوق لیسانس رشته «دین پژوهی» را مشغولم. در ضمن، کتاب: «فلسفه یهودی در قرون وسطی» توسط بنده ترجمه شده و نیز کتاب: «گرایشهای اصلی عرفان یهود» نیز آماده چاپ است. تعدادی مقالات در زمینه (عرفان اسلامی)، (فلسفه اسلامی)، (عرفان یهودی) و (ادیان ابراهیم و هند) نوشته ام.

نقدی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به سردار رفعت از افسران عالیرتبه قزاقخانه در دوره قاجاریه است که تمام مراحل ترقی را در قزاقخانه طی کرد و در تمام مدت مورد اعتماد و توجه سایر افسران بود. در ۱۳۰۰ سردار سپه رضاخان از ادغام قزاقخانه، ژاندارمری و سایر واحدهای نظامی وقت ارتش جدید را تشکیل داد و چند تن از سرداران قزاقخانه را به ارتش جدید دعوت کرد که یکی همین سردار رفعت بود که سابقا بر رضاشاه فرماندهی داشته است و به او درجه امیرلشکری اعطاء نمود و در زمانی که سردار سپه همه کاره بود او را به ریاست ژاندارمری کل کشور برگزید. وی قریب چهار سال در آن سمت قرار داشت، بعد از ژاندارمری به حکومت یزد برگزیده شد و چندی هم در آنجا بود که به تهران احضار و عضو شورایعالی نظام گردید. سردار رفعت در تمام مدت سلطنت رضاشاه از محارم و دوستان نزدیک شاه بود و غالبا در سفر و حضر با هم به سر می‌بردند و شفاعت وی نزد شاه بسیار مؤثر بود. وی جزء عده معدودی از امراء ارتش بود که در مراسم رسمی حق استفاده از شنل افسری را داشت. سردار رفعت مردی صحیح‌العمل و درستکار و باپرنسیب بود. به مبانی مذهب سخت پای‌بندی داشت و نماز و روزه و سایر واجبات مذهبی را در تمام مدت حیات اجرا می‌کرد. وفات وی در ۱۳۲۰ اتفاق افتاد.

سردار رفعت صاحب پنج پسر و دو دختر بود. فرزندان ذکور وی عبارتند از سرتیپ غلامحسین نقدی که تحصیلات عالی خود را در روسیه انجام داده بود و مدتی شغل قضاوت، داشت بعد به ارتش وارد شد و درجه سرتیپی گرفت، چندی هم دادستان ارتش بود؛ سپهبد علی‌اصغر نقدی، سرهنگ اسدالله نقدی، سرلشکر یحیی نقدی و ناخدا نصرالله نقدی که در حوادث شهریور بیست در اثر حمله قوای دشمن به شهادت رسید. سردار رفعت پس از شهادت فرزندش چند ماهی بیش زنده نماند. نقدی دو داماد داشت یکی سرلشکر محمد حسین عمیدی و دیگر محسن مهدوی که سالها وکیل مجلس و سناتور بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نقدی، علی‌اصغر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سرلشکر سردار رفعت نقدی در ۱۲۷۴ ش در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه در مدارس علمیه و قاجار و دارالفنون وارد مدرسه قزاقخانه شد و دوره مدرسه مزبور را گذرانید و به درجه افسری نائل آمد و غالب در زدوخوردهای داخلی شرکت داشت و از خود رشادت زیادی نشان می‌داد از این رو درجات خود را سریعا دریافت کرد و درجه سرهنگی گرفت و در ۱۳۰۲ از طرف قشون به اروپا اعزام شد و دوره دانشکده سن سیر پیاده را طی کرده به ایران بازگشت و فرماندهی چند فوج پیاده با او بود. در ۱۳۱۰ کفالت فرماندهی تیپ خوزستان به عهده او قرار گرفت و پس از آن در تهران فرمانده چند تیپ بود و در اثر ابراز لیاقت درجه سرتیپی دریافت کرد و فرمانده لشکر دوم مرکز شد و در همین سمت درجه سرلشکری به او داده شد.

در شهریور ۱۳۲۰ فرمانده همان لشکر بود که در شورای عالی جنگ طرح مرخصی سربازان وظیفه و استخدام سربازان پیمانی را امضاء کرده بود و مورد تعرض و پرخاش رضاشاه قرار گرفت. در همان سال به ریاست اداره نظام وظیفه منصوب شد و چند سالی در آنجا بود، بعد ریاست اداره دادرسی ارتش را به او دادند و چندی هم بازرس ویژه بود.

در فروردین ۱۳۳۰ درجه سپهبدی دریافت کرد و در کابینه حسین علاء به سمت وزیر جنگ معرفی شد. در کابینه اول دکتر محمد مصدق هم وزیر جنگ بود ولی دوام زیادی نکرد و بازنشسته شد. وقتی بازرسی شاهنشاهی ایجاد شد به سمت معاونت آنجا انتخاب شد. در ۱۳۳۹ در ترمیم کابینه شریف امامی مجددا به وزارت جنگ رسید و دوران نخست‌وزیری دکتر علی امینی همچنان وزیر جنگ بود و در اولین کابینه امیر اسدالله علم نیز وزارت جنگ را برعهده داشت ولی در ترمیم کابینه جای خود را به معاون خود سپرد و کناره‌گیری کرد و در ۱۳۴۵ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نقنه ای، ضیاءالدین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید ضیاءالدین نقنه ای : فرمانده گردان امام محمدباقر(ع) لشکر۱۴ امام حسین(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۶ در روستای «نقنه» یکی از روستاهای شهرستان «بروجن» در استان «چهار محال و بختیاری» و در خانواده ایی مذهبی و متعصب متولد شد. تا دوران ورود به مدرسه ابتدایی و این دوران را در زاد سپری کرد. وقتی از مدرسه ابتدایی فارغ التحصیل شد با علاقه زیادی که به درس خواندن داشت و با توجه به نبود مدرسه راهنمایی مجبور شد تحصیل را کنار گذارد و به کارهای کشاورزی که تنها کار موجود در آن زمان در منطقه سکونت او بود، بپردازد. اما نبود مدرسه، مدرسه راهنمایی او را از کتاب و مطالعه دور نکرد. در این دوران بیشتر به جلسات قرائت قرآن می رفت و یا در مجالس مذهبی شرکت می کرد. او عاشق قرآن و اهل بیت بود و به فراگیری قرآن و مطالعه سرگذشت ائمه عشق می ورزید. وجود این صفات در شهید نقنه ایی باعث شده بود مظاهر بندگی خدا و مهر بانی و ایثار در او نمود پیدا کند.

۱۳۵۵ بود که به خدمت سربازی رفت و پس از نزدیک به یکسال خدمت در شهرستان «تربت جام» به «اصفهان» منتقل شد که این اتفاق همزمان بود با اوج گیری انقلاب اسلامی و زمینه آشنایی او را با انقلابیون فراهم کرد تا به طور مستقیم فعالیتهای انقلابی شود. در سال ۱۳۵۷ خدمتش به پایان رسید و به زادگاهش برگشت و به همراه عده یی از دوستان خود به افشاگری علیه رژیم طاغوت

پرداخت و بـا پخش اعلامیه هـا و نوارهـای سـخنرانی امام خمینی(ره) در روسـتای نقنه و شهرسـتان بروجن زمینه آشـنایی مردم این منطقه را با اهـداف روحانی و الهی امام (ره) فراهم کرد. طی فعالیتهای انقلابی اش با حاج آقا« سالک» و حاج آقا« شاهرخی» دو تن از روحانیان سرشـناس آشـنا شد و توانست نقش بهتری در کمک به پیروزی انقلاب داشته باشد. در روزهای سـخت قبل از انقلاب که مردم تهران به دلیـل اعتصاب و درگیری های مسلحان در سـختی بسـر می بردنـد او با همکاری دیگر انقلابیان نیز کامیون نان و غذا جمع آوری کرد و به تهران فرستاد تا مردم تهران از آنها استفاده کنند.

روز ۱۲ بهمن استقبال از امام (ره) همراه تعدادی از دوستانش به تهران آمد و در تهران بر اثر تصادف با یک موتور سیکلت یکی از انگشـتان پـایش شـکست، امـا او بـا این حال تا بهشت زهرا همراه مردم و امام (ره) آمـد و از آنجا به توسط دوسـتانش به بیمارسـتان منتقـل و پـایش را گـچ گرفتنـد. پس از آن به نقنه بر گشت و چنـد روزی در آنجـا مانـد و دوباره به تهران آمـد و در کمیته مرکزی انقلاب اسـلامی مـدت سه مـاه به حراست از مراکز حسـاس پرداخت. پس از آن به درخواست حـاج آقا سالک فرمانـده وقت سـپاه اصـفهان به عضویت سپاه درآمـد و هنگـامی که آشوبهـا و درگیری های گنبـد توسط ضـد انقلاب به وقوع پیوست به آنجا رفت و حدود دو ماه در آنجا حضور فعال و تاثیر گذار داشت.

پس از آن و با شروع شیطنت و توطئه ضد انقلاب در کردستان همراه سردار صفوی (فرمانده کل سپاه) به این منطقه رفت و در ستاد جنگهای نامنظم به فرماندهی سردار صفوی مشغول دفاع از کشور شد.

در مـدت پنـج ماه حضور در کردسـتان یکبار مجروح شـد و پس از بهبودی به اصـفهان بر گشت که این دوران همزمان بود با حمله سراسـری عراق به کشورمان. شـهید نقنه ایی یک دوره آموزش چریکی را در پادگان معروف اصـفهان، پادگان غدیر طی کرد و به جبهه جنوب رفت. او بعـد از ورود به منطقه جنوب به جبهه دار خوین رفت و به نبرد با دشـمنان پرداخت. در آغاز جنگ رزمندگان و فرماندهان باید در چند جبهه می جنگیدند، جبهه جنگ با دشـمن، جبهه جنگ با ضد انقلاب که چند استان را وارد جنگ داخلی کرده بود و جبهه جنگ با وابستگان و مسئولین که سرسپرده آمریکا بودند. مانند بنی صدر خائن و افراد همفکر و همکار او.

شهیـد نقنه ایی در این زمان در مرخصـی هایی که به زادگاهش می آمد به روشـنگری می پرداخت و مردم را از نیات شوم دشـمنان داخلی آگاه می کرد.

بنی صـدر که از فرمانـدهی کل قوا عزل شـد، شـهید نقنـدایی در پوسـتش نمی گنجیـد، در همان شبی که بنی صدر خائن عزل شد. رزمندگان اسـلام به افتخار اینکه حضرت امام خمینی(ره) فرمانده کل قوا شده بود، عملیات را با همین نام طراحی و اجرا کردند که برای اولین بار پیروزی را برای ایران در پی داشت. شـهید نقنه این از افرادی بود که در عملیات فعالانه شرکت جهت و پس از آن به دسـتور سردار شهید خرازی و همراه سردار اعتصامی اقدام به راه اندازی واحد ادوات تیپ امام حسین علیه اسلام کرد. این تیپ بعداً به لشگر ۱۴ امام حسین ارتقاء یافت و یکی از کلیدی ترین و بارزترین یگانهای سپاه در جنگ بود.

با فرار بنی صـدر و سایر خائنین و ورود نیروهای انقلابی و مردمی به فرمانـدهی و مدیریت جنگ، شـرایط به نفع ایران بر گشت و هر روز پیروزی جدیدی توسط رزمندگان اسـلام به مردم ایران هدیه می شد. یکی از این پیروزی های بزرگ شکسـتن محاصره آبادان بود. آبادان چنـدین ماه بود در محاصـره ارتش عراق قرار داشت و رزمنـدگان اسـلام با اجرای عملیات ثامن الائمه و یاری گرفتن از الطاف الهی و عنایات امام رضا(علیه السـلام) این شد را از محاصـره خارج کردند. شهید نقنه ایی در این عملیات حماسه آفرین کرد و نقش بارزی در اجرای آن داشت.

در این عملیـات وقتی یـک انبار مهمات که از عراقی ها به غنیمت گرفته شـده بود، بر اثر آتش توپخانه دشـمن آتش گرفت، شـهید نقندایی به تنها و با از جان گذشـتگی، آب یک بشـکه ۲۲۰ لیتری را روی مهمـات در حـال سوختن می ریزد تـا از افنجار و نابودی آنها جلو گیری کنـد و موفق می شود. این کار او از آنجا مهم تر جلوه می کند که در آن زمان به دلیل اینکه کشورمان در محاصـره

نظامی و اقتصادی بود. حتی برای ناچیز کمترین و پیش پا افتاده ترین نیازهای کشور. با مشکلات عدیده این روبرو بودیم. عملیات بعدی ایران، طریق ؟ است که در این عملیات نیز شهید نقندایی فعالانه حضور پیدا می کند و از ناحیه کتف مجروح می شود. او برای معالجه مجروهینش مجبور است یکی را یکی از بیمارستانهای تهران بستری شود و حتی اجازه نمی دهد به خانواده اش اطلاع دهند که او بستری است. پس از بهبودی فقط چند روز به زادگاهش می رود تا در تشیع جنازه یکی از دوستانش بنام شهید محمد ملکی پور که همرزم و یار شهید نقندایی است شرکت کند.

او مجدداً به جبهه برگشت که همزمان بود با حملات شدید عراق در تنگه چزابه او مردند و بدون هراس و ترس وارد جنگ می شود و تا جایی پیش می رود که نزدیک است به همراه چند نفر دیگر از همرزمانش اسیر شوند.

تصمیم می گیرند که در همان شرایط سخت که دارند به نیروهای عراقی حمله کنند و با یاری خدا موفق می شوند تعدادی از نیروهای دشمن را کشته و تعدادی را اسیر کنند و در این میان شهید نقندایی هم به سختی مجروح می شود.

این بار او از ناحیه شکم و به سختی مجروح می شود و مدت ۳۰ روز در مشهد بستری می شود و دوباره از اینکه خانواده اش را مطلع کند، ممانعت می کند و پس از اینکه مجروحیتش خوب می شود مجدداً از بیمارستان به جبهه می رود اما به دلیل وضعیت نامناسبی که داشت توسط فرماندهان بالاتر به نقنه برگردانده می شود. پس از اینکه حالش خوب شد به جبهه بازگشت و در عملیات فتح المبین شرکت کرد.

در عملیات بیت المقدس و در جریان آزادسازی خرمشهر به دستور سردار شهید خرازی، واحد ادوات را به سردار اعتصامی واگذار کرد و خودش فرماندهی گردان امام محمد باقر(ع) را به عهده گرفت.

او در این عملیات نقش مهمی ایفا کرد و باز زخمی شد. اما جراحات وارد شده به او سطحی بود و به صورت سرپایی مداوا شد و مجدداً خودش را به عملیات رساند و با فرماندهی گردان و نیروهایش حماسه های زیادی رقم زد. ایثارگری های بی اندازه و همیشه در بین نیروها بودن، حتی در لحظات سخت و طاقت فرسا، او را قبل از اینکه به عنوان یک فرمانده مقتدر در بین نیروهایش نشان دهد، به عنوان یک دوست صمیمی نشان می داد.

عملیات بعدی که او افتخار شرکت در آن را داشت عملیات رمضان بود. در این عملیات نیز او رشادتهای بی شماری از خود نشان داد و پس از اتمام عملیات و تثبیت جبهه خودی، مرخصی گرفت و پیش پدر و مادرش رفت تا مدتی را در کنار آنها باشد.

پس از سپری شدن مرخصی دوباره به جبهه برگشت و چندی بعد در تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۶۱ بر اثر اصابت ترکش خمپاره دشمن به شهادت رسید. منابع زندگینامه :پرونده شهیددر بنیاد شهید وامور ایثار گران شهرکرد ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

نقوی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قاضی عالیرتبه و سناتور، در ۱۲۸۰ در تهران تولد یافت پدرش حاج محمد آقا کاشانی از تجار معتبر و محترم تهران بود. با حاج محمد حسین امین‌الضرب مهدوی دوستی و داد و ستد مشترک داشتند. نقوی پس از انجام تحصیلات مقدماتی و فراگرفتن فارسی و عربی مدرسه دارالفنون و مدرسه عالی حقوق را پایان برد. چندی به شغل معلمی فرانسه در دارالفنون تهران اشتغال داشت، سپس جزء اولین دسته محصلین از طرف دولت به اروپا اعزام شد و در پاریس درس حقوق خواند و درجه لیسانس گرفت. پس از مراجعت به ایران به شغل قضا اشتغال ورزید. چندی رئیس شعبه بدایت و زمانی رئیس شعبه استیناف بود. مدتی هم ریاست اداره

نظارت را متصدی گردید تا اینکه به مستشاری دیوانعالی کشور برگزیده شد. در ۱۳۲۴ به معاونت وزارت دادگستری انتخاب گردید و چند سالی در آن سمت قرار داشت، بعد رئیس شعبه دیوانعالی کشور شد. در اولین انتخابات مجلس سنا در ۱۳۲۸ کاندیدای سناتوری از تهران گردید و در راه انتخاب خویش تلاش بسیاری نمود. سرانجام سناتور تهران شد و چون مردی امین، وارد، حراف و حقوقدان بود در مجلس خیلی زود جای خود را باز کرد. غالبا مخالف دولتها نطق می کرد و چند بار علیه دولتهای وقت اعلام جرم نمود. در مجلس سنا از طرفداران قانون ملی شدن صنعت نفت بود و جزء کمیسیون مشترک مجلسین گردید. در ۱۳۳۲ که انتخابات مجلسین تجدید شد بار دیگر سناتور شد. وی علاوه بر سناتوری در شورایعالی بانک ملی ایران سمت نیابت ریاست داشت. وی در ۱۳۴۳ به بیماری سکته درگذشت. نقوی مردی دانشمند، ناطق، منطقی، زرنگ و فوق‌العاده ثروتمند بود. همسر وی خواهرزاده حاج امین‌الضرب مهدوی دارای مستغلات و املاک زیادی در تهران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نقیبی، علی محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی محمد نقیبی : فرمانده گردان ابوذر تیپ ۵۷ ابوالفضل(ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۰ در روستای خمه سفلی در شهرستان الیگودرز ودر خانواده ای مذهبی پا به عرصه وجود گذاشت .اوبا سرپرستی پدر و مادر بزرگوارش رشدکرد امابه علت فقر مادی تا سوم ابتدایی بیشتر به تحصیلش ادامه نداد. مدتی به تهران رفت تا تامین مخارج زندگی کارکند.درتهران او به شغل مکانیکی روی آورد و در این زمینه استادی چیره دست شد ولی به خاطر نداشتن سرمایه از ادامه این شغل منصرف شد و به گچ کاری ساختمان پرداخت.

این دوران همزمان بود با تظاهرات مردم علیه رژیم فاسد شاهنشاهی .او نیز مانند دیگر هم وطنانش که شاهد ظلم وجنایت حکومت شاه بود، مشارکتی مستمر در مبارزات داشت.

بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و آغاز توطئه های ضد انقلاب ودشمنان خارجی وداخلی ؛در سال ۱۳۵۹ در بسیج ثبت نام نمود تا به پاسداری از انقلاب بپردازد.

پس ازآنکه به عضویت سپاه درآمد به جبهه های غرب و شمال غرب رفت.او یکی از همرزمان سردارشهید محمد بروجردی بود.در پاکسازی کردستان از گروهک های کومله و دموکرات و دیگر گروه های ضد انقلاب نقش به سزایی را ایفا نمود.

پاکسازی شهرهای سقز ، بانه ، تپه سبز، پاوه و نوسود ،همراه با رزمندگان اسلام از نمونه رشادتهای اوست. جای جای کردستان قدمهای استوارش را به یاد دارند.شب و روز خواب نداشت تا با همرزمی مثل شهید محمد بروجردی ضد انقلاب را سرکوب و آرامش را به کردستان برگرداند. وقتی آرامش نسبی در کردستان برقرار شدو عملیات سپاهیان اسلام از جنوب علیه دشمن بعثی شروع شد و برای بیرون راندن دشمن از میهن اسلامی نیاز به مردانی همچون شهید علی محمد نقیبی بود .او کردستان را رها کرد و به یگان های رزمی در جنوب پیوست تا با تدبیر و فرماندهی و مدیریت بالایی که داشت بتواند خدمتی به انقلاب و اسلام نماید.با تشکیل تیپ مستقل ۵۷ حضرت ابوالفضل(ع) به نیروهای لرستان پیوست و به عنوان معاون و سپس فرماندهی گردان ابوذر مشغول به خدمت شد .درتمام عملیاتی که این تیپ انجام می داد شرکت داشت. او اولویت اول زندگی اش را مبارزه و نبرد با صدام حسین دست نشانده آمریکاب جنایتکار می دانست.

سرانجام زندگی این سردار ملی همانند مردان بزرگ خدا به شهادت ختم شد .علی محمد نقیبی در اردیبهشت ۱۳۶۶ بر اثر اصابت ترکش در عملیات کربلای ۱۰ به فیض والای شهادت نائل آمد.

یکی از همرزمان شهید می گوید:

پیش از عملیات کربلای ۵ با چند تن از دوستان که شهید نقیبی هم جزء آنها بود به مشهد رفتیم .شهید گفت این زیارت آخر ماست دیگر به زیارت حضرت رضا(ع) نمی آییم و به شوخی گفت ما چقدر رو داریم که تا حالا هم مانده ایم چرا که دوستان ما هم شهید شدند. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

نکوزاد، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۲ در اصفهان متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در اصفهان و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان نظام انجام داد و دوره‌ی دو ساله‌ی دانشکده‌ی افسری را در رشته‌ی سوار نظام گذرانید و در ۱۳۰۵ به درجه‌ی افسری نائل آمد. نکوزاد مراحل اولیه‌ی خدمت خود را در دانشکده‌ی افسری گذرانید و سرانجام فرمانده رسته سوار نظام آنجا شد. مدتی هم فرماندهی هنگ سوار پهلوی را عهده‌دار بود. وی در این سمت دوره فرماندهی و ستاد دانشگاه جنگ را گذرانید و به ریاست ستاد لشکر آذربایجان منصوب شد. در اصفهان نیز رئیس ستاد لشکر بود و چندی هم ریاست ستاد سپاه مرکز را عهده‌دار بود. از دیگر مشاغل وی، فرماندهی تیپ زاهدان و معاونت لشکر کرمانشاه و معاونت سپاه شش فارس بود. آخرین سمت وی، فرماندهی لشکر لرستان بود. وی در سال ۱۳۴۲ در انتخابات بیست و یکمین دوره‌ی مجلس شورای ملی مشارکت کرد و از خرم‌آباد به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. دوره‌ی بیست و دوم نیز همان سمت نمایندگی را از خرم‌آباد احراز نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نگارش، حمید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حمید نگارش

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۱/۱

زندگینامه علمی

حجة الاسلام و المسلمین دکتر حمید نگارش عضو هیئت علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی با رتبه استاد یاری و استاد دانشگاه

صنعتی شریف می باشند. فعالیت های نامبرده اجمالاً به شرح ذیل می باشد: فعالیت های آموزشی: مدت ۲۲ سال تدریس دورس؛ «معارف اسلامی»، «اخلاق اسلامی»، «انقلاب اسلامی و ریشه ها»، «تاریخ اسلام»، «کلام اسلامی»، «انسان شناسی»، «متون اسلامی» و ... را در مقطع کارشناسی و کارشناسی ارشد در دانشگاه ها و مراکز آموزشی همچون: «دانشگاه شهید بهشتی»، «دانشگاه هوایی»، «دانشگاه امام حسین علیه السلام»، «دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن»، «مرکز مدیریت حوزه علمیه قم (طرح هجرت)»، «دانشگاه پیام نور»، «مرکز عالی رسته ای نیروی هوایی ارتش»، «دانشگاه صنعتی شریف» و ... داشته اند (از سال ۶۲ تا به حال). همچنین نامبرده دروس حوزوی سطح یک، دو و سه را در مدارس علمیه تهران و قم تدریس داشته اند.

نمازی اصفهانی، ملا فتح الله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملافتح الله اصفهانی

در زمستان سال ۱۲۲۸ ش . (۱۲ ربیع الاول ۱۲۶۶ ق)(۱۴۲۷)باز شدن غنچه ای در خانه محمد جواد نمازی اصفهانی ، بهار را نوید داد. آن غنچه خوشبو را فتح الله نامیدند.

فتح الله در دامان پر مهر مادری مومن که هیچ گاه او را بدون وضو شیر نمی داد و پدری دلسوز که لحظه ای از تربیت فرزندش غافل نمی شد، رشد کرد و پس از سپری کردن دوران بازیهای کودکانه راهی کلاس قرآن و دیگر کتابهای مذهبی شد.

در حوزه های نور

او ابتدا در حوزه علمیه اصفهان به تحصیل مشغول شد. استعداد و پشتکار فتح الله موجب شد که بتواند با سرعت ، مقدمات علوم اسلامی را فرا گرفته ، در درس فقه و اصول بزرگان مدارس علمیه زانوی ادب به زمین بزند. با این حال حضور در درس بهترین اساتید حوزه علمیه اصفهان نتوانست تشنگی دانش اندوزی او را فرو نشاند. از این رو راهی حوزه علمیه مشهد مقدس شد.

در آن شهر از محضر اساتید برجسته ای چون آیه الله حاج میرزا نصرالله مدرس ، آیه الله محمد ابراهیم بروجردی و سید مرتضی حائری بهره فراوان جست تا در ردیف اساتید آن دیار شناخته شد. سپس به سوی اصفهان مراجعت کرد. تا آن زمان نظریات شیخ مرتضی انصاری در اصفهان شهرتی نداشت ولی شیخ شریعت به بیان مسلک شیخ مرتضی انصاری همت گماشت .(۱۴۲۸)

او در سال ۱۲۹۵ ق . راهی نجف اشرف شد و در محضر مراجع تقلید آن زمان (آیات بزرگوار شیخ محمد حسین کاظمی و میرزا حبیب الله رشتی) حاضر شد و خود نیز مجلس درس مهمی تشکیل داد که بسیاری از دانشمندان حوزه علمیه نجف در آن شرکت می کردند.

شیخ الشریعه در سال ۱۳۱۳ ق . به شوق معشوق رو به خانه معبود نهاد. او در مکه به مباحثه و گفتگو با علمای اهل سنت پرداخت به گونه ای که آنها از احاطه کامل وی به کتابهای اهل سنت در شگفت شدند.(۱۴۲۹)

پس از بازگشت از حج پروانه های فضیلت پیرامون آن شمع شریعت گرد آمدند. در این زمان درس او از مهم ترین درسهای نجف به شمار می رفت که صدها نفر در آن شرکت می کردند. این درسها عبارت بودند از:

۱. دروس عالی فقه و اصول

۲. رجال و درآیه

۳. تفسیر و علوم قرآن

۴. فلسفه و کلام

۵. درس خلافیات که در این درس علت اختلاف نظریات و فتواهای فقیه بررسی می شد. او بعلاوه خطیبی توانا بود که جمعه ها منبر می رفت و به موعظه پرداخت . از دیگر امتیازات ایشان اینکه وی به تحصیل طب و ریاضیات همت گماشته و علاوه بر فرمولها و معادلات ریاضی مطالب زیادی درباره علم پزشکی آموخته بود.

گویند روزی ایشان بیمار شد و وقتی پزشک برای معالجه بر بالین او آمد شیخ الشریعه در مورد بیماری اش از کتاب قانون بوعلی سینا مطلبی گفت . پزشک تصور کرد چون شیخ نوع بیماری خود را می دانسته تنها همان قسمت کتاب را به خاطر سپرده است ولی در گفتگوهای بعدی مشخص شد او بیشتر مطالب قانون را آماده در ذهن دارد.

اساتید

شیخ الشریعه در محضر شریعتمداران زیادی درس شریعت آموخت تا شیخ شریعت شد به پاس احترامشان نام آنان در ذیل می آید:

۱. ملا حیدر علی اصفهانی

۲. آیه الله نصر الله مدرس

۳. شیخ محمد صادق تنکابنی

۴. ملا احمد سبزواری

۵. شیخ عبدالجواد خراسانی

۶. آیه الله ملا محمد باقر اصفهانی

۷. شیخ حسین علی تویسرکانی ملایری

۸. آیه الله شیخ محمد تقی هروی

۹. آیه الله شیخ محمد رحیم بروجردی

۱۰. آیه الله شیخ محمد حسین کاظمینی

۱۱. آیه الله میرزا حبیب الله رشتی

شاگردان

صدها نفر از طلاب علوم دینی در جلسات درس ایشان شرکت می کردند که بسیاری از آنان بعدها در زمره مراجع تقلید در آمدند و نامی ترین آنان عبارتند از:

آیات عظام : ۱. شیخ عبدالکریم حائری

۲. سید محمد حسین بروجردی

۳. سید ضیاء الدین عراقی

۴. سید ضیاء الدین عراقی

۵. سید شهاب الدین مرعشی نجفی

۶. سید عبدالهادی حسینی شیرازی

۷. سید محسن طباطبایی حکیم

۸. سید محمد کوه کمره ای (حجت)

۹. سید محمد تقی خوانساری

۱۰. محمد علی شاه آبادی .

قلم نور

از آنجا که شریعت در علوم گوناگون اسلامی مهارت داشت در بسیاری از رشته ها نوشته هایی پر بها از خود به یادگار گذاشت که هر یـک در علوم مختلف حـاکی از فزونی دانش اوست . از آن همه ، پـاره ای رسـاله در موضوعـات فقهی و اصولی است . در علم تفسیر، فلسفه ، کلام و ادبیات عرب نیز دارای آثاری نیکوست .

مرجعیت

پس از وفات آیه الله میرزا حبیب الله رشتی و آیه الله شیخ محمد حسین کاظمینی شماری از مردم از شیخ الشریعه تقلید می کردند ولی پس از رحلت میرزا محمد تقی شیرازی ، شیخ الشریعه یگانه مرجع جهان تشیع شد. با این حال وی رهبری دینی را چون باری سنگین بر دوش خود احساس می کرد. او در خلوت دیده شده بود که اشک ریزان با خدای خود چنین مناجات می کرد:

((خـدایا، در آخرین روزها زنـدگیم در دنیا به ریاست مبتلا(!) شـده ام و بایـد سـنگینی این بار امانت را به دوش کشم ! بار الها، من طاقت تحمل این امر بزرگ را ندارم ... و حال آنکه تو فردای قیامت از من سوال خواهی کرد...))

شبیخون

شیخ الشریعه در پی مبارزه با تهاجم فرهنگی دشمن کتابخانه مهمی ایجاد کرد که دانش پژوهان از آن استفاده می کردند و از دیگر اقدامات ایشان صدور اعلامیه های فراوان بود که پرده از چره استعمار می زدود در قسمتهائی از یکی از این اعلامیه ها آمده است .

((خدمت علمای بزرگ ... و عموم مردم روستاها و شهرها و کوچ نشینان ...

بر آقایان و هوشیاران ... پوشیده نیست که بیگانگان از سده های پیشین و مدتها قبل کوشیده اند دارایی مسلمانان را برزدند و شهر و کشورشـان را تصـاحب کننـد... قرآن سراسـر حکمت را از میـان آنان بردارنـد و آنچه از وسایل مادی و معنوی نزد آنان است نابود سازنـد، بیگانگـان همواره برای دستیابی به این هـدفها نقشه هایی ترتیب داده انـد، آنگاه آیه الله شـریعت چنـدین نمونه از نقشه ها و هدفهای دشمن را در ۱۰ مورد بازگو کرده ، در پایان دردمندانه از مسلمانان و ایرانیان می خواهد که در صف واحد در برابر دشمن متجاوز بایستند.(۱۴۳۰)

دزدان فرهنگ

در زمـانی که عراق تحت سـلطه انگلسـتان بود حکومت اسـتعمارگر به مزدوران خود دسـتور داده بود هر جـا کتاب نفیس و قـدیمی یافتند آن را تصاحب کرده ، به کتابخانه لندن بفرستند!

در ایـن میـان روحـانیون آگـاهی کـه نمی خواسـتند فرهنـگ اسـلامی بـه دسـت کفـار غـارت شـود در مقابـل آنـان می ایسـتادند و استعمارگران با به زندان افکندن ایشان سعی می کردند به اهداف شوم خود جامه عمل بپوشانند. ولی شیخ شریعت به کمک طلاب آمـده ، آنهـا را از بنـد نجات می داد. برای نمونه می توان به زنـدان افتادن آیه الله مرعشـی نجفی برای خریـدن یک کتاب و سـپس آزادی او به همت شیخ الشریعه اشاره کرد.

تقسیم ایران

یک سال پس از انقلاب مشروطه (در سال ۱۹۰۷ م) دو کشور استعمارگر روسیه و انگلستان در یک توافق سری ایران را به ۳ منطقه تقسیم کردند؛ مناطق جنوبی سهمیه انگلستان و شمال ایران از آن روسیه شد و برای آنکه با هم اختلافی پیدا نکنند قسمتهای مرکزی را به عنـوان منطقه بی طرف سـهم ایران قرار دادنـد. در این هنگـام که تمـامیت ارضـی و اسـتقلال ایران در معرض خطر جـدی قرار داشت ، شـیخ الشـریعه و دیگر علما درسـهای حوزه علمیه را تعطیل و خود را برای جهاد آماده کردند؛ چنانکه در تلگرافی که بدین مناسبت انتشار دادند می خوانیم :

((اخبـار موحشه مـداخله اجـانب در بلاد اسـلامیه خصوصا به اشـتهار معاهـده میشومه جدیـده با دولتین موجب وحشت عموم علمای

اعلام ... (شده است .) قاطبه علمای این مشاهد مشرفه وظایف مقامیه را تعطیل و در حفظ اسلام به ادای آخرین تکلیف (جهاد) حاضر...))

ایران در آتش

در سال ۱۳۳۰ ق با حمله روسیه به ایران شهرهای تبریز، گیلان ، رشت ، مشهد مقدس و چندین شهر و روستای ایران اشغال شد. در این زمان که ایران در سراشیبی سقوط قرار گرفته بود مراجع تقلید شیعه که در آن ایام در عراق بودند تصمیم گرفتند با مقاومتی قهرمانانه جلو متجاوزان را بگیرند.

در یازدهم محرم ۱۳۳۰ هیات علمیه نجف به همراه صدها نفر از طلاب حوزه علمیه و دویست هزار تن از عشایر مسلح به طرف ایران حرکت کردند. آنان تصمیم گرفتند در سر راه خود به ایران چند روزی در کاظمین توقف کرده ، پس از آماده کردن مقدمات لازم به طرف ایران حرکت کنند. از جمله اقدامات آنان در کاظمین می توان به ارسال هیات هایی به کشورهای مختلف برای مذاکره با سران آن کشورها و ارسال اطلاعیه های فراوان به مسلمانان جهان اشاره کرد.

و دیگر آماده کردن عشایر ایران برای جهاد بود که با ارسال تلگرافهای متعدد آنان را به جهاد دعوت کردند. در یکی از این برگهای زرین چنین می خوانیم :

به عموم حجج اسلام ، سرداران عظام و روسای عشایر.... از قدیم زمان الی کنون به واسطه مردانگی عشایر... هرگز به خیال اجانب نمی رسید که دست اندازی به خاك ایران نمایند چه رسد به سوق عساکر و جسارت ... در ممالك اسلامیه . مگر در این عصر مردانگی ایرانیان محو و نابود و عقاید اسلام پشت گوشها افتاده .. یاللمسلمین یك مشهد مقدس ... در مملکت شماست ، آیا رواست که با وجود امثال شماها به تصرف کفار درآید و ننگ تاریخی برای شما، باقی بماند!...))(۱۴۳۱)

وقتی مردم مسلمان و عشایر غیور ایران خود را برای دفاعی جانانه آماده کردند وثوق الدوله که در آن زمان ریاست هیات وزرا را به عهده داشت با نیرنگ اولا از حرکت علما به طرف ایران ممانعت کرد. وانگهی از عشایر و دیگر امت مسلمان ایران خواست از هر گونه اقدامی که مخالف سیاسیتهای روسیه و انگلستان باشد خودداری کنند و به آنها هشدار داد که اگر با نیروهای در حال پیشروی انگلستان مقابله کنند دولت آنها را مواخذه خواهد کرد. و از طرف دیگر مصرانه از علما خواست که از کاظمین متفرق شوند.

عقب نشینی نیروهای روسیه و اقدامات وثوق الدوله کارگر افتاد و تندری که می رفت خصم را بسوزد توسط دولت ایران خاموش شد و علما که نمی خواستند جنگ داخلی مشکلات ایران را دو چندان کنند از حرکت به طرف ایران منصرف شدند.

نبرد اقتصادی

شیخ شریعت در کنار دیگر علما در برابر هجوم اقتصادی دشمن دو اقدام مهم انجام داد.

۱ - تشویق مردم به ایجاد شرکت های تعاونی

۲. تحریم خرید و فروش اجناس و وسایل روسیه و انگلستان .

البته در این جبهه نیز زمانی که می رفت این مبارزه منفی شکوفه دهد سفارت انگلیس با یک نامه فدایت شوم به وثوق الدوله نوشت که از علما بخواهد فتواهای خود را ملغی اعلام کنند و وثوق هم همین کار را کرد.

مجتهد مجاهد

عراق در جنگ جهانی اول به تصرف انگلستان درآمد و شیخ الشریعه ضمن صدور فتوای جهاد خود به جبهه شتافت و فرماندهی جبهه قرنه را به عهده گرفت .

یکبار که مجتهد مجاهد با کشتی کوچکی به طرف یکی از جبهه ها در حرکت بود. کشتی آنها شکست و نزدیک بود ایشان غرق

شود که دیگر مجاهدان وی را نجات دادند.

نیروهای مردمی به فرماندهی علما به مدت هیجده ماه در برابر نیروهای عظیم انگلستان مقاومت کردند و اگر پیروزی نهایی متفقین و ضعف شکست عثمانی و دیگر متحدانش نبود اشغالگران هیچ گاه موفق به اشغال عراق نمی شدند.(۱۴۳۲)

در بستر انقلاب

نیروهای انگلستان و همدستانش در جنگ جهانی اول با طرح این شعار که هدف ما رهایی کامل ملتهاست توانستند عراق و دیگر کشورهای عربی را تصرف کنند اما پس از اشغال عراق نه تنها به آنها استقلال ندادند که سعی کردند با برگزاری رفراندم فرمایشی به اشغال خود حالت قانونی دهند و آنگاه که عده ای از آزادیخواهان درخواست استقلال کردند آنها را تبعید و زندانی کردند و متعاقب این اوضاع شیخ الشریعه با ارسال تلگرافهایی به حاکمان انگلیسی و فرماندهان ارشد نظامی آنان از این درخواست سرباز زدند و سعی کردند با سرکوب جلو انقلاب را بگیرند.

در این هنگام آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی با صدور فتوایی به عراقیان اجازه داد که اگر انگلیسیان از دادن حقوق آنها سرباز زدند آنان دست به اسلحه برند و حق خود را باز پس گیرند. و این گونه بود که آتش انقلاب در عراق زبانه کشید.

در هنگامی که تمامی شهرهای عراق در آتش انقلاب می سوخت ناگهان آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی که در این زمان رهبری انقلاب را به عهده داشت به طور مرموزانه ای درگذشت ولی در آن لحظات حساس آیه الله شریعت اصفهانی علم بر زمین افتاده میرزای شیرازی را برداشت و با صدور بیانیه ای از مردم عراق خواست به انقلاب ادامه دهند و سپس در اجتماعی که در صحن حضرت علی علیه السلام برگزار شده بود حاضر شد و در حالی که به علت کهولت و ناتوانی نمی توانست به تنهایی راه برود با کمک چند نفر از اطرافیان بر فراز منبر قرار گرفت و پس از تسلیت از دست دادن میرزا، مجاهدان را به استقامت فراخواند و آنگاه آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی را به عنوان نماینده خود انتخاب کرد و پرچم جهاد را به دست او سپرد.

در همین ایام ویلسون ، نماینده انگلستان در عراق تصمیم گرفت با فرستادن پیام تسلیتی باب گفتگو با شیخ را باز کند، او را به پندار خود بفریبد اما نتوانست و انقلاب همچنان ادامه یافت .(۱۴۳۳)

متعاقب این اوضاع نیروهای انگلیسی که در ایران و هند مستقر بودند به طرف عراق روانه شدند تا اینکه تعداد آنها به یکصد و پنجاه هزار نفر رسید که به انواع سلاحهای پیشرفته و هواپیماهای جنگی مجهز بودند. قدرت روز افزون نیروهای انگلستان ، تمام شدن منابع مالی مجاهدان و قرار گرفتن آنان در محاصره اقتصادی و نظامی ، نیز تغییر سیاست انگلستان و پیشنهاد تشکیل حکومت ملی در عراق از طرف دیگر موجب شد که بین رهبران جهاد اختلاف افتد و انقلاب متوقف شود. دولت انگلستان به طور رسمی تغیر سیاست خود را اعلام کرد و بدین سان استقلال خود را هر چند ناقص به دست آورد. اگر انقلاب به پیروزی نظامی می رسید علما می توانستند با تشکیل حکومت اسلامی عراقی آباد و آزاد بسازند عوامل فوق در کنار سستی که به مناسبت شروع فصل کشاورزی در مردم عراق پدید آورده بود باعث شد که نیروهای انگلستان بتوانند به طرف شهرهای مقدس پیشروی و کربلا، کوفه و آنگاه نجف را اشغال کنند.

پس از اشغال نجف ۱۷ تن از علما و از جمله حسن فرزند شیخ الشریعه دستگیر و برای تبعید روانه بصره شدند.

خاندان

آیه الله شریعت با یکی از نوادگان آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی مولف کتاب فصول ازدواج کرده بود و حاصل این ازدواج ۳ فرزند پسر بود:

۱. شیخ حسن : وی فرزند بزرگ شیخ الشریعه بود و در انقلاب نقش بسزایی داشت .

۲. شیخ مهدی ، او تقریرات درس پدرش را به رشته تحریر کشید و کتاب ((اعلام الاعلام بمولد خیر الانام)) از اوست .

۳. شیخ محمد شریعت (۱۲۸۳ – ۱۳۵۷ ق .): وی در نجف به تکمیل علوم خود پرداخت . در سال ۱۳۳۱ ش . آیه الله بروجردی او را به عنوان نماینده خود راهی اصفهان کرد. شیخ محمد پس از رحلت آیه الله بروجردی امام امت (ره) را به عنوان مرجع اعلم معرفی کرد که عده ای از علمای پاکستان هم به پیروی از ایشان امام را مرجع تقلید اعلم به مردم معرفی کردند.(۱۴۳۴)

صبح تیره

سرانجام روح پر فتوح آیه الله شریعت اصفهانی پس از عمری تلاش در راه اسلام و قرآن در شب یکشنبه هشتم ربیع الثانی سال ۱۳۳۹ ق . قفس تن را دریـد و آن نفس مطمئنه به سوی پروردگارش پر کشید و پیکر مطهرش در جوار قبر امیرمؤ منان علیه السلام به خاک سپرده شد.

در سال ۱۳۶۶ ق . که آیه الله حاج آقا حسین قمی دار فانی را وداع کرد و می خواستند او را کنار شیخ الشریعه دفن کنند در هنگام حفر قبر مقداری از قبر شیخ شریعت خراب شد و حاضران با تعجب دیدند جسد آن فقیه فرزانه هنوز کاملا تازه است چنانکه گویا روز پیش به خاک سپرده شده است .

نمازی زادگان، سعید

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سعید نمازی زادگان

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب سعید نمازی زادگان به سال ۱۳۴۱ هجری شمسی در تهران و در میان خانواده ای متوّسط و مذهبی متولد شدم. تنها چهار برادر دارم و پدرم نیز کار بنایی و معماری ساختمان انجام می دادند. در سال ۱۳۵۰، خانواده ام به دلیل گرایشات مذهبی به مشهد که محیطی سالم بود، مهاجرت کردند. از آن جا که پدر و به ویژه پدر بزرگ مادری ام، عنایت فوق العاده ای در تربیت صحیح و اسلامی ما داشتند؛ مدارس ملی و مذهبی آن زمانها را برای تحصیل ما انتخاب کرده بودند. بعدها در کنار تحصیل، مدّتی را به کار در صنعت آلومینیوم سازی نیز اشتغال داشتم.

در ایّام جنگ و دفاع مقدس، چندین بار همراه با رزمندگان تیپ ویژه شهدا، تیپ ۲۱ امام رضا، لشکر ۵ نصر و قرارگاه کربلا در جبهه های نبرد حضور یافتم. به سال ۱۳۶۷ با خانواده شهید بزرگوار «هاشمی نژاد» آشنا شده و با صبیه کوچک ایشان ازدواج کردم که حاصل آن دو پسر به نامهای محمد رضا و محمّد ایمان است. در سال ۱۳۸۰ در دانشگاه «علوم پزشکی مشهد» استخدام شدم و هم اکنون به عنوان عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی در خدمت عزیزان دانشجو هستم.

مختصری از زندگینامه علمی: دوره ابتدایی را در مدارس ملی و مذهبی سعیدی تهران و جعفری مشهد گذراندم. پس از آن جذب

حوزه علمیّه مشهد شده و در مدرسه حاج آقای «موسوی نژاد» به تحصیل علوم اسلامی پرداختم. پس از مدّتی در کنار حوزه، دوره های شبانه راهنمایی و دبیرستان در رشته تجربی را گذراندم و همزمان در دو دانشگاه «علوم اسلامی رضوی» و «دانشگاه اصفهان» در سال ۶۳ پذیرفته شدم. با ثبت نام در دانشگاه رضوی در کنار دروس الهیات، دروس حوزی را نیز ادامه دادم و دوره های سطح و نیز بخشی از دوره خارج فقه و اصول را شرکت کردم. در خلال تحصیل در دانشگاه رضوی، موفق به گرفتن دیپلم دوم در رشته فرهنگ و ادب و نیز مدرک کارشناسی فقه از دانشگاه فردوسی مشهد شدم. در سال ۷۳ به دوره کارشناسی ارشد رشته ادیان و عرفان دانشگاه تهران راه یافتم.

نمازی شاهرودی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی نمازی شاهرودی فرزند عالم ربانی و زاهد سبحانی حاج شیخ محمد نمازی شاهرودی از علماء مبرز و متقی و دانشمندان متتبع و نویسندگان متبحر حوزه علمیه مشهد مقدس بوده‌اند.

در سال ۱۳۳۲ قمری در شهرستان شاهرود متولد شده و در بیت علم و تقوا پرورش یافته و مقدمات و سطوح را در زادگاه خود نزد والدشان و سایر اساتید فراگرفته و آنگاه برای تکمیل مبانی فقه و اصول مهاجرت به مشهد مقدس نموده و و از محضر آیات عظام و فقهاء کرام آن سامان به ویژه مرحوم آیت‌اللَّه حاج میرزا مهدی غروی اصفهانی که در معارف اهل‌بیت عصمت و طهارت نادره زمان واغلوطه اوان بوده و شاگردان مکتبش چون حاج شیخ مجتبی و حاج شیخ هاشم قزوینی و حاج شیخ کاظم دامغانی و میرزا جواد آقای تهرانی و صدها نفر دیگر امثالهم از آیات بزرگ و دانشمندان بنام معاصر بودند استفاده فقه و معارف الهی نموده و به نجف اشرف مشرف و چندی هم در آنجا اقامت و از مبانی مدرسین و مجتهدین حوزه نجف مطلع و استفاده نموده و به مشهد مراجعت و به تألیف کتب مفیده و تدریس پرداخته و مهارتی عجیب در مناظره با پیروان ادیان دیگر و مذاهب باطله داشت و نیز در احتجاج و مباحثه با اهل سنت و جماعتی و در سفرهای عدیده‌اش به حجاز و کشور سعودی مباحثاتی با حضرات داشته که موجب استبصار عده‌ای از مردم پاکستان و هندوستان شده است.

آن مرحوم در علوم غریبه و علم طلب قدیم و گیاه‌شناسی و ریاضی هم اطلاع عمیق داشته و با زبان فرانسه هم آشنائی داشته حدود سه دوره بحارالانوار را از اول تا آخر مطالعه و در اثر این مطالعات موفق به تألیف مستدرک البحار در ده مجلد شده که پنج جلد آن در زمان حیات خودش به طبع رسیده و پنج مجلد آن پس از رحلتش فرزند یاد شده‌اش اقدام به طبع و نشر آن نموده و حافظ تمام قرآن و یا اکثر آن بوده زیرا از هر آیه که می‌پرسیدند فورا آدرس درس آن را می‌داد و به گفته برخی از مرحوم آیت‌اللَّه مرعشی نجفی قدس‌اللَّه سره از ایشان پرسیده بودند فرموده بود که آقای نمازی مجلسی زمان ما بوده است.

نگارنده این کتاب چون مدتی در مدرسه نواب مشهد با ایشان همسایه و مرواده داشتم ایشان را از جهاتی کم‌نظیر یافتم. تألیفات بسیاری دارد که از دیدگان عزیزان می گذرانم.

۱- اثبات ولایت که ۶ مرتبه به چاپ رسیده.

۲- ابواب رحمت ۲ مرتبه چاپ شده.

۳- تاریخ فلسفه و تصوف ۲ مرتبه چاپ شده.

۴- مقام قرآن و عترت ۳ مرتبه چاپ شده.

۵- ارکان دین ۲ مرتبه چاپ شده در خداشناسی و پیغمبر و امام‌شناسی و فروع دین و نماز و زکوه و روزه و حج و ولایت. و زیارت پیغمبر و ائمه هدی و شرح قیامت صغری و رجعت و قیامت کبری تدوین شده است.

۶- الهدی الی صراط مستقیم.

۷- دوره مستدرک سفینه‌البحار در ده جلد به طبع رسیده.

۸- رساله تفویض

۹- تاریخ مجالس روضه‌خوانی

۱۰- زندگانی حبیب بن مظاهر

۱۱- اصول دین

۱۲- الاسلام الهادیه فی الاعتبار الکتب الاربعه

۱۳- رساله نور الابصار

۱۴- مناسک حج- مشتمل بر وجوب حج و مذمت تارک آن و خلقت کعبه و حجرالاسود و حرم و قضایای آن.

تألیفات طبع نشده علامه نمازی

۱- روضات النظرات، دوره فقه استدلالی ده جلد.

۲- مستدرکات علم رجال، ده جلد.

۳- مستطرفات المعالی در احوال راویان احادیث.

۴- دوره معارف القرآن مشتمل بر چهل و سه جزو.

۵- رساله‌ای در طب.

۶- معرفه‌الاشیاء- گیاه‌ها- درختها حیوانات و جمادات.

۷- مباحث اصول.

متاسفانه این دانشمند متتبع و محدث متبحر و مؤلف مکثر در شب دوشنبه دوم ماه ذیحجه سال ۱۴۰۵ هجری قمری برابر ۲۸ مرداد ماه ۱۳۶۴ شمسی از دنیا رفته و در جوار سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه الصلوه والسلام مدفون گردید عاش سعیدا و مات سعیدا حشره اللّه مع الشهداء والسعداء آمین یااللّه.

محقق، عالم دینی.

تولد: ۱۲۹۴ ق.، شاهرود.

درگذشت: ۲۸ مرداد ۱۳۶۴، (دوم ذیحجه سال ۱۴۰۵ ق.).

آیت‌الله علی نمازی شاهرودی، فرزند آیت‌الله محمد نمازی شاهرودی، مقدمات و سطوح عالی را در شاهرود نزد پدر و دیگر اساتید فراگرفت. سپس رهسپار مشهد شد . در آنجا مدارج عالیه فقه و اصول را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت به گونه‌ای که در بیست و دو سالگی شروع به تقریر فقه استدلالی نمود.

مدتی نیز به حوزه‌ی نجف اشرف رفت و در آنجا به تحصیل فقه و مبانی اصول پرداخت. سپس به ایران بازگشت و در مشهد مقیم شد. ایشان همچنین به علم ریاضی و تاریخ و نیز خطاطی آشنایی داشت و به ویژه کتاب‌هایش را به خط خودش می‌نوشت. آیت‌الله نمازی به زبان عربی مسلط بود و با زبان فرانسوی هم آشنایی داشت. وی طب سنتی و گیاه‌شناسی و علوم غریبه را خوب می‌دانست، ضمنا به روش‌های مباحثه و مناظره نیز مسلط بود. فعالیت عمده و اساسی ایشان پیرامون احادیث و رجال حدیث بحارالانوار

اختصاص داشت.

آثار ایشان عبارتند از: مستدرک سفینه البحار (در ده جلد)؛ الاحتجاج بالتاج علی اصحاب اللجاج (الهادی)؛ الاعلام الهادیه فی اعتبار الکتب الاربعه؛ ابواب رحمت (جلد اول، مشهد، ۱۳۳۷، ق.، قم، ۱۳۶۲)؛ تاریخ فلسفه و تصوف (یا مناظره دکتر با سیاح پیاده، جلد اول، ۱۳۷۷ ق.)؛ مناسک حج؛ رساله تفویض؛ رساله علم غیب (ع)؛ اصول دین؛ رساله نورالانوار؛ ارکان دین؛ زندگانی حبیب بن مظاهر اسدی؛ تاریخچه‌ی مجالس روضه‌خوانی و عزاداری سید مظلومان (ع) قرآن و عترت در اسلام.

آثار علمی خطی چاپ نشده وی به این شرح هستند: مستطرفات المعالی؛ مستدرکات علم رجال (پانزده جلد)؛ روضات النظرات؛ مجموعه نفیسه در طب؛ معرفهٔ الاشیاء (گیاه‌شناسی)؛ مطرف الهیه؛ حواشی بر بعضی کتب مانند: حاشیه بر تفسیر برهان، حاشیه بر رجال ممقانی، حاشیه بر رجال آیت‌الله خویی؛ حاشیه بر رجال شیخ طوسی و تصحیح آن، حاشیه بر کتاب جواهر در فقه تألیف محمدحسن نجفی، حاشیه بر کتاب وقایع المشهور، حاشیه بر کتاب بحارالانوار آیت‌الله غروری، حاشیه بر رساله‌ی شریف رجبیه محدث بیرجندی و حواشی دیگر.

(تو ح ۱۳۳۲ ق)، عالم دینی، فقیه، محدث و متکلم. در شاهرود به دنیا آمد. پس از فراگیری مقدمات و استفاده از محضر پدرش، به مشهد مهاجرت نمود و سطوح را نزد مدرسین بزرگ حوزه‌ی مشهد به پایان رسانید. آنگاه از بحثهای معارف و اخلاق آیت‌اللّه آقا میرزا مهدی غروی اصفهانی بهره‌مند گشت. او علاوه بر امامت جماعت یکی از مساجد مشهد به کار تألیف و تصنیف کتب دینی و تحقیقات در این زمینه اشتغال داشت و تألیفات بسیاری از خود باقی گذاشت. از آثارش: «مستدرک سفینهٔ‌البحار»؛ «ابواب رحمت»؛ «تاریخ فلسفه و تصوف»؛ «ارکان دین»؛ «مقام قرآن و عترت در اسلام»؛ فهرست «منتقی الجمان»؛ کتاب «اثبات ولایت»؛ تذییلات کتاب «مجموعهٔ الاخبار»؛ «شرح زندگانی حبیب بن مظاهر»؛ «تاریخچه‌ی مجالس روضه‌خوانی»؛ «مناسک حج و وجوب و فضیلت آن»؛ «نورالانوار»، به فارسی و عربی؛ رساله‌ای در «علم غیب امام (ع)».[۱]

علی ابن العالم الکامل و العابد الزاهد آیت‌اللّه حاج شیخ محمد معروف به (نمازی) شاهرودی از علماء و ائمه جماعت معاصر مشهد مقدسند.

وی در حدود سال ۱۳۳۲ قمری متولد شده و در بیت علم و ورع و تحت تربیت پدر دانشمند و زاهدش پرورش یافته و پس از خواندن مقدمات و قسمتی از سطوح را از مدرسین بزرگ حوزه مشهدبه پایان رسانیده سپس از محضر مرحوم عالم ربانی و آیت‌اللّه سبحانی مربی نفوس و مهذب اخلاق آیت‌اللّه الملک العلام آقا میرزا مهدی غروی اصفهانی سالهای متمادی استفاده نموده و با هم از محضر آیات دیگر مشهد بهره‌مند گردیده و در مسجدی از مساجد بالا ـ خیابان به اقامه جماعت و تبلیغ احکام تا حال تحریر اشتغال دارند

نگارنده گوید از سال ۱۳۶۴ ق که در مشهد اقامت داشتم و در مدرسه نواب از محضر مرحوم آیت‌اللّه میرزا مهدی اصفهانی خارج مبحث حج را استفاده مینمودم با معظم‌له آشنا شده و بعد از درس مذاکره بحث را می نمودیم وی را دانشمندی متقی و پارسا و مشغول به مطالعه و تألیف شناخته‌ام خداوند امثال ایشان را همواره موفق بدارد.

تألیفات مطبوع ایشان از اینقرار است.

۱- ابواب رحمت دو مرتبه به طبع رسیده ۲- تاریخ فلسفه تصوف ۳- متدرسک سفینه البحار ج ۱ و ۲ بطبع رسیده ۴- کتاب ارکان دین در آن شرح اصول دین (خداشناسی و فروع دین نماز و زکوه و روزه و حج و ولایت و زیارت پیغمبر و ائمه هدی و شرح قیامت صغری (رجعت) و قیامت کبری) ۵- مقام قرآن و عترت در اسلام ۶- فهرست منتقی‌الجمان ۷- تذییلات کتاب مجموعه الاخیار ۸- شرح زندگانی حبیب ابن مظاهر ۹- تاریخچه مجالس روضه‌خوانی ۱۰- مناسك حج و وجوب و فضیلت آن ۱۱- کتاب اثبات ولایت ۱۳ -۱۲- نورالانوار فارسی و عربی ۱۴- رساله‌ای در علم غیب امام (ع)

تألیفات مخلوط ایشان

۱- تتمه مستدرک سفینه‌البحار ده جلد ۱۱- مستدرکات علم رجال شیخ ۵ جلد ۱۶- کتاب اصول دین ۱۷- کتاب مستطرفات المعالی در احوال رجال و راویان اخبار ۱۸- روضات النضرات در فقه استدلالی ده مجلد ۱۹- معارف الهیه ۲۰- مجموعه نفیسه در طب ۲۱- معرفه الاشیاء و غیره

بر گرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد نهم)

منابع زندگینامه :[۱] گنجینه‌ی دانشمندان (۱۸۴ -۱۸۳/ ۷، ۳۷۴/ ۵)، مؤلفین کتب چاپی (۴۳۷/ ۴).

نمازی، محمد مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بازرگان و سیاستمدار، متولد ۱۲۷۷ ش در شیراز است. پدرش محمد حسین به کار تجارت اشتغال داشت و او نیز رویه و کار پدر را دنبال کرد ولی سودای سیاست نیز در سر می‌پرورانید تا اینکه در دوره نهم از طرف مردم شیراز به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در ادوار دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم نیز همچنان وکیل مردم شیراز در پارلمان ایران بود. در دوره اول نیز به سناتوری برگزیده شد و چند دوره نیز سناتوری انتخابی شیراز با او بود.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نواب صفوی، مجتبی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد و تکاپو

در ۱۷ مهر ماه سال ۱۳۰۳ در محلهٔ خانی آباد تهران به دنیا آمد. پدرش از سادات میر لوحی و مادرش از دودمان صفوی بود.شهید سید مجتبی نواب صفوی، ب سال (۱۳۰۳ ه.ش) هنگامی که رضا خان قزاق، رضاشاه می‌شد در جنوبی‌ترین منطقه‌ی تهران در محله‌ی خانی‌آباد، کوچه‌ی مسجد قندی، در یک خانواده‌ی روحانی دیده بر جهان گشود. نام اصلی او، سید مجتبی میرلوحی (فداییان اسلام، تاریخ عملکرد و اندیشه؛ خسروشاهی، سید هادی؛ تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵ ص ۳۸. سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها و مبارزات، ناشر: منشور برادری، نویسنده سید حسین خوش نیت، چاپ زندگی، اسفند ۱۳۶۰.) بود. نواب، از طرف مادر به سادات شهر درچه‌ی اصفهان و از طرف پدر، به سادات میرلوحی منتسب بود.

پدر او مرحوم سید جواد میرلوحی، دانشمند و روحانی بود؛ ولی در اثر فشار حکومت رضاخان، مجبور به ترک باس روحانی شد؛ از طریق وکالت دادگستری، هم چنان به داد محرومان می‌رسید. پدر مرحوم نواب، در سال ۱۳۱۴ یا ۱۳۱۵ ه.ش، در اثر مشاجره‌ی لفظی با «داور»، وزیر عدلیه‌ی رضاخان، غیرت علوی‌اش به جوش آمد و یک سیلی نثار او کرد. در اثر این برخورد، سه سال از عمر شریفش را در زندان به سر برد. (نشریه‌ی ۱۵ خرداد؛ آذر و اسفند ۱۳۷۰، ش ۵ و ۶. سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها و مبارزات، ناشر: منشور برادری، نویسنده سید حسین خوش نیت، چاپ زندگی، اسفند ۱۳۶۰.).

شهید نواب صفوی، در نوجوانی پدر خویش را از دست می‌دهد و در منزل دایی‌اش، پرورش می‌یابد. دایی او، فردی به نام صفوی بود که در دادگستری کار می کرد؛ (ناگفته‌ها؛ خاطرات شهید حاج مهدی عراقی؛ تهران: انتشارت رسا، ۱۳۷۰، ص ۱۷.) لذا نام سید مجتبی میرلوحی، به سید مجتبی نواب صفوی مشهور می‌شود.

او، دبستان را در مدرسه‌ی حکیم نظامی طی می کند. دوران دبیرستان را هم در دبیرستان صنعتی که آن موقع مال آلمانها بود می گذراند؛ ولی همراه با علوم هنرستان، دروس حوزه را نیز در مسجدی در همان خانی‌آباد درس می گرفت. سرعت او در آموختن سطوح و پایه‌های علمی حوزه، بسیار سریع و عالی بود. در سال (۱۳۲۱ ه. ش) که درس او تمام می‌شود. از آن جا که رشته‌اش صنعتی بود، در شرکت نفت استخدام می‌شود. بعد از مدتی از تهران به آبادان نقل مکان کرده (همان، ص ۱۸.) و سپس به حوزه‌ی علمیه‌ی نجف عزیمت می‌نماید. در حدود ۵ سال در آن حوزه تا پایان کفایهٔ الاصول را نزد عالمان آن دیار فرا می گیرد. (مجله‌ی تاریخ و فرهنگ معاصر؛ خاطرات حجهٔالاسلام گلسرخی؛ زمستان ۱۳۷۰ سال اول، ش دوم).

«... در سفر اول در اوایل جنگ شهریور ۲۰ جهت تحصیل به نجف اشرف مشرف شدم که حدود ۴ الی ۵ سال مشرف بودم و در این فاطمه یک مرتبه مادرم را آوردم و ۱۰ روز به زیارت بردم.

... یک روز هم بعد از قضیه مرکزی در زمانی که مرحوم حاج آقا حسین قمی و مرحوم آقای حاج سید ابوالحسن اصفهانی رحلت کردند. به نجف مشرف شدم و مشغول تحصیل گشتم. یک سال تقریبا در نجف بودم و تقریبا ۷ الی ۸ ماه پس از فوت آقای «حاج میرزا ابوالحسن اصفهانی به تهران بازگشتم». (جمعیت فداییان اسلام و نقش آن در تحول سیاسی اجتماعی ایران، داوود امینی، ناشر: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۱، ص ۵۱.).

با توجه به این که نواب در تهران همزمان با تحصیلات کلاسیک در مسجد قندی و مدرسه‌ی مروی درس می‌خواند و سپس به نجف اشرف رفت و نیز بنابر اظهارات دوستان وی که گفته‌اند او دارای نبوغ خاصی بود، می‌توان حدس زد که مایه‌ی علمی آن شهید سعید بسیار خوب بوده است، ضمن این که خواهیم گفت کسروی که اطلاعات فراوانی در زمینه‌های گوناگون داشت در مناظره با نواب مغلوب شد. مرحوم نواب پس از بازگشت از نجف به ایران، حدود ۱۰ سال در راه استقرار حکومت اسلامی به مبارزه پرداخت. سپس در سال (۱۳۳۴ ه. ق) به دست حکومت پهلوی، به درجه‌ی آرمانی شهادت نایل شد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

نواب گجراتی، حسنعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسنعلی نواب گجراتی دارای دکترای رشته گیاه پزشکی (سال اخذ مدرک دکتری ۱۳۴۹) و عضویت هیئت علمی دانشگاه شیراز با درجه دانشیار می باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیتحصیلات رسمی و حرفه ای : حسنعلی نواب گجراتی مدرک دکترای رشته گیاه پزشکی را در سال ۱۳۴۹ اخذ کرده است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : حسنعلی نواب گجراتی عضوهیئت علمی و دانشیار گروه گیاه پزشکی دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز است.آرا و گرایشهای خاص : زمینه تحقیقاتی حسنعلی نواب گجراتی پیرامون حشره شناسی می باشد.

منابع زندگینامه :http://iranologyfo.com/

نواب، ابوالحسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید ابوالحسن نواب

محل تولد : شهرضا

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۷/۱/۱

زندگینامه علمی

حجهٔالاسلام و المسلمین سید ابوالحسن نواب، در سال ۱۳۳۷ در شهرضا (استان اصفهان) متولد شد. ایشان از دانش آموختگان مدرسه حقانی (شهیدین فعلی) است که علاوه بر گذراندن دوره تخصصی مؤسسه در راه حق، دروس خارج فقه و اصول را در محضر آیات عظام: «مرحوم شیخ مرتضی حائری یزدی»، «شبیری زنجانی»، «مظاهری اصفهانی» و «شیخ جواد تبریزی» فرا گرفته است. و در مواد درسی: (مذاهب اسلامی، فقه، اصول فقه، علوم قرآنی و ادبیات عرب) در مدرسه حقانی، جامعهٔ الزهراء، دانشگاه مذاهب اسلامی و برخی دیگر از دانشگاههای تهران تدریس داشته و دارد.

ایشان در دوران دفاع مقدس مسئولیت و خدمات فراوانی را عهده‌دار بوده و در دوران سازندگی و اصلاحات، عمدتاً در دو نوع مسئولیت خطیر فعالیت های فرهنگی در خارج از کشور و فعالیت‌های خدماتی در داخل کشور مشغول به خدمت بوده است: «معاونت بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی»، «معاونت ارتباطات سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی»، «قائم مقامی مجمع جهانی اهل بیت (ع)»، «بنیانگذاری و مدیریت مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب» و «مدیر مسئولی فصلنامه هفت آسمان» از جمله خدمات فرهنگی ایشان است. در بخش خدماتی، اقدام ماندگار ایشان «راه‌اندازی و مدیریت مرکز خدمات حوزه‌های علمیه» می‌باشد.

جناب آقای نواب در مرکز «مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب» که دل مشغولی اصلی ایشان است، در پی رواج ادیان پژوهی و مطالعات مذاهبی به شیوه علمی و بی‌طرفانه در کشور عموماً و در حوزه‌های علمیه خصوصا و زمینه‌سازی برای مطالعات تطبیقی و تعامل مثبت و سازنده ی ادیان و مذاهب گوناگون می‌باشد. «تربیت ده‌ها طلبه فاضل آشنا با دیگر ادیان و مذاهب با مدارک دانشگاهی کارشناسی ارشد و دکتری»، «راه‌اندازی تنها کتابخانه‌ی تخصصی در زمینه ادیان و مذاهب در ایران با بیش از ۲۱ هزار عنوان کتاب تخصصی به زبان‌های گوناگون»، «انتشار ۲۷ شماره از فصلنامه هفت آسمان» و «راه‌اندازی دوره‌های رسمی کارشناسی ارشد در گرایش مختلف ادیان و مذاهب با مجوز وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری» از مهم‌ترین دستاوردهای ایشان در یک دهه گذشته در مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب می‌باشد. ایشان هم اکنون عضو هیئت علمی گروه مذاهب اسلامی در مرکز ادیان می باشد.

نواب، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد دبیر خاقان و متولد ۱۲۷۶ ش است. بعد از انجام تحصـیلات متوسـطه به مدرسه علوم سیاسـی وارد شد و دانشنامه گرفت و به خـدمت در وزارت امور خارجه درآمد و مراحل ترقی را در آنجا پیمود. در ۱۳۳۱ که وزیر مختار ایران در هلند بود محاکمات نفت ایران در دیوان داوری بین‌المللی لاهه طرح شـد و رأی به نفع ایران صادر گردیـد و حتی قاضـی انگلیسـی نیز حقانیت ایران را تأیید کرد. نواب بعـد از این موفقیت به ایران دعوت شـد و به سـمت وزیر امور خارجه تعیین گردید و چند ماهی در این سـمت بود که با عنوان سفارت به امریکای جنوبی رفت و چند مأموریت دیگر نیز به او ارجاع شد.

نواب گذشـته از مراحل اداری و سیاسـی مردی ادیب و دانشـمند و نویسـنده‌ای محقق بود. در تمام عمر به درستی و نیکنامی شهرت داشت. سلسله مقالاـتی در مجله یغما می‌نوشت. او در مهرماه ۱۳۵۱ در ۷۵ سالگی درگذشت. وی با دختر معاضدالسـلطنه پیرنیا در جوانی ازدواج کرد. یکی از فرزندان وی به نام دکتر فرهاد نواب جراح قابلی شد و شهرت زیادی یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نواب، حسینقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۴۰ ش در شیراز متولد شد. پدرش محمد علی خان وکیل‌الدوله از ملاکین فارس بود و عمویش حسنعلی خان مستشار سفارت انگلیس در تهران و همه کـاره آن سـفارتخانه بود. حسـینقلی پس از انجام تحصـیلات مقـدماتی در تهران به هندوسـتان سـفر کرد و مقـدماتی از علم دیپلماسـی را در آنجا آموخت. سـپس به لنـدن و پاریس سـفر نمود و در بیست سالگی به ایران بازگشت. ابتـدا در بانک شرقی انگلیس در تهران اشتغال ورزید و خیلی زود از مدیران آن بانک شد و تا ۱۳۰۸ در آنجا مشغول بود. در آن سال امتیاز تنباکو در ایران به یک شـرکتی به نام رژی داده شـد. نواب در آن شـرکت اسـتخدام گردیـد و تقریبا نماینده تام‌الاختیار شـرکت در اسـتان فـارس و بنـادر جنوب بود. وقتی قرارداد تنبـاکو به هم خورد و دولت ایران پانصـد هزار لیره غرامت کمپـانی طرف قرارداد را پرداخت نمود، نواب نیز بیکار شد ولی به توصیه عمویش در وزارت امور خارجه استخدام شد و با سمت مترجم و نایب اول سفارت به لندن رفت. در همین مأموریت بود که می‌بایستی به دعاوی میرزا ملکم‌خان و چند نفر از تجار انگلیسـی رسیدگی نماید. سرانجام میرزا ملکم محکوم گردیـد و دولت ایران ناگزیر طلب تجار انگلیسـی را پرداخت. نواب تا ۱۳۲۳ یعنی قریب ۱۵ سال مأمور خدمت در لنـدن بـود. در آن سـال به تهران احضـار و به ریـاست اداره دول غیرهمجـوار منصوب شـد. در همـان سـال از طرف وزارت امور خارجه مأمور پذیرایی از لرد کرزن نایب‌السـلطنه هندوسـتان که قصد بازدید از خلیج فارس را داشت، شد. قرار بود کرزن در بوشهر مورد اسـتقبال علاءالـدوله والی فارس و حسـینقلی نواب نماینـده دولت ایران قرار بگیرد ولی کرزن درخواست نمود والی و نماینـده وزارت خارجه بایـد در کشتی او را ملاقات نماینـد. علاءالدوله تلگرافی از عین‌الدوله کسب دسـتور نمود ولی عین‌الدوله صدراعظم تلگرافی پاسخ داد برنامه همان است که قبلا تصویب شده است و از این رو کرزن از کشتی پیاده نشده و به هند بازگشت.

نـواب در جریـان مشـروطیت فعـالیتی آشـکار و نهـان داشت و رابـط سـفارت انگلیس و تجـار و اصـناف بود. پس از صـدور فرمـان مشـروطیت و تشـکیل مجلس اول، پس از چندی که از عمر مجلس گذشت به وکالت مجلس انتخاب شد و یکی از کرسیهای خالی

مجلس را به او دادند. نواب در مجلس اول فعالیت داشت و جزء وکلای پرجوش و خروش بود. پس از به توپ بستن مجلس و آغاز دوران استبداد صغیر مخفیانه اقداماتی را علیه محمد علی میرزا آغاز نمود و تقریبا اقدامات مشروطه‌خواهان در تهران با صلاحدید او انجام می‌گرفت. پس از فتح تهران و خلع محمد علی میرزا، نواب در کمیسیون عالی و هیئت مدیره جزء افراد فعال و کارساز بود. در انتخابات دوره دوم مجلس از تهران به وکالت انتخاب شد. چند ماهی در مجلس بود تا اینکه در مرداد ۱۲۸۹ محمد ولیخان تنکابنی از رئیس‌الوزرایی کناره‌گیری کرد و عضدالملک، میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک را به ریاست دولت برگزید. مستوفی‌الممالک غالب اعضاء کابینه را از میان دموکراتها برگزید و حسینقلی نواب را به وزارت امور خارجه منصوب و معرفی نمود ولی عمر وزارت او طولانی نشد و جای خود را به محتشم‌السلطنه داد. نواب در دوره سوم هم به وکالت مجلس انتخاب گردید، ولی قبل از افتتاح مجلس به سمت سفارت ایران در آلمان برگزیده شد و مأموریت او در برلن قریب ۸ سال به طول انجامید. در انتخابات دوره چهارم از شیراز به نمایندگی انتخاب گردید ولی در مجلس حضور نیافت. در ۱۳۰۲ ش به تهران احضار شد و به ریاست بانک ایران که همان بانک استقراضی روس بود منصوب گردید و نسبت به وصول مطالبات بانک از اشخاص جد و جهد زیادی بروز داد و مطالبات معوقه بانک را که دولت جدید شوروی به ایران بخشیده بود وصول کرد و از وجوه حاصله بانک فلاحت تشکیل شد.

حسینقلی نواب چندی عضو هیئت نظار بانک ملی بود. در ۱۳۰۹ که سید حسن تقی‌زاده به وزارت مالیه انتخاب گردید نواب را به جای بهاءالملک قره گوزلو به ریاست هیئت نظار بانک تعیین کرد و از وی خواست تا به حساب و کتاب بانک ملی دقیقا رسیدگی کند. نواب این دستور را جدی گرفت و در نتیجه به بیلان جعلی بانک ملی پی برد. در این رسیدگی دامن تیمورتاش وزیر دربار هم آلوده شد و پرونده‌هایی برای او تدارک دیدند. ابتداء تیمورتاش به محاکمه دعوت شد و بعد دکتر لیندنبلات رئیس آلمانی بانک ملی را محاکمه و محکوم کردند. نواب در ۱۳۲۴ ش در ۸۴ سالگی در تهران درگذشت. وی در دوره ششم نیز وکیل مجلس شورای ملی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نواب، عبدالباقی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پزشک عالیمقام، ادیب، شاعر، دانشمند و مطلع در کلیه علوم عقلی و نقلی است. در ۱۲۹۳ در اصفهان تولد یافت. در سن جوانی برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و به آموختن علم پزشکی پرداخت و درجه تخصصی در امراض عمومی و داخلی گرفت و پس از مراجعت در زادگاه خود به درمان بیماران مبادرت نمود. بعد از تشکیل دانشگاه اصفهان مقام استادی بالاستحقاق گرفت و مدتها نیز ریاست دانشکده پزشکی اصفهان را عهده‌دار بود و در تربیت پزشکان سعی وافی به کار برد. مدتی نیز ریاست دانشکده ادبیات اصفهان بدو تفویض گردید و در این مهم هم جدیت کامل مبذول داشت. در دوره بیستم به مجلس شورای ملی رفت ولی عمر مجلس کوتاه بود. مجددا به اصفهان بازگشت و کار پزشکی و دانشگاهی خود را ادامه داد. در ۱۳۵۴ ش سناتور شد و از آن تاریخ تا پایان عمر که غالبا ملتزم بستر بیماری بود در تهران می‌زیست.

دکتر نواب پزشکی بسیار حاذق بود و مطب وی واقعا دارالشفاء نام داشت. در تشخیص و درمان بیماریها معجزه می‌کرد و با حسن خلق و مناعت کامل با بیماران برخورد می‌نمود و عنداللزوم داروی مجانی در اختیار آنان می‌گذاشت. این پزشک حاذق، ادیبی

کم‌نظیر بود، هم شاعر بود هم شعرشناس. مجالس ادبی تشکیل می‌داد و شعراء را عزیز و محترم می‌شمرد. حافظه قوی او موجب اعجاب بود به طوری که هزاران بیت شعر از شعرای مختلف از حفظ داشت و به مناسبتهای بجا در مجالس از آنها استفاده می کرد. خود نیز شعر نیکو می‌سرود. روی هم رفته مردی خوش مشرب نیکوسیرت و خیرخواه و مردم‌دوست بود. از مظاهر زندگی دوری می‌جست و به تجمل و زرق و برق زندگی توجهی نداشت. در اواخر عمر بیماریهای مختلفی گریبان او را گرفتند و چاقی زیادی مزید بر علت شد و سرانجام او را از پای درآورد. در دوران سناتوری غالبا بستری بود و قادر به حرکت و حضور در جلسات سنا نمی‌شد. سرانجام در ۶۵ سالگی درگذشت. از مال و منال دنیوی بهره‌ای نبرد ولی نیکنام زیست و نیکنام مرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نواب، مقیم صدر الصدور

قرن:۱۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

داماد شاه سلطان حسین، و شاگرد نوّاب میرزا محمّد نصیر بن حسن بن علّامه خیفه سلطان بوده، و در سال ۱۱۳۶ از طرف شاه سلیمان ثانی (میر سید محمّد خان مرعشی) تولیت آستان قدس رضوی به او واگذار شده، و چون در اصفهان ساکن بوده نایب التولیه، میرزا محمّد شفیع خلیفه سلطانی - برادر خود - را معیّن نموده، قبرش در قبرستان ستّی فاطمه است.

برگرفته از کتاب :دانشمندان و بزرگان اصفهان (جلد اول)

نوابی‌نژاد، شکوه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۱۵، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مشاوره و راهنمایی، دانشکده: ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه: تربیت معلم تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۹، کارشناسی ارشد مشاوره و راهنمایی از دانشگاه آمریکایی بیروت در سال ۱۳۴۸، دکترای تخصصی روان‌شناسی مشاوره از دانشگاه ایالتی بنراسکا در سال ۱۳۵۶.

مرتبه علمی:

استادیار دانشگاه تربیت معلم از سال ۱۳۵۶ تا سال ۱۳۶۵، دانشیار دانشگاه تربیت معلم از سال ۱۳۶۶.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

مشکلات دانش‌آموزان مدارس ایران پس از انقلاب، ارزشیابی کتابها، بررسی علل و عوامل بزهکاری نوجوانان در کانونهای اصلاح و تربیت، بررسی ویژگیهای روانی زنان ورزشکار و غیر ورزشکار، نقش مشاوره در کمک به دانشجویان در حل مشکلات و بررسی مشکلات دانشجویان دانشگاههای تربیت معلم و صنعتی اصفهان، مبانی نظری شخصیت زن در اسلام و راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۱۵ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۷

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

راهنمایی در مدارس امروز، آموزش و مشاوره کودکان استثنایی، رفتارهای بهنجار و ناهنجار و راههای پیشگیری و درمان، زن و ورزش، کودک و مدرسه، گروه درمانی، اصول و فنون نظریه‌ها، مشاوره و روان درمانی گروهی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۳۰، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۳

زمینه علمی مقالات:

علل بزهکاری نوجوانان در ایران، مسائل و مشکلات نوجوانان در ایران، وضعیت کودکان استثنایی در ایران، مشاوره با والدین کودکان عقب‌مانده ذهنی، نقش مشاوره در فرهنگ ایرانی اسلامی، ناتوانیهای یادگیری در کودکان پیش از دبستان، مقایسه میزان کارآئی مشاوران زن و مرد، زن و ورزش، روابط انسانی کلامی و غیر کلامی، مسائل و مشکلات دانشجویان، کاربرد خدمات مشاوره در دانشگاهها.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

نوائی، محمد رفیع

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۰ در نوای دماوند متولد شد و مطابق معمول زمان تحصیلاتی نمود و چون به سن رشد رسید، میل به سپاهیگری داشت. چندی در ژاندارمری استخدام شد. بعد از استبداد صغیر که اداره کل نظمیه تأسیس شد و یپرم در رأس آن قرار گرفت، نفرات جدیدی استخدام کرد، از جمله همین محمد رفیع خان نوائی بود. در ۱۲۹۲ که سوئدی‌ها برای تشکیل نظمیه‌ی نوین به ایران آمدند، نوائی را با درجه‌ی سلطانی در تشکیلات جدید پذیرفتند و تا سال ۱۳۰۰ دو درجه به او دادند و در نتیجه نایب سرهنگ شد و ریاست کمیساریای بازار را که از مهمترین کلانتریهای تهران بود به او سپردند والحق در اداره کمیساریای مزبور جد و جهدی بروز داد و سردار سپه که در آن موقع رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ بود، از جدیّت و مدیریت او اطلاع یافت. روزی که درگاهی به ریاست نظمیه رسید برای ریاست مراکز چهار استان آنروز (تبریز، فارس، کرمان و خراسان) چند نفری را معرفی کرد. سردار سپه به درگاهی دستور داد رئیس کلانتری بازار را با یک درجه ترفیع به مشهد بفرستید و همینطور شد و سرهنگ محمد رفیع خان نوائی به ریاست شهربانی مشهد و سرپست منطقه‌ی خراسان تعیین گردید و مدت مأموریت وی در خراسان حدود ۱۱ سال بطول انجامید. در این مدت استاندارهای مختلفی به مشهد منصوب شدند و مرحوم محمود جم که قریب چهار سال استاندار خراسان بود شدیدا از سرهنگ نوائی حمایت می‌کرد. سرلشکر محمد حسین آیرم از ۱۳۱۰ به ریاست شهربانی گمارده شد، تصمیم به تغییر نوائی گرفت ولی هربار با مداخله‌ی جم این تغییرات منتفی می‌شد. در نیمه سال ۱۳۱۲ محمود جم به تهران احضار و در کابینه فروغی به وزارت کشور منصوب شد و آیرم موقع را برای تغییر نوائی مناسب شد و سرانجام در ۱۳۱۳ او را از خراسان احضار نمود و به رضائیه فرستاد و این اولین باری بود که یک سرهنگ ۱۲ ساله در رأس شهربانی رضائیه قرار می‌گرفت چون قبل از نوائی افسرانی به ریاست

شهربانی رضائیه انتخاب می‌شدند که حداکثر درجه‌ی سلطانی یا یاوری داشتند. نوائی از این سمت سخت ناراحت بود.

وقتی نوائی از مشهد تغییر کرد، نایب سرهنگ حسینقلی بیات رئیس شهربانی اهواز جای او را گرفت. در تیرماه ۱۳۱۴ به هنگام تبدیل کلاه پهلوی به کلاه فرنگی در مشهد مخالفت‌هائی بوجود آمد و عده‌ای در مسجد گوهرشاد متحصن گردیدند و در نتیجه لشکر بدستور رضاشاه متحصنین را به گلوله بست و غائله ظاهرا خاتمه یافت و رضاشاه دستور داد تمام رؤسای ادارات شهر مشهد تغییر کنند. این دستور شاه بمرحله‌ی اجرا درآمد و در نتیجه سرهنگ حسینقلی بیات هم معزولا به تهران بازگشت. در همان هنگام سرلشکر آیرم رئیس شهربانی بیمار و در منزل بستری بود و سرهنگ رکن‌الدین مختاری معاون شهربانی امور مربوطه را کفالت می‌کرد. شبی در هیئت دولت، شاه از وزیران درباره‌ی ریاست شهربانی مشهد نظرخواهی می‌کند. بلافاصله مظفر اعلم رئیس اداره کل تجارت که قبلا استاندار رضائیه بود می‌گوید وقتی که من در رضائیه بودم رئیس شهربانی آنجا سرهنگ نوائی بود که بسیار پایور لا-یقی است و قبلا- هم قریب ده سال در خراسان خدمت کرده است، رضاشاه با تغییر می‌گوید او دیگر پیر شده است ولی بلافاصله جم وزیر کشور در تأیید پیشنهاد اعلم شرحی از لیاقت نوائی بیان می‌کند و به شاه می‌گوید اگر اجازه فرمائید فردا صبح شرفیاب شود، شاه هم موافقت می‌کند. نوائی روز بعد به اتفاق جم شرفیاب می‌شوند و شاه می‌گوید برود و باید مقصر واقعه‌ی گوهر شاد معرفی شود. نوائی با قلبی پر از کینه نسبت به اسدی به خراسان رفت و عده‌ای بازجو و کارآگاه هم با خود همراه ساخت از جمله فروزش نامی که در پرونده‌سازی در اداره آگاهی تهران معروف بود. نوائی در مدتی کوتاه با کمک فرزندش پرونده‌ی واقعه‌ی گوهرشاد را تهیه کرد بدون اینکه ظاهرا دخالتی داشته باشد، مجرمیت اسدی را محرز ساخت و گزارش نهائی توسط سرهنگ مختاری کفیل شهربانی به عرض رسید و پرونده برای محاکمه به دادرسی ارتش احاله شد. سرتیپ البرز به ریاست دادگاه و سرهنگ آقاخان خلعتبری به داستانی تعیین شد و سرانجام اسدی تیرباران شد. بعد از قتل اسدی، سرهنگ نوائی قریب دو سال در خراسان باقی ماند و در ۱۳۱۶ به تهران احضار و به ریاست اداره سیاسی منصوب شد.

نوائی در خاطرات خود می‌نویسد در سال ۱۳۱۵ تکلیف قتل مدرس به من شد و من هم بازدیدی از او کردم. بسیار وضع اسفناکی داشت. ماهها بود که موی سرش را اصلاح نکرده بودند و بهرجهت من قتل او را گردن نگرفتم و روی این اصل تغییر کردم و سرهنگ منصور وقار را بجای من گذاشتند. سرهنگ نوائی در ۱۳۱۸ از ریاست اداره سیاسی برکنار شد و چندی بدون شغل بود و بعد او را بازداشت کردند. مدتی در زندان بسر برد. دو فرزند ذکور او جوانمرگ شدند و پس از مدتی از زندان آزاد شد.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که محاکمه عمال نظمیه در تهران آغاز شد، در اثر شکایت فرزندان اسدی، سرهنگ نوائی برای بار دوم بازداشت شد. دیوان کیفر برای تکمیل پرونده‌ی نوائی را به مشهد فرستاد و مدتی در زندان آنجا بسر برد. پس از آزادی از زندان چندی حیات داشت. سرانجام در ۱۳۲۹ در سن ۶۹ سالگی درگذشت.

سرهنگ محمد رفیع نوائی در زمانی که در زندان مشهد بسر می‌برد، خاطرات خود را از بدو استخدام برشته‌ی تحریر درآورد که بالغ بر یک صد صفحه می‌باشد و هم‌اکنون نزد یکی از دخترانش که حیات دارد نگهداری می‌شود. نوائی در این خاطرات محاکمه و اعدام اسدی را خلاف عرف دادرسی ارتش می‌داند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نوائی، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به نیرالسلطان در ۱۲۴۸ متولد شد. قسمتی از تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ایران انجام داد و زبان فرانسه را خیلی خوب آموخت و چندی در اروپا ادامه تحصیل داد. در اوان مشروطیت به ایران بازگشت و طبعا به علت اقامت در اروپا از طرفداران مشروطه و قانون و آزادیخواهان بود. بعد از استبداد صغیر در انتخابات دوره دوم کاندیدای نمایندگی شد و از شهر بابل انتخاب گردید. پس از پایان مجلس به علت تربیت اروپایی و آشنایی به مدارس اروپا در تهران یکباب مدرسه شبانه‌روزی به نام سیروس دایر نمود. دوره این مدرسه شش سال بود و دروس به زبان فرانسه و فارسی تدریس می‌شد و ارزش تحصیلی آن معادل دیپلم متوسط تعیین شد. نیرالسلطان در ۱۳۳۵ قمری روزنامه معتبر و مهم صدای ایران را در تهران انتشار داد. صدای ایران روزنامه‌ای کاملا سیاسی و انتقادی بود و با هیئت حاکمه سرسازش نداشت. این روزنامه چند سالی انتشار یافت تا در محاق توقیف قرار گرفت و خود در کابینه وثوق‌الدوله به قزوین تبعید شد. پس از چند ماه به اروپا رفت. پس از مراجعت از اروپا در دوران نخست‌وزیری مشیرالدوله چندی معاون و کفیل وزارت کشور بود. در ۱۳۰۰ در ترمیم کابینه قوام‌السلطنه به وزارت فوائد عامه منصوب گردید ولی عمر وزارت او طولانی نشد. در ۱۳۰۱ پس از کشف توطئه علیه سردار سپه مشارالملک وزیر سابق دربار و ظهیرالاسلام و همین نیرالسلطان را بازداشت کردند. پس از استخلاص از زندان برای جبران گذشته به جکومت گیلان منصوب شد و چند ماهی در آنجا حکومت کرد. جمعی علم مخالفت علیه او برافراشتند و در جراید مطالبی علیه او منتشر شد. در تهران فرخی یزدی مدیر طوفان به حمایت او برخاست و او را تأیید نمود. نیرالسلطان پس از حکومت گیلان کاری قبول نکرد و کار اصلی او ملکداری بود. سرانجام در ۱۳۲۰ در ۷۲ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نوبخت شیرازی، حبیب‌اللّه

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۲۷۴/ ۱۲۷۳ ش)، نویسنده، مترجم، روزنامه‌نگار و شاعر. در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش به پایان برد، سپس برای تحصیل علوم دینی به نجف و کربلاـ رفت و ادبیات عرب را آموخت. او علم کلام را از محضر سید محمد مفتی هندی آموخت و ادبیات عرب را نزد شیخ عبدالرحمان کویتی تکمیل کرد و در حوزه‌ی درس صدر اصفهانی، که مرجع تقلید بود، درس خارج خواند. وی پس از مراجعت به شیراز مدتی در مدرسه شریعت، و پس از تأسیس دارالمعلمین شیراز مدت سه سال در آنجا تدریس کرد. او در ۱۲۹۸ ش در شیراز مجله‌های «دنیای ایران»، «فکر آزاد» و روزنامه‌ی «بهارستان» در ۱۲۹۹ ش مجله‌ی «گل آشتی» را در شیراز تأسیس و منتشر نمود. نوبخت از طرفداران رضا شاه بود به همین علت شاه او را به مدیریت مجله‌ی نظامی «قشون» که در ۱۳۴۰ ق تأسیس شده بود، برگزید. او در دوره‌های ششم و هفتم از طرف مردم بهبهان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. وی مدتی نیز ریاست کتابخانه‌ی سلطنتی را بر عهده داشت. از دیگر آثارش: «شاهنامه پهلوی»؛ «علم تربیت یا یداگوژی»؛ «علم روح علم طبایع»؛ «ماوراء مدرسه»؛ «فلسفه فازیسم»؛ «قانون فکر»، در علم منطق؛ «تاج جاحظ»، ترجمه؛ «کارنامه»، ترجمه؛ رساله‌ی «سفرای محمد»؛ «پندنامه»، شعر؛ «دیوان» شعر.[۱]

فرزند میرزا محمد حسن شیرازی، در ۱۲۷۲ ش در شیراز تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و ابتدائی را در موطن خود فراگرفت و در ۱۲ سالگی برای ادامه تحصیل به عتبات رفت و علاوه بر ادبیات عرب، حکمت الهی و فلسفه و فنون و صناعات ادبی را به خوبی فرا گرفته و به زبان عربی تسلط کامل یافت و از همان هنگام تحصیل، همکاری با مطبوعات را شروع کرد و غالبا در روزنامه‌های مصر

مقالاتی به زبان عربی می‌نوشت و یا قصائدی به صورت انتقاد از اوضاع جهان سروده به مطبوعات می‌داد. مسافرت نوبخت برای ادامه تحصیل در نجف و کشورهای عربی قریب دوازده سال طول کشید و پس از پایان جنگ اول به ایران برگشت. چندی در دارالمعلمین فارس معلم طبیعیات بود، بعد به فکر روزنامه‌نگاری افتاد. ابتدا مجله‌ای به نام زندگانی تأسیس نموده، آنرا انتشار داد و پس از آن مجله‌ی فکر آزاد را تأسیس کرد ولی دوام زیادی نداشت تا اینکه در ۱۲۹۸ در شیراز روزنامه بهارستان را انتشار داد. بهارستان در جهت کودتا و ضرورت آن مقالات متعددی می‌نوشت و هر قدمی که کودتاگران برمی‌داشتند تحسین و تمجید می‌نمود. در حقیقت این روزنامه ارگان کودتا بود. پس از عزل سید ضیاءالدین از رئیس‌الوزرائی نوبخت مورد حمله شدید مخالفین واقع شد که ناچار روزنامه را تعطیل و شیراز را ترک نمود.

در ۱۳۰۱ در تهران روزنامه بهارستان مجددا دائر شد و هفته‌ای سه شماره انتشار پیدا می‌کرد و ضمن تجلیل و تأیید سردار سپه بقیه رجال را مورد انتقاد قرار می‌داد. پس از چندی روزنامه بهارستان در حقیقت مدافع رضاخان سردار سپه شد ولی به عللی در ۱۳۰۳ تعطیل گردید و نوبخت سردبیر و رئیس هیئت تحریریه مجله قشون شد و در همان موقع کتابی تحت عنوان سردار پهلوی نوشت. این کتاب شامل وقایع از سوم حوت ۱۲۹۹ تا جلوس رضاشاه به سلطنت می‌باشد که دارای تصاویر و گراورهای زیادی است. نوبخت به علت نزدیکی به رضاخان سردار سپه، داوطلب وکالت مجلس شورای ملی شد و در دوره ششم از بهبهان به وکالت رسید و در دوره هفتم هم وکیل همانجا بود. از دوره هشتم حوزه انتخابیه او عوض شد و در هر دوره از فسا انتخاب می‌گردید که مجموعا هفت دوره نماینده مجلس شورای ملی بود. نوبخت در دوره رضاشاه از وکلای مورد علاقه دستگاه بود و به همین علت نمایندگی مجلس را در تمام دوره رضاشاه حفظ کرد. در دوره سیزدهم که انتخابات آن در تابستان ۱۳۲۰ انجام یافته بود پس از استعفا و خروج رضاشاه شروع به کار کرد و در این مجلس نوبخت وکیلی حراف و جنجالی شد و با دولتها به جنگ پرداخت. به هنگام طرح لایحه اتحاد سه جانبه بین ایران و انگلیس و شوروی در زمره مخالفان بود و چندین نطق طولانی ایراد نمود و سرانجام رأی کبود داد. نوبخت در آن ایام از طرفداران جدی آلمان و هیتلر بود و حزبی نیز به نام حزب کبود تأسیس کرد. در اواسط ۱۳۲۲ نیروهای بیگانه در ایران عده‌ای را به جرم ژرمانوفیلی بازداشت کردند که از جمله حبیب‌الله نوبخت وکیل مجلس بازداشت گردید. سایر بازداشتیها در اراک توقیف بودند ولی نوبخت به خارج از ایران انتقال یافت و تا پایان جنگ در اسارت بیگانگان بود. در ۱۳۲۴ از زندان رهایی یافت، کار سیاست را رها کرد و به تألیفات و ترجمه پرداخت تا در ۱۳۵۲ درگذشت. در طول زندگانی خود آثار زیادی نوشته و انتشار داد از جمله شاهنامه نوبخت است. فرزند ارشد وی دانش نوبخت سالها روزنامه سیاست ما را انتشار می‌داد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید ۱۵۶ -۱۵۵، ۴ /۸۲، ۱۱۱ -۱۱۰ /۴، ۲۹۸، ۲۹۷ -۳۶، ۳۲- /۳۲ /۲)، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس (۷۳۴ -۷۲۷/ ۵)، الذریعه (۳۱/ ۱۹ ، ۲۳۰ -۲۲۹، ۲۴/ ۱۷ ، ۳۲۱/ ۱۵ ، ۲۱/ ۱۳، ۱۲۲۷/ ۹)، فرهنگ سخنوران (۹۵۴)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۱۹۸، ۲۸۶۳، ۲۸۶۲، ۲۵۸۴، ۲۵۱۸، ۲۴۶۱، ۲۳۳۷، ۲۳۳۵، ۲۰۸۷/ ۲ ،۱۵۲۸، ۸۵۴، ۶۲۸/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۴۸۲ -۴۸۰/ ۲).

نوبخت، حمیدرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حمید رضا نوبخت : فرمانده تیپ سوم لشگر۲۵کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

۸ خرداد ۱۳۳۸ در محله همت آباد بابلسر به دنیا آمد. به گفته مادرش : زمانی که حمید به دنیا آمد پدرش در منزل نبود و پدرم که مردی متدین و مؤذن بود بعد از بازگشت به منزل مشتاقانه او را در آغوش گرفت و در گوشش اذان و اقامه را قرائت کرد و بعد از آن دعایش کرد.

پدرش آهنگر بود. او در شروع زندگ مشترک خود با بذل و بخشش فراوان تمام سرمایه زندگی را از دست داد و دیگر در آمدش کفاف زندگی را نمی داد. به ناچار به اهواز و سپس به تهران مهاجرت کرد.

چند روز پس از تولد حمیدرضا خانواده اش به" بابلسر "برگشت و مدتی در منزل پدر بزرگ او سکونت داشتند. زندگی در خانه پدر بزرگ نقش زیادی در تعلیم و تربیت" حمید رضا داشت. "در کودکی پرجنب و جوش بود و بیشتر با همسالان خود به بازیهای کودکانه می پرداخت. گاهی با کاغذ قلم برادر بزرگ تر خود نقاشی می کشید. در هفت سالگی در مهرماه ۱۳۴۵ به دبستان مهر رفت. پدرش کمتر در بابلسر بسر می برد واوتوسط مادرش حلیمه خانم به مدرسه فرستاده شد. با استفاده از دست رنج مادر دوران ابتدایی را در خرداد ۱۳۵۰ به پایان رساند.

دوستان خود را از افراد مذهبی انتخاب می کرد. در ۱۸ فروردین ۱۳۵۷ در نوزده سالگی به خدمت سربازی فرا خوانده شد.

اما با صدور فرمان امام خمینی مبنی بر ترک پادگان ها به تشویق برادرش" علیرضا "پادگان را ترک کرد و به صفوف مردم در "تهران "پیوست تا با حکومت فاسد شاه به مبارزه بر خیزد. بعد از چندی به" بابلسر "رفت و در تشویق مردم به برپایی تظاهرات و راهپیمایی تا پیروزی انقلاب نقش فعال و موثری داشت. بعد از پیروزی تلاش زیادی در جمع آوری کمک برای مستمندان و محرومان داشت.

در برابر مشکلات صبور بود و اگر برای دوستانش مشکلی پیش می آمد در رفع آن می کوشید. بعضی وقتها فکر می کرد تا بتواند مشکل خود یا دیگران را حل کند. به مادر و پدرش توجه زیادی داشت و فرزندی مهربان و مطیع برای آنان بود. به حرف آنها گوش می داد. هیچگاه صدایش را برای آنان از حد معمول بلند تر نمی کرد. درباره حجاب و نحوه رفتار و گفتار و همچنین خندیدن بر رعایت با موازین و شئون اسلامی تاکید داشت. بعد از پیروزی انقلاب مطالعه زیادی داشت بیشتر کتابهای اخلاقی و تفسیر قرآن مطالعه می کرد. همچنین به ورزشهای رزمی علاقه مند بود. او خدمت سربازی را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی انجام داد و در ۱۸ فروردین ۱۳۵۹ کارت پایان خدمت خود را گرفت. بعد از اتمام خدمت سربازی با همکاری برادرش" علیرضا" و دوستش"علی قصابیان، "بسیج ملی جوانان" لابلسر "را سازماندهی کرد و به تعلیم جوانان و نوجوانان در گروه های فرهنگی و ورزشی و نظامی پرداخت. با به کارگیری آنان در برابر فعالیتهای گروههای ضدانقلاب به خصوص در جریان اشغال دانشگاه "مازندران "و" بابلسر "ایستادگی کرد و طی انقلاب فرهنگی در پاک سازی عناصر ضدانقلاب حضوری فعال داشت. در اول تیر ماه ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی" بابلسر "درآمد. در این ایام پایگاه" سرخرود "و " محمدآباد "زیر نظر سپاه" بابلسر "بود نیروهای حزب اللهی شهر در اقلیت بدند. از طریقی انجمن حجتیه و گروه های چپ و سازمان منافقین در "محمودآباد "فعالیت گسترده ای داشتند. بسیج " محمودآباد "مدتی زیر نظر" علی قصابیان "بود که با ورود برخی نیروهای نفوذی در بسیج، دامنه اختلاف به این نهاد کشیده شد". حمیدرضا "با دارا بودن روحیه قوی مذهبی و چهره موجه اجتماعی از طرف سپاه مأموریت یافت تا بسیج" محمودآباد "را انسجام بخشد.

در اول بهمن ۱۳۵۹ برای سرکوبی اشرار و ضدانقلاب به غرب کشور اعزام شد و همراه با عده ای از رزمندگان در چند عملیات ایذایی و شبیخون شرکت داشت. بعد از بازگشت از جبهه های غرب در اول فروردین ۱۳۶۰ به مدت هشت ماه، مسئولیت گروه گشت سپاه را بر عهده داشت و در دهم آذر ماه همان سال به منطقه عملیاتی"، ایلام "و "میمک "رفت. او فرماندهی گردان مشترک ارتش و سپاه را به عهده گرفت و در درگیری از ناحیه ریه مجروح شد. بعد از چند روز بستری در بیمارستان برای ملاقات

برادرش" علیرضا "به مقر فرماندهی سپاه" بابلسر "رفت". علیرضا "با دیدن او به سویش دوید و او در آغوش گرفت و گفت: «ای مرد تو خجالت نمی کشی با خوردن یک تیر از جبهه برگشتی؟ انتظار داشتم که اجر برادر شهید شدن نصیبم شود.»او با تبسم در پاسخش گفت: «نه این اجر اول نصیب من خواهد شد.»

حمیدرضا در این ایام تصمیم به ازدواج گرفت.

مادرش می گوید: او و برادرش با خواهران خود زندگی می کردند. وقتی که خواهران ازدواج کردند آنها هم تصمیم به ازدواج گرفتند. می گفتند حالا که خواهران ما ازدواج کرده اند خیال ما راحت است. مراسم ازدواج با خانم سیما گرجیان بسیار ساده و بر اساس موازین مذهبی برگزار شد. بعد از ازدواج در بابلسر مستاجر بودند. در اول فروردین ماه ۱۳۶۱ برادرش" علیرضا نوبخت،" قائم مقام فرمانده سپاه" بابلسر "و فرمانده گروهان ازگردان رزمی قرارگاه خاتم الانبیاء(ص) در عملیات فتح المبین در حالی که در منطقه رقابیه مجروح شده بود به اسارت دشمن در آمد و نیروهای دشمن بعد از آنکه با قنداق تفنگ بر فک و چانه اش کوبیدند با آماج رگبار مسلسل سینه اش را دریدند ".حمیدرضا "در این ایام در جبهه حضور داشت که خبر شهادت برادرش را شنید. اما در جبهه ماند و حتی در تشییع جنازه برادر شرکت نکرد و به دادن پیامی به مردم شهر اکتفا کرد.

قبل از شرکت در عملیات بدر، وصیت نامه خود رادر تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۶۳ نوشت. در ۱۹ اسفند ۱۳۶۳ در عملیات بدر در منطقه هورالعظیم به عنوان فرمانده یگان دریایی لشکر ۲۵ شرکت داشت. یکی از همرزمانش می گوید:

شب عملیات بدر به دلیل مشکلات خانوادگی که داشت فرمانده لشکر ۲۵ کربلا به او اجازه شرکت در عملیات را نداد. آن شب با او بودم آنچنان بی تابی می کرد که مرا متعجب کرد. در این فکر بود که چه کار بکند، اگر چه اطاعت از مافوق را بر خود فرض می دانست اما از طرفی احساس می کرد که از فیضی عظیم محروم شده است. آن شب تا صبح بیدار ماند و برای موفقیت رزمندگان دعا کرد. سپس به نماز ایستاد و مشغول راز و نیاز شد. شب از نیمه گذشته بود که به من گفت: بیا در این آبراه گشتی بزنیم. بر قایق پلاستیکی نشستیم و راه افتادیم. کمی بعد در کنار نیزار توقف کردیم در حالی که می گریست، قرآن تلاوت می کرد، انگار می خواست با تمام وجود ضجه بزند. آن شب تا صبح آرام و قرار نداشت. بعد از به تصرف در آمدن پاسگاه ترابه به دست رزمندگان اسلام به طرف آنجا حرکت کردیم. در طول آبراه کلاهش را به دستش گرفته بود و زیر لب زمزمه می کرد و اشک می ریخت. تا آن زمان چنین حالتی از او ندیده بودم. در سال ۱۳۶۴ دومین فرزندش فاطمه متولد شد. حمیدرضا نسبت به تنبیه بدنی فرزندانش واکنش نشان می داد. روزی یکی از فرزندانش توسط همسرش تنبیه شد. حمیدرضا اصرار داشت که باید قصاص شوید یا دیه پرداخت کند. حمیدرضا هرگز دوست نداشت به خانواده اش آزاری برساند و همیشه با عطوفت با آنان رفتار می کرد. در ۲۴ خرداد ۱۳۶۴ در عملیات قدس ۱ شرکت داشت و نیروهای تحت امر او با انهدام مواضع دشمن به اهداف خود دست یافتند. در ۲۵ خرداد ۱۳۶۴ مسئولیت گردان مالک اشتر را به عهده گرفت و در عملیات قدس ۲ ضد حمله دشمن را به کمک رزمندگان لشکر ۲۵ کربلا خنثی کرد. یکی از همرزمان حمیدرضا می گوید:

اواخر سال ۱۳۶۴ بود که وارد گردان مالک اشتر شدم. نیروهای این گردان به دستور فرمانده لشکر مأموریت داشتند برای آموزش غواصی به کنارهور بروند. بعد از ظهر روز پیوستن من به آنها در زمین مسطحی جمع شدیم و مشغول بازی فوتبال شدیم. ضمن بازی متوجه فردی شدم که بند پوتین اش باز است که او را نمی شناختم. به خاطر اینکه به او بفهمانم بازی را جدی بگیرد عمدی چند بار به پایش پیچیدم تا زمین بخورد. حتی دو بار محکم به پاهای او لگد زدم به طوری که پوتین از پایش کنده شد اما او متواضعانه به من لبخند زد بعد از بازی اعلام شد نیروهای گردان جمع شوند تا فرمانده گردان با آنها صحبت کند. یکی از نیروهای گردان ما را به خط کرد و از فرمانده دعوت کرد به جایگاه برود. ناگهان دیدم همان فردی که در بازی پاپیچ او شدم و در جمع ما خبردار ایستاده بود، به طرف جایگاه رفت. سپس با خلوص تمام شروع به صحبت کرد، تازه فهمیدم که او حمیدرضا نوبخت،

فرمانده کل گردان است.

قبل از عملیات والفجر ۸ نیروهای گردان ها چند ماه دورهٔ آموزش آبی ـ خاکی و غواصی گذرانده بودند. فرماندهان با تشکیل جلسات متعدد نوع مأموریت را تشریح می کردند. نوع آموزشها در روزهای آخر بر اساس مأموریت ها تخصصی تر می شد. عده ای که مأموریت خط شکنی داشتند، آموزشهای مربوطه را طی می کردند. مأموریت گردان مالک اشتر پاکسازی شهر فاو بود لذا آموزش مخصوص دفاع شهری به نیروهای گردان توسط مربیان مجرب اعزامی از تهران تعلیم داده می شد. رزمندگان گردان نگران شدند که چرا مأموریت خط شکنی به آنها محول نشده است و این زمزمه در گردان پیچیده و به گوش حمیدرضا رسید. نیروهایش را به خط کرد و علت انتخاب این مأموریت را اینگونه بیان کرد:

بنده مخصوصاً در این عملیات مأموریت خط شکنی را به عهده نگرفتم چون می دانم پاکسازی شهر سخت تر و مهم تر از فتح آن است. زیرا دشمن در باز پس گیری شهر تلاش زیادی خواهد کرد و تمام توان و استعداد خود را به کار خواهد برد. لذا سخت ترین مرحله این عملیات جنگ در داخل شهر است.

بعد از شروع عملیات والفجر ۸ در ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ حمید رضا مأموریت یافت تا شهر فاو را از وجود دشمن پاکسازی کند. او به همراه نیروهای گردان پس از چهل و هشت ساعت درگیری تن به تن توانست یک تیپ از نیروهای عراق را نابود سازد و فرمانده آن را به اسارت در آورد. شجاعت و رشادت حمیدرضا در این عملیات چنان بود که همسنگرانش نام" ناجی فاو "را بر او نهادن. بعد از فتح فاو دشمن به پاتکهایی دست زد ولی موفقیتی کسب نکرد. یکی از این پاتکها در ۲۸ اسفند ۱۳۶۴ در حوالی کارخانه نمک انجام شد. حمیدرضا با یک گردان توانست در مقابل سه تیپ دشمن ایستادگی و مقاومت کند. درگیری به حدی شدید بود که در یک روز چند بار سنگرها میان نیروهای خودی و دشمن دست به دست شد. دشمن یک تیپ را وارد عمل کرد و حمیدرضا با یک گروهان به مقابله برخواست. در آن روز آن قدر آر پی جی شلیک کرده بود که از گوشهایش خون می آمد. آتش دشمن چنان شدید بود که سردارمرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ فکر می کرد حمیدرضا دیگر شهید یا اسیر شده است.

بعد از تصرف فاو، حمیدرضا در ۱۰ تیر ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۱ حضور یافت و در تسخیر قله قلاویزان و ارتفاعات مشرف به مهران نقش مهمی ایفا کرد. در جمع نیروهای لشکر ۲۵ کربلاـ معروف بود، اگر مأموریتی به او محول شود تا پایان مأموریت پوتین را از پایش بیرون نمی آورد. گاه طی شبانه روز یکی دو ساعت بیشتر نمی خوابید.

یکی از همرزمانش می گوید:

نیروهای خودی به شدت تحت فشار بودند. از طرف فرماندهی لشکر تصمیم گرفته شد طی عملیاتی محدود چند خاکریز دشمن تصرف شود تا از تحریک نیروهای آن کاسته شود. حمیدرضا وقتی از نزد فرماندهی لشکر آمد، تصمیم گرفت برای شناسایی عازم منطقه شود. در این زمان چنان خسته بود که فکر می کردیم توانایی سوار شدن به خودرو را ندارد. به او گفتم شما خسته اید بهتر است استراحت کنید. در پاسخ گفت: «چطور نیروهایم را به سمت دشمن ببرم در حالی که اطلاعی از منطقه ندارم؟ این وظیفه من است که آنها را از موقعیت دشمن آگاه کنم.»

حمیدرضا حضور درجبهه را واجب می دانست و از اواخر سال ۱۳۶۲ که به منطقه جنگی اعزام شد به طور مستمر در جبهه بود و مسئولیت فرماندهی منطقه جنگی را به عهده داشت. در این مدت، فقط برای دیدار اقوام و خانواده از مرخصی استفاده می کرد. در این فرصت هم به دیدار امام جمعه و مسئولان شهر می رفت و نیاز ها و مشکلات رزمندگان را با آنان مطرح می کرد. به خانواده های شهیدان و مجروحان و معلولان جنگ نیز سرکشی می کرد. یک بار که به مرخصی می آمد، فرمانده لشکر خودرویی مدل بالا در اختیارش گذاشت تا به کارهایش برسد. یکی از همرزمانش می گوید: وقتی که در شهر بودم او را سوار پیکان دیدم و با تعجب دلیلش را پرسیدم. پس از اندکی تامل گفت: «این مردم هر چند وقت عزیزی را تشییع می کنند و نمی دانند که ما چه کاره ایم و

چه می کنیم. می ترسم که با سوار شدن در آن باعث شوم مردم مرتکب غیبت و گناه شوند؛ فراهم کردن زمینه غیبت به همان اندازه گناه است.» هرگز احساس خستگی نمی کرد و همواره می گفت کار در راه خدا خستگی ندارد؛ هنگامی که خسته شدید به یاد سالار شهیدان و روز عاشورا بیفتید. خود همیشه به یاد خدا و سرای آخرت بود. یکی از همرزمانش می گوید: «به اتفاق کلیه نیروهای تیپ به هفت تپه آمده بودیم تا استراحت کنیم. به اتفاق کریم پور کاظم از او تقاضای مرخصی کردیم، گفت: «برای چه کاری تقاضای مرخصی می کنید؟ »با شنیدن این سخنان خود را جمع و جور کردیم و منتظر ماندیم. با کمی مکث و مثل همیشه با نگاهی صمیمی و لبخندی به لب گفت : «این را بدانید که خانه دنیا درست می شود اما مهم ساختن خانه آخرت است. باید خانه آخرت را ساخت، آن هم خانه ای زیبا.»

نیروهای تحت امر حمیدرضا شیفته اخلاق و رفتار او بودند. با نیروها رفتاری برادرانه داشت و بیشتر روزها سرکشی به نیروهایش به درون چادرها یا سنگرها می رفت تا از روحیات نظامی و نیازهای آنان آگاهی یابد. روزی راننده ای که مأموریتش تمام شده بود اصرار کرد تسویه حساب کند چون در بابل مستاجر بود و قرار داد اجاره اش تمام شده بود. حمیدرضا چون با کمبود راننده مواجه بود کلید خانه ای را به او داد و گفت من الان خانواده ام در اهواز هستند و منزل ما در بابلسر خالی است، شما فعلاً از آن استفاده کنید تا بعداً خدا چه بخواهد. یکی از همرزمان حمیدرضا می گوید:

پس از عملیات کربلای ۴ در شبی بارانی، خسته و کوفته درون چادری در هفت تپه استراحت می کردیم. ساعت یازده شب به چادر ما آمد و سفارشهایی کرد سپس به قصد اهواز حرکت کرد تا نزد خانواده اش برود. ساعتی بعد متوجه شدیم در مسافتی دور از چادر ماشینی در گل و لای گیر کرده است. حمیدرضا با سر و وضع گلی وارد چادر شد. تعجب کردیم و گفتیم مگر شما به اهواز نرفته اید؟ گفت: «چرا! در بین راه با خودم فکر کردم فرق من با بچه های داخل چادر چیه؟ هر چه فکر کردم جوابی برای سوال خود نیافتم و برگشتم.» برایش یک دست لباس فرم سپاه آوردیم. وقتی آن را پوشید گفت: «این لباس زیبا بر تن افراد شجاع، با وفا و با ایمان برازنده است، دعا کنید که خداوند به همه ما این شایستگی و توفیق را عنایت فرماید.»

از افتخارات حمید این بود که پدرش دوشادوش او در میدان نبرد حضور داشت. گاهی دوستانش می دیدند که پدر و پسر کنار همدیگر قدم زنان از سنگرها دور می شدند و با هم درد و دل می کنند. پسر به عنوان فرمانده با نهایت ادب و احترام به پدر دستور می داد و پدر با تمام وجود و با عشق از او اطاعت میکرد. قبل از عملیات کربلای ۴ به پدرش مأموریت داد به عنوان مسئول نیروهای پیشرو در منطقه عملیاتی مستقر گردد و آنجا را از لحاظ سنگرسازی و امور ضروری آماده کند. پدر با استفاده از تجربه شغلی سنگری از آهن ساخت که در روزهای سخت عملیات و زیر شدت آتش دشمن حدود بیست تن از رزمندگان به درون آن رفتند. در همان حین راکتی توسط هواپیمای عراقی رها شد و در نزدیکی سنگر اصابت کرد. بر اثر انفجار تمام دیوارهای سنگر فرو ریخت و گرد و خاک آن را فرا گرفت. اما پس از دقایقی راه خروج مشخص شد و همه جان سالم از آن حادثه به در بردند. با آغاز عملیات کربلای ۴ در ۳ دی ۱۳۶۵، گردانهای تحت امر حمیدرضا موفق به تصرف جزیره ام الرصاص شدند. بنابر تدبیر فرماندهی کل سپاه مبنی بر تخلیه منطقه عملیاتی کربلای ۴ او ظرف سیزده روز نیروهای خود را به منطقه عملیات کربلای ۵ منتقل کرد. در شب عملیات به سنگر پدرش ـ حجت اللّه ـ رفت و انگشتر را از دست و چفیه را از دور گردن در آورد و به پدرش داد و گفت: «بعد از شهادتم انگشتر را به پسرم و چفیه را به دخترم بدهید و به آنان بگویید از آنها خوب مواظبت کنند.»آنگاه در حضور پدر به نماز ایستاد و چنان در نماز ضجه و زاری می کرد که گونه ها و محاسنش از اشک خیس شده بود. در عملیات کربلای ۴ نیروهای تیپ را در کنار دیگر یگانهای لشگر ۲۵ در محور کانال پرورش ماهی شلمچه وارد عمل کرد. رزمندگان تحت امر وی توانستند با پاکسازی کانال، فرمانده لشکر گارد ارتش عراق و چند تن از فرماندهان و نیروهای بعثی را به اسارت در آوردند و تعداد زیادی از ادوات دشمن را منهدم نمایند. با استقرار نیروهای لشکر ۲۵ در پشت کانال، تیپ سوم به فرماندهی حمید موفق شد تا کانال خروجی

عراق پیشروی کند. درگیری در بین دو طرف شدت گرفت. از طرف فرماندهی لشکر به حمیدرضا مأموریت داده شد برای شناسایی خط دشمن اقدام کند. او در حالی که یک جانباز خرمشهری که از دست و چشم مجروح بود و با منطقه آشنایی داشت، او را همراهی می کرد به سوی خط دشمن رهسپار شد. یکی از همرزمانش می گوید:

به او گفتم این بنده خدا را با این وضعیت همراه خود نبر. اما او با نگاهی جدی به من گفت: «سرنوشت جمهوری اسلامی ایران در شلمچه رقم می خورد و آبروی اسلام و امام و نظام به فداکاری ما بسته است. پس اگر همه ما فدا شویم ارزش آن را دارد.» وقتی جواب او را شنیدم سرم را پایین انداختم.

یکی دیگر ازهمرزمانش می گوید:

در منطقه عملیاتی باران شدیدی بارید که باعث شد حدود سی ساعت عملیات گروهان ما به تاخیر بیفتد. از طرفی نیروهای بعثی در "ژتانک "منطقه پتروشیمی بصره متوجه حضورما شده بودند و اقدام به آتش شدید با ادوات سنگین روی نیروها می کردند. ناچار به عقب برگشتیم. هوا تاریک می شد که دیدم تعدادی بسیجی بدون کمترین تجهیزات نظامی از کنار ما گذشتند. متوجه حمیدرضا شدم که با دو نفر از بچه های اطلاعات عملیات سراغ فرمانده لشکر را می گرفت. یک بسیجی با اشاره دست محل استقرار فرمانده را به آنها نشان داد. در همین حال چند خمپاره در کنار ما به زمین خورد و منفجر شد. مجبور شدم سرم را درون چاله ای ببرم. بعد از بلند شدن متوجه شدم آنها بدون توجه به گلوله های دشمن و انفجار پی در پی خمپاره به جلو می روند و به سرعت از ما دور می شوند.

عملیات کربلای ۵ با نبردی سنگین ادامه داشت و دشمن در اثر حرکت غافلگیرانه نیروهای خودی به عقب رانده شده بود. قرار شد لشکر دیگری در ادامه عملیات وارد عمل شود و نیروهای لشکر ۲۵ به سرعت به یکی از روستاهای اطراف خرمشهر انتقال یابند. ارکان گردان ها هنوز در خط مانده بود. در غروب همان روز از بلند گو اعلام شد که رزمندگان در مقر تیپ تجمع نمایند. حمیدرضا با همان بادگیر زیتونی که همیشه به تن داشت با صدایی آرام و خسته، پشت تریبون قرار گرفت و پس از ذکر نام خدا چنین گفت : ما در ره حق نقض پیمان نکنیم

گر جان طلبید دریغ از جان نکنیم

دنیا گر زنمرودیان لبریز شود

ما پشت به سالار شهیدان نکنیم

برادران عزیز! بنا با دلایلی که معذورم توضیح دهم ما تا کنون نتوانسته ایم نیروی کافی وارد صحنه کنیم. لذا هر کس توانایی حضور مجدد در خود می بیند، می تواند به همراه من به خط برگردد.

نیروهای گردان که در طی عملیات خسته و بی رمق بودند، همگی از جا برخاستند و فریاد زدند: «فرمانده آزاده آماده ایم، آماده.» سپس او را در آغوش گرفتند در حالی که اشک از دیدگانش سرازیر بود. رزمنده ای می گوید: حمیدرضا بعد از اتمام عملیات، پس از چند شبانه روز نبرد سنگین در آن سوی دریاچه ماهی، به این سوی آب آمد. پدرش او را در آغوش گرفت و بر چهره گرد و خاک گرفته اش بوسه زد. در این عملیات پسر خاله حمیدرضا ـ کریم پور کاظم ـ به شهادت رسید. خواهرش می گوید:

در روز سوم خاکسپاری شهید، نزدیک اذان مغرب با او به مزار شهید رفتیم. حمیدرضا بر مزار او که کنار مزار برادر شهیدمان علیرضا بود دست گذاشت و گفت: «کریم! اینجا جای من بود، تو آن را غصب کردی و من راضی نیستم. اگر رضایتم را می خواهی از خدا بخواه که جای من هم کنار قبر شهید کاظم علیزاده باشد که مثل برادرم بود.» پس از مراجعت به جبهه خط پدافندی جزیره مینو را تحویل گرفت.

شبی در خواب دید که او را به باغ سرسبزی دعوت کرده اند که درختان باغ پر از میوه و از سنگینی آن شاخه ها خم شده اند. در

آن باغ قصر بزرگی بنا شده بود و او وارد آن قصر شد. صبح خواب خود را برای همسنگرانش تعریف می کند. پیر مرد مومنی که در سنگر بود، گفت: «پسرم حمیدرضا پرونده اعمال تو کم کم بسته می شود، آن میوه ها و درختان سرسبز اعمال توهستند و تو چند صباحی بیشتر مهمان ما نخواهی بود.» سرانجام با بیش از شصت ماه حضور در مناطق جنگی و شرکت در عملیاتهای مختلف، در ۱۸ فروردین ۱۳۶۶ (چهل روز بعد از تقاضا از پسر خاله شهیدش، کریم پور کاظمی) در حالی که فرماندهی تیپ ۳ و محور عملیاتی را به عهده داشت در عملیات کربلای ۸ مفقودالاثر شد. پس از مفقود شدن او، پدرش که سالها در کنارش در جبهه حضور داشت. سنگر به سنگر و خاکریز به خاکریز در پی جسد او گشت شاید اثری از او بیابد. پدرش پس از سالها چشم انتظاری در ۱۲ فروردین سال۱۳۷۴ در اثر عوارض شیمیایی در بیمارستان به شهادت رسید. در ۱۲ آبان همان سال پیکر شهید حمیدرضا نوبخت توسط گروه تجسس سپاه شناسایی شد. چند تکه استخوان او در تابوت کوچک به زادگاهش بابلسر انتقال یافت و پس از تشییع در گلزار شهدای امامزاده ابراهیم بابلسر به خاک سپرده شد".حمیدضا "به هنگام شهادت صاحب دو فرزند به نام ها علیرضا و فاطمه بود. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

نوبختی، ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س چهارم ق)، عالم دینی، حکیم و متکلم امامی. از جمله آثارش کتاب «الیاقوت» یا «فص الیاقوت» است که از قدیم‌ترین کتابهای کلامیه‌ی شیعه می‌باشد و بسیاری از علما به آن توجه داشته‌اند و علامه حلی «انوار الملکوت» خود را در شرح بر این کتاب نگاشته است و از مؤلف آن، ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت، تعبیر به شیخ اقدم و امام اعظم شیعه می‌کند. به تبع علامه حلی، محدث قمی و سید محسن امین و دیگران این کتاب را به ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق نسبت داده‌اند. اما در «ریاض‌العلماء» و «الشیعهٔ و فنون الاسلام» و «الذریعهٔ»، ابن نوبخت اطلاق بر برادر ابراهیم، شیخ اسماعیل بن اسحاق بن ابی‌سهل بن نوبخت شده و کتاب «الیاقوت» به وی منتسب شده است. از دیگر آثار وی: «الابتهاج فی اثبات اللذهٔ العقلیهٔ للّه تعالی».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان‌الشیعه (۱۱۱ -۱۱۰/ ۲)، بحارالانوار (۱۷/ ۱)، خاندان نوبختی (۱۸۰ -۱۶۶)، الذریعه (۲۷۲ -۲۷۱/ ۲۵ ،۶۲/ ۱)، ریحانه (۲۴۷ -۲۴۶/ ۶)، الکنی والالقاب (۹۴/ ۱).

نوبختی، ابوالعباس فضل

قرن:۲

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۸۵ ق)، حکیم، فیلسوف، متکلم، منجم و مترجم. گروهی او را به جدش منسوب کرده و فضل بن نوبخت خوانده‌اند. وی از مشاهیر و پیشوایان متکلمان امامیه به شمار می‌آید. ابونواس از شاعران معاصر او بود که در مدح خاندان نوبختی شعر می‌سرود. فضل از منجمان و فیلسوفان عهد هارون‌الرشید و خزانه‌دار کتابهای حکمی به حساب می‌آمد که بسیاری از کتب حکمت اشراقی

قبل از اسلام را، از زبان پهلوی به عربی، ترجمه نمود. همچنین در حکمت کتابهایی تألیف کرد و در نجوم نیز آثاری دارد. سید جمال‌الدین ابن‌طاووس، در کتاب خود «فرج المهموم» آورده که تصانیف نجومی او را دیده و تبحر او را در این فن تصدیق می‌نماید.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان‌الشیعه (۴۱۲ -۴۱۰/ ۸)، خاندان نوبختی (۲۰ ،۱۴ ،۳)، دایرةالمعارف فارسی (۳۰۶۰/ ۲)، ریحانه (۲۵۰/ ۶)، الفهرست ابن الندیم، ترجمه (۲۷۷ ،۲۳۶ ،۲۰۰ ،۱۴)، لغت‌نامه (ذیل/ نوبختی).

نوبختی، ابوسهل اسماعیل

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۳۱۱ -۲۳۷ ق)، متکلم، دانشمند و پیشوای امامیه. از خانواده‌ی ایرانی الاصل بنونوبخت بود. جدش ابوسهل و دیگر افراد خاندان نوبخت از معروفان علم و ادب بودند و از زمان حکومت منصور خلیفه عباسی به بعد در بغداد به عنوان مترجم کتب پهلوی و منجم و حامی دانش و ریاست شیعه آنجا حائز اهمیت بودند. علاقه ابوسهل نوبختی به فلسفه وی را به سوی ثابت بن قره کشاند و مباحثات خود را با او تحت عنوان «مجالس ثابت بن قره» نوشت. ابوسهل طرفدار شاعر شیعی ابن‌رومی، از ستایشگران خاندان نوبختی بود. ولی این پیوند گهگاه از هم می‌گسیخت. ابوسهل با بحتری نیز دوستی داشت. بحتری درباره‌ی شعر ابوسهل چندان نظر خوشی نداشت. ظاهرا ابوسهل در بیشتر عمر خود مقامات عالی دبیری داشته است. کدورت وی با ابن ثوابه کاتب فقط است. ابوسهل در زمان وزارت قاسم (۳۸۸ -۲۹۱ ق) مدتی به زندان افتاد و این بدان دلیل بود که می‌کوشید تا شیعیان را وارد دستگاه حکومتی کند. از آن پس نفوذ او در زمان بنو فرات شیعی مذهب بالا- گرفت و پیشوای امامیه‌ی بغداد شد. وی از سفیران امام دوازدهم (عج) حمایت می‌کرد. با حلاج مخالف بود و از حمایت وی رویگردان. آشکارا از بی‌بنیادی کرامات حلّاج پرده برداشت. وی در اهواز با متکلم معتزلی ابوعلی جبائی مناظره داشت. او شاعری بلیغ به حساب می‌آمد. خواهرزاده‌اش، حسن بن موسی نوبختی، و برادرش، ابوجعفر محمد، نیز از متکلمان و بزرگان مکتب بنو نوبختند. ابوبکر محمد بن یحیی صولی و ابوعلی کوکبی و فرزندش، ابوالحسن علی بن اسماعیل، از شاگردان وی بودند. ابوسهل در بغداد درگذشت و در حرم کاظمین (ع) به خاک سپرده شد. وی یکی از شیعیان معتقد بود و با امام حسن عسکری (ع) و امام زمان (عج) ملاقات کرد. ابن بابویه درباره‌ی غیبت و امامت امام مهدی (عج) از او روایت کرده است. ابوسهل ردیه‌هایی بر چند کتاب ابن راوندی نوشت. از تألیفات وی: «الاستیفاء فی الامامهٔ»؛ «التنبیه فی الامامهٔ»؛ «نقض رسالهٔ الشافعی»؛ «الخواطر»؛ «المجالس»؛ «الرد علی اصحاب الصفّات»؛ «الرّد علی من قال بالمخلوق»؛ «الکلام فی الانسان»؛ «ابطال القیاس» ؛ «نقض»؛ «نقض التاج علی الراوندی»، مشهور به «کتاب السبّک»؛ «نقض اجتهاد الرای علی ابن الراوندی»؛ «الصفّات»؛ «تثبیت الرسالهٔ»؛ «حدوث العالم»؛ «کتاب الرد علی الیهود»؛ «کتاب الانوار فی تاریخ الائمه الاطهار (ع)».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان الشیعه (۳۸۸ -۳۸۳/ ۳)، ایضاح المکنون (۶۷۵ ،۳۴۴ ،۳۰۸ ،۲۹۸ ،۲۹۲ ،۲۹۱ ،۲۸۴ ،۲۷۵ ،۲۷۴ ،۲۶۷ ،۲۶۳ /۲)، تاریخ بغداد (۱۲۵ -۱۲۴/ ۸)، تاریخ نجوم اسلامی (۱۸۳)، خاندان نوبختی (۱۲۳ -۹۶)، دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۹۰۱ -۸۹۹ /۷)، الذریعه (۲۸۸ ،۲۸۶ -۲۸۵/ ۲۴ ،۳۵۲/ ۱۹ ،۴۳/ ۱۵ ،۲۲۸ ،۲۱۲ ،۲۱۰/ ۱۰ ،۲۹۳/ ۶ ،۴۳۸/ ۴ ،۳۴۵/ ۳ ،۳۶/ ۲ ،۶۹/ ۱)، رجال

النجاشی (۱۲۲ -۱۲۱ /۱)، روضات الجنات (۱۲۲ -۱۲۰ /۱)، ریحانه (۱۴۷ -۱۴۳ /۷)، سیر النبلاء (۳۲۹ -۳۲۸ /۱۵)، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۶۴ -۶۳ /۴)، الفهرست لابن الندیم (۲۵۱)، الفهرست للطوسی (۵۸ -۵۷)، الکنی و الالقاب (۹۵ -۹۳ /۱)، لسان المیزان (۶۵۵ -۶۵۴ /۱)، لغت‌نامه (ذیل/ ابوسهل)، معجم رجال الحدیث (۱۵۶ -۱۵۴ /۳)، معجم المؤلفین (۲۸۰ -۲۷۹ /۲)، الملل و النحل (۱۵۱)، الوافی بالوفیات (۱۷۳ -۱۷۱ /۹)، هدیهٔ العارفین (۲۰۸ /۱).

نوبختی، ابومحمد حسن

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۰۲ -۳۲۰ ق)، محدث امامی و کاتب. ساکن بغداد بود. وی از قاضی محاملی و علی بن عبداللّٰه واسطی روایت نموده است. ابوبکر احمد بن محمد برقانی و ابوالقاسم عبداللّٰه بن احمد ازهری و ابوالقاسم تنوخی و ابوالفرج طناجیری و ابوالقاسم بن خلال از وی روایت کرده‌اند. محدثین و علمای عامه او را در حدیث صدوق و راستگو دانسته‌اند. در «میزان الاعتدال» ذهبی وفات وی ۴۵۲ ق ذکر شده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان‌الشیعه (۵۶/ ۵)، انساب سمعانی (۵۳۰ -۵۲۹/ ۵)، تاریخ بغداد (۲۹۹/ ۷)، ریحانه (۲۴۸ -۲۴۷/ ۶)، لسان‌المیزان (۳۷۷/ ۲)، میزان الاعتدال (۴۸۱/ ۱)، الوافی بالوفیات (۴۲۷/ ۱۱).

نوبری، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محسن تاجر تبریزی، چون از محله‌ی نوبر تبریز بود معروف به نوبری شد. در حدود سال ۱۲۹۰ ه.ق در تبریز متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به تحصیلات حوزه‌ای پرداخت و صرف و نحو و منطق و معانی بیان و کلام و قواعد فقه و اصول را فراگرفت. مخصوصا در فن خطابه و سخن گفتن معروف خاص و عام شد. شیخ اسمعیل نوبری هنگام جنبش مشروطیت، مجاهدی پرتلاش و جانفشان بود و در آن هنگامه فداکاریهای او در غالب کتب آن زمان به تفصیل نوشته شد و مخصوصا همکاری وی با مرحوم شیخ محمد خیابانی قابل توجه و دقت است.

مرحوم کریم طاهرزاده بهزاد در کتاب قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، می‌نویسد:

... نوبری در خطرناکترین روزها از کوشش و فعالیت مضایقه نکرده و به ابراز علاقه و اظهارنظر بی‌پروا. وی یکی از دوازده نفر نماینده انجمن ایالتی و شخصی با جربزه و باهوش و سریع‌الانتقال بود. او روحا و جسما انقلابی بود. هنگام سخنرانی با هیجان صحبت می‌کرد و چهره‌ی سرخش سرخ‌تر می‌شد و شنوندگان را منقلب می‌ساخت.

نوبری برای انهدام سایه شوم استبداد در هر کاری شرکت می‌کرد و تن به هر نوع خطری می‌داد بطوری که در ماجرای بمب فرستادن به خانه‌ی شجاع نظام مرندی که از عمال محمد علیشاه بود شرکت مؤثر داشت. در تجاوز نظامی روسیه‌ی تزاری به آذربایجان که منجر به اعدام عده‌ای از جمله میرزا علی آقا ثقه‌الاسلام گردید، عده‌ای از جمله مرحوم نوبری، تبریز را ترک نموده

به عثمانی رفتند و مدتی در آنجا اقامت داشتند و پس از رفع تعرض از طرف روسها به تبریز بازگشتند.

پس از استبداد صغیر و خلع محمد علیشاه و تشکیل مجلس دوم، شیخ اسمعیل نوبری از طرف مردم تبریز به وکالت مجلس انتخاب شد و در مجلس در جرگه فرقه دموکرات قرار گرفت ولی پس از چندی از حضور در مجلس اعراض نمود. در جنگ بین‌الملل اول که عده‌ای از رجال به کرمانشاه و سپس عثمانی مهاجرت کردند، شیخ اسمعیل نوبری نیز همراه آنان بود. ولی در استانبول مورد توجه احرار و مهاجرین قرار نگرفت ناگزیر برای اعاشه به کسب پرداخت و دکانی در آنجا دائر کرد ولی در همان ایام به تبریز بازگشت.

نوبری با خیابانی دوستی داشت و نزدیک بود. در دوره‌ی دوم مجلس هر دو جزو جناح دموکرات و تندروان مجلس دوم بودند. وقتی شیخ محمد خیابانی در تبریز دست به قیام زد، نوبری هم با او همداستان شد و تحقیقا نفر دوم بود و تندرویهای زیادی نمود. او اصولا مردی بیباک و تندرو بود.

مرحوم مجتهدی در کتاب رجال آذربایجان درباره‌ی نوبری به داوری نشسته و چنین می‌نویسد:

خیابانی در تبریز بدون فعالیت زمان می‌گذرانید تا در روسیه انقلاب ظاهر شد و تزار سقوط کرد. وی فورا حزب دموکرات را که مدت پنج سال تعطیل شده بود دومرتبه تشکیل داد و روزنامه‌ی تجدد را منتشر کرد، اما در این ایام اسمعیل نوبری از قیافه‌های مهیب مشروطیت ایران و بارز این نهضت وارد تبریز شد. در فرقه دموکرات صاحب نفوذ شد و بر اثر بی‌پروائی و بی‌باکی از خونریزی و در دست داشتن چند تن آدمکش قفقازی، شیخ را تحت‌الشعاع خود قرار داده و دست به ترور گشاد. بدوا فخرالمعالی مدعی‌العموم بدایت را که نظمیه را به جلوگیری از اعمال نوبری وامی‌داشت مقتول نمود و سپس چند تن از متنفذین و ثروتمندان را به قتل رسانید. شیخ در این جا از خود ضعف نشان داد و نه شیخ اسمعیل را از حزب اخراج نمود و نه خود را از حزب کنار کشید. در اثر این خونهای ناحق، ترک‌ها خیابانی و نوبری و بادامچی را توقیف کرده به قارص بردند و پس از مدتی به تبریز بازگشتند و قیام شروع شد.

پس از قتل خیابانی، شیخ اسمعیل نوبری چندی توقیف شد و سپس به همدان تبعید گردید و در ۱۳۱۰ ش درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نوذر

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام او در اوستا نئوترا Naotata آمده و او پسر منوچهر است و در پهلوی نوتر آمده که به فارسی نوذر شده است مؤسس خاندانی است که در اوستا نئوتریا Naotariya خوانده می‌شود یعنی نوذریان.

بنا به روایت فردوسی نوذر که پسر منوچهر بود پس از پدر به شاهی نشست و خیالی جز گرد کردن مال نداشت و همواره در کاخ خود تنها می‌زیست و از دادرسی امتناع می‌نمود. مردم از او بیزار شدند. اما سام به اندرز خود او را به راه بازآورد. چون پشنگ شاه‌توران از مرگ منوچهر آگاه شد دو فرزند خود افراسیاب و اغریرث را با سپاهی عظیم به جنگ نوذر فرستاد. افراسیاب نوذر را شکست داد و او را به کشت خود به جای او نشست و ۱۲ سال پادشاهی کرد. نوذر دو پسر به نام طوس و گستهم داشت که بعدها از پهلوانان ایران شدند. نوذر هفت سال پادشاهی کرد. از این داستان چنین برمی‌آید که ایرانیان از سکاها شکست خوردند و خود شاه اسیر شد و بعدها کشته آمد.

نام پسر منوچهر پادشاه پیشدادی است که پس از او به سلطنت رسید و به دست افراسیاب گرفتار شد و با بیشتر سران لشکر کشته شد.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

نوذری بقاء، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از افسران ژاندارمری است. وی در ۱۲۶۱ در تهران تولد یافت و پس از تحصیلات مقدماتی وارد مدرسه افسری ژاندارمری شد. در ۱۲۹۸ با درجه سرگردی به ژاندارمری خراسان منتقل گردید و نفر بعد از کلنل پسیان در آنجا بود. پس از آنکه امور ایالت به کلنل تفویض گردید یاور محمودخان نوذری به حکومت نظامی و فرماندهی پادگان قوچان منصوب گردید. و مستقلا امور آن منطقه را اداره می‌کرد. در ۱۳۰۰ که به دستور دولت مرکزی اکراد بجنورد و قوچان برای حمله به مشهد و دستگیری کلنل محمد تقی خان به سمت مشهد حرکت کردند نوذری محل اقامت خود را ترک و به مشهد می‌رود. هر چه کلنل اصرار به بازگشت می‌نماید قبول نمی‌کند و کلنل خود به مقابله آنها می‌رود. سرانجام در نبرد سنگینی که در حوالی قوچان بین قوای ژاندارمری و اکراد در می‌گیرد کلیه ژاندارمها و افسران و کلنل به شهادت می‌رسند. ماژور نوذری به عنوان ارشد افسران ژاندارم با حمایت عده‌ای از متعینین مشهد مراتب را به تهران تلگراف نموده وفاداری و انقیاد خود را از حکومت مرکزی اعلام می‌دارد. از طرف مرکز وی موقتا به سمت کفالت ایالت و ریاست ژاندارمری منصوب و مدتی کوتاه در مشهد دارای آن سمت بود. عده‌ای عقیده دارند نوذری بر خلاف وفاداری ظاهری به کلنل عملا با اعمال او همراهی نداشته و ترک محل مأموریت و در نتیجه رفتن کلنل به قوچان تبانی بوده است. عده‌ای عقیده دارند که عامل قتل کلنل همین ماژور محمودخان نوذری بقاء است. در ۱۳۰۱ با درجه سرهنگی به شهربانی انتقال یافت و چندی ریاست شهربانی قزوین را عهده‌دار شد. پس از آن ریاست یکی از ادرات شهربانی را به او سپردند. وفات او در ۱۳۱۱ در تهران اتفاق افتاد. حین‌الفوت دو فرزند خردسال داشت یکی از آن دو به درجه سرلشکری رسید و دیگری در سوئد استاد دانشگاه شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نوذری، محمود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمود نوذری

محل تولد : کازرون

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمود نوذری در سال ۱۳۵۶ با اخذ دیپلم، وارد دانشگاه شیراز شدم و در رشته «زمین شناسی» مشغول تحصیل شدم. در سال ۱۳۶۱ تحصیلات حوزوی را شروع کردم و علاوه بر دروس حوزوی در رشته فوق لیسانس «معارف اسلامی» مؤسسه امام خمینی (ره) شرکت کردم و از آنجا فارغ التحصیل شده در رشته کارشناسی ارشد «تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت» با گرایش تربیت اسلامی از پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، در سال ۱۳۷۹ فارغ التحصیل شدم و اکنون در رشته «روانشناسی تربیتی» مشغول تحصیل می باشم. مدت هفت سال از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۳ سمت «معاونت پژوهشی» پژوهشگاه حوزه و دانشگاه را داشته ام. علاوه بر آن مدیر گروه علوم تربیتی پژوهشگاه به مدت پنج سال که تاکنون ادامه دارد؛ هستم. آثار و نوشت ها در بخش بعد به آن اشاره شده است.

نور محمدی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا نورمحمدی : فرمانده محور عملیاتی لشگر زرهی ۸ نجف اشرف)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۳۷ در شهر آبادان متولد شد و از کودکی صفات برجسته ای داشت مثلاً خیلی نوع دوست با عاطفه و مهربان با مظلوم و سرسخت با ظالم بود.

در طول انقلاب به واسطه مبارزاتش بارها مورد تعقیب قرار گرفت. بعد از پیروزی انقلاب جهت ادامه تحصیل عازم هند بود ولی آشوب «خلق عرب» در منطقه جنوب باعث شد که رضا دفاع از انقلاب را بر مسافرت هند ترجیح دهد.

بعد از آن با شروع جنگ از نخستین مدافعان خرمشهر بود و تا پایان عمر هرگز سلاح را زمین نگذاشت. خانواده او جزء مهاجرین جنگی بودند که در نجف آباد ساکن شدند به همین دلیل رضا نیز از طریق بسیج نجف آباد به جبهه اعزام شد. اکثر اوقات او در جبهه می گذشت و مرخصی های او بیشتر در طول درمانش در فواصل ۱۵ بار مجروحیت وی بود.

او در جبهه های آبادان، خرمشهر، جزیره مینو و بستان حماسه ها خلق کرد. رضا تخصص خاصی در انهدام سنگرهای کمین و خاموش کردن آتش تیربار دشمن داشت و با یک هجوم این کار را مردانه انجام می داد.

سردار نور محمدی در بیش از هفت عملیات با سمت فرماندهی شرکت داشت و نقش عمده ای در پیشروی نیروهای اسلام و فتح سنگرهای دشمن داشت. سرانجام در عملیات بدر در یک نیمه شب بعد از آن که با آب دجله وضو ساخت به خیل شهداء پیوست.

منابع زندگینامه :

"پرندگان مهاجر"نوشته ی محمد رضا یوسفی کوپایی،نشرلشگر۸زرهی نجف اشرف-۱۳۷۵

نوربخش، محمد

قرن:۹

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۸۶۹ -۷۹۵ ق)، متکلم، صوفی، عارف و شاعر. معروف به سید محمد نوربخش. از مشاهیر عرفا و صوفیه است و نسبش به هفده

واسطه به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد و سلسله‌ی نوربخشیه به او منسوب است. پدرش در قطیف به دنیا آمد و مولد جدش لحسا بود به همین دلیل نوربخش گاهی در شعر لحسوی تخلص می‌کرد. پدر او به خراسان رفت، در قاین سکنی گزید و سید محمد در آنجا به دنیا آمد. نوربخش از شاگردان احمد بن فهد حلی بود. در تصوف از خواجه اسحاق ختلانی تربیت یافت و از دست خواجه خرقه پوشید و عهده‌دار مسند ارشاد و پیر خانقاه و ملقب به نوربخش شد. سپس به ختلان رفت و به دعوی مهدویت و خلافت برخاست، اما به زودی دستگیر شد و طرفدارانش به دستور شاهرخ میرزای تیموری به قتل رسیدند. خود او نیز مدتی در زندان به سر برد و سپس به خراسان و فارس فرستاده شد. در شیراز ابراهیم سلطان، پسر شاهرخ، وی را آزاد کرد. چندی بعد او به کردستان رفت و دوباره شروع به دعوت مردم نمود و باز گرفتار گماشتگان شاهرخ گردید و به حکم شاهرخ، در هرات، به منبر رفت و از دعوی خویش تبری کرد. پس از مرگ شاهرخ مجدداً در پی نشر عقاید خود به آذربایجان و شروان و گیلان سفر کرد و نهایتاً در قریه‌ی سولقان، از توابع ری، سکنی گزید و آنجا مزرعه و آبادی احداث کرد و در همان دیار از دنیا رفت و مدفون گردید. بعضی از تذکره‌ها فوت او را در قریه‌ی نفیس، از توابع قاین، می‌دانند. بعد از مرگ وی پسرش، شاه قاسم فیض‌بخش، خلیفه و جانشین او شد و نوربخشیه تا اوایل عصر صفویه فعالیت داشتند. از آثارش: «انسان نامه»؛ «رسالة الاعتقادیه»؛ رساله «الفقه الاحوط»؛ «شجره»، در ذکر مشایخ عرفان؛ منظومه‌ی تفسیر «سورة الحشر»؛ «دیوان» شعر.[۱]

سید محمد ابن محمد بن عبداللّه موسوی خراسانی (۸۶۹ -۷۹۵ ه.ق)، از اکابر عرفای قرن نهم هجری قمری و مؤسس سلسله‌ی نوربخشیه. وی از شاگردان ابن فهدحلی (متوفی ۸۴۱ ه.) بوده و در تمامی عمر خود لباس سیاه که سنت مشایخ او بوده می‌پوشید. مولد جدش «لحسا» بوده و گاهی در غزلیات خود به «لحسوی» تخلص می‌نمود ولی بیشتر به «نوربخش» تخلص می‌کرد. در طریقت مرید علاءالدوله‌ی سمنانی و خواجه اسحاق ختلانی بوده و همان خواجه اسحاق او را لقب نوربخش داده و خرقه به او پوشانیده است. در خراسان بساط ارشاد گسترده بود اما مفسدان، شاهرخ میرزای تیموری را به قتل وی برانگیختند ولی سید فرار کرد و به ولایت وی رفت و در آنجا اقامت گزید تا آنکه در چهاردهم ربیع‌الاول ۸۶۹ ه. در قریه‌ی «سولقان» وفات یافت. دو کتاب «انسان‌نامه» و «شجره‌ی مشایخ» از تألیفات او است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] بهارستان آیتی (۱۹۰ -۱۸۷)، تاریخ ادبیات در ایران (۶۰ -۵۸/ ۴)، تاریخ نظم و نثر (۳۱۹ -۳۱۸)، دایرةالمعارف فارسی (۳۰۷۲ / ۲)، دنباله‌ی جستجو در تصوف (۱۸۷ -۱۸۳)، الذریعه (۹۷ / ۲۳، ۳۰۶ / ۱۵، ۱۲۲۹ -۱۲۲۸ / ۹، ۳۹۰ / ۲)، ریاض‌العارفین (۱۵۵ -۱۵۴)، ریحانه (۲۵۲ -۲۵۱/ ۶)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۱۳۴/ ۹)، طرائق‌الحقائق (۷۱، ۶۱/ ۳، ۳۲۲ -۳۱۹/ ۲)، فرهنگ سخنوران (۶۵۹)، لغت‌نامه (ذیل/ نوربخش)، مجالس المؤمنین (۱۴۸ -۱۴۳/ ۲)، معجم‌المؤلفین (۲۴۱/ ۱۱).

نوروزی، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن نوروزی

محل تولد : قم

شهرت : نوروزی

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۷/۶/۳۰

زندگینامه علمی

این‌جانب حسن نوروزی در سال ۱۳۵۷ در شهر مقدس قم متولد شدم. مقاطع ابتدایی و راهنمایی را در قم گذراندم و به جهت علاقه فراوان به فراگیری علوم اسلامی تحصیلات دبیرستان را نیمه‌تمام گذاشته و در سال ۱۳۷۴به حوزه مقدسه قم وارد شدم. شش سال نخست حوزه را در مدرسه علمیه شهیدین و حقانی طی کردم و هم‌زمان با اتمام دوره سطح در مدرسه فیضیه و مدرسه گلپایگانی، پا به درس خارج گذاشتم. بخشی از اساتیدی که از محضر آنها بهره‌های فراوان برده‌ام عبارتند از: حجت‌الاسلام والمسلمین عالی (ادبیات)، حجت الاسلام والمسلمین صفایی بوشهری (فقه)، حجت‌الاسلام والمسلمین صادقی(فقه)، حجت‌الاسلام والمسلمین ربانی (کلام)، حجت‌الاسلام والمسلمین حیدری (اصول)، حجت‌الاسلام والمسلمین مختاری (اصول)، حجت‌الاسلام والمسلمین عباسی (فلسفه)، حجت‌الاسلام والمسلمین علم‌الهدی (اصول)، حجت‌الاسلام والمسلمین میرباقری (کلام) و ... . اکنون در کنار تحصیلات حوزوی به پژوهش زیربنایی و روبنایی در خصوص مبانی فلسفی و تئوریک تمدن نوین اسلامی، مهندسی فرهنگی کشور، مدیریت تحول در حوزه‌های علمیه، و روش تحقیق مشغولیت دارم

نوروز

قرن:۷

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

امیر نوروز (مقت. ۶۹۶ ه.ق). از سرداران بزرگ مغول در عهد ایلخانان، پسر ارغون آغا از امرای چنگیزخان. در سال ۶۸۰ ه.ق مقام اتابکی و پیشکاری غازان‌خان را یافت، و چون خود به دین اسلام درآمده بود غازان را نیز به گرویدن به اسلام تشویق کرد و سرانجام غازان در ۶۹۴ به آئین اسلام درآمد. امیرنوروز مورد اکرام غازان بود تا آنکه در آخر کار به تهمت ارتباط با سلطان مصر مغضوب گشت و به خراسان گریخت اما دستگیر و کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نوروزی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضا نوروزی

محل تولد : خمینی شهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب پس از گذراندن مقاطع ابتدائی، راهنمائی و دبیرستان (رشته علوم تجربی)، در سال ۱۳۷۴ وارد حوزه علمیه اصفهان شدم و تـا سال ۱۳۷۷ در این حـوزه به تحصـیل پرداختم. در سه سـال حضـور در حـوزه اصـفهان، ۶ پـایه اول دروس حـوزوی را پشت سـر گذاشـتم. در کنار آن به تحصـیل دروس دیگری مثل «فلسـفه غرب» و «فلسـفه اسلامی» (تاریخ فلسفه غرب کاپلستونو بدایهْالحکمه) نزد اساتید خصوصی پرداختم. در سال ۱۳۷۷ وارد حوزه علمیه قم شـدم و تا سال ۱۳۸۰ پایه های دیگر را پشت سر گذاشته و سطح را تمام کردم. همچنین در دانشـگاه تربیت مـدرس قم «مرکز تربیت مدرس دانشـگاه قم» در رشـته مدرسـی معارف اسـلامی گرایش فلسـفه و کلام، کارشناسـی ارشـد خود را دریافت نمودم. از سال ۱۳۸۰ به دروس خـارج فقه و اصول مشـغول شـدم که همچنان نیز مشغول می باشم.

از سال ۱۳۸۳ دوره سه ساله تربیت محقق عرفان اسـلامی در مؤسسه امام خمینی (ره) را شروع کردم که هم اکنون مشغول پایان نامه آن می بـاشم و محقـق دائرهْالمعـارف علـوم عقلی در مؤسـسه امـام خمینی (ره) می بـاشم. در سـال ۱۳۸۵ در آزمون دکـترای رشـته مدرسـی معارف اسـلامی گرایش اخلاق در دانشـگاه تهران پذیرفته شدم که اکنون پس از گذراندن دوره آموزشی مشغول به پایان نـامه می بـاشم. در کنار تحصـیل، به عنوان مبلغ از طرف نهاد مقام معظم رهبری در دانشـگاه به دانشـگاههای مختلف اعزام شـده ام. همچنین در «دانشگاه تهران» و «دانشگاه تربیت معلم تهران» مشغول به تدریس دروس معارف می باشم.

نوروزی، سهراب

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان توحید تیپ۴۴قمربنی هاشم (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

شهید «سهراب نوروزی» در سال ۱۳۳۶ در خانواده‌ای مذهبی و کشاورز در« چلیچه»، یکی از روسـتاهای محروم استان« چهارمحال و بختیاری» دیده به جهان گشود. نه سال بیشتر نداشت که مادرش را از دست داد و با غم غروب حزن‌انگیز مادر سالیانی سوخت و در پرتو حمایت پدری فداکار، پرورش یافت. تلخی‌ها و ناملایمات زندگی او را در برابر حوادث روزگار صـبور و مقاوم کرده بود و از همان دوره‌ی کودکی به نظر می‌رسید انسانی امیدوار و فعال است. پیش از ورود به دبستان نسبت به مسائل و فرائض دینی حساس و مقیّد بود. همراه پدر در مراسم عزاداری شـرکت می‌کرد و برای گزاردن نماز در مسـجد حاضـر می‌شد. این ویژگی تا پایان عمر در اوماند وتقویت شد. بعدها در جبهه نیز نمازهایش را به اصطلاح «عملیاتی» به جای می‌آورد . شهید هیچ نماز و عبادتی را تا لحظه ی شهادت از دست نـداد. توجه او به فرائض، احساس وظیفه در امر به معروف را نیز در او پروراند. چنان که در کودکی هنگام حضور در مساجـد، همسالانـ را به برگزاری نمـاز جماعت ترغیب می‌کرد. سـهراب درتمام طول عمر برای همسالان خود یک الگو بود. از ویژگی‌هـای شخصـیتی او در کودکی بایـد احترام گذاشـتن به بزرگ‌ترهـا را نـام برد. او حتی برای انجـام عبـادات نیز از پـدر اجازه می‌گرفت.

دوران تحصـیل و مقطع ابتدایی را در روسـتای چلیچه به پایان رسانید و پس از دریافت مدرک ششم ابتدایی وبه دلیل نبودن مدرسه راهنمایی ودبیرستان، برای گذراندن تحصیلات بالاتر به« شهر کرد» عزیمت کرد.

در دوران متوسطه با آگاهی از علوم اسلامی اکثر اوقات فراغت را به یادگیری احادیث و آیات قرآن صرف می کرد و همکلاسی‌ها

و دوستان خود رانیز به یادگیری علوم دینی دعوت می کرد.« سهراب» برای ادامه تحصیل وارد دانشسرای« تربیت معلم»در« بروجن »شد. در مدت تحصیل در دانشسرا به لحاظ هوش سرشار و اخلاق نیکو زبانزد همکلاسی ها و استادان خود بود و بعد از اتمام این دوره، به عنوان معلم در زادگاهش «چلیچه» ، روستای «کران» و شهر «سورشجان» مشغول تدریس شد.

اوهنگام تحصیل، پدر زحمتکش خود را در مزرعه و کارهای کشاورزی یاری می کرد. همچنین در اداره‌ی امور خانواده نقش به سزایی داشت. همین زحمات و تجربیات باعث شد بعدها کشاورزان و محرومان را همواره به یاد داشته باشد و به آنها کمک کند.

شهید نوروزی در سال ۱۳۵۷ همسری از خانواده ای متدین و مذهبی بر گزید. ثمره ازدواجش سه فرزند بود. اما مدت زیادی نتوانست در کنار خانواده باشد و با شروع جنگ در میادین مبارزه حاضر شد . علاقه‌ی وافرش به خانواده او را از رفتن به جبهه باز نداشت.

بسیار قانع و شکر گزار بود. ساده‌زیستی و ساده‌پوشی را بر زندگی تجملاتی ترجیح می داد. با زن و فرزند مهربان و صمیمی و گشاده رو بود. ساده زندگی می کرد. با آن که زندگی‌اش در فقر و تنگدستی بود اما یأس و نومیدی بر وی غلبه نمی کرد . صبور و با اراده بود. وقتی هم ناراحت می‌شد می گفت « پناه می‌برم به خدا» و بعد از مدت کوتاهی؛ موضوعی را که باعث ناراحتی‌اش شده بود فراموش می کرد . آن قدر با اخلاص بود که وقتی از جبهه بر می گشت دوستان وی فکر می کردند که او تا به حال اصلاً رنگ جبهه را هم ندیده است. وقتی رزمندگان او را فرمانده خطاب می‌کردند، می گفت «فرمانده شما آقا امام زمان است، من مثل شما یک بسیجی‌ام»

یکی از بازرترین ویژگی های سردار« نوروزی» احساس مسئولیت و امانتداری بود. در روزگاران جنگ، وداع و ترک خانواده کار مشکلی بود اما این کار برای یک مبارز و جهادگرمثل شهیدنوروزی، چندان مشکل نبود. یکی از همرزمان می گوید: قبل از عملیات خیبر سردار به من گفت: «فلانی بعد از عملیات، به« شهرکرد» که برگشتی دو خواهش از شما دارم: اول به روستایمان چلیچه بروید؛ خانه ما در کنار آبادی است به آنان بگو سری به آموزش و پرورش «فارسان» بزنند؛ چند قسط وام دارم، تسویه حساب کنند و برادرم را که در شهرکرد در حال مأموریت است به فارسان جهت سرپرستی خانوده ام بفرستند» .گویا از قبل ازشهادتش آگاه شده بود. روابطش با هر کس بر اساس توقع فرد و فروتنانه و همسان خود او بود. مثلاً وقتی که به مزرعه می‌رفت طوری رفتار می کرد که اگر کسی او را نمی‌شناخت نمی‌توانست تشخیص بدهد که او یک فرهنگی است . وقتی که در کلاس درس حاضر می‌شد یک معلم دلسوز بود و در پایگاه بسیج نیز یک فرمانده مقتدرو نمونه بود.

دوستان او را به عنوان راهنمای فداکار قبول داشتند و دشمنان وی را دژی تسخیر ناپذیر در مقابل خود می دیدند. در عرصه ی آموزش نیز چنان تبحر داشت که دانش آموزان مانند سربازان برای اجرای فرامین او از همدیگر پیشی می گرفتند و با جرأت و جسارت درراه آموزش حرکت می کردند. در جبهه هنگامی که به سنگر رزمندگان می‌آمد، مانند پدری مهربان دست بر سر رزمندگان می کشید و می گفت شما رزمندگان دین خود را به اسلام ادا کرده اید. در عملیات والفجر مقدماتی با آن که هفت فشنگ به بدنش اصابت کرده بود به خود اجازه نداد به امدادگران بگوید که زخمی شده ام. در شب عملیات والفجر ۱ با چشمانی گریان از نیروهای تحت امر خود حلالیت می‌طلبید و می گفت: برادران در این مدت اگر شما را اذیت کردم مرا ببخشید و تقاضای عفو می کرد. در عملیات والفجر مقدماتی هنگامی که عناصر تخریب‌چی به شهادت رسیدند. سردار با تنی مجروح به طرف میدان مین حرکت کرد. تنی چند از بچه‌ها مانع رفتن وی شدند اما سردار گفت: فضیلت شهادت را از من نگیرید. تمام امور شخصی را خود انجام می‌داد. او بعضی مواقع غذای رزمندگان را تقسیم می کرد به طوری که بسیجیان تازه وارد در نمی‌یافتند که او فرمانده است. هیچ گاه از مقام فرماندهی به نفع شخصی استفاده نکرد. چند بار مسئولیت هایی در پشت جبهه به او پیشنهاد کردند اما قبول نکرد. وقتی مسئولیت سپاه و بسیج شهرستان فارسان را به او سپردند (بعد از مجروح شدن در یکی از عملیاتها) نپذیرفت و گفت:

می‌ترسم مانع از رفتنم به جبهه شود. حفظ جان رزمندگان آن قدر برایش مهم بود که وقتی به عنوان فرمانده این اختیار را داشت که در جزیره مجنون پیش از دیگران سوار هاورکرافت شود وازمنطقه عملیاتی خارج شود، خودداری کرد و همین امر موجب شهادت وی شد.

او به ائمه اطهار ارادت خالصانه داشت. ارادتی که در ادعیه و توسلات او متبلور است. عاشق امام مهدی (عج) بود .گویی خودش را در حضور معشوق می دید. ارادت به امام مهدی (عج) یقینی و معرفتی بود زمزمه عارفانه‌ای را که در قالب شعر:

از شوق وصال اما زمان گویم ادرکنی ادرکنی

بود؛همیشه تکرار می‌کردند. آرزویش وحدت مسلمانان جهان و بسیج آنان برای مبارزه با کفر بود. تا زمینه ظهور اما عصر (عج) فراهم شود. او شرط توبه و استغفار را یقین، و آمادگی برای مرگ می‌دانست. می گفت: در شب عملیات تمام گناهان رزمندگان بخشوده می‌شود. چون مرگ را با چشمان خود می‌بینند و استغفار می‌کنند، به شرطی که بعداً بتوانند این حالت را نگه دارند.

یکی از همرزمانش می‌گوید بارها در سخنانش به نیروهای خود می‌گفت: باید آمادگی تان برای حفظ تقوا بیشتر از آمادگی شما در آموزش نظامی باشد.یکی ازهمرزمانش (رزاق قاسمپور)درباره اوچنین می گوید: یک شب را صبح نمی‌کرد. مگر با خواندن نماز. شبها آرام از خواب بیدار می‌شد، در کنار سنگر اجتماعی، جایی را برای خود خلوت کرده بود و نماز شب را آنجا می‌خواند . یکی از شبها صدای ناله‌ای شنیدم، احتمال دادم از برادران کسی زخمی شده است. صدای العفوالعفو می‌آمد. جلوتر که رفتم سردار را دیدم که در حال مناجات با خداست. با خود گفتم خدایا این صدای بنده‌ای از بندگان مخلص توست. خدایا به من نیز توفیق ده که در جوار چنین عزیزانی خدمت کنم.

به «جهاد» بسیار اهمیت می داد و برای آن ارزش و اهمیت خاصی قائل بود. جوانان را به جهاد با نفس دعوت می‌کرد و این حدیث و دستور دینی « جهاد با دشمن جهاد کوچک است و جهاد بزرگ، مبارزه با نفس است» را مکرر به زبان می‌آورد .به عقیده‌ی او؛ باور به این حدیث، باعث می‌شود سرباز با جرأت بیشتری با دشمن مبارزه کند و همچنین باعث کنترل اعمال و آگاهی در رفتار می‌شود. همین باور بود که سهراب را واداشت با شروع جنگ تحمیلی ،مصمم شود تا لحظه‌ی شهادت دست از مبارزه برندارد.

به دوستان و همرزمان می گفت: در میدان نبرد و در گردان‌های رزمی است که روح انسان جلا- پیدا می‌کند وبه خدا نزدیک می‌شود. هر قدر در رزم ونبرد عرق بریزید از گناهانتان کاسته می‌شود.

او یک بسیجی نمونه بود و به فعالیت های بسیجی افتخار می‌کرد. وقتی قبل از عملیات والفجر مقدماتی، همرزمانش او را به قرارگاه دعوت کرده بودند، از رفتن به آنجا خودداری کرد و گفت : می‌خواهم تا آخر عمر در کنار برادران بسیجی باشم. ارزش بسیجی بودن را از من نگیرید. به گفته‌ی پدرش بعد از تشکیل بسیج در روستا او اولین مسئول بسیج بود ودوستان بسیجی‌اش با وجود او روحیه می‌گرفتند. از نظر او نبرد در جبهه علیه رژیم بعث؛ حقیقتاً جنگ حق علیه باطل بود. بسیار به جوانان و همرزمان می گفت باید همواره برای نبرد علیه باطل آماده باشیم. دشمنان کمر به نابودی کشورمان بسته اند، باید خوابشان را آشفته سازیم.

از جهل و کوته‌فکری ابزار انزجار می‌کرد و تمام تلاشش درجهت ایجاد اتحاد وبرادری بود.غالباً آیه‌ی « و اعتصمو بحبل‌الله جمیعاً و لاتفرقوا» را بر زبان می‌آورد. «شهادت» را در نظر یاران و همرزمان به گونه‌ای جلوه داده بود که آنها برای رسیدن به آن با تمام توان تلاش می‌کردند.

اوبه این فرموده امام خمینی (ره): معتقد بود که عالم محضر خداست و بندگان همه در حضور اویند.ا ومی گفت :در محضر سلطان عادل بکوشید تا عبد معشوق باشید و از عالم برزخ به سلامت در آیید. راه رسیدن به این هدف بزرگ در جهاد و نماز نهفته است. نماز عروج انسان و جهاد عین اقامه نماز است. کافرانی که امروز در مقابل اسلام عزیز مقاومت می کنند، بدانند چند صباحی بعد هم در محضر خدا حاضر خواهند شد.

به پدرش گفته بود: « وقتی مُردم لباس سیاه برایم نپوشید. چون به آرزوی دیرینه‌ام رسیده‌ام » در مبحث ولایت آگاهی بسیار قوی داشت و از ابتدای مبارزه و نهضت به صورت واقع‌بینانه مسائل را تحلیل می‌کرد. چنان که درمواقعی، با گذشت زمان تحسین همرزمانش را به دنبال داشت.

سهراب از کودکی پدر را در کارهای کشاورزی و نیز اداره امور خانواده کمک می‌کرد. زحمات او در دوره کودکی باعث شد، طعم سختی زندگی فقیرانه کشاورزان و روستاییان را بچشد و همواره محرومان و کشاورزان را به یاد داشته باشد. او اقدامات ویژه‌ای برای برق‌رسانی به چاه‌های آب کشاورزان انجام داد. در کار زه‌کشی اراضی کشاورزی و حفر کانال آب نیز به آن‌ها یاری می‌رساند. همچنین در احداث چند باب خانه برای فقرا و نیازمندان پیش‌قدم شد. مدتی به عنوان مسئول بسیج عشایری در بازفت به سازماندهی بسیج برای ایجاد نظم و امنیت مشغول شد و در راه‌اندازی کتابخانه عمومی در مسجد صاحب الزمان(عج) و ایجاد انجمن اسلامی و تأسیس مدرسه قائم (عج) اقدامات مؤثری انجام داد. شهید نوروزی در راه اندازی صندوق حمایت قرض‌الحسنه روستای چلیچه، زحمات زیادی کشید.

در زمینه‌ی مسائل فرهنگی نیز فرد کوشایی بود. و در بسیاری از جلسات آموزش و پرورش طرف مشورت مسئولین بود و از نظرات او استفاده می‌شد.

شهید نوروزی برای همکاری و شرکت در مراسم گروهی و مذهبی ارزش ویژه‌ای قائل می‌شد و مردم را به این کار دعوت می‌کرد. در ایام انقلاب، کلاس آموزش قرآن و درس اخلاق در مسجد روستا دایر کرد. این جلسات روزهای زوج در مسجد برگزار می‌شد و همراه با تعدادی از برادران انقلابی روستا، به کلاس پرجنب و جوش و تاثیرگذاری مبدّل شده بود.

به جلسات روضه‌خوانی و سخنرانی نیز علاقه‌ی فراوانی داشت و با دوستانش؛ شهیدان مجتبی و رحمان استکی؛نمایندگان مردم استان در مجلس شورای اسلامی؛ رابطه‌ای صمیمی داشت و همراه آنان در این جلسات شرکت می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب فعالیت‌های گسترده‌ای شروع کرد. در کنار تدریس در امر بسیج مردمی و فعالیت در سپاه فارسان در رده‌ی فرماندهی این سپاه را رونق داد. هنگام پیروزی انقلاب فرماندهی گروههای شناسایی و بازرسی جاده های فارسان و جونقان را به عهده گرفت. او یک مدیر قوی و کارامد بود. در جریان انقلاب با تمام توان تلاش می‌کرد با تشکیل پایگاه‌های بسیج، ارتشی منسجم از نیروهای مردمی ایجاد کند که روز به روز بر تعداد آنان افزوده شد . وقتی جنگ تحمیلی شروع شد، فرماندهی گردان ذوالفقار و توحید را بر عهده گرفت.

سردار شهید«نوروزی» در اول جنگ در سال ۱۳۵۹ به عنوان فرمانده گروهی از رزمندگان استان به سوی جبهه‌های جنگ شتافت. اودر میدان های نبرد حق علیه باطل ؛ در عملیات مختلف شرکت کرد. شامگاه ۲۹ اسفند سال ۱۳۶۰ که تمام فرماندهان مناطق سپاه الزاماً در «اهواز »در جلسه‌ی توجیهی برای عملیات« فتح‌المبین» گرد آمده بودند، سردار نوروزی به خاطر حفظ امنیت و نظم در قرارگاه فرماندهی حضور داشت و در شب عملیات «فتح‌المبین» قرارگاه را ترک نکرد. در آن عملیات به عنوان فرمانده گردان عمل‌کننده بود و در منطقه‌ی پدافندی بر اثر هدف قرارگرفتن؛ سنگر مجروح شد. عملیات فتح‌المبین و رزم بی‌امان شهید نوروزی را رزمندگان فراموش نمی‌کنند. در این عملیات برای چندمین بار به شدت مجروح شد و هشت شبانه روز بیهوش بود و بعد از آن به فارسان برگشت تا نیروهای بسیج آنجا رابرای عملیات بعدی سازماندهی کند . بعد مدت سه ماه برای گذراندن دورهٔ آموزش فرماندهی به «تهران »رفت و بعد از اتمام این دوره به «شهرکرد» بازگشت. در تاریخ ۲۰/۳/۱۳۶۱ فرمانده گردان ذوالفقارشد و در تاریخ ۲۱/۶/۱۳۶۱ به سمت فرمانده سپاه ناحیه استان منصوب شد.ا و در تاریخ ۲۲ مهرماه همان سال به سمت قائم‌مقام فرماندهی تیپ ۴۴قمر بنی‌هاشم(ع) منصوب شد. در عملیات« والفجر مقدماتی» عملیاتی که از مدتها قبل برنامه‌ریزی شده بود. فرماندهی گردان را به عهده داشت و دشمن بعثی در برابر فرمانده شجاع و دلیر جز پذیرفتن شکست چاره‌ای نداشت. یکی از همرزمان می

گوید چهار ماه قبل از عملیات، نیروهای گردان را با آموزش‌های مختلف آشنا می‌کرد و آنان را شبانه‌روز با پیاده‌روی های زیاد آماده کرد. در این عملیات برای خاموش کردن کمین دشمن، وقتی تعدادی از نیروها می خواستند حرکت کنند، او خودش مسئول این کار شد، و کمین دشمن را در هم شکست و با وجود این که زخمی شده بود همراه گردان، کانال میدان مین را پشت سر گذاشت و گردان را به اهداف از پیش تعیین شده رساند. پیشروی نیروهای تیپ ۴۴قمربنی هاشم(ع) این عملیات برای فرماندهان ایران حیرت انگیز بود . گردان تحت فرماندهی شهیدنوروزی تا جاده بغداد – الاماره پیشروی کرد. حماسه‌ی گردان« ذوالفقار» از یاد نرفتنی است، حماسه‌ای که «سهراب» آفرید. در عملیات خیبر شهید نوروزی در خط اول صف‌شکنان گردان توحید قرار داشت. سه شبانه‌روز پیاپی جنگید تا «جزایرمجنون» تثبیت شدو تا لحظه‌ی شهادت در کسوت فرماندهی گردان توحید به ایثارگری و جانفشانی پرداخت. هنگام پاتک دشمن مقاومت وی و گردانش آخرین امید ایران برای حفظ جزیره مجنون بود. وقتی که مهمات در حال اتمام بود و امیدی به رسیدن مهمات نیز نبود به یاران خود توصیه کرد تا وقتی که تانک‌های دشمن به خاکریز نزدیک نشوند کسی حق تیراندازی ندارد و حتی یک گلوله هم نباید هدر شود. وقتی که دشمن در تیررس قرار گرفت ،دستور تیراندازی داد و تمام تانکهای دشمن مورد اصابت گلوله قرار گرفت ودشمن از باز پس گیری جزایر مجنون نا امید شد.

در خط پدافندی عملیات «محرم»، دشمن شبانه‌روز درحال آتش باری بود و تعداد زیادی از بچه‌ها کشته و زخمی شدند، شهی«د نوروزی» تدبیری اندیشید و شبانه دو تیم از برادران رزمنده را سازماندهی کرد و به عمق مقر دشمن برای شناسایی فرستاد. آنان خطوط و توپ‌خانه‌های دشمن را شناسایی کردند و تعداد زیادی از کمینهای دشمن را از بین بردند. دشمن فرصت دفاع نداشت. نیروهای آموزش دیده در گروه‌های مختلف آمادگی خود را به فرمانده اعلام داشتند و با صبر و شجاعت در مقابل سختی‌ها ایستادگی کردند. در شب عملیات خیبر، وقتی که فرماندهان ارشد ایران دستور عقب‌نشینی از بخشی از منطقه عملیاتی را دادند؛ا و با هوشیاری تمام و با قطع ارتباط بی‌سیم دشمن را فریب داد و توانست خط را تثبیت کند.

یکی از همرزمان گفت: قبل از عملیات خیبر من و شهید شاهمرادی، درمیان رزمندگان بودیم. بچه‌ها احساس عجیبی داشتند، به همدیگر مژده می‌دادند و می گفتند کاکانوروز(نامی که شهید نوروزی درمیان رزمندگان به آن معروف بود) آمده است. سردار از مرخصی برگشته بود. آمدن سردار و حضور او در عملیات بسیار مهم بود . سردار آمد و پیش بچه‌ها نشست. صحبت‌های شیرین و دلنشینی برای بچه‌ها کرد. اول صحبتهایش در حالی که چشمانش پر از اشک بود، فرمود: فرمانده شما آقا امام حسین(ع) است. فرمانده شما آقا امام زمان(عج) است. من مثل شما یک بسیجی‌ام . تمام نیروهای گردان گریه کردند و اشک ریختند.شما برای نبرد با دشمن آماده می‌شوید. خودتان را آماده کنید. از لحاظ تقوا و معنویت، قدرت تسلط بر نفس داشته باشید. در موقع رویارویی با دشمن دستتان نلرزد، انگشت روی ماشه بگذارید و دشمن را زمین‌گیر کنید.

یکی از همرزمان شهید می‌گوید: «حفظ جزایر مجنون برای ما بسیار اهمیت داشت؛ حفظ قسمتی از جزیره به دو گردان از تیپ قمر بنی‌هاشم (ع) سپرده شده بود و فرماندهی یکی از دو گردان به عهده سردار نوروزی بود. این گردان ، نقش اساسی و تعیین کننده‌ای در حفظ جزایر و سرکوبی ضد حملات جنون‌آمیز دشمن داشت. اسفند ماه سال ۱۳۶۲ گردان توحید در خط پدافندی مستقر بود و دو گروهان از سه گروهان برای احتیاط ، چند کیلومتر عقب‌تر مستقر بود. آتش دشمن سنگین وسنگین تر می‌شد. بنده با توجه به وضعیتی که داشتیم، خیلی نگران بودم و آرامش نداشتم . به سنگر فرماندهی رفتم و نزد شهید نوروزی که خیلی با هم مأنوس بودیم نشستم. آن بزرگوار چنان با وقار و آرامش در سنگر نشسته بود و دانه‌های تسبیح را می‌گرداند که گویی در محراب مسجد نشسته است . اما آگاه بود که به زودی تانک‌های دشمن به سوی ما حرکت خواهند کرد و حماسه‌ی برادران رزمنده آغاز خواهد شد. ناگهان صدای بی‌سیم بلند شد و فرماندهی تیپ اعلام نمود وضعیت ۱۰۳ است. بنده از وی سؤال کردم یعنی چه؟ شهید نوروزی گفت: یعنی دشمن می‌خواهد پاتک بزند. به ایشان گفتم اگر ممکن است با فرماندهی تماس بگیر تا اجازه دهند ما چند

گروه شویم و از نقاط مختلف به دشـمن حمله کنیم تا سازمان دشـمن به هم ریزد و فرصتی جهت ترمیم نقاط ضـعف خود به دست آوریم. با همان خونسـردی فرمودنـد، چیزی نیست به خـدا توکل کنیـد و نگران نباشـید!! گفتم: وضـعیت مناسبی نداریم، خاکریز ما استحکام چندانی ندارد. در مقابل آتش دشمن چیزی از آن باقی نخواهد ماند و در مقابل ما هم چیزی نداریم که از خود دفاع کنیم . نیروهـا نیز در مقابـل دشـمن تاب مقاومت ندارنـد و حاصل جانبازی برادران و عملیات به باد خواهـد رفت. او گفت شـما خاطرتان آسوده باشـد، خدا با ماست. ساعت ۳۰/۱ بامـداد بود و تمام برادران به جز نگهبانان خواب بودنـد. گفتم لااقل اجازه بـده برادران را بیدار کنم. فرمود چکارشان دارید؟ بگذارید استراحت کنند.دوباره و در حالی که اضـطرابم بیشتر شده بود خدمت ایشان برگشـتم و پیشـنهادم را تکرار کردم . باز هم با خونسـردی کامل و اطمینان قلبی او مواجه شـدم. رفتم و بـدون اجازه ایشان برادران تیربارچی را بیدار کردم و نسبت به موقعیت توجیه کردم .اما تاکتیک‌های سـنجیده ایشان و جابجایی به موقع؛ نیروها را از ضـربات آتش دشـمن حفظ کرد.او دشـمن را فریب داد که دیگر هیچ رزمنده‌ای زنده نمانده است و آنان به سهولت می‌توانند مواضع را فتح نمایند. بدون عکس‌العمل اجازه دادند دشمن به خاکریز ما نزدیک شود و با فرماندهی ایشان دشمن را زیر رگبار گلوله و نارنجک و آر.پی. چی قرار دادیم. دشـمن آن چنان مات و مبهوت شـد که حتی تانک‌هایشان به هم برخورد کردنـد ومجبوربه عقب نشـینی وشـکست شد. شجـاعت وی زبانزد عام و خاص بود .هر چه تیر به طرفش می‌آمـد یا انفجاری در کنارش رخ می‌داد ،احساس هراس نـداشت و این امر بـاعث بالاـ بردن روحیه جنگجویی در گردان می شـد. در این عملیات یک دسـته از نیروهای تحت امر خود را به کمک گردان سلمـان که در جنـاح راست بود، فرسـتاد و آنجـا را نیز بـا فـداکاری حفـظ نمود. در حالی که گروهان سوم را به خاطر آتش شـدید دشـمن نتوانسـته بود به یاری بطلبد و این گونه با حماسه آفرینی های نیروهای گردان توحید و فرماندهی این سـردار شـهید، حماسه مجنون خلق شد . اما افسوس که این شـهید بزرگوار در این عملیات وبراثر استنشاق گازهای شیمیایی دشمن به شهادت رسید وایران بزرگ را از داشتن سرداری دلاور محروم کرد .

نوروزی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد میرزا نصـرالله خان نوروزی، در ۱۳۰۰ ش در قزوین متولـد شـد. تحصـیلات ابتـدائی و متوسـطه را در قزوین به پایان برد و در ۱۳۲۰ وارد دانشـکده‌ی جدیـد التأسیس شـهربانی بنام آموزشـگاه عالی شـهربانی که حداقل شـرط ورود بدانجا داشـتن دیپلم کامل متوسطه بود شـد. دوره‌ی مـدرسه‌ی عـالی مورد بحث دو سـال بود که پس از پایان دوره‌ی مزبور قبول شـدگان با درجه‌ی رسـدبان دومی فارغ‌التحصیل می‌شدند. نوروزی در ۱۳۲۲ فارغ‌التحصـیل (اولین دوره) شد و در شهربانی تهران و شهرستانها اشتغال بکار کرد و در ۱۳۳۲ درجه‌ی سـرگردی گرفت. وی با درجه‌ی سـرهنگی رئیس شـهربانی گیلان شد و سپس به ریاست اداره کل راهنمائی و راننـدگی و معاونت پلیس تهران منصوب گردید و در ۱۳۴۸ در همین سـمت درجه‌ی سرتیپی گرفت. در ۱۳۴۹ به ریاست شهربانی اصـفهان منصوب گردیـد. ریاست شـهربانی او در اصـفهان طولانی نشد، به تهران احضار و به ریاست پلیس تهران و ریاست اداره‌ی راهنمـائی و راننـدگی منصـوب گردیـد. پس از مـدتی رئیس شـهربانی خراسـان شـد و در همین سـمت درجه‌ی سرلشـکری گرفت. آخرین سـمت وی در شهربانی، معاونت ریاست کل بود و مدت کوتاهی هم قائم‌مقام شهربانی شد و درجه‌ی سپهبدی گرفت. یکی دو روز هم رئیس شهربانی شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نوروزیان، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اپیدمیولوژی و جراحی دام، دانشکده: دامپزشکی، دانشگاه: تهران

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای دامپزشکی از دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۹، اخذ مدرک MPRM در کنترل و پیشگیری از بیماریهای دامی از دانشگاه دیویس کالیفرنیا آمریکا در سال ۱۳۵۴.

مرتبه علمی:

استادیار گروه آموزشی علوم درمانگاهی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۴، ارتقاء به درجه دانشیاری دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۰.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

انجام ۳ طرح تحقیقاتی در زمینه‌های هوشبری و جراحی دامهای بزرگ و بیماریهای اندامهای حرکتی، اپیدمیولوژی و کنترل بیماریهای دامی، عضویت در مجامع بین‌المللی، راهنمائی، مشاوره ونظارت بر ۲۱۵ پایان‌نامه دکترای عمومی دامپزشکی و ۲ پایان‌نامه دکترای تخصصی جراحی و رادیولوژی دامپزشکی.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۶

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

جراحی دامهای بزرگ، بیماریهای اندامهای حرکتی، اپیدمیولوژی و کنترل بیماریهای دامی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۱۸، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۶

زمینه علمی مقالات:

هوشبری در دامهای بزرگ، جراحی دامهای بزرگ.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

نوری اسفندیاری، فتح‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری و مادرش نصرت خانم مهرالدوله نوه دختری میرزا آقاخان نوری، در سال ۱۲۶۸ ش در تهران متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در مدارس افتتاحیه و آلیانس به اتمام رسانید و زبان فرانسه را بخوبی فراگرفت و برای ادامه تحصیل به فرانسه عزیمت نمود و تحصیلات خود را در رشته‌ی علوم سیاسی ادامه داد و به دریافت لیسانس نائل آمد.

در ۱۲۹۳ به ایران بازگشت به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد. اهم مشاغل وی عبارت بودند از: نایب دوم و نایب اول در سفارت لندن، معاون اداره اول سیاسی، شارژ دافر سفارت واشنگتن، مستشار سفارت پاریس، شارژ دافر سفارت لندن، رئیس اداره سجلات، رئیس اداره چهارم سیاسی.

نوری اسفندیاری مدتی ریاست تشریفات وزارت امور خارجه را عهده‌دار بود، آنگاه به عضویت هیئت مدیره شرکت سهامی بیمه منصوب گردید و در عین حال عضو هیئت نظار بانک ملی شد. چندی هم بازرس وزارت تجارت بود و سرانجام نماینده‌ی ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس گردید.

در زمان جنگ بین‌المللی دوم وزیر مختار ایران در لهستان شد. پس از این مأموریت، وزیر مختاری ایران را در واشنگتن عهده‌دار گردید.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به عضویت شورای عالی سازمان برنامه منصوب شد و در سال ۱۳۳۳ از طرف هیئت وزیران به عضویت هیئت نمایندگی ایران برای مذاکره با نمایندگان کنسرسیوم خرید نفت گردید و پس از انعقاد قرارداد با کنسرسیوم نفت ، به ریاست شورای عالی سازمان برنامه منصوب شد. مدتی هم ریاست هیئت اقتصادی ایران را در کنفرانس بین‌المللی اقتصادی کشورهای اسلامی در کراچی عهده‌دار بود. در انتخابات دوره‌ی هجدهم رئیس انجمن نظارت بر انتخابات بود. وی در دوران بازنشستگی کتابی تحت عنوان رستاخیر ایران انتشار داد. این کتاب ترجمه‌ی مجموع مقالاتی بود که روزنامه‌های مهم اروپا درباره‌ی ایران از تاریخ ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۲ نوشته بودند و حاوی مطالب بسیار مهم و قابل استناد بود. وفات صاحب ترجمه در ۱۳۴۷ در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نوری اسفندیاری، موسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به موفق-السلطنه، در ۱۲۷۴ ش تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را در دارالفنون و مدرسه سن‌لویی انجام داد و بعد به اروپا رفت و در بلژیک و فرانسه و روسیه تحصیلاتی نمود. تا ۱۳۰۳ ش در وزارت مالیه اشتغال داشت، بعد وارد وزارت خارجه گردید و مراحل اداری را تا مدیر کلی طی کرد و در ۱۳۱۷ ش وزیر مختار ایران در عراق شد. دو سال بعد وزیر مختار ایران در آلمان گردید و پس از قطع رابطه ایران با آلمان به سفارت کبرای ایران در بغداد تعیین شد. در ۱۳۲۲ در کابینه سهیلی مدت کوتاهی پست وزارت کشاورزی به او محول شد سپس به سفارت ایران در ترکیه رفت. در ۱۳۲۶ در ترمیم کابینه قوام وزیر امور خارجه بود و در کابینه‌های حکیمی‌و هژیر این سمت را داشت. مدتی سفارت ایران در رم را اداره می‌کرد. در ادوار چهارم و پنجم سناتور مازندران بود ولی در دوره ششم انتخاب نشد. وفات او در مهرماه ۱۳۵۰ در رم اتفاق افتاد. موسی نوری اسفندیاری مردی تحصیلکرده و مبادی آداب بود غالب عمر اداری خود را در مأموریت‌های خارجه طی کرد. در اوائل کار منشی ذکاءالملک فروغی بود و غالبا با آن مرحوم به مأموریت‌های خارجه می‌رفت. حین‌الفوت وصیتنامه جالبی از او به دست آمد که کلیه دارایی خود را برای احداث

بیمارستان اختصاص داده بود. گویا وراث فقط ثلث دارایی او را به این کار تخصیص دادند. یکی از فرزندانش به نام علی در وزارت خارجه به مقام سفارت رسید.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نوری صفا، عبدالرزاق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید عبدالرزاق نوری صفا : نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی سیستان وبلوچستان زندگینامه نسیم خنک بامدادی از پنجره های اتاق به داخل می وزید و عطر روحبخش بارگاه مطهر ابی عبدالله (ع) را با خود به داخل می آورد وصفرعلی بی قرار و نا آرام و در حالی که زیر لب چیزی زمزمه می کرد، طول اتاق را با گام هایی کوچک طی می کرد و مجدداً به سمت پنجره بر می گشت. گاه رو به قبله می نشست، دست ها را رو به آسمان بلند می کرد و از خدا کمک می خواست و گاه کنار پنجره می ایستاد، دوردست ها را می نگریست و چشمان خود را به مهمانی گنبد و بارگاه سالار شهیدان حسین (ع) می برد. قطرات شکاف اشک به یاد مظلومیت های سلاله پاک رسول الله (ص) به گرد دیدگانش حلقه ماتم می زدند و چون نوبت ظهور به قطرات جدید می رسید، جای خود را به آنها سپرده و خود به آرامی بر گونه های پرچین او می لغزیدند.

عطشی سیری ناپذیر او را مرتب به کنار پنجره می کشاند و با آنکه تازه از پابوس آقا بر گشته و نماز صبح و راز و نیازهای سحر گاهی را در جوار مرقد مطهر مظلوم کربلا ـ بجای آورده بود، اما باز هم هر لحظه هوای زیارت وجودش را پر می کرد وجسمش کنار پنجره در انتظار می نشست و مرغ دلش به شوق گلزار شهیدان نینوا به پرواز درمی آمد.

لحظات به کندی می گذشت و صفرعلی همچنان مستغرق و مبهوت جلوهای تابناک و مقدسی بود که از گلدسته های بار گاه آقا می تابید. ذهن او به آرامی در فضای سیال زمان می لغزید و به سمت ژرفای تاریخ حیات پر فراز و نشیبش پیش می رفت و او را با خود به دوران زیبای خردسالی می برد. آنگاه که کودکی پرتحرک بود و در صحن حیاط خانه پدری جست و خیز می کرد. پدر مهربانش از شیعیان راستین خط سرخ ولایت و تربیت یافته مکتب عشق و ایمان و شهادت بود. او ایرانی اصیل بود و در اصفهان می زیست، اما چون شیدایی از حد گذشت و کاسه صبرش لبریز شد، تاب و تحمل فراق از مولا و مقتدای خویش نیاورد و به قصد زیارت عتبات مقدس نجف و کربلا عازم دیارعراق شد. جان شیفته اش در جوارقرب آن خدایی مردان می آسود و مرغ پریشان دلش در این گلستان آرام می یافت. شوق و مجاورت آن ارواح قدسی او را بر آن داشت تا ترک یار و دیار گوید و چنین شد که آن مهاجر عاشق داغ غربت را به یاد غربت ابی عبدالله التیام بخشید و در مشهد آقا آشیان گزید. باقی عمر را خدمت آقا پیشه کرد و خادم حرمین شریفین امام حسین (ع) و ابوالفضل العباس (س) گشت تا هر روز صحن مطهرشان را به آب دیده شستشو دهد.

صفرعلی نیز از همان کودکی این میراث گرانبهای پدر را به خوبی حرمت نهاده بود و با دل و جان، خدمت بارگاه رفیع سالار شهیدان نمود، اما چون به سن جوانی رسیده و تشکیل خانواده داده بود، لاجرم می بایست اسباب معیشت و قوت اهل بیت را مهیا نماید و این امر برای او که تازه ازدواج کرده بود و هیچ اندوخته قبلی نداشت، در آن دیار غربت بسی دشوار می نمود. ناچار می باید یا ترک مجاورت بارگاه مقدس محبوب قلوب شیعیان گفته و به موطن و منشاء آبا و اجدادی خود، اصفهان، بازگشته و در میان خویشان به راحتی زندگی می کرد و یا در جوار غریب کربلا مانده و برای کسب معاش تلاش مضاعف نموده و تنگی معیشت را تحمل کند. سرانجام عشق ولایت و محبت اهل بیت بر هوای تنعم و عافیت فائق آمد و این جوان نوخاسته اما شیفته خط سرخ

ولایت را بر آن داشت تا به حرفه سنگین و دشوار خبازی تن دهد.هر روز با توکل و امید به لطف بی نهایت حضرت احدیت از بامداد پگاه روانه نانوایی می شد و تا هنگام شب در روزهای سوزان کربلا در کنار تنور داغ عرق می ریخت تا سفره مجاوران مولا را به عطر نان داغ آکنده سازد و از این رهگذر لقمه ای حلال و رزقی پاک نیز برای خانواده کوچکش به ارمغان ببرد. شبانگاه نیز به دنبال تلاش سخت روزانه و علیرغم خستگی مفرط به ضیافت آستان مطهر سالار شهیدان می رفت و از جوار حضرتش سکینه قلب و راحت روح کسب می نمود و پس از تنظیف و تطهیر آن بارگاه قدسی با دلی سرشار از عشق و قلبی آکنده از ایمان به خانه باز می گشت. دیری نپایید که سکوت و خلوت آشیان این زوج مؤمن و پرهیزگار با جیغ های کودکانه اولین فرزند در هم شکست و موهبت الهی گرمی و صفای این خانواده محب اهل بیت را دو چندان ساخت.

اینک چندی از این حاثه گذشته است و« صفرعلی» بی تاب و نا آرام در انتظار قدوم مولود دوم خانواده لحظه شماری می کرد. گاه دست نیاز به درگاه بی نیاز دراز می کند و از خالق کائنات می خواهد که به او فرزندی صالح عطا کند که در جبهه توحید و در صف محبان عترت پاک رسول الله (ص) قرار گیرد و گاه از خلال پنجره اتاق چشم امید به آستان ملکوتی سید الشهدا می دوزد و از او استعانت می جوید تا این مولود خجسته، سلامت پا به دنیای خاکی بگذارد و مادر و کودک در کنف حمایت حضرت حق و در جوار لطف سومین امام بر حق از گزند حوادث و آفات مصون باشند.

سرشت پاک و قلب بی پیرایه و مؤمن او گواهی می دهند که آن مولود مسعود در راه است و همای اقبال و سعادت همواره بر او سایه گستر خواهد بود. فرزند سعیدی که برای خانواده رزق و برکت به همراه خواهد آورد و برای دین خدا معینی بی مدعا و سربازی فدا کار خواهد شد.هرگز چیزی جز عشق به معشوق ازلی و ایمان و اعتقاد شدید به مقام شامخ رسالت و محبت عمیق قلبی به سلاله پاک زهرای اطهر (س) در دل نخواهد پروراند. در خیل عظیم عاشقان و جان نثاران خط سرخ ولایت در خواهد آمد و به عنوان سرباز پاکباز امام عصر (عج) تمام هستی و مال و حتی جان خود را در راه اعتلای کلمه الله نثار خواهد کرد. بار امانت معرفت عاشقانه بر دوش جان خواهد کشید و سبکبال و تیز پرواز هفت شهر عشق را به پای ارادت خواهد پیمود تا در مرتبه کمال عشق الهی به وادی فنا رسد و بر سنت قدیم معشوق ازل و به حکم بشارت محبوب لم یزال، شهید کوی دوست و قتیل سبیل معبود گردد.

صفرعلی کنار پنجره ایستاده و به دوردستها خیره شده بود و غرق در تصورات و رؤیا های خویش بود که نا گاه صدای ضربه های محکمی بر در، او را به خود آورد. انتظار به سرآمده بود. زنی نسبتاً مسن بر آستانه در ظاهر شد و با شادی و شعف بسیار مژده تولد پسری بلند پیشانی و خوش اقبال را به او داد. او نا خودآ گاه رو به قبله نشسته بود و به شکرانه تولد و سلامت جگر گوشه اش سر بر خاک آستان دار کائنات می سایید.

نوزاد را نزد پدر آوردند و او پیش از هر چیز گوش جان طفل را به نوای جانبخش توحید و کلمات پر طنین اذان آشنا ساخت تا در طول حیات هر گز جز سخن حق نگوید و نشنود. سپس با مشورت و استخاره به درگاه حضرت حق، نوزاد را عبد الرزاق نامید. و چنین شد که« عبد الرزاق »در جوار آستان مطهر سید الشهداء (ع) و علمدار لشکر کربلا ابوالفضل العباس (س) و در خانواده ای مؤمن و پرهیزگار و از محبان اهل بیت و خادمان حرمین شریفین کربلای معلا دیده به جهان گشود.

از اوان طفولیت نشسته بر دوش پدر به زیارت آقا می رفت و هر نفس حیاتش را با رایحه خوش بوستان ولایت و شهادت عجین می ساخت. حب اهل بیت چنان در ژرفای و جودش خانه کرده بود که درعین طفولیت هر گاه دلش از همه جا و همگان می گرفت، رهسپار بارگاه آقا می شد. بارها در کودکی مادر را به آستان نجف اشرف کشانده بود تا سر بر مرقد امیر المومنان علی (ع) بگذارد و شهید ولایت را از محضر آن سرور اولیا الهی به کام جانش کشد وخدمت آستان ائمه را افتخاری بزرگ می دانست وچنین بود که تا قبل از ده سالگی سه بار به همراه پدربزرگ و مادربزرگ در غبار روبی حرم مطهر آقا ابی عبد الله (ع) شرکت جسته بود. هر روزه ساعات فراغی را به همراه پدر بزرگ و مادربزرگش به حرم آقا می رفت و این خادم پیر را در انجام وظایف محوله یاری می

رسانـد و بـدین ترتیب دوران خوش طفولیت را را نیز در دامن عطوفت پـدر و پـدر بزرگ مهربان پشت سـر می گـذاشت. دریغا که گردش ایام همواره به کام نیست و قلم دوار همیشه بر یک مدار نمی چرخد. دست تقدیر دوران تنعم و طربنا کیش را که چون عمر گـل کوتـاه و نا پایـدار ساخت و او را در همین سـنین خرد سالی از نعمت پـدر محروم گردانیـد. صـفرعلی، آن عاشق بی قراری که عشق مولایش علی (ع) او را به سـفری دور و دراز از اصـفهان به عراق و از خویشـتن خویش به آسـتان محبوب کشانـده بود در عید خجسته غدیر خم، بدرود حیات گفت و عبد الرزاق نوجوان را با کوله باری از مصائب و مشکلات تنها گذاشت. گویا مقدر بود که این جان شیفته در کوره حوادث آبدیده گردد تا در آینده ای نه چندان دور با عزمی پولادین و صلابتی وصف نشدنی در برابر کفر و جور، قـد برافرازد و نستوه و استوار از حریم ارزش های الهی و کمالات انسانی به دفاع برخیزد. عبـد الرزاق شـش ساله بود که به مدرسه حفاظ القرآن در آمد تا سـرا پرده دل را با انوار قدسی آیات وحی روشن و منور سازد و همزمان نیز در مدرسه ایرانیان مقیم کربلا درس می خواند تا از علوم جدید نیز بی بهره نماند.

هنوز ۱۲ سـا ل بیشتر نـداشت که دولت وقت عراق ایرانیـان مقیم این کشور را که بخصوص در جوار حرمین شـریف نجف و کربلا سکونت گزیـده بودند، مجبور به ترک خاک عراق نمود و چنین بود که عبدالرزاق نیز که تا این زمان پروانه وار گرد شـمع مزار آقا ابی عبـد الله (ع) گشـته بـود، نـاگزیر به همراه خـانواده ترک دیـار یـار گفت و به ایران مراجعت نمود. این فرزنـد برومنـد اسلام که آزادگی را در مکتب مولایش حسین (ع) آموخته بود، علیرغم صغر سن، از همان بدو ورود به ایران پنجه در پنجه یزیدیان حاکم بر ایران انـداخت و هر فرصتی که بـدست می آمـد برای ضـربه زدن بر حاکمـان جور مغتنم شـمرد. تـا آنجا که پس از ورود به ایران و اسـتقرار در اردوگـاه هنگـامی کـه فرح و اشـرف پهلوی این دو جرثـومه فسـاد و خبـاثت در یـک حرکت نمایشـی و تبلیغـاتی برای سرکشـی از اردو گـاه معـاودین در میان خانواده ها حضور یافتنـد و همسـر شاه به قصـد جلب توجه عمومی و فریبکاری این نوجوان مبارز رفت تا به اصـطلاح از او دلجویی نموده و اظهار لطف نماید. هنگامی که بر اساس سنتی طاغوتی دست پیش برد تا عبدالرزاق دست او را ببوسـد، این مولود راستین کربلاـ محکم زیر دست او زد و بـا ابراز نفرت و انزجـار فریاد زد: خـدا شـر تو و شاه را از سر مردم کم کند.

عشق ولاـیت و محبت ائمه اطهـار (ع) بـاعث شـد تا این خانواده محب اهل بیت (ع) هنگامی که از جوار مولایش حسـین (ع) رانـده شدند به مجاورت علی بن موسـی الرضا (ع) در آمده و در مشـهد استقرار یابند. در طول مدت سکونت در مشهد عبد الرزاق ارتباط نزدیکی بـا حوزه علمیه و علمـا و مراجع بزرگ مشـهد داشت و بر اسـاس رهنمودهای آنان فعالیت های انقلابی خود را به انجام می رساند و ضمن تحصیل علوم دینی نقش مهمی نیز در اجرای برنامه های انقلابی حوزه علمیه مشهد ایفا می نمود. همین امر باعث شد تا این جوان مبارز روانه زندان جور شود و در سیاهچال های ستمشاهی مورد آزار و شکنجه قرار گیرد.

پس از آزادی از زنـدان به شـهر آبا و اجدادی اش یعنی اصـفهان هجرت نموده و مدتی نیز در اصـفهان سـکونت نموده و به فعالیت های انقلابی خود ادامه می دهد. در حالی که هنوز بیش از چهارده سال از عمرش نگذشته بود، به همراه خانواده برای بار دوم عازم عراق شده و در کربلا سـکونت می نماید. اما این بار نیز پس از توقفی کوتاه به ایران بر گردانده شده ودر اصفهان استقرار می یابد. عبـد الرزاق به خـدمت سـربازی اعزام می شود و پس از اتمام خـدمت برای تأمین هزینه های زنـدگی به حرفه خیاطی روی آورده و نزد اسـتاد خیـاطی در اصـفهان به کار می شود و تا سا ل ۱۳۵۷ و اوج گیری مبـارزات مردمی علیه طاغوت به مـدت سه سال ضـمن اشـتغال به این حرفه، ارتبـاط و همکاری خود را با حوزه های علمیه و روحانیون اصـفهان نیز حفظ نموده ودر فعالیت های براندازی رژیم منحوس پهلوی مشـارکت گسترده ای داشت. در سال ۱۳۵۷ باشـکل گیری حرکت توفنده مردم، عبدالرزاق نیز تمام وقت خود را به انقلاـب اختصـاص داد و به دلیل سوابق مبارزاتی و ارتباطی که با سـردمداران نهضت داشت، خود به یکی از محورهای مبارزه در این شـهر تبـدیل شد و به هدایت و سازماندهی مبارزین پرداخت و در برپایی راهپیمایی ها و بر گزاری جلسات انقلابی و مذهبی

نقش چشمگیری داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی همچون خیل عظیمی از جوانان انقلابی و مشتاق خدمت به محرومان و مستضعفان به عضویت جهاد سازندگی در آمد و در مناطق محروم کشور به ارائه خدمات فرهنگی و عمرانی پرداخت. همکاری او با جهاد سازندگی ادامه داشت تا هنگامی که گروهکهای سیاسی الحادی نقاب از چهره کریه خود بر گرفته و ماهیت ضد انقلابی خود را آشکار نمودند و به موجب خیالی واهی قصد ایجاد آشوب در مناطق شمالی کشور نمودند و به این ترتیب بلوای بندر انزلی به وجود آمد. در این زمان شهید بزرگوار عبدالرزاق نوری صفا که همواره سخت ترین و پر خطر ترین کارها را در راه انقلاب اسلامی انتخاب نمود، در قالب گروه ضربت راهی شمال شد و در این گروه که با حکم حضرت امام (ره) برای ختم غائله گروهکها تشکیل شده بود، مشارکت فعال داشت. حدود چهار ماه در سال ۱۳۵۸ در منطقه شمال کشور حضور داشته و به همراه سایر اعضای گروه، تصاویر بسیار زیبایی از حماسه و ایثار را خلق می نمایند. پس از فرو نشاندن بلوا و باشنیدن زمزمه های شروع جنگ تحمیلی راهی مناطق جنوبی و غربی کشور گشته و در آنجا با ستاد جنگ های نامنظم شهید چمران به همکاری می پردازد و مبارزه ای جانانه را با مزدوران بعثی به منصه ظهور می رساند، تا جایی که در همان اوان جنگ دو بار در خطر اسارت واقع می شود.

با شروع جنگ تحمیلی، شهید والا مقام حاج آقا نوری صفا، با درک بسیار دقیق و بینش ژرفی که داشت، وظیفه اصلی خود را حضور در میادین نبرد حق علیه باطل و شرکت فعال در جبهه های نبرد می دانست و به همین دلیل در طول دوره ۸ سال دفاع مقدس همواره حضوری فعال و ایثار گرانه داشت و اگر هم احیاناَ در خارج از مناطق جنگی مسئولیتی به او سپرده می شد، باز هم در ارتباط مداوم با جبهه ها باقی می ماند و به ویژه هنگام برپایی عملیات ها به منطقه می رفت و دوشادوش رزمندگان دلیر به مبارزه می پرداخت و فعالیت های فرهنگی و تبلیغی گسترده ای را پی ریزی می نمود.

سال ۱۳۵۹ مسئولیت اردوگاه شهید علم الهدا در اصفهان به ایشان سپرده شد. این اردو گاه پذیرای حدود ده هزار نفر از مهاجرین جنگی بود که به دنبال هجوم دشمن بعثی ناچار به ترک خانه و کاشانه گشته بودند. اگر چه خدمت به مهاجرین جنگی نیز به نوعی درراستای دفاع مقدس بود و شهید نوری صفا نیز در طول دوره تصدی این مسئولیت با جان و دل به این عزیزان خدمت نمود، اما حتی این مسأله باعث نمی شد که او از جبهه و جنگ غافل شده و از حضور مستقیم در صحنه های ایثار و شهادت بی نصیب بماند.مرتب به جبهه های جنوب رفت و آمد داشت و همواره در عملیات های سپاه اسلام شرکت می جست. فعالیت های تبلیغی او در جبهه های نبرد هر گز تعطیل نشد، به گونه ای که در تمام مدت تصدی این مسئولیت و تا سال ۱۳۶۱ ستاد تبلیغات جهاد سازندگی اصفهان در جبهه های جنوب عزیمت نمود تا به صورت مداوم در خدمت سپاه اسلام باشد و همزمان مسئولیت دفتر امام جمعه و سرپرستی آموزش عقیدتی سپاه و جهاد سازندگی شوشتر را به عهده می گیرد و به صورت پیگیر و مجدانه کار تبلیغات فرهنگی را در منطقه جنگی نیز ادامه می دهد. در سال ۱۳۶۲ به عنوان مسئول آسایشگاه جانبازان شهید مطهری اصفهان رهسپار این شهر شده و بیش از یک سال در این سمت به جانبازان عزیز جنگ تحمیلی خدمت می نماید و البته همچنان ارتباط تنگاتنگ خود با جبهه های نبرد را حفظ نموده و بخصوص هنگام عملیات ها رهسپار جبهه های نور می گردد .

خدمات گسترده ای که در طول تصدی این مسئولیت به جانبازان عزیز این آسایشگاه نمود زبانزد همگان است و ایثارگری ها و حضور با صفای او هم اکنون نیز پس از گذشت سا لیان دراز به عنوان خاطراتی شیرین بر زبان شهیدان زنده مستقر در آن آسایشگاه جاری است.

شعله های سوزان عشق به لقای محبوب که از سینه پر سوز زبانه می کشید ماندن و آرمیدن را بر او حرام کرده بود و روح بلند و نا آرام این سردار رشید اسلام و فرزند برومند تشیع که گویی نیستی را در رکود و سکون می دید، او را بر آن داشت تا همواره از جایی به جایی رفته و سخت ترین شرایط و خطرناک ترین مواضع را پذیرا باشد.

همین روحیه ایثارگری و خدمت بی ریا و به دور از شائبه نام و نان، او را به جبهه های غرب کشور کشاند و سال های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ در منطه کردستان و بخصوص در شهر قروه که از مناطق حساس و استراتژیک غرب کشور است، به خدمت پرداخت. سپس مجدداً به جبهه های جنوب بر گشت و بی قفه تا سال ۱۳۶۷ یعنی زمان پذیرش قطعنامه و پایان پیروزمندانه جنگ حق علیه باطل تمام مدت را در تیپ۴۴ قمربنی هاشم(ع) و جهاد سازندگی خطه جنوب خدمت می نمود. در خلال همین دوره، گاه در فعالیت های برون مرزی نیز شرکت جسته و به همراه نیروی دریایی سپاه پاسداران در کنار رزمندگان حزب الله به نبرد با دشمن صهیونیستی پرداخته است.

کارنامه درخشان این سردار بزرگ در طول هشت سال دفاع مقدس تحسین و اعجاب همگان را بر می انگیزد و حضور پر تلاش او در قریب به اتفاق عملیات های سپاه اسلام نشان از درجه رفیع اخلاص و ایثار او دارد. شهید والامقام نوری صفا از نوادری بود که توفیق حضور و مشارکت در ۴۵ عملیات و محور عملیاتی را پیدا کرده و در تمام طول جنگ، دوشادوش رزمندگان اسلام به فعالیت های رزمی و تبلیغی پرداخته است.

در طول این دوره طولانی حضور پر شور و ایثارگرانه در جبهه های نبرد، در چند نوبت مورد اصابت تیر مستقیم و ترکش خمپاره ها واقع شده ودو مرحله نیز بوسیله بمبهای شیمیایی دشمنان بعثی مصدوم گشتند، اما هر بار پس از انجام مراحل مقدماتی درمان بلافاصله به جبهه ها بر می گشتند و هر گز برای در مان کامل آسیب دیدگی ها حاضر نشدند که در بیمارستان بستری گردند. علیرغم اینکه بخصوص از ناحیه ریه ها و سینه به شدت رنج می بردند و عوارض ناشی از بمب های شیمیایی گاه کار را تا سر حد خفگی پیش می برد، اما باز هم دست از مبارزه و نبرد برعلیه استکبار جهانی بر نمی داشتند. مقام ایشان در ایثار و اخلاص به حدی بود که حتی از تشکیل پرونده رزمی و یا جانبازی خود، دوری می نمودند و معلولیت های خود را حتی از نزدیک ترین بستگان پنهان می داشتند به گونه ای که تا زمان شهادتشان کس نمی دانست که جانباز بالای ۷۰ درصد هستند.

پس از پذیرش قطعنامه و پایان یافتن جنگ نیز حتی برای لحظه ای به فکر آسایش و استراحت نبود و اگر چه بسیاری از دوستان و بستگان توصیه می نمودند تا با توجه به معلولیت ها و ناراحتی های ریه ها و سینه مدتی را به استراحت بپردازد، اما او که عاشق خدمت به اسلام و مسلمین بود، باز هم خود را یکپارچه در خدمت نظام مقدس اسلامی گذاشت و خواست تا هر جا مأموریتی سخت تر و خطرناک تر است به او واگذار شود و چنین شد که پس از جنگ، روانه منطقه محروم سیستان و بلوچستان گردید و از سال ۱۳۶۷ تا هنگام شهادت یعنی سال ۱۳۷۳ در این ولایت محروم به خدمتی صادقانه و خستگی ناپذیر مشغول بود. ابتدا به عنوان جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه دهم نبی اکرم و سپس در سمت مسئولیت این دفتر خدمت نمود. البته حضور ایشان در این منطقه حساس مرزی تنها به همین مسئولیت خلاصه و محدود نمی شد؛ بلکه مشتاقانه و به میل خویش در هر صحنه دیگری که احساس نیاز می شد، حضور یافته و خدمت می نمود؛ به گونه ای که علاوه بر تلاش های مداوم برای کمک رسانی به فقرا و مستمندان منطقه مدتی نیز به عنوان امام جمعه موقت زاهدان به اقامه نماز جمعه و ارشاد و هدایت مردم می پرداخت. او که در طول این دوره حضور پربرکت در منطقه سیستان و بلوچستان به عنوان یک شخصیت محبوب مردم و یک وزنه فرهنگی و اجتماعی مطرح بود، از هرگونه تلاشی در راه تعالی سطح فرهنگی جامعه و تبلیغ ارزشهای دینی و الهی دریغ نمی ورزید و لحظه لحظه وقتش را صرف خدمت به مردم مسلمان و محروم منطقه می نمود. کمک گسترده به ایتام و مستمندان، برگزاری کلاس های متعدد تبلیغی و آموزشی، فعال کردن مساجد، توسعه حوزه های علمیه شیعه و کار برروی مدارس علمیه اهل سنت، تلاش پیگیر و برگزاری جلسات مداوم برای ترویج اصول و خط مشی های فرهنگی در میان مسئولین منطقه، مشارکت درعملیات های رزمی بر علیه اشرار خود فروخته و سودا گران مرگ و آتش برای ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان شیعه و سنی و...

نمونه هایی از اقدامات گسترده این روحانی جلیل القدر در راستای خدمت به نظام مقدس اسلامی و جامعه مسلمان این منطقه می

باشد. همین تلاش های مخلصانه و بی ریا باعث شد تا شهید نوری صفا در قلوب آحاد مردم منطقه جاگرفته و همگان اعم از شیعه و سنی برای او احترامی خاص قائل باشند .

سرانجام این مولود کربلای حسینی و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و این سرباز پاکباز شریعت الهی و روح منور و مصفای قدسی در سالروز شهادت حضرت زهرا (س) در سال ۱۳۷۳ ،هنگامی که جهت یک مأموریت اداری از مسیر مشهد ،عازم تهران بود در راه زیارت آقا علی بن موسی الرضا (ع) به ملکوت اعلا پر کشید و جان بی قرار و شیفته او که همیشه در دعا های شبانه با گریه و تضرع، وصال محبوب را طلب می نمود، سرانجام به آرزوی دیرینه رسید و به ملاقات معشوق ازل شتافت. منابع زندگینامه :عنقای عرش ،نوشته ی محمد علی محمودی،نشر کنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

نوری طبرسی، اسماعیل

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۱۳۲۱ ق)، عالم دینی، فقیه، اصولی، محدث، متکلم، مدرس و زاهد. از علمای مقیم نجف بود. در محضر شیخ مرتضی انصاری و میرزا حبیب‌اللّه رشتی و میرزای شیرازی تلمذ نمود. پس از رسیدن به مقامات علمی به بحث و تدریس فقه و اصول پرداخت. او در کاظمین درگذشت. پیکرش به نجف منتقل و در صحن شریف علوی به خاک سپرده شد. از آثار او: «کفایهٔ الموحدین»، در سه مجلد به فارسی که یک مجلد آن تحت نام «عصمهٔ الولایهٔ»، در مبحث امامت است، «وسیلهٔ المعاد فی شرح نجاهٔ العباد»؛ کتاب «اصول الفقه».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان‌الشیعه (۳۱۲/ ۳)، الذریعه (۸۴/ ۲۵ ،۱۰۰/ ۱۸ ،۲۷۵/ ۱۵ ،۲۰۳/ ۲)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۱۵۱/ ۱۴)، فوائد الرضویه (۴۴)، المآثر والآثار (۱۵۸)، معجم رجال الفکر والادب فی النجف (۱۳۰۷/ ۳)، معجم‌المؤلفین (۲۶۰/ ۲)، میرزای شیرازی (۱۱۴).

نوری قنبلانی، قدیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: حشره‌شناسی، دانشکده: کشاورزی، دانشگاه: اردبیل

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد اول)

نوری قنبلانی، قدیر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر قدیر نوری قنبلانی متولد ۱۳۲۷ اردبیل است. ایشان پس از اخذ مدرک کارشناسی کشاورزی و گذراندن دوره سربازی، در خرداد ماه سال ۱۳۵۲ برای ادامه تحصیل با استفاده از بورس تحصیلی به آمریکا اعزام شد. در اسفند سال ۱۳۵۳ موفق به اتمام دوره کارشناسی ارشد و در خرداد ۱۳۵۶ موفق به اخذ مدرک دکترا با درجه عالی از کشور آمریکا شد. وی هم اکنون عضو هیئت علمی دانشکده کشاورزی گروه گیاه پزشکی دانشگاه محقق اردبیلی با درجه استادی می‌باشد.گروه : کشاورزیرشته : گیاه پزشکیگرایش : حشره شناسیوالدین و انساب : پدر و مادر قدیر نوری قنبلانی از خانواده حاج نوری است که انساب آنها تا جایی که شجره تاریخی نشان می‌دهد از حدود ۸ نسل پیش و از دوران صفویه در اردبیل ساکن بودند. این خانواده به شغل ساربانی و حمل کالا با شتر در بین شهرهای کشور مشغول بودند، ولی به تدریج که اتومبیل جای شتر را در حمل بار گرفته، افراد این خانواده به تدریج شغل ساربانی را رها کرده و با خرید زمین‌های زراعی در اطراف شهر اردبیل به شغل کشاورزی و دامپروری مشغول شده‌اند. به همین دلیل پدر و مادر وی (قدیر) به شغل شریف کشاورزی و دامپروری مشغول بودند. قدیر نوری قنبلانی نیز سه برادر و دو خواهر دارد.خاطرات کودکی : «دوران کودکی و نوجوانی من مثل اکثر هم سن و سالان دوران سختی بود. در آن زمان هنوز محرومیت شدیدی بر جامعه و مخصوصاً در شهر ما حاکم بود. از آب لوله‌کشی و برق در شهر خبری نبود. تنها یک موتورخانه در شهر اردبیل برای تولید برق وجود داشت که احتمالاً ـ برق مورد نیاز ادارات و خانه‌های اشراف و اعیان شهر را تامین می کرد. من شبها در نور چراغ فتیله‌ای درس می‌خواندم. در منزل ما از رادیو و تلویزیون خبری نبود.حتی زمانی که به دبیرستان می‌رفتم فقط در مسیر مدرسه‌ام از روی کنجکاوی هر روز تیتر روزنامه‌های کیهان و اطلاعات را که تنها روزنامه فروش شهر در پشت ویترین خود می گذاشت مطالعه می کردم ... خانواده ما با خانواده پدر بزرگم در خانه مشترکی که حیاط نسبتاً بزرگی داشت زندگی می کردند. یک اتاق و یک مطبخ در اختیار ما بود که وضع چندان مناسبی نداشت، ولی پدر و مادر بنده با همدیگر رابطه بسیار صمیمی داشتند و در تمامی امور زندگی مادرم یار و همکار پدرم بود پدر و مادرم فقط در حد قرآن خواندن سواد داشتند. از قرار معلوم بنا به فتوای یکی از علمای شهر برای افراد هم سن و سال پدر و مادر من مدرسه رفتن حرام بود. لذا شاید ۹۹ درصد افراد همسن والدین بنده در اردبیل بیسواد بودند و این موضوعی بود که در تمامی دوران زندگی اینجانب باعث رنجش خاطر من می‌شد.»تحصیلات رسمی و حرفه ای : قدیر نوری قنبلانی دوره دبستان را در مدرسه امیر نظام اردبیل به پایان برد. «در آن زمان امتحانات آخر سال دبستان یکجا و به صورت آزمون نهایی برگزار می‌شد.در آن سال‌ها در کل اردبیل ۶ دبستان پسرانه و یک دبستان دخترانه وجود داشت که همه با هم امتحان نهایی را دادیم و من شاگرد اول دبستان شدم.» وی دوره متوسطه رادر دبیرستان شاه عباس اردبیل به اتمام رساند. در سال ۱۳۴۶ بلافاصله پس از اخذ مدرک دیپلم علوم تجربی در دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز پذیرفته شده و در سال ۱۳۵۰ با کسب رتبه شاگرد اولی از دانشکده فوق فارغ التحصیل شد. ایشان پس از گذراندن دوره سربازی، در خرداد ماه سال ۱۳۵۲ برای ادامه تحصیل با استفاده از بورس تحصیلی به آمریکا اعزام شد. در اسفند سال ۱۳۵۳ موفق به اتمام دوره کارشناسی ارشد و در خرداد ۱۳۵۶ موفق به اخذ مدرک دکترا با درجه عالی از کشور آمریکا شد. خاطرات و وقایع تحصیل : قدیر نوری قنبلانی از دوران تحصیل خود چنین خاطره‌ای بیاد دارد: «وقتی در مهر ماه سال ۱۳۴۰ در دبیرستان شاه عباس ثبت نام کرده و مشغول به تحصیل شدم، فاصله دبیرستان از منزل ما خیلی زیاد بود و حداقل نیم ساعت با پای پیاده طول می‌کشید که به مدرسه بروم. از قرار معلوم چون من در دوره دبیرستان شاگرد اول کل شهر شده بودم لذا من را هم به مراسم جشن مهرگان، که در آن سال برگزار می‌شده و از شاگرد اول‌ها، بزرگان علم و هنر و غیره تجلیل می‌شد، دعوت کرده بودند. ولی من بی‌خبر بودم و در همان روز جشن، بعد از ظهر مدیر دبیرستان به من گفت که باید پس از اتمام درس به آن مراسم بروم. البته آن موقع تلفنی نداشتیم تا بتوانیم به خانواده خبر بدهیم و من هم تا آن زمان در چنین مراسمی شرکت نکرده بودم و فکر می کردم نهایتاً بیشتر از نیم ساعت طول نخواهد کشید. خلاصه من به مدرسه رفتم و در آنجا به من یک خودنویس لامی جایزه دادند ولی جشن خیلی طول

کشید تا به اتمام برسد. ساعت ۸ بعد از ظهر شده بود. بعد از پایان جشن من دوان دوان خود را به منزل رساندم ولی پدر و مادرم و افراد فامیل که به شدت از تاخیر من نگران شده بودند و تمامی کوچه‌ها را به دنبال من گشته بودند حرف‌های مرا باور نکردند و مرا به فلک بستند و آنقدر مرا کتک زدند که فردا نتونستم به مدرسه بروم و این تنها روزی بود که در کل دوران تحصیلم نتوانستم در کلاس درس حاضر شوم.فعالیتهای ضمن تحصیل : قدیر نوری قنبلانی در دوران متوسطه مسئولیت انجمن علمی را بر عهده داشت. «هر سال در روز معینی مردم به مدرسه می‌آمدند و من چشم یک گوسفند، قسمت‌های مختلف بدن یک مرغ و یا یک ماهی را برایشان تشریح می کردم. به خاطر دارم که آن روز به خصوص در هر سال برایم خیلی مهم بود، چون من روپوش سفید می‌پوشیدم و با احساس بسیار خوبی در مقابل بازدیدکنندگان عمل تشریح را انجام می‌دادم.» ایشان در دوره دکترا نیز از طریق انتخابات به مدت دو سال به عنوان رئیس انجمن علمی حشره شناسی دانشگاه آیداهو انتخاب شد و فعالیت های علمی فراوانی در این مدت انجام داد.استادان و مربیان : دکتر زهسازیان (استاد بیماریهای گیاهی)، آقای دکتر رزاق رزاقی (استاد رشته حشره شناسی دانشگاه تبریز)- پروفسور اوکیفی، مرحوم پروفسور آکر، پروفسور بار، پروفسور پشو (دانشگاه ایالتی واشینگتن) و پروفسور مولباره (دانشگاه ایالتی واشینگتن آمریکا) از اساتید قدیر نوری قنبلانی در ایران و آمریکا بوده‌اند.هم دوره ای ها و همکاران : دکتر نژاد دهقان، آقایان جیمز فیشر، دکتر دین جانسون از هم‌دوره‌ای‌های دوران تحصیل دکتر نوری قنبلانی در ایران و آمریکا بودند. از سایر همکاران و هم‌دوره‌ای‌های وی می توان به دکتر کریم کمالی (استاد دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر عزیز خرازی (استاد دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران)، دکتر رحیم عبادی و دکتر علی آهومنش (اساتید محترم دانشگاه صنعتی اصفهان)، دکتر سعید مصدق (استاد دانشگاه شهید چمران اهواز) و دکتر مصطفی ولیزاده، دکتر عزیز جوانشیر، دکتر حسین سیفلو و دکتر حسین‌پور فیض (اساتید محترم دانشگاه تبریز)، دکتر جواد فرهودی و دکتر رضوی روحانی (اساتید محترم دانشگاه ارومیه) و همچنین دکتر مصطفی معین، دکتر موسی کلانتری و دکتر محمدرضا عارف اشاره کرد.همسر و فرزندان : قدیر نوری قنبلانی در سال ۱۳۶۰ در سن ۳۳ سالگی با سرکار خانم نارملا علیمرادی ازدواج کرد. ماحصل این ازدواج دو فرزند بنامهای علیرضا (متولد ۱۳۶۱ دارای مدرک کارشناسی ارشد زراعت و در موسسه آموزش عالی سبلان مشغول به کار است) و نادیا (متولد ۱۳۶۶ و دانشجوی رشته ادبیات فارسی و متاهل) می‌باشد.وقایع میانسالی : قدیر نوری قنبلانی پس از احراز مدرک دکتری در رشته حشره شناسی به عضویت هیئت علمی گروه گیاه پزشکی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه محققی اردبیل در آمد. وی هم اکنون با سمت استاد در آنجا در حال خدمت است. وی همچنین مشاغلی چون رئیس سازمان نظام مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی استان اردبیل از سال ۱۳۸۰ و مشاور کشاورزی استاندار محترم استان اردبیل را در کارنامه فعالیت اجرایی خود دارد. از وقایع تلخ وی می‌توان به از دست دادن برادر کوچکترش بنام کمال در یک سانحه تصادف در سال ۱۳۶۱ و فوت پدرش در سال ۱۳۸۳ اشاره کرد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : قدیر نوری قنبلانی عضو هیئت علمی و استاد گروه گیاه پزشکی در دانشکده کشاورزی در دانشگاه محقق اردبیلی است. از مشاغل دیگر ایشان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: - رئیس دانشکده کشاورزی اردبیل از تاریخ ۸/۱/۱۳۵۸ تا ۲۰/۳/۱۳۶۵ - رئیس مجتمع آموزشی عالی اردبیل از تاریخ ۲۰/۳/۱۳۶۵ تا ۱۸/۱۰/۱۳۷۰ - رئیس دانشگاه محقق اردبیلی از ۱۸/۱۰/۱۳۷۰ تا ۲۰/۱۰/۱۳۷۲ - رئیس دانشکده کشاورزی اردبیل از تاریخ ۲۰/۵/۱۳۷۷ تا ۱۹/۹/۱۳۸۳ - مدیر گروه گیاه پزشکی از ۸/۸/۱۳۸۴ تا کنون - عضو هیئت امنای دانشگاه محقق اردبیلی از ۲/۲/۱۳۸۴ تا کنون - عضو شورای دانشگاه محقق اردبیلی از ۱۰/۷/۱۳۸۴ تا کنون - عضو شورای نظارت و ارزیابی دانشگاه محقق اردبیلی از ۱۰/۶/۱۳۸۴ تا کنون - عضو کمیته اجرایی دانشگاه محقق اردبیلی از سال ۱۳۸۵ تا کنون - رئیس سازمان نظام مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی استان اردبیل از سال ۱۳۸۱ تا کنون - مشاور کشاورزی استاندار محترم اردبیل - عضو شورای فضای سبز استان اردبیل - عضو شورای حل اختلاف شهرستان اردبیل - عضو انجمن حشره شناسی ایران - عضو وابسته فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران- گروه کشاورزی شاخه گیاه پزشکی، از سال ۱۳۸۵ تا کنون - عضو

هیئت تحریریه مجله‌های: دانش کشاورزی، خانه انجمن حشره شناسی ایران، پژوهشنامه علوم کشاورزی دانشگاه گیلان، علم و فناوری دانشگاه محقق اردبیلی فعالیتهای آموزشی : سابقه تدریس در دانشگاههای مختلف کشور: - تدریس در دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته گیاه پزشکی دانشگاه محقق اردبیلی از اسفند ماه سال ۱۳۶۷ تا کنون - تدریس در دوره های کارشناسی ارشد و دکتری حشره شناسی دانشگاه تربیت مدرس از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۸۰ - تدریس در دوره های کارشناسی ارشد حشره شناسی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران و دانشگاه تربیت مدرس (اکولوژی و مقاومت گیاهان به حشرات) - تدریس در دوره های دکترای حشره شناسی دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس و تبریز از سال ۱۳۶۹ تا کنون (دینامیسم جمعیت حشرات، رفتار شناسی حشرات و ارزیابی خسارت آفات) - عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز از شهریور ماه سال ۱۳۵۶ تا اسفند ماه سال ۱۳۶۷ مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : - یکی از بانیان دانشگاه محقق اردبیلی - موسس سازمان نظام مهندسی کشاورزی و منابع طبیعی استان اردبیل - یکی از بنیان گزاران موسسه آموزش عالی غیر انتفاعی سبلان اردبیل در سال ۱۳۸۳سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : دکتر قدیر نوری قنبلانی در کنار فعالیت‌های روزمره و تدریس، به مطالعه و تهیه مطالب درسی، مطالعه پایان نامه های دانشجویی و مطالعه کتب تاریخی و ادبی می‌پردازد. «به موسیقی اصیل علاقه وافری دارم و در فرصت‌های مناسب به آنها گوش فرا می‌دهم. علاقه زیادی به طبیعت و حیات وحش دارم و به دلیل سنخیت رشته تحصیلیم در ایام بهار و تابستان ساعات زیادی از فراغتم را در طبیعت و به همراه دانشجویانم به مطالعه و بررسی حیات وحش می‌پردازم.»شاگردان : دکتر قنبلانی تا کنون استاد راهنمای تعداد قابل توجهی از دانشجویان در مقطع کارشناسی ارشد بوده‌اند. وی هم اکنون استاد راهنمای بیش از ۱۷ رساله دکترا در دانشگاههای تربیت مدرس، تهران، علوم تحقیقات و تبریز بوده است.همفکران فرد : دکتر کریم کمالی (دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر ضیاء بنی هاشمی، دکتر کرامت الله ایزدپناه، دکتر مفتون و دکتر سفید بخت (دانشگاه شیراز)، دکتر عزیز جوانشیر، دکتر مقدم و دکتر مصطفی ولیزاده (تبریز) از همفکری نزدیکی در زمینه‌های مختلف علمی با دکتر قدیر نوری قنبلانی برخوردارند.جوائز و نشانها : - لوح تقدیر از ریاست محترم جمهور به عنوان استاد نمونه کشوری در سال ۱۳۸۳ - لوح تقدیر از وزیر علوم، تحقیقات و فناوری در سال ۱۳۷۳ به خاطر انتخاب کتاب «کشت بافت‌های گیاهی» به عنوان کتاب برگزیده سال دانشگاه تهران - لوح تقدیر از وزیر علوم، تحقیقات و فناوری در سال ۱۳۸۱ به خاطر انتخاب کتاب «اکولوژی حشرات» به عنوان کتاب برگزیده سال دانشگاه تهران - چندین لوح تقدیر از روسای محترم دانشگاه تبریز با عناوین پژوهشگر نمونه، مدیر نمونه، استاد نمونه و ... - لوح تقدیر از ریاست محترم دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۸۲ به عنوان استاد مدعو نمونه - لوح تقدیر از استاندار محترم اردبیل در سال ۱۳۸۳ به عنوان مشاور علمی استاندار - چندین لوح تقدیر از روسای محترم دانشگاه محقق اردبیلی با عناوین پژوهشگر نمونه، مدیر نمونه، استاد نمونه و ...چگونگی عرضه آثار : از قدیر نوری قنبلانی تا کنون بیش از ۳۲ مقاله در زمینه تخصصی‌اش منتشر شده است. همچنین وی در کنار تدریس به مطالعه، تحقیق و پژوهش در زمینه رشته تخصصی خود پرداخته است که به دو دسته خاتمه یافته و در دست اجرا تقسیم می‌شود: الف- خاتمه یافته: ۱- بررسی نوسانات جمعیت سوسک کلرادوی سیب زمینی در اردبیل ۲- بررسی تکمیلی روی سوسک کلرادو در منطقه اردبیل ۳- بررسی روشهای حفظ و ذخیره رطوبت خاک ۴- بررسی و مطالعه پوشش گیاهی استان اردبیل ۵- وضع موجود و برنامه ریزی بخش زراعت و باغبانی استان اردبیل ۶-جمع‌آوری و شناسایی ملخهای استان اردبیل ۷- شناسایی و بررسی تنوع زیستی مهره داران استان اردبیل ۸- مطالعه ایمنولوژیک و حفظ تعادل آبهای داخلی استان اردبیل ۹- بررسی مقاومت سوسک کلرادوی سیب زمینی به چهار گروه حشره کشها ۱۰- ارزیابی مقاومت گونه‌های وحشی سیب زمینی به سوسک کلرادو ب- در دست اجرا: ۱- مطالعه روش پرورش مصنوعی سوسک کلرادوی سیب زمینی ۲- شناسایی شته‌های ناقل بیماری‌های ویروسی سیب زمینی از دیگر فعالیت‌های پژوهشی ایشان می توان به موارد زیر اشاره کرد: - تعداد مقالات چاپ شده در مجلات معتبر علمی- پژوهشی خارجی و داخلی: ۳۲ مورد - خلاصه

مقالات ارائه شده در کنفرانسهای داخلی و خارجی: ۳۸ مورد – استاد راهنمای بیش از ۱۷ پایان نامه دکتری آثار : ارزیابی خسارت آفات ویژگی اثر : ۱۳۷۴– انتشارات دانشگاه محقق اردبیلی– در مورد چگونگی برآورد خسارات حشرات آفت،علف های هرز و عوامل بیماری های گیاهی در زبان فارسی کتابی چاپ و منتشر نشده است. نظر به اینکه برآورد میزان خسارت آفات برای بررسی توجیه اقتصادی مبارزه با آفتاب در تفکر کنترل تلفیقی آفات ipm اهمیت اساسی دارد و همچنین برای طراحان و برنامه ریزان بخش کشاورزی و بخش اقتصادی کشور مورد نیاز می باشد، لذا مطالب این کتاب که حاوی یک روش برآورد اقتصادی برای هر یک از ۱۴۰ آفت، بیماری و علف هرز مهم جهان می باشد بسیار مورد استقبال دانشجویان ، پژوهشگران و بخش اجرایی قرار گرفت. ضمناً به عنوان منبع اصلی در تدریس درسی با همین در دوره دکترای حشره شناسی مورد استفاده قرار دارد.۲ اکولوژی جمعیت حشرات ویژگی اثر : ۱۳۷۳– انتشارات دانشگاه تهران– این کتاب نخستین کتابی بود که در زمینه اکولوژی جمعیت حشرات به زبان فارسی چاپ می شد. در این کتاب نظریه های مختلف مرتبط با تغییرات جمعیت حشرات به ویژه طغیان ها و افول های جمعیت های و معادلات ریاضی مرتبط با آن مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. از همان ابتدای چاپ این کتاب، به عنوان کتاب درسی در دوره کارشناسی ارشد رشته حشره شناسی تدریس شده است.۳ اکولوژی حشرات ویژگی اثر : ۱۳۸۰– انتشارات دانشگاه محقق اردبیلی– این کتاب توسط پروفسور Price در آمریکا در سال ۱۹۹۸ چاپ شده است. دکتر قنبلانی این کتاب را در طی مدت شش سال با تلاش شبانه روزی ترجمه کرده است که دارای ۱۳۵۴ صفحه در دو جلد منتشر شده است. این کتاب در سال ۱۳۸۱ به عنوان کتاب سال دانشگاه تهران برگزیده شده است.۴ تجربیاتی در کشت بافتهای گیاهی ویژگی اثر : ۱۳۷۲– انتشارات دانشگاه تبریز– دکتر قنبلانی درباره این کتاب چنین می گوید: «در سال ۱۳۶۷ به مدت ۹ ماه برای گذراندن فرصت مطالعاتی همراه با خانواده به دانشگاه آی داهو در آمریکا رفتم. قرار بود در پروژه ای در مورد انتقال ژن مقاومت به سوسک کلرادوی سیب زمینی از یک گونه سیب زمینی وحشی به سیب زمینی اهلی من هم با فردی که روی این موضوع کار می کرد همکاری نمایم. به زودی متوجه شدم که لازمه شرکت فعال در این پروژه داشتن اطلاعات علمی با سطح بالا در زمینه کشت بافت های گیاهی است. لذا در حالی که خودم چندین درس را به عنوان استاد مدعو در آمریکا تدریس می کردم با ثبت نام در چندین کلاس کشت بافت های گیاهی و شرکت فعال در این کلاسها دوره تخصص «کشت بافتهای گیاهی» را گذراندم و پس از مراجعت به ایران اولین کتاب را در این زمینه تحت همان عنوان تدوین کردم.»۵ سوسک کلرادوی سیب زمینی ویژگی اثر : ۱۳۶۵– انتشارات دانشگاه تبریز– سوسک کلرادوی سیب زمینی تا سال ۱۳۶۳ به عنوان یک آفت قرنطینه ای در کشور ما محسوب می شد. ولی متاسفانه در آن سال برای نخستین بار در بعضی از مزارع سیب زمینی دشت اردبیل مشاهده گردید. لارو و حشره کامل این آفت از شاخ و برگ سیب زمینی تغذیه کرده و در صورت عدم کنترل آفت و بالا بردن جمعیت آفت، محصول سیب زمینی به کلی منهدم می شود. چون در آن سال ها هیچگونه اطلاعاتی در مورد این آفت به زبان فارسی وجود نداشت، لذا اینجانب با مرور بیش از ۲۰۰ مقاله علمی در مورد این آفت و با مخلوط کردن تحقیقات دو ساله خودم کتابی در این زمینه تالیف و چاپ نمودم که به شدت مورد توجه، استقبال و استفاده دانشجویان گیاه پزشکی، بخش اجرایی و زارعین قرار گرفت.۶ مقاومت گیاهان به حشرات ویژگی اثر : ۱۳۷۴– انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد– نظر به اینکه استفاده از ارقام گیاه برای کنترل حشرات آفت جزو سالمترین، موثرترین و کم هزینه ترین روش های مبارزه با آفت می باشد که از دهه ۱۹۳۰ در دنیا و بویژه در آمریکا رایج شده است و از طرف دیگر این موضوع که تخصص اصلی دکتر قدیر نوری قنبلانی می باشد تا دهه ۱۳۷۰ در ایران کاملاً مورد بی توجهی قرار گرفته بود، لذا وی با تدوین و انتشار کتابی در همین زمینه و تدریس مطالب این کتاب در دوره های تحصیلات تکمیلی دانشگاههای تهران و تربیت مدرس انگیزه لازم را در بین دانشجویان تحصیلات تکمیلی رشته حشره شناسی و سایر پژوهشگران برای انجام تحقیق در این زمینه ایجاد نموده و ده ها پروژه کارشناسی ارشد و دکترا را در این گرایش هدایت می کردند. منابع زندگینامه

/http://iranologyfo.com:

نوری، ابوالفضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالفضل نوری : فرمانده گردان کمیل لشگر۲۷محمد رسول الله(ص) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۷ در خانه ای آکنـده از رنـج ، تلاش و ایمان و از پدر و مادری از تبار پاکدلان و پرستشگرالهی دیده به جهان گشود. مادر مومن و پدر متدین برای خوب بودن فرزند اولشان سـنگ تمام گذاشتند و به محض از شیر گرفتن، ادب و اخلاق و صراحت و شجاعت را در کامش ریختند. بردباری ، سـخت کوشـی و همت بالاکه از خصلتهای پدرش بود،در شخصیت او نیز نمود پیداکرد.او در کلاس زنـدگی آزمون آزادی و آگاهی و درس چگونه زیسـتن را به خوبی برایش آموخت. در سایه چنین مراقبت هائی بود که اودر تمـام مراحـل عمرش چنـد سـال از همگان پخته تر می نمود. او کودکی بود آرام و کم حرف . شـیرین کاریهای کودکانه اش، نظر اهل خانه را به خود جلب می کرد. یکی از شیرین کاری هایش این بود که در چهار سالگی با تهیه کیف و کتاب و دفتر و مداد ادای دانش آموزان را در می آورد و آرزوی رفتن به مدرسه می کرد.

به محض رسـیدن به سن هفت سالگی به دبسـتان صائب پاگذاشت و با تلاش و کنجکاوی که از کودکی قرین ذاتش بود، به عنوان دانش آموز ممتـاز آن مـدرسه شـناخته شـد. روزی بازرسـی به مـدرسه می آیـد و از دانش آموزان سوالاـتی می کنـد و از آنها می خواهد که نام ادیسون را روی تخته سیاه بنویسند.

هیچ کدام از کلاس اولی ها نمی توانند املای چنین کلمه ای را روی تخته بنویسـند. ولی شـهید نوری به این کار موفق شده و مورد تشویق بازرس مربوطه قرار می گیرد . او با درجه ممتاز پای به دبیرسـتان شـریعتی گذاشـته و در سال شـشم به دبیرسـتان صدر جهان سـابق منتقـل می شود .در این دوره که دانش آموزان بنـا به اقتضای سن بیشتر دچار بحران روحی و فکری و اخلاقی می شونـد او با مایه های اخلاقی و مـذهبی که از خانواده آموخته بود به مطالعات مـذهبی روی آورده و با مطالعه مداوم جزوه های مذهبی از جمله نشـریه نسل نو و جزوه های انتشارات در راه حق با معارف اسـلامی آشـنا می شود. مطالعه ، شـرکت در مراسم مـذهبی و برنامه های مساجد او را از تحصـیل خویش باز نداشـته در درسـهای دبیرستان نیز به پیشرفت های شایانی دست یافت .ا و علم و ایمان مذهبی را در کنار هم به خوبی جمع می کند و در خرداد ماه ۱۳۵۶ با معدل الف موفق به اخذ دیپلم می شود و چنین توفیقی در درس و کتب فضائـل اخلاـقی و آلوده نشـدن درآن شـرایط بحرانی جـامعه و مفاسـد انبوه از یـک جوان دبیرسـتانی حکایت از میزان بالای عرفان واعتقاداودارد.

عشق به ادامه تحصـیل در کنار کمبود امکانات مادی او را به دانشـکده کشاورزی زنجان می کشاند .او در رشـته زراعت تحصیلات دانشـگاهی را از مهر ماه ۱۳۵۶ آغاز می کند. جدیت و تلاش همچون گذشـته از او دانشـجوی فعال می سازد. در همین زمان اسـت که کار سیاسـی و تشکیلاتی شهید نوری، آغاز می شود. این زمان مصادف است با اوج گیری نهضت آزادی بخش انقلاب اسلامی و شروع خیزش عمومی مردم مسلمان میهنمان و داغ شدن مبارزات ومباحث سیاسی در دانشگاه ها.

به اتفاق تنی چنـد از دانشـجویان همفکرش اقـدام به تاسـیس انجمن اسـلامی دانشـکده کرده و در تکوین و تـداوم فعالیت های آن، نقش اصـلی و ریاست انجمن را به عهـده می گیرد. چرخ نهضت اسـلامی و بحران های حاصل از آن شـتاب می گیرد و در موازات آن، حرکت های دانشـجوئی نیز پر شتاب تر و حادتر می شود و انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده کشاورزی زنجان نیز اعتراضات

و راه پیمائی و تظاهرات برعلیه حکومت ستمشاهی را برنامه ریزی کرده و دراه انـدازی برنامه های انقلابی سعی تمام می کننـد.این گروه در اندک مدتی به محور تحولات سیاسی زنجان تبدیل می شوند. آنان که از دور دستی بر تنور داغ نهضت اسلامی داشتند، شاهد نقش بسیار موثر شهید نوری و مدیریت مدبرانه اش در این حوادث بوده اند. فاصله زمانی ۱۳۵۷ تا۱۳۵۹ دوران فعالیت مستمر و تلاش بی وقفه ابوالفضل نوری در جهت تثبیت انقلاب پیروز و خونباراسلامی ایران است. بی تابی فوق العاده آن بزرگوار برای مقابله با مخالفین انقلاب و گروهک های شرقی و غربی است. در طی این مدت با پذیرش پست ها و مسئولیت های مختلف در نهادهای گوناگون، سعی می کرد تا دین خویش را به میهن اسلامی و شهیدان انقلاب و رنج کشیده های این مرز و بوم ادا سازد. او آسودگی خود را در عدم می دانست، لذا روح ناآرام و پر طلاطمش جز با تلاش آرامش نمی یافت. در کمیته فرهنگی جهاد سازندگی جهت آگاهی توده های شهری و روستائی بی تابانه می کوشید و با عضویت در کمیته برق این نهاد، می خواست روشنی بخش روح و جانشان باشد. عضو شورای مرکزی اتحادیه انجمن های اسلامی زنجان شد، و در آنجا چراغی شد برای روشنگری دانش آموزان. سپس مسئولیت انجمن اسلامی را در مسجد موسی بن جعفر (ع) به عهده گرفت و در کنار کار فرهنگی و روشنگری مردم منطقه به اتفاق دوستان و هم فکرانش، اولین شرکت تعاونی مصرف محله را بنیان گذاشت. سپس به سپاه رفت و با پیوستن به جمع سبزپوشان با پاسداری از دست آوردهای انقلاب در پست های مختلفی به تقویت ارکان این نهاد نو پای انقلابی پرداخت. مسئول اعزام نیرو شد و مسئول ستاد و زمانی نیز مسئول برنامه رادیوئی سپاه. در مدت زود گذر کارش در رادیو، در تثبیت و بازشناسی هویت و فرهنگ در حال نسخ زنجان اهتمام زیادی کرد. با شروع جنگ تحمیلی شهید نوری که دانشجوی سال آخر دانشکده کشاورزی زنجان بود. با احساس مسئولیت شرعی رو به میدان های جهاد و ایثار نهاد و با وارد شدن در جمع جانبازان ستاد جنگ های نا منظم سردار شهید، دکتر چمران، در عملیات طریق القدس (شکست حصر آبادان) شرکت نمود. این نخستین تجربه جنگی آن بزرگوار بود که وی را سخت شیفته فضای ملکوتی جبهه ها نمود و این راهی بود که با پای نهادن در آن به لقاء ا... توفیق یافت. پس از این عملیات شهید به شهر خود بازگشت و با عنوان مسئول اعزام نیروی سپاه به فعالیت های انقلابی خود ادامه داد. داشتن مسئولیت های ستادی وی را از جبهه و جنگ غافل نساخت. با توجه به روح پر شور و فکر پر شعور و دلی آکنده از ایثار، در هر بار که اعزامی در کار بود، به بهانه این اعزام خود نیز راهی جبهه شده و ضمن شرکت در عملیات ، دین خود را به دوستان شهیدش ادا می کرد. پس از چند بار شرکت در عملیات ، سرانجام در تاریخ ۲۲/۱/۱۳۶۲ در عملیات والفجر یک در آزمون عشق، افتخار توفیق یافت و به فیض عظمای دیدار معبودش شتافت و به جمع یاران محبوبش پیوست. او در فعالیتهای انقلابی و بعد از انقلاب با مهارت تمام در متن حوادث و با پویایی تمام حرکت کرد و هرگز خط صحیح انقلاب را وا نگذاشت. تا آخرین دم در خط مستقیم نهضت اسلامی سربازی فداکار ماند در جایی که پیل تنان سیاست باز در آزمون انقلاب قافیه ها را باختند، او با درک صحیحی که از شرایط و تحلیل درستی که از جریانات داشت، تابلوئی بود برای نجات یاران و دوستانش . او از نظر خصلت های مردی، جوانی بود صبور و شجاع و متین و صریح، هرگز دروغ نمی گفت و دو روئی پیشه نمی کرد .سخت مقاوم بود و بسیار کنجکاو و پر توان، چهره ای خندان داشت و سخنانش نقل مجلس دوستانش بود. شوخ طبع و جسور بود. با کوچکترها بسیار مهربان و با بزرگتران رفتاراش محترمانه بود. به تمامی دوستانش محبت می کرد و غم فراق هر کدام از آنان را زخمی بر دل خویش می دانست, شاید تلخ ترین حادثه زندگیش, متأثر شدن از شهادت, شهید اصغر نجفی بود. هر بار که به یاد خاطرات آن شهید می افتاد آثار غم جدائی بر چهره اش آشکار می شد.

پانزدهم فروردین سال ۱۳۶۲بود که آخرین خداحافظی را نمود و به قصد شرکت در عملیات برای همیشه, جای خود را در جمع خانواده خالی نمود. او در این سفر هدفش را سرزدن به بسجیان اعزام شده از سپاه زنجان اعلام کرد ، پس از دیدار با آن عزیزان, وقتی از قریب الوقوع بودن عملیات والفجر ۱ با خبر می شود, در بازگشت به زنجان تأخیر کرده و در این عملیات غرور آفرین با

حماسه سازان جبهه شرکت کرد. و در همین عملیات شهد شهادت را سر می کشد. ایشان در خانواده محور مسائل و وزنه ای در جمع نزدیکان بود. او پناهگاهی پر مهر برای برادران و خواهران کوچک و مشاوری امین و پخته برای پدر و عصای دست مادر زحمت کش و مهربانش بود. او به عنوان فرزند بزرگ خانواده آنقدر برای مادرش عزیز بود که آن والده پرمهر غم فراق وی را نتوانست مدت زیادی تحمل کند و با بی تابی تمام برای یافتن گمشده اش رهسپار دیار ابدیت شد. تسلای دوری از آن عزیز, عظمت هایی است که آفریده و خاطرات غرور آفرین است که از خود به جای گذاشته. او از میان اولیای بزرگ الهی, سخت شیفته علی (ع) و دلباخته عدالت آن بزرگوار بود. همیشه از آن بزرگ می گفت و با جملات و خاطرات او زندگی می کرد. روزی در حین کار در کارگاه قند شکن سازی پدرش به برادرش می گوید: آیا می دانی بهترین آرزوی من چیست؟ برادر را که وی را یک دوست می دانست با شوخی می گوید: واضح است تو تازه عقد کرده ای و آرزویت این است که نامزد خود را ببینی. او با تبسم پاسخ می دهد نه داداش خیلی پرت رفتی, من آرزویم این است که یک بار علی (ع) را ببینم و آنگاه شهید شوم. خوش به حال او و گرامی باد یاد او که چه نیتی صادقانه داشت خداوند نیز اجرصداقتش را داد و به آمال و آرزوهای بزرگ تری رسید. آرزویی جز دیدار با مولای خود علی (ع) و تمامی اولیای بزرگ الهی در بهشت رضوانش. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهیدوامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

نوری، ابوالقاسم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج میرزا ابوالقاسم نوری (و. ۱۲۳۶ ه.ق- ف. ۱۲۹۲ ه.ق)، صاحب کتاب «مطارح‌الانظار». مدفن او مقبره‌ی شیخ ابوالفتوح رازی در حضرت عبدالعظیم است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نوری، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

اسماعیل نوری

محل تولد : کهریز زنجان

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۲۹/۱/۱

زندگینامه علمی

حضرت آیت الله حاج شیخ محمد اسماعیل نوری در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی در خانواده مذهبی در یکی از روستاهای زنجان به دنیا آمد. دروس مقدمات را در زادگاهش یاد گرفت و در سال ۱۳۴۴ وارد حوزه علمیه زنجان شد. دروس ادبیات عرب و کتابهای

«شرح لمعه، اصول فقه و غیره» را در آن حوزه آموخت. در سال ۱۳۵۱ وارد حوزه علمیه قم شد و شروع به آموختن کتابهای «رسائل، مکاسب، کفایهٔ الاصول و ...» مشغول گردید.

در سال ۱۳۵۴ پس از قبولی در امتحانات پایانی سطح حوزه شروع به آموختن دروس خارج (آشنائی با کیفیت استنباط احکام فقهی) نمود. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مدرسه عالی تربیتی و قضایی طلاب قم (که امروزبه عنوان دانشگاه قم معروف شده است) مشغول تحصیل گردید و پس از گذراندن دوره آن در پاییز سال ۶۰ به زنجان بازگشت و در مراکز تربیت معلم و دانشگاه آنجا به تدریس مشغول شد.

استاد نوری در سال ۱۳۷۱ جهت استفاده مجدد از دروس فقه و اصول حوزه به شهر مقدس قم بازگشت. ضمن تحصیل در حوزه علمیه قم، در مرکز تربیت معلم آیت الله طالقانی قم تدریس می کرد و هم اکنون نیز در آن مرکز و دیگر مراکز آموزش عالی قم به تدریس مشغول است. این روحانی فعال در سال ۱۳۷۷ موفق به اخذ مدرک سطح ۴ (دکتری) از حوزه علمیه قم شد و در سال ۱۳۷۷ پس از اعلام آمادگی برای نمایندگی مجلس خبرگان رهبری و موفقیت در امتحانات مربوطه و تایید اجتهاد وی از طرف شورای نگهبان قانون اساسی به عنوان نامزد نمایندگی مجلس خبرگان رهبری از استان زنجان معرفی شد و با توجه به این که ایشان به رقیب خود (حضرت آیت الله حاج سید اسماعیل موسوی زنجانی ره) احترام فوق العاده قائل بود در دو سخنرانی تبلیغاتی انتخاباتی تلویزیونی از ایشان تعریف و تمجید کرد.

استاد نوری در اثر لیاقت هایی که از خود نشان داده بارها از طرف مسئولین به عنوان مدرس نمونه استانی مورد تقدیر قرار گرفته و در سال ۷۹ نیز به عنوان مدرس نمونه کشوری شناخته شده و از طرف وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران لوح تقدیر دریافت نموده و در حال حاضر به عنوان مدیر گروه آموزشی و پژوهشی معارف اسلامی و عربی مراکز تربیت معلم استان قم انجام وظیفه می کند.

نوری، علی حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی حسن نوری: فرمانده گردان ثارالله تیپ۵۷حضرت ابوالفضل(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در سال ۱۳۴۲ در شهرستان بروجرد به دنیا آمد . در سن ۳ سالگی از داشتن پدر محروم ماند و در دامان پر مهر مادر ارجمندشان پرورش یافت .تا پایان دوران دبیرستان واخذ دیپلم تحصیلات خود را ادامه داد . شهید از کودکی به ائمه اطهار و فرایض عبادی علاقه زیادی داشته و مراسم مذهبی را سروقت انجام می داد .در جوانی که همزمان با اوج مبارزات و انقلاب مردم ایران بر علیه حکومت شاه همراه بود، با مردم بروجرد بر ضد رژیم فاسد شاه در مبارزات شرکت داشت .

پس از پیروزی انقلاب با تشکیل سپاه پاسداران اسلامی به استخدام رسمی این نهاد مردمی در آمد و گلی شد از گلهای باغ سپاه . در طول خدمتش در سپاه در جبهه های نبرد حضور داشت .

از روزی که در اوائل جنگ به جبهه رفت تا چند روز مانده به پایان جنگ در جبهه ها حضور فعال وتاثیر گذاری داشت.

او که روزی به عنوان یک نیروی معمولی وارد جنگ شده بود پس از ابراز رشادتها وطی نمودن مراحل رشدبه فرمانـدهی گردان ثارالله درتیپ ۵۷ابوالفضل (ع) رسیده بود.

سرانجام این سردار ملی در بیست وهفتم خرداد۱۳۶۷ بر اثر اصابت ترکش در منطقه ماووت به خیل عظیم شهدای اسلام پیوست .
منبع:پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

نوری، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علیرضا نوری : قائم مقام فرمانده لشگر۲۷محمد رسول الله(ص)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
در مهر ماه ۱۳۳۱ در محلهٔ" سردار "در شهرستان" ساری "متولد شد. او پنجمین فرزند خانواده بود. هنگام تولد، پدرش به حج مشرف شده بود و پدر بزرگش اذان و اقامه در گوش او قرائت کرد. در سه سالگی به کودکستان رفت . از کودکی با پدرش به مسجد می رفت و با تقلید از پدرش نماز می خواند. بسیار پر جنب و جوش بود و با همهٔ بچه های محله ارتباط بر قرار می کرد و به کارهای دسته جمعی علاقه مند بود. کنجکاو بود و به ساختن وسایل و اسباب بازی بسیار علاقه داشت. گاهی در مغازه به پدرش کمک می کرد؛ به مطالعه و ورزش می پرداخت و در شنا و ورزش رزمی مقامهایی سب کرد. در سال ۱۳۳۷ به مدرسه ابتدایی رفت.
بسیار با استعداد بود و دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت به پایان رسانید و سپس در دبیرستان" شریف "شهرستان" ساری" ادامه تحصیل داد. در سال ۱۳۵۰ آخرین سال تحصیلی را می گذراند که پدرش را از دست داد. درگذشت پدر اگر چه غمی جانکاه و سنگین برای او بود ولی با بردباری به تحصیل ادامه داد و در همین سال موفق به اخذ دیپلم ریاضی شد. با فرارسیدن دوران خدمت سربازی به مدت دو سال در ارتش خدمت کرد و پس از پایان خدمت در سازمان محیط زیست مشغول به کار شد. در سال ۱۳۵۴ با شرکت در آزمون سراسری در دانشکده پلی تکنیک در رشته مهندسی راه و ساختمان پذیرفته شد. پس از مدتی به استخدام راه آهن در آمد؛ ابتدا در راه آهن ساری بود ولی بعدها به تهران منتقل شد و در قسمت پل سازی و ساختمان راه آهن به عنوان تکنسین مشغول شد.
علیرضا در کنار امور فنی دارای طبع شعر نیز بود و سروده هایی از او باقی مانده است.
علیرضا نوری در مهر ۱۳۵۵ با خانم" طوبی عرب پوریان "در مراسمی ساده ازدواج کرد. در سالهای سخت مبارزه با طاغوت، همراه با مردم مسلمان در مبارزات شرکت کرد و حضور موثر داشت.
پس از پیروزی انقلاب اسلامی به کمک چند تن مسئولیت حفاظت و نگهداری از تاسیسات راه آهن را به عهده گرفت. اولین هسته مقاومت با عنوان کمیته انقلاب اسلامی راه آهن را تشکیل داد و فرماندهی آن را متقبل شد. در کنار آن انجمن اسلامی کارکنان راه آهن را راه اندازی کرد. با آغاز تحریکات گروهکهای ضد انقلاب در انفجار لوله های نفتی در جنوب کشور علیرضا به اتفاق جمعی از همکاران به جنوب عزیمت کرد و کمیته انقلاب اسلامی را در راه آهن ناحیه جنوب تشکیل داد. پس از تثبیت اوضاع در راه آهن جمهوری اسلامی و سپردن مسئولیتها به افراد متعهد و کاردان، در سال ۱۳۵۸ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد. پس از گذراندن آموزش های لازم به عنوان فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مستقر در راه آهن انتخاب شد.
با آغاز جنگ تحمیلی علیرضا با استفاده از تجربیاتی که در دوران سربازی کسب کرده بود یک گروه هفتاد و دو نفره از پرسنل راه آهن را آموزش نظامی داد و به نام هفتاد و دو شهید کربلا- راهی جبهه های جنوب کرد. این گروه در محور سوسنگرد و بستان استقرار یافت. محاصره سوسنگرد توسط همین نیروهای اعزامی شکسته شد.

قبل از اینکه در پایگاه ابوذر مشغول کار شود مسئولیت ریاست راه آهن را به او پیشنهاد کردند ولی نپذیرفت و در پاسخ گفت: «در این شرایط که بچه ها به جبهه می روند، پیشنهاد مسئولیت برای من امتحان است که کدام را انتخاب کنم. من جبهه را می پذیرم.»
پس از شکست محاصره سوسنگرد در سال ۱۳۵۹ در حماسه دیگری به نام عملیات امام علی (ع) شرکت کرد که در کوههای اللّه اکبر در غرب سوسنگرد انجام گرفت. در این عملیات از ناحیه پا به سختی مجروح شد و علاوه بر آن دوازده ترکش به قسمتهای مختلف بدنش اصابت کرد. او را به بیمارستان شیراز منتقل کردند، پزشکان تصور می کردند که او شهید شده است و مهر شهید به سینه او زدند. پس از مدتی متوجه شدند هنوز جان دارد و می توان او را نجات داد. بلافاصله به تهران انتقال یافت و تحت مرقبتهای ویژه قرار گرفت و بهبود یافت. پس از بهبودی با عکسی که در بیمارستان از او در زمانی که مهر شهید به سینه داشت، گرفته بودند، عکس جدیدی انداخت که بسیار دیدنی بود. یکی از خواهرانش گفت: خوشا به حالت امتحان الهی را به بهترین نحو پاسخ گفتی. با لبخندی جواب داد: خواهرم هنوز خیلی مانده است. نوری که حدود شش سال در مناطق جنگی بود .به گفته مادرش پنجاه بار زخم برداشت که چهار بار جراحت او شدید بود. هر بار که مجروح می شد سه الی چهار ماه در بیمارستان یا منزل بستری بود.
علاوه بر این در جریان عملیات والفجر در سال ۱۳۶۱ دست راستش بر اثر انفجار مین قطع شد. اما هیچ یک از این آسیبهای جدی او را تلاش و فداکاری باز نداشت.
علیرضا نوری در طول سالهای انقلاب و جنگ مسئولیتهای متفاوتی داشت از جمله: راه اندازی کمیته انقلاب اسلامی در راه آهن مرکز، راه اندازی کمیته انقلاب اسلامی در ناحیه راه آهن جنوب، مسئول سپاه پاسداران راه آهن و تلاش در استقرار آن، فرماندهی گروه ۷۲ نفر از راه آهن برای جبهه های جنوب، فرمانده گردان شهید علم الهدی، فرماندهی عملیات امام مهدی (عج) و امام علی (ع)، جانشین فرمانده تیپ عمار لشکر ۲۷ محمد رسول اللّه، رئیس حراست راه آهن جمهوری اسلامی، جانشین فرمانده پایگاه ابوذر که در راه اندازی این پایگاه نقش مهم و کلیدی داشت، فرماندهی نیروهای قدس در اجرای مانور طرح لبیک یا خمینی، فرماندهی لشکر ابوذر در عملیات خیبر، راه اندازی و تاسیس پادگان نیروهای آموزشی مستقر در اتوبان قم، رئیس ستاد لشکر ۲۷ محمد رسول اللّه، فرمانده عملیات منطقه ۱ ثاراللّه تهران، قائم مقام فرماندهی لشکر ۲۷ محمد رسول اللّه و مسئول قرارگاه رمضان در جنوب.
هرگز در پی جایگاه و سازمانی و مقام و منزلت نبود. آنچه که او را به پذیرش تصدی امور وا می داشت احساس مسئولیت بود. خصوصیات روحی و اخلاقی بسیار جالبی داشت. انسان دوستی و مهربانی او زبانزد بود. هر کس یک بار او را می دید، شیفته ویژگی اخلاقی او می شد. پرکاری، پشتکار، نشاط و شادابی، امیدوار، ایثارگری، گذشت، مبارزه پی گیر، حسن ظن، دلسوزی مردم، ساده زیستی، داشتن و علم و دانش، توانمدی در فن بیان، صبوری، مقاوم در کارهای سخت و دشوار، داوطلب برای انجام کارهای خطرناک، هوش و استعداد از بارزترین ویژگیهای علیرضا بود. در کنار کارها سخت هراز گاهی شعری می سرود که از عشق و شور سرگشتگی روح او حکایت داشت.
در نوآوری و ابتکار استعدادی خاص داشت و معمولاً در کارها از ابتکار خود استفاده می کرد. حمید آخوندی در بیان خاطره ای در این باره می گوید: «ذهن و فکر مهندسی در کارهای فنی و مهارت و خلاقیت خاص داشت تا بدان حد که برای خود دست مصنوعی مکانیکی ساخت.» در بسیاری از زمینه های دیگر نیز دارای خلاقیت بود.
وصیت نامه خود را در تاریخ ۳ دی ۱۳۶۵ نوشت و دیدگاهها و عقاید خویش را در آن بیان کرد. علیرضا نوری سرانجام در ۹ بهمن ۱۳۶۵ در منطقه عملیاتی جنوب شلمچه در حالی که نیروهای بسیجی را در عملیات کربلای ۵ فرماندهی و هدایت می کرد، بر اثر اصابت ترکش به ناحیه سر و سینه به شهادت رسید. سید مهدی حسینی درباره نحوه شهادت وی می گوید:
در ۹ بهمن ۱۳۶۵ بعد از عملیات کربلای ۵ به همراه راننده اش برای نجات یک مجروح راننده را به کنار می کشد و خود به جای

راننده می نشیند. اما در ادامه راه در اثر انفجار خمپاره و اصابت ترکش به ماشین و سر و صورت و سینه به شهادت می رسد.
در جریان عملیات کربلای ۵ علیرضا، قائم مقامی فرمانده لشکر ۲۷ رسول اللّه را برعهده داشت.
در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۶۵ سه روز قبل از شهادت خبر شهادتش را به همسرش می دهد و توصیه می کند که برای او گریه نکنند و بر مصیبت امام حسین (ع) و زینب کبری گریه کنند. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

نوری، فضل‌الله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از اکابر علماء مجتهدین و اجلای فقهاء و محدثین امامیه در ۱۲۵۹ ق متولد شد. پدرش مرحوم آخوند ملاعباس معروف به پیشنماز از علمای متقی و معروف بود. شیخ فضل‌الله پس از انجام تحصیلات مقدماتی و سطح عازم بین‌النهرین شد و قریب ده سال در عراق توطن نمود وی از شاگردان برجسته میرزا محمد حسن شیرازی بود و غیر از فقه و اصول و حدیث و کلام و فلسفه و ریاضیات، علوم غریبه مانند جفر و غیره را آموخت و شاعر هم بود و تخلص نوری داشت.
شیخ فضل‌الله پس از مراجعت از عتبات از معاریف علماء گردید و کار و بارش خیلی رونق گرفت و مرجعیت تام پیدا کرد و مورد توجه شاه و امناء دولت قرار گرفت. در واقعه تحریم تنباکو و بلوای آن شیخ در کنار حاج میرزا حسن آشتیانی قرار داشت و جزو چند مجتهد مجاهد بود. اعتمادالسلطنه برای رفع بحران تنباکو چندین بار به او مراجعه و از طرف شاه درخواست کرد به نحوی که ممکن است به غائله خاتمه دهد ولی شیخ جز بطلان قرارداد و جمع کردن بساط انگلیسها راهی را ارائه نداد. در مجلسی که در دربار از علماء و بزرگان برای مسأله تنباکو تشکیل شد شیخ فضل‌الله جدا در لغو قرارداد پافشاری کرد و ناصرالدینشاه ناچار در اجرای فتوای میرزای شیرازی و خواسته علمای تهران قرارداد را لغو و مبلغ پانصد هزار تومان غرامت پرداخت. شیخ فضل‌الله پس از فسخ قرارداد چند تلگراف به آیت‌الله شیرازی مخابره و ضمن اعلام فسخ قرارداد درخواست نمود فتوای حلیّت دخانیات را توسط او صادر نماید. شهرت و آوازه شیخ از احراز سلطنت ناصرالدینشاه به اوج رسید. اتابک برای حفظ خویش خود را به او نزدیک کرده، بیشتر دعاوی دولتی را به محضر او احاطه می‌کرد.
مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی در این باره چنین نوشته است: باری عین‌الدوله صندوق مالیه را ترتیب داد و خرابی دربار را خواست اصلاح کند لکن جهالت و استبداد و تکبر این شاهزاده کار را خرابتر کرد. با حاج شیخ فضل‌الله متحد گردید امورات شرعی و عرفی بلکه مملکتی را راجع به محکمه شیخ نوری نمود تا آنکه کار شیخ بالا گرفت و کارهای عمده را صورت و انجام می‌داد.
شیخ فضل‌الله که در دوران صدرات عین‌الدوله فعال مایشاء و همه کاره بود از این موقعیت مغرور شد و از دوستان قدیم مانند سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی خود را کنار کشید و طبعا عین‌الدوله هم با داشتن شیخ فضل‌الله توجه زیادی به آن دو نداشت. این مسأله باعث شد که طباطبائی و بهبهانی طریق دیگری انتخاب کنند و آن مخالفت با عین‌الدوله و تأسیس عدالتخانه بود.
جبهه‌گیری روحانیت در دو جناح از همان موقع آغاز شد. شیخ فضل‌الله با همکاری شیخ علی‌اکبر بروجردی، شیخ محمد آملی از یک طرف و سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی از طرف دیگر مبارزه شدید و علنی خود را آغاز کردند. شیخ فضل‌الله توانست سید ابوالقاسم امام‌جمعه را نیز با خود همراه سازد.
اولین ضربتی که به گروه شیخ فضل‌الله وارد شد تخریب ساختمان بانک استقراضی روس بود که با فتوای سید محمد طباطبائی انجام

گرفت.

توضیح آنکه در ۱۳۰۸ ه.ق ناصرالدینشاه امتیاز مؤسسه رهنی که بعد به بانک استقراضی تبدیل گردید به دو نفر از اتباع روسیه واگذار نمود. روسها تصمیم گرفتند که اداره مرکزی بانک را در بازار احداث نمایند از این رو پس از تفحص، محلی را در نظر گرفتند که در اراضی موقوفه سید ولی که در آخر بازار کفاشها واقع و مدرسه مخروبه و قبرستان متروکه بود، برای ساختمان درنظر گرفتند. برای اجازه آن به چند نفر از روحانیون مراجعه کردند، ولی هیچکدام زیربار اجازه نرفتند، سرانجام به حاج شیخ فضل‌الله رجوع کردند و او حاضر شد اراضی مزبور را جهت ساختمان بانک به مبلغ هفتصد و پنجاه تومان به ملاحظه تبدیل به احسن به روسها بفروشد و روسها عمارت بزرگ و مجللی در آن زمین موقوفه برپا کردند. در ۱۳۲۳ ه.ق که مبارزه در جناح روحانی آغاز شد از طرف سید محمد طباطبائی موضوع در چند مجلس مطرح و بعضی از وعاظ به آتش دامن زدند تا اینکه در یک روز جمعیتی حدود بیست هزار نفر به محل بانک رفته و ساختمان مزبور را در یک طرفه‌العین محو و نابود کردند.

بعد از مراجعت مظفرالدینشاه از سفر سوم اروپا، عین‌الدوله در مظان اتهامات زیادی قرار گرفت و جناحهای مختلف علیه او شروع به فعالیت نموده شبنامه‌ها منتشر شد و روزنامه‌ها تهمتهای فراوان به او زدند. بازار سیاست از هر طرف آشفته‌تر شد و موضوع چوب زدن تجار قند و تبعید سعدالدوله وزیر تجارت به مناسبت حمایت از تجار، دسته دیگری از اصناف و تجار را در صف مخالفین عین‌الدوله جا داد. موضوع تأسیس عدالتخانه که نخستین خواسته روحانیت و تجار و اصناف بود ظاهرا مورد موافقت شاه قرار گرفت؛ ولی عین‌الدوله با وعده و وعید در انجام آن تعلل می‌کرد. شیخ فضل‌الله با هوش و فطانت خاصی که داشت سقوط عین‌الدوله را نزدیک دید و برای اینکه در آینده جایی برای خود داشته باشد با سید عبدالله و سید محمد مجددا نزدیک شد ولی این بار سیدین او را به بازی نمی‌گرفتند و رفت و آمد آنها ظاهری بود. شیخ فضل‌الله از لحاظ مراتب علمی و فقاهت اعلم بر سایرین بود ولی در این برهه از زمان حاضر بود در کنار پیشوایان دیگر قرار بگیرد. از این رو در قیامی که منجر به صدور فرمان مشروطیت گردید خدمات زیادی انجام داد ولی سید عبدالله بهبهانی که رقابت شدیدی با او داشت بین شیخ فضل‌الله و سایرین افتراق ایجاد کرد. شیخ فضل‌الله حاضر بود همه گونه با آنها همراهی و همکاری کند ولی مخالفین او را به حریم خود راه ندادند و او ناگزیر از صف آنان اعراض نموده خود را به دامان محمد علیشاه انداخت و مشروطه مشروعه را برای خود عنوان نمود و در آن زمینه که عاقبتی ناگوار برایش داشت گام برداشت. تا زمانیکه مظفرالدینشاه حیات داشت اختلاف بین مشروطه خواهان و مستبدین زیاد به چشم نمی‌خورد و جبهه‌های مخالف و موافق در مقابل یکدیگر قرار نگرفته بودند ولی پس از مرگ او و اعلام پادشاهی محمد علیشاه وضع تغییر کرد. سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی با قبول نمایندگی اقلیتهای مذهبی در گردش کار مجلس سرپرستی داشتند. دولت‌ها برای پیشبرد اهداف و مقاصد خود بد آنها توسل می‌جستند و هر کاری با مداخله آنها انجام می‌گرفت. منزل آندو، محل رفت و آمدهای سیاسی بود، همه چیز در اختیار آنها قرار گرفته بود و شیخ فضل‌الله در عوض تمام قدرت خود را از دست داده بود.

در یکسال اول سلطنت، محمد علی شاه آنچنان که منعکس شده است با مشروطه مخالف نبود ولی دستجات تندرو، مانند بعضی از نمایندگان، انجمن‌های مختلف و مطبوعات موجبات جدایی شاه را از مشروطه و مجلس فراهم کردند. قتل اتابک، سوءقصد به محمد علی شاه و فشار به شاه برای اخراج درباریان از موجباتی بود که شاه را نسبت به مشروطیت منزجر نمود و خواه و ناخواه به دامن استبداد پناه برد. شیخ فضل‌الله هم که از نشستن روی قالیچه محروم شده بود برای بدست آوردن قدرت در تشویق و کمک به برنامه‌های استبدادی شاه تأثیر بسزایی داشت.

شیخ فضل‌الله در مقابل روحانیون مشروطه خواه جناح مستبدرا پی‌ریزی کرده خود در رأس آن قرار گرفته و عنوان مشروطه مشروعه به آن داد؛ زیرا وی معتقد بود مشروطه را چون شاه مرحوم به ملت اعطاء کرده چیز بدی نیست ولی منظور آن شاه مشروطه مشروعه

است که با موازین شرعی تطابق دارد.

اقدامات شیخ فضل‌الله علیه مشروطه و مشروطه‌خواهان از اوایل ۱۲۸۶ ش آغاز شد و در روز سوم تیر ماه همانسال در رأس عده‌ای از روحانیون و طلاب و اصناف که بالغ بر پانصد نفر می‌شدند به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا تحصن اختیار نمودند. وعاظ حاضر در آن تحصن همه روزه ضمن ایراد سخنانی حکومت مشروطه را خلاف شرع دانسته و تقاضای جدی از شاه به عمل آورده که باید مشروطه مشروعه شود. در همان ایام همه روزه تلگراف‌هایی در این زمینه با امضای شیخ فضل‌الله و سایر روحانیون و مجتهدین به علمای نجف مخابره می‌گردید و همچنین تلگراف‌هایی به تمام شهرهای ایران مخابره می‌شدند. مهمترین واقعه‌ای که علیه مشروطیت با سرپرستی و ارشاد شیخ فضل‌الله صورت گرفت واقعه توپخانه بود. ابتدا عده‌ای از اجامر و اوباش و مخالفین مشروطه به سرکردگی مقتدر نظام و صنیع حضرت به مجلس شورای ملی حمله برده بین آنها و مخالفین مجلس کار به تیراندازی رسید و سپس دامنه زد و خورد به توپخانه کشیده شد. در توپخانه شیخ فضل‌الله و شیخ علی‌اکبر بروجردی و شیخ محمد آملی و حاج میرزا ابوطالب زنجانی در مسند فرماندهی نشسته و وعاظی مانند سید محمد یزدی و سیداکبر شاه و سید علی آقا یزدی حاضر بودند و هر کدام به نوبت بالای منبر قرار گرفته، مطالبی در ذم مشروطیت و مجلس ایراد می‌نمودند. سرانجام شیخ فضل‌الله به منبر رفته و مشروطه‌خواهان را تکفیر نمود و آنان را به عنوان مرتد و بابی نام برد. در میان مستبدین عده‌ای مشروطه خواه هم داخل شده بودند و گاهی با فرستادن صلوات سخنان ناطقین را قطع می‌کردند و یا شعارهایی می‌دادند. برای آرامش مجلس مستبدین شخصی را به نام میرزا عنایت زنجانی که بیش از همه شعار می‌داد گرفته و او را کشتند و نعش او را به درختی آویزان کردند. واقعه توپخانه دو سه روزی به طول انجامید.

سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی هم در مقابل اقدامات شیخ فضل‌الله و اعوان و انصارش ساکت ننشسته، علمای نجف را نسبت به او بدبین ساختند و در نتیجه عده‌ای از علمای نجف مانند محمد حسین میرزا خلیل، آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی طی تلگرافی شیخ فضل‌الله نوری را به علت مخالفت با مشروطه تکفیر کردند و متذکر شدند مخالفین را به ارض اقدس تبعید نمایند. متن تلگراف علمای نجف چنین بود:

حجج اسلام بهبهانی، طباطبائی؛ چون نوری مخل آسایش و مفسد است تصرفش در کلیه امور حرام است.

کشمکش بین مشروطه خواهان و مستبدین سرانجام به خون کشیده شد و لیاخف به دستور محمد علی شاه مجلس را به توپ بست و صدای مجاهدین و مشروطه‌خواهان موقتا خاموش شد. جمع کثیری از مجاهدین و مشروطه‌خواهان به زندان باغشاه افتادند و عده‌ای نیز به وضع فجیع اعدام گردیدند، بهبهانی و طباطبائی هم به تبعید رفتند. شاه در باغشاه به تخت نشست و شیخ فضل‌الله نیز مجددا به قدرت رسید و مقام و موقعیتش از سال‌های قبل بیشتر شد و آنچه او می‌گفت شاه به انجامش می‌کوشید.

در آبان ماه ۱۲۸۷ به دستور شیخ فضل‌الله نوری اجتماع بزرگی در باغشاه مقر محمد علی شاه با شرکت روحانیون، رجال، معاریف، بازرگانان، اصناف و مالکین تشکیل شد و مذاکراتی پیرامون نوع حکومت در ایران آغاز شد. شیخ فضل‌الله فریاد برآورد مشروطه با شریعت سازگار نیست و تلگراف‌هایی را که از طرف بعضی از روحانیون شهرها و مردم در مخالفت با مشروطه رسیده بود قرائت نمود. سرانجام عریضه‌ای به شاه نوشته و استدعا کردند از مشروطه صرفنظر نمایند. عده زیادی از علماء این عریضه را امضاء کردند، امضاء اول مربوط به شیخ فضل‌الله بود.

یک هفته بعد مجددا جلسه‌ای در باغشاه با حضور علماء و بزرگان و معاریف تشکیل گردید و شاه نیز در آن جلسه مشارکت کرد و مصرا از وی خواستند که مشروطه را فراموش کند.

محمد علی شاه اعلامیه‌ای انتشار داد و متذکر شد چون پیرو احکام مقدس اسلام می‌باشم و چون علماء اعلام نموده‌اند مشروطیت خلاف شریعت است لذا انصراف خود را از مشروطه اعلام می‌داریم. اعلامیه محمد علی شاه در اذهان مشروطه‌خواهان تأثیر بسیار

بدی گذاشت. همه می‌دانستند تصمیم شاه ناشی از تلقین شیخ فضل‌الله است، از این رو عده‌ای کمر به قتل او بستند و برای اجرای قتل کریم دواتگر را انتخاب نمودند. ساعت ۸ بعدازظهر روز ۹ دی ماه ۱۲۸۷ هنگامی که شیخ با چند نفر از خادمین خود عازم منزل بود مورد سوءقصد قرار گرفت و شیخ و سه نفر از خادمین مجروح شدند. ضارب وقتی دستگیر شد تیری در دهان خود خالی کرد و مجروح شد. شیخ فضل‌الله پس از مدتی ضارب خود را بخشید و قریب یک ماه بستری بود تا سرانجام بهبود یافت (کریم دواتگر سرانجام به تیر غیب گرفتار و کشته شد).

فتح تهران توسط قوای بختیاری و مجاهدین گیلان به جنگ مستبدین و مشروطه خواهان پایان داد. محمد علی میرزا از سلطنت خلع و احمد میرزا ولیعهد به جانشینی او به تخت نشست و عضدالملک نایب‌السلطنه شد. مستبدین و طرفداران محمد علی شاه دو دسته شدند، عده‌ای همراه او به سفارت روس رفتند و عده‌ای هم در دیگر سفارت‌خانه‌ها بست نشستند. قبل از گرفتاری شیخ فضل‌الله از سفارت روس به او مراجعه شد و به او تأمین جانی و مالی پیشنهاد کردند، ولی شیخ نپذیرفت و شهادت را بر توسل بر اجنبی ترجیح داد.

جریان دستگیری و محاکمه و اعدام شیخ فضل‌الله در چند کتاب منقوش است. مرحوم مهدی ملکزاده در کتاب تاریخ مشروطه خود مشروحا به این موضوع اشاره کرده است که ما عین نوشته ایشان را نقل می‌نماییم:

توقیف و حبس حاجی شیخ فضل‌الله

به خلاف محمد علی شاه و صدر اعظمش سعدالدوله و جمعی از وزرا و درباریان و رجال مستبد که نامردانه پس از آنهمه جنایت و آدم‌کشی راه فرار را پیش گرفتند و به سفارت اجنبی که بزرگترین دشمن استقلال ایران بود پناه بردند. حاجی شیخ فضل‌الله استقامت و شخصیت خودش را حفظ کرد و در خانه ماند و منتظر پیش آمد و تقدیرات شد. می گویند همانروز که محمد علی شاه به سفارت رفت سعدالدوله برای حاجی شیخ فضل‌الله پیغام فرستاد که جان شما در خطر است و خوب است به یکی از سفارتخانه پناه ببرید ولی حاج شیخ فضل‌الله از این پیشنهاد سرباز زد و زیر بار این ننگ نرفت و جواب داد مقام روحانیت من اجازه‌ی اقدام به این عمل را نمی‌دهد.

در همانروز کسانی که از طرف حاجی شیخ فضل‌الله به وسیله پنجاه عدد تفنگ سه تیر که از دولت گرفته بود مسلح شده بودند و در اطراف خانه‌اش سنگربندی کرده و تا ساعت آخر با مشروطه‌خواهان جنگیدند متفرق شدند و از صدها نفر پیروان و مریدان که همه روز گردش جمع می‌شدند و در مجمعش حضور پیدا می‌کردند کسی دیده نمی‌شد و جز چند نفر مستخدم شخصی و افراد خانواده‌ای کسی در خانه و اطراف او نبود روز ۱۲ رجب جمعی از مجاهدین به خانه شیخ رفتند و او را دستگیر نمودند و به وسیله درشکه به میدان توپخانه‌اش آوردند و در یکی از اطاق‌های طبقه فوقانی محبوسش نمودند آری شیخ در همان میدان توپخانه که در یک سال و نیم پیش در پوش سلطنتی که برای او برپا کرده بودند و در صدر آن جای داشت و هزارها نفر را بر ضد مشروطه و حکومت ملی قیام داده بود محبوس گردید.

ناگفته نگذاریم به خلاف رفتار عمال استبداد با محبوسین باغشاه مجاهدینی که شیخ را دستگیر و محبوس نمودند کوچکترین بی‌احترامی در حق او روا نداشتند و کاری که موجب رنج و شکنجه‌ی بدنی و یا روحی او بشود ننمودند و می‌توان گفت تا حدی با احترام به او عمل کردند.

شیخ از زمانیکه حبس شد تا موقعیکه اعدام گشت تمام ساعات را با بردباری و خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد و راه عجز و ناله و توسل به این و آن را در پیش گرفت و شخصیت خود را حفظ کرد.

محاکمه و اعدام

محققین و کسانی که به تاریخ نهضت‌های ملل و انقلابات امم آگاهند به خوبی می‌دانند که در انقلابات ملی همینکه کسی جلب به

محکمه انقلابی شد مخصوصا اشخاص مهم که گذشته‌ی آنها برای همه روشن است و به خوبی و بدی آنها همه آگاهی دارند و عهده‌دار و رهبری دسته مخالف را داشته‌اند قبلا محکوم به اعدام بوده و تشکیل محکمه جز صورت سازی چیز دیگری نیست.

حاجی شیخ فضل‌الله هم از این قاعده عمومی مستثنی نبود و می‌توان گفت که پیش از محاکمه محکوم به اعدام شده بود و همینکه دستگیر و جلب به محکمه انقلابی شد محکومیت او غیرقابل اجتناب بود.

محکمه انقلابی در عمارت توپخانه که در قسمت جنوبی میدان توپخانه بود با عضویت رؤسای مجاهدین تشکیل گردید و به همان نحویکه صنیع حضرت و آجودان‌باشی را محاکمه نمودند شیخ را احضار به محاکمه او پرداختند.

ناگفته نگذاریم که اعضای محکمه انقلاب اکثرشان سران مجاهدین تندرو و بقول معروف دو آتشه بودند و رؤسای معتدل و سرداران از عضویت محکمه سرباز زدند و خود را به آنچه می‌گذشت نمی‌خواستند آشنا کنند و حتی به روبرو شدن با جلب شدگان خودداری کردند.

ادعانامه

شیخ ابراهیم زنجانی ادعانامه‌ی مفصلی که حاکی بر

مجرمیت شیخ بود قرائت نمود و اعدام مجرم را از محکمه تقاضا کرد. چون ادعانامه‌ی مذکور دارای مقدمه طولانی است و درج آن در این تاریخ چیزی بر معلومات خوانندگان نمی‌افزاید از نگارش آن صرفنظر نموده و اصل ادعانامه را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

وقتی که شدت و ظلم جور مقتدرین و عالم نمایان به احکام ناسخ و منسوخ و ناحق ایشان و تعطیل احکام اسلام و هرج و مرج امور خواص و عام در ایران به نهایت شدت رسید عموم خلق علاج را به مشروطیت دولت دیدند که اساس آن این است که تصرفات امرا و عالم نمایان و پادشاه در نفوس و اعراض و اموال خلایق به طور دلخواه مطلق نبود، حدی در تصرف پادشاه و حکام و دیگران بود و احکام الهیه چنانچه در اسلام مقرر است در حق همه جاری شود نه اینکه وقتی مقتدرین مرتکب فساد بشوند منعی نباشد و ضعفا صد مقابل مجازات ببینند و جمعی همیشه در کمال راحت و معبودیت دسترنج دیگران را گرفته به صرف عیش رسانیده و ایشان را در ذلت و بدبختی نگاهدارند.

جمعی از عقلا از طرف مردم جمع شده و مشاوره در اصلاح امور مملکت و معیشت و حفظ آب و خاک و رفع تعدی متعدیان نموده و نگران باشند که آنچه مردم بعنوان مالیه برای حفظ امنیت می‌دهند به مصرف عیاشی غارتگران نرود.

مظفرالدین شاه قبل از محمد علی میرزا مخلوع این استدعای ملت را قبول کرده قانون و عهدنامه اساسی را امضا کردند و جنابعالی هم با چند نفر از معروفین علما در استحکام این اساس دخالت داشته زیاده از هشت ماه اغلب خودت حاضر مجلس شوری بود و با حضور شما و جمعی دیگر مواد قانون اساسی نوشته شده و تصحیح شد، چه شد ناگهان شق عصای امت کرده ایجاد خلاف میان مردم نموده و علم مخالفت بلند کرده و جمعی از اشرار را بدور خود جمع نموده و ماده‌ی مفسده عظیم و علت اولیه‌ی خونریزی پنجاه هزار نفر نفوس ایرانی بی‌گناه و هتک اعراض و رعب قلوب و سلب بیشتر از صد کرور اموال و تخریب آبادیها گردیدید، اگر این عنوان حرام بود چرا خود هشت ماه در استحکام آن کوشیدی و اگر حلال و واجب بود چرا با آن شدت مخالفت نمودی و مردم را به ضدیت با یکدیگر دعوت فرمودی چرا بعد از اینکه اظهار مخالفت کردی مکرر به تو نصیحت کردند یک شب بنده خوده هم بودم در خانه آقای میرزا سید محمد طباطبائی، آقا سید عبدالله بهبهانی هم بود و بیست و پنج نفر از معتبرین وکلا هم حاضر بودند قسم غلیظ و شدید در حضور کلام‌الله مجید یاد کردی که خیانت به ملت نکرده، همیشه موافقت با مشروطیت نمایی مجددا بعد از چند روز قسم را شکسته ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی بعد جماعتی را گرد آورده و گفتی خلاف من فقط در سر آن یک ماده قانون اساسی است، باز جمعی همان ماده را برداشته در خانه خودت آورده، بنده هم بودم و به اتفاق بیست نفر

از وکلا مدلل کردیم که همان ماده همانطور که هست باید نوشته شود باز قرآن حاضر کرده قسم مؤکد یاد کردی که دیگر ابدا مخالفت نکنی و فردا به مجلس بیایی به ناگاه قسم و عهد را شکسته به حضرت عبدالعظیم رفتی در حضرت عبدالعظیم کتبا و نطقا چه افترا که به وکلا نزدی چه فساد بود که نکردی به چه دلیل وکلا را بابی و دهری خواندی آیا تصور نکردی که در قانون انتخابات بعموم اهل ایران دستورالعمل داده شده که هرکس را متدین و امین دانند انتخاب کنند.

آیا همه مردم بابی بودند که بابی انتخاب کردند یا سایرین غیربابی بودند و در میان خود امین را غیربابی نیافتند یا آنکه خاصیت دیوارهای بهارستان بود که کسانیکه آنجا آمده‌اند بعد از چند ماه بواسطه پولهائی که شما گرفتید آنها بابی شدند.

در حضرت عبدالعظیم هر مجمع فساد که شما رئیس آن بودید جمعی از اوباش مفتخوار را از چند هزار تومان تا چند دینار خرج می‌دادید. آیا این پولها را که به شما داده بود که فساد کنید، آیا از خود می‌دادید، جنابعالی هم مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت کردید این پول را از کدام تجارت یا صناعت یا کسب گرد آوردید، این یا رشوه احکام و یا مال فقرا و ایتام بود البته این پول را در مدتی جمع کرده بودید به چه دلیل در پیش چشم خودت فقرا و ضعفا و ایتام با کمال عسرت معیشت می‌کردند و تو این اموال فقرا را ضبط کرده زیاده از عیش با وسعت در چنین مقام افساد و اشرار می‌دادی، اگر شما مشروطیت را حرام دانستید دیدید که عموم علماء مرجع تقلید عتبات و سایر بلاد ایران جز چند نفر ریاست طلب و دنیاپرست همه آن را واجب دانستند و اقلا نه عشر مردم ایران در طلب آن جان می‌دادند آیا ممکن است حرمت چنین چیزی مضر دین باشد تا منکر آن کافر و مرتد و مستحق قتل گردد، نهایت اینکه بی‌انصافی کرده می‌گفتید مسئله خلافی است رأی من این است که باید تأیید مقتدرین و ظلام کرد در چنین مسئله خلافی مخالف آن عاصی نیست تا چه رسد با آنکه کافر باشد.

پس به چه دلیل اشرار را اغوا می‌کردید که مشروطه‌طلبان را از قتل و ضرب به هر اذیت معاف ندارند.

بعد از آنکه مقدار پولها که گرفتید در حضرت عبدالعظیم به مصرف افساد رسانیدید و نمی‌دانیم چه قدر ذخیره کردید.

و بالاخره از آنجا مأیوس شدید این حرام که می‌گفتید کم کم حلال شد و سکوت جایز گردید؛ زیرا رأی شما تابع اشارات بود و در واقعه‌ی میدان توپخانه نمی‌دانم وجه مأخوذی به چه کثرت بود که به آن شدت اقدامت وحشیانه و متجاهرانه را نمودید خود را رئیس‌الاسلام نامیده با مهتر و قاطرچی و ساربان و کلاه‌نمدیهای محلات و اشرار همدست شده چادر در میدان زده در حضور مبارک شما آن اشرار مستانه فریاد ما چای و پلو خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم، بلند کرده و همه قسم رذالت و فحاشی کردند. چند نفر بی‌گناه را کشتند و به اشاره و سکوت شما از درخت آویخته چشم مقتولین را با خنجر در حضور عالی درآوردند بفرمایند آن مقدار مصارف که با آن جمعیت و شرارت صرف می‌شد و جنابعالی شرکت داشتید از چه محل حلال بود تلگرافات افساد شما به شهرها در تلگرافخانه‌ها موجود است کدام فساد و شرارت را در آن چند روز محض میل محمد علی میرزا فروگذار کردید. آیا می‌توان گفت این است حمایت اسلام، شما را به هرچه اعتقاد دارید قسم می‌دهم اگر حضرت پیغمبر یا امام علیه‌السلام حاضر بودند آن مجمع شما را به چه نام می‌نامیدند.

بعد از اینکه از فساد میدان توپخانه نتیجه مطلوبه حاصل نکردید با دست‌های مخفی که هشیاران می‌دیدند در همه قسم فساد و هرج و مرج در اجتماعات و انجمن‌ها و اغتشاش بلاد و مغشوش کردن ذهن محمد علی میرزا و تقویت او به مخالفت ملت اقدام کافیه کردید در بیرون رفتن محمد علی میرزا از شهر به باغشاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا و محل امید ملت ایران سرسلسله شاپشال و امیر بهادر و مفاخرالملک و صنیع حضرت و مجلل و مجدالدوله و حاجی محمد اسماعیل مغازه و امثال ایشان شما بودید.

و اکثر دستورالعملها را می‌دادید آیا شکستن عهد و قسم و توپ بستن به خانه خدا و قتل نفوس و هتک قرآن و زدن افترا و بهتان به وکلای پارلمان این اعمال را حلال می‌دانستید یا خیر آیا در حبس و زجر سادات و محترمین و به حلق آویختن مظلومین و حبس و زنجیر مردمان بی‌تقصیر و کشتن آن جمع کثیر محمد علی میرزا را مصاب می‌دانستید یا مخطی، اگر مخطی می‌دانستید چرا نهی

نکردید اگر قدرت نداشتید چرا مثل ملت علم اعتراض و تحصن به حضرت عبدالعظیم و جمع نمودن مردم و جلوگیری از منکر و رفع فساد نکردید بلکه با کمال خرمی و انبساط به تبریک رفته و اظهار شادمانی کردید و تأیید شدت‌هایی که کردند نمودید.

آیا آن قتل نفوس و گرفتاری و تبعید محترمین و تصرفات در اموال ملت که ذخیره‌ی چند ساله‌ی ایران بود و اخذ تقدیمات بر حکومتها و اعطاء مناصب و تصرفات در خزانه و مالیه مملکت از مالیات و گمرک و تلگرافخانه و غیرها و اتلاف اشیاء ذخیره و پامال کردن اسلحه قورخانه و تقویت در فرستادن لشکر به یک شهر معتبر ایران مثل تبریز که چندین هزار ضعفا و عجزه و نسوان و اطفال دارد و در خانه خود نشسته هجوم بر کسی نمی‌کردند، بلکه در مقابل زورگویی آنها دفاع از خود می‌کردند این فرستادن توپها و افواج و امثال رحیم‌خان و بستن راه آذوقه بر مردم یک شهر و تخریب و غارت دهات آذربایجان و هتک نسوان و تصرف در تمام امور و اموال مردم و هوای نفس که از محمد علی میرزا و مشیرالسلطنه و قوام‌الدوله و مجدالدوله و امیربهادر و سایر شرکاء شما بودند که سلطنت غیرمشروطه عبارت از اینگونه کارها است اینها را شرعی و صحیح می‌دانستید:

اگر شرعی نمی‌دانستید به خط خود نوشته بدهید اگر شرعی می‌دانستید به چه جهت تأیید می‌کردید و شب و روز با مشیرالسلطنه و امیربهادر ترتیبات می‌دادید. لامحاله مشروطیت از این حرام‌تر نبود، پس چرا برای منع این کارها اقداماتی نکردید به حضرت عبدالعظیم نرفتید و به میدان توپخانه جمع نشدید و فریاد نکردید.

در این استبداد صغیر: چه پولها از مردم برای احکام و توسط و نصب حکام و اعطای مناصب گرفتید و چه پول‌ها از مال ملت از دست محمد علی میرزا گرفتید، اگر راست بگوئید باید بیش از صد هزار تومان از این میان برده باشید، آخر این چه بی‌رحمی است این مال رعیت بیچاره است بگوئید کجا ذخیره شده بدهید به هزار قسم مورد حاجت خرج کنند.

این وسط چه تحریکات شما و امام جمعه به میرزا حسن تبریزی و ملاباقر زنجانی و سایر عالم نمایان و اشقیا کردید.

تلگرافات و مکتوبات شما همه را در دست دارند که القاء فساد کرده به شرکت ایشان خونها ریخته و خانه‌ها بر باد دادید و آتش بدودمانها زدید که هنوز دود آن فضا را تیره کرده مگر این مردم به شما چه کرده‌اند مگر از برکت مال و خدمات ایشان محترم و مکرم و صدرنشین و معبود و مسجود و نافذالکلمه و صاحب مال و عیش و پارک و قصر و جلال نشدید، آیا جزای خدمات این مردم بیچاره این بود.

آیا به قدر سعی در کشتن ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و قاضی قزوینی اقدامی کردید، بر فرض عدم اصلاح حکم خداوند این است که هر یک از این دو دسته را یاغی بدانید و با او جنگ کنید، شما آیا تبریزیها را که در خانه‌ی خود نشسته بودند و سرداران ملت را که می‌خواستند به این شهر آمده مطالب خود را بگویند، جلو راه ایشان را گرفته مانع شدند اینها را یاغی می‌دانید پس چرا مخلوط با سرباز و قزاق و الواط صنیع حضرت شده با آنها جنگ کردید.

و اگر لشکریان امیربهادر را یاغی می‌دانستید چرا با ملت موافقت نکرده با آنها جنگ نکردید.

نگوئید که چون عمامه داریم و زحمت و مشقت و سینه بگلوله دادن و در مقابل آفتاب در خاک خوابیدن را به سرباز داده‌ایم و خود باید از لذایذ متنعم باشیم، مگر حضرت پیغمبر و علی علیه‌السلام عالم نبودند یا عمامه نداشتند که اسلحه برداشته جهاد کردند.

بعد از توپ بستن مجلس و مسجد و هتک قرآن و قتل نفوس چه محبوبیت در دربار محمد علی میرزا پیدا شد که شما شب و روز و اکثر اوقات را با محمد علی میرزا و امیربهادر و غالب اوقات در کالسکه مشیرالسلطنه تشریف برده خلوتها کرده و نقشه‌ها برای تخریب بلاد و تعذیب عباد کشیدید با آن همه قدس و مسجد و عمامه علنا بر عدوات حجج‌الاسلام و آیات الله فی‌الانام که مرجع خواص و عام در عتبات مقدسه هستند اظهار عناد کردید بلکه تفسیق نمودید، آیا امیربهادر و ارشدالدوله و مجدالدوله را بهتر از مرحوم حاجی میرزا حسین و آقای خراسانی و آقای مازندرانی تصور می‌کردید؛ چرا خود و امثال خودتان از ملاهای رشوه‌گیر اجتماع کرده کنکاشها برای سختگیری به مردم و اذیت عدالت طلبان می‌نمودید، آزاد حرف می‌زدید و هر کجا می‌رفتید اما بندگان

خدا را از اجتماع و مراوده با یکدیگر و گفتن حرف حق منع می‌کردید در این سیزده ماه چقدر سرباز و قزاق مسلح در هر معبر گماشته هر نوع اهانت و خواری به مردم کردید اگر آزادی در حرکات خوب است، چرا مردم را منع کردید، بد است چرا داشتید.

وقتی که محمد علی میرزا اعلان کرده بود که در ۱۹ شوال انتخاب و افتتاح مجلس شود، شما و امثال خودتان که برای یک فلوس از دین و مذهب دست می‌کشند جمع کرده بر ضد عموم ملت ایران و تمام مسلمانان عالم و علمای عتبات و علمای بی‌غرض احکام نوشته و مهر زده و گفتید باید مشروطه داده نشود مشروطه حرام است و از طرف ملت هم گفتید مردم نمی‌خواهند با اینکه از آفتاب روشن‌تر است که اینها همه عمدا از روی کنکاش محض دریافته‌اند جزئی وجه رذالت بود مسلما شما حرام دانسته رد کردید.

شما که خود را رؤسای اسلام نامیده و می‌گویید نهی از منکر می‌کردید، آیا چرا سایر منکرات را ردع نکردید، آیا این حبس و زجرها و گوش بریدن و دهان توپ گذاردن و مهار کردن و جریمه‌ها و رشوه‌ها و غارت‌ها و تعرض به عرض مسلمانان و چوب بستن و شلاق زدن و بلکه آویختن و شکنجه کردن و داغ نمودن و تعطیل حدود و احکام و مساجد و احکام و رشوه و شهادت ناحق و ناسخ و منسوخ و خوردن اوقاف و وصیت‌های اجباری و جمع مال فقرا و صرف تجملات و سایر فسق‌ها و معصیت‌های واضح، تعطیل مساجد، منکرات نیستند، چرا به نهی و ردع اقدام نکردید و مضبطه ننوشتید و فریاد نمی‌خواهم بلند نکردید همه را بر سر عدالت و حقانیت نیاوردید آیا مشروطه‌طلب بودن چه گناهی بود که قاتل و قاطع‌الطریق و دزد و راهزن و زانی و شارب خمر و مرتکب هر معصیت بلکه هر کافر مرتد در امان بود و مشروطه‌خواه در امان نبود حتی اینکه مردم برای خلاصی از شرور شما به زیر بیرق فرنگیان و کفار پناه بردند و به بلاد خارجه گریختند و در پناه خارجه درآمدند، مع‌ذالک امان نیافتند مثل دوستداران اهل بیت در زمان بنی‌امیه شما گفتید مشروطه طلب واجب‌القتل است و کافر است آیا تمام رعایای عثمانی و نه عشر ایرانی و تمام مسلمانان هند، قفقاز، مصر و افریقا، تونس، الجزیره ترکستان و سایر بلاد شب و روز برای آزادی از قید عبودیت نشر عدالت را می‌طلبند همه کفار و واجب‌القتل هستند جز شما اشرار حامیان ظلم و استبداد و معاونان شر و فساد نعوذ بالله من شر انفسنا آیا شما چرا در همه اقدامات محمد علی میرزا و امیربهادر و مشیرالسلطنه و مجدالدوله از همه پیش قدمتر و نقشه‌کش بودید در اهلاک و تخریب آذربایجان و فشار به اهل طهران و جعل اکاذیب بی‌پایان مواضعه با بدخواهان ایران از اتباع خارجه و فروختن این مشت خاک و تنگ‌گیری به متحصنین سفارت عثمانیه و مانع شدن مردم از تحصن و منع آذوقه از ایشان مدتی بلکه کنکاش در قتل ایشان به ارسال مارها و عقاریب و همه قسم تهدید و تعرض آیا شما چرا امر کردید به شکستن نمره‌های درهای عمارات مردم که مبغلی برای آنها صرف شده بود. آیا آن را غیر از اینکه سبب هدایت جوینده می‌شد ضرری داشت. شما که اینقدر دقت داشته‌اید چرا از اجتماعات بر استماع نقالی دروغ و بازی‌ها بلکه بیع مسکرات و سیر معاصی را منع نکردید و چرا از تخریب در و دیوار و سقف مجلس شورا مانع نشدید.

اگر مال محمد علی میرزا بود تضییع مال بود، اگر مال دیگری بود ظلم و عدوان به چه جهت توپ بستن به خانه ظل‌السلطان و ظهیرالدوله و سایر خانها و غارت اموال آنها و میرزا صالح خان حلال شده و از جانب شما اقدامی در منع دیده نشد بلکه ترغیب و تحریک نمودید به چه دلیل به گوش لشکر و سرباز که روانه تخریب آذربایجان و قتل مسلمانان می‌شدند دعا خوانده ایشان را ترغیب کردید و می‌گفتید شما برای حفظ اسلام می‌روید خدا کمک تا اینکه ایشان موفق شده مسلمانان را بکشند چه تو را واداشته بود که با آنکه خود را حجةالاسلام می‌خواندی شب و روز با امیربهادر و مشیرالسلطنه و مفاخرالملک و صنیع حضرت و مجلل و امثال ایشان در دربار و خانه خودت خلوت و کنکاش کنی با اینکه خودتان معاشرت با جباران را ممنوع و خلاف شئون علمای دین بلکه از جمله اعانت به عدوان می‌شمردید چگونه اینان حامی اسلام و علمای عتبات مخرب اسلام شدند چگونه کلاه‌نمدیها فریاد می‌کردند ما دین می‌خواهیم و مشروطه نمی‌خواهیم با ایشان بودید اما جمعی از ولایات که هریک را اقلا ده هزار نفر منتخب و متدین دانسته ایشان را بابی، دهری و مخرب شرع می‌نامیدید، چرا محمد علی میرزا را گول زده و مانع شدید که وفای به عهد

نکرده و سبب این قدر خونریزی بزرگ در ایران و ویرانی هزارها دودمان، بلکه دخول خارجه به خاک ایران و توحش مردمان شدید و حرث و نسل را ضایع کردید اینها به یک طرف بدترین جنایات اینکه نقشه قتل و دستگیری مقام محترم حضرت عبدالعظیم خصوصا آقای سید علی آقای یزدی کشیدید و مفاخرالملک و صنیع حضرت را با اشرار نابکار سید کمال و سید جمال واداشتید شبانه ریخته، بیچاره مرحوم میرزا مصطفی و میرزا غلامحسین و رفیقان ایشان را با موحش‌ترین وضعی به قتل رسانیدند چرا با همه‌ی اینکه دیدید تمام ولایات ایران بهم خورده و هیجان ملت از قتل جوانان امت به نهایت رسیده اعلام عمل به قانون اساسی را می‌طلبند و محمد علی میرزا جز قبول علاجی نداشته و اعلان کرد باز تو از خون مردم ایران سیر نشده اصرار داشتی که حرام است و هم مسلکان خود را جمع و کنکاش داشتی که بازیها درآورده فریاد پول و پلو خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم بلند کنید حتی اینکه تمام مردم دانسته به دستور شما صد توپ تنزیب از بازار گرفته از قاطرچی و مهتر بنا کردید عمامه گذاردن و ملا ساخته مخلوط مفتخواران کرده و قشونی از جنس ملا تشکیل داده که مردم فهمیده باطل‌السحر این نقشه را به کار بردند.

چرا بعد از اعلان قانون اساسی در ماه ربیع‌الثانی با آن همه زحمات ملت و تشکرات که از این اعلان کردند شروع شد که شورش بلاد تمام شود باز شماها که عمده خود شما بودید نگذاردید محمد علی میرزا که همه بلاد از دستش رفته و طهران مانده بود، آن وقت جلب قلوب ملت کرده و بلاد را امنیت داده به طور حقیقت اقدام به معیت کرده و فساد را خاتمه دهند، بلکه محض حفظ منافع خودتان سلطنت او را فدا ساخته واداشتید به همان تنها کتابت قناعت کرد ابدا تغییری به وضع استبداد و سختگیری نداد و قدم به طرف قبول مستدعیات ملت برنداشت تا بالاخره ملت مجددا مایوس شدند و چاره را منحصر به علاج قطعی دیدند چرا بالاتر همه‌ی خیانتها طرح و نقشه ریختند که بلاد اسلام را به دست خارجه بدهید و دیگران را بر ایرانیان حکم روا سازید تمام سعی شما و تهدید ملت را منحصر بفروش مملکت و التجا به دیگران قرار دادید در باطن اجانب را دعوت به مملکت نمودید و با کمال بشاشت و خرمی این را اظهار و اشتهار کردید که سالدات چنین و قزاق چنان مثل اینکه برادران عزیز خود را به مهمانی خوانده‌اید البته به نقشه تو و شرکاء تو بود که محمد علی میرزا اقدام به جنگ اخیر با ملت کرد و تو بزرگوار دویست تفنگ گرفته به دست اشرار سپرده و دور خانه‌ی خودت جمع و سنگر نمودی که ملتیان را بکشی و از هر نوع اقدام مضر کوتاهی نکردی به چه دلیل اسلحه ملت را به تصرف اشرار داده و آنها را تحریص به قتل ملت کردی، چرا تو با آن همه معیت با محمد علی میرزا اقلا در آخر وقت او را دعوت نکردی که لامحاله شرف یک دودمان سلطنت را نبرده پناه به دولت دیگر نبرد لامحاله با ملت معیت کند و یا تسلیم ملت شود آیا این ملت نجیب گمان داشتی با او محترمانه معامله نکند یا آنکه یک مرده به نام به که صد زنده به ننگ.

سؤالات

اتهام‌نامه در یک محیط بهت و سکوت قرائت شد. حاجی شیخ فضل‌الله به دقت به مندرجات آن گوش می‌دادید. پس از خاتمه‌ی قرائت لایحه‌ی مذکور چند دقیقه صحبتی به میان نیامد و همه منتظر بودند که شیخ در مقابل اتهامات مندرجه در لایحه چه عکس‌العملی از خود نشان خواهد داد و چگونه از خود دفاع خواهد کرد. ولی شیخ صحبتی نکرد و زبان به گفتگو نگشود. مستعان رئیس کمیته جهانگیر که از طلوع مشروطیت خود شاهد و ناظر کلیه وقایع و حوادث بود به شیخ گفت در مقابل اتهامات وارده که قرائت شد چه جواب می‌دهید.

پیش از اینکه وارد سؤال و جوابهائی که میان شیخ و قضات محکمه‌ی انقلابی رد و بدل شد بپردازم، متذکر می‌شوم که در این چند ساله که نگارنده‌ی این تاریخ برای جمع‌آوری مدارک صرف وقت بلکه مجاهدت کردم، نتوانستم صورت قطعی و گزارش کتبی یا صورت مجلس آن محکمه‌ی تاریخی را که به طور قطع می‌توان گفت در تاریخ چندین هزار ساله‌ی ایران نظیر نداشته به دست بیاورم، ظنّ قوی این است که صورت جلسه‌ای تهیه و تنظیم نشده است و یا اگر شده در همان روزها از میان رفته است. بنابراین آنچه در این موضوع می‌نویسم مطالبی است که از بعضی او اعضاء محکمه و یا رؤسای مجاهدین که در آن جلسه حضور داشته‌اند

شنیده‌ایم و از طرف آنها نقل قول می‌کنم.

سؤالاتی که از حاجی شیخ فضل‌الله شد و مطالبی که در اتهام‌نامه قید شده بود بر دو نوع بود. بعضی‌ها به درجه‌ای مسلم و غیرقابل انکار بود که شیخ جوابی بر رد آنها نداشت، مثلا واقعه‌ی میدان توپخانه و منبر رفتن شیخ و تکفیر کردن مشروطه‌خواهان و بابی خواندن وکلاء و تشویق کردن الواط و اوباش را بر ضد مجلس و یا رساله در تحریم مشروطیت که به خط خود نوشته و در همه جا منتشر شده بود و همچنین تلگرافاتی که به روحانیون و سرجنبانان شهرستانها کرده بود و آنها را به مخالفت با مشروطیت تحریک نموده بود و در موقع تصرف تلگرافخانه به دست مجاهدین افتاد و فتوایی که به امضاء خود و جمعی از علمای مستبد طهران نوشته و در باغشاه تسلیم محمد علی شاه نموده بود و اعلامیه‌هایی که به امضاء خود در حضرت عبدالعظیم و مدرسه مروی منتشر نموده بود و از این قبیل.

بعضی دیگر سؤالات قابل دفاع بود و شیخ می‌توانست رد و یا انکار کند.

قسمت اول را چون نمی‌توانست تکذیب کند، جواب داد من مجتهد هستم بر طبق الهامات قوه‌ی اجتهاد و شم فقاهت راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی نمودم.

عمیدالسلطان در جواب می‌گوید شما از بدو طلوع مشروطیت با این اساس موافق بودید و قانون اساسی هم که اصول و مقررات مشروطه در روی آن استوار است با موافقت خود شما تهیه و به تصویب رسید پس از آن هم در قانون اساسی تغییری داده نشد که موجب مخالفت شما بشود در اینجا شیخ قافیه را باخت و در ضمن آنکه از قانون اساسی و مشروطه مشروعه صحبت کرد گفت: چند نفر از دشمنان من مشروطه را منحصر خودشان کرده بودند و می‌خواستند من در آن راهی نداشته باشم و کنار بروم آنها از مشروطه و مزایای آن بهره‌مند بشوند.

سؤالات دیگری از شیخ شد که به هریک جواب داد- ابوالفتح زاده سؤال کرد که بر طبق اقرار صحیح صنیع حضرت در محکمه قتل میرزا مصطفی آشتیانی به دستور شما انجام یافته- شیخ این اتهام را رد کرد و گفت: مفاخرالملک و مجلل‌السلطان عامل آن قتل بوده‌اند و من کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم.

میرزا علی خان دیوسالار سؤال کرد شما با سفیر روس سر و سرّ جلسات محرمانه داشته‌اید و سعدالدوله هم در جلسات سرّی شما شرکت داشته است.

شیخ جواب داد، اغلب سفرای خارجه بدیدن من می‌آمدند شاید در یکی از ملاقات‌ها سعدالدوله هم حضور داشته ولی ملاقات من با سفرا مخفی نبوده و علنی بوده و جنبه سیاسی و مشورتی و کنکاش نداشته است.

منتصرالدوله پیشکار سپهسالار سؤال می‌کند در نامه‌یی که شما به خط خودتان به شیخ‌الاسلام قزوینی نوشته بودید و در میان نوشتجات آن به دست مجاهدین افتاد شما به او دستور داده بودید که قوایی تهیه کند و با ملیون جنگ کند- شیخ جواب می‌دهد، شیخ‌الاسلام بدرجه‌یی با مشروطه مخالف و دشمن بود که احتیاج به تشویق و تحریک من نبود.

میرزا علی محمد خان سؤال می‌کند- شما جمعی از اوباش را با تفنگ‌هایی که از محمد علی شاه به وسیله کامران میرزا نایب‌السلطنه گرفتید مسلح نمودید و تا آخر با ملت جنگ کردید و محارب هستید- شیخ جواب می‌دهد هر مسلمانی بر طبق اصول دین مکلف است از خود دفاع کند و من برای دفاع از خود و بستگانم اقدام کردم.

نظام‌السلطان سؤال می‌کند: بنا به تقاضای شما محمد علی شاه اسماعیل خان سرابی را بدار آویخت. شیخ جواب می‌دهد من کشتن اسماعیل خان را پس از واقعه مسبوق شدم.

یکی از اعضاء محکمه می‌پرسد شما عین‌الدوله و حاجی میرزا حسن‌آقا مجتهد و سید هاشم را به وسیله مکاتیب متعدد که در دست است به قتل و غارت و قلع و قمع مردم تبریز تشویق نمودید و مردم بی‌گناه تبریز را که جز حق مشروع و ملی خود که اجرای قانون

اساسی بود و شاه و خود شما به حفظ آن قسم خورده بودید محارب خوانده و آنها را واجب‌القتل دانسته‌اید شیخ جواب صریحی به این سؤال نمی‌دهد و فقط می‌گوید مکاتبات من با عین‌الدوله دوستانه و برای احوال‌پرسی بود.

اعضاء محکمه هریک به نوبه خود سؤالاتی می‌نمایند که چون از مضمون و مفهوم آن مدرکی در دست نیست به سکوت می‌گذرانم.

در خاتمه جلسه آقا شیخ ابراهیم زنجانی به پا می‌ایستد و به طور صریح چنین می‌گوید، جناب حاجی شیخ فضل‌الله بر طبق فتوا و حکم حجج‌الاسلام نجف اشرف که سواد آن در همه‌ی ایران منتشر شده مفسد فی‌الارض است و باید بر طبق قوانین اسلام با او همان معامله‌یی را که خداوند راجع به مفسد فی‌الارض دستور داده رفتار نمود.

شیخ را به اطاقی که در آن محبوس بود می‌برند و اعضاء محکمه انقلابی به کنکاش می‌پردازند و پس از یک ساعت مشاوره به اتفاق رأی می‌دهند که چون حاجی شیخ فضل‌الله نوری قیام بر ضد حکومت ملی نموده و سبب قتل هزارها هزار نفوس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده و حجج اسلام نجف اشرف هم او را مفسد فی‌الارض تشخیص داده‌اند محکوم به اعدام است.

اعدام

وسایل اعدام از چند روز پیش فراهم شده بود و داری که صنیع حضرت و آجودان باشی را به آن آویختند در میان میدان توپخانه سرپا بود مأمورین اجرا حکم محکمه انقلاب را به حاجی شیخ فضل‌الله ابلاغ کردند و بلادرنگ او را در میان گرفته و از پله‌های طبقه فوقانی عمارت توپخانه سرازیر شده وارد میدان شدند سطح میدان، پشت‌بام‌ها، ایوان‌ها از هزارها نفر مردم طهران پوشیده شده بود عده‌ی زیادی مجاهد مسلح دو طرف راهی که محکوم را به طرف دار هدایت می‌کرد صف کشیده بودند هیاهو و جنجالی برپا بود که گوش را کر می‌کرد و صدای زنده‌باد مشروطه و مرگ بر مستبدین فضای میدان و خیابان‌های اطراف را فرا گرفته و برق تفنگ و سرنیزه‌ها در زیر آفتاب گرم تابستان چشم را خیره می‌کرد، محکوم فاصله میان محبس و محل اعدام را با خونسردی و متانت پیمود و با کبر سن و پیری، ضعف و ناتوانی از خود نشان داد و در دقایق آخر عمر ثبات و استقامت خود را به ظهور رسانید.

می‌گویند یا از روی عمد یا اتفاق دار را در محلی برپا کرده بودند که در واقعه میدان توپخانه منبر را در آن محل گذارده بودند و حاجی شیخ فضل‌الله در همان محل از روی منبر مردم را به مخالفت با مشروطیت و آزادی دعوت می‌کرد و قانون اساسی را مخالف شرع و دین اعلام می‌داشت و مشروطه‌خواهان را بی‌دین و بابی می‌نامید.

به محض رسیدن به پای چوبه‌دار دو نفر از مجاهدین طناب را به گردان محکوم انداختند و او را بالا کشیدند و آن مرد روحانی پس از یک دوره مبارزه تاریخی به دنیای دیگر شتافت و داستان شگفتی از دوره عمر پر سر و صدا و پر آشوب خود در صفحات تاریخ به یادگار گذارد.

ناظرین که نزدیک به محل اعدام بودند، نقل می‌کنند که جان کندن شیخ بیش از نیم دقیقه طول نکشید و پس از آنکه او را به دار کشیدند تشنجی در اعضایش ظاهر شد و سپس چراغ عمرش خاموش شد.

در آن روز شهرت یافت که شیخ مهدی پسر حاجی شیخ فضل‌الله که از مشروطه‌خواهان بود در موقع اعدام پدرش حضور داشته و کف می‌زده و اظهار بشاشت می‌کرده. گرچه شیخ مهدی با مسلک پدر همراه نبود با او مراوده نداشت ولی شهرت بالا بکلی خالی از حقیقت و راستی است میرزا محمد نجات برای نگارنده نقل کرد که همان موقعی که شیخ را اعدام کردند من به عمارت تخت مرمر رفتم و شیخ مهدی را دیدم زیر درخت چناری نشسته و گریه می‌کند.

مرحوم شیخ فضل‌الله نوری از اجله علماء معقول و منقول بود و اعلم بر علمای آن روز شمرده می‌شد. وی صاحب تألیفات عدیده‌ای است، از جمله تذکره‌الغافل و ارشادالجاهل به زبان فارسی است که یکسال قبل از وفات خود آن را تألیف نموده و پیش از قتل خود نشر داده و در آنجا مرام خود را مبین داشته و بعضی از حوادث را که بعد از او وقوع یافته خبر داده است.

به غیر از صحیفه مهدویه که ادعیه حضرت ولی عصر (ع) را در آن جمع کرده است چند اثر دیگر نیز دارد.

شیخ فضل‌الله دو همسر اختیار کرد، همسر اولش دختر دائی او بود که سه فرزند پسر و پنج دختر از وی داشته است. از همسر دیگرش یک پسر و سه دختر باقی گذاشت.

در قتل ناجوانمردانه شیخ فضل‌الله مرثیه‌هایی زیادی سروده شد.

(۱۲۵۹ / ۱۲۵۸- شهادت ۱۳۲۷ ق)، عالم دینی، فقیه اصولی، مجتهد، مرجع تقلید، مدرس و شاعر، متخلص به نوری. از علمای بزرگ شیعه در اوایل قرن چهاردهم هجری و خواهرزاده و داماد حاج میرزا حسین نوری، صاحب «مستدرک الوسائل» می‌باشد. در قریه‌ی لاشک، از توابع شهرستان نور، به دنیا آمد و در بلده نشو و نما یافت. تحصیلات مقدماتی را در همان جا شروع و در تهران به پایان رسانید و سپس برای تکمیل مراتب علمی راهی عتبات گردید و از محضر شیخ مهدی آل کاشف‌الغطاء و شیخ راضی نجفی و میرزا حبیب‌اللّه رشتی و میرزای شیرازی استفاده نمود و پس از تکمیل تحصیلات به ایران مراجعت کرد. وی از دایی خود، محدث نوری، اجازه روایت گرفت. از صاحب عنوان سید اسماعیل شریف‌الاسلام و از وی برادر زاده‌اش، آقا نجفی تبریزی، روایت کرده است. وی سالها در تهران مرجع امور دینی و مصدر خدمات بسیاری بود. در آغاز جریان مشروطیت با مشروطه‌خواهان حتی در مهاجرت به حضرت عبدالعظیم (ع)، همراهی کرد. ولی چون روش مشروطه‌خواهان را مخالف با دیانت تشخیص داد به مخالفت با ایشان پرداخت و خواستار حضور پنج تن از مجتهدان طراز اول در مجلس شد تا مصوبات مجلس را با احکام دینی تطبیق نمایند و همین امر موجب دشمنی مشروطه‌خواهان با وی گردید. چنانکه پس از فتح تهران شیخ فضل‌اللّه محکوم به اعدام و در میدان توپخانه تهران به دار آویخته شد. پیکر او، پس از تحویل به خویشانش، به قم حمل و در صحن بزرگ حضرت معصومه (ع) دفن گردید. از آثارش: «تقریرات» اساتیدش در فقه و اصول، مانند «رساله‌ی مشتق» که تقریر بحث شیرازی است؛ «تذکرهٔ الغافل و ارشاد الجاهل»؛ «الصحیفهٔ المهدویهٔ» یا «الصحیفهٔ القائمیهٔ» که ادعیه‌ی حضرت ولی عصر (عج) را در آن جمع نموده است؛ «سؤال و جواب» یا «شصت مقاله» از فتاوای میرزای شیرازی که شیخ فضل‌اللّه نوری آن را جمع‌آوری کرده است؛ «تحریم مشروطیت»، حاوی علت موافقت اولیه و مخالفت ثانویه وی با مشروطیت و دلایل شرعی او؛ «دیوان» شعر.[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] اعیان‌الشیعه (۴۰۷/ ۸)، پایداری تا پای دار، الذریعه (۴۱/ ۲۱ ،۱۸۹/ ۱۴ ،۲۴۸/ ۱۲ ،۲۳/ ۱۵ ،۴۲/ ۴)، ریحانه (۲۶۴ -۲۶۲/ ۶)، شرح حال رجال (۱۰۶ -۹۶/ ۳)، شهیدان راه فضیلت (۵۲۰ -۵۱۵)، شیخ فضل‌اللّه نوری و مشروطیت، فاجعه قرن، فوائد الرضویه (۳۵۳ -۳۵۲)، لغت‌نامه ذیل/ نوری)، المآثر والآثار (۱۵۱)، مستدرکات اعیان‌الشیعه (۱۵۴ -۱۳۸/ ۴)، معجم رجال الفکر والادب فی النجف (۱۳۰۹ -۱۳۰۸/ ۳)، معجم‌المؤلفین (۷۴/ ۸)، مکارم‌الآثار (۱۶۱۰ -۱۶۰۵/ ۵)، میرزای شیرازی (۱۸۲ - ۱۸۱)، یادداشتهای قزوینی (۱۱۹ -۱۱۳/ ۶).

نوری، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان حضرت ابوالفضل (ع)ناو تیپ ۱۳ امیرالمومنین (ع)سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

زندگینامه

کجایید ای شهیدان خدایی بلا جویان دشت کربلایی

کجایید ای سبکبالان عاشق پرنده تر زمرغان هوایی از مردی سخن به میان خواهد آمد که صخره های استوار در مقابل استواری و پایمردی اش سر خجلت به زیر افکنده اند .آن کس که خنده های شیرینش شکوفتن شکوفه های بهاری را خبر می دهد .شیر مردی به زلالی باران و طراوتی دلنواز تر از نسیم سحر گاهی. آنکه ایستادگی اش نوید نستوهی در مقابل کفر و نشستن و خوابیدنش نمایانگر تواضع و فروتنی در مقابل حضرت رب العالمین بود.

در سال ۱۳۴۰ در خانواده ای متدین و از نظر مالی متوسط در روستای« اسیر»در شهرستان «مهر» در استان فارس ،ستاره ی عمر کودکی درخشیدن گرفت که با آمدن خود ،به خانه پدر صفایی دیگر داد. شهید محمد نوری در دامان مادری پرورش یافت که وجودش لبریز از عشق به حسین (ع) بود . او پس از طی دوران کودکی ،پا به مکتب خانه گذاشت ودوره ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت اما به دلیل نبودن مدرسه در سطح بالاتر از ادامه تحصیل باز ماند .پس از مدتی به همراه دیگر برادرانش وارد بازار کار شد تا پدر را یار و یاور باشد .

خوش رویی و اخلاق شیرینش ،همه را جذب می کرد .با فرا رسیدن دوره سربازی اش به اجبار به خدمت زیر پرچم رفت .او بادیدن ظلم وستم رژیم ستمشاهی بارها از پادگان فرار کرد .در دوران مبارزات مردمی علیه رژیم طاغوت ،او یکی از سازماندهندگان و پیشگامان این مبارزات بود. وی علاوه برشرکت در راهپیمایی ها و فعالیتهای انقلابی در زادگاه خود از طراحان ومبارزان تاثیر گذار مبارزات بود..با پیروزی انقلاب و تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، عشق و علاقه ی فراوانی به عضویت در سپاه سراسر وجودش را در بر گرفت .از این رو به عضویت سپاه عسلویه در آمد .جنگ که شروع شد ،شور و عشق خارق العاده به حضور در جبهه و احساس مسئولیت ،به او اجازه نمی داد تا در آن شهر بماند .کوله بار جهاد را بست و رهسپار جبهه ها شد .در تاریخ ۸/ ۹/ ۱۳۶۰ در عملیات طریق القدس و آزادی بستان شرکت کرد و پس از دلاوریها و رشادتها ی بی امان ،مجروح و برای مداوا به یکی از بیمارستانهای مشهد مقدس منتقل شد .او به امام امت (ره) علاقه زائد الوصفی داشت به حدی که پس از بهبودی تصمیم گرفت به منظور ملاقات با حضرت امام با یکی از دوستانش رهسپار جماران شود .راه درازی را پیمودند و کوشش فراوانی به خرج دادند اما با چشمانی پر از اشک و دلی آکنده از آرزوی دیدار رهبر باز گشتند .پس از مدتی دوباره رهسپار دیار عشق و ایثار گشته و در تاریخ ۱/۱/ ۱۳۶۱ در عملیات فتح المبین شرکت نمود .پس از آن برای دیدار دوباره با پدر و مادر ،به زادگاهش مراجعه و با اصرار آنها تصمیم به ازدواج گرفت که ثمره آن سه دختر و یک پسر است .پس از ازدواج ،حضور در جبهه را بر ماندن در خانه ترجیح داد .چندین ماه دوشا دوش دیگر رزمندگان اسلام مشغول نبرد شد تا اینکه شهادت برادرش و اولین شهید خانواده ،«شهید حاج حسین نوری» باعث شد جهت تسلی پدر و مادرش در کنار آنها حضور یابد .چند صباحی بعد پرچم بر زمین افتاده ی برادرش را بر دوش کشید و مجددا راهی میدان حماسه شد .او در تاریخ ۱۰/ ۲/ ۱۳۶۱ به منظور آزاد سازی خرمشهر ،پادگان حمید و هویزه ،دو شا دوش دیگر سرداران توانمند اسلام در عملیات بیت المقدس شرکت کرد و پیروزی چشمگیر و فراموش نا شدنی را برای امت اسلامی به ارمغان آورد.

پس از مدتی ،دو باره از جمع این خانواده ،سر داری دیگر در راه عشق به اسلام به دیدار معبود شتافت ،سردار رشید اسلام« شهید حاج علی نوری» ،دومین شهید خانواده در جوار حق آرام گرفت و بار مسئولیت محمد را سنگین تر کرد .ا کنون می بایست پر چم بر زمین افتاده دیگر برادرش را نیز به دوش کشد .از این رو با شنیدن زمزمه وقوع هر عملیات ،خود را به صفوف صف شکنان می رساند و سنگین ترین مسئولیتها را عهده دار می گشت، به نحوی که در عملیات بدر به عنوان فرمانده گردان دریایی انجام وظیفه می نمود .

پس از شهادت فرزنددوم خانواده ،مادر مهربانش در اثر شدت ناله داغ فرزندان شهیدش ،دار فانی را وداع گفت و بار غم و اندوه بازماندگان را افزود .با این که غم فراق دو برادر شهیدش ،جان خسته ی او را به شدت آزار می داد ،اما احساس مسئولیت ،یک

لحظه او را از فکر جبهه باز نمی داشت .در تاریخ ۲۰/ ۱۱/ ۱۳۶۴ به عنوان فرمانده گردان در عملیات والفجر هشت شرکت کرد و پس از پیروزی فراموش نشدنی فاو ،به قرار گاه خاتم الانبیا ء(ص)رفت و مدتی به عنوان مسئول بخشی از تجهیزات دریایی یگانهای رزمی منطقه ی جنوب انجام وظیفه نمود .وی در عملیات کربلای سه نیز شرکت نمود .
با شنیدن زمزمه ی عملیات کربلای ۴ ،از مسئولیت خود در قرار گاه استعفا داد و به صفوف جنگاوران کربلای ۴ پیوست .اودراین عملیات در ناو تیپ امیر المومنین(ع) ،فرماندهی گردان ابوالفضل (ع)را عهده دار گشت .عاقبت پس از رشادتهای مثال زدنی و جان فشانی های فراوان ،نسیم وصل وزیدن گرفت جان شیفته اش را به دیار محبوب برد. شهادت سومین شهید خانواده سردار رشید اسلام« شهید حاج غلام نوری» ،حزن و اندوهی جانکاه را برای خانواده به ارمغان آورد .آما آرزوی دیدار دوباره محمد، تسلی خاطر خانواده بود .انتظار سالها به طول تا اینکه چشمان مانده به راه پدر پیرش ،در آرزوی دیدن دو باره او بر هم نشست و قلب ما لامال از آرزویش از تپش باز ایستاد .
ده سال بی نشان بود و در دیار عشق و خون ،منطقه عملیاتی ،همسر و فرزندانش برای دیدار دوباره با او لحظه شماری می کردند .سر انجام پس از ده سال انتظار ،پرستوی مهاجر با تنی شکسته ،از دیار دوست بر گشت و زاد گاهش را با بازگشت از هجرت غریبانه آفرین ده ساله اش عطر آگین ساخت و چشم های منتظر به راهش را روشن ساخت . منابع زندگینامه :نشریه ی عرشیان شماره ۲۶ بهمن ماه ۱۳۸۴

نوری، نورعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: اقتصاد، دانشکده: اقتصاد، دانشگاه: امام صادق (ع)

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

فوق دکترای بیمه از Ecole National Dassvrances پاریس.

مرتبه علمی:

پس از طی مراحل استادیاری و دانشیاری، ارتقاء به درجه استادی دانشکده اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع).

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بررسی انواع بیمه‌های بازرگانی (عمر، حوادث، باربری، آتش‌سوزی، مقاطعه‌کاری و غیره)، آمار و جداول مرگ و میر، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۳ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی:-

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی: ۲

زمینه علمی تألیفات:

اکتوآریا (اقتصاد و ریاضیات مالی).

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۷، تعداد مقالات بزبان خارجی: ۶

زمینه علمی مقالات:

الگوسازی، پیش‌بینی‌های اقتصادی، کامپیوتر و انفورمارتیک آمار و بیمه، مدیریت.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

نوریمف محمدحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج میرزا حسین نوری (طبرسی) فرزند حاج شیخ محمد تقی مشهور به علامه نوری، محدث نوری، حاجی نوری، و صاحب مستدرک یکی از آیات معروف و محدثین بزرگ شیعه در قرن چهاردهم هجری است. علامه دانشمندی جامع، فقیهی محقق و محدثی ثقه و مورد اطمینان بود. در زهد و ورع و پارسائی کم نظیر بود. معظم له عشق و علاقه مفرطی به پیامبر بزرگ اسلام و ائمه معصومین و اولیای خدا داشت.

علامه در فقه و اصول و تفسیر مخصوصا در علم رجال و احادیث مهارتی به سزا یافت. سالهای متمادی در عتبات عالیات به سر می برد. او از شاگردان پدر بزرگوارش، شیخ العراقین، سید مهدی قزوینی، ملا فتحعلی سلطان آبادی، ملا خلیل تهرانی و شیخ مرتضی انصاری رحمهٔ الله علیهم اجمعین بود، و افاضلی از علمای بعدی، مانند مرحوم محدث قمی از کرسی درس او به مقام استادی رسیدند.

محدث مذکور به وصف استادش در القاب چنین می نویسد: شیخ الاسلام والمسلمین، مروج علوم انبیا و مرسلین، ثقه جلیل، عالم کامل نبیل، متبحر خبیر، محدث ناقد بصیر، ناشر آثار و جامع شمل اخبار، مؤلف تألیفات بسیار. او مشهورتر از آن است که ذکر شود و برتر از آن که به گفته در آید. استاد من بود، که در آغاز حال از او فرا گرفتم و بر خوان فوائد او بار فرود آوردم،و از فضل خود که ضایع نشده به من بخشید، و چون دایه مهربانی بر شیرخوار به من مهر ورزید، و برکات انفاسش بر من فرو بارید، و پرتو چراغش بر من تابید، هر چه از خامه ام تراود از فیض دریای اوست. من دیر زمانی در خدمتش زیستم، و در سفر و حضر با او بودم، تا آنکه بانگ مرگ ما را از هم جدا کرد و روزگار دفتر او را بست، این روزگار بر هیچ کس وفادار نیست.....

تألیفات سودمند او در جهان اسلام مخصوصا در بین شیعیان شهرت دارد. کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل او در چند جلد شامل احادیث معصومین است. همچنین نجم الثاقب در احوال امام غائب، دار السلام، فصل الخطاب، معالم العبر، جنهٔ المأوی، میزان السماء، مواقع النجوم، کشف الاستار، کلمه طیبه، فیض قدسی، بدر مشعشع، تحفه زائر، نفس الرحمن، لوء لوء و مرجان، ظلمات هاویه، شرح منتهی المقال در علم رجال و... که اکثرا حاوی مطالب اخلاقی و مناقب و فضائل معصومین و شرحی از زندگی آنها و صحابه بزرگ آنها و در مورد شرح حالات حضرت حجت علیه السلام افرادی که به ملاقات آن سرور انس و جان موفق شده اند می باشد. محدث قمی گذشته از کتاب القاب در فواید الرضویه، شرح مفصلی از ترجمه استادش محدث نوری متذکر است.

در خاتمه علامه نوری در سال ۱۲۵۴ به جهان دیده گشود و سرانجام در روز جمعه اواخر ماه جمادی الثانی ۱۳۲۰ دیده از جهان فرو بست.

قبر او در نجف اشرف مشهود، و بعدها شاگردش به کنار او مدفون شد. روان این دوست داران اهل بیت علیهم السلام در کنار معشوقان آنها برای ابد شادتر باد

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com/nikan.htm

نوقانی، علی‌اکبر

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۷۰ -۱۳۰۰ ق)، عالم دینی، فقیه، متکلم، واعظ و شاعر، متخلص به فقیر. در محله‌ی نوقان مشهد به دنیا آمد و پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی، ادبیات را در محضر میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و فقه و اصول را در محضر شیخ حسنعلی تهرانی و آیت‌اللَّه سید عباس شاهرودی فراگرفت. در ۱۳۲۷ ق عازم نجف شد و از محضر اساتید بزرگی چو آخوند خراسانی و آیت‌اللَّه سید محمدکاظم یزدی و آیت‌اللَّه شیخ‌الشریعه‌ی اصفهانی استفاده نمود. پس از درگذشت آخوند خراسانی، به دریافت اجازه‌ی اجتهاد از آیت‌اللَّه میرزا عبداللَّه مازندرانی و آیت‌اللَّه میرزا محمدتقی شیرازی نایل گشت. در ۱۳۳۰ ق به مشهد بازگشت و به تدریس و انجام امور دینی پرداخت. وی از جانب آیت‌اللَّه حاج آقاحسین قمی عهده‌دار تولیت مدرسه‌ی نواب گردید. او خطوط نسخ و نستعلیق را خوش می‌نوشت. در خط نسخ از شاگردان میرزا ابوالقاسم خراسانی و در نستعلیق از شاگردان میرزا ابراهیم خان، متخلص به گمنام بود. نوقانی در اثر عارضه‌ی سکته قلبی در مشهد درگذشت و در حرم امام رضا (ع) دفن شد. از آثارش تعمیر مدرسه‌ی نواب مشهد و تنظیم موقوفات آن است که از مدارس مهم آن شهر می‌باشد. از آثار علمی او: «سه مقاله‌ی نوقانی»؛ «دو مقاله‌ی نوقانی»، در اصول عقاید و رد عقاید مادیون؛ تعلیقاتی بر «شرح نهج‌البلاغه» ابن ابی‌الحدید معتزلی.[۱]

علی‌اکبر نوقانی رضوان‌اللَّه علیه اصلا از ایل جلابر و از احقاد مرحومه گوهرشاد صاحب مسجد معروف مشهد می‌باشد اجداد ایشان سالها در کلاتت نادری ساکن بوده‌اند. پدر ایشان مرحوم حاج میرزا موسی از بزرگان اخبار و صلحاء مشهد مقدس رضویت و مرحوم حاج میرزا موسی فرزند حاج میرزا حسن بن کلبعلی‌خان بن محمدزمان خان بن کلیعلی‌خان جلابر طاب ثراهم بوده‌اند.

غالب افراد خاندان جلیل نوغانی مخصوصا اجداد فقیه سعید به زیور فضل و کمال آراسته و حاج محمد زمان خان بن کلعلی خان جلایر طبیبی حاذق و فاضلی کامل بوده است و طبع شعری شیوا داشته و اشعار عرفانی میسروده است.

مرحوم میرزا نوقانی در سال ۱۳۰۰ قمری در مشهد مقدس رضوی متولد شده و تا سن بیست سالگی در مشهد مقدس به تحصیل علوم پرداخته و ادبیات را از مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب بزرگ نیشابوری فراگرفته و فقه و اصول را در محضر مرحوم میرزا آیت‌اللَّه حاج شیخ حسنعلی تهرانی با معیت مرحوم حجه‌السلام میرزا علی آقا فرزند آن مرحوم خوانده و پس از فوت آن مرحوم قسمتی از دروس فقه و اصول را از محضر مرحوم آیت‌اللَّه حاج سید عباس شاهرودی که از بزرگان علماء مشهد بودند آموخته آنگاه در سال ۱۳۲۷ قمری با اجازه مرحوم والدش به نجف اشرف مهاجرت نموده و از محضر و درس خارج دو نابغه علمی آیت‌اللَّه العظمی سید کاظم یزدی و مرحوم آیت‌اللَّه شریعت اصفهانی استفاده کامل نموده و پس از فوت مرحوم آخوند با دریافت اجازه از مرحوم آیه اللَّه میرزا محمدتقی شیرازی و آیت‌اللَّه حاج شیخ عبداللَّه مازندرانی در سال ۱۳۳۰ قمری به وطن مالوف خود مراجعت کرده و به ارشاد مردم و تعلیم طلاب علوم دینیه مشغول شده و تا پایان عمر که بالغ بر چهل سال بوده و در مشهد سکونت و همواره به تدریس اشتغال ورزیده و بسیاری از فضلاء طلاب مشهد مقدس رضوی از محضر درس آن مرحوم تعلیم گرفته و استفاده نموده‌اند.

مرحوم آیت‌اللَّه نوقانی یکی از علماء عاملین و روشندل و بسیار خوش‌قریحه و در مناظرات دستی توانا داشته و مکرر به انصاری و یهود و گمراه‌شدگان مسالک جدید مناظره فرموده و بر تمام آنها فائق آمده و عده زیادی که به واسطه شبهات منحرفین در پرتگاه

لغزش افتاده و راه حق را گم کرده بودند با ادله متقنه و بیان شیوای خود آنها را از انحراف نجات و سعادتمند نموده است.

مرحوم میرزا نوغـانی عالمی ناطق و خطیبی بلیغ بود منابر وعظ و ارشاد آن مرحوم علاوه بر بیان اصول عقایـد و ترویـج دین مقـدس اسـلام و رسانیـدن احکـام شـریعت مطهر به مردم مشـحون به اطلاعات عمیقه تاریخی و اخبار اسـلاف و شامل نکات ادبی و امثال و حکم و مواعـظ و پنـد و انـدرز بود و بطور کلی قاطبه و مردم را با بیانی از هر جهت جامع بطریق حق ارشاد می‌فرمود و در واقع منبر ایشان یک حوزه درس قابل فهم عموم بیشتر شبیه بود تا به یک سـخنرانی عادی لـذا هر کس از بیانات ایشان به قدر اسـتعداد و فهم خود بهره‌مند می‌شد.

آثار قلمی ارزنده و آموزنده عدیده دارد که به آن اشاره می‌شود.

۱- تعلیمات برجلدین شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ۲- سه مقاله نوغانی ۳- دو مقاله نوغانی رد مایون ۴- اشعار بسیاری از قصاید و غزلیات و مدایح و مراثی که برای نمونه بعضی از آن را می‌نگارم تخلص آن مرحوم فقیر بود.

دیگر از آثار آن مرحوم تعمیر و تنظیم مـدرسه نواب مشـهد و موقوفات آن که از مـدارس مهمه آن سامانست و نگارنـده هم حـدود یک سال در آنجا اقامت و اشتغال بتحصیل داشته‌ام.

مرحوم میرزای نوقـانی در شب دهم جمادی‌الاول ۱۳۷۰ قمری به عارضه سـکته از دنیا رفته و در پایین پای مبارک حضـرت سـلطان سریر ارتضـی علی بن موسـی‌الرضا ارواحنا فداه در دارالسـعاده آستان قدس سر به خاک فرو برده و یک جهان علم و ادب را در زیر زمین پنهان نموده و به آرزوی خود نائل آمد.

بر گرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زنـدگینامه :[۱] الـذریعه (۲۶۴ / ۱۲)، سـخنوران نامی معاصـر (۳۵۵۳ -۳۵۴۳ / ۶)، کیهـان فرهنگی (س ۹، ش ۱۲، ص ۳۸)، گنجینه‌ی دانشمندان (۱۸۸ -۱۸۴ / ۷).

نهاوندی، علی‌اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۶۹ -۱۲۸۰ / ۱۲۷۸ ق)، عالم دینی، فقیه، متکلم، محـدث، مـدرس و مرجع تقلیـد. اصـلش از نهاونـد بود، مقدمات را در بروجرد فراگرفت و نزد شـیخ جعفر بروجردی و آقـا حسـین شیخ‌الاسـلام تلمـذ کرد. سپس مـدتی در تهران در درس میرزا حسن آشتیانی و میرزا عبـدالرحیم نهاونـدی و میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا محمدرضا قمشه‌ای شـرکت نمود. آنگاه برای تکمیل تحصـیلات به عراق رفت و در محضر میرزای شیرازی و حاج میرزا حبیب‌اللّه رشتی و شیخ‌الشریعه اصفهانی و سید محمدکاظم یزدی و شیخ محمدکاظم خراسانی و شـیخ محمـد طه نجف تلمذ نمود. وی از حاج میرزا حبیب‌اللّه رشتی و شیخ‌الشـریعه اصـفهانی و حاج میرزا حسـین نوری اجازه‌ی روایت داشت. میرزا محمـدعلی اردوبـادی از وی روایت نمـوده است. در ۱۳۱۹ ق بـه ایران بـازگشت و در ۱۳۲۸ ق عازم مشـهد شد و در آنجا اقامت گزید و عهده‌دار مرجعیت گردید. در مشـهد درگذشت. از آثارش: «لمعات الانوار»، در شرح مشکلات آیات و اخبار؛ «البنیان الرفیع فی احوال خواجه ربیع»؛ «جنتان مدهامتان»؛ «الجنهٔ العالیهٔ والجعبهٔ الغالیهٔ» یا «الجعبهٔ الغالیهٔ والجنهٔ العالیهٔ»؛ «جـواهر الکلمـات فی النـوادر والمتفرقـات»؛ «خزینـهٔ الجواهر فی زینـهٔ المنـابر»، در اصول و فروع و اخلاـق؛ «راحـهٔ الروح»، در شـرح حدیث «مثل اهل‌بیتی کمثل سـفینهٔ نوح»؛ «طور سینا»، در شرح «حدیث کساء»؛ «عناوین الجمعات»، در شرح «دعاء سمات»؛ «النفحات العنبریـهٔ»؛ «العبقری الحسـان»؛ رسـاله‌ای در «صـلاهٔ المسافر»؛ «الیاقوت الاحمر فی من رای الحجـهٔ المنتظر (عـج)»؛ «الکوکـب الـدری»؛

«لمعات الانوار»؛ «الید البیضاء»، در مناقب حضرت امیر و زهرا (ع)؛ حاشیه بر «فرائد الاصول».[۱]

علی‌اکبر بن شیخ حسین نهاوندی متولد ۱۲۷۸ و متوفی ۱۳۶۹ ق عالمی محدث و فقیهی پارسا صاحب تألیفات و تصنیفات از علماء معاصرین مشهد بوده و آثار و تألیفات ایشان از این قرار است:

۱- البنیان الرفیع فی احوال الخواجه ربیع ۲- الیاقوت الاحمر فی من رای الحجه المنتظر ۳- وسیله النجاه فی شرح دعاء سمات ۴- خزینه الجواهر فی زینه المنابر ۵- رسائل العبیدالی مراحل التوحید ۶- الفوائد الکوفیه فی رد الصوفیه ۷- لمعات الانوار فی حل مشکلات الایات و الاخبار ۸- انوار المواهب فی اسرار المناقب ۹- انهار النوائب فی اسرار المصائب ۱۰- طور سیناء فی شرح حدیث الکساء ۱۱- راحه الروح فی شرح حدیث اهل بیتی کمثل سفینه نوح ۱۲- حاشیه بر اصل برائت از رسائل شیخ ۱۳- صلوه المسافر ۱۴- المواریث از تقریرات سید یزدی ۱۵- الجنه العالیه (کشکول) ۱۶- جنتان مدهامتان ۱۷- الکوکب الدری فی مناقب النبی (ص) ۱۸- الید البیضاء فی مناقب الامیر و الزهراء ۱۹- العبقری الحسان ۲۰- رساله فی الحقیقه و المجاز.

در همین سال بود که مرحوم حجهٔالاسلام والمسلمین حاج شیخ علی‌اکبر نهاوندی مشهدی که از مشایخ اجازه عصر ما و از علماء بزرگوار و عالیقدر اسلام و صاحب تصانیف کثیره بودند به قم مشرف شده و مورد تجلیل واقع گردیدند.

وی از شاگردان مولی لطف‌اللّه مازندرانی و میرزای رشتی و شریعت اصفهانی و مرحوم مامقانی و مرحوم حاجی نوری صاحب مستدرك بوده‌اند به کثرت قدس و تقوا معروف و به زهد و ورع موصوف و از نوادر عصر بودند و بسیاری از علماء و مبلغین کنونی از آن جناب اجازه روایتی دارند و برای این نگارنده هم در سال ۱۳۶۴ قمری مرقوم نموده و ارسال فرمودند.

در مسافرت مرحوم آیت‌اللّه بروجردی به مشهد جای نماز خودش را به معظم له واگذار و در شبستان بزرگ مسجد گوهرشاد خود با هزارها نفر مردم متدین و دانشمندان به آن مرحوم اقتدا می‌کردند.

نمازش با اینکه از همه نمازها طولانی‌تر بود جمعیتش از جماعات دیگر بیشتر بود و جدا از حیث کم و کیف اول نماز جماعت خراسان بود حالات عبادی و خضوع و خشوع مخصوصی داشت در سال ۱۳۶۸ رحلت نموده و در پائین پای حضرت رضا علیه‌السلام درب حرم مدفون گردید.

از آثار و باقیات الصالحات آن مرحوم فرزند زاده‌ی ایشان مرحوم دانشمند برومند آقای حاج شیخ محمد فرید نهاوندی صاحب کتاب رموز نماز مطبوع بود و دارای فضل و صاحب ذوق و طبع سرشار و تألیفات دیگر و از شاگردان درس مرحوم آیت‌اللّه بروجردی بودند که در سال ۱۳۸۹ در تهران وفات نموده و جنازه‌اش را حمل به مشهد و در جوار حضرت رضا علیه‌السلام به خاك سپردند تألیفات مرحوم نهاوندی که اغلب مطبوع می‌باشد به قرار زیر است: ۱- خزینهٔ الجواهر ۲- گلزار اکبری ۳- وسائل العبید ۴- راحهٔ الروح ۵- جواهر الکلمات ۶- انوارالمواهب ۷- انهارالنوائب ۸- الفوائد الکوفیه ۹- رشحهٔ الندی ۱۰- الیاقوت الاحمر ۱۱- طور سیناء ۱۲- عناوین اللمعات ۱۳- لمعات الانوار ۱۴- مفرح القلوب ۱۵- البنیان الرفیع ۱۶- الجنهٔ العالیه ۱۷- جنتان مدهامتان- و تألیفات دیگر.

علی‌اکبر نهاوندی متولد ۱۲۸۰ و متوفی ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۶۹ ق از علماء ممتاز و معروف معاصر مشهد بودند.

وی در معقول از شاگردان میرزا ابوالحسن جلوه و در فقه و اصول از شاگردان مرحوم آشتیانی بزرگ و میرزاء حبیب‌اللّه رشتی و سایر اعلام نجف بوده است آقای مروج در تاریخ رحلتش سروده‌اند.

آمده‌اند و سرافکنده و پی تاریخ گفت

(شد نهاوندی مقیم اندر سلطان طوس)

در ربیع‌الاول ۱۳۶۶ ق که مرحوم آیت‌اللّه العظمی حاج‌آقا حسین قمی از دنیا رفتند در قم و تهران و سایر شهرستانها برای ایشان اقامه شد و در قم در خدمت آیت‌اللّه العظمی مرعشی نجفی مدظله برای شرکت در مراسم شب هفت مرحوم آیت‌اللّه العظمی قمی

می‌رفتم که دیدم هیئتهای مذهبی آمده و می‌خواندند.

هفته آقای قمی شد عیان

شد نهاوندی سوی جنت روان

پس تلگرافات تسلیت برای علماء بزرگ مشهد و خاندان آن مرحوم مخابره و حال آنکه ایشان در کمال صحت و سلامتی در مجالس فواتح مرحوم قمی شرکت می‌نمودند و بعد از سه سال دیگر به رحمت حق پیوستند.

فرزندزاده ایشان مرحوم حجه‌السلام حاج شیخ محمد (فرید) نهاوندی از فضلاء معاصر خراسان بودند که تحصیلات خود را در مشهد و قم به پایان رسانیده و سالها از محضرمرحوم آیت‌اللّه العظمی بروجردی و دیگران استفاده نموده آنگاه به مشهد مراجعت و به خدمات دینی از اقامه جماعت و درس تفسیر و تألیف پرداخته تا در حدود ۱۳۸۸ قمری که در تهران به سکته مغزی از دنیا رفته و جنازه‌اش حمل به مشهد مقدس و در آستانه مدفون شده است از آثار مطبوع ایشان کتابی بنام اسرار نماز می‌باشد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۲۷۲ / ۲۵ -۲۷۷، ۲۴۸/ ۲۴ ، ۳۶۰/ ۲۱ ، ۳۴۴، ۲۱۶۲۱۵، ۱۸۶/ ۱۸ ، ۳۵۱، ۲۶۳، ۲۱۶ -۲۱۵ ، ۱۸۱/ ۱۵ ، ۱۳۰/ ۱۲ ، ۵۶/ ۱۰ ، ۱۵۸/ ۷ ، ۱۵۹/ ۶ ، ۲۷۹، ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۰۹/ ۵ ، ۱۵۲/ ۳)، ریحانه (۲۷۰ -۲۶۹/ ۶)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۱۶۰۰ - ۱۵۹۹/ ۱۴)، علماء معاصرین (۲۲۱ -۲۱۹)، گنجینه‌ی دانشمندان (۱۹۰ -۱۸۹/ ۷)، معجم رجال الفکر والادب فی النجف (۱۳۱۴ - ۱۳۱۳/ ۳)، مکارم‌الآثار (۲۲۰۹ -۲۲۰۷/ ۶)، میرزای شیرازی (۱۷۲).

نهاوندی، هوشنگ

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۳۰۹ ش است. در تهران درجه لیسانس اقتصاد گرفت و برای ادامه تحصیل به پاریس رفت و در رشته اقتصاد به درجه دکترای اقتصاد دولتی نائل آمد. پس از مراجعت به ایران مدتی در شورای عالی اقتصاد خدمت کرد و ضمنا در دانشگاه تهران و مدارس عالی تدریس می‌نمود. در ۱۳۴۱ مدیر عامل سازمان مسکن شد. در کابینه منصور که در اسفند ماه ۱۳۴۲ تشکیل یافت نهاوندی قرار بود به معاونت اقتصادی نخست‌وزیری منصوب شد ولی وزارتخانه جدیدی به نام آبادانی و مسکن پی‌ریزی شد و نهاوندی در رأس آن وزارتخانه قرار گرفت. در کابینه امیرعباس هویدا نیز مدت چهار سال وزیر آبادانی و مسکن بود.

در ۱۳۴۷ از کابینه خارج شد و پس از مدتی به ریاست دانشگاه شیراز منصوب شد و چند سالی نیز در آن سمت بود تا به ریاست دانشگاه تهران رسید. نهاوندی در دوران تحصیل مطالعات عمیقی نموده و دارای تألیفاتی در رشته اقتصاد می‌باشد. وی مردی جاه‌طلب و مقام دوست بود و برای رسیدن به هدف خود که نخست‌وزیری بود از هیچ اقدام فروگزاری نمی‌کرد. مدتی بعضی از جوانان را دور خود جمع کرد و نام اندیشمندان بر آن نهاد، مدتی در حزب رستاخیز با گروهی بررسی مسائل ایران را بوجود آورد، چند سالی رئیس دفتر فرح پهلوی شد و دو ماهی وزارت علوم را تصدی می‌کرد. صداقتی در وجودش دیده نمی‌شد. در جوانی در احزاب مختلف فعالیت داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نیازمند، خلیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید خلیل نیازمند : فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی« کاشمر» تبریک می گویم شما رتبه اول ریاضی را کسب کردید، شما باعث افتخار دبیرستان هستید. از حالا به بعد باید بیشتر تلاش کنید. البته برای آزمون بعدی، به مشهد اعزام می شوید!...

خبر اول شدن خلیل مثل بمب در میان بچه ها صدا کرد. همه می دانستند حل معادلات برای او آستان تر از آب خوردن بود. کسب این افتخار نیز تحسین و تشویق اطرافیان را برانگیخته بود اما چیزی در درون خلیل فریاد می کرد.

فریادی سرخ

سید علی نیازمند معروف به آقای لحاف دوز، تنها همان یک پسر را نداشت اما خلیل گل سر سبدش بود. مادرش بی بی منصوره نیز شاد از این افتخار، خلیل را می ستود و خلیل در نگاهش چیز دیگری بود. کسی چه می داند شاید به خدا فکر می کرد و شاید پینه های دست پدر را به یاد می آورد و شاید یاد کودکی ها در ذهنش می پیچید. او که در سال ۳۰ برای اولین بار نفس کشیدن را آغاز می کرد، خوب به یاد داشت روزهایی را که در کوچه ها می دوید و با لوله آبپاش فلزی اذان می گفت.

از همان کودکی جلوه خاصی برای مردم داشت، خاصه آنکه سادات زاده بود و هوشیار!

همپای بچه های شهر به مدرسه رفته بود و در همان روزهای نخسیت معلم را مجذوب خود کرده بود. حل معادلات ریاضی برای او آغاز شده بود. او این قاعده ای کلی را به ذهن سپرد و تا همیشه در خاطر داشت. برای همین هم وقتی دیگران سعی داشتند با زور مسلسل به همه بفهمانند این قاعده اشتباه است، در کنار تحصیل به مبارزه پرداخت.

سال ۱۳۴۲ بود. آقای خمینی در چهره تاریخ درخشید و خلیل جواب معادله را پیدا کرد. اسلام + ولایت = جایی برای شاه وجود ندارد.

سال ۱۳۴۵ بود. جلسات مبارزه با بهائیت رونق گرفته بود. بهائیت بهانه بود و خلیل خوب می دانست در حال مبارزه با کیست.

عده ای از معلمین جلسات مذهبی می گذاشتند. جلساتی به نام مبارزه با بهائیت ولی در اصل جلسات مبارزه با رژیم بود. خلیل گرداننده این جلسات بود، با حضوری فعال و مستمر. آن وقت ها آقای اسدی و آیت الله مشکینی، در تبعید برای مردم کاشمر سخنرانی می کردند. سید خلیل هنوز اول دبیرستان بود که در این عرصه ها حضور داشت. البته گاهی برای تفریح به آب گرم خلیل آباد می رفت.

آب گرم خلیل آباد، بهانه خوبی بود، برای بررسی برنامه ها و برگزاری جلسات. به هوای کوهپیمایی و تفریح از شهر دور می شدیم تا نوارها را بشنویم و اعلامیه ها را بخوانیم. گاهی کتاب هایی که از قم می رسید همانجا در آب گرم خوانده می شد و به صورت دستنویس تکثیر می شد. راستی که آب گرم خلیل آباد چه نعمتی بود.

این معادله هم اصلی داشت. کبوتر، خانه ای می خواهد که در آن امنیت بیشتری بر قرار باشد. اصل لانه کبوتری چیزی است که در ریاضیات عشق او به خدا حل می شد و خلیل با همان اتکا بر حق از افاضات الهی سود می جست و امن ترین مکان را می یافت.

سید احمد نیازمند و علی صفرنژاد به خانه که برمی گشت، دوباره می شد همان خلیل سر به راهی که سرش توی لاک خودش بود. درست مثل آرزوهایش. ..

خیلی از آرزوهایش نمی گفت، ولی چیزی بود که بارها از او شنیده بودم. مدام می گفت: دلم می خواهد یک جامعه اسلامی داشته باشیم...

یک محیط اسلامی. این آرزوی خلیل ما را هم به فکر فرو می برد. آخر در آن روزها حتی اگر قیافه ات شبیه به بچه مسلمان بود،

جور دیگری مطرح می شدی.

گویا می خواست نشان دهد بچه مسلمان، درس خوان هم هست. برای همین همراه دوستانش، همان شش هفت نفری که بودند. همه جزء ممتازین مدرسه محسوب می شدند. آقای رضایی همیشه مبصر بود. ما هم جزء زرنگ ها؛ منتها خلیل در ریاضیات می درخشید و هیچکدام از ما مثل او نبودیم.

درسها را تقسیم کرده بودیم. برای حل و تمرین به خانه یکی از بچه ها می رفتیم و برای دروس حفظی هم کنار مزار شهید!

رئیس زاده

گاهی اوقات خلیل گوشه ای در همان نزدیکی آقا می خوابید. ما دستش می انداختیم و می گفتیم: خلیل می خواهی یک آقای شهید دیگر درست کنی؟ کم نمی آورد. می گفت: البته! در آن صورت شما باید متولی قبرم شوید.

قبر! مگر می شود جوان بود و به قبر فکر کرد؟ قبر چیست؟ یعنی مردن؟ شاید خلیل به چیز دیگری فکر می کرد.

آن سال تلاش های خلیل و دوستانش به ثمر نشست و او در مسابقه علمی ریاضی رتبه نخست را کسب کرد. پس برای شرکت در آزمون استانی ریاضی به مشهد آمد چند وقتی را در دبیرستان دانش بزرگ نیا بود. به اتفاق بچه ها خانه ای را اجاره کرده بودند و درس می خواندند.

آن همه تلاش خلیل دیدنی بود. ولی گاهی دلمان می سوخت. روزی به او گفتیم :حالا که اینجا آمدی کارت سخت شده، خبر داری استادی که مسئول آزمون است با یکی از بچه های مشهد ساخته و قرار است او اول شود؟ چیزی نگفت. وقتی امتحان را داد. گفت: بچه ها من برای استاد امتحان، نامه نوشتم! ...

پایین برگه ام نوشتم شایعه شده شما با فلانی ساخته اید و قرار است او اول شود. نمی گویم رتبه اول را به من بدهید اما بهتر است عادلانه رفتار کنید.

این حرفها، حرف یک جوان ساده شهرستانی نبود، بلکه ناشی از روح انقلابی او بود. انقلابی که در تار و پود خلیل ریشه دوانده بود و او را قدم به قدم به سوی خود می کشاند.

همان چند وقتی هم که در مشهد بود، دست بردار جلسات مذهبی نبود. البته جلسات مذهبی که نه، جلسات سیاسی مذهبی!

عجیب نبود. او می توانست هر کاری را می خواهد انجام دهد. خلیل مسائل ذهنی اش را همچون معادله ای سه مجهولی حل می کرد و خود به احتیاجاتش پاسخ می داد.

از همه دنیا استفاده می کرد. گچ ساختنش را دیده بودم اما چسب ساختنش دیدنی تر بود. انگار دنیا را برای او آفریده بودند. شیره درختها را می گرفت و به کمی تغییر به عنوان چسب از آنها استفاده می کرد.

البته کارهای عجیب و غریب خلیل کم نبود. چراغ مطالعه ای ساخته بود و شب ها از آن استفاده می کرد. زمستان ها هم بخاری قدیمی ای خرید و بعد آستین هایش را بالا زد و با چند پیچ و مهره و وسایلی که خودش می دانست چیست، بخاری را صد و هشتاد درجه تغییر داد؛ طوری که صاحبخانه فکر می کرد بخاری نو و بسیار گرانقدر است.

سر آن بخاری ما را از خانه آواره کردند. صاحبخانه طماع که فکر می کرد مستاجر هایش پولدار هستند اجاره خانه را بالا برد و ما مجبور شدیم آنجا را ترک کنیم. البته خانه بهتری با کرایه کمتری یافتیم که با آن بخاری حسابی گرم می شد.

سال ۱۳۴۹ از راه رسید و خلیل به خیل دانشجویان پیوست.

ابن بار ساکش را برداشت و راهی تهران شد.

دانشگاه علم و صنعت تهران قبول شده بود.

رشته مهندسی متالژی؛ چهارده پانزده نفر بودیم که با هم خانه ای اجاره کردیم.

آن روز ها خلیل بیشتر از همه درگیر مسائل روز بود. با این حال مغزش مثل ساعت کار می کرد و درس ها را بهتر از ما جواب می داد. حتی بعضی شبها تا صبح بیدار می ماند. البته نه برای درس خواندن بلکه برای اعلامیه نوشتن.

درس خواندن خلیل فقط در همان ساعات دانشگاه بود و کلاس. یعنی خواندن و یاد گرفتن!

فرمول ریاضی دان شدن و ریاضی خوان شدن همین است: یاد گرفتن و نه حفظ کردن! خلیل ریاضیات را یاد می گرفت و ملکه ذهن می کرد و آن وقت سراغ دیگر کارها می رفت.

سال ۱۳۵۰ بود، بیست سی نفری جمع شدیم و پول روی هم گذاشتیم، جمعا شد شش هزار تومان.

کتاب فروشی کوچکی داخل دانشگاه تأسیس کردیم که در ظاهر کتابهای دانشگاه را می فروخت. اما هدف چیز دیگری بود. در اصل کتابهای ممنوعه ای مثل رساله امام، کتب شریعتی، شهید مطهری و... را دست دانشجویان می رساندیم. و آن وقت ها خلیل بیش از همه زحمت می کشید. ساعت ۷ صبح می آمد و تا ۹ شب و حتی بیشتر می ماند. کار می کرد و زحمت می کشید.

قضایا هر چه که باشد نیاز به اثبات دارد و اگر اثبات، در پی قضیه ای نباشد چنان است که گویا آن قضیه حل نشده چرا که معادله همان حکم است و خلیل برای حل معادلات سیاسی افکارش باید اثبات می کرد که حق با کدام گروه است و در این اثبات روز و شب نداشت. برای خلیل سال ۵۰ سال غریبی نبود. همان سال بود که او نمازش را به جماعت می خواند. اوایل عده کمی بودند که نماز می خواندند. نیروهای گارد هم به آنها حمله می کردند. آنقدر توی دانشگاه، احزاب مختلف بودند که دیگر جایی برای انجمن اسلامی دانشجویی نمی ماند. نماز آن ها نوعی مبارزه با رژیم بود که همیشه هم با کتک و گاز اشک آور همراه می شد.

حالا خلیل در پی چیزی بود که شاید خیلی از مردم به دنبالش بودند. او در پی توحید بود. آری توحید!

سعی می کرد ارتباطش را با بچه هایی که منحرف شده اند، قطع نکند. همه ما از این دو نفر به سمت گروهک ها رفته بودند، ناراحت بودیم. خلیل بیش از همه ما غصه می خورد و عصبانی بود. اما بسیار خوش رو و منطقی رفتار می کرد تا تأثیرات فکری و روحی به سزایی روی آنها داشته باشد و آنها را جذب اسلام کند. تا جایی که آنها بیش از ما سراغ خلیل می آمدند و با او مراوده داشتند.

گاهی خلیل گامهای بلندی بر می داشت. گامهایی که برای افرادی چون ساواکی ها نامیمون بود. چرا که معادلات آنها را به هم می زد.

تلاش های خلیل در راه اندازی تظاهرات، ارتباطش با بازار تهران و جذب نیروهای جوان و مؤمن به هسته های ضد رژیم، نام او را در لیست ساواک قرار داده بود. خلیل هم خوب می دانست چه باید کرد. او که به گفته دوستانش عکس شاه را در اتاق خود نصب کرده بود، حتی یک اعلامیه هم در خانه نگهداری نمی کرد. تا بلکه مار زخمی ساواک به دنبال صید خود از لانه بیرون آمد.

سال ۵۱ بود و بالاخره هم آنچه منتظرش بودیم، اتفاق افتاد. رفته بودم خانه شان. چند نفر دانشجو بودند اما خلیل نبود. رفتم برایشان غذایی بپزم. هنوز توی آشپزخانه بودم که سر و صدایی بلند شد. ساواکی ها بودند. مثل وحشی ها ریختند توی خانه و ما را وسط اتاق جمع کردند. دستهایمان روی سرمان بود و نگاهمان رو زمین. همه جا را گشتند انگار دنبال خلیل و اعلامیه می گشتند...

دلم هوای بچه ها را کرده بود. از پایگاه هوایی به طرف خانه بچه ها به راه افتادم اما هیچ کس آنجا نبود. همه وسایل وسط اتاق افتاده بود. رد پای ساواک کاملا مشهود بود.

سراسیمه به دنبالشان گشتم.

گفتند: او را یک ساعت قبل برای بازجویی بردند.

دنبال خلیل بودیم. از قرار معلوم همان موقع که ساواک به خانه حمله کرده او هم دچار حمله آپاندیس شده و به بیمارستان می رود و اصلا به اطراف خانه هم نمی رسد.

ساواک نفهمید که خلیل کجاست. بچه ها را برای بازجویی برده بودند. ۲۴، ۲۵ روز هم زندانی بودند. سایر دانشجوها که از ماجرا با خبر شدند یک ترم اعتصاب کردند تا اینکه بالاخره بچه ها از زندان آزاد شدند.

بعد از آزادی آنها خلیل به کاشمر می رود و بی آنکه با کسی در ارتباط باشد به مبارزه اش با رژیم ادامه می دهد. آب ها که از آسیاب می افتد دوباره سر و کله خلیل در دانشگاه پیدا می شود و دوباره سراغ همان دوستان می رود.

چه دوران خوبی! چهارده، پانزده نفر دانشجو توی یک اتاق تنگ زندگی می کردیم. هر وقت پولی لازم داشتیم از جیب هم بر می داشتیم. این فرهنگی بود که خلیل حاکم کرده بود. می گفت: جیب من و تو ندارد...

این صندوق امام زمان است، جیب هم مال توست. هر کی می خواهد بردارد. نیازی به اجازه من نیست.

صدای اذان گفتن خلیل در گوش زمان می پیچد. آن وقتها که کودک بود، با اذان گفتن در کوچه ها بازی می کرد و حالا با عمل، اذان می گوید.

شاید می خواست بگوید آنک ولی است، سر پرست ماست و تو که سرباز اویی، با من یکی و برابری. اوست که به ما مقرری می دهد و من بر آن مقرری صاحب اختیار نیستم.

خلیل روحیات خیلی جالبی داشت که دوستانش را مجذوب خود می کرد. گاهی که از او می گفتند لبخندهایشان به خنده و گاه به قهقهه مبدل می شد...

کشتی گرفتن هم عالمی داشت. گاهی برای سر گرمی دور هم جمع می شدیم تا کشتی بگیریم. خلیل هم می پرید وسط؛ می گفتیم: خلیل تو که نمی توانی، بی خود میدان را شلوغ نکن.

می گفت: گردن کلفتی نکنید. همه تان را می زنم زمین. بیایید جلو ببینم.

می آمد و از سر و کول بچه ها بالا می رفت و می خورد زمین. باز بر می خاست و می گفت:

حالا زدی زمین، گردن کلفت نشو... راست می گویی دوباره بیا تا بزنمت زمین!

سال ۱۳۵۳ بود. کتابفروشی هنوز هم پر رونق بود و کتابهای روشنگر امام و انقلابیون به دست دانشجویان می رسید. همان وقتها بود که شب در را بستیم و به خانه رفتیم. صبح که برگشتیم کتابخانه خاکستر شده بود. همه چیز سوخته بود. می گفتند اتصالی برق بوده. اما همه می دانستیم کار ساواک است.

این بهترین راه برای جلوگیری از کار ما بود. تنها راهی که شاید نمی توانست جرقه انقلاب دانشجو ها را شعله ورتر کند.

خلیل از لابه لای خاکستر کتاب ها، تعدادی کتاب یافت که قیمتشان شش هزار و هشتصد تومان می شد. لیست اسامی آنهایی را که در راه اندازی کتابخانه سهیم بودند برداشت و به دنبالشان می رفت.

می گفت: این کتابها را می خواهم به مسجد بدهم باید همه بچه ها راضی باشند و گرنه نمی شود به مسجد اهدا کرد.

سال ۱۳۵۴ بود. خلیل دانشجوی موفقی بود که با معدل بالایی فارغ التحصیل شد. به این جهت بورس تحصیل در کشور شوروی به او تعلق گرفت.

این آغاز موفقیتی دیگر بود که خلیل نپذیرفت. قاعده عشق خلیل به خدا سبب شد در اثبات این حکم هر فرمول غیر مرتبطی را کنار بگذارد. او به برخی از دوستانش گفته بود:

اگر این بورس را قبول کنم، مجبورم ظلمها و بی عدالتی های رژیم را هم قبول کنم... آخر این بورسی است که رژیم به من می دهد!

با رد این بورس بار دیگر دفتر مسائل خلیل ورق خورد. این بار او به اصفهان می رفت تا در آزمونی دیگر آزموده شود. این معادله بیش از آنکه اثبات توحید برای رژِیم باشد اثبات توحید برای خلیل و رسیدن به درجه خلوص بیشتری بود.

۸ ماهی در کارخانه ذوب آهن اصفهان کار کرد. در تمام آن لحظات درست مثل یک کارگر ساده، کار می کرد و برای آگاهی بخشیدن به کارگران تلاش زیادی داشت.

۸ ماه به سرعت گذشت و خلیل صورت مساله دیگری را پیش رو داشت. خدمت سربازی در هنگ نوجوانان. حل این قضیه و اثبات قضیه در جامعه ناهمگون ارتش کمی دشوار به نظر می رسید. مهندس خلیل نیازمند به عنوان افسر وظیفه از سوی هنگ نوجوانان مأموریت تدریس در هنگ را یافت. برای خلیل زمان آزمونی دیگر آغاز شده بود و او یک سال و شش ماه برای اثبات قضایا فرصت داشت.

برای خدمت سربازی رفته بود. در واقع تدریس می کرد. ارتباطی هم با سربازها داشت و سعی می کرد از مبارزه غافل نشود.

خدمتش در تهران بود. ولی نیمه وقت فرار می کرد و به خیابان می زد. می گفت: اینها طاغوتی اند. چه فایده از این خدمت؟

در دوران خدمت، مقرری اش را برای مستضعفین جنوب تهران لباس و کفش می خرید. خلیل همیشه به فکر محرومین بود، حتی در همان دوران خدمت.

شاید هم قضیه خدمت برای خلیل حل شده بود که با آن آرامش و سکوت رفتار می کرد. خلیل در آن زمان با قم و آقایان هاشمی، کامیاب و سایر علمای اسلام در ارتباط بود. با بازار تهران رفت و آمدهایی داشت و کتابهای مطهری و شریعتی را نیز سوغاتی تهران می دانست. خلیل باید در دستگاه ارتش آرام می بود.

تاکیک آرامش خلیل کارگر افتاد و او دوره خدمت را به آسانی گذراند. خلیل مهیای کار در کارخانه ذوب آلومینیوم ساوه می شد. حقوق بالا و مزایای عالی کارخانه هر کسی را به طمع می انداخت اما برای او این حقوق هم معمایی بود و معادله ای.

خلیل کار در آنجا را نیز نپذیرفت و طی مدت کوتاهی استعفا داد. به برخی از دوستانش گفته بود:

اگر در این کارخانه کار کنم، مجبورم به نظام سرمایه داری خدمت کنم و این ظلم به محرومین است.

سال ۱۳۵۶ بود. هسته مقاومت ضد رژیم کاشمر هنوز در تهران فعال بود و خلیل هم شریک در آن فعالیت ها.

نیمه شعبان سال ۱۳۵۶ بود. قرار بود برویم مسجد اعظم تجریش. خلیل لب حوض ظرف می شست. نگاهم کرد و گفت: علیرضا! حواست باشد کجا می روی! این راهی است که باید شروع کنی و باید به آن وارد شوی، چون راه دین است اما حواست باشد با این اهل طاغوت چطور رفتار کنی!

برای خلیل لحظه به لحظه عمر، آزمونی بود و اثبات عشق به الله. سالهای مبارزه به تندی می گذشت و خلیل هر لحظه به پایان این اثبات نزدیک تر می شد.

در آن روزها او در پی شغلی ثابت و دلسوزانه بود تا اینکه آموزش و پرورش اعلام استخدام کرد و خلیل باز راهی شد.

می خواست به مشهد بیاید و برای استخدام به آموزش و پرورش برود. همه مدارکش را برداشت و توی جیبش گذاشت. ۱۷ شهریور بود. گفت: اول برویم تظاهرات، بعد اگر توانستیم به مشهد بروم.

درگیری ۱۷ شهریور خیلی شدید بود. طوری که هر دو افتادیم و وسایل خلیل هم توی جوی کنار خیابان افتاد. جمع کردن مدارک از زیر دست و پای مردم یک طرف و فرار از گلوله یک طرف دیگر.

فرار کردیم و به خانه ای پناه بردیم. از بخت بد صاحبخانه جاسوس بود. باز زدیم به کوچه. همان نزدیکی، ساختمان نیمه سازی بود که هر کدام یک بیل بر داشتیم و شروع کردیم به کار. درست مثل یک عمله. ارتشی ها و سربازان رژیم مدام اطراف ما گشت می زدند و ما مجبور بودیم همان طور بیل بزنیم و آجر بالا ـ بدهیم. تا اینکه باز فرار کردیم و خلیل هم به مشهد رفت. می گفت: کارهای خدا را ببین، باز هم در رفتیم و لیاقت نداشتیم. می گفت در شلوغی قضیه ۱۷ شهریور یکی هم پیدا شد ما را بزند که ناگهان یکی دیگر از کنارم گذاشت و گلوله به او خورد و ما جان سالم به در بردیم.

مهر سال ۱۳۵۷ از راه رسید و خلیل برای اولین بار پشت میزی ایستاد که بایـد ذکات اعمالش را می پرداخت. او در هنرستان سـید جماالدین اسد آبادی استاد بود و مروج علم و مذهب.

همـان وقت هـا بود که بـاز برای کاشـمر سوغـاتی می برد. از آن دست سوغاتی ها که رژیم به دنبالش بود. نوارهای سـخنرانی ضـد رژیم! امـا شایـد از بدشانسـی بود که بین راه تصـادف کرد و فکش آسـیب دیـد. یـک مـاهی هم بستری بود که آبـان از راه رسـید؛ مخـالفت هـای مردم علیه رژیم به اوج خود رسـید. روزهای اوج مبارزات نیز به تنـدی گـذشت و عقربه ها هر لحظه بیشتر و بیشتر به حد نهایی نزدیک می شد.

نیامیر، کاظم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۲ در شـهر زنجان متولـد شـد. تحصـیلات ابتـدائی را در زنجان و تحصـیلات متوسـطه را در مدرسه‌ی ثروت تهران گذرانید آنگاه وارد دانشکده حقوق تهران گردید و در رشته‌های حقوق و علوم سیاسی درجه‌ی لیسانس گرفت.

نیامیر خدمات دولتی خود را از ۱۳۱۲ در دادگستری آغاز کرد و چندی هم در وزارت دارائی و بانک ملی اشتغال داشت تا سرانجام در ۱۳۱۷ به اسـتخدام وزارت امور خارجه در آمد و پس از طی مراحل مقدماتی، معاون اداره چهارم سیاسی شد. در ۱۳۲۸ دبیر اول سفارت کبرای ایران در دهلی نو گردیـد بعـد به مقام ریاست اداه روابط فرهنگی رسـید و چنـدی هم رایزن سـفارت ایران در توکیو بود و در همین سـمت مقـام وزیر مختـاری گرفت از دیگر مشاغـل وی عضویت شورایعـالی سیاسـی وزارت امور خارجه و دبیرکلی کنگره هزاره ابن سـینا و دبیر کلی جمعیت ایرانی طرفـدار سازمـان ملل بود. از دیگر مشاغل او ریاست اداره سوم سیاسـی را بایـد نام برد و سرانجام به مقام سفیرکبیری ایران در اردن هاشمی منصوب شد و زمانی نیز سفیرکبیر ایران در حبشه بود.

نیـامیر اهـل قلم و تحقیـق بود و آثـاری از خود به یادگـاری گـذارد که مهمـترین آنهـا عبارتنـد از: معاهـده ورسـای و بعـد از آن، و تشکیلات سیاسی ژاپن. وی مجموعا به پنج زبان تکلم می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نیرالسلطان

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مصـطفی‌خان نوائی (و. ۱۲۹۰– ف. ۱۳۵۹ ه.ق) مطـابق ۱۳۱۹ ه.ش تحصـیلات وی در دارالفنون و مـدرسه‌ی نظام تهران، سـپس در پاریس انجام گرفت. در دوره‌ی دوم به وکالت مجلس انتخاب شـد، بعد به معاونت وزارت داخله و حکومت چند ولایت رسـید. در ۱۹۱۹ به قزوین و از آنجا به اروپا تبعید گردید و به سن ۶۹ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

نیرومند، عیسی قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

پزشک، نماینده‌ی مجلس. فرزند رجبعلی نیرومند، متولد ۱۲۶۵ در نجف‌آباد اصفهان. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در اصفهان به پایان رسانید و در بیمارستان مرسلین انگلیس در اصفهان به تحصیل طب علمی و عملی پرداخت. قبل از جنگ بین‌الملل اول برای تکمیل تحصیلات پزشکی به لندن رفت و در پزشکی درجه‌ی دکترا گرفت. پس از مراجعت به ایران وارد دستگاه بهداری کشور شد و به ریاست بیمارستان نجف‌آباد رسید. در نجف‌آباد برای مردم مدرسه ساخت و بیمارستانی مجهز به جمع‌آوری اعانه بنیاد نهاد و محبوبیت وسیع پیدا کرد و در نتیجه در ادوار دهم و یازدهم از نجف‌آباد به وکالت مجلس انتخاب شد و چهار سال وکالت مجلس داشت. بعد به اصفهان بازگشت و در آنجا مطبی دایر نمود. در ۱۳۳۲ در دوره‌ی هیجدهم مجلس به وکالت انتخاب شد. در دوره‌ی نوزدهم نیز وکالت داشت. پس از آن چون سنش از هفتاد تجاوز کرده بود به مجلس راه نیافت. در دوره‌ای که وکالت داشت، ریاست بهداری مجلس هم با او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد اول)

نیساری، ابوالحسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف بـه امیرحشـمت از رجـال آذربایجـان در ۱۲۵۷ ش در قراچـه داغ متولـد شـد. پـدرش حـاج محمـد علی بیـک از محـترمین آذربایجـان بود. ابوالحسن پس از انجام تحصیلات خود وارد خـدمت نظام شـد و مراحل ترقی را پیمود و سـپس با درجه سـرهنگی ریاست افواج و ایلات قراچه داغ به عهـده او گرفت. هنگام طلوع مشـروطیت از طرفداران جدی و پر و پا قرص بود. وقتی مجلس به توپ بسته شـد قیام مسلحانه کرد و سـرانجام در سـفارت انگلیس متحصن شد. در جنگ بین‌الملل اول با روس‌های تزاری به جنگ پرداخت ولی در مقابـل قوای روس تـاب مقـاومت نیاورده به عثمانی رفت و چنـد سالی در آنجا بسـر برد. پس از عزیمت روسـها از ایران به تهران رفت. در کودتای ۱۲۹۹ چند روزی به حبس افتاد، بعد به حکومت زنجان برگزیده شد، سـپس حکومت کرمانشاه را گرفت و چند سالی با قدرت در آن منطقه مشغول بود. در اوایل سلطنت رضاشاه به تهران احضار شد و دیگر کاری به او ارجاع نشد و تحت نظر مأمورین نظمیه قرار داشت. وفات او در ۱۳۳۳ ش در تهران اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نیساری، سلیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سلیم نیساری در ۲۱ آذر ماه ۱۲۹۹ درتبریز متولد شد. وی داری دکترای فلسفه از دانشگاه ایندیانای آمریکا ست. دکتر نیساری پس از بازگشت به ایران به تـدریس دردانشـکده علوم تربیتی ادامه داد و درسال۱۳۵۹ پس از ۳۸ سال خدمت به تقاضای خود بازنشسـته

شد .گروه : علوم انسانیرشته : علوم تربیتیوالدین و انساب : سلیم نیساری فرزند عبد الله که وی نیز فرزند میرزا سلیم، حاکم محال قره داغ آذربایجان بود، در ۲۱ آذر ماه ۱۲۹۹ درتبریز متولد شد.تحصیلات رسمی و حرفه ای : سلیم نیساری پس از گذراندن دوره تحصیلات ابتدایی و متوسطه و توفیق در امتحان نهایی دانشسرای تبریز با رتبه اول برای ادامه تحصیل به تهران آمد و موفق به اخذ درجه لیسانس در سال ۱۳۲۱ دررشته ادبیات فارسی و علوم تربیتی شد . ضمنا به تحصیل دردوره دکتری ادبیات فارسی ادامه داد . درسال ۱۳۲۹ برای ادامه تحصیل به اروپا و سپس به آمریکا رفت. وی موفق به دریافت درجه فوق لیسانس ازدانشگاه لندن و نیز درجه دکتری دررشته علوم تربیتی و زبان شناسی از دانشگاه ایندیانا آمریکا شد.همسر و فرزندان : سلیم نیساری با ایران میرتقوی ازدواج کرد و ثمره این ازدواج سه فرزند به نامهای نیلوفر، سیروس و نادر می باشد .مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مشاغل سلیم نیساری در وزارت فرهنگ عبارتند از : منشی مخصوص وزیر فرهنگ ،رئیس اداره دفتر وزارتی در دوره وزارت نفت وزیر فرهنگ و بازرس وزارتی و مشاور وزارت فرهنگ . درسال ۱۳۳۴ به عنوان دانشیار عالی برگزیده شد . درسال ۱۳۳۶ به استخدام دبیرخانه مرکزی یونسکو در پاریس درآمد و به سمت رئیس اداره کمکهای فنی یونسکو منصوب شد . دراین سمت از طرف مدیر کل یونسکو برای سرکشی به نحوه پیشرفت برنامه کمکهای علمی و فرهنگی یونسکو به کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه و کشورهای جنوب غربی آسیا سفرکرد . پس از پایان ماموریت و مراجعت به ایرا ن به سمت مدیر کل روابط فرهنگی دروزارت آموزش و پرورش منصوب گردید . ضمنا درهیات مدیره موسسه فرهنگی منطقه ای نیز عضویت داشت و سردبیری یک مجله انگلیسی درموسسه فرهنگی منطقه ای را نیز به عهده داشت . درسال۱۳۵۶ با ماموریت از طرف دانشگاه تهران ووزارت فرهنگ و هنر باسمت رایزن فرهنگی به کشورترکیه رفت . پس از پایان ماموریت درسال۱۳۵۸ به ایران مراجعت کرد .فعالیتهای آموزشی : سلیم نیساری در سال ۱۳۲۱ به استخدام وزارت فرهنگ درآمد . درسال ۱۳۳۳ ضمن تدریس، معاونت دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز را به عهده گرفت . تاریخ فرهنگ ایران ، کلیات روش تدریس و روش آموزش زبان فارسی دردبستان از جمله عناوینی بودکه تدریس آنها را به عهده داشت . دکتر نیساری به غیراز تدریس در رشته ها ومقاطع مختلف، درسال ۱۳۳۴ به عنوان دانشیار عالی برگزیده شد . درسال ۱۳۴۴ به مرتبه استادی ارتقا یافت و به دانشگاه تهران منتقل شد . دردانشکده علوم تربیتی تدریس چند درس ازجمله فلسفه، آموزش و پرورش ،مبانی آموزش و پرورش ،کلیات روش تدریس ، آموزش مقدمات خواندن و نوشتن ، آئین بررسی و گزارش نویسی و روش تحقیق را عهده دار بود . پس از بازگشت به ایران به تدریس دردانشکده علوم تربیتی ادامه داد و درسال۱۳۵۹ پس از ۳۸ سال خدمت به تقاضای خود بازنشسته شد .مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : سلیم نیساری در اسفند ۱۳۳۳ مامورتاسیس دانشکده ادبیات شیراز گردید .جوائز و نشانها : از دکتر سلیم نیساری به خاطر کتاب «نسخه های خطی حافظ» (قرن نهم) در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تقدیر شده است.چگونگی عرضه آثار : سلیم نیساری چندین مقاله به فارسی و انگلیسی و فرانسه و ترکی درمجلات ایران و خارج از ایران منتشرساخته و از ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ مدیریت مجله بنیاد فرهنگ را به عهده داشته است . عنوان یکی ازنوشته های او دراین مجله «دستورخط فارسی » می باشد . از میان مقالاتی که درروزنامه ها انتشار یافته است تنها به یک سری شامل ۱۷ مقاله از شماره ۷۳۷۱تا ۷۳۹۲ از ۲اسفند ماه تا ۲۸ همان ماه درروزنامه کیهان زیر عنوان «خط فارسی باید اصلاح شود » اشاره می شود .آثار : ۱ Le but humain de ۱ Education ویژگی اثر : سخنرانی در ششمین کنگره بین المللی علوم تربیتی ، دانشگاه دوفین پاریس ، درسال۱۹۷۳ Mevlana nin Mesnevi sinde Pragmatic Egitimle I lgiili Bir ornek ویژگی اثر : این سخنرانی در کنگره بین المللی بزرگداشت مولانا درشهر قونیه در نوامبر ۱۹۷۸ به زبان ترکی ایراد شده است و عنوان آن به فارسی «تمثیلی در مثنوی مولانا درارتباط با فلسفه پراگماتیسم درآموزش »است . متن سخنرانی در کتاب : Mevli[ann ve yasama Sevinic نشریه اداره جهانگردی قونیه چاپ شده است .۳ Persian An Element Of The Regional Common Culture ویژگی اثر : این مقاله در سمینار منطقه ای میراث فرهنگی (ایران

،پاکستان ، ترکیه) ۱۹۶۵ Seminar on common cultuaral H eritage march درمجموعهٔ]چاپ شده است۴ The Campaign Against Illteracy in Iran and the Role of Radio and Television In this campaign ویژگی اثر : این سخنرانی درسمیناربین المللی نقش رادیو و تلویزیون درپیکاربا بیسوادی درشهر آنکارا ایراد شده ومتن آن درنشریه زیر بـه چـاپ رسـیده اسـت . ،Conference of Executives From Radio and TV Organizations Ankara۱۹۷۸۵ The Emergence of a New Nation with an old culture ویژگی اثر : در نشریه بیـن المللی بزرگداشت محمد علی جناح قائد اعظم پاکستان ، اسلام آباد ـدرنشریه Joutnal of the Regional cultural institute volume به چاپ رسیده است .۶ آموزش زبان و ادبیات فارسی دردانشگاه ویژگی اثر : متن این سخنرانی در مجموعه سخنرانیها و مقالات اولین مجلس علمی استادان زبان و ادبیات فارسی وزار ت علوم .آذرماه ۱۳۵۰ ص ۲۴۰تا۲۳۵ منتشر شده است۷ آموزش شعر فارسی ویژگی اثر : متن این سخنرانی از گزارش کنگره دبیران زبان و ادبیات فارسی و همچنین در نشریه دانشکده علوم تربیتی دوره اول ، شماره ۲۳۸ استفاده از شاهنامه فردوسی در پژوهشهای زبان شناسی ویژگی اثر : کنگره بزرگداشت جهانی فردوسی ،دانشگاه تهران آذرماه ۱۳۶۹۹ بررسی پندهای فردوسی از دید فرهنگ ایرانی ویژگی اثر : متن این خطابه در مجموعه سخنرانیهای نخستین دوره جلسات سخنرانی وبحث درباره شاهنامه فردوسی ، همچنین در مجله هنرومردم شماره ۱۰۲ و ۱۰۳ فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۱ به چاپ رسیده است۱۰ پیوستگی هدف ، برنامه وروش آموزش زبان وادبیات فارسی ویژگی اثر : این متن درنشریه دومین کنگره انجمن دبیران زبان وادبیات فارسی درمرداد ماه ۱۳۴۷ ، ص ۹۰-۸۴ به چاپ رسیده است۱۱ تدریس زبان فارسی دردبستان یا آموزش هنر های زبان(۱۳۴۴) می باشد. توضیحی درباب خط کتاب اول دبستان ویژگی اثر : در مجموعه مقالات همایش بررسی و تبین علل بدخطی دانش آموزان زیر عنوان خط خوش ،نشریه سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی ، اسفند ۱۳۷۸۱۳ خاطراتی از کلاس درس استاد ملک الشعرا بهار ویژگی اثر : درارابطه با همایش یاد بود پنجاهمین سال در گذشت ملک الشعرا بهار درآوریل ۲۰۰۱ دردانشگاه سوربن پاریس ایراد شده است .۱۴ دستور خط فارسی ویژگی اثر : پژوهشی درباره پیوستگی با زبان فارسی ، تهران : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ،۱۳۷۴۱۵ دفتر دیگر سانیها درغزلهای حافظ ویژگی اثر : جلد اول ، تهران ،سروش ۱۳۷۳۱۶ دیوان حافظ ویژگی اثر : مستند برنسخه های خطی سده نهم ،به خط استاد امیر احمد فلسفی ،همراه بامینیاتور هایی از استاد فرشچیان ،تهران ،انتشارات یساولی ،۱۳۸۲۱۷ دیوان حافظ ویژگی اثر : براساس ۴۸ نسخه خطی سده نهم ، تهران . انتشارات سینا نگار. و اسرار دانش ،۱۳۷۷-دکتر نیساری در خصوص این اثر می گوید |: اول بار پیش علامه قزوینی عنوان کرد، برای تصحیح دیوان حافظ باید متونی را که به زمان حافظ نزدیک تر است، یافته و براساس چنین نسخه ای دیوان حافظ را تنظیم و تصحیح کرد. قزوینی یک نسخه خطی بیشتر به دست نیاورد. من این جست وجوها را در حد توان ادامه دادم و مرحوم خانلری و مرحوم مجتبی مینوی که باهم کار می کردند، توانستند نسخه خطی پیدا کنند. روی جلد نوشتم براساس نسخه خطی دیوان حافظ.۱۸ غزلهای حافظ ویژگی اثر : براساس نسخه خطی سده نهم ، به خط استاد محمد سلحشور ، چاپ اول اردیبهشت ۱۳۷۱ ،چاپ دوم الهدی آذرماه ۱۳۷۱۱۹ غزلهای حافظ ویژگی اثر : نشریه موسسه فرهنگی منطقه ای ۱۳۵۳۲۰ کلیات روش تدریس ویژگی اثر : چاپ اول این اثر در سال ۱۳۴۴و چاپ دوم این اثر ۱۳۵۵۲۱ گروه بندی افعال فارسی ویژگی اثر : متن این سخنرانی درجلد دوم سومین کنگره تحقیقات ایرانی ، بنیاد فرهنگ ایران ، شهریور ۱۳۵۱ درج شده است۲۲ مقدمه ای بر تدوین غزلهای حافظ(۱۳۶۷) ، ملاحظاتی درباب نسخه خطی مشتمل بر ۱۵۲ غزل حافظ و چاپ تک نسخه ای آن ویژگی اثر : در نخستین همایش ایران شناسی ، ۱۳۸۱۲۴ نسخه های خطی حافظ ویژگی اثر : شیراز سده نهم ، مرکز حافظ شناسی، ۱۳۸۰۲۵ نقش معلم در برابرارزشهای اخلاقی ویژگی اثر : متن این سخنرانی در نشریه دانشکده علوم تربیتی ، دوره پنجم شماره ۱و۲ درسال۱۳۵۴ به چاپ رسیده است۲۶ نمونه هایی از آثار جاویدان شعر فارسی(۱۳۵۰) ، نوآوری درترکیبات واژگان فارسی در خمسه نظامی

گنجوی ویژ گی اثر : مجموعه مقالات کنگره بین المللی نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی ، دانشگاه تبریز ، جلد سوم .۱۳۷۲ ص ۴۴۰-۴۲۸۲۸ یکسان کردن املای فارسی ویژ گی اثر : درمجموعه خطابه های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی ، دانشگاه تهران : شهریورماه ۱۳۴۹ ، جلد اول ص ۳۱۲-۲۹۹

نیساری، عباسقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۸۸ ش فرزند امیرحشمت تبریزی از مجاهدین معروف مشروطه در آذربایجان است. وی پس از انجام تحصیلات متوسطه در ایران بـه انگلستان رفت و در رشته بانکداری و اقتصاد تخصص گرفت. پس از ورود به ایران به خدمت بانک ملی درآمد و مشاغلی از قبیل ریاست بانک را در قزوین و کرمانشاه عهده‌دار شد و مدتی نیز مدیر اعتبارات بانک ملی بود. در ۱۳۲۹ به معاونت بانک ملی ایران برگزیده شد و چند سالی در آنجا بود تا به ریاست بانک کشاورزی انتخاب گردید. در کابینه دکتر منوچهر اقبال مدتی وزارت بازرگانی را برعهده داشت، بعد از آن به کار خصوصی پرداخت و به ریاست یکی از بانک‌های مختلط برگزیده شد.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نیشابوری، ابوالفتح ناصر

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۵۵۲ -۴۸۹ ق)، فقیه شافعی، محدث و متکلم. در نیشابور به دنیا آمد. از پدرش و ابوالحسن مدینی مؤذن و فضل بن عبدالواحد تاجر و دیگران حدیث شنید. ابوسعد بن سمعانی و فرزندش، عبدالرحیم بن ابی‌سعد، از وی روایت کرده‌اند. او را از بزرگان علم کلام دانسته و در این علم او را برتر از اقرانش شمرده‌اند. وی صاحب کتابی در این زمینه می‌باشد. در مرو درگذشت.
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :الاعلام (۳۱۱/ ۸)، طبقات الشافعیه‌ی اسنوی (۴۳/ ۱)، طبقات الشافعیه‌ی سبکی (۳۱۷/ ۷)، هدیهٔ‌العارفین (۴۸۸/ ۲).

نیشابوری، ابوالقاسم سلمان

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۵۱۲/ ۵۱۱ ق)، فقیه شافعی، مفسر، متکلم، زاهد و صوفی. ملقب به امام المتکلمین. اصل وی از ارغیان، از قرای نیشابور بود. در نیشابور به دنیا آمد. علم حدیث و تصوف را در نزد ابوالقاسم قشیری تحصیل کرد. سپس به حجاز و بغداد و شام مسافرت کرد و مشایخ آن روزگار را درک نمود. آنگاه بـه نیشابور بازگشت و ملازم امام‌الحرمین جوینی گردید. وی در فقه از شاگردان امام‌الحرمین و در علم طریقت و فن تصوف صاحب قدم و اهل عمل بود. از فضل‌اللّه میهنی و ابوحسین عبدالغافر فارسی و ابوحسین

بن مکی و کریمه مروزیه و ابوصالح مؤذن و ابوالقاسم قشیری و جماعتی دیگر روایت کرد. ابن‌سمعانی از وی اجازه روایت داشت. در نیشابور درگذشت. از آثارش: شرح «الارشاد» امام‌الحرمین جوینی، در علم کلام؛ «الغنیهٔ»، در فقه شافعی.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :الاعلام (۱۷۱ -۱۷۰/ ۳)، سیرالنبلاء (۴۱۲/ ۱۹)، شذرات‌الذهب (۳۴/ ۴)، طبقات الشافعیه‌ی ابن قاضی شهبه (۲۸۴ - ۲۸۳/ ۱)، طبقات الشافعیه‌ی اسنوی (۴۳ -۴۲/ ۱)، طبقات الشافعیه‌ی سبکی (۹۹ -۹۶/ ۷)، طبقات المفسرین داودی (۱۹۴ -۱۹۳/ ۱)، کشف‌الظنون (۱۴۳۴، ۱۲۱۲، ۶۸)، معجم‌المؤلفین (۲۴۰/ ۴)، الوافی بالوفیات (۳۱۴/ ۱۵).

نیشابوری، ابورشید سعید

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو پیش از ۳۴۵- وف پس از ۴۱۵ ق)، متکلم و دانشمند معتزلی. نام وی نخستین بار به عنوان متکلم آمده که در مشاجره‌ی ادبی میان بدیع‌الزمان همدانی و ابوبکر خوارزمی در ملفاباذ نزدیک نیشابور حضور داشت. ابورشید نخست به مکتب معتزلی بغداد پیوست، که در خراسان و ماوراءالنهر رایج بود. ابورشید حلقه‌ی درسی در نیشابور داشت. پس از اینکه به تألیف کتابهایی پرداخت به ری سفر کرد تا از مکتب معتزلیان بصره که رییس آنها قاضی القضاهٔ عبدالجبار بود استفاده کند. ابورشید مذهب اعتزال عبدالجبار را پذیرفت و به خواهش وی کتاب «دیوان الاصول» را به عنوان کتاب درسی علم کلام تألیف کرد، سپس به نیشابور بازگشت و در میانه‌ی راه مدتی نیز در گرگان اقامت گزید. دوباره به ری مراجعت کرد و به عنوان نایب ابوالجبار شناخته شد و بعد از مرگ وی به جانشینی او، ریاست معتزلیان پیرو مکتب بصره را به عهده گرفت. ابورشید راوی حدیث نیز بود. ابوسعد سمّان رازی محدث مشهور، احادیثی از او نقل کرده است. از جمله‌ی تألیفات وی: «المسائل فی الخلاف بین البصریین والبغدادیین»؛ «الجزء»؛ «النقص علی اصحاب الطبائع»؛ «التذکرهٔ»؛ «مسائل الخلاف بیننا و بین المشبههٔ والمجبرهٔ والخوارج والمرُجئهٔ»؛ «زیادات الشرح».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :دانشنامه‌ی ایران و اسلام (۱۰۳۹ -۱۰۴۰ /۸)، لسان المیزان (۲۹۲/۳)، معجم الادباء (۱۷۴/۱)، معجم المؤلفین (۲۳۰/۴).

نیشابوری، شیخ میرزا جواد، عبدالجواد

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(س سیزدهم ق)، عالم دینی، فقیه، اصولی و متکلم. ساکن نجف بود. وی را از فقها و اصولیین بزرگ عصر خود و از طبقه‌ی شاگردان شیخ جعفر کاشف‌الغطاء می‌دانند. در فقه، اصول و کلام متبحر بود. شیخ آقا بزرگ تهرانی در «طبقات اعلام‌الشیعه» او را با توجه به تألیفاتش از فحول علمای عصر خود به شمار آورده است. از آثارش: «شرح الشرایع»، در فقیه؛ رساله‌ای در «حدوث العالم»؛ کتاب «اصول الفقه».[۱]

جواد (عبدالجواد) نیشابوری بن حاج سلیمان نجفی از بزرگان علماء عصر خود و اجلاء مصنفین بوده و تصنیفی در فقه بنام (شرح

الشرایع) به عنوان قوله قوله در وقوف و صدقات غصب و مکاسب و بیع و خیارات و اجاره دارد و نیز رساله در حدوث عالم دارد.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۳۲۵/ ۱۳، ۲۹۴/ ۶، ۲۰۵/ ۲)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۲۸۴/ ۱۳)، معجم‌المؤلفین (۱۶۶/ ۳).

نیک صفت، اسماعیل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید اسماعیل نیک صفت : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین(ع)تیپ۱۲حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) مهر ماه هزار و سیصد و چهل و سه در تهران به دنیا آمد. مثل همه هم سن و سالان خود به مدرسه رفت. به پدر خیلی وابسته بود. اوقات فراغت با پدرش به سرکار می‌رفت. به دلیل وابستگی عاطفی شدید با پدر، بعد از فوتش در همان سال تحصیلی مردود شد. سیزده سالش بود که کم‌کم با اراده قوی و مردانه جای خالی پدر را در خانه پر کرد و نگذاشت به مادر سخت بگذرد. ضمن این که درس می‌خواند کار هم می‌کرد.

علاقه به سپاه او را از ادامه تحصیل باز داشت. دوم دبیرستان را گرفت. وارد سپاه شد و با جبهه‌ها آشنا. مسؤول حفاظت از شخصیت‌های سپاه گرمسار و از پایه‌گذاران هیئت عاشقان ثارالله گرمسار بود. به دلیل شجاعت و مدیریت و توانایی‌های جسمی و روحی تا قائم مقامی گردان پیاده در جبهه پیش رفت. با اصرار و پیشنهاد مادر با دختر عمه‌اش ازدواج کرد. سه ماه از زندگی مشترک‌شان نگذشته بود که اسماعیل با مسؤولیت قائم مقامی گردان امام حسین علیه‌السلام در منطقه عمومی ماؤوت عراق درروستای سَفره در نیمه شب بیست و پنجم اسفند هزار و سیصد و شصت و شش با گلوله شیمیایی عراق به شهادت رسید. پیکرش را در گلزار شهدای گرمسار به خاک سپردند.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید سمنان

نیک کرد، مسعود

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مسعود نیک کرد : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین (ع) لشگر۳۱مکانیزه عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الّذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عند الله و اولئک هم الفائزون . «سوره توبه آیه ۲۰»

و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله مع المحسنین . «سوره عنکبوت آیه ۶۹»

ان کان دین محمّد لا یستقم الا بقتلی فیا سیوف خُذعنی . «امام حسین (ع)»

من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی احبّنی و من احبّنی عشقتنی و من عشقتنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیه فانا دیه.

هر کس مرا طلب کند و بجوید می یابد و هر کس بیابد می شناسد و هر کس مرا شناخت دوست می دارد و هر کس دوست بدارد عاشق می شود و هر کس عاشق شد من هم عاشقش می گردم و هر که را عاشق شدم به حالتی مثل لحظات آخر حسین ابن علی(ع)می کشم و هر کس را که کشتم،پس دیه او بر من واجب می شود و دیه او خودم هستم.

اینجانب مسعود نیک کرد مطالبی را به عنوان شهادت نامه بیان می دارم گر چه به این مطالب احتیاجی نیست و من کوچکتر از آنم که اظهار نمایم.

قبل از هر چیز شهادت می دهم بر یکتایی خدا که شریکی ندارد و به خاتمیّت حضرت محمد(ص)پیامبر گرامی و شهادت می دهم که حضرت علی ابن ابی طالب ولی و حجت خداوند بر مخلوقات خدا می باشد. حقیر افتخار دارم که شیعه اثنی عشری(جعفری دوازده امامی)هستم،و از عموم برادران و خواهران می خواهم که همیشه برای ظهور حضرت مهدی(عج)دعا کنند و همیشه دعا گو برای سلامتی و طول عمر رهبر عزیزمان باشند و الحمد الله ملت هوشیار و بیدار و همیشه در صحنه در این لحظات حسّاس و تاریخی و سرنوشت ساز که اسلام عزیز در موقعیّت خاصی قرار گرفته و هر مسلمانی بنا به وظیفه شرعی خودبایدادای تکلیف نماید؛ تکلیفی که بسیار سنگین است و امانتی است که زمین و آسمان و کوه ها همه و همه از پذیرفتنش ابا کردند ولی انسان،انسانهای خود ساخته و از خود گذشته در طول تاریخ آنرا قبول کردند وبه انجام رساندند.

در هر صورت این امانت خیلی سنگین است و خون شمشیر لازم دارد و بشر همواره در معرض امتحان و آزمایش قرار می گیرد؛ آنجاست که باید اظهار نماید خدایا یک لحظه مرا به خودم وا مگذار،خدایا مرا آنچنان کن که خود می خواهی و برای آن آفریدی،آفریدی که از حق باشیم،حق بگوییم و از حق دفاع کنیم .

وقت آن رسیده که گفته های زبانی جامه عمل بپوشد، و آنقدر به جبهه می روم و می جنگم و از کفّار می کشم تا شهید شوم ولی ای برادران نکند در بستر بمیرید که حسین(ع)در میدان نبرد شهید شد.

ای جوانان مبادا در غفلت بمیرید که علی(ع) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر در راه حسین(ع)و با هدف شهید شد .

تو ای خواهر و برادر باید همواره به یاد آوری که مسئولی،مسئولی چون انسانی و می خواهی انسان وار زندگی کنی و انسان نمی تواند بی تفاوت به اسلام باشد؛ احساس مسئولیّت می کند، که اگر نکند فقط جاندار است نه انسان...

تومسئولی در پیشگاه خداوند ودرمقابل خون شهداءمسئولی.

در مقابل مادران،فرزندان،زنان شوهرو فرزندان پدر از دست داده،مسئولی در مقابل یتیمان اجتماعت مسئولی. در مقابل محروم و معلولان وطنت ؛و تو باید برخیزی چون مسئولی و باید بکوشی در پناه اسلام و رهبری امام ,همراه با فعالیت بیشتر و به همراهی رزمندگان.

مسئولیت را هم در یابی و در راهش قدم نهی, تو باید شخصیّت را در ایمانت،عملت و گفتار و حرکاتت جستجو گر باشی،آه ، نه در فرم لباس و حالت مو و چهره ات و نه در قیافه و غرور و تکبر و نه تنها در علم و معلوماتت.

تو باید یک انسان حق بین باشی،برادران ؛علی(ع)وار زیستن،ابوذر وار عمل کردن ,درس زندگانی و آزادگی شهامت و شجاعت برایتان می آموزد و شما ای خواهران،بایستی از مکتب ,فاطمه(س)وار بودن و زینب(س)گونه شدن که نمونه والاـ از بانوان نیک سرشت و مظهر تجلّی بخش و هدایت دهنده هستند باشید. باید درس تقوا،اخلاص،انسانیت،اخلاق بیاموزید چرا که جامعه اسلامی به این اعمال نیک نیازمند است.

اسلام به انسانهای آگاه،آزاد ،با تقوا،با شهامت،با شجاعت و همین طور غیور و با ایمان نیاز دارد و به انسانهائی که در مکتب اسلام و در پناه تعالیم امید دهنده قرآن چگونه زیستن را می آموزند،چگونه زیستن خود بهترین گواهی است بر چگونه مردنشان و ای

برادری که می توانی به جبهه بروی و نرفته ای ,فکر می کنی امانتی که بر دوش مسلمین سنگینی می کند چیست؟
و اگر یک روز بپرسید«و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین»و بپرسید چرا به ندای«هل من ناصر ینصرنی باللمسلمین»که مسلمانان جهان فریاد می آورند به دادشان برسید لبیک نگفتی چه جوابی داری بدهی؟ البته این مسئله را به آن عده از برادران که قلباً می خواهند ولی به عللی موفق نمی شوند و یا مسئولین نمی گذارند به جبهه ها اعزام شوند نمی گویم بلکه به غیر می گویم .کمی به خود آیید و اندیشه کنید که سعادت دنیوی و اخروی ما در راه خدا قدم برداشتن و جهاد کردن است واز عزیزان می خواهم همیشه تابع و مطیع بی چون و چرای ولایت فقیه که همانا ولایت الله است باشند.
حدود اسلامی را در همه حال و در همه جا رعایت کامل نمایید . خودتان را به اخلاق اسلامی بیارایید .
همواره خدا را شکر و سپاس می کنم که آرزویم یکی پس از دیگری و پی در پی با توجه تلاش جستن از من و هدایت از او،جهد کردن از من و عنایت از او به مرحله عمل می رسد:
اولا:از نزدیک نظاره گر حرکات و سکنات و تقوا و مقاومت و متانت و آن روح با عظمت و امام عالیقدر بودن که نه تنها قلم قادر به نوشتن معنویاتش نیست بلکه حقیر در همین جا در عجز مانده و به این کفایت باید کرد که:آنچه عیان است چه حاجت به بیان است.
ثانیاً:با نیت خالص به لقا الله رسیدن اگر لیاقتش را داشته باشم و به ورد زبانم جامه عمل بپوشانم که بارها می گفتم:
دوست دارم گر بچینی گل برای گلخانه خود
جزء آن گل گردم واندر گلستان تو باشم
ای پناه بی پناهان،یاور رزمندگان
درمیان جبهه می خواهم سربه دامان توباشم
در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
علی الصباح قیامت که سر از خاک بر آرم
به جستجوی تو خیزم به گفتگوی تو باشم
و ثالثاً:که بطور حتم می دانم انشاءالله آنهم بر آورده خواهد شد آن دعای همیشگی است خدایا آنقدر به امام امت خمینی بت شکن عمر عطا بفرما تا حکومت اسلامی را با دست نازنین خودشان به امام(عج)تحویل داده و همچون پیش نائبی بر حق منتها در حضور مولایش حضرت مهدی(عج)باشد. انشاءالله.
برادران و خواهران امام امت خمینی کبیر را بیشتر دریابید که او نماینده بر حق امام زمان است و از پروردگار الهام می گیرد و هرگز پایتان را از رهنمودهای ایشام جلو یا عقب نگذارید و الا نه تنها همگی هلاک خواهید شد بلکه خدای نا کرده ضربه سختی به دست خودتان بر اسلام تازه متولد یافته وارد خواهید ساخت.
اوست که حکومت اسلامی را به امام عصر(عج)تحویل خواهد داد و همچنین کاری بکنیم که باعث خوشنودی امام امتمان گردد,این را بطور حتم بدانید که خوشنودی امام خمینی،خوشنودی امام زمان و خوشنودی امام زمان(عج)مسلماًمنجر به خوشنودی خداوند متعال و موجب رستگاری مسلمین در دو عالم است.
ای کسانیکه بیراهه می روید پیامی هرچند کوتاه به شما دارم؛ به اسلام عزیز بگروید و به خط اصیل امام پناه برید که تنها راه چاره و نجات و به کمال رسیدن انسانهاست و همواره پیرو خط اصیل ولایت فقیه باشید والا هر که با آل علی در افتد،ور افتد.
چنانکه استاد معظم آیت الله مطهری می گفتند،کار مکذّبان ودشمانان اسلام به جایی خواهد رسید که چاره در به خاک مالیدن

دماغشان است و بس،و چاره ای جز این وجود ندارد،و چنانکه قرآن کریم می فرماید «سنسیمه الی الخرطوم» سوره قلم آیه ۱۶ و این بار خداوند متعال هست که می فرماید و بزودی به خرطوم و دماغشان داغ نهیم.

چه منافقینشان باشد و چه کاخ نشینان،چه آمریکای جنایتکار و چه کاخ نشینان،چه شوروی تبهکار و چه عروسک کوکی به نام صدام یزید دیر یا زود بر افتند.

«ربّ انی لا املك لنفسی نفعاًو لا ضراً و لا موتاً و لا حیوتاً و لا نشورا»

«خدایا من از خود هیچ ندارم نفع و ضرر و مرگ و زندگی و قیامت همه در اختیار توست»

خدایا تو خود فرمودی بنده ام تو یک قدم به طرف من بیا،من دو قدم بر می دارم ولی من بنده تو، می ترسم بر ناتوانی و کثرت گناهانم که یک قدم را هم نتوانم بردارم .بار الها ببخشای معصیت هائیکه مرتکب شده ام. من بنده بد تو بودم ای خدا اگر تو مرا قبول نکنی پس به کدام دری رو آورم بر من منّت گذار و دستم بگیر و هدایتم فرما.

ای خدا تا گناهانم را نیامرزی مرا از دنیا مبر و قلم عفو بر تمامی گناهانم بکش.بحق زهرا(س).

در خاتمه از تمامی دوستان و آشنایان به خصوص برادران در جبهه ,پایگاه ,مسجد و ناحیه , سپاه و بسیج و محله که به عللی با هم سر و کار داشته ایم از همگی حلالیت خواسته و اگر بدی کردم دلیل بر نادانیم بود و اگر قلب کسی را آزرده ام دلیل بر جهلم بوده است،انشاءالله حلالم خواهند کرد.

ای مادر مهربانم می دانم که فرزند خوب و دلسوزی برایت نبوده ام ,حلالم کن. می دانم که مرا با هزاران رنج و اندوه بزرگ کردی و برایم زحمت فراوان کشیدی و تو خود می دانی که چندین بار خداوند مرا از مرگ در بستر و مطب و غیره نجات داده است. آیا هیچ فکر کرده ای که برای چه و به چه منظوری و برای چه روزی مرا زنده نگاهداشته بود, آن وقت است که اصلاً ناراحت نخواهی بود. اگر فرزندت در رختخواب میمرد آنوقت برای شما ذلت بود.

ولی افتخار کن که لا اقل تو هم یک شهید و یک هدیه در پیشگاه او داری البته اگر خداوند عزوجل قبول بکند.

می خواهم اصلاً برایم گریه نکنید در غیر این صورت دشمنان دین شاد می شوند و روحم آزرده خاطر،هر وقت خواستید گریه کنید بر حال امام حسین(ع)و یاران و اصحابش گریه کنید و ضمناً دو رکعت نماز برایم خوانده و در مسجد از خدا بخواهی که قربانیت را قبول فرمایـــد.

و پدر جان دوست دارم به فعالیت در مسجد و پایگاه بیافزایی و مرا حلال کنی و با شنیدن خبر شهادتم دستهایت را بالا گرفته و از درگاه خدا بخواهی که قربانی ات را قبول کند و می خواهم قامتت استوار و صدایت رساتر از قبل بوده و اصلاً افسرده نباشی که من خمس فرزندان تو بودم.

امیدوارم به یکی قانع نباشی که این درخت به شمشیر برّان برای حفاظت و خون جدید برای زنده ماندن و رشدو نمو نیاز دارد و سفارش آخرم به همه و همه مسلمانان و حق جویان این است که با نیت خالص نمازهایتان را بخوانید و در نماز جمعه ها و دعای کمیل با شکوه هر چه بیشتر شرکت کنید و دعا را از یاد نبرده که بفرموده امام دعا قرآن صاعد است.در هر حال فرصتی که برایتان پیش آمده مشغول ذکر و دعا و قرآن خواندن باشید .

دوست دارم جسدم پیدا نشود تا با مهدی،علی،اصغر،حسین،مشهدی عبادی ها، باصرها در یک جا باشیم،تا بدینوسیله جائی از وطنم که ممکن است خانه ای برای محرومان بشود نگیرم.ولی اگر جنازه ام را آوردند بر سر سنگم این سروده را بنویسید.

ما جان به شما دادیم تا زنده شما باشید

بر خـــاك مزار مـــا یکدم به دعا باشید

چون شمع وجود مـا پر بار شما گردید

روشنگـــر شمع مـا شاید که شماباشیـد

دائـم در این پیکـار با شور و نوا باشید

بر خـاک مزار مـا دوستان اگر باشید

همواره خـدا خوانیـد مشغول دعا باشید

والسلام علیکم مسعود نیک کرد ۳۱/۱/۱۳۶۴

نیکبخت، ولی الله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرماندارشهرستان« نیک شهر»در استان سیستان وبلوچستان

شهیـد، مهندس« ولی الله نیکبخت» در سال ۱۳۳۰ در روسـتای« قهنویه» از توابع شهرستان «مبارکه» در استان «اصفهان» دیده به جهان گشود. در دوران کودکی همراه خانواده به «اصـفهان» عزیمت کرد و در آن شهر کهن و هنرپرور به تحصیل پرداخت. پدرش مردی بود تهیدست که به دلیل تنگناهای معیشتی، روستا را رها کرد و به امید بهبود وضع زندگی رهسپار« اصفهان» شد و به کسب و کار پرداخت.« ولی الله» دوران تحصیلی ابتدایی تا متوسطه را با موفقیت کامل پشت سر نهاد. پس از گرفتن دیپلم و موفقیت در کنکور سراسری، راهی دانشگاه« شیراز» شد و تا اخذ دانشنامه «کارشناسی ارشد» در رشته برق و الکترونیک در آن دانشگاه ادامه تحصیل داد. احراز رتبه اول در دوره کارشناسی ارشد، زمینه را برای تحصیل وی در دانشگاه« مینه سوتا» در«آمریکا» فراهم ساخت؛ اما او از رفتن به غرب چشم پوشید و در دانشگاه «سیستان و بلوچستان» به فعالیت علمی پرداخت. در سال ۱۳۵۴ شریک زندگی اش را بر گزید؛ بانو، همسر و همسنگری که در همه فراز و نشیبهای زندگی، نه تنها سد راه فعالیت او نگشت، بلکه پشتیبان و تشویق کننده اش هم بود. ثمره این پیوند دو فرزند است که هر دوی آنها به حق، وارث پارسایی و دانش پدرند.

فعالیت علیه رژیم پهلوی را در دوران دانشجویی آغاز کرد. او تخصص خویش را در خدمت انقلاب قرار داد و با عضویت در انجمن اسلامی ایفای نقش می کرد.

در دوران خدمت در «سیستان و بلوچستان»، «کمیته انقلاب اسلامی»(سابق)، «جهاد سازندگی»(سابق) و دانشگاه «سیستان و بلوچستان»، سه سنگری بودند که« نیکبخت» در آنها علیه نا امنی، فقر و جهل به مبارزه بر خاست. او زندگی اش را وقف خدمت به انقلاب کرده بود و در این راه شب و روز نمی شناخت. آسایش و آرامش در قاموس رفتار وی معنا نداشت و پیوسته در راه بهبود وضعیت زندگی محرومان و جلب رضایت خداوند تلاش می کرد. هر گاه که سخن از کار و خدمت به میان می آمد، آن دانشور درد آشنا مضمون گفتار امیر المومنین« علی (ع)» را یاد آور می شد و می گفت:« خدا از انسانهای آگاه و عالمان متعهد پیمان گرفته است که بر سیری ستمگر و گرسنگی ستمدیده ساکت ننشینند؛ و من نمی توانم آرام بگیرم.» عمده فعالیتهای شهید «نیکبخت» در دوران حضور در استان« سیستان و بلوچستان» به قرار ذیل است:

– فعالیت در راستای تامین نظم و بر قراری امنیت و تشکیل کمیته های انتظامات، امداد، اطلاعات و تبلیغات با همکاری روحانیون، نظامیان طرفدار انقلاب و جوانان انقلابی.

– تلاش برای دستگیری عوامل ساواک و حفظ اموال و پرونده‌های موجود در آن.

– کوشش برای تاسیس نهادهای انقلابی همچون سپاه پاسداران انقللاب اسلامی و جهاد سازندگی.

- تلاش برای تامین امنیت مرزها و راهها و سرکوب اشرار و ضد انقلاب.

- جلو گیری از فعال شدن گروهکهای ضد انقلاب و پیشگری از تکرار حوادث کردستان و بلوچستان.

- ایجاد روحیه تفاهم و همکاری میان نهاهای انقلابی و« ارتش»،« ژاندارمری و شهربانی»(سابق).

- زمینه سازی برای رسانیدن کمکهای لازم به منطقه.

اما اشـرار و بد خواهان انقلاب اسـلامی که چشم دیدن جوانی چنین خدوم را در« سیستان و بلوچستان» نداشتند، در مرداد ماه ۱۳۵۸ در حالیکه ۲۸ بهار از عمر شـریفش نگذشـته بود ، با افطاری خونین در ماه مبارک رمضان، آخرین برگ زندگی اش ورق خورد و خون پاک آن دلسوز محرومان در کنار همسنگر اهل تسنن او یعنی «امام بخش ریگی»، بر زمین ریخت.

در سوگ شـهید نیکبخت همه مردم استان« سیستان و بلوچستان» داغدار شدند. پیر و جوان و فارس و بلوچ گریستند و نخستین جلوه هـای وحـدت میـان شیعه و سـنی در هنگـام تشییع پیکر پـاکش بـه نمـایش گذاشـته شـد. منـابع زنـدگینامه :افطـارخونین،نوشـته ی عبدالحسین بینش وزهره شوریده دل،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۷

نیک‌پور، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

بازرگان و سیاسـتمدار و سرمایه‌دار معروف متولد ۱۲۷۲ ش است. بعـد از انجام تحصـیلات مقدماتی به کار تجارت بلور پرداخت و تـدریجا در ایـن رشـته ترقی کرد و ثروتمنـد شـد، مخصوصـا در زمـان وزارت دارایی داور همیشه مشیر و مشـاور او بـود و او را در برنامه‌های اقتصادی دولت کمک می‌کرد. در دوره نهم از تهران به نماینـدگی مجلس شورای ملی انتخاب شـد و در دوره‌های دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم و پانزدهم این سـمت را برای خود حفظ کرد. با قوام‌السـلطنه بسـیار نزدیک بود و به همین دلیل ریاست کمیسـیون اقتصادی او را در مسـکو عهـده‌دار شـد. بعـد از انتخابات مجلس سـنا به سـناتوری از تهران رسـید و مجموعا پنـج دوره تا حین‌الفوت سـناتور بود. بعـد از تشـکیل اتـاق بازرگانی به اتفاق آراء از طرف تجار تهران به ریاست اتاق انتخاب گردیـد و چنـدین دوره بر اتـاق بازرگانی ریاست می‌کرد. رشـته فعالیت‌های او در امور اقتصادی گوناگون بود از جمله کارخانه بلورسازی و کار بیمه و بانکـداری از فعالیت‌هـای اقتصادی اوست. در ۱۳۳۱ به تأسـیس بانک پارس مبادرت نمود. بعضـی از فرزنـدان او رشـد سیاسـی و اقتصادی پیدا کردند از جمله محمد ابراهیم به وکالت و سناتوری رسید و منوچهر نیکپور بعضی از مقامات مملکتی را طی کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نیک‌پور، محمد ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ارشد و اکبر عبدالحسین نیک‌پور متولد ۱۳۰۰ ش در تهران است. قسـمتی از تحصیلات خود را در ایران و قسمتی دیگر را در آمریکـا انجـام داد و پس از بـازگشت از خـارج به کـار تجارت و ملکـداری پرداخت و در زمینه‌های مختلف با پـدرش که بازرگان معروف تهران بود همکـاری نمود. پس از چنـدی بانک پارس که از تأسـیسات او و با سـرمایه شخصـی تشـکیل شـده بود به ابراهیم

نیک‌پور واگذار شد. نیک‌پور در کار بانکداری ابتکاری نداشت و بیشتر با درآمدهای اتفاقی قانع بود. به همه کار دست می‌زد: زمین خرید و فروش می‌کرد، بساز و بفروش بود، در امر حق‌العمل کاری و دلالی مداخله داشت، خلاصه به هر نحوی که بود دنبال پول و درآمد می‌رفت و به سرمایه خود می‌افزود و در عین حال از زندگی لذت‌بخش هم غفلت نمی‌کرد. در دوره بیست و دوم قانونگزاری از لنجان اصفهان سر درآورد و وکیل مجلس شد. یک دوره نیز مقام سناتوری گرفت و جزء بازرگانان معروف ایران شد ولی برای اقتصاد مملکت قدمی برنداشت و تأسیسات عام‌المنفعه درست نکرد. از خیرات و مبرات دوری می‌گزید، نه ابتکار و فعالیت پدر را به ارث برده بود و نه مانند برادر کوچکش منوچهر مدیریت و توانایی کار کسب کرده بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نیک‌پور، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند عبدالحسین نیک‌پور متولد ۱۳۰۵ ش در تهران است. مدتی در آمریکا در رشته مدیریت بازرگانی و علوم اداری و اقتصاد تحصیل کرد و به درجه لیسانس رسید. بعد از مراجعت به ایران به مشاغل آزاد پرداخت و حرفه تجارت را پیشه کرد. وقتی پدرش به تأسیس بانک خصوصی پارس مبادرت نمود او را به همکاری دعوت کرد و در آن بانک اشتغال ورزید و معاون بانک پارس شد. خوی ناسازگاری و بلندپروازی او موجب شد با دکتر محمد نصیری مدیر کل بانک پارس در مقام ستیزه برآید. این مبارزه مدتی ادامه داشت تا اینکه پدرش که صاحب بانک پارس بود عذر او را خواست. چندی بیکار بود تا توانست عضو هیئت مدیره بانک رفاه کارگران بشود. این سمت را هم عبدالرضا انصاری وزیر کار وقت که از دوستان او بود، با تلاش فراوان برایش تدارک دید. مدتی کوتاه در این سمت بود ولی با مدیر عامل بانک سلمان اسدی نساخت یا نخواست بسازد و وضع بانک را دگرگون کرد تا اینکه محترمانه عذرش را خواستند و دوباره بیکار شد. امیر اسدالله علم وقتی نخست‌وزیر شد چون با او قرب جوار داشت و غالبا متوسل به او می‌شد او را به ریاست فروشگاه فردوسی منصوب کرد. دو سالی در آن سمت بود، هم برای فروشگاه فردوسی تجارت کرد هم برای خودش ثروتی به دست آورد. بعد از فروشگاه فردوسی قائم‌مقام بانک تعاون کشاورزی شد تا اینکه در ۱۳۴۲ به ریاست بانک رفاه کارگران به جای سلمان اسدی برگزیده شد. از بانک به معاونت وزارت کار و ریاست سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران منصوب شد و از آنجا هم مدیر عامل بانک سپه گردید و در بانک سپه دست به اصلاحاتی زد.

منوچهر نیک‌پور با هوش‌ترین فرزند عبدالحسین نیک‌پور است. مردی تحصیلکرده، مدیر، مدبر، قاطع، پرکار و در عین حال لجوج، مبارز، کینه‌جو و خسیس بود. در کنار مشاغل دولتی سهم‌الارث خود را که مدیریت بیمه شرق و کارخانه شیشه و بلور بود بخوبی اداره می‌کرد. منوچهر نیک‌پور با دختر فیروزالدوله کامرانی پسر کامران میرزا ازدواج کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نیک‌پی، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به مفخم‌الملک حدود ۱۲۵۳ در اصفهان تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد قشون ظل‌السلطان شد و درجه افسری گرفت و مراحل ترقی را به سرعت پیمود و درجه میرپنجی دریافت کرد. مدتی فرمانده یک فوج در فارس بود بعد به فرماندهی افواج چهارمحال و فریدن منصوب گردید. بعد از ۱۲۹۹ از قزاقخانه خارج شد و به حکمرانی بنادر جنوب انتصاب یافت. در ۱۳۰۷ حکمران کردستان شد و در بازدیدی که رضاشاه از کردستان بعمل آورد از طرز کار او عدم رضایت نمود و او را از آن کار معزول ساخت. چند سالی بیکار بود تا به حکمرانی مازندران برگزیده شد. مدتی در مازندارن حکومت داشت تا اینکه بازنشسته شد و از کار خارج گردید. وی در تربیت فرزندان خود توجه وافی مبذول داشت و دو پسر خود را به کالج آمریکایی فرستاد و هر دو به مقامات عالی رسیدند. فرزند اکبر او به نام عزیزالله به مصاهرت ظل‌السلطان درآمد و وکیل و وزیر و سناتور شد. فرزند دیگرش به نام منوچهر در وزارت دارایی مقاماتی احراز کرد و چندی مدیر کل دخانیات و زمانی معاون وزیر دارایی بود. در میانسالی به علت ابتلاء به بیماری سرطان درگذشت. مفخم‌الملک مردی تحصیلکرده، شجاع، ثروتمند و ممسک بود. در ۷۰ سالگی در اصفهان درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نیک‌پی، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند اعزازالدوله نیک‌پی و نوه دختری ظل‌السلطان است. تولد او در ۱۳۰۶ ش در اصفهان اتفاق افتاد. پس از انجام تحصیلات ابتدایی و متوسطه در اصفهان به دانشکده حقوق تهران وارد شد و درجه لیسانس در رشته اقتصاد گرفت. سپس برای انجام تحصیلات به اروپا رفت و در دانشگاه لندن به تحصیل اشتغال ورزید و درجه دکترا در رشته اقتصاد دریافت کرد. پس از مراجعت به ایران مدتی به شغل وکالت دادگستری پرداخت، سپس وارد شرکت ملی نفت گردید و تدریجا مدارجی را طی کرد تا به ریاست اداره بررسی‌های اقتصادی منصوب شد. نیک‌پی در کانون مترقی با منصور همکاری داشت، به همین جهت وقتی منصور به نخست‌وزیری رسید، نیک‌پی را به معاونت اجرایی خود برگزید. در کابینه بعدی که به ریاست امیرعباس هویدا تشکیل یافت، نیک‌پی همچنان معاون نخست‌وزیر بود. در ۱۳۴۵ علاوه بر معاونت به سمت وزیر مشاور نیز معرفی گردید. در ۱۳۴۷ به جای دکتر نهاوندی به وزارت آبادانی و مسکن برگزیده شد و مجموعا چند ماهی در این سمت بود که به علت اختلاف نظر با وزیر کشور وقت هر دو از کابینه خارج شدند. در شهریور ۱۳۴۸ انجمن شهر تهران نیک‌پی را به شهرداری پایتخت برگزید و قریب ۸ سال در آن سمت باقی ماند. در اواسط ۱۳۵۶ از شهرداری تهران کنار رفت و در عوض از طرف شاه به سناتوری انتصابی رسید. در آبان ماه ۱۳۵۷ طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت شد و روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که در زندان‌ها باز شد نیک‌پی به دست مردم افتاد و زندانی شد و در اوایل ۱۳۵۸ پس از محاکمه اعدام گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

نیکخواه، خیرالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

خیرالله نیک خواه

محل تولد : رودسر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۲/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب خیرالله نیک خواه متولد سال ۵۲ شهرستان رودسر در سال ۵۹ وارد دبستان شدم تا سیکل را ادامه دادم بعد وارد حوزه علمیه شهرستان لنگرود شدم. بعد از یک سال (۶۸ – ۶۷) به عنوان مبتدی در امتحان ورودی شرکت و قبول شدم. در حین تحصیل حوزه، دروس کلاسیک را به صورت متفرقه خواندم و دیپلم را اخذ نمودم. بعد از گذراندن دوره سطح، در دانشگاه «تربیت مدرس قم» قبول شدم اما به خاطر مشکلات و مریضی نتوانستم در مصاحبه شرکت کنم و لذا ادامه ندادم و موفق به ورود در دانشگاه نشدم. در حین تحصیل و شرکت در درس خارج، در سال ۸۳ – ۸۲ در رشته تخصصی «مذاهب اسلامی» شرکت کردم و دوره سطح ۳ را به پایان رساندم.

در حین تحصیل در دروس تخصصی در امتحان و مصاحبه گزینش و مجوز تدریس دروس معارف (گرایش تاریخ اسلام و امامت) در امور اساتید و معارف اسلامی در دانشگاه ها شرکت کردم و موفق به اخذ مجوز شدم و اکنون ۲ سال است که به صورت پاره وقت و حق التدریس در بعضی مراکز دانشگاهی که در برگه های قبل ذکر شده مشغول تدریس می باشم. و هم اکنون نیز مشغول نوشتن پایان نامه سطح ۳ حوزه می باشم. در برنامه های گفتمان های دینی با موضوعات مختلف که از طرف سازمان تبلیغات اسلامی اجرا شده شرکت می نمایم. در مراکز دانشگاهی و پیش دانشگاهی، جلسات پرسش و پاسخ در مسائل دینی انجام وظیفه می نمایم.

نیکخواه، غلامعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معاون عمرانی استاندار «آذربایجان غربی» شهید مهندس «غلامعلی نیکخواه» در سال ۱۳۲۸ در شهر «بروجن» یکی ازشهرهای استان «چهارمحال وبختیاری»، دیده به جهان گشود . پس از دوسال او پدر خود را که شخصی متدین و مسلمان و متعهد بود ،از دست داد. دوران تحصیلات خود را در «بروجن» آغاز نمود و پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۴۸ وارد انستیتوی «صنایع شیمیایی»در« تهران» شد. و پس از گذراندن یک دوره دوساله به خدمت سربازی اعزام و پس از پایان خدمت در سازمان «آب و فاضلاب»استان« اصفهان» مشغول خدمت شد. چون علاقه وافری در امر تحصیل داشتند کار را رها کرده و برای ادامه تحصیلات به «آمریکا »عزیمت نمودند. پس از چندی که در خارج ازکشوربه تحصیل اشتغال داشتند، برای تسلط به زبان انگلیسی تلاش کردند ورشته خود را تغییر به راه و ساختمان تغییردادندو مشغول به تحصیل شدند.

چون تربیت یافته خانواده مذهبی بودند در مدت اقامت در« آمریکا» فعالیت چشمگیری در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی مقیم

«آمریکا »و «کانادا» داشتند و در برگزاری جلسات سخنرانی و راه‌پیمائیهای علیه رژیم نقش مؤثری داشتند.

در نامه‌هائی که می‌فرستاد سوغاتی که از ایران می‌خواست قرآن و نهج‌البلاغه بود. او از خانواده ثروتمندی نبود که در ناز و نعمت بزرگ شد ه باشد.چون خودش مستضعف بود ،کاملاً ـ به حال مستضعفین آگاهی داشت. کمااینکه در دوران تحصیلی در خارج برای هزینه تحصیلی خود مجبور بود شبها با کار طاقت‌فرسا در یکی از پمپ‌بنزینها و یا کارهای متفرقه دیگر هزینه تحصیل وزندگی خودش راتامین کند.

او درآمریکا دست از مبارزه بارژیم برنداشت وبیشتر وقت خود راجهت تکثیر و نشر سخنان امام خمینی (ره) صرف می‌کرد. چه شبها که تا صبح کار می‌کرد و روز بعد از درسهای دانشگاه ،تمام وقت جهت انتشار و توزیع پیام امام(ره) تلاش می کرد. در ۲۲ بهمن که انقلاب به پیروزی رسید چنان شادی می‌کرد که تاآن زمان اوراآنگونه ندیده بودند. عمر کوتاه و گهربار این شهید حاوی درس‌های زیادی برای دیگر یاران و برادران او بود.

در سال ۱۳۵۸ پس از اخذ دوره مهندسی راه و ساختمان به وطن اسلامی خویش بازگشتند و پس از ورود به ایران با توجه به علاقه خدمت به انقلاب اسلامی در جهادسازندگی چهارمحال و بختیاری مشغول به خدمت شدند .پس از آن مسئول دفتر عمران امام و سپس فرماندار شهرستان بروجن گردیدند و در این مدت شبانه‌روز در خدمت مستضعفین منطقه قرار گرفتند . با توجه به شناختی که مسئولین امر در مدت خدمت از نامبرده بدست آورده بودند به علت نیاز به افراد متعهد در منطقه کردستان؛ پیشنهاد معاونت عمرانی استانداری آذربایجان غربی را پذیرفت و بنا به مسئولیت اسلامی خویش به آن منطقه مهاجرت نمود و پس از مدت نزدیک به یکسال خدمت صادقانه در ۱۲ بهمن ماه در شروع دهه فجر در سال ۱۳۶۱ بدست منافقان کوردل و مزدور آمریکایی در بین راه« تکاب» به «مهاباد» در حین انجام مأموریت به درجه رفیع شهادت نائل آمد و به دیداردوست شتافت.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

نیکزاد تهرانی، علی اکبر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اکبر نیکزاد تهرانی

محل تولد : بهشهر

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب تحصیلات حوزوی را در سال ۱۳۵۲ در زادگاهم «رستم کلا» از توابع شهرستان بهشهر آغاز نمودم. مقدمات را در آنجا به پایان رسانده و اوایل سال ۵۶ توفیق حضور در حوزه علمیه قم را به دست آوردم. دروس سطح را نزد اساتیدی من جمله حضرات حجج الاسلام و آیات عظام: «شجاعی»، «وجدانی»، «دوزدوزانی»، «ستوده» و «صالحی مازندرانی» تلمذ نمودم. سپس از محضر حضرات آیات: «فاضل لنکرانی»، «صانعی» و «صالحی مازندرانی»، سنواتی چند، دروس خارج فقه و اصول را بهره گرفتم.

در سال ۵۷ مـدتی را به علت فعالیتهای سیاسـی، دسـتگیر و در زنـدان رژیم سـتم شاهی به سـر بردم. و در دهه ۷۰، چنـد سالی را به عنوان: «مدیر سازمان تبلیغات اسـلامی اسـتان کردسـتان»، توفیق خدمت گذاری در عرصه تبلیغ و نشر معارف و فرهنگ دینی و اهل بیت (ع) پیدا نمودم.

از سـال ۷۶ در سـتاد منطقه دو سازمـان تبلیغـات اسـلامی (گروه منـاطق ویژه) به پشتیبـانی فرهنگی، تبلیغی مناطق سـنی نشـین کشور مشغول بودم. فعلا در پژوهشکده علمی کاربردی «باقرالعلوم» به تحقیق و مطالعه می پردازم.

بعضی از آثار و دست نوشته های حقیر به شرح زیر می باشد:

۱. کنکاشـی در مبانی فکری مفتی زاده، تحلیلی است از گرایشات مذهبی اقشاری از اهل سنت موجود در کردستان همراه با بررسی چالشهائی که نظام جمهوری اسلامی در این ارتباط می تواند در پیش رو داشته باشد و بایسته هائی که باید صورت پذیرد.

۲. امام و بایسـته های تبلیغ، تنظیم بیانات رهبر فقیـد و بنیانگـذار جمهوری اسـلامی حضـرت امام خمینی (ره) در بایـدها و نبایـدهای تبلیغات دینی که برای دستگاههای تبلیغی و مبلغین می تواند کاربرد داشته باشد.

۳. رهبری و بایسته های تبلیغ، بیانات مقام معظم رهبری حول محور اولویتهای تبلیغ.

۴. خاطرات و خطرات: تنظیم خاطرات و تجربیات تلخ و شـیرین خطیب توانا و شـهیر کشور، مرحوم حجهٔ الاسـلام و المسـلمین آقای فلسفی (ره).

۵. تفاوتهای قومی و مـذهبی در ایران: تحلیلی است از بافت قومی و مـذهبی کشور همراه با بررسـی تهدیدات و فرصـتهای موجود و ضرورتها و بایسته های همبستگی و وحدت ملی در کشور.

۶. مقاله: مناسـبات فرهنگی بین ایران و اسـلام: تحلیلی است از بحث هویت ملی و فرهنگی ما ایرانیان و تعاملی که بین فرهنگ ایران و دین مبین اسـلام در عرصه های مختلف به ویژه شـکل گیری انـدیشه سیاسـی ایرانی، اسـلامی که توسط دبیر خانه دین پژوهان در مجموعه مقالات به چاپ رسیده است.

۷. مقاله (نسل جدید و بایسـته های تبلیغ دینی) که در سه شـماره نشـریه بشـیر ویژه مبلغین مناطق سـنی نشـین کشور به چاپ رسـیده است.

۸. دانشـنامه پیامبر اعظم (ص) که طرح آن به تصویب پژوهشـکده باقر العلوم رسـیده و شیوه نامه و تهیه مدخل های آن انجام گرفته است و مراحل بعدی انجام کار در دست اقدام است که انشاء الله مفید واقع گردد.

نیکنام، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ناشر.

درگذشت: ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۰.

فریدون نیکنام درجه‌ی فوق مهندسی رشته‌ی مرتعه و جنگلداری از آمریکا را داشت. وی مدیر مؤسسه‌ی انتشارات مروارید بود.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

نیلچیان، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی نیلچیان : فرمانده گردان عمار (س)لشگر۱۴امام حسین (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) نفس عمیقی کشید. دستش را با لا برد و انگشتش را روی زنگ فشار داد. در صدایی کرد و باز شد. منتظر ماند. فاطمه به استقبالش آمد. یا الله ی گفت و وارد شد. چشمش به عکس علی افتاد، روی طاقچه. فاطمه تعارفش کرد که بنشیند. و خود رفت به آشپزخانه. نشست و چند برگه کاغذ در آورد. نگاهی به سوالات انداخت. زیر چند تا از آنها خط قرمز کشیده بود. آنها را دوباره خواند. ضبط صوتش را روی میز گذاشت. منتظر بود فاطمه بر گردد. دور و برش را نگاه کرد. باز هم نگاهش روی عکس علی متوقف شد. فکر کرد. اینجا که همه علی نیلچیان را می شناسند، پس چرا تا حالا کسی با فاطمه مصاحبه نکرده؟ چرا کسی داستان زندگی آنها را ننوشته؟

فاطمه بر گشت. سینی شربت دستش بود. شربت ها را روی میز گذاشت. همان طور که می نشست، سوال نپرسیده اش را جواب داد. از خدا که پنهان نیست از شما چه پنهان، خیلی ها برای مصاحبه آمده اند اینجا اما بنا به دلایلی جواب هیچکدام را ندادم. شما هم که زنگ زدید، خواستم بگویم نه، اما نمی دانم چه شد که گفتم قدمتان روی چشم.

یادش آمد که همسران شهدای قبلی همگی دست رد به سینه شان زده بودند. یادش آمد که هیچ کدام وقت نداشتند و مهم تر از آن، دلی که بتواند آن خاطرات را باز گو کند. به یاد آورد سر گردانی شان را و این که چطور سه روز قبل از تماس با فاطمه دست به دامان امام رضا (ع) شده بودند. قاصد فرستاده بودند که برود؛ رو به روی گنبد بنشیند، ، چشم به گنبد بدوزد و پیغامشان را برساند. بغض آلود گفته بودند: آقا ما که هوای شهدا به سرمان نبود! خودتان هوایی مان کردید، حالا هم خودتان درستش کنید.

فاطمه ادامه داد: خواستم حرفم را پس بگیرم و بگویم نیایید اما وقتی گفتید کلید کربلای شما این مصاحبه است، به یاد وصیت نامه علی افتادم. همیشه آرزوی کربلا داشت. فکر کردم تا بود که کربلا نرفت. لااقل حالا واسطه ی کربلا چند جوان دیگر شود.

بر دلش گذشت: نام حسین ببین چه ها می کند! لیوان شربش را بر داشت و جرعه ای نوشید. خنک بود. زیر لب زمزمه کرد یا حسین. ورقه ها را جلویش مرتب کرد. انگشتش را روی دکمه ی ضبط گذاشت و پرسید: اجازه هست؟ فاطمه خندید و گفت: اجازه ی ما هم دست شماست. دکمه ی ضبط را فشار داد. نوار شروع به چرخیدن کرد.

انتظار سخت است؛ این را دیگر هر دوی مان می دانیم. و من سعی می کردم منتظرت نگذارم. اما گاهی نمی شد. دیگر آن روز هم نشده بود زود بیایم. تو منتظر مانده بودی و من نگران بودم نکند زیادی دیر شده باشد و تو رفته باشی.

دیر کرده بودم. مرتب ساعت را نگاه می کردم و به طرف خانه می دویدم. می ترسیدم رفته باشد. به خودم امیدواری می دادم که نه! علی بدون خداحافظی نمی رود. اما باز هم دلم شور می زد. صدایی تو گوشم می گفت: فاطمه! بدو! شاید دیگر ندیدیش ها! بالاخره رسیدم. نفس نفس می زدم. اما مهم نبود. به طرفش رفتم. نفس عمیقی کشیدم و گفتم: می دانستم بدون خداحافظی نمی روی. جوابم فقط یک لبخند نصفه و نیمه بود. فقط همین. لباسش را پوشیده بود و توی حیاط قدم می زد. کیفش روی دوشش تاب می خورد. خیلی مضطرب به نظر می رسید. نمی دانم به خاطر دیر کردن من بود یا چیز دیگری. به هر حال، مثل همیشه نبود. نمی رفت! همانطور ایستاده بود و نگاهم می کرد. نمی دانستم چه باید بکنم؟ چه باید بگویم؟ آشفته بودم. به چشم هایش نگاه کردم. برق عجیبی داشتند، شاید، ، شاید اشک بود، شاید هم نه.

سکوت عذابم می داد. هر چه سعی کردم آنرا بکشم، نشد. علی با سکوتش خیلی حرف ها زد. به اندازه ی یک دنیا. به اندازه ی یک وداع! بالاخره قصد رفتن کرد. یک قدم، بر گشت. آهسته گفت: کاری نداری؟ آهسته تر گفتم: به خدا می سپارمت.

دوباره رفت و باز گشت. این پا و آن پا شد. گفت: خیلی نگرانی؟ ... می ترسی؟ ... مشکلی داری؟ ... از صدایم فهمیده بود. سعی کردم این بار محکم جواب بدهم. گفتم: نه، مشکلی نیست. دل رفتن نداشت. فهمیده بودم. او هم می دانست که من دل کندن ندارم. تا سر کوچه بدرقه اش کردم. باز ایستاد. نگاهم کرد فقط. دلم آشوب شد. دیگر طاقت نداشتم. اگر باز هم می ماند. و همان طور. نگاهم می کرد، خدا می داند چه می شد نمی خواستم فریاد بزنم! خواستم بگویم برو دیگر! اما نگفتم. همان صدا دوباره در گوشم گفت: خوب تماشایش کن. علی رفتنیه! و برای همین لبم را گزیدم و ایستادم. استوار استوار! ایستادم و تماشایش کردم. همه حرکاتش را به خاطر سپردم. پلک زدنش را. آن قدر نگاهش کردم تا از پیچ کوچه گذشت و در خیابان گم شد. یاد وداع آخر امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) افتادم. زیر لب زمزمه کردم: مهلا مهلا! علی، حالا نه! تازه اول راهیم! ...

چه محکم قدم بر می داشتی اون روز! چه استوار پا روی خاک می گذاشتی! این خاک چه به خودش می بالید که تو و امثال تو را روی خودش جا داده، اوبه ابهت دیگه روی خاک نیست؟ خاک حتماً چه افتخاری می کند که تو را در آغوش کشیده است!

عاشق خاک بود. گاهی اوقات با خودم فکر می کردم که باید او را هم ابو تراب لقب می دادند. از آن جدا نمی شد و اگر کسی یا چیزی می خواست این دو محبوب را جدا کند، مادرم می خواست سنگ تمام بگذارد. می خواست آبرو داری کند و جهیزیه کامل؛ دهد. می گفت: تا اینجا به میل شما بوده، هر کاری خواستید بر گردید. هر کاری هم که کردید، من هیچی نگفتم، این یکی دیگه به دل من.

چه می گفتم: به مادرم؟ فهرست عریض و طویلی تهیه کرده بود و هر روز که می گذشت چند قلم جنس به آن اضافه می شد. امروز تخت و سرویس خواب، فردا مبل و میز ناهار خوری و پس فردا خدا می دانست چه؟ هر چه کردم نتوانستم منصرفش کنم، مادر بود دیگر. حق هم داشت. هر دو پا را در یک کفش کرده بود که دخترم را دارم می فرستم خونه شوهر. سرباز خونه که نمی ره! بالاخره دست به دامان علی شدم. او هم آمد و خطبه ای خواند قرا! به زمین اشاره کرد و گفت: مادر جان! مگه قرار نیست یه روزی بریم اون زیر. مادرم لبش را گزید. خدا مرگم بده! اول زندگی به اون زیر چکار داری علی آقا! علی خندید. اول و آخر نداره مادر جان! آخر سر از اون زیر در می آریم. گفت: بذارید روی خاک باشیم. بذارید همین یکی دو وجب فاصله را هم کم کنیم. اون زیر رفتن مون سخت می شه ها! ! مادرم خلع سلاح شد. خیلی چیزها را از لیست خرید حذف کردیم. نه مبل خریدم و نه تخت. دو تا پتو داشتیم که جای خالی هر دو را برای مان پر می کرد.

علی این طوری بود. سادگی را می پسندید. قناعت از سر و روی زندگی اش می بارید. روزی که برای اولین بار دیدمش، یعنی همان روزی که برای خواستگاری آمده بود، سر و وضعش خیلی معمولی بود. شاید بتوان گفت: بیش از اندازه معمولی. آن زمان بچه های مذهبی را از چهره و قیافه شان می شد شناخت. علی هم همین طور بود. قیافه اش خوب بود، توی ذقم نزد؛ بر عکس لباسش! نه اینکه بگویم بد بود نه! برای من عجیب بود. فکر می کردم که هر چیزی، رسم و رسومی دارد. برای خواستگاری همه می رفتند کت می خریدند، لباس نو می پوشیدند؛ به سر و وضع شان می رسیدند. اما علی همان لباس ساده ای که می رفت دانشگاه با همان لباسی که می رفت جلسه، آمده بود خواستگاری. آن هم برای خواستگاری من، که همه ی خواستگاری هایم را به دلیلی رد کرده بودم. از سادگی خوشم می آمد اما نه به این حد! ته دلم خالی شد. اما جلسات بعد که آمد و بیشتر با او آشنا شدم، با خودم گفتم: حالا قبول می کنم، می گم باشه. باید تحمل کرد، بعداً سر فرصت درستش می کنم. همین بود که وقتی گفت پتو ها کم اند، فکر کردم یعنی درست می شه؟ همان اوایل عروسی مان بود. آمد و گفت: بین خلق خدا تبعیض می گذاری. جا خوردم. گفتم: به خدا نمی گذارم. گفت: قسم نخور. چهره ی مبهوتم نشان می داد که منظور او را نفهمیده ام. روی یکی از پتو ها نشست. به سمت چپ و راستش اشاره کرد و پرسید: مگه روی دو تا پتو چند نفر آدم می توانند بنشینند؟ فقط نگاهش کردم. گفت: می خواهی بگم چی کار کنیم؟ یا همه شو جمع کن یا دو سه تا دیگه هم بخر. نا خود آگاه لبخند زدم. مطمئن بودم که به جمع کردن شان راضی

نمی شود. مهمان حبیب خداست.

این طوری شد که پتو هایمان زیاد شدند. البته خدا بیامرزدشان! عمرشال به حال خانه ما نبود. جمع شان کردیم. همان موقع که جنگ شروع شد. آن موقعی که علی رقفت جبهه. از آن روز، رنگ پتو و تشک و متکا را ندیدیم. روی زمین سفت می خوابیدیم. برای همدردی با علی، با رزمنده ها، با اسراء آنها نداشتند چرا ما داشته باشیم؟

نه فقط پتو و نه فقط رزمنده ها، هر چه را که هر که نداشت، ما هم نباید می داشتیم. این تصمیمی بود که هر دوی مان اول ازدواج گرفتیم. زمانی که علی دانشجو بود؛ دو تا از برادر هایش در آمریکا بودند. بگذریم که علی چقدر نگران شان بود و همیشه در نامه هایش به آنها می نوشت: دعا کنید خدا ما را برای طرفه العینی به خود وامگذارد. می خواهم این را بگویم که یکی از آنها برای او یک کاپشن سوغاتی آورد. علی مهندس معدن بود. مدرکش را در دانشگاه تهران گرفته بود و مدیر معدن بود. معدن هم توی منطقه سرد سیر قرار داشت. آورده بود تا علی زمستان ها بپوشد. علی هم تشکر کرد و کاپشن را گرفت. اما یکی دو سال گذشت و به آن دست هم نزد. اگر روکش پلاستیکی نداشت، شاید دو بند انگشت خاک روی آن می نشست! برادرش دلگیر شد. اعتراض کرد که آدم وقتی برای کسی سوغاتی آورد، دلش می خواد از اون استفاده بشه. پس چرا نمی پوشی؟ جواب شنید: مگه همه از اینها دارند؟ اگر من بپوشم و بروم سر کار، از بقیه کارگر ها متمایز می شم. هر وقت همه شون داشتند، هر وقت همه پوشیدند، من نفر آخری خواهم بود که بپوشم.

منظورت چه بود که گفتی تا جورابت پاره نشود جوراب نو نمی خری؟ می خواستی بگی خسیسی؟ آخر بخل و خساست را شب عروسی به رخ عروس نمی کشند که! نه، نه، بهت نمی آید که خسیس باشی. به چهره ساده تو، قناعت بیشتر می آید!

دوست علی از او پرسیده بود:

چرا زن نمی گیری؟ ۲۹ سالته! پیر شدی رفت.

شرایط فراهم نشده.

دا دم برات از قالب در بیارن!

کار من از قالب گذشته.

مگه تو چی می خواهی؟ ایراد بنی اسرائیلی بگیری بهت زن نمی دن ها!

علی با خنده گفته بود: نه! من کم توقع ام. فقط می خوام مذهبی باشه، فعال باشه؛ اهل دنیا نباشه، به زندگی ساده قانع باشه. یه کلام. بتونه با من کنار بیاد.

در ضمن قد بلند هم باشه.

خانمش که دوستم بود. با من مطرح کرد. گفتم: باید فکر کنم. گفت: از دستت می ره ها! فکر کردم خوب از دست بره این هم مثل بقیه. آش دهن سوزی که نیست. خواستگاری های دیگه هم خیلی هاشون مذهبی بودند. تحصیل مرده. در موردش تحقیق کردم. همه گفتند نه نگو. گفتند که درس خونه، زبله، کارنامه اش بیست بیسته. البته کارنامه ی دنیایی اش را نمی گیم ها. طرف دنیا نمی ره، اهل اون طرفه. گفتم ضرر که نداره. بگین بیاد.آمد. تنها آمد کمی دل دل کردم. وارد اتاق شدم؛ دیدم همچنان ایستاده. دوستم گفته بود که قدش چندان بلند نیست، اما او می خواست نشانم بدهد. می خواست مطمئن شود. صداقتش به دلم نشست و همچنین آینده نگری اش. آخر گفته بود: زن قد بلند می خواهم. تازه فهمیدم چرا؟ می خواست بچه هایش قد کوتاه نشوند. گفتم بفرمایید. نشست. مدتی سکوت کردیم. بالاخره لیست بلند بالایی از جیبش در آورد. همه اش سوال بود. هول کردم که نکند سخت باشد؟ ! اگر بلد نباشم که آبرویم می ره! چی جوابش را بدم؟

رویم را سفت گرفته بودم تا عرقی که روی پیشانی ام نشسته نبیند. نمی دانم در این دو جلسه مرا اصلاً دید یا نه. شاید همان موقعی

که هر دویمان ایستاده بودیم؛ زیر چشمی نگاهم کرده باشد. همیشه نگاهش یا روی گل قالی یا روی بر گه سوالاتش بود. بعد از دو جلسه به دوستش گفت ک از نظر من بلامانع است. نظر عروس خانم را بپرسید. خیالم کمی راحت شد. دست کم فهمیدم که موقع جواب دادن به سوالاتش، خیلی آبروریزی نکرده ام. بعد از آن با پدر و مادرش آمد. و جلسه خواستگاری رسمی بر گزار شد. روابط خانواده های مان سر شار از احترام بود. خواهر های علی از صمیمی ترین دوستان من بودند. از دعواهای عروس و مادر شوهر هم اصلاً خبری نبود.

مادرش مثل مادرم خودم بود. گفتم قبول. گفت قبول. گفتند خوشبخت شوید.

هیچ وقت آن اطمینانت را فراموش نمی کنم. وقتی گفتی قبول! من سوال زیادی از تو نداشتم. پرسیدم حیطه ی فعالیت زن چقدر است؟ او گفت: هیچ! و تو گفتی زن و مرد ندارد. شاید بهت نگفته باشم اما همین جواب باعث شد که تو را انتخاب کنم.

پای حرفش ایستاد. نه تنها مانع فعالیتم نشد، بلکه مشوق من هم بود. تا قبل از انقلاب، فعالیتهای سیاسی مان حد و اندازه نداشت و آن قدر که در طول مدت عقد، حسرت به دل ماند که یک بار با هم برویم پارک، برویم کنار رودخانه؛ اصلاً برویم تا سر کوچه و مثل زن و شوهر ها دو کلمه با هم صحبت کنیم. علی هر پانزده روز یک بار می آمد اصفهان. وقتی هم که می آمد، یا می رفتیم جلسات مذهبی و یا دیدن دوستان و آشنایان. اگر هم خلوتی می کردیم و صحبتی رد و بدل می شد، در مورد امام بود و انقلاب و مشکلات و مسائل جامعه و فعالیت های سیاسی، ماه عسل مان هم جالب بود! از بین عروس و داماد هایی که من می شناختم، یکی می رفت شمال یکی می رفت مشهد، یکی می رفت قم، من و علی هم رفتیم بیرون شهر! البته به یک جلسه مذهبی که از ترس ماموررین ساواک بیرون شهر تشکیل می شد. هیچ کارمان شبیه عروس و داماد ها نبود. با این حال، این روزها ، از شیرین ترین روزهای زندگی مان محسوب می شد. لذتی که از پخش اعلامیه به ما دست می داد؛ کنار هیچ زاینده رودی پیدا نمی شد. کمک های اولیه ای را که در این جلسات به ما آموزش داده می شد نه در جنگل های شمال می توانستیم یاد بگیریم. و نه در باغ نادر مشهد. درست کردن کوکتل مولوتوف و تمرین کار با ژ ۳ و بعد از تصرف پایگاه ها و اسلحه های ساواک، یوزی را هم به هیچ گفتگویی روزمره ای عوض نمی کردیم. هر دوی مان فعال بودیم. در در دانشگاه، ادبیات خوانده بودم و علوم اجتماعی تدریس می کردم موقع درس دادن؛ سوالاتی را در ذهن دانش آموزان ایجاد کنم و پاسخ دادن آنها؛ تحولاتی را در نگرش شان بوجو.د بیاورم. فعالیت علی مثل من پشت پرده نبود. علنی و آشکارا مبارزه می کرد. در همه کارها سر رشته داشت. فقط کافی بود آن کار، رنگ و بوی مخالفت با رژیم و اطاعت از امام داشته باشد؛ فرو گذار نمی کرد. البته من از فعالیت های سیاسی اش زیاد اطلاع نداشتم. به پدر و مادرمان هم که اصلاً حرفی نزده بودیم.. ولی می دانستیم که همیشه دنبال کتاب های ممنوعه بود. مثل کتاب های دکتر شریعتی و یا سخنرانی هایی که در حسینیه ارشاد انجام می شد. یک بار هم به من گفت: می رم تهران. نگران نشو! فردای آن روز، روز هفدهم شهریور بود. و طبق معمول علی جلوی همه بود! در تظاهرات شرکت کرده بود، رسیدگی به مجروحین را به عهده گرفته بود. و خلاصه هر کاری که از دستش ساخته بود را انجام داده بود. می خواست به من نگوید کجا می رود و چه می کند که نگران نشوم. همیشه همین طور بود. می گفت: من رفتم، خداحافظ. اما خبر نداشت که تا بر گردد من هزار بار می میرم و زنده می شوم. نه تلفنی، نه نامه ایَ، هیچ! انگار گم می شد تا بر می گشت. اگر می دانستم کجاست و چه می کند خیالم راحت تر بود. لااقل می دانستم منتظر چه باید باشم. اما این طوری همیشه دل شوره داشتم. هر بار تلفن زنگ می زد و با علی کار داشت، هر بار دم در خانه؛ علی را می خواستند، فکر می کردم نکند توطئه ای یه گروهک تروریستی باشد؟ نکند افراد ساواک باشند؟ همیشه منتظر بودم تا خبر دستگیری؛ اسارت؛ جراحت یا شهادت علی را برایم بیاورند. ته دلم دوست داشتم یک بار هم که شده علی این حال مرا حس کند، بلکه بفهمد نگرانی چه مزه ای دارد و این قدر بی خبرم نگذارد. خیلی طول نکشید. بالاخره علی هم مزه ی دلشوره را چشید. آن شب جلسه دیر تمام شد. با بچه ها از خانه خارج شدیم. چهار نفر بودیم. می آمدیم و در راه صحبت می کردیم. همه

چیز عادی بود تا اینکه یکی از بچه ها گفت: فکر کنم داریم تعقیب می شویم. به چهار راه که رسیدیم از هم جدا شدیم. دو نفر به چپ و دو نفر به راست همچنان که می آمدیم صدای کفش های پشت سرمان قطع نمی شد. به خانه ی یکی از دوستان رفتیم. چادر هایمان را عوض مردیم و یکی یکی از در پشتی خارج شدیم. کمی آرامش پیدا کردم. به کوچه ای پیچیدم. صدای نفس زدنی از پشت سرم می آمد یکی فریاد زد: آبجی بدو! وحشت کردم. دویدم. دیوانه وار! از کوچه ای به کوچه دیگر واز خیابانی به خیابان دیگر. فقط می خواستم گمش کنم. تمام نیرویم را در پاهایم جمع کرده بودم. نمی خواستم خانه مان را پیدا کند.

در را چرا باز نمی کردی؟ آن چند لحظه ای که پشت در بودم، یک سال برایم طول کشید. چرا اینقدر طولش دادی؟ اگر می رسیدند و پیدایم می کردند، اگر می گرفتندم چه؟ اگر بسته های اعلامیه را که انداخته بودم میان کوچه پیدا می کردند؟ مطمئنم نمی دانستی شرایطم را، والا تو کسی نبودی که مرا در خطر تنها بگذاری فقط برای این که من نفهمم چقدر نگرانم بودی و پشت در منتظر.

هول کرده بودم. از چشمانش فهمیدم نگران بوده. به روی خودش نیاورد. ولی می دانستم که این دو ساعت را که دیر کرده بودم، دور خانه می چرخیده. رنگم پریده بود. نفس نفس می زدم. مرا به اتاق برد پذیرایی مختصری کرد. بعد آمد کنارم نشست. گفت: نه که بگم چرا می ری، یا نرو نه ! فقط نمی دونستم اگه بر نگشتی کجا باید دنبالت بگردم. سرش زیر بود با انگشتانش بازی می کرد. درست مثل شب خواستگاری. گفت: می خواهی با هم حرف بزنیم؟ بغض کرده بودم. به نشانه تایید سرم را تکان دادم. پرسید: تو همیشه این طور نگران من می شی؟ جواب ندادم. می توانستم نه بگویم، دلم هم رضا نمی داد بگویم آره. گفت: ازاین به بعد دیگه نه باید نگران تو باشم و نه تو نگران من. با این همه دلشوره؛ زندگی برای هر دوی مان تلخ می شه. بدنم یخ بود. باورم نمی شد علی داشت وصیت می کرد! حالم بد بود، بدتر شد. سعی می کردم خودم را آرام کنم. فکر کردم: مگه نگفته بودی اهل دنیا نیستی؟ مگه قبول نکرده بودی که به این دنیا تعلق نداری؟ خب، علی داره بهت یاد آوری می کنه دیگه! اما دلم آرام نمی گرفت. نمی توانستم اول زندگی جدایی را بپذیرم. برایم قابل هضم نبود. کلی برای آینده ام برنامه داشتم. حرف هایش بدنم را لرزاند. نمی دانستم چه باید بگویم! فقط نشستم و نگاهش کردم. بالاخره گفت: وصیت نامه ام را هم نوشته ام. هر وقت لازم شد می توانی ازش استفاده کنی. چه می گفتم به علی! ؟

از همان لحظه فهمیدم علی رفتنی است. فهمیدم دیر یا زود خبر پریدنش را برایم می آورند و آخر هم رفت. ولی تا وقتی بود؛ نگذاشت به ما بد بگذرد. شاید می خواست دلم را به دسشت بیاورد، شاید می خواست راضی ام کند تا وقت رفتنش نه نگویم، یا شاید... شاید که نه، حتما می خواست به وظیفه عمل کند.

کارهای خانه را انجام می داد؛ هر کاری که از دستش بر می آمد. می گفت: بله گفتم تا آخرش هم پایش می مانم! بدون من هیچ جا شام نمی خورد اگر خانه مادرش. آن هم به احترام مادر و آن قدر که مادر راضی شود. وقتی نیمه شب گرسنه به خانه می آمد و من می پرسیدم : پس چرا شام نخوردی؟ همیشه لبخندش جوابگو بود که قرار نیست بدون تو جایی شام بخورم! خرید خانه را هم خودش انجام می داد. در آشپزخانه می گشت، هر چیزی کم بود، خودش می رفت و می خرید، منتظر حرف من نمی ماند. علی زندگی مان را ۵۰- ۵۰ تقسیم کرده بود، غم ها را، شادی ها را، مسئولیت ها را و کارهای خانه را.

مهمان ها که می رفتند زود تر از من بر می گشتی توی خانه. زود تر از من می رفتی آشپزخانه و در را می بستی. من می ماندم پشت در تا وقتی که ظرف ها را می شستی. ازت خواهش می کردم که در را باز کنی تا من هم کمکت کنم! برای همین بود که سختم بود مهمان دعوت کنم.

اجتماعی بود. در جمع بودن را دوست داشت، مخصوصاً اگر مهمانی بود. برایش فرقی نمی کرد، چه مهمانی می دادیم و چه مهمانی می رفتیم. در هر حال خوشحال می شد. خیلی جاها می رفتیم. منزل افراد غیر مذهبی هم. گاهی شام هم می ماندیم. محمد

را که حامله بودم، رفتیم خانه یکی از آشنایان. شام نگه مان داشتند. راستش را بخواهید غذای شان کمی شبهه ناک بود. دلم نمی آمد غذای شبهه ناک به خورد بچه ای که در شکم داشتم بدهم. علی هم همین فکر را می کرد. می ترسیدم تاثیر منفی روی بچه بگذارد. از آن به بعد در چنین شرایطی، که شکر خدا کم پیش می آمد، من و علی سر سفره کنار هم می نشستیم. علی برایم غذا می کشید و بعد هم برای خودش. البته به بهانه اینکه حال خوشی ندارم بشقابم نصفه پر می شد. آخر سر هم بشقاب هر دویمان خالی می شد، در حالی که من از آن غذا ها کم خورده بودم! علی از بشقاب خودش می خورد و یک لقمه در میان از بشقاب من. از آن جالب تر اینکه علی اینقدر با ظرافت این کار را می کرد که هیچ کدام از میزبانان نمی فهمیدند!

محمدم که به دنیا آمد علی کردستان بود. به او تلفن زدیم. گفت می آیم! اما نیامد. نتوانست باز زنگ زدیم. گفت: می آیم! باز نیامد. بار سوم گفت: دیگه هر طور شده خودم را می رسانم. این بار بد قولی نکرد. آمد. نیم نگاهی به محمد کرد. می دانستم برای دیدن فرزندش دلش پر پر می زند، اما با این حال اول آمد سراغ من. احوالم را پرسید و عذر خواهی کرد به خاطر نبودنش. بعد رفت پیش محمد. گوش هایم را تیز کردم ببینم چه می گوید. محمد را در آغوش گرفت و در گوشش زمزمه کرد: خوش آمدی بابا! ...

کلمه ی بابا خیلی برایم شیرین بود. به دلم نشست. اما برای زینبم نبود. زینب روز بعد از چهلم علی به دنیا آمد. تلفن زدن فایده نداشت. هر کاری هم که کردیم، علی نیامد. زینب را بردم پیش علی. بردم گلستان شهدا. قنداقه ی بچه را گذاشتم درست مقابل عکس علی. می خواستم خوب ببیندش. گفتم: آقا، چشم تان روشن. قدم نو رسیده مبارک! زینب را روی زمین گذاشته بودم. اما با این حال می خندید. انگار می دانست آنجا بهشت است! محمد هم تا وقتی پیش پدرش بود. همیشه می خندید. علی خیلی هوای محمد را داشت. همان طور که مراقب دو دخترديگرم بود. عمرشان به دنیا نبود. هر دو ناراحتی قلبی داشتند. مدتی بعد از تولد، من و علی را تنها گذاشتند و رفتند. آن موقع که کنارمان بودند، علی شب ها بیدار می ماند و مرا می فرستاد بخوابم و اگر گریه می کردند علی آرام شان می کرد. نه فقط آن دو، محمد را هم همین طور. اگر لباسی که به تنش می کردم کش داشت، علی مهمترین کارهای عالم را هم رها می کرد! می نشست لباس را به آرامی از تنشان در می آورد، قیچی دست می گرفت و با ظرافت یک خیاط، تمام کش ها را می شکافت ومی گفت: از کجا می دانی که این کش ها ازیتشون نمی کنه؟ حرف که نمی تونن بزنن. گناه دارن. محمد که بزرگ شد، علی خم می شد تا محمد سوارش شود. اجازه نمی داد آب در دلش تکان بخورد. اما این روزها خیلی دوام نیاوردند. جنگ پدر را از محمد گرفت.

اخبار جنگ را که شنیدی بی قرار شدی. جنگ شروع شده بود و غیرتت قبول نمی کرد خانه بمانی! صدام چشم نداشت ببیند مردم ما دو روز آرام بخوابند. بالاخره کار خودش را کرد. فکر می کنی مادرش می دونسته بچه اش چی از آب در میاد؟ حتماً می دونسته! اگه می دونست اسمش را می گذاشت صدام یزید! ...

موقعی که خبر جنگ را شنید معطل نکرد. ساکش را برداشت و رفت. دیگر از او خبر نداشتیم. درست مثل زمان هایی که می رفت کردستان. یک گوسفند نذر کردم که برود و سالم بر گردد. وقتی بر گشت سالم بود. گفتم که برای سلامتی ات گوسفند نذر کرده ام. خندید و گفت: پس کار تو بود. دیدم هر چی تیر و ترکشه از بغل گوشم رد می شه. نگو شما با خدا بده بستون داشتین. باشه، گوسفند را می خرم، اما بعد از این مصلحت خدا را به تاخیر نینداز. به رضای خدا راضی باش. چقدر خام بودم. اصلاً منظورش را نفهمیدم. با این حال دیگر نذر نکردم. به دعا اکتفا کردم. در دل خدا خدا می کردم که سالم بر گردد. وقتی بر می گشت دنیا را به من می دادند و عالمی غصه و ماتم به او. در دل من از خوشحالی قند آب می شد، اما علی دل و دماغ نداشت. با خدایش حرف می زد. چرا نصیبم نمی کنی؟ یعنی لیاقت ندارم؟ می دونی که از دنیا دل کنده ام. تشنه ام. یک قلپ از اون می ناب بهم بده فقط یک جرعه! از اون جرعه جرعه ها خیلی گرفت. چندین بار مجروح شد.

البته بین خودمان باشد، ته دلم خوشحال می شدم. هم از بر گشتن و هم از اینکه چند صباحی مهمان خودم است. اما ماتم او دو برابر می شـد. چنـد بار مجروح شـد اما همه را، جز یک بار، مهمان تخت بیمارسـتان بود. در تمام این مـدتی حتی نگـذاشت به ملاقاتش برویم. می گفت: از روی بسیجی ها شرمنده می شوم. من که مجروح نشده ام! چرا اینقدر قضیه را بزرگ می کنید؟ یک زخم کوچک که این همه نگرانی ندارد! همین زخم کوچک گاهی ترکش خمپاره ای بود که از یک طرف بدنش وارد و از طرف دیگر بدنش خارج می شد. این زخم کوچک دستم علی را از کار انداخت. این زخم کوچک عرق شرم را بر چهره ی علی من نشاند. شرم از من! ماه رمضان بود. سر سفره ی افطار نشسته بودیم. تلفن زنگ زد. جواب دادم. صدایی آن طرف خط گفت: خواهر ناراحت نشید ها، علی آقا را منتقل کردند تهران. پرسیدم: چرا؟ راستش چیز مهمی نیست، اما علی آقا مجروح شده اند. رفتیم تهران. اول علی دعوایم کرد و گفت: ماه رمضان چه وقت مسافرت کردنه؟! مگه من هم دیدن دارم؟ گفتم: چون می دونستم دعوام می کنی از قبل قصد ده روز کردم. حالا اجازه نمی دیدن بمونم؟ این بار من یک قدم از او جلو تر بودم. خندید. ماندم. خیلی ضعف داشت. آن قدر که بار اول که مرا دید، نتوانست از جایش بلند شود. قرمز شد، خجالت کشید، اما بعد از آن همیشه در محوطه ی بیمارستان به استقبالم می آمد. با همان حال نزار. هیچ وقت ابراز ناراحتی نکرد. هیچ وقت از درد نالید. حتی نگذاشت در کارهایش کمکش کنم. همیشه از من می پرسید: مشکلی داری؟ ... سخت نیست؟ او که این طور درد خودش را پنهان می کرد، او که همیشه رنج و سختی را برای خود می خواست، چگونه انتظار داشت که من مشکلات بی او بودن را به او بگویم؟ من هم باید سهم خودم را می پرداختم. یک بار به او گفتم: می دونی حضرت زهرا (س) چرا وصیت کرد شبانه غسلش بدهند؟ به نظر من می خواست حضرت علی (ع) آثار رنج هایی را که کشیده بود را کمتر ببیند. حال علی منقلب شد. گفتم: الگوی من فاطمه الزهرا (س) است. او این همه به فکر علی خودش بود ریال چطور من به دفکر علی ام نباشم. این قدر نگران ما نباش. بالاخره خدای ما هم بزرگه. وظیفه تو رفتنه، وظیفه من موندنه. خیالت راحت باشه. من نه می ترسم و نه مشکلی دارم. علی سرش را به سمت آسمان بلند کرد و گفت الحمد الله. همین زن را از خدا می خواستم. می خواستم چنین روحیه ای داشته باشه. زنی که بتواند با من کنار بیاید! از آن به بعد خیلی راحت می رفت. دلش آرام بود. وقتی که رفت و دیگر بر نگشت، جای خالی اش را بیشتر حس کردم. پا به ماه بودم. نزدیکی های چهلم علی بود. درد داشتم. اما شرم می کردم به کسی بگویم. محرمی می خواستم و علی نبود. خودم را در اتاقی حبس کردم. بغض کرده بودم. عقده های دلم را خالی کردم. دست خودم نبود. نا خود آگاه اشکم سرازیر شد. با دلخوری گفتم: این چه وقت رفتن بود علی؟! اما بعد یادم آمد که خودم رضایت به رفتانش داده بودم. قبل از اینکه برود از او پرسیده بودم: اگه نبودی و دردم گرفت چی؟ گفت توکل بر خدا! کرمان بودیم. آخر شهر غریب با تنهایی چه می کردیم. گفتم توکل درست، اما ما که اینجا کسی را نداریم. به کی بگم؟ به غریبه ها که نمی شه گفت. جواب داد خدا را چه دیدی، شاید هم بر گشتی پیش خانواده ات. گفتم: شاید که نشد حرف! دلواپس شد، شاید هم دلخور. این پا و آن پا کرد. از حرفم پشیمان شدن. گفتم. نگران نباش. هر کاری که بقیه کردند من هم می کنم. علی می دانست چه می گوید. مطمئن بود. ما بر گشتیم اصفهان و خبر شهادتش را آن جا گرفتیم. ۴۱ روز بعد از شهادتش، روز وفات حضرت زینب (س) بود. دردم گرفت. برادر شوهرم مرا رساند بیمارستان. بچه دختر بود. علی گفته بود: مراقب زینبم باش! ولی ذهن من آنقدر آشفته بود که اصلاً متوجه نشده بودم. اصلاً نفهمیدم حرف های آن شبش بوی خداحافظی می داد.

به فرض هم که می فهمیدم، چه می کردم؟ علی آنقدر شیفته شهادت بود که نمی توانستم به جز این راضی باشم. خنده دار است، ولی نبودنش را راحت تر می توانستم تحمل کنم تا بودن و رنج کشیدنش را. دیدن سنگ مزار علی برایم آسان تر بود تا دیدن اشک هایش. علی را کم تر کسی دیده است. گاهی نیمه شب ها بیدار می شدم و می پرسیدم چرا بیداری؟ او فقط لبخند می زد. اشک های علی قیمتی بودند. کالای قیمتی را جلوی هر کسی نمایش نمی دهند! اما من می دیدم. کنار مزار دوستش نشسته بود. از

ته دل می نالید و شکوه می کرد. می گفت: خیلی بی معرفتی! مگه قرار نبود با هم باشیم؟ مگه نگفتی با هم می ریم؟ پس چرا تنها رفتی؟

فکر کردم نکنه از دست من ناراحتی؟ آخه من هم بد قولی کردم. قرار بود شرایط همسر ایده آلت رو داشته باشم. ازما پس یکی، یا حد اقل یکی از اون ها بر بیامدم. شرط کرده بودی که هر کجا بروی منم باهات بیام. و من قبول کردم، اما نتوانستم. تو رفتی و من موندم. پام بسته بود. به قولی که داده بودم وفا نکردم. وقتی رفتی، وقتی موندم، خواستم حلقه ازدواجم را، حلقه ای که برایم خریده بودی رو، به خودت پس بدم. بدم تا گفته باشم شرمنده! نتونستم اونی که می خواستی باشم. اما ندادم. یه چیزی به دلم گفت: علی دوست داشت سبک بال و سبکبار بره، بیخودی بارش رو سنگین نکن. نگهش داشتم تا فقط تیر و ترکش ها همراهیت نکنه. اون حلقه را نگه داشتم تا اون طوری که دوست داری به کارش بگیرم. دادم تا صرف مخارج دولتی اش کنند.

البته آن حلقه از نظر مادی ارزش زیادی نداشت. با علی رفتیم سر یک طلا فروشی و ارزان ترین حلقه اش را خریدیم. آمدیم خانه. مادرم جا خورد. پرسید: پس آینه و شمعدان کو؟ با خنده گفتم: آینه و شمعدان می خواهیم چکار؟ مادرم گفت: نه که برایم مهم باشد، اما رسمه. علی هم رفت و از سر کوچه یک آینه و یک جفت شمعدانم خرید و آمد فقط به خاطر آن که رسم بود، برای این که دل مادرم را به دست بیاورد. نه که بگویم خیلی حرف گوش کن بودیم و هر چه گفتند، گفتیم چشم! نه! تلافی این خرید را جای دیگر در آوردیم. به جای این رسم که به آن عمل کردیم، شب عقد کلی سنت شکنی کردیم! سفره نینداختیم. گفتند: بی سفره که نمی شود! گفتیم: به یک رسم عمل کردیم، کافیه! یک سجاده انداختیم رو به قبله و یک جلد کلام الله هم مقابلش. همین! مهریه را هم بر خلاف آن زمان اصلاً سنگین نگرفتیم. بعد از کلی بحث با پدر و مادرم، به مهریه حضرت زهرا راضی شان کردیم. مراسم شلوغی بود. تقریباً همه ی فامیل و دوستان و آشنایان را دعوت کرده بودیم. نه برای ریخت و پاش. گفته بودیم بیایند تا همه ببینند که با سادگی هم می شود زندگی کرد و خوشبخت هم بود. بر عکس عقد، مراسم عروسی مان اصلاً مراسم نبود! شب نیمه شعبان؛ خانواده علی آمدند خانه ما. شام را دور هم خوردیم و بعد من و علی رفتیم خانه بخت اجاره ای.

هر دویمان خیلی اصرار داشتیم کسی بین ما و حضرت علی و حضرت فاطمه شباهتی قائل نشود. اما همیشه آنها را الگوی خود می دانستیم و الحق ، علی شاگرد خوبی بود. برای همین روی مزارش نوشتیم: آنها که این دعوت علی را پس از قرن ها ظلمت، از زبان علی گونه ای زمان خود شنیدند، باید به شط خون شنا کنند تا اسلام را از دست غاصبان برهانند و هر کس علی است این گونه باید باشد و تو ای علی! که در یتیم نوازی و میدان رزم، به مولای خود اقتدا نمودی، شهادت ارزانی ات باد! آن کس که خدا را اراده کند، پس کوچ کند بسوی او.

توی کلاس یتیم نوازی مولای علی (ع)؛ همیشه شاگرد اول بودی. مرتب این تصویر در ذهنم رو مجسم می کردم که بنشینی، انگشت اشاره ات رو با لا۔ بگیری و با یکی از اون صداهای جدی ات بگی. الله الله! فی الایتام.... همیشه از این فکر خنده ام می گرفت! فکر کنم خیلی با نمک می شدی!

آخر این تصویر را به چشم دیدم. همین که علی بنشیند و بگوید. الله الله فی الایتام. البته کاملاً منطبق با خیالاتم نبود. آن روز علی آرام خوابیده بود و سفارش ایتام را به زبان نوشتار تا از طریق کاغذی بنام وصیت نامه! برایم به جا گذاشته بود. نه فقط آنجا، که در نواری هم که برای محمد پر کرده بود ما را به یتیم نوازی تشویق و توصیه کرده است. فقط اینها نیست. من آن روز یتیم نوازی را فهمیدم که متوجه شدم علی خانواده هایی را نشان کرده و هر ماه مقداری مواد غذایی برای آنها می برد. بچه ها دوستش داشتند و او هم. در راه که به رویش باز می کردند، وارد خانه های شان که می شد، می دویدند و بغلش می کردند. از سر و کولش بالا می رفتند، با او بازی می کردند و از او بیسکویت می خواستند. علی هم به آنها می داد. بچه ها که می خندیدند گل از گلش می شکفت. انگار همه خوبی های دنیا را یک جا به او داده باشند. کیف می کرد! لپ هایش گل می انداخت و صورتش سرخ می شد

از خوشحالی.

یک بار هم از خجالت و ناراحتی. محتویات کیف را زیر و رو می کرد، پیشانی اش عرق کرده بود. دست هایش می لرزید. بالاخره با نا امیدی سرش را بلند کرد و با صدای گرفته ای گفت: شرمنده! یادم رفت بخرم. ناراحتی کودک را که دید، انگار شکست. شاید بتوانم بگویم علی فقط یکبار شکست و آن هم آنجا بود. همکان شب به خانه که بر گشتیم، حالش را نمی فهمید. دور خودش می چرخید. با خودش حرف می زد. گفتم: طوری که نشده، فردا برو برایش بیسکویت بخر. اما او خیلی پریشان بود. بالا خره یک گوشه نشست و انگار تازه صدای من را شنیده باشد، گفت: نه! به این سادگی ها هم نیست دل بچه رو شکستم. آخه چطور یادم رفت؟ بعد نگاهم کرد و پرسید: یعنی منو می بخشه...؟

مسئولیتش فقط به خاطر ایتام نبود! تمثال تمام نمای حدیث(کُلُّکُم راع) بود. رعیت علی در درجه ی اول کارگر های معدن بودند. هر مساله ای که پیش می آمد. خوب یا بد، علی به خدمت بود. روز تعطیل و غیر تعطیل هم نمی شناخت. نمی گفت که روز جمعه است، می خوام پیش خونواده ام بمونم. کتش را برداشت و می گفت: من رفتم، زود بر می گردم. من هم عادت کرده بود که نپرسم کجا! و می دانستم که نگران نباید بشوم. شب که می آمد، معلوم می شد ماشینی که قرار بوده کارگر ها را به خانه برساند، نیامده. او هم با ژیان خودمان، همه را به خانه شان رسانده. آن هم کجا؟ یکی این ور شهر یکی آن ور. می گفت: باید می رساندم، وظیفه ام بود.

آن زمان در کرمان، معاون یک مدرسه بودم. به پیشنهاد انجمن اسلامی قرار شد بچه ها را به بازدید از معدن ببریم. از طرف مدرسه به علی زنگ زده بودند که می خواهیم چه کنیم و چه برنامه هایی داریم. علی مخالفت کرده بود. گفته بود: حالا نه! هر وقت معدن تعطیل شد، آن وقت بیایید. مسئولین هم اعتناء نکرده بودند. وقتی می خواستند وارد معدن شوند، با مخالفت محکم علی رو به رو شدند و مرا واسطه کردند. از موضوع تلفن و مخالفت اولیه ی علی مطلع شدم. پرسیدم: چرا به من نگفتید، گفته نه؟ من اخلاق شوهرم را می شناسم. اگه گفته نه، یعنی نه! دست آخر بچه ها را بردند جای دیگر. به خانه که آمد به او گفتم. این بنده های خدا این همه زحمت کشیده بودند این همه راه آمده بودند. می خواستی اجازه بدی بیایند. گفت. گفت: اینها امانتند دوست و همکارانت، کارگر ها هم امانتند دست من چرا کاری کنیم ناجور، یک لبخند بی جا، یا هر چیز دیگه ای همه برای ما مسئولیت داره! الآن که کمتر کسی احساس مسئولیت می کند. الآن که لبخند های بی جا عادی شده و نگاه های ناجور هم فراوانند. همه که نه، اکثر مردم اگر دنبال نان نباشند، دنبال این می دوند که بگویند: ما هم هستیم! که به یک جایی برسند. آن زمان از این خبر ها نبود. آن کسی نمی خواست بگوید من هستم. مردم دنبال چیزهای بالاتری می رفتند. جهاد اکبر خیلی داوطلب داشت. از اعزام اجباری هم خبری نبود. همه بسیجی بودند! علی هم یکی از این بسیجی های میدان مبارزه با نفس!

اول فکر کردم صدای این آقایی که مصاحبه می کند چقدر شبیه صدای علی است؟ فکر کردم اگر علی است پس چرا خودش را کارگر ذوب آهن معرفی کرد. خوب گوش کردم و مطمئن شدم خودت هستی. خیلی فکر می کردم چرا معرفی نکردی خودت را گفتم شاید می خواسته ای بگویی که از همه ی اقشار جامعه تو جبهه حضور دارند.

خیلی زور بود. با آن همه زحمت درس خوانده بود، آن هم توی دانشگاه تهران آن روزها! تازه مشکل سربازی هم داشت. حالات بعد از این همه درد سر یک کلمه نگفت من مهندسم؟ می دانید در جوابم چه گفت؟ گفت: جهاد اکبر از جهاد اصغر واجب تره... ازاسم هاشون هم معلومه! اول باید این القاب و دکتر و مهندس ها رو از خودمون دور کنیم. بعد کلاش دست بگیریم و ضامنش را آزاد کنیم. اول باید من رو بکشیم، بعد می تونیم به فکر شکست دشمن توی جبهه جنگ باشیم. این حرفش خیلی به دلم نشست. همه ی حرف هایش همین طور بودند. یک جمله دیگر بود که آن را هم خیلی می گفت. نمی دانم از که شنیده بود، از شهید باهنر به گمانم که گفته بودند: آدم دوبار زندگی نمی کند تا یک بار خودش را اصلاح کند و بار دوم دیگران را. برای همین علی هم

جهاد اکبر می کرد و هم دیگران را به این مبارزه تشویق می کرد و به قول خودش کلاش دست می گرفت و ضامنش را می کشید! توی لیست دشمنان علی، غیبت جزو دشمن های شماره یک محسوب می شد و قتلش واجب! هر کس غیبت می کرد یا در جلسه غیبت شرکت می کرد، علی خیلی زود یاد آوری می کرد. شوخی شوخی و جدی جدی به او تذکر می داد. می گفت: یه چیز دیگه بگو! یا کم پشت سر مردم حرف بزن! اگر نمی شد می گفت: موضوع را عوض کنید لطفا!

سخت گیری هایش فقط برای دیگران نبود. نوبت به من هم که می رسید، سخت گیری هایش دو چندان می شد. آن چنان تذکر می داد، آن چنان شرمنده ام می کرد که مطمئن باشد، دیگر تکرار نخواهم کرد. مثل آن روزی که پاشنه کفش هایم صدا می کردند، وقتی که راه می رفتم. کفش دیگری نداشتم و قناعت را از خودش یاد گرفته بودم. انگار به مهمانی می رفتیم که دیدم علی دارد به طرز خنده داری راه می رود و پاهایش را خیلی محکم و پر سر و صدا به زمین می کوبد. فهمیدم به در می گوید تا دیوار بشنود. گفتم: چشم! دیگه نمی پوشم شان. یا آن روز که به خانه یکی از همان دوستان شان که با علی رفته بودیم. صاحب خانه هر چه داشت را در طبق اخلاص گذاشت. سعی داشت. سنگ تمام بگذارد. آن موقع من حامله بودم. کم می شد که چیزی بخورم. دست خودم نبود. یعنی نخواستم همان طور نشستم و به حرف های صاحب خانه و علی گوش دادم. بعد هم خداحافظی کردیم و آمدیم. همین که پایم به کوچه رسید علی دعوایم کرد. گفت: دلش را شکستی. این جور جاها فکر هیچ چیز دیگری نباید باشی تعارف کردند بخور! توی ذوقم خورد. خواستم بگویم: تو که نمی دونی! نمی تونم. حالم بد می شه، که علی پیش دستی کرد. لحنش عوض شد. نرم و مهربان حرف نگفته ام را جواب داد: نی دونم سخته! به خدا منم می فهمم. اما به شاد کردن دل این بندگان خدا می ارزه، نمی ارزه؟

حالا ـ هم بعضی وقت ها به دلم می افتد که نمازم را دیر تر بخونم تا ببینم باز هم. پیدایت می شه و سر به سرم بگذاری برای این کار؟ ولی وقتی یادم می افته که همه ی آن کارها برای رسیدن به امروز بود که آنها را به عقب بیندازم. اما برای کارهای تو تنگ شده!

دورم می چرخید و می گفت: خوب شد مومن های قدیمی رفتند و مومن های امروزی را ندیدند! ... خدایا بزرگی ات را شکر! ... آبروی هر چی مومن بود رفت... کار داشتم و نمازم عقب افتاده بود. آین بار نتوانستم چیزی به او بگویم؛ حق با او بود. اما بعضی اوقات نمی توانستم به همه ی حرف هایش گوش دهم. به یک سری مسائل عادت کرده بودم. اخلاق هایی داشتم. بعضی هاشان را نمی توانستم ترک کنم. علی اما نمی دانست. از کجا باید می دانست؟ مسائل مهمی هم نبودند. بر فرض، نباید توقع داشت که از همان اول بداند که با قرض و شربت بدم. از بچگی دشمن خونی بودیم. پایم را در مطب دکتر نمی گذاشتم. آن موقع هم که زور مادرم می چربید و کارم به قرص و دعوا می کشید، قرص ها اینکه در دهانم بیفتند، پشت سرم سر در نمی آوردند! نه اینکه فکر کنید هدف گیری ام بد بود، نه! حاضر نبودم بخورم شان. یکی دو ماه بعد از عقدمان مریض شدم. علی هم بنده ی خدا چه می دانست که من به اسم دکتر هم حساسیت دارم؟ او می گفت: بیا برویم دکتر. من گفتم نمی آیم! او می گفت پس لااقل دواهات رو بخور و من هم می گفتم نمی خورم! خودم مریض شدم خودم هم خوب می شوم. تو نگران نباش. یکی او می گفت و دو تا من جواب می دادم. علی کلافه شد. فکر کرد لجبازی می کنم. برای این که نشان دهد ناراحت شده دفعه ی بعد که از تهران آمد، نیامد خانه ی ما. بعد هم که آمد، گفتم: بهترم! پرسید: دکتر رفتی؟ نه می شد دروغ بگویم و نه می خواستم بیشتر از این دلخور شود. کمی من من کردم و گفتم: قرار نبود. دیگر خیلی ناراحت شد. شکایتم را به مادرم کرد. وقتی که فهمید قضیه از چه قرار است و. چقدر با دکتر و دوا مشکل دارم، فهمید که حرف هایم از سر لجبازی نبوده، کم کم از دلش در آمد.

این طور ناراحتی ها کم پیش می آمد، اما بالاخره بود. زندگی بدون نمک که نمی شود! مدتی بود که علی خیلی کار داشت. فشار کار آنقدر زیاد بود که سر درد های بدی می گرفت. نمی دانم سر چه بود، اما یک شب از دست من دلگیر شد. برای اینکه دلش را

دوباره به دست بیاورم، ظهر فردایش غذای مورد علاقه اش را پختم. اما او از راه که رسید گرفت خوابید. دلم شکست. کمی منتظر نشستم بلکه بلند شود و با هم غذا بخوریم اما خبری نبود. حوصله ام سر رفت. گفتم: اجازه می دهی بروم خانه مادرم. گفت: برو! لباس پوشیدم، چادر را سر کردم و به طرف در رفتم. دم در که رسیدم، علی مثل فنر از جا پرید و خودش را به من رساند. دستم را گرفت و مرا آورد توی خانه. و شروع کرد به عذر خواهی: فاطمه حلالم کن! ببخشید! ...

دوستم به خاطر یه بیماری فوت کرد... به خدا قصد بی اعتنایی نداشتم. دارم زیر این فشار دیونه می شم... آخر کار بغض کرده بود. شرمنده شدم. فکر کردم که من ناراحتش کردم، او عذر خواهی می کند! عجب دل بزرگی دارد این علی! اگر باز هم حرف می زد، اگر هیچ نمی گفتم، حتما اشکش سرازیر می شد. موضوع را عوض کردم و من هم به خاطر شب گذشته معذرت خواستم. او هم با خنده گفت: پس من هم معذرت، معذرت تا روز قیامت معذرت.

همه فهمیده بودند که ناراحتی هیچ کس را نمی توانی ببینی! یعنی دلش را نداشتی. دوست داشتی همه راضی باشند. می خواستی توی دل هیچ کدام از خلق خدا غم نباشه. شده بودی کلید همه قفل ها! گرفتاری همه رو بر طرف می کردی. تا اون جایی که از دستت بر می آمد.

کافی بود بفهمد در جایی مشکلی هست. بفهمد کسی دغدغه ای دارد. صبر نمی کرد! آن شبل از شب های کمیاب دوران عقدمان بود. با هم قدم می زدیم اما قرار نبود در جلسه ای شرکت کنیم. فکر کردم که بالاخره طلسم شکسته شد! واقعاً داشتم با علی قدم می زدم. با همه ی وجودم داشتم از لحظه لحظه ی پیاده روی لذت می بردم. در کوچه ها راه می رفتیم. و با هم حرف می زدیم. اصلاً به مسیری که طی می شد توجهی نداشتم. فکر می کردم بر حسب تصادف از کوچه ی دیگری می رویم. اما فهمیدم که علی از این لحظات هم استفاده می کند. تا متو.جه شدم، دیدم علی رفته در خانه ای را می زند. فکر کردم که من رو باش. روی دیوار کی دارم یادگاری می نویسم! توی ذقم خورده بود. فکر می کردم برای تفریح به اینجا رفته ایم. اما انگار علی خیالات دیگری داشته! چند دقیقه بعد که حواسم را جمع کرده بودم، دیدم دارند می خندند. بعد هم دست دادند و خداحافظی کردند. علی هم شاد و خندان به طرف من بر گشت. با تعجب پرسیدم: قضیه چی بود؟ جواب داد: کدام قضیه؟ قضیه ای نبود. نگاهش کردم. از همان نگاه ها که یعنی دم خروس را می بینم یا قسم حضرت عباس را؟ گفت این آقا از دوستم یه پولی قرض گرفته بود، اون بنده خدا به پولش احتیاج داشت. اما این آقا بدهی اش را نمی داد. اومدم حق دوستم را بگیرم. ایشون هم تا دید که انگار جدی، جدی طرف گرفتاره، کوتاه اومد همین! چنان گفت همین! که انگار واقعاً اتفاقی نیفتاده است. اغلبته به نظر علی اینها اتفاق نبود. اتفاق موقعی می افتاد که در یک خانواده مشکل پیش آمده باشد. تا آن را بر طرف نمی کرد، آرام و قرار نداشت. این را بارها به تجربه دیدم. روز جمعه بود به گمانم، شاید هم یک روز تعطیل دیگر، به هر حال مهمان داشتیم. بعد از ناهار هنوز سفره را جمع نکرده بودیم که در زدند. علی را می خواستند. او هم رفت دم در و بعد بیرون. آن هم بدون خداحافظی. نگران شدم. یک ساعت گذشت، دو ساعت، سه ساعت، علی باز هم نیامد. مهمان ها رفتند. شب شد. وقتی ربر گشت فهمیدم دوستش با خانمش حرفش شده. کار آن قدر بالا گرفته بود که قرار طلاق را هم گذاشته بودند. دوستان دیگرش تا دیده اند کاری از دست شان بر نمی آید، دست به دامان علی شده بودند. و او هم با عجله رفته بود. آن قدر با عجله که حتی خداحافظی هم نکرده بود. برای اولین بار پرسیدم: حالا چطور شد؟

گفت آنقدر باهاشون حرف زدیم تا آروم شدند. برای آیندخه شون هم برنامه ریزی کردیم. به قول خودشون جبران مافات. ان شا الله پیگیر شون هستیم ببینیم مشکلشون اساساً حل شده یا نه.... در دعواها دنبال مقصر نمی گشت. هر دو طرف را نصیحت می کرد و وظایف شان را به آنها گوشزد می کرد. تا آنجا که یادم می آید، تمام این داوری ها به صلح می انجامید.

فقط ریش سفید محله و فامیل نبود. همه او را به چشم یک دوست می دیدند، یک برادر. مادر دوستش فوت کرد، پسرش خیلی بی

تابی می کرد. علی هم تمام آن دو سه روز آنجا بود. انگار زبانم لال مادر خودش فوت کرده باشد. فقط می توانم بگویم ناراحتی در چهره اش موج می زد. غم او سبک تر از غم دوست داغدیده اش نبود.

همین کارها را کردی که همه دوستت داشتند دیگه! همین کارها را کردی که عالم و آدم عاشقت بودند. بی وفا! گذاشتی و رفتی؟ دل این همه آدم را به دست آوردی که یه دفعه بزنی بشکنی شون؟ این همه مرید جمع کردی که با رفتنت همه شون بیچاره شوند؟ نگو نکردم! نگو نشکستم. نگو که تو من رو خوب می شناسی، من دلم به آزار مورچه هم راضی نمی شد. آره، من تو را خوب می شناسم. دلت به آزار مورچه هم راضی نمی شد، درست! اما تا عاشق شدی، یادت رفت. خیلی ها عاشقتند!

شهید که شد، هیچ کس باور نمی کرد رفته باشد. همه متحیر مانده بودیم! مانده بودند که چطور او را از دست داده اند. چند روز بعد از شهادتش، خبر آوردند چند تا اتوبوس از کارگرهای معدن قرار است بیایند خانه ما.

خوشحال شدم. علی عاشق کارگر هایش بود. مهمان هم که حبیب خداست؛ چه بهتر که مهمان های علی باشند! خانه را مرتب کردم. طوری که رنگ عزا نداشته باشد. طوری که وقتی می آیند، به یاد علی بیفتند و. اما داغ دلشان تازه نشود. کارم که تمام شد هر چه منتظر ماندم نیامدند. از همسایه ها شنیدم که چند اتوبوسی مدتی است سر کوچه ایستاده اند. حدس زدم که چه خبر باید باشد. رفتم سر کوچه. اما صحنه ای دیدم که هیچ وقت تصورش را هم نمی کردم! انگار ظهر عاشورا بود. باور نمی کردم. برای علی این گونه گریه کنند. و سینه می زدند و یکی هم مداحی می کرد. با صدایش، با حرف هایش، با ناله هایش، ضجه بقیه را به آسمام بلند کرده بود. چند قدم جلو رفتم خواستم چیزی بگویم، صدای شان کنم، اما ناله هایشان امانم نمی داد. زانوهایم سست شده بود. هیچ وقت این طوری نشده بودم، هیچ وقت. مگر آن یک دفعه که پشت سر علی نماز خواندم. هیچ وقت نمی گذاشت به او اقتدا کنم. آن یک بار همک آنقدر اسرار کردم تا راضی شد. ابهت نمازش وصف نشدنی بود، نمی فهمیدم چه می کنم، چه می گویم؟! در دریای نمازش غرق شده بودم. تمام بدنم شل شده بود.

دیگر خودم نبودم.

آن روز هم همین طور شدم. به سمت درختی رفتم. به آن تکیه دادم. چقدر سوزناک می خواندند. نا خود آگاه اشکم سرازیر شد. نمی دانم مداح روضه و وداع امام حسین (ع) و حضرت زینب (ع) را کی شروع کرد، فقط می دانم که ولوله شد! سر ها به پنجره ها و بدنه اتوبوس می خورد. ضجه ها گوش فلک را کر می کرد. خواستم بروم حرفی بزنم، آرامشان کنم، اما پاهایم همراهی نکردند. نمی توانستم تکان بخورم. شورشان آدم را دیوانه می کرد. دم گرفته بودند و هر رهگذری را سر جایش میخکوب می کردند. با فریاد امان از دل زینب شان، آتش گرفتم! اشک های بی صدایم به هق هق تبدیل شد و. اشک می ریختم و با علی حرف می زدم. آنها می خواندند: مهلا مهلا من می گفتم: کجا علی؟ خیلی زود شال و کلاه کردی! چقدر زود رفتی! آنها العطش می گفتند، من می گفتم: هنوز خیلی مونده بود تا از بودنت سیر بشیم ! کجا گذاشتی و رفتی؟ آنها از صبر حضرت زینب می گفتند و من از بی صبری. آنها از حضرت زینب و بچه های امام حسین می گفتند و من از خودم و دو بچه ای که بهانه ی پدر می گیرند. حالا امروز نه، فردا، فردا نه، چند روز دیگر، بالاخره بچه اند! پدرشان را می خواهند. درد دل می کردم، تا بلکه سبک شوم. اما انگار کسی در گوشم زمزمه می کرد: دل علی نازکه، با گریه های تا نشکنش فاطمه! اشک هایم را پاک کردم. تا قیام قیامت که نمی شد ماتم بگیرم! پاهایم سنگین بود. انگار چند سال طول کشید تا آن چند متر را طی کردم و به جمعیت رسیدم. به آنها خوش آمد گفتم. پرسیدند: شما؟ گفتم: همسر شهید نیلچیان.

اگر قبول نکرده بودم که شهید زنده جاویده، اگه اعتقاد نداشتم که تو همیشه کنارم هستی، هیچ وقت، هیچ وقت لفظ شهید، را به کار نمی بردم. چقدر سخته؟ ! علی سخته که اعتراف کنم تو دیگه بین ما نیستی. یعنی جسم تو نیست! خیلی دلم می خواد که شب منتظر اومدنت نباشم. اینکه به خودم بقبولانم که دیگه از در خونه نمی آیی تو. اینکه اعتراف کنم واقعاً تو رفته ای! آوردن لفظ

شهید قبل از اسم علی نیلچیان. خیلی طاقت می خواست، بیشتر از اون، شنیدن ناله ها و دیدن اشک ها دلم را به درد می آورد. اشک ها دلم را به درد می آورد. اشک ها و ناله هایی که باور نمی کردند رفتنت را علی! چه با دل این همه آدم کرده بودی؟
اولین بار بود که کلمه علی را می چسباندم به علی. کمی که آرام شدند، دعوت شان کردم داخل خانه گفتند: فکر نمی کردیم که همسر شهید، آن هم مهندس نیلچیان بتواند این قدر صبور و باروحیه باشه! راستش رو بخواهید، نمی دونستیم چطور با شما بر خورد کنیم. می ترسیدیم. اما وقتی روحیه شما را دیدیم، آروم گرفتیم. گفتم: خودش یادم داده بود.
روحیه داشتن را می گفتم. توی راه مشهد یادم داد. تنها سفری بود که با هم رفتیم. مسیر را طوری انتخاب کرد که از جاده شمال بگذریم. خانه های آنجا را خیلی دوست داشت. می خواست صفا و سادگی را یک جا نشانم دهد. توی یک روستا برای کاری از ماشین پیاده شدیم. پیرزنی را دیدیم که بیرون خانه نشسته. خیلی خوش رو بود.. از ما پذیرایی کرد و بعد سر درد دلش باز شد. با لهجه ای شیرین شمالی اش گفت: از دار دنیا این خونه رو دارم و این زمین خودش! درسخون، کاری و مسلمون! همین یکی برام مونده بود. فرستادمش جبهه. خیلی وقته که نیومده. خبری هم ازش نیست. نمی دانم چرا دلم گواهی می داد که پسرش دیگر بر نمی گردد. علی هم همین فکر را می کرد. از نگاهش فهمیدم. پیرزن خیلی سعی کرد بغضش را برو بخورد. انا نشد. با گوشه ی روسری گلدار شمالی اش اشک هایش را پاک کرد. سرش را به سمت آسمان بلند کرد، گفت: خدایا شکرت! هم برا اون روز که دادی، هم برا امروز که می گیری! حالمان منقلب شد. علی خیلی از پیرزن خوشش آمده بود. از آنجا که تا مشهد برایمان سخنرانی کرد. می گفت: این مادران شهدا پیش خدا خیلی اجر و مقام دارند. همسراشون هم همین طور. همه باید مثل این مادر صبور باشند و راضی به رضای خدا. آن سفر برای علی عجیب سفری بود. مدام رو به روی سقاخانه می چرخید و آب می خورد.
انگار آب زمزم می خوردی اون روزها! آبی که هیچ وقت ننوشیدی اما عاشقش بودی. ورد زبانت شده بود: اغنیا مکه روند و فقرا سوی تو ایند، جان به قربان تو آقا که حج فقرایی.
علی، یک بار دیگر برایم می خوانی؟
هیچ گاه مستطیع نشد، اما همیشه آرزوی رفتن به بیت الله الحرام را داشت. ایام حج حالش عوض می شد. می گفت: دوست دارم طعم هجرت را بچشم. هجرت از خودم به خونه ی خدا، به خود خدا. می گفت: یعنی عمرم کفاف می ده. که این خونه را به چشم ببینم؟ کتاب حج دکتر شریعتی را که خواند، دیوانه شد. شیفته ی به تمام معنا. به قول خودش می خواست دور یار گشتن را تمرین کند. می خواست بفهمدفلسفه ی حج نیمه تمام امام حسین (ع) چیست؟ می خواست از مکه برود کربلا! اگر چه نرفت، ولی این آرزویش نصیب مادرم شد.
حجش چند بار عقب افتاد، اما سال ۶۶ بود که بالاخره خدا مادرم را دعوت کرد. انگار دعوتش کرده بود برای رفتن به خانه اش و رسیدن به خودش!
هیچ کدام این موضوع را نمی فهمیدیم جز خود مادرم. حتماً همین بود که با همه، حتی با همسایه های کودکی اش البته آنها که در دسترس بودند هم خداحافظی کرد و از آنها حلالیت طلبید فکر می کردیم می رود و بر می گردد، اما بر نگشت، درست مثل علی. برات از مشرکین بود و فرمان امام باید اجرا می شد. باب شهادت دوباره هر چند برای مدتی کوتاه باز شد تا آنجایی که جا مانده اند، خودشان را به قبلی ها برسانند. کسانی مثل مادرم که خود را رساند به علی.
مادرم حقش بود. در طول جنگ هر وقت مجروحی می دید، هر وقت عملیاتی می شد، هر وقت شهید می آوردند، اشک می ریخت. می گفت: یعنی ممکنه زنی که توی آشپزخانه می پزه و می شوره هم شهید بشه؟ دعا می کرد: الهی اختمی بالشهاده. علی که شهید شد، مادرم آنقدر گریه و بی تابی کرد که همه فکر کردند او مادر علی است! همه می گویند، مادرم شهید شد، چون عاشق این طور رفتن بود. اما من می گویم دلیل دیگری هم داشت. کمک خالصانه و احترام او به مادرش. در مورد امور مادر

بزرگم خیلی وسواس به خرج می داد. اگر آبی که برای شان می بردیم ذره ای ناخالصی هم داشت؛ حتی اگر چه آب اصفهان بود، می گفت: بروید عوضش کنید.

آخر سر هم دعای خیر مادر بدرقه ی راهش شد و رفت آنجایی که باید می رفت.

اول خبر دادند که مادر بر اثر شلوغی و فشار جمعیت خفه شده؛ اما جسد را که دیدیم و هفت گلوله ای که هنوز در بدنش باقی مانده بود ند، فهمیدیم قضیه طور دیگری بوده. برادرم همان طوری که گریه می کرد فریاد می زد: خدا را شکر که تیر خوردی مادر! برای تو کم بود که زیر دست و پا خفه شوی! همان لحظه که چشمم به جسد افتاد سرم گیج رفت. دو دخترم را که از دست دادم، علی تسلایم می داد. علی که رفت، مادرم بود. ولی حالا داغ مادر می دیدم. دیگر پشت و پناهی نداشتم. فکر می کردم کاش علی نرفته بود. اگر علی اینجا بود، تحمل این درد چقدر راحت تر می شد. اما علی قبلاً رفته بود. سال ۶۱، فروردین ۶۱.

دو سه شب بعد از شهادت حضرت زهرا بود. زنگ خانه مان را زدند: منزل مهندس نیلچیان؟ برادرم رفت و در را باز کرد. کمی طول کشید. انگار توی دلم رخت می شستند! وقتی بر گشت روی دوشش یک کوه حس می کردم. پرسیدم چه خبر بود؟ نگاهم کرد و گفت: آقای نیلچیان نامی مجروح شده، خونه شون خیابون سروشه. اشتباهی اومده بود اینجا. آدرس خیابون را دادم بره به خانواده شون خبر بده. فهمیدم همان لحظه اول فهمیدم. نتوانستم بایستم نشستم. گریه ام گرفت سعی کردم خودم را گول بزنم، شاید هم برادرم را گفتم: آخی! ... بیچاره خانواده اش... چقدر سخته آدم این روزهای اول سال خبر مجروح شدن عزیزش را بشنوه! خدا صبرشون بده.

این حرف را زدم، اما نه خودم به آن اعتقاد داشتم و نه هیچ کس دیگر. برادرم تا صبح نماز خواند و گریه کرد. باور نمی کردم تنها شده باشم. داشتم دیوانه می شدم. همه چیز نشانه رفتن علی بود. حتی دلم! اما من نمی توانستم، یعنی نمی خواستم بپذیرم. به خودم می پیچیدم، بی تابی می کردم، خودم را دلداری دادم، اما فایده نداشت. سر صبحانه برادرم گفت: فاطمه می خوام یه چیزی بهت بگم! خودم را آماده کردم. به خودم قول دادم که صبور باشم. . گفت: علی آقا مجروح شده. صدایم در نمی آمد. خیلی سعی کردم تا توانستم بگویم: اولین بار که نیست؟! با استکان چایی اش بازی می کرد. نفس عمیقی کشید و سرش را زیر انداخت و گفت: آخه این دفعه، پاش قطع شده. با انگشتان دستم پایم را فشار دادم. از لای دندان هایم جواب دادم: خودم عصای دستش می شم. زیر چشمی نگاهم کرد و با صدای آرامی گفت: دستش هم قطع شده. این بار محکم گفتم: خوب جنگ همینه دیگه!

طوری نیست تا آخر عمر خودم کنیزش می شم. از ته دل گفتم: برادرم هم فهمید. دیگر چیزی نگفت. چایش را سر کشید و موضوع را عوض کرد: می ریم بیمارستان پیدایش می کنیم. اصرار کردم مرا هم ببرند؛ اما راضی نمی شدند. گفتند بمانم خانه را مرتب کنم تا آنها بیاورندش. شاید یک لحظه امید وار شدم که دوباره ببینمش، اما یادم آمد که از این امید ها نباید داشته باشم. نمی دانم چقدر طول کشید، اما هر چه بود خیلی زجر آور بود، تحمل سر در گمی. سر در گم نبودم، خودم را می زدم به آن راه. این طوری آرام تر می شدم. بالاخره صدای در آمد. دویدم. پدرم بود و برادرم. به پدر نگاه کردم، نگاهش را دزدید. برادرم گریه اش گرفت. یقین کردم. دیگر راهی برای فرار از حقیقت نمانده بود. گفتم: حالا جنازه اش را شناسایی کردید یا نه؟ بهت زده بودم. نمی فهمیدم این حرف ها یعنی چه؟ یک دفعه به خودم آمدم. واقعاً علی شهید شده بود! بغض کردم هق هق گریه ام بلند شد. برای اولین بار جلوی چشم همه گریه کردم. تا آن موقع حتی علی هم گریه ام را ندیده بود. نمی فهمیدم اطرافیانم چه می گویند. جواب سوالم را می دهند؟ دلداری ام می دهند؟ برایم مهم نبود. مهم علی بود که رفت. خدا می داند چقدر گریه کردم، اما آرام تر شدم، یادم آمد که همه سفارش علی را. بی تابی نکن! ... صبور باش! ... سیاه نپوش! اشکم خشک شد. نه می خواستم و نه می توانستم گریه کنم. قولی داده بودم و باید پایش می ایستادم. اصرار کردم جنازه را نشانم بدهند. اول زیر بار نمی رفتند اما بعد قبول کردند که با مادرش برویم. جنازه ها خیلی زیاد بودند. علی هم بین آن همه بدن غرق به خون، در گوشه ای خوابیده بود. مادرش جلو

رفت. پیشانیش را بوسید بالای سرش نشست و شروع کرد با حرف زدن با علی. من اما هنوز ایستاده بودم. تصور دیدن چنین صحنه ای را هم نمی کردم. خم شسدم دستم را گذاشتم روی سینه اش. خشکم زد! انگار خالی بود! بدن علی را با پنبه پر کرده بودند. ترکش خمپاره همه را برده بود. نشستم. یادم آمد این پنج سال را. همه اش مثل یک فیلم از جلوی چشمانم گذشت. نه حرف زدم و نه گریه کردم. خیلی به خودم فشار آوردم تا توانستم بگویم. می خواستم بگویم در نبودنت چه کشیدم! اما نمی توانستم. فقط نگاهش کردم. آن طوری که او هنگام وداع نگاهم کرده بود همان طور که آن شب که آمد دنبالم نگاهش کرده بودم. همان شبی که خانه یکی از اقوانم مهمانی بود. من هم رفته بودم. صدای زنگ در آمد گفتند: فاطمه خانم با شما کار دارند. تعجب کردم. آخر کسی قرار نبود دنبالم بیاید. رفتم دم در. علی بود! دهانم از تعجب باز مانده بود. خندید و گفت: علیك السلام. دستپاچه شدم. گفتم: ببخشید! سلام. گفت: انگار خیلی هم از دیدنم خوشحال نشدی. گفتم اختیار دارید. آقا! لیلی مجنون را که می دید خوشحال نمی شد؟

خوشحالی ات می ترساندم. به دلم افتاد نکند وقت رفتنت شده باشد؟ نکند خوابی دیده باشی یا تعبیر کرده باشند که دیگر بر نمی گردی؟! چشمانت همه چیز را لو می دادند. آن روز نفهمیدم نور بالا زدن یعنی چه؟

روز بعد از رفتنش زنگ زد. پرسیدم: کجایی؟ هنوز نرفته ای منطقه؟ گفت: اصفهان... کارم به یه مشکلی بر خورده بود، آمدم درستش کنم. گفتم: حالا کارت درست شده یا نه؟ تعجب کرد و پرسید: از کجا می دونی؟

خندیدم و گفتم: اظهر من الشمسه! کبکت خروس می خونه! پرسید: کاری نداری؟ دلم گرفت. گفتم: نه! به خدا می سپارمت. همان موقع نذر کردم که اگر بر گردد، جلوی پاش یک گوسفند قربانی کنم. می دانستم مخالف است. این مخالفت را در وصیت نامه اش گوشزد کرده بود. دوست دارم همان جا که روح از بدنم مفارقت می کند به خاك سپرده شوم. نمی خواهم حتی به اندازه انتقالی هم برای دولت خرج داشته باشم. علی بر گشت. اما نه با پای خودش. روی دوش مردمک. من هم به نذرم وفا کردم. دم در مسجد جلوی جنازه ی علی یک گوسفند قربانی کردیم. از همان جا تا گلستان مراسم تشییع جنازه بود. من هم پای پیاده با جمعیت به راه افتادم. وسط راه یاد حرف علی افتادم. همیشه می گفت: بچه نمی تونه از حق خودش دفاع کنه. پیاده روی برای بچه ای که در شکم داشتم، خوب نبود. بقیه راه را با ماشین رفتم.زود تر از جمعیت رسیدم. رفتم کنار گودالی که قرار بود علی مرا آنجا دفن کنند. علی را آوردند و در قبر گذاشتند. دیگر تاب نیاوردم. آخر می خواستند تمام عشق و زندگی، هستی مرا دفن کنند و رویش خاك بریزند. می خواستم بمانم. بمانم و آن گونه که علی گفته بود؛ محکم و استوار بایستم و تماشا کنم. نگذاشتند. بلندم کردند. نای مقاومت نداشتم و. بلند شدم و کنار رفتم. ندیدم که علی را چطور در خاك کردند. در آخرین لحظه چشمم به پیراهنش افتاد. پیراهنی که بعد از عقد برایش خریده بلودم. می توانم بگویم تنها هدیه رسمی ام بود. به علی. همان پیراهن را هنگام رفتن پوشیده بود. همان پیراهن هم شد کفنش!

جانم داشت به لب می رسید، ولی گریه نمی کردم. علی خواسته بود. کرمان که بودیم، هر از گاهی می آمد و می گفت که به دیدار فلان خانواده شهید رفته، اصلاً گریه نمی کردند. نمی دانم می رفت یا نه. فقط می دانم که می خواست من این گونه باشم. بعد از رفتن علی هیچ کس اشکم را ندید. نه هنگام وداع، نه هنگام تشییع و نه وقت دفن کردنش. اشك هایم مال خودم شد، خدا و علی. هر وقت دلم می گیرد، هر وقت احساس می کنم که تحمل زندگی بدون علی برایم دشوار است، هر بار که احساس تنهایی می کنم، سر ظهر، برق آفتاب که می شود، می روم پیش علی. گلستان شهدا آن موقع خلوت است. می توانم با دل آرام با علی حرف بزنم. می روم یکی دو ساعت می نشینم، درد دل می کنم، گریه می کنم. آنقدر حرف می زنم تا سبک شوم. بعد هم شاداب تر از قبل بلند می شوم و می روم سر خانه و زندگی ام. این طوری بهتر است. هم برای من و هم برای بچه ها. آخرهر دوشان؛، خیلی حساس اند. طاقت خیلی چیزها را ندارند. نگذاشته ام جای خالی پدرشان را احساس کنند. دست کم فکرمی کنم نگذاشته بلاشم.

زینب که پـدرش را ندیـده! اصـلاً معنی پدر را نمی دانست. اما در مورد محمد سـخت تر بود. گر چه او هم خیلی از پدر ش خاطره ندارد. اما شیرینی با او بودن را چشیده. سخت است که با چیز دیگری جبران نبودنش را بکند.

چه کار سـختی ازم خواسته بودی علی! آخه بـدون تو، چطوری این دو تا دلبنـدت را بزرگ کنم؟! چه باید می کردم تا بنود پدری مثل تو را احساس نکننـد؟ ! دل جفت شـان کوچکه، عین خودت! می دانسـتم که هستی و کمکم می کنی. اما باز هم مشـکل بود، هنوز هم مشکله.

به محمـد نگفتم پدرش شـهید شده. هر وقت بهانه پدر را می گرفت، دسـتش را می گرفتم و می بردم در خیابان ها می گرداندمش. خوب که خسته می شد، خوابش می برد. این برنامه همیشگی ما بود. هیچ وقت او را به گلستان شهدا نبردم. آن قدر نبردم تا خودش رفت. راهنمایی بود که با دوسـتانش از طرف مـدرسه رفته بودنـد شـهدا. آنجا برای بار اول مزار پدرش را دید. تا به حال از آن روز برایم حرفی نزده. نمی دانم چه حـالی داشـته و چه گفته؟! فقط می دانم که از قبل در مورد شـهادت چیزهایی می دانسـته. زینب هم همین طور. از همـان کلاس اول مثل پـدرش درسـخوان و زرنـگ بود. امـا هیـچ وقت دفتر هایش را خط کشـی نمی کرد. یک بار معلمش ایسـتاده بود بالای سـرش؛ خط کش را داده بود به دسـتش. گفته بود: تو که این قـدر خوش خطی دفتر هایت را خط کشـی کن ببین چقدر قشـنگ می شه! معلمش می گفت دیدم هق هق گریه اش بلند شد خود کار آبی را برداشت و دفترش را خط کشـی کرد. علتش را پرسـیدم ، گریه اش شدیـد تر شد با چشـمان اشک آلود نگاهم کرد و گفت: قرمز رنگ خون بابامه. نمی تونم رنگ خون بابام رو ببینم.

نمی دانم با این دل های نازک و شکسـتنی چطور توانسـته انـد هر روز عکس پـدرشان را روی طاقچه ببیننـد. شایـد به خاطر این که همیشه به یـادش باشـند. بـا این حـال بعضـی از من توقع دارنـد کس دیگری را در زنـدگی ام جایگزین علی کنم. من هم هر بار در جواب گفته ام: باشه! ... یه علی نیلچیان دیگه برام بیارین، به روی جفت چشمام. باهاش ازدواج می کنم.

بچه هـایت تحمـل نداشـتند لبـاس های تو را ببیننـد. حتی نمی دانسـتند قرآن و ساعت تو را لمس کننـد، اون موقع من چطور یه مرد دیگه رو از در خونه بیـارم تو، بگم این جـای باباتونه؟ زخم زبان های همه را می تونسـتم تحمل کنم، اما ناراحتی و غربت بچه های تو رو نه! مخصوصاً محمد رو. آخه اون تو را دیده. چطور حتی تصور کنم کسی دیگه ای جای تو را براش بگیره.

محمـد خیلی به پـدرش وابسـته شده بود. از لحظه لحظه زندگی و رفتار پدرش تو ذهنش فیلمبرداری کرده بود؛ تا حالا، امروز، خود آینه تمـام نمـای علی شود. مرد خانه مان است. ۲۳ سالش بیشتر است اما به پـدرش که می رسـد، پسر بچه ی سه ساله ای می شود. خیلی می ترسـد که مبـادا پـدرش از او دلگیر شود. یک بار که با هم رفته بودیم شـهدا، گفتم: محمـد بنشـین می خواهم به بابات یه چیزی بگویم. التماس می کرد که نگو! اما من شـروع کردم: علی آقا گوش بدین... که دیدم محمّد بغض کرد و رفت! اما من شروع کردم! نمی خواسـتم شـکایتش را بکنم، فقط می خواسـتم در حضور او با پدرش حرف بزنم. بگویم که نصیحتش کنید وضع جامعه چطوره و چطور بایـد باشه. اما محمّـد طاقت نداشت. از بچگی همین طور بود. هیچ وقت یادم نمی رود آن روزی را که جیغ کشـید بابام شـهید شـد! همان روز دوم فروردین بود. همگی پای تلویزیون نشسـته بودیم و برای رزمنده ها دعا می کردیم. تلویزیون مارش حمله پخش می کرد. یک دفعه جیغ محمـد بلنـد شد. پاهاتیش را به زمین می کوبید و اشک می ریخت به تلویزیون مشت می زد و اشک می ریخت: بابام! بابام را می خوام! هر کارش می کردیم، آرام نمی شد. عموهایش را که دید بدتر شد. تنها راه آرام کردنش نواری بود که علی قبـل از رفتن برایش پر کرده بود. خیلی دوسـتش داشت. جالب اینجاست که صـدای علی خیلی شبیه آقای خامنه ای رئیس جمهور وقت بود. هر بـار که نوار را پخش می کردیم می گفتم: ببین این پـدرته؛ پـدرت آقـای خامنه ای است. برات نوار هم پر کرده اند! محمد هم ذوق می کرد. به کلمه محمد جان که می رسید خیلی کیف می کرد. از همان موقع محبت خاصی نسبت به آقـای خامنه ای پیـدا کرد. دلم آرام گرفت. می دانسـتم که به دست پـدر مهربانی سپردمشان. کم کم زنـدگی ام آرامش اولیه را

پیدا کرد که دعوتم کردند به بیت الله الحرام رفتم مکه! برای علی هم نایب گرفتم. اما آنجا همه چیز از یادم رفته بود. حتی به یاد نمی آوردم که همسر شهیدم. در برگشت باز هم دلم گرفت. همه چیز مثل اول می شد. تو دلم گفتم: کاشکی اینجا بودی علی! ... اما بعد با خودم فکر کردم که اگر علی بود چه می گفت و چه می کرد؟ سعی کردم همان گونه باشم. بعد از آن، چند سال بعد یک سفر رفتم مشهد. بچه ها را هم بردم. به یاد آن سفری که با علی رفته بودم. آنجا جای خالی اش را بیشتر حس می کردم. ثواب زیارت را به علی هدیه کردیم. همگی! گر چه شهدا در امور خیرمان شریک اند، اما ما باید ادب کنیم. شاید مصلحتی است، حکمتی است تا با یاد آوری خاطره های آنها، تحمل دوری و نبودن شان برای مان آسان تر شود.

خودت هم می دونی، اما بگذار بگم. نبودنت سخته، اما اونی که آسونش می کنه امیده. همانم طور که نبود آقا امام زمان رو به امید دیدارشون تحمل می کنیم، می سوزیم و دم نمی زنیم، نبود تو رو هم تاب می یاریم، به شوق اینکه توی قیامت ببینمت. به این امید که اون روز شرمنده ات نباشم.

بزرگترین آبی که بر آتش تنهایی قلبم می ریزم، یاد آوری خاطرات خوش گذشته است؛ تمام لذت های زندگی مان. حالا بزرگترین لذت زندگی ام این است که هر چه می گویم، بگویم: به قول علی... هر چه می شود، بپرسم: یعنی علی راضیه؟ ... هر چه می کنم، فکر کنم: یعنی علی هم همین کار را می کرد؟... و از همه بیشتر نگاهش کنم. توی قد و بالای محمّد، توی وقار زینب و توی خنده های هر دوشان. عاشق خنده های علی بودم. هنوز هم وقتی بچه ها می خندند، یاد خنده های پدرشان می افتم. خنده هایی که غم و غصه را از دلم می برد. خنده هایش خالصانه بود. مملو از شادی. جایی برای دلتنگی باقی نمی گذاشت. همین خنده هایش خیلی وقت ها گره گشای مشکلاتم بود. حاضر نبودم به دنیایی اندرز و نصیحت عوض شان کنم. هنوز هم علی حلال مشکلاتم است. هر جا سنگی پیش پایم می افتد، هر جا کارم گره می خورد، دست به دامان علی می شوم. برای کنکور محمد هم همین کار را کردم. نشستم و با علی خوب حرف هایم را زدم. دلم که سبک شد، بلند شدم تا خداحافظی کنم، چشمم افتاد به عکس علی. خواب نبودم، می دانم خیال هم نمی کردم، مطمئنّم. علی خندید! از همان خنده هایی که مرا می برد به آسمان هفتم. دندان های جلویش نمایا ن شد. مثل همیشه سفید و ردیف و مرتب. گوشه چشم هایش چین افتاد. همان چشمانی که می ترسیدم پیر شود و گذشت زمان کنارشان چروک بیندازد. هیچ وقت خواب علی را ندیدم. برایم خیلی سخت بود، اما آن روز در بیداری دیدمش. علی بعد از ۱۵ سال به رویم خندید.

انتظار سخته علی! فکر نکن فقط من، تو را منتظر گذاشتم! خودم هم منتظرم. منتظرم تا یک روز بیایم پیشت و همه ی این حرف هایم را که برایت گفتم و نگفتم دوباره بگویم.

دوباره نگاهی به عکس علی انداخت. با خودش فکر کرد: آیا واقعاً علی خندیده بود؟ و بعد به خودش نهیب زد چرا که نه؟ اگر ابراهیم بچه هایش را آرام کند، چرا علی نخندد؟ ورقه هایش را جمع کرد. ضبط صوت را در کیفش گذاشت و بلند شد. از فاطمه تشکر کرد و بیرون آمد. تمام راه را با خودش کلنجار می رفت. حرف های فاطمه را در ذهنش مرور کرد. جمله جمله اش را. به خود آمد. خود را مقابل و رو به روی گلزار شهدا یافت. نفهمیده بود چطور به آنجا رسیده بود. وارد شد، سلام داد و رفت به سمت مزار علی. با اجازه! ای گفت و. نشست. فاتحه ای خواند و علی را نگاه کرد. چهره فاطمه در ذهنش مجسم شد. فاطمه ای که در تمام طول مصاحبه بغض هم نکرده بود! تمام خاطراتش را باز گو کرده بود. حتی دردناک ترین شان را، اما خم به ابرو نیاورده بود. همین فاطمه به بیان وضع امروز که رسید صدایش شکست، گریه کرد! شرمنده شد. پوستر تازه ای را دید بعد از شهدا ما چه کرده ایم؟ بغض کرد و لبش را گزید. اشکی از گوشه ی چشمش به روی گونه اش چکید و گفت: فاطمه به شوق دیدار شما این همه سختی را تحمل می کند. فردای قیامت من چطور تو روی شما نگاه کنم؟ اصلاً فردا نه همین امروز. چطور به صورت فاطمه تان نگاه کنم؟ کاری که برایش نکرده ایم، هیچ، این همه دلش را آزرده ایم، .... به تبع دل شما را.

حال غریبی داشت. نمی دانست چه باید بکند، تقویمش را باز کرد، نهم رجب بود. شب میلاد امام جواد (ع) و چند روز مانده به آغاز هفته ی دفاع مقدس. به خودش قول داد که سال دیگر، روز دوم فروردین و بعد از آن، شب شهادت حضرت فاطمه به گلزار شهدا بیاید و در مراسم سالگرد علی شرکت کند,آخرتاریخ شهادت علی دوم فروردین ۱۳۶۱بود. منابع زندگینامه :قرمز،رنگ خون بابام،نوشته ی فرشته سعیدی،نشر کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰شهید اصفهان-۱۳۸۲

واحدی، رحیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رحیم واحدی : قائم مقام فرمانده تیپ ذوالفقاراز لشگر ۳۱ عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در ۸ مرداد ۱۳۴۲ در «مشگین شهر »متولد شد . او پنجمین فرزند خانواده بود . پدرش به کارگری ساختمان اشتغال داشت و از وضعیت مالی مطلوبی برخوردار نبود . خانواده «واحدی» در ایام کودکی «رحیم » به روستای« گواشلو» از توابع شهرستان« پارس آباد » نقل مکان کردند . «رحیم »دوران ابتدایی را در دبستان ۱۲ بهمن ، در سال ۱۳۴۹ آغاز کرد و در سال ۱۳۵۳ با موفقیت به پایان برد . سپس دوره راهنمایی را پیش گرفت و هم زمان با تحصیل در یک تعمیرگاه اتومبیل در پارس آباد به فراگیری مکانیکی پرداخت . همچنین در موقع بیکاری در دکان بقالی عمویش مشغول به کار می شد .

او سال دوم راهنمایی را می گذراند که انقلاب اسلامی آغاز شد و« رحیم واحدی» نیز به مردم پیوست و با شرکت در تظاهرات در خدمت انقلاب قرار گرفت . با پیروزی انقلاب اسلامی ، به خاطر دوری محل تحصیل از زادگاهش تحصیل را رها کرد و با تشکیل بسیج به عضویت آن در آمد .

زمانی که جنگ تحصیلی عراق علیه ایران آغاز شد به جبهه های جنگ شتافت رحیم ، چنان شجاع و بی باک بود که همرزمانش او را « رحیم ضد ترکش » می خواندند . پس از مدتی حضور در جبهه ها به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد . در ابتدای عضویت . در تعمیرگاه موتوری سپاه کار می کرد ولی با گذشت مدتی با فعال کردن پایگاه سپاه پارس آباد ، عازم جبهه شد . با تلاش و جدیتی که از خود نشان داد در عملیات خیبر نیز فرماندهی گردان مذکور به وی سپرده شد : اما رحیم خود را یک فرد کوچک درگردان می دانست . او در عملیات بسیاری شرکت داشت از جمله والفجر ۸ کربلای ۵ و ... پدرش می گوید :

« روزی گفتم آقای رحیم در جبهه هم پارتی بازی هست ؟ گفت : درجلوی جبهه پارتی بازی از پشت جبهه بیشتر است وقتی عملیات شروع می شود برای کارهای خطرناک ، داوطلب خواسته می شود و همه داوطلب می شوند وقتی چند نفر انتخاب می کنند ، بقیه ناراحت شده می گویند پارتی بازی کرده اید و از دوستان فامیلهای خود انتخاب نموده اید . »

محرم معصومی – یکی از همرزمان واحدی نیز خاطره ای شنیدنی را از رحیم واحدی به این شرح نقل می کند .

« در جریان عملیات کربلای ۵ در نزدیکی نخلها و کانال ماهی در سمت شرق پتروشیمی یکی از بسیجیان گردان ضد زره در حال بازرسی و پاکسازی سنگرها بود . وقتی به یک از سنگرها وارد شد . یک افسر عراقی که در سنگر پنهان شده بود او را غافلگیر و دستگیر کرد و با کلت گلوله ای به صورت بسیجی شلیک نمود . رحیم وقتی صدای شلیک را شنید به سرعت به طرف محل صدا دوید و در حالی مسلح نبود . متوجه شد افسر عراقی در حال فرار است به دنبال او دوید و در مسیر کلاه آهنی را برداشت و چنان بر پیشانی افسر عراقی زد که چشمهایش از حدقه بیرون آمد و در جا مرد . »

رحیم واحدی در کنار فرماندهی گردان ضد زره – که به طور مستقیم زیر نظر فرماندهی لشکر عمل می کرد – به مدت یک سال

سمت جانشینی فرماندهی تیپ ذوالفقار را (که تیپ زرهی لشکر عاشورا را محسوب می شود) به عهده داشت به گفته نیروهای تحت امرش : خودش برخورد و با احترام بود و به کسی دستور نمی داد و هنگامی که می خواست کاری را به کسی محول کند . از او خواهش می کرد .

رحیم در پشت جبهه نیز بسیار فعال بود . به خانواده های رزمندگان و شهدا سرکشی می کرد و در بر طرف کردن مشکلات آنان می کوشید در سخنرانیها یش همواره توصیه می کرد که با رزمندگان و بسیجیان برخورد برادرانه شود خواهرش درباره اقدامات پشت جبهه او میگوید:

« هر گاه به روستا می آمد . در بازگشت از پارس آبا د برای رزمنده ها و وسایل امکانات می برد . آخرین باری که به روستا آمد شب را در پشت تویوتا یی که ملزومات را در آن گذاشته بود . گذراند . هر چه اصرار کردیم به منزل بیاید و بخوابد قبول نکرد و گفت : در حالی که رزمنده ها روی خاک می خوابند . چگونه می توانم در رختخواب گرم و نرم بخوابم . »

همچنین رحیم تعدادی سکه طلا داشت که از گذشته پس انداز کرده بود روزی شخصی از او طلب قرض کرد ومادرش گفت شما برای ازدواج به سکه ها نیاز داشتی جواب داد : « مادر تاز زمانی که جنگ تمام نشده ، ازدواج نخواهم کرد . »

در اوایل تیر ماه ۱۳۶۶ رحیم بیست روزی را در مرخصی بود خانه پدر را که از گل ساخته شده بود . از نو بنا کرد . تصور خانواده این بود که او با تمام ساختمان تشکیل خانواده خواهد داد . ولی با اتمام کار به جبهه باز گشت و هرگز سکونت خانواده را در خانه جدید ندید .

آخرین عملیاتی که رحیم واحدی در آن شرکت داشت نصر ۷ بود . محرم معصومی در این باره می گوید :

« در جریان آماده سازی نیروها برای عملیات نصر ۷ در منطقه سردشت ،سردار «امین شریعتی »فرمانده لشکر عاشورا در موقعیت شهید مقیمی با جمعی از فرماندهان درباره عملیات گفتگو می کرد . امین که به جیپی تکیه کرده بود روبه رحیم کرد و گفت : آقا رحیم این عملیات خیلی مهم است . در عملیاتها همیشه شما جلو دار بچه های پیاده بودید . حمایت شما از بچه ها در برابر تانکها باعث می شد که آنها به راحتی پیشروی کنند . الان هم جلو دار نیرو ها شما هستید . امید وارم که سرافراز بیرون بیایید . »

معصومی اضافه کرد :

« رحیم را دیدم که اشک از چشمانش جاری شده است گفت : این دفعه مسئولیتم سنگین تر شده است . بعد از پایان جلسه به من گفت : سری به خانواده ام بزنم و سریع بر می گردم رفت و دو روز بعد باز گشت ؛ در حالی که با یک دستگاه وانت تویوتا ، یک دستگاه موتور برق هندا و تعداد زیادی کفش که از شرکت خدمات کشاورزی گرفته بود آمد . »

در جریان عملیات نصر ۷ در منطقه سردشت ، یکی از همرزمان رحیم واحدی او را این چنین می بیند :

ما سه محور داشتیم . شب قبل از عملیات در محلی که لودر مقداری از خاک را برداشته بود رحیم را در نصف شب دیدم که نماز شب می خواند به سنگر رفتیم و او به حمام رفت . پس از استحمام برای اولین بار لباس فرم سپاهی را پوشید یکی از رزمندگان مرا از سنگر به بیرون خواند و گفت : می بینی ، حالات و رفتار رحیم تغییر کرده است .

سر انجام . رحیم واحدی پس از چهل و نه ماه حضور درجبهه جنگ در ۱۴ مرداد ۱۳۶۶ در منطقه عملیاتی سردشت در اثر انفجار مین ضد تانگ و قطع پاها به شهادت رسید . یکی از همرزمان رحیم درباره چگونگی شهادت او می گوید :

رحیم صبح برای سرکشی به نیروهای مستقر در خط مقدم حرکت کرد در مسیر با مجروحی روبرو شد . تصمیم گرفت او را با جیپ به بهداری برساند در سه راه شهادت آمبولانسی را دید که از مقابل می آید . برای اینکه مجروح زودتر به بهداری برسد اتومبیلش را به کنار جاده می کشد تا او را به آمبولانس منتقل کنند . اما چون معبر کاملاً از مین پاک نشده بود روی مین ضد تانگ رفت و در اثر انفجار مین ماشین وی به ته دره پرتاب شد در اثر اصابت ترکش پاهایش قطع شده بود و در مسیر انتقال به بیمارستان در اثر

شدت خونریزی به شهادت رسید .

جنازه شهید رحیم واحدی پس از انتقال به روستای« گواشلو» به خاک سپرده شد .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران اردبیل،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

وارسته، محمد علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فارغ‌التحصیل مدرسه علوم سیاسی است. خدمات خود را از وزارت دارایی شروع کرد و در چند شهرستان از جمله اراک و قزوین و همدان رئیس دارایی بود. بعدا به وزارت کشور منتقل و به مدیر کلی رسید. در ۱۳۱۸ معاون کل آن وزارتخانه شد. مدتی استانداری اصفهان را برعهده گرفت تا اینکه در ۱۳۲۶ در کابینه ابراهیم حکیمی به وزارت پست و تلگراف و تلفن معرفی و چند ماهی آن سمت را عهده‌دار بود. در ۱۳۲۷ در ترمیم کابینه عبدالحسین هژیر سمت وزارت دارایی گرفت. بعد از تغییر دولت با سمت استاندار به کرمان رفت و قریب یکسال استانداری آنجا را داشت تا اینکه در اوایل ۱۳۲۹ از طرف منصور نخست‌وزیر به تهران احضار و ابتدا وزیر بهداری و بعد وزیر دارایی شد. در ۱۳۳۰ در کابینه حسین علاء هم وزیر دارایی بود و مصدق جانشین علاء او را در سمت وزارت دارایی تثبیت کرد ولی مدتش کوتاه بود. در دوره دوم مجلس سنا بعد از ۱۳۳۲ سناتور شد و به نیابت ریاست رسید. مدتی هم عضو کمیسیون مختلط خلع ید از شرکت سابق نفت بود. سناتوری را تا ۱۳۴۲ حفظ کرد ولی در این سال مورد غضب شاه قرار گرفته دیگر به مجلس سنا نرفت. در دی ماه ۱۳۵۷ که شاه تهران را ترک کرد وارسته به عضویت شورای سلطنت منصوب شد و نایب رئیس شورا شد. وی در ۱۳۶۷ در سن ۹۲ سالگی درتهران در گذشت.

بر گرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وارسته، منوچهر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

استاد دانشکده افسری و دانشگاه جنگ و از مبتکران تدریس زبان‌های خارجی در ایران با متد خاص است. وی تحصیلات خود را در پاریس در رشته زبان‌های خارجی پایان برد. سپس به ایران آمد و مشغول تدریس زبان شد و کتاب‌هایی به نام متد وارسته در زبان‌های فرانسه، انگلیسی و آلمانی به طبع رسانید و شهرت زیادی کسب کرد و مدت‌ها در ایران بلارقیب بود. با دختر سپهبد یزدان پناه که از بطن همسر اول او که دختر ممتحن‌الدوله شقاقی بود ازدواج کرد. این مصاهرت در ترقی او تأثیر کرد و به او عنوان «سراستاد» دادند یا خود این عنوان را انتخاب نمود. همه جا خود را سراستاد معرفی می‌کرد. چون سال‌ها در سازمان‌های آموزشی ارتش تدریس نموده بود هوس کرد که از نظر ظاهر هم در کسوت نظامیان باشد. قریب یکسال در دانشگاه نظامی تعلیمات دید و درجه سرلشکری به او دادند، البته تنها نبود و تنی چند نیز از این مقررات استفاده کردند. در میان این عده وارسته شاگرد اول بود و از دست شاه جایزه گرفت. ولی نتوانست به آئین نظامی احترامات لازمه را به جای آورد. شاه متغیر گردید و دستور داد درجات آنها اجرا نشود. رئیس دانشگاه نظامی به نام سرلشکر محمود افشارپور هم مورد بی‌مهری واقع گردید و بازنشسته‌اش کردند. وارسته بعد

از این شکست چندی دوام آورد و از فعالیت‌های اجتماعی و علمی دست کشید تا در ۱۳۵۶ درگذشت. حین‌الفوت سنش قریب ۷۵ سال بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

واعظ اصفهانی، جمال‌الدین

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۲۷۹- مقتول ۱۳۲۶ ق)، عالم و واعظ. ملقب به صدرالواعظین و صدرالمحققین. در همدان به دنیا آمد. در «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، تولد وی ۱۲۸۹ ق در اصفهان ذکر شده است. او برادرزاده‌ی آیت‌اللّه سید اسماعیل صدرعاملی اصفهانی است. در کودکی پدرش را از دست داد و به همراه مادر به تهران آمد. پس از تحصیلات ابتدایی به اصفهان رفت و به تهران آمد. پس از تحصیلات ابتدایی به اصفهان رفت و به فراگیری مقدمات عربی و فلسفه و عرفان پرداخت. او در اصفهان مشغول وعظ و تبلیغ گشت و در اندک زمانی از وعاظ مشهور شد. به علت جو استبدادی که ظل‌السلطان در اصفهان برقرار کرده بود، سید جمال در ۱۳۱۹ ق به تبریز رفت و در مورد اهمیت قانون و مزایای حکومت قانونی خطابه‌هایی ایراد نمود. در بازگشت به اصفهان پس از انتشار کتاب «رویای صادقه» با همکاری شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی و میرزا نصراللّه ملك المتکلمین، مورد کینه‌ی ظل‌السلطان قرار گرفت. بار دیگر به تبریز رفت و در آنجا مورد توجه محمدعلی شاه ولیعهد قرار گرفت. سپس به تهران آمد و به تشویق محافل آزادیخواهان شبها در مسجد شاه (مسجد امام خمینی) به وعظ و خطابه پرداخت. وی در اوایل مشروطیت در مساجد و انجمن‌ها به طرفداری از مشروطه سخنرانی می‌کرد و به همین جهت مورد توجه مردم واقع شده بود. پاره‌اش از سخنرانی‌های او به صورت روزنامه‌ای به نام «الجمال» چاپ شد. در زمان به توپ بستن مجلس، به شاه عبدالعظیم رفت و از آنجا به قصد عتبات عازم همدان شد. وی به واسطه سابق دوستی، ورود خود را به میرزا محسن خان مظفرالملك، حاکم همدان، ابلاغ کرد. او نیز این مساله را به دربار تهران گزارش داد. لذا امیر افخم همدانی، حاکم بروجرد، از طرف دربار مأمور شد تا سید جمال‌الدین را به بروجرد ببرد. سید جمال مدتی در بروجرد زندانی بود و عاقبت توسط عمال محمدعلی شاه قاجار مسموم و خفه گردید و در قبرستان یخچال این شهر دفن شد. بعدها این قبرستان به جمالیه معروف گردید. در «کارنامه‌ی بزرگان» سال درگذشت وی ۱۳۳۶ ق ذکر شده است. از دیگر آثار وی: «لباس التقوی»؛ مقالاتی که در روزنامه «حبل‌المتین» کلکته و جراید عصر چاپ می‌شد.[۱]

واعظ اصفهانی (سید)، واعظ معروف و از رهبران مشروطیت (و. همدان حدود ۱۲۹۷- مقت. بروجرد ۱۳۶۲ ه.ق.). وی قریب بیست سال در شهرهای مختلف مانند اصفهان، شیراز، تبریز، مشهد و تهران به وعظ می‌پرداخت و در تنویر افکار مردم می‌کوشید. دو رساله از او به نام «لباس التقوی» و «رؤیای صادقه» باقی است و صورت نطقها و مجالس وی به اسم «الجمال» به چاپ رسیده. به دستور عمال محمدعلی شاه در بروجرد زندانی و مسموم گشت و آرامگاه وی در همان شهر است.

سال تولد: ۱۲۷۹ ق.

فوت: ۱۳۲۶ ق.

القاب: صدرالواعظین- صدرالمحققین-.

آثار: لباس التقوی- رویای صادقه (با همکاری مجدالاسلام کرمانی و میرزا نصراللّه ملك‌المتکلمین)

سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی پسر سید یحیی در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در همدان متولد شد وی از کوشندگان و سخنرانان بنام

جنبش مشروطه‌خواهی بود و با سیاهکارینهای ظل‌السلطان پیکار می‌کرد. سید جمال پس از بمباران مجلس، با لباسی ناشناس به سوی عتبات رفت و در همدان دستگیر، و به امر محمد علیشاه او را به بروجرد بردند و به زندان انداختند و در سال ۱۳۲۶ هجری قمری وی را به قتل رساندند.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (۱۶۸ -۱۶۵/ ۱)، تاریخ برگزیدگان (۱۴۱ -۱۴۰)، سرآمدان فرهنگ (۵۰۲ - ۵۰۱)، شرح حال رجال (۲۵۷ -۲۵۵/ ۱)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۷۹۹، ۱۷۹۵/ ۲)، کارنامه‌ی بزرگان (۳۳۷ -۳۳۵)، یغما (س ۳۰، ش ۷، ص ۴۱۴ -۴۰۵، ش ۸ ص ۴۸۷ - ۴۸۰).

واعظ کیوانی، یحیی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

روزنامه‌نگار و فرهنگی در ۱۲۶۵ ش در قزوین متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در حوزه علمیه قزوین انجام داد و چند سالی در قم ادبیات عرب و فقه و اصول خواند. مقارن جنبش مشروطیت به قزوین بازگشت و با آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان هم آواز شد. بعد از مشروطیت، وی یکی از پیشقدمان در تأسیس مدارس جدید بود و در تأسیس چند مدرسه مداخله تام داشت. سرانجام مدرسه‌ای به نام فرهنگ دایر نمود و مدیریت آن را عهده‌دار شد. بعد از ۱۳۰۰ روزنامه‌ای در قزوین به نام نصیحت دایر نمود و هفته‌ای سه شماره انتشار می‌داد. وی در ۱۳۰۴ ش که برای انجام کاری به تهران عزیمت نموده بود به مجلس شورای ملی می‌رود. گویا در همانروز قرار بوده است ملک‌الشعرای بهار به علت مخالفت با سلطنت سردار سپه ترور شود. مرحوم واعظ اندام و قیافه‌ای شبیه ملک‌الشعراء داشته است مأموران ترور وقتی او را می‌بینند تصور می‌کنند ملک‌الشعرای بهار است. چند تیر به سوی او شلیک می‌شود و واعظ از پا درآمده پس از چند ساعت فوت می‌شود و هیچگونه اقدامی برای معرفی قاتل یا قاتلین از طرف حکومت وقت به عمل نیامد و خون واعظ به ناحق به زمین ریخته شد. حین‌الفوت حدود چهل سال داشت. سخنوری پرتوان و نویسنده‌ای ماهر و مبارزی سرسخت بود و از انتشار اخبار تحریک‌آمیز حتی‌المقدور خودداری می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

واعظ، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: استاد، رشته: فقه و مبانی اسلامی، دانشکده: الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه: فردوسی مشهد

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

واعظی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد واعظی

محل تولد : شهر ری

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۱/۱

زندگینامه علمی

دیپلم ریاضی را در سال ۱۳۵۹ اخذ کردم، شروع تحصیلات حوزویم تابستان سال ۱۳۵۹ بود. البته از دو سال قبل در تابستانها نزد یکی از طلابی که دانشجوی رشته فیزیک بود؛ ادبیات عرب می خواندم. سال ورود به حوزه علمیه قم ۱۳۶۱ و اتمام سطح در سال ۱۳۶۵ می باشد. درس خارج فقه و اصول را در محضر اساتیدی نظیر حضرات آیات عظام: وحید خراسانی (۶۹ – ۶۵)، شیخ جواد تبریزی (۷۲ – ۶۵)، سید کاظم حائری به مدت ۶ سال استفاده کردم. به مدت ۶ سال بحث اصول فقه را در خدمت جناب حجهٔ الاسلام و المسلمین «صادق لاریجانی» بودم که محفلی خصوصی بود و تقریر مباحث شهید سید محمد باقر صدر (بحوث فی علم الاصول) محور بررسی بود.

فلسفه (بدایه و نهایهٔ الحکمه) را از محضر «حجت الاسلام و المسلمین فیاضی» و «حضرت آیت الله مصباح یزدی» بهره بردم (هر دو به صورت نوار) و یکسال در محضر «حسن زاده آملی» بخش هایی از اشارات بوعلی و جلد ۱ اسفار را استفاده کردم. عمده تحصیل فلسفه ام در محضر «آیت الله جوادی آملی» (حفظه الله تعالی) بود که به مدت قریب هفت سال چند مجلد از اسفار (۱ و ۲ و ۹) را آموختم که عمده مباحث در محفل خصوصی با حضور چند تن از فضلاء حوزه بود. از سال ۱۳۶۷ به طور جدی مباحث کلام جدید و فلسفه غرب و زبان تخصصی را آغاز کردم.

از سال ۱۳۶۶ تدریس در دانشگاه را شروع کردم که عمده آن تدریس دروس تخصصی نظیر کلام، فلسفه، فقه، فلسفه اخلاق و کلام جدید بود. تدریس در حوزه را از سالهای اول تحصیل داشته ام. از سال ۱۳۸۰ که جهت تدریس به مدت ۳ سال به انگلیس دعوت شدم؛ دو سال در دانشگاه «کمبریج دپارتمان شرق شناسی» به تدریس اشتغال داشتم. در ضمن آن در «کالج اسلامی لندن» در مقطع فوق لیسانس و نیز در حوزه علمیه لندن به تدریس اشتغال داشتم. تمام این تدریس ها به زبان انگلیسی القاء می شد. علاقه پژوهشی من ابتدا معطوف به «فلسفه عمومی غرب و مباحث کلام جدید» بود. از سال ۱۳۷۵ به طور همزمان در دو محور (هرمنوتیک و اندیشه سیاسی) به پژوهش پرداختم. ثمره این تحقیقات تألیفاتی در هر دو حوزه است. و هم اکنون نیز پژوهش جانبی من در کنار تدریس و تحقیق معمول حوزوی معطوف به هر دو حوزه است.

والا، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

درگذشت: آذر ۱۳۶۹.

مهندس عبدالله والا سومین مدیر و صاحب امتیاز هفته‌نامه‌ی «تهران مصور» بود که بیست و شش سال زیر نظرش چاپ می‌شد. وی در مجلس شورای ملی نماینده بود.

فرزند میرزا حسین خان ظهیرالسلطان در ۱۳۰۱ ش در تهران تولد یافت. پس از انجام تحصیلات متوسطه وارد هنرسرای عالی شد و درجه مهندسی شیمی گرفت پس از آن به دانشکده حقوق رفت و در آن رشته لیسانسیه شد. عبدالله والا کار اجتماعی و سیاسی خود را با سردبیری مجله تهران مصور آغاز کرد. این مجله بعد از استعفای رضاشاه در تهران دایر شد و ابتدا به صورت روزنامه منتشر می‌شد بعد تبدیل به مجله شد. تلاش احمد دهقان و عبدالله والا موجب گردید که مجله تهران مصور خیلی زود جای خود را در مطبوعات ایران باز کند. بهترین نویسندگان عضو هیئت تحریریه این مجله بودند و همین امر موجب شد که مقامات و مسؤلین به آن توجه پیدا کنند. رزم‌آرا رئیس ستاد به مجله تهران مصور نزدیک شد و اخبار اختصاصی ارتش در آن مجله چاپ می‌شد و حتی مجله در چاپخانه ارتش چاپ و صحافی می‌گردید. مجله تهران مصور عین حال که از ارکان ارتش شده بود یک مجله به تمام معنی ضدکمونیست بود و در هر شماره مطالبی علیه شوروی در آن انتشار می‌یافت. انتشار سلسله مقالات من جاسوس شوروی در ایران بودم سر و صدای زیادی بلند کرد و شوروی‌ها عدم رضایت خود از این مقالات گوشزد نمودند. تلاش رزم‌آرا که جاده را برای نخست‌وزیری خود هموار می‌ساخت، برای قطع آن مقالات بجای نرسید و سرانجام رزم‌آرا برای رسیدن به هدف خود تدبیری اندیشید و آن از بین بردن احمد دهقان بود. دهقان در خرداد ۱۳۲۹ در گراند هتل محل کارش کشته شد.

پس از قتل دهقان امتیاز مجله تهران مصور به عبدالله والا واگذار گردید و رزم‌آرا هم به نخست‌وزیری رسید. والا در انتشار مجله تهران مصور تندروی‌های گذشته را کنار گذاشت و به بهبود کیفیت مجله پرداخت و از انتشار اخبار تحریک‌آمیز حتی‌المقدور خودداری می‌کرد. والا در کنار مجله خود داوطلب نمایندگی مجلس شد ولی در ادوار هیجدهم و نوزدهم توفیقی نیافت. در عوض در انتخابات تابستانی و زمستانی دوره بیستم از خلخال به وکالت انتخاب گردید. دوره بیستم در اردیبهشت ۱۳۲۰ منحل شد و به دنبال خود یک فترت نسبتا طولانی داشت. در انتخابات دوره بیست و یکم مجلس والا مجددا وارد مجلس شد و عضو فراکسیون حزب مردم که نقش اقلیت را بازی می‌کرد شد. در تمام دوره مجلس والا در نقش اقلیت از دولت انتقاد می‌کرد و برنامه‌های دولت را تأیید نمی‌نمود تا اینکه عمر مجلس پایان یافت و در ادوار بعدی نام او از لیست خارج شد. به این هم قناعت نشد و تضییقاتی در کار او فراهم ساختند. تدریجا دلسرد شد و توجهی به مجله هم نداشت تا اینکه در ۱۳۵۳ امتیاز تعدادی از مجلات و روزنامه‌ها لغو گردید، از جمله تهران مصور هم در زمره آنها بود. در نیمه دوم ۱۳۵۷ بار دیگر تهران مصور انتشار یافت و در ۱۳۵۸ برای همیشه تعطیل گردید. عبدالله والا در ۱۳۶۹ در اثر سکته مغزی درگذشت.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

والاتبار، ابوالفتح

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به حشمت‌الدوله در ۱۲۵۲ ش در تبریز پا به عرصه وجود نهاد. پدرش میرزا ابوتراب وکیل‌الملک از رجال و اعیان تبریز بود و در دربار ولیعهد مظفرالدین میرزا صاحب مقامات مهمی بود. ابوالفتح میرزا طبق معمول زمان تحصیلات خود را از پنج سالگی تحت مراقبت پدر بوسیله معلمین خصوصی آغاز نمود و مقدماتی از ادبیات فارسی و زبان فرانسه و حسن خط و آیین نگارش را

آموخت و در ده سالگی بنا به استدعای پدرش در زمره منشیان و محررین ولیعهد شد. پس از آنکه مدتی در دربار مظفرالدین میرزا خدمت نمود با سمت مستوفی اول جزو کارکنان محمد علی میرزا اعتضادالسلطنه (محمد علی شاه) درآمد. در ۱۳۰۸ ه.ق در ۱۸ سالگی سمت منشی‌باشی ولیعهد به او واگذار شد و در ۱۳۱۱ لقب ثقه‌الدوله گرفت. در ۱۳۱۳ ه.ق که مظفرالدین میرزا به سلطنت رسید و اعتضادالسلطنه محمد علی میرزا ولیعهد شد، ابوالفتح میرزا با لقب وکیل‌الملک رئیس دفتر مخصوص و مهردار محمد علی میرزا بود و یکی از محارم و نزدیکان ولیعهد محسوب می‌شد. ابوالفتح خان تا ۱۳۲۴ ه.ق که محمد علی میرزا به سلطنت رسید در تبریز اقامت داشت و امور مالی و اداری ولیعهد کلاـ تحت نظر او بود. در ۱۳۲۴ به اتفاق محمد علی شاه به تهران آمد و جزء درباریان متنفذ بود. ابتدا درجه امیر تومانی و سپس سرداری گرفت و لقب حشمت‌الدوله نیز به او اعطا گردید. در جریان نهضت مشروطه و مبارزه مجلس و محمد علی میرزا حشمت‌الدوله از نظر جلب توجه آزادیخواهان نقشی داشت و مشروطه‌خواهان را تقویت می‌نمود و چون محمد علی میرزا به صداقت و خیرخواهی او معتقد بود سخنان او را می‌پذیرفت و به آن جامه عمل می‌پوشانید. در دوران خودکامگی محمد علی میرزا و مشیرالسلطنه که منجر به بمباران مجلس شد و حکومت در باغشاه مستقر گردید حشمت‌الدوله نیز در آنجا اقامت داشت و در رهایی بعضی از مجاهدین نقش مهمی برعهده گرفت و عده زیادی از مشروطه‌خواهان را از مجازات معاف نمود و موجبات رهایی آنان را فراهم ساخت. پس از خلع محمد علی میرزا حشمت‌الدوله از کارهای درباری کناره‌گیری کرد و یا کنار گذاشته شد ولی آزادیخواهان در صدد آزار و اذیت او برنیامدند و به پاس خدماتی که در حکومت باغشاه نموده بود به مقام و منزلت وی ارج می‌نهادند. در ۱۳۲۹ ق که بار دیگر زمزمه ورود محمد علی میرزا به گوش رسید مرحوم سپهدار تنکابنی نخست‌وزیر وقت برای جلب نظر محمد علی میرزا، حشمت‌الدوله را که از نزدیکان محمد علی میرزا بود به کار دعوت نمود ولی مشروطه‌خواهان از سازش پنهانی سپهدار و محمد علی میرزا مطلع شدند و موجبات برکناری او را فراهم نمودند و نجفقلی خان صمصام‌السلطنه را به ریاست وزرایی برگزیدند و لاجرم حشمت‌الدوله نیز بدون کار ماند. ابوالفتح والاتبار در شهریور ماه ۱۲۹۵ ش برای اولین بار به مقام وزارت رسید و در کابینه وثوق‌الدوله وزیر جنگ گردید و قریب ۹ ماه عضو کابینه بود.

در ۱۲۹۸ ش در ترمیم سوم کابینه وثوق‌الدوله عهده‌دار وزارت امور خارجه شد. این کابینه با چهره افراد تازه‌ای که در جامعه آن روز وجهه‌ای نداشتند تشکیل شد و کابینه وثوق‌الدوله با عضویت نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله قرارداد معروف ۱۹۱۹ را با انگلیس‌ها منعقد نموده بود که موجب خشم عمومی و مخالفت مردم شد. بعد از وثوق‌الدوله میرزا حسن خان مشیرالدوله به نخست‌وزیری رسید و در کابینه وی حشمت‌الدوله وزارت داخله را بر عهده گرفت و تا آبان ماه ۱۲۹۹ در این پست انجام وظیفه می‌کرد.

ابوالفتح والاتبار از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸ ش به استانداری کرمان منصوب شد و غالبا اوقات خود را در مواقعی که شغل دولتی نداشت صرف رسیدگی به املاـک خود در تبریز می‌نمود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ والاتبار مجددا وارد مشاغل دولتی گردید و در دربار مقامات مهمی احراز نمود و مدتی نیز استاندار آذربایجان بود. در ۱۳۲۸ ش سناتور انتصابی آذربایجان شد و به مجلس سنا که در دوره اول از معمرین و سالخوردگان و رجال صدر مشروطیت که در آن تاریخ حیات داشتند تشکیل شده بود راه یافت و در زمره سناتورهای خاموش قرار گرفت. مجلس سنا در دوره اول زیر بار بعضی از تحمیلات دولت وقت نرفت و بعضی از قوانینی که به تصویب مجلس شورای ملی (دوره هفدهم) رسیده بود در سنا رد شد و لذا طرحی در روز پنجشنبه اول آبان ماه ۱۳۳۱ از مجلس شورای ملی گذشت و به موجب آن دوره مجلس سنا از ۶ سال به دو سال تقلیل یافت و دولت از ورود سناتورها به محوطه بهارستان که در آن ایام محل تشکیل جلسات مجلس سنا بود جلوگیری کرد. سناتورها در یک جلسه خصوصی عمل مجلس شورای ملی و دولت را خلاف قانون دانستند و طی بیانیه‌ای شدیدا به دولت و مجلس اعتراض نمودند. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بار دیگر مجلس سنا شروع به کار کرد و اولین جلسه آن به ریاست سید حسن تقی‌زاده با حضور سپهبد زاهدی نخست‌وزیر تشکیل گردید و سنا فعالیت

خود را از سرگرفت. دوره اول مجلس سنا در روز ۲۸ آذر ماه ۱۳۳۲ همراه مجلس شورای ملی منحل شد و انتخابات مجلسین مجددا آغـاز گردیـد. در انتخابات دوره دوم مجلس سـنا ابوالفتـح والاتبار برای بار دوم به سـناتوری آذربایجان منصوب شـد و تا ۱۳۳۷ در مجلس اعیان انجام وظیفه می‌نمود. در این سال در سن ۸۴ سالگی در اثر کهولت درگذشت.

حشـمت‌الدوله یکی از اعیان و رجال مؤثر آذربایجان بود. از تظاهر و خودستائی به شدت پرهیز می‌نمود و از این نظر مانند بعضی از رجال شهرت زیادی نداشت ولی همواره مورد احترام مردم بوده است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

والی، قاسم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به «سـردار همایون» فرزند سـردار علی خان و او فرزند قاسم‌خان والی از سـرداران رشـید دوره ناصـری است. سرلشکر قاسم والی در ۱۲۵۳ ش تولـد یافت و پس از تحصـیلات مقدماتی برای ادامه تحصـیل عازم اروپا و به مدرسه معروف سن‌سیر وارد شد و دانشـکده نظامی آنجا را به پایان رسانیـد. پس از مراجعت به ایران بنا به پیشـنهاد و صـلاحدید امیر نظام گروسـی به ژنرال آجودانی محمـد علی میرزا ولیعهـد منصوب شـد. اولین اقـدام قـاسم والی در تبریز آوردن یک دسـتگاه ماشـین چاپ با حروف سـربی بود که مطبعه مجهزی درست کرد و همچنین گارد مخصوص تشـکیل داد. هنگامی که حسـین قلی‌خان نظام‌السلطنه با سمت پیشکار ولیعهد به آذربایجـان رفت برای قـاسم خـان درجه امیر تومانی گرفت و او را به معاونت قشون آنجا تعیین نمود. در ۱۳۲۴ ه.ق به فرماندهی قشون آذربایجان منصوب شد و در این سـمت نسبت به تأسیس بلدیه در شهر تبریز همت گماشت. در ۱۳۳۱ ه.ق درجه سرداری به او داده شد و به ریاست نظمیه مرکز رسـید و در همان سال لقب «سردار همایون» دریافت کرد. سپس به حکومت تهران منصوب شد و مدتی نیز فرماندهی بریگاد مرکزی بر عهده او بود. در ۱۲۹۷ در کابینه وثوق‌الدوله به کفالت وزارت جنگ معرفی شد و در اواخر ۱۲۹۹ فرمانـدهی دیویزیون قزاق را عهـده‌دار گردیـد. سـردار همایون اولین افسـر ایرانی است که به ریاست دیویزیون قزاق منصوب گردیـد. در کودتای ۱۲۹۹ نیز همین سـمت را داشت. قبـل از سـردار همایون افسـران روسـی فرمانـدهی دیویزیون قزاق را عهـده‌دار می‌شدند.

پس از کودتـای ۱۲۹۹ چنـد تن از سـرداران قزاقخانه به خـدمت ارتش جدیـد ایران پـذیرفته شدند که به آنها درجه امیرلشـکری که عالیترین درجه نظامی بود داده شد. این سـرداران عبارت بودند از سـردار مقتدر (سرلشکر غفاری)، سردار مدحت (سرلشکر جلایر)، سردار عظیم (سرلشـکر توفیقی)، سردار رفعت (سرلشکر نقدی)، و سرلشکر قاسم والی (سردار همایون). سرلشکر والی در تشکیلات جدیـد قشون مـدتی عضو شورای عالی نظام و مـدتی هم رئیس تفتیش مالی ارتش و چند سالی هم حکومت اراک را عهده‌دار بود. وفات سـردار همایون در ۲۳ مرداد ۱۳۱۲ ش در ۵۹ سالگی اتفاق افتاد. سرلشـکر والی افسری تحصـیلکرده و اروپا دیـده بود شوق خدمت در او به حد کمال وجود داشت چنانچه در آذربایجان علاوه بر مطبعه مجهز نسبت به تأسیس شـرکت تلفن و کارخانه برق اقدام نمود. دو فرزند ذکور او به خدمت ارتش وارد شدند که هر دو به درجه سرتیپی رسیدند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وثوق، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرتضی آشتیانی معروف به وثوق لشکر، در ۱۲۷۸ ش در آشتیان تولد یافت. پس از تحصیل مقدماتی و اخذ دیپلم برای ادامه تحصیل عازم فرانسه گردیده و دانشکده افسری سن سیر را به اتمام رسانید و در ۱۳۰۴ ش خدمت خود را با درجه ستوان دومی در ارتش ایران آغاز کرد. مراحل ترقی را پس از طی دوره دانشگاه جنگ طی نمود و در ۱۳۲۱ به درجه سرهنگی رسید. مشاغل مهم وی از این تاریخ به بعد معاونت لشکر دوم و فرماندهی آمادگاه تعلیماتی مرکز و بالاخره فرماندهی لشکر شرق (خراسان) است. در ۱۳۲۶ با احراز درجه سرتیپی به ریاست رکن سوم ستاد ارتش و معاونت دانشگاه جنگ رسید و در ۱۳۳۰ درجه سرلشکری گرفت و به معاونت وزارت جنگ منصوب شد و مدتی نیز در غیاب سپهبد نقدی وزیر جنگ وقت کفالت آن وزارتخانه را عهده‌دار بود. سپس به فرماندهی ژاندارمری کل کشور منصوب شد و پس از چند ماه مجددا به معاونت وزارت دفاع ملی گمارده شد. مدتی نیز ریاست دانشگاه جنگ را بر عهده گرفت و در کابینه سپهبد زاهدی به معاونت وزارت جنگ برگزیده شد. سپس به امریکا با سمت ریاست میسیون نظامی رفت. در کابینه‌های حسین علاء و دکتر اقبال و مهندس شریف امامی عهده‌دار وزارت جنگ گردید و در ۱۳۳۷ به درجه سپهبدی نائل آمد. در اسفند ۱۳۳۹ در ترمیم کابینه شریف امامی کنار رفت. سپهبد وثوق در ۱۳۵۴ در ۷۶ سالگی درگذشت.

وثوق مردی تحصیلکرده و مهربان و ادیب بود. در اواخر عمر داستانی از زندگی خود را تحت عنوان «خاطراتی از پنجاه سال تاریخ معاصر» انتشار داد. هنگام محاکمه ارتشبد عبدالله هدایت پای وثوق هم به دادگاه کشیده شد و او را هم محاکمه کرده چند ماهی به زندان انداختند. در اواخر عمر از نعمت بینایی محروم شده بود. وی در موقعی که درجه سروانی داشت با دختر سرلشکر عبدالرضا افخمی ازدواج کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وثوق، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به معتمدالسلطنه فرزند ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه و برادر صلبی وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه است. مادر وی سلطنت خانم دختر بدیع‌الدوله میرزا عمادالدوله همدانی بود. او در ۱۲۶۲ ش تولد یافت و تحصیلات خود را نزد معلمین خصوصی فرا گرفت و چند سالی نیز در اروپا در امور مالی تحصیل و مطالعه کرد. بعد از ورود به تهران وارد خدمت دولت شد و در وزارت مالیه اشتغال ورزید ولی چون استعداد و هوش دو برادر دیگر خود را نداشت نتوانست ترقی کرند. مدتی معاون وزارت مالیه بود و چندی نیز کفالت آن وزارتخانه را عهده‌دار شد. در دوره چهارم از اردبیل به وکالت مجلس رسید و در ادوار پنجم و ششم نیز وکیل بود. قوام‌السلطنه در ۱۳۲۶ که انتخابات دوره پانزدهم را انجام داد برادر خود عبدالله وثوق را نیز از زابل وکیل کرد. وثوق در ۷۵ سالگی در تهران درگذشت و در مقبره خانوادگی در قم در ایوان اتابک مدفون گردید. ماژور مسعود خان کیهان و سرلشکر فولادوند دامادهای وثوق بودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وثوق‌الدوله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا حسن‌خان پسر میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه (و. تهران ربیع‌الاول ۱۲۹۲ ه.ق- ف. بهمن ۱۳۲۹ ه.ش) در جوانی عربی و فارسی آموخت و فرانسه و انگلیسی را کم و بیش فراگرفت. در ۱۳۱۰ ه.ق مستوفی آذربایجان شد. در سال ۱۳۱۱ ه.ق لقب جناب یافت و در ۱۳۱۲ لقب وثوق‌الملک و در ۱۳۱۴ لقب وثوق‌الدوله یافت. در سال ۱۳۱۷ ه.ق محاسبات خالصجات سرکاری ضمیمه‌ی شغل او شد. در دوره‌ی اول تقنینیه نماینده‌ی مجلس شورای ملی و پس از فتح تهران و خلع محمدعلی میرزا رئیس هیئت مدیره‌ی کشور گردید. وی چهاردهمین نخست‌وزیر ایران می‌باشد که از ۷ شهریور ۱۲۹۵ تا ششم خرداد ۱۲۹۶ و از ۱۵ مرداد ۱۲۹۷ تا تیرماه ۱۲۹۹ به ریاست وزرا منصوب گردید و در این دوره بود که قرارداد معروف ۱۹۱۹ را با انگلستان امضاء کرد و از ۱۳۴۸ ه.ق خدمات دولتی را ترک گفت و در سال ۱۳۱۴ ه.ش به ریاست فرهنگستان منصوب گردید.

وثوق‌الدوله فرزند میرزا ابراهیم خان معتمدالسلطنه و او هم پسر میرزا محمد قوام‌الدوله و او هم پسر محمد تقی قوام‌الدوله آشتیانی است. وثوق در ضمن خواهرزاده امین‌الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه و داماد میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی و برادر بزرگ قوام‌السلطنه است.

حسن وثوق در ۱۲۵۰ ش در تهران تولد یافت. چون به سن تحصیل رسید پدرش با صلاحدید امین‌الدوله که در آن تاریخ رئیس مجلس دربار بود معلمینی در رشته‌های ادبیات، عربی، منطق و ریاضیات انتخاب کرد و وثوق در منزل تحت نظر معلمین خصوصی به تحصیل پرداخت و مقدماتی از صرف و نحو و عربی و فقه اصول را آموخت. آنگاه به مدرسه مروی رفت و در تکمیل زبان فارسی، عربی، فقه، اصول و حکمت جدیتی کامل مبذول داشت و زبان انگلیسی و فرانسه را نیز فراگرفت. در حکمت الهی نیز پیشرفت زیادی نمود. در ۱۳۱۰ ه.ق معتمدالسلطنه پدر وثوق مستوفی اول آذربایجان بود حسن فرزندش را نزد ناصرالدین شاه برد و تقاضای شغلی برای او نمود. ناصرالدین شاه ضمن پرسش از تحصیلات و مطالعه وثوق او را جوانی فاضل و باهوش تشخیص داد و موافقت نمود که به جای پدرش نایب مستوفی آذربایجان گردد ضمنا به او لقب وثوق‌الملک داد. وثوق مدتها ریاست دفتر استیفا را که همان پیشکاری دارائی است در آذربایجان به عهده داشت و جزء اعیان‌زاده‌های باسواد و متجدد محسوب می‌گردید. دو سال بعد لقب وثوق‌الدوله گرفت و تا مشروطیت دارای همان سمت بود.

پس از آنکه نغمه آزادی و مشروطه‌خواهی در سرتا سر ایران بلند شد وثوق‌الدوله از افرادی بود که به این نغمه پاسخ داد و در تأیید و تشویق مشروطه‌خواهان همت گماشت. پس از صدور فرمان مشروطیت و انتخابات مجلس شورای ملی، وثوق‌الدوله از طرف اعیان تهران به وکالت مجلس انتخاب گردید. در انتخابات هیئت رئیسه صنیع‌الدوله به ریاست وثوق‌الدوله به نیابت اول و ریاست کمیسیون دارائی مجلس رسید. کمیسیون دارائی در مجلس اول اهمیت مخصوصی داشت زیرا کمیسیون مزبور مأمور جرح و تعدیل حقوق و مستمری‌ها بود. وثوق با دوراندیشی و تدبیر خاصی توانست مبالغ زیادی از مستمری و حقوق افراد و درباریان را کسر کند و در حقیقت تعدیل بودجه را به مرحله اجرا درآورد. نقش تقی‌زاده نیز در این امر بی‌تأثیر نبود. بعد از استعفای صنیع‌الدوله از ریاست مجلس وثوق‌الدوله کاندیدا بود. ولی بیش از سی رأی نیاورد و احتشام‌السلطنه به ریاست رسید. پس از به توپ بستن مجلس و تعطیل موقت مشروطه وثوق شغلی نداشت و به عنوان تماشاچی ناظر اوضاع بود. بعد از فتح تهران و خلع محمد علی شاه از سلطنت یک کمیسیون عالی مرکب از سی نفر عهده‌دار امور کشور شدند. در این کمیسیون وثوق‌الدوله عضو مؤثر و فعال بود.

کمیسیون مزبور تصمیمات زیادی اتخاذ نمود از جمله انتخاب عضدالملک به نیابت سلطنت و تعیین یک هیئت وزیران موقت برای گردش کارها و ایجاد نظم در کشور بود.

کمیسیون عالی از میان خود پنج نفر را انتخاب نمود تا به حساب محمد علی میرزا رسیدگی و موجبات خروج او را از ایران فراهم نمایند. وثوق‌الدوله ریاست هیئت پنج نفری را عهده‌دار گردید و همه روز به اتفاق حکیم‌الملک، حسینقلی نواب، مشارالسلطنه وثوق‌الدوله در سفارت روس واقع در زرگنده حضور یافته با محمد علی میرزا درباره مسائل مبتلا به مذاکره می‌کردند. چرچیل نایب سفارت انگلیس و بارونوسکی مستشار سفارت روس هم ناظر این گفتگوها بودند. وقتی مذاکرات هیئت با محمد علی میرزا پایان یافت و شاه مخلوع و نزدیکان وی تهران را به قصد روسیه ترک کردند هیئت عالی منحل گردید و یک هیئت مدیره جای آن را گرفت و وثوق‌الدوله ریاست هیئت مدیره را عهده‌دار گردید.

انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی پس از فتح تهران به صورت دو درجه‌ای در تمام شهرهای ایران آغاز شد. در این انتخابات وثوق‌الدوله از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در نخستین روزهای اولیه مجلس، وثوق‌الدوله چندین نطق مهم ایراد نمود و از خدمات کلیه کسانی که در راه اعاده مشروطیت مجاهدت نموده بودند سخن گفت و از مجلس خواست تا به آنها لوحه سپاس بدهند. در مهرماه ۱۲۸۸ از طرف مجلس شورای ملی محمد ولی خان سپهدار تنکابنی به رئیس‌الوزرائی انتخاب گردید و پس از چند روز وزیران خود را به مجلس معرفی کرد. در این معرفی وثوق‌الدوله به سمت وزیر عدلیه تعیین شد. این کابینه چهار بار ترمیم گردید و در ترمیم‌های بعدی سمت وثوق‌الدوله تغییر نمود و به وزارت مالیه منصوب شد. سپهدار پس از یک سال زمامداری در اثر اختلاف با بختیاری‌ها از کار کناره گرفت و عضدالملک، مستوفی‌الممالک را به ریاست دولت برگزید. در این کابینه وثوق‌الدوله سمتی نداشت. جانشین مستوفی، سپهدار بود و سپهدار در آخرین ترمیم کابینه خود وثوق‌الدوله را به سمت وزارت داخله منصوب نمود. بعد از سپهدار نوبت به صمصام‌السلطنه بختیاری رسید که پنج بار کابینه خود را ترمیم کرد. در تمام پنج نوبت ترمیم میرزا حسن خان وثوق‌الدوله وزارت امور خارجه را برعهده گرفت. در این کابینه وثوق‌الدوله علاوه بر مقام وزارت مغز متفکر و کارگردان نایب نخست‌وزیر بود و در تمام جلسات مجلس نظریات دولت را درباره مسائل مملکت تشریح می‌نمود. در این کابینه دولت روسیه تزاری اولتیماتومی بر مبنای سه اصل به دولت ایران داد و دو روز مهلت برای اجرای آن قائل شد. یکی از اصول اولتیماتوم اخراج مورگان شوستر امریکائی خزانه‌دار کل بود. برای بحث و اتخاذ تصمیم درباره این معضل جلسات مجلس شب و روز به صورت علنی و خصوصی تشکیل می‌شد و وثوق‌الدوله پاسخگوی تمام نطق‌ها بود. در آن ایام نطق وطن‌پرستانه شیخ محمد خیابانی در مردم تأثیر فراوانی نمود به طوری که دستجات مختلف علیه روسیه تظاهرات شدید نمودند. سرانجام مجلس از بین خود پنج نماینده انتخاب نموده به اتفاق هیئت دولت اولتیماتوم را پذیرفتند و مجلس نیز منحل شد.

در کابینه‌ی میزا محمدعلی خان علاءالسلطنه که بلافاصله بعد از صمصام‌السلطنه تشکیل شد کماکان وزارت امور خارجه به عهده وثوق‌الدوله قرار گرفت، ولی پس از چندی در دولت تزلزل ایجاد گردید و وثوق وزارت را رها نموده به اروپا رفت. پس از بازگشت از اروپا در کابینه مستوفی به وزارت مالیه انتخاب گردید. وثوق‌الدوله در این سمت سازمان جدیدی برای وزارت مالیه طرح و آن را پیاده گردانید و تمام مشاغل حساس و کلیدی را به خویشاوندان خود سپرد. در شهریور ۱۲۹۵ سلطان احمدشاه، وثوق‌الدوله را به رئیس‌الوزرائی برگزید. در آن ایام نیروهای نظامی دولت عثمانی بخش عظیمی از کشور ما را اشغال کرده بودند و قصد حمله به تهران و تصرف آن را داشتند. وزرای مختار روس و انگلیس طی یادداشتی به وزارت امور خارجه قصد خروج خود را از تهران اعلام داشتند و توصیه نمودند شاه نیز باید تهران را ترک کند. انتشار این خبر موجب گردید اصناف و تجار مغازه‌های خود را تعطیل و در مساجد تهران اجتماع نموده و به حرکت شاه به خارج از تهران اعتراض نمایند. شاه جلسه مشورتی تشکیل داده و نظر استصوابی آنها را جویا شد. هیئت مشورتی رأی به ابقاء شاه در تهران داد. وثوق‌الدوله در مقابل اوضاع آشفته آن روز تاب مقاومت

نیاورده استعفا داد و احمدشاه علاءالسلطنه را به رئیس‌الوزرائی برگزید و او نیز از زیربار مسؤلیت شانه خالی کرد. مجددا احمد شاه متوسل به وثوق‌الدوله شد و او ناگزیر رئیس‌الوزرائی را پذیرفته و کابینه خود را تشکیل داد و وزاری خود را معرفی نمود. در نخستین روزهای زمامداری وثوق‌الدوله کمیته‌ای به نام کمیته مجازات موجودیت خود را اعلام نمود و برنامه خود را اعدام انقلابی خائنین کشور اعلام کرد و مرتبا شبنامه‌هائی در مورد ترور افراد انتشار می‌داد. قصد این کمیته از بین بردن وثوق‌الدوله و نزدیکان او بود. این کمیته موفق شد در مدت کوتاهی میرزا اسمعیل خان مدیر انبار غله دولتی، کریم دوانگر تروریست کمیته، منتخب‌الدوله خزانه‌دار و کفیل وزارت مالیه، عبدالحمید خان متین لسلطنه مدیر روزنامه عصر جدید و میرزا محسن مجتهد معروف و متنفذ تهران و دوست نزدیک وثوق‌الدوله را به قتل برساند.

وثوق‌الدوله مجموعا یازده ماه رئیس‌الوزراء بود. وی فرمان انتخابات دوره چهارم را صادر نمود و انتخابات بعضی از شهرها از جمله تهران را آغاز کرد. تقریبا در دوران زمامداری او ۶۵ نفر برای مجلس چهارم انتخاب شدند و در همان ایام نیکلای دوم امپراطور روسیه و پادشاه لهستان از تاج و تخت سلطنت استعفا نمود و اوضاع کشور پهناور روسیه دستخوش هرج و مرج انقلاب گردید. وثوق‌الدوله هیئتی را به ریاست سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد برای مذاکره و عقد قرارداد به روسیه فرستاد. این هیئت اوضاع روسیه را به ایران گزارش داده و دولت ایران بر مبنای آن گزارش‌ها رویه‌ی خود را نسبت به وضع وجود روسیه اتخاذ نمود. وثوق‌الدوله پس از کناره‌گیری از ریاست دولت چندی بیکار بود تا در آبان ماه ۱۲۹۶ در کابینه سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله وزیر علوم و اوقاف شد، ولی حزب دموکرات آذربایجان به زعامت شیخ محمد خیابانی به عضویت وی و برادرش قوام‌السلطنه در کابینه اعتراض نموده خواستار اخراج آنها از دولت شدند. دولت عین‌الدوله هم خیبرگیر نشد و پس از دو ماه از کار کناره گرفت. پس از او به ترتیب مستوفی‌الممالک و صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء شدند تا بار دیگر نوبت به وثوق‌الدوله رسید.

در تیرماه ۱۲۹۷ مطبوعات کشور طی مقالاتی که در زمینه‌ی پایان یافتن جنگ جهانگیر اول در روزنامه‌های خود منتشر می‌کردند توجه شاه را به یک دولت قوی و مصمم که بتواند علاوه بر ایجاد نظم و امنیت در مملکت حقوق و خسارات از دست رفته‌ی ایران را در جنگ استیفا نماید جلب می‌کردند و کم و بیش از یک نخست‌وزیر مقتدر و قوی یاد می‌نمودند. سپس مقالات روزنامه‌ها تبدیل به تشکیل اجتماعات گردید و عده‌ای از روحانیون به زعامت سید حسن مدرس، حاج آقا جمال و سید محمد امامی (امام جمعه تهران) در حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار نموده با تشکیل جلسات و ایراد سخنرانی خواستار عزل صمصام‌السلطنه گردیدند. دامنه مخالفت با زمامداری صمصام ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد. در نتیجه بازار تهران از اصناف و تجار مغازه‌های خود را تعطیل نموده و شرط بازگشت به شغل خود را عزل صمصام‌السلطنه قلمداد کردند. احمدشاه در قبال اجتماعات و تعطیل اصناف در مقابل خواسته آنها سرتسلیم فرود آورد و صمصام‌السلطنه را از رئیس‌الوزرائی عزل و وثوق‌الدوله را به جای او نشاند. صمصام برای مبارزه با احمد شاه و اعتراض به عزل خود حکومت نظامی و کاپیتولاسیون و قرارداد لیانازوف را لغو کرده و بنای معارضه با شاه را گذاشت. ولی وثوق‌الدوله تر و چسبان کابینه خود را تشکیل داد و امور کشور را قبضه نمود.

اولین اقدام برق‌آسای وثوق‌الدوله دستگیری کلیه اعضاء کمیته مجازات بود. دادگاه جنائی فورا تشکیل و محاکمه آدم‌کشان آغاز گردید و حکم لازم صادر شد. در نتیجه چهار نفر از اعضاء کمیته اعدام و بقیه حبس‌های طویل‌المدت گرفتند.

دومین اقدام وثوق‌الدوله دستگیری و مجازات یاغیان و گردنکشان و غارتگران اموال مردم بود. عده‌ای از راهزنان از جمله رجبعلی نامی که چندین سال در راههای اهواز، اصفهان و گلپایگان قوافل و مسافرین را غارت می‌نمودند و بعضی از آنها را به قتل رسانیده بودند توسط یک گردان ژاندارم محاصره و پس از نبرد سنگینی عده‌ای از راهزنان به قتل رسیده و عده‌ای قریب صد نفر دستگیر شدند و پس از اخذ اموال مردم به کیفر مجازات رسیدند. رضا جوزانی، ظفر نظام، شجاع نظام و اتباع آنها دستگیر و اعدام شدند. ماشاءالله خان نیز به تهران احضار و پس از محاکمه اعدام گردید. نایب حسین کاشی نیز دستگیر و اعدام شد و قریب ۲۳ نفر از

همدستان او در کاشان به دار مجازات آویخته شدند. وثوق‌الدوله پس از ایجاد امنیت در جنوب و جنوب مرکزی متوجه گیلان شد که پس از نهضت جنگل دستخوش ناامنی و شورش و التهاب ود. وی صلاح در این دید که موضوع جنگل را با مذاکرات حل و فصل نماید. نمایندگانی چون سید محمد تدین، سردار فاخر حکمت و صدرالاشراف را برای مذاکره به گیلان فرستاد و سردار معظم خراسانی را به حکومت گیلان منصوب کرد ولی نتیجه‌ای از این اقدامات بدست نیامد و موضوع جنگل به طور لاینحل باقی ماند. از اقدامات دیگر وثوق‌الدوله در این دوره اعزام نمایندگانی به کنگره صلح پاریس بود. کنفرانس صلح پاریس پس از پایان گرفتن جنگ جهانگیر اول تشکیل شد و ایران برای جبران خسارات مالی که در نتیجه‌ی جنگ عاید او شده بود اقدام کرد. کنفرانس در ژانویه ۱۹۱۹ در کاخ ورسای تشکیل شد و وثوق‌الدوله هیئتی را به ریاست مشاورالممالک انصاری وزیر امور خارجه و عضویت ذکاءالملک فروغی رئیس دیوان تمیز و آدلف پرنی، مشاور حقوقی وزارت عدلیه به پاریس اعزام نمود ولی متأسفانه دولت انگلستان از پذیرفتن آنها خودداری کرد و متذکر شد که کنفرانس مربوط به دولی است که در جنگ شرکت کرده‌اند در حالی که ایران در نخستین روز آغاز جنگ اعلام بیطرفی نمود. با وجود اقداماتی که هیئت اعزامی آمریکا برای مشارکت ایران در کنفرانس ورسای به عمل آورده بود ولی نمایندگان ایران در کنفرانس پذیرفته نشدند و ناگزیز تقاضای خود را در سه قسمت اقتصادی، سیاسی و قضائی تنظیم و تسلیم دبیرخانه کنفرانس نمود، ولی هیچگونه آثاری بر آن مترتب نشد.

وثوق‌الدوله از نخستین روزهایی که زمام امور را در دست گرفت به هدایت و کارگردانی سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد به طور محرمانه مذاکراتی را برای انعقاد یک قرارداد با نمایندگان دولت انگلستان آغاز نمود. این مذاکرات قریب یک سال به طول انجامید و کاملا سری و محرمانه بود. غیر از رئیس دولت، نصرت‌الدوله فیروز وزیر عدلیه و اکبر میرزا صارم‌الدوله وزیر مالیه نیز در مذاکرات شرکت داشتند. در روز هفدهم مرداد ماه ۱۲۹۸ این قرارداد به امضای وثوق‌الدوله رئیس‌الوزرای ایران و سرپرسی کاکس وزیر مختار انگلستان در تهران رسیده و مبادله شد. روز بعد وثوق‌الدوله به طور ناگهانی و بی‌سابقه اعلامیه‌ای انتشار داد. وثوق‌الدوله اعلامیه خود را با سفر قریب‌الوقوع شاه آغاز نموده پس از تشریح وضع سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران ضرورت امضا و مبادله قراردادی را بین ایران و انگلیس لازم و واجب دانسته بود. ضمیمه چنین اعلامیه‌ای متن قرارداد و نامه وزیر مختار نیز منتشر گردید.

در همان زمان از طرف وثوق‌الدوله وجوهی بین عده‌ای از روزنامه‌نویسان تقسیم گردید تا در حمایت از قرارداد و جوب آن شرح لازم را بنویسند. روزنامه‌های رعد به مدیریت سید ضیاءالدین و نوبهار به مدیریت بهار و روزنامه صدای طهران به مدیریت سید محمد بیرجندی جلودار مطبوعات طرفدار قرارداد بودند.

قرارداد ظاهرا با احترام مطلق به استقلال و تمامیت ارضی ایران آغاز شده بود ولی سرانجام آن چنین بود که امور نظام و مالیه ایران بایستی در دست مستشاران انگلیسی قرار بگیرد؛ قوای قزاق و ژاندارمری منحل و در نتیجه قشون متحدالشکل زیر نظر فرماندهان انگلیسی تشکیل شود؛ در تعرفه گمرکی نیز تغییراتی داده شود و علی‌الظاهر مبلغ دو میلیون پوند نیز به دولت ایران وام داده شود.

انتشار اعلامیه و متن قرارداد با موجی از مخالفت و موافقت استقبال گردید و جنگ مطبوعاتی له و علیه دولت عاقد قرارداد آغاز شد. در همین موقع احمد شاه سفر هشت ماهه خود را به اروپا از طریق عثمانی آغاز نمود و یک روز قبل از سفر شاه وثوق‌الدوله تغییراتی در کابینه داد و نصرت‌الدوله را به وزارت امور خارجه منصوب نموده همراه با شاه عازم اروپا کرد تا نقشی را که احمد شاه باید در تأیید و تثبیت قرارداد در انگلستان بازی کند به او تعلیم دهد.

در مقابل برای امضای قرارداد علاوه بر پرداخت مبلغ یکصد و سی هزار لیره که پس از تسعیر بالغ بر چهار صد هزار تومان می‌شد دولت انگلستان تضمین‌نامه‌ای برای احمد شاه، وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله فرستاد که در هر مورد از آنها حمایت نموده در خاک خود عنداللزوم از آنها نگهداری کند. از وجوه دریافتی مبلغ دویست هزار تومان به حساب وثوق‌الدوله واریز

گردید، نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله نیز هر کدام یکصد هزار تومان دریافت کردند. پس از مسافرت احمد شاه موج مخالفت در تمام کشور اوج‌گیری کرد و وثوق‌الدوله نسبت به آنها شدت عمل نشان داد. برخی از رجال مانند مستشارالدوله، ممتازالدوله و محتشم‌السلطنه و ممتازالملک و معین‌التجار را به کاشان تبعید نمود و عده‌ای از روزنامه‌نگاران مخالف را به قزوین فرستاد و عده‌ای را نیز روانه زندان ساخت.

اولیای دولت انگلستان برای امضای و تأیید قرارداد در لندن از شاه ایرانی پذیرایی گرمی به عمل آوردند و نطق‌های متعددی در میهمانی‌ها ایراد گردید. احمد شاه تنفیذ قرارداد را به دو اصل قرار داد: ۱- حمایت از سلطنت او، ۲- دریافت ماهیانه پانزده هزار تومان شهریه.

به هر حال قرارداد ۱۹۱۹ سر نگرفت و احمد شاه به ایران بازگشت و وثوق‌الدوله در تیر ماه ۱۲۹۹ از ریاست دولت کناره‌گیری نموده به سلیمانیه رفته پس از سرودن قصیده معروف لامیه به اروپا رفت. اینک چند بیتی از قصیده معروف نقل می‌گردد.

چون بد آید هر چه آید بد شود

یک بلاد ده گردد و ده صد شود

آتش از گرمی فتد مهر از فروغ

فلسفه باطل شود منطق دروغ

پهلوانی را بغلطاند خسی

پشه‌ای غالب شود بر کرکسی

کور گردد چشم عقل کنجکاو

بشکند گردونه‌ای را شاخ گاو

نیک بختان راست ابر فرودین

زیب‌بخش باغ و مشاطه زمین

تیره‌بختان راست باران بهار

سیل خرمن شوی و برق شعله بار

آن یکی چون مرغ پرد بر اثیر

در نوردد شش جهت را روی و زیر

نه بلا دامی به راهش افکند

نه کمند حادثه بر وی تند

این یکی آهسته پیماید رهی

لغزدش پائی و افتد در چهی

آن یکی را آب سیل خانه کوب

آن یکی را مرکب سهل‌الرکوب

خاک آن را نیشکر بار آورد

این یکی را حنظل و خار آورد

این یکی را آتش افروزد چراغ

بر دل آن یک نهد چون لاله داغ

آن یکی را باد پیک مژده بر

این یکی را حامل رنج و خطر

مسافرت وثوق‌الدوله قریب پنج سال به طول انجامید. در این مدت نسبتا طولانی نسبت به تکمیل تحصیلات خود در رشته فلسفه کوشید و در اواخر اسفند ۱۳۰۴ به ایران بازگشت. در این پنج سال در ایران تغییرات زیادی حاصل شده بود از جمله احمد شاه جای خود را به رضاشاه داده بود آنچه او از تنظیم و امضای قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ می‌خواست در ایران عمل کند دیگری با برنامه‌ای دیگر آن را در ایران پیاده کرده بود.

وثوق‌الدوله در خرداد ۱۳۰۶ در کابینه حسن مستوفی به سمت وزیر مالیه تعیین و معرفی شد و در انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی به نمایندگی از تهران انتخاب گردید. در شهریور ۱۳۰۶ در ترمیم کابینه به وزارت عدلیه منصوب شد و دکتر مصدق وکیل مجلس بر صلاحیت او بخاطر امضای قرارداد ۱۹۱۹ ایراد گرفته و او را صالح برای وزارت ندانست. وثوق‌الدوله در پاسخ مصدق نطق مهمی ایراد نمود و به دنبال وی مدرس بیاناتی ایراد کرد.

وثوق‌الدوله در بهمن ماه ۱۳۰۶ از کابینه خارج شد و جای خود را به داور داد و چون به نمایندگی انتخاب شده بود به پارلمان رفت. در دوره هفتم بار دیگر وثوق‌الدوله از تهران به وکالت رسید و در غالب سفرهای رضا شاه به اطراف کشور او را همراهی می‌نمود. در همین ایام مبلغ دویست هزار تومانی را که از انگلیس‌ها بابت قرارداد دستخوش گرفته بود به دولت پس داد. وثوق پس از خاتمه مجلس هفتم وکیل نشد و غالبا در تهران و اروپا به سر می‌برد. در ۱۳۱۵ به جای ذکاءالملک فروغی به ریاست فرهنگستان مصنوب شد و قریب سه سال در رأس فرهنگستان باقی ماند تا اینکه کندی کار در ۱۳۱۸ موجب بر کناریش گردید و باز به اروپا رفت. در ۱۳۲۱ به ایران بازگشت و نامزد سفارت ایران در امریکا شد، ولی برای او از ترکیه پذیرش رسید که آن را نپذیرفت و به ثبت دادن زمین‌های اطراف سلیمانیه پرداخت و با استفاده از قدرت برادرش برای تمام آنها سند مالکیت گرفت.

حسن وثوق در اواخر عمر حافظه خود را از دست داده بود و غالبا در باغ سلیمانیه می‌زیست و سرانجام در بهمن ماه ۱۳۲۹ درگذشت و در مقبره خانوادگی واقع در قم مدفون گردید. از وی هشت دختر و دو پسر باقی ماند.

وثوق‌الدوله یکی از کارگردانان اساسی تاریخ مشروطیت ایران است. وی در تدوین متمم قانون اساسی دخالت داشت و در ریاست هیئت مدیره که در حقیقت نقش سلطنت و دولت را بازی می‌کرد لیاقت و کیاست خود را بروز داد. وثوق‌الدوله در تاریخ ایران به نیکی و بدی هر دو یاد شده است. بعضی از مورخین به مناسبت انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ او را خائن قلمداد نموده‌اند برخی این اقدام متهورانه او را ستایش کرده‌اند. آنچه مسلم است وثوق مردی ادیب و دانشمند و رجلی باتدبیر و با اراده بوده است.

در کتاب «رجال عصر مشروطیت» وثوق‌الدوله این طور معرفی شده است:

پسر میرزا ابراهیم خان معتمدالسلطنه، سن او متجاوز از ۴۰ سال است. سابقا مستوفی آذربایجان و از اعیان‌زاده‌های معقول با کمال طهران محسوب می‌شود. در دوره اول مجلس ۱۳۲۵ از طرف تجار تهران وکیل گردید و بعد از چند ماهی به نیابت رئیس اول مجلس مفتخر شد و بعد به ریاست کمیسیون مالیه در مجلس مأمور گردید. پس از توپ بستن مجلس در ۱۳۲۶ بدون شغل در تهران زندگی می‌کرد. در فتح تهران (۱۳۲۷) اول دفعه وزیر مالیه شد و الی ۱۳۳۵ اغلب وزارت مالیه یا خارجه به عهده او بود. در سال ۱۳۳۵ به ریاست وزراء منصوب گردید و بعد از ده ماه منفصل گردید و حالیه که ۱۳۳۶ است در طهران بی‌شغل است. از اشخاص باهوش و فعال نمره اول ایران است. کمالات عربی و فارسی او قابل تمجید است.

در مقدمه «دیوان وثوق» درباره صاحب ترجمه چنین نوشته است:

مرحوم حسن وثوق (وثوق‌الدوله) برای ما دو شخص مختلف است با دو شخصیت متمایز و متباین. یکی وثوق‌الدوله سیاست پیشه و بی‌باک و راه‌شناس که جمیع مدارج دیوانی و مناصب دولتی را از استیفای ایالت آذربایجان تا ریاست وزراء طی نموده و در دوران

خدمت خود هر چه را مطابق صلاح و مفید به حال ملک و ملت می‌پنداشت اجرا می کرد و هرکاری که مؤید سعادت ایرانی می‌دانست برمی‌داشت و از بدگوئی این و آن نمی‌هراسید.

اما وثوق‌الدوله ثانوی یعنی آن شخصیتی که مورد علاقه ماست ادیبی است والامقام، نویسنده‌ای است توانا، خطیبی است مقتدر و برتر از همه. در نظر ما شعر دوستان پندارپرست گوینده‌ای نازک خیال و شاعری است شیرین سخن.

استاد ملک‌الشعرای بهار در زمان حیات خود شرح زندگانی وثوق‌الدوله را که در سیاست و عالم ادبی دو دوست نزدیک بوده‌اند به رشته تحریر درآورده و در مجله یغما انتشار داده است. قسمتی از آن را انتخاب و ذیلا می‌نگاریم.

آقای میرزا حسن خان وثوق سابق ملقب به وثوق‌الدوله بودند و پس از موقوف شدن کلیه القاب از طرف مجلس شورای ملی ایران ایشان هم مانند سایر بزرگان و رجال مملکت لفظ (وثوق) را برای شناسائی و تعرفه خانوادگی اختیار نمودند.

آقای وثوق‌الدوله از خانواده‌های قدیم و محترم ایران است. جد ایشان ملقب به قوام‌الدوله و پدر ایشان میرزا ابراهیم خان ملقب به معتمدالسلطنه همواره مصدر خدمات عمده و مهم رئیس دفتر و استیفا که قدیم آن را وزارت می گفتند بوده و در واقع آقای وثوق‌الدوله وزیری است و عمیدی است آزاده و نیز از سوی مادر خواهرزاده مرحوم مبرور میرزاعلی خان امین‌الدوله وزیر مصلح و فاضل ایران است که بعد از امین‌السلطان به امر پادشاه قاجار برای اصلاح مفاسد امور جبران خرابیهای وزراء و صدور به مسند صدارت عظمی نائل آمد و اگر خائنان درباری گذاشته بودند درهان عصر اصلاحات ایران شروع شده بود و چنانکه در تواریخ مذکور است دسایس درباری نگذاشت که آن وزیر بزرگ به خیالات بلند خود برسد و خانه‌نشین شد و از قراری که شهرت دارد در قریه (لشت نشاء) به امر دولت وقت مسموم گردید و شهید شد.

ایضا درباره تحصیلات وثوق چنین متذکر شده‌اند:

تحصیلات معموله زمان خود را از پارسی و عربی و فرانسه و ریاضی و انشاء و استیفاء بالاخره حکمت و فقه و اصول و ادبیات و حسن خط که از ضروریات علم و ادب و استیفای عصر محسوب می‌شد در خانه پدری و در نزد اساتید بزرگ آن عصر طی کرد.

وثوق‌الدوله در سال ۱۲۹۷ ش برای بار دوم به زمامداری رسید. در موقعی او نخست‌وزیر شد که دولت علاءالسلطنه در اثر رعب و وحشت کمیته مجازات از زیر بار مسؤولیت شانه خالی کرد و امنیت در تمام کشور مختل شده بود.

مرحوم ملک درباره دوره دوم زمامداری او بدون بحث درباره قرارداد ۱۹۱۹ چنین می‌نگارد: در سال ۱۲۹۷ ش یعنی در بحبوحه این انقلابات از طرف شاه ریاست وزراء به آقای وثوق‌الدوله مفوض گردید و ایشان هم پذیرفت تشکیل هیئت دولت دادند و مدت دو سال به کار مداومت داده با زحمات بی‌شمار سر و صورتی به کارها داده و با دولت انگلیس که در آن روزها فاتح از جنگ بین‌الملل بیرون آمد و سپاهیانش هم در ایران مقیم و مشغول طرفیت با قوای ساویت بودند لاعلاج و نظر به مصلحت دولت قرارهائی داده و ایحاد آن را موکول به تصویب مجلس شورای ملی نمودند و پس از دو سال اداره کردن امور و موفق شدن به امنیت کامل و تدمیر دزدان مقتدر از قبیل نایب حسین کاشی و پسرش ماشاءالله خان و اصلاح طبرستان و مازندران که درصدد تجزیه بودند و اصلاح آذربایجان که آن هم درصدد تجزیه برآمده بود و اصلاح گیلان که در کنف میرزا کوچک خان دم از مرکزییت و طغیان می‌زد و جمع‌آوری ژاندارم که پراکنده و مضمحل شده بود از کار کنار رفت.

وثوق‌الدوله در میان رجال ایران به علت داشتن تهور در کارهای سیاسی و قبول مسؤولیت دوستان و دشمنان زیادی دارد و لامحاله این عقاید در تاریخ ایران نیز منعکس گردیده است. دسته‌ای او را به مناسبت انعقاد قرارداد معروف ۱۹۱۹ ستایش می کنند و دسته‌ای دیگر از لعن و نفرین و اطلاق کمله خائن به او خودداری نمی‌نمایند.

در کتاب شرح حال رجال که کرارا و در هر موردی که فرصت پیش آمده به وثوق‌الدوله نسبتهای ناروائی داده شده در بیوگرافی وی چنین آمده است:

در ۲۹ شوال ۱۳۳۶ ه.ق برای بـار دوم نخست‌وزیر شـد و وزارت کشـور هم به عهـده خودش بود. این هیئت دولت وی دو سـال (از شوال ۱۳۳۶ تا شوال ۱۳۳۸) به طول انجامیـد و در این مدت به پشتیبانی دولت انگلسـتان نخست‌وزیر مقتدر و یکه‌تاز میدان بود. در ایـن دوره ریـاست داشـت که قرارداد معروف ۱۹۱۹(۱۲۹۸ ش) را بـا انگلسـتان منعقـد نمود و ایران را به تحت‌الحمـایگی انگلسـتان درآورد.

مخبرالسلطنه نیز نوشته است که تاریخ نه قضایای مرو را فراموش می‌کند نه ۱۹۱۹ را نه قطع عضو فاسد را.

وثوق‌الـدوله در طول بیست سال خـدمات سیاسـی خود دو نوبت رئیس‌الوزراد، پنـج بار وزیر عـدلیه، هشت مرتبه وزیر امور خارجه، پنج دفعه وزیر کشور، دو نوبت وزیر دارائی و یک بار هم وزیر علوم و معارف بوده است. مجموعا چهار دوره نیز نمایندگی مجلس داشته است. دیوان اشعاری دارد که چند بار تاکنون چاپ شده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

وثیقی، صادق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۶۶ متولد شد. تحصـیلات مقدماتی و متوسطه را در تهران انجام داد، سپس به اروپا رفت و در رشته اقتصاد تحصیل نمود. پس از مراجعت به ایران وارد وزارت فوائـد عامه شد و مراحل ترقی را در آنجا پیمود. در ۱۳۰۹ که وزارت فوائد عامه به سه اداره کل به نام‌های تجارت و فلاح و صنایع تقسیم شد وثیقی به اداره کل تجارت رفت و سرانجام معاون آن اداره شد. در ۱۳۱۷ که اداره‌ی کل تجارت به وزارت بازرگانی تبـدیل گردیـد وثیقی معاون آن وزارتخانه شـد. پس از چند روز که از معاونت او گذشت حسـین علاء وزیر بازرگـانی از کـار برکنار شـد و وثیقی به کفالت آن وزارتخانه منصوب گردیـد. در کابینه‌های دکتر احمـد متین دفتری و علی منصور هم همان سـمت را داشت. در پنجم شهریور ۱۳۲۰ که فروغی رئیس دولت شـد در سـمت او تغییری نداد تا اینکه رضاشاه از ایران خـارج شـد و وزارت بازرگانی منحل و ضـمیمه وزارت پیشه و هنر گردیـد. وثیقی بعـد از ۱۳۲۰ چنـدی رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل بانک کشاورزی شد و در ۱۳۲۹ در کابینه زودگذر علی منصور وزیر اقتصاد ملی گردید.

وثیقی سالیـان طولـانی رئیس هیئت نظـارت بانک ملی بود و علاوه بر آن خزانه‌داری شـیر و خورشـید سـرخ را نیز اداره می‌کرد. در ۱۳۴۹ به بیماری سرطان خون در تهران درگذشت. مردی رام، محافظه‌کار و بصیر در امور اقتصادی و مالی بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وجدانی، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر پرویز وجـدانی در سال ۱۳۲۴ در تهران بـدنیا آمد.وی در سال ۱۳۴۲ با اخذ رتبه اولی در کنکور دانشـکده کشاورزی دانشگاه اهواز ،اولین دوره تحصـیلات دانشـگاهی خود را آغـاز نمود و به خـاطراحراز رتبه اولی در طی چهار سال تحصـیل،از بورس کمک هزینه تحصـیلی استفاده می کرد.وی در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ مدرک کارشناسـی کشاورزی در رشته اگرونوفی کشاورزی از این

دانشـکده شد.ایشان کارشناسـی ارشد رشـته اصـلاحات و نباتات را از دانشـگاه تهران کسب کرد.دکتر وجدانی در سال ۱۳۵۵ برای گذراندن دوره دکتری در رشـته ژنتیک به دانشـگاه کالیفرنیای آمریکا عزیمت کرد و بمدت چهار سال در این دانشگاه به تحصیل پرداخت و در خرداد مـاه سـال ۱۳۵۹ در رشـته ژنتیـک کمی موفق به اخـذ دکتری شـد.نامبرده تا زمان بازنشسـتگی (خرداد ماه سال ۱۳۷۹) در سازمان تحقیقاتی کشاورزی به عنوان استاد پژوهشـی به فعالیت های تحقیقاتی و پژوهشی و آموزشی می پرداختند.دکتر پرویز وجدانی عضو فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران و همچنین عضو (مدعو) فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی ایران بوده و هسـتند.گروه : کشاورزیرشـته : ژنتیـک گیـاهیگرایش : ژنتیـک کمی و آماروالـدین و انساب : پـدر پرویز وجـدانی مرحوم مهنـدس مشیت الله وجدانی متولد ۱۲۹۴ در بیرجنـد است. وی داری مـدرک مهندسـی کشاورزی بود که در خدمت وزارت کشاورزی بوده است و در طول خـدمت خود مسئولیت هایی را بر عهـده داشته است که می توان به معاونت سازمان ترویج کشاورزی . غیره اشاره کرد.او در سال ۱۳۷۳ پس از چنـد سال مبارزه با بیماری مهلک سرطان دار فانی را وداع گفت.مادرش هم بانو فاطمه ایرمانـدوخت متولد ۱۳۰۰ در شـهر مقدس مشهد است. ایشان هم در سال ۱۳۸۵ پس از چند سال کسالت بر اثر عارضه سـکته قلبی چشم از جهان فروبست.دکتر وجـدانی نیز دارای یک خواهر بنام مهندس پروین وجدانی(مهندس کشاورزی و هم اکنون در امریکا بسـر می برد) و چهـار برادر بنامهـای مهنـدس خسـرو وجـدانی،هوشـنگ وجـدانی ، مهنـدس فرهنگ وجـدانی و فرزاد وجـدانی می باشـد.خاطرات کـودکی : پرویز وجـدانی از دوران کـودکی خـود خـاطراتی بیـاد دارد که به مـواردی از آنهـا اشـاره می شود": دوران کودکی من متاسـفانه با شرایط خوبی آغاز نشد،زیرا از یکی دو ماهگی دچار بیماری عفونی شدید شدم که بیش از ۹ ماه بطول انجامید و مرا تا مرز مرگ پیش برد ولی خوشبختانه به کمک امکانات درمانی محدود آن زمان و فداکاری های والدینم بخصوص مادرم جان سالم بـه در بردم.البته من بـدلیل سن کم چیزی بیـاد نـدارم ،بلکه همیشه مـادرم از آن برای من سـخن می گفتنـد ".از دیگر خـاطرات وی "شـرایط رفـاهی مـا در دوران کودکی بسـار معمولی بود.هم باز ی های من اکثرا برادرانم و تعـداد معـدودی از بچه های بسـتگان و همسایگـان بودنـد.سرگرمی هـای ما هم عمـدتا همان بازی های داخل کوچه و خانه بود که ان برای مردم عادی و معمولی بود.من همیشه چنـد اسباب بازی مـدرن مثل آدم آهنی و هفت تیر ترقه ای که پدرم از خارج برایم آورده بود و غیره خاطرات بسیار خوبی دارم".اوضاع اجتماعی و شـرایط زندگی : پدر دکتر پرویز وجدانی کارمند دولت بود او حقوق و درآمد محدودی داشته است و از ارث و میراث پـدری نیز نـداشت".بـا توجه به اینکه خانواده پر جمعیتی بودیم و رفت و آمـدهای یادی هم داشتیم زنـدگی ما وضـع بسیار معمولی داشت ولی خوشـبختانه هیـچ وقت محتـاج نبودیم و همیشه به انچه داشتیم قـانع بودیم و از زنـدگی رضـایت داشتیم" مهمترین هم و غم پدر مادر دکتر وجدانی تربیت صـحیح فرزندان و تحصـیل آنها بود که آنعا در این زمینه خوشـبختانه به آرزوهای خود رسـیده بودنـد. پرویز از مادر خود در مـدیریت این شـرایط از زنـدگی می گوید": مادرم به فنون خیاطی ،بافندگی و گلدوزی تسـلط داشت و در دوران کودکی و نوجوانی مـا ،اکثر البسه های مورد نیاز توسط وی تهیه می شـد که در کنار سایر مسـئولیت های خانه ،کاری بس شوار و طاقت فرسا بوده است".تحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات رسمی و حرفه آموزشی پرویز وجدانی به ترتیب زیر در دوره هـای مختلـف مراحـل خـود را طی کرده است. - تحصـیلات دوره ابتـدایی خـود را از سن ۶ سالگی در دبسـتان دولتی خواجوی تهران آغـاز کرد و در طی سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۶ آنرا با موفقیت به پایان رسانیـد. که در هر سال از تحصـیل ،رتبه اولی را احراز می کرد. - او در مهر مـاه سـال ۱۳۳۶ وارد دوره اول متوسـطه شـده و این دوره سه سـاله را نیز بـا رتبه اولی به پایـان رسانیـد. و در مهر مـاه سال ۱۳۳۹ دوره دوم متوسـطه را آغاز کرد .پرویز وجدانی رشـته تحصـیل خود را در دوره متوسـطه ،رشـته" طبیعی " را برگزیـد او بـاز این دوره سه ساله را در دبیرسـتان دولتی دکتر هوشـیار با رتبه اول سپری کرد.و دست اخر در سال ۱۳۴۲ دیپلم متوسـطه خود را دریـافت نمود. - در سال ۱۳۴۲ با اخـذ رتبه اولی در کنکور دانشـکده کشاورزی دانشـگاه اهواز ،اولین دوره تحصـیلات دانشـگاهی خود را آغـاز نمود و به خـاطر احراز رتبه اولی در طی چهـار سـال تحصـیل،از بورس کمک هزینه تحصـیلی

استفاده می کرد.وی در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ مدرک کارشناسی کشاورزی در رشته اگرونوفی کشاورزی از این دانشکده شد. – پرویز وجدانی پس از استخدام موقت در موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه بذر و گذراندن دوره خدمت سربازی نظام وظیفه در سال ۱۳۴۸ در دوره کارشناسی ارشد رشته اصلاحات و نباتات در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران پذیرفته و تحصیلات تخصصی خود را اغاز نمود و در سال ۱۳۵۱ موفق به اخذ مدرک فوق از دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران شد ".با توجه به اینکه تنها دانشجویی بودم که گرایش آمار و تحقیق را در گروه زراعت و اصلاح نباتات در این دانشکده می گذراندم و اکثریت دروس تخصصی این گرایش دروس آماری بود بنا به پیشنهاد استاد گرانقدرم مرحوم دکتر عباسقلی خواجه نوری ،بیشتر دروس خود را در موسسه عالی آمار که ریاست آن را بعهده داشت می گذراندم – "در طی سالهای ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۵ شش دوره کامپیوتری را در شرکتهای معتبر کامپیوتری تهران گذراند و گواهینامه های رسمی آز آنها دریافت نمود. – در سالهای ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۵ چندین دوره زبان انگلیسی را نیز در کلاسهای رسمی زبان در تهران گذرانید و موفق به اخذ امتیاز لازم جهت شرکت در امتحان تافل برای دوره دکتری در دانشگاه کالیفرنیای آمریکا شد – در سال ۱۳۵۵ برای گذراندن دوره دکتری در رشته ژنتیک به دانشگاه کالیفرنیای آمریکا عازم شد و بمدت چهار سال در این دانشگاه به تحصیل پرداخت و در خرداد ماه سال ۱۳۵۹ در رشته ژنتیک کمی و گرایش فرعی موفق به اخذ دکتری شد.خاطرات و وقایع تحصیل " : در واقع تمام خاطرات و وقایع دوران تحصیل هر فرد برای او جالب و ارزشمند است ولی یادآوری و نگارش همه و یا حداقل بخش مهمی از آنها کاری بس دشوار و حتی غیر ممکن است به همین دلیل در اینجا به ذکر چند مورد اکتفا می شود: – حادثه شکستگی دستم در شب امتحان: سال چهارم دبیرستان بودم که در یکی از روزهای امتحانات آخر سال که فقط دو امتحان ادبیات و جبر باقی مانده بود .برای جلوگیری از افتادن برادر کوچکم که به داخل حوض منزل ناچارا از روی حوض پریدم و در اثر برخورد پایم با لبه حوض ،مچ دست راستم شکست و مجبور به گچ گرفتن آن شدم. با وصف کردن وضع جمسی خود برای دبیران ذیربط دبیر ادبیات قبول کرد که از من امتحان شفاهی بگیرد ولی متاسفانه دبیر جبر با اینکه میدانست من شاگرد اول دبیرستان و کلاس بودم ولی به دلیل اینکه در یکی از امتحانات بین سال یکی از هم کلاسی ها بدون اطلاع من از روی دست من تقلب کرده بود و باعث ناراحتی ایشان شده بود قبول نکرده که از من امتحان شفاهی گرفته شود و به همین دلیل من قادر به نوشتن ورقه خود نشدم و ایشان مرا در این درس تجدید کرد البته این اولین و اخرین تجدیدی من در تمام دوران تحصیلم بود و جالب اینکه علی رغم همین نمره تجدیدی در این درس من رتبه اول را در خرداد ماه بدست آوردم و صد البته که این سخت گیری و غرض ورزی دبیر محترم هرگز از یادم نمی رود. – وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران در دوران تحصیلات دکتری من : این واقعه عظیم در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ مصادف با دوره تحصیلات دوره دکتری من در امریکا بود.قطعا همه از بحرانهای آن روزها در داخل کشور و انعکاس آن در خارج از کشور مطلع هستید.مسلما با مبارزاتی که در داخل و خارج ازکشور بر ضد آمریکا صورت می گرفت و به ویژه موضوع اشغال سفارت امریکادر تهران و گروگان گیری تعدادی از اتباع امریکایی چنان تاثیری بر مقامات دولتی و حتی مردم آمریکا گذاشته بود که واقعا عرصه را بر ایرانیان مقیم امریکا تنگ کرده بودند و به همین دلیل شرایط تحصیل و حتی زندگی عادی برای ما دانشجویان نیز تا مدتها بسیار سخت بود و خاطرات این دوران همیشه برای من باقی مانده است".فعالیتهای ضمن تحصیل : عمده فعالیت های جنبی ضمن تحصیل پرویز وجدانی در دوران متوسطه به دو دسته ورزشی و هنری تقسیم می شود".فعالیت های ورزشی من در چهار سال اول دبیرستان در رشته فوتبال و در دو سال اخر در رشته بسکتبال بوده است و پیشرفت های خوبی در حد عضویت در تیم های دبیرستانی داشته ام. فعالیت های هنری من در زمینه های نقاشی و موسیقی در دوران تحصیلات دبیرستان بسیار توسعه یافت به طوری که اوقات زیادی را صرف تمرین نقاشی عمدتا به صورت خودجوش می کردم.البته گاهی هم از دبیر هنردبیرستان خود کمک هایی میگرفتم. با توجه به علاقه ای که به ساز گیتار پیدا کرده بود ابتدا مدتی به صورت خود آموزشی و سپس در دو دوره جداگانه به آموختن این ساز در رشته

پاپ و کلاسیک پرداختم و پیشرفت های قابل ملاحظه ای هم داشتم ".دکتر وجدانی در دوران تحصیل در دانشکده کشاورزی در اهواز ،مسئولیت انجمن هنری را برعهده داشته است وی همچنین در گروه موسیقی دانشکده نیز عضویت داشته است. در دوران تحصیل در دانشگاه تهران ،بدلیل اشتغال در موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر و نیز وضعیت تاهلی ،فرصت کمتری برای ادامه فعالیت های هنری و ورزشی داشتند.معهذا در هر فرصتی که پیدا می کرد به تمرینات خود در زمینه نقاشی و موسیقی می پرداخت. ایشان از فعالیت های ضمن تحصیل در دوره دکتری چنین می گوید": در دوران تحصیلات دکتری در امریکا ، با توجه به وضعیت تاهلی و حجم بسیار زیاد درسها و مسائل پژوهشی ذیربط فرصت های کمتری برای فعالیت های جنبی پیش می آمد.معهذا در فرصت های ممکن مسافرتهای کوتاه به همراه خانواده و دوستان ،بازدید از مناطق دیدنی ،شنا و گاهی تمرین موسیقی به عنوان یک سرگرمی یا تفریح از جمله مشغله های فرعی من بود"استادان و مربیان : اساتید ایرانی : دکتر رستمی،دکتر نجفی ،دکتر میرعمادی،دکتر سلمان زاده ،دکتر عظیمی ،مهندس قطب،دکتر خواجه نوری ،دکتر یزدی صمدی،دکتر درویش ،دکتر صحت نیاکی ،دکتر ابراهیمی ،دکتر حجت ،دکتر زالی ، دکتر داود زاده ،دکتر سخاوت و دکتر پروین اساتید خارجی : دکتر هنکلیرسون ،دکتر آلن ،دکتر بورنس ،دکتر پیلر،دکتر شیلالا،دکتر کینتون ،دکتر والش،دکتر جی .گی .ونیس ،دکتر کی.فوسترهم دوره ای ها و همکاران : هم دوره ایهای دانشگاه دکتر پرویز وجدانی : دکتر ساسخواه ،مهندس قرائت ،دکتر چجی،مهندس مویدی ،مهندس توکلی ،مهندس ضیائی ، مهندس رفیعی ،مرحوم مهندس قطبی ،مهندس پاک سرشت ،مهندس ابن جلدل،مهندس سلیمان نژادیان و غیره ... همکاران بخش تحقیقات غلات در سطح کارشناسی : دکتر کاوه ،دکتر وهابیان ،مهندس محلدجی،مهندس تجدد ،مهندس تولکی ،مهندس علوی ،مهندس صدری ،مهندس ابراهیمیان ،دکتر رجب زاده ،دکتر پیمان و غیره ... همکاران بخش تحقیقات ژنتیک و ذخایر(؟) گیاهی در سطوح کارشناسی : دکتر مظفری ،دکتر طائب ،دکتر بزرگی پور فدکتر ارشد ،دکتر سپهوند،مهندس شاهمرادی ،مهندس شفاء الدین ،مهندس خاقانی ،مهندس نیکپور ،مهندس فروتن ،مهندس علی آبادی زاده ،مهندس فروتن پور ،مهندس بحرائی ،مهندس صفائی و غیره ...همسر و فرزندان : اولین ازدواج ،دکتر پرویز وجدانی در سال ۱۳۴۸ با یکی از بستگان خانواده مادریش صورت گرفته است که ماحصل این ازدواج یک فرزند دختر بنام ندا(متولد در سال ۱۳۵۱)است.او در زمینه های هنری از قبیل شعر ،نقاشی ،موسیقی وهنرهای گرافیکی و معرق فعالیت می کند.وی متاهل و دارای دوفرزند پسر است. ازدواج دوم ایشان در سال ۱۳۶۱ یعنی پس از اتمام دوره دکتری و بازگشتش به ایران با خانمی از اهالی سیرجان صورت گرفت.ماحصل این ازدواج فرزند پسری است بنام هومن (متولد ۱۳۶۲) .او تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته مهندسی کامپیوتر (سخت افزار) در دانشگاه ازاد اسلامی تهران به پایان رسانیده است.هومن در حال حاضر مجرد است.وقایع میانسالی : دکتر پرویز وجدانی از وقایع به وقوع پیوسته خود در زندگی خود چنین یاد می کند": ازدواج اول من و در پی آن جدایی و از هم پاشیدن شیرازه زندگیم که با اقدام یک جانبه و بدون اطلاع همسر سابقم در امریکا پیش آمد که از مهمترین وقایع غیرمنتظره زندگی من محسوب می شود". وی هم چنین از نجات جان پسرش از یک بیماری خطرناک که در سال ۱۳۸۰ اتفاق افتاده بود خدارا شاکر است.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : مشاغل و سمتهای داری و مدیریتی دکتر پرویز وجدانی به قرار زیر است: مسئولیت آزمایشگاه مرکزی در بخش تحقیقات باغبانی موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر در سال ۱۳۴۶ مسئولیت تحقیقات به زراعی غلات کرج در موسسه فوق الذکر از سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۱ مسئولیت هماهنگی تحقیقات به زراعی غلات کشور ،با حفظ سمت ردیف ۲ در موسسه فوق از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۶۰ مسئولیت واحد آمار و کامپیوتر موسسه فوق الذکر با حفظ سمت های ردیف ۲و۳از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۶۹ مسئولیت بخش تحقیقاتی ژنتیکی و سرپرستی بانک ژن گیاهی ملی در موسسه فوق الذکر از سال ۱۳۶۱ تا سال ۱۳۷۳ ماموریت خدمت درستادمرکزی سازمان تحقیقات کشاورزی از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۷۴ ماموریت خدمت در حوزه معاونت آموزشی و تجهیز نیروی انسانی سازمان فوق الذکر از سال ۱۳۷۵ تا سال ۱۳۷۹ مسئولیت شورای انتشارات موسسه تحقیقات اصلاح

و تهیه نهال و بذر از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۷۳ مسئولیت برگزاری و هماهنگی سخنرانی علمی موسسه فوق الذکراز سال ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۷۳ عضویت کمیته امور فنی و تحقیقاتی موسسه فوق الذکر از سال ۱۳۶۱تا سال ۱۳۷۳ عضویت هیئت تحریریه مجله علمی تحقیقی" نهال و بذر " و سردبیری این مجله از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۷۳ همکاری با تعدادی از مجلات علمی کشور در زمینه ویراستاری علمی مقالات مسئولیت هماهنگی فعالیت ها و تحقیقات ذخایر (؟) گیاهی ایران در مناطق غرب آسیا و شمال آفریقا WANA از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۳ عضویت در فرهنگستان علوم ایران ،شاخه زراعت و اصلاح نباتات گروه کشاورزی از سال ۱۳۷۰ تا سال ۱۳۸۶ عضویت (مدعو) در فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران از سال ۱۳۷۹ تا سال ۱۳۸۶ عضویت در شورای عالی برنامه ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۸ عضویت در انجمن متخصصین زراعت و اصلاح نباتات ایران عضویت در هیئت تحریریه مجله زیتون وابسته به وزارت کشاورزی بمدت دو سال عضویت در کمیته ذخایر (؟) مناطق غرب آسیا و شمال غرب آفریقا WANA از سال ۱۳۶۳ تا سال ۱۳۷۳ عضویت در انجمن سابق ژنتیک ایران از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۵ عضویت افتخاری در انجمن جدید ژنتیک ایران از سال ۱۳۸۵ دکتر وجدانی از خرداد ماه سال ۱۳۷۹ به افتخار بازنشستگی نائل آمده است. فعالیتهای آموزشی : فعالیت های آموزشی : تدریس بسیاری از دروس تخصصی آمار ،طرح ازمایشات ،ژنتیک و روش های تحقیق در دوره های باز آموزی وزارت کشاورزی برای کارشناسان و محققین موسسات مختلف طی سال های ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۹ تدریس دروس مختلف مشتمل بر ژنتیک کمی ،ژنتیک جمعیت ،ژنتیک ملکولی ،ژنتیک بیومتری،ژنتیک تکمیلی ،آمار پیشرفته ،بیومتری های ۱و۲،آمار مقدماتی،طرح های آزمایش های کشاورزی مقدماتی و پیشرفته و روشهای تحقیق در دوره های کارشناسی ارشد و دکتری در دانشگاه های مختلف داخل کشوراز سال ۱۳۶۲ تا سال ۱۳۷۸ مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : مراکزی دکتر وجدانی از بانیان آن می باشد: - بانک ژن گیاهی ملی ایران ،در موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر - بخش تحقیقات ژنتیک،در موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر - واحد آمار و کامپیوتر ،در موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر سایر فعالیتها و برنامه های روزمره : سایر فعالیت های : پرویز وجدانی از سایر فعالیت های خود در اوقات فراغت و غیره چنین می گوید: ساعات فراغت من با مطالعه ،ورزش سبک ،رسیدگی به گل و گیاه،موسیقی ،نقاشی و تماشای برنامه های تلویزیونی و فیلم های سینمایی می گذرد.البته با توجه به علاقه فراوانی که به دید و بازدید دوستان و بستگان دارم در هر فرصت ممکن به این امر اقدام می کنم. شاگردان : دکتر پرویز وجدانی دانش آموختگانی در دانشگاههای مختلف کشور بخصوص دانشگاه تربیت مدرس،دانشگاه ازاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات و واحد کرج ،دانشگاه تهران ،دانشگاه گیلان ،دانشگاه صنعتی اصفهان،دانشگاه ازاد جیرفت،و غیره داشته است.جوائز و نشانها : نشانهای و جوایز دریافتی دکتر پرویز وجدانی به قرار زیر است: الف) در زمینه های علمی : تقدیر آموزش و پرورش منطقه ذیربط بخاطر احراز رتبه اول در امتحانات نهایی دبیرستانی در رشته طبیعی در منطقه در سال ۱۳۴۲ اخذ بورس تحصیلی و کمک هزینه تحصیلی بخاطر احراز رتبه اول در کنکور دانشکده کشاورزی دانشگاه اهواز از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۴۶ اخذ لوح تقدیر و تندیس از انجمن ژنتیک ایران در سال ۱۳۸۵ عضویت افتخاری در انجمن ژنتیک ایران در سال ۱۳۸۵ اخذ تقدیرنامه و جایزه بخاطر انتخاب مجموعه ۱۵ جلدی" فرهنگ اصطلاحات کشاورزی و منابع طبیعی " تهیه شده توسط گروه کشاورزی فرهنگستان علوم ایران به عنوان کتاب برگزیده سال از طرف دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۲ چندین مورد تقدیر و تشکر در جلسات علمی داخلی موسسه تحقیقات اصلاح و تهیه نهال و بذر طی دوران خدمت دولتی ب) در زمینه هنری : احراز رتبه دوم در رشته گیتار و اخذ مدال نقره و گواهینامه مربوط در مسابقات هنری دانشگاه های کشور در سال ۱۳۴۶چگونگی عرضه آثار : فعالیت های پژوهشی : اجرای ۶۹ طرح یا پروژه تحقیقاتی با سمت مجری مسئول اجرای ۳۷ طرح یا پروژه تحقیقاتی با سمت همکار مجری اجرای ۶ طرح و پروژه تحقیقاتی با سمت هماهنگ کننده مشارکت در اجرای ۴۲ طرح و پروژه تحقیقاتی دانشگاهی (در قالب پایان نامه های کارشناسی ارشد و دکتری) با سمت استاد راهنما یا استاد مشاور مشارکت در اجرای یک پروژه

تحقیقاتی با سمت ناظر ارائه ۲۵ مورد گزارش های سالانه طرح های تحقیقاتی غلات ارائه یا مشارکت در ارائه ۵۶ مورد گزارش های نهایی طرح های تحقیقاتی غلات و سایر محصولات ارائه ۶۲ مورد مقالات علمی و کلیدی (۱۳ مورد در نشریات و مجامع بین المللی و ۴۹ مورد در نشریات و مجلات علمی داخلی) ارائه ۱۳ مورد در نشریات داخلی بخش های تحقیقاتی در موسسه اصلاح و تهیه نهال و بذر ارائه ۲ مورد گزارش های کشوری در مجامع بین المللی مشارکت در ارائه ۴۲ مورد پایان نامه در سمت استاد راهنما یا استاد و مشاور مشارکت در تحقیق و انتشار گزارش نهایی پروژه تحقیقاتی" ارزشیابی وضعیت کتابهای علمی رشته کشاورزی ایران از طریق گروه کشاورزی فرهنگستان علوم ایران. مشارکت در تحقیق و انتشار گزارش نهائی پروژه تحقیقاتی" ارزشیابی وضعیت علمی رشته های کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه های کشور " از طریق گروه کشاورزی فرهنگستان علوم ایران مشارکت درتحقیق و انتشارگزارش نهایی پروژه تحقیقاتی" آینده و امنیت غذایی کشور" از طریق گروه کشاورزی فرهنگستان عوم ایران مشارکت در بررسی های تخصصی و تصویب معادل های فارسی واژه های تخصصی رشته زراعت و اصلاح نباتات از طریق فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران ارائه ۲۲ سخنرانی در مجامع علمی خارج از کشور ارائه ۲۰۶ سخنرانی علمی مستقل و یا مشترک در مجامع علمی داخل کشور همکاری در راهنمایی و مشاوره بیش از ۴۲پایان نامه دوره های کارشناسی ارشد و دکتری در دانشگاه های مختلف کشور از سال ۱۳۶۲ تا سال ۱۳۷۹

آثار : احتمالات آمار و مقدماتی کاربردی ویژگی اثر : این کتاب که به صورت مشترک توسط دکتر پرویز وجدانی و دکتر عباس گرامی تالیف گردیده است. این کتاب از طریق انتشارات حوزه معاونت آموزش و تجهیز نیروی انسانی سازمان تحقیقات کشاورزی منتش شده است.در این کتاب به اصول و مبانی آمار مقدماتی و احتمالات در سطح دوره کارشناسی پرداخته شده است.۲ دانشنامه بیو تکنولوژی و ژنتیک ویژگی اثر : این دانشنامه توسط مرکز دانشنامه بزرگ فارسی وابسته به وزارت علوم در دست تهیه است. در این دانشنامه واژه های تخصصی در زمینه های ژنتیک و بیوتکنولوژی در مقالات علمی یا تعاریف تخصصی توسط اساتید ذیربط ارائه گردیده است.دکتر وجدانی در تهیه و ارائه مقالات این دانشنامه نقش قابل توجهی دارد.۳ فرهنگ اصطلاحات کشاورزی و منابع طبیعی –رشته زراعت و اصلاح نباتات ویژگی اثر : این کتاب یکی از پانزده جلد مجموعه ای تحت عنوان فرهنگ اصطلاحات کشاورزی و منابع طبیعی " است که توسط اعضاء گروه کشاورزی فرهنگستان علوم ایران تالیف گردیده است.این کتاب در سال ۱۳۸۲ به عنوان کتاب برگزیده سال از طرف دانشگاه تهران انتخاب و معرفی شده است.

وجدانی، محمدرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از مشاهیر قضات دادگستری در حدود ۱۲۵۰ در شهر قم تولد یافت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی وارد حوزه علمیه شد و دوره سطح و عالی را ظرف ده سال فراگرفت و دروس خارج را نیز نزد چند تن از علمای برجسته حوزه علمیه قم پایان داد. در حدود سال ۱۳۲۳ ه.ق به تهران مهاجرت کرد و به تدریس در چند مدرسه مشغول خدمت شد.

هنگامی که زمزمه مشروطیت بلند گردید وجدانی مشروطه‌خواه شد و فعالیت دامنه‌داری آغاز کرد و در واقعه تحصن مردم در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و سپس قم حضور فعال داشت و از نزدیکان و معاشرین شیخ مرتضی آشتیانی بود. با شیخ مهدی فرزند شیخ فضل‌الله نوری که طلبه‌ای مشرطه‌خواه و تندرو و از مخالفین سرسخت پدرش بود مجالست و همکاری داشت. پس از استقرار

مشروطیت با مشروطه‌خواهان نزدیک شد و کار او بیشتر سیاست بازی بود.

در ۱۳۲۹ به خدمت قضائی پذیرفته شد و به مستشاری استیناف منصوب گردید. بعد رئیس شعبه شد و سرانجام به مستشاری و ریاست شعبه دیوان عالی کشور رسید. در ۱۳۰۶ که داور وزیر عدلیه، برای بنیان عدلیه جدید محاکم را منحل نمود و عده‌ای از قضات سابق را برای شغل قضا دعوت نمود یکی هم محمدرضا وجدانی بود. وجدانی دعوت او را پذیرفت و عبا و عمامه را به کت و شلوار تبدیل نموده با رتبه ۹ قضائی ریاست کل محاکم ابتدائی را عهده‌دار شد. دو سه ماهی در آن سمت بود که به مدعی‌العمومی استیناف تهران رسید. در ۱۳۰۸ داور یک شعبه به دیوانعالی کشور افزود و آن شعبه مخصوص جزائیات بود و وجدانی با اخذ رتبه ده قضائی رئیس شعبه گردید و علاوه بر سمت قضائی خود در غالب کمیسیونهای تدوین قوانی عدلیه مداخله تام و تمام داشت. وجدانی تا ۱۳۱۵ در سمت ریاست شعبه دیوانعالی تمیز مستقر بود تا اینکه محاکمه منصورالملک وزیر طرق پیش آمد و سرانجام در دیوانعالی کشور محاکمه و تبرئه شد. تبرئه منصور خشم رضاشاه را برانگیخت و در نتیجه حکم به برکناری صدرالاشراف وزیر دادگستری و رضاقلی هدایت کفیل دیوانعالی کشور داد. متین دفتری به وزارت دادگستری و حاج سید نصرالله تقوی به ریاست دیوانعالی کشور و محمد رضا وجدانی به دادستانی کل منصوب شدند و سالیان دراز این سمت را دارا بود. در ۱۳۲۱ مجلس دوره سیزدهم حق انتشار اسکناس را از خود سلب و به هیئت نظارت براندوخته اسکناس بانک ملی داد و چون دادستان کل رئیس هیئت مزبور بود این کار مهم نیز بر عهده او قرار گرفت. در ۱۳۲۵ احمد قوام نخست‌وزیر در کادر قضائی تغییراتی داد که حاج سید نصرالله تقوی و وجدانی بازنشسته شدند. وفات وجدانی در همان سال اتفاق افتاد. محمدرضا وجدانی مردی دانشمند، حقوقدانی زبردست والحق در امور جزائی استاد بود. در جوانی با صبیه مرحوم محمد حسن خان آجودان مخصوص غفاری ازدواج کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وجگان، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دکتر مهدی وجگان سال ۱۳۴۵ در شهری متولد شد دوران ابتدایی تا دبیرستان را در همان شهر سپری کرد. پس از ورود به دانشگاه تهران در سال ۱۳۶۹ موفق به دریافت دکترای دامپزشکی گردیدو سپس بعد از قبولی در دوره تخصصی در سال ۱۳۷۴ مدرک تخصصی رشته مامایی و بیماریهای تولید مثل دام را کسب نمود و از سال ۱۳۷۵ تا کنون به عنوان استادیار در دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران مشغول به تدریس و آموزش و تحقیق است.گروه : کشاورزیرشته : دامپروریگرایش : مامایی و بیماریهای تولید مثلوالدین و انساب : پدر دکتر وجگانی، غلامحسین وجگانی و مادر محترم وی نصرت بهرام دریابیگی به ترتیب متولد شهر کاشان و اصفهان میباشد که فاقد تحصیلات هستند، برادر وی دکتر محمد وجگانی متولد ۱۳۳۹ شهر ری دارای مدرک دکترای تخصصی ایمونولوژی و استاد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران است و خواهرشان فاطمه وجگانی متولد ۱۳۴۳ دیپلم هستند.اوضاع اجتماعی و شرایط زندگی : با توجه به اینکه پدر دکتر وجگای از کارگران کارخانه ریسندگی اطلس بافت بودند و درااى یک مغازه خرازی هم در حله مسکونیشان بودند به حمدا... مشکل مالی نسبت به اطرافیات به گفته خود ایشان نداشتند ولی به لحاظ تامین نسبی مالی و شرایط بسیار خوب درون خانواده بوجود آمده بود شرایط گرم و دوست داشتنی بر خانواده حاکم بود که این فضا امکان تحصیل و ... را فراهم میکرد.تحصیلات رسمی و حرفه ای : گرفتن دیپلم علوم تجربی سال ۱۳۶۳،اخذ مدرک دکترای

دامپزشکی از دانشگاه تهران سال ۱۳۶۹ و همچنین مدرک تخصصی دامپزشکی مامایی و بیمایهای تولید مثل دام از دانشگاه تهران سال ۱۳۷۴خاطرات و وقایع تحصیل : دکتر مهدی وجگانی در این باره میگوید :«شاید تلخ ترین خاطرات این دوران بتوانم به از دست دادن دو نفر از همکلاسیهای بسیار خوبم به نامهای شهید میرزایی و شهید رجبعلی افسری اشاره کنم که لحاظاتی که در کنار ایشان بودم و درسهایی که از این عزیزان گرفتم تا پایان عمر فراموش نخواهم کرد.»فعالیتهای ضمن تحصیل : همکاری با جهاد دانشگاهی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران از فعالیت های ضمن تحصیل مهدی وجگانی بوده است.استادان و مربیان : دکتر سید محمد فقیهی و دکتر پور بازرگانی و دکتر حسن تاجبخش از نمونه استادانی بودند که وجگانی از محضر این اساتید در دانشگاه دامپزشکی بهره برده است.هم دوره ای ها و همکاران : از همدوره ایها دوران دکترای دامپزشکی که به عنوان همکار نیز مشغول به خدمت هستند میتوان به : دکتر سید جاوید آل داوود، دکتر افشین رئوفی، دکتر فرید مست زاری، و از همکاران هیئت علمی ایشان در سایر دانشگاهها دکتر حسن قوسیان ، دکتر شیخانی دکتر صداقت رامیتوان نام برد.همسر و فرزندان : دکتر وجگانی در سال ۱۳۶۹ ازدواج کرده و دارای یک فرزند پسر و دو فرزند دختر میباشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : دکتر وجگانی در مقاطعی ریاست بیمارستان آموزشی و پژوهش دانشکده واقع در کرج و معاونت اداری و مالی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران و مدیر گروه علوم درمانگاهی را برعهده داشته است.فعالیتهای آموزشی : از فعالیتهای آموزشی دکتر وجگانی به تدریس دوره دکترای عمومی و تخصصی در دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران میتوان اشاره کرد.مراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : دکتر وجگانی موسس آزمایشگاه IVf (لقاح خارجی رحم) در دانشکده دامپزشکی بوده است.جوائز و نشانها : لوح تقدیر به همراه جوایز در خصوص شرکت در طرح شبیه سازی گوسفند Cloning از افتخارات دکتر وجگانی است. آثار : مبارزه بر علیه ورم پستان ویژگی اثر : ترجمه۲ نا باروریهای تغذیه ای و متابولیک در گاو ویژگی اثر : ترجمه۳ نابروری و مامایی در مادیان ویژگی اثر : ترجمه۴ ورم پستان در گاو ویژگی اثر : ترجمه

وحید مازندرانی، غلامعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مترجم، مورخ.

تولد: ۱۲۹۱، ساری.

درگذشت: ۱۵ فروردین ۱۳۶۹.

غلامعلی وحید، فرزند مصطفی، در اوایل کودکی پدرش را از دست داد و پس از پایان دوره‌ی شش ساله‌ی ابتدایی در ساری به تهران رفت و متوسطه را در دارالنون خواند و پس از فراغت از تحصیل دانشگاهی در وزارت امور خارجه وارد خدمت شد. شش سال در لندن در سفارت ایران کار می‌کرد. پس از آن در تهران نخست به معاونت و پس از آن به کفالت اداره‌ی عهود و امور حقوقی وزارت امور خارجه دست اندر کار شد. آنگاه در کشورهای آمریکا و هندوستان و انگلستان ریاست اداره‌ی پنجم سیاسی و سرکنسولی ایران در بمبئی و وزیر مختار ایران در لندن را عهده داشت و سپس در هندوستان و بعد از آن، اندونزی به سفارت ایران مشغول شد.

تألیفات عهده وی به این شرح است: اقتصاد ملی (۱۳۱۶)؛ ایران و قضیه ایران (لرد کرزن)؛ بحثی چند درباره‌ی انقلابیون این عصر (اثر هرولد ج. لسکی، ۱۳۳۱)؛ تاریخ اروپا از انقلاب کبیر فرانسه تا هیتلر (هربرت فیشر، ۱۳۲۴ –۱۳۱۹)؛ تاریخ ایران از ابتدای قرن

۱۹ تا سال ۱۸۵۸ م. (رابرت کرنت والس، ۱۳۴۱)؛ تاریخ هردوت (۱۳۲۴)؛ تمدن غرب در شرق نزدیک (هانس کن، ۱۳۱۶)؛ خواستن توانستن است (امیل پش، ۱۳۱۳)؛ دیپلمات (ژول کامبون، ۱۳۲۴)؛ راهنمای عهود و عهدنامه‌های تاریخی ایران (۱۳۴۱)؛ رستاخیز (لئون تولستوی، ۱۳۱۲)؛ قرارداد ۱۹۰۷ م. بین روس و انگلیس (۱۳۲۸)؛ مازندران و استرآباد (ه. ل. رابینو، ۱۳۲۷)؛ ممالک متحده آمریکا (۱۳۲۴)؛ موسولینی (۱۳۱۷)؛ هند یا سرزمین اشراق (۱۳۳۵)؛ هیتلر (۱۳۱۶).

از فضلا و دانشمندان و محققین تاریخ، در ۱۲۹۰ ش متولد شد. تحصیلات ابتدائی متوسطه و عالی را در تهران باتمام رسانید و درجه‌ی لیسانس در علم حقوق و علوم سیاسی گرفت و در ۱۳۱۵ در وزارت امور خارجه استخدام شد.

پس از طی مقدمات اداری دبیر سوم سفارت ایران در لندن گردید و سپس به معاونت اداره عهود و حقوقی منصوب شد. چندی هم کفالت و ریاست اداره ششم وزارت امور خارجه را عهده‌دار بود تا به رایزنی سفارت ایران در امریکا برگزیده شد. سایر مشاغل وی به ترتیب عبارتند از: رئیس اداره پنجم سیاسی، رئیس اداره تابعیت، سرکنسول در بمبئی، رئیس اداره چهارم سیاسی، وزیر مختار در لندن، عضو شورای عالی سیاسی، ریاست اداره عهود و حقوقی. آنگاه به سفیر کبیری ایران در اندونزی منصوب شد و مدتی هم سفارت ایران را در هندوستان عهده‌دار بود. پس از بازگشت از هندوستان بازنشسته شد و به کار نویسندگی و ترجمه پرداخت. قسمتی از آثار چاپ شده‌ی ایشان بشرح زیر است: اقتصاد ملی و سیاست اقتصادی ایران، قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس راجع به ایران، هند یا سرزمین اشراق، نامه‌های تاریخی ایران.

از ترجمه‌های ایشان می‌توان کتب زیر را نام برد: تاریخ ایران در قرن نوزدهم تألیف ه.ل. فیشر، تاریخ هرودوت، کتاب مازندران و استرآباد رابینو، تاریخ ایران در قرن نوزدهم تألیف واتسن.

دکتر غلامعلی وحید مازندرانی در ۱۳۶۶ درگذشت.

(۱۳۶۹ -۱۲۹۱ ش)، نویسنده و مترجم. در ساری به دنیا آمد. پس از پایان دوره ابتدایی به تهران آمد و تحصیلات متوسطه را در دارالفنون به پایان رساند و در ۱۳۱۴ ش از دانشکده حقوق تهران فارغ‌التحصیل شد و سپس به خدمت وزارت امور خارجه درآمد. وی به زبان‌های فرانسه و انگلیسی آشنایی داشت. او در تهران ابتدا به معاونت و بعد به کفالت اداره‌ی عهود و امور حقوقی وزارت امور خارجه مشغول شد و پس از آن در واشنگتن، بمبئی، لندن، هندوستان و اندونزی عهده‌دار مشاغلی گردید. از آثار وی: «اقتصاد ملی»؛ «راهنمای عهود و عهدنامه‌های تاریخی ایران»؛ «ممالک متحده‌ی آمریکا»؛ «موسولینی»؛ «هند یا سرزمین اشراق». از آثار ترجمه‌ی وی: «بحثی چند درباره‌ی انقلابیون این عصر»؛ «تاریخ هردوت»؛ «تاریخ اروپا از انقلاب کبیر فرانسه تا ظهور هیتلر»؛ «تاریخ ایران در قرن نوزدهم»؛ «تمدن غرب در شرق نزدیک»؛ «خواستن توانستن است».[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] چهره‌های آشنا (۶۴۷ -۶۴۶)، الذریعه (۲۵۰/ ۲۵)، شرح حال رجال معاصر مازندران (۱۵۸ -۱۵۶)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۸۵۴، ۲۵۱۳، ۱۹۹۷، ۲/ ۱۶۵۳، ۱۲۹۳، ۹۵۰، ۵۲۰، ۳۰۸/ ۱)، کتاب گیلان (۵۴۵، ۳۶۰، ۳/ ۱۴۳)، مؤلفین کتب چاپی (۷۳۰ -۴/ ۷۲۸).

وحیدا، فریدون

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: علوم اجتماعی، دانشکده: ادبیات، دانشگاه: اصفهان

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

وحیدی، ایرج

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۶ در خرمشهر تولد یافت. بعد از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده فنی شد و در رشته راه و ساختمان درجه مهندسی گرفت. آنگاه برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و از دانشگاه کینگز درجه فوق لیسانس گرفت و سپس از دانشگاه (دارهام) دکتر در مهندسی آب شد. وی در ۱۳۳۷ به ایران بازگشت. چندی در شرکت نفت اشتغال داشت، بعد وارد وزارت کشاورزی شد و در بنگاه آبیاری به ترتیب بازرس، عضو هیئت مدیره و مدیر عامل شد. در ۱۳۴۲ به دنبال تأسیس وزارتخانه جدید به نام آب و برق به معاونت آن وزارتخانه منصوب گردید. در ۱۳۴۴ رئیس سازمان آب و برق خوزستان شد. در ۱۳۴۸ وزیر کشاورزی و بعد به وزارت نیرو که همان آب و برق بود تغییر شغل داد. در ۱۳۵۵ از عضویت کابینه خارج شد. وی در آبان ماه ۱۳۵۷ در کابینه ازهاری در لیست بلند پایگانی بود که طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت شدند.

وحیدی در رشته تخصصی خود تا حدی وارد بود. چندی به تدریس اشتغال داشت. وی در دانشگاه ملی مقام استادی داشت و در دانشکده معماری استاد تأسیسات بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وحیدی، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی وحیدی : قائم مقام فرمانده تیپ امام موسی کاظم(ع)از لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در هفتم خرداد ۱۳۳۸ به دنیا آمد . توی همین آشخانه .می دانید که آشخانه ،یکی از شهرستان های استان خراسان است .یادم می آید روز نیمه شعبان بود .برای همین اسمش را مهدی گذاشتیم .

لبخندی می زد و کف دستش را روی پیشانی چروکیده اش می کشد .شاید لحظه ای را به یاد می آورد که آمدند و به او خبر دادند که صاحب پسر شده است .

نگاه منتظر مرا می بیند ،ادامه می دهد ،از همان بچگی عادت داشت توی هیئت های مذهبی شرکت کند .در فاصله ی مداحی ،مدام می گفت صلوات .برای همین هم اهل هیئت اسمش را گذاشته بودند مهدی صلواتی .

می خندد من همراهی اش می کنم .چند گنجشک دور تر از ما روی زمین می نشینند .

بزرگ تر که شد ،خودش برای اهل بیت مداحی می کرد . مداحی را خیلی دوست داشت .بچه ی درس خوانی بود .اهل محل همه دوستش داشتند.

مثل بچه های دیگرتان بود یا فرق می کرد ؟

سرش را پایین می اندازد و می گوید :مهدی از همان اول پر جنب و جوش تر از بقیه بچه هایم بود .این را همه می گویند .

گنجشک ها نزدیک تر می آیند و زمین تازه شخم زده را می کاوند .

در باره ی تحصیلاتش بگویید .

چشم هایش را ریز می کند و به نقطه ای خیره می شود .

درسش را در بجنود تمام کرد .بله آنجا دیپلم گرفت .دیپلم فنی گرفت . فکر می کنم سال ۵۸ بود .برایش رفتیم خواستگاری .خواستگاری همین زهره .عروسم را می گویم .آن موقع شانزده ساله بود ..یک مراسم ساده و قشنگ برایشان گرفتیم .آن موقع مثل حالا نبود .حالا تجملات زیاد شده .

وقتی با زهره خانم ازدواج کردند ،کجا زندگی کردند ؟ همین آشخانه ،،پیش خودمان .توی یک خانه زندگی می کردیم ؛با محبت و صمیمیت .خیلی خوب بود .

شما آن موقع هم کشاورز بودید ؟من از اول کشاورز بوده ام .مادر مهدی ،صدیقه خانم هم از همان اول خانه دار بوده .وضع مالی مان بد نبود .خانه و زمین داشتیم .

از شغل مهدی بگویید ؛از مسئولیت هایش .

بعد از انقلاب ،مسئولیت کمیته آشخانه را به عهده گرفت .با شروع جنگ ،دیگر نمی شد او را دید .اکثرا توی جبهه بود ؛مثل برادرهایش .من و مادرشام کاری به کارشان نداشتیم .بعد ها صاحب یک دختر و یک پسر شد .با زن و بچه هایش رفتند مشهد .بی آن که من بپرسم ،ادامه داد :مهدی دو بار مجروح شد .

نفس عمیق می کشد و جلوی بغضش را می گیرد .

یک بار از ناحیه بازو و یک بار از ناحیه پیشانی ...اصلا علاقه خاصی به جبهه داشت .مطالعه را هم خیلی دوست داشت .

همه اش قرآن و نهج البلاغه می خواند .بارها به او گفتم مهدی جان ،بیا به فکر یک تکه زمین برایت باشم ولی قبول نمی کرد .مهدی اهل زمین و زمین خریدن و این جور کارها نبود .آرزویش فقط شهادت بود و همین طور هم شد .

انگار بار سنگینی از اندوه روی دوش پیرمرد می گذارند .

آرزویش را می شد توی حالت هایش ،سخنرانی ها و نوشته هایش دید .دوازدهم اسفند ماه ۱۳۶۳ توی جزیره مجنون شهید شد .می دانید که همان طور که خودش دوست داشت ،جنازه اش توی جبهه ماند .ما روحش را تشییع کردیم .بهار دنیا آمد و زمستان شهید شد.

منابع زندگینامه" :مجروح جنگی "نوشته ی سارا صائب،نشر ستاره ها-۱۳۸۵

ورمقانی، هوشنگ

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

هوشنگ ورمقانی فرمانده قرارگاه استانی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در کردستان

شهید «هوشنگ ورمقانی» در سال ۱۳۳۸ در روستای «ور مقان» درشهرستان «سقز »به دنیا آمد.او تا پایان مقطع متوسطه دراین شهرستان درس خواند و.در اوایل سال ۱۳۵۸ در جهاد سازندگی شهرستان قروه به خدمت محرو مان همت گماشت .در اواخر همان سال یعنی همزمان با پیدایش گروهکهای ضد انقلاب در منطقه کردستان به خدمت مقدس سر بازی رفت و تمام مدت دو سال را در لشکر ۲۸ پیاده کردستان خدمت نمود .شهید ورمقانی به خاطر ایثار و شجاعتی که در راه مبارزه با گروهکها نشان داد ؛موفق به

دریافت مـدال رشادت و لیاقت از دست فرمانـده وقت لشـکر شـد .در سال ۱۳۶۰ به عضویت رسـمی سـپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرسـتان قروه در آمـد .در همان آغاز ورود به عنوان فرمانـده گردان ویژه نیرو های اعزامی از شهرسـتان قروه در نبرد با رژیم بعث عراق بخشی از جبهه قصر شیرین راتحویل گرفت . اودر این پست خدمات شایانی ارائه داد .مدتی بعد به عنوان مسئول گزینش سپاه شهرسـتان قروه منصوب شد و پس از آن فرماندهی سـپاه پاسداران انقلاب اسلامی بخش دهگلان را به عهده گرفت .در سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد که ثمره این ازدواج سه فرزنـد پسر ویـک فرزنـد دختر می باشـد. در سـال ۱۳۶۴ بنـا به در خواست فرمانـده تیپ بیت المقدس به آن یگان ماموریت یافت و تا پایان جنگ تحمیلی به عنوان جانشین سـتاد و فرمانده پایگاه این تیپ در جبهه های جنوب و جزیره مجنون در کمـال خلوص و شـجاعت به مبارزه پرداخت .در سال ۱۳۶۸ برای گزراندن دوره دافوس به دانشـگاه امام حسین (ع) درتهران رفت. در آن دوره هم به عنوان دانشـجوی ممتاز انتخاب گردیـد .بعد از دوره دافوس به عنوان یکی از ارکان تیپ بیت المقـدس در طراحی برنـامه هـای رزمی و سـتادی نقش کلیـدی و به سـزایی را انجام داد .در سال ۱۳۷۱ به سـمت مسئول بازرسی و فرمانده یگان ویژه قرارگاه اسـتانی شـهید شـهرامفر منصوب شد . در سال ۱۳۷۳ به عنوان پاسـدار شایسـته و در سال ۱۳۷۴ به عنوان پاسـدار نمونه نیروی زمینی سپاه معرفی گردید .آن انسان نمونه سر انجام در غروب روز جمعه مورخ ۱/۴/۱۳۷۵ در محور قهر آباد سقز در کمین نیروهای ضـد انقلاب افتاد و پس از ۴۵ دقیقه مبارزه شـجاعانه با آنها همراه با همرزم دلاور خود بسیجی عبدالرحمان مهربانی به فیض عظیم شـهادت نایل شد . اگر برای خصوصـیات شهید حاج هوشنگ ور مقانی نمو داری ترسیم کنیم، ادب و متانت وی بالاترین در صد را خواهد داشت ..شـهید ور مقانی بسیار با ادب و متین بود به طوری که یکی از فرماندهان سپاه پس از چندی نشـست و برخواست باشـهید ور مقانی از ادب سر شار وی متعجب شده و گفته بود اگر ذره ای از ادب حاجی را به تمام دنیا تقسیم نماییم بدون شک کسـی را به عنوان بی ادب نخواهیم داشت. .شهید ور مقانی چهره مظلومی داشت ؛می شد سادگی و صمیمیت را در چهره او مشاهـده کرد .حاجی مرگ را مونس خود می دانست و لحظه ای از یاد مر گ غافل نمی شد. به گفته یکی از همرزمان شهید او در هر بحثی به نوعی از مرگ سـخن به میان می آورد و حتی لحظاتی که بیکار می نشست برای خود قبر درست می کرد و سنگ قبر می نوشت یک نمونه از سنگ قبرهاییکه حاجی در زمان حیاط خود می نوشته هنوز باقی مانده است .حاجی بسیار ساده و بی تکبر بود. او بیشتر اوقات با نیرو های تحت امر خود غـذا می خورد و وقتی که علت این کار را جویا می شـدی با کمال تواضع و فروتنی جواب می داد: به این علت که مبـادا آنهـا فکر کننـد مـا برای خود ارزشـی قایـل هسـتیم .شـهید ور مقـانی در محضـر شـهدا احساس شر مندگی می کرد . باوجود آنکه بیشتر اوقات بدون نصب درجه در میان مردم ظاهر می شد اما هر گاه که در گلزار شهدا حضور می یافت بدون استثناءدرجه خود را بر می داشت و در جیب لباسش می گذاشت .این کار به آن دلیل بود که حاجی خود را در برابر شـهدا کوچکتروبازمانـده از آنـان می پنـداشت.ا و هر گز بـه خـود اجـازه نمی داد در محضـر کسـانی که به بالاـترین درجه معنویی نایل گشـته انـد با درجه دنیایی خود حاضـر شود .شـهید ورمقانی با الگو گیری از عـدالت سـر شار حضـرت امیرمومنان علی (ع)عـدالت و برابری رادر هر امری رعایت می کرد .اودر جواب عموی خود که اصـرار داشت پسـر او را از خط مقدم به پشت جبهه انتقال دهد، می گوید:عمو جان شـما پنج پسر دارید اگر چهار پسر شما هم شهید شوند باز یکی از آنها می ماند .پس آن پدری که تنها پسـر خود رابه خط مقدم جبهه ها می فرسـتند و تنها پسـر او به شـهادت می رسد چه بگوید و چه بخواهد .او پس از آن دستش رابه طرف پیراهنش می برد و در حـالی که پیراهنش راتکـان می دهـد خطاب به عموی خود می گویـد :عمو جان این پیراهنی راکه در تن من می بینی از خون شـهید است .آیا شـما اجازه می دهید که من به خون شـهدا خیانت کنم !!.شهید ور مقانی همیشه آرزوی شهادت داشت و از اینکه به جمع شهدا نپیوسته بود احساس ناراحتی می کرد .

اواحترام خاصی به والدین خود قائل بود. دست و پای پدر و مادر خود را می بوسید و یقینابا این کار می خواست که آنها را متقاعد سازد تا برای شـهادت او دعا کنند .مشـهور است وقتی پدر شـهید ور مقانی می خواسـتند به زیارت خانه خدا بروند شـهید ور مقانی

پاکتی را که محتوی نامه ای بود، به ایشان می دهد و از پدر خود می خواهد تا نامه رادر کنار ضریح مطهر نبی مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی (ص)باز کند و به آنچه نوشته شده است عمل نماید .پدر شهید ورمقانی وقتی در حرم نبوی (ص)پاکت نامه راباز می کند این عبارت را در نامه مشاهده می کند :

بسمه تعالی

پدر عزیزم دعا کنید تا خداوند سال ۷۵ را سال شهادت من قرار دهد. اگر دعا نکنید مدیون هستید .التماس دعا، امام و رهبر عزیز و شهدا رافراموش نکنید .

این گونه بود که شهید در همان سال به آرزوی همیشگی خود یعنی دیدار حق نایل شد. منابع زندگینامه" :اسوه های استقامت" نشر شاهد، ۱۳۸۶۰تهران

ورهرام، کریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در سال ۱۲۸۸ در آذربایجان متولد شد پس از اخذ دیپلم در ۱۳۰۶ ش وارد مدرسه‌ی نظام تهران شد و در ۱۳۰۸ به درجه‌ی افسری نائل آمد. مدارج فرماندهی را از فرماندهی دسته آغاز کرد و در ۱۳۱۸ درجه‌ی سرگردی گرفت و در لشکر آذربایجان، فرماندهی هنگ گرفت. در سال ۱۳۲۳ به درجه‌ی سرهنگی نائل آمد و رئیس ستاد لشکر آدربایجان شد. در جریان تشکیل حکومت خودمختار پیشه‌وری، دارای همان سمت بود. وقتی قرارداد تسلیم لشکر آذربایجان بین سرتیپ درخشانی و پیشه‌وری امضاء شد، افسران ارشد لشکر آذربایجان به فرماندهی سرهنگ ورهرام به تهران عزیمت نمودند و کلیه آنها منتصب به ستاد گردیدند. ورهرام در همان ایام دوره‌ی فرماندهی و ستاد دانشگاه جنگ را پایان داد و مأمور خدمت در آذربایجان شد و فرماندهی تیپ پیاده لشکر تبریز به او واگذار شد. در سال ۱۳۲۹ به درجه‌ی سرتیپی ارتقا یافت و به فرماندهی لشکر رضائیه منصوب شد و در سال ۱۳۳۳ در همان سمت درجه‌ی سرلشکری گرفت و فرمانده سپاه مهاباد شد و در ۱۳۳۷ به درجه‌ی سپهبدی رسید. در سال ۱۳۴۱ به علت اجرای قانون اصلاحات ارضی، اوضاع فارس دگرگون شد و عشایر علیه حکومت مرکزی سر به طغیان برداشتند. سپهبد کریم ورهرام که یک نظامی خشن بود از طرف شاه با اختیارات کامل به استانداری فارس منصوب شد ولی نتوانست آرامش را در خطه فارس برقرار نماید و درخواست نمود فارس احتیاج به نیروی نظامی دارد و ازینرو سپهبد بهرام آریانا فرمانده نیروی زمینی با اختیارات کامل برای سرکوبی عشایر تعیین و به شیراز عزیمت نمود. به محض ورود آریانا به شیراز در مناطق مختلف فارس زد و خورد شدیدی بین قوای نظامی و نیروهای عشایری آغاز شد و برای تقویت نیروی فارس لشکرهای خوزستان و اصفهان بسوی شیراز عزیمت کردند و شهر شیراز به یک منطقه‌ی جنگی تبدیل شد و از تهران اسلحه و مهمات به سوی فارس سرازیر گردید و در همین موقع ورهرام استاندار فارس طی مصاحبه‌ای اعلام کرد که شمشیر خود را روی لباس بسته‌ام و از هیچ کشتاری واهمه و ابا ندارم. قریب یکسال زد و خورد بین نظامیان و عشایر ادامه یافت و آرامش به استان فارس بازگشت و عده‌ای از سران عشایر در دادگاههای نظامی محکوم به اعدام شدند.

پس از ختم غائله‌ی فارس، سپهبد کریم ورهرام و سپهبد بهرام آریانا به تهران احضار شدند. آریانا با ارتقاء به درجه‌ی ارتشبدی با حمایت همه جانبه دولت آمریکا به ریاست ستاد مشترک انتخاب شد و سپهبد ورهرام نیز در سال ۱۳۴۲ سناتور انتخابی رضائیه شد. در ادوار چهارم، پنجم، ششم و هفتم مجلس سنا عضویت یافت و قریب ۱۵ مقام سناتوری داشت.

سپهبد ورهرام در آبان ماه ۱۳۵۷ از طرف ارتشبد ازهاری نخست‌وزیر به استانداری آذربایجان غربی منصوب شد. پس از دو ماه از کار کناره‌گیری و عازم اروپا شد.

ورهرام افسری بسیار خشن، قلدر و تندخو بود. در جوانی با دختر سپهبد محمد شاه بختی ازدواج کرد و همین وصلت موجبات توجه شاه را نسبت به ورهرام جلب نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وزوایی، محسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محسن وزوایی، در پنجم مرداد ماه سال ۱۳۳۹ در محله نظام‌آباد تهران، در دامان خانواده‌ای اصیل و مذهبی دیده به جهان گشود. شهید وزوایی، دبستان و متوسطه را با نمرات عالی سپری کرد. دوره دبیرستان را در مدرسه دکتر هشترودی تهران گذراند و پس از گرفتن دیپلم، با کسب رتبه اول شیمی دانشگاه صنعتی شریف، مشغول به تحصیل شد. محسن وزوایی، در سال‌های نوجوانی با راهنمایی‌های مؤثر پدر فرزانه‌اش، مرحوم حاج حسین وزوایی که از هم‌رزمان مرحوم آیت اللّه کاشانی بود، قدم به وادی مبارزات ضد استبدادی گذاشت. پس از ورود به دانشگاه، به جریان مکتبی انجمن‌های اسلامی دانشجویان این دانشگاه پیوست و هم‌زمان با شرکت در فعالیت‌های سیاسی و جلسات عقیدتی، از سال ۱۳۵۶ مسئولیت هدایت و جهت‌دهی به مبارزات دانشجویی ضد دیکتاتوری را در سطح دانشگاه شریف عهده‌دار شد. مبارزات سیاسی قبل از انقلاب

در سال‌های ورود شهید محسن وزوایی به دانشگاه، ایشان نقش فعالی در تشکیلات اسلامی دانشگاه از خود نشان می‌داد. این جوان مبارز و پرشور، از تظاهرات خونین ۱۷ شهریور ماه ۱۳۵۷ تا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و ورود امام خمینی رحمه‌الله به ایران، در همه صحنه‌ها از جمله پیشتازان و جلوداران تظاهرات مردمی بود. او در روزهای پرتلاطم انقلاب نیز نقش حساس هدایت را بردوش می‌کشید و در درگیری‌های مسلحانه و سرنوشت‌ساز ۱۹ بهمن تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، حضوری پرثمر داشت. شهید وزوایی در تصرف دو پادگان مهم جمشیدیه و عشرت‌آباد نیز شهامت بالایی از خود نشان می‌داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی

شهید محسن وزوایی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با عزمی استوار و عقیده‌ای پاک و بدون وابستگی به گروه‌های سیاسی، با ایمان و اتکا به خداوند، سراپای وجود خود را در خدمت انقلاب اسلامی تحت فرمان رهبر کبیر انقلاب قرار داد. با تشکیل جهاد سازندگی، به عضویت این نهاد درآمد و برای خدمت به مردم، راهی لرستان شد. او افزون بر جهاد سازندگی، در کمیته انقلاب اسلامی، بسیج مستضعفان و آموزش و پرورش نیز خدمت کرد. شهید محسن وزوایی از نخستین دانشجویان پیرو خط امام بود که در جریان راهپیمایی برضد سیاست‌های مداخله‌گرایانه آمریکا در ایران، در سالروز کشتار دانش‌آموزان به دست رژیم پهلوی و سالگرد تبعید امام خمینی رحمه‌الله عهده‌دار حرکتی شد که رهبر انقلاب، از آن با تعبیر بدیع «انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول» یاد فرمودند و به این ترتیب، شهید وزوایی از جمله «علمداران گمنام انقلاب دوم» گردید. سخنگوی جوانان انقلابی

شهید محسن وزوایی پس از ۱۳ آبان ۱۳۵۸، به علت معلومات فراوان عقیدتی و سیاسی، بهره هوشی وافر و نیز تسلط بر زبان و ادبیات انگلیسی، مسئولیت سخنگویی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام رحمه‌الله را در کنفرانس‌های پیاپی و مصاحبه با گزارشگران رسانه‌های خارجی برعهده گرفت. هر از چند گاهی سیمای پرصلابت و مصمم او، در تمامی رسانه‌های ارتباط جمعی غرب، به عنوان سخنگوی جوانان طرفدار امام خمینی رحمه‌الله منعکس می‌شد. شروع جنگ تحمیلی

شهید محسن وزوایی در سال ۱۳۵۸ همزمان با کار تبلیغاتی در جمع دانشجویان پیرو خط امام، بلافاصله با تشکیل سپاه به پاسداران پیوست و در دوره‌ای فشرده، آموزش‌های چریکی را در سپاه آموخت. او مدتی در سپاه به عنوان فرمانده مخابرات انجام وظیفه کرده، سپس سرپرستی واحد اطلاعات ـ عملیات را به عهده گرفت. شهید وزوایی به دنبال تجاوز عراق به ایران، داوطلبانه به جبهه غرب عزیمت کرد. با ورود او به این منطقه، تحولی پدید آمد؛ به‌گونه‌ای که در عملیات سرنوشت‌ساز پارتیزانی به عنوان فرمانده گردان، مسئولیت محور تنگ کورک تا حد فاصل تنگ حاجیان را برعهده گرفت و ضمن حمله‌ای پارتیزانی به مواضع و استحکامات دشمن، به کمک همرزمان خود، ارتفاعات حساس و سوق الجیشی تنگ کورک را از تصرف قوای اشغالگر بعث خارج ساخت. امداد غیبی

در عملیات جدیدی که از سوی رزمندگان اسلام در اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ طرح‌ریزی شده بود، شهید محسن وزوایی فرمانده گردان شد. در این عملیات، او با آن که مجروح شده بود، ولی با گامی استوار و خستگی‌ناپذیر و روحی امیدوار به نبرد ادامه می‌داد. در حین عملیات، بیشتر رزمندگان شهید یا مجروح شده و تنها محسن و چند رزمنده دیگر زنده بودند؛ و شگفت آن که همین چند نفر، توانستند ۳۵۰ تن نیروهای کماندوی بعث عراق را به اسارت بگیرند. در حین تخلیه اسیران، یکی از افسران عراقی با اصرار خواستار ملاقات با فرمانده نیروهای ایرانی شده بود. دوستان محسن به علت مسایل امنیتی، شخصی دیگر غیر از او را معرفی کردند، ولی افسر بعثی ناباورانه گفت: «نه! این فرمانده شما نیست. او سوار بر یک اسب سفیدی بود و ما هر چه به طرفش تیراندازی می‌کردیم، به او کارگر نمی‌شد. من او را می‌خواهم ببینم». شهید محسن وزوایی در مصاحبه‌ای از این واقعه، به عنوان «عنایت ائمه هدی علیهم‌السلام به رزمندگان اسلام» اشاره کرد. تحمل درد جراحت

شهید محسن وزوایی، نقش فعالی در طراحی عملیات فتح بلندی‌های «بازی‌دراز» ایفا کرد و در همین نبرد به شدت مجروح شد و به تهران انتقال یافت. او در بیمارستان با وجود درد بسیار، ناله نمی‌کرد و به یکی از پزشکان که از مقاومت او در برابر درد ابراز شگفتی کرده بود گفت: «آقای دکتر! من هر چه بیشتر درد می‌کشم، بیشتر لذت می‌برم و احساس می‌کنم از این طریق به خدای خودم نزدیک می‌شوم». بازگشت به خط مقدم

شهید محسن وزوایی، پس از بهبودی نسبی از مجروحیت، قدم به معرکه‌ای گذاشت که فرجام آن، آزادسازی خرمشهر اشغال شده بود. او در طول جنگ تحمیلی، در عملیات‌های متعدد با مسئولیت‌های گوناگون حضور داشت. در ۲۰ آذر ۱۳۶۰، در عملیات مطلع الفجر فرمانده بود. در اسفند سال ۱۳۶۰ فرمانده گردان حبیب بن مظاهر و تیپ تازه تأسیس محمد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله گردید که در عملیات فتح المبین، این گردان نوک عملیات بود. با تأسیس تیپ ۱۰ سیدالشهداء، فرمانده این تیپ شد. همین تیپ، در ۲۳ فروردین ماه ۱۳۶۱ وارد عملیات بیت‌المقدس شد و برای اجرای بهتر عملیات، با تیپ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ادغام گردید و شهید وزوایی نیز فرماندهی محور اصلی را عهده‌دار شد. عروج عاشقانه

شهید محسن وزوایی، از کسانی بود که نماز و عبادتش رنگی عاشقانه داشت. او همچون عابدان راستین با خدای خویش راز و نیاز می‌کرد. او در اردوگاه جبهه‌های ایران، شیوه زندگی در محضر یار را فرا گرفت و راه و رسم حضور در محضر خدا را آموخت و خود را لایق عروج کرد. محسن وزوایی، این عاشق وارسته و آگاه، پس از ماه‌ها مجاهدت و مبارزه با دشمنان اسلام و حماسه‌آفرینی در عملیات‌های متعدد و به ویژه بیت‌المقدس، سرانجام در دهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۱، در ۲۲ سالگی هنگام هدایت نیروهای تحت امر خود، بر اثر اصابت گلوله و ترکش به شهادت رسید. وصیت‌نامه

رسالت رزمندگان کفرستیز اسلام، نجات ارزش‌های والای انسانیت از چنگال خون‌بار متجاوزان به حقوق انسانی، و سرگذشتشان، سفرنامه حماسی جاودانگی است که خود این همه را از محضر پرفیض معلم جاوید انقلاب، حضرت امام خمینی رحمه‌الله فرا گرفته‌اند. شهید محسن وزوایی، از این نمونه است که سفرنامه حماسی خود را با وجود سن کم شروع کرد و وجودش را وقف

انقلاب نمود. او در وصیت‌نامه خود نوشت: «اگر جسدم را به دست آوردید، آن را روی مین‌های دشمن بیندازید تا لااقل جنازه‌ام، کمکی به حاکمیت اسلام بکند».

وزیر دفتر، هدایت الله

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

میرزا هدایت‌اللّه (و. ۱۲۳۵- ف. تهران ۱۳۱۰ ه.ق) وزیر دفتر و استیفا. وی به مرض وبا به سن ۷۵ سالگی درگذشت.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

وزیری فراهانی، بهرام

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مهندسی معماری، دانشکده: معماری و شهرسازی، دانشگاه: تهران

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

وزیری‌فراهانی، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: مهندسی معماری، دانشکده: معماری و شهرسازی، دانشگاه: تهران

گروه خبرگان بدون مدرک

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

وشتی

قرن:۰

جنسیت:زن

ملیت:ایران

(فر. Vashthi) نام ملکه‌ی ایران، زن خشایارشا که شاه او را در مجلسی که تمام سران و بزرگان نشسته بودند احضار کرد و چون از آمدن امتناع نمود فرمان داد او را از دربار خارج کردند و بعدها «استر» دختر برادر مردخای یهودی را جانشین آن کرد. داستان آن در کتاب استر (تورات) از باب اول به بعد مفصل شرح شده است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

وشمگیر

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ظهیرالدوله ابومنصور وشمگیر بن زیار که از جانب مرداویج (ه.م) حاکم ری شد، پس از کشته شدن مرداویج به دست غلامانش در ۳۲۳ ه. به سلطنت رسید، ولی گرفتار زد و خورد با آل‌بویه و آل‌سامان گشت و ری و گرگان و اصفهان و شیراز و طبرستان از دست او بیرون رفت. آنگاه از سامانیان کمک خواست تا با آل‌بویه بجنگد، اما کاری از پیش نبرد و در سال ۳۵۶ درگذشت و پسرش بیستون (ه.م) جانشین او شد. بیستون نیز پس از ۱۱ سال حکومت درگذشت و پس از مرگش برادرش قابوس بن وشمگیر ملقب به شمس‌المعالی به حکومت رسید: آل‌زیار.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

وشمگیر دیلمی، شمس‌المعالی، ابوالحسن قابوس

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۴۰۳ -۳۶۶ ق)، ادیب، دانشمند، خطاط و شاعر. از سلسله‌ی آل زیار و از پادشاهان ادب‌پرور زمان خود بود که بسیاری از شاعران فارسی و عربی زبان، حکما و دانشمدان تحت حمایت او به سر می‌بردند. پایتخت او از مراکز علم و ادب آن روزگار به حساب می‌آمد و شعرایی چون: خسروی سرخسی و قمری گرگانی و دانشمندانی چون: ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا به درباش رفت و آمد داشتند. ابوریحان بیرونی کتاب معروف خود «آثار الباقیه» را در ۳۹۰ ق به نام قابوس تألیف کرد. قابوس به عربی و فارسی شعر می‌سرود و در فن انشاء نثر عربی مهارت داشت. در زمینه‌ی خط نیز ماهر بود و خط ثلث و نسخ او در نهایت خوبی بود.گویند صاحب بن عباد هرگاه خط او را می‌دید به بال و پر طاوس تشبیه می‌کرد و می‌گفت: «هذا خط قابوس امجناح طاوس». قابوس به نثر عربی رسائلی دارد که ابوالحسن علی بن محمد یزدادی آن را جمع‌آوری کرده و نام آن را «کمال البلاغه»گذاشته است. ابن‌اسفندیار در «تاریخ طبرستان» خود قطعاتی از آن را آورده است.وی عاقبت بر اثر شورش لشکریان خود به زندان افتاد و چندی بعد به قتل رسید. از شعر فارسی او تنها ابیاتی شامل: قطعه و رباعی در تذکره‌ها باقی است. در «ریحانه» کتاب «قابوس‌نامه»، که از آثار عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس برای فرزندش گیلان‌شاه می‌باشد، به نام قابوس ذکر شده است.[۱]

(مقتول ۴۰۳ ق)، نویسنده، شاعر و خطاط. چهارمین امیر گرگان و طبرستان و گیلان و دیلمان و مردی ادیب و ادیب‌پرور بود. بزرگانی چون ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی و ابن‌هندو به دربار او راه یافتند، و ابوریحان کتاب «آثار الباقیه» را به نام او نوشت. گروه بسیاری از شعرا و سخنوران نیز او را ستوده‌اند. وی پس از پناه دادن به فخرالدوله‌ی دیلمی که از خویشان نزدیکش بود، مورد تهاجم برادران فخرالدوله، عضدالدوله و مؤیدالدوله قرار گرفت و شکست خورد و از سال ۳۷۱ تا سال ۳۸۸ ق به خراسان پناه برد، و با وجود مساعدت نوح بن منصور سامانی موفقیتی به دست نیاورد. در سال ۳۸۸ ق مجدداً بر گرگان و طبرستان و گیلان مسلط گشت و در سال ۴۰۳ ق به توطئه‌ی بعضی از سردارانش اسیر و مقتول شد و در اطراف گرگان به خاک سپرده شد. بعد از او پسرش، فلک المعالی منوچهر، جای او را گرفت. امیر قابوس از نویسندگان بزرگ عهد خود بود و رسائلی از او به عربی و اشعاری

به عربی و فارسی باقی مانده است. مجموعه‌ی رسائل او را ابوالحسن علی بن محمد یزدادی گردآوری کرده است که به «کمال البلاغه» موسوم است و به چاپ رسیده است. خط نسخ را نیکو می‌نوشت و می‌گویند هرگاه صاحب بن عباد خط او را می‌دید می‌گفت: «هذا خط قابوس أم جناح طاووس».[۲]

(معمر. کاوس (ه.م)) ابن وشمگیر بن زیار مکنی به ابوالحسن و ملقب به شمس‌المعالی، از پادشاهان آل‌زیار (جل. ۳۶۶ ه.ق- عزل ۳۷۱ ه.ق جل. مجدد ۳۸۸ ه.ق- مقت. ۴۳۳ ه.ق). وی پس از برادر خود بیستون ابن وشمگیر بر تخت جلوس کرد. در همین سال رکن‌الدوله درگذشت و قلمرو او میان سه پسرش: عضدالدوله، مؤیدالدوله و فخرالدوله تقسیم شد. عضدالدوله و مؤیدالدوله در ملک فخرالدوله طمع کردند و جنگی درگرفت و سرانجام فخرالدوله به طبرستان گریخت و به قابوس- که شوهرخاله‌ی او بود- پناه برد. عضدالدوله و مؤیدالدوله به قابوس پیغام دادند که فخرالدوله را به ایشان تحویل دهد، ولی او نپذیرفت، در نتیجه بهانه‌ای برای لشکرکشی عضدالدوله به طبرستان و گرگان فراهم آمد، و چون قابوس تاب مقاومت نداشت، پس از مختصر جنگی در نزدیکی استراباد منهزم شد و با فخرالدوله به خراسان گریخت (سال ۳۷۱ ه.ق). حکومت خراسان از طرف سامانیان در این تاریخ به حسام‌الدوله تاش بود. وی از جانب نوح بن منصور سامانی مأموریت یافت که قابوس و فخرالدوله را مدد کند. حسام‌الدوله و امیر فائق گرگان را محاصره کردند، ولی مؤیدالدوله با دادن رشوه‌ی بسیار به فائق او را بفریفت تا در اثنای جنگ فرار کرد، و دیگران نیز تاب پایداری نیاورده شکست خوردند و لشکریان سامانی کاری از پیش نبردند. قابوس پس از چهار سال سلطنت، در حدود ۱۸ سال (۳۸۸ -۳۷۱ ه.ق) از امارت محروم بود و در این مدت در خراسان در پناه سامانیان می‌زیست. اما فخرالدوله چون برادرش عضدالدوله به سال ۳۷۱ ه.ق و برادر دیگرش مؤیدالدوله به سال ۳۷۳ مردند، به دعوت صاحب بن عباد وزیر مؤیدالدوله از خراسان به ری آمد و به جای برادر نشست، ولی گرگان را به جای آنکه به قابوس واگذار کند، به ابوالعباس حسام‌الدوله تاش واگذاشت، و آن ولایت همچنان تا سال ۳۸۸ در دست عمال آل‌بویه بماند. پس از مرگ صاحب بن عباد (۳۸۵) و وفات فخرالدوله (۳۸۷) در احوال دیلمیان عراق ضعف و ناتوانی ظهور کرد و جانشینی فخرالدوله به پسر خردسالش رسید. قابوس از فرصت استفاده کرد، و چون دیگر از یاری سامانیان- که خود گرفتار هرج و مرج بودند- مأیوس شد، درصدد برآمد که به یاران دیلمی و طبری خود متوسل شود و مستقیماً گرگان را از عمال آل‌بویه بازگیرد. نخستین کسی که به یاری او برخاست، اسپهبد شهریار بن شروین از اسپهبدان طبرستان بود، و او به سهولت بر برادران فخرالدوله پیروز شد و در قسمتی از طبرستان که تحت فرمان او بود بنام شمس‌المعالی خطبه خواند. آمل را هم دو تن دیگر از طرفداران قابوس تسخیر کردند و بر استرآباد دست یافتند و سرانجام گرگان را هم تسخیر نمودند. قابوس در شعبان ۳۸۸ به پایتخت خود برگشت و در دوره‌ی دوم سلطنت از طرف مغرب دامنه‌ی متصرفات خود را وسعت داد. وی مردی درشت‌خو، بیرحم، پرخشم و غضب بود و به آسانی حکم به کشتن می‌داد و به اندک سوءظنی دست به قتل بیگناهان می‌زد. به همین سبب جمعی بسیار به دست او کشته شدند و کینه‌ی او در سینه‌ی غالب سران لشکری جا گرفت، تا وقتی که حاجب مخصوص خویش را که مردی بی‌آزار و محبوب لشکر بود کشت، لشکریان شورش کردند و او را به زندان انداختند و پسرش فلک‌المعالی منوچهر به جای او جلوس کرد، و سپس قابوس را کشتند. قابوس مشهورترین فرد از خاندان آل‌زیار است. مردی فاضل و ادیب و فضل‌دوست و خوش‌خط بود. گویند صاحب بن عباد هرگاه خط او را می‌دید می‌گفت: «اهذا خط قابوس او جناح طاوس». وی در نثر عربی با بهترین بلیغان زمان دم برابری می‌زد و در شعر پارسی و تازی دست داشت. بیرونی کتاب آثارالباقیه را به نام او تألیف کرده. ترسلات وی را ابوالحسن علی ابن محمد یزدادی جمع کرده و «کمال‌البلاغه» نامیده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] آتشکده‌ی آذر (۸۳ -۸۲ / ۱)، الاعلام (۴ -۳ / ۶)، از سعدی تا جامی (۳۰۱ -۳۰۰)، اعیان الشیعه (۴۳۴ -۴۳۲ / ۸)، تاریخ ادبیات در ایران (۶۴۱ -۶۴۰ / ۱)، تاریخ برگزیدگان (۷۱ -۷۰)، تاریخ گزیده (۴۲۰، ۴۱۵ -۴۱۴)، تذکره‌ی روز روشن

(۶۴۳)، تذکره الشعراء (۵۷ –۵۵)، حبیب السیر (۴۴۲ –۴۴۰ / ۲)، الذریعه (۸۵۹ / ۹)، ریحانه (۲۵۲ –۲۵۱ / ۳)، شاعران بی‌دیوان (۳۸۰ –۳۷۸)، شخصیت‌های نامی (۳۸۷ –۳۸۶)، فرهنگ سخنوران (۷۲۸)، الکامل (۲۶۷ –۲۶۶ / ۷)، کشف الظنون (۱۵۰۹)، لباب الالباب (۳۰ –۲۹ / ۱)، لغت‌نامه (ذیل/ قابوس)، مجمع الفصحا (۱۰۸ –۱۰۷ / ۱)، معجم الادباء (۳۳۳ –۲۱۹ / ۱۶)، معجم المؤلفین (۹۱ / ۸)، النجوم الزاهره (۲۳۳ / ۴)، وفیات الاعیان (۸۲ –۷۹ / ۴)، هدیه العارفین (۸۲۵ / ۱)، هفت اقلیم (۹۷ –۹۶ / ۳).

[۲] آتشکده‌ی آذر (۸۳ –۸۲/ ۱)، تاریخ ادبیات در ایران (۶۴۱ –۶۴۰، ۳۰۲، ۲۱۲/ ۱)، تاریخ گزیده (۴۲۰، ۴۱۵، ۴۱۴– ۳۸۸)، تذکرهٔ الشعراء (۵۷ –۵۵)، حبیب السیر (۴۴۳ –۴۴۰/ ۲)، الکنی والالقاب (۳۶۹ –۳۶۸/ ۲)، لباب الالباب (۳۱ –۳۰/ ۱)، لغت‌نامه (ذیل/ قابوس).

وطن پور، ابوالقاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالقاسم وطن پور : فرمانده محور عملیاتی لشکرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیتنامه

بسمه تعالی

بنام معبود یکتا خالق جهان وپروردگار عالمیان وبنام رب العالمین بی همتا وبنام خداوند بخشنده مهربان .

سپاس وستایش مخصوص پروردگار بزرگ است و آفریننده جانهای بی نهایت و پدیدآورنده آسمانها وزمین .

سپاس فقط مخصوص اوست وبه غیر ازسپاس کردن بس نادانی وگمراهی است.حمد وسپاس مخصوص یگانه معبودی است که به وجود آورنده عالمیان است وحمد وسپاس فقط وفقط برای یگانه محبوب قلبها پروردگار عزوجل می باشد.

حمدوسپاس مخصوص آن ذات یگانه ویکتا را که هیچ مثل ومانندی برایش نیست .

بار پروردگارا نمیدانم و نمیتوانم در مدح وستایش تو چه بگویم وچه بنویسم چون تو همه چیز هستی وزبان من بسی قاصراست که بتواند در ستایش تو لب به سخن بگشاید .

بارپروردگارا تو خود از قلب بسیار سیاه من باخبری ومیدانی که من ناتوانم که بتوانم صفات تورا بشمارم .

پروردگارا به من توانائی بیان صفاتت را بده چون من بسیار وبسیار ضعیف وناتوانم .بار پروردگارا خودت بهتر می دانی که من هیچم در مقابلت وکلاً منی در مقابلت وجود ندارد .بار پروردگارا تو مرا از هیچ به وجود آوردی تا بتوانم خودم را بشناسم وهدف از بوجود آمدنم را بفهم ولی ازآنجائیکه من دائماً در پی هواهای نفسانی بودم از تو بسیار فاصله گرفتم ,تو به طرفم آمدی ولی من به طرف نفس رفتم .بارپروردگارا من غرق در منجلاب هوای نفسم شدم وباز تو مرا فراموش نکردی .پروردگارا من بدکردم نافرمانی کردم وستم کردم به خودم واما تو نسبت به من رحم وعطوفت نشان دادی .پس ای خدای من که خیلی خطا کردم وقدری خواهش دلم را پذیرفتم. پس تو نیز باید مرا فراموش می کردی ولی ازآنجائیکه بسیار آمرزنده ای مرا فراموش نکردی .بارخدایا اگر فراموش میکردی من غرق در نفس خود می شدم ولی ای خداوند کریم چقدر تو کریمی که بازمرا فراموش نکردی درحالیکه اگر فراموشم می کردی حقم بود ولی تو بسیار رحیمی .بارپروردگارا از تو عاجزانه ومحتاجانه میخواهم که الان که به سوی تو آمدم وخود اعتراف میکنم به گناهانم مرا بیامرزی وازخانه رحمتت مرا نااميد نفرمائی .

بارپروردگارا بار گناهانم به قدری بردوشم سنگینی می کند که اگر قرار بود دراین دنیا عذاب ببینم مرافشارش به زیر زمین می برد.

بارخدایا الان که فهمیدم که خیلی گناه کردم وبه طرفت روی آوردم این را نیز فهمیده ام که جزتو کسی نیست که بتواند مرا بیامرزد پس خدایا مرا بیامرز تا در روز قیامت از رسولان و امامان وشهدا روسیاه نباشم .

شهادت میدهم که خدا یکی است وهیچ شریکی ندارد ومحمد(ص) رسول وفرستاده او وعلی (ع) ولی او میباشد.

بارخدایا توکه ما را ازگمراهی ها هدایت کردی به سوی نور ومن قسم یادمیکنم به وحدانیت خودت که اگر توفیق به من بدهی به غیر از تو به هیچ احدی سجده نخواهم کرد ودراین موقعیت زمانی سجده کردن به صدام را نرفتن به جبهه میدانم وازآنجائیکه به ما رهبری پیامبر گونه عنایت کردی که به راستی جانم فدایش باد که او بود درسایه امام زمان (عج) ما را رهبری کرد تا چگونه زیستن را بیاموزیم ,در این برهه از زمان که استعمارگران به میهن اسلامی ما حمله کردند وقصد ازبین بردن اسلام عزیز را داشتند. اما پروردگار آنها را خوار وذلیل گرداند ومن به پاسخگویی از رهبر عزیز به جبهه آمدم واین آمدن را از تو ذات یکتا میدانم واین جبهه آمدن سجده نکردن به غیر از خدا میباشد .

بارخدایا به ما توفیق اطاعت از امر رهبر عزیزمان را عنایت بفرما . من که به جبهه آمدم وتورا بیشتر درک کردم وبهترین راه به تو پیوستن را در شهادت میدانم وامیدوارم که این فوزعظیم را نصیب بنده ضعیف وناتوانت گردانی.

بارخدایا شهادت ما را فقط و فقط برای رضای خودت قرار بده . خدایا دوستان وبندگان درگاهت به تو پیوستند وپیش تو سرافراز میباشند ومن اگر شهید نشوم در نزد آنها خجل وشرمنده خواهم بود. ازتو عاجزانه می خواهم ,خدایا من عاشق شهادت هستم ومی دانم لیاقت ندارم ولیاقتش را به من عنایت بفرما ودرآخر ازتو می خواهم مرا در صفوف شهدا قرار دهی ودرآخرین لحظه شهادت افتخار دیدن حسین(ع) را به من بدهی ودرشب اول قبر,علی(ع) وفرزندانش را به فریادم برسانی آمین یا رب العالمین

سخنی با پدرومادر:

اما پدرومادر عزیزو گرامیم چه بگویم برایتان که چقدر شما زحمت برایم کشیده اید ومرا با مهرومحبت بزرگ کردید. چقدر زجرها که به خاطر من کشیده اید و من عوض خوبی کردن به شما بدی کردم وبه شما عزیزان اذیت کردم وبه خصوص به تو مادر عزیزم که من برایت فرزند خوبی نبودم وهیچ موقع به شما محبت نکردم وبسیار بدی کردم ولی شما عزیزان در تربیت من زحمت کشیده اید ومرا به جبهه فرستادید واین جبهه آمدن را مدیون شما عزیزان میدانم .

ازشما می خواهم درشهادت من نگران نباشید وخوشحال باشید که فرزندتان راه حسین (ع) را رفت ودرشهادتم بی تابی نکنید که اجرومزد شما با خداوند تبارک وتعالی می باشد.

پدرومادرعزیزم خداوند درقرآن می فرمائید:

والبته شما را به سختیها چون ترس, گرسنگی ونقص اموال ونفوس وآفات زراعت بیازمایم وبشارت ومژده درآسایش ازآن سختیهای صابران است, آنانکه چون به حادثه سخت و ناگوار دچار شوند صبوری پیش گرفته وگویند ما بفرمان خدا آمده وبسوی او رجوع خواهیم کرد.

پس پدرومادر عزیزصبرکنید وهیچگونه نگرانی به دل را ندهید ودرسر نماز ودعاهایتان دعا به جان امام عزیز وبرای آمرزش گناه من کنید وبه فرامین اسلام عزیز که من در راهش فدا شدم عمل کنید وهمیشه در کارهایتان از امام عزیز پیروی کنید.

واما سخنی با برادران وخواهران عزیزدارم باری عزیزان امیدوارم که از بدیهایی که به شما کردم مرا حلال کنید ومرا ببخشید ودرشهادت من ناراحت نباشید وهمواره پیرو امام عزیز باشید ؛افتخار کنید که برادرتان در راه خدا شهید شد, پس هیچ غم وغصه را در خود راه ندهید وهمیشه درسرنماز ودعاهایتان دعا به جان امام عزیز را فراموش نکنید ودعا کنید که خداوند مرا بیامرزد وهمیشه به فرامین اسلام عمل کنید واز طرف من از تمامی کسانیکه از من بدی دیدند, حلالیت بطلبیدواگر در کارهایتان از امام عزیز پیروی کنید وصبر پیشه کنید اجرومزدشما با پروردگار عالمیان است.

دیگر عرض ندارم وهمگیتان را به خداوند تبارک تعالی می سپارم خداحافظ

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

بارالها ازعمر ما بستان برعمر رهبرا فزا

ابوالقاسم وطن پور

وفا، فخرالدین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در حـدود ۱۲۷۰ در زنجان متولـد شـد. پس از انجام تحصـیلات مقـدماتی چنـدی به شـغل آزاد پرداخت ولی از آن رهگـذر طرفی نبست. تدریجا با مطبوعات تهران شـروع به همکاری نمود و برای آنها مقاله می‌نوشت و همین امر باعث شد با محافل سیاسـی تهران آشـنا شود و رفت و آمـدی پیـدا کند از جمله جزو پرقیچیهای وثوق‌الدوله بود. در ۱۳۰۰ امتیاز روزنامه شـهاب را گرفت و در همان سـال آن را انتشـار داد و در محافـل مطبوعـاتی تهران خیلی زود جـای خـود را بـاز کرد و از غـالب روزنامه‌هـای آن روز جلو افتـاد، مخصوصـا انتقـادات تؤام با منطق و ارائه راه حل بیشتر توجه مردم را به او جلب نمود. در ۱۳۰۱ قوام‌السلطنه رئیس‌الوزراء وقت اداره روزنامه رسـمی کشور را که چنـدی تعطیل شـده بود به او واگـذار نمود. وفا با علاقمنـدی روزنامه را حیات جدید بخشـید و پس از مـدتی کوتاه رونق سابق خود را پیـدا کرد ولی علاقه و دلبسـتگی وفا بیشتر به روزنامه خودش بود. در دوره پنجم مجلس یک اقلیت در مجلس برای مبارزه با رضاخان تشـکیل شـد و سـید حسن مـدرس در رأس آن قرار داشت. این اقلیت تعدادی از جراید را با خود همراه نمود، دوازده روزنامه از جمله شـهاب جزء اقلیت تعدادی از جراید را با خود همراه نمود، دوازده روزنامه از جمله شهاب جزء اقلیت قرار گرفته با رضاخان به مبارزه پرداختند مخصوصا پس از قتل میرزاده عشـقی مدیر روزنامه قرن بیسـتم مدیران این جرائد در مجلس تحصن اختیار نمودنـد. بعـد از تغییر سـلطنت غالب روزنامه‌های مخالف تعطیل شد و روزنامه شـهاب نیز انتشار نیافت و مدیر آن به اسـتخدام دسـتگاه دولتی درآمد. چندی رئیس بلدیه اصـفهان شد، بعد از آن در وزارت فوائد عامه و اداره صـناعت و وزارت پیشه و هنر مشـاغلی به وی ارجـاع گردیـد تـا سـرانجام مـدیر کـل وزارت پیشه و هنر شـد و سالهـا در آن سـمت بـاقی مانـد. پس از بازنشسـتگی در مجلس سـنا مشـغول خـدمت شـد و ریـاست دبیرخـانه‌ی مجلس مزبور را برعهـده گرفت، در حقیقت معاونت اداری مجلس سنا با او بود. قریب ۲۵ سال قسمت مزبور را بر عهده داشت تا در ۱۳۵۷ محل کار خود را ترک نمود.

فخرالدین وفا در جوانی با دختر میرزا حبیب‌الله شبیر قاضـی عالیرتبه دادگستری ازدواج کرد. پس از مرگ شبیر ارث بسـیار زیادی به همسـر او تعلق گرفت، قسـمت اعظم زمین‌های جنوب تهران و قسـمتی از زمین‌های اطراف قم متعلق به شبیر بود. شبیر دو دختر بیشتر نداشت یکی از آن دو همسـر سرهنگ حسنعلی شقاقی بود که در واقعه سمیرم به شهادت رسید و وفا در حقیقت به تمام دارائی پدر همسـر خود دست یافت و با نفوذی که در مجلس سنا داشت به ازدیاد این ثروت افرود. در حدود ۹۰ سالگی در تهران درگذشت و یک فرزند از او باقی ماند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وفایی اقدم، رضاقلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا قلی وفایی اقدم : فرمانده گردان حبیب ابن مظاهر(ره)لشگر مکانیزه ۳۱ عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۵ در خانواده ای مذهبی و متوسط در شهرستان مراغه به دنیا آمد . به هنگام تولد ، پدر رضاقلی در تبریز کارمند بهداری بود . خانواده وفایی اقدم در یک منزل استیجاری در تبریز به سر می بردند . مادرش خانم بتول زورمند واحد در خصوص دوران بارداری دومین فرزندش رضاقلی نقل می کند :

در زمانی که رضا را شش ماهه حامله بودم به علت شدت بیماری در بیمارستان بستری شدم در حالی که به خاطر سلامتی بچه بسیار نگران بودم . وقتی پزشک معالج بی تابی مرا دید گفت : « این قدر نگران نباش بچه شما به سلامتی به دنیا می آید . »

رضاقلی دوران کودکی را در کودکستانی در تبریز سپری کرد و پس از آن کلاس اول را در همان جا گذراند و سالهای باقی مانده را در مدرسه دکتر شمشیری مراغه ادامه داد . دوره راهنمایی را در مدرسه فیروزی (باهنر فعلی) و دبیرستان را در مدرسه فردوس مراغه طی کرد . در تمام این دوران فردی باهوش بود . مادرش در خصوص استعداد و هوش او می گوید :در کلاسی که قرار بود معلم از بچه ها درس بپرسد وقتی نوبت به رضاقلی رسید نتوانست پاسخ دهد و از چند نفر دیگر درس را پرسید . در این فاصله او با گوش دادن آنها را حفظ کرد . گفت : من آماده هستم تا پاسخ دهم . وقتی معلم پاسخهای صحیح را شنید بسیار تعجب کرد و گفت : شما با این استعداد و هوش چرا درس را حاضر نمی کنید . معلوم است شاگرد زرنگی هستی .

او از عنوان جوانی با مسائل مذهبی آشنا بود و مرتب در جلسات سخنرانی مذهبی در مساجد و محافل مذهبی حضور می یافت . مادر وی نقل می کند :

زمانی که امام خمینی (ره) به نجف تبعید شده بود ، قرار بود جهت زیارت به کربلا برویم . هنگام خداحافظی رضا گفت : « از شما درخواستی دارم . اول اینکه چند نفر از دوستان من توسط رژیم شاه به علت اجرای تئاتر علیه رژیم دستگیر شده اند ، برای آنها نزد امام حسین (ع) دعا کنید تا آزاد شوند . دوم اینکه وقتی به عراق رسیدید حتماً به محضر آقای خمینی بروید . » من در آن زمان حضرت امام (ره) را نمی شناختم . گفتم من ایشان را نمی شناسم و پدرش نیز گفت که اگر نام ایشان را به زبان بیاوریم ما را دستگیر می کنند . ولی رضا مرتب اصرار می کرد که حتماً ملاقات حضرت امام (ره) برویم .

با تشکیل گروه های مختلف تئاتر و اجرای نمایشهای گوناگون در مدرسه و شرکت در جلسات قرآن و نماز جماعت دیگران را به مسائل اعتقادی – مذهبی تشویق می کرد . یکی از دوستانش در خصوص فعالیتهای انقلابی و شجاعت و جسارت وی چنین نقل می کند :

اوایل سال ۱۳۵۷ زمانی که راهپیمایی های مختلفی علیه شاه صورت می گرفت ، ما بیشتر در مساجد تجمع می کردیم و یا در راهپیمایی شرکت می کردیم . در یکی از آن روزها با رضا به مسجد رفته بودیم . جمعیت زیادی در مسجد تجمع کرده بودند و روحانی در بالای منبر سخنرانی می کرد . در یک لحظه روحانی در بین سخنرانی اش مکث کرد ، در همین حال بلافاصله رضا بلند شد و با صدای بلند برای سلامتی حضرت امام (ره) صلوات فرستاد و این اولین صلوات بود که در شهر مراغه به طور علنی برای حضرت امام (ره) نثار شد .

قبل از انقلاب وارد دانشسرای تربیت معلم شد و پس از اتمام این دوره و کسب مدرک فوق دیپلم در شهرستان مراغه و آذرشهر و تبریز به شغل معلمی پرداخت . در دوران تحصیل در دانشسرای تربیت معلم با یکی از همکلاسی هایش به نام خانم مهرانگیز تجاری ، اهل تبریز آشنا شد که این آشنایی به ازدواج انجامید . ازدواج آنان در کمال سادگی و با صد هزار تومان مهریه پاگرفت و زن و شوهر با شغل معلمی زندگی مشترک خود را آغاز کردند .

همزمان با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در رشته تاریخ دانشگاه تهران پذیرفته شد ولی به خاطر حضور در جبهه از ادامه تحصیل بازماند . سپس به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و با گذراندن دوره های آموزش نظامی به جبهه کردستان (شهر مهاباد) اعزام شد و پس از مدتی به شهر میاندوآب رفت . در این زمان مسئولیت روابط عمومی سپاه مراغه و پس از آن اطلاعات سپاه مراغه را عهده دار گردید و عملیات مختلف سپاه مراغه را فرماندهی می کرد . علاقهٔ او به تحصیل سبب شد که بار دیگر در دانشگاه تربیت معلم تبریز در رشته ادبیات فارسی در سال ۱۳۶۲ پذیرفته شود و تا اسفند ۱۳۶۳ این دوره تحصیلی را ادامه داد . در همین دوره عضو فعال انجمن اسلامی دانشگاه بود . مشغله زیاد و حضور مستمر در جبهه های جنگ سبب شد که با وجود دارا بودن دو فرزند پسر به نامهای احمد و مصطفی ، کمتر در خانه حضور داشته باشد و همواره از این مسئله اظهار نارضایتی می کرد . در نامه ای از جبهه برای همسرش نوشت :

زندگی اینطور است ، عده ای در رفاه و همیشه در کنار زن و بچه و پدر و مادر ، اما بی هدف و بی جهت و آخرتش هیچ ! و عدهٔ دیگری مثل من نه پدر خوبی هستند که حق پدری را بتوانند ادا کنند نه همسر خوبی ، چه در سفر چه در حضر در تبریز هم نمی توانستم به شما برسم ، در سفر هم این جوری است ، آدم گاهی شرمنده همسر می شود ، اما همه اینها به یک چیز می ارزد و در برابر یک چیز قابل تحمل است و آن هم حفظ اسلام و تلاش در بقا و اعتلای اسلام است .

مسئولیتهای مختلفی در پشت جبهه داشت : مسئول بازداشتگاه سپاه تبریز و یکی از بخشهای اطلاعات سپاه منطقه پنج کشوری بود و در دادگاه انقلاب اسلامی تبریز نیز عنوان بازپرس و دادیار داشت ، به همین خاطر بارها مورد ترور منافقین واقع شد . در جبهه های جنگ بسیار شجاع و دلیر بود . در این باره یکی از همرزمانش نقل می کند :

در مالکیهٔ سوسنگرد بودیم و عراقی ها پس از تصرف هویزه به سوی سوسنگرد در حال حرکت بودند و بستان نیز در دست دشمن بود . هنگام شب در سوسنگرد بودیم که متوجه شدیم بر اثر اصابت گلولهٔ تانک دشمن منبع آب مالکیه منهدم شده است و عراقی ها گروه گروه به سمت نیروهای ایرانی می آیند و با شلیک گلولهٔ تانک در حال پیشروی هستند . بچه ها با اینکه به شدت مقاومت می کردند ولی به دلیل پیشروی سریع نیروهای دشمن مستأصل شده بودند و تصمیم گرفتند که به سمت سوسنگرد عقب نشینی کنند . در این وضعیت رضا وفایی مسئول گروه ، راضی به عقب نشینی نشد و هر لحظه پیشروی دشمن بیشتر می شد و کم مانده بود که بین ما و دشمن جنگ تن به تن صورت گیرد . در این حال آقا رضا گفت که « من چشمانم را می بندم هر کس خواهد می تواند از صحنهٔ درگیری عقب نشینی کند ولی من می مانم و هر کس خواست می تواند با من بماند . » وقتی روحیهٔ ایشان را دیدیم تصمیم گرفتیم تا آخرین لحظه بجنگیم اما پس از آن فرماندهٔ سپاه منطقه صلاح را در عقب نشینی دیدند و ما نیز به سوسنگرد عقب نشینی کردیم .

او با وجود داشتن سمت فرماندهی بسیار فروتن و متواضع بود و همواره خود را یک بسیجی ساده می دانست . دوستان وی نقل می کنند که همواره سعی می کرد با بچه ها انس و الفت داشته باشد و آنقدر با بچه ها صمیمی شده بود که حضور یک مقام بالاتر را در بین جمع احساس نمی کردند و ته ماندهٔ غذای بچه ها را می خورد . در تمام کارها پیشرو بود به صورتی که یکی از دوستانش نقل می کند :

بعد از اتمام آموزش نظامی قرار بود به جزیرهٔ مجنون برویم . آنجا لازم بود که گونیها را پر از خاک کنیم تا از تیررس مستقیم دشمن در امان باشیم . آقا رضا اولین کسی بود که خودش اقدام به این کار کرد و به هیچ کس هم نگفت که برای کمک بیاید .

حتی هنگامی که پل های موجود [پلهای خیبر] در جزیره مجنون آتش گرفت به سرعت همراه بچه ها به ترمیم و تعویض پلهای سوخته اقدام کرد .

در خصوص دیگر خصوصیتهای رفتاری وی دوستانش نقل می کنند :

قبل از انقلاب بسیار دوست و رفیق داشت و این که یک نفر اینقدر مورد توجه دیگران باشد برای من عیب بود . بعدها فهمیدم که ایشان به بچه ها می گفت : « هر کس می خواهد با من دوست باشد باید به نماز جماعت برود و به این طریق در آن زمان خیلی از بچه ها را به سمت مساجد می کشاند . »ایشان فرمانده گردان حبیب بن مظاهر بود و امکان استفاده از بسیاری از امکانات را داشت ولی هیچگاه از امکاناتی که از پشت جبهه برای منطقهٔ جنگی ارسال می شد استفاده نمی کرد . همچنین در خصوص وظیفه شناسی اش به یاد دارم که مدتی احساس کردم که در طول شبانه روز فقط دو ساعت (از ۲ الی ۴ صبح) می خوابد . وقتی به ایشان گفتم که این مقدار برای استراحت شما کافی نیست ، در پاسخ گفت : « به دلیل مسئولیتی که دارم اگر زیاد بخوابم ممکن است اگر خبری شود بی خبر بمانم و به وظایفم خوب عمل نکنم . »

بسیار کم غذا می خورد و سر سفره به مختصر طعامی بسنده می کرد . وقتی علت را پرسیدم ، گفت : « شکم پر مانع عبادت انسان است و معرفت و شناخت را از انسان سلب می کند . »

به نظم و انضباط بسیار تأکید داشت و هیچگاه اجازهٔ بی نظمی به نیروهایش نمی داد . این موضوع را همهٔ بچه های گردان می دانستند و همواره سعی می کردند با انضباط باشند . خاطرم هست یک بار یکی از نیروها مرتکب بی انضباطی شد و بلافاصله وی را ترخیص کرد و با قاطعیت با این مسئله برخورد کرد . در عین حال زمانی که در جزیرهٔ مجنون بودیم پد ۶ بر عهدهٔ گردان ما بود و جلوتر از این پد در میان نیزارها پنج الی شش پاسگاه داشتیم . فرماندهٔ یکی از این پاسگاه ها فردی به نام علی اسدی کیا بود که همواره به طور منظم گزارشهای خود را برای ایشان ارسال می کرد . زمانی که آقا رضا این گزارشها را مطالعه می کرد دائماً به من می گفت : « چقدر آقای اسدی کیا منظم و دقیق است و خیلی عالی گزارش تهیه می کند . » و مرتب وی را تشویق می کرد و از ایشان تعریف می کرد .

روز نیمه شعبان بود . که به اهواز رفتیم آقا رضا برای پدرش که اتفاقاً در اداره بود زنگ زد . در حالی که نمی دانستیم روز تعطیل است بعد از اتمام مکالمه گفت : « چند مطلب را می خواهم به شما عرض کنم . » گفت : « من موقع آمدن به جبهه کلاً چهل هزار تومان پول داشتم . می دانی اینها را چکار کردم ؟ » گفتم نه ! گفت : « از این مقدار بیست هزار تومانش را به جبهه کمک کردم و بیست هزار تومان دیگر را برای بازسازی قصر شیرین که به عهده استان آذربایجان شرقی است دادم . دیگر هیچ پولی در خانه ندارم . با ارزش ترین چیزی که در خانه داشتم یک دستگاه یخچال بود که آن را به یکی از دوستانم که تعداد فرزندانش زیاد بود ، دادم . » بعد گفت : « هیچکس این مطلب را نمی داند حتی پدرم . »

من و آقا رضا در یک سنگر بودیم و دائماً در کنار هم به سر می بردیم . همواره با خود زمزمه ای می کرد ولی من چیزی از آن متوجه نمی شدم و خجالت می کشیدم از ایشان بپرسم . بالاخره یک روز پرسیدم با خود چه زمزمه می کنید . برای من هم بخوانید . گفت : « شعری بر ذهنم حک شده است که آن را می خوانم . » و این طور خواند :

عاشقان را سر شوریده به پیکر عجب است

سر نه عجب ، داشتن سر عجب است

و افزود : « دوست دارم من نیز همانند حضرت امام حسین (ع) سر خود را از بدن جدا کنم و به خدا تقدیم کنم . »

چنین نیز شد . هنگام شهادت سرش را در راه دوست تقدیم کرد و پیکرش بدون سر در قبر گذاشته شد . درباره نحوه شهادت رضاقلی وفایی اقدم ، همرزم وی بیان می کند :

در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۴ جهت تعویض و تعمیر پلهای خیبر در جزیرهٔ مجنون درخواست قایق بزرگ کرده بود تا به وسیله آن با تعداد بیشتری از بچه ها سریع تر آماده سازی پلها را انجام دهد و این درخواست دیر عملی شد . بنابراین خودش به همراه چهار نفر دیگر سوار قایقی شد و به تعمیر پلها پرداخت . این کار از صبح زود تا ظهر به طول انجامید . حدود ساعت سه بعد از ظهر ،

دشمن مواضع آنها را شناسایی کرد و اقدام به شلیك خمپاره کرد که سه گلولۀ خمپاره به قایق آنها اصابت کرد و در اثر آن سر وفایی اقدم از بدنش جدا شد و به شهادت رسید . پیکر وی به همراه پیکرهای سه شهید دیگر (شهید عسگر خلفی ، شهید متذکر و رانندۀ قایق) همراه قایق به زیر آب رفت و مدت بیست و چهار الی سی ساعت در آب ماند و پس از سی ساعت اجساد آنها توسط یکی از دوستان وی پیدا شد .

زمانی که پیکر رضا وفایی پیدا شد متوجه شدند که به مصداق شعری که زمزمه می کرده است سرش از بدنش جدا شده است . همرزم او خاطره ای را از قبل از شهادتش نقل می کند :

شبی که فردای آن رضاقلی وفایی به شهادت رسید من و ایشان به اتفاق به اهواز رفتیم . در آنجا بودیم که ایشان گفت : « می خواهم به حمام بروم ولی می ترسم اگر به حمام بروم ماشینی که در اختیار ماست و متعلق به بیت المال است آسیب ببیند . » به ایشان گفتم که مسئله ای نیست و من کنار ماشین می ایستم و مراقب هستم . ایشان قبول کرد و پس از اینکه از حمام آمد حدود ساعت یك بامداد بود که به سنگر رسیدیم . بسیار تشنه بود و پس از اصرار برایش چای درست کردم و بعد خوابیدم . در عالم رویا دیدم که آقا رضا به همان صورتی که همواره می نشست ، نشسته است و به من می گوید دفتر آمار بچه ها را بده . و من سریع دفتر را به ایشان دادم . پس از ورق زدن دفتر روی پنج نفر از اسمها که در دفتر بود دست گذاشت و گفت اینها رفتنی هستند و سپس دفتر را به من پس داد . وقتی بیدار شدم دیدم ایشان بیرون از سنگر است . نماز صبح را با هم خواندیم . سوار قایق شد و برای تعمیر پل رفت و زمانی که به همراه سه نفر دیگر به شهادت رسید متوجه تعبیر خواب خود شدم .

مزار شهید رضاقلی وفایی اقدم در گلشن زهرا (س) شهرستان مراغه واقع است .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

وکیل زاده، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابراهیم وکیل زاده : مسئول تعاون لشکر ویژه ۲۵ کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سلام بر تن خسته ، سلام بر روح رسته ، سلام بر کالبد شکسته ، سلام بر بار سفر بسته ، سلام بر عرش نشسته ، ... باز سخن از عشق است ، سخن از ایثار ،سخن از فداکاری ، سخن از عاشقی عارف، رسته از جان شسته ، سخن از فداکاری ، فداکاران . سخن ، سخن ازعبدی که با معبودش رازها داشت و سخن از عبدی که در عشق ، چون پروانه می سوخت و از هر سوختنی ، لذتی تازه در روحش دمیده می شد.

ابراهیم وکیل زاده در سال ۱۳۳۹ در قریه دیزج (اسکو) در خانواده مذهبی ،چشم به جهان گشود. در قیام ۱۵ خرداد ۴۲قم ، شهید ابراهیم سه سال بیشتر نداشتند که همراه پدر و مادرش به مشهد جهت زیارت ثامن الائمه رفته بودند . در قم نظاره گر دیوارهای خونین مدرسه فیضیه که سه روز قبل اتفاق افتاده بود شدند ... از اول کودکی به نماز اهمیت می داد و با، هوش و متانت خاص، تقیدش به احکام اسلام از خصوصیات بارز او در کودکی بوده ، در سال ۱۳۴۵ همراه خانواده به تبریز جهت سکونت عزیمت نمودند و در ۷ سالگی، وارد دبستان شیخ محمد خیابانی شده و دوره ابتدائی را در این دبستان پایان نموده و دوره راهنمائی را در مدرسه راهنمائی تحصیلی پناهی، آغا ز کردند. هنگام تحصیل وی در دوره راهنمائی مصادف با آغاز انقلاب شکوهمند ملت ایران بوده و در سال ۵۶ ندای حق طلبانه رهبر مسلمین حضرت امام را، شنید و از اواخر ۵۶ فعالیت خود را با دیگر دوستان بر علیه رژیم

ستم شاهی با پخش کردن اعلامیه حضرت امام (ره) شروع کرد و مدرسه را ناقص گذاشته، در اکثر اعتصابات و راهپیمائیها بر علیه رژیم ظالم شرکت می کرد و در جلوراهپیمائیها با بلند گوی دستی شعار میداد ...

آری ایشان یکپارچه نور بودند که محفل دوستان را روشنائی می بخشید و اعمال و رفتار او سر مشق درس و زندگی و صبر و استقامت و پایداری بود . بعد ازپیروزی انقلاب اسلامی ، با تلاش زیاد و با همیاری شهید ستار داداشی، انجمن توحیدی مسجد غریبلر و کتابخانه مسجد مذکور را تشکیل دادند ، شب و روز درفعالیت بوده و با تشکیل کمیته انقلاب اسلامی به عضویت کمیته در آمد و چند ماه در کمیته به فعالیت خود ادامه داد ، چند ماه ازخدمت وی در کمیته نگذشته بود که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل شد . به سپاه علاقه خاصی داشت و این عشق تا آخرین دقائق حیات پر افتخارش ،هر لحظه افزونتر می شد. به عضویت سپاه در آمد و در این جایگاه مقدس بود که، روح اواوج گرفت. شهید وکیل زاده همیشه در مقابل انحرافها و کج روی ها می ایستاد وهمیشه از حضرت امام خمینی (ره) می گفت : شهدا تنها خدا مقامشان را می داند و بس .

از شهیدانی که فنای فالله شده و به مقام عندربهم یرزقون رسیده اند ... در اوایل سال ۵۹ بنا به وظیفه شرعی ازدواج کرد و دراواسط ۵۹ به سپاه قائم شهر انتقال یافت و در سپاه قائم شهر مسئولیت سپاه تعاون را بر عهده گرفت ، در آن موقع بنیاد شهید قائم شهر را، نیز تشکیل داده و درخدمت خا نواده های شهداء، شب و روز نمی دانست. خیلی عاشق خدمت به این عزیزان بود ، شهید چون شمعی در محفل تمامی خانواده های شهداء می سوخت وهمواره در تلاش نگه داشتن محفل معنوی این خانواده ها بود. او با حضور خود بر سر سفره خانواده های شهداء، سعی در پر کردن جای خالی فرزندان شهیدشان بود وبا جملات شیرین و دلنشین خود ،علاقه اش را به شهیدان و خانواده های آنها ابراز می داشت . چنین عاشق حسین و کربلادر میان ما زندگی می کرد ، با شروع جنگ تحمیلی، دشمنان اسلام بر انقلاب اسلامی، با حضور در جبهه های حق علیه باطل به فعالیت خود ادامه می داد. همیشه قبل از عملیاتها از لشگر ویژه ۲۵ کربلا ،برایش پیام می فرستادند. با اینکه مسئول تعاون سپاه قائم شهر بود، مسئولیت، تعاون لشگر ویژه ۲۵ کربلا را به عهده داشتند و در عملیاتها شرکت داشت ، ایشان شب و روز در دیدار ا ز خانواده های شهداء و رزمندگان بود. برای اولین بار ستاد پشتیبانی از خانواده ا ی رزمندگان را در قائم شهر تشکیل داد که از طر ف حجت الاسلام رفسنجانی مبلغی هدیه، به این ستاد فرستاد ودر خطبه های نماز جمعه تقدیر و تشکر نمودند ، تعاون سپاه، محل رسیدگی به مشکلات خانواده های شهداءبوده است ، امت حزب الله قائم شهر ،بیشتر از ما او را می شناختند . آری شهید وکیل زاده در فراق شهیدان زحمت می کشید، در فراق عزیزانی که از هر کدام هزاران خاطره داشت همیشه در عشق شهادت می زیست و ازشهادت صحبت میکرد ، همیشه در تلفن به مادرش می گفت ، مادر تو چطور به ما شیر داده ای که شهید نمی شویم و ... وقتی برادر زاده اش حسن وکیل زاده درعملیات کربلای ۵ به شهادت رسید خیلی خوشحال بود.می گفت: طلسم شکسته شد و راه باز شد . خلاصه شهیدبزرگوار وکیل زاده قرار بود دوم اردیبهشت ماه ۶۶عزام شود که در ۲۸ فروردین در خواب شهید مهندس صفر روحی، که یکی از رفقای شهید ابراهیم وکیل زاده بود می بیند ،شهید روحی به ابراهیم میگوید بیا و تارمضان پیش ما ، حتی شهید ابراهیم در جواب میگوید :صفر جان سه بچه ام مریض هستند حالا نمیتوانم بیایم بعد شهید روحی تأکید میکند میل با خودت است، مامیگوئیم بیا که خواهی آمد و...صبح شهید وکیل زاده از خواب بیدار می شود و خوابش راتعریف میکند و بعد به مزار شهداء میرود و اظهارمیکند که شهداء دعوتم کردند و باید برو م . در ۲۹فروردین ماه سال ۶۶ با رفقایش حرکت میکنند و درتهران جهت خداحافظی به منزل خواهرش میرود و درآنجا با خنده میگوید که خواهرم بیا خداحافظی کنیم که شهداء مرا دعوت کردند، می روم و ... خلاصه درعملیات کربلا (۱۰) در ارتفاعات مشرف بر شهرك ماوت عراق، دعوت حق را لبیک گفته و در آن محفل مقدس ، عاشقی خود را امضاء کرد و به آرزوی دیرینه خود که شهادت بود رسید . در دوم ماه رمضان با زبان روزه (بنابه گفته همرزمان ا ش) به فیض شهادت نائل می گردد . امروز در ست است که شهید ابراهیم وکیل زاده در سر سفره های خانواده های شهداء نمی نشیند ،درست است که ابراهیم

شبها به خانه شهداء نمی رود ،درست است که ،بر سر سفره پدر و مادر و همسر وفرزندانش نمی نشیند ، او حالا بر سر سفره پروردگارش در کنار یاران صدیق حضرت امام زمان (عج) در کنار رهبر و فرمانده اش حضرت ا مام خمینی (ره) می نشیند و ضمناً شهید دارای سه فرزند بنامهای سمیه، یاسر، نسیبه بود که بعد از شهادت، فرزندش بدنیا آمد، که نام پدر شهیدش ،ابراهیم را بر فرزند رهرواش گذاشتند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریزومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

وکیل زاده، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن وکیل زاده : معاون فرمانده گروهان دوم از گردان حبیب ابن مظاهر(ره)لشگر ۳۱مکانیزه عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۴۶ چهار سال بعد از آغاز نهضت امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲در روستای دیزج اسکو در خانواد ه ای مذهبی چشم به جهان گشود .

چند سال بعد با خانواده اش به تبریز عزیمت نمود . تحصیلات ابتدائی و راهنمائی را در مدرسه ابوریحان واقع در خیابان عباسی با کسب رتبه شاگرد ممتاز به اتمام رساند وبعد برای ادامه تحصیل در دبیرستان شهید مدنی (دهقان سابق) ثبت نام کرد .

زمانی به دنیا قدم گذاشت که نهال انقلاب جوانه زده و امواج رهایی بخش اسلام به خروش آمد ه بود .

از سربازانی بود که با رهبری امام خمینی به یاری اسلام شتافتند وبرای پایداری اسلام فداکاری وجانفشانی بسیاری کردند. اومشمول فرموده امام بود که در جواب شاه خائن که از یارانش سوال کرده بود؛ وامام در پاسخ گفته بودند :سربازان من در گهواره ها هستند.

در کودکی شعارهای حسینی را بر دل و زبان داشت و به دنبال فرصت بود تا به آنها جامه عمل بپوشاند . زمان گذشت وانقلاب اسلامی به رهبری امام عزیزمان آغاز شد، آن موقع حسن در سن ۱۰ سالگی بود که برای سرنگونی شاه ملعون همراه پدر و برادرش در راهپیمائی ها ومبارزات برعلیه رژیم ستم شاهی شرکت می کرد .

ایمان و آگاهی ایشان بود که خود را از فساد و تاریکی دوران پهلوی دور نگه داشت و با قیام امام خمینی خود را به ساحل حقیقت و روشنائی رساند .

رژیم جنایتکار پهلوی سرنگون شد وانقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید .

بعد از انقلاب اسلامی حسن در مسجد و پایگاه بسیج فعالیت چشمگیری داشت ؛بیشتر اوقات خود را با همسنگرانش در مسجد و پایگاه بسیج برای خدمت به اسلام و مسلمین می گذراند . همیشه پیشتاز مبارزه با افکا ر منحرف بود.

به امام خمینی ویارانش عشق می ورزید .همیشه می گفت:سعی کنید از امام امت که ولی فقیه و راهنمای ما و نائب به حق امام زمان (عج) است پیروی کنید و به فرامین آن بزرگوار جامه عمل بپوشانید ، که همه مدیون اوهستیم .

او در دورره ی دبیرستان ثبت نام می کند اما قبل از آنکه وارد دبیرستان شود بدون اطلاع پدر و مادر به بسیج می رود و عضو این نهاد مردمی می شود.

یک هفته مانده به آغاز سال تحصیلی ۱۳۶۰ , حسن پدرش رابه بسیج برد و با اینکه به دلیل سن کمی که داشت ,مسئولین مانع رفتنش به جبهه می شدند اما با برخوردی قوی ومحکم وبا اعتقاد راسخ به ولایت فقیه و انقلاب اسلامی وبا اصرار رضایتنامه ی

پدروموافقت مسئولین را به دست آورد .او موفق شددرسی ام شهریور ۱۳۶۰ به آرزوی دیرینه خود یعنی حضور در جبهه نبرد حق علیه باطل ودفاع از کشوربرسد.

باشور وشوق به تهران میرود . از او می خواهند در تهران بماند و در آنجا خدمت کند .چند هفته ای در تهران برای حفاظت زندان اوین می ماند اما طاقت نمی آورد و به کردستان میرود .اودراولین ماموریت خود که ۴۵ روز طول می کشد با فداکاری و از خود گذشتگی در آزاد سازی روستاها وشهر های کردستان از وجود ضد انقلاب ودشمنان مردم ,به خصوص در منطقه کامیاران و مریوان فعالیتهای چشمگیری می کند. از نظر جسمی کوچک بود اما رفتن به منطقه کوهستانی کردستان و آشنا شدن با جنگهای طاقت فرسای کوهستانی قدرت وتوانائی جسمی خوبی به او داد.با آغاز امتحانات ثلث اول به تبریز بر می گردد و با فعالیت بیشتر در کلاس درس، موفق می شود امتحانات را با نمرات خوب پشت گذارد. اومدرسه ودرس خواندن را سنگر دوم معرفی می کند .

دریادداشتهایش می نویسد:

"وقتی که در آبانماه سال ۱۳۶۰ از جبهه کردستان برگشتم خواستم تحصیل خود را ادامه دهم .روزها برایم سخت می گذشت حتی نمی توانستم در کلاس بنشینم . این را نیز یاد آور بشوم که من قبل از اینکه به جبهه بروم به درس علاقه زیادی داشتم وآنهم به رشته علوم تجربی ,چرا که می خواستم بعد از اتمام تحصیل خدمتی به اسلام ومملکت اسلامی بکنم ولی بعد از اینکه از جبهه برگشتم دیگر آن علاقه خود را از دست داده بودم چرا که جبهه عالمی دیگر است وانسان را به سوی خود جذب می کند.

دیگر عاشق جبهه شده بودم ,عاشق جهاد و این علت باعث شد آن علاقه ای که به درس خواندن داشتم از من شسته شود .جبهه جائی هست که همه را وادار می کند به سوی او برگردد. تمام علاقه های فرد را از خودش میگیرد وکسی هم که به جبهه برود همه میدانند عاشق شهادت خواهد شد و به شهادت عشق خواهد ورزید .من چند ماهی بااینکه روزها برایم سخت می گذشت نشستیم وچند مرتبه نیز به پدرم گفته بودم که بگذارید به جبهه بروم ولی میگفتند حالا تو درست رابخوان که مدرسه نیز سنگر است .

ناحق نگویم که پدرم نیز راست می گفت ولی چه کار می توانستم بکنم ,عاشق جبهه شده بودم؛ نمی توانستم درس بخوانم . روزها با سختی می گذشت تا اینکه اوائل اسفند ماه سال ۱۳۶۰ بود که به پدر م پیشنهاد کردم که به جبهه بروم چون می دانستم در عملیاتی صورت خواهد گرفت. پدرم نیز قبول کرد و در دهم اسفندماه سال ۱۳۶۰ که خواستم به جبهه اعزام بشوم دیگر شاد بودم . چون به چیزی که عاشقش بودم رسیدم" .

سال اول دبیرستان را نیمه تمام می گذارد و عازم جبهه می شود. حسن با رفتن به جبهه روح تازه ای به خود گرفت و در جهت تکامل روحی وجسمی برای رسیدن به خدا حیاتی دیگر یافت.او در طول چهار سال که درجنگ وجبهه حضورداشت ، دلاور مرد سنگر جبهه ها و یکی از رهروان و شیفتگان حسینی بود.

در سن نوجوانی با جبهه آشنا شد و عاشقانه در رابطه با جبهه فعالیت می کرد. وقتی هم به مرخصی می آمد تلاش بسیاری را برای جذب نیرو می کرد. اودر مساجد و محله حاضر می شد و دوستان وآشنایان را برای اعزام به جبهه دعوت میکرد.

همیشه دنبال این بود که کی عملیات خواهد شد تا با بیرون کردن متجاوزین به کشور , دل مردم وامام را شاد کند .اولین عملیات بزرگی که حسن در آن شرکت نمود عملیات پیروزمندانه فتح المبین بود که در اول فروردین ماه ۱۳۶۱ به آزادسازی مناطق غرب شوش و دزفول وبا پیروزی رزمندگان اسلام انجامید .

عملیات بعدی الی بیت المقدس بود که در اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ انجام می شود و نتیجه آن آزاد سازی سوسنگرد و خرمشهر است. این عملیات که به اعتراف کارشناسان نظامی دنیا معجزه ی ایرانیان نام گرفت شور و شوقی در مردم و رزمندگان به وجود آورد که می توان گفت سرنوشت جنگ به نفع جبهه اسلام تغییر کرد .حسن از اینکه در این عملیات هم با پیروزی و سربلندی و با دستی پر به آغوش مردم بر می گشت خیلی خوشحال بود .مردم به استقبال او ورزمندگان دیگر شتافتندو در راه آهن تبریز با قربانی کردن

گوسفند و پخش شیرینی به آنها خوشامد گفتند.

بعد از مراسم استقبال برای تجدید میثاق با شهدای عملیات با پای پیاده از راه آهن تا مزار شهیدا ن در وادی رحمت رفتند .

وقتی از همسنگرانش کسی به شهادت می رسید خیلی ناراحت می شد و می گفت: من چطور میتوانم در جلو چشم این خانواده های شهدا ظاهر شوم , آنها فرزندان و اموال خود را برای دفاع از اسلام وکشورداده اند و دین خود را به اسلام ادا کرده اند و با ایمانی قوی و قامتی بلند ایستاده اند .

او بعد از اتمام مرخصی به جبهه بر میگردد و عاشقانه در عملیات رمضان که بیست و سوم تیر ماه ۱۳۶۱ در منطقه شلمچه شروع شده بود ,به عنوان آرپی چی زن ودر خط مقدم ,جلوی تانکهای عراقی میرود وبعد از چند ساعتی جنگیدن با ترکش توپ از ناحیه لب و سینه مجروح شده و به پشت جبهه انتقال می یابد که با هواپیما مستقیم به تبریز می آورند و در بیمارستان بستری می شود .

بعد از عمل جراحی و درمان به منزل میرود وچند ماهی در منزل استراحت کرده و دوباره باعشقی بیشتر به خدا عازم جبهه می شود و در انتظار عملیاتی دیگر لحظه شماری می کند .

او قبل از عملیات نامه ای نوشت که حاکی از عشق به شهادت و دیدار معشوق بود .

"پدرم و مادرم دنیا زود گذر است وماهم در این دنیا ماندنی نیستیم ، روزی آمده ایم و روزی هم به طرف معشوق خویش خواهیم رفت پس ما ترس از شهادت نداریم ما با آغوش باز شهادت را طالبیم .

مرگ اگر مرد است گو پیش من آی

تادر آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از او عمری ستانم جاویدان

اوزمن دلقی ستاند رنگ رنگ

بس چه بهتر است که درباره من ناراحت نشوید که ما نیز در راه خدا میجنگیم و در راه او نیز به شهادت میرسیم".

ا و مرگ را تحقیر کرده بود ومانند هزاران رزمنده ی دیگر به سوی کمال وشهادت پیش می رفت. در عملیات مسلم ابن عقیل که در مهر ماه سال ۱۳۶۱ در منطقه غرب سومار آغاز می شود شرکت می نماید و از ناحیه گردن و پا و کتف مجروح می شود .بعد از بهبودی در عملیات والفجر مقدماتی والفجر یک با شهامت و شجاعت و با مسئولیتی بیشتر شرکت مینماید . و وقتی مسئولین لشکر ، فداکاری و ایثارگری های ایشان را مشاهده میکنند در سال ۱۳۶۱ بدون گذراندن دوره آموزشی سپاه ,به عنوان پاسدار رسمی پذیرفته می شود وبعد بنا به مصلحت مسئولین پس از عملیاتهای ذکر شده در سال ۱۳۶۲ به تبریز آمده وبه عنوان محافظ آیت ا... ملکوتی امام جمعه تبریزبرگزیده می شود و بیش از یکسال آنجا می ماند .

با علاقه ای که به جبهه وجنگ داشت روزها برایش به سختی می گذشت. درطی این مدت چندین بار جهت اعزام به جبهه به مسئولین مربوطه مراجعه کرد ولی از طرف آنها پذیرفته نمی شد که ایشان به جبهه برود.بعد از درخواستها و اصرار های زیاد در آبانماه سال ۱۳۶۴ با عشقی سرشار به جبهه اعزام می شود ودر نوشته ای می نویسد:

"بنده حقیر و روسیاه خیلی گناهکارم در نمازهایتان از خدا برایم مغفرت بخواهید و دعا کنید از کاروانی که در حال حرکت به سوی سعادت ابدی است و سرور آن کاروان ابا عبداله الحسین (ع) می باشد و تا روز قیامت حرکت این کاروان ادامه دارد ؛عقب نمانم".

او به این خواسته دیرینه خود رسید و پس از یادگیری آموزشهای متعدد به خصوص آموزشی غواصی به عنوان مسئول دسته در عملیات والفجر ۸ که در اواخر سال ۱۳۶۴ انجام گرفت ومنجر به آزادی بندر فاوعراق گردید شرکت نمود و بعد از این عملیات به مرخصی آمد و برای تشکیل و سازمان دهی مجدد گردانها ,شبانه روز در محله ها و مساجد از مردم جهت اعزام به جبهه دعوت به

عمل می آورد . در آن موقع به عنوان کادر گردان مشغول خدمت بود و از نزدیک مشکلات جبهه را درک میکرد . آخرین مرخصی و دیدارش با خانوده ودوستان قبل از اعزام سپاهیان حضرت محمد (ص) در سال ۱۳۶۵ بود که اوهم جهت تبلیغ و دعوت مردم به جبهه ؛به مرخصی آمده بود.

اوهمراه با کاروان سپاهیان محمد(ص) به جبهه رفت وآماده برای عملیاتی دیگر شد .حسن قبل از عملیات مسئولیت معاون فرماندهی گروهان غواصی را به عهده داشت . عملیات کربلای ۴ در دی ماه ۱۳۶۵ آغاز می شود ولشگر اسلام با هجوم به دشمن ضربات سختی ر ابر آنان وارد می کند .

۱۵ روز بعد ، عملیات بزرگ کربلای ۵ در منطقه شلمچه آغاز می شود وحسن نیز در این عملیات پیشاپیش نیروها ی عملیاتی حرکت می کند وپیمودن مسافت ۷ کیلومتری درزیرآب در ساعات اول عملیات ، بعد از شکستن خط پدافندی دشمن به کانال و سنگر های فرماندهی دشمن وارد می شوند .

اوکه در این عملیات سرگرم پاکسازی سنگرهای دشمن و از بین بردن نیروهای دشمن بود ؛در ساعت ۳۰/۱ دقیقه شب با شلیک گلوله از سوی دشمن کافربه شهادت رسید و به لقاء الله پیوست تا به آرزوی دیرینه خود که همانا دیدار با معشوق است برسد .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

وکیل، مهدی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۶ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران و تحصیلات عالی را در فرانسه باتمام رسانید و دکترای حقوق از دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی پاریس دریافت کرد. وکیل در ۱۳۰۶ در وزارت فرهنگ استخدام شد. چندی معلم زبان فرانسه در مدارس متوسطه تهران بود. بعد مترجم اداره عتیقات و موزه و کتابخانه وزارت فرهنگ گردید. مدتی ریاست اداره دفتر وزارتی را برعهده داشت تا وابسته افتخاری ایران در بروکسل گردید. پس از بازگشت از بلژیک رئیس اداره تعلیمات عالیه وزارت فرهنگ شد و آنگاه به ریاست دبیرخانه دانشگاه تهران منصوب گردید. در همین سمت چندی تدریس تاریخ دیپلماسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی بر عهده او قرار گرفت. از دیگر مشاغل وی رئیس اداره سرپرستی دانشجویان ایرانی مقیم پاریس بود، سپس مستشار فرهنگی ایران در فرانسه شد و پس از آن به عضویت شورای اقتصادی در سازمان ملل متحد درآمد و در همین زمان از وزارت فرهنگ به وزارت امور خارجه انتقال یافت و به سمت سفیر کبیر و نماینده‌ی دائم ایران در سازمان ملل متحد منصوب گردید.

دکتر مهدی وکیل به زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی تسلط کامل داشت و هنگام مأموریت در سازمان ملل متحد مورد احترام تمام نمایندگان کشورها بود. آخرین شغل سیاسی دکتر مهدی وکیل، سفیر کبیری ایران در واتیکان بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وکیل، هاشم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید علینقی قمی در ۱۲۶۵ در قم متولد شد. پس از رسیدن به سن تمیز تحصیلات مقدماتی را آغاز کرد و سپس به ادبیات فارسی و عربی گرایش یافت و دوره سطح را گذرانید، مخصوصا در حقوق اسلامی از صاحبنظران شد. در ۱۲۹۰ به استخدام در وزارت عدلیه درآمد و مشاغلی را در تهران متصدی شد. تا اینکه در ۱۲۹۸ صدرالاشراف مأمور تأسیس عدلیه در گیلان شد و سید هاشم وکیل را همراه خود به رشت برد و ریاست محاکم بدایت را به او سپرد. چند سالی در رشت به کار قضا اشتغال داشت تا اینکه به تهران انتقال یافت و شغل قضائی را تبدیل به وکالت دادگستری نمود.

وکیل در ۱۳۱۲ که محاکمه تیمورتاش در دیوان کیفر آغاز شد وکالت حاج حبیب‌الله امین‌التجار را بر عهده گرفت و ضمن دفاع از موکل خود تیمورتاش را نیز مبرا از سوءاستفاده دانست و گفت، چیزهای دیگری از تیمورتاش شنیده بودیم ولی هرگز سوءاستفاده از وی شنیده نشده است. وکیل پس از محاکمه تیمورتاش شهرت زیادی پیدا کرد و در غالب محاکمات مهم او را شرکت می‌دادند.

در ۱۳۲۵ در دور چهارم نخست‌وزیری قوام که حزب دموکرات ایران تشکیل شد وکیل از بنیانگذاران آن حزب بوده و با قوام‌السلطنه دوستی و نزدیکی داشت و در نتیجه حزب مزبور او را کاندیدای انتخابات تهران نمود و سرانجام در دوره پانزدهم وکیل مجلس شد و تا آخر دوره به قوام وفادار ماند و حتی دولت حکیمی به اشاره شاه به دست محمد سروری اعلام جرمهائی علیه قوام به مجلس داد. وکیل و شریعت‌زاده دو عضو برجسته کمیسیون دادگستری مجلس برنامه دولت را نقش برآب نمودند و موجبات تبرئه قوام‌السلطنه را فراهم کردند. بعد از سی تیر ماه ۱۳۳۱ که اموال قوام مصادره شد وکیل به وکالت او به تلاش افتاد.

در ۱۳۳۲ در دوران رئیس‌الوزرائی دکتر مصدق سرانجام تلاش وکلای دادگستری به ثمر نشست و وزارت عدلیه موافقت کرد تا وکلاء دادگستری استقلال پیدا کنند. پس از آنکه استقلال کانون وکلای دادگستری اعلام شد سیدهاشم وکیل از طرف وکلاء به ریاست کانون انتخاب گردید و قریب ۱۲ سال ریاست کانون با او بود. وفات او در ۱۳۴۸ ش اتفاق افتاد. رویهمرفته مردی دانشمند، حقوقدان با حسن نیت بود و از وکالت عدلیه تمولی نیز بدست آورد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

وکیلی سنندجی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند حاج عزیزالله خان وکیل‌الدوله، در ۱۲۹۸ در سنندج تولد یافت. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان دارالفنون تهران و تحصیلات عالی را در دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رشته حقوق قضائی پایان داد و برای ادامه تحصیل عازم آمریکا شد و از دانشگاه جئورجی تون امریکا فوق لیسانس در حقوق گرفت و در ۱۳۲۴ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و پس از طی مراحل اداری در ۱۳۲۸ وابسته‌ی سفارت ایران در بروکسل شد و بعد همان سمت را در سفارت ایران در واشنگتن احراز کرد. چندی معاون اداره‌ی چهارم سیاسی و معاون اداره اول سیاسی بود. در سال ۱۳۳ با سمت دبیر دوم سفارت ایران در انگلستان به لندن رفت و بعد رئیس اداره ترجمه و کفیل اداره اول سیاسی بود از دیگر مشاغل وی کنسولی ایران در ژنو می‌باشد. وزیر مختاری ایران در نمایندگی دائمی ایران نزد دول اروپائی سازمان ملل متحد نیز از دیگر مشاغل اوست.

وکیلی سنندجی به مقام سفارت کبرا نیز نائل آمد و چندی سفیر ایران در رومانی و لهستان و تونس بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ولی نژاد، عباس

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده تیپ ویژه شهد ا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«عباس ولی نژاد» در سال ۱۳۳۷ در« آذر بایجان شرقی» به دنیا آمد .پدرش نظامی بود .همین موضوع سبب شد تا خانواده به خاطر محل ماموریت پدر ،به «مشهد مقدس» بیایند .«عباس» در این سالها ،کودکی سه ساله بود .او دوران دبستان و دبیرستان را در حالی که به شدت به ورزش علاقمند بود .طی کرد مقام های اول تا سوم در رشته امداد ،برق و تربیت بدنی در «مشهد مقدس» از افتخارات دوران نوجوانی وی بود .

با شروع زمزمه های انقلاب ،او که سری پر شور داشت ،در این دریای عظیم غوطه خورد و تا پیروزی در کنار مردم بود .بعد از فرملان امام خمینی مبنی بر تشکیل بیسج بیست میلیونی ،به این صف پیوست و با نو آوری ،بخشی به عنوان تکاوران اسلام را با همراهی دوستانش تشکیل داد و از این رهگذر به آموزش جوانان در مساجد همت گماشت .

با گذشت زمان ،به دلیل کاردانی و لیاقت به عنوان فرمانده بسیج منطقه ۲ انتخاب شد .طولی نکشید که آموزش و سازماندهی مناطق ۳و ۶ را نیز به وی سپردند .دراین سالها بود که خستگی ناپذیر و مقاوم با گروهک های ضد انقلاب بر خاست .چندی بعد ،به دلیل نیاز ،به منطقه پر خطر کردستان رفت .فرمانده تیپ ویژه شهدا ،سردار شهید «محمود کاوه» منتظرش بود .

بات آمدن عباس ،خواب راحت از ضد انقلاب گرفته شد .بارها تهدیدش کردند اما او ماند .بارها زخمی شد تا در همان جا جاودانه شود .شهید «عباس ولی نژاد» در تاریخ ۱۰/ ۸/ ۱۳۶۱ در حالی که معاون فرمانده تیپ ویژه شهد ا را بر عهده داشت ،در نبردی زیرکانه ،دشمن را در حلقه محاصره نیروهایش انداخت و در همان روز در ارتفاعات پیرانشهر به شهادت رسید . منابع زندگینامه" :سربازها بیدار می خوابند"نوشته ی ،اصغر فکور،نشر ستاره ها-۱۳۸۵

ولیان، عبدالعظیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۳۰۴ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدایی وارد دبیرستان نظام شد و دانشکده‌ی افسری را نیز طی نمود و به درجه‌ی افسری نائل آمد، ضمنا دانشکده‌ی حقوق تهران را نیز پایان داد. وی مراحل نظامی را تدریجا طی نمود و مدتها آجودان لشکر لرستان و سپاه فارس بود و مدتی نیز در دادگاههای نظامی به وکالت اشتغال داشت. در ۱۳۴۱ با درجه‌ی سرهنگی به وزارت کشاورزی منتقل شد و ریاست حوزه‌ی بازرسی به عهده‌ی او قرار گرفت. پس از انتصاب عباس سالور به استانداری کرمانشاه ریاست سازمان اصلاحات ارضی را عهده‌دار گردید و پس از مدتی کوتاه با حفظ سمت به معاونت وزارت کشاورزی برگزیده شد و از خدمات نظامی به خدمات کشوری منتقل شد. او در زمان ریاست سازمان اصلاحات ارضی مرحله‌ی اول و دوم قانون را اجرا نمود. در ۱۳۴۶ وزارت کشاورزی به دو وزارتخانه تقسیم شد و وزارتخانه‌ی جدیدی به نام وزارت اصلاحات ارضی بوجود آمد که ولیان در رأس آن وزارتخانه قرار گرفت. ضمنا در زمانی که رئیس سازمان اصلاحات ارضی بود درجه‌ی دکترای خود را در علوم

سیاسی دریافت کرد. بعد از آنکه دو وزارتخانه تولیدات کشاورزی و منابع طبیعی منحل شدند قسمت اعظم آن دو وزارتخانه ضمیمه اصلاحات ارضی شد و نام وزارتخانه به وزارت تعاون و امور روستاها تبدیل گردید و دکتر عبدالعظیم ولیان در رأس وزارتخانه‌ی بزرگی که وظایفش چندین برابر سایر وزارتخانه بود قرار گرفت. وی مدت شش سال و نیم در رأس این وزارتخانه قرار داشت. ولیان در ۱۳۵۳ از وزارت تعاون و امور روستاها کنار رفت و به مقام نیابت تولیت آستانقدس رضوی و استانداری خراسان منصوب گردید.

ولیان در ۱۳۷۳ به بیماری سکته در آمریکا درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ویشکائی، محمد رضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرتضی ویشکائی متولد ۱۲۹۷ ش در رشت است. وی تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته ادبیات از دانشگاه تهران به پایان رسانید و وارد وزارت دارائی شد و تدریجا مراحل ترقی را پیمود. مدتها پیشکاری دارائی فارس و پیشکاری دارائی خوزستان با او بود، بعد مدیر کل مالی وزارت دارائی شد. جندی نیز مدیر کلی بودجه به عهده او قرار داشت. در ۱۳۳۷ بازرس دولت در بانک ملی ایران گردید و چند سری از اسکناسهای منتشره را امضا کرد. در ۱۳۳۸ سرلشکر علی‌اکبر ضرغام وزیر دارائی او را به معاونت ثابت وزارت دارائی تعیین نمود. در ۱۳۳۹ که مهندس شریف امامی ریاست دولت را برعهده گرفت ویشکائی را به سمت وزیر گمرکات و انحصارات معرفی کرد. نامبرده تا پایان دولت شریف امامی (اردیبهشت ۱۳۴۰) در کسوت وزارت بود. ویشکائی بعد از وزارت گمرکات و انحصارات به ریاست بانک رهنی ایران منصوب گردید. بعد از این سمت عضویت هیئت عامل سازمان برنامه و مدیریت چند مؤسسه خیریه به عهده او قرار گرفت. وی در ۱۳۵۷ در کابینه شریف امامی وزیر بازرگانی شد و در آذر ماه ۱۳۵۷ به نیابت بنیاد پهلوی منصوب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

ویشکائی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از قضات معروف و مشهور و دانشمند ایران در پنجاه سال اخیر است. وی در ۱۲۷۱ ش در شهر رشت تولد یافت. تحصیلات قدیم و جدید را در ایران فراگرفت و در ۱۳۰۶ ش وارد تشکیلات قضائی ایران شد و تمامی مراحل قضائی را از دادیاری، بازپرسی، دادستانی، ریاست دادگاه شهرستان، ریاست دادگاه استان و دادیاری و مستشاری دیوانعالی کشور طی نمود. سالیان دراز ریاست شعب مختلف دیوانعالی کشور با او بود و سرانجام به ریاست دادگاه عالی تجدید نظر انتظامی قضات منصوب شد و سالها در آن سمت بود. وی از قضات روشنفکر و متجدد و حقوقدان ایران محسوب می‌شد که علاوه بر تبحر در حقوق اسلامی با حقوق اروپایی نیز آشنائی داشت. ویشکائی با نورالدین الموتی روابط حسنه‌ای داشت. روزی که الموتی درگذشت او در تمام مراسم تشییع و

تدفین حضور پیدا کرد. مأموران ساواک این خبر را به گوش شاه رساندند و شاه عصبانی شد تا اینکه در اولین سلام وقتی سروری رئیس دیوان کشور از طرف قضات صحبت کرد و گفت که تمام قضات شاهدوست هستند، یک مرتبه شاه با پرخاشگری گفته بود حتی آنهایی که زیر جنازه الموتی را گرفته‌اند؟ البته مراد و کنایه شاه ویشکائی بوده است که در کنار سروری ایستاده بود. فردای آن روز سروری به دیدار ویشکائی می‌رود و به وی تکلیف می‌کند تقاضای بازنشستگی کند و او هم از این موضوع استفاده کرده و خود را از عدلیه نجات می‌دهد. چندی بعد فرزند ویشکائی که به بانک رهنی ریاست می‌کرد به سبب رفتن زیر جنازه الموتی از کار برکنار شد. ویشکائی در ۸۶ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هادوی نیا، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علی اصغر هادوی نیا

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۱/۷/۱

زندگینامه علمی

اینجانب علی اصغر هادوی‌نیا متولد سال ۱۳۴۱ هجری شمسی در تهران می باشم. پس از اخذ دیپلم از دبیرستان خوارزمی در رشته ریاضی فیزیک در سال ۱۳۵۹ وارد حوزه ملاـ محمد جعفر (آقای مجتهدی) شدم. در سال ۱۳۶۲ پس از موفقیت در امتحانات ورودی حوزه علمیه قم به این شهر مقدس هجرت نمودم. در سال ۱۳۶۷ پس از اتمام دروس سطح و آغاز درس خارج با شرکت در کنکور سراسری موفق به قبولی در کارشناسی «اقتصاد نظری» دانشگاه تهران شده و تحصیل در این رشته را همراه با درس‌های حوزوی تا سال ۱۳۷۲ ادامه دادم. در سال ۱۳۷۲ موفق به قبولی در کارشناسی ارشد رشته «اقتصاد نظری» در دانشگاه مفید قم شده و همزمان در امتحان ورودی رشته تخصصی «فلسفه و کلام» حوزه علمیه قم شرکت نموده و با قبولی در آن، این رشته را نیز آغاز نمودم.

در سال ۱۳۷۶ موفق به دفاع از پایان‌نامه خود در کارشناسی اقتصاد با عنوان «درآمدی بر جایگاه قرض‌الحسنه در اسلام و اثرات اقتصادی آن» به راهنمایی آقای دکتر اکبر کمیجانی و مشاورهٔ آقای دکتر فرزین وش و دکتر ابراهیم گرجی شدم. در سال ۱۳۸۲ نیز پایان‌نامه خود را در رشته فلسفه و کلام، با عنوان «مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی در گستره خداشناسی و انسان شناسی با نگرش تطبیقی با اقتصاد سرمایه‌داری» با راهنمایی حجت الاسلام و المسلمین آقای هادوی تهرانی و داوری حجت الاسلام و المسلمین آقای غلامرضا مصباحی دفاع نمودم. در سوابق آموزشی اینجانب شرکت در برخی کلاس های زبان انگلیسی در تهران و اتمام دوره آموزش زبان انگلیسی دفتر تبلیغات اسلامی قم و نیز شرکت در برخی کارگاه‌های آموزشی می باشد که فهرست آن خواهد آمد.

هادی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۶ ش در تبریز متولد شد. پدرش از مدیران وزارت دارائی و گمرک بود. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی تمدن و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان فردوسی و رشدیه تبریز باتمام رسانید و در ۱۳۱۴ وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد تهران شد و در ۱۳۱۷ با احراز رتبه اول لیسانس حقوق قضائی گرفت و نشان درجه‌ی اول علمی دریافت نمود و بسیره خانوادگی به استخدام اداره کل گمرک درآمد. در ۱۳۳۴ که دوره دکترای حقوق در دانشگاه تهران تأسیس گردید، وارد دوره‌ی مزبور شد و دکترای حقوق خود را از دانشکده‌ی مزبور دریافت داشت. اهم مشاغل وی عبارتند از: ریاست اداره باربری آذربایجان، معاونت اداره پخش لاستیک، بازرس نخست‌وزیر، ریاست اداره گمرک خسروی، معاونت گمرک آبادان، ریاست گمرک آذربایجان، ریاست گمرک سیستان و بلوچستان، ریاست اداره گمرک بندر شاهپور، مشاور فنی گمرک، ریاست بررسیهای اقتصادی گمرک، مدیر کل بازرگانی وزارت اقتصاد، معاون کل گمرک، و سرانجام به مدیریت کل گمرک کشور منصوب گردید. چندی هم مشاور وزارت دارائی بود. وی در طول خدمات اداری خود در وزارتخانه‌های دارائی، گمرکات و انحصارات و اقتصاد انجام وظیفه نموده است. به زبانهای فرانسه، عربی و ترکی استانبولی تسلط داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هادی، محمد رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد تخریب تیپ ۱۸ جواد الائمه (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«محمد رضا هادی» در سال ۱۳۴۷ در روستای «فروتقه» (انصاریه) در شهرستان«کاشمر »دیده به جهان گشود. دوران پرشور کودکی را در روستا و در کنار همبازی های خرد سال خود مخصوصا پسر عموهایش گذراند. در همان روستا به دبستان رفت و تحصیلات خود را تا سیکل به پایان رساند. با شروع انقلاب در کنار پدر و مادرش، در راهپیمایی ها شرکت می کرد و با وجود سنن کمش، در تمامی تحرکات ضد رژیم، فعالانه شرکت می کرد.

قرآن را نزد پدرش به خوبی آموخت و در انجام واجبات کوشا بود. پدرش می گوید:

وقتی نماز به او واجب شد، حتی یک بار او را برای نماز بیدار نکردم، همیشه خودش بر می خاست .

محمد رضا، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل بسیج، به عضویت بسیج درآمد و با آغاز جنگ تحمیلی به جبهه های نبرد اعزام شد. همزمان با حضور در جبهه، تحصیلات خود را در منطقه ادامه داد. محمد رضا در کسوت تخریب چی، در عملیاتهای بسیاری شرکت جست و سر انجام به عنوان مسئول واحد تخریب تیپ ۱۸ جواد الائمه (ع) در منطقه عملیاتی مهران و در حین انجام مسئولیت در ارتفاعات قلاویزان به شهادت رسید. منابع زندگینامه" :مرز آسمان بین"نوشته ی راضیه ی رضاپور،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

هاشم زاده هریسی، قاسم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید قاسم هاشم زاده هریسی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین (ع)لشگرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۸ خورشیدی بودکه خبر تولدش در هریس پیچید .اسمش قاسم بود و چهره ی بهشتی اش پر از نورانیت و معصومیت .مادر مهربانش در سن ۱۰ سالگی اورا تنهاگذاشت و آسمانی شد او تنهائیش را به شهرستان قم برد تا در نزد برادرش به تحصیل علم و دانش بپردازد . علم و صنعت را به هم آمیخته بود و همزمان با تحصیل علم به کارهای فنی نیز اشتغال داشت .آیات سبز قرآن در بندبند وجودش ریشه انداخته بود و هنگام تلاوت قرآن ملائک اورا درود و سپاس می گفتند . تعالیم اسلامی را همچون کویری تشنه لب می نوشید و غرق در مطالعه کتابهای اسلامی ، دنبال گمشده خویش می گشت .در سال ۱۳۵۵ با اخذ دیپلم متوسطه در رشته اتومکانیک از شهرستان قم به تبریز آمد و در انستینوی فنی تبریز تحصیلاتش ر ا ادامه داد . در آن سالها که سیاهی حامی و سایه بان هرپستی و بلندی بود او نیز آرام ننشست و همگام با برادرش بر علیه طاغوتیان شب پرست بیرق مبارزه افراشت و در اعتصاب دانشگاهها ومبارزات انجمنهای اسلامی حضور فعال خود را تاریخ به یادگارگذاشت .

سال ۱۳۵۸ پس از ورود به آموزش و پرورش در پیشبرد مسائل فرهنگی و تقوا و اخلاق اسلامی همتی عظیم گماشت و به عنوان اولین مسؤول امور تربیتی در شهرستان هریس انتخاب و مشغول به کار شد و در نشر و پخش تعالیم اسلامی جدیت فراوان کرد .

در شورشهای ضد انقلاب درکردستان با الهام از رهنمودهای پیامبر گونه امام امت ، لباس پیش مرگی حزب الله را برتن کرد و در مصاف با مزدوران جنایتکاراز هیچ کوششی دریغ نورزید.

ناگهان صدای جغد گونه گلوله های دشمن در آسمان میهن اسلامی پیچید و دستهای تجاوز گر, حریم حرمت سرزمین اسلام ناب محمدی (ص) را شکست . او نیز همچون دیگر جوانان غیرتمند این مرز و بوم لباس رزم پوشیدو با رها ساختن سنگر آموزش و پرورش عازم جبهه های نور و روشنایی شد؛ گوئی مدینه فاضله خود را یافته بود و در گذشتن از تلخابه های جاری به آب بقاء رسیده بود.

تا عملیات بدر دل از جبهه نبرید .به احترام برگهای زرینی که در دفتر جبهه وجنگ او می درخشید در عملیات مسلم بن عقیل به فرماندهی گروهان انتخاب و منصوب شد و نیز در همین عملیات از ناحیه سر زخمی شد ولی صحنه راترک نکرد ,او آخرین نفری بود که از این عملیات به استراحت رفت.

درعملیات والفجریک با سمت معاون فرمانده گردان شهیدقدوسی در کنار شهید صادق آذری فرمانده این گردان در شمال فکه ودر جنوب شرهانی برنیروهای دشمن متهورانه تاخت و لشگریان کفر را به خاک مذلت نشاند .

اوبسیجی عاشقی بود که رایحه روح بخش عشق در خانه وکاشانه دلش پیچیده بود اوبسیجی عاشقی بود که مهربانی در چشمهایش موج می زد و از نگاهش می شد بهترین غزل عشق به امام امت وامت امام راچید . او بسیجی عاشقی بود که درعملیات دشمن شکن خیبر با سمت معاون فرمانده گردان شرکت کرد و از ناحیه دست به شدت مجروح شد.با اینکه دستش احتیاج به عمل جراحی داشت ولی در خط مقدم ماند و در کنار رزمندگان اسلام حماسه آفرید .مژده عملیات بدر که به گوشش رسید گوئی پنجره ای به سمت شهادت باز شده بود و بوی گلهای بهشتی او را فرا می خواند . سخنرانی همرزم دلاورش اصغر قصاب قبل از عملیات اورا چنان متحول کرده بود که شقایقخانه چشمهانش اشک آلود بود و زینت لبهایش جمله « الهم الرزقنی توفیق الشهادت فی سبیلک » عملیات شروع شد . در مرحله اول دل به دریای بلا سپرد و کران تا کران جبهه را از فریاد سرخ خود سرشار ساخت و در سنگری به

وسعت ایمان فصلی از رشادت و حماسه را سرود و با قامتی استوار دشمن شکست خورده را به زانو در آورد . در مرحله دوم عملیات با اینکه موج زدگی شدیدی پیدا کرده بود در کنار فرمانده دلیرش شهید اصغرقصاب ماند و شجاعانه جنگید . در مرحله سوم عملیات در حالیکه پنج شبانه روز از شروع عملیات می گذشت اما آن یل پرتوان جسور و متهور بر دشمن هجوم می برد و خستگی را در خود راه نمی داد . لحظات آخر مرحله سوم بود که زخمی شد و ملائک اطرافش را گرفتند .برادران رزمنده اش او را در برانکاردی گذاشتند که از منطقه عملیاتی بیرون ببرند ، دوباره زخمی شد و در کنار دجله خونین به سجده ای عارفانه رفت .در تاریخ ۲۴/۱۲/۶۳ ملائک او را بر بال خود گرفته و به سمت آسمان اوج بردند .

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران تبریز ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

هاشمی حائری، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۵ ش در کربلاـ تولـد یـافت. در کودکی پـدر و مـادر خود را از دست داد و تحت حضـانت عموی خود تربیت شـد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی وارد دبیرستان نظام شد و سپس دوره‌ی دانشکده‌ی افسری را طی کرد و در ۱۳۰۷ به درجه‌ی افسری نائل آمد. در ۱۳۱۷ دوره‌ی دانشگاه جنگ و دوره‌ی فرماندهی را گذرانید. اهم مشاغل وی عبارتند از: فرماندهی تیپ مستقل مکانیزه در تهران، فرمانـدهی تیپ مستقل اردبیل، ریاست ستاد ناحیه‌ی ۶، فرمانـدهی تیپ کازرون، ریاست ستاد سپاه سوم کرمان، فرماندهی لشکر کرمانشاه، معاونت ستاد ارتش، و ریاست اداره دادرسی ارتش. وی در سال ۱۳۲۸ درجه‌ی سرتیپی و در سال ۱۳۳۲ درجه‌ی سرلشکری دریافت کرد.

هاشمی حائری پس از بازنشستگی در سال ۱۳۳۹ کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی گردید و از کهکیلویه به نمایندگی انتخاب گردید. عمر مجلس بیستم دوام زیادی نکرد و در اردیبهشت ۱۳۴۰ منحل گریدد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هاشمی رفسنجانی، اکبر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

تولد

به سال ۳۱۳ هجری شمسی، در جلگه‌ی نوق – از جلگه‌های رفسنجان – در خانواده‌ای متدین، پسری چشم بر جهان گشود؛ با نام اکبر هاشمی، فرزند حاج میرزا علی و ماه بی‌بی.

روزگار کودکی

کسی نمی‌دانست که نوزاد امروز شخصیت سیاسی – فرهنگی پر آوازه‌ی فردای کشور خواهد بود، تا همه‌ی جزئیات زندگی‌اش را ثبت کند. از بایگانی خاطره‌ها نیز چندان نکته‌ای نمی‌توان برکشید؛ جز این که او در کودکی نیز – در مقایسه با هم سالانش – ویژگی‌های برجسته داشت، چنان که مدرسه را از پنج سالگی همراه برادری که از او دو سال بزرگ‌تر بود آغاز کرد.

دو راهی مکتب و مدرسه

در دو راهی مکتب و مدرسه، دست سرنوشت او را به مکتب خانه سپرد. پدر مکتب خانه را انتخاب کرد؛ چرا که مدرسه از روستا چندان دور بود که دشواری‌های آن را کمتر خانواده‌ای پذیرا می‌شد. گذشته از این برای خانواده‌های مذهبی - به دلایلی که شرح آن در این فرصت نمی‌گنجد - مدرسه چندان جاذبه‌ای نداشت.

شکل گیری شخصیت

شرایط دشوار زندگی، از هفت تا چهارده سالگی تأثیر تعیین کننده‌ای بر شکل گیری شخصیت مقاوم، صبور و چند بعدی او داشت. مشارکت و کمک به خانواده در امور باغ و دام و طیور و کوشش در حفظ دستمایه‌ی معیشت روستایی، معاشرت و تفریح و ورزش‌های سالم و تحمل مشقات زندگی در روستای دورافتاده‌ی نیم قرن پیش برای او زمینه‌ی آشنایی با واقعیت‌های زندگی بود و از این همه تلاش و تقلا تجربه‌های گران اندوخت. از پدری متدین و آگاه، اخلاق و معرفت آموخت، و در چند مکتب خانه از چند معلم مقدمات علم را فراگرفت.

وسوسه‌ی هجرت و دل کندن از زادگاه

روستای بهرمان روح پرتکاپوی نوجوانی مانند او را گنجا نبود. ناگزیر باید فضایی دیگر و میدانی پنهاور او را آغوش می گشود. آن روزها، آوازه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم را در خانواده‌های مذهبی طنینی پرجاذبه بود که رفته‌رفته چنان او و پسرعمویش را اثرپذیر ساخت که هجرت به شهر مقدس قم آن هر دو را وسوسه‌ای روزافزون شد. از سویی، دل کندن از خاک زادگاه هم چندان آسان نبود، چنان که یک بار گفت و گو با پدر برای گرفتن رضایت و رخصت هجرت، با انفجار غم در گلو و فرو غلتیدن دانه‌های اشک بر گونه‌ها، همراه بود. با این همه، سرانجام پدر رضایت داد و زمینه‌ی سفر فراهم شد.

با کاروان عشق

هر چند اکنون نیز، چون همیشه، عشق زیارت کربلا- عشقی است زنده و چنگ انداخته بر دل‌های بی‌شمار، اما زیارت قدیم را حکایت دیگری است. از همان روز که مشتاقان برای ماه‌ها بعد تدارک سفر می‌دیدند، خدا می‌داند که چند و چندین بار با زمزمه و یاد سفر، چشمان‌شان در اشک شوق غوطه می‌خورد. تا فرا رسیدن روز موعود و حرکت کاروان، که طنین صدای چاووشی خوان آه از نهاد همه برمی‌آورد؛ گریه‌ی شوق بدرقه شوندگان و اشک حسرت بدرقه کنندگان، خاطره‌ای بر جای می‌نهاد که با یاد آن بارها و بارها دل‌ها می‌شکست و دیده‌ها تر می‌شد.

این بار سخن از کاروانیانی است که بر آن شده‌اند تا دو فرزند دلبندشان را در میان راه به شهر قم بسپارند؛ شهری که خود زیارتگاه است و هم در آن روزگار، گذرگاهی بر سر راه زایرانی بسیار که مشهد رضوی، یا کربلای حسینی را آهنگ زیارت داشتند، با ویژگی و امتیازی که تأسیس حوزه‌ی علمیه در آن روزها به این شهر داده بود.

تجربه‌های تلخ و شیرین

از همان روز که سفر آغاز شد، تجربه‌هایی تلخ و شیرین به بار آورد که هر یک را به نوبه‌ی خود در سازندگی و زمینه‌سازی بالندگی‌اش، بیش یا کم، نقش و اثری بود که در این فرصت باید از آن یادی کرد:

تجربه‌ی سفر

بی‌تردید، سفر برای نوجوانی که برای نخستین بار پا از روستا بیرون می گذارد تجربه‌ای است یگانه، شیرین و به یاد ماندنی. در این تجربه‌ی تاریخی، به فراوانی فرصت تجربه‌ی پدیده‌هایی نو فراهم می‌شود که همه از مقوله‌ی اولین‌هاست: دیدن و سوار شدن اتوبوس، برای اولین بار؛ حضور در شهر و رویارویی با همه‌ی آنچه ویژگی شهر است، برای اولین بار...؛

بی‌شک دشواری و رنج در سفرهای دور آن روزگار نیز بسیار بوده است؛ هر چند لذتی که از آن همه مشاهدات نو به نو، نوجوانی

رسته از قفس روستا را پیش می‌آید، تلخی‌ها و سختی‌ها را نیز شیرین می‌کند.

تجربه‌ی غربت

با این همه، رنج غربت چنان تلخ و جانکاه است که به هر حال فرصتی برای خودنمایی می‌یابد؛ هر چند که از نخستین روز شرایط بهتری - در مقایسه با همگنانی که در حجره‌ی مدرسه‌ها زندگی می‌کردند - برای او فراهم است و حضرات اخوان مرعشی، که آن روز از فضلای حوزه به شمار بوده‌اند، بر حسب پیوند خویشاوندی و با قراردادی مسؤولیتی را در این زمینه می‌پذیرند؛ مسؤولیتی که بی‌اجر هم نبوده است. بدین‌سان زندگی در قم از خانه‌ی اخوان

مرعشی آغاز می‌شود؛ در سوز سرمای زمستان. هر چند سرمای کویر کرمان نیز بی‌سوز نبوده است، اما سوز سرمای قم را در آن ایام حکایتی دیگر است!

تجربه‌ی آشنایی

از دست‌آوردهای ارزشمند روزگار طلبگی، آشنایی‌هاست. بهانه‌ی این آشنایی‌ها، پیش از هر چیز، نیاز طلبه به کسی است که درس را با او مباحثه کند. رفته رفته، دامنه‌ی این آشنایی گسترده و گسترده‌تر می‌شود: بحث مشترک، گرایش مشترک، اندیشه و آرمان مشترک.... آشنایی‌هایی از این دست احساس غربت را چندان مجال نمی‌دهد که طلبه‌ای مصمم را از پا در آورد. چنین است که پدر و مادرش در بازگشت از زیارت - حدود سه ماه بعد از مهاجرت فرزند - جای نگرانی نمی‌بینند؛ پس از چند روز، آسوده خاطر، آهنگ دیار می‌کنند و او آموختن را پی می‌گیرد، با اندوخته‌ای ناشناخته و عزیز: نیایش مادری دل سوخته در حایر حسینی!

تجربه‌ی ارادت

در حوزه‌های علوم اسلامی، تحصیل، تهذیب، تعلم و تزکیه را پیوندی تنگاتنگ بوده است. نقش تعیین کننده در سیر و سلوک معنوی، دل بستن است و دل سپردن به مرادی که چونان اسوه‌ای، در تسخیر قله‌ی کمال معنوی، در باور و دل ارادتمند، جایگاهی بیابد؛ در این نگاه، بسا میان امروز و دیروز تفاوتی باشد. به هر حال، در آن روز، حضور آیت‌الله العظمی بروجردی در قم نه تنها برای او، که برای خیل طلاب، چنین نقشی داشت؛ چنان، که دیدنش برای‌شان راستی را که آرزو بود. هر روز می‌کوشیدند یک یا چند بار زیارتش کنند. او نیز چونان پدری مهربان طلبه‌ها را دوست می‌داشت و برای تشویق افرادی که بتوانند استواری و درخشندگی را به نمایش بگذارند بخشی از وقت خویش را آزاد می‌گذاشت: طلبه‌ای که شعرهای الفیه‌ی ابن مالک را - که یک دوره‌ی کامل نحو است - و متن منطق تفتازانی یا بخشی از قرآن را حفظ می‌کرد با دریافت جایزه‌ای از دست مرجع تقلید شیعیان نواخته می‌شد و برایش دلگرمی و امتیازی بود. برای او چنین فرصتی دست داد و خاطره‌ای شیرین به یادگار گذاشت؛ هر چند شیرینی‌های این زندگی فروردین همیشه با تلخی‌هایی آمیخته است و در این مورد نیز چنین بود.

تجربه‌ی تبلیغ

آمیختگی تحصیل و تبلیغ، ویژگی مهمی است و تفاوتی عمده و اساسی میان حوزه‌ی قم و نجف. ریشه‌یابی این تفاوت در فرصت کنونی نمی‌گنجد؛ تنها به اشاره‌ای بسنده می‌شود: در حالی که حوزه‌ی نجف وعظ و خطابه را برای کسی که جایگاهی معتبر و مقامی عالی در فقاهت را آهنگ کند کاستی می‌شمرده است، در حوزه‌ی قم، آشایی با فن خطابه را چونان هنری ارزشمند - برای هر کس و در هر مقام - ارج می‌نهاده‌اند. فرزندان این حوزه بر آن بوده‌اند که از همه‌ی فرصت‌ها و مناسبت‌های دینی برای تبلیغ سود برند. افزون بر این، سفر تبلیغی برای طلاب قم راه گذران معاش هم بوده است. چنین بود که او نیز در فاصله‌ای کوتاه سفر تبلیغی را بال گشود، نخست به زادگاه و سپس به دیگر جاها، در سرتاسر ایران.

تجربه‌ی شکست

اگر نیازهای زندگی نبود، بسا زندگی از فراز و فرود خالی بود. نیاز را با انگیزه‌ی جدی پیوندی است تنگاتنگ، چنان که بی‌آن

مشکل بتوان از انگیزه تصور روشنی داشت. بی‌تردید انگیزه‌هایی که ما می‌شناسیم بی‌پیوند با نیازی نیستند. در این میان، نیازهای مادی را نقشی است بسیار مهم و سودمند.

چنین است که تن دادن به سفرهای تبلیغی سخت از آن زمان آغاز می‌شود که زندگی مستقل، دشواری‌هایی را - که بهای آزادی و استقلال است - در نگاه می‌نشاند، یا از آن نیز فراتر می‌رود! به ویژه که رفته‌رفته دیگر برادرها را نیز وسوسه‌ی هجرت برانگیخته است و در منزل برادر اطراق کرده‌اند. درآمدی در کار نیست، جز آنچه پدر حواله می‌کند که نسبت به هزینه‌ی زندگی ناچیز است. ناگزیر باید چون دیگران سفرهای تبلیغی را - در تعطیلی‌های حوزه -باربرست، هم فال است و هم تماشا، هم انجام وظیفه است و هم ادای مسؤولیت تبلیغ، و هم امداد غیر غیبی زندگی. اما نخستین تجربه در این راه شکستی است تلخ که غرور این فرزند کویر را جریحه‌دار می‌کند. از این پس، هر چند مسؤولیت تبلیغ فراموش نمی‌شود، ولی این اندیشه قوت می‌گیرد که باید حساب تبلیغ و امرار معاش را از یکدیگر جدا کرد. در این راه نیز تجربه‌های نخست موفقیت‌آمیز نیست، هر چند سرانجام تلاش و همت به بار می‌نشیند. در راه همین تلاش، از حجره‌ای در مدرسه‌ی حاج ملاصادق، پایگاهی پدید می‌آید که چون یک مرکز تجمع، جمعی هم‌اندیش، هم دل و هم باور را در عرصه‌ی تلاش فرهنگی فراهم می‌آورد و رفته‌رفته مکتب تشیع با هم کاری شهید دکتر باهنر پایه‌گذاری می‌شود، با پی‌آمدهایی ارزشمند و زمینه‌ساز آشنایی گسترده و گسترده‌تر با افراد و جمعیت‌های تلاشگر و خواستار گسترش اندیشه‌ی اسلامی و هواداران آرمان‌های مترقی، در سراسر کشور. به تعبیری دیگر می‌توان گفت: انتشار مکتب تشیع سرمایه‌ی ارتباطی گسترده در اختیار او گذاشت تا ببینیم که در حفظ و بهره‌برداری از این ارتباط ارزشمند چه خواهد کرد. در این میان، زمینه‌ی ازدواج و پایه‌گذاری زندگی مشترک فراهم می‌شود که در آن روزها خالی از دشواری‌هایی نبوده است، به ویژه فراهم کردن هزینه‌ها؛ به هر حال، گردنه‌ای است در روند زندگی که باید آن را پشت سر گذاشت. در این میان، آنچه ماندگار است خاطراتی است روشنگر چگونگی برخورد با سختی‌ها که در آن تجربه‌هایی آموزنده و سازنده موج می‌زند.

آشنایی با حضرت امام قدس سره

در بازی سرنوشت، او را از نخستین روزهای هجرت به قم فرصت طلایی فراهم شد که زمینه‌ساز آشنایی با شخصیتی بود که در شکوفایی استعداهایش بهترین و بیشترین نقش را داشت. منزل اخوان مرعشی در نزدیکی بیت حضرت امام بود، چنان که او را هر روز فرصت چشم دوختن به چهره‌ی جذاب و پرابهت او دست می‌داد؛ چهره‌ای که با نخستین نگاه دل او را با عشقی روزافزون تسخیر کرد. گاه می‌کوشید که بهانه‌ی پرسشی، مسافتی را با امام هم‌گام شود، بی‌خبر که در سرنوشتش هم گامی دیگری رقم خورده است تاریخی و تاریخ ساز....

تجربه‌های سیاسی

از منظری دیگر، حوزه‌ی قم در آن روزها دستخوش التهاب‌های سیاسی تکان دهنده‌ای بود. هر چند موضع مرجع تقلید وقت، کناره‌گیری از سیاسیت - از موضع تقیه - بود؛ با این همه پی‌آمدهای آزادی‌های پس از شهویور ۲۰ افراد و گروه‌هایی را فرصت تحرک فراهم کرد و پیدایش حرکت‌هایی را زمینه‌ساز شد. جبهه‌ی ملی، حزب توده و از همه نزدیک‌تر به حوزه، جمعیت فداییان اسلام و هواداران آیت‌الله کاشانی، که در قم نیز بی‌پایگاه نبودند و از پشتیبانی یکی از علمای برجسته‌ی قم که زهد و تقوای او نیز زبانزد همگان بود، آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری، برخوردار بودند. چنین بود که پیش از اختلاف دکتر مصدق با آیت‌الله کاشانی، نهضت ملی نیز - به خصوص در جریان مبارزه با استعمار انگلیس - از حمایت جدی آیت‌الله خوانساری برخوردار بود. اگر موضع‌گیری الحادی حزب توده، تنش میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی و پاره‌ای حرکت‌های تند و ناپخته نبود، به عوامل دربار کمتر فرصت جوسازی و بهره‌برداری داده می‌شد و در نتیجه، حرکت‌های ملی -مذهبی از حمایت آیت‌الله العظمی بروجردی نیز نصیب می‌بردند.

به هر حال، در آن روزگار، در آماده‌سازی و رشد سیاسی نسل جوان حوزه موج این حرکت‌ها بی‌تردید اثرگذار بود؛ به ویژه که در مواردی مانند آوردن جنازه‌ی رضاشاه به قم و تظاهرات در مخالفت با آن، ماجرای سید علی‌اکبر برقعی، سفر آیت‌الله کاشانی به قم و جلوس در بیت آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری، این نسل به صحنه می‌آمد و به رغم تعبدی که در برابر مرجع تقلید خود داشت، در عمل نسبت به حرکت سیاسی احساسی مثبت نشان می‌داد.

برآیند این همه، محبوبیت ممتاز حضرت امام بود در دل نسل جوان و بالنده‌ی حوزه، که رفته‌رفته او، در شمار یکی از نمایندگان برجسته‌اش، جایگاه معتبری یافت او با شماری از هم فکران، بیت ایشان را - پیش از آغاز نهضت - پایگاه خود ساختند؛ گویی در جهان آرمان‌ها، جانشین آیت‌الله العظمی بروجردی را در مقام مرجعیت شیعه انتخاب کرده بودند. هر چند در ارزیابی‌های ظاهری - با توجه به مشی حضرت امام و پرهیز جدی از شائبه هرگونه حضور در میدان رقابت‌ها - چنین آرزویی را زمینه‌ی تحقق نبود.

رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی

ناگهان انتشار خبر درگذشت مرجع تقلید شیعیان جهان مانند زلزله سهمگین، ایران را به لرزه در افکند و انبوه مردم را فرصت حضوری پرهیجان فراهم کرد. حضور گسترده‌ی مردم در جریان تشییع جنازه و مراسم بی‌شمار یادبود در سراسر کشور، نمایشی بود از قدرت مردمی روحانیت و مرجعیت. هر چند که دربار نیز خود را مصیبت‌زده وانمود کرد و فراتر از آن، در گرفتن ژست صاحب عزا بازی‌ها در آورد. هر چند ساده‌اندیشانی در هر کسوت بودند که به ریاکاری‌های دربار فریفته می‌شدند. اما واقعیت این بود که چنین نمایشی با شکوه، دربار و درباریان را سخت نگران می‌کرد؛ بگذریم که برای شخص شاه این نمایش مفهومی دیگر داشت، اگر فراموش نکرده باشیم که چندی پیش با جنازه‌ی پدرش در همین شهر قم چگونه برخورد شد!

چنین بود که در بطون سیاست دربار پیش گیری از تمرکز مرجعیت اصلی بود خدشه‌ناپذیر؛ با اندکی ژرف‌بینی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تلگراف تسلیت به نجف ترفندی بود برای تجزیه‌ی مرجعیت و انتقال آن به نجف. نگاهی گذرا به مطبوعات آن روزها روشنگر دوگانگی کامل سیاست دربار است که به ظاهر در جهت انتقال مرجعیت به نجف تلاش کرد، در حالی که مطبوعات می‌کوشند تا هر شخصیتی که بیش یا کم هوادارنی دارد، مطرح شود. در چنین فضایی بود که او و دیگر شاگردان ارادتمند حضرت امام فرصت یافتند که از یک سو نامزد مورد قبول خود برای مقام مرجعیت را در مطبوعات مطرح کنند و از سوی دیگر، از فرصت مراسم یادبود آیت‌الله بروجردی در روشنگری و در میان گذاشتن آرمان‌ها و ایده‌های خود با توده‌ی مردم و روحانیت بهره‌برداری کنند. سخنرانی او در مسجد اعظم مانند سخنرانی شماری از هم فکرانش نموداری است از چنان تکاپویی؛ با این همه، همه‌ی شواهد بیانگر ناکامی آنان در این تلاش بود، چنان که پس از فرونشستن موج سوگواری در نگاه سطحی، همه با افسوس باور کردند که حضرت امام همچنان منزوی خواهند ماند.

طنین فریادی در سکوت

ناگهان با طنین فریادی در سکوت، خطای دوست و دشمن در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری افشا شد: در میان تلگراف‌هایی که به نخست‌وزیر وقت - در اعتراض به تصویبنامه‌ی دولت -در نگاه‌ها نشست، تلگراف حضرت امام را آهنگی دیگر بود؛ آهنگی که دل دوستان را با خیزآبی از شادی نواخت، و دربار و درباریان را با موجی از وحشت هراسان ساخت. شاید بیش و پیش از همه، شخص شاه پریشان شد. هر چند حجاب قدرت مانع ژرف‌بینی بود و ساده‌اندیشانه چنین پنداشتند که با بی‌پاسخ گذاشتن تلگراف حضرت امام، او حذف خواهد شد؛ بی‌خبر که پیام این سکوت برای نسل جوان و هوشیار حوزه از هر روشنگری روشنی بخش‌تر بود. نسل بالنده، و هوشیار حوزه پیش از همه دریافت که در انتخاب خود به خطا نرفته است، و او نماینده‌ی همین نسل بود.

چنین بود که او و همه‌ی هم باورانش در این باور بیش از پیش هم داستان شدند که اگر مرجعیت دچار تجزیه شد، رهبری را دریابند، با آن که باید در مورد مرجعیت حضرت امام نیز تلاش کنند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

با آن که در نهضت ده ماهه‌ی روحانیت و درگیری با دولت علم به بهانه‌ی تصویبنامه‌ای در مورد انجمن‌های ایالتی و ولایتی، همه‌ی مراجع قم –با بهره‌مندی از حمایت مراجع نجف – هم گام بودند، ولی رهبری حرکت با حضرت امام بود و با همین رهبری مبارزه در گام نخست به پیروزی رسید؛ پیروزی امیدآفرینی که می‌توان آن را از جهاتی با پیروزی مسلمانان در بدر مقایسه کرد: روحانیت، مراجع و مردم به رهبری حضرت امام بی‌هیچ تلفاتی به پیروزی بزرگی دست یافتند؛ دولت علم رسما عقب‌نشینی کرد و با فشار و اصرار حضرت امام مطبوعات لغو تصویبنامه را اعلام کردند. شرح این بخش از داستان مبارزه و انقلاب را فرصتی دیگر باید؛ پس به اشاره‌ای باید بسنده کرد که حضور او و هم کوشان و هم باورانش در این عرصه‌ی تاریخی چنان بود که گویی ماهیانی تشنه‌اند که اینک خود را به برکه‌ای لبریز از آب زلال رسانده‌اند.

شکستی پس از پیروزی

با آن که حماسه‌ی ۱۵ خرداد را، با پی‌آمدهای سیاسی و فرهنگی آن، نباید شکست ارزیابی کرد، چرا که رمز و راز پیروزی انقلاب در همین حماسه‌ی تاریخی نهفته است؛ با این همه، بر حسب مفهوم متعارف پیروزی و شکست – در فراز و فرود راه مبارزه – می‌توان چونان شکستی از آن یاد کرد، شکستی بس همانند با شکست مسلمانان در احد! دشمن در پی شکستی که ناگزیر بدان تن داده بود نیروهای خود را بسیج کرد و این بار شخص شاه به میدان آمد، با شعار انقلاب سفید و با حربه‌ی رفراندم؛ شعاری دنیاپسند و حربه‌ای کارآمد که مخالفان را – که در مبارزه‌ی گذشته با استناد به اصولی از متمم قانون اساسی پایگاهی قانونی داشتند – در نخستین برخورد خلع سلاح کند. در برابر، دلگرمی پیروزی گذشته – که هیچ کامی شیرینی آن را از یاد نبرده بود – مراجع، علما، روحانیت و انبوهی از مردم را به صحنه آورد و بدین‌سان صف‌آرایی جدی‌تری از گذشته شکل گرفت. اگر پاره‌ای خواص چونان نسل جوان و بالنده‌ی حوزه و انبوه مردم رهبری حضرت امام را گردن می‌نهادند، بسا درگیری این دو صف به گونه‌ای دیگر رخ می‌داد. به هر حال، درگیری خیلی زود پیش آمد، در آستانه‌ی رفراندم ۶ بهمن ۴۱، یک روز پیش از آمدن شاه به قم؛ در قم با بهانه‌ای و در تهران با بهانه‌ای دیگر. بدین‌سان نهضت زمستان سرد و سوزانی را پشت سر گذاشت؛ زمستانی که در آن، اختناق رژیم بر همه‌ی پایگاه‌های روحانیت و مردم سایه‌ای سنگین گسترده بود، چنان که در رمضان نیز فریادها در گلو – مگر در پاره‌ای موارد استثنایی – حبس می‌نمود.

در طلیعه‌ی بهار طبیعت، با پیام تحریم مراجع، جنبش جان گرفت. به ویژه پیام امام در تحریم عید و نیز پاسخ به درخواست حضرت آیت‌الله سید محسن حکیم مبنی بر مهاجرت مراجع به نجف، جهت اتخاذ تصمیمی مشترک، و از همه اثر گذارتر، سخنرانی امام در عصر چهارشنبه‌ی پایان سال ۴۱، که روح قیام را در قم دمید. زایرانی که از جای جای ایران – برای حضور در حرم حضرت معصومه (ع) در لحظات تحویل سال نو – همه ساله به قم مشرف می‌شدند، در نوروز ۴۲، قم را دگرگون یافتند و از نهضت روحانیت در برابر رژیم آگاه شدند و از نزدیک یورش نیروهای سرکوبگر شاه به فیضیه را یا تماشاگر بودند یا آثار آن را همان روز و روزهای بعد به چشم دیدند. موج این خبر سراسر ایران را فراگرفت و زمینه را برای آنچه حضرت امام و یاران آگاهش سال‌ها آرزو داشتند فراهم کرد.

هر چند حضرت امام، یورش عمال رژیم به فیضیه را بی‌پاسخ نگذاشت و از همان روز رویداد هرازگاه به بهانه‌ای سوگ فیضیه را فریاد زد؛ اما در واقع فریاد را در گلو بیش از هفتاد روز حبس کرد، تا به هنگام، در واپسین ساعت عاشورا، در حضور ده‌ها هزار عزادار آماده‌ی شهادت آن را بر سر شخص شاه فرود آورد و شکوه دروغینش را در هم بشکند. گویی فریاد عصر عاشورای حضرت امام فریاد مظلومان تاریخ اسلام و ایران است که قرن‌ها در گلوی زمان زندانی زورگویی و اختناق بوده است و اینک به هنگام، با زمینه‌سازی بسیار خردپذیر و سنجیده، آزاد می‌شود و موج می‌افکند و مردمی قرن‌ها چشم به راه، هم اکنون عزیز زندانی خویش را پذیرا می‌شوند و به گرمی آغوش می‌گشایند.

محرم و عاشورای ۴۲، محرم و عاشورایی بود پرشور، که در زمینه‌سازی آن کمتر شهری یافت می‌شد که پیک و پیام حضرت امام را دریافت نکرده باشد. پیامی که دستور زنده کردن عاشورا و تجدید عهد با پیام عاشورا بود. پی‌آمد آن فریاد تاریخی و پرطنین، دستگیری فریادگر بود، با فاصله‌ای اندک، و در پی آن، حماسه‌ی ۱۵ خرداد، با قربانیان بسیار.

خورشید روز دوازدهم محرم سال ۱۳۴۲، بر انبوه پیکرهای به خون خفته تابید و غروب آن، نه تنها سیاهی شب را در پی داشت که گویی حاکمیت ظلم و ظلمت را در برهه‌ای دیگر از زمان، همراه خشونت و خفقان، مهر تأیید می‌نهاد.

هر چند با دستگیری حضرت امام و تنی چند از عالمان و سخنوران، دیگر مراجع، علما و به ویژه نسل بالنده و جوان حوزه‌ها از پای ننشتند، ولی به هر حال چندی آهنگ نهضت شتاب گذشته را از دست داد.

حضور نهضت در پادگان‌های نظامی!

گویی سرنوشت در حماسه‌ی ۱۵ خرداد سهم او را انجام مأموریتی در فضایی دیگر رقم زده بود: فضای پادگان‌های نظامی که در حصار دژی آهنین با مردم بیگانه بود. داستان سربازگیری از حوزه‌ی قم –در پی یورش به فیضیه – را در تاریخ انقلاب جایگاهی است با اهمیت که در این فرصت، ناگزیر باید به اشاره‌ای بسنده کرد و از آن گذشت، با یادآوری این نکته که حضور او را در جمع طلبه‌هایی که در فروردین سال ۴۲ – از حوزه‌ی قم – به سربازخانه اعزام شدند، در مجموع می‌توان بسیار مثبت ارزیابی کرد، با آثاری از این دست: تقویت روحیه‌ی جمع، رسیدن پیام نهضت به اختناق زده‌ترین قشر جامعه؛ چنان که در عاشورای سال ۴۲ شعار مبارزه در جای جای پادگان نظامی عشرت‌آباد نیز در نگاه می‌نشست از این همه ارزشمندتر، اندوخته شدن یکی از نیروهای فعال نهضت برای روزگار غربت انقلاب که در نخستین غیبت رهبری بتواند اثرگذار باشد. نمی‌دانیم، شاید اگر او در نیمه‌ی فروردین تا نیمه‌ی خرداد سال ۴۲ در در سربازخانه نبود، از دستگیرشدگان آن روزها بود و در این صورت، بسا مسائل که دستخوش تغییراتی می‌شد که پس گویی آن بسیار دشوار است. به هر حال، تا نیمه‌ی خرداد در پادگان حضور داشت و بیم آن می‌رفت که برایش پرونده‌سازی سنگینی شود که به هنگام، از سربازخانه گریخت و به جمع علمای مهاجر در تهران پیوست و با شماری از هم‌اندیشان به بهره‌برداری هر چه بیشتر از آن هجرت تاریخی پرداخت. در همین احوال حساس و در حالی که همراه و هم‌گام به شهید دکتر محمدجواد باهنر می‌کوشید تا از حضور و نفوذ مهاجرین بیشترین بهره‌برداری – در جهت اهداف نهضت شود، ناگهان گام در دامی نهاد که در راهش گسترده شده بود و می‌رفت که با عنوان سرباز فراری، متهم به فعالیت‌هایی در بیرون و درون پادگان، به مراجع قضایی نیروهای مسلح سپرده شود و در آن فضای آکنده از خشونت، احیانا محکومیت سنگینی پیدا کند، که با چابکی و هوشیاری از این دام نیز گریخت و از این پس، چندی به صورت سربازی فراری روزگار را کرانه کرد.

بدین‌سان فرصتی پیش آمد که کار ترجمه‌ی کتاب سرگذشت فلسطین یا کارنامه‌ی سیاه استعمار را به انجام رساند، کاری کارستان و کارساز و اثرگذار بر بینش سیاسی حوزه از یک سو، و بر برداشت دیگران از فرزندان فیضیه از سویی دیگر. پرونده‌ی او با انتشار این کتاب – پس از چندی که از روزگار تألیف می‌گذشت – شکل گرفت و نخستین احضار و بازجویی به آن راجع است. (سندهای شماره ۱۰۰۱ تا ۱۵/۲)

به هر حال، در اختناق سال ۴۲، او به عنوان سربازی گریخته از پادگان که دارای پرونده‌ی سیاسی نیز بود، فرصت خوبی برای اندیشه‌ی بیشتر یافت و اوقات فراغت را با تلاش فرهنگی و سیاسی ثمربخشی پر کرد.

حضوری دوباره در قم

رفته‌رفته، جو اختناق شکسته شد و رژیم – که اعدام حضرت امام را در مقام مرجعی مقتدر، محبوب و بهره‌مند از پشتیبانی بی‌دریغ اقشار میلیونی مردم، با مصالح سیاسی خود ناسازگار ارزیابی کرده بود – پی‌آمدهای زندانی نگه داشتن، محاکمه و محکومیت وی را نیز ناصواب شناخت و بر آن شد که در جست و جوی راهی برای تحمل و کنار آمدن بکوشد. از آنجا که آزادی ناگهانی نیز

چنان موجی از احساسات مردم را می‌توانست برانگیزد که مهار آن بیرون از توان نیروهای رژیم ارزیابی می‌شد، ناگزیر برنامه‌ریزی به گونه‌ای انجام شد که نخست حضرت امام از حبس به حصر منتقل شدند و پس از چندی، شهر قم دیگر بار حضورش را آغوش گشود. در این میان، کابینه‌ی علم نیز سقوط کرد و حسنعلی منصور تشکیل کابینه را مأموریت یافت. در نرمشی که در سیاست رژیم ضمن اجرای این برنامه پیش آمد، فضای سیاسی دیگری پدید آمد که او با احساس امنیت، در قم حضور یافت و در چنین فضایی مقدمات انتشار سرگذشت فلسطین یا کارنامه‌ی سیاه استعمار فراهم شد. در همین فضای جدید، هم‌اندیشان را فرصتی پیش آمد تا به بحث‌های جدی‌تری بپردازند. چنین بود که زمینه‌ای برای شکل‌گیری تشکلی با نام «جمعیت اصلاح حوزه» فراهم شد که هدف اصلی آن بررسی اصلاح جامعه از طریق ایجاد حکومت اسلامی بود.

جشن‌های آزادی امام

ناگهان موج خبر آزادی حضرت امام همه را غافلگیر و هیجان‌زده کرد. رهبری فرزندان فیضیه را در ابراز عواطف و برگزاری جشن‌های آزادی در راستای هدف‌های نهضت، جمعی از بهترین یاران و شاگردان حضرت امام عهده‌دار بودند که او، چونان شمع جمع، روشنی می‌بخشید، هر چند که در آن جمع کوچک، شخصیت‌های برجسته‌ی بزرگ‌تری نیز حضور داشتند.

می‌توان گفت که در پی آزادی حضرت امام، در شیفتگان و هواداران برگزیده‌اش، دو گرایش و دو خط سیاسی و فکری پدید آمد:

۱- گروهی به شخص حضرت امام می‌اندیشیدند و استقرارش را در مقام مرجعیت شیعه هدف اصلی می‌پنداشتند، تا آنجا که ناخودآگاه گرایشی به سازش داشتند.

۲. گروهی دیگر، که نهضت اسلامی را اصالت می‌دادند و مسائلی چونان مرجعیت را در جنب آن ارجی - قیاس‌پذیر با نهضت - نمی‌شناختند. در جشن فیضیه، نمودی از این دوگانگی نمودار شد، هر چند که جز شماری اندک از خواص کمتر توجهی به آن داشتند. ابتکار عمل در برگزاری جشن‌ها، به ویژه جشن فیضیه - که از آن به مثابه تمرین تلاش جمعی طلاب و فعالیت تشکیلاتی آنان می‌توان یاد کرد - با گروه دوم بود.

در این میان، ساواک او و شماری از عناصر فعال را شناسایی کرده بود و می‌کوشید اطلاعات خود را درباره‌ی آنان کامل و کامل‌تر کند. (سند شماره ۰۰۰۷)

شور و هیجان و نشاط تاریخی حوزه‌ی قم

سال ۴۳، در تاریخ حوزه‌ی قم، سالی استثنایی است. در فروردین این سال، حوزه با شوری وصف‌ناپذیر حضرت امام را آغوش گشود و جشن‌هایی پرشکوه را در سرتاسر شاهد بود. با فاصله‌ای بسیار کوتاه، درس آغاز شد، با سخنرانی تاریخی و طولانی پر نکته‌ای که در آن، ضمن جمع‌بندی مسائل مبارزه، خط مشی آینده نیز ترسیم گردید. هر چند آن درس پرشکوه را در نگاه دل‌باختگان حضرت امام ارجی فراوان بود، اما هر نضهت، انقلابی در ارزش‌هاست و با نهضت اسلامی نیز ارزش‌هایی نمایش یافت که در برابر آن ارزش‌های گذشته رنگ می‌باخت؛ چنین بود که برای عناصری چونان او ارزش‌های نوین را جاذبه‌ای دیگر بود: نشست‌های خصوصی و ضمن آن، آشنایی‌ها، پیوندها و شناخت‌هایی کارساز برای آینده‌ی نهضت، در هشت ماه اول سال ۴۳ و در نشست‌های خصوصی بیت حضرت امام، چنین پیوندها و آشنایی‌ها را ارزشی کارساز بود، به ویژه پیوند قم با تهران و شناخت‌های بیشتر و بیشتر یاران از همدیگر.

با فرا رسیدن تابستان، درس تعطیل شد، امام حضرت امام که گویی احساس می‌کرد اقامتش در قم چندان نمی‌یابد، از فرصت تابستان نیز بهره‌ای دیگر گرفت و درسی را در منزل عهده‌دار شد، با عنوان «مسائل مستحدثه» که هرچند محتوای آن را با درس‌های متعارف حوزه فاصله‌ی چندان زیادی نبود. اما عنوان آن را پیامی دیگر بود. در این میان تاریخ انقلاب اسلامی، رمضانی خاطره‌انگیز

در گذرگاه خود داشت؛ بگذریم که در سراسر ایامی که حضرت امام در قم اقامت داشتند، مسجد امام به صورت پایگاه تبلیغی نهضت، همه شب آکنده از انبوه شنوندگانی بود که گویی نمادی بودند از نیازهای نو جامعه و تحول در تبلیغ. سالگرد ۱۵ خرداد نیز فرصتی پیش آورد برای تلاش و تکاپویی دیگر.

مبارزه با آهنگی دیگر

ناگهان موج خبری تازه همه چیز را دگرگون کرد؛ خبر سخنرانی حضرت امام بر ضد لایحه‌ای که موضوع آن را اعطای امتیازی بود به مستشاران آمریکا در ایران. پیش از هرگونه موضع‌گیری، تحقیقات در این زمینه به او واگذار شده بود که در انجام این مهم بعضی از شخصیت‌های سیاسی روز همکاری‌هایی کردند.

پی‌آمد این سخنرانی که هم زمان با آن مفصل‌ترین اعلامیه‌ی حضرت امام در گسترده‌ترین سطح در همه جای کشور پخش شد، دستگیری بود و تبعید به ترکیه و استقرار حکومت نظامی و فرورفتن کشور در اختناقی بسیار سنگین.

عملکرد رژیم این بار چنان بود که هیچ واکنش فراگیری را فرصت نداد. خشم مردم امکان بروز نیافت و هر فریاد اعتراضی در سینه‌ها حبس شد. از سویی دیگر، در مدت اقامت حضرت امام در قم، برای پاره‌ای بیوت، رنجش‌هایی پیش‌آمد که پی‌آمد آن عدم حضور متحد آنان در صحنه‌ی مبارزه بود. در نتیجه، مسؤولیت رهبری حرکت بر دوش جمعی از عالمان جوان‌تر و فضلای حوزه سنگینی می‌کرد که او را در میان جمع آنان درخششی چشمگیر بود. چنین بود که کانون‌های مقاومت در قم، تهران و شماری شهرهای دیگر - به گونه‌ای متفاوت با گذشته - شکل گرفت. در قم، شماری از فضلای برجسته و مدرسان سطح عالی گرد می‌آمدند و نیروهای جوان و بالنده‌ی هوادار و شیفته‌ی حضرت امام را رهبری می‌کردند. نمودی از این جنبش هدایت شده به صورت سخنرانی‌های پی‌درپی، درس‌ها، تشکیل جلسه‌ی دعای توسل در مسجد بالاسر - در حرم حضرت معصومه (ع) - و سر دادن شعار صلوات در مجالس پرجمعیتی که به هر بهانه تشکیل می شد، در خاطره‌ها ثبت است. در نیمه‌ی شعبان سال ۴۳ هجری شمسی نیز مجلسی با شکوه در مسجد اعظم قم برگزار شد که نمایشی از حضور نسل جوان و انقلابی حوزه‌ی قم در صحنه‌ی مبارزه بود. از این همه با اهمیت‌تر، بهره‌برداری گسترده‌ی تبلیغاتی از نخستین ماه رمضان پس از تبعید حضرت امام را باید به شمار آورد، به ویژه در تهران و مسجد جامع بازار که به وضوح از فعالیت متشکل گروهی حکایت داشت که با برخورداری از پایگاه مردمی رهبری نهضت را در غیبت رهبر تبعیدی خود توانا بودند. او به رغم نقشی که در پشت پرده عهده‌دار آن بود، در جلساتی نیز حضور آشکار داشت و در سخنرانی‌های نه چندان عمومی به روشنگری می‌پرداخت. (سندهای شماره‌ی ۰۰۱۷ تا ۰۰۲۶/۲)

صفیر گلوله‌ی بخارایی

در این میان، موج خبر قتل نخست‌وزیر رژیم، حسنعلی منصور، فضای سیاسی کشور را دگرگون ساخت و جوی تازه پدید آورد که گویی آمیزه‌ای بود از شادی، غرور، بهت، نگرانی، ابهام و نیز خشم و خشونتی جنون‌آسا؛ در همین فضای نوین، بر حسب تصادفی، نیروهای وفادار نهضت را فرصت نمایشی باشکوه فراهم شد، با بهانه‌ی تجلیل از عالمی کهن‌سال و شیفته‌ی نهضت و حضرت امام. خیل عظیم هواداران نهضت در تهران، در حالی که به مراسم تشییع جنازه‌ی آیت‌الله فومنی شتافتند که زخم نخست‌وزیر تیرخورده‌ی رژیم، دل‌های جریحه‌دارشان را مرهمی شده بود و در جرقه‌ای آشنا روزنه‌ای را چشم دوخته بودند که آینده‌ای روشن را در نگاه می‌نشاند.

پی‌آمد قتل منصور، تهاجمی گسترده بود به نیروهای نهضت و موجی فزاینده از دستگیری؛ در همین شرایط او که خطرهایی تهدیدش می‌کرد - با همکاری شماری از هم‌رزمان - در تدارک فراهم کردن نامه‌ای سرگشاده به هویدا (نخست‌وزیر جدید که از سوی رژیم هدایت کشور در بحران به او سپرده شده بود) بودند و برگزاری سالگرد یورش به مدرسه‌ی فیضیه، با چنان شور و هیجانی که حساسیت مأموران اطلاعاتی رژیم را بیش از پیش جلب می‌کرد (سندهای شماره‌ی ۰۰۲۷/۱ تا ۰۰۳۷) و هر روز برگی به

پرونده‌اش می‌افزود.

دستگیری نگران کننده!

خبر دستگیری او – به تاریخ ۴۳/۱۲/۱۱ – موجی از نگرانی هواداران نهضت را در شعاعی گسترده در پی داشت. هیچ کس باور نداشت که به فرض رهیدن او از خطر اعدام، به این زودی‌ها، حضورش در صحنه‌ی مبارزه و بیرون از زندان تجدید شود. همه بر این باور بودند که – در خوشبینانه‌ترین فرض – سالیانی دراز، جای هاشمی رفسنجانی را در محافل خود خالی ببینند. پی‌آمد دستگیری او، آمیزه‌ای بود از نگرانی، اندوه و نیایش، همراه با هرگونه تلاش که از آن امید نتیجه‌ای می‌رفت. در همین حال، بازجویی با سخت‌ترین شکنجه‌های رایج آن روزگار آغاز شده بود و جلسات آن پی‌درپی ادامه داشت.

هر چند تلاشی گسترده برای فشار بر رژیم – با بهره‌گیری از اهرم‌هایی که هواداران نهضت در اختیار داشتند – برای رهایی او انجام می‌شد، اما اگر دو عامل اساسی نبود، اثرگذاری این تلاش‌ها بسیار اندک بود:

۱. هوشیاری او در همه‌ی مراحل بازجویی.

۲. فشار شخصیت‌های ذی نفوذ بر رژیم.

این دو عامل بیش از هر چیز در رهایی او نقش داشتند. (سندهای شماره‌ی ۰۰۳۸ تا ۰۰۷۷) به ویژه شادروان آیت‌الله حکیم را نباید در تسریع آزادی او بدون محکومیت نادیده گرفت. با این همه، دو عامل پیش گفته نقش اصلی و درجه‌ی اول داشتند. (سندهای شماره‌ی ۰۰۶۹/۱ و ۰۰۶۹/۲)

آزادی از زندان

خبر آزادی او از زندان –به تاریخ ۴۴/۴/۱۴ موجی از شادی برای هواداران نهضت، به ویژه در قم و تهران، به ارمغان آورد و حضور مجددش در صحنه‌ی مبارزه – در مقطعی بسیار حساس چنان نشاط‌آور و دلگرم کننده بود که قلم از تصویر آن ناتوان است.

پس از آزادی

گزارش‌های گزارشگران ساواک، به وضوح بیانگر واقعیت است که دستگیری، شکنجه و زندان، او را جز تجربه، هوشیاری و پایمردی نیفزود. از همان دم که گام از زندان بیرون نهاد، چونان پولادی آبدیده، با عزمی استوارتر از گذشته، راه مبارزه را پی گرفت. (سندهای شماره‌ی ۰۰۷۷ تا ۰۰۸۶) نه تنها در محافل خصوصی، که در مجامع عمومی نیز –در سخت‌ترین شرایط اختناق – با گفتار و رفتار، ضربه‌هایی بس کوبنده بر هیولای بیم فرود می‌آورد و به هواداران نهضت روحیه و نشاط می‌داد. (سند شماره‌ی ۰۰۸۴)

نگاهی به فضای جامعه در سال ۴۵

اینک فرصتی است مناسب برای بررسی فضای سیاسی ایران، در سال ۴۵. رژیم در سیاست خارجی، بیش و کم از مشکلاتی رنج می‌برد، هر چند که چندان انعکاسی نداشت:

از یک سو، به نظر می‌رسید که هویدا در برقراری موازنه و جلب رضایت شوروی – با خریدهایی تسلیحاتی – اندکی زیاده‌روی کرده است. از سوی دیگر، در جریان جنگ اعراب و اسرائیل، موضع آمریکا پسند رژیم عواطف مذهبی مردم را سخت جریحه‌دار کرده بود. در همین حال، تشنج در روابط سیاسی ایران و عراق به اوج رسیده بود، که نمودی روشن از امداهای غیبی برای نهضت ارزیابی می‌شد. چه، با نبودن چنین تشنجی فشارهای بیشتری بر حضرت امام و حواریونش در نجف سنگینی می‌کرد. کودتاها و ضد کودتاهای عراق را نیز اگر با چنین دیدگاهی بررسی کنیم، خالی از لطف نیست.

در همین حال، سرکوبی نهضت آهنگ بسیار تندی داشت و در همان روزهای اول سال، قم شاهد یورشی سخت و دستگیری‌هایی گسترده بود که پی‌آمد پاره‌ای واکنش‌ها تشکیل کمیسیون حفظ امنیت اجتماعی بود، در ساعت ۹ صبح روز ۴۵/۲/۳ و امضای

حکم تبعید

شماری از عناصر پی گیر و فعال، و دستور مراقبت بیشتر، بر اعمال شماری دیگر. (سند ۰۰۸۹/۱ و ۰۰۸۹/۲)

کشف جمعیت سری اصلاح حوزه

در چنین فضایی اساسنامه‌ی جمعیتی در قم به دست رژیم افتاد که حساسیت دستگاه اطلاعاتی و امنیتی را بیش از پیش برانگیخت و متواری شدن او را در پی داشت.

(برای آشنایی با جزییات بیشتری در این زمینه، ر.ک به نشریه‌ی یاد، شماره‌ی ۲۰، صفحات ۱۰ تا ۱۹) شگفتا که در همان شرایط نیز از هر فرصتی برای روشنگری به سود نهضت بهره‌برداری می‌کرده است. (سند شماره ۰۰۹۸)

به هر حال، بخش عمده‌ای از سال ۴۵ را به دلیل کشف اساسنامه‌ی جمعیت سری - که از پایگاه‌های مهم نهضت به شمار می‌رفت - متواری بود، که سرانجام بر آن شد رحل اقامت از قم به تهران افکند. (سندهای شماره‌ی ۰۰۸۷ تا ۰۱۰۳). تألیف کتاب امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار ثمره‌ی درخشانی است از نخستین ماه‌های اقامت در تهران با یک زندگی نیمه مخفی.

ارزشمندترین دست‌آورد این زمان تحکیم بیش از پیش دوستی و صمیمیت اوست با مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ هرچند که این دوستی بر سابقه‌ای دور استوار بود، با این همه زندگی مشترک چند ماهه، به صورت نیمه مخفی، در تحکیم پایه‌هایش نقشی ماندگار داشت.

نیمه‌ی اول سال ۴۶

رفته‌رفته، تداوم زندگی نیمه مخفی در تهران کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر و تبدیل به زندگی عادی می‌شد. چنان که از ۴۶/۴/۱۰، سخنرانی‌های هفتگی او در مسجد موسی بن جعفر - که از پایگاه‌های پرآوازه و مهم نهضت در جنوب تهران بود - موجی گسترده پدید آورد و آن پایگاه را بیش از پیش رونق بخشید. مکتب حسین نیز از نخستین محافلی است که سخنرانی‌هایش را - در این احوال - آغوش گشود. (سند شماره‌ی ۱۰۶/۱ تا ۱۱۷). گویی ساواک نیز در دستگیری مجدد او در آن روزها از شتاب‌زدگی پرهیز داشت؛ نمی‌دانیم، چه بسا ساواک امید داشت که با تعقیب و مراقب به سر نخ‌هایی دست یابد. این در شرایطی بود که نهضت به حضور او در تهران سخت نیازمند بود، هم از نظر فرهنگی و هم فراتر از آن، از نظر سیاسی. چنان که می‌توان پیدایش کانون‌ها و پایگاه‌هایی مانند مدرسه‌ی رفاه و جلسات متشکل روحانیت مبارز را از ثمرات آن برشمرد. ساواک نیز با حساسیت در تعقیب و مراقبت از او فعال بود و هرازگاه برگی به پرونده‌اش افزوده می‌شد. (سند شماره‌ی ۰۱۱۸ تا ۰۱۲۸) بگذریم که در شرایط پنهان کاری گامجای تلاش‌ها بیشتر گم می‌شود و کمتر سرنخی از آن به دست رژیم می‌افتاد.

جشن‌های تاجگذاری

در نیمه‌ی دوم سال ۴۶، برگزاری جشن‌ها تاجگذاری بهانه‌ی دیگری شد برای سرکوبی و خشونت بیشتر، هم در واکنش نسبت به تحرکات تازه‌ی نهضت و موضع گیریهای حضرت امام در نجف، و هم به عنوان پیش یری از فعالیت‌های قابل پیش‌بینی. چنین بود که نمایندگان حضرت امام در قم تبعید شدند و کتابخانه‌ی معظم له نیز غارت شد.

در چنین فضایی، اعلامیه‌ای با عنوان عزایی به نام جشن منتشر شد که در پی گیری آن گامجایی از او کشف شد و به دستگیری مجددش به تاریخ ۴۶/۸/۲۰ انجامید و بار دیگر بازجویی‌ها آغاز شد، هر چند نه به خشونت بازجویی‌های گذشته. این بار نیز پایداری و هوشیاری او کارسازی بسیار داشت، گرچه محکومیتی نه چندان زیاد پی‌آمد این دستگیری بود. (سند شماره‌ی ۰۱۲۹ تا ۰۱۶۳).

اینک فرصتی است مناسب تا از نقش شخصیتی چون شادروان آیت‌الله سید احمد خوانساری در چنین رویدادهایی یاد شود. (سند شماره ۰۱۳۹) تا فراموش نکنیم که هر چند خط مشی سیاسی چهره‌هایی چون او با مشی سیاسی روحانیت مبارز متفاوت بوده است،

اما پیوندی مشترک و مستحکم را در این میان، باید مانع گسستگی این مجموعه ارزیابی کرد.

سال ۱۳۴۷، در یک نگاه

فشار روزافزون رژیم، هر چند نیروهای مبارز را در تنگنایی سخت قرار می‌داد، با این همه، در همین تنگنا نیروها پالایش می‌شدند. در این پالایش طبیعی، همچنان تنها عناصری به نهضت وفادار می‌ماندند که شخصیتی استوار داشتند. چه جای تردید که باید یک مبارز را با چنین ویژگی، از هزاران تماشاچی متزلزل ارزشمندتر داشت. چنین بود که در سخت‌ترین شرایط اختناق که نمایندگان حضرت امام در قم، چونان دیگر استوانه‌های نهضت، تبعید و زندانی بودند و مدارس علوم دینی - از جمله مدرسه‌ی حاج ابوالفتح تهران - با دسیسه‌ی سازمان اوقاف آلت دست ساواک به حال تعطیل در آمده بود، آری در فضایی چنین، عناصر وفادار به نهضت، هیچ فرصتی را در تعقیب هدف‌های مبارزه نادیده نمی‌گرفتند. از درج آگهی تسلیت و برگزاری مراسم یادبود، تا مجالس سوگ و سرور اهل بیت (سندهای شماره‌ی ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۶۵، و نیز سند ۱۶۴) از ورزشگاه امجدیه (دو سال بعد مسابقه‌ی فوتبال بین ایران و اسرائیل بهانه‌ای برای ابراز احساسات شدید بر ضد اسرائیل شد.)، تا مراسم مذهبی باشکوه و جهان شمول حج (همه سال پیام حضرت امام در حج پخش می شد. سال ۴۷ با توجه به سفر شاه و حضورش در مراسم حج، این اقدام مفهوم دیگری داشت.)، از کمک به زلزله‌زدگان خراسان، تا امداد مبارزان فلسطین - که بدین منظور حسابی با امضای حضرات آیات علامه‌ی طباطبایی، شهید مطهری و سید ابوالفضل موسوی زنجانی افتتاح و رسما اعلام شده بود. در همین زمان، کودتای حزب بعث را در عراق که طی آن حسن البکر رییس جمهور شد، در مجموع باید - در آن شرایط - به سود نهضت ارزیابی کرد.

تبدیل جلسات مذهبی به پایگاه مبارزه

هر چند که سیاسی شدن مساجد و حسینیه‌ها را از پی‌آمدهای حماسه‌ی ۱۵ خرداد - در همه جای کشور - باید به حساب آورد، اما حضور او در تهران فصل دیگری است از این داستان:

از مسجد قائمیه در پل سیمان و جلسه‌ی قرائت قرآن در حسین‌آباد بی‌بی زبیده - جنوبی‌ترین نقطه‌ی تهران - تا جلسات پی‌درپی و پرشور هیئت انصار الحسین (سندهای شماره ۰۱۶۷ تا ۰۲۶۰/۱، ۰۲۵۵/۲ تا ۰۳۵۳.) و مسجد هدایت (سند ۰۳۰۵/۱ تا ۰۳۱۷) - در مرکز شهر - تا حسینه‌ی ارشاد در شمال تهران، (سندهای شماره‌ی ۰۲۵۷/۱ تا ۰۲۵۸ و ۰۲۹۵/۱ تا ۰۲۹۵/۲،

۰۳۳۱/۱ تا ۰۳۳۱/۲)، همه جا مردم با عشق و عطش از سخنرانی‌هایش استقبال می کردند و امید می گرفتند. این جلسات لبریز از شور و نشاط تا چندی، به رغم ممنوع المنبر بودن او پی گیری‌های ساواک (سند شماره ۰۳۳۳-۰۳۳۸)، ادامه داشت.

گفتنی است این سخنرانی‌ها از دو نظر - در آن سال - مهم و ارزشمند بود:

۱. از نظر سیاسی، که نقش آن در فروزان داشتن آتش مبارزه، بی‌نیاز از هر توضیح است.

۲. از نظر فرهنگی، با توجه به حضور جدی‌تر سازمان‌های مخفی و متشکل وابسته به مارکسیست‌ها و جریان کمونیستی در صحنه، و ترویج ایدئولوژی الحادی در میان نسل جوان.

پیوند با دانشجویان مبارز خارج کشور

تلاش در تحکیم و تعمیق پیوند با نهادها و نیروهای مبارز در فراسوی مرزها - که فراهم شدن زمینه‌ی آن از ارزشمندترین دست‌آوردهای حماسه‌ی ۱۵ خرداد است - فصلی دیگر از کارنامه‌ی اوست، هر چند انعکاس آن در گزارش‌های ساواک بسیار کم‌رنگ است (سندهای شماره‌ی ۰۳۲۰ تا ۰۳۲۱/۵ و نیز ۰۳۴۳ تا ۰۳۴۴)، و از آن کم‌رنگ‌تر - که بسا ردیابی آن جز در بایگانی خاطره‌ها امکان‌پذیر نباشد - پیوند اوست با نهادها و سازمان‌هایی که در آن روزگار پرچمدار مبارزه با اسرائیل بودند.

جمع‌بندی مسائل عمده‌ی نهضت در سال ۴۸

با هوشیاری و متانت حضرت امام از یک سو، و روند تحولات ایران و عراق از دیگر سو، پیش‌بینی‌های کارشناسان ساواک تحقق

نیافت و سرنوشت، رهبر نهضت اسلامی را بر بلندای مرجعیت جای داد. آنچه در این سال بر ابهت و شکوه حضرت امام می‌افزود، موضع گیری‌های بهت‌آورش در دفاع از آیت‌الله حکیم و ایرانیان مقیم عراق بود که از سوی حزب بعث مورد اهانت و آزار بودند. آتش‌سوزی مسجدالاقصی در این سال احساسات هواداران نهضت اسلامی را شعله‌ور ساخت. در همین حال، جدایی روحانیت سنتی از نهضت و راه امام، که هر روز نمایان و نمایان‌تر می‌شد، به جریاناتی دیگر فرصت حضور بیشتر و بیشتر در صحنه‌ی مبارزه می‌داد؛ جریاناتی که در براندازی رژیم با نهضت اسلامی هم سویی داشتند، در حالی که برای آینده‌ی کشور خواب و خیال‌هایی دیگر می‌پروراندند. در این میان، عالم نمایانی که ترس خود را از رژیم با توجیهاتی چونان دفاع از ولایت سرپوش می‌نهادند، روحانیت مبارز را تخطئه و تضعیف می‌کردند؛ این همه در حالی بود که نشانه‌های ظاهری بیانگر استواری رژیم بود، با موقعیت بسیار مطلوبی از نظر سیاست خارجی و روابط بین‌الملل.

طرح شعار حکومت اسلامی

در جمع‌بندی آنچه اشارتی رفت، تصویری از مسائل سال ۴۸ در نگاه می‌نشیند که مواضع و عملکرد حضرت امام را جلوه و درخششی ویژه می‌دهد:

حضرت امام از یک سو با فرود آوردن نهیب فریاد بر سر عالم نمایان مخالف مبارزه - با عنوان روحانیون درباری - به تقویت روحانیت مبارز می‌پردازند، از سوی دیگر، با طرح شعار حکومت اسلامی - با عنوان ولایت فقیه - بر سینه‌ی خیل نامحرمانی که بیم آن می‌رفت که در صفوف مبارزان رخنه کنند دست رد می‌زنند و همچنان با طرح بحث‌های اخلاقی، معنویت مبارزه را مورد تأکید قرار می‌دهند و در تضعیف گرایش به مادیگری - که در آن روزها آفت نهضت بود - می‌کوشند. و او سخت می‌کوشید که با آنچه در آن روزها بر ایران می‌گذشت، کاستی‌ها را جبران کند، جای خالی رفیق‌های نیمه راه را پر کند، نسل جوان را یاری دهد و آتش مبارزه را با کمک در پخش پیام‌های رهبر، فروزان نگه دارد. این همه، در شرایطی بود که عوامل اطلاعاتی رژیم با همه‌ی امکانات، او را در منظر خود داشتند و می‌کوشیدند هر گامجایش را با صد نگاه پی گیرند. (سند شماره‌ی ۰۳۵۳ تا ۰۳۷۷).

او نیز از یک سو در هدایت نیروها و پیش‌گیری از سوءاستفاده‌ها، به هر بهانه و با هر شعار، می‌کوشید (سند شماره ۰۳۷۸/۱ تا ۰۳۸۱/۲)، و از سوی دیگر با حضور در جلسه‌های تشکل یافته‌ی روحانیت مبارز در جهت گسترش و تقویت جبهه‌ی هوادار نهضت و امام تلاش می‌کرد. (سند شماره‌ی ۰۳۸۲ تا ۰۴۲۶/۲) هم زمان با سخنرانی‌های پی‌درپی در مسجد هدایت، هیئت انصارالحسین، جلسه‌های خصوصی و مسجد همت تجریش - که رفته‌رفته، به صورت پایگاه دیگری برای نهضت در آمده بود - حضور نسلی نو و بالنده را در فرازی حساس از تاریخ پاسداری می‌کرد. (سندهای شماره‌ی ۰۴۲۸/۱ تا ۰۴۹۰) به این همه، باید تلاش‌های ظریف‌تری را افزود که نیازهای نو به نو مبارزه زمینه‌سازشان بود و می‌بایست چنان انجام شود که نه تنها از چشم و گوش دشمن و عناصر مشکوک، که حتی از چشم و گوش بسیاری از دوستان، پنهان باشند؛ در این مورد به نمونه‌ای بسنده می‌شود که از آن انعکاسی کم‌رنگ در اسناد به جای مانده است، و بیش از این را تنها باید از بایگانی خاطره‌ها فرا کشید:

در پی طرح بحث ولایت فقیه در نجف، نخستین گامی که برای تکثیر جزوه‌های آن برداشته شد، با اطلاع و حمایت بی‌دریغ او بود. با این همه، واکنش او در جلسه‌ی دوستان صمیمی چنان بود که گویی کمترین اطلاعی در این زمینه ندارد. (سندهای ۰۴۷۲/۱ و ۰۴۷۲/۲).

نگاهی به فضای سیاسی کشور در سال ۴۹

سال ۱۳۴۹ هجری شمسی، شاهد رویدادهایی است که هر یک بیش یا کم، بر روند و سرنوشت نهضت اسلامی در کشورمان اثر گذاشته‌اند. اهم این رویدادها را می‌توان چنین برشمرد:

۱. درگذشت جمال عبدالناصر و انتخاب انور سادات به ریاست جمهوری مصر.

۲. برقراری مجدد روابط سیاسی مصر با ایران، اندکی پیش از درگذشت ناصر.

۳. زمامداری حافظ اسد در سوریه، در پی کودتای بی‌خونریزی.

۴. حضور گسترده‌ی سرمایه‌گذاران آمریکایی در ایران که شهادت آیت‌الله سعیدی را به دنبال داشت.

۵. رحلت آیت‌الله العظمی حکیم در عراق که هواداران حضرت امام را بر آن داشت تا بی‌پرواتر از گذشته، در جهت ترویج مرجعیت حضرت امام تلاش کنند و واکنش رژیم و تبعید تنی چند از مدرسین قم را در پی داشت و حساسیت بیشتر نسبت به پایگاه‌های نهضت در تهران و تبعید و دستگیری شماری از چهره‌های برجسته‌ی روحانیت مبارز.

نقش مهم جلسه‌ی روحانیت مبارز

از اولین سال‌های حضور او در تهران تشکلی در میان شماری از روحانیون هوادار نهضت شکل گرفت که کانون مقاومتی بود در بدترین روزهای اختناق، با جلسه‌های هفتگی. می‌توان گفت که نقش این جلسه‌ها در بهره‌برداری از مجالس یادبود آیت‌العظمی حکیم و رودررویی با جبهه‌ای از روحانیت سنتی که خواهان انزوای حضرت امام بودند، بر روند و سرنوشت نهضت بسیار مهم و اثرگذار بوده است. (سندهای شماره‌ی ۰۴۹۸/۱ تا ۰۵۰۴/۲) از این پس رژیم با حساسیت بیشتری، حضور او را در پایگاه‌های چونان هیئت انصارالحسین پی‌گیری می‌کرد. (سندهای شماره ۰۵۰۷ و ۰۵۰۹) با این همه، نه تنها او فعالیت گذشته را ادامه می‌داد، حتی در سنگرها و پایگاه‌هایی جدید حضور می‌یافت که در این میان، نقش وی را در محال دانشگاهی و نیز حسینیه‌ی ارشاد، با دقت بیشتری باید بررسی و تحلیل کرد. (سندهای شماره‌ی ۰۵۲۴/۱ تا ۰۵۷۲/۲).

موج مبارزه‌ی مسلحانه

سال ۱۳۵۰، نقطه‌ی عطفی است در تاریخ انقلاب اسلامی ایران. با نگاه به گذشته و بر پایه‌ی جمع‌بندی پی‌آمدهای حماسه‌ی ۱۵ خرداد، اینک می‌توان گفت:

گروه‌های مسلح و متشکل، با محوریت دو سازمان نیرومند به نام سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، و – در غیاب حضرت امام – با داعیه‌هایی، ناگهان در صحنه حضور یافتند، با گزینش سنجیده‌ی زمانی مناسب؛ زمانی که رژیم، برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را در سطحی گسترده تدارک می‌دید. هر چند که این حرکت در روند انقلاب به سرنوشتی اسف‌بار دچار شد؛ اما در تلحیل آن باید پژوهشی گسترده صورت گیرد که در حوصله‌ی این دفتر نیست؛ با این همه، جنبش مسلحانه در آن جو خشونت و اختناق، چنان جاذبه‌ی نیرومندی داشت که از نسل جوان دل می‌ربود و چشم و گوشش را بر هر نغمه‌ی مخالف فرومی‌بست. به ویژه که در غیاب حضرت امام و با فشارهای رژیم، میدان برای مقابله‌ی با آن خالی مانده بود. شمار شخصیت‌های روحانی که به مبارزه وفادار مانده بودند اندک می‌نمود، هر چند که خیل فرزندان فیضیه را دل در گرو عشق امام بود. بگذریم که کسانی هم از پشت یاران را خنجر می‌زدند. اگر بخواهیم تصویر روشن‌تری از فضای آن روزها ارائه کنیم، می‌توان اشاره‌ای کرد به داستان بازگشت آیت‌الله شهید دکتر بهشتی و جوسازی وحشتناکی که به بهانه‌ی برخی اظهارنظرهای وی – هم سو با کتاب مسأله‌ی حجاب آیت‌الله شهید مطهری – در حسینه‌ی ارشاد، ترتیب یافت. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. مثال دیگری که فضای آن روزها را تا حدودی در نگاه می‌نشاند، دشوارهایی است که در برگزاری مراسم یادبود مهندس پسندیده – فرزند آیت‌الله پسندیده – برای هواداران نهضت پیش آمد.

اما و اگرهای تاریخ

واقعیت این است که در تاریخ، پس‌بینی آسان‌تر از پیش‌بینی نیست. به راستی اگر در آن روزها پایگاه‌هایی چونان هیئت انصارالحسین، مسجد هدایت، مسجدالجواد، حسینیه‌ی ارشاد...نسل جوان و شیفته‌ی انقلاب را پذیرا نمی‌بودند، یا شماری انگشت‌شمار چونان او به نهضت وفادار نمی‌ماندند، چه پیش می‌آمد؟ پاسخ به پرسش‌هایی از این دست، بسیار دشوار است.

به هر حال او می‌بایست بار سنگینی را – که بسیاری از برداشتن آن شانه خالی کرده بودند – به دوش می کشید. چنین بود که هم زمان، دو گونه تلاش ناسازگار را تن می‌داد.

۱. تلاش‌های پشت پرده که ردیابی آن جز در لابلای اسناد و – بیش از آن – در پرده‌ی خاطرات، امکان‌پذیر نیست. (سندهای شماره‌ی ۰۵۷۵/۱ تا ۰۶۰۳/۱، ۰۵۹۷، ۰۵۸۱، ۰۵۷۶ و ۰۶۰۷/۱، ۰۳۰۶/۲ و ۰۶۱۰/۱، ۰۶۰۷/۲ و ۰۶۲۷/۱، ۰۶۲۰، ۰۶۱۳، ۰۶۱۰/۲ و ۰۶۳۵/۱، ۰۶۲۷/۲ و ۰۶۳۷/۱، ۰۶۳۵/۲ و ۰۶۴۷/۱: ۰۶۳۷/۲ و ۰۶۵۲، ۰۶۴۷/۲).

۲. تلاش‌های آشکار که در این سال بیش از پیش در اوج بود، چنان که بهار این سال با سخنرانی در رفسنجان – با بهره گیری از فرصت تعطیلات عید – آغاز می‌شود. (سندهای شماره‌ی ۰۵۷۴/۱ و ۰۵۷۴/۲) و به رغم حساسیت رژیم – به خاطر برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و پیش‌بینی کارشکنی‌هایی از سوی انگشت‌شمار عناصری چونان او، (سندهای شماره‌ی ۰۶۳۰/۱، ۰۶۲۲، ۰۶۱۶ و ۰۶۳۰/۲). و به رغم، ممنوع المنبر شدن وی (سندهای شماره‌ی ۰۵۹۴ و ۰۵۹۵ و ۰۶۰۲) همچنان در مجالسی چون هیئت انصارالحسین، مسجد هدایت، مسجد الجواد و غیره حضور می‌یابد و علاوه بر آن به شهرهای همدان (سندهای شماره‌ی ۰۶۰۰/۱ و ۰۶۰۰/۲)، قزوین (سندهای شماره‌ی ۰۶۳۱/۱ تا

۰۶۳۴/۲) و اصفهان (سندهای شماره‌ی ۰۶۱۴ تا ۰۶۱۵ و ۰۶۱۹) نیز سفر می کند و خشم رژیم را بیش از پیش برمی‌انگیزد. هر یک از این سخنرانی‌ها را مزاحت‌هایی چون احضار و بازداشت پی‌آمد بود. هر چند به زندان نینجامید. در این میان، تنها در اصفهان با خشونت بیشتری برخورد شد، که چند روزی زندان آن شهر را هم تجربه کرده است.

دستگیری مجدد

سرانجام، بار دیگر به تاریخ ۵۰/۷/۱۴ دستگیر و به زندان قزل قلعه سپرده می‌شود که دیگر بار، موجی از نگرانی دوستان را در پی دارد و هر هفته، خیل هواداران نهضت در پایگاهی چند – به ویژه هیئت انصارالحسین – جای او را با حسرت و تأسف خالی می‌دیدند.

برای، بازجویی، شکنجه و تهدید، به هیچ وجه تازگی ندارد، و با هوشیاری این مرحله را نیز می گذراند. (سندهایشماره ۰۶۵۳ تا ۰۶۸۵/۲).

روند مبارزه در سال ۵۱

در سال ۵۱ که رژیم شاه به ظاهر موقعیت مطلوبی از نظر سیاست خارجی داشت، چنان که می‌توان گفت – صرف‌نظر از تشنج در روابط ایران و عراق و برخی کشورهای عربی هم جوار – مشکل عمده‌ای دیده نمی‌شد، در همین حال، مشکلات حادی در کشور نمودار بود. در این سال، ۱۳۰ مورد انفجار مهم، ۱۲ زد و خورد خیابانی، ۸ مورد اعدام فردی و گروهی و صدها مورد دستگیری سیاسی، فضای سیاسی کشور را دگرگون کرده بود. دانشگاه‌ها ناآرام بود، به ویژه شورش در دانشگاه تبریز، رژیم را با موجی از نگرانی در تنگنا گذاشته بود. فیضیه نیز صحنه‌ی تظاهرات مکرر و چشمگیرتر از گذشته بود که در پی‌آمد آن – گذشته از دستگیری شماری از فضلا و طلاب – می‌توان به سربازگیری طلاب اشاره کرد. ترور سرتیپ طاهری و مرگ سرهنگ مولوی در ساحنه‌ی هوایی، موجی از شادی – به ویژه در تهران – به دنبال داشت انفجارهای پی‌درپی در جریان سفر نیکسون به تهران خشم رژیم را برانگیخته بود.

برای کسانی مانند او که مبارزه با رژیم را جدی گرفته بودند، چنین تحولی، بسیار مهم ارزیابی می‌شد و طبیعی بود که از پاره‌ای کاستی‌ها – در سازمانی که در این تحول نقش عمده را داشت، هر چند که زمینه‌ی اصلی آن را حماسه‌ی ۱۵ خرداد فراهم کرده بود – با اغماض بگذرند و به حل و جبران آن بکوشند و امیدوار باشند. از سوی دیگر، انحراف‌های فکری سازمان، در آغاز چندان آشکار نبود و شماری از سران، در ظاهرسازی و ریاکاری، بسیار چیره‌دست بودند. چنین بود که با پیش زمینه‌هایی از گذشته، زندان

قزل قلعه در واپسین ماه‌های سال ۵۰ و نخستین ماه‌های سال ۵۱، زمینه‌ای برای ارزیابی او از موج نوین و مبارزه‌ی مسلحانه شد، با نگاهی در مجموع مثبت که حمایت مشروط وی از این جریان را در پی داشت؛ هر چند که از این حمایت سوءاستفاده‌های ناجوانمردانه‌ای شد، ولی نمی‌توان این واقعیت آشکار را منکر شد که در تقویت نهضت اسلامی نیز، این جریان بی‌تأثیر نبوده است که ارزیابی آن، موضوع پژوهش و تحلیلی است پیچیده و ظریف، به دور از تنگ‌نظری و تعصب.

او بار دیگر به زندان افتاد، مدت این زندان، چیزی کمتر از یک سال بود: دو ماه در اوین قدیم، دو ماه در قزل قلعه و چند ماه در زندان عشرت‌آباد. هر یک از این مراحل دست‌آوردی داشت، در اولین و در سلول انفرادی که فرصت هیچ کاری نبود، حدود نیمی از قرآن را حفظ کرد.

ماه‌های نخستین از سال ۵۱ را در زندان قزل قلعه پشت سر گذاشت و پس از آزادی، از همان لحظه‌ی نخست (سندهای شماره ۰۶۸۶ تا ۰۶۸۷) با احساس مسئولیت سنگین در شرایط حساس جدید - بی‌پروا به تلاشی جدی‌تر از گذشته پرداخت، چنان که حساسیت رژیم را بیش از پیش برانگیخت. و بار دیگر دستگیری او را آهنگ کردند. (سندهای شماره‌ی ۰۶۸۸ تا ۰۷۳۸/۲) و چند هفته پس از آزادی در رفسنجان بازداشت و پس از چند روز تحمل زندان در کرمان به قزل قلعه در تهران منتقل شد و چهل و پنج روز دیگر در زندان انفرادی ماند. در همین دوره‌ی کوتاه زندان، یادداشت‌های ارزشمندی در موضوع «اشرافیت در قرآن» با استفاده از قرآن که تنها مونس او در زندان بود تهیه می‌کرد. پس از رهایی، در حالی که نامش در ردیف اول لیس ممنوع المنبرها بود، (سند شماره ۰۷۴۰)، تلاش می‌کرد تا از فرصت رمضان به سود مبارزه بهره‌برداری شود (سند شماره‌ی ۰۷۴۸)، و خود نیز از مجامعی برای سخنرانی استفاده می‌کرد (سندهای شماره‌ی ۰۷۵۷ و ۰۷۶۴/۱ تا ۰۷۹۷/۲)، علاوه بر حضور مستمر در جلسه‌های هم‌اندیشان، پس از تعطیل جلسه‌ی گذشته، به دلیل اطلاع از رخنه کردن عوامل ساواک در آن. (سندهای شماره‌ی ۰۷۶۵/۱ و ۰۷۶۵/۲).سرانجام، ناگزیر سخنرانی در مجامع عمومی - به ویژه هیئت انصار الحسین -را به دیگران وانهاد (سند شماره‌ی ۰۷۹۸/۱ و ۰۷۹۸/۲)، و خود تلاش‌های اساسی‌تری را عهده‌دار شد.

موج گسترده‌ی تبعید مدرسین قم، در پی تعطیل پایگاه‌های نهضت در تهران

هرچند موقعیت رژیم در سیاست بین‌المللی بیش از پیش تثبیت شده ارزیابی می‌شد و تلاش وزارت خارجه در ایجاد موازنه در سیاست خارجی موفقیت‌آمیز به نظر می‌رسید، با این همه، موج فزاینده‌ی نارضایتی در نسل جوان دانشگاهی و پیوند معنوی نسل نو حوزه با دانشگاه و اتحادشان در گرایش به براندازی رژیم، به صورت مشکلی سیاسی و اساسی نمایان شد. در این میان، جنگ اعراب و اسرائیل و پی‌آمدهای آن، این مشکل را بغرنج‌تر و پیچیده‌تر کرد؛ چرا که، با همه‌ی تلاش تبلیغاتی رژیم در جهت القای این باور که شاه را نقشی است میانجی‌گرانه و اصلاح‌گرایانه، تبلیغات نهضت، شاه و اسرائیل را در یک جبهه قلمداد می‌کرد و موج عواطف اسلامی را بر ضد آن برمی‌انگیخت. در همین شرایط، موضع‌گیری مردم در حمایت از مبارزان فلسطین، موجی شکننده را به سوی رژیم گسیل می‌کرد. افزون بر این همه، آنچه در این سال افغانستان پیش آمد و پی‌آمدهای قابل پیش‌بینی آن نیز برای رژیم خالی از نگرانی نبود. افزایش نرخ نفت هم در این سال واکنش‌ها و پی‌آمدهای داشت که در تحلیل سیاست خارجی و داخلی ایران در آن زمان نباید نادیده گرفت.

شاید بتوان با جمع‌بندی نکته‌های بالا و ترسیم فضای سیاسی کشور در سال ۵۲، تا حدودی ریشه‌یابی و زمینه‌شناسی خشونت رژیم را در سرکوبی نهضت، توفیق یافت. به هر حال ساواک با خشونت به قلع و قمع هواداران نهضت پرداخت و علاوه بر دستگیری گسترده‌ی دانشجویان و طلاب، و در پی تهاجم به مسجد هدایت، مسجد الجواد و حسینه‌ی ارشاد و پایگاه‌های نهضت در تهران در سال ۵۱، حوزه‌ی قم را در این سال مورد یورش قرار داد و شماری در خور ملاحظه از فضلا و مدرسین را به سرتاسر کشور تبعید کرد. اینگونه تلاش‌های رژیم، هر چند که موجی از ترس و وحشت را در کوتاه مدت در پی داشت، در بلند مدت به سود نهضت

انجامید. حضور هر تبعیدی در هر منطقه، شعاع مبارزه را گسترده و گسترده‌تر می‌کرد، چنان که تعطیل شماری از پایگاه‌های نهضت، پیدایش پایگاهی جدید را به دنبال داشت. در مثل، اگر مسجد هدایت، مسجد الجواد و حسینیه‌ی ارشاد بسته می‌شد، نام پایگاهی دیگر چون مسجد جاوید بر سر زبان‌ها می‌افتاد...

در فضایی با این ویژگی‌ها، و در حالی که ساواک از همه سو در مراقبت او نیروهایش را بسیج کرده بود (سندهای شماره‌ی ۰۸۰۶ تا ۰۸۱۴) او از یک سو در جهت هدایت موج عواطف ضد صهیونیستی تلاش می‌کرد، (سندهای شماره‌ی ۰۸۲۷ تا ۰۸۵۱)، و از دیگر سو با پیوندهای ناشی از امدادرسانی به فلسطینی‌ها از رهگذر سفارتخانه‌های کشورهای عربی، در جهت دامن زدن به موج مبارزه بر ضد رژیم و گسترش دامنه‌ی آن به فراسوی مرزها می‌کوشید. نمونه‌ای از این تلاش، سبب سازی ظریفی است در وادار کردن سفارت مصر، تا عراق را تحت فشار قرار دهد و از همکاری با رژیم، در انتقال حضرت امام از نجف، که آن روزها شایعه‌های نگران کننده‌ای در این زمینه پخش شده بود. (سندهای شماره‌ی ۰۸۱۸/۱ و ۰۸۱۸/۲)، باز دارد.

سال ۵۱-۵۳

خشونت روز افزون رژیم او را در این مقطع به پنهان کاری هر چه بیشتر کشاند؛ چنان که هر چه عوامل اطلاعاتی رژیم بیشتر می‌کوشیدند، کمتر سرنخی نصیب می‌بردند. (سندهای شماره‌ی ۰۸۲۸/۱ تا ۰۸۴۷) پاره‌ای اسناد بیانگر این واقعیت است که اگر در رویدادی - چونان دستگیری بعضی دوستان - نیاز به خبرگیری از سرنوشت آنان بود، از روابط خانم‌ها - که به هر حال انعکاسی طبیعی‌تر داشت -استفاده می‌شد. (سند شماره‌ی ۰۸۴۴).

یکبار هم حضور همسر او در جمع بانوان متحصن در قم براپیش پی‌آمدی داشت، چنانچه دیگر بار، در سفری به نوق، در رفسنجان دستگیر و پس از حدود پنجاه روز آزاد شد. هوشیاری‌اش در این دستگیری، ساواک را به موضع انفعال کشانید که زمینه‌ای شد برای فراهم کردن ملاقاتی با مقدم. او کوشید که از این ملاقات در جهت حل مشکلی اساسی و برداشتن سدی از راه مبارزه سود جوید و مقدم را قانع کند که شکنجه‌ها و اهانت‌های بی‌حساب نه تنها مجاهدان را از میدان به در نمی‌کند که مصمم‌تر نیز می‌کند.

در ترسیم فضای سال ۵۳ یادآوری نکته‌هایی سودمند است:

با درگذشت آیت‌الله شاهرودی که - به ویژه در استان خراسان - مقلدان فراوانی داشت، زمینه‌ی دیگری در ترویج مرجعیت حضرت امام فراهم شد. شاید به همین دلیل، مشهد شاهد خشونت سخت‌تری بود که دستگیری مقام معظم رهبری را که - در آن استان محور اصلی نهضت بود - در پی داشت. درگذشت حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسین غفاری در زندان قصر نیز در قم بازتابی بسیار گسترده داشت، با شایعاتی فراگیر به عنوان شکنجه و شهادت وی. موضع‌گیری حزب مردم در مجلس نیز در این سال پرسش برانگیز و زمینه‌ی پژوهشی جدی است.

از مسائل داخلی که بگذریم، در سیاست خارجی نیز رویدادهایی مهم اثرگذار بود که عمده‌ی آن، حل اختلاف ایران و عراق است و انعقاد قراردادی میان دو کشور در الجزایر به عنوان کشور میزبان، که پیروزی قابل توجهی برای ایران ثبت کرد. شرکت در عرفات به عنوان نماینده‌ی فلسطین در سازمان ملل نیز آغاز حرکتی بود در جهت حل یکی از مشکلاتی که همواره برای رژیم شاه نیز مسئله آفرین بود. بدین‌سان می‌توان گفت که رژیم به چشم‌انداز روشن‌تری در موقعیت جهانی خود چشم دوخته بود. در همین حال در پیوند با افزایش نرخ نفت، امکانات مالی بیشتری در اختیار رژیم قرار گرفت.

سال ۵۳-۵۴

با تنگ شدن عرصه بر مبارزان، هر جریانی می‌کوشید ضلعی از میدان مبارزه را به فراسوی مرزها بکشاند و بیرون از کشور، هسته‌ها و پایگاه‌هایی ایجاد کند. با حضور امام در عراق، زمینه‌سازی مطلوبی در این میدان برای نهضت اسلامی شده بود که نیاز به تقویت، بهره‌برداری و رسیدگی داشت.

چنین بود که سفرهایی بیرون از مرزها و در دو نوبت، بخشی عمده از کارنامه‌ی مبارزاتی او را در این مقطع به خود اختصاص داد، بـا دست آوردهـایی فراوان و ارزشـمند، به ویژه دیـدار و گفت و گو با امام پس از سال‌های سنگین فراق و نیز بازدیـد اردوگاه‌های فلسطین، همراه امام موسی صدر، و ایجاد هماهنگی بین نیروهای مبارز اسلامی ایرانی با امکانات مطلوب شیعیان لبنانی و مجاهدان فلسطین.

سوریه و لبنان، عراق، فرانسه، انگلیس، آلمان، هلند و ایالت‌هایی از آمریکا را با این انگیزه در نوردید. ژاپن، ترکیه، پاکستان، ایتالیا، یوگسلاوی و کشورهای اسکاندیناوی - هر یک به دلیلی - به این مجموعه اضافه شدند. کمک به نیروهای همراه در خارج و تلاش برای رفع اختلافات و ابهامات‌شان بخشی از ثمرات آشکار این سفرهاست.

از سوی دیگر، آشنایی بـا دو رویه‌ی تمـدن غرب از ضـرورت‌هایی بـود که هر کس انگیزه و فکری اصـلاحی داشت نیـاز به آن را احسـاس می‌کرد. در این سـفرها برای او هم فرصتی پیش آمـد که چنین نیـازی را پاسـخگو باشـد. از دیوار برلن تـا موزه‌ی بمبـاران هیروشـیما، از آسمان خراش‌های شیکاگو تا موزه‌ها و مراکز فرهنگی لندن و از جنگل‌های ردوود تا محله‌های هالیوود... همه در این قلمرو قرار گرفتند.

سال ۵۴-۵۵

گویی تقـدیر الهی چنین است که رژیم‌هـای خودکـامه، در اوج موفقیت، با بازی هنرمنـدانه‌ی سـرنوشت به رونـد واژگونی کشانـده شوند. در داستان انقلاب اسلامی ایران نیز یک بار دیگر ایران و جهان تماشای چنین هنری را در بازی سرنوشت فرصت یافتند:

سال ۵۴ - در پی قرارداد الجزایر - هویـدا به عراق سـفر کرد. گـویی رژیم در ایجـاد موازنه در سیاست خـارجی به جایگـاه دلخواه رسـیده است؛ چنان که این جایگاه، ستایش مقامات رسمی چین کمونیست را - که در آن روزها قبله‌ی جریانات چپ در این مرز و بوم بود - نیز برانگیخت. اظهـارات شـاه هم بیانگر این نکته بود که در میان رهبران کمونیست مشـکلی جز با فیـدل کاسترو اظهارات شاه هم بیانگر این نکته بود که در میان رهبران کمونیسـت مشـکلی جز با فیـدل کاسترو برجای نمانده است. پیوند تنگاتنگ ایران و غرب به ویژه آمریکـا نیز بیش از پیش مسـتحکم می‌نمود، چنـان که خشم و حسادت شـیوخ جنوب خلیـج‌فارس به ویژه عربسـتان را برانگیخته بود.

در سیاست داخلی نیز، اعلام مواضع مارکسیستی سازمان مجاهدین خلق - به رغم اندرزهای عالمان مبارز - موجی از شادی رژیم و نومیـدی قشـرهای مبـارز را در پی داشت، و در پی آن دسـتگیری حضـرات آیـات طالقانی، هاشـمی رفسـنجانی، مهـدوی کنی و.... هرچنـد که بـا فاصـله‌ای کوتـاه موج تنـدی از ترور و انفجـار در تهران و سرتاسـر کشور گزارش می‌شـد، ولی برای سـاواک بیش از دیگران روشن بود که این، نه از قدرت سازمان، که از متلاشی شدن آن حکایت می‌کند، چیزی همانند انتحار.

اعلام تأسیس حزب فراگیر رستاخیز، تبـدیل تاریـخ هجری به تاریخ شاهنشاهی و پاره‌ای الدرم بلدرهم‌های شاه در برابر غرب - در پیوند با افزایش نرخ نفت - همه ناشی از غرور و شاه و رژیم بود....

ناگهان گویی ورق برگشـته است و نشانه‌هایی از دوگانگی مهمی در سیاست آمریکا نسبت به شاه و رژیمش نمایان شد که ملاقات شـاه و راکفلر در جزیره‌ی خارک را می‌توان از واکنش‌های مربوط به این دوگانگی دانست. در همین حال، در پاره‌ای مصاحبه‌های شاه، اشاره به وصـیتنامه‌ای شـد که شایعه‌ی بیماری وی را دامن می‌زد. نمی‌دانیم، شاید همین بیماری، در دوگانگی سـیاست آمریکا بی‌اثر نبـود. بـه هر حـال، پیروزی کـارتر در انتخـاب آمریکـا، شـاه و رژیـم را نگران کرد. کـارتر نیز که ارزیـابی درسـتی از قـدرت مـذهبیون و حضـرت امـام در ایران نـداشت، با فشار بر شاه برای باز کردن فضای سیاسـی کشور، دست به اقـداماتی زد که به زودی پشیمانی او و حزبش را در پی داشت، هر چند که دیگر دیر شده بود.

سال ۵۶-۵۷

شگفتا: او که در اوج اختناق رژیم و غربت انقلاب، همیشه در صحنه حضور داشت و عشق به مبارزه در راه آزادی و عدالت، لحظه‌ای آرامش نمی‌گذاشت و با همه‌ی هوشیاری و فطانت و به رغم نیازی که همگان در حراست از وی احساس می‌کردند، هرازگاه دل به دریا می‌زد و در استقبال خطر آغوش می‌گشود، آری، با این همه، بازی سرنوشت چنین پیش آورد که در پرهیجان‌ترین شرایط از مبارزه و مردم دور باشد! در محرم و عاشورای ۴۲ و در آستانه‌ی حماسه‌ی ۱۵ خرداد، دست سرنوشت او را به بندان پادگان‌های نظامی کشانید. اینک نیز که به هر حال، فضای باز سیاسی پیش آمده است و هر روز خبری هیجان‌انگیز موج می‌افکند، خبرهایی چونان لغو محکامه‌ی سری نظامی، عفو پی در پی زندانیان سیاسی، برداشته شدن شکنجه، بهبود وضع زندان‌ها، برداشته شدن گارد دانشگاه، بیانیه‌های پی‌درپی احزاب، نامه‌های سر گشاده از چپ و راست، درج خبرهای تظاهرات در روزنامه‌ها، بازدید نمایندگان صلیب سرخ از زندان‌ها، استعفای مهره‌های پرآوازه‌ی رژیم، تغییر کابینه، تظاهرات فراگیر دانشگاه‌ها، اعلام موجودیت جمعیت‌های سیاسی، برپایی مجالس پرشکوه سیاسی، موج فزاینده‌ی تظاهرات در خارج از کشور، در گذشت دکتر شریعتی و پی‌آمدهای آن، و از همه مهم‌تر، رحلت آیت‌الله سید مصطفی خمینی - که در آن فضا مشکوک تلقی می‌شد - ناگهان چونان زلزله‌ای سیاسی کشور را تکان داد و همه‌ی محاسبات و معادلات را در هم ریخت....

اینک که آتش انقلاب شعله‌ور شده است، سرنوشت، به او مجال جوشیدن در این آتش شعله‌ور را نمی‌دهد! با شماری هم‌اندیشان در گوشه‌ی زندان اوین از دور دستی بر آتش دارند. هرچند که او و هم بندانش، زندان اوین را نیز به کانونی فعال بدل کرده بودند و در پاسخ به یکی از نیازهای حساس و مبرم انقلاب نقشی بسیار مؤثر داشتند. (سند شماره‌ی ۰۸۷۹) او، با آن که پرونده‌ای بسیار سنگین داشت، به ویژه با تک‌نویسی کینه‌توزانه‌ی وحید افراخته که کوشیده بود بدترین ذهنیت را در مورد وی شکل دهد، (سندهای شماره‌ی ۰۸۹۰/۱ و

۰۸۹۰/۲ و نیز سند شماره ۰۹۰۶/۱ و ۰۹۰۶/۲)، با این همه، قبل از آنکه به سرنوشت خویش بیندیشد، به سرنوشت انقلاب می‌اندیشد. هر چند هوشیاری و زیرکی وی در پنبه کردن رشته‌های عناصری ناجوانمرد و چند چهره، در نگاه انقلاب آشنایان برگ‌هایی است زرین در کارنامه‌ی سیاسی او، اما از آن زرین‌تر و افتخار آفرین‌تر، برگ‌هایی است نانبشته که از نگاه دشمن پنهان مانده و در اسناد از آن انعکاسی نمی‌توان یافت و ردیابی این همه جز با جست و جو در بایگانی خاطره‌ها امکان‌پذیر نیست.

افزون بر این همه، تلاش فرهنگی اوست، بیرون و درون زندان که این فرصت می‌توان به دو کار اساسی اشاره کرد:

۱. تلاش در نگارش زندگی نامه‌ی امامان معصوم که در سال‌های ۵۳-۵۴ آغاز شد و ناتمام ماند و اینک شماری از فضلای حوزه‌ی قم در تلاش تکمیل و پرداش آن هستند. ۲. فراهم کردن بانک اطلاعات قرآنی که کارهای زیربنایی آن در زندان اوین به انجام رسید و اینک در جهت تکمیل و پردازش آن نهادی در قم پدید آمده است و مجلداتی از آن آثار منتشر شده است.

آزادی از زندان

سرانجام در پاییز سال ۵۷، در طلیعه‌ی بهار آزادی، با انقلاب مردم به پاخاسته درهای زندان گشوده شد و مردم انقلابی ایران، حضرات آیات طالقانی، منتظری، هاشمی رفسنجانی و دیگران را در آغوش گرفتند و در پیوند با رهبری اسلامی در نوفل لوشاتو، کانونی نیرومند در ایران هدایت انقلاب را عهده‌دار شد. از این پس، هر روز رویداد و رویدادهایی عظیم را شاهد بود که در روز شمارهای انقلاب اسلامی به بسیاری از آن رویدادها اشاره شده است. در میان این رویدادهای بی‌شمار، دو مورد ویژگی خاصی دارد:

۱. پیدایش شورای انقلاب در ایران که او از محورهای تعیین کننده در آن بود.

۲. نخستین اقدام رسمی حضرت امام و اعزام هیئتی به خوزستان با مأموریت رسیدگی به مسایل نفت با عضویت و نقش تعیین کننده‌ی او در آن هیئت (کیهان، شماره‌ی ۱۶، ۱۰۶۰۵ دی ماه ۱۳۵۷).

بـدین سـان موج توفنـده‌ی انقلاب اسـلامی به سوی پیروزی تاریخی ایران و اسـلام راه می‌پیمود و در واپسـین روزهای نابودی رژیم خودکـامه‌ی پهلوی، در محضـر حضـرت امـام، او بود که فرمـان نخست‌وزیری انقلاب را قرائت کرد. (کیهان، شـماره‌ی ۱۷، ۱۰۶۳۱ بهمن ماه ۱۳۵۷.) ما را در سر فصلی مهم و در روزهایی سراسر هیجان گویی این آیه در گوش‌ها طنین می‌افکند که: عسی ربکم أن یهلك عدوکم و یستخلفکم فی الأرض فینظر کیف تعملون. (قرآن کریم، سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۲۶).

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

هاشمی سنجانی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فقیه.

تولد: ۱۲۹۰، سنجان.

شهادت: ۷ تیر ۱۳۶۰، تهران.

حجت‌الاسـلام علی هاشـمی سـنجانی، فرزنـد محمـود، تـا خـارج فقه و اصول به تحصـیل حوزوی پرداخت. در اولین دروه‌ی مجلس شورای اسلامی، نماینده‌ی مردم اراک بود.

از جمله آثار ایشان است: تقریرات فقهی، جزواتی در زمینه‌های اخلاق و وعظ، سروده‌ها و اشعار وی به مناسبت‌های مختلف.

حجت‌الاسـلام هاشـمی سـنجانی در جریـان بمب‌گـذاری دفتر حزب جمهوری اسـلامی به شـهادت رسـید و پیکرش در قم به خاک سپرده شد.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

هاشمی کرمانی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

۱۳۴۹ -۱۲۷۹/ ۱۲۷۷ ش)، شاعر، روزنامه‌نگار و مورخ. در کرمان به دنیا آمد. پدرش از فقیهان و عالمان و مدرسان شـهر تبریز بود. در دوازده سالگی کلاس نهم را در مدرسه سعادت به پایان رساند، سـپس علوم ادبی و عربی را از اساتید عصر شهر خود فراگرفت. او چنـدی به تحصـیل فلسـفه پرداخت و در علم رجال و تاریـخ مطالعه و تحقیق کرد و در این دو رشـته صاحب نظر گردید و با زبان انگلیسـی و ترکی نیز آشـنا شـد. وی در جوانی به احزاب سیاسـی پیوست و بـا نوشـتن مقالاـت اجتمـاعی و انتقادی به بیـداری مردم پرداخت. در ۱۳۰۲ ش روزنـامه‌ی «بیـداری» را در کرمان و در ۱۳۲۰ ش روزنـامه‌ی «اتحاد ملی» را در تهران تأسـیس و منتشـر کرد. هاشـمی در کرمان مدتی ریاست دبیرسـتان شـهاب و کمی بعد ریاست انجمن شـهر و هلال احمر (شیر و خورشید سرخ) را به عهده داشت. او همچنین چنـد دوره نماینـده مردم کرمـان در مجلس شـورای ملی و سنا بـود و چنـدی نیز ریـاست ادارات تـابعه‌ی مجلس شورای ملی و اداره‌ی «لغت‌نامه» دهخـدا را عهده‌دار بود. وی در تهران درگذشت. از دیگر آثارش: «کرمانیان نامی»؛ «تاریخ مذاهب در کرمان»؛ دستنوشـته‌هایی درباره‌ی «جنگهای شـیخی و بالا سری در کرمان»؛ «شوخی‌های خلفا، علما و سلاطین»؛ «سخنان ائمه (ع)

پادشاهان و بزرگان»؛ تصحیح و حاشیه «مزارات کرمان» یا «تذکرةالاولیاء» محرابی کرمانی.[۱]

فرزند حاج سید باقر متولد ۱۲۷۹ ش در کرمان است. صاحب ترجمه تحصیلات خود را در مدارس قدیم کرمان ادامه داد و با بزرگان و دانشمندان کرمان محشور گردید. در جوانی با ناظم‌الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان بنا به نوشته خود ارتباط داشته و از محضر دانش او خوشه‌چینی کرده است. هاشمی سالها در کرمان به شغل دبیری اشتغال داشت و از اعتبار کافی بین مردم برخوردار بود. همزمان با کارهای فرهنگی به انتشار روزنامه بیداری در کرمان مبادرت ورزید. در اواخر سلطنت رضاشاه کاندیدای نمایندگی مجلس شد و در دوره دوازدهم وکیل مردم کرمان در مجلس شورای ملی گردید. در دوره‌های سیزدهم و چهاردهم همچنان وکیل مجلس بود. پس از کناره‌گیری از کار مجلس به ریاست چاپخانه مجلس شورای ملی و مجله رسمی منصوب شد و سالیان دراز در این سمت قرار داشت. در ۱۳۲۲ امتیاز روزنامه هفتگی اتحاد ملی را گرفت و به اتفاق دو برادر خود احمد و حمید هاشمی قریب سی سال روزنامه را انتشار دادند. روزنامه هفتگی اتحاد ملی از جراید خوب و پرمطلب دوره‌های آخر است. برادران هاشمی در گردآوری اخبار و مطالب سیاسی پشت پرده مهارت خاصی داشتند و بسیاری از نکات تاریک تاریخ معاصر به وسیله این روزنامه روشن می‌شد.

سید محمد هاشمی در ۱۳۴۹ در هفتاد سالگی درگذشت. قبل از او دو برادرش هم به فاصله کوتاهی دار فانی را وداع گفتند و امتیاز و مدیریت روزنامه به دست مجید هاشمی که در مجلس سنا تندنویس بود افتاد، ولی برای روزنامه کاری نکرد و در ۱۳۵۳ تعطیل شد یا آن را تعطیل کردند. سید محمد هاشمی مردی دانشمند، نویسنده، ادیب و شاعر بود. از شرح حالی که از ناظم‌الاسلام کرمانی نوشته و در «تاریخ بیداری ایرانیان» چاپ شده به خوبی می‌توان به میزان معلومات و دانش او پی برد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] تاریخ جراید (۴۱ -۳۹/ ۲)، تذکره‌ی شاعران کرمان (۵۵۵ -۵۵۲)، ستارگان کرمان (۴۲۴ -۴۲۱)، سخنوران نامی معاصر (۳۹۱۱ -۳۹۰۸/ ۶)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۰۰۱/ ۲)، نخبگان سیاسی ایران (۵۳۶/ ۴).

هاشمی گازار، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد هاشمی گازار : قائم مقام فرمانده گروه ضربت لشگر۵نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

دهم فروردین ۱۳۴۳ در تهران به دنیا آمد. پدرش ابراهیم کارگری ساده بود و مادرش با بدنی فلج به کار کردن در منازل می پرداخت. با علاقه به مدرسه رفت و تحصیلات ابتدایی خود را با موفقیت در تهران به پایان رساند .مدتی بعد به علت فقر شدید درس را رها کرد و به حرفه خیاطی روی آورد .او مدت ۵ سال در تهران با مهارت بسیار خیاطی می کرد. در این دوران، اغلب اوقات بیکاری خود را به همراه عمویش که اهل مسجد و فعالیتهای مذهبی بود، به مساجد می رفت. در دوران انقلاب ومبارزات مردم ایران برعلیه حکومت خودکامه ستمشاهی درمبارزات و تظاهرات شرکت فعالانه داشت.در سال ۱۳۵۹ با خانواده خود به بیرجند مراجعت کرد و به کار خیاطی مشغول شد. او قبل از موعد مقرر سربازی وارد بسیج شد. با گروهک های ضد انقلاب مبارزات شدیدی می کرد. به ویژه در دستگیری اعضای گروهک منافقین در بیرجند فعالیتهای چشمگیری داشت. به قرائت قرآن و دعا می پرداخت و پدر و مادر را به خواندن نماز اول وقت و پرداخت به موقع خمس و زکات سفارش می کرد.

همیشه در صفوف اول نماز جمعه حاضربود. اودر پایگاه های بسیج مساجد حضور فعال داشت. به امام علاقه بسیاری داشت و

گوش به فرمـان ایشان بود. محمـد به جبهه و جنگ عشق می ورزیـد. با شـروع جنگ، حفظ انقلاب و دفاع از آن را وظیفه خود می داست.

رابطه او با مردم بسـیار صـمیانه و عالی بود. هر وقت از جبهه بر می گشت به دیدار اقوام، خویشاوندان، دوسـتان و آشـنایان خود می رفت و از احوال آنهـا با خبر می شـد. روابط او با والـدین بسیار خوب و عالی و علاقمنـد و به فکر شان بود. مادر شـهید می گویـد: همیشه به من می گفت: مـادر جـان، خودم می روم و کـار می کنم تـا تو دیگر مجبور نشوی کـار کنی و زحمت بکشی. محمـد در هنگـام گرفتـاری و مشـکلات صـبور، و بسیار مقـاوم بود. او خود محور نبود و از مشورت دیگران بهره می برد و از آنها کمک می گرفت.

از مهم ترین خصوصیات او جدی بودن در کار و شجاعت فوق العاده او بود.

علی قاسـمی در مورد نحوه شـهادت محمد می گوید: در ۱۱ آبان ماه سال ۱۳۶۱ در جریان پاکسازی جاده بانه – سر دشت که در دست ضد انقلاب بود، به طور مستقیم با ضد انقلاب در گیر شد و به نبرد پرداخت. که بر اثر اصابت گلوله ضد انقلابیون به شهادت رسید.پیکر مطهر شهید در گلزار شهدای روستای گازار بیرجند به خاک سپرده شد.

منابع زنـدگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریـخ، زندگی نامه فرماندهان شـهید خراسان "نوشـته ی سـید سـعید موسوی، نشـر شاهد، تهران – ۱۳۸۶

هاشمی نژاد، عبدالکریم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حجه اسـلام و المسـلمین سـید عبدالکریم هاشـمی نژاد در سال ۱۳۱۱ شمسی (۱۳۵۱ ق) در خـانواده ای متـدّین در « بهشـهر» مازنـدران دیده به جهان گشود و از ۱۴ سالگی در محضـر آیت الله کوهسـتانی و سپس در قم به مدت چهارده سال نزد آیات عظام: سیـد حسـین بروجردی و امام خمینی (ره) به تحصـیل علوم دینی پرداخت. وی در دوران مبارزات اسـلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی (ره) با خطبه ها و سـخنرانی های حماسـی و آتشین خویش، در نشر افکار انقلابی اسلام و افشای ماهیّت رژیم پهلوی، تمامی توان خود را به کـار برد و در این راه متحمّل سـختی ها و شـکنجه های ایادی رژیم گردیـد. وی از ابتـدای مبارزه تا پیروزی انقلاب اسـلامی، چنـدین بار دسـتگیر و به زندان های طولانی مدت محکوم گردید. این مجاهد انقلابی پس از پیروزی انقلاب اسـلامی، به عنوان نماینده اسـتان مازندران در مجلس خبرگان قانون اساسـی انتخاب شد، در تدوین قانون اساسـی و به خصوص در جهت تثبیت اصل ولایت فقیه، زحمات بسیاری کشید. حجت الاسلام هاشمی نژاد پس از پایان دوره مجلس خبرگان و تدوین قانون اساسی مقام دبیری حزب جمهوری اسـلامی مشـهد را به عهده گرفت و از این پایگاه، حملات مداوم خود را متوجه نفاق حاکم بر بعضـی مکان هـای دولتی و ارتجـاع کرد و بـا ضـد انقلاب به مبارزه سـختی پرداخت. وی با شـروع جنگ تحمیلی، در جبهه های غرب و جنوب حضور یـافت و بـا سـخنرانی هـای پرشور خود، در بالا بردن روحیه رزمنـدگان نقش بسـزایی ایفا کرد. آن شـهید بزرگوار، پشـتوانه محکمی برای انقلاب بود، از این رو نقشه ترور وی طرح شـد و در سالروز شـهادت امام جواد (ع) در هفتم مهر ۱۳۶۰ در چهل و نه سالگی به دست یکی از منافقان کوردل، بر اثر انفجار نارنجک به شـهادت رسـید. بدن پاره پاره این شـهید عالی مقام پس از تشـییع باشکوه مردم، در جوار مرقد منور امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.

هاشمی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رضا هاشمی : فرمانده گردان انصارتیپ ۵۷ ابوالفضل (ع) (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
سال ۱۳۴۲ در خانواده ای وارسته و مذهبی و مستضعف در روستای شهید رحیمی (چولهول علیاء سابق) در شهرستان پلدختر به دنیا آمد. دوران کودکی این شهید بزرگوار در سختی گذشت زیرا در کودکی به بیماری سختی مبتلا شد که از وی قطع امید شد و گویا تقدیر چنین بود که حتی دوران کودکی را در امتحان الهی سپری کند. دوران دبستان را در همان روستای محل تولد سپری کرد .درزمان تحصیل در دوره ی ابتدایی از هم سن و سالان خود از نظر اخلاقی و متانت تفاوت فاحش دشت و هیچگاه در دعواهای کودکانه که طبیعت آن سن و سال است شرکت نمی کرد . روحیه متانت و علو طبع در همان اوان نوجوانی در وجود ایشان محرز بود.پس از پایان مراحل ابتدایی جهت ادامه تحصیل به همراه سایر هم کلاسیها جهت ادامه تحصیل در مقطع راهنمایی عازم شهرستان پلدختر شد. ابتدا در شهر پلدختر در منزل استجاری مشغول تحصیل شد ولی به علت عدم تمکن مالی خانواده و احساس مسئولیتی که در ایشان بود از ادامه تحصیل منصرف شد و جهت مساعدت خانواده با تلاش شبانه روزی در امور کشاورزی مشغول کار شد. با آغاز مبارزات ملت مسلمان علیه رژیم ستمشاهی بارها از روستا جهت شرکت در راهپیمایی از روستا به شهر مهاجرت نمود و در راهپیمایی و فعالیت های انقلابی شرکت فعالانه داشت .پس از پیروزی انقلاب اسلامی در صحنه حضور داشت و نقش مهمی در آگاه سازی اهالی محروم روستا نسبت به توطئه های ضدانقلاب خصوصاً خوانین و منافقین که با سوء استفاده از سادگی و بیسوادی مردم روستا قصد سوء استفاده از روستائیان در جهت اهداف پلید خود داشتند، داشت و توطئه های آنان را خنثی می نمود .در آغاز جنگ تحمیلی جزء اولین نیروهایی بود که از طریق بسیج که آن زمان هنوز زیر نظر سپاه نبود به جبهه های غرب (میمک) اعزام شد و همسنگر اولین شهید دفاع مقدس در شهر پلدختر بود که ایشان به طرز معجره آسایی نجات یافته بود. بعد از بازگشت از جبهه به عضویت سپاه درآمد و به جبهه های جنوب شتافت. اوایل سال ۱۳۶۰ پس از برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا در عملیات دارخوین مجروح شد و پس از مدتی بستری در بیمارستانهای اهواز و اصفهان بدون این که به خانواده اطلاعی بدهد به پشت جبهه بازگشت و در امر آموزش نیروهای مردمی به عنوان مسئول آموزش سپاه پلدختر تلاش نمود. پس از بهبودی جسمانی مجدداً در اول سال ۱۳۶۱ به جبهه جنوب رفت و در گردان ۷۲ محرم مشغول جهاد با دشمنان اسلام شد .بعد از آن در عملیات والفجر مقدماتی شرکت نمود. در سال ۱۳۶۲ به سپاه پلدختر اعزام شد و به عنوان مسئول آموزش سپاه به امر آموزش سازماندهی و اعزام نیروهای بسیج و سپاه همت گماشت و در پایان سال ۱۳۶۲ مجدداً به تیپ ۷۲ محرم اعزام شد و این ماموریت تا نیمه اول سال ۱۳۶۳ ادامه یافت و ایشان مجدداً در سپاه پلدختر به عنوان مسئول تدارکات مشغول انجام وظیفه گردید. در سال ۱۳۶۴ به جبهه های غرب اعزام شد و در کنار شهدایی همچون شهید شکارچی به پیکار با دشمنان اسلام پرداخت.ایشان بعد از شهادت شهید شکارچی اظهار می داشت بعد از شهادت ایشان ماندن در این دنیا ارزشی ندارد.پس از بازگشت از جبهه های غرب تا تیرماه ۱۳۶۵ در سپاه پلدختر مشغول شد و در امر آموزش و تدارکات سپاه تلاش نمود.در تیرماه ۱۳۶۵ به تیپ ۵۷ ابوالفضل (ع) پیوست و به همراه این تیپ در سمت فرمانده گروهان در عملیات کربلای ۴ شرکت نمود که خبر شهادت ایشان را دادند ولی ایشان در این عملیات به شهادت نرسید و برای مدت کوتاهی ۲۴ ساعت به خانواده سرکشی نمود و مجدداً جهت شرکت در عملیات کربلای ۵ عازم شد و در همین عملیات بود که در سمت فرمانده گردان انصار المجاهدین تیپ ۵۷ ابوالفضل به فیض عظمای شهادت رسید .در حالی که مدت ۱۰ شبانه روز در سخت ترین شرایط با دشمن بعثی جنگید و نیروها را هدایت کرد که بر اثر ترکش خمپاره

دشـمن در تاریخ ۲۶/۱۰/۱۳۶۵ به مولا و مقتـدای خویش ابا عبـدالله الحسـین (ع) اقتـدا کردو در کربلای خونین شـلمچه به شـهادت رسـید. آنچه که لازم است ذکر شود و بسـیار حائز اهمیت این است که با وجود اینکه آنگونه که توضیح داده شد این شهید حضور مـداوم در جبهه هـای حق علیه باطل داشت ولی هیچگاه پشت جبهه را فراموش نمی کرد در زمانی که از جبهه بر می گشت فعالیت بیشتری داشت و هیچگاه آرام نمی گرفت.با وجود نبودن راه مناسب و مشـکلات نداشـتن وسـیله نقلیه با هر مشقتی در روستا حضور پیـدا می کرد و به مشـکلات روسـتائیان رسـیدگی میکرد. چهره ایشان برای برادران جهاد سازنـدگی در امر سازندگی در روسـتا چهره آشنایی بود و ایشان بود که با کمک برادران جهاد در امر آب رسانی به روستاهای محروم ،ساختن مدرسه ،راه و سایر مسائل روستا شرکت فعال داشت. در عین حال که در جبهه نبرد با دشـمنان خارجی شـرکت می جست .هیچگاه دشمنان داخلی که در فکر توطئه بودنـد را فراموش نمی کرد. نقش ایشـان در مبـارزه با منافقانی که روسـتا را محل امنی جهت فعالیت های خود میدانسـتند بر کسـی پوشیده نیست و در یاد و خاطره روستائیان محروم و همرزمانش باقی است .صراحت و قاطعیت ایشان در برخورد با خوانین و منافقین در روستا زبانزد خاص و عام است و سـرکرده منافقین و خوانین در منطقه در شهادت ایشان اظهار شادمانی کردند. در حالیکه غافل از این بودنـد که خون این شـهدا باعث تـداوم این انقلاب خواهـد شـد و همرزمان و پیروان این شـهدا آرزوی منافقین را بر دل آنها خواهند گذاشت تا آنها را با خود به گور ببرند.روحیه تعبد و معنویتی که در دل این شهید بزرگوار وجود داشت باعث شده بود که ایشان سـیمایی دوست داشـتنی و جـذاب داشـته باشـد. کلامش در دل ها نفوذ می کرد و همه جذب او می شدند و بر اطرافیان تاثیر فراوان داشت. در برنامه های سیاسـی و اجتماعی هرگاه حضور می یافت همه اهالی روسـتا دور او جمع می شدنـد و گوش به فرمان او بودنـد. محبوبیت ایشان باعث تسریع در برنامه های سازندگی و ایجاد وحدت در بین روسـتائیان می شد .در بسـیج روسـتائیان بر علیه ظلم خوانین نقش به سزایی داشت. آنهایی که در اثر ظلم خوانین به سـتوه آمـده بودنـد، این شـهید را پناهگاه خود میدیدنـد،با ایشان درد دل می کردند و ایشان نیز به مساعدت آنها می شتافت. مشکلات آنها را به گوش مسئولین می رساند و گاهی خود نیز با بسیج روستائیان در جهت احقاق حق آنها گام بر می داشت. در این زمینه خاطرات بسیاری از وی در دل روستائیان و خان گزیده ها به یادگـار بـاقی مانـده است .چه شـبهایی را که شـهید تـا صـبح نخوابیـد و در جهت احقـاق حق محرومین و مظلومین فعالیت کرد و انصافاً که این شهید بزرگوار در مسائل پشت جبهه و مسائل اجتماعی نیز پیشتاز بود.

خصوصـیات برجسـته دیگر شـهید در خدمت به محرومین این بود که خانه محقری که در پلدختر داشت به محرومین اختصاص داده بود و کسـی در منزل ایشـان احسـاس غریبی نمیکرد و ایشـان با آغوش باز از محرومین روسـتا و بسـتگان اسـتقبال میکرد. همیشه در شادیها و غمها در کنار مردم بود و به آنها سرکشی میکرد.

او در بعد مسائل جبهه و جنگ رشد چشـمگیری داشت و هم در بعد مسائل معنوی و اخلاقی که از ایشان انسانی وارسـته ساخته بود .در بین نیروهـا به عنوان یـک معلم اخلاـق و نمونه و الگو بود و ضـمن داشـتن آموزش رزمی و تاکتیک نظامی از معنویت و ایثار و اخلاص برخوردار بود. از خصوصـیات اخلاقی شـهید می توان به ساده زیستی ایشان پرداخت. شهید هاشمی دل و جان خویش را از گرایش به مادیـات رهانیـده بود و این سـخن رسول اکرم (ص) را راهنمـای زنـدگی و عمل خویش قرار داده بود که: مرا با دنیا چه کار، مثل من و دنیا مثل سواری است که در روز گرمی به زیر درختی برسـد و ساعتی در سایه آن بخوابـد و از آن بگذرد . رفتار او بـا دنیا و خوشـی ها و راحتی های آن به راستی اینگونه بود .بسیار ساده می زیست و از رفاه طلبی به شـدت حـذر می کرد. در تهیه اسباب و وسایل زنـدگی نهایت قنائت را به کار می برد به طوری که لوازم خانه وی در یک کمـد و موکت و مقـدار انـدکی لوازم ضروری خلاصه می شد. لباس بسیار ساده می پوشید و در حالی که تمام البسه او از یک یا دو دست تجاوز نمی کرد همواره تمیز و پاکیزه و معطر بود

به همسر و فرزندان و خانواده اش بسیار مهر می ورزید ولی دلبستگی به آنها در برابر عشق و ایمانش به اسلام و رسالت مبارزه برای

اقتدار آن هیچ بود و این گفته را در عرصه عمل پیاده کرد.

رسول اکرم روزی به یاران خود فرمود : کسی را که فردای قیامت آتش بر او حرام است به شما معرفی کنم! گفتند: آری. حضرت فرمود: این شخص متین و با وقار و خونگرم و مانوس و مهربان و بردبار و شکیبا و نرمخوی می باشد. شهید حاج رضا هاشمی نمونه بارز این صفات نیکو بود .

در عین سادگی و بی پیرایگی و خضوع از آنچنان ابهت و صلابتی برخوردار بود که به رغم سن و سال کمی که داشت بزرگان را نیز در برابرش به خضوع و خشوع وا می داشت. تواضع و فروتنی از دیگر خصوصیات این شهید عزیز بود .

از غرور و منیت به شدت پرهیز می کرد. هر توفیق و اقبالی را از جانب خدا می دانست و به همین دلیل در هر پیروزی و موفقیت شکرگزار پروردگار خود بود

از دیگر خصوصیات این شهید عزیز تفکر بود، تفکر درباره دنیا،آفریدگار،تاریخ و سرنوشت پیشینیان و پایان این جهان و رفتار او مصداق این حدیث شریف از امام صادق (ع) است که می فرماید:

با دیدگان عبرت به آنچه در دنیا و نعمت های آن گذشته است بنگر. آیا چیزی از آنها را می یابی که برای کسی باقی مانده باشد و فنا و زوال بدان راه نیافته باشد و آیا هیچ کس را اعم از غنی و فقیر و دوست و دشمن می یابی که از جام کل نفس ذائقه شربت موت نچشیده باشد پس به همین گونه نیز آینده را با گذشته قیاس کن .

شهید بزرگوار به قرآن و آیات الهی عشق می ورزید و رابطه و پیوند خویش را با آن به طور مستمر حفظ می کرد. قلب روشن خود را با قرائت قرآن و آیات نورانی آن جلای تازه می داد و پس از قرآن شیفته نهج البلاغه مولا علی (ع) بود و مستحبات و دعای کمیل و ادعیه ی دیگر علاقه زیادی داشت. از دیگر خصوصیات بارز شهید گمنامی و اخلاص ایشان بود. او عاشق پروردگار و شیفته ملاقات با وی بود و بدین لحاظ عمر کوتاه خود را همه در انجام برترین اعمال صالح،قیام و انقلاب به منظور استقرار حکومت الهی و مبارزه با دشمنان و دفاع از کیان اسلام و انقلاب حیات بخش آن سپری نمود و با خالص کردن دل و اندیشه خود برای خدا بر دفتر این همه تلاش و مبارزه مهر قبولی و تضمین می زد. به شدت از مطرح کردن خود پرهیز می کرد به گونه ای که برای اکثر نزدیکان جز در جلوه ها و حرکات ظاهری ناشناخته ماند. با آنکه از آغاز جنگ در محورهای مختلف عملیاتی حضور داشت و سلحشورانه مبارزه کرد و شجاعت های خارق العاده از خود نشان داده بود اما هیچ گاه جز در مواقع ضرورت از خود سخن نمی گفت. در عشق پروردگار و محبوب خود می سوخت .شهادت را که منتهای آرزوی مشتاقان و مژده دیدار دلدار است از صمیم قلب طالب بود و در جستجوی آن سالهای سخت و مشقت باری را در جبهه های نبرد می گشت. خود او بود که در خلوت زمزمه می کرد و با سوز می گفت که بر مشامم می رسد هر لحظه بوی کربلا، در دلم ترسم بماند آرزوی کربلا.و هنوز زمزمه او در گوش ها شنیده می شود. می دانست که سرانجام شاهد مقصود را در بر خواهد گرفت و روزی این انتظار به سر خواهد آمد.اولین آگاهی عارفانه را به دفعات نشان داده بود از آن جمله:در سفری که قبل از شهادت ایشان به منظور زیارت مرقد مقدس امام علی ابن موسی الرضا (ع)شرفیاب شده بود؛ حالات روحی و معنوی ایشان نشان از شهادت قریب الوقوع ایشان می داد. قبل از شهادت به بعضی از بستگان خبر شهادت خود را داده بود. سرانجام موعد وصل و دیدار محبوب برای حاج رضا فرا رسید. او رفت تا برای همیشه با شهادت افتخار آفرینش چون ستاره ای تابناک بر تارک آسمان عزت و شرف میهن اسلامی بدرخشد. فریادش بر سینه آسمان ستاره ها جاوید گشت تا راه را نشان دهد. آن روز در گرماگرم عملیات کربلای ۵ در منطقه شلمچه بچه ها همه این پرتو ستاره گون را بر چهره روشن و ملکوتی حاجی رضا می دیدند که افتخار شهادت تا لحظات دیگر فرمانده محبوبشان را به ترک آنها فرا خواهد خواند. در حالی که بر اثر آتش سنگین دشمن نیروها زمین گیر شده بودند با صلابت کم نظیر خویش بر سکویی قرار گرفت و بذر حیات بخش سخنان خویش را بر قلب یاران بسیجی اش فرو پاشید و آنها را جهت مقابله با دشمن فرا خواند و

ترغیب نمود . در همین لحظات بود که بر اثر ترکش خمپاره بر پیکر مطهرش با خون خود وضو ساخت و به مولا‌یش اباعبدالله الحسین (ع) اقتدا کرد. منابع زندگینامه :پرونده شهید درسازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران خرم آبادومصاحبه باخانواده ودوستان شهید

هاشمی، رضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سید رضا هاشمی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۳/۱/۲

زندگینامه علمی

اینجانب سید رضا هاشمی در سال ۱۳۶۱ دیپلم متوسطه در رشته ریاضی فیزیک را با معدل ۱۴/۱۹ در تهران دریافت کردم و به دلیل علاقه فراوان به تحصیلات حوزوی بدون شرکت کردن در کنکور دانشگاه ها، در همان سال به مدرسه علمیّه مجتهدی در تهران وارد شدم و به مدّت چهار الی پنج ماه در آنجا به تحصیل مقدمّات علوم حوزوی (عربی و منطق) پرداختم. سپس در سال ۱۳۶۲ همراه با یکی از دوستان فاضل و هم فکر خود برای ادامه تحصیلات، عازم حوزه علمیّه قم شدم و ابتداء در مدرسه رضویه و پس از آن در مجالس درس مختلف در حوزه علمیّه به تکمیل دروس متداول شامل (مباحث فقه و اصول فقه) و دروس دیگر که اصطلاحاً دروس جنبی نامیده می شد مانند: (کلام، فلسفه، تفسیر، رجال، حدیث، اقتصاد و ...) مبادرت کردم. از سالهای ابتدایی دهه هفتاد پس از فراغت از فراگیری دروس سطح، در دروس خارج اصول و فقه شرکت نمودم و این اشتغال همچنان ادامه دارد.

در سال ۱۳۶۷ در پی فراهم آمدن امکان حضور طلاب در دانشگاه ها به دلیل احساس نیازی که به فراگیری علوم دانشگاهی در حوزه علوم انسانی در من پدید آمد، در کنکور دانشگاه شرکت کردم و از مهرماه سال ۱۳۶۸ در دانشکده «حقوق و علوم سیاسی» دانشگاه تهران هم زمان با تحصیلات حوزوی به تحصیل در رشته حقوق پرداختم و در سال ۱۳۷۳ فارغ التحصیل شدم. در همین سال در پی دعوت یکی از مسئولان «بنیاد دائرهٔ المعارف اسلامی» در تهران که دائرهٔ المعارفی با نام (دانشنامه جهان اسلام) را در دست تألیف و انتشار دارد، همکاری خود را با این مؤسسه آغاز کردم که ابتداء بیشتر به شکل تألیف مقاله یا ارزیابی نقادانه مقالا‌تی بود؛ که به این بنده ارجاع می شد و بعدها این همکاری وسیع تر شد و به عضویت در گروه معارف و کلام در آن بنیاد انجامید.

سپس با تأسیس گروه فقه و حقوق در سال ۱۳۸۱ مسئولیت این گروه به اینجانب سپرده شد؛ که هم اکنون نیز این مسئولیت را بر عهده دارم. کار علمی من در بنیاد دائرهٔ المعارف اسلامی عمدتاً نظارت و مدیریت بر فرایند تولید مقالات علمی در حوزه فقه، اصول و حقوق از مرحله تدوین مدخلنامه و سفارش مقاله تا مراحل نهایی آن بوده که حاصل آن علاوه بر تألیف مقالات متعدد در دانشنامه، ارزیابی، اصلاح و تکمیل ساختاری و محتوایی بیش از یکصد مقاله در طول این سال هاست.

لا‌زم به ذکر است که به دلیل سکونت اینجانب در شهر مقدّس قم به دلیل تحصیلات دینی، فعّالیّت های یاد شده عمدتاً در قم

صورت می گیرد مگر در مواردی که حضور من در بنیاد دائرة المعارف اسلامی، اجتناب ناپذیر و ضروری باشد. همچنین در طول این سال ها، گاه به تدریس پاره ای از دروس مقدمات و سطوح به صورت خصوصی و غیر، گسترده اشتغال داشته ام. به علاوه از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۸۰ در مقطع کارشناسی ارشد حقوق خصوصی در دانشگاه مفید قم به تحصیل پرداختم. و خلاصه عنوان پایان نامه اینجانب که در سال ۱۳۷۹ دفاع شده «تعدیل قراردادهای خصوصی» است.

هاشمی، سید مجتبی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید مجتبی هاشمی در سال ۱۳۱۹ در محله شاهپور تهران (وحدت اسلامی فعلی) دیده به جهان گشود. او فرزند سوم خانواده ای مذهبی و متوسط بود که عشق به اهل بیت و علمای اسلام در فضای آن موج می زد.

وی پس از طی دوران تحصیلات متوسطه به ارتش پیوست و به دلیل اندام ورزیده و قدرت بدنی قابل توجهی که داشت عضو نیروهای ویژه کلاه سبز شد، اما پس از مدت کوتاهی با مشاهده جو حاکم بر ارتش و آگاهی بیشتر از ماهیت رژیم طاغوت از ارتش شاهنشاهی خارج و به کار آزاد مشغول شد. در ایام الله ۱۵ خرداد سال ۴۲ او و چند تن از دوستانش به موج خروشان مردم پیوستند و تحت تعقیب و کنترل ماموران پهلوی قرار داشت و با کوچکترین بهانه ای به منزل او هجوم آورده و اقدام به تهیه و توزیع اعلامیه و نوار های سخنرانی و تصاویر حضرت امام می نمود و در پوششهای گوناگون، فعالیتهای خود را در تمامی شهرهای استان تهران و حتی استانهای همجوار گسترش داد. خروش میلیونی امت مسلمان در سال ۵۷ سرانجام راه بازگشت حضرت امام را به میهن اسلامی گشود و در ۱۲ بهمن حضرتش خاک کشور را به قدوم خود متبرک نمود. سید مجتبی نیز به عضویت کمیته استقبال امام در آمد و در آن استقبال تاریخی شرکت نمود. طی ۱۰ روز دهه فجر در محل کار خود که یک مغازه لباس فروشی بود به فروش اقلامی که در انقلاب نایاب شده بود، با قیمتی به مراتب پایین تر از بهای حقیقی آن، اقدام نمود. ضمن اینکه خود نیز با حضور در میادین مبارزه رو در رو بد بقایای رژیم پهلوی، تمام توان خود را صرف پیروزی نهضت اسلامی نمود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن، او به سرعت نیروهای انقلابی و پر شور منطقه ۹ را سازماندهی کرده و کمیته انقلاب اسلامی منطقه ۹ را تشکیل داد. یکی از همرزمان شهید می گوید:

بچه های این منطقه اشخاصی نبودند که به راحتی قابل مهار باشند و حقیقتاً سازماندهی آنها بعید به نظر می رسید. هر کدام برای خود مرعی بودند، در آن شر و شور انقلاب هم که قدرتی نبود تا اینها را مجاب کند برای شکل پیدا کردن، اما سید مجتبی با آن روح بلند و اعتباری که بین خاص و عام آن محل داشت، با سرعت و موقعیت کامل این بچه ها را دور هم جمع کرد و اینها که همه از سید مجتبی حساب می بردند و حرفش را می خواندند و به این ترتیب یکی از قویترین کمیته های تهران را تشکیل داد و با دستگیری و مجازات عده زیادی از فراریها و ایجاد نظم در آن منطقه متشنج، خدمت بزرگی به انقلاب کرد.

با شروع غائله کردستان، شهید هاشمی به همراه عده ای از افراد کمیته منطقه ۹ در پی فرمان بسیج عمومی حضرت امام عازم غرب کشور شد و در آزادی و پاکسازی آن منطقه شرکت نمود. هنوز چند روز از آغاز تجاوز عراق به خاک کشورمان نگذشته بود که سید مجتبی، به همراه عده ای از دوستان و همرزمانش به صورت داوطلبانه و مستقل عازم جنوب کشور شد و در مدرسه فداییان اسلام، واقع در شهر آبادان مستقر شد و بدین ترتیب اولین نیروی انتظامی نا منظم برای مقابله با تهاجمان بعثیون در آبادان و

خرمشهر بوجود آمد که به گروه فداییان اسلام معروف شد. منابع زندگینامه" :ستارگان آسمان گمنامی "نوشته ی محمد علی صمدی،نشر فرهنگسرای اندیشه،تهران-۱۳۷۸

هاشمی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حاج علی هاشمی از مردان قبیله آفتاب بود که در دوران ظلم ستمشاهی با افکار سبز و روشن اسلام پیوندی عاشقانه داشت و در آن روزهای غیر خدایی ارتباط تنگاتنگ خویش را با کوثر زلال وحی حفظ می‌نمود و در درس اخلاق و معاد کلام خدا را تفسیر می‌کرد. موذن و مرید مسجد بود. در اوایل انقلاب با تکیه بر مطالعات عمیق و آگاهی‌های خود در بحثهای گروهکهای مختلف شرکت می‌نمود و با بحثهای منطقی آنان را به تسلیم وامی‌داشت. وی از همان ابتدا عاشق و دلباخته حضرت امام (ره) و پیشتاز مبارزه و انقلاب بود. او که در شقایقزار خاطراتش حس می‌کرد انقلاب علاوه بر دارائی‌های ذهنی، منطق و ایده و نیرو لازم دارد. به همراه شهید حسین علم‌الهدی، نظر آقایی و دیگران بسیج و سپاه را پایه گذاری کردند. زندگی در جنگ مرحله نوینی از دوران پرتلاطم حضور جسمانی حاج علی در دنیای خاکی بود. اوج ایثار و رشادت او در شناسایی‌هایش نهفته بود. تمام طرح‌های عملیاتیش را با تعداد اندکی نیرو با موفقیت به انجام می‌رساند. با گسترش محورهای عملیاتی، حاج علی محور حمیدیه را تبدیل به تیپ کرد و نامش را تیپ ۳۷ نور گذاشت. پس از عملیات بیت‌المقدس، سپاه بستان و هویزه را تشکیل داد. ایجاد پاسگاههای مرزی و مسئولیت پدافندی کل منطقه از اقدامات دیگر او بود. وی پس از تشکیل قرارگاه نصرت و طرح کلی عملیات خیبر، مسئول سپاه ششم امام جعفر صادق (ع) شد که حاصلش ۱۳ یگان رزمی و پشتیبانی در استان خونرنگ خوزستان بود. سرانجام هنگامی که قرارگاه نصرت به محاصره دشمنان افتاد، با تعدادی از نیروهای اسلام به اسارت دشمنان بعثی درآمدند و تا کنون از علی هاشمی چهره محبوب و خندان عرصه عشق و ایمان خبری نیامده است.

برگرفته از کتاب :شهیدان

هاشمی، محمدحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد حسین هاشمی

محل تولد : قم

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۳۶/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب محمد حسین هاشمی سال ۱۳۴۹ طلبه شدم و با مدرک شش ابتدائی اشتغال به دروس حوزوی را شروع کردم و در مدرسه آیت الله گلپایگانی تا شرح لمعه در مدرسه آن مرحوم ادامه دادم. سپس وارد دروس آزاد حوزه شدم و مکاسب را از محضر درس «آیت الله صانعی» و کفایه جلد اول را خدمت «آیت الله صلواتی» و جلد دوم را در محضر درس «آیت الله فاضل لنکرانی» تلمذ کردم.

سپس وارد درس خارج شده و یک سال فقه و اصول در محضر درس «آیت الله وحید خراسانی» ـ شش ماه درس اصول «آیت الله مؤمن» ـ حدود دو سه ماهی درس خارج اصول «آیت الله مکارم» و حدود هفت سال درس فقه و پنج سال درس اصول «آیت الله میرزا جواد تبریزی» و روزهای چهارشنبه درس قضاء ایشان شرکت می‌کردم و چهار سال درس خارج زکات و ولایت فقیه یکی از علماء قم شرکت داشتم و حدود چهار سال درس فقه (خارج حج) درس «آیت الله زنجانی» شرکت کردم (توضیحاً باید عرض کنم از فطرت آیات تبریزی ـ زنجانی شرکت در درس خارج دارم).

همزمان با این دروس در سال ۵۹ وارد موسسه در راه حق شدم که در آن زمان تحت مدیریت آقایان خرازی و مصباح مظاهری اداره می‌شد. چهار سال درس فلسفه شامل فلسفه عمومی؛ (که بعداً تحت عنوان آموزش فلسفه چاپ شد)، نهایه الحکمه، برهان شفاء، اسفار جلد ۹، در درس «آیت الله مصباح یزدی» شرکت کردم و در زمان تدریس فقه آیت الله شاهرودی شب‌های جمعه در دروس فقه ایشان که راجع به مسائل مستحدثه بود استفاده می‌کردیم.

تدریس در دانشگاه را از سال ۶۱ شروع و در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و دانشکده ادبیات علامه طباطبایی به تدریس دروس معارف اسلامی مشغول شدم و از همان ابتداء و از طرف دفتر اعزام به دانشگاه که زیر نظر جامعه مدرسین اداره می‌شد؛ مجوز تدریس تمام دروس دانشگاهی را گرفتم. یک سال در موسسه در راه حق درس استاد دکتر احمدی (فلسفه غرب) را استفاده کردم و زبان انگلیسی (ریدینگ را تا ناین هاندرد) طی دو دوره تابستانه و روزی سه چهار ساعت خواندم و مکالمه زبان عربی را تا حدود زیادی کار کردم و قادر به تکلم هستم ۷۰٪ درصد. سه سال در دانشگاه تهران دانشکده های مختلف، هفت سال دانشگاه علامه، چهار سال دانشگاه آزاد واحد بروجرد، سه سال دانشگاه واحد شهر ری و اخیراً پنج سال است که در دانشگاه آشتیان (به جهت نزدیکی) تدریس می‌کنم و عضو هیئت علمی می‌باشم. چند سالی است که از نهاد خبرگان بدون مدرک وزارت علوم، مدرک مربی (کارشناسی ارشد) گرفته‌ام و حدود ده سالی است که از طرف دفتر ستاد مقام معظم رهبری با عنوان استادیار در دانشگاه تدریس دارم.

در حوزه هم چند سال قبل دروس: «ادبیات عرب»، «فلسفه»، «رسائل» و «معالم» را تدریس کرده‌ام. حدود دو سال در موسسه در راه حق (بعداً به موسسه پژوهشی امام خمینی (ره) تغیر نام یافت) با گروه تفسیر با مدیریت جناب آقای رجبی همکاری می‌کردم و نیز چند صباحی در موسسه در راه حق درس (اقتصاد اسلامی) نزد یکی از اساتید دانشگاه تهران به نام دکتر درخشان و درس مقدمه عمومی علم حقوق نزد دکتر جعفری لنگرودی (الان در انگلیس هستند) و علوم سیاسی نزد استاد دکتر منوچهر محمدی استاد دانشگاه تهران می‌خواندم و در حال حاضر هم به مطالعه کتابهای تفسیری و فقهی و شرح نهج البلاغه اشتغال دارم.

ایام تبلیغی اکثر اوقات به شهرها و اماکن مختلف جهت تبلیغ و منبر رفته‌ام و حاصل کلام اینکه پروردگار و حضرت حجت ابن الحسن العسکری (عج) قرار بگیرد و همواره خدمتگزار کوچکی در سنگر فرهنگ اسلامی و شیعی و خادم کوچکی در نظام مقدس جمهوری اسلامی در تبلیغ و دانشگاه و حوزه بوده و هستم. ضمناً در خاتمه باید به عرض برسانم برای دانشجویان در طول دوره تدریس، مقالات و جزواتی در زمینه انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن و درس متون عربی و همینطور درس انسان شناسی در اسلام نوشته و ارائه کرده‌ام که جزوات و مقالات موجود است.

هاشمیان، کیانوش

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد: ۱۳۲۲، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: آموزش و پرورش، دانشکده: الهیات و ادبیات، دانشگاه: الزهرا (س)

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی روانشناسی از دانشگاه ایالتی سانفرانسیسکو آمریکا در سال ۱۳۴۸، کارشناسی ارشد روانشناسی از دانشگاه ایالتی سانفرانسیسکو در سال ۱۳۴۹، دکترای روانشناسی شخصیت، بنیادهای آموزش و پرورش با تأکید بر روانشناسی از دانشگاه فلوریدای آمریکا در سال ۱۳۵۶.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده الهیات و ادبیات دانشگاه الزهراء.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

بررسی ویژگیهای شخصیتی دختران مصروع ۱۵ تا ۱۸ ساله، توصیف سبب‌شناسی و روشهای درمان بیماریهای روانی در قلمرو اسلامی، بررسی رفتار انزواطلبی دانش‌آموزان دبستانی و رابطه آن با ساخت خانواده در مدارس پسرانه مناطق ۲۰ گانه تهران، بررسی فشارهای روانی (استرس) موجود در زنان و رابطه آن با بروز اختلالات روانی- تنی، درمان انزواطلبی کودکان به روش بازی درمانی، تدریس دروس سنجش هوش و استعداد، سنجش شخصیت، روانشناسی شخصیت، روانشناسی بالینی، آسیب‌شناسی روانی، نظریه‌های روان درمانی، پژوهشهای علمی، نظریه‌های شخصیت، سمینار روانشناسی بالینی نظریه‌های شخصیت در دانشگاههای الزهرا و تربیت معلم.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۴

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

سنجش استعداد، روانشناسی بالینی، روانشناسی رفتارهای نابهنجار و عصر جدید.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۵، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

عوامل مؤثر در جریان درمان، متاآنالیز روان درمانی و دارودرمانی در درمان افسردگی یک قطبی در بزرگسالان، نقد و بررسی کتاب آسیب‌شناسی روانی، تأثرات استعداد با روشهای مناسب (ATI)، کورلفظی کودکانی که غالباً وارونه می‌خوانند.

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

هاشمی‌نژاد، عبدالکریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

عالم دینی.

تولد: ۱۳۱۱، بهشهر.

شهادت: ۷ تیر ۱۳۶۰، مشهد.

حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد در سال ۱۳۱۱ در بهشهر مازندران در فراش محله (از پدرش سید حسن و مادرش ساره) دیده به جهان گشود. از سن نه سالگی به درس عربی اشتغال داشت. در سال ۱۳۲۵، در چهارده سالگی به تحصیل در حوزه‌ی آیت‌الله کوهستانی، در شهرک کوهستان در شش کیلومتری بهشهر پرداخت مقدمات را در آنجا فراگرفت. در سال ۱۳۲۹ وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شد و دروس سطح را پشت سر گذاشت و در درس خارج اصول فقه امام خمینی (ره) و درس خارج فقه آیت‌الله بروجردی حاضر می‌شد. در بیست و دو سالگی به نجف اشرف رفت ولی با فراهم نبودن شرایط تحصیل از جمله ضعف جسمی بار دیگر پس از یک سال اقامت در عراق به سوی ایران برای اقامت در قم حرکت کرد. در سال ۱۳۳۷ اولین اثر قلمی خود را به نام مناظره‌ی دکتر و پیر به سبک داستانی عرضه داشت. این کتاب ماجرای سفر چند نفر است که در یک قطار به بحث می‌پردازند و نویسنده در لابه‌لای آن به بیان ارزش‌های اسلامی اسلامی می‌پردازد. وی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم به سطح اجتهد نایل آمد. اساتید دیگر ایشان در قم عبارت بودند از: آیت‌الله کاشانی (فرید الاسلام)، حضرات آیات عظام صدوقی، محقق داماد و سید رضا صدر و مجاهدی. در سال‌های ۱۳۴۰ -۱۳۳۹ به مشهد رفت. پس از مدتی در آنجا به تدریس (کفایه و رسائل و مکاسب) در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد پرداخت. در مشهد در درس آیت‌الله سید محمدهادی میلانی و آیت‌الله مجتبی قزوینی نیز حاضر می‌شد. وی همچنین در مجالس سخنرانی در مشهد حضور می‌یافت و برای حاضران سخنرانی می‌کرد. از جمله فعالیت‌های فرهنگی ایشان همکاری با مجله «مکتب اسلام» بوده است.

در نهضت پانزده خرداد ۱۳۴۲ دستگیر و چهل و یک روز در زندان شهربانی محبوس شد، در حادثه مسجد فیل مشهد به سبب سخنرانی در این مسجد و اعتراض به طرح لوایح ششگانه شاهنشاهی و حمله به انتخابات در نوزده مهر ۱۳۴۲، به مدت سه ماه حبس انفرادی در زندانی در داخل لشکر ۷۷ خراسان محکوم شد، سپس از سخنرانی در شهر مشهد ممنوع شد. لذا با خانواده مشهد را به سوی اصفهان ترک کرد. سپس همراه خانواده به شیراز رفت. اما مأموران ساواک وی را برای سومین بار دستگیر کردند و با اتومبیل به اصفهان برده و تحویل ساواک اصفهان دادند. چندی روزی در ساختمان ساواک در یک اتاق انفرادی نگه داشتند و بعد او را به زندان عمومی منتقل کردند. وی دو ماهی در اسارت بود. با رهایی از زندان راهی مشهد شد، وی همچنین اقدام به ایجاد کانون بحث و انتقاد دینی در مشهد از سال ۱۳۴۳ لغایت ۱۳۵۰ نمود. در سال ۱۳۵۰ هم در جلسه‌ای که جمعه شب هر هفته در شهرستان قوچان تشکیل می‌شد حضور می‌یافت. این جلسات تا مدت‌ها ادامه داشت، در ایام شهادت فاطمه زهرا در سال ۱۳۵۳ علی رغم ممنوعیت منبر رفتن، وی در مجلسی در منزل خود، زمینه‌سازی نمود و با رضایت اساتید دیگر حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، فردای آن روز یعنی روز شنبه بیست و چهارم خرداد ۱۳۵۳ با حضور طلاب و مردم، راهپیمایی در خیابان‌های شهر مشهد به راه انداخت. به همین سبب ساواک برای چهارمین بار وی را دستگیر و روانه زندان ساخت. وی تا اوایل سال ۱۳۵۶ در زندان به سر برد. در همین زمان به سبب امضای اطلاعیه‌ای، وی به همراه آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای و حجت‌الاسلام واعظ طبسی برای پنجمین بار دستگیر و روانه زندان شد اما تظاهرات مردم به سوی منزل حضرت آیت‌الله شیرازی باعث شد ایشان پس از بیست و چهار ساعت آزاد شوند.

حجت‌الاسلام هاشمی‌نژاد در بهمن ۱۳۵۷ به تهران آمد. سپس به قائمشهر رفت و روز بیست و دوم بهمن در حال سخنرانی بود که

خبر تصرف رادیو و تلویزون و تصرف پادگان‌ها به وی رسید او به مشهد رفت و در حفظ نظم شهر تلاش بسیار کرد. با گذشت چند ماهی از پیروزی انقلاب اسلامی، در خرداد ۱۳۵۸ با قبول ریاست هیئت ایرانی، در اولین سفر خارجی به سه کشور لیبی و سوریه و اردن حرکت کرد. در لیبی، با معمرالقذافی، رییس جمهوری لیبی دیدار نمود و مسائل مربوط به افغانستان و عراق را مورد بحث قرار داد، در بهمن ۱۳۵۹ همزمان با سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی به دو کشور ژاپن و بنگلادش سفر کرد، وی با رأی مردم استان مازندران به مجلس خبرگان راه یافت. در دوران جنگ یکی دو نوبت به همراه حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای به مناطق جنگی رفت.

تألیفات ایشان علاوه بر مقالات و سخنرانی‌هایشان، عبارتند از: اصول پنجگانه اعتقادی و اصول دین؛ پاسخ ما به مشکلات جوانان؛ تقریرات و اصول دین؛ پاسخ ما به مشکلات جوانان؛ تقریرات اصول آیت‌الله شیخ علی کاشانی به عربی (چاپ نشده است)؛ درسی که حسین (ع) به انسان‌ها آموخت؛ راه سوم بین کمونیزم و سرمایه داری؛ رسالت انقلابی امام حسین (ع)؛ رهبران راستین؛ زهرا (س)؛ ضرورت تشکیلات؛ غروب آفتاب در اندلس؛ قرآن و کتاب‌های دیگر آسمانی؛ کمونیسم از دیدگاه نظام اقتصادی و اجتماعی اسلام؛ مبارزه با جهل و مادیت؛ مسائل عصر ما؛ مشکلات جنسی و چاره آن در اسلام؛ مشکلات مذهبی روز؛ مکتب مقاومت؛ مناظره دکتر و پیر؛ ولایت فقیه؛ هستی بخش.

حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد در هفتم مهرماه ۱۳۶۰، رأس ساعت هشت صبح، بعد از اتمام کلاس درس معارف الهی، در حال خروج از محل حزب جمهوری اسلامی در مشهد توسط منافقین به شهادت رسید. پیکر ایشان، در مشهد در دارالزهد حرم مطهر امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.

آقای حاج سید عبدالکریم بن السید الزکی السید حسن بهشهری از فضلاء بنام و خطباء گرام و نویسندگان والامقام و مشاهیر وعاظ و گویندگان معاصر است از جهت نطق و بیان و قم و بنان‌گوی سبقت از همگنان ربوده و شهرت تام یافته و در هر کجا که برای تبلیغ دین و ترویج آئین و تنویر افکار نسل جوان مدعوا رفته مانند مشهد و تهران و قم و اصفهان و یزد و همدان و بابل و رفسنجان و ری و کاشان و خرم‌آباد و آبادان با استقبال گرم مردم مواجه شده و ده‌ها هزار نفر برای استماع از بیانات مستدل و منطقیش گرد آمده و ابراز احساسات نموده‌اند در بیست روز که در محرم و صفر ۱۳۹۳ قمری خود این نویسنده شاهد اجتماع عموم طبقات مخصوص افاضل حوزه علمیه و نسل جوان قم بودم که برای استفاده از منبر وی در شهر علمی و مذهبی قم گرد آمده و گفته می‌شد که بیش از بیست هزار نفر شرکت کرده‌اند و ایشان با بیانی گرم و پرحرارت ایراد سخن نموده و افکار مردم را به مطالبی متوجه می‌نمود.

معظم‌له در شهرستان بهشهر در سال ۱۳۴۸ قمری تولد یافته و پس از رشد و خواندن دروس فارسی به کوهستان رفته و در تحت تربیت و تعلیمات عالم ربانی آیت‌الله کوهستانی مرحوم مقدمات و ادبیات را خوانده آنگاه مهاجرت به قم نموده و در نزد فاضل ربانی طاب‌نژاد آقا شیخ علی فریده الاسلامی کاشانی که از اوتاد فضلاء و مدرسین حوزه بود سطوح وسطی را خوانده و سطوح عالی را از مدرسین بزرگ استفاده نموده و به درس خارج فقه و اصول آیت‌الله العظمی بروجردی طاب ثراه و آیت‌الله العظمی امام خمینی و آیت‌الله العظمی شریعتمداری و آیات دیگر شرکت نموده تا به مدارج عالیه علم ارتقا یافته و دراسات و تقریرات استاد مجاهد خود را به رشته تحریر آورده و به نظر معظم‌له به وسیله این نگارنده رسانیده و مورد تائید و قبول استاد مزبور قرار گرفته است.

استاد هاشمی‌نژاد به واسطه جهات داخلی در سال ۱۳۸۲ قمری با معیت داماد و شریک گرامش حجه‌الاسلام حاج آقا حسن ابطحی خراسانی به مشهد مراجعت نموده و رحل اقامت افکنده و در حوزه مشهد به تدریس سطوح عالی کفایه و مکاسب و وظائف دینی و روحی دیگر پرداخته و خدمات ارزنده‌ای نموده است. آثار علمی و خدمات روحی معظم‌له از این قرار است:

۱- همکاری تاسیس کانون بحث و انتقاد دینی مشهد مقدس (که با معیت صدیق و رحم گرانی خود آقای ابطحی) نموده‌اند:

۲- کتاب مناظره دکتر وپیر که تاکنون بیش از ده‌ها بار به طبع رسیده و مورد استقبال عموم طبقات قرار گرفته است.

۳- درسی که حسین علیه‌السلام به انسانها آموخت مکرر چاپ شده است.

۴- قرآن و کتابهای آسمانی دیگر.

۵- مشکلات بزرگ نسل ما. ۶- راه سوم بین کمونیسم و سرمایه‌داری.

۷- اصول پنج‌گانه اسلام ۸- مشکلات مذهبی روز ۹- جلد اول پاسخ ما به مشکلات جوانان ۱۰- بسیاری از جوابها و مقالات پاسخ ما.

برگرفته از کتاب :گلزار مشاهیر

هامرز

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از سرداران دوره‌ی ساسانی است. ابن بلخی او را از سرداران پرویز پسر هرمز شمرده و در تاریخ طبری از سران سپاه انوشیروان ذکر شده است. هامرز فرمانده سپاه ایران در جنگ «ذوقار» بود. این جنگ میان قبیله‌ی بنی‌شیبان و سپاهیان خسروپرویز به سال چهلم از ولادت پیغمبر (ص) در محلی به نام «ذوقار» که میان کوفه و واسط بوده درگرفت. این جنگ سپاهیان ایران شکست خورد و هامرز نیز کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

هخامنش

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام سرسلسله‌ی خاندان هخامنشی است که یکی از خاندان‌های باستانی ایران است و در پارس (فارس) بر عده‌ای از طوایف پارسی حکومت و امارت داشتند و اعقابش سرانجام به تأسیس دولت مقتدری در آسیا که از ۵۵۹ تا سال ۳۳۰ ق.م دوام آورد موفق گردیدند. وی جد اعلای کورش کبیر و داریوش است.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

هدایت، جعفرقلی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

جعفرقلی معروف به نیرالملک، فرزند رضا قلیخان هدایت متولد ۱۲۴۷ ق در تهران است. او تحصیلات خود را نزد پدرش در ادبیات

فارسی و مقدمات زبان عربی آموخت. پس از تأسیس دارالفنون بدانجا رفت و به آموختن زبان فرانسه، حساب، هندسه، علوم طبیعی و نظام پرداخت. پس از ۶ سال تحصیل در دارالفنون با درجه ممتاز فارغ‌التحصیل شد و به معلمی دارالفنون درآمد. چند سال بعد ناظم آنجا شد و تدریجا رتبه سرهنگی گرفت. در ۱۲۷۸ ریاست دارالفنون را به او دادند و قریب چهل سال ریاست داشت و در همین سمت لقب نیرالملک و منصب سرداری گرفت. در ۱۳۱۶ ق به وزارت علوم منصوب شد و هفت سال در آن سمت باقی بود. بعد از مشروطیت در کابینه مشیرالسلطنه مجددا وزارت علوم را عهده‌دار شد ولی چون مدتش کوتاه بود کاری از پیش نبرد. وفات او در ۱۳۳۳ ق در ۸۶ سالگی اتفاق افتاد.

نیرالملک یکی از فضلاء و دانشمندان قرن اخیر ایران است که به توسعه فرهنگ کمک‌های زیادی کرده است. آثاری نیز دارد و اصولا خانواده هدایت در کار نشر معارف و فرهنگ خدماتی انجام داده‌اند. از وی چهار پسر و چهار دختر باقی ماند. پسران وی عبارت بودند از: رضاقلی، هدایت قلی، کریم و سلیمان. رضاقلی پس از فوت پدر نیرالملک گرفت. هدایت قلی لقب اعتضادالملک داشت و فرزندانش عبارتند از محمود هدایت، صادق هدایت و سرلشکر عیسی هدایت. کریم طبیب شد و درجه سرلشکری در ارتش یافت. سلیمان دانشکده سن‌سیر فرانسه را طی کرد و در جوانی از اسب به زیر افتاد و درگذشت.

(۱۲۸۴ –۱۲۰۹/ ۱۲۰۶ ش)، نویسنده و مترجم. ملقب به نیرالملک. در تهران به دنیا آمد. مقدمات علوم زمان را نزد پدر آموخت و در دارالفنون به تحصیل زبان فرانسه و حساب و هندسه و علوم طبیعی و نظامی پرداخت. پس از طی این دوره چند کتاب و جزوه برای استفاده‌ی شاگردان دارالفنون ترجمه و تألیف کرد و در ۱۲۷۶ ش به منصب آجودانی مدرسه رسید و سال بعد ناظم مدرسه شد. وی در حدود ۱۲۴۰ ش به جای پدر ریاست مدرسه‌ی دارالفنون را به عهده گرفت و پس از فعالیتهای زیاد آموزشی و اداری، از ناصرالدین شاه لقب نیرالملک دریافت نمود و حدود چهل سال ریاست دارالفنون را عهده‌دار بود. او در حدود ۱۲۷۵ ش به وزارت علوم منصوب شد و در زمان صدارت اتابک اعظم و امین‌الدوله، وزارت معارف را به عهده داشت. وی در دوره‌ی وزارتش توانست دوره‌هایی را برای مراتب تحصیل تعیین کند. او همچنین به پاس خدمات فرهنگی نشان فرهنگستان علوم کشور فرانسه را دریافت کرد. وی در تهران درگذشت. از آثارش: رساله‌ی «مفتاح العلوم»، در مورد فیزیک و شیمی.[۱]

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول–ششم)

منابع زندگینامه :[۱] روز شمار تاریخ (۵۸/ ۲)، فرهنگ رجال قاجار (۲۰۷). وزرای معارف ایران (۳۲ –۳۱)، وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران (۳۹ –۲۹).

هدایت، خسرو

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند غلامرضاخان هدایت (مخبرالدوله) متولد ۱۲۸۳ ش در تهران است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران انجام داد و تحصیلات عالی خود را در بلژیک به اتمام رسانید و درجه مهندسی راه و ساختمان گرفت. بعد از مراجعت به ایران وارد وزارت راه شد و مدتها متصدی بعضی از ادارات آنجا بود. مدتی ریاست راه‌آهن آذربایجان و معاونت بنگاه راه‌آهن را عهده‌دار گردید تا اینکه در ۱۳۲۵ به کمک قوام‌السلطنه به ریاست راه آهن رسید و در این سمت برای متشکل کردن کارگران سازمانی کارگری به نام «اسکی» به وجود آورد.

هدایت در این سمت دست به فعالیت زیادی زد. مخصوصا در حزب دموکرات ایران قوام‌السلطنه آتش بیار معرکه بود. در انتخابات

دوره پانزدهم کاندیدای تهران شد و سرانجام با آراء کارگران راه‌آهن به مجلس راه یافت. بعد از مجلس مدتی شغل حساس نداشت تا اینکه به معاونت وزارت راه منصوب شد. در ۱۳۳۴ علاء او را به معاونت پارلمانی نخست‌وزیر معرفی کرد. در اسفند ماه ۱۳۳۷ دکتر اقبال در قانون سازمان برنامه تغییراتی داد و مالاـ ابوالحسن ابتهاج از ریاست آن کناره‌گیری کرد و خسرو هدایت با سمت وزیر مشاور، قائم مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه گردید و این سمت را در قسمتی از کابینه شریف امامی نیز عهده‌دار بود. هدایت بعد از این سمت سفیرکبیر در بلژیک شد و چند سالی در بروکسل بسر می‌برد تا اینکه دکتر اقبال او را به قائم مقامی شرکت ملی نفت ایران برگزید. چندی نیز در سمت ریاست هیئت بازرسی شرکت نفت قرار گرفت و آخرین سمت سیاسی او سفیر سیار ایران در دول اروپائی بود. او در جوانی با دختر اکبر میرزا صارم‌الدوله فرزند ظل‌السلطان ازدواج کرد. ارتشبد عبدالله هدایت برادر اکبر او بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایت، رضاقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به نیرالملک فرزند اکبر و ارشد محمد جعفرخان نیرالملک رئیس دارالفنون، متولد ۱۲۵۰ ش است. تحصیلات خود را در دارالفنون به اتمام رسانید و پس از چندی به استادی در دارالفنون ارتقاء مقام یافت. بعد از مرگ پدرش در ۱۳۳۳ ه.ق به ریاست دارالفنون رسید و لقب نیرالملک گرفت و سالها در آن سمت بود و مدتی نیز با حفظ سمت معاونت وزارت معارف را داشت. در ۱۲۹۹ در کابینه مشیرالدوله به وزارت پست و تلگراف معرفی گردید. بعد از کودتای ۱۲۹۹ که سید ضیاءالدین به ریاست وزراء انتخاب گردید نیرالملک را به وزارت معارف و اوقاف معرفی کرد و مادام که سید ضیاء بر سر کار بود و او هم وزارت داشت در اسفند ۱۳۰۰ ش در کابینه مشیرالدوله مجددا به وزارت معارف معرفی شد. در ۱۳۰۶ که داور عدلیه جدید را بنیاد نهاد حاج مخبرالسلطنه هدایت وزیر فوائد عامه را به ریاست دیوان عالی کشور معرفی کرد. حاج مخبرالسلطنه ریاست شعبه اول دیوانعالی کشور را به عمو زاده خود نیرالملک هدایت داد. مخبرالسلطنه بعد از چند ماه به نخست‌وزیری منصوب شد و نیرالملک به کفالت دیوانعالی کشور برگزیده شد و تا سال ۱۳۱۵ در آن سمت باقی بود که جای خود را به حاج سید نصرالله تقوی داد.

نیرالملک در علوم ریاضی، فلسفه، ادبیات فارسی و عربی استاد بود و زبانهای انگلیسی و فرانسه را به حد کافی می‌دانست. یکی از فرزندان او در ارتش به نام شکرالله هدایت درجه سرتیپی یافت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ مجددا فعالیت سیاسی را آغاز کرد و در تشکیل حزب اراده ملی با سید ضیاءالدین همکاری نزدیک داشت و ریاست شورایعالی حزب با او بود. وفات او در ۱۳۲۴ ش اتفاق افتاد.

(۱۳۲۴ –۱۲۵۰ / ۱۲۴۹ ش)، مترجم و استاد دانشگاه. ملقب به نیرالملک. در تهران به دنیا آمد و پس از طی علوم مقدماتی وارد دارالفنون شد و به فراگیری علوم عالی پرداخت. او به زبان‌های انگلیسی و فرانسه تسلط داشت و پس از فراغت از تحصیل در دارالفنون به تدریس زبان پرداخت و پس از مدتی به نیابت ریاست و نظامت دارالفنون منصوب گشت. هدایت در زمان مظفرالدین شاه به علت خدمات فرهنگی به دریافت نشان لیاقت نایل شد. در ۱۲۸۹ ش در دوران پادشاهی احمد شاه به معاونت و در کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی به وزارت علوم و معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه منصوب گردید. او در ۱۲۸۸ ش به طور افتخاری به عضویت آکادمی علوم فرانسه پذیرفته شد و به دریافت نشان لژیون دونور نایل گردید. نیرالملک در تهران درگذشت. از آثارش:

«پرورش روح و جسم و اخلاق»، ترجمه؛ «سیاحت‌نامه‌ی استانله به افریقا»، ترجمه.[۱]
برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)
منابع زندگینامه :[۱] روز شمار تاریخ (۲۷۲، ۲۱۳، ۱۰۲، ۹۷/ ۱)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۲۰۴۷/ ۲)، وزرای معارف ایران (۸۰-۷۹)، وزیران علوم و معارف فرهنگ (۲۰۶-۲۰۳).

هدایت، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند غلامرضا هدایت (مخبر-الدوله)، متولد ۱۲۷۸ ش است. در ۱۲۹۹ از مدرسه نظام مشیرالدوله فارغ‌التحصیل شد و مدتی هم در فرانسه در مدرسه سن‌سیر علوم نظامی آموخت و دانشگاه جنگ آن کشور را تمام کرد. تا درجه سرهنگی مشاغل مختلف نظامی داشت و در دانشگاه جنگ تهران تدریس می‌نمود. در ۱۳۱۹ درجه سرتیپی گرفت و به ریاست رکن اول ستاد ارتش برگزیده شد. فرماندهی دانشکده افسری، معاونت ستاد ارتش، معاونت وزارت جنگ از جمله مشاغل اوست مدتی هم کفیل وزارت جنگ شد.
در ۱۳۲۶ درجه سرلشکری گرفت و ریاست بازرسی ارتش به عهده او بود. در کابینه رزم‌آرا وزیر جنگ و پس از سقوط کابینه فرماندهی دانشگاه جنگ را برعهده گرفت. در ۱۳۳۱ به تقاضای شخصی بازنشسته شد. بعد از ۲۸ مرداد به وزارت جنگ منصوب شد و در ۱۳۳۳ درجه سپهبدی و چهار سال بعد برای اولین بار در ارتش ایران درجه ارتشبدی به او داده شد و به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران منصوب گردید.
هدایت مجموعا در چهار کابینه وزیر جنگ بود. وی در رأس ستاد بزرگ به اداره ارتش پرداخت و غالبا جلوی مداخلات شاه را می‌گرفت ولی تدریجا بین او و شاه کدورت ایجاد و اساس این اختلاف بر مبنای ورود مستشاران نظام امریکا بود. شاه بدون دلیل عده زیادی از افسران و درجه داران امریکایی را با فوق‌العاده و مزایای سنگین به ایران فراخوانده بود. هدایت معتقد بود وجود این افسران و درجه داران امریکائی نظم را در ارتش به هم می‌ریزد و می‌گفت چگونه ممکن است به یک گروهبان امریکایی حقوقی بیشتر از یک سرلشکر پرداخت. ولی شاه مصر در این کار بود و سرانجام در اثر فشار امریکاییها شاه هدایت را از رأس ستاد برداشت و سناتور نمود و برای اینکه انتقامی هم از او گرفته باشد تا دیگران هوس دخالت در کار ارتش را نکنند دستور داد پرونده سوءاستفاده مالی برای او درست کردند و او را به محاکمه کشیدند. پای سپهبد وثوق و سپهبد افخمی و سرلشکر دفتری و خزاعی هم به این دادگاه کشیده شد. دادستان ارتش در دادگاه به هدایت اهانتها کرد و او را عبدالله خان خطاب می‌نمود. هدایت خطاب به رئیس دادگاه (ارتشبد آریانا) گفت مرا امریکاییها محاکمه می‌کنند. در هر حال پیر مرد محکوم به سه سال زندانی شد و با خفت و خواری او را به زندان قصر بردند و پس از پایان محکومیت آزاد شد ولی به علت ضربه روحی نتوانست زندگی کند و بلافاصله درگذشت.
برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایت، علیقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرتضی قلیخان صنیع‌الدوله در ۱۲۷۷ متولد شد. تحصیلات خود را در آلمان در رشته کشاورزی به اتمام رسانید. مدتی به شغل آزاد اشتغال داشت تا اینکه در دوره نهم به کمک عموی خود حاج مخبرالسلطنه هدایت نخست‌وزیر وقت از طرف ایلات خمسه فارس به وکالت رسید و در ادوار ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ این سمت را برای خود حفظ کرد. چندین دوره هم سناتور شد و بالاخره در ۷۷ سالگی درگذشت. اگر برای دیگران مفید نبود برای خودش فایده بسیاری داشت. با کمک فرزندان خود به تأسیس یک کارخانه صنایع غذائی در فارس همت گماشت و نام محصولات آنجا را (یک و یک) گذاشت و از این رهگذر درآمد سرشاری عاید آنها گردید.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایت، عیسی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند هدایتقلی هدایت (اعتضادالملک) و نوه‌ی جعفرقلی خان نیرالملک، در ۱۲۷۴ ش متولد شد. تحصیلات مقدماتی را نزد معلمین خصوصی و تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی دارالفنون باتمام رسانید و وارد مدرسه‌ی نظام قزاقخانه شد و درجه‌ی افسری گرفت. در سال ۱۳۰۲ در زمره‌ی اولین دسته محصلین قشون به اروپا اعزام شد و در رشته‌ی نقشه‌برداری و توپخانه، دوره دید و پس از بازگشت به ایران دوره‌ی دانشگاه جنگ را گذرانید و به استادی نقشه‌برداری در دانشکده‌ی افسری برگزیده شد و چندی هم در لشکر اصفهان خدمت می‌کرد. در تهران چندی در ستاد ارتش و زمانی در وزارت جنگ شاغل مقامات مختلف بود. در ۱۳۳۳ درجه‌ی سرتیپی و در ۱۳۳۷ درجه‌ی سرلشکری احراز کرد و آخرین سمت وی ریاست دانشگاه جنگ بود که قریب سه سال در آن سمت بود. در سال ۱۳۳۷ بازنشسته شد و در بازرسی شاهنشاهی بعنوان بازرس عالی اشتغال پیدا کرد. چندی هم مشاور سازمان جغرافیائی کل کشور بود تا اینکه در سن نود سالگی در تهران بدرود حیات گفت. از آثار منتشر شده‌ی وی دو جلد کتاب نقشه‌برداری است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایت، غلامرضا

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ارشد حسینقلی خان مخبرالدوله در حدود ۱۲۵۰ در تهران متولد شد. بعد از انجام تحصیلات مقدماتی چندی در اروپا تحصیل نمود و به سیره خانوادگی وارد وزارت پست و تلگراف شد و در ۱۳۳۳ ق پس از فوت پدر لقب مخبرالدوله گرفت. وی تمام مراحل اداری را در وزارت پست و تلگراف طی کرد و به معاونت آن وزارتخانه منصوب شد و چندی هم کفالت گرفت. در ابتدای سلطنت رضاشاه به وزارت داخله منتقل گردید و در چند شهر مهم از جمله همدان، بنادر جنوب و اراک حکومت داشت. وفات وی در ۱۳۲۹ اتفاق افتاد. فرزندان وی غلامعلی، عبدالله و خسرو در عرصه‌ی سیاست و نظام رشد نمودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایت، کریم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند جعفر قلیخان هدایت معروف به نیرالملک رئیس دارالفنون و نوه رضاقلی خان هدایت معروف به لله‌باشی. تولد او در ۱۲۶۵ ش در تهران اتفاق افتاد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در تهران عازم اروپا شد و قریب ده سال به تحصیل علوم شیمی و پزشکی پرداخت و درجه دکترا از دانشگاه لیون گرفت. پس از مراجعت به ایران با درجه سرهنگی به ارتش وارد شد و ریاست بیمارستان ارتش را عهده‌دار گردید. پس از چندی که سرلشکر دکتر هادی آتابای رئیس بهداری ارتش که داماد رضاشاه بود از کار برکنار شد کریم خان هدایت با رتبه سرتیپی به ریاست بهداری ارتش منصوب و سالیان دراز در این سمت باقی ماند و بعد از شهریور ۲۰ پس از ده سال توقف در درجه سرتیپی به مقام امیرلشکری ارتقاء مقام یافت و تا سن بازنشستگی در آن سمت باقی بود. پس از متقاعد شدن به پاس خدمات پزشکی او بیمارستان شماره ۲ ارتش را به نام وی نامگذاری کردند. دکتر کریم هدایت مردی دانشمند و طبیبی ماهر بود. با مردم و ارباب رجوع حسن خلق داشت. در دورانی که درجه سرهنگی داشت و در فارس رئیس بهداری قشون بود با یک خانواده شیرازی وصلت نمود و صاحب فرزندان متعدد شد. فرزند ذکور ارشد وی شاهرخ نام داشت که داخل نیروی دریائی شد و مدارج ترقی را سریعا پیمود و در پایان سرلشکر شد. عاقبت سرنوشت شومی گریبان او را گرفت و گویا با زنی نرد عشق باخت و به جهاتی آن زن را به خانه خود دعوت کرد و ابتدا او و بعد خود را با اسلحه از بین برد. این اتفاق در ۱۳۵۴ ش به وقوع پیوست. مقامات ارتشی به او نسبت جنون دادند و در رسانه‌های گروهی این خبر را پخش نمودند. ولی معلوم نیست این شخص اگر جنون داشت چرا درجه امیر لشکری به او داده شده بود. الله اعلم. کریم هدایت در ۸۷ سالگی در اثر کهولت درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایت، محمدقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند کهتر علیقلی خان مخبرالدوله و برادر مخبرالسلطنه و صنیع‌الدوله است. مدتی در دارالفنون تحصیل کرد، سفری هم به اروپا رفت و در تلگرافخانه دستیار پدرش بود. در ۱۳۱۵ ه.ق که مخبرالدوله درگذشت. مظفرالدین شاه فرزندان او را احضار نمود و به هریک لقبی داد. محمدقلی نیز لقب مخبرالملک گرفت و متصدی تلگرافخانه شد.

در دوره اول مجلس وکیل اعیان بود و پس از استعفای احتشام‌السلطنه به ریاست مجلس رسید ولی قبول ننمود و به جایش ممتازالدوله رئیس شد. در کابینه مستوفی‌الممالک در ۱۲۹۷ مدتی کوتاه وزارت مالیه را بر عهده گرفت ولی دیگر از آن تاریخ کار مهمی به او ارجاع نشد. وفاتش در ۱۳۲۹ ش اتفاق افتاد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایت، محمود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۳۱۴ ق)، نویسنده، مترجم و شاعر. وی برادر صادق هدایت، داستان‌نویس معروف است. او در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه و عالیه خود را در مدارس علمیه و دارالفنون و دانشکده حقوق تهران به پایان رساند. هدایت در جوانی به علوم ادبی، فنون نقاشی، موسیقی و مجسمه‌سازی علاقه زیادی داشت و سالها در خدمت استاد کمال‌الملک به آموختن صنعت نقاشی مشغول بود. او همچنین زبان فرانسه را می‌دانست. هدایت پس از اتمام تحصیلات به خدمت وزارت دادگستری درآمد و عهده‌دار مشاغلی از جمله: مترجمی موسیوپرنی مستشاری وزارت دادگستری، بازپرسی و مستشاری شعبه‌ی اول استیناف تهران و چند سالی نیز ریاست شعبه‌ی دوم دیوان دادرسی دارایی و فرمانداری تبریز بود. از آثارش: «ازدواج عجیب»؛ «سرگذشت عشرت»؛ «زیارت و سیاحت»، در ذکر جزئیات سفر به پاریس؛ «شهنشاه‌نامه‌ی پهلوی»، تاریخ ایران از بدایت تا نهایت؛ «گلزار جاویدان»، در سه مجلد؛ تذکره‌ی «بذر سخن»؛ «آینه‌ی زندگی»؛ «در رکاب نادر شاه» یا «سفرنامه‌ی عبدالکریم»؛ «مسافرت به ارمنستان و ایران»، ترجمه؛ «کلیات راجع به تاریخ سیاسی اروپا»، ترجمه؛ «مردم گریز»، ترجمه؛ «آب حیات»، شعر؛ «حقایق عریان»، شعر.[۱]

قاضی عالیرتبه، مترجم، نقاش، شاعر و موسیقی‌دان فرزند هدایت قلی هدایت (اعتضادالملک) در ۱۲۷۶ در تهران تولد یافت. تحصیلات خود را پس از فرا گرفتن مقدمات در ادبیات زبان پارسی، عربی و فرانسه آغاز کرد و مدتی مدید نزد کمال‌الملک هنر نقاشی آموخت. فن موسیقی را نیز به طریق علمی نزد تنی چند از هنرمندان معروف یاد گرفت. در ۱۳۰۲ وارد خدمات قضایی شد و تمام مراحل قضایی را در وزارت دادگستری طی کرد. مدتی رئیس دیوان دادرسی دارایی و زمانی مدیر کل ثبت اسناد و املاک شد. در دیوانعالی کشور مستشاری و ریاست شعبه داشت. آخرین سمت قضایی او ریاست دادگاه تجدیدنظر انتظامی قضات بود. در وزارت کشور نیز سمت‌هایی از قبیل ریاست کارگزینی و فرمانداری تبریز با او بود. وی در ۱۳۲۹ زمانی که رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید به معاونت نخست‌وزیر منصوب شد. در کابینه بعدی که ریاست آن با علاء بود همان سمت را حفظ کرد. در حکومت دکتر مصدق به دادگستری بازگشت و به مستشاری دیوانعالی کشور مشغول شد. در ۱۳۳۴ مجددا به معاونت نخست‌وزیری برگزیده شد و چند سالی آن سمت را داشت.

محمود هدایت اشعار زیادی سرود که بخشی از آن به چاپ رسید. اشعارش از استحکام شعری برخوردار می‌باشد و تابلوهای نقاشی او که بین خواص معروفیت دارد معرف ذوق و هنر او در این فن می‌باشد. تعداد کتبی که تاکنون ترجمه و به چاپ رسانده است زیاد است و بیشتر ترجمه‌های او کتب تاریخی است. خواهر وی همسر سپهبد رزم‌آرا بود. صادق هدایت نویسنده معروف و بزرگ معاصر برادر کهتر اوست. برادر دیگر به نام عیسی هدایت داشت که در ارتش درجه سرلشکری گرفت. وی در جوانی با دختر فتح‌الله خان سردار مؤید مراغه‌ای پیوند زناشوئی بست. صاحب دو پسر شد و همسر وی در میانسالی درگذشت. سرانجام در سال ۱۳۶۸ درگذشت.

شاعر، نقاش.

تولد: ۱۸ اردیبهشت ۱۲۷۶(۴ ذی الحجهٔ ۱۳۱۴ ق.)، تهران.

درگذشت: ۱۳۶۸.

محمود هدایت، فرزند هدایت‌قلی‌خان هدایت اعتضادالملک، تحصیلات ابتدایی و متوسطه و عالیه را در مدارس علمیه و دارالفنون و

دانشـکده‌ی حقوق دانشگاه تهران به پایان رساند و چون از جوانی به تحصیل علوم ادبیه و فنون شاعری و موسیقی رغبت داشت، نزد کمال‌الملک آموختن رموز نقاشـی را آغاز کرد. پس از پایان دوره‌ی تحصیل، در سال ۱۳۰۲، وارد وزارت دادگستری شد. در طول پنجاه سال خـدمت جز چند سالی که در خارج از دادگستری به ریاست شـعبه‌ی دوم دیوان دادرسـی دارایی و فرمانداری تبریز و دو بـار معـاونت نخست وزیر سپری گردیـد، بقیه به مترجمی و دادیـاری دادسـرای تهران و بازپرسـی و مسـتشاری شـعبه‌ی اول استیناف تهران و مدیریت کل ثبت و ریاست ادارات بازرسی و دفتر وزارتی و دادیاری و مستشاری دیوان عالی کشور و ریاست شعبه‌ی پنجم دیوان مزبور و ریاست دادگاه عالی تجدید نظر انتظامی قضات مصروف شد. در آبان ۱۳۳۴ نیز یک قطعه درجه‌ی اول حقوق بشر و در ختم دوران خدمت که ۱۳۵۱ است یک قطعه نشان درجه‌ی اول عدالت دریافت کرد. ضـمنا در سال ۱۳۳۱ نیز به دعوت سازمان ملل متحدد چند ماهی در نخست وزیری و شورای دولتی کشور فرانسه به کارآموزی پرداخت.

آثار ترجمه وی به این شـرح هستند: مهاجرت‌های خارجی و علل و آثار آن در ایران. (۱۳۶۵)؛ مسافرت به ایران به معیت سفیر کبیر روسـیه (موریس فون دوکـتزبوئه، ۱۳۴۸)؛ مسـافرت به ارمنسـتان و ایران (پی‌یر آمـده امیلین پروب ژوبر، منشـی السـنه شـرقی ناپلئون بناپـارت)؛ سـفرنامه‌ی عبـدالکریم در رکـاب نادرشـاه؛ کلیـات راجع به تاریـخ سیاسـی اروپـا (ارنست لاـویس)، مردم گریز (مولیر)؛ شاهنامه‌ی ثعالبی نیشابوری (ترجمه از عربی)، گلزار جاویدان (سه جلد، مشـتمل بر اشـعار و شرح حال شش هزار شاعر پارسی گوی از ایرانی و غیر ایرانی، ۱۳۵۳)؛ دو رسـاله مختصـر درباره‌ی «حقوق اساسـی» و «اصول محاکمات حقوقی» و چنـد منظومه به نام آب حیات و درفش ایران و حقایق عریان از اشعار اوست.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] چهارصـد شاعر برگزیده‌ی پارسـی‌گوی (۱۱۸۴ –۱۱۸۰)، روز شـمار تاریخ (۳۱۳/ ۱)، فهرست کتابهـای چاپی فارسی (۳۰۰۶، ۲۷۱۷، ۲۶۶۰، ۱۹۶۹، ۱۷۳۶/ ۲، ۱۳۸۷ -۱۳۸۶، ۸۶۷، ۱۷۱/ ۱)، گلزار جاویـدان (۱۷۸۹ –۱۷۸۰/ ۳)، مؤلفین کتب چاپی (۱۰۹ –۱۰۷/ ۶).

هدایت، مرتضی قلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به صـنیع‌الدوله، اولین رئیس مجلس شورای ملی، فرزنـد علیقلی خان مخبرالـدوله و داماد مظفرالـدینشاه قاجار، متولـد ۱۲۷۳ ه.ق است. وی تحصـیلات ابتـدایی خـود را در تهران آغـاز کرد و مـدتی نیز در مـدرسه دارالفنـون تحصـیل نمود. سـپس برای ادامه تحصـیل به آلمان رفت و سالها در آلمان به تحصیل اشتغال داشت و درجه مهندسی در معدن‌شناسی گرفت و چند سالی نیز در آنجا بـه مطـالعه و تجربـه پرداخت. بعـد از مراجعت به ایران به او لقب صـنیع‌الدوله داده شـد. ابتـدا به تأسـیس یـک کارخـانه بافنـدگی و ریسـندگی مبـادرت نمـود و چنـد سـالی این کارخـانه دایر بود، ولی به علت نداشـتن وضع مـالی منـاسب تعطیـل شـد. در ۱۳۱۴ که امین‌السـلطان از کار کنار رفت کابینه‌ای به ریاست سنی مخبرالدوله تشکیل شد و در این کابینه صنیع‌الدوله به وزارت خزانه منصوب گردید. مدتی نیز ریاست قورخانه با او بود و زمانی نیز وزیر پست شد. یک سفر نیز برای خرید کشتی به انگلستان رفت. صنیع‌الدوله به علت اینکه سالهـا در اروپـا تحصـیل نمـوده بـود افکـار مشـروطه‌خواهی داشت. مظفرالـدینشاه که هیئـتی را مـأمور تنظیم نظامنـامه انتخابات نموده بود ریاست این هیئت را به صـنیع‌الدوله داد. بعـد از صـدور فرمان مشـروطیت و تشـکیل مجلس اول، صـنیع‌الدوله از طرف اعیان و ملاکین به وکالت برگزیـده شـد و در نخستین جلسه به ریاست مجلس انتخاب شـد. وی چنـد ماهی ریاست مجلس را

داشت تا اینکه اتابک نخست‌وزیر ترور گردید و صنیع‌الدوله هم از ریاست کناره‌گیری کرد. او در دوران مشروطیت برای اولین بار در کابینه ناصرالملک به وزارت فوائد عامه انتخاب گردید. در کابینه نظام‌السلطنه ابتدا وزیر فوائد عامه و بعد وزیر دارایی شد. بعد از استبداد صغیر و فتح تهران در کابینه سپهدار تنکابنی ابتدا وزیر فوائد عامه و سپس وزیر معارف شد. در کابینه مستوفی وزارت مالیه را بر عهده گرفت و سرانجام در ۱۳۲۹ ه.ق به وسیله یک گرجی تبعه روس مورد سوءقصد قرار گرفت و دو روز بعد درگذشت و در مقبره هدایت در خیابان استانبول مدفون شد.

صنیع‌الدوله مردی دانشمند و آزاده و ایران خواه بود. تحصیلات عمیقی در رشته معدن و نساجی در آلمان نموده بود و در دوران حیات خود به کشف چند معدن در نقاط مختلف ایران نائل شد. او مشروطه‌خواهی واقعی بود و به جای جار و جنجال و سر و صدا برای مشروطیت ایران زحماتی متحمل شد.

بعضی از فرزندان وی رشد سیاسی بافتند مانند علیقلی هدایت که چند دوره وکیل مجلس و چند بار سناتور شد و همچنین عزت‌الله هدایت که در آلمان تحصیل نموده بود سالها ریاست راه‌آهن و معاونت وزارت راه را بر عهده داشت.

صنیع‌الدوله با احترام‌السلطنه دختر مظفرالدینشاه ازدواج کرد و ثمره‌ی این ازدواج ده فرزند یعنی چهار پسر و شش دختر بود. احترام‌السلطنه در میانسالی درگذشت. پس از فوت او به دستور مظفرالدینشاه برای فرزندان ذکور وی سالیانه پانصد تومان و جهت فرزندان اناث سالیانه دویست تومان مواجب تعیین نمودند. پس از قتل صنیع‌الدوله حقوق فرزندان ذکور به هزار تومان و فرزندان اناث به پانصد تومان افزایش یافت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایت، مسعود

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرحوم غلامعلی هدایت (مکرم‌الملک) از قضات دانشمند و بافضیلت دادگستری، در ۱۲۹۹ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز به اتمام رسانید و وارد دانشکده‌ی حقوق تهران شد و درجه‌ی لیسانس در حقوق قضائی گرفت. پس از انجام خدمت نظام وظیفه با سمت قاضی در دادگستری استخدام شد. چندی دادیاری دادسرای تهران و دادیار دادسرای استان بود تا به ریاست دفتر کل وزارت دادگستری منصوب گردید. چندی در آن سمت باقی ماند تا سرانجام مدیر کل اداری وزارت دادگستری شد. در سال ۱۳۳۷ که قانون معاونین ثابت وزارتخانه به تصویب رسید و مورد اجرا قرار گرفت، مسعود هدایت به معاونت ثابت اداری وزارت دادگستری منصوب گردید و قریب ده سال در آن سمت به انجام وظیفه مشغول بود. در سال ۱۳۴۷ در زمان وزارت دادگستری دکتر جواد صدر، از معاونت وزارت دادگستری تغییر نمود و مستشار دیوان عالی کشور گردید و پس از چندی به ریاست شورای عالی اداری منصوب شد و تا بهمن ماه ۱۳۵۷ در آن سمت مستقر بود. وی در زمانی که مدیر کل اداری وزارت دادگستری بود، دادیاری دیوان عالی کشور را هم داشت و در سمت معاونت، مستشار دیوان عالی کشور شد.

مسعود هدایت در بین قضات دادگستری محبوبیت داشت زیرا ذاتا مردی شریف و مردمدار بود و تا حد امکان در گره‌گشائی در کار قضات از هیچ کوششی فروگزاری نمی‌کرد. وی در جوانی با صبیه مرحوم اکرم‌السلطان مظاهر مدیر کل اداری وزارت دادگستری پیوند زناشوئی بست و صاحب دو فرزند شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایت، مهدیقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به حاج مخبرالسلطنه فرزند علیقلی خان مخبرالدوله در ۱۲۴۳ ش تهران تولد یافت. به اقتضای تربیت خانوادگی به تحصیل پرداخت و علاوه بر زبان فارسی و مقدمات عربی، تاریخ، جغرافیا و ریاضیات، زبان فرانسه را به خوبی فرا گرفت و در سن ۱۵ سالگی برای ادامه تحصیل رهسپار آلمان شد. دو سال در آن کشور اقامت داشت و زبان آلمانی را آموخت ولی تحصیل مرتبی نکرد و تخصصی نگرفت و به ایران بازگشت و در تلگرافخانه مشغول خدمت شد. در سن بیست سالگی در دارالفنون معلم زبان آلمانی گردید و پس از چندی مترجم زبان آلمانی در دربار ناصرالدینشاه شد و منصب سرتیپی گرفت. سرانجام با سالی ششصد تومان مواجب به ریاست پستخانه رسید. در ۱۳۱۵ ه.ق پس از درگذشت پدرش، مظفرالدینشاه به او لقب مخبرالسلطنه داد و به ریاست گمرکات و پستخانه آذربایجان منصوب شد. دو سال بعد به تهران احضار شد و ریاست مدرسه دولتی علمیه و سایر مدارس را به او سپردند. در سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا با اصرار اتابک ظاهرا به عنوان مترجم آلمانی جزو همراهان شاه بود. در همین سفر اجازه گرفت چند ماهی در آلمان فن کلیشه‌سازی و عکاسی را بیاموزد. در ۱۳۲۱ ه.ق پس از عزل اتابک اعظم از صدارت عظمی وی تصمیم به مسافرت خارج گرفت. مخبرالسلطنه هدایت جزو همراهان شد و در این مسافرت به زیارت خانه‌ی خدا موفق گردید و از امریکا و ژاپن و چند کشور دیگر دیدن کرد. پس از یک سال به ایران بازگشت و در دربار مظفرالدینشاه با سمت مترجم آلمانی مشغول خدمت گردید. چون اروپا دیده و با افکار آزادیخواهان آشنایی داشت در تشویق و ترغیب مظفرالدینشاه برای صدور فرمان مشروطیت کوتاهی نمی‌کرد و باید قبول کرد وی در اعطاء مشروطیت سهمی در خور تقدیر دارد.

پس از صدور فرمان مشروطیت مخبرالسلطنه مورد توجه قرار گرفت. ابتدا رابط بین مجلس و دولت بود و در تنظیم نظامنامه انتخابات دست داشت. در اولین کابینه مشروطیت که به سرپرستی وزیر افخم تشکیل شد مخبرالسلطنه به مقام وزارت رسید و وزارت علوم را بر عهده گرفت. در دولت بعدی که ریاست آن با میرزا علی‌اصغر خان اتابک بود وی در شغل وزارت علوم تثبیت شد. در کابینه ناصرالملک همدانی وزارت عدلیه را عهده‌دار گردید و متعاقبا در سه کابینه زودگذر حسینقلی خان نظام‌السلطنه وزیر علوم بود تا اینکه از وزارت به والیگری آذربایجان مأموریت یافت و چندی در آنجا حکومت کرد. پس از به توپ بستن مجلس و انحلال مشروطیت مخبرالسلطنه نسبت به جان خود بیمناک شد و از راه روسیه به آلمان رفت و در آنجا مقیم شد. پس از استبداد صغیر و پیروزی آزادیخواهان و استقرار مشروطیت دوم به ایران آمد و مجددا والی والی آذربایجان گردید. وی در این مأموریت با دشواریهای فراوانی مواجه بود از جمله وجود ستارخان و باقرخان در تبریز که خود را فاتح مشروطیت می‌دانستند، اختیارات او را به حداقل رسانده و آنچه خواسته‌ی سردار و سالار ملی بود می‌بایستی جامع عمل بپوشد. مخبرالسلطنه پس از قتل برادرش «صنیع‌الدوله» برای جان خویش بیمناک شد و بار دیگر از تبریز به اروپا رفت و قریب یک سال در آنجا باقی ماند. پس از مراجعت به ایران این بار استانداری فارس نصیب او شد و سه سال در خطه فارس به حکمرانی مشغول بود. پس از مراجعت به تهران در دو کابینه‌ی مستوفی‌الممالک به وزارت عدلیه و کشور منصوب گردید و در کابینه‌ی عین‌الدوله هم وزیر عدلیه شد. سرانجام در ۱۲۹۷ ش برای بار سوم والی آذربایجان شد. در این دوره از استانداری وی در آذربایجان حوادث بسیاری پیش آمد. قیام شیخ محمد خیابانی و کشته شدن وی، قیام ماژور لاهونی و ژاندارمهای بندر شرفخانه و قیام سمیتقو از اهم مسائلی بود که والی با آن مواجه گردید. در کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن سید ضیاءالدین مخبرالسلطنه به خلاف سایر ولاهٔ چون قوام‌السلطنه، مصدق‌السلطنه و

صارم‌الـدوله نه تنهـا در مقـام اعتراض برنیامـد بلکه هزار تومـان از حقوق ماهیـانه‌ی خود را نیز به دولت انقلابی کودتـا بخشـید. در انتخابات دوره چهارم که بخشی از آن در دوران ریاست وزرائی وثوق‌الدوله انجام یافته بود مخبرالسلطنه به وکالت از تهران انتخاب شـد. پس از افتتاح مجلس چهارم وی در صف نماینـدگان مجلس قرار گرفت و با اعتبارنامه او به علت قتل خیابانی مخالفت شد. در اواخر ۱۳۰۱ در کابینه مستوفی‌الممالک وزیر فوائد عامه و تجارت گردید. بعد از سقوط دولت ظاهرا شغلی به او ارجاع نگردید. در ۱۳۰۵ ش که مستوفی برای ششـمین بـار به نخست‌وزیری رسـید هـدایت را به وزارت فوائـد عامه و تجارت منصوب نمود و در تمام مدت زمامداری مستوفی، که کابینه او سه بار ترمیم شد، مخبرالسلطنه در وزارت فوائد عامه مستقر بود. در اواخر کابینه مستوفی وی به ریاست دیوانعالی کشور برگزیـده شد. خود در این مورد چنین می‌نویسد «سوم اردیبهشت ۱۳۰۶ مستوفی مرا خواست، رفتم. داور در خـدمتشان بـود. فرمودنـد داور برای رونـق عـدلیه شـخص آبرومنـدی را برای تمیز می‌خواهـد به مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک که بیکارند رجوع کرده است نپذیرفته‌اند طالب است که شـما قبول کنید. داور گفت اگر فلانی هم قبول نکند من استعفا می‌کنم. گفتم خواستـن مـن و فرمایشـات آقـا دلیـل مـوافقت است. حـاجت داور هم معلـوم، در نظر من هم خـدمت است به هر عنـوان تـا شـاه چه بفرمایند. روز دیگر ۴ اردیبهشت سـلام است در سـلام خصوصـی شاه فرمودند امروز برای مملکت عدلیه مهم‌تر از فوائد عامه اسـت روز پنجم اردیبهشت من به تمیز رفتم».

داور وزیر عـدلیه بـا اختیـاراتی که از مجلس تحصـیل نموده بود حق داشت به دو نفر رتبه یـازده قضـایی اعطاء کنـد. ریاست تمیز و دادسـتان کل و حاج مخبرالسـلطنه هدایت با رتبه یازده قضایی به ریاست دیوانعالی کشور رسـید و رضاقلی هدایت پسر عمو و برادر همسـر خود را بـا رتبه ده قضـایی به ریاست شعبه اول تمیز گمارد که ضـمنا قائم مقام او در عالیترین مرجع قضایی کشور باشـد. در خرداد ماه ۱۳۰۶ مسـتوفی از ریـاست دولت کنـاره‌گیری کرد و قرعه فال به نام حاج مخبرالسـلطنه هـدایت اصابت کرد، البته در این انتخـاب رأی و اراده تیمورتـاش بسیار مؤثر بـود چـون شـاه حق انتخـاب نخسـت‌وزیر را به جز خـودش به او داده بـود. هـدایت در یادداشت‌های خود در این مورد نوشـته است «سـعی تیمورتاش در تغییر تصـمیم مسـتوفی مفید نیفتاد. ۱۵ خرداد دیرگـاه به منزل من آمـد که مسـتوفی در اسـتعفا مجـد است شـاه نظرش به تو است. اظهار عجز کردم اصـرار کرد که طفره مناسب نیست. من از کماهی جریانات پس از رفتن به تمیز آگاه نبوده. آن شب را مهلت خواستم صبح دیگر به سعدآباد رفتم خدمت مستوفی رسیدم و تفصیل را گفتم. فرمودنـد محـال است قبول کنم، از من گذشـته است، تو باشـی بهتر است. در پشت و روی کار غور کردم و با بعض دوسـتان شور. غالب را عقیده به مضمون این شعر بود:

«خلاف رأی سلطان رأی جستن»

خصوص با مزاج پهلوی که طبعا دیکتاتور است. معتمـدا به نویدی که حضـرت حسـین علیه‌التحیه والسـلام در رؤیا به من داده بودند دنده به قضا در دادم».

در نخستین ماههای زمامداری مخبرالسـلطنه بین دکتر میلسپو و دولت اختلافاتی ایجاد شد سرانجام مجلس به کنترات او خاتمه داد و اختیارات وی را به نخست‌وزیر تفویض نمود و نخست‌وزیر تا سال ۱۳۰۷ از لحاظ اختیارات قانونی جانشین او بود.

حـاج مخبرالسـلطنه هـدایت قریب شـش سـال و نیم نخست‌وزیر پهلوی بود. در دوران نخست‌وزیری او پایه‌هـای دیکتـاتوری محکم گردیـد. مـادام که تیمورتـاش حیات داشت حل و فصل امور با او بود و تا حـدی هم داور و سـردار اسـعد و نصـرت‌الدوله در کارها مداخله داشتند. پس از زندانی کردن نصرت‌الدوله و تیمورتاش و سلب مصونیت از عده زیادی وکیلان مجلس هدایت غلام حلقه به گوشـی بود که فقط دسـتورات شاه را بدون چون و چرا اجرا می‌کرد که سـرانجام دوره او هم سپری شد و در شهریور ۱۳۱۲ از کار برکنار گردید. مخبرالسلطنه درباره برکناری خود می‌نویسد:

«نزدیک غروب شاه مرا خواست. از دور فرمودند خبر خوشـی برایت ندارم. عرض کردم خبری که از طرف اعلیحضرت باشد خوش

است. اظهار نارضامندی از دو نفر از وزراء کردند و فرمودند همه استعفا بدهید. این تکلیف استعفا خیلی به خوشی بود. عرض کردم اجازه می‌فرمایید صبح استعفا عرض می‌کنم. فرمودند همین حالا ـ تو هم هر کاری بخواهی می‌دهم داخله یا خارجه. عرض کردم هیچ کاری نمی‌خواهم، استدعایی ندارم مگر اجازه‌ی گاهی شرفیابی. در ضمن فرمودند متأسفانه‌ای هم گفته بودی؟ هیچ بخاطرم نیامد به کجا برمی‌خورد اما به موقع بود که گفتم ممکن است در خدمات قصوری شده باشد اما در صمیمیت قصور نکرده‌ام.»

پس از استعفای مهدیقلی هدایت شغلی به او ارجاع نشد. نهایت مجلس شورای ملی در جلسه ۱۹ آذرماه ۱۳۱۲ ماده واحده‌ای برای او به این شرح به تصویب رسانید:

«وزارت مالیه مجاز است خدمات آقای حاج مهدیقلی خان هدایت را از تاریخ اول ۱۲۹۸ ق الی ۲۵ شهریور ۱۳۱۲ ش متوالیا احتساب نموده سند خدمت صادر نماید و آخرین شغل ایشان ریاست دیوانعالی تمیز را اساس رتبه یازده قضایی قرار دهد.»

به این ترتیب پرونده سیاسی و اداری حاج مهدیقلی هدایت که در دوران پنج پادشاه مصدر مشاغلی بود بسته شد و هر ماه مبلغ سیصد و نود و هشت تومان حقوق بازنشستگی رتبه ۱۱ قضائی به او پرداخت می‌شد.

پس از کنار رفتن رضاشاه و دادن امکان فعالیت به بعضی از رجال صدر مشروطیت، مخبرالسلطنه هدایت هم داوطلب شغلی بود ولی افکار عمومی این اجازه را به کسی که مرتب هفت سال در دوران اختناق رضاشاهی رئیس دولت بوده است نمی‌داد تا کاری به او ارجاع شود. با تلاش زیاد موجبات استانداری فارس او در حکومت قوام‌السلطنه مهیا شد. او که در آن تاریخ متجاوز از هشتاد سال داشت نتوانست این مسؤولیت را قبول کند. وی تا ۱۳۳۴ حیات داشت و از سلامت کامل برخوردار بود. در بیست و دوم شهریور آن سال در اثر سقوط از پله و اصابت سرش با سنگ دچار خونریزی مغزی شده و در ۹۲ سالگی درگذشت.

مخبرالسلطنه هدایت زبان و ادبیات فارسی، عربی، آلمانی و فرانسه را خوب می‌دانست، تا حدی به زبان انگلیسی هم آشنا بود. در فن گراورسازی و کلیشه‌سازی سررشته داشت و به موسیقی علاقه بسیار داشت و از نظر علمی آن فن را آموخته بود. در ریاضیات، هیئت و فلسفه هم فضلی داشت.

مهدیقلی هدایت در زمره رجال نادری است که حوادث زندگی و اتفاقات کشور را به طور روزانه یادداشت کرده است که امروز به صورت کتابهای متعدد یکی از منابع تاریخ معاصر می‌باشد.

کتاب خاطرات و خطرات یا توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من که با قلمی شیوا و خامه‌ای توانا نوشته شده مشحون از وقایع تاریخی است. سبک کتاب شیوه‌ای خاص در تاریخ‌نگاری است چون پدرش بنیانگزار تلگرافخانه در ایران بوده و او به زبان فنی آشنائی داشته است مطالب را در نهایت ایجاز و با فصاحت کامل بیان کرده است. بدیهی است هدایت هم مانند هر کسی که خاطرات می‌نویسد مطالب را به نفع خود تغییر داده است و خدمات را به پای خویش و اشتباهات را به عهده دیگران می‌گذارد. در این کتاب، تاریخ صد سال ایران آمده است. کتاب معتبر دیگر وی گزارش ایران نام دارد. این کتاب، تاریخ ایران در قبل از اسلام می‌باشد و مجموعا مشتمل بر چهار جلد است. جلد سوم و چهارم آن دوران قاجاریه را در برمی‌گیرد که حاوی نکات جالب و منتشر نشده‌ای است. کتاب دیگر وی تحت عنوان سفرنامه مکه انتشار یافته است که یادداشت‌هائی است از مسافرت وی در معیت میرزا علی‌اصغر خان اتابک به مکه و ژاپن و امریکا. مخبرالسلطنه سعی نموده است اطلاعات تاریخی و اجتماعی و جغرافیایی ژاپن و امریکا را که در آن روزها از نظر مردم ایران مخفی بود عرضه نماید. کتاب دیگری نیز در فن موسیقی دارد. سایر تألیفات او از این قرارند: فوائدالترجمان، در تعلیم زبان فرانسه در دو جلد تحفه‌الافاق، در تاریخ جغرافیای اروپا، گزارش ایران باستان یا تحقیقی در سلسله کیان، دستور سخن در صرف و نحو کامل فارسی تحفه‌الادیب در عروض و بدیع تحفه‌الافلاک دوره هیئت و ریاضی تحفه مخبری و چند اثر دیگر. مخبرالسلطنه شعر نیز می‌سرود و مجموعه‌ای از اشعارش در هفت هزار بیت انتشار یافته است.

درباره مخبرالسلطنه سخن بسیار گفته شده و مطلب زیاد نوشته‌اند از جمله آقای اقبال یغمائی درباره او چنین نوشته است: «مخبرالسلطنه به حقیقت مردی با شخصیت و در تمام دوران زندگی خود در شمار رجال درجه اول برجسته بود. به گسترش و پیشرفت فرهنگ شوق و اهتمام بسیار داشت. سالهایی که وزیر علوم و معارف بود چندانکه توانست در ازدیاد مدارس و تجهیز و تکمیل آنها کوشش کرد».

مهدی بامداد درباره هدایت چنین اظهار نظر نموده است:

«مخبرالسلطنه نسبت به سایر رجال مردی بوده است مدبر، درستکار، لایق، صریح‌اللهجه، لجوج، پرکار، مطلع، طالب جاه و مقام و بسیار مطیع مافوق‌تر از خودش».

عباس اسکندری درباره مهدیقلی هدایت می‌نویسد: «... این شخص روزی دموکرات و روزی خود را دهقان و وقتی خود را اول عقل مملکت نامیده و معروف به سولو بود. زمانی کلیشه‌سازی می‌کرد و برای ابزار عفاف خود پیراهن کهنه و چرکینی را همیشه به این و آن نشان می‌داد، اما همین که از پله حکومت قدم بالاـ گذاشت چنان تسلیم و خدمتگزار سه نفر حقه‌باز گردید که روی شاگرد ارسطو را سفید کرد البته رذالتهایی که در زمان این شخص شده نمی‌شود از حیث اهمیت با آن دیگری مطابقه نمود. در زمان این شخص نه تنها مسؤولیت وزراء از بین رفت بلکه رئیس‌الوزرای مشروطه مستخدم شخص وزیر دربار شد. انحطاط اخلاقی به قدری زیادی گردید که نهایتی بر آن متصور نبود. رویه کج و پست این مرد سرمشق و نمونه‌ای برای نمایندگان مجلس و سایر طبقات مملکت شد. در این زمان عده‌ای از رؤسای آزادیخواهان و مخالفین مطلق‌العنانی را دستگیر نمود. شکنجه‌های محبس و زجر بدنی به هدایت و راهنمائی یا ضعف و سستی این شیخ شروع گردید و قدرت حکومت ملی از میان رفت. دربار مرکز دولت و مجلس شد رئیس‌الوزراء هم نزد وزیر دربار رفته با تنظیم و تکریم تا اجازه جلوس به او داده نمی‌شد نمی‌نشست...»

ابراهیم صفائی در مورد مخبرالسلطنه چنین یادداشت کرده است: «مخبرالسلطنه از زمره رجال دانشمند بود. به صنایع و علوم رغبت داشت و اهل صنعت و دانش را ارج می‌نهاد. در موقع قدرت دیکتاتور و در موقع بیکاری ضعیف بود و بیشتر به تدبیر و حیله متوسل می‌شد. در دوره نخست‌وزیری خود به واسطه فرتوتی و فرسودگی ضعف بسیار نشان داده تا جائیکه آزادی انتخابات و مطبوعات به دست سازمانهای دولتی سخت محدود شد. او در جنجالهای سیاسی ریاکار و در میان دستجات مختلف چنان می‌زیست که همه او را از خود می‌دانستند و چون صاحب نطق و بیان بود صورت حق به جانب را حفظ می‌کرد. خودخواه و لجوج و عیب‌جو و نکته‌گو بود ذوق و قریحه هنری داشت و سنن ملی و مذهبی را هم ارجمند می‌شمرد...»

مهدیقلی هدایت قریب پنجاه سال در صحنه سیاسی ایران بازیگری داشت. گاه در مقام استانداری و وکالت، گاه در مقام وزارت و صدارت از مهره‌های اساسی تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. معاشرین و دوستان وی که افتخار مصاحبت با آنان را داشته‌ام معتقد بودند مخبرالسلطنه مردی به تمام معنی دانشمند بود، گذشته از دانستن ادبیات فارسی، عربی، فرانسه، و آلمانی، در علوم معقول، ریاضیات، هیئت و موسیقی نیز صاحب فضیلت و دانش بود. مردی درستکار و صدیق بود، شاید به علت ارثی که از پدر برده بود. نیاز به دزدی و لفت و لیس نداشت و به مبانی مذهبی پای‌بند و تکالیف شرعی خود را انجام می‌داد. از دستگیری مستمندان دریغ نمی‌کرد، در معامله سخت‌گیر نبود، در اطاعت و سرسپردگی نسبت به تمام دوستان و همدوره‌های خود پیشی گرفته بود، در پی‌افکنی و دیکتاتوری رضاشاه سهم او از همه بیشتر است، و در تملق‌گوئی از رضاشاه اگر جلوتر از حاج محتشم‌السلطنه نباشد با او برابری می‌کند. در اواخر عمر بسیار ثروتمند و مالدار شد. وی در میانسالی قسمتی از قریه دروس را به ثمن بخس خریداری کرد و قسمتی دیگر از قریه را محاسب‌الممالک شیبانی و دکتر لقمان ادهم خریداری کردند و آنجا را تبدیل به شهرک نمودند که هم‌اکنون از نقاط معمور و آباد تهران بزرگ است. مخبرالسلطنه از فروش زمینهای دروس سودی سرشار بدست آورد، قسمتی از سود حاصله را وقف عام نمود و بخشی را برای وراث باقی گذارد. آنچه را وقف عام کرد یک بیمارستان مجهز و یک

مسجد و کتابخانه بود. وی در جوانی با دختر عموی خود ازدواج کرد و صاحب چند فرزند شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایتی، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مدرس.

تولد: ۱۲۹۳.

درگذشت: آذر ۱۳۶۵، ژنو.

محمدعلی هدایتی، فرزند حاج سید احمد هدایتی، تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق به پایان برد. پس از مراجعت به ایران سال‌ها به تدریس حقوق مدنی در دانشکده‌ی حقوق اشتغال داشت. مدتی هم ریاست آن دانشکده‌ی را بر عهده گرفت. چندی هم نماینده مجلس شورای ملی و وزیر دادگستری بود.

از تألیفات چاپ شده‌ی او می‌توان به این عنوان‌ها اشاره نمود: آستانه‌ی ری، آیین دادرسی کیفری (۱۳۴۲) و چند تألیف حقوقی دیگر.

ضمنا خاندان هدایتی سال‌ها پیش از عصر صفوی و بنا به قرائنی از زمان سلاجقه امر تولیت حرم حضرت عبدالعظیم را متکفل بوده‌اند و او خود آخرین فرد از این خاندان بود که این سمت را عهده‌دار گشت و پس از چندی از این کار کناره گرفت.

محمدعلی هدایتی به سبب سکته‌ی مغزی در سن هفتاد و دو سالگی در شهر ژنو درگذشت.

حقوقدان و سیاستمدار، متولد ۱۲۸۹ ش در شهر ری و فرزند حاج سید احمد هدایتی قاضی عالیرتبه دادگستری و نایب لتولیه حضرت عبدالعظیم است. وی پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده حقوق شد و درجه لیسانس در علم حقوق گرفت و به وکالت دادگستری پرداخت. چند سالی در شغل وکالت بود که سودای ادامه تحصیل در سرش به وجود آمد و به اروپا رفت و از دانشگاه ژنو درجه دکترا در حقوق جزا دریافت کرد. سپس به ایران بازگشت و به استادی دانشکده حقوق و علوم سیاسی و بعدا به معاونت دانشکده مزبور انتخاب گردید. در دوره شانزدهم قانونگزاری، مردم شهر ری او را به وکالت خود برگزیدند و وکیل مجلس شورای ملی شد. در دوره بیستم نیز وکیل مردم شهر ری در مجلس بود. در ۱۳۳۶ ش دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر هدایتی را به سمت وزیر دادگستری تعیین نمود و تا شهریور ۱۳۳۹ که دولت تغییر کرد وزارت دادگستری با او بود. در دولت بعدی که ریاست دولت با شریف امامی بود هدایتی مجددا به وزارت دادگستری معرفی شد و تا اواخر سال در آن سمت انجام وظیفه می‌کرد. هدایتی در دوران وزارت خود اقدامات مؤثری در جهت قضات دادگستری و قوانین به عمل آورد که قابل توجه است. بعد از وزارت دادگستری به ریاست دانشکده حقوق انتخاب شد و یک دوره سه ساله ریاست داشت. هدایتی غیر از تحصیلات دانشگاهی در تهران و اروپا، یک دوره کامل فقه و اصول نیز نزد فقهاء و علماء تحصیل نموده و حقوقدانی بود که به حقوق جدید و اسلامی هر دو مسلط بود. سالها وکالت دادگستری را ضمیمه کارهای دیگر خود نموده و از وکلای مبرز دادگستری بود، به همین دلیل وزارت امور خارجه از وجود مشارالیه به عنوان مشاور استفاده می‌کرد. نیابت تولیت حضرت عبدالعظیم توارثا با او بود. کتب و آثار مهمی در علم حقوق انتشار داده است.

محمد علی هدایتی در سال ۱۳۶۵ در اروپا درگذشت و جنازه‌ی او را به تهران انتقال دادند و در مقبره‌ی خانوادگی در حضرت

عبدالعظیم مدفون شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایتی، مصطفی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوالحسن نایب‌التولیه حضرت عبدالعظیم، در ۱۳۰۵ در شهر ری متولد شد. تحصیلات خود را در مدارس تهران پایان داد و از دانشکده حقوق و علوم سیاسی لیسانس گرفت و به خدمت وزارت دارائی درآمد و پس از طی مراحلی از خدمت، در زمانی که امیرعباس هویدا وزیر دارائی شد، او به مدیر کلی دفتر وزارتی منصوب گردید. در نخست‌وزیری هویدا به معاونت وزارت بهداری رسید و سالیانی چند در آن سمت بود. مصطفی هدایتی چندی هم استاندار زنجان بود و سرانجام به معاونت مالی وزارت امور خارجه منصوب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هدایتی، هادی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند ابوالحسن هدایتی از اهالی شهر ری و متولد ۱۳۰۲ ش است. وی تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید و وارد دانشکده حقوق شد و در رشته حقوق قضائی درجه لیسانس گرفت. سپس برای ادامه تحصیلات عالی عازم اروپا شد و از دانشگاه سوربن پاریس درجه دکترای زبان و ادبیات فرانسه دریافت کرد. پس از اخذ درجه دکترا مجددا در دانشگاه سوربن نام‌نویسی نمود و در رشته علوم سیاسی درجه دکترای دولتی دریافت نمود. در ۱۳۳۱ به ایران مراجعت و با عنوان دانشیاری به دانشکده ادبیات و دانشکده حقوق راه یافت و پس از مدتی استاد دانشگاه شد. هدایتی در کنار مشاغل دانشگاهی به فعالیتهای سیاسی و اقتصادی دست زد و مدتی در شورای اقتصاد فعالیت داشت و زمانی مدیر عامل بانک بیمه ایران بود. همزمان با فعالیتهای حسنعلی منصور در کانون مترقی او نیز دست‌اندر کار بود.

هادی هدایتی در دوره بیست و یکم قانونگزاری از طرف مردم شهر ری کاندیدای انتخابات مجلس شورای ملی شد و چند ماهی در مجلس عضویت داشت. بعد از آنکه حسنعلی منصور به نخست‌وزیری منصوب شد، هدایتی در آن کابینه وزیر مشاور بود. در آبان ماه ۱۳۴۳ در کابینه تغییراتی به وجود آمد و وزارت فرهنگ به دو وزارتخانه به نام فرهنگ و هنر و آموزش و پرورش تقسیم شد که هدایتی سمت وزارت آموزش و پرورش را احراز کرد. در کابینه‌ی امیرعباس هویدا نیز هدایتی همچنان وزارت آموزش و پرورش را عهده‌دار بود و تا آبان ماه ۱۳۴۷ در آن سمت باقی، و قریب چهار سال مجموعا بر قسمتی از فرهنگ ایران وزارت داشت و در دوران وزارت او بر آموزش و پرورش تحولاتی در آن وزارتخانه به عمل آمد. از جمله کارهای مهمی که به وقوع پیوست نظام جدید آموزشی بود که با طرح‌ریزی صحیح انجام نگرفت و در موقع اجرا به علت نبودن کادر آموزش دیده و وسائل کار دچار ناتوانی شد. هدایتی هنگامی که وزیر آموزش و پرورش بود، به علت اختلافاتی که بین وی و رئیس دولت و چند تن از اعضاء

کابینه وجود داشت در کار توفیق پیدا نکرد. در دوران وزارت او آموزش و پرورش تجزیه شده چند وزارتخانه و چند سازمان دولتی از تشکیلات آن وزارتخانه به و جود آمد. وزارت فرهنگ و هنر و وزارت علوم و آموزش عالی از تجزیه وزارت آموزش و پرورش به وجود آمدند. سازمان اوقاف و سازمان ورزش نیز از این وزارتخانه منفک شدند. هدایتی در ۱۳۴۷ پس از وزارت آموزش و پرورش به عنوان وزیر مشاور معرفی شد ولی کسی با او مشورت نمی‌کرد تدریجا توجهی به او شد و صمیمیت بیشتر در کار از خود نشان داد و معاونت اجرائی نخست‌وزیر ضمیمه کار او شد. پس از مدتی تقریبا بعد از نخست‌وزیر نفر اول کابینه بود و تمام کارها با صلاحدید او حل و فصل می‌گشت.

هدایتی در کنار مشاغل سیاسی در کار تألیف و ترجمه نیز فعالیت داشت و در دوران جوانی آثاری انتشار داد که عبارتند از: تاریخ زندیه، کوروش کبیر، سیاست مذهبی کوروش، اصول فن اداری، تحقیق درباره نسخ خطی فارسی مربوط به قرن دوازدهم هجری، ترجمه تاریخ هردوت. آخرین سمت وی در رژیم پهلوی ریاست بیمه مرکزی ایران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هراتی اسکندری، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسن هراتی اسکندری : فرمانده گردان ۴۰۹حضرت ابوالفضل(ع) لشگر ۴۱ ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در هفتم مرداد ماه سال ۱۳۴۰ در روستای «محمد آباد هراتی»در شهرستان« زابل»و در خانه ای روستایی، کودکی دیده به جهان گشود که نام« حسن» بر او نهاده شد. پدر خانواده با کشاورزی و دامداری روزگارمی گذراند و در حالی که کمرش در زیر بار سنگین زندگی، خمیده و دستانش ترک خورده بود، به همراه مادری صبور و فداکارمی کوشید تا فرزندانی راست کردار، مؤمن و با تقوا بپروراند.

در روستای زادگاهش از کمترین امکانات رفاهی خبری نبود. ابتدای زندگی را در چادر گذراند تا در برابر خشونت سرما و گرمای سیستان، صبوری و پایداری خود را چون درختان کویری بیازماید. با بهتر شدن زندگی، پدرچادر نشینی را ترک گفته و خانه ای از گل و خشت ساختند؛ اما بازهم انبوه مشکلات چتر نامهربانی اش را بر آنها می گسترد؛ باز هم از برق و آب لوله کشی و بهداشت خبری نبود.

بچه های روستا وسیله ای برای سرگرمی جز خاك رس و گل و چوب و شنا در رود خانه نداشتند. حسن هم در کنار همین بچه ها و سرگرمی های ساده، دوران شیرین کودکی را گذراند. پایبندی خانواده به مسائل عبادی و عشق به ولایت و اهل بیت باعث شد تا از همان اوان کودکی محبت آل الله چون روح در وجودش دمیده شود. علاقه خاصی به خواندن نماز و قرائت قرآن داشت. از آنجاکه در روستای آنها آخوند مکتب خانه نبود تا در کنار او به فرا گیری قرآن بپردازد، مشقت راه را با جان ودل تحمل می کرد و به روستای همجوار می رفت تا با آیات و آوای ملکوتی قرآن آشنا شود.

ساده زیستن را از پدر به ارث برده بود و در چهار فصل سال به همان لباس کهنه اش قناعت می کرد. در شش سالگی برای گذراندن دوران ابتدایی به مدرسه بهرام گور در روستای کرباسك رفت، زیرا روستایشان فاقد مدرسه بود و حسن مجبور بود هر روز فاصله دو روستا را پیاده طی کند تا به مدرسه برسد؛ اما او صبورانه تمام مشقات راه و دوری از پدر و مادر را تحمل می کرد و بدون توجه به دشواری ها از تحصیل دست برنداشت وهنگام ظهر، کنار دیوار یا سایه درختی می نشست، دستمالش را با دست های

کودکانه می گشود، تکه نانی خشک از درون آن بر می داشت و برای رفع گرسنگی به دندان می گزید و هنگام غروب دوباره به روستا بازمی گشت. بدین ترتیب دوران تحصیل ابتدایی را با موفقیت پشت سرمی گذاشت، اما چون در روستاهای اطراف، مدرسه راهنمایی وجود نداشت و او در عطش آموختن می سوخت، ناچار غربت شهر را پذیرفت و در سال ۵۵- ۵۴ روانه زابل شد و در مدرسه راهنمایی ناصر خسرو به تحصیل پرداخت. شوق حسن به آموختن باعث شد تاهمه مشکلات را پشت سر بگذارد و فقط به درس خواندن بیندیشد؛ لذا با تعدادی از دوستان خانه ای در شهر اجاره کردند که هر دو نفر در ماه باید ده تا پانزده تومان کرایه می پرداخت. او هفته ای یکبار به روستای خود می رفت و در بازگشت، مایحتاج یک هفته اش را که مقداری نان و کشک بود، به شهر می آورد. حسن همه سختیهای تنها زیستن را تحمل می کرد و در راه فرا گیری علم و دانش لحظه ای از تلاش باز نایستاد و دانش را با اعتقادات درونی و احترام و محبت با ائمه و پیامبران در هم آمیخت. پس از پایان دوره راهنمایی در سال ۵۸ – ۵۷ به هنرستان فنی شهرستان زابل راه یافت و در رشته برق مشغول به تحصیل شد. سال اول دبیرستان بود که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. با اینکه نوجوان بود، اما دلبستگی عجیبی به انقلاب و امام داشت.

شرکت در تظاهرات و آگاه نمودن مردم روستا به اهداف انقلاب را وظیفه خود می دانست. همواره پای صحبت روحانیون اعزامی و مبلغان انقلاب می نشست و آنچه را از آنان می آموخت چون تحفه ای گرانقدر با خود به روستا می برد و هنگام حضور مردم در مسجد برای روستائیان درد کشیده و محروم سیستانی بازگو می کرد. حسن پیام رسان انقلاب به مردم روستا بود، زیرا طعم تلخ نداری و محرومیت را بسیار چشیده و فقر مردم را بسیار دیده بود. به سؤالات روستائیان راجع به ماهیت انقلاب و شخصیت امام با حوصله پاسخ می داد و آنان را به آنچه بر آنها گذشته است آشنا می کرد. کلام و اندیشه حضرت امام را چراغ راه فردایشان می کرد و کشاورزان را به آینده امیدوار می ساخت. حسن خود را فرزند انقلاب می دانست و برای نشان دادن اهداف انقلاب و نمودن چهره زیبای اسلام راستین و پرتوافشانی خورشید ولایت از هیچ کوششی دریغ نمی کرد. سعی می کرد در حد توان خود نقاب از چهره پنهان ظلم و استبداد و فقر بردارد و زیبایی های زندگی را در سایه همدلی و هراهی مردم در مقابله با بیگانگان و عناصر فقرپروری تصور کند. او که دفاع از محرومین و روستاییان نجیب را وظیفه خود می دانست، به خواست مردم عضویت در شورای اسلامی روستای محمد آباد هراتی را پذیرفت و همه توانش را معطوف خدمت به آنان کرد. حسن لحظه ای از یاد مردم روستا غافل نبود؛ همواره به خانه آنها سر می زد. در رفع مشکلات آنها همت می کرد و در همه حال خدمتگذار آنان بود. تازه زندگیش سامان گرفته بود که در سال ۱۳۵۹ آمریکای جنایتکار برای به دست آوردن منافع از دست رفته خود توطئه دیگری را که در قالب جنگ عراق علیه ایران پایه ریزی نمود. بسیج عمومی مردم برای حضور در جنگ، انقلاب دیگری را برپا داشت و حسن که خود را عضو خانوده میهن اسلامی می دانست، برای حضور بیشتر در متن وقایع انقلاب اسلامی که تازه تأسیس شده بود، به پا خاست، و عشق به ادامه تحصیل را لحظه ای رها نکرد. در آزمون عمومی شرکت کرد و در رشته نقشه کشی دانشگاه یزد قبول شد. مدتی در دانشگاه درس خواند، اما دفاع از میهن و حضور در جبهه را عاشقانه ترین وظیفه خود می دانست. با این عقیده دانشگاه را رها کرد و با این که مسئولیت سرنوشت سازی در حراست از میهن اسلامی در سپاه داشت، اما نتوانست از پیوند قلبی خود با جهاد و شهادت دست بر دارد؛ به هرکار و هرکس متوسل شد تا مسئولان سپاه را متقاعد کند که با اعزام او به جبهه موافقت کنند. در مدت حضور در جبهه طعم شیرین بیشتر عملیاتها را چشید. در عملیات والفجر ۸، مهران، کربلای ۴، و کربلای ۵ حماسه آفرید و از چندین عملیات نشان افتخار زخم و جراحت گرفت. در عملیات والفجر ۸ تنش را به تنه های ترکش و گلوله دشمن سپرد، درعملیات آزاد سازی مهران شیمیایی شد. پوست بدنش سوخت و برای مدتی تسلط بر اعصاب خود را از دست داد. در مرحله اول عملیات کربلای ۵ از ناحیه صورت، پهلو و گردن مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به صف شهیدان گلگون کفن پیوست. اما به علت آتش پر حجم و گسترده دشمن انتقال پیکر مطهر ایشان به پشت خط میسر نشد و سی ونه روز در خاک دشمن ماند؛ تا در کربلای شلمچه جسم پاک او را

به سوی خانواده و یارانش باز گرداندند و پس از تشیع شکوهمندی که سزاوار سردار رشید اسلام شید حسن هراتی اسکندری بود، در مزار شهدای روستای کرباسک به خاک سپرده شد تا پس از سالها کوشش و مجاهدت آرام گیرد. خوشا به حال آنان که زندگی و مرگشان در راه دفاع مقدس از اسلام و میهن باشد.

منابع زندگینامه :بربلندای خاکریز، نوشته بتول فیروزکوهی،نشرکنگره بزرگداشت سرداران وشهدای سیستان وبلوچستان-۱۳۷۶

هراتی، ابوالفضل

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابوالفضل هراتی : قائم مقام فرمانده گردان امام حسین (ع) تیپ۱۲ حضرت قائم (عج)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
یست و نهمین روز از مرداد سال ۱۳۳۱ هجری شمسی در یک خانواده متدین و عاشق به خاندان عصمت و طهارت(ع) بنا بر توسل مادر به حضرت باب الوائج قمر بنی هاشم(ع) کودکی به لطف پروردگار عالمیان دیده به جهان گشود و با قدومش اهل منزل را شادمان ساخت. کودک را به خاطر سقای لب تشنگان کربلا، ابوالفضل نام گذاری کردند. او سومین فرزند خانواده حاج محمدتقی و نواده شیخ محمد مهدی بود. ابوالفضل از همان اوآن کودکی با فرایض دینی و اهل بیت(ع) آشنا شد و در انجام آن همت گمارد. از خصوصیات بارزی که در وجودش هویدا گردید شوخ طبعی و اخلاق نیکو در احترام به بزرگترها و نیز استعداد فراگیری علم بود. مقطع ابتدایی را در دبستان شریعت پناهی (شهید موسی کلانتری) گذراند و به همراه دانش پژوهان و همانانی که چرخ آینده این مملکت بدست شان خواهد چرخید به کسب فیض از محضر معلمین حاذق و دانشورپرداخت. وی پس از گذراندن دوران ابتدایی که بارها مورد تشویق معلمین و مدیران قرار گرفت در سال ۱۳۵۳دوارن راهنمایی اروندرود (شهید حسین امینیان) گردید و در از اخذ قبولی دوره دوم تعلیمات عمومی به هنرستان صنعتی البرز (شهید چمران) رفت و در رشته تحصیلی مکانیک ثبت نام کرد. برای همگان این سؤال بود که چگونه است کتاب مطالعه نمی کند اما با نمرات عالی در امتحانات موفق می شود؟ شهید هراتی همواره دلش می خواست نگه مسائلش را بدون کمک دیگران حل نماید. ولی از مشورت و کسب اجازه از والدین غفلت نمی ورزید و از انجام کار هراسی نداشت. به همین منظور در اوقات فراغت کارگری می کرد و مخارج خویش را بدست می آورد. سالهای آخر تحمیلی بود که به صف مبارزان انقلابی و اسلامی پیوست و در جلسات و حرکتها، حضوری مستمر داشت. پس ازپیروزی انقلاب اسلامی وارد کمیته مبارزه با مواز مخدر شد وحدود یکسال خدمت کرد. با آغاز اولین حرکتهای منافقین در غرب کشور، به همراه پاسداران جان بر کف عازم آن مناطق (تکاب) شد وبه جمع پاسداران انقلاب اسلامی پیوست. درایت و کاردانی و شناخت عمیق او به مسائل مخصوصاً در صحنه های نبرد، مسؤولین را بر آن داشت تا از قابلیت های نهفته اش ر بهره ببرند. به همین منظور طی یک ماموریت، چند ماه عازم کشورهای سوریه و لبنان گردید تا آموزشهای لازم را به برادران آن سامان بیاموزد.

مدتی را که لبنان بود، به زبان عربی تسلط پیدا کرده بود. چند بار وقتی در محاصره نیروهای عراقی بودند، با دانستن عربی خود و دوستانش را نجات داد. در یکی از اعزام‌ها مجروح شد ولی خانواده‌اش را مطلع نکرد.

با بازگشت از ماموریت و تشکیل گردان های رزمی هدایت نیروها را بر عهده گرفت و حماسه های بیشماری در عملیات های مختلف آفرید. بنا بر عهدو سیره نبوی در مهرماه سال ۱۳۶۲سنت ازدواج را به جای آورد تا به کلام آن حضرت جامه عمل پوشانده باشد. رفتار نیکو و جاذبه اش دیگران را جلب خویش نموده بود، به طوری که رزمندگان آرزویشان این بود که در کنار ایشان و در یک سنگر به دفاع بپردازند. در سال ۱۳۳۳ که مقارن با سال عروج ملکوتیشان شد، راهی سفر دیار عارفان، مکه معظمه گردید و

افتخـار بوسیدن حرم و خانه الهی را یافت. پس ازبازگشت با کسب اجازه از مادر خویش به همراه رزمنـدگان اسلاه راهی جبهه ها شدنـد.به عنوان معاونت گردان همیشه سرافراز موسی بن جعفر(ع) در عملیات والفجر ۸ شرکت کرد. با درایت و کاردانی خویش رزمندگان را به سوی سنگرهای دشمن هدایت نمود. خاکریزهای بعثیون را یکی پس از دیگری فتح کرد.

سرانجـام پس از مـدتها حضـور مسـتمر در جبهه هـای نور، در آسـتانه شب بیست و یکم بهمن مـاه ۱۳۶۴ در منطقه عملیـاتی جنوب دعوت حق را لبیک گفت و به قافله یاران سفر کرده اش پیوست.

وی را در گلزار شهدای فردوس رضای دامغان به خاک سپردند. ابوالفضل سفارش کرد حجله‌ای برایش درست نکنند و کوچه‌ای را به نامش نگذارند، تا نامی از او در دنیا نماند.

منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران تهران بزرگ،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

هرمزان

قرن:۱

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(مقت. ۲۳ ه.ق) حـاکم خوزسـتان بـود. در جنـگ بین اعراب و ایران زمـان یزدگرد سوم (۱۹ ه.- ۶۴۰ م.) عتبـه سـردار عرب بر وی غـالب شـد. او ناچار به شوشتر رفت و به مقاومت پرداخت اما شوشتر نیز پس از ۱۸ ماه محاصـره به دست مسلمانان افتاد و هرمزان را به مدینه نزد عمر فرسـتادند. گویند هرمزان پس از ورود بر خلیفه آب خواست و در آشامیدن آبی که به دسـتش دادند درنگ کرد. عمر گفت تـا این آب را نیاشـامی درامانی. هرمزان فوراً آب را به زمین ریخت و عمر ناچار قولش را حفظ کرد، هرمزان پس از این واقعه اسلام آورد. و چون ابولؤلؤ عمر را زخم زد عبیداللّٰه پسر عمر، بر سر هرمزان رفت و او را به کین پدر کشت.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

هرمزی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین هرمزی : قائم مقام فرمانده گردان نازعات تیپ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

سال ۱۳۴۴ بود و محمد آباد، سـیاه پوش عزای حسـین (ع) سالار شهیدان. در آن میان، صدای گریه نوزادی شادی را به خانه حبیب الله هدیه کرد. او چهارمین فرزند خانواده بود. نامش را حسین گذاشتند و در محیط آرام روستا به تربیتش همت گماشتند.

حسین، کودکی جذاب و آرام بود. کودکی های حسین پر است از خاطرات شیرین باغ انگور که همراه مادر در دل خاک به یادگار ماند.

تحصیلات ابتدایی را در روستای محمد آباد گذراند و برای ادامه تحصیل، راهی خلیل آباد شد. در کنار تحصیل، به قالیبافی، انگور چینی و باغداری نیز مشغول بود. در این رهگذر، به دستگیری بسیاری از ناتوانان همت می گمارد.

سال ۱۳۵۶ بود. مخالفتهـای مردمی علیه رژیم پهلوی به اوج خود رسـیده بود. با این حال، بسـیاری از مردم از درگیری با عوامل شاه

پرهیز می کردند.

حسین، آن زمان سیزده سال داشت. او با توزیع اعلامیه در روستا و شرکت در تظاهرات های مردم کاشمر، مخالفت خود را علیه رژیم شاه اعلام می کرد. در همین زمان بود که به خاطر پیوستن به تحرکات مردمی علیه شاه، ترک تحصیل نمود.

با پیروزی انقلاب اسلامی، برای مدتی آرامش به حسین بازگشت. اما دیری نپایید که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شد و این بار، او برای همیشه ترک آسایش کرد. بیشتر از آنکه حرف بزند عمل می کرد. هر حرفی را نمی پسندید و به هر چیزی گوش نمی داد. دعا خواندن را دوست داشت و برای آن، وقت و برنامه ریزی معین کرده بود.

بعد از اولین اعزامها، با بچه های تخریب آشنا شد؛ آنها هم مثل حسین بودند؛ مدام در حال کار و کوشش و عبادت؛ شاید به همین دلیل، جمع دوستان را رها کرد و به تخریب پیوست.

اواخر سال ۱۳۶۲ وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و در واحد تخریب، فعالیتش را ادامه داد. تا مدتها پس از ورودش به سپاه هیچ کس از مسئولیت، درجه و نشانش چیزی نمی دانست. او همیشه با لباس شخصی در محافل ظاهر می شد. حسین مدتی هم جانشین فرمانده گردان اسد الله، زمانی مسئول بسیج خلیل آباد و مدتی هم جانشین گردان نازعات بود.

پس از اتمام جنگ، به اصرار خانواده، تصمیم به ازدواج گرفت و همسری متدین و پاکدامن برگزید. همسرش می گوید.

اولین باری که صحبت کرد، گفت کسی که با من زندگی می کند، باید این را بداند که اگر من امروز اینجایم، فردا معلوم نیست کجا باشم ...ولی می خواهم همسرم مانع حضورم در مناطق خاص نباشد ...و من این شرط بزرگ را پذیرفتم!

مدتها از زندگی مشترک آن دو می گذشت. با وجود سه فرزند هنوز هم خانه ای نداشت و به خاطر ماموریتهای پیاپی، هر از چند گاهی، کوله بارش را می بست و همراه زن و فرزند، شهر به شهر می گشت.

مدتی ساکن دزفول بود؛ چند صباحی در نیشابور، چند وقتی در خلیل آباد و مدتی در محمد آباد. جنگ، مدتها پیش تمام شده بود و به خاطر او هنوز بین خلیل آباد و مقر گردان نازعات در غرب کشور در تردد بود.

شاید مرز آسمان بین، او را به خود جلب کرده بود و نبض حیاتش را در دست داشت.

آسمان بین، مرز مهم و قابل توجهی است که با توجه به تعداد روستاهای ان محور، کنترل و مراقبت از آن، کاری است سخت و دشوار.

و عاقبت حسین در همان محور، یعنی مرز آسمان بین در زمستانی سرد و خشن، در حالی که به دنبال رد پایی می رفت، بر اثر انفجار مین به شهادت رسید.

دوستانش می گویند:

برای کنترل محور و نجات جان صاحب رد پا به آن سو رفت؛ اما پایش به تله مین گیر کرد و ..

و این چنین بود که سردار حسین هرمزی در تاریخ ۲/ ۱۰ ۱۳۷۳ پس از انجام ماموریت در مرز "آسمان بین "به شهادت رسید. منابع زندگینامه" :مرزآسمان بین "نوشته ی ،راضیه رضا پور،نشرکنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد-۱۳۸۴

هروی، ابومعمر سالم

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ۴۳۳ ق)، فقیه شافعی و متکلم. معروف به غولچه (مصغر غول). اصل او از هرات و از علمای شافعی در سده‌ی پنجم قمری بود.

وی در انواع علوم مهارت داشت. حاکم نیشابوری از وی روایت کرده است. سبکی در «طبقات الشافعیه» آورده که او همطبقه شیخ ابومحمد و ناصر مروزی است. از آثارش: «اللمع فی الرد علی اهل الزیغ والبدع»، در مسائل کلامی و اصول اعتقادی اهل سنت. این کتاب در «کشف‌الظنون» تحت نام «اللمعۀ فی الرد علی اهل الزیغ والبدعۀ» آمده است.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :شذرات‌الذهب (۲۵۱/ ۳)، طبقات الشافعیه‌ی اسنوی (۲۹۸/ ۲)، طبقات الشافعیه‌ی سبکی (۳۸۰/ ۴)، کشف‌الظنون (۱۵۶۵)،معجم‌المؤلفین (۲۰۳/ ۴).

هروی، مهدی

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(وف ح ۱۲۷۳/ ۱۲۷۰ ق)، عالم دینی، فقیه، اصولی و متکلم. به نجف رفت و در محضر شیخ محمد حسن صاحب «جواهر» تلمذ نمود. آنگاه خود به بحث و تدریس و تألیف پرداخت. وی بعدها به تهران آمد. حاج شیخ محمدباقر بیرجندی، صاحب «کبریت الاحمر»، در اجازه‌ای که برای آیت‌اللّه سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی صادر نموده، صاحب عنوان را ستوده است. وی در تهران درگذشت. پیکرش را به مشهد منتقل کردند و در بقعه‌ی شیخ‌بهائی به خاک سپردند. از آثارش: شرح «نجاۀالعباد»؛ «درایۀالحدیث».

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :اعیان‌الشیعه (۱۴۳/ ۱۰)، الذریعه (۱۰۲/ ۱۴، ۵۶/ ۸)، معجم رجال الفکر والادب فی النجف (۴۸۱ -۴۸۰/ ۲)، معجم‌المؤلفین (۲۶/ ۱۳).

هروی، نظام‌الملک

قرن:۶

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نظام‌الملک شمس‌الدین مسعود هروی (ف. ۵۹۶ ه.ق) وزیر علاءالدین تکش خوارزمشاه بود و چون در مبارزه با فرقه‌ی اسماعیلیه پافشاری نشان می‌داد در سنه‌ی ۵۹۶ ه.ق به دست فدائیان آن فرقه کشته شد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

هزار، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

علیرضا هزار

محل تولد : مشهد

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۵۳/۱/۱

زندگینامه علمی

تحصیلات حوزوی را از سال ۱۳۷۱ در شهر مشهد مقدس آغاز و از همان تاریخ هم تحصیلات دانشگاهی را در دانشگاه «الهیات فردوسی مشهد» شروع کردم. در سال ۷۷ ـ ۷۶ به قم آمدم و تحصیلات حوزوی و دانشگاهی ام را ادامه دادم و در سال ۷۹ ـ ۷۸ موفق به اخذ کارشناسی ارشد در رشته «الهیات علوم قرآن و حدیث» شدم. سپس به لبنان رفتم و مدتی در آنجا به ادامه تحصیلات پرداختم و کارشناسی «روان شناسی» را از آنجا دریافت کردم. در سال ۸۴ ـ ۱۳۸۳ نیز موفق به اخذ دکتری در رشته الهیات از دانشگاه ICIS کشور انگلستان شدم.

در طول ۷ سال گذشته در شهر قم، در پژوهشکده دارالحدیث قم و در واحدهای احیاء تراث، فهرستگان نسخ خطی؛ و غیره فعالیت کرده ام. مدتی نیز در واحد احقاق الحق، کتابخانه آیهٔ الله مرعشی نجفی به پژوهش مشغول بوده ام. از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۱ نیز در مؤسسه فرهنگی توحید مشغول به کار بوده ام. از سال ۱۳۸۰ تاکنون هم در دانشگاههای مختلفی مانند دانشگاه قم؛ دانشگاه آزاد قم، دانشگاه تهران، دانشگاه آزاد نراق، دانشگاه جامع علمی ـ کاربردی و دانشکده علوم حدیث شهر ری به تدریس اشتغال داشته ام.

کارگاههای تخصصی مختلفی نیز مانند کارگاه بهداشت روانی از دیدگاه اسلام، فنون و هنر تدریس، دانسته ها و بایسته های ازدواج، آرامش جوان و غیره نیز در دانشگاه های مختلف کشور به ویژه در دانشگاه بو علی سینا همدان توسط بنده اجرا و انجام شده است. تاکنون ۱۵ عنوان کتاب و بیش از ۳۰ مقاله، منتشر کرده ام. آخرین کار علمی انجام شده ام: «نظارت علمی بر طرح کلان تدوین مآخذ شناسی امام علی علیه السلام» بوده است که توسط پایگاه اطلاع رسانی پارسا انجام شده است.

هزاره، یوسف

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به صولت‌السلطنه هزاره در حدود ۱۲۷۰ در خراسان متولد شد. پدرش محمدرضا خان شجاع‌الملک رئیس ایل هزاره بود که در طیبات و باخزر املاک وسیعی داشت و همواره تعداد زیادی سواره نظام و پیاده نظام در اختیار او بود که در مواقع لزوم در اختیار دولت قرار می‌داد. یوسف طبق سنت ایلی پس از آموختن مقدماتی از دروس معمول زمان به سواری و تیراندازی پرداخت. چون شجاعت و تهور زیادی از خود بروز می‌داد در رشته‌های جنگی بسیار قابل و ماهر شد. از بیست سالگی عملاـ ریاست ایل و فرماندهی افراد نظامی به عهده او قرار گرفت.

پس از قیام کلنل محمدتقی خان به دستور دولت مرکزی سواران ایل هزاره بیرجند برای مقابله با ژاندارمری وارد کار شدند و با همکاری سایر نیروهای عشایری شرق خراسان غائله خراسان با قتل کلنل به اتمام رسید. صولت‌السلطنه در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی از مشهد به وکالت انتخاب شد و ظاهرا از نزدیکان و محارم سردار سپه بود ولی در روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ به انقراض سلسله قاجاریه و پادشاهی رضاخان رأی نداد، از اینرو در مجلس مؤسسان و دوره ششم وکیل نشد و غالبا در مشهد مشغول

رسیدگی به املاک و وضع ایلی خود بود. در ۱۳۱۱ صولت‌السلطنه و برادرش منتصرالملک از طرف سرهنگ مطبوعی کفیل فرماندهی لشکر خراسان بازداشت شدند. چندی در مرکز لشکر شرق تحت‌نظر بود تا به تهران اعزام و در زندان قصر بازداشت شد. مدت توقف او در زندان قصر دو سال به طول انجامید تا اینکه در ۱۳۱۴ از زندان مرخص و همراه با کسان خود به فارس تبعید شد و کلیه املاک آنها در خراسان ضبط شد و در عوض در یزد و فیروزآباد فارس املاکی به آنها دادند.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ و فروپاشی نظام رضاشاهی رؤسای ایل قشقایی که در تهران تحت نظر بودند به فارس بازگشتند و قسمتی از املاک خود را که در تصرف صولت‌السلطنه و ایادی او بود بازستاندند و در نتیجه صولت‌السلطنه و کسان او به تهران آمده از دولت تقاضای بازگشت املاکشان را در خراسان نمودند. دولت در آن تاریخ سرگرم مذاکره با نیروهای متفقین و تنظیم قرارداد سه جانبه بود و این مسائل را در درجه دوم قرار می‌داد. از این رو به تقاضای صولت‌السلطنه وقعی ننهادند و آنرا موکول به آینده نمودند. ولی صولت از دولت مرکزی مأیوس شده به مشهد رفته در باغ خونی که متعلق به شوهر خواهرش شوکت‌السلطنه تیموری بود اقامت گزید.

ورود صولت‌السلطنه به مشهد و اخباری که جراید آنروز درباره‌ی وی انتشار دادند موجب گردید که ایل هزاره خود را جمع و جور نموده و قوائی تشکیل دهد. این فکر به سرعت جامه عمل پوشید و عده زیادی از نخبگان ایل خود را مسلح و آماده هرگونه پیش آمدی نمودند. بدین ترتیب شورش عشایر خراسان آغاز گردید و در نخستین مرحله این شورش تربت‌جام سقوط کرد و خلع سلاح ژاندارم و گردان مرزی آغاز شد و پس از تربت جام طیبات هم به دست شورشی‌ها افتاد. صولت‌السلطنه که در حقیقت انقلاب خراسان را رهبری می‌نمود در ۳۰ دی ماه ۱۳۲۰ اعلامیه‌ای انتشار دارد و در آن اعلامیه حکومت پهلوی را به شدت مورد انتقاد و حمله قرار داده و از متفقین در مورد اخراج رضاشاه قدردانی نمود و نسبت به جانشین رضاشاه در اعلامیه خود متذکر شده بود که این فرزند خلف همان دیکتاتور سفاک است که برای تثبیت مقام خودش مال مردم را به نام (عطیه ملوکانه) بذل و بخشش می‌کند. در پایان اعلامیه آمده بود من به نام ایلات و عشایر ایران عموما و ایلات خراسان خصوصا اعلان می‌کنم که بیش از این حاضر نیستم زیر بار این فجایع و تعدیات رفته و حاضر شده‌ایم تا آخرین قطره خونمان از مملکت و حقوق هموطنان عزیزمان دفاع کرده تا مملکت را از چنگال آقایان غارتگر نجات دهیم. با صدای رسا می‌گویم که مخالف هرنوع رژیم دیکتاتوری هستیم.

صولت‌السلطنه چندی در مشهد اقامت داشت ولی به طور ناگهانی از طرف قوای شوروی به وی تکلیف شد تا شهر مشهد را ترک گوید و همان روز شهر خواف نیز به تصرف شورشیان درآمد. در همین هنگام کردهای نواحی شمال غربی خراسان نیز وارد عمل شدند و شهر شیروان را به تصرف خود درآوردند و امنیه و نظمیه را خلع سلاح کردند. پس از آن شهر بجنورد را متصرف گردیدند و اسفراین هم به دست دسته دیگری از اکراد شورشی افتاد.

فروپاشی قسمت اعظم خراسان موجب گردید دولت مرکزی هسته مقاومتی برای آن تشکیل دهد. از این رو لشکر دوم مرکز یک تیپ آماده حرکت به مشهد نمود تا هسته مرکزی لشکر را که در شهریور ۲۰ مضمحل شده بود تشکیل دهد. سرهنگ محمد نخجوان که افسری شجاع و جسور بود و در ۱۳۱۷ از سرتیپی به سرهنگی تنزل درجه یافته بود با ارتقاء به درجه سرتیپی به فرماندهی کل قوای خراسان منصوب گردید و تیپ آماده شده از طرف لشکر دوم مرکز قوائی به فرماندهی سرهنگ حیدرقلی بیگلری به سوی مشهد حرکت کردند. هنوز قوای نظامی وارد مشهد نشده بود که شهر تربت حیدریه هم به دست شورشیان افتاد. اولین برخورد جنگی بین نیروی اعزامی و شورشگران در رباط سنگ بست که بر سر راه فریمان قرارداد آغاز شد و این برخورد دو روز به طول انجامید و از طرفین تعداد زیادی کشته شدند. برخوردهای دیگر نیز در نقاط مختلف به عمل آمد که جملگی به سود نیروهای نظامی انجامید و صولت‌السلطنه که در کلات نادری می‌زیست توسط نیرو بازداشت و به تهران اعزام گردید و در قریه حاجی‌آباد کرج تحت نظر قرار گرفت. صولت‌السلطنه چندی در کرج اقامت داشت ولی در تهران به خواسته‌های او که قانونی و موجه بود

ترتیب اثری داده نشد و از طرفی منصورالملک استاندار خراسان پرونده شورش صولت‌السلطنه را مرتبا تعقیب می‌نمود و مدعی بود که نباید خون عده‌ای بی‌جهت پایمال شود. صولت در مهرماه ۱۳۲۲ بدون اجازه به خراسان عزیمت نمود و در نیشابور راهی اشتوان شد و ورود خود را به سران ایل اعلام نمود و طی تلگرافی از مجلس شورای ملی درخواست رسیدگی به املاکش را نمود. روز ورود صولت‌السلطنه به نیشابور برادرانش که در مشهد اقامت داشتند توقیف شدند و یک افسر و ۱۴ ژاندارم مأمور دستگیری او شده به اشتوان رفته تا او را با خود به مشهد ببرند. در راه بین صولت‌السلطنه و فرمانده ژاندارمها گفتگوهائی رد و بدل گردید که هر دو به روی هم اسلحه کشیدند، در نتیجه صولت‌السلطنه و فرمانده ژاندارم هر دو کشته شدند و بدین ترتیب شورش عشایر خراسان پایان گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هژیر، عبدالحسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(و. ۱۲۸۱ ه.ش مقت. ۱۳ آبان ۱۳۲۸ ه.ش) فارغ‌التحصیل مدرسه‌ی علوم سیاسی قدیم بود و در ۱۲۶۸ وارد خدمات دولتی شد و سمت‌های مختلف پیدا کرد. از طرف دولت ۹ ماه به آلمان و ۳ ماه به انگلستان مأموریت یافت و پس از بازگشت عهده‌دار بانک کشاورزی و مدیر کل وزارت دارائی شد و در ۱۳۲۰ وزی بازرگانی و پیشه و هنر و در کابینه‌ی «سهیلی» وزیر راه گردید و در ۲۳ خرداد ۱۳۲۷ در سن ۴۶ سالگی مأمور تشکیل دولت شد و در آبان ماه ۱۳۲۷ از نخست‌وزیری استعفا داد و در سال ۱۳۲۸ به سمت وزیر دربار شاهنشاهی منصوب گردید. در ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۸ که در مجلس روضه‌ی دربار شاهنشاهی در مجسد سهپسالار شرکت نمود به ضرب گلوله از پا درآمد و در بیمارستان در سن ۴۷ سالگی درگذشت.

(ح ۱۲۸۰– مقتول ۱۳۲۸ ش)، نویسنده و مترجم. از تحصیل کرده‌های مدرسه علوم سیاسی بود که ابتدا کارمند وزارت خارجه شد و سپس در سمت منشی گری و مترجمی سفارت روس به کار مشغول گردید. وی زبان‌های روسی، فرانسوی و انگلیسی را می‌دانست. هژیر وزارت‌های پیشه و هنر، بازرگانی، راه، کشور و دارایی را به ترتیب در کابینه‌های علی سهیلی، احمد قوام، ساعد و حکیمی بر عهده داشت. او همچنین در ۱۳۲۷ ش سمت نخست‌وزیری را برعهده گرفت. هژیر در مدرسه عالی سپهسالار به دست سید حسین امامی با ضرب گلوله به قتل رسید. وی را در صحن حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند. از آثارش: «پطراز بورگ تا قسطنطنیه»، تاریخ روابط دربار ایران با دو دربار مزبور از ظهور صفویه تا مرگ نادرشاه، ترجمه؛ «تاریخ قرون وسطی» تا جنگ صد ساله»، ترجمه؛ «تاریخ ملل شرق و یونان»، ترجمه؛ «حافظ تشریح».[۱]

فرزند محمد هژیر (وثوق همایون)، در سال ۱۲۸۱ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه‌ی مظفری و تحصیلات متوسطه را در دارالفنون پایان داد و زبان فرانسه را بخوبی فراگرفت و برای ادامه‌ی تحصیل وارد مدرسه‌ی علوم سیاسی شد و چون دارای مدرک دیپلم بود، دوره‌ی دو ساله‌ی مؤخراتی را طی کرد و در ۱۲۹۸ فارغ‌التحصیل گردید و به استخدام در وزارت امور خارجه درآمد و مترجم زبان‌های روسی و فرانسه بود. در ۱۳۰۱ بعنوان مترجم روسی در سفارت شوروی در تهران استخدام شد و قریب ۶ سال در آن سفارتخانه اشتغال به کار داشت. در ۱۳۰۷ به خدمت کلیه ایرانیان که در سفارت شوروی کار می‌کردند خاتمه داده شد و هژیر مدتی بیکار بود تا اینکه در ۱۳۰۸ در وزارت راه استخدام شد و سمت وی بازرسی بود. در کابینه‌ی مخبرالسلطنه هدایت، تقی‌زاده به وزارت دارائی تعیین شد و هژیر را به آن وزارتخانه انتقال داد و در اداره‌ی امور اقتصادی که ریاست آن با دکتر

محمود افشار بود، به کار مشغول گردید. وی در این سمت از طرف تقی‌زاده مأموریت یافت که کلیه پرونده‌های مربوط به شرکت نفت ایران و انگلیس را مطالعه و گزارش جامعی تهیه نماید. هژیر در وزارت مالیه ظاهرا کارمند عادی بود ولی بیش از همه وزیر دارائی را ملاقات می‌نمود. در حقیقت عملاً مشاور وزیر بود. در جریان تجدیدنظر در قرارداد دارسی (۱۹۳۳) هژیر از دست‌اندرکاران درجه دوم بود و قسمت اعظم مدارکی را که داور همراه خود در دادگاه لاهه ارائه داد همه اسناد و مدارکی بود که هژیر با مطالعه‌ی دقیق پرونده‌هایی به ارزش آنها برده بود. در سال ۱۳۱۳ هژیر رئیس اداره حقوقی وزارت دارائی شد و یک سال بعد مفتش دولت در بانک ملی ایران که در آن تاریخ بانک ناشر اسکناس بود گردید. در آن تاریخ اسکناس‌های منتشره دارای دو امضاء بود، یکی امضای مدیر کل بانک و دیگری امضای مفتش دولت. از سری دوم اسکناس‌های منتشره بانک ملی امضای هژیر در روی اسکناس‌ها قرار گرفت و چون امضای وی واضح و خوانا بود تمام مردم با نام او آشنا شدند.

در سال ۱۳۱۴ داور وزیر وقت مالیه دو قرارداد پایاپای با دولت آلمان و دولت اتحاد جماهیر شوروی منعقد نمود، برای پیشبرد امور اقتصادی شرکتهای دولتی تشکیل داد و هژیر در سمت‌های مختلف قرار گرفت، مانند مدیر عامل شرکت قماش، عضو هیئت مدیره شرکت بیمه، عضو هیئت مدیره شرکت ساختمان بازرسی بانک فلاحت و رئیس کمیسیون اسعار.

عبدالحسین هژیر در ۱۳۱۸ مدیر کل وزارت دارائی شد و پس از مدت کوتاهی به معاونت بانک ملی ایران برگزیده شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ هژیر وارد میدان سیاست و برای ورود به کابینه‌ها شدیدا فعالیت می‌کرد تا اینکه در اسفندماه ۱۳۲۰ در آخرین ترمیم کابینه محمد علی فروغی به وزارت پیشه و هنر منصوب گردید. این کابینه در مجلس سیزدهم با رأی ضعیفی تأیید گردید ولی فروغی آن رأی را برای ادامه‌ی کار خود کافی ندانست و استعفا داد. اصرار نمایندگان و صدور قطعنامه نمایندگان طرفدار فروغی برای ادامه‌ی کار او ثمربخش نشد ولی نمایندگان به توصیه‌ی او به علی سهیلی رأی دادند. سهیلی در کابینه‌ی خود عبدالحسین هژیر را در سمت وزارت پیشه و هنر تثبیت کرد. سهیلی بیش از چهار ماه در نخست‌وزیری دوام نکرد و جای خود را به احمد قوام داد. هژیر در کابینه‌ی جدید همچنان در وزارت پیشه و هنر باقی ماند. در کابینه‌ی دوم سهیلی، هژیر وزیر راه شد. در کابینه‌ی محمد ساعد مقام وزارت کشور گرفت و در ترمیم کابینه همچنان وزیر کشور بود. در کابینه‌ی اول و دوم حکیمی به وزارت دارائی منصوب شد.

در ۱۳۲۵ در ترمیم دوم کابینه‌ی احمد قوام او به وزارت دارائی انتخاب گردید و متوالیا در چهار ترمیم کابینه، وزارت دارائی را حفظ کرد. در ۱۳۲۶ در کابینه‌ی حکیمی سمت وزارت مشاور یافت. در حقیقت گرداننده‌ی دولت حکیمی بود.

بعد از سقوط کابینه‌ی حکیمی، علی سهیلی و عبدالسحین هژیر وزرای مشاور کاندیدای نخست‌وزیری بودند ولی علاقه‌ی شدید اشرف پهلوی به هژیر، محمدرضا پهلوی را مجبور کرد به نمایندگان توصیه‌ی نخست‌وزیری هژیر را بکنند و در نتیجه هژیر با اکثریت ۶۶ رأی به نخست‌وزیری انتخاب شد.

پس از انتشار خبر نخست‌وزیری هژیر، جمع کثیری از طبقات مختلف مردم و مخصوصا دانشجویان دانشکده‌های حقوق و فنی با صفوف منظم در میدان بهارستان حضور یافتند و خواستار ملاقات با نمایندگان شدند. ضمن این ملاقات اعتراض خود را نسبت به ابراز تمایل مجلس به نخست‌وزیری هژیر بیان نمودند و وی را برای این خدمت صالح ندانستند. در همان موقع خبر نخست‌وزیری هژیر به بازار تهران رسید. کسبه و اصناف با صلاحدید و راهنمائی آیت‌الله کاشانی، مغازه‌های خود را تعطیل و در میدان بهارستان اجتماع کردند و ضمن ایراد سخن، نمایندگان مجلس را به باد ناسزا گرفتند و برای تصمیمی که اتخاذ نموده بودند آنها را مورد سرزنش و اهانت قرار دادند. دامنه اجتماع و تظاهرات علیه مجلس بالا گرفت و به دستور دولت و رئیس مجلس، پلیس برای متفرق ساختن مردم وارد معرکه شد، تیراندازی آغاز گردید و مردم تظاهرکننده نیز با چوب و چاقو به پلیس حمله کردند. در این زدوخورد عده‌ی زیادی مجروح و زخمی شدند. پس از ختم زدوخورد سردار فاخر رئیس مجلس، آیت‌الله کاشانی را مسبب این

تظاهرات دانست و اضافه کرد اگر ایشان با نخست‌وزیری هژیر مخالفت دارند بهتر این بود با نمایندگان مجلس صحبت می‌کردند نه اینکه متوسل به جار و جنجال می‌شدند. به دنبال تظاهرات دانشجویان و اصناف علیه هژیر، روز بعد در شهرهای قم، مشهد، اصفهان و قزوین تظاهرات پرشوری صورت گرفت.

هژیر ناگزیر در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی به مخالفین خود پاسخ داد و افزوده مبارزه‌ی سیاسی بین جمعی نباید از حدود نزاکت خارج شود و نظم عمومی را بر هم زند و هشدار داد کسانی که موجبات اختلال در نظم عمومی و امنیت شهرها را فراهم نمایند به موجب قانون سرکوب خواهند شد.

روز چهارم نخست‌وزیری هژیر، تهران شاهد تظاهرات گسترده‌ای از طرف روحانیون بود. چندین هزار روحانی و بازاری در حالی که قرآن بر سر داشتند، به رهبری سید مجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام در میدان بهارستان علیه هژیر به تظاهرات پرداختند و ضمن ایراد سخنرانی، نمایندگان مجلس را که به انتخاب هژیر رأی داده بودند مذمّت کردند و خواستار عزل او شدند. در این موقع که بیم حمله‌ی تظاهرکنندگان به صحن بهارستان می‌رفت، گارد مجلس و مأمورین انتظامی بسوی فدائیان اسلام آتش گشودند. عده‌ی زیادی در این حمله و تیراندازی زخمی شدند و در همان موقع اعلامیه شدیداللحن آیت‌الله کاشانی علیه نمایندگان مجلس بین مردم پخش شد و هژیر نیز متقابلا اعلامیه‌ای داد و تظاهرکنندگان را به جلب به دادگاه و محاکمه تهدید نمود.

عبدالحسین هژیر روز سوم تیر ماه ۱۳۲۷ وزیران کابینه را به مجلس معرفی نمود و برنامه‌ی کار خود را نیز اعلام نمود. به هنگام نطق نخست‌وزیر در لژ تماشاچیان مجلس تظاهرات شدیدی علیه او برپا بود. صدای مرگ بر هژیر مزدور و بی‌دین در فضای تالار علنی مجلس طنین‌انداز گردید. در همین جلسه حسین مکّی، ابوالحسن حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد و رحیمیان درباره زدوخوردهای چند روزه گذشته علیه او اعلام جرم نمودند ولی با تمام تظاهرات و مخالفت‌هائی که به رهبری آیت‌الله کاشانی در خارج و داخل مجلس به عمل آمد، برنامه و وزیران هژیر با ۸۸ رأی موافق از ۹۶ رأی دهنده‌ی حاضر در مجلس به تصویب رسید.

هژیر برای جلب توجّه عامه و رد اتهاماتی که از نظر مذهبی به وی وارد می‌کردند در اولین جلسه هیئت وزیران تصویبنامه‌ای صادر کرد که بموجب آن تهیه و فروش انواع مشروبات الکلی در شهرهای مشهد، قم و شهر ری ممنوع گردید. این تصویبنامه نه تنها دردی دوا نکرد، بلکه مستمسکی به دست مخالفین داد که منظور دولت را اغفال جامعه‌ی روحانیت قلمداد کنند و در مجلس نیز چند مخالف، هژیر را متهم به ظاهرسازی و خلاف کاری نمودند.

شاه در اواخر تیر ماه ۱۳۲۷ برای یک بازدید رسمی به انگلستان رفت و قبل از حرکت نمایندگان را در کاخ خود پذیرفت و ضمن ایراد سخنرانی از نمایندگان خواست دولت را تقویت کنند و لوایحی را که به مجلس تقدیم می‌شود تصویب نمایند.

در مدتی که شاه در اروپا اقامت داشت، حوادث مهمی در ایران رخ داد. عباس اسکندری نماینده‌ی مجلس، دولت هژیر را به علت سوء سیاست داخلی و خارجی و مسئله‌ی بحرین استیضاح کرد و افزود که نباید مجال داد تا حکومت پلیسی مجددا در ایران برقرار شود. متعاقب استیضاح اسکندری، ناصرقلی اردلان نیز دولت را استیضاح کرد ولی هژیر به استیضاح کنندگان پاسخی دندان‌شکن داد و گفت این دولت بیش از دو ماه نیست که عهده‌دار امور شده است، چگونه تمام مشکلات گذشته را به او نسبت می‌دهید. سرانجام تقاضای رأی اعتماد کرد و مجلس با ۹۳ رأی او و دولتش را تأیید نمود.

هژیر در مجلس شورای ملی از اکثریتی قریب به اتفاق برخوردار بود ولی در عوض مطبوعات تهران و شهرستانها از حمله و هتاکی به او کوتاهی نمی‌کردند و همه روزه اتهامات زیادی به وی وارد می‌ساختند. او ناچار تصویبنامه‌ی زیر را در هیئت وزیران به تصویب رسانید:

«هئیت وزیران در جلسه‌ی مورخ هشتم شهریور ماه تصویب نمودند که چون در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و بنگاههائی که با سرمایه دولت اداره می‌شود یا شهرداری‌ها، کسانی که به نحوی از انحاء از آنجا حقوق می‌گیرند، نمی‌توانند با داشتن شغل دیگری

از قبیل ریاست یا عضو هیئت مدیره شرکتهای خصوصی و یا داشتن هرگونه شغل آزاد دیگری از قبیل شرکت کردن در اداره‌ی روزنامه خواه به عنوان صاحب امتیاز یا مدیر یا سردبیر یا عضو هیئت تحریریه و امثال آنها، به انجام وظایف خود بطوری که لازم است اقدام نمایند، لذا کلیه این قبیل اشخاص به عنوان این اقتضای اداری از خدمت برکنار شوند.»

وقتی که این تصویبنامه صادر و منتشر شد، در مطبوعات غوغائی برخاست و عده‌ی زیادی از مدیران و سردبیران و نویسندگان جراید در مجلس شورای ملی حضور یافته نسبت به تصویبنامه اعتراض نمودند و نخست‌وزیر نیز مصرا در پاسخ آنها ایستادگی کرد و افزود استعفا می‌دهم ولی تصویبنامه را لغو نخواهم کرد. عبدالقدیر آزاد، دولت را نسبت به توقیف جراید و اختناق آزادی و نقض قانون اساسی و مشروطیت استیضاح کرد.

روز ۲۶ شهریور در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی به هنگام طرح لایحه عفو مرتکبین قضایای آذربایجان و زنجان، بین هژیر و چند تن از نمایندگان مشاجره‌ی شدید لفظی درگرفت، به طوری که نمایندگان میزهای جلو خود را شکستند. هژیر نیز در اوج عصبانیت فریاد برآورد شما تیشه برداشته‌اید و به ریشه این مملکت می‌زنید. در این گفتگو نمایندگان اقلیت از نثار هیچ‌گونه ناسزا و کلمات زشت خودداری نکردند. بالاخره هژیر در مقابل جوّی که مخالفین برای او درست کرده بودند تاب مقاومت نیاورد و با وجودی که در مجلس از حمایت اکثریت برخوردار بود، چاره را در کناره‌گیری دید و سرانجام روز پنجم آبان ماه ۱۳۲۷ پس از پنج ماه زدوخورد و مبارزه از کار کناره گرفت.

یکی از اقدامات هژیر در دوران زمامداری، برقراری روابط سیاسی بین ایران و عربستان سعودی بود که زیارت بیت‌الله‌الحرام آزاد شد.

عبدالحسین هژیر پس از کناره‌گیری، چند ماهی بیکار بود. در انتخابات مؤسسان دوم که در اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ تشکیل یافت از تهران به نمایندگی انتخاب شد و سرانجام در ۲۸ تیر ماه ۱۳۲۸ به سمت وزیر دربار تعیین گردید و بالاخره در روز ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۸ در مجلس عزاداری و روضه خوانی دربار در مسجد سپهسالار هدف گلوله‌ی سید حسین امامی عضو جمعیت فدائیان اسلام قرار گرفت و روز بعد درگذشت و در ایوان کفش‌کن ناصرالدین شاه مدفون شد.

به دنبال قتل هژیر در تهران حکومت نظامی برقرار شد و سرلشکر هوائی احمد خسراوانی معاون ستاد ارتش به حکومت نظامی منصوب شد و از همان روز بگیر و ببند شروع شد و آقایان دکتر مظفر بقائی، سید ابوالحسن حائری‌زاده، سید مصطفی کاشانی، سید علی بشارت، علی جواهر کلام، دانش نوبخت، عبدالقدیر آزاد و خلیل طهماسبی طبق ماده‌ی پنج حکومت نظامی بازداشت شدند. سه روز بعد هم حسن مکی بازداشت شد و دکتر محم مصدق هم به احمدآباد تبعید گردید.

بازپرسی از حسین امامی در روز چهاردهم آبان ماه آغاز شد. امامی در اولین بازپرسی به قتل هژیر اعتراف کرد و اظهار نمود بر من مسلم شد وجود هژیر برای مملکت ضرر و زیان دارد لذا درصدد کشتن او برآمدم و قریب دو ماه بود که اسلحه شبانه روز با من بود و بالاخره روز سوم عاشورا توانستم برنامه‌ی خود را اجرا کنم.

روز پانزدهم آبان دادگاه نظامی به ریاست سرهنگ جهانشاهی قاجار و دادستانی سرهنگ جهانگیری، محاکمه‌ی حسین امامی را آغاز و سرانجام حکم اعدام را صادر کردند. امامی از تقاضای تجدیدنظر خودداری نمود و اظهار کرد تجدیدنظر باعث اتلاف وقت است و حکم اعدام در سحرگاه هجدهم آبان به مرحله‌ی اجرا درآمد.

عبدالحسین هژیر از طبقه سوم برخاست. تحصیلات او منحصرا در ایران و مدرسه‌ی علوم سیاسی انجام گرفت ولی به علت هوش و استعداد زیاد، مطالعات خود را در زمینه‌های ادبیات فارسی و تاریخ و آموزش زبانهای خارجه ادامه داد و به زبان‌های فرانسه، روسی و انگلیسی تسلط داشت.

در سن ۲۰ سالی روزنامه‌ی پیکان را به صاحب امتیازی پدرش به مدت دو سال، هفته‌ای دو شماره انتشار می‌داد. مرحوم محمد

صـدر هاشـمی در کتـاب تاریـخ جرایـد و مجلات ایران می‌نویسـد: پیکان یکی از روزنامه‌های خوب و مفیـد بوده و از لحاظ مرام و مسلک طرفدار اکثریت مجلس و مخالف اقلیت و از دشمنان سرسخت سید ضیاءالدین است.

منـدرجات روزنامه‌ی پیکان بخوبی روشن می‌سازد که نویسـنده‌ی آن دارای اندیشه‌ی سیاسـی بوده و به ادب و فلسـفه وقوف داشـته است. در سـنین جوانی کتـابی تحت عنوان حافظ تشـریح انتشار داد که گلچینی از غزلیات حافظ است اما با نظم و ترتیب موضوعی. مقدمه‌ای در حدود هشـتاد صفحه بر این کتاب نوشته است که نشانه‌ی بصیرت و اطلاعات وسیع او در ادبیات مخصوصا حافظشناسی است. چند ترجمه‌ی خوب هم از او باقی مانده است از جمله قسمتی از تاریخ آلبر ماله را به فارسی برگردانده است. هژیر نثر فارسی را محکم و استوار می‌نوشت و فوق‌العاده مورد علاقه دربار پهلوی بود.

اشـرف پهلوی در کتـاب خـاطرات خود چنین می‌نویسـد: «هژیر در سال ۱۳۲۷ به نخست‌وزیری منصوب شـد. هژیر یکی از دوسـتان خوب من بود (و باید بگویم که من تا حدی در انتصاب او مؤثر بوده‌ام) او در سـمت‌های وزیر دارائی و وزیر دربار نیز خدمت کرده بود. عبدالحسـین هژیر یـک بوروکرات باهوش، قابل و وفادار بود و بخوبی می‌توانست مسائل داخلی و بین‌المللی را درک کنـد و با آنها روبرو شود. با وصف این، انتصاب او بلافاصـله مورد حمله و انتقاد آیت‌الله کاشانی قرار گرفت که یکی از مقامات مهم مذهبی زمان خود بود...»

رویهمرفته مردی بلنـد پرواز، زدوبندچی، قدرت طلب، باسواد، ادیب، شعرشـناس و سـخندان، ناطق و به مال دنیا بی‌اعتنا بود. پس از مرگ کلیه ما ترک او شبیه یک کارمند دولت بود.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] دولتهای ایران در عصر مشروطیت (۳۱۷ -۳۱۶/ ۱)، روز شمار تاریخ (۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۸۸، ۲۸۰، ۲۷۲، ۲۶۸، ۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۲، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۲۲، ۱۸۵، ۱۲۳/ ۱)، شـرح حال رجال (۲۶۰ -۲۵۸/ ۲)، فهرست کتابهای چاپی فارسـی (۷۵۵ -۷۳۸، ۶۵۷ -۶۵۶، ۶۱۲/ ۱)، کتابنـامه‌ی نخستین دهه انقلاب (۳۹۳)، مؤلفین کتب چـاپی (۷۶۶ -۷۶۴/ ۳)، نخست وزیران (۲۱۹ -۱۹۵/ ۱)، یادگار (س ۱، ش ۹، ص ۷۹)، یغما (س ۲، ش ۸، ص ۳۹۲، ۳۹۱).

هژیرکیانی، کامبیز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: اقتصاد، دانشکده: اقتصاد، دانشگاه: شهید بهشتی

خلاصه شرح حال تخصصی

سوابق تحصیلی:

دکترای اقتصاد ریاضی.

مرتبه علمی:

دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی.

زمینه‌های علمی و تحقیقاتی:

برآورد تابع مصـرف جمعی در ایران، آثار سوبسـید کود به محصولات عمده کشاورزی، برآورد موجودی سرمایه در زیر بخش‌های اقتصـاد ایران، توابع عرضه و تقاضـای پول، پول، کشـاورزی، تولیـد، تجـارت بین‌الملـل، راهنمایی، مشاوره و نظارت بر ۳۴ پایان‌نامه

کارشناسی ارشد و دکترا.

تألیفات

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان فارسی: ۲

تعداد تألیفات (نگارش یا ترجمه کتاب) بزبان خارجی:-

زمینه علمی تألیفات:

اقتصاد سنجی، آمار، اقتصاد ریاضی.

مقالات

تعداد مقالات بزبان فارسی: ۲، تعداد مقالات بزبان خارجی:-

زمینه علمی مقالات:

مصرف، پول و سیاستهای پولی، کشاورزی.

بر گرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

هلالی اصفهانی، رسول

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید رسول هلالی اصفهانی : فرمانده پیشمرگان مسلمان کرد واحد سنندج تیر ماه سال ۱۳۳۶ د ر بخش ۳ اصفهان ,محله پا گلدسته در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. از همان اوان کودکی علاقه وافری به مسائل مذهبی داشت و علی رغم کار و فعالیت و مطالعه کتب مذهبی از شاگردان ممتاز مدرسه بود. پس از اخذ دیپلم از هنرستان فنی، موفق به اخذ فوق دیپلم در رشته نساجی شد. به دلیل علاقه به ادبیات، دیپلم ادبی نیز اخذ کرد. سپس به خدمت نظام رفت. با فرمان حضرت امام از سربازخانه فرار کرد و بقیه خدمت را پس از انقلاب به اتمام رسانید. بعد از آن به خیل خدمتگذاران به انقلاب در کمیته دفاع شهری پیوست. پس از مدتی با توجه به علاقمندی وافر به صورت طلبه تمام وقت در مدرسه امام صادق (ص) مشغول تحصیل علوم اسلامی گردید. با شورش ضد انقلاب در کردستان و ضرورت دفاع از کیان اسلام تصمیم به حضور در کردستان گرفت و مشتاقانه به سوی آن منطقه شتافت.

به دلیل توان علمی و فضائل اخلاقیش مسئولیت روابط عمو.می سپاه در سنندج را بر عهده وی گذاردند. پس از مدتی به کارآیی و توانمندی، او به عنوان قائم مقام سازمان پیشمرگ های مسلمان کرد معرفی و مشغول به کار شد. علی رغم مسئولیتی که داشت، برای خود هیچ امتیازی نسبت به دیگران قائل نبود. در حفظ ارزشهای انقلاب لحظه ای آرام نداشت و دمادم خود را در معرض شعله های خطر قرار می داد. رسول با حسن خلق، اخلاص و صمیمیت فوق العاده محوریتی بود برای جذب و هدایت پیشمرگ های مسلمان کرد و مردم آن منطقه. پس از بازگشت پانزده سال که از شهادت ایشان می گذ رد، هنوز یاد خاطرات شیرین او بذر ایمان را در دل مومنان آبیاری می کند.

این عاشق دلسوخته، معلم مهذب و سردار رشید د ر پنجم خرداد ماه سال ۱۳۶۱ در جریان یک درگیری مورد اصابت تیر خصم قرار می گیرد و شربت شهادت می نوشد و در قرب حق منزل می گزیند. منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران اصفهان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

هلیسایی، صادق

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید صادق هلیسایی : فرمانده مرکز پیام تیپ امام حسن (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

اسمش کوروش بود اما بعد از انقلاب نام صادق را برای خودش انتخاب کرد. فروردین ۱۳۴۱ در اهواز به دنیا آمد . به علت موقعیت شغلی پدرش به تهران آمدند . دوران ابتدایی و راهنمایی را در تهران گذراند . سپس به دلایلی مجددا به اهواز بازگشت و در هنرستان رشته راه و ساختمان را برگزید و دیپلمش را در این رشته اخذ کرد .

صادق وقتی که بچه بود ، وقت اذان که می شد می رفت پشت پنجره و شروع به اذان گفتن می کرد . هنوز به سن تکلیف نرسیده بود که نمازش را در مسجد می خواند . بسیار متین و با وقار بود ، به طوری که وقتی با ما که خواهرهایش بودیم می خواست صحبت کند به صورتمان نگاه نمی کرد . ذکر الحمدالله همیشه بر زبانش جاری بود . بسیار بر پرهیز از غیبت توصیه میکرد . خانواده اش را خیلی دوست می داشت که حتی تحمل گریه دخترش را نداشت . خیلی زیبا قرآن تلاوت میکرد ، در ادای نماز شب مداومت داشت و در بین نقشه کشی و یا درس خواندن یا قرآن زمزمه می کرد یا نوحه می خواند . در کنار درس و کار بسیار به ورزش به ویژه فوتبال و کوهنوردی می پرداخت . خیلی حیا داشت . اهمیت فراوانی بر صدقه دادن قائل بود .

یکی از کارهای ابتکاری که صادق علاوه بر تمام فعالیتها و اقدامات مبارزاتی دیگر انجام می داد ، این بود که از آنجایی که زبان انگلیسی اش قوی بود ، اعلامیه های امام (ره) را ترجمه میکرد و در میان خارجی هایی که در اهواز بودند پخش میکرد .خاله اش سه دختر داشت . زمانی که صادق می خواست ازدواج کند ، یکی از دختر خاله هایش را به او پیشنهاد کردیم . به قدری با حیا بود که نمی دانست کدام یک از آنها است . بعد از مطرح کردن ایشان ، با این وصلت موافقت کرد ، زمانی که قرار شد عقد کنند چون جنگ تازه شروع شده بود و اهواز به علت حمله عراق به صورت نیمه تعطیل در آمده بود همه چیز را برای مراسم از تهران تهیه کردیم . همه برادران سپاه دعوت شده بودند . قبل از هر چیز نماز جماعت برپا و سپس مراسم عقد برگزار شد .

در سال ۶۱ ، زمانی که در اهواز در سپاه شاغل بود با داشتن سه فرزند ، ۱۵ روز از سپاه مرخصی گرفت تا برای کنکور آماده شود . آزمون داد و در رشته معماری دانشگاه شهید بهشتی قبول شد . سر کلاس هم شاگرد نمونه بود و بهترین نمره ها را می آورد . حتی کارهای تحقیقاتی بسیاری را به صادق محول می کردند . از جمله طراحی و نقشه برداری مدرسه عالی شهید مطهری .

زمانی که در دانشگاه بود خیلی دغدغه داشت که نمازخانه و مسجد دانشگاه را فعال کند .همزمان با تحصیل در دانشگاه در مدرسه هم تدریس می کرد . بعضی اوقات هم با ماشین شخصی اش به مسافر کشی می پرداخت . یک مدتی هم اوایل انقلاب در مقابل دانشگاه تهران کتابفروشی دایر کرده بود با حقوق شش هزار تومانی هم در دانشگاه درس می خواند و هم خانه می ساخت و هم خانواده اش را اداره می کرد .

در یادگیری درسهایش خیلی زرنگ و دقیق بود و همیشه می گفت : خواهرمن ! درس را باید سر کلاس از استاد یاد گرفت ، اگر این گونه شد دیگر نیازی نیست که بعدا به خودت زحمت بدهی . فقط کافیست یک مرور ساده انجام دهی .اسم اصلی اش کوروش بود . یک روز که کتابهای درسی اش را نگاه میکردیم . دیدم که با خودکار قرمز بالای صفحه نوشته است (البته قبل از شهادت) شهید صادق هلیسائی !

متوجه شدیم که نام صادق را بیشتر دوست دارد . نام فرزندانش هم زمانی که در منطقه بود در خواب به او الهام شده بود . مثلا

وقتی دخترش – کوثر – می خواست متولد شود در خواب دیده بود که سوره کوثر را می خواند ، در همین حین حضرت زهرا (س) بر او وارد شده بود . بدین ترتیب اسم دخترش را کوثر گذاشت .

یک شب که نماز شب می خواند ، وقتی که به سجده می رود حس میکند که فردی نورانی سوار بر اسب در هاله ای از نور وارد خانه می شود . همین که خواسته بود سر از سجده بردارد ، آن آقا دستش را پشت سر او گذاشته بود و گفته که لازم نیست بلند شوی ، فقط تا می توانی سجده ات را طولانی کن ! این کلام را سه بار تکرار کرده بود .

در آغازین روزهای تاسیس سپاه پاسداران صادق با شوق زائد الوصفی به عضویت سپاه در آمد . در همان ابتدای ورود مسئول ناحیه دو مقاومت بسیج در اهواز ، سپس مسئول دفتر فرماندهی سپاه اهواز و بعد فرمانده سپاه اهواز شد . همچنین از مسئولیت های بعدی اش فرماندهی مرکز پیام تیپ امام حسن (ع) بود . فعالیت اصلی اش عضویت در گروه مهندسی – رزمی قرارگاه خاتم الانبیا بود . البته در عملیات های متعددی هم شرکت داشت از جمله طریق القدس ، بیت المقدس ، والفجر مقدماتی ، کربلای چهار و ... در عملیات کربلای پنج هم به عنوان نیروی رزمی شرکت کرد و به همراه برادرش شهید شدند . منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامورایثارگران اهوازومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

همایون، داریوش

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند نورالله همایون، در ۱۳۰۷ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدارس مختلف طی کرد. چندی در دبیرستان البرز بود ولی سرانجام به دبیرستان دارائی رفت و دیپلم آن مدرسه را گرفت. پس از اخذ دیپلم دارائی، در وزارت دارائی با رتبه‌ی ۲ اداری استخدام شد. بعدها دوره‌ی لیسانس و دکترای حقوق را در دانشگاه تهران به اتمام رسانید.

وی در جوانی جذب حزب‌های تندرو شد و عضویت حزب سومکا را پذیرفت و از فعّالین آن حزب گردید. یکی از برنامه‌های احزاب تندرو در آن ایام جمع‌آوری گلوله خمپاره در میادین تیر ارتش بود. داریوش همایون و محسن پزشکپور و دکتر شاپور زندنیا این وظیفه را عهده‌دار شدند. در یکی از مأموریت‌های داریوش همایون، یکی از گلوله‌های خمپاره در زیر پای وی منفجر شد و صدمات زیادی به او وارد شد و در نتیجه یک پای او را قطع کردند و با پای مصنوعی حرکت می‌کرد.

بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که فعالیت احزاب سیاسی ممنوع گردید، داریوش همایون به کار روزنامه‌نویسی پرداخت. ابتدا کار خود را با انتشار مجله‌ی هنری جام‌جم آغاز کرد. سپس مصحّح و مترجم سرویس خارجی اطلاعات گردید و سپس نویسنده و سردبیر خارجی آن روزنامه شد. در ۱۳۳۹ مدیریت سازمان کتابهای جیبی را عهده‌دار شد و در سال ۱۳۴۱ مدیریت انتشارات مؤسسه‌ی فرانکلین را برعهده گرفت. در ۱۳۴۲ به سمت دبیری سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات ایران را تصدی می‌کرد.

داریوش همایون در ۱۳۴۶ درصدد برآمد یک نشریه روزانه که صبح‌ها منتشر شود دائر نماید. پس از اخذ موافقت دولت، امتیاز روزنامه‌ی آیندگان به مدیریت دکتر حسین اهری با سرمایه‌ی پنج میلیون ریال صادر شد و سمت همایون در آن روزنامه، مدیریت مسئول و سردبیری بود. روزنامه‌ی آیندگان با تلاش همه جانبه‌ی همایون و دوستانش، خیلی زود جای خود را باز کرد. و یکی از روزنامه‌های پرمطلب شد که خوانندگان زیادی را جذب کرد. داریوش همایون با انتشار روزنامه‌ی آیندگان به دولت نزدیک شد بطوریکه مشاور مطبوعاتی نخست‌وزیر گردید. فکر لغو ۸۴ مجله و روزنامه در سر تاسر کشور و بازخرید آنها متعلق به همایون بود که در شهریور ۱۳۵۳ جامه‌ی عمل پوشید. با پرداخت مبلغی در حدود پانصد هزار تومان امتیاز روزنامه‌ها و مجلات در دوران

وزارت اطلاعات دکتر غلامرضا کیانپور لغو گردید. مجلاتی چون تهران مصور، سپید و سیاه، خوشه، فردوسی و روزنامه‌هائی مانند صدای مردم، مرد مبارز، فرمان دنیا، اتحاد ملی، مهر ایران و کوشش تمام آنها تعطیل شدند.

در ۱۱ اسفند ماه ۱۳۵۳ شاه در یک اجتماع بزرگ که از وزراء، نمایندگان مجلسین و مقامات دولتی و بازرگانان و اصناف و احزاب تشکیل شده بود، ناگهان چهره‌ی سیاسی کشور را تغییر داد و سیستم یک حزب واحد را اعلام نمود و خطوط فعالیت‌های سیاسی کشور را اعلام کرد. شاه در این اجتماع افزود دوران دودوزه بازی کردن‌ها به سر آمده و جای کسی که با قانون اساسی و نظام شاهنشاهی و انقلاب ۶ بهمن مخالف است در زندان است و یا خروج از کشور. حزب واحد سیاسی، رستاخیر ملی ایران نام گرفت و از طرف شاه، امیرعباس هویدا دبیر کل حزب شد.

طرح حزب رستاخیر که شاه آن را فراگیر خطاب می‌کرد، از طرف گروه آموزگار و شناخت از خلقیات شاه ارائه شد. گروه آموزگار به قلم و فکر داریوش همایون طرح آن حزب را چنان نوشت که شاه دورانی درصدد ایجاد پایه‌های ایدئولوژیک برای رژیم خود بود قانع گردد که این تنها راه حرکت دادن به جریان از تحرک افتاده و بی‌تفاوت سیاسی مملکت است. جهت توجیه افکار عمومی، داریوش همایون به همراه محمود جعفریان و پرویز نیک خواه (وابستگان به جریان چپ و کنفدراسیون) در یک برنامه‌ی تلویزیونی ظاهر شده و به بحث و بررسی موضوع پرداختند که بنابر اظهار شاهدان عینی، همایون با اطمینان خاطر بیشتری صحبت می نمود.

داریوش همایون با عضویت در حزب رستاخیز، به یکی از بازیگران اصلی آن حزب تبدیل شد و بعنوان تئوریسین حزب مطرح گردید. وی در کتاب گذر از تاریخ خود در این باره می نویسد:

«از سال ۱۳۵۴ که حز رستاخیز تشکیل شد، من به حزب پیوستم و عضو هیئت اجرائی شدم. در تغییر اساسنامه حزب که در آن صورت پیشنهاد شده بود نقش مهمی داشتم. اساسنامه اصلی اساسنامه اصنافی فاشیستی بود و ما آن را با کوشش زیاد تغییر دادیم . در سال ۱۳۵۵ قائم مقام دبیر کل شدم و عملا گرداندن حزب را بر عهده داشتم . همه کارهای حزب را انجام می‌دادم و در تعیین سیاست‌هایش مؤثر بودم. ده ماه بعد کابینه تغییر کرد و نخست‌وزیر تازه آقای آموزگار بود، از من دعوت کرد به وزارت اطلاعات و جهانگردی بروم.»

یکی از اقدامات بیجای داریوش همایون در وزارت اطلاعات، چاپ مقاله شخص مجهولی بنام رشیدی مطلق تحت عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» است که در روزنامه‌ی اطلاعات چاپ شد. در این مقاله با کمال بی‌شرمی به مرجع بزرگ تقلید و رهبر ملت مسلمان امام خمینی توهین شده بود. برخی از مورخین، داریوش همایون را نویسنده‌ی مقاله دانسته‌اند در حالیکه نامه‌ی مزبور توسط یکی از نزدیکان هویدا و بدستور او در دربار تهیه شده بود و این نامه بزرگترین انتقامی بود که امیرعباس هویدا از جانشین خود جمشید آموزگار گرفت. نویسنده‌ی آن نامه آقای «ف- ن» سابقا معاون وزارت اطلاعات و سانسورچی مطبوعات بود و بعدا با سمت معاون وزیر مشاور در امور مطبوعاتی به هویدا مشورت می‌داد. در هر حال چاپ آن مقاله کذائی باعث شد داریوش همایون در افکار عمومی مردم در صف اول منفورین رژیم قرار گیرد و اولین ثمره‌ی مقاله‌ی مزبور، برکناری دولت آموزگار در ۴ شهریور ۱۳۵۷ بود که بالتبع همایون هم از وزارت کنار رفت.

داریوش همایون در میانسالی با هما زاهدی نماینده‌ی مجلس و دختر سپهبد زاهدی ازدواج کرد. این ازدواج او را به دربار نزدیک کرد بطوری که در عقد آن دو، فرح پهلوی شرکت نمود. همین نزدیکی باعث شد که در مخیله داریوش همایون فکر وزارت بوجود آید. از اواخر حکومت امیرعباس هویدا این گفتگوهای در گوشی درباره‌ی وزارت داریوش همایون بوجود آمد. سرانجام در مرداد ماه ۱۳۵۶ هویدا به وزارت دربار رفت، دکتر جمشید آموزگار پس از سالها انتظار به نخست‌وزیری منصوب گردید و به توصیه و دستور شاه، قرار شد در کابینه‌ی آموزگار، وزارت اطلاعات بر عهده‌ی داریوش همایون قرار بگیرد و چنین شد. همایون

قریب ۱۳ ماه وزیر اطلاعات بود که کابینه‌ی آموزگار کنار رفت. شریف امامی دولت آشتی ملی را تشکیل داد و در همان ایام انقلاب مردم برای حکومت جمهوری اسلامی شتاب زیادی پیدا کرد. دولت نظامی تشکیل شد و قرار بر این گرفت برای تسکین افکار عمومی عده‌ای از دولتمردان بازداشت شوند. این فکر در روز پانزدهم آبان ماه ۱۳۵۷ به مرحله‌ی اجرا درآمد و عده‌ای از جمله دکتر داریوش همایون وزیر سابق اطلاعات و مدیر روزنامه‌ی آیندگان بازداشت و به زندان افتادند. این افراد تا روز ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۷ که رژیم سلطنتی سقوط کرد در زندان بودند. وقتی در زندانها باز شد، عده‌ای بلندپایگان توسط مردم بازداشت شدند و عده‌ای نیز فرار کردند. داریوش همایون جزو فراریان بود. چندی در اختفا می زیست و سرانجام توانست به خارج از کشور فرار کند.

سال تولد: ۱۳۰۷

فوت:-

مناصب: وزیر اطلاعات در دولت آموزشگار؛ قائم‌مقام دبیرکل حزب رستاخیز (۱۳۵۵)؛ دبیری سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات ایران

آثار: توسعه سیاسی ایران؛ تحقیقی درباره اصلاحات ارضی ایران؛ طبقه جدید (ترجمه)؛ جنگ‌های صلیبی (ترجمه)؛ گذار از تاریخ؛ نگاه از بیرون؛ نویسنده روزنامه اطلاعات و بامشاد

داریوش همایون فرزند نوراللّه در سال ۱۳۰۷ در تهران متولد شد. پس از اخذ دیپلم دارائی از دبیرستان دارائی در وزارت دارائی استخدام شد، بعدها لیسانس و دکتری حقوق را در دانشگاه تهران به اتمام رسانید. وی از اعضای فعال حزب سومکا بود. کار روزنامه‌نویسی خود را ابتدا با انتشار مجله هنری جام‌جم آغازکرد سپس در روزنامه اطلاعات فعالیت می‌کرد. در سال ۱۳۳۹ سازمان کتابهای جیبی عهده‌دار شد و در سال ۱۳۴۱ مدیریت انتشارات فرانکلین را برعهده داشت. با انتشار روزنامه آیندگان به دولت نزدیک شد بطوری که مشاور مطبوعاتی نخست‌وزیر گردید. بعد به حزب رستاخیز پیوست و در میانسالی با هما زاهدی ازدواج نمود این ازدواج او را به دربار نزدیک کرد. سپس در کابینه آموزگار وزیر اطلاعات شد و در آبان ۵۷ بازداشت و به زندان افتاد. در ۲۷ بهمن ۵۷ که در زندانها باز شد، از زندان فرار و به خارج کشور گریخت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

همایونجاه، محمدعلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند مرحوم معززالسلطان و متولد ۱۲۷۰ ش است. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در تهران انجام داد و از مدرسه سیاسی مشیرالدوله فارغ‌التحصیل گردید. چندی نیز در سوئیس و فرانسه و بلژیک تحصیل نمود و سرانجام داخل در وزارت امور خارجه شد و مراحل ترقی را تدریجا در آنجا پیمود. ریاست اداره کارگزینی و بعد ریاست اداره یکم سیاسی با او بود تا اینکه سرانجام مدیر کل شد و به چند مأموریت نیز اعزام گردید. در ۱۳۲۱ معاونت وزارت امور خارجه با او بود و در ۱۳۲۵ در ترمیم کابینه قوام پست وزارت امور خارجه را گرفت و بعد از مدتی کوتاه جای خود را تغییر داد و وزیر مشاور شد. در ۱۳۲۶ به سفارت ایران در ترکیه منصوب و سه سال در آن سمت انجام وظیفه می‌نمود پس از پایان مأموریت به ایران آمد و عضو شورایعالی شد. در ۱۳۳۴ در اثر تصادف بشدت آسیب دید و مدتی بستری بود تا در ۶۵ سالگی درگذشت. همایونجاه مردی بی سروصدا و جاه‌طلب و

بی‌سیاست بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

همایونفر، ابراهیم

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد همایونفر ملقب به معزز دیوان، در ۱۲۹۰ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در دبستان تربیت و شرف مظفری و تحصیلات متوسطه را در دارالمعلمین باتمام رسانید و برای ادامه تحصیلات عازم اروپا شد و در پاریس ادامه تحصیل داده در رشته‌ی معدن درجه‌ی مهندسی گرفت و سپس دیپلم مهندسی نفت را دریافت کرد و مدتی نیز در امریکا در زمینه‌های تخصصی خود کارآموزی نمود. در ۱۳۱۸ به ایران بازگشت و در وزارت پیشه و هنر مشغول کار شد و در هنرسرای عالی نیز به تدریس نفت و متالوژی پرداخت. از جمله مشاغل وی عبارتند از: ریاست کارخانه گلیسیرین و صابون، ریاست اداره اروپائی بانک صنعتی و معدنی، ریاست اداره کل معان فلز، ریاست قسمت بازرگانی سازمان برنامه، ریاست مناطق نفت‌خیر شرکت ملی نفت ایران پس از خلع ید، ریاست هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت سهامی شیمیائی ایران، مدیر عامل بنگاه مستقل آبیاری، سرپرست جلب حمایت سرمایه‌های خارجی.

مهندس همایونفر در سال ۱۳۴۳ در کابینه حسنعلی منصور به معاونت فنی نخست‌وزیری تعیین گردید و پس از آن به سمت استاندار آذربایجان غربی منصوب شد و بعد به استانداری اصفهان منصوب گشت. وی آثاری در رشته‌های تخصصی خود انتشار داده است که مهمترین آنها کتاب «طرح آب و برق و اصلاحات ارضی» است.

(تو ۱۲۹۰ ش)، نویسنده. در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی را در مدارس تربیت و شرف مظفری و متوسطه را در دارالمعلمین و شرف مظفری به پایان رساند. او در ۱۳۱۰ ش برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و پس از شش سال موفق به اخذ دیپلم در رشته‌ی مهندسی از مدرسه‌ی عالی معدن سنت اتین گردید. او همچنین موفق به دریافت دیپلم مهندسی نفت از دانشگاه استراسبورگ فرانسه شد. وی پس از اتمام تحصیلات عالی به آمریکا رفت و در امور مهندسی معادن و کارخانجات مخصوصا نفت مشغول کار شد و در ۱۳۱۹ ش به ایران بازگشت و عهده‌دار مشاغلی از جمله: ریاست اداره‌ی معادن و اکتشافات بانک صنعتی، ریاست بازرگانی در سازمان برنامه، عضو کمیسیون نفت، ریاست مناطق نفت‌خیز و مدیرعامل بنگاه مستقل آبیاری بود. وی به زبان‌های فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و مدتی استاد رشته نفت و متالوژی در هنرسرای عالی بود. از آثارش: «دردهای صنایع ایران و طرح اداره‌ی امور آن»؛ «نفت در دنیا و ایران»؛ «طرح آب و برق و اصلاحات ارضی».[۱]

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زندگینامه :[۱] چهره‌های آشنا (۶۶۴ -۶۶۳)، فهرست کتابهای چاپی فارسی (۳۲۹۴/ ۲ ،۱۳۸۴/ ۱)، مؤلفین کتب چاپی (۱۰۰ - ۹۹/ ۱).

همایونفر، عزت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۹۹ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد دانشکده‌ی ادبیات تهران شد و لیسانس در ادبیات فارسی گرفت و در وزارت دارائی استخدام گردید. پس از چند سال خدمت در آن وزارتخانه به فرانسه رفت و دکترای زبان و ادبیات فرانسه گرفت و به ایران بازگشت و مشاغل مهمی را در وزارت دارائی طی نمود. چندی مدیر کل دفتر وزارتی بود و سرانجام به معاونت وزارت اطلاعات مصنوب گردید و چند سالی در آن سمت انجام وظیفه کرد تا به معاونت وزارت کشاورزی برگزیده شد و چندی هم در نخست‌وزیری معاونت وزیر مشاور بود تا اینکه در ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۷ در کابینه‌ی ارتشبد غلامرضا ازهاری به وزیر مشاوری تعیین گردید. پس از سقوط کابینه‌ی نظامی، او نیز بیکار شد و راه اروپا در پیش گرفت.

همایونفر مردی ادیب، شاعر و خطیب بود. از سال ۱۳۵۳ که جنبش‌هائی در کشور بوجود آمد، همایونفر یکی از کسانی بود که برای ایراد سخن برای مردم در تلویزیون انتخاب گردید و سخنرانی‌های غرائی ایراد می‌نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

همایونفر، فرج‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۷ متولد شد مدارس سن‌لوئی و دارالنفون و مدرسه‌ی افسری نظمیه را طی کرد و در ۱۲۹۸ با احراز رتبه‌ی اول به درجه‌ی افسری رسید. اولین شغل مهم وی ریاست دایره تأمین عبور و مرور تهران بود. بعد ریاست چند کمیساریا را در تهران عهده‌دار گردید. وی علاوه بر مدرسه پلیس دیپلم ششم ادبی گرفت و دانشکده حقوق تهران را طی نمود و در چند کنفرانس جهانی پلیس شرکت کرد. در ۱۳۲۲ با درجه‌ی سرهنگی رئیس شهربانی گیلان شد. از دیگر مشاغل او ریاست اداره کل دفتر و ریاست اداره‌ی کارگزینی بود. در سال ۱۳۲۸ رئیس پلیس انتظامی شد و مدت دو سال در آن سمت بود. بعد رئیس اداره‌ی راهنمائی و رانندگی شد و در این سمت به درجه‌ی سرتیپی رسید. در ۱۳۳۱ معاون کل شهربانی شد و قریب شش سال این سمت را عهده‌دار بود و ضمنا نایب رئیس انجمن بین‌المللی پلیس جنائی هم بود. سرتیپ همایونفر به زبانهای فرانسه و انگلیسی تسلط کامل داشت و در اوایل خدمت مدتی مترجم کلنل بیورلینگ سوئدی رئیس پلیس تهران بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

همایونی، فضل‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد علی، در ۱۲۸۲ متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه وارد مدرسه‌ی نظام قزاقخانه شد و دوره‌ی دو ساله‌ی مدرسه‌ی نظام را گذرانید و به درجه‌ی نایب دومی نائل شد. از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ در غالب جنگهای داخلی شرکت داشت. در لرستان و آذربایجان و کردستان در جنگهای متعددی مشارکت نمود و چند بار به سختی مجروح شد. چند بار تحت عمل جراحی قرار گرفت و آثار جراحات گلوله در پاهای وی هویدا بود و هنگام راه رفتن می‌لنگید. نشانهای جنگی بسیاری گرفته بود.

پس از تبعید رضاشاه و بازنشسته کردن افسران قدیمی، میدان برای افسران تحصیلکرده و جدی خالی شد. همایونی با درجه‌ی سرهنگی به فرماندهی لشکر خوزستان منصوب شد. مدتی در آن سمت بود و درجه‌ی سرتیپی گرفت و فرماندهی لشکر کردستان و سپس لرستان را به او واگذار کردند. در قیام پیشه‌وری در تبریز و قاضی محمد در کردستان، او دست‌اندرکار بود و برای سرکوبی آنان خدماتی انجام داد و در نتیجه یک سال ارشدیت گرفت و در سال ۱۳۲۶ درجه‌ی سرلشکر دریافت کرد. زمانی که سپهبد رزم‌آرا به نخست‌وزیری منصوب شد، همایونی به نخست‌وزیری منتقل گردید و ریاست کل بازرسی نخست‌وزیری را عهده‌دار شد. پس از قتل رزم‌آرا از کار کناره‌گیری نمود و بازنشسته شد.

در انتخابات زمستانی دوره‌ی بیستم، سرلشکر همایونی از تهران کاندیدای نمایندگی مجلس شد و سرانجام به مجلس راه یافت و در ادوار بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم از کوهدشت به وکالت انتخاب گردید. در دوره‌ی اخیر رئیس سنی مجلس شورای ملی شد و چون سنش از هفتاد تجاوز کرده بود، دیگر به مجلس راه نیافت. در سن ۹۰ سالگی در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

همت، سیف‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند سید احمد، در ۱۲۷۷ در شهر آباده متولد شد. پس از انجام تحصیلات مقدماتی و متوسطه وارده مدرسه عالی نظام شد و در ۱۳۰۱ در رشته‌ی توپخانه فارغ‌التحصیل گردید و مأمور خدمت در لشکر جنوب که مرکز آن شیراز بود شد و تدریجا درجات نظامی خود را دریافت نمود. در ۱۳۱۲ درجه‌ی سرگردی و در ۱۳۲۵ درجه‌ی سرتیپی دریافت کرد و سرانجام در ۱۳۳۰ سرلشکر شد. اهمّ مشاغل وی عبارتند از: فرمانده فوج توپخانه لشکر فارس، فرماندار نظامی لارستان، فرماندهی تیپ جهرم و بالاخره فرماندهی لشکر فارس.

همت در مصادمات زیادی شرکت داشته است. در جنگهای ممسنی و قشقهائیها در چند نوبت جنگیده است و چند بار بر اثر اصابت گلوله مجروح گردیده است.

وی پس از بازنشستگی به استانداری فارس منصوب شد و مدتی هم شهرداری شیراز را عهده‌دار بود. رویهمرفته در طول خدمات لشکری و کشوری، خدماتی برای مردم فارس انجام داد و سرانجام در شهر شیراز درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

همت، محمد ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد ابراهیم همت : در روز ۱۲ فروردین ۱۳۳۴ در «شهرضا »یکی ازشهرهای استان« اصفهان» و در خانواده‌ای مستضعف و متدین به دنیا آمد. در رحم مادر بود که پدر و مادرش عازم« کربلای معلا» و زیارت قبر سالار شهیدان و دیگر شهدای آن دیار شدند و مادر با تنفس شمیم روحبخش کربلا، عطر عاشورایی را به این امانت الهی دمید.

«محمد ابراهیم »در سایهٔ محبتهای پدر و مادر پاکدامن، وارسته و مهربانش دوران کودکی را پشت سر گذاشت و وارد مدرسه شد. در دوران تحصیل، از هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و با موفقیت تمام دوران دبستان و دبیرستان را پشت‌سر گذاشت. هنگام فراغت از تحصیل، بویژه تعطیلات تابستانی، با کار و تلاش فراوان مخارج شخصی خود را برای تحصیل به دست می‌آورد و از این راه به خانواه زحمت‌کش خود کمک قابل توجهی می‌کرد. او با شور و نشاط و مهر و محبتی که داشت به محیط گرم خانواده صفا و صمیمیت دیگری می‌بخشید.

پدرش از آن دوران چنین می‌گوید: «هنگامی که خسته از کار روزانه به خانه بر می‌گشتم دیدن فرزندم تمامی خستگیها و مرارتها را از وجودم پاک می‌کرد و اگر شبی او را نمی‌دیدم برایم بسیار تلخ و ناگوار بود.»

اشتیاق« محمد ابراهیم» به قرآن و فراگیری آن باعث می‌شد که از مادرش با اصرار بخواهد که به او قرآن یاد دهد و او را در حفظ سوره‌ها کمک کند. این علاقه تا حدی بود که از آغاز رفتن به دبستان توانست قرائت کتاب آسمانی قرآن را کاملاً فراگیرد و برخی از سوره‌های کوچک را نیز حفظ کند. در سال ۱۳۵۲ مقطع دبیرستان را با موفقیت پشت‌سر گذاشت و پس از اخذ دیپلم با نمرات عالی در« دانشسرای اصفهان» به ادامه تحصیل پرداخت. پس از دریافت مدرک تحصیلی به سربازی رفت – به گفتهٔ خودش تلخترین دوران عمرش همان دو سال سربازی بود – در لشکر توپخانه اصفهان مسؤولیت آشپزخانه به عهده او گذاشته شده بود.

ماه مبارک رمضان فرا رسید،« ابراهیم» در میان برخی از سربازان همفکر به دیگر سربازان پیام فرستاد که اگر می توانند، روزهای ماه مبارک رمضان را روزه بگیرند، می‌توانند به هنگام سحر برای گرفتن سحری به آشپزخانه بیایند. «ناجی» معدوم فرمانده لشکر، وقتی که از این توصیه« ابراهیم» و روزه گرفتن عده‌ای از سربازان مطلع شد، دستور داد همه سربازان به خط شوند و همگی بدون استثناء آب بنوشند و روزه خود را باطل کنند. پس از این جریان «ابراهیم» گفته بود: «اگر آن روز با چند تیر مغزم را متلاشی می‌کردند برایم گواراتر از این بود که با چشمان خود ببینم که چگونه این از خدا بی‌خبران فرمان می‌دهند تا حرمت مقدسترین فریضهٔ دینیمان را بشکنیم و تکلیف الهی را زیر پا بگذاریم.» اما این دو سال برای شخصی چون ابراهیم چندان خالی از لطف هم نبود. زیرا در همین مدت توانست با برخی از جوانان روشنفکر و انقلابی مخالف رژیم ستمشاهی آشنا شود و به تعدادی از کتب ممنوعه (از نظر ساواک و رژیم طاغوت) دست یابد. مطالعه آن کتابها که مخفیانه و توسط برخی از دوستان و انتخاب راهش کمک شایانی کرد. مطالعهٔ همان کتابها و برخورد و آشنایی با بعضی دوستان، باعث شد که ابراهیم فعالیتهای خود را علیه رژیم ستمشاهی آغاز کند و به روشنگری مردم و افشای چهره طاغوت بپردازد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جهت ایجاد نظم و دفاع از شهر و راه‌اندازی« کمیته انقلاب اسلامی»(سابق)در« شهرضا» نقش اساسی داشت. او از جمله کسانی بود که «سپاه شهرضا» را با کمک دو تن از برادران خود و سه تن از دوستانش تشکیل داد.

آنها با تدبیر و درایت و نفوذ خانوادگی که در شهر داشتند مکانی را به عنوان مقر سپاه در اختیار گرفته و مقادیر قابل توجهی سلاح از شهربانی شهر به آنجا منتقل کردند و از طریق مردم، سایر مایحتاج و نیازمندیها را رفع کردند.

به تدریج عناصر حزب‌اللهی به عضویت سپاه درآمدند. هنگامی که مجموعه سپاه سازمان پیدا کرد، او مسؤولیت روابط عمومی را به عهده داشت.

به همت این شهید بزرگوار و فعالیتهای شبانه روزی برادران پاسدار در سال ۱۳۵۸ یاغیان و اشرار اطراف شهرستان شهرضا که به آزار و اذیت مردم می‌پرداختند، دستگیر و به دادگاه انقلاب اسلامی تحویل داده شدند و شهر از لوث وجود افراد شرور و قاچاقچی پاکسازی گردید.

از کارهای اساسی ایشان در این مقطع، سامان بخشیدن به فعالیتهای فرهنگی تبلیغی منطقه بود که در آگاه ساختن جوانان و ایجاد شور انقلابی تاثیر به سزایی داشت.

اواخر سال ۱۳۵۸ برحسب ضرورت و به دلیل تجربیات گرانبهای او در زمینه امور فرهنگی به «خرمشهر» و سپس به «بندر چابهار »و «کنارک »(استان سیستان و بلوچستان) عزیمت کرد و به فعالیتهای گسترده فرهنگی پرداخت. در خرداد سال ۱۳۵۹ به منطقه «کردستان »که بخشهایی از آن در چنگال گروهکهای مزدور گرفتار شده بود اعزام گردید. ایشان با توکل به خدا و عزمی راسخ مبارزه بی امان و همه جانبه‌ای را علیه عوامل استکبار جهانی و گروهکهای خودفروخته در کردستان شروع کرد و هر روز عرصه را بر آنها تنگتر نمود. از طرفی در جهت جذب مردم محروک کرد و رفع مشکلات آنان به سهم خود تلاش داشت و برای مقابله با فقر فرهنگی منطقه اهتمام چشمگیری از خود نشان می‌داد. تا جایی که هنگام ترک آنجا، مردم منطقه گریه می‌کردند و حتی تحصن نموده و نمی‌خواستند از این بزرگوار جدا شوند.

رشادتهای او در برخورد با گروهکهای یاغی قابل تحسین و ستایش است. براساس آماری که از یادداشتهای آن شهید به دست آمده است، سپاه پاسداران پاوه از مهر ۱۳۵۹ تا دی ماه ۱۳۶۰ (با فرماندهی مدبرانه او)، ۲۵ عملیات موفق در خصوص پاکسازی روستاها از وجود اشرار، آزادسازی ارتفاعات و درگیری با نیروهای ضد انقلاب داشته است. پس از شروع جنگ تحمیلی از سوی رژیم متجاوز عراق، شهید «همت »به صحنه کارزار وارد شد و در طی سالیان حضور در جبهه‌های نبرد، خدمات شایان توجهی از خود برجای گذاشت و افتخارها آفرید.

او و سردار رشید اسلام (حاج احمد متوسلیان)، به دستور فرماندهی کل سپاه ماموریت یافتند ضمن اعزام به جبهه جنوب، تیپ محمد رسول‌الله (ص) را تشکیل دهند.

در عملیات « فتح‌المبین» مسئولیت قسمتی از عملیات، به عهده این سردار دلاور بود. موفقیت عملیات در منطقه کوهستانی (شاوریه) مرهون ایثار و تلاش این سردار بزرگ و همزمان اوست.

در عملیات پیروزمند« بیت‌المقدس» در سمت معاونت تیپ محمد رسول‌الله (ص) فعالیت و تلاش تحصین‌برانگیزی را در شکستن محاصره جاده شلمچه – خرمشهر انجام داد و به حق می‌توان گفت که او و یگان تحت امرش سهم به سزایی در فتح« خرمشهر» داشته‌اند و با اینکه منطقه عملیاتی دشت بود، شهید حاج «همت» با استفاده از بهترین تدبیر نظامی به نحوه مطلوبی فرماندهی کرد.

در سال ۱۳۶۱ با توجه به شعله‌ور شدن آتش فتنه و جنگ در جنوب« لبنان» به منظور یاری رساندن به مردم مسلمان و مظلوم« لبنان» که مورد هجوم ناجوانمردانه رژیم صهیونیستی قرار گرفته بود راهی آن دیار شد و پس از دو ماه حضور در این خطه، به میهن اسلامی بازگشت و در محور جنگ و جهاد قرار گرفت.

با شروع عملیات« رمضان» در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۳ در منطقه (شرق بصره)، فرماندهی تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) را برعهده گرفت و بعدها با ارتقای این یگان به لشکر، تا زمان شهادتش در سمت فرماندهی انجام وظیفه نمود. پس از آن در عملیات «مسلم‌بن عقیل» و «محرم» (که او فرمانده قرارگاه ظفر) بود ؛ سلحشورانه با دشمن زبون جنگید. در عملیات «]والفجر مقدماتی» بود که شهید حاج« همت» مسؤولیت سپاه یازدهم قدر را که شامل(لشکر ۲۷ حضرت محمد رسول‌الله (ص)،لشکر ۳۱ عاشورا، لشکر ۵ نصر و تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) بود)؛به عهده گرفت.

سرعت عمل و صلابت رزمندگان لشکر ۲۷ تحت فرماندهی ایشان در علمیات« والفجر ۴ »و تصرف ارتفاعات «کانی‌مانگا» در آن مقاطع از خاطره‌ها محو نمی‌شود.

صلابت، اقتدار و استقامت فراموش نشدنی این شهید والامقام و رزمندگان لشکر محمدرسول‌الله (ص) در جریان عملیات« خیبر» در منطقه« طلائیه »و تصرف «جزایر مجنون» و حفظ آن با وجود پاتکهای شدید دشمن، از افتخارت تاریخ جنگ محسوب می‌گردد.

مقاومت و پایمردی آنان در این جریان به قدری تحسین برانگیز بود که حتی فرمانده سپاه سوم عراق در یکی از اظهاراتش گفته بود:

(... ما آنقدر آتش بر جزایر مجنون فرو ریختیم و آنچنان آنجا را بمباران شدید نمودیم که از جزیره مجنون جز تلی خاکستر چیز دیگری باقی نیست!)

اما شهید حاج «همت» بدون هراس و ترس از دشمن و با وجود بی‌خوابیهای مکرر همچنان به ادای تکلیف و اجرای فرمان حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر حفظ جزایر می‌اندیشید و خطاب به برادران پاسدار و بسیجی می گفت:

«برادران امروز مسئله ما، مسئله اسلام و حفظ و حراست از حریم قرآن است. بدون تردید یا همه باید پرچم سرخ عاشورایی حسین (ع) را به دوش کشیم و قداست مکتبمان، مملکت و ناموس‌مان را پاسداری و حراست کنیم و با گوشت و خون به حفظ جزیره، همت نماییم، یا اینکه پرچم ذلت و تسلیم را در مقابل دشمنان خدا بالا ببریم و این ننگ و بدبختی را به دامن مطهر اعتقادمان روا داریم، که اطمینان دارم شما طالبان حریت و شرف هستید.» او عارفی وارسته، ایثارگری سلحشور و اسوه‌ای برای دیگران بود که جز خدا به چیز دیگری نمی‌اندیشید و به عشق رسیدن به هدف متعالی و کسب رضای حضرت احدیت، شب و روز تلاش می کرد و سخت‌ترین و مشکلترین مسؤولیتهای نظامی را با کمال خوشرویی و اشتیاق و آرامش خاطر می‌پذیرفت.

(او انسانی بود که برای خدا کار می کرد و اخلاص در عمل از ویژگیهای بارز اوست. ایشان یکی از افراد درجه اولی بود که همیشه ماموریتهای سنگین برعهده‌اش قرار داشت.

حاج همت مثل مالک اشتر بود که با خضوع و خشوعی که در مقابل خدا و در برابر دلاوران بسیجی داشت، در مقابله با دشمن همچون شیری غران از مصادیق (اشدَاء علی‌الکفار، رحماء بینهم) بود. همت کسی بود که برای این انقلاب همه چیز خودش را فدا کرد و از زندگی‌اش گذشت. او واقعاً به امر ولایت اعتقاد کامل داشت و حاضر بود در این راه جان بدهد، که عاقبت هم‌چنین کرد. همیشه سفارش می کرد که دستورات فرماندهان را باید مو به مو اجرا کرد. وقتی دستوری هرچند خلاف نظرش به وی ابلاغ می‌شد، از آن دفاع می کرد.

پدر بزرگوارش می گوید: «محمد ابراهیم از سن ده سالگی تا لحظه شهادت در تمام فراز و نشیبهای سیاسی و نظامی هرگز نمازش ترک نشد. روزی از یک سفر طولانی و خسته کننده به منزل بازگشت. پس از استراحت مختصر شب فرا رسید. ابراهیم آن شب را با همه خستگیهایش تا پگاه به نماز و نیایش ایستاد و وقتی مادرش او را به استراحت سفارش نمود گفت: مادرا! حالی عجیب داشتم. ای کاش به سراغم نمی‌آمدی و آن حالت زیبای روحانی را از م نمی گرفتی.»

این انسان پارسا تا آخرین لحظات حیات خود دست از دعا و نیایش برنداشت. نماز اول وقت را بر همه چیز مقدم می‌شمرد و قرآن و توسل،برنامه روزانه او بود. استراتژی به راستی همه چنیزش را فدای انقلاب کرده بود. آن چیزی که برای او مطرح نبود خواب و خوراک و استراحت بود. هر زما که برای دیدار خانواده‌اش به قمشه (شهرضا) می‌رفت. در آنجا لحظه‌ای از گره‌گشایی مشکلات و گرفتاریهای مردم باز نمی‌ایستاد و دائماً در اندیشه انجام خدمتی به خلق‌الله بود.

شهید «همت» آنچنان با جبهه و جنگ عجین شده بود که در طول حیات نظامی خود فرزند بزرگش را فقط شش بار و فرزند کوچکتر خود را تنها ک بار در آغوش گرفته بود.

او بسان شمع می‌سوخت و چونان چشمه‌ساران در حال جوشش بود و یک آن از تحرک باز نمی‌ایستاد. روحیه ایثار و استقامت او شگفت‌انگیز بود. حتی جیره و سهمیه لباس خود را به دیگران می‌بخشید و با همان کم قانع بود و در پاسخ کسانی که می پرسیدند چرا لباس خود را که نیازمند آن بودی بخشیدی؟ می گفت: من پنج سال است که یک اورکت دارم و هنوز قابل استفاده است.

او فرماندهی مدیر و مدبر بود. قدرت عجیبی در مدیریت داشت، آن هم یک مدیریت سالم در اداره کارها و نیروها. با وجود آنکه به مسائل عاطفی و نیز اصول مدیریت احترام می گذاشت و عمل می کرد. در عین حال هنگام فرماندهی قاطع بود. او نیروهای تحت امر خود را خوب توجیه می کرد و نظارت و پیگیری خوبی نیز داشت. کسی را که در انجام دستورات کوتاهی می‌نمود بازخواست

می کرد و کسی را که خوب به ماموریتش عمل می کرد مورد تشویق قرار می‌داد.

بینش سیاسی بعد دیگری از شخصیت والای او به شمار می‌رفت. به مسائل لبنان و فلسطین و سایر کشورهای اسلامی زیر سلطه دشمن بسیار می‌اندیشید و آنچنان از اوضاع آنجا مطلع بود که گویی سالیان درازی در آن سامان با دشمنان خدا و رسول(ص) در ستیزه بوده است. او با وجود مشغله فراوان از مطالعه غافل بود و نسبت به مسائل سیاسی روز شناخت وسیعی داشت.

از ویژگیهای اخلاقی شهید همت برخورد دوستانه او با بسیجیان جان برکف بود. به بسیجیان عشق می‌ورزید و همواره در سخنان و گفتارش از این مجاهدان مخلص تمجید و قدرشناسی می کرد. در من خاک پای بسیجی‌ها هم نمی‌شوم. ای کاش من یک بسیجی بودم و در سنگر نبرد از آنان جدا نمی‌شد. وقتی در سنگرهای نبرد غذای گرم برای شهید همت می‌آوردند، سؤال می کرد، آیا نیروهای خط مقدم و دیگر اعضای همرزمان در سگرها همین غذا را می‌خوردند یا خیر؟ و تا مطمئن نمی‌شد که نیروهای دیگر نیز از همین غذا استفاده می کنند، دست به غذا نمی‌زد.

شهید همت همواره برای رعایت حقوق بسیجیان به مسؤولان امر تاکید و توصیه داشت. او که از روحیه ایثار و استقامت کم نظیری برخوردار بود. با برخوردها و صفات اخلاقی‌اش در واقع معلمی نمونه و سرمشقی خوب برای پاسداران و بسیجیان بود و خود به آنچه می گفت عامل بود. عشق و علاقه نیروها به او نیز از همین راز سرچشمه می گرفت. برای شهید همت مطرح نبود که چکاره است، فرمانده است یا نه. همت یک رزمنده بود. همت هم مرد جنگ و هم معلمی وارسته بود.

شهید حجت‌الاسلام والسلمین محلاتی نماینده امام (ره) در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ در توصیف شهید این چنین اظهار داشته‌اند:

«او انسانی بود که برای خدا کار می کرد و بالاترین اعمال را داشت. او سخت‌ترین کارها را در لشکر و جبهه به عهده می گرفت، مردی با ایمان و با اخلاص بود و در آخرت هم انشاءالله شفیعمان خواهد بود. شهید حاج «همت» هرکاری را که از آن سخت‌تر و دشوارتر نبود به عهده می گرفت. خدا رحمتش کند. کارهای او حساب شده و بسیار قابل تمجید و تکریم است. در طول جنگ تحمیلی، نبردی سنگینتر و مشکلتر و توانسوزتر از جنگ «خیبر» در «جزایر مجنون» نبود و در چنین هنگامه‌ای عظیم، هراسناک و هول‌انگیز، شهید حاج «محمد ابراهیم همت» میدان دار نبرد بود و فرماندهی سپاه را در نهایت شگفتی عهده‌دار بود. » منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اصفهان،مصاحبه با خانواده شهید ودوستان

همتی، علی اصغر

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید علی اصغر همتی : قائم مقام فرمانده گردان حزب الله لشکر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

هشتم فروردین ماه سال ۱۳۳۱ در روستای همت آباد نیشابورمتولد شد.

در کودکی پدرش را از دست داد. از همان کودکی برای مردم روستا الگو بود. چون پدرش را از دست داده بود، سرپرست خانواده شد و خرج خواهر و مادرش را تامین می کرد. دوره ی ابتدایی را در مدرسه ی همت آباد نیشابور گذراند.

خادم مسجد بود. تا کلاس پنجم ابتدایی درس خواند، سپس ترک تحصیل کرد و به شغل خیاطی پرداخت. در کارهای خیاطی به دایی اش کمک می کرد.

در اوقات فراغتش به کارهای خانه، مثل آوردن هیزم و آوردن آب کمک می کرد. کتاب های مذهبی، علمی و آثار شهید مطهری را بسیار مطالعه می کرد. علی اصغر همتی با خانم زهرا همت آبادی پیمان ازدواج بست.

همسرش می گوید: «چون ایشان فردی صالح، پاک، راستگو و متدین بود به ایشان جواب مثبت دادم.»

ثمره این ازدواج پنج فرزند به نام های: فاطمه (متولد اول فروردین ماه سال ۱۳۵۵)، خدیجه (اول شهریور ماه سال ۱۳۵۶)، حکیمه (اول تیرماه سال ۱۳۵۹)، سمیه (بیستم بهمن ماه سال ۱۳۶۰) و وجیهه (بیستم فروردین ماه سال ۱۳۶۴) می باشد.

دو دختر داشت و دوست داشت که فرزند سومش پسر باشد، اما او هم دختر شد. اطرافیان می گفتند: «باز هم دختر است.» او بسیار ناراحت شد و گفت: «خداوند به من دختر داده است. این دختر از پسر ارزش بیشتری دارد.»

دوست شهید (علی اکبر شوشتری) می گوید: «او ۵ دختر داشت و پسری نداشت. بارها و بارها خدا را شکر می کرد که خداوند به او پنج دختر داده است.»

با اوج گرفتن انقلاب، تمام فکر و زندگیش انقلاب شد. برای انقلاب بسیار تبلیغ می کرد و به تظاهرات می رفت. اعلامیه و نوارهای امام را می گرفت، تکثیر می کرد و در اختیار مردم روستا قرار می داد. مردم را برای شرکت در تظاهرات دعوت و برای آشنا کردن آن ها به انقلاب و امام بسیار تلاش می کرد. در راهپیمایی ها شرکت می کرد و از ضد انقلاب نفرت داشت.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی عضو بسیج شد و پس از مدتی عضو سپاه گردید. اولین نفر روستا بود که در بسیج شرکت کرد.

با شروع جنگ تحمیلی برای سربلندی دین اسلام، برای دفاع از کیان اسلام، ادامه ی راه شهیدان و گوش دادن به فرامین امام به جبهه های حق علیه باطل شتافت.

او به فرمان امام به جبهه رفت و مطیع محض اوامر امام بود. می گفت: «چون امام گفته که اسلام در خطر است، پس باید همه در جبهه حضور داشته باشند.»

آن قدر به امام علاقه داشت که می گفت: «حاضرم پنج سال از عمرم را به امام بدهم تا امام زنده بماند.»

رفتن به جبهه را وظیفه هر مسلمان می دانست. علی اصغر همتی مسئولیت های مختلفی را به عهده داشت. از تاریخ ۴/۱/۱۳۶۲ تا ۲۳/۶/۱۳۶۲ در گردان رزمی معاون اول گروهان و از تاریخ ۱۱/۱۰/۱۳۶۴ تا ۲۴/۱۱/۱۳۶۴ جانشین گردان حزب الله بود.

در عملیات خیبر و والفجر هشت نیز معاون فرمانده گردان حزب الله بود. در جبهه های شلمچه، فاو، اندیشمک، دزفول، اهواز، منطقه غرب و نفت شهر و همچنین عملیات فاو و عملیات بدر (که در آن مجروح شد) حضور داشت.

او به کسانی که نمی توانستند به جبهه بروند، می گفت: «در پشت جبهه خدمت کنید. برای جبهه تبلیغ کنید تا مردم بیشتری به جنگ بروند تا هرچه زودتر پیروز شویم.»

همرزم شهید می گوید: «ما در پشت خاکریز بودیم. راه هم باتلاقی بود. تانک های دشمن مستقیم به طرف ما می آمدند. اگر کمی بی دقتی می کردند، به باتلاق می افتادند و نمی توانستند بیرون بیایند. شهید همتی مدام از این سنگر به آن سنگر می رفت. به سنگر ما که آمد، گفت: کسی نمی تواند با یک تیر بار جلوی پیشرفت تانک ها را بگیرد؟ ما از شدت آتش دشمن نمی توانستیم این کار را انجام دهیم. بلافاصله خودش آر.پی.جی را گرفت و یک «یازهرا» گفت و گلوله به تانک اصابت کرد و آن ها نتوانستند جلوتر بیایند. با این کار او ما همه روحیه گرفتیم. اگر او نبود، ما نمی توانستیم کاری انجام دهیم و اگر جلوی پیشرفت تانک ها را نمی گرفت، همه پایمال می شدند.»

در کارهای گروهی اولین ایثارگر و اولین اقدام کننده کار بود. چه آن کار خطر داشته باشد، چه خطری در کار نباشد.

به همسرش می گفت: «جبهه نباید خالی بماند. ما باید به جنگ برویم. شما مواظب فرزندان باشید که اجر شما از ما بیشتر است.»

زمانی که به او می گفتند: به جبهه نرو، بسیار عصبانی می شد. می گفت: «اگر من نروم، دیگری هم نرود، پس چه کسی باید به

جبهه برود؟» در مقابل مشکلات صبور بود و برای حل مشکلات با بزرگ ترها مشورت می کرد. ایمانش قوی بود و در مقابل مشکلات صبر داشت. اگر کسانی برای او مشکلات مالی و جانی درست می کردند، سعی می کرد گذشت کند. زمانی که دخترش فلج شده بود، گفت: «خداوند می خواهد ما را امتحان کند.» چندین بار دخترش را به دکتر برد و دوباره به جبهه رفت. مشکلات نتوانستند او را از هدفی که داشت باز دارند. در سلام کردن همیشه پیش قدم بود. به کوچکتر ها سلام می کرد. کسی نمی توانست در سلام کردن از او سبقت بگیرد.

کسانی را که کار خلافی انجام می دادند، امر به معروف می کرد. آن ها را تشویق می کرد تا کار خوب انجام دهند. اگر به راه راست هدایت نمی شدند، با آن ها قطع رابطه می کرد.

احمد همت آبادی می گوید: «از همان کودکی رفتار بزرگان را داشت. از نظر صبر، تحمل و متانت بسیار مقید بود. در هوای گرم تابستان و در حال درو کردن گندم، روزه اش را می گرفت.»

هرگاه به نماز می ایستاد، چهره اش نورانی تر می شد. در هنگام نماز چشم هایش را می بست که نشانه ی توجه او به نماز بود. همیشه در حال عبادت خداوند بود. نماز شب می خواند. سجده اش آن قدر طولانی بود که اثر مهر روی پیشانیش نقش می بست.

عبدالله عابدی فر می گوید: «من نماز را اول وقت نمی خواندم. آن قدر با من صحبت کرد و مرا نصیحت کرد تا اینکه مرا قانع نمود و دیگر من نمازم را سر وقت می خواندم.»

به خانواده های مستضعف سرکشی می کرد و برای حل مشکلات آن ها تلاش می کرد، در صورتی که خودش از خانواده مستضعف بود. به بچه های یتیم علاقه داشت، چون خودش یتیم بود.

زمانی که از جبهه به مرخصی می آمد، با خانواده اش به گردش می رفت، چون معتقد بود که آن ها حقی بر گردن او دارند و باید به خواسته های آن ها توجه کرد.

علاقه ی زیادی به امام داشت و آرزو داشت امام را ببیند. از این که به کشورش تجاوز شده بود، ناراحت بود.

علی اصغر همتی در تاریخ ۲۳/۱۱/۱۳۶۴ و در عملیات والفجر هشت در منطقه ی فاو، بر اثر اصابت ترکش به ناحیه ی پهلو و پا به درجه رفیع شهادت نائل گردید. پیکر مطهر ایشان پس از حمل به زادگاهش، در محل همت آباد به خاك سپرده شد. منابع زندگینامه" :فرهنگنامه جاودانه های تاریخ(زندگینامه فرماندهان شهیداستان خراسان")نوشته ی سید سعید موسوی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۵

همتی، محمد ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد ابراهیم همتی :

فرمانده ناوچه« پیکان »(نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران)

بدون شک عملیات مروارید یکی از بزرگترین عملیات نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در طول سالیان جنگ تحمیلی بوده است . طی این عملیات در روز هفتم آذر سال ۱۳۵۹ ناوچه قهرمان« پیکان» با پشتیبانی جنگنده های نیروی هوایی با وارد شدن در جنگی تمام عیار بیش از پنج ناوچه «اوزای» عراقی را به قعر آبهای خلیج فارس می فرستد و با به آتش گشیدن اسکله های نفتی «البکر» و «الامیه» مانع از صادرات نفت عراق از طریق «خلیج فارس» و «دریای عمان» می گردد. اما پس از این عملیات ناوچه قهرمان

«پیکان» در مسیر بازگشت هدف موشک قرار می گیرد و نام پیکان نامی ماندگار در تاریخ نیروی دریایی ارتش می گردد.
به مناسبت جانفشانی پرسنل این ناوچه و نابود کردن نیروی دریایی عراق در همان روزهای ابتدایی جنگ ، بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران ، امام خمینی (ره) این روز را به نام «روز نیروی دریایی» نامگذاری نمود.
شهید «محمد ابراهیم همتی» فرمانده دلیر و بی باک ناوچه قهرمان «پیکان» و کارکنان قهرمان نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در این ناوچه در روز هفتم آذر آن چنان درسی به دشمنان غاصب این این مرزوبوم دادند که تا پایان جنگ نیروی دریایی عراق نتوانست از مرزهای آبی خود خارج گردد و عملا در روزهای ابتدایی جنگ با از دست دادن بیش از ۷۵٪ توان رزمی خود از گردونه نبرد خارج گردید.
شهید «همتی» آنچنان عاشقانه راه خود را برگزیده بود که تا آخرین لحظه از ناوچه پیکان جدا نگشت و جسم پاکش به همراه ناوچه پیکان در آبهای نیلگون خلیج همیشه فارس برای همیشه سندی گشت از شهادت، ایمان و سر بلندی هر ایرانی.
منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران سمنان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

همدانی، رضا

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رضا بن شیخ محمدهادی همدانی نجفی متوفی ۱۳۲۲ ق از اکابر فقهاء محققین و مشاهیر مراجع عصر خود بوده است.
مرحوم والدش حاج شیخ محمدهادی از علماء صلحاء و وی از اجله فقهاء و افضل اعلام زمان خویش بوده و مهاجرت به سامرا و سالهای متمادی ملازمت درس مجدد شیرازی را نموده و تقریرات درس وی را نوشته تا در میان اقران خویش مشارالیه بالبنان گردیده و در حیات استادش میرزا بزرگ به نجف برگشته و به تدریس اشتغال یافته و جمع زیادی از اهل فضل اطرافش را گرفته و از بیاناتش استفاده نموده‌اند.
و ضمنا به اقامه جماعت و تألیف کتاب نفیسش (مصباح الفقیه) پرداخته و آن بزرگوار چنانچه معاصرین و متاخیرین او گواهی می‌دهند ازهد و اورع و اتقا و افضل اقران خود بوده و اکثر اوقات خود را مصروف به مطالعه و تدریس و مباحثه و تألیف می‌نموده و در نهایت اعراض از دنیا و زخارف آن بوده و بعد از فوت استادش میرزا شیرازی مردم به وی رجوع نمودند و این مرجعیت برایش گران و سنگین بود ریاست و زعامت را مکروه می‌داشت برای مسئولیت خطیری که دارد.
و واقعا هم چنین بود زیرا بعد از ریاست هم تغییر وضع نداده و ماکل و ملبسش مانند گذشته بود و این ریاست هم طولی نکشید چون نسیان برایش عارض شد و خود از فتوا دادن امساک نمود فقط مواظبت به تدریس داشت تا در سال ۱۳۲۲ ق وفات نمود و آثار بسیار ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشت که ذیلا می‌نگارم.
۱- کتاب الطهاره ۲- کتاب الصلوه ۳- کتاب الزکوه ۴- حاشیه بر رسائل ۵- حاشیه بر نجاه العباد ۶- تقریرات دروس میرزا بزرگ شیرازی ۷- کتاب البیع :
معظم شاگردان و تلامذه آن جناب نامبردگان زیرند.
۱- آیت‌اللَّه آقا شیخ ابوالقاسم کبیر قمی ۲- آیت‌اللَّه حاج شیخ محمدتقی تهرانی مقدس ۳- آیت‌اللَّه حاج شیخ جعفر آل شیخ راضی ۴- آیت‌اللَّه حاج شیخ علی زاهد قمی ۵- آیت‌اللَّه حاج شیخ عبدالحسین آل اسداللَّه شوشتری ۶- آیت‌اللَّه حاج سید محسن امین جبل عامل ۷- آیت‌اللَّه حاج شیخ علی همدانی ۸- آیت‌اللَّه شیخ علی جواهری ۹- آیت‌اللَّه حاج شیخ علی حلی ۱۰- آیت‌اللَّه

حاج شیخ احمد آل کاشف الغطا ۱۱- آیت‌اللَّه حاج شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء ۱۲- آیت‌اللَّه حاج شیخ جواد بلاغی ۱۳- آیت‌اللَّه شیخ مشکور طالقانی ۱۴- آیت‌اللَّه حاج سید حسن صدر و عده زیادی دیگر که ذکرشان موجب اطناب است.

آن بزرگوار در اواخر مبتلا به کسالت سل گردیده و مسافرتی برای زیارت و تغییر آب و هوا به سامرا نموده ولی در آنجا در روز یکشنبه ۲۸ ماه صفر ۱۳۲۲ قمری در سن هفتاد و پنجسالگی وفات و در رواق شریف عسکریین طرف پائین پای امامین همامین مدفون شده است.

آن مرحوم دارای یک پسر بنام حجهٔالاسلام آقا شیخ محمد همدانی و چهار دختر بوه و دامادهای وی همه از آیات و اعلام علماء معروف بدین شرح می‌باشند.

۱- آیت‌اللَّه حاج میرزا نجم‌الدین شریف عسکری بن آیت‌اللَّه آقا میرزا محمد تهرانی عسکری متوفی ماه رجب ۱۳۹۵ ق.

(۱۳۲۲ -۱۲۵۲/ ۱۲۵۰ ق)، عالم دینی، فقیه، اصولی، متکلم، مدرس، عابد و زاهد. وی در همدان به دنیا آمد. پس از فراگرفتن مقدمات به عراق رفت و در محضر علمای بزرگ از جمله میرزا محمدهاشم خوانساری و میرزای بزرگ شیرازی و میرزا محمدتقی شیرازی و میرزا حسن فرزند میرزا خلیل تهرانی نجفی تلمذ نمود. وی از شاگردان برجسته‌ی میرزای بزرگ شیرازی بود. در حیات میرزا از سامرا به نجف رفت و به تدریس و تألیف و اقامه‌ی جماعت پرداخت. از جمله شاگردان مشهور وی می‌توان به شیخ آقا بزرگ تهرانی، صاحب «الذریعه»، و شیخ علی زاهد قمی و آیت‌اللَّه شیخ جواد بلاغی و آیت‌اللَّه شیخ علی حلی و آیت‌اللَّه شیخ احمد آل کاشف‌الغطاء و شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء و شیخ جعفر آل شیخ راضی و آیت‌اللَّه شیخ علی جواهری و آیت‌اللَّه شیخ محمدتقی تهرانی مقدس و آیت‌اللَّه شیخ ابوالقاسم کبیر قمی و آیت‌اللَّه علامه سید محسن امین جبل‌عاملی اشاره کرد. وی به مناسبت اهمیت و شهرت کتابش «مصباح الفقیه»، که شرحی است بر «شرایع الاسلام» علامه حلی، به صاحب «مصباح الفقیه»، مشهور می‌باشد. صاحب «اعیان‌الشیعه»، وی را به کثرت زهد و ورع، تواضع شدید و کراهت داشتن از شهرت ستوده است. در اواخر عمر به علت بیماری سل، برای تغییر آب و هوا، به سامرا رفت و در آنجا درگذشت و در رواق شریف به خاک سپرده شد. از دیگر آثارش: «الفوائد الرضویهٔ علی الفرائد المرتضویهٔ» یا «العوائد الرضویهٔ علی الفرائد المرتضویهٔ»، در حاشیه بر «رسائل» شیخ انصاری؛ حاشیه بر «المکاسب» شیخ انصاری؛ حاشیه بر «نجاهٔ العباد»؛ حاشیه بر «ریاض المسائل»؛ «تقریرات» استادش میرزای بزرگ شیرازی، در فقه و اصول؛ کتاب «البیع» از «تقریرات» میرزای بزرگ شیرازی؛ «الهدایهٔ»؛ «الوجیزهٔ».[۱]

رضا همدانی قدس‌اللَّه‌سره متولد در سال ۱۲۵۰ قمری و متوفی ۱۳۲۲ ق و علامه سماوی در ماده تاریخ فوت و رثاء آن مرحوم گفته است.

و کالرضا المحقق ابن الهادی

الهمدانی الفقیه البادی

رافع مصباح الفقیه المائل

و ذی التعالیق علی الرسائل

فانه جاورها بدر النجف

و قال ارخوه (ابهج الغرف)

برگرفته از کتاب :گنجینه دانشمندان (جلد هفتم)

منابع زندگینامه :[۱] الاعلام (۵۲/ ۳)، اعیان‌الشیعه (۲۳ -۱۹/ ۷)، الذریعه (۱۶۶ ،۴۹/ ۲۵ ،۱۱۶ -۱۱۵/ ۲۱ ،۳۴۱/ ۱۶ ،۲۱۹ ،۱۵۷/ ۶ ، ۳۷۷ -۳۷۶/ ۴)، ریحانه (۳۷۷/ ۶)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۷۷۸ -۷۷۶/ ۱۴)، علماء معاصرین (۷۶ -۷۵)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۷۷ -۳۷۶/ ۷)، معجم رجال الفکر والادب فی النجف (۱۳۴۰ -۱۳۳۹/ ۳)، معجم‌المؤلفین (۱۶۴/ ۴)، میرزای شیرازی (۱۴۴ -۱۴۳).

همدانی، عبدالرزاق

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(۱۳۸۳ -۱۲۹۱ ق)، عالم دینی، فقیه اصولی، محدث، مجتهد، متکلم و واعظ. اصل او از قزوین بود. پدرش مقیم اصفهان گردید و وی در آنجا به دنیا آمد. در حدود ۱۳۰۰ ق به همراه پدرش به کربلا مهاجرت نمود. او در کربلا مقدمات علوم را فراگرفت و در ۱۳۱۳ ق به همراه مادرش به همدان رفت و در آنجا به تکمیل دروس و وعظ و خطابه و تألیف اشتغال یافت. چند بار برای زیارت به نجف رفت. او در همدان درگذشت. از آثارش: «ذریعهٔالمعاد»، در شرح «نجاهٔالعباد»؛ «السیف القاطع فی ابطال الرکن الرابع»؛ «هدایهٔ الطالبین»، در اصول دین؛ «الخلافیهٔ»، در رد شیخیه؛ «السؤال والجواب الدینی»، در رد شیخیه؛ «الهدایهٔ»، در رد صوفیه؛ «المقالهٔ الاسلامیهٔ»، در رد نصارا؛ «الکشکول»؛ «المواعظ المنبریهٔ»؛ «الاسلام و الخلافهٔ»؛ «مواکب حسینیه».[۱]

شیخ عبدالرزاق بن علی‌رضا بن عبدالحسین ابن ابی‌طالب بن عبدالکریم مؤلف (نظم الغرر) ابن محمد مؤلف (ترجمان اللغه) ابن محمد شفیع متمم کتاب والده (ابواب الجنان) ابن رفیع‌الدین محمد بن فتح‌اللّه (قزوینی) اصفهانی همدانی عالمی فاضل و واعظی کبیر بوده است.

جد ایشان از اهل قزوین بوده و پدرش مقیم اصفهان گردیده و وی در آنجا در سال ۱۲۹۱ ق متولد شده و والدش در حدود ۱۳۰۰ ق مهاجرت به کربلا نموده و او در خدمت آن مرحوم در کربلا به مقدمات علوم پرداخته و در سال ۱۳۱۳ ق مادر علویه‌اش وی را به همدان آورده و در آنجا به تکمیل دروس و وعظ و خطابه و تألیف اشتغال یافته تا بعد از ۱۳۸۱ قمری که به رحمت حق پیوسته است.

تألیفات وی از این قرار است.

ذریعه‌المعاد فی شرح نجاه العباد در طهاره ۲- السیف القاطع فی ایطال الرکن الرابع در رد شیخیه ۳- هدایه الطالبین در اصول الدین ۴- الخلافیه ۵- السوال و الجواب الدینی رد شیخیه ۶- الهدایه. در رد صوفیه ۷- المقاله الاسلامیه در رد نصاری ۸- الجواب عن سوال زید و زینب ۹- مختصر المقاله الجوابیه ۱۰- بدایه المنطقیه ۱۱- الوجیزه الرجالیه ۱۲- الکشکول ۱۳- مناظرات و مقالات ۱۴- المواعظ المنبریه ۱۵- رساله جواز نقل الموتی ۱۶- رساله فروع‌الدین ۱۷- الفیصل ۱۸- الغدیریه ۱۹- رساله اصول‌الدین ۲۰- الاسلام والخلافه.

برگرفته از کتاب :اثرآفرینان (جلد اول-ششم)

منابع زندگینامه :[۱] الذریعه (۱۸۲ -۱۸۱، ۱۶۶/ ۲۵ ،۲۳۲/ ۲۳ ،۳۹۵/ ۲۱ ،۵۹/ ۱۷ ،۳۸۴/ ۱۶ ،۲۸۸، ۲۴۵، ۲۱۰/ ۱۲ ،۳۲ -۳۱/ ۱۰)، طبقات اعلام‌الشیعه (قرن ۱۱۴ -۱۱۳/ ۱۴)، گنجینه‌ی دانشمندان (۳۷۹ -۳۷۸/ ۷)، معجم رجال الفکر والادب فی النجف (۱۳۴۱/ ۳)، مؤلفین کتب چاپی (۸۴۴ -۸۴۳/ ۳).

همدانی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مرحوم آخونـد ملاـ علی همـدانی یکی از آیـات بزرگ و اساتیـد علما در قرن اخیر است. معظم له در سال ۱۳۱۳ قمری در یکی از قصبات همـدان متولد شد و در آغاز جوانی قریب ده سال از حضور اعلام همدان و آیات و مدرسین بزرگ تهران اسـتفاده نمود و پس از خاتمه سطوح فقه و اصول رهسپار حوزه قم گردیـد. مرحوم همـدانی متجاوز از یازده سال در سلک افاضل تلامـذه مرحوم آیت الله حائری و اساتید قم قرار داشت و خود به درجه اجتهاد و مقام استادی رسید.

مرحوم آخونـد همـدانی مجتهدی محقق، فقیهی اصولی، دانشـمندی پارسا و بسـیار زاهد و خدادوست بود. زهد و تقوای او زبان زد خاص و عام گردیـد. خـدایش درجات او عالی است متعالی فرمایـد. مرحوم همـدانی در جمله اساتیـد قم بود که بنا به اصـرار اهالی همـدان و پیشـنهاد علامه حائری برای خدمت و ترویج در زادگاه خود مسـتقر شد و چندین سال در این شـهر منشأ خدمات و آثاری متعدد و گوناگون بود که مجموع خدمات چند ساله او هم اکنون معلوم و به صورت جزوهٔ مفصل مطبوع است.

از اهم تألیفات اوست: اجتهاد و تقلید، حبط و تکفیر، شرح یا حاشیه عروهٔ الوثقی، رساله ای در حالات ابو بصیر، رساله ای در کلام، قاعدهٔ لاضـرر، اسـرار نماز و رسائلی در لباس مشـکوک و غیره... مرحوم همدانی سـرانجام پس از عمری خدمت به اسلام و مسلمین در سن هشتاد و هشت سالگی در همدان وفات نمود و با مرگ خویش ثلمه ای بر پیکر اسلام و مسلمین وارد نمود.

منابع زندگینامه :http://www.shaaer.com

همراز، محسن

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ملقب به فاضل‌الملک وکیل مجلس و وکیل برجسته دعاوی در ۱۲۶۲ تولد یافت. تحصـیلات خود را در رشـته معارف اسلامی در حد متعارف انجام داد. در اوایل مشـروطیت به خدمات قضائی اشـتغال ورزید و قریب بیست سال در مشاغل مختلف قضائی مباشرت داشت. در تشـکیلات جدید دادگستری در ۱۳۰۶ پروانه وکالت دادگستری گرفت. چون به فوت و فن قضائی آشـنایی کامل داشـت بزودی در زمره وکلای سرشـناس و معروف ایران درآمـد و وکیل رسـمی دربار رضاشاه بود. دعاوی مربوط به املاک پهلوی هم به او ارجـاع می‌شـد. نزدیکی به تیمورتـاش و دربار پهلوی او را به سوی سـیاست سوق داد. در دوره هفتم از طوالش به مجلس رفت و متوالیـا در ادوار هشـتم، نهم، دهم، یـازدهم، دوازدهم و سیزدهم وکالت استرآباد (گرگان) را داشت. پس از ۱۳۲۰ که انتخابات تا حـدی آزاد شـد و بعضـی از نزدیکـان رضاشـاه مـورد بغض قرار گرفتنـد همراز هـم کنـاره‌گیری از وکـالت کرد و بـا سـرمایه قـابل ملاحظه‌ای که از دعاوی بدست آورده بود زندگی خود را ادامه داد تا اینکه در ۱۳۲۹ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

همرنگ، عمران

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانـده گردان حضـرت قاسم (س)لشـگر ۳۱عاشورا(سـپاه پاسداران انقلاب اسـلامی) شـهید «همرنگ» در سال ۱۳۳۸ در «اردبیـل» چشم به جهـان گشود . تـا کلاـس سوم نظری تحصـیل کرد .او تحصـیل را رهـا کرد تا در دانشـگاه انقلاب وجبهه آموخته

هایش را به کار گیرد.از آبان ماه ۵۹ همکاری خود را با سپاه آغاز کرد . اوکه در ابتدای ورود به سپاه یک نیروی عادی بود بعد از مدتی با اثباط توانایی ولیاقت به سمت معاون فرمانده گردان حضرت قاسم (س) از لشکر ۳۱ عاشورا بر گزیده شد. .او از روزی که وارد جنگ شد در جبهه ماند تا در اسفند ۶۵ درعملیات کربلای ۵ودر کنار «نهر جاسم» به درجه رفیع شهادت نایل آمد .از شهید ،دو فرزند به نامهای مهدی و رقیه به یادگار مانده است . منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثارگران اردبیل ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

همینگ، ریچارد

قرن:۲۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

ریچارد وسلی همینگ (به انگلیسی: Richard Wesley Hamming)، ریاضیدانی آمریکایی است که به خاطر خدماتش در نظریه اطلاعات (به ویژه در آشکارسازی و تصحیح خطا) و همچنین ارائه مفاهیمی از قبیل کد همینگ، فاصله همینگ و پنجره همینگ مشهور است. او سومین نفری است که مفتخر به دریافت جایزه تورینگ شده است.

محل کار :دانشگاه لویی ویل

پروژه منهتن

آزمایشگاه‌های بل

مدرسه عالی نیروی دریایی

فارغ‌التحصیل دانشگاه شیکاگو

دانشگاه نبراسکا

دانشگاه ایلینوی در اوربانا شامپاین

دلیل شهرت :کد همینگ

پنجره همینگ

اعداد همینگ

فشرده‌سازی کرات

فاصله همینگ

انجمن ماشین‌های محاسب

زندگی‌نامه

ریچارد همینگ در سال ۱۹۱۵ در شیکاگو به دنیا آمد. او در ۲۲ سالگی مدرک لیسانس خود را از دانشگاه شیکاگو گرفت. سپس دو سال بعد از آن از دانشگاه نبراسکا فوق لیسانس گرفت و در نهایت بعد از سه سال دیگر یعنی در سن ۲۷ سالگی مدرک دکترای خود را از دانشگاه ایلینوی در اوربانا شامپاین دریافت کرد. او تمامی مدارک خود را در رشته ریاضیات گرفت.

همینگ در سال ۱۹۴۵ در پروژه منهتن شروع به همکاری کرد. پروژه‌ای دولتی که هدفش تولید بمب اتمی بود. با این که پروژه در دانشگاه کلمبیا در منهتن انجام می‌شد، اما همینگ در لس‌آلاموس روی پروژه کار می‌کرد.

بعد از جنگ جهانی دوم، همینگ در سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۶ در آزمایشگاه‌های بل مشغول به کار بود که در آن‌جا با کلاود

شانون همکار بود. سپس همینگ به مدرسه عالی نیروی دریایی رفت تا بالاخره در سال ۱۹۹۷ بازنشسته شد.

مقاله مشهور همینگ درباره آشکارسازی و تصحیح خطا در سال ۱۹۵۰ انتشار یافت. همچنین همینگ در سال ۱۹۵۶ روی IBM ۳۶۰، یکی از ابتدایی‌ترین کامپیوترهای آی‌بی‌ام کار می‌کرد که کار او منجر به توسعه زبان برنامه‌نویسی جدیدی شد.

ریچارد همینگ در سال ۱۹۹۸، در مونته‌ری و در سن ۸۲ سالگی، بر اثر حمله قلبی درگذشت.

جوایز و افتخارات

•جایزه تورینگ از انجمن ماشین‌های محاسب، ۱۹۶۸، برای فعالیت‌هایش در زمینه‌های آنالیز عددی، سیستم‌های کددهی خودکار و کدهای آشکارسازی و تصحیح خطا.

•عضویت در ۱۹۶۸، IEEE.

•جایزه امانوئل پیوره از انجمن مهندسان برق و الکترونیک، ۱۹۷۹، برای فعالیت در پردازش اطلاعات.

•عضویت در ۱۹۸۰، NAE.

•جایزه هارولد پندر از دانشگاه پنسیلوانیا، ۱۹۸۱، برای فعالیت در نظریه کدگذاری.

•مدال ریچارد همینگ از انجمن مهندسان برق و الکترونیک، ۱۹۸۸، به همراه جایزه ۱۰۰۰۰ دلاری.

•عضویت در ۱۹۹۴، ACM.

•جایزه ادوارد رین، ۱۹۹۶، به ارزش ۱۳۰۰۰۰ دلار.

جستارهای وابسته

•جایزه تورینگ

•مدال ریچارد همینگ

•انجمن مهندسان برق و الکترونیک

•انجمن ماشین‌های محاسب

هندوزاده کرمانی، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابراهیم هندو زاده کرمانی : فرمانده واحد اطلاعات وعملیات لشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

وصیت نامه

هوالقادر- هوالعزیز- هوالمتعال

من عبدا... تاکنون به خاکم و یا بر خاک می نویسم برای خاک زیرا که همه از خاکیم و همه به خاکیم و آنچه که می ماند در این جهان خاک است .

هدف مشخص است، الان وقت آن رسیده که تصمیم بگیریم و کوتاهترین و دقیقترین راه را انتخاب کنیم و یا راهی پر پیچ و تاب و با فراز و نشیب زیاد که انتهای آن تاریک و در آن چیزی مشخص نیست و معلوم نیست، آیا به هدف اصلی برسند.

رفتن با اتکاء به خود میسر نیست باید در این راه متکی به خدا شد و قدم پیش گذاشت و با ناملایمات و سختیها ساخت، از خداوند یاری نموده و با مغفرت و آمرزش به درگاهش دل و جان خود را از آنچه که تا به حال بین خالق و مخلوق جدائی افکنده شده، از

درگاهش عذر خواهی نموده و صورت بر آستان با عظمتش سائیده که بنده ی ناسپاسی بودیم.

شرمساری در مقابل ذات پاکش برایم بس است که در قبال آن همه نعماتش چه کرده ام، چه شکری به جای آورده ام، نزد خدا پوزش می خواهم که الله جل جلاله زهی سعادت است که او عذر پذیرد و با رحمانیتش مرا نوازش کند، به امید رحمتش بارها پیمان شکسته و بعد از آنکه سر از گریبان تنهایی و بی کسی در آورده، دوباره از مبداء هستی و وجود پناه خواسته که هیچوقت دست ردی بر سینه ام نزده و دوباره بهتر از پیش پذیرفته است. دیگر بیش از این خجالت می کشم دستم به گناه آلوده شود و از درگاهش طلب یاری می نمایم که در این امر مرا یاری نماید که دیگر گرد هوسهای نفسانی و شیطانی نگردم و حس می کنم جرقه ای در دلم زده باشد، بسیار مشتاق دیدارش هستم ولی از خودش یاری می جویم، اگر که پذیرفت که هیچ و دیگر آرزویی بالاتر از آن سراغ ندارم و بهتر از این کسی را نصیبی نیست.

فقدان از دست دادن فرزندی برای خانواده و یا دوستی از دوستانم ممکن است مشکل باشد ولی برادرانم بکوشید تا رضای او را جلب کنید. تمام امور را برای او خالص کنید و رضایت رب العالمین را در نظر بگیرید که انا لله و انا الیه راجعون هنگام بازگشت باید آنطور باشیم که خودمان خندان و شاد و خدایمان از ما راضی باشد.

اگر در بین شما نیستم دوست دارم که به اذن خدا باشم(به شرط یاری امام و انقلاب) از همگی طلب مغفرت و آمرزش می نمایم، از همگی تمنا دارم از حقوقشان به من بگذرند و حق بر گردن من نباشد تا سبکبارتر به سوی خدا بشتابم، خداوند در عوض با همگی شما تلافی بنماید، گذشت را در طول زندگی پیشه کنید که راه و رسم مولایمان امام علی(علیه السلام) و رسم سید و سالار شهیدان امام حسین(علیه السلام) است. گذشت داشته باشید که امید است خداوند از همه ما بگذرد.

حال شما می مانید و وظیفه ای که به دوش شماست و آن گوش دادن به کلام امام است(اگرچه خودم از عهده آن به خوبی بر نیامده ام) و آن راه سعادت است و او بود که بیدارمان کرد. او بود که هست و نیست را به ما آموخت و حق و باطل را شناختیم، زهی به انصافی است که خدای ناکرده در مقابلش بی تفاوت باشیم که رضایت او رضایت رسول خداست و اگر خدای نکرده کفران نعمت شود ضربه ای جبران ناپذیر است.

با همه شما اقوام، خویشان و همگی شما دوستان و آشنایانم می گویم که در قبال امام عزیز دردی است بی درمان که فقط درمانش رفتن به راه اوست و گوش کردن به حرف او و اجرای حکم و فرمان او.

بارالها: ظهور حضرت ولی عصر امام زمان(عج) را نزدیک بگردان تا دنیا را پر از عدل و داد بفرماید.

بارالها: عمر امام عزیز را به درازای آفتاب بگردان و عمر با برکتش را تا ظهور حضرت ولی عصر(عج) طولانی بگردان، دشمنان قرآن و اسلام و این انقلاب اگر قابل هدایتند هدایت و اگر نیستند خوار و ذلیل و نابودشان بگردان

به امید پیروزی اسلام و مسلمین در سراسر جهان و اقامه نماز در مسجدالاقصی به امامت روح خدا خمینی و به احتزاز درآمدن پرچم سرخ لا اله الا الله و محمد رسول الله بر گنبد اولین قبله مسلمین که خداوند در حقش فرموده:

سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام المسجد الاقصی

و همچنین به امید روشن شدن چشم معلولین و مجروحین انقلاب و جنگ، خانواده محترم شهداء به ضریح خاموش ابا عبدا الله الحسین و به امید سعادت و رفتن به راه حق و حقیقت تمامی مسلمین و بندگان خداوند حق تعالی.

۲۹/۴/۶۳ – اهواز شهرک نورد ابراهیم هندوزاده کرمانی

هنرور باوجدان، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مهدی هنرور باوجدان : قائم مقام فرمانده گردان یاسین لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

یکم بهمن ماه سال ۱۳۴۰، در جوار ملکوتی امام هشتم (ع) به دنیا آمد.

در کودکی صفات خاص اخلاقی او را از دیگران ممتاز می ساخت. صداقت، راستگویی،درستکاری،اعتقاد به خداوند و توسل به ائمه از ابتدا در اعماق وجودش ریشه دوانده بود. زیرکی و با هوشی و استعداد فراوانش، نام او را در طی چهار سال تحصیل در مدرسه سجادیه، زبانزد معلمین و اولیا کرده بود.

به خاطر اینکه مدارس دولتی مدرک علوم قرآنی را قبول نداشتند، از ثبت نام او در کلاس پنجم خودداری کردند و او نیز با ناراحتی ترک تحصیل کرد.

مهدی هنرور از زمانی که به سن تکلیف رسید، واجباتش را به طور شایسته انجام می داد و ایمان و خلوصش زبانزد خانواده بود. در دوران انقلاب همانند دیگر امت حزب الله فعالانه در تظاهرات شرکت داشت و پس از پیروزی انقلاب همواره با توطئه های مستکبرین و منافقین به مبارزه می پرداخت و در این راه آزار فراوان دید. ضربه بوکس به دهانش، نیم شکن شدن چهار دندان، پاشیدن نمک در چشمانش و بریدن دستانش با تیغ، از جمله این آزارها بود.

از ابتدا ضمن درگیری با ضد انقلاب داخلی، ضرورت در صحنه های نبرد کردستان را لازم دید و در هفده سالگی از طریق گروه رزمندگان مسجد کرامت که اولین گروه اعزامی از مشهد به صحنه های نبرد بود، شرکت کرد و به کردستان اعزام شد و نزدیک یک سال در کردستان ماند.

در خانه ای محقر زندگی می کرد و به نیازمندان کمک می کرد. ماه مبارک رمضان را با خوردن آش ساده ای می گذراند و لقمه اضافی را به دیگران می داد. پای مادر را می بوسید و اجر الهی را نصیب خود را نصیب خود می کرد. به همسر خود احترام فراوان می گذاشت و از خوردن و پوشیدن چیزهای گران قیمت پرهیز می کرد . همواره توصیه می کرد در این شرایط نباید اسراف کرد و باید نیازمندان را در نظر بگیریم و تا حد امکان در کارها به دیگران کمک می کرد.

او طی ۸ سال نبرد، چندین دفعه مجروح شد. در سال ۱۳۶۰ که توسط دشمن پاتکی انجام شده بود، پشت و دستانش پر از ترکش شد و به گفته یکی از همرزمانش هنگام اعزام به بیمارستان در حالی که خود به شدت مجروح شده بود، توصیه می کرد به مجروحان دیگر برسید.

در سال ۱۳۶۱ در براثر انفجار مین، از ناحیه چشم و پرده گوش آسیب دید و احتمال کوری او می رفت که به لطف خداوند پس از بهبودی دوباره به جبهه بازگشت.

در سال ۱۳۶۲ در عملیات کله قندی از ناحیه پا به شدت مجروح شد. با همه این موارد و با پای مجروح و با وجود به دست گرفتن عصا، به جبهه ها رفت و در حالی که دستانش پر از ترکش بود، سلاح رزم را زمین نمی گذاشت و حاضر بود تمام ختیها را برای ماندن در جبهه قبول کند. او چندین بار دیگر جروح شد. دکتر ایشان ایشان می گوید: وقتی او را در اتاق عمل برده بودیم در حالی که بی هوش بود، همواره صدا می کرد: مهدی جان یک بار دیگر می آیی ببینمت.

این سردار شهید در شب جمعه ۲۷ تیر ماه سال ۱۳۶۶، در منطقه عملیاتی جزیره مجنون بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید و پیکر پاکش در بهشت رضا (ع) در کنار دیگر همرزمانش به خاک سپرده شد. منابع زندگینامه" : فرهنگ جاودانه های تاریخ، زندگی نامه فرماندهان شهید خراسان "نوشته ی سید سعید موسوی، نشر شاهد، تهران - ۱۳۸۶

هوخشتره

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

۶۳۳- ۵۸۵ (Huvakhshatra ق.م)- نام او را هرودوت یونانی کیاکسار Kyxar نوشته است و داریوش در کتیبه‌ی بیستون، هوخشتره آورده است. وی بزرگترین شاه ماد است. پس از فرورتیش به تخت نشست. و از شکست پدرش در برابر آشور درس عبرت گرفت و دانست که باید به فکر تربیت قشون مشق کرده و منظم باشد. و سپاهان چریکی او نمی‌توانند در مقابل لشکریان کاردیده‌ی آشور مقاومت کنند. از این رو سپاهی باسلوب لشکر آشور ترتیب داد. و پیاده نظامی مسلح به تیر و کمان و شمشیر، و سواره نظام سواری آموخته‌ای مرتب ساخت که در حال سواری، با کمال مهارت تیر می‌انداختند. وی به خاک آشور حمله برد، بر سرداران آشور با نیپال غلبه کرد و شهر نینوا پایتخت آشور را محاصره کرد، ولی در این هنگام خبر هجوم سکاها که خبری وحشت‌آور بود، به وی رسید. سکاها از دربند قفقاز گذشته و کشتارکنان به شمال ماد آمده بودند. هوخشتره ناگزیر دست از محاصره‌ی نینوا برداشت و به مقابل آنان شتافت و در شمال دریاچه‌ی ارومیه نبردی سخت با آنان کرد، و شکست خورد. تاخت و تاز سکاها تا دریای مدیترانه کشیده شد. علت هجوم این قوم به فلات ایران معلوم نیست. هرودوت گوید که: سکاها، کیمریها را دنبال کرده به آسیای غربی درآمدند. بعضی تصور کردند که آشوریها چون عرصه را بر خود از دست مادیها تنگ دیدند، سکاها را به کمک طلبیدند. ولی حقیقت این است که آمدن سکاها به آسیای غربی دنباله‌ی همان نهضت آریایی بود که از قرنها پیش آغاز شده بود. و آریاها به معنای اعم گروه گروه به فلات ایران و آسیای غربی می‌گذشتند، ۲۸ سال سکاها در ماد بودند تا اینکه هوخشتره، مادیس سردار ایشان را با سرکردگان آنان به میهمانی دعوت کرد و آنان را مست نموده همه‌ی ایشان را بکشت و لشکر آنان را از ایران براند.

گیرشمن می‌نویسد که: سکاها در موقع اشغال ایران، سقز ناحیه‌ای از کردستان را پایتخت خود قرار دادند. چنانکه آثاری از ایشان در آن حوالی پیدا شده و گوید که: کلمه‌ی سقز از اسم سکا مشتق است.

تسخیر نینوا.

به طوری که در پیش گفتم چون هوخشتره از سکاها آسوده شد، بانبوپولاس‌سار حاکم بابل متحد شد. هوخشتره با تسخیر هرهار (خرخار) که محلی در کنار رود دیاله و مرکز اداری دره‌های زاگرس بود، و بر ضد آسور قیام کرد، نینوا را محاصره کرد. و ساراکوس پادشاه آشور چون دید، تاب مقاومت ندارد، خود و خانواده‌اش را در آتش بسوخت. و این شهر نامی که یکی از بزرگترین شهرهای مشهور جهان قدیم بود، تسخیر و با خاک یکسان شد (۶۱۲ ق.م).

پس از آن مادها، ارمنستان و قسمت علیای رود دجله و کاپادوکیه در آسیای صغیر را که پس از تاخت و تاز سکاها دولت آنان ضعیف شده بود، تصرف کردند در این موقع نیرومندترین دولت آسیای غربی ماد بود، و بابل به واسطه‌ی ازدواج آمی تیس نوه‌ی هوخشتره بانبو کدنصر (بخت‌النصر) پسر و جانشین نبوپولاس سار عقد اخوت بست. مادها در حالیکه در مغرب آسیا پیش می‌رفتند، بالیدیها که در تحت اداره‌ی آلیات بودند مصادف شدند.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

هوشمند افشار، محمد باقر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند محمد حسن‌خان اسعدالدوله، در ۱۲۷۵ ش در شیراز متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در شیراز و تحصیلات متوسطه را در مدرسه‌ی شرف مظفری در تهران انجام داد و وارد مدرسه‌ی قزاقخانه شد و پس از طی دوره‌ی آموزشگاه دیویزیون قزاق در ۱۲۹۴ با درجه‌ی نایب سومی وارد خدمت شد. چندی در اتریاد تبریز و زمانی در اتریاد رشت خدمت کرد و در قشون متحدالشکل فرمانده گردان شد و درجه‌ی یاوری گرفت. چندی فرمانده گردان مختلط ساوجبلاغ بود و چندی فرماندهی هنگ ماکو را عهده‌دار شد. با درجه‌ی سرهنگی مدتی در اداره امنیه مملکتی بعنوان بازرس درجه یک مأموریت یافت و سرانجام معاون اداره پیاده نظام ارتش شد ولی ناگهان بدستور رضاشاه از خدمت ارتش اخراج شد و به کار کشاورزی پرداخت.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ عده‌ای از اینگونه افسران که بدون دلیل یا در اثر سعایت دیگران مغضوب واقع شده بودند، به خدمت دعوت شدند از جمله همین سرهنگ محمد باقر هوشمند افشار بود که با شفاعت میرزا کریم خان رشتی نزد شاه به خدمت دعوت شد و به ریاست اداره دژبان مرکز منصوب گردید و درجه‌ی سرتیپی گرفت. پس از مدتی فرماندهی لشکر کردستان به او واگذار گردید. در این مأموریت با جدیت تمام، امنیت را در منطقه برقرار نمود. پس از ایجاد آرامش، فرماندهی لشکر دوم مرکز به او تفویض گردید. در شورش عشایر فارس در ۱۳۲۵ فرمانده ستون اعزامی از تهران شد. در سال ۱۳۲۷ بعلت هفت سال توقف در درجه‌ی سرتیپی با سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد برخورد شدیدی پیدا کرد و خواستار درجه‌ی سرلشکری شد. رزم‌آرا زیربار نرفت و او هم تعرضا استعفا داد و برای امرار معاش راننده تاکسی شد. این اقدام یک سرتیپ ارتش که راننده تاکسی شده بود سر و صدای زیادی بلند کرد و مطبوعات این خبر مهم را همه روزه در جراید منعکس می‌ساختند و مردم برای دیدن او در کنار خیابانها می‌ایستادند تا او را ببینند.

رزم‌آرا طی نامه‌ای از وی خواسته بود که از این لجبازی و جنجالی که برپا کرده بود دست بردارد، ولی سرتیپ زیربار نرفت و پیغام داد که اگر از اینکار جلوگیری کنید به سیراب فروشی مشغول خواهم شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هوشمند، حسینقلی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از افسران تحصیلکرده ارتش است که سالها با درجه سرهنگی ریاست ارکان ستاد ارتش را عهده‌دار بود. در ۱۳۱۵ به علت اهمیت و موقعیت خاصی که در اداره کل آمار و ثبت احوال داشت با درجه سرهنگی به ریاست آنجا منصوب گردید و چند سالی در آن سمت بود تا اینکه با درجه سرتیپی به شهرداری تهران منصوب شد ولی پس از مدتی در این سمت خودکشی کرد. در مورد خودکشی او معروف است که وی در کارهای شهرداری توفیق پیدا نکرد، یک روز رضاشاه او را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌گوید برو بمیر و هوشمند هم از ترس رضاشاه خود را می‌کشد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هوشنگ

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

نام او در اوستا هئوشنگه Haosangha آمده و به قول یوستی Justi معنی نام او فراهم سازنده منازل خوب می‌باشد. اسم وی چنانکه برخی از فرهنگ‌نویسان پنداشته‌اند مرکب از هوش و فرنگ نیست و منشأ این لغت‌سازی این شعر شاهنامه است:

گرانمایه را نام هوشنگ بود

تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود

در اوستا هوشنگ با صفت پرذاته Paradhata (پیشداد) که به معنی قانون‌گزار نخستین می‌باشد عنوان پیشداد در شاهنامه از هوشنگ تازاب به پادشاهان یک سلسله اطلاق می‌شود. در دین کرد آمده که هوشنگ خواجه‌ی جهان بود دو ثلث دیوان را به کشت و رسم زراعت و کشاورزی را به مردم بیاموخت. در بندهشن آمده که هوشنگ و گورک نخستین پدر و مادر ایرانیان بودند. بنا به زات اسپرم از کتب پهلوی مهاجرت ایرانیان از خونیرث (کشور مرکزی آریاها) به کشورهای خارجی در زمان هوشنگ روی داد و این مهاجرت روی گرده‌ی گاو نری موسوم به سرسئوک انجام گرفت. سه آتش بر روی این گاو روشن بود و چون مهاجران می‌خواستند از دریا بگذرند این آتشها به دریا ریخت و گوهر آنها یکی بود و به بهره شد و دوباره در سه جای فروزان گشت و به آذرفر نبغ (آتش موبدان در فارس) و آذر گشنسب آتش پادشاهان و ارتشتاران (در آذربایجان) و آذر بر زمین مهر (آتش کشاورزان در خراسان) موسوم گشت در بندهشن آمده که هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشیک پسر گیومرث بود.

در شاهنامه هوشنگ از پادشاهان پیشدادی است که پس از کیومرث ۴۰ سال پادشاهی کرد و انتقام پدر خویش سیامک را از دیوان بکشید و آتش را او پیدا کرد و جشن سده را که در دهم بهمن و پنجاه روز به نوروز مانده است او بنیاد نهاد. آن داستان چنین است که روزی ماری را دید و شاه بسوی وی سنگی انداخت آن سنگ بر سنگ دیگر آمد و اخگری از آن برجست و به گیاهان خشک که در گرد آن بودند رسید آتش گرفت شاه به این واقعه فال نیک زد و جشنی به نام سده برپا کرد فردوسی فرماید:

فروغی پدید آمد از هر دو سنگ

دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ

نشد مار کشته ولیکن زراز

پدید آمد آتش از آن سنگ باز

هر آنکس که بر سنگ آتش زدی

ز او روشنایی پدید آمدی

کریستنسن دانمارکی در کتاب نخستین بشر و نخستین شاه می‌نویسد که پرذاته با کلمه پارالاتس Paralatos نام سکایی برابر و از یک ریشه است. وی هوشنگ را همان تارگیاتس Targiatos می‌داند که نخستین بشر سکایی است و پدر خاندان پارالاتایی است که همان پیشداد باشد و معتقد است که ایرانیان پیش از ظهور زرتشت این افسانه را از قوم سکاها که قومی آریایی بودند گرفته‌اند.

پسر سیامک پیشدادی و نوه‌ی کیومرث اول پادشاه پیشدادی است. چون پدرش «سیامک» در جنگ دیوها یا مردم وحشی آن زمان کشته شد از طرف کیومرث مأمور سرکوبی دیوان گردید. با دیوان جنگید و آنها را مغلوب و منکوب نمود و پس از کیومرث پادشاه شد و چهل سال سلطنت کرد. هوشنگ از سنگ و فولاد آتش پدید آورد و جشن سده را به یادگار گذاشت.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

هومن، احمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۸۸ در تهران متولد شد. پدرش حاج رضا قلی خان از اصناف معتبر تهران بود. تحصیلات مقدماتی را در مدارس جدید انجام داد و وارد دارالفنون شد و از آن مدرسه دیپلم گرفت و بعد به مدرسه عالی حقوق رفت و لیسانسیه شد. چندی در فارس به شغل دبیری اشتغال داشت، پس از آن به استخدام در دادگستری درآمد و در زمره محصلین دولتی برای ادامه تحصیل عازم اروپا شد و در پاریس در رشته حقوق دکترا گرفت. در ۱۳۱۷ به ایران بازگشت اولین شغل قضائی وی ریاست دادگاه جنحه بود، پس از آن به دادستانی تبریز منصوب گشت و قریب یک سال در آن سمت بود تا به تهران منتقل شد و آهی وزیر دادگستری وقت او را به دادستانی تهران منصوب نمود. دادستانی تهران متجاوز از سه سال طول کشید و پس از آن ریاست دادگاه اعاده دادرسی برگمارده شد.

هومن از ۱۳۲۲ در کنار شغل قضائی به فعالیتهای سیاسی دست زد عضویت حزب عدالت را پذیرفت و سردبیر روزنامه ندای عدالت که ارگان حزب مزبور بود شد. در همان موقع به استخدام در دانشگاه تهران درآمد و به تدریس حقوق روستائی در دانشکده کشاورزی پرداخت. چندی هم به اتفاق سرلشکر حسن ارفع رئیس ستاد ارتش وقت و سرتیپ دیهیمی و چند افسر دیگر حزبی بنیاد نهادند که فعالیت‌های ناسیونالیستی داشت.

هومن در ۱۳۲۸ به عضویت هیئت تصفیه کارمندان دولت درآمد. هیئت مزبور قریب هزار پرونده را مورد مطالعه و مداقه قرار داد و کارمندان را به سه دسته تقسیم نمود: عده‌ای عنوان بند (الف) یافتند یعنی در دستگاه دولت وجود آنها ضروری است و دسته‌ای نیز در بند (ج) قرار داده شدند یعنی بایستی از خدمت دولت برکنار شوند. بند دیگری نیز به نام بند (ب) وجود داشت که دولت در ابقاء یا اخراج آنها مخیر بود.

تصمیمات هیئت تصفیه کارمندان دولت در اوایل نخست‌وزیر رزم‌آرا انتشار یافت. چون غالب رجال و نمایندگان مجلس در بند (ج) گنجانیده شده بودند سر و صدای زیادی بلند شد. عده‌ای به طرفداری هیئت و دسته‌ای به مخالفت با لیست مشغول فعالیت گردیدند. سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی در لیست بند (ج) بود، لذا رهبری مخالفین را به عهده گرفت و سرانجام مجلس تصمیمات هیئت تصفیه را باطل نمود و از این رهگذر هومن لطمه زیادی دید و چه مطبوعات و چه نمایندگان مجلس او را به باد انتقاد و افتراء گرفتند، ولی در هر حال جان سالم به دربرد.

هومن در ۱۳۲۹ در کابینه علی منصور به معاونت نخست‌وزیری و ریاست تبلیغات منصوب شد. رزم‌آرا جانشین منصور او را از آن شغل خارج نمود و هومن چندی بیکار ماند تا به معاونت وزارت دربار منصوب شد. در اسفند ماه ۱۳۲۹ که حسین علاء وزیر دربار به نخست‌وزیر منصوب گردید هومن سرپرست وزارت دربار شد. ولی پس از بازگشت علاء به دربار کماکان معاونت را داشت. پس از ۱۳۳۲ هومن شغل وکالت دادگستری را پیشه خود ساخت و وکیل مبرز و معرفی شد و به جامع بین‌المللی راه یافت. پس از استعفای آقا سیدهاشم وکیل یک دوره چهار ساله ریاست کانون وکلای دادگستری را عهده‌دار بود. صاحب ترجمه در جوانی به گروه فراماسونی پیوست. نام خانوادگی هومن قبلا بسیجی بود. دکتر احمد هومن در سال ۱۳۷۴ در تهران درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هویدا، امیرعباس

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا حبیب‌الله خانه عین‌الملک، در سال ۱۲۹۵ در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در تهران و تحصیلات متوسطه را در بیروت باتمام رسانید و برای ادامه تحصیلات به اروپا عزیمت نمود و در دانشگاه آزاد بروکسل لیسانسیه علوم سیاسی شد. در سال ۱۳۲۱ به ایران بازگشت و برای طی خدمت نظام به دانشکده افسری رفت و در رشته پیاده نظام شاگرد اول شد و از محمدرضا پهلوی جایزه گرفت. در سال ۱۳۲۲ باستخدام در وزارت امور خارجه درآمد و تدریجا مراحل زیر را طی کرد: کارمند اداره دفتر وزارتی، کارمند اداره اطلاعات، کارمند اداره سوم سیاسی، وابسته سفارت ایران در پاریس، کارمند اداره حفاظت منافع ایران در آلمان، کنسولیار سرکنسولگری ایران در اشتوتکارت، متصدی کنسولی در نمایندگی ایران نزد شورای عالی متفقین در آلمان، کارمند اداره اطلاعات، منشی مخصوص وزراتی، کارمند اداره گذرنامه، معاون اداره سوم سیاسی، مأمور کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد منتسب به کادر سیاسی، دبیر اول، رایزن سفارت در انکارا.

امیر عباس هویدا در ابتدای سال ۱۳۳۶ به سمت مستشار سفارت ایران در انکارا هنوز دو سه ماهی نگذشته بود که سرلشکر حسن ارفع سفیر کبیر ایران در ترکیه شد. خوی نظامی‌گری ارفع در مزاج اعضاء وزارت خارجه مقیم انکارا مطلوب نیفتاد و سرانجام وی تصمیم گرفت عده‌ای از اعضای سفارت ایران در ترکیه را به تهران برگرداند. اولین قرعه بنام امیرعباس هویدا درآمد وی راهی تهران شد و خود را به کارگزینی معرفی نمود و ظاهرا یک مأموریت موقت به سازمان ملل به وی داده شد. هویدا پس از مراجعت از سازمان ملل بسراغ عبدالله انتظام رفت. انتظام که سابقه طولانی با امیرعباس هویدا داشت لذا وی را به عنوان مأمور موقت به شرکت ملی نفت ایران انتقال داد و مدیریت اداری را به او واگذار کرد. انتصاب هویدا در این سمت مطلوب کارکنان نفت واقع نشد ولی هویدا با حربه مردم‌داری و زبان چرب و نرم تدریجا توانست مخالفت‌ها را به موافقت تبدیل کند، به طوریکه پس از یکسال خدمت در آن موسسه دوستان پروپا قرصی پیدا کرد و در همان ایام عضویت هیئت مدیره شرکت ملی نفت را هم به او واگذار کردند.

در این هنگام که هویدا جایگاهی برای خود در نفت فراهم ساخته بود با حسنعلی منصور و تنی چند از جوانان اروپا و امریکا رفته و درس خوانده و نخوانده کانون مترقی را تشکیل دادند و فعالیت سیاسی را برای در دست گرفتن حکومت آغاز نمودند.

در انتخابات دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی که کارگردانی آن با حسنعلی منصور بود. هویدا کاندیدای نمایندگی مجلس از تهران بود ولی انتظام او را از این کار منصرف ساخت و قرار شد تا تشکیل هیئت وزیران حسنعلی منصور در شرکت نفت باقی بماند.

در اوایل مجلس دوره بیست و یکم منصور اقدام به تشکیل یک حزب اکثریت دولتی نمود، خود به دبیر کلی حزب انتخاب شد و امیرعباس هویدا هم قائم مقام دبیر کل شد ولی در مدت کوتاهی هویدا جای خود را به عطاءالله خسروانی داد. پس از تشکیل دولت حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا به سمت وزیر دارائی معرفی شد. در اول بهمن ماه ۱۳۴۳ حسنعلی منصور در جلوی مجلس شورای ملی ترور شد و در همان روز جلسه فوق‌العاده هیئت وزیران در حضور شاه تشکیل یافت. شاه در این جلسه خطاب به هویدا اظهار کرد شما فعلا- کابینه را اداره کنید تا ببینم منصور چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد. منصور روز ششم بهمن ماه پس از چند عمل جراحی درگذشت و هویدا در میان اعجاب همگان به نخست‌وزیری منصوب شد. ناگفته نماند از روزیکه کابینه منصور تشکیل و شروع بکار بود امیرعباس هویدا وزیر دارائی مورد توجه شاه قرار گرفت و مرتبا شرفیابی حاصل می‌کرد و این امر دلیل نزدیکی شاه با او بود. گفته می‌شود در این دیدارها هویدا اسرار کابینه و گفتگوهای خصوصی منصور را به گوش شاه می‌رسانده

است. شاه از مرگ منصور به هیچوجه متأثر و متالم نشد بلکه خوشحالی هم به او دست داد.

در میان مردم و حتی سیاستمداران کابینه هویدا معروف به کابینه محلل شد. هویدا با دو وزیر جدید کابینه منصور را به شاه معرفی کرد. دو وزیر جدید عبارت بودند از سرلشکر حسن پاکروان که بعنوان وزیر اطلاعات معرفی گردید و جواد منصور که سمت معاونت نخست‌وزیر را داشت مشاور گردید. شاه هنگام معرفی هیئت وزیران اشاره‌ای به تقسیم کار کرد و گفت نخست‌وزیر باید به مسائل مملکتی توجه بیشتری نماید، لذا اداره حزب ایران نوین به عهده خسروانی واگذار می‌شود.

امیرعباس هویدا با رویه‌ای خاضعانه و مودبانه از نخستین روزهای نخست‌وزیری خود به جلب اشخاص پرداخت. برخورد وی با نمایندگان مجلس و سناتورهای بر مبنای ادب کامل و کوچکی قرار گرفت و بر خلاف منصور از تندخوئی و پرحرفی پرهیز می‌کرد و با حربه فروتنی به حل و فصل مسائل می‌پرداخت. نخستین اقدام هویدا که برای او در جامعه وجهه ایجاد کرد تقلیل بهای نفت و بنزین بود. همان نفت و بنزینی که شعله‌های سوزان آن منصور را خاکستر نمود هویدا بهای هر لیتر بنزین را از ده ریال به شش ریال تقلیل داد و نفت سفید و گازوئیل نیز به قیمت سابق برگشت داد.

اولین حادثه‌ای که در نخستین ماههای زمامداری هویدا او را تکان داد، سوءقصد به شاه در کاخ مرمر بود گرچه آسیبی به شاه نرسید فقط عده‌ای از مخالفین او کشته شدند ولی هویدا سخت نگران جان خود شد و مرتبا به دوستان نزدیک خود می‌گفت مبادا منهم بسرنوشت منصور دچار شوم.

هویدا در اوایل ۱۳۴۴ کابینه خود را ترمیم کرد و آموزگار وزیر بهداری را به وزارت دارائی منصوب نمود و دکتر منوچهر شاهقلی دوست دیرین خود را مقام وزارت بهداری داد.

ظاهرا دولت هویدا منبعث از حزب ایران نوین بود و همین موضوع باعث میشد که غالبا بین رئیس دولت و حزب ایران نوین مناقشاتی تولید شود. دبیرکل حزب ایران نوین با ریاست دفتر سیاسی و هیئت اجرائی و شورای عالی به نخست‌وزیر و سایر وزیران حزبی ریاست داشت و طبعا مایل بود نظرات او در شئون مختلف کشور اجرا شود ولی دولت هویدا و اعضاء کابینه سعی داشتند امور دولت را جدا از حزب بگردانند. از طرفی عطاءالله خسروانی با سابقه عضویت در سه کابینه (دکتر امینی، اسدالله علم، حسنعلی منصور) خود را ارشد بر سایر وزیران می‌دانست و نخست‌وزیری را حق خود می‌دانست و تصور او این بود که بزودی بجای هویدا خواهد نشست.

در سالهای ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ حزب ایران نوین مشغول توسعه شعب خود در شهرها و دهات بود و بدین وسیله میخواست قدرت خود را در سطح کشور برای اجرای انتخابات مجلس و انجمن‌های ایالتی و ولایتی استوار نماید. انتخابات دوره بیست و دوم و همچنین سایر انتخابات نشان داد که حزب ایران نوین دولتی است جداگانه و سیاست عمومی او با سیاست دولت فرق دارد.

خسروانی و یاران وزارت کارش که گرداننده حزب بودند و تمام کارهای کلیدی در دست آنها بود به هیچوجه نظرات رئیس دولت را در انتخابات بطور اعم دخالت نداند و حتی به توصیه‌های دوستانه او وقعی ننهادند. مثلا هویدا به همکار شرکت نفتی خود به نام منوچهر پیروز که در سمت قائم مقام شهرداری تهران انجام وظیفه می‌کرد قول داده بود پس از تشکیل انجمن‌های شهر که قانونا می‌بایست شهرداران را انتخاب کند قول داده بود پس از تشکیل انجمن شهر تهران به شهرداری پایتخت انتخاب خواهد شد ولی در دقایق آخر خسروانی به انتخاب شهر دستور داد که آقای جواد شهرستانی شهردار سابق مشهد را به شهرداری تهران انتخاب کنند و چنین هم شد در حالیکه بامداد همان روز سبد گل زیبائی از طرف هویدا برای انتخاب پیروز به شهرداری تهران ارسال شده بود.

انتخابات دوره بیست و دوم مجلس شورای ملی هم تحت سیطره خسروانی انجام پذیرفت. جزب برای تمام حوزه‌ها کاندیداهایی تعیین نمود حتی سی حوزای که در سطح کشور قرار بود در اختیار حزب مردم قرار گیرد توسط حزب مردم کاندیداهای قوی و

محلی تعیین شده بود و در حقیقت وکیل طبیعی آن حوزه‌ها بودند ولی با مداخله سازمان امنیت یک روز قبل از انتخابات کاندیداهای حزب ایران نوین بازداشت و موقتا به زندان رفتند و حزب مردم هم با این کیفیت سی وکیل در مجلس بیست و دوم پیدا کرد.

دو روز بعد از انجام انتخابات خسروانی در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد وزارت کشور به نفع حزب مردم در انتخابات مداخله نموده و همان روز پروفسور عدل دبیر کل حزب مردم در یک مصاحبه انتخابات دوره بیست و دوم را بهترین و سالم‌ترین انتخابات دانست، محمدرضا پهلوی پس از اطلاع از این دو مصاحبه در مقام تفحص برآمد و تحقیقا مداخله دولت در سی حوزه انتخابیه از طرف عبدالرضا انصاری وزیر کشور تایید کرد.

عبدالرضا انصاری وزیر کشور از افرادی بود که هویدا میانه‌ای با او نداشت هم مورد تایید امریکائی بود و هم بوسیله اشرف پهلوی حمایت می‌شد. درینمورد هویدا با خسروانی هم‌آهنگ شدند و شاه را راضی به برکناری انصاری نمودند. انصاری از کابینه خارج شد و عطاءالله خسروانی دبیر کل حزب ایران نوین به وزارت کشور منصوب گردید و عبدالمجید مجیدی هم وزیر کار شد.

اصولا انتخابات دوره بیست و دوم توسط خسروانی انجام گرفت و هرگز به توصیه و خواسته‌های هویدا که چند نفری برای مجلس کاندیدا داشت توجهی نشد. گذشته از عدم توجه در تغییرات بعضی از استانداران و فرمانداران وقت خسروانی خودسرانه اقدام گردید و دامنه رنجش هویدا را از خود وسیع‌تر نمود. هویدا ناچار برنامه‌ای در این مورد تنظیم نمود که بدست دکتر غلامرضا نیک‌پی وزیر آبادانی و مسکن می‌بایستی به مرحله اجرا درآید و آن عبارت از این بود که نیک‌پی مدعی شده بود که اداره عمران وزارت کشور باید ضمیمه وزارت آبادانی و مسکن شود در چندین جلسه هئیت دولت بحث و گفتگو درینمورد به میان آمد ولی خسروانی به هیچوجه زیربار این تحمیل نرفت و سرانجام کار به منازعه و زدوخورد در یکی از جلسات هئیت وزیران گردید و هویدا از این موضوع حسن استفاده را کرد و هر دو وزیر (خسروانی و نیک‌پی) را از کابینه بیرون انداخت. البته به نیک‌پی قول داده شده بود که حداکثر ظرف چهل روز به او کار مناسبی داده خواهد شد و همینطور هم شد و ۳۸ روز بعد انجمن شهر تهران غلامرضا نیک‌پی وزیر سابق آبادانی و مسکن را به شهرداری پایتخت منصوب نمود و بدین ترتیب هویدا عدم انتخاب پیروز را بشهرداری تهران از خسروانی گرفت.

پس از برکنار عطاءالله خسروانی از وزارت کشور و دبیر کلی حزب ایران نوین مجمع عمومی حزب را دعوت کرد ابتدا تغییراتی در اساسنامه دادند. بموجب این تغییرات ریاست دفتر سیاسی و ریاست هیئت اجرائی بر عهده امیرعباس هویدا قرار گرفت و سپس دکتر منوچهر کلالی معاون دبیر کل حزب ایران نوین که توسط خسروانی برکنار شده بود به دبیری حزب انتخاب گردید و سمت وزارت مشاور هم گرفت. دبیرکلی منوچهر کلالی بیش از سه سال طول نکشید. انتخابات دور بیست و سوم مجلس شورای ملی و ششمین دور مجلس سنا در دوران او انجام گرفت. هویدا هم آنچه میخواست جامه عمل پوشید.

در سال ۱۳۵۱ سومین مجمع عمومی حزب تشکیل گردید. در این جلسه کلالی از دبیر کلی حزب معاف شد و هویدا مقام دبیرکلی حزب را عهده‌دار گردید. تا اینکه در اسفند ماه ۱۳۵۳ محمدرضا پهلوی سیستم دو حزبی را در کشور به حزب واحد تبدیل نمود و نام حزب رستاخیز بر آن نهاده شد و شاه طی سخنانی اعلام نمود تمام مردم کشور باید عضویت حزب رستاخیز را بپذیرند هرکس که نخواهد عضو این حزب باشد باید گذرنامه خود را بگیرد و از ایران خارج شود. کاندیدای دبیرکلی حزب رستاخیز سه نفر بودند. دکتر نهاوندی، دکتر باهری و امیرعباس هویدا. شاه هویدا را در رأس حزب قرار داد.

سیاست خارجی ایران در دوران هویدا

محمدرضا پهلوی از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ درصدد برآمد سیاست خارجی و داخلی را تحت قبضه‌ی خود قرار دهد و تدریجا برای خود حکومت مطلقه فراهم سازد. تا زمانی که سپهبد زاهدی مصدر کار بود، در این قسمت هیچگونه توفیقی بدست

نیاورد و همچنان یک پادشاه تشریفاتی بود. در حکومت زاهدی سوءاستفاده و غارت بیت‌المال ابعاد وسیعی پیدا کرد و دولت وی متهم به سوءاستفاده و تاراج مالیه کشور گردید. شاه در این اندیشه رفت که با دولت امریکا در این زمینه مذاکراتی انجام دهد. از اینرو به امریکا عزیمت نمود و پس از مذاکرات با مقامات امریکائی نظر آنها را نسبت به برکناری زاهدی اخذ نمود. و سرانجام زاهدی برکنار و علاء جانشین او شد و قریب دو سال در رأس دولت قرار داشت. در فروردین ۱۳۳۶ دکتر منوچهر اقبال به نخست‌وزیری منصوب گردید. دکتر اقبال در نخستین روزهای نخست‌وزیری خود رسما اعلام نمود سیاست خارجی مملکت تحت هدایت مدبرانه شاهنشاه روشن است. این سیاست مال اعلیحضرت همایونی می‌باشد و مال دولت نیست. بدین ترتیب شاه سیاست خارجی کشور را برعهده گرفت و وزارت امور خارجه در حقیقت منشی شاه در وزارت امور خارجه شدند. دکتر علیقلی اردلان و علی‌اصغر حکمت دو وزیر با سابقه که در کابینه اقبال به وزارت امور خارجه منصوب شدند در مسائل سیاست خارجی مداخله می‌نمودند و آنچه به مصلحت کشور بود انجام می‌داند ازینرو محمد رضا پهلوی سخت ناراحت می‌شد و لذا از علاء خواست وزیر خارجه‌ای را معرفی کند که فقط منشی شاه در سیاست خارجی باشد ازینرو غلام عباس آرام سفیر کبیر جدید ایران در ژاپن به تهران احضار و به وزارت امور خارجه منصوب گردید و بهترین کسی بود که اوامر شاه را در سیاست خارجی بدون چون و چرا اجرا می‌کرد و این رویه همچنان تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت و طبعا نخست‌وزیران بعدی نیز هیچگونه دخالتی در سیاست خارجی نداشتند.

استقلال بحرین

یکی از اقداماتیکه در دوران نخست‌وزیری هویدا به وقوع پیوست و درجات خشم عمومی را فراهم نمود صرفنظر کردن از حاکمیت ایران بر بحرین بود. هنگامی که این مسئله در مجلس شورای ملی مطرح گردید نمایندگان فراکسیون پان ایرانیست که یکی از مرام آنها الحاق بحرین به خاک ایران بود نطق‌های هیجان‌انگیز و تکان دهنده‌ای ایراد کردند و با شدت با تصمیم دولت مخالفت نمودند نگاهی به سابقه بحرین در سال ۱۷۸۳ میلادی که ایران گرفتار جنگ‌های داخلی بود و زدوخوردهای خونین جانشینان کریم خان زند بود اعراب قبیله عقوب مقیم شبه جزیره عربستان، بحرین را تصرف کردند و یکی از شیوخ خود را به حکمرانی این مجمع‌الجزایر منصوب نمودند. هنگامیکه آقا محمد خان قاجار توانست بنیاد سلطنت و اقتدارش را تحکیم نماید شیخ نصرخان آل مذکور از روءسای عشایر طرفدار ایران را به حکومت بحرین منصوب کرد. آقا محمدخان چند ماه قبل از اینکه به قتل برسد در اوایل ۱۷۹۷ م. به شیخ نصرخان دستور داد امنیت خلیج فارس را تأمین نموده و سلطان مسقط را که به خاک ایران دست‌اندازی می‌کرد گوشمالی بدهد. اما قتل ناگهانی پادشاه قاجار این نقشه را بر هم زد و سلطان مسقط همچنان یکه‌تاز خلیج فارس باقی ماند. دولت ایران که در اوایل قرن نوزدهم گرفتار جنگ با روسیه بود نتوانست اقدامی برای استقرار حاکمیت خود بر خلیج فارس بنماید و بخصوص بعلت فقدان نیروی دریائی قادر به حفظ حقوق خود نبود. در اوایل ۱۸۱۹ ناخدا بورس فرمانده ناوگان انگلیس در خلیج فارس قراردادی با حسنعلی میرزا فرمانفرما والی فارس امضاء کرد که تا وقتی که دولت ایران وسیله حفظ امنیت خلیج فارس را ندارد این امر بر عهده دولت انگلیس واگذار میشود. به این ترتیب ایران یکی از حقوق مسلم خود را به انگلیس‌ها واگذار کرد. بدنبال امضای این قرارداد ناوگانی مرکب از شش کشتی جنگی و سه هزار ملوان از بمبئی عازم خلیج فارس شدند. فرمانده ناوگان مزبور ژنرال سر ویلیام گرانت کابر بود که ابتدا رأس‌الخیمه را با نیروی توپخانه خود فتح کرد و سپس بقیه شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس را بدون برخورد یا مقاومت جّدی یکی بعد از دیگری تصرف نمود. پس از خاتمه عملیات نظامی فرمانده انگلیسی با یکایک شیوخ وارد مذاکره شد و در فاصله ششم تا یازدهم ژانویه ۱۸۲۰ قراردادهائی با آنان در منطقه‌ای که به ساحل مضالح مشهور است منعقد کرد که بموجب آن شیوخ یازده‌گانه متعهد شدند دست از جنگ و ستیز با یکدیگر و راهزنی دریائی بردارند. شیخ بحرین نیز در امضای این قرارداد شرکت نمود و این امر مقدمه تحت‌الحمایگی انگلستان در منطقه مزبور شد. وقتی در اوت

۱۸۵۱ انگلیس‌ها فن بازرسی کشتی‌های ایرانی را به منظور جلوگیری از حمل برده بدست آوردند نفوذشان در خلیج فارس افزایش یافت و ناوگانی بطور دائمی در بحرین مستقر نمودند. در ۳۱ مه ۱۸۶۱ قراردادی بین شیخ محمد بن خلیفه شیخ عربی و فلیکس جونز نماینده سیاسی انگلستان منعقد شد که بموجب آن مجمع‌الجزایر بحرین رسما تحت‌الحمایه انگلستان گردید.

دولت ایران پس از اطلاع از این قرارداد طی یادداشت‌های سیاسی متعددی نسبت به این عمل اعتراض کرد. لرد کلارندون وزیر خارجه انگلیس طی پاسخی در ۱۹ آوریل ۱۸۶۹، وجود دزدان دریائی را بهانه قرار داد و متذکر شد غرض از انجام این اقدامات برقراری نظم و امنیت در خلیج فارس می‌باشد و بدیهی است اگر دولت ایران خود این اقدامات را بر عهده بگیرد دولت انگلیس از چنین تکلیف سنگین و پرخرجی خلاص خواهد شد. در هر حال در مواردی که از شیخ بحرین حرکتی سر نزند که ملتزم اقداماتی از جانب دولت انگلستان باشد قبلا ایران را در جریان خواهد گذاشت.

این پاسخ دولت ایران را قانع نکرد و همچنان به اعتراضات خود ادامه داد و همواره ادعای مالکیت بحرین را می‌نمود. انگلیس‌ها نیز به این اعتراضات ترتیب اثر نداده و بر سلطه خود بر مجمع‌الجزایر ادامه دادند، ضمنا پنج کنسولگری در منطقه کویت، بحرین، بوشهر و بندر عباس دائر کردند که تحت نظر نماینده سیاسی انگلستان مقیم بوشهر انجام وظیفه می‌نمودند و مراقب منافع سیاسی و اقتصادی آن کشور بودند.

این وضع تا روی کار آمدن رضاشاه همچنان ادامه داشت. رضاشاه پس از اشتغال خوزستان و خاتمه دادن به کار شیخ خزعل مجددا دعاوی ایران بر بحرین را عنوان کرد. دولت ایران طی یک سلسله یادداشت که از ۲۲ نوامبر ۱۹۲۷ ببعد به دولت انگلستان ارسال داشت مسئله را مطرح ساخت. دولت بریتانیا در پاسخی که هرگز متن آن منتشر نشد، چند مطلب زیر را عنوان کرد: بازپرداخت قروضی که به ایران داده بود، آزاد کردن شیخ محمره که در تهران زندانی بود رسیدگی متقابل به دعاوی طرفین نسبت به مجمع‌الجزایر بحرین، اجازه عبور هواپیماهای مسافربری انگلیس از فراز خاك ایران، ترتیب موقت درباره حقوق اتباع انگلیس مقیم ایران پس از پایان مهلت ۱۰ مه ۱۹۲۸(۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷) که برای الغاء کاپیتولاسیون تعیین شده بود. و بالاخره شناسائی عراق که تحت‌الحمایه انگلیس بود و دولت ایران با قسمتی از این تقاضاها موافقت کرد ولی در مورد بحرین توافقی بعمل نیامد.

پس از پایان جنگ دوم ایران یکبار دیگر ادعاهای خود را بر بحرین تکرار کرد. وقتی هئیت وزیران در ۲۱ آبان ماه ۱۳۳۶ لایحه تقسیمات کشوری را به مجلس تقدیم کرد که بحرین را استان چهاردهم ایران می‌شناخت. این اقدام نه تنها مورد اعتراض انگلستان شد بلکه توجه کشورهای عربی را هم به مجمع‌الجزایر بحرین جلب کرد. بلافاصله دولت سوریه اقدام ایران را محکوم کرد و بحرین را بخشی از سرزمین‌های متعلق به ملت عرب شناخت. این نظریه‌ای بود که در سال ۱۳۳۳ به تصویب شورای اتحادیه عرب رسیده بود.

وزیر امور خارجه ایران در پاسخ اظهار داشت «ایران هر اقدامی را که برای تثبیت حاکمیت بر بحرین لازم بداند خواهد کرد» شاه کوشید در برابر مخالفت شدید سوریه و مصر با حاکمیت ایران بر بحرین سایر رهبران محافظه کار عرب را بسوی خود جلب نماید. بدین نظر ملک سعود پادشاه عربستان را به ایران دعوت کرد. در بازدیدی که در ۱۳۳۶ از وی بعمل آورد کوشید در برابر گروه کشورهای تندرو عرب گروهی از کشورهای (میانه رو) خاورمیانه بوجود آورد اما تلاش‌های او با شکست روبرو شد زیرا هر چند پادشاه سعودی در جبهه مخالف مصر و سوریه قرار گرفت ولی حاضر نبود در یک دسته‌بندی علیه این دو کشور شرکت نماید. با نزدیک شدن تاریخ خروج انگلیس‌ها از خلیج فارس و نواحی شرقی سوئز (دسامبر ۱۹۷۱) دولت ایران به فعالیت‌های خود برای جلب حمایت کشورهای محافظه کار عرب افزود. سفر شاه در آبان ماه ۱۳۴۷ به عربستان سعودی و کویت او را قانع کرده بود که چنانچه ایران از ادعایش بر بحرین چشم بپوشد از یک سو میتواند در ازاء آن، این دو کشور را به جانب خود بکشاند و از سوی دیگر وسیله‌ای به بهانه چانه زدن با انگلستان بر سر سه جزیره کوچک واقع در دهانه خلیج فارس در دست داشته باشد.

دولت ایران شناسائی کنفدراسیون شیخ‌نشین‌های سواحل متصالح (امارات متحده عربی) را منوط به حل مسئله بحرین و سایر جزایر مورد اختلاف در آن منطقه کرد. در آستانه تشکیل کنفرانسی بمنظور مطالعه در کنفدراسیون مرکب از هفت شیخ‌نشین سواحل متصالح و قطر و بحرین وزارت امور خارجه ایران در ۱۷ تیر ماه ۱۳۴۷ مخالفت جدی خود را با آن ابراز نموده طی اعلامیه‌ای اعلام داشت «دولت ایران همیشه با هرگونه امپریالیسم شبه امپریالیسم و مظاهر آن مخالفت ورزیده است، لذا تأسیس باصطلاح کنفدراسیون شیخ‌نشین‌های خلیج فارس که شامل مجمع‌الجزایر بحرین نیز میشود به هیچوجه مورد قبول دولت ایران نیست» در همان حال اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه در مصاحبه‌ای با یک روزنامه‌نگار اتریشی گفت «مخالفت ایران با اتحادیه مزبور نه تنها به علت ادعائی که بر بحرین دارد نیست بلکه مربوط به چند جزیره در خلیج فارس هم میشود» اگر چه نام جزایر مزبور ذکر نشده بود ولی منظور جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی بود که راس‌الخیمه و شارجه نیز ادعای مالکیت آنها را داشتند و این ادعا مورد قبول انگلستان بود.

با توجه به مراتب فوق شاه بمنظور جلب دوستی کشورهای محافظه کار عرب و ضمنا برای اینکه بتواند بر سر جزایر مزبور با انگلستان معامله کند یکباره و بطور ناگهانی تصمیم خود را مبنی بر چشم‌پوشی از ادعاهای دیرینه ایران به بحرین اعلام نمود، در کنفرانس مطبوعاتی که در ۴ ژانویه ۱۹۶۹(۱۴ دی ۱۳۴۷) در دهلی نو تشکیل شد. شاه اظهار داشت «اگر اهالی بحرین نمیخواهند به کشور من ملحق شوند ایران ادعاهای ارضی خود را در مورد مجمع‌الجزایر بحرین پس می‌گیرد و خواسته اهالی بحرین را اگر از نظر بین‌المللی مورد قبول قبول بگیرد می‌پذیرد» اما ضمنا اصرار می‌ورزید «اگر انگلیس‌ها خودسرانه به بحرین استقلال بدهند ایران زیر بار نخواهد رفت و اگر بحرین به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شود ایران این سازمان بین‌المللی را ترک خواهد نمود»

پس از اظهارات فوق دولت ایران در ۸ مارس ۱۹۷۰(۱۸ اسفند ۱۳۴۸) از دبیر کل سازمان ملل متحد تقاضای میانجیگری کرد و تصریح نمود که هر نظری را که دبیر کل ابراز کند خواهد پذیرفت، مشروط بر اینکه به تصویب شورای امنیت برسد. در ۱۱ مه ۱۹۷۰(۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹) شورای امنیت گزارش هئیتی را که به ریاست ویتوریو گوئی چاردی نماینده دبیر کل از ۲۹ مارس تا ۸ آوریل به بحرین سفر کرده بود تصویب کرد. گزارش مزبور اعلام داشت «اکثریت قاطع اهالی بحرین خواستار شناسائی هویتشان به عنوان یک کشور مستقل و دارای حق حاکمیت می‌باشند که در برقراری مناسبات با سایر کشورها آزادی عمل داشته باشند» قطعنامه شورای امنیت به تصویب مجلس ایران رسید و مسأله بحرین بدین‌سان فیصله یافت.

هنوز استقلال بحرین اعلام نشده بود که منوچهر ظلّی معاون سیاسی وزارت امور خارجه در راس یک هیئت حسن نیت به آن کشور سفر کرد و برای نخستین بار در ۲۳ خرداد ۱۳۴۹ یک هئیت بحرینی از ایران بازدید نمود مقرات روادید بین دو کشور لغو شد و یک سال بعد ضمن دیداری که زاهدی وزیر امور خارجه از بحرین کرد قرارداد مربوط به تبین حدود و فلات قاره بین دو کشور امضاء شد و وقتی استقلال بحرین در ۲۳ مرداد ۱۳۵۰ اعلام گردید، ایران نخستین کشوری بود که یک ساعت پس از اعلام استقلال آن کشور را به رسمیت شناخت.

تصرف جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک:

دولت ایران بدنبال واگذاری بحرین و صرفنظر کردن از حاکمیت خود در آن جزیره نفت‌خیر درصدد برآمد به نحوی از انحاء حیثیت از دست رفته خود را جبران کند. از این رو نیروی دریائی ایران یک مرتبه جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک را که از قدیم‌الایام متعلّق به ایران بود تصرف کردند و با سر و صدا آن را یک پیروزی بزرگ جنگی قلمداد نمودند. بهنگام ورود به این جزایر توپخانه دریائی ایران هم به کار افتاد و چند نفری از مردم فلک زده آنجا به هلاکت رسیدند. جزیره ابوموسی در وسط خلیج فارس قرار داشته و نزدیک به بندرلنگه می‌باشد و از نظر تشکیلاتی جزئی از جزیره کیش محسوب می‌شود. سکنه آن قریب پانصد نفر می‌باشند. جزیره تنب بزرگ که تنب مار هم میگویند جمعیّتی در حدود دویست نفر دارد که غالبا با شیخ‌نشین شارجه در

ارتباط هستند. جزیره تنب کوچک بلاسکنه می‌باشد.
سابقا جزایر مزبور که جزء خاک ایران محسوب می‌شد عملا در تصرف دولت انگلستان بود و فانوس‌های دریائی دولت انگلستان در آنجا نصب شده بود. بعد از جنگ بین‌الملل دوم که قدرت انگلیس‌ها به عللی در خلیج فارس کاهش یافت مراقبت از سه جزیره مزبور را به شیخ‌نشین شارجه واگذار کردند و ساکنین جزیره ابوموسی و تنب بزرگ تابعیت آنجا را داشته از طریق راه آبی با شیخ‌نشین مزبور در تماس بودند. بعد از صرفنظر کردن دولت ایران از حاکمیت بحرین مذاکراتی پیرامون بازگشت سه جزیره مورد بحث بین ایران و انگلستان آغاز شد و با پادرمیانی دولت آمریکا قرار شد سه جزیره مزبور از طرف دولت ایران تصرف شود ولی شیخ‌نشین‌های امارات متحده عربی در مقام اعتراض برآمده و مدعی مالکیت دولت شارجه شدند، سرانجام بابت مالکیت یا تصرف غیرقانونی شیخ‌نشین شارجه دولت ایران مبلغ قابل ملاحظه‌ای به شیخ پرداخت نمود و پس از شیخ‌نشین شارجه، شیخ عجمان نیز ولیعهد خود را به تهران فرستاد و تقاضای بازنشست نمود و مبلغی نیز به او پرداخت شد.
لغو قرارداد کنسرسیوم و پیروزیهای اوپک
تا سال ۱۹۷۰ که ده سال از عمر سازمان کشورهای صادرکننده نفت می‌گذشت، اوپک همچنان در موضوع تدافعی قرار داشت و بالاترین قیمت نفت که از طرف کمپانی‌های خریدار تعیین می‌شد یک دلار و هشتاد سنت بود.
اوپک در بیست و یکمین اجلاس خود که از ۹ الی ۱۲ دسامبر ۱۹۷۰(۱۸ الی ۲۱ آذر ۱۳۴۹) در کاراکاس پایتخت ونزوئلا تشکیل شد برای نخستین بار موضع سرسختانه‌ای در برابر شرکتهای نفتی در پیش گرفت. در قطعنامه ۱۲۰ اوپک که در کنفرانس کاراکاس به تصویب رسید تصریح شد که هیئت‌های نمایندگی شرکت کننده در کنفرانس با استماع گزارش‌های دبیرخانه پیرامون ضرورت حذف فوری نابرابری ها و افزایش قیمت‌های اعلان شده یا قیمت‌های کنونی مبنای مالیات در کشورهای عضو و با درنظر گرفتن بهبود کلی با شرایط اقتصادی و وضع آتی بازارهای نفت و همچنین در میزان رقابت آن با سایر منابع انرژی تدابیری اتخاذ گردید.
اقدامات چشمگیر اوپک در مدت کوتاهی به نتیجه رسید و درآمد کشورهای صادرکننده نفت در سال ۱۹۷۴ به حدود چهار برابر ۱۹۷۳ افزایش یافت. قیمت نفت متوسط ایران که قبل از اولین افزایش بهار در اکتبر ۱۳۷۳ کمتر از بشکه‌ای سه دلار بود بعد از اولین افزایش بهای نفت به ۴/ ۹۹ دلار و پس از دومین افزایش به ۲۲/ ۶۳ دلار رسید. در سال ۱۹۷۳ متوسط تولید نفت ایران روزانه بیش از پنج میلیون و سیصد هزار بشکه بود که چهار میلیون و هفتصد بشکه آن صادر میشد. صادرات نفت ایران در سال ۱۹۷۴ از روزانه پنج میلیون بشکه تجاوز کرد و درآمد سالانه نفت که در سال ۱۹۷۳ پنج میلیون دلار بود به قریب بیست میلیارد دلار رسید.
این درآمد سرشار که می‌بایستی در داخل کشور به مصرف‌های ضروری و آبادانی و توسعه راهها برسد به ولخرجی‌های شاه تبدیل شد. دکتر ابراهیم سنجر در کتاب نفوذ امریکا در ایران کمک‌های بلاعوض یا وام‌های اعطائی ایران را به سایر کشورها چنین نوشته است «ایتالیا مبلغ سه میلیارد دلار به صورت وام. فرانسه دو میلیارد دلار برای راکتور اتمی. انگلستان یک میلیارد و دویست میلیون دلار جهت شرکت‌های صنعتی. افغانستان دو میلیارد دلار بمنظور کمک‌های عمومی. مصر یک میلیارد دلار برای نوسازی کانال سوئز. پاکستان ۲۵۰ میلیون دلار برای کمک‌های عمومی. هندوستان ۲۵۰ میلیون دلار برای استخراج و صدور سنگ آهن. بنگلادش صد میلیون دلار برای کمک‌های عمومی. سوریه ۳۵۰ میلیون به منظور کمک‌های عمومی. بانک جهانی یک میلیارد دلار جهت کمک‌های توسعه‌ای. جمع این مبالغ بالغ بر دوازده میلیارد دلار می‌شود و بدین ترتیب سرمایه‌ای که از مازاد دلارهای بدست آمده بود بجای اینکه در مملکت ایران جهت پیشرفت جامعه بکار گرفته شود به نفع کشورهای سرمایه‌داری از دست ملت ایران خارج گردید. غیر از اعطای وام و کمک‌های بلاعوض مقادیر قابل معتنابهی نیز از خزانه دولت صرف خرید سهام کارخانجات گردید. این تندرویها و این گشادبازیها بی‌جهت در ۱۳۵۶ اثرات خود را در کشور نشان داد بطوریکه جانشین هویدا ناچار بخش عظیمی از بودجه کشور را حذف کرد.

خریدهای سرسام‌آور اسلحه

خروج انگلستان از خلیج فارس در آذر ماه ۱۳۵۰ و انعقاد عهدنامه دوستی عراق و شوروی در فرودین ماه ۱۳۵۱ به خرید اسلحه‌های امریکائی سرعتی بیشتر بخشید. دکتر امیر اصلان افشار سفیر کبیر ایران در واشنگتن در برابر پرسش خبرنگاران که ایران این همه اسلحه را به چه علت می‌خرد؟ پاسخ داد «سلاح‌هائی که ایران از امریکا میخرد بیش از آنچه شوروی به عراق می‌دهد نیست» مسابقه تسلیحاتی بین ایران و عراق باعث شد که ایران در سالهای بعد به میزان سرسام‌آوری به خرید اسلحه در ازاء نفت از امریکا پردازد و بیش از پیش به واشنگتن وابستگی پیدا کند.

اعلام دکترین نیکسون در ژوئیه ۱۹۶۹ باعث شد که ایران مسؤولیت بیشتری در منطقه خلیج فارس دارا شود و لذا به خرید اسلحه خود از امریکا بیفزاید. پرزیدنت نیکسون در ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۹ در سر راه سفرش به فیلپین در جزیره ترام در برابر سران نظامی و روزنامه‌نگاران امریکائی عقایدش را درباره اوضاع جهانی و سیاست آینده ایالات متحده تشریح کرد و گفت گمان میکنم که وقت آن رسیده باشد که ایالات متحده در زمینه مناسباتش با کشورهای آسیائی به دو نکته تکیه کند. اولا ما به تمام تعهدات قراردادی خود احترام می‌گذاریم. ثانیا تا جایی که مربوط به مسائل امنیت داخلی و مسائل دفاع نظامی باشد صرفنظر از تهدید از جانب یک دولت بزرگ که مسلما منجر به توسل به سلاح اتمی خواهد شد. دولت امریکا ملل آسیائی را تشویق می‌کند که مسائل امنیت داخلی و دفاعی را بین خودشان حل و فصل کنند و انتظار دارد خودشان مسؤولیت را بر عهده بگیرند، این اظهارنظر به دکترین نیکسون مشهور شد. دکترین نیکسون نوعی تشویق رژیم‌های وابسته به امریکا از قبیل کره جنوبی و ویتنام جنوبی و فیلیپین و ایران برای مسلح شدن بیشتر بشمار می‌رفت. نیکسون و وزیر امور خارجه‌اش هنری کیسینجر، هر دو به سنت قرن نوزدهم فروش اسلحه را دنباله دیپلوماسی تلقی می‌کردند و در این راه از توسل به هیچ وسیله‌ای ابا نداشتند. احساس حقارت مکرّر امریکا در ویتنام و اقتصاد تضعیف شده‌اش در اثر این جنگ پایان‌ناپذیر گرایشهای دیپلوماتیک کوتاه مدت و تردیدآمیز ایجاد کرده بود و اسلحه در اقمار جهانی به وسیله‌ای برای حل و فصل اختلافات با تسکین احساسات مشتریان متحد تبدیل شده بود. کیسینجر و نیکسون این گرایش‌ها را تشویق می‌کردند و اتّخاذ سیاست (حل فوری) و (دیپلوماسی مسافرتی) کیسینجر نیز وسوسه استفاده از این رشوه دیپلوماتیک یعنی اسلحه را تشدید می‌کرد. کیسینجر می‌خواست اولا کمک تسلیحاتی را تبدیل به فروش اسلحه کند و بدین جهت است که دست شاه را در خرید هر مقدار اسلحه که می‌خواست باز گذاشت. ثانیا از این طریق پول‌های نفت را به امریکا برگرداند و اقتصاد کشورش را از این طریق بهبود بخشید. ثالثا فرضیه (جنگ برای امریکا اما به دست دیگران) را به مرحله اجرا درآورد، از جانب دیگر شاه هم وقت را تلف نکرد و به خرید اسلحه و تقویت بنیه نظامی ایران پرداخت. سفر پرزیدنت نیکسون به ایران در خرداد ۱۳۵۱ که بلافاصله پس از دیدار و مذاکره رهبران شوروی انجام گرفت نقطه عطفی در برنامه تسلیحاتی ایران به شمار می‌رفت زیرا تا آن زمان کمک‌های نظامی امریکا عموما بصورت کمک و وام بود که از آغاز آن در سال ۱۳۲۸ مجموعا به ۱/ ۸ میلیارد دلار بالغ میشد اما از این تاریخ وضع یکباره تغییر کرد و ظرف شش سال بعدی ایران در ازاء نفت ۱۴/ ۴ میلیارد دلار جنگ افزار از امریکا خرید. در تمام این مدت در حدود یازده هزار نفر از پرسنل نظامی ایران در امریکا دوره‌های آموزش گذرانده بودند که از این تاریخ تعدادشان چند برابر شد و ارتش ایران توانست پیشرفته‌ترین سلاح‌های غیرهسته‌ای را بدست آورد.

ریچارد نیکسون در روزهای ۹ و ۱۰ خرداد ۱۳۵۱ به تهران آمد. او ضمن اینکه شاه را مطمئن ساخت که هیچ توافقی بین دو ابر قدرت به ضرر ایران به عمل نیامده است به نگرانیهای شاه خاتمه داد. در اعلامیه مشترکی که در ۱۰ خرداد ۱۳۵۱ در تهران منتشر شد به کمک نظامی ایران برای تقویت بنیه نظامی ایران و ایفای نقشی که در خلیج فارس به آن واگذار شده بود اشاره می‌شد. رهبران دو کشور توافق کرده بودند که «امنیّت و ثبات خلیج فارس برای کشورهای ساحلی آن اهمیّت حیاتی دارد و مسؤولیت حفظ آن فقط به عهده آنان باشد» در همین حال سه بمب در تهران منفجر شد که حکایت از ناآرامی‌های زیر پرده می‌کرد. رونالد زیگلر

سخنگوی کاخ سفید این بمب‌گذاریها را به فعالیّت تروریستی گروهک نسبت داده و ادعا کرد هیچ دلیلی نیست که هدف آنها رئیس جمهوری امریکا بوده باشد. اما به این عقیده روزنامه نیوریورک تامیز «این اقدام را از جانب تروریست‌های شهری بوده که بشدت با سیاست خودکامگی شاه و دوستی او با اسرائیل و نیز سیاست وابستگی او به غرب مخالف‌اند».

نتیجه سفر نیکسون به ایران بازگذاشتن دست شاه در خرید دو نوع جنگ‌افزار غیرهسته‌ای بود. هنوز دو ماه از این سفر نگذشته بود که ایران سلاح‌هائی به مبلغ ۱/ ۲ میلیارد دلار به امریکا سفارش داد تا آن زمان این بزرگترین معامله‌ای بود که یک جا صورت گرفته بود و شامل ۱۷۵ فروند هواپیمای جت جنگده، پانصد هلیکوپتر و تعداد زیادی موشک‌های هوا به زمین می‌شد. طبق جدولی که وزارت دفاع امریکا منتشر کرده است مبلغ کل فروش جنگ‌افزارهای امریکائی در سالهای ۱۳۵۱–۵۶ به شرح زیر بود و مجموعا ۱۴/ ۴ میلیارد دلار بالغ میشده است.

(سال ۱۹۷۲، ۵۱۹/ ۱ میلیون دلار)

(سال ۱۹۷۳، ۲۱۵۷/ ۴ میلیون دلار)

(سال ۱۹۷۴، ۴۳۷۳/ ۲ میلیون دلار)

(سال ۱۹۷۵، ۳۰۲۱/ ۰ میلیون دلار)

(سال ۱۹۷۶، ۱۴۵۸/ ۷ میلیون دلار)

(سال ۱۹۷۷، ۴۲۱۳ میلیون دلار)

همه تجهیزات خریداری شده در این سالها در یک دور مبیّن تحویل داده نشده بلکه قرار بود بخشی از آنها در اوایل دهه ۱۹۸۰ به ایران برسد که در نتیجه انقلاب و سقوط رژیم پهلوی، امریکائیها از تحویل آنها خودداری کردند. در نتیجه سرازیر شدن سیل این جنگ‌افزار در تعداد نفرات و قدرت آتش و نوع صف آرائی و آرایش جنگی واحدهای نظامی ایران نیز تغییرات بزرگی صورت گرفت. تعداد نفرات ارتش از ۱۶۱/ ۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۹ به ۴۱۳۰۰۰ نفر در ۱۳۵۶ افزایش یافت که ۲۵۰۰۰۰ نفر آن در نیروی زمینی خدمت می‌کردند. اما افزایش جنگ‌افزارها شگفت‌انگیزتر از افزایش نفرات بود.

۱– در سال ۱۳۵۵ نیروی زمینی ایران در حدود ۳۰۰۰ تانک مدرن چیفتین و متوسط در اختیار داشت و گفته میشد با سفارش تانکهای اسکورپیون ویشر به انگلستان تعداد آنها تا اوایل ۱۹۸۰ به ۶۰۰۰ فروند خواهد رسید. همچنین بیش از ۹۰۰۰ موشک ضد تانک از نوع (تاو) دریافت کرد ضمنا بطور متوسط یک واحد هوانیروز و یک نیروی ضدشورش پرداخت که انتظار می‌رفت تا ۱۳۵۷ یک پرسنل ۱۴۰۰۰ نفری و بیش از ۸۹۰ هلیکوپتر مدرن در اختیار داشته باشد. تخمین زده میشد که در این تاریخ تعداد کل سربازان و میزان اسلحه، مهمات نیروی زمینی ایران به دو برابر نیروی زمینی انگلستان خواهد رسید.

۲– نیروی دریائی بزرگترین ناوگان هوور گرافت جهان را تأسیس کرد. و علاوه بر سه ناوشکن ساخت انگلستان که در اختیار داشت سه ناوشکن اسپروئنس ساخت امریکا سفارش داد که قرار بود در اقیانوس هند مستقر شوند و نیز سه زیردریائی از نوع (تنگ) برای استفاده در بحر عمان و اقیانوس هند سفارش داد چون شاه اعلام داشته بود «دیگر حریم امنیت ما خلیج فارس بلکه اقیانوس هند است)

۳– بزرگترین خریدها به نیروی هوائی اختصاص داشت که هزینه آن تا پایان ۱۳۵۵ به ۱۱/ ۸ میلیارد دلار بالغ گردید. ایران ۲۹۰ بمب‌افکن شکاری فانتوم، ۲۳ فروند هواپیمای اف ۵، هشتاد فروند هواپیماهای اف ۱۴ و ۱۴۰ فروند هواپیمای اف ۱۶ سفارش داد که همه آنها می‌بایست تا پایان سال ۱۳۵۷ تحویل داده شوند. در آن زمان نیروی هوائی ایران از لحاظ تعداد هواپیماهای جدید چهارمین قدرت هوائی جهانی و از لحاظ تسلیحات و تجهیزات دست کم به سومین قدرت پیشرفته جهانی تبدیل می‌شد.

همزمان با سرازیر شدن سیل اسلحه و مهمات امریکائی به ایران تعداد پرسنل نظامی و فنّی امریکا نیز افزایش یافت و تا سال ۱۳۵۷ به

اضافه خانواده‌شان بالغ بر ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر گردید این گروه انبوه به هیچ وجه با جامعه ایرانی که از آن خوشش نمی‌آمد حشر و نشر نداشت و بطور مجزا زندگی می کرد.

پی‌آمد تقویت بنیه نظامی ایران از نظر سیاست خارجی چند اقدام آشکار و پنهانی در کشورهای دیگر بود، کمک به کردهای عراقی علیه رژیم بعث عراق. لشکرکشی به عمان برای سرکوبی شورشیان ظفار، ارسال اسلحه به ویتنام جنوبی و سومالی و اردن و مراکش و یمن شمالی به توصیه امریکا به همان نسبت که ارتش ایران بظاهر نیرومندتر شد وسوسه شاه در دخالت امور دیگران افزایش می‌یافت. در این سالها جم مبادلات بازرگانی بین ایران و امریکا به پنج میلیارد دلار در سال بالغ می‌شد و شرکت‌های امریکائی سود سرشاری از فروش کالاهای خود در بازار ایران بردند. ایران نه تنها مقادیر معتنابهی کالا از امریکا وارد می کرد بلکه سرمایه‌گذاریهای خصوصی امریکا را در صنایع خصوصی تشویق می کرد.

اما این اصل که ایران یکی از ستون‌های اصلی دفاع غرب در خاورمیانه می‌باشد از طرف مقامات امریکائی پذیرفته شده بود بطوریکه وقتی جیمی کارتر در دی ماه ۱۳۵۵ زمام امور واشنگتن را در دست گرفت به رغم مخالفتی که با تحویل این همه جنگ افزار به ایران داشت نتوانست در برابر سیاستی که از قبل تعیین شده بود مقاومت جدی نماید. قراردادهای تحویل اسلحه به ایران تا سال ۱۳۶۰ بسته شده بود و اگر کارتر می‌خواست تغییرات اساسی در این سیاست بدهد می‌بایست آن را برای دومین دور ریاست جمهوری خود در نظر بگیرد امّا تردیدی نیست که یکی از پی‌آمدهای مهم سیاست حقوق بشر کارتر برکنار شدن هویدا از مقام نخست‌وزیری در مرداد ماه ۱۳۵۶ و اعلام سیاست فضای باز سیاسی از طرف شاه بود که بجای اینکه به نفع او تمام شود سرپوش دیگ بخار را که بشدت متراکم شده بود ناگهان به هوا پرتاب کرد و انفجاری تولید شد که به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ انجامید.

امیرعباس هویدا روز اول بهمن ماه ۱۳۴۳ پس از ترور حسنعلی منصور از طرف شاه به سرپرستی هیئت وزیران تعیین شد و روز ششم بهمن ماه با درگذشت منصور فرمان رئیس‌الوزرائی او صادر گردید و سرانجام پس از ۱۲ سال و ۶ ماه و ۱۲ روز به فشار کارتر و خواسته محمدرضا پهلوی از نخست‌وزیری استعفا داد و در همان روز به وزارت دربار منصوب گردید.

فشار امریکا به ایران به منظور اعمال حقوق بشر و دادن آزادی‌های سیاسی به مردم ایران و باصطلاح ایجاد فضای باز سیاسی مقدمه‌ای برای تغییر دولت شد. در اواخر سال ۱۳۵۵ ضمن مذاکراتی که با مقامات امریکائی صورت گرفت قرار شد هویدا برای انجام یک سلسله اقدامات ضروری در سطح مملکت جای خود را به یکی از افراد وابسته به سیاست امریکا تفویض کند و در آن ایام نام دو نفر بیشتر برده میشد. جمشید آموزگار و هوشنگ انصاری. محافل نزدیک به سیاست امریکا در ایران شانس هوشنگ انصاری را بیشتر می‌دانستند. وقتی بهار سال ۱۳۵۶ پایان یافت هویدا به اتفاق عده‌ای از نزدیکان خود برای یک مرخصی یک ماهه به سویس رفت. همین که پای خود را از ایران بیرون گذاشت روزنامه‌ها زمزمه تغییرات دولت را مطرح کردند و چندین شبنامه و اعلامیه علیه او با اطلاعاتی که ساواک در اختیار آنها گذاشته بود در بین مردم پخش شد و با این ترتیب شاه زمینه را برای تغییر دولت فراهم ساخت!!

هویدا از مسافرت بازگشت و پس از چند روز با اعلامیه‌ای که انتشار داد و اراده شاه را در انتصاب او به وزارت دربار عنوان نمود و بدین ترتیب از نخست‌وزیری کنار رفت و جمشید آموزگار جانشین او شد.

هویدا در تمام مدت زمامداری آموزگار وزیر دربار بود و در تمام کارهای دولت دخالت کامل داشت حتی اکثر وزیران کابینه را او از طریق شاه به آموزگار تحمیل کرد.

با استعفای جمشید آموزگار از نخست‌وزیری در روز پنجم شهریور ماه ۱۳۵۷ فرمان نخست‌وزیری مهندس جعفر شریف امامی با اختیارات کامل صادر گردید. از همان نخستین روزهای اشتغال شریف امامی بازداشت عده زیادی از دولتمردان را که در گذشته مقامات مهم مملکت را در اختیار داشتند ورد زبان‌ها شد، در رأس این عده نام امیرعباس هویدا برده می‌شد. روز بیستم شهریور ماه

۱۳۵۷ سه تن از وزیران کابینه هویـدا که عبارت بودند از فریدون مهدوی، شـجاع‌الدین شیخ‌الاسـلام‌زاده و منصور روحانی و عده‌ای دیگر از دولتمردان و بازرگانان طبق ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت شدند.

امیرعبـاس هویـدا در نخستین روزهـای مهر مـاه از وزارت دربـار برکنـار شـد و جـای خود را به دکتر علیقلی اردلاـن داد و در انتظار حوادث نشست. روز ۱۴ مهر ماه شریف امامی از کار کناره‌گیری کرد و شاه یک دولت نظامی روی کار آورد.

ارتشـبد ازهاری نخست‌وزیر نظامی روز پانزدهم آبان ماه عـده‌ای از بلنـد پایگان و مقامات عالیرتبه دولت را طبق ماده پنـج حکومت نظامی بازداشت نمود که عبارت بودند از:

۱- ارتشـبد نعمت نصـیری، دکتر منوچهر آزمون، دکتر عبـدالعظیم ولیان، دکتر ایرج وحیـدی، دکتر منوچهر تسـلیمی، دکتر داریوش همایون، سپهبد جعفر قلی صـدری، مهنـدس رضا صدقیانی، دکتر غلامرضا نیک‌پی، جمشـید بزرگمهر، سپهبد علی محمد خادمی، رضا شیخ بهایی و حسین فولادی و حسن رسولی.

روز بعد از دستگیری دولتمردان امیرعباس هویدا نیز بازداشت گردید

دکتر عباس میلانی در کتاب معمای هویدا درباره بازداشت او چنین می‌نویسد:

... در هر حال، شایعه بازداشت هویـدا، که با آغاز نخست‌وزیری شـریف امامی رواج پیـدا کرده بود، هر روز داغ‌تر می‌شـد. حقیقت این بود که چند روزی پس از انتصابش به مقام نخست‌وزیری، شریف امامی در جلسه‌ای که شاه و ملکه نیز در آن حضور داشتند به تصـریح گفته بود که: «برای نجات مملکت به تصمیمات قاطع نیازمندیم.» در آن جلسه، همه می‌دانستند و می‌پذیرفتند که فساد مالی یکی از شکایات اصلی و از علل عمده نارضایتی مردم است. سوای شاه و ملکه و شریف امامی، شرکت‌کنندگان دیگر جلسه عبارت بودند از منوچهر آزمون، هوشـنگ نهاوندی، محمد باهری، ارتشـبد اویسـی، سپهبد صمدیانپور، منوچهر گنجی، رضا قطبی و سپهبد ناصـر مقـدم. در آن میان چنـد نفر، از جمله آزمون و نهاوندی و باهری، تاکید داشـتند که، «باید همه‌ی کسانی را که در فساد نقش مهمی داشـتند به شـدت مجازات کرد.» گرچه نام هویـدا هرگز به زبان نیامـد، اما انگار بر همه روشن بود که مراد از این حکم کلی هویـدا است. در عین حـال این نکته را نیز بایـد درنظر داشت در آن روزهـا، بسیاری از مشاوران شاه از وضع واقعی مملکت بی‌خبر بودنـد و چه بسـا در عوالم خیـالی خود سیر می‌کردنـد. مصـداق این نوع خیال‌پردازی‌های خام و بی‌اساس را می‌توان از پیشـنهادات آزمون سـراغ کرد. می‌گفت: «مردم انقلاـب می‌خواهنـد... شاهنشـاه هم بایـد خود رهبری این انقلاب را در دست گیرنـد.» می‌گفت بایـد دادگاههای صـحرائی تشـکیل داد و «منادیان فساد را به شدت، و به طور علنی، در ملاء عام مجازات کرد.» مذاکرات این گروه آن شب بجائی نرسید. جلسه با این عبارت شاه به پایان رسید که، «در این مورد فکر خواهیم کرد.»

البته اگر روایت خود هویـدا را از چنـد و چون بازداشـتش بپـذیریم، آنگـاه بایـد بیفزائیم که سوای کسانی که در این جلسه شـرکت داشـتند، کسان دیگر نیز در پی بازداشت هویـدا بودنـد. به گفته هویـدا، بیش از هر کس اردشـیر زاهدی و طرفدارانش در این زمینه فعالیت می‌کردند. می‌خواسـتند از هویدا به عنوان قربانی اسـتفاده کنند. او را مقصر اصلی بدانند و کاسه کوزها را سرش بشکنند و با مجازاتش خشم مردم را فرو بنشاننـد. سوای هویـدا، کسان دیگری هم هسـتند که معتقدنـد زاهدی نقش مهم و مؤثری در بازداشـت هویـدا بـازی کرد. برای نمونه، شـاهین آقایان، که خود از دوسـتان نزدیک هویـدا بود، می‌گفت، وقتی در آسـتانه انقلاب ایران را با هواپیمـا ترک می‌کرد، بر حسب تصـادف، اردشـیر زاهـدی در صـندلی کنار او نشسته بود. آقایان مـدعی است که زاهـدی آن روز خوشـحالی می‌نمود. می‌گفت: «بالاخره اعلیحضـرت را متقاعـد کردم که این هویدای مادرسگ را بازداشت کند.» زاهدی منکر این نیست که در آن پرواز بود. در عین حال می‌گفت در طول سـفر، با آقایان صحبت کرد ولی زاهدی می‌گفت: «حرفی که در هواپیما زدم این بود که اعلیحضـرت بایـد مادر قحبه‌هائی مثل آقایان را کنار دیوار ردیف کنند و مملکت را از شـر وجودشان خلاص کند.» به علاـوه تاکیـد می‌کرد که، «من برای مادر امیر احترام زیادی قایل بودم. حتی یکبار برای دیـدار به منزلش رفتم. ممکن نیست به او

فحش داده باشم.» معلوم نیست کدامیک از این دو روایت به حقیقت نزدیکترند.

شاه تا مدتی در مقابل تلاش‌هائی که برای بازداشت هویدا صورت می‌گرفت مقاومت کرد. دست کم به دو نفر مختلف گفته بود بازداشت هویدا در حکم محاکمه رژیم پهلوی است. حتی در روز پیش از بازداشت هویدا شاه به سفیر انگلستان در ایران اطمینان خاطر داد که، «هویدا را بازداشت نخواهد کرد، تکرار می‌کنم، نخواهد کرد.» ولی در روز بعد، همین سفیر خبر بازداشت هویدا را از رادیوی ایران شنید. جالب اینجا است که سفیر انگلیس ظاهرا وعده‌های اطمینان‌بخش شاه را باور نکرده بود و همان شب، پس از بازگشت از کاخ سلطنتی به هویدا زنگ زد و از خطر قریب‌الوقوع بازداشتش سخن گفت و توصیه کرد که هر چه زودتر از ایران فرار کند. اما هویدا به پند این دوستش هم اعتنائی نکرد. در روزی که شاه به پارسونز قول داد که هویدا بازداشت نخواهد شد، با دو نفر دیگر نیز در این باره صحبت کرده بود هر دو از دوستان هویدا و هر دو نگران حالش بودند. اولی عبدالله انتظام بود و دومی مهدی سمیعی. شاه بهر دو قول داد که بازداشت هویدا اصلا مطرح نیست. می‌دانیم که هویدا با این دو نفر در تماس نزدیک بود، و لاجرم میتوان فرض کرد که او نویدهای امیدبخش شاه را از طریق دو دوست شنیده بود...

در این میان، نیروهای طرفدار بازداشت هویدا پشت پرده سخت مشغول فعالیّت بودند، سرانجام در هفدهم آبان ماه ۱۳۵۷ شاه تنی چند از مشاورانش را به جلسه‌ای احضار کرد. ملکه هم حضور داشت. به علاوه، مهدی پیراسته، جواد شهرستانی، هوشنگ نهاوندی، رضا قطبی، حسن پاکروان، علیقلی اردلان (که تازه به وزارت دربار منصوب شده بود) نیز در جلسه شرکت داشتند. جلسه با بحثی اجمالی درباره نوسازی تشکیلات بنیاد پهلوی آغاز شد. سپس فعالیت‌های اقتصادی خاندان سلطنت مورد بحث قرار گرفت و از ضرورت شفافیت هرچه بیشتر در این زمینه صحبت شد. قرار شد این فعالیت‌ها از این پس علنی باشد و مورد بازبینی مردم قرار گیرند. شاه ناگهان دستور جلسه را تغییر داد. می‌گفت مدتی است برخی مشاورانش، به خصوص فرماندهان ارتش، خواستار بازداشت هویدا شده‌اند. آنگاه از جمع خواست که در این باره بحث و رأی‌زنی کنند. در همان زمان گرم صحبت بودند که تلفن زنگ زد. شاه گوشی تلفن را برداشت. برای چند لحظه سکوت برقرار شد. شاه حرفی نمی‌زد فقط گوش میداد. سپس، بی‌مقدمه گفت: «اتفاقا گروهی این جا جمع شده‌اند و درباره همین موضوع صحبت می‌کنند.» هویت کسی که زنگ زده بود معلوم نبود. البته بعضی از کسانی که در جلسه حضور داشتند بعدها به این نتیجه رسیدند که ناشناسی که با شاه صحبت می‌کرد اویسی بود. پس از چند لحظه سکوت، شاه در حالی که لبخند تلخی بر گوشه‌ی لبانش نقش بسته بود دستش روی بلندگوی تلفن گذاشت و گفت: «او هم فکر می‌کند بازداشت هویدا از شام شب واجب‌تر است»

دقایقی بعد از این گفتگوی تلفنی، شاه از مشاورانش خواست که هریک در مورد پیشنهاد بازداشت هویدا نظر خود را اعلان کنند. هنوز به یقین و دقّت نمی‌دانیم که یک یک افراد چه رأی و نظری دادند. پیراسته کماکان معتقد است رأیش به بازداشت هویدا است در چهار چوب شرایط آن زمان، تصمیمی معقول و منطقی بود می‌گفت: «هیچ کس در آن اتاق به پیشنهاد بازداشت هویدا رأی مخالف نداد. شاه در واقع طوری حرف می‌زد که معلوم بود تصمیمش را از پیش درباره بازداشت هویدا گرفته. فکر می‌کنم حتی آن تلفن هم به دستور خود شاه بود. می‌خواست از این طریق به افراد حاضر در جلسه قوت قلب بدهد.»

در روایت نهاوندی از جلسه نیز کسی با بازداشت هویدا مخالفت نکرد. در این روایت نکته جالب دیگری نیز یافتنی است. نهاوندی به لحنی که خالی از غرور هم نیست مدعی است وقتی بازداشت هویدا قطعی شد، او به شاه پیشنهاد کرد که اولا خود شاه، از طریق تلفن، هویدا را از این تصمیم مطلع کند و دوّم اینکه حتما برای بازداشت نخست‌وزیر سابق از امیران ارتش استفاده شود. پس از پایان رأی‌گیی وقتی بازداشت هویدا محتوم شد، شاه به ملکه رو کرد و از او خواست که با هویدا تلفنی تماس بگیرد و خبر بازداشتش را با او در میان بگذارد. ملکه با عصبانت این پیشنهاد را رد کرد. می‌گفت حاضر نیست بار این مکالمه را بر دوش بگیرد. گویا مشاجره‌ای تند میان شاه و ملکه درگرفت. شاه بلافاصله دیگران را از اتاق بیرون کرد و گفتگو را در خلوت ادامه داد...

(نقل از کتاب معمای هویدا از دکتر عباس میلانی از صفحات ۳۹۷ تا ۴۰۳)

عصر روز هفدهم آبان ماه شاه با امیرعباس هویدا تماس تلفنی گرفت و بدون مقدمه اظهار کرد، به خاطر حفظ سلامت شما دستور دادیم چند روزی شما را به خانه امنی ببرند. هویدا فقط یک جمله در پاسخ شاه اظهار نمود و آن این بود، امیدوارم با این تصمیم مشکلات مملکتی حل شود و تلفن قطع شد. هویدا بلافاصله با تلفن دکتر فرشته انشاء و مادرش را فورا احضار نمود. همچنین لیلا امامی را نیز در جریان امر قرار داد. سپس از دکتر جواد سعید و دکتر ناصر یگانه رؤسای مجلس شورای ملی و رئیس دیوانعالی کشور خواست تا هرچه زودتر او را در منزلش ملاقات کنند.

حدود چهار بعدازظهر، سپهبد موسی رحیمی لاریجانی معاون اول فرمانداری نظامی با چند مأمور وارد منزل مادر هویدا شدند. سپهبد رحیمی آئین نظامی را به جای آورد و خبردار در حالیکه سلام نظامی میداد از این مأموریت اظهار تاسف نمود. در همین هنگام دکتر ناصر یگانه رئیس دیوان کشور وارد شد. هویدا به محض دیدن دکتر یگانه فریاد زد دیر آمدی میخواستم حقایقی را باطلاع شما برسانم. متأسفانه تأخیر شما باعث شد که این حقایق را با خود به گور ببرم در این موقع هویدا خطاب به سپهبد رحیمی لاریجانی گفت، می‌توانم با پیکان خودم در خدمت شما باشم. رحیمی با ادب کامل قبول کرد و هویدا پشت فرمان نشست و رحیمی نیز در کنار وی قرار گرفت.

محاکمه و اعدام امیرعباس هویدا

یکی از بزرگترین مهره‌ها و عوامل فساد دستگاه پهلوی، آقای امیرعباس هویدا بود. او پس از اعدام انقلابی منصور، بر سرکار آمد و به مدت نزدیک به سیزده سال، نخست‌وزیر شاه بود. او را به دستور ازهاری ظاهرا به زندان دژبان انداختند؛ ولی در واقع، آنجا هتلی بود که دسته‌جمعی خوش‌گذرانی می‌کردند.

همه‌ی دفاعیات هویدا در دادگاه، در این خلاصه می‌شد که می‌گفت: من یک مهره‌ی کوچک در سیستم بودم و این سیستم بود که حکومت می‌کرد؛ نه من و نه افراد. او همه اتّهامات را رد می‌کرد و می‌گفت: این ساواک بود که کشور را اداره می‌کرد و من در صورت ظاهر نخست‌وزیر بودم و در واقع، از جریان‌های کشور اطلاع صحیحی نداشتم. او شاه و امریکا را مسئول اعزام ارتش به ظفار و عمان عنوان و خودش را تبرئه می‌کرد و می‌گفت: من پس از گذشت چند ماه، از جریان مطلع شدم.

به هویدا گفتم: پس چرا استعفا ندادید؟

گفت: اختیار در دست ما نبود.

گفتم: این همه به خارج مسافرت می‌کردید، چرا تصمیم نگرفتید در آنجا بمانید و صدای اعتراض خود را بلند کنید و جزء مخالفین دولت باشید؟

او می‌گفت: مردم ما را قبول نداشتند. او می‌گفت: سفرهایم به چین و سنگال و اروپا و امریکا به دستور امریکا و شاه بود و تعمیر مقبره‌ی سیدعلی محمد باب و میرزا حسین علی بها و عباس افندی در حیفا و عکا نیز به دستور شاه بود و به دستور او بود که من پرده‌های قالی گرانقیمت را وقف آنجا کردم.

هویدا تصور می‌کرد که ما او را به عنوان یک نفر بهایی و یا بابی محاکمه می‌کنیم. به همین دلیل چندین بار به وی تذکر دادم که این طور نیست. من به او گفتم که شاه هر چه بود؛ ولی بهایی نبود که دستور دهد به مقبره حیفا و عکا فرش وقف کنی. او مسؤولیت همه‌ی کشتارهای بیرحمانه از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به بعد را به عهده‌ی شاه می‌دانست و همه‌ی تقصیرها را به گردن او می‌گذاشت. هویدا حاضر به قبول این موضوع نبود که این همه ضربه، بر پیکر سیاست و اقتصاد و فرهنگ این کشور در طول مدت سیزده سال نخست‌وزیری وی، از ناحیه‌ی او وارد شده است.

او فرزند عین‌الملک هویدا، از بابی‌های کاشان است. پدر او چون زبان خارجی را خوب تکلم می‌کرد، ابتدا در اتاق بازرگانی

دوره‌ی رضاخان مشغول کار شد و سپس، عهده‌دار سفارت در لبنان و سوریه و ترکیه گردید. او در مسافرت‌های مکرر به حجاز، در تخریب مقبره‌های ائمه چهارگانه در مدینه (که به دست وهابی‌های در حجاز صورت گرفت)، دخالت داشت. او می‌خواست بدین وسیله اختلاف میان شیعه و سنّی را تشدید کند تا بتواند مسلک بهائیت را در همه جا نشر دهد. خود هویدا هم مروّج این مسلک در ترکیه بود. به همین دلیل چند بار مورد اعتراض دولت ترکیه قرار گرفت و سرانجام اخراج شد، عین‌الملک در راه حجاز، به دست افراد مسلح کشته شد و جنازه‌ی او در لبنان و سوریه بردند؛ ولی مردم نمی‌گذاشتند که جنازه‌ی او را در قبرستان مسلمان‌ها و در کنار مقبره‌ی زینب کبری در شام دفن شود. در نهایت او را به بیت‌المقدس برده و در قبرستان یهودیان الخلیل دفن کردند. هویدا هم در دادگاه به این امر اعتراف می‌کرد.

یکی از پر دردسرترین و جنجالی‌ترین محاکمات ما، همان محاکمه‌ی هویدا بود. ما در دادگاه مرتبا با کارشکنی‌های دولت موقت بازرگان روبه‌رو بودیم؛ زیرا اعضای این دولت تقریبا با اعدام هویدا مخالف بودند.

یدالله سحابی می‌گفت: اگر خلخالی هویدا را اعدام کند، نخست‌وزیرکشی در ایران امری عادی خواهد شد و ممکن است پس از شکست انقلاب، ما را هم بکشند.

بازرگان سرسختانه با اعدام هویدا مخالفت می‌کرد و برای جلوگیری از اعدام، سخت در تلاش بود. به من گفت: شما نباید هویدا را اعدام کنید؛ چون می‌گویند که او هم در سازمان ملل و اروپا، طرفداران زیادی دارد و این را امام هم می‌گوید.

من این موضوع را از امام پرسیدم و ایشان فرمود: من چنین مطلبی را نگفته‌ام. «خانم انشاء» هم که یکی از بستگان هویدا بود و به عنوان دکتر خصوصی او به زندان آمد، در ملاقات با هویدا، او را از جریان‌ها بااطلاع می‌کرد.

هویدا در مدرسه‌ی رفاه، از شرایط استثنایی برخوردار بود: او را در یک اتاق خصوصی و دارای رادیو و تلویزیون نگهداری می‌کردند و اعضای دولت موقّت مرتبا با او ملاقات می‌نمودند؛ ولی پس از انتقال بازداشت شدگان به زندان و بند یک، وضع فرق کرد و دیگر، شرایط استثنایی در کار نبود. برای هریک از آن‌ها، یک سلول اختصاصی در نظر گرفته شد. البته، در سلول‌ها باز بود و آن‌ها با هم رفت و آمد می‌کردند و حالت فوق‌العاده‌ای وجود نداشت. وقتی که از طرف صلیب سرخ، افرادی برای دیدن وضع زندانیان آمده بودند، آن‌ها را به اتفاق آقای مبشری، وزیر دادگستری دولت موقت و آقای تمدن که به زبان فرانسه مسلط بود، به داخل زندان هدایت کردند. ما فقط به آنها سفارش کرده بودیم که سوال و جواب باید به زبان فارسی باشد. آن‌ها هم قبول کردند؛ ولی بدان عمل نکردند که مورد اعتراض من قرار گرفت. آقای هویدا از رفتار زندانبان‌ها راضی بود؛ ولی از تنگی سلول‌ها خیلی گله داشت.

من به او گفتم: این سلول‌ها را رژیم شما برای ما ساخته بود؛ ولی بعد از ما نصیب شما شده است و ما نمی‌توانیم برای شما در شرایط فعلی زندان وسیع‌تری درست کنیم! افراد زیادی از طرف دولت موقت با هویدا در تماس بودند و ما از دور ناظر جریان بودیم. آن‌ها وعده‌ی آزادی به او می‌دادند؛ ولی من خبر نداشتم و او در دادگاه این مطالب را فاش ساخت. آن‌ها همچنین، چند نفر از بازجوهای ورزیده دادگستری را برای بازجویی هویدا تعیین کرده بودند.

من به چشم خود دیدم که هویدا را در یکی از اتاق‌های بند یک، به اصطلاح، سین‌جیم می‌کردند و موضوع دیگر اینکه، مشاهده کردم جیب‌های هویدا پر از مدارک است. من به «رخ صفت» که متصدّی حفاظت از بند یک بود، گفتم: برود و هویدا را به کناری بکش و همه‌ی مدارک را بررسی کن تا ببینم موضوع چیست.

او هم رفت و همه‌ی مدارک را دید و معلوم شد که آن مدارک را همین بازجوهای پیر دادگستری برای او می‌آورند و او هم دل خوش کرده بود.

اولین جلسه‌ی محاکمه‌ی هویدا، قبل از رفراندوم بود که در اثر فشار دولت موقّت تعطیل شد. البته، من متوجّه شدم، افرادی را که

برای بازجویی هویدا انتخاب کرده بودیم، ورزیده نیستند و در واقع، هویدا در دادگاه، حاکم بازپرس‌ها محکوم شده بودند و این برای من خیلی ناگوار بود. آقای بازرگان و فرزند ایشان، ساعت ۳ بعد از نیمه شب تلفن کردند و اصرار داشتند که از وضعیّت دادگاه آگاه شوند و وقتی که متوجّه شدند، دادگاه هنوز هویدا را محکوم نکرده است، نفس راحت کشیدند. من همه‌ی این جریان‌ها را درک می‌کردم و می‌دانستم که آن‌ها به هر ترفندی که باشد، می‌خواهند هویدا را از دست ما بگیرند. اهمال کاری‌های آقای هادوی و عدم قاطعیت او نیز به آن‌ها کمک می‌کرد. محاکمات، قبل از رفراندوم تغییر رژیم موقتا تعطیل شد و من به دستور امام به رشت و اردبیل و خلخال و کیوی و تبریز رفتم. من رأی خودم را در کیوی به صندوق انداختم و از آنجا، ابتدا به اردبیل و سپس به تبریز رفتم و وارد منزل آیت‌الله شهید آقای قاضی طباطبایی شدم. ایشان دل پری از شریعتمداری و استاندار، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای داشت. رحمت‌الله هم تلفنی با من تماس گرفت. البته، ظاهرا ابراز خوشحالی می‌کرد و می‌گفت: می‌خواهم به اردبیل و مشکین شهر بروم؛ ولی آقای قاضی، راضی نیستند.

من به او گفتم: با این همه مشکلات که در تبریز داری، به چه مناسبت می‌خواهی به اردبیل و مشکین شهر بروی.

او جواب قانع‌کننده‌ای نداشت، ولی فردای آن روز، به آنجاها رفت. من از تبریز به میانه و زنجان رفتم و کارهایی در آنجاها داشتم که انجام دادم و بالاخره، به تهران و قم آمدم. در قم خدمت امام رسیدم. چند روزی نگذشته بود که در زندان قصر، پاسداران اعتصاب کردند، آن‌ها رژه می‌رفتند و فریاد می‌زدند: خلخالی کجایی؟ دادگاه خلخالی ایجاد باید گردد، هویدای لامذهب اعدام باید گردد. سرانجام، به قم آمدند و مصرّانه از امام خواستند که مرا به دادگاه برگردانند. امام به من فرمود: شما به حرف بازرگانی‌ها گوش نکن.

ناهار را در قم خوردم و به طرف تهران و زندان قصر حرکت کردم. به مجرّد ورود من به قصر، شور و هیجانی به وجود آمد و صدای پایکوبی‌ها در قصر پیچید، آن چنان که هویدا و همپالگی‌هایش شوکه شدند. آن‌ها متوجه شدند که به قول خودشان، خلخالی جلّاد، به قصر برگشته است!

اما من غیر از درد مستضعفان، درد دیگری نداشتم و صدای ضجّه مبارزین در زیر شکنجه‌های جلادان رژیم که به دستور دولت امیرعباس هویدا انجام می‌گرفت، در گوشم طنین‌انداز بود و نمی‌توانستم هیچ‌گاه آن را فراموش کنم.

افراد مسلح، قسم خورده بودند که نگذارند من از زندان بیرون بروم و در واقع، همین کار را هم کردند و چند مرتبه که می‌خواستم برای کارهای ضروری، به خارج از زندان بروم، آن‌ها مانع شدند. خلاصه، ما مشغول کار شدیم و مقدمات محاکمه‌ی تعداد زیادی از سرسپردگان رژیم شاه را فراهم کردیم که یکی از آن‌ها هویدا بود. وقتی که من تصمیم گرفتم هویدا را اعدام کنم، قبل از هر کار، به آقای هادوی اخطار کردم که وضع خودش را مشخّص کند و به قم و خدمت امام برود؛ چون امام اقدامات او را مفید نمی‌دانست. به دنبال این اخطار او با ناراحتی از پلّه‌های دادگاه پایین رفت و از زندان خارج شد.

او دادستان کل بود، ولی کاری انجام نمی‌داد و اکثرا در یکی از اتاق‌های دادگاه می‌خوابید؛ ولی پس از صدور حکم، آن را برای اجراء امضا می‌کرد. او به من اطمینان داشت و می‌گفت، چون خلخالی مجتهد و متدیّن است، حکم او هم نافذ است. اگر چه او انسانی خوش نفس و متدیّن بود، ولی اهل سیاست نبود و از عمق مسائل هم چندان سر درنمی‌آورد.

من سپس، نامه‌ای نوشتم و به داخل بند فرستادم. در نامه قید کردم که هویدا را برای پاره‌ای از توضیحات و سؤال و جواب، به دادگاه بفرستند. آن‌ها نزدیک ظهر بود که هویدا را آوردند. من گفتم: او را در داخل ماشین و در یکی گوشه‌های حیاط زندان قصر نگاه دارند. ساعت یک بعدازظهر، زندان خلوت شد و هویدا را برای صرف ناهار به یکی از اتاق‌های دادگاه آوردند. هنگام صرف غذا، من به شوخی به او گفتم: اینجا مشروب زیاد است، زیرا شیشه‌های پر از مشروب را از خانه‌های طاغوتیان به این جا آورده‌اند، آیا میل داری؟

گفت: آقای خلخالی! دست از شوخی برنمی‌داری؟!

خلاصه، آن روز غذا که باقالی پلو با شوید بود، تمام شده بود و من نان و پنیر خوردم و سپس، مشغول آماده کردن دادگاه شدم. خبرنگاران زیادی در داخل دادگاه پرسه می‌زدند و می‌دانستند خبر مهمی‌است، ولی نمی‌دانستند که کدام یک از مجرمین را می‌خواهیم محاکمه کنیم. محکمه را آماده کرده بودند و تلویزیون مشغول فیلمبرداری بود. نورافکن‌های قوی، دادگاه را روشن کرده بودند. خبرنگاران مرتبا به این طرف و آن طرف می‌رفتند و می‌خواستند بدانند که جریان از چه قرار است و حتی به خود من مراجعه می کردند و می گفتند:

مثل این که شما آماده‌ی کار مهمی هستید و تلکس‌های جهان آماده‌ی خبرگیری می‌باشند.

من به پاسداران گفتم: هرکس که می‌خواهد از در زندان قصر و یا در دادگاه به داخل بیاید، مانعی ندارد؛ ولی از بیرون رفتن آن‌ها جلوگیری نمایید.

این دستورات از ساعت دو بعدازظهر به مرحله‌ی اجرا درآمد. چهار یا پنج دستگاه تلفن وجود داشت که می‌شد توسط آنها با خارج تماس برقرار کرد؛ اما من همه‌ی تلفن‌ها را قطع و گوشی‌ها را در یخچال گذاشته و در آن را قفل کردم تا کسی نتواند با خارج تماس بگیرد. به ساعت شروع محاکمه که ساعت ۳ بعدازظهر بود، نزدیک می‌شدیم. عقربه‌های ساعت به کندی حرکت و تماشاچی‌ها با بی‌صبری دقیقه شماری می کردند. سرانجام، موعد مقرّر فرا رسید و هویدا را برای محاکمه آماده کردند. ممکن است پرسیده شود: این همه اقدامات و احتیاط برای چه بود؟

در جواب باید بگویم که ۲۵ روز قبل از محاکمه، در دفتر امام در قم، با مهندس بازرگان (که آقای یزدی و آقای صباغیان هم همراه او بودند و برای عرض گزارش خدمت امام آمده بودند)، دست به یقه شدم. او گفت که: من با تو دست نمی‌دهم، گویا قصد داشت که اگر من دستم را به طرف او دراز کنم، او با من دست ندهد.

من گفتم: مگر من به طرف تو دست دراز کردم که می‌خواهی با من دست ندهی؟

گفت: شما بی‌خود و بی‌جهت افراد و از جمله، هویدا را محاکمه می کنی.

گفتم: من اصلا تو را قبول ندارم. البته، چند نفر از پرسنل هوا نیرو هم در آنجا بودند. آن‌ها بازرگان و همراهانش را با هلی کوپتر به قم آورده بودند.

بالاخره سر و صدا بالا گرفت. امام مرا امین می‌داند و مملکت را به دست من سپرده است.

گفتم: اگر امام تو را امین مال این مملکت می‌داند، مرا هم امین جان مردم می‌داند و جان مردم مهم‌تر از مال مردم است.

خلاصه، آقای صانعی از اعضای باسابقه‌ی دفتر امام، همه‌ی ما را دعوت به سکوت کرد و مهندس بازرگان برای ملاقات با امام به اندرون رفت. امام هم جریان را فهمیده بود.

همان طور که قبلا عرض کردم: تقصیر از خود بازرگان بود. آن‌ها همگی مخالف اعدام هویدا و مقدّم بودند. آن‌ها دستور داده بودند برای محاکمه‌ی هویدا مسجد زندان قصر را آماده کنند و متین دفتری، نوه دختری مصدّق، که به زبان فرانسه تسلّط داشت، به عنوان وکیل مدافع هویدا در کنار او قرار گیرد تا شاید از این رهگذر بتواند هویدا را تبرئه کنند و یا لااقل به عناوین مختلف و با سیاست بازی بتوانند دادگاه را تا ده سال به تاخیر بیاندازند و هویدا را مانند ذوالفقار علی بوتو، نخست‌وزیر معدوم پاکستان، به مدت دو

کال، همچون استخوانی در حلقوم ملت ایران نگاه دارند تا شاید از این ستون به آن ستون، فرجی باشد. آن‌ها شاید این با این وقت تلف کردن، می‌خواستند هویدا را فراری بدهند، همان طوری که بختیار را فراری داده بودند. ما هم شش دانگ حواسمان جمع بود و نمی‌خواستیم که کلاه سر ما بگذارند. لذا با کمال جدّیت، قصدم این بود که تا پایان محاکمه و حتی اعدام هویدا، کسی در

خارج از زندان از سرنوشت او مطلع نشود.

هویدا رأس ساعت سه بعدازظهر، جلوی میز محاکمه قرار گرفت. خبرنگاران که متوجه جریان شده بودند، به طرف تلفن‌ها و در ورودی زندان هجوم بردند، تا خبر را به خارج اطلاع دهند؛ ولی با پیش‌بینی و اقداماتی که قبلا شده بود، موفق نشدند. اگر خبر به بیرون، به ویژه به کابینه‌ی بازرگان درز می‌کرد، آن‌ها بدون فوت وقت دست به کار می‌شدند و به هر وسیله‌ای که بود جلوی محاکمه را می‌گرفتند. روی همین اصل، این همه سختی کشیدم تا جریان دادگاه به خارج رسوخ نکند. مع‌الوصف، دیدم که یک فروند هلی‌کوپتر در بالای ساختمان زندان پرواز می‌کند و خیلی پایین و حتی تا نزدیک پنجره‌های دادگاه آمده بود. همه در آن روز شاهد پرواز این هلی‌کوپتر در بالای ساختمان زندان بودند و ما نفهمیدیم که این پرواز برای چه منظوری بوده است. این دومین جلسه‌ی محاکمه‌ی هویدا بود. او تا می‌توانست از خود دفاع کرد و خلاصه، همه حرف‌های او در حول این محور دور می‌زد که «سیستم تصمیم می‌گرفت و عمل می‌کرد و افراد کاره‌ای نبودند. آن وقت آن رژیم بود و حالا رژیم دیگری برقرار شده است و افراد بی‌تقصیرند».

من گفتم: شما با این کیفیّت و مدافعات، حتی شاه را هم تبرئه می‌کنید.

ایشان گفت: شاه از همه جریان‌ها باخبر بود. و من روزهای تاسوعا و عاشورای ۵۷ با هلی‌کوپتر تا میدان آزادی و بالای جمعیت پرواز کردم و برگشتم و به شاه گفتم که این حرکت، تظاهرات یک دسته نیست؛ بلکه یک رفراندوم است و همه مردم تهران و ایران می‌خواهند که دیگر شما نباشید.

شاه گفت: چاره چیست؟

گفتم: به غیر از رفتن، شما چاره‌ی دیگری ندارید.

شاه رفت، ولی من بدبخت الان اسیر دست شما هستم و نمی‌دانم که این تماشاچی ها، آیا پاسدارند و یا افراد معمولی؟

گفتم: فرق نمی‌کند، پاسداران مانند ساواکی‌های شما نبوده و نیستند و جزء مردم هستند و مردم معمولی هم در دادگاه هستند.

اینجانب قریب نیم ساعت تا سه ربع صحبت کردم و حرف‌هایم در نوار ضبط است. در صحبت‌هایم تمام کارهای خلاف هویدا را یکی پس از دیگری شمردم و او نتوانست به هیچ یک از آن‌ها پاسخ دهد. سپس گفتم: آقای هویدا! شما می‌گویید سیستم؛ یعنی، سیستم زندان درست کرد و شکنجه‌گاه آفرید و مردم را به منگنه گذاشت و در خیابان‌ها شکار کرد و کشت و نفت را مجانی به اسرائیل داد و دست مستشاران نظامی آمریکا و اسرائیل را در ایران باز گذاشت و مبارزین را پس از اتمام دوره‌ی زندان، چندین سال دیگر در زندان نگاه داشت و این همه بی‌بند و باری و فجایع، همه و همه زیر سر سیستم بود و شما سیزده سال تمام حکومت کردید؛ ولی بی‌خبر از همه چیز و همه جا! آیا ممکن است کسی نخست‌وزیر مملکت بشود و بتواند خودش را به این آسانی تبرئه کند؟ یک پاسبان یا یک سپور و یا یک ساواکی معمولی نمی‌تواند از زیر باز مسؤولیت شانه خالی کند تا چه رسد به شما که یکّه‌تاز میدان در ایران بودید. چگونه می‌توانیم این هه خلاف‌کاری‌ها و لاس زدن‌ها با سیا و سردمداران فساد در اروپا و امریکا و به هدر دادن و در اختیار آمریکا گذاشتن این همه بودجه و منابع کشور را نادیده بگیریم؟

خلاصه، جرم‌های دیگر او را یکی پس از دیگری، از جمله، ارتباط او را با اسرائیل و تعمیر مقبره‌های عکا و حیفا شمردم. او تقریبا گیج شده بود، مانند کسی که سرسام گرفته باشد. گفت: تکلیفم چیست؟

گفتم: تکلیف این است که آخرین دفاعیّات خود را بکنی.

مثل این که متوجه منظورم شد، لذا گفت: من نمی‌گویم بی‌تقصیر بودم، کارهای مفیدی هم کردم. سبک سنگین بکنید. می‌خواهم تاریخ ۲۵ ساله‌ی ایران را بنویسم. به من مهلت بدهید تا در فراغت بتوانم تاریخ را بنویسم.

گفتم: بعد از این، تاریخ‌نویس زیاد خواهد بود و سبک سنگین کردیم، جزای شما همان جزای مفسدین فی‌الارض است. ایشان

روی این کلمه، چون غربی بود، توقف کرده و مناقشه می‌کرد.

من گفتم: کسانی که در روی زمین فساد و تباهی را گسترش می‌دهند، جزای آن‌ها مرگ است. پس از شنیدان این سخن او به عجز و لابه افتاد؛ ولی دیگر دیر شده بود.

آقای جنتی و آقای آذری و آقای محمدی گیلانی و دیگران هم به عنوان حکم حضور داشتند. من از همه خواستم که جلسه به هم بخورد. هویدا را از جلسه بیرون برده و از پلّه‌های پایین آوردیم و به طرف حیاط مجاور حرکت دادیم. او که متوجّه قضیه شده بود، به من گفت: بگویید احمد آقا، فرزند امام بیایند و یا با من تلفنی تماس بگیرند.

گفتم: کار فوق‌العاده‌ای که برای احمد آقا کرده‌اید این بود که بر فرض، دستور دادید برای ایشان و یا همسر امام و یا دختران ایشان گذرنامه صادر کنند؛ این مسئله‌ای نیست که بتواند به شما کمک کند تا تبرئه شوید. هزاران نفر آواره و دربه‌در، در خارج از کشور به سر می‌بردند ولی همسران و فرزندان و پدران و مادران آن‌ها در داخل کشور بودند و نمی‌توانستند گذرنامه بگیرند و حتی زندانیانی بودند که اجازه‌ی ملاقات در زندان را با فامیل خود نداشتند و سرانجام، به سرنوشت گروه بیژن جزنی و شیخ نصرت‌الله انصاری و شیخ عبدالحسین سبحانی دزفولی گرفتار شدند و حالا قبرشان هم معلوم نیست. خلاصه، می‌توانید وصیت کنید.

هویدا در حالی که عرق می‌ریخت، گفت: حضرت خلخالی! من نمی‌گویم مرا اعدام نکنید؛ ولی خواهش می‌کنم به مدت دو ماه اعدام مرا به تأخیر بیاندازید. دولت موقت به من وعده داده است.

من گفتم: اصل تفکیک قوای ثلاثه: مقنّنه و قضاییه و مجریه را دولت موقت هم قبول دارد.

خلاصه هر چه او اصرار کرد، من قبول نکردم و گفتم: وصیّت خود را بنویس!

او گفت: حضرت خلخالی! یک میلیارد دلار به شما می‌دهم تا شما این کار را به عقب بیاندازید.

گفتم: این‌ها شعر است و من نمی‌توانم در پیشگاه ملت ایران، جوابگوی تأخیر محاکمه و اعدام شما باشم.

هویدا گفت: سلام مرا به مادرم برسانید، و بگویید به دیدن من بیاید؛ چون او علاقه زیادی به من دارد و غیر از من کسی را ندارد.

گفتم: مادران زیادی بودند که گریه می‌کردند، ولی نتوانستند عزیزان خود را قبل از اعدام ببینند؛ ولی ما هرچه گشتیم تا مادر هویدا را به دیدن پسرش ببریم او در دسترس نبود.

روزگار است، اینکه که گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

هویدا حاضر به نوشتن وصیّت نشد تا شاید دستور اعدام او به تأخیر افتد و همین را فرجه حساب می‌کرد و شاید تصور می‌کرد، دستی از غیب برای نجات او بیرون بیاید؛ ولی چاره‌ای نداشتیم و سرانجام حکم را اجرا کردیم.

پس از آن، من داخل زندان آمدم. افراد مسؤول، از جمله «نراقی»، به من گفتند: چه باید بکنیم؟

گفتم: درباره‌ی چه چیزی و چه کسی صحبت می‌کنید.

گفتند: درباره‌ی هویدا.

گفتم: کار او تمام است و هویدایی دیگر در عالم وجود ندارد.

به دنبال این گفت‌وگو، صدا به همه جا پیچید. آن‌ها تلفن‌ها را وصل کردند و خبر به جهان مخابره شد و مانند بمب در سراسر جهان صدا کرد.

وتقی که خبر به مهندس بازرگان و یزدی و صباغیان رسید، که جواب «له بلان»، (وکیل فرانسوی) را چگونه بدهند. گویا آن‌ها وکیل مدافع، از فرانسه خواسته بودند و او در راه بود. وکیل یاد شده، پس از شنیدن خبر، از ترکیه به فرانسه برگشت!

پس از اعدام هویدا، بنا بود جنازه‌ی او را ابتدا به پزشکی قانونی و سپس به اطراف کهریزک منتقل و در آنجا به خاک بسپارند؛

ولی موضوع پی گیری نشد و ما هم متوجّه نشدیم و جنازه‌ی او به مدّت سه ماه و اندی در پزشکی قانونی ماند. ابراهیم یزدی به دستور بازرگان از یک طرف و یهودی‌ها و بهایی‌ها و فراماسون‌ها و اسرائیلی‌ها و فرانسوی‌ها از طرف دیگر، دست به دست هم داده و جنازه را در یک تابوت گذاشتند و با ارفرانس به فرانسه فرستادند. در آنجا تعدادی از به اصطلاح، نویسندگان و روشنفکران ماسونی، دور جنازه جمع شدند و هریک به فراخور استعدادی که داشتند، فحش و ناسزا به دادگاه انقلاب و به من و به رهبر انقلاب دادند و از این طریق، خوش خدمتی خود را به صهیونیسم بین‌الملل نشان دادند. آن‌ها سپس جنازه را با طمطراق به اسرائیل بردند و در فرودگاه لود تل‌آویو، تعدای از وطن‌فروشان و ساواکی‌ها و اسرائیلی‌های تروریست، به دستور مناخیم بگین، با رژه‌ی نظامی و سلام مخصوص و پرچم طاغوتی ایران و آرم شاهنشاهی، تشییع جنازه کرده و آن را به الخیل بردند و در قبرستان یهودی‌ها و در کنار قبر پدرش دفن نمودند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هویدا، حبیب‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به عین‌الملک، در ۱۲۹۴ ه.ق در شیراز متولد شد. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی را در شیراز فراگرفت و زبان فرانسه و عربی را نزد معلمین خصوصی به حد کامل آموخت و وارد خدمات دولتی شد. چندی معاونت حکومت لاهیجان را عهده‌دار بود تا به وزارت امور خارجه انتقال یافت. اولین سمت خارج از کشور وی، نیابت سیاسی دولت ایران در مصر بود. در همین مقام نشان سرهنگی گرفت و به تهران انتقال یافت و در اداره‌ی ترجمه عضویت پیدا کرد. پس از مدتی معاونت اداره‌ی تابعیت به او واگذار گردید و نشان شیر و خورشید درجه دوم دریافت کرد. در همان هنگام به علت تبحر در ترجمه، نشان درجه اول علمی به او داده شد و به قنسولگری ایران در ازمیر تعیین گردید. دیگر مشاغل وی عبارتند از رئیس اداره تابعیت و تذکره، رئیس اداره ترجمه، قنسول تاشکند، ژنرال قنسول در شامات و سرکنسول ایران در بیروت.

در سال ۱۳۰۸ تحولاتی در کشورهای عربی به وقوع پیوست، کشورهای نجد و حجاز، عراق و لبنان استقلال یافتند و هیئتی از حجاز که عبارت بودند از: شیخ عبدالله الفضل و آقا شیخ محمد عبدالرئوف و سعید افندی وارد تهران شدند و در عمارت ابیض توقف نمودند. میهمانداری این هیئت با عین‌الملک هویدا بود. این هیئت با رضاشاه ملاقات نمودند و شاه دستور شناسائی دولت نجد و حجاز را صادر کرد و عین‌الملک هویدا با سمت شارژ دافر، وزیر مختار ایران در کشور نجد و حجاز (عربستان) گردید و بین دولتین قرارداد مودّت به امضا رسید.

مأموریت عین‌الملک در آن سمت تا سال ۱۳۱۲ به طول انجامید و سرانجام در سال ۱۳۱۴ فوت نمود عین‌الملک در جوانی با خانواده امیر سرداری وصلت کرد و صاحب دو پسر به نام‌های امیرعباس و فریدون شد.

عین‌الملک هویدا مترجمی زبردست و نویسنده‌ای توانا بود و آثار زیادی از خود باقی گذارده است. عین‌الملک مدتها عضو هیئت تحریریه روزنامه‌های رعد و برق بود. مقالات متعدد و ترجمه‌های زیادی در آن روزنامه‌ها انتشار داده است.

کتاب شقایق‌الملوک یا اسرار سلطانی دربار شاهی یکی از آثار اقتصادی اوست. این کتاب را پس از ترجمه به علیقلی خان سردار اسعد بختیاری تقدیم نموده است.

پسریار داپان‌ها نوشته‌ی میشل زواکو رمان‌نویس معروف فرانسوی را در ۶ مجلد ترجمه نموده است. مهر فرزندی نوشته‌ی آدلف

دامزی از دیگر ترجمه‌های اوست.

از دیگر ترجمه‌های او کتاب یوسف و لیلی و یا داستان آدم جدید نوشته‌ی نیکلا حداد به زبان عربی می‌باشد که به فارسی ترجمه شده است.

در نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران که با حضور دانشمندان، فضلا، ادبا و محققین در تاریخ ۴ تیر ماه ۱۳۲۵ در انجمن فرهنگی ایران و شوروی تشکیل شد، درباره‌ی نظم و نثر و ترجمه و روزنامه‌نویسی در قرن اخیر به مذاکره پرداختند و حاصل مذاکرات به صورت قطعنامه انتشار یافت. در این قطعنامه عین‌الملک هویدا یکی از دو مترجم برجسته‌ی قرن ایران تشخیص داده شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

هیئت، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از رجال دانشمند و قضات عالیمقام دادگستری بود که در کابینه علی منصور و دکتر محمد مصدق در ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ وزیر دادگستری بود. پدرش میرزا تقی خان از اعیان تبریز و در دستگاه محمد علی میرزا جزو منشیان قرار داشت. میرزا علی آقا تحصیلات مقدماتی و فقه و اصول را در تبریز فرا گرفت و سپس عازم نجف اشرف شد و نزد فقهای عصر مانند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شریعت اصفهانی و حاج سید احمد شیرازی که از اجله علمای عصر بودند به تلمذ پرداخت و پس از سالها اقامت در نجف و اخذ درجه اجتهاد به تبریز بازگشت. مراجعت او به تبریز مقارن با نهضت مشروطیت بود. میرزا علی‌آقا به مشروطه خواهان پیوست و برای تقویت مشروطیت رابط بین علمای نجف و ایران شد و در این راه شهرت زیادی پیدا کرد. بعد از مشروطه به استانبول و مصر سفر نمود و چندی در دانشگاه الازهر قاهره گذرانید و بار دیگر به نجف عزیمت نمود و هنگام جنگ بین‌الملل اول به ایران بازگشت و وزنه مهمی در سیاست روحانیت شد. در تشکیلات عدلیه‌ی داور قبول عضویت دادگستری را نمود و به ریاست استیناف همدان رفت. مدتی نیز دادستان استیناف تهران بود تا سرانجام به مستشاری دیوانعالی کشور منصوب شد. چندی بعد به ریاست دادگستری آذربایجان منصوب گردید. بعد از شهریور ۲۰ به تشکیل کلوپ آذربایجانیها در تهران اقدام نمود و به تشکیل یک دسته سیاسی که متمایل به آلمانها بودند همت گماشت، لیکن در ۱۳۲۲ از طرف متفقین بازداشت و به اراک منتقل شد و دو سال در زندان متفقین بود. بعد از استخلاص ابتدا رئیس شعبه شد و بعدا در ۱۳۲۵ دادستان کل دیوان کشور گردید. بی‌نظری و قدرت وی در کارها سر و صورت زیادی به عدلیه داد. محاکمه تدین و سهیلی در دوران دادستانی او انجام گرفت و مساعدتهای او موجب تبرئه آنها گردید، مخصوصا حمایتی که از سهیلی در ادعانامه دادستان شده بود به خوبی نشان می‌داد دادستان موافق تبرئه او می‌باشد.

در ۱۳۲۹ ش در کابینه سه ماهه‌ی منصورالملک وزیر دادگستری شد و پس از سقوط کابینه به سناتوری انتصابی رسید. در کابینه مصدق نیز وزارت دادگستری داشت ولی بین آنها اختلاف نظر ایجاد شد و هیئت کنار رفت. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از طرف سپهبد زاهدی با اختیار تام به استانداری فارس منصوب شد ولی هنوز چند روزی از این مأموریت نگذشته بود که میرزا شفیع جهانشاهی رئیس دیوانعالی کشور درگذشت و هیئت مأمور آن کار گردید و در آبان ماه همان سال به ریاست تمیز برگزیده شد تا ۱۳۳۵ در آن سمت باقی ماند. در آن سال گلشائیان وزیر عدلیه با اختیارات مفوضه دیوانعالی کشور را منحل کرد و هیئت نیز بازنشسته شد و پس از یک بیماری ممتد در ۱۳۴۴ درگذشت. سنش هنگام فوت ۸۲ سال بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یارافشار، پرویز

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند یارمحمد یارافشار معروف به سردار کل، در ۱۲۹۰ ش متولد شد. مدتی در تهران به تحصیل اشتغال داشت بعد به ایتالیا رفت و وارد دانشکده نیروی دریائی شد ولی آن را به اتمام نرسانید و به تهران بازگشت. زندگی او از املاکی که از آن پدرش به ارث رسیده بود اداره می‌شد ولی تدریجا املاک به فروش می‌رفت و درآمد آن تکافوی زندگیش را نمی‌نمود. تنها یک آبادی به نام یارآباد در منطقه بوئین زهرا ماند و بقیه به فروش رفت و ناچار به شغل اداری روی آورد. خواهرزاده سپهبد فضل‌الله زاهدی را به زنی گرفت و همین امر باعث شد کمه در کار او گشایشی حاصل شود. وقتی زاهدی رئیس شهربانی و بعد وزیر کشور شد او را به ریاست دفتر خود برگزید. هنگام نخست‌وزیری هم دارای همان سمت بود و در دوره هیجدهم از منطقه رامند و بوئین‌زهرای قزوین که پدر و خودش در آنجا مالک بودند وکیل شد. دوره نوزدهم و بیستم این پایگاه را حفظ کرد و از ۱۳۴۲ به بعد سناتور گردید و قریب ۱۵ سال دارای آن سمت بود. در بانک عمران هم سمتی گرفت تا به معاش او کمک شود.

پرویز یارافشار مردی مؤدب و آدابدان بود و با مردم حسن سلوک داشت. با وجودی که در مجلسین همیشه سکوت می‌کرد ولی به دولتها تذاکرات دوستانه می‌داد و در اواخر عمر از لحاظ مالی در مضیقه قرار گرفت. در تمام عمر آزارش به کسی نرسید و مال مردم را نخورد و باج از کسی نگرفت و تا حدامکان در حوزه انتخابیه‌اش قدمهایی برداشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یارافشار، یار محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

دارای القاب آجودان باشی، سردار سعید و سردار کل، فرزند سیف‌السلطنه سردار کل خلج و متولد ۱۲۹۸ ه.ق است. تحصیلات خود را در رشته نظام پایان برد و وارد قزاقخانه شد. مراحل نظامی را سریع پیمود و سرتیپ شد. بعد از مشروطیت فرمانده کل قوای آذربایجان گردید و چند ماهی در آنجا بود که وضع آذربایجان در اثر انقلاب به هم خورد و ستارخان بر شهر تبریز مسلط شد. او ناگزیر آذربایجان را ترک کرد و به اروپا رفت. پس از استبداد صغیر به ایران آمد و این بار فرماندهی قشون خراسان را عهده‌دار گردید.

در دوره سوم قانونگزاری از طرف مردم خراسان به وکالت مجلس رسید. در اثر جنگ بین‌المللی اول مجلس منحل شد و عده‌ای از رجال و وکلا مهاجرت کردند که سردار کل هم با سایر مهاجرین حرکت کرد. مدتی در کرمانشاه بود، بعد به استانبول رفت و چند سالی در آنجا توطن اختیار نمود. از ۱۳۰۰ به بعد دنبال مشاغل دولتی نرفت و در منطقه بوئین زهرای قزوین دهی به نام خیارج خریداری و غالبا به امور کشاورزی و دامداری در این منطقه مشغول بود تا اینکه در ۱۳۱۵ ش درگذشت.

یارمحمد یارافشار در کارها و مشاغل صحت عمل و درستی داشت و از خیرات و مبرات مضایقه نمی‌کرد. در مأموریت خراسان

خیلی خوب عمل کرد به طوری که غالب اهالی او را تمجید می‌کردند و در دوره سوم او را با آراء طبیعی و واقعی به مجلس فرستادند.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یارجانی، غلامحسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده شهربانی(سابق)شهرستان «مهاباد»

شهید «غلامحسین یارجانی» سال ۱۳۲۶ در روز عاشورای حسینی در« زنجان»، در خانواده ای مذهبی و والاـ مقام چشم به جهان گشود. او دوران کودکی و نوجوانی را با بهره برداری از سجایای معنوی همراه با گذراندن مقاطع مختلف تحصیلی گذراند، طوری که به خاطر هوش و ذکاوتی که داشت، در شانزده سالگی موفق به اخذ دیپلم گشت. غلامحسین از دوران کودکی علاقه وافری به انجام فرائض مذهبی داشت و در نوجوانی کاملاـ به آن معتقد بود و چون صدای خوشی داشت، به تلاوت قرآن کریم با صوت همت گماشت.

انسانی تیز هوش، سخت کوش و متدین بود. پرداختن به علم و دانش و به جا آوردن مسائل دینی و اعتقادی از عشق و علاقه فطری او نشأت می گرفت. وی در سال ۴۲ به استخدام شهربانی (سابق) در آمد و پا به دانشگاه افسری گذاشت. پس از گذراندن حدود دو سال در «آبادان »به اداره کنترل شهربانی سابق، منتقل شد. در سال ۵۳ به همراه گروهی از افسران شهربانی برای طی دوره آموزش کامپیوتر (برنامه نویسی عالی) به «آمریکا» اعزام شد و به دلیل نتایج ممتاز در آنجا بورس «پورتریکو» را دریافت کرد و پس از گذراندن این دوره بازگشت. او را می توان به عنوان یکی از مهمترین برنامه نویسان «ایران» نام برد. با تعهدی که به کشور عزیزمان داشت، مصرانه در خواست کرد که آمریکایی ها را اخراج کنند و خود و همکارانش این کار را بر عهده بگیرند. شهید یارجانی از افسران انقلابی بود که قبل از انقلاب اسلامی حضرت امام را تنها راه نجات و عظمت کشور شناخته بود و در تمام راهپیمایی ها علیه رژیم ستمشاهی شرکت فعال داشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی سر از پا نمی شناخت او را در آن هنگام به عنوان نیروی مؤمن و متعهد که رابطی بین افسران انقلابی شهربانی و سردمداران دولت انقلاب بود، می شناختند. وی در سال ۵۸ و روز بعد از ازدواجش که با سادگی تمام بر گزار شد، به سمت فرمانده شهربانی «مهاباد »منصوب گشت و با اینکه در رشته علوم سیاسی دانشگاه« تهران» پذیرفته شده بود، تصمیم خود را گرفت و به منطقه پر خطر و مسلح خیز مهاباد عزیمت کرد. در نوزدهمین روز مهر ماه سال ۵۸ آقای «خلخالی» و چند تن از محافظین که به شهر مهاباد عزیمت کرده بودند، با عده ای از منافقین درگیر می شوند. درگیری به حدی بود که شهید «یارجانی» خود را به محل حادثه که در کلانتری بود، می رساند. در این درگیری او مورد اصابت تیر از ناحیه دست و تحال قرار می گیرد و با کوله باری از افتخار و دستاوردهای بزرگ غرق در خون می شود.

منابع زندگینامه" :روزگار مردها"نوشته ی ،اصغر فکور،ناشرنیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران،تهران –۱۳۸۲

یارشول، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده گردان ۴۱۰خاتم الانبیاءلشگر ۴۱ثارالله(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) شهید «علی یار شول» در سال ۱۳۳۷ در خانواده ای عشایری در استان «کرمان» دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدائی را در روستای زادگاه خود گذراند. به دلیل عدم امکانات آموزشی در روستا و دسترسی نداشتن به شهر از ادامه تحصیل محروم ماند و به کمک پدر برای امرار معاش خانواده به تلاش پرداخت.

در سال ۵۵ به خدمت سربازی رفت و از آنجا که خدمت او مصادف با انقلاب بود در تهیه و پخش عکس و اعلامیه های امام کوشش کرد. سرانجام به دستور امام خمینی از پادگان فرار کرد و فعالیت خود را با شهید« احمد شول »بیشتر کرد. پس از پیروزی انقلاب و بعد از تشکیل سپاه پاسداران به عضویت این نهاد درآمد.

پس از ۷ سال خدمت صادقانه، جهاد و مبارزه در راه اسلام با شرکت در عملیات کربلای۵ شربت شهادت را نوشید و به مولای عاشقان امام حسین(ع) پیوست.

بدن مطهرش بعد از گذشت ۹ سال از تاریخ شهادت، توسط گروه تجسس به دست آمد و در گلزار شهدای «سیرجان» به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

یاری، احمدالله

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

احمد الله یاری : قائم مقام فرمانده تیپ سوم لشکرمکانیزه ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدایی را که بر ما منّت گذاشت واین مرد بزرگ را رهبر ملّت گردانید تا مارا از گمراهی وضلالت نجات دهد. بزرگترین افتخار ما این است که حضرت مهدی (عج) فرمانده ما می باشند. امروز ملت ایران قلب تپنده ای مانند ولایت فقیه دارد.ما می خواهیم به رهبری امام خمینی (ره) پرچم پر افتخار اسلام را در سراسر جهان به اهتزاز در آوریم.

آری من می روم تا دین خود را نسبت به انقلاب وخون شهیدان پاک باخته اداکنم.من لبیک گویان در میدان نبرد با کفر،سینه دشمنان اسلام را خواهم شکافت واگرشهادت نصیب من شود، در حقیقت آن لحظه برایم شیرین تر از عسل خواهد بود.

اگر شهید شدم افتخار کنید که برادرتان در راه خدا ودین اسلام جان خود را هدیه می کند وبه جمع شهدای اسلام می پیوندد.شهادت افتخار است. احمد الله یاری

یاسایی مهرجردی، عبدالله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(تو ۱۳۱۱ ق)، شاعر، متخلص به یاسایی. در قریه‌ی مهرجرد، از روستاهای یزد، به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی

موسوم به خـان، در یزد به پایـان رسانـد. سـپس به مـدرسه‌ی چهارباغ اصـفهان رفت و علوم صـرف، نحو، معانی، بیان، فقه، اصول، منطق، حکمت و ریاضیات را فراگرفت. یاسایی زبان فرانسه را نیز آموخت. وی در ۱۳۳۶ ق به خدمت وزارت دادگستری درآمد و مـدتها ریـاست دادگستری سـمنان، دامغـان، شـاهرود، نیشـابور و سبزوار را به عهـده داشت. وی از طرف مردم سـمنان و دامغـان در دوره‌های پنجم و شـشم و هفتم و هشتم به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. او در انشاء و نظم و نثر عربی و فارسی مهارت داشت و مقالات و اشعارش در جراید منتشر می‌شد که تمام آنها جنبه‌ی سیاسی داشت.[۱]

فرزنـد حاج میرزا ملا محمـد علی یزدی است. تولد او در ۱۲۶۴ ش در یزد اتفـاق افتاد. یاسائی تحصـیلات خود را در علوم معقول و منقول ادامه داد و سالها در کسوت روحانیت بود و جون طبع شـعری نیز داشت برای خود عنوان «صدرالادباء یزدی» را انتخاب کرده بود. بعد به کار تجارت پرداخت و در این رشـته پیشرفت زیادی کرد. مدتی نیز در سمنان مدیر مدرسه بود. در دوره پنجم از سمنان به وکالت مجلس رسـید و در این دوره با داور و تدین نزدیک شد و چون اهل نطق و بیان بود غالبا پاسخ وکلای مخالف را می‌داد. در مجلس پنجم که طرح وکلای مجلس دربـاره خلع سلسله قاجـاریه مطرح گردیـد یاسـائی بـا کمک داور به تمام مخالفین پاسـخ گفت. او در دوره شـشم و هفتم هم وکیل شد و پس از پایان دوره هفتم به ریاست کل تجارت منصوب گردید. سالها در آن سمت بود و مـدتی نیز مـدیر عامل شـرکت هواپیمائی شد و روی هم رفته در تمام کارهای اقتصادی دخالت داشت، مخصوصا تا زمانی که داور زنـده بود یاسـائی در حقیقت مشیر و مشار او بود. در ۶۰ سـالگی در تهران وفـات یافت. یاسائی در ۱۳۱۱ از ریـاست اداره کل تجـارت برکنـار و مغضـوب شـد. علت برکنـاری این بود که وی توازن بین واردات و صـادرات به شوروی را رعـایت نکرده بود. او می‌بایست به هر میزان که قند از شوروی وارد می‌کرد در قبال آن برنج صادر می‌نماید ولی در این کار مسامحه کرد و مورد غضـب رضاشاه واقع شد و شفاعت مخبرالسلطنه رئیس‌الوزراء به جایی نرسید. وی مدتی هم نایب رئیس مجلس بود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

منابع زنـدگینامه :[۱] تـذکره‌ی سـخنوران یزد (۷۸۴ -۷۸۲)، روز شـمار تاریـخ (۱۹۳، ۱۸۱ / ۱)، سـخنوران نامی (۴۳۷ -۴۳۴ / ۱)، فرهنگ سخنوران (۱۰۱۰)، نخبگان سیاسی ایران (۵۱۷/ ۴).

یاسینی، علیرضا

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید سید علیرضا یاسینی سال ۱۳۳۰ در شهرسـتان آباده دیده به جهان گشود. دوران طفولیت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش سپری و با اخذ دیپلم متوسطه در سال ۱۳۴۸ با انتخاب شغل خلبانی به استخدام نیروی هوایی درآمد. آموزش‌های نظامی و آکـادمی پرواز و پرواز مقـدماتی را در ایران سپری نمود و جهت طی دوره تکمیلی پرواز به آمریکـا اعزام گردیـد. در این مـدت دوره‌هـای آموزش خلبانی هواپیماهای آموزشـی T-۳۷، T-۳۳ و همچنین هواپیمای پیشـرفته شـکاری «F-۴» را بـا موفقیت به پایان رسانیـد و در فروردین ماه سال ۱۳۵۱ با اخذ نشان خلبانی به ایران بازگشت و با درجه سـتوان‌دومی در پایگاه شـشم شکاری آغاز به کـار کرد. برای پرواز بـا هواپیماهـای «اف - ۴» به پایگـاه یکم شـکاری اعزام و بـا خـاتمه آموزش کابین عقب هواپیمای مـذکور به پایگاه هفتم شـکاری منتقل گردیـد. آموزش کابین جلوی هواپیمای «اف - ۴» را در سال ۱۳۵۳ در پایگاه یکم گذرانیـد و به عنوان افسر خلبان شکاری کابین جلو در گردان ۳۳ پایگاه سوم شکاری مشغول خدمت گردید.

شهیـد یاسـینی بـا اوج‌گیری تظـاهرات همه جـانبه علیه رژیم شـاه، علی‌رغم جو فشـار و اختنـاق در ارتش، با پخش اعلامیه حضـرت

امام(ره) بین پرسنل متعهد دست به فعالیتهای ضد رژیم طاغوتی زد. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و خروج مستشاران خارجی از ایران، همچون دیگر پرسنل متعهد نیرو به حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب پرداخت و با تشکیل گروههای کار در امر بازسازی و راه اندازی سامانه‌ها و تجهیزات اهتمام ورزید.

شهید یاسینی با شروع جنگ تحمیلی از جمله خلبانانی بود که در عملیات غرورآفرین ۱۴۰ فروندی آغاز جنگ در حمله به خاک دشمن، نقش مهمی ایفا نمود. وی در طول جنگ نیز همواره خلبانی پیشقراول و خط شکن بود. در یک مورد و در ابتدای جنگ که دشمن متجاوز از طریق دریا و با چند فروند ناوچه پیشرفته «اوزا» قصد پیاده کردن نیرو در جزیره نفت خیز خارک را داشت، این شهید بزرگوار با هواپیمای خود از پایگاه بوشهر به پرواز درآمد و ناوچه‌های مهاجم عراق را به قعر خلیج‌فارس فرستاد. او در طول جنگ با پروازهای مکرر خود ضربات کوبنده را به دشمن متجاوز وارد می‌نمود. جنگ و شرکت او در عملیات‌های جنگی در رأس برنامه‌های او قرار داشت و همواره یکی از افراد ثابت دسته‌های پروازی در عملیات حساس بود.

این شهید گرانقدر پس از طی مراحل مختلف خدمتی در سال ۱۳۷۱ مسئولیت معاونت هماهنگ کننده نیروی هوایی را بر عهده گرفت. شهید سرلشکر یاسینی یکی از فرماندهان گره‌گشای نیروی هوایی محسوب می‌شود. مسئولیت‌های متعدد این شهید بزرگوار نشانگر این است که هر جا مشکلات غلبه یافته و اجرای امور را مختل می‌نمود، شهید یاسینی جهت سامان بخشی به آنجا اعزام می‌گردید. موفقیت‌های این شهید والامقام مرهون ویژگی‌های فردی و شخصیتی او می‌باشد که می‌توان به شجاعت، بی‌باکی، اعتماد به نفس، قناعت، تعهد، رازداری و وظیفه‌شناسی او اشاره کرد.

شهید یاسینی عاشق پرواز بود و علی‌رغم مسئولیت‌های مختلف فرماندهی که داشت دست از پرواز نمی‌کشید. وی با انواع مختلف هواپیماها از جمله P۳F، F-۵، F-۶، «میگ - ۲۹» و «سوخو – ۲۴» پرواز می‌کرد، اما هواپیمای محبوبش «F-۴» بود.

هرچند رفتار شهید یاسینی در مقام فرماندهی بسیار جدی و سخت گیر بود اما هنگامی که با مشکلات شخصی کارکنان تحت امر خود مواجه می‌شد، همچون پدری دلسوز در رفع مشکلات آنان کوشش و به انحاء مختلف تا رفع مشکلات با آنان همدلی می‌کرد. او از نیروی جاذبه و دافعه قوی برخوردار بود و با بهره‌گیری از این نیرو همواره طیف گسترده‌ای از نیروی انسانی، مسئولان و مرئوسان را جذب خود کرده و به وسیله آنان به نقاط قوت و ضعف سامانه اداری احاطه یافته واین از رموز موفقیت او در سامانه فرماندهی‌اش بود.

شهید سرلشکر یاسینی هرگز به دنبا بهایی قایل نبود و به مظاهر فریبنده دنیا پشت کرده بود.

همسر شهید یاسینی می‌گوید: «شب‌ها با وجود خستگی، ساعتی را به درد و دل کردن با اعضای خانواده اختصاص می‌داد و راهنمایی‌های لازم را به آنان ارائه می‌کرد. در مورد خود من همیشه تأکید می‌کرد زینب‌وار زندگی کن و حساسیت بسیار زیادی روی مسئله حجاب داشت و همیشه می‌گفت «خدا را شکر کنید که انقلاب اسلامی برای زنان ما امنیت را به ارمغان آورد.»

سرانجام، پس از سالها تلاش و شرکت در جنگ تحمیلی هشت ساله، در حالی که در سمت معاونت نیروی هوایی بود، در تاریخ ۱۵/۱۰/۱۳۷۳ به هنگام بازگشت از مأموریتی که به اصفهان داشت، به همراه شهید ستاری (فرمانده نیروی هوایی) و جمعی از مسئولان و فرماندهان نیرو، در اثر سانحه هوایی سقوط هواپیما، به ملکوت پر کشید و در پروازی جاودانه به معبود خویش پیوست. خاطره شهید سرلشکر یاسینی، همچون دیگر شهدای نیروی هوایی، همواره در سینه‌ها خواهد ماند. منابع زندگینامه :منبع:انتخابی دیگر،نوشته ی علی محمد گودرزی وهمکاران،نشر عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران،تهران-۱۳۷۷

یاغچیان، مرتضی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مرتضی یاغچیان : قائم مقام فرماندهی لشگرمکانیزه۳۱عاشورا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) ۲۲ خرداد ۱۳۳۵ در خانواده ای مـذهبی در شهرسـتان تبریز به دنیـا آمـد . پـدرش مغازه ای در بازار داشت و وضـعیت رفاهی مناسبی برای خانواده فراهم کرده بود . مرتضی قبل از ورود به دبستان مدتی به مکتب خانه رفت و در ساعات فراغت در دکان پدر یاری رسان بود .

دوره ابتدایی را در مدرسهٔ ناصرخسـرو تبریز سپری کرد و در مدرسهٔ نجات ، دوره راهنمایی را به پایان رساند . سپس وارد هنرستان صنعتی تبریز (هنرستان وحدت فعلی) شد و رشته مدلسازی را به پایان برد و دیپلم گرفت .

در این دوران ، مرتضـی اوقات فراغت خود را به مطالعه کتابهای مذهبی می گذراند و یا با دیگر دوسـتانش که غالباً شـهید شدند – چون شهیدان خدایاری و حبیب شیرازی – فوتبال بازی می کرد و یا به پدر یاری می رساند .

در سال ۱۳۵۶ به خدمت سـربازی رفت و دوره آموزشـی خود را در پادگان جلدیان سپری کرد و بعد از آن به شهرهای سوسنگرد ، بستان و چند پاسگاه مرزی اعزام شد . در نامه ای که در دوران سربازی برای خانواده اش نوشته چنین آمده است :

... پـدر عزیزم ! هم اکنون روز دوم ماه محرم است و من روی تختم نشسـته ام و به صدای دلنشـین قرآن گوش می دهم و خیلی دلم می خواست در روزهـای تاسوعـا و عـاشورا در تبریز باشم ولی نمی توانم ، بـدین سـبب چون شـما شـبها به هیئت می رویـد از شـما التماس دعا دارم ... .

در اواسـط دوره سـربازی ، بـا شـکل گیری حرکت مردمی و آغـاز نهضت اسـلامی به رهبری امام خمینی (ره) ، یاغچیان نیز به بهانه های مختلف از دستورهای فرماندهان خود سر باز می زد .

بـا فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر فرار سـربازها از پادگانها ، یاغچیان از پادگان گریخت و در تظاهرات و عملیات علیه رژیم پهلوی شرکت جست .

پس از پیروزی انقلاـب اسـلامی ، مرتضـی یاغچیان از اولین افرادی بود که به عضویت سـپاه تبریز درآمـد و از آغاز در مسـئولیتهای مهم به انجام وظیفه پرداخت و در بدو امر مسـئول تسـلیحات سپاه تبریز بود . او در سرکوب گروهک های ضد انقلاب شرکت فعال داشت . به طور مثال در پایان بخشـیدن به شورش « حزب خلق مسـلمان » تلاش بسـیار کرد و در تسـخیر مقر فرماندهی این حزب در میدان منجم تبریز از خود رشادت بسیار نشان داد .

یکی از همرزمانش می گوید :

بعد از پیروزی انقلاب به توصـیه آیت الله قاضـی طباطبایی خواسـتم به سپاه ملحق شوم . وقتی به آنجا مراجعه کردم تنها ده نفر عضو سپاه شـده بودنـد . اکثر آنهـا را می شـناختم . یکی از این افراد مرتضـی یاغچیان بود که او را از دوره کودکی می شـناختم . در آن زمان او مسـئولیت سلاح و مهمات را بر عهده داشت . وی از مسئولین سپاه تبریز بود . مرتضی به حضرت آیت الله سید اسدالله مدنی [دومین امام جمعه تبریز] بسیار علاقه مند بود و با ایشان ارتباط داشت .

سال ۱۳۵۹ ، به همراه احـد پنجه شـکار ، امور اجرایی سـتاد عملیـاتی سـپاه را بر عهـده گرفت . وی مسـئول تجهیزات تبریز و معـاون اطلاعات و عملیات بود . پس از مدتی به شیراز اعزام شد و در یک دوره آموزشی چتربازی و عملیات هوابرد شرکت جست .

در شهریور ۱۳۵۹ ، با شـروع جنگ ، راهی جبهه شد و قبل از حرکت ، تلفنی با پدر و مادر خود صحبت کرد و از آنها اجازه گرفت . یاغچیان در طی جنگ دچار تحول روحی عظیمی شـد . چنـدی بعـد از سوی آیت الله مدنی به سـمت مسـئول عملیات سـپاه مراغه منصوب شـد . انس و الفتی که بـا نیروهـای سـپاه داشت بـاعث شـد تـا در عملیاتهـای مختلف در کردسـتان و میانـدوآب و ... بیشتر سپاهیان علاقه مند بودند با ایشان اعزام شوند .

یاغچیان در مراغه زیاد دوام نیاورد و دوباره به جبهه های جنوب (آبادان) بازگشت . وی در جبهه سوسنگرد مسئول محور بود . در جبهه کرخه سنگری بود مشهور به سنگر مرتضی . او پس از آزادی سوسنگرد به آبادان رفت . در عملیات بیت المقدس با سمت مسئول محور تیپ عاشورا شرکت جست و در عملیات رمضان ، معاون تیپ عاشورا بود . پس از تلاش بی وقفه ، تیپ عاشورا به لشکر ۳۱ عاشورا تبدیل شد . فرماندهی این لشکر به عهدهٔ مهندس مهدی باکری بود و حمید باکری و مرتضی یاغچیان معاونینش بودند . یاغچیان در عملیاتهای والفجر مقدماتی ، والفجر ۲ و والفجر ۴ شرکت داشت و از خود رشادت بسیار نشان داد .

پنج بار مجروح شد ولی هیچ کدام از مجروحیتها باعث نشد تا جبهه را رها کند . برخی از زخمهای خود را پنهانی می بست و سعی می کرد تا کسی از آن اطلاع پیدا نکند . مرتضی پس از انجام عمل جراحی های مختلف بر روی استخوان کتف و ... مجبور بود تا از مواد آرام بخش قوی استفاده نماید ، اما با وجود درد شدیدی که در بدن داشت از استفاده داروها سر باز می زد و درد را تحمل می کرد . پدرش در بیمارستان ساسان تهران از او می خواهد تا از رفتن مجدد به جبهه صرف نظر کند .

در طول عملیات گوناگون درایت و قدرت فرماندهی خود را به خوبی به اثبات رساند به گونه ای که اکثر فرماندهان سپاه به آن معترف بودند . زمانی که امین شریعتی – فرمانده تیپ عاشورا – قصد داشت به یگان دیگری منتقل شود از قبول مقام فرماندهی تیپ عاشورا خودداری کرد و در جواب همرزمانش گفت : « هر کجا بگویید کار می کنم ولی با من از قبول مسئولیت حرفی نزنید . » در آن هنگام مهدی باکری معاون تیپ نجف اشرف به علت جراحتی که دیده بود در بیمارستان اهواز بستری بود . پس از اصرار فراوان فرماندهان نجف اشرف ، مهدی باکری فرماندهی تیپ را پذیرفت و به سراغ یاغچیان آمد و با اصرار فراوان وی را به معاونت تیپ عاشورا گمارد . یکی از همرزمان یاغچیان می گوید :

با وجود اینکه به معاونت تیپ انتخاب شده بود ولی هیچ وقت تغییری در رفتار و اخلاقش احساس نکردم . هر وقت در جلسات و عملیاتها شرکت می کرد خود را به عنوان نیروی ساده به حساب می آورد و هر کاری که پیش می آمد انجام می داد . در منطقه ، آقا مرتضی از جمله افرادی بود که اصلاً به مرخصی رفتن فکر نمی کرد .

در اهواز ، تیپ عاشورا با تلاش رزمندگان پر تلاش آن ، به لشکر عاشورا ارتقا یافت و پس از مدتی تصمیم بر آن شد تا مهدی باکری به لشکر ۲۵ کربلا اعزام شود و مرتضی یاغچیان فرماندهی لشکر ۳۱ عاشورا را به عهده بگیرد . یاغچیان پس از مشاهده حکم فرماندهی لشکر بسیار ناراحت شد و به مسئولان گفت : « مگر هر کسی می تواند جای آقا مهدی را بگیرد ، مگر بنده می توانم کار آقا مهدی را انجام دهم . » یاغچیان فرماندهی لشکر عاشورا را قبول نکرد و به همین دلیل مهدی باکری نیز به لشکر ۲۵ کربلا نرفت . یاغچیان هیچگاه تحت تأثیر مقام خود قرار نگرفت و حتی از تنبیه دژبانی که به اشتباه او را دستگیر کرده بود و باعث شده بود تا عملیات مهمی به تأخیر افتاد خودداری و به نصیحت او کفایت کرد .

در اوقات فراغت به راز و نیاز و دعا مشغول می شد و اغلب از رفتن به مرخصی چشم پوشی می کرد . یاغچیان یک بار به خواستگاری رفت ولی والدین دختر از دادن او به یاغچیان بیم داشتند ، چون معتقد بودند امکان دارد که روزی مرتضی به شهادت برسد و دخترشان بیوه بماند .

یاغچیان در کارهای گروهی پیش قدم بود و در جبهه و یا در سپاه برای دوستانش غذا می پخت و گاه ظرفها و حتی لباسهای کثیف آنها را می شست و تا آخر عمر هیچگاه درصدد برنیامد سنگر اختصاصی داشته باشد . به هیچ کس اجازه نمی داد او را فرمانده خطاب کند و به این اصطلاح حساسیت داشت . می گفت :

افتخار می کنم که به جبهه آمده ام تا دین خود را به اسلام ادا کنم و نهایت آرزویم شهادت است . جبهه ها منزلگاه انسانهای دل باخته است که شیفته شهادت و عاشق وصالند .

یاغچیان همواره به تمام امور خود رسیدگی می کرد و گزارش مسئولان طرح و عملیات را مکفی نمی دانست و تا شخصاً از

نزدیک مواضع دشمن را نمی دید ، راضی نمی شد . در این دوران ، بیشتر حقوق خود را به آشپز پیری می داد تا برای فقرا غذا تهیه کند . در عملیات والفجر ۱ پس از شکسته شدن خط دفاعی دشمن ، یاغچیان یک تنه به پیش رفت و با هر وسیله ای که در دست داشت به دشمن شلیک می کرد . هیچگاه به فکر خود نبود . هنگامی که غذایی به جبهه می رسید بلافاصله آن را بین رزمندگان تقسیم می کرد و خود برنج مانده و خشک می خورد . به هنگام عملیاتها شوری وصف ناپذیر سر تا پای وجودش را فرا می گرفت و می گفت :

نمی دانم چرا از عملیات هیچ چیزی نمی توانم بیان کنم . وقتی که در عملیات هستم اصلاً توجیه نمی شوم ، فقط به عملیات می روم و تا اتمام عملیات این گونه هستم . پس از پایان وقتی بچه ها تعریف می کنند ، می فهمم که ما چه کرده ایم و کجاها فتح شده است . می گفت که : اولین تیر آذربایجانی ها را من به سوی عراقی ها شلیک کرده ام .دوستانش معتقد بودند که مرتضی یاغچیان از جمله نیروهایی بود که بعد از عملیات خیبر باز نخواهد گشت و به شهادت خواهد رسید .

مرتضی در مناجاتهایش با خداوند می گفت : « بهتر از جانم چیزی ندارم که تقدیم کنم چرا که آن هم به تو تعلق دارد ؟ »

او در وصیت نامه اش می نویسد :

به نام خدا و برای خدا و در راه خدا این وصیت نامه را می نویسم تا حجتی باشد به آنکه بعد از من نگویند ناآگاه بود و نادان و بی هدف ؛ بلکه من ، زندگی از حسین (ع) آموختم که فرمود مرگ با عزت ، به از زندگی با ذلت است . خداوندا ، امروز نائب امام زمانت با دم مسیحایی خود به ما ارزش انسان بودن و انسان شدن را آموخت و روز امتحان است و اگر لحظه ای درنگ کنیم فرصت از دست رفته ، پس ما را یاری بفرما و راهنمایمان باش ... . ای مسلمانان جهان امروز تمامی کفر به سرکردگی امریکا با تمام قوا در مقابل اسلام صف کشیده و اسلام و انقلاب اسلامی امروز به خون و جان ما نیاز دارد ... . امروز این سعادت به من دست داده تا به کربلای ایران جایگاه عاشقان خدا ... و پویندگان راه علی (ع) و پیروان حسین (ع) و سربازان امام زمان (عج) و یاران رهبر عزیز خمینی کبیر (ره) برسم و برای رسیدن به این مکان چه انتظاری کشیده ام و با آگاهی کامل و عشق به الله به اینجا آمده ام تا برای رضای او جهاد کنم و اگر سعادت پیدا کردم به دیدار خدا بروم و از این تن خاکی عروج کنم .

سرانجام ، زمان وصال یاغچیان نیز فرا رسید ؛ در هفتم بهمن ۱۳۶۲ در عملیات خیبر ابتدا حمید باکری به شهادت رسید . مهدی باکری به خاطر سختی عملیات و پاتکهای مکرر دشمن از مرتضی یاغچیان خواست در مقابل حملات ایستادگی نماید و یاغچیان نیز با رشادت در مقابل حمله دشمن پایداری کرد .

شهادت مرتضی یاغچیان را با بی سیم به مهدی باکری خبر دادند . اندوه از دست دادن یاغچیان در چهره مهدی به گونه ای نمایان شد که همه رزمندگانی که در آنجا حضور داشتند ، بر این باورند که حتی بعد از شنیدن خبر شهادت حمید باکری ایشان به این اندازه ناراحت نشد .

پیکر شهید مرتضی یاغچیان پس از عملیات در منطقه جا ماند و تا سال ۱۳۷۵ مفقودالاثر بود تا اینکه در این سال در پی جستجوی گروه های تفحص ، بقایای پیکرش کشف شد و در وادی رحمت تبریز به آرام گرفت .

منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ("زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان شرقی)نوشته ی یعقوب توکلی,نشر شاهد,تهران-۱۳۸۴

پیرم

قرن:۱۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(قس. یفرم). از ارامنه‌ی ترک. نزدیکی شهر گنجه متولد شد و پس از آن که به حد رشد رسید به دسته‌ای از شورشیان ارمنی که در نظر داشتند به خاک عثمانی بروند پیوست، ولی مأموران سرحدی روسی او را دستگیر کردند و به سیبریه فرستادند. یپرم پس از مدتی از سیبریه گریخت و به ژاپن رفت و از آنجا در سال ۱۳۱۷ ه.ق به ایران آمد. وی ابتدا در «قراچه‌داغ» به آموزگاری مشغول شد و سپس در سال ۱۳۱۹ ه.ق به تبریز و از آنجا به قزوین و رشت رفت و در رشت به کوره‌پزی و بنائی پرداخت و ضمناً وارد جمعیت ارامنه به نام «داشناکسیون» گردید. در سال ۱۳۲۶ ه.ق زمانی که در گیلان شورش پدید آمد از طرف جمعیت مزبور مأمور همکاری با انقلابیون گردید و با عبدالحسین معزالسلطان (سردار محی) و علی‌محمد تربیت کمیته‌ی پنهانی «ستار» را تشکیل داد و همین که سپهدار تنکابنی وفاداری خود را نسبت به مشروطیت اعلام داشت، فعالیتهای کمیته‌ی ستار را علنی کرد و چون مشروطه‌خواهان بر رشت مسلط شدند یپرم و مجاهدان در ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ ه.ق روانه تهران گردیدند. پس از فتح پایتخت یپرم به ریاست شهربانی منصوب گردید و در جنگ با پسر رحیم‌خان و ارشدالدوله و اطرافیان سالارالدوله شرکت کرد و عاقبت در قلعه‌ی شورجه‌ی همدان در ماه شعبان ۱۳۳۰ ه.ق به قتل رسید.

بر گرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

یحیایی، حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید حسین یحیایی : مسئول عقیدتی لشکر ۱۷ علی‌بن ابی طالب (ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال هزار و سیصد و چهل و سه در اولین روز از دومین ماه سرد زمستان، مصادف با نیمه شب بیست و دوم ماه مبارک رمضان، حسین با تولدش گرمی و نشاط خاصی به کانون خانواده بخشید.

چون دو پسر قبل از حسین فوت کردند، پدر و مادرش نذر کردندتا او زنده بماند. در یازده ماهگی‌اش او را به پابوس امام رضا علیه‌السلام بردند تا نذرشان را ادا کنند.

تا سن پنج سالگی در روستای آبخوری بود. بعد از آن به روستای فضل‌آباد عطاری نقل مکان کردند. پدرش قهوه‌چی بود و به این طریق امرار معاش می‌کرد. تا کلاس چهارم ابتدایی را در این روستا خواند. با مهاجرت به سمنان، پنجم را در دبستان رفعت خواند. پس از پشت سر گذاشتن دوران ابتدایی به مدرسه راهنمایی رفت. کلاس سوم راهنمایی بود که انقلاب پیروز شد. مثل بچه‌های هم سن و سالش در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد.

برای دبیرستان در مدرسه شبانه هفت تیر مشغول تحصیل شد. روزها سرکار می‌رفت و شب‌ها درس می‌خواند. او در کارهای نقاشی و بنایی مهارت خاصی داشت و از این طریق خرج تحصیلش را در می‌آورد. همزمان با تحصیل در دبیرستان، در حوزه علمیه سمنان درس می‌خواند و طلبه بود.

بعد از پایان دیپلم در دانشگاه تربیت معلم شهید بهشتی تهران قبول شد. در دوران تحصیل در تهران، دو بار به جبهه رفت و هر دفعه یک ماه ماند. پس از گرفتن مدرک فوق دیپلم به سمنان آمد. در آموزش و پرورش مشغول شد. او روستاهای محروم را جهت تدریس انتخاب می‌کرد. همزمان با تدریس در مدرسه راهنمایی در روستای سطوه، شب‌ها کلاس نهضت سوادآموزی تشکیل می‌داد. او در این راه سختی‌های زیادی کشید. زمانی که در روستا بود، بعد از تعطیل شدن از مدرسه به مسجد می‌رفت. نماز

جماعت برپا می کرد. بعـد از نماز سـخنرانی می کرد و احکام را به مردم یاد می‌داد. او مردم فقیر و نیازمند روسـتا را می‌شـناخت و به آنها کمک می کرد.

سال اول تـدریس او که به پایان رسـید، سپاه از او دعوت به همکاری کرد. برای گذرانـدن دوره نظامی به پادگان شاهرود رفت. به مدت پانزده روز آموزش نظامی دید و سـپس برای امتحان به قم رفت. او از آن‌جا در شـهریور سال شصت و پنج به جبهه اعزام شد. در لشـکر هفـده علی‌بن ابیطالب به سِـمت معاون عقیـدتی سیاسـی مشـغول خدمت شد. بعد از یک ماه به مرخصـی آمد. برای تعیین تکلیف به آموزش و پرورش رفت و حکم مـأموریت نامحـدود برای جبهه گرفت. او ازدواج نکرد تـا سـر انجام در بیست و دوم دی ماه شصت و پنج، در عملیات کربلای پنج در شلمچه، با اصابت ترکش به سر به شهادت رسید.

پیکر مطهر طلبه و معلم شهید در امامزاده یحیی سمنان به خاک سپرده شد.

منابع زندگینامه : پایگاه اینترنتی کنگره بزرگداشت سرداران و ۳۰۰۰شهید استان سمنان

یزدان‌پناه، عزت‌الله

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد علی‌اکبر، متولد ۱۲۹۶ ش اسـت. پس از اتمـام تحصـیلات ابتـدایی و متوسـطه وارد دانشـکده حقـوق تهران گردیـد و درجه لیسانس در اقتصاد گرفت. سپس برای ادامه تحصیل عازم اروپا شد و دکترای اقتصاد خود را از دانشگاه پاریس دریافت کرد. بعد از مراجعت به ایران داخل وزارت دارایی شد. اهم مشاغل وی عبارت است از معاون کمیسیون ارز و ناظر اداره کل املاک دولتی.

دکتر یزدان‌پنـاه در دوره بیست و یکم قـانونگزاری از شـهسوار به وکـالت مجلس انتخاب گردیـد و در ادوار بیست و دوم و بیست و سوم نیز این سـمت را داشت. در دور بیست و سوم قبـل از پایـان مجلس به معـاونت پارلمـانی نخست‌وزیر و وزیر مشـاوری انتخـاب گردید و یک سال در این سـمت بود که از تهران سـناتور گردید و در انتخابات مجلس سـنا نایب رئیس شد. مدتی کوتاه در ۱۳۵۷ وزیر مشاور در امور پارلمانی بود.

دکتر یزدان‌پناه بعلت قرابت با خانواده‌ی دیبا، سریعا مشاغل مهمی را احراز کرد. وی در سال ۱۳۶۸ درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یزدان‌پناه، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

متولد ۱۲۷۳ ش در تهران است. در ۱۲۹۳ از مدرسه افسری قزاقخانه فارغ‌التحصیل و با درجه ستوان سومی داخل قشون شد. در چند زدوخورد داخلی سریعا درجات خود را گرفت و در ۱۲۹۹ با درجه سرهنگی فرمانده پیاده نظام قوای کودتا بود که بلافاصله پس از ورود به تهران به مقام سـرتیپی ارتقاء یافت و به فرماندهی تیپ مرکز و بعد لشکر مرکزی منصوب شد. در ۱۳۰۳ علاوه بر فرماندهی لشـکر حکومت نظامی تهران نیز با او بود. در ۱۳۰۷ به ریاست بازرسـی کل ارتش برگزیـده شد و در ۱۳۰۸ ریاست ژاندارمری کل کشور ضمیمه کار او شد.

در سال ۱۳۱۲ به درجه سرلشکری رسید و فرماندهی لشکر دوم و سپس فرماندهی دانشکده افسری را عهده‌دار گردید. در شهریور ۱۳۲۰ به جای سرلشکر عزیزالله ضرغامی به ریاست ستاد ارتش گمارده شد. یک سال در آن سمت باقی بود و درجه سپهبدی گرفت بعد به ترتیب ریاست شورای عالی ارتش، ریاست دفتر نظامی و ژنرال آجودانی را عهده‌دار بود.

در دی ماه ۱۳۲۶ در کابینه ابراهیم حکیمی به وزارت جنگ معرفی شد. در ۱۳۲۸ در کابینه محمد ساعد وزارت راه را برعهده گرفت و در ترمیم همان کابینه وزیر جنگ گردید. در ۱۳۲۹ در کابینه علی منصور همچنان وزیر جنگ بود. در ۱۳۳۱ مجددا به وزارت جنگ معرفی گردید ولی آن شغل را نپذیرفت و با سمت ریاست هیئت نظامی به امریکا رفت. از دوره دوم سنا با سمت سناتور انتصابی در مجلس سنا عضویت داشت و در دو نوبت نیز ریاست بازرسی شاه با او بود.

یزدان‌پناه هیچگونه دانش نظامی نداشت و هیچ دانشکده و دانشگاهی را ندیده بود زبان روسی را در حد مکالمات روزمره در قزاقخانه یاد گرفته بود ولی از روز اول خدمت خود را به رضاخان نزدیک کرد و تمام ترقیاتش مدیون اوست. یزدان‌پناه اولین کسی است که در ۱۳۰۰ به رضاخان اعلیحضرت خطاب کرد. پنجاه سال در مشاغل مهم در ناز و نعمت بود و خود را خیلی با خانواده پهلوی نزدیک می‌دانست. غیر از مقام سناتوری و ریاست بازرسی، ریاست شورایعالی بانک سپه هم با او بود.

سپهبد مرتضی یزدان‌پناه در سال ۱۳۵۱ در حالیکه شورای عالی بانک سپه را اداره می‌نمود بطور ناگهان حالش دگرگون شد و پشت میز اداره با سکته‌ی قلبی درگذشت. یزدان‌پناه در جوانی با صبیه ممتحن‌الدوله شقاقی بنام هما خانم ازدواج کرد. یکسال بیشتر این زندگی دوام نکرد و هما خانم هنگام زایمان درگذشت. یزدان‌پناه از این همسر صاحب دختری شد که بعدها به همسری پروفسور وارسته درآمد. همسر دوم یزدان‌پناه یک خانم روسی بود که صاحب یک پسر شد بنام کامبیز. بعدها این پسر وارد دربار شد و با دختر تیمور بختیار ازدواج کرد ولی پس از قیام بختیار علیه محمد رضاشاه، بین آن دو جدائی افتاد. کامبیز در اوایل انقلاب دستگیر و زندانی شد. پس از آزادی به اروپا رفت و سرانجام سه سال قبل درگذشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یزدانفر، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۸ ش تولد یافت. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه به اروپا رفت و تحصیلات عالیه خود را در انگلستان در علوم ریاضی و تعلیم و تربیت پایان برد. در تهران کار خود را از معلمی آغاز کرد و مدتی ناظم و رئیس دارالفنون تهران بود. در چند شهرستان و استان ریاست فرهنگ داشت تا به مقام مدیر کلی، معاونت و کفالت وزارت فرهنگ رسید.

یزدانفر پس از چهل سال خدمت بازنشسته شد. چندی بیکار بود تا اینکه معاونت مدرسه عالی زبان و ادبیات خارجی که مؤسس و مدیرش علی‌اصغر حکمت بود به او داده شد. او در ۱۳۵۲ در ۷۴ سالگی درگذشت. مرحوم یزدانفر اخلاق و رفتار و ادب داشت و در علوم ریاضی استاد بود و چند کتاب نیز در این زمینه نوشته است.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یزدانی، محمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

قائم مقام فرمانده گردان کوثر تیپ ۲۱امام رضا(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

«محمد یزدانی کریزی» اول فروردین سال ۱۳۴۳ در «کاشمر »به دنیا آمد .دوره ابتدایی را در دبستان «خیام» و دوره راهنمایی را در مدرسه شهید «باقری» گذراند .وی در فعالیت های انقلاب اسلامی و گردهم آیی ها و جلسه های مذهبی شرکت می کرد .

سال ۱۳۶۱ بود که جذب سپاه «کاشمر» شد و به سبز پوشان انقلاب پیوست .او دفاع از اسلام و کشور را بر راحتی زندگی شهری و همکاری با پدر در کار فروش آهن ترجیح داد؛ می گفت :مادیات خیلی به درد انسان نمی خورد و باید به دنبال معنویات باشیم .در ابتدای ورود به سپاه دوره آموزش عمومی را گذراند و پس از پنج ماه راهی جبهه نبرد و تیپ ۲۱ امام رضا شد و چهار ده ماه فرمانده گروهان بود .بعد از برگشت مسئول خدمات پرسنلی سپاه کاشمر شد .

در این ایام با انتخاب همسری متعهد و پاک به نام« زهره یاقوتی» ، سنت حسنه ازدواج را بر جای آورد که حاصل این پیوند مبارک ، دختری به نام «فهیمه» بود که در سال ۱۳۶۴ چشم به جهان گشود .فهیمه ، غنچه نو شکفته ای که بعد ها پدر و پدر بزرگش هر دو شهیدان دفاع مقدس شدند .

«یزدانی کریزی» دیگر بار در سال ۱۳۶۳ به جبهه نبرد و تیپ امام صادق رفت و فرمانده گردان شد .وی بسیار شجاع و جسور بود .در عملیات رمضان ، فاو، والفجر یک و کربلای سه ، چهار و پنج شرکت جست و چندین نوبت مجروح گردید و همواره ترکش های ریز و درشتی را در بدن مجروحش تحمل می کرد تا حدی که دوستان و همرزمانش می گفتند :محمد در تعقیب شهادت است .

«محمد» اهل دعا ، راز و نیاز ، نماز اول وقت ، گریه ، نماز شب و نافله و قرآن بود .به دعای کمیل و توسل و زیارت عاشورا خیلی اهمیت می داد .مهربان و با عاطفه بود ، با دیدن دوستان گل زیبای چهره اش می شکفت ، انگار که مدتها آنها را ندیده بود .دلی به صافی آینه و بدون گرد و غبار داشت ، در ضمن به شادابی نیروها توجه می کرد و شوخ طبع بود .

محمد در نیمه شب که همه خواب بودند ، کفش های رزمندگان را واکس می زد و آنها را جفت می کرد .ظرف های غذا را به تنهایی می شست در قنوت با خضوع فراوان برای شهادت دعا می کرد .یک بار به مادرش گفته بود :اگر برای این روضه می خوانید که من شهید نشوم من راضی نیستم .

او با حاج «محمد علی صادقی» فرمانده گردان کوثر بسیار مانوس و هم راه بود .«صادقی» به «محمد» لقب مالک اشتر داده بود .وقتی خودش نخستین بار آن را شنیده بود ، گفته بود :من کجا و مالک اشتر کجا ؟من خاک پای مالک اشتر هم نمی شوم .

«محمد» پیش از شروع صحبت به دوستان یاد آوری می کرد که فقط درباره خودشان صحبت کنند و از دیگران و گذشته صحبتی نکنند ، مبادا که به غیبت بینجامد و اگر با کسی سخنی دارند با خودش در میان بگذارند و رو در رو گفتگو کنند که برداشتشان اشتباه نباشد .

دهم شهریور ۱۳۶۴ بود که بار دیگر از کاشمر به جبهه نبرد شتافت .و در تیپ ۲۱ امام رضا معاون اول فرمانده گردان عملیاتی کوثر شد و در این مسئولیت انتظار کشید تا عملیات کربلای پنج آغاز شد .

او شب عملیات کربلای پنج با یک گالن نفت در خانه ای مخروبه نزدیک خرمشهر به نیت شهادت غسل کرد ، قبل از حرکت با چند همرزم عقد اخوت خواند و گفت :اکنون که همگی برادر شدیم باید قول دهیم که هر کی از ما وارد بهشت شد ، دیگران را شفاعت کند .و همگی قبول کردند .

آن شب «محمد» لباس نو پوشید، برادران همه وداع کردند و از زیر قرآن گذشتند و به سوی شلمچه و عملیات کربلای پنج حرکت

کردند .روز نوزده دی ۱۳۶۵ در حالی که پیشگام نیروهای گردان بود، برای نابود کردن آتش کالیبر نیروهای عراقی که گردان را زیر آتش شدید قرار داده بود ، حرکت کرد اما ناگهان هدف تیر دشمن قرار گرفت و سرانجام در حالی که هم رزمش «ولی الله غلامی» پیکر غرقه به خونش را به پشت خط حمل می کرد یا حسین گویان ، جان به جان آفرین تسلیم کرد و به شهادت رسید .
پیکر پاک سردار شهید «محمد یزدانی کریزی» در «کاشمر» با شکوه تشییع گردید و در جوار آرامگاه شهید« سید حسن مدرس (ره) »در کنار یاران و همرزمانش به خاک سپرده شد .
منابع زندگینامه" :افلاکیان خاکی"نوشته ی علی اکبر نخعی،نشر کنگره ی بزرگداشت سرداران و ۲۳۰۰۰شهید خراسان،مشهد- ۱۳۸۴

یزدی طباطبائی، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از علمای بزرگ یزد، در ۱۲۴۰ ش در یزد تولد یافت. چندی در یزد و اصفهان تحصیل نمود، سپس به نجف رفت و تحصیلات خود را پایان داد. بعد از مراجعت به ایران، شیراز را برای زندگی انتخاب کرد و در همانجا ازدواج نمود. در شیراز شغل وی علاوه بر محراب و منبر تجارت هم بود. کم کم با شاهزادگان قاجار نزدیک شد. وقتی محمد علی میرزا به ولیعهدی انتخاب شد پدرش از آقا سید علی یزدی تقاضا کرد که به تبریز نزد ولیعهد برود و در مسائل شرعی و مذهبی هادی و راهنمای او باشد. تا هنگام مرگ مظفرالدینشاه در تبریز اقامت داشت بعد به اتفاق محمد علیشاه به تهران آمد و از محارم و نزدیکان شاه بود. در غوغای مشروطیت وی از همکاران و معتقدان شیخ فضل‌الله نوری شد و مشروطه مشروعه را تعقیب می‌کرد و در همان موقع پنهانی با رؤسای روحانی مشروطیت سر و سری داشت. بعد از استبداد صغیر و خلع محمد علی شاه همه انتظار داشتند سیدعلی یزدی به دار مجازات آویخته شود ولی نه تنها مجازات نشد بلکه در دوره دوم مجلس شورای ملی با حمایت سید عبدالله و سید محمد بهبهانی به وکالت مجلس انتخاب شد. وی آخوندی متنفذ، زرنگ، ثروتمند و سیاسی بود. فرزندان متعددی پیدا کرد که فقط فرزند ارشدش سید ضیاءالدین طباطبائی رشد نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یزدی، مرتضی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند شیخ محمد حسین یزدی در ۱۲۷۸ در تهران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی را در تهران در مدرسه سن‌لوئی انجام داد. در ۱۳۰۵ از طرف دولت با شهریه‌ای به ماخذ ماهیانه سی تومان برای تحصیل علم پزشکی به آلمان اعزام شد. در ۱۳۰۷ مجلس شورای ملی سی تومان اضافه شهریه برای او تعیین نمود و در همان قانون تأکید شد چنانچه نامبرده زودتر از پنج سال تحصیلات خود را پایان دهد بقیه شهریه یکجا به وی داده خواهد شد تا وسائل پزشکی خریداری نماید. یزدی در آلمان تحصیل پزشکی را پایان برد ضمنا با افکار و عقاید سوسیالیستها و کمونیستها آشنایی یافت، مخصوصا دوستی و نزدیکی وی با دکتر تقی ارانی او را بیشتر به این

عقاید نزدیک کرد. وقتی به ایران بازگشت ضمن دائر کردن مطب مداوای بیماران و تدریس زبان و ادبیات آلمانی، در مدرسه صنعتی به تبلیغ مرام خویش پرداخت و قسمتی از درآمد مطب خود را برای مخارج در اختیار دکتر ارانی قرار می‌داد. سرانجام فعالیت آنان فاش شد و شهربانی آنها را که ۵۳ نفر بودند بازداشت کرد. یزدی در دادگاه محکوم به پنج سال زندان شد. در ۱۳۲۰ مانند سایر زندانیان سیاسی آزاد شد و در پی افکندن حزب توده با سایر یاران خویش به تلاش افتاد و سرانجام حزب توده با تلاش پیگیر اکثریت ۵۳ نفر بنیان گرفت. یزدی در ۱۳۲۵ در کابینه‌ی ائتلافی قوام‌السلطنه وزیر بهداری گردید و چند ماهی وزیر بود تا به اتفاق سایر همکاران همفکر خود از عضویت دولت کنار رفتند. یزدی پس از غیرقانونی شدن حزب توده توقیف شد. در ۱۳۲۹ او را مانند سایر سران حزب توده از زندان قصر قرار دادند ولی از ایران خارج نشد و در تهران مخفی بود. سرانجام در ۱۳۳۴ دستگیر و محکوم به اعدام شد. بعضی از دوستان پدرش مانند حکیم‌الملک و سید ضیاءالدین طباطبائی به تلاش و شفاعت افتادند و یک درجه به او تخفیف داده شد. پس از چندی عفو و از زندان خارج گردید. چون وضع مالی خوبی نداشت در وزارت کار به عنوان مترجم آلمانی استخدام شد. از شیر و خورشید سرخ نیز مبلغی در ماه حقوق دریافت می‌کرد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یسری، داور

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در بیست و هشتمین روز از فروردین ماه سال ۱۳۳۲ در یک خانواده اردبیلی یسری قدم به دنیا گذاشت که" داور "نام گرفت. او دوران کودکی‌اش را در کانون پر مهر و سرشار از محبت خانواده در تهران گذراند و پس از مدتی به زادگاهش برگشته و تحصیلاتش را در آنجا به پایان رساند. زمانی که مشغول به تحصیل در دوره دبیرستان بود، برای تأمین هزینه تحصیلش مشغول به کار در قنادی شد. سپس ا اتمام دوران تحصیل برای خدمت سربازی‌اش سیستان و بلوچستان را انتخاب کرد و در آنجا جهت آموزش های مذهبی و مباحث سیاسی بین مردم، جلسات شبانه برقرار می‌کرد. شهید یسری در سال‌های بعد دوره کارآموزی متالوژی ذوب آهن اصفهان را می‌گذراند و بلافاصله شجاعانه وارد صحنه مبارزه شد و مخالفت خود را با مفاسد رژیم آشکارا اعلام کرد و پرده از این مفاسد برداشت. وی در سال ۵۳ مسوول گروه نظامی مؤتلفه اسلامی گشت. و پس از مدتی به علت شرکت در حادثه انفجار یکی از مراکز فساد اصفهان توسط ساواک دستگیر شد. و به زندان افتاد ;اما در آنجا نیز شرایط را مساعد دید تا به مبارزات خود بر ضد رژیم ادامه داده و فعالیت‌های انقلابی خود را در آنجا نیز گسترش دهد. در آنجا مسوول گروه برنامه‌ریزی برادران انقلابی و مسلمان گردید. داور که از مرکز آموزش متولوژی اخراج شده بود, در بهمن ۱۳۵۷ به فرماندهی گروه ضربت کمیته انقلاب اسلامی منصوب شد و چندین مرتبه به همراه دکتر مصطفی چمران به یاری برادران مسلمان خود در لبنان و فلسطین رفت. هنگامی که به میهن بازگشت ,به عضویت شورای فرماندهی پادگان" مسعودآباد "درآمد. وی با شرکت در چندین عملیات در مبارزه با رژیم عراق از چند ناحیه مجروح شد. یسری در سال ۱۳۶۲ پس از بروز توانایی‌هایش، مسوول نفرماندهی سپاه پاسداران اردبیل را به او سپردند و پس از مدتی عضو دفتر نمایندگی ولی فقیه در ستاد مرکزی سپاه و مسئول دفتر پیگیری فرمایشات حضرت امام (س) شد.

پدرش خوب به یاد دارد آخرین نماز جمعه از دی ماه سال ۶۵ را که به همراه داور در نماز شرکت کردند و او از پدر خواست برای او دعا کند تا به جمع شهیدان بپیوندد. در همان روز باز به جبهه بازگشت.چند روزی بیشتر نگذشت که دعای پدر در حق پسر

مستجاب شد و داور در بیست و هفتم دی ماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای۵ در منطقه شلمچه در عملیات تخلیه شهدا از خط مقدم به پشت جبهه با اصابت ترکشی به جمجمه‌اش به جمع اصحاب مولایش حسین (ع) پیوست و شهد شهادت نوشید.

برگرفته از کتاب :شهیدان

یعقوب

قرن:۳

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

یعقوب پسر لیث صفاری (۲۵۴ تا ۲۶۵ ه.ق) در سیستان رویگری می‌کرد. چون جوانمرد بود گروهی دور او جمع آمدند و یعقوب به همراهی «درهم» به جنگ خوارج رفت و از طرف مردم به امارت منصوب شد و هرات، کرمان، فارس و کابل را مسخر ساخت و برای نخستین بار بعد از اسلام و تسلط عرب بر ایران دولتی مقتدر بر اساس استقلال ملی بنیان نهاد و دست خلیفه و عمال او را از جنوب و شمال و مشرق ایران کوتاه کرد. در سال ۲۶۲ ه.ق عازم بغداد و جنگ با خلیفه شد، بین بغداد و مداین جنگی بین سپاه او و لشکر خلیفه واقع شد که به شکست یعقوب منجر گردید ولی از پای ننشست و به تهیه‌ی سپاه پرداخت خلیفه که از جانب او بیمناک بود سفیری نزد او فرستاد. سفیر هنگامی به جندیشاپور رسید که یعقوب به مرض قولنج دچار شد و حال او رو به وخامت می‌رفت و با خواندن نامه‌ی خلیفه و وعده‌هایش به نماینده‌ی خلیفه گفت به خلیفه بگو که من رویگرزاده‌ام و از پدر رویگری آموخته‌ام. این دستگاه که می‌بینی از عیاری و شیرمردی به دست آمده نه از میراث پدر. از پای ننشینم تا بر تو پیروز شوم و الا مرا این نان جو و پیاز (اشاره به طبقی که قبلاً حاضر شده بود) کافی است. یعقوب به همان مرض قولنج در خوزستان درگذشت. (۲۶۵ ه.ق) پایتخت و مرکز فرماندهی یعقوب شهر «زرنج» در سیستان بود.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

یعقوبی، ابراهیم

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید ابراهیم یعقوبی : فرمانده گردان امام صادق(ع)لشگر۱۷ علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در یک خانواده مذهبی زاده شد .محل تولدش ساوه ،یکی از قدیمی ترین وبا اصالت ترین شهرهای ایران ؛ شهری که ریشه درتاریخ چند هزار ساله ی ایران بزرگ دارد.

در مکتب قرآن و اهل بیت (ع) پرورش یافت. با شروع جنگ تحمیلی ابتدا در شمار بی قراران بسیج به جبهه های جنگ شتافت و پس از مدتی لباس مقدس سپاه را پوشید و تا آخرین لحظه ، صراط المستقیم مبارزه را که به شاهراه شهادت می پیوست ، در نوردید.

در جبهه و پشت جبهه با توجه به مسوولیتهای مختلفی که بر عهده اش گذاشته می شد ، به تربیت و سازماندهی نیروها می پرداخت ؛ در گردان « امام صادق(ع) » در عرصه مبارزه و دفاع و در بخش آموزش و عملیات سپاه ساوه در سنگر پشتیبانی جبهه ، لحظه ای از این امر خطیر ، غافل نمی شد.

عزت نفس ، حسن تـدبیر ، اخلاص و ... از او یک انسان دوست داشـتنی پرورده بود بـدانگونه که تمامی نیروها هماره از جان و دل فرمان او را اطاعت می کردند.

یعقوبی ، « یوسـفی » بود که دیـدار و مصـاحبت بـا او ، نشـاط و شادمـانی را به ارمغـان می آورد تـا آنجـا که گـاه ، اشک شوق در چشـمان یاران و نزدیکان ، گواه اشتیاق آنان در دیدار با او می شد.او پرسـتویی بود که به مهاجرت و کوچ به سـمت بهاری جاودان می اندیشـید و طنین بال بال او همیشه از این اشتیاق خبر می داد و در آخر با بالی زخمی و دلی سبز ، به سـمت آن بهار ابـدی پرواز کرد. شـهید « ابراهیم یعقوبی » از بی شمار شهیدانی است که در دوران حیات خویش به تفسیر مفهوم شهادت پرداخت و در آخر به خلوت خاص ربوبی ، راه یافت ؛ آنان که در پی جای پایی از شهادتند با تعمق و تفکر در حیات مادی این شهیدان ، که زمینه سازی حیات معنوی شان بود ، می توانند حجاب از چهره این حقیقت بارز بردارند.

ترسـیم سـیمای واقعی شهیدان کار ما نیست اما از آن جا که گفته اند « ما لا یدرک کله لایترک کله » در حد توان خویش ، غبار از آئینه سیمای این شهید بزگوار خواهیم سترد ؛ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید ... « ابراهیم » به لحاظ سعه صدر و اخلاق کریمه ای که داشت ، هماره مورد توجه همگان بود و به واسطه حسن تدبیر و آگاهی خاصی که داشت ، معمولاً خویشاوندان او در وقت بروز مشکلات به او مراجعه کرده ، با او مشورت می نمودند.

پـدر او بارها می گفت : « ابراهیم ، همه چیز من است !» او وقتی « ابراهیم » را می دیـد، از فرط خوشـحالی می گریست ، ابراهیم در نزد او در حکم « یوسـفی » بود که دیـدار او مسرت و نشاط و روشـنی دل را برای او به همراه داشت.روحیه حماسـی او ، نه فقط در دوران جنـگ که از زمـان کودکی او مشـهود بود ؛ « او آنقـدر به مسائل جنگ علاقه داشت که حتی بازی های کودکانه در دوران خردسالی اش هم ب نحوی با جنگ و مبارزه ، مرتبط بود.

عزت نفس واراده بی نظیر او قابل وصف نیست ! او در دوران جوانی در کنار تحصیلات به فعالیتها مختلف می پرداخت از جمله در امر کشـاورزی ، بـازوی پرتـوانی برای پـدر خود بود.در دوران فعالیتهـای مردمی علیه رژیم منحوط شاهنشـاهی ، « ابراهیم » فعـالیت گسترده ای در روسـتا داشت و مردم را از جریانات مختلف سیاسـی آگاهی می کرد. « او اعلامیه های حضـرت امام را به روستاهای دیگر می برد و در بین مردم پخش می نمود. یکبـار هم در هنگـام پخش اعلامـیه امـام ، توسط ساواک دسـتگیر شـد و در حالی که اعلامیه ها را در دهان می جوید ، روانه زندان های مخوف رژیم شد. »

شرکت در محافل مـذهبی و مجالس ائمه اطهار (ع) خصوصاً حضـرت سـید الشـهدا (ع) از برنامه های همیشـگی او بود ؛ او بواسـطه عشق و افری که به امـام حسـین (ع) داشت ، در برپا داشـتن خیمه عزای او تلاش بسـیاری می کرد و الگوی خاصـی برای دوسـتان و آشنایان شده بود.

سردار محمد میر جانی از آن سردارملی اینگونه یاد می کند:

«با شروع جنگ ، در سال ۱۳۵۹ به کردسـتان شتافت و علم مبارزه را بر دوش کشید و در مسیر مبارزه ، نستوه و خستگی ناپذیر ماند و مزد تلاشـهای خالصانه خویش را در آخر گرفت.« شـهید یعقوبی » از آن کسانی بود که جبهه ها به خود می بالیدنـد که مثل او را در خود دارند. امثال او که آمده اند و فداکاری می کنند ... ، بسیار خستگی ناپذیر بود ، هیچ چیز او را از جنگ و جبهه ، غافل نمی کرد ، چه زن و فرزنـد ؛و چه مشـکلات زنـدگی و چه مسایل جسـمی ... به خاطر حضور مستمر در جنگ ، او صـدمات بسـیاری را متحمـل شـده بود ؛ بـا آن که یک پایش را از دست داده بود ، با این حال حاضـر نشـده بود که عرصه را خالی کنـد! واقعاً می توان گفت که او عاشق جهاد بود.» در جبهه و پشت جبهه به چیزی جز « ادای به تکلیف » نمی اندیشـید و در این راه ، لحظه ای از تلاش دست برنـداشت. او آنگـاه که احسـاس کرد دشـمن بعثی ، قصـد میهن اسـلامی و آرمانهای اسـلامی او کرده ، بستر عافیت را ترک گفـت و به جبهه هـا شـتافت. « دفـاع از آرمانهـا » آنقـدردر نظر او مهم بـود که حتی در پشت جبهه هم از آن سـخن می گفت و به

صورت مستقیم و یا غیرمستقیم ، بی خبران را از آن خبر می داد.
در ماموریت هایی که به او محول می شـد بسیار جدی و سختگیر بود و در انجام وظیفه ، شب و روز نمی شناخت او می گفت : « اگر کوتاهی کنم ، روز قیامت نمی توانم جواب شهدا را بدهم ... » ابراهیم « اسماعیل » دلش را از همان ابتدای ورود به مبارزه ، در منای دوست تقدیم کرد و آنقدر برعهد خویش پایدار ماند تا به بارگاه معبود حقیقی پذیرفته شد.
اوبه فوز عظیم «شهادت» و«لقای الهی» رسید در حالی که پیش تر به مقام رفیع « جانبازی » رسیده و یک پای خویش را تقدیم کرده بود. شهادت آبی بود که توانست آتش عطش همیشگی او را فرو نشاند و شرابی که کام جان اورا شیرین گرداند.
منابع زندگینامه :
عرشیان،نوشته ی ،سید مهدی حسینی،نشرلشگر۱۷علی ابن ابی طالب(ع)،قم-۱۳۸۲

یغمایی، علی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرمانده واحد تخریب لشگر۵نصر(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) «علی یغمایی»، مهرماه سال ۱۳۳۵ در روستای« شفیع آباد »از توابع بخش مرکزی شهرستان «بردسکن» قدم به عرصه ی گیتی گذاشت. کودکی اش را در روستا سپری نمود. از همان ابتدا علاقه اش به ائمه اطهار (ع) مثال زدنی بود. حضور فعالش در تعزیه ی امام حسین (ع) گواه این مدعاست. در ۱۲ سالگی پدرش را از دست داد. به دنبال این ضایعه، قصد ترک تحصیلش و یافتن کار را داشت، اما معلمانش با توجه به هوش و ذکاوت او، مانع تصمیم او شدند. با اخذ دیپلم از دانشسرای مقدمتی قوچان، جهت تدریس به عنوان سپاهی دانش، عازم روستاها گردید. در دوران انقلاب، به طور گسترده در تهیه و توزیع اعلامیه های امام (ره) فعالیت می نمود. در همین رابطه چندین بار توسط ساواک دستگیر شد.
با پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان مسئول امور تربیتی بردسکن مشغول خدمت شد. با آغاز جنگ تحمیلی در کسوت بسیجی، به جبهه اعزام گردید و طی سه سال حضور فعال در جبهه های حق علیه باطل در مسئولیت های متعددی به انجام وظیفه پرداخت. سرانجام در عملیات والفجر یک در فروردین ماه سال ۱۳۶۲ در حالی که مسئولیت گروه تخریب لشگر پنج نصر را بر عهده داشت، با تیر مستقیم دشمن در منطقه ی فکه تپه ی ۱۳۵ به شهادت رسید. پیکر پاکش را سالها بعد، پس از تشییع باشکوه، در جوار آرامگاه شهید مدرس کاشمر به خاک سپردند. منابع زندگینامه" : بالابلندان "نوشته ی حمیدرضا بی تقصیر، نشر ستاره ها، مشهد-۱۳۸۵

یکانی، اسمعیل

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

از دانشمندان معاصر، ادیب و شاعر آزادیخواه، و قاضی عالیمقام در ۱۲۶۶ در قصبه یکان مرند متولد شد. تحصیلات خود را در ادبیات فارسی و عربی و فلسفه و منطق و فقه اصول و ریاضیات و هیئت در تبریز به اتمام رسانید. در جوانی جزو مدرسین درجه اول حوزه علمیه تبریز شد. پس از شروع نهضت مشروطیت وی در صف آزادیخواهان قرار گرفت و از ارکان اصلی نهضت مشروطیت

در آذربایجـان بود. در قیـام آذربایجان علیه حکومت اسـتبدادی محمـد علیشاه به زعامت سـتارخان و باقرخان. میرزا اسـمعیل خان با سردار و سالار همکاری نزدیک داشت و در حقیقت مشـیر و مشار آنها بود. بعد از سـقوط تهران و خلع محمد علیشاه قاجار، وی در تبریز روزنامه مهم و معتبری به نام تبریز دائر کرد. پس از چنـدی روزنامه را به میرزا حسـین خان کمال واگـذار کرد و خود به تهران آمـد و با غالب جرائد آزادیخواه و تندرو همکاری می‌نمود. در ۱۲۹۹ در دولت میرزا حسن پیرنیا مدیریت و مسؤولیت روزنامه نیمه رسـمی ایران به او واگـذار شد و قریب یک سال روزنامه ایران را به طور یومیه انتشار می‌داد. پس از آن همکاری مطبوعاتی خود را بـا مجله طوفان آغاز نمود و سلسـله مقالاتی در زمینه تجـددخواهی در آنجا تحریر و چاپ کرد. یکانی در ۱۳۰۶ به دعوت علی‌اکبر داور به شغل قضایی اشتغال ورزید و مستشار دیوان جزای عمال دولت (دیوان کیفر) شد. در محاکمات تیمورتاش در ۱۳۱۱ یکی از قضات محاکمه کننده بود. در ۱۳۲۱ در محاکمه مختاری و عمال نظمیه رأی دادگاه او را انشاء کرد و تحقیقا اساس محاکمه توسط او انجـام گرفت. در ۱۳۲۳ یکـانی رئیس کل دیوان کیفر شـد و چنـد سالی در آن سـمت بود تا به ریاست شـعبه تمیز منصوب شـد. آخرین سمت قضایی او ریاست دادگاه تجدیدنظر انتظامی قضات بود.

یکانی یکی از دانشمندان بزرگ ایران بود و شعر هم می‌سرود. آثار فراوانی از خود باقی گذارد از جمله کتاب مبسوطی به نام نادره ایام خیالی دیگر فرهنگ منظوم فارسی و فرانسه است. کسروی کتاب دین و شئون را نوشته او می‌داند که شیخ اسدالله ممقانی به نام خود چاپ کرده است. وی یکی از خوشنویسان درجه اول در خط نستعلیق بود و مرقعاتی که از وی باقیمانده حکایت از این حقیقت دارد. یکانی در ۱۳۵۳ در هشـتاد و نه سالگی در تهران درگذشت. در اواخر عمر از قدرت جسمانی و حافظه قوی برخورداری کامل داشت. بهترین و صالـح‌ترین شـخص برای تنظیم تاریـخ کامـل مشـروطیت ایران بود که متأسـفانه این امر مهم را انجام نـداد. یکی از فرزنـدان وی علم طبـابت آموخت و پزشـک و جراحی انسانـدوست بود که در بیمارسـتان بانـک ملی سـمت‌هائی احراز کرد. فرزند دیگر وی علم حقوق خواند و در شهرداری تهران مقام مدیر کلی گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یگانه، ناصر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

رئیس قوه قضائیه، وزیر و سـناتور، فرزند غفار یگانه در ۱۳۰۲ در قزوین تولد یافت. پس از انجام تحصـیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشـکده حقـوق دانشـگاه تهران شـد و درجه لیسـانس در علم حقـوق دریـافت نمود. سـپس برای ادامه تحصـیل به اروپـا رفت و از دانشـکده حقوق پـاریس دکترای حقوق دریـافت نمود آنگـاه به امریکـا سـفر نمود و رویه‌هـای قضـایی دادگاههـای امریکا را مورد مطالعه قرار داد. پس از بازگشت به ایران به شـغل قضا اشـتغال ورزید و ضمنا تحصیلات خود را در علوم قدیمه و معارف اسلامی و حکمت تعقیب نمود. در دادگستری چندی رئیس شـعبه دادگاه بخش و زمانی مسـتشار دیوان کیفر بود تا به ریاست اداره فنی رسید و بعد مدیر کل قضایی وزارت دادگستری شد.

یگانه در سـمت قضائی خود تلاش دامنه‌داری را برای ورود به هیئت حاکمه ایران آغاز کرد و با دسـتجات سیاسی روز و احزاب در مذاکره و تبادل‌نظر بود. سـرانجام وارد کانون مترقی شد. این گروه توسط حسـنعلی منصور بنیان‌گذاری شده بود و قریب سـی نفر از تحصـیلکرده‌های اروپـا و امریکـا عضـو آن بودنـد. سـرانجام در ۱۳۴۲ بـه ایـن گروه اجـازه فعالیتهـای سیاسـی داده شـد و لیـدر آن کارگردان انتخابات گردیـد. مجلس بیست و یکم که کاملا به صورت انتصابی انجام گرفت توسط همین گروه پی‌ریزی شـد. یگانه

که از عناصر فعال و پرکار گروه بود کاندیدای انتخابات شد و از قزوین به وکالت مجلس شورای ملی رسید. هنوز یک سال از عمر مجلس بیست و یکم نگذشته بود که لیدر کانون مترقی که خود سمت نمایندگی مجلس را داشت به نخست‌وزیری منصوب شد و بیشتر اعضاء کابینه خود را از اعضاء گروه که نمایندگی مجلس را داشتند انتخاب کرد. در هیئت وزیران حسنعلی منصور سمت معاون پارلمانی و وزارت مشاور به دکتر ناصر یگانه تعلق گرفت. وی که تا حدی به زیر و بم قوانین آشنا و در هیئت وزیران از موقعیت خاصی برخوردار بود و تا تأییدی وی جلب نمی‌شد، هیچ موضوعی در هیئت دولت به تصویب نمی‌رسید. یگانه گاه در جمع وزیران ملی گرایی می‌کرد و از حقوق مردم سخن می‌گفت. روزی که در هیئت وزیران لایحه‌ی افزایش بهای نفت و بنزین مطرح گردید و تمام اعضاء دولت محاسبات غلط و خلاف واقع منصور را صحه گذاشتند یگانه از در مخالفت برآمد و چون استدلال او مورد قبول واقع نشد به استرحام و تضرع افتاد و پای رئیس دولت را بوسید تا از گران کردن نفت و بنزین در زمستان سرد و سخت آن سال صرفنظر کند. ولی منصور خودخواه زیر بار نرفت و لایحه را به مجلس برد و پس از چندی پاداش خود را دریافت نمود! یگانه در کابینه امیرعباس هویدا در ۱۳۴۳ در همان سمت سابق خود تثبیت شد و همان رویه و رفتار گذشته‌ی خود را دنبال می‌کرد. چند بار نامزد وزارت دادگستری شد ولی ماهرانه با هدف پنهانی که داشت از قبول آن پست استنکاف نمود، ولی چند نوبت در غیاب وزیران دادگستری که به مرخصی می‌رفتند سرپرستی وزارت دادگستری را قبول می‌کرد.

وی در سال ۱۳۵۰ پس از شش سال وزارت مشاور سنگر سیاسی خود را تغییر داد و کاندیدای نمایندگی مجلس سنا گردید و با مساعدت تمام عیار حزب ایران نوین سناتور دوم تهران شد. در مجلس خاموش سنا که لوایح دولت به سرعت تصویب می‌شد او نقشی اساسی داشت. در ۱۳۵۳ عمادالدین میرمطهری رئیس دیوان کشور، به سنن هفتاد و پنج سالگی رسید و به موجب قانون بازنشستگی وی ابلاغ گردید. در این موقع یگانه داوطلب ریاست قوه قضاییه گردید. در آن تاریخ سمت قضایی وی با حفظ مقام سناتوری دادیاری دیوان عالی کشور بود.

طبق قانون رئیس دیوانعالی کشور می‌بایستی از بین رؤسای شعب دیوان کشور با رأی مخفی انتخاب شود. در آن تاریخ دیوان مزبور دوازده شعبه داشت.

ابتدا از طرف وزیر دادگستری حکمی برای دکتر یگانه صادر شد که به موجب آن حکم نامبرده به مقام مستشاری دیوان عالی کشور منصوب گردید و به یکی از شعب دوازده‌گانه معرفی شد. فردای آن روز حکم دیگری وزیر دادگستری صادر کرد که وی به ریاست شعب دیوان عالی کشور منصوب شده است. روز بعد رؤسای شعب دیوان کشور در اتاق هیئت عمومی جمع شدند و صورت جلسه‌ای که قبلاـ تهیه شده بود امضاء کردند. فورا صادق احمدی وزیر وقت دادگستری گزارش شرفعرضی تهیه و فرمان لازم به نام آقای ناصر یگانه که تا چند روز قبل شغل قضاییش دادیاری دیوان کشور بود به ریاست قوه قضاییه منصوب گردید.

یگانه در سمت جدید با همان حربه دیرین خود تواضع و مردمداری توانست خود را در دیوان کشور بقبولاند ولی وزراء دادگستری از این خوی و صفت او سوءاستفاده کرده وی را به دنبال خود کشیدند، به طوری که رئیس قوه قضاییه به صورت یکی از کارمندان وزیر دادگستری درآمد، مخصوصا غلامرضا کیانپور سعی می‌کرد در افکار عمومی این موضوع منعکس شود. در مسافرتهای خود رئیس دیوان کشور را با خود همراه می‌نمود و بعد عکسهایی در روزنامه‌ها چاپ شد که رئیس دیوان کشور در پتش وزیر قرار گرفته است. یگانه تا اواسط ۵۷ بدون دغدغه و مدعی بر مسند بزرگ قضایی ایران قرار داشت و کسی تصور نمی‌کرد که بتوان او را تغییر داد ولی در کابینه شریف امامی وزیر دادگستری وقت دکتر محمد باهری تصمیم به تغییر او گرفت ولی این کار آسان نبود، شاه هم قدرتی نداشت که در کار مداخله کند. باهری توانست تنها دادستان کل را تغییر دهد ولی در مورد یگانه تیر او به هدف اصابت نکرد و جای خود را به دیگری داد. یگانه در دی ماه ۱۳۵۷ سفری به اروپا رفت و چندی در پاریس گذرانید. در بهمن ماه همان سال به تهران بازگشت، این بار هم تصور می‌کرد در مسند خویش سالها استوار خواهد بود ولی زمان غیر از آنچه را او تصور

می کرد نشان داد.

یگانه مردی باسواد و دانشمند و نسبتا ثروتمند و زرنگ و باهوش و محافظه کار بود. تمام تلاش و فعالیت خویش را برای تثبیت مقام و موقعیت خود صرف می‌نمود، هرگز جز خود برای کسی مفید نبود، حتی از کمک و مساعدت به اقربای نزدیک خود ابا می‌ورزید. با اهل علم معاشرت داشت و کتابخوان بود و در اواخر گرایشی به فلسفه و کلام پیدا کرده بود. او تا پنجاه سالگی مجرد می‌زیست تا اینکه در این سال با خانواده معتبری ازدواج کرد و صاحب یک فرزند شد ولی در مدتی کوتاه این پیمان زناشویی گسیخت. یگانه به انواع موسیقی وارد بود و خود نیز بعضی از سازها را نیکو می‌نواخت.

دکتر ناصر یگانه بعد از انقلاب دستگیر و زندانی شد. چندی در زندان بسر برد تا آزاد شد. چون بیم آن داشت که مجددا بازداشت شود، از ایران فرار کرد و سرانجام در آمریکا توطن اختیار نمود. مدتی در سختی در آنجا زندگی می کرد و بالاخره در سال ۱۳۷۷ خودکشی نمود. یگانه ثروت قابل ملاحظه‌ای از پدر به ارث برده بود ولی در اواخر زندگی نتوانست به آنها دسترسی پیدا کند لذا در اثر فقر و تهیدستی به زندگی خود خاتمه داد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یمانشاه

قرن:۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حکمران یمن.

برگرفته از کتاب :ایران در عهد باستان

یمنی، محمد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

محمد یمنی در مراغه سال ۱۳۳۳ به دنیا آمد. پس از طی دوران ابتدایی در دبستان ادب و دبیرستان، در دانشگاه تبریز در رشته علوم تربتی ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۵۸ به فرانسه عزیمت نمود و در رشته گرایش برنامه ریزی آموزش و توسعه از دانشگاه در سال ۱۳۶۳ مدرک دکترای رشته علوم تربیتی را اخذ کرد. و از سال ۱۳۶۷ در دانشگاه علوم تربتی دانشگاه شهید بهشتی مشغول به خدمت است.گروه : علوم انسانی رشته : علوم تربیتی گرایش : آموزش عالی - مطالعات تطبیقی والدین و انساب : پدر ایشان کارمند و مادر محترمشان خانه دار بودند و دارای سه خواهر و دو برادر میباشند.خاطرات کودکی : دکتر یمنی از آن دوران اینچنین میگوید ": بهترین خاطره من مربوط میشود به آموزگار کلاس اول ابتدایی در دبستان ادب که جناب آقای علی قلی بنا بود. ایشان عشق به معلمی داشت،دانش آموزان را دوست داشت و فلسفه تربیتی او بر تشویق استوار بود. افسوس که همواره چنین مربیانی گمنام میمانند. ایشان روشی بدیع داشتند و عملا کلاس خود را با بهره گیری از ابزارهایی که مرتبط با طبیعت بود پویا می نمودند و کلاس درس در عین حال آزمایشگا ه نیز بود" . تحصیلات رسمی و حرفه ای : تحصیلات دکتر محمد یمنی : کارشناسی علوم تربیتی از دانشگاه تبریز ۱۳۵۶، دیپلم زبان فرانسه از بخش زبان دانشگاه دیژون ۱۹۷۹، متریس علوم تربیتی از سوربن پاریس ۱۹۸۱ ،

کارشناسی ارشد علوم تربیتی (برنامه ریزی و توسعه آموزشی) از سوربن پاریس ۱۹۸۲، دکترای علوم تربیتی از دانشگاه سوربن (رنه کارت ۱۹۸۵)، مطالعات عالی در برنامه ریزی و توسعه دانشگاهی از دانشگاه مونترال کانادا ،دپارتمان مطالعات در آموزش و پرورش و مدیریت آموزشی ۱۹۹۷استادان و مربیان : از مربیان دکتر یمنی : معلم اول ابتدایی آقای علی قلی بنا،معلم پنجم ابتدایی آقای جعفری ،آقای امینی دبیر فیزیک و آقای هوشیار دبیر شیمی در دوران دبیرستان بودند و در دانشگاه دکتر هشترودی ،دکتر محیط طباطبایی و در دانشگاهای فرانسه استاد le Than khoi لوتان کوی،استاد Pierre Bourdieu پیر بوردیو ، G. Balandier بالاندیر ،استاد J. Dumazdier جوفر دومازدیر، استاد Ladriere لادریر، استاد G. Snyder ژرژ اسیندر، استاد Isamber Jamati ایزامبر جاماتی، استاد J.L.Lemoigne ژان لویی لومواین، میتوان اشاره کرد.همسر و فرزندان : دکتر محمد یمنی دارای همسر و دو فرزند میباشد.مشاغل و سمتهای مورد تصدی : ۱ - مدیر گروه علوم تربیتی دانشگاه شهید بهشتی ۷۹-۱۳۷۱ ۲ - معاون آموزشی دانشکده علوم تربیتی و روان شناسی ۷۹-۱۳۷۳ ۳ - معاون پژوهشی و تحصیلات تکمیلی دانشکده علوم تربیتی ۸۲-۱۳۷۹ ۴ - رئیس دوره دکتری مشترک آموزش عالی ۸۵-۱۳۸۴ ۵ - عضو شورای تحقیقات و برنامه ریزی آموزش عالی ۷۲-۱۳۶۹ ۶ - عضو شورای پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی ۸۲-۱۳۷۷ ۷ - مدیر دوره دکترای آموزش عالی ۸۵-۱۳۸۴ ۸ - نماینده دانشگاه شهید بهشتی در کمیته برنامه ریزی دوره دکترای آموزش عالی از ۱۳۷۹ ۹ - عضو شورای نظارت و ارزشیابی دانشگاه شهید بهشتی ۸۰-۱۳۷۹ ۱۰ - عضو کمیته برنامه ریزی پژوهشی دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۳ ۱۱- عضو شورای پژوهشی موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی ۱۳۸۴فعالیتهای آموزشی : دکتر یمنی به درجه استاد یاری سال ۱۳۶۸، دانشیاری ۱۳۷۳ ،استادی ۱۳۸۰ در دانشگاه شهید بهشتی نائل آمد. وی تدریس در دوره های کارشناسی و کارشنای ارشد و دکتری در دانشکده علوم تربیتی و روان شناسی دانشگاه شهید بهشتی و ایجاد کارگاههای آموزشی مختلف در این دانشگاه و دانشگاهای مختلف کشور و موسسات عالی آموزشیمراکزی که فرد از بانیان آن به شمار می آید : ۱ - عضو موسسین موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی، ۲ - دوره کارشناسی ارشد مدیریت و برنامه ریزی آموزش عالی در دانشگاه شهید بهشتی ۸۲-۱۳۷۹ مصوب شورای گسترش ۱۳۸۳ ۳ - عضو بانیان دوره دکتری مشترک آموزش عالی از سال ۱۳۸۰ مستقر در دانشگاه شهید بهشتی ۴ - عضو موسس انجمن آموزش عالی ایرانسایر فعالیتها و برنامه های روزمره : عضویت در هیئت تحریریه فصلنامه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی ۷۶-۱۳۷۲ عضویت در هیئت تحریریه فصلنامه پژوهشهای تربیتی ۸۰-۱۳۷۴ عضویت در هیئت تحریریه شماره ویژه فصلنامه تعلیم و تربیت زمستان ۱۳۷۸ عضویت در هیئت تحریریه دومین و سومین بهبود کیفیت آموزش عالی دانشگاه شهید بهشتی ۷۳-۱۳۷۲ عضویت د رهیئت تحریریه فصلنامه مدیریت در آموزش و پرورش معاونت برنامه ریزی توسعه مدیریت وزارت آموزش و پرورش ۱۳۸۳ و چندین طرح پژوهشی : ۱ - بررسی نظام آموزش فعلی دانشگاههای کشور و مقابسه آن با نظام آموزش واحدی ،موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی ،همکاری، ۱۳۷۳ ۲ - بررسی وضعیت گذشته و موجود دانشگاه شهید بهشتی و ارائه یک چهار چوب نظری ،مجری، ۱۳۷۷ ۳ - بررسی وعیت موجود برناه ریزی توسعه دانشگاهی در دانشگاه های دولتی ، مجری، دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۱ ۴ - بررسی روشهای مناسب لحاظ کردن ارزشهای شهروندی در برنامه های درسی ، همکار، ۱۳۸۴ وزارت آموزش و پرورش و دانشگاه شهید بهشتی ۵ - بررسی کیفیت تحصیلات تکمیلی دانشگاه شهید بهشتی ، مجری، شهید بهشتی ۱۳۸۵ ۶ - بررسی نیازهای آموزش و پرورش عمومی (ابتدایی-راهنمایی) در کشور، مجری، ۱۳۸۵ وزارت آموزش و پرورش و دانشگا شهید بهشتیجوائز و نشانها : استاد نمونه دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۷۷ بیش از بیست مورد تشویق نامه از دانشگاهها و موسست عالی آموزش کشور و خارج کشورآثار : مقاله فارسی و ۱۴ مقاله خارجی چاپ شده در مجلات و فصلنامه های داخلی و خارجی ، آموزش و پرورش تطبیقی ویژگی اثر : ترجمه، نوشته لوتان کوی، ۱۳۷۵، انتشارات سمت، این کتاب شامل یک مقدمه که ابعاد نظری مطالعات تطبیقی در آموزش و پرورش را بیان میکند . بخش اول به موضوع آموزش و پرورش تطبیقی میپردازد و بخش دوم

کتاب روشها و فنون آموزش و پرورش تطبیقی را بررسی میکند.۳ آموزش و پرورش: فرهنگ ها و جوامع ویژگی اثر : ترجمه، نوشته لوتان کوی، چاپ ۱۳۷۸ انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. کتاب دارای دو بخش: بیان مساله و یک الگوی عمومی تحلیل میباشد و در کل دارای ۱۰ فصل میباشد و به پیچیدگی آموزش و پرورش در فرهنگ ها و جوامع مختلف میپردازد.۴ بب ۵ بررسی وضعیت گذشته و موجود دانشگاه بهشتی ۷۷-۱۳۷۳ ویژگی اثر : گزارش، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی۶ برسی وضعیت گذشته و موجود دانشگاه شهید بهشتی ویژگی اثر : تالیف، این بررسی برای سالهای ۱۳۷۳-۱۳۶۹ انجام گرفته و به تحلیل و ضعیت کمی و تغییراتی که در این خصوص در دانشگاه اتفاق افتاده است. میپردازد. انتشارات دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۷۲۷ برنامه ریزی آموزشی و توسعه منابع انسانی ویژگی اثر : ترجمه، نوشته هاربسون، انتشارات اولیه دفتر بین المللی برنامه ریزی آموزشی در پاریس سال ۱۳۷۰ توسط معاونت هماهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی و انتشارات علمی و فرهنگی چاپ دوم ۱۳۸۲ دانشگاه شهید بهشتی، این کتاب دارای دو بخش اولویت ها و انتخاب در توسعه منابع انسانی و کاربرد تحلیل سیستم ها در برنامه ریزی توسعه منابع انسانی میباشد.۸ برنامه ریزی توسعه دانشگاهی: نظریه ها و تجاب ویژگی اثر : تالیف ، چاپ ۱۳۸۲، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. این کتاب حاصل پژوهش های نگارنده د رچند دانشگاه اروپاو کاناداست و برای نخستین بار موضوع برنامه ریزی توسعه دانشگاه را با رویکردی تطبیقی بررسی نموده و دارای سه بخش: روش شناسی پژوهش، برنامه ریزی توسعه دانشگاههی، بررسی وضعیت برنامه ریزی توسعه دانشگاهی در چند کشور صنعتی پیشرفته.۹ تحلیل محتوا ویژگی اثر : ترجمه مشترک دکتر یمنی و دکتر علیه آشتیانی، نوشته لورنش باردن، چاپ ۱۳۷۵ انتشارات دانشگا هشهید بهشتی. این کتاب به تحلیل محتوا به عنوان یک روش کیفی در مقوله های مختلف میپردازد.۱۰ در آمدی به بررسی عملکرد سیستم های دانشگاهی ویژگی اثر : تالیف، چاپ ۱۳۸۰ انشارات دانشگاه شهید بهشتی. این کتاب در پی چند پژوهش به تقاضای دانشگاه نوشته شد و به اهمیت و چگونگی بررسی عملکرد سیستم های دانشگاهی میپردازد. فصول شش گانه کتاب کاربرد نگرش سیستمی در بررسی عملکرد دانشگاها عملکرد سیستم عالیدانشگاهی عملکرد نظام آموزش عالی در برنامه اول توسعه بررسی موردی دانشگاه شهید بهشتی برنامه ریزی توسعه دانشگاهی پایگاه اطلاعات بررسی شده است. در پیوست ارائه ۴۲ جدول برای شاخص های بررسی عملکرد سیستم های دانشگاهی۱۱ راهنمای برنامه ریزی توسعه دانشگاهی ویژگی اثر : چاپ ۱۳۸۴ موسسه پژوهش و بنرامه ریزی آموزش عالی. این کتاب حاصل کارگاههای آموزش برنامه ریزی توسعه دانشگاهی است که در سال ۱۳۸۳ برای روسا و مدیران و دانشگاههای کشور طی ۱۲ کارگاه توسط نگارنده و همکاران برگزار شد . کتاب فوق که همراه با تمرین های مربوط به فعالیت های علمی شرکت کننده کاه در کارگاه ها میباشد.۱۲ نظریه سیستم ها ویژگی اثر : ترجمه، این کتاب از مجموعه چه میدانم انتشارات دانشگاهی فرانسه (puf) نوشته دانیل دوران ،چاپ اول ۱۳۷۱ دوم ۱۳۷۶، این کتاب درآمدی است برای مطالعات بیشتر در زمینه رویکرد سیستمی و از ابعاد مختلف این رویکرد را بررسی کرده است.۱۳ هفت دانش ضروری برای آموزش و پرورش آینده ویژگی اثر : ترجمه، نوشته ادگار مورن، چاپ ۱۳۸۳ انتشارات دانشگاه شهید بهشتی. این کتاب شامل هفت فصل : محدودیت های شتناخت، اصول شناخت شایسته، آموزش وضعیت انسانی، آوزش هویت انسانی، مقابله با عدم قطعیت ها، آموزش تفاهم ، اخلاق نوع بشر.

یمین اسفندیاری، اسد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

معروف به یمین‌الملک فرزند جعفرخان یمین‌الممالک مازندرانی، تولد او در ۱۲۶۵ ش است. تحصیلات خود را در مدرسه سن‌لوئی

و دارالفنون انجام داد و در جوانی به خدمت وزارت امور خارجه داخل شد. مدتی در وزارت خارجه کارگزار عراق و اصفهان بود و چندی نیز معاونت محاکمات آنجا را تصدی می‌کرد. در ۱۳۰۴ ش به حکومت بنادر جنوب رفت و بعد ژنرال قنسول در قفقاز شد. در ۱۳۰۷ با سمت سرپرستی محصلین به اروپا رفت و پس از انجام این مأموریت حکمران مازندران شد. یمین اسفندیاری در زمان وزارت دارایی داور در «تأسیس شرکتها» با او مساعدت‌های زیادی نمود و در تشکیل و مدیریت شرکت تلفن، شرکت ابریشم، شرکت آبیاری و شرکت ساختمانی دست داشت. بعد از شهریور ۲۰ وارد کارهای سیاسی شد و در دوره‌های سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم از بابل به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در دوره اول و دوم سنا نیز سناتور انتخابی مازندران بود. وی در ۱۳۳۴ درگذشت. مردی بذال و مردم‌دار و رفیق‌دوست بود و همیشه در منزل او عده زیادی از موکلین یا دوستانش جمع بودند. ریشه خانواده اسفندیاری مربوط به کرمان است ولی عده‌ای از آنها در مازندران توطن یافتند. یمین اسفندیاری از جمله افرادی بود که مازندران را برای زندگی خود انتخاب نمود.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یمین‌الدوله بهرامشاه

قرن:۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۵۱۲ ه.ق/ ۱۱۱۸ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «البتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین‌گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملك سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یك از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به

افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

یمین‌الدوله محمود

قرن:۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

(جل. ۳۸۹ ه.ق/ ۹۹۹ م.) (ج. غزنوی، منسوب به غزنه: غزنی: غزنین) سلسله‌ای که در ایران شرقی پس از سامانیان سلطنت کردند. دوره‌ی سلطنت این خاندان را به دو قسمت باید تقسیم کرد: الف- دوره‌ی اول- در دوره‌ی پادشاهی عبدالملک سامانی غلامی ترک بنام «الپتگین» (ه.م) به امارت طخارستان رسید و سپس در غزنین به حکومت پرداخت. پس از مرگ او پسرش اسحاق و بعد از او غلامش بلکاتگین به حکومت رسیدند، ولی مؤسس واقعی این خاندان سبکتگین (ه.م) غلام و داماد الپتگین است. وی در شهر غزنین حکومت و سلسله‌ای ایجاد کرد که به مناسبت پایتخت سلسله در این شهر، به غزنویان شهرت یافته. جانشین او محمود که مردی دلیر و شجاع بود قلمرو خود را از مشرق و جنوب ایران بسط داده دولتی نیرومند بوجود آورد. وی بر امرای صفاری، سامانی، آل‌زیار و آل‌بویه غلبه کرد و چند بار به هند لشکر کشید و غنایم بسیار به پایتخت خویش آورد. پس از محمود محمد شاه شد و پس از اندک مدتی مسعود به سلطنت رسید. وی اگر چه دلیر بود اما شرابخوارگی و عیاشی و سوء تدبیر سلطنت او را از میان برد و مایه‌ی غلبه‌ی سلجوقیان بر ایران شد. دوره‌ی اول حکومت غزنویان با شکست مسعود از سلاجقه در نزدیک حصار دندانقان مرو (۴۳۱ ه.ق) و قتل او به دست غلامانش به هنگام فرار از غزنین (۴۳۲ ه.ق) به پایان می‌رسد. ب- دوره‌ی دوم- پس از آخرین شکست سپاهیان غزنوی به سال ۴۳۱، سلطان مسعود به سرعت به جانب غزنین عقب نشست و بعد از این شکست خراسان و خوارزم و گرگان و ری و اصفهان از چنگ غزنویان بیرون رفت. ولی چون به نزدیک رباط ماریکله رسید، غلامان و لشکریانش بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیر محمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را اسیر کردند و به قلعه‌ی کسری بردند و بکشتند. امیر مودود پس از آگهی از واقعه‌ی مسعود به غزنین تاخت و با محمد و لشکریان عاصی جنگید و همه‌ی مخالفان پدر را از میان برد. بدین گونه دوره‌ی دوم حکومت غزنویان آغاز شد و از سال ۴۳۲ تا ۵۸۲ یا ۵۸۳- یعنی ۱۵۰ سال- ادامه یافت. در این دوره از مودود تا تاج‌الدوله خسروملک سیزده پادشاه بر جای محمود غزنوی تکیه زدند. از دوره‌ی سلطنت مودود تا عهد پادشاهی ابراهیم بن مسعود مدتی میان سلجوقیان و غزنویان جنگ و ستیز ادامه داشت، تا سلطان ابراهیم و ملکشاه صلح کردند بر اینکه هیچ یک از جانبین قصد مملکت دیگری نکند. شاهان غزنوی پس از شکست مسعود از سلجوقیان تنها به

افغانستان و سیستان و ولایت سند اکتفا کردند. لیکن به تدریج دایره‌ی حکومت ایشان تنگتر شد، خاصه که سلاطین غوری در این میان قوت می‌گرفتند و قلمرو حکومتشان وسعت می‌یافت، و حتی غزنین را نیز در اواخر عهد غزنویان- یعنی در پایان سلطنت خسروشاه بن بهرامشاه (۵۵۵ -۵۴۷ ه.ق) از دست آنان بیرون آوردند، و بنا به بعض اقوال پایتخت غزنویان بعد از این واقعه به لاهور انتقال یافت، تا آن شهر را نیز به سال ۵۸۳ ه.ق غیاث‌الدین غوری تسخیر کرد و خسروملک آخرین پادشاه غزنوی را مقید و محبوس

کرد و سپس او و همه‌ی شاهزادگان غزنوی را از میان برد.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

یمین‌الملک، جعفر

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزند میرزا محمد خان صدیق‌الملک، در ۱۲۸۵ ه.ق متولد شد. تحصیلات مقدماتی را مطابق معمولاً ـ زمان فرا گرفت، بعد به تحصیل ادبیات و تاریخ و جغرافی و ریاضیات و ادبیات عرب پرداخت و در حسن خط هم کوشش زیادی کرد بطوریکه در زمان خود از جوانان مهذب و تحصیلکرده بود. در سن بیست سالگی به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. چندی در ادارات مختلف اشتغال به کار داشت تا به ریاست اداره تذکره و روادید رسید و قریب ده سال در آن سمت بود. قبل از مشروطیت با سمت کارگزاری عازم بغداد شد و مدتی نیز در آنجا بود. بعد از مشروطیت به تهران احضار گردید و با کمک برادرش حاج محتشم‌السلطنه که در غالب کابینه‌ها وزارت داشت حکمران مازندران شد و سپس به تهران احضار و حکومت پایتخت به او محول شد و در سال ۱۳۳۴ هجری قمری به معاونت وزارت امور خارجه منصوب شد. وی مشرب تصوف داشت و اخلاقا هم درویش بود و از مریدان حاج میرزا حسن صفی علیشاه بود.

در سال ۱۳۳۵ در خیابان به دست یک شخص دیوانه به ضرب تیشه‌ی نجاری بدون علت و آشنائی قبلی کشته شد. حین‌الفوت ۵۰ سال داشت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یمین‌الملک، علی

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

در ۱۲۷۵ هجری قمری متولد شد. مطابق معمول و عرف آن روز به تحصیل پرداخت و به امور مالی نیز آشنایی پیدا کرد و در وزارت دفتر استیفا مشغول خدمت شد و پس از چندی به مقام مستوفی رسید و لقب معزالسلطان دریافت کرد. در دوران سلطنت مظفرالدین شاه که عده‌ای مستشار بلژیکی برای گمرک ایران استخدام شدند، معزالسلطان چون اطلاعات مالی داشت و زبان فرانسه را نیکو می‌دانست بعنوان مترجمی وارد گمرک شد و پس از مدت کمی با مسیونوز رئیس بلژیکی گمرک نزدیک شد و به معاونت او منصوب گردید. قریب شش سال معاونت گمرک را عهده‌دار بود و در این مدت ثروت زیادی بدست آورد. پس از خروج مسیونوز از ایران او نیز مخفیانه از ایران خارج شد و به عراق عرب رفت و مدتی نیز در لبنان بسر برد و از آنجا به مکه رفت و سرانجام وارد اروپا شد و اقداماتی برای اخذ پست و مقام در خارجه معمول داشت تا سرانجام وزیر مختاری ایران را در اسپانیا به او واگذار کردند و قریب چهار سال آن سمت را داشت و به ایران بازگشت و درصدد گرفتن مقام جدیدی بود. در دی ماه ۱۲۹۴ عبدالحسین میرزا فرمانفرما از طرف احمد شاه به رئیس‌الوزرائی منصوب شد. در تعیین وزیران ابتدا قرار بود میرزا محمد خان مصدق‌السلطنه به وزارت دارائی معرفی شود ولی او زیر بار نرفت و فرمانفرما به سراغ یمین‌الملک رفت و او را به وزارت مالیه

معرفی نمود و پولی هم بدست آورد. در کابینه‌ی بعدی که به ریاست محمد ولی‌خان سپهسالار اعظم تشکیل شد، باز هم یمین‌الملک با پرداخت مبلغی وزارت مالیه را نصیب خود نمود. پس از سقوط کابینه دیگر سمتی به او داده نشد. در دوران مظفرالدین شاه لقب یمین‌الملک گرفت.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یوسف الهی، محمد حسین

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید محمد حسین یوسف الهی : قائم مقام فرمانده واحداطلاعات وعملیات لشگر ۴۱ثارالله (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی در شهر «کرمان» متولد شد، پدرش فرهنگی بود و در آموزش و پرورش خدمت می کرد. محیط خانواده کاملا فرهنگی بود و همه فرزندان از همان کودکی با حضور در مساجد و جلسات مذهبی با اسلام و قرآن آشنا می شدند . علاقه زیاد و ارتباط عمیق محمد حسین با نهج البلاغه نیز ریشه در همین دوران دارد. در روزهای انقلاب محمد حسین دبیرستانی بود و حضوری فعال داشت و یکی از عاملان حرکتهای دانش آموزان در شهر کرمان بود. آغاز جنگ عراق علیه ایران در لشکر ۴۱ ثارالله واحد اطلاعات و عملیات به فعالیت خود ادامه داد و بعدها به عنوان جانشین فرمانده این واحد انتخاب شد. در طول جنگ پنج مرتبه به سختی مجروح شد و بالاخره آخرین بار در عملیات والفجر هشت به دلیل مصدومیت حاصل از بمبهای شیمیایی در بیست و هفتم بهمن ماه سال ۱۳۶۴ در بیمارستان لبافی نژاد تهران به وجه الله نظر کرد. زندگی سراسر معنوی او برای همه کسانی که اهل حق و حقیقت اند درسی ابدی و انسان ساز است.

منابع زندگینامه :پرونده شهید در بنیاد شهید وامور ایثار گران کرمان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

یوسف پور، زال

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید زال یوسف پور : فرمانده گردان امام سجاد (ع)لشگر۱۴امام حسین(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) آخرین فرزند خانواده بود و در سال ۱۳۳۹ در روستان «ناغان» در استان «چهار محال و بختیاری» دیده به جهان گشود . گر چه وی در خا نواده و منطقه ای محروم به دنیا آمده بود اما این محرو میت ودوری از امکانات آموزشی وفرهنگی هر گز موجب ضعف ایمان و اعتقادی اش نگردید .

تا مقطع دوم راهنمایی را در زادگاهش تحصیل کرد و پس از آن به همراه خانواده در «مسجد سلیمان» ساکن شد .در حالی که نهمین بهار زندگی اش را نگذرانده بود ، گرد یتیمی را بر سر و روی خود شاهد بود و پدر را که حتی در بستر بیماری و در آخرین نفس ها هم فرزندانش را به نماز و عبادت خداوند توصیه و سفارش می کرد، از دست داد .در سایه همین تربیت صحیح بود که زال در سن ۱۰ سالگی به خوبی نماز می خواند و روزه می گرفت .

او در سال ۱۳۵۳ به اصفهان رفت و در مدرسه راهنمایی ارشاد مشغول به تحصیل شد. این دوران مصادف با دوران دانشجویی

برادرش نجف بود که در تهران مجدانه در فعالیت های سیاسی ومبارزات ضد طاغوت شرکت داشت .
همین فعالیت های سیاسی برادر راه گشای اندیشه سیاسی و مبارزاتی زال شد.حضور در محضر درس و جلسات خصوصی استاد پرورش محرک واقعی زال در زمینه مسائل سیاسی و رشد سریع اعتقادات حق طلبانه و مبارزاتی وی بود .
زال در حالی دوره متوسطه را در رشته برق هنرستان فنی اصفهان به پایان برد که در انجمن اسلامی این هنرستان حضور فعال داشت و دانش آموزان و مربیان و از جمله استاد پرورش ،پشت سر وی به نماز جماعت می ایستادند .
زال در همین اثنا در مسافرتهایی که در تهران و منزل برادرش نجف داشت با دانشجویان مبارز و فعالیت های آنان آشنا شد و در کلاس های شهید مظلوم دکتر بهشتی که در منزل وی بر گزار می شد ،شرکت می کرد و با شخصیت های اسلامی ،افکار بلند مذهبی و محیط سیاسی دانشگاه آشنا شد .
از سال ۱۳۵۶ در ارتباط با گروه اسلامی و انقلابی« مهدویون» قرار گرفت و به واسطه شجاعت بی نظیر و تقوا و اخلاصش ،با وجود سن پایین از جایگاه خاصی در این گروه بر خوردار شد .
جابجایی اسلحه در زمان حکومت نظامی در شهر «اصفهان» ،جابجایی اسلحه از «ارومیه »و «اصفهان» تکثیر و توزیع اعلامیه های امام خمینی در شهرهای «اصفهان» ،«نجف آباد »،«شهر کرد» ،«گلپایگان» ،و «فریدن ».شرکت در شکستن و به زیر کشیدن مجسمه شاه در سبزه میدان و میدان امام، شرکت در طرح کشتن معاون مزدور ساواک« اصفهان» که دستش به خون هزاران نفر از مبارزین وانقلابیون استان اصفهان آلوده بود ،شرکت در عملیات تصرف کلانتری نارمک در ۲۱ و۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ،شرکت در تصرف پادگان عباس آباد و حمله به گارد شاهنشاهی از جمله فعالیت ها و مبارزات انقلابی زال علیه رژیم ستم شاهی پهلوی بود .زال به اتفاق دوستانش در گروه مهدویون در اوایل سال ۱۳۵۸ خدمت حضرت امام(ره) رسیدند و در خصوص موجودیت این گروه کسب تکلیف نمودند .حضرت امام توصیه فرمودند که آنها در ارگان های انقلابی مشغول خدمت شوند .
پس ازبازگشت از محضر معمار کبیر انقلاب او وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اصفهان شد.
وی در نامه ای به یکی از دوستانش از وی خواست تا دعا کند تا لیاقت چنین لباس و پاسداری را داشته باشد و در آخرت پیش خدا و بندگان خاصش شرمنده نباشد .
در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ زال تشکیل خانواده می دهد که ثمره آن یک دختر بود که چند ماهی بیشتر ازمهرومحبت پدر برخوردار نبود . پس از عضویت در سپاه به واسطه استعداد و شایستگی و اخلاق بر جسته اش به عنوان مربی آموزش در پادگان غدیر اصفهان که یکی از مهمترین پادگانها ومرکز آموزش سپاه است انتخاب شد و به همین دلیل به او اجازه اعزام به جبهه های حق علیه باطل داده نمی شد . سر انجام با پافشاری واصرارزیاد توانست با جلب رضایت مسئولان در عملیات تنگه چزابه حضور یابد که پس از یک نبرد شجاعانه از ناحیه سر ، گردن و پا زخمی شد .
پس از آن از سوی سردار صفوی مسئول جمع آوری تجربیات جنگی رزمندگان اسلام در جبهه ها و تدوین آنان شد و این مسئولیت تا شروع عملیات فتح المبین ادامه داشت .
در این عملیات نیز ابتدا به عنوان معاون فرمانده گردان حضور موثر و شجاعانه ای داشت و پس ازآن فرماندهی گردان امام سجاد(ع) به او واگذار شد .او مجدانه و پا به پای سایر رزمندگان ونیروهایش در گردان ،در سنگر سازی و سایر فعالیت ها تلاش می کرد و رفتار متواضعانه او گردان را تحت تاثیر قرار داده بود .
زال در عملیات بیت المقدس نیز فرماندهی گردان امام سجاد (ع)از تیپ امام حسین (ع)که بعد به لشگرارتقاء یافت را بر عهده داشت که در این عملیات رزمندگان پرتوان اسلام پس از ۲۰ کیلومتر پیش روی و در هم کوبیدن دشمن به جاده اهواز خرمشهر دست یافتند .

در مرحله دوم همین عملیات که تیپ امام حسین (ع)وتیپ محمد رسول الله (ص)احتیاج به کمک پیدا می کند ،تعدادی از همرزمان او در دوران مبارزه با طاغوت دراین یگانهاحضوردارندو زال که یاد استقامت همرزمانش در دوران رژیم ستمشاهی پهلوی می افتد با جدیت تمام به کمک دوستانش می شتابد که مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفته و از ناحیه کتف زخمی می شود .

زال مجروح به تهران منتقل و در بیمارستان مصطفی خمینی بستری می شود اما در حالی که به تشخیص پزشکان باید مورد عمل جراحی واقع می شد تنها پس از ۳ ساعت حضور در بیمارستان با یک نقشه حساب شده فرار کرد ه و پس از تهیه لباس از منزل برادر دانشجویش عازم جبههمی شود .

او از شهادت دوستانش از جمله معاون خودش در گردان امام سجاد(ع) بسیار متاثر شده و می گوید :نمی توانم تحمل کنم و همرزمانم را تنها بگذارم .دنیا در نظر او حقیر و تنگ شده بود و روح مشتاقش برای لقا الله بی تابی می کرد و از عشقی عمیق می سوخت .سرعت زال در راه وصا ل ،آنچنان شتابان بود که هیچ کس وهیچ چیز نمی توانست آن را کند سازد .

او در حالی که وضعیت زخمش بسیار بد بود خود را به خط مقدم رساند و در مرحله سوم عملیات بیت المقدس نیروهای گردانش را فرماندهی کرد .

رزمندگان اسلام پس از عبور از یک میدان مین و پشت سر گذاشتن دو خاکریز بعثی ها ،مقاومت عراقی ها را در هم شکستند .عرقی ها دراین عملیات نیز چاره ای جز فرار یا تسلیم در مقابل رزمندگان اسلام نداشتند.

زال قهرمان اما در این هنگام که با عشق به لقای حضرت حق گام بر می داشت سرانجام بر سر پیمان الهی سینه خود را آماج گلوله های کفر و ستم قرار داد و در بهشت برین به آرزوی دیرین خود رسید .

«حکیمه» دخترش در رثای او چنین می نویسد :برای تو می گویم از غروبت ، نه از طلوعت که مدت هاست می گذرد . چه زیبا غروب کردی و به معبود رسیدی .

برادر بزرگترش شهید نجف یوسفپور نیز در راه دفاع از دین ومرزوبوم ایران اسلامی به شهادت رسید .

منابع زندگینامه :پرونده شهید در سازمان بنیاد شهید وامور ایثارگران شهرکردومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

یوسف زاده، حسینعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسینعلی یوسف زاده

محل تولد : تربت حیدریه

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۹/۵/۸

زندگینامه علمی

بنده در یک خانواده متوسط روستائی در ۸/۵/۱۳۴۹ چشم به جهان گشودم. تا یازده سالگی در کنار خانواده و تا کلاس چهارم ابتدائی را گذراندم. پس از آن و بعد از اتمام پایه چهارم به خواسته پدرم و تمایل خودم برای ادامه تحصیل در حوزه علمیه «تربت

حیـدریه» وارد شدم. در سال ۱۳۶۲ در همان ابتـداء به این نتیجه رسـیدم که گذرانـدن دروس جدیـد و خواندن آن همراه با دروس حوزوی خالی از فایده نیست لذا علی رغم ممانعت ریاست محترم وقت حوزه به صورت متفرقه سعی کردم به آن نیز بپردازم.

ذکر این خـاطره همیشه برایم شـیرین بـوده است که «مـا دو نفر بودیم و امتحـان کلاـس پنجم که بایـد به صورت متفرقه امتحـان می دادیم در ماه رمضان بود و یک دوره کتاب پنجم بیش نـداشتیم. با دوسـتم قرار گـذاشتیم کتابی که بایـد فردای آن روز امتحان می دادیم روز تا شب در دست ایشان باشد و مطالعه کند و شب تا سحر من آن را مطالعه می کردم در حالی که برای مطالعه هر یک از کتاب ها چند ساعتی بیش وقت نداشتم. به حول و قوه الهی بدون هیچ مشکلی نمره خوبی را گرفتم».

در همان ابتـداء سـئوالاتی ذهن مرا به خود مشـغول کرده بود از جمله اینکه: (شـنیده بودم کسـی وارد حوزه می شود درس او پایانی ندارد و یا لااقل ۳۰ سال بایـد بخوانـد. با خودم می گفتم من سـی سال درس بخوانم که تنها قادر باشم بروم روی منبر و یک منبر و یک روضه برای مردم بخوانم و تمام؟). لذا دلسـرد شده بودم تا اینکه یک روز در حال رفتن به مسـجد برای نماز، این نکته به ذهنم رسـید که امـام خمینی نیز از همین رشـته رفته انـد جلو و درس حوزوی ایشـان را قـادر سـاخته تـا بتواننـد ایران و به تبع آن جهان را متحول سازند. این نکته نقطه امیدی شد برای دلگرمی بیشتر، به همین جهت سـعی کردم این افکار را دور ریخته و مشـغول تحصـیل جـدی شدم. در این بین گرچه وسوسه های برخی از دوسـتان و اظهار دلسـردی آنان زیاد بود اما بنده تسـلیم نشدم و سـعی کردم به کـار خودم ادامه دهم به همین جهت در سن ۱۴ سالگی به تنهائی به مشـهد مقدس سـفر کردم و به دنبال پذیرش به یکی از مدارس علمیه مشـهد وارد شـدم اما توفیقی حاصل نشد. از طرفی حوزه «تربت» برای مدتی با مشـکلاتی مواجه بود که برای ادامه تحصـیل با مشکل مواجه شدم.

در یکی از سفرهای سیاحتی و زیارتی به همراه دوستان به کاشمر رفتم و به مدرسهٔ علمیه، سری زدیم. از حوزه آنجا خوشم آمد. در همان سـفر درخواست پذیرش به مدیر مدرسه دادیم و پذیرفته شدیم. به همراه عده ای از دوستان رفتیم و به عنوان طلبه حوزه علمیه کاشـمر در مـدرسه «دانش» مستقر شـدیم. پس از یکسـال و انـدی بـا توجه به اینکه دروس آنجا کافی نبود و هر چه درخواست می کردیم لااقـل دو یا سه درس برای ما در روز گذاشـته شود مسـئول مـدرسه که وقت نـداشت موافقت نمی فرمود؛ تصـمیم به هجرت گرفتیم. بـا مشورت یکی از دوسـتان مقصـد را «قم» انتخـاب کردیم. در سـال ۱۳۶۵ به قم جهت تشـکیل پرونـده رفتیم و در آنجـا با مشـکلات عدیـده مواجه شـدیم. خـدمت حضـرت آیهٔ الله فاضل لنکرانی (دام عزه) رفتیم و ایشان با درخواست از یکی از آقایان، به صورت موقت در خوابگاهی در آذر مسـتقر شدیم. پس از یک سال به دلیل نداشـتن پرونده (لمعه امتحان باید می دادیم) عذر ما را خواسـتند و به مشـهد رفتیم. در سال ۱۳۶۶ در حوزه مشـهد پـذیرفته شدیم در آنجا ضـمن خواندن درس های معمولی حوزه، سـعی کردیم از محضر استاد «حجت هاشمی» استفاده بیشتر ببریم و لذا (ادبیات) را بعضاً تکرار و (مطول) را نیز خواندم.

درسال ۱۳۷۲ وارد دانشگاه رضوی و سال ۱۳۷۷ فارق التحصیل در دوره کارشناسی و در همان سال، همزمان برای کارشناسی ارشد (فلسـفه و کلام) در دانشـگاه رضوی و دانشـگاه قم پـذیرفته شدم که قم را اختیار نمودم. در سال ۱۳۸۰ از پایـان نامه ام دفاع کردم. همزمـان دروس حوزه را ادامه دادم. از سـال ۱۳۷۶ تا کنون در دروس اساتیـد بزرگوار (فقه و اصول) شـرکت می کنیم. از اساتیـدی چون: آیهٔ الله «رضازاده»، «فلسفی»، «مرتضوی در مشهد»، «وحید» و «فاضل لنکرانی» در قم بهره برده ام.

یوسفی سادات، میرعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید میر علی یوسفی سادات : فرمانده واحد تعاون لشگر ۳۱عاشورا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سالهایی که «آذربایجان ایران »در اشغال نیروهای ارتش سرخ «شوروی» بود، «میر علی یوسفی »در ۱۶ بهمن ۱۳۲۲ روستای« سید لر» به دنیا آمد . شغل پدرش (میر مطلب) گله داری و کشاورزی بود . پدر میر علی برایش میرزایی اجیر کرد تا به او درمنزل درس بدهد . پدر میر علی در این باره میگوید:

چون از مـدرسه و مکتب خانه ترسیده بودم ، لذا به علت تمکن خوب میرزایی برایش اجیر کردم و تا چهارم ابتدایی در پیش ایشان درس بخواند در این دوران با علاقه درس و تکلیف را انجام می داد و میرزا از او راضی بود .

میر علی دوران کودکی را در خـانواده نسـبتاً مرفه گذرانـد. به گفته پـدرش برای انجام کارهای روزمره در خانه نوکر داشـتند . رفاه نسبی و آسـایش باعث شـده بود تا میرعلی روحیه شاد و بازیگوش داشـته باشـد و ابزار بازی را از طبیعت پر نعمت پیرامون به دسـت آورد . «میر علی »برای ادامه تحصـیل به مشکین شهر رفت و تا کلاس ششم ابتدایی درس خواند؛ اما پس از آن ترک تحصیل کرد . پـدرش میگوید : یکی از اهالی به من گفت که نگذار بیشتر از پنجم کلاس درس بخواند چون بعداً به حرفت گوش نمی دهد ، من هم به ادامه تحصیل او زیاد اهمیت ندادم و او هم ترک تحصیل کرد .

از خصوصیات بارز «میر علی »در این دوران ، خوش اخلاقی ، شجاعت و راستگویش است . با بزرگ تر شدن در کارهای دامداری و کشاورزی به پـدر کمک می کرد و در این ایام بود که خوانـدن قرآن و رفتن به مسـجد را شـروع کرد . داشـتن سواد به او کمک کرده بود تا در تلاوت قرآن موفق باشد و نظر دیگران را به خود جلب کند بنابر سـنت عشایر ، پدر در سـنین جوانی برایش همسـری انتخـاب کرد که دختر عموی او بود یکی از دلایل رضایت عمویش ایمان و تقوا میر علی بود که زبانزد اقوام و بسـتگان بود پـدرش می گوید :

طبق رسم و رسوم محلی ، مراسم عروسـی برگزار شد در عروسـی ، ریش سفیدان مرا مجبور کردند تا دوازده روز برای او عاشیق ها بنوازند میزان مهریه اش را نمی دانم اما شیر بهایش ۱۰۰۰ تومان و ۷ رأس گوسفند بود .

بعد از ازدواج ، با والدین در یک جا زندگی می کردند . ثمره ازدواج میر علی بعد از ۲۱ سال زندگی مشترک با همسرش ۶ فرزند (۳ پسر و ۳ دختر) بود .

در حدود سالهای ۴۳- ۱۳۴۲ میر علی جوانی ۲۱ ساله و متاهل بود . به دلیل اهمیت اولاد ذکور در بین عشایر ، سیسـتم سرباز گیری برای آنها به قیـد قرعه برگزار می شد و با همین قرعه ، میر علی یوسـفی از سـربازی معاف شد . و روزگار را به مطالعه قرآن ، انجام فرایض دینی در مسجد و سرکشی به گله و رسیدگی به امور کشاورزی می گذراند . میر علی فردی مؤمن و خوش برخورد در میان عشـایر منطقه بود و شخصـیت او باعث جلب احترام دیگران می شـد . برادرش درباره خصوصـیات این دوره از زنـدگی میرعلی می گوید :

« میر علی بـا بقیه برادران من خیلی فرق داشت . او از نظر درسـتی و اسـلام خـواهی ، اخلاـق و معرفت از همه مـا مقـدم بـود . از بی نمازها ، افرادی که غیبت می کردند و تهمت می زدند ، بدش می آمد . »

همسرش – قمر تاج یوسفی سادات – نیز در بیان ویژگیهای میر علی می گوید :

« زمـان ازدواج بـا میر علی ، چهـارده سـاله بودم و او بیست و یـک سـاله بود . ما دختر عمو و پسـر عمو بودیم و ایشان را از اول می شنـاختم . میر علی ، فردی مؤمن و با ایمان بود و به همین خاطر جواب مثبت دادم . میر علی از لحاظ برخورد ، بسـیار خوب بود . در اکثر کارهـای منزل کمـک می کرد در اوقـات فراغت عبادت می کرد و اگر کسـی خلافی می کرد عصـبانی می شـد ولی در همان حال سـعی میکرد فرد خاطی را به راه راست هدایت کند و اگر موفق نمیشد برایش طلب آمرزش و توفیق از درگاه خداوند می کرد

. میر علی به نماز انس شدیدی داشت . اکثر شبها تا دیر وقت عبادت می کرد . برای وفای به عهد و قول ، ارزش زیادی قایل بود . خوش اخلاق بود و هرکجا می رفت برای خودش دوست پیدا می کرد . به هنگام مشکلات صبور بود و هر مشکلی پیش می آمد می گفت قضا و قدر الهی است . نسبت به مادیات و مشکلات دنیا بی تفاوت بود . »

با گذشت ایام میر علی به دنبال محیط بزرگ تری بود لذا با اصرار ، پدر را راضی میکند تا در اردبیل خانه ای بخرند . پدرش می گوید :

« یک روز آمد و گفت : پدر عین ا... (برادر کوچکش) در اردبیل درس می خواند اگر اجازه می دهی و مصلحت می دانی در اردبیل منزلی بخریم و به اردبیل برویم . من مخالفتی نکردم . در اردبیل در محله سلمان آباد ، منزلی به قیمت ۷۰ هزار تومان خرید که برای تأمین این مبلغ تمام گوسفندان و اکثر مراتع را فروخت و ۱۰ هزار تومان بدهکار ماندیم . وقتی آمدیم دیدیم که منزلی است که اصلاً نسبت به پولش ارزش ندارد . »

ظاهراً دلالان از سادگی میر علی سوء استفاده کرده و بابت خانه پول زیادی گرفته بودند . امام میر علی واقعاً به مال دنیا بی توجه بود و با شروع زندگی در محیطی تازه ، ارتباط خود را با مسجد و نماز جمعه و جماعت برقرار کرد و مشغول به مطالعه کتابهای احکام و رساله شد . در دوران اوج گیری مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی ، میرعلی به همراه برادرانش در تظاهرات شرکت می کرد . او در زمان پیروزی انقلاب ، سی و پنج سال داشت و به گفته برادرش میر حسن ، او همراه افرادی بودکه به شهربانی حمله کردند و در دستگیری یکی از عوامل رژیم شکرت داشتند . میر علی بعد از پیروزی انقلاب به بسیج پیوست و حدود چهار سال بدون دریافت حقوق خدمت کرد.

رحمان لطفی درباره پنج سال آشنایی خود با میرعلی در این دوران می گوید :

« از سال ۱۳۶۱ با میر علی آشنا شدم . با اینکه از اکثر ما از نظر سنی بزرگتر بود دارای اخلاق نیکو و پدرانه بود و این باعث شد تا ایشان را به عنوان خدمتگزار بسیجیان بشناسند . همیشه اخلاق و رفتارش حسنه بود . به بسیجیان مخلص علاقه داشت و به آنها عشق می ورزید . از شوخی های بی مورد و بیجا و از بیهوده وقت تلف کردن بدش می آمد اوایل که با میرعلی بودم ، چون در مبارزه با گروهکها و منافقین بود و همیشه در مأموریت بود اقات بیکاری نداشت ولی همیشه وقتی اضافی خود را صرف مطالعه کتابهای مذهبی و نظامی می کرد . میرعلی یک حزب اللهی ناب بود و به امام و مسئولین کشور علاقه و افری داشت و مطیع رهبری بود . »

عزیز دوستداری همرزم میر علی نیز می گوید :

« با میر علی یوسفی در سال ۱۳۵۹ آشنا شدم و شاهد رشد و پیشرفت او بودم بیشتر اوقات فراغت و بیکاری را با مطالعه کتاب های شهید مطهری و شهید دستغیب و تاریخ اسلام میگذراند . میر علی اهل عمل بود . جهاد اکبر را خودش انجام داد و پا به عرصه جهاد اصغر گذاشته بود . جوانان را به دفاع از میهن اسلامی در مقابل دشمنان و کفر جهانی تشویق میکرد . همیشه به مسجد می رفت و در نماز جماعت شرکت می کرد . فعالیت ها و مواضع سیاسی شهید به نفع اسلام و انقلاب در سطح عالی بود . از آرزوهای میر علی پیروزی انقلاب اسلامی در سطح جهان و فقر زدای در بین مردم بود و بزرگ ترین آرزویش شهادت در راه خدا و اسلام بود .
»

خدمت صادقانه میر علی و محبوبیت او در بین همکاران و همرزمان باعث شد تا مسئولیت تعاون سپاه را به او بسپارند . »

با شروع جنگ تحمیلی میر علی در آستانه چهل سالگی قرار داشت و به مانند همه عاشقان اسلام وانقلاب به جبهه شتافت . گرچه عائله مندیمانعی برای حضور در جبهه نبرد بود امام میر علی در طول پنج سال اکثر اوقات خود را در جبهه و در مبارزه علی دشمن گذراند و در جبهه به حبیت بن مظاهر شهرت یافت . در این زمان میر علی یوسفی سمت فرماندهی گردان انصار و فرماندهی گردان ۷۲ ثار ا –... جمعی لشکر ۳۱ عاشورا – و همچنین مسئولیت تعاون لشکر را به عهده داشت . به دلیل مشغله زیاد در جبهه ،

میر علی خانواده اش را به منطقه جنگی آورد و در دزفول ساکن کرد . همرزم او ، ابراهیم گنجگاهی درباره کارهای وی می گوید :

« در عملیات کربلای ۵ بود که تعاون لشکر حدود صد متر از ما فاصله داشت . شهرک دویجی را به تصرف در آورده بودیم و اسیران تخلیه نشده بودند . در کوران عملیات ، فرماندهی گردان متوجه شد که بسیاری از بچه ها شهید و یا مجروح شده اند و تعداد رزمندگان به تعدان انگشتان دست رسیده بود . با وجود این دشمن ، کاملاً منفعل شده و تلاش می کرد خود را از حلقه محاصره خارج کند جهت تأمین نیرو به سنگر فرمانده گردان یعنی نزد میر علی یوسفی رفتیم . فرمانده عملیات تقاضای کمک فوری نمود . ولی میر علی با طمأنینه و خونسردی که داشت ما را به آرامش دعوت کرد . در این حال فرمانده عملیات که تمام توان خویش را از دست داده بود از حال رفت . یوسفی به سرعت او را به هوش آورد لیوانی آب و اندکی غذا جلویش گذاشت وخود شتابان به طرف نیروهای در حال مبارزه رفت . فریاد می کشید بچه ها عموی شما رسید دلیر و شجاع باشید و به دشمن امان ندهید بچه ها با شنیدن غرش تکبیر طوفانی او ، جانی تازه گرفتند و به پیکار ادامه دادند و باقی مانده نیروهای دشمن را به اسارت گرفتند ».

رزمنده ای دیگر درباره میر علی یوسفی می گوید :

« اگر رزمنده ای را کم روحیه می دید برای اینکه انرژی تازه به او بدهد می گفت فلانی نامه داری. از جمله رزمنده ای که در لحظه نبرد خود را باخته بود میر علی خود را به او رساند و گفت : یک نامه برای تو رسیده بعد از عملیات بیا تعاون لشکر و آن را تحویل بگیر . این مژده چنان روی رزمنده اثر گذاشت که توانست بر ضعف خود غلبه کند و با تمام قوا بجنگد . بعد از عملیات رزمنده به نزد میر علی رفت . از آن جایی که نامه ای در کار نبود میر علی ده هزار تومان داخل پاکت گذاشت و به عنوان جایزه به رزمنده داد . »

در این زمان او تکیه کلامی داشت که از روحیه جوان و شاداب او حکایت می کرد چون مسئول تعاون لشکر بود . همیشه می گفت : عزیزان من ، بازگشت همه به سوی من است . میر علی یوسفی نزدیک به ۱۳۶۱ ماه در جبهه های نبرد بود به گونه ای که همه رزمندگان را فرزند خویش می دانست و اگر رزمنده ای زخمی می شد خود را به بالین او می رساند و بر زخمهایش مرهم می گذاشت .

در منطقه شایع شدکه یوسفی به عراق پناهنده شده است و ما هم ناراحت رد او را گرفتیم و یک منطقه بسیار خطرناک دیدم ماشین او متوقف است . مدتی به دنبال او گشتیم تا اینکه دیدیم نفس زنان جنازه شهیدی از آرپی چی زنها که در گشت ، شهید شده و جا مانده بود را به دوش گرفته و می آورد . »

گلی یوسفی فرزند میر علی درباره عشق پدر به جبهه می گوید :

وقتی از جبهه برمی گشت از خاطرات جبهه برای ما می گفت و چون علاقه با جبهه داشت حتی در خواب خاطرات جبهه تکرار می کرد . »

همسرش در این باره می گوید :

یوسفی می گفت به خاطر قرآن و به خاطر امام حسین (ع) به جبهه می روم چون که جدمان این راه را رفته است وقتی از جبهه بر می گشت همه اش از جبهه صحبت می کرد و وقتی می خواست بر گردد چند نفر را با خود می برد . »

از دیگر ویژگیهای میرعلی یوسفی در جبهه های نبرد ، حضور مستقیم و دائمی در خط مقدم بود ، زمانی که فرمانده گردان انصار ابا عبدا... (ع) بود همیشه در خط مقدم حضور می یافت و می گفت : « اگر شهید دربستر خاک باقی بماند در حقیقت دل و جان هزاران ایرانی روی خاک باقی مانده است . » او با وجود اینکه فرمانده گردان بود و می توانست از طریق بی سیم نیروها یش را

هدایت کند ولی خودش همراه نیروها به میدان نبرد می رفت و در کارها پیش قدم می شد .

در زمان عملیات کربلای ۵ – در زمستان سال ۱۳۶۵ – میر علی برای اینکه به نیروهای تحت امرش نزدیک تر باشد ، در خط مقدم سنگری زده بود تا در کنار نیروهایش نبرد را هدایت کند تا شهید یا مجروحی در خط باقی نماند. در همین زمان خانواده اش از دزفول تماس می گیرند و می گویند آنها را برای تشییع جنازه پسردایی اش به اردبیل فراخوانده اند . همسرش از او میخواهد برای سفر اردبیل به منزل بیاید و همه خانواده آماده سفر می شوند میر غفور یوسفی (فرزندش) در این باره میگوید :

ما که در دزفول بودیم و برای حرکت به اردبیل آماده شده بودیم پدرم قبل از شهادت خواب دیده بود وقتی در خط با او تماس گرفتند و گفتند بیایید پدرم گفت : زنگ ، زنگ شهادت است . »

همسر شهید می گوید :

من سفارش کرده بودم به خط که پسردایی شهید شده است بیا به اردبیل بیا به اردبیل برویم ما آن وقت در دزفول زندگی می کردیم ایشان از خط تماس گرفتند و گفتند این قضا و قدر است که ما به اردبیل نرویم . »

همین طور هم شد و میر علی یوسفی سادات در ۵ اسفند ۱۳۶۵ در حالی که در خط مقدم به هدایت نیورهای مشغول بود براثر اصابت ترکش به سر و پا به شهادت رسید . پدرش درباره شهادت او میگوید :

« در خط مقدم بر اثر اصابت ترکش شهید شد و گویا جان دادنش طول کشید وقتی خبر شهادت را به فرمانده لشکر می دهند خیلی گریه می کند . بعد از شهادت او ، آنقدر ناراحت بودم که یک طرف بدنم بی حس شده و لرزه دارد و نمی توانم یک استکان چای را با دست راستم بردارم . ادب و احترام او را خیلی دوست داشتم . او یک بار موجب ناراحتی من نشد مرگ او مرا پیر کرد . »

جنازه شهید میرعلی یوسفی پس از انجام تشییع باشکوهی در بهشت فاطمه اردبیل به خاک سپرده شد . از این شهید هشت فرزند سه پسر و پنج دختر به یادگار مانده است .

در فرازی از وصیت نامه شهید میر علی یوسفی سادات چنین آمده است :

« فریب خورده کسی است که گمراهی را بر هدایت ترجیح دهد . این کار ناپسندیده ای است که کسی از شما از جهاد طفره رود و بهانه بیاورد که اقدام دیگران کافی است . برای دفع فتنه ای کوچک به لشکری بزرگ نیاز نیست و آنکه از حریم خود دفاع نکند بی گمان نابود خواهد شد . (علی (ع))

سپاه پروردگار جهانیان را که ابتدای کار ما را سعادت و پایان کار ما را شهادت قرار داد (حضرت زینب (س))

سلام بر امام و امت امام که با ایثار و فداکاری اسلام را بعد از چهارده قرن ، شور و شوقی دوباره بخشیدند و دورد بر فرزندان راستین اسلام که با اهدای خون خود بپای درخت آزادگی ، پاسداران جاوید آفاق شرف شدند . شهادت پیام است ، هدف است سفی است که باید گفت و نوشت و شنید و درک کرد هر قطره خون شهید با جامعه سخنها می گوید ، حرفها دارد و نوشتاری است که صفحاتش باید در برابر دیدگان جامعه سخنها می گوید ، حرفها دارد ونوشتاری است که صفحاتش باید در برابر دیدگان جامعه باشد . خداوند حال که این بنده عاصی و گنهکار که سراسر عمرش جز معصیت و روسیاهی چیزی ندارد به سویت آمده است و خونش بر سرزمین پاک ایران جاری گشته ، با عفو گناهان ، توفیق عنایت نما تا با نوشتن وصیتی خالص ، توانسته باشم پیام خود را به حکم مسئولیت شرعی روی کاغذ آورم . باشد که یادی از فردی گنهکار وامیدوار به عفو خدا ، خوانندگان و شنوندگان وصیت را به پیروی از فرامین امام و پاسداری از خون شهدا ، پایبند و مقاوم تر سازد .

ای معبود من ، ای آنکه دلهای پاک در لقاء تو می تپد ، من به ایمان قلبی خود نسبت به دین اسلام و در پی اجابت امر رهبرم و با احساس مسئولیت برای دفاع از دین تو و برگزیده و رسول تو به میدان جنگ آمده ام. خدا یا ! من در شهادت دوستانم ، در پرپر شدن لاله های جوان گلستان ایران عزیز ، من به هنگام بلند شدن ناله های کودکان مادر از دست داده در بمباران دشمن با تو پیمان

بستم و عهد نمومدم که تا پایان راه بروم ، حال بر پیمان خود وفا کرده ام . الهی من به وفاداری و خلوص عمل نمودم تو نیز مرا بپذیر برادران و خواهران من ، مگر جز این است که هدف از زندگی ، شناختن خدا و شتافتن به سوی اوست و مگر جز این است که دنیا مزرعه آخرت است و رهگذاری بیش نیست باید دانست که ما برای آخرت آفریده شده ایم نه برای دنیا ، پس باید حق را شناخت و با کسانی که در دنیا با حق می ستیزند مبارزه کرد کافی نیست انسان ستمگر نباشد بلکه لازم است از ستمدیدگان نیز دفاع کند خداوند از ما شکر گذاری می طلبد و خلافت خود را در زمین به ما می سپارد فرصت ما محدود است پس بیاید به جهاد برخیزیم تا بدین وسیله شکرگزاری خود را به جای آوریم و شایستگی خود را جهت کسب خلافت او و نیل به بهشت او نشان دهیم .

سخنی دارم با دانش آموزان و آینده سازان که قرار بود بعد از مدتی اندك افتخار معلی اینها را داشته باشم ، خدا می داند چقدر علاقه به آگاهی و هوشیاری و تهذیب شما در وجود من موج میزند آرزوی من این است که همه شما فردی مفید و پاك برای خدمت به اسلام شوید وسنگر مقدس درس و علم را به دست منحرفین و منافقین که همیشه از صدر اسلام تا کنون بوده اند ، ندهید .

شما ای خانواده عزیزم ، از اینکه دیگر در میان شما نیستم غم مخورید و افتخار کنید که شهیدی در راه خدا و قرآن ، اگر خدا قبول کند داده اید . مادر جان، مبادا در فراق من ایمانت سست بشود و ناراحت شوی؛ که فردا در محضر خداوند نمی توانی جواب حضرت زینب (س) را بدهی چرا که او تحمل ۷۲ شهید را نمود و بدان این یك امتحان الهی است . » منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثار گران اردبیل،مصاحبه با خانواده ودوستان شهید

یوسفی، احمد

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید احمد یوسفی : فرمانده واحد مهندسی رزمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان زنجان

در خانواده ای متوسط در شهرستان زنجان در سال ۱۳۳۵ به دنیا آمد. پدرش که دو سال پس از جنگ جهانی دوم به همراه والدینش به زنجان مهاجرت کرده بود به کار آزاد اشتغال داشت و با خانم حوریه صابری تشکیل زندگی مشترک داده بود.

وی در مورد تولد احمد می گوید:

فرزند اول ما دختر بود بعد از دو سال به پا بوسیی امام رضا به مشهد مقدس رفتیم و از امام رضا خواستم که فرزند پسری به ما عنایت کند که لطف ایشان شامل حال ما شد و صاحب فرزند ذکور شدیم.

احمد، دو سال قبل از ورود به مدرسه به مکتبخانه رفت و به فراگیری قرآن پرداخت. دوره ابتدایی را در مدرسه جعفری زنجان و دوره راهنمایی را در مدرسه خاقانی گذراند. در دوره دبیرستان پس از اتمام سال دوم در سال ۱۳۵۵ ترک تحصیل کرده و به خدمت سربازی رفت. دوره‌ی آموزشی را در کردستان و بقیه خدمت را در هشتپر گذراند. پس از اتمام خدمت سربازی، در دبیرستان شبانه تحصیل را از سر گرفت و تا اخذ دیپلم ادامه داد. در سالهای قبل از انقلاب از طریق شرکت در مجالس مذهبی از جمله جلسات سخنرانی شهید مدنی رحمت الله در مسجد ملاکار (ولی عصر فعلی) و همچنین با شنیدن نوارهای سخنرانی با افکار امام خمینی آشنا شد. در جریان همین مبارزات مردمی، اعلامیه های انقلابی را بین مردم پخش می کرد. گاهی هم به همراه دوستانش به قم می رفت و نوارهای سخنرانی حضرت امام را به زنجان می آورد و توزیع می کرد. برادرش در این باره نقل می

کند:

یک بار برای اینکه ساواک از فعالیت وی مطلع نشود، برادر کوچکم حسین را با خودش برد. وقتی از قم بر می گشتند در چهار راه انقلاب نیروهای ساواک او و برادرم را می بینند ولی چون پسر بچه ای همراه او بود، چندان مشکوک نمی شوند و با وجود اینکه ساکش را می گردند نتوانستند به اعلامیه دست یابند.

در یکی از شبهای دوران انقلاب، بعد از اقامه نماز مغرب و عشا در مسجد چهل ستون، مردم فریاد الله اکبر سر دادند که موجب یورش سربازان رژیم به مردم و پراکنده شدن آنها شد، ولی احمد و چند تن از دوستانش به هنگام فرار با درهای بسته مسجد رو به رو شدند و به دام افتادند و مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفتند. احمد با سر و صورتی خونین به منزل دختر عمویش رفت و پس از تعویض لباسها و شستشوی خون با ظاهری عادی به منزل بازگشت و در این مورد صحبتی با خانواده نکرد.

در فعالیتهای دوران انقلاب در زنجان، احمد نقش مهمی داشت و بزرگترین راهپیمایی زنجان با هدایت و برنامه ریزی وی انجام شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در زنجان، احمد نقش مهمی داشت و بزرگ ترین راهپیمایی زنجان با هدایت و برنامه ریزی وی انجام شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به مدت یک سال به طور افتخاری با سپاه پاسداران انقلاب همکاری داشت. به دنبال صدور فرمان امام مبنی بر تشکیل ارتش بیست میلیونی از هر مسجدی نماینده ای معرفی می شد تا در جلسه توجیهی شرکت کنند. مسئولیت اداره جلسه به عهده احمد بود. یکی از شرکت کنندگان در این جلسه خانم فخر السادات موسوی بود که این جلسه و همکاریهای بعدی زمینه آشنایی و ازدواج آن دو را فراهم آورد. همسر احمد که در سالهای بعد نیز به عنوان مسئول بسیج خواهران زنجان با سپاه همکاری داشت در این باره می گوید:

من درآن زمان، عضو تشکیلات بسیج زنجان بودم و چون خانمی نبود تا کلاس اسلحه شناسی را بر عهده بگیرد، به ناچار از محضر برادرانی چون شهید اصغر محمدیان، شهید قامت بیات و شهید احمد یوسفی در امر آموزش بهره می گرفتیم. ایشان هم مربی نظامی و تاکتیک و تخریب ما بود و هم راهنما و اداره کننده برنامه های بسیج.

خانم موسوی به دلیل اشتغال به تحصیل در مقابل خواستگاری غیره منتظره خانواده یوسفی پاسخ منفی داد. پدر ایشان نیز که ارتشی بود و از مشکات زندگی با یک نظامی آگاهی داشت. با این وصلت مخالف بود. ولی پس از مدتی، ویژگی های اخلاقی و معنوی احمد آنها را در امر پذیرش این ازدواج قانع کرد. ازدواج آنان در کمال سادگی با مهریه ای به میزان مهر السنه حضرت زهرا با هزینه ای حدود یازده هزار تومان، در مجلس شورای اسلامی و با وکالت آقای هاشمی رفسنجانی برگزار شد. پس از ازدواج، احمد رسماً به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و با حقوق ماهیانه دو هزار و پانصد تومان زندگی خود را اداره می کرد. حدود یک سال در منزل استیجاری و پس از آن در منزل سازمانی ساکن شدند.

با آغاز جنگ ایران و عراق، احمد یوسفی نیز به عنوان مسئول مهندسی رزمی سپاه زنجان در جبهه و در امر تبلیغات جنگ در پشت جبهه فعالیت داشت. از این رو مسئولیت او اقتضا می کرد که وقت کمی را صرف امور خانه و خانواده کند. همسرش در این باره می گوید:

اوقات فراغت ایشان بسیار کم بود ولی با وجود این، اوقات فراغتش را یا صرف مطالعه کتاب، قرآن، ادعیه و... می کرد و یا به دیدار پدر و مادرم و والدین خودش می رفتیم و چون فردی مهمان نواز بود اگر مهمان داشتیم در کارهای خانه به من کمک می کردند، بدون اینکه من از ایشان خواسته باشم. هر فرصتی که پیدا می کرد در کمک به من دریغ نمی کرد. بخصوص هر وقت من برای انجام کاری به بیرون می رفتم دور از چشم من، کارهای منزل از قبیل شستن ظروف و لباس و خرید را انجام می داد.

یک بار به او گفتم شما به جبهه می روید و ثواب می کنید به ما چه می رسد؟ در پاسخ گفت: اگر شهید شدم، آن دنیا شفاعتتان می کنم. همین عامل سبب شده بود که با رضایت کامل ایشان را رهسپار جبهه کنم و با وجودی که شبهایی پیش می آمد که بی شام، سرم را بر بالین می گذاشتم ولی هرگز از مشکلات شکایتی نمی کردم و به یاد ندارم از رفتنش احساس و ابراز ناراحتی کرده باشم.

... یک بار که در جبهه حضور داشت، ماه رمضان بود. به من نامه ای نوشت به این مضمون که دوستان و اقوام و فامیلها را در غیاب من برای افطار دعوت کن و در کنار آنها تعدادی از خانواده شهدا را نیز دعوت کن. من نیز چنین کردم، ولی هر کس به خانه می آمد از نبود احمد ناراحت می شد و می گفت: چرا در غیاب احمد افطاری داده ای؟ من نیز می گفتم ایشان خودش چنین تقاضایی کرده است. در مورد مهمان دوستی احمد، برادرش چنین نقل می کند:

یک بار که بچه بودم از طرف خیابان فرودگاه به طرف خانه برادرم می رفتیم. ساعت ۱۱ شب بود. مردی با چهره ی غریبی همراه دو بچه اش در کنار خیابان نشسته بودند. ایشان آنها را دعوت کرد و به منزل برد و از ایشان پذیرایی کرد.

حساسیت در برابر تضییع حق و بیت المال از ویژگی های بارز احمد یوسفی بود. در مورد ضایع شدن حقی یا واقع شدن ظلمی از کوره در می رفت و عکس العمل تندی نشان می داد. حتی موردی بین ایشان و فرماندهی سپاه ایجاد شد که شاید اگر پاسدارها او را جدا نمی کردند به زد و خورد می انجامید. بعد از این قضیه، خود فرمانده جهت عذر خواهی نزد ایشان آمد و اشتباهش را پذیرفت. در سایر موارد، حساسیت کمتری از خود نشان می داد و از خانه بیرون می رفت تا آرام شود.

بهترین خاطره ای که داریم این است که یک بار پدرم یک ساک آورده بود من ساک را باز کردم. داخل آن تعداد زیادی پیشانی بند و عکس امام و سنجاق سینه بود. به پدرم گفتم که یکی از این عکس ها را به من بده. گفت: اینها مال بیت المال هستند، بگذار بعدا برای تو می خرم. یادم می آید بعد از مدتی، خود برایم پیشانی بند و دو عکس از امام و دو سنجاق گرفت.

در یک سخنرانی در جمع مسئولان تبلیغات گردانهای لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب همکاران را به جلوگیری از اسراف و تضییع بیت المال توصیه می کرد. نکات مهم و قابل توجه این سخنرانی به اختصار در ذیل می آید:

صداقت و سازگاری بین حرف و عمل، به نظر او در درجه اول ارزشهای تبلیغ کننده بود. به علاوه از نظر او، صداقت اقتضا می کند که برای کشاندن نیروهای مردمی به جبهه ها، به غلو و دروغ متوسل نشویم و عملیات آتی را عملیات نهایی و تمام کننده کار جنگ جلوه ندهیم بلکه ارائه تصویری واقعی از اوضاع و احوال نظامی، سیاسی و اقتصادی کشور برای جلب مشارکت مردم در جبهه کافی است.

خلاقیت و ایجاد تنوع در روشهای تبلیغی، ایجاد زمینه برای مشارکت مردمی در تبلیغات، جلوگیری از کشانده شدن مسائل و اختلافات سیاسی شهری و کشوری به داخل جبهه ها، بر خورد مناسب و ملایم، جلوگیری از رواج شوخی و بطالت در میان رزمندگان، توجه به حفظ بیت المال و جلوگیری از اسراف.

احمد به اقتضای مسئولیتش که بیشتر در قسمت ستادی سپاه خدمت می کرد، کمتر احتمال شهادت وی می رفت. از این رو شایعاتی هم در مورد وی به گوش می رسید که علاقه زیادی به پشت میز نشینی دارد. اما خاطرات اطرافیان از گفته ها و کردارش خلاف این را می رساند. یکی از دوستانش نقل می کند :

روزی از خیابان سبزه میدان عبور می کردیم. ناگهان چشمش به عکس شهیدی افتاد. با تاسف گفت کاش من هم شهید می شدم! فردا که جنگ تمام شود نمی توانم جواب فرزندان شهدا را بدهم که بگویند پدر ما در دوره او بود و شهید شد ولی او زنده است و به زنگی عادی خود ادامه می دهد.

احمد، یک سال قبل از شهادت، همرزمان شهید خود را در خواب دیده بود که به وی وعده داده بودند که به زوری به آنان ملحق

خواهـد شـد. وی پس از بـه انجـام رسانـدن مـاموریتی در منطقه فـاو به مـدت یـک هفته به مرخصـی رفت و در این فاصـله به همراه خانواده برای زیارت امام رضا رهسپار مشهد شد. همسر وی در این باره می گوید:

هنگـام قرائت زیارت‌نـامه دیـدم که ملتمسـانه از آقا طلب شـهادت می کنـد و زیارت‌نامه اش را بیش از حـد طول می دهـد. به دلیل سختی ایسـتادن با بچه ای که در بغل داشـتم، خواهش کردم تا زیارت‌نامه را سـریع تر تمام کنـد. در پاسـخ گفت: شاید این آخرین بـاری باشـد که به دیـدار و زیـارت امام رضا نایل می شوم، پس اگر امکان دارد اجازه دهیـد از فرصت پیش آمـده بیشتر فیض ببرم.

یکی از دوستان احمد یوسفی درباره نحوه شهادت وی می گوید:

پیش از حرکت به منطقه مورد نظر برای نقشه برداری از منطقه، احمـد یوسـفی و حـاج کمال جانثار در کنار هم بودنـد. نماز ظهر و عصـر را به اصـرار حاج کمال، به امامت احمد یوسفی به جا آوردیم. وی در مسیر حـرکت یکی دو کیلو انجیر خرید و به بچه ها داد و گفت: از انجیر هـای این دنیـا بخوریـد، شایـد آخرین بار باشـد که از انجیر دنیا می خوریـد. وقتی به منطقه رسـیدیم به دسـته های مختلف تقسـیم شـدیم و به همراه احمـد یوسـفی و حاج کمال جانثار حرکت می کردم. در راه گلوله توپی فرود آمـد و من نزدیک تانکر آب خم شدم تا آبی بنوشم. از آن عزیز خواستم کمی تامل کند تا من هم برسم. در بین این گفتگو گلوله دوم و سوم آمد. از بین گرد و غبار دو نفر را دیـدم که به زمین افتادنـد. با صـدای بلنـد صدا زدم و از آنها برای حمل این اجساد کمک خواسـتم. وقتی دقیق تر شدم دیدم اجساد این دو عزیز است. جان نثار در جا به شـهادت رسـیده است و احمد یوسـفی هنوز نفس می کشـید و چون خونریزی مغزی کرده بود، هر بار که می خواست صـحبتی کند دهانش پر از خون می شد. بلا فاصـله وی را به بیمارسـتان رساندیم، ولی قبل از جراحی به آرامی و بدون هیچ گونه رعشه و حرکتی در اعضای بدنش، به شهادت رسید.

به دینسان احمد یوسـفی در ۶ مهر سال ۱۳۶۵ در مـاه محرم در ارتفاعات لاری بانه، به علت اصابت ترکش به تمام بـدن به شـهادت رسید و خانواده یوسفی، دومین شهید خود را به انقلاب اسلامی تقدیم کرد. همسر شهید یوسفی می گوید:

شهادت احمـد بسـیار سـریع اتفاق افتاد. روز پنجشـنبه به زنجان آمـد وجمعه به همراه علی (فرزند اول خانواده) به نماز جمعه رفتند. شنبه به جبهه باز گشت. یکشنبه شهید شد و دوشنبه جنازه اش را باز گزرداندند و در مزار پایین شهر زنجان به خاک سپرده شد.

او دو فرزند پسـر به نام های علی و محسن از خود به یادگار گذاشت. منابع زندگینامه :پرونده شـهید در بنیاد شـهید وامور ایثارگران زنجان ومصاحبه با خانواده ودوستان شهید

یوسفی، حسین

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

فرزنـد میرزا کریم‌خان اعتمادالتجار همدانی، در ۱۲۹۴ متولـد شد. تحصـیلات ابتدائی و متوسـطه را در همدان باتمام رسانید و وارد دانشـکده ادبیات تهران و دانشسـرای عالی شد و پس از اتمام تحصـیلات در ۱۳۱۸ به اسـتخدام در وزارت دارائی درآمـد و تدریجا مشاغلی را در آن وزارتخانه طی کرد. اهم مشاغل وی عبارتند از: مدیر کل بودجه خزانه‌دار کل، مدیر کل وزارت دارائی، مدیر کل دارائی ارتش، بازرس دولت در بانک ملی، بازرس دولت در شیلات و مشاور عالی وزارتی.

حسـین یوسـفی از فعـالین حزب مردم بود، در دوره‌ی بیسـتم قانونگزاری کاندیـدای حزب مزبور از همـدان شـد و به وکالت مجلس رسید. در دوره‌ی بیست و دوم از سنقر کلیائی به وکالت انتخاب شد.

برگرفته از کتاب :شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (جلد سوم)

یوسفی، مردی خراسانی

قرن:۱۰

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مردی خراسانی که به شغل ترکش‌دوزی اشتغال داشت و از مریدان درویش خسرو (ه.م) بود. شاه عباس بزرگ در زمانی که به تکیه‌ی خسرو (در قزوین) رفت و آمد داشت با یوسفی خراسانی هم مهربانی می‌کرد و هر بار که یوسفی ترکش برایش می‌دوخت و به خدمت می‌برد او را پاداشهای گران می‌داد. پس از آنکه خیالات درویش خسرو بر شاه معلوم شد و دانست که در صدد ایجاد فتنه‌ای است، هنگامی که برای سرکوبی شاهوردی‌خان لر به سوی لرستان رفت امر داد خسرو و پیروانش را بگیرند، از جمله یوسف را با درویش کوچک قلندر نزد شاه فرستادند. چون در همان ایام ستاره‌ی دنباله‌داری ظاهر شده بود و منجمان گفته بودند در اساس سلطنت تغییری روی خواهد داد، جلال‌الدین منجم‌باشی چنین صلاح دید که یوسفی را بر تخت نشانند و پس از سه روز او را بکشند و شاه در طالعی مسعود دوباره به تخت جلوس کند، پس به اشاره‌ی شاه لباس شاهی بر تن یوسفی کردند و تاج بر سرش نهادند، کمر مرصع و دیگر تشریفات پادشاهی بدو سپردند. بزرگان و سران دولت نیز همگی به خدمتش آماده شدند شاه هم خود عصای مرصعی به دست گرفت و مانند ایشک آقاسی‌باشی در برابر او به خدمت ایستاد. یوسفی سه روز (از پنجشنبه ۷ تا بامداد یکشنبه دهم ذیقعده ۱۰۰۱ ه.ق) بدین صورت پادشاهی کرد اما در این مدت با آنکه هرچه فرمان می‌داد بی‌تأمل اجرا می‌شد هیچگونه حکمی به صلاح کار خویش نداد فقط امر کرد چند جوان زیباروی نزد وی بردند و هر یک را به خدمتش مشغول ساخت. در روز یکشنبه‌ی دهم ذیقعده درویش یوسفی را بدار آویختند و شاه عباس بار دیگر با صوابدید منجم‌باشی بر تخت نشست.

برگرفته از کتاب :فرهنگ فارسی معین (جلد ششم)

یوسفی، مصطفی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید مصطفی یوسفی : فرمانده محور اطلاعات لشگر ۱۷علی ابن ابی طالب(ع)(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۹ در روستای «دولومرد» از توابع همدان در یک خانواده مستضعف و مذهبی دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی را در روستا به اتمام رساند. اما به علت مشکلات خانوادگی ترک تحصیل نمود و به دنبال کار رفت. در اوج مبارزات مردم علیه رژیم طاغوت وی نیز به جمع مبارزان پیوست و در راهپیمایی ها و تظاهرات مردم قم و تهران شرکت نمود. سال ۱۳۵۹ به خدمت مقدس سربازی رفت و دو سال در آذربایجان غربی و کردستان با ضد انقلابیون جنگید. خدمت سربازی به پایان رسید ولی او جبهه را ترک نکرد. بلافاصله برای نبرد با دشمنان به جبهه های جنوب کشور شتافت.

اودر مدت حضوردر جبهه در عملیات پیروزمند رمضان، محرم، والفجر مقدماتی و والفجرهای یک، دو، سه، چهار، پنج و شش شرکت فعال و تاثیر گذار داشت.

در جبهه ودر اطلاعات عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) از نیروهای با مسئلیت وقابل اتکا بود. در مدت حضور در جبهه پنج

بار مجروح شد اما این جراحتها کمترین خللی را در اراده اش ایجاد نکرد.
سرانجام او نیز مانند هزاران ستاره ی همیشه فروزان ایران بزرگ در عملیات پیروزمند خیبر که مسئولیت اطلاعات محور دو لشگر۱۷علی ابن ابی طالب (ع) را برعهده داشت, در روز شانزدهم اسفند سال ۱۳۶۲ به درجه رفیع شهادت نایل آمد. شهید یوسفی همیشه دعا می کرد تا خداوند او را در زمره شهیدان قرار دهد. در آخرین ماموریت هنگام خداحافظی با مادرش چنین گفت: «ای مادر! اگر خداوند شهادت را نصیب من کرد، تو صبر کن و گریه نکن اگر من شهید شدم مرا در کنار گلزار شهیدان علی بن جعفر (ع) به خاک بسپارید». در روزهای آخر زندگیش در این دنیای فانی، نامه به پدر و مادر نوشت واز آنها خداحافظی کرد این شهید علاقه وافر به نماز داشت و نماز شبش ترک نشد.
منابع زندگینامه :پرونده شهید دربنیاد شهید وامور ایثارگران قم ومصاحبه با دوستان وهمرزمان شهید

یوسفیان، حسن

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

حسن یوسفیان

محل تولد : تهران

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد : ۱۳۴۷/۱/۱

زندگینامه علمی

اینجانب حسن یوسفیان در سال ۱۳۶۱ شمسی در مهدی شهر (سمنان) تحصیل علوم دینی را آغاز کردم و پس از دو سال به قم آمدم. در دوران جنگ تحمیلی، چند سالی تقریبا ترک تحصیل کرده بودم، امّا پس از پایان یافتن جنگ، پیشرفت تحصیلی رضایت بخشی داشتم و در امتحانات سراسری حوزه در سال ۱۳۷۵ شمسی در «پایه دهم» نفر اول شدم.
در سال ۱۳۷۳ شمسی در «مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی» پذیرفته شدم و دوره کارشناسی را در سال ۱۳۷۶ و دوره کارشناسی ارشد دین شناسی (کلام) را در سال ۱۳۸۱ به پایان رساندم.
کار تألیف و پژوهش را در سال ۱۳۷۵ با نگارش کتاب «پژوهشی در عصمت معصومان» آغاز کردم. و این اثر اول، پس از چاپ در سال ۱۳۷۸ به عنوان کتاب سال حوزه و نیز کتاب سال دانشجویی کشور برگزیده شد. تألیفات دیگر حقیر نیز به لطف خداوند با توفیقاتی همراه بوده؛ چنان که کتاب «عقل و وحی» به عنوان پژوهش برگزیده کنگره دین پژوهان کشور در سال ۸۱ و نیز کتاب سال حوزه در سال ۸۴ انتخاب شده است. پژوهش «باورهای دینی و چالش‌های نو» نیز در سال ۸۳، اثر برگزیدهٔ کنگرهٔ دین پژوهان شده است.
هم اکنون این جانب علاوه بر تحصیل در مقطع دکتری در رشته کلام (دانشکده تربیت مدرس دانشگاه قم)، به کار تألیف و تدریس در مؤسسه امام خمینی اشتغال دارم.

یوسفیان، محمدجواد

قرن:۱۴

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

سال تولد:-، مرتبه علمی: دانشیار، رشته: فرهنگ و تمدن اسلامی، دانشکده: علوم اجتماعی، دانشگاه: علامه طباطبائی

گروه هنر

برگرفته از کتاب :شرح حال تخصصی استادان و دانشیاران کشور (جلد سوم)

یوسفیان، مهدی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

مهدی یوسفیان

محل تولد : ----

شهرت

تابعیت : ایران

تاریخ تولد

زندگینامه علمی

این حقیر در سال ۱۳۶۳ وارد حوزه علمیّه قم شدم و دوران تحصیلی ادبیّات عرب را که سه سال به طول انجامید؛ در مدرسه علمیّه «ابوالصدق» و سپس «رضویه» گذراندم. از اساتید قابل ذکر در این دوره می توانم به استاد مرحوم «مهدی زاده»، استاد «طالقانی» و «عرفان» اشاره کنم. سپس برای ادامه تحصیل که به دوره سطح معروف است از محیط مدرسه خارج شدم. این دوره که از (شرح لمعه و اصول فقه) شروع می شود و پس از «رسائل و مکاسب» به «کفایه» تمام می شود از اساتیدی که می توان نام برد: آیت الله (استادی، عراقچی، پایانی) و حجج اسلام (سعیدی، محمودی و بیگدلی) بودند. در همین اوان مشغول به تحصیل در دوره سطح، تبلیغ و تبیین معارف را شروع کردم. محدوده تبلیغ گسترده بود یعنی هم در روستا، هم در شهر، هم در محیط های علمی و هم نظامی، فعالیت تبلیغی را ادامه می دادم.

تقریبا سال ۱۳۷۰ بود که وارد مؤسسه (در راه حق) شدم و در کنار درس فقه و اصول، تحصیل در فلسفه و معارف قرآن را شروع کردم. این دوره حدودا پنج سال به طول انجامید و موفّق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد شدم. پایان نامه ای که نوشتم در رابطه با (مناظرات کلامی انبیای اولوالعزم در قرآن) بود که در نوع خود بحث تازه ای بود و در رابطه با آن، کار خاصی صورت نگرفته بود. البته در کنار تحصیل و تحقیق در این مؤسسه، که به (مرکز آموزشی پژوهشی امام خمینی) تحت سرپرستی استاد بزرگوار آیت الله (مصباح) تغییر نام داد، بحث فقه و اصول را نیز ادامه می دادم و در دروس آیات عظام: (وحید خراسانی، تبریزی، زنجانی و محقق) شرکت می کردم که تا کنون ادامه دارد.

در کنار تحصیل به تـدریس پرداختم. یک ترم در دانشگاه آزاد به تـدریس «اخلاق» اقدام کردم ولی به علّت مشکلاتی آن را رها کردم و به همـان یـک ترم بسنده نمودم. نزدیـک ۹ سال است که در (مرکز جهـانی علـوم اسلامی) که مربـوط به طلاب و دانش پژوهان خارجی است؛ مشغول تدریس (فقه، عقاید و فلسفه) هستم و سه سال به عنوان استاد نمونه برگزیده شدم. نزدیک سه سال در مـدرسه علمیّه (امـام جواد علیه السلام) که مخصوص حافظین قرآن است به تـدریس (عقایـد و منطق) پرداختم. نزدیک دو سال است که در «مرکز مهـدویت قم و اصفهان» به تـدریس مباحث مربوط به حضـرت مهدی علیه السلام اشتغال دارم. البته این غیر از تدریس های متفرقه است که در طول این سال ها داشته و دارم. مثل: تدریس (ادبیات و اخلاق) در حوزه علمیّه خواهران یا تدریس (عقاید در جهاد قم و...).

در کنـار تحصیل و تـدریس به تحقیق و تـالیف نیز روی آوردم و اوّلین اثر مکتوب و قابـل عرضه را در مرکز جهـانی علوم اسلامی نوشتم. علت تالیف آن نیز نیازی بود که طلاب تازه وارد به مرکز نسبت به کلیاتی از عقاید داشتند. این اثر که الهام گرفته از عقاید آیت الله مکـارم بود در میـان طلبه هـا مورد استقبال واقع شـد و تعـداد زیـادی از آنـان درخواست اجـازه ترجمه آن را به زبان خود خواستند. در ادامه این اثر، پنج جزوه دیگر نوشتم در رابطه با (خـدا شناسـی، اندیشه اسلامی)، (نبوت ۲)، (امامت ۳)، (معاد ۴) و (فلسفه مقدّماتی یا آشنایی با فلسفه).

از سال ۱۳۸۰ نیز وارد مرکز تخصصی (مهدویت) شدم و پس از طی مراحل تحصیلی و آشنایی با مباحث مربوط به امام زمان علیه السلام و تحقیق در این زمینه، چند مقاله نوشتم که در مرکز اصـفهان، ارتش و قم مورد استفاده قرار می گیرد. جزوهایی که عرضه کردم از این قرارنـد: «امـام مهـدی علیه السلام در قرآن»، «طلوع خورشیـد»: (دوران کودکی حضـرت)، «فوایـد امـام غایب»، «امکان دیدار حضـرت در زمان غیبت»، «شرایط و علایم ظهور»، «مسیر حرکت و قیام حضرت». اکنون نیز در این مرکز در قسمت (پرسش و پاسخ) مشغول هستم.

در کنـار این جزوات، که به صـورت فردی نگاشـته شـده است، کتـابی پیرامـون حضـرت به همراه برادران بزرگـوار حجت الاسلام (مهـدی حامـدی پور و محمـد امین بالادستیـان) عرضه کردیم به نام «نگین آفرینش» که کلیاتی از زنـدگی حضـرت را از ولادت تا رحلت در بر می گیرد و در نوع خود، دارای مطالب جدیـدی می باشد. همراه با این فعّالیّتها، در صدا و سیمای مراکز مختلف مانند: (آبـادان، اراک، قم و جـام جم) مبـاحثی پیرامون حضـرت عرضه کرده ام. حـدود دو سـالی نیز به فراگیری زبان خارجی «انگلیسـی» پرداختم.

یونسی ملا، نورعلی

قرن:۱۵

جنسیت:مرد

ملیت:ایران

شهید نورعلی یونسی ملا : فرمانده گردان امام محمد باقر (ع) لشگر۲۵کربلا(سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)

در سال ۱۳۳۷ در خـانواده ای کشاورز در روسـتای" ابوصالـح "در شهرسـتان" قائمشـهر "به دنیا آمـد. در خردسالی به مکتب خانه رفت و در شـش سالگی تلاوت قرآن و خوانـدن و نماز را فراگرفت. کودکی ساکت و آرام بود .دوره ابتدایی را تا کلاس پنجم که در خـانه یکی از روسـتاییان زادگـاهش تشـکیل می شـد، گذرانـد و کلاـس ششم را در روسـتای" ریکنـد "در نزدیکی روسـتای "ابوصالح "با موفقیت پشت سـر گذاشت. خانواده اودر اثر سیاستهای تبعیض آمیز وفاسد حکومت پهلوی بسیار فقیر و تنگدست بود، تـا حـدی که به علت نداشـتن کفش با پای برهنه به مـدرسه می رفت و از پلاستیک به جای کیف اسـتفاده می کرد. از همان دوران

کودکی در کارهای کشاورزی و دامداری یار و یاور خانواده بود و گاهی نیز با فروش مرغ و تخم مرغ به امرار معاش خانواده و تامین مخارج تحصیلی کمک می کرد. پس از پایان دوره ششم ابتدایی به ناچار ترک تحصیل کرد. ولی به خاطر علاقه زیادی که به تحصیل داشت در سال ۱۳۵۲ برای ادامه تحصیل به" قائمشهر "رفت و در منزل برادر بزرگش اقامت گزید.او با زحمت فراوان و با جارو فروشی هزینه های تحصیلی خود را تامین می کرد و سرانجام توانست در سالهای ۵۷ ـ ۱۳۵۲ دوره متوسطه را در دبیرستان "شرافت (" آیت اللّه طالقانی کنونی) به پایان برساند و موفق به اخذ دیپلم شود. در کنار تحصیل به مطالعه کتابهای مذهبی علاقه مند بود. در این ایام بچه های محله را در مسجد جمع می کرد و قرآن تدریس می نمود. او که خود توجه زیادی به بر پا داشتن نماز وانجام فرایض دینی داشت دیگران را نیزبه نماز و رعایت حجاب اسلامی بسیار تاکید می کرد. با شروع انقلاب اسلامی ،مبارزات او علیه رژیم شاه آغاز شد. در نتیجه این مبارزات توسط عوامل رژیم شناسایی و تحت تعقیب قرار گرفت. به ناچار برای ادامه فعالیت به تهران عزیمت کرد و به کارگری پرداخت .همزمان با کارکردن در مبارزات علیه رژیم شاه نیزشرکت می کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به روستای" ابوصالح "بازگشت و با دایر کردن کتابخانه دست به فعالیتهای فرهنگی ومذهبی زد و عضو انجمن اسلامی روستا شد و به تدریس قرآن پرداخت. پس از تشکیل شوراهای شهر و روستا مدتی به عضویت شورای روستا در آمد و به سمت رئیس شورا روستای" ابوصالح"منصوب شد و اقدام به کارهای عمرانی در روستا کرد. در سال ۱۳۵۸ با خانم" سکینه عبدی" ازدواج کرد . مراسم عروسی آنها بسیار ساده برگزار شد. پس از شروع زندگی مشترک به" قائمشهر "نقل مکان کرد و در خانه ای استیجاری زندگی مشترک را از سر گرفتند. اوبرای تأمین هزینه های زندگی به کارگری می پرداخت. از جمله ویژگی های او این بود که از شوخی بی مورد تنفر داشت و احترام فوق العاده ای برای پدر و مادرش قایل بود. در سال ۱۳۵۹ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آمد و پس از مدتی به سمت مربی آموزش نظامی بسیج" قائمشهر "منصوب شد. در آموزش نیروها در پادگان آموزشی" شیرگاه "بسیار فعال بود و بیشتر وقتش را صرف فعالیتهای آموزشی می کرد. اودر مقابل اعتراض خانواده اش به این امر،می گفت: «الان وقت عمل است و باید با جان و مال برای انقلاب اسلامی فداکاری کنیم. باید به نیروهای بسیجی آموزش بدهیم تا بتوانند در مقابل کفر ایستادگی کنند و ضد انقلابیون را از بین ببرند.» با آغاز عملیات نظامی منافقین بر علیه انقلاب اسلامی ومردم او با نیروهای تحت آموزش در درگیرهای جنگهای شمال و سرکوب منافقین نقش بسزایی ایفا کرد. همیشه می گفت: «چطور می توانم در پشت جبهه راحت باشم در حالی که برادرانم در جبهه به شهادت می رسند.چگونه در خانه آسوده بخوابم در حالی که برادرانم در سنگر هستند.» با تشویقهای او عده زیادی از مردم روستا آموزش نظامی دیده و به عضویت بسیج در آمدند و به جبهه ها اعزام شدند. روزی به هنگام آموزش، نارنجک پرتاب شده منفجر نشد اما پس از مدتی منفجر شد و در نتیجه این انفجار یونس از ناحیه شکم زخمی گردید. مدتی مسئولیت آموزش نظامی پادگان" شیرگاه "را بر عهده داشت و در این دوران نسبت به حفظ اموال عمومی و بیت المال به شدت حساسیت نشان می داد.

با وجود مشغله زیاد هرگاه فرصتی پیش می آمد در کارهای کشاورزی به پدرش کمک می کرد. در زمان برداشت محصولات کشاورزی مرخصی می گرفت و به کمک خانواده می رفت.

همیشه نمازرا اول وقت به جا می آورد و نماز شب را ترک نمی کرد و نسبت به رعایت حجاب اسلامی تاکید فراوانی داشت. عشق و علاقه خاص به حضور در جبهه داشت ولی هربار با مخالفت مسئولان روبرو می شد. در سال ۱۳۶۲ با پیگیری های زیاد توانست به جبهه اعزام شود . دو ماه در جبهه بود و به مرخصی نیامد.وقتی به مرخصی آمد به اصرار فراوان خانواده اقدام به ساخت خانه ای در روستای" ابوصالح "کرد و طول مدت ساخت منزل همواره آرزو می کرد این کار هرچه زودتر به اتمام برسد تا بتواند به جبهه برگردد. وقتی کار ساخت خانه تمام شد، گفت: «خدایا شکر، حالا دیگر می توانم با خیال راحت به جبهه بروم.» در سال ۱۳۶۴ با سپاهیان محمد (ص) به جبهه رهسپار شد. می گفت باید این انقلاب نوپا را به دست صاحب اصلی آن آقا امام زمان (عج) بسپاریم

تا رو سفید بمانیم و در این راه در برابر ظلم و ستم ایستادگی کنیم و حق مظلوم را بگیریم. همیشه پس از ادای نماز و دعا آرزو می کرد که شهادت نصیبش شود و در سنگر و جبهه و جنگ به شهادت برسد و در بستر نمیرد.می گفت: «پشت جبهه جهنم است، وقتی در جبهه هستم مثل این است که وارد بهشت شده ام.»

آخرین باری که به جبهه می رفت دخترش ده روزه بود و پدرش اصرار داشت که به جبهه نرود. در پاسخ وی گفت": اسلام در خطر است و باید یاری شود". در آخرین اعزام وصیت نامه اش را هم نوشت . با نوشتن این وصیت نامه با سپاهیان محمد (ص) عازم مناطق جنگی شد و در هفت تپه مستقر بود تا عملیات والفجر ۸ شروع شد.

او در گرما گرم عملیات والفجر ۸ پس از شهادت فرمانده گردان، فرماندهی گردان امام محمد باقر (ع) عهده دار شد و در سه مرحله عملیات والفجر ۸ شرکت کرد. در مرحله پایانی در منطقه دریاچه نمک (واقع در شهر فاو عراق) در تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۶۴ به همراه نیروهایش به محاصره دشمن در آمد. به نیروهای تحت امر دستور عقب نشینی داد و خود به همراه بی سیم چی برای فریب دشمن و نجات نیروها به نبرد ادامه داد. با آر پی جی ۷ چند تانک دشمن را منهدم کرد تا اینکه بی سیم چی به شهادت رسید و ارتباط او با بقیه نیروها قطع شد.در این موقع او مورد اصابت گلوله های تانک دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید.

جنازه او به مدت سه ماه در کنار دریاچه نمک باقی ماند و بعد توسط رزمندگان به عقب انتقال یافت. جنازه او به عنوان اولین شهید در گلزار شهدای روستای" ابوصالح " به خاک سپرده شد.

از شهید یونسی سه دختر به نامه های مریم ، محدثه اله و صاحبه به یادگار مانده است. منابع زندگینامه" :فرهنگ جاودانه های تاریخ ،زندگی نامه فرماندهان شهید مازندران"نوشته ی یعقوب توکلی ،نشر شاهد،تهران-۱۳۸۶

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سـهولت رفع ابهام و شـبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشـر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکـاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مـذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصلـی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-IR۹۰-۰۱۸۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان

WWW